
امام حسن علیه السلام
بانگ جامع



www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.ir

بانک جامع امام حسین (علیه السلام)

مشخصات کتاب

سرشناسه:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان،1390
عنوان و نام پدیدآور:بانک جامع امام حسین (علیه السلام)/ واحد تحقیقات مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان
مشخصات نشر:اصفهان:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان ۱۳۹0.
مشخصات ظاهری:نرم افزار تلفن همراه و رایانه
وضعیت فهرست نویسی : فاپا
موضوع : حسین‌بن‌علی (ع ، امام سوم ۴- ۶۱ق.
موضوع : واقعه کربلا، ۶۱ق.
رده بندی کنگره : BP۴۱/۴/ر۴۶ف۸ ۱۳۸۳
رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۵۳

1- دانستنیهای اربعین حسینی

مشخصات کتاب

شماره کتابشناسی ملی : ایران۷۶- ۷۷۷۰
سرشناسه : اکرمی رضا
عنوان و نام پدیدآور : اربعین حسینی اکرمی رضا
منشا مقاله : ، اطلاعات (۴ تیر ۱۳۷۶): ص ۷.
توصیفگر : اربعین توصیفگر : قیام عاشورا
توصیفگر : تاریخ اسلام

اربعين

مقدمه

(پژوهشی در بازگشت اهل بیت به کربلا) محمد امین پور امینی حسنین بسمه تعالی اربعین حسینی یکی از پربحث‌ترین واقعه‌ی طف است ، که از جوانب مختلف مورد تحقیق و بررسی محققان قرار گرفته و تاکنون آثار و دست آوردهای گران‌بهایی در این زمینه ارائه گردیده است و با حرکت زمان پژوهشهای ارزنده‌تر و جامع و کامل‌تری بهره‌ی جامعه‌ی پژوهشگران سخت‌کوش می‌گردد و از جمله‌ی این تحقیقات ارزنده ، تحقیقی است که محقق فاضل و نستوه جناب عمدة الأعزة آقای محمد امین پورامینی از فضلای بنام حوزه‌ی علمیه‌ی قم انجام داده ، و جدا قابل استفاده و بهره‌مندی حقیقت جویان قرار گرفته و در طلیعه‌ی تحقیقات دیگر ایشان مورد توجه می‌باشد . وفقه الله لمرضاته و ایده بروحه ، آمین . قم - محمد هادی معرفت 15 محرم 1424 ه

پیشگفتار

بسم الله الرحمن الرحیم نهضت حسینی از زوایای گوناگون قابل بررسی است ، بررسی شرایط سیاسی اجتماعی آن روز و موشکافی جریانات بستر ساز قیام ، نقش آفرینی بی‌نظیر سالار شهیدان حضرت امام حسین علیه‌السلام ، وفاداری یاران ، نقش اهل‌بیت پس از شهادت ، تأثیرگذاری امام زین العابدین علیه‌السلام و زینب کبری علیهاالسلام در تداوم نهضت ، الگو گشتن آن در راستای حرکت تاریخ و ده‌ها موضوع دیگر ذهن کاوشگران و اندیشه‌ی پژوهشگران را به خود مشغول ساخته واز دیرباز تاکنون هر یک به فراخور ظرفیت و استعداد و درک و برداشت خود مطالبی را گردآوری کرده و برخی به تحلیل مسائل پرداخته‌اند . از قرن اول تاکنون ، ده‌ها تن از دانشمندان و مورخان ، با نگارش کتاب مقتل الامام الحسین علیه‌السلام و یا در ضمن بحثهای تاریخی خود ، فاجعه‌ی فراموش نشدنی کربلا را آورده و به ذکر وقایع آن برآمده‌اند . مسئله‌ی بازگشت اهل‌بیت علیهم‌السلام و از آن‌جا به مدینه ، یکی از مسائل مهم تاریخ نهضت حسینی است و چون برخی مشکلات تاریخی به همراه دارد ، هر سال به هنگامه‌ی ماه صفر و تجدید خاطره و یاد حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام در روز اربعین ، بر سر زبانها می‌افتد و عده‌ای به چگونگی آن و برخی به نفی و اثبات آن می‌پردازند و عده‌ای ساکت و بی‌نظر از کنار آن می‌گذرند . از آن جایی که این رویداد بسیار پراهمیت است و عده‌ای از بزرگان درباره‌ی آن قلم زده‌اند ، لذا ما را به نقد و بررسی نظرات و نگارش مطالبی پیرامون این مهم واداشت ، امیدوارم که از نقطه نظرات صاحبنظران و انتقادات ایشان بهره‌مند شوم .

محمد امین پورامینی

29 / صفر المظفر 1423 برابر با 12 اردیبهشت ماه 1381

شوق لقا

زیارت مرقد پاک قبر امام حسین علیه‌السلام دارای جایگاهی بلند و بسیار رفیع و از خصوصیات منحصر به فردی برخوردار است . در این بخش با بهره گیری از روایات ، به زوایای گوناگون این بحث خواهیم پرداخت .

نخستین زائر امام حسین کیست ؟

ابن‌نما حلی ، از ابن‌عایشه روایت می‌کند که سلیمان بن قته‌ی عدوی ، سه روز پس از شهادت امام حسین علیه‌السلام از کربلا عبور کرد و چون نگاهش بر جای قتلگاه ایشان افتاد ، تکیه بر اسب عربی خود نمود واین ابیات را سرود :

مررت علی أبیات آل محمد
فلم أرها أمثالها یوم حلت
ألم تر أن الشمس أضحت مریضة
لفقد الحسین و البلاد اقشعرت
و کانوا رجاءا ثم أضحوا رزیة
لقد عظمت تلک الرزایا و جلت
و تسألنا قیس فنعطی فقرها
و تقتلنا قیس اذا النعل زلت
و عند غنی قطرة من دماءنا
سنطلبهم یوم بها حیث حلت
فلا یبعد الله الدیار و أهلها
و ان أصبحت منهم برغم تخلت
فان قتیل الطف من آل هاشم
أذل رقاب المسلمین فذلت
و قد أعولت تبکی النساء لفقده
و أنجمنا ناحت علیه و صلت [1] .

ممکن است کسی بگوید که بنابر این روایت ، نخستین زائر را باید سلیمان بن قتة دانست ؛ ولی این سخن با توجه به مطالب زیر ، قابل پذیرش نیست : 1 . تاکنون کسی او را به این عنوان نشناخته و نشناسانده است . 2 . نقل با این خصوصیت را تنها ابن‌نما نقل کرده است ؛ در حالی که برخی تاریخ نویسان ، به ذکر مرثیه و اشعار او در کربلا بسنده نموده‌اند ، بدون آن‌که زمان آن را معین سازند [2] و بیشتر ایشان تنها ابیات او را نقل کرده‌اند ، بدون آن‌که به مکان و زمان آن تصریح نمایند . [3] . 3 . این روایت ، ناظر به عبور سلیمان از کربلاست و این با عنوان زیارت فرق می‌کند ؛ چون عبارتی که ابن‌نما آورده این است : مر سلیمان بن قتة العدوی مولی بنی تمیم بکربلاء بعد قتل الحسین علیه‌السلام بثلاث ، فنظر الی مصارعهم ، فاتکأ علی فرس له عربیة ، و أنشأ . . . ؛ سلیمان بن قته‌ی عدوی پس از گذشت سه روز از شهادت حسین علیه‌السلام از کربلا گذشت و به جایگاه شهادتشان نگاه افکند و درحالی که به اسب عربی خود

تکیه نموده بود ، چنین سرود . . . [4] . و عبور از آن مکان مقدس اعم از آن است که به قصد زیارت باشد یا نباشد و این غیر از عمل کسی است که به قصد زیارت قبر آن حضرت ، رنج سفر را بر خود هموار سازد و عواقب این کار را به جان بخرد . با توجه به این مطلب ، حال عبیدالله بن حر جعفی نیز روشن می‌شود ، او که دعوت شخص امام حسین علیه‌السلام را برای یاری رسانی نپذیرفته بود و به گمان خود با زرنگی توانسته بود رعایت بی‌طرفی را نموده و از حضور در لشکر ابن‌زیاد نیز سرباز زند ، پس از واقعه‌ی جانگداز کربلا ، هنگامی که از سوی ابن‌زیاد بازخواست شد ، بر جان خود ترسید و از کوفه فرار کرد و به کربلا آمد و با نهایت پشیمانی از یاری نرساندن به فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله اشعاری را سرود . [5] ولی باز نمی‌توان عنوان شریف «زائر» را بر او منطبق ساخت . افزون بر آن زمان حضور او را در کربلا دقیقا نمی‌دانیم . «زیارت» قبر حسین علیه‌السلام تنها پس از دفن جسد مطهر است ، نه پیش از آن . و با این بیان ، بنی‌أسد را که توفیق دفن اجساد مطهر را یافتند ، نمی‌توان داخل در عنوان فوق دانست . با توجه به این مطالب ، باید جابر بن عبدالله انصاری را نخستین کسی دانست که شرافت کسب این عنوان را پیدا نموده است ؛ چون او کسی است که به قصد زیارت قبر سالار شهیدان ، أباعبدالله الحسین علیه‌السلام ، با توجه به کهولت سنی خود و با در نظر گرفتن شرایط بسیار سخت سیاسی روز ، از مدینه به کربلا آمد ؛ چنان که بسیاری از بزرگان به این مطلب تصریح نموده‌اند . شیخ مفید می‌فرماید : و فی الیوم العشرین منه - صفر - . . . هو الیوم الذی ورد فیه جابر بن عبدالله الأنصاری صاحب رسول الله صلی الله علیه و آله و رضی الله تعالی عنه من المدینة الی کربلاء ، لزیارة قبر سیدنا أبی عبدالله علیه‌السلام ، فکان أول من زاره من الناس ؛ بیستم ماه صفر ، روزی است که جابر بن عبدالله انصاری ، یار رسول خدا صلی الله علیه و آله ، به قصد زیارت قبر حضرت أباعبدالله علیه‌السلام ، از مدینه به کربلا رفت و او نخستین کسی است که به زیارت قبر آن حضرت شتافت . [6] . و این مطلب را بسیاری از عالمان و دانشمندان نقل کرده‌اند . شیخ طوسی [7] ، علامه‌ی حلی [8] ، شیخ رضی الدین علی بن یوسف بن مطهر حلی [9] ، شیخ کفعمی [10] ، علامه‌ی مجلسی [11] محدث نوری از جمله‌ی این دانشمندان‌اند . [1] مثیر الأحزان ، ص 110 ؛ بحارالأنوار ، ج 45 ، ص 293 . [2] تذکرة الخواص ، ص 272 ؛ اللهوف ، ص 233 ؛ ینابیع المودة ، ج 3 ، ص 100 . [3] الطبقات الکبری ، (ترجمة الامام الحسین علیه‌السلام من القسم غیر المطبوع) ، ص 92 ؛ مقاتل الطالبیین ، ص 121 ، أنساب الأشراف ، ج 3 ، ص 420 ؛ المناقب ، ج 4 ، ص 117 ؛ مروج الذهب ، ج 3 ، ص 64 ؛ تهذیب الکمال ، ج 6 ، ص 447 ؛ سیر أعلام النبلاء ، ج 3 ، ص

318 ؛ الاستيعاب ، ج 1 ، ص 379 ؛ تهذيب ابن‌عساكر ، ج 4 ، ص 345 ؛ البداية و النهاية ، ج 8 ، ص 213 ؛ جواهر العقدين ، ج 2 ، ص 33 . [4] مثير الأحزان ، ص 110 . [5] سبط ابن جوزى در تذكرة الخواص ، ص 270 اشعار وى را اين گونه آورده است :

يقول أمير غادر أى غادر *** ألا كنت قاتلت الشهيد بن فاطمة
ونفسى على خذلانه و اعتزاله *** و بيعة هذا الناكث العهد لائمة
فياندمى ألا أكون نصرته *** ألا كل نفس لا تسدد نائمة
و انى على أن لم أكن من حماته *** لذو حسرة ما ان تفارق لازمة
سقى الله أرواح الذين تآزروا *** على نصره سقيا من الغيث دائمة
وقفت على أطلالهم و محالهم *** فكاد الحشى ينفض و العين ساجمة
لعمرى لقد كانوا سراعا الى الوغى *** مصاليت فى الهيجا حماة خضارمة
فان يقتلوا فى كل نفس بقية *** على الأرض قد أضحت لذلک واجمة
و ما أن رأى الراؤن أفضل منهم *** لدى الموت سادات و زهر قماقمة
أيقتلهم ظلما و يرجوا ودادنا *** فدع خطة ليست لنا بملائمة
لعمرى لقد ارغمتمونا بقتلهم *** فكم ناقم منا عليكم و ناقمة
أهم مرارا أن أسير بجحفل *** الى فئة زاعت عن الحق ظالمة
فكفوا و الا زرتكم فى كتايب *** أشد عليكم من زحوف الديالمة .

[6] مسار الشيعة ، ص 46 . [7] مصباح المتهجد ، ص 730 . [8] منهاج الصلاح ، بنابر نقل لؤلؤ و مرجان ، ص 147 . [9] العدد القوية ، ص 219 ، ص 11 ؛ بحارالأنوار ، ج 98 ، ص 195 . [10] مصباح كفعمى ، ص 489 . [11] بحارالأنوار ، ج 101 ، ص 334 .

جابر بن عبدالله ، از شخصیتهای بسیار برجسته و محترم دنیای اسلام است که از موضع گیریهای بسیار خوب فکری و سیاسی برخوردار بوده است . کشی ، چنین روایت کرده است : او از پیشتازان گرد آمده اطراف وجود امیرمؤمنان علیه‌السلام [1] و جزء گروه هفتاد نفر [2] و آخرین کس باقی مانده از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و از پیروان اهل‌بیت علیهم‌السلام بود . او در حالی که عمامه‌ی سیاهی بر سر داشت ، در مسجد می‌نشست و صدا می‌زد : ای باقر العلم ! [3] و در حالی که تکیه بر عصایش زده بود ، در کوچه‌های مدینه می‌گشت و می‌گفت : علی خیر البشر ؛ علی برترین بشر است . [4] و چون پیرمرد شده بود ، حجاج کاری به او نداشت . [5] . محدث نوری می‌گوید : او از پیشتازان گرد آمده‌ی اطراف وجود امیرمؤمنان علی علیه‌السلام و حامل سلام پیامبر صلی الله علیه و آله برای امام باقر علیه‌السلام و نخستین زائر قبر أباعبدالله الحسین علیه‌السلام و روایتگر خبر لوح (دربردارنده‌ی نص خداوند بر امامت امامان) بود و او تنها صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله بود که آن لوح را نزد فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام دیده بود . او دارای مناقبی دیگر و فضایلی بی‌شمار بود . » [6] . محدث قمی می‌گوید : او صحابی و یار جلیل القدر پیامبر بود و پیوستگی او به اهل‌بیت علیهم‌السلام و جلالت او ، مشهورتر از آن است که ذکر شود . وی به سال 78 از دنیا رفت و روایاتی که دلالت بر فضل او نماید ، بسیار است . . . از أسدالغابة منقول است که او هجده جنگ را در رکاب پیامبر صلی الله علیه و آله ، وجنگ صفین را در رکاب امیر مؤمنان علی علیه‌السلام حاضر شد و در آخر عمر کور گردید . . . . [7] . آیت الله خویی می‌نویسد : او جنگ بدر [8] و هجده غزوه را همراه پیامبر صلی الله علیه و آله حاضر شد و از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و از بهترین یاران امیرمؤمنان و از جمله شرطة الخمیس بود . وی از یاران امام حسن و امام حسین و امام سجاد و امام باقر علیهم‌السلام و جلیل القدر بود . . . کلینی با سند صحیح خود از امام باقر علیه‌السلام این سخن را درباره‌ی وی روایت کرده است : هیچ گاه جابر دروغ نگفته است . [9] . در این جا برخی فضایل و برجستگیهای زندگی جابر بن عبدالله انصاری را برمی‌شماریم [10] : - او و پدرش هر دو از یاران رسول خدا بودند . [11] وی از اهل‌بیت رضوان ، و از شاهدان شب دوم عقبه ، و از حاضران در جنگ خندق و بیعت شجره بوده است . [12] . در جریان عقبه ، او که کودکی بیش نبود ، همراه پدر در جمله‌ی هفتاد تنی بود که در آن‌جا با رسول خدا صلی الله علیه و آله بیعت نمودند . [13] . -

او کهنسالی است که از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرمؤمنان و امام حسن و امام حسین و امام زین العابدین و امام باقر علیهم‌السلام شمرده می‌شود [14] و به هنگام مرگ حدود 90 سال داشت . [15] . - او از راویانی است که عده‌ی زیادی از وی نقل حدیث نموده‌اند . برخی احادیث وی را تا 1540 روایت شمرده‌اند [16] و از این رو ، از وی به عنوان کسی یاد می‌کنند که از جمله مکثرین در حدیث و حافظان سنن بوده است . [17] . - ابن عقده وی را منقطع به اهل‌بیت علیهم‌السلام معرفی نموده [18] و برقی او را از اصفیا می‌داند . [19] . - برجستگی علمی وی به حدی است که ذهبی او را فقیه و مفتی مدینه در زمان خود معرفی نموده [20] و مرحوم سید امین ، وی را از اجلای مفسران می‌داند . [21] .

پی نوشتها

[1] اختیار معرفة الرجال ، ج 1 ، ص 38 ، ح 78 .

[2] همان ، ج 1 ، ص 41 ، ح 87 .

[3] همان ، ج 1 ، ص 41 ، ح 88 .

[4] همان ، ج 1 ، ص 44 ، ح 93 .

[5] همان ، ج 2 ، ص 124 ، ح 195 .

[6] مستدرک الوسائل ، ج 3 ، ص 580 (الفائدة الخامسة من الخاتمة) ، ترجمه‌ی جابر ؛ سفینة البحار ، ج 1 ، ص 141 .

[7] سفینة البحار ، ج 1 ، ص 141 - 140 .

[8] عبدالله بن عماره بن قدح روایت کرده است که جابر تمامی مشاهد را جز جنگ بدر حاضر گردیده است (ر . ک : تهذیب الکمال ، ج 4 ، ص 448) ، ولی این مسئله مورد اختلاف است ، ابن اثیر تصریح می‌کند که برخی می‌گویند که وی در بدر نیز حاضر بوده است (ر . ک : اسد الغابة ، ج 1 ، ص 257) ، و برخی روایات درکتابهای فریقین بر این مطلب دلالت دارد ، از جمله شیخ طوسی به نقل از حضرت امام باقر علیه‌السلام درباره جابر نقل می‌کند که : «او بدری ، احدی ، شجری . . . بوده است» (ر . ک : سفینة البحار ، ج 1 ، ص 534) و بخاری نیز از جابر روایت کرده است که در روز بدر برای اصحاب آب می‌رسانده است (ر . ک : تاریخ البخاری ، ج 2 ، ص 207 ، ح 2208) ، و کلبی نیز تصریح به حضور وی در جنگ بدر دارد (ر . ک : اعیان الشیعة ، ج 4 ، ص 46) .

[9] معجم رجال الحدیث ، ج 4 ، ص 330 ، ش 2026 ؛ المفید من معجم رجال الحدیث ، ص 100 .

[10] تفصیل آن را در کتاب ما بعد شهادة الحسین علیه‌السلام اثر نگارنده مطالعه فرمایید .

[11] تهذیب الکمال ، ج 4 ، ص 443 .

[12] سير اعلام النبلاء ، ج 4 ، ص 336 .
[13] كتاب الثقات ، ج 3 ، ص 51 ؛ المعجم الكبير ، ج 2 ، ص 180 ، ح 1730 و 1731 ؛ مختصر تاريخ دمشق ، ج 5 ، ص 375 .
[14] اعيان الشيعة ، ج 4 ، ص 46 .
[15] سير اعلام النبلاء ، ج 4 ، ص 337 .
[16] سير اعلام النبلاء ، ج 4 ، ص 339 .
[17] اسد الغابة ، ج 1 ، ص 257 .
[18] تنقيح المقال ، ج 1 ، ص 199 .
[19] اعيان الشيعة ، ج 4 ، ص 46 .
[20] سير اعلام النبلاء ، ج 4 ، ص 336 .
[21] اعيان الشيعة ، ج 4 ، ص 336

بررسی شخصیت عطیة بن سعد عوفی

ابوحسن ، عطیة بن سعد بن جناده‌ی عوفی ، از دانشمندان بنام اسلامی و از مفسران قرآن کریم ، شخصیتی است که توفیق همراهی جابر را در زیارت قبر أباعبدالله الحسین علیه‌السلام یافته است و می‌توان او را دومین زائر آن حضرت دانست . مرحوم محدث قمی می‌فرماید : «عطیه‌ی عوفی یکی از مردان علم و حدیث است که اعمش و دیگران از وی روایت نقل نموده‌اند و از او روایات زیادی در فضیلت امیرمؤمنان علیه‌السلام نقل شده است . » [22] . برخی از فضایل این شخصیت بزرگ عبارت است از : -انتخاب نام وی توسط امیرمؤمنان علیه‌السلام ؛ هنگامی که وی ولادت یافت ، پدرش به آن حضرت گفت : پسری از من به دنیا آمده است ، نامی بر او بگذار . آن حضرت فرمود : هذا عطیة الله ؛ او داده‌ی خداوند است . از این روی او را «عطیة» نام نهادند . - توفیق زیارت قبر سیدالشهدا علیه‌السلام همراه جابر بن عبدالله انصاری . - پس از خروج ابن اشعث و فرار عطیه به فارس ، حجاج به محمد بن قاسم ثقفی نوشت که عطیه را فراخوان . اگر اوعلی بن ابی‌طالب را لعن کرد که هیچ ، وگرنه به او چهارصد ضربه شلاق بزن و موی سر و ریش او را بزن . عطیه پس از احضار ، از انجام این کار سر باز زد و ضربات شلاق و تحمل اهانت را در ولای مولای خود به جان خرید . - او دارای تفسیر قرآن در پنج جزء بود . این سخن از اوست : «من قرآن را سه بار با دید تفسیری و هفتاد بار با نگاه قرائتی بر ابن‌عباس عرضه داشتم . » [23] .

[22] سفینة البحار ، ج 2 ، ص 205 (ماده‌ی عطا) .

[23] سفینة البحار ، ج 2 ، ص 205 ، (ماده‌ی عطا) .

نخستین زیارت

شیخ ابوجعفر محمد بن ابی‌القاسم محمد بن علی طبری به سندش از عطیه‌ی عوفی نقل می‌کند : همراه جابر بن عبدالله انصاری به قصد زیارت قبر حسین بن علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام بیرون آمدیم . هنگامی که به کربلا وارد شدیم ، جابر خود را به کنار فرات رساند و غسل کرد . لنگ به کمر بسته و حوله را بر دوش انداخت و خود را خوشبو ساخت . هر گامی که برمی‌داشت ذکر خدا می‌گفت ، تا آن‌گاه که نزدیک قبر رسید . به من گفت : دستانم را بر قبر او بگذار . چنان کردم . خود را بر قبر مطهر انداخت و بی‌هوش افتاد . قدری آب بر او پاشیدم . وقتی که به هوش آمد ، سه بار گفت : «یا حسین ! » ، سپس گفت : حبیب لا یجیب احبیبه ؛ آیا دوست پاسخ دوستش را نمی‌دهد ؟ آن‌گاه گفت : چگونه پاسخ دهی و حال آن‌که رگهای گردنت بر پشت و شانه‌ات آویخته و بین بدن و سرت جدایی افتاده است ، و پس از آن ، آن حضرت را با کلماتی که نشان از کمال ایمان وی دارد ، این گونه زیارت می‌کند : فأشهد أنک ابن‌خاتم النبیین ، و ابن‌سید المؤمنین ، و ابن‌حلیف التقوی ، و سلیل الهدی ، و خامس أصحاب الکساء ، و ابن‌سید النقباء ، و ابن‌فاطمة سیدة النساء ، و ما لک لا تکون هکذا ، و قد غذتک کف سید المرسلین ، و ربیت فی حجر المتقین ، و رضعت من ثدی الایمان ، و فطمت بالاسلام ، فطبت حیا ، و طبت میتا ، غیر أن قلوب المؤمنین غیر طیبة لفراقک ، و لا شاکة فی الخیرة لک ، فعلیک سلام الله و رضوانه ، و أشهد أنک مضیت علی ما مضی علیه أخوک یحیی بن زکریا ؛
شهادت می‌دهم که تو فرزند خاتم پیامبران و سید مؤمنان هستی . و تو هم پیمان پرهیزکاری و نتیجه‌ی هدایت و پنجمین اصحاب کسایی . و تو فرزند سید نقیبان و زاده‌ی فاطمه سیده‌ی بانوانی ، و چگونه چنان نباشی و حال آن‌که دستان سید مرسلان غذایت داد و در دامن پرهیزکاران پرورش یافتی و از سینه‌ی ایمان شیر خوردی و با اسلام از آن جدا گشتی . پس خوب زیستی و خوب به لقای الاهی رسیدی ، گر چه دلهای مؤمنان از فراق تو آرامش نمی‌گیرد ، و هیچ شک و تردیدی را در انتخاب صحیح تو و آنچه که در آن خیر و صلاح توست ، به خود راه نمی‌دهد . پس بر تو سلام و رضوان خدا باد . و گواهی می‌دهم که تو بر همان راهی قرار گرفتی که برادرت یحیی ، فرزند زکریا ، بر آن قدم نهاد . آن‌گاه نگاهش را به اطراف قبر مطهر دوخت و خطاب به شهیدان گلدشت کربلا گفت : سلام بر شما ای ارواحی که در اطراف حسین رحل افکندید . . . ! شهادت می‌دهم که شما نماز را به پا داشتید و زکات را پرداختید و امر به معروف نمودید و نهی از

منکر کردید و با کافران به جنگ برخاستید و خدا را بندگی نمودید تا آن‌که به حد یقین رسیدید . قسم به آن کسی که محمد را به پیامبری برانگیخت ! که ما در آنچه که انجام دادید شریک هستیم . عطیه می‌گوید : به او گفتم : ای جابر ! چگونه ما با آنان شریکیم و حال آن‌که کاری نکردیم . نه در دشتی فرود آمدیم و نه بر کوهی بالا رفتیم و نه جنگیدیم و اینان بین سرها و بدنهاشان جدایی افتاد و فرزندانشان یتیم و زنانشان بی‌سرپرست شدند ! ؟ جابر گفت : ای عطیه ، از حبیب خودم رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود : «هر کس که قومی را دوست بدارد ، با آنان محشور گردد و هر کس که کار قومی را دوست بدارد در عملشان شریک گردد . » قسم به کسی که محمد را به پیامبری برانگیخت که نیت من و یاران من ، با نیت و قصد حسین و یارانش یکی است . مرا به سمت خانه‌های کوفه ببر . . . [1] . این خبر به خوبی وضعیت جابر را روشن می‌سازد . چرا که از یک طرف ژرفای شناخت و معرفت وی را نسبت به آل محمد صلی الله علیه و آله روشن و ادب زیارت او را آشکار ساخته ، و از سوی دیگر ، دشمنان امام حسین علیه‌السلام را ملحدان و بی‌دینان معرفی نموده است و به خوبی میزان تولی و تبری وی را آشکار ساخته است . سید بن طاووس چگونگی زیارت جابر را با تفصیلی دیگر به نقل از عطا [2] این گونه آورده است : من در روز بیستم ماه صفر با جابر بن عبدالله همراه بودم . هنگامی که به غاضریه رسیدیم ، در نهر آب غسل کرد و پیراهن پاکی که همراه داشت به تن کرد . پس به من گفت : آیا چیزی از مواد خوشبو کننده همراه داری ؟ گفتم : سعد [3] دارم ، مقداری از آن را بر سر و تن خود قرار داد و با پای برهنه به راه افتاد و در برابر سر مبارک حسین علیه‌السلام ایستاد و سه بار تکبیر گفت و بی‌هوش روی قبر افتاد . هنگامی که به هوش آمد ، شنیدم که چنین می‌گفت : السلام علیکم یا آل الله السلام علیکم یا صفوة الله ، السلام علیکم یاخیرة الله من خلقه ، السلام علیکم یا سادةالسادات ، السلام علیکم یا لیوث الغابات ، السلام علیکم یا سفینة النجاة ، السلام علیک یا أباعبدالله و رحمة الله و برکاته ، السلام علیک یا وارث علم الأنبیاء ، السلام علیک یا وارث آدم صفوة الله ، السلام علیک یا وارث نوح نبی الله ، السلام علیک یا وارث ابراهیم خلیل الله ، السلام علیک یا وارث اسماعیل ذبیح الله ، السلام علیک یا وارث موسی کلیم الله ، السلام علیک یا وارث عیسی روح الله ، السلام علیک یا ابن‌محمد المصطفی ، السلام علیک یا ابن‌علی المرتضی ، السلام علیک یا ابن‌فاطمة الزهراء ، السلام علیک یا شهید بن الشهید ، السلام علیک یا قتیل بن القتیل ، السلام علیک یا ولی الله و ابن‌ولیه ، السلام علیک یا حجة الله و ابن‌حجته علی خلقه ، أشهد أنک قد أقمت الصلاة ، و آتیت الزکاة ، و أمرت بالمعروف ، و نهیت عن المنکر ، و بررت والدیک ، و جاهدت عدوک ، أشهد

أنک تسمع الکلام ، و ترد الجواب ، و أنک حبیب الله و خلیله و نجیبه و صفیه و ابن‌صفیه ، زرتک مشتاقا ، فکن لی شفیعا الی الله ، یا سیدی ، أستشفع الی الله بجدک سید النبیین ، و بأبیک سید الوصیین ، و بأمک سیدة نساء العالمین ، لعن الله قاتلیک و ظالمیک و شانئیک و مبغضیک من الأولین و الآخرین ؛
سلام بر شما ای آل الله . سلام بر شما ای برگزیدگان خدا . سلام بر شما ای کسانی که خداوند ایشان را از میان خلق خود برگزید . سلام بر شما ای سروران سرورها . سلام بر شما ای شیران جنگلها . سلام بر شما ای کشتی نجات . سلام بر تو ای اباعبدالله . و رحمت و برکت خداوندی بر تو باد ! سلام بر تو ای وارث علم پیامبران . سلام بر تو ای وارث آدم ، برگزیده‌ی خدا . سلام برتو ای وارث نوح ، پیامبر خدا . سلام بر تو ای وارث ابراهیم ، خلیل الله . سلام بر تو ای وارث اسماعیل ذبیح الله . سلام بر تو ای وارث موسی ، کلیم الله . سلام بر تو ای وارث عیسی ، روح الله . سلام بر تو ای فرزند محمد مصطفی . سلام بر تو ای فرزند علی مرتضی . سلام بر تو ای فرزند فاطمه‌ی زهرا . سلام بر تو ای شهید فرزندشهید . سلام بر توای کشته‌ی فرزند کشته . سلام بر تو ای ولی خدا و فرزند حجت او بر خلقش . گواهی می‌دهم که تو نماز را به پا داشتی و زکات را پرداختی و امر به معروف و نهی از منکر نمودی و به پدر و مادرت نیکی روا داشتی و تو با دشمنت به جهاد برخاستی . شهادت می‌دهم که تو سخن من را می‌شنوی و پاسخ من را می‌دهی و تو حبیب و دوست و نجیب و برگزیده‌ی خداوند و فرزند برگزیده‌ی او هستی . با حالت اشتیاق به زیارت تو شتافتم ، پس به درگاه خداوند شفیع من باش . آقای من ! من به واسطه‌ی جد ، تو سید پیامبران و پدر تو سید وصیان و مادر تو سرور زنان جهانیان ، شفاعت را خواهانم . خداوند لعنت کند کشندگان و ستمکاران و بدگویان و دشمنان تو را ، از اول ایشان تا آخرشان . آن‌گاه خود را بر روی قبر انداخت و دو گونه‌ی خود را بر آن نهاد و سپس چهار رکعت نماز خواند و به سمت قبر علی اکبر علیه‌السلام آمد و گفت : السلام علیک یا مولای و ابن‌مولای ، لعن الله قاتلک ، لعن الله ظالمک ، أتقرب الی الله بمحبتکم ، و أبرأ الی الله من عدوکم ؛ سلام بر تو ای مولا و فرزند مولایم ! خدا لعنت کند کشنده‌ی تو را ! خدا لعنت کند ستم کننده‌ی به تو را ! با دوستی به شما به خداوند نزدیک می‌شوم و از دشمنانتان نزد خداوند بیزاری می‌جویم . سپس قبر را بوسید و دو رکعت نماز خواند و رو به شهیدان نمود و گفت : السلام علی الأرواح المنیخة بقبر أبی‌عبدالله ، السلام علیکم یا شیعة الله و شیعة رسوله و شیعة أمیرالمؤمنین و الحسن و الحسین ، السلام علیکم یا طاهرون ، السلام علیکم یا مهدیون ، السلام علیکم یا أبرار ، السلام علیکم و علی ملائکة الله الحافین بقبورکم ، جمعنی الله و ایاکم فی مستقر رحمته

تحت عرشه ؛ سلام بر ارواحی که گرداگرد قبر اباعبدالله رحل افکنده‌اند . سلام بر شما ای شیعیان خدا و پیروان فرستاده‌ی او و تابعان امیرمؤمنان و حسن و حسین . سلام بر شما ای پاکان . سلام بر شما ای هدایت گران . سلام بر شما ای نیکان . سلام بر شما و بر فرشتگان خداوندی که بر گرد قبرهایتان می‌گردند . خداوند من و شما را در جایگاه رحمت و در زیر عرش خود به هم رساند . پس از آن به سمت قبر عباس فرزند امیرمؤمنان علیهماالسلام آمد و در حال ایستاده گفت : السلام علیک یا أباالقاسم ، السلام علیک یا عباس بن علی ، السلام علیک یا ابن‌أمیرالمؤمنین ، أشهد لقد بالغت فی النصیحة ، و أدیت الأمانة ، و جاهدت عدوک و عدو أخیک ، فصلوات الله علی روحک الطیبة ، و جزاک الله من أخ خیرا ؛ سلام بر تو ای ابوقاسم . سلام بر تو ای عباس بن علی . سلام بر تو ای فرزند امیرمؤمنان . شهادت می‌دهم که تو نهایت کوشش را در نصیحت به کار بستی و حق امانت را به جا آوردی و بادشمن خود و برادرت به جهاد برخاستی . پس درود خداوندی بر روح پاک تو باد . و خداوند در برابر خدمتی که به برادرت نمودی ، پاداش خیرت دهد . آن‌گاه دو رکعت نماز خواند و دعا کرد و برگشت [4] . در هر صورت ، جابر همراه عطیه به شرف زیارت نایل آمد ؛ گر چه روشن نیست که چگونه عطیه به جابر پیوسته و هم سفر گردیده است و دو احتمال در این‌جا وجود دارد : 1 . عطیه در آن سال به حج مشرف شده باشد و همراه جابر ، از حجاز به سمت کربلا آمده باشد . 2 . جابر خود به کوفه آمده و از آن‌جا همراه وی به کربلا مشرف شده باشد . زمان زیارت نیز بر روایت ابن‌طاووس ، روز بیستم صفر بوده است . ملاقات ایشان با امام زین العابدین علیه‌السلام و همراهانشان را در هیچ‌یک از دو روایت طبری و ابن‌طاووس نمی‌یابیم و این نکته را در بحثهای آینده باید در نظر داشت .

پی نوشتها

[1] بشارة المصطفی ، ص 74 ، و همین مضمون با اندکی تفاوت در مقتل خوارزمی ، ج 2 ، ص 190 دیده می‌شود .

[2] ظاهرا مقصود از عطا همان عطیه است ، همان طوری که محدث نوری نیز این احتمال را داده است ، ر . ک : لؤلؤ و مرجان ، ص 149 .

[3] سعد ماده‌ی گیاهی خوشبو کننده است . ابن‌منظور می‌نویسد : السعد بالضم : من الطیب ، و السعادی مثله . . . قال الأزهری : السعد : نبت له أصل تحت الأرض أسود طیب . (ر . ک : لسان العرب ج 3 ، ص 316) .

[4] مصباح الزائر ، ص 286 ؛ بحارالأنوار ، ج 101 ، ص 329 .

آیا اهل بیت به کربلا آمدند ؟

مسئله‌ی ورود اسیران اهل‌بیت به کربلا ، امری است غیر قابل انکار . چرا که افزون بر امکان آن ، اصل واقعه در بسیاری از کتب تاریخی آمده است . ابن‌نما (م 645) آورده است : و لما مر عیال الحسین علیه‌السلام بکربلاء وجدوا جابر بن عبدالله الأنصاری ، رحمة الله علیه و جماعة من بنی هاشم قدموا لزیارته فی وقت واحد ، فتلاقوا بالحزن و الاکتئاب و النوح علی هذا المصاب المقرح لأکباد الأحباب ؛ و هنگامی که اهل‌بیت حسین علیه‌السلام به کربلا رسیدند ، جابر بن عبدالله انصاری و گروهی از بنی‌هاشم را یافتند که برای زیارت آن حضرت آمده و هم زمان به هم رسیده بودند . آنان با حزن و اندوه و ناله بر این مصیبت دلسوز گرد هم آمدند و به سوگواری پرداختند . [1] . سید ابن‌طاووس (م 664) می‌گوید : فوصلوا الی موضع المصرع ، فوجدوا جابر بن عبدالله الأنصاری رحمة الله و جماعة من بنی‌هاشم و رجالا من آل الرسول صلی الله علیه و آله قد وردوا لزیارة قبر الحسین علیه‌السلام ، فوافوا فی وقت واحد ، و تلاقوا بالبکاء و الحزن و اللطم ؛ پس به جایگاه شهادت رسیدند و جابر بن عبدالله انصاری و گروهی از بنی‌هاشم و مردانی از آل پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدند که برای زیارت قبر حسین علیه‌السلام ، هم زمان گرد هم آمده بودند و گریه و اندوه سر داده و به سینه‌ی خود می‌زدند . [2] . از این بالاتر روایتی است که مرحوم شیخ صدوق به سند خود ، از فاطمه‌ی بنت‌علی علیهاالسلام درباره‌ی جریان اسیران اهل‌بیت در شام نقل می‌فرماید ، تا آن‌جا که فرمود : الی أن خرج علی بن الحسین علیه‌السلام بالنسوة و رد رأس الحسین علیه‌السلام الی کربلاء ؛ تا آن‌گاه که حضرت علی بن حسین علیه‌السلام همراه زنان از شام خارج شد و سر حسین علیه‌السلام را به کربلا بازگرداند [3] . مرحوم آیت الله حاج میرزا محمد اشراقی (ارباب) می‌فرماید : به حسب عادت ، بعید می‌نماید که آن قافله‌ی دل شکسته که با اکراه و اضطرار از کربلا کوچ کردند و از گریه و سوگواری ممنوع شدند و اجساد شریفه‌ی شهدای خود را مقابل آفتاب دیدند ، بدون آگاهی بر حال مقابر مقدسه و اطلاع بر حال ، به مدینه رجوع کنند و به زیارت آن تربت مقدسه فائز نشده برگردند [4] . در این‌جا این پرسش به ذهن می‌رسد که چرا برخی از علما به این مسئله تصریح نکرده‌اند ؟ در پاسخ می‌گوییم : اولا ، بسیاری از دانشمندان این مطلب را ذکر کرده‌اند ، که در صفحات آینده بیان خواهیم کرد . ثانیا ، عدم ذکر برخی از مورخان و بزرگان به معنای عدم حصول این واقعه‌ی تاریخی نیست ، و نمی‌توان به صرف عدم ذکر ، این مسئله را انکار نمود . [5] . بزرگانی که تنها به حرکت اهل‌بیت از

شام به سمت مدینه اشاره نموده‌اند و سخنی از کربلا به میان نیاورده‌اند ، عبارتند از : - شیخ مفید ، ایشان می‌نویسد : و فی العشرین منه (الصفر) کان رجوع حرم سیدنا و مولانا أبی عبدالله علیه‌السلام من الشام الی مدینة الرسول صلی الله علیه و آله ؛ بیستم ماه صفر روز بازگشت اهل‌بیت سید و مولای ما اباعبدالله الحسین علیه‌السلام از شام به سمت مدینه بود [6] . - شیخ طوسی ؛ ایشان چنین نگاشته است : و فی الیوم العشرین منه (صفر) کان رجوع حرم سیدنا أبی‌عبدالله الحسین بن علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام من الشام الی مدینة الرسول صلی الله علیه و آله ؛ در روز بیستم ازماه صفر اهل‌بیت سید ما اباعبدالله حسین بن علی بن ابی‌طالب علیهماالسلام از شام به سوی مدینه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله بازگشتند [7] . - شیخ رضی الدین علی بن یوسف بن مطهر حلی ؛ ایشان چنین آورده است : و فی الیوم العشرین من صفر سنة احدی و ستین أو اثنین و ستین علی اختلاف الروایة به فی قتل مولانا الحسین علیه‌السلام ، کان رجوع حرم مولانا أبی‌عبدالله الحسین علیه‌السلام من الشام الی مدینة الرسول صلی الله علیه و آله ؛ در روز بیستم ماه صفر سال 61 و یا 62 [8] ، بنابر اختلاف در روایت ، بازگشت اهل‌بیت مولای ما حضرت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام از شام به سمت مدینه صورت گرفت [9] . - شیخ کفعمی ؛ ایشان در کتاب المصباح می‌نویسد : و فی العشرین منه (الصفر) کان رجوع حرم الحسین بن علی علیه‌السلام الی المدینة ؛ در بیستم از ماه صفر اهل‌بیت حسین بن علی علیه‌السلام به سمت مدینه بازگشتند [10] . و در جای دیگر کتاب آورده است : و فی هذا الیوم (العشرین من صفر) کان رجوع حرم الحسین علیه‌السلام من الشام الی المدینة ؛ و در این روز (بیستم صفر) اهل‌بیت حسین علیه‌السلام از شام به مدینه بازگشتند . [11] . به نظر می‌رسد این بزرگان تنها در مقام مشخص ساختن روز خروج اهل‌بیت از شام به قصد مدینه بوده‌اند و در این‌جا به مسئله‌ی رفتن آنان به کربلا نظر نداشته‌اند ؛ چه آن‌که مسئله‌ی رفتن به کربلا بعدا مطرح گردید . گرچه باید ریشه‌ی آن را درخواست امام زین‌العابدین علیه‌السلام از یزید برای بازگرداندن سر مطهر یافت . بنابر مطالب پیش گفته می‌توان این‌گونه نتیجه گرفت :

یک . این بزرگان را نمی‌توان از مخالفان مسئله شمرد ؛ دو . بر طبق نقل آنان ، بیستم صفر ، زمان خروج ایشان از شام به قصد مدینه است و این قصد ، منافاتی با رفتن به کربلا ندارد ؛ چون مرور از کربلا با قصد رفتن به مدینه که وطن اصلی ایشان است ، قابل جمع است . سه . این که برخی ، چون سید ابن‌طاووس ، از ظاهر عبارت شیخ طوسی چنین برداشت کرده‌اند که مقصود ایشان این است که اهل‌بیت در بیستم صفر ، به مدینه رسیده‌اند ؛ خلاف ظاهر ، و یا لااقل مجمل است . ظاهر عبارت این است

که در این روز از شام خارج شدند ، نه آن‌که به مدینه رسیدند ؛ چون کلمه‌ی «رجوع» غیر از کلمه‌ی «وصول» است و با این بیان ، دیگر مجالی برای استبعاد سید ابن‌طاووس باقی نمی‌ماند .

پی نوشتها

[1] مثیر الأحزان ، ص 107 .

[2] اللهوف ، ص 225 ؛ تسلیة المجالس ، ج 2 ، ص 458 .

[3] شیخ صدوق ، الأمالی ، ص 232 ، ح 243 ؛ روضة الواعظین ، ص 192 ، بحارالأنوار ، ج 45 ، ص 140 ؛ العوالم ، ج 17 ، ص 440 .

[4] الأربعین الحسینیة ، ص 207 .

[5] و به عبارتی دیگر عدم تصریح اعم از تصریح به عدم است .

[6] مسار الشیعة ، ص 46 .

[7] مصباح المتهجد ، ص 730 ؛ بحارالأنوار ، ج 101 ، ص 334 .

[8] این تردید جا ندارد ، سال شهادت حضرت اباعبدالله حسین علیه‌السلام ، بنابر قول مشهور و بلکه متواتر سال شصت و یک هجری قمری بوده است .

[9] العدد القویة ، ص 219 .

[10] مصباح کفعمی ، ص 510 .

[11] همان ، ص 489

کدامین اربعین

چهل روز پس از شهادت

تعیین روز اربعین و سالی که اسیران اهل‌بیت در آن روز وارد کربلا شدند ، از مباحث مهم تاریخی در نهضت حسینی است ، که از دیرباز ذهن و اندیشه‌ی دانشمندان را مشغول ساخته و موجب طرح نظریات و احتمالات گوناگونی گردیده و عده‌ای را به نفی و اثبات آن وادار نموده است . جا دارد که در آغاز مطالبی را به عنوان پیش درآمد مطرح ساخته و آن‌گاه وارد اصل مسئله گردیم .

اقوال در زمان بازگشت اهل بیت به کربلا

در رابطه‌ی با زمان بازگشت اهل‌بیت علیهم‌السلام به کربلا ، سه نظر وجود دارد : یک . آنان در اربعین اول ، یعنی در بیستم صفر سال 61 هجری به کربلا آمدند . دو . ایشان در اربعین دوم ، یعنی در بیستم صفر سال 62 هجری آمدند . سه . آنان در زمانی غیر از این دوتاریخ ، به کربلا مشرف شدند . حق در بحث این است که مسئله دائر مدار قول اول و سوم است . گر چه برخی از تاریخ نویسان [1] قول دوم را ذکر کرده‌اند ، ولی نمی‌توان به آن اعتماد نمود ، چون خالی از استدلال و شواهد تاریخی است و تنها براساس ظن و گمانه زنی است . بنابراین ، مسئله را در دو محور اربعین اول و غیر آن قرار می‌دهیم ، و به ذکر دلایل هر دو نظریه و نقد آن می‌پردازیم . [1] گویا احتمال آن را مرحوم سپهر در ناسخ التواریخ داده است و مرحوم آیت الله طبسی نجفی در مقتل الامام الحسین ، ص 285 (مخطوط) آن را نقل نموده است .

عده‌ای از بزرگان ، نظر به بازگشت اهل‌بیت علیهم‌السلام علیهم‌السلام در اربعین اول داده‌اند ، و یا دست کم از ظاهر کلام ایشان این معنا استفاده می‌شود : یک . ابوریحان بیرونی (م 440) ؛ ایشان در کتاب الآثار الباقیة می‌نویسد : شهر صفر ؛ فی الیوم الأول : أدخل رأس الحسین علیه‌السلام مدینة دمشق ، فوضعه یزید لعنه الله بین یدیه ، و نقر ثنایاه بقضیب کان فی یده و هو یقول : لست من خندف ان لم أنتقم *** من بنی أحمد ما کان فعل
لیت أشیاخی ببدر شهدوا *** جزع الخزرج من وقع الأسل
فأهلوا و استهلوا فرحا *** ثم قالوا یا یزید لا تشل
قد قتلنا القرم من أشیاخهم *** و عدلناه ببدر فاعتدل
و فی العشرین رد رأس الحسین الی مجثمه [1] حتی دفن مع جثته ، وفیه زیارة الأربعین ، و هم حرمه بعد انصرافهم من الشام [2] ؛ در روز اول ماه صفر ، سر حسین علیه‌السلام را وارد دمشق نمودند ، و یزید - که لعنت خدا بر وی باد - آن را در مقابل خود نهاد . . . و در روز بیستم آن ، سر حسین علیه‌السلام را به بدنش ملحق کردند و در همان جا دفن نمودند و زیارت اربعین درباره‌ی این روز است . و بدین سبب این زیارت را «اربعین» گویند که چهل تن از اهل‌بیت او پس از مراجعت از شام قبرش را زیارت کردند ! [3] . دو . قرطبی (م 671) در تذکرة می‌نویسد : و الامامیة تقول ان الرأس أعید الی الجثة بکربلاء بعد أربعین یوما من القتل ، و هو یوم معروف عندهم یسمون الزیارة فیه زیارة الأربعین ؛ امامیه می‌گویند : سر مقدس ایشان پس از چهل روز به کربلا بازگردانده و به بدن ملحق شد و این روز نزد آنان معروف است و از آن به زیارت یاد می‌کنند و مقصود زیارت «اربعین» است [4] . سه . زکریا بن محمد بن محمود قزوینی (م 682) ؛ ایشان در کتاب عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات می‌نویسد : الیوم الأول منه : عید بنی أمیة ، أدخلت فیه رأس الحسین علیه‌السلام بدمشق ، و العشرون منه ردت رأس الحسین الی جثته ؛ اول ماه صفر عید بنی‌امیه است ؛ چون در آن روز سر حسین علیه‌السلام را به دمشق وارد ساختند و در روز بیستم آن ماه ، سر ایشان را به بدن بازگردانده شد [5] . چهار . شیخ بهایی (م 1030) ؛ ایشان در کتاب توضیح المقاصد چنین آورده است : التاسع عشر (من الصفر) ؛ فیه زیارة الأربعین لأبی عبدالله الحسین علیه‌السلام - وفی هذا الیوم و هو یوم الأربعین من شهادته علیه‌السلام کان قدوم جابر الأنصاری رضی الله عنه لزیارته علیه‌السلام ، و اتفق فی ذلک الیوم ورود حرمه علیه‌السلام من الشام الی

کربلاء ، قاصدین المدینة علی ساکنه السلام و التحیة ؛ روز نوزدهم ماه صفر ، زیارت اربعین حضرت امام حسین علیه‌السلام است . . . و در این روز که روز اربعین است ، روز ورود جابر بن عبدالله انصاری است ، که به زیارت قبر آن حضرت شتافت و آن روز با روز ورود اهل‌بیت امام حسین علیه‌السلام از شام به کربلا یکی گردید ؛ در حالی که ایشان قصد عزیمت به مدینه را داشتند . [6] . پنج . مناوی (م 1031) در ضمن ذکر اقوال گوناگون درباره‌ی محل دفن سر مطهر امام حسین علیه‌السلام می‌گوید : و الامامیة یقولون الرأس أعید الی الجثة و دفن بکربلاء بعد أربعین یوما من القتل ؛ امامیه می‌گویند : پس از چهل روز از شهادت ، سر به بدن بازگردانده شد و درکربلا دفن گردید . [7] . شش . علامه‌ی مجلسی (م 1110) در رابطه‌ی با علت استحباب زیارت سیدالشهداء علیه‌السلام در روز اربعین می‌فرماید : و المشهور بین الأصحاب أن العلة فی ذلک رجوع حرم الحسین صلوات الله علیه فی مثل ذلک الیوم الی کربلاء عند رجوعهم من الشام و الحاق علی بن الحسین صلوات الله علیه الرؤس بالأجساد ؛ مشهور بین اصحاب این است که علت آن ، بازگشت اهل‌بیت حسین علیه‌السلام در چنین روزی به کربلا است ، هنگامی که از شام باز می‌گشتند . و علی بن حسین علیه‌السلام سرهای مقدس را به اجساد ایشان ملحق ساخت . [8] . - برخی از ظاهر این عبارت چنین برداشت کرده‌اند که ایشان شهرت بین اصحاب را درباره‌ی بازگشت اهل‌بیت در روز اربعین بازگو نموده‌اند . ممکن است گفته شود که متعلق شهرت ، استحباب زیارت حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام در روز اربعین است ، نه بازگشت اهل‌بیت در روز اربعین به کربلا ! هفت . شبراوی می‌نویسد : و قیل أعید الی الجثة بکربلاء بعد أربعین یوما من مقتله ؛ گفته شده است که سر به بدن آن حضرت بعد از چهل روز پس از شهادت ، به بدن بازگردانده شد [9] . هشت . شبلنجی (م 1322 [10]) نیز می‌گوید : و ذهبت الامامیة الی أنه أعید الی الجثة و دفن بکربلاء بعد أربعین یوما من المقتل ؛ نظر امامیه این است که سر آن حضرت به بدن ایشان ملحق گردید ، و چهل روز پس از شهادت آن حضرت در کربلا به خاک سپرده شد . [11] . نه . آیت الله میرزا محمد اشراقی (ارباب) (م 1341 ق) پس از ذکر روایت بشارة المصطفی درباره‌ی زیارت جابر می‌نویسد : در این خبر معتبر ، مذکور نیست که زیارت جابر در روز اربعین بوده یا روز دیگر و نیز ذکر نشده که زیارت جابر در سال اول شهادت بود یا بعد ؛ لیکن مذکور در سایر کتب شیعه ، تحقق هر دو امر است . در هر حال ورود اهل‌بیت را به کربلا در روز اربعین بسیاری ذکر کرده‌اند ، از عامه و خاصه ؛ مانند ابن‌نما و ابن‌طاووس و ابومخنف و صاحب کتاب نورالعین ، و از عبارت امالی صدوق نیز ظاهر شود که گوید : خرج علی بن الحسین علیه‌السلام

بالنسوة و رد الرأس الی کربلاء . . . و در سیره و تاریخ محفوظ است . که بعد از سال شهادت ، اهل‌بیت مسافرتی به عراق ننموده‌اند . ایشان پس از ذکر خلاصه‌ی نظر محدث نوری می‌فرماید : و حاصل او زیاده بر استبعاد چیزی نیست و امور منقوله را نتوان به استغراب تکذیب کرد ، اگر چه سید بن طاووس با آن‌که خود او در کتاب لهوف ورود اهل‌بیت [12] را در اربعین ذکر کرده ، در کتاب اقبال استبعاد نموده و هرگاه کسی تأمل و تتبع در وضع مسافرت اعراب و خصوصا در ازمنه‌ی سابقه نموده باشد ، می‌داند که این گونه طی مسافت ایشان خلاف عادت نیست ، خصوصا هر گاه قافله‌ای شتاب داشته باشد و از این قبیل سرعت سیر (در) مسافرت بسی معهود است . . . در هر حال وجهی برای تکذیب ورود اهل‌بیت به کربلا نیست . [13] . ده . آیت الله شهید قاضی طباطبایی ؛ ایشان رنج فراوانی در اثبات این مسئله تحمل نمود و کتابی بزرگ در این‌باره گردآوری نمود ، که خلاصه‌ی ادله‌ی او را به هنگام طرح ادله‌ی محدث نوری خواهیم آورد . - گفتنی است که گر چه برخی از نقلهای فوق ، تنها بازگرداندن سر مقدس به بدن طاهر آن حضرت در روز اربعین را ذکر کرده است ، ولی از آن جا که مسئله‌ی الحاق سر به بدن ، از مسئله‌ی بازگشت اهل‌بیت به کربلا جدا نیست ، و بنابر قول مشهور این کار توسط امام زین‌العابدین علیه‌السلام صورت پذیرفت ، از این رو سخن قرطبی و پس از آن قزوینی ، مناوی ، شبراوی و شبلنجی را آوردیم .

پی نوشتها

[1] جثته (خ ل) .

[2] الآثار الباقیة ، ص 422 .

[3] الآثار الباقیة ، فصل 20 ، ص 528 (ترجمه‌ی اکبر دانا سرشت) .

[4] التذکرة ، ج 2 ، ص 668 .

[5] عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات ، ص 45 .

[6] توضیح المقاصد ، ص 6 . همان گونه که گذشت ، فرمایش ایشان که روز نوزدهم را روز اربعین دانسته‌اند ، مبنی برمحاسبه‌ی روز عاشورا در ضمن عدد اربعین است ، وظاهر آن است که محاسبه از روز بعد است ، و هیچ کس جز ایشان این روز را به عنوان روز اربعین معرفی نکرده است .

[7] فیض القدیر ، ج 1 ، ص 205 .

[8] بحارالأنوار ، ج 101 ، ص 334 .

[9] الاتحاف بحب الأشراف ، ص 70 .

[10] معجم المؤلفین ، ج 13 ، ص 53 .

[11] نور الأبصار ، ص 121 .

[12] مرحوم سید در لهوف تنها ورود اهل‌بیت را به کربلا و ملاقات با جابر

را نقل نموده‌اند ، و زمان را معین نساخته‌اند .
[13] الأربعين الحسينية ، ص 207 - 205 .

عده‌ای از دانشمندان نتوانسته‌اند بازگشت اهل‌بیت علیهم‌السلام را در اربعین اول بپذیرند و آن را بعید و یا محال دانسته‌اند ، که سخنان برخی از ایشان را می‌آوریم : یک . سید بن طاووس ؛ ظاهرا ایشان نخستین کسی است که به این مطلب خدشه وارد می‌سازد ، و با برداشتی که خود از کلام شیخ طوسی دارد ، بازگشت اهل‌بیت را در این تاریخ بعید دانسته است . او می‌نویسد : و وجدت فی المصباح أن حرم الحسین علیه‌السلام و صلوا المدینة مع مولانا علی بن الحسین علیه‌السلام یوم العشرین من صفر ، و فی غیر المصباح أنهم وصلوا کربلاء أیضا فی عودهم من الشام یوم العشرین من صفر ، و کلاهما مستبعد ، لأن عبیدالله بن زیاد لعنه الله کتب الی یزید یعرفه ما جری و یستأذنه فی حملهم ، و لم یحملهم حتی عاد الجواب الیه ، و هذا یحتاج الی نحو عشرین یوما أو أکثر منها ، و لأنه لما حملهم الی الشام روی أنهم أقاموا فیها شهرا فی موضع لا یکنهم من حر و لا برد ، و صورة الحال یقتضی أنهم تأخروا أکثر من أربعین یوما من یوم قتل علیه‌السلام الی أن وصلوا العراق أو المدینة ، و أما جوازهم فی عودهم علی کربلاء ، فیمکن ذلک ، و لکنه ما یکون وصولهم الیها یوم العشرین من صفر ، لأنهم اجتمعوا علی ما روی جابر بن عبدالله الأنصاری ، فان کان جابر وصل زائرا من الحجاز فیحتاج وصول الخبر الیه و مجیئه أکثر من أربعین یوما ، و علی أن یکون جابر وصل من غیر الحجاز من الکوفة أو غیرها ؛ در مصباح دیدم که اهل‌بیت حسین علیه‌السلام همراه علی بن حسین علیه‌السلام در روز بیستم صفر ، به مدینه رسیدند و در غیر مصباح یافتم که آنان به هنگام بازگشت از شام ، در همان روز به کربلا رسیدند و هر دوی آن بعید است ؛ برای آن‌که عبیدالله بن زیاد - لعنه الله - نامه‌ای برای یزید نوشت که در آن ماجرا را نوشته و برای فرستادن اسیران به شام کسب اجازه نمود و او تا هنگامی که پاسخ را دریافت نکرد ، اقدام به ارسال ایشان ننمود و این کار به بیست روز یا بیشتر نیازمند است . همچنین روایت شده است هنگامی که اهل بیت را به شام بردند ، آنان یک ماه در جایی بودند که ایشان را از گرما و سرما بازنمی‌داشت و صورت قضیه این است که آنان پس از اربعین به عراق و یا مدینه رسیدند . اما عبور ایشان از کربلا هنگام بازگشت امکان پذیر است ، ولی در روز بیستم صفر نبوده است ؛ چرا که آنها - طبق روایت - با جابر بن عبدالله انصاری ملاقات کردند و اگر جابر به عنوان زیارت از حجاز آمده باشد ، رسیدن خبر به او و آمدن وی به کربلا ، بیش از چهل روز نیازمند است . [1] . - گفتنی است که آنچه ایشان از کلام شیخ طوسی در مصباح المجتهد نقل کرده است ، با

عبارتی که ما از این کتاب آوردیم نمی‌سازد . آنچه در مصباح شیخ است این است : و فی الیوم العشرین منه کان رجوع حرم سیدنا أبی عبدالله الحسین بن علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام من الشام الی مدینة الرسول صلی الله علیه و آله ؛ [2] . «رجوع» و بازگشت از شام به مدینه غیر از «وصول» و رسیدن به مدینه است . در کلام شیخ طوسی کلمه‌ی وصول وجود ندارد ، بنابراین ، این را باید برداشت سید بن طاووس از کلام شیخ دانست ، که ما با برداشت ایشان موافق نیستیم و با این بیان ، این‌که ایشان دو امر بازگشت به مدینه و یا به کربلا در تاریخ بیستم صفر سال 61 را بعید دانسته است ، امر اول موضوعا منتفی است ؛ ولی در هر حال ، ایشان با توجه به قراین و مستندات تاریخی که ذکر می‌کند ، بازگشت اهل بیت را در اربعین اول و حتی زیارت جابر بن عبدالله انصاری را در این تاریخ نمی‌پذیرد و این شواهد را دلیل قول خود می‌داند : الف . عبیدالله بن زیاد ، از کوفه نامه برای یزید فرستاد و کسب تکلیف کرد ، رفت و برگشت نامه ، حدود بیست روز و یا بیشتر لازم دارد . ب . روایت شده است که اهل‌بیت حدود یک ماه در شام در جای بسیار نامناسبی که ایشان را از گرمای روز و از سرمای شب محافظت نمی‌نمود اقامت داشتند . ج . جابر بن عبدالله نیز نمی‌تواند در بیستم صفر خود را به کربلا برساند ، چون رسیدن خبر به حجاز و حرکت او از حجاز به سمت کربلا به بیش از چهل روز نیاز دارد . ایشان در پایان ، امکان عبور از کربلا و ملاقات با جابر را در غیر اربعین اول می‌پذیرد . - فرمایش اخیر ایشان مبنی بر این‌که : «چنانچه جابر در حجاز از شهادت آن حضرت آگاه شده و آن‌گاه رهسپار کربلا شده باشد ، به بیش از چهل روز وقت نیاز خواهد بود» ، تمام نیست ؛ چون مدینه در شهادت امام حسین علیه‌السلام سه بار به ضجه افتاد : 1 . در روز عاشورا ، ام‌سلمه خواب عجیبی دید . وی پیامبر صلی الله علیه و آله را غبار آلود دید . از او علت را پرسید . خبر داد که من هم اکنون به شهادت رسیدن حسین را دیدم . [3] همچنین آن حضرت به ام سلمه شیشه‌ای پر از خاک داده بود و فرموده بود که هر گاه این خاک رنگ خون به خود گرفت ، بدان که حسینم به شهادت رسیده است . ام سلمه پس از آن خواب ، سراغ آن خاک رفت و آن را چنان یافت که پیامبر صلی الله علیه و آله پیش‌بینی فرموده بود . آن‌گاه چنان ضجه و فغان وناله سر داد که هجوم زن و مرد اهل مدینه را در پی داشت ، که از جمله‌ی آنان ابن‌عباس بود . [4] ماجرای قاروره در کتب شیعه و اهل سنت نقل شده است ؛ [5] بنابراین ، هیچ بعدی ندارد که جابر در مدینه بوده و با آن معرفتی که دارا بود ، پس آگاهی یافتن از عمق فاجعه‌ی کربلا ، به‌دان سو رهسپار گردد . 2 . پس از فاجعه‌ی کربلا ، از سوی عاملان حکومت ، خبر رسمی به والی مدینه و مردم اعلام شد ، بنابراین فرض ، با توجه به وجود پیک ، چنانچه تا حوالی

آخر محرم و ابتدای صفر این خبر به مدینه رسیده باشد ، باز حرکت جابر از مدینه و رسیدن او به کربلا در بیستم صفر توجیه پذیر خواهد بود . 3 . به هنگام رسیدن اهل‌بیت به مدینه [6] . دو . علامه‌ی مجلسی ؛ ایشان پس از ذکر قول مشهور بین اصحاب درباره‌ی بازگشت به کربلا در اربعین اول و قول دیگر مبنی بر مراجعت ایشان در این تاریخ به مدینه ، هر دو را نمی‌پذیرد و می‌گوید : اعلم أنه لیس فی الأخبار ما العلة فی استحباب زیارته صلوات الله علیه فی هذا الیوم ، و المشهور بین الأصحاب أن العلة فی ذلک رجوع حرم الحسین صلوات الله علیه فی مثل ذلک الیوم الی کربلاء عند رجوعهم من الشام ، و الحاق علی بن الحسین صلوات الله علیه الرؤوس بالأجساد ، و قیل فی مثل ذلک الیوم رجعوا الی المدینة ، و کلاهما مستبعدان جدا ، لأن الزمان لا یسع ذلک کما یظهر من الأخبار و الآثار ، و کون ذلک فی السنة الأخری أیضا مستبعد ؛ از اخبار و روایات ، علت استحباب زیارت آن حضرت در روز اربعین دانسته نیست و مشهور بین اصحاب این است که علت آن ، بازگشت اهل‌بیت امام حسین علیه‌السلام در مثل چنین روزی از شام به کربلا و ملحق ساختن سرها به بدنها به دست علی بن حسین علیه‌السلام است . و گفته شده است که در مثل چنین روزی ، آنان به مدینه بازگشتند و هر دوی آن بعید است ؛ چون زمان ، گنجایش آن را ندارد ؛ همان گونه که از اخبار و روایات دانسته می‌شود . و اما آن‌که آنان در اربعین سال بعد به کربلا رسیده باشند ، آن هم بعید است . [7] . سه . محدث نوری ؛ ایشان مسئله بازگشت در اربعین اول را به طور کلی منکر شده است و ادله‌ای قابل توجه دارد . که ذهن عده‌ای را به خود مشغول داشته است و تفصیل کلام ایشان خواهد آمد . چهار . محدث قمی ؛ ایشان نیز بازگشت در اربعین اول را بعید دانسته و می‌نویسد :

مکشوف باد که ثقات محدثین و مورخین متفق‌اند ، بلکه خود سید جلیل علی بن طاووس نیز روایت کرده که بعد از شهادت حضرت امام حسین علیه‌السلام ، عمر سعد ملعون نخست سرهای شهدا را نزدابن‌زیاد لعین روانه کرد و از پس آن ، روز دیگر اهل‌بیت را به جانب کوفه برد و ابن‌زیاد خبیث بعد از شناعت و شماتت با اهل‌بیت علیهم‌السلام ایشان را محبوس داشت ، و نامه به یزید بن معاویه فرستاد که در باب اهل‌بیت و سرها چه عمل نماید . یزید لعین جواب نوشت که به جانب شام روان باید داشت . لاجرم ابن‌زیاد ملعون تهیه‌ی سفر ایشان نموده و ایشان را به جانب شام فرستاد . و آنچه از قضایای عدیده و حکایات متفرقه‌ی سیر ایشان به جانب شام از کتب معتبره نقل شده چنان می‌نماید که سیر ایشان را از راه سلطانی و قرای بریه و غربی فرات بوده ، آن هم قریب به بیست روز می‌شود . چه ما بین کوفه و شام به خط مستقیم 175 فرسخ گفته شده ، و در شام هم قریب به یک ماه توقف کرده‌اند ، چنان که سید در اقبال

فرموده . . . پس با ملاحظه‌ی این مطالب خیلی مستبعد است که اهل‌بیت بعداز این همه قضایا از شام برگردند و روز بیستم صفر که روز اربعین و روز ورود جابر به کربلا بوده وارد شوند و خود سید أجل این مطلب را در اقبال مستبعد شمرده ، به علاوه آن‌که احدی از أجلای فن حدیث و معتمدین اهل سیر و تواریخ در مقاتل و غیره اشاره به این مطلب نکرده‌اند ، با آن‌که دیگر ذکر آن از جهاتی شایسته بوده ، بلکه از سیاق کلام ایشان انکار آن معلوم می‌شود ؛ چنان‌که ازعبارت شیخ مفید در باب حرکت اهل‌بیت به سمت مدینه دریافتی . و قریب این عبارت را ابن‌اثیر و طبری و قرمانی و دیگران ذکر کرده‌اند و در هیچ‌کدام ، ذکری از سفر عراق نیست ؛ بلکه شیخ مفید و شیخ طوسی و کفعمی گفته‌اند که در روز بیستم صفر حرم حضرت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام رجوع کردند از شام به مدینه و در همان روز جابر بن عبدالله به جهت زیارت امام حسین علیه‌السلام به کربلا آمد و اول کسی است که امام حسین علیه‌السلام را زیارت کرد . . . و بعضی احتمال داده‌اند که اهل‌بیت علیهم‌السلام در حین رفتن از کوفه به شام به کربلا آمده‌اند و این احتمال به جهاتی بعید است و هم احتمال داده شده که بعد از مراجعت از شام به کربلا آمده‌اند ، لیکن در غیر روز اربعین بوده ، چه سید و شیخ ابن‌نما که نقل کرده‌اند ورود ایشان را به کربلا ، به روز اربعین مقید نساخته‌اند واین احتمال نیز ضعیف است ، به سبب آن‌که دیگران مانند صاحب روضة الشهداء و حبیب السیر و غیره که نقل کرده‌اند ، مقید به روز اربعین ساخته‌اند . و از عبارت سید نیز ظاهر است که با جابر در یک روز و یک وقت وارد شدند ، چنان‌که فرموده : «فوافوا فی وقت واحد» ، و مسلم است که ورود جابر به کربلا در روز اربعین بوده و به علاوه‌ی آنچه ذکر شد تفصیل ورود جابر به کربلا در کتاب مصباح الزائر سید بن طاووس ، و بشارة المصطفی که هر دو از کتب معتبره است موجود است و ابدا ذکری از ورود اهل‌بیت در آن هنگام نشده ، با آن‌که به حسب مقام باید ذکر شود . [8] . ایشان مطلبی اضافه بر سخن محدث نوری ندارد ، و با پاسخی که آن‌جا داده می‌شود پاسخ ایشان معلوم می‌گردد . پنج . مرحوم شیخ محمد ابراهیم آیتی ؛ ایشان نیز منکر قضیه شده است و آن را جزء افسانه‌های تاریخی شمرده است ! [9] . شش . آیت الله شهید مطهری ؛ ایشان خبر ملاقات اهل‌بیت با جابر را منکر شده و می‌فرماید تنها کسی که این مطلب را نقل کرده سید بن طاووس در لهوف است ، و هیچ کس غیر از ایشان نقل نکرده است ! حتی خود سید در دیگر کتابهای خود متعرض آن نگردیده است و دلیل عقلی نیز با آن سازگاری ندارد . [10] . - گفتنی است که اگر مقصود ایشان از انکار خبر ملاقات ، عدم حصول آن در خصوص روز اربعین است ، که ظاهر عبارت ایشان ، به ویژه با ضمیمه‌ی دلیل عقلی ، این را می‌نماید ، باید گفت که سید بن طاووس ، حتی در

کتاب لهوف ، نیز چنین چیزی را نگفته است . و اگر مقصود ایشان انکار اصل ملاقات اهل‌بیت با جابر در کربلاست ، سید متفرد نیست و پیش از او ابن‌نما [11] و پس از اوشیخ بهایی [12] و سید محمد بن ابی‌طالب [13] ، علامه مجلسی [14] ، قندوزی [15] و دیگران گفته‌اند .

پی نوشتها

[1] اقبال الأعمال ، ص 589 .

[2] مصباح المتهجد ، ص 730 .

[3] ر . ک : سنن ترمذی ، ج 5 ، ص 657 ؛ المعجم الکبیر ، ج 23 ، ص 373 ، ح 882 ؛ تاریخ دمشق (ترجمة الامام الحسین علیه‌السلام) ، ص 388 ؛ کفایة الطالب ، ص 433 ؛ اسد الغابة ، ج 1 ، ص 22 ؛ الخصائص الکبری ، ج 2 ، ص 126 ؛ البدایة و النهایة ، ج 8 ، ص 202 ؛ سیر اعلام النبلاء ، ج 3 ، ص 316 ؛ الصواعق المحرقه ، ص 294 ؛ تهذیب الکمال ، ج 2 ، ص 439 ؛ مقتل الخوارزمی ، ج 2 ، ص 96 ؛ ذخائر العقبی ، ص 148 ؛ نظم درر السمطین ، ص 217 ؛ جواهر المطالب ، ج 2 ، ص 298 ؛ امالی شیخ صدوق ، ص 202 .

[4] امالی شیخ طوسی ، ص 315 ، مجلس 11 ، ح 640 .

[5] المعجم الکبیر (طبرانی) ، ج 3 ، ص 114 ، ح 2817 ؛ کفایة الطالب ، ص 426 ؛ مقتل الخوارزمی ، ج 1 ، ص 162 ؛ تهذیب الکمال ، ج 6 ، ص 408 ؛ مجمع الزوائد ، ج 9 ، ص 189 ؛ الصواعق المحرقة ، ص 292 ؛ تهذیب التهذیب ، ج 2 ، ص 346 ؛ ذخائر العقبی ، ص 146 ؛ الخصائص الکبری ، ج 2 ، ص 125 ؛ الکامل فی التاریخ ، ج 4 ، ص 93 ؛ الارشاد ، ج 2 ، ص 130 ؛ دلائل الامامة ، ص 180 ؛ اعلام الوری ، ص 217 ؛ روضة الواعظین ، ج 1 ، ص 193 ؛ نظم درر السمطین ، ص 215 .

[6] ر . ک : الرکب الحسینی فی الشام و منها الی المدینة المنورة ، ص 373 .

[7] بحارالأنوار ، ج 101 ، ص 334 .

[8] منتهی الآمال ، ص 525 - 524 .

[9] بررسی تاریخی عاشورا ، ص 148 .

[10] حماسه‌ی حسینی ، ج 1 ، ص 30 .

[11] مثیر الأحزان ، ص 107 .

[12] توضیح المقاصد ، ص 6 .

[13] تسلیة المجالس ، ج 2 ، ص 458 .

[14] جلاء العیون ، ص 450 .

[15] ینابیع المودة ، ج 3 ، ص 92 .

و در مقابل ، برخی چون آیت الله شیخ محمد رضا طبسی نجفی ، در مسئله توقف نموده و هیچ‌یک از دو نظر اربعین اول یا دوم را نتوانسته اختیار کند و می‌فرماید : فعلیه أنا من المتوقفین فی ذلک ، و لکن المشهور عند عوام الناس فی السنة الأولی ، مع أن ظاهر عدة التواریخ أن توقفهم فی الشام لا یقل من شهر ؛ بنابراین ، من از زمره‌ی توقف کنندگان در مسئله هستم (و هیچ یک از دو قول را اختیار نمی‌کنم) ولی مشهور نزد عوام مردم این است که آنان در اربعین اول به کربلا بازگشتند . با آن‌که ظاهر بعضی کتب تاریخی این است که توقف ایشان در شام کمتر از یک ماه نبوده است . [1] . [1] مقتل الامام الحسین علیه‌السلام ، ص 285 (نسخه‌ی خطی) .

مرحوم محدث نوری و قاضی طباطبایی ، در دو جهت مسئله قرار دارند . محدث نوری به طور کلی منکر بازگشت اهل‌بیت در اربعین اول است و شبهه‌ی ابن‌طاووس در اقبال الأعمال را با حواشی دیگر پرورش داده و دیگرانی چون محدث قمی تحت تأثیر او قرار گرفته‌اند . و در طرف مقابل ، شهید قاضی طباطبایی در مقام اثبات مراجعت اهل‌بیت در اربعین اول برآمده و با پروراندن جواب مرحوم اشراقی و نگارش کتابی قطور به پاسخ گویی ایشان آمده و به حق رنج فراوان و زحمت بسیار کشیده است . از این روی ، ما به طور خلاصه ، ادله‌ی هر دو طرف را به نقد و بررسی می‌نشینیم .

تاکنون معلوم شد که شهرت مورد ادعا با توجه به محذورات ذکر شده کارساز نیست ، وشواهدی که ذکر گردید فرض امکان را ثابت می‌کند ، ولی برای اثبات وقوع کافی نیست . و اما ملازمه بین زیارت جابر و ملاقات وی با اهل‌بیت را با بازگشت ایشان به کربلا در اربعین اول اینگونه می‌توان منتفی دانست : با توجه به قراین ، به نظر می‌رسد جابر بن عبدالله انصاری ، آن یار وفادار و دانشمند عارف و آگاهی که رنج سفر را به جان خریده و از عواقب کار خود نهراسیده و در بزرگسالی و کهولت سن به سمت کربلا رهسپار شده است ، به یک زیارت بسنده نکند و دست کم دو بار به زیارت قبر مولا و محبوب خود سالار شهیدان امام حسین علیه‌السلام شتافته باشد : زیارت اول : زیارتی است که طبری در بشارة المصطفی [1] و سید بن طاووس در مصباح الزائر [2] و خوارزمی در مقتل الحسین علیه‌السلام [3] آورده‌اند . زیارت دوم : زیارتی است که مقرون به ملاقات با اهل‌بیت علیهم‌السلام است . در زیر به تبیین این دیدگاه خواهیم پرداخت : 1 . در روایت طبری و سید بن طاووس و خوارزمی ، هیچ‌گونه اشاره‌ای به مسئله‌ی ملاقات نشده است ؛ بلکه قرینه بر عدم حصول ملاقات نیز وجود دارد . طبری و خوارزمی تصریح می‌کنند که پس از انجام زیارت ، جابر از عطیه می‌خواهد که او را به سمت خانه‌های کوفه هدایت کند . آن‌گاه هر دو در این مسیر گام برداشتند . [4] بسیار بعید است که حادثه‌ای با این اهمیت واقع گردد و عطیه آن را نقل نکند . 2 . آنچه از خبر طبری و سید بن طاووس و خوارزمی استفاده می‌شود این است که هنگام زیارت جابر ، کسی غیر از ایشان نبوده است و حال آن‌که زیارت مقرون به ملاقات با اهل‌بیت ، وقتی بوده است که گروهی از بنی‌هاشم نیز به زیارت قبر آن حضرت شتافته بودند و اهل‌بیت هنگامی که به کربلا رسیدند ، جابر را با عده‌ای از بنی‌هاشم در آن‌جا یافتند . [5] . 3 . در زیارت اول ، نام و نقش عطیه برجسته است ، در صورتی که در زیارت دوم هیچ نام و اثری از عطیه وجود ندارد . 4 . تصریح مورخان و دانشمندان مبنی بر این‌که جابر نخستین زائر امام حسین علیه‌السلام است ، اثبات کننده‌ی این مطلب است که زیارت وی پیش از زیارت گروهی از بنی‌هاشم است و با این بیان ، زیارت جابر با عطیه را باید
نخستین زیارت او قرار داد . خلاصه ، آنچه طبری و سید بن طاووس در (مصباح الزائر) و خوارزمی آورده‌اند ، که در آن نام عطیه وجود دارد و هیچ‌گونه اشاره‌ای از حضور بنی‌هاشم ندارد و سرانجام زیارت ، به رهسپاریشان به سمت کوفه ختم می‌شود ، با آنچه که ابن‌نما و سید بن

طاووس در (لهوف) آورده‌اند ، که در آن اثری از نام و نقش عطیه نیست ، فرق می‌کند و هیچ گونه بعدی ندارد که شخصی چون جابر به یک زیارت بسنده نکند . بنابراین ، روز اربعین روز زیارت جابر پس از گذشت چهل روز از شهادت سالار شهیدان ، حسین بن علی علیهماالسلام است ، و زیارت اهل‌بیت و ملاقات جابر با ایشان پس از اربعین است ؛ گرچه دقیقا روز آن را نمی‌دانیم ، ولی مسلما پیش از اربعین دوم است . با توجه به نقلی که ورود سر مطهر را به شام در اول ماه صفر تعیین کرده است [6] ، چنانچه ورود اهل‌بیت را هم در این تاریخ به شام بدانیم [7] و با تکیه به خبری که زمان خروج ایشان ، بیستم ماه صفر تعیین شده است [8] ، مدت اقامت ایشان در شام ، بیست روز بوده و بابر آن‌که مسیر بازگشت آنان از راه میانبر بادیةالشام بوده باشد ، زمان رسیدن اهل‌بیت به کربلا فاصله‌ی چندانی با اربعین اول ندارد . و می‌توان گمان کرد که آنان در حدود پایان صفر و یا در اوایل ربیع الاول به کربلا رسیده باشند و چنانچه مدت اقامت ایشان را حدود یک ماه [9] و یا یک ماه و نیم [10] ، بدانیم ، و یا بازگشت را هم از راه سلطانی بدانیم زمان مقداری به تأخیر می‌افتد و بعید است که درغیر از ماه ربیع الاول بوده باشد . با این بیان بسیاری از مشکلات مسئله حل می‌شود ، و بسیاری از منازعات و کشمکشها پایان می‌پذیرد . اما آنچه مرحوم قاضی طباطبایی از آن به عنوان فهم علما یاد کرده است ، نمی‌تواند به عنوان دلیل مطرح گردد و در فرض تحقق ، ناشی از ثبوت ملازمه‌ی بین زیارت جابر و حصول ملاقات است ، که مورد پذیرش قرار نگرفت . با توجه به مطالب گذشته ، نتیجه‌ی بحث این است : چنانچه اهل‌بیت را از طریق بادیة الشام به شام برده و آنان از همان مسیر به کربلا بازگشته باشند ، و زمان خروج را نیز بیستم صفر ندانیم ، امکان رسیدن به کربلا در اربعین اول وجود دارد . ولی قراینی مسیر رفت را از این مسیر تأیید نمی‌کند ، و سید امین که این احتمال را ذکر می‌کند ، هیچ گونه دلیل و شاهدی را نمی‌آورد و تنها با ذکر کلمه‌ی «لعل» و شاید آن را مطرح ساخته است و در هیچ کتاب معتبر و غیر معتبری ، اثری از حرکت در این مسیر به چشم نمی‌خورد . افزون بر آن ، حکومت فاسد بنی‌امیه می‌خواست نهایت بهره را از جنایت ننگین خود به دست آورد ؛ بنابراین ، حرکت دادن آنها از راه سلطانی ، که گفته می‌شود چهل منزل را در خود داشت ، منطقی جلوه می‌سازد و حرکت در این مسیر به حدود بیست روز وقت نیاز دارد . و باقی ماندن آثاری از شهیدان و اهل‌بیت در این مسیر به عنوان تأیید می‌تواند مورد استناد قرار گیرد ، مثل مشهد نقطه [11] ، و یا مدفن برخی از کودکان آل‌البیت درمسیر ، مثل شهرهای حلب یا بعلبک . در برخی ازکتب مورد توجه تاریخی ، بعضی از جریانات راه را ذکر کرده‌اند که مربوط به راه سلطانی است ؛ مثل قضیه‌ی دیر راهب [12] در قنسرین

[13] ، سخنان بعضی از اهل‌بیت در بعلبک . بنابراین ، با توجه به مدت اقامت اهل‌بیت در شام که تا حدود یک تا یک ماه و نیم گفته‌اند ، همچنانکه سیدبن طاووس ، و پیش از او قاضی نعمان گفته است و باعنایت به مدتی که در کوفه زندانی بوده‌اند ، (اگر چه آن مدت کم باشد) و مسئله‌ی کسب تکلیف از یزید توسط پیک و یا حتی کبوتر نامه‌بر ، باز بازگشت اهل بیت را در اربعین اول منطقی نمی‌دانیم . اما تصریح برخی مثل بیرونی و قزوینی و شیخ‌بهایی و دیگران ، معارض است با نقل برخی همانند قاضی نعمان ، که از نظر تاریخی بر آنها مقدم است و مثل آنان ذوفنون نبوده است . و آنچه به امامیه نسبت داده‌اند ناشی از ملازمه‌ی بین زیارت جابر و حصول ملاقات وی با اهل‌بیت در اربعین اول است که مورد پذیرش قرار نگرفت ، و آن را در زیارتی دیگر پس از اربعین دانستیم . اما تاریخ الحاق سر مطهر به جسد طاهر را یا باید در روز اربعین ندانیم ، و یا آن را امری ویژه ، و با شرایطی خاص بدانیم ؛ همچنان که سید بن طاووس به آن رسیده است . [14] .

پی نوشتها

[1] بشارة المصطفی ، ص 74 .

[2] مصباح الزائر ، ص 286 .

[3] مقتل الحسین ، ج 2 ، ص 190 .

[4] آن‌جا که جابر به عطیه می‌گوید : «خذنی نحو ابیات کوفان ، ثم صارا فی الطریق» (ر . ک : بشارة المصطفی ، ص 75) .

[5] ابن‌نما در مثیر الأحزان ، ص 107 می‌گوید : «و لما مر عیال الحسین علیه‌السلام وجدوا جابر بن عبدالله الأنصاری رحمة الله علیه و جماعة من بنی‌هاشم قدموا لزیارته» و قریب این مضمون را سید در لهوف ، ص 225 آورده است .

[6] الآثار الباقیة ، ص 422 ؛ عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات ، ص 45 .

[7] که به گمان قوی چنان است .

[8] مسار الشیعة ، ص 46 ؛ مصباح المتهجد ، ص 730 ؛ العدد القویة ، ص 219 ؛ مصباح کفعمی ، ص 510 و 489 .

[9] اقبال الأعمال ، ص 589 .

[10] شرح الأخبار ، ج 3 ، ص 269 .

[11] در سفری که این جانب اخیرا به کشور سوریه داشتم ، توفیق زیارت این مکان مقدس را در شهر حلب پیدا نمودم ، وسنگی را که قسمتی از آن رنگ خون گرفته بودمشاهده کردم ، و این جریان مهم را جناب آقای شیخ ابراهیم نصرالله ، متولی آن مقام در تاریخ 11 محرم الحرام 1424 ه- ق ، برابر با 24 / 12 / 1381 ه- ش برایم بازگو نمود : «حدود هفت سال پیش

در ایام عزاداری حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام عده‌ای از شیعیان پاکستانی در کنار این مقام مشغول عزاداری خالصانه بودند که ناگهان خونی تازه بر روی سنگ ظاهر می‌شود ، و بعد به تدریج در آن فرو می‌رود ، وقتی که خبر به من رساندند ، خودم را در لحظات آخر رساندم . آنچه دیدم یک قطره‌ی خون تازه بود که باقی مانده بود ، و بعد آن هم به تدریج فرو رفت . » .

[12] مناقب آل ابی‌طالب ، ج 4 ، ص 60 ؛ بحارالأنوار ، ج 45 ، ص 303 ؛ العوالم ، ج 17 (تاریخ الامام الحسین علیه‌السلام) ، ص 418 ؛ ازمناقب ابن‌شهر آشوب ، به نقل از نطنزی در خصائص .

[13] قنسرین : هی کورة بالشام منها حلب ، و کانت قنسرین مدینة ، بینها و بین حلب مرحلة من جهة حمص بقرب العواصم . . . (ر . ک : معجم البلدان ، ج 4 ، ص 404) .

[14] ر . ک : اقبال الاعمال ، ص 588 .

فرازهایی از زیارت اربعین

مقدمه

از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرموده اند: «در روز اربعین هنگامی که روز بلند شد زیارت می کنی و می گویی: سلام بر ولی خدا و حبیب او، سلام بر خلیل خدا و بنده نجیب او، سلام بر بنده برگزیده خدا و فرزند برگزیده او، سلام بر حسین مظلوم شهید، سلام بر آقایی که در میان امواج بلا گرفتار آمد و کشته اشک روان است. آن گاه امام صادق علیه السلام فرمودند: علیه آن حضرت هم دست شدند کسانی که دنیا فریبشان داده بود و بهره خود را در ازای بهایی ناچیز فروختند و آخرت خویش را به قیمت ناچیز حراج کردند. در چاه هوا و هوس فرو رفتند و تو و پیامبرت را به خشم آورده و مطیع بندگان شقی گردیدند؛ امام حسین علیه السلام در مقابل آنان تن به ذلت نداد و با آنان با شکیبایی به جهاد پرداخت تا آن گاه که خونش را ریختند و اهل بیتش را به اسارت بردند.

اولین زائر

از عطیه روایت شده که در روز اربعین، با جابر بن عبداللّه انصاری به زیارت قبر امام حسین علیه السلام رفتیم. وقتی به کربلا رسیدیم، جابر غسل کرده و بر سر قبر حضرت رفت و گفت: «دست مرا بر قبر گذار.» چون دستش به قبر رسید بی هوش شد و وقتی به هوش آمد سه بار گفت: یا حسین، سپس گفت: «آیا دوست، جواب دوست را نمی دهد؟ چگونه جواب می دهی در حالی که سرت را از بدن جدا کرده اند.» و گفت: «سوگند به خدا که ما نیز در آن جا حضور داشتیم.» من گفتم: چگونه؟ در حالی که شمشیری نزدیم، و این گروه مابین سرو بدن شان جدایی افتاده و اولادشان اسیر شده و [ما...]، جابر گفت: «از رسول خدا شنیدم که هر که گروهی را دوست دارد، با آنان محشور می شود و هر که عمل مردمی را دوست داشته باشد، در عمل ایشان شریک شود. همانا دوست ایشان به بهشت بازگشت نماید و دشمن ایشان به دوزخ بازگردد.

دیدار اهل بیت از شهدای کربلا در روز اربعین

سیدبن طاووس در کتاب مقتل خود به نام لهوف آورده است: زمانی که اهل بیت حضرت سیدالشهداء علیهم السلام از شام به مدینه برمی گشتند در عراق از کاروان دار خواستند که آن ها را از راه کربلا ببرد. چون به بر تربت پاک امام حسین علیه السلام رسیدند، جابر بن عبدالله را با گروهی از طایفه بنی هاشم و مردانی از آل پیغمبر صلی الله علیه و آله دیدند که به زیارت حضرت آمده اند. آنان شروع به عزاداری و نوحه سرایی کردند، زنان قبائل عرب نیز که در آن اطراف بودند جمع شده و عزاداری کردند. کاروانیان سپس از آن جا به سوی مدینه کوچ کردند.

اسارت زن مسلمان

از مظلومیت هایی که حکایت از نقض آشکار قوانینی است که اسلام به آنها سفارش کرده، اسیر گرفتن زن مسلمان است. در حادثه کربلا پس از پایان نبرد، اهل بیت امام حسین را اسیر کرده و شهر به شهر گرداندند و در کوفه و شام به نمایش گذاشتند. اسیر گرفتن زن مسلمان از نظر اسلام مردود است چنان که علی علیه السلام در جنگ جمل اسیر کردن را روا نشمرد و عایشه را به همراه عده ای زن به شهر خودش بازگرداند؛ اما متجاوزان اموی فرزندان پیامبر را مثل اسیران کافر، از کوفه به شام فرستادند و چهره زنان اسیر را بر اهالی شهرها نمودند و درنهایت سنگ دلی با آنان رفتار کردند. چنان که حضرت زینب علیهاالسلام هنگام عبور از کنار اجساد شهدا (در اعتراض به اسارت اهل بیت) فرمود:ای محمّد صلی الله علیه و آله این دختران تو هستند که به اسارت می روند.

بیستم ماه صفر در تاریخ، به عنوان اربعین حسینی مشهور شده است. در برخی از روایات به بزرگداشت این روز اشاره شده است. در حدیثی از امام حسن عسکری زیارت اربعین به عنوان یکی از نشانه‌های مؤمن شمرده شده است.[1] «اربعین» در منابع، بیشتر به دو رویداد اشاره دارد:
1- روز مراجعت اسرای کربلا از شام به مدینه؛
2- روزی که جابر بن عبدالله انصاری به زیارت قبر امام حسین(ع) مشرف شد.
اما در اینکه در این روز اسرای کربلا به کربلا رسیده باشند، تردیدی جدی وجود دارد.
شیخ مفید در «مسار الشیعه» آورده است:
«روز اربعین، روزی است که اهل بیت امام حسین(ع)، از شام به سوی مدینه مراجعت کردند و نیز روزی است که جابر بن عبدالله برای زیارت امام حسین(ع) وارد کربلا شد».[2]
شیخ طوسی در «مصباح المتهجّد»[3]و ابن اعثم در الفتوح[4] نیز همین مطلب را ذکر کرده‌اند. میرزا حسین نوری می‌نویسد:
«از عبارت شیخ مفید و شیخ طوسی استفاده می‌شود که روز اربعین روزی است که اسرار از شام به مقصد مدینه خارج شدند. نه آنکه در آن روز به مدینه رسیدند.[5] »
در این میان سید بن طاوس در «لهوف»، اربعین را روز بازگشت اسرا از شام به کربلا ذکر کرده است. ایشان می‌نویسد:
«وقتی اسرای کربلا از شام به طرف عراق بازگشتند به راهنمای کاروان گفتند: ما را به کربلا ببر. بنابراین آن‌ها به محل شهادت امام حسین(ع) آمدند. سپس در آنجا به اقامه عزا و گریه و زاری برای اباعبدالله پرداختند ...»[6]
ابن نما حلی نیز روز اربعین را روز بازگشت اسرا از شام به کربلا و ملاقات آن‌ها با جابر و عده‌ای از بنی هاشم ذکر کرده است.[7] میرزا حسین نوری پس از از نقل قول سید بن طاوس به نقد آن پرداخته است.[8]
رسول جعفریان می‌نویسد:
«شیخ مفید در ارشاد، ابومخنّف در مقتل الحسین، بلاذری در انساب الاشراف، دینوری در اخبار الطوال و أبن سعد در الطبقات الکبری، اشاره‌ای به بازگشت اسرا به کربلا نکرده‌اند».[9]
شیخ عباس قمی هم داستان آمدن اسرای کربلا را در اربعین از شام به

کربلا بسیار بعید می‌داند.[10]
محمدابراهیم آیتی[11] و شهید مطهری (ره) نیز آمدن اسرای کربلا را در روز اربعین به کربلا، انکار کرده‌اند. شهید مطهری می‌نویسد:
«جز در کتاب لهوف که آن هم نویسنده‌اش در کتاب‌های دیگرش آن را تکذیب کرده و لااقل تأکید نکرده، در هیچ کتاب دیگری چنین چیزی نیست و هیچ دلیل عقلی هم این را تأیید نمی‌کند».[12]
امّا در خصوص ورود جابر بن عبدالله انصاری در روز اربعین سال 61 هجری به کربلا، به نظر می‌رسد بین منابع تاریخی چندان اختلافی نباشد.
شیخ طوسی می‌نویسد:
«روز اربعین روزی است که جابر بن عبدالله انصاری صحابی رسول خدا(ص) از مدینه برای زیارت قبر امام حسین(ع) به کربلا آمد و او اولین زائری بود که قبر شریف آن حضرت را زیارت کرد».[13]
مرحوم آیتی می‌نویسد:
«جابر بیستم ماه صفر، درست چهل روز بعد از شهادت امام وارد کربلا شد و سنت زیارت اربعین امام به دست او تأسیس گردید».[14]
فردی که به همراه جابر در این روز به کربلا آمده «عطیه بن سعد بن جناده عوفی کوفی» است. آیتی، در خصوصی شخصیت وی می‌نویسد:
«بسیار شده است که از روی نادانی و بی‌اطلاعی وی را غلام جابر گفته‌اند، در حالی که او یکی از بزرگترین دانشمندان و مفسران اسلامی است. وی از بزرگان تابعین و از شاگردان عبدالله بن عباس می‌باشد. و تفسیری در پنج مجلّد بر قرآن مجید نوشته و از راویان حدیث محسوب می‌شود».[15]
در کتاب بشارة المصطفی آمده است:
عطیه عوفی می‌گوید، به همراه جابر بن عبدالله انصاری به منظور زیارت قبر امام حسین(ع) وارد کربلا شدیم. جابر نزدیک شریعه فرات رفت. غسل کرد و لباس‌های نیکو پوشید ... سپس به طرف قبر مطهر حرکت کردیم. جابر هیچ قدمی را بر نمی‌داشت، الا اینکه ذکر خدا می‌گفت. تا به نزدیک قبر رسیدیم. سپس به من گفت مرا به قبر برسان.[16]
من دست او را روی قبر گذاشتم. جابر روی قبر افتاد و غش کرد. سپس من مقداری آب روی صورتش پاشیدم وقتی به هوش آمد سه بار گفت: یا حسین. سپس گفت: ای حسین چرا جواب مرا نمی‌دهی؟! سپس به خودش گفت: چگونه می‌توانی جواب دهی در حالی که رگ های گلوی تو را بریده‌اند و بین سر و بدنت جدایی افتاده است. شهادت می‌دهم که تو فرزند خاتم النبین و سید المؤمنین ... و پنجمین فرد از " اصحاب کساء " هستی ...درود و سلام و رضوان الهی بر تو باد. سپس به اطراف قبر امام حسین(ع) حرکت کرد و گفت: السلام علیکم ایتها الارواح التی حلت بفناء

الحسین ... اشهد انکم اقمتم الصلاة و آتیتم الزکاة و امرتم بالمعروف و نهیتم عن المنکر...»[17]
به نظر می‌رسد روز اربعین روزی است که اهل بیت امام حسین(ع) از شام به قصد مدینه حرکت کرده‌اند. به جز «لهوف»[18] که جریان ورود اهل بیت امام حسین(ع) را در این روز به کربلا نقل کرده، و البته در کتاب‌های دیگرش هم آن را تائید نکرده است، در منابع دست اول مطلبی در خصوص ورود اسرای کربلا در روز اربعین به کربلا وجود ندارد.
پی نوشتها
[1]- محمد بن محمد بن نعمان، المزار، قم، مدرسه الامام الهادی، چاپ اول،ص 53.
[2]- محمد بن محمد بن نعمان، مسار الشیعه، بیروت، دارالمفید، 1414، چاپ دوم، ص 46.
[3]- شیخ طوسی، محمد بن حسن؛ مصباح المتهجد، بیروت، مؤسسه الشیعه، چاپ اول، 1411، ص 787.
[4]- ابن اعلم کوفی، احمد؛ ترجمه محمد بن محمد بن مستوفی هروی، تهران، انتشارات آموزش و انقلاب اسلامی، 1372، ص 916.
[5]- النوری، المیرزا؛ لولو و مرجان، تهران، فراهانی، 1364، ص 154.
[6]- حسنی، سید ابن طاووس، اللهوف فی قتلی الطوف، بیجا، مهر، 1417ه.ق، ص114
[7]- حلی، ابن نما؛ مثیر الاحزان، نجف، الحیدریه، 1369ه.ق، ص86.
[8]- نوری، المیرزا؛ پیشین، ص 152.
[9]- جعفریان، رسول؛ نأملی در نهضت عاشورا، قم، نشر مورخ، 1386ش، ص 216.
[10]- قمی، شیخ عباس؛ منتهی الامال، بی‌جا، مطبوعاتی حسینی، 1370، ج1، ص 525.
[11]- آیتی، محمد ابراهیم؛ بررسی تاریخ عاشورا، تهران، صدوق، 1372ه.ش، هشتم، ص139.
[12]- مطهری، مرتضی؛ حماسه حسینی، تهران، صدرا، 1373، چاپ بیست و یکم، ج1، ص 30.
[13]- طوسی، محمد بن حسن؛ پیشین، ص 787.
[14]- آیتی، محمدابراهیم، پیشین، ص 231-230.
[15]- همان، ص 232-231.
[16]- برخی نقل کرده‌اند که جابر در این زمان تقریباً نابینا بوده است.
[17]- طبری، محمد بن علی؛ بشارة المصطفی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، 1420، چاپ اول، ص 126.
[18]- به این نکته نیز باید توجه داشت که لهوف از منابع دست اول نیست

این کتاب در قرن هفتم هجری نوشته شده است. نویسنده : یدالله حاجی‌زاده

ارزش و جایگاه اربعین حسینی

اهمیت اربعین از کجاست ؟

اهمیت اربعین از کجاست ؟ صرف اینکه چهل روز از شهادت شهید می گذرد ، چه خصوصیتی دارد ؟ اربعین خصوصیتش به خاطر این است که در اربعین حسینی یاد شهادت حسین زنده شد و این چیز بسیار مهمی است . شما فرض کنید اگر این شهادت عظیم در تاریخ اتفاق می افتاد یعنی حسین بن علی و بقیه شهیدان در کربلا شهید می شدند ، اما بنی امیه موفق می شدند همانطور که خود حسین را و یاران عزیزش را از صفحه روزگار برافکندند و جسم پاکشان را در زیر خاک پنهان کردند ، یاد آنها را هم از خاطره نسل بشر در آن روز و روزهای بعد محو کنند .ببینید در این صورت آیا این شهادت فایده ای برای عالم اسلام داشت ؟ یا اگر هم برای آن روز یک اثری می گذاشت ، آیا این خاطره در تاریخ هم ، برای نسلهای بعد هم ، برای گرفتاریها و سیاهی ها و تاریکی ها و یزیدیهای دوران آینده تاریخ هم اثری روشنگر و افشا کننده داشت ؟ اگر حسین شهید می شد ، اما مردم آن روز و مردم نسلهای بعد نمی فهمیدند که حسین شهید شده ، آیا این خاطره چه اثری و چه نقشی می توانست در رشد و سازندگی و هدایت و برانگیزانندگی ملتها و اجتماعات و تاریخ بگذارد ؟
می بینید که هیچ اثری نداشت ، بله حسین که شهید می شد ، خود او به اعلی علیین رضوان خدا می رسید ، شهیدانی که کسی نفهمید و در غربت ، در سکوت ، در خاموشی شهید شدند ، به اجر خودشان در آخرت رسیدند ، روح آنها فتوح و گشایش را در درگاه رحمت الهی به دست آورد ، اما آیا چقدر درس شدند ، چقدر اسوه شدند ، درس ، آن شهیدی می شود که شهادت او و مظلومیت او را نسلهای معاصر و آینده او بدانند و بشنوند ، درس و اسوه آن شهیدی می شود که خون او بجوشد و در تاریخ سرازیر بشود ، مظلومیت یک ملت آن وقتی می تواند زخم پیکر ستم کشیده شلاق خورده ملتها را شفا بدهد و مرهم بگذارد که این مظلومیت فریاد بشود ، این مظلومیت به گوش انسانهای دیگر برسد ، برای همین است که امروز ابرقدرتها صدا توی صدا انداختند که صدای ما بلند نشود ، برای همین است که حاضرند پولهای گزاف خرج کنند تا دنیا نفهمد که جنگ تحمیلی چرا به وجود آمد ، با چه انگیزه ای ، با دست که ، با تحریک که . آن روز هم دستگاههای استکباری ، حاضر بودند هر چه دارند خرج کنند به قیمت این که نام و یاد حسین و خون حسین و شهادت عاشورا مثل درس در مردم آن زمان و ملتهای بعد باقی نماند و شناخته نشود . البته در اوائل کار درست نمی فهمیدند که چقدر مطلب با عظمت است . هر چه بیشتر گذشت ، بیشتر فهمیدند .

در اواسط دوران بنی عباس حتی قبر حسین بن علی علیه السلام را ویران کردند ، آب انداختند ، خواستند از او هیچ اثری باقی نماند . نقش یاد و خاطره شهیدان و شهادت این است ، شهادت بدون خاطره ، بدون یاد ، بدون جوشش خون شهید ، اثر خودش را نمی بخشد و اربعین آن روزی است که برافراشته شدن پرچم پیام شهادت کربلا در آن روز آغاز شد و روز بازماندگان شهداست . حالا چه در اربعین اول ، خانواده امام حسین علیه السلام به کربلا آمده باشند و چه نیامده باشند . اما اربعین اول آن روزی است که برای اولین بار زائران شناخته شده حسین بن علی به کربلا آمدند ؛ جابربن عبدالله انصاری است و عطیه از اصحاب پیغمبر ، از یاران امیر المومنین و آمدند آن جا و جابربن عبدالله حتی نابینا بود - آن طور که در نوشته ها و اخبار هست - و دستش را عطیه گرفت و برد روی قبر حسین بن علی گذاشت و او قبر را لمس کرد و گریه کرد و با حسین بن علی علیه السلام حرف زد و با آمدن خود و با سخن گفتن خود خاطره حسین بن علی را زنده کرد و سنت زیارت قبر شهداء را پایه گذاری کرد . یک چنین روزمهمی است روز اربعین.

حرکت امام حسین(ع) برای اقامه‌ی حق و عدل بود: «انّما خرجت لطلب‌الاصلاح فی امّة جدّی ارید ان امر بالمعروف وانهی عن‌المنکر ...»(بحارالانوار، ج 44، ص 329). در زیارت اربعین که یکی از بهترین زیارات است، می‌خوانیم: «و منح‌النّصح و بذل مهجته فیک لیستنقذ عبادک من‌الجهالة و حیرة‌الضّلاله». آن حضرت در بین راه، حدیث معروفی را که از پیامبر(ص) نقل کرده‌اند، بیان می‌فرمایند: «ایهاالنّاس انّ رسول‌اللّه صلّی‌اللّه علیه و اله و سلّم قال: من رأی سلطانا جائرا مستحلّا لحرم‌اللّه ناکثا لعهداللّه مخالفا لسنة رسول‌اللّه صلّی‌اللّه علیه و اله و سلم یعمل فی عباداللّه بالاثم والعدوان فلم یغیّر علیه بفعل و لاقول کان حقّا علی‌اللّه ان یدخله مدخله» (بحارالانوار، ج 44، ص 382).

تمام آثار و گفتار آن بزرگوار و نیز گفتاری که درباره‌ی آن بزرگوار از معصومین رسیده است، این مطلب را روشن می‌کند که غرض، اقامه‌ی حق و عدل و دین خدا و ایجاد حاکمیت شریعت و برهم زدن بنیان ظلم و جور و طغیان بوده است. غرض، ادامه‌ی راه پیامبر اکرم(ص) و دیگر پیامبران بوده است که: «یا وارث ادم صفوة‌اللّه یا وارث نوح نبیّ‌اللّه ...»(مفاتیح‌الجنان، زیارت وارث و معلوم است که پیامبران هم برای چه آمدند: «لیقوم‌النّاس بالقسط». اقامه‌ی قسط و حق و ایجاد حکومت و نظام اسلامی.

اساساً اهمیت اربعین در آن است که در این روز، با تدبیر الهی خاندان پیامبر(ص)، یاد نهضت حسینی برای همیشه جاودانه شد و این کار پایه‌گذاری گردید. اگر بازماندگان شهدا و صاحبان اصلی، در حوادث

گوناگون - از قبیل شهادت حسین‌بن‌علی(علیه‌السّلام) در عاشورا - به حفظ یاد و آثار شهادت کمر نبندند، نسلهای بعد، از دستاورد شهادت استفاده‌ی زیادی نخواهند برد.
درست است که خدای متعال، شهدا را در همین دنیا هم زنده نگه می‌دارد و شهید به طور قهری در تاریخ و یاد مردم ماندگار است؛ اما ابزار طبیعی‌یی که خدای متعال برای این کار - مثل همه‌ی کارها - قرار داده است، همین چیزی است که در اختیار و اراده‌ی ماست. ما هستیم که با تصمیم درست و بجا، می‌توانیم یاد شهدا و خاطره و فلسفه‌ی شهادت را احیا کنیم و زنده نگهداریم.

رمز زنده ماندن واقعه‌ی عاشورا

اگر زینب‌کبری سلام‌اللَّه‌علیها) و امام سجّاد(صلوات‌اللَّه‌علیه) در طول آن روزهای اسارت - چه در همان عصر عاشورا در کربلا و چه در روزهای بعد در راه شام و کوفه و خود شهر شام وبعد از آن در زیارت کربلا و بعد عزیمت به مدینه و سپس در طول سالهای متمادی که این بزرگواران زنده ماندند - مجاهدات و تبیین و افشاگری نکرده بودند و حقیقت فلسفه‌ی عاشورا و هدف حسین‌بن‌علی و ظلم دشمن را بیان نمی‌کردند، واقعه‌ی عاشورا تا امروز، جوشان و زنده و مشتعل باقی نمی‌ماند.
چرا امام صادق(علیه‌الصّلاة والسّلام) - طبق روایت - فرمودند که هر کس یک بیت شعر درباره‌ی حادثه‌ی عاشورا بگوید و کسانی را با آن بیت شعر بگریاند، خداوند بهشت را بر او واجب خواهد کرد؟(1) چون تمام دستگاههای تبلیغاتی، برای منزوی کردن و در ظلمت نگهداشتن مسأله‌ی عاشورا و کلاً مسأله‌ی اهل‌بیت، تجهیز شده بودند تا نگذارند مردم بفهمند چه شد و قضیه چه بود. تبلیغ، این‌گونه است. آن روزها هم مثل امروز، قدرتهای ظالم و ستمگر، حداکثر استفاده را از تبلیغات دروغ و مغرضانه و شیطنت‌آمیز می‌کردند. در چنین فضایی، مگر ممکن بود قضیه‌ی عاشورا - که با این عظمت در بیابانی در گوشه‌یی از دنیای اسلام اتفاق افتاده - با این تپش و نشاط باقی بماند؟ یقیناً بدون آن تلاشها، از بین می‌رفت.
آنچه این یاد را زنده کرد، تلاش بازماندگان حسین‌بن‌علی(علیه‌السّلام) بود. به همان اندازه که مجاهدت حسین‌بن‌علی(علیه‌السّلام) و یارانش به عنوان صاحبان پرچم، با موانع برخورد داشت و سخت بود، به همان اندازه نیز مجاهدت زینب (علیهاالسّلام) و مجاهدت امام سجّاد(علیه‌السّلام) و بقیه‌ی بزرگواران، دشوار بود. البته صحنه آنها، صحنه‌ی نظامی نبود؛ بلکه تبلیغی و فرهنگی بود. ما به این نکته‌ها باید توجه کنیم.

درسی که اربعین به ما می‌دهد

درسی که اربعین به ما می‌دهد، این است که باید یاد حقیقت و خاطره‌ی شهادت را در مقابل طوفان تبلیغات دشمن زنده نگهداشت. شما ببینید از اول انقلاب تا امروز، تبلیغات علیه انقلاب و امام و اسلام و این ملت، چه قدر پرحجم بوده است. چه تبلیغات و طوفانی که علیه جنگ به راه نیفتاد جنگی که دفاع و حراست از اسلام و میهن و حیثیت و شرف مردم بود. ببینید دشمنان علیه شهدای عزیزی که جانشان - یعنی بزرگترین سرمایه‌شان - را برداشتند و رفتند در راه خدا نثار نمودند، چه کردند و مستقیم و غیرمستقیم، با رادیوها و روزنامه‌ها و مجله‌ها و کتابهایی که منتشر می‌کردند، در ذهن آدمهای ساده‌لوح در همه جای دنیا، چه تلقینی توانستند بکنند.

حتّی افراد معدودی از آدمهای ساده‌دل و جاهل و نیز انسانهای موجّه و غیر موجّهی در کشور خودمان هم، در آن فضای ملتهب جنگ، گاهی حرفهایی می‌زدند که ناشی از ندانستن و عدم احاطه به حقایق بود. همین چیزها بود که امام عزیز را برمی‌آشفت و وادار می‌کرد که با آن فریاد ملکوتی ، حقایق را با صراحت بیان کند.

اگر در مقابل این تبلیغات، تبلیغات حق نبود و نباشد و اگر آگاهی ملت ایران و گویندگان و نویسندگان و هنرمندان، در خدمت حقیقتی که در این کشور وجود دارد، قرار نگیرد، دشمن در میدان تبلیغات غالب خواهد شد. میدان تبلیغات، میدان بسیار عظیم و خطرناکی است. البته، اکثریت قاطع ملت و آحاد مردم ما، به برکت آگاهیِ ناشی از انقلاب، در مقابل تبلیغات دشمن بیمه هستند و مصونیت پیدا کرده‌اند. از بس دشمن دروغ گفت و چیزهایی را که در مقابل چشم مردم بود، به عکس و واژگون نشان داد و منعکس کرد، اطمینان مردم ما نسبت به گفته‌ها و بافته‌ها و یاوه‌گوییهای تبلیغات جهانی ، بکلی سلب شده است.

دستگاه ظالم جبار یزیدی با تبلیغات خود، حسین‌بن‌علی(ع) را محکوم می‌ساخت و وانمود می‌کرد که حسین‌بن‌علی(ع) کسی بود که بر ضد دستگاه عدل و حکومت اسلامی و برای دنیا قیام کرده است!! بعضی هم، این تبلیغات دروغ را باور می‌کردند. بعد هم که حسین‌بن‌علی(علیه‌السّلام)، با آن وضع عجیب و با آن شکل فجیع، به وسیله‌ی دژخیمان در صحرای کربلا به شهادت رسید، آن را یک غلبه و فتح وانمود می‌کردند! اما تبلیغات صحیح دستگاه امامت، تمام این بافته‌ها را عوض کرد. حق، این گونه است.

29/ 06/ 68

منبع :

پایگاه مقام معظم رهبری
منتدیات یا حسین

اربعین نور

جویبار همیشه جاری

هر اربعین حسینی، قاصد حماسه نامیرا، پیامدار استعلای ایمان، نشانه ای از شکوه عشق، و برگ همیشه سبزی بر درخت هماره سرخ شهادت است. اربعین یک واژه نیست؛ کتابی قطور و پرماجراست. کتابی که گذر زمان و حادثه های زمین، هرگز نمی تواند نوشته های آن را محو کند و البته کهنگی در آن راه ندارد. اربعین، هنرنامه مصوّر آرمان گرایی و حق یاوری است. اربعین، نشانه ای بر اعتلای دین و بالندگی زمزمه های دعا و تلاوت قرآن در شب عاشورای حسینی است. اربعین، صدای عدالت و صداقت، و شاخه های درخت آزادگی است که از خاک کربلا روییده وتا ژرفای روزها و روزگاران ریشه دوانیده است. اربعین، جویبار همیشه جاری و سرخ تاریخ، و جوشش چشمه های خون خداوند از چهار سوی عالَم است.

چله عارفانه تشیّع

عاشورا، روز شهادت حماسه سازان و اربعین، روز زیارت مرقد عاشورا سازان است. عاشورا، خروش خون حسین واربعین، پژواک این فریاد ظلم شکن است. عاشورا و اربعین، نقطه ابتدا و انتهای عشق نیست؛ بلکه چله عارفانه تشیع سرخ علوی است. عاشورا تا اربعین، نقطه اوج عشق حسینی است و در این چهل روز، حسین علیه السلام تنها سخن محافل است تا در طول عمر انسان، بهانه بیداری و ظلم ستیزی باشد. عاشورا، زمانه خون و ایثار است و اربعین، بهانه تبلیغ و پیمان. در عاشورا، حسین علیه السلام با تاریخْ سخن گفت و در اربعین، تاریخ پای درس حسین علیه السلام نشست. عاشورا روز کشت «خون خدا» در کویر جامعه ظلم زده است و اربعین، آغاز برداشت نخستین ثمره آن. آری، اربعینْ فرصتی برای اعلام همبستگی با عاشوراست.

اهمیت اربعین

گرامی داشت اربعین، تعظیم شعایر دینی و رمز پویایی همیشگی نهضت پربار حسینی و اعلام پای بندی به مکتب سرخ عاشوراست. اگر پیشوایان معصوم ما به برگزاری مراسم عزاداری، نوحه خوانی و مرثیه سرایی تأکید بسیار داشته اند و اگر برای گریاندن و گریستن، زیارت کردن و نماز خواندن بر تربت امام حسین7 ثواب و فضیلت های فراوانی بیان کرده اند، به دلیل همین آثار بالنده معنوی و عاطفی است که در روح مسلمانان آزاده بر جای می گذارد.

سرگذشت جاودانه

در آینه تاریخ، حوادثی دیده می شود که مثل یک حباب در خاطره ها می ترکد و گرد و غبار فراموشی می پذیرد و به کلی از صفحه یادها محو می شود. اما حوادثی نیز هست که همانند موج، دامنه می گیرد، گسترده می شود و کران تاکران را در می نوردد. چنین حادثه هایی، جاوید و بی مرگ است و هیچ سدّ و پرده ای را توان پوشاندن آنها نیست. یکی از این سرگذشت های جاودانه، یاد بزرگ سردار دشت کربلا، حضرت حسین بن علی علیه السلام است که با هر اربعین، حرمتی فزون تر می یابد؛ زیرا گرامی داشت چهلمین روز شهادت آن پرچمدار بزرگ اسلام، زنده نگه داشتن یاد و خاطره او و پاسداری از ارزش های معنوی است. حتی در نخستین اربعین عاشورای حسینی نیز، جابر بن عبداللّه انصاری و عطیه عوفی، به زیارت تربت پاک سیدالشهداء رفتند و در سوگ آن عزیز گریستند و به عزاداری پرداختند. از آن پس، در این روز، مراسم با شکوهی در کشورهای مختلف برگزار می شود تا شور و حماسه دیگری در تداوم عاشورا پدید آید.

تأکید بر زیارت امام حسین علیه السلام

از مقدس ترین و با فضیلت ترین عبادت هایی که در فرهنگ روایی اسEęŮŠبه آن سفاjЛhشده، زیارت اولیای الهی و امامان معصوم علیهم السلام است و در میان آن بزرگواران، زیارت امام حسین علیه السلام اهمیت ویژه ای دارد، به گونه ای که برای زیارت هیچ یک از معصومان، این اندازه سفارش نشده است. امام صادق علیه السلام به ابن بُکَیر که از ترس در راه زیارت امام حسین علیه السلام سخن می گفت، فرمود: «آیا دوست نداری که خداوند تو را در راه ما ترسان ببیند؟» از آن جا که خداوند قلب های مردم را در گرو عشق به امام حسین علیه السلام نهاد و عشق، عاشق را به سر منزل دوست می رساند، عاشقان حسین علیه السلام از نخستین اربعین، با وجود حاکمیت بیداد اموی و انواع فشارهای پنهان و آشکار، پای در راه زیارت حضرت ابی عبداللّه نهادند و تا به امروز، زیارت امام حسین علیه السلام به عنوانOیک آرزوی همیشگی برای هر ŘjЛو زن مسلمان بوده است.

آثار و برکات زیارت امام حسین علیه السلام

در روایات اسلامی، برای زیارت قبر سیدالشهداء، آثار و برکات زیادی نقل شده است؛ زیارتی که در آن شناخت و تقرب وجود داشته باشد. از جمله علامه مجلسی رحمه الله در بحارالانوار، چنین آورده است:

1. خداوند خطاب به فرشتگان مقرّب نموده و می فرماید: «آیا زائران حسین را نمی بینید که چگونه با شور و شوق به زیارت او می شتابند؟»
2. «زائر امام حسین علیه السلام در فراز عرش، هم سخن آفریدگارش می شود».
3. «زائر امام حسین علیه السلام در بهشت به همسایگی پیامبر و خاندانش مفتخر و مهمان آنان می گردد».
4. «زائر امام حسین علیه السلام به مقام فرشتگان گرامیِ خدا ارتقاء می یابد».

اربعین حسینی وکودکان

اربعین حسینی وکودکان

صدای سنج، صدای زنجیر، صدای نوحه. مگه چه خبر شده بچه ها؟ باز هم همه جا سیاه پوش شده بچه ها. آخه می دونید، امروز اربعین امام حسینه. کی می دونه اربعین چه روزیه. بله بچه های خوبم. امروز چهل روز از واقعه عاشورا می گذره و برای همین، ما هر سال چهلم شهدای کربلا رو عزاداری می کنیم تا باز هم به یاد شهادت امام حسین علیه السلام باشیم و بر کسانی که اون حضرت و یارانش رو به شهادت رسوندن، لعنت بفرستیم. پس امروز هم که شما بچه های خوب و عاشق امام حسین، در مراسم اربعین حسینی شرکت می کنید، یادتون باشه دعا کنید تا خدای بزرگ همه دشمنای دین اسلام رو نابود کنه. ان شاءاللّه .

دیداری دوباره

بچه ها! احمد به مطالعه خیلی علاقه داره. اون کتاب های زیادی درباره زندگی پیامبران و امامان مطالعه کرده و چیزهای زیادی می دونه. اون امروز دوستاشو دور هم جمع کرده و درباره اربعین حسینی براشون حرف می زنه. اون می دونه که اربعین روزیه که حضرت زینب علیهاالسلام و کاروان اهل بیت پس از مدت ها به کربلا رفتن و دوباره با شهدای کربلا دیدار کردن و بر سر مرقد مطهّرشون عزاداری کردن. اون از شهدای کربلاو وقایع عاشورا برای بچه ها حرف زد و بعد هم همه با هم برای شهدای کربلا و به مناسبت اربعین امام حسین عزاداری کردن. آفرین به احمد و همه بچه های با ایمان کشورمون.

عزاداری اربعین

هر سال، روزی مثل امروز، یعنی اربعین حسینی که همه برای امام حسین علیه السلام و یارانش عزاداری می کنن، توی خونه مهتاب کوچولو هم یه مراسم برپاست. هر سال اربعین که می شه، اهالی محل به خونه اونا می آن تا با هم زیارت اربعین رو بخونن و برای امام حسین علیه السلام عزاداری کنن. مهتاب کوچولو هم که به امام حسین علیه السلام خیلی علاقه داره، همیشه توی برگزاری این مراسم به پدرو مادرش کمک می کنه و مثلاً اون کتاب های زیارت اربعین رو بین مردم تقسیم می کنه. خدای بزرگ بچه های خوبی مثل مهتاب رو خیلی خیلی دوست داره. بچه های با ایمانی که برای امام هاشون عزاداری می کنن. من می دونم که شما بچه ها هم همین طور هستید.

نشانه ایمان

بچه های خوبم! توی دین ما اسلام، دستورهایی وجود داره که باعث سعادتمندی انسان می شه؛ یعنی انسان با انجام دادن اون دستورها، به خدا نزدیک تر شده و پاداش خوبی ازخدا می گیره. حالا خوب گوش کنید. امام حسن عسگری علیه السلام امام یازدهم ما شیعیان فرمودن که انسان با ایمان چند تا نشونه داره. یکی از نشونه های آدم با ایمان، خوندن زیارت اربعین امام حسین علیه السلام . امیدوارم که شما بچه های خوب و با ایمان، از همین دوران کودکی هر سال به همراه بزرگ تراتون یا خودتون به تنهایی بتونید روزهای اربعین، این زیارت رو بخونید و برای ما هم دعا کنید.

زیارت اربعین

سلام بر تو ای ولّی خدا و حبیب خاص خدا، سلام بر تو ای دوست دار و محبوب و برگزیده خدا!
نمی دونم چند نفر از شما بچه های خوبم تا حالا زیارت اربعین امام حسین علیه السلام رو خوندید. جمله هایی رو که براتون خوندم، قسمت هایی از زیارت اربعینه که در روز اربعین، شیعیان اون رو می خونن. ما در این دعا، به امام حسین علیه السلام که در کربلا به شهادت رسید، سلام و درود می فرستیم و از خدا می خوایم که دشمنان و کسانی که امام سوم ما شیعیان و یارانش رو به شهادت رسوندن، به سزای عملشون برسونه. امیدوارم که همتون بتونید این زیارت زیبا رو در روز اربعین بخونید.

عزاداران اربعین

آفرین به شما بچه هایی که عاشق امامانتون هستید. بله با شما هستم، با شما دوستای خوبم که از همین الان لباس های مشکی کوچیکتون رو به تن کردید؛ همون لباس هایی که با خط سبز زیبا روش نوشته شده «یاحسین». چون می دونید که امروز اربعینه و منتظرید تا همراه بزرگ تراتون تو مراسم عزاداری اربعین شرکت کنید. شما بچه های با ایمان به اون مراسم می رید تا پس از گذشت چهل روز از شهادت امام حسین و یارانش، برای امامتون، برای علی اصغر کودک امام حسین که در کربلا به شهادت رسید، عزاداری کنید. آفرین به شما، آفرین.

بازگشت دوباره

بچه ها ! می خوام براتون یه قصه بگم، خوب گوش کنید. مدت ها از واقعه عاشورا می گذشت و یزید، که دشمن دین خدا بود، دستور داد تا اُسرای کربلا رو به مدینه ببرن. برای همین یکی از سربازانش رو مأمور کرد تا اسرا رو به مدینه برسونه. حضرت زینب علیهاالسلام که در میون اسرا بود، از اون مأمور درخواست کرد تا اون ها رو به کربلا ببره تا حضرت زینب و بقیه اهل بیت، بتونن مرقد پاک امام حسین علیه السلام و یارانش رو زیارت کنن. اون مأمور هم قبول کرد و اون ها روز چهلم، یعنی اربعین به کربلارسیدن. پس بچه ها، اربعین روزیه که حضرت زینب و دیگر اسیران بعد از چهل روز که از عاشورا می گذشت، دوباره به کربلا اومدن و مرقد امام حسین علیه السلام و یارانش رو زیارت کردن.

خواهر داغ دیده

خیلی از شما بچه های عزیزم، حتما چیزهای زیادی درباره واقعه عاشورا و شهادت امام حسین شنیدید، ولی ببینم درباره اربعین حسینی هم کسی براتون حرفی زده؟ همون روزی که حضرت زینب و دیگر اسرا به میون کشتگان کربلااومدن. در اون روز، حضرت زینب وقتی به مزار برادرش امام حسین علیه السلام رسید، به یاد روز عاشورا افتاد و اشک از چشمانش جاری شد و با برادرش از رنج هایی که کشیده بود حرف زد و از دست دشمن شکایت کرد.
بچه های عزیز! ما هم برای زنده موندنِ نام امام حسین علیه السلام ، هر سال عاشورا و اربعین رو با شکوه بیش تری عزاداری می کنیم.

پرسش هایی درباره اربعین حسینی

نکاتی درباره ی اربعین

1. عدد چهل
2. اربعین امام حسین (علیه السلام)
3. بازگشت اسیران به مدینه یا کربلا
4. میرزا حسین نوری و اربعین
5. شهید قاضی طباطبائی و اربعین

اعتبار اربعین امام حسین (علیه السلام) از قدیم الایام میان شیعیان و در تقویم تاریخی وفاداران به امام حسین (علیه السلام) شناخته شده بوده است کتاب مصباح المتهجد شیخ طوسی که حاصل گزینش دقیق و انتخاب معقول شیخ طوسی از روایات فراوان درباره تقویم مورد نظر شیعه درباره ایام سوگ و شادی و دعا و روزه و عبادت است ، ذیل ماه «صفر» می‌نویسد: نخستین روز این ماه (از سال 121)، روز کشته شدن زید بن علی بن الحسین است

روز سوم این ماه از سال 64 روزی است که مسلم بن عقبه پرده کعبه را آتش زد و به دیوارهای آن سنگ پرتاب نمود در حالی که به نمایندگی از یزید با عبدالله بن زبیر در نبرد بود.

روز 20 صفر ـ یعنی اربعین ـ زمانی است که حرم امام حسین (علیه السلام) یعنی کاروان اسرا ، از شام به مدینه مراجعت کردند. و روزی است که جابر بن عبدالله بن حرام انصاری ، صحابی رسول خدا (ص ، از مدینه به کربلا رسید تا به زیارت قبر امام حسین (علیه السلام) بشتابد و او نخستین کسی است از مردمان که قبر آن حضرت را زیارت کرد.

اعمال روز اربعین امام حسین (علیه السلام):

در این روز زیارت امام حسین (علیه السلام) مستحب است و این زیارت همانا خواندن زیارت اربعین است که از امام عسکری (علیه السلام) روایت شده که فرمود: علامات مؤمن پنج تاست خواندن 51 رکعت نماز در شبانه‌روز ـ نمازهای واجب و نافله و نماز و شب ـ به دست کردن انگشتری دردست راست ، برآمدن پیشانی از سجده ، و بلند خواندن بسم الله الرحمن الرحیم در نماز.

شیخ طوسی سپس متن زیارت اربعین را با سند به نقل از حضرت صادق علیه السلام آورده است السلام علی ولی الله و حبیبه ، السلام علی خلیل الله و نجیبه ، السلام علی صفی الله و ابن صفیه ..

این مطلبی است که شیخ طوسی ، عالم فرهیخته و معتبر و معقول شیعه در قرن پنجم درباره اربعین آورده است طبعاً بر اساس اعتباری که این روز میان شیعیان داشته است از همان آغاز که تاریخش معلوم نیست

شیعیان به حرمت آن زیارت اربعین می‌خوانده‌اند و اگر می توانسته‌اند مانند جابر بر مزار امام حسین (علیه السلام) گرد آمده و آن امام را زیارت می‌کردند. این سنت تا به امروز درعراق با قوت برپاست و شاهدیم که میلیونها شیعه عراقی و غیر عراقی در این روز بر مزار امام حسین (علیه السلام) جمع می شوند.
در اینجا و در ارتباط با اربعین چند نکته را باید توضیح داد.

1. عدد چهل

نخستین مسأله‌ای که در ارتباط با « اربعین جلب توجه می‌کند، تعبیر اربعین در متون دینی است ابتدا باید نکته‌ای را به عنوان مقدمه یادآور شویم
اصولا باید توجه داشت که در نگرش صحیح دینی اعداد نقش خاصی به لحاظ عدد بودن در القای معنا و منظوری خاص ندارند؛ به این صورت که کسی نمی تواند به صرف این که در فلان مورد یا موارد، عدد هفت یا دوازده یا چهل یا هفتاد به کار رفته ، استنباط و استنتاج خاصی داشته باشد.
این یادآوری ، از آن روست که برخی از فرقه‌های مذهبی بویژه آنها که تمایلات «باطنی‌گری داشته یا دارند و گاه و بیگاه خود را به شیعه نیز منسوب می کرده‌اند ، و نیز برخی از شبه فیلسوفان متأثر از اندیشه‌های انحرافی و باطنی و اسماعیلی ، مروج چنین اندیشه‌ای درباره اعداد یا نوع حروف بوده و هستند.
در واقع بسیاری از اعدادی که در نقلهای دینی آمده ، می تواند بر اساس یک محاسبه الهی باشد، اما این که این عدد در موارد دیگری هم کاربرد دارد و بدون یک مستند دینی می‌توان از آن در سایر موارد استفاده کرد، قابل قبول نیست به‌عنوان نمونه ، در دهها مورد در کتابهای دعا ، عدد صد بکار رفته که فلان ذکر را صد مرتبه بگویید ، اما این دلیل بر تقدس عدد صد به عنوان صد نمی‌شود. همینطور سایر عددها. البته ناخواسته برای مردم عادی برخی از این اعداد طی روزگاران ، صورت تقدس به خود گرفته و گاه سوء استفاده‌هایی هم از آن‌ها می‌شود.
تنها چیزی که درباره برخی از این اعداد می‌شود گفت آن است که آن اعداد معین نشانه کثرت است به عنوان مثال درباره هفت چنین اظهار نظری شده است بیش از این هر چه گفته شود، نمی توان به عنوان یک استدلال به آن نظر کرد.
مرحوم اربلی از علمای بزرگ امامیه ، در کتاب کشف الغمه فی معرفة الائمة در برابر کسانی که به تقدس عدد دوازده و بروج دوازده گانه برای اثبات امامت ائمه اطهار(علیه السلام) استناد کرده‌اند ، اظهار می‌دارد ، این مسأله نمی‌تواند چیزی را ثابت کند؛ چرا که اگر چنین باشد ، اسماعیلیان یا هفت امامی‌ها ، می‌توانند دهها شاهد ـ مثل هفت آسمان ـ ارائه دهند که عدد هفت مقدس است ، کما این که این کار را کرده‌اند.
عدد «اربعین در متون دینی
یکی از تعبیرهای رایج عددی تعبیر اربعین است که در بسیاری از موارد به کار رفته است یک نمونه آن که سنّ رسول خدا (صلی الله علیه واله در

زمان مبعوث شدن چهل بوده است گفته شده که عدد چهل در سن انسانها، نشانه بلوغ و رشد فکری است گفتنی است که برخی از انبیاء در سنین کودکی به نبوّت رسیده‌اند. از ابن عباس (گویا به نقل از پیامبر (ص) نقل شده که اگر کسی چهل ساله شد و خیرش بر شرش غلبه نکرد، آماده رفتن به جهنم باشد. در نقلی آمده است که ، مردمان طالب دنیایند تا چهل سالشان شود. پس از آن در پی آخرت خواهند رفت (مجموعه ورام ص 35)

در قرآن آمده است «میقات موسی با پروردگارش در طی چهل روز حاصل‌شده است در نقل است که حضرت آدم چهل شبانه روز بر روی کوه صفا در حال سجده بود. (مستدرک وسائل ج 9، ص 329) در باره بنی اسرائیل هم آمده که برای استجابت دعای خود چهل شبانه روز ناله و ضجّه می کردند. (مستدرک ج 5،ص 239) در نقلی آمده است که اگر کسی چهل روز خالص برای خدا باشد، خداوند او را در دنیا زاهد کرده و راه و چاه زندگی را به او می آموزد و حکمت را در قلب و زبانش جاری می‌کند. بدین مضمون روایات فراوانی وجود دارد. چله نشینی صوفیان هم درست یا غلط از همین بابت بوده است علامه مجلسی در کتاب بحار الانوار در این باره که برگرفتن چهل نشینی از حدیث مزبور نادرست است به تفصیل سخن گفته است

اعتبار حفظ چهل حدیث که در روایات فراوان دیگر آمده ، سبب تألیف صدها اثر با عنوان اربعین در انتخاب چهل حدیث و شرح و بسط آنها شده است در این نقلها آمده است که اگر کسی از امّت من ، چهل حدیث حفظ کند که در امر دینش از آنها بهره برد ، خداوند در روز قیامت او را فقیه و عالم محشور خواهد کرد. در نقل دیگری آمده است که امیرمؤمنان (علیه السلام) فرمودند: اگر چهل مرد با من بیعت می‌کردند ، در برابر دشمنانم می‌ایستادم (الاحتجاج ص 84)

مرحوم کفعمی نوشته است زمین از یک قطب چهار نفر از اوتاد و چهل نفر از ابدال و هفتاد نفر نجیب هیچگاه خالی نمی‌شود. (بحار ج 53، ص 200)

درباره نطفه هم تصور براین بوده که بعد از چهل روز عَلَقه می‌شود. همین عدد در تحولات بعدی علقه به مُضْغه تا تولد در نقلهای کهن بکار رفته است گویی که عدد چهل مبدأ یک تحول دانسته شده‌است

در روایت است که کسی که شرابخواری کند، نمازش تا چهل روز قبول نمی‌شود. و نیز در روایت است که کسی که چهل روز گوشت نخورد، خلقش تند می‌شود. نیز در روایت است که کسی که چهل روز طعام حلال بخورد ، خداوند قبلش را نورانی می‌کند. نیز رسول خدا (صلی الله علیه واله) فرمود: کسی که لقمه حرامی بخورد ، تا چهل روز دعایش مستجاب

نمی‌شود. (مستدرک وسائل ج 5، ص 217)
اینها نمونه‌ای از نقلهایی بود که عدد اربعین در آنها به کار رفته است

2. اربعین امام حسین (علیه السلام)

باید دید در کهن‌ترین متون مذهبی ما ، از «اربعین چگونه یاد شده است به عبارت دیگر دلیل برزگداشت اربعین چیست چنان که در آغاز گذشت مهمترین نکته درباره اربعین روایت امام عسکری (علیه السلام) است حضرت در روایتی که در منابع مختلف از ایشان نقل شده فرموده‌اند: نشانه‌های مؤمن پنج چیز است 1 ـ خواندن پنجاه و یک رکعت نماز (17 رکعت نماز واجب + 11 نماز شب + 23نوافل 2 ـ زیارت اربعین 3 ـ انگشتری در دست راست 4 ـ وجود آثار سجده بر پیشانی 5 ـ بلند خواندن بسم الله در نماز.
این حدیث تنها مدرک معتبری است که جدای از خود زیارت اربعین که درمنابع دعایی آمده به اربعین امام حسین (علیه السلام) و بزرگداشت آن روز تصریح کرده است
اما این که منشأ اربعین چیست باید گفت در منابع به این روز به دو اعتبار نگریسته شده است
نخست: روزی که اسرای کربلا از شام به مدینه مراجعت کردند.
دوم : روزی که جابر بن عبدالله انصاری ، صحابی پیامبر خدا (ص از مدینه به کربلا وارد شد تا قبر حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) را زیارت کند. شیخ مفید (م 413) در«مسار الشیعه» که در ایام موالید و وفیات ائمه اطهار علیهم السلام است ، اشاره به روز اربعین‌کرده و نوشته است این روزی است که حرم امام حسین (علیه السلام)، از شام به سوی مدینه مراجعت کردند. نیز روزی است که جابر بن عبدالله برای زیارت امام حسین (علیه السلام) وارد کربلا شد.
کهن‌ترین کتاب دعایی مفصل موجود، کتاب «مصباح المتهجّد» شیخ طوسی از شاگردان شیخ مفید است که ایشان هم همین مطلب را آورده است شیخ طوسی پس از یاد از این که روز نخست ماه صفر روز شهادت زید بن علی بن‌الحسین (علیه السلام) و روز سوم ماه صفر ، روز آتش زدن کعبه توسط سپاه شام در سال‌هجری است ، می‌نویسد: بیستم ماه صفر (چهل روز پس از حادثه کربلا) روزی است که حرم سید ما اباعبدالله الحسین از شام به مدینه مراجعت کرد و نیز روزی است که جابر بن عبدالله انصاری ، صحابی رسول خدا (ص از مدینه وارد کربلا شد تا قبر حضرت را زیارت کند. او نخستین کس از مردمان بود که امام حسین (علیه السلام) را زیارت کرد. در چنین روزی زیارت آن حضرت مستحب است و آن زیارت اربعین است (مصباح المتهجد، ص 787) در همانجا آمده است که وقت خواندن زیارت اربعین ، هنگامی است که روز بالا آمده است

در کتاب «نزهة الزاهد» هم که در قرن ششم هجری تألیف شده ، آمده در بیستم این ماه بود که حرم محترم حسین از شام به مدینه آمدند. (نزهةالزاهد، ص 241) همین طور در ترجمه فارسی فتوح ابن اعثم (الفتوح ابن اعثم تصحیح مجد طباطبائی ص و کتاب مصباح کفعمی که از متون دعایی بسیار مهم قرن نهم هجری است این مطلب آمده است برخی استظهار کرده‌اند که عبارت شیخ مفید و شیخ‌طوسی ، بر آن است که روز اربعین ، روزی است که اسرا از شام به مقصد مدینه خارج شدند نه آن که در آن روز به مدینه رسیدند. (لؤلؤ و مرجان ص 154) به هر روی زیارت اربعین از زیارت‌های مورد وثوق امام حسین (علیه السلام) است که از لحاظ معنا و مفهوم قابل توجه است

3. بازگشت اسیران به مدینه یا کربلا

اشاره کردیم که شیخ طوسی بیستم صفر یا اربعین را، زمان بازگشت اسرای کربلا از شام به مدینه دانسته است باید افزود که نقلی دیگر، اربعین را بازگشت اسرا از شام را به «کربلا» تعیین کرده است تا اینجا، از لحاظ منابع کهن باید گفت اعتبار سخن نخست بیش از سخن دوم است با این حال علامه مجلسی پس از نقل هر دو این‌ها، اظهار می‌دارد: احتمال صحت هر دوی اینها (به لحاظ زمانی بعید می‌نماید. (بحار ج 101، ص 334 ـ 335) ایشان این تردید را در کتاب دعایی خود «زاد المعاد» هم عنوان کرده است با این حال درمتون بالنسبه قدیمی مانند «لهوف» و «مثیرالاحزان» آمده است که اربعین مربوط به زمان بازگشت اسرا، از شام به کربلاست اسیران از راهنمایان خواستند تا آنها را از کربلا عبور دهند.
باید توجه داشت که این دو کتاب در عین حال که مطالب مفیدی دارند ، از جهاتی ، اخبار ضعیف و داستانی هم دارند که برای شناخت آنها باید با متون کهن‌تر مقایسه شده و اخبار آنها ارزیابی شود. این نکته را هم باید افزود که منابعی که پس از لهوف ، به نقل از آن کتاب این خبر را نقل کرده‌اند، نباید به‌عنوان یک منبع مستند و مستقل یاد شوند. کتابهایی مانند «حبیب السیر» که به نقل از آن منابع خبر بازگشت اسرا را به کربلا آورده‌اند، (نفس المهموم ترجمه شعرانی ص 269) نمی‌توانند مورد استناد قرار گیرند.
در اینجا مناسب است دو نقل را در باره تاریخ ورود اسرا به دمشق یاد کنیم نخست نقل ابوریحان بیرونی است که نوشته است
در نخستین روز ماه صفر ، أدخل رأس الحسین علیه السلام مدینة دمشق ، فوضعه یزید لعنه الله بین یدیه و نقر ثنایاه بقضیب کان فی یده و هو یقول
لست من خندف ان لم أنتقم
من بنی أحمد، ما کان فَعَل
لیْتَ أشیاخی ببدرٍ شهدوا
جَزَع الخزرج من وقع الاسل
فأهلّوا و استهلّوا فرحا
ثم قالوا: یا یزید لاتشل
قد قتلنا القرن من أشیاخهم
و عدلناه ببدر ، فاعتدل (الاثار الباقیه ص 422)
وی روز اول ماه صفر را روزی می داند که سر امام حسین (علیه السلام) علیه السلام را وارد دمشق کرده و یزید هم در حالی که اشعار ابن زبعری

را می خواند و بیتی هم بر آن افزوده بود ، با چوبی که در دست داشت بر لبان امام حسین (علیه السلام) می زد.
دوم سخن عماد الدین طبری (م حوالی 700) در «کامل بهائی» است که رسیدن اسرا به دمشق را در16 ربیع الاول دانسته ـ یعنی 66 روز پس از عاشورا ـ میداند که طبیعی‌تر می‌نماید.

4. میرزا حسین نوری و اربعین

علامه میرزا حسین نوری از علمای برجسته شیعه و صاحب کتاب «مستدرک الوسائل» در کتاب «لؤلؤ و مرجان در آداب اهل منبر» به نقد و ارزیابی برخی از روضه‌ها و نقلهایی پرداخته که به مرور در جامعه شیعه رواج یافته و به نظر وی از اساس نادرست بوده است ظاهرا وی در دوره اخیر نخستین کسی است که به نقد این روایت پرداخته و دلایل متعددی در نادرستی آن اقامه کرده است.
ایشان این عبارت سید بن طاوس در لهوف را نقل کرده‌است که اسرا در بازگشت از شام از راهنمای خود خواستند تا آنها را به کربلا ببرد؛ و سپس به نقد آن پرداخته است (لؤلؤ و مرجان ص 152)
داستان از این قرار است که سید بن طاوس در «لهوف» خبر بازگشت اسراء را به‌کربلا در اربعین نقل کرده است در آنجا منبع این خبر نقل نشده و گفته می‌شود که وی در این کتاب مشهورات میان شیعه را که در مجالس سوگواری بوده درآن مطرح کرده است
اما همین سید بن طاوس در «اقبال الاعمال» با اشاره به این که شیخ طوسی در مصباح می گوید اسرا روز اربعین از شام به سوی مدینه حرکت کردند و خبر نقل شده در غیر آن که بازگشت آنان را در اربعین به کربلا دانسته‌اند، در هر دو مورد تردید می‌کند. تردید او از این ناحیه است که ابن زیاد مدتی اسراء را در کوفه نگه داشت. با توجه به این مطلب و زمانی که در این نگه داشته صرف شده و زمانی که در مسیر رفت به شام و اقامت یک ماهه در آنجا و بازگشت مورد نیاز است بعید است که آنان در اربعین به مدینه یا کربلا رسیده باشند. ابن طاوس می‌گوید: این که اجازه بازگشت به کربلا به آنها داده باشد، ممکن است اما نمی‌توانسته در اربعین باشد. در خبر مربوط به بازگشت آنان به کربلا گفته شده است که همزمان با ورود جابر به کربلا بوده و با او برخورد کرده اند . ابن طاووس در این که جابر هم روز اربعین به کربلا رسیده باشد، تردید می‌کند. (اقبال الاعمال ج 3، ص 101).
این ممکن است که ابن طاووس لهوف را در جوانی و اقبال را در دوران بلوغ فکری تألیف کرده باشد. در عین حال ممکن است دلیل آن این باشد که آن کتاب را برای محافل روضه خوانی و این اثر را به عنوان یک اثر علمی نوشته باشد. دلیلی ندارد که ما تردید های او را در آمدن جابر به کربلا در روز اربعین بپذیریم. به نظر می رسد منطقی ترین چیزی که برای اعتبار اربعین در دست است همین زیارت جابر در نخستین اربعین به عنوان اولین زائر است.

اما درباره اعتبار اربعین به بازگشت اسرا به کربلا توجه به این نکته هم اهمیت دارد که شیخ مفید در کتاب مهم خود در باب زندگی امامان و در بخش خاص به امام حسین (علیه السلام) از کتاب «ارشاد» در خبر بازگشت اسرا، اصلا اشاره‌ای به این که اسرا به عراق بازگشتند ندارد. همین طور ابومخنف راوی مهم شیعه هم اشاره‌ای در مقتل الحسین خود به این مطلب ندارد. در منابع کهن تاریخ کربلا هم مانند انساب الاشراف اخبارالطوال و طبقات الکبری اثری از این خبر دیده نمی‌شود.
روشن است که حذف عمدی آن معنا ندارد؛ زیرا برای چنین‌حذف و تحریفی دلیلی وجود ندارد.
خبر زیارت جابر، درکتاب بشارة المصطفی آمده اما به ملاقات وی با اسرا اشاره نشده است
مرحوم حاج شیخ عباس قمی هم به تبع استاد خود نوری ، داستان آمدن‌اسرای کربلا را در اربعین از شام به کربلا نادرست دانسته است (منتهی الامال ج 1،صص 817 ـ 818) در دهه‌های اخیر مرحوم محمد ابراهیم آیتی هم در کتاب بررسی تاریخ عاشورا بازگشت اسرا را به کربلا انکار کرده است (بررسی تاریخ‌عاشورا، صص 148 ـ 149) همین طور آقای مطهری که متأثر از مرحوم آیتی است. اما این جماعت یک مخالف جدی دارند که شهید قاضی طباطبائی است.

5. شهید قاضی طباطبائی و اربعین

شهید محراب مرحوم حاج سید محمدعلی قاضی طباطبائی رحمة الله علیه کتاب مفصلی با نام «تحقیق درباره اولین اربعین حضرت سید الشهداء» درباره اربعین نوشت‌که اخیرا هم به شکل تازه و زیبایی چاپ شده است.
هدف ایشان از نگارش این اثر آن بود تا ثابت کند، آمدن اسرای از شام به کربلا در نخستین اربعین ، بعید نیست این کتاب که ضمن نهصد صفحه چاپ شده ، مشتمل بر تحقیقات حاشیه‌ای فراوانی در باره کربلاست که بسیارمفید و جالب است اما به نظر می‌رسد در اثبات نکته مورد نظر با همه زحمتی که مؤلف محترم کشیده ، چندان موفّق‌نبوده است
ایشان درباره این اشکال که امکان ندارد اسرا ظرف چهل روز از کربلا به کوفه ، از آنجا به شام و سپس از شام به کربلا بازگشته باشند ، هفده نمونه از مسافرتها و مسیرها و زمانهایی که برای این راه در تاریخ آمده را به تفصیل نقل کرده‌اند. دراین نمونه‌ها آمده است که مسیر کوفه تا شام و به عکس از یک هفته تا ده دوازده روز طی می‌شده و بنابر این ممکن است که در یک چهل روز، چنین مسیر رفت و برگشتی طی شده باشد. اگر این سخن بیرونی هم درست باشد که سر امام حسین (علیه السلام) روز اول صفر وارد دمشق شده می‌توان اظهار کرد که بیست روز بعد، اسرا می‌توانستند در کربلا باشند.
باید به اجمال گفت بر فرض که طی این مسیر برای یک کاروان در چنین زمان کوتاهی با آن همه زن و بچه ممکن باشد، باید توجه داشت که آیا اصل این خبر در کتابهای معتبر تاریخ آمده است یا نه تا آنجا که می‌دانیم نقل این خبر در منابع تاریخی از قرن هفتم به آن سوی تجاوز نمی‌کند. به علاوه علمای بزرگ شیعه مانند شیخ مفید و شیخ طوسی نه تنها به آن اشاره نکرده‌اند، بلکه به عکسِ آن تصریح کرده و نوشته‌اند: روز اربعین روزی است که حرم امام حسینَ (علیه السلام) وارد مدینه شده یا از شام به سوی مدینه خارج شده است
آنچه می ماند این است که نخستین زیارت امام حسین (علیه السلام) در نخستین اربعین، توسط جابر بن عبدالله انصاری صورت گرفته است و از آن پس ائمه اطهار علیهم السلام که از هر فرصتی برای رواج زیارت امام حسین (علیه السلام) بهره می‌گرفتند، آن‌روز را که نخستین زیارت در آن انجام شده به عنوان روزی که زیارت امام‌حسین (علیه السلام) در آن مستحب است اعلام فرمودند.
متن زیارت اربعین هم از سوی حضرت صادق علیه السلام انشاء شده و با داشتن آن مضامین عالی شیعیان را از زیارت‌آن حضرت در این روز

برخوردار می‌کند.
اهمیت خواندن زیارت اربعین تا جایی است که از علائم شیعه دانسته شده است درست آن گونه که بلند خواندن بسم الله در نماز و خواندن پنجاه و یک رکعت نماز در شبانه روز در روایات بیشماری از علائم شیعه بودن عنوان شده است
زیارت اربعین در «مصباح المتهجد» شیخ طوسی و نیز «تهذیب الاحکام» وی به نقل از صفوان بن مهران جمال آمده است وی گفت که مولایم صادق (علیه السلام) فرمود: زیارت اربعین که باید وقت برآمدن روز خوانده شود چنین است..... (مصباح المتهجد، ص 788، تهذیب الاحکام ج 6،ص 113، اقبال الاعمال ج 3، ص 101، مزار مشهدی ص 514 (تحقیق قیومی ، مزار شهید اول (تحقیق‌مدرسة الامام المهدی قم 1410)، ص 185 ـ 186).
این زیارت به جهاتی مشابه برخی از زیارات دیگر است اما از آن روی که مشتمل بر برخی از تعابیر جالب در زمینه هدف امام حسین از این قیام است دارای اهمیت ویژه می‌باشد. در بخشی از این زیارت در باره هدف امام حسین علیه السلام) از این نهضت آمده است "... و بذل مهجته فیک لیستنقذ عبادک من الجهالة و حیرة الضلالة .. و قد توازر علیه من غرّته الدنیا و باع حظّه بالارذل الادنی .
خدایا ، امام حسین (علیه السلام) همه چیزش را برای نجات بندگانت از نابخردی و سرگشتگی و ضلالت در راه تو داده در حالی که مشتی فریب خورده که انسانیت خود را به دنیای پست فروخته‌اند بر ضد وی شوریده آن حضرت را به شهادت رساندند.
دو نکته کوتاه:
نخست آن که برخی از روایاتی که در باب زیارت امام حسین (علیه السلام) در کتاب کامل الزیارات ابن قولویه آمده گریه چهل روزه آسمان و زمین و خورشید و ملائکه را بر امام‌حسین (علیه السلام) یادآور شده است (اربعین شهید قاضی ص 386)
دوم این که ابن طاووس یک اشکال تاریخی هم نسبت به اربعین بودن روز بیستم صفر مطرح کرده و آن این که اگر امام حسین (علیه السلام) روز دهم محرم به شهادت رسیده باشد، اربعین آن حضرت نوزدهم صفر می‌شود نه بیستم در پاسخ گفته شده است، به احتمال ماه محرمی که در دهم آن امام حسین (علیه السلام) به شهادت رسیده بیست و نه روز بوده است اگر ماه کامل بوده ، باید گفت که روز شهادت را به شمارش نیاورده اند. (بحار الانوار، ج 98، ص 335).
نویسنده:رسول جعفریان
منبع:سایت تخصصی امام حسین علیه السلام

اخبار اربعین

زوار شیعه و عزاداران حسینی در روز اربعین در شهر مقدس کربلا سر و روی خودرا به نشانه عزا گل آلود کرده و در عزای حضرت سیدالشهدا و یارانش سوگواری می کنند
دسته های زنجیرزن در اربعین حسینی در شهر کربلا با نظم و ترتیب در حال عزاداری هستند.
خیل انبوه شیعیان در حال سینه زنی در اربعین حسینی در شهر مقدس کربلا.
مداحان شیعه برای انبوه زوار روایت سوزناک واقعه کربلا را در اربعین حسینی نقل می کند.
جمعیت سوگوار در اربعین حسینی در شهر کربلا بر سر و سینه می زنند.
نوجوانان شیعه زنجیرزن در حال سوگواری برای سالار شهیدان در روز اربعین در شهر مقدس کربلا.
انبوه زوار شیعه پیرامون ضریح مطهر بارگاه ملکوتی حضرت امام حسین (ع) در شهر کربلا با خدای خود راز و نیاز کرده و حاجت می طلبند.
انبوه زوار شیعه با پای پیاده از کودک وبزرگ پیروجوان در راه حرم مطهر بارگاه ملکوتی حضرت امام حسین (ع) در شهر کربلا درایام اربعین بوده و با خدای خود راز و نیاز کرده و حاجت می طلبند.

زیارت اربعین

مقدمه

از زیارت هایی که در روایات اسلامی به عنوان علامت ایمان شمرده شده، زیارت اربعین امام حسین علیه السلام است. امام حسن عسکری علیه السلام در این زمینه فرموده است: «پنج چیز علامت مؤمن است: 51 رکعت نماز در شبانه روز، زیارت اربعین، انگشتر در دست راست، بر خاک گذاشتن پیشانی و بلند گفتن بسم اللّه الرحمن الرحیم در نماز». زیارت نامه امام حسین علیه السلام در روز اربعین، از امام صادق علیه السلام و به وسیله صفوان جمّال نقل شده است. صفوان، ساکن کوفه و از راویان مورد اعتماد به شمار می رود. او فردی پرهیزکار بود که افتخار شاگردی امام کاظم علیه السلام را هم داشته است.

عطیه و زیارت مرقد امام حسین علیه السلام در اربعین

اربعین و زیارت امام حسین علیه السلام با نام دو تن عجین است. یکی از این دو تن «عطیة بن عوف کوفی» است که در نخستین اربعین سیدالشهداء، به کربلا رفت و مرقد پاک آن حضرت را زیارت نمود. عطیه، اهل کوفه بود و در زمان خلافت امیرمؤمنان علی علیه السلام دیده به جهان گشود. از او نقل شده است: وقتی از مادر متولد شدم، پدرم مرا به کوفه نزد علی علیه السلام برد و عرض کرد: این پسر به تازگی از مادر متولد شده، او را چه بنامم؟ امام فرموده بود: «هذا عَطیّة اللّه ؛ این هدیه ای الهی است.» به همین مناسبت، مرا عطیه نامیدند. عطیه با «محمدبن اشعث» بر ضد «حجاج بن یوسف ثقفی» حاکم ظالم مدینه قیام کرد، ولی پس از شکست محمدبن اشعث، راهی فارس شد. وی از مردان مورد اعتماد است که شیعه و سنی از او روایت نقل کرده اند. عطیه هم چنین خطبه حضرت زهرا علیهاالسلام را در مورد غصب فدک از عبداللّه بن حسن شنیده و آن را نقل کرده است.

جابربن عبداللّه انصاری و زیارت اربعین

آن زمان که سر پاک امام حسین علیه السلام بر نیزه رفت و اهل بیت او به اسارت برده شدند، عشق حضور در کربلا و زیارت مرقد مطهر امام حسین علیه السلام برای عاشقانش، آرزویی دست نیافتنی به نظر می رسید؛ زیرا دستگاه ستم اموی، چنان پرده سیاه خود را برجهان اسلام گسترده بود که کسی باور نمی کرد بتوان این پرده نفاق را درید و خود را به زیارت سرور شهیدان عالم رساند. اما آتش محبت حسین علیه السلام چنان در قلب های مؤمنان فروزان بود که هیچ گاه نتوانستند آن را خاموش کنند. آری، همین محبت بود که انسان های دلباخته را به سوی کربلا کشاند و هنوز یک اربعین بیشتر از شهادت او نگذشته بود که عشق حسینی، پای جابربن عبداللّه انصاری را برای رفتن استوار ساخته، شوق دیدارو زیارت امام حسین علیه السلام او را حرکت داد. جابر وقتی خود را به کنار فرات رسانید، در آن غسل کرد تا پاک و مطهر شود، آن گاه به سوی قبر مطهر اباعبداللّه الحسین علیه السلام حرکت کرد. او وقتی دست خود را روی قبر شریف حضرت نهاد، فریادی زد و از هوش رفت. بعد از آن که به هوش آمد، سه بار گفت: یا حسین ! و سپس شروع به خواندن زیارت کرد.

ورود اهل بیت در اربعین اول

بدون تردیدی اهل بیت بعد از واقعه عاشورا، به زیارت اباعبداللّه علیه السلام مشرف شدند. اما بین تاریخ نگاران درباره تاریخ این جریان، اختلاف نظر وجود دارد. گروهی از آن ها، اربعین اول و برخی نیز اربعین سال بعد، را زمان ورود اهل بیت به کربلا می دانند. از جمله افرادی که ورود اهل بیت را در اربعین اول تأیید می کند، سید بن طاووس است. وی در کتاب اللهوف می نویسد: وقتی زنان و فرزندان حسین علیه السلام از شام برگشته و به سرزمین عراق رسیدند، به راهنمای قافله گفتند: «ما را از کربلا ببر». وقتی به کربلا رسیدند، جابربن عبداللّه انصاری و جمعی از بنی هاشم و مردانی از اولاد پیغمبر صلی الله علیه و آله را دیدند که برای زیارت مرقد مطهر حسین علیه السلام آمده اند. پس همگی در یک زمان در آن سرزمین گرد آمدند.

زیارت نامه اربعین

در اعمال این روز

یعنی بیستم صفر شیخ درتهذیب و مصباح روایت کرده از حضرت امام حسن عسکری‌علیه السلام که فرموده علامات مؤمن پنج چیز است پنجاه و یک رکعت نماز گذاشتن که مراد هفده رکعت فریضه و سی و چهار رکعت نافله است در هر شب و روز و زیارت اربعین کردن و انگشترِ در دست راست کردن و جبین را در سجده بر خاک گذاشتن و بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمن الرَّحیمِ را بلند گفتن و کیفیّت زیارت حضرت امام حسین‌علیه السلام در این روز به دو نحو رسیده یکی زیارتیست که شیخ در تهذیب و مصباح روایت کرده از صفوان جمّال که گفت فرمود به من مولایم حضرت صادق‌علیه السلام در زیارت اربعین که زیارت می‌کنی در هنگامی‌که روز بلند شده باشد و می‌گوئی:

متن زیارت

اَلسَّلامُ عَلی وَلِیِّ اللَّهِ وَحَبیبِهِ، اَلسَّلامُ عَلی خَلیلِ اللَّهِ وَنَجیبِهِ، اَلسَّلامُ عَلی صَفِیِّ اللَّهِ وَابْنِ صَفِیِّهِ، اَلسَّلامُ عَلیَ الْحُسَیْنِ الْمَظْلُومِ الشَّهیدِ، اَلسَّلامُ علی اَسیرِ الْکُرُباتِ، وَقَتیلِ الْعَبَراتِ، اَللّهُمَّ اِنّی اَشْهَدُ اَنَّهُ وَلِیُّکَ وَابْنُ وَلِیِّکَ، وَصَفِیُّکَ وَابْنُ صَفِیِّکَ، الْفآئِزُ بِکَرامَتِکَ، اَکْرَمْتَهُ بِالشَّهادَةِ، وَحَبَوْتَهُ بِالسَّعادَةِ، وَاجْتَبَیْتَهُ بِطیبِ الْوِلادَةِ، وَجَعَلْتَهُ سَیِّداً مِنَ السَّادَةِ وَ قآئِداً مِنَ الْقادَةِ، وَذآئِداً مِنَ الذادَةِ، وَاَعْطَیْتَهُ مَواریثَ الْاَنْبِیآءِ، وَجَعَلْتَهُ حُجَّةً عَلی خَلْقِکَ مِنَ الْأَوْصِیآءِ، فَاَعْذَرَ فی الدُّعآءِ، وَمَنَحَ النُّصْحَ، وَبَذَلَ مُهْجَتَهُ فیکَ، لِیَسْتَنْقِذَ عِبادَکَ مِنَ الْجَهالَةِ وَحَیْرَةِ الضَّلالَةِ، وَقَدْ تَوازَرَ عَلَیْهِ مَنْ غَرَّتْهُ الدُّنْیا، وَباعَ حَظَّهُ بِالْأَرْذَلِ الْأَدْنی وَشَری آخِرَتَهُ بِالثَّمَنِ الْأَوْکَسِ، وَتَغَطرَسَ وَتَرَدّی فی هَواهُ، وَاَسْخَطَکَ وَاَسْخَطَ نَبِیَّکَ، وَاَطاعَ مِنْ عِبادِکَ اَهْلَ الشِّقاقِ وَالنِّفاقِ، وَحَمَلَةَ الْأَوْزارِ الْمُسْتَوْجِبینَ النّارَ، فَجاهَدَهُمْ فیکَ صابِراً مُحْتَسِباً، حَتّی سُفِکَ فی طاعَتِکَ دَمُهُ، وَاسْتُبیحَ حَریمُهُ، اَللّهُمَّ فَالْعَنْهُمْ لَعْناً وَبیلاً، وَعَذِّبْهُمْ عَذاباً اَلیماً، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا بْنَ سَیِّدِ الْأَوْصِیآءِ اَشْهَدُ اَنَّکَ اَمینُ اللّهِ وَابْنُ اَمینِهِ، عِشْتَ سَعیداً، وَمَضَیْتَ حَمیداً وَمُتَّ فَقیداً مَظْلُوماً شَهیداً، وَاَشْهَدُ اَنَّ اللّهَ مُنْجِزٌ ما وَعَدَکَ، وَمُهْلِکٌ مَنْ خَذَلَکَ وَمُعَذِّبٌ مَنْ قَتَلَکَ، وَاَشْهَدُ اَنَّکَ وَفَیْتَ بِعَهْدِ اللّهِ، وَجاهَدْتَ فی سَبیلِهِ حَتّی اَتیکَ الْیَقینُ، فَلَعَنَ اللّهُ مَنْ قَتَلَکَ، وَلَعَنَ اللّهُ مَنْ ظَلَمَکَ، وَلَعَنَ اللّهُ اُمَّةً سَمِعَتْ بِذلِکَ فَرَضِیَتْ بِهِ، اَللّهُمَّ اِنّی اُشْهِدُکَ اَنّی وَلِیٌّ لِمَنْ والاهُ، وَعَدُوٌّ لِمَنْ عاداهُ، بِاَبی اَنْتَ وَاُمّی یا بْنَ رَسُولِ اللّهِ، اَشْهَدُ اَنَّکَ کُنْتَ نُوراً فِی الْأَصْلابِ الشّامِخَةِ وَالْأَرْحامِ الْمُطَهَّرَةِ، لَمْ تُنَجِّسْکَ الْجاهِلِیَّةُ بِاَنْجاسِها، وَلَمْ تُلْبِسْکَ الْمُدْلَهِمّاتُ مِنْ ثِیابِها، وَاَشْهَدُ اَنَّکَ مِنْ دَعآئِمِ الدّینِ وَاَرْکانِ الْمُسْلِمینَ، وَمَعْقِلِ الْمُؤْمِنینَ، وَاَشْهَدُ اَنَّکَ الْإِمامُ الْبَرُّ التَّقِیُّ، الرَّضِیُّ الزَّکِیُّ الْهادِی الْمَهْدِیُّ، وَاَشْهَدُ اَنَّ الْأَئِمَّةَ مِنْ وُلْدِکَ کَلِمَةُ التَّقْوی وَاَعْلامُ الْهُدی وَالْعُرْوَةُ الْوُثْقی وَالْحُجَّةُ علی اَهْلِ الدُّنْیا، وَاَشْهَدُ اَنّی بِکُمْ مُؤْمِنٌ، وَبِاِیابِکُمْ مُوقِنٌ، بِشَرایِعِ دینی وَخَواتیمِ عَمَلی وَقَلْبی لِقَلْبِکُمْ سِلْمٌ، وَاَمْری لِاَمْرِکُمْ مُتَّبِعٌ، وَنُصْرَتی لَکُمْ مُعَدَّةٌ، حَتّی یَاْذَنَ اللّهُ لَکُمْ، فَمَعَکُمْ مَعَکُمْ لامَعَ عَدُوِّکُمْ، صَلَواتُ اللّهِ عَلَیْکُمْ، وَعلی اَرْواحِکُمْ وَاَجْسادِکُمْ، وَشاهِدِکُمْ وَغآئِبِکُمْ، وَظاهِرِکُمْ وَباطِنِکُمْ، آمینَ رَبَ الْعالَمینَ

پس دو رکعت نماز می‌کنی و دعا می‌کنی به آنچه می‌خواهی و برمی‌گردی و دیگر زیارتی است که از جابر منقول است و کیفیّت آن چنان است که از عطا روایت شده که گفت با جابر بن عبداللّه انصاری بودم در روز بیستم ماه صفر چون به غاضریّه رسیدیم در آب فرات غسل کرد و پیراهن طاهری که با خود داشت پوشید پس گفت که آیا با تو چیزی هست از بوی خوش ای عطا گفتم با من سُعد هست پس قدری از آن گرفت و بر سر و بدن

پاشید و پابرهنه روانه شد تا ایستاد نزد سر مبارک امام حسین‌علیه السلام و سه مرتبه اَللّٰهُ اَکْبَرُ گفت پس افتاد و بیهوش شد و چون به هوش آمد شنیدم که می‌گفت اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ یا آلَ اللّٰه الخ که به عینه همان زیارت نیمه رجب است که ما ذکر نمودیم و با آن فرقی ندارد جز چند کلمه که شاید از اختلاف نسخ باشد چنانچه شیخ مرحوم احتمال داده پس اگر کسی خواست که آن را نیز بخواند رجوع کند به زیارت نیمه رجب و همان را بخواند مؤلّف گوید که زیارت امام حسین‌علیه السلام در اوقات شریفه و لیالی و ایّام متبرّکه به غیر از این اوقات که ذکر شد نیز افضل است خصوصاً اوقاتی که به آن حضرت نسبتی داشته باشد مانند روز مباهله و روز نزول هَلْ اَتی و روز ولادت شریف آن حضرت و شبهای جمعه و از روایتی مستفاد می‌شود که حق تعالی در هر شب جمعه نظر مکرمتی بر آن حضرت فرماید و جمیع پیمغبران و اوصیای ایشان را به زیارت او بفرستد و ابن قولویه از حضرت صادق‌علیه السلام روایت کرده که هر که زیارت کند قبر امام حسین‌علیه السلام را در هر جمعه آمرزیده شود البته و از دنیا بیرون نرود با حال حسرت از دنیا و مَسْکَنَشْ در بهشت با امام حسین‌علیه السلام باشد و در خبر اعمش است که همسایه او برای او گفت در خواب دیدم که رقعه‌ها از آسمان فرو می‌ریزد که در آنها امان نوشته‌اند برای هر که زیارت امام حسین‌علیه السلام کند در شب جمعه و بعد از این در اعمال کاظمین در حکایت حاجی علی بغدادی اشاره به این مطلب خواهد شد و غیر این از اوقات شریفه دیگر و روایت شده از حضرت صادق‌علیه السلام پرسیدند که آیا زیارت امام حسین‌علیه السلام را وقتی هست که بهتر از وقت دیگر باشد فرمود که زیارت کنید آن حضرت را در هر وقت و هر زمان زیرا که زیارت آن حضرت خیر مُقَرَّری است هر که آن را بیشتر به عمل آورد خیر بیشتر خواهد یافت و هر که کمتر کند کمتر خواهد یافت و سعی کنید در زیارت کردن آن حضرت در اوقات شریفه که اعمال صالحه در آنها ثوابش مضاعف است و در آن اوقات شریفه ملائکه از آسمان نازل می‌شوند از برای زیارت آن حضرت الخ و از برای خصوص این اوقات مذکوره زیارت منقولی یافت نشده بلی در روز سیّم ماه شعبان که روز تولّد حضرت امام حسین‌علیه السلام است دعائی از ناحیه شریفه بیرون آمده که بایست آن را خواند و ما آن را در اعمال ماه شعبان ذکر کردیم و بدان نیز که زیارت آن حضرت در غیر کربلا از شهرهای دور فضیلت زیادی دارد و ما در اینجا به ذکر دو روایت که در کافی و تهذیب و فقیه است قناعت می‌کنیم روایت اوّل ابن ابی عمیر از هشام روایت کرده که حضرت صادق‌علیه السلام فرمود که هرگاه راه یکی از شما دور و از خانه‌اش تا به قبور ما مسافت بسیار باشد بالا رود به پشت‌بام بلندتر منزل خود و دو رکعت نماز کند و اشاره کند به سلام کردن

به سوی قبرهای ما پس بدرستی‌که آن به ما می‌رسد روایت دویّم از حنّان بن سُدَیْر از پدرش منقولست که حضرت صادق‌علیه السلام به من فرمود ای سدیر زیارت می‌کنی قبر حسین‌علیه السلام را در هر روز عرض کردم که فدای تو گردم نه فرمود شما چه جفاکارید در هر جمعه زیارت می‌کنید او را گفتم نه فرمود در هر ماهی زیارت می‌کنید گفتم نه فرمود در هر سالی او را زیارت می‌کنید گفتم گاهی از سالها شده که زیارت کرده‌ام فرمود ای سُدیر چه جفا کارید شما به امام حسین‌علیه السلام آیا ندانستید که حق تعالی را دو هزار هزار فرشته است (و در تهذیب و فقیه هزار هزار فرشته است) ژولیده مو گردآلوده که می‌گریند بر آن حضرت و زیارت می‌کنند وسست نمی‌شوند و چه می‌شود برای تو ای سدیر که زیارت کنی قبر حسین‌علیه السلام را در هر جمعه پنج مرتبه و در هر روزی یک مرتبه گفتم فدایت شوم بین ما و بین او فرسخهای بسیار است فرمود به من که بالا رو به بام خانه‌ات پس نظر کن به جانب راست و چپ پس بلند کن سر خود را بسوی آسمان پس قصد کن جانب قبر آن حضرت را و بگو «اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا اَبا عَبْدِاللّهِ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ وَ رَحْمَةُاللّهِ وَ بَرَکاتُهُ» نوشته می‌شود برای تو زیارتی و آن زیارت حجّه و عمره است سُدیر گفت بسا شد که بجا آوردم این را در ماه بیشتر از بیست مرتبه و در صدر زیارت اوّل از زیارات مطلقه گذشت چیزی که مناسب این مقام بود.

اربعین به روایت تصویر

تصویر1



تصویر2



تصویر3



تصویر4



تصوبر5



پایان

2- چهره درخشان حسین بن علی (ع)

مشخصات کتاب

سرشناسه : ربانی‌خلخالی علی ۱۳۲۵-
عنوان و نام پدیدآور : چهره درخشان حسین‌بن علی علیهماالسلام تالیف علی ربانی‌خلخالی
وضعیت ویراست : [ویراست ۲].
مشخصات نشر : قم مکتب‌الحسین علیه‌السلام ۱۳۷۹.
مشخصات ظاهری : ۶۳۱ ص : مصور، نمونه
شابک : ۲۲۰۰۰ ریال 964-91933-4-0
یادداشت : چاپ هفتم: تابستان ۱۳۸۵.
یادداشت : کتابنامه ص [۶۱۷] - ۶۱۹؛ همچنین به صورت زیرنویس
موضوع : حسین‌بن‌علی (ع ، امام سوم ۴ - ۶۱ق -- سرگذشتنامه
رده بندی کنگره : BP۴۱/۴/ر۲چ۹ ۱۳۷۹
رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۵۳
شماره کتابشناسی ملی : م۷۹-۹۹۲۸

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد الله رب ، و صلی الله علی محمد و آله طاهرین ، و لعنةالله علی اعدائهم اجمعین .
واقعه خونین شهادت حضرت سید الشهدا امام حسین علیه السلام یکی از مهم ترین حوادث تاریخ است ، علاوه بر مقامات عالی آن شخصیت بزرگ جهانی در پیشگاه مقدس ربونی و سخنان و اولیا درباره مقام شامخ آن سالار شهیدان و روایات متواتری که از خاتم پیامبران حضرت محمد بن عبدالله علیه و آله و ائمه طاهرین علیهم السلام درباره عظمت رهبر نجات بخش اسلام وارد شده است و نیز دانشمندان اسلامی و غیر اسلامی حادثه پر افتخار کربلا را بررسی کرده و آن انسان ملکوتی چهره شناخته شده تاریخ است .
قیام مقدس رهبر آزادگان ، ویران کننده کاخ ظلم بیدادگران امام عظیم حسین بن علی علیهما السلام دنیا را متوجه قرآن و برنامه های آن نموده و عموم مسلمانان را هم متوجه ظلم بنی امیه نمود جگر گوشه حضرت علی ولی الله قیام کرد تا حاکمان نتوانند به میل و رای خود خود با مقررات قرآن بازی کنند ، تا به دنیا اعلام کند آنها که پای بند قوانین قرآنی نیستند در محیط اسلام حق حکومت ندارند .
نمونه عالی جهاد مقدس الهی ، نبرد خونین کربلاست که حسین بزرگ و جاوید برای گسترش عدل و آزادی و ایمان در بستر تفتیده فرات بر پا کرد ، و به مبارزه باطل و ستم برخاست و آیین نیای ارجمندش با نثار خون پاکش استوار کرد و به جهانیان درس ایمان و فداکاری و ایثار و جهاد آموخت و فریاد پر طنینش ندای حق پرستی بود و دادگری و حریت و نهضت ایمان آفرینش مکتب شرف بود و آزادی و کرامت ، کربلایش مکتب حق بود و عاشورایش هنگامه پاک بازی و مردی و رادمردی و کمال انسانی قیامی که به ابدیت پر کشید و به جاودانگی پیوست و خونی که نکشید و همیشه جوشید و سازندگی و آفرینندگی آورد . امام حسین علیه السلام علت مبقیه اسلام بود ، البته بعد از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ، که علت مبنیه آن بود ، به حمایت از انسانیت و آزادگی به ایجاد پر شورترین و حماسی ترین و مقدس ترین و جاودانه ترین انقلاب عالی آسمانی و انسانی پرداخت و هر خیزش از رستاخیز او مایه و سرمایه گرفت که هنوز فریاد هیهات منا الذله او در گوش انسان ها طنین می افکند و حیات می بخشد و روح می پرورد و آزادی می آفریند و ایمان می آورد و عزت می سازد گاندی می گوید : من در آزادی در هند از امام حسین علیه السلام

الهام گرفتم .
در نوای زندگی سوز از حسین
اهل حق حریت آموز از حسن (1)
حضرت قیام کرد و به غیرتمندان عالم درس دینداری آموخت و ملت خفته را از خواب غفلت بیدار کرد و حکومت ضد اسلامی را برای همیشه از پای در آورد او قیام کرد تا ملت نگویند شراب خواری و قماری بازی در اسلام جایز است .
امام حسین بن علی علیهماالسلام قیام کرد تا نگویند انحراف از مسیر قانون اسلام در روابط خانوادگی و اجتماعی اشکالی ندارد به دلیل این که حکومت وقت این فجایع را انجام می داد .
یزید با قمار و شراب و زنا و لواط و رقاصی خود را سرگرم و کرده است او که خود را خلیفه و زمامدار مملکت اسلامی می داند علنا با دین و قرآن و با هدف های پاک حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله بازی می کند آیا جز امام حسین بن علی علیهماالسلام کسی هست که با این سرطان مخوف پنجه نرم کند و او را از پای در آورد .
زمامداری مانند یزید همیشه با نوازندگان ، مرغان شکاری ، سگ ها ، بوزینه ها ، پیاله می و شراب و . . . به سر می برد .

عقاد می گوید : یزید جوان بد خوبی بود که شب و روزش را در میکساری ، و تار زدن می گذارد ، و از مجلس زنان و ندیمانش بر نمی خاست مگر برای شکار و هفته ای را در شکار بی اطلاع از جریان امور کشور می گذارند . (2)
هم او می گوید : علاقه شدید یزید به شعر او را به میگساری و معاشرت با شاعران و ندیمان راغب کرده بود و میل مفرط او به شکار او را از رسیدگی به امور ملک و سیاست باز می داشت توجه او به تربیت یوزها و بوزینگان او را هم ردیف صاحبان یوز و بوزینه قرار داد .
یزید یوزینه ای داشت که آن را ابوقیس می خواند ، لباس حریر به او می پوشاند و آن را با طلا و نقره زینت می کرد ، و در مجالس شراب حاضر می ساخت و در مسابقات اسب دوانی بر الاغی سوارش می کرد ، و تحریص می نمود تا مسابقه را از اسب ها ببرد . (3) یزید حتی در مدینه رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز از میگساری و گناه خودداری نمی کرد . (4)
لازم است یکی از جنایات یزید کافر را به عنوان نمونه در این جا بیاوریم ، غارتگران یزید در مدینه جنایات بزرگی انجام دادند شمار زنانی که از زنا حمل برداشتند ، به روایت مدائنی هزار و به روایت دیگر به ده هزار رسید یکی از سربازان یزید وارد خانه ای شد که در آن زنی از نصاری نوزادی در بغل داشت سرباز اثاث خانه را خواست .
زن گفت : به خدا چیزی باقی نگذارده اند و هر چه بوده به غارت برده اند .
سرباز گفت : باید به من چیزی بدهی و گرنه خودت و این کودک را می کشم . زن گفت : وای بر تو ، این پسر ابن ابی کبشه انصاری از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله است من از زنانی هستم که در بیعت شجره شرکت داشتم بیعت کردم که زنا نکنم ، دزدی نکنم ، فرزند نکشم ، بهتان نسازم و به بیعتی که نمودم وفا کردم ، پس از خدا بترس .
سپس رو به کودکش کرد و گفت : پسر جان به خدا اگر چیزی داشتم که به جای تو به این مرد بدهم ، می دادم .
سرباز بی رحم پای طفل را همچنان که پستان مادر را به دهان داشت گرفت و کشید و چنان او را به سختی به دیوار زد که مغز سرش روی زمین ریخت .
تاریخ نگاران نقل کرده اند هنوز از خانه بیرون نرفته بود که نصف رویش سیاه شد بالجمله تجاوز و کفرشان به حدی رسید که اسبانشان را در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله بردند و به منبر شریف و قبر مطهر

جسارت کردند .
تمام این جرایم را به فرمان یزید و به اتکار قدرت او مرتکب شدند و یزید از مروان که برای اجرای فرمان او با مسرف همکاری کرد ، قدردانی نمود و به او جایزه داد .
یکی دیگر از مظالم یزید این بود که از اهل مدینه بیعت گرفت بر این که همه غلام و مملوک یزیدند ، و گردن های آنها مانند غلامان مهر زدند .
نخستین کسی که برای بیعت خوانده شد عبدالله بن ربیعه فرزند زاده ام سلمه همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله بود وقتی به او پیشنهاد بیعت داد گفت : بر کتاب خدا و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله بیعت می کنم .
مسرف گفت : باید بیعت کنید بر این که مملوک یزید هستید که در اموال و فرزندان شما هر چه خواست بکند . عبدالله خودداری کرد مسرف فرمان داد گردنش را زدند . (5) این است آیین یزید و یزیدیان .
این است که پدرش او را به عنوان زمامدار مسلمین برای مردم تعیین و به آنها تحمیل می کند که با او بیعت کنند آیا امام حسین بن علی علیهماالسلام جز قیام راه دیگری دارد ؟
بنی امیه دین سازی کردند ، خون مسلمانان را مکیدند ، ثروت اندوختند ، بنی امیه بت پرست بودند ، معاویه دستور می دهد در بلاد اسلامی تفحص کنند و اگر کسی از علی علیه السلام طرفداری می کند او را بکشند .
معاویه بخشنامه ای به این مضمون به استاندارش اعلام می کند : اگر کسی در عظمت و منقبت اهل بیت رسول خدا حدیثی بگوید جان و مال و ناموس در امان نخواهد بود زیاد بن سمیه را به استانداری عراق اعزام می دارد و می گوید : هر کس از دوستان علی علیه السلام را دیدی بکش و دست و پایش را قطع کن ، ولی از دوستان ما و طرفداران عثمان همه گونه نوازش را به عمل آور . (6)
معاویه می گوید : من در راه دین با شما نجنگیدم ، بلکه تنها برای این که بر شما حکومت کنم . (7)
ابوسفیان گفت : سوگند به خدا اگر زنده بمانم حکومت را از دست هاشمیان بیرون خواهم گرفت . (8)
ابوسفیان بر شتری سوار بود معاویه مهارش را می کشید و یزید می راند رسول خدا صلی الله علیه و آله سوار و جلو دار و راننده را لعن فرستاد (9) (مقصود از یزید ، برادر بزرگ معاویه پسر دیگر ابوسفیان است) .
پدر یزید بدعت های بی شماری در دین گذاشت برای نمونه به چند مورد از بدعت های اشاره می شود :
1- معاویه ظروف طلا و نقره را استعمال می کرد و چون به او می گفتند که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را حرام کرده می گفت : به نظر

من عیبی ندارد .
2- معاویه در جواب ابودرداء که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله از بیع ربوی نهی می کرد گفت : به نظر من عیبی ندارد معاویه خبیث ربا می خورد (10) و خود را خلیفه مسلمین هم می خواند .
3- به مغیرة بن شعبه گفت : ابوبکر و عمر و عثمان هر یک مدتی خلافت کردند و مردند و اگر هم کسی نام آنها را ببرد بیش از آن نیست که ابوبکر و عمر و عثمان می گویند امام نام رسول هاشمی صلی الله علیه و آله روزی پنج نوبت نام او به عظمت برده می شود مردم با صدای بلند می گویند : اشهد ان محمد رسول الله و در این صورت مرگ از این زندگی بهتر است . (11)
4- معاویه در سفر نماز را عوض این که قصر بخواند تمام خواند . (12)
معاویه از کسانی است که در فتح مکه اسلام آورد و از جمله طلقا و آزاد شدگانی است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به آنها فرمود :
انتم الطقاء ، شما آزاد شدگانید و آنچه درباره معاویه بعد از مسلمان شدنش از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است این است که عبدالله بن عمر می گوید : شنیدم روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود : اکنون مردی بر شما درآید که بر غیر سنت من می میرد که دیدند معاویه وارد شد . (13)
معاویه زیاد بن ابیه را به شهادت ابو مریم سلولی خمار به پدرش ابوسفیان ملحق کرد با این که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده : الولد للفراش و للعاهر الحجر . (14)
یکی از خطرات و جنایات حکومت اموی آن بود که اینان پلی شده بودند برای ورود افکار و عقاید و سنن نظام بیگانه از اسلام در محیط اسلام . (15)
سخن به درازا نکشد ، به سراغ قرآن در مسجد برویم ، در آیه 63 سوره بنی اسرائیل بنی امیه را چنین معرفی می کند :
(و الشجرة الملعونة فی القران و نخوفهم فما یزیدهم الا طغیانا کثیرا)
مراد از شجره ملعونه در قرآن بنی امیه هستند (16) با در نظر گرفتن وضع تا به سامان مسلمان پس از وفات پیغمبر اسلام تا دوران یزید که فساد به حد لبریزی و طغیان رسیده بود .
آیا بر امام حسین علیه السلام در چنین وضع و زمانی سکوت جایز بود ؟ آیا امام حسین علیه السلام در برابر این خطر بزرگ که چون سرطانی مخوف بر پیکر اسلام قرار داشت و اسلام را به نابودی می کشاند ، نباید با یک فداکاری فوق العاده و از خودگذشتگی سکوت مرگباری را که بر جامعه اسلامی سایه افکنده بود بشکند و چهره شوم این نهضت جاهلی را از پشت پردهای تبلیغاتی (بنی امیه) آشکار سازد ، و با خون پاک خود سطور

درخشانی بر پیشانی تاریخ اسلام بنگارد که برای آینده حماسه ای جاوید و پر شور باشد ؟
آری ، امام حسین علیه السلام این کار را کرد و رسالت بزرگ و تاریخی خود را در برابر اسلام انجام داد ، و مسیر تاریخ اسلام را عوض نمود ، توطئه های ضد اسلامی حزب اموی را درهم کوبید ، و آخرین تلاش های ظالمانه آنها را خنثی کرد و این است چهره حقیقی قیام امام حسین علیه السلام و از این جا می فهمیم که چرا نام و یاد امام حسین علیه السلام هرگز فراموش نمی شود .
او متعلق به یک عصر و یک قرن و یک زمان نبود ، او و هدف جاودانی بود او در راه حق و عدالت و آزادگی ، در راه خدا و اسلام در راه نجات انسان ها واحیای ارزش های اخلاقی شربت شهادت نوشید آیا این مفاهیم هیچ گاه کهنه و فراموش می شود ؟ نه . . . هرگز (17)
چرا مراسم بزرگداشت این خاطره ها هر سال پر شکوه و پرهیجان تر از سال گذشته برگزار می شود ، چرا امروز از حزب اموی و از یاران و آنها خبری و اثری نمانده است ؟ ولی حادثه کربلا رنگ ابدیت به خود گرفته است ؟
هنگامی که صفحات تاریخ را ورق بزنیم ، می بینیم شخصیت های بزرگ و قهرمانان تاریخ فراوان آمده اند و رفته اند و اثری از آنها نمانده آنان چون هدفشان حکومت بود ، و پایمال کردن حقوق دیگران بود ، زور بود ، و سرنیزه بود جز خود برای دیگران ارزشی قائل نبودند ، ولی چرا قیام قهرمانان کربلا فراموش نمی شود قیامی که منجر به شهادت امام حسین علیه السلام و عزیزان و یارانش و اسارت اهل بیتش گردید پر واضح است که این پیکار بر محور منافع شخصی و اغراض فردی استوار نبود بلکه جنگ دین با بی دینی ، جنگ شخصیت با بی شخصیتی و جنگ معنا با ماده بود .
خصایص فراوانی که حضرت وارد و همچنین آن بزرگوار برای یک عصر نبوده بلکه خود و هدفش جاودانی است .
امام عظیم حسین بن علی علیهماالسلام برای حق قیام کرد ، در راه حق کشته شد و حقیقت باقی است . او از قرآن حمایت کرد و فراموش نشد .
آیا جز امام حسین علیه السلام کسی می توانست در مقابل حکومت ظالمانه بایستد تا برای همیشه حق و باطل را از هم تفکیک کند ؟ باید متوجه به این امر شد ، باید متوجه به این امر شد ، باطل جولانی می دهد ، ولی پایدار نیست ، حق است که پیروز می باشد .
مگر امام عظمی حسین بن علی علیهماالسلام چه کرده بود ؟ چه گناهی را - العیاذبالله - مرتکب شده بود . سرش را بالای نیزه زده و برای زنازاده تحفه و ارمغان بردند ! جز آن بود در مقابل یک قلدر ، آن هم جوانی عیاش ، خونخوار ، بی دین ، بی حیا ، بی غیرت ، خائن دین و قرآن و مملکت یعنی

به یزید سر فرود نیاورد ، تا برای انسان های آزادگی الگویی شد و خود را او و هدف مقدسش همیشه پایدار ماند .
این است یکی از درس های امام علیه السلام و فلسفه و منطق آن حضرت که می فرماید :
الا ترون ان الحق لا یعمل به و ان الباطل لا یتناهی عنه ، لیرغب المون فی لقاء الله محقا ، فانی لای اری الموت الا سعادة و الحیاة مع الظالمین الا بر ما (18)
آیا نمی بیند حق را که بدان عمل نمی شود ، و باطل را که کسی از آن باز نمی ایستد ، باید مون دیدار خدا را برگزیند ، من اکنون مرگ را جز سعادت و کامیابی و زندگی با ستمگران را جز سختی و رنج نامتناهی نمی دانم .
امام علیه السلام با این بیان آتشین ، کشته شدن ، در راه خدا را به منظور ریشه کن ساختن حکومت خود مختار به همه اعلام فرمود .
کتابی که از نظر خوانندگان محترم می گذرد قطره ای است از دریای بی کران و گوشه ای از عظمت و نهضت مقدس چهره عالمتاب و سرور آزادگان ، امام سوم شیعیان جهان و نجات دهند بشر از چنگال اهریمنان فرزند برومند امیر مومنان و فاطمه زهرا علیهماالسلام ابا عبدالله الحسین و ارواح العالمین فداه که نمایان گر حقایق و بحث های جالب درباره چگونگی فداکاری و قیام خونین آن سرور عزیز از نظر قرآن و روایات اهل بیت علیهماالسلام است .
مطالب این کتاب دارای یک مقدمه و دوازده بخش است :
بخش اول ولادت و شخصیت امام حسین علیه السلام در قرآن و سنت .
بخش دوم ارزیابی شهادت امام حسین علیه السلام .
بخش سوم علم امام علیه السلام .
بخش چهارم حادثه کربلا و پیامبران و امامان علیهماالسلام .
بخش پنجم نمونه از شجاعت و معجزات امام حسین علیه السلام .
بخش ششم شجره ملعونه در قرآن و روایات .
بخش هفتم امام حسین علیه السلام و عاشورا .
بخش هشتم شهادت سالار شهیدان امام حسین علیه السلام .
بخش نهم دشمنان اهل بیت علیهماالسلام .
بخش دهم اهل بیت علیهماالسلام .
بخش یازدهم اهل بیت علیهماالسلام در شام .
بخش دوازدهم بازگشت کاروان اسرا به مدینه منوره .

سبب تالیف کتاب

نویسنده در رمضان المبارک سال 1387 قمری به مطابق آذر ماه 1346 شمسی از سوی آیة الله العظمی سید شهاب الدین مرعشی نجفی قدس سره برای تبلیغ و ترویج قرآن کریم و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام در دهه اول ماه مبارک رمضان به قریه جیلارد (دماوند)عازم شد .
معمولا دهه اول اصول و فروع دین و دهه دوم و سوم شرح حال چهارده معصوم علیهم السلام و خاندان آن بزرگواران را برای مستمعین شرح می دادم و ضمنا وقایع هر شب یا روز را به تناسب تذکر می دادم
شب 16 ماه رمضان بیمار شدم که روزش شدت یافت .
شب 17 رمضان بنا بود قضایای جنگ بدر (19) را برای مردم شرح دهم طوری آن شب مریض شدم که نتوانستم در مسجد حضور پیدا کنم به طوری که پزشک معالج از بهبودی من ناامید شد .
شب 17 رمضان عده ای از اهالی برای عیادت و همه ناراحت بودند که چرا باید طلبه ای جوان در غربت این اتفاق برایش بیفتد ؟ همان شب وصیت نامه خودم را نوشتم که اگر مردم کسی مسوول نیست و بازماندگانم با کسی کار نداشته باشند خودم به اجل خدایی از دنیا رفته ام و نذر کردم که اگر شفا یافتم در حد توان کتابی در زندگانی اباعبدالله الحسین علیه السلام بنویسم آن شب حالم خوب نبود و گریه کردم و با حال گریه خوابیدم قبل از سحری بود که می بایستی برای خوردن سحری بلند می شدیم .
بنده در خوابد دیدم که روضه حضرت علی اکبر علیه السلام می خواندم گویا این روضه از خواب به بیداری تبدیل شده بود ، صاحب منزل که پیرمردی بود ، با همسرش بیدار شده بودند و کنار بسترم نشسته روضه را گوش می دادند و گریه می کردند یکدفعه پیر مرد بنده را آرام برای خوردن سحری بیدار کرد من در آن حال بیدار شدم و مختصر سحری میل کردم و برای نماز به مسجد رفتم ظهر حالم بهبود یافت و پس از نماز ظهر منبر هم رفتم و قضایای جنگ بدر را برای مردم توضیح دادم .
پس از پایان ماه رمضان به قم آمدم و در سال 1347 شمسی ازدواج کردم و خمیر مایه کتاب شریفه (چهره درخشان حسین بن علی علیهماالسلام)از سال به طول انجامید ، در سال 1355 شمسی مطابق 17 ربیع الاول 1397 قمری به قطع رقعی در دو هزار نسخه چاپ شد .
بعد از آن 15 هزار نسخه در سه نوبت به قطع چاپ کردیم ، و اخیرا هم در تاریخ 1410 قمری مطابق با 1369 شمسی (کانون نشر اندیشه های اسلامی) سه هزار نسخه از آن چاپ کرد . چون کتاب متقاضیان بسیار داشت ، با کسب اجازه از مسول موسسه کانون نشر اندیشه های اسلامی

اقدام به چاپ جدید و ویرایش با تجدید نظر و اضافات تقدیم به دوستان اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام می نماییم
اینک با لطف خداوند و نظر اهل بیت علیهم السلام موفق شدیم تا چاپ ششم این کتاب با اصلاحات و اضافات جدید به چاپ برسانیم .
امید است این اثر ناچیز مورد قبول و عنایت فرزند نهم امام حسین علیه السلام یعنی مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف قرار گیرد .
(ان ارید الا الاصلاح ما استطعت و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب)(20)
قم - حرم اهل بیت علیهم السلام
بیستم جمادی الثانی 1421 ه - ق
سالروز تولد سیدة نساء العالمین
صدیقه شهیده ، حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها
مطابق 29 شهریور 1379 شمسی
علی ربانی خلخالی
بسم الله الرحمن الرحیم
و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون . فرحین بما اتیهم الله من فضله و یستبشرون بالذین لم یلحقوابهم من خلفهم الا خوف علیهم و لا هم یحزنون .
یستبشرون بنعمة من الله و فضل و ان الله لا یضیع اجر المومنین .
سوره آل عمران آیه 165 - 167 .
عن ابیعدالله علیه سلم فی قوله تعالی : و من قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا فلا یسرف فی القتل انه کان منصورا قال : ذلک قائم ال محمد صلی الله علیه و آله یخرج بدو الحسین علیه سلام .
کامل الزیارة ص 62 .

بخش اول : ولادت و شخصیت امام حسین علیه السلام در قرآن و سنت

فصل اول : تولد امام حسین علیه السلام

تولد امام حسین علیه السلام

تولد : سال سوم هجرت (21) و بعضی سال چهارم هجرت گفته اند .
مدت امامت : ده سال .
عمر شریف : 57 سال .
محل دفن : کربلا .
غاضب حق خلافت : یزید بن معاویه علیه العنة و العذاب .
مشهور الست که ولادت امام حسین علیه السلام در مدینه در سوم ماه شعبان سال چهارم هجرت واقع شده است بعضی پنجم ماه مذکور نیز گفته اند .
ابن شهر آشوب رحمه الله می گوید : ولادت آن حضرت پس از ده ماه و بیست روز از ولادت برادرش امام حسن علیه السلام ، و آن روز شنبه با پنجشنبه ماه شعبان سال چهارم هجرت بوده است .
و نیز گفته شده است که ما بین آن حضرت علیه السلام و بردارش امام حسن مجتبی علیه السلام فاصله نبوده مگر به اندازه مدت حمل ، مدت حلم شش ماه بوده است . (22)
در توقیع حضرت صاحب الامر علیه السلام به قاسم بن علاء همدانی ولادت امام حسین علیه السلام روز پنج شنبه سوم ماه شعبان دانسته شده بعضی آخر ماه ربیع الاول سال سوم هجرت نیز گفته اند که خلاف مشهور است . (23)

نام : حسین علیه السلام ، در تورات شبیر و در انجیل طاب آمده است .
پدر : علی بن ابی طالب علیه السلام .
مادر : فاطمه زهرا علیها السلام .
جد : رسول الله صلی الله علیه و آله .
جده : خدیجه بنت خویلد سلام الله علیها .
کنیه : ابوعبدالله و ابو علی .
لقب : رشید ، و فی ، طیب ، السید ، الزکی ، المبارک ، التابع لرضات الله ، الدلیل علی ذات الله ، سبط ، شهید و سعید .
نقش نگین انگشتر امام حسین علیه السلام در فصول المهمه آمده است :
لکل اجل کتاب و در وافی از امام صادق علیه السلام روایت شده است :
حسبی الله و از امام رضا علیه السلام روایت شده است : ان الله بالغ امره (24)

شیخ طبرسی رحمة الله و دیگران به سند معتبر از امام رضا علیه السلام نقل کرده اند که چون امام حسین علیه السلام متولد شد ، رسول اکرم صلی الله علیه و آله به اسماء بنت عمیس فرمود : مرا بیاور اسماء گفت : آن نوزاد مقدس را در جامه سفیدی پیچیده به محضر نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بردم ، حضرت او را گرفته در دامن قرار داد ، در گوش راست او اذان و در گوش چپ او اقامه گفت .
جبرئیل نازل شد و گفت : خدای بزرگ سلام می رساند و می فرماید : چون علی علیه السلام نسبت (25) به تو منزله هارون است نسبت به موسی پس او را به اسم پسر کوچک هارون نام گذار شبیر است و چون لغت عربی است او را حسین نام گذار . (26)
پس پیامبر بزرگوار او را بوسه داد و گریست و فرمود : تو را معصیتی بزرگ در پیش است پروردگار را لعنت کن قاتل او را . فرمود ای اسماء این خبر را به فاطمه مگو چون روز هفتم شد نبی اکرم فرمود : فرزند مرا بیاور ، چون او را به نزد آن حضرت بردم گوسفندی برای امام حسین علیه السلام عقیقه کرد ، یک ران قربانی را به قابله داد و سر نوزاد عزیزش را تراشیده و به وزن موی سرش نقره صدقه داد (27) پس او را در دامن خود قرار داد و فرمود : ای اباعبدالله ، چه بسیار گران است بر من کشته شدن تو سپس نبی اکرم بسیار گریه می کرد اسماء گفت : پدر و مادرم فدای تو باد ، این چه گفتاری است که در روز نخستین ولادت بر زبان جاری کردی و امر نیز فرمودی و گریه می کنی ؟ !
حضرت فرمود : می گویم بر این فرزند دلبند خود که گروهی ستمگر از بنی امیه او را خواهند کشت خدا نرساند به ایشان شفاعت مرا ، خواهد کشت او را مردی که رخنه در دین من خواهد کرد و به خداوند بزرگ کافر خواهد شد .
نبی اکرم صلی الله علیه و آله گفت : خداوندا می خواهم از تو در حق این دو فرزندم آنچه خواست ابراهیم در حق ذریت خود خداوندا ، تو دوست دار ایشان را و دوست دار ، هر که دوست می دارد ایشان را و لعنت کن هر که ایشان را دشمن دارد لعنتی چندان که آسمان و زمین پر شود . (28)
نام امام حسین علیه السلام از نام خداوند متعال گرفته شده
ابوهریره از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله علیه روایت کرده است : هنگامی که خدا آدم را آفرید در سمت راست عرش پنج شبح نور دید که در سجده و رکوع هستند آدم پرسید : این پنج شبح که در هیبت و صورت من هستند کیانند ؟ پاسخ آمد :

اینان پنج تن از فرزندان تو هستند که پنج نام برای آنها از نام های خود مشتق کرده ام و اگر برای ایشان نبود ، بهشت و جهنم و عرش و کرسی آسمان و زمین و فرشتگان و آدمیان و جنیان را نمی آفریدم ، پس من محمود و این محمد است ، و من عالی هستم و این علی است ، و من فاطرم و این فاطمه است و من احسانم و این حسن است ، و من محسنم ، و این حسین است ، به عزتم سوگند که هر کس ذره ای از کینه ایشان در دل داشته باشد ، او را داخل آتش می کنم ایشان برگزیدگان من هستند و به ایشان نجات می دهم ، و به ایشان هلاک می کنم ، هرگاه حاجتی داری به این پنج تن متوسل شود ، پس پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود : ماییم کشتی نجات ، هر کس به آن متعلق شود نجات یابد و هر کس از آن برگردد هلاک شود . (29)

شیخ صدوق و ابن قولویه و دیگران از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند که چون امام حسین علیه السلام متولد شد خدای جهان آفرین به جبرئیل امر کرد که با هزار ملک برای تهنیت از طرف خداوند و از طرف خود به محضر مبارک پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شود جبرئیل عبوریش از جزیره ای افتاد با فرشته ای رو به رو شد که از حاملان عرش الهی بود خداوند او را به امری مقرر داشته بود و او در فرمان الهی کندی کرده بود ، خداوند عالم هم بالش را در هم شکسته و او را در آن جزیره انداخته بود آن فرشته در آن جزیره مدت هفتصد سال بود که خدا را عبادت می کرد در روایتی آمده است که خداوند بزرگ او را مخیر کرد مابین عذاب دنیا و عذاب قیامت ، او عذاب دنیا را اختیار کرد سپس خدا او را در آن جزیره شکنجه داد آن فرشته دید که جبرئیل با فرشتگان فرود می آیند از او پرسید که اراده کجا دارید ؟ گفت :
خدای بزرگ به محمد صلی الله علیه و آله فرزندی کرامت فرموده است .
مرا امر کرده که او را مبارک باد بگویم .
فطرس گفت : ای جبرئیل مرا نیز با خود ببر ، شاید که آن حضرت برای من دعا کند تا خداوند بزرگ از من در گذرد جبرئیل او را با خود به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله برد تبریک عرضه داشت و شرح (30)
حال فطرس را به عرض رسانید . نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود :
ای جبرئیل به فطرس بگو که خود را به قنداقه این مولود بمالد و به محل خود باز گردد فطرس خود را به قنداقه امام حسین علیه السلام مالید ، (31)
بال هایش ، روییدو به آسمان پرواز کرد و عرض کرد :
یا رسول الله ، همانا زود باشد که این مولود را امت تو شهید کنند و این نعمت که از طرف امام حسین علیه السلام به من رسید در عوض آن هر کس به او سلام کند من سلامش را به او برسانم و هر که بر او صلوات بفرستد من صلواتش را به او می رسانم (32) طبق روایات دیگر چون فطرس به آسمان بالا می رفت می گفت : کیست چون من و حال آن که من آزاد کرده حسین بن علی و فاطمه و محمد صلی الله علیه و آله هستم .

جبرئیل گهواره جنبان امام حسین علیه السلام

علامه مجلسی رحمه الله می گوید : در احادیث معتبر از طرق شیعه و سنی روایت کرده اند که بسیار می شد فاطمه علیها السلام در خواب بود و امام حسین علیه السلام در گهواره می گریست و جبرئیل گهواره آن حضرت را می جنباند و با او سخن می گفت و او را ساکت می کرد چون فاطمه علیهاالسلام از خواب بیدار می شد می دید که گهواره آن حضرت می جنبد ، وکسی با آن حضرت سخن می گوید ، ولی فاطمه علیهاالسلام کسی را نمی دید ، چون جریان امر با به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله عرضه داشت حضرت فرمود : او جبرئیل است .
نیز روایت کرده اند : چون آن حضرت در شب تا در جایی می نشست از پیشانی و زیر گلوی آن حضرت نور می درخشید ، زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله این دو جا را بسیار می بوسید . (33)
الشمس قسم به روی نیکو حسین و اللیل سواد طره موی حسین
آن سوره که بی بسمله در قرآن است
بسم اللهش هلال ابروی حسین
جوهری

این جا پیرامون گهواره ای صدمه ای نغمه ملائکه ای می آید که نقشه نظام امتی را به اهل خانه می آموزد این جا آهسته قدم بردارید ، سر و صدا نکنید این جا قنداقه ای در گهواره است که جبرئیل برای او لالایی می گوید جبرئیل این جا گهواره کسی را می جنباند که بعدها دنیا را می جنباند . آهسته باشید که جبرئیل لای لای خواب برای این کودک نوزاد زمزمه می کند و به جای شیر ، پستان مادر به بهره های شیر بهشت او را نوید می دهد . (34)

ان فی الجنة نهرا من لبن
لعلی و حسین و حسن

شعرای فارسی زبان این بیت را استقبال کرده اند :

ای رخت مظهر اسماء و صفات
همه شاهان زتجلی تو مات
در دهان تو بود آب حیات
تشنه لب جان بسپاری به فرات
ان فی الجنة نهرا من لبن
لعلی و حسین و حسن
خون هویداست ز رخسار تو
قدسیان چاکر و غم خوار تو
نغمه خوانند زگهواره تو
این چه لطفی شده درباره تو
ان فی الجنة نهرا من لبن
لعلی و حسین و حسن
مرحبا بر قدر و مردانه تو
حبذا همت فرزانه تو
دو جهان گشته عزا خانه تو
کربلا منزل کاشانه تو
ان فی الجنة نهرا من لبن
لعلی و حسین و حسن

فاطمه علیها السلام حسن را خودش نوازش می کرد و بالا و پایین می انداخت و ترقیص می کرد ، رقص حلال همین است ، فاطمه علیها السلام در نوازش کودکش این گونه زمزمه می کرد :

اشبه اباک یا حسن
و اخلع عن الحق الرسن

و اعبد الها ذامن
و لا توال ذا الحسن (35)
- شبیه پدرت باش ای حسن ، افسار ناقه را رها کن .
- و خداوند صاحب منن را بنده باش و دوستی با مردم کینه توز را رها کن .
برای امام حسین علیه السلام در نوازش مادرانه اش می خواند :
انت شبیه بابی
لست شبیها بعلی
- تو شبیه پدرم هستی نه شبیه پدرت علی (36)

فاطمه علیها السلام به امام حسین علیه السلام می فرماید : پسرم ، مانند پدرت شجاع باش .
حضرت زهرا علیهاالسلام در موقع بازی با اطفالش به حسین علیه السلام درس شجاعت و دفاع از حق و خداپرستی می داد و در همین جمله حساس چهار نکته حساس را به آن کودکان القا می کرد : مانند پدرت شجاع و خداپرست باش ، از حق دفاع کن ، خدا را پرستش کن ، با افراد کینه توز دوستی مکن . (37)
ابوهریره می گوید : حسن و حسین علیهماالسلام در حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله کشتی می گرفتند پیغمبر خدا به حسن می فرمود : آفرین حسین ، آفرین فاطمه عرض کرد : یا رسول الله ، با این که حسن از حسین بزرگتر است او را علیه حسن تشویق می کنی ؟ ! پاسخ داد : علتش این است که حسین علیه السلام از تاییدات غیبی برخودار است و جبرئیل او را تشویق می کند .
برای همین من حسن را تشویق می کنم (38) .
جابر می گوید : دیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله با دست و پا راه می ود حسن و حسین بر پشت آن حضرت سوار بودند و می فرمود : بهترین شتر شتر شماست و شما بهترین سوار هستید (39) .
در چند کتاب معتبر می نویسند خطاب رسید به جبرئیل امین علیه السلام که به زمین نازل و گهواره جنبان امام حسین علیه السلام بوده باش و او افتخار می کرد و این دو بیت را عوض ذکر خواب می گفت :

ان فی الجنة نهرا من لبن
لعلی و حسین و حسن
کل من کان محبا لهم
یدخل الجنة من غیر حزن

محزون شاعر گوید :

خواب کن صیحه از این بیش مزن
آتش غم بدل ریش مزن
ز آه خود بر دل ما نیش مزن
عرش را قائمه در هم مشکن
ان فی الجنة نهرا من لبن . . .
تو که جان را ز ازل باخته ای
قد مردانه علم ساخته ای
عالممی را به غم انداخته ای

به تو مکشوف شده سر و علن
ان فی الجنة نهرا من لبن . . .
ای ضیاء بصر اهل ولا
یاد کردی مگر از کرب و بلا
هاتف غیب مگر داد صلا
که جدا می شودت سر زبدن
ان فی الجنة نهرا من لبن . . .
توشه صف شکن ممتحنی
تو که آواره و دور از وطنی
می شود قمست تو بی کفنی
تو سهیل از مژه ات مه مفکن
ان فی الجنة نهرا من لبن . . .
دامن از اشک چراتر داری
گریه بهر علی اکبر داری
یا زبی شیری اصغر داری
که زند تبر بحلقش دشمن
ان فی الجنة نهرا من لبن . . .
ای گل تازه گلزار رسول
غنچه نورس زهراء بتول
مات و حیران زجمال تو عقول
ذات یکتا به عزای تو ملول
ان فی الجنة نهرا من لبن . . .
ای رخت شمع شبستان هدی
شخص تو آینه ذات خدا
خواب کن خواب که در کربلا و بلا
می برد شمر سرت را از قفا
ان فی الجنة نهرا من لبن . . .
آسمان تخته گهواره تو
چشم انجم پی نظاره تو
جان فدای تن صدا پاره تو
وای بر زینب بیچاره تو
ان فی الجنة نهرا من لبن . . .
تو جفایی بی حد و بی مر بینی
لب خشک علی اصغر بینی
داغ عباس دلاور بینی
بلکه داغ علی اکبر بینی

ان فی الجنة نهرا من لبن . . .
ای که باشد به تجلی ظهور
سر تو سر اناالله به ظهور
هست تفسیر کن آیه نور
گه بگهواره و گاهی به تنور
ان فی الجنة نهرا من لبن . . . (40)

ام الفضل که دختر حارث (41) زوجه عباس بن عبدالمطلب است می گوید : پیش از تولد امام حسین علیه السلام در خواب دیدم که پاره ای از گوشت مبارک (42) پیامبر صلی الله علیه و آله جدا شده و به دامن من افتاده تعبیر این خواب را از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم حضرت فرمود : خواب خوبی دیده ای ، مولودی از فاطمه به نام حسین به دنیا می آید ، او را به تو می سپارم پس از تولد آن بزرگوار نبی گرامی صلی الله علیه و آله او را به نام ام الفض سپرد .
ام الفضل می گوید : او را خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله بردم ، حضرت او را بر زانوی خویش نهاد و بسیار بوسید پس از لحظه ای من او را از حضرت گرفتم امام حسین علیه السلام گریه کرد پیامبر صلی الله علیه و آله ناراحت شده فرمود : ای ام الفضل ، هیچ می دانی آزردن حسین کاری آسان نیست من حسین را گذاشتم تا برای حضرت آب بیاورم پس از لحظه ای باز گشتم ، دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله گریه می کند پرسیدم یا رسول الله چرا گریه می کنید ؟
فرمود : لحظه ای پیش جبرئیل آمد و مرا خبر داد که امتم این فرزند را به قتل می رساند و او را با لب تشنه شهید می کنند . (43)
ام الفضل لببه کبری همسر عباس بن عبدالمطلب مواظب پرورش حسین علیه السلام بود او را نوازش می کرد و با این نغمه او را در گهواره خواب می کرد یا در آغوش مهر خود بال و پر می داد و بالا و پایین می انداخت و می خواند و گاهی به پشت کودک می زد که آرام بگیرد و به خواب برود :
یا بن رسول الله ، یا بن کثیر الجاه ،
فرد بلا اشباه ،
اعاذه الهی ، من امم الدواهی ،
- ای پسر رسول خدا ، ای پسر کثیره الجاه
- فردا بی بدیل (حسین فرد بلا اشتباه است یا رسول الله ؟)
- خدا من او را از تیر بلا که به سوی او هدف گیری کنند در پناه خود نگهدار . (44)
محمد صلی الله علیه و آله با دختر خود سخن می گوید
فاطمه علیهاالسلام را در آغوش گرفته بود پیامبر صلی الله علیه و آله او را در برگرفت و گفت : خدا لعنت کند کشندگانت را ، خدا لعنت کند غارتگرانت را ، خدا لعنت کند همدستانی که به زیان تواند ، خدا حکم کند میان من و آنان که یاری به زیان تو کنند ، فاطمه علیهاالسلام گفت : پدر جان چه می گویی ؟ فرمود : دختر جان یادآور شدم آن آزار و ستم و بی

وفایی که پس از من و تو به او می سد ، حسین من در آن زمان میان یک دسته غیرت مندان با عصبیت است ، اختران کویش تو گویی ستارگان آسمانند ، در فداکاری و هدیه جان بر یگدیگر پیشی می گیرند گویا اکنون من لشکرگاه و جای بنه و تربت خاک آنان را می بینم . (45)

با قلب بشر مومن و همراز حسین است
آن کس که پناهش بدهد باز حسین است
از مردم دنیا مطلب حاجت خود را
درخواست از او کن که سبب ساز حسین است

سپاه پیروزمند اسلام به شهر مدینه وارد شد ، و اسیرانی گرانقدر همراه داشت در میان آنها دختر یزدگرد شهریار ایران بود . پدر به سویی گریخته و دختر را گذارده و رفته بود ، برادرانش به کشور چین پناه برده و خواهر را بی پناه گذارده بودند ولی اسلام پناه بی پناهیان بود و بزرگ ترین پناه را برای شاهزاده خانم بی پناه فراهم کرد .
شهرزاد اسیر همراه سربازان به درون مدینه قدم گذارد ، خبر در مدینه پخش شد ، دوشیزگان شهر به تماشا آمدند پاره ای از بام سر می کشیدند تا دختر شاهنشاه ایران را ببینند ، مردم مدینه در پی کاروان اسیر به سوی مسجد روانه شدند تا ببینند شهرزاده خانم چه می کند و عمر با او چگونه رفتار می کند .
خلیفه با تنی چند از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد نشسته بود که کاروان به مسجد رسید ، سرپرست کاروان چنین گزارش داد : این دختر یزگرد است که اسیر شده فاتح خراسان ما را فرمود که به مدینه اش آورده تا خلیفه سرنوشتش را معلوم سازد .
شهرزاده را نزدیک عمر نشانیدند . شهرزاده که رنج سفر اسارت را کشیده بود و از آینده در بیم و هراس بود ، به ناگاه ناله ای زد و گفت : بیروج باذهر مز ! عمر که سخن او را دشنام پنداشت گفت : این گبرزاده به ما بد می گوید !
حضرت علی علیه السلام که در آن مجلس حاضر بود گفت : نه چنین نیست به نیای خویش نفرین می کند سپس سخن شهرزاده را برای عموم ترجمه کرده گفت : می گوید روز هرمز سیاه باد که نواده اش اسر شده ؟ !
حضرت علی علیه السلام از کجا زبان فارسی می دانست و نزد چه کسی آموخته بود ؟ !
فرمان خلیفه صادر شد : این دختر و همراهانش را مانند دیگر اسیران به فروش برسانید باز هم علی علیه السلام به سخن آمد : این کار شایسته نیست .
عمر پرسید : با این دختر چگونه رفتار کنیم ؟
حضرت علی علیه السلام : به نظر خود دختر واگذارید ، هر که را بپسندد ، برای همسری برگزیند .
شهرزاده به اطراف نگاهی کرد و یکایک حاضران را در نظر آورد ، به هر چهره ای می نگریست و از او می گذشت همه حاضران را یکان یکان نگاه می کرد ، حاضران دسته جمعی می نگریستند که دیدند نگاه گذرای

شاهزاده اسیر بر چهره جوانی بایستاد و گذر نکرد ، جوانی که بیش از هجده بهار از عمرش نگذشته بود ، رخسار زیبایش همچون خورشید می درخشید نگاه دختر که بر چهره جوان بایستاد ، غم و اندوه خود را فراموش کرد .
سکوت عمیقی سرتا سر مجلس را فرا گرفت ، همگی به دختر می نگریستند و دختر به پسر می نگریست و با خود می اندیشید که آرام جانم را یافتم ، آرامش قلبم را پیدا کردم آیا ممکن است که این پسر دختری اسیر را بپذیرد ؟ ! مردان از زنان خواستگاری می کنند ، ولی اگر من از او خواستگاری کنم ، امید مرا ناامید نخواهد کرد ، باز هم به چهره جوان نگریست ، با خود گفت چهره اش چهره امید است و رخسارش رخساره نوید ، دست رد به سینه ام نخواهد گذارد ، پس به خود قدرتی داد و از جای برخاست و به سوی جوان رفت ، گام هایش لرزان و کوتاه بود ، همان که به کنار جوان رسید همه دیدند که دست سپید و ظریفش را بر روی سر امام حسین علیه السلام نهاد .
صدای احسنت و آفرین از مجلسیان برخاست ، تماشاچیان ، دیدند که شهرزاد پیغمبر زاده ای را برگزید امام حسین علیه السلام تقاضای دختر اسیر را پذیرفت و وی را همسر خود قرار داد .
شهر بانو برای امام حسین پسری بیاورد که تنها یادگار امام حسین بود ، خلیفه امام حسین بود و نسل امام حسین از وی به جای ماند این پسر امام چهارم ، امام زین العابدین علیه السلام بود که علی نام داشت شهر بانو در عمر کوتاه خود به وفاداری با امام حسین پرداخت ، عمر امام حسین هر چند کوتاه بود ، ولی عمر ، شهربانو کوتاه تر بود ، شهربانو که پسر بزاد ، وا مام حسین دومی به جهان بشریت تقدم داشت خود ، جهان را بدرود گفت ، و هسمر بزرگ خود را در سوک خود نشانید شهرزاده ناز پرود بود و قدرت نداشت که مصیبت جانگداز شوهر عزیزش را ببیند ، به زودی از این جهان سفر کرد ، تا در آن جهان ، خانه را آب و جارو کرده به انتظار شویش بنشیند تاریخ نشان نمی دهد که دوران انتظار چقدر طول کشید ، ولی آنچه قطعی است روزی انتظار به سر آمد و فراق پایان یافت ، همان روزی که امام حسین علیه السلام افسر شهادت را به سر نهار و پیشوای شهیدان گردید .
همسر دیگر امام حسین علیه السلام ، لیلا است که برای اما حسین علیه السلام پسری آورد ، رشید ، دلیر ، زیبا ، شبیه ترین کس به رسول خدا صلی الله علیه و آله رویش روی رسول ، خوش خوی رسول ، گفت و گویش گفت و گوی رسول خدا صلی الله علیه و آله هر کسی که آرزوی دیدار رسول خدا را داشت بر چهره پسر لیلا می نگریست .
این پسر علی است و پسر بزرگ امام حسین علیه السلام که در کربلا در

رکاب پدر شهید شد . لیلا دختر ابو مره ثقی است و نواده عروة بن مسعود .
عروه نیای لیلا از بزرگان عرب و سران عشیره ثقیف بود که در طائف سکونت داشتند عروه نه تنها در میان قوم خود ، بلکه در میان عرب مقامی بلند و منزلتی ارجمند داشت عروه به حضور مقدس پیغمبر اسلام ، شرفیاب شد و اسلام آورد سپس به طائف بازگشت تا قوم خود را به اسلام دعوت کند قوم تثقیف ، با وی از در ستیزگی در آمدند و با دعوتش به دشمنی برخاستند ، در برابر او مقاومت کردند و سرانجام سحرگاهی که برای نماز برخاسته بود به شهادتش رسانیدند آری عروه به دست دوستان کشته شد ، نه به دست دشمنان امام حسین علیه السلام نیز چنین بود ، به دست دوستان کشته شد .
لیلا ، زمانی چند در خانه امام حسین علیه السلام به سر برد و روزگاری در زیر سایه حسین بزیست و نتوانست مصیبت جانسوز شوهر و داغ شهادت پسر را ببیند به زودی از این جهان رخت بر بست و به جهان دیگر شتافت در آن جا به خواهرش شهربانو پیوست و بزرگزاده عرب با شاهزاده عجم در انتظار امام حسین علیه السلام نشستند تا اما حسین علیه السلام نیز بدآنها پیوست .
رباب نیز همسری با وفا برای امام حسین بود تا دم واپسین از امام حسین جدا نشد و بار شهادت شوهر والامقام خود را بر دوش کشید و به منزل رسانید .
رباب پس از شهادت شوهر نیز دست از وفا برنداشت و همچنان به وفاداری پرداخت و فراق را تحمل کرد ، تا مرگش دگر باره به امام حسین عع رسانید و جدایی را برطرف ساخت .
رباب دخت ، امروالقیس کلبی است و مادر سکینه دختر دانشمند امام حسین علیه السلام ، و عبدالله کودک شیرخوار شهید او است پس از شهادت امام حسین رباب به اسارت گرفته شد و به شام برده شد ، هنگامی که به مدینه بازگشت ، مجلس عزایی برای امام حسین علیه السلام تشکیل داد و آن قدر گریست که اشک در دیدگانش خشک شد بزرگان قریش از وی خواستگاری کردند ، همه را رد کرد و گفت : پس از پیغمبر قوم شوهری نمی خواهم .
رباب بیش از یک سال پس از امام حسین علیه السلام زنده نماند ، در تمام مدت یک سال به سوک شوهر نشست زیر سقف نرفت از گرما و سرما پرهیز نکرد تا رنجور و بیمار گردید ، و در غم امام حسین علیه السلام جان داد .
نقل است که امام حسین درباره رباب و دخترش سکینه چنین می گوید :
لعمری اننی لا حب دارا

تحل بها السكية و الرباب
احبهما و ابذل جل مالی
و لیس للائمی عندی عتاب
به جان خود سوگند که خانه ای را دوست می دارم که سکینه و رباب را میزبانی کند .
من این دو را دوست می دارم و مالم را در ره آنها می دهم و کسی حق ندارد مرا ملامت کند .

فصل سوم : فرزندان امام حسین علیه السلام

به قولی چهار پسر و دو دختر و به قولی شش پسر و سه دختر و به و قول صحیح تر شش پس و چهار دختر :
1- علی اکبر علیه السلام که در کربلا با آن حضرت شهید شد از حضرت لیلا علیهاالسلام بنت عروة داشت .
2- علی اوسط ملقب به امام زین العابدین علیه السلام که از شاه زنان بود و به قولی مادرش ام ولد بود .
3- علی اصغر علیه السلام که در شیر خوارگی در کربلا تیر بر حلقش آمد شهید شد مادرش رباب است .
4- محمد ، احوالش معلوم نیست .
5- جعفر جعفر که مادرش قضاعیه و در حیات آن حضرت وفات کرد .
6- عبدالله که آن هم در کربلا شهید شد .
7- سکینه ، مادرش رباب بنت امرو القیس .
8- فاطمه مادرش ام اسحاق بوده است .
9- زینب مادرش معلوم نیست و یک دختر دیگر معلوم نیست (46)
مهدی موعود نهمین فرزند امام حسین علیه السلام است
بر اساس اخبار صحابه و تابیعن (ابن شهر آشوب سند را به سلمان فارسی می رساند)امام حسن علیه السلام بر ران رسول خدا صلی الله علیه و آله جای داشت : پیغمبر اسلام او را می بوسید و می فرمود :
تویی سید ، پسر و پدر سادات ، و امام پسر امام و پدر امامان و حجت و پدر حجت های خدایی . از صلب تو نه نفر امامان به وجود آیند ، نهمین ایشان قائم آل محمد صلی الله علیه و آله است که تا قیامت به جای باشد شخصی از حضرت سوال کرد : یا رسول الله امامان چند نفرند ؟ فرمود : دوازده نفر و نه تن از ایشان از نسل حسین هستند مهدی موعود نهمین فرزند حسین است . (47)

عن النبی صلی الله علیه و آله انه یکون بعده اثنا عشر خلیفة بعدد نقباة بنی اسرائیل .
رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود : خلفای پس از من دوازده نفرند به شمار نقبای بنی اسرائیل (که دوازده تن بودند) .
سپس فرمود : همه دوازده خلیفه پس از من از بنی هاشم هستند در این باب شیخین و ترمذی و ابی داود و مسلم و سید علی همدانی و شعبی و غیر این ها اخبار بسیاری نقل کرده اند . (48)
بدان که اوصیای پیغمبر صلی الله علیه و آله دوازده نفر بودند (49)
که امیرالمومنین علی بن ابی طالب علیه السلام نخستین آنها ، و آخر آنها حضرت حجة بن الحسن علیه السلام است ، و علما برای عدد ائمه به دوازده ، مناسباتی بیان کرده اند ، از جمله آن که این عدد مطابق با حروف لا اله الا الله ، محمد رسول الله صلی الله علیه و آله ، امیرالمومنین علیه السلام علی بن ابی طالب ، بعضی از اسمای حسنا ، محبهم فی الجنه ، عدوهم فی النار است همچنین این عدد مطابق با شمار نقبای بنی اسرائیل است که در سوره مائده می فرماید : (و لقد اخذ الله میثاق بنی اسرائیل و بعثا منهم اثنی نقیبا)(50) و در مجمع البیان آمده : نقیب قوم کفیل و ضمین است که اسرار را می شکافد و از این قبیل است نقاب المراة و مناقب که به معنای فضایل است .
همچنین این عدد مطابق است با شمار اسباط بنی اسرائیل که در سوره اعراف می فرماید :
(و قطعنا هم اثنی عشرة امما اسباطا و اوحینا الی موسی اذا استقیه قومه ان اضرب بعصاک الحجر فانبجست منه اثتنا عشرة عینا قدم علم کل الناس مشربهم) . (51)
در مجمع البیان آمده : صحیح آن است که اسباط در اولاد اسحاق به منزله قبایل است در اولاد ، اسماعیل ، یعنی متفرق گردانیدم اولاد یعقوب را به دوازده فرقه ، چون اولاد یعقوب دوازده نفر بودند و از برای هر یک از آنها اولاد و نسبی بود ، پس هر فرقه از آنها سبط و امتی شدند .
از جمله این عدد مطابق است با برج های آسمان و ماه های سال و با عدد ساعات شب و روز . (52)
سوال علاج از طبیبان دین کن
توسل به ارواح این طیبین کن
دو دست دعا بر آور بهزاری
همی گو به صد عجز و صد خواستاری

الهی به خورشید برج هدایت
الهی الهی به شاه ولایت
الهی به زهرا ، الهی به سبطین
که می خواند شان مصطفی قرة العین
الهی به سجاد آن معدن حلم
الهی به باقر شه کشور علم
الهی به شاه صادق امام اعاظم
الهی به اعزام موسای کاظم
الهی به شاه رضا قائده دین
به حقی تقی خسرو ملک تمیکین
الهی به حق نقی شاه عسکر
بدان عسکری کز ملک داشت لشکر
الهی به مهدی که سالار دین است
شه پیشوا اهل یقین است
بیخشار و از چاه حرمان بر آرم
به بازار محشر مکن شرمسارم (53)

امامان از نسل امام حسین علیه السلام

از حضرت علی علیه السلام پرسیدند : معنای سخن پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود : انی مخلف فیکم الثقلین کتاب والله و عترتی چیست و عترت چه کسانی هستند ؟
حضرت فرمود : من و حسن و حسین و نه نفر از فرزندان حسین که نهمی آنها مهدی و قائم خواهد بود ، عترت رسول خدا صلی الله علیه و آله هستیم ، عترت از قرآن جدا نمی شود و قرآن نیز از عتر جدا نمی گردد ، تا در قیامت بر لب حوض کوثر با رسول خدا صلی الله علیه و آله ملاقات کنند .
حضرت علی علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : من دو چیز گرانبها را در میان شما امت می گذارم : کتاب خدا و عترت و اهل بیت این دو چیز تا قیامت از هم جدا نخواهند شد (54)
مانند این دو انگشت جابر عرض کرد : یا رسول الله عترت تو کیانند ؟ فرمود : علی و حسن و حسین و امامانی که از نسل حسین تا قیامت به وجود می آیند .
عبدالرحمان بن کثیره می گوید : به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم : معنای آیه (انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهر کم تطهیرا) (55) چیست ؟ فرمود : این آیه درباره علی و حسین و حسن و فاطمه علیهاالسلام نازل شد بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام به امامت رسید بعد از او حسن و بعد از حسن ، حسین به امامت رسید ، آنگاه نوبت به این آیه رسید : (و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله)(56)
عدد فرزندان امام حسین علیه السلام از ستاره ها بیشتر است
صاحب منتخب از تاریخ گزیده نقل می کند : یزید بن معاویه چهارده پسر داشت ولی امام حسین علیه السلام در وقت شهادت خود یک پسر بیشتر نداشت . با این حال در تمام اقطار عالم عدد ایشان از ستارها بیشتر است و از فرزندان یزید علیه اللعنة و العذاب نسلی باقی نمانده است . (57)

فصل چهارم : امام حسین علیه السلام در آیات قرآن

(انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهر کم تطهیرا) (58)
خدا چنین می خواهد که هر رجس و آلایش را از شما خانواده نبوت ببرد ، و شما از هر عیب پاک و منزه گرداند .
آیه شریفه از نظر سنی (59) و شیعه (60)در فضیلت پیغمبر صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسنین علیهم السلام نازل شده است .
عده ای نیز گفته اند که درباره زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل شده است (61) اگر آیه درباره زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله بود ، باید ضمیر مونث ذکر می شد تا به سیاق صدر آیه دلالت داشته باشد .
ام سمله می گوید : آیه تطهیر نیز در منزل من در خصوص هفت نفر نازل شده است : جبرئیل و میکائیل و رسول الله صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام .
سپس می گوید : من در منزل بودم ، عرض کردم ، یا رسول الله آیا من از اهل بیت توام ؟ فرمود : خیر تو از زنان پیامبری ؟ (62)
جامع ترمذی به اسنادش از انس بن مالک روایت می کند که از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم : کدام یک اهل بیت بیشتر مورد توجه شماست ؟
فرمود : حسن و حسین علیهماالسلام .
مالکی در فصول المهمه صفحه 9از جامع ترمذی نقل می کند : از وقتی که آیه تطهیر نازل شد قریب شش ماه هر روز رسول الله صلی الله علیه و آله در هنگام نماز به در خانه فاطمه علیهاالسلام می آمد و آیه تطهیر را می خواند .
حضرت در وقت نزول آیه فرمود :
اللهم اهل بیتی و خاصیتی فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطیرا (63)
در صحیح مسلم و جامع الاصول روایت شده است : حصین بن سمره از زیدن بن ارقم پرسید : آیا زنان رسول خدا صلی الله علیه و آله از اهل بیتند ؟ زید گفت : نه به خدا قسم ، زیرا که زن مدتی با شوهر خود است ، چون طلاقش داد به خانه پدرش می رود و به قوم خود ملحق می شود و از شوهر به کلی جدا می شود بلکه اهل بیت او خویشان او هستند که صدقه برایشان حرام است و هر خانه و به هر کجا بروند از اهل او جدا نیستند . (64)
آیه تطهیر در حق پنج بزرگوار محمد صلی الله علیه و آله ، علی ، فاطمه ، حسن و حسین علیهم السلام نازل شده است . (65)
عایشه روایت می کند

حدیث 22 از کتاب غایة المرام چنین است :
از متفق علیه بخاری و مسلم از مسند عایشه از مصعب بن شیعه از صفیه دختر شبیه از عایشه دختر ابی بکر روایت کرده که گفت :
روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله بیرون آمد و عبای سیاه پوشیده بود که حسن بن علی علیه السلام داخل شد ، رسول خدا صلی الله علیه و آله او را در زیر عبا داخل کرد ، بعد از آن امام حسین علیه السلام آمد او را هم داخل عبا کرد بعد از آن فاطمه علیهاالسلام آمد او را نیز داخل کرد ، بعد از آن هم علی علیه السلام آمد او را نیز داخل کرد ، سپس آیه تطهیر را تلاوت کرد . (66)
ابوسعید خدری و انس بن مالک و واثلة بن واسقع و عایشه و ام سلمه می گویند : آیه تطهیر به رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام اختصاص دارد . (67)
رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است :
النجوم امان لا هل السماء و اهل بیتی امان لامتی (68)
ستارگان امانند بر اهل آسمان ، و اهل بیت من امانند برای امت من .

او که از امامان چهار گانه است اهل سنت است در اشعار معروف خود درباره اهل بیت چنین عرض اخلاص کرده است :
یا آل بیت رسول الله حبکم
فرض من الله فی القران انزله
یکفیکم من عظیم الفخر انکم
من لم یصل علیکم لا صلاة له . (69)
- ای اهل بیت رسول ، دوستی شما فریضه ای است از جانب خداوند که در قرآن آن را فرود آورده است .
- از فخر بزرگ شما را این که بس که درود بر شما جزء نماز است و هر کس بر شما درود نفرستد نمازش باطل است .
و لما رایت الناس قد ذهب بهم
مذاهبهم فی ابحر الغی و الجهل
رکبت علی اسم الله فی سفن النجا
و هم اهل بیت المطفی خاتم الرسول
و امسکت حبل الله و هو ولاوهم
کما قد امرنا بالتمسک بالحبل (70)
- چون مردم را دیدم که راههاشان آنها را در دریاهای گمراهی و جهالت انداخته است ، به نام خدا سوار کشتی نجات شدم همانا اهل بیت مصطفی خاتم رسولان .
- آنها کشتی نجاتند ، و به ریسمان خدا که ولای آنهاست چنگ زدم همچنان که به ما دستور داده شده که به این ریسمان چنگ بزنیم .

ذکر اهل بیت انسان را وسوسه و از هر شک و ریبی حفظ می کند .
در صواعق الحمرمة از شعبی روایت شده است که روزی ابوبکر در زمان خلافت خود با جمعی نشسته بود که علی علیه السلام آمد ابوبکر از علی علیه السلام استقبال کرد و گفت : هر کس بخواهد نظر کند به سوی بزرگ ترین مردمان از جهت مرتبه ونزدیک ترین ایشان از جهت نسبت و فاضل ترین از جهت حالت از ما به رسول الله صلی الله علیه و آله پس نظر کند به سوی آن که طالع شد ، یعنی علی مرتضی علیه السلام . (71)
امام جعفر صادق علیه السلام از پدرش روایت کرده که فرمود :
ماییم اهل بیت و شجره نبوت و آورنده کتاب آسمانی ، فرشتگان در منزل ما رفت و آمد می کنند و ماییم خانه رحمت و معدن علم وکمال . (72)
وقتی آیه تطهیر نازل شده ، حضرت عبایی روی علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام کشید و دست به سوی آسمان بلند کرد و فرمود : پروردگارا ، اینها اهل بیت منند ، از آنها دورگردان هر پلیدی و شک را .

زمخشری و فخر رازی که در بحث خلافت به جنگ شیعه می آیند خود راوی روایتی در موضوع ولای محبت هستند ، فخر رازی از زمخشری نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود :
من مات علی حب آل محمد مات شهیدا الا و من مات علی حب ال محمد مات مغفورا له ، الا و من مات علی آل محمد مات تابتا ، الا و من مات علی حب آل محمد مات مومنا مستکمل الایمان .
هر کس بر دوستی آل محمد مرد شهید مرده است ، هر کس بر دوستی آل محمد مرد آمرزیده است هر کس بر دوستی آل محمد مرد توبه کار مرده است هر کس بر دوستی آل محمد مرد مومن و کامل ایمان مرده است .
زمخشری و فخر رازی در ذیل روایت گذشته ، از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود : (73)
الا و من مات علی بغض آل محمد مات کافرا ، الا و من مات علی بغعض آل محمد لم یشم رائحة الجنة (74)
هر کسی بر دشمنی آل محمد بمیرد کافر مرده است ، هر کس با دشمنی آل محمد بمیرد بوی بهشت را استشمام نخواهد کرد .
هر کس به محبت اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله بمیرد شهید مرده است(75)
علی علیه السلام فرمود : فانه من مات منکم علی فراشه و هو علی معرفة حق ربه و حق رسوله وو اهل بیته مات شهیدا و وقع اجره علی الله و استوجب ثواب ما نوی من صالح عمله و قامت النیه مقام اصلاته لسیفه (76)
(هر کس از شما در خوابگاهش بمیرد در حالی که به حق خدای خود و رسولش و اهل بیت او شناسا باشد شهید مرده است ، و پاداشش با خداست و سزاوار پاداش اعمال شایسته ای است که در اندیشه داشته وو یان اندیشه همچون شمشیر کشیدن است .
حضرت علی علیه السلام می فرماید من در خانه ام سلمه در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم که آیه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهر کم تطهیرا نازل شد ، رسول هدا صلی الله علیه و آله به من فرمود : این آیه درباره تو و فرزاندانت حسن و حسین و امامانی که از نسل تو به وجود می ایند نازل شده است .
گفتم : یا رسول الله ! بعد از تو چند نفر به امامت می رسند ؟
فرمود : پس از من تو امام می شوی ، بعد تو حسن ، بعد از حسن حسین ،

بعد از حسین ، فرزندش علی ، بعد از او فرزندش محمد ، بعد از محمد فرزندش جعفر ، بعد از جعفر موسی ، بعد از موسی فرزندش علی ، بعد از علی فرزندش محمد ، بعد از محمد فرزندش حسن ، بعد از حسن فرزندش حجت علیه السلام به امامت خواهند رسید .
نام های ایشان به همین ترتیب بر ساق عرش نوشته بود . از خدا پرسیدم : اینها کیستند ؟ فرمود : امامان پس از تو هستند ، پاک و معصومند و دشمنانشان ملعون هستند . (77)
زنان رسول خدا صلی الله علیه و آله ازاهل بیت نیستند
آیه تطهیر از نظر سنی و شیعه بر پنج تن آل عبادت دارد کسانی که گفته اند این آیه درباره زنان رسول اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده در اشتباهند .
این چند نفر که گفته اند گفته هایشان بی جاست و ذیلا بیان می کنیم که این افراد و گفته های آنان هیچ گونه ارزش و اعتباری ندارد .
عکرمه می گوید : تنها زنان رسول اکرم صلی الله علیه و آله مشمول آیه تطهیرند و آن قدر پافشاری در این ادعا دارد که اظهار آمادگی مباهله با منکران می کند این مرد متعصب در بازارها با صدای بلند فریاد می کرد که آیه تطهیر تنها درباره زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل شده است در پاسخ باید گفت : نظریه عکرمه چه امتیازی بز نظریه دیگران دارد ؟ او کسی نیست که بتوان بر گفتارش تکیه کرد چون او از دشمنان علی علیه السلام است .
عکرمه از دشمنان سر سخت امیرالمومنین علی علیه السلام است و می توان حدس زد که نظریه او ناشی از عدوات شخصی با امام علیه السلام است .
سید بزرگوار معاصر علامه شرف الدین ، در کتاب الکلمة الغراء بی تفضیل الزهراء علیهاالسلام می گوید : عکرمه کوشش می کرد مردم را در صف دشمنان علی علیه السلام کشاند ، و در راه انصراف مردم از آن حضرت و دور کردن از مقام ولایت ، سعی و تلاش پیگیری داشت او سردسته طایفه مهمی از خوارج است و معتقد بود که همه مسلمین کافرند و مسلمان واقعی که از اسلام حقیقی برخوردار است تنها خوارجند .
خالد بن عمران می گوید : در موسم حج از عکرمه شنیدم که می گفت : اگر کلیه حاجیان را که در مناسک حج حضور دارند از دم شمشیر بگذرانم به منتهای آروزی خود رسیده ام .
دومین کسی که آیه تطهیر را درباره زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله تاویل نموده ، مقاتل بن سلیمان است .
علامه شرف الدین می گوید : او از دشمنان سرسخت امیرالمومنین است .

او هم کوشش فراوان داشت حتی المقدور فضایل مسلم علی علیه السلام را از اذهان بزادید ، مقاتل از مشبهه است و خدا را به صورت مردم تشبیه می کرده .
ابوحنیفه درباره وی گفته است : مقاتل در اثبات تشبیه راه افراط پیش گرفته و پروردگار را هم چون خلق می پندارد .
سومین کسی است که آیه تطهیر را تاویل به بانوان رسول خدا صلی الله علیه و آله می کند عروة بن زبیر است .
در قاموس الرجال در شرح حال عروه می نویسد : عروه رسما علی علیه السلام را دشمنام می داد و در جنگ های که علی علیه السلام بالاجبار به صحنه کارزار کشیده می شد مقصر اصلی را امام متقین می دانست و آن قدر در افترا به امام علی علیه السلام گستاخ بود که می گوید : ابن ابی الحدید از اسکافی روایت کرده و از زهری و وی از عروه که عایشه به او گفت : من نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم عباس و علی شرفیاب شدند نبی اکرم صلی الله علیه و آله با مشاهده آن دو بزرگوار آهسته به من گفت : این دو نفر در هنگام مرگ خارج از روش اسلامند . (78)

(فمن حاجک فیه من بعد ما جائک من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءنا کم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین)(79)
به کسانی که درباره حضرت عیسی علیه السلام بعد از آمدن دلیل قطعی با تو در مقام محابه و مجادله برآیند بگو : بیاید ما و شما با فرزندان زنان خود باهم به مباهله برخیزیم (یعنی در حق یگدیگر نفرین کرده و در دعا و التجا به درگاه خدا می کنیم)تا دروغ گو و کافران را به لعن و عذاب خدا گرفتار سازیم .
داستان مباهله و نفرین پیغمبر صلی الله علیه و آله با نصاری انجران معروف است (80) نجران در کشور یمن و آن موقع مرکز نصارا بود ، جمعی از روحانیون آن جا به مدینه آمدند تا درباره حقانیت اسلام و مسیحیت با پیغنمبر صلی الله علیه و آله گفت و گو کنند . وقتی در برابر منطق پیغمبر صلی الله علیه و آله عاجز ماندند پیغمبر فرمود : اگر باز هم خود را بر حق می دانید حاضرم با بهترین و نزدیک ترین کسانم با شما مباهله کنم و شما هم بهترین و نزدیک ترین کسان خود را بیاورید تا نفرین هر دسته را که باطل بود نابود کند چون پیغمبر صلی الله علیه و آله ، علی و فاطمه و حسن و حسین ، علیهم السلام را آورد ، نصارا ترسیدند که با نفرین اینان عذاب نازل شود و حاضر به مباهله نشدند و جزیه را بر عهده گرفتند و رفتند .
جریان مباهله رسول خدا صلی الله علیه و آله با نصاری نجران یکی از ادله قطعی بر حقانیت آن حضرت است ، زیرا اگر رسول گرامی صلی الله علیه و آله یقین به رسالت خود از جانب پروردگار نداشت ، مباهله صد در صد به زیان خودش تمام می شد و به دست خود خط بطلان بر مدعای خویش کشیده بود اما رسول گرامی از جانب پروردگار مامور شد تا با شرکت حضرت علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام این کار را انجام دهد .
رسول اکرم صلی الله علیه و آله به نصارای نجران فرمود : با من مباهله کنید اگر من راست می گویم خدای بزرگ و لعنت و دوری از رحمت خود را به شما فرو فرستد و اگر من دروغ گو باشم بر من ، گفتند : اکنون انصاف دادی ، سپس قرار به مباهله گذاشتند و تعیین وقت نمودند ، چون به منازل خود مراجعت نمودند ، سید و عاقب که دو تن از روسای ایشان بودند گفتند : اگر محمد صلی الله علیه و آله با قوم خود مباهله آید ما با او مباهله کنیم که پیغمبر نیست و اگر با اهل بیت خاص خود آید ، با او مباهله کنیم ، که

پیغمبر نیست و اگر با اهل بیت خاص خود آید ، با او مباهله نکنیم ، با اهل خود نمی آید مگر آن که راست گو باشد چون صبح شد به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند .
حضرت به اتفاق علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام برای مباهله بیرون آمد نصارا پرسید : اینان کیانند ؟ در جواب شنیدند : آن مرد پسر عمو و وصی و داماد او علی بن ابی طالب علیهماالسلام است و این دخترش فاطمه زهرا علیهاالسلام است و اینان دو فرزندش حسن و حسین علیهم السلام هستند .
نصارا چون چنین دیدند متفرق شدند و به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کردند : ما از مباهله با شما استعفا دادیم و آنچه راضی شوی به تو می دهیم .
رسول گرامی صلی الله علیه و آله با ایشان به جزیه صلح فرمود . (81) و آنها مراجعت نمودند .
دانسته شد که آیه مباهله برای فضیلت خاندان رسالت است و آیه آشکارا می رساند و معرفی می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله حسن و حسین علیهماالسلام پسران خود و علی علیه السلام را تصدیق و گواهی کرده است .
آیه مباهله مختص به پنج نور پاک الهی است : محمد صلی الله علیه و آله ت علی ولی الله ، فاطمه زهرا ، حسن و حسین علیهم السلام . (82)

معاویه روایت می کند

اهل سنت به اسناد صحیح از معاویه بن ابی سفیان روایت کرده اند که روزی به سعد و قاص گفت : چه چیز تو را مانع می شود که ابوتراب (83) را سب کنی ؟ سعد گفت : به خاطر سه چیز را من داشتم برای من از هر نعمتی بهتر بود به یاد دارم که وقتی پیغمبر به یکی از جنگ ها(84) می رفت او را به جای خود در مدینه گذارد علی گفت : یا رسول الله ! شما مرا با زنان و بچه ها به جا می گذارید ؟
پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود : نمی خواهی نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی باشی جز این که بعد از من پیغمبری نیست ؟
و شنیدم که در روز جنگ خیبر فرمود : فردا پرچم اسلام را به دست کسی می دهم که خدا و پیغمبر هم او را دوست بدارد ما گردن کشیدیم که ببینیم او کیست ناگاه فرمود : بگویید علی بیاید وقتی حضرت علی علیه السلام را آوردند چمشش درد می کرد پیغمبر کمی آب دهان به چشم او مالید و پرچم به دستش داد و خداوند جنگ خیبر را به دست او فتح کرد . (85)
و چون آیه (قل تعالوا ندع ابناءنا . . .) نازل شد پیغمبر صلی الله علیه و آله علیه و آله علی و فاطمه و حسن و حسین را خواند و فرمود : پروردگار اینان اهل بیت من هستند .

سخن دو نفر از بزرگان عامه

زمخشری در تفسیر کشاف و طنطاری در تفسیر الجواهر چنین گفته اند :
دسته ای از علماء و بزرگان نصارای نجران به مدینه آمدند و با رسول اکرم صلی الله علیه و آله علیه درباره حضرت عیسی علیه السلام احتجاج کردند و این آیه از سوی پروردگار نازل شد .
این دو کلمه (ندع) را چنین معنا کرده اند : بیایید (یعنی من و شما)پسران و زنان خود را دعوت نماییم و سپس مباهله کنیم سپس هر دو می نویسند : فردا که نصارای نجران آن جا به وعدگاه حاضر شدند ، رسول خدا صلی الله علیه و آله حسین را بغل کرد و دست حسن را گرفت و فاطمه علیهاالسلام پشت سر رسول اکرم صلی الله علیه و آله پشت سر فاطمه علیهاالسلانم می آمدند نصارای نجران چون چشمشان به این منظره افتاد راضی به پرداخت جزیه می شدند ، زمخشری بعد از این جریان می نویسد : آیه تطهیر درباره محمد صلی الله علیه و آله علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نازل شده است . (86)

در غایة المرام از شیخ مفید در اختصاص به سند خود از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام روایت می کند : امت اسلام اعم از نیک و بد اتفاق دارند وقتی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله با نصارای نجران مباهله کرد ، جز خود پیغمبر علی و فاطمه ، و حسن و حسین علیهم السلام کسی در کساء نبود ، تاویل پسران خود را حسن و حسین زنان خودمان را حضرت فاطمه زهرا و کسی که هم چون جان ماست علی بن ابی طالب علیه السلام است . (87)
مفسران و اهل حدیث اتفاق کرده اند و تاریخ هم آن را تایید نموده که نبی اکرم صلی الله علیه و آله برای مباهله با نصارای نجران جز علی علیه السلام و فاطمه و حسنین علیهما السلام کس دیگری نبود .
به علی علیه السلام که مصداق انفسا بود و حسنین علیهماالسلام که مصداق ابناءنا و به فاطمه که مصداق نساءنا بود اکتفا کرد و دستور الهی را اجرا نمود . (88)

(هل اتی علی الانسان حین من الدهر)
سوره هل اتی در شان اهل بیت عصمت علیهم السلام نازل شده است عمده مدارک راجع به امام حسین علیه السلام و هل اتی را ذیلا بیان می کنیم :
مجتمع البیان (ج 5 ، ص 406) ، نورالثقلین (ج 5 ، ص 470) ، منهج الصاقین (ج 10 ، ص 91) ، تفسیر ابوالفتوح (ج 10 ، ص 183) ، تفسیر گارز (ج 10 ، ص 246) ، مناقب ابن شهر آشوب (ج 3 ، ص 373) ، احقاق الحق (ج 9 ، ص 110 - 123) ، بحار (ج 9 ، ص 39) کفایة الخصام (ص 449) ، تذکره سبز ابن جوزی (ص 323) ، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید (ج 3 ، ص 275) ، علامه امینی در الغدیر اتی درباره خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل شده است یکی از اهل بیت پیامبر امام حسین علیه السلام است شاعر گفته است :
خوشتر آن باشد که وصف دلبران
گفته آید در حدیث دیگران
در روایت آمده است : مجاهد و ابن عباس و غیر ایشان گفته اند : حسن و حسین علیهماالسلام بیمار شدند جدشان رسول خدا صلی الله علیه و آله به اتفاق صحابه و معروفان به عیادت آن دو رفتند رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود : خوب است در حق این دو فرزندت نذر کنی (89)
و علی علیه السلام هم نذر کرد و عمل به نذر نمود تا آیه (یوفون بالنذر) نازل شد . (90)
علی علیه السلام عرض کرد : یا رسول الله از خدا خواستم اگر فرزندان مرا شفا دهد سه روز روزه بدارم فاطمه علیهاالسلام گفت : من نیز همین نذر را کردم حسن و حسین علیهماالسلام گفتند : ما هم همین نذر را کردیم فضه که کنیز حضرت فاطمه علیهاالسلام بود هم گفتن من هم نذر کردم که سه روز روزه بدارم .
پس از آن که این دو نو گل رسول خدا صلی الله علیه و آله شفا یافتند علی علیه السلام فرمود : فاطمه حالا وقت آن رسیده است که به نذر خود وفا کنیم . (91)
در منزل علی علیه السلام غذایی نبود حضرت همسایه ای یهودی به نام شمعون ابن جابا داشت . (92) علی علیه السلام به نزد وی رفت و از او قرض خواست او مقداری پشم و سه صاع جو آورد و عرض کرد : این پشم به زنان ده تا بریسند و این جو هم مزد این پشم است علی علیه السلام به

خان بازگشت .
فاطمه علیهاالسلام یک صاع از جو را آرد کرد و پنج قرص نان تهیه نمود .
وقت غذا شد سفر گستردند که غذا میل فرمایند ، هنوز دست به غذا نبرده بودند که سائلی در را کوبید ، و گفت : مسکینی از مسکینانم (93) السلام علیکم یا اهل بیت محمد مسکینی هست از مسکینان مسلمان (94) مرا طعامی دهید که خدا توانا از غذاهای بهشت به شما عطا فرماید علی علیه السلام چون صدای آن مسکین را شیند رو به فاطمه علیهاالسلام نمود سپس علی علیه السلام قرص نان خویش را به مسکین داد فاطمه علیهاالسلام نیز موافقت کرد حسن و حسین علیهماالسلام هم به تبعیت نان خود را به مسکین دادند فضه کنیز حضرت هم از مولای خود پیروی نمود و همگی روزه را با آب افطار کردند .
روز دیگر صاعی را دسداس نمودند باز پنج قرص بپختند و وقت افطار شد غذا حاضر گردید ، باز هنوز شروع به غذا نکرده بودند یتیمی دق الباب کرد و عرض کرد : السلام علیکم یا اهل بیت النبوه و معدن الرساله ، من یتیمی هستم از اولاد مهاجران ، پدرم را روز عقبه شهیده کرده اند ، طعمامی به من دهید تا خدای عزو جل به شما از مائده بهشت طعام دهد امیرالمومنین علیه السلام چون از یتیم پدر مرده این سخن را شنید این ابیات را انشا کرد :

فاطمه بنت السید الکریم
بنت النبی لیس بالزنیم
قد جاءنا الله بذا الیم
من یرحم الیوم فهو رحیم
و للبخیل موقف رحیم
قد حرم الخلد علی الئیم
ینزل فی النار الی الحجیم
شرابه الصدید و الحمیم

آن شب نیز تمام غذا را دادند و روزی را با آب افطار کردند بچه های علی علیه السلام باز گرسنه ماندند روز سوم باقی جو را غذایی درست کردند چون باز وقت افطار رسید بلکه امروز از گرسنگی خود را نجات بدهند سائلی ، آمد و گفت : من اسیری هستم از اسیران شما اسیرم ، گرفته اید و طعامم نمی دهید !
امیر المومنین علی علیه السلام رو به فاطمه علیهاالسلام کرد و فرمود :

ای فاطمه خجسته پیکر
آمد بر در اسیر مضطر
از گرسنگی و بینوایی
نالان غمین و زار و غم خوار

فاطمه علیهاالسلام سپس به علی علیه السلام جواب می دهد :
ای شهره شهر علم را در
شبیر به روزه است شبر
از گرسنگی رخسار ایشان
اندر زردی شدست چون زر
باز این همه طمعمه کردم ایثار
از بحر ثواب روز محشر (95)
آن شب هم غذا را به اسیر عنایت فرمودند و باز با آب خالی روزه خود را افطار نمودند .
روز چهارم امیر المومنین علی علیه السلام برخاست ، به یک دست حسن و به دست دیگر حسین علیهماالسلام را گرفت و به محضر رسول الله صلی الله علیه و آله آمد عرض کرد این دو بزرگوار لولو و مرجان از ضعف می لرزند .
رسول اکرم صلی الله علیه و آله از وضع عزیزانش حسنین علیهماالسلام دلتنگ و ناراحت شد همه به حجره فاطمه علیهاالسلام که جگر گوشه من است برویم همه به حجره فاطمه علیهاالسلام رفتند آن گاه دیدند فاطمه علیهاالسلام در محراب عبادت ایستاده است او هم گرسنه است .
رسول خدا صلی الله علیه و آله چون وضع را چنین مشاهده کرد عرض کرد : واغوثاه یاالله بیت محمد یموتون من الجوع بلافاصله از طرف خدای بزرگ جبرئیل علیه السلام آمد و به همراه خود آیه ای به عنوان هدیه برای خاندان رسالت به ارمغان آورد . (96)
(و یوفون بالنذر و یخافون - الی قوله -ان هذا کان لکم جزاء و کان سعیکم مشهورا) . (97)
جبرئیل پیک الهی آمد عرضه داشت یا محمد بگیر این سوره را شاد و خرم باش به آن لطفی که خداوند بزرگ عالم به اهل بیت تو کرامت فرموده است سوره هل اتی را تا به آخر رسول اکرم صلی الله علیه و آله تلاوت فرمود . (98)

مرحوم فرهاد میرزا در قمقام می نویسد :
نفس مطمئنه در آیه (یا ایتها النفس المطمئنه ارجعی الی ربک راضیع مرضیه) (99)عبارت است از امام حسین علیه السلام که صاحب نفس مطمئن و راضیه و مرضیه است و یاران او به رضای خدا راضی و خداوند هم از آنها خشنود باشد . (100)
علامه دربندی در اسرار الشهاده می نویسد : حضرت امام صادق علیه السلام فرمود : کسی که اسم ما آل محمد را بشنود و بر مظلومیت ما گریه کند ، خداوند روی او را بر آتش دوزخ حرام می گرداند .
امام حسین علیه السلام آیه مودت
(قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی)(101)
احمد بن حنبل در مسند خود و ثعلبی در تفسیرش و دیگران آورده اند که ابن عباس رضی الله عنه گفت : چون آیه نازل شد اصحاب پرسیدند : یا رسول الله ، کیستند آن خویشان تو که خدای بزرگ محبت ایشان را بر ما واجب کرده ؟ حضرت فرمود : علی و فاطمه و دو پسر ایشان (102) چون مودت و محبت ایشان حسب الامر الهی واجب باشد اطاعت و فرمان برداری ایشان نیز واجب باشد آیه مذکور به سند مختلف شیعه و سنی دلالت دارد بر خمسه طیبه .
امام حسین علیه السلام و آیه اصطفاء
ابا عبدالحسین علیه السلام در موقع حرکت فرزند عزیزش علی اکبر به سوی میدان جنگ این آیه را تلاوت می فرمود :
(ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین ذریة بعضها من بعض و الله سمیع علیم)(103)
این آیه دلالت دارد که ائمه اطهار علیهم السلام مردان شایسته و خالص و لایق هستند این آیه دلالت ضمنی دارد که رهبران اسلام و ائمه ، منتخب الهی هستند این آیه دلالت ضمنی دارد که جهان بشریت در عوض نبوت مردان بزرگ خدا به رهبران آل ابراهیم و ائمه اطهار علیهم السلام نیاز دارد .
این آیه دلالت ضمنی دارد که این ائمه علیهم السلام در تعقیب هدف ابراهیم علیه السلام و ایجاد مسالمت و تقوا و تحقیق توحید و یگانه پرستی هستند . (104)

لولو و مرجان

(مرج البحر یلتقان بینهما برزخ لا یبیغیان یخرج منهما اللولو و المرجان) (105)
یحیی بن سعید عطار می گوید : از امام جعفر صادق علیه السلام که شنیدم فرمود : خداوند تبارک و تعالی در قرآن فرموده است :
لو لو و مرجان حسن و حسین هستند و علی فاطمه دو دریای بزرگند ، یکی بر دیگری برتری دارند . (106)

(یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منمک) . (107)
ای اهل ایمان ، فرمان خدا و رسول و فرمانداران (از طرف خدا و رسول) را اطاعت کنید اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید این کار (رجوع به حکم خدا و رسول)برای شما از هر چه تصور کنید بهتر و خوش عاقبت تر خواهد بود .
ابوبصیره از ابوعبدالله علیه السلام درباره این آیه پرسید ، حضرت فرمود : این آیه در شان علی بن ابی طالب و امام حسن و امام حسین علیهم السلام نازل شد . (108)
امام حسین علیه السلام و سوره التین
در تفسیر نور الثقلین از علی بن ابراهیم (والتین والزیتون طور سینین و هذا البلد الامین) آمده است : تین رسول الله صلی الله علیه و آله و زیتون امیرالمومنین و طور سینین امام حسن مجتبی و امام حسین و و هذا البلد الامین ائمه علیهم السلام هستند .
در خصال از امام کاظم علیه السلام نقل شده که خدای تبارک و تعالی اختیار کرد از گل چهار چیز را و اختیار کرد از شهرها چهار چیز ، پس فرمود :
(و التین الزیتون و طور سینین و هذا البلد الامین) و التین مدینه و الزیتون بیت المقدس و طور سنین کوفة و هذا البلد مکة .
باز امام موسی بن جعفر علیهماالسلام روایت شده است : (و التین و الزیتون) حسن و حسین علیهماالسلام و (طور سینین)امیر المومنین علی بن ابی طالب علیه السلام و (هذا البلد الامین) محمد صلی الله علیه و آله است . (109)
ابوبصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده است :
(رب المشرقین و رب المغربین) (آن خدایی که آفریننده دو مشرق و دو مغرب است) مراد از مشرقین رسول الله صلی الله علیه و آله و امیرالمومنین علی علیه السلام و المغربین امام حسن و امام حسن علیهماالسلام است . (110)

(و الفجر و لیال عشر و الشفع و الوتر . . .)
این سوره را هم مفسران تعبیر به سوره امام حسین علیه السلام کرده اند .
الشفع الحسن و الحسین علیهماالسلام و الوتر امیرالمومنین علیه السلام . (111)
الحمدلله و سلام علی عباده الذین اصطفی ابو صالح از ابن عباس روایت کرده است که در این آیه اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله و علی بن ابی طالب و فاطمة و الحسن و الحسین و اولادهم الی یوم القیامة هم صفوة الله و خیرة من خلقه . (112)
ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که این سوره را در دهه اول ذی الحجه بخواند آمرزیده شود و اگر در آن روزها بمیرد بی حساب به بهشت رود و هر که در دیگر ایام بخواند برای او نوری گردد در قیامت .
داود بن فرقد از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که هر که در نمازهای واجب و مستحب ، سوره فجر ، را بخواند ، در روز قیامت حشرش با حسین بن علی علیه السلام خواهد بود ، و این سوره حسین بن علی ع است و درجه او در بهشت باشد . (113)

فصل پنجم : امام حسین علیه السلام در روایات

با بررسی روایا زیادی که از رسول گرامی اسلام از طریق شیعه و سنی رسیده می توان استفاده کرد : امام حسین بن علی علیه السلام به داشتن صفات و کمالات انسانی فوق العاده مورد مهر و علاقه جد بزرگوارش بوده و کلماتی در تمجید و ستایش آن حضرت در موارد زیادی بیان فرموده ، زیرا پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هیچ گاه سخنی به گزاف نگفته و قرآن هم فرمایش حضرت را از پیروی هوای نفس به دور دانسته : (و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی) (114) واگر یک چنین مرد الهی ، شخصی را ستایش کند معلوم می شود که از هر جهت لیاقت و شایستگی داشته است . (115)

قال رسول الله صلی الله علیه و آله :

حسین منی و انا من حسین احب الله من احب حسینا ، حسین سبط من الاسباط (116)

حسین از من است و من از حسینم ، خداوند دوست بدارد هر که حسین را دوست دارد و حسین سبطی از سبطهای من است .

ابی حازم از ابوهریره نقل می کند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود : هر کس حسن و حسین را دوست بدارد پس به تحقیق مرا دوست داشته است و هر کس به آنها بغض و عداوت داشته باشد ، با من بغض و عدوات داشته است . (117)

الحسن والحسین سبطان من الاسباط (118)

قال رسول الله صلی الله علیه و آله :

الحسن و الحسین سید شباب اهل الجنة (119) و ابوهما خیر منهما (120)

علی بن ابی طالب علیه السلام به حسن و حسین علیهماالسلام می فرمود : شما پیشوای مردم و بزرگ جوانان اهل بهشتید و از ارتکاب گناه معصومید خدا لعنت کند کسی را که با شما دشمنی کند (121) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : هر کس دوست دارد به آقای جوانان بهشت بنگرد حسین را تماشا کند .

ابراهیم فدای امام حسین علیه السلام شد

ابن شهر آشوب در مناقب سند را به ابن عباس می رساند که فرمود : نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم و آن حضرت حسین علیه السلام را بر زانوی راست و ابراهیم را بر زانوی چپ جای داده بود مکرر گاهی حسین و گاه ابراهیم را می بوسید در این حال به رسول خدا صلی الله علیه و آله وحی رسید و فرمود :
پیک الهی از سوی خدا بر من فرود آمد و گفت : ای محمد ! پروردگارت سلام می رساند و می فرماید : من حسین و ابراهیم را برای تو نخواهم گذاشت ، یکی را فدای آن دیگری کن .
رسول اکرم صلی الله علیه و آله چون این کلمات را شنید نگاهی به امام حسین علیه السلام کرد گریه اش افتاد و نگاهی هم به ابراهیم کرد و گریست .
فرمود : مادر ابراهیم کنیزکی است و چون در گذرد کسی جز من بر وی محزون نشود اما مادر حسین علیه السلام فاطمه است و پدرش علی است که پسر عمو و گوشت من و خون من است و چون درگذرد ، دختر من و پسر عموی من محزون گردند و من نیز محزون شوم ، لاجرم اختیار کردم حزن خود را بر حزن ایشان هان ای جبرئیل ، مقبوض می شود ابراهیم و من او را فدای حسین کردم ابن عباس می گوید : پس از سه روز ابراهیم درگذشت رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرمود : فدای کسی شوم که فدای او کردم پسرم ابراهیم را . (122)

رسول اکرم صلی الله علیه و آله نشسته بود که حسن و حسین علیهماالسلام وارد شدند حضرت به احترام آنها از جای برخاسنت و به انتظار ایستاد کودکان در راه رفتن ضعیف بودند لحظاتی چند طول کشید نرسیدند ، رسول اکرم صلی الله علیه و آله به طرف کودکان پیش رفت و از آنان استقبال نمود آغوش باز کرد ، هر دو را بر دوش سوار نمود و به راه افتاد و می فرمود : فرزندان عزیز مرکب شما چه خوب مرکبی است و شما چه سواران خوبی هستید . (123)
رسول اکرم صلی الله علیه و آله حسن و حسین علیهماالسلام را بوسید اقرع بن حابس که ناظر مهر و عطوفت پیغمبر صلی الله علیه و آله به فرزندان خود بود عرض کرد : من ده فرزند دارم و هرگز آنها را نبوسیده ام .
حضرت در جواب فرمود : به من ربطی ندارد که خداوند ریشه رحمت و شفقت را از قلب تو کنده است . (124)
روزی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله با جمعی از مسلمین در نقطه ای نماز می گزارد موقعی که آن حضرت به سجده می رفت حسین علیه السلام که کودک خردسالی بود ، به پشت پیغمبر سوار می شد ، و پاهای خود را حرکت می داد و هی هی می کرد ، وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله می خواست سر از سجده بر دارد او را می گرفت و پهلوی خود به زمین می گذارد باز در سجده دیگر و تا پایان نماز طفل مکرر به پشت پیغمبر صلی الله علیه و آله سوار می شد یک نفر یهودی ناظر این جریان بود پس از نماز به حضرت عرض کرد : شما با کودکان طوری رفتار می کنید که ما هرگز چنین نمی کنیم !
پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در جواب فرمود : اگر شما به خدا و رسول خدا ایمان می داشتید به کودکان خود عطوف و مهربان بودید مهر و محبت پیغمبر عظم الشان نسبت به کودکان مرد یهودی را سخت تحت تاثیر قرار داد و صمیمانه آیین مقدس اسلام را پذیرفت . (125)
مردی به نام یعلی عامری از محضر رسول اکرم صلی الله علیه و آله خارج شد تا در مجلسی که دعوت داشت شرکت کند جلو منزل امام حسین علیه السلام را دید که با کودکان مشغول بازی است طولی نکشید رسول اکرم صلی الله علیه و آله همراه اصحاب خود از منزل خارج شد وقتی امام حسین علیه السلام را دید دست های خود را باز کرد و از اصحاب جدا شد به طرف فرزند رفت تا او را در بگیرد کودک خنده کنان این طرف و آن طرف می گریخت و رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز خندان از پی او

بود بچه را گرفت ، دستی زیر چانه کودک و دست دیگر پشت گردن او گذارد لب بر لبش نهاد و او را بوسید .
رهبر عالیقدر اسلام در حضور مردم با فرزندش چنین رفتار کرد تا علاوه بر ادای وظیفه ، مردم را در راه تربیت فرزندان به شاد کردن کودکان و بازی با آنان بیشتر متوجه فرماید . (126)
قال رسول الله صلی الله علیه و آله : الحسن و الحسین امامان ان قاما او قعدا . (127)
امام حسن و امام حسین علیهماالسلام هر دو امامند : اگر چه یکی قیام کند و یکی بنشیند ، یعنی برای پیش رفت اسلام در برابر مخالفان قرآن و اسلام سکوت کند .
ابوهریره می گوید : روزی پیغمبر صلی الله علیه و آله حسن و حسین علیهماالسلام را بر دوشت مبارک سوار نموده بود در میان راه گاهی حسن را می بوسید ، گاهی حسین را مردی عرض کرد : یا رسول الله این دو کودک را دوست داری ؟ فرمود : آری هر کس حسن و حسین علیهماالسلام را دوست بدارد با من دستی کرده و هر کس با آنان دشمنی کند با من دشمنی کرده است .
امام حسن و امام حسین علیهماالسلام شبیه ترین مردم به رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند . (128)
ز اذان می گوید : شنیدم از علی بن ابی طالب علیه السلام که فرمود :
الحسن و الحسین ریحاتنا رسول الله (129)
رسول خدا صلی الله علیه و آله به حسینین علیهماالسلام اشاره فرمود و گفت : اینها دو گل من هستند در دنیا .
چند حدیث دیگر نیز در همین زمینه با مختصر تفاوت (130) روایت شده است :
پیغمبر صلی الله علیه و آله گاهی به فاطمه علیهماالسلام می گفت : حسن و حسین را بیاور وقتی آنان را به خدمت آن حضرت می برد ، و آنها را به سینه می چسبانید و مانند گل می بویید . (131)
ابوهریره می گوید : پیغمبر صلی الله علیه و آله را دیدم که دهان حسن و حسین علیهماالسلام را می مکید چنان که خرما را می مکید . (132)
قال رسول الله صلی الله علیه و آله لعلی و فاطمه و حسن و الحسین : انا سلم لمن سالتم و حرب لمن حاربتم . (133)
رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود :
امام حسن و حسین علیهماالسلام خوب ترین اهل زمین هستند بعد از من و بعد از پدرشان و مادر آنها افضل روی زمین است . (134)
ترمذی از اسامه نقل می کند : دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله حسن و حسین علیهماالسلام را روی زانو خود نشانده و فرمود : این دو نفر

پسران من و پسران دخترم هستند . پروردگارا ! دوست بدار این دو را و هر کس دوست دارد این دو را . (135)
رسول خدا صلی الله علیه و آله کام حسن و حسین علیهماالسلام را با خرما برداشته است . (136)

مروی است از ابی حجاب که گفت : من ملاقات کردم مردی از بنی طری و به او گفتم : به من رسیده که شما شنیده اید نوحه جن را که بر امام حسین علیه السلام می کردند گفتم : مرا از آن خبر نمی دهی ؟ شیندم که می گفت در نوحه این شعر را :
مسح الرسول جبینه فله بریق فی الخدود
ابواه من علیا قریش و جده خیر الجدود
مسخ می نمود پیغمبر صلی الله علیه و آله پیشانی مبارک امام حسین علیه السلام را به بوسه و غیر آن پس او را درخشندگی و نورانیت بود در گونه های مبارکش پدر و مادرش از بزرگان قریش بودند و جد او بهترین جدها بود . (137)
رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود : دشمنی با اهل بیت علیهم السلام دشمنی با من است .
زید بن ارقم می گوید : در محضر خاتم المرسلین صلی الله علیه و آله در مسجد نشسته بودیم که طاهره با حسنین علیهماالسلام از منزل خویش به در آمده قصد حجره مقدس نمودند سپس امیرالمومنین علی علیه السلام پشت سر آنها بیرون آمده رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرموده : من احب هولاء فقد احبنی و من ابغض هولاء فقد ابغضنی .
آن کس که محبت اینها را دارد مرا دوست داشته و هر که با اینان کینه کند ، با من دشمنی نموده است . (138)
زر بن حبیش گوید : از محمد بن حنیفه شنیدم که می گفت : در ما خاندان شش خصل است که در هیچ کس پیش از ما نبوده و در هیچ کس بعد از ما نخواهد بود ، از ماست محمد صلی الله علیه و آله سید رسولان و علی علیه السلام سید اوصیا و حمزة سیدالشهدا و حسن و حسین دو سید جوانان اهل بهشت و جعفر بن ابی طالب که با دو بال زینت شده در بهشت پرواز می کند ، هر جا بخواهد ، و مهدی این امت آن که عیسی بن مریم پشت سرش نماز می خواند . (139)
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است : ملعون است ، ملعون است کسی که کور و نابیناست از فهم ولایت و دوستی اهل بیت من . (140)

علی علیه السلام می فرماید : حسن و حسین علیهماالسلام در روز قیامت (141)
از دو سوی عرش به منزله دو گوشواره اند ، عایشه نیز از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می کند که بهشت عرض کرد : پروردگارا ! مرا زینت کن زیرا ساکنان من پرهیزکاران و نیکوکارانند . او وحی کرد ، که آیا زینت نکردم تو را به حسن و حسین . (142)
این حسین کیست که عالم همه دیوانه اوست
این چه شمعی است که جان ها همه پروانه اوست
هر کجا می نگرم نور رخش جلوه گر است
هر کجا می گذرم جلوه مستانه اوست
هر کس میل سوی کرب و بلایش دارد
من ندانم که چه سری است که در خانه اوست
رسول اکرم صلی الله علیه و آله بدن امام حسین علیه السلام را به چشم تشبیه کرده است !
ابوهریره می گوید : روزی در حضور پیغمبر صلی الله علیه و آله با جمعی از زیادی از صحابه از جمله ابوبکر و عمر فضل بن عباس و زید بن حارثه و عبدالله بن مسعود بودیم در این اثناء امام حسین علیهماالسلام که تازه راه افتاده بود از در وارد شد تا چشم پیغمبر بر او افتاد او را در آغوش کشید و صورتش را بوسید سپس دست های کوچک او را گرفت و به او فرمود : حرقة ، حرقة ترق عین بقعه یعنی ای بچه کوچکم ، ای بچه کوچکم ، از زانوان من بالا بیا و حسین هم از زانوان پیغمبر صلی الله علیه و آله بالا آمد تا به روی سینه او می رسید و دوباره پایین می آمد .
آن روز پیامبر این عمل را با حسین علیه السلام بسیار تکرار کرد سپس فرمود : بدن حسین من به چشم پشه می ماند .
آن روز مراد رسول خدا صلی الله علیه و آله را کسی نفهمید ، اما در اثر ترقی علم امروز با میکرسکوپ چون به چشم پشه نظر کرده اند چشم او را سواخ سوراخ و مشبک دیده اند و متوجه شده اند که پیغعمبر صلی الله علیه و آله مرادش آن بوده که بدن حسین من چون چشم پشه مشبک خواهد گشت .
پس از این مذاکرات پیغمبر دهان خود را بر دهان حسین گذاشت و او را مکید و فرمود : خداوندا ! من حسین را دوست دارم ، تو هم او را دوست بدار . (143)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : هیچ بنده ای به خدا ایمان ندارد مگر وقتی که من در نظر وی از جانش محبوب تر باشم و عترتم از عترتش و منسوبانم از منسوبانش محبوب تر باشد .
فخر رازی در تفسیرش ج 7 ، ص 391 ، می گوید : قطعا دعا کردن برای آل محمد منصب بزرگی است و به همین جهت این دعا در نماز خاتمه تشهد قرار گرفته است و نمازگزار می گوید : اللهم صل علی محمد و آل محمد و ارحم محمد و آل محمد . و این گونه تعظیم درباره کسی جز آل محمد صلی الله علیه و آله دیده نشده است . همه اینها دلالت دارد بر این که محبت آل محمد واجب است تا آن جا که می گوید : اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله در پنج با آن جناب مساوی شده اند :
1- صلوات بر او و بر ایشان در تشهد ،
2- سلام بر ایشان ،
3- طهارت مستفاد از آیه تطهیر : (انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت . . .) (144)
4- حرمت صدقه دادن به ایشان ،
5- لزوم حب ایشان .
کلام فخز رازی بسیار از رجال مذاهب چهارگانه اهل سنت نقل شده که بسیاری از آنها در الغدیر آمده است . (145)
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : هیچ کسی ایمان ندارد تا این که به دوستی من اهل بیت مرا دوست بدارد . (146)
از عمر بن خطاب نقل است : آخرین چیزی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در هنگام رحلتش ŞǪŮƠتکلم کرد این بود که فرمود : بعد از من با اهل بیتم خوشرفتاری کنید . (147)

ای بوده همیشه در تمنای حسین
این مژده شنو زجد والای حسین
فردوس بود جای احبای حسین
دوزخ باشد مقام اعدای حسین

مرد شامی و امام حسین علیه السلام

شخصی شامی به قصد حج یا مقصد دیگر به مدینه آمد چشمش به مردی افتاد که در کناری نشسته بود توجهش جلب شد ، پرسید : این مرد کیست ؟ گفته شد : حسین بن علی بی ابی طالب است سوابق عجیبی که در روحش رسوخ کرده بود موجب شد که دیک چشمش به جوش آید و قربه الی الله آنچه می تواند دشنام نثار حسین بن علی علیهماالسلام کند .
همین که هر چه خواست گفت و عقده دلش را باز کرد ، امام حسین علیه السلام بدون آن که خشم بگیرد و اظهار ناراحتی کند نگاهی پر از مهر و عطوفت به او کرد و پس از آن که چند آیه مبنی بر حسن خلق و عفو و اغماض قرائت کرد به او فرمود : ما برای هر نوع خدمت و کمک به تو آماده ایم آن گاه از او پرسید : آیا اهل شامی ؟ پاسخ داد : آری فرمود : من اب این خلق و خو سابقه دارم و سرچشمه آن را نمی دانم پس از آن فرمود : تو در شهر ما غریبی ، اگر احتیاجی داری حاضریم ، کمک دهیم ، حاضریم در خانه خود از تو پذیرائی کنیم ، حاضریم تو را بپوشانیم ، حاضریم به تو پول بدهیم .
مرد شامی که منتظر برخورد شدیدی از امام بود و هرگز گمان نمی کرد با همچو گذشت و اغماضی رو به رو شود ، چنان منقلب شد که گفت : آرزو داشتم در آن وقت زمین شکافته می شد و من به زمین فرو می رفتم و این چنین نشناخته و نسنجیده گستاخی نمی کردم تا آن ساعت برای من در همه روی زمین کسی از حسین علیه السلام و پدرش مبغوض تر نبود و از آن ساعت بر عکسی کسی نزد من از او و پدرش محبوب تر نیست . (148)
شام در زمان خلافت عمر فتح شد نخستین کسی که امارت و حکومت شام را در اسلام به او دادند یزید ابی سفیان بود یزید دو سال حکومت کرد و مرد پس از او حکومت این استان پرنعمت به برادر معاویه بن ابی سفیان واگذار شد . معاویه بیست سال تمام در این استان با کمال نفوذ و اقتدار حکومت کرد .
حتی در زمان عمر که زود حکام عزل و نصب می شدند و به کسی اجازه داده نمی شد چند سال حکومت یک نقطه را در دست داشته باشدت معاویه در مقر خویش ثابت ماند کسی مزاحمش نشد او به قدری جای خود را محکم کرده که بعدها به خیال خلافت افتاد پس از بیست سال حکومت و بعد از صحنه های خونینی که به وجود آورد به آرزوی خود رسید و بیست سال دیگر به عنوان خلیفه مسلمین بر شام و دیگر قسمت های قلمرو کشور وسیع اسلامی آن روز حکومت کرد به این جهات مردم شام

از اولین روزی که چشم به جهان اسلامی گشودند در زیر دست امویان بزرگ شدند و همچنان به جهان که می دانیم ، امویان از قدیم با هاشمیان خصومت داشتند در دوران اسلام و با ظهور اسلام خصومت امویان با هاشمیان شدیدتر و قوی تر شد و در آل علی علیه السلام تمرکز پیدا کرد .
بنابراین مردم شام از اول که نام اسلام را شنیده و به دل سپردند دشمنی آل علی علیه السلام را نیز به دل سپردند و روی تبلیغات سوء امویان دشمین آل علی را از ارکان دین می شمردند این بود که این خلق و خوی آنها مشور بود .
ابن حجر عسقلانی در اصابه نقل کرده که عمر در کنار کعبه نشسته بود امام حسین علیه السلام را مشاهده کرد و گفت : این محبوترین مردم در نزد اهل زمین و آسمان است (149)

فصل ششم : اخلاق امام حسین علیه السلام

امام حسین علیه السلام و غلام خطاکار

یکی از غلامان (150) حضرت امام حسین علیه السلام جنایتی کرد که موجب عقوبت گردید فرمود او را بزنند غلام گفت : (و الکاظمین الغیظ) ، امر کرد او را رها کنند باز غلام گفت : ای مولا و آقا من (و العافین عن الناس) ، فرمود تو را بخشیدم باز غلام گفت ، (و الله یحب المحسنین) .
امام علیه السلام فرمود : تو را آزاد کردم برای رضای پروردگار ، آنچه به تو می دادم دو برابر برای تو مقرر کردم . (151)

دو یکی از بنی هاشم و دیگری از بنی امیه با یگدیگر مجادله داشتند این گفت : قوم من بزرگوارترند و آن می گفت : قوم من . . . قرار شد هر یک نزد ده نفر از مردم قوم و طایفه ده هزار درهم به او بدهند سپس نزد حسین بن علی علیه السلام رفت آن حضرت پرسید : پیش از من به کسی مراجعه کرده ای ؟ گفت : آری به برادرت حسن فرمود : من قدرت ندارم بر عطیه سرور خود چیزی بیفزایم و او نیز صد و پنجاه هزار درهم به این سائل داد مرد اموی با صد هزار درهم آمد که از ده تن گرفته بود و مرد هاشمی با سیصد هزار درهم که از دو تن گرفته بود اموی از این تفاوت خشمگین شد ، پول را به صاحبانش رد کرد هاشمی هم برگرداند ، اما امام حسین علیه السلام قبول نکرد ، و فرمود : خواهی بردار و خواهی بر خاک بیفکن ، ما عطای خود را باز نمی ستانیم . (152)

امام حسین علیه السلام و عیادت بیمار

کشی و ابن شهر آشوب از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند که روزی امام حسین علیه السلام به عیادت بیماری رفت که تب شدیدی داشت چون حضرت داخل شد تب او مفارقت کرد و آن بیمار عبدالله بن شداد لیثی بود .
گفت : راضی شدم به آنچه خدای بزرگ تو به شما داده است ، تب نیز از شما می گریزد حضزت فرمود : خدای بزرگ هیچ چیز را خلق نکرده مگر آن که او را امر کرده است که ما را طاعت نماید پس صدایی شنیدند و کسی را ندیدند که می گفت : لبیک حضرت فرمود : آیا امیرالمومنین علیه السلام تو را امر نکرده که نزدیک نشوی مگر به کسی که دشمن ما باشد یا گناهگار باشد که کفاره گناه او باشی ، پس چرا نزدیک این مومن آمده ای ؟ (153)

پیر مردی مشغول وضو گرفتن بود . (154) اما شیوه صحیح وضو گرفتن را نمی دانست امام حسن و امام حسین علیهماالسلام هنگامی که طفل بودند وضو گرفتن پیرمرد را دیدند جای تردید نبود ، تعلیم مسائل و ارشاد جاهل واجب است باید وضوی صحیح را به پیرمرد یا داد اما اگر مستقیما به او گفته شود .
وضو تو صحیح نیست گذشته از این که موجب رنجش او می شود برای همیشه خاطره تلخی از وضو خواهد داشت به علاوه از کجا که او این تذکر را برای خود تحقیر تلقی نکند و یکباره روی دنده لجبازی نیفتد و هیچ وقت زیر بار نرود . این دو طفل اندیشیدند و پیرمرد می شنید این یگی گفت : وضوی من از وضوی تو کامل تر است دیگری می گفت : وضوی من از وضوی تو کامل تر است .
سپس توافق کردند که هر دو در حضور پیرمرد وضو بگیرند و پیرمرد حکمیت کند طبق قرار عمل کردند و هر دو نفر وضوی صحیحی و کاملی جلو چشم پیرمرد گرفتند پیرمرد تازه متوجه شد که وضوی صحیح را چگونه باید انجام داد و به فراست مقصود اصلی دو طفل را دریافت و سخت تحت تاثیر محبت بی شائبه و هوش و فطالت آنها قرار گرفت . گفت : وضوی هر دو شما صحیح و کامل است ، من پیرمرد نادان هنوز وضو ساختن را نمی دانم شما به حکم محبتی که بر امت جد خود دارید مرا متبه ساختید متشکرم . (155)

سخاوت امام حسین علیه السلام

کمال الدین بن طلحه رحمة الله در کرم امام حسن علیه السلام قصه زنی که برای ایشان گوسفند کشته بود بیان کرده که هر یک از امام حسن و امام حسین علیهماالسلام او را هزار گوسفند و هزار دینار زر دادند همچنین نقل شده که آن حضرت میهمان را اکرام می کرد و طالب را جود می نمود و رعایت صله رحم می کرد و فقیر را می نواخت و سائل را رد نمی کرد و برهنه را می پوشاند و گرسنه را سیر می کرد و حاجت وام دار را روا می کرد و بر ضعف رحیم بود و بر یتیم مشفق و مهربان و حاجتمندان را اعانت می نمود و هر چه مال به وی می رسید - گرچه اندک بود - بر محتاجان صرف می کرد .
معاویه چون به مکه آمد مال بسیار و لباس های فاخر برای آن حضرت فرستاد هیچ کدام را نپذیرفت و همه را باز پس داد . (156)

علامه کاشف الغطاء از مجمع البحرین نقل کرده که امام حسین علیه السلام وقتی به کربلا رسید زمین نینوا و غاضریه را از بنی اسد به شصت هزار درهم خرید و با آنها شرط کرد که زوارش را به قبرش راهنمایی کرده و از آنها پذیذیرائی کنند و در قبال این شرط زمین را دوباره پس از آن که پولش را پرداخت به آنها واگذاشت ، از این خبر معلوم می شود که همراه امام حسین علیه السلام چقدر پول بود که مازاد آن بالغ بر شصت هزار درهم بود .
شاهد دیگر بر عظمت این دستگاه سلطنت تا قضیه محمد بشر خضرمی است ، که سید بن طاووس و غیره نقل کردند که شب عاشوار یا همان شبی که مرگ بر دور خیمه ها می گردید به محمد بشر خضرمی می گفتند : پسرت در حد ری اسیر شد . : جواب داد : من نمی خواهم که پسرم اسیر باشد و من پس از آن زنده بمانم امام حسین علیه السلام سخن مرد را شنید و به او فرمود : خدا تو را رحمت کند من بیعتم را از تو برداشتم و تو حالا آزادی ، هر طور می توانی در آزادی پسرت بکوش .
عرض کرد : حسن جان درندگان مرا زنده نگذارند هر گاه از تو جدا بشوم ، حضرت فرمود : این لباس ها و برده های یمنی را به پسرت ده که در آزادی خود صرف کند پس به او پنج دست لباس عطا فرود که قیمت آنها هزار دینار بود قیمت هر دست دویست دینار (صد لیره طلا) معلوم نیست جنس این لباس ها چه بود که قیمت یک دست آن صد لیره می شد و چقدر از این نوع لباس با حضرت بود ، و برای چه آنها را با خود می برد ؟ .
(157)

مشاهده آثار پینه بر پشت مبارک

شعیب بن عبدالرحمان خزاعی گوید : چون حسین بن علی علیه السلام به شهادت رسید : بر پشت مبارکش آثار پینه مشاهده کردند علتش را از امام زین العابدین علیه السلام پرسیدند ، فرمود : این پینه ها اثر کیسه های غذایی است که پدرم شب ها به دوش می کشید و به خانه بیوه زنان و کودکان یتیم و فقرا می رسانید .

نیکی به مقدار معرفت

یک اعرابی ، به محضر امام حسین علیه السلام آمد عرض کرد : یا بن رسول الله ذمه ای در گردن من است و قادر به ادای آن نیستم ناچار به خود گفتم که باید از مرد کریمی سوال نمایم و کسی که از اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله باشد سراغ ندارم حضرت به اعرابی فرمود : من سه سوال از تو می کنم اگر یکی را پاسخ گفتی یک سوم آن مال را به تو عطا می کنم و اگر دو سوال را جواب گفتی دو سوم آن مال را صاحب خواهی شد ، و اگر هر سه مساله را پاسخ گفتی تمام آن مال را عطا خواهم کرد .
اعرابی عرض کرد : یا بن رسول الله ، چطور می شود که مثل شما که از همه جهات تکمیل هستید از من اعرابی که بیابانی هستم پرسش کنید ؟
امام حسین علیه السلام فرمود : (158)از جدم رسول خداصلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود : المعروف بقدر المرفة .
اعرابی عرض کرد : هر چه می خواهی بپرس اگر بدانم جواب می گویم و اگز ندانم از شما یادی می گیرم و لا قوة الا بالله .
حضرت فرمود : افضل اعمال چیست ؟
گفت : ایمان به خداوند تعالی .
حضرت فرمود : چه چیز مردم را از مهالک نجات می دهد ؟
عرض کرد : توکل و اعتماد به خدای بزرگوار .
فرمود : زینت آدمی در چیست ؟
اعرابی گفت : علمی که با آن حلم باشد فرمود : اگر بدین شرف دست نیابد ؟
عرض کرد : مالی که با مروت و جوانمردی همراه باشد .
فرمود : اگر این را نیز نداشته باشد .
گفت : فقر و پریشانی که با آن صبر و شکیبایی باشد .
فرمود : اگر این را هم نداشته باشد .
عرابی گفت : صاعقه ای از آسمان فرود آید و او را بسوزاند که او شایستگی جز این را ندارد .
حضرت خندید و کیسه ای که هزار دینار زر سرخ داشت به وی داد و انگشرتی به او عطا کرد که نگین آن دویست درهم قیمت داشت .
حضرت به اعرابی فرمود : با این زرها ذمه خود را بری کن ، و این انگشتر را در نفقه خود صرف کن . (159)
اعرابی آن زرها را برداشت و این آیه مبارکه را تلاوت کرد : (الله اعلم حیث یجعل رسالته) . (160)

کنیز و شاخه گل

علامه مجلسی ره از کشف الغمه روایت کرده که انس گفت :
روزی در محضر امام حسین علیه السلام بودم کنیز آن بزرگوار آمد و گلی یک شاخه آن حضرت گذاشت حضرت فرمود : تو را آزاد کردم برای خدا من گفتم یک شاخه گل برای تو می آوردت او را آزاد می کنی ؟ حضرت فرمود : خدای بزرگ می فرماید : چون تحیت کنند شما را به تحیتی ، پس تحیت کنید به نیکوتر از آن (161)
و تحیت نیکوتر من آن بود که او را آزاد کنم . (162)

عبدالرحمان سلمی به فرزند امام حسین علیه السلام سوره حمد آموخت . وقتی کودک در حضور پدر سوره را خواند امام علاوه بر پول نقد و پارچه ای که از راه حقشناسی به معلم طفل داد ، دهان آموزگار را پرا از در کرد .
کسانی از این همه عطا تعجب کرده درباره آن از حضرت سوال کردند امام علیه السلام در پاسخ فرمود : کجا پاداش مالی من با عطای آموزش این معلم برابری می کند (163)
یعنی خدمت آموزش سوره حمد از عطای مالی من ارزنده تر است .
جز به یکی از سه گروه اظهار نیاز مکن
مردی از انصار از امام حسین علیه السلام حاجیی خواست امام حسین علیه السلام فرمود : ای برادر آبرویت را از خواهش کردن حضوری نگهدار و حاجتت را در نامه ای بنویس زیرا آنجه تو را شاد کند به آن عمل کنم ان شاء الله .
آن مرد نوشت : ای اباعبدالله ، فلانی از من پانصد اشرفی می خواهد و اصرار دارد بگیرد به او بفرمایید مهلتی بدهد چون امام علیه السلام نامه را خواند به منزل رفته کیسه ای آورد که هزار اشرفی داشت و به او فرمود : با پانصد اشرفی وام خود را بپرداز و با پانصد اشرفی دیگر زندگی خود را اداره کن و جز به یکی از سه کس اظهار مکن : دین دار ، یا صاحب مروت که از مردانگی خود شرم دارد ، و خانواده دار ، که می داند آبروی خودت را فروختی و آن را با برآوردن حاجت تو حفظ می کند . (164)

سخاوت از امام حسین علیه السلام بیاموزید

امام حسین علیه السلام فرمود : درست است فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود : افضل الاعمال بعد الصلاة ادخال السرور فی قلب المومن بما لا اثم فیه .
بهترین کار پس از نماز ، وارد کردن شاید در دل مومن است با آنچه گناهی در آن نباشد .
امام حسین علیه السلام فرمود : غلامی دیدم خوراک خود را به سگی می دهد . گفتم : در چنین حال غذایت را می دهی ؟ ای فرزند رسول خدا ، من غمگینم ، به شادی او شادی می جویم برای این که صاحب من یهودی است می خواهم از او جدا بشوم پس امام علیه السلام به سوی صاحبش با دویست دینار آمد یهودی گفت : غلام فدای قدمت و بستان برای غلام و مال را برگردانید .
حضرت فرمود : مال را بخشیدم یهودی گفت : قبول کردم و به غلام بخشیدم .
حضرت فرمود : غلام را آزاد کردم وتمام مال را به او بخشیدم . همسر یهودی گفت : اسلام آوردم و مهریه ام را به شوهرم بخشیدم یهودی گفت : من هم اسلام آوردم ، این خانه را به او بخشیدم . (165)

شعار آشنایی

صفات کبریائی را زمردان خداآموز
زمردان خدا اوصاف ذات کبریاآموز
زسربازی سرافرازی بود آزاد مردان را
سرافرازی و سربازی زشاه کربلاآموز
حسین آسا به دفع فتنه بیگانگان برخیز
شعار آشنایی با خدا از آشنا آموز
بیا در مکتب اسلام و بشنو درس قرآن را
مروت عاطفت آزادگی احسان و فاآموز
چون نام شیر مردان خدا را بر زبان آری
نخستین بار آیین ادب را از (نوا)آموز

فصل هفتم : حدیث ثقلین و سفینه

قال رسول الله صلی الله علیه و آله ن انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی لن تضلوا ما ان تمسکتم بهما (166)لن یفتر قاحتی یردا علی الحوض .
حدیث ثقلین از احادیث مسلم و قطعی است که به سندهای معتبر و عبارات مختلف روایت شده و سنی و شیعه به صحتش اعتراف دارند از این حدیث و امثال آن چند مطلب استفاده می شود :
1- چنان که قرآن تا قیامت در میان مردم باقی می ماند ، عترت پیغمبر صلی الله علیه و آله و نیز تا قیامت باقی خواهند ماند ، یعنی هیچ زمانی زمین از وجود امام و رهبر حقیقی خالی نمی شود .
2- پیغبمر اسلام صلی الله علیه و آله با این دو امانت بزرگوار تمام احتیاجات علمی و دینی مسلمین را تامین کرده واهل بیتش را به عنوان مرجع علم و دانش به مسلمین معرفی کرده ، اقوال و اعمالشان را معتبر دانسته است .
3- قرآن و اهل بیت نباید از هم جدا شوند و هیچ مسلمانی حق ندارد ، علوم اهل بیت اعراض کند و خودش را از ارشاد و هدایت آنان بیرون نماید .
4- مردم اگر از اهل بیت پیروی کنند و به اقوال آنان تمسک جویند گمراه نمی شوند و همیشه حق در نزد آنهاست .
5- همه احیتاجات دینی مردم نزد اهل بیت موجود است هر کس از آنها پیروی کند گمراه نمی شود و به سعادت حقیقی نایل می گردد ، یعنی اهل بیت از خطا و اشتباه معصومند و با همین قرینه معلوم می شود که مراد از اهل بیت و عترت تمام خویشان و اولاد پیغمبر صلی الله علیه و آله نیست ، بلکه افرادی هستند که از جهت علوم دین کاملند و خطا و عصیان در وجودشان راه ندارد تا صلاحیت رهبری داشته باشند . و آنها عبارتند از علی بن ابی طالب و یازده فرزندش (167) که یکی پس از دیگری به امامت منصوب شدند ، چنان که در روایت نیز به همین معنا تفسیر شده است از باب نمونه : ابن عباس می گوید : به رسول اکرم صلی الله علیه و آله گفتم : خویشان شما که دوست داشتن آنها واجب است کیانند ؟ فرمود : علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام . (168)
جابر می گوید : رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : خدا ذریه هر پیغمبر را در صلب خودش قرار داده ولی ذریه مرا در صلب علی علیه السلام قرار داد . (169) بر وجوب تمسک به ثقلین در روایات سنی 39

حدیث ذکر شده است . (170) بر وجوب تمسک به ثقلین در روایات شیعه 82 حدیث ذکر شده است . (171)

حدیث عترت مشتمل بر هشت فضیلت برای ائمه اطهار علیهماالسلام

حدیث عترت که از نظر شیعه و سنی متواتر است و در صحت آن تردید نیست دلالت بر چند فضیلت بزرگ برای ائمه اطهار علهیم السلام دارد :
1- اهل بیت عصمت پس از پیغمبر صلی الله علیه و آله بهترین مرد هستند .
2- همه مردم به وجود آنها نیازمندند ولی آنان از همه مردم بی نیازند .
3- دلالت بر عصمت و طهارت آنان دارد .
4- ائمه اطهار عالم به تمام علوم قرآن هستند .
5- آنها از جانب خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله خلیفه و جانشین آن حضرت هستند .
6- امامت و پیشوایی منحصر در آنهاست .
7- برای راه یافتن تنها باید دست به دامان آنها زد و از آنان مدد خواست .
8- تا روز رستاخیز زمین از وجود آنان خالی نخواهد بود . (172)

این حدیث را نیز بیشتر محدثان اهل سنت در صاح و مسانید خود به طرق مختلف و متعدد آودره اند ، چنان که به مستدرک حاکم (ج 3 ، ص 151) و نیز به اواسط طبرانی به نقل از اربعین نبهانی (ص 216) می توان مراجعه کرد و به بخشی از اسناد و ماخد حدیث دست یافت . و اینک متن حدیث ن
عن رسول الله صلی الله علیه و آله ن الا ان مثل اهل بیتی فیکم مثل سفینه نوح من رکبها نجا ومن تخلف عنها غرق و هوی . (173)
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : اهل بیت من در میان شما و برای شما امت مانند کشتی نوح است که هر کس آن را سوار شد ، نجات پیدا کرد و هر کس از آن کناره گرفت هلاک گردید .
عترت و اهل بیت در ردیف قرآن به عنوان یکی از دو بازمانده پیغمبر صلی الله علیه و آله و مرجه مسلمین و کشتی نجات و رهنما و ناخدای امت معرفی شده اند پس بر امت اسلامی واجب است اهل بیت را پیشوا و مقتدا بشمرند و از آنها معالم دین خود را اخذ کنند .
گزارشی جالب از باستان شناسان شوروی درباره لوح کشتی نوح نبی حضرت سلیمان علیهما السلام

استمداد حضرت سلیمان علیه السلام به پنج نور الهی

در جنگ جهانی اول (1916م) هنگامی که عده ای از سربازان انگلیسی در چند کیلومتری بیت المقدس مشغول سنگرگیری و حمله بودند ، در دهکده کوچکی به نام اونتره یک لوح نقره ای پیدا کردند که حاشیه ای به جواهرات گرانبها مرصع و در وسطش خطوطی به حروف طلایی نگارش یافته بود . و چون آن را نزد فرمانده خودمیجرای این گریندل بردند هر چه کوشید نتوانست از آن چیزی بفهمد ، ولی دریافت که این نوشته به زبان بیگانه و بسیار قدیمی است .
سرانجام این لوح دست به دست گردید تا به دست سرپرسست ارتش بریتانیا لیفتونانت و گلدستون رسید و ایشان هم آن را به دست باستان شناسان بریتانیا سپردند .
پس از پایان جنگ (1918م) درباره لوح مذکور به تحقیق و بررسی پرداختند و کمیته ای تشکیل دادند که اساتید زبان های باستانی بریتانیا ، آمریکا ، فرانسه ، آلمان و دیگر کشورهای اروپایی عضو آن کمیته بودند .
پس از چند ماه بررسی و تحقیق درسوم ژانویه 1920 م معلوم شد که این لوح مقدسی است به نام لوح سلیمان و سخنانی از حضرت سلیمان علیه السلام را در بردارد که به الفاظ عبرانی قدیم نگارش یافته و ما اکنون خود الفاظ را با ترجمه اش در این جا می آوریم . (174)

زبان عبرانی هم مانند سایر زبان ها دگرگونی یافته و حروف آن بسیار متحول شده چنان که طبق گفته محققان و اساتید زبان های باستانی ، حروف تهجی آن در زمان حضرت سلیمان علیه السلام از راست به چپ بدن صورت بوده است :
اما اکنون از چپ به راست بدین صورت است :
اما در این زمان از چپ به راست بدین صورت است . (175)
و اینک ترجمه لوح سلمیانی :
الله
احمد ایلی
حاسن با هتول حاسین
یاه احمد ! مقذا یعنی ای احمد ! فریادم رس
یا ایلی ! یعنی یا علی ! مرا مدد فرمای
یا باهتول ! یعنی کاشئی یعنی ای بتول ، نظر مرحمت فرمای
یاه حاسن ! ضو مظع یعنی ای حسن ! کرم فرمای
یاه حاسین ! با رفو یعنی یا حسین ! خوش بخش
امو سلیمان صوه عئجب زالهلاد افتا یعنی این سلمیان اکنون به این پنج بزرگوار استغاثه می کند .
بذت الله کم ایلی یعنی و علی قدرت الله است .
اعضای کمیته چون بر مضمون نوشته لوح مقدس اطلاع یافتند هر یک با دیده تعجب به دیگری نگریستند و انگشت حیرت به دندان گزیدند و پس از تبادل نظر قراد ، شد که لوح در موزه سلطنتی بریتانیا نگهدای شود .
اما چون این خبر به اسقف اعظم انگلستان (BISHOP lord) رسید ، فرمان محرمانه ای به کمیته نوشت که خلاصه اش این است :
اگر این لوح درموزه گذاشته شود و در دیدگاه مردم قرار گیرد ، اساس مسحیت متزلزل خواهد شد و سرانجام خود مسیحیان جنازه مسیحیت را بر دوش بلند کرده و در قبر فراموشی دفن خواهند کرد از این رو بهتر است که لوح مذکور را در راز خانه کلیسای انگلستان گذارده شود و جز اسثقف و اهل سر کسی آن را نبیند . (176)
کسانی که این لوح را دیدند و بینشی داشتند ، گرایشی عجیب ، به اسلام پیدا کردند و همان وقت میان دو نفر از دانشمندن به نام ولیم و تامس درباره لوح گفت و گوهایی شد که به اسلام آوردن هر دو انجامید . سپس ولیم ، کرم حسین ، و تامس فضل حسین نامیده شد . (177)

سالک راه حق بیا ، نور هدا زما طلب
نور بصیرت از در عترت مصطفی طلب
دم به دم گوش هوش می فکند این سروش
معرفت از طلب کنی از برکات ماه طلب
هست سفینه نجات عترت و ما خدا خدا
دست در این سفینه زن دامن ناخدا طلب
خسته جهل را بگو هرزه مگرد کو به کو
از بر ما شفا بجو از در ما دوا طلب . (178)

در ژوتیه 1951 م گروهی از دانشمندان معدن شناس روسی برای معدن یابی ، مشغول زمین کاوی بودند که ناگهان به تخته چوب هایی پوسیده برخوردند و پس از کاوش بیشتر معلوم شد که آن جا چوب های بسیاری در زیر زمین وجود داشته که که گذشت زمان ، آنها را کهنه و پوسیده ساخته از علایمی دریافتند که باید این چوب ها غیر عادی مشتمل بر راز نهفته ای باشد .
این بود که با دقت کامل زمین را شکافتند و در نتیجه ای تخته چوب های پوسیده و چیزیهایی دیگری از آن جا در آوردند و در آن میان ، تخته چوبی به شکل مستطیل یافتند که همه را به حیرت انداخت ، زیرا بر اثر گذشت زمان کهنگی و پوسیدگی به تمام چوب ها راه یافته بود جز این تخته چهارده اینچ (179) طول و ده اینج عرض داشت و حروفی چند بر آن نقش بسته بود .
دولت روس برای بررسی درباره این تخته چوب در 27 فوریه 1953 م کمیته ای تشکیل داد که اعضای آن باستان شناسان و استادان زبان های باستانی بودند و ما اکنون نام و عنوان آنان را در این جا می آوریم :
1- سولی نوف ، استاد دانشگاه مسکو (بخش زبان ها)
2- ایفاهان خینو ، استاد زبان های باستانی در دانشکده رچاینا
3- میثائن لوفارتگ ، رئیس اداره باستانی شناسی
4- تانمول گورتن استاد زبان در دانشگده کیفرو
5-دی راکن عتیقه شناس و استاد دانگشاه لنین
6- ایم احمد کولاد ، ناظم اداره تحقیق زتکومن
7- میجر کولتوف ، (180) ناظر دفتر تحقیقات دانشکده استالین
سرانجام پس از هشت ماه تحقیق و کاوش ، اسرار آن تخته چوب برای کمیته کشف معلوم شد که این تخته چوب از کشتی نوح علیه السلام است که برای تمین و مدد خواهی بر آن نوشته و بر کشتی نصب کرده است .
در وسط تخته چوب یک تصویر پنجه نمایی وجود داشت که عبارتی چند به زبان سامانی (181) بر آن نگاشته بر آن نگاشته بود و ما اکنون آن تخته را در دیدگاه خوانندگان محترم قرار می دهیم تا تصویر و نوشته ها را چنانکه در زمان حضرت نوح علیه السلام بوده مشاهده کنند :
از راست به چپ خوانده می شود
کمیته تحقق پس از هشت ماه فکر و دقت و زحمت نوشته مذکور را خواندند و به حروف روس درآوردند (182)
سپس استاد زبان شناس بریتانیا maks . f . n . mr الفاظ مذکور را به

انگلیسی چنین ترجمه کرد :
O . Mygod My Helper . Keep My Hand
With Mercy Andwithyour Holybodies :
. Mohamad . Alia . Shabbir
. Fatema
_They All Are Biggests And Honou
. rables
. Theworld Established For Them
. Help Me By Their Names

ای لطف خدا من ! ای مدد کار من !

به لطف و مرحمت خود و به طفیل و ذوات مقدس محمد ، ایلیا ، شبر ، شبیر ، و فاطمه علیهم السلام دست مرا بگیر ، این پنج وجود مقدس از همه با عظمت تر و واجب الاحترام هستند و تمام دنیای برای آنان بر پا شده است .
پروردگارا به واسطه نامشان مرا مدد فرمای .
تو می توانی همه را به راه راست هدایت نمایی (183)

کتاب (ادریس ص 514 و 515 چاپ لندن به سال 1895)به زبان سریان : اگر اینها نبودند من تو را (خطاب به آدم علیه السلام) نمی آفریدم و نه آسمان و نه زمین و نه بهشت و نه جهنم و نه آفتاب و نه ماه را عرض کردم پروردگارا ، نام اینها چیست ؟
به آدم خطاب رسید : به ساق عرض بنگر ، چون نگریستم دیدم این پنج نام مبارک نوشته : (پارقلیطا (محمد) ، و ایلیا (علی) ، طلیه (فاطمه) شبر (حسن) ، شبیر (حسین) پس مخلوقات مرا تسبیح کنید که نیست خدایی جز من و محمد صلی الله علیه و آله فرستاده من است . (184)
مثل اهل بیت علیهم السلام مثل کشتی نوح است
شیعه با اقتدا به اهل بیت کتاب و سنت عمل کرده است پیروان اهل بیت میان خود و اسلام دیواری به وجود نیاورده و به شخصی بیگانه از اسلام رو نکرده و اشخاصی را که اسلام آنها را مقتدا و امام نساخته امام نساختند . (185)
بلکه به کسانی رو کرده اند که بنیان گذار شریعت فرمان داده پس نام شیعه مرز و حایلی میان آنها و اسلام نیست ولی بر حنیفه و مالکیه شافعیه و حنبلیه و دیگر فرق اسلام است که این دیوارها را از میان خود و اسلام بردارند میان خود و اسلام ابوحنیفه و مالک بن انس و محمد بن ادریس شافعی و احمد بن حنبل و ابوالحسن اشعری را فاصله و حایل نسازند ، این فقیهان و محدثان و متکلمان مانند دیگر فقیهان و محدثان و متکلمان اسلامی بودند نه بیش .
حدود سه قرن اول اسلامی از این مذاهب در میان نبود زیرا ابوالحسن اشعری در 270 هجری متولد و حدود 335 درگذشت و احمد بن حنبل در 164 متولد به سال 241 وفات یافت و نیز در سال 95متولد و در 175 وفات یافته و ابوحنیفه متولد به سال 70 و متوفا به سال 150 است .
اما لزوم اقتدا به اهل بیت و اعتراف به امامت و ولایت و ناخدایی آنها (مساوی است با تشیع)نه فاصله زمانی از اسلام نه از متن اسلام بیگانه است . (186)
ابن عباس می گوید : پیغمبر فرمود : مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است که هر کس در آن سوار شد نجات یافت و هر که تخلف نمود غرق شد .
علامه طباطبائی صاحب تفسیر المیزان بعد از نقل حدیث مزبور از کتب علامه از جمله ذخائر القبی (ص 20) الصواعق المحرقه ، تالیف ابن حجر ، (چاپ قاهره ، ص 150 و 84)تاریخ الخلفاء ، تالیف سیوطی (ص 307) ،

نور الابصار ، تالیف شبلنجی ، (چاپ مصر ، ص 114) می گوید : غایة المرام (ص 237)حدیث مذکور را به یازده طریق از عامه و هفت طریق از خاصه نقل کرده است . (187)
در بعضی از کتاب های تاریخ گفته شده است از طریق شیعه نه حدیث به این مضمون نقل شده است .

امام حسین علیه السلام کشتی نجات است

در مدینة المعاجز از حسین بن علی علیه السلام مروی است :
قال اتیت جدی رسول الله صلی الله علیه و آله فرایت ابی بن کعب جالسا عنده ، فقال ، جدی مرحبا بک یا زین السماوات و الارض . (188)
می فرمایمد : به نزد جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتم و دیدم ابی بن کعب در نزد او نشسته است چون مرا دید فرمود : آفرین باد تو را ای زینت آسمان ها و زمین است .
فقال النبی صلی الله علیه و آله : یا ابی کعب ، و الذی بعثنی ، بالخق نبیا ان الحسین بن علی فی السماوات اعظم مما هو فی الارض و اسمه مکتوب عن یمین العرش : ان الحسین مصباح الهدی و سفینة النجاة .
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : ای ابی بن کعب ، سوگند به آن کسی که مرا به راستی مبعوث فرمود ، حسین بن علی در آسمان ها بزرگتر از آن است که در زمین است ، و اسم او در طرف راست عرش نوشته شده است که حسین چراغ هدایت و کشتی نجات است یعنی از برکت او بشر گمراه به حق و اصل آید کشتی نجات خلاصی از عذاب دنیا و آخرت است .

بخش دوم : ارزیابی شهادت

فصل اول : نظر دانشمندان شیعه

مصیبت امام حسین علیه السلام از همه بالاتر است

شیخ صدوق قدس سره در علل الشرایع به اسناد خود از عبدالله بن فضل هاشمی روایت کرده که گفت : به امام صادق علیه السلام عرض کردم : یا بن رسول الله ، چه شد روز عاشورا روز شهادت حسین علیه السلام است روز بزرگ مصائب است ، و حال آن که روز وفات رسول الله صلی الله علیه و آله و روزی که فاطمه علیهاالسلام جهان را وداع گفت و روزی که امیرالمومنین علیه السلام شهادت یافت و روزی که حسن بن علی علیه السلام به ضربت ستم شهید گشت واجب می کند که مصائب این روزها بزرگ تر باشد ؟
امام علیه السلام فرمود : مصیبت روز قتل امام حسین علیه السلام بزرگ تر است از جمیع ایام ، زیرا که اصحاب کساء که در نزد خداوند بهترین آفریدگانند ، فزون از پنج تن نباشند و آنها محمد و علی فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام هستند و جود عالم منوط به وجود ایشان بود چون رسول خداصلی الله علیه و آله جهان را وداع کرد مردمان به بقای چهار تن دیگر شاد بودند و چون فاطمه علیهاالسلام از دنیا رفت مردمان به وجود حسن و حسین علیهماالسلام تسلیت می یافتند چون علی علیه السلام به شهادت رسید ، امام حسن و امام حسین علیهماالسلام به جای او بودند و بعد از شهادت حسن علیه السلام مردم چشمشان به جمال حسین علیه السلام بود اما چون حسین علیه السلام را به قتل رساندند کسی از اصحاب کساء باقی نماند تا مردم را در سوگواری آن حضرت سیر و سلوکی باشد ولی شهادت حضرت حسین علیه السلام چنان بود که پیامبر صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام همگان را شهید کرده باشند این جاست که مصیبت روز شهادت حسین علیه السلام بزرگترین ایام و برزگترین مصائب است . (189)
اموال به طایفه روضه خوان از افضل اقسام انفاقاتی است که به جهت حضرت سیدالشهداء علیه السلام ممدوح و مرغوب است و برای آن ثواب عظیم وعده فرموده اند . (190)

عاشورا چیست ؟

طریحی رحمه الله در کتاب مجع البحرین روایت کرده که موسی کلیم الله در مناجات خود عرض کرد :
پروردگارا ! به چه سبب امت محمد صلی الله علیه و آله را بر دیگر امت ها فضیلت دادی ؟ (191) خطاب رسید : به جهت ده خصلت عرض کرد : آن ده خصلت .
کدام است تا من امر کنم که بنی اسرائیل به آن عمل کند ؟ ندا رسید : نماز ، زکات ، روزه ، حج ، جهاد ، جمعه ، جماعت ، قرآن ، علم ، عاشورا .
موسی علیه السلام عرض کرد : پروردگارا ، عاشورا چیست ؟ ندا رسید : گریستن و تباکی کردن بر سبط محمد و مرثیه و عزاداری بر مصیبت آن مظلوم ، یعنی اباعبدالله علیه السلام .
ثواب آه کشیدن و اندوه برای امام حسین علیه السلام
امام جعفر صادق علیه السلام به ابان بن تغلب فرموده : آه کشیدن کسی که برای مظلومیت ما غمگین باشد تسبیح است و اندوه وی برای ما عبادت است و پنهان داشتن سر ما جهاد در راه خداست آن گاه فرمود : باید این حدیث را با آب طلا نوشته شود .

به سند متصل از ابو قولویه به اسناد خود از داود رقی گفت : نزد ابی عبدالله بودم ، آب خواست چون بنوشید گریه او را گرفت و چشمانش از اشک پر شد .
آن گاه فرمود : ای داود ، خدا لعنت کند قاتل حسین علیه السلام را ، هیچ بنده ای آب ننوشد که یاد حسین علیه السلام کند و لعن بر قاتل او فرستد مگر آن که خدای تعالی برای او هزار حسنه نویسد و صد هزار گناه او را محو کند و صد هزار درجه مقام او را بالا برد و چنان باشد که صد هزار بنده آزاد کرده است و خداوند او را خرم و خوشحال گرداند .
امام صادق علیه السلام به یاد امام حسین علیه السلام آب می نوشد
شیخ جعفر شوشتری رحمه الله می نویسد : یکی از علامت های ایمان به یاد آوردن سید الشهداء علیه السلام پس از نوشیدن آب است و این مطلب برای همه کسی نیست بلکه ، برای حضرت صادق علیه السلام که فرمود : انی ما شربت ماء باردا الا و ذکرت الحسین علیه السلام) .
من آب سرد نیاشامیدم مگر آن که به یادم آمد حسین علیه السلام .
کنت عند ابی عبدالله علیه السلام اذا استسقی الماء فلما شربه رایته قد استعبر و اغرور قت عیناه بدعومه .
در خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم ، آب طلبیدم و آشامید ، همین که آن را میل فرمود دیدم آن قدر گریه کرد تا چشمان مبارکش غرق اشک شد .
ثم قال لی : یا داود ! لعن قاتل الحسین ، فما من عبد شرب الماء فذکر الحسین و قاتله الا کتب الله له مائله الف حسنه ، و حط عند مائه الف سیئه ، و رفع له مائه اله درجه ، فکما ، اعتق مائه الف نسمه ، و حشره الله یوم القیامه ثلج الفواد .
تشنگی حضرت بسیار بوده ولی می خواست دشمان متوجه نشوند .
باری این که امام صادق می فرماید : هر وقت من آب بیاشامم امام حسین علیه السلام به یادم می آید به سبب تشنگی شدیدی است که اماما حسین علیه السلام در کربلا به آن مبلا شد .
تشنگی حضرت به حدی رسیده بود که جبرئیل علیه السلام به حضرت آدم خبر داد گفت : چنان تشنه می شود که از تشنگی چشمش آسمان را نمی بیند .
حضرت چنان تشنه شده بود که زبانش از تشنگی مجروح شده بود ولی به این حالت و این شدت از تشتنگی نمی خواست دشمانش بدانند که حضرت تشنه است ولی دشمنان فهمیدند ، چون نهری از شط و فرات نزدیک

حضرت بوه یا بناه به نقلی شط فرات در آن زمان
نزدیک بوده به طوری که حضرت شط را می دیده است .
حضرت نگاهی به آن کرد فهیمدند که حضرت تشنه است ، ظالمی گفت :
یا حسین : الا تنظر الی الفرات کان بطونه الحیاة و الله لا تذوقه او تموت عطشا (192)
امام صادق علیه السلام فرمود : آبش بده
راوی می گوید : من همسفر حضرت صادق علیه السلام بودم در راه مکه دیدم شخصی در زیر سایه درخت افتاده ، حضرت فرمود : برو مبادا از تشنگی افتاده بادش می گوید پیاده شدم و رفتم عرض کردم : یا بن رسول الله ، نصرانی است و از تشنگی افتاده است فرمود : آبش بده حضرت فرمود : آب دادن به این نصرانی ثواب دارد پس مسلمان به مسلمان آب بدهد اجر دارد ، مسلم به کافر اجر داد ، کافر به مسلم ولو تخفیف گناه و عذاب به کافر ولو تخفیف عذاب باشد .

عطوفت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به حیوانات

پیغمبر صلی الله علیه و آله و آله مشغول وضو بود ، گربه ای از راه گذشت و به آب نگاه کرد فرمود : معلوم است گربه تشنه است وضو را گذاشت و آب را نزد گربه گذاشت گربه آب خورد و حضرت از پس مانده آب گربه وضو را تمام کرد . (193)

آری در ظاهر یزید حسین علیه السلام و انصارش را کشت اما در باطن امام حسین علیه السلام یزید و همه بنی امیه را بدتر ار هزار مرتبه کشتن کشت ، یزید آنها را یک روز کشت و امام حسین علیه السلام او و قومش را تا ابد و هر روز کشت .
از تو می پرسم : کدام غلبه و پیروزی برتر و کدام کشتن بزرگ است این فلسفه را حتی ملل غیر اسلامی نیز درک کرده اند و مستشرق آلمانی مسیو ماریین نیز به این نکته اشاره کرده است . (194)
امام حسین علیه السلام از عرب بود اما امروز دیگر مخصوص عرب نیست ، بلکه مکتب او سرلوحه نهضت ها و ملت ها و معیار حق و باطل است و عجم او را از عرب بیشتر دوست می دارد .
امام یزید که پادشاه عرب بود ، عرب از مشرق تا مغرب او را طرد کرده و انتسابش را برای خود ننگ شمرده است . (195)

آفرین بر تو

باز در خاطره ها یاد تو ای رهبر عشق
شعله سرکش آزادگی افروخته است
یک جهان بر تو و بر همت مردانگی ات
از سر شوق و طلب دیده جان دوخته است
نقش پیکار توو در صفحه تاریخ جهان
می درخشد چو فروغ سحر از ساحل شب
رسم آزادی و پیکار حقیقت جویی
همه جا صفحه تابنده آیین تو بود
آنچه بر ملت اسلام حیاتی بخشد
جنبش عاطفه و نهضت خونین تو بود
تا زخون تو جهان شود از بنده آزاد
بر سر ایده انسانی خود جای دادی
در ره کعبه حق جویی و مردی و شرف
آفرین بر تو که هفتاد و دو قربان دادی
جان به قربان تو ای رهبر آزادگی و عشق
که روانت سر تسلیم نیاورد فرود
زان فداکاری مردانه و جانبازی پاک
جاودان بر تو و بر عشق و وفای تو درود .

هرزگی دشمنان پس از شهادت

یکی از مهمترین عوامل و علل پیش افتادن قیام حسینی و نهضت مقدس عاشوار فصلی است که پس از شهادت امام و یارانش بدن ضمیمه شد و با اسرای اهل بیت علیهم السلام از سویی و شهیدان کربلا از سوی دگیر این قیام به دنیا معرفی شد دشمنان تا توانستند پس از شهادت امام علیه السلام و تمام شدن کار هرزگی کردند بدن های شهدا را عریان کردند لباس هایشان را به غارت بردند بدن ها را زیر سم اسب ها کوبیدند ، سرها را بالای نیزه ها بر افراشتند با اسران داغدیده تندی و درشتی کردند بر لب های خشکیده چوب زدند ، این هرزگی ها از کربلا شروع شد و تا شام ادامه یافت و شخص یزید در این هزرگی ها شرکت کرد اما اسیران اهل بیت با کمال بزرگواری چنان که گویا هیچ مصیبتی ندیده اند به هر جا رفتند سخن از پیروزی خویش و رسوایی دشمن گفتند و روزی که همه مردم آنها را شکست خورده و از میان رفته و دشمنان را پیروز می دیدند ، آنان خود را سرافراز و کامیاب و دشمن مغرور را بدبخت و رسوای تاریخی معرفی می کردند . (196)

امام حسین علیه السلام به واسطه شخصیت عالیقدر و به واسطه شهادت قهرمانه اش ، مالک قلب ها و احساسات صده میلیون انسان است اگر کسانی که بر این مخزن عظیم و گرانقدر احساسی و روحی گمارده شدند - یعنی سخنرانان مذهبی - بتوانند از این مخزن عظیم در جهت هم شکل کردن و هم رنگ کردن روح ها با روح عظیم حسینی بهره برداری صحیح کنند ، جهان اصلاح می شود .
راز بقای امام حسین این است که نهضتش از طرفی منطقی است و از ناحیه منطق حمایت می شود و از سوی دیگر در عمق احساسات و عواطف راه یافته است ائمه اطهار که به گریه بر امام حسین سخت توصیه کرده اند ، حکیمانه ترین دستورها را داده اند این گریه هاست که نهضت امام حسین علیه السلام را در اعماق جان مردم وارد می کند تکرار می کنم به شرط آنکه گروهی که بر این مخزن عظیم گمارده شده اند بدانند چگونه بهره برداری کنند . (197)

و ای عبرة لاولی الابصار اعظم من کون ضریح الحسین علیه السلام حرما معظما و قبر یزید بن معاویة مزبلة .
چه عبرتی برای صاحبان بصیرت بزرگتر از این که حرم حضرت امام حسین علیه السلام بزرگ و با جلال تر است و یزید آن روز سلطنت ظاهری را صاحب بود ولی آثاری از او باقی نمانده و قبر وی مزبله است .
حسین علیه السلام و فزرندانش همه برای رضای خدا از خود گذشتند و از آنها تنها علی بن الحسین علیه السلام ماند او هم در آن زمان مریض بود ، مصلحت خداوند به اولاد آن بزرگوار برکت داد و در دنیا پخش شدند . (198)

ای کاخ دین زقیام تو استوار

دنیا زد دود ظلم و ستم تیره گشته بود
آیین حق و رسم دین الهی شکسته بود
طغیان نفس سرکش بد سیرتان دهر
پیوند دین حق و عدالت گسسته بود
زین کشمکش غبار مذلت به آسمان
می رفت و چهره اسلام شد نهان
متروک شد عمل به حکم خدا و پیمبرش
مردان حق ببرند مردمان
ناگه به پای خاست نگهبان مرز دین
ویرانه ساخت خانه گمراهی مبین
آهنگ جاودانه او در جهان هنوز
در گوش روزگار همی افکند طنین
ای کاخ دین زقیام تو استوار
اسلام از وجود تو گردیده پایدار
بر فرق کاینات بود پرچمت بلند
هستی همیشه تا که به پاست روزگار
حجت کشفی

فصل دوم : نظر دانشمندان اهل سنّت

1- محمد علی جناح موسس کشور پاکستان

هیچ نمونه ای از شجاعت و فداکاری و شهامت بهتر از آن که امام حسین علیه السلام نشان داد در جهان پیدا نمی شود ، به عقیده من تمام مسلمانان جهان باید از شهیدی که خود را در سرزمین عراق قربان نمود پیروی کنند و از مکتبش سرمشق بگیرند .

2- عبدالله علائلی دانشمند و نویسنده معروف اهل تسنن

هر کس در زندگی دو روز دارد : روز زنده شدن و روز مرگ ، ولی تو ای حسین تنها یک روز داشتی : روز زنده شدن و حیات ، زیرا تو هرگز نمردی ، تو جان شیرین خود را بر سر عقیده پاک و هدف بزرگ و آرمان مقدس خویش نهادی .
به همین دلیل تا حق و حقیقت و اسلام در جهان زنده است تو هم زنده ای . (199)

3- سخن شیخ محمد محمود مدنی

شیخ محمد محمود مدنی استاد و رئیس دانشکده شریعت دانشگاه از هر می گوید :
امام حسین علیه السلام شهید نمونه و برجسته مجاهدان راه خدا دید بال و پر شکسته و باطل از چهار سو راه را بر آن بسته است خود را دید که شاخ درخت نبوت و پسر آن امام شیر دلی است که هرگز از بیم و ذلت سر به زیر نینداخت .
خود را دید که برطرف کردن این حزن و اندو0 و از میان بردن این تاریکی ها از او خواسته شده است صدایی از اعماق دلش او را ندا می کرد : تو ای پسر پیغمبر ، برای رفع این شداید هستی خدا با جد تو تاریکی ها را برطرف و حق را ظاهر و باطل را باطل ساخت تا بر او این آیه نازل شد (اذا جاء نصر الله والفتح)
و مردم گروه گروه در دین خدا وارد شدند پدر تو همان شمشیر برنده ای بود که در نیام نرفت تا گردن های مشرکان را ذلیل توحید ساخت .
برخیزد اباعبدلله مانند پدر و جدت جهان کن و از دین خدا حمیایت کن ، و ستم کاران را دفع کن و زمین را از پلیدی بغی و ستم پاک ساز .
خاندان اصحاب تو خوار شده اند و بانوان و فقرا و اطفال و یتیمان و بیوه زنان بیچاهر گشتند .
پس چه کسی این همه گرفتاری و پریشانی و فشار و ظلم و ستم را برطرف می سازد اگر تو برطرف نسازی ؟ و چه کسی برای نجات امت قیام می کند اگر تو قیام نکنی ؟ گویی امام حسین علیه السلام این صداها را از اعماق دلش می شنید که او را به این ندای موثر ندا می کرد ، و شب و روز به او اصرار می ورزید .
پس امام حسین علیه السلام چاره ای جز پاسخ به این ندا و اجابت این صدا نداشت و به کسانی که او را از قیام باز می داشتند و می ترساندند التفاتی نکرد و شدت و قساوت دشمن او را از جهاد در راه خدا باز نداشت ، زیرا او مجاهدی بود که به امر خدا قیام کدر و برایش تفاوت : داشت که به ظاهر مغلوب باشد یا منصور ، چون هر دو حال برایش شرافت بود (هل تربصون بنا الا احدی الحسنیین)(200)
پس او در راه خدا و حق شهید شد و دشمن به لعنت خدا و فرشتگان و مردم گرفتار شد و او به بزرگ ترین درجات در نزد خدایش رستگار شد : (مع الذین انعم الله علیهم من النبیین و الصدیقین و الشهدائ والصالحین) (201)

4- نویسنده اهل سنت

یکی از نویسندگان اهل سنت پس از آن که شرایط و اوضاع عصر امام حسن مجتبی علیه السلام با عصر امام حسین علیه السلام شرح داده می گوید :
ما نمی توانیم بگوییم امام عازم بود با یزید بیعت نکند و هر چند کشته شود ، زیرا ممکن نبود امام با یزید بیعت کند ، و اگر بیعت می کرد و مردم او را امام به حق می شمردند و او برای تغییر دین فرصت می یافت از این جاست که گفته اند :
ان الحسن فدی دین جده بنفسه واهله و ولده و ما تزلزلت ارکان دوله بنی امیه الا بقتل الحسین علیه السلام .
یعنی : حسین علیه السلام جان خود و اهل و اولاد خویش را فدای دین جدش کرد و ارکان دولت بنی امیته متزلزل نشد مگر به کشتن امام حسین علیه السلام .
همین نویسنده در جای دیگر می گوید :
دولت بنی امیه پس از شهادت آن حضرت دیری نپایید و شصت و چند سال را به پایان نرساند و کشتن امام درد کشنده ای شد که در اندام حکومت آنان جا گرفت تا سرانجام آنان را هلاک کرد و خونخواهی امام فریادی بود که دل ها و گوش های مردم با آن فتح می شد .
با توجه به این مصالح و اوضاع و اصول و ملاحظه مقام امام ، آیا کسی می تواند در ضرورت این قیام تردید کند ؟ و آیا حتی با قطع نظر از مقام امامت اشکالی دارد که امام همین برنامه ای را که اجرا کرد با پیش بینی عاقبت کار انجام دهد .
تفاوت نمی کند که فواید و آثار را نتایج قیام بگوییم یا هدف بشماریم ، بحث لفظی نداریم ممکن است به این تغییر ادا کنیم که : این فواید و آثار ، حکمت تعبد و تکلیف امام به شهادت است و ممکن است بگوییم : این فواید و آثار ، هدف و قیام و قبول شهادت است . (202)

رمز قرآن از حسین آموختیم
هر که پیمان با هو الموجود بست
گردنش از قید هر معبود درست
ما سوی الله را مسلمان بنده نیست
نزد فرعونی سرش افکنده نیست
عقل گوید شاد شو آباد شود
عشق گوید بنده شود ، آزاد شو
عشق را آرام جان حریت است

ناقه اش را ساربان حریت است
آن امام عاشقان پور بتول
سرور آزادی زبستان رسول
الله الله بای بسم الله پدر
معنی ذبح عظیم آمد پسر
بهر آن شهرزاد خیر العمل
دوش ختم المرسلین نعم الجمل
در میان امت آن کیوان جناب
همچو حرف قل هو الله در کتاب
چون خلافت رشته از قرآن گسیخت
حریت را زهر اندر کام ریخت
خواست آن ، سر جلوه خیر الامم
چون سحاب قبله باران از کرم
بر زمین کربلا بارید و رفت
لاله در ویرانه ها کارید و رفت
تا قیامت قطع استبداد کرد
موج خون او چمن ایجاد کرد
مدعایش سلطنت بودی اگر
خود نکردی با چنین سامان سفر
دشمنان چون ریگ صحرا لا تعد
دوستان او به یزدان (203) هم عدد
سر ابراهیم و اسماعیل بود
شرح آن جمال را تفصیل بود
تیغ بهر عزت دین است و بس
مقصد او حفظ آیین است و بس
خون او تفسیر این اسرار کرد
ملت خوابیده را بیدار کرد
تیغ چون ال از میان بیرون کشید
از رگ ارباب باطل خون کشید
نقش الا الله در صحرا آموختیم
زآتش او شعله ها اندوختیم
شوکت شام و فر بغداد رفت
دولت غرناطه هم بر باد رفت
تا ما از خیمه اش لرزان هنوز
تازه از تکبیر او ایمان هنوز

ای صبا ای پیک دور افتادگان
اشک ما را بر مزار او رسان (204)

فصل سوم : نظر دانشمندان غیر مسلمان

1- مهاتما گاندی بنیانگذار هند نوین

من برای مردم هند طلب تازه ای نیاورده ام تنها نتیجه ای را که از مطالعات دامنه دار خود در تاریخ زندگی قهرمانانان کربلا به دست آودره بودم به ملت هند تقدیم کردم و اگر بخواهیم هند را نجات دهیم باید همان راهی را بپیمایم که حسین بن علی علیهماالسلام پیمود . (205)

2- ل . م . بوید

در طی قرون افراد بشر همیشه جرات و پر دلی و عظمت و روح و بزرگی قلب و شهامت روانی را دوست داشته اند و در اثر همین هاست که آزادی و عدالت هرگز به نیروی ظلم و فساد تسلم نمی شود این بود شهامت و این بود عظمت امام حسین و من مسروم که در چنین روزی با کسانی که این فداکاری عظیم را از جان و دل ثنا می گویند و شرکت کرده ام ، هر چند که 1300 سال از تاریخ آن گذشته است . (206)

3- واشنگتن ایرونیک مورخ آمریکایی

برای امام حسین علیه السلام ممکن بود که زندگی خود را با تسلیم شدن به اراده یزید نجات بخشد ، لیکن مسوولیت پیشوایی و نهضت بخش اسلام اجازه نمی داد که او یزید را به عنوان خلافت بشناسد او به زودی خود را برای قبول هر ناراحتی و فشاری به منظور رها ساختن اسلام از چنگال بنی امیه آماده ساخت در زیر آفتاب سوزان سرزمین خشک و در روی ریگ های تفتیده عربستان روح حسین فناناپذیر است ای پهلوان و ای نمونه شجاعت و ای شهسوار من ، ای حسین . (207)

4- سر فردریک جیمس

درس امام حسین و هر پهلوان شهید دیگر این است که در دنیا اصول ابدی عدالت و ترحم و محبت وجود دارد که تغییر ناپذیرند و همچنین می رساند که هر گاه بدی مقاومت کند و بشر در راه آن پافشاری نماید آن اصول همیشه در دنیا باقی و پایدار خواهد ماند . (208)

5- پرفسور ادوارد براون

آیا اقلیتی پیدا می شود که وقتی درباره کربلا سخن می شنود آغشته با حزن و الم نگردد ؟ حتی غیر مسلمانان نیز نمی توانند پاکی روحی این جنگ اسلامی در تحت لوای آن انجام گرفت را انکار کنند . (209)

6- گیبون مورخ مشهور

در طی قرون آینده بشر و در سرزمین های مختلف شرح صحنه حزن آور و مرگ حسین علیه السلام موجب بیداری قلب خون سردترین خوانندگان خواهد شد .

7- چارلز دیکنز

اگر منظور امام حسین علیه السلام جنگ در راه خواسته های دنیایی خود بود من نمی فهمم چرا خواهران و زنان و اطفالش به همراه او بودند ؟ پس عقل چنین حکم می کند که او تنها به خاطر اسلام فداکاری کرد . (210)

8-مسیو ماریین

همچنین مسیو ماریین می گوید :
بزگترین دلیل بر این که حسین علیه السلام به قتلگاه رفت و ابدا قصد سلطنت و ریاست نداشت این است که حسین علیه السلام با آن علم و سیاست و تجربه که در عهد پدر و برادر در مقاتلت با بنی امیه حاصل نموده بود می دانست که با عدم موجودی اسباب خود و آن همه اقتدار یزید مقاومت با او ممکن نیست . دیگر آنکه حسین علیه السلام بعد از پدر پیش گویی از کشته شدن خود می نمود و از آن ساعتی هم که از مدینه حرکت کرد بی پرده به آواز بلند می گفت که من برای کشته شدن می روم و به جمع همراهان خود همین را محض اتمام حجت بیان می کرد که هر کس به طمع جاه و مال با او بیعت کرده ترک همراهی او را گیرند و ورد زبانش این بود : من راه قتلگاه در پیش دارم .

چنان که گفتیم : در استراسبورگ فرانسه مرکزی وجود دارد برای مطالعه در مذهب شیعه دوازده امامی باید گفت که وابسته است به یک مذهب بزرگ تر برای مطالعع دانشمندان آن مرکز دواطبانه است و هیچ یک از دانشمندانی که در این مرکز کار می کنند از کسی مزد یا پاداش دریافت نمی کنند آنچه آنها را وادار کرده که در مذهب شیعه مطالعه کنند دو چیز است : اول عشق به مطالعه در مذهب شیعه دوازده امامی . دوم این که هم آنها استادان دانشگاه یا دانشمندان وابسته به انستیتوهای علمی هستند و هر کدام از مطالعه خود برای پیشرفت کارشان نتیجه می گیرند .
یکی از دانشمندان آن مرکز (فرانسیسکو گابریلی)نشان داده که ، کشته شدن امام حسین علیه السلام در روز دهم محرم سال 61 هجری به شرحی که تا این جا گفته شد و دنباله آن خواهد آمد و از عواملی اصلی توسعه مذهب شیعه بوده و قسمت اعظم تبلیغات آل بویه بر مبنای چگونگی کشته شدن حسین علیه السلام و خویشاوندان و دوستان استوار بوده است .
فرانسیسکو گابریلی استاد دانشگاه رم راجع به اثر کشته شدن امام حسین علیه السلام در توسعه مذهب شیعه می گوید : سلطان آل بویه تبلیغات خود را برای توسعه مذهب شیعه بر اساس وقایع روز دهم محرم سال 61 هجری قرار داده بودند و آن تبلیغات آن موثر بود که آنها برای توسعه مذهب شیه ضرروی ندیدند که به زور متوسل شوند . (211)

بزرگ فلسفه قتل شاه دین است
که مرگ سرخ به از زندگی ننگین است
حسین مظهر آزادگی و آزادی است
خوشا کسی که چنینش مرام و آئین است
نه ظلم کن به کسی نی به زیر ظلم برو
که این مرام حسین است و منطق دین است
ببین که مقصد عالی وی چه بد ای دوست
که درک آن سبب عز و جاه و تمکین است
زخاک مردم آزاده بوی خون آید
نشان شیعه و آثار پیروی این است (212)

10- آثار وجودی امام حسین علیه السلام در نظر دکتر جوزف

دکتر رینو جوزف مستشرق معروف فرانسوی (م : 1867 م) که چندین کتاب عربی منتشر به لغت فرانسه ترجمه کرده و در کتاب خود اسلام و مسلمانان که به عربی ترجمه شده (الاسلام و المسلون) و روضه خوانی هیئت های عزا نگاشته و به فواید این مراسم از جنبه سیاست و اخلاق و تربیت و کمال مرکزیتی که ایران در جامعه شیعه دارد اشاره کرده و پیشرفت و بقای مذهب شیعه را بخصوص در بعض نقاط مثل هند مربوط به سوگواری سیدالشهداء دانسته و اظهار کرده که با حفظ این مراسم جمعیت و شوکت و ترقی شیعه در آیند بیشتر خواهد شد .
این شرق شناس ضمن اشاره به اوقاف و وجوه بسیاری که شیعه در راه برگزاری عزاداری حسینی صرف می کند می گوید :
مذاهب دیگر به اندازه شیعه در راه تبلیغ و دعوت به دنی بذل مال نمی کنند و مصارفی که شیعه دارد شاید سه برابر مصارفی باشد که سایر فرق اسلام در این راه مصرف می کنند و اگر یک نفر شیعه در دورترین نقاط هم باشد یک نفری این مراسم را از تشکیل مجالس روضه و انفاق به فقرا و اطعام و غیره اجرا می کند و در حقیقت به دعوت و تبلیغ می پردازد ، منبر و وعظ و خطابه در تربیت خطبا و وعاظ و گویندگان توانا و پرورش اخلاق عوام و آشنا کردن به علوم و معارف موقعیت خاصی دارد .
تمام مسائل در منابر مطرح می شود به نوعی که عوام شیعه از سایر فرقه ها به عقاید و مذهب خود آشناترند و اگر در اقطار عالم نظر کنیم در هیچ جامعه ای مانند شیه زمینه ترقی علمی و صنعتی و اقتصادی فراهم نیست و شیعه بیشترین فرقه و آمادگی آنها برای کسب علوم و صنایع جدید بیشتر است ، چنانکه تعداد کارگر در میان شیعه به نسبت جمعیت بیشتر است .
شیعه دین خود را با شمشیر پیش نبرده بلکه با نیروی تبلیغ و دعوت پیشرفت کرده و اهتمام آنها به برگزاری مراسم سوگواری موجب شده که تقریبا دو سوم مسلمانان و بلکه گروه هایی از هنود و محبوس و سایر ادیان نیز با آنها در عزای حسین علیه السلام شرکت می کنند . (213)
بر این اساس ممکن است بگوییم جمعیت شیعه در آینده از سایر فرق بیشتر می شود شیعه با این مجالس و مراسم که دیگران هم در آن شرکت می جویند توانسته در ملل و اهل مذاهب دیگر نفوذ کند و اصول مذهب خود را به دیگران تبلیغ نماید و این همان اثری است که سیاستمداران غربی برای پیشرفت دین مسیح با صرف اموال بسیار آرزو می کنند .
سپس راجع به هیئت ها و پرچم ها و علامات عزا و فواید آن شرحی می

نگارد و تاثیر این شعائر را در اتحاد و زیارتی شوکت و استقلال و اتحاد متذکر شده می گوید :
از امور طبیعی و فطری که موید شیعه است این است که هر کس به طبع فطرت خود و طرفدار مظلوم است و مایل مظلوم را یاری کند این نویسندگان اروپایی هستند که در کتابهایشان تفصیل شهادت امام حسین علیه السلام و اصحابش را می نویسند و مظلومیت امام حسین علیه السلام و اصحابش و ستمگری حسین علیه السلام را نمی برند مگر با نفرت هیچ چیز نمی تواند جلو این امور فطری و ادراک وجدانی بشر بایستد و مانع پیشرفت مذهب شیعه شود . (214)

11- گفتار مادام انگلیسی در مظلومیت امام حسین علیه السلام

در دایرة المعارف قرن نوزدهم فرانسه مقاله بسیار مفصلی از خانم دانشمند انگلیسی با عنوان (سه شهید)آمده که خلاصه آن این است که سه نفر در تاریخ بشریت برای اعلای کلمه حق جانبازی و فداکاری کردند که از سایر فداکاران و جانبازان گوی سبقت ربودند :
اول - سقراط حکیم یونانی در آتن .
دوم - حضرت عیسی بن مریم علیه السلام در فلسیطن (215)
سوم - حضرت حسین علیه السلام فرزند زاده محمد صلی الله علیه و آله پیغمبر مسلمانان آن گاه نوشته است :
تاریخ و حالات و چگونگی شهادت و جانبازی و فداکاری حسین علیه السلام از آن دو نفر (یعنی سقراط و عیسی) قوی تر و مهم تر بوده است ، به همین جهت به سیدالشهداء ملقب شد زیرا سقراط و حضرت مسیح تنها در راه حق به تفدیه جان خود حاضر شدند ولی امام حسین علیه السلام جالا وطن کرد در بیابانی دور از جمعیت در محاصره دشمن واقع شد و عزیزترین عزیزانش که از دست دادن هر یک از آنها از سر دادن خودش مهم تر بوده فدای حق کرده به دست خود مقابل دشمن فرستاد و همه آنها را قربانی راه حق نمود بزرگترین دلیل بر اثبات مظلومیت حسین علیه السلام قربانی دادن بچه شیر خواره اش بود که در هیچ تاریخی سابقه ندارد ، بچه شیرخواری را برای طلب آب (بی قسمت و قدر)بیاورد و آن قوم دغا عوض دادن آب او را طعمه تیر ، جفا قرار دهند این عمل دشمن مظلومیت حسین علیه السلام را اثبات کرد و به همین نیروی مظلومیت بساط عزت خاندان مقتدر بنی امیه را برچید و رسوای عالمشان کرد در اثر جانبازی های او و اهل بیت دین بزرگ محمدصلی الله علیه و آله حیات نوینی به خود گرفت . (216)

تابع اهل ستم گشتن بود عار حسین
درس آزادی به دنیا داد رفتار حسین
بذر همت در جهان افشاند افکار حسین
جان خود را از ره صدق و صفا از دست داد
زین سبب تا حشر باشد گرم بازار حسین
حق و باطل را به خون خویش کرد از هم جدا
آری آری تا ابد برجاست آثار حسین
زندگی پیکار باشد در ره اندیشه ها
باشد این گفتار شیرین و گهربار حسین

گر نداری دین به عالم لا اقل آزاده باش
این کلام نغز می باشد زگفتار حسین (217)

بخش سوم : علم امام علیه السلام

فصل اول : امام کیست ؟

امام کیست ؟

امام و پیشوا به کسی گفته می شود جلو جماعتی افتاده ، رهبری ایشان را در یک مسیر اجتماعی با مرام سیاسی یا مسلک علمی یا دینی بر عهده گیرد و البیته به واسطه ارتباطی که در زمینه خود دارد در وسعت وضیق تابع زمینه خواهد بود .
آیین مقدس اسلام زندگانی عموم بشر را از جهت در نظر گرفته ، فرمان می دهد از جهت حیات معنوی مورد بررسی قرار داده و راهنمای مفید و در حیات صوری نیز از جهت زندگی فردی و اداره آن مداخله می کنند چنان که از جهت زندگی اجتماعی و زمامداری حکومت مداخله می کند بنابر جهاتی که شمرده شد امامت و پیشوایی دینی در اسلام از سه جهت ممکن است مورد توجه قرار گیرد : از جهت حکومت اسلامی و از جهت رهبری و ارشاد حیات معنوی .
شیعه مقتد است چنان که جامعه اسلامی به هر سه جهت نامبرده نیاز مسندی ضروری دارد کسی که متصدی اداره جهات نامبرده است و پیشوایی جماعت را در آن جهات به عهده دارد از ناحیه و رسول باید تعیین شود و البته پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز به امر خدا تعیین فرموده است . (218)

امام است که حلال خدا را حلال می داند و حرامش را حرام ، حدود را اقامه از دین خدا دفاع می کند و به راه عبادت می کند ، با حکومت و بینه خوب و حجت رسا .
امام خورشید تابانی است که نورش جهان را فراگیرد و اندر افقی است که دیده و دست ها بدن نرسند .
امام ماه تابنده و چراغ فروزنده و نور طلوع کننده و اختر رهنما است در تارهای شب تاریک و دلیل هدایت و نجات بخش از هلاکت .
امام شعله ای است بر سر تپه و گرم کننده هر پناهنده است دلیل است در مهلکه وهر کس از او جداست نابود است .
امام ابری است و بارانی تند و آسمانی سایه بخش و زمینی است همواره و چشمه ای جوشان و استخر و بوستان ا ست .
امام امینی است رفیق و پدری است مهربان و برادری است هم زاد و چون مادری برای فرزند صغیر و دلسوز .
امام امین خداست در زمین میان خلقش و حجت اوست بر بندگانش و خلیفه اوست در بلادش و دعوت کننده به خدا و دفاع کننده از حریم اوست .
امام از گناهان پاک واز عیوب مبراست به علم مخصوص و بردباری موسوم است ، نظام دین و عزت مسلمانان و خشم بر منافقان و نابودی کفار است . (219)

ابوبصیر می گوید : از امام کاظم علیه السلام پرسیدم : فدایت شوم امام را چگونه می توان شناخت ؟ حضرت در پاسخ فرمود :
نخست این که پدر امام او را در میان مردم به امامت نصب کند ، زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله امیرالمومنین علی علیه السلام را به امامت منصوب کرد .
چنان که هر امامی باید امام پس از خود را به مردم معرفی کند .
دوم : هر چی از او بپرسی توانایی پاسخ داشته باشد .
سوم : تو ساکت باشی و امام به سخن ابتدا کند (منظور تو را بگوید) ، یعنی از ما فی الصغیر تو آگاه باشد .
چهارم : مردم را از حوادث آینده خبر دهد .
پنجم : با هر یک از مردم با زبان خود آنان سخن بگوید .
به امام کاظم علیه السلام گفتم : فدایت شوم امام باید به هر زبانی تکلم کند ؟ فرمود : آری ، زبان پرنده را هم می داند سپس فرمود : اکنون پیش از آن که از جایت حرکت کنی علامت آن را به تو عطا خواهم کرد ، طولی نکشید که دیدم مردی نزد امام آمد که اهل خراسان بود و به زبان عربی با امام علیه السلام سخن گفت حضرت پاسخ او را به فارسی فرمود : آن مرد خراسانی گفت : من به زبان فارسی با تو گفت و گو نکردم برای این که شاید شما کاملا زبان فارسی را ندانی .
حضرت فرمود : سبحان الله ، اگر من نتوانم جواب تو را بگویم پس چه فضیلتی بر تو خواهم داشت ؟ !
آن گاه امام علیه السلام به من فرمودن ای ابومحمد ! امام آن است که کلام همه مردم و پرندگان و حیوانات و هر جانداری بر او مخفی نباشد ، کسی که این خصلت ها در وجود او نباشد امام نیست . (220)
عن ابی بصیر قال : قال ابوعبدالله علیه السلام :
ای اممام لا یعلم ما یصیبه والی ما یصیر ، فلیس ذلک بحجة الله علی خلقه .
امام صادق علیه السلام فرمود : آن که از حوادث و پیش آمدهای آینده خود آگاه بناشد ، امام نیست . (221)

خبرهای غیبی که از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام به ما رسیده و در کتب سنی و شیعه ضبط شده است بسیار است .
بعضی از مسلمانان بوده و هستند که وجود این فیض الهی را در نهاد افراد برگزیده خداوند با دو دلی و تردید تلقی کردهه و می کنند ولی در گذشته بعضی از آنها پس از تحقق یافتن خبر غیبی به واقع امر پی برده از تردید خود نادم شدند و در پیشگاه الهی استتغفار کردند .
غرفه ازدی - که او را صحبه نیز می خواندند - از اصحاب رسول اکرم صلی الله علیه و آله و از اصحاب صفه است او کسی است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نسبت به معامله ای که انجام داده بود درباره اش دعای برکت فرمود غرفه می گوید :
در دل من نسبت به علی علیه السلام شک و تردید پدید آمد از این جهت که روزی با جمعی به همراه آن حضرت به زمین کربلا (شاطی ء الفرات) رسیدیم . علی علیه السلام از راه منحرف شد و در نقطه ای ایستاد ما نیز اطرافش ایستادیم .
حضرت با دست اشاره کرد و نقطه را نشان می داد و فرمود : این جا باز انداز کاروان آنهاست . این جا محل ریختن خون آنهاست این جا خوابگاه شتران آنها است پدرم فدای آن مظلومی که در زمین و آسمان جز خداوند بزرگ یار و یاوری ندارد غرفه از شنیدن این خبرهای غیبی دچار شک و تردید شد و در دل های می گفت : آیا آنچه حضرت خبر می دهد واقع می شود ک
او می گوید : پس از آن که امام حسین علیه السلام کشته شد من به همان سرزمین که مقتل شهیدان بود رفتم دیدم تمام آنچه را که امیرالمومنین علیه السلام فرموده بود واقع شده و در سخنان خود کوچکترین خطایی نداشته است .
پس از مشاهده آن صحنه از شک و تردیدی که آن روز به دلم راه یافته بود از خداوند طلب آمرزش کردم و دانستم که حضرت علی علیه السلام جز بر اساس پیمان الهی سخن نگفته است . (222)

علی علیه السلام در سال 39 هجری کشته شد اگر این خطبه را رسول اکرم صلی الله علیه وآله در سال آخر عمر خود القا کرده باشد خبر از 29 سال بعد داده است جالب آن که گفته آن حضرت تنها یک خبر غیبی نیست بلکه چند خبر است :
1- علی علیه السلام به مرگ طبیعی از دنیا نمی رود بکله کشته می شود .
2- قتل آن حضرت در ماه مبارک رمضان اتفاق می افتد .
3- در حال نماز کشته می شود .
4- با سم کشته نمی شود ، بلکه قتل آن حضرت با سلاح خواهد بود .
5- سلاح به سر اصابت می نماید نه به سینه یا پهلو .
6- خون ریزی به قدری شدید است که محاسن آن حضرت به خونش خضاب می گردد .
رسول اکرم صلی الله علیه وآله این خبر غیبی را در منبر با حضور بسیاری از مسلمانان در کمال صراحت و قاطعیت بیان کرد . حتی مطلب به قدری در ضمیر آن حضرت روشن و غیر قابل تردید بود که فرمود : گویی می بینم که درباره تواین قضیه اتفاق می افتد .
خبر دادن از وقوع چنین حادثه ای در 29 سال قبل از مجاری علمی ، تحصیلات دانشگاهی غیر ممکن است این علم غیبی است که به مشیت خداوند به پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله افاضه شده و رسول اکرم صلی الله علیه وآله بر اساس آن سخن می گوید جالب آن که رسول اکرم صلی الله علیه وآله وقوع این حادثه را بیش از یک بار اعلام کرده است . (223)

رسول اکرم صلی الله علیه وآله و اخبار غیب

روایات بسیاری از طرق شیعه و سنی رسیده است که رسول اکرم صلی الله علیه وآله و ائمه علیهم السلام در موارد متعددی از غیب و وقایع آینده خبر داده اند .
ماه رمضان نزدیک می شد ، رسول اکرم صلی الله علیه وآله خطبه مفصلی خوانده و ضمن آن از عظمت و معنویت ماه رمضان سخن گفت قسمتی از فرائض و سنن را توضیح داد و مردم را به ادای وظایفشان تشویق کرد .
علی علیه السلام می فرماید : ضمن خطبه پیغمبر به پا خاستم و پرسیدم : یا رسول الله ، چه عملی در ماه رمضان از همه برتر و بهتر است ؟ در جواب فرمود : اجتناب از گناه ، سپس رسول اکرم صلی الله علیه وآله گریه کرد ، گفتم : یا رسول الله ! چه چیز گریه ات آورد ؟ فرمود : گریه من برای مصیبتی است که در این ماه بر تو وارد می شود گویی می بینم که در پیشگاه خداوند نماز می گزاری و شقی ترین مردم ضربتی به سرت می زند که ریشت از آن ضربت به خون خضاب می شود علی علیه السلام گفتن یا رسول الله ! این حادثه در موقع سلامت دین من به من می رسد ؟ فرمود : بلی در سلامت دینت .

خبر رسول اکرم صلی الله علیه وآله از شهادت عمار یاسر

عمار یاسر از اصحاب رسول اکرم صلی الله علیه وآله است او در دوران زندگی خود از مشرکان صدمات بسیار دید و با حوادث سختی رو به رو شد عمای در جنگ صفین از سربازان امیرالمومنین علیه السلام بود و در همان جنگ به شهادت رسید پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله دو خبر درباره عمار داده بود که پس از گذشت سالیان دراز هر دو خبر جامه عمل پوشید نخست آن که خبر داده عمار یاسر به دست جمعیت ستمکار و ظالم کشته می شود و این خبر را مردم زیادی بی واسطه از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله حکایت تا جایی که بعضی از افراد می دانستند گروه حق و باطل در جنگ صفین قرار دارند .
خزیمة بن ثابت در جنگ جمل حاضر بود ، ولی دست به شمشیر نزد در جنگ صفین نیز حاضر بود و نجنگید نکرد و می گفت جنگ نمی کنم تا عمار کشته شد و ببینم کدام گروه او را می کشند ، زیرا من خود از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله شنیده ام که فرمود : کشنده عمار یاسر جمعیتی ستمکارند . پس از آن که عمار به دست لشکر معاویه کشته شد خزیمه گفت : اینک گروه گمراه را شناختم دست به شمشیر برد و به لشکر معاویه حمله کرد تا کشته شد .
خبر غیبی دوم که رسول اکرم صلی الله علیه وآله درباره عمار داده بود آخرین سهم او از دنیا بود عمار یاسر در روز صفین آب خواست ، برایش شیر آوردند گفت : پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله به من فرموده : آخرین نوشیدنی که از دنیا می نوشی شیر است سپس به میدان جنگ رفت و کشته شد این دو خبر غیبی در علم باری تعالی وجود داشت و خداوند پیغمبر اسلام را از آن آگاه کرد . (224)

تعبیر خواب هند جگر از زبان رسول خدا صلی الله علیه وآله

در مدینة المعاجز آمده است : هند جگر خوار معاویه صبحگاهی به خانه رسول خداصلی الله علیه وآله در آمد و به عایشه گفت : جوابی عجیب دیدم ، به عرض رسول خدا صلی الله علیه وآله برسان و تعبیر آن را بپرس و مرا آگهی ده ، در خواب دیدم خورشیدی تابان بر همه جهان مشرف بود و از آن خورشید ماهی تولید شد که جهان را در نور خود فرا گرفت و از آن قمر دو ستاره روشن زایید که نور آنها از مشرق تا مغرب را فرا گرفت آن گاه سحابی تاریک چون شبی ظلمانی متولد شد از آن ابر ظلمانی ، ماری سیاه به وجود آمد که نرم نرم به سوی آن دو ستاره همی می رفت تا هر دو را بلعید مردمان در حرمان آن دو ستاره تابان بگریستند و قرین حزن و اسف شدند عایشه را به حضرت رسول صلی الله علیه وآله معروض داشت رنگ و رخسار آن حضرت دگرگون گشت و سخت بگریست و فرمود : ای عایشه ، آفتاب روشن منم ، و ماه ، فاطمه دختر من است و دو ستاره ، حسن و حسین اند و ابر سیاه معاویه است ، و مار سیاه یزید است . (225)

1- خبر از سلطنت معاویه پس از مرگش .
2- حکومت حجاج بن یوسف ثقفی .
3- داستان خوارج و جنگ نهروآن
4- تعیین کسانی از اصحاب خویش که کشته ، یا به دار آویخته می شوند .
5- پیکار با عهد شکنان و منحرفان و بدعت گذاران : ناکثین ، قاسطین ، مارقین .
6- شمار کسانی که از کوفه برای نصرت در جنگ ها اهل بصره می آیند .
7- سرگذشت عبدالله بن زبیر و تعبیر از او به مرد فریب کار و حیله گر و که بدون درک مقصد همیشه اقدام می کد و با چنگ زدن به ریسمان دیانت ، دنیاطلبی را دنبال کرده و سرانجام به دار آویخته می شود .
8- پیدا شدن پرچم های سیاه از خراسان و تصریح به کسانی که از اهالی خراسان به طرفداری از حکومت عباسیان به پا می خیزند و معروف به بنی رزیق اند .
9- رهبرانی از نسل او در طبرستان ، چون الناصر والداعی و غیر آن دو .
10- کشته شدن نفس زکیه در مدینه و اظهار آن که محل کشته شدن نزدیک احجار زینت است و نیز خبر از کشته شدن برادر او در باب حمزه پس از آن ه پیروز می شود و دوباره شکست می خورد .
11- تصریح به داستان فرزند اسماعیل بن جعفر بن محمد علیهماالسلام و تعبیر از او به ذوالبداء و المسجی بالرداء .
توضیح آن که در بعضی روایات آمده است در امامت اسماعیل بدا شد و امامتی که به مشیت حق بنا بود به وی رسید تغییر کرد نیز در هنگام مرگ اسماعیل ، امام جعفر صادق علیه السلام ردایی روی او کشید و به شماری از بزرگان شیعه او را در بستر مرگ نشان داد تا همه یقین کنند که اسماعیل مرده است .
12- اشاره به سلطنت بنی بویه با بن گفتار : از دیلیمان بنوصیاد خروج می کنند تعبر آن حضرت به بنوصیاد برای آن بود که پدر ایشان مایه صید می کرد و با فروش آن زندگی می کرد و همچنین خبر داد که بنی بویه زوارء را تصرف می کنند و خلفا را کنار می زنند و در آن هنگام که درباره علی علیه السلام سخن می گفت مردی پرسید : حکومت آنان چه مدت طول می کشد ؟ حضرت فرمود : صد سال یا کمی بیش .
13- خبر دادن از این که فرزندان عبدالله بن عباس حکومت را اشغال خواهند کرد .
ابن ابی الحدید گواهی می دهد که امیرالمومنین علی علیه السلام حوادث

تا قیامت را می دانست و پدیده هایی که در پیش پای مسلمانان نمایان خواهد شد درک می کرد و آنچه پیش بینی می نمود همان بود که او تصریح کرد بنابراین صحیح است که فرمود : سلونی قبل ان تفقدونی . (226)

علامه حلی رحمه الله از پدرش نقل می کمند : علت این که در فتنه مغول ، اهل کوفه و حله و کربلا و نجف قتل و عام نشدند ، و از هجوم سربازان هلاکو مصون ماندند این بود که وقتی هلاکو به خارج بغداد رسید و هنوز شهر را فتح نکرده بود
بیشتر اهالی حله از ترس خانه های خود را ترک گفتند و به بطایح گریختند و تعدادی در شهر باقی ماندند از جمله پدرم و سید بن طاووس و فقیه بن ابی العز ، این سه نفر تصمیم گرفتند به هلاکو نامه بنویسند و صریحا اطاعت خود را از وی اعلام کنند نامه نوشتند و به وسیله یک فرد غیر عرب فرستادند هلاکو پس از دریافت نامه فرمانی به نام ایشان صادر کرد و گفت : به کسانی که نامه نوشتند بگویید اگر نامه را از صمیم قلب نوشته اید و دلهای شما با نوشته تان مطابق است نزد ما بیایید .
فرستادگان هلاکو به حله آمدند و پیا هلاکو را ابلاغ کردند اینان از ملاقات هلاکو بیمناک بوند زیرا نمی دانستند پایان کار چه خواهد شد .
پدرم به آن دو نفر گفت : اگر من به تنهایی نزد هلاکو بیایم کافی است ؟
گفتند : آری در معیت فرستادگان هلاکو حرکت کرد در آن موقع هنوز بغداد فتح نشده بود و خلیفه عباسی را نکشته بود وقتی پدرم به حضور هلاکو بار یافت به او گفت : چطور عباسی را نکشته بودند وقتی پدرم به حضور هلاکو بار یافت به او گفت : چطور به مکاتبه با من اقدام کردید و چگونه به ملاقات من آمدی پیش از آن که بدانی کار من و خلیفه به کجا می کشد ؟ از کجا اطمینان پیدا کردی که کار من خلیفه و به صلح نمی انجامد و ما او را ترک نمی گوییم ؟
پدرم در پاسخ گفت : اقدام به ما نوشتن نامه و آمدن من به حضور شما بر اساسی روایتی است که از امیرالمومنین علی علیه السلام به ما رسیده است .
حضرت علی علیه السلام در خطبه زوراء فرموده است : چه می دانی زوراء چیست ؟ سرزمین وسیعی است که در آن بناهای محکم پایه گذاری می شود مردم بسیاری در آن مسکن می گزینند . روسا و ثروت اندوزان در آن اقامت می کنند .
بنی عباس آن جا را مقر خود و جایگاه ثروت های خویش قرار می دهند زوراء برای بنی عباس خانه بازی و لهو است .
آن جا مرکز ستم ستمکاران و کانون ترس های دهشت زاست . جای پیشوایان گناهکار و امیران فاسق و فرمانروایان خائن است و جمعی از فرزندان فارس و روم به آنان خدمت می کنند در این محیط تیره و گناه

آلود و در شرایط ننگین و شرم آور ، اندوه عمومی و گریه های طولانی و شرور و بدبختی دامن گیر مردم زوارء می شود و گرفتار هجوم اجانب نیرومند می گردند اینان ملتی هستند که حدقه چشمشان کوچک است صورت های آنان مانند سپر طوق شده و لباسهایشان زره آهنین است سیمای جوانی دارند و پیشانی آنها فرمانروایی ست که از سرزمین اصلی خود آمده است او صدایی بلند و سطوتی نیرومند و همتی عالی دارد و هیچ شهری نمی گذرد مگر آن که فتح کند و هیچ علمی در مقابلش برافراشته نمی شود مگر آنکه سرنگونش می سازد بلا و عذاب بزرگ برای کسی است که به مخالفتش برخیزد او همچنان صاحب قدرت و نیرو است تا پیروزی نهایی نصیبش شود .
پدر علامه حلی پس از قرائت خطبه به هلاکو گفت : علی علیه السلام اوصافی را در خطبهع ذکر کرده و ما تمام آن را در شما می یابیم و به پیروزی شما امیدواریم به همین جهت نامه نوشتم و من به حضور شما آمده ام هلاکو اندیشه و فکر آقایان را به پاکی و حسن قبول تلقی کرد و فرمانی به نام پدر علامه نوشت و در آن مردم حله را مودر عنایت مخصوص قرار داد . طولی نکشید که هلاکو بغداد را فتح کرد و آخرین خلیفه عباسی (مستعصم) را به قتل رساند ، به طوری که دائرة المعارف بستانی نقل کرده متجاوز از دو میلیون نفر در این حادثه خونین کشته شدند اموال فراوانی به غارت رفت و خانه های زیادی طعمه حریق شدو سرانجام آشکار شد که علمای حلی خطبه علی علیه السلام را به خوبی فهمیده و به درستی آن را با هلاکو و لشکریانش تطبیق داده بودند تشخیص صحیح و اقدام به موقع آنان جان مردم حله و کوفه نجف و کربلا را از خطر مرگ قطعی نجات داد و از کشتار دسته جمعی آنان جلوگیری کرد .

فتح بغداد

شهر بغداد را منصور دوانیقی (از خلفای عباسی) بنا کرد او در سال 145 ق ساختمان شهر را آغاز کرد و هزاران مهندس و معمار و بنا و کاگر فنی در آن به کار گمارده و در سال 149 ق ساختمان شهر پایان پذیرفت .

خبر دادن امام علی علیه السلام از پانصدسال بعد

هجوم هلاکو خان و لشکریانش به شهر بغداد و سقوط شهر به دست آنان به سال 656 ق اتفاق افتاد و در واقع بین بنای شهر بغداد به فرمان منصور دوانیقی و فتح بغداد به دست هلاکو و لشکریانش متجاوز از پنج قرن فاصله بوده است .
علی علیه السلام در سال 39 هجری به شهادت رسید و اگر فرض کنیم آن خطبه در سال آخر عمر خود القا کرده باشد باید گفت : امیرالمومینی علیه السلام در سال 39 ضمن سخنان خود از فاجعه خونین و حادثه وحشت زایی خبر داده است که 617 سال بعد به وقوع می پیوندد .
اگر قلم به دست بگیرید و با دقت حضرت علی علیه السلام را تجزیه کنید ، می بیند کلام آن حضرته حاوی چندین خبر غیبی است او پیش از آن که از هجوم هلاکو و سقوط بغداد خبر بدهد از خبرهای غیبی دیگری که قبلا واقع خواهد شد خبر داده است شهد بغداد در زمین زوراء تاسیس می شود ، عمارات ، محکمی در آن بنا می گردد ، بنی عباس آن را اقامتگاه خود قرار می دهند مردم زیادی در آن سکونت می کنند ، روسا و ثروتمندان در آن جمع می شوند و گناه و ناپاکی در آن جا شایع می گردد خلاصه این خطبه مجموعه ای از اخبار غیبی است .
این واقعیت و حقایق غیبی در علم الهدی وجود دارد و از راه تحصیل علوم دانشگاهی نمی توان بر آن دست یافت این خداوند است که با مشیت اختصاصی خود به هر کسی که بخواهد این دانش را افاضه می کند و او را به پاره ای از اخبار غیبی واقف می سازد . (227)

امام حسین علیه السلام فرمود : وقتی که آیه (و کل شی ء احصیناه فی امام مبین)(228) نازل شد اصحاب گفتند : یا رسول الله ، مراد از امام مبین تورات است یا انجیل یا قرآن ؟ فرمود : هیچ کدام آن گاه متوجه پدرم شده فرمود : این امامی است که خدا همه علوم را در او قرار داده است . (229)
با این که فضایل و مناقب فراوانی درباره علی علیه السلام و فرزندان عزیزش نقل شده است آیا برای انسان منصف و با ایمان جای شک باقی می ماند که ائمه علیهم السلام علم نداشتند ! ؟

فصل دوم : بحثی درباره علم امام علیه السلام

مقدمه

از علامه سید محمد حسین طباطبائی صاحب تفسیر المیزان درباره علم امام سوالی شده و ایشان با دلایلی کافی پاسخ داده است . در این جا متن سوال و جواب را ملاحظه کنید :
بسم الله الرحمن الرحیم
سوال : آیا حضرت سید الشهداء علیه السلام در مسافرتی که از مکه به سوی کوفه می کرد می دانست که شهید خواهد شد یا نه ؟ و به عبارت دیگر آیا آن حضرت به قصد شهادت رهسپار عراق شد یا به قصد تشکیل یک حکومت عادلانه صد در صد اسلامی ؟
جواب : سید الشهداء علیه السلام به عقیده شیعه امامیه امام مفترض الطاعه و سومین جانشین از جانشینان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و صاحب ولایت کلمه می باشد ، و علم امام علیه السلام به اعیان خارجیه و حوادث و وقایع طبق آنچه از ادله نقلیه و براهین عقلیه در می آید دو قسم و از دو راه است .

قسم اول از علم امام

علم امام

امام علیه السلام به حقایق هستی ، در هر گونه شرایطی وجود داشته باشند ، به اذن خدا واقف است ، اعم از آنها که تحت حس قرار دارند ، و آنها که بیرون از دایره حس می باشند ، مانند موجودات آسمانی و حوادث گذشته و وقایع آینده ، دلیل این مطلب :

راه اثبات علم

از راه نقل روایات متواتره ای است که در جوامع حدیث شیعه مانند کتاب کافی و بصائر و کتب صدوق و کتاب بحار و غیر آنها ضبط شده .
به موجب این روایات که به حد و حصر نمی آید ، امام علیه السلام از راه موهبت الهی نه از راه اکتساب ، به همه چیز واقف و از همه چیز آگاه است و هر چه را بخواهد به اذن خدا ، به ادنی توجهی می داند .
البته در قرآن کریم آیاتی داریم که علم غیب را مخصوص ذات خدای متعالی و منحصر در ساحت مقدس او قرار می دهد ولی استثنایی که در آیه ترجمه (عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احد الا من ارتضی من رسول) (230) وجود دارد ، نشان می دهد که اختصاص علم غیب به خدای متعال به این معناست که غیب را مستقلا و از پیش خود (بالذات)کسی جز خداوند نداند ، ولی ممکن است پیغمبران پسندیده به تعلیم خدایی بدانند و ممکن است پسندیدگان دیگر نیز به تعلیم پیغمبران آن را بدانند چنان که در بسیاری از این روایات وارد است که پیغمبر و نیز هر امامی در آخرین لحظات زندگی خود علم امامت را به امام پس از خود می سپارد .
و از راه عقل براهینی است که به موجب آن ها امام علیه السلام به حسب مقام نورانیت خود کامل ترین انسان عهد خود و مظهر تام اسماء و صفات خدایی و بالفعل ، به همه چیز عالم و به هر واقعه شخصی آشناست و به حسب وجود عنصری خود به هر سوی توجه کند ، برای وی حقایق روشن می شود .
ما تقریر این براهین را نظر به این که به یک سلسله مسایل عقلی پیچیده متوقف و سطح آنها از سطح این مقاله بالاتر است به محل مخصوص آنها احاله می دهیم .
این علم تاثیری در عمل و ارتباطی با تکلیف ندارد .
نکته ای که باید به سوی آن عطف توجه کرد این است که این گونه علم موهبتی به موجب ادله عقلی و نقلی که آن را اثبات می کند ، قابل هیچ گونه ، تخلف نیست و تغییر نمی پذیرد و سر مویی به خطا نمی رود و به اصطلاح علم است به آنچه در لوح محفوظ ثبت شده است و آگاهی است از آنچه قضای حتمی خداوندی به آن تعلق گرفته .
و لازمه این مطلب این است که هیچگونه تکلیفی به متعلق این گونه علم (از آن جهت که متعلق این گونه است ، حتمی الوقوع می باشد) تعلق نمی گیرد و همچنین قصد وطلبی از انسان ها با او ارتباط پیدا نمی کند زیرا تکلیف همواره از راه امکان به فعل تعلق می گیرد و از این راه که

فعل ترک هر دو اختیار مکلف اند فعل یا ترک خواسته می شود وامام از جهت ضروری الوقوع و متعلق قضای حتمی بودن آن محال است مورد تکلیف قرار گیرد .
مثلا صحیح است خدا به بنده بفرماید : فلان کاری را که فعل و ترک آن برای تو ممکن است و در اختیار تو است بکن ، ولی محال است بفرماید فلان کاری را که به موجب مشیت تکوینی و قضای حتمی من ، البته تحقق خواهد یافت و بر و برگرد ندارد بکن یا مکن ، زیرا چنین امر و نهی لغو و بی اثر می باشد .
و همچنین انسان می تواند امری را که امکان شدن و نشدن دارد اراده کند ، برای خود مقصد و هدف قرار داده ، برای تحقق دادن آن تلاش و کوشش بپردازد ، ولی هرگز نمی تواند امری را که به طور یقین (بی تغییر و تخلف)و ، به طور قضای حتمی ، شدنی است اراده کند و آن را مقصد خود قرار داده و تعقیب کند زیرا اراده و عدم اراده و قصد و عدم قصد انسان کمترین تاثیری در امری که به هر حال شدنی است و از آن جهت که شدنی است ندارد .
مثلا اگر کسی علم پیدا کند که اگر سر ساعت فلان از روز فلان در نقطه معینی از فلان خیابان شهر باشد ، حتما زیر ماشین رفته هلاک خواهد شد (علمی است مشروط و مقید)البته تا می تواند در وقت مفروض در نقطه مفروض حاضر نمی شود و از این راه جان خود را حفظ می کند و پر روشن است که نرفتن از روز فلان در فلان نقطه از خیابان شهر حتما زیر ماشین خواهد رفت و این علم هیچ گونه تخلف ندارد ، و هیچ تلاشی جلو این خطر را نمی تواند بگیرد (علم به قضای حتمی)بدیهی است که این شخص با وجود علم به خطر ، برای رفع خطر دست به هیچ تلاشی نخواهد زد ، زیرا می داند که سودی ندارد و فایده ای نخواهد بخشید و این همان است که گفته شد : علم به قضای حتمی تاثیر در زندگی علمی انسان ندارد و تکلیف آور نیست . این شخص با وجود علم به خطر زندگی عادی خود را ادامه می دهد اگر چه منتهی به خطر خواهد شد و مشمول آیه 192 سوره مبارکه (لا تلقوا بایدیکم الی التهلکه)نیست زیرا در تهلکه واقع شده نه این که خود را به تهلکه انداخته برخلاف شخص مفروض اولی که مکلف است تا می تواند برای نجات از خطر چاره ای بیندیشد و خود را به تهلکه نیندازد و از این بیان روشن می شود که :
1- این علم موهبتی امام علیه السلام اثری در اعمال او ارتباطی با تکالیف خاصه او ندارد و اصولا هر امری مفوض از آن جهت که متعلق قضای حتمی و حتمی الوقوع است متعلق امر و نهی یا اراده و قصد انسانی نمی شود .
آری ، متعلق قضای حتمی و مشیت قاطعه حق متعال ، مورد رضا به قضاست ، چنان که سیدالشهداء علیه السلام در آخرین ساعت زندگی در

میان خاک و خون می گفت : رضا بقضاء ک و تسلمیا لامرک لا معبود سواک و همچنین در خطبه ای که هنگام بیرون آمدن از مکه خواند فرمود : رضاالله رضانا اهل البیت .
2- ممکن است کسی تصور کند که علم قطعی غیر قابل تغییر متسلزم جبر است مثلا اگر فرض شود که امام علم داشته که فلان شخص در فلان وقت و فلان مکان با شرایط معینی او را خواهد کشت و این حادثه به هیچ وجه قابل تغییر نیست لازمه این فرض این است که ترک قتل در اختیار قاتل نبوده برای وی مقدور نمی باشد ، یعنی قاتل مجبور به قتل باشد و با فرض مجبوریت ، برای شخص مجبور تکلیفی نیست .
و این تصوری است بی پایه زیرا :
اولا : این اشکال در حقیقت اشکال است ، به عمومیت تعلق قضای الهی به افعال اختیاری انسان (نه به علم امام) و طبق این اشکال طایفه معتزله از سنی ها می گوید : تقدیر خداوندی نمی تواند به فعل اخیتاری اسنان متعلق شود و انسان مستقلا آفریدگار فعل خودش می باشد و در نتیجه انسان خالق افعال و خود خدا خالق بقیه اشیاء است در حالی که به نص صریح قرآن و اخبار متواتره پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام همه موجودات و حوادث جهان بدون استثناء متعلق قضا و قدر خداوندی عز اسمه است .
از راه بحث عقلی نیز مطلب روشن و آفتابی است اگر چه به واسطه وسعت اطراف آن نمی توانیم آن را در این مقاله مختصر بگنجانیم آنچه به طور اجمال می شود گفت این است که در جهان هستی که آفرینش خدا است چیزی جز با مشیت و اذن خداوندی به وجود نمی آید و مشیت خداوندی به افعال اختیاری انسانی از راه اراده و اختیار تعلق گرفته است ، مثلا خداوند خواسته که انسان فلان فعل اختیاری را از راه اراده و اختیار انجام دهد و البته بدیهی است فعل با این وصف لازم التحقق خواهد بود و با این همه اختیاری است ، زیرا اگر اختیاری نباشد اراده خداوند از مرادش تخلف می کند (و ما تساوون الا ان یشاء الله رب العالمین) . (سوره تکویر ، آیه 29) .
و ثانیا : با صرف نظر در تعلق فضا و قدر به فعل اختیاری انسان به نص صریح کتاب و سنت و متواتره ، خداوند لوح محفوظی خلق فرموده که همه حوادث گذشته و آینده جهان را در آن ثبت کرده و هیچ گونه تغییری در آن راه ندارد و خود نیز به آنچه در آن است عالم است آیا خنده دار نیست بگوییم که ثبت حوادث غیر قابل تغییر در لوح محفوظ و علم قبلی خداوند به آنها افعال انسان را جبری نمی کند ، ولی اگر امام به برخی از آنها یا به همه علم رساند ، افعال اختیاری انسان و من جمله فعل قاتل امام جبری می شود ؟

3- این که ظواهر اعمال امام علیه السلام را که قابل تطبیق به علل و اسباب ظاهری است نباید دلیل نداشتن این علم موهبتی و شاهد جهل به واقع گرفت مانند این که گفته شود : اگر سیدالشهداء علم به واقع داشت چرا مسلم را به نمایندگی خود به کوفه فرستاد ؟ چرا توسط صیدوای نامه به اهل کوفه نوشت ؟ چرا خود از مکه رهسپار کوفه شد ؟ چرا خود را به هلاکت انداخت و حال آنکه خدا می فرماید (و لا تقلوا بایدیکم الی التهلکه)(231) چرا و چرا ؟
پاسخ همه این پرسش ها از این نکته ای که تذکر دادیم روشن است و امام علیه السلام در این موارد و نظایر آنها به علومی که از مجاری عادت و از شواهد و قرائن به دست می آید عمل فرموده و برای رفع خطر واقعی که می دانست هیچ گونه اقدامی نکرده ، زیرا می دانست که تلاش سودی ندارد و قضا حتمی و تغییرپذیر نیست ، چنان که خدای متعال در کلام خود در سوره آل عمران در برابر آن که در جنگ احد گفته بودند اگر یاران کشته شده پیش ما بودند نمی مردند و کشته نمی شدند می فرماید :
(قل لو کنتم فی بیوتکم لبریز الذین کتب علیهم القتل الی مضاجعهم) . (232)
بگو : اگر در خانه هایتان نیز بودید کسانی که برایشان قتل نوشته شده به سوی خوابگاههای خود بیرون می آمدند .

قسم دوم از علم امام : علم عادی

علم عادی

پیغمبر صلی الله علیه و آله به نص قرآن کریم و همچینن امام علیه السلام (از عترت پاک او) بشری است همانند سایر افراد بشر و اعمالی که در مسیر زندگی انجام می دهد مانند اعمال سایر افراد بشر در مجرای اختیار و بر اساس علم عادی قرار داد . امام علیه السلام نیز مانند دیگران خیر و شر و نفع و ضرر کارها را از روی علم عادی تشخیص داده و آنچه را شایسته اقدام می بیند اراده کرد ، در انجام آن به تلاش و کوشش می پردازد ، در جایی که علل و عوامل و اوضاع و احوال خارجی و موافق می باشد و به هدف اصابت می کند و در جایی که اسباب و شرایط مساعدت نکنند از پیش نمی ورد .
و این که امام علیه السلام به اذن خدا به جزئیات همه حوادث ، چنان که شده و خواهد شد واقف است ، تاثیری در این اعمال اختیاریه وی ندارد - چنان که گذشت .
امام علیه السلام مانند سایر افراد انسانی بنده خدا و به تکالیف مقررات دینی مکلف و موظف می باشد و طبق سرپرستی و پیشوایی که از جانب خدا دارد با موازین عادی انسانی باید انجام دهد و آخرین تلاش و کوشش را در احیای کلمه حق و سرپا نگهداشتن دین و آیین بنماید .

با یک سیر اجمالی در وضع عمومی آن روز می توان نسبت به تصمیم و اقدام سیدالشهداء علیه السلام روشن شد .
تیره ترین و تاریک ترین روزگاری که در جریان تاریخ اسلام به خانواده رسالت و شیعیانشان گذشته دوره حکومت بیست ساله معاویه بود .
معاویه پس از آن که خلافت اسلام را با هر نیرنگ بود به دست آورد و فرمانروای بی قید و شرط پنهاور اسلامی شد همه نیروی شگرف خود را صرف تحکیم و تقویت فرمانروایی خود و نابود ساختن اهل بیت رسالت می نمود نه تنها ، در این که آنان را نابود کند بکله می خواست نام آنان را از زبان مردم و نشان آنان را از یاد مردم محو کند .
جماعتی از صحابه پیغمبر را که مورد احترام و اعتماد مردم بودند از هر اره بود با خود همراه و با ساختن احادیث به نفع صحابه و ضرر اهل بیت به کار انداخت و به دستور او در منابر اسلامی در سرتاسر بلاد اسلامی به امیرالمومنین علیه السلام - مانند یک فریضه دینی - سب و لعن می شد .
به وسیله ایادی خود مانند زیاد بن امیه و سمرة بن جندب و بسر بن ارطاة و امثال ایشان هر جا از دوستان اهل بیت سراغ می کرد به زندگی اش خاتمه می داد و در این راه ها از زر و از زور ، ا ز تطمیع ، از ترغیب ، از تهدید ، تا آخرین حد توانایی استفاده می کرد .
در چنین محیطی که طبعا کار به این جا می کشد که عامه مردم از بردن نام علی و آل علی علهیم السلام نفرت کنند و کسانی که از دوستی اهل بیت رگی در دل دارند از ترس جان و مال و عرض خود هر گونه رابطه خود را با اهل بیت قطع کنند .
واقع امر را از این جا می توان به دست آورد که امامت سیدالشهداء علیه السلام تقریبا ده سال طول کشید که در همه این مدت (جز چند ماه اخیر) معاصر معاویه بود در طول این مدت از آن حضرت که امام وقت و مبین معارف و احکام دیOبود در تمام فقه اسلامی حتی یک حدیث نقل نشده است (منظور روایتی است که مردم از آن حضرت نقل کرده باشند که شاهد مراجعه و اقبال مردم است نه روایتی که از داخل خاندان آن حضرت مانند ائمه بعدی رسیده باشد) .
و از این جا معلوم می شود که آن روز ، درب خانه اهل بیت علیهم السلام به کلی بسته شده ، و اقبال مردم به حد صفر رسیده بوده است .
اختناق و فشار روز افزون که محیط اسلامی را فرا گرفته بود به حضرت امام حسین علیه السلام اجازه ادامه جنگ با قیام علیه معاویه را نداد و

کمترین فایده ای هم نداشت ، زیرا اولا معاویه از وی بیعت گرفته بود و با وجود بیعت کسی با وی همراهی نمی کرد .
و ثانیا : معاویه خود را یکی از صحابه کبار پیغمبر صلی الله علیه و آله کاتب وحی و مورد اعتماد و دست راست سه نفر از خلفای راشدین به مردم شناسانده بود و نام خال المومنین را به عنوان لقبی مقدس بر خود گذاشته بود .
و ثالثا : با نیرنگ مخصوص به خودش به آسانی می توانست حضرت امام حسین علیه السلام را به دست کسان خودش بکشد و بعد به خونخواهی وی برخیزد و از قاتلین وی انتقام بکشد و مجلس عزا نیز برایش برپا کند و عزادار شود .
معاویه وضع زندگی امام حسن علیه السلام را به جایی کشانیده بود که کمترین امنیتی حتی در داخل خانه شخصی خودش نداشت ، و بالاخره نیز وقتی که می خواست برای یزید از مردم بیعت گیرد آن حضرت را به دست همسر خودش مسوم کرده شهید ساخت .
همان سیدالشهداء علیه السلام که پس از درگذشت معاویه بی درنگ علیه یزید قیام کرد و خود و کسان خود حتی بچه شیر خواره خود را در این راه فدا کرد در همه مدت امامت خود - که معاصر معاویه بود - به این فداکاری نیز قادر نشد ، زیرا در برابر نیرنگ های صورتا حق به جانب معاویه و بیعتی که از وی گرفته شده بود قیام و شهادت او کمترین اثری نداشت .
این بود خلاصه وضع ناگواری که معاویه در محیط اسلامی به وجود آورد و درب خانه پیغمبر صلی الله علیه و آله را به کلی بسته ، اهل بیت را از هر گونه اثر و خاصیت انداخت .

آخرین ضربت کاری وی که به پیکر اسلام و مسلمین وارد ساخت این بود که خلافت اسلامی را به سلطنت استبدادی موروثی تبدیل نمود و پسر خود یزید را به جای خود نشانید در حالی که یزید هیچ گونه شخصیت دینی (حتی به طور تزویر و تظاهر)نداشت و همه وقت خود را علنا با ساز و نواز و باده گساری و شاهد بازی و میمون رقصانی می گذرانید واحترامی به مقررات دینی نمی گذاشت و گذشته از همه اینها اعتقادی به دین و آیین نداشت چنان که وقتی که اسیران اهل بیت و سرهای شهیدان کربلا را وارد دمشق می کردند و به تماشای آنها بیرون آمده بانگ کلاغی به گوشش رسید گفت :

نعب الغراب فقلت قل اولا نقل

فقد اقتضیت من الرسول دیونی (233)

و همچنین هنگامی که اسیران اهل بیت و سر مقدس سیدالشهداء علیه السلام را به حضور آوردند ابیاتی سرود که یکی از آنها این بیت بود :

لعبت هاشم بالمللک فلا

خبر جاء ولا وحی نزل

زمام داری یزید که توام با ادامه سیاسیت معاویه بود تکلیف اسلام و مسلمینن را روشن می کرد و من جمله وضع رابطه اهل بیت رسالت را با مسلمانان و شیعیانشان (که می بایست به دست فراموشی مطلق سپرده شود و بس) معلوم می ساخت .

در چنین شرایطی یگانه وسیله و موثرترین عامل برای قطعیت یافتن سقوط اهل بیت و درهم ریختن بنیان حق و حقیقت این بود که سیدالشهداء علیه السلام با یزید بیعت کند و او را خلیفه و جانشین مفترض الطاعه رسول خدا بشناسد .

امام علیه السلام و بیعت با یزید

سید الشهدا علیه السلام نظر به پشوایی و رهبری واقعی که داشت نمی توانست با یزید بیعت کند و چنین قدم موثری در پایمال ساختن دین و آیین بردارد و تکلیفی جز امتناع از بیعت نداشت و خدا جز این از وی نمی خواست .

اثر امتناع از بیعت

از آن طرف امتناع از بیعت اثری تلخ و ناگوار داشت ، زیرا قدرت هولناک و مقاومت ناپذیر وقت با تمام هستی خود بیعت می خواست (بیعت می خواست یاسر) و به هیچ چیز دیگر قانع نبود و از این روی کشته شدن امام علیه السلام در صورت امتناع در بیعت قطعی و لازمه لاینفک امتناع بود .
سید الشهداء علیه السلام نظر بر رعایت مصلحت اسلام و ملسمین تصمیم قطعی بر امتناع از بیعت و کشته شدن گرفت و بی محابا مرگ را بر زندگی ترجیح داد و تکلیف خدایی وی نیز امتناع از بیعت و کشده شدن بود .
و این است معنای آنچه در برخی روایات وارد است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در خواب به او فرمود : خدا می خواهد تو را کشته ببیند و نیز آن حضرت به بعضی از کسانی که از نهضت منعش می کردند فرمود : خدا می خواهد مرا کشته ببیند و به هر حال مراد مشیت است نه مشیت تکوینی ، زیرا چنانکه سابقا بیان کردیم مشیت تکوینی خدا تاثیری در اراده و فعل ندارد .

ترجیح مرگ بر زندگی

آری سید الشهداء علیه السلام تصمیم بر امتناع از بیعت و در نتیجه کشته شدن گرفت و مرگ را بر زندگی ترجیح داد و جریان حوادث نیز اصابت نظر آن را به ثبوت رسانید ، زیرا شهادت وی با آن وضع دلخراش حضرت مظلومیت و حقانیت اهل بیت را مسجل ساخت و پس از شهادت تا دوازده سال نهضت ها و خونریزی ها ادامه یافت و پس از آن همان خانه ای که در زمان امام پنجم به وجود آمد شیعه از اطراف و اکناف مانند سیل به در همان خانه می ریختند و پس از آن روز به روز به آمار شیعیان اهل بیت افزود و حقانیت و نورانیتشان در هر گوشه و کنار جهان به تابش و تلالو پرداخت ، و پایه استوار آن حقانیت توام با مظلومیت اهل بیت علیهم السلام می باشد و پیشتاز این میدان سیدالشهداء علیه السلام بود .
حلا مقایسه وضع خاندان رسالت و اقبال مردم به آنان در زمان حیات آن حضرت با وضعی که پس از شهادت وی در مدت چهارده قرن پیش آمد و سال به سال تازه تر و عیمق تر می شود اصابت نظر آن حضرت را آفتابی می کند و بیتی که آن حضرت (بنا به بعضی از روایات)انشاد فرمود اشاره به همین معناست :

و ما ان طبنا جبن و لکن
منایانا و دوله آخرینا

و به همین نظر بود که معاویه به یزید اکیدا وصیت کرده بود که اگر حسین بن علی علیه السلام از بیعت با وی خودداری کند او را به حال خود رها کند و هیچ گونه معترض وی نشود معاویه نه از راه اخلاص و محبت این وصیت را می کرد بلکه می دانسته که حسین بن علی علیهماالسلام بیعت کننده نیست و اگر به دست یزید کشته شود اهل بیت مارک مظلومیت به خود می گیرندد و این برای سلطنت اموی خطرناک و برای اهلی بیت علیهم السلام بهترین وسیله تبلیغ و پیشرفت است .

اشاره های مختلف امام علیه السلام به وظیفه خود

سیدالشهداء علیه السلام به وظیفه خدایی که امتناع از بیعت بود آشنا بود و بهتر از همه به قدرت بیکران و مقاومت ناپذیر بنی امیه و روحیه یزید پی برده بود و می دانست که لازم لاینفک خودداری از بیعت ، کشته شدن اوست و انجام وظیفه خدایی شهادت را در دارد . و از این معنا در مقامات مختلف با تعبیرات گوناگون کشف می فرمود .
در مجلس حاکم مدینه که از وی بیعت می خواست فرمود : مثل من با مثل یزید بیعت نمی کند . هنگامی که شبانه از مدینه بیرون می رفت از جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل فرمود که در خواب به وی فرموده خدا خواسته (یعنی به عنوان تکلیف) که کشته شوی .
در خطبه ای که هنگام حرکت از مکه خواند و در پاسخ کسانی که می خواستند آن حضرت را از حرکت به سوی عراق منصرف سازند ، همان مطلب را تکرار فرمود .
در پاسخ یکی از شخصیت های اعراب که در راه اصراد داشت که آن حضرت از رفتن به کوفه منصرف شود و گرنه قطعا کشته خواهد شد فرمود : این رای بر من پوشیده نیست ، ولی اینان از من دست بردار نیستند و هر جا بروم و هر جا باشم مرا خواهند کشت .
برخی از روایات اگر چه معارض دارد یا از جهت سند خالی از ضعف نیست ولی ملاحظه اوضاع و احوال روز و تجربه و تحلیل قضایا آنها را کاملا تایید می کند .

اختلاف روش امام حسین علیه السلام در خلال مدت قیام خود

البته مراد از این که می گوییم مقصد امام علیه السلام از قیام خود شهادت بود و خدا شهادت او را خواسته بود این نیست که خدا از وی خواسته بود که از بیعت یزید خودداری نماید آن گاه دست روی دست گذاشته به کسان یزید اطلاع دهد که بیایید مرا بکشید و بدین طریق خنده دار وظیفه خود را انجام دهد و نام قیام روی آن بگذارد بلکه وظیفه امام علیه السلام این بود که علیه خلافت شوم یزید قیام کرده از بیعت با او امتناع خود را که به شهادت منتهی خواهد شد از راه هر ممکن به پایان رساند .
از این جاست که می بینیم روش امام علیه السلام در خلال مدت قیام به حسب اختلاف اوضاع و احوال مختلف بوده در آغاز کار که تحت فشار حاکم مدینه قرار گرفت شبانه از مدینه حرکت کرده به مکه که حرم خدا و مامن دینی بود پناهنده شد و چند ماهی در مکه در حال پناهندگی گذارنید .
در مکه تحت مراقبت سری مامورین آگاهی خلافت بود تا تصمیم گرفته شد توسط گروهی اعزامی در موسم حج کشته شود یا گرفته شود به شام فرستاده شود و از طرف دیگر سیل نامه از جانب عراق به سوی آن حضرت باز شده در صدها و هزار نامه وعده یاری و نصرت داده او را به عراق دعوت کردند و در آخرین نامه که صریحا به عنوان اتمام حجت (چنان که بعضی از مورخین نوشته) از اهل کوف رسید ، آن حضرت تصمیم به حرکت و قیام خونین گرفت ، اول به عنوان اتمام حجت مسلم بن عقیل را به عنوان نماینده خود فرستاد و پس از چندی نامه مسلم مبنی بر مساعد بودن اوضاع نسبت به قیام به آن حضرت رسید .
امام علیه السلام به ملاحظه دو عامل که گفته شده ، یعنی ورود مامورین سری شام به منظور کشتن یاد گرفتن وی و حفظ حرمت خانه خدا و مهیا بودن عراق برای قیام به سوی کوفه رهسپار شد .
سپس در اثنای راه که خبر قتل فجیع مسلم و هانی رسید ، روش قیام و جنگ تهاجمی را به قیام دفاعی تبدیل فرموده به تصفیه جماعت خود پرداخت و تنها کسانی را که تا آخرین قطره خون خود از یاری وی دست بردار نبودند نگهداشته رهسپار مصرح خود شد .

محمد حسین طباطبائی

سخنی از علامه امینی رحمة الله علیه
علامه فقید معاصر امینی صاحب کتاب بسیار نفسی الغدیر در کتاب ارزنده سیرتنا و سنتنا سیرة نبینا سخنی است که ترجمه اش نقل می شود پس از بیانی درباره حب اهل بیت می فرماید :
ما که نشاختیم و ما در دهر نیز نشاخت کسی را که بتواند به همه این جهات احاطه یافته و همه مواهبی را که خداوند به خاندان پیغمبرش عطا فرموده است ، از عوامل دوستی و تمامی اصول ولایت همه شوون خلافت و امامت بتواند درک کند و ارزش و مقدار آن را بیابد تا بتواند محبتی را که سزاوار چنین کسان است داشته باشد .
و چون هیچ یک از این جهاتی که گفته شد و مخصوص خاندان پاک پیغمبر است قابل درک نیست و ده ها مانند این جهات هست که آن طور که باید و شاید گفته نشده است و مقدار و خصوصیتش بیان نشده است قول در محبت آنان حرف یاوه ای بیش نیست که اصلا معنا و مفهومی ندارد ، زیرا غلو - چنان که گفتیم - آن است که از حد تجاوز شود و تجاوز از حد لا محاله می بایست پس از شناختن حد و قیاس باشد کجا ما می توانیم حد و اندازه آنان را درک کنیم تا چه رسد بر آنکه تجاوز کنیم (قل هلم شهداء کم الذین یشهدون ان الله حرم هذا) . (سوره انعام ، آیه 150) .
علاوه بر این ، آنچه درباره عترت طاهره بگوییم از علم و اراده و قدرت و تصرف و رضا و غضب و حلم و عفو و رحمت و تفصل و تکرم و دیگر فضایل به هر اندازه که برسد و گوینده هر چه مبالغه کند همگی تا سر حد امکان خواهد بود و میان صفات ممکن و صفات واجب هیچ گونه شباهت و هم شکلی وجود ندارد و سنخیت میان آنها از اصلی متنفی است کجا توان مقایسه نمود ماین صفت ذاتی مطلق و صفت عرض میان آنچه که هیچ کیفیت ندارد و هیچ زمان او را فرا نمی گیرد و با آنچه به هزار کیفیت پابند و در دست زمان گرفتار است میان خود اصیل استقلالی و وجود تبعی که هستی اش از دیگری است میان ذات ازلی ابدی و ذات حادث معتبر با این همه فرق ها که لازمه صفات ممکن است هیچ گونه شرک و غلوی هرگز متصور نیست . (234)

یک فتوای فقهی از مرجع تقلید

در کتاب سالار شهیدان که حضرت استاد جناب آقای حاج سید احمد فهری که زنجانی آن را تالیف نموده اند ، آمده است :
چنان که در اول این بحث اشاره کردیم اخیرا زمزمه های سنی گردی و دعوت به مرام مبتدع وهابی از بعض افراد ناشناخته شده در کشور امام صادق علیه السلام بلند شده است البته علما و دانشمندان کشور تشیع با نوشتن مطالب اساسی مشت های تحکم به دهان این یاوه سرایان زده اند و اگز یاوه گویی ادامه پیدا کند بیش از پیش به وظیفه دفاع از حرمی مقدس ولایت خواهند پرداخت .
ان عادة العقرب عدونا
و انما النعل لها حاضرة
ولی افراد متدین و علاقه مند به خاندان عصمت و طهارت از طبقه شیعه و سنی مقلد که از این اهانت های نابخردانه بر اهل بیت سخت ناراحت بودند برای تعیین تکلیف شرعی خود به وسیلعه جمعی از فضلا به یکی از مراجع عالی قدر شیعه مراجعه نمودند و ایشان فتوا و نظریه خود را مرقوم داشتند که عین سوال و جواب بدون اظهار نظر برای ثبت در تاریخ درج می گردد :
محضر مبارک حضرت مستطاب آیة الله العظمی آقای حاج سید محمد هادی المیلانی دامت برکاته .
با کمال احترام استدعا داریم به سوالات ذیل صریحا جواب مرقوم فرمایید :
1- کسی که عقیده به اصول دین و اصول مذهب دارد و فقط نسبت به امامت معتقد است که دوازده نفر از اوصیای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خلفای معصومین و امامان مفترص الطاعه و حجج الله فی ارضه و از طرف خداوند دارای کرامات و معجزات می باشد و ولایت تشریعی بر جمع بشر داشته و دارند آیا نقصی در اسلام و ایمان و تشیع وی به نظر مباکر می رسد یا خبر ؟
2- آیا انبیا و اوصیا از طرف پروردگار عالم ولایت کلیه تتکوییه دارند یا خیر ؟ در صورتی که چنین مقامی را دارا باشند متمنی است دلیل آن را بیان فرمایید و مستدعی آن که معنی ولایت کلیه تکوینینه را توضیح فرمایید .
3- در ایجاد مکمنات آیا ائمه اطهار علیهم السلام علت فاعلی موجودات می باشند یا علت غایی عالم هستند ؟
امضا

نه نفر از فضلا و طلاب مشهد
26 جمادی اولالی 1390 ق
جواب : 1- ولایت تشریعی به داشتن حق تصرف است در امورات مردم و اداره آنها مانند ولایت فقیه بر نصب و قیم برای اداره امور ایتام و نصب متولی برای اوقافی که متولی ندارد و غیر ذلک ، و گاهی ولایت تشریعی حق تصدیع قانون گذاری را گویند چنان که سنی ها در حق برزگانشان قایلند ، و به همین مناسبت است که برایشان تکتف در نماز و نافله ضحی و غیر آنها را تشریع کرده اند .
2- ولایت تکوینیه ، یک قسمتی از آن عبارت است از مجرای فیض بودن نسبت به کائنات فی الجمله که عموم انبیا و اوصیا علیهم السلام داشته اند و قسم دیگر عبارت است از ولایت کلیه تکوینیه که مجرای فیض بودن است نسبت به جمیع عالم امکان که در حق پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام ثابت شده و دلیل آن عبارت است از گفته خود صاحبان ولایت که بیش از حد تواتر به ما رسیده است و دروغ و جزاف نفرموده اند زیرا آن بزرگواران صادق و مصدق می باشد و این دلیل بر هر کس که به کتب احادیث معتبره از رسول اکرم صلی الله علیه و آله وائمه اطهار علیهم السلام مراجعه نمایند روشن است علاوه بر ادله عقلیه غیر قابل رد که در جای خود مذکوراست و انکار این مقام نقص است از نظر مذهب جعفری .
3- این بزرگواران چنانچه علت غایی عالم می باشند و عالم برای وجود آنها آفریده شده واسطه و مجرای فیض نیز می باشند که فیض وجود از آنان مرور کرده و به اذن خدا به دیگران می رسد و این اصطلاحا فاعل ما به الوجود می گویند و غیر از فاعل ما منه الوجود است که بعضی آفریننده و وجود دهنده می باشد که جز خدای متعال آفریننده ای نیست و آفرینش منحصر به ذات مقدس پروردگار است .
و به جهت مثال برای واسطه بودن آفتاب است نسبت به نشو نمای اجسام که ما به الوجود در این مرحله است و آفرینش و وجود دهنده خداست و بس .
الحاصل در آفریدن ، و وجو دادن که منحصر به خدای متعال می باشد هیچ کس شرکت ندارد ، زیرا کسی از خود چیزی ندارد و موجودیت هر چیز بدون استثنا از خداست و بس و ائمه اطهار علیهم السلام به حسب مفام نورانیتشان به اذن و اراده خدا واسطه فیض می باشند و کمال قرب و رفعت و مقامشان به همین جهت است که خودشان بلاد واسطه فیض می گیرند و دیگران به جهت نداشتن این استعداد نیاز به واسطه دارند .
در خاتمه دو مطلب گفته می شود :
اولا : این که انسان نبایستی به هر موهوماتی گوش دهد و عقیده مند شود

، خداوند متعال می فرماید :
(و لا تقف ما لیس لک به علم ان السمع و الصر والفواد کل اولئک کان عنه مسولا) . (سوره اسراء ، آیه 36) .
ثانیا ، مسلمانان با همدیگر حسن معاشرت داشته باشند و در گفت و شنود از هوا و هوس بپرهیزند و غرض نفسانی نداشته باشند و به وحدت کلمه اهمیت بدهند که خداوند متعال می فرماید :
(و اعتصموا بحبل الله جمیعا و لا تفرقوا)(سوره آل عمران ، آیه 103)
پس نبایتسی با دستور قرآنی مخالفت نمود و التایید منه سبحانه و تعالی .
سید محمد هادی الحسینی المیلانی
محل مهر مبارک

لازمه اثبات ولایت و حکومت برای امام علی علیه السلام این نیست که مقام معنوی نداشته باشند برای امام علیه السلام مقامات معنوی هم هست که جدا از وظیفه حکومت است و آن مقام خلافت کلی الهی است که گاهی در لسان ائمه علیهم السلام از آن یاد شده است : خلافتی است که به موجب آن جمیع ذرات در برابر ولی امر خلاصه از ضروریات مذهب ماست که کسی به مقامات معنوی ائمه علیهم السلام نمی رسد ، حتی ملک مقرب و نبی مرسل اصولا رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام طبق روایات پیش از این عالم انواری بوده اند در ضلل عرش ، و در انعقاد نطفه و طینت از بقیه مردم امتیاز داشته اند ، و مقاماتی دارند الی ماشاءالله چنان که در روایات معراج ، جبرئیل عرض می کند :
لو دنوت ائمه لا حترقت هر گاه کمی نزدیک تر می شدم سوخته بودم با این فرمایش که :
ان لنا مع الله حالات لا یسع مللک مقرب و لا نبی مرسل .
ما با خدا حالاتی داریم که نه فرشته مقرب آن را می تواند داشته باشد و نه پیامبر مرسل .
این جزء اصول مذهب ماست که ائمه علیهم السلام چنین مقاماتی دارند قبل از آنکه موضوع حکومت در میان باشد چنان که به حسب روایات ، این مقامات معنوای برای حضرت زهرا علیهاالسلام و هم هست با این که آن حضرت نه حاکم است و نه قاضی و نه خلیفه .
این مقامات سوای وظیفه حکومت است از این رو وقتی می گوییم حضرت زهرا علیهاالسلام قاضی و خلیفه نیست لازمه اش این نیست که مثل من و شماست یا بر ما برتری معنوی ندارد همچنین اگر کسی قایل شد که النبی اولی بالمومنین من انفسهم سخنی درباره رسول اکرم صلی الله علیه و آله گفته بالاتر از این که مقام ولایت و حکومت بر مومنان را دارد . (235)

آدم به تو می نازد ای اشراف انسانها
ای یاد تو در عالم آتش بر جانها
هر جا زفراق تو چاک است گریبان ها
ای گلشن دین سیراب با اشک محبانت
از خون تو شد رنگین هر لاله به بستان ها
بسیار حکایت ها گردیده کهن امام
جانسوز حدیث تو تازه است به دوران ها

یک جان به ره جانان دادی و خدا داند
کز یاد تو چون سوزد تا روز جزا جان ها
در دفتر آزادی نام تو به خون ثبت است
شد ثبت به هر دفتر با خون تو عنوان ها
آن سان که تو جان دادی در راه رضای حق
آدم به تو می نازد ای اشرف انسان ها
قربانی اسلامی با همت مردانه
ای مفتخر از عزمت همواره مسلمان ها . (236)

بخش چهارم : حادثه کربلا و پیامبران

فصل اول : فضائل کربلا و وجه تسمیه آن

کربلا یعنی آن خاک پاکی که قدرت حق را در برابر باطل برای همیشه نشان داد .
کربلا یعنی آن خاکی که تا قیام آل محمد صلی الله علیه و آله ندای اهل حق و هیهات منا الذله از آن بلند است .
کربلا یعنی آن بیابانی که در نصف روز بساط خلافت آل ابی سفیان را به هم پیچید .
کربلا یعنی آن بستان سرسبزی که همیشه به خون راد مردان عالم بشریت شاداب و با صفا و سرخ روست . (237)
زنده کدام است بر هوشیار
آن که بیمرد به سر کوی یار
در بحار از کامل الزیارة از امام سجاد علیه السلام روایت کرده که فرمود : خداوند زمین کربلا را حرم امن و مبارک خود قرار داد 24 هزار سال پیش از آن که زمین کعبه را خلق کند و او را حرم قرار دهد چون روز قیامت می شود این زمین را تربت نوارنی اش بلند می شود و نهاده می شود بر آن برترین باغی از باغ های بهشتی که ساکن نمی شود در آن مگر پیامبران و مرسلین ، و آن زمین مقدس روشنایی می دهد بین باغ های بهشتی چنان که روشنایی می دهد ستاره ای در بین ستاره ها از برای اهل زمین که نورش خیره می کند چشم های اهل بهشت را و فریاد می زند :
انا ارض الله المقدسة الطیبة المبارکة التی تضمنت سید الشهداة علیه السلام و سید شباب اهل الجنة .
این زمین کربلا بقعه مبارکه ای است که خداوند در قرآن مجید یاد فرموده . (238)

در کلمه طیبه از علامه وحید بهبهانی نقل فرموده گفت : در خواب دیدم حضرت سیدالشهداء علیه السلام را عرض کردم : سید و مولای من آیا سوال می کنند از کسی که دفن شده باشد در جوار شما ؟ فرمود کدام فرشته جرات سوال کردن از او را دارد ؟ .
1- در بحار از کامل الزیارة از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود : زمین کعبه فخر کرد و گفت : کدام زمین مثل من است و حال آن که خانه خدا در پشت من واقع شده است و مردم از راه های نزدیک و دور به سوی من می آیند و من حرم و محل امن الهی هستم ؟ پس خداوند وحی بر اوکرد : بس کن و آرام بگیر ، نسبت فضیلت تو با فضیلتی که به زمین کربلا داده ام چون سوزنی است که در آب دریا و از آب دریا بردارد اگر نبود زمین کربلا من به تو فضیلتی نمی کردم و اگر نمی بود آن وجود شریفی که زمین کربلا در بر دارد ، من خلق نمی کردم آن خانه ای که به آن فخر می کنی پس آرام بگیر و مستقر باش و متواضع و ذلیل و خوار باش ، والا غضب می کنم بر تو و تو را به آتش جهنم می برم . (239)
کربلا و آب فرات نخستین زمین و آبی است که خداوند آن را مقدس و پاک گردانید پس فرمود خداوند به آن زمین تکلم نما به آن چیزی که خدا تفضیل داده است تو را پس آن زمین گفتن در زمانی که زمین ها و آب ها تفاخر نمودند بعضی بر بعضی منم زمین خدا که مقدس مبارکم و شفا در خاک من است .
غرض فخر کردن نیست بلکه خاضع و ذلیلم در برابر کسی که این شرافت را به من داده است و غرضم فخر کردن نیست بر این که پست تر از من است بلکه شکر است از برای خدا .
پس خدای متعال گرامی داشت آن زمین را و زیاد نمود فضیلت و کرامت آن را به سبب امام حسین علیه السلام و اصحاب او به سبب تواضع و شکری که کرد از برای خدا (240) شاعر چه زیبا سروده است :
یا رب اگر زکرده ما پرده افکنی
ما را به خجلت ابدی رسوا کنی
یا رب همین بس است که تمنای ما زتو
هنگام مرگ دفن ما کربلا کنی
چنان که گذشت زمین کربلا بر زمین مکه شرافت دارد و هنگامی که زمین مکه به شرافت خانه خدا بودن بر خود می بالید ، خطاب شد : آرام باش که افضلیت تو به خاطر خاک کربلا است و این مسلم است ، زیرا امام حسین

علیه السلام علت مبقیه اسلام شد و اگر امام حسین علیه السلام نمی بود کسی حج خانه خدا نمی کرد پس زمین کربلا که مدفن امام حسین علیه السلام است بر زمین مکه که محل خانه کعبه است افضلیت دارد در اخبار مکرر نقل شده که زمین کربلا 24 هزار سال پیش از زمین مکه حرم امن الهی بود و از این وقایع تمام پیامبران آگاه شدند و جبرئیل - فرشته رحمت خدا - همه رسولان را از زمین کربلا و وقایع آن آگاه ساخت .
از حضرت سجاد علیه السلام روایت شده که زمین کربلا قطعه ای از بهشت است و روز قیامت در بهش می گذارند و آن قطعه زمین مانند خورشید درخشان در بین زمین های بهشت منور است .
در تهذیب از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود : شاطی الواید الایمن که خداوند در قرآن ذکر فرموده فرات است و بقعه مبارکه کربلا است . (241)

کربلا ، با نامهای زیادی نامیده شده که به بیش از بیست اسم می رسد :
1- کربلا ، کلمه ای که اسم هیچ مکانی در شهرت وقداست به پایش ، نمی رسد و در تفسیر این کلمه کمال آفرین چه حرفها که گفته نشده است ! ؟
الف : بعضی معتقدند ریشه کربلا از کلمه کربله گرفته شد و کربله یعنی به سستی گام برداشتن ، یا سست شدن گادمها .
و عربها زمانی که بخواهند از بی حالی و با کسالت راه رفتن کسی حکایت کنند می گویمد جاد یمشی مکربلا یعنی فلانی آمد در حال که به سستی گام بر می داشت (242) تو گویی سرزمین کربلا چنان بوده است که هر کسی که به آنجا می رسید احساس خاصی برایش دست می داد و گامهایش سست می شد چنان که کمیت قلم ، تا به ساحت مقدس کربلا می رسد می لنگد و خود را می بازد .
در کتب مقاتل نیز داستانهای زیادی نقل شده که هر یک از پیامبران گذشته که گذرش به کربلا می افتاد بی اختیار اندوهناک و غمگیمن می شد و به امت خویش خبر می داد که در این سرزمین حادثه ای بس بزرگ و بسیار غمبار رخ خواهد داد .
ب : کربلا از کلمه کربال گرفته شده و کربال یعنی غربال کردن و تمیز و پاک کردن ، گفته می شود : کربلت الحنطة ، یعنی گندم را غرباب کردم و آن را از خاک و خاشاک پاک گردانیدم .
به کربلا نیز به خاطر این کربلا گفته اند که زمینی بود خالی از ریگ و سنگ و بدون درخت یا گیاهان هرز و مزاحم ، مثل اینکه کشاورزی آن را پاک کرده و برای کشته آماده کرده باشد . (243)
راستی که اسم با مسمایست ! کربلا یعنی غربال تاریخ غربال که همیشه و در طول تاریخ شریف را از ضعف و مردان میدان را از رجز خوانان دروغین به خوبی جدا کرده و می کند چنان که بیدل دهلوی می گوید :
کیست در این انجمن ، محرم عشق غیور ما همه بی غیرتیم ، آینه در کربلاست .
ج : کربلا از دو واژه کرب و ابلا ترکیب یافته است یعنی حرم خدا و خانه خدایگان . (244)
د : این کلمه در اصل فارسی بوده و از دو کلمه کار و بالا گرفته شده است یعنی کار آسمانی و ارزشمند به عبارتی جایگاه نمارش و نیایش . (245)
ه : در اصل کور بابل بوده است یعنی در روستای شهر بابل (246)
و توسط خود حضرت سیدالشهداء و پدرش علی علیهماالسلام و جدش روسل اکرم صلی الله علیه و آله کربلا وکرب و بلاء یعنی درد و بلا و

امتحان و ابتلاء تفسیر شده است . (247) ادباء و شعرای شیعه نیز همین تفسیر را برگزیده اند به عنوان نمونه سالار شهیدان شیعی سید اسماعیل حمیری از کربلا چنین یاد می کنند :
کربلا یا دار کرب بلا (248)
و بزرگ اندیشمند شیعی ، مرحوم سید شریف رضی چنین می گوید :
کربلا ! لا زلت کربا و بلاد
ما لقی عندک آل المصطفی
کم علی تربک لما صرعوا
من دم سال و من دمع جری (249)
ای کربلا تو همیشه انبوهی از اندوه و بلا را به یاد می آوری به سبب آنچه که در خاک تو به آل پاک محمد مصطفی صلی الله علیه وآله رسید .
هنگامی که کشته شدند چه خونها که ریخته شد و چه اشکها که جاری شد .
2- حایر : پس از کربلا ، حایر بیش از دیگر نامها حائز اهمیت بوده است و کربلا در کتابهای فقهی بیشتر با همین نام عنوان می شود و فقهاء مسائل خاصی را که در خصوص حائر و احکام و حدود آن می باشد در ذیل همین عنوان بحث و بررسی می کنند .
3- حیر ، مخفف همان حایر است ، حیریا حائر یعنی جایی که آب دلر آنجا حیران می ماند و به دور می پیچد و گودال قتلگاه امام حسین علیه السلام در همین مکان مقدس واقع شده است و جسد انورش نیز در آنجا مدفون است .
4- نواویس ، در اصل و پیش از اسلام نام گورستانی بود که مسیحیان مردگان خود را در آنجا مدفون می کردند جالب این که پیشوای شهیدان حضرت اباعبدالله امام حین علیه السلام در ضمن یکی از خطبه های معروفش این کلمه را به کار برده است آنگاه که حضرتش از حریم جدش خارج شده بود و در ظاهر به سوی کوفه و در واقع رو به سوی ابدیت می رفت ، که قیامت تاریخ را بر پا کند و قیام عشق را قنوت جاودانه بخشد و هنگامی که از مدینه حرکت کرده بود تا هنگامه حماسه های همیشه جاوید و ماندگارش را بیافریند ، چنین فرمود :
خط الموت علی ولد آدم مخط القلادة علی جید الفتاة ، و ما اولهنی الی اسلافی اشتیاق یعقوب الی یوسف و خیر لی مصرع انا لا قیه ، کانی باوصالی ، تقطعها ، غسلان الفوات ، بین النو اویس و کربلاء و . . . (250)
مرگ برای فرزندان آدم چه زیبا نوشته شده است ؟ نوشتاری که در لطافت به نقشی می ماند که گردن بند ، در گردن دختر کان جوان می کشد و من برای سر کشیدن جام جان بخش شهادت و به دیدار سلف همانقدر مشتاقم که یعقوب به دیدار پسرش یوسف ، دست تقدیر الهی ، برای من قتلگاهی برگزیده است که من به دیدارش خواهم شتافت ، می

بینم که به همین زودیها گرگهای گرسنه نواویس و کربلا مرا در محاصره انداخته بند بند اعضای بدنم را از هم جدا می کنند . . .
5- طف الفرات ، کنار فرات .
6- طف .
7- شاطی الفرات ، این هر سه اسم تقریبا به یک معنی است و طف به زمینهای که مشرف دریا باشند یا در لب رودخانه قرار داشته باشند اطلاق می شود سرزمین کربلا را به خاطر چند چشمه ای که در آن بوده و کربلا را در کنار خویش گرفته بوند طف گفته اند چشمه های مانند : قطقطانیه ، رهیمه ، عین الجمل و نهر علقم . (251)
8- نینوا ، از اسمهای معروف و قدیمی کربلاست .
9- موضع البلاء ، یا موضع الابتلاء .
10- محل الوفاء
11- غاضریه .
12- ماریه .
13- قصر بنی مقاتل .
14- عقر بابل .
15- عمورا .
16- صفورا .
17- نوائح ، یعنی ناله ها و نوحه ها .
18- شفائا ، که در عرف مردم شثاثه خوانده می شود . (252)
19- مدینه الحسین علیه السلام ، شهر حسین علیه السلام .
20- مشهد الحسین علیه السلام .
21- بقعه مارکه (253)و دیگر اسمهایی که در کتابها نقل شده اند ، و کربلا را می شود حیرت آباد حماسها ، عرش عشق ، قربانگاه عاشقان ، مسلخ عشق ، شهر شهادت ، مشهد شقایق ها ، کعبه آلاله ها و . . . خواند .

با وجود این که پیشنه تاریخی کربلا ، بسیار قدیمی بوده و به دوران بابلیان می رسد ، ولی از آن جا که مدارک تاریخی در این باب ناچیز و اندک است ، شناخت دقیقی را نمی توان از تاریخ کربلا پیش از اسلام به دست داد .
عراق تا سال 13 هجری قمری در زیر سلطه زمامداران ایران بود ، تا اینکه از همان سال 16 هجری به تدریج ، تمام کشور عراق و در ضمن کربلا توسط خیل خروشان سربازان مسلمان گشوده شد و آزاد گشت از آن میان جنگ قادسیه که در سال 14 هجری اتفاق افتاد ، معروف و مشهور است . (254)
عراق در طول تاریخ اسلام ، همیشه کشوری شیعه نشین و بستر بسی حوادث تاریخ ساز و مهد حماسه ها و مرکز انقلاب هایی بس بزرگ و خونین بوده است ، تنها کافی است که کتاب کربلا را ورق زده و کوفه (255)
را که شهری است از شهرهای استان کربلا ، در آیینه تاریخ به تماشا نشستت ، آن وقت است که می خواهید دید این خون نامه خاک ، سر به افلاک و ملکوت می کشد و روایت از رویش آلاله ها دارد آلاله هایی که هر یک در قیام خونباز ، خویش قیامت تاریخ را قنوت نور بسته اند و تاریخ را از تاریکی و جهان را از جهل و جور و بشر را از بند بندگی زور و زر و تزویر رهانیده اند .
امروز نیز علی رغم خواست جهان خواران و حزب کثیف بعث کربلا ، کانون گرم آزادگان و غیور مردان است و چون روزگاران بسیار درخشان خویش می رود که حریم حماسه ها را پر حال و با حرکت پاس دارد و چون کوه آتشفشان هر لحظه انتظار انفجارش می رود و ما شیعیان به این امید زنده ایم که شاهد انفجار نوری دیگر از کانون کربلائیان باشیم .
در حال حاضر ، کربلا با فاصله 105 کیلومتر در جنوب غربی بغداد واقع شده و مرکز استانی به نام استان کربلا خوانده می شود .

خار چشم ستمگران

آستان مقدس حسینی ، این مشهد همیشه جاوید شهیدان در طول تاریخ پر ماجرای خویش همیشه خار چشم ستمگران و زور مداران بوده و خواب را بر چشم هر یزید منش و فرعون صفتی حرام کرده و می کند : نام و یاد او ابو الاحرار سالار شهیدان علیه السلام روح قیام و شهادت طلبی را در جان محرومان و ستمدید گان به قول یکی از شاعران معروف لبانی :

کلما یذکر الحسین شهیدا
موکب الدهر ینب الاحرار
فینادون ولة الظلم حیدی
قد نقلنا عن الحسین الشعارا
فلیمت کل ظلم مستبد
فاذا لم یمت قتیلا توارا

هر گاه از امام حسین علیه السلام به عنوان شهید و شاهد تاریخ یاد می شود در سایه سار ، این یاد سرخ روزگار آزاد مردانی ، را می پرواند که ندا در می دهند :
باید دولت ستم نباشد و ما این شعار شعور آفرین را از امام حسین علیه السلام یاد گرفته ایم که هر مستبد ستمگر یا باید بمیرد و یا از صحنه تاریخ زدوده شود .
درست به همین جهت ، ستمگران یاد و خاطره ابولثاثرین امام حسین علیه السلام و کربلا را برای خویش خطر بزرگ بلکه بزرگ ترین خطر می دانند و تابش خورشید حماسه را که بیشتر از گنبد و گلدسته های آستان مطهر و مقدس حسینی بر تاریخ می تابد بر نمی تابند و همیشه با آن مکان مقدس که به حق گهواره حماسه و مدرسه شهادت و قیام و مشهد شهیدان نامیده می شود سر ستیزه و جنگ مداوم دارند و اینک به اقدامات مذبوحانه و ناشیانه ای که در طول تاریخ از سوی ستمگران تاریخ در محو و نابودی این آستان قدی و بارگاه ملکوتی امام حسین علیه السلام انجام گرفت و همه به شکست ستمگران و یزیدیان انجامیده اشاراتی گذار و فهرست وار می کنیم ، باشد که این معجزات تاریخ را همیشه در خاطر خویش داشته باشیم :
جسارت اول : در عصر منصور دوانیقی به دستور مستقیم او که یکی از ستمگران خودسر و قاتل امام صادق علیه السلام بود .
جسارت دوم : در عصر هارون الرشید یکی از خلفای جور عباسی و قاتل حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام ، که در سال 193 ق دستور داد حائر مطهر حسینی را به طور کلی تخریب و ویران کردند .
جسارت سوم : به دست متوکل ملعون که به ترتیب در سالهای 233 و 236 و 237 و 247 ق به حریم حسینی جسارت شد چنانکه از اساس آن را ویران کردند . (256)
جسارت چهارم : در عهد موفق خلیفه عصر عباسی به سال 273 ق .
جسارت پنجم : در سال 269 ص به دست دزد گردنه گیری به نام ضبة بن ممد اسدی که رئیس یک دسته از دزدان وحشی بود .
جسارت ششم : در سال 407 ق حرم مطهر در اثر آتش سوزی تخریب گردید که به احتمال قوی به دستور القادر بالله یکی دیگر از خلفای عباسی که کینه زیادی از آل علیهم السلام داشته رخ داد .
جسارت هفتم : در سال 529 ق بود که خزانه و اشیای گران قیمت و تزیینات حرم پاک سید شهیدان علیه السلام ، به دست ناپاک المستر شد

یکی دیگر از خلفای عباسی غارت شد .
جسارت هشتم : غارت حرم مقدس به دست حکام آل مشمعشع در تاریخ 858 ق .
جسارت نهم : تجاوز و فاجعه تکان دهنده دلخراشی که در حدود بیست هزار تن از شیعیان را به شهادت رسانید و به عنوان عاشواری ثانی و کربلای دوم نامیده شد این جسارت بزرگ به دست وهابیها به فرماندهای عبدالعزیز بن سعود ، در سال 1216 ق و در عید غدیر خم اتفاق افتاد .
جسارت دهم : تخریب و نابود کردن بزرگ ترین و با شکوهمندترین گلدسته حریم حسینی معروف به منارة العبد در سال 1354 ق .
این گلدسته چنان با شکوه و جلال بود که از کلیه مناره های موجود در زیارتگاه های عراق بزرگ تر و باشکوه بود و بیش از شش قرن بود که با جلالت و هیبت خاصی چشم هر بیننده ای را از نقاط بسیار دور به خود خیره می کرد تا این که به سال مذکور به بهانه ای واهی از اساس ویران شد .
(257)

فصل دوم : حادثه کربلا و پیامبران و امامان علیهم السلام

بزرگ بنی سلیم از مشایخ خود نقل کرده است که سالی به جنگ ساکنان روم رفتیم و بر ایشان غالب شدیم پس به یکی از کلیساهای آن جا رفتیم و دیدیم این بیت بر دیوار آن نوشته است :
اتر جوا امه قتلت حسینا
شفاعه جده یوم الحساب
آیا گروهی که امام حسین علیه السلام را کشتند ، به شفاعت جدش رسول خدا صلی الله علیه وآله در روز جزا امید دارند !
پس از آنها پرسیدم چه وقت این را در جا نوشته اند ؟ گفتند : سیصد سال پیش از بعثت پیامبر شما .
در کتاب یاقوت از عبدالله بن صفار روایت شده که سالی با نصارا جنگ کردیم و بسیاری از ایشان را اسیر نمودیم در میان اسیران پیری دانا بود او را اکرام نمودیم آن پیر برای ما حکایت کرد که سیصد سال پیش از مبعوث شدن محمد عربی صلی الله علیه وآله ، گروه نصارا در بلاد روم گودالی کندند ، ناگاه سنگی پیدا شد به زبان فرزندان حضرت شیث که در آن نوشته شده بود :
اترجوا عصبة قتلت حسینا
شفاعة جده یوم الحساب
شیخ جعفر ابن نما در مثیر الاحزان به سند خود از سلیمان اعمش روایت کرده است : سالی در ایام موسم حج مشغول طواف کعبه بودم ناگاه مردی را دیدم که می گوید : خداوندا مر ا بیامرز ، اگر چه می دانم که مرا نمی آمرزی پس از سبب ناامیدی آن مرد پرسیدم گفت : من یکی از آن چهل نفر هستم که موکل به سر مبارک جناب امام حسین علیه السلام بودند ، هنگامی که آن سر مبارک را برای یزید پلید به شام بردند ، چون از کربلا بیرون رفتیم منزل اول دیر نصارا بود در آن جا فرود آمدیم و سر مبارک آن حضرت را بر نیزه بلندی نصب کردیم و به خوردن مشغول شدمیم ناگاه دیدم که دستی از دیوار پیدا شد و با قلم آهنی سطری با خون به دیوار نوشت :
اترجوا امة قتلت حسیناز
شفاعة جده یوم السحاب
پس ما بسیار ترسیدیم یکی از رفیقان ما برخاست که آن دست را بگیرد ، اما دست غایب شد . (258)
آدم ابوالبشر با احترام به حضرت محمد صلی الله علیه وآله واهل بیتش نجات یافت

(فتلقی آدم من ربه کلمات فتاب علیه انه هو التواب الرحیم) . (259)
آدم از پروردگار خویش کلمایت را بیاموخت که سبب پذیرفتن توبه او شد برای این که خدای مهربان توبه پذیر است .
از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله درباره کلماتی که بر آدم علیه السلام القا شد و موجب پذیرش توبه اش گردید ، سوال شد حضرت فرمود :
ساله بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین فتاب علیه و غفرله .
آدم خدا را به حق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم الصلاة و السلام خواند ، پس خدا توبه او را پذیرفت و گناهی که از او سر زده بود بخشود . (260)
روزی که به چنگ مرگ افتد بدنم
در کنج لحد اجل نمایم وطنم
از بهر شهادتین من بنویسید
الله محمد و علی بر کفنم

عبور آدم علیه السلام از زمین کربلا

چون آدم علیه السلام بر زمین هیوط کرد و حوا را ندید دنبال او گشت تا عبورش به زمین کربلا افتاد پیش از آن که حادثه ای واقع شود ، غمناک شد ، سینه اش تنگی گرفت ، و چون به مقتل امام حسین علیه السلام رسید پایش لغزید خون از آن جاری شد .
پس سر به موی آسمان بلند کرده و گفت : ای پروردگار من ، مرتکب گناه دیگر شده ام و اینک مرا کیفر خواهی کرد زیرا که من تمام زمین را طی کردم و یا چنین حادثه ای روبه رو نشد مسجد خداوند وحی فرستاد : ای آدم گناهی تازه مرتکب نشده ای ولی فرزند تو حسین علیه السلام در این سرزمین به ظلم کشته می شود اینک خون تو به موافقت وی ریخته شد .
آدم عرض کرد : پروردگارا ، حسین پیغمبر است ؟
خطاب سید که پیامبر نیست و لیکن فرزند زداه پیامبر من محمد صلی الله علیه وآله است عرض کرد : قاتل وی کیست ؟ ندا رسید : یزید که ملعون اهل آسمان ها و زمین است آدم به جبرئیل رو کرد و گفت : چه کنم ؟ گفت : یزید را لعن کن پس آدم چهار مرتبه یزید را لعنت کرد و چند قدمی برداشت تا به کوه عرفات رسید و حوا را یافت . (261)

کشتی نوح علیه السلام و کربلا

چون حضرت نوح علیه السلام بر کشتی نشست و بر روی آب همه روی زمین را گشت تا به زمین کربلا رسید ، چون به آن زمین بلا رسید آن سرزمین کشتی او را به گرداب افکند پس حضرت نوح علیه السلام از غرق شدن کشتی ترسید دست دعا به درگاه عزت و جلال خدا برداشت و عرض کرد : پروردگارا همه روی زمین را گشتم ، ترس اضطرابی که در این زمین بر منن رخ نمود در هیچ جا رخ نداده بود . همان ساعت جبرئیل علیه السلام از جانب خداوند عز و جل فرود آمد و عرض نمود : یا نوح ، حسین علیه السلام سبط محمد صلی الله علیه و آله خاتم پیامبران و فرزند گرامی اوصیا در این سرزمن کشته می شود حضرت نوح پرسید قاتل آن بزرگوار کیست ؟ جبرئیل عرض کرد : قاتل او کسی است که اهل هفت آسمان و اهل هفت زمین بر او لعنت می کنند پس حضرت نوح چهار مرتبه بر آن حرام زاده بد کردار لعنت کرد پس کشتی از آن مهکله نجات یافت و از آن سرزمین بلا گذشت . (262)

مطلع شدن حضرت ابراهیم علیه السلام بر مصایب امام حسین علیه السلام

تفسیر فرات به سند خود از امام صادق علیه السلام روایت می کند که آن حضرت در تفسیر آیه (فنظر نظرة فی النجوموم) فرمود : حضرت ابراهیم حساب نمود و به علم نجوم نظر فرمود : مطلع گردید بر مصایب امام علیه السلام حسین علیه السلام که در زمین کربلا رخ می دهد فرمود : من ناخوش هستم برای مصیبتی که بر حضرت امام حسین علیه السلام وارد خواهد شد . (263)

عبور ابراهیم علیه السلام از کربلا

روایت شده است که حضرت ابراهیم علیه السلام وقتی سواره به صحرای کربلا بگذشت اسبش رم کرد . آن جناب از پشت اسب بر روی زمین افتاد و سرش بشکست و خون از آن جاری شد پس زبان به استغفار بگشاد و گفت : پرودگارا از من چه گناهی سر زده است ؟ جبرئیل علیه السلام نازل شد و گفت : ای ابراهیم ! گناهی از تو صادر نگشت ولکن کشته می شود در این محل سبط خاتم الانبیا و پسر خاتم الاوصیا ، پس خون تو به موافقت خون او ریخته شد فرمود : ای جبرئیل ، قاتل او کیست ؟ گفت : قاتل او ملعون اهل آسمان ها و زمین و قلم جاری شد بر لوح آن پلید پس ابراهیم علیه السلام دست برداشت و یزید پلید را لعن بسیار کرد و اسب آن حضرت به زبان فصیح آمین گفت : ابراهیم علیه السلام به او خطاب کرد و فرمود : بر تو چه معلوم شد که آمین گفتی ؟
گفت : ای ابراهیم ، من همیشه فخر می کردم که تو بر پشت من سوار می شوی و چون تو از پشت من درافتادی خجلت و شرمساری من زیاد شد و سبب این از یزید بود خداوند او را لعنت کند .
مرحوم شوشتری رحمه الله در خصایص می گوید که شاید محل توسط حضرت ابراهیم علیه السلام از اسب همان محل سقوط حضرت امام حسین علیه السلام باشد از اسب خود یعنی در مقتل آن جناب به زمین افتاده باشد پس ملاحظه کن فرق این دو سقوط را . (264)
اوی کسی که لعنت بر قاتل امام حسین علیه السلام حضرت ابراهیم علیه السلام بود و امر کرد فرزندان خود را عهد و پیمان از ایشان گرفت که پیوسته او را لعنت کنند .
پس از آن حضرت موسی علیه السلام او را لعنت کرد و امت خود را به آن امر کرد ، سپس داود علیه السلام او را لعنت کرد و بنی اسرائیل را امر نمود که لعنت کنند یزید را سپس حضرت عیسی عع لعنت کرد و بسیار می گفت بنی اسرائیل را که لعنت کنند بر قاتلان حسین علیه السلام اگر زمان او را دریافتند در خدمت او جهاد کنید کسی که با او شهدی شود چنان است که با پیامبر صلی الله علیه و آله شهید شده است . (265)

گوسفندان حضرت اسماعیل علیه السلام آب نیاشامیدند

روایت است که گوسفندان حضرت اسماعیل علیه السلام در کنار فرات می چریدند . روزی شبان آنها به خدمت حضرت اسماعیل علیه السلام آمد و گفت : چند روز است که گوسفندان از این نهر آب نمی آشامند پس حضرت در مناجات با خدا از سبب این حالت سوال کرد همان ساعت حضرت جبرئیل علیه السلام از طرف خداوند خدمت حضرت اسماعیل علیه السلام نازل شد و گفت : ای اسماعیل سبب این حالت را از گوسفندان بپرس ، آنها پاسخت را خواهند داد .
پس آن حضرت از گوسفندان پرسید : چرا از این رودخانه آب نمی نوشید ؟
گوسفندان به زبان فصیح پاسخ دادند : به ما خبر رسیده که فرزند تو حسین - که سبط گرامی محمد صلی الله علیه و آله است - در این زمین با لب تشنه کشته خواهد شد پس ما از این آب نمی آشامیم به جهت حزن و اندوه برای تشنگی آن بزگوار .
کسی که اهل آسمان ها و زمین ها او را لعنت می کنند . پس حضرت اسماعیل علیه السلام فرمود : خداوندا لعنت کن بر قاتل حسین علیه السلام . (266)

مسافرت حضرت موسی علیه السلام به کربلا

مرحوم خیابانی در ذیل خبری طولانی می گوید : حضرت موسی علیه السلام دوباره به کربلا رفته است ، یک بار تنها و بار دیگر با وصی خود یوشع بن نون چنان که طریحی می گوید : حضرت موسی علیهماالسلام با یوشع بن نون می رفت چون به زمین کربلا رسیدند بند نعلین آن حضرت پاره شد و خاری بر پای وی فرو رفت و خون از پایش جاری شد پس عرض کرد : ای خدای من ، چه گناهی از من صادر شد که بدین کیفر گرفتار شدم ؟ خدای بزرگ به او وحی فرستاد که در این موضع خون امام حسین علیه السلام ریخته می شود و خون تو به موافقت خون وی جاری شد .
عرض کرد : خدایا ، حسین کیست ؟ خطاب آمد : او فرزندزاده محمد مصطفی و پسر علی مرتضی . عرض کرد : قاتل او کیست ؟ ندا رسید : قاتلش یزید است . پس حضرت موسی علیه السلام دست برداشت و بر یزید لعن و نفرین کرد و یوشع بن نون آمین گفت . (267)

حضرت سلیمان علیه السلام و کربلا

سلیمان بن داود علیه السلام بر فرش خود می نشست و در هوا سیر می کرد .
روزی گزارش به زمین برسد باد فرش ، او را سه بار روانه کرد و برگردانید و سلیان ترسید از در آمدن به زمین باد ساکت شد ، به سرزمین کربلا نزول کرد .
سلیمان به باد گفت : چرا ساکت شدی ؟ باد گفت : در این سرزمین حسین علیه السلام کشته می شود سلیمان گفت : حسین کیست ؟ گفت : سبط محمد مختار صلی الله علیه و آله و پسر علی کرار . گفت : قاتلش که باشد ؟ گفت : لعن انس به دعایش آمین گفته ، باد ورزید و فرش را برداشت .
ریان بن شبیب از حضرت امام رضا علیه السلام نقل می کند که ایشان فرمود : ای پسر شبیب اگر خوش باشی ، به سکونت قصرهای بهشتی با پیغمبر صلی الله علیه و آله ، لعن کن به کشندگان امام حسین علیه السلام (268) .

حضرت زکریا علیه السلام سه روز از مسجد خارج نشد

در حدیث طویل از سعد بن عبدالله اشعری در حکایت شرفیاب شدن به حضور حضرت مهدی علیه السلام گفت : خبر ده مرا از تاویل کهیعص .
حضرت فرمود : این حروف از خبرهای غیبی است که خداوند بنده خود زکریا را از آن آگاه کرد و حکایت آن را برای محمد صلی الله علیه و آله بیان فرمود و آن چنان است که زکریا از خداوند خواست نام پنج تن را به وی آموزد جبرئیل فرود آمد و او را بیاموخت و زکریا هر گاه نام محمد صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن علیهم السلام را می برد اندوهش برطرف می شد و غمش زایل می گشت و هرگاه نام حسین علیه السلام می برد گЪвÀگلوی او را می گرفت و نفسش به شمار می افتاد روزی گفت : ای پروردگار من ! چون است که وقتی نام چهار کس از آنها را می برم از اندوه تسلیت می یابم و هر گاه یاد حسین می کنم اشکم ریزان می شود و ناله ام بیرون می آید ؟
خداوند تبارک و تعالی او را خبر داد و فرمود : کهیعص پس کاف نام کربلاست و ها هلاکت عترت است و یا یزید است که بر امام حسین علیه السلام ستم می کند و عین عطش حسین است و صاد و صبر و شکیبایی آن حضرت چون زکریای این بشنید ، سه روز از مسجد خود جدا نگشت و مردم را از داخل شدن به محضر خود منع فرمود و به گریه و ناله پرداخت . (269)
و او را رثا می گوید : که خداوندا ! آیا بهترین خلق خود را به مصیبت فرزند وی مبتلا می کنی آیا چنین بلایی بر خانه او فرود می آوری ؟ آیا علی و فاطمه علیهماالسلام را لباس سوگواری می پوشانی و اندوه آن را در منزل آنها می آوری ؟
آن گاه گفت : ای خدای من ، مرا فرزندی روزی کن که در پیریم چشم من به وی روشن شود و چون روزی کردی ، مفتون کن مرا به دوستی او آنگاه به مرگ او اندوهناکم ساز چنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله حبیب را به فرزندش اندوهناک ساختی پس خداوند یحیی را به وی بخشید و او را مبتلا کرد و حمل یحیی شش ماه بود چنان که حمل حسین علیه السلام چنین بود . (270)

عبور حضرت عیسی علیه السلام از کربلا

روایت شده است که حضرت عیسی علیه السلام در ایام سیاحت با حواریین گذرش به کربلا افتاد ناگاه شیر غرانی بر سر راه ایشان آمد و راه را برایشان بست عیسی علیه السلام پیش رفت و فرمود : چرا سر راه بر ما گرفته و نمی گذاری که ما عبور کنیم ؟ شیر به زبان فصیح گفت : نمی گذارم شما درگذرید مگر این که یزید را کشنده حسین علیه السلام است لعن کنید .
عیسی علیه السلام فرمود : حسین چه کسی است ؟ شیر گفت : سبط محمد النبی الامی و ابن علی الولی ، فرزند زاده پیغمبر امی و پسر علی ولی است .
حضرت عیسی علیه السلام فرمود : قاتل او کیست ؟
شیر گفت : قاتل وی ملعون وحوش بیابان ها و گرگان و درندگان صحراهاست ، به خصوص در روز عاشورا ، پس حضرت عیسی علیه السلام دست برداشت و لعن و نفرین کرد بر یزید ، و حواریین آمین گفتند و شیر از راه دور شد و ایشان به مقصد خود رفتند . (271)

خبر حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله از شهادت امام حسین علیه السلام

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در منزل ام سلمه بود ، فرمود : نگذار کسی داخل شود ، حسین علیه السلام آمد زمانی که طفل بود ام سلمه نتوانست جلو او را بگیرد ، حسین علیه السلام بر جدش وارد شد دید حسین علیه السلام بر بالای سینه پیامر صلی الله علیه و آله قرار گرفته است و حضرت رسول گریه می کند ام سلمه سبب گریه حضرت را پرسید ؟ حضرت فرمود : ای ام سلمه ، جبرئیل به من خبر داد که حسین تو کشته می شود ، (272)
این تربت را هم به تو بدهم در نزد تو باشد که جبرئیل برایم آورده است در شیشه ای بگذار ، زمانی که خون شد آن وقت حسین من کشته می شود . (273)

دو سال از ولادت امام حسین علیه السلام گذشت پیغمبر به سفری رفت و در رهگذری ایستاد و فرمود : انا الله و انا الیه راجعون (سوره بقره ، آیه 152)و اشک از دیدگان حضرت سرازیر شد ، از علت این حال سوال شد ، فرمود :
اینک جبرئیل است ، مرا خبر می دهد از زمینی که در کنار شط فرات واقع شده و کربلایش گویند که فرزند من حسین ، پسر فاطمه علیها السلام در آن سرزمین کشته می شود عرض شد : یا رسول الله که او را می کشد ؟ فرمود : مردی به نام یزد ، خدایش لعنت کند و گویی جایی را که حسین علیه السلام در آن جان می دهد و محلی که در آن دفن می شود می بینم .
سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله با حالتی اندوهناک از این سفر بازگشت و بر منبر شد و مردم را پند داد و حسن و حسین نیز در مقابل آن حضرت بودند .
چون از خواندن خطبه فارغ شد دست راستش بر سر حسن علیه السلام نهاد و دست چپ بر سر حسین علیه السلام و سر به سوی آسمان برداشت و عرض کرد :
پروردگارا ! همانا محمد پیغمبر تو و بنده تو است و این دو پاک ترین فرد خاندان من و برگزیده فرزندان من و خانواده من هستند که پس از خود این دو را در میان امتم به جای می گذارم جبرئیل مرا خبر داد که این پسرم کشته و خوار خواهد شد بار الها ، این جانبازی را بر او مبارک فرما و او را از سروران شهیدان قرار بده بار الها بر کشنده اش و آن که او را خوار می کند بر کت عطا نکن مردمی که در مسجد بودند یکباره ناله از دل برکشیدند وهای های گریستند رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : آیا بر حسینم گریه می کنید و او را یاری نمی کنید ؟
سپس آن حضرت با رنگی افروخته و چهره ای سرخ بازگشت (274) و خطبه کوتاه دیگری خواند و اشک از هر دو دیده آن حضرت به شدت فرو ریخت ، سپس فرمود : ای مردم ، همانا که دو یادگار نفیس در میان شما به جای گذاشتم و آن دو کتاب خداست و عترت من ، یعنی خاندان من ، آنان که با آب و گل من آمیخته شده و میوه دل من و جگر گوشه من اند و این دوازدهم هرگز جدا نشوند تا در کنار حوض بر من وارد شوند هان که من در انتظار ملاقات با آنان هستم و من درباره این دو هیچ از شما نمی خواهم به جز آنچه پرودرگار من به فرمان داده است پروردگار من به من امر فرموده : من دوستی خویشان و نزدیکان خود را از شما خواستار شوم ، مراقب باشید فردای قیامت که در کنار حوض مرا ملاقات می کنید مبادا

خاندان مرا دشمن داشته و به آنان ستم روا داشته باشید .
هان که روز قیامت سه پرچم نزد من خواهد آمد ، پرچم اولی پرچمی است سیاه و تاریک که فرشتگان از آن به وحشت خواهند بود و در نزد من می ایستند ، پس می گویم : شماها کیانند ؟ نام مرا از یاد ببرند ، و گویند : ما خدا پرستان از عرب هستیم من به آنان گویم : نام من احمد و پیغمبر عرب و عجم هستم ، آن گاه گویند : یا احمد ، ما از امت تو هستیم به آنان گویم : پس از من با عترت من و کتاب پروردگار من چگونه رفتار کردید ؟ گویند : اما کتاب را که ضایعش نمودیم ، و اما عترت کوشیدیم که همگی شان را از صفحه زمین براندازیم ، آن هنگام من روی آن از آن بگردانم تشنه و دل سوخته و با روی سیاه از نزد من باز می گردند .
سپس پرچم دیگری سیاه تر از اولی بر من وارد شود به آنان که زیر پرچمند گویم :
پس از من با دو یادگار گرانبهای من بزرگ و کوچک یعنی کتاب پروردگارم و عترتم چگونه بودید ؟
گویند : اما یادگار بزرگ را مخالف کردیم ، و اما یادگار کوچک را خوار نمودیم و تا آن جا که توانستم پاره پاره کردیم .
گویم : از من دور شوید پس تشنه و جگر سوخته و با روی سیاه از من دو شوند .
سپس پرچم دیگری نزد من می آید که نور صورت افراد زیر پرچم می درخشد ، به آنان گویم شما کیانند ؟
گویند : ما مردم یکتاپرست و پرهیزکار و از امت محمد صلی الله علیه و آله هستیم و ماییم باقیمانده اهل حق که کتاب حق را برداشتیم ، حلالش را حلال و حرامش را حرام دانستیم و دوستدار خاندان پیغمبر خویش محمد صلی الله علیه و آله بودیم ، از همه امکاناتی که در مورد یاری خویشتن داشتیم برای یاری آنان نیز استفاده نمودیم و در رکاب آنان با دشمنانشان جنگیدیم پس من به آنان گویم :
مژده باد شما را که من پیغمبر شمایم و راستی که شما در دنیا این چنین بودید که ستودید ، سپس آنان را از حوض خود سیراب کنم و سیراب و خندان از نزد من بروند و سپس داخل بهشت شوند و برای همیشه در آن جاوید بمانند . (275)
شیخ سلیمان بخلی حنفی در ینابیع الموده (باب 60) نقل می کند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود : به درستی که این پسر من حسین علیه السلام کشته می شود در زمین کربلا ، پس هر کس از شما آن روز حاضر باشد ، یاری کند امام حسین علیه السلام را .
آنگاه نوشته است ، انس بن حارث به سوی کربلا رفت و به فرمان پیغمبر صلی الله علیه و آله عمل کرد و کشته شد با اباعبدالله الحسن علیه

السلام . (276)
به پاست قلعه دین الا اله الا الله
به خون شاه شهیدان حسین ثارالله
زخلق تشنه تو این صداست در عالم
که ای بریده گلو زنده بس تویی و الله
رسول خدا صلی الله علیه و آله حسین علیه السلام را در دامن خود نشانده بود ، که جبرئیل آمد و گفت : این پسر تو است ؟ حضرت فرمود : آری جبرئیل گفت : امت پس از تو او را خواهند کشت ؟
آن حضرت گریان شد ، جبرئیل گفت : اگر بخواهی ، زمینی که در آن کشته می شود به تو نشان بدهم فرمود : آری .
آن گاه جبرئیل مشتی از خاک سرزمین کربلا به آن حضرت نشان داد . (277)

خبر شهادت امام حسین علیه السلام از زبان جبرئیل

در کافی از حضرت ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده اند که جبرئیل امین بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد و عرض کرد : خداوند سلام می رساند و تو را بشارت می دهد به این که فاطمه علیهاالسلام پسری بیاورد و امت تو از روی جهل و نادانی او را خواهند کشت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود : از من به خداوند عالم سلام باد ، به مولودی که امتم را او را شهید خواهند کرد نیازی ندارم .
جبرئیل علیه السلام به آسمان بازگشت و دیگر باره نزول فرمود و گفت : خداوندت سلام می رساند که پاداش این ستمی که بر مولود تو می رسد ، وصایت و ولایت و امامت را در ذریه پاک او و اولادش خواهم گذاشت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : به آن چیزی که پروردگار جهان خواسته است خشنودم .
پس نزد حضرت فاطمه علیها السلام رفته مژده آنچه از جانب خداوند شنیده بود باز گفت : حضرت زهراعلیها السلام عرض کرد : به چنین فردی که باید شهید شود نیازی ندارم . حضرت بار دیگر بیان فرمود که جبرئیل نازل شده و می گوید که امامت و ولایت و صاحب در اولاد حسین علیه السلام است پس حضرت زهراعلیها السلام رضای خویش را به پدر اظهار نمود . (278)

وه ! شگفتا از تو ای خاک اسرارآمیز !

هرثمه بن مسلم می گوید : در جنگ صفین در رکاب علی بن ابی طالب کارزار کردیم ، هنگامی که از آن جا بازگشتم ، در سرزمین کربلا پیاده شده و نماز صبح در آن جا خواندیم حضرت را خاک آن جا کفی برداشت و بویید ، گویی در تعقیب نماز خاک شهیدان را بویید ، سپس گفت :
وه ! شگفتا از تو ای خاک اسرارآمیز ! از تو در رستاخیز گروه گروه بر می خیزند و بی حساب داخل بهشت خواهند شد .

قتلگاه عشاق

امام محمد باقر علیه السلام فرمود : علی علیه السلام به کربلا گذر کرد و فرمود : خوابگاهی است از سوارانی !
قتلگاهی است از عشاق !
این کوی ، کوی شهیدانی است که گذشتگان از آنان پیشی ندارند و آیندگان به آنان نمی رسند .
امام محمد باقر علیه السلام فرمود : علی علیه السلام با دو تن از یاران خود به کربلا گذشت ، هنگامی که به آن سرزمین گذر کرد چشمانش پر از اشک شد و گفت : این خوابگاهی از سواران آنهاست ، این بار اندازی برای بنه آنان است در این جایگاه ، خون آنان به زمین ریخته می شود خوشا به تو پاکیزه خاکی که در فراز تو خون احبا خواهد ریخت . (279)

نفرین کبوتر راعبی بر قاتلان امام حسین علیه السلام

به سند متصل از ابن قولویه از محمد بن یعقوب کلینی به اسنادش از داود بن فرقد گفت : در خانه حضرت ابی عبدالله نشسته بودم کبوتر راعبی دیدم همهمه می کند ، آن حضرت به سوی من نگریست و فرمود : ای داود ، می دانی این مرغ چه می گوید ؟ گفتم : نه به خدا فرمود : بر قاتلان امام حسین علیه السلام نفرین می کند ، پس در خانه های خود از اینها نگاه دارید . (280)

مسیب بن نجبه فرازی (281)می گوید : هنگامی که سلمان فارسی به دیار ما - یعنی عراق - آمد (ظاهرا وقتی است که سلمان فارسی والی مدائنی بود)در زمره استقبال کنندگان او رفتیم سپس به سوی کربلا رهسپار شد و در آن جا گفت :
این قتلگاه برادران من است ، این جای زمین نهادن بنه آنان است و این خوابگاه سواران آنان است شتران خود را در آن برای ابد خواهند خوابانید و این محل ریزش خون آنان است در این زمین پسر بهترین پیغمبران کشته می شود در این زمین بهترین بازماندگان کشته می شود .

ابن عباس شهادت امام حسین علیه السلام را خبر می دهد

قال ابن عباس : ما کنا نشک اهل البیت و هم متوافرون ان الحسین علیه السلام یقتل بالطف . (282)
ابن عباس می گوید : ما خانواده پیغمبر صلی الله علیه و آله هیچ شکلی نداشتیم و با اطمینان بسیار می دانستیم که حسین در کربلا شهید خواهد شد . (283)
ولی اخیرا عده ای در لباس روحانیت ، مرام وهابیت را در جامعه ترویج می کنند اینان افراد لجوج و عنود و بی دین از خدا بی خبرند و با آل محمد صلی الله علیه و آله دشمنی دارند آنان که دشمن آل محمد را در دل دارند و به همان حال بمیرند ، کافر مرده اند و بهشت برایشان حرام است .
امام صادق علیه السلام فرمود : فان الله تبارک و تعالی لم یخلق خلقا انجس من الکب و ان الناصب لنا اهل بیت لا نجس منه .
خداوند خلقی را نجس تر از سگ نیافرید ، و ناصب ما اهل بیت از آن نجس تر است . (284)

حضرت علی علیه السلام از زمین کربلا عبور می کند

احمد بن حنبل به سند خویش از ابی عبدالله نجار روایت می کند با علی علیه السلام هنگامی که به صفین می رفت همراه بودم چون به سرزمین نینوا (کربلا) رسیدیم ندا کرد : صابر باش ای حسین در کنار نهر فرات .
پرسیدم : ای امیر مومنان ، منظورتان چیست ؟ فرمود : روزی بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وارد شدم ، دیدم چون ابر بهار گریه می گرید ، گفتم : یا رسول الله ، چرا چنین می گریید ؟ فرمود : پیش از تو جبرئیل به من خبر داد که فرزندم حسین علیه السلام در کنار فرات کشته می شود . (285)
محمد بن سیر بن نقل کرده که معجزه ای از امیرالمومنین علی علیه السلام در این باب ظاهر شد آن حضرت گاهی عمر سعد را در ایام جوانی اش ملاقات کرده و به او فرموده بود : وای بر تو یابن سعد ، چگونه خواهی بود در روزی که مردد شوی ما بین بهشت و جهنم و تو جهنم را اختیار کنی . (286)

خبر دادن علی علیه السلام از قاتل امام حسین علیه السلام

صدوق رحمه الله در امالی و سید هاشم بحرانی در میدنه المعاجز ، (ج 1 ، ص 112) مسند از اصبغ بن نباته که از اصحاب علی علیه السلام بوده - روایت کرده اند که روزی علی علیه السلام در ضمن خطبه خود فرمود :
سلوفی قبل ان تفقدونی ، فوالله لا تسالونی عن شی ء مضی و لا عن شی ء یکون الا نباتکم .
بپرسید از من هر چه می خواهید پیش از آنکه مرا نیابید ، به خدا سوگند نمی پرسید از من آنچه گذشته و از آنچه بعد می شود مگر آنکه شما را خبر می دهم به آنها . سعد بن ابی وقاص پدر عمر برخاست و گفت :
یا امیر المومنین ! اخبرنی کم فی راسی و لحیتی من شعرة ؟
ای امیرمومنان ، خبر ده مرا که بر سر و ریش من چند تار مو هست ؟
علی علیه السلام فرمود : به خدا سوگند که خلیل من رسول الله صلی الله علیه و آله خبر داد که تو این سوال را از من خواهی نمود بدان که در سر و ریش تو مویی نیست مگر آن که در بن آن شیطان است که تو را اغوا می کند .
و ان فی بیتک لسخللا السحین ابنی .
برای این که بدانی من همه چیز را می دانم در خانه تو گوساله ای است که فرزند حسین را می کشد . (287)

امام حسن مجتبی علیه السلام از قتل امام حسین علیه السلام خبر می دهد

در امالی طوسی از مفضل بن عمر از حضرت جعفر صادق علیه السلام روایت است که روزی امام حسن علیه السلام نشسته بود که امام حسین علیه السلام داخل شد چون چشمش به امام حسن علیه السلام افتاد گریه کرد اام حسین علیه السلام فرمود : یا اباعبدالله ، سبب گریه شما چیست ؟ گفت : از آنچه می بینم بر حضرت تو از این مردم شوم ، اما امام مجتبی فرمود : بر من خیلی زیاد ستم نشود که زهری به من بنوشانند و شهید یا اباعبدالله هیچ روزی چون روز تو بناشد که سی هزار نفر به قتل تو مبادرت کنند که خود را مسلمان و امت جد تو شمارند تا خون تو بریزند و حرمت تو را ندارند ، دختران و اهل حرم تو را اسیر ببرند و خیمه های تو را به غارت ببرند آنگاه غضب و لعنت خداوند بر بنی امیه فرود آید و آسمان خون و به خاکستر ببارد و هر آفریده حتی و حوش درندگان بیابان ها بر تو بگریند . (288)

حذیفه می گوید : از امام حسین علیه السلام شنیدم که می فرمود : به خدا سوگند بنی امیه بر قتل من اجتماع خواهند کرد و عمر بن سعد فرمانده سپاهشان خواهد بود این مطلب را در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود .
پس من عرض کردم : یا بن رسول الله آیا پیغمبر این موضوع را به شما خبر داده ؟ فرمود : نه پس خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شدم و سخنان امام حسین علیه السلام را به عرض رساندم فرمود : علم من علم حسین و علم حسین علم من است .
امام حسین علیه السلام به عمر بن سعد فرمود : بعد از من از گندم عراق زیاد نخواهی خورد و چنین شد ، زیرا هنوز به آن نرسیده بود که مختار او را کشت . (289)

روز عاشورا حسین استاد دانشگاه دین
درس عبرت داد ما را کشته شد در راه دین
دید از بیدادی زشتی اعمال یزید
می شود پنهان به زیر ابر ظلمت ماه دین
داده هفتاد دو تن قربان و خود قربان نمود
کربلا گردید تا حشر قربانگاه دین

امام حسین علیه السلام از سرنوشت خود آگاه است

ابی الجارود از امام محمد باقر علیه السلام روایت می کند که عبدالله ابن زبیر به امام حسین علیه السلام گفت : چرا در موسم حج خانه خدا را ترک می کنی و به سوی عراق می روی ؟ امام حسین علیه السلام فرمود : همانا دفن شدن من در کنار فرات محبوب تر است از آن که در جلو کعبه به خاک سپرده شوم . (290)ابن قولویه از ابی سعید نقل می کند که گفت : شنیدم از حسین بن علی علیهماالسلام پس از آن که با عبدالله زبیر خلوت کردند و گفت و گوهای آنان تمام شد فرمود : ابن زبیر به من گفت ، که تو هم مانند کبوتران حرم در این جا پناهنده باش من در پاسخ گفتم : کشته شدنم در خارج هر قدر هم فاصله کم باشد ، نز من از کشته شدن در حرم محبوب تر است ، و نیز به اوک گفتم : کشته شدنم در کربلا نزد من از کشته شدنم در حرم محبوب تر است . (291)

امام حسین علیه السلام با عمر سعد گفتگو می کند

مشهور است که عمر سعد پیش از واقعه کربلا به مسجد وارد می شد هر کس نگاهش به او می افتاد بی اختیار می گفت :
هذا قاتل حسین بن علی علیه السلام) : یعنی : ای معلون کشنده حسین بن علی علیه السلام است تا آن که روزی به خدمت حسین بن علی علیه السلام آمد و عرض کرد این سفیهان گمان می کنند که من قاتل شما خواهم شد .
آن حضرت تبسم کرده و فرمود : آنها که این سخن را به زبان می آورند سفیه نیستند ، کلمه حقی است که بر زبان ایشان جاری می شود اما تو به یقین بدان ای عمر سعد ، که پس از من یک بار شکم را از گندم عراق سیر نخواهی کرد و زنده نخواهی ماند بعد از من جز چند صباحی .
قضیه همان شد که امام علیه السلام خبر داده بود به اندک فرصتی مختار پیدا شد و هر یک از این ظالمان را به خصوص عمر سعد را به زجری به جهنم فرستاد که بعد از آن ممکن نبود و به همان وجهی که خدای بزرگ انتقام واقعه یحیی بن زکریا علیهماالسلام را از طایفه بنی اسرائیل گرفته بود(292)

ای شهید که لب تشنه بریدند سرت
لاله سان سوخت زداغ علی اکبر جگرت
تشنه لب هیچ مسلمان نکشد کافر را
تو چه کردی که لب تشنه بریدند سرت
نامه تشنه لبان را ببر ای باد صبا
به سر تربت زهرا اگر افتد گذرت
بگو ای بانو جنت سری از غرفه بر آر
غرفه در لجه خون بین تن شمس و قمرت
تو دل آسوده ای از چشمه کوثر سیراب
دخترانت همه لب تشنه و بی سرپرست

طبری نقل می کند که حسین بن علی علیه السلام فرمود : به خدا سوگند مرا رها نمی کنند تا خون دلم را بریزند و خداوند به خاطر این جنایتشان کسی را بر آنها مسلط می کند که خوار و زبون سازد که حتی از پلیدترین چیزها پست تر باشد . (293)

فصل سوم : فضایل زیارت سید الشهداء علیه السلام وفضایل زایران آن حضرت

به سند صحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که امر کنید شیعیان ما را به زیارت حسین بن علی علیه السلام که به درستی که زیارت آن حضرت دفع می کند خانه فرود آمدن و غرق شدن و سوخته شدن و درنده دریدن را و زیارت آن حضرت فرض است بر هر کسی که اقرار نماید برای حسین علیه السلام به امامت از جانب خدا به سند موثق از حضرت صادق علیه السلام مروی است که زیارت کنید حسین را و جفا می کنید آن حضرت را به ترک زیارت که او بهترین جوانان اهل بهشت و بهترین جوانان شهیدان است به سند معتبر دیگر از آن حضرت منقول است که زیارت کنید قبر امام حسین علیه السلام را اگر چه سالی را یک مرتبه باشد به درستی که هر که برود نزد آن حضرت با شناسایی حق آن حضرت و انکار نکردن حق او ، او را عوضی نیست به غیر بهشت و روزی داده می شود روزی فراخ و می دهد خدا به او فرجی نزدیک به درستی که حق تعالی موکل گردانیده است به قبر امام حسین علیه السلام چهار هزار ملک را که همگی گریه بر آن حضرت می کنند ، و مشایعت می کنند هر که را زیارت آن حضرت کند تا به اهل خود برگردد و اگر بیمار شود او را عیادت می کنند و اگر بمیرد به جنازه او حاضر می شوند با طلب آمرزش از برای او و ترحم کردن بر او .
به سند معتبر دیگر منقول است که شخصی به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کرد که فدای تو شوم ، چه می فرمایی در حق کسی که ترک کند زیارت حضرت امام حسین علیه السلام را و او قادر به زیارت باشد ؟
فرمود : می گویم او عاق رسول خدا صلی الله علیه و آله و عاق ما شده است و سبک شمرده است امری را که برای او نافع است هر که زیارت کند آن حضرت را خدا حوائج او را متکفل گردد و کفایت مهمات دنیای او بنماید و زیارت آن حضرت روزی را برای بنده جلب می کند و آنچه خرج کند عوض دهد و گناه پنجاه ساله او را می آمرزد و بر می گردد به سوی اهل خود و حال آن که هیچ گناه و خطایی بر او نباشد ، مگر آن که از نامه عمل او محو شود و اگر در آن سفر بمیرد ملائکه نازل شوند او را غسل دهند و گشوده شود برای او دری به سوی بهشت که داخل وشد برای او نسیم بهشت ، و اگر سالم بماند گشوده شود برای او دری که نازل شد از در روزی او و حق تعالی به عوض هر درهمی که او خرج کرده است ده هزار درهم بدهد و برای او ذخیره کند و چون محشور شود گویند به او که خدا این عوض را برای تو ذخیره کرد که امروز به تو رسانید و در حدیث

معتبر دیگر منقول است که آن حضرت به ام سعیده فرمود که زیارت کن حضرت امام حسین را که زیارت واجب است بر مردان و زنان و در حدیث معتبر دیگر منقول است که فرمود که اگر یکی از شما حج کند در تمام عمر خود و زیارت امام حسین علیه السلام نکرده باشد هر آینه ترک کرده خواهد بود حقی از حقوق رسول خدا صلی الله علیه و آله زیرا که حق حسین علیه السلام فریضه است از جانب خداوند و واجب است در نیکی ما و امید ثواب های تو در صله ما و برای شاد گردانیدن پیغمبر تو اجابت نمودن ایشان امر را و برای خشمی که بر دشمنان داخل کرده اند و مراد ایشان خشنودی تو است ، پس مکافات ده ایشان را از جانب ما به خشنودی و حفظ کن ایشان را در شب و روز خلیفه ایشان باش در اهل و اولاد ایشان که در وطن خود گذاشته اند به خلافت نیکو و رفیق ایشان باش و دفع کن از ایشان شر هر جبار معاند را و هر ضعیف و شدید از خلقت را و شر شیاطین و جن و انس را و بده به ایشان زیاده از آنچه امید دارند از تو در دور شدن از وطن های خود و در اختیار کردن ایشان ما را بر فرزندان و اهالی و خویشان خود .
خداوند ، دشمنان ما عیب کردند بر ایشان بیرون آمدن ایشان را به زیارت ما ، پس این مانع نشد ایشان را عزم کردن و بیرون آمدن از روی مخالف ایشان پس رحم کن آن روها را که آفتاب متغیر گردانیده است ، و رحم کن گونه های ایشان را که می گردانند و می مالند بر قبر امام حسین علیه السلام و رحم کن آن دیده ها را که گریه ایشان جاری شد از ترحم بر ما و رحم کن آن دل ها را که جزع کرده اند و سوخته اند از برای مصیبت ما ، و رحم کن آن فغان ها را که در مصیبت ما بلند کرده اند .
خداوندا از جان ها را و آن بدن ها را به تو می سپارم تا سیراب گردانی ایشان را از حوض کوثر در روز تشنگی و پیوسته آن حضرت به این نحو دعا می کرد و در سجده پس چون فارغ شد گفتم : آن دعا که من از شما شنیدم اگر در حق کسی می کردید که خدا را نمی شناخت گمان داشتم که آتش جهنم به او نرسد هرگز والله که آرزو کردم که زیارت آن حضرت کرده بودم و حج نکرده بودم .
حضرت فرمود : چه بسیار نزدیکی تو به آن حضرت ، چه مانع است تو را از زیارت ای معاویه ترک زیارت مکن گفتم : فدای تو شوم نمی دانستم ، که این قدر فضیلت دارد فرمود که ای معاویه اینها که برای زیارت کنندگان آن حضرت دعا می کنند در آسمان بیش از آنهایند که دعا می کنند برایشان بر زمین ترک مکن زیارت آن حضرت را از برای خوف از احدی که هر که از برای خوف ترک زیارت کند آن قدر حسرت برد که آرزو می کند که کاش آن قدر می ماندم نزد قبر آن حضرت که در آنجا مدفون می شدم آیا دوست نمی داری که خدا ببیند تو را در میان آنها که دعا می کنند برایشان

رسول خدا صلی الله علیه و آله از آنها باشی که ملائکه در قیامت با ایشان مصافحه می کنند ؟ آیا نمی خواهی از آنها باشی که در قیامت حضرت رسول صلی الله علیه و آله با ایشان مصالحه می کند ؟
و به سند معتبر منقول است از زرراه که عرض کردم به خدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام که چه می فرمایی در باب کسی که پدرت حضرت امام حسین را زیارت کند با ترس ؟ فرمود : خدا او را ایمن می گرداند در روز قیامت که همه ترسان باشند و به استقبال او آیند ملائکه و او را بشارت دهند و گویند مترس و اندوهناک مباش که این روز رستگاری و فیروزی تو است .
و به سند معتبر منقول است که ابن بکیر به حضرت صادق علیه السلام گفت : می روم به زیارت حضرت امام حسین علیه السلام و دلم ترسان و هراسان است تا بر می گردم ، از ترس خلیفه و ابتاع و لشکریان او فرمود ، که ای پسر بکیر ، دوست نمی داری که خدا تو را ببیند که از برای ما ترسانی ، مگر نمی دانی که کسی که از برای خوف ما خایف و ترسان باشد حق تعالی او را در قیامت در سایه عرش خود جا دهد و حضرت امام حسین علیه السلام در زیر عرش با او سخن گوید و او را حق تعالی ایمن گردانید از ترس های روز قیامت مردم ترسند و او نترسد و اگر ترسد ملائکه او را بشارت دهند و ترسش را زایل گردانند .
و به روایت قوی منقول است که حضرت امام محمد باقر علیه السلام به محمد بن مسلم فرمود که آیا می روی به زیارت قبر امام حسین ؟ گفت : بلی می روم با ترس و بیم . فرمود : هر چند سخت تر و دشوارتر است ثواب به قدر ترس است و هر که در زیارت آن حضرته بترسد ، ایمن گرداند خدا او را در روز قیامت و برگردد از زیارت با آمرزش گناهان و سلام کنند بر او ملائکه و زیارت کنند او را پیغمبر صلی الله علیه و آله دعا کند از برای او و برگردد با نعمتی از خدا و فضلی و بدی به او نرسد .
(294)

فضایلی که برای زایر است به حسب حالات و آن شانزده فضیلت است :
یکم : در حالت رفتن به زیارت ، چنان که از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که خداوند را فرشتگانی است که موکلند بر قبر حسین علیه السلام پس چون کسی قصد زیارت آن مظلوم نماید خداوند گناهان او را به ایشان می دهد ، پس چون یک گام برداشت همه آن گناهان را محو کنند و در قدم دوم حسنان او را مضاعف نمایند ، و همچنین در گام سوم و چهارم و همچنین تا این که بهشت بر او واجب بود و چون بعد از نیت غسل کند ندا دهد او را خاتم انبیا که : ای مهمان خدا ، بشارت باد تو را که رفیق من خواهی بود در بهشت و ندا کند او را علی علیه السلام که : من ضامنم که حاجات شما را شود ، و در راست و چپ او باشند تا مراجعت نماید . (295)
دوم : در حال مهیاکردن اسباب زیارت که آن سبب خوشحالی اهل آسمان هاست . (296)
سوم : هرگاه چیزی صرف نماید در مهیا کردن اسباب زیارت ، پس به هر درهمی به قدر کوه احد حسنات به او دهند ، و اضعاف او را به او رد کنند ، و بلاها از او دفع شو و در روایت ابن سنان آمده است که به هر درهم به او دهند هزار ، و هزار و هزار تا ده مرتبه ، و رضای خدا و دعای پیغمبر صلی الله علیه و آله و امیرالمومنین و ائمه هدی از برای او بهتر است . (297)
چهارم : چون از منزلش بیرون آمد ششصد ملک از شش جهت به مشایعت او آیند . (298)
پنجم : چون به راه افتد بر هر چه قدم گذارد در حقش دعا کند (299) و به هر گامی هزار حسنه برایش نوشته شود ، (300) و اگر در کشتی مضطرب گردد ندا رسد خوش به حال شما که بهشت از برای شماست . (301) و اگر سوار باشد پس به هر گامی که مرکوبش بر دارد هزار حسنه از برایش نوشته می شود . (302)
ششم : هر گاه آفتاب بر او تابد گناهاش را تمام کند چنانکه آتش هیزم را می سوزاند . (303)
هفتم : هر گاه از شدت گرما یا حرکت عرق کند ، پس در مزار کبیر روایت شده است که به هر عرقی هفتاد هزار ملک خلق می شود که از برای زوار آن حضرت استغفار می کنند تا روز قیامت .
هشتم : چون آب فرات غسل کند به جهت زیارت ، بریزد گناهان ایشان ، و ندا کند ایشان را خاتم انبیا که : بشارت باد شما را که رفیق می خواهید

بود رد بهشت ، و امیرالمومنین علیه السلام گوید : من ضامن قضای حوایج رفع بلا از شما هستم در دنیا و آخرت چنانکه گذشت .
نهم : چون به راه افتد بعد از غسل خدا از برایش به هر قدمی که بر دارد یا بگذارد صد حج مقبول ، و صد عمره مقبوله ، و صد جهاد که در پیش روی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله با بدترین دشمنان او کرده باشد . (304)
دهم : چون نزدیک کربلا رسد چند صنف از فرشتگان به استقبال او آیند ، که از آن جمله چهار هزار فرشته اند که به یاری آن سرور آمدند در روز عاشورا و مامور شدند که در همان زمین بمانند ، و از آن جمله هفتاد هزار فرشته . (305)

یازدهم : حضرت را زیارت کند آنجناب به او نظر کند پس در حقش دعا کند و از پدر و جدش خواهد که برای او طلب مغفرت نمایند . (306)
پس ملائکه برایش دعا کنند و همه انبیا و مرسلین ، و نوشته شود از برایش ثواب جمیع عبادات ، چنان که گذشت ، و مصافحه کنند با او ملائکه و مهری ، بر صورتش زنند از نور عرش که این است زیرا قبر حسین علیه السلام فرزند خاتم انبیا و سید شهداء . (307)
دوازدهم : چون می خواهد به وطنش مراجعت نماید متابعت کنند او را چند صنف از ملائکه خصوصا جبرئیل ، و میکائیل و اسرافیل ، و همان چهار هزار ملک ، و هفتاد هزار که گذشت ، و بالخصوص دو ملک به نزد او آیند و به او و اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله هستی به خدا قسم که آتش را به چشم نخواهی دید و تو را نخواهد خورد ، منادی ندا کند که : خوشا به حال تو که بهشت از برای تو است . (308)
سیزدهم : هرگاه وفات نماید بعد از زیارت الی یک سال یا دو سال ، آن ملائکه بر جنازه اش حاضر شوند ، و از برایش طلب مغفرت نمایند ، (309)
او را زیارت کند در حال موت یا در شب اول قبر . (310)
پس ای کسانی که در قبر غریب و تنها خواهید بود ، و به وحشت آن مبتلا خواهید شد ، و کسی به زیارت نخواهد آمد ، که با شما مواجهه نماید ، بلکه اگر کسی به زیارت بیاید ، نزدیک قبر شما خواهد ایستاد و به فاصله دو زراع خاک و گل ، پس هر گاه زیارت کنی امام حسین علیه السلام را البته آن جناب در آن حال به زیارت تو آید و به طریق مواجهه ، و بر تو سلام خواهد کرد ، پس آیا دیگر وحشت و خوفی از برای تو باقی خواهد ماند ؟ و هر چند بیشتر زیارت کرده باشی ، و شوقت به او زیاده باشد او هم مکرر به زیارت تو خواهد آمد و مانوس تو خواهد بود .

چهاردهم : از امام صادق علیه السلام نقل شده که هرگاه زائر در بین راه بمیرد ، ملائکه در تشییع جنازه او حاضر می شوند و کفن و حنوط از بهشت از برای او می آورند و بر او نماز می گزراند و از ریحان بهشت در زیر او فرش می کنند ، و زمین قبر گشاده می شود از هر سمت به قدر سه میل ، و دری از بهشت به سوی قبرش می گشایند ، که از روح و ریحان آن بر او داخل می شود تا روز قیامت . (311)
پانزدهم : از امام صادق علیه السلام نقل شده : هرگاه در بین راه به او اذیتی رسد از حبس یا ضرب در عوض هر روزی که حبس شود یا غمی به او رسد ، فرحی در قیامت به او خواهد رسید ، راوی عرض کرد : اگر بعد از حبس او را بزنند به جهت قصد زیارت ؟ فرمود : به عوض هر زدنی یک حوری به او دهند و به عوض هر دردی هزار هزار حسنه به او داده شود هزار هزار گناه از او محو گردد ، و هزار هزار درجه ترفیع یابد ، و از کسانی باشد که در قیامت هم هم صحبت با پیغمبر صلی الله علیه و آله باشد تا مردم از حساب فارغ شوند و حاملان عرش با او مصافحه نمایند و به او گویند : هر حاجت که می خواهی بخواه و ضارب او را بیاورند به مقام حساب و بدون سوال و جواب باز وی او را بگیرنتد و ببرند و نزد فرشته ای ، پس به شربتی از حیم جهنم و شربتی از غسلین به او دهند و او را بر کوه های آتش مقام دهند ، به او گویند بچش آنچه را از برای خود مهیا کردی به دست خود که مهمان خدا و رسول را زدی و اذیت کردی .
پس آن مضروب را به نزد در جهنم آورند ، و بگویند : ببین زننده خود را و آنچه به او رسیده است از عذاب الهی است آیا سینه ات شفا یافته است و به قصاص خود رسید ؟ می گوید : حمد خدا را . (312)
شانزدهم : از امام صادق علیه السلام نقل شده : اولین قطره ای که از خودش ریخته شود جمیع گناهانش آمرزیده شود ، و ملائکه طینت اصلیه او را می شویند تا در برابر پاک شود مانند طینت انبیا ، از آنچه با او مخلوط بوده است از طینت کفار ، و قلب او را بشویند تا اینکه منشرح گردد ، و از ایمان مملو شود ، و خدا را ملاقات نماید پاک و پاکیزه ، از جمیع معاصی و صفات رذیله ، و شفاعت او را قبول نمایند در حق اهل بیتش ، و هزار نفر از برادرانش ، و ملائکه و جبرئیل و ملک الموت بر او نماز کنند ، و کفن و حنوط او را از بهشت بیاورند ، و قبر او را وسیع نمایند ، و چراغ ها در قبرش روشن کنند ، و دری از بهشت به سوی او گشایند ، و ملائکه نخفه ها از بهشت برای او بیاورند و بعد از هیجده روز او را به حظیر قدس بالا برند پس با اولیای خدا باشد تا نفخه صور او را دریابد ، و بعد از نفخه دوم از

قبر بیرون آید ، پس اول کسی که با او مصافحه کند پیغمبر صلی الله علیه و آله باشد و امیرالمومنین و اوصیا و بشارتش دهند ، و بگویند : با ما باش پس او را بر حوض بدارند ، پس آب بیاشامد ، و به هر که بخواهد بدهد . (313)

فصل چهارم : فضائل تربت امام حسین علیه السلام

به سند معتبر از موسی بن جعفر علیهماالسلام منقول است که فرمود : از تربت من چیزی بر مدارید که تبرک به آن کنید ، که تربت ما حرام است مگر تربت جدم حسین که آن را خدا شفا گردانیده است برای شیعیان و دوستان ما .
و به سند معتبر از حضرت امام رضا منقول است که هر گلی حرام است مانند میته و خون و جانوری که به نام غیر خدا کشته باشند مگر طینت قبر حسین علیه السلام که از شفای هر درد است .
و در حدیث معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که اگر بیماری از مومنان که حق و حرمت و ولایت و امامت حضرت امام حسین علیه السلام را داند بگیرد از طین قبر آن حضرت به قدر سر انگشت هر آینه دوای او خواهد بود .
و به سند موثق از ابن ابی یعفور است که به خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کرد که شخصی از خاک قبر امام حسین علیه السلام بر می دارد و نتفع می شود و دیگری بر می دارد و منتفع نمی شود ، و فرمود : نه والله هر که برآرد و اعتقاد داشته باشد که به او نمی بخشد البته منتفع می شود .
و به سند معتبر منقول است که یکی از اصحاب حضرت امام محمد باقر علیه السلام گفت : زنی قدری ریسمان به من داد که در مکه بدهم که جامه کعبه را به آن بدوزد و من نخواستم که به حاجیان و خدمه خانه کعبه بدهم زیرا ایشان را می شناختم و می دانستم که خود متصرف می شوند چون به مدینه آمدم ، خدمت امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم ، فرمود که آن را بده و عسل و زعفران بخر و قدری از تربت امام حسین را بگیر و با آب باران مخلوط کن و عسل و زعفران را در آن بریز و به شیعیان بده که بیماران خود را با آن مداوا کنند .
و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که خاک قبر امام حسین شفای هر درد است ، و آن است دوای بزرگ .
و در حدیث دیگر فرمود که هر که را علتی برسد و مداوا کند به خاک قبر امام حسین علیه السلام حق تعالی او را شفا می بخشد ، از مرض مگر آن که علت مرگ باشد .
و به سند معتبر از شخصی که گفت : حضرت اما رضاعلیه السلام برای من از خراسان بسته متاعی فرستاد چون گشودم در میان از خاکی بود از آن مرد که آورده بود پرسید این خاک چیست ؟ گفت : این خاک قبر امام حسین است ، هرگز آن حضرت از جامه و غیر جامه چیزی به جایی نمی

فرستد مگر این خاک را در میانش می گذارد و می گوید : این درمان است از بلاها به اذن و مشیت خدا .
و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام مروی است که بردارید کام فرزندان خود را با تربت حسین علیه السلام که امان می بخشد از بلاها .
و سند صحیح منقول است که شخص به آن حضرت عرض کرد که می گیرم از خا قبر امام حسین علیه السلام و نزد من می باشد برای برکت آن فرمود : خوب است .
و در حدیث دیگر فرمود : در خاک حایری که حسین در آن مدفون است شفای هر درد و ایمنی از هر درد و بیم و خوف است .
و به روایت معتبر دیگر از آن حضرت منقول است که نزد امام حسین علیه السلام خاک سرخی هست که شفا می بخشد از هر درد و مرض مگر مرگ .
راوی گفت : من رفتم و از بالای سر آن حضرت به قدر یک ذراع گندم از بالای سر آن حضرت سرخی ریخت به قدر درهمی ، پس آن را به کوفه آوردم ، و با دواها ممزوج کردم و به بیماران می دادم و شفا می یافتند .
در حدیث دیگر فرمود : هر گلی حرام است مانند گوشت خوک و هر که بخورد و بمیرد من نماز بر او نمی کنم مگر گل قبر امام حسین علیه السلام که در آن شفای هر درد است و اگر کسی از روی لذت و خواهش بخورد ، از برای او شفا نیست .
در حدیث دیگر فرمود که اندکی از آن حلال است مثل نخودی در روایت معتبر دیگر فرمود که خاک قبر حسین علیه السلام را از نزد قبر تا هفتاد ذرع می توان برداشت در روایت معتبر دیگر هفتاد باع است فرمود : باع آن مقدار است که هر دو دست را بگشایند و تقریبا به قدر چهار ذراع می شود .
و به سند معتبر از امام محمد باقر علیه السلام منقول است که گل قبر امام حسین علیه السلام شفای هر درد و ایمنی از هر خوف است و از برای هر مطلب که بردارند آن مطلب حاصل می شود .
در حدیث دیگر منقول است که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند از گل ارمنی که بر می دارند برای کسی که عضوی از او شکسته باشد ، آیا حلال است برداشتن آن ؟ فرمود : از خاک قبرذوالقرنین است و خاک قبر امام حسین علیه السلام از آن بهتر است و در حدیث معتبر دیگر منقول است از ابو حمزه ثمالی که گفت : عرض کردم به حضرت صادق علیه السلام که می بینم اصحاب را که می گیرند خاک قبر امام حسین علیه السلام را و طلب شفا از آن می کنند ، آیا در آن شفا هست ؟ فرمود : طلب شفا می توان کرد از خاکی که بردارند از میان قبر تا چهار میل و هم چنین از خاک قبر جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و قبر امیرالمومنین

و امام حسین علیه السلام پس بگیر از آن خاک که آن شفای هر درد است و سپری است برای دفع هر چه از آن ترسی و هیچ چیز با آن برابری نمی کنند از چیزهایی که از شفا طلب می کنند و به غیر از دعا و چیزی که آن را فاسد می کند آن است که در ظرف ها و جاهای دیگر می گذارند و آنها که معالجه به آن می کنند کم است یقین ایشان هر که یقین داشته باشد که برای او شفاست ، هر گاه معالجه به آن بکند او را کافی خواهد بود و محتاج به دوای دیگر نخواهد شد و فاسد می گردانند از تربت را شیاطین و جنیان و کافران که آن را بر خود می مالند و به هر چیزی که می گذرد از تربت آن را بو می کنند و اما شیاطین و کافران جن ، پس حسد می برند فرزندان آدم را و خود را بر آن می مالند که اکثر نیکی و بوی خوشش برطرف می شود و هیچ تربتی از حایر بیرون نمی آید مگر مهیا می شوند از شیاطین و کافران جن از برای آن تربت آن قدر که عدد ایشان را به غیر از خدا شماره نمی تواند کرد و آن تربت در دست صاحبش است و ایشان خود بر آن می مالند و ملائکه نمی گذارند ایشان را که داخل حایر شوند ، واگر تربت سالم از اینها بماند هر بیماری را که به آن معالجه نمایند البته در آن ساعت شفا می یابد پس چون تربت را برداری ، پنهان کن و نام خدا بر آن بسیار بخوان .
شنیده ام که بعضی از آنها که تربت را بر می دارند آن را سبک می شمارند ، حتی بعضی آن را در تو بره چهارپایان می اندازند یا در ظرف طعام و چیزهایی که دست بر آن بسیار مالیده شود از خرجین ها و جوال ها ، پس چگونه شفا یابد از آن کسی که این گونه آن را حرمت دارد و لیکن دلی که در آن یقین نیست و سبک می شمارد چیزی را که صلاحش در آن است عمل خود را فاسد می کند . (314)

1- در امالی شیخ طوسی از محمد بن مسلم روایت شده که گفت : از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که فرمود : خدا در عوض شهادت امام حسین علیه السلام قرار داد امامت را در ذریه او و شفا را در تربت او و اجابت دعا را نزد قبر او . (315)
2- در کامل الزیاره از ابی هاشم جعفری روایت کرده که گفت : امام هادی علیه السلام در حالی که تب داشت و مریض بود ، فرمود : یا ابا هاشم ، یکی از دوستان ما را برای شفای من به کربلا بفرست .
3- حور العین از فرشتگان درخواست می کنند که از کربلا تربتی هدیه و ارمغان به آسمان برند . (316)
4- متسحب است که تربت حسین علیه السلام را مخلوط به حنوط میت کنند تا به برکت آن از عذاب ایمن شود . (317)
5- زمین کربلا باغی از بهشت است از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود : قبر سیدالشهداء بیست ذراع در بیست ذراع باغی است از بهترین باغ های بهشت و نیست ملکی مقرب و پیغمبری مرسل مگر آن که از خدا خواسته تا این زمین را زیارت کند و همیشه فوجی بالا می روند و فوجی نزول می کنند .
ولی بیشتر فقها حائر را تمامی محوطه ای که حضرت خریده اند می دانند . (318)
6- به سند صحیح نقل شده است که حمیری به خدمت حضرت صاحب الامر علیه السلام عریضه ای نوشت و سوال کرد که خاک قبر امام حسین علیه السلام را با میت در قبر می توان گذاشت ؟ در جواب نوشتند که با میت در قبر باید گذاشت و با حنوطش مخلوط کرد .
و نیز در نامه ای پرسید که کفن را با آن می توان نوشت ؟ حضرت در جواب نوشتند که خوب و جایز است . (319)
7- از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که کام فرزندان خود را با تریت امام حسین علیه السلام بردارید که امان می بخشد از بلاها . (320)
از جمله فوائد تربت آن حضرت علیه السلام مستحب است با میت در قبر گذاشتن و کفن را با آن نوشتن . (321)
8- از امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که هر که بگرداند تسبیحی را که از تربت امام حسین علیه السلام باشد و یا هر دانه بگوید : سبحان الله و الحمدالله و لا الا الله و الله اکبر ، شش هزار حسنه برای او نوشته می شود و محو می شود از او شش هزار گناه و خدا بالا می برد

برای او شش هزار(322)
درجه .
9- از جمله خواص تربت آن حضرت آن است که چون از آن تسبیح بسازند ، به هر دانه ای که شخص می گرداند ، چهل حسنه برایش نوشته می شود و اگر کسی آن را درست در دست داشته باشد و ذکر کردن را فراموش کند به هر دانه که بگرداند بیست حسنه برای او می نویسند و در حدیث است شخصی که در آن خاک مدفون شود از حساب روز قیامت فارغ است و بی حساب او را به بهشت می برند و در حدیث دیگر است که آن زمین را با هر که در آن باشد روز قیامت برداشته به بهشت می برند . (323)
10- به سند معتبر منقول است از شخصی که گفت : حضرت امام رضا علیه السلام برای من بسته متاعی از خراسان فرستاد ، چون بسته را باز کردم در میان آن خاکی بود پرسیدم : این خاک چیست ؟ گفت : خاک قبر امام حسین علیه السلام است ، هرگز آن حضرت چیزی را به جایی نمی فرستد مگر آن که این خاک را در میانش می گذارد و می فرماید : این از بلاها امان است به اذن و مشیت خدا . (324)

در زمان یکی از سلاطین ، سفیری از طرف پادشاه فرنگ به پایتخت ایران آمده و از سلطان درخواست کرد که از علمای اسلام دلیلی بر نبوت پیامبر آخر الزمان خواهانم که خصم را ملزم نماید ، و قطع کند عذر او را و زایل نماید شبهه او را .
پس اگر عاجز شدند از اقامه چنین دلیلی و دلیلشان منحصر به تواتر شد ، پس بدانید که شما بر حق نیستید این سفیر از جمله دانشمندان برجسته بوده و از علوم غریبه مثل نجوم و هیئت و حساب و غیره بهره وافی داشته بلکه خود را در این علوم یگانه می دانست و از احوال حاضران در مجلس کارهایی را که در منزلشان می کردند و حوادثی که بر آنها وارد شده خبر می داد سلطان روزی دستور داد که علما حاضر شدند یکی از آنها که گویا عارف ربانی ملا محسن فیض کاشانی صاحب کتاب وافی و صافی باشد ، رو به سفیر کرده فرمود : چقدر سلطان شما بی عقل است که چون تو جاهلی را برای این کار فرستاده سفیر در غضب شد و گفت : شما چگونه امتحان نکرده چنین می گویید :
پس آن عالم دست در جیبش نمود و مهر نمازش را در دست گرفت و فرمود : در دست من چیست ؟ سفیر فکر زیادی کرد ، رنگش زرد شد نو به خود پیچید آن عالم فرمود : گفتم جاهلی ! سفیر نصرانی گفت : به حق مسیح و مادرش که می دانم چه در دست داری ؟ ولی فکرم در این است که به چه وسیله به دست شما رسیده ؟ آن عالم فرمود : شاید اشتباه در حساب کرده باشی ، درست حساب کن سفیر گفت : حساب من درست است و اشتباهی ندارم و آنچه گفتم صحیح است ولی در فکرم که چگونه به دست شما رسیده است آن عالم دستش را باز کرد و فرمود : این تربت کربلاست و پیامبر ما خبر داده که کربلا قطعه ای از بهشت است پس آن عالم فرمود : آیا شکی برای ایمان آوردن به پیامبر ما باقی است بااین که یقین داری که حسابت صحیح است ؟ سفیر گفت : راست می گویی پس شهادتین را گفت و مسلمان شد . (325)

زمانی که امام حسین علیه السلام خواست از مدینه حرکت کند ام سلمه به خدمت امام حسین علیه السلام مشرف شد و عرض کرد : ای نور دیده من ای فرزند گرامی ، مرا اندوهناک مکن در بیرون رفتن از مدینه به سوی عراق چون من از جدت رسول اکرم صلی الله علیه وآله شنیدم که می فرمود : فرزند دلبند من حسین در عراق در زمینی که آن را کربلا می گویند به تیغ ظلم و جفا کشته می شود . (326) حضرت فرمود : ایمادر ، من نیز می دانم که شهید خواهم شد و چاره ای جز رفتن ندارم و به فرموده خدا عمل می کنم به خدا سوگند می دانم در چه روز کشته خواهم شد و چه کسی مرا خواهد کشت و در کدام بقعه مدفون خواهم شد و می دانم که کسی با من از اهل بیت من و خویشان من با من کشته خواهم شد و می دانم که کسی با من از اهل بیت من و خویشان من با من کشته خواهد شد و اگر خواهی ای مادر نشان بدهم جای خود را که در آن کشته و مدفون خواهم شد پس آن حضرت با دست مبارک خود به سوی کربلا اشاره کرد و به اعجاز آن حضرت زمین ها پست و زمین کربلا بلند شد تا آن که حضرت لشکرگاه خود و محل شهادت و جای دفن خود و هر یک از اصحاب خود را به ام سلمه نمود . (327)

پس ناله و فغان ام سلمه برخاست به حدی که در و دیوار با او هم ناله شدند .

حضرت فرمود : ای مادر گرامی ، چنین مقدر شده که من به ظلم و ستم شهید شوم و فرزندان و خویشانم با من شهید می شوند و اهل بیت و زنان و اطفال مرا اسیر و دستگیر کنند و شهر به شهر و دیار به دیار بگردانند و هر چند استغاثه کنند یاوری نیابند ام سلمه گفت : ای فرزند دلبندم ، جد بزرگوار تو این مصیبت عظما را برای من شرح داده و تربت مدفن تو را به من عطا کرده است و من آن را در شیشه ای گذاشته ام . (328)

پس امام حسین علیه السلام دست دراز کرد و کفی از خاک کربلا را برداشت و به ام سلمه داد و فرمود : ای مادر مومنان ، این خاک را نیز در شیشه بگذار و در نزد آن شیشه که جدم آن را به تو سپرده نگهدار ، هر گاه دیدی هر دو خون شدند بدان که من در آن صحرای شهید می شود . (329)

ام سلمه پس از رفتن سیدالشهداء به طرف کربلا همی مواظبت آن دو شیشه می نمود تا روز عاشورا به جهت خواب قلیوله خوابیده بود ، به ناگاه ترسان و لزران از خواب بیدار شد و بر سر شیشه ها رفت ، دید خون از آنها می جوشد خون را به صورت مالید و ناله کرد و فرمود : از روزی که

رسول خدا صلی الله علیه وآله از دنیا رفته او را در خواب ندیده بودم امروز برای خواب قیلوله اندکی سر به بالین نهادم به ناگاه رسول خدا صلی الله علیه وآله را گرد آلوده و ژولیده مو بدیدم ، عرض کردم : یا رسول الله این چه حالتی است که در شما می نگرم ؟ فرمود : ای ام سلمه ، حسین مرا کشتند . (330)

از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که : بر دارید کلام فرزندان خود را با تربت امام حسین علیه السلام که امان می بخشد از بلاها . (331)

آن را که به کربلا گذار است
با آتش دوزخش چه کار است

گویند همین که جبرئیل تربت را برای رسول خدا صلی الله علیه وآله از موضع و مکانی که خون یکی از دو فرزندش در آن ریخته می شود و به نام او تصریح نکرده بود که کدام یکی اند ، او را بو کرد و گفت : این بوی حسین علیه السلام فرزند من است و گریست . جبرئیل گفت : راست گفتی . (332)

شنید ستم که مجنون دل افکار
چو شد از مردن لیلی خبردار
گریبان چاک زد با آه و افغان
به سوی تربت لیلی شتابان
در آنجا کودکی دید ایستاده
به سر عمامه مشکین نهاده
سراغ تربت لیلی از او جست
پس آن کودک بر آشفت و بدو گفت
که ای مجنون تو را گر عشق بودی
ز من کی این تمنا می نمودی
برو در این بیابان جستجو کن
ز هر خاکی کفی بردار و بو کن
ز هر خاکی که بوی عشق برخاست
یقین دان تربت لیلی در آنجاست . (333)

حافظ جمال الدین زرندی در کتاب نظم الدر (ص 215)حدیثی مرسل هلال بن خباب آورده است که بی شباهت به این صورت ماتم نیست ، هلال بن خباب گوید : جبرئیل نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله بود پس امام حسن و امام حسین علیهماالسلام آمدند و به دوش پیغمبر صلی الله علیه و آله پریدند ، پیغمبر صلی الله علیه و آله به مادر آنان فرمود : (شاید مراد از ام سلمه رضی الله عنها باشد به قرینه آن که هلال از حسن بن محمد حنیفه روایت می کند و او از پدرش محمد بن حنیفه و وی از ام سلمه روایت می کند) به هر حال خواه این مادر باشد و خواه مادر اصلی ، پیغمبر صلی الله علیه و آله به مادرشان فرمود : آیا اینان را مشغول و سرگرم نمی کنی ، پس مادر آنها را برگرفت ولی آنها خود را از دست ما در در بردند و آمدند و بر پشت پیغمبر صلی الله علیه و آله برجستند پس پیغمبر صلی الله علیه و آله خود آنها را برگرفت و در کنار خود نهاد .
جبرئیل گفت : چگونه دوست ندارم در حالی که آن دو ریحانه من در دنیا هستند پس جبرئیل گفت : آگاه باش که امت تو این پسرت را می کشند (یعنی امام حسین علیه السلام را) .
پس جبرئیل بال های خود را به هم زد تا لرزه آنها را فرا گرفت و تربتی را آورد و گفت : آگاه باش که او بر روی این تربت کشته می شود پیغمبر گفت : اسم این تربت چیست ؟ گفت : کربلا .
هلال بن خباب گوید : همین که حسین علیه السلام در سال 61 هجری در سرزمین مصیب وارد شد و شب را در همان مکان که او را محاصره کردند به صبح رسانید یک نفر از بومیان محل را که از نژاد نبطی بود نزد امام علیه السلام آوردند حسین به او گفت : اسم این سرزمین چیست ؟ او گفت :
کربلا . (334)
امام حسین علیه السلام گفت : رسول الله صلی الله علیه و آله راست گفت : سرزمین کرب و اندوه و بلاست ، به اصحاب خود فرمود : بارها را به زمین نهید ، خیمه ها را فرود آرید الا ای خیمگی فروهل ، این جا مناخ قوم است سواران شترها را می خوابانند ، محل ریختن خون آنان است . (335)

در زمان امام جعفر صادق علیه السلام زنی وفات کرد ، چون او را دفن کردند قبر او را بیرون انداخت و بسیار این قضیه عجیب اتفاق افتاد زیرا آن زن زنا می کرد و از آنچه از زنا تولید می شد می سوزاند ناچار مادر آن زن خدمت به امام صادق علیه السلام آمده جریان را به عرض حضرت رسانید حضرت فرمود : این زن خلق خدا را معذب می داشته قدری از تربت حسین علیه السلام را با او دفن کنید و چون از آن خاک پاک در قبر آن زن گذاشتند زمین آرام شد . (336)

جسارت مردی به تربت امام حسین علیه السلام و هلاکت آن لعین

شیخ طوسی علیه الرحمه به سند معتبر نقل کرده که موسی بن عبدالعزیز گفت : یوحنا طبیب نصرانی مرا ملاقات و کرد و گفت : به حق پیغمبر و دینت که بگو کیست آن کسی که مردم به زیارت او می روند در ناحیه قصر ابن هبیره ؟ آیا از اصحاب پیغمبر شماست ؟

گفتم : نه او امام حسین علیه السلام پسر دختر پیغمبر ماست .

گفت : به من بگو که چرا این سوال را کردی ؟ گفت : در این باب خبر عجیبی دارم و آن این است : شاپور خادم رشید شبی مرا طلبید چون به نزد او رفتم مرا برداشت و به خانه موسی بن عیسی برد که از خویشان خلیفه بود دیدم که موسی بن عیسی بی هوش در رختخواب افتاده و در پیش رویش تشتی بود که جمیع احشایش در آن ریخته بود و هارون الرشید او را در آن ایام از کوفه طلبیده بود .

شاپور از خادم مخصوص موسی پرسید : این چه حالت است که در او می بینم ؟ گفتن یک ساعت پیش از این در نهایت صحت و خوشحالی نشسته بود و با ندیمان خود صحبت می کرد و شخصی از بنی هاشم حاضر بود و گفت : من بیماری شدیدی داشتم و به هر چه معالجه کردم فایده نداشت تا آن که کاتب من گفت از تربت امام حسین علیه السلام بردار و مدوا کن ، من چنین کردم و عافیت یافتم پس موسی بن عیسی گفت : هیچ از آن تربت پیش تو مانده است ؟ گفتم : بلی .

پس فرستادم قدری از آن تربت آوردند موسی گرفت و از روی استخاف در مقعد خود داخل کرد چون چنین کرد فریاد النار ، النارش بلند شد و گفت : تشت بیاورید ، چون تشت آوردند اینها که در تشت است از او جدا شد پس ندیمان پراکنده شدند و مجلس به ماتم مبدل شد شاپور به من گفت که بیا ملاحظه کن که آیا چاره ای در علاج این مرد می توانی کرد ؟ چون در تشت نظر کردم دیدم که جگر و اسپرز و شش و دلش همه در تشت افتاده بسیار تعجب کردم و گفتم : هیچ کس چاره این را نمی تواند کرد جز

حضرت عیسی بن مریم علیه السلام که مرده را زنده می کرد شاپور گفت : راست می گویی ، اما این جا باش تا معلوم شود که حالش به کجا منتهی می شود من شب نزد ایشان ماندم تا سحر که موسی بن عیسی به جهنم واصل شد . (337)
راوی گفت : یوحنا با این نصرانیت مدتی می آمد و حضرت امام حسین علیه السلام را زیارت می کرد و بعد از آن مسلمان شد و اسلامش نیکو شد .
شیخ طوسی به سند خود از محمد بن مسلم روایت کرده است که از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که می فرمودند : خداوند عالمیان در عوض کشته شدن امام حسین علیه السلام چند چیز کرامت و مقرر فرمود :
امامت در فرزندان آن حضرت قرار داد و تربت آن حضرت را از برای هر ناخوشی شفا نمود و دعا کنندگان در نزد آن بزرگوار متسجاب شود و روزهای زائران از وقت بیرون رفتن از خانه های خود تا وقت برگشتن از عمر ایشان ، محسوب نخواهد شد . (338)

تربت امام حسن علیه السلام به نماز ارزش می دهد

فاطمه زهرا علیهاالسلام وقتی که پدر بزرگوارش دستور تسبیحات معروف را به ایشان دادند (34 بار الله اکبر 33 بار الحمد الله 33 بار سبحان الله) سر قبر عموی بزرگوارش جناب حمزة بن عبدالمطلب رفت و از تربت شهید برای خود تسبیح ساخت .
این کار فاطمه زهرا علیهاالسلام چه معنا دارد ؟ خاک شهید و قبر او محترم است ، من برای عبادت خدا که می خواهم خود را بشمار نیازمند به تسبیح هستم چه فرق می کند که دانه های تسبیح از سنگ باشد یا چوب یا خاک ، و از هر خاکی آدم بردارد ، برداشته است ، ولی من این را از خاک تربت شهیدان بر می دارم و این نوعی احترام و به شهید و شهادت است نوعی به رسمیت شناختن قداست شهادت است تا آن که بعد از شهادت است ، نوعی به رسمیت شناخت قداست سیدالشهداء است تا آنکه بعد از شهادت امام حسین علیه السلام خود به خود لقب سید الشهداء از جانب حمزه علیه السلام گرفته شده و به نوه برادر بزرگوارش حسین بن علیهماالسلام داده شد و پس از آن دیگر کسی بخواهد از خاک شهید تبرک بجوید از خاک امام حسین علیه السلام تهیه می کند .
ما که می خواهیم نماز بخوانیم و از طرفی سجده بر فرش و بر مطلق خوردنی و پوشیدنی را جایز نمی دانیم با خود خاک یا سنگی بر می داریم ، ولی گفته اند ، حالا که باید بر خاک سجده کرد بهتر که خاک از تربت شهیدان باشد .
امام فرمود : سجده کنید بر تربت جدم حسین بن علی علیه السلام که در نمازی که بر آن تربت مقدس سجده کرده اید ، حجاب های هفتگانه را پاره می کند ، یعنی ارزش شهید را درک بکن ، خاک تربت او به نماز تو ارزش می دهد . (339)

در خبر آمده حورالعین وقتی ببیند یکی از فرشتگان به زمین هبوط می کند از او تسبیح تربت از خاک سید الشهدا هدیه می طلبند .

فرشته ای خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و خبر شهادت سید الشهداء را به آن حضرت داد و سپس به دریا نازل شد و بالش را بر دریا پهن کرد و صحیه زد و گفت : یا اهل البحار البسو اثواب الحزن ، فان فرخ الرسول مذبوح . ای اهل دریاها جامه حزن بپوشید که پسر پیغمبر شهید خواهد شد .
بعد تربت مقدس را بر بالش برداشت و عروج کرد و در آسمان فرشته نماند مگر آنکه آن تربت را بوئید و اثری از آن تربت مقدس در او ماند و بر کشتگان آن بزرگوار لعن کرد وهو یفوح کالمسلک و آن مانند مشک بوی خوشی می دهد . (340)

در غیبت شیخ طوسی آمده که عبدالله بن جعفر حمیری به حضرت حجت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) نوشت : آیا جایز است در قبر میت ا ز تربت بگذراند یا نه ؟
فرمود : بلی می گذارند ، با حنوط میت مخلوط می کنند ان شاء الله .
و از حضرت امام رضاعلیه السلام روایت شده چه مانع است یکی از شما را هر گاه میت را دفن کند مقابل رویش تربتی از خاک امام حسین علیه السلام گذارد و زیر سرش مگذارد .
علامه مجلسی علیه الرحمه در تحفة الزائر گوید : مستحب است با میت در قبر نهادن تربت و کفن را با آن نوشتن .
شوشتری در خصائث الحسینیه گوید : از خصائص تربت مقدس یکی آن است که هر گاه با مرده در قبر باشد برای او در قبر امان است آقای بهبهانی در خواب از امام حسین علیه السلام پرسید : آیا از کسی که در جوار شما دفن شده سوال می کنند ؟ فرمود : کدام فرشته را جرات می کند که از او بپرسد . (341)
ابوالفرج از محمد بن حسن اشنائی نقل کرده ، بعد از تخریب قبر سیدالشهداء علیه السلام به دست متوکل عباسی لعنة الله خود را در خطر انداختیم و با مرد عطاری برای زیارت امام حرکت کردیم روزها پنهان و شب ها را می رفتیم تا به غاضریه رسیدیم نیمه شب از دو پاسگاه که خواب بودند گذشتیم و خود را به قبر رسانیدم نشانی نداشت ، جست وجوی می کردیم ، تا به صندوقی که دور قبر بود و سوازنده بودند رسیدیم ، جای خشت ها چون خندق فرو رفته بود زیارت کردیم ، بوی خوشی از آن استشمام نمودیم که مانندش بو نکرده بودیم من به رفیق عطر فروش گفتم : بو کن چه عطری است ؟ گفت : به خدا از هیچ عطری آن را نبوییده ام .
با قبر وداع کردیم و رفتیم و گرد آن چند جا نشانه گذاشتیم چون متوکل کشته شد با جمعی از سادات و شیعه سر قبر رفته آن نشانه ها را آوردیم و آنان را به صورت اول باز گردانیدیم ، صدق زیارت روشن شد .
اشهد لقد طیب الله لک التراب واوضح بک الکتاب .
گواهی که خدا خاک را به تو خوشبو کرد و کتاب را به سبب تو روشن کرد . (342)
استشفای امام محمد باقر علیه السلام با تربت
جعفر بن قولویه قمی طیب الله رمسه در کامل الزیارة گوید :
محمد بن مسلم گفت : به مدینه رفتم و بیمار شدم امام محمد باقر علیه

السلام شربتی با غلام خود برایم فرستاد و دستمالی بر آن بود چون غلام آورد گفت : این را بخور که حضرت به من فرموده نروم تا بیاشامی چون گرفتم و خوردم دیدم شربت سردی بود در نهایت خوش طعمی و بوی مشک می داد ، غلام گفت : چون آشامیدی خدمت حضرت برو .
من تعجب کردم که قادر به حرکت نیستم و نمی توانم بر پابایستم ، ولی چون آن شربت در جوفم قرار گرفت ، گویا از بندی رها شدم ، برخاستم به در خانه آن حضرت آمده رخصت جستم .
حضرت فرمود : صح الجسم فادخل ، گریه کنان داخل شدم و سلام کردم و دست و سر مبارکش را بوسیدم فرمود : چرا گریه می کنی ؟ گفتم : قربانت شومه بر غربت خود می گریم و دوری راه از خدمت شما و ناتوانی درماندن و ملازمت شما که پیوسته به شما بنگرم فرمود : اما کمی قدرت تو خداوند شیعیان و اهل مودت ما را چنین و بلا را به سوی ایشان منعطف کرد . (343)
آب را آشامیدم و سالم شدم
شیخ طوسی علیه الرحمه از مشایخ کرام خود روایت نموده است که محمد رازدی می گوید : من در مسجد جامع مدینه نماز می خواندم در کنار من دو مرد بودند که یکی از آنها جامه سفید بر تن داشت و یکی از آنها به دیگری گفت : که در تربت امام حسین علیه السلام شفایی از هر درد است و من مرضی داشتم و به هر دوا که مداوا کردم عافیت نیافتم تا آنکه خوف هلاک بر من مستولی شد و از خود ناامید شدم و نزد ما پیر زالی بود از اهل کوفه که به نزد ما می آمد در وقتی که مرضم نهایت شدت را داشت او گفت : در تو را هر روز در زیادتی می بینم ، می خواهی تو را معالجه کنم که از این مرض نجات یافتی .
گفتم : بسی محتاجم به چنین چیزی ، پس آبی در قدحی کرد و به نزد من آورد چون آن آب را آشامیدم سالم شدم که گویا هرگز آزاری نداشتم .
بعد از چند ماه آن زن نزد من آمد و او سلمه نام داشت گفتم : بالله ای سلمه آن چه دوای بود که به من دادی ؟ گفت : با یک دانه از تسبیح که در دست دارم تو را مداوا کردم گفتم : این تسبیح چیست ؟ گفت : خاک قبر امام حسین علیه السلام است من به او گفتم ای رافضیه ، مرا مداوا به خاک قبر امام حسین علیه السلام می کنی ؟ پس آن زن خشمناک شد و از پیش من بیرون رفت و در همان ساعت آزار من عود کرد و چنان شدت به هم رسانیده است که خوف هلاک بر خود دارم . (344)
شفای شریف حجاز به وسیله تربت و شیعه شدن او
یکی از اساتید بزرگوار از مرجع فقید شیعه علامه بزرگوار مرعشی نجفی نقل می کند :
شریف مکه که از سادات حسنی بود و مذهب اهل سنت داشت در زمان

ناصرالدین شاه قاجاریه به ایران سفر کرد او مهمان امیر کبیر شد و امیر کبیر هم به احترام او جمعی از عالمان و بزرگان را دعوت کرد هنگام صرف غذا که امیر کبیر شریف را دعوت به حضور بر سر سفره کرد او عذر آورد که : در بین عرب مرسوم است چنانچه مهمان خواهشی از میزبان داشته باشد از صرف غذا امتناع می کند تا این که میزبان برآوردن حاجت او را به عهده بگیرد من نیز الان از شما خواهشی دارم !
امیر کبیر گفت : چه خواهشی دارید ؟ او گفت : از شما آشپزی می خواهم که بتوانم برایم چنین غذاهایی تهیه کند .
امیر کبیر پذیرفت و پس از صرف غذا به کنیزی که آشپز او بود ، قضیه را خبر داد او بسیار متاثر شد و گفت : من شیعه هستم و چگونه می توانم در ین اهل سنت زندگی کنم ؟ ولی کار از کار گذشته بود و شریف او را با خود به حجاز برد .
پس از مدتی شریف مکه به چشم درد شدیدی مبتلا شد که پزشکان از معالجه آن ناتوان بودند او به دعا و توسل رو آورد ، ولی سودی نبخشید تا نابینا شد به خاطرش رسید از آشپز ایرانی نیز سوالی کند وقتی قضیه را با او در میان گذاشت او قدری تربت امام حسین علیه السلام بر دیدگان شریف مالید و پس از آن دیدگانش بینا شد .
شریف پرسید : آیا تو جادوگری کردی ؟ گفت به خدا پناه می برم .
پرسید : پس چه چیزی بود ؟ گفت : از این مطلب بگذر ، لازم نیست بدانی .
شریف اصرار زیادی کرد و آن بانو شیعه ایرانی گفت : به من قول بده که در امانم تا حقیقت مطلب را برایت بگویم .
شریف گفت تو در امانی ، و از جانب من اذیتی به تو نخواهد رسید .
او گفت : ما شیعیان هنگامی که خود را ناچار می بینیم ، به تربت امام حسین علیه السلام استشفا می کنیم ، واین هم تربت آن عزیز گرامی بود از زمین کربلا .
شریف ، پس از این قضیه تشیع اختیار کرد و به نزدیکان خویش نیز خبر داد و از آنها درخواست کرد که به مذهب شیعه در آیند .

از چیزهایی که باعث قبولی نماز می شود روی مهر تربت نماز خواندن است چنانچه در خبر است :
السجود علی تربد الحسین یتم الصلاة و ان کانت ناقصة .
سجده بر تربت حسین علیه السلام نماز را تمام و تکمیل می کند و اگر چه ناتمام شد .
در خبر دیگر است که در بحار و تظلم الزهراء علیها السلام نقل شده ، امام صادق علیه السلام فرمود : السجود علی تربة الحسن یخرق الحجب السبه . (345)
سجده بر تربت حسین علیه السلام حجاب های هفت گانه را پاره می کند مراد هفت آسمان است یعنی به درجه قبول می رسد .
روایت شده که هر گاه یکی از شما خواهد که بر دارد تربت را به طواف انگشتان بردارد و قدر آن مثل نخود است پس ببوسد آن را را وبر هر دو دیده بگذارد و بر سایر بدن بمالد و بگوید :
الهم بحق هذه من حل بها و ثوی فیها و بحق جده و ابیه و اخیه و الائمه من ولده بحق الملائکه الحافین به الا جعلتها شفاء من کل داء و برءا من کل و نجاة من کل افه و حرزا مما اخاف و احذر .
ترجمه دعا : خدای بحق این تربت و بحق هر که در آن وارد شده و اقامت گزیده در آن بحق جدش و پدرش و مادرش و برادرش و امامان از اولادش و بحق فرشتگانی که گرد اویند که بگردانی آن را درمان هر درد و بهبودی از هر بیماری و نجات از هر آفت و حرز از هر چه بیم دارم و بهراسم .
پس آن را استعمال نماید و روایت شده که مهر کردن تربت امام حسین علیه السلام آن است که بر آن سوره انا انزلناه فی لیلة القدر بخوانی و نیز روایت شده که هر گاه تربت را بخوری یا به کسی بخورانی بگو :
بسم الله و بالله ، اللهم اجعله رزقا واسعا ، و علما نافعا ، و شفاء من کل داء ، انک علی کل شی ء قدیر .
به نام خدا و بذات خدا ، خدایا بگرداش روزی واسع و دانش سودمند و درمان هر درد بدرستی که تو بر هر چیز توانایی . (346)
به غبار کربلا بخشیده شد
در بغداد فاسقی عمر خود را به بدی طی کرد و اموال زیادی داشت وقت مرگ وصیت کرد مرا در نجف دفن کنید شاید از برکت جناب امیر حقتعالی مرا عفو فرماید خویشانش به وصیت او عمل نموده بعد از تغسیل ، و تکفین او را برداشته متوجه نجف شدند ، خدمه علوی شب در خواب دیدند جناب امیر علیه السلام بر سر صندوق (قبر)آمده خدمه را طلبید و فرمود

: فردا صبح فاسقی را در تابوت به این خانه جا خواهند آورد ، باید شما مانع شوید و نگذارید او در زمین نجف دفن کنند ، زیرا زنانکار و بدکار است و گناهش از شمار بیرون است .
صبح خدمه جمع شده و خواب را 4به همه گفتند ، مطابق بود به دروازده آمدند به انتظار نشسته کسی را ندیده متفکر برگشتند از قضا آن جماعت راه نجف را گم کرده و به کربلا برخوردند چون روز شد از آنجا به نجف رفتند شب باز خدمه در خواب دیدند حضرت فرمود چون صبح شد همه بیرون روید و آن تابوتی که شب قبل از ورود منع کردم با عزت بیاورید و ساعتی در روضه من بگذارید بعد او را در بهترین جا دفن کنید .
ایشان علت منافی دو امر را پرسیدند : که در این دو امر چه سری است ؟
فرمود : شب گذشته آن جماعت راه گم کرده به زمین کربلا حسینم رسیدند و باد خاک کربلا را داخل تابوت او کرد و از برای خاطر فرزند مظلومم حسین حق تعالی از گناهان او گذشته .
خدمه صبح پیشواز رفته بعد از ساعتی جنازه گرد آلوده را آوردند و به امر حضرت عمل کردند و صورت واقعه را برای آن جماعت بیان کردند . (347)

اگر خواهی نجات از آتش قهر
زیارت کن غریب کربلا را
نمی سوزد به آتش که از شوق
زیارت کرده شاه نینوا را

1- در کامل الزیارات و ثواب الاعمال و امالی مروی است که امام جعفر صادق علیه السلام به ابی عماره منشد یعنی شعر خوان فرمود :
هر که در مصیبت حسین بن علی شعری بخواند و پنجاه نفر را بگریاند ، بهشت از آن اوست ، و هر که بخواند در مصیبت امام حسین علیه السلام یک بیت و سی نفر را بگریاند ، باز بهشت از آن اوست ، و هر که بخواند در مصیبت حسین علیه السلام و بیست نفر را بگریاند ، بهشت برای اوست ، و هر که بخواند در مصیبت حسین علیه السلام شعری پس بگریاند ، یکی نفر را بهشت برای اوست ، و هر که بخواند در مصیبت حسین علیه السلام ، پس خود را به گریه در آورد ، بهشت از آن اوست . (348)
گریستن بر حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام اگرچه از افعال جوارح و اعضا و کار چشم است ، اما سبب آن محبت قلبی است که از تصور ورود آن مصائب عظمیم بر آن محبوب خداوند تبارک و تعالی قلب به سوزش در آید و سبب شود برای بیرون آمدن اشک از دیدگان است رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود :
ان لقتل الحسین علیه السلام حرارة فی قلوب المومنین لا تبرد ایدا .
به درستی که برای شهادت حضرت ابی عبدالله علیه السلام حرارتی در دل های مومنان است که هرگز سرد نشو . (349)
ابن قولویه به اسنادش از ابی عماره منشد نقل می کند که گفت : در هیچ روزی به نام حسین بن علی نزد امام صادق علیه السلام برده شد که آن روز آن حضرت خندان دیده شود تا شب و آن حضرت می گفت :
الحسین عبرة کل مومن .
حسین علیه السلام سبب ریزش اشک هر مومنی است . (350)

عده زیادی از صحابه از معاذ بن جبل روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله با رنگی پریده بر ما وارد شد و فرمود : من محمدم ، اولین و آخرین را به من داده اند مادام که در میان شما هستم اطاعتم کنید و هنگامی که از این دنیا رفتم به کتاب خدا تمسک جویید ، حلالش را حلال و حرامش را حرام بدانید تا در نتیجه مرگ با راحتی و مسرت شما را دریابد ، قضای الهی گرفته و مشتمل گشته که بعد از من فتنه هایی چون پاره های شب دیجور به شما رو می آورد هر گاه رسولانی می رفتند ، رسولان دیگر جایگزین می شدند تا آن جا که چهره واقعی نبوت دگرگون شد و به صورت سلطنت در آمد خداوند رحمت کند کسی که نبوت را به درستی دریافت کند و به صدق و سلامت از عهده آن بر آید ای معاذ ! نگهدار و بشمار .
معاذ می گوید : آن حضرت هنگامی که در شمردن به پنجمی رسید فرمود : یزید ، خداوند در یزید برکت قرار ندهد آنگاه چشمانش پر از اشک شد و فرمود : خبر شهادت امام حسین علیه السلام را به من دادند و تربت قلتگاه او را برایم آورده و به من خبر دادند که قاتلش کیست سوگند به خدایی که جانم به دست اوست مردمی که حسین در بین آنها کشته می شود و آنها از کشته شدنش جلوگری نکنند خداوند بین سینه ها و قلوبشان اختلاف می افکند اشرارشان را بر آنها مسلط می گرداند و آنان را درچار تفرق می سازد آنگاه فرمود :
آه و افسوس بر آل محمد چه مصیبتی که از جانب خلیفه انتصابی عیاش شهوت پرست به در دانه های آل محمد علیهم السلام رو می آورد ، فرزند من و فرزندانش را می کشد . (351)
زید بن ابی زیاد روایت کرده که روزی رسول خداصلی الله علیه و آله از خانه عایشه به طرف خانه فاطمه علیهاالسلام رفت و شنید حسین بن علی علیه السلام می گرید فرمود : آیا نمی دانی که گریه او مرا ناراحت می کند . (352)

سوگواری عمومی

فقیه ابن مغازلی (واسطی)در کتاب المناقب روایت می کند : در اطراف قبر حسین علیه السلام چهل هزار فرشته پریشان مو و غبار آلود تا قیامت بر او می گریند و در نقل ابوبکر زاغونی هفتاد هزار فرشته آمده است از اینها ثابت می شود که اندوه و زاری بر سبط پیامبر صلی الله علیه و آله دامنه ا ش تا قیامت کشیده خواهد شد تا هنگامی که عزای عمومی حسین در روز رستاخیز برگزار شود بارش اشک ها ادامه دارد ، عزایی که با شرکت تمام مخلوقات در صحنه محشر به پا می گردد .

سوگواری و عزاداری

سوگواری و عزاداری برای فقید از دست رفته ، طبیعی بشر است و از مهر و محبت بر می خیزد ، چون سرشت بشر به مهر آمیخته است بشری که مهر ندارد ، بشر نیست اگر مهری در کار نباشد ، سوگی و عزایی نخواهد بود از دست رفتن انسانی عزیز و محبوب ، زیان زندگان خواهد بود ، اشک زنده بر مرگ عزیزان بیشتر از احساس محرومیت ریشه می گیرد ، به ویژه اگر انسان از دست رفته بزرگ باشد ، شهید باشد ، در راه خدا جانبازی کرده باشد ، عزای حسین انسانی گذشته از مهر رنگ حیاتی دارد و تکامل بشری را در پی خواهد داشت عزای شهید زنده نگه داشتن شهادت است .
اسارت بانوی بانوان شهادت پیشوای شهیدان را همگانی و جاودانی کرد ، سوگواری بر آنحضرت ، شهادت و اسارت را همه دانی و جاودانی می کند .
اگر سوگواری پیشوای شهیدان نبود کسی امروز حسین را نمی شناخت ، راه حسین را نمی شناخت و بشر از راهنمای های امام حسین علیه السلام و نیاکان حسین و فرزندان حسین بهره ای نداشت و محروم بود !
اگر سوگواری پیشوای شهیدان نبود ، کسی امروز یزید را نمی شناخت راه یزید را نمی شناخت یزیدیان را نمی شناخت ، سعادت بشری تامین نمی شد ، شهید رهبر اجتماع بشری است در همه زمان ها و همه مکان ها .
رهبری شهید وقتی است که شهید شناسا باشد ، شهید ناشناخته نمی تواند رهبری کند سوگواری و عزاداری برای شهید ، جامعه را شهید شناس ، فرد را شهید شناس می سازد اشک بر شهید از دل بر می خیزد و دل را به سوی راه شهید رهبری می کند .
سوگواری برای شهید ، نفرت طبیعی را به سوی ظالم و ستمگر بر می انگیزد ناله ها و اشک هات سندی های زنده ظلم ظالمان هستند ، سندهای گویایی که حکومت های ظالم و بیدادگری را رسوا می سازند اشک بر شهید ، حقایقی را که قدرت های ظالمانه نهان کردند فاش می سازد .
سوگواری بر شهید ، در پرورش اجتماع و آموزش مردم تاثیر کلی دارد .
شهید معلم جامعه است و سوگواری بر او ، درس ها و تعلیمات او را بیان می کند و بلندگوی سخنان شهید برای جهانیان است عاطفه بشری رهنمای بشر است عاطفه اگر به سوی خیر رهنما گردد بشر را سعادتمند و خوشبخت می سازد و اگر به سوی شر رهنما شد بشر را شقی و بدبخت می کند و سوگواری بر شهید عاطفه را به سوی خیر راهی می کند زندگانی هستند که حیاتشان برای بشر ، سود است و مرگشان زیان مانند

نیکوکاران و خدمتگزاران بشر زندگانی هستند که مماتشان برای بشر سود است و حیاتشان زیان بخش ، مانند ستمکاران و قلدران بشری حسین در سطح بالاتری از نیکوکاران قرار دارد ، چون حیاتش برای بشر سودمند بود و شهادتش نیز برای بشر سودمند است پس بزرگداشت شهادت موجب تامین سعادت بشر است و سوگواری برای شهید راهی است برای بزرگداشت شهادت .
اشک از مهر ریشه می گیرد ، و مهر از اشک بر می خیزد ، مهر اشک می ریزد و اشک مهر می ریزد اشک عاطفه انیگز است آزادی روحی می بخشد و بشر را از اسارت عقده های روحی می رهاند ، و به سوی راه حسین روانه می سازد .
مجرمی که به راه امام حسین علیه السلام برود ، محرم می گردد ، و پلیدی که دست به دامان حسین علیه السلام بزند پارسا می شود اشک دعوتی است به سوی راه امام حسین علیه السلام .
دعوت اشک با زبان است ، با قلم نیست ، دعوت اشک دعوت با دل است ، دعوت کننده دل است و دعوت شونده دل .
داعی و مدعو ، در اشک یکی است و میان آن دو اتحاد برقرار است اتحاد داعی و مدعو تاثیر را چند برابر می کند ، چون دو گانگی و بیگانگی در میان آن دو نیست هر دو یکی هستند ، و دو تا نیستند ، دعوت پذیر اشک ، دعوت را آزادی می پذیرد نه اسیر زور است و نه گرفتار زر ، دعوت با زور ، دعوت با زر ، آزادی ندارد ، انسان ساز نیست .
انسان سازی دعوت وقتی است که با زور و زر همراه نباشد انسان شدن وقتی است که طمعی و ترسی در کار نباشد ، و دعوت پذیر ، آزادی عمل داشته باشد بتواند به دعوت رو کند و بتواند به دعوت پشت کند این وقت است که دعوت نتیجه می دهد و انسان می آفریند .
اشک ، حس کنجکاوی ، را بر می گزیند ، و پرسش های پی در پی می آورد .
حسین علیه السلام که بود ؟ قاتلش که بود ؟ چرا کشته شد ؟ چه می خواست ؟ راضش چه بود ؟ از مشخصات حسین علیه السلام می پرسند و از مشخصات قاتل امام حسین علیه السلام .
پاسخ این پرسش ها ، دل تیره را روشن می سازد و دل غافل را هشیار می کند .
شهیدانی که برای امام حسین علیه السلام گریستند
گریه زبان دل است و از مهر بر می خیزد گریه مرهم دل های سوخته و داروی دردمندان است دلی که مهر ندارد ، دلی که سوزد ندارد ، اشک دیده ندارد ، دلی که مهر می ورزد ، می سوزد و اشک می ریزد .
گریه ویژه انسان ها و نشانه مردمی است جانوران نمی گریند ، اشک نمی

ریزند ، گریه از انسانیت ریشه می گیرد ، جانوران دوپایی که اشک ندارند ، از مردمی بدورند ، صورت انسانی دارند و سیرت انسانی ندارند ، آن که در مردمی پیش است گریه اش بیش است .
گریه بر مظلوم ، بر ستمدیدگان کمکی است به مظلوم ، گریه بر شهید ، دعوت به یاری شهید است گریه بر غریب ، همدردی با اوست گریه بر بیچاره نخستین گام چاره اوست .
امام حسین علیه السلام سرور مظلومان است پیشوای شهیدان است ، رهبر آزادگان است برترین انسان است گریه بر امام حسین علیه السلام پیمودن راه حسین علیه السلام است پاسخ به دعوت امام حسین علیه السلام است ، کمک و یاری حسین علیه السلام است حسین علیه السلام زنده است دعوت می کند ، یاری می طلبد .

سیف و مالک از مادر یکی بودند و از پدر و دوتا ، روز شهادت شرفیاب شدند و اشک ریختند واجازه نبرد خواستند .
حسین علیه السلام پرسید : برادر زادگان من ، از چه کسی می گریید ؟ امید
دارم که ساعتی نگذرد که دیدگانتان روشن گردد .
گفتند : خدای مار را فدای تو می کند ، برخود نمی گرییم ، و بر تو می گرییم ، چرا که می بینم حضرتت را دشمن از هر سو احاطه کرده و غریب مانده ای یار و یاوری ندارد ، و ما بیش از یک جان نداریم که فدای تو کرده و از تو دفاعه کنیم .
حسین علیه السلام فرمود : خدای بدین احساس شما ، بدین از جان گذشتن شما که در راه من گام بر می دارید ، بهترین پاداش را بدهد پاداشی که شایسته پرهیزکاران باشد اجازه صادر شد سیف و مالک به سوی دشمن رو کردند ولی از حسین علیه السلام دل نمی کندند ، گاه بر می گشتند و رو به حسین کرده می گفتند : سلام بر تو ای پسر رسول خدا !
حسین علیه السلام پاسخ می داد : سلام بر شما باد ، رحمت حق بر شما باد برکات الهی بر شما باد عشق حسین علیه السلام سر تا پای دو برادر را فرا گرفته بود و دل هایشان از مهر او آکنده بود ، از حسین به سوی حسین می رفتند پیشوای آنها حسین بود پشتیبان آنها هم حسین بود بر سپاه یزید تاختند هر کدام بر دگری پیش می جست و خود را وظیفه مند می دانست که از برادر حمایت کند .
جانبازی کردند دلیرانه نبرد کردند و مردانه کوشیدند تا شربت شهادت نوشیدند .
سیف و مالک ، دو عموزاده بودند ، ولی از یک پستان شیر خورده بودند ، وه چه مادری ! وچه پسری ! چه شیر پاکی ! مادری که فرزند خود را سعادتمند کرد ، فرزندانی که مادر را سعادتمند کردند برادران با دوست خود ، شبیب ، سه تنی از کوفه بیرون شدند به یاری حسین علیه السلام به سوی کوی شهادت شتافتند ، خود را از دیده بانان یزید نهان داشتند کوشیدند تا خود را به حسین علیه السلام رسانند و در زمره سربازان او قرار گرفتند .
شبیب از مردان دلیر بود و سوابقی نیکو داشت ، در جهادهای سه گانه پدر حسین علیه السلام جمل صفین ، و نهروان شرکت داشته ، شمشیر زده جانبازی کرده بود ، اینک به یاری حسین علیه السلام شتافته تا زندگانی از

سر گیرد و حیات جاودانی را تجدید کند .
شبیب در دفاع از نخستین حمله یزیدیان ، مردانه جنگید تا جان دادد و به شهادت رسید و همچون دو یار باوفای خویش سیف و مالک ، تنهایی و غریبی حسین علیه السلام را ندید هر چند حسین علیه السلام از آغاز غریب بود هنوز هم غریب است بشر بدان پایه از ترقی و تکامل نرسیده که حسین علیه السلام را از بی کسی و غریبی بیرون کند سعادت بشر وقتی است که اجتماع بشری از یزیدیان تهی گردتد و از حسینیان پر شود که جهان گلستان خواهد شد . (353)
سوگواری عمومی زمانی صورت می گیرد ، که مادر داغدیده اش فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله با جامه های خونین وارد محشر شود .
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : وقتی دخترم فاطمه وارد محشر می شود لباس های خونین با اوست ، سپس به پایه ای عرش چنگ می زند و عرض می کند : ای جبار ، بین من و قاتل فرزندم داوری کن به خدای کعبه سوگند که به نفع دخترم داوری می کند .
این حدیث را سید محمود شیخانی مدنی در کتاب خود الصراط السوی بر صحت گفتار سلمیان بن یسار هلالی گواه آورده است گفته سلیمان چنین است : سنگی را یافتند که بر آن نوشته بود :
لابد ان ترد القیامة فاطم
و قیمصها بدم الحسین ملطخ
ویل لمن شفعاوه خصماوه
والصور فی یوم القیامة ینفخ
ناگزیر حضرت فاطمه علیهاالسلام وارد عرصه قیامت می شود در حالی که پیراهنش به خون حسین آغشته است وای بر آن کسانی که شفیعانشان دشمنان مدعی آنهاست و صور در قیمامت دمیده خواهد شد . نگهداری خون و لباس مقتول ، نزد امت عرب و امت های دیگر اشاره به این است که هنوز قصاص خون خواهی نشده است دل مجروح بعد از خونخواهی التیام کامل می یابد .

گریه آسمان برای امام حسین علیه السلام

از امام محمد باقر علیه السلام روایت شد (354) که فرمود : قاتل یحیی بن زکریا (355) و قاتل حسین بن علی علیه السلام هر دو ولد الزنا بودند و آسمان سرخ نشد مگر برای امام حسین علیه السلام و یحیی پیامبر علیه السلام مظلوم و تا قیامت باقی خواهد بود و در کتاب تحفة الابرار از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود :
ما بکت السماء علی احد الا علی یحیی بن زکریا و الحسین ابن علی ، و حمرتها بکاوها .
هرگز آسمان بر کسی گریه نکرد ، مگر بر یحیی بن زکریا و حسین بن علی و گریه آسمان سرخی آن است . . در این جا لازم است فرموده امام سجاد علیه السلام راجع به امام حسین علیه السلام را که در چند مورد به حضرت یحیی پیامبر علیه السلام شباهت داشته مقداری توضیح دهیم .
عده ای از محدثان از سید سجاد علیه السلام روایت کرده اند که فرمود :
بیرون شدیم با پدرم حسین علیه السلام پس فرمود : نیامدیم در منزلی و کوچ نکردیم از آنجا مگر آن که یاد نمود یحیی بن زکریا را و روزی فرمود که از پستی این جهان بود که سر حضرت یحیی بن زکریا را و روزی فرمود که از پستی این جهان بود که سر حضرت یحیی علیه السلام را هدیه فرستادند برای زن زناکاری از بنی اسرائیل بعید نیست که تکرار ذکر امام حسین علیه السلام و یحیی علیه السلام اشاره به همین معنا باشد اما وجه شباهتی که میان این دو مظلوم بوده بسیار است و ما به ذکر هشت وجه بسنده می کنیم :
اول : آن که همنامی بر این که هر دو معصوم پیش از تسمیه آنها نبوده چنان که در روایات فراوان وارد است که نام یحیی و حضرت امام حسین علیهماالسلام را کسی پیش از این دو مظلوم نداشته .
دوم : مدت حمل هر دو شش ماه بوده چنان که در چند روایت وارد است .
سوم آنکه قبل از ولادت هر دو اخبار و وحی آسمانی به ولایت و شرح مجاری احوال هر دو آمد ، چنان که مشروحا در باب ولادت حضرت سیدالشهداء علیه السلام است و در تفسیر آیه (و حملته امه کرها و وضعته کرها) (سوره احقاف ، آیه 46) . محدثان و مفسران نقل کرده اند .
چهارم : گریستن آسمان بر هر دو که در روایات فریقین در تفسیر آیه (فما بکت علیهم السماء و الارض)وارد است .
قطب راوندی روایت کرده : بکت السماء علیهما اربعین صباحا . . .
پنجم ، آنکه قاتل هر دو ولدالزنا بوده و در این باب چندین روایت وارد شده بلکه از حضرت محمد باقر علیه السلام مروی است که پیامبران را نکشد

مگر اولاد زنا .
ششم : آنکه سر هر دو را در طشت طلا نهادند و برای زنان زناکاران و زنازداگان هدیه بردند چنان که در چند روایت آمده است با این تفاوت که سر حضرت یحیی علیه السلام را در طشت بریدند که خون او به زمین نرسد تا سبب غضب الهی شود لکن کفاره کوفه و اتباع بنی امیه (لعنهم الله) در این حد نیز رعایت را از حضرت سیدالشهداء علیه السلام نکردند .
هفتم ، تکلم سر حضرت یحیی علیه السلام چنان که در تفسیر قمی است و تکلم سر مطهر سیدالشهداء علیه السلام چنان که در جای خود گذشت .
هشتم ، انتقام الهی برای حضرت یحیی و امام حسین علیه السلام به کشته شدن هفتاد هزار تن چنان که در خبر مناقب است .
از تطبیق حال سیدالشهداء با حضرت یحیی علیهماالسلام معلوم می شود سر احادیث وارد که آنچه در امت های سابق واقع شده در این امت واقع شود . (356)
تمام چشم ها روز قیامت گریه می کنند به شدت و ناراحتی ، مگر چشمی که برای امام حسین علیه السلام گریه کرده باشد پس آن چشم روز قیامت شاد و خندان است . (357)

آسمان چهل روز برای امام حسین علیه السلام خون گریه کرد (358)

از امام صادق علیه السلام روایت شده است که پس از کشته شدن امام حسین علیه السلام آسمان چهل روز گریه کرد سوال شد از علامات گریه آسمان ؟ فرمود : آفتاب طلوع می کرد در حالی که سرخ بود و غروب می کرد در حالی که سرخ بود . (359)
در تذکرة سبط بن جوزی از هلال بن ذکوان نقل شده که چون حسین علیه السلام شهید شد ، دو یا سه ماه گذشت ، دیوارها را گویی خون آلوده می دیدم از هنگام نماز صبح تا غروب آفتاب و گفت : به سفری رفتیم ، باران بر ما بارید که نشانه آن در جامه های ما مانند خون بماند . (360)
طبرسی در اعلام الوری از زهری روایت می کند که گفت : به ما رسیده که هنگام قتل امام حسین علیه السلام هیچ سنگی را بر نمی داشتند جز آنکه زیر آن خون تازه بود . (361)
زمان کشته شدن حسین بن علی علیهماالسلام آسمان خون می بارید و همه چیز در نظر ما رنگ عزا و خون به خود گرفته بود . (362)
وقتی امام حسین علیه السلام کشته شد آسمان گریه کرد و گریه آسمان آن بود که صفحه آسمان تماما سرخ شده بود . (363)
ابن سیرین گفته است : بعد از یحیی بن زکریا ، آسمان بر احدی گریه نکرد و مگر برای امام حسین . (364)

آفتاب برای امام حسین علیه السلام گریه می کند

عیسی بن حارث روایت کرده که چون حسین بن علی علیه السلام را شهید کردند در آن اوقات (365)تا هفت روز هر گاه نماز عصر می گزاردیم نظر می کردی بر آفتاب که بر دیوارهای خانه ها تابیده بود گویی از شدت سرخی لحاف سرخ است .
او گفت : که از زکریا بن یحیی بن عمر الطائی شنیدم که او از یکی از محبان شنیده بود که شمر لعین را قطعه ای طلا به دست آمده بود و در میان اموال امام حسین علیه السلام و آن را به دختر خود داد و او به زرگر داد که زیور بسازد چون او به کوره برد خاکستر بیرون آورد . (366)

از امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که حضرت امام زین العابدین علیه السلام چهل سال بر پدر بزرگوار خود گریه کرد و در این مدت روزها روزه داشت و شب ها به عبادت قیام داشت و غلام آن حضرت هنگام افطار آب و طعام بر آن بزرگوار حاضر می کرد و نزد آن جناب می نهاد و عرض می کرد : میل بفرما ای مولای من ، آن حضرت با گریه و ناله می فرمود :
قتل ابن رسول الله جائعا ، قتل ابن رسول الله عطشانا .
چگونه آب و طعام بخورم و حال آن که پسر رسول خداصلی الله علیه و آله را با شکم گرسنه و لب تشنه شهید کردند .
این جملات را مکرر می فرمود تا آنکه طعام و آب را با آب دیده ممزوج و مخلوط می داشت و همیشه به این حال بود تا خدای خود را ملاقات کرد از یکی از غلامان حضرت روایت شده که گفت : روزی امام سجاد علیه السلام به صحرا تشریف برد ، من نیز از پشت سر آن جناب بیرون رفتم وقتی به آن حضرت رسیدم دیدم که بر روی سنگ ناهمواری سر به سجده گذاشته و شنیدم گریه او را که در سینه خود می گردانید ، و شمردم که هزار مرتبه این تهلیلات را در سجده خواند :
لا اله الا ا لله حقا حقا ، لا اله الا الله تعبدا ورقا ، لا اله الا الله ایمانا و تصدیقا .
آن گاه سر از سجده برداشت دیدم صورت و ریش مبارکش را آب دیدگانش فرو گرفته عرض کردم : ای سید و آقای من ، وقت آن نشده که اندوه شما ، مام شود و گریه شما کم گردد ؟
فرمود : وای بر تو یعقوب بن اسحاق ابراهیم علیه السلام (367) پیامبر و پیامبر زاده بود و دوازده پسر داشت و خدای بزرگ یکی از پسرانش را از نظر او غایب کرد از حزن و اندوه مفارق آن پسر ، موی سرش سفید شد و پشتش خمیده گردید و چمشش از بسیاری گریه نابینا شد و حال آن که پسر وی در دنیا زنده بود ولی من با چشم خود پدر و برادرم را با هفده تن از اهل بیت کشته و سر بریده دیدم پس چطور حزن و من به آخر رسد و گریه ام کم شود .
روایت شده که آن حضرت بعد از قتل پدر بزرگوارش از مردم کناره گرفت و در بادیه در خانه ای که سیاه چادر گویند چند سال منزل فرمود و گاه به زیارت جدش امیرالمومنین علیه السلام و پدرش امام حسین علیه السلام می رفت و کسی مطلع نمی شد . (368)
امام صادق علیه السلام فرمود : پس از شهادت امام حسین علیه السلام

زنان بنی هاشم خضاب نکردند و روغن نمالیدند و سرمه نکشیدند تا سر عبیدالله زیاد رسید و جدم امام زین العابدین آن چنان می گریست که اشک او محاسنش راتر می کرد . (369)
از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود : هر کس که چون یادی از ما در نزد او شود و دیدگانش پر از اشک گردد ، اگر چه اندازه بال مگسی باشد ، خداوند گناهانش را بیامرزد ، هر چند مانند کف دریا باشد . (370)
امام سجاد علیه السلام بر پدر بزگوارش چهل سال گریست ، وقتی ماه محرم می آمد امام کاظم علیه السلام را کسی خندان و شاد نمی دید تا روز عاشورا که بر آن حضرت روز مصیبت و حزن بود . (371)
من روضه خوانی را دادند
آقا سید اسدالله نقل کرده اند : مجلس روضه خوانی داشتیم ، شب ختم شد ، درها را بستیم ، و خوابیدیم ، در خواب دیدم جلسه روضه تمام شده مردم رفته اند ولی آقایی ایستاده است خدمتش عرض کردم : آقا روضه تمام شده می خواهیم درها را ببندیم و استراحت کنیم ، فرمود : برای که روضه خواندید ؟
گفتم : برای امام حسین .
فرمود : می خواهی مزد شما را بدهم ، پرسیدم شما کی هستید ؟ جوابی نفرمود دست در جیب مبارکش کرد و یک عدد و ان یکاد . . . با یک زنجیر زیبا مرحمت کرد و فرمود : این برای خودت بعد چیز دیگری داد و گفت : این برای کنیز زهرا . گفتم : مقصود کیست ؟
فرمود : عیالت که زحمت پذیرایی روضه را عهده دار بود و برای بچه ها هم دو چیز دیگر لطف فرمود : عرض کردم : خودتان را معرفی نکردید ؟
فرمود : شما برای چه کسی روضه می خواندید ؟
عرض کردم : برای امام حسین فرمود : من پدرشان هستم از شادی بیدار شدم دیدم اتÙ ، معطر و ان یکاد آن جÀاست که هنوز زنجیرش را داریم از آن حرزها هم در ناراحتی و بیماری بچه ها استفاده کردیم یک بار هم پسرم تصادف کرد ، از برکت حرزها سالم ماند . (372)

عالم فرزانه حامی مکتب اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام
حجه الاسلام و المسلمین آقای حاج سید مرتضی مجتهدی سیستانی نقل کردند : عموی بزرگوارم ثقه المحدثین مرحوم آقای حاج سید ابراهیم مجتهدی سیستانی اعلی الله مقامه از ذاکرین قدیمی و اهل منبر و همچننی سر کشیک آستان قدس رضوی حضرت علی بن موسی الرضا علیهماالسلام بود آن مرحوم در یک رویای مهم که باید درس عبرتی برای همه ذاکرین و خدمتگزاران دربار حضرت سیدالشهداء علیه السلام باشد به محضر حضرت صدیقه کبری فاطمه زهرا علیهاالسلام مشرف شدند و دفتری را در خدمت آن بزگوار گشوده می بیند از آن حضرت سوال می کنند : این دفتر چیست ؟
حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام در پاسخ ایشان می فرمایند : نام روضه خوان های فرزندم حسین در این دفتر ثبت شده است .
ایشان نگاه می کنند ، می بیند نام عده ای از مرثیه خوانان در آن دفتر ثبت شده و همچنین مقدار پولیب که در مجالس دو ماه محرم و صفر آن سال به جهت خواندن روضه به آنان داده می شود دقیقا در آن دفتر آمده است .
آن مرحوم نام خودشان را نیز در آن دفتر می بیند و متوجه می شوند که در مقابل نام ایشان نوشته شده : سی تومان !
از خواب بیدار شده و از رویایی که دیده بودند سخت متعجب می شوند ، زیرا سی تومان گرچه در آن زمان برای یک مجلس مبلغ زیادی بوده ولی برای دو ماه و برای مجالس زیاد غیر قابل باور بوده است .
اتفاقا در آن سال چند روز به ماه محرم مانده بود که ایشان بیمار شده و قدرت خارج شدن از منزل را از دست می دهند و بیماری ایشان هم چنان ادامه می یابد تا ماه محرم و صفر تمام می شود در مدت دو ماه فقط یک روز حال ایشان سبک شده و در یکی از مجالس خود شرکت می کنند و بعد از مجلس صاحبخانه پاکتی را به ایشان می دهد که در آن سی تومان پول بوده است .
پس از آن صادق بودن رویای ایشان واضح می شود و روشن می شود که چقدر حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام به مجالس روضه و همچنین به مرثیه خوانان عنایت دارند ! و چگونه همه آنها با نظم و برنامه در کنترل آن حضرت است .
برای روشن شدن اهمیت روضه خوانی و مجالس روضه ای که با اخلاص و ارادت برپا می شود ، و مورد توجه خاص حضرت فاطمه زهرا علیهماالسلام است به این روایت توجه کنید :

امام صادق علیه السلام در روایتی می فرمایند :
ما من باک یبکیه الا وقد وصل فاطمه و اسعدها علیه و وصل رسول الله صلی الله علیه و آله و ادی حقنا(373)
هیچ کس نیست که برای امام حسین علیه السلام گریه کند مگر آن که گریه او به حضرت فاطمه علیه السلام می رسد و او را بر گریه برای امام حسین علیه السلام کمک می کند ، او به رسول خدا صلی الله علیه و آله می رسد ، و حق ما را (در این باره) ادا می کند .
در روایت دیگری امام صادق علیه السلام درباره اهمیت گریه بر امام حسین علیه السلام می فرمایند :
. . . انه لینظر الی من یبکیه فیستغفر له و یسال اباه الاستغفار له و یقول : ایها الباکی لو علمت ما اعد الله لک لفرحت اکثر مما حزنت و انه لیستغفر له من کل ذنب و خطیئه . (374)
امام حسین علیه السلام به کسی که بر ایشان بگرید می نگرند ، آنگاه برای او استغفار می کند و از حضرت امیرالمومنین علیه السلام می خواهند که ایشان هم برای او طلب آمرزش کنند . و به گریه کننده می فرمایند : اگر می دانستی که خداوند چه چیزی را برای تو آماده نموده بیشتر از مقداری که غمگین شدی مسرور می شدی و امام حسین علیه السلام برای او طلب آمرزش می کند و از هر گناهی و خطایی که انجام داده است .
یک قطره اشک در غم آن خسرو شهید صدنامه سیاه گنه می کند سفید از روایت استفاده می شود این است که مجالس روضه در منظر امام حسین علیه السلام است و کسانی که در آن مجالس حضور پیدا می کنند ، باید بدانند در منظر حضرت سیدالشهدا علیه السلام هستند و احترام و ادب را کاملا رعایت کنند .
نکته بسیار مهم دیگر این است که گریه کنندگان بر امام حسین علیه السلام باید پس از عزاداری و گریه برای ظهور منتقم خون آن حضرت دعا کنند و از خداوند بخواهند که در تعجیل فرج حضرت بقیه الله ارواحنا فداه تعجیل نماید تا در این هنگام مورد عنایت و دعای امام زمان صلوات الله علیه نیز واقع شوند .
در یک رویای صادقه حضرت امام عصر علیه السلام ارواحنا فداه فرمودند :
انی لادعو لکل مومن یدعو لی بعد ذکر مصائب سیدالشهدا فی مجالس العزاء (375)
من حتما دعا می کنم برای هر فرد با ایمانی که در مجالس سوگواری بعد از یاد مصایب سیدالشهدا برای من دعا نماید .

بخش پنجم : نمونه ای از شجاعت و معجزات امام حسین علیه السلام

فصل اول : شجاعت امام حسین علیه السلام

شجاعت امام حسین علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله به ارث رسیده

در روایتی آمده است که فاطمه علیه السلام دو فرزند خود حسن و حسین علیه السلام را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آورد - در آن بیماری که آن حضرت رحلت فرمود - و عرض کرد : یا رسول الله ، این دو فرزند تو هستند ، چیزی از خود به آنها میراث ده . حضرت فرمود : حسن راهیبت و بزرگواری دادم و حسین علیه السلام را بخشش و شجاعت . (376)

این منبر پدر من است

علی علیه السلام فرمود : هنگامی که ابوبکر خلافت را ربود ، روز جمعه برای خطبه نماز جمعه بالای منبر رفت . حسنین علیهماالسلام هم آماده نماز بودند ، حسین علیه السلام جلو منبر رفت و فرمود : این منبر پدر من است . (ابوبکر سیاست همیشگی را به کار بست) گریست و گفت : راست می گویی ، این منبر پدر تو است نه پدر من ، در این زمان امیرالمومنین علیه السلام وارد شد و علت گریه را پرسید ، جریان را به عرض مبارکش رساندند . فرمود : ابوبکر ، پسر در هفت سالگی دندان می ریزد و دندان های اولیه از هفت تا دوازده سالگی تکمیل می گردد و در بیست و هشت سالگی رشد عقلش به پایان می رسد ، بعد از آن هر چه فرا گیرد تجربه و آزمایش است . (377)

ای دروغگو از منبر جدم بیا پایین

روزی عمر بر منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و شایستگی خود را برای پیشوایی مومنان اعلام می کرد . امام حسین علیه السلام در حالی که از سن مبارکش ده سال می گذشت وارد مسجد شد . چون گفته های عمر را شنید ، آمد در برابر منبر ایستاد و چشمان انبوه جمعیت متوجه آن حضرت گشت ، آن گاه با کمال شجاعت فرمود : ای دروغگو از منبر جدم رسول الله صلی الله علیه و آله پایین بیا ، این منبر پدر تو نیست . (378)
در این صحنه با عمر احتجاج کرد و از فضایل پدر و جدش محمد صلی الله علیه و آله و مادر گرامی اش بیاناتی ایراد فرمود که همه مردم از شوق و ذوق گریستند . (379)
امام حسین علیه السلام عمامه مروان را به گردنش پیچید .
در احتجاج از محمد سائب روایت کرده است که مروان بن حکم به حسین ابن علی علیه السلام گفت : اگر افتخار شما به فاطمه علیهماالسلام نباشد به چه چیز بر ما فخر می کنید ؟ حسین علیه السلام برخاست ، گلوی او را بگرفت و بفشرد و آن حضرت بسیار نیرومند بود و عمامه مروان را به گردن او پیچید تا بی هوش شد . (380)

شجاعت امام حسین علیه السلام در میان عرب مثل شد

بنا به روایتی که در مقتل ابن بابویه و مقتل ابن طاووس مسطور است عدد لشکر مخالف به صد هزار کس رسید و با آن حضرت از خویش و بیگانه از 82 و به قول مشهور از 72 تن بیش نبودند و با وجود این در خاطرش ملالی و در دلش اضطرابی به هم نرسید و با قلت انصار و کثرت اعدا صبر می نمود و با اعدا جنگی کرد که مگر پدرش حیدر صفدر در صفین و جمل کرده باشد و تیغی کار فرموده که مگر علی علیه السلام در بدر و احد کار فرموده باشد تا به حدی که مردم شجاعت حضرت امیر المومنین علیه السلام را فراموش کردند و شجاعت او را در میان عرب مثل شد ، چه در مقتل روایتی مذکور است که عدد کشتگان آن حضرت قادر بر کشتن اینها می بود و به دم تیغش می آمدند و نمی کشت و سر آن را کسی نمی دانست تا آن که از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدند که سر این چه بود ؟ فرمود : چون جدم می دانست که در صلب آنان جمیع شیعیان هستند ایشان را به همین جهت نمی کشت .
حاصل آن که آن حضرت را نزد خدا مرتبه بزرگی بود که بدون شهادت به آن مرتبه نمی رسد ، بنابراین کوشش کرد تا خود را بدان مرتبه بزرگ رسانید .
در اخبار آمده که از افرادی که در کربلا حاضر شده بودند به بلای و عقوبتی گرفتار شدند و محل عبرت دیگران گردیدند و به رسوایی هر چه تمام تر به جهنم واصل شدند . (381)

چهار هزار ملائکه ژولیده مو و غبار آلوده کنار قبر امام حسین علیه السلام

روایت شده که خدای توانا آن چهار هزار فرشته ای را که در جنگ بدر برای رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستاده بود ، برای امام حسین علیه السلام نیز فرو فرستاد و آن حضرت را مخیر کرد بین این که بر دشمنان خود ظفر یابد و این که خدا را ملاقات کند . ولی آن حضرت ملاقات خدا را انتخاب کرد و به فرشتگان دستور داد که نزد قبرش باشند . آن فرشتگان ژولیده مو و غبار آلوده و منتظر قیام آن قائمی هستند که از فرزندان حسین علیه السلام است .
روایت شده که امام حسین علیه السلام روز عاشورا 1800 جنگجو را به دست خود به جهنم فرستاد و آنان را برای مبارزه دعوت می کرد . ابتدا یک نفر یک نفر برای جنگ با آن حضرت می آمدند . بعد از آن ده نفر ده نفر ، برای سومین بار صد نفر صد نفر به جنگ او آمدند . برای آخرین بار همه لشکر به دور آن حضرت اجتماع کردند و حضرت را از چهار طرف احاطه کردند . (382)

معاویه در طول خلافت بیست ساله خود پایه های حکومت فرزند فرومایه اش یزید را که عصاره فساد و ثمره شجره اموی بود ، محکم و استوار ساخت . پس از در گذشت معاویه مردی روی کار آمد که نه تنها تربیت دینی نداشت ، بلکه با اسلام پیامبر بر اساس کینه توزی های دوران جاهلیت و جنگ های بدر و احد و احزاب شدیدا مخالفت بود . حکومتی که باید محقق رسالت اسلام مجری قوانین و حدود نماینده افکار و آرای مسلمانان و تجسم روح جامعه اسلامی باشد به دست مرد پلیدی افتاد که آشکارا موضوع رسالت و وحی محمد صلی الله علیه و آله را انکار می کرد و به سان جد خود ابوسفیان همه را پنداری بی نمی دانست . (383) آیا در چنین اوضاع و احوال ، و با انتشار فساد در حوزه های حکومت اسلامی و نفوذ عناصر مرتجع که می خواستند اوضاع را به دوران جاهلیت بازگردانند ، حضرت حسین بن علی علیه السلام که نمونه تقوا و پرهیزکاری و سمبل آزادی و یگانه حامی دین و یاور پیامبر بود می توانست دست بیعت به چنین مردی بدهد و بر جنایات و ستم کاری های و منویات پلید او صحه بگذارد . هنگامی که ولید استاندار مدینه امام علیه السلام را به استانداری دعوت کرد و نامه یزید را برای او خواند و از حضرت خواست که با یزید بیعت کند ، وی در پاسخ گفت : انا اهل بیت النبوه و معدن الرساله و مختلف الملائکه ، بنا فتح الله و بنا ختم (384)
ما خاندان نبوت و رسالت و مرکز آمد و رفت فرشتگان و محل نزول رحمت خدا هستیم و . . .
یزید مردی است فاسق و بزهکار ، شراب خوار ، قاتل بی گناهان و متاجر به فسق ، مثل من با این سوابق درخشان با چنین کسی بیعت نمی کند .
بدین گونه امام علیه السلام با نهضت خلافت و سازنده خود ، ماهیت کثیف این حکومت را به مسلمانان جهان نشان داد و پرده از روی منویات خطرناک آن برداشت و سرانجام احساسات مردم را علیه امویان بسیج نمود . چیزی نگذشت که درتمام اقطار اسلامی نهضت هایی روی داد که منجر به نابودی کامل حکومت امویان شد . (385)
در زمان معاویه مردان شجاع و نامی فراوانی از مسلمین چون حجر بن عدی و رشید هجری را به جرم حب اهل بیت و ولای علی علیه السلام کشتند . علاوه بر همه اینها معاویه با تمهید مقدماتی ننگین ، سبط اکبر رسول خدا صلی الله علیه و آله یعنی امام دوم شیعیان جهان حسن بن علی علیه السلام را مسموم و شهید می سازد . (386)

حمایت امام حسین علیه السلام از مظلوم

شدت علاقه امام حسین علیه السلام به دفاع از مظلوم و حمایت از ستم دیدگان را می توان در داستان ارینب و همسرش عبدالله بن سلام دریافت که اجمال و فشرده اش را در این جا متذکر می شویم : یزید در زمان ولایت عهدی با این که همه نوع وسایل شهوت رانی کام جویی و کام روایی از قبیل پول ، مقام ، کنیزان رقاصه و . . . در اختیار داشت ، چشم ناپاک و هرزه اش را به بانوی شوهر دار عفیفی دوخته بود .
پدرش معاویه به جای این که در برابر رفتار زشت و ننگین عکس العمل کوبنده ای نشان دهد ، با حیله گری و دروغ پردازی و فریبکاری ، مقدماتی فراهم ساخت تا زن پاکدامن مسلمان را از خانه شوهر جدا ساخته به بستر گناه آلوده پسرش یزید بکشاند . امام حسین علیه السلام از قضیه با خبر شد . در برابر این تصمیم زشت ایستاد و نقشه شوم معاویه را نقش بر آب ساخت و با استفاده از یکی از قوانین اسلام زن را به شوهرش عبدالله بن سلام بازگرداند و دست تعدی و تجاوز یزید را از خانواده مسلمان و پاکیزه ای قطع نمود و با این کار همت و غیرت هاشمیان را نمایان ساخت و علاقه مندی خود را به حفظ نوامیس جامعه مسلمان ابراز داشت و این رفتار داستانی شد که در مفاخر آل علی علیه السلام و دنائت و ستمگری بنی امیه ، برای همیشه در تاریخ به یادگار ماند . (387)

فرمان امام حسین علیه السلام به معاویه

علامه مجلسی رحمه الله از مناقب (388) نقل می کند : روزی اعرابی (389) از معاویه ملعون حاجتی خواست . معاویه از برآوردن حاجت او مسامحه نشان داد . اتفاقا امام حسین علیه السلام در آن مجلس وارد می شود . معاویه از جواب اعرابی اعراض نموده و با سید الشهدا مشغول صحبت می شود . اعرابی از بعضی حاضران مجلس پرسید که این شخص که بود که وارد مجلس شد و با معاویه مشغول صحبت است ؟
در جواب اعرابی گفته شد : این مرد حسین بن علی علیه السلام بود . اعرابی به امام علیه السلام عرضه داشت : ای فرزند دختر رسول الله درباره قضای حاجت من به معاویه امر فرمایید که حاجت مرا برآورد . امام حسین علیه السلام به معاویه فرمود : حاجت این مرد را برآور . معاویه به دستور حضرت حاجت اعرابی را برآورده نمود .
اعرابی نیز به همین مناسبت اشعاری را سرود :
اتیت العیشمی فلم یجد لی
الی ان هزه ابن الرسول
هو ابن مصطفی کرما وجودا
و من بطن المطهره البتول
و ان لهاشم فضلا علیکم
کما فضل الربیع علی المحصول
به سوی درخت خشک فاسدی آمدم ، بلکه از آن به من منفعتی رسد (یعنی معاویه) . پس سخاوتی نکرد و منفعتی به من نرسانید تا این که حرکت داد درخت خشک را فرزند گرامی رسول خدا که بی شک فرزند پیامبر مصطفی صلی الله علیه و آله و پسندیده و برگزیده است از حیث سخاوت و کرم و کریم و جواد است و از بطن مطهره بتول عذراست .
به درستی که ای معاویه گروه بنی هاشم را بر شما که نسل امید هستید از قدر و فضیلت و منقبت و زیادتی هست چنان که زمین گلزار و فصل بهار را فضیلت بیشتری است بر زمین خشک خالی و بی علف و بی ثمر و بر فصل خزان .
معاویه به اعرابی خطاب کرد : من تو را عطا نمودم و حاجت تو را برآوردم ، اما تو حسین علیه السلام را مدح و ثنا می گویی ؟ اعرابی پاک طینت و نیکو سیرت به معاویه ملعون گفت : ای معاویه ! عطا نمودی برای من از حق و مال آن بزرگوار و برآوردی حاجت مرا به گفته او ، یعنی تو را هیچ حقی در میان نیست تا سزاوار مدح و ثنا باشی . (390)

گفتگوی امام حسین علیه السلام با معاویه

از صالح بن کیسان نقل شده که گفت : وقتی معاویه حجر بن عدی و اصحاب او را کشت و در آن سال به حج رفت و حسین بن علی علیه السلام را ملاقات کرد ، و پس گفت : ای (391) ابا عبدالله ، شنیدی آنچه کردیم باحجر و اصحابش و طرفداران او و شیعیان پدرت .
امام علیه السلام فرمود : با آنها چه کردی ؟ گفت : آنها را کشتیم و بر آنها نماز خواندیم و کفن کردیم آنها را . امام حسین علیه السلام خندید و فرمود : آنها تو را محکوم کردند (یعنی نماز خواندن بر آنها دلیل بر اسلام آنهاست) ولی اگر ما بکشیم شیعیان شما را آنها راکفن نمی کنیم و بر آنها نماز نمی خوانیم و آنها را دفن نمی کنیم (یعنی آنها مسلمان نیستند)
امام علیه السلام فرمود : شنیده ام که نسبت به علی علیه السلام بدگویی می کنی و در نقص و عیب جویی ما اقدام می نمایی ، تو پیش خود فکر کن ، ببین آیا در این کار حق داری یا نه ؟ اگر عیب خودت در نظرت بزرگ تر نبود ، پس خیلی به نظرت کوچک آمده (یعنی عیب خودت را کوچک دیده ای) و ما را ظالم دانسته ای . معاویه ، غیر خودت ره نبند و به غیر نشانه و هدف خودت تیر نفرست و با ما دشمنی مکن . تو در مقابل ما اطاعت کردی مردی را که در اسلام سابقه نداشته و همیشه منافق بوده و شیر تو را هم نمی خواهد . پس برای خودت فکر کن و به او واگذار کن (مقصود حضرت ، عمروعاص است) . (392)

نامه امام حسین علیه السلام به معاویه

امام حسین علیه السلام طی نامه توبیخ آمیزی به معاویه نوشت : . . . سپس پسر مشروب خوار و سگ بازت را به زمامداری مسلمانان گماشتی ، در امانت خویش خیانت کردی ، ملت را بدبخت کردی ، شرط نصیحت و خیرخواهی در دین خدا رعایت ننمودی ، تو چگونه پسرکی میگسار را بر سر امت محمد صلی الله علیه و آله می گماری ، شرابخوار ، منافق و گنهکار و بدکردار است ، اعتبار امانت یک درهم ندارد ، چطور می توان اختیار ملتی را به وی سپرد به زودی آنگاه که فرصت استغفار از دست می رود و پرونده اعمال مختوم می شود تو را به دیار کیفر عمل می کشد و کرده های ناپسند خود را در آن جا خواهی یافت . (393)

فصل دوم : معجزات امام حسین علیه السلام

1 . دعای امام حسین علیه السلام مستجاب شد

علامه مجلسی از شیخ طوسی به سند معتبر از امام صادق علیه السلام روایت کرده است :
زنی در مکه طواف می کرد . آن زن دست خود را از آستین بیرون آورد مردی دست خود را روی دست آن زن نامحرم گذاشت . آن مرد هر چه سعی کرد نتوانست دستش را جدا کند . تا این که مردم قطع طواف کردند و همه آن دو را تماشا می کردند . خبر به والی مکه رسید ، چون والی حاضر شد فقها را طلبید . تمام فقها فتوا دادند که دست آن مرد خائن باید قطع شود ، برای این که خلاف اسلام رفتار کرده است . والی گفت : آیا کسی از فرزندان محمد صلی الله علیه و آله در این جا هست ؟
گفتند : بلی امام حسین علیه السلام امشب تشریف فرما شده اند . پس والی حضرت را طلبید و عرضه داشت : توجه فرمایید چه بلایی بر سر ایشان آمده است ! حضرت این منظره را دیده رو به سوی کعبه گردانید و دست به دعا برداشت و ساعتی دعا کرد . پس از دعا به سوی آنها آمد و دست آن مرد را گرفته از دست آن زن جدا کرد . پس از این جریان والی عرضه داشت : ای پسر رسول خدا ، آیا عقاب کنم او را به این کاری که کرده است ؟ حضتر فرمودند : نه (394)
شاید غرض حضرت این بوده که همان مفتضح شدن میان مردم مکافات علمشان بوده است . ولی متاسفانه اخیرا عده ای مجهول الحال در لباس روحانیت ترویج وهابیت کرده این گونه کرامات را منکرند !

وای بر گبر مسلمان نمای
ساخته بر منبر محمود جای
دعوی دین و دل بی ترس و باک
مسخره بنمود بر این دین پاک
دزد به محراب چو تنها رود
از پی قندیل و مصلا رود
گربه اگر چه حج اکبر کند
هم به حرم صید کبوتر کند (395)

2 . معجزه باغ بهشت

هنگامی که امام حسین علیه السلام از مدینه طیبه به قصد زیارت بیت الله الحرام بیرون شد و در خدمت آن حضرت جمعیت زیادی بودند ، مردی از قافله مریض شد و به آن حضرت عرض کرد : به انار خیلی میل دارم . آن جناب فرمود : در این بیابان باغی است از انار و میوه های دیگر ، برو و هرچه می خواهی تناول کن . در آن سرزمین قبل از این باغی نبود . اهل قافله رفتند باغی مشاهده کرده ، داخل آن شدند و هر کس از هر میوه ای خواست خورد .
و چون از باغ بیرون آمدند از نظرها ناپدید شد (معجزه دیگر در آن وقت از آن حضرت سر زد) در همان حال آهویی پیدا شد حضرت به او اشاره نمود (آهو نزدیک آمد) ، فرمود او را ذبح کنید و استخوان آن را نشکنید آن حیوان را ذبح کردند و گوشت آن را خوردند و استخوان ها را در پوستش نهادند . آن حضرت دعا کرد و آهو زنده شد پس به اصحاب فرمود هر کدام به شیر آهو مایل باشید از آن بدوشید . همه از آن دوشیدند و آشامیدند و به برکت دعای حضرت همه را کفایت کرد . بعد به آهو فرمود تو را چند طفل است و انتظارت را می کشند برو آنها را شیر بده . (396)

3 . زنده شدن مرده به دعای امام حسین علیه السلام

یحیای ام طویل گوید : نزد مولایم امام حسین علیه السلام بودم که جوانی بر آن حضرت داخل شد و او می گریست . حضرت فرمود : چه تو را می گریاند جوان عرض کرد : یابن رسول الله ، همانا مادرم در این ساعت مرد و ثروتی زیاد واگذارده و به من وصیتی نکرده و نمی دانم کجا او را دفن کنم (و او را از آن مال بازداشته بود) حضرت فرمود : هنگام مرگ به تو چه گفت ؟ عرض کرد : به من گفت : چون خواستی کاری برای من انجام دهی به جا نیاور مگر به آنچه فرزند دختر رسول خدا اشاره فرماید . اکنون ای مولایم چه می فرمایی ؟
حضرت فرمود : آیا دوست داری خداوند مادر تو را زنده کند و تو را به آنچه می خواهی خبر دهد ؟
آن جوان گفت : چه بسیار نیک است ، حضرت برخاست و با آن جوان روانه شد و مردم هم با آنان روانه شدند تا به منزل مادر او رسیدند . حضرت بر سر مادر او ایستاد و خدای عزوجل را به دعاهایی خواند که نفهمیدم . بعد فرمود : قومی یا امه الله باذن الله تعالی و اوصی الی ابنک بما تریدین . ای کنیز خدا به اذن خدای تعالی برخیز و به پسرت آنچه خواهی وصیت کن . ناگاه آن زن برخاست و شهادت داد و گفت : السلام علیک یابن رسول الله ، همانا نزد من مال زیادی بود در فلان جا نهادم ، آن را بیرون آور و دو سوم آن برای شما هر چه خواهید بکنید و ثیک سوم دیگر را به همین پسرم بده اگر می دانی دوست شماست و اگر مخالف است از آن منعش فرما ، زیرا مال من حرام است بر کسی که شما اهل بیت را دشمن بدارد . آن زن دوباره مرد و حضرت فرمود : او را غسل دهید و دفن کنید .

4 . زنده کردن اسبان

طبیبی بود اهل موصل از دوستان معاویه که او را خلیفه می دانست . روزی یکی از پیروان مکتب علوی با او ملاقات کرد و در ضمن اتمام حجت به او فهمانید که امام باید دارای فضایل و مکارم اخلاق باشد و اکنون علایم امات حجت به او فهمانید که امام باید دارای فضایل و مکارم اخلاق باشد و اکنون علایم امامت در حسین بن علی موجود است ، و از خوان احسان او ایتام و ارامل و مساکین بهره ورند ، سخنان او را در دل آن طبیب موثر شد ، اما با خود گفت : می باید گفتار این کس را محک زد ، اتفاقا در همسایگی او بیوه زنی بود که یتیمی داشت و آن زن مریض شد . پسرش را نزد طبیب فرستاد و گفت : مادرم چنان حالتی یافته ، طبیب پس از استفسار از عقیده آن پسر دید از محبان حسین علیه السلام است ، گفت : علاج مرض مادرت جگر اسبی است فلان رنگ . یتیم گفت : از کجا فراهم کنم ؟ پاسخ داد : از امامت حسین بطلب
آن طبیب خدمت امام حسین آمد و از غلامان خواست او را به طویله ببرند تا اسب ها را بنگرد . چون آنها را کشته دید پرسید نه برای چه اینها را کشته اند ؟ گفتند : برای یتیمی که مادرش معالجه شود طبیب تقاضا کرد خدمت حضرت برسد . چون او را آوردند به قدم های آن بزرگوار افتاد و از شیعیان شد . حضرت علت پرسید ؟ او جریان را بیان کرد . حضرت فرمود : اینها سهل است ، بیا تا به تو امری بالاتر بنمایم و دعا نمود : الهی تو قادری اینها را زنده کنی ، اگر ما را نزد تو قرب و منزلتی است به حرمت جد و پدر و مادر و برادرم اینها را زنده گردان اسبان به قدرت باری زنده شدند . (397)

5 . نهی از جنابت

فخر الساجدین فرمود : عربی به قصد ملازمت امام حسین علیه السلام به مدینه آمد و در بین راه با همسرش مباشرت کرد و قبل از غسل خدمت آن حضرت آمد ، منظورش امتحان بود ، چون نظر حضرت به او افتاد فرمود : یا اخی العرب شرم نمی کنی با این حال نزد امام زمان خود می آیی ؟ عرض کرد : چه حالی ؟ فرمود با همسرت در راه ، در فلان موضع مباشرت نمودی اکنون اینجا جنب ایستاده ای ؟ عرض کرد : یابن رسول الله ، غرضم معلوم شد و مدعایم حاصل ، اشهد انک ابن رسول الله صلی الله علیه و آله و وصیه و از مجلس بیرون رفته و بعد از غسل برگشت و پاسخ مسائل مشکل خود را از آن حضرت پرسید .

6 . معجزه فرار تب

زراره بن اعین گوید : امام صادق علیه السلام آن مهد مرا حدیث نمود که عبدالله بن شداد بن الهادی احبشی مریض شد و سخت تب کرد ، حسین بن علی علیه السلام چون این بدانست به عیادت او رفت . هنگامی که از در خانه وارد شد ، تب از عبدالله بیرون شد ، عرض کرد : شاد و شاکرم از آن منزلت که خداوند شما را عطا فرموده همانا تب از شما گریزان است .
حضرت فرمود : والله ما خلق الله شیئا الا قد امره بالطاعه لنا
به خدا سوگند خداوند چیزی را نیافرید مگر این که او را به اطاعت ما امر نمود . عبدالله عرض کرد :
در این هنگام صدایی شنیدم و کسی را ندیدم که همی گوید : لبیک .

عالم و فقیه فرزانه آیه الله العظمی آقای حاج سید محمد حسینی شیرازی دام ظله العالی در کتاب عاشورا روز تجدید اسلام معجزه ای را از حضرت امام حسین علیه السلام نقل می کند ، ایشان می فرماید : در کربلا با صائبی ها مباحثات فراوانی شنیده ام ، از جمله آنها این داستان است .
یک زن صائبی شب عاشورا به یکی از مجالس سیدالشهدا علیه السلام که در همسایگی آنها بر پا بوده می رود و برای دختر خود مقداری برنج به عنوان تبرک درخواست می کند و از صاحب منزل می خواهد این امر را برای کسی نگوید ، چون نزد صائبی ها این کار بسیار ناخوشایند بوده و جرم به حساب می آمد و اگر این امر افشا می شد احیانا به کشته شدن او می انجامیده است .
بعد از گذشت یک سال با روی باز و چهره خندان به صاحب مجلس می گوید : به برکت مجلس سیدالشهدا علیه السلام ، دخترم بعد از 13 سال حامله گشته و فرزندی به او عنایت شده که نامش را حسین گذاشتیم و به این وسیله تمام آن خانواده به دین اسلام مشرف می شوند . (398)

8 . معجزه انگور

در مدینه المعاجز عبدالله بن محمد گوید : در مسجد در محضر مقدس حسین بن علی علیهما السلام نشسته بودیم ، فرزندش علی اکبر در آمد و از پدر بزرگوارش در غیر موسم انگور طلبید . آن حضرت دست مبارکش را بر ستون مسجد زد و انگور و موز بیرون آورد و فرمود : ما عند الله لاولیائه اکثر ، آنچه نزد خداوند است برای دوستانش بیشتر از این خواهد بود . (399)

بخش ششم : شجره ملعونه در قرآن و روایات

مقدمه

اللهم ان هذا یوم تبرکت به بنو امیه و ابن آکله الاکباد اللعین ابن اللعین علی لسانک و لسان نبیک صلی الله علیه و آله فی کل موطن و موقف وقف فیه نبیک صلی الله علیه و آله ، اللهم العن اباسفیان و معاویه و یزید بن معاویه علیهم منک اللعنه ابد الابدین و هذا یوم فرحت به آل زیاد و آل مروان بقلتهم الحسین صلوات الله علیه ، اللهم فضاعف علیهم اللعن منک و العذاب الالیم . . . (فرازی از زیارت عاشورا)

فصل اول : شجره ملعونه بنی امیه در قرآن

و ما جعلنا الرویا التی اریناک الافتنه للناس و الشجره الملعونه فی القرآن و نخوفهم فما یزید هم الا طغیانا کبیرا (400)
مفسران عموما در تفسیر این آیه شریفه نوشته اند : رسول اکرم صلی الله علیه و آله در خواب دید میمون ها بر منبر او بالا می روند . حضرت سخت متاثر شد . جبرئیل نازل شد و خواب را تعبیر نمود و گفت : بنی امیه بر بنی هاشم غلبه می کنند و از منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله بالا می روند ، آنها شجره ملعونه هستند روایت شده که از این تاریخ دیگر کسی خنده بر لب پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ندید . (401)
نیز از آیاتی که در ذم بنی امیه نازل شده ، سوره قدر است . مقصود از الف شهر دولت بنی امیه است که هزار ماه بود ، و از برکات و ثواب لیله القدر محروم بودند و خیر اخروی یک شب قدر از خیر دنیوی هزار ماه ریاست بنی امیه بیشتر است چنان که فخر رازی در تفسیر کبیر و ابن اثیر در اسد الغابه از امام مجتبی علیه السلام نقل می کنند که رسول خدا صلی الله علیه و آله در خواب دید که بنی امیه پای بر منبرش می گذارند و نیز می گوید : روایت شده که جست و خیز می کنند بر منبرش چون بوزینه گان . پس خدای تعالی این آیات را فرستاد : انا انزلناه . . . خیر من الف شهر .
قاسم که راوی حدیث است می گوید : حساب کردیم دیدیم ملک بنی امیه هزار ماه است . (402)
مسعودی در مروج الذهب می گوید : جمع مدت سلطنت بنی امیه تا زمانی که منقرض شدند و خلافت به بنی العباس منتقل شد ، هزار ماه کامل بود بدون کم و زیاد . رسول خدا صلی الله علیه و آله همیشه ابوسفیان را لعن می کرد و می فرمود : اللعین بن اللعین ، الطلیق بن الطلیق . و نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است : هرگاه معاویه را بر منبر من دیدید او را بکشید . (403)

نسب بنی امیه

در نسب بنی امیه و سخن بسیار است . آنچه که در رد نسبت بنی امیه به قریش گفته شده این است که امیه بنده ای رومی بود ، عبد شمس او را خرید و به رسم عرب در جاهلیت او را پسر خود خواند و کلام امیرالمومنین علیه السلام در یکی از نامه هایش به معاویه مرقوم فرمود :
لیس امیه کهاشم و لاحرب کعبد المطلب ، و لا ابوسفیان کابی طالب و لا المهاجر کالطلیق و لا الصریر کاللطیق به تصریح دانشمندان مانند محمد عبده مصری در شرح نهج البلاغه صریر کسی راگویند که صحیح النسب باشد ، و لصیق کسی است که بیگانه باشد و او را به فامیل و قبیله چسبانده باشند .
امیه مرد بدنامی بود که متعرض زنان می شد و به فحشا و زنا معروف بود و کسی است که به ده سال جلای وطن و ترک مکه محکوم شد ، به شام رفت و در آن جا ده سال ماند و در آن جا با زن یهودی شوهرداری زنا کرد . آن زن در فراش شوهرش که یهودی بود پسری آورد و امیه او را به خود ملحق کرد ، و او را ذکوان نامید ، و کنیه اش را ابی عمرو نهاد و زن خودش را در زندگی خودش به او داد . و این ذکوان پدر ابی معیط و جد عقبه پدر ولید بن عقبه ، برادر مادری عثمان است . (404)

در میان تمام کسانی که در مقابل دعوت اسلام به توحید و خداپرستی عناد ورزیده ، و لجوجانه مخالفت کرده ، و مقاومت نشان دادند ، ابوسفیان فساد و عناد و اصرارش از دیگران بیشتر بود ، برای خاموش کردن انوار آفتاب اسلام تلاش کرد و در جنگ بدر و احد و خندق سردار لشکر و زعیم سپاه کفر بود .
ابوسفیان خودش و زنش و پسرانش آنچه توانستند پیغمبر صلی الله علیه و آله را آزردند و از شرک وکفر پشتیبانی نمودند . در جنگ بدر سه تن از فرزندانش معاویه ، حنظله و عمرو شرکت داشتند . علی علیه السلام حنظله را کشت ، و عمرو را اسیر کرد ، و معاویه گریخت ، و آن چنان فرار کرد که وقتی به مکه رسید پاهایش ورم کرده بود و تا دو ماه خود را معالجه می کرد (405) ابوسفیان گفت : به خدا اگر زنده بمانم حکومت را از دست هاشمیان بیرون خواهم کرد . (406)
هنگامی که عثمان به خلافت رسید ، ابوسفیان بر او وارد شده اظهار داشت : خلافت را چون گوی در دست بنی امیه بچرخان که خلافت و رسالت جز سلطنت چیز دیگری نیست ، و من بهشت و جهنمی نمی فهمم . (407)
ز مخشری گوید : ابوسفیان مردی بود کوتاه قامت و بدشکل و صباح که مزدور و اجیر ابوسفیان بود از طراوت جوانی برخوردار بود . هند این جوان را به نظر خریدار نگاه می کرد ، عاقبت نتوانست خودداری کند و او را به سوی خویش خواند و در میانشان روابط پنهانی برقرار گشت . این روابط نامشروع در حدی بالا گرفت که پاره ای از مورخان معتقدند علاوه بر معاویه ، عتبه فرزند دیگر ابوسفیان هم در حقیقت از صباح بوده است . و نیز گفته اند : هند از به دنیا آوردن این طفل در منزل خویش خشنود نبود ، از این رو سر به بیابان نهاد و در تنهایی کودک خود ، عتبه را به دنیا آورد .

هند جگر خوار

مادر معاویه در تاریخ به هند جگر خوار معروف است . (408) زیرا جگر حمزه سید الشهدا عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله را به خاطر دشمنی با آن حضرت به دندان جوید و قطعات جگر را به رشته کشید و به گردن آویخت . این زن نیز مانند شوهرش ابوسفیان با پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله سخت دشمن بود ، بلکه دشمنی وی شدیدتر بود . خلاصه آن که طرز تفکر هند با طرز تفکر خصمانه ابی سفیان نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله کاملا مشابه بود .
پدر معاویه ابوسفیان است که آزار و دشمنی او به پیشوای اسلام از آغاز بعثت آشکارتر از کفر ابلیس است . وی رهبری دشمنان رسول خدا صلی الله علیه و آله از کفار قریش و مشرکان مکه را بر عهده داشت و از سخت ترین دشمنانش به شمار می آمد و همیشه پرچم کفر را به دوش می کشید و در برابر رسول خدا صلی الله علیه و آله از بت پرستی جانبداری و پشتیبانی می نمود . در مکه دام ها و نیرنگ ها علیه مقام رسالت ساخت و در مدینه جنگ ها و دشمنی ها علیه آن حضرت پرداخت تا از بت پرستی و رذایل اخلاقی دفاع نماید و با رسالت الهی پیغمبر صلی الله علیه و آله و فضایل اخلاقی که هدف آن حضرت بود مبارزه کند . (409)

داستان پسر هند مگر نشنیدی
که از او و سه کس او به پیمبر چه رسید
پدر او دو دندان پیمبر بشکست
او به ناحق حق داماد پیمبر بستاد
پسر او سر فرزند پیمبر ببرید
بر چنین قوم تو لعنت نکنی شرمت باد
لعن الله یزیدا و علی آل یزید (410)
مادر او جگر عم پیمبر بمکید (411)

اللهم العن اول ظالم حق محمد و آل محمد و آخر تابع له علی ذلک ، اللهم العن العصابه التی جاهدت الحسین و شایعت و بایعت و تابعت علی قتله ، اللهم العنهم جمیعا . . . (فرازی از زیارت عاشورا)ص

فصل دوم : شجره نفرین شده از زبان رسول خدا (ص)

قال رسول الله صلی الله و علیه و آله : اذا رایتم معاویه علی منبری فاقتلوه (412)
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : وقتی معاویه را برمنبر من دیدید ، او را بکشید
رسول خدا صلی الله علیه و آله ابن عباس را برای احضار معاویه فرستاد . ابن عباس بازگشت و عرضه داشت : غذا می خورا . حضرت فرمود : لا اشبع الله بطنه (413) خدا شکم او را سیر نکند .
پس از آن معاویه هیچ وقت سیر نمی شد . معاویه می گفت : من دست از غذا بر نمی دارم برای سیری ، بلکه از جهت خستگی از خوردن دست بر می دارم معاویه شراب می خورد و به اسم اسلام حکومت می کرد . (414)برای شناسایی بیشتر معاویه به جلد دهم الغدیر مراجعه شود .

معاویه دختران خود را می فروشد

معاویه جاسوسان خود را نزد عمرو بن حریث و اشعث بن قیس و حجار بن ابجر فرستاد تا هر یک را به فرماندهی لشکری از لشکرهای شام و گرفتن دختری از دختران معاویه صدهزار درهم به پاداش کشتن امام حسن علیه السلام وعده دهند . امام حسن علیه السلام آگاه شد و زره پوشید و در حال نماز هم آن را از خود دور نمی کرد . روزی در حال نماز تیری به سوی آن بزرگوار انداختند و چون زره در بر داشت تاثیری نکرد . و نیز در حال نماز خواندن خنجری بر آن حضرت زدند .

فصل سوم : یزید کافر و جنایتکار

پدرش معاویه ، مادرش (میسون) صحرانشین و معلم سرخانه اش سرجون رومی بود . او کنیه و دشمنی با بنی هاشم و خاندان پیغمبر و بسیاری از مسائل مشابه را از پدر و روحیه صحرانشینی (آزادی و لاقیدی افراطی) و پندارهای خرافی جاهلی را از مادر ، و میگساری و دشمنی با اسلام و مسلمانان را از معلم مسیحی و رومی اش گرفت .
آری او تنها سه سال (415) حکومت کرد ، اما در سال اول امام حسین علیه السلام و یارانش را شهید نمود و کودکان و عزیزانش را سر برید و زنانش را اسیر کرد .
در سال دوم مدینه پیغمبر صلی الله علیه و آله را بر لشکریان خود مباح نمود بیش از هزار دختر باکره را ازاله حیثیت کرد . او چهار هزار نفر از اهل مدینه را در این واقعه کشت که در میان آنها هفتصد مهاجر و انصار و از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله بودند .
در سال سوم به خانه کعبه (قبله مسلمین) منجنیق بست و آنجا را سنگ باران نمود (416) درباره جنایات یزید از لحاظ فساد عقیده اش و بد طینتی و ستمگری و خون ریزی های وی و تحقیر و ناچیز شمردن دین خدا همه متفقند ، به تمامی کتب تاریخ و سیره مراجعه کنید ، هیچ کس نامی از او نبرده مگر آن که از او به بدی یاد کرده است .

یزید شراب خوار

روزی یزید بعد از قتل امام حسین علیه السلام در مجلس شراب نشسته بود در حالی که ابن زیاد طرف راست او قرار داشت ، به ساقی گفت : جام شرابی به من ده که مغز استخوانم را نشئه سازد ، سپس مانند همان جام به ابن زیاد تقدیم دار . (417)
یزید شراب خورد و زیادی شراب را به سر امام حسین علیه السلام ریخت زن یزید آب و گلاب برگرفت و سر امام حسین را پاک بشست . آن شب فاطمه علیه السلام را به خواب دید که از آن حضرت عذر خواهی می کند . پس یزید دستور داد تا سر امام حسین علیه السلام و اهل بیت و اصحاب او را به دروازه های شهر بردند و بیاویختند . (418)
چون سر مبارک امام حسین علیه السلام را نزد یزید لعین بنهادند ، آن ناپاک پای بر سر امام علیه السلام نهاد . (419) کار یزید شرب خمر و ترک نماز و بازی با سگان و محاوله و طنبور و نای و وطی مادران و خواهران و دختران بوده است . (420)
مولف کتاب الحسن و الحسین علیه السلام که از نویسندگان عامه است بعد از ذکر اجمالی از سیره یزید می نویسد : بی شک این نوع حکومت که یزید برپا کرده بود ، مورد رضایت هیچ یک از مسلمانان نبوده است و البته امام حسین علیه السلام در قیام خود نسبت به چنین عنصری معذور بود ، زیرا محاربه و مبارزه با این اخلاق زشت و ناپسند شرعا واجب بوده است . (421)

رفتار یزید با سر امام حسین علیه السلام

در رساله حاویه آمده که رکن الاسلام خوارزمی گفت : چون سر امام حسین علیه السلام را نزد یزید لعین بنهادند آن ناپاک پای بر سر امام نهاد . زید بن ارقم حاضر بود ، گفت :
لا تفعل ذلک یایزید ، فانی رایت رسول الله یقبل ذلک الفم
این کار را نکن ای یزید ، به درستی که دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله بر این دهان بوسه می زد
همچنین در حاویه آمده است : آن لعین در حضور سر امام حسین علیه السلام شراب بخواست و بیاشامید ، و علما گفتند آن لعین مست شد . بعد از آن روزی بر بام رقص می کرد و از بام بیفتاد و مست به دوزخ رسید چنان که پدرش مست بمرد و صلیب رومی در گردن انداخته بود .
جمعی گویند که با لشکر به صید رفت . آهویی نزد او آمد پس او هم به دنبال آن آهو رفت و حق تعالی خطاب به زمین کرد تا او را فرو برد .
فخسفنا به و بداره الارض (422) (سوره القصص ، آیه 28)

یزید به بوسه گاه رسول الله (ص) چوب می زند

شیخ صدوق رحمه الله می نویسد : زمانی که سر اباعبدالله الحسین علیه السلام را در طشت طلا به مجلس یزید آورده اند ، یزید با چوب خیزران به آن اشاره می کرد و می گفت : حسین ، عجب لب دندان های خوبی داری ! کسی که در آن جا حاضر بود گفت : ای یزید چطور اشاره می نمایی چوب خیزران را در حالی که من دیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله لبان امام حسین علیه السلام را می بوسید . (423)

سنگ باران کردن امام حسین علیه السلام

ابوریحان بیرونی می گوید : ستم هایی که به حسین بن علی علیه السلام کردند در هیچ ملتی با بدترین افراد انجالم ندادند . او را با شمشیر و نیزه و سنگ باران از پا درآوردند و سپس اسب بر بدنش تاختند . بعضی از این اسب ها به مصر رسیدند . گروهی از مردم نعل این اسب ها را کندند و برای تبرک بر در خانه های خود نصب کردند و این عمل در میان مردم مصر سنتی شد که بعد از آن هر کس بالای در خانه خود نعل نصب می کرد . (424)

روایت شده که خون امام حسین علیه السلام از جوشش نیفتاد تا این که مختار بن ابی عبیده ثقفی خروج کرد و به انتقام خون امام حسین علیه السلام هفتاد هزار نفر را کشت . مختار گفت : من برای امام حسین علیه السلام هفتاد هزار نفر را کشتم ، به خدا قسم اگر جمیع اهل زمین را می کشتم جبران آن ناخنی را که از آن حضرت گرفته می شد نمی گردد . (425)

یزید و مسابقه با میمون

یزید را میمونی بود که آن را ابوقیس نامیده بود . این میمون را همیشه در کنار خود می گذاشت و از زیادی کاسه شراب خود به او می نوشانید و می گفت این میمون یکی از پیر مردان بنی اسرائیل است که در اثر گناه مسخ شده است . این میمون را بر گرده خر ماده ای که جهت مسابقه اسب دوانی تربیت شده بود سوار می کرد و همراه اسب ها به اسب دوانی و مسابقه می فرستاد . یک روز این میمون در مسابقه پیش افتاد ، یزید شاد شد و شعری در تشویق آن حیوان سرود شگفت آورتر آن که وقتی این میمون مرد جناب پادشاه اموی سخت افسرده شد و دستور داد مردار میمون را کفن و دفن کنند و مردم شام برایش عزاداری نمایند . (426)

بخش هفتم : امام حسین علیه السلام و عاشوار

فصل اول : علل قیام امام حسین علیه السلام

بدیهی است قیام و انقلاب پاک و خونین اباعبدالله الحسین علیه السلام به بشر درس فداکاری آموخت . نتیجه قیام تنها این نبود که یزید را نابود کند ، بلکه او می خواست با مجاهدت خود لکه های ننگین را از دامن اجتماع پاک کند و ریشه اهریمنان را از بن براندازد و کاخ ستمگران را ویران کند و درس شجاعت به جهانیان بیاموزد و محیط تازه ای به وجود آورد و جامعه ای بر اساس عقل و منطق و عدل و انصاف پایه گذاری کند . لذا نتیجه زحمات طاقت فرسای حضرت آن شد که موقعیت درخشان و بی نظیر نصیبش گردد . واقعا این فداکار قرآن را نمی شود گفت مرده است ، بلکه به مصداق آیه شریفه :
و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون (427)
قیام سید الشهدا علیه السلام برای این بود که پرده از کار بنی امیه بردارد و آنها را به جوامع اسلامی معرفی کند و هم احساسات دینی مردم را علیه آنان بسیج کند و عواطف جامعه را به سوی خاندان پیغمبر و اهل بیت علیهم السلام جلب نماید تا بنی امیه بر قلوب مردم حکمرانی کنند و مالک دل ها شوند و شعایر اسلام مانند اذان را موقوف سازند . (428)

بعد از رحلت رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله ، حکومت اسلامی دستخوش خواهش های دنیاپرستان قرار گرفت و عده ای به عنوان دل سوزی و تعیین سرپرست برای امت در سقیفه بنی ساعده اجتماع کرده و وصی و جانشین واقعی پیغمبر اکرم را کنار زده و مسیر خلافت را تغییر دادند ، و در سایه آن توانستند احکام اسلام را دگرگون کنند و به نفع خود توجیه نمایند .
در زمان حکومت ابوبکر ، حق مسلم دختر پیغمبر گرفته شد و اعتنایی به موازین قطعی اسلام نکردند . و نیز در زمان حکومت عمر به گفته خودش :
متعتان محللتان فی زمن رسول الله صلی الله علیه و آله انا احرمهما
دو چیز (متعه) در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله حلال بود که من (به اجتهاد خود) آنها را حرام می کنم . . . حلال مبین شرعی را حرام اعلام و دو حکم مسلم اسلام را نسخ کرد همچنین عثمان که حکومت را به دست گرفت ، دوستان امیرالمومنین و مردان حق پرست را به هر بهانه ای آزار و شکنجه می داد و از طرفی خاندان کثیف بنی امیه را وارد حکومت اسلامی نمود و بیت المال مسلمین را بر خلاف سیره رسول الله صلی الله علیه و آله در تیول آنها قرار داد ، تا آن که امت اسلامی از تحمل آن همه ظلم و ستم به ستوه آمده و در حقیقت نتیجه کارهایش گیرش شده و به زندگی ننگینش خاتمه داد . امت اسلامی که از بی سرو سامانی به جان آمده برای سر و سامان گرفتن اوضاع مسلمین با اصرار تمام با امیرالمومنین علیه السلام بیعت کردند ، اما در زمان خلفای سه گانه مسیر افکار مردم آنچنان به انحراف کشانده شده بود که آن حضرت با تمام تدبیر و لیاقت نتوانست آنها را به راه راست و مسیر پیغمبر صلی الله علیه و آله باز گرداند . گویی مردم ستعداد و فکر خود را از دست داده بودند و نتوانست به مردم بفهماند که معاویه صلاحیت زعامت امت اسلامی را ندارد ، تا این که به دست بدترین خلق در محراب عبادت ، و در حÙeÇکه جرمی جز حق طلبی و عدالت خواهی نداشت به شهادت رسید . پس از کشته شدن آن حضرت ، حسن بن علی علیه السلام فرزند برومندش که از هر جهت صلاحیت رهبری مسلمین را داشت با وضع آشفته تری روبه رو گردید ، چنان که عده ای از کسانی که با او بیعت کرده بودند با تطمیع معاویه او را وادار به صلح کردند و در نتیجه پسر ابوسفیان حکومت اسلامی را قبضه کرد ، و با اعمال قدرت ، شرایط صلح از جمله انتخاب نکردن یزید به ولایت عهدی را نادیده گرفته بلکه برای باقی ماندن قدرت و

حکومت و سلطنت در خاندان بنی امیه در مقام کشتن حسن بن علی علیه السلام بر آمد تا آن که یزید را ولیعهد خود قرار دهد و با مسموم کردن فرزند پیغمبر نور چشمی خود یزید را به جامعه اسلامی تحمیل کند .
ولیعهدی یزید نه تنها بر خلاف مصالح علی اسلام و مسلمین بود بلکه با قوانین و مقررات اجتماعی هم توافق نداشت ، زیرا پر واضح است جوانی قمار باز سگ باز دائم الخمر هرزه و بیگانه از احکام اسلام نه تنها جامعه مسلمین را رهبری نمی کند ، بلکه موجب انحطاط و سقوط اسلام و مسلمین خواهد شد .
هر چه بود خواسته معاویه است باید انجام شود ، و مخالفت شخصیت هایی چون امام حسین علیه السلام و بزرگانی از مردان حق او را از راه باز نداشت و سرانجام یزید وارث مقام خلافت که در زمان معاویه از آن صورت ساده و بی آلایش به طور کلی خارج شده و به صورت دربار امپراتوران روم درآمده بوده گردید .
به موجب عوامل وراثت و تربیت و وضع خانوادگی که شقاوت و پستی را از ابوسفیان و آل امیه به ارث برده و در دامن مادری هم چون میسون که سابقه مسیحیت داشته تربیت شده و در نتیجه ، بغضی نسبت به اسلام در قلب او رسوخ کرده و نیز با فراهم بودن همه گونه وسایل عیاشی و هرزگی در دربار معاویه جرثومه ای از رذالت و ناپاکی و بوالهوسی زمام حکومت را به دست گرفته بود و همچون کرم درخت که ارتزاقش از درخت است ، اما درخت را می خشکاند ، یزید هم عنوان و شخصیتش به اسلام بستگی دارد ، و به عنوان خلیفه مسلمین بر مقدرات امت اسلامی حکومت می کند ، اما در صدد محو اسلام و نابودی احکام قرآن است .
این جاست حسین بن علی علیه السلام که در حقیقت حافظ حوزه دیانت است و به حکم یک وظیفه الهی می بایست از حریم اسلام و مسلمین دفاع کند ، حاضر نمی شود خلافت او را امضا کند و دست بیعت به او بدهد و در پاسخ مروان که به عنوان نصیحت و خیرخواهی او را به بیعت با یزید می خواند می گوید : علی الاسلام السلام اذ قد بلیت الامه براع مثل یزید
اگر چنین است که یزید زمامدار امر مسلمین باشد باید با اسلام وداع کرد و برای همیشه فاتحه اش خواند (429)

قیام امام حسین علیه السلام برای حفظ شجره طیبه لااله الا الله بود ، ولی خود آن حضرت می دانست که وسیله غلبه ظاهری فراهم نمی شود . از این رو حرکت آن حضرت با هشتاد و چهار تن به همراه زن و فرزند برای یک نتیجه نهایی و اساس بود . چرا که امام می دید شجره طیبه لا اله الا الله را که جد بزرگوارش خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله با خون جگر غرس کرده و آن را با خون شهدای بدر و احد و حنین آبیاری نموده و به دست باغبانی چون علی بن ابی طالب علیه السلام سپرد که از آن نگهداری نماید ، ولی به واسطه خارج نمودن باغبان دانا با ظلم و تعدی و تهدید به شمشیر و قتل و آتش و کوتاه نمودن دست او از آبیاری شجره طیبه ، بنیان باغ توحید و نبوت رو به نابودی می رفت .
ولو آن که گاهی به توجه باغبان اصلی تقویتی می شد ، ولی نه تقویت کامل حقیقتی ، تا آن که زمام باغ به کلی به دست باغبان جهول عنود لجوج (یعنی بنی امیه) افتاد . از زمان خلافت خلیفه سوم عثمان بن عفان دست بنی امیه باز شد و زمامدار امور شدند . ابوسفیان لعین که در آن موقع نابینا شده بود ، دستش را گرفتند به مجلس آوردند ، با صدای بلند گفت :
دولت بی پایان خلافت را دست به دست دهید ، زیرا بهشت و دوزخی در کار نیست . ای بنی امیه ، بکوشید و خلافت را مانند گوی به چنگ آورید . سوگند به آن چیزی که قسم می خورم به آن (مراد بت هاست که همیشه به آن قسم می خوردند) پیوسته طالب و شایق همچو سلطنت و پادشاهی برای شما بوده ام ، شما هم نگهبان آن باشید تا به اولاد خود به ارث برسانید .
آن قوم رسوا تمام راه ها را مسدود نمودند و دست باغبان معنوی و حقیقی را به کلی از تصرف در باغ کوتاه کردد و مانع از ظهور آب حیات شدند . کم کم شجره طیبه رو به ضعف گذارد تا در دوره خلافت یزید پلید نزدیک بود شجره طیبه لااله الاالله به کلی خشک شود و نام خدا از میان برود و حقیقت دین محو گردد .
بدیهی است هر باغبان عالمی وقتی فهمید از هر طرف آفات به باغش روی کرده ، فوری باید در مقام علاج برآید ، و الا به کلی ثمرات باغش از میان خواهد رفت .
در آن موقع هم که باغبانی باغ توحید و رسالت به باغبان عالم دین حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام سپرده شد ، متوجه شد که لجاج و عناد و الحاد بنی امیه کار را به جایی رسانیده که نزدیک است درخت توحید خشک شود . بلکه قصد دارند شجره طیبه لااله ز لا الله را از ریشه برکنند و دور

بیندازند . قامت مردانگی برافراشت . فقط و فقط برای آبیاری باغ رسالت و تقویت شجره طیبه لااله الا الله به سوی کربلا حرکت کرد ، ولی به خوبی می دانست بی آبی به ریشه درخت اثر کرده و دیگر آب های معمولی اثری ندارد و احتیاج به تقویت قوی دارند . چنان که در کشاورزی رسم است وقتی باغبان دانشمند دیدند درختی به کلی بی قوت شده تقویت قوی لازم دارد او را با قربانی علاج می کنند ، یعنی گوسفندی یا موجود جان داری را کنار آن درخت ذبح و با پوست و گوشت و خون در پای درخت دفن می کنند تا درخت از نو قوت و قدرت بگیرد . (430)

آثار و نتایج نهضتی که سیدالشهدا علیه السلام بر پا نمود ، مزایای آن تمام شدنی نیست و درس عبرتی است برای آیندگان و سرمشق نهضتی است بر از جان گذشتگان ، بر آنها که در راه دین و در احیای شریعت سیدالمرسلین صلی الله علیه و آله جان خود را نثار می کنند و نفس های خود را قربانی می دهند . و در فکر آنند که ظلم و ستم های بنی امیه را با مرور زمان به یاد علاقمندان اسلام و قرآن بیاورند و جنایاتی که آن شجره خبیثه در حق خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله کرده اند ، با گذشت زمان کهنه و فراموش نگردد و جنایتکاران دوران نتوانند انکار نمایند ، چنان که در گذشته اشاره شد که ابن تیمیه با تمام بی حیایی و پروریی چه کلمات جنایتکارانه ای به قلم آورده و چطور کاری را که مثل آفتاب است خواسته انکار نماید . ابن تیمیه ها در هر زمان در کمینند و در هر دوران می خواهند طرفداران اهل بیت علیه السلام را هدف اکاذیب خودشان قرار بدهند .
لذا شیعه در تمامی روزها سوگوار حضرت سیدالشهدا علیه السلام است و از آنهاست روز اربعین آن حضرت که در تظاهر به زیارت و اقامه ماتم و عزاداری کوتاهی نکرده و نباید بکنند و از این جاست که امام حسن عسکری علیه السلام زیارت اربعین را از علایم ایمان شمرده اند ، چون مومن واقعی کسی است که نگذارد آثار نهضت حسینی فراموش شود و از شرکت در هدف آن حضرت کوتاهی نورزد . (431)چون حسن بن علی علیه السلام شهید شد ، شیعیان (432) عراق به جنبش آمدند و به امام حسین علیه السلام نامه نوشتند در خلع معاویه و بیعت با آن حضرت . اما او امتناع کرد و فرمود : میان ما و معاویه (433) پیمان و عقدی است که شکستن آن روا نباشد تا مدت آن سرآید و چون معاویه بمیرد در این کار باید نگریست . معاویه در نیمه ماه رجب سال 60 هجری در دمشق به جهنم واصل شد . یزید وقت مرگ پدرش در حوران بود . (434) ضحاک بن قیس پس از مرگ معاویه به منبر رفت و کفن معاویه را به دست گرفت ، خدای را سپاس گفت و ستایش کرد و گفت : معاویه پناه عرب بود . خداوند فتنه ها را به وسیله او از بین برد و او برای عرب پشتیبانی بزرگی بود . او را بندگان فرمانروایی داد و شهرها را به دست او گشود . (435)اینک معاویه از این جهان رفت و این کفن اوست که او را در آن بپیچیم و در گور کنیم و او را به اعمالش واگذاریم تا پس از برزخ در قیامت حاضر گردد و نتیجه کارهایش را ببیند . هرکس میل دارد او را تشییع کند بیاید . سپس ضحاک بر وی نماز گزارد و او را در مقبره باب الصغیر دفن کردند ، و بلافاصله توسط پیک مخصوص جریان را به یزید اطلاع داد و

تاکید کرد که هر چه زودتر در قصر خلافت حاضر شود و از مردم مجددا بیعت گیرد . (436)
یزید پس از اطلاع از حوران بیرون شد و بعد از سه روز خود را به دمشق رسانید ضحاک با گروهی از وی استقبال کردند . پس از آن که به همدیگر رسیدند ضحاک او را بالای قبر پدرش برد و او بر قبر پدرش نماز گزارد و پس از آن داخل شهر شد و در مسجد جامع بر منبر قرار گرفت و گفت :
ای مردم ، معاویه یکی از بندگان خدا بود ، خداوند بر وی احسان کرد و سپس به سوی خود فراخواند . معاویه از جانشین بهتر و از سابقینش پایین تر بود . من از اعمال و کردار او سخن نمی گویم ، زیرا خداوند به اسرار آن داناتر است . اگر پروردگار از وی درگذرد با رحمت خود از وی در گذشته و اگر او را عقوبت کند ، به سبب گناهانی است که وی مرتکب شده ، من اینک بعد از وی به مقام خلافت نشسته ام . من اکنون در نظر ندارم حادثه ایجاد کنم و در تعقیب کسی باشم ولیکن اگر کسی بخواهد از حدش تجاوز کند از او عذری نخواهم پذیرفت . پدرم معاویه شما را در دریا به جنگ وامی داشت ولیکن من این برنامه را اجرا نخواهم کرد و شما را به جنگ دریایی نخواهم فرستاد . پدرم در تابستان با رومیان جنگ می کرد و من این کار را نخواهم کرد . پدرم حقوق شما را در سه قسمت می پرداخت ولیکن من یکجا پرداخت می کنم (437)
آری ، او باید حقوق زیاد به سربازان بی دینش بدهد تا فرزندان علی علیه السلام را اذیت و آزار نمایند .
یزید پول های زیادی برای بیعت گرفتن تقسیم کرد
هیچ کس از حاضران به یزید پاسخی نداد و او را تسلیت نگفت تا آن گاه که عبدالله بن مهام سلولی در مجلس حاضر شد و چند بیت در تسلیت یزید گفت : و سپس مردم به سخن آمدند . یکی از مردان ثقیف به عنوان امیر المومنین بر وی سلام کرد و گفت :
ای یزید ! تو اگر بهترین پدر را از دست دادی اینک به همه چیز رسیده ای . در مصیبت صبر کن و خداوند را با این عطای بزرگی که نصیب تو کرد سپاسگزار باش . البته هیچ کس مانند تو مصیبت زده نیست ، همان طور که هیچ کس مانند تو به منصب بزرگی نرسیده است . در این هنگام مردم به طرف او رو آوردند و وی را تسلیت و تهنیت گفتند .
مردم شام که در مسجد اجتماع کرده بودند فریاد برآوردند : هرجا میل دارید ما را با خود ببرید ، همان شمشیرهایی را که در جنگ با اهل عراق در صفین به کار بردیم هم اکنون آماده است . یزید از آنان سپاسگزاری کرد و پول های زیادی بین آن ها تقسیم کرد . (438)

یزید بیعت می خواهد

یزید بن معاویه بعد از پدر خود جانشین پدر شد ، به ولید بن عتبه بن ابی سفیان که از طرف معاویه حاکم مدینه بود ، نامه ای به این مضمون نوشت :
ای ولید ! از ابو عبدالله الحسین و عبدالله بن عمرو عبدالله بن زبیر و عبدالرحمن بن ابی بکر برای من بیعت بگیر ، اگر از بیعت من سرپیچی نمودند گردن آنها را بزن و برای من بفرست .
نامه به ولید رسد . ولید مروان را طلبید و در این قضیه با او مشورت کرد . (439) مروان گفت تا آنان از مرگ معاویه خبردار نشده اند آنان را خواسته و برای یزید بیعت بگیر و هر کدام بیعت نکردند به قتل برسان .
ولید نیمه شب مامور فرستاد . آنان در آن وقت در کنار آرامگاه رسول اکرم صلی الله علیه و آله جمع بودند ، امام حسین علیه السلام چون از جریان به طریق علم غیب آگاه بود به ابن زبیر فرمود : معاویه هلاک شده است و ولید دعوتش برای بیعت است .
امام حسین علیه السلام فرمود : من در خواب دیدم در خانه معاویه آتش سوزی روی داده و منبرش هم وارونه شده است . ابن زبیر فهمید که امام حسین علیه السلام تصمیم دارد با ولید ملاقات کند ، وی به سیدالشهدا علیه السلام گفت : پیش ولید نرو ، ممکن است او ناگهان شما را از پای درآورد ، اما امام حسین علیه السلام فهماند که ولید نمی تواند به او صدمه برساند .

گفتگوی امام حسین علیه السلام با ولید

سید الشهدا علیه السلام سی نفر از موالیان و بنی هاشم را طلبید و به آنان فرمود سلاح جنگی بپوشند ، و بعد از آن به طرف منزل ولید حرکت نمودند به آنان دستور داد که بیرون منزل بمانند ، اگر صدایی از امام شنیدند وارد شوند . (440) امام حسین علیه السلام بر آنها داخل شد . دید مروان هم نزد ولید است . امام علیه السلام نشست ولید خبر مرگ معاویه را به حضرت داد . حضرت علیه السلام کلمه استرجاع فرمود : اناالله و انا الیه راجعون .
ولید نامه یزید را خواند و سخنانی میان آنان رد وبدل شد . ولید گفت : معاویه درگذشت ، باید با یزید بیعت کنید . امام علیه السلام فرمود : کسی مانند من د رپنهانی بیعت نمی کند . هنگامی که مردم را برای این امر دعوت کردی ما را هم با آنها دعوت کن . در آن وقت تصمیم خود را خواهم گرفت . (441)
امام علیه السلام نگفت بیعت می کنم ، فرمود : تصمیم خود را خواهم گفت . بشکند آن قلم های مسموم که به امام نسبت های ناروا می دهند ، قطعا نطفه هاشان خراب است . ولید به همین بیانات اکتفا نکرد . در این هنگام مروان پیش آمد و گفت : اگر حسین علیه السلام اکون بیعت نکند و بیرون رود ، دیگر به او دست پیدا نمی کنی . اکنون او را حبس کن تا بیعت کند ، و اگر امتناع کرد او را گردن بزن . امام حسین علیه السلام فرمود : ای پسر زرقاء (442) تو مرا می کشی یا او ، دروغ گفتی و مرتکب معصیت شدی .
قال الحسین بن علی علیه السلام :
انا اهل بیت النبوه و معدن الرساله و مختلف الملائکه بنا فتح الله و بنا ختم . . . (443)
ماییم اهل نبوت و مرکز علم و کمال و دارنده پرچم توحید . ملائکه بر منزل ما قدم می نهند . خلافت به دست ما فتح گردید و امامت هم با ما به پایان می رسد و یزید مردی است فاسق و شرابخوار و کشنده مردم به ناحق مثل من کسی با او که به انواع معاصی مشغول است بیعت نمی کند .
جهاد امام حسین علیه السلام در راه خدا از همین مجلس شروع شد . امام حسین علیه السلام برای خدا قدم بر می دارد به میدان خونین می رود و سرش بالای نیزه ها می رود . (444)

ولید از سخنان امام حسین علیه السلام به غضب آمد و فریاد از مجلس بلند شد . در این هنگام ، گروهی از یاران سیدالشهدا علیه السلام به فرماندهی قمر بنی هاشم علمدار امام حسین حضرت ابوالفضل العباس علیهما السلام در خانه ولید ملعون را شکستند و همانند شیر غران بر آنان حمله بردند و حسین علیه السلام را در برگرفتند و او را با زور از منزل خارج کردند . (445)
مروان به ولید گفت : تو به سخن من توجه نکردی ، به خداوند سوگند دیگر او را نخواهی دید . ولید گفت : ای مروان ، پیشنهاد کردی که اگر آن را انجام دهم دین خود را از دست خواهم داد ، اگر حسین بیعت نکرد من او را بکشم ؟ به خدا سوگند ، اگر کسی خود را به خون حسین آلوده کند روز قیامت اعمالش در کفه میزان سبک خواهد شد ، و خداوند هرگز به وی نظر رحمت نخواهد کرد و او را پاک نخواهد نمود و گرفتار عذاب دردناکی می گردد . (446)
امام حسین علیه السلام شبانه قبر جدش را زیارت کرد و نوری در این شب از قبر ساطع شد . امام حسین علیه السلام به جدش عرضه کرد : من فرزند دختر فاطمه هستم ، یا رسول الله ، من سبط تو هستم که مرا در میان امت گذاشتی . اینک گواه باش که امت مرا تنها گذاشتند و از من نگهداری نکردن این است شکایت من تا آنگاه که تو را ملاقات کنم . امام حسین علیه السلام در این شب تا صبح در کنار قبر جدش به سر برد و همواره اوقات خود را با رکوع و سجود گذرانید .

ولید افرادی فرستاد که از امام حسین علیه السلام خبر بیاورند . فرستادگان ولید حضرت را در مدینه ندیدند و گمان کردند که در خارج مدینه است . ولید خدای را سپاسگزاری کرد که با وی درگیر نشد .
هنگام صبح مروان امام حسین علیه السلام را ملاقات کرد و او را نصیحت نمود . مروان گفت : خیر دنیا و دین در این است که با یزید بیعت کنید ! امام حسین علیه السلام کلمه استرجاع بر زبان جاری کرد و فرمود : انا لله و اناالیه راجعون اگر من با یزید بیعت کنم باید فاتحه اسلام را خواند . امروز ملت اسلام مبتلای یک رهبری مانند یزید شده اند .
و علی الاسلام السلام اذ قد بلیت الامه براع مثل یزید
حسین بن علی علیه السلام فرمود : از جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود :
الخلافه محرمه علی آل ابی سفیان . (447)
و نیز فرموده است :
اذا رایتم معاویه علی منبری فاقتلوه . (448)
هرگاه دیدید معاویه بالای منبر من رفته است ، او را به قتل برسانید اهل مدینه او را بالای منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله مشاهده کردند و سکوت نمودند . اینک مبتلا به یزید فاسق شده اند . گفت و گوی امام حسین علیه السلام و مروان به طول انجامید ، و مروان با غضب از حضرت جدا شد .
وداع امام حسین علیه السلام با قبر رسول الله صلی الله علیه و آله
در شب دوم ، حضرت امام حسین علیه السلام کنار قبر جدش آمد . چند رکعت نماز خواند و فرمود : خداوندا ، این قبر پیغمبر توست و من هم فرزند دختر پیغمبرت هستم . در آن شب امام علیه السلام با خداوند راز و نیاز طولانی نمود و عرضه داشت : ای خدای بزرگ ، به حق این قبر و آن کسی که در این قبر آرمیده ، از تو می خواهم آنچه مورد رضایت تو و رسولت است برای من مقدر کنی . سپس حضرت گریست . (449)
نزدیک صبح سرش رابالای قبر گذاشت و خوابش برد . در خواب دید که جدش از شهادت و کربلای حسینی خبر داد و از تشنه شدن حضرت در روز عاشورا خبر داد و حسین و فرمود : حسین جان ، پدر و مادر و برادر تو ، همه مشتاق ملاقات تو هستند .
امام حسین علیه السلام از خواب بیدار شد و خواب خویش را برای اهل بیت نقل کرد . پس از نقل این خواب حزن آنها زیاد شد و به گریه و زاری

پرداختند . رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود :
اخرج الی العراق فان الله قد شاء ان یراک قتیلا (450)

فصل دوم : خروج امام حسین علیه السلام از مدینه منوره

مسافرت های امام حسین علیه السلام

قبل از اینکه مسافرت حضرت امام حسین علیه السلام را از مدینه منوره به سوی مکه مکرمه ذکر کنیم لازم دانستیم اشاره ای به مسافرتهای قبل از این سفر آن حضرت داشته باشیم .
ابن خلدون می نویسد : در سال 26 هجری که عثمان با مشورت صحابه لشکری به آفریقا فرستاد ، امام حسن و امام حسین علیه السلام و ابن عباس و عبدالله بن زبیر و غیره در آن سپاه بودند که به فرماندهی عبدالله بن ابی سرح به آفریقا رفتند . عتبه بن نافع هم در برقه به آنها پیوست آنها از طریق طرابلس به آفریقا رفتند .

سفر طبرستان

محمد بن جریر طبری و ابن خلدون می نویسند : در سال 30 هجری سعد بن عاص عامل کوفه به طبرستان حمله کرد و از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله امام حسن و امام حسین علیه السلام و عبدالله بن عباس و عبدالله بن زبیر و عبدالله بن عمر و حذیفه بن یمان همراه او بودند . که در قومس (دامغان) و جرجان (گرگان) و کنار دریای خزر رفتند و صلح کرده برگشتند . امام حسین علیه السلام سه بار از مدینه به کوفه و به عکس سفر کرده ، یکی در ایام خلافت پدر ، دیگر در زمان معاویه و پس از آن سفر به کربلا . (451)
ابن کثیر می نویسد : در سال 49 هجری مسلمین به قسطنطنیه حمله کردند و امام حسن علیه السلام به شام رفت .
آن حضرت 25 مرتبه با پای پیاده جهت انجام مناسک حج از مدینه منوره به بیت الحرام تشریف بردند .
گفتگوی امام حسن علیه السلام با بردارش محمد حنفیه و نظریه محمد حنفیه .
محمد بن حنفیه رحمه الله آگاه شد که حضرت قصد دارد از مدینه خارج شود . شرفیاب خدمت حضرت شد و گفت : ای برادر ، تو عزیزترین خلق نزد منی و از همه کس نزد من محبوب تری و من کسی نیستم که نصیحت خود را از تو دریغ کنم ، از بیعت یزید تا آن حدی که می توانی خودداری کن . خدای بزرگ تو را بر من شرف داده و از سادات اهل بهشت قرار داد .
امام حسین علیه السلام فرمود : برادر پس به کجا سفر کنم ؟ محمد بن حنفیه گفت : به مکه برو و در همان جا بمان و اهل مکه با تو بی وفایی نمودند متوجه بلاد یمن شو که اهل آن شهر شیعیان پدر و جد تو اند و دل های رحیم و عزم های صمیم دارند . اگر آن ها هم بی وفایی نمودند ، به طرف کوه ها و بیابان های شو یا از شهری به شهری پناه ببر (452) تا ببینی عاقبت کار مردم به کجا منتهی می شود . امام علیه السلام فرمود : ای برادر ! درباره من مهربانی کردی ، خداوند ما بین ما و این گروه فاسق حکم فرماید .
بر اساس بعضی روایات ، محمد بن حنفیه سخن را قطع کرد و بسیار گریست (453) و آن امام مظلوم هم گریه کرد . امام حسین علیه السلام فرمود : ای برادر ، سوگند به خدا اگر در دنیا هیچ پناه و منزلتی هم نداشته باشم با یزید بن معاویه بیعت نمی کنم و در راه هدف و ایده خود جان خواهم سپرد .
وصیت به محمد حنفیه

امام حسین علیه السلام فرمود : خداوند به تو جزای خیر دهد با این نصیحت ها و سخنان صوابی که گفتی . (454) من اینک عازم مکه هستم و خود را برای این سفر مهیا نموده ام . خواهران و فرزندان برادرم و گروهی از شیعیان در این سفر مرا همراهی می کنند . ما همه برای یک مقصود حرکت می کنیم ، اما تو می توانی در مدینه باشی تا از اوضاع و احوال این جا مطلع باشی . سپس به او این چنین وصیت کرد :
بسم الله الرحمن الرحیم .
وصیت کرد حسین بن علی بن ابی طالب به برادرش محمد معروف به ابن حنفیه که حسین گواهی می دهد هیچ معبودی جز خدای یگانه که او را نیاز و شریکی نیست و آن محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده اوست و دین حق را آورده است از جانب حق و بهشت و دوزخ حق است . و قیامت آمدنی است ، شکی در آن نیست خداوند بر می انگیزاند کسانی را که در قبورند . من خروج نکردم برای تفریح و اظهار کبر و نه برای فساد و ظلم ، بلکه خارج شدم برای اصلاح دین جدم صلی الله علیه و آله می خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم و به سیرت جد و پدرم علی بنابی طالب علیه السلام رفتار کنم . (455)
پس هر کس مرا قبول کند خداوند سزوارتر است به حق و هرکس مرا رد کند صبر می کنم تا خدا میان من و این قوم به حق حکم کند ، و او بهترین حکم کنندگان است . این وصیت من است به تو ای برادر .
و ما توفیقی الا بالله ، علیه توکلت و الیه انیب . (456)
آن گاه نوشته را بپیچید و مهر کرد و به برادرش محمد داد و نصف شب از مدینه بیرون رفت . (457)
گفتگوی امام حسین علیه السلام با زنان بنی هاشم
از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت است که چون امام حسین علیه السلام اراده نمود از مدینه بیرون رود و زنان بنی هاشم از خروج حضرت اطلاع یافتند ، به محضر آن حضرت آمدند ، ناله و گریه نمودند ، بلکه امام علیه السلام را از رفتن به مدینه باز دارند . تا این که حضرت آنها را از گریه ساکت نمود . حضرت آنها را به خدا سوگند داد که ناله خود را بلند نکنید : زنان بنی هاشم عرضه داشتند پس ما گریه و زاری را برای چه روز بگذاریم ؟ امروز برای ما مانند روزی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و زینب و ام کلثوم و رقیه علیهما السلام از دنیا رفتند ، و تو را قسم می دهم که خود را در معرض مرگ قرار ندهی .
جان ما به فدای تو باد ای میوه دل نیکانی که در قبرها قرار گرفته اند .
یکی از عمه های امام حسین علیه السلام ناله کرد و گفت : ای نور دیده من ، الحال از هاتفی شنیدم که می گفت : (458)

و ان قتیل الطف من آل هاشم
اذل رقابا من قریش فذلت
امام حسین علیه السلام عمه خود را دلداری داد و به او فهماند که کار او به قضا و قدر خدا بستگی دارد و کاری است که باید انجام پذیرد .
علامه مجلسی (ره) در جلا العیون به سند معتبر شیخ صدوق و دیگران از امام صادق علیه السلام روایت کرده که چون سیدالشهدا علیه السلام از مدینه بیرون آمد ، فوج های بسیار از فرشتگان با علامت های محاربه و نیزه در دست بر اسبهای بهشتی بر سر راه آن حضرت آمدند و سلام کردند و گفتند : ای حجت خدا بر جمیع خلایق بعد از جد و پدر و برادر خود ، خدای بزرگ جد تو را در چند دفعه با ما یاری کرد ، اکنون ما را به یاری تو فرستاده است . حضرت فرمود : وعده گاه من و شما در آن جایی باشد که خدای بزرگ برای من مقرر فرموده است . و آن کربلاست .
چون به آن بقعه شریفه رسیدم نزد من آیید . فرشتگان گفتند : ای حجت خدا ، هر حکمی که خواهی بفرما که ما تو را اطاعت کنیم و اگر از دشمنی می ترسی ما همراه توایم و دفع ضرر از تو می نماییم . حضرت علیه السلام فرمود : اینان ضرری به من نمی توانند برسانند تا به محل شهادت خود برسم .
پس از این واقعه افواج بی شماری از جنیان مسلمان ظاهر شده وقتی به محضر آن حضرت آمدند گفتند : ای سید و بزرگوار ! ما از شیعیان و یاران توییم ، آن چه خواهی در باب یاران و دشمنان خود به ما بفرما تا ما تو را اطاعت کنیم ، واگر اجازه بفرمایی تمام دشمنان تو را در همین ساعت هلاک کنیم و تو در جای خود باشی .
حضرت علیه السلام به آنها دعا کرد و فرمود : مگر این آیه را نخوانده اید : اینما تکونوا یدرککم الموت و لو کنتم فی بروج مشیده (459)
و نیز فرموده است : قل لو کنتم فی بیوتکم لبرز الذین کتب علیهم القتل الی مضاجعهم (460)
ای محمد به منافقان بگو که اگر می بودید در خانه های خودتان البته بیرون می آمدند آنها که برایشان کشته شدن نوشته شده بود به طرف محل کشته شدن و استراحت ایشان .
اگر من در جای خود بمانم این خلق ننگین به چه آزمایش شوند ، و چه کسی در قبر من در کربلا ساکن شود ؟ خدای بزرگ آن زمین را برای من در روز دحو الارض برگزیده است ، و پناه شیعیان قرار داده است تا امان گاه آنها باشد در دنیا و آخرت . نزد من آیید در روز عاشورا که در آخر آن روز من شهید خواهم شد و سر مرا برای یزید پلید ببرند . پس جنیان گفتند : ای حبیب خدا ، اگر نه آن بود که اطاعت امر تو واجب است ، و مخالفت تو جایز نیست ، هر آینه می کشتیم تمام دشمنان تو را قبل از آن که به تو

برسند .
حضرت فرمود : به خدا سوگند که قدرت ما بر ایشان زیاده از قدرت شماست . ولیکن می خواهم حجت خدا را بر خلق تمام کنم . (461)
زمانی که امام حسین علیه السلام از مدینه خارج شد این آیه که نمایانگر داستان موسی بن عمران علیه السلام و فرعون است را تلاوت کرد :
فخرج منها خائفا یترقب قال رب نجنی من القوم الظالمین (462)
باز خواندن این آیه اشاره به این که حضرت در این راهی که می رود کمک ظاهری ندارد چنان که حضرت موسی نداشت . حضرت به حالت یاس و ناامیدی به سوی کوفه می رود . (463) خروج امام حسین علیه السلام 27 رجب سال 60 هجری از مدینه طیبه بوده است .

فصل سوم : ورود امام حسین علیه السلام به مکه مکرمه

امام در مکه

خروج امام حسین علیه السلام از مدینه شب یک شنبه (464) دو روز به آخر رجب مانده به طرف مکه حرکت کرد و فرزندان و برادر زادگان و خواهران و اهل بیت خود - جز محمد بن حنفیه - را با خود همراه برد ، و شب جمعه سوم ماه شعبان وارد مکه شد (465) و این آیه شریفه را خواند : (466)

و لما توجه تلقا مدین قال عسی ربی ان یهدینی سواء السبیل (467)

اقامت امام در مکه

مردم و عمره گزاران و مردم بلاد دیگر که در مکه بودند پیوسته نزد او می آمدند و ابن زبیر هم در مکه بود و نزدیک کعبه نماز می گزارد و طواف می کرد ، و در میان سایر مردم او هم نزد امام حسین علیه السلام می رفت . در اکثر روزها بلکه هر روز یکبار به خدمت حضرت می رفت . اما وجود امام حسین علیه السلام در مکه برای ابن زبیر گران تمام می شد ، برای این که می دانست تا آن حضرت در مکه است ، کسی از اهل حجاز با او بیعت نخواهد کرد . (468)

درباره یزید سخن بسیار می گفتند و شنیدند که حسین علیه السلام از بیعت یزید امتناع کرده است . خبر ابن زبیر و این که هر دو به مکه رفته اند را هم شنیدند . شیعیان کوفه در منزل سلیمان بن صرد خزاعی جمع شدند و هلاک معاویه هلاک شد و حسین علیه السلام از بیعت سرباز زد و به مکه رفت شما شیعه او و شیعه پدر او هستید ، اگر می توانید او را یاری می کنید و با دشمن او جهاد نمایید ، به او بنویسید ، و او را آگهی دهید ، و اگر می ترسید در کارتان سستی نمایید ، او را فریب ندهید .
همه گفتند : بنویسید ، و آنها نامه نوشتند . (469)
بسم الله الرحمن الرحیم
به سوی حسین بن علی علیه السلام از سلیمان بن صرد و مسیب بن نجبه و رفاعه بن شداد و حبیب بن مظاهر و شیعیان وی از مومنان و مسلمانان اهل کوفه . سلام علیکم . هلاکت معاویه را گزارش دادند . یا ابن رسول الله ، در این وقت امام و پیشوا نداریم ، به سوی ما توجه کن . نعمان بن بشیر حاکم کوفه در قصر الاماره در نهایت ذلت و بدبختی نشسته خود را امیر جماعت دانسته ، اما ما او را امیر نمی دانیم . اگر خبر به ما رسد که تو به سوی ما می آیی او را کوفه بیرون می کنیم تابه اهل شام ملحق شود . والسلام .
پس آن نامه را توسط عبدالله بن مسمع همدانی و عبدالله بن وال به محضر امام حسین علیه السلام فرستادند و آنها هم به شتاب و عجله به مکه رفتند و نامه ها را به خدمت امام عظیم رساندند . (470)

دوازده هزار نامه به امام حسین علیه السلام نوشته شد

هنگامی که امام حسین علیه السلام در مکه اقامت داشت ، نامه های اهل کوفه پیاپی به ایشان می رسید . مردم کوفه انفرادی و دسته جمعی از آن حضرت دعوت می کردند که به کوفه تشریف فرما شود ، اهل کوفه در نامه های خود متذکر شدند که آنان با نعمان بن بشیر والی کوفه ارتباطی ندارند و در جمعه و جماعت شرکت نمی کنند و در عید با او برای نماز بیرون نمی روند . (471)
نامه ها بسیار زیاد شد و حتی در یک روز ششصد نامه به آن حضرت رسید و مجموع نامه ها به دوازده هزار بالغ گردید . در همه این نامه ها آن حضرت را دعوت می کردند ، و او پاسخ نامه ها را نمی داد ، چون این نامه ها آن حضرت را دعوت می کردند ، و او پاسخ نامه ها را نمی داد ، چون بی وفایی مردم کوفه را می دانست . آخرین نامه که برای آن جناب رسید ، از شبث بن ربعی ، حجاز بن ابجر ، یزید بن حارث ، عزره بن قیس ، عمرو بن حجاج ، و محمد بن عمرو تیمی (472) بود .
این جمیعت در نامه های خود نوشته بودند ، که مردم کوفه در انتظار تو هستند ، جز تو به کشی ندارند ، درآمدن خود به سوی ما هرچه بیشتر شتاب کن ، ای فرزند رسول خدا ، اینک باغ ها سبز و خرم و میوه ها رسیده و دشت ها سرسبز و درخت ها پر برگ گردیده است ،
هرگاه میل داری قدم رنجه فرما و در این جا لشکریان مهیا برای جنگ آماده هستند . (473)

پاسخ امام حسین علیه السلام به مردم کوفه

بسم الله الرحمن الرحیم
از حسین بن علی به گروه مسلمانان و مومنان : (474) اما بعد ، هانی و سعید نامه های شما را آوردند ، و آن ها آخرین فرستادگان شما بودند و دانستم همه آنچه را که بیان کرده بودید . گفتار همه شما این است که امانی نداریم ، سوی ما بیا ، شاید خدا به سبب تو ما را بر هدایت حق جمع کند .
من مسلم بن عقیل را برادر و پسر عمویم که در خاندان من ثقه من است به سوی شما فرستادم و او را امر کردم که حال و رای شما را برای من بنویسد . پس اگر برای من نوشت که رای خردمندان و اهل فضل و رای و مشورت شما چنان است که فرستادگان گفتند و در نامه های شما خواندم ، به زودی نزد شما می آیم انشاء الله .
سوگند به جان خودم که امام نیست مگر آن که به کتاب خدا حکم کند و عدل و داد بر پای دارد و دین حق را منقاد باشد و خویشتن را حبس بر رضای خدا کند . و السلام . (475)

قافله آماده سفر شد ، ولی پیش از آن که کسی را برای تحصیل اطمینان به کوفه بفرستند بار سفر را بستند . امام حسین علیه السلام برای وظیفه بزرگ پسر عموی خود مسلم بن عقیل را برگزید .
مسلم به عزم سفر از مکه به راه افتاد . هنگامی که به مدینه رسید ، دو تن راهنما گرفت . آن دو مسلم را از بیابان بردند . تشنگی سخت بر آنها روی آورد به طوری که یکی از آن دو از شدت گرسنگی بمرد (بعضی گفته اند که هر دو بمردند) مسلم از این پیش آمد گرفته و پریشان خاطر شد و به امام حسین علیه السلام نوشت : من به مدینه آمدم و دو راهنما گرفته راه را گم کردند تشنگی بر ایشان چیره شد به طوری که هر دو بمردند . با آخرین رمقی که مانده بود ، خود را به آب رساندم . این آب در جایی است به نام مضیق واقع در مغاک خبیث ، من این پیش آمد رابه فال بد گرفتم ، اگر صلاح بدانید استعفای مرا بپذیرید و دیگری را بفرستید .
پاسخ امام این بود : هر چه زودتر به سوی کوفه بشتاب . مسلم اطاعت کرد ، و به سیر خود ادامه داد ، تا به کوفه رسید . در آن جا به خانه یکی از شیعیان وارد شد .
شیعیان نزد او به آمد و شد پرداختند ، هر دسته ای که می آمدند ، مسلم نامه امام حسین علیه السلام را می خواند ، آنها می گریستند و وعده یاری و جانفشانی می دادند ، تا آن که دوازده هزار تن با وی بیعت کردند .
مسلم هر چه زودتر قاصدی فرستاد و با شتابی هر چه تمام تر این مژده را به حسین که در مکه منتظر بود برساند . (476) وقتی که مسلم وارد کوفه شد ، امیر کوفه نعمان بن بشیر انصاری بود . یزید بر وی خشم گرفت ، که چرا شیعه را به خود واگذارده و مسلم را نادیده گرفت تا هزاران تن زیر پرچم حسین گردآیند .
یزید به فوری نعمان را عزل کرد و به جای او عبیدالله بن زیاد والی بصره را تعیین کرد و به او نوشت : مسلم بن عقیل را بگیرد و بکشد .
ابن زیاد با نقشه شیطانی وارد کوفه شد
ابن زیاد در آغاز هانی بن عروه مرادی را دستگیر کرده زندانی نمود تا به موقع او را بکشد ، زیرا مسلم به خانه او منتقل شده بود . تا این خبر منتشر شد ، زنانی از عشیره مراد شیون آغاز کردند و فریاد بر آوردند : یا عشیره تاه ؟
و ای بیچاره شدن و ای از داغ دیدن
مسلم از خشم به هیجان آمد و شعاری را که تعیین کرده بوده اعلام کرد . چهار هزار تن از اهل کوفه به گرد مسلم جمع شدند . مسلم آنها را حرکت

داد ، تا با زور هانی را نجات دهد .
رفتار اهل کوفه در این وقت بسیار حیرت آور است . طبری در تاریخ و ابوالفرج اصفهانی در مقاتل الطالبیین نقل می کنند که زنان اهل کوفه به سراغ فرزندانشان می آمدند و می گفتند : فرزند باز گرد ، دگران هستند ، به تو احتیاجی نیست
مردان می آمدند و به فرزندان و برادران شان چنین می گفتند : فردا سپاه شام می آید با جنگ چه خواهی کرد برگرد
مردم پی در پی از دور مسلم پراکنده می شدند ، و باز می گشتند تا شب فرا رسید به جز سی تن که مسلم با ایشان نماز مغرب را به جای آورد کسی همراهش نماند . حضرت مسلم علیه السلام از مسجد بیرون شد و به سوی محله کنده روانه گشت . هنوز بدانجا نرسیده بود که جز ده تن کسی با او نماند .
از آن جا که گذشت تنها ماند ، دیگر هیچ انسانی از اهل کوفه با مسلم نبود در کوچه های کوفه سرگردان می گشت و نمی دانست به کجا می رود . گذارش به خانه پیر زه زالی به نام طوعه افتاد که بر در ایستاده منتظر فرزند خود بود که با مردم در خروج بر ابن زیاد شرکت کرده بود . مسلم آب خواست . پیر زن آب آورد و مسلم بنوشید . سپس در همان جا بایستاد و رد نشد ، پیرزن به وی سوء ظن برد و از او تقاضا کرد که به خانه اش برود و آن جا توقف نکند . و این سخن را سه بار تکرار نمود ، تا مسلم بدو گفت :
ای بنده خدا ، به خدا که در این شهر خانه ندارم . آیا می توانی نیکی کنی شاید پس از این تو را پاداش دهم .
پیرزن پرسید : ای بنده خدا ، چگونه خانه نداری ؟ مسلم جواب داد : من مسلم بن عقیل هستم ، این مردم به من دروغ گفتند و مرا تنها و بی یاور گذاشتند . پیر زن مسلم رابه خانه برد ، شام برایش آماده کرد ، ولی مسلم شام نخورد پیرزن این راز را پوشیده داشت و به جز پسرش به کسی نگفت . هنوز صبح نشده بود که پسرش خبر داد . مسلم محاصره شد ، و با آن که یکه و تنها بود با لشکریان ابن زیاد که شصت یا هفتاد مرد مسلح بودند دلیرانه به جنگ پرداخت .
هنگامی که دیدند از عهده مسلم بر نمی آیند ، نی ها را آتش زده و شعله ور به جان مسلم می انداختند . مسلم با همین حال نبرد می کرد و شمشیر می زد و صف دشمن را می شکافت .
محمد بن اشعث به وی گفت : تو در امان هستی ، خودت را به کشتن مده مسلم نپذیرفت و گفت : جز کشتن و کشته شدن چاره ای نیست و رجز می خواند :
اقسمت لااقتل الا حرا

- سوگند خورده ام که جز به آزادگی کشته نشوم
و ان رایت الموت شیئا نکرا
- هر چند مرگ را چیزی ناخوش می دانم
کل امر یوما یلاقی شرا
- هر کسی روزی با ناگواری روبه رو خواهد شد
اخاف ان اکذب او اغرا .
- بیم آن است که به من دروغ گویند و یا مرا بفریبند .
ابن اشعث گفت : تو دورغ نمی شنوی و فریب نخواهی خورد ، این مردم (بنی امیه) عموزادگان تو هستند ، نه کشندگان تو ، و نه زنندگان تو .
مسلم علیه السلام که مجروح و پای تا سر خون آلود شده بود به دیواری تکیه کرد . اهل کوفه به گرد او جمع شدند و امان را تایید و تاکید می کردند . استری آوردند و مسلم را بر آن سوار کردند ، آنگاه اسلحه اش را گرفتند ، مسلم از این کار به امان آنها بدگمان شد .
مسلم را نزد ابن زیاد آوردند . ابن زیاد فرمان داد او را بر بام قصر بردند و سرش را از پیکرش جدا کردند و تنش را از بالای بام در میان مردمی که بیرون قصر جمع شده بودند بینداختند و رفیقش هانی را در بازار به دار آویختند .
طبری از کسی که کشته شدن هانی را پس از شهادت مسلم به چشم دیده نقل می کند که هانی راکت بسته از زندان بیرون آوردند و به میان بازار در جایی که گوسفند می فروختند بردند . هانی می گفت : عشیره من مذحج کجاست ، ولی امروز مذحجی برای من نمانده است . مذحج کجاست ؟ آیا من به مذحج دسترسی دارم .
هنگامی که دید کسی او را یاری نمی کند دست خود را کشید و از بند بیرون آورده گفت : آیا عصایی یا کاردی یا سنگی یا استخوانی پیدا نمی شود که با آن از جان دفاع کنم ؟ راوی گفت : ناگهان بر سرش ریختند و دست هایش را محکم بستند . به او گفته شد : گردنت را بگیر تا سرت را جدا کنند . هانی به چنین سخاوتی راضی نشد . یکی از غلامان ابن زیاد به او شمشیر زد و کارگر نشد . دیگری شمشیر زد و او را کشت و اهل کوفه ایستاده تماشا می کردند .
اگر نمی دانی مرگ چیست ، در بازار به هانی و پسر عقیل بنگر ، ببین دلاوری که شمشیر رخساره اش را تکه تکه کرده ، و دلاور دیگری که پس از آن که کشتندش ، تنش را از بالا به پایین انداختند ، پیکری را می بینی که مرگ رنگ آن را دگرگون کرده و جوی خون را می بینی که از هر سوی روان است . اگر شماها خونخواهی برادرتان را نکنید روسپیانی هستید که به بشیزی تسلیم شده اند .
این حوادث در کوفه رخ می داد و اهل بیت در مکه نامه دلیل راهشان

مسلم را می خواندند و از پیام او آگاه شده بودند که از اهل کوفه برای حسین علیه السلام بیعت گرفته است ، و مردم دور او جمع شده منتظر آمدن امام حسین علیه السلام هستند . حسین علیه السلام حرکت کرد و قصد داشت که با کسانش از مکه بیرون آمده به سوی عراق بشتابد . پیش از آن که پیام دیگر زبانی از مسلم شهید برسد . پیام دیگر زبانی مسلم از این قرار بود که وقتی که از جان خود نومید شد ، چشمانش پر از اشک گردید . کسی به او گفت : هرکه آنچه تو می خواستی بخواهد ، اگر چنین پیش آمدی برایش رخ دهد ، نمی گرید . مسلم گفت : به خدا قسم برای خودم نمی گریم و برای کشته شدن نوحه گری نمی کنم . ولی گریه من برای کسان من است که به سوی من می آیند . گریه می کنم برای حسین و اهل بیت حسین علیه السلام . سپس مسلم روی به محمد بن اشعث (همان که از جانب ابن زیاد به مسلم امان داده بود) کرده چنین گفت :
ای بنده خدا ، چنین می بینم که تو از زنده نگاه داشتن من ناتوانی . آیا می توانی کسی را به سوی حسین علیه السلام بفرستی که از زبان من این پیام را به او برساند ، چون گمان می کنم که او و اهل بیتش از مکه به سوی شما روان باشد و یا فردا روان بشود و این بیتابی که در من می بینی برای این است .
پیام مسلم به طوری که مورخان می گویند چنین بوده که یکی برود و به حسین بگوید :
پسر عقیل هنگامی که به دست کوفیان اسیر شده بود مرا نزد تو فرستاد . او صلاح نمی دانست که شما به این دیار بیایید ، زیرا کشته خواهید شد و او گفت : با اهل بیت خود باز گردید ، سخنان کوفیان شما را گول نزند ، اینان همان یاران پدرت هستند که جدایی از آنها را با مرگ یا کشته شدن آرزو می کرد . اهل کوفه به تو دروغ گفتند و به من هم و کسی که به او دروغ گفته شد رای ندارد
پسر اشعث برای مسلم سوگند یاد کرد که این پیام را برای حسین بفرستید ولی حسین علیه السلام منتظر نشد ، بلکه به همان پیام نخستین اکتفا کرد و روانه گشت . چقدر راست استشعری که حسین علیه السلام از گفته ابن مفرغ موقعی که از مدینه بیرون می آید بر زبان آورد :
و المنایا یر صدننی ان احیدا
خطرات مرگبار در کمین منند مبادا از دسترس آنها کنار بروم (477)

مسلم را به مجلس ابن زیاد دعوت کردند . آن حضرت چون وارد مجلس شد سلام نکرد . یکی از ملازمان بانگ بر آورد که بر امیر سلام کن . حضرت فرمود : وای بر تو ، ساکت شو ! سوگند بر خدا که او بر من امیر نیست
به روایت دیگر گفت : اگر مرا خواهد کشت سلام کردن من بر او چه اقتضا دارد و اگر مرا نخواهد کشت بعد از این سلام من بر او بسیار خواهد شد .
ابن زیاد گفت : سلام بکنی یا نکنی ، تو را خواهم کشت .
پس مسلم فرمود : چون مراخواهی کشت بگذار تا یکی از حاضران را وصی خود قرار دهم تا به وصیت های من عمل کند . گفت : مهلت دادم تا وصیت کنی پس مسلم در میان اهل مجلس رو به عمر بن سعد کرده و گفت : میان من و تو قرابت و خویشی است . من به تو حاجتی دارم و می خواهم وصیت مرا بپذیری . آن ملعون برای خوش آمدی ابن زیاد گوش به سخن مسلم نداد .
عبیدالله گفت : ای بی همت ز مسلم کن قبول این وصیت . عمر سعد چون از ابن زیاد دستور یافت ، دست مسلم را گرفت به کنار قصر بد .
مسلم گفت : وصیت های من آن است که :
اولا ، من در این شهر هفتصد درهم قرض دارم ، شمشیر و رزه مرا بفروش و قرض مرا ادا کن . دوم ، چون مرا کشتند بدن مرا از ابن زیاد بگیر و دفن کن . سوم ، آن که به حضرت امام حسین علیه السلام بنویس که به سوی کوفه نیاید چون که من نوشته ام که مردم کوفه با آن حضرتند و گمان می کنم که به این سبب آن حضرت به سوی کوفه می آید . پس عمر سعد تمام وصیت های مسلم را برای ابن زیاد نقل کرد .
عبیدالله کلامی گفت که حاصلش آن است که ای عمر ! تو خیانت کردی که راز او را نزد من افشا کردی . اما جواب وصیت او آن است که ما را با مال او کاری نیست ، هرچه گفته است چنان کن . اما چون او را کشتیم در دفن بدن او مضایقه نخواهیم کرد .
به روایت ابوالفرج ، ابن زیاد گفت : اما در باب جسد مسلم ، شفاعت تو را نمی پذیرم ، چون او را سزاوار دفن کردن نمی دانم به جهت آن که با من طاغی و در هلاک من ساعی بود .
اما حسین اگر او اراده ما ننماید ما اراده او نخواهیم کرد . پس ابن زیاد رو به مسلم کرد و به بعض کلمات جسارت آمیز به آن حضرت خطاب کرد . مسلم هم با کمال قوت قلب پاسخ او را داد و سخنان بسیار ما بین آنها رد و بدل شد تا آخر الامر ابن زیاد ولد الزنا ناسزا به او و امیرالمومنین علی و

امام حسین و عقیل علیه السلام گفت . پس بکر بن حمران را طلبید و مسلم ضربتی بر سر این ملعون زده بود . پس او را امر کرد که مسلم را به بام قصر ببر و او را گردن بزن . مسلم گفت : به خدا قسم ، اگر در میان من و تو خویشی و قرابتی بود حکم به قتل من نمی کردی . مراد آن جناب از این سخن آن بود که بیاگاهاند که عبیدالله و پدرش زیاد بن ابیه زنازادگانند و هیچ نسب و نژادی از قریش ندارند . پس بکر بن حمران لعین دست آن سلاله اخیار را گرفت و بر بام قصر برد و در اثنای راه زبان آن مقرب درگاه اله به حمد و ثنا و تکبیر و تهلیل و تسبیح و استغفار و صلوات بر رسول خدا جاری بود و با خدای بزرگ مناجات می کرد و عرضه می داشت که : بار الها ! تو حکم کن میان ما و میان این گروهی که ما را فریب دادند و دروغ گفتند و دست از یاری ما برداشتند . پس بکر بن حمران آن مظلوم را در جایی از بام قصر که مشرف بر کفشگران بود برد و سر مبارکش را از تن جدا کرد و آن سر نازنین به زمین افتاد . پس بدن شریفش را دنبال سر از بام قصر به زیر افکند و خود ترسان و لرزان نزد عبیدالله شتافت . آن ملعون پرسید : سبب تغییر حال تو چیست ؟ گفت : در وقت قتل مسلم مرد سیاه مهیبی را دیدم در برابر من ایستاده بود و انگشت خویش را به دندان می گزید و من چندان از او هول و ترس برداشتم که تا به حال چنین نترسیده بودم . آن شقی گفت : چون می خواستی به خلافت عادت کار کنی وحشت بر تو مستولی گردیده و خیالی در نظر تو صورت بسته .

چو شد خاموش شمع بزم ایمان
بیاوردند هانی را ز زندان
گرفتندش سر از پیکر به زودی
به جرم آن که مهمانداری بودی

پس ابن زیاد هانی را برای کشتن طلبید و هر چند محمد بن اشعث و دیگران برای او شفاعت کردند سودی نبخشید . پس فرمان داد هانی را به بازار بردند و در مکانی که گوسفندان را بیع و شرا در می آوردند گردن زنند . پس هانی را کتف بسته از دار الاماره بیرون آوردند و او فریاد بر می داشت که :

و امذحجاه و لا مذحج لی الیوم ، یا مذحجاه و این مذحج و این مذحج . (478)

شریح قاضی هم شرکت در قتل اینان داشت ، برای این که طول کلام نشود از نقل آن خودداری کردیم . امام حسین علیه السلام پس از آن که از مدینه رهسپار شد و روز سوم ماه شعبان وارد مکه شد و در نیمه ماه رمضان و شوال و ذی القعده و تا هشتم ذی حجه در مکه ماند و هیچ کس تصور نمی کرد که فرزند رسول خدا و فرزند مکه و منی روز هشتم ذی

حجه که تازه مردم برای ادای حج محرم می شودند از مکه بیرون رود و اعمال حج را انجام ندهد و از احرام خود به صورت عمره بیرون آمد . اما امام تصمیم گرفت حرکت کند . طواف خانه و سعی بین صفا و مروه را انجام داد و از احرام به در آمد ، چه خوف آن بود که او را در حرم مکه دستگیر کنند ، یا غافل بکشند . منظور وی به این نوع کشته شدن حاصل نمی شد . امام از مکه نرفت تا کشته نشود ، بلکه از مکه رفت تا اگر کشته می شود به صورتی باشد که اسلام برای همیشه از شهادت او بهره مند بشود . (479)

مدفن حضرت مسلم بن عقیل بن ابی طالب علیه السلام سفیر ابی عبدالله الحسین علیه السلام به شهر کوفه جهت اخذ بیعت و اولین شهید قیام سیدالشهدا علیه السلام که در ÆèíÙ کوفه ، در روز چهارشنبه 8 یا 9ذی الحجه 60 ق به شهادت رسید .
این آستانه متصل است به مسجد معروف کوفه در زاویه جنوب شرقی .
اتفاق نظر کاملی است بین مورخان که پس از به شهادت رسیدن مسلم بن عقیل و هانی بن عروه مذحجی ، با موافقت ابن زیاد ، قبیله مذحج در روز هشتم ذی الحجه 60 ق پیکر مطهر حضرت مسلم بن عقیل و هانی بن عروه را در کنار دار الاماره به خاک سپرده اند . ابن زیاد بدین جهت دستور دفن پیکر شریف آنها را در کنار کاخ دار الاماره صادر نمود که قبر آنان کاملا در زیر نظر باشد و آمد و رفت شیعیان جهت زیارت مرقد آنها از نزدیک مراقبت گردد ، و چنانکه در متون قدیمه آمده و تا امروز هم آثار موجود در مسجد حاکی است ، کاخ دار الاماره از سطح مسجد مرتفع تر بوده است و ابن جبیر در سفرنامه خویش به سال 580 ق به این تصریح دارد . ابن بطوطه (م 779 ق) در سفر نامه اش چنین می نویسد :
در جهت شرهی جامع ، داخل بالا خانه ای که با پله به آنجا می روند مقبره مسلم بن عقیل واقع شده . . اما از قصر الاماره کوفه که سعد و قاص آن را بنا کرد اکنون جز پایه های آن چیزی برجا نمانده است
این دو قبر همچنان ظاهرا بدون سقف و سایه بان بود تا مختار بن عبیده ثقفی در شعبان سال 65 ق دستور بنای آستانه را صادر نمود و برای هر یک حرمی دارای گنبد تاسیس گشت و نام آن را بر روی سنگ مرمر حک نموده که در تعمیرات سال های اخیر آن دو لوح سنگ مرمر کشف شد .
در عصر عضدالدوله و به سال 368 ق این آستانه مرمت گردید و در کنار آستانه خانه هایی ساختند و مردم را تشویق به سکونت در آن محل نموده حقوق ماهانه از برای ساکنان آستانه جاری کردند . سپس در سال 656 ق در زمان هولاکو که شیعیان آزادی به دست آوردند ، این آستانه تعمیر شد و متولی آن محمد بن محمود رازی بود و این آستانه یکی از مراکز مهم شیعیان محسوب می گشت و اکثر سکنه این آستانه و متولیان آستانه از ذریه آل بویه بودند ، چنان که بر دیوار آستانه حضرت مسلم بن عقیل ثبت است .
کامل سلمان الجبوری می نویسد :
عطا ملک فرزند محمد جوینی و برادر وی شمس الدین فرزند محمد جوینی (در سال 681 ق) به هزینه خویش ضریح ساختند و بر قبر شریف

حضرت مسلم بن عقیل نصب نمودند و در آن عصر تولیت آستانه با محمد فرزند محمود رازی بود .
پس از به قدرت رسیدن و تاسیس دولت جلایریان ، اویس یکی از سلاطین مقتدر این دولت در 767 ق تعمیراتی در عتبات مقدسه کربلا و نجف به عمل آورد و در این آستانه هم ترمیمات و اصلاحاتی انجام داد .
در سال 1055 ق هم تعمیرات اساسی در این آستانه مبارکه انجام شد و ضریح جهت قبر شریف توسط بانوی جلیله ام آقا خان اهدا گشت که فعلا در انبار حضرت مسلم بن عقیل نگاهداری می گردد و تاریخ انجام آن در قطعه ای سروده شده که متضمن این جمله است : شهید شد مسلم ابن عقیل (برابر با 1055 ق)
در سال 1233 ق این آستانه توسط نواب حافظ محمد بن عبدالحسین خان تعمیر اساسی شد که بر قطعه سنگ مرمر تاریخ بنا و تعمیرات مذکور حک شده و در داخل آستانه نصب گردیده بود ، در موقع تعمیرات سال های اخیر سنگ مذکور را جابه جا کردند ، لذا قسمتی از آن آسیب دید . این سنگ فعلا در انبار آستانه حضرت مسلم نگاهداری می شود ، سپس در سال 1263 ق شیخ محمد حسن صاحب جواهر توسط اموالی که سید حسین فرزند سید دلدار علی آل نقوی از هندوستان ارسال داشته بود تعمیرات اساسی در این آستانه مبارکه به عمل آورد .
در سال های اخیر کوچک بودن این آستانه جهت زائران مرقد مسلم بن عقیل کاملا محسوس بود و از طرفی توسعه آن به این جهت که آثار باستانی را تغییر می داد با مخالفت حکومت عراق مواجه می گشت ، لذا جمعی از شیعیان و متولی این آستانه از آیت الله حکیم که زعامت تامه در سال 1384 ق داشت ، درخواست توسعه و تجدید بنای اساسی و زراندود کردن گنبد آن را نمودند . آیت الله حکیم با این درخواست موافقت کرد و حاج محمد رشاد فرزند ناصر آل مرزه نجفی هزینه آن را تقبل کرد و در سال 1385 ق شروع به ساختمان جدید نمودند و هزینه آن بالغ بر 180 هزار دینار عراقی گردید و اینک این آستانه دارای حرم چهار گوش به مساحت 106 متر مربع و از سه طرف دارای رواق است که رواق جنوبی به قبر مختار بن ابی عبیده ثقفی متصل می گردد و در مقابل حرم یک ایوان بزرگ و بر روی قبر شریف گنبد بزرگی تاسیس گشته که ارتفاع آن از بالای بام حرم آستانه 18 متر و از صحن شریف 29 متر است .
سپس حاج محمد حسین رفیعی بهبهانی از آیت الله حکیم تقاضا نمود که طلاکاری گنبد به وی واگذار گردد و آیت الله حکیم اجابت فرمود و طلاکاری گنبد آستانه در سال 1391 ق به پایان رسید . آنگاه آیت الله حکیم دستور ساختن ضریح نقره ای را داد که هنرمندان اصفهانی در اصفهان مشغول اتمام آن بودند که ایشان در سنه 1390 ق ندای حق را

لبیک گفت و فرزند وی آیت الله سید یوسف حکیم آن را به اتمام رسانید و فعلا بر مرقد سردار اسلام و اولین شهید قیام ابی عبدالله الحسین علیه السلام نصب است . این آستانه یکی از مراکز مهم و زیارتگاه های شیعیان جهان است که امروزه از شکوه و جلال خاصی برخوردار است . (480)

فصل چهارم : حرکت امام حسین علیه السلام از مکه مکرمه به سمت عراق

روز ترویه است . در مکه و مسجد الحرام غلغله و هیاهو به پاست . از انبوهی مرکب از یکصد تا دویست هزار تن حاجیانی که در آن روز انبوه احرام و تلبیه و روز حرکت آنان به جانب منی است و لوله ای برپاست .
سیاسیون با حواشی خود به آن کوی امن و امان آمده و به رفتار امام حسین علیه السلام نظر دارند . اعضای کاروان غم که با حسین علیه السلام آمده اند شاید ساکت نباشند ، چون همه کاروان حسینی از عده ای رجال و شخصیت تشکیل شده است ، 19 تن از آل ابی طالب و 8 تن موالی و حرم و خانواده پیامبر صلی الله علیه و آله که حرکت این کاروان پرهیاهو بویژه در موقع جدایی از خویشان و بستگان در چنین روزی که هشیاران جهان آن روز به مکه آمدند و برای هر یک فامیل هایی است . جدایی اینها در چنین روزی بسیار دشوار است . (481)
ابی الجارود از امام باقر علیه السلام روایت می کند : ابن زبیر به حضرت عرض کرد : چرا در موسم حج خانه خدا را ترک کرده به سوی عراق می روی ؟ امام حسین علیه السلام فرمود : همانا دفن شدنم در کنار فرات محبوب تر است از آن که در جلو کعبه به خاک سپرده شوم . (482)
سیدالشهدا علیه السلام دید اگر در حرم خدا هم باشد خونش را می ریزند لذا فرمود : بهتر است که از این جا خارج بشوم . عبدلله بن عباس و عبیدالله بن زبیر آمدند و مانع رفتن حضرت شدند . حضرت فرمود : جدم به من امر کرده ، باید امر او را اطاعت کنم و بروم . ابن عباس گفت : واحسیناه بعد عبدالله بن عمر آمد و گفت : شما با اهل ضلال صلح کنید که قتل و قتال نباشد . پس فرمود : ای ابا عبدالرحمن ، آیا جریان یحیی بن زکریا را می دانی ؟ بنی اسرائیل از طلوع فجر تا غروب آفتاب هفتاد پیغمبر را به قتل رساندند و باز رفتند در بازار نشستند و به تجارت مشغول شدند مثل این که هیچ کاری نکرده اند . بعد خدا از آنها انتقام گرفت . پس بپرهیزی ای اباعبدالرحمن ، اینها کمک نمی کنند و بی وفا هستند . (483)

حرم را از حرم کردند بیرون
به یوم الترویه محمل ببستند
خواتین اندر آن محمل نشستند
حرم را از حرم کردند بیرون
همه سرگشته اندر دشت هامون
کسانی که عالم را پناهند
برون خر گه زدند از کعبه دل
مهار ناقه بانوی ذیجود

ابر دست طرماح عدی بود
حدی با زنگ اشتر گشت چون جفت
طرماح عدی با آن شتر گفت
همین بانو که در محمل نشسته
دل از قید علایق ها گسسته
مهین دخت امیر المومنین است
حسین فرمانده روی زمین است
مبادا آن که آزارش نمایی
هم آزار دل زارش نمایی
پس از چندی فلک در گردش آمد
چه گویم من زاشترهای عریان (484)

پیام الهی به امام حسین علیه السلام

حسین علیه السلام چهار ماه که در مکه بود چه می شنید و چه می دید ؟ پاسخ این پرسش سهل نیست ، ولی اجمالا جمله این آوازه ها را حسین علیه السلام می گرفت و به دو لب مملو از حکمت به عالم پس می داد و پیاپی فرمان الهی برای نظم جامعه بشر و اجرای نظامنامه الهی در جامعه انسانی به او می رسید و مانعی از اجرای این فرمان های پیاپی نمی دید و حیات و حب حیات را هم بعد از رسیدگی به وضع عمر بشر و خاتمه آن مانع نمی دانست ، بلکه پایان پذیری عمر بشر را موید این مدعا می دید
عمر را ترجمه می کرد و اسراری که از موت و حیات و از خلقت شگفت آمیز بشر می شنید بر آن اسرار پیشین می افزود ، این اسرار نیز او را تشویق می کرد و به فداکاری دعوت می نمود . او را در راه رسیدن به اسلافش ، محمد صلی الله علیه و آله و ابراهیم و اسماعیل و علی و جعفر و حمزه علیهم السلام پیدا می کرد . برای ترجمه این آوازه بویژه آخرین که اسرار وجود بشر و رمز موت و حیات است ، خطابه آتشین و تکان دهنده خط الموت . . . را خواند .
آن فرمان های پیاپی که می رسید و از ناحیه آسمان و زمین در آن منطقه استوایی مانند نسیم حیات بخش می وزید و از شش جهت به هم آمیخته به گوش شنونده می ریخت ، عملا اجرا کرد . و برای اجرا آن خطبه را خواند و بامدادان کوچ کرد . (485)

گردیم دور یار چو پروانه گرد شمع
در ره دوست کشته شدن آرزوی ماست
دشمن اگر چه تشنه به خون گلوی ماست
گردیم دور یار چو پروانه گرد شمع
چون سوختن در آتش عشق آرزوی ماست
از جان گذشته ایم و به جانان رسیده ایم
در راه وصل این تن خاکی عدوی ماست
خاموش گشته ایم و فراموش کی شویم
پس این قدر که همه جا گفت و گوی ماست
ما را طواف کعبه به جز دور یار نیست
کز هر طرف رویم خدا رو به روی ماست
هر جا که هست روی زمین ارغوان سرخ
آبش ز خون ما گلش از خاک کوی ماست
گر بسته اند مردم ظالم زبان خلق
غم نیست چون که غالب دلها به کوی ماست

امام حسین علیه السلام از مدینه به مکه و از مکه به عراق عازم بود . مکرر خبر شهادت خود و یاران را به اصحاب می گفت . وقتی به منزل ذوحسم رسیدند این خطبه را بیان فرمود :
الا ترون ان الحق لا یعمل به وان الباطل لا یتناهی عنه ، لیرغب المومن فی لقاء الله محقا ، فانی لا اری الموت الا سعاده و الحیاه مع الظالمین الا برما
آیا نمی بینید حق را که بدان عمل نمی شود ، و باطل را که از آن کسی باز نمی ایستد و پذیرای نهی نمی شود . باید مومن دیدار خدا را برگزیند ، چه من مرگ را جز شهادت و زندگی نمی بینیم . و اکنون مرگ را جز سعادت و کامیابی و زندگی با ستمگران را جز سختی و رنج نامتناهی نمی دانم . (486)
امام علیه السلام با این بیان آتشین ، شهادت در راه خدا را به منظور ریشه کن ساختن حکومت خود مختاری را به همه اعلام فرمود . ایشان می بینند جز با کشته شدن خویش ، حکومت ظالمه از بین نمی رود .

هوای نینوا

شیعیان دیگر هوای نینوا دارد حسین
روی دل با کاروان کربلا دارد حسین
از حریم کعبه جدش به اشکی شست دست
مروه پشت سر نهاد اما صفا دارد حسین
می برد در کربلا هفتاد و دو ذبح عظیم
بیش از این ها حرمت کوی منا دارد حسین
پیش رو راه دیار نیستی کافی اش نیست
اشک و آه عالمی هم در قفا دارد حسین
بس که محمل ها رود منزل به منزل با شتاب
کس نمی داند عروسی یا عزا دارد حسین
رخت و دیباج حرم چون گل به تاراجش برند
تا به جائی که کفن از بوریا دارد حسین
بردن اهل حرم دستور بود و سر غیب
و رنه این بی حرمتی ها کی روا دارد حسین
سروران پروانگان شمع رخسارش ولی
چون سحر روشن که سر از تن جدا دارد حسین
سر به راه دل نهاده راه پیمای عراق
می نماید خود که عهدی با خدا دارد حسین
او وفای عهد را با سرکند سودا ولی
خون به دل از کوفیان بی وفا دارد حسین
دشمنانش بی امان و دوستانش بی وفا
با کدامین سر کند مشکل دو تا دارد حسین
سیرت آل علی با سرنوشت کربلاست
هر زمان از ما یکی صورت نما دارد حسین
آب خود با دشمنان تشنه قسمت می کند
عزت و آزادگی بین تا کجا دارد حسین
دشمنش هم آب می بندد به روی اهل بیت
داوری بین با چه قوم بی حیا دارد حسین
بعد از این اش صحنه ها و پرده ها اشکست و خون
دل تماشا کن چه رنگین پرده ها دارد حسین
ساز عشق است و به دل هر زخم پیکان زخمه ای
گوش کن عالم پر از شور و نوا دارد حسین
دست آخر کز همه بیگانه شد دیدم هنوز

با لب خنجر نگاه آشنا دارد حسین
شمر گوید گوش کردم تا چه خواهد از خدای
جای نفرین هم به لب دیدم دعا دارد حسین
اشک خونین گو بیا بنشین به چشم شهریار
کاندرین گوشه عزای بی ریا دارد حسین

حرکت دسته جمعی ابا عبدالله الحسین علیه السلام با عیالات و اطفال صغیر خود دلیل کامل است که آن حضرت به قصد ریاست و خلافت ظاهری و غلبه بر خصم نیامده و اگر چنین قصدی داشت قطعنا به سمت یمن می رفت که همه از دوستان خود و پدر بزرگوارش و ثابت قدم در ارادت بودند . آن جا را مرکز کار قرار داده آن گاه با تجهیزات کامل حمله خود را شروع می نمود . چنان که اقوام و دوستان و برادران این پیشنهاد را به آن حضرت نمودند و جواب یاس شنیدند ، چه آن که از هدف و مقصد اصلی آن حضرت خبر نداشتند . (487)

الذین اخرجوا من دیار هم بغیر حق الا ان یقو لو ربنا الله . . (488)

آن مومنانی که (به ظلم کفار) به ناحق از خانه هایشان آواره شدند و جز آن که می گفتند : پروردگار ما خدای یکتاست ، جز حق گویی جرم دیگری نداشتند ، و اگر خدا رخصت جنگ ندهد و دفع شر بعضی از مردم را به بعضی دیگر نکند همانا صومعه ها و دیرها و مساجدی که در آن نماز و ذکر خدا بسیار می شود همه خراب و ویران می شد . و هرکس خدا را یاری کند البته خدا او را یاری خواهد کرد که خدا را منتهای اقتدار و توانایی است .

در تفسیر علی بن ابراهیم گفته شده است :

این آیه در شان علی علیه السلام و حمزه و جعفر نازل شده است . و در حسین بن علی علیه السلام جاری گردید که حسین بن علی را از مکان خود بدون جهت خارج کردند . (489)

و قال ابو جعفر علیه السلام : نزلت فی المهاجرین و جرت فی آل محمد علیهم السلام . (490)

خطبه حرکت از مکه

الحمد لله ماشاء الله و لا قوه الا بالله و صلی الله علی رسوله ، خط الموت علی ولد آدم مخط القلاده علی جید الفتاه و ما اولهنی الی اسلافی فی اشتیاق یعقوب الی یوسف ، و خیر لی مصرع انا لاقیه ، کانی باوصالی تتقطعها عسلان الفلوات بین النواویس و کربلا فیملان منی اکراشا جوفا و اجریه سغبا ، لا محیص عن یوم خط بالقلم ، رضی الله رضانا اهل البیت نصبر علی بلائه و یوفینا اجر الصابرین ، لن تشذ عن رسول الله لحمته و هی مجموعه له فی حظیره القدس تقر بهم عینه و ینجز بهم وعده ، من کان باذلا فینا مهجته و موطنا علی لقاء الله نفسه فلیر حل معنا فانی راحل مصبحا ان شاء الله تعالی . (491)

سپاس مر خدای است ، و مشیت از آن اوست و هیچ قدرتی جز به او و به وسیله او نیست . مرگ بر فرزندان آدم خط زیبایی است مانند گردن بند بر گردن و سینه دوشیزه جوان . چقدر من واله نیاکان گذشته خود هستم ، چون اشتیاق یعقوب به یوسف . برای من قتلگاهی برگزیده شده که به ملاقات آن شتابانم . گویا می نگرم که بندهای اعضای مرا گرگان حریص بیابان های میان نواویس و کربلا قطعه قطعه می کنند و شکم های گرسنه و تهی خود را از پاره های تن من پر می کنند . همان گرگ های حریص و گرسنه آدم نما از روزی که قلم تقدیر سرنوشت کرده . جز این چاره ای نیست . خشنودی ما اهل بیت همان خشنودی خداوند است . گرفتاری ها و امتحانات خدایی صبر می کنم . او به ما پاداش کامل صابران را خواهد داد . تار و پود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله از او جدا و دور نخواهد ماند . تار و پود و رشته های پراکنده پیغمبر جمع آوری شده در پیشگاه قدس الهی همه پیوسته و جمع خواهد شد ، چشمان پیغمبر صلی الله علیه و آله به آنها روشن و وعده های او بر آنها منجز می شود . هشیار باشید ، هرکس در میان ما و در راه ما و مقصدمان خون دل خود را رایگان بخشد ، و برای ملاقات خداوند توطین نفس می نماید ، با ما کوچ کند ، چه من همین بامداد کوچ خواهم کرد ان شاء الله . (492)

ز شوق دوست چنان دست و پای خود گم کرد
حسین کنار فرات آمد و تبسم کرد
لبی که خنده شادی نکرد در همه عمر
به زیر خنجر شمر لعین تبسم کرد
حاج میرزا فتاح شهیدی

دنباله خطبه خط الموت

من کان فینا باذلا مهجته

معنای این جمله این است که در هر زمانی با وسایل مختلف می شود از دین خدا و از حق مردم و از سعادت جامعه اسلامی دفاع کرد . می شود در راه خدا بذل مال کرد ، می شود در راه خدا سخن گفت و با سخنان سودمند و آموزنده مردم را به راه آورد ، می شود در راه خدا کتاب نوشت و با آن مردم را به راه حق و حقیقت نزدیک تر ساخت و بر بصیرت دینی و اخلاقی ایشان افزود . اما امام با این جمله اعلام کرد که امروز روزی نیست که کمک های مالی و مساعدت های قلمی و خیر خواهی های زبانی بتواند مشکل اسلام را حل کند و کار به جایی رسیده که جز شهادت و جز جان بازی و جز فداکاری هیچ امری نمی تواند جلو فساد را بگیرد ، و مبانی آن را بر هم بریزد و زیر و رو کند . کسی در فکر نباشد حال که امام حسین علیه السلام می خواند در راه خدا قدمی بردارد من هم پنجاه تومان می دهم . یا این که عبیدالله بن حر جعفی در جواب دعوت امام بگوید : من هم یک اسب نیرومند پر تاخت و تاز می دهم . دیگری هم بگوید : من هم پنج شمشیر و هفت زره و چهار نیزه نذر امام می کنم . حسین بن علی علیه السلام نه شمشیر می خواهد نه نیزه ، نه اسب می خواهد و نه پول . فقط اگر کسی آن هم از روی صفا و حسن نیت جان خود را در راه وی دریغ ندارد می پذیرد . هرکس حاضر است جان خود را در راه خدا به او دهد و هر کسی آمادگی دارد که بر خدای متعال وارد شود ، می تواند همسفر ما باشد . من بامداد فردا اگر خدا بخواهد حرکت می کنم

عجیب است که با همه تاکید امام ، بسیاری از مردمان کم سعاد که مساعد بودن اوضاع آنها را فریب داده بود ، با امام علیه السلام همراه شدند و شاید بیشترشان تا روزی که خبر شهادت مسلم علیه السلام رسید همراه امام ماندند . اما انصاف این است که انی مردم از همان اول همراه امامی می رفتند که خلیفه می شود و کارها به دست وی سپرده خواهد شد ، نه امامی که برای فداکاری و شهادت می رود و روزی آب را هم به وی او خواهند بست و روزی هم همراهان او به افتخار شهادت خواهند رسید .

ما ز کعبه رو به سوی کربلا خواهیم کرد
کربلا را کعبه اهل ولا خواهیم کرد
از منای کعبه گر امروز رخ بر تافتیم
وعده گاه کربلا را چون منا خواهیم کرد
گر وداع از زمزم و رکن و صفا بنموده ایم
کربلا را رکن ایمان از صفا خواهیم کرد
تا که بشناسد مخلوق جهان خالق را
خویش را آئینه ایزدنما خواهیم کرد
از پی درمان درد جهل ابنای بشر
نینوای خویش را دار الشفا خواهیم کرد
از پی آزادی نوع بشر تا روز حشر
پرچم آزاد مردی را به پا خواهیم کرد
خویش را در آتش کرب و بلا می افکنیم
کربلا را وادی کرب و بلا خواهیم کرد
ما ز صدق دل ز خون دل وضو خواهیم ساخت
سجده بر درگا ذات کبریا خواهیم کرد
انقلاب مذهبی تا در جهان آید پدید
از ندای حق جهان را پر صدا خواهیم کرد
بر نوای قل هو الله احد در نای حق
در زمین نینوا چون نینوا خواهیم کرد
با فنای خویشتن اندر راه ابقای دین
دین خود را در ره یزدان ادا خواهیم کرد
(سر ویا) تا کعبه دل در جهان بنیان کنیم
ما ز کعبه رو به سوی کربلا خواهیم کرد

از ابن عباس نقل شده که می گوید : دیدم پیش از آن که امام حسین علیه السلام از مکه به سوی عراق حرکت کند ، دست جبرئیل در دست او بود و در کعبه ایستاده بود . جبرئیل مردم را به بیعت آن حضرت دعوت می کرد و ندا در می داد که :

هلموا الی بیعه الله بشتابید ای مردم به سوی بیعت خدا (494)

سعادت دو جهان نصیب زهیر شد

مردی از بنی فزاره می گوید : آن گاه که حسین بن علی علیه السلام از مکه به سوی عراق می رفت ، من نیز با زهیر بن قین بجلی از مکه بازگشته به طرف عراق می رفتیم ، اما هیچ وقت دوست نداشتیم در بین

راه ، یا آن جا که او منزل می گزیند با او برخورد کنیم . در هر جا که او فرود می آمد ما از آن جا حرکت می کردیم و هر جا که او حرکت می کرد ما فرود می آمدیم . ولی در عین این که مراقب بودیم چنان پیش آمد کرد که در یکی از منازل به ناچار با او فرود آمدیم . او در گوشه ای چادر زد و ما نیز در کناری مشغول غذا خوردن بودیم که ناگاه مردی آمد و سلام کرد و گفت : زهیر ، حسین بن علی علیه السلام تو را می خواهد .
شنیدن این جمله که حسین بن علی تو را احضار کرده ، چنان ما را لرزاند و ناراحت کرد که نزدیک بود لقمه در دهان ما گیر کند ! دست از غذا خوردن کشیدیم و همه در بحر تفکر فرو رفتیم که حسین را با زهیر چه کار است ؟ زهیر می خواست پاسخ رد بدهد . ناگهان دلهم دختر عمرو که همسر زهیر بود به او گفت : فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله کسی به دنبال تو فرستاده ، تو را می خواهد ، تو از رفتن نزد او ابا می کنی ! سبحان الله چه مانعی دارد به نزدش بروی و به سخنانش گوش فرا دهی تا ببینی چه می گوید آن گاه باز آیی ؟
گفتار این زن کار خود را کرد و چنان در روحیه و روان شوهرش تصرف کرد که مس وجودش را تبدیل به زر سرخ نمود و تا همیشه نامش را در جریده عالم به دوام ثبت کرد .
خلاصه ، زهیر تحت تاثیر سخنان همسرش قرار گرفت ، نزد امام حسین علیه السلام رفت و اندکی پس از آن بازگشت ، اما با چهره ای ارغوانی که آثار شادی و سرور از آن هویدا بود . بازگشت درحالی که تغییر ماهیت داده در وجود او فنا شده بود . همه چیز را جز او کنار گذاشت

نیست ما را به جز از وصل تو در سر هوسی
گلعذاری ز گلستان جهان ما را بس
زین چمن سایه آن سرو روان ما را بس
من و هم صحبتی اهل ریا دورم باد
از گرانان جهان رطل گران ما را بس
یار با ماست چه حاجت که زیادت طلبیم
دولت صحبت آن مونس جان ما را بس
نیست ما را به جز از وصل تو در سر هوسی
این تجارت ز متاع دو جهان ما را بس
از در خویش خدا را به بهشتم مفرست
که سر کوی تو از کون و مکان ما را بس

دستور داد خیمه های ما را به خیمه های حسین بن علی ملحق کنند . بدین وسیله به مصداق آیه کریمه :
الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور (495)

از ظلمات و تاریکی های این زندگی سراسر تیره و بدبختی رهید و در جهانی سراسر نور و روشنی آرمید . (496)

زینهار مپندارید که من در این گفته مبالغه می کنم ، هرگز ، زیرا اگر به بعضی خصوصیات سفر حضرت دقت کنی شواهد محکمی بر این ادعای ما پیدا می کنی از جمله کمی در قضیه حر نظر کن که همه کتاب های مقتل و معتمدترین تاریخ ها نوشته اند که هنگامی که امام حسین علیه السلام در بیابان بی آب و علف با حر ملاقات کرد در حالی که او و یارانش از تشنگی بی حال و بی جان شده بودند و عده آنها به هزار سوار و هزار اسب می رسید . امام حسین علیه السلام به جوانانش فرمود : قوم او را سیراب کنید و آب ها را پایین بیاورید و اسب ها را آب بپاشید و یاران امام حسین علیه السلام جام ها و کاسه ها از آب پر می کردند و جلو اسبی می گرفتند و همین که سه چهار جرعه می خورد و سیر می شد بر می داشتند و جلو اسبی دیگر می گذاشتند تا این که همه اسب ها سیراب شدند . اکنون با دقت و هوش بیندیش و بر تعجب بیفزای و بدان که مراتب رحم و مهر و شفقت و دلسوزی و عاطفه و نازک دلی حضرت تا چه اندازه بود . در حالی که این قومی که سیراب کرد از دشمنان وی به شمار می آمدند و از طرف ابن زیاد آمده بودند که وی را دستگیر کنند . حتی در میان اینان شخصی به نام (497) علی بن طعان المحاربی عراقی بود که طرز آب خوردن از آب خوری ندانست و نفهمید که دهن آب خوری را چسان کج کند که نریزد و هنگامی که آب می خورد آب از گوشه لب ها لباسش می ریخت و حضرت با آن همه جلالت از اسب پیاده شد و آب خوری را با دست مبارک کج نگاهداشت تا این که وی را سیراب کرد . و دیگر بیندیش در صحرای بی آب و علف و خشک و بایر و ریگزاری که آب به قیمت طلا و بلکه به قیمت جان به دست نیاید ، گاهی دو سه روز اصلا آب پیدا نشود ، این چه سخاوتی و این چه روح بزرگ و این چه آقایی است که دشمن نیز از آن برخوردار می شود . و باز فکر کن که موکب امام حسین علیه السلام چه دستگاه سلطانی و چه اندازه وسیع بود که از آب آن هزار نفر سوار و هزار اسب سیراب شدند و هم چنین اشخاص و یاران و اولاد و خانواده خود حضرت حداقل به هزار نفر بالغ می شدند و باز اسبانی که اثاثیه و متاع و آنچه با آنها بود از دیگ و کاسه و طاس و جام و رختخواب و غیره را حمل می کردند ، جز شتران ، به هزار اسب می رسید . بنابراین اگر همه آنها که در این موکب لازم بود از آب استفاده کنند روی هم حساب کنیم ، دست کم به پنج هزار نفر می رسید جز آب احتیاطی که حر و یارانش و اسبانش از آن سیراب شدند .

سخنرانی امام حسین علیه السلام برای سپاه حر

به نقل ابی مخنف از عقبه بن ابی عیزار این خطبه را در بیضه برای اصحاب خویش و سپاه حر خواند : بعد از حمد و ثنا خدا فرمود :
ایها الناس ! ان رسول الله قال : من رای سلطانا جائرا مستحلا لحرام الله ناکثا عهده مخالفا لسنه رسول الله یعمل فی عباد الله بالاثم و العدوان فلم یغیر علیه بفعل و لا قول ، کان حقا علی الله ان یدخله مدخله ، الا و ان هولاء قد لزموا طاعه الشیطان و ترکوا طاعه الرحمن و اظهروار الفساد و عطلوا الحدود و استاثروا بالفی و احلوا حرام الله و حرموا حلاله و انا احق من غیره . . . (498)
در این خطبه امام علیه السلام مسوولیت مسلمانان را در برابر آن همه منکرات و علت قیام خویش را اعلام کرد و فرمود :
ای مردم ، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : هرکس ببیند سلطان ستمکاری را که حرام خدا را حلال قرار دهد و عهد خدا را بشکند و مخالف سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله باشد و در میان بندگان خدا گناه کار و ستم کار باشد ، پس به عمل و گفتاری بر او انکار نکند ، سزاوار است بر خدا او را بر جایگاهی که برای عذاب او مقرر شده وارد سازد . آگاه باشید که این مردم ملازم طاعت شیطان شده و اطاعت خدا را ترک کرده و فساد را آشکار و حدود را تعطیل و بیت المال را به خود اختصاص داده و حلال خدا را حرام و حرام او را حلال ساخته اند و من سزاوارتر کسی هستم که بر آنان انکار کند شرایط امر به معروف را (499)

فصل پنجم : ورود امام حسین علیه السلام به کربلا

ورود امام حسین علیه السلام به کربلا

امام حسین علیه السلام به زمین کربلا وارد شد و چون به آن زمین رسید ، پرسید : این زمین چه نام دارد ؟ گفتند : کربلا . چون نام کربلا شنید گفت : اللهم انی اعوذبک من الکرب و البلاء
پس فرمود : این وضع کرب و بلا و محل محنت و غم است ، فرود آیید که این جا منزل و محل و خیام ماست . این زمین جای ریختن خون ماست و قبرهای ما در این مکان واقع خواهد شد . خبر داد مرا جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله به اینها . پس در آن جا فرود آمدند . (500)
حسین علیه السلام به آرامگاه همیشگی خود وارد شد ، آن جا که خدا برایش قرار داده ، آن جا که بوی حق و حقیقت و فداکاری می آید .
بار بگشایید که اینجا کربلاست
آب و خاکش با دل و جان آشناست
السلام ای سرزمین کربلا
السلام ای منزل نور خدا
السلام ای وادی دلجوی عشق
وه چه خوش می آید اینجا بوی عشق
السلام ای خیمه گاه خواهرم
قتلگاه جانگداز اکبرم
کربلا گهواره اصغر تویی
مقتل عباس مه پیکر تویی
آمدم آغوش خود را باز کن
بستر مهمان خود را ساز کن
آمدم با شهپر جان آمدم
آمدم اما چو طوفان آمدم

ورود شهید کربلا به کربلا

امام حسین علیه السلام در روز دوم محرم به زمین کربلا که رسید ناگاه اسبش از حرکت باز ایستاد و حرکت نکرد . تا هفت یا هشت اسب عوض کرد ، هیچ کدام قدم برنداشتند . فرمود : این زمین چه نام دارد ؟ عرض شد : غاضریه فرمود : نام دیگری هم دارد ؟ گفتند : نینوا . فرمود : اسم دیگری ندارد ؟ عرض کردند : شاطی الفرات . فرمود : نام دیگری ندارد ؟ گفتند : کربلا . آه سردی کشید و فرمود : این زمین اندوه و بلاست ، فرود آیید ، این جا خوابگاه شتران ماست و محل ریختن خون ماست و در این جا حرمت ما هتک می شود و در این جا قبور ما زیارتگاه می شود و این همان جاست که جدم به من خبر داده است . (501)
روز پنج شنبه دوم ماه محرم (502) سال 61 هجری امام حسین علیه السلام در یکی از نواحی نینوا به نام کربلا فرود آمد . روز بعد عمر بن سعد بن ابی وقاص زهری با چهار هزار نفر از کوفه رسید و در مقابل امام جای گرفت . عمر بن سعد از قریش و از طایفه بنی زهره بن کلاب و خویش نزدیک حضرت آمنه مادر بزرگوار رسول خدا بود . پدرش سعد بن ابی وقاص از پنج نفری است که در آغاز بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله بوسیله آشنایی با ابی ابکر به دین اسلام در آمدند و نام او در تاریخ اسلام و فتوحات اسلامی پر آوازه است .
عمر بن سعد کسی نزد امام علیه السلام فرستاد که چرا به عراق آمده اید ؟ امام در جواب فرمود : عراقیان خود مرا با نوشتن نامه خوانده اند اکنون اگر از آمدن من کراهت دارید به همان حجاز باز می گردم . ابن سعد نامه ای به ابن زیاد نوشت و آنچه را امام فرموده بود گزارش داد . ابن زیاد گفت : اکنون که چنگال های ما به سوی او بند شده است ، امید نجات و بازگشتن به حجاز دارد . دیگر گذشت و راهی برای وی باقی نمانده است . آنگاه به ابن سعدنوشد نامه ات راخواندم آنچه نوشته بودی فهمیدم از حسین بن علی علیهماالسلام بخواه که خود و همه همراهانش برای یزید بیعت کنند و آنگاه که بیعت به انجام رسید ، ما هرچه خواستیم نظر خواهیم داد . سپس نامه دیگری از ابن زیاد رسید که آب را به روی حسین و یاران وی ببند تا قطره ای از آن را ننوشند ، و عمر بی درنگ عمرو بن حجاج را به فرماندهی چهار هزار سوار فرستاد که میان ابا عبدالله و آب فرات حایل شدند و راه آب را بر امام و اصحابش بستند و این پیش آمد و سه روز پیش از شهادت امام روی داد . امام علیه السلام از ابن سعد خواست که با وی ملاقات کند و شبانه در میان دو سپاه ملاقات کردند و مدتی باهم سخن گفتند . چون عمر بن سعد به اردوگاه خود بازگشت و نامه به ابن

زیاد نوشت که خدا آتش جنگ را خاموش کرد و با هم توافق کردیم و امر امت به خیر و صلاح برگزار شد ، اکنون حسین بن علی آماده است که به حجاز برود و به یکی از مرزهای اسلامی روانه شود و آنگاه جمله ای را به عنوان دروغ مصلحت آمیز برای رام کردن ابن زیاد نوشت . با رسیدن این نامه ابن زیاد نرم شد و تحت تاثیر پیشنهادهای ابن سعد قرار گرفت . اما شمر بن ذی الجوشن که حاضر بود گفت : اشتباه می کنی ، این فرصت را غنیمت شمار و دست از حسین بن علی که اکنون بر وی دست یافته ای بر مدار که دیگر چنین فرصتی به دست نخواهی آورد . ابن زیاد گفت : راست می گویی ، پس خودت رهسپار کربلا باش و این نامه را به ابن سعد برسان که حسین و یارانش بدون شرط و تسلیم شوند . آنگاه ایشان را به کوفه فرستاده و گرنه با ایشان بجنگد و اگر هم ابن سعد زیر بار نرفت و حاضر نشد با حسین بن علی بجنگد ، تو خود فرمانده سپاه باش و گردن او را بزن و سرش را برای من بفرست .
آنگاه به ابن سعد نوشت : من تو را نفرستادم که با حسین بن علی مدارا کنی و نزد من از وی شفاعت کنی ، و راه سلامت و زندگی او را هموار سازی . اکنون ببین اگر خود و یارانش تسلیم شدند آنها را نزد من بفرست ، و اگر امتناع کردند بر آنها حمله کن تا آنان را بکشی و بدن ها را مثله کنی (یعنی گوش و بینی ببری) ، چه ایشان سزاوار این کار هستند .
اگر حسین بن علی کشته شد سینه و پشت او را پایمال سم ستوران کن که او مردی ستمگر و ماجراجو و حق ناشناس است ، و مقصودم از این کار آن نیست که پس از مرگ صدمه ای به او می رسد ، اما عهد کرده ام که او را بکشم و لگد کوب اسب ها کنم . اکنون اگر به آنچه دستور دادم عمل کردیتو را پاداش می دهم و اگر به این کارها تن ندادی از کار ما و سپاه ما برکنار باش و لشکریان را به شمر بن ذی الجوشن واگذار که به ما وی دستور داده ایم . (503)

امام حسین علیه السلام وارد کربلا می شود

موکب شاه فلک فر در زمین نینوا
چون فرود آمد تجلی الله فی وادی طوی
تا که خرگاه امامت شد در آنجا استوار
آسمان زد کوس الرحمن علی العرش استوی
گرچه شد ملک عراق از مقدمش رشک حجاز
لیک ز آهنگ حسینی شد پر از شور و نوا
کای دریغا این سلیمان را بساط سلطنت
می رود بر بام و کام اهرمن گردد روا
کعبه اسلام را اینجا شود ارکان خراب
قبله توحید را از هم فرو ریزد قوا
رایت گردون دون در این زمین گردد نگون
چون بیفتد از کف ماه بنی هاشم لوا
باز خواهد شد نمایان صورت شق القمر
باز خواهد شد هویدا معنی نجم هوا
سروها در این چمن از بیخ و بن گردد قلم
شاخ های گل در این گلزار بی برگ و نوا
خاک این وادی بیامیزد بسی با خون پاک
تا که گردد خاک پاکش دردمندان را دوا
در کنار آب مهمان جان سپارد تشنه لب
آن چنان کز دود آهش تیره گون گردد هوا
خون روان گردد چه نیل از چشمه چشم فرات
از فغان کودکان تشنه کام نینوا
کاروان غم رود منزل به منزل تا به شام
صبح روه شاه روی نی دلیل و پیشوا
بر سر نی سرپرست بانوان خود بود
ماه روی شاه چون خورشید خط استوا
زیر زنجیر ستم سر حلقه اهل کرم
دست گیر خصم گردد دست گیر ما سوا
دیوان کمپانی

الشهر الحرام و الحرمات قصاص فمن اعتدی علیکم فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم و اتقوا الله و اعلموا ان الله مع المتقین . (504)
در میان ماههای قمری در آداب عربی چهار ماه حرام بوده که در آن به رسم ملی حتی در جاهلیت جنگ و خونریزی حرام و پیکار در آن را یکنوع جنگ ملی می شناختند و هر قبیله ای هم که با هم جنگ داشتند مانند اوس و خزرج که 120 سال با هم نزاع و پیکار می کردند در این چهار ماه متارکه می شد .
محرم الحرام که ماه اول سال قمری است از آن اشهر حرم بود و در عرب علاوه بر زمان مکان حرام هم بود که جنگ در آن حرام شناخته شده بود مانند مسجد الحرام که آنجا شهر بلا دفاع و مرگز امن و امان برای هر قبیله بود .
اسلام هم که یک دین اجتماعی بود هر ادب و آداب و سنن ملی که مخالف با عقل و شرع نبود حفظ می کرد و در اسلام هم ماه حرام و مسجد الحرام محرم و مورد احترام تمام قبایل بود جز آنکه بنی امیه چون بر کرسی ریاست نشستند نه تنها آداب و سنن دین اسلام را محو کردند بلکه آداب و رسوم ملی عرب را هم زیر پا گذاشتند و لذا مورخین عرب آنها را نژاد عرب نمی شناسند و از جنایات اجتماعی که حزب اموی کرد این بود که به ناموس اجتماع عرب دست تعدی دراز کرد و آداب آنها را از بین برد ، زیاد را برادر خواند و در مکه سی نفر را فرستاد با شمشیر زیر لباس احرام در خانه خدا امام حسین علیه السلام را دستگیر کنند و شهید نمایند و چون آنجا موفق نشد در ماه محرم الحرام که مورد احترام همه عرب بود حسین بن علی علیه السلام را محصور و محاصره کرد و شهید نمود و روز عاشورا را به وجود آورد و امام حسین علیه السلام در عاشورا دفاع کرد نه جنگ .

سلطنت جاوید

بیا که موکب سلطان دین هویدا شد
بیا که قافله سالار عشق پیدا شد
بیا که پرچم قرآن به اهتزاز آمد
بیا که خیمه سلطان عشق برپا شد
ز آسمان ولایت ستاره ای بدمید
که ماه مجلس و خورشید عالم آرا شد
زبوستان رسالت شکفت لاله رخی
که خرم از گل رویش فضای دنیا شد
رسیده مژده که روشن حرمسرای علی
ز آفتاب جمال عزیز زهرا شد
عجب مدار جهانی اگر بر او شیداست
هر آن که وصف جمالش شنید شیداست
به رادمردی و مردانگی و جانبازی
حسین رهبر آزادگان دنیا شد
چو بود عاشق و سودای دوست در سر داشت
رسید بر سر بازار و گرم سودا شد
نهاده چهره گلگون به خاک و سر به سجود
سری که مظهر آیات ذات یکتا شد
حسین از پی حق رفت و سر فراز آمد
یزید جانب باطل گرفت و رسوا شد
حسین سلطنتش استوار ماند ولی
یزید بارگهش سرنگون و یغما شد
ز آبیاری خون حسین و یارانش
نهال دین خدا خرم و مصفا شد
حسین تن به مذلت نداد و عزت یافت
به فرق تاج شهادت نهاد و مولا شد
گرفت خامه رسا تا سرآید اوصافش
خجل چو قطره ناچیز پیش دریا شد

محرم الحرام

امام رضا علیه السلام فرمود : محرم ماهی است که مردم جاهلیت جنگ را در آن حرام می دانسد اماخون ما در آن ماه حلال شمرده شد و حرمت ما هتک شد ، و فرزندان و زنان ما اسیر شدند و آتش در خیام ما افروخته گشت و هر چه در آنها بود به تاراج رفت و حرمت رسول خدا صلی الله علیه و آله را درباره ما مراعات نکردند . روز کشته شدن حسین علیه السلام چشمان ما را آزرده کرد و اشک های ما را روان ساخت . عزیز ما در زمین کربلا خوار شد و اندوه و بلا نصیب ما گشت تا روز معین . پس گریه کنندگان باید بر حسین علیه السلام گریه کنند برای آن که گریه بر او گناهان بزرگ را می ریزد . و آنگاه گفت : چون ماه محرم می شد ، پدرم را خندان نمی دیدند تا ده روز می گذشت و چون روز دهم می شد آن روز مصیبت و اندوه و گریه او بود و می گفت این روزی است که حسین علیه السلام در آن روز در این جا فرصت توضیح حوادث فراوان و غم انگیز و عبرت آموز کربلای حسینی نیست . به همین کفایت می کنیم که تقویمی از قیامت عشق و جدولی از حماسه حسینی را ترسیم کرده باشیم و بس ، حال این شما و این هم تقویم تولد تاریخ :

عنوان واقعه تاریخ واقعه

1 . بیعت خواستن ولید از امام علیه السلام برای یزید جمعه 27 رجب ، 60 هق
2 . ملاقات دوم (بین امام علیه السلام و ولید) شنبه 28 رجب ، 60 هجری قمری
3 . خروج از مدینه شب یکشنبه ، 28 رجب ، 60 هجری قمری
4 . ورود به مکه شب جمعه ، سوم شعبان ، 60 هجری قمری
5 . مدت توقف امام در مکه (شعبان ، رمضان ، شوال ذوالقعده تا هشتم ذی الحجه ، 60 هجری قمری) یعنی چهار ماه و پنج روز
6 . رسیدن نخستین نامه اهل کوفه چهارشنبه ، 10 رمضان ، 60 هجری قمری
7 . خروج مسلم بن عقیل از مکه به سوی کوفه دوشنبه ، 15 رمضان ، 60 هجری قمری
8 . ورود سفیر عاشورا ، مسلم بن عقیل به کوفه سه شنبه ، 5 شوال ، 60 هجری قمری
9 . شهادت حضرت مسلم بن عقیل درکوفه سه شنبه ، 8 ذی الحجه ، 60 هجری قمری
10 . خروج امام حسین علیه السلام از شهر مکه سه شنبه ، 8 ذی الحجه ، 60 هجری قمری یعنی درست همان روزی که مسلم ابن عقیل در کوفه شهید شد .
11 . ورود امام حسین علیه السلام به صحرای کربلا پنجشنبه ، 2 محرم ، 61 هجری قمری یعنی کاروان شهادت از مکه تا کربلا 23 روز در راه بوده است .
12 . رسیدن عمر بن سعد به کربلا جمعه سوم محرم ، 61 هجری قمری
13 . مذاکرات میان امام علیه السلام و عمر بن سعد از سوم تا ششم محرم 61 هجری قمری
14 . بسته شدن راه فرات توسط لشکر عمر بن سعد سه شنبه 7 محرم 61 هجری قمری
15 . نخستین حمله لشگریان عمر سعد به لشگر امام علیه السلام پنجشنبه 9 محرم 61 هجری قمری
16 . روز جنگ و شهادت (عاشورا) جمعه ، 10 محرم 61 هجری قمری
17 . شهادت بیش از پنجاه تن از انصار الله و اصحاب امام حسین علیه السلام جمعه 10 محرم ، 61 هجری قمری پیش از ظهر
18 . شهادت بقیه اصحاب و همه بنی هاشم جمعه ، 10 محرم 61 هجری

قمری بعد از ظهر .
19 . شهادت امام حسین علیه السلام جمعه 10 محرم 61 هجری قمری وقت غروب
20 . کوچ دادن عترت پیامبر صلی الله علیه و آله از کربلا شنبه بعد از ظهر ، 11 محرم 61 هجری قمری (505)
21 . تدفین آفتاب و آلاله ها 12 محرم 61 هجری قمری
22 . زیارت جابربن عبدالله انصاری از اصحاب بزرگ رسول خدا صلی الله علیه و آله و دوستش عطیه ، از علما و مفسران بزرگ اسلام 20 صفر ، 61 هجری قمری (اولین اربعین) (506)
23 . زیارت خاندان رسالت و ولایت 20 صفر 62 ق (دومین اربعین) (507)
24 . قیام و زیارت دستجمعی توابین شب جمعه 25 ربیع الاخر 65 ق
بزرگ شهیدانی که از اسم اعظم تک تکشان ، آسمان آسمان حماسه و غیرت می بارد و هریک به تنهایی عالمی از علو و عشق جهانی از جدیت و جهاد ، دنیایی از رشادت و آزادی می باشند .
اگر کربلا ، قرآن سرخ و کتاب تکوینی خداوند کریم است - کتابی که حروف حماسی آن ، با خون خدا ، ابوالشهدا نوشته شده است - شهدای کربلا نیز هریک سوره سرخی از آن قرآن و آیت بزرگی از آن آسمان الهی هستند .
همانان که خود حضرت سید الشهدا علیه السلام در حقشان فرمود : (508)
فانی لا اعلم اصحابا اوفی و لا خیرا من اصحابی . . .
من اصحابی بهتر از اصحاب خویش و یارانی با وفاتر از یاران خودم نمی شناسم .
و این فخر فخیم و افتخار عظیم آنان را بس که حضرت مهدی موعود علیه السلام ، قطب دایره وجود ، نام آنها به بزرگی و ستایش ذکر می کند و با ذکر اسم هر یک به او سلام و درود می فرستد و قاتلش را نفرین می کند و می فرماید :
السلام علیکم یا خیر انصار ، السلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار ، بواکم الله مبوء الابرار ، اشهدلقد کشف الله لکم الغطاء . . .
درود بر شما ای بهترین یاران ، سلام بر شما برای آنچه شکیبایی ورزیدید ، راستی چه نیکو جایگاه و خانه آینده ای دارید ! خدا شما را در مقام نیکان قرار داده است ، شهادت می دهم که خداوند پرده را از برابر دیدگان شما برداشته بود . . . (509)

راز سلطان عشق با معشوق

در زمین کربلا سلطان عشق گشت
چون وارد پی قربان عشق
یادش آمد وعده عهد الست
کرد رو را جانب یزدان عشق
گفت یارب شاهدی بر حال من
کامدم اندر سر پیمان عشق
بین به عهد خود چسان کردم وفا
سوختم یکباره بر سامان عشق
آنچه گفتم در ازل آورده ام
مال و جان اندر ره جانان عشق
این من و این سرزمین کربلا
این من و این نیزه و پیکان عشق
این من و این اکبر و این اصغرم
این من و عباس سر جنبان عشق
این من و این خواهر غم پرورم
این سکینه بلبل دستان عشق
کاش صد جسمم بدی در راه دوست
تا شدی قربان میدان گاه عشق
پس خطابی آمد از یزدان عشق
در زمین عشق بر سلطان عشق
کی حبیبا حبذا خوب آمدی
با نوای عشق در میدان عشق
من هم اندر وعده خود صادقم
هر چه خواهی خواه از جانان عشق
مرحبا ممنون شدم از کار تو
خوب آوردی به جا پیمان عشق
غم مخور که خون بهای تو منم
از وجودت تاز شد پیمان عشق
جان عالم را خریدی یا حسین
زنده کردی خوش سر و سامان عشق
از گلچین نوائی

فصل ششم : روز شمار وقایع عاشورا

روایت شده که ریان بن شبیب دایی معتصم عباسی در مثل چنین روزی به حضرت امام رضا علیه السلام وارد شد ، آن حضرت فرمود : ای پسر شبیب ! این روز ، روزه هستی ؟ عرض کرد : خیر . فرمود : امروز روزی است که حق تعالی دعای حضرت زکریا را در آن مستجاب فرموده ، پس هر که در این روز ، روزه بدارد و خدا را بخواند خداوند دعای او را مستجاب می کند ، چنان که دعای زکریا را مستجاب فرموده ، الخ
دو رکعت نماز ، که از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده و بعد از فراغت دست به دعا بردارد و سه مرتبه بخواند . شیخ طوسی در مصباح فرموده که مستحب است روزه دهه اول محرم ، اما روز عاشورا از غذا و آب امساک کند تا بعد از عصر ، آن وقت به قدر کمی تربت تناول نماید . (510)

در این روز حر بن یزید ریاحی نامه ای به عبیدالله بن زیاد نوشت و در آن نامه او را ورود امام حسین علیه السلام به کربلا آگاه ساخت . (511)
دعای امام علیه السلام
امام علیه السلام فرزندان و برادران و اهل بیت خود را جمع کرد و بعد نظری بر آنها انداخته گریست و گفت : خدایا ! ما عترت پیامبر تو محمد صلی الله علیه و آله هستیم ، ما را از حرم جدمان راندند ، و بنی امیه در حق ما جفا روا داشتند . خدایا ! حق ما را از ستمگران بستان و ما را بر بیداد گران پیروز گردان .
اللهم انا عتره نبیک محمد قدا اخرجنا و طردنا و از عجنا عن حرم جدنا و تعدت بنو امیه علینا ، اللهم فخذلنا بحقنا و انصرنا علی القوم الظالمین . (512)
ام کلثوم علیهاالسلام به امام علیه السلام گفت : ای برادر ! احساس عجیبی در این وادی دارم و اندوه هولناکی بر دل من سایه افکنده است .
امام حسین علیه السلام خواهر را تسلی داد . (513)
سخنان امام علیه السلام
امام علیه السلام پس از ورود به سرزمین کربلا به اصحاب خود فرمود :
الناس عبید الدنیا و الدین لعق علی السنتهم یحوطونه ما درت به معایشهم ، فاذا محصوا بالبلاء قل الدیانون (514)
مردم بندگان دنیا هستند و دین را همانند چیزی که طعم و مزه داشته باشد ، می انگارند و تا مزه آن را بر زبان خود احساس می کنند آن را نگاه می دارند و هنگامی که بنای آزمایش باشد ، تعداد دینداران اندک می شود .
نامه امام علیه السلام به اهل کوفه
امام علیه السلام دوات و کاغذ طلب کرد و خطاب به تعدادی از بزرگان کوفه که می دانست بر رای خود استوار مانده اند ، این نامه را نوشت :
بسم الله الرحمن الرحیم از حسین بن علی به سوی سلیمان بن صرد و مسیب بن نجبه و رفاعه بن شداد و عبدالله بن وال و گروه مومنان ، اما بعد ، شما می دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حیات خود فرمود : هر کس سلطان ستمگری را ببیند که حرام خدا را حلال نماید و پیمان خود را شکسته و با سنت من مخالفت می کند و در میان بندگان خدا با ظلم و ستم رفتار می نماید ، و اعتراض نکند قولا و عملا ، سزوار است که خدای متعال هر عذابی را که بر آن سلطان بیدادگر مقدر می کند ، برای او نیز مقرر دارد ، و شما می دانید و این گروه (بنی امیه) را می شناسید که از شیطان پیروی نموده و از اطاعت خدا سرباز زده ، و فساد

را ظاهر و حدود الهی را تعطیل و غنایم را منحصر به خود ساخته اند ، حرام خدا را حلال و حلال خدا را حرام کرده اند .
نامه های شما به من رسید و فرستادگان شما به نزد من آمدند و گفتند که شما با من بیعت کرده اید و مرا هرگز در میدان مبارزه تنها نخواهید گذرد و مرا به دشمن تسلیم نخواهید کرد . حال اگر بر بیعت و پیمان خود پایدارید که راه صواب هم همین است ، من با شمایم و خاندان من با خاندان شما و من پیشوای شما خواهم بود ، و اگر چنین نکنید و بر عهد خود استوار نباشید و بیعت مرا از خود برداشتید ، به جان خودم قسم که تعجب نخواهم کرد ، چرا که رفتارتان را با پدرم و برادرم و پسر عمویم مسلم ، دیده ام ، هرکس فریب شما خورد نا آزموده مردی است ، شما از بخت خود رویگردان شدید و بهره خود را همراه بودن با من از دست دادید ، هر کس پیمان شکند ، زیانش را خواهد دید و خداوند به زودی مرا از شما بی نیاز گرداند ، و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته . (515)
امام علیه السلام نامه را بست و مهر کرد و به قیس بن مسهر صیداوی داد تا عازم کوفه شود ، و چون امام علیه السلام از خبر کشته شدن قیس مطلع گردید گریه در گلوی او پیچید و اشک بر گونه اش لغزید و فرمود : خداوندا ! برای ما و شیعیان ما در نزد خود پایگاه والایی قرار ده و ما را با آنان در جوار رحمت خود مستقر ساز که تو بر انجام هر کاری قادری (516)
سپس امام حمد و ثنای الهی را به جا آورد و بر محمد و آل محمد درود فرستاد و خطبه ای ایراد فرمود . (517)
اظهارات یاران امام علیه السلام
پس از سخنان امام ، زهیر بپا خاست و گفت : ای پسر رسول خدا ! گفتار تو را شنیدم ، اگر دنیای ما همیشگی و ما در آن جاویدان بودیم ، ما قیام با تو و کشته شدن در کنار تو را بر ماندن در دنیا مقدم می داشتیم .
سپس بریر (518) برخاست و گفت : یابن رسول الله ! خدا به وسیله تو بر ما منت نهاد که ما در رکاب تو جهاد کنیم و بدن ما در اره تو قطعه قطعه شود و جد بزرگوارت رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز قیامت شفیع ما باشد . (519)
سپس ، نافع بن هلال از جا بلند شد و عرض کرد : ای پسر رسول خدا ! تو می دانی که جد پیامبر خدا هم نتوانست محبت خود را در دل های همه جای دهد و چنانچه می خواست ، همه فرمان پذیر او نشدند ، زیرا که در میان مردم ، منافقانی بودند که نوید یاری می دادند ولی در دل نیت بی وفایی داشتند ، این گروه در پیش روی از عسل شیرین تر و در پشت سر ، از حنظل تلخ تر بودند ! تا خدای متعال او را به جوار رحمت خود برد ، و پدرت علی علیه السلام نیز چنین بود ، گروهی به یاری او برخاستند و او با

ناکثین و قاسطین و مارقین قتال کرد تا مدت او نیز به سر آمد و به جوار رحمت حق شتافت ، و تو امروز نزد ما بر همان حالی ! هر کس پیمان شکست و بیعت از گردن خود برداشت ، زیانکار است و خدا تو را از او بی نیاز می گرداند ، با ما به هر طرف که خواهی به سوی مغرب و یا مشرق ، روانه شو ، به خدا سوگند که ما از قضای الهی نمی هراسیم و لقای پروردگار را ناخوش نمی داریم و ما از روی نیت و بصیرت هر که را با تو دوستی ورزد ، دوست داریم ، و هر که را با تو دشمنی کند ، دشمن داریم . (520)

نامه عبیدالله به امام علیه السلام

به دنبال اطلاع عبیدالله از ورود امام علیه السلام به کربلا ، نامه ای بدین مضمون به حضرت نوشت : به من خبر رسیده است که در کربلا فرود آمده ای ، و امیر المومنین یزید ! به من نوشته است که سر بر بالین ننهم و نان سیر نخورم تا تو را به خداوند لطیف و خبیر ملحق کنم ! و یا به حکم من و حکم یزید بن معاویه باز آیی ! والسلام .

چون این نامه به امام رسید و آن را خواند ، آن را پرتاب کرده فرمود : رستگار نشوند آن گروهی که خشنودی مخلوق را به خشم خالق خریدند .

فرستاده عبیدالله گفت : ای ابا عبدالله ! جواب نامه ؟

امام فرمود : این نامه را جوابی نیست ! زیرا بر عبیدالله عذاب الهی لازم و ثابت است .

چون قاصد نزد عبیدالله بازگشت و پاسخ امام را بگفت ، ابن زیاد برآشفت و به سوی عمر بن سعد نگریست و او را به جنگ حسین فرمان داد .

عمر بن سعد که شیفته ولایت ری بود ، از قتال با حسین علیه السلام عذر خواست ، عبیدالله گفت : پس آن فرمان ولایت ری را باز پس ده .

عبیدالله بن زیاد اندکی قبل از این واقعه دستور داده بود تا عمر بن سعد به سوی دستبی (521) همراه با چهار هزار سپاهی حرکت کند ، زیرا دیلمیان بر آن جا مسلط شده بودند ، و ابن زیاد فرمان امارت ری را به نام عمر بن سعد نوشته بود ، عمر بن سعد هم در حمام اعین (522) خود را آماده حرکت کرده بود که خبر حرکت امام به سمت کوفه به ابن زیاد رسید و او عمر بن سعد را طلب کرد و گفت : باید به جانب حسین روی و چون از این ماموریت فراغت یافتی ، آنگاه به سوی ری روانه شو !

به همین جهت عمر بن سعد از سر شب تا سحر در اندیشه این کار بود و با خود می گفت :

اترک ملک الری و الری رغبتی
ام ارجع مذموما بقتل حسین
و فی قتله النار التی لیس دونها
حجاب و ملک الری قره عینی (523)

سپس با اهل مشورت این مساله را در میان گذاشت ، همه او را از جنگ با حسین بن علی علیه السلام نهی کردند ، و حمزه بن مغیره فرزند خواهرش به او گفت : تو را به خدا از این اندیشه در گذر ، زیرا مقاتله با حسین ، نافرمانی خداست و قطع رحم کردن است ، به خدا سوگند که اگر همه دنیا از آن تو باشد و آن را از تو بگیرند بهتر است از آن که به سوی خدا بشتابی در حالی که خون حسین بر گردن تو باشد . عمر بن سعد گفت : همین کار را انجام خواهم داد انشاء الله !

عمار بن عبدالله

عمار بن عبدالله از پدرش نقل کرده است : بر عمر بن سعد وارد شدم در حالی که عازم به سوی کربلا بود ، به من گفت : امیر مرا فرمان داده است به سوی حسین حرکت کنم . من او رااز این کار نهی کردم و گفتم : از این قصد باز گرد ! هنگامی که از نزد او بیرون آمدم شخصی نزد من آمد و گفت : عمر بن سعد مردم را به جنگ با حسین فرا می خواند ، به نزد او رفتم در حالی که نشسته بود ، چون مرا دید روی از من گرداند ، دانستم که عازم حرکت است و از نزد او بیرون آمدم .

عمر بن سعد نزد ابن زیاد رفت و گفت : مرا بدین مسوولیت گماردی و در ازای آن ، ولایت ری رابه من اعطا کردی ، و مردم هم از این معامله آگاهند ، ولی پیشنهادی دارم و آن این است که عده ای از اشراف کوفه هستند که در این مقاتله به همراهی آنان نیاز دارم ! آنها را نزد خود فراخوان تا سپاه مرا در ا ین مسیر همراه باشند ، سپس نام تعدادی از اشراف کوفه را ذکر کرد ، عبیدالله بن زیاد گفت : ما در این که چه کسی را خواهیم فرستاد ، از تو نظر خواهی نخواهیم کرد ! اگر با این گروه که همراه تو هستند ، از عهده انجام این ماموریت بر می آیی که هیچ ، در غیر این صورت باید از امارت ری چشم بپوشی !

عمر بن سعد چون پافشاری عبیدالله را مشاهده کرد گفت : خواهم رفت .

عمر بن سعد یک روز بعد از ورود امام به کربلا یعنی روز سوم محرم با چهار هزار سپاهی از اهل کوفه وارد کربلا شد . (525)
برخی نوشته اند که : بنو زهره (قبیله عمر بن سعد) نزد او آمده اند و گفتند : تو را به خدا سوگند می دهیم از این کار در گذر و تو داوطلب جنگ با حسین مشو ، زیرا این باعث دشمین میان ما و بنی هاشم می گردد . عمر بن سعد نزد عبیدالله رفت و استعفا کرد ، ولی عبیدالله استعفای او را نپذیرفت ، و او تسلیم شد . (526)
برخی از تاریخ نویسان می گویند : عمر بن سعد دو پسر داشت : یکی به نام حفص که پدر را تشویق و ترغیب به رفتن می کرد تا با امام علیه السلام مقاتله کند ، ولی فرزند دیگرش او را به شدت از اقدام به چنین کاری بر حذر می داشت ، و سرانجام حفص نیز با پدرش راهی کربلا شد . (527)
خریداری اراضی کربلا
از وقایعی که در روز سوم ذکر شده ، این است که امام علیه السلام قسمتی از زمین کربلا را که قبرش در آن واقع شده است ، از اهل نینوا و غاضریه به شصت هزار درهم خرید و با آنها شرط کرد که مردم را برپا زیارت قبرش راهنمایی نموده و زوار او را تا سه روز میهمانی نمایند . (528)
امام حسین علیه السلام وقتی به کربلا رسید زمین نینوا و غاضریه را از بنی اسد به شصت هزار درهم خرید و با آنها شرط کرد که زوارش را به قبرش راهنمایی کنند و آنها را مهمان کنند و در قبال این شرط زمین را دوباره پس از آن که پولش را پرداخت به آنها واگذاشت . از این خبر معلوم می شود که با امام علیه السلام چقدر کالا و پول همراه بود که مازاد آن بالغ بر شصت هزار درهم می شد . شاهد دیگر بر عظمت این دستگاه سلطنت ، قضیه محمد بشر خضرمی است که سید بن طاووس نقل نموده است که شب عاشورا یا همان شبی که مرگ دور و بر خیمه ها می گشت به محمد بشر خضر می گفتند : پسرت در سر حد ری اسیر شد . پاسخ داد : من نمی خواهم پسرم اسیر باشد و من بعد از وی زنده بمانم . امام حسین علیه السلام سخن محمد را شنید ، به او فرمود : خدا به تو رحم کند ، من بیعتم را از تو برداشتم و تو آزادی ، هر طوری می توانی در آزادی پسرت بکوش .
عرض کرد : درندگان مرا زنده نگذارند هرگاه از تو جدا شوم . حضرت فرمود : این لباس ها و بردهای یمنی را به پسرت ده که در آزادی خود

صرف کند . پس به او پنج دست لباس عطا فرمود که بهای آنها هزار دینار بود . معلوم نیست جنس این لباس ها چه بوده که قیمت یک دست آن دویست دینار می شد و چقدر از این نوع لباس با حضرت بود و برای چه آنها را با خود می برد و این پرسشی است که شاید شنونده از آن بی نیاز باشد .
حسین علیه السلام بزرگ تر از آن است که برای رهایی جان خود حرمت حرم خدا را بشکند .
امام با عمل خود به همه به خصوص شیعه درس دینداری داد و به آنها فهماند که در خرید زمین باید متوجه باشند اموال یکدیگر را غضب نکنند .
درسی به بشر داد به دستور الهی
درسش عملی بود نه کتبی نه شفاهی
هوشیاری یاران امام علیه السلام
هنگامی که عمر بن سعد به کربلا وارد شد ، عزره بن قیس احمسی را نزد امام حسین علیه السلام فرستاد تا از امام سوال کند برای چه به این مکان آمده و چه قصدی دارد ؟
چون عزره از جمله کسانی بود که به امام علیه السلام نامه نوشته و او را به کوفه دعوت کرده بود ، از رفتن به نزد آن حضرت شرم کرد ، پس عمر بن سعد از اشراف کوفه که به امام نامه نوشته و او را به کوفه دعوت کرده بودند خواست که این کار را انجام دهند ، تمامی آنها از رفتن به خدمت امام خودداری کردند ! ولی شخصی به نام کثیر بن عبدالله شعبی که مرد گستاخی بود برخاست و گفت : من به نزد حسین می روم و اگر خواهی او را خواهم کشت !
عمر بن سعد گفت : چنین تصمیمی را فعلا ندارم ، ولی به نزد او برو و بپرس برای چه مقصودی به این سرزمین آمده است ؟
کثیر بن عبدالله به طرف امام حسین علیه السلام رفت ، ابوثمامه صائدی که از یاران امام حسین بود چون کثیر بن عبدالله را مشاهده کرد به امام عرض کرد : این شخص که می آید بدترین مردم روی زمین است !
پس ابوثمامه راه را بر کثیر بن عبدالله گرفت و گفت : شمشیر خود را بگذار و نزد حسین علیه السلام برو !
کثیر گفت : به خدا سوگند که چنین نکنم ! من رسول هستم ، اگر بگذارید پیام خود را می رسانم ، در غیر این صورت باز خواهم گشت .
ابوثمامه گفت : من دستم را روی شمشیرت می گذارم ، تو پیامت را ابلاغ کن .
کثیر بن عبدالله گفت : به خدا سوگند هرگز نمی گذارم چنین کاری کنی .
ابو ثمامه گفت : پیامت را به من بازگو تا من آن را به امام برسانم ، زیرا تو مرد زشتکاری هستی و من نمی گذارم به نزد امام بروی .

پس از این مشاجره و نزاع ، کثیر بن عبدالله بدون ملاقات بازگشت و جریان را به عمر بن سعد اطلاع داد . عمر بن سعد شخصی به نام قره بن قیس حنظلی را به نزد خود فرا خواند و گفت : ای قره ! حسین را ملاقات کن و از علت آمدنش به این سرزمین جویا شو .
قره بن قیس به طرف امام حرکت کرد ، امام حسین علیه السلام به اصحاب خود فرمود : آیا این مرد را می شناسید ؟
حبیب بن مظاهر عرض کرد : آری ! این مرد ، تمیمی است و من او را به حسن رای می شناختم و گمان نمی کردم او را در این صحنه و موقعیت مشاهده کنم .
آنگاه قره بن قیس آمد و بر امام سلام کرد و رسالت خود را ابلاغ نمود ، امام حسین علیه السلام فرمود : مردم شهر شما به من نامه نوشتند و مرا دعوت کرده اند ، و اگر از آمدن من ناخشنود باز خواهم گشت .
قره بن قیس گفت : من پاسخ این رسالت خود را به عمر بن سعد برسانم و سپس در این امر اندیشه خواهم کرد ! پس به نزد عمر بن سعد بازگشت و او رااز جریان امر باخبر ساخت ، عمر بن سعد گفت : امیدوارم که خدا مرا از جنگ با حسین برهاند . (529)
نامه عمر بن سعد
حسان بن فائد می گوید : من نزد عبیدالله بودم که نامه عمر بن سعد را آوردند ، و در آن نامه چنین آمده بود : چون من با سپاهیانم در برابر حسین و یارانش پیاده شدم ، قاصدی نزد او فرستاده و از علت آمدنش جویا شدم ، او در جواب گفت : اهالی این شهر برای من نامه نوشته و نمایندگان خود را نزد من فرستاده و از من دعوت کرده اند ، اگر آمدنم را خوش نمی دارید ، باز خواهم گشت . عبیدالله چون نامه عمر بن سعد را خواند ، گفت :
الان وقد علقت مخالبنا به
یرجو النجاه ولات حین مناص (530)
نامه عبیدالله به عمر بن سعد
عبیدالله به عمر بن سعد نوشت : نامه تو رسید و از مضمون آن اطلاع یافتم ، از حسین بن علی بخواه تا او و تمام یارانش با یزید بیعت کنند ، اگر چنین کرد ، ما نظر خود را خواهیم نوشت !
چون این نامه به دست عمر بن سعد رسید ، گفت : می پندارم که عبیدالله بن زیاد خواهان عافیت و صلح نیست . (531)
عمر بن سعد ، نامه عبیدالله بن زیاد را به اطلاع امام حسین نرساند ، زیرا می دانست که آن حضرت با یزید هرگز بیعت نخواهد کرد . (532)
عبیدالله بن زیاد پس از اعزام عمر بن سعد به کربلا ، اندیشه اعزام سپاهی انبوه را در سر می پروراند ، و بعضی نوشته اند : مردم کوفه جنگ

کردن با امام حسین علیه السلام را ناخوش می داشتندو هر کس را به جنگ آن حضرت روانه می کردند ، باز می گشت .
عبیدالله بن زیاد شخصی را به نام سوید بن عبدالرحمن فرمان داد تا مساله فرار از جنگ تحقیق کند و متخلفان را نزد او برد ، و او یک نفر شامی را که برای انجام امر مهمی از لشکرگاه به کوفه آمده بود ، گرفته و نزد عبیدالله برد و او دستور داد سر آن مرد شامی را از تنش جدا نمایند تا کسی جرات سرپیچی از دستورهای او را نکند ! نوشته اند که آن مرد شامی برای طلب میراث به کوفه آمده بود ! (533)
عبیدالله در نخلیه
عبیدالله شخصا از کوفه به طرف نخیله (534) حرکت کرد و کسی را نزد حصین ابن تمیم - که به قادسیه رفته بود - فرستاد و او به همراه چهار هزار نفر که با او بودند به نخیله آمد ، سپس کثیر بن شهاب حارثی و محمد بن اشعث و قعقاع بن سوید و اسماء بن خارجه را طلب کرد و گفت : در شهر کوفه گردش کنید و مردم را به طاعت و فرمانبرداری از یزید و من فرمان دهید ، و آنان را از نافرمانی و برپا کردن فتنه بر حذر دارید و آنان را به لشکر گاه فراخوانید ، پس آن چهار نفر طبق دستور عمل کردند و سه نفر از آنها به نخیله نزد عبیدالله بازگشتند ، و کثیر بن شهاب در کوفه ماند و در میان کوچه ها و گذرگاه ها می گشت و مردم را به پیوستن به لشکر عبیدالله تشویق می کرد و آنان را از یاری امام حسین بر حذر می داشت . (535)
عبیدالله گروهی سواره را بین خود و عمر بن سعد قرار داد که هنگام نیاز از وجود آنها استفاده شود ، و هنگامی که او در لشکرگاه نخیله بود شخصی به نام عمار بن ابی سلامه تصمیم گرفت که او را ترور کند ، ولی موفق نشد و به طرف کربلا حرکت کرد و به امام ملحق گردید و شهید شد . (536)

روز چهارم محرم

در این روز (537) عبیدالله بن زیاد مردم را در مسجد کوفه گردآورد و خود به منبر رفت و گفت : ای مردم ! شما آل ابی سفیان را آزمودید و آنها را چنان که می خواستید ، یافتید ! و یزید را می شناسید که دارای سیره و طریقه ای نیکو است و به زیر دستان احسان می کند . و عطایای او بجاست . و پدرش نیز چنین بود ، و اینک یزید دستور داده است که بهره شما را از عطایا بیشتر کنم و پولی را نزد من فرستاده که در میان شما قسمت نموده و شما را به جنگ با دشمنش حسین بفرستم این سخن را به گوش جان بشنوید و اطااعت کنید .
سپس از منبر به زیر آمد و برای مردم شام (538) نیز عطایایی مقرر کرد و دستور داد تا در تمام شهر ندا کنند که مردم برای حرکت آماده باشند ، و خود و همراهانش به سوی نخیله حرکت کرد و حصین بن نمیر و حجار بن ابجر و شبث بن ربعی و شمر بن ذی الجوشن را به کربلا گسیل داشت تا عمر بن سعد را در جنگ با حسین کمک نمایند . (539)
پس از اعزام عمر بن سعد به کربلا ، شمر بن ذی الجوشن اولین فردی بود که با چهار هزار نفر سپاهی آزموده برای جنگ با امام حسین علیه السلام اعلام آمادگی کرد و بعد یزید بن رکاب کلبی با دو هزار و حصین بن نمیر با چهار هزار نفر و مضایر بن رهینه مازنی با سه هزار نفر و نصر بن حرشه با دو هزار نفر که جمعا بیست هزار نفر می شدند . (540)

روز پنجم محرم

در این روز که مطابق با روز یکشنبه بوده است ، عبیدالله بن زیاد مردی را به دنبال شبث بن ربعی (541) فرستاد که در دار الاماره حضور یابد ، شبث بن ربعی خود را به بیماری زده بود و می خواست که ابن زیاد او رااز رفتن به کربلا معاف دارد ، ولی عبیدالله بن زیاد برای او پیغام فرستاد که : مبادا از کسانی باشی که خداوند در قرآن فرموده است : چون به مومنان رسند گویند : از ایمان آورندگانیم ، و هنگامی که به نزد یاران خود - که همان شیاطینند - روند ، اظهار دارند : ما با شماییم و مونین را به سخره می گیریم (542) و به او خاطر نشان ساخت که اگر بر فرمان ما گردن می نهی و در اطاعت مائی ، در نزد ما باید حاضر شوی .
شبث بن ربعی ، شبانگاه نزد عبیدالله آمد تا رنگ گونه او را نتوان به خوبی تشخیص داد ! ابن زیاد به او مرحبا گفته و در نزد خود بنشاند و گفت : باید به کربلا روی ، پس شبث قبول کرد و عبیدالله او را به همراه هزار سوار به سوی کربلا گسیل داشت . (543)
سپس عبیدالله بن زیاد به شخصی به نام زحر بن قیس با پانصد سوار ماموریت داد که بر جسر صراه (544) ایستاده و از حرکت کسانی که به عزم یاری امام حسین علیه السلام از کوفه خارج می شوند ، جلوگیری کند ، فردی به نام عامر بن ابی سلامه که عازم بود برای پیوستن به امام حسین علیه السلام از برابر زحر بن قیس و سپاهیانش گذشت ، زحر بن قیس به او گفت : من از تصمیم تو آگاهم که می خواهی حسین را یاری کنی ، بازگرد ، ولی عامر بن ابی سلامه بر زحر بن قیس و سپاهیانش حمله ور شد و از میان سپاهیان گذشت و کسی جرات نکرد تا او را دنبال کند . عامر خود را به کربلا رساند و به امام حسین علیه السلام محلق شد تا به درجه شهادت نایل آمد ، و از اصحاب امیر المومنین علی بن ابی طالب علیه السلام بود که در چندین جنگ در رکاب آن حضرت شمشیر زده است . (545)
شمار لشکر دشمن که به جنگ شهید کربلا حاضر شدند
در عدد لشکر ابن زیاد اختلاف است . به نظر صاحب ناسخ التواریخ پنجاه و سه هزار نفر بوده و به نظر مجلسی لشکر ابن زیاد سی هزار نفر بوده اند . سید در لهوف عدد آنها را بیست هزار دانسته و به عقیده ابی مخنف لشکر ابن زیاد هشتاد هزار بوده است . ابن شهر آشوب سی و پنج هزار دانسته و ابن اعثم کوفی بیست هزار نفر گفته و در تذکره الخواص ، شش هزار نفر نوشته و یافعی بیست و دو هزار نفر دانسته و در شرح شافیه پنجاه هزار سوار نوشته و در مطالبالسوول بیست و دو هزار نفر مرقوم

شده و جماعتی صد هزار و دویست هزار تا هشتصد هزار روایت کرده اند . (546)
در نصوص صحیح آمده ، ابن زیاد بالغ بر 000/350 تن را بسیج کرده بود :
1 . حر بن یزید ریاحی از قادسیه با 1000 سوار ،
2 . کعب بن طلحه با 3000 سوار ،
3 . عمر سعد با 4000 جنگجو ،
4 . شمر بن ذی الجوشن سلولی با 4000 سوار و پیاده از اهل شام (ظاهرا شبام است که قبیله ای است در کوفه) .
5 . یزید بن رکاب کلبی با 2000 جنگجو؛
6 . حصین بن نمیر تمیمی با 4000 جنگجو (ظاهرا حصین بن تمیم تمیمی است)؛
7 . مضایر بن رهینه مازنی با 3000 جنگجو
8 . نصر بن خرشه با 4000 جنگجو؛
9 . شبث بن ربعی با 1000 جنگجو؛
10 . حجار بن ابجر با 1000 جنگجو؛
مناقب ابن شهر آشوب پس از این احصائیه جمع اصحاب را هشتاد و دو تن می داند که 32 نفرشان سوار بود و از نظر تجهیزات کامل نبودند ، چه جز شمشیر و نیزه در دستشان نبود(من می گویم کمان هم داشته اند) (547)
در شمار لشکر ابن زیاد اختلاف است ، سی هزار و پنجاه هزار و بیست هزار و هشتاد هزاعر گفته اند و عده ای هم صد هزار و دویست هزار تا هشتصد هزار روایت کرده اند . (548) در عدد لشکر امام حسین علیه السلام نیز اختلاف است . 40 تن پیاده و 32 نفر سوار ، 82 تن پیاده و 45 سوار و 100 نفر پیاده هم گفته شده است .
و نیز گفته شده است 70 سوار و 100 پیاده یا 30 سوار و 100 پیاده .
مولف گوید : مشهور آن است که 72 تن بوده اند 18 تن از اولاد بنی هاشم و بقیه از اصحاب امام حسین علیه السلام .
در تعداد کل لشکریانی که به همراه عمر بن سعد در کربلا حضور و پیدا کردند تا با امام حسین علیه السلام بجنگند ، اختلاف است ، ولی نکته ای که نباید فراموش کرد این است که تعداد نظامیان جیره خواری که از حکومت وقت ، حقوق و لباس و سلاح و لوازم جنگی دریافت می کردند سی هزار نفر بوده است . (549) (550)

عبیدالله در این روز نامه ای به عمر بن سعد نوشت که : من از نظر کثرت لشکر اعم از سواره و پیاده و تجهیزات ، چیزی را از تو فرو گذار نکردم ، توجه داشته باش که هر روز و هر شب گزارش کار تو را برای من می فرستند ! (551)

وضعیت لشکر دشمن

چون مردم می دانستند که جنگ با امام حسین علیه السلام در حکم جنگ با خدا و پیامبر اوست ، تعدادی در اثنای راه از لشکر دشمن جدا شده و فرار کردند نوشته اند : فرمانده ای که از کوفه با هزار سرباز حرکت کرده بود ، چون به کربلا می رسید فقط سیصد یا چهار صد نفر و یا کمتر از این تعداد همراه او بودند و بقیه به علت بی اعتقادی به این جنگ ، اقدام به فرار کرده بودند . (552)

نامه امام علیه السلام از کربلا به محمد بن حنفیه

امام باقر علیه السلام فرمودند : امام حسین از کربلا نامه ای برای محمد بن حنفیه فرستاد که متن آن چنین بود :

بسم الله الرحمن الرحیم من الحسین بن علی الی محمد بن علی و من قبله من بنی هاشم ، اما بعد فکان الدنیا لم تکن و کان الاخره لم تزل و السلام (553)

نامه ای است از حسین بن علی به محمد بن علی و دیگر بنی هاشم . اما بعد ، مثل این که دنیا اصلا وجود نداشته و آخرت همیشگی و دائم بوده و هست .

بنی اسد و یاری امام علیه السلام

در این روز حبیب بن مظاهر به آن حضرت عرض کرد : یابن رسول الله ! در این نزدیکی طایفه ای از بنی اسد سکونت دارند که اگر اجازه دهی من به نزد آنها روم و ایشان را به سوی تو دعوت کنم ، شاید خداوند شر این گروه را از تو با حضور بنی اسد در کربلا دفع کند .

امام ، اجازه داد و حبیب بن مظاهر شبانگاه بیرون آمد و نزد آنها رفت و به آنان گفت : بهترین ارمغان را برای شمابه همراه آورده ایم ، شما را به یاری پسر پیامبر خدا دعوت می کنم ، او یارانی دارد که هریک از آنها بهتر از هزار مرد جنگی اند و هرگز او را تنها نخواهند گذارد و او را به دشمن تسلیم نکنند . عمر بن سعد با لشکریانی انبوه او را محاصره کرده است ، چون شما قوم و عشیره من هستید شما را به این راه خیر راهنمایی می کنم ، امروز از من فرمان برید و به یاری او بشتابید تا شرف دنیا و آخرت از آن شما باشد ، من به خدا سوگند یاد می کنم که اگر یک نفر از شما در

راه خدا با پسر دختر پیغمبرش در اینجا کشته شود و شکیبایی و رزد و امید ثواب از خدای داشته باشد ، رسول خدا در علیین بهشت ، رفیق و همدم او خواهد بود .
در این هنگام مردی از بنی اسد که او را عبدالله بن بشیر می نامیدند به پا خاست و گفت : من اولین کسی هستم که این دعوت را جابت می کنم ، و رجزی حماسی برخواند :
قد علم القوم اذ تواکلوا
و احجم الفرسان اذ تثاقلوا
انی شجاع بطل مقاتل
کانني لیث عرین باسل (554)
آنگاه مردان قبیله که تعدادشان به نود نفر می رسید به پا خاستند و برای یاری امام حرکت کردند . در آن هنگام ، مردی نزد عمر بن سعد رفته و او را از جریان کار آگاه کرد و او مردی را به نام ارزاق با چهارصد سوار به سوی آن گروه روانه ساخت ، و در دل شب سواران ابن سعد در کنار فرات راه را بر آنها گرفتند در حالی که با امام فاصله چندانی نداشتند .
طایفه بنی اسد با سواران ابن سعد در آویختند ، حبیب بن مظاهر بر ارزق بانگ زد که : وای بر تو بگذار دیگری این مظلمه را بر گردن بگیرد .
هنگامی که طایفه بنی اسد دانستند که تاب مقاومت با آن گروه را ندارند ، در سیاهی شب پراکنده شدند و به قبیله خود بازگشتند و شبانه از محل خود کوچ کردند که مبادا عمر بن سعد شبانه بر آنها بتازد .
حبیب بن مظاهر به خدمت امام آمد و جریان را گفت ، امام حسین علیه السلام فرمود : لاحول و لا قوه الا بالله . (555)

بستن آب به روی شهید کربلا و یارانش
روز سه شنبه هفتم محرم از طرف ابن زیاد به عمر بن سعد ماموریت داده شد که بایستی حسین از من اطاعت کند و الا میان او و آب مانع شو . من آب را بر یهود و نصارا حلال کردم و بر حسین و اهل او حرام نمودم . عمر سعد طبق دستور ابن زیاد ، عمرو بن حجاج با پانصد نفر را بر آب مامور کرد که نگذارند امام حسین و کسانش از آب استفاده نمایند . (556)
در این روز عبیدالله بن زیاد نامه ای به نزد عمر بن سعد فرتاد و به او دستور داد تا با سپاهیانش خود بین امام حسین و اصحابش و آب فرات فاصله ایجاد کرده و اجازه نوشیدن حتی قطره ای آب را به امام ندهد ، همانگونه که از دادن آب به عثمان عمر بن سعد نیز فورا عمرو بن حجاج را با پانصد سوار در کنار شریعه فرات مستقر کرد و مانع دسترسی امام حسین و یارانش به آب شدند ، و این رفتار غیر انسانی سه روز قبل از شهادت امام حسین علیه السلام صورت گرفت . در این هنگام مردی به نام عبدالله بن حصین ازدی که از قبیله بجیله بود فریاد برداشت که : ای حسین ! این آب را دیگر بسان رنگ آسمانی نخواهی دید . به خدا سوگند که قطره ای از آن را نخواهی آشامید تا از عطش جان دهی .
امام حسین علیه السلام فرمود : خدایا ! او را از تشنگی بکش و هرگز او را مشمول رحمت خود قرار مده
حمید بن مسلم می گوید : به خدا سوگند که پس از این گفت و گو به دیدار او رفتم در حالی که بیمار بود ، قسم به آن خدایی که جز او پروردگاری نیست ، دیدم که عبدالله بن حصین آن قدر آب می آشامید تا شکمش بالا می آمد ، و آن را بالا می آورد و باز فریاد می زد : العطش باز آب می خورد تا شکمش آماس می کرد ولی سیراب نمی شد . و جنین بود تا جان داد . (557)

چون تشنگی ، امام حسین و اصحابش را سخت آزرده بود ، آن حضرت کلنگی برداشت و در پشت خیمه ها به فاصله نوزده گام به طرف قبله ، زمین را کند ، آبی بس گوارا بیرون آمد ، همه نوشیدند و مشکها را پر کردند ، سپس آن آب ناپدید گردید و دیگر نشانی از آن دیده نشد .
خبر این ماجرای شگفت انگیز و اعجازآمیز توسط جاسوسان به عبیدالله رسید و پیکی نزد عمر بن سعد فرستاد که : به من خبر رسیده است که حسین چاه می کند و آب به دست می آورد ، و خود و یارانش می نوشند . به محض اینکه نامه به تو رسید ، بیش از پیش مراقبت کن که دست آنها به آب نرسد و کار را بر حسین و اصحابش بیشتر سخت بگیر و با آنان چنان رفتار کن که با عثمان کردند .
عمر بن سعد طبق فرمان عبیدالله بیش از پیش بر امام علیه السلام و یارانش سخت گرفت تا به آب دست نیابند . (559)
ملاقات یزید بن حصین همدانی و عمر بن سعد
چون تحمل عطش خصوصا برای کودکان دیگر امکان پذیر نبود ، مردی از یاران امام حسین علیه السلام به نام یزید بن حصین همدانی که در زهد و عبادت معروف بود به امام گفت : به من اجازه ده تا نزد عمر بن سعد رفته و با او در مورد آب مذاکره کنم ، شاید از این تصمیم برگردد
امام علیه السلام فرمود : اختیار با تو است .
او به خیمه عمر بن سعد وارد شد بدون آن که سلام کند ، عمر بن سعد گفت : ای مرد همدانی . چه عاملی تو را از سلام کردن به من بازداشت ؟ مگر من مسلمان نیستم و خدا و رسول او را نمی شناسم ؟ آن مرد همدانی گفت : اگر تو خود را مسلمان می پنداری ، پس چرا بر عترت پیامبر شوریده و تصمیم به کشتن آنها گرفته ای و آب فرات را که حتی حیوانات این وادی از آن می نوشند ، از آنان مصایقه می کنی و اجازه نمی دهی تا آنان نیز از این آب بنوشند حتی اگر جان بر سر عطش بگذارند ؟ و گمان می کنی که خدا و رسلو او را می شناسی ؟
عمر بن سعد سر به زیر انداخت و گفت : ای همدانی من می دانم که آزار این خاندان حرام است . امام عبیدالله مرا به این کار واداشته است . و من در لحظات حساسی قرار گرفته ام و نمی دانم باید چه کنم ؟ آیا حکومت ری را رها کنم ، حکومتی که در اشتیاق آن می سوزم ؟ و یا این که دستانم به خون حسین آلوده شود در حالی که می دانم کیفر این کار ، آتش است ؟ ولی حکومت ری به منزله نور چشم من است . ای مرد همدانی در خودم این گذشت و فداکاری را که بتوانم از حکومت ری چشم

بپوشم نمی بینم .
یزید بن حصین همدانی بازگشت و ماجرا را به عرض امام رسانید و گفت : عمر بن سعد حاضر شده است که شما را برای رسیدن به حکومت ری به قتل برساند . (560)
آوردن آب از فرات
به هر حال هر لحظه تب عطش در خیمه ها افزون می شد . امام علیه السلام برادر خود عباس بن علی بن الی طالب را فراخواند و به او ماموریت داد تا همراه سی نفر سواره و بیست نفر پیاده جهت تدارک آب برای خیمه ها حرکت کند در حالی که بیست مشک با خود داشتند . آنان شبانه حرکت کردند تا به نزدیکی شط فرات رسیدند در حالی که نافع بن هلال پیشاپیش ایشان با پرچم مخصوص حرکت می کرد .
عمرو بن حجاج پرسید : کیستی ؟
نافع بن هلال خود را معرفی کرد .
ابن حجاج گفت : ای برادر خوش آمدی ، علت آمدنت به این جا چیست ؟
نافع گفت : آمده ام تا از این آب که ما را از آن محروم کرده اند ، بنوشم
عمر بن حجاج گفت : بنوش تو را گوارا باد .
نافع گفت : به خدا سوگند در حالی که حسین و یارانش تشنه کامند هرگز به تنهایی آب ننوشم .
سپاهیان عمرو بن حجاج متوجه همراهان نافع بن هلال شدند ، و عمرو بن حجاج گفت : آنها نباید از این آب بنوشند ، ما را برای همین جهت در این مکان گمارده اند . در حالی که سپاهیان عمرو بن حجاج نزدیک تر می شدند ، عباس بن علی به پیادگان دستور داد تا مشکها را پر کنند ، و پیادگان نیز طبق دستور عمل کردند ، و چون عمرو بن حجاج و سپاهیانش خواستند راه را بر آنان ببندند ، عباس بن علی و نافع بن هلال بر آنها حمله ور شدند و آنها را به پیکار مشغول کردند و سواران ، راه را بر سپاه عمرو بن حجاج بستند تا پیادگان توانستند مشکهای آب را از آن منطقه دور کرده و به خیمه ها برسانند . (561)
سپاهیان عمرو بن حجاج بر سواران تاختند و اندگی آنها را به عقب راندند تا آن که مردی از سپاهیان عمرو بن حجاج با نیزه نافع بن هلال ، زخمی عمیق برداشت و به علت خونریزی شدید ، جان داد ، و اصحاب به نزد امام بازگشتند . (562)
ملاقات امام علیه السلام و عمر بن سعد
امام حسین علیه السلام مردی از یاران خود به نام عمرو بن قرظه انصاری را نزد عمربن سعد فرستاد و از او خواست که شب هنگام در فاصله دو سپاه با هم ملاقاتی داشته باشند ، و عمر بن سعد پذیرفت . شب هنگام ، امام حسین علیه السلام با بیست نفر از یارانش و عمر بن سعد با بیست

نفر از سپاهیانش در محل موعود حضور یافتند .
امام حسین علیه السلام به همراهان خود دستور داد تا برگردند و فقط برادر خود عباس بن (ع) لی و فرزندش علی اکبر را در نزد خود نگاه داشت ، و همینطور عمر بن سعد نیز به جز فرزندش حفص و غلامش ، به بقیه همراهان دستور بازگشت داد .
ابتدا امام حسین علیه السلام آغاز سخن کرد و فرمود : ای پسر سعد ! آیا با من مقاتله می کنی و از خداییکه بازگشت تو به سوی اوست ، هراسی نداری ؟ من فرزند کسی هستم که تو بهتر می دانی آیا تو این گروه را رها نمی کنی تا با ما باشی ؟ این موجب نزدیکی تو به خداست .
ابن سعد گفت : اگر از این گروه جدا شوم می ترسم که خانه ام را خراب کنند .
امام حسین علیه السلام فرمود : من برای تو خانه ات را می سازم . عمر بن سعد گفت : ممن بیمناکم که املاکم را از من بگیرند .
امام فرمود : من بهتر از آن به تو خواهم داد ، از اموالی که در حجاز دارم ، و به نقل دیگری امام فرمود : من بغیبغه را به تو خواهم داد ، و آن مزرعه بسیار بزرگی بود که نخل های زیاد و زراعت کثیری داشت و معاویه حاضر شد آن را به یک میلیون دینار خریداری کند ولی امام آن را به او نفروخت .
عمر بن سعد من در کوفه بر جان افراد خانواده ام از خشم ابن زیاد بیمناکم و می ترسم که آنها را ا ز دم شمشیر بگذراند .
امام حسین علیه السلام هنگامی که مشاهده کرد عمر بن سعد از تصمیم خود باز نمی گردد ، از جای برخاست درحالی که می فرمود : تو را چه می شود ؟ خداوند جان تو را از به زودی در بسترت بگیرد و تو را در روز قیامت نیامرزد ، به خدا سوگند من می دانم از گندم عراق جز به مقداری اندک نخوری .
عمر بن سعد با تمسخر گفت : جو ، ما را بس است . (563)
و برخی نوشته اند که : امام حسین علیه السلام به او فرمود : مرا می کشی و گمان می کنی که عبیدالله ولایت ری و گرگان را به تو خواهد داد ؟ به خدا سوگند که گواری تو نخواهد بود ، و این عهدی است که با من بسته شده است ، و تو هرگز به این آرزوی دیرینه خود نخواهی رسید . پس هر کاری که می توانی انجام ده که بعد از من روی شادی را در دنیا و آخرت نخواهی دید ، و می بینم که سر تو را در کوفه بر سر نی می گردانند و کودکان سر تو را هدف قرار داده و به طرف او سنگ پرتاب می کنند . (564)
نامه عمر بن سعد به عبیدالله
بعد از این ملاقات ، عمر بن سعد به لشکرگاه خود بازگشت و به عبیدالله بن زیاد طی نامه ای نوشت : خدا آتش فتنه را بنشاند و مردم را بر یک

سخن و رای متحد کرد . این حسین است که می گوید یا به همان مکان که از آنجا آمده ، بازگردد ، یا به یکی از مرزهای کشور اسلامی برود و همانند یکی از مسلمانان زندگی کند ، و یا این که به شام رفته تا هر چه یزید خواهد درباره او انجام دهد . و خشنودی و صلاح امت در همین است . (565)

افترا و بهتان

عقبه بن سمعان (566) می گوید : من با امام حسین از مدینه تا مکه و از مکه تا عراق همراه بودم و تا لحظه ای که آن حضرت شهید شد ، از او جدا نشدم . آن بزرگوار نه در مدینه و نه در کوفه و نه در میان راه و نه در عراق و نه در برابر سپاهیان دشمن ، تا لحظه شهادت سخنی نگفت مگر این که من آن را شنیدم ، به خدا سوگند آنچه را که مردم می گویند و گمان دارند که او گفته است که : بگذارید من دستم را در دست یزید بگذارم ، یا مرا به سر حدی از سرحدات اسلامی بفرستید ، چنین سخنی نفرمود ، فقط می گفت : بگذارید من در این زمین پهناور بروم تا ببینم امر مردم به کجا پایان می پذیرد . (567) (568)

برخی نوشته اند که : عمر بن سعد ، کسی را نزد عبیدالله فرستاد و این پیام را بدو رسانید که : اگر یکی از مردم دیلم (کنایه از مردم بیگانه) این مطالب را از تو خواهد تو آنها را نپذیری ، درباره او ستم روا داشته ای . (569)

پاسخ عبیدالله

چون عبیدالله نامه عمر بن سعد را در نزد یاران خود قرائت کرد گفت : ابن سعد در صدد چاره جویی و لسوزی برای خویشان خود است .

در این هنگام ، شمر بن ذی الجوشن از جای برخاست و گفت : آیا این رفتار را از عمر بن سعد می پذیری ؟ حسین به سرزمین تو و در کنار تو آمده است ، به خدا سوگند که اگر او از این منطقه کوچ کند و با تو بیعت نکند ، روز به روز نیرومندتر گشته و تو از دستگیری او عاجز خواهی شد ، این را از او نپذیر که شکست تو در آن است ، اگر او و یارانش بر فرمان تو گردن نهند آنگاه تو در عقوبت و یا عفو آنان مختار خواهی بود .

ابن زیاد گفت : نیکو رایی است و رای من نیز بر همین است . ای شمر نامه مرا نزد عمر بن سعد ببر تا بر حسین و یارانش عرضه کند ، اگر از قبول حکم من سرباز زدند با آنها بجنگد ، و اگر عمر بن سعد حاضر به جنگ با آنها نشد تو امیر لشکر باش و گردن عمر بن سعد را بزن و نزد من بفرست و در خبر دیگری آمده است : عبیدالله بن زیاد مردی به نام حویره بن یزید تمیمی را خواند و به او گفت : نامه مرا نزد عمر بن سعد ببر ، پس اگر او همان ساعت اقدام به جنگ نمود پس همان مطلوب ماست ، و اگر اقدام نکرد او را گرفته و در بند کن و شهر بن حوشب را بخوان و او را

امیر بر لشکر و سپاه گردان . (570)
تهدید به عزل
سپس نامه ای به عمر بن سعد نوشت که : من تو را به سوی حسین نفرستادم که از او دفع شر کنی و کار را به درازا کشانی و به او امید سلامت و رهایی و زندگی دهی و عذر او را متوجه قلمداد کرده و شفیع او گردی اگر حسین و اصحابش بر حکم من سر فرود آورده و تسلیم می شوند آنان را نزد من بفست ، و اگر از قبول حکم من خودداری کردند با پاهیان خود بر آنان بتاز و آنان را از دم شمشیر بگذران و بند از بند آنان جدا کن که مستحق آنند . و چون حسین را کشتی ، پیگر او را در زیر سم اسبان لگد کوب کن که او قاطع رحم و ستمکار است . و نمی پندارم که پس از مرگ او این عمل (لگد کوب کردن) به او زیانی برساند ولی سخنی است که گفته ام و باید انجام شود . پس اگر فرمان ما را اطاعت کردی تو را پاداش دهم ، و اگر از فرمان من سرباز زدی از لشکر ما کناره گیر و مسوولیت آنها را به شمر بن ذی الجوشن واگذار که ما فرمان خویش را به او داده ایم ، والسلام . (571)
روز نهم محرم (تاسوعا)
شمر نامه را از عبیدالله بن زیاد گرفته و از نخیله که لشکرگاه و پادگان کوفه بود به شتاب بیرون آمد و پیش از ظهر روز پنجشنبه نهم محرم الحرام وارد کربلا شد (572) و نامه عبیدالله را برای عمر بن سعد قرائت کرد .
ابن سعد به شمر گفت : وای بر تو خدا خانه ات را خراب کند ، چه پیام زشت و ننگینی برای من آورده ای به خدا سوگند که تو عبیدالله را از قبول آنچه که من برای او نوشته بودم بازداشتی و کار را خراب کردی ، من امیدوار بودم که این کار به صلح تمام شود ، به خدا سوگند حسین تسلیم نخواهد شد زیرا روح پدرش در کالبد اوست . شمر به او گفت : بگو بدانم چه خواهی کرد ؟ آیا فرمان امیر را اطاعت کرده و با دشمنش خواهی جنگید و یا کناره خواهی گرفت و من مسئولیت لشکر را به عهده خواهم داشت ؟
عمر بن سعد گفت : امیری لشکر را به تو واگذار نمی کنم و در این شایستگی را نمی بینم ، و من خود این کار را به پایان می رسانم ، تو امیر پیاده نظام باش
و سرانجام عمر بن سعد شامگاه روز پنجشنبه نهم محرم الحرام خود را برای جنگ آماده کرد . (573)
امام صادق علیه السلام فرمود : تاسوعا روزی است که در آن روز امام حسین و اصحابش را محاصره کردند و لشکر کوفه و شام در اطراف او حلقه زده و ابن مرجانه و عمر بن سعد به جهت کثرت لشکر و سپاه اظهار

شادمانی و مسرت می کردند ، و در این روز حسین را تنها و غریب یافتند و دانستند که دیگر یاوری به سراغ او نخواهد آمد و اهل عراق او را مدد نخواهند کرد . سپس امام صادق علیه السلام فرمود : پدرم فدای آن کسی است که او را غریب و تنها گذاشته و در تضیعیف او کوشیدند . (574)

امان نامه

چون شمر ، نامه را از عبیدالله گرفت تا در کربلا به ابن سعد ابلاغ کند ، او و عبدالله بن ابی المحل (که ام البنین عمه او بود) به عبیدالله گفتند : ای امیر خواهر زادگان ما همراه با حسین اند ، اگر صلاح می بینی نامه امانی برای آنها بنویس ، عبیدالله پیشنهاد آنها را پذیرفت و به کاتب خود فرمان داد تا امان نامه ای برای آنها بنویسد .

رد امان نامه

عبدالله بن ابی المحل امان نامه را به وسیله غلام خود - کزمان (575) به کربلا فرستاد ، و او پس از ورود به کربلا متن امان نامه را برای فرزندان ام البنین قرائت کرد و گفت : این امان نامه ای که عبدالله بن ابی المحل که از بستگان شماست فرستاده است ، آنها در پاسخ کزمان گفتند : سلام ما را به او برسان و بگو : ما را حاجتی به امان نامه تو نیست ، امان خدا بهتر از امان عبیدالله پسر سمیه است . (576) همچنین شمر به نزدیکی خیام امام آمد و عباس و عبدالله و جعفر و عثمان علیهم السلام فرزندان علی بن ابی طالب علیه السلام (که مادرشان ام البنین است) را صدا زد ، آنها بیرون آمدند ، شمر به آنها گفت : برای شما از عبیدالله امان گرفته ام ، و آنها متفقا گفتند : خدا تو را و امان تو را لعنت کند ، ما امان داشته باشیم و پسر دختر پیامبر امان نداشته (577)باشد ؟

اعلان جنگ

پس از رد امان نامه ، عمر بن سعد فریاد زد که : ای لشکر خدا سوار شوید و شاد باشید که به بهشت می روید و سواره نظام لشکر بعد از نماز عصر عازم جنگ شد .

در این هنگام امام حسین علیه السلام در جلوی خیمه خویش نشسته و به شمشیر خود تکیه داده و سر بر زانو نهاده بود ، زینب کبری شیون کنان به نزد برادر آمد و گفت : ای برادر ! این فریاد و هیاهو را نمی شنوی که هر لحظه به ما نزدیکتر می شود .

امام حسین علیه السلام سر برداشت و فرمود : خواهرم ! رسول خدا را همین حال در خواب دیدم ، به من فرمود : تو به نزد ما می آیی .

زینب از شنیدن این سخنان چنان بی تاب شد که بی اختیار محکم به صورت خود زد و بنای بی قراری نهاد .

امام گفت : ای خواهر ! جان شیون نیست ، خاموش باش ، خدا تو را مشمول رحمت خود گرداند .

در این اثنا حضرت عباس بن علی آمد و به امام عرض کرد ، ای برادر ! این سپاه دشمن است که تا نزدیکی خیمه ها آمده است .
امام در حالی که برخاست فرمود : ای عباس . جانم فدای تو باد ! بر اسب خود سوار شو (578) و از آنها بپرس : مگر چه روی داده ؟ و برای چه به این جا آمده اند ؟
حضرت عباس علیه السلام با بیست سوار که زهیر بن قین و حبیب بن مظاهر از جمله آنان بودند ، نزد سپاه دشمن آمد و پرسید : چه رخ داده و چه رخ داده و چه می خواهید ؟ گفتند : فرمان امیر است که به شما بگوییم یا حکم او را بپذیرید و یا آماده کارزار شوید !
عباس علیه السلام گفت : از جای خود حرکت نکنید و شتاب به خرج ندهید تا نزد ابی عبدالله رفته و پیام شما را به او عرض کنم . آنها پذیرفتند و عباس بن علی علیه السلام به تنهایی نزد امام حسین علیه السلام رفت و ماجرا را به عرض امام رسانید ، و این در حالی بود که بیست تن همراهان او سپاه عمر بن سعد را نصیحت می کردند و آنان را از جنگ با حسین بر حذر می داشتند و در ضمن از پیشروی آنها به طرف خیمه ها جلوگیری می کردند . (579)
سخنان حبیب بن مظاهر و زهیر
حبیب بن مظاهر به زهیر بن قین گفت : با این گروه سخن باید گفت خواهی تو و اگر خواهی من .
زهیر گفت : تو به نصیحت این قوم آغاز سخن کن .
حبیب رو به سپاه دشمن کرده گفت : بدانید که شما بد جماعتی هستید ، همان گروهی که نزد خدا در قیامت حاضر شوند در حالی که فرزندان رسول خدا و عترت و اهل بیت او را کشته باشند .
عزره بن قیس گفت : ای حبیب ! تو هر چه خواهی و هرچه می توانی خود ستایی کن !
زهیر گفت : ای عزره ! خدای عزوجل اهل بیت را از هر پلیدی دور نموده و آنها را پاک و منزهداشته است ، از خدا بترس که من خیر خواه توام ، تو را به خدا از آن گروه مباش که یاری گمراهان کنند و به خاطر خشنودی آنان ، نفوسی را که طیب و طاهرند ، بکشند . (580)
عزره گفت : ای زهیر ! تو از شیعیان این خاندان نبوده بلکه عثمانی هستی . زهیر گفت : آیا در اینجا بودنم به تو نمی گوید که من پیرو این خاندانم ؟ به خدا سوگند که نامه ای برای او ننوشتم و قاصدی را نزد او نفرستادم و وعده یاری هم به او ندادم ، بلکه او را در بین راه دیدار نمودم و هنگامی که او را دیدم ، رسول خدا و منزلت امام حسین علیه السلام نزد او را به یاد آوردم ، و چون دانستم که دشمن بر او رحم نخواهد کرد ، تصمیم به یاری او گرفتم تا جان خود را فدای او کنم ، باشد که حقوق خدا و پیامبر او

را که شما نادیده گرفته اید ، حفظ کرده باشم . (581)
امام علیه السلام به حضرت عباس بن علی فرمود : اگر می توانی آنها را متقاعد کن که جنگ را تا فردا به تاخیر بیندازند و امشب را مهلت دهند تا ما با خدای خود راز و نیاز کنیم و به درگاهش نماز بگزاریم ، (582) خدای متعال می داند که من به خاطر او نماز و تلاوت کتاب او (قرآن) را دوست دارم . (583)
یک شب مهلت برای راز و نیاز
پس عباس علیه السلام نزد سپاهیان دشمن بازگشت و از آنها شب عاشوار برای نماز و عبادت - مهلت خواست . عمر بن سعد در موافقت با این در خواست ، مردد بود ، و سرانجام از لشکریان خود پرسید که : چه باید کرد ؟
عمر و بن حجاج گفت : سبحان الله ! اگر اهل دیلم (کنایه از مردم بیگانه) و کفار از تو چنین تقاضایی می کردند سزاوار بود که با آنها موافقت کنی !
قیس بن اشعث گفت : درخواست آنها را اجابت کن ، به جان خودم سوگند که آنها صبح فردا با تو خواهند جنگید .
ابن سعد گفت : به خدا سوگند که اگر بدانم چنین کنند ، هرگز با در خواست آنها موافقت نکنم . (584)
عاقبت ، فرستاده ابن سعد به نزد عباس بن علی علیه السلام آمد و گفت : ما به شما تا فردا مهلت می دهیم ، اگر تسلیم شدید شما را به نزد عبیدالله بن زیاد خواهیم فرستاد ! و اگر سرباز زدید ، دست از شما بر نخواهیم داشت . (585)

عمر سعد لشکر خود را بخواند ، و پیش از غروب آفتاب به سوی حسین علیه السلام حمله ور شد .
حسین علیه السلام در جلو خیمه اش نشسته بود و دو زانو را در بند شمشیر قرار داده بود و در اثر خستگی خوابش برده بود ولی خواهرش زینب علیه السلام بیدار بود و در کنار برادر ایستاده از وی پرستاری می کرد . زینب غریو حمله سپاه را از نزدیک بشنید ، با ملایمت به برادر نزدیک شده گفت : برادر ، بانگ و فریاد نزدیک می شود ، آیا نمی شنوی ؟ امام حسین علیه السلام سر برداشqو فرمود : جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم ، به من فرمود : تو نزد ما می آیی . خواهرش سیلی به صورت خود نواخت و گفت : ای وای . . . حسین علیه السلام فرمود : خواهر عزیز من ، وای بر تو نباشد ، آرام باش خدای تو را رحمت کند . آنگاه امام حسین علیه السلام برادرش حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام را فراخواند و از او خواست که برود از مهاجمان خبری بیاورد . وقتی که حسین دانست که کوفیان آهنگ جنگ دارند دوباره برادر را فرستاد که از آنها خواهش کند که یک امشب را دست از جنگ بدارند ، زیرا ما می خواهیم در این شب برای خدا نماز بخوانیم و دعا کنیم و استغفار نماییم و هنگامی که صبح شد و اگر خدا خواست و رو به رو شدیم ، جنگ خواهیم کرد .
عمر سعد با یارانش مشورت کرد که این مهلت را بدهد یا نه ؟ یکی گفت : سبحان الله ، به خدا ا گر اینان از دیلمیان بودند واین تقاضا را از تو می کردند شایسته بود که با آن موافقت کنی . سپس تا فردا مهلت دادند . (586)
امام حسین علیه السلام بیعت نمی کند
الا و ان الدعی بن الدعی قد رکزنی بین اثنتین ، بین السله و اذلعه و هیهات منا الذله . یابی الله ذلک لنا و رسوله و المومنون و حج . ر طابت و طهرت و انوف حمیه و نفوس ابیه من ان توثر طاعه اللئام علی مصارع الکرام . الا و انی زاحف بهذه الا سره مع قله العدد و خخذله الناصر (587)
بدانید ابن زیاد بی پدر فرزند زیاد زنا زاده مرا در میان دو راه قرار داده است ؛ یا آن که شمشیرها از نیام کشیده می شود و یا آن که تن به خواری و پستی داده تسلیم او و یزید گردم و خواری از ما بسی به دور است . خدا خواری ما را نخواهد و پیغمبر و مردمان با ایمان به آن تن ندهند و دامن های پاک مادران و جوانان با غیرت و راد مردان با حمیت که هرگز تا راه مرگ و شهادت به روی آنها باز است از راه پستی و مذلت و اطاعت از

فرو مایگان نخواهند رفت از خواری و ذلت ما امتناع دارند اکنون با کمی یاران و پراکنده شدن دوستان برای جنگ آماده ام . (588)

امام زین العابدین علیه السلام می فرماید : من آن شب نشسته بودم و عمه ام زینب علیها السلام نزد من بود . پدرم حسین علیه السلام علیه السلام این ابیات را انشاد فرمود و من آن را حفظ کردم و گریه در گلوگاه من گره گشت و بر آن صبر نمودم و اظهار جزع نکردم ، اما عمه ام زینب که این کلمات را بشنید نتوانست خود را کنترل کند و اشک از دیدگانش می ریخت . (589)

یا دهر اف لک من خلیل
کم لک بالا شراق و الا صیل
من صاحب او طالب قتیل
و الدهر لا یقنع بالبدیل
و انا الامر الی الجلیل
و کل حی سالک السبیل (590)

ای روزگار ، تف بر تو از این دوستی تو . چقدر تو را صبح های روشن و شام های تیره است که بر کشته های یاران من یا دوستان من می گذرد ، آری روزگار به دل نمی پذیرد . کارها بر دست خدای بزرگ است و بس و هر زنده ای باید این راه را بپیماید .

پدرم دو یا سه بار این شعر را بخواند تا من مقصودش را فهمیدم (591)

هنگامی که عمه ام زینب این اشعار را شنید ، خودداری نتوانست کرد از جای پرید و دامن کشان و سر برهنه به سوی پدرم دوید وقتی به او رسید شیون آغاز کرد و گفت : ای وای از داغدیدگان ، ای کاش مرگ زندگی مرا نابود می کرد .

حسین علیه السلام نظر عمیقی به زینب انداخت و به او گفت : خواهر عزیزم ، حلم و بردباری تو را شیطان نبرد . زینب گفت : یا ابا عبدالله ، پدر و مادرم به فدای تو ، جانم به قربان تو حسین اندوه خود را فرو برد ولی اشک در چشمانش می درخشید و در زیر زبان چنین گفت :

و لو لا المزعجات من اللیالی
لما ترک القطا طیب المنام (592)

اگر قطا را در شب وامی گذاشتند می خوابید .

قطا مرغی کوچک و سیاه رنگ و کاکل دار است به اندازه کبوتر که سنگ ریزه می خورد و در فارسی آن را سنگ خوار گویند . در عرب معروف بوده که این مرغ در شب خواب خوشی دارد و تا خطری او را تهدید نکند دست از خواب شیرین بر نمی دارد و از جای خویش نمی جنبد .

زینب گفت : وای بر من ! آیا می خواهد تو را از من بگیرند ، این که دل را

بیشتر می سوزاند . آن گاه سیلی به صورت خود نواخت و گریبانش را درید و بی هوش افتاد . امام حسین علیه السلام کنار خواهر آمد ، آب به صورت وی پاشید و گفت : خواهر عزیزم ، از خدای بپرهیز و صبر کن ، صبری که برای خدا باشد . هنگامی که زینب به هوش آمد امام حسین علیه السلام به او گفت : خواهر عزیزم ، تو را سوگند می دهم که وقتی من کشته شدم بهر من گریبان چاک مکن ، صورتت را مخراش ، ناله مکن ، شیون مزن . علی بن الحسین می گوید : آنگاه پدرم عمه ام را نزد من آورد و بنشانید و خود نزد یارانش رفت .

در شب عاشورا همین که اوضاع به آن حالت درآمد حسین علیه السلام اصحاب (593) را جمع کرد . امام سجاد علیه السلام فرمود : من نزدیک رفتم ببینم پدرم چه می گوید و آنها چه می گویند . گوش کردم ، دیدم پدرم آغاز کرد :
اثنی علی الله احسن الثناء و احمده علی السراء و الضراء اللهم انی احمدک علی ان کرمتنا بالنبوه و علمتنا القرآن و فقهتنا فی الدین فاجعلنا لک من الشاکرین ، اما بعد فانی لا اعلم اصحابا اوفی و لا خیرا من اصحابی و لا اهل بیت ابر ولا اوصل م ن اهل بیتی فجزاکم الله جمیعا عنی خیرا . الا و انی لا ظن یومنا من هولا الاعداء غدا و انی قد اذنت لکم جمیعا فانطلقوا فی حل لیس علیکم منی ذمام . هذا اللیل قد غشیکم فاتخذوه جملا و لیاخذ کل رجل منک بید رجل من اهل بیتی فجزاکم الله جمیعا ثم تفرقوا فی البلاد فی سوادکم و مدائنکم حتی یفرج الله فان القوم یطلبوننی و لو اصابونی لهوا عن طلب غیری
خدا را ثنا می گویم به بهترین ثناها ، و در همه حال ، چه در سختی و چه در درستی ، چه در راحتی و چه در بلا او را سپاس می گویم و شکر می کنم خدایا ، تو را حمد می کنم بر این نعمت عظما که ما را به نبوت گرامی داشتی و خاندان ما را خاندان نبوت قرار دادی ، علم قرآن را به ما تعلیم دادی که حقیقت و روح تعلیم را می دانم .
بعد فرمود : یارانی نیک تر و با وفاتر از یاران خودم و اهل بیتی فاضل تر و با مراعات تر از اهل بیت خودم سراغ ندارم . سپس رو کرد به اصحاب و برادران و عموزادگان و همه مردان مجاهدی که آن جا بودند و فرمود : این گروه متعرض کسی دیگر غیر از من نخواهند شد . همه شما از طرف من آزادید ، از تاریکی شب استفاده کنید و به هر جا که می خواهید بروید . فقط هر کدام از شما دست یکی از خاندان (594) مرا که به تنهایی نمی توانند بروند بگیرد و با خود ببرد .
استغنا و بلند نظری را ببینید ، هیچ اضهار وحشت و ترسی نمی کند ، از احدی استمداد نمی کند ، خود را به غیر از خدا به احدی محتاج نمی بیند .
امام حسین علیه السلام اهل تعارف نبود ، واقعا همه آنها را از طرف شخص خودش مرخص کرد و آزاد گذاشت . می خواست هیچ گونه خجالت و رو در بایستی در کار نباشد ، همان طور که مواقع دیگر نیز همین اظهارات را به بعضی از اصحاب یا نزدیکان خود فرمود . از آن طرف یارانش هم نشان دادند که واقعا و حقیقتا فداکار و از خود گذشته اند .
گاهی ممکن است یک فداکاریهای بزرگ بشود ، اما به دنبال یک ضرورت و

اجباری ، نشیر داستان معروف طارق بن زیاد . همین که افراد خود را از دریا عبور داد و وارد اسپانیا شد کشتی ها را آتش زد و از آذوقه جز مختصری باقی نگذاشت . آنگاه خطاب به جمیعت کرد و گفت : دشمن در جلو شما و دریا در پشت سر شماست از خوارکی و مایه معیشت هم جز مقدار کمی در دست ندارید ، روزی شما در دست دشمن است که با شجاعت و دلاوری و جوانمردی می توانید از چنگ آنها بیرون بیاورید .
اگر برگردید دریا کام خود را برای بلعیدن شما باز کرده است و اگر جلو بروید دشمن در برابر شماست و اگر به همین حال باقی بمانید گرسنگی شما را از پا در می آورد . مردم را به جهاد و مبارزه تحریض کرد ، آنها هم مردانه جنگیدند و پیش بردند . ولی برای اصحاب سیدالشهدا چنین اجباری به وجود نیامد ، می توانستند از آن مهلکه جان به سلامت ببرند . حتی امام حسین علیه السلام سر مبارک خود را پایین انداخت که آنها خجالت نکشند و ماخوذ به حیا نشوند . ثابت و پابرجا ماندند ، همه هم صدا و هم آواز شدند و گفتند : آیا ما چنین کاری کنیم و تو را تنها بگذاریم ؟ تو را در چنگال دشمن بگذاریم و خودمان برای زندگی برویم . به خدا که چنین چیزی امکان ندارد . اول کسی که این سخنان را جواب ابا عبدالله گفت ، برادر رشیدش ابوالفضل العباس بود و بعد از او دیگران هر کدام جمله ای نظیر همین گفتند . (595)
گفتگوی امام حسین علیه السلام با اهل بیت و اصحاب خود
امام زین العابدین علیه السلام می فرماید : شب عاشورا پدرم خطبه خواند و خطاب به اصحاب خود فرمود : این مردم فقط مرا می خواهند ، اکنون که سیاهی شب همه جا را فرا گرفته است بروید . هر یک از شما دست یکی از اهل بیت مرا بگیرد و با خود ببرد .
پاسخ اهل بیت امام حسین علیه السلام
چون امام علیه السلام سخن به این جا رسانید ، فرزندان و برادران و برادر زادگان و پسران عبدالله آغاز سخن کردند و گفتند : لا و الله ما بدین کار گردن ننهیم و بعد از تو زندگی نخواهیم .
لا ارنا الله ذلک ابدا
خداوند هرگز ما را به دین ناستوده کردار دیدار نکند .
نخست عباس بن علی ابیطالب علیه السلام آغاز سخن کرد .
امام حسین علیه السلام فرمود : ای فرزندان عقیل ، قتل مسلم توانایی صبر و شکیبایی را از شما برتافت ، بر این مصیبت فزونی نجویید ، من شما را رخصت دادم که از این بلای ناگوار کناره گیری کنید . عرض کردند : سبحان الله ، مردم با ما چه گویند و ما چه پاسخ دهیم که گوییم سید خود را و مولای خود را و پسر عم خود را در میان دشمن گذاشتیم . لا والله ، ما بیزار از چنین کرداری هستیم ، جان و مال و اهل و عیال را در راه تو فدا

می کنیم و در رکاب تو با دشمنان تو می جنگیم خدا نیاورد آن زندگانی را که بعد از تو خواهیم کرد . (596)
پاسخ اصحاب به امام حسین علیه السلام
در این هنگام مسلم به عوسجه برخاست و عرض کرد : یابن رسول الله ، آیا ما آن کس باشیم که دست از تو برداریم ؟ پس به کدام حجت در نزد حق تعالی ادای حق تو را عذر بخواهیم . لا والله ، من از خدمت شما جدا نشوم تا نیزه خود را در سینه دشمنان فرو ببریم و تا دسته شمشیر در دست من باشد اندام دشمنان را مضروب سازم و اگر مرا سلاح جنگ نباشد به سنگ با ایشان محاربه کنم
به خدا سوگند ، که ما دست از یاری تو بر نمی داریم ، تا خداوند بداند که تا حرمت پیغمبر صلی الله علیه و آله را در حق تو رعایت کردیم به خدا سوگند که من در مقام یاری تو در مرتبه ای هستم که اگر بدانم کشته می شوم آنگاه مرا زنده کنند و بکشند و بسوزانند و خاکسرت مرا بر باد دهند و این کردار را هفتاد بار با من به جای آوردند هرگز از تو جدا نخواهم شد که گاهی مرگ را در خدمت تو ملاقات کنم . چگونه این خدمت را به انجام نرسانم و حال آن که یک شهادت بیش نیست و پس از آن کرامت جاودانه و سعادت ابدی است .
پس زهیر بن قین برخاست و عرضه داشت : به خدا سوگند ، من دوست دارم که کشته شوم آنگاه زنده گردم ، پس کشته شوم تا هزار مرتبه مرا بکشند و زنده شوم و در ازای آن خدای بزرگ دور گرداند شهادت را از جان تو و جوانان تو . هر یک از اصحاب آن جناب بدین منوال شبیه به یکدیگر با آن حضرت سخن می گفتند و زبان حال هر یک از ایشان این بود :
شاها من ار به عرش رسانم سریر فصل
مملوک این جنابم و محتاج این درم
گر بر کنم دل از تو و بردارم از تو مهر
این مهر بر که افکنم آن دل کجا برم (597)
از شوق رخت هر که پرش سوختنی نیست
پروانه صفت محفلش افروختنی نیست
گرد آمده از نیستی این مزرعه را برگ
ای برق مزن خرمن ما سوختنی نیست
در طوف حریمش زفنا جامه احرام
کردیم که این جامه بن تن دوختنی نیست
در مدرسه آموخته ای گرچه بسی علم
در میکده علمی است که آموختنی نیست
خود را چه فروشی به دگر کس به خود ای دل

بفروش اگر چند که بفروختنی نیست
گویند که در خانه دل هست چراغی
افروخته کاندر حرم افروختنی نیست (598)
شب عاشورا
امشب شب وصال است روز فراق فرداست
در پرده حجازی شور عراق فرداست
امشب قرآن سعد است در اختران خرگاه
یا آنکه لیله البدر روز محاق فرداست
امشب ز لاله رویان فرخنده لاله زای است
رخساره ای چون شمع در احتراق فرداست
امشب نوای تسبیح از شش جهت بلند است
فریاد واحسینا تا نه رواق فرداست
امشب به نور توحید خرگاه شاه روشن
در خیمه آتش کفر دود نفاق فرداست
امشب ز روی اکبر قرص قمر هویداست
آسیب انشقاق از تیغ شقاق فرداست
امشب شکفته اصغر چون گل به روی مادر
پیکان و آن گلو را بوس و عناق فرداست
امشب خوش است و خرم شمشاد قد قاسم
رفتن به حجله گور با طمطراق فرداست
امشب نهاده بیمار سر روی بالش ناز
گردن به حلقه غل پا در وثاق فرداست
امشب به روی ساقی آزادگان گشاده
بند گران دشمن بر دست و ساق فرداست
امشب نشسته مولا بر رفرف عبادت
پیمودن ره عشق روی براق فرداست
امشب شب عروج است تا بزم قاب و قوسین
هنگام رزم و پیکار یوم السباق فرداست
امشب شه شهیدان آماده رحیل است
دیدار روی جانان یوم التلاق فرداست
امشب بگو به بانو یک ساعتی بیارام
هنگامه بلا خیز مالایطاق فرداست
امشب قرین یاری از چیست بی قراری
دل گر شود ز طاقت یکباره طاق فرداست .
دیوان کمپانی

آخر روز نهم ماه محرم

آخرین تکلیف (یا بیعت یا جنگ) از سوی دشمن به امام رسید و آن حضرت شب را برای عبادت مهلت گرفت و مصمم برای جنگ فردا شد .
روز دهم محرم سال شصت و یک هجری ، امام با جماعت اندک خود روی هم رفته کمتر از نود نفر که چهل نفر از ایشان از همراهان سابق امام و سی و چند نفر در شب و روز جنگ از لشکر دشمن به امام پیوسته بودند و ما بقی خویشاوندان هاشمی امام ، از فرزندان و برادر زادگان و خواهر زادگان و عموزادگان بودند ، در برابر لشکر بیکران دشمن صف آرایی نمودند و جنگ درگرفت .
آن روز از بامداد تا واپسین جنگیدند و امام حسین علیه السلام و جوانان هاشمی و یاران وی تا آخرین نفر شهید شدند . در میان کشته شدگان دو فرزند خردسال امام حسن و یک کودک خردسال و یک فرزند شیر خوار امام حسین را نیز باید شمرد .
لشکر دشمن پس از خاتمه جنگ حرمسرای امام را غارت کردند و خیمه و خرگاه را آتش زدند و سرهای شهیدان را بریده بدن های ایشان را لخت کرده ببی آن که به خاک بسپارند به زمین انداختند . سپس اهل حرم را همه زن و دختر بی پناه بودند با سرهای شیهدان به سوی کوفه حرکت دادند . در میان اسیران از جنس ذکور تنی چند بیش نبود که از جمله آنان فرزند بیست و دوساله امام حسین علیه السلام که سخت بیمار بود یعنی امام چهارم و دیگر فرزند چهار ساله وی محمد بن علی که امام پنجم باشد و دیگر حسن مثنی فرزند امام دوم که داماد امام حسین علیه السلام بود در جنگ زخم کاری خورده و در میان کشته گان افتاده بود ، او را نیز در آخرین رمق یافتند و به شفاعت یکی از سرداران سر نبریدند و با اسیران به کوفه بردندو از کوفه نیز به سوی دمشق نزد یزید بردند .
واقعه کربلا و اسیری زنان و دختران اهل بیت و شهر به شهر گردانیدن ایشان و سخنرانی های که دختر امیر المومنین علیه السلام و امام چهارم که جز اسیران بودند در کوفه و شام بنی امیه را رسوا کرد و تبلیغات چندین ساله معاویه را از کار انداخت و کار به جایی کشید که یزید از عمل ماموران خود در ملا عام بیزاری جست و واقعه کربلا عامل موثری بود که با تاخیر موجل خود حکومت بنی امیه را برانداخت و ریشه شیعه را استوارتر ساخت ، و از آثار معجل آن انقلاب ها و نهضت هایی بود که به همراه جنگ های خونین تا دوازده سال ادامه داشت و از کسانی که در قتل امام شرکت جسته بودند حتی یک نفر از دست انتقام نرهید . (599)
امام حسین علیه السلام در روز عاشورا

حضرت امام علیه السلام در روز عاشورا تمام برادران و اصحاب خود را از دست داد و در راه خدا قربانی نمود .
می گویند : ابی عبدالله علیه السلام یکه تاز میدان بود . عمر سعد (علیه اللعنه و العذاب) به لشکریانش گفت : وای بر شما ، با حسین سخن می گویید ، او فرزند علی است . دامنه سخن او را تا فردا هم بکشید خسته نخواهد شد و از سخن گفتن باز نخواهد ماند ، و همچنین به گفتار خویش ادامه خواهد داد .
پس شمر جلو آمد و گفت : ای حسین ، چه می گویی ؟ واضح تر بگو تا بفهمم . حضرت فرمود : من می گویم که پرهیزکار باشید و از خدا بترسید و خون مرا مریزید ، زیرا خداوند خون مرا بر شما حلال نکرده است . من پسر دختر پیغمبر شما هستم و جده من خدیجه همسر پیغمبر شما بود ، شاید شما شنیده باشید که پیغمبر شما فرمود : حسن و حسین علیه السلام دو آقای جوانان بهشتند . (600)
امام حسین علیه السلام قربانی می دهد .
السلام علیک یا اباعبدالله وعلی الارواح التی حلت بفنائک ، علیک منی سلام الله ابدا ما بقیت و بقی الیل و النهار ، و لا جعله الله آخر العهد منی لزیارتکم . السلام علی الحسین ، و علی علی بن الحسین ، و علی اولاد الحسین ، و علی اصحاب الحسین
فرازی از زیارت عاشورا
سلام بر تو ای ابا عبداله و بر آن روان هایی که فرود آمدند به درگهت . بر تو باد از من سلام خدا برای همیشه تا که باقی ام و باقی است شب و روز ، و خدا مگرداند آن را آخرین زیارت من . سلام بر حسین و بر علی بن الحسین و فرزندان حسین و بر یاران حسین .
از این جا شروع می کنم قربانیان راه قرآن را . این که اول شهید روز عاشورا از اهل بیت آیا علی اکبر است اختلاف است . محدث قمی (رحمه الله) از شیخ مفید و سید بن طاووس و طبری و ابن اثیر و ابوالفرج و غیره نقل کرده است که اول شهید اهل بیت علیهم السلام علی اکبر بوده چنان که در زیارت شهدای معروفه است :
السلام علیک یا اول قتیل من نسل خیر سلیل
اما بعضی از نویسندگان او شهید اهل بیت را عبدالله بن مسلم و حضرت علی اکبر علیه السلام را جز آخرین شهیدان می دانند .

فصل هفتم : شهادت یاران بی بدیل امام حسین علیه السلام

چون اصحاب سید الشهدا علیه السلام حقوق بسیار بر ما دارند . . . ، پس شایسته باشد که آن اشخاصی را که در حمله اولی شهید شدند ، به ترتیبی که مناقب ابن شهر آشوب ذکر کرده است بیاوریم :
نعیم بن عجلان و او برادر نعمان بن عجلان است که از اصحاب امیرالمومنین علیه السلام و عامل آن حضرت بر بحرین و عماون بوده و گویند این دو تن با نضر که برادر سوم است از شجعان و از شعرا بوده اند و در صفین ملازمت آن حضرت داشته اند .
عمران بن کعب بن حارث الاشجعی که در رجال شیخ ذکر شده .
حنظله بن عمرو الشیبانی .
قاسط بن زهیر و برادرش مقسط .
و در رجال شیخ اسم والدشان را عبدالله گفته .
کنانه بن عتیق تغلبی که از ابطال و قراء و عباد کوفه به شمار رفته .
عمرو بن ضبیعه بن قیس التمیمی و او فارسی شجاع بود ، گویند اول با عمر سعد بوده ، پس داخل شده در انصار امام حسین علیه السلام .
ضرغامه بن مالک تغلبی ، و بعضی گفته اند که او بعد از نماز ظهر به مبارزت بیرون شد و شهید گردید .
عامر بن مسلم العبدی ، و مولای او سالم از شیعیان بصره بودند و با سیف بن مالک و ادهم بن امیه به همراهی یزید بن ثبیط و پسرانش به یاری امام حسین علیه السلام آمدند و در حمله اولی شهید گشتند .
سیف بن عبدالله بن مالک العبدی ، بعضی گفته اند که او بعد از نماز ظهر به مبارزت بیرون و شهید شده رحمه الله علیه .
عبدالرحمن بن عبدالله الارحبی الهمدانی و این همان کسی است که اهل کوفه او را با قیس بن مسهر به سوی امام حسین علیه السلام به مکه فرستادند با کاغذهای بسیار روز دوازدهم ماه رمضان بود که خدمت آن حضرت رسیدند .
حباب بن عامر التیمی ، از شیعیان کوفه است با مسلم بیعت کرده و چون کوفیان با مسلم علیه السلام جفا کردند ، حباب به قصد خدمت امام حسین علیه السلام حرکت کرده و در بین راه به آن حضرت ملحق شد .
عمرو الجندعی ، ابن شهر آشوب او را از مقتولین در حمله اولی شمرده ولکن بعض اهل سیر گفته اند که او مجروح روی زمین افتاده بود و ضربتی سخت بر سر او رسیده بود قوم او را از معرکه بیرون بردند ، مدت یک سال مریض و صاحب فراش بود در سر سال وفات کرد و تایید می کند این مطلب را آنچه در زیارت شهدا است :

السلام علی المرتث معه عمرو بن عبدالله الجندعی .
حلاس (به حاء مهمله کغراب) بن عمرو الازدی الراسبی ، و برادرش نعمان بن عمرو از اهل کوفه و از اصحاب امیرالمومنین علیه السلام بوده ، بلکه حلاس از سرهنگان لشکر آن حضرت در کوفه بوده .
سوار بن ابی عمیر النهمی در حمله اولی مجروح در میان کشتگان افتاد او را اسیر کردند به نزد عمر سعد بردند . عمر خواست او را بکشد قوم او شفاعتش کردند و او را نکشت لکن به حال اسیری و مجروح بود تا شش ماه پس از آن وفات کرد مانند موقع بن ثمامه که او نیز مجروح افتاده بود قوم او ، او را به کوفه بردند و مخفی کردند ابن زیاد مطلع شد فرستاد تا او را بکشند قوم او از بنی اسد شفاعتش کردند او را نکشت لکن او را در قید آهن کرده فرستاد او را به زاره (موضعی به عمان) موقع از زحمت جراحتها مریض بود تا یک سال پس از آن در همان زاره وفات فرموده .
و اشاره به او کرده کمیت اسدی در این مصرع : و ان ابو موسی اسیر مکبل(ابو موسی کنیه موقع است) . وبالجمله در زیارت شهدا است السلام علی الجریح الماسور سوار بن ابی عمیر النهمی .
عمار بن ابی سلامه الدالانی الهمدانی از اصحاب امیرالمومنین علیه السلام و از مجاهدین در خدمتش به شمار رفته بلکه بعضی گفته اند که او حضرت رسول صلی الله علیه و آله را نیز درک کرده .
زاهر مولی عمروبن الحمق جد محمد بن سنان زاهری در سنه شصتم به حج مشرف شده و بشرف مصاحبت حضر سیدالشهدا علیه السلام نائل شده و در خدمتش بود تا در روز عاشورا در حمله اولی شهید گشت .
از قاضی نعمان مصری مرویست که چون عمرو بن الحمق از ترس معاویه گریخت به جانب جزیره و مردی از اصحاب امیرالمومنین علیه السلام که نامش زاهر بود با او همراه بود ، چون مار عمرو را گزید بدنش ورم کرد ، زاهر را فرمود که حبیبم رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا خبر کرده که شرکت می کند در خون من جن و انس و ناچار من کشته خواهم گشت در این وقت اسب سوارانی که در جستجوی او بودند ظاهر شدند عمر به زاهر فرمود که تو خود را پنهان کن این جماعت به جستجوی من می آیند و مرا می یابند و می کشند و سرم را با خود می برند و چون رفتند تو خود را ظاهر کن و بدن مرا از زمین بردار و دفن کن . زاهر گفت : تا من تیر در ترکش دارم با ایشان جنگ می کنم تا آنگاه با تو کشته شوم ، عمرو فرمود آنچه من می گویم بکن که در امر من نفع می دهد خدا ترا ، زاهر چنان کرد که عمرو فرموده بود و زنده بماند تا در کربلا شهید شد ، رحمه الله علیه .
جبله بن علی الشیبانی از شجاعان اهل کوفه بوده .
مسعود بن الحجاج التیمی و پسرش عبدالرحمن از شجاعان معروفین بوده اند با ابن سعد آمده بود در ایامی که جنگ نشده بود آمدند خدمت امام

حسین علیه السلام سلام کنند بر آن حضرت پس سعادت شامل حالشان شده خدمت آن حضرت ماندند تا در حمله اولی شهید گشتند .
زهیر بن بشر الخثعمی .
عمار بن حسان بن شریح الطائی از شیعیان مخلصین بوده و با حضرت امام حسین علیه السلام از مکه مصاحبت کرده تا در کربلا .
و پدرش حسان از اصحاب امیرالمومنین علیه السلام بوده و در صفین در رکاب آن حضرت شهید شده . و در رجال اسم عمار را عامر گفته اند ، و از احفاد اوست عبدالله بن احمد بن عامر بن سلیمان بن صالح بن وهب بن عامر مقتول بکربلا ابن حسان و عبدالله مکنی است به ابوالقاسم و صاحب کتبی است که از جمله آنهاست کتاب قضایا امیرالمومنین علیه السلام روایت می کند آن را از پدرش ابوالجعد احمد بن عامر و شیخ نجاشی روایت کرده از عبدالله بن احمد مذکور که گفت پدرم متولد شد سنه صد و پنجاه و هفت و ملاقات کرد شیخ ما حضرت رضا علیه السلام را در سنه صدو نود و چهار و وفات کرد حضرت رضا علیه السلام در طوس سنه دویست و دو روز سه شنبه هیجدهم جمادی الاولی و من ملاقات کردم حضرت ابوالحسن ابو محمد علیهما السلام را و پدرم موذن آن دو بزرگوار بود الخ پس معلوم شد که ایشان بیت جلیلی بوده اند از شیعه ، قدس الله ارواحهم .
مسلم بن کثیر ازدی کوفی تابعی گویند از اصحاب امیرالمومنین علیه السلام بوده و در رکاب آن حضرت در بعضی حروب زخمی به پایش رسیده بود و خدمت سیدالشهدا علیه السلام از کوفه به کربلا مشرف شده در روز عاشورا در حمله اولی شهید شد و نافع مولای او بعد از نماز ظهر شهید گردید .
زهیر بن سلیم ازدی و این بزرگوار از همان سعادتمندان است که در شب عاشورا به اردوی همایونی حضرت سید الشهدا علیه السلام ملحق شدند .
عبدالله و عبیدالله پسران یزید بن ثبیط عبدی بصری
ابو جعفر طبری روایت کرده که جماعتی از مردم شیعه بصره جمع شدند در منزل زنی از عبدالقیس که نامش ماریه بنت منقذ و از شیعیان بود و منزلش مجمع شیعه بود و این در اوقاتی بود که عبیدالله بن زیاد به کوفه رفته بود و خبر به او رسیده بود از اقبال و توجه امام حسین علیه السلام به سمت عراق ، ابن زیاد نیز راهها را گرفته و به عامل خود در بصره نوشته بود که برای دیدبانها جایی درست کنند و دیدبان در آن قرار دهند و راهها را پاسبان گذارند که مبادا کسی ملحق به آن حضرت شود ، پس یزید بن ثبیط که از قبیله عبدالقیس و از آن جماعت شیعه بود که در خانه آن زن مومنه جمع شده بودند ، عزم کرد که به آن حضرت ملحق شود ، او را ، ده پسر بود ، پس با پسران خود فرمود که کدام از شماها با من خواهید آمد ؟ دو

نفر از آن ده پسر مهیای مصاحبت او شدند ، پس آن جماعتی که در خانه آن زن جمع بودند فرمود که من قصد کرده ام ملحق شوم به امام حسین علیه السلام و اینک بیرون خواهم شد . شیعیان گفتند که می ترسیم بر تو از اصحاب پسر زیاد ، فرمود به خدا سوگند هرگاه برسد شتران یا پاهای ما به جاده ، و راه دیگر سهل است بر من ووحشتی نیست بر من از اصحاب ابن زیاد که به طلب من بیایند ، پس از بصره بیرون شد و از غیر راه از بیابان قفر و خالی سیر کرد تا در ابطح به امام حسین علیه السلام رسید ، فرود آمد و منزل و ماوای خود را درست کرد ، پس رفت به سوی رحل و منزل آن حضرت وچون خبر او به حضرت امام حسین علیه السلام رسید به دیدن او بیرون شد به منزل او که تشریف برد ، گفتند به قصد شما به منزل شما رفت ، حضرت در منزل او نشست به انتظار او از آن طرف آن مرد چون حضرت را در جایگاه خود ندید احوال پرسید ، گفتند به منزل تو تشریف بردند . یزید برگشت به منزل خود ، آن جناب را دید نشسته . پس این آیه مبارکه را خواند :
بفضل الله و برحمته و بذلک فلیفر حوا (سوره یونس ، آیه 58)
پس سلام کردن به آن حضرت و نشست در خدمتش و خبر داد آن حضرت را که برای چه از بصره به خدمتش آمده ، حضرت دعای خیر فرمود برای او پس با آن حضرت بود تا در کربلا شهید شد با دو پسرش عبدالله و عبیدالله .
بعضی از اهل سیر ذکر کرده اند که وقتی یزید از بصره حرکت کرد عامر و مولای او سالم و سیف بن مالک و ادهم بن امیه نیز با او همراه بودند و ایشان نیز در کربلا شهید شدند .
و نیز از اشخاصی که در اول قتال شهید شدند :
جندب بن حجر کندی خولانی است که از اصحاب امیرالمومنین علیه السلام به شمار رفته .
و جناده بن کعب انصاری است که از مکه با اهل و عیال خو در خدمت امام حسین علیه السلام بوده و پسرش :
عمرو بن جناده بعد از قتل پدر به امر مادرش به جهاد رفت و شهید شد .
و سالم بن عمرو
قایم بن الحبیب الازدی
بکر بن حی التیمی
امیه بن سعد الطائی
عبدالله بن بشر که از مشاهیر شجاعان بوده
بشر بن عمرو
حجاج بن بدر بصری حامل کتاب مسعود بن عمرو از بصره به خدمت امام حسین علیه السلام رسید ، و رفیقش :

قعنب عمرو نمری بصری .
عائذ بن مجمع بن عبدالله عائذی ، رضوان الله علیهم اجمعین و ده نفر از غلامان امام حسین علیه السلام ، و دو نفر از غلامان امیرالمومنین علیه السلام .
مرحوم محدث قمی می نویسد :
اسامی بعضی از این غلامان که شهید شده اند از این قرار است :
اسلم بن عمرو و او پدرش ترکی بود و خودش کاتب امام حسین علیه السلام و دیگر :
قارب بن عبدالله دئلی که مادرش کنیز حضرت امام حسین علیه السلام بوده و دیگر :
منحج بن سهم غلام امام حسین علیه السلام ، با فرزندان امام حسن علیه السلام به کربلا آمد و شهید شد .
سعد بن الحرث غلام امیرالمومنین علیه السلام .
نصر بن ابی نیزر غلام آن حضرت نیز و این نصر پدرش همان است که در نخلستان امیرالمومنین علیه السلام کار می کرد .
حرث بن نبهان غلام حمزه ، الی غیر ذلک
و بالجمله چون در این حمله جماعت بسیاری از اصحاب سیدالشهدا علیه السلام شهید شدند ، شهادتشان در حضرت سیدالشهدا علیه السلام تاثیر کرد پس در آن وقت جناب امام حسین علیه السلام از روی تاسف دست فرا برد و بر محاسن شریف خود نهاد و فرمود شدت کرد غضب خدا بر یهود گاهی که از برای خدا فرزند قرار دادند ، و شدت کرد خشم خدا بر نصاری هنگامی که سه خدا قائل شدند ، و شدت کرد غضب خدا بر مجوس وقتی که به پرستش آفتاب و ماه پرداختند ، و شدید است غضب خدا بر قومی که متفق الکلمه شدند بر ریختن خون فرزند پیغمبر خودشان ، به خدا سوگند به هیچ گونه این جماعت را اجابت نکنم از آنچه در دل دارند تا گاهی که خدا را ملاقات کنم و به خون خویش مخضب باشم . (601)

حر بن یزید ریاحی چون تصمیم لشکر را برای قتال دید و شنید صیحه امام حسین علیه السلام را که می فرمود :
اما من مغیث یغیث لوجه الله اما من ذاب یذب عن حرم رسول الله صلی الله علیه و آله
این استغاثه کریمه او را از خواب غفلت بیدار کرد ، لاجرم به خویش آمد و رو به سوی پسر سعد آورد و گفت : ای عمر ، آیا با این مرد مقاتلت خواهی کرد ؟
گفت : بلی والله قتالی کنم که آسانتر او آن باشد که سرها از تن بپرد و دست ها قلم گردد .
گفت : آیا نمی شنود که این کار را به خاتمت برسانی ؟
عمر گفت : اگر کار به دست من بود چنین می کردم ، اما امیر تو عبیدالله بن زیاد از صلح ابا کرد و رضا نداد .
حر آزرده خاطر از وی بازگشت و در موقفی ایستاد . حر آمد اسب خود را آب داد و روی به امام حسین علیه السلام کرد و از اسب فرود آمد و روی به زمین نهاد و توبه کرد . حضرت هم از او پذیرفت . ابو جعفر طبری نقل کرده که چون حر به جانب امام حسین علیه السلام و اصحابش روان شد ، گمان کردند که اراده کارزار دارد . چون نزدیک شد و سپر خود را واژگون کرد ، دانستند به طلب امان آمده است و قصد جنگ ندارد . پس نزدیک امام شد و سلام کرد و گفت :

ای در تو مقصد و مقصود ما
وی رخ شاهد و مشهود ما
یار شو ای مونس غم خوارگان
چاره کن ای چاره بی چارگان
در گذر از جرم که خواهنده ایم
چاره ما کن که پناهنده ایم
چاره ما ساز که بی یاوریم
گر تو برانی به که رو آوریم
دارم از لطف ازل منظر فردوس طمع
گر چه دربانی میخانه فراوان کردم
سایه ای بر دل ریشم فکن ای گنج مراد
که من این خانه به سودای تو ویران کردم

امام حسین علیه السلام بعد از آن که از تقصیر حر گذشت و او را پناه داد .
حر شروع به سخنرانی کرد و گفت : ای مردم کوفه ، مادر به عزای شما

بنشیند و بر شما بگرید . این مرد صالح را دعوت کردید و به سوی خویش او را طلبیدید . چون ملتمس شما را به اجابت مقرون داشت دست از یاری او برداشتیدو با دشمنانش گذاشتید و حال آن که بر آن بودید که در راه او جهاد کنید و بذل جان نمایید ، پس در غدر و مکر بیرون آمدید و او را گریبان گیر شدید و از هر طرف او را احاطه کردید تا مانع شوید او را از توجه به سوی بلاد و شهرهای وسیع الهی . لاجرم مانند اسیر در دست شما گرفتار آمد که جلب نفع و دفع ضرر را نتواند ، منع کردید او را و زنان و اطفال و اهل بیتش را از آب جاری فرات که می آشامند از آن یهود و نصارا و می غلطد در آن کلاب و خنازیر و اینک آل پیغمبر از آسیب عطش از پای در افتادند .

لب تشنگان فاطمه ممنوع از فرات
بر مردمان طاغی و یاغی حلال شد
از باد ناگهان اجل گلشن نبی
از پای فتاده قامت هر نونهال شد

چه بد مردمی بودید بعد از پیامبر در حق آل پیامبر ، خداوند سیراب نگرداند شما را در روزی که مردمان تشنه باشند . چون حر را بدینجا رسانید گروهی به جانب او تیر افکندند و او برگشت در پیش روی امام علیه السلام ایستاد .

این هنگام عمر سعد ندا در آورد و جسارت کرد و تیری بر چله کمان نهاد و به سوی سپاه سید الشهدا علیه السلام انداخت و گفت : ای مردم گواه باشید اول کسی که تیر به لشکر حسین افکند من بودم

سید بن طاووس روایت کرده : پس از آن که ابن سعد به طرف (602) آن حضرت تیر افکند ، لشکر او هم لشکر امام حسین علیه السلام را تیرباران کردند و تیر مثل باران بر لشکر آن امام مومنان بارید

پس حضرت رو به اصحاب خویش کرده فرمود : برخیزید و برای مرگ مهیا شوید که چاره ای نیست . خدا شما را رحمت کند . همانا آن تیرها رسولان قومند به سوی شما . پس آن سعادتمندان مشغول قتال شدند و به مقدار یک ساعت با آن لشکر نبرد کردند و حمله بعد از حمله افکندند تا آن که از لشکر آن حضرت به روایت محمد بن ابی طالب موسوی پنجاه نفر از پا در آمدند و شهد شهادت نوشیدند .

یکی از آنها همان حر بود . بعد از نبرد زیاد و رجز خوانی ، جماعتی از لشکر عمر سعد بر او حمله آوردند و شهیدش کردند . بعضی گفته اند که امام حسین علیه السلام به نزد او آمد و هنوز خون از او جستن داشت . پس فرمودن به به ای حر تو حر (آزاد مردی) همچنان که نام گذاشته شدی به آن ، حری در دنیا و آخرت ، پس خواند آن حضرت :

لنعم الحر حر بنی ریاح

و نعم الحر عند مختلف الرياح
و نعم الحر اذ نادى حسينا
فجاد بنفسه عند الصباح (603)

نبش قبر حر علیه الرحمه

سید نعمت الله جزائری در کتاب انوار النعمانیه بیان کرده : چون شاه اسماعیل صفوی بغداد را تصرف کرده ، برای زیارت قبر حضرت سیدالشهداعلیه السلام به کربلا مشرف شد . از بعضی مردم شنید که به جناب حر طعن می زنند . پس خودش نزد قبر حر رفت و امر کرد قبر را نبش کردند . چون به جسد حر رسیدند ، دیدند بدن تازه و مانند همان روزی است که شهید شده و دیدندکه بر سرش پارچه ای بسته شده . به شاه خبر دادند که چون روز عاشورا ضربتی که بر سر مبارک حر رسیده بود خون جاری می شد ، امام علیه السلام این پارچه را بر سر او بست و به همان حالت دفن شد . پس شاه امر کرد که آن پارچه را باز کنند تا به قصد تبرک آن را برای خود بردارد . چون آن پارچه را باز کردند ، خون از همان موضع سر بیرون جهید . با پارچه دیگری سر مبارک را بستند ، فایده نکرد و همان طور خون جاری می شد . به ناچار به همان پارچه اما علیه السلام آن زخم را بستند و خون قطع شد . پس شاه حسن حال و مقام حر را دانست ، پس قبه و بارگاه بر آن قبر بنا کرد و خادمی بر آن گماشت . (604)

شهادت برير بن خضير

برير بن خضير به ميدان آمد و او مردى زاهد وعابد بود و او را سيد قرا مى ناميدند و از اشراف اهل كوفه از همدانيين بود و اوست خالوى ابو اسحاق عمرو بن عبدالله سبيعى كوفى تابعى كه در حق او گفته اند چهل سال نماز صبح را به وضوى نماز عشا گذارد و در هر شب يک ختم قرآن مى نمود ، و در زمان او اعبدى از او نبود ، و اوثق در حديث از او نزد خاصه و عامه نبود ، و او از ثقات على بن الحسين عليه السلام بود و بالجمله جناب برير چون به ميدان تاخت از آن سوى يزيد بن معقل به نزد او شتافت و با هم اتفاق كردند كه مباهله كنند و از خدا بخواهند كه هر كه بر باطل است بر دست آن ديگر كشته شود ، اين بگفتند و بر هم تاختند . يزيد ضربتى بر برير زد او را آسيبى نرساند ، لكن برير او را ضربتى زدكه خود او را دو نيمه كرد و سر او را شكافت تا به دماغ رسيد ، يزيد پليد بر زمين افتاد مثل آنكه از جاى بلندى بر زمين افتد .
رضى بن منقذ عبدى كه چنين ديد بر برير حمله آورد و با هم دست به گردن شدند و يک ساعت با هم نبرد كردند آخر الامر برير او را بر زمين افكند و بر سينه اش نشست رضى استغاثه به لشكر كرد كه او را خلاص كنند . كعب بن جابر حمله كرد و نيزه خود را گذاشت بر پشت برير ، برير كه احساس نيزه كرد همچنانكه بر سينه رضى نشسته بود خود را بر روى رضى افكند و صورت او را دندان گرفت و طرف دماغ او را قطع كرد از آن طرف كعب بن جابر چون مانعى نداشت چندان به نيزه زور آورد تا در پشت برير فرو رفت و برير را از روى رضى افكند و پيوسته شمشير بر آن بزرگوار زد تا شهيد شد .
راوى گفت : رضى از خاک برخاست در حالتى كه خاک از قباى خود مى تكانيد و با كعب گفت : اى برادر ! بر من نعمتى عطا كردى كه تا زنده ام فراموش نخواهم نمود ، چون كعب بن جابر برگشت زوجه اش يا خواهرش نوار بنت جابر با وى گفت كشتى سيد قرا را هر آينه امر عظيمى به جاى آوردى ، به خدا سوگند ديگر با تو تكلم نخواهم كرد .

شهادت وهب کلبی علیه الرحمه

وهب بن عبدالله بن حباب کلبی که با مادر و زن ، در لشکر امام حسین علیه السلام حاضر بود به تحریص مادر ساخته جهاد شد ، اسب به میدان راند و رجز خواند :

ان تنکرونی فانا ابن الکلب
سوف ترونی و ترون ضربی
و حملتی و صولتی فی الحرب
ادرک ثاری بعد ثار صحبی
و ادفع الکرب امام الکرب
لیس جهادی فی الوغی باللعب

و جلادت و مبارزت نیکی به عمل آورد و جمعی را به قتل در آورد پس از میدان باز شتافت و به نزدیک مادر و زوجه اش آمد و به مادر گفت : آیا از من راضی شدی ؟ گفت : راضی نشوم تا آنکه در پیش روی امام حسین علیه السلام کشته شوی ، زوجه او گفت تو را به خدا قسم می دهم که مرا بیوه مگذار و به درد مصیبت خود مبتلا مساز ، مادر گفت : ای فرزند سخن زن را دور انداز به میدان رو در نصرت امام حسین علیه السلام خود را شهید ساز تا شفاعت جدش در قیامت شامل حالت شود .

پس وهب به میدان رجوع کرد و نوزده سوار و دوازده پیاده را به قتل رسانید و لختی کارزار کرد تا دو دستش را قطع کردند . این وقت مادر او عمود خیمه بگرفت و به حربگاه در آمد و گفت : ای وهب پدر و مادرم فدای تو باد چندان که توانی رزم کن و حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله از دشمن دفع نما . وهب خواست که تا او را برگرداند ، مادرش جانب جامه او را گرفت و گفت : من روی باز پس نمی کنم تا به اتفاق تو در خون خویش غوطه زنم . جناب امام حسین علیه السلام چون چنین دید فرمود از اهل بیت من جزای خیر بهره شما باد به سراپرده زنان مراجعت کن خدا تو را رحمت کند ، پس آن زن به سوی خیام محترمه زنها برگشت و آن جوان کلبی پیوسته مقاتلت کرد تا شهید شد .

راوی گفت که : زوجه وهب بعد از شهادت شوهرش بیتابانه به جانب او دوید و صورت بر صورت او نهاد شمر (ملعون) غلام خود را گفت تا عمودی بر سر او زد و به شوهرش ملحق ساخت ، و این اول زنی بود که در لشکر حضرت سیدالشهدا علیه السلام به قتل رسید .

شهادت عمرو بن خالد ازدی اسدی صیداوی

عمرو بن خالد خالد ازدی اسدی صیداوی عازم میدان شد ، خدمت امام حسین علیه السلام آمد و عرض کرد : فدایت شوم یا اباعبدالله من قصد کرده ام که ملحق شوم به شهدای از اصحاب تو و کراهت دارم از آنکه زنده بمانم و تو را وحید و قتیل بینم ، اکنون مرخصم فرما ، حضرت او را اجازت داد و فرمود ما هم ساعت بعد به تو ملحق خواهیم شد ، آن سعادتمند به میدان آمد ، پس کارزار کرد تا شهید شد .

پس فرزندش خالد بن عمرو بیرون شد جهاد کرد تا شهید شد

سپس سعد بن حنظله تمیمی به میدان رفت و او از اعیان لشکر امام حسین علیه السلام بود پس حمله کرد و کارزار سختی نمود تا شهید شد ، رحمه الله علیه . پس عمیر بن عبدالله مذحجی به میدان رفت ، پس کارزار کرد و بسیاری را کشت تا به دست مسلم ضبابی و عبدالله بجلی شهید شد .

تذکره ی ابوثمامه نماز را در خدمت امام حسین علیه السلام و شهادت حبیب بن مظاهر

ابو ثمامه صیداوی ، که نام شریفش عمرو بن عبدالله است چون دید وقت زوال است به خدمت امام علیه السلام شتافت و عرض کرد : یا ابا عبدالله ! جان من فدای تو باد ، همانا می بینم که این لشکر به مقاتلت تو نزدیک گشته اند و لکن سوگند با خدای که تو کشته نشوی تا من در خدمت تو کشته شوم و به خون خویش غلطان باشم و دوست دارم که این نماز ظهر را با تو بگذارم آنگاه خدای خویش را ملاقات کنم ، حضرت سر به سوی آسمان برداشت پس فرمود : یاد کردی نماز را خدا تو را از نماز گزاران و ذاکرین قرار دهد ، بلی اینک اول وقت آن است . پس فرمود : از این قوم بخواهید تا دست از جنگ بردارند تا ما نماز گذاریم ، حصین بن تمیم چون این بشنید فریاد برداشت که نماز شما مقبول درگه اله نیست ، حبیب بن مظاهر فرمود : ای حمار غدار ! نماز پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله قبول نمی شود و از تو قبول خواهد شد ؟

حصین بر حبیب حمله کرد حبیب نیز مانند شیر بر او تاخت و شمشیر بر او فرود آورد و بر صورت اسب او واقع شد ، حصین از روی اسب بر زمین افتاد پس اصحاب آن ملعون جلدی کردند واو را از چنگ حبیب ربودند .

بالجمله قتال سختی نمود تا آنکه به روایتی شصت و دو تن را به خاک هلاک انداخت ، پس مردی از بنی تمیم که او را بدیل بن صریم می گفتند بر آن جناب حمله کرد و شمشیر بر سر مبارکش زد و شخصی دیگر از بنی تمیم نیزه بر آن بزرگوار زد که او را بر زمین افکند ، حبیب خواست تا برخیزد که

حصین بن تمیم شمشیر بر سر او زد که او را از کار انداخت ، پس آن مرد تمیمی فرود آمد و سر مبارکش را از تن جدا کرد ، حصین گفت که من شریک تو هستم در قتل او ، سر را به من بده تا به گردن اسب خود آویزم و جولان دهم تا مردم بدانند که من در قتل او شرکت کرده ام آنگاه بگیر آن را و ببر به نزد عبیدالله بن زیاد برای اخذ جایزه ، پس سر حبیب را گرفت و به گردن اسب خویش آوریخت و در لشکر جولانی داد و به او رد کرد .
چون لشکر به کوفه برگشتند آن شخص تمیمی سر را به گردن اسب خویش آویخته رو به قصر الاماره ابن زیاد نهاده بود ، قاسم پسر حبیب که در آن روز غلامی مراهق بود سر پدر را دیدار کرد دنبال آن سوار را گرفت و از او مفارقت نمی نمود ، هرگاه آن مرد داخل قصرالاماره می شد او نیز داخل می گشت و هرگاه بیرون می آند او نیز بیرون می آمد .
آن مرد سوار از این کار به شک افتاده گفت چه شده ترا ای پسر که عقب مرا گرفته و از من جدا نمی شوی ؟ گفت : چیزی نیست ، گفت بیجهت نیست مرا خبر بده گفت : این سری که با توست سر پدر من است آیا به من می دهی تا او را دفن نمایم ؟ گفت : ای پسر امیر راضی نمی شود که او دفن شود و من هم می خواهم جایزه نیکی به جهت قتل او از امیر بگیرم ، گفت : لکن خداوند به تو جزا نخواهد داد مگر بدترین جزاها ، به خدا سوگند کشتی او را در حالی که او بهتر از تو بود ، این بگفت و بگریست و پیوسته درصدد انتقام بود تا زمان مصعب بن زبیر که قاتل پدر خود را بکشت .
ابو مخنف از محمد بن قیس روایت کرده که چون حبیب شهید گردید ، درهم شکست قتل او حسین علیه السلام را ، و در این حال فرمود :
احتسب نفسی و حماه اصحابی .
و در بعض مقاتل است که فرمود لله درک یا حبیب ! همانا تو مردی صاحب فضل بودی ختم قرآن در یک شب می نمودی و مخفی نماند که حبیب از حمله علوم اهل بیت و از خواص اصحاب امیرالمومنین علیه السلام به شمار رفته .
و روایت شده که وقتی میثم تمار را ملاقات کرد و با یکدیگر سخنان بسیار گفتند ، پس حبیب گفت که گویا می بینم شیخی را که اصلع است یعنی پیش سر او مو ندارد و شکم فربهی دارد و خربزه می فروشد در نزد دار الرزق او را بگیرند و برای محبت داشتن او به اهل بیت رسالت او را به دار کشند ، و بردار شکمش را بدرند و غرضش میثم بود و چنان شد که حبیب خبر داد
و در آخر روایت است که حبیب از جمله آن هفتاد نفر بود که یاری آن امام مظلوم کردند و در برابر کوههای آهن رفتند و سینه خود را در برابر چندین

هزار شمشیر و تیر سپر کردند ، و آن کافران ایشان را امان می دادند و وعده مالهای بسیار می کردند و ایشان ابا می نمودند و می گفتند که دیده ما حرکت کند و آن امام مظلوم شهید شود ما را نزد خدا عذری نخواهد بود تا آنکه همه جانهای خود را فدای آن حضرت علیه الصلاه و السلام کردند و همه بر دور آن حضرت کشته افتادند ، رحمه الله و برکاته علیهم اجمعین

شهادت سعید بن عبدالله حنفی رحمه الله

روایت شده که حضرت سیدالشهدا علیه السلام زهیر بن قین و سعید بن عبدالله را فرمود که پیش روی من بایستید تا من نماز ظهر را به جای آورم ایشان بر حسب فرمان در پیش رو ایستادند و خود را هدف تیر و سنان گردانیدند ، پس حضرت با یک نیمه اصحاب نماز خوف گذاشت و نیمی دیگر ساخته دفع دشمن بودند ، و روایت شده که سعید بن عبدالله حنفی در پیش روی آن حضرت ایستاد و خود را هدف تیر نموده بود و هر کجا آن حضرت به یمین و شمال حرکت می نمود در پیش روی آن حضرت بود تا روی زمین افتاد و در این حال می گفت : خدایا لعن کن این جماعت را لعن عاد و ثمود ، ای پروردگار من سلام مرا به پیغمبر خود برسان و ابلاغ کن او را آنچه به من رسید از زحمت جراحت و زخم چه من در این کار قصد کردم نصرت ذریه پیغمبر تو را ، این بگفت و جان بداد ، و در بدن او به غیر از زخم شمشیر و نیزه سیزده چوبه تیر یافتند .

پس چون صاعقه آتشبار خویش را بر آن اشرار زد و بسیار کس از ابطال رجال را به خاک هلاک افکند ، و به روایت محمد بن ابی طالب یکصد و بیست تن از آن منافقان را به جهنم فرستاد ، آنگاه کثیر بن عبدالله شعبی به اتفاق مهاجر بن اوس تمیمی بر او حمله کردند او را از پای در آوردند و در آن وقت که زهیر بر خاک افتاد ، حضرت حسین علیه السلام فرمود : خدا تو را از حضرت خویش دور نگرداند و لعنت کند کشندگان تو را همچنانکه لعن فرمود جماعتی از گمراهان را و ایشان را به صورت میمون و خوک مسخ نمود . مرحوم محدث قمی می افزاید :
زهیر بن قیل جلالت شانش زیاده از آن است که ذکر شود و کافی است در این مقام آنکه امام حسین علیه السلام یوم عاشورا میمنه را به او سپرد و در وقت نماز خواندن او را با سعید بن عبدالله فرمود که در پیش روی آن جناب بایستند و خود را وقایه آن حضرت کنند . (605)

عابس بن ابی شبیب شاکری همدانی چون از برای ادراک سعادت شهادت عزیمت درست کرد روی کرد با مصاحب خود شوذب مولی شاکر که از متقدمین شیعه و حافظ حدیث و حامل آن و صاحب مقامی رفیع بلکه نقل شده که او را مجلسی بود که شیعیان به خدمتش می رسیدند و از جنابش اخذ می نمودند و کان رحمه الله و جها فیهم .
بالجمله عابس با وی گفت ای شوذب امروز چه در خاطر داری ؟ شوذب گفت می خواهی چه در خاطر داشته باشم ؟ قصد کرده ام که با تو در رکاب پسر پیغمبر صلی الله علیه و آله مبارزت کنم تا کشته شوم . عابس گفت گمان من هم به تو همین بوده ، الحال به خدمت آن حضرت بشتاب تا تو را چون دیگر کسان در شمار شهدا به حساب گیرد و دانسته باش که از پس امروز چنین روز به دست هیچکس نشود چه امروز روز یست که مرد بتواند از تحت الثری قدم بر فرق ثریا زند و همین یک روز ، روز عمل و زحمت است و بعد از آن روز مزد و حساب و جنت است .
پس شوذب به خدمت حضرت شتافت و سلام وداع گفت پس به میدان رفت و مقاتله کرد تا شهید گشت ، رحمه الله و رضوانه علیه
راوی گفت : پس از آن عابس به نزد جناب امام حسین علیه السلام شتافت و سلام کرد و عرض کرد : یا اباعبدالله هیچ آفریده ای چه نزدیک و چه دور ، چه خویش و چه بیگانه در روی زمین روز بپای نبرد که در نزد من عزیز و محبوبتر از تو باشد و اگر قدرت داشتم که دفع این ظلم و قتل را از تو بنمایم به چیزی که از خون من و جان من عزیزتر بودی توانی و سستی در آن نمی کردم و این کار را به پایان می رسانیدم آنگاه آن حضرت را سلام داد و گفت گواه باش که من بر دین تو و دین پدر تو می گذرم ، پس با شمشیر کشیده چون شیر شمیده به میدان تاخت در حالیکه ضربتی بر جبین او رسیده بود ، ربیع بن تمیم که مردی از لشکر عمر سعد بود گفت که چون عابس را دیدم که رو به میدان آورده او را شناختم ، و من از پیش او را می شناختم و شجاعت و مردانگی او را در جنگها مشاهده کرده بودم و شجاع تر از او کسی ندیده بودم ، این وقت لشکر را ندا در دادم که هان ای مردم هذا الاسود هذا ابن ابی شبیب .
ربیع ابن تمیم آواز برداشت
به سوی فوج اعدا گردن افراشت
که می آید هزبری جانب فوج
که عمان است از بحر کفش موج
فریاد کشید ای قوم این شیر شیران است ، این عباس بن ابی شبیب است

هیچکس به میدان او نرود و اگر نه از چنگ او به سلامت نرهد .
پس عابس چون شعله جواله در میدان جولان کرد و پیوسته ندا در داد که الا رجل ! الا رجل هیچکس جرات مبارزت او ننمود این کار بر ابن سعد ناگوار آمد ندا در داد که عابس را سنگباران نماید لشکریان از هر سود به جانب او سنگ افکندند ، عابس که چنین دیده زره از تن دور کرد و خود از سر بیفکند . . .

وقت آن آمد که من عریان شوم
جسم بگذارم سراسر جان شوم
آنچه غیر از شورش و دیوانگی است
اندرین ره روی در بیگانگی است
آزمودم مرگ من در زندگیست
چون رهم زین زندگی پایند گیست
آنکه مردن پیش چشمش تهلکه است
نهی لا تلقوا بگیرد او به دست
و آنکه مردن شد مر او را فتح باب
سارعوا آمد مر او را در خطاب
الصلا ای حشر بنیان سارعوا
البلا ای مرگ بنیان دار عوا

ربیع گفت قسم به خدا می دیدم که عابس به هر طرف که حمله کردی زیاده از دویست تن از پیش او می گریختند و بر روی یکدیگر می ریختند ، بدین گونه رزم کرد تا آنکه لشکر از هر جانب او را فرا گرفتند و از کثرت جراحت سنگ و زخم سیف و سنان او را از پای در آوردند و سر او را ببریدند و من سر او را در دست جماعتی از شجاعان دیدم که هر یک دعوی می کرد که من او را کشتم عمر سعد (ملعون) گفت که این مخاصمت به دور افکنید هیچکس یک تنه او را نکشت ، بلکه همگی در کشتن او همدست شدید و او را شهید کردید .
مرحوم محدث قمی می فرماید : نقل شده که عابس از رجال شیعه و رئیس و شجاع و خطیب و عابد و متهجد بوده است . (606)

شهادت نافع بن هلال بن جمل رحمه الله

نافع بن هلال که یکی از شجاعان لشکر امام حسین علیه السلام بود ، تیرهای مسموم داشت و اسم خود را بر فاق تیرها نوشته بود ، شروع کرد به افکندن آن تیرها بر دشمن و پیوسته با آن تیرها جنگ کرد تا تمام شد ، آنگاه دست زد به شمشیر آبدار و شروع کرد به جهاد ، پس دوازده نفر و به روایتی هفتاد نفر از لشکر پسر سعد به قتل رسانید بغیر آنان که مجروح کرده بود ، پس لشکر بر او حمله کردند و بازوهای او را شکستند و او را اسیر نمودند .
راوی گفت : شمر بن ذی الجوشن (ملعون) او را گرفته بود و با او بود اصحاب او و نافع را می بردند به نزد عمر سعد (لعنه الله) و خون بر محاسن شریفش جاری بود ، عمر سعد (لعنه الله) چون او را دید به او گفت و یحک ای نافع چه واداشت تو را بر نفس خود رحم نکردی و خود را به این حال رسانیدی ؟ گفت خدای می داند که من چه اراده کردم و ملامت نمی کنم خود را بر تقصیر در جنگ با شماها و اگر بازو و ساعد مرا بود اسیرم نمی کردند .
شمر (لعنه الله) به ابن سعد گفت بکش او را اصلحک الله ، گفت تو او را آورده ای اگر می خواهی تو بکش ، پس شمر (لعنه الله) شمشیر خود را کشید برای کشتن او ، نافع گفت به خدا سوگند اگر تو از مسلمانان بودی عظیم بود بر تو که ملاقات کنی خدا را به خونهای ما .
فالحمد لله الذی جعل منایانا علی یدی شرار خلقه .
پس شمر (ملعون) او را شهید کرد .

اصحاب امام حسین علیه السلام چون دیدند که بسیاری از ایشان کشته شدند و توانایی ندارند که جلوگیری دشمن کنند عبدالله و عبدالرحمن پسران عروه غفاری که از شجعان کوفه و اشراف آن بلده بودند خدمت امام حسین علیه السلام آمدند و گفتند : یا ابا عبدالله علیک السلام حازنا العدو الیک .
مستولی شدند دشمنان بر ما و ما کم شدیم به حدی که جلو دشمن را نمی توانیم بگیریم لاجرم از ما تجاوز کردند و به شما رسیدند پس ما دوست داریم که دشمن را از تو دفع نمائیم و در مقابل تو کشته شویم ، حضرت فرمود مرحبا پیش بیائید ایشان نزدیک شدند و در نزدیکی آن حضرت مقاتله کردند ، و عبدالرحمن مقاتله کرد تا شهید شد .
راوی گفت : آمدند جوانان جابریان سیف بن الحارث بن سریع و مالک بن عبد بن سریع ، و این دو نفر دو پسر عم و دو برادر مادری بودند آمدند خدمت سیدالشهدا علیه السلام در حالی که می گریستند حضرت فرمود : ای فرزندان برادر من برای چه می گریید ؟ به خدا سوگند که من امیدوارم بعد از ساعت دیگر دیده شما روشن شود ، عرض کردند خدا ما را فدای تو گرداند ، به خدا سوگند ما بر جان خویش گریه نمی کنیم بلکه بر حال شما می گرییم که دشمنان دور تو را احاطه کرده اند و چاره ایشان نمی توانیم نمود ، حضرت فرمود که خدا جزا دهد شما را به اندوهی که بر حال من دارید و به مواساه شما با من بهترین جزای پرهیزکاران ، پس آن حضرت را وداع کردند و به سوی میدان شتافتند و مقاتله کردند تا شهید گشتند .

شهادت حنظله بن اسعد شبامی رحمه الله

حنظله بن اسعد ، قد مردی علم کرد و پیش آمد و در برابر امام علیه السلام بایستاد و در حفظ و حراست آن جناب خویشتن را سپر تیرد و نیزه و شمشیر ساخت . و هر زخم سیف و سنانی که به قصد امام علیه السلام می رسید به صورت و جان خود می خزید و همی ندا در می داد که ای قوم . من می ترسم بر شما که مستوجب عذاب لشکر احزاب شوید ، و می ترسم بر شما برسد مثل آن عذابهائی که بر امتهای گذشته وارد شده مانند عذاب قوم نوح و عاد و ثمود و آنان که بعد از ایشان طریق کفر و جحود گرفتند و خدا نمی خواهد ستمی برای بندگان ، ای قوم ! من بر شما می ترسم از روز قیامت ، روزی که رو از محضر بگردانید به سوی جهنم و شما را از عذاب خدا نگاه دارند ه ای نباشد ، ای قوم مکشید امام حسین علیه السلام را پس مستاصل و هلاک گرداند خدا شما را به سبب عذاب ، و به تحقیق که بی بهره و ناامید است کسی که به خدا افترا بندد و از این کلمات اشاره کرد به نصیحتهای مومن آل فرعون با آل فرعون .
و موافق بعضی از مقاتل حضرت فرمود ای حنظله بن سعد خدا تو را رحمت کند دانسته باش که این جماعت مستوجب عذاب شدند ، هنگامی که سر بر تافتند از آنچه که ایشان را به سوی حق دعوت کردی و بر تو بیرون شدند و تو را و اصحاب تو را ناسزا و بد گفتند و چگونه خواهد بود حال ایشان الان و حال آنکه برادران پارسای تو را کشتند . پس حنظله عرض کرد راست فرمودی فدایت شوم ، آیا من به سوی پروردگار خودم نروم و با برادران خود ملحق نشوم ؟ فرمود بلی شتاب کن و برو به سوی آنچه که از برای تو مهیا شده است و بهتر است از دنیا و آنچه در دنیاست و به سوی سلطنتی که هرگز کهنه نشود و زوال نپذیرد ، پس آن سعید نیک اختر حضرت را وداع کرد و گفت :
السلام علیک یا اباعبدالله صلی الله علیک و علی اهل بیتک و عرف بیننا و بینک فی جنته
فرمود : آمین آمین ، پس آن جناب در جنگ با منافقان پیشی گرفت و نبرد دلیرانه کرد و شکیبایی در تحمل شدائد نمود تا آنکه بر او حمله کردند و او را برادران شایسته اش ملحق نمودند .
مرحوم محدث قمی می افزاید : حنظله بن اسعد از وجوه شیعه و از شجاعان و فصحاء تعداد شده و او را شبامی گویند به جهت آنکه نسبتش به شبام (بر وزن کتاب موضعی است به شام) می رسد و بنوشبام بطنی می باشند از همدان (به سکون میم) (607)

شهادت ابی اشتعثا البهدلی الکندی علیه الرحمه

راوی گفت : یزید بن زیاد بهدلی که او را ابوالشعشاء می گفتند شجاعی تیرانداز بود ، مقابل حضرت سیدالشهدا علیه السلام به زانو در آمد و صد تیر بر دشمن افکند که ساقط نشد از آنها مگر پنج تیر ، در هر تیری که می افکند می گفت :
انا ابن بهدله ، فرسان العرجله و سیدالشهدا علیه السلام می گفت خداوند تیر او به نشان آشنا کن و پاداش او را بهشت عطا کن .
پس کار زار کرد تا شهید شد .

شهادت جمعی از اصحاب حضرت امام حسین علیه السلام

روایت شده که عمر بن خالد صیداوی و جابر بن حارث سلمانی و سعد مولی عمرو بن خالد و مجمع بن عبدالله عائذی مقاتله کردند در اول قتال و با شمشیرهای کشیده به لشکر پسر سعد حمله نمودند ، چون در میان لشکر واقع شدند لشکر بر دور آنها احاطه کردند و ایشان را از لشکر سیدالشهدا علیه السلام جدا کردند و جناب عباس بن امیرالمومنین علیه السلام حمله کرد بر لشکر و ایشان را خلاص نمود و بیرون آورد در حالی که مجروح شده بودند و دیگر باره که لشکر رو به آنها آوردند بر لشکر حمله نمودند و مقاتله کردند تا در یک مکان همگی شهید گردیدند . رحمه الله علیهم .
و روایت شده از مهران کابلی که گفت در کربلا مشاهده کردم مردی را که کارزار سختی می کند ، حمله نمی کند بر جماعتی مگر آنکه ایشان را پراکنده و متفرق می سازد و هرگاه از حمله خویش فارغ می شود می آید نزد امام حسین علیه السلام و می گوید :
ابشر هدیت الرشد یابن احمدا
فی جنه الفردوس تعلو صعدا
پرسیدم کیست این شخص ؟ گفتند : ابو عمره حنظلی ، پس عامر بن نهشل تیمی او را شهید کرد و سرش را برید .

شهادت جون رحمه الله

ماه بنی غفاری و خورشید آسمان
هم روح دوستانی و هم سرو بوستان
جون مولی ابوذر غفاری رضی الله عنه در میان لشکر سیدالشهدا علیه السلام بود و آن سعادتمند نیز عبدی سیاه بود آرزوی شهادت نموده از حضرت امام حسین علیه السلام طلب رخصت کرد آن جناب فرمود تو متابعت ما کردی در طلب عافیت ، پس خویشتن را به طریق ما مبتلا مکن از جانب من ماذونی که طریق سلامت خویش جوئی . عرض کرد : یابن رسول الله من در ایام راحت و وسعت کاسه لیس خوان شما بوده ام و امروز که در روز سختی و شدت شماست دست از شما بردارم . به خدا قسم که بوی من متعفن و حسب من پست و رنگم سیاه است پس دریغ مفرمائی از من بهشت را تا بوی من نیکو شود و جسم من شریف و رویم سفید گردد . لا والله هرگز از شما جدا نخواهم شد تا خون سیاه خود را با خونهای طیب شما مخلوط سازم
این بگفت و اجازت حاصل کرد و به میدان شتافت و بیست و پنج نفر را به خاک هلاک افکند تا شهید شد . و در بعض مقاتل است که حضرت امام حسین علیه السلام بیامد و بر سر کشته او ایستاد و دعا کرد :
بارالها روی جون را سفید گردان وبوی او را نیکو و او را با ابرار محشور گردان و در میان او و محمد و آل محمد علیهم السلام شناسائی ده و دوستی بیفکن .
و روایت شده : گاهی که مردمان برای دفن شهدا حاضر شدند جسد جون را بعد از ده روز یافتند که بوی مشک از او ساطع بود رضوان الله علیه .

شهادت حجاج بن مسروق ، موذن حضرت امام حسین علیه السلام

حجاج بن مسروق موذن حضرت امام حسین علیه السلام به میدان آمد و رجز خواند :
اقدم حسینا هادیا مهدیا
فالیوم تلقی جدک النبیا
ثم اباک ذا الندی علیا
ذاک الذی نعرفه وصیا
و بیست و پنج نفر به خاک هلاک افکند پس شهید شد ، رحمه الله علیه .

شهادت جوانی پدر کشته رحمه الله

جوانی در لشکر حضرت بود که پدرش را در معرکه کوفیان کشته بودند مادرش با او بود و او را خطاب کرد که ای پسرک من از نزد من بیرون شو و در پیش روی پسر پیغمبر صلی الله علیه و آله قتال کن . لاجرم آن جوان به تحریک مادر آهنگ میدان کرد ، جناب سیدالشهدا علیه السلام که او را دید فرمود که این پسر پدرش کشته گشته و شاید که شهادت او بر مادرش مکروه باشد ، آن جوان عرض کرد : پدر و مادرم فدای تو باد مادرم مرا به قتال امر کرده ، پس به میدان رفت کارزار کرد و این جهان را وداع نمود ، کوفیان سر او را از تن جدا کردند و به لشکرگاه امام حسین علیه السلام افکندند ، مادر سر پسر را گرفت و بر سینه چسبانیده و گفت : احسنت ای پسرک من ! ای شادمانی دل من ، وای روشنی چشم من ، و آن سر را با تمام غضب به سوی مردی از سپاه دشمن افکند و او را بکشت ، آنگاه عمود خیمه را گرفت و بر ایشان حمله کرد ، پس دو تن از لشکر دشمن را بکشت ، جناب امام حسین علیه السلام فرمان کرد که از میدان برگردد و دعا در حق او کرد . (608)

شهادت غلام ترکی

گفته شد که حضرت سیدالشهدا علیه السلام را غلام ترکی بود در نهایت صلاح و سداد و قاری قرآن بود ، در روز عاشورا آن غلام با وفا خود را بر صف سپاه مخالفان زد ، پس حمله کرد و بسیاری از مخالفان را به درک فرستاد ، و بعضی گفته اند هفتاد نفر از آن سیاه رویان را به خاک هلاک افکند و آخر به تیغ ظلم و عدوان بر زمین افتاد ، حضرت امام حسین علیه السلام بالای سرش آمد و بر او بگریست و روی مبارک خود را بر روی آن سعادتمند گذاشت ، ان غلام چشم بگشود و نگاهش به آن حضرت افتاد و تبسمی کرد و مرغ روحش به بهشت پرواز نمود . (609)

شهادت عمرو بن قرظله بن کعبت انصاری خزرجی

عمرو بن قرظه از برای جهاد قدم مردی در پیش نهاد و از حضرت سیدالشهدا علیه السلام رخصت طلبید و به میدان رفت و به تمام شوق و رغبت کارزار نمود تا جمعی از لشکر ابن زیاد را به جهنم فرستاد و هر تیر و شمشیری که به جانب امام حسین علیه السلام می رسید او به جان خود می خرید ، و تا زنده بود نگذاشت که شر و بدی به آن حضرت برسد ، تا آنکه از شدت جراحت سنگین شد ، پس به جانب آن حضرت نگران شد و عرض کرد : یابن رسول الله آیا به عهد خویش وفا کردم ؟ فرمود : بلی ، تو پیش از من به بهشت می روی رسول خدا صلی الله علیه و آله را از من سلام برسان و او را خبر بده که من هم بر اثر می رسم . پس عاشقانه با دشمن مقاتله کرد تا شربت شهادت نوشید و رخت به سرای دیگر کشید (610) .

شهادت سوید بن عمرو بن ابی المطاع

سوید بن عمرو آهنگ قتال نمود واو مردی شریف النسب و زاهد و کثیر الصلاه بود ، چون شیر شرزه حمله کرد و بر زخم سیف و سنان شکیبائی بسیار کرد چندان جراحت یافت که اندامش سست شد و در میان کشتگان بیفتاد و بر همین بود تا وقتی که شنید حسین علیه السلام شهید گردید . دیگر تاب نیاورده ، در موزه او کاردی بود او را بیرون آورده و به زحمت و مشقت شدید لختی جهاد کرد تا شهید گردید . قاتل او عروه بن بکار نابکار تغلبی و زید بن ورقاء است ، و این بزرگوار آخر شهید از اصحاب است . رحمه الله و رضوانه علیهم اجمعین و اشرکنا معهم اله الحق آمین .
ارباب مقاتل گفته اند که در میان اصحاب جناب امام حسین علیه السلام این خصلت معمول بود :
هر یک که آهنگ میدان می کرد حاضر خدمت امام می شد و عرض می کرد :
السلام علیک یا بن رسول الله صلی الله علیه و آله
حضرت پاسخ ایشان می داد و می فرمود ما در عقب ملحق به شما خواهیم شد ، و این آیه مبارکه را تلاوت می کرد :
فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلا (611) (612)

شهید یکپا

شهادتگاه کربلا گلستانی است که همه گونه گل دارد ، و نمونه هایی از انواع گل های انسانیت در آن موجود است . شهیدان کربلا دو پا بودند ، ولی شهید یکپا نیز در میان آنان وجود داشت . جهاد از یکپایان خواسته نشده ، ولی شهید یکپا خود خواستار جهاد بود و جویای شهادت و جهاد خواستار او نبود و احضارش نکرد . شهید یکپای کربلا ، مسلم ازدی است که یک پای خود را در جنگی از دست داده بود ، و پیش از خود به بهشتش فرستاده بود . و پایش زودتر از خودش به بهشت رفت . خود در این جهان بود که پا در آن جهان گذارد . وه چه قدمی بزرگ !
در قانون جهانی ، معلولان جنگ نبایستی دیگر در جنگ شرکت کنند ، ولی مسلم به قانون عشق پای بند بود نه قانون جنگ ، لنگ بود و به سوی کوی شهادت می دوید . با دوستش رافع که از یک عشیره بودند ، از کوفه بیرون شد و رهسپار کوی شهادت گردید .
آیا پیاده می رفت و لنگ لنگان گام بر می داشت ؟ یا سواره بود ؟ هر چه بود خود را از دید ماموران یزید نهان می داشت . کوشید و کوشید و خود را به حسین علیه السلام رسانید .
وقتی به شهادتگاه کربلا رسید که تازه پیشوای شهیدان در آنجا فرود آمده بود . مسلم یکپا ، در زمره صف مدافعان نخستین حمله یزیدیان قرار گرفت ، یکپا جنگید و نبرد کرد تا شهید گردید . یار او رافع تا ظهر زنده بود و جانبازی کرد و نماز ظهر را با حسین به جای آورد ، پس به میدان رفت و مبارزه طلبید و به جنگ دو به دو پرداخت ، کوشید و کوشید تا جام شهادت نوشید . (613)

فصل هشتم : شهادت خاندان بنی هاشم علیه السلام

على اكبر بن حسين بن على عليه السلام

علی اکبر بن حسین بن علی علیه السلام

ولادت حضرت علی اکبر علیه السلام در یازدهم ماه شعبان سال 33 هجرت جهان را به نور خود روشن ساخت .
از عمر شریفش در واقعه کربلا حدود بیست و هفت سال می گذشته است موید این مطلب کلام متفق علیه مورخان و نسب شناسان است که وی بزرگتر از امام سجاد علیه السلام که در کربلا بیست و سه سال داشته اند می باشد .
لیلا مادر حضرت علی اکبر علیه السلام وی دخت ابی مره بن عروه بن مسعود ثقفی می باشد .
شیخ مفید در ارشاد و طبرسی در اعلام الوری و ابن جریر در تاریخ طبری ، ابن اثیر در کامل یعقوبی در تاریخ خود و سهلی در الروض الانف نام این بانو را همان لیلی ذکر کرده اند .
اما سبط بن جوزی در تذکره الخواص ، ابن جریر طبری در منتخب (که در ذیل صفحه 19 از جلد 12 تاریخش آمده است) و خوارزمی در مقتل نام وی را آمنه آورده اند . تنها ابن شهر آشوب در مناقب از وی به بره دخت عروه یاد کرده است . لیلا از خاندان شرف و عظمت قرار داشت و جدش (عروه) یکی از آن دو بزرگ مکه بود که قریش گفتند :
لولا نزل هذا القران علی رجل من القریتین عظیم
چرا این قرآن بر مرد بزرگ یکی از این دو شهر نازل نمی شود ؟ (614)

کنیه علی اکبر علیه السلام

در زیارت علی اکبر که ابوحمزه ثمالی از امام صادق علیه السلام روایت نموده است که در شان زیارت او : صورت بر قبر گذار و بگو : صلی الله علیک یا ابا الحسن ، و این را سه مرتبه تکرار نما . (615)
این سید شهید ، به اکبر (به معنی بزرگتر) ملقب شد به سبب فزونی سن او از امام سجاد علیه السلام بوده است . این امر را صریحا حضرت امام زین العابدین علیه السلام ذکر فرموده اند هنگامی که ابن زیاد به ایشان گفت : آیا خداوند علی را در واقعه کربلا نکشت ؟ فرمود : من برادر بزرگتر از خود داشتم که شما او را به قتل رساندید . در این مورد اسامی جماعتی از مورخین که از حضرت سجاد علیه السلام به علی اصغر (علی کوچکتر) و از مشارالیه به علی اکبر یاد کرده اند به قرار زیر است .
1 - ابن جریر طبری در تاریخ الامم و الملوک ، ج 6 ، ص 260 معروف به تاریخ طبری از حمید بن مسلم نقل می کند که می گوید : علی بن حسین اصغر علیه السلام را مشاهده نمودم در حالیکه بیمار بود . . . همچنین او در منتخب در ذیل تاریخ مزبور ج 12 ص 19
قرائن و شواهد و اخبار دال بر منزلت رفیع او نزد پدرش سیدالشهدا صلوات الله علیه و برتری شان وی بر اصحاب و اهل بیت حضرتش به جز عمویش حضرت عباس علیه السلام می باشد . از جمله مورخین متفق القولند که چون امام حسین علیه السلام شب عاشورا با ابن سعد ملاقات نمود ، دستور فرمود همگان از او دور شوند . الا حضرت عباس علیه السلام و به حضرت علی اکبر علیه السلام و با ابن سعد نیز غلامش حفص و پسرش باقی ماندند
و همچنین به هنگامی که در روز عاشورا امام حسین علیه السلام خطبه خواند و با شنیدن فریاد مظلومیتش اهل حرم فریاد و شیون بلند ساختند ، به برادرش عباس علیه السلام و فرزند علی اکبر علیه السلام فرمود آنان را ساکت سازید که به خدا قسم گریه بسیار در پیش دارند .
و نیز در روز هشتم محرم که اصحاب را امر به آوردن آب از شریعه فرات نمود ، علی اکبر علیه السلام را قائد آنان برگزید . (616)

مه هاشمی

یم فاطمی ، در سرمدی
گل احمدی ، مه هاشمی
زسرادقات محمدی
طلعت ظهور و جلالتی
به سما قمر ، به نبی ثمر
به فاطمه در ، به علی گهر
به حسن جگر ، به حسین پسر
به چه قامتی و قیامتی
به ملک مطاع ، به خدا مطیع
به مرض شفا ، به جزاشفیع
چه مقام بندگیش منیع
به چه بندگی و اطاعتی
ز قفا دو زن شده نوحه گر
یکی عمه گفت و یکی پسر
که نما به جانب ما نظر
به اشارتی و نظارتی (617)

مبارزه و شهادت حضرت علی اکبر علیه السلام

آن فرزند رشید و جوان ناکام امام حسین علیه السلام به میدان تاخت . طلعتش از جمال پیغمبر خبر می داد و قوت بازویش چون حیدر صفدر (618) اثر می نموده در ایستاد و این رجز را انشا کرد :

انا علی بن الحسین بن علی (619)
من عصبه جد ابیهم النبی
و الله لا یحکم فینا ابن الدعی
اطعنکم بالرمح حتی ینسنی
اضربکم بالسیف احمی عن ابی
ضرب غلام هاشمی علوی

من علی پسر حسینم که پیغمبر جد او است . به خدا نباید زنازاده بر ما فرمانروایی کند . برای حمایت پدرم ، نیزه و شمشیر می زنم تا شمشیر کج شود .

آنگاه چون شیر شرزه به میدان رفت . چنان می نمود که حیدر کرار ، ذوالفقار به دست گرفته و در معرکه صفین آهنگ قاسطین فرموده . به هر طرفی که روی می کرد لشکریان چون روباه شیر دیده هر یک به طرفی فرار می کردند ، در این حمله یکصد و بیست تن از دلاوران را به جهنم واصل کرد .

در این زمان شدت عطش و کثرت جراحت و سنگینی سلاح او را آسیب عظیم می نمود . علی اکبر از میان دشمن صف را شکافت ، به محضر پدر آمد و عرض کرد :

یا ابه ! العطش قد قتلنی و ثقل الحدید اجهدنی ، فهل الی شربه من ماء سبیل اتقوی بها علی الاعداء ؟

ای پدر ! تشنگی مرا کشت و سنگینی سلاح مرا به تعب و خستگی عظیم افکند ! آیا به شربتی آب دست توان یافت تا در مقاتلت اعدا قوتی به دست آورم ؟ خون چنان نمایش می داد که گویا لباس سرخ در بر کرده .

امام حسین علیه السلام نگاهی به او کرد و گریست و فرمود : ای فرزند ، بر محمد و علی و من سخت است که ایشان را دعوت کنی و اجابت نفرمایند و استغاثه کنی ، اعانت ننمایند و زبان علی اکبر را در دهان مبارک گذاشت و بمکید و انگشتر خود را بدو داد و فرمان داد که در دهان بگذارد و گفت : به سوی دشمن بشتاب ، امروز شب نشده که جدت از شربتی تو را سقایت کند . پس از آن هرگز تشنه نخواهی شد .

لشکر از چهار طرف به علی اکبر حمله کردند . توانایی از او برفت . دست

در گردن اسب در آورد . اسب در میان سواران از این سوی بدان سوی می تاخت و بر هر سواری عبور می داد ، زخمی بر علی اکبر می زد . بدن مبارکش را با تیغ پاره پاره کردند .
صدا زد : پدر جان ! جد من رسول خدا صلی الله علیه و آله حاضر است مرا آب داد به شربتی که هرگز پس از این تشنه نخواهم شد . فرمود : ای حسین تعجیل کن که جامی از بهر تو ذخیره کرده ام تا در این ساعت بنوشی . حسین چون این ندا را شنید فرمود : خدا بکشد جماعتی را که تو را بکشتند . چه بسیار شگفتی می رود که این جماعت بر خداوند قاهر غالب جرات کردند و از رسول خدا صلی الله علیه و آله نهراسیدند و پرده حرمت آن حضرت را چاک زدند . هان ای فرزند ، بعد از تو خاک بر سر دنیا و نیست و نابود باد آثار دنیا .
پس امام حسین علیه السلام مثل باز شکاری به طرف میدان رفت ، صفوف لشکر را بشکافت و مردم پراکنده شدند و صیحه می زد و علی همی گفت . چون بر سر علی رسید از اسب پیاده شد و علی را بر سینه خود بچسبانید و چهره مبارک بر چهره او نهاد . علی اکبر چشم باز کرد و عرض کرد : ای پدر بزرگوار ، می بینم که درهای آسمان باز شد و حوران بهشتی فرا آمدند و جام های سرشار از شربت بر کف دارند و مرا به سوی خویشتن می خوانند . اینک بدان سرای سفر می کنم و خواستارم که این پردگیان بی یار و بی یاور در سوگواری من چهره نخراشند . این بگفت و چراغ عمرش خاموش شد .
امام حسین فرزند شهیدش را برداشت ، به خیمه آورد و فریاد از اهل بیت برخاست . حمید بن مسلم گوید : زنی دیدم که از شدت اضطرار و اضطراب از میان خیمه بیرون دوید و خود را به روی نعش علی علیه السلام انداخت . گفتم : کیست ؟ گفتند : زینب دختر امیرالمومنین است این وقت حسین دست او را گرفت و به خیمه باز گردانید و فرمود : گریه شما بعد از این است . (620)
شهادت حضرت علی اکبر علیه السلام
مادر حضرت به نام لیلا دختر برزه بن عروه بن مسعود ثقفی است . (621) جوانی بود هیجده ساله ، در فصاحت لسان و ملاحت دیدار و نیکویی خلق و موزونی خلق و خوی هیچ کسی در روی زمین شبیه تر از وی با خاتم النبیین نبود نام و کنیت از جد داشت ، چه او را به نام علی و به کنیت ابوالحسن گفتند و شجاعت نیز از علی مرتضی داشت و در بین مردم به جمع محاسن و محامد معروف بود . چنان که روزی معاویه در ایام خلافت خویش گفت : سزاوارتر امروز کیست که در مسند خلافت بنشیند ؟
حاضران گفتند : از تو کسی سزاوارتر ندانیم . اینها مزدوران و جیره خوارانی بودند که برای خوشایند معاویه جمله فوق را گفتند . ولی معاویه

گفت : نه ، چنین نیست ، بلکه برای خلافت سزاوارتر علی اکبر است که جدش رسول خدا است و شجاعت بنی هاشم
چون علی اکبر علیه السلام اهل و عشیرت را کشته دید و پدر را یک تنه و تشنه در میان لشکر دشمن نگریست ، دیگر نتوانست تحمل کند و عرض کرد :
جانم فدای تو باد ، رخصت فرمای تا من نیز از این قوم انتقام بگیرم و جانبازی آیت به روزی دانم و چندان اصرار نمود که دستور یافت . پس پردگیان خیمه های عصمت را یک یک وداع گفت ، صدای وامحمداه از اهل بیت رسول الله بلند شد .
چون امام حسین علیه السلام علی اکبر را به میدان روانه نمود ، سخت گریه کرد و سبابه مبارک را به سوی آسمان فراز کرد و گفت :
ای پروردگار من . گواه باش اینک جوانی به مبارزت این جماعت می شتابد که شبیه ترین مردم است در خلق و خلق و منطق با پیغمبر تو و ما هرگاه به دیدار پیغمبر تو مشتاق می شدیم به علی نگاه می کردیم .
ای پرودگار من . بازدار از ایشان برکات زمین را و انبوه ایشان را پراکنده فرما و بدران پرده این جماعت را و پراکنده ساز ایشان را و بیفکن این گروه را در طرق متفرقه ، چه این جماعت ما را دعوت کردند که نصرت کنند . چون ما اجابت کردیم آغاز عداوت نمودند و طریق مقاتلت گرفتند .
آنگاه با صدای بلند رو به ابن سعد کرد و گفت : ای پسر سعد ، چه افتاد تو را ؟ خداوند قطع کند رحم تو را ، (یعنی اولاد تو در روزی زمین نماند) و مبارک نکند تو را در هیچ امری و آرمانی ، و مسلط کند بر تو کسی را که در رختخواب تو را بکشد به کیفر آن که قطع کردی و رحم مرا (یعنی نگذاشتی از علی اکبر اولاد برای من بماند) و نگران نشدی قربت و قرابت مرا با رسول خدا صلی الله علیه و آله .
آنگاه به آواز بلند این آیه را خواند که درباره اهل بیت و فضیلت آنان نازل شده است :
ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین ذریه بعضها من بعض و الله سمیع علیم (622)

زبان حال امام حسین علیه السلام

بیش از این بابا دلم را خون مکن
زاده لیلی مرا مجنون مکن
خیز بابا تا از این صحرا رویم
رو به سوی خیمه لیلا رویم
این بیابان جای خواب ناز نیست
ایمن از صیاد تیرانداز نیست

قاسم بن الحسن علیه السلام

پسر بزرگ امام حسن علیه السلام قاسم است که در کربلا هنوز بالغ نشده بود مادرش ام ابی بکر و اسمش رمله بود .
این یادگار سبط اکبر در مهد تربیت عمویش نشو و نما یافت . در ادب میوه شجره ولایت است و در صورت مانند شب چهارده دارای خال هاشمی و جمال بسیار زیبایی بود . شب عاشورا با عمویش مصاحبه کرد که مشحون بر ایمان و قوت قلب و نمونه ای از تربیت اوست وقتی مسلم شد که فردا جنگ می شود آمد خیمه شخصی عمویش قاسم عرض کرد عموجان کار شما با این مردم به کجا کشید به صلح یا جنگ ؟
فرمود به جنگ
قاسم : مگر حسب و نسب خودتان را معرفی نفرمودید ؟
امام حسین علیه السلام : آری گفتم ، امام دل آنها سیاه است و موعظه در آن اثری نمی کند .
قاسم : عمو جان ! فردا چه کسانی کشته می شود ؟
امام حسین علیه السلام نخواست بگوید تو هم کشته می شوی ، فرمود از مردان جز پسر عمویت زین العابدین کسی باقی نخواهد ماند .
قاسم : آیا من هم کشته می شوم ؟
حسین علیه السلام : کشته شدن در نظرت چگونه است ؟
قاسم گفت : به جان خودت از عسل شیرین تر است
قاسم علیه السلام دو ساله بود که پدرش شهید شد و در مهد تربیت حسینی بزرگ شد . آن روح بلند و همت عالی در این جوان هاشمی اثری عمیق کرده و در روز عاشورا وقتی قاسم علیه السلام به میدان رفت لشکر او را تحقیر می کردند و با آمدن او به میدان امام حسین علیه السلام را شماتت می نمودند ، اما قاسم علیه السلام چنان جنگ کرد گویی یک قهرمان تازه نفس جنگجویی است که ازرق شامی را با چهار پسرش که از شجاعان عرب بودند بکشت و بر قلب لشکر بتاخت تا یکجا بر او حمله کردند و شهیدش نمودند .
این جوان مجسمه فضیلت و ادب و اخلاق بود (623) و این شعر آخرین کلام اوست :
اتراه حسین اقام یصلح نعله
بین العدی کیلا یرده بمحتفی
غلبت علیه شامه حسنیه
ام کان بالاعداء بمحتفی
شهادت قاسم بن الحسن علیه السلام

امام حسین علیه السلام دید قاسم بن حسن علیه السلام بیرون آمده آماده جنگ است . برادر زاده را در آغوش گرفت و با هم گریستند تا این که بی هوش شدند . پس از آن که به هوش آمد از حسین علیه السلام اجازه جهاد خواست . آن حضرت اجازه نداد . پس آن جوان به دست و پای حضرت افتاد و بوسه می داد تا اذن میدان گرفت و به جنگ بیرون آمد و اشک بر گونه هایش روان بود و می گفت :

ان تنکرونی فانا ابن الحسن
سبط النبی المصطفی الموتمن
هذا حسین کالا سیر المرتهن
بین اناس لا سقوا صوب المزن
انی انا القاسم من نسل علی
نحن و بیت الله اولی بالنبی

جنگ سختی کرد تا این که سی و پنج نفر را به درک واصل نمود .
در امالی صدوق است که پس از علی اکبر قاسم بن حسن به میدان جنگ رفت و گفت :

لا تجزعی نفسی فکل فان
الیوم تلقین ذوی الجنان

ابوالفرج و طبری از ابی مخنف از سلیمان بن ابی راشد از حمید بن مسلم روایت کرده اند که گفت : پسری به جنگ ما بیرون آمد - گویی رویش پاره ماه بود . شمشیر در دست ، پیراهن و زره در بر و نعلین در پای داشت که بند یکی گسیخته بود . فراموش نمی کنم که آن نعل پای چپ بود . پس عمرو بن سعد بن نفیل ازدی لعنه الله گفت : به خدا سوگند که براو حمله کنم . من گفتم : سبحان الله . این چه کار است که تو می کنی . آن گروهی که بر گرد آن هستند وی را کفایت کنند .
گفت : والله بر وی حمله کنم . پس حمله کرد و بتاخت . ناگهان با شمشیر بر آن جوان زد که به روافتاد و گفت : یا عماه
حمین بن مسلم گفت : پس امام حسین علیه السلام سر برداشت و بدو تیز نگریست چنان که باز سر بر می دارد و تیز می نگرد . آنگاه مانند شیر خشمگین حمله کرد و عمرو دست را سپر کرد و حسین علیه السلام دست او را از مرفق جدا ساخت .
پس فریاد زد که سپاهیان شنیدند و امام حسین علیه السلام کناری رفت . سواران اهل کوفه تاختند تا عمرو را از دست امام حسین علیه السلام برهانند . چون سواران تاختند ، سینه اسبان با عمرو برخورد و او بیفتاد و اسبان عمرو را لگد کوب کردند . چیزی نگذشت که جان بداد لعنه الله .
چون گرد و غبار فرو نشست ، امام حسین علیه السلام را دیدم بر سر آن پسر ایستاده و او پای بر زمین می شود و امام حسین علیه السلام می

گفت : دور باشند از رحمت خدا این قوم که تو را کشتند و جد تو دشمن ایشان باد در روز قیامت .
آنگاه گفت : به خدا سوگند بر عموی تو سخت گران آید که تو او را بخوانی و اجابت تو نکند یا اجابت او تو را سودی ندهد (به روایت ملهوف) . امروز کینه جو بسیار است و یاور اندک . پس او را برداشت بر سینه خود و گویی اکنون می نگرم دو پای آن پسر بر زمین کشیده می شد .
طبری می نویسد : امام حسین علیه السلام سینه او را بر سینه خود نهاده بود . حمید گفت : من با خود گفتم : می خواهد چه کند ؟ پس او را آورد و نزدیک پسرش علی بن الحسین نهاد علیه السلام با کشتگان دیگر از اهل بیت خود که برگرد او بودند . پرسیدم . این پسر کیست ؟ گفتند : قاسم بن حسن بن علی بن ابیطالب علیه السلام .
همچنین روایت شده که امام حسین علیه السلام گفت : خدایا ، شماره اینها را برگیر ، آنها را پراکنده ساز و بکش و هیچ یک از آنها را باقی نگذار و هرگز آنها را نیامرز . ای عموزادگان من ، شکیبایی نمایید ، ای اهل بیت من ، صبر کنید که بعد از امروز هرگز ذلت و خواری نبینید . (624)

شهادت ابوبکر بن الحسن علیه السلام

ابوبکر بن الحسن که مادرش ام ولد بوده و با جناب قاسم علیه السلام برادر پدری مادری (625) بود . عبدالله بن عقبه غنوی او را به قتل رسانید .

و از حضرت باقر علیه السلام مروی است که عقبه غنوی او را شهید کرد ، و سلیمان بن قته اشاره به او نموده در این شعر

و عند غنی قطره من دمائنا

و فی اسد اخری تعد و تذکر

محدث قمی رحمه الله علیه گوید : دیدم در بعض مشجرات نوشته بود ابوبکر بن الحسن بن علی بن ابیطالب علیه السلام شهید گشت در طف و عقبی برای او نبود و تزویج نموده بود امام حسین علیه السلام دخترش سکینه را به او و خون او در بنی غنی است . (626)

مامقانی می نویسد : احمد فرزند امام حسن مجتبی علیه السلام در سن شانزده سالگی همراه عموی بزرگوارش در کربلا حضور داشت و در روز عاشورا پس از یک مبارزه شدید به شهادت رسید . مادر بزرگوار او ام بشر دختر ابی مسعود انصاری در میان بانوان اهل بیت در کربلا بود . ناسخ می نویسد : احمد بن الحسن نوجوانی شجاع و بیباک بود . او از امام حسین علیه السلام اجازه نبرد گرفت و در سه حمله پیاپی 190 نفر را به هلاکت رساند . (627)

ابوالفضل العباس علیه السلام سخن می گوید

در بعضی از کتب مقاتل آمده است که ، حضرت عباس علیه السلام در روز عاشورا به برادران گرامی خود ، می فرمود : امروز روزی است که باید بهشت را بگیریم و جان خود را فدای سید و امام خود نماییم . نیز می فرمود : ای برادران من ، امروز در جان نثاری تقصیر نکنید و کوتاهی ننمایید و چنین خیال نکنید که حسین علیه السلام برادر ماست و ما پسران یک پدر هستیم ، نه چنان است ، آن بزرگوار امام و سید و بزرگ و پیشوای ما بوده و حجت خداوند عالمیان در روی زمین و فرزند حضرت فاطمه زهرا علیه السلام و نور دیده حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله است . چون امام حسین علیه السلام جان نثاری آن بزرگواران را مشاهده نمود ، گریه بر وی مستولی گردید و فرمود : ای برادر ، خداوند عالمیان به تو جزای خیر دهد . (628)

شهادت برادران حضرت عباس علیه السلام

روز عاشورا پس از حملات طرفین و پیشقدمی اصحاب و شهادت یکایک آنان ، نوبت به جانبازی اقوام و خویشان امام علیه السلام رسید . اول کسی که از بنی هاشم به شهادت رسید حضرت علی اکبر علیه السلام بود ، چنانکه در زیارت ناحیه می خوانیم : السلام علی اول قتیل من خیر نسل سلیل من سلاله ابراهیم الخلیل
سپس متناوبا و متوالیا ، یکی بعد از دیگری با اجازه امام ، به میدان رفتند و شهید شدند ، تا آنکه صدای غربت حضرت امام حسین علیه السلام بلند شد . حضرت عباس علیه السلام برادران خود را خواست و فرمود : اینک من به جای پدر شما هستم و میل دارم ببینم شما در برابر چشم من در راه اسلام و یاوری حضرت امام حسین علیه السلام فداکاری نمایید
بردران مادری حضرت عباس علیه السلام که در عاشورا به شهادت رسیدند از قرار زیرند :
1 . عبدالله بن علی بن ابی طالب علیه السلام
السلام علی عبدالله بن امیرالمومنین مبلی البلاء و المنادی بالولاء فی عرصه کربلا المضروب مقبلا و مدبرا لعن الله قابتله هانی بن ثبت الحضرمی (از زیارت ناحیه مقدسه)
مادرش ام البنین دختر حزام بن خالد است .
احمد بن محمد به سندش از عبدالله بن حسن و عبیدالله بن عباس روایت کرده است : روزی که عبدالله بن علی بن ابیطالب علیه السلام درکربلا به شهادت رسید بیست و پنج سال از عمرش گذشته بود و فرزندی از او به جای نماند . احمد بن عیسی نیز از ضحاک مشرقی نقل می کند که گفت : عباس بن علی علیه السلام به برادرش عبدالله فرمود : پیش روی من به میدان جنگ برو تا جانبازی تو را ببینم و در شهادتت ماجور شوم ، زیرا تو را فرزندی نیست . عبدالله به میدان رفت و از لشکر دشمن هانی بن ثبیت حضرمی به مبارزه او آمد و او را شهید نمودند .
2 . جعفر بن علی بن ابی طالب علیه السلام
السلام علی جعفر بن امیرالمومنین الصابر بنفسه محتسبا و النائی عن الاوطان مغتر بالمستسلم المنزل المشکور بالرجال لعن الله قاتله هانی بن ثبیت الحضرمی (زیارت ناحیه)
مادر او نیز ام البنین علیه السلام بود ، و همچنین برادرش فرزندی از خود بر جای نگذاشت . در النظیم می نویسد : امیرالمومنین علیه السلام این پسر را به پاس دوستی و علاقه ای که به برادرش ، جعفر طیار داشت ، جعفر نامید . ضحاک مشرقی ، در حدیثی که فوقا گذشت ، روایت کرده که

عباس بن علی علیه السلام او را برای کشتن مقدم داشت .
جعفر بن علی بن ابیطالب علیه السلام پس از عبدالله اجازه نبرد گرفت و به میدان رفت . با اینکه 19 سال بیش نداشت ابراز شجاعت کرد و پس از تلفات بسیاری که به دشمن وارد ساخت ، شهید شد . به گفته ضحاک : جعفر نیز به دست هانی بن ثبیت کشته شده است ، ولی بر اساس حدیثی که نصر بن مزاحم از امام باقر علیه السلام نقل کرده ، قتل وی به دست خولی اصبحی - لعنه الله علیه - صورت گرفته است . (629)
انی انا جعفر ذوالمعالی
ابن علی الخیر ذی النوال
حسبی بعمی شرفا و خالی
3 . عثمان بن علی بن ابی طالب علیه السلام
السلام علی عثمان بن امیر المومنین سمی عثمان بن مظعون ، لعن الله رامیه بالسهم خولی بن یزید الاصبحی الایادی و لابانی الدارمی (زیارت ناحیه)
مادر او نیز ام البنین علیه السلام بود و چنانچه از عبیدالله بن حسن و عبدالله بن عباس روایت شده ، عثمان بن علی هنگام شهادت 21 سال داشت . نیز از علی علیه السلام روایت شده که فرمود : من او را به نام برادرم ، عثمان بن مظعون ، عثمان نام نهادم .
عثمان بن علی علیه السلام ، آنگاه که دو برادرش شهید شدند ، به میدان رفت و این شعر را خواند :
انی انا العثمان ذوالمفاخر
شیخی علی ذو الفعال الظاهر
آمده عثمان به جنگ ، تیغ یمان در یمین
بهر قتال شما فرقه بی شرم و دین
صبح سعادت رسید وقت صبوح من است
شربت کوثر چشم از قدح حور عین
کوفی و شامی چرا تیغ کشند بر حسین ؟
در دلشان هیچ نیست بهره ز ایمان یقین ؟
در حدیث ضحاک مشرقی آمده است که خولی اصبحی او را هدف تیر قرار داد و آن تیر وی را بر زمین افکند و در این موقع ، مردی از قبیله ابان بن دارم با شتاب آمده و او را به قتل رسانید و سر آن حضرت را بریده و همراه خود برد .
شهادت این سه برادر ، جراحت بزرگی بود که بر قلب داغدار حضرت عباس علیه السلام وارد شد . (630)
پس از آن سه تن نیز ، عباس بن علی علیه السلام ، بزرگترین و آخرین

فرزند ام البنین علیه السلام بود که به شرحی که گذشت ، به میدان رفت و به شهادت رسید .

حضرت قمر بنی هاشم ابوالفضل العباس علیه السلام در یک نگاه

حضرت قمر بنی هاشم ابوالفضل العباس علیه السلام

اسم : عباس بن علی بن ابیطالب علیه السلام
کنیه : ابوالفضل
لقب : قمر بنی هاشم ، باب الحوائج ، طیار ، اطلس ، سقا و غیره
تولد : 4 شعبان سال 64 هجری در مدینه طیبه (اقوال دیگر نیز در تاریخ آمده است)
شهادت : محرم الحرام سال 61 هجری ، در کربلای معلی ، کنار نهر علقمه
پدر : امیر المومنین علی بن ابیطالب علیه السلام ، مولود کعبه ، شهید محراب و مظلوم تاریخ
مادر : فاطمه کلابیه ، معروف به ام البنین علیه السلام
عمر مبارک : 35 سال
سمت در کربلا : پرچمدار و فرمانده ارتش سیدالشهدا امام حسین علیه السلام ، و سقای تشنه لبان .
خلیفه غاصب زمان به هنگام شهادت : یزید بن معاویه لعنه الله علیه
قاتل : حکیم بن طفیل سنبسی

عبد صالح

از رئیس مذهب شیعه ، حضرت امام جعفر صادق علیه السلام دستور رسیده است که در زیارتنامه آن بزرگوار بخوانیم :
السلام علیک ایها العبد الصالح المطیع لله و لرسوله و لامیرالمومنین و الحسن و الحسین صلی الله علیهم و سلم . (631)
سلام بر تو ای بنده شایسته خدا ، و مطیع امر خدا و رسول او ، و مطیع امیرالمومنین و حضرت حسن و حسین صلوات الله و سلامه علیهم
آن بزرگوار تن به شهادت داد و دست از یاری برادر ، که حامل و مدافع حقیقت دین بود ، برنداشت . پس از او براستی عبد صالح بوده است .
بنابراین خوب است نمازگزاران توجه داشته باشند که در سلام نماز وقتی می گویند : السلام علینا و علی عبادالله الصالحین سلام به آن حضرت هم داده و می دهند ، از هر کجا که باشند .
امیرالمومنین علیه السلام دست فرزند را می بوسد !
پس از ولادت حضرت قمر بنی هاشم علیه السلام ام البنین علیه السلام قنداقه او را به دست امیرالمومنین علیه السلام داد که با خواندن اذان و اقامه در گوش وی ، از همان آغاز حق ببیند و حق بشنود .
حضرت در گوش راست فرزند اذان ، و در گوش چپش اقامه گفت و نام او را ، به نام عمویش عباس ، عباس نهاد
ثم قبل یدیه و استعبر و بکی (632)
سپس دستهای او را بوسید و قطرات اشک به صورت نازنینش جاری شد و فرمود : گویا می بینم این دستها یوم الطف در کنار شریعه فرات در راه یاری برادرش حسین علیه السلام از بدن جدا خواهد شد .
و از اینجاست که گفته اند : می توان دست فرزند را ، از سر عطوفت و شفقت ، بوسید . چنانکه وارد است رسول خدا صلی الله علیه و آله دست دخترش ، حضرت فاطمه زهرا علیه السلام را می بوسید . (633)
و وی را به جای خود می نشانید . و از اینجا کثرت عطوفت شاه ولایت امیرالمومنین علی بن ابیطالب علیه السلام مظلوم تاریخ ، نسبت به این مولود بزرگوار معلوم می شود (634)

فاطمه زهرا علیه السلام و دستهای بریده عباس علیه السلام

نقل شده است که در روز قیامت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام : به فاطمه علیه السلام بگو برای شفاعت و نجات امت چه داری ؟ علی علیه السلام پیام رسول خدا صلی الله علیه و آله را به حضرت فاطمه علیه السلام ابلاغ می کند و فاطمه علیه السلام در جواب می گوید : یا امیرالمومنین کفانا لاجل هذا المقام الیدان المقطوعتان من ابنی العباس . ای امیر مومنان ، برای ما در مقام شفاعت ، دو دست بریده پسرم ، عباس ، کافی است . (635)

امام حسین و قمر بنی هاشم علیه السلام

آن حضرت در عصر تاسوعا به برادر بزرگوارش ، قمر بنی هاشم علیه السلام ، فرمود :
ارکب بنفسی انت یا اخی ، حتی تسالهم عما جاء هم برادر ، جانم به فدایت سوار بر اسب شو و نزد آنان رو و بپرس که از چه رو بدینجا آمده اند ؟ ! (636)
از اینجا باید پی به عظمت قمر بنی هاشم علیه السلام برد که شخصیتی چون حسین بن علی علیه السلام ، که امام علی الاطلاق و واسطه فیض بین خالق و عالم ممکنات است از سر لطف ، به وی فدایت شوم می گوید !

امام چهارم علیه السلام می فرماید : و ان للعباس عند الله تبارک و تعالی لمنزله یغبطه بها جمیع الشهدا یوم القیامه (637)
برای حضرت ابوالفضل علیه السلام در نزد خداوند تبارک و تعالی مقام شامخی است که همه شهیدان در روز قیامت به حال او غبطه می خورن638) .(؟)

پیشوای ششم شیعه علیه السلام می فرماید :
کان عمنا العباس بن علی نافذ البصیره ، صلب الایمان جاهد مع ابی عبدالله و ابلی بلاء احسنا ، و مضی شهیدا (639) : عموی ما ، عباس بن علی علیه السلام ، بصیرتی نافذ و ایمانی استوار داشت و همراه برادرش ابا عبدالله علیه السلام جهاد کرد و نیکو از امتحان بر آمد و به شهادت رسید .

حضرت بقیه الله و قمر بنی هاشم علیه السلام

در زیارتنامه منسوب به حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف می خوانیم :
السلام علی العباس بن امیرالمومنین المواسی اخاه بنفسه الاخذ لغده من امسه الفادی له الواقی الساعی الیه بمائه المقطوعه یداه
سلام بر عباس فرزند امیر مومنان علیه السلام که جانش را در راه مواسات با برادرش تقدیم نمود ، دنیایش را در راه تحصیل آخرت صرف کرد و جانش را برای حفاظت از برادرش قربانی ساخت . . .
در این سلام حضرت بقیه الله حجه بن الحسن العسکری - عجل الله تعالی فرجه الشریف –

چند فضیلت از فضایل حضرت عباس علیه السلام

به چند فضیلت از فضایل حضرت عباس علیه السلام اشاره فرموده است :
1 . جانش را نثار برادر کرد .
2 . دنیا را وسیله نیل به آخرت قرار داد
3 . نگهبان سپاه و خیام حرم حضرت سیدالشهدا علیه السلام بود و سعی فراوان کرد تا آب را به لب تشنگان برساند .
4 . دو دستش در راه جهاد فی سبیل الله قطع شد .
سپس حضرت می فرماید : خدا لعنت کند دو قاتل او یزید بن رقاد و حکیم بن طفیل را (640)
به دریا پا نهاد و ، خشک لب بیرون شد از دریا
مروت بین ، جوانمردی نگر ، غیرت تماشا کن !
از ملاحظه کلمات ائمه اطهار - سلام الله علیهم اجمعین - در باب قمر بنی هاشم علیه السلام ، برای انسان یقین حاصل می شود که فرزند رشید ام البنین علیه السلام نزد آن بزرگوارن از مقام و منزلت بس بزرگی برخوردار است ، چنانکه کرامات مذکور در بخش پایانی کتاب حاضر نیز بروشنی موید این امر می باشد . (641)

شجاعت حضرت قمر بنی هاشم علیه السلام

از شهامت و شجاعت حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام داستانها گفته اند . با همه آمادگی دشمن ، و با وجود و قشون فراوانی که جناح خصم در میدان کربلا گرد آورده بود ، باز هم شجاعت او پشت آنان را می لرزانید و لذا برای دفع این خطر ، در نظر گرفته بودند که به هر نحو شده اباالفضل العباس علیه السلام را از امام حسین علیه السلام جدا کنند ، و به مناسبت نسبتی که شمر از سوی مادر با وی داشت این ماموریت را بر عهده او گذاشتند ولی او نیز از این ماموریت ناکام و نومید برگشت . (642)
صاحب کتاب کبریت احمر پس از نقل داستانی شگفت از شجاعت و جنگاوری حضرت عباس علیه السلام می گوید : صحت این داستان استبعادی ندارد ، زیرا عمر آن جوان به طور تقریب هفده سال بوده ، خوارزمی در کتاب مناقب می گوید : وی جوانی کامل بوده است .
داستان مزبور ، به روایت خوارزمی (در کتاب : مناقب ، صفحه 147) چنین است : در جنگ صفین ، مردی از لشگر معاویه خارج شد که او را کریب می گفتند . وی به قدری شجاع و قوی بود که هرگاه در همی را با انگشت ابهام خود می فشرد ، نقش سکه آن محو می گردید !
کریب به میدان آمد و فریاد کشید و بر آن شد که حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام را به قتل برساند . مرتفع بن وضاح زبیدی گام پیش نهاد و برای مبارزه با کریب به میدان رفت ، ولی شهید شد . بعد از او ، شرحبیل بن بکر برای مبارزه با کریب شتافت و او نیز به شهادت رسید . پس از وی ، حرث بن حلاج شیبانی برای قتال کریب قیام کرد ، ولی او هم کشته شد .
مشاهده این صحنه برای علی بن ابیطالب علیه السلام موجب نگرانی و ناراحتی گردید ، لذا فرزند بزرگوارش ، حضرت اباالفضل العباس علیه السلام ، را که مردی کامل بود خواست و به وی دستور داد از اسب خود پیاده شود و لباسهای خویش را از تن بیرون آورد .
حضرت امیرالمومنین علی بن ابیطالب علیه السلام لباسهای فرزندش ، قمر بنی هاشم علیه السلام ، را پوشید و بر اسب وی سوار شد . آگاه لباسهای خود را به تن عباس علیه السلام پوشانید و اسب خویش را نیز به او داد .
امیرالمومنین علی بن ابی طالب علیه السلام این عمل را بدین لحاظ انجام داد که وقتی به میدان کریب برود ، کریب آن حضرت را نشناسد ، مبادا بترسد و فرار کند . هنگامی که حضرت امیرالمومنین علی بن ابیطالب علیه السلام در مقابل کریب قرار گرفت ، وی را به داد عالم آخرت آورد و او را

از غضب و سخط خداوند بر حذر داشت .
ولی کریب در جواب اسدالله الغالب گفت : من با این شمشیرم افراد زیادی را از قبیل تو کشته ام ! این را گفت و به حضرت امیرالمومنین علی بن ابیطالب علیه السلام حمله کرد . آن شیر بیشه شجاعت نیز با ضربتی که بر فرق کریب زد ، او را دو شقه نمود . موقعی که علی بن ابیطالب علیه السلام کریب را به جزای خود رسانید ، به مکان خویشتن بازگشت و به فرزند برومندش ، محمد بن حنفیه ، فرمود : تو در کنار کشته کریب توقف کن ، زیرا خونخواه وی پیش خواهد آمد .
محمد امر پدر را اجرا کرد و نزدیک پیکر کریب ایستاد . یکی از عموزادگان کریب به میدان آمد و راجع به قتال وی از او سوال کرد . محمد گفت : من به جای قاتل کریب می باشم . وی با محمد به جنگ پرداخت و محمد او را کشت . پس از وی دیگری آمد و محمد او را نیز به اولی ملحق کرد . و بدینگونه ، خونخواهان کریب یکی پس از دیگری به جنگ محمد آمدند تا تعداد کشتگان به هفت نفر رسید . (643)

جوان نقابدار

علامه محمد باقر بیرجندی (متوفی 1352 قمری) ، در کبریت احمر (جلد 3 صفحه 24) می گوید : در بعضی کتب معتبره دیدم که در جنگ صفین هنگامی که قشون معاویه آب را بر روی اصحاب امیرالمومنین علیه السلام بسته بودند ، قمر بنی هاشم علیه السلام در حمله به لشگر معاویه بیرون آوردن آب از تصرف ایشان با برادرش امام حسین علیه السلام همراه بود .
نیز می گوید : روایت شده که در یکی از روزهای جنگ صفین ، مردم دیدند از لشگر امیرالمومنین علیه السلام جوانی که نقاب به صورت انداخته ، هیبت و صلابت و شجاعت از او ظاهر و هویداست و تقریبا به سن شانزده ساله می باشد ، بیرون آمده و اسب خود را در میدان جولانی داد و مبارز طلبید . معاویه ابوالشعثاء را به حرب او فرمان داد . ابو الشعثاء گفت :
مردم شام مرا با هزار سوار مقابل می دانند و تو می خواهی مرا به جنگ کودگی بفرستی ؟ من هفت پسر دارم ، یکی از آنان را به جنگ او می فرستم تا حساب او را برسد ! ابوالشعثا پسر اولش را به میدان نبرد نهادند و جوان کشته شد و پس از وی بترتیب یکایک پسران وی در میدان نبرد نهادند و جوان نقابدار آنان را نیز به جهنم فرستاد .
ابواشعثاء که اوضاع را اینچنین دید ، دنیا در نظرش تاریک شده و خود به میدان آمد اما او نیز کشته شد و دیگر کسی جرات میدان رفتن را نکرد .
آنگاه جوان نقابدار عنان به جانب لشگر امیرالمومنین علیه السلام برگردانید . اصحاب امیرالمومنین علیه السلام از شجاعت وی سخت در حیرت بودند و از خود می پرسیدند که این جوان نقابدار کیست ؟ تا آنکه امیرالمومنین علی علیه السلام آن جوان را طلبید و نقاب از صورت مبارک وی برداشت ، آنگاه بود که دیدند وی قمر بنی هاشم حضرت اباالفضل العباس علیه السلام است . (644)
نگاهی به شجاعت و جنگاوری قمر بنی هاشم علیه السلام در روز عاشورا بیفکنیم
در جنگ تن به تن روز عاشورا حضرت عباس علیه السلام 250 دلاور را به هلاکت رسانید به گونه ای که دشمن انگشت حیرت به دهان گرفت و گفت :
که یا رب چه زور و چه بازوست این
مگر با قدر هم ترازوست این
برای دفعه بعد که همگی اصحاب و بنی هاشم شهید گشتند و کسی باقی نماند و صدای العطش کودکان در حرمسرا بلند بود ، غیرت و حمیت آن

شهسوار به جوش آمد و برای آوردن آب اجازه میدان خواست .
ماردبن صدیق ، از جمله شجاعان لشگر عمر سعد بود ، مردی قوی هیکل نظیر مرحب خیبری و عمرو بن عبد ود ، و بسیار رشید و دارای قامتی بلند و بدنی قوی و هیبتی موحش و تنومند از شجاعان نامی عرب ، در حالی که زره محکمی به تن داشت و نیزه بلند بر دست و خود مخروطی بر سر و بر اسبی قوی هیکل سوار بود ، میدان آمد و فریاد زد ای جوان شمشیرت را بینداز و بدان کسی که به سوی تو آمده قلبی پر عطوفت دارد و با مهربانی دلش به حال حوانی تو می سوزد که با این سیما و منظر به دست وی کشته شود و به علاوه ننگ دارم که با این عظمت جثه و شجاعت ، جوانی را بکشم ؟ بهتر است موعظه مرا بپذیری و ترک مخاصمه کنی ، و او را با ابیاتی چند موعظه کرد .
حضرت ابا الفضل علیه السلام در جوابش فرمود : ای دشمن خدا بیانات شیوای ترا شنیدم ، لکن آنها مانند بذریست که در زمین شوره زار یا زمین سخت بپاشند ، خیلی دور است که عباس خود را به تو تسلیم نماید تا از طوفان بلا نجاتش بخشی ، و اما از حذاقت من سخن راندی ، این نسبت میراثی است که از خاندان نبوت به ما رسیده و ما فدائی دین هستیم و به شهادت افتخار می کنیم و در مصائب صابر و بر سختی ها شاکر و در تمام امور بر خدا توکل داریم ، و اما تو ای مارد از فضایل محرومی و خصال اسلامی در تو نیست ، نسبت من به رسول خدا صلی الله علیه و آله می رسد ، من شاخه ای از شجره طیبه نبوت هستم و آن که از این شجره باشد موید من عندالله بوده و هیچ وقت تحت قیود و بندگی ابنا زمان واقع نخواهد شد . در بین این گفت و شنودها اباالفضل علیه السلام خود را مهیا کرد و از جا جست و سر نیزه مارد را گرفت و از دست او در آورد و با نیزه خودش بر سینه او زد و از اسب به زمین انداخت ، لشگریان مبهوت شدند و چون دیگر طاقت جنگ نداشت شمر فریاد زد مارد را دریابید که حضرت مهلتش نداد و سر او را جدا کرد .

حضرت عباس علیه السلام در ستیز با دشمن ، براستی سنگ تمام گذاشت : بدنش مجروح گشت ، دستهایش جدا شد ، بر فرق سرش عمود آهنی زدند و تیر به چشم و به مشک آب او رسید ، کشت و . . . کشته شد . . .
لکن جهاد با نفس او ذی قیمت تر است که با لب تشنه کف آب را تا نزدیک دهان آورد ولی از لب تشنه برادر و کودکان و اطفال تشنه او یاد کرد و آب را بر روی آب ریخت !
چرا عباس علیه السلام را سقا نامیدند
زمانی که ابن زیاد به عمر سعد نامه نوشت که به من خبر رسیده است امام حسین علیه السلام حفر چاه می کند اینک امام حسین علیه السلام را از آب منع کن ، و از طرف دیگر نیز ذخیره آب در خیمه های
امام حسین علیه السلام رو به پایان می رفت ، امام حسین علیه السلام حضرت عباس علیه السلام سپسالار کربلا را طلبید و بیست سوار و سی تن پیاده ملازم رکاب آن حضرت کرد تا از شریعه آب آوردند .
حضرت عباس علیه السلام صبر کرد تا شب تاریک شد ، سپس چون شیر غران به سوی شریعه روان شد . زمان حرکت ، هلال بن نافع بجلی از پیش روی عباس علیه السلام روان بود و نخستین کسی بود که وارد شریعه شد . عمرو بن حجاج گفت : کیستی و اینجا چه می کنی ؟ گفت : یک تن ؛ پسر عم تو ، آمده ام تا آب بنوشم . عمر گفت بنوش ، بر تو گوارا باد ! هلال گفت : ای عمرو مرا آب می دهی ، ولی پسر پیغمبر و اهل بیت او را تشنه می گذاری تا از عطش هلاک شوند ؟
عمرو گفت : راست گفتی ، لکن چه توان کرد ؟ ماموریت دارم و باید آن را به نهایت برسانم . هلال چون این سخن بشنید ، ندا در داد که ای اصحاب حسین در آیید ! عباس سلام الله علیه چون شیر شرزه با جماعت خود به شریعه در آمد ، و از آن سوی عمرو نیز به افراد خود فرمان جنگ داد و تنور رزم افروخته گشت . اصحاب امام حسین علیه السلام نیمی به مقاتلت پرداختند ، و نیمی مشکهای خود را از آب پر کردند . در این جنگ از لشگر عمرو بن حجاج ، جمعی مقتول و مطروح افتادند و گروهی خسته و مجروح گشتند ، ولی از اصحاب امام حسین علیه السلام کسی را آسیبی نرسید . پس حضرت عباس علیه السلام بسلامت بازگشت و اصحاب امام و اهل بیت علیه السلام سیراب شدند و از اینجاست که عباس را سقا نامیدند . (645)

شهادت حضرت قمر بنی هاشم ابوالفضل العباس علیه السلام

حضرت عباس پرچمدار ارتش اباعبدالله الحسین علیه السلام ملقب به سقا است . چنان جمال دل آرا و طلعتی زیبا داشت که او را ماه بنی هاشم می گفتند . آن حضرت قد بلند بالایی داشت ، بر پشت اسب قوی و فربه می نشست ، پای مبارکش بر زمین می رسید . او را از مادر و پدر سه برادر بود که هیچ کدام را فرزند نبود . ابوالفضل علیه السلام اول ایشان را به جنگ فرستاد تا کشته ایشان را ببیند و اجر مصائب ایشان را درک کند . بعد از آن همه کشت و کشتار آن حضرت نزد امام حسین علیه السلام آمد و اجازه میدان خواست و گفت : می خواهم جانم را فدای تو گردانم . امام از شنیدن آن سخنان جانسوز به گریه در آمد و فرمود : ای برادر ! تو صاحب لوای منی ، چون تو نمانی کسی با من نماند . ابوالفضل علیه السلام عرض کرد : سینه ام تنگ شده و از زندگانی دنیا سیر گشته ام و اراده کرده ام که از این مردم منافق خونخوواهی کنم . امام علیه السلام فرمود : پس الحال که عازم سفر آخرت شده ای ، آبی برای کودکانم فراهم بنما .

حضرت حرکت کرده در مقابل لشکر ایستاد . هر چه پند و اندرز به آنان گفت ، سخن آن حضرت در قلب آن بی دینان اثری نکرد . ناچار حضرت عباس به خدمت برادر شتافت و هرچه مشاهده کرده بود به عرض امام علیه السلام رساند . بچه ها در کنار خیمه دور حضرت اباالفضل را گرفته ناله می کردند و با صدای بلند العطش ، العطش می گفتند :

حضرت ابوالفضل علیه السلام بی تابانه سوار بر اسب شد و نیزه بر دست گرفت و مشکی برداشت و به سوی آب فرات حرکت کرد . چهار هزار نفر مثل دیوار ، کنار شریعه صف کشیده بودند . حضرت را دور کردند و تیرها به چله کمان به طرف حضرت انداختند . حضرت علیه السلام رجز می خواند .

از هر سو که حمله می کرد لشکر متفرق می شدند مثل این که روباه از شیر فرار کند . به روایتی هشتاد تن را به خلاک هلاکت افکند تا به شریعه وارد شد و خود را به آب فرات رسانید . چون خسته و تشنه بود کفی از آب برگرفت تا بنوشد . تشنگی سید الشهدا علیه السلام و اهل بیت او را یاد آورد ، آب را از کف بریخت ، مشک را پر از آب کرد و بر کتف راست افکند و از شریعه بیرون شتافت تا خود را به لشکرگاه برادر برساند و کودکان را از زحمت تشنگی برهاند ، لشکر که چنین دیدند راه او را گرفتند و از هر طرف او را احاطه کردند و آن حضرت مانند شیر غضبان بر آن

منافقان حمله می کرد و راه می پیمود . ناگاه نوفل الازرق و به روایتی زید بن ورقا کمین کرده از پشت نخلی بیرون آمد و حکیم بن طفیل او را کمک کرد و تشجیع نمود . پس تیغی حواله آن جناب کرد . آن شمشیر بر دست راست آن حضرت رسید و از تن جدا شد . حضرت ابوالفضل علیه السلام فورا مشک را به دوش چپ افکند و تیغ را به دست چپ داد و بر دشمنان حمله کرد و این رجز را می خواند :

و الله ان قطعتم یمینی
انی احامی ابدا عن دینی
و عن امام صادق الیقین
نجل النبی الطاهر الامین

پس مقاتله کرد تا ضعف عارض آن حضرت شد . دگر باره نوفل و به روایتی حکیم بن طفیل لعین از کمین بیرون جست و دست چپش را از بند بینداخت ، حضرت عباس علیه السلام این رجز خواند :

یا نفس لاتخشی من الکفار
و ابشری برحمه الجبار
مع النبی سدی المختار
قد قطعوا ببغیهم یساری
فاصلهم یا رب حر النار

و مشک را به دندان گرفت و همت گماشت تا شاید آب را به آن لب تشنگان آل رسول برساند که ناگاه تیری بر مشک آب آمد و آب آن بریخت و تیر دیگر بر سینه اش رسید و از اسب در افتاد .

سپس فریاد برداشت که ای برادر ، مرا دریاب و به روایت مناقب ، ملعونی عمودی از آهن بر فرق مبارکش زد که با بال سعادت به ریاض جنت پرواز کرد . چون جناب امام حسین علیه السلام صدای برادر شنید خود را به او رسانید ، برادر خود را دید در کنار فرات با تن پاره پاره و مجروح با دست های بریده در کنار علقمه افتاده است . پس بگریست و فرمود :

الان انکسر ظهری و قلت حیلتی
اکنون پشت من شکست و تدبیر و چاره من گسسته گشت (646)
کفی از محیط سخاوت جدا شد
برادر چه آخر ترا بر سر آمد
که سرو بلند تو از پا در آمد
چه شد نخل طوبی مثال قدت را
که یکباره بی شاخ و برگ و برآمد
چه از تیشه این ستم پیشه مردم
به شاخ گل و نونهال تر آمد

دریغا که آیینه حق نما را
بسی زنگ خون بر رخ انور آمد
چه خورشید خاور به خون شد شناور
مهی کز فروغ رخش خاور آمد
ندانم که ماه بنی هاشم را
چه بر سر از این قوم بداختر آمد
ز سر دار رحمت سری دید زحمت
خدنگ مخالفت به بال و پر آمد
دو دستی جدا شد ز یکتا پرستی
که صورتگر نقش هر گوهر آمد
کفی از محیط سخاوت جدا شد
که قلزم در او از کفی کمتر آید
دریغا که دریا دلی ز آب دریا
برون با درونی پر از اخگر آمد
عجب در یکدانه خشک لعلی
ز دریا برون با دو چشم تر آمد
ز سوز عطش بود دریای آتش
دهانی که سرچشمه کوثر آمد
دریغا که آن رایت نصر آیت
نگونسر ز بیداد یک صرصر آمد (647)

زبان حال ام البنین علیه السلام

چشمه خور در فلک چارمین
سوخت ز داغ دل ام البنین
مرغ دلش زار چو مرغ هزار
داده ز کف چار جوان گزین
کعبه توحید از آن چارتن
یافت ز هر ناحیه رکنی رکین
قائمه عرش از ایشان به پای
قاعده عدل از آنها متین
نغمه داودی بانوی دهر
کرده بسی آب دل آهنین
زهره ز ساز غم او نوحه گر
مویه کنان حور عین
یاد ابوالفضل که سر حلقه بود
بود در آن حلقه ماتم نگین
ناله و فریاد جهان سوز او
لرزه در افکنده به عرش برین
کای قد و بالای دلارای تو
در چمن ناز بسی نازنین
غره غرای تو الله نور
نقش نخستین کتاب مبین
طره زیبای تو سرو قدم
غیب مصون در خم او چین چین
کعبه فرو ریخت چه آسیب دید
رکن یمانی ز شمال و یمین
زمزم اگر خون بفشاند رواست
از غم آن قبله اهل یقین
ریخت چه بال و پر آن شاهباز
سوخت ز غم شهپر روح الامین
آه از آن سینه سینا مثال
داد ز بیدادی پیکان کین
طور تجلای الهی شکافت
سر انا الله به خون شد دفین

عاقبت از مشرق زین شد نگون
مهر جمانتاب به روی زمین
خرمن عمرم همه بر باد شد
میوه دل طعمه هر خوشه چین
صبح من و شام غریبان سیاه
روز من امروز چه روز پسین
چار جوان بود مرا دلفروز
و الیوم اصبحت و لا من بنین
لا خیر فی الحیاه من بعدهم
فکلهم امسی صریعا طعین
خون بشو ای دل که جگر گوشگان
قد و اصلوا الموت بقطع الوتین
نام جوان مادر گیتی مبر
تذکرینی بلیوث العرین
چون که دگر نیست جوانی مرا
لا تدعونی و یلکم ام البنین
مفتقر از ناله بانوی دهر
عالمیان تا به قیامت غمین
از دیوان کمپانی

السید عبدالرزاق المقرم النجفی در کتاب العباس ، ص 195 می نویسد که قمر بنی هاشم ابوالفضل العباس علیه السلام پنج اولاد داشت عبیدالله و الفضل و الحسن و القاسم و یک دختر ، ولی ابن شهر آشوب نام یکی از فرزندان او را محمد دانسته و او را از شهدای طف بشمار آورده است . (648)

محمد و عبدالله از جمله فرزندان قمر بنی هاشم علیه السلام هستند که به گفته مورخان در کربلا به شهادت رسیده اند . گویند : حضرت ابوالفضل علیه السلام در میان فرزندان خویش علاقه تامی به محمد داشته ، به حدی که آن پسر را از خود جدا نمی کرده است ، در عین حال پس از شهادت برادران ، شمشیر به کمرش بست و اذن جنگ برای او حاصل نمود و فرمود : ای نور دیده ، از محنت آباد جهان به سوی خرم آباد جنان رهسپار شو که ساعتی نمی گذرد به تو ملحق خواهم شد . محمد دست عموی خویش ، حسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام را بوسید و با عمه وداع کرد و به میدان شتافت . جنگ او در کتب مقاتل دیده نمی شود ، ولی ابن شهر آشوب و دیگران ، محمد بن عباس علیه السلام را در شمار شهدای کربلا آورده اند . قاتل وی نیز عنصری تبهکار و سنگدل از طایفه بنی دارم است که داغ او را به دل پدرش قمر بنی هاشم علیه السلام گذارد . شهادت این پسر چهارده یا پانزده ساله ، پدرش را سخت بیازارد . (649)

گریه امام حسین علیه السلام برای قمر بنی هاشم علیه السلام

مرحوم علامه سید محسن امین در اعیان الشیعه صفحه 130 ، قسم اول از جلد چهارم ، در بخش مربوط به مقتل حضرت عباس بن علی علیه السلام برادر امام حسین علیه السلام نقل می کنند :

حضرت عباس علیه السلام توانایی حرکت نداشت ، چون زخمها او را سنگین کرده بود ، امام حسین علیه السلام برای شهادت او گریه سختی کرد . (650)

پس از شهادت حضرت قمر بنی هاشم ابوالفضل العباس علیه السلام حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام به دستهای مقطوع وی نظر افکنده و آن تن پاره پاره را نظاره کرد ، سخت گریست و فرمود : اکنون پشت من شکسته و رشته تدبیر و چاره گسسته گشت . پس فریاد برآورد : و اغوثاه بک یا الله و اقله ناصراه ! ناگاه دو جوان ، مثل دو ماه ، از خیمه بیرون آمدند : یکی محمد بن عباس علیه السلام و دیگری برادر او قاسم بن عباس علیه السلام بود و می گفتند : لبیک یا مولی نحن بین یدیک . آن حضرت فرمود : شهادت پدر شما را کفایت می کند آن دو برادر عرض کردند : لا والله یا عماه ، پس دو برادر دست و پای عمو را بوسیدند و با عمه ها وداع کرده روی به میدان نهادند . یکی دویست و پنجاه تن از آن ملاعین و دیگری هشتصد و بیست تن را به جهنم فرستاد سپس هر دو به شهادت رسیدند . (651) (652)

شهادت عبدالله بن مسلم بن عقیل علیه السلام

محمد بن ابوطالب فرموده : اول کی که از اهل بیت امام حسین علیه السلام به مبارزت بیرون شد عبدالله بن مسلم بود و رجز می خواند و می فرمود :

الیوم القی مسلما و هو ابی
و فتیه بادوا علی دین النبی
لیسوا بقوم عرفوا بالکذب
لکن خیار و کرام النسب
من هاشم السادات اهل النسب

پس کارزار کرد و نود و هشت نفر را در سه حمله به درک فرستاد ، پس عمرو بن صبیح او را شهید کرد ، رحمه الله علیه

ابوالفرج گفته : مادرش رقیه دختر امیرالمومنین علی بن ابیطالب علیه السلام بوده ، و شیخ مفید و طبری روایت کرده اند که عمرو بن صبیح تیری به جانب عبدالله انداخت و عبدالله دست خود را سپر پیشانی خود کرد آن تیر آمد و کف او را بر پیشانی او بدوخت ، عبدالله نتوانست دست خود را حرکت دهد پس ملعونی دیگر نیزه بر قلب مبارکش زد و او را شهید کرد .

و بعضی از مورخین گفته اند که بعد از شهادت عبدالله بن مسلم آل ابوطالب علیه السلام جملگی به لشگر حمله آوردند ، جناب سیدالشهدا علیه السلام که چنین دید ایشان را صیحه زد و فرمود : صبرا علی الموت یا بنی عمومتی

هنوز از میدان برنگشته بودند که از بین ایشان محمد بن مسلم بن زمین افتاد و کشته شد . رضوان الله علیه ، و قاتل او ابو مرهم ازدی و لقیط بن ایاس جهنی بود . (653)

شهادت محمد بن عبدالله بن جعفر علیه السلام

محمد بن عبدالله بن جعفر علیه السلام به مبارزت بیرون شد و این رجز خواند :
اشکو الی الله من العدوان
فعال قوم الردی عمیان
قد بدلوا معالم القرآن
و محکم التنزیل و التبیان
و اظهروا الکفر مع الطغیان
پس ده نفر را به خاک هلاک افکند ، پس عامر بن نهشل تمیمی او را شهید کرد . ابوالفرج گفته که مادرش خوصا بنت حفص از بکر بن وائل است .

شهادت عون به عبدالله بن جعفر علیه السلام

در مناقب است : عون به مبارزت بیرون شد و آغاز جدال کرد و رجز خواند :

ان تنکرونی فانا ابن جعفر
شهید صدق فی الجنان ازهر
یطیر فیها بجناح اخضر
کفی بهذا شرفا فی المحشر

پس قتال کرد و سه تن سوار و هیجده تن از پیادگان از مرکب حیات پیاده کرد ، آخر الامر به دست عبدالله بن قطنه شهید گردید .

ابوالفرج گفته : مادرش حضرت زینب کبری عقیله بنی هاشم علیه السلام دختر امیر المومنین علی بن ابیطالب علیه السلام بنت فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله بود .

شهادت عبدالرحمن بن عقیل علیه السلام

عبدالرحمن بن عقیل به مبارزت بیرون شد و رجز خواند :
ابی عقیل فاعرفوا مکانی
من هاشم و هاشم اخوانی
کهول صدق ساده الاقران
هذا حسین شامخ البنیان
و سید الشیب مع الشبان
پس هفده تن از فرسان لشکر را به خاک هلاک افکند ، آنگاه به دست عثمان بن خالد جهنی به درجه رفیعه شهادت رسید .
طبری گفته که گرفت مختار در بیابان دو نفری را که شرکت کرده بودند در خون عبدالرحمن بن عقیل و در برهنه کردن بدن او ، پس گردن زد ایشان را ، آنگاه بدن نحسشان را به آتش سوزانید .

شهادت جعفر بن عقیل علیه السلام

جعفر بن عقیل علیه السلام به مبارزت بیرون شد و رجز خواند :
انا الغلام الابطحی الطالبی
من معشر فی هاشم من غالب
و نحن حقا ساده الذوائب
هذا حسین اطیب الاطایب
پس دو نفر و به قولی پانزده سوار را به قتل رسانید و به دست بشر بن سوط همدانی به قتل رسید .
و دیگر عبدالله الاکبر بن عقیل علیه السلام ، که عثمان بن خالد و مردی از همدان او را به قتل رسانیدند .
و محمد بن مسلم بن عقیل علیه السلام را ابو مرهم ازدی و لقیط بن ایاس جهنی شهید کرد .
و محمد بن ابی سعید بن عقیل علیه السلام را لقیط بن یاسر جهنی به زخم تیر شهید کرد . (654)

حضرت علی اصغر علیه السلام

کودک شیر خوار

کودک شیر خواری که بیش از شش ماه نداشت در حرم امام حسین بود به نقل ابی مخنف پس از شهادت علی اکبر یک مرتبه صدای زنان خیام بلند شد امام آمد فرمود شما را چه شده گفتند طفل شیر خوار سه روز است آب نخورده و از شدت عطش خود را به زمین انداخت امام ، شیر خوار خود را گرفت و سردست بلند کرد عرض کرد پروردگارا تو می دانی غیر از این کودک کسی را ندارم و این شیر خوار از شدت عطش برخود می پیچید آنگاه برد طرف لشکر و برای او آبی خواست .
فبینما هو یخاطبهم اذ اتاهم سهم مسموم له ثلاث شعب من شقی میشوم لعنه الله علیه فذبح الطفل من الاذن الی الاذن
هنوز سخن سیدالشهدا تمام نشده بود که تیر سه شعبه زهر آلود عقید بن سمعان یا حرمله بن کاهل اسدی بر گلوی از گل نازکتر علی اصغر نشست پدر دید فرزندش چون ماهی به خود می غلطد و خون جاری شد دست برد زیر گلوی علی اصغر و خون او را گرفت به جامه مالید و به آسمان پاشید و عرض کرد خدایا شاهد باش این قوم بر ذریه پیغمبرت رحم نکردند . شیر خواره را به سینه چسباند در حالی که خون جاری بود و عقب خیام برد و دو رکعت نماز خواند و دفن کرد و اشعاری بسرود . (655)
مسعودی و ابوالفرج اصفهانی و طبری نوشته اند چون امام حسین علیه السلام تنها ماند دیگر از مردان جز علی بن الحسین علیه السلام کسی را نداشت آمد با عبدالله رضیع وداع کند او را گرفت ببوسد در حال بوسه تیری از گوش امام گذشت و به گلوی نازک علی اصغر نشست و بعضی هم نوشته اند که امام این کودک را دید از تشنگی به خود می پیچد به میدان برد سر دست بلند کرد گفت ای قوم این شیر خوار من محتاج آب است با یک شربت آب خطر مرگ او را بر طرف کنید هنوز سخنش تمام نشده بود که تیر دشمن آمد و او را به خون آغشت و امام او را پشت خیام دفن کرد ولی دشمن بی شرم او را بیرون آورد و سر او را هم بریدند و جز اسرا به شام بردند الا لعنه الله علی القوم الظالمین .
و بالرضیع اتاه سهم ردی
حضیث ابوه کالقوس من سفقه
قد خضب حسبه الدما فقل
بدر سما قد اکتسبی شفقه
وقت جان دادن لبش چون پسته بود
من بمیرم دست و پایش بسته بود

شهادت حضرت علی اصغر علیه السلام بزرگترین درد بر دل ابی عبدالله علیه السلام بود چنانچه فرمود ویل لهولاء القوم اذا کان جدک المصطفی خصمهم و عظمت مصیبت این کودک از این جا معلوم می شود که حضرت امام حسین علیه السلام برای هیچ کس روز عاشورا نماز نخواند مگر برای این طفل رضیع و هیچیک از شهدا را دفن نکرد مگر علی اصغر علیه السلام و خون او را نمی گذاشت به زمین برسد و بسیار در شهادت او پریشان شد و به خدا شکایت این مردم را کرد . (656)

در شهادت طفل شیرخوار

چون امام حسین علیه السلام جوانان و دوستان خود را کشته دید ، خود آهنگ جنگ کرد و فریاد زد :
هل من ذاب یذب عن حرم رسول الله ؟ هل من موحد یخاف الله فینا ؟ هل من مغیث یرجو الله اغاثتنا ؟ هل من معین یرجو عند الله فی اعانتنا ؟ (657)
آیا کسی هست که دشمن را از حرم پیغمبر براند و دور کند ، آیا خدا پرستی هست که از خدا بترسد و ما را اعانت کند ، آیا فریاد رسی هست که برای ثواب ما را یاری کند ؟
پس صدای زنان به شیوه بلند شد و امام علیه السلام نزدیک خیمه آمد و با زینب علیه السلام گفت : آن فرزند صغیر را به من ده تا او را وداع کنم . پس او را بگرفت و خواست ببوسد . حرمله بن کاهل اسدی لعنه الله علیه تیری بیفکند که در گلوی طفل آمد و او را ذبح کرد . شاعر خوب گفته است :
و منعطف اهوی لتقبیل طفله
فقبل منه قبله السهم منحرا
برای بوسیدن طفل خود خم شد ، اما تیر پیش از وی بر گلوگاه او بوسه زد . پس آن طفل را به زینب داد و گفت : او را نگاه دار و خود دو دست زیر گلوی گرفت و چون با خون پر شد به طرف آسمان پاشید و گفت : چشم خدا می بیند ، آنچه بر من آمد سهل باشد . شیخ مفید در مقتل این طفل گفته که امام حسین علیه السلام جلو چادر نشست و عبدالله بن حسین فرزند او را آوردند ، طفل بود ، او را بر دامن نشانید ، مردی از بنی اسد تیری افکند او را ذبح کرد .
ابی مخنف گفت : عقبه بن بشیر اسدی گفت که ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین علیه السلام به من فرمود : ای بنی اسد ، ما از مشا خونی طلب داریم . گفتم : گناه من چیست رحمک الله یا اباجعفر ، آن چه خونی است ؟ فرمود : پسرکی از آن حسین علیه السلام نزد او آوردند و در دامنش بود که یکی از شما تیر افکند و او را ذبح کرد . پس حسین علیه السلام دست از خون او پر کرد و بر زمین ریخت و گفت : ای پروردگار ، اگر نصرت را از آسمان بر ما بسته ای ، پس بهتر از آن نصیب ما کن و از این ستم کاران انتقام ما را بگیر .
وسبط در تذکره از هشام بن محمد کلبی حکایت کرد که چون حسین علیه السلام آنها را دید که بر کشتن وی متفق اند ، مصحف را برگرفت و بگشود

و بر سر نهاد و فریاد زد : میان من و شما این کتاب خدا و جدم محمد رسول الله ، ای مردم به چه سبب خون مرا حلال می دارید ؟
و نیز گفته شده است : حسین علیه السلام صدای طفلی شنید که از تشنگی می گرید . دست او را بگرفت و فرمود : ای مردم ، اگر بر من رحم نمی کنید بر این طفل ترحم کنید . پس مردی از آنها تیری افکند و آن طفل را ذبح کرد و حسین علیه السلام بگریست و می گفت : خدایا حکم کن میان ما و این مردمی که ما را خواندند تا یاری کنند ، آنگاه ما را کشتند . پس ندایی از آسمان رسید : ای حسین ، او را رها کن که وی را در بهشت دایه ای معین است .
و بعد از آن گوید : حصین بن تمیم تیری افکند که در لب آن حضرت جای گرفت و خون از دو لبش روان گشت و می گریست و می گفت : خدایا ، سوی تو شکایت می کنم از آنچه با من و برادران و فرزندان و خویشان من می کنند . و ابن نما گوید : آن طفل را با کشتگان اهل بیت بنهاد . و محمد بن طلحه در مطالب السوول از کتاب الفتوح نقل کرده است که امام علیه السلام فرزند صغیری داشت ، تیری آمد و او را بکشت . پس او را به خون آغشته کرد و با شمشیر زمین را بکند و بر وی نماز بگزاشت و به خاک سپرد .
در احتجاج آمده است که چون تنها بماند و کسی با او نبود مگر علی بن الحسین علیه السلام و پسری شیر خوار که نامش عبدالله بود ، آن پسر را روی دست بگرفت تا وداع کند ، ناگهان تیری بیامد و او بر سینه او نشست و او را ذبح کرد . پس امام علیه السلام از اسب به زیر آمد و با غلاف شمشیر قبری کند و او را به خون بیاغشت و دفن کرد و برخاست . (658)

زبان حال حضرت رباب علیه السلام

جان مادر زبرم از چه جدا گشتی تو
همره باب گرامی به کجا رفتی تو
دل مجروح من از هجر چرا خستی تو
از چه ای بلبل من لب ز نوا بستی تو
تو گشائی لب و من سیر مکم غبغب تو
تو سخن گوئی و من بوسه زنم بر لب تو
به کجا رفتی و اینک به کجای آمده ای
با فغان رفتی و خاموش چرا آمده ای
آتش از نو مزن این سینه سوزان مرا
پنجه آور بخراش تو پستان مرا
شیر اگر نیست مرا شیره جان می دهمت
ز سرشک مژگان آب روان می دهمت
هوسم بود که تو لب به سخن بگشایی
هر زمان عقده من از دل من بگشایی
غنچه لب به تکلم به چمن بگشائی
نیست راهست نمائی و دهن بگشائی

شهادت طفلی از آل امام حسین علیه السلام

ارباب مقاتل گفته اند که طفلی از سراپرده جنان امام حسین علیه السلام بیرون شد که دو گوشواره از در در گوش داشت و از وحشت و حیرت به جانب چپ و راست می نگریست و چندان از آن واقعه هولناک در بیم و اضطراب بود که گوشواره های او از لرزش سر و تن لرزان بود . در این حال سنگین دلی که او را هانی لعین ، ابن ثبیت می گفتند بر او حمله کرد و او را شهید نمود . و گفته اند که در وقت شهادت آن طفل شهر بانو مدهوشانه به او نظر می کرد و یارای سخن گفتن و حرکت کردن نداشت . لکن مخفی نماند که این شهربانو غیر والده امام زین العابدین علیه السلام است ، چه آن مخدره در ایام ولادت فرزندش وفات کرد . (659)

کوچولوی شهید

کوچولوها ناتوانند و نیاز به کمک دارند ، بار سنگین جنگ را بر دوش آنها گذاردن ، دشمنی با انسانیت است . کشتن کوچولوها ، بزرگ ترین جنایت است . ناتوان کشی در هیچ مذهبی روانیست . کوچولو اگر گناهی مرتکب شود ، کیفر نخواهد داشت ، بلکه تنبیه می شود . میان کیفر و تنبیه فاصله بسیار است . کوچولوی بی گناه را کشتن ، زشت ترین جنایات و بزرگ ترین گناه است .
بشری که کوچولویی را بکشد بشر نیست و درنده تر از پلنگ ، و سمی تر از مار کبری ، و نجس تر از سگ هار است . در قانون شکار حیوانات ، شکار جانداران خورد ممنوع است . پس شکار انسان های خورد چگونه خواهد بود ! ولی یزیدیان همه قوانین انسانیت و عواطف بشریت را زیر پا نهادند و از کشتار کوچولوهای حسینی دریغ نکردند ! کوچولویی که پاک تر از حور و پاکیزه تر از نور بود . کوچولویی که قدرت بر حمل سلاح نداشت ، سپر در دست نداشت ، دستش را سپر قرار داد و یزیدی پلید دست کودک را قطع کرد !
کوچولو یتیم هم بود ، یتیمی که پدر را ندیده ، و در دامان عمو پرورش یافته . پس امام حسین هم عموی عبدالله بود و هم پدر او . کوچولو در شکم مادر بود که پدرش امام مجتبی را شهید کردند . و عبدالله یتیم زاییده شد و در آغوش عموی مهربان جای گرفت و بزرگ شد ، هر چند بزرگ بود و بزرگ زاده شده بود بیش از ده بهار از عمرش نگذشته بود که با عمو به کوی شهادت سفر کرد ، و با پای خود به سوی شهادت دویدن گرفت .
از روز شهادت ساعتی چند گذشت که کوچولو عمو را ندید ، و دست پر مهر بر سرش کشیده نشد . فراق عمو ، تاب را از وی ربود و شکیبایی نیارست . چرا ؟ امام حسین علیه السلام روح بود و عبدالله پیکر ، پیکر بدون روح نمی تواند زیست کند .
عبدالله به سوی میدان دوید ، چون عمو به میدان رفته بود و دیگر باز نگشته بود . کوچولو وقتی به عمو رسید که حسین با پیکره پاره پاره بر زمین افتاده بود و نیرو و توانایی اش را از دست داده بود ، دیگر قدرت بر حرکت نداشت ولی اراده آهنین ، همچون کوه پابرجا بود .
وقتی که عبدالله به سوی عمو می دوید ، حسین علیه السلام او را بدید ، زینب را صدا زد و گفت : خواهرم ، عبدالله را نگهدار نگذار بیاید . زینب علیه السلام بدوید و عبدالله را بگرفت و خواست باز گرداند .
عبدالله به مقاومت پرداخت و گفت : به خدا سوگند از عمویم جدا نخواهم

شد . زینب علیه السلام او را به خود واگذارد . عبدالله خود را به عمو رسانید ، و در کنار عمو بایستاد . ناگهان بدید که ظالمی با شمشیری آهنگ حسین علیه السلام کرده ، عبدالله گفت :
می خواهی عمویم را بکشی ؟ و دست کوچکش را برای عمو سپر قرار داد آن بی رحم دور از انسانیت ، دریغ نکرد و شمشیر را فرود آورد ، و دست کوچک عبدالله را دو نیمه کرد و به پوستی آویزان گردید ! کوچولو به گریه درافتاد ، و مادر را صدا زد و به یاری طلبید .
امام حسین علیه السلام با کمال ناتوانی ، کوچولو را در آغوش گرفت و به نوازش پرداخت و گفت : صبر کن و در راه خدا حساب کن . خدا تو را به پدران پارسایت ملحق خواهد کرد . پس دست های امام حسین علیه السلام به سوی آسمان بلند شد و با خدایش به سخن پرداخت :
بار خدایا ! باران آسمانت را از این مردم دریغ کن ، و از بهره های زمین محرومشان گردان ، و به حکومت های ظلم و ستم دچار شان ساز . این مردم دعوتمان کردند که یاری مان کنند ، ولی بر ما تاختند و به کشتارمان پرداختند . . .
یزیدیان کوچولو را سر بریدند ، و به پدران بزرگوارش ملحق کردند ! کوچولو همان گونه که برای عمه سوگند خورده بود ، از عمو جدا نگردید و با عمو به سوی بهشت جاویدان رفت . پند عمو را بپذیرفت ، تاب آورد ، صبر کرد و به مقامی عالی برسید . هر چند شهادت بر کوچولو نیست ، ولی عبدالله شهید شد .
کوچولوتر
شهید کوچولوی دیگر که از کوچولو ، کوچولوتر بود ، او به میدان شهادت نیامد ، ولی شهادت یافت . نامش محمد ، نواده عقیل ، عقیل ، عموی بزرگ حسین علیه السلام بوده و از عرب شناسان نامی به شمار می رفته . کوچولو ، پیش از حسین علیه السلام کشته شد ، کوچولوتر بعد از حسین علیه السلام کشته شد . کوچولو شهادت عموی خود حسین علیه السلام را ندید . کوچولوتر شهادت عموزاده اش حسین علیه السلام را بدید . کوچولو از پیش رفت و کوچولوتر از دنبال . کوچولو ده ساله بود . کوچولوتر هفت ساله بود . محمد از عبدالله سه سال کوچک تر بود .
همان که امام حسین شهادت یافت ، و یزیدیان به سوی خیمه ها تاختند ، تا بانوان حرم را اسیر کنند و آنچه هست ببرند ! هر چند فضیلت و تقوا ، شرافت و بزرگواری ایمان و عدل بردنی نیست و یزیدیان برای بردن آنها به سوی خیمه ها نتاختند . محمد که پیراهنی بر تن داشت و گوشواره هایش از گوش آویزان بود و همچنان تکان می خورد ، از خیمه ای بیرون شد ، هاج و واج بود و مات و مبهوت بدین سو و آن سو می نگریست .
هر کس به فکر خود بود . بزرگسالان از خرد سالان غافل شده بودند . آتش

بود . غارت بود . تاخت و تاز بود ، ولی انصاف نبود ! رحم نبود ! انسانیت نبود ! محمد چوبی از چوب های خیمه ای را به دست گرفته ایستاده بود ، ده سوار بدو نزدیک شدند ، از میان آنها هانی حضرمی بدو نزدیک تر شد ، نزدیک تر شد تا به کودک برسید . از اسب خم گردید و با شمشیر کودک را دو نیمه کرد !
کودکی که گناهی نداشت ، به میدان نیامد ، سلاحی بر دست نداشت ، دفاعی نکرد ، قدرت گریز نداشت . یزیدیان کودکان ناتوان و بی دفاع را کشتند و نشان دادند که شریرتر از بشر ، خود بشر است . (660)

بخش هشتم : شهادت سالار شهیدان امام حسین علیه السلام

فصل اول : روز عاشورا

روز عاشورا امام حسین علیه السلام میمنه لشکر خود را به زهیر داد و میسر را به حبیب بن مظاهر و پرچم سلطنتی را به برادر رشیدش حضرت عباس علیه السلام داد و فرمود : ما چون لشکرمان کم است نمی توانیم از دو طرف بجنگیم ، لذا پشت خیمه را خندق بکنیم تا جنگ برای ما آسان باشد . خندق کندند و هیزم جمع نموده و آتش در خندق روشن کردند .
در کوفه و حوالی آن هیچ کس نمانده بود مگر آن که همه را خواه ناخواه به کربلا آورده بودند تا با شمشیر و نیزه و سنگ و عصا و غیره کار امام و اصحابش را تمام کنند و سه روز بود که آب را بر امام حسین علیه السلام و اصحاب او بسته بودند .
عمر سعد لعین میمنه لشکر خود را به عمرو بن الحجاج داد و میسره را به شمر بن ذی الجوشن ، و عروه بن قیس را بر سواران حاکم کرد و شبث بن ربعی را بر پیادگان . پس تمام این لشکر کفار در مقابل هفتاد و دو تن بایستادند . امام حسین علیه السلام برای اتمام حجت در میان دو صف ایستاد و فرمود : ای قوم ، مرگ حق . دست ذلت و حقارت به شما نخواهم داد . تمام لشکر کوفه و شام و بصره خاموش شدند و طبل ها و کوس ها فرو گذاشتند . امام حسین علیه السلام نزدیک آنان آمد و فرمود : در کشتن من تعجیل نکنید .
سپس ندا در داد یا شبث بن ربعی ، یا حجاج بن الخیر ، یا قیس بن اشعث تا پنجاه نفر را صدا کرد و فرمود : آیا شما به من ننوشتید نامه زیادی که باغات ما سر سبز است و میوه ها فراوان ؟ من بر حسب دعوت های شما به طرف شما آمده ام . آنچه را که نوشتید اگر پشیمان شده اید بگذارید تا باز گردم و به طرف روضه جد خود مراجعت نمایم . (661)
و اینک خطبه امام حسین علیه السلام که خود را معرفی نموده است :

. . . متوکئا علی سیفه فنادی باعلی صوته فقال : انشدکم الله تعالی ، هل تعرفون ان جدی رسول الله صلی الله علیه و آله ؟ قالوا : اللهم نعم . قال علیه السلام : انشدکم الله تعالی ، هل تعلمون ان امی فاطمه بنت محمد صلی الله علیه و آله ؟ قالوا : اللهم نعم . قال انشدکم الله ، هل تعلمون ان ابی علی بن ابی طالب علیه السلام ؟ قالوا : اللهم نعم . قال انشدکم الله ، هل تعلمون ان جدتی خدیجه بنت خویلد اول نساء هذه الامه اسلاما ؟ قالوا : اللهم نعم . قال انشدکم الله ، هل تعلمون ان سید الشهدا حمزه عم ابی ؟ قالوا : اللهم نعم . قال انشدکم الله ، هل تعلمون ان هذا سیف رسول الله صلی الله علیه و آله و انا متقلده ؟ قالوا : اللهم نعم . قال انشدکم الله ، هل تعلمون ان هذه عمامه رسول الله صلی الله علیه و آله انا لا بسها ؟ قالوا : اللهم نعم . قال انشدکم الله ، هل تعلمون ان علیا کان اولهم اسلاما و اکثر هم علما و اعظمهم حلما و هو ولی کل مومن و مومنه ؟ قالوا : اللهم نعم . قال : فبم تستحلون دمی و ابی الذائذ عن الحوض غدا یذود عنه رجالا لما یذاد البعیر الصادر عن الماء و لوا الحمد فی ید جدی یوم القیامه ؟ قالوا : قد علمنا ذلک کله و نحن غیر تارکیک حتی تذوق الموت عطشا . فاخذ الحسین علیه السلام بطرف لحیته (662)

سالار شهیدان جگر گوشه ملکه اسلام فاطمه زهرا علیه السلام تکیه بر شمشیر خد نموده است . پس با صدای بلند فرمودن شما را به خدا سوگند می دهم که راست بگویید ، آیا می شناسید مرا بر این که جد من رسول خدا صلی الله علیه و آله ؟ عرض کردند : بلی . فرمود : قسم می دهم شما را به خدا ، آیا می دانید که مادر من فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله است ؟ عرض کردند : بلی می شناسیم . فرمود : شما را به خدا سوگند می دهم آیا می دانید که پدر من علی بن ابیطالب علیه السلام است ؟ عرض کردند : بلی می شناسیم . فرمود : قسم می دهم شما را به خدا ، می دانید که جده ام خدیجه دختر خویلد است ، اول اسلام آورنده به پیامبر از زنان و فداکاری او برای اسلام ؟ عرض کردندن بلی . فرمود : به خدا سوگند می دهم شما را ، آیا می دانید حمزه سید الشهدا عموی پدر من است ؟ عرض کردند : بلی . فرمود قسم می دهم شما را به خدا ، آیا می دانید که جعفر در بهشت پرواز می کند که خدا بدو دو بال داده است عموی من است ؟ عرض کردند : بلی . فرمود سوگند می دهم شما را آیا می دانید این که این شمشیر رسول الله است و من آن را در دست دارم ؟ عرض کردند : بلی . فرمود : شما را به خدا سوگند می دهم که این عمامه رسول خدا است و من آن را بر سرم بسته ام ؟ عرض کردند : بلی

. فرمود : شما را به خدا سوگند می دهم آیا می دانید این که علی علیه السلام اول مردمان بود که اسلام آورد و داماد پیامبر بود و از نظر علم سر آمد زمان بود ؟ چنان که پیامبرصلی الله علیه و آله درباره اش فرموده است : انا مدینه العلم و علی بابها و ولی و مولای هر زن و مرد مومن بود ؟ گفتند : بلی . فرمود : پس چرا حلال شمارید خون مرا و حال آن که پدرم دور کننده است از حوض کوقر گروه منافقان را در روز قیامت و دور می سازد از آن گروهی از مردان را چنان که رانده می شود شتر سیراب شده و رجوع کننده از آب در روز قیامت پرچم حمد در دست جد من خواهد بود . عرض کردند : به حقیقت همه اینها را دانسته ایم و ما از تو دست بردار نیستیم تا این که بچشی مرگ را با لب تشنه .
پس آن امام مظلوم صلوات الله علیه ریش مبارک خود را گرفت و فرمود : سخت و شدید غضب خدا بر طایفه یهود هنگامی که گفتند عزیر پسر خداست . و سخت و شدید شد غضب خدا بر طایفه نصارا هنگامی که گفتند مسیح پسر خداست و سخت شد غضب خدا بر طایفه مجوس هنگامی که آتش پرستیدند به غیر از خدا . و شدید شد غضب خدا برگروهی که پیغمبر خود را شهید کردند . و سخت شد غضب خدا بر این گروه که اراده کشتن فرزند پیغمبر خود می کنند . (663)
مولف گوید : ای انسان های غیور و متدین ، ببینید که فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله با این خطبه اتمام حجت کرد . اگر این خطبه را بیان نمی فرمود شاید روز قیامت مردم می گفتند حسین خودش را معرفی نکرد و الا او را نمی کشتیم .
حسین خود و یاران را برای رضای خدا و برای حفظ کتاب آسمانی قربانی کرد . اگر چه در روز عاشورا آخرین لحظاتی که او تنها مانده ولی برای حق و پایدار ماندن حق سر می دهد ، جوانان را می دهد ، طفل شیر خوار می دهد . اگر چه او افتاده در میان گودی قتلگاه و یار و یاوری ندارد بدنش هم بعد از سه روز دفن می شود . مخالفان امام حسین علیه السلام خیال نکنند که او یک آرامگاه در کربلا دارد . بدانند که امام در این عصر میلیون ها آرامگاه دارد یعنی قلب تمام اراتمندان حضرتش آرامگاه حسین است .

در بندی در اسرار الشهاده می فرماید : اکثر اهل چین بت پرستند و قریب به چهار صد خانه سنی هستند و قریب به سی یا چهل خانه شیعه امامی هستند و این جمعیت شیعه از اول محرم تا روز هفتم در میدان وسیعی هیزم جمع می کنند و روز هفتم آنها را آتش می زنند و تا روز دهم آن هیزم ها مانند کوره آهنگری می سوزد و روز عاشورا مانند دریای آتش موج می زند و مومنان جمع می شوند در مسجدی که قریب به آن میدان واقع است و پای برهنه حلقه می زنند و نوحه می کنند و به سر و سینه می زنند تا آن که برای ایشان حالت عجیبی روی می دهد و به آن حال میان آتش می روند . بعضی تا کمر میان آتش فرو می روند و بعضی تا زانو در میان آتش راه می روند . و نیز نقل نموده است که در دکن که از توابع حیدر آباد هند است ، گودال مدور بزرگی حفر می کنند . پس درختان بسیار بزرگ تمرهندی که آتش آن به غایت سوزنده است از ریشه قطع می کنند و میان گودال می اندازند و آنها را از شب هفتم تا شب عاشورا می سوزانند تا آن که آن گودال مانند دریای آتش شعله و موج می زند .
چون نیمه شب عاشورا بشود اهل آن شهر از پیر و جوان و طفل از منزل های خود بیرون می شوند . از آب چاهی که نزدیک آن مکان است غسل می کنند و برهنه می شوند و لنگی به جهت ستر عورت به کمر می بندند . پس عریان و پا برهنه و صیحه زنان و نوحه خوانان و شاه حسین گویان می آیند و علم ها را جلو آنها می کشند ، و به جانب میدان آتش روانه می شوند در حالتی که در اطراف گودی جمعی ایستاده اند و آتش را باد می زنند و تا خاکستر آن برود . پس اول بزرگ ایشان با نیزه بلندی که در دست دارد داخل آتش می گردد و دیگران شاه حسین گویان و سینه زنان او را متابعت می کنند و همه در میان آتش روی زمین راه می روند . (664)

خاک شفا

خانه پر نور از نور خدا دارد حسین
جلوه هر پنج تن آل عبا دارد حسین
آشنای عشق را بی آشنا گفتن خطاست
در غریبی هم هزاران آشنا دارد حسین
هر کسی را بنگری مجذوب عشق روی اوست
دل اگر تابد به وی کهربا دارد حسین
تا شفا بخشد تمام روح هر بیمار را
در دیار کربلا خاک شفا دارد حسین
خیمه گاهش کعبه و آب فراتش زمزم است
قتگاهی برتر از کوه منا دارد حسین
بهر اسکات سکینه در وداع آخرین
بین قتلا و حرم سعی و صفا دارد حسین
حسان
زینبش می گفت که ای شمع سراپرده ناز
می کشم من قدم ناز تو بر چشم نیاز
بود امیدم که تو ما را برسانی به حجاز
رشته عمر تو کوته شد و امید دراز
عقل را گفتم چه می گویی تو در حق حسین
گفت من خود مات و حیرانم خدا داناستی
عشق را گفتم تو بر گو گفت با بانگ بلند
من حسین اللهیم نی از کسم پرواستی
صغیر اصفهانی

گویا داغی ندیده

امام حسین علیه السلام پس از آن که تمام یارانش کشته شدند ، خویشاوندانش در برابر چشمش چون برگ درخت به زمین ریخته ، برادران رشید و فرزندان دلیرش در حضورش جان دادند از خاندان عصمت تقویت روحی نموده و آنان را برای اسیری آماده فرمود ، آن گاه قدم به میدان جنگ گذاشت و مانند شیر غران بر سپاه دشمن می تاخت ، گویی ابدا مصیبتی نکشیده ، داغی ندیده ، تشنگی در آن حضرت یافت نمی شود ، با صدای بلند فریاد می زند :

الموت اولی من رکوب العار
و العار اولی من دخول النار

مرگ از زندگی با ننگ بهتر است ، و عار بهتر از داخل شدن در آتش است . آنگاه بر میسره حمله ور می شد و می فرمود :

انا الحسین بن علی
الیت ان لا انثنی
احمی عیالات ابی
امضی علی دین النبی

آن گاه چنان به جنگ می پردازد که گویی آن حضرت یکه و تنها نیست ، مصیبتی نکشیده ، داغی ندیده ، تشنگی و سوزش جگر در آن حضرت راه ندارد . (665)

نوشته اند : امام علیه السلام هزار و نهصد و پنجاه نفر از سپاه دشمن را به استثنای مجروحان به قتل رسانید تا اینکه عمر بن سد فریاد بر آورد : وای برشما ! می دانید با چه کسی مبارزه می کنید ؟ این فرزند علی بن ابیطالب کشنده عرب است ! پس ، از همه سوی بر او بتازید ، پس از صدور این فرمان صدو و هشتاد نفر با نیزه و چهار هزار نفر با تیر به آن حضرت حمله ور شدند . (666)

مناجات امام حسین علیه السلام

الهی اکبر از تو اصعر از تو
به خون آعشته گانم یکسر از تو
اگر صد بار دیگر بایدم کشت
حسین از تو سر از تو خنجر از تو
قضای تو چو بر وفق تقاضاست
به زشت و خوب دادی آنچه خود خواست
الهی حنجر از من خنجر از شمر
نصیب خود برد از تو کج و راست
چسان سرگرم صهبای الستم
که سر از پا ندانم بس که مستم
همین دانم که از بهر نثارت
به دست انگشتری مانده است و دستم
بلایی کز توام ای داور آید
مرا از نکهت جان خوش تر آید
به میدان وفا من بی سر آیم
به سویت عاشقان گر با سر آیند
تماشا پای شوقم برده از جا
سر اپا گشته ام غرق تجلی
در اثباتت ز نفی و لا گذشتم
شدم خود عین استثنای الا
برای قتل من خصم کج اندیش
کشیده لشکر کین از پس و پیش
یکی سر می برد از من یکی دست
من از ذوق تجلی رفته از خویش
به دل تا سر خط مهرت نوشتم
همه بود و نبود از دست هشتم
ز تو بود آنچه در راه تو دادم
که من از خویشتن تخمی نکشتم
الهی با تو آن عهدی که راندم
بحمدالله به سر منزل رساندم
هر آن دری که در گنجینه ام بود
یکایک بر سر راهت فشاندم
صبا از من برو سوی مدینه

بگو با مادرم کی به قرینه
بیا یکدم به بالین حسینت
تسلی ده به کلثوم و سکینه (667)

شیخ مفید رحمه الله فرموده : که رجاله حمله کردند از یمین و شمال بر کسانی که باقیمانده بودند با امام حسین علیه السلام ، پس ایشان را به قتل رسانیدند و باقی نماند با آن حضرت جز سه نفر یا چهار نفر .
سید بن طاووس رحمه الله ودیگران فرموده اند که حضرت سیدالشهدا علیه السلام فرمود بیاورید برای من جامه ای که کسی در آن رغبت نکند که آن را در زیر جامه هایم بپوشم تا چون کشته شوم و جامه هایم را بیرون کنند آن جامه را کسی از تن من بیرون نکند . پس جامه ای برایش حاضر کردند ، چون کوچک بود و بر بدن مبارکش تنگ می افتاد آن را نپوشید ، فرمود این جامه اهل ذلت است جامه از این گشادتر بیاورید ، پس جامه وسیعتر آوردند آنگاه در پوشید . و به روایت سید رحمه الله جامه کهنه آوردند حضرت چند موضع آن را پاره کرد تا از قیمت بیفتد و آن را در زیر جامه های خود پوشید فلما جردوه منه چون شهید شد آن کهنه جامه را نیز از تن شریفش بیرون آوردند .
لباس کهنه بپوشید زیر پیرهنش
که تا برون نکند خص بد منش ز تنش
لباس کهنه چه حاجت که زیر سم ستور
تنی نماند که پوشند جامه یا کفنش
شیخ مفید رحمه الله فرموده که چون باقی نماند با آن حضرت احدی مگر سه نفر از اهلش یعنی از غلامانش ، رو کرد بر آن قوم و مشغول مدافعه گردید ، و آن سه نفر حمایت او می کردند تا آن سه نفر شهید شدند و آن حضرت تنها ماند و از کثرت جراحت که بر سر و بدنش رسیده بود سنگین شده بود و با این حال شمشیر بر آن قوم کشیده و ایشان را به یمین و شمال متفرق می نمود شمر (ملعون) که خمیر مایه هر شر و بدی بود چون این بدید سواران را طلبید و امر کرد که در پشت پیادگان صف کشند و کمانداران را امر کرد که آن حضرت را تیرباران کنند ، پس تیرها مانند خار خارپشت بر بدن مبارکش نمایان گردید . این هنگام آن حضرت از جنگ باز ایستاد و لشکر نیز در مقابلش توقف نمودند ، خواهرش زینب سلام الله علیها که چنین دید بر در خیمه آمد و عمر سعد را ندا کرد و فرمود :
و یحک ! یا عمر ایقتل ابو عبدالله و انت تنظر الیه ؟
عمر سعد جوابش نداد . و به روایت طبری اشکش به صورت و ریش نحسش جاری گردید و صورت خود را از آن مخدره برگردانید ، پس جناب زینب علیه السلام رو به لشکر کرد و فرمود وای بر شما آیا در میان شما مسلمانی نیست ؟

احدی او را جواب نداد
سید بن طاووس (ره) روایت کرده که چون از کثرت زخم و جراحت اندامش سست شد و قوت کارزار از او برفت و مثل خار پشت بدنش پر از تیر شده بود ، این وقت صالح بن وهب المزنی (لعین) وقت را غنیمت شمرده از کنار حضرت در آمد و با قوت تمام نیزه بر پهلوی مبارکش زد چنانکه از اسب در افتاد و روی مبارکش از طرف راست بر زمین آمد و در این حال فرمود :
بسم الله و بالله و علی مله رسول الله

حضرت زینب سلام الله علیها که تمام توجهش به سمت برادر بود چون این بدید از در خیمه بیرون دوید و فریاد برداشت که وا اخاه و اسیداه وا اهل بیتاه ای کاش آسمان خراب می شد و بر زمین می افتاد و کاش کوهها از هم می پاشید و بر روی بیابانها پراکنده می شد .
راوی گفت که شم بن ذی الجوشن (ملعون) لشکر خود را ندا در داد برای چه ایستاده اید و انتظار چه می بردید ؟ چرا کار حسین را تمام نمی کنید ؟ پس همگی بر آن حضرت از هر سو حمله کردند ، حصین بن تمیم (لعین) تیری بر دهان مبارکش زد ابو ایوب غنوی (ملعون) تیری بر حلقوم شریفش زد و زرعه بن شریک (لعین) بر کف چپش زد و قطعش کرد و ظالمی دیگر بر دوش مبارکش زخمی زد که آن حضرت بروی در افتاد و چنان ضعف بر آن حضرت غالب شده بود که گاهی به مشقت زیاد بر می خاست ، طاقت نمی آورد و بر روی می افتاد تا اینکه سنان ملعون نیزه بر گلوی مبارکش فرو برد ، پس بیرون آورده و فرو برد در استخوانهای سینه اش و بر این هم اکتفا نکرد ، آگاه کمان بگرفت و تیری بر نحر شریف آن حضرت افکند که آن مظلوم در افتاد .
در روایت ابن شهر آشوب است که آن تیر بر سینه مباکش رسید پس آن حضرت بر زمین واقع شد (668) ، و خون مقدسش را با کفهای خود می گرفت و می ریخت بر سر خود چند مرتبه پس عمر سعد (ملعون) گفت به مردی که در طرف راست او بود از اسب پیاده شو و به سوی حسین رو واو را راحت کن خولی بن یزید لعین چون این بشنید به سوی قتل آن حضرت سبقت کرد و دوید چون پیاده شد و خواست کهسر مبارک آن حضرت را جدا کند رعده و لرزشی او را گرفت و نتوانست شمر ملعون با وی گفت خدا بازویت را پاره پاره گرداند چرا می لرزی ؟ پس خود آن ملعون کافر سر مقدس آن مظلوم را جدا کرد .
سید بن طاوس رحمه الله فرموده که سنان بن انس لعنه الله پیاده شد و نزد آن حضرت آمد و شمشیرش را بر حلقوم شریفش زد و می گفت و الله که من سر تو را جدا می کنم و می دانم که تو پسر پیغمبری و از همه مردم از جهت پدر و مادر بهتری پس سر مقدسش را برید .
در روایت طبری است که هنگام شهادت جناب امام حسین علیه السلام هر که نزدیک او می آمد سنان بر او حمله می کرد و او را دور می نمود برای آنکه مبادا کس دیگر سر آن جناب را ببرد تا آن که خود او سر را از تن جدا کرد و به خولی سپرد . پس در این هنگام غبار سختی که سیاه و تاریک بود در هوا پیدا شد و بادی سرخ وزیدن گرفت و چنان هوا تیره و تار شد که

هیچکس عین و اثری از دیگری نمی دید ، مردمان منتظر عذاب و متر صد عقاب بودند تا اینکه پس از ساعتی هوا روشن شد و ظلمت مرتفع گردید .
ابن قولویه قمی (ره) روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود در آن هنگامی که حضرت امام حسین علیه السلام شهید گشت لشکریان شخصی را نگریستند که صیحه و نعره می زند گفتندبس کن ای مرد این همه ناله و فریاد برای چیست ؟ گفت چگونه صیحه نزنم و فریاد نکنم و حال آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله را می بینم ایستاده گاهی نظر به سوی آسمان می کند و زمانی حربگاه شما را نظاره می فرماید از آن می ترسم که خدا را بخواند و نفرین کند و تمام اهل زمین را هلاک نماید و من هم در میان ایشان هلاک شوم . بعضی از لشکر با هم گفتند که این مردی است دیوانه و سخن سفیهانه می گوید ، و گروهی دیگر که توابون آنها را گویند از این کلام منتبه شدند و گفتند به خدا قسم که ستمی بزرگ بر خویشتن کردیم و به جهت خشنودی پسر سمیه سید جوانان اهل بهشت را کشتیم و همانجاتوبه کردند و بر ابن زیاد خروج کردندو واقع شد از امر ایشان آنچه واقع شد . راوی گفت : فدایت شوم آن صیحه زننده چه کس بود ؟ فرمود ما او را جز جبرئیل ندانیم
شیخ مفید رحمه الله در ارشاد فرموده که حضرت سیدالشهدا علیه السلام از دنیا رفت در روز شنبه دهم محرم سال شصت و یکم هجری بعد از نماز ظهر آن روز در حالیکه شهید گشت و مظلوم و عطشان و صابر بر بلایا بود بهنحوی که به شرح رفت و سن شریف آن جناب در آن وقت پنجاه و هشت سال بود که هفت سال از آن را با جد بزرگوارش رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و سی و هفت سال با پدرش امیرالمومنین علیه السلام و با برادرش امام حسن علیه السلام چهل و هفت سال و مدت امامتش بعد از امام حسن علیه السلام یازده سال بود ، و خضاب می فرمود با حنا و رنگ و در وقتی که کشته شد خضاب از عارضش بیرون شده بود . روایات بسیار در فضیلت زیارت آن حضرت بلکه در وجوب آن وارد شده چنانکه از حضرت صداق علیه السلام مرویست که فرمودند زیارت حسین بن علی علیه السلام واجب است بر هر که اعتقاد و اقرار به امامت حسین علیه السلام دارد و نیز فرموده زیارت حسین علیه السلام معادل است با صد حج مبرور و صد عمره مقبوله . و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که هر که زیارت کند حسین علیه السلام را بعد از شهادت او بهشت برای او لازم است و اخبار در باب فضیلت زیارت آن حضرت بسیار است . (669)
مرحوم کفعمی در مصباح (670) از حضرت سکینه علیه السلام روایت می کند که چون پدرم کشته شد آن بدن نازنین را در آغوش گرفتم و حالت اغما و بیهوشی برایم روی داد ، در آن حال شنیدم پدرم می فرمود :

شیعتی ما ان شربتم ما عذب فاذکرونی
او سمعتم بغریب او شهید فاندبونی
و انا السبط الذی من غیر جرم قتلونی
و بجرد الخیل بعد القتل عمدا سحقونی
لیتکم فی یوم عاشورا جمیعا تنظرونی
کیف استسقی لطفلی فابوا ان یرحمونی
و سقوه بغی عوض الماء المعین
یا لرزه و مصاب هد ارکان الحجون
و یلهم قد جرحوا قلب رسول الثقلین
فالعنوهم ما استطعتم شیعتی فی کل حین (671)
ای پیروان من ! هرگاه آب گوارا نوشیدید ، مرا یاد کنید و هرگاه داستان غربت غریبی یا شهادت شهیدی را شنیدید ، بر من بگریید .
من نبیره رسول خدا هستم ، مرا بی گناه کشتند و سپس با تاختن اسب عمدا بدنم را خرد کردند .
ای کاش همه شما در روز عاشورا بودید و می دیدید که چگونه برای طفل صغیرم آب طلبیدم و آنان از ترحم به من خودداری کردند .
به جای آب گوارا تیر ستم را به کودک کوچکم چشانیدند .
وای از این مصیبت بزرگ و دردناکی که پایه های کوه بلند حجون (در مکه) را به لرزه در آورد
وای بر آن ان که قلب رسول جن و انس را جریحه دار کردند ! پس ای شیعیان من ! همیشه و هر چه در توان دارید آنان را لعنت کنید

آفتاب آسمان

ای دریغ از پیکر عریان او
پیکر در خاک و خون غلطان او
سر به روی نیزه همچون آفتاب
آفتاب از روی او شد در حجاب
آفتابی کرد او تیر و سنان
چون شعاع آفتاب آسمان
محشری اندر قتلش جلوه گر
آفتابش نیزه بالای سر
گر بگویم آفتاب است آن جناب
کی بود صد پاره جسم آفتاب
یا بگویم ماه تابان ، کی قمر
زخم ها دارد انجم بیشتر
نیست مهر و مه ، ولی از یک نگاه
نوربخشد هر زمان بر مهر و ماه
نور عینین و ضیاء نیرین
شهید مظلوم ، ابی عبدالله الحسین (672)

سفارش امام حسین به امام سجاد علیه السلام

از امام سجاد علیه السلام نقل شده است که فرمود : پدرم در روز شهادتش مرا به سینه چسبانید در حالی که خون از سراپایش می جوشید و به من فرمود : ای فرزندم ! این دعا را که تعلیم می کنم حفظ کن که آن را مادرم فاطمه زهرا علیه السلام به من تعلیم کرد و او از رسول خدا و رسول خدا از جبرئیل نقل کرده اند . هنگامی که حاجت بسیار مهم و غمی بزرگ و امری عظیم و دشوار به تو رو کند بگو : بحق یس و القرآن الحکیم و بحق طه و القرآن العظیم ،
یامن یقدر علی حوائج السائلین ، یا من یعلم ما فی الضمیر ، یا منقسا عن المکروبین ، یا مفرجا عن المغمومین ، یا راحم الشیخ الکبیر ، یا رازق الطفل الصغیر ، یامن لایحتاج الی التفسیر صل علی محمد و ال محمد وافعل بی کذا و کذا (673)

نامه امام حسین علیه السلام به امام سجاد علیه السلام

روایت شده که امام حسین علیه السلام در روز عاشورا دختر بزرگ تر خود فاطمه علیه السلام را خواست . نامه ای به او داد و او را مامور کرد که آن را به برادرش علی بن الحسین علیه السلام تسلیم نماید . از صادق آل محمد صلی الله علیه و آله پرسیدند که در آن نامه چه چیز نوشته بود ؟ فرمود : به خدا قسم آنچه را که مردم تا فنای دنیا و روز قیامت احتیاج داشته اند در آن نامه نوشته بود . (674)

فصل دوم : وداع امام حسین علیه السلام

وداع امام حسین علیه السلام

در این هنگام امام علیه السلام برای وداع به سوی خیام آمد و فرمود : یا سکینه ! یا فاطمه ! یا زینب ! یا ام کلثوم ! علیکن منی السلام !
سکینه فریاد برآورد : ای پدر ! آیا تن به مرگ داده ای ؟
امام علیه السلام فرمود : چگونه چنین نباشد کسی که نه کمک کننده ای دارد و نه یاوری ؟
سکینه گفت : ای پدر ! ما را به حرم جدمان باز گردان !
امام علیه السلام فرمود : اگر مرغ قطا رارها می کردند می خوابید
خانمهای حرم با شنیدن سخنان امام به زاری و شیون پرداختند ، اما علیه السلام آنها را ساکت فرمود و روی به ام کلثوم نمود و گفت : ای خواهر ! تو را وصیت می کنم که خود دار باشیگ آنگاه سکینه فریاد کنان به سوی امام آمد ، و آن حضرت سکینه را بسیار دوست می داشت ، او را به سینه چسبایند و اشک او را پاک کرد و گفت :

سیطول بعدی یا سکینه فاعلمی
منک البکاء اذا الحمام دهانی
لا تحرقی قلبی بدمعک حسره
ما دام منی الروح فی جثمانی
فاذا قتلت فانت اولی بالذی
تاتیننی یا خیره النسوان (675)

مقتل منسوب به ابو مخنلف مطابق نقل قندوزی (ینابع الموده : ص 346) و احقاق الحق : 11/633) پسر از شرح کیفیت شهادت طفل شش ماه می گوید :
ثم نادی : یا ام کلثوم ، و یا سکینه ، و یا رقیه ، و یا عاتکه و یا زینب یا اهل بیتی علیکن منی السلام
آنگاه فریاد برآورد : ای ام کلثوم ! ای سکینه ! ای رقیه ! ای عاتکه ! ای زینب ! ای اهل بیت من ! من نیز رفتم ، خداحافظ

سیدالشهدا علیه السلام در حالی که صدها زخم شمشیر و نیزه و تیر بر پیکر دارد بر زمین افتاده آن قدر خون از بدن مبارکش رفته که توانایی حرکت ندارد . آفتاب گرم عربستان بر تن پاره پاره اش می تابد و سوزش زخم ها را چندین برابر می کند . تشنگی و عطش جگر او را می گدازد و رمقی در پیکر ناتوانش نمانده ، از ضعف (676) و ناتوانی نمی تواند چشم باز کند . ناگاه صدای سم ستوران و هلهله دشمن و ضجه نوامیس خود را می شنود . چشم باز می کند ، می بیند دشمن به خیمه های او حمله کرده تمام کوش خود را به کار می برد که از جای برخیزد و از حرم خود دفاع کند ، هنوز مقداری از زمین بلند نشده که در اثر ضعف بر زمین می خورد ، دیگر توانایی حرکت ندارد . در آن بی حالی فریاد می زند و می فرماید : یا شیعه آل ابی سفیان ان لم یکن لکم دین و کنتم لا تخافون المعاد فکونوا احرارا فی دنیاکم (677)

گر شما را به جهان دینی و آیینی نیست
لااقل مردم آزاده به دنیا باشید

یعنی از فدائیان خاندان ابوسفیان ، اگر دین و ایمان ندارید اقلا در دنیا آزاده باشید . من با شما جنگ دارم و شما با من کار دارید . زنان چه کرده اند که بر آنان می تازید ، آن قدر می کوشد تا آنها را از حمله بر خیمه ها باز می دارد و تا موقعی که زنده بود حتی در چنین حالی نگذاشت احدی از سپاه دشمن به خیمه های حرمش نزدیک شود .

ای شه به خون غرقه به خون بین دل ما را
سوی ما بین که به سوی تو ببینیم خدا را
توشه کشور ایجاد و شهانند گدایت
چشم امید به سوی تو بود شاه و گدا را
آب مهریه زهرا و تو لب تشنه دهی جان
مصلحت بود ندانم چه در این کار قضا را
از ناصر الدین شاه

دختر سه ساله

هنگامی که امام علیه السلام با اهل حرم وداع کرد و اراده میدان فرمود ، دختر سه ساله خود را بوسید و آن طفل از شدت تشنگی فریاد بر آورد : یا ابتاه ! العطش آن حضرت فرمود : ای دختر کوچک من ! صبر کن تا برایت آبی بیاورم
پس آن حضرت روانه میدان شد و به سوی فرات رفت ، در این زمان مردی از سپاه کوفه آمد و گفت : ای حسین ! لشکر به خیمه ها رفتند .
آن حضرت از فرات بیرون آمد و خود را به سرعت به خمیه ها رسانید . آن دختر کوچک به استقبال پدر آمد و گفت : ای پدر مهربان ! برای من آب آورده ای ؟ امام از شنیدن این سخن ، اشک از دیدگانش جاری شد و فرمود : عزیزم به خدا سوگند که تحمل تشنگی و بیقراری تو بر من دشوار است ، پس انگشت خود را در دهان آن طفل گذارد و دست بر پیشانی او کشید و او را تسلی داد ، و چون اما خواست از خیمه ها بیرون رود آن طفل به سوی امام دوید و دامان امام را گرفت ، امام فرمود : ای فرزندم ! نزد تو خواهم آمد . (678)
هلال بن نافع ، که از سربازان دشمن بود ، می گوید : من پیشاپیش صف ایستاده بودم . دیدم امام حسین علیه السلام ، پس از وداع با اهل بیت خود ، به سوی میدان می آید . در این هنگام ناگاه چشمم به دخترکی افتادکه از خیمه بیرون آمد و با گامهای لرزان ، دوان دوان به دنبال امام حسین علیه السلام شتافت و خود را به آن حضرت رسانید . آنگاه دامن آن حضرت را گرفت و صدا زد :
یا ابه ! انظر الی فانی عطشان
بابا جان به من بنگر ، من تشنه ام
شنیدن این سخن کوتاه ولی جگر سوز از زبان کودکی تشنه کام ، مثل آن بود که بر زخمهای دل داغدار امام حسین علیه السلام نمک پاشیده باشند . سخن او آنچنان امام حسین علیه السلام را منقلب ساخت که بی اختیار اشک از دیدگانش جاری شد . با چشمی اشکبار به آن دختر فرمود :
الله یسقیک فانه وکیلی . دخترم ! می دانم تشنه هستی خدا ترا سیراب می کند ، زیرا او وکیل و پناهگاه من است .
هلال گوید : پرسیدم این دخترک که بود و چه نسبتی با امام حسین علیه السلام داشت ؟
به من پاسخ دادند : او رقیه علیه السلام دختر سه ساله امام حسین علیه السلام است .

میوه باغ رسول

من رقیه دختر ناکام شاه کربلایم
بلبل شیرین زبان گلشن آل عبایم
میوه باغ رسولم پاره قلب بتولم
دست پرورده حسینم نور چشم مصطفایم
کعبه صاحب دلانم قبله اهل نیازم
مستمندان را پناهم دردمندان را دوایم
من یتیمم من اسیرم کودکی شوریده حالم
طایری بشکسته بالم رهروی آزرده پایم
زهره ایوان عصمت میوه بستان رحمت
منبع فیض و عنایت مطلع نور خدایم
گلبنی از شاخسار قدس و تقوا و فضیلت
کوکبی از آسمان عفت و شرم و حیایم
شعله بر دامان خاک افکنده آه آتشینم
لرزه بر ارکان عرش افتاد از شور و نوایم
گرچه در این شام ویران گشته ام چون گنج پنهانم
دستگیر مردم افتاده پا و بینوایم
من گلابم بوی گل جوئید از من زانکه آید
بوی دلجوی حسین از خاک پاک با صفایم
ای (رسا) ز آستانش هر چه خواهی آرزو کن
عاجز از اوصاف این گل مانده طبع نارسایم .

فصل سوم : وقایع بعد از شهادت

به یاد لب تشنه پدر آب نخورد !

عصر عاشورا که دشمنان برای غارت به خیمه ها رفتند ، در درون خیمه ها مجموعا 23 کودک از اهل بیت علیه السلام را یافتند .
به عمر سعد گزارش دادند که این 23 کودک بر اثر شدت تشنگی در خطر مرگ هستند
عمر سعد اجازه دد به آن ها آب بدهند . وقتی که نوبت به حضرت رقیه علیه السلام رسید آن حضرت ظرف آب را گرفت و دوان دوان به سوی قتلگاه حرکت کرد . یکی از سپاهیان دشمن پرسید : کجا می روی ؟ حضرت رقیه علیه السلام فرمود : بابایم تشنه بود . می خواهم او را پیدا کنم و برایش آب ببرم . او گفت : آب را خودت بخور پدرت را با لب تشنه شهید کردند !
حضرت رقیه علیه السلام در حالیکه گریه می کرد ، فرمود : پس من هم آب نمی آشامم . (679)
کنار سجاده ، چشم به راه پدر بود !
از کتاب سرور المومنین نقل شده است : حضرت رقیه علیه السلام هر بار هنگام نماز ، سجاده پدر را پهن می کرد ، و آن حضرت بر روی آن نماز می خواند . ظهر عاشورا نیز ، طبق عادت ، سجاده پدر را پهن کرد و به انتظار نشست . ولی پس از مدتی ، ناگهان شمر وارد خیمه شد .
رقیه علیه السلام به او گفت : آیا پدرم را ندیدی ؟ شمر بعد از آنکه آن کودک را در کنار سجاده ، چشم به راه پدر دید ، به غلام خود گفت : این دختر را بزن !غلام به این دستور عمل نکرد . شمر خود پیش آمد و چنان سیلی به صورت آن نازدانه زد که عرش خداوند به لرزه در آمد

سیلی مزن به صورتم

ای خصم بد منش ، مزن تازیانه ام
من از کنار کشته بابا نمی روم
من با علی اکبر و عباس آمده ام
از این دیار ، بیکس و تنها نمی روم
تنها فتاده چنین در بیابان و بی کفن
من سوی شام همره سرها نمی روم
سیلی مزن به صورتم ای شمر بی حیا
من بی علی اکبر و لیلا نمی روم (680)

اسب امام حسین علیه السلام در اطراف جسد نیمه جان آن حضرت گردش می کرد و پیشانی خود را به خون آن جناب آلوده می ساخت . ابن سعد فریاد زد : این اسب را بگیرید ، این از اسبان پیغمبر صلی الله علیه و آله است .
سواران پیرامون او را گرفتند . اسب بر آنها تاخت و گروهی از مردم و چند اسب را هلاک کرد . ابن سعد گفت : صبر کنید ببینیم چه می کند . هنگامی که از او دست برداشتند بار دیگر به طرف سیدالشهدا علیه السلام رفت و صورت خود را به خون های آن حضرت آغشته کرد و فریاد زد .
اسب امام حسین علیه السلام بعد از این به طرف خیام طاهرات آمد و با فریاد خود زنان را از خیمه ها بیرون کرد . هنگامی که زنان اسب را به حال غیر عادی و زین واژگون دیدند از خیمه ها بیرون ریختند و به سر و صورت خود می زدند و فریاد برآوردند و با حال پریشان به طرف میدان دویدند و فریاد وامحمدا و یا علیا ! از هر طرف بلند بود .

به ناگه رفرف معراج آن شاه
که با زین نگون شد سوی خرگاه
بر و بالش پر از خون دیده گریان
تن عاشق کشش آماج پیکان
به رویش صیحه زد دخت پیمبر
که چون شد شهسوار روز محشر
کجا افکندیش چون است حالش
چه با او کرد خصم بد سگالش
مر آن آدم وش پیکر بهیمه
همی گفت الظلیمه الظلیمه
سوی میدان شد آن خاتون محشر
که جویا گردد از حال برادر
ندانم چون بدی حالش در آن حال
نداند کس بجز دانای احوال

راوی گفت : پس ام کلثوم علیه السلام دست بر سر گذاشت و بانگ ندبه و عویل برداشت و می گفت
وا محمداه و اجداه و انبیاه وا ابا القاسماه واعلیاه واجعفرا واحمزتاه واحسناه هذا حسین بالعراء صریع بکربلا محزوز الراس من القفا مسلوب العمامه و الراد
و آنقدر ندبه و گریه کرد تا غش کرد . و حال دیگر اهل بیت نیز چنین بوده و

خدا داند حال اهل بیت آن حضرت را که در آن هنگام چه بر آنها گذشت که احدی را یارای تصور و بیان تقریر و تحریر آن نیست .
و فی الزیاره المرویه عن الناحیه المقدسه :
و اسرع فرسک شاردا الی خیامک قاصدا مهمهما باکیا فلما راین النسا جوادک مخزیا و نظرن سرجک علیه ملویا برزن من الخدور ناشرات الشعور علی الخدود لاطمات و عن الوجوه سافرات و بالعویل داعیات و بعد العز مذللات و الی مصرعک مبادرات و الشمر جالس علی صدرک مولع سیفه علی نحرک قابض علی شیبتک بیده ذابح لک بمهنده قد سکنت حواسک و خفیت انفاسک و رفع علی القناه راسک
راوی گفت چون لشکر آن حضرت را شهید کردند به جهت طمع ربودن لباس او بر جسد مقدس آن شهید مظلوم روی آوردند ، پیراهن شریفش را اسحاق (لعین) ابن حیوه حضرمی برداشت و بر تن پوشید و مبروص شد و موی سر و رویش ریخت ، و در آن پیراهن زیاده از صد و ده سوراخ تیر و نیزه و شمشیر بود . عمامه آن حضرت را اخنس بن مرثد (لعین) و به روایت دیگر جابر بن یزید از دی برداشت و بر سر بست دیوانه یا مجذوم شد . و نعلین مبارکش را اسود بن خالد (لعین) ربود . و انگشتر آن حضرت را بجدل بن سلیم لعین با انگشت مبارکش قطع کرد و ربود .
مختار بسزای این کار دستها و پاهای او را قطع نمود و گذاشت او را در خون خود بغلطد تا به جهنم واصل گردید . و قطیفه خز آن حضرت را قیس بن اشعث لعین برد و از این جهت او را قیس القطیفه نامیدند .
روایت شده که آن ملعون مجذوم شد و اهل بیت او از کناره کردند و او را در مزابل افکندند و هنوز زنده بود که سگها گوشتش را می دریدند .
زره آن حضرت را عمر سعد ملعون بر گرفت و وقتی که مختار او را بکشت آن زره را به قاتل او ابو عمره بخشید ، و چنین می نماید که آن حضرت را دو زره بوده زیرا گفته اند که زره دیگرش را مالک بن بسر ربود و دیوانه شد . و شمشیر آن حضرت را جمیع بن الخلق اودی ، و به قولی اسود بن حنظله تمیمی ، و به روایتی فلافس نهشلی برداشت ، و این شمشیر غیر از ذوالفقار است زیرا که ذوالفقار یا امثال خود از ذخایر نبوت و امامت مصون و محفوظ است .
محدث قمی رحمه الله گوید که در کتب مقاتل ذکری از ربودن جامه و اسلحه سایر شهدا رضوان الله علیهم نشده ، لکن آنچه به نظر می رسد آن است که اجلاف کوفه ابقا بر احدی نکردند و آن چه بر بدن آنها بود ربودند .
ابن نما گفته که حکیم بن طفیل لعین جامه و اسلحه حضرت عباس علیه السلام را ربود .
در زیارت مرویه صادقیه شهدا است و سلبو کم لابن سمیه و ابن آکله

الاکباد . در بیان شهادت عبدالله بن مسلم دانستی که قاتل او از تیری که به پیشانی آن مظلوم رسیده بود نتوانست بگذرد و به آن زحمت آن تیر را بیرون آورد چگونه تصور می شود کسیکه از یک تیر نگذرد از لباس و سلاح مقتول خود بگذرد (681)
زینب علیه السلام در حالی که فریاد و شیون می کرد گفت : کاش آسمان بر زمین فرود می آمد و کاش کوه ها از هم پراکنده می شد و سپس خود را به طرف امام حسین علیه السلام کشانید . در این هنگام عمر بن سعد با گروهی از یارانش به او نزدیک شدند . زینب علیه السلام فریاد زد : ای فرزند سعد ، حسین کشته می شود و تو به آن منظره نگاه می کنی . ابن سعد روی خود را برگردانید و اشک از چشمش جاری شد .
زینب فریاد بر آورد : آیا در میان شما یک نفر مسلمان نیست ؟ کسی جواب او را نداد در این هنگام ابن سعد فریاد زد : بروید حسین با راحت کنید . شمر جلو دوید و بر سینه آن حضرت نشست و با شمشیر خود چند ضربه بر بدن آن جناب زد و سپس سر مبارکش را برید . (682)

دیدن عجایب مرد اسدی

مردی از بنی اسد که پس از حرکت لشکر کوفه از میدان جنگ کربلا دیدن کرده بود می گفت : من در پیرامون آن بدن های به خون آغشته انوار فروزانی دیدم که از هر طرف روشنی داشت و ارواح پاکی که پیرامون آن ابدان پاک را گرفته بودند .
در آن میان شیری مهیب را دیدم که در میان بدن های متلاشی شده حرکت می کند . خود را به بدن مقدس امام علیه السلام رسانید و خود را به خون او آغشته کرد و بدنش چسبید .
این حیوان فریاد می زد و ناله ها داشت . من از این وضع ترسیدم ، زیرا هرگز چنین منظره ای را ندیده بودم که حیوان درنده ای بابدن های پاره پاره شده این گونه رفتار کند . و می گوید : در گوشه ای خود را مخفی کردم تا بنگرم عاقبت چه کاری انجام خواهد داد . هر چه نگریستم از شیر درنده جز فریاد و ناله چیزی ندیدم . این مرد گوید : چیزی که موجب تعجب من شد این بود که در هنگام نیمه شب شمع های فروزانی دیدم که زمین را فراگرفته و فریاد و ناله از هر سو به گوش می رسید . (683)

زینب علیه السلام کنار پیکر بی سر امام حسین علیه السلام

خورشید روز دهم محرم سال 61 هجری غروب کرد و زمین کربلا در خون غرق و شریف ترین و پاکیزه ترین پیکرها پاره پاره پراکنده روی زمین افتاده بود . ماه بی نور پریده رنگ از زیر ابرها بیرون آمد .
در روشنایی بی رنگ ماه ، زینب با دسته ای از کودکان و گروهی از زنان بیوه شده و داغدیده در میان قطعات پراکنده پیکرهای پاره پاره می گشتند . یکی در پی دست عزیزش می گشت ، دیگری بازوی شوهر بزرگوارش را می جست ، سومی پای برادر والامقامش را پیدا می کرد .
و زینب با دلی سوزان و جگری گدازان می نالید و جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله را به کمک می طلبید و می گفت : این امام حسین است که آغشته به خون بر زمین کربلا افتاده ، اعضایش قطعه قطعه ، سرش از تن جدا ، عمامه و ردایش به تاراج رفته . پدرم به فدای سرداری که لشکرگاهش غارت شده ، و خیمه هایش در بیابان تکه تکه و پاره پاره افتاده . پدرم به فدای غریبی که غایب نیست تا امید بازگشتش را داشته باشم و بیمار نیست تا امید بهبودی اش را بدارم . بلکه پیکر پاره پاره اش در برابر چشمم روی زمین افتاده . جانم به فدای غمدیده ای که با غم جان داد و تشنه کامی که با لب تشنه سرش را بریدند ، جانم به فدای کسی که محاسنش خون چکان بود :

پرچم حق روز عاشورای حق
نصب شد بر مرکز شورای حق
صف کشیده عده ای پروانه وار
دور آن خورشید نور افزای حق
می دهد استاد دانشگاه دین
درس قرآن ، درس استیفای حق
هر فداکاری برای ثبت نام
می کند با خون خود امضای حق
پیرو قرآن گروهی حق پرست
جان به کف سوداگر سودای حق
(کهنموئی) هر مسلمان غیور
مرد حق باشد کند اجرای حق

لشکر ابن زیاد در جایی که چندان دور نبود شب نشینی داشتند و باده گساری می کردند و در پرتو روشنایی مشعل ها سرهای جدا شده و اموال به یغما گرفته را می شمردند .
صدایی شنیده می شد که به کسی که سر امام را جدا کرده بود می گفت

: حسین بن علی پسر فاطمه دخت رسول خدا را کشتی ، کسی را کشتی که بزرگوارترین مرد عرب بود . او خواست سلطنت اینان را براندازد . اکنون نزد امیران خود شو و پاداش بگیر که اگر همه خزینه های خود را به پاداش کشتن او به تو بدهند کم داده اند . جواب او این که برفت و بر در خیمه عمر سعد بایستاد و فریاد برآورد :

اوقر رکابی فضه و ذهبا
انی قتلت السید المحجبا
قتلت خیر الناس اما و ابا
و خیرهم اذ ینسبون نسبا (684)

باید که خورجین اسبم را از زر و سیم پر کنی ، زیرا که من آن سرور عالی مقام را کشتم . کشتم کسی را که پدر و مادرش بهترین مردم بودند ، و بهترین و پاکیزه ترین نسب ها را داشت .

می گویند در این جا داستان به پایان می رسد . داستان هفتاد و سه تن شهیدی که ساعت های بسیاری در برابر چهار هزار تن پایداری کردند و تا آخرین فردشان کشته شد . زمانی گذشت و پیش از آن که برای آنها قبری بسازند که اعضای پراکنده آنها را جمع کنند ، دلسوخته ای برایشان گذر کرد و گفت :

وقف علی اجدائمهم و مجالهم
فکان الحشی ینفض و العین سماجه
لعمری لقد کانوا مصالیت فی الوغی
سراعا الی الهیجا حماه خصارمه
تاسوا علی نصر ابن بنت نبیهم
باسیافهم اساد غیل ضراغمه
و ما ان رای الراوون افضل منهم
لدی الموت سادات و زهرا قمامه

بر سر مزار شهدا و میدان جنگ بایستادم . دل از غم پاره پاره می شد و دیده اشک می ریخت . به جان خودم که آنها در میدان جنگ دلاورانی بودند که با جوان مردی برای جانبازی می دویدند و با شرافت ، در یاری پسر پیغمبر استقامت کردند ، و شیران بیشه ای بودند که شمشیر به دست گرفته بودند . هنوز دیده بینندگان برتر از آنها ندیده ، چرا که با سروری و بزرگواری و جوانمردی به سوی مرگ رفتند .

از کسانی که در این صحنه نمایان شدند به جز زینب علیه السلام کسی نماند . زینبی که در سراسر این مصیبت دردناک آنی از دیده ما پنهان نبود ، او به تنهایی با رفتار جاویدانش در تاریخ باقی است ، زینب بانوی کربلا . زینب در کنار برادر بود که نخستین غریو دشمن را شنید ، آن دم که برادرش به خواب رفته بود . ولی زینب بیدار بود و خواب نداشت . زینب از

بیمار پرستاری می کرد و محتضر را دلداری می داد و برای می گریست . زینب کسی است که از آغاز کشتار تا اننجام آن در کنار برادرش حسین علیه السلام دیده شد . (685) زینب ناله از دل کشید و گفت : حسین جان ما را به چه کسی سپردی

ای خفته خوش به بستر خون دیده باز کن
احوال ما ببین و سپس خواب ناز کن
ای وارث سریر امامت به پای خیز
بر کشتگان بی کفن خود نماز کن
طفلان خود به لجه بحر بلا نگر
دستی به دستگیری آنان دراز کن
برخیز صبح شام شد ای میر کاروان
ما را سوار بر شتر بی جهاز کن
یا دست ما بگیر از این دشت پر هراس
بار دیگر روانه به سوی حجاز کن
یکدسته دل شکسته بندش به دست بسته
ای یک جهان برادر وی نور هر دو دیده
چون حال زار خواهر چشم فلک ندیده
خورشید برج عصمت شد در حجاب ظلمت
پشت سپهر حشمت از بار غم خمیده
در دانه بانوی دهر بی پرده شهره شهر
دوران چه کرده از قهر با ناز پروریده
ای لاله دل ما ای شمع محفل ما
برنی مقابل ما سر بر فلک کشیده
بنگر به حال اطفال در دست خصم پامال
چون مرغ بی پر و بال کز آشیان پریده
یکدسته دل شکسته بندش به دست بسته
یک حلقه زار و خسته خارش به پا خلیده
گردون شو نگر نسر دیوانه عقل رهبر
لیلی اسیر و اکبر در خاک و خون تپیده
دست سکینه بر دل پای رباب در گل
کافتاده در مقابل اصغر گلو دریده
بر بسته دست تقدیر بیمار را به زنجیر
عنقای قاف و نخجیر هرگز کسی شنیده
آهش زند زبانه روزانه و شبانه
از ساغر زمانه زهر الم چشیده
رفتم به کام دشمن در بزم عام دشمن

داد از کلام دشمن خون از دلم چکیده
کردند مجلس آرا ناموس کبریا را
صاحبدلان خدا را دل از کفم رمیده
گر مو به مو ببویم آرام دل نجویم
از آنچه شد نگویم با آن سر بریده
زان لعل عیسوی دم حاشا اگر زنم دم
کز جان و دل دمادم ختم رسل مکیده
علامه غروی کمپانی

امام حسین و عاشورا ، دو کلمه پرمعنا و تکان دهنده با یک دنیا خاطرات غم انگیز آموزنده ، فراموش نشدنی ، چرا فراموش نمی شود ؟ برای این که پیشوای جانبازان راه خدا حسین علیه السلام در این روز تاریخی بزرگ ترین درس ها را به ما داد . درود فراوان به روان پاک و مقدس حسین و یاران فداکار او . چون روز عاشوراعمر سعد از کار قتل امام حسین علیه السلام بپرداخت . سر مبارک آن حضرت را به خولی و حمید بن مسلم سپرد و در همان روز عاشورا ایشان را به نزد ابن زیاد روانه کرد و بقیه سرها را نیز در میان قبایل پخش کرد تا به نزد ابن زیاد برند و در نزد او به سوی او تقرب بجویند . خولی به تعجیل تمام حرکت کرد . شب یازدهم به کوفه وارد شد ، چون در آن وقت شب ملاقات پسر زیاد ممکن نبود لاجرم به خانه خود رفت و سر پسر پیغمبر را در مطبخ گذاشت .
از آن طرف عمر سعد شب یازدهم را در کربلا بماند و روز یازدهم تا وقت زوال نیز در کربلا اقامت کرد و برکشتگان سپاه خویش نماز گزارد و همگی را به خاک سپرد و چون روز از نیمه بگذشت ، امر کرد که دختران پیغمبر را بر شتران بی جهاز سوار کردند و ایشان را جون اسیران ترک و روم روان داشتند . چون ایشان را به قتلگاه عبور دادند و نظرشان بر جسد امام حسین علیه السلام و کشتگان افتاد لطمه بر صورت زدند و صدا به صیحه و ندبه برداشتند .

چون بر مقتل رسیدند آن اسیران
به هم پیوست نیسان و حزیران
یکی مویه کنان گشتی به فرزند
یکی شد مو کنان بر سوگی فرزند
یکی از خون به صورت غازه می کرد
یکی داغ علی را تازه می کرد
به سوگ گلرخان سر و قامت
به پا کردند غوغای قیامت
نظر افکند چون دخت پیمبر
به پا کردند ساقی کوثر

در حدیث معتبر کامل الزیاره است که حضرت سید سجاد علیه السلام به زائده فرمود : در روز عاشورا کسانی که با او بودند از اولاد و برادران و دیگر اهل بیت او کشته شدند . پس حرم محترم و زنان مکرم آن حضرت را برای رفتن به جانب کوفه بر شتران سوار کردند . پس من نظر کردم به سوی پدر و اهل بیت او که در خاک و خون آغشته گشته و بدن های طاهر

ایشان بر روی زمین است و کسی متوجه دفن ایشان نشده ، سخت بر من گران آمد و سینه من تنگی گرفت و حالتی مرا عارض شد که همی خواست جان از تن من پرواز کند .
عمه ام زینب کبری علیه السلام چون مرا بدین حال دید پرسید : این چه حالت است که در تو می بینم ای یادگار جد و پدر و برادر من ؟ می نگرم تو را که می خواهی جان تسلیم کنی . گفتم : ای عمه ، چگونه جزع نکنم و اضطراب نداشته باشم و حال آنکه می بینم سید و آقای خود و برادران و عموها و عموزادگان و اهل عشیرت خود را که آغشته به خون در این بیابان افتاده اند و تن ایشان عریان و بی کفن است و هیچ کس به دفن ایشان نمی پردازد و بشری متوجه ایشان نمی گردد ، گویا ایشان را مسلمان نمی دانند .
عمه ام گفت : از آنچه می بینی نگران مباش و جزع مکن . به خدا قسم که این عهدی بود از رسول خدا به سوی جد و پدر و عم تو صلوات الله علیهم اجمعین و رسول خدا مصائب هر یک را به ایشان خبر داد . به تحقیق که حق تعالی در این امت پیمان گرفته و از جماعتی که فراعنه ارض ایشان را نمی شناسند ، اما در نزد اهل آسمانها معروفند که ایشان این اعضای متفرقه و جسدهای در خون تپیده را جمع کنند و دفن نمایند و در ارض طف بر قبر پدرت سیدالشهدا علیه السلام علامتی نصب کنند که اثر آن هرگز برطرف نشود و به مرور ایام و لیالی محو نگردد .
هر چند که سلاطین کفر و اعوان ظلمه در محو آثار آن سعی و کوشش نمایند ظهورش زیاده گردد و رفعت و علوش بالاتر خواهد گرفت . (686)

فصل چهارم : اسامی و تعداد شهدای کربلا

اقوال در تعداد شهدای بنی هاشم در روز عاشورا

ابوالفرج اصفهانی در مقاتل الطالبیین شهدای بنی هاشم را که در روز عاشورا به شهادت رسیده اند با حسین بن علی و مسلم بن عقیل که در کوفه به هشادت رسید 22 نفر می داند و در زیارت ناحیه مقدسه که در جلد دهم بحار الانوار از اقبال سید بن طاووس نقل شده است 17 تن نام برده می شود . نیز به روایت ابن عباس ، امیرالمومنین علیه السلام در نینوا آن گاه که به صفین تشریف می برد فرمود : و هزه ارض کرب و بلا یدفن فیها الحسین علیه السلام و سبعه عشر رجلا من ولدی و ولد فاطمه
ظاهرا مراد از فاطمه مادر امیرالمومنین علیه السلام یعنی فاطمه بنت اسد بن هاشم باشد نه فاطمه زهرا علیه السلام و شاهد آن روایتی است که حضرت باقر علیه السلام می فرمود :
قتلوا سبعه عشر انسانا کلهم ارتکضوا فی بطن فاطمه بنت اسد ام علی علیه السلام
در روایت ریان بن شبیب حضرت رضا علیه السلام فرموده :
و قتل معه من اهل بیته ثمانیه عشر رجلا مالهم فی الارض شبهون (687)
به روایت عبدالله بن ربیعه حمیری ، زحر بن قیس به یزید بن معاویه گفت : بشارت باد تو را که حسین بن علی با 18 نفر مرد از اهل بیت و 60 نفر از شیعیان خود بر ما وارد شد . (688)
چنان که در صفحات قبل هم متذکر شدیم عمر سعد روز قتل را در کربلا بود تا روز دیگر پیران و معتمدان را بر امام زین العابدین و دختران امیرالمومنین علیه السلام و دیگر زنان موکل گردانید و جمله بیست زن بودند . امام زین العابدین آن روز 22 ساله بود و امام محمد باقر چهار ساله بود و هر دو در کربلا بودند خداوند ایشان را محفوظ داشت از برای آن که امامت ظاهر نشده بود ، چون امامت ظاهر شود حفظ او بر خلق واجب بود .
چون عمر سعد از کربلا رفت قومی از بنی اسد کوچ کرده می رفتند ، چون به کربلا رسیدند و آن حالت را دیدند امام حسین علیه السلام را تنها دفن کردند و علی بن الحسین را در پایین پای او نهادند و عباس را بر کناره فرات آن جا که شهید کرده بودند دفن کردند و قبری کندند و جمله شهدا را در آن قبر نهادند و حر بن یزید را اقربای او در جایی که شهید کرده بودند دفن کردند و قبرهای شهدا معین نیست که هر یک کدام است الا آن که بی شک حائر محیط است ، همگی از ظرف پایین پای حسین علیه السلام مگر آن که علی بن الحسین الاصغر نزدیکتر است به پایین پای حسین علیه السلام . بنواسد بر قبایل عرب فخر آورند که ما نماز بر حسین خواندیم و

دفن کردیم امام و اصحاب او را .
روز دوم از قتل امام ، سر مقدس امام و شهدا به کوفه رسید . عبیدالله زیاد در قصر الاماره بنشست و سر امام حسین علیه السلام پیش او نهادند . لعین چون چشم به سر امام انداخت از خر می بخندید . (689) قضیبی بر دست داشت ، بر لب و دندان امام می زد زید بن ارقم حاضر بود . او از بزرگان صحابه رسول الله بود . گفت : چوب از لبان حسین بردار . به خدا سوگند که معبودی غیر او نیست دیدم این دو لب را رسول خدای بی شمار می مکید .
زید گریه زیاد کرد . ابن زیاد ولدالزنا گفت : خدا چشم تو را بگریاند ، آیا گریه می کنی برای فتح خدای ، به خدا که اگر پیرمرد نبودی هر آینه گردنت را می زدم ! زید برخاست و به منزل خود رفت . (690)

اسامی شهدای کربلا

شهیدان کربلا آموزگاران بشریتند و نام جاویدانشان بر تارک روزگار می درخشد ، به جاست ما نیز نام های مقدس آنان را زینت بخش این نوشتار کنیم . این نام ها را به ترتیب حروف الفبا و در دو بخش بنی هاشم و غیر بنی هاشم می آوریم .

الف - شهدای کربلا از بنی هاشم

فرزندان امیرالمومنین علی بن ابیطالب علیه السلام

1 - ابوبکر بن علی (شهادت او در کربلا قطعی نیست)

2 - جعفر بن علی

3 - عباس بن علی (ابوالفضل)

4 - عبدالله بن علی

5 - عبدالله بن العباس بن علی

6 - عبدالله الاصغر

7 - عثمان بن علی

8 - عمر بن علی

9- محمد الاصغر بن علی

10 - محمد بن العباس بن علی

فرزندان امام حسن مجتبی علیه السلام

11 - ابوبکر بن الحسن

12 - بشر بن الحسن

13 - عبدالله بن الحسن

14 - القاسم بن الحسن

فرزندان سیدالشهدا امام حسین علیه السلام

15 - ابراهیم بن الحسین (این نام را ابن شهر آشوب در کتاب المناقب آورده است)

16 - عبدالله الرضیع (شیرخوار)

17 - علی بن الحسین الاکبر علیه السلام

فرزندان عبدالله بن جعفر و زینب سلام الله علیها

18 - عبیدالله بن عبدالله بن جعفر

19 - عون بن عبدالله بن جعفر

20 - محمد بن عبدالله بن جعفر

فرزندان عقیل

21 - جعفر بن عقیل

22 - عبدالرحمن بن عقیل

23 - عبدالله الاکبر بن عقیل
24 - عبدالله بن مسلم بن عقیل
25 - عون بن مسلم بن عقیل
26 - محمد بن مسلم بن عقیل
27 - مسلم بن عقیل
28 - جعفر بن محمد بن عقیل (این نام را ابن شهر آشوب آورده است)
29 - احمد بن محمد الهاشمی (که چهره شناخته شده ای نیست و تنها ابن شهر آشوب از او یاد کرده است)
ب - شهدای کربلا از غیر بنی هاشم
1 - ابراهیم بن الحضین الاسدی
2 - ابو الحتوف بن الحارث الانصاری
3 - ابوعامر النهشلی
4 - اسلم الترکی (خدمتگزار امام علیه السلام)
5 - ادهم بن امیه العبدی
6 - امیه بن سعد الطائی
7 - انس بن الحارث الکاهلی
8 - انیس بن معقل الاصبحی
9- بریر بن خضیر الهمدانی
10 - بشر بن عبداله الحضرمی
11 - بکر بن حی التیمی
12 - جابر بن الحجاج التیمی
13 - جبله بن علی الشیبانی
14 - جناده بن الحارث الهمدانی
15 - جناده بن کعب الانصاری
16 - جندب بن حجیر الخو‌ۀ‌ۀ‌ۀ

28 - حلاس بن عمرو الراسبی
29 - حنظله بن اسعد الشبامی
30 - حنظله بن عمرو الشیبانی
31 - رافع ، مولی مسلم الازدی
32 - زاهر بن عمرو الکندی (مولی عمرو بن الحمق)
33 - زهیر بن بشر الخثعمی
34 - زهیر بن سلیم الازدی
35 - زهیر بن القین البجلی
36 - زیاد بن عریب الصائدی
37 - سالم ، مولی بنی المدینه الکلبی
38 - سالم ، مولی عامر العبدی
39 - سعد بن الحارث الانصاری
40 - سعد ، مولی علی بن ابی طالب علیه السلام
41 - سعد ، مولی عمرو بن خالد الصیداوی
42 - سعید بن عبدالله الحنفی
43 - سلمان ، مولی الحسین علیه السلام
44 - سلیمان ، مولی الحسین علیه السلام
45 - سوار بن منعم النهمی
46 - سوید بن عمرو بن ابی المطاع
47 - سیف بن الحارث بن سریع الجابری
48 - سیف بن مالک العبدی
49 - شبیب ، مولی حارث الجابری
50 - شوذب ، مولی بنی شاکر .
51 - ضرغامه بن مالک
52 - عائد بن مجمع العائذی
53 - عابس بن ابی شبیب الشاکری
54 - عابر بن حساس بن شریح
55 - عامر بن مسلم العبدی
56 - عباد بن المهاجر الجهنی
57 - عبدالاعلی بن یزید الکلبی
58 - عبدالرحمن الارحبی
59 - عبدالرحمن بن عبد ربه الانصاری
60 - عبدالرحمن بن عروه الغفاری
61 - عبدالرحمن بن مسعود التیمی
62 - عبدالله بن ابی بکر (این نام راجاحظ در کتاب الحیوان آورده است)
63 - عبدالله بن بشر الخثعمی

64 - عبدالله بن عروه الغفارى
65 -عبدالله بن عمير بن حباب الكلبى
66 - عبدالله بن يزيد الكلبى
67 - عبيدالله بن يزيد الكلبى
68 - عقبه بن سمعان
69 - عقبه بن الصلت الجهنى
70 - عماره بن صلخب الازدى
71 - عمران بن كعب بن حارثه الاشجعى
72 - عمار بن حسان الطائى
73 - عمار بن سلامه الدالانى
74 - عمرو بن عبدالله الجندعى
75 - عمرو بن خالد الازدى
76 - عمرو بن خالد الصيداوى
77 - عمرو بن قرظه الانصارى
78 - عمرو بن مطاع الجعفى
79 - عمرو بن جناده الانصارى
80 - عمرو بن ضبيعه الضبعى
81 - عمرو بن كعب ، ابو ثمامه الصائدى
82 - قارب ، مولى الحسين عليه السلام
83 - القاسط بن حبيب الازدى
84 - القاسم بن حبيب الازدى
85 - كردوس التغلبى
86 - كنانه بن عتيق التغلبى
87 - مالک بن الدودان
88- مالک بن عبدالله بن سريع الجابرى
89 - مجمع الجهنى
90 - مجمع بن عبيدالله العائذى
91 - محمد بن بشير الحضرمى
92 - مسعود بن الحجاج التيمى
93 - مسلم بن عوسجه الاسدى
94 - مسلم بن الكثير الازدى
95 - مقسط بن زهير التغلبى (احتمالا مقسط بن عبدالله بن زهير)
96 - منجح ، مولى الحسين عليه السلام
97 - الموقع بن ثمامه الاسدى
98 - نافع بن الهلال البجلى
99 - نصر ، مولى على عليه السلام

100 - نعمان بن عمرو الراسبی
101 - نعیم بن عجلان الانصاری
102 - واضح الرومی ، مولی الحارث السلمانی
103 - وهب بن حباب الکلبی
104 - یزید بن ثبیط العبدی
105 - یزید بن زیاد بن مهاصر الکندی
106 - یزید بن مغفل الجعفی .
حال اگر شهدای بنی هاشم را نیز به این عدد بیفزایم ، شماره شهدای کربلا به 136 نفر خواهد رسید ، و اگر قیس بن مسهر صیداوی ، عبدالله بن یقطر و هانی بن عروه را نیز جزو شهدای کربلا به شمار آوریم ، رقم رزمندگان ارودی حسینی به 139 نفر خواهد رسید درود خدا بر سرور شهیدان و یاران با وفایش . (691)

شهدای از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله

صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله که در واقعه کربلا به شهادت رسیدند پنج نفر بودند :
1 - انس بن الحرث کاهلی که همه مورخین شهادت او را در کربلا ذکر کرده اند .
2 - حبیب بن مظاهر اسدی ، ابن حجر ذکر کره است
3 - مسلم بن عوسجه اسدی ، محمد بن سعد در طبقات ذکر کرده است .
4 - هانی بن عروه مرادی که درکوفه با مسلم بن عقیل شهید شد و بیش از هشتاد سال داشت
5 - عبدالله بن یقطر حمیری که سن او با سن امام حسین علیه السلام برابر بود ، او نیز قبل از امام علیه السلام در کوفه شهید شد . (692)

مادران شهدا که در کربلا بودند

سماوی نقل کرده است که در کربلا نه نفر شهید شدند که مادران آنان نیز در کربلا حضور داشتند :
1 - عبدالله بن الحسین علیه السلام که مادرش رباب است
2 - عون بن عبدالله بن جعفر ، مادرش زینب کبری است
3 - قاسم بن الحسن علیه السلام ، مادرش رمله است
4 - عبدالله بن الحسن علیه السلام که مادرش دختر شلیل بجلی است
5 - عبدالله بن مسلم که مادرش رقیه دختر علی علیه السلام است
6 - محمد بن ابی سعید بن عقیل
7 - عمرو بن جناده که مادرش او را امر به جنگ با دشمنان امر می کرد
8 - عبدالله کلبی که او نیز بر اساس آنچه طاووسی ذکر کرده است مادرش او را ترغیب به جهاد می کرد
9- علی بن الحسین علیه السلام ، مادرش لیلا است که در خیمه ایستاده بود و دعا می کرد ، بر اساس آنچه در بعضی از اخبار آمده است ، و هنگامی که آن بزرگوار را شهید کردند او شاهد شهادت فرزندش بود . (693)
در تنقیح المقال آمده است که منجح به همراه مادرش حسنیه نیز در کربلا حضور داشته است . (694)

دو طفل در اثر دهشت و تشنگی جان سپردند

مولف کتاب معالی السبطین نقل کرده است که : شامگاه روز عاشورا دو طفل در اثر دهشت و تشنگی جان سپردند ، و چون زینب کبری برای جمع کردن عیال و اطفال جست و جو می کرد آن دو طفل را نیافت تا این که آنها را در حالی که دست در گردن یکدیگر داشتند پیدا کرد که آنها از دنیا رفته بودند . (695)

سرگشته بانوان ، وسط آتش خیام
چون در میان آب ، نقوش ستاره ها
اطفال خردسال ، ز اطراف خیمه ها
هر سو دوان ، چو از دل آتش شراره ها
غیر از جگر ، که دسترس اشقیا نبود
چیزی نمانده در بر ایشان ز پاره ها
انگشت رفت در سر انگشتری به باد
شد گوشها دریده پی گوشواره ها
در خاک و خون فتاده و تازند بر تنش
با نعلها ، که ناله بر آرد ز خاره ها

بعضی از یاران امام حسین علیه السلام به سبب جراحات در میدان افتاده و سپاه عمر بن سعد آنها را به قتل نرساندند . این افراد عبارت بودند از :
1 - سوار بن حمیر جابری ، او را در حالی که مجروح شده بود از معرکه قتال بیرون بردند ، و بعد از گذشت شش ماه در اثر آن جراحات درگذشت
2 - عمرو بن عبدالله ، او نیز در میدان جنگ در اثر جراحات افتاده بود که او را انتقال دادند و بعد از یک سال از دنیا رفت
3 - حسن بن الحسن ، او فرزند امام حسن مجتبی علیه السلام و در کنار عموی گرامی اش امام حسین علیه السلام با سپاه کوفه مبارزه نمود تا در اثر جراحات به زمین افتاد ، و چون اصحاب عمر بن سعد برای جدا کردن سرها آمدند او را دیدند که رمقی در بدن دارد . مردی به نام اسما بن خارجه که از اقوام مادری او بود مانع کشتن او شد و او را با خود به کوفه برد و جراحات او را معالجه کرد تا این که التیام یافت ، آنگاه از کوفه به مدینه منتقل گردید . (696)

فصل پنجم : جنایات یزیدیان و حوادث بعد از واقعه عاشورا

عمر بن سعد به جهت امتثال فرمان ابن زیاد ، در میان اصحابش فریاد برداشت :
من ینتدب للحسین
کیست که داوطلب باشد و بر پیکر حسین اسب بتازد تا سینه و پشت او را زیر سم اسب ها لگد مال نماید ؟
شمر مبادرت نمود ! و اسب بر بدن مطهر امام تاخت ! (697) و ده نفر دیگر از سپاه کوفه اجابت کردند که نامهای آنها عبارت است از :
1 - اسحاق بن حویه
2 - اخنس بن مرثد
3 - حکیم بن طفیل
4 - عمرو بن صبیح
5 - رجا بن منقذ
6 - سالم بن خثیمه جعفی
7 - واحد بن ناعم
8 - صالح بن وهب
9- هانی بن ثبیت
10 - اسید بن مالک
آنان با اسب بر بدن امام تاختند به گونه ای که سینه مبارک آن بزرگوار را در هم کوبیدند .
پس این ده نفر آمدند و در برابر ابن زیاد ایستاده و جایزه طلب کردند ، ابن زیاد گفت : شما کیستید ؟ اسید بن مالک - یکی از اینان لعنهم الله - گفت :
نحن رضضنا الصدر بعد الظهر
بکل یعبوب شدید الاسر
ما سینه حسین رادر هم کوبیدیم بعد از آنکه پشت او را لگدمال کردیم ، با اسبان قوی هیکل و تیز تاز عبیدالله فرمان داد تا جایزه ناچیزی به آن ها دادند ! (698)
همچنین نقل شده است که آن ها سینه و کمر امام حسین علیه السلام رازیر لگد اسبها کوبیدند . (699)

چون امام علیه السلام به شهادت رسید ساربان آمد و بدن آن بزرگوار را بدون سر یافت ، دست برد تا کمر بند حضرت را بردارد ، آن بزگوار دست راست خود را آورد و کمربند را گرفت ، پس جمال دست آن حضرت را قطع کرد ، و سپس مجددا خواست که کمربند راباز کند ، امام علیه السلام با دست چپ کمربند را گرفت ، جمال دست چپ آن حضرت را نیز قطع کرد . (700)

یادی از شب شام غریبان امام حسین علیه السلام

شب یازدهم فرا رسید . بدن های آغشته به خون صفحه زمین کربلارا روشن نموده از طرفی هم زن های داغدیده و بی سرپرست مانده و برادر مرده و پسر از دست داده ، از طرفی صفحه گیتی هم خاک عزا به سر کرده است ، زینب شجاع از طرفی کنار قتلگاه می رود و به برادر می نگرد ، از طرفی می آید خیمه های سوخته را می بیند داغش تازه می گردد .

فرستادن سرهای شهدا به کوفه

عمر بن سعد دستور داد سرهای شهیدان را از بدن جدا کردند و در میان قبایل تقسیم نمودند که هر کدام با حمل یکی از سرها در نزد ابن زیاد مقرب گردند .
قبیله کنده سیزده سر به فرماندهی قیس بن اسعث و هوازن دوازده سر به فرماندهی شمر بن ذی الجوشن ، و بنو تمیم با هفده سر و بنی اسد شش سر و مذحج هفت سر و به بقیه نیز هر کدام چند سر دادند ولیکن عشیره حر بن یزید نگذاشتند سر او را از بدن جدا کنند و بدنش را با سم اسبان بکوبند . (701)
ابن سعد روز دهم سر امام حسین علیه السلام را به خولی بن یزید و حمید بن مسلم داد تا به کوفه ببرند و سرهای بقیه اهل بیت را به شمر و قیس بن اشعث و عمرو بن حجاج دادند .
در روز سیزدهم محرم حضرت سجاد علیه السلام به کربلا آمد و پدرش را دفن کرد ، زیرا امام را جز امام کسی نمی تواند دفن کند و وی را غسل دهد و بر آن نماز بگزارد .
این مطلب که امام را باید امام غسل بدهد و کفن کند و به خاک بسپارد یکی از اسرار است و عقل بشر عادی حقیقت آن را درک نمی کند و ما نمی توانیم به صرف این که موضوع را درک نمی کنیم منکر این حقیقت بشویم . برای تحقیق در این موضوع و روشن شدن مطلب جویندگان می توانند به کتاب مقالات شیخ مفید (ص 84) و کنز الفوائد کراچکی و مرآت العقول (ج 1 ، ص 373) و منهج الرشاد کاشف الغطا (ص 41) و دار السلام نوری (ج 1 ، ص 289) مراجعه کنند و تفصیل مطالب را دریابند . (702)

حضرت سجاد بر حکم خدا

داد غسلش با دو چشم پربکا
از پی تکبیرش از بهر نماز
بست قامت سوی کوی بی نیاز
از پی آن شاه دین از هر طرف
جمله کروبیان بستند صف
ماه رویش شد نهان چون در نقاب
جف پور بوتراب آمد تراب
خویش پنهان شد در آن فرخ مقام
باز شد با بی کسان در راه شام
بس بود سرباز دل پر آه کن
نیست طاقت قصه را کوتاه کن
دیوان سرباز

یزیدیان رفتند ، حسینیان ماندند . مردان را کشتند و زنان و کودکان را به اسارت بردند ! اجساد را در خاک و خون غلتاندند و سرها را بر سر نی نهادند ! آمدند و کشتند و سوختند و رفتند !
تیره ای از عشیره بنی اسد که در نزدیکی کربلا منزل داشتند و از این هنگامه خونین آگاه بودند ، پس از کوچ سپاه به کربلا آمدند . پیکرهای چاک چاک دیدند ، دست های بریده یافتند ، با تن های بی سر روبه رو شدند ، گریه و زاری آغاز کردند و شبانه پیکرهای شهیدان را با نور ماه به خاک سپردند . پیکرها را نمی شناختند ، در اندیشه فرو رفتند که چه کنند ، ولی دیری نپایید که رهنمایی رسید که پیکرها را می شناخت و به رهنمایی پرداخت . رهنمایی ملکوتی و رهنمایی زمینی
قبری ویژه برای بدن مقدس امام کندند و پیکر نورانی را در آن نهادند . هنگامی که خواستند خاک بر آن بفشانند راهنما را دیدند که می سوزد و می گرید و لب ها را بر گلوی بریده نهاده ، بوسه می زند و می گوید : پدرم ، خوشا به حال زمینی که پیکرت را در برگرفت . پس از تو این جهان تاریک است و آن جهان به نور جمالت روشن . شب ها از درد غمت خواب ندارم تا وقتی که خدای مرا به تو ملحق سازد .
سلام بر تو ای فرزند رسول ، رحمت و برکات خدا بر تو باد ، ناله پسری بود بر سر کشته پدری !
پس آن گاه به سراغ پیکر علی رفتند و در کنار قبر پدر به خاکش سپردند . سپس برای شهیدان قبری پهناور بکندند و همگی را در آن جا داده و به خاک سپردند .
رهنما را دیدند که به سوی فرات می رود . دنبالش رفتند و با پیکر شهیدی جوانمرد روبه روی شدند . در آن جا نیز قبری کندند و پیکر حضرت عباس را در آن جای دادند .
پس از آن که خاک بر پیکر عباس بیفشاندند رهنما را دیدند که می گرید و می گوید : ای ماه بنی هاشم ! پس از تو خاک بر سر این دنیا . سلام و رحمت و برکات خدا بر تو باد . ای شهیدی که از روی بینایی و بصیرت به شهادت رسیدی . قبر شهیدان زیارتگاه جهانیان گردید . مزاری که آسمان پهناور بر برتر و بهتر از او سایه نینداخته و زمین شهیدی را همچون او در آغوش نگرفته .
با خاک سپردن شهیدان ، کتاب شهادت به پایان رسید و کتاب اسارت آغاز گردید . برگ های کتاب شهادت را مردان نیرومند ، توانا و قوی دل تشکیل می دادند ، ولی برگ های کتاب اسارت ، از ناتوانان فراهم شده بود :

بیماران ، زنان ، کودکان .
گاه از ناتوانان کارهایی ساخته است که از توانمندان ساخته نیست ، به ویژه اگر ناتوان ، توانا در روح ، توانا در اراده ، توانا در دل .
حسین آموزگار کتاب شهادت بود و زینب آموزگار کتاب اسارت و بشر بایستی هر دو را بخواند و بداند .

فصل ششم : آستانه حسینی در طول تاریخ

پس از به شهادت رسیدن سیدالشهدا علیه السلام و اصحاب وی در سرزمین کربلا ، بنی اسد پیکر مطهر او را فن نمودند ، و با ایجاد یک قبر دسته جمعی اصحاب را به خاک سپردند . آنان اولین کسانی بودند که قبر سیدالشهدا علیه السلام را به شکل بارز و برجسته با و جود منع و اوعاب شدید حکام اموی بنا کردند .
بدون شک بزرگ ترین جرات بنی اسد - به ویژه زنان این طایفه که پیشقدم شدند - در دفن شهدای کربلا بود . در اطراف قبر مطهر ، مسجد و یا سایبانی بنا نشده بود ، لذا قبر مطهر ، در سال های اول بدون سایبان بوده است .
اولین زائر قبر مطهر ، عبیدالله فرزند حر جعفی ، از بزرگان کوفه بود که چندی از شهادت آن حضرت نگذشته بود که جهت زیارت قبر مطهر وارد کربلا شد و سخت پشیمان بود از این که آن حضرت وی را دعوت به نصرت خویش کرده بود و او به یاری فرزند فاطمه علیه السلام نشتافته بود . وی در مقابل قبر ایستاد و قصیده معروف خود را سرود که مطلع آن چنین است :
یقول امیر غادر و ابن غادر
الا کنت قاتلت الحسین بن فاطمه
در بیستم صفر سال 62 قمری صحابی مشهور ، جابر بن عبدالله انصاری ، به زیارت قبر ابی عبدالله علیه السلام شتافت و چون بینایی خود را از دست داده بود ، به اطرافیان می گفت که دست مرا به قبر سیدالشهدا بمالید . علی رغم تمام موانعی که بنی امیه در راه زیارت قبر ابی عبدالله الحسین علیه السلام ایجاد کرده بودند شیعیان به زیارت قبر وی می شتافتند و تردیدی نیست که قبر آن حضرت ظاهر و مشخص بوده است .
بعد از واقعه کربلا حرکت انقلابی و مخفیانه توابین شکل گرفت و در اوایل حکومت عبدالملک بن مران قیام کردند و در شب اول ربیع الاول 65 قمری در نخیله ، بین راه کوفه و کربلا چادر زدند . توابین که بیش از چهار هزار مرد جنگجو بودند به رهبری ابن صرد خزاعی وارد کربلا شدند و دور قبر مطهر گرد آمدند . و با گریه و ناله ضجه که در قضای کربلا طنین افکن بود . قسم یاد کردند که انتقام خون آن حضرت را خواهند گرفت . آنان یک شبانه روز در کنار قبر سید الشهدا علیه السلام اقامت گزیدند ، سپس با قبر مطهر وداع کردند و این اولین اجتماع عظیم مذهبی ، سیاسی پس از واقعه طف در کربلا کنار مرقد سیدالشهدا علیه السلام است و قبر آن حضرت تا آن زمان هنوز بدون سایبان بود .

عمارت اول

مختار بن ابی عبیده ثقفی ، در سال 66 قمری با کمک ایرانیان به خونخواهی ابی عبدالله الحسین علیه السلام قیام نمود و اولین آستانه حسینی که دارای حرم و گنبد گچی و آجری بود و در کنار آن مسجدی جهت سکونت زائران قرار داشت ، در زمان او بنا شد و با گذشت زمان در اطراف آن بازار و خانه های محکمی تاسیس گردید . این آستانه دارای دو در شرقی و غربی بود . بعضی از محققان ذکر نموده اند که عمارت اول آستانه توسط مختار در سال 66 قمری ساخته شد . جمعی دیگر وجود آستانه و عمارت را تایید کرده ولی نسبت به موسس آن تشکیک می دارند که آیا به دست بنی اسد - که اجساد مطهر شهدای کربلا را دفن نمودند - بنا گشته و یا دیگران ؟
سید محسن امین در اعیان الشیعه (1/627) می نویسد :
عمارت اول بقعه شریف ، چنانچه آثار و اخبار دلالت دارد ، در زمان بنی امیه تاسیس گشت و در عصر بنی امیه آستانه حسینی دارای سایبان و مسجدی بوده که تا عصر هارون الرشید در دولت بنی العباس ادامه داشته است ولی نمی دانیم چه شخصی آن را بنا کرده است .
ابن قولویه قمی در کامل الزیاره (133) آورده است که بنی اسد علامتی مشخص نصب نمودند که آثار قبر از بین نرود . به احتمال بسیار ، مراد از علامت مشخص همان درخت سدره است که توسط هارون الرشید عباسی قطع گشت . لذا قبر مطهر بدون سایبان تا عصر مختار در کربلا وجود داشته است . و در زمان او بقعه ای بر فراز آن بنا کردند این بقعه در زمان هارون الرشید ویران شد و تمامی خانه هایی که شیعیان به تشویق ائمه علیه السلام در مجاورت آستانه حسینی ساخته بودند به دستور هارون خراب گردید . محل آستانه و قبر مطهر را شخم زدند و درخت سدره را که بنی اسد جهت علامت قبر و سایبان و هدایت زائرین کاشته بودند قطع نمودند . این اولین تخریب عمارت حسینی بود .

عمارت دوم

مامون خلیفه عباسی در سال 198 قمری به اریکه قدرت رسید و بر خلاف سیاست پدر خود و به جهت کسب رضایت شیعیان خراسان ، اظهار محبت و دوستی با شیعیان کرد و تصمیم گرفت که خلافت را به حضرت امام رضا علیه السلام تفویض نماید . لذا شیعیان فرصت را مغتنم شمرده و آستانه مجلل و با شکوهی بر مزار ابی عبدالله علیه السلام بنا کردند و راه کربلا برای عشاق قبر سیدالشهدا علیه السلام باز شد و سیل مهاجرت به سمت کربلا سرازیر گردید و تمامی خرابی ها را باز سازی نمودند . در سال 232 قمری متوکل عباسی به قدرت رسید ، وی دشمنی خاصی با شیعیان و آل ابی طالب داشت . موقعی که اطلاع حاصل نمود که کربلا گسترش یافته و شیعیان از اطراف و اکناف به زیارت آستانه حسینی می شتابند ، دستور خرابی آستانه و خانه های اطراف آستانه را صادر نمود . حمد الله مستوفی می نویسد :
آن را مشهد حائری خوانند جهت آن که چنان ذکر رفت که به عهد متوکل خلیفه آب در آن بستند تا خراب شود ، آب حیرت آورد و زمین گور خشک ماند طبری در حوادث سال 236 قمری اشاره می کند که متوکل دستور خرابی آستانه را داد و تمامی خانه های اطراف آستانه و زمین را شخم زد و کشت نمود .

عمارت سوم

متوکل به دست فرزند خویش منتصر ، در سال 247 قمری به قتل رسید . منتصر بر خلاف سیاست پدر خود ، به شیعیان امنیت و رفاه داد و اموال زیادی بین علویان تقسیم نمود و مجددا آستانه حسینی را با شکوه و جلال بنا نمود و مناره بلندی در کنار آستانه بنا کرد که با نور افشانی اش زائرین شبرو از دور راه را باز می یافتند . شیعیان فرصت را مغتنم شمرده و به سوی کربلا سرازیر گشتند که از آن جمله اند سید ابراهیم مجاب فرزند محمد العابد بن امام موسی کاظم علیه السلام که قبر وی در زاویه رواق شمال غربی حرم حسینی معروف است .

عمارت چهارم

سقف عمارتی که منتصر عباسی در 247 قمری بر پا ساخته بود ، در سال 273 قمری فرو ریخت . حدود 280 قمری داعی الصغیر فرمانروای طبرستان و از نوادگان زید بن امام زین العابدین علیه السلام به تعمیر آستانه پرداخت و به رونق و شکوه آن افزود .

عمارت پنجم

عضدالدوله دیلمی در سال 367 قمری وارد بغداد شد ، سپس به زیارت کربلا و نجف شتافت و دستور بنای تمامی عتبات مقدسه عراق را صادر نمود . بنای آستانه حسینی در سال 367 قمری شروع شد و در سال 371 قمری پایان یافت که شامل یک حرم بزرگ و گنبدی بر روی قبر شریف بود و چهار رواق هماهنگ در چهار طرف حرم مطهر و صحن شش گوشه و در قسمت شرقی صحن شریف یک صحن کوچک وجود داشت که در آن مقابر خاندان آل بویه بود و یک در آن به بازار باز می شد و بازار مذکور به آستانه حضرت عباس علیه السلام جهت رفت و آمد زائران منتهی می گردید . داخل حرم مطهر با قندیل های طلا جهت روشنایی تزیین شده و دیوارهای حرم و رواق ها را با چوب ساج و آیینه های بزرگ پوشانیده بودند . و صندوقی از چوب ساج منبت کاری بر قبر مطهر قرار داشت و نهر آب تا مقابل آستانه حسینی و اطراف صحن می آمد که آثار آن تا نیمه اول قرن چهارم هجری در کربلا باقی بود .
عضدالدوله هجرت شیعیان را به شهر کربلا تشویق می کرد و اطراف آستانه خانه های زیادی ساخت و در بین مهاجران و ساکنان حائر شریف تقسیم کرد و مستمری ماهانه و موقوفات زیادی برای مجاوران و خدمه آستانه حسینی تعیین کرد و بازار بزرگ سر پوشیده ای بین آستانه حسینی و آستانه حضرت عباس علیه السلام تاسیس نمود که تا عصر حاضر بازار مذکور به صورت وقف در تصرف ذریه وی باقی است . عضدالدوله در ضلع شرقی صحن شریف برای خود خانه ای بنا کرد که یک در آن مستقیما در صحن حسینی باز می شد و در دوم آن در بازاری که خود ساخته بود و همه ساله که به زیارت کربلا مشرف می گشت در آن منزل سکونت می گزید و منزل مذکور توسط ذریه وی ملا محمد کاظم طالقانی وقف گشت ، سپس شیخ محمد جعفر فرزند ملا محمد کاظم طالقانی آن را به مدرسه دینی تبدیل نمود .

دو شمع بزرگ که همه شب تا صبح در دو طرف قبر مطهر روشن بود ، در 14 ربیع الاول سال 407 قمری شب هنگام بر زمین افتاد و حریق بزرگی در گرفت و تمامی دیوارهای حرم و رواق که با آیینه و چوب ساج مزین بود و فرش های حرم و پرده های گرانبها آتش گرفت ، ولی چون در ساختمان اصلی آستانه چوب به کار نرفته و تمامی عمارت از طاق های ضربی و گچ و آجر بود ، به کانون عمارت آسیبی نرسید . حسن فرزند مفضل بن سهلان رامهرمزی ، و زیر سلطان الدوله بویه خسارات وارده بر اثر آتش سوزی را جبران نمود و حصار محکمی اطراف شهر کربلا بنا نمود و این حصار حائر شریف همان حدودی است که ابن ادریس در سال 588 قمری در کتاب المواریث از السرائر ثبت کرده است . جمعی از مورخان و در راس آنها سید محسن امین در اعیان الشیعه می گویند که حسن رامهرمزی وزیر سلطان الدوله تجدید عمارت ششم آستانه حسینی را انجام داد و عمارت هفتم آستانه حسینی را سلطان اویس ایلخانی تعهد کرد ، در صورتی که عمارت پنجم آستانه حسنی ، توسط عضدالدوله ، همین عمارت آستانه عصر حاضر است که در سال 407 قمری بر اثر آتش سوزی تزیینان آن آتش گرفت ، ولی اصل عمارت سالم ماند و وزیر سلطان الدوله ترمیم و اصلاح آسیب های آستانه را تقبل کرد و از عهده بر آمد . از اشخاص معدودی که داخل آستانه حسینی را وصف می کنند ابن بطویه (م 777 قمری) است که به سال 727 قمری وارد کربلا شد ، وی در وصف آستانه حسینی چنین اظهار می دارد :
از حله به سوی کربلا ، مشهد حسین بن علی علیه السلام حرکت کردیم . کربلا شهر کوچکی است که نخلستانها اطراف آن را گرفته اند و از رودخانه فرات آبیاری می شوند . روضه مقدسه امام حسین در داخل شهر واقع شده و مدرسه ای بزرگ و زاویه ای دارد که در آن برای مسافرین طعام می دهند . خدام و حاجبان بر در روضه امام ایستاده اند و ورود به حرم بی اجازه آنان میسر نیست و هنگام ورود عتبه شریفه را که از نقره است باید بوسید . روی ضریح مقدس امام قندیل های زرین و سیمین گذاشته شده و از درهای آن پرده های حریر آویخته اند

آستانه حسینی در عصر جلایریان

پس از تاسیس دولت جلایریان در ایران به دست شیخ حسین ایلکانی در سال 740 قمری ، سلطان اویس فرزند شیخ حسن در سال 767 قمری تعمیرات آستانه حسینی را شروع نمود که عمر وی به اتمام آن وفا نکرد و فرزند او سلطان احمد در سال 786 قمری آن را انجام داد و تاریخ تعمیرات مذکور بالای محراب جنب راس شریف معروف به نخله مریم که از آثار هنری ایرانی و حجازی اسلامی قرن پنجم بود ثبت بود تا این که بی جهت و بر اساس بغض و کینه با تشیع در سال 1363 قمری به دستور استاندار وقت کربلا ، محو شد . امیرجان مشهور به مرجان ، غلام سلطان اویس جلایری که والی بغداد بود و بعدا سر به عصیان برداشت ، در ضلع شرقی صحن حسینی مسجدی بنا کرد که تا امروزه باقی است و مناره بسیاری زیبا و عظیم در آن بر افراشت که در بزرگی و شکوه و هنر نظیر نداشت . متاسفانه باز بر اثر کینه ، در سال 1354 قمری حکومت بغداد دستور هدم آن را صادر کرد .

در روز 25 جمادی الثانی سنه 914 قمری شاه اسماعیل صفوی وارد بغداد شد و مورد استقبال شیعیان قرار گرفت و در روز بعد به سمت کربلا رهسپار شد و به زیارت بقعه سید الشهدا علیه السلام مشرف شد و یک شبانه روز در حرم مطهر معتکف گشت و دستور تعمیرات لازم را صادر نمود و دوازده قندیل طلای خالص جهت روشنایی حرم مطهر اختصاص داد و همچنین تمامی حرم و رواق های شریف را با گرانبهاترین فرش های ابریشم ایرانی مفروش ساخت و بین علویان و ساکنان کربلا هدایای نقدی و غیر نقدی تقسیم نمود .
عباس العزاوی در تاریخ العراق می نویسد که شاه اسماعیل صفوی دستور جلب هنرمندان و مهندسان را از تمامی مملکت داد که شش صندوق منقوش به نقوش خطائیه و اسلیمیه در نهایت دقت و ابداع ساختند و برای عتبات مقدسه گسیل داشت که یکی از آنها را به آستانه حسینی و دوم را به آستانه حضرت عباس علیه السلام اهدا نمود . تهیه و نصب این صندوق ها رد سال 932 قمری به پایان رسید . در سال 1032 قمری شاه عباس به زیارت کربلا مشرف گشت و ضریحی از فولاد بر روی صندوق شاه اسماعیل نهاد و دستور تعمیر گنبد و کاشیکاری آن را صادر نمود . در سال 1048 قمری سلطان مراد عثمانی گنبد آستانه را تعمیر کرد .

در سال 1135 قمری همسر نادرشاه تعمیرات وسیعی را در آستانه حسینی انجام داد و صندوق بسیار زیبا و نفیسی جهت قبر شریف ساخت و حرم و رواق ها را با قالی های نفیس فرش نمود و با پرده های گرانبها تزیین بخشید .

در سال 1207 قمری گنبد شریف آستانه حسینی توسط آقا محمد خان قاجار پوشش طلا شد .
در 18 ذی الحجه الحرام سال 1216 قمری که تمامی جوانان و مردان کربلا جهت زیارت به نجف اشرف رفته بودند ، سعود بن عبدالعزیز وهابی فرصت را مغتنم شمرده و در راس لشکری بزرگ به شهر کربلا حمله نمود و هزاران نفر را به خاک و خون کشیده ، کشتار بیرحمانه ای راه انداخت و آستانه حسینی را ویران و اموال آستانه را غارت کرد و تمام قندیل های طلا و نقره صفویه و فرش های گران قیمت را به تاراج برد .
پس از رسیدن خبر حملهت وهابی به کربلا فتحعلیشاه قاجار دستور تعمیر خرابی های وهابیان را صادر نمود و همچنین مقداری طلا جهت تذهیب گنبد که قسمتی از آن ویران و یا طلاهای آن سیاه شده بود ارسال داشت و ضریح نقره ای اهدا نمود و صندوق شریف را که توسط وهابیها قسمتی از آن سوخته بود تعمیر نمود .
در سال 1273 قمری ناصر الدین شاه تعمیراتی در آستانه انجام داد و برای سومین بار در عصر قاجاریه به دستور ناصر الدین شاه ، گنبد تجدید طلاکاری شد . در سال 1270 قمری شیخ عبدالحسین طهرانی مشهور به شیخ العراقین که وصی صدر اعظم میرزا محمد تقی خان امیر کبیر بود ، از ثلث ما ترک وی هشتاد خانه مجاور صحن شریف حسینی را در قسمت غرب و جنوب غربی خریداری نمود و آنها را به صحن شریف حسینی ملحق کرده و صحن شریف را توسعه داد .

آستانه حسینی در عصر حاضر

آستانه حسینی که یکی از شاهکارهای معماری عصر آل بویه است ، در قلب شهر کربلا واقع و دارای ده در ورودی به داخل صحن شریف می باشد . دو در در جنوب صحن به نام درب القبله و درب الرحمه ، در غرب صحن ، سه در به نام های درب زینبیه و درب راس الحسین و درب السلطانیه ، در قسمت شمال ، درب السدره و درب السلام ، در قسمت شرق صحن شریف ، سه در به نام های درب الکرامه درب الشهدا و درب قاضی الحاجات . همچنین دارای 65 حجره است که در مقابل هر یک از حجرات یک ایوان قرار دارد . یک مسجد بزرگ هم در قسمت شرقی صحن بین درب قاضی الحاجات و درب الشهدا و یک حسینیه بین درب الشهدا و درب الکرامه و در قسمت جنوب صحن تکیه یا خانقاه بکتاشیه احداث شده است .
این تکیه در قرن دهم هجری با اخذ قسمتی از خانه ذریه آل بویه که یک در این خانه داخل صحن باز می گشت بنا شد و باقی خانه مذکور که ملک ذریه آل بویه شیخ حسن فرزند میرزا علی نقی آل صالحی بود در احداث فلکه اطراف صحن شریف خراب شد . در صحن شریف حسینی ، چندین محل جهت انبار فرش های آستانه و دیگر وسائل آن در قسمت جنوب شرقی صحن مطهر قبر میرزای دوم شیرازی و در قسمت شمال غرب ، قبر شیخ الحسین شیخ العراقین از مشایخ اجازات و وصی امیر کبیر و در اطراف صحن شریف ، جمعی کثیر از علمای امامیه و سلاطین شیعه مدفون اند . خود صحن شریف از دو طبقه تشکیل شده که تمامی دیوارهای آن با کاشی مزین است و هیات شکوهمندی دارد . در وسط صحن شریف ، آستانه قرار دارد که از چهار طرف آن درهای متعددی جهت ورود به رواق های مطهر دارد ، ولی در اصلی و بزرگ آن در جنوب حرم است . در مقابل در آستانه ایواب بزرگی واقع است که به ایوان طلا شهرت دارد و دو طرف ایوان چهار کفش کن است . قبلا ستون های این ایوان از چوب بود ولی در سال 1387 قمری حاج قنبر رحیمی ، از تجار و معدن داران ایران ، دوازده ستون از سنگ مرمر که در نهایت زیبایی حجاری گشته بود به آستانه حسینی اهدا نمود و در سال 1389 قمری شروع به تعمیر ایوان طلا و نصب ستون های آن نمودند . دو طرف ایوان دو مناره بلند از طلا نظر هر بیننده ای را از دور به خود جلب می کند . ایوان دارای سه در ورودی است که به رواق جنوبی حرم شریف منتهی می گردد و در وسط از آن دو در دیگر بزرگتر می باشد . از طلا در اصفهان ساخته شده . رواق جنوبی حرم را رواق حبیب بن مظاهر اسدی می نامند ،

چون قبر حبیب شهید کربلا در آن واقع است و بنی اسد او را در مقبره دسته جمعی شهدای کربلا دفن نکرده قبر جداگانه ای برای وی ساختند ، زیرا از بزرگان قبیله بنی اسد بود . در داخل حرم صندوق گرانبهایی بر روی قبر مطهر قرار دارد که بر روی آن ضریح نقره نصب است و بالای ضریح اشعاری با طلا حک شده است . کف و دیوارهای حرم و رواق تا حدود دو متر از بهترین سنگ مرمر ایران است .
حرم و رواق های را با کاشی کاری آیات قرآنی زینت داده اند . تمامی سقف های حرم و رواق ها به دست هنرمندان ایرانی آیینه کاری شده است .
در قسمت شرق قبر سیدالشهدا علیه السلام قبر دسته جمعی شهدای عاشورا واقع است و قبر حضرت علی اکبر علیه السلام جداگانه در ضریح سیدالشهدا می باشد .
از قبور علمای بزرگ امامیه ، در رواق جنوبی قبر میرزا مهدی شهرستانی و در رواق شرقی قبر آقا باقر بهبهانی (که بر روی آن صندوق نفیسی نصب است) و مقبره صدراعظم میرزا محمد تقی خان امیرکبیر و در رواق شمالی آستانه ، قبر جمعی از سلاطین قاجاریه از جمله احمد شاه و قبر سید ابراهیم مجاب که دارای ضریح خاصی است و در رواق غربی جنب پنجره بالا سر سید الشهدا علیه السلام قبر ملا محمد صالح برغانی و برادر وی ملا علی برغانی قرار دارد ، در منتهی الیه رواق جنوبی محلی است که به قتلگاه معروف است و این اثر از قدیم باقی است ، اینجا محلی است که ابی عبدالحسین علیه السلام از اسب خویش بر زمین افتاد و در این مکان بود که شمر سر مبارک حضرت را از بدن شریفش جدا کرد . (703)

فصل هفتم : سر مطهر امام حسین علیه السلام

سر مطهر را کجا به خاک سپردند ؟

درباره این که سر مطهر را کجا به خاک سپردند ، نظرهای گوناگونی ابراز شده که ذیلا به آنها اشاره می شود :
الف) سر امام را در نجف اشرف ، کنار قبر حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام ، در طرف سر آن حضرت دفن کرده اند . این نظر را برخی از علمای شیعه با استناد به روایاتی که در کتاب کافی و تهذیب آمده ، پذیرفته اند . در یکی از این روایات می خوانیم : امام صادق علیه السلام به فرزند خود اسماعیل فرمودند که سر بریده امام پس از بردن به شام ، توسط یکی از دوستداران ما ربودنه و در جوار امیرالمومنین علیه السلام دفن گردید . این نظریه را قرائن دیگری نیز تایید می کند . از جمله آن که در زیارت بالای سر امیرالمومنین علیه السلام که از امامان شیعه به دست ما رسیده ، زیارت حضرت حسین بن علی علیه السلام نیز وارد شده است .
ب) سر امام در کنار پیکر پاک حضرتش به خاک سپرده شده است . بنابر آنچه در کتاب گرانقدر بحار الانوار ذکر شده ، این نظر را بیشتر عالمان امامیه پذیرفته و معتقدند که حضرت علی بن الحسین سر را به کربلا باز گرداند . سید بن طاووس در لهوف می فرماید : سر مطهر امام به کربلا آورده شد و در کنار پیکر گلگون دفن گردیده . سیره شیعه نیز این نظر را تایید می کند .
دانشمند مزبور در کتاب اقبال الاعمال نیز به این نظریه متمایل است . ابن نما که مردی مورد اعتماد و دانشمندی متتبع به شمار می رود ، در این باره می فرماید : سر امام را در شهرها گرداندند ، ولی سرانجام به کربلا عودت داده شد و همراه جسد مطهر دفن گردید . سید مرتضی و شیخ طوسی نیز با این نظریه موافقت کرده اند . سبط ابن جوزی معتقد است که سر بریده امام علیه السلام همراه با کاروان اسیران از شام به مدینه آورده شد و سپس آن را از مدینه به کربلا برده ، در کنار جسد مقدس حضرت به خاک سپردند .
ج) کلینی در کتاب ارزشمند کافی از امام صادق علیه السلام روایت می کند که سر مطهر سالار شهیدان ، بیرون کوفه ، نزدیک مرقد مطهر امیرالمومنین علیه السلام مدفون است .
د) سر امام را در مدینه نزد مرقد مادرش فاطمه زهرا علیه السلام به خاک سپرده اند . این مطلب را سبط ابن جوزی از کتاب الطبقات الکبری نقل می کند و می نویسد : یزید ، سر امام را برای عمرو بن سعید بن عاص ، فرماندار مدینه گسیل داشت و او آن را در کنار قبر مادر امام دفن

نمود . ابو البرکات شمس الدین محمد الباغندی الشافعی نیز در کتاب جواهر المطالب همین نظر را پذیرفته و آن را نظریه مشهور تاریخ نگاران و سیره نویسان می داند .
ه) مدفن سر امام در دمشق است . سبط ابن جوزی به نقل از ابن ابی الدنیا می نویسد : سر مطهر امام حسین علیه السلام در خزانه یزید در دمشق یافت شد و در باب الفرادیس به خاک سپرده شد .
بلاذری و واقدی نیز در کتاب های خود همین مطالب را نقل کرده اند . در کتاب جواهر المطالب آمده که سر مقدس امام تا پایان سلطنت یزید در خزانه حکومتی حفاظت می شد و پس از هلاکت وی در باب الفرادیس دفن گردید . در روایت دیگر آمده که سلیمان بن عبدالملک اموی این کار را انجام داد و پس از آن که سر مبارک را با پنج قطعه دیبا پوشانید و با عده ای بر آن نماز گزارد ، آن را به خاک سپرد .
عده ای معتقدند که سلیمان بن عبدالملک اموی سر را در قبرستان مسلمین دفن کرد . وی در زمان عمر بن عبدالعزیز از آن جا منتقل گردید که ظاهرا باید به کربلا آورده شده باشد . ابن عساکر ، بنا نقل جواهر المطالب گوید : پس از آن که سر بریده امام را به دمشق آوردند ، یزید فرمان داد که سه روز در برابر دیدگان مردم نصب شود ، سپس آن را به جایگاه سلاح انتقال داد ، تا آن که خود به هلاکت رسید . آن گاه سلیمان اموی سر را در گورستان مسلمانان به خاک سپرد .
ابن نما مولف کتاب مثیر الاحزان به نقل از منصور بن جمهور می نویسد : پس از هلاکت یزید و گشوده شدن خزانه او ، به آن جا رفتم و ظرفی قیمتی یافتم و با خود پنداشتم که در آن گنجی نهفته است . ظرف را به خدمتکار خود داده ، سفارش کردم که از آن مراقبت نماید . اما بعد از آن که به سراغ گنج رفتم با سر مبارک امام روبه رو شدم ، بی درنگ آن را کفن کرده در باب الفرادیس دفن کردم .
صاحب اعیان الشیعه معتقد است ، مرکزی که امروز در دمشق به نام مسجد راس الحسین یا مقام راس الحسین یا مشهد راس الحسین معروف و نزدیک جامع دمشق است ، همان مدفنی است که تاریخ نگاران بیان کرده اند .
و) مسجد رقه در نزدیکی فرات . سبط ابن جوزی از عبداله بن عمر نقل می کند که یزید سر مبارک امام را نزد آل ابی معیط فرستاد که آنان در منطقه رقه می زیستند . این عده ، سر را در خانه ای دفن نمودند و این خانه بعدها جزو مسجد جامع شد . گفته اند درختی در کنار مدفن سر مطهر بود که به برکت آن سر همواره سبز ماند .
ز) مصر ، همان جایی که اکنون مشهد راس الحسین علیه السلام نامیده می شود . خلفای فاطمی سر را از دمشق به مصر انتقال داده در قاهره به

خاک سپردند . این مطلب را سبط ابن جوزی آورده است . مورخان می نویسند : یکی از خلفای فاطمی ، فردی را به عسقلان ، ناحیه ای بین مصر و شام ، روانه کرد . فرد مزبور در عسقلان سری را یافت و مدعی شد که سر اما حسین علیه السلام است . به دستور خلیفه فاطمی این سر به مصر منتقل و در مشهد الراس دفن شد . البته در این مطلب تردیدی نیست که چنین عمل در زمان خلیفه فاطمی انجام گرفته است ، اما نمی توان قاطعانه گفت که این سر متعلق به امام علیه السلام بوده است . در هر صورت امروزه مشهد الراس زیارتگاه عمومی مردم بوده و آنان با علاقه بسیار به این مرکز رفت و آمد می کنند .
در پایان یاد آوری این نکته ضروری است که چهار نظریه اخیر را تنها دانشمندان اهل سنت ابراز نموده اند ، اما علمای شیعه امامیه به جز سه نظر نخست ، نظر دیگری نداشته اند . والله اعلم .

بین مورخان و روات و محققان در مورد محل دفن سر مقدس سیدالشهدا علیه السلام اختلاف است . سید محسن امین در کتاب خویش اعیان الشیعه (1/626 - 627) هفت مورد را ذکر کرده که مدفن سر مطهر ابی عبدالله الحسین علیه السلام است :
قول اول : علمای امامیه بر این اند که حضرت سجاد علیه السلام سر مبارک را به کربلا باز گردانید و به بدن شریف سیدالشهدا علیه السلام ملحق فرمود : علامه مجلسی در بحار و دیگران این معنی را تاکید می کنند . برخی نیز می گویند که یزید سر مطهر را با اسرای کربلا به مدینه فرستاد سپس سر مطهر را به کربلا عودت داد و به بدن مقدس ملحق نمود . سید ابن طاووس در کتاب خود اللهوف فی قتلی الطفوف ص 86 تصریح دارد که سر مبارک را به کربلا بازگرداندند و به جسد مطهر ملحق داشتند .
قول دوم : بر اساس اخبار و روایت هایی که از معصومین علیه السلام در کتاب الکافی و التهذیب و دیگر کتب شیعه ذکر شده ، جمعی از علمای شیعه بر آنند که سر مبارک حضرت سیدالشهدا علیه السلام در نجف اشرف جنب مرقد حضرت امیرالمومنین علی بن ابیطالب علیه السلام مدفون است و می گویند ، حضرت صادق علیه السلام به فرزند خویش اسماعیل فرمود ، هنگامی که سر مطهر را به شام حمل کردند یکی از شیعیان و موالی اهل بیت علیه السلام سر مبارک را ربود و در کنار امیرالمومنین علی بن ابی طالب علیه السلام دفن کرد . در کتب معتبر زیارتنامه ها نیز استحباب زیارت امام حسین علیه السلام در بالای سر حضرت امیر المومنین علیه السلام در نجف اشرف آمده است .
قول سوم : در کتاب الکافی به سند از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام آمده است که سر مطهر در حومه کوفه دفن شده است .
قول چهارم : جمعی از مورخان گفته اند که یزید بن معاویه سر مبارک سیدالشهدا علیه السلام را به مدینه برای عمرو ابن سعید بن عاص ارسال داشت و وی سر مطهر را در بقیع دفن نمود و در آن هنگام مروان بن حکم در مدینه بود و سر مطهر را گرفت و گفت : به خدا قسم ایام عثمان را به خاطر می آورم .
قول پنجم : سید محسن امین در اعیان الشیعه به نقل از سبط ابن الجوزی می نویسد که یزید سر مطهر سیدالشهدا علیه السلام را در مقابل سر عثمان به رقه برای آل ابی معیط ارسال داشت و آنها سر مطهر را در خانه های خویش دفن نمودند و بعد خانه های آنان داخل مسجد جامع رقه

افتاد که قبر مطهر سر سیدالشهدا علیه السلام دارای ضریحی گشت و در کنار آن درخت سدره ای سبز شد .
قول ششم : جمعی کثیر از مورخان بر آنند که سر مطهر حضرت سید الشهدا علیه السلام در انبار اسلحه یزید به معاویه باقی ماند و پس از به هلاکت رسیدن یزید و در عصر سلیمان بن عبدالملک سر شریف را آوردند و کفن نمودند ، سپس بر آن نماز خواندند و در باب الفرادیس ، محل آستانه راس الحسین علیه السلام در شهر دمشق دفن نمودند ، این آستانه مطهر فعلا در ضلع جنوب شرقی مسجد اموی دمشق به نام آستانه راس الحسین و یا مقام راس الحسین علیه السلام شهرت دارد . در ورودی به آستانه مبارکه از ضلع شرقی مسجد اموی است که داخل یک رواق به مساحت حدود 100 متر مربع قرار دارد و از آن جا وارد رواق دوم آستانه که به شکل مستطیل است مس گردند .
در این رواق مقام حضرت سجاد علیه السلام واقع است و بعد داخل حرم مطهر آستانه راس الحسین علیه السلام می گردند که در کنار دیوار شمال غرب حرم ضریح واقع است و محل دفن سر مطهر حضرت سید الشهدا علیه السلام می باشد . حرم آستانه دارای گنبد کوچکی است که از داخل گنبد گچ بری و با رنگ سبز پوشیده شده است . دیوارهای حرم مطهر حدود سه متر است و از سنگ مرمر سفید تشکیل می گردد که دارای حواشی از سنگ سیاه است و در وسط سنگها نام دوازده امام علیهم السلام به شکل زیبایی حجاری برجسته شده و در داخل گنبد احادیثی در وصف خاندان عصمت و طهارت کتیبه شده است .
قول هفتم : یکی از باشکوهترین مساجد شهر قاهره آستانه راس الحسین علیه السلام است که نزد مصری ها به نام مشهد راس الحسین علیه السلام شهرت دارد . بسیاری از مورخان از جمله مقریزی در الخطط و یاقوت حموی در معجم البلدان (4/554) به این نکته اشاره کرده و می گویند یزید دستور داده بود سر مبارک را در بلاد اسلامی به علامت پیروزی و ایجاد رعب و وحشت گردش دهند . و شهر عسقلان که بین مصر و شام واقع است پایان این ماجرا و طواف بود . امیر عسقلان سر مطهر ابی عبدالله الحسین علیه السلام را دفن کرد ، سپس زمانی که فاطمیان در مصر به قدرت رسیدند ، پس از تفحص دقیق آن را از عسقلان طی تشریفات خاصی به قاهره حمل نمودند و در روز یکشنبه هشتم جمادی الاخر طی تشریفات خاص و همراه موکب شکوهمند و عظیمی از نظامیان و علما و اعیان و اشراف که در پیشاپیش آنان امیر مصر الصالح طلائع بن رزیک بود پابرهنه به سمت کاخ زمرد آوردند و سپس در قبه الدیلم دفن کردند . این آستانه همواره یکی از زیارتگاه های مهم شیعیان جهان بوده و در تمام اوقات حرم آستانه مملو از زائران به ویژه شیعیان مصر و قاره

آفریقاست . مخصوصا در ده روز محرم و روز عاشورای حسینی موکب عزاداری و روضه خوانی برقرار است .
جمال الدین ابوالمحاسن یوسف اتابکی در کتاب خود النجوم الزاهره فی ملوک مصر والقاهره (5/153 - 154) می نویسد :
در روز عاشورا خلیفه از انظار به دور بود و لباس عزا بر تن می کرد و با قاضی و حاشیه خویش به سمت آستانه حسینی در قاهره می رفت . قبل از بنای این آستانه ، عزاداری را در جامع الازهر اقامه می کردند ولی بعد همگی در آستانه حسینی می نشستند و در کنار آنها امرا و اعیان و تولیت عظمی و وزرا و تمام خدمه آستانه گرد هم می آمدند ، سپس روضه خوانی شروع می گشت و رثا درباره امام حسن و امام حسین علیه السلام می خواندند و همگی مشغول شیون و گریه و ناله می شدند
ابن بطوطه که در سال 725 قمری از این آستانه دیدار کرده ، در وصف آن چنین اظهار می دارد :
از مزارات متبرکه مصر مشهد عظیم الشان مقدسی است که در جایگاه سر امام حسین بن علی علیه السلام ساخته شده و رباطی وسیع و بسیار عالی دارد که بر درهای آن حلقه ها و صفحه های نقره کار گذاشته اند و احترام و تعظیمی را که سزاوار چنان مقامی است درباره آن مرعی می دارند .
این آستانه که امروز در نزدیکی خان الخلیل واقع است ، از عظیم ترین آثار عصر فاطمیان است و از بزرگ ترین مساجد شهر قاهره به حساب می آید . در وسط حرم بزرگ و مجلل آستانه ضریح نقره ای بزرگی نصب شده که از سوی طایفه اسماعیلیه نزاریه به این آستانه اهدا گشته است . (704)

فصل هشتم : سر مطهر شهیدان ، در دمشق

سر مطهر شهیدان ، در دمشق

صاحب اعیان الشیعه می نویسد : در دمشق ؛مقبره ای است به نام مقبره باب الصغیر . بعد از سال 1321 نگارنده این مقبره را مشاهده نمود . بر سر در مقبره سنگی وجود داشت که بر آن این عبارت دیده می شد :
این جا جایگاه سرهای مطهر عباس بن علی ، علی بن الحسین الاکبر و حبیب بن مظاهر است . چند سال بعد هنگام تجدید بنای مقبره ، سنگ مزبور از بین رفت و به جای آن ضریحی در داخل مقبره قرار دادند که بر روی آن نام بسیاری از شهیدان کربلا نقش شده بود . اما حقیقت آن است که این مقبره منسوب به همان سه بزرگواری است که نام بردیم .
البته در مورد صحت چنین انتسابی ، با توجه به آن که یزید پس از ایجاد رعب و وحشت در دل مردم ، چاره ای جز دفن سر شهدا نداشت ، بعید به نظر نمی رسد که این سه سر در مقبره مزبور به خاک سپرده شده و نام آنها مضبوط مانده باشد .

مقام رووس الشهدا

از جمله مقامات باب الصغیر ، که نام قبرستانی در دمشق می باشد ، مقام رووس الشهدا است که مرقدی در آنجا ساخته شده و 16 علامت بر روی آن به نشانه 16 سر گذاشته شده است . نام شهدایی که این مقام به آنان منسوب است از قرار زیر است :

1 . ابوالفضل العباس بن امیر المومنین علیه السلام
2 . علی بن الحسین الاکبر
3 . حبیب بن مظاهر
4 . قاسم بن الحسن
5 . عبدالله بن علی
6 . عمر بن علی
7 . الحر الریاحی
8 . محمد بن علی
9 . عبدالله بن عوف
10 . علی بن ابی بکر
11 . عثمان بن علی
12 . جعفر بن علی
13 . جعفر بن عقیل
14 . محمد بن مسلم
15 . عبدالله بن عقیل
16 . حسین بن عبدالله

این آستانه مطهر که در باب الصغیر شهر دمشق واقع است ، یکی از زیارتگاه های شیعیان جهان می باشد . پس از واقعه کربلا ، در سال 61 ق ، سرهای مقدس شهدای کربلا از کوفه به شام فرستاده شد و جهت ایجاد رعب و فزع در دل مسلمانان و مخالفان و به علامت پیروزی ، در کوچه و بازار طواف داده شد .
سپس یزید بن معاویه دستور دفن آنها را صادر کرد و سرهای مبارک را در باب الصغیر دفن نمودند . این آستانه ، سرهای مطهر حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام ، حضرت علی اکبر علیه السلام ، حضرت قاسم علیه السلام ، جعفر ابن عقیل ، جعفر بن علی ، حبیب بن مظاهر اسدی ، حر ریاحی ، عمر بن علی ، عبدالله بن علی ، محمد بن علی ، عبدالله ابن عوف ، محمد بن مسلم ، عبدالله بن عقیل ، حسین بن عبدالله ، علی بن ابی بکر و عثمان بن علی را در بردارد .
سید محسن امین ، این آستانه مقدسه را بدون شک و تردید مدفن سرهای بریده شهدای کربلا می داند ولی در تعداد سرهای مطهری که مدفون اند تردید دارد و می نویسد :
بعد از سال 1321 ق در مقبره مشهور به باب الصغیر دمشق آستانه ای را دیدم که بر روی آن سنگی بود و بر سنگ مذکور چنین ذکر گشته بود : هذا مدفن راس العباس بن علی و راس علی بن الحسین الاکبر و راس حبیب بن مظاهر آنگاه بعد از چند سال این آستانه را خراب نمودند و تجدید بنا کردند و این سنگ را برداشتند و ضریحی را داخل آستانه نصب نمودند و نام جمعی از شهدای کربلا را به آن اضافه کردند ، ولی در حقیقت این آستانه منسوب به سرهای شریف سه نفر است که در بالا نام آنها را ذکر نمودیم .
لازم به توضیح است که بدون شک و تردید تمامی سرهای شریف شهدای کربلا به شام حمل گشت در این آستانه دفن شده ، به استثنای سر مطهر حضرت سیدالشهدا علیه السلام که خود تاریخچه مفصلی دارد . ظاهرا بر سنگی که صاحب اعیان الشیعه در سال 1321 قمری مشاهده نموده ، فقط نام مشهورترین شهدای کربلا جهت علامت و حفظ محل دفن ثبت شده بود و هرگز مقصود این نبوده که این آستانه فقط به سر مطهر سه نفر تعلق دارد ، چه بر یک در قدیمی که ساخت آن به قبل از دیدار سید محسن امین می رسد و سابقا در قاب چوبی بوده و بر اثر مرور زمان پوسیده و فعلا دارای قاب آهنی است ، نام شانزده نفر از شهدای کربلا ذکر شده که عینا از روی در مذکور نقل و در اول مقاله درج گردید . این

آستانه فعلا دارای صحن وسیعی است که حرم شریف در وسط آن واقع است و یک در ورودی به حرم مطهر دارد که نام شانزده نفر از شهدای کربلا بر روی آن با نقوش دیگر به شکل بر جسته ثبت است . در وسط حرم ضریحی فولادی و بالای ضریح گنبد گچی قرار دارد و در اطراف گنبد از داخل اسماء دوازده امام علیه السلام به چشم می خورد . تولیت این آستانه با خاندان آل مرتضی است . (705)

بخش نهم : دشمنان اهل بیت

فصل اول : دشمنان اهل بیت علیه السلام حرام زاده اند

دشمنان اهل بیت علیه السلام حرام زاده اند

دشمنان اهل بیت رسول خداصلی الله علیه و آله همه حرام زاده اند چنان که مرحوم حومانی گفته که نشاشیبی نسبش به امویان می رسد ، باید گفت : بیشتر آنهایی که ؛اعماق قلبشان نصب و عداوت و دشمنی با خاندان رسالت و اهل بیت عصمت و طهارت علیه السلام دیده می شود و یا بعضی که از شنیدن شوون ولایت و امامت و معجزات و کرامات ائمه علیه السلام منزجرند یا با دستگاه عزاداری سیدالشهدا علیه السلام خوشدلی ندارند ، انسان اطمینان می کند که آبا و اجدادشان از نواصب و دشمنان اهل بیت علیه السلام بوده و یا در اسلافشان اشخاصی وجود داشته که از طریقه اهل بیت علیه السلام بر کنار بوده اند . (706)

پرتو نیکان نگیرد هر که بنیادش بد است
تربیت نا اهل را چون گردکان بر گنبد است

جسارت متوکل به قبر امام حسین علیه السلام

از جمله کارهای متوکل در ایام خلافت آن بود که مردم را از زیارت قبر امام حسین و امیرالمومنین علیه السلام منع کرد . و همت خود را بر آن گماشت که نور خدا را خاموش کند و آثار قبر امام حسین علیه السلام را باز بین ببرد و زمین آن را شخم و شیار کند و زراعت نمای . دیده بان هایی در راه های کربلا قرار دارد که هر که را یابند که به زیارت آن حضرت آمده است او را عقوبت کنند و به قتل برسانند . (707)
ابوالفرج از احمد بن الجعد الوشاء روایت کرد است او از کسانی است که ایام متوکل را درک کرده و این امر را مشاهده نموده که سبب این کار متوکل آن بود که قبل از خلافت او یکی از آوازه خوانان ، کنیزان خود را برای متوکل می فرستاد که هنگام شراب خواری برای او تغنی کنند و این بود تا گای که آن پلید به خلافت رسید . وقتی نزد آن مغنیه فرستاد که کنیزان خویش را برای تغنی بفرستد گفتند : سفر رفته است و این هنگام ماه شعبان بود و در آن ایام بود کربلا رفته بود . چون مراجعت کرد یکی از کنیزان خود را برای تغنی به نزد متوکل فرستاد . متوکل از آن کنیز پرسید که در این ایام کجا رفته بودید ؟ گفت : با خانم به سفر حج رفته بودیم . متوکل گفت : در ماه شعبان به حج رفته بودید ؟ کنیز گفت : به زیارت قبر حسین مظلوم علیه السلام . متوکل از شنیدن این کلام در غضب شد که کار قبر حسین علیه السلام به جایی رسیده که زیارت او را حج گویند . پس امر کرد تا خانم او را بگرفتند و حبس کردند و اموال او را بگرفت . پس یکی از اصحاب خود را که دیزج نام داشت و مردی یهودی بود و به حسب ظاهر در نزد قبر شریف اسلام آورده بود ، برای شخم و شیار و محو آثار قبر امام حسین علیه السلام و عقوبت کردن زوار آن حضرت به کربلا روانه کرد .
مسعودی می گوید : این واقعه در سال 236 واقع شده است . پس دیزج با عمال بسیار سر قبر شریف رفت و هیچ کدام جرات نکردند قبر را خراب کنند . دیزج بیلی بر دست گرفت ، حوالی قبر را خراب کرد ، آن وقت سایر عمله بر خراب کردن قبر اقدام کردند و بنای قبر مطهر را منهدم ساختند .
نیز ابوالفرج می گوید : تا دویست جریب از اطراف قبر را شخم کردند و آب بر آن زمین جاری کردند و در اطراف آن زمین به مساحت هر میل نگهبانی گماشته بودند که هر کسی به قصد زیارت قبر منور آید او را دستگیر کرده عذاب کنند . (708)

متوکل عباسی 17 مرتبه قبر امام حسین علیه السلام را خراب کرد ، باز به صورت اول برگشت .
طبق روایتی ، دیزج ملعون قبر مطهر را بشکافت و بوریای تازه ای که بنی اسد هنگام دفن آورده بودند دید که هنوز باقی است و جسد مطهر بر روی آن است . اما به متوکل نوشت : قبر را نبش نمودم چیزی نیافتم .
همه اراضی کربلا را آب بست و زراعت نمود گاهی آب نرفت و گاهی گاوهایی که به جهت شخم و شیار بسته بودند پیش نمی رفتند . و گاهی قبر مطهر در آسمان و زمین معلق شد و گاهی تیرهای غیبی و بیل داران می رسید و لکن موافق آیه مبارکه :
حکمه بالغه فما تغن النذر . (سوره قمر ، آیه 5)
دست از این کار برنداشت و بر بغض و کینه متوکل افزوده می گشت . (709)
هشام بن محمد گوید : وقتی آب به قبر امام حسین علیه السلام بستند بعد از چهل روز آب فرو نشست و اثری از قبر باقی نماند . در این هنگام بادیه نشینی از قبیله بنی اسد آمد و از خاک زمین مشت مشت بر می داشت و می بویید تا به قبر حسین علیه السلام رسید . شروع کرد به گریه کردن و گفت : پدر و مادرم فدای تو باد ، در حال حیات چقدر خوشبو بودی و بعد از مرگت تربتت خوشبو است . آنگاه گریه کرد و این بیت را سرود :
ارادوا لیخفوا قبره عن عداوه
وطیب تراب القبر دل علی القبر
از دشمنی خواستند که قبرش را پنهان کنند و حال آن که بوی خوش تربتش راهنمای مزارش گردید . (710)

هارون از قبر امام حسین علیه السلام واهمه دارد

محدث قمی از مناقب و کامل التواریخ و ارشاد القلوب و امالی طوسی و کامل الزیاره و اربعین فاضل قمی نقل کرده است : در ایام خلافت هارون الرشید ، زیارت حضرت سیدالشهدا علیه السلام در میان شیعه و سنی شایع شد چنان که بر اساس نقل کامل الزیاره حتی زنان همیشه به زیارت آن قبر شریف می رفتند . بر پایه روایتی ، کثرت جمعیت سبب ترس هارون الرشید شد که مبادا مردم به اولاد امیرالمومنین علیه السلام رغبت کنند و خلافت از عباسیان به علویان منتقل شود . از این رو حکم کرد موسی بن عیسی عباسی را که والی کوفه بود به خراب کردن قبر سیدالشهدا علیه السلام و عمارت اطارف آن و کشیت و زرع در آن زمین . او هم مردی را مامور این کار کرد که نامش موسی بن عبدالملک بود و تمام عمارت و بنیان قبه شریف را خراب کرد و تمام زمین حائر را شخم زد و زراعت کرد و مقصود محو اثر قبر بود . درخت سدری نزدیک قبر شریف بود که علامت بود . آن درخت را نیز از ریشه در آوردند که بعد از آن هم کسی نتواند قبر را بشناسد . چون این خبر به جریر بن عبدالحمید رسید تکبیر گفت و تعجب نمود . زیرا حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله معروف بود که سه مرتبه فرموده بود لعن الله قاطع السدره و گفت : الان معنای حدیث را فهمیدم . (711)

شیخ صدوق قدس سره (712) از حضرت امام رضا علیه السلام روایت نموده است که هر کس ترک کند سعی در حوایج خود را در روز عاشورا ، پروردگار جهان حوایج دنیا و آخرت او را بر آورد . هر کس روز عاشورا را برای خود روز مصیبت قرار بدهد ، خداوند روز قیامت خوشحالی و فرح برای او حاصل کند و چشمانش را به روی ما در بهشت روشن گرداند و اما هر کس روز عاشورا را روز خیر و برکت بشمارد و برای خود پس اندازی قرار دهد ، خداوند به پس انداز او برکت ندهد و او را در روز قیامت با یزید و عبیدالله و عمر سعد در جهنم محشور می گرداند . (713)

عذاب قاتل امام حسین علیه السلام

ابن بابویه از امام رضا علیه السلام روایت می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : قاتل امام حسین علیه السلام در تابوتی از آتش است و بر او نصف عذاب اهل دنیا مقرر است . دست ها و پای او را با زنجیر بسته اند و سرنگون در قعر جهنم آویخته اند ، و جهنمیان از بوی گندیده او استعاذه می کنند ، و آن ملعون با جمع یاوران خود و هرکه در قتل آن حضرت باو همدست بوده است ، ابدالدهر در جهنم خواهند بود ، و اینها اگر هم بسوزند باز خداوند آنها را زنده می کند و عذاب می نماید ، و لحظه ای عذاب از این ها باز نمی ماند . پس وای بر ایشان از عذاب خدا به وسیله آتش جهنم .

عذاب آنها که در قتل امام حسین علیه السلام شرکت کردند

از ابو حصین روایت شده است ، از شیخی که از قوم او بود ، از بنی اسد که او گفت : من رسول الله صلی الله علیه و آله را در واقعه دیدم که نشسته و طشتی از خون پیش نهاده و مردمان را بر آن حضرت عرض می کنند و هر یکی را به عقوبتی معاقب می سازند . چون نوبت به من رسید مرا پیش بردند . گفتم بابی انت و امی در لشکر ابن زیاد بودم ، اما تیری نینداختم و نیزه ای نرسانیدم و تکثیر لشکر راضی بودی . سپس با انگشت به سوی من اشاره کرد ، پس صبح برخاستم ، نابینا بودم و دیگر خوشی ندیدم . (714)

زنان قبیله اود نذر کردند اگر حسین علیه السلام کشته شود هر یک از آنها ده شتر بکشند و در راه خدا تقسیم کنند و این زنان به نذر خود وفا کردن .
هشام بن سائب کلبی گوید : از پدرم شنیدم که می گفت : من بنی اود را دیدم فرزندان و خدام خود را به سب علی بن ابیطالب تعلیم می دادند .
مردی از آنها به نام عبدالله بن ادریس بر حجاج بن یوسف داخل شد و با او سخنی گفت که حجاج را به خشم آورد . عبدالله گفت : با ما به درشتی سخن نگو ای امیر ، امروز نه در قریش و نه ثقیف کسی به فضیلت ما نمی رسد و هر منقبتی که آنها دارند ما هم داریم
حجاج گفت : آن منقبت چیست ؟ گفت : ما عثمان را هرگز به بدی یاد نکرده ایم و هیچ کس از ما بر علیه بنی امیه خارج نشده است و از قبیله ما کسی با ابوتراب همراهی نداشته است مگر یک نفر که آن هم از نظر ما ساقط است و ارزش و اعتباری در قبیله ما ندارد . هر کس از قبیله ما خواستگاری کند و زن بخواهد ما او را درباره ابوتراب آزمایش می کنیم ، اگر مشاهده کنیم ابوتراب را دوست دارد و یا او را به نیکی یاد می کند دختر به او نمی دهیم . در قبیله ما کسی نام علی و حسن و حسین و فاطمه بر کودکان خود نمی گذارد . یکی از زنان ما هنگامی که حسین به طرف عراق آمده بود نذر کرد اگر حسین کشته شود ده شتر در راه خدای قربانی کند . پس از آن که حسین کشته شد او به نذر خود وفا کرد .
(715)

امام حسین علیه السلام با بدنی آغشته به خون ، خود و یارانش که با وی کشته شدند در جلو پیغمبر می ایستند . چون پیغمبر او را می نگرد زار زار می گرید . از گریه او اهل آسمان و زمین گریه می کنند . حضرت فاطمه زهرا علیه السلام هم ناله جانکاه از دل پر الم بر می آورد . از ناله و شیون و گریه و زاری آن حضرت زمین و اهل متزلزل می گردند .
سپس امیرالمومنین و امام حسن در سمت راست پیغمبر و فاطمه زهرا علیه السلام در سمت چپ آن حضرت قرار می گیرند . پیغمبر صلی الله علیه و آله او را در آغوش می گیرد و می گوید : یا حسین ، فدایت گردم . دیدگانت روشن باشد و دیدگان من هم روشن باشد . سپس همراه سید الشهدا علیه السلام عموی پیغمبر در سمت راست آن حضرت می ایستد و در سمت چپ جعفر بی ابی طالب (طیار) قرار می گیرد . ناگاه خدیجه کبری و فاطمه دختر اسد (مادر علی علیه السلام) محسن سقط شده فاطمه علیه السلام این آیه قرآن را می خواند هذا یومکم الذی کنتم توعدون یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضرا و ما عملت من سو تود لو ان بینها و بینه امدا بعیدا (716) این است آن روزی که بر شما وعده شده بود . امروز هر کس کار نیکی کرده یا عمل بدی نموده کرده خود را خواهد یافت . امروز هر کس آرزو می کند که کاش میان او و عمل بدش زمان متمادی فاصله بود . (717)

بخش دهم : اهل بیت علیه السلام در کوفه

فصل اول : اهل بیت امام حسین علیه السلام به طرف کوفه می روند

اهل بیت امام حسین علیه السلام به طرف کوفه می روند

هنگامی که دختران امیرالمومنین علیه السلام را وارد کوفه کردند مردم جمع شدند و آنان را تماشا کردند . ام کلثوم فریاد زد : ای مردم ، آیا شرم نمی کنید و از خدا و رسول حیا ندارید که به دختران و زنان پیغمبر نگاه می کنید . یکی از زنان اهل کوفه سر خود را از غرفه ای بیرون کرد و آنان را در آن حال مشاهده کرد و گفت : شما از کدام اسیران هستید .
گفتند : ما اسیران آل محمد صلی الله علیه و آله هستیم . در این هنگام مردم برای آنها خرما و نان می آوردند . ام کلثوم فریاد زد : ای مردم کوفه . صدقه بر ما حرام است و آن نان ها را از بچه ها گرفت و به زمین انداخت . (718)
مردم در حالی که خاندان رسالت را به سوی عبیدالله زیاد می بردند ایستاده بودند و اسیران را تماشا می کردند از گوشه ای صدای گریه و زاری شنیده می شد و از جایی بانگ شیون و ناله بر می خواست و سخنانی به گوش می رسید که نوحه گری می کرد و عزاداری می نمود . زنان کوفه نوحه گر و گریبان چاک دیده می شدند . گریه کنندگان برای بانوان گریه می کردند . زینب این منظره را که دید نتوانست تاب بیاورد . زینب تاب نیاورد که ببیند اهل کوفه گریه می کنند و هم آنها بودند که به پدرش علی و به برادرش حسن علیه السلام خیانت کردند و پسر عمویش مسلم بن عقیل را به دست دشمن دادند و برادرش حسین علیه السلام را به سوی خود خواندند و وعده یاری دادند ، ولی وقتی که به سویشان آمد ، شمشیرهای خود را به یزید فروختند . زینب نتوانست ببیند که کوفیان بر حسین و جوانانش می گریند . با آن که همگی به دست آنها قربانی شدند . آنان برای اسیری دختران رسول صلی الله علیه و آله زاری می کنند و کسی جز خود کوفیان هتک حرمت آن خاندان را نکرده است .
سخنان پدرش علی را به یاد آورد . پدرش از اهل کوفه نکوهش می کرد و از آنان شکایت داشت . زینب دیدگان خود را به سوی نقطه دوری متوجه گردانید ، جایی که پیکرهای پاره پاره عزیزانش در بیابان افتاده بودند . سپس چشمانش به سوی گریه کنندگان بازگشت و اشارت کرد که خاموش شوید . همه سرها را از خواری و پشیمانی به زیر انداختند و تا زینب سخن می گفت چنین بودند : ای اهل کوفه ، گریه می کنید . هرگز اشک های شما نایستد و شیونتان آرام نگیرد . مثل شما مثل زنی است که هر چه رشته است پنبه کند . شما ایمان خود را بازیچه فساد قرار دادید و بدانید که باری شوم بر دوش کشیدید . آری به خدا چنین است ، باید بیشتر بگریید و کمتر بخندید . شما چنان خود را ننگین کردید که شستن نتوانید . ننگ کشتن نواده

خاتم پیغمبران و سالار فرستادگان را چگونه می توانید بشویید . کسی که نقطه اتکای شما و چراغ راهنمای شما و سرور جوانان اهل بهشت بود . بدانید که به نادانی و پلیدی جنایتی عظیم مرتکب شدید . آیا تعجب می کنید اگر آسمان خود ببارد .
نفس پلید شما جنایتکاری را نزد شما خوب جلوه داد تا خشم خدای را برای شما بیاورد و در عذاب الهی برای همیشه گرفتار باشید . آیا می دانید چه جگری پاره پاره کردید و چه خونی ریختید و چه پرده نشینی را پرده دریدید ؟ جنایتی بزرگ و مرتکب شدید که از عظمتش نزدیک است آسمان ها بشکافد و زمین از هم بپاشد و کوه ها خورد شود
کسی که خطبه زینب را شنیده بود می گوید :
به خدا من بانویی سخنورتر از او ندیدم . گویی از زبان امیرالمومنین علی بن ابیطالب سخن می گفت : زینب هنوز گفتارش را تمام نکرده بود که صدای گریه مردم بلند شد و همگی از هراس این مصیبت بزرگ مات و از خود بی خود شدند .
آن گاه زینب روی خود را از کوفیان برگردانید و به جایی که خودش و دیگر اسیران آن خاندان کریم را می بردند متوجه شد . زینب به راه خود ادامه داد تا به دار الاماره رسید . در این هنگام در گلوی خود سوزشی احساس کرد . زینب همه جای این خانه را می شناخت و این جا روزی خانه زینب بود ، روزگاری که پدرش امیرالمومنین با عظمتی بی مانند جهان را پرساخته بود . اشک در دیدگانش حلقه زد ، ولی خودداری کرد ، مبادا گریه خوارش کند . زینب شجاعت خود را به کمک طلبید . از میدان بزرگی که در جلو دارالعماره بود بگذشت . میدانی که بیست سال پیش فرزند دو ساله اش عون در آن دو ساله راه می رفت و باز می کرد و بزرگواری برادرش حسن و حسین دل و چشم همگان را پر کرده بود . زینب دست راستش را به روی باقی مانده قلبش گذارد مبادا از هم بپاشد ، در آن دم که به اتاق بزرگی رسید و دید عبیدالله زیاد در جایی نشسته که پدرش در آن جا می نشست و از میهمانان پذیرایی می کرد ، و با فرستادگانش و سران سپاه و استانداران سخن می گفت : . . . .
به جای مه نشیند کژدم کور .
امروز دیگر باره زینب به درون این خانه پا می گذارد ، در صورتی که اسیر شده و یتیم گردیده و داغ دیده و پدر و فرزند و دو برادرش و بقیه خویشانش را از دست داده . خواست در این هنگام قطره اشکی بفشاند و یا ناله ای کند ، شاید اندکی از آلام خود بکاهد ، ولی خوش نداشت که گریان و ذلیل با ابن زیاد روبه رو شود .
هیچ وقت زینب مانند امروز احتیاج نداشت که به عظمت روحی و نیروی معنوی اش اعتماد کند و به ارجمندی خاندان و شرافت تبار و اصالت

نژادش پناه برد تا آن طور که شایسته نواده رسول خدا صلی الله علیه و آله و بانوی خردمند بنی هاشم است در برابر ابن زیاد بایستد ، ولی امروز بزرگ ترین احتیاج را به آن دارد تا بتواند آنچه را که از او شایسته است انجام دهد ، پس از آن که روزگار همه مردانش را از کفش ربوده . . .
زینب که پست ترین لباس هایش (719) را در برداشت و کنیزانش دورش را گرفته بودند با ابهت و جلالی هرچه تماتم تر قدم پیش نهاد و بدون آن که به امیر سرکش خونخوار اعتنایی کند رفت و به گوشه ای بنشست .
ابن زیاد بی پدر و بی دین که دید زینب کبری قهرمان کربلا با جلال و عظمت نشست و بدون آن که اجازه بگیرد ، پرسید : توکیستی ؟ زینب جواب نداد . ابن زیاد ولدالزنا پرسش را دوبار یا سه بار تکرار کرد ، ولی زینب برای این که خوردش کند و کوچکش سازد جوابش را نداد . یکی از کنیزان زینب جواب داد : این زینب دختر فاطمه زهرا علیه السلام است .
ابن زیاد که از رفتار زینب به خشم آمده بود چنین گفت : حمد خدا را که شماها را رسوار کرد . و بکشت و دروغتان را روشن ساخت .
خواننده محترم باید متوجه باشد این بی پدر هم حمد خدا را می کند . مثل ابن زیاد بی پدرها خیلی هستند به لباس های مختلف و به رنگ های مختلف در منابر و مساجد دم از خدا می زنند ، ولی مزدور و جیره خوار و هابی ها هستند . خداوند همه آنها را با ابن زیاد محشور بدارد به حق محمد و آله الطاهرین . شاید خواننده ای هم پیدا بشود و بگوید : چرا چنین گفته شده است و باز باید با آن ها صلح کرد ، و حدت تشکیل داد . آخر اینان دیگر لیاقت ندارند که آن ها را انسان دعا کند . اینها دشمنان ائمه هدا هستند . برای صلاح دید کارشان دم از اسلام و قرآن می زنند . ولی خود انصاف بدهند که با اعمالشان مخالفت می کنند با فرموده ائمه اطهار علیه السلام به قول شاعر : قرآن کنند حفظ به طه کشند تیغ یاسین کنند حفظ امام مبین کشند
زیاد طول ندهیم ، زینب که با نظر حقارت به ابن زیاد می نگریست گفت : حمد خدای را که به واسطه پیغمبرش ما را عزیز و محترم قرار داد و از پلیدی پاک گردانید ، فقط گناهکار رسوا می شود و تنها فاجر دروغ می گوید و او بحمد الله غیر از ماست . ابن زیاد پرسید : کار خدا را با خویشانت چطور دیدی ؟ زینب که هم چنان عظمتش استوار بود گفت :
سرنوشت آنها کشته شدن و فداکاری بود ، همه رفتند و در بسترهای خود آرمیدند و به همین زودی خدای آنها را با تو جمع خواهد کرد و در پیش او محاکمه خواهید شد . در این جا ابن زیاد سرکش و پلید کوچک شد و برای آن که درد خویش را شفا بخشد گفت : خدا مرا از شورش تو و یاغیان سرکش خویشان تو آسوده گردانید و رنج درونی مرا شفا داد . زینب اشک های خود را پس زد و گفت : تو پشت و پناه مرا کشتی و خاندان مرا نابود

کردی و شاخه های مرا بریدی و ریشه مرا کندی ، اگر این جنایت ها درد تو را شفا بخشد به یقین که آسوده گشتی و شفا یافتی . (720) ابن زیاد لعین خشمگین شد و گفت : این سخن پردازی می کند و پدرش نیز سخن پرداز و شاعر بود .
زینب نیز با لحن قاطع و محکم گفت : زن را با سخن پردازی چکار ؟ من با درد خود سرو کار دارم . (721) ابن زیاد ملعون رو کرد به طرف امام سجاد علیه السلام و گفت : نام تو چیست ؟ امام جوان پاسخ داد : علی بن الحسین . (722) ابن زیاد در عجب شد و پرسید مگر علی بن الحسین خدا نکشت ؟ جوان چیزی نگفت . ابن زیاد می خواست حضرت را به سخن گفتن وادارد ، گفت : چرا سخن نمی گویی ؟ جوان گفت : برادری داشتم که نام او علی بود و لشکریان تو او را کشتند . ابن زیاد گفت : خدا او را کشت . حضرت چیزی نفرمود : بعد از آن که ابن زیاد او را وادار کرد سخن بگوید ، حضرت فرمود : الله یتوفی الانفس حین موتها و ما کان لنفس ان تموت الا باذن الله (723) خدا در وقت مرگ همه را می میراند و هیچ کس نمی میرد مگر به اذن خدا آن لعین بن لعین که چنین شجاعت و شهامت را از امام سجاد علیه السلام دید ، فرمان قتل او را صادر کرد . در این زمان عمه اش حضرت زینب کبری علیه السلام دست درگردن امام سجاد انداخت و به آغوشش گرفت و گفت : ای ابن زیاد ، هر چه از ما کشتی بس است ، هنوز از خون های ما سیراب نشدی ؟ آیا از ما کسی را باقی گذاردی ؟ زینب او را سوگند داد که از قتل علی بن الحسین علیه السلام در گذرد اگر می خواهد بکشد ، (724) زینب را هم با او بکشد .
به روایت سید بن طاووس ره حضرت سجاد علیه السلام فرمود : عمه خاموش باش تا من جواب او را بگویم . به ابن زیاد فرمود : مرا به کشتن می ترسانی ، مگر نمی دانی کشته شدن عادت ماست و شهادت کرامت و بزرگواری ماست .
و نقل شده که رباب دختر امرو القیس که همسر امام حسین علیه السلام بود در مجلس ابن زیاد سر مطهر را برداشت و بر آن بوسه داد و ندبه آغاز کرد .
و احسیناه فلا نسیت حسینا
القصدته اسنه الادعیا
غادروه بکربلا صریعا
لاسقی الله جانبی کربلا (725)
واحسینا ، من فراموش نخواهم کرد حسین را و فراموش نخواهم کرد که دشمنان نیزه بر بدن او زدند و فراموش نخواهم کرد که جنازه او را در کربلا روی زمین گذاشتند و دفن نکردند . در جمله لاسقی الله جانبی کربلا

او اشاره به عطش آن حضرت کرد . پس از آن ابن زیاد دستور داد سرها را در کوچه های کوفه بگردانند .

ورود اهل بیت علیهم السلام به کوفه و ذکر خبر مسلم جصاص

چون ابن زیاد (ملعون) را خبر رسید که اهل بیت علیهم السلام به کوفه نزدیک شده اند ، امر کرد سرهای شهدا را که ابن سعد (لعین) از پیش فرستاده بود باز برند و پیش روی اهل بیت سر نیزه ها نصب کنند و از جلو حمل دهند و به اتفاق اهل بیت به شهر در آورند و در کوچه و بازار بگردانند تا قهر و غلبه و سلطنت یزید (پلید) بر مردم معلوم گردد و بر هول و هیبت مردم افزوده شود ، و مردم کوفه چون از ورود اهل بیت علیهم السلام آگهی یافتند از کوفه بیرون شتافتند .

مرحوم محتشم در این مقام فرموده :

چون بی کسان آل نبی در به در شدند
در شهر کوفه ناله کنان نوحه گر شدند
سرهای سروران همه بر نیزه و سنان
در پیش روی اهل حرم جلوه گر شدند
از ناله های پردگیان ساکنان عرش
جمع از پی نظاره بهر رهگذر شدند
بی شرم امتی که نترسید از خدا
بر عترت پیمبر خود پرده در شدند
دست از جفا نداشته بر زخم اهل بیت
هر دم نمک فشان به جفای دگر شدند

از مسلم گچکار روایت کرده اند که گفت عبیدالله بن زیاد مرا به تعمیر دارالاماره گماشته بود هنگامی که دست در کار بودم که ناگاه صیحه و هیاهویی عظیم از طرف محلات کوفه شنیدم ، پس به آن خادمی که نزد من بود گفتم که این فتنه و آشوب در کوفه چیست ؟ گفت همین ساعت سر مردی خارجی که بر یزید خروج کرده بود می آورند و این انقلاب و آشوب به جهت نظاره آن است . پرسیدم که این خارجی که بوده ، گفت حسین بن علی علیه السلام ، چون این شنیدم صبر کردم تا آن خادم از نزد من بیرون رفت آن وقت لطمه سختی بر صورت خود زدم که بیم آن داشتم دو چشمم نابینا شود ، آنوقت دست و صورت را که آلوده به گچ بود شستم و از پشت قصر الاماره بیرون شدم تا به کناسه رسیدم پس در آن هنگام که ایستاده بودم و مردم نیز ایستاده منتظر آمدن اسیران و سرهای بریده بودند که ناگاه دیدم قریب به چهل محمل و هودج پیدا شد که بر چهل شتر حمل داده بودند و در میان آنها زنان و حرم حضرت سید الشهدا علیه السلام و اولاد فاطمه بودند ، و ناگاه دیدم که علی بن الحسین علیه السلام

را بر شتر برهنه سوار است و از زحمت زنجیر خون از رگهای گردنش جاری است . (726)

خطبه حضرت زینب علیه السلام در کوفه

هنگامی که زنان کوفه با مشاهده اوضاع و احوال کاروانیان حسینی ، زاری می کردند و گریبانهای خود را چاک می زدند و مردان کوفی نیز به همراه آنان می گریستند و بیتابیها می کردند ، حضرت زینب علیهاالسلام بر سر مردم نهیب زد که : خاموش باشید
با این نهیب ، نه تنها آن جماعت انبوه ساکت شدند ، بلکه زنگ شتران نیز از صدا افتاد .
آنگاه حضرت زینب علیهاالسلام پس از حمد و ستایش پروردگار و درود بر رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به آنان فرمود :
اما بعد یا اهل الکوفه ، یا اهل الختل و الغدر و الخذل ، الا فلا رقات العبره و لا هدات الزفره ، انما مثلکم کمثل التی نقضت غزلها من بعد قوه انکاثا تتخذون ایمانکم دخلا بینکم ، هل فیکم الا الصلف و العجب و الشنف و الکذب و ملق الاماء و غمز الاعدا ، او کمرعی علی دمنه او کفضه علی ملحوده ، الا بئس ما قدمت لکم انفسکم ان سخط الله علیکم و فی العذاب انتم خالدون .
اتبکون اخی ؟ اجل و الله فابکوا فانکم احریا بالبکاء فابکوا کثیرا واضحکوا قلیلا ، فقد بلیتم بعارها و منیتم بشنارها و لن ترحضوها ابدا و انی ترحضون قتل سلیل خاتم النبوه و معدن الرساله و سید شباب اهل الجنه و ملاذ حربکم و معاذ حزبکم و مقر سلمکم و آسی کلمکم و مفزع نازلتکم و المرجع الیه عند مقاتلکم و مدره حججکم و منار محجتکم ، الا ساء ما قدمت لکم انفسکم و ساء ما تزرون لیوم بعثکم .
فتعسا تعسا ، و نکسا نکسا ، لقد خاب السعی و تبت الایدی و خسرت الصفقه و بوتم بغضب من الله و ضربت علیکم الذله و المسکنه .
اتدرون و یلکم ای کبد لمحمد صلی الله علیه و آله فرثتم ؟ وای عهد نکثتم ؟ و ای کریمه له ابررتم ؟ و ای حرمه له هتکتم ؟ و ای دم له سفکتم ؟ لقد جئتم شیئا ادا تکاد السماوات یتفطرن منه و تنشق الارض و تخرالجبال هدا . لقد جئتم بها شوها صلعاء عنقا سودا فقما خرقا طلاع الارض او مل السما افعجبتم ان تمطر السما دما ، و لعذاب الاخره اخزی و هم لا ینصرون ، فلا یستخفنکم المهل ، فانه عزوجل لا یحفزه البدار و لا یخشی علیه فوت النار ، کلا ان ربک لنا و لهم بالمرصاد .
ای مردم کوفه ! ای جماعت نیرنگ و افسون و بی بهرگان از غیرت و حمیت اشک چشمتان خشک مباد و ناله هایتان آرام نگیرد ، مثل شما مثل آن زنی است که تار و پود تافته خود را در هم ریزد و رشته های آن را از هم بگسلد ، شما سوگندهایتان را دست آویز فساد و نابودی خود قرار دادید

.
شما چه دارید جز لاف و غرور و دشمنی و دروغ ؟ و بسان کنیزان خدمتکار ، چاپلوسی و سخن چینی کردن ؟ و یا همانند سبزه ای که از فضولات حیوانی تغذیه می کند و بر آن می روید ، و یا چون نقره ای که روی گورها را بدان زینت و آرایش کنند ، دارای ظاهری فریبنده و زیبا ، ولی درونی زشت و ناپسند برای (آخرت) خود ، چه بد توشه ای اندوخته و از پیش فرستاده اید تا خدای را به خشم آورید و عذاب جاودانه او را به نام خود رقم زنید آیا شما (شمایی که سوگندهایتان را ندیده گرفتید ، و پیمانهایتان را گسستید) برای برادرم - حسین - گریه می کنید ؟ بگریید که شایسته گریستنید ، بسیار بگریید و اندک بخندید که ننگ (این کشتار بیرحمانه) گریبانگیر شماست ، و لکه این ننگ (ابدی) بر دامان شما خواهد ماند ، آن چنان لکه ننگی که هرگز از (دامان) خود نتوانید شست .
و چگونه می خواهید این لکه ننگ را بشویید در حالی که جگر گوشه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سید جوانان بهشت را (به افسون و نیرنگ) کشتید ؟ همان کسی که در جنگ ، سنگر و پناهگاه شما بود و در صلح مایه آرامش و التیام شما ، و نه به مثابه زخمی که با دهان خون آلوده به روی شما بخندد .
در سختیها و دشواریها ، امیدتان به او بود و در ناسازگاریها و ستیزه ها ، به او روی می آوردید .
آگاه باشید که توشه راهی که از پیش برای سفر (آخرت) خود فرستادید ، بد توشه ای بود ، و بار سنگین گناهی که تا روز قیامت بر دو شهایتان سنگینی خواهد کرد ، گناهی بس بزرگ و ناپسند است .
نابودی شما را ، آنهم چه نابودی ! و سرنگونی باد (پرچم) شما را ، آنهم چه سرنگونی
تلاش (بی ثمرتان) جز ناامیدی ثمر نداد ، دستان شما (برای همیشه) بریده شد و کالایتان (حتی در این بازار دنیا) زیان کرد ، خشم الهی را به جان خود خریدید و مذلت و سرافکندگی شما حتمی شد .
آیا شما می دانید که چه جگری از رسول خدا شکافتید ، و چه پیمانی گسستید ، و چه سان پردگیان حرم را از پرده بیرون کشیدید و چه حرمتی از آنان دریدید و چه خونهایی را ریختید ؟
کاری بس شگفت کردید آنچنان شگفت که نزدیک است از هراس (این حادثه) آسمانها را از هم بپاشد و زمینها از هم بشکافد و کوهها از هم فرو ریزد (چه مصیبتی) ، مصیبتی بس دشوار و جانفرسا و طاقت سوز و شوم و در هم پیچیده پریشانی که از آن راه گریزی نیست ، و در بزرگی و عظمت همانند درهم فشردگی زمین و آسمان .
آیا در شگفت می شوید اگر (در این مصیبت جانخراش) چشم آسمان ،

خون ببارد ؟
هیچ کیفری از کیفر آخرت برای شما خوار کننده تر نیست ، و آنان (سردمداران حکومت اموی) دیگر از هیچ سویی یاری نخواهند شد ، این مهلت شما را مغرور نسازد که خداوند بزرگ از شتابزدگی در کارها ، پاک و منزه است و از پایمال شدن خون (بیگناهی ، چرا) بهراسد (که او انتقام گیرنده است) و در کمین ما و شماست .
آنگاه زینب کبری علیه السلام ، این ابیات را خواند :
ماذا تقولون اذ قال النبی لکم
ماذا صنعتم و انتم آخر الامم
باهل بیتی و اولادی و تکرمتی
منهم اساری و منهم ضرجوا بدم
ما کان ذاک جزائی اذ نصحت لکم
ان تخلفونی بسوء فی ذوی رحمی
انی لاخشی علیکم ان یحل بکم
مثل العذاب الذی اودی علی ارم
آیا چه خواهید گفت هنگامی که رسول خدا از شما بپرسد : این چه کاری بود که کردید در حالی که شما امت آخرین بودید (و بر امتهای پیشین شرف داشتید) به پردگیان حریم من و فرزندان من و عزیزان من (نگاه کنید) که گروهی (در جنگ شما) اسیرند ، و گروهی دیگر آغشته به خون خودند ، پاداش من نیکخواه شما بودم ، این نبود که در حق افراد خانواده من جفا کنید ، بیم آن دارم که عذابی بر شما فرود آید همانند عذابی که قوم ارم را به هلاکت و نابودی کشید
راوی می گوید که : پس از این خطبه زینب کبری علیه السلام ، مردم کوفهع را دیدم که حیرت زده دستان خود را به دندان می گزند ، پیرمرد ، سالخورده ای را در کنار خود مشاهده کردم که چنان می گریست که محاسن سپیدش از اشک ، تر شده بود ، و دست به جانب آسمان برداشته و می گفت : پدر و مادر به فدای شما باد پیران شما بهترین سالخوردگان ، و زنان شما بهترین زنان ، و کودکان شما بهترین کودکان ، و دودمان شما دودمانی کریم ، و فضل و رحمت شما رحمتی بزرگ است آنگاه این بیت را زمزمه کرد :
کهولکم خیر الکهول و نسلکم اذا عد نسل لایبور و لا یخزی
پیران شما بهترین پیران ، و چون تبار و نسل شما شمرده شود هرگز ذلت و خسران ندارد .
امام زین العابدین علیه السلام رو به زینب کبری علیه السلام کرد و فرمود : عمه جان ! آرام بگیرید ، آنان که مانده اند باید از رفتگان خود عبرت بگیرند ، و تو خدای را سپاس که عالمه غیر معلمه ای ، و نیاموخته خرمندی

، و گریه و زاری ما رفتگان را به ما باز نمی گرداند .
آنگاه ، امام زین العابدین علیه السلام از مرکب خود به زیر آمد و خیمه ای برپا کرد و به تنهایی اهل بیت را از مرکبها فرود آورد و در خیمه جای داد .
زینب ای شیرازه ام الکتاب
ای به کام تو ، زبان بوتراب
ای بیانت سر به سر توفان خشم
نوح می دوزد به توفان تو ، چشم
در کلامت ، هیبت شیر خدا
در زبانت ، ذوالفقار مرتضی
خطبه هایت کرد ای اخت الولی
راستی را ، کار شمشیر علی
جان ز تنها برده ای از اسکتوا
ای تو روح آیه لاتقنطوا
چون شنید ، آوای خشمت را جرس
شد تهی از خویش و ، افتاد از نفس
باز گو ای جان شیرین علی
داستان درد دیرین علی
از همان نخلی که از پای او فتاد
خون پاکش نخل دین را آب داد
راز دل را با زبان آه گفت
دردهایش را به گوش چاه گفت
باز گو کن قصه مسمار را
ماجرای آن در و دیوار را
از بهار و از خزان او بگو
از مزار بی نشان او بگو
بازگو از مجتبی ، ابن علی
دردهای آن ولی بن ولی
از همان طشتی که پرخون شد ازو
دامن افلاک ، گلگون شد ازو
زینب ! ای شمع تمام افروخته
یادگار خیمه های سوخته
بازگو از کربلای دردها
قصه نامردها و ، مردها
بازگو ، از نخلهای سوخته
نخلیهای سر به سر افروخته
بازگو از کام خشک مشکها

گریه ها و ، ناله ها و ، اشکها
از فرات و ، بیقراریهای آب
رود رود و ، اشکباریهای آب
بازگو از مجلس شوم یزید
وان تلاوتهای قرآن مجید
بازگو از آن سر پر خاک و خون
لاله رنگ و ، لاله فام و ، لاله گون
ماجرای آن گل خونین دهان
وان لب پر خون ز چوب خیزران
با دل تنگ تو ، این غمها چه کرد
دردها و ، داغ ماتمها چه کرد
فاطمه گر تو علی را همسری
و زشرافت ، مصطفی را مادری
چون تو ، در دامن که دختر پرورد ؟
کی صدف این گونه گوهر پرورد ؟ (727)

خطبه ام کلثوم علیه السلام در کوفه

ام کلثوم - دختر امیر مومنان علی علیه السلام - در همان روز ، در حالی که صدای او به گریه بلند بود ، از پشت پرده این خطبه رسا را یراد کرد :
یا اهل الکوفه ! سوءا ! لکم ، مالکم خذلتم حسینا و قتلتموه و انتهبتم امواله وورثتموه ، و سبیتم نساءه ، و نکبتوه ؟ فتبا لکم و سحقا
ویلکم اتدرون ای دواه دهتکم ؟ و ای وزر علی ظهورکم حملتم ؟ وای دما سفکتموها ؟ و ای کریمه اهتضمتموها ؟ و ای صبیه سلبتموها ؟ و ای اموال نهبتموها ؟ قتلتم خیر رجالات بعد النبی و نزعت الرحمه من قلوبکم ، الا ان حزب الله هم الغالبون و حزب الشیطان هم الخاسرون .
ای کوفیان ! سیمایتان زشت و ناپسند باد ! که حسین علیه السلام را (در میدان جنگ و در دست دشمن) تنها گذاشتید و او را کشتید ، (و به این هم بسنده نکردید) و اموال او را به یغما بردید ! گویی که آن اموال از طریق ارث به شما رسیده است ! پردگیان حرم او را اسیر کردید و آنان را مورد شکنجه و آزار قرار دادید ، نابود گردید ، آیا می دانید چه وزر و وبالی را به گردن گرفتید ؟ و چه گناه گرانباری را بر دوش خود نهادید ؟ و چه خونهای (پاک و مقدسی را بر روی زمین) ریختید ؟ و چه بانوان گرانقدری را (در سوگ جگر گوشگان خود) داغدار کردید ؟ و چه اموالی را (از ما خاندان رسالت و امامت) به تاراج بردید ؟
مردانی را - که بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله - از بهترینها بودند ، از دم تیغ گذرانیدید ! گویی عاطفه و احساس مهربانی از دلهای شما ریشه کن شد ! آگاه باشید که حزب خدا پیروز ، و حزب شیطان (شکست خورده و) زیانکارند .
آنگاه این ابیات را بر زبان جاری کرد :
قتلتم اخی صبرا فویل لامکم
ستجزون نارا حرها یتوقد
سفکتم دما حرم الله سفکها
و حرمها القرآن ثم محمد
الا فابشروا بالنار انکم غدا
لفی سقر حقا یقینا تخلدوا
و انی لابکی فی حیاتی علی اخی
علی خیر من بعد النبی سیولد
بدمع غزیر مستهل مکفکف
علی الخد منی دائما لیس یجمد
برادر مرا به زاری کشتید ، مادرتان به عزایتان بنشیند ، کیفر شما آتش

شعله ور و بر افروخته دوزخ است ، خونهای پاکی را به زمین ریختید که خداوند برای آنها حرمت قائل بو ، و نیز قرآن کریم و رسول خدا محمد مصطفی ، هان که شما را به آتش دوزخ بشارت می دهم که شما فردا بدون تردید در ژرفای جهنم به عذاب ابدی گرفتار خواهید بود ، من ، پیش از مرگ و در زمان حیات خود بر (مظلومیت) برادرم می گریم ، بر کسی که بعد از رسول خدا از بهترینها بود ، (آنهم گریستنی) با قطرات اشک فراوان که (مدام) بر صفحه صورتم می غلطد و هرگز خشک نگردد . راوی گوید : پس از آن روز ، دیگر هیچکس زن و مرد بسیاری را چون آن روز ، گریان ندیده است . (728)

خطبه تاریخی امام سجاد علیه السلام در کوفه

در این اثناء امام زین العابدین علیه السلام از سراپرده خود بیرون آمد و با اشاره مردم را به سکوت دعوت کرد ، نفسها در سینه ها ماند و سکوت مطلق همه جا را فرا گرفت ، آنگاه امام سجاد علیه السلام این گونه خطبه تاریخی خود را ایراد فرمود : پس از حمد و ثنای الهی ، از رسول خدا صلی الله علیه و آله یاد کرد و بر او درود فرستاد و خطاب به مردم گفت :
ایها الناس من عرفنی فقد عرفنی ، و من لم یعرفنی فانا علی بن الحسین المذبوح بشط الفرات من غیر ذحل و لاترات ، انا ابن من انتهک حریمه و سلب نعیمه و انتهب ماله وسبی عیاله ، انا ابن من قتل صبرا ، فکفی بذلک فخرا .
ایها الناس ! ناشدتکم بالله هل تعلمون انکم کتبتم الی ابی وخد عتموه ، و اعطیتموه من انفسکم العهد و المیثاق و البیعه ثم قاتلتموه و خذلتموه ؟ فتبالکم ما قدمتم لانفسکم و سوء لرایکم ، بایه عین تنظرون الی رسول الله صلی الله علیه و آله یقول لکم : قتلتم عترتی و اننهکتم حرمتی فلستم من امتی .
ای مردم ! هر کس مرا می شناسد ، می داند که من کیستم ، و آن که مرا نمی شناسد (بداند که) من علی فرزند حسین هستم که او را در کنار فرات (با کامی خشکیده و عطشنان) بدون هیچ گناهی ، از دم شمشیر گذراندند ، من فرزند آن کسی هستم که پرده حریم حرمت او را دریدند ، و اموال او را به غارت بردند ، و افراد خانواده او را به زنجیر اسارت کشیدند ، من فرزند آن کسی هستم که او را به زاری کشتند ، و همین افتخار ما را بس است .
ای مردم ! شما را به خدا سوگند آیا به خاطر دارید که به پدرم نامه ها نوشتید (و او را دعوت کردید) ولی با او نیرنگ باختید ؟ (به خاطر دارید که) با او پیمان وفاداری بستید و با او (نماینده او) بیعت کردید ، ولی (به هنگام حادثه) او را تنها گذاردید ؟ (و به این هم بسنده نکردید) و با او به پیکار برخاستید ؟ شما را هلاکت و نابودی باد ! چه بد توشه ای از پیش برای خود فرستادید ! و رای شما چه زشت و ناپسند بود .
به من بگوئید که با کدام چشم می خواهید به روی رسول خدا صلی الله علیه و آله بنگرید
هنگامی که به شما بگوید : عترت مرا کشتید ، حریم مرا شکستید ، پس شما دیگر از امت من به حساب نمی آیید ؟
وقتی سخن امام بدین جا رسید ، از هر طرف صدای آن جماعت بیشمار به گریه بلند شد و به همدیگر می گفتند : (دیدید) که نابود شدید و در نیافتید

؟
امام سجاد علیه السلام در دنباله سخنان خود فرمود : رحمت خدا بر آن کس باد که پند مرا بپذییرد و سفارش مرا در رابطه با خدا و رسول صلی الله علیه و آله و دودمان او به خاطر بسپارید ، چرا که من به نیکی از رسول خدا صلی الله علیه و آله پیروی می کنم و رفتار او را در پیش می گیرم .
مردم یکصدا بانگ برداشتند که : ای پسر پیامبر خدا ! ما فرمانبردار فرامین توایم ! و پیمان تو را محترم و دلهای خود را به جانب تو معطوف می داریم ! و هوای تو را در سر می پروریم ! رحمت خدا بر تو باد ! تو فرمان بده تا با هر آنکه با تو در آمیزد ، بستیزیم ! و با هرکس تسلیم فرامین تو باشد ، از در آشتی در آییم ! و یزید را (از اریکه قدرت به زیر کشیم و او را) اسیر کنیم ! و از کسانی که بر شما خاندان ستم روا داشتید ، بیزاری جسته و انتقام خون پاکان شما را از آنان بگیریم ! امام سجاد علیه السلام فرمود :
هیهات ! ایها الغدره المکره ! حیل بینکم و بین شهوات انفسکم ، اتریدون ان تاتوا الی کما اتینم الی آبائی من قبل ، کلا ورب الرقصات الی منی ، فان الجرح لما یندمل ، قتل ابی بالامس ، و اهل بیته معه ، فلم ینسنی ثکل رسول الله صلی الله علیه و آله و ثکل ابی و بنی و جدی شق لها زمی و مرارته بین حناجری و حلقی ، و غصصه تجری فی فراش صدری ، و مسالتی ان لا تکونوا لنا و لا علینا .
هیهات ! ای بیوفایان نیرنگباز ! در میان شما و خواسته های شما پرده ای کشیده شده است ، آیا برآنید که با من نیز به همان گونه که با پدران من رفتار کردید ، عمل کنید ؟ (مطمئن باشید که به یاوه های شما ترتیب اثر نمی دهم و) هرگز چنین نخواهد شد (که شما مرا به راهی که می خواهید سوق دهید) به خدای را قصات (729) به سوی منی سوگند ، که هنوز آن زخم عمیقی که دیروز از قتل عام و کشتار پدرم و فرزندان و (اصحاپیامبر او در قلب من پدیده آمده است ، التیام نیافته و هنوز داغ رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله را فراموش نکرده بودم که آلام و مصیبتهای پدرم و فرزندان پدر و جد بزرگواری ، موی سر و صورت مرا سپید کرد و هنوز مزه تلخ آن را در گلوگاه خود احساس می کنم ، و اندوه این آلام جانفرسا هنوز در قفسه سینه من مانده است ! خواسته من از شما این است که (حداقل بی تفاوت باشید !) نه از ما طرفداری کنید و نه با ما از در جنگ و دشمنی در آیید ! پس امام سجاد علیه السلام خطبه خود را با این ابیات پایان داد :

لا غرو ان قتل الحسین شیخه
قد کان خیرا من حسین و اکرما
فلا تفرحوا یا اهل کوفه بالذی

اصیب حسین کان ذلک اعظما
قتیل بشط النهر نفسی فداوه
جزاء الذی ارداه نار جهنما
شگفت آور نیست اگر حسین کشته شد و پدر بزگواریش علی ، که به از حسین بود ، او نیز کشته شد ، ای اهل کوفه ! شادمان نباشید به این مصیبت که بر حسین وارد شد که این مصیبتی است بزرگ ، جانم فدای آن که در کنار نهر فرات شهید شد ، و کیفر آن کس که او را کشت آتش جهنم است . (730)

شخ مفید رحمه الله فرموده : پس ابن زیاد (لعین) از مجلس خود برخاست و به مسجد رفت و بر منبر بر آمد و گفت حمد و سپاس خداوندی را که ظاهر ساخت حق و اهل حق را و نصرت داد امیرالمومنین یزید بن معاویه علیهماالله لعنه و گروه او را و کشت دروغگوی نعوذبالله پسر دروغگو را و اتباع او را ، این وقت عبدالله بن عفیف ازدی که از بزرگان شیعیان امیرالمومین علیه السلام و از زهاد و عباد بود و چشم چپش در جنگ جمل و چشم دیگرش در صفین نابینا شده بود و پیوسته ملازمت مسجد اعظم می نمود و اوقات را به صوم و صلاه بسر می برد ، چون این کلمات کفرآمیز ابن زیاد (لعین) را شنید بانگ بر او زد که ای دشمن خدا دروغگو تویی و پدر تو زیاد بن ابیه است و دیگر یزید (پلید) است که تو را امارت داده و پدر اوست ای پسر مرجانه ! اولاد پیغمبر را می کشی و بر فراز منبر مقام صد یقین می نشینی و از این سخن ÜO امی گویی ؟
ابن زیاد در غضب شد بانگ زد که : این مرد را بگیرید و نزد من آرید ، ملازمان ابن زیاد برجستند و او را گرفتند ، عبدالله طایفه ازد را ندا در داد که مرا دریابید ، هفتصد نفر از طایفه ازد جمع شدند و ابن عفیف را از دست ملازمان ابن زیاد بگرفتند . ابن زیاد را چون نیروی مبارزت ایشان نبود صبر کرد تا شب در آمد آنگاه فرمان داد تا عبداله را از خانه بیرون کشیدند و گردن زدند ، امر کرد جسدش را در سبخه بدار زدند ، و چون عبیدالله این شب را به پایان برد روز دیگر شد امر کرد که سر مبارک امام علیه السلام را در تمامی کوچه های کوفه بگردانند و در میان قبایل طواف دهند .
از زید بن ارقم روایت شده که گاهی که آن سر مقدس را عبود می دادند من در غرفه خویش جای داشتم و آن سر را بر نیزه کرده بودند چون برابر من رسید شنیدم که این آیه را تلاوت می فرمود : ام حسبت ان اصحاب الکهف و الرقیم کانوا من آیاتنا عجبا (731)
سوگند با خدای که موی بر اندام من برخاست و ندا در دادم که یابن رسول الله امر سر مقدس تو والله از قصه کهف و رقیم اعجب و عجیبتر است .
روایت شده که به شکرانه قتل امام حسین علیه السلام چهار مسجد در کوفه بنیان کردند . نخستین را مسجد اشعث خوانند ، دوم مسجد جریر ، سیم مسجد سماک ، چهارم مسجد شبث بن ربعی لعنهم الله ، و بدین بنیانها شادمان بودند . (732)

فصل دوم : همراه با کاروان اسرا ، از کوفه تا شام

پس از قضایای دلخراش کربلا ، بنی امیه جنایتکار اسرای اهل بیت علیهم السلام را به عجله تمام به طرف کوفه حرکت دادند .
پس از توقف اسرا در کوفه و گزارش ابن زیاد به یزید و صدور فرمان وی مبنی بر حرکت دادن اسرا به سوی شام ، اسباب سفر شام را تهیه دیدند و اهل بیت سیدالشهدا علیه السلام را راه موصل به طرف شام حرکت دادند .
ابن زیاد زجر بن قیس ، محض بن ابی ثعلبه و شمر بن ذی الجوشن را مامور نمود که همراه پنج هزار سوار ، اسرا و سرها را به شام برند . روز اول ماه صفر و زنجیر به شتر بستند و کودکان را با خفت و خواری روی کجاوه های بی روپوش زنان نشانده و سرهای بریده را بر نیزه ها کرده حرکت نمودند . چون مقداری راه رفتند کنار شط فرات منزل کردند و سرها را پای دیوار خرابه ای گذاشتند و به قمار و لهو و لعب و شرب خمر نشستند . در این بین دیدند دستی از بالای سر مبارک سید الشهدا ظاهر شد و با قلم خونین بر دیوار نوشت :
اترجو امه قتلت حسینا
شفاعه جده یوم الحساب ؟
آیا مردمی که دست به خون حسین آلوده اند ، توقع دارند جد وی در روز قیامت از آنان شفاعت کند ؟
آنها برخاستند که آن دست را بگیرند کسی را نیافتند . باز نشستند و مشغول قمار شدند . دیگر باره آن دست ظاهر شد و این شعر را به رنگ خون نوشت :
فلا و الله لیس لهم شفیع
و هم یوم القیامه فی العذاب
نه به خدا قسم ، آنان شفیعی در درگاه الهی نداشته و در روز قیامت گرفتار عذاب خواهند شد .
دویدند دست را بگیرند که ناپدید شد . باز به عیش خود مشغول شدند که باز این ابیات را از هاتفی شنیدند :
ماذا تقولون اذقال النبی لکم
ماذا فعلتم و انتم آخر الامم
بعترتی و باهلی عند مفتقدی
منهم اساری و منهم ضرجوا بدمی
چه خواهید گفت زمانی که پیامبر را شما بپرسد که ای آخرین امتها ، این چه کاری بود که پس از رحلت من با اهل بیتم انجام دادید ، برخی را اسیر

کردید و برخی را به شهادت رساندید ؟
2 . تکریت : منزل دوم تکریت بود . در نزدیکی انی منزل چند نفر را به شهر فرستادند تا به مردم خبر دهند که از آنها استقبال کنند . اهل شهر تکریت به استقبال اسرای کربلا آمدند . جمعی از نصاری در آن شهر بودند ، گفتند چه خبر است و اینها چه کسانی هستند ؟ گفتند سر حسین علیه السلام را با اسرا می آورند . پرسیدند کدام حسین ؟ گفتند پسر فاطمه ، دختر زاده پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله . نصاری گفتند اف بر شما مردم باد که پسر پیغمبر را کشتید ! و سپس به کنایس خود برگشتند و ناقوس زدند و به گریه پرداختند و عرض کردند ما از این عمل بیزاریم ، و آنها را سرزنش کردند .
3 . وادی نخله : از تکریت کوچ کرده به وادی نخله رسیدند . در آنجا صدای ضجه و نوحه بسیاری را شنیدند که اصحابش را نمی دیدند و یکی می گفت :
مسح النبی جبینه و لو یریق فی الخدود
ابواه من علیا قریش وجده خیر الجدود
و دیگری می گفت :
الا یا عین جودی فوق جدی
فمن یبکی علی الشهدا بعدی
علی رهط تقودهم المنایا
الی متجبر بالملک عبدی
4 . مرشاد : از وادی نخله به مرشاد رسیدند . زنان و مردان آن شهر به استقبال آمدند و با دیدن قافله اسیران صدای ضجه و ناله آنها بلند شد و بیم آن رفت که بر قاتلان سید الشهدا علیه السلام حمله کنند .
5 . حران : قاقله اسرا به نزدیکی حران رسید . در بالای بلندی منزل یک یهودی به نام یحیی حزائی قرار داشت . وی به استقبال ایشان آمد و به تماشای سرها پرداخت که چشمش به سر مبارک سیدالشهدا علیه السلام افتاد . دید لبهای مبارکش می جنبد . پیش رفته گوش فرا داد ، این کلام را شنید : و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون (733)
یحیی از مشاهده این حال به شگفتی فرو رفته پرسید این سر از آن کیست ؟ گفتند سر حسین بن علی علیه السلام است . پرسید مادرش کیست ؟ گفتند فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله . یهودی گفت اگر دین او بر حق نبود این کرامت از او ظاهر نمی شد . یحیی اسلام آورد و عمامه دق مصری که در سر داشت از سر خود برداشت و آن را قطعه قطعه کرد و به خواتین حرم محترم داد و جامه خزی که پوشیده بود به خدمت امام زین العابدین علیه السلام فرستاد ، همراه هزار درهم که صرف ما یحتاج نمایند .

کسانی که موکل بر سرها بودند بر او بانگ زدند که مغضوبین خلیفه را اعانت و حمایت می کنی ؟ دور شو و گرنه تو را خواهیم کشت ! یحیی با شمشیر از خود دفاع کرد . جنگ در گرفت و پنج تن از آنها را کشت و کشته شد . مقبره یحیی در دروازه حران به مقبره یحیی شهید معروف بوده ، و محل استجابت دعاست .
6 . نصیبین : چون قافله به نصیبین رسید ، شمر یک نفر را فرستاد تا بگوید امیر شهر را خبر کنند و شهر را زینت کرده مهیای پذیرایی اسرای آل عصمت نمایند . امیر شهر ، منصور بن الیاس بود . زمانی که به استقبال قافله رفتند و لشکر کوفه و شام وارد شهر شدند ، ناگهان برقی بجست و نیمی از شهر را سوزاند و کلیه مردمی که در آن قسمت برق زده بودند سوختند . امیر قافله شرمگین و بیمناک از غضب خدا شد و قافله داران بیدرنگ حرکت کردند .
7 . حوزه فرمانداری سلیمان یا موصل : قافله اسرا را به شهر دیگری که نامش بر ما معلوم نیست بردند . رئیس این شهر سلیمان بن یوسف بود که دو برادر داشت : یکی در جنگ صفین به دست امیرالمومنین علیه السلام کشته شده بود و دیگری متعلق به برادرش بود . سلیمان دستور داد سرهای بریده را از دروازه فرمانفرمایی او وارد کنند . همین امر سبب نزاع دو برادر شده جنگ در گرفت و سلیمان در آن جنگ گشته شد . در نتیجه فتنه و غوغای عجیبی رخ داد که موجب توحش شمر و رفقایش گردید و در اینجا نیز شتابان از شهر بیرون رفتند .
8 . حلب : در نزدیکی حلب کوهی است که در دامنه آن قریه ای بود که ساکنان آن یهودی بودند و در قلعه و حصاری محکم زندگی می کردند . شغل آنها حریر بافی بود و مصنوع آنها و لباس آنها در حجاز و عراق و شام به لطافت شهرت داشت . در دامن کوه کوتوالی بود که عزیز بن هارون نام داشت و رئیس یهود بود . قافله را در دامن کوه که آب و علف فراوان داشت فرود آوردند .

چون شب در آمد ، کنیزکی که نامش شیرین بود نزدیک اسرا آمد و یکی از خانمهای اسیر را که در سابق خدمتگزار او بود شناخت . برخی نوشته اند وی شهربانو بود ولی ظاهرا اشتباه است و شاید رباب بوده باشد .
کنیز که چشمش بر خانم افتاد و لباسهای مندرس و کهنه او را دید شروع به گریستن کرد . سبب گریه او را که پرسیدند گفت : فراموش نمی کنم که روزی حضرت امام حسین علیه السلام در صورت شیرین نگریست و به طور مطایبه به شهر بانو فرمود : شیرین عجب روی افروخته ای دارد . شهربانو به گمان آن که امام در شیرین میلی کرده عرض کرد : یابن رسول الله من او را به تو بخشیدم . امام فرمود : من او را در راه خدا آزاد کردم . شهر بانو خلعت بسیار نفیس به کنیزک پوشانید و او را مرخص کرد . امام حسین علیه السلام فرمودند : تو کنیزان بسیار آزاد کرده ای و هیچیک را خلعت نداده ای . عرض کرد آنها آزاد کرده من بودند و این آزاد کرده شماست ، باید فرقی بین آزاد کرده من و آزاد کرده شما باشد . امام علیه السلام شهر بانو را دعا فرمود و شیرین هم در خدمت شهربانو بود تا هنگام رحلت . آن شب که وی لباسهای کهنه خانمهای اسیر را دید ، پریشان خاطر شد ، اجازه گرفته داخل ده شد تا از آنچه اندوخته بود لباس خوب تهیه کرده و برای خانمها بیاورد . چون به حصار رسید در بسته بود . دق الباب کرد . عزیز ، رئیس قبیله ، پرسید آیا شیرین هستی ؟ گفت : آری . پرسید نام مرا از کجا دانستی ؟
عزیز گفت : من در خواب موسی و هارون را دیدم که سر و پای برهنه با دیده های گریان مصیبت زده بودند . سلام کردم و پرسیدم شما را چه شده که چنین پریشان هستید ؟ گفتند امام حسین علیه السلام پسر دختر پیغمبر را کشته اند و سر او را با اهل بیتش به شام می برند و امشب در دامن کوه منزل کرده اند .
عزیز گفت : از موسی پرسیدم مگر شما به حضرت محمد صلی الله علیه و آله و پیغمبریش عقیده دارید ؟ گفت : آری او پیغمبر بحق است و خداوند از همه ما درباره او میثاق گرفته و ما همه به او ایمان داریم و هرکس از او اعراض کند ما از او بیزاریم . من گفتم نشانی به من بنما که یقین کنم . فرمود اکنون برو پشت در قلعه ، کنیزکی به نام شیرین وارد می شود ، او آزاد کرده حسین علیه السلام است ، از او پذیرایی کن و به اتفاق او نزد سر مقدس حسین علیه السلام برو و سلام ما را به او برسان و اسلام اختیار کن . این بگفت و از نظر ما غایب شد . آمدم پشت در ، که تو در زدی !

شیرین لباس و خوارک و عطریات برداشت و عزیز هم هزار درهم به موکلان اسرا داد که مانع پذیرایی شیرین نشوند تا خدمتی به اهل بیت نمایند . عزیز خود نیز دو هزار دینار خدمت سید الساجدین علیه السلام برد و به دست آن حضرت به شرف اسلام مشرف گردید و از آنجا به نزد سر مقدس حضرت سیدالشهدا علیه السلام آمد و گفت : السلام علیک یا بن رسول الله ، گواهی می دهم که جد تو رسول خدا و خاتم پیغمبران بود و حضرت موسی به شما سلام رسانیده اند . سر مقدس حضرت حسین علیه السلام با کمال صراحت لهجه آواز داد که سلام خدا بر ایشان باد ! عزیز عرض کرد : ای آقای بزرگ شهید ، می خواهم مرا شفاعت کنی و نزد جدت رسول خدا صلی الله علیه و آله از من راضی باشی . پاسخ شنید : که چون مسلمان شدی خدا و رسول از تو خوشنود شدند و چون در حق اهل بیت من نیکی کردی جد و پدرم و مادرم از تو راضی گردیدند و چون سلام آن دو پیغمبر را به ما رسانیدی من نیز از تو خوشنود شدم . آنگاه حضرت سید الساجدین علیه السلام عقد شیرین را به عزیز بست و تمام اهل قلعه مسلمان شدند .

9 . دیر نصرانی : قافله از آنجا حرکت کرد و به طرف دیر پیش رفت . ابو سعید شامی با فرماندهان قافله رفیق بود . او روایت می کند که روزی در سفر شام به شمر خبر دادند که مصر حزامی لشکری فراهم کرده می خواهد نصف شب بر آنها شبیخون زند و سرهای بریده را بگیرد . در میان روسای لشکر اضطرابی عظیم رخ داد . پس از تبادل افکار قرار شد شب را به دیر پناه ببرند . شمر و یارانش نزدیک دیر آمدند ، کشیش بزرگ بر فراز دیوار آمد و گفت چه می خواهید ؟ شمر گفت ما از لشگر ابن زیادیم و از عراق به شام می رویم . کشیش پرسید برای چه کار می روید ؟ شمر گفت : شخصی بر یزید خروج کرده بود ، یزید لشگری جرار فرستاد که او را کشتند و اینک سرهای او و اصحاب او را با اسرای حرمش نزد یزید می بریم . کشیش گفت سرها را ببینم . نیزه دارها سرها را از نزدیک دیوار بلند کردند . چشم کشیش بر سر مبارک سیدالشهدا افتاد ، دید نوری از آن ساطع بوده و روشنی مخصوصی از آن لامع است . از پرتو انوار آن ، هیبتی بر دل کشیش افتاد ، گفت این دیر گنجایش شما را ندارد ، سرها و اسیران را داخل دیر نمایید و خودتان پشت دیوار بمانید و کشیک بکشید که مبادا دشمن بر شما حمله کند و اگر حمله کردند بتوانید با فراغت دفاع کنید و نگران اسرا و سرها نباشید . شمر این نظریه را پسندید . سرها را در صندوق نهاده قفل کردند و سر حسین را در صندوق مخصوصی همراه اسرا و امام بیمار داخل دیر کردند و خود بیرون ماندند .

کشیش بزرگ اسرا را در محل مناسبی جا داد و سرها را در اطاق مخصوصی نهاد . هنگام شب که به آن سرکشی می کرد دید نوری از سر

مبارک سید الشهدا علیه السلام پرتو افکن است و به آسمان بالا می رود . سپس ناگهان دید سقف اطاق شکافته شد و تختی از نور فرود آمد که یک خانم محترم در وسط آن تخت نشسته و شخصی فریاد می کشد طرقوا طرقوا رووسکم و لا تنظروا : راه دهید و سر خود را پایین افکنید .
گوید : چون خوب نگریستم دیدم حوا مادر آدمیان ، هاجر زن ابراهیم و مادر اسماعیل ، راحیل مادر یوسف و نیز مادر موسی ، و آسیه زن فرعون ، و مریم دختر عمران و مادر عیسی ، و زنان پیغمبر آخرالزمان از آن فرود آمدند و سرها را از صندوق بیرون آورده در برگرفته به سینه چسبانیدند و دائم می بوسیدند و می گریستند و زیارت می کردند و به جای خود می گذاشتند .
ناگاه دیدم غلغله و شورشی بر پا شد و تختی نوارنی آمد . گفتند همه چشم بر نهید که شفیعه محشر می آید . من بر خود لرزیدم و بیهوش شدم . کسی را نمی دیدم ، اما می شنیدم که در میان غوغا و خروش یکی می گوید : سلام بر تو ای مظلوم مادر ، ای شهید مادر ، ای غریب مارد ، ای نور دیده من ، ای سرور سینه من ، مادر به فدایت ، غم مخور که داد تو را از کشندگانت خواهم گرفت . پس از آنکه به هوش آمدم کسی را ندیدم .
پیر راهب خود را تطهیر کرده و معطر نمود ، سپس داخل اطاق شده قفل صندوق را شکست و سر حسین علیه السلام را بیرون آورده و با کافور و مشک و زعفران شست و در کمال احترام او را به طرف قبله ای که عبادت می کرد گذارد و با کمال ادب در مقابل او ایستاد و عرض کرد :
ای سر سروران عالم وای مهتر بهترین اولاد آدم ، همین قدر می دانم تو از آن جماعتی هستی که خداوند در تورات و انجیل آنان را وصف کرده است ولی به حق خداوندی که ترا چنان قدر و منزلتی داده که محرمان انجمن قدس ربوبی به زیارت تو می آیند ، با من تکلم کن و به زبان خود بگو کیستی ؟
سر مقدس سید الشهدا علیه السلام به سخن آمد و فرمود : انا المظلوم و انا المغموم و انا المهموم ، انا المقتول بسیف الجفا ، انا المذبوح من القفا پیر راهب گفت ای سر جانم به فدایت ، از این روشنتر بیان کن ، حسب و نسب خود را بگو . سر بریده با کمال فصاحت به صدای بلند فرمود :
انا ابن محمد المصطفی انا ابن علی المرتضی انا ابن فاطمه الزهرا انا الحسین الشهید المظلوم بکربلا . پدر روحانی سالخورده کلیسا فریاد و فغان سر داده سر را برداشت و بوسید و بر صورت خود گذاشت و عرض کرد صورت از صورت تو برندارم تا بفرمایی که فردای قیامت شفیع تو خواهم بود .
از سر صدایی شنید که فرمود : بدین اسلام در آی تا تو را شفاعت کنم راهب گفت : اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله . آنگاه

پیر روحانی ، شاگردان مکتب کلیسا را جمع کرد و داستان و ماجرای خود از سر شب تا صبح را با آنان در میان نهاد و گفت سعادت در این خانواده است . آن هفتاد نفر همه به اسلام گرویده و در مصیبت حسین علیه السلام گریستند و با لباس عزا خدمت امام زین العابدین علیه السلام رفتند . ناقوسها را شکستند و زنارها را کنار گذاشتند و همه به دست آن حضرت مسلمان شدند و اجازه خواستند که آن قوم قتال را بکشند و با آنها جنگ کنند . حضرت سجاد علیه السلام اجازه نداد و فرمود خداوند جبار منتقم است و خود از آنها انتقام خواهد کشید .
10 . عسقلان : شمر و رفقایش شب در پای دیوار خفتند و صبح سرها و اسرا را گرفته به طرف عسقلان کوچ کردند . امیر آن شهر یعقوب عسقلانی بود که در جنگ کربلا حاضر شده و به پاداش این جنایت ، امارت این شهر را به دست آورده بود . وی دستور داد شهر را آذین بستند و اسباب لهو و طرب به بیرون شهر فرستاد تا بزنند و برقصند . اعیان همکار او در غرفه های مخصوص نشسته سر مست باده و جام و ساغر و ساقی بودند ، که سرهای بریده را وارد کردند و آنان به هم مبارک باد گفتند .
تصادفا تاجری به نام زریر خزاعی در بازار ایستاده بود . دید مردم به هم مبارک باد می گویند و مسرور و شادمانند . گفت چه خبر است که بازار را آذین بسته اید ؟ گفتند شخصی در عراق بر یزید خروج کرده بود ابن زیاد لشگری جرار فرستاد او را کشتند و سرهای او را با اسرایش امروز وارد این شهر می کنند که به شام برند . زریر خزاعی پرسید وی مسلمان بود یا کافر ؟ گفتند از بزرگان اهل اسلام است . پرسید سبب خروجش چه بود ؟ گفتند مدعی بود که من فرزند رسول خدا هستم و از یزید به خلافت سزاوارتر می باشم . پرسید پدر و مادرش که بود ؟ گفتند نامش حسین علیه السلام ، برادرش حسن علیه السلام ، مادرش فاطمه علیه السلام پدرش علی علیه السلام و جدش محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله است . زریر چون این سخن بشنید بر خود بلرزید ، و دنیا در چشمش به علی بن الحسین علیه السلام افتاد سخت با صدای بلند به گریه افتاد . امام سجاد علیه السلام فرمود ای مرد چچرا گریه می کنی ، مگر نمی بینی اهل این شهر همه در شادی هستند ؟ زریر گفت ای مولای من ، من تاجری غریب هستم ، امروز به این شهر رسیدم . کاش قدمهای من خشک شده و دیدگان من کور گشته بود و شما را بدین حال نمی دیدم . آنگاه امام فرمود مثل اینکه بوی محبت ما از تو می آید . عرض کرد مرا خدمتی فرما که انجام دهم و به قدر قوه خود جانفشانی کنم .
امام چهارم فرمود اگر می توانی نزد آن شخصی که سر پدرم را بر نیزه در دست دارد برو و او را تطمیع کن که سرها را از میان اسرا بیرون ببرد تا مردم متوجه سرها شده به زنان آل محمد صلی الله علیه و آله کمتر نظر

افکنند . زریر نزدیک آن نیزه دار رفت و پنجاه اشرفی بدو داد که سر را پیش قافله ببرد . آن بد کیش پول را گرفته و سر را بیرون برد زریر باز حضور سجاد علیه السلام آمد و عرض کرد خدمتی دیگر فرما . امام سجاد علیه السلام فرمود : اگر لباس و پارچه ای داری بیاور که بر این زنان و ودکان برهنه بپوشانم . زریر شتابان رفت لباس فراوانی آورد و برای هر یک از اسرا لباسی مخصوص تقدیم کرد و برای امام علیه السلام نیز عمامه ای آورد ناگهان صدای غوغایی برخاست ، معلوم شد شمر صدا به هلهله و شادی بلند کرده و مردم آن شهر هم با او همکاری می کنند . زریر نزدیک شمر رفت و آب دهان به صورتش انداخت و گفت از خدا شرم نمی کنی که سر پسر پیغمبر صلی الله علیه و آله را به نیزه زده ای و حرم او را اسیر کرده ای و چنین شادی می کنی ؟ سخت او را دشنام داد . شمر گفت او را بگیرید و بکشید . زریر را دستگیر کرده آن قدر زدند که بیهوش افتاد . به گمان آنکه مرده است از بالین او رفتند . نیمه شب زریر به هوش آمد و برخاست خود را به مسجدی که مشهد سلیمان پیغمبر است رسانید و آنجا جماعتی از دوستان آل محمد صلی الله علیه و آله را دید که سرها را برهنه کرده عزاداری می کنند .
11 . بعلبک : قافله اسرا از عسقلان به طرف بعلبک پیش رفتند . چون شمر ، بنا به رسم معهود ، قبل از ورود قافله مردم را آگاه ساخته بود ، پیر و جوان با ساز و نقاره - طبل زنان و شادی کنان - به استقبال بیرون آمدند . آنان پرچمها را بلند کرده در سایعه آن می رقصیدند و اسیران خاندان رسالت علیهم السلام را تماشا می کردند ، بدینگونه شش فرسخ از قافله استقبال کردند . حضرت ام کلثوم علیهاالسلام چون جمعیت و شادی ایشان را بدین میزان دید دلش به درد آمد و فرمود : خداوند جمعیت شما را به تفرقه اندازد و کسی را بر شما مسلط کند که همه شما را به قتل برساند . (734)
عمادالدین طبری در کامل بهائی (ج 2 ، ص 292) می نویسد :
ملا عینی که سر امام حسین علیه السلام را از کوفه بیرون آوردند از قبایل عرب خائف بودند که مبادا غوغا کنند و از ایشان باز ستانند . پس راهی که به عراق است ترک کردند و بیراهه رفتند . چون به نزدیک قبیله ای رسیدند ، علوفه طلب کردند و گفتند سرهای خارجی همراه داریم . بدین منوال می رفتند تا به بعلبک رسیدند . قاسم بن ربیع که والی آنجا بود گفت : شهر را آذین بستند و با چند هزار دف و نای و چنگ و طبل سر امام حسین علیه السلام را به شهر بردند . چون مردم را معلوم شد که سر امام حسین علیه السلام است ، یک نیمه شهر خروج کردند و اکثر آذینها بسوختند و چند روز فتنه ها پدید آمد .
آن ملاعین که با سر امام حسین علیه السلام بودند پنهان از آنجا بیرون

رفتند و به مرزین رسیدند و آن اول شهری است از شهرهای شام . نصربن عتبه لعین از طرف یزید حاکم آنجا بود ، شادیها کرد و شهر را آذین بست و همه شب به رقص مشغول بودند ، ابری و برقی پیدا شدو آذینها جمله بسوخت .

بخش یازدهم : اهل بیت علیهم السلام در شام

فصل اول : ورود اهل بیت علیهم السلام به شام

توصیه ام کلثوم علیهاالسلام به شمر لعین

سید بن طاووس در لهوف گوید : چون کاروان اسرای اهل بیت علیهم السلام نزدیک دروازه شام رسیدند ، ام کلثوم شمر بن ذی الجوشن را طلب کرد و فرمود : مرا با تو حاجتی است . گفت : حاجتت چیست ؟ فرمود : اینک شهر دمشق است ، ما را از دروازه ای داخل کن که مردمان در آن کمتر انجمن باشند و بگو سرهای شهدا را از میان محملها دور کنند تا مردم به نظاره سرها مشغول شده و به حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله ننگرند . شمر ، که خمیر مایه شرارت بود ، چون مقصود آن مخدره بدانست یکباره بر خلاف مقصود آن مخدره کمر بست و فرمان داد تا سرهای شهدا را در خلال محملها جای دهند و ایشان را از دروازه ساعات ، که مجمع رعیت و رعات بود ، به شهر در آوردند تا مردم بیشتر بر آنها نظاره کنند .
و سپهر در ناسخ گوید : در آن حال ، شمر سر حضرت امام حسین علیه السلام بود و پیوسته گفت : انا صاحب رمح طویل ، انا قاتل الدین الاصیل ، انا قتلت ابن سید الوصیین و اتیت براسه الی یزید امیرالمومنین
ام کلثوم علیه السلام چون بشنید که شمر به عمل خویش افتخار کرده و می گوید : من صاحب نیزه بلند و کشنده فرزند ارجمند سید اوصیا و قتال کننده با دین اصیل بلند پایه می باشم ، یکباره آتش خشمش زبانه زدن گرفت و فرمود : و فیک الکثکث یا لعین بن اللعین ، الا لعنه الله علی الظالمین یا ویلک اتفتخر علی یزید الملعون بن الملعون بقتل من ناغاه فی المهد جبرئیل و من اسمه مکتوب علی سرادق عرش الجلیل و من ختم الله بجده المرسلین و قمع بابیه المشرکین فاین مثل جدی محمد المصطفی و ابی المرتضی و امی فاطمه الزهرا صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین
یعنی : خاک بر دهانت باد ای ملعون ! لعنت خداوند بر ستمکاران باد ! وای بر تو ! آیا فخر می کنی بر یزید ملعون که به قتل رسانیدی کسی را که جبرئیل در گهواره برای او ذکر خواب می گفت و نام گرامیش در سرادق عرش جلیل پروردگار ، مکتوب است ؟ کشتی کسی را که خداوند متعال پیامبری را به جدی وی ، رسول خدا ، خاتمه داد . آیا افتخار تو این است که به قتل رسانیدی کسی را که پدرش نابود کننده مشرکین بود ؟ کجا جدی و پدری و مادری مثل جد و پدر و مادر من پیدا خواهد شد ؟ خولی اصبحی که نگران این بیانات بود ، به ام کلثوم گفت : تاءبین الشجاعه و انت بنت الشجاع ، یعنی : تو هرگز از شجاعت سر بر نتابی ، همانا تو دختر مرد شجاعی هستی !

کاروان اسیران به شام می رود

کاروان عبارت بود از سر امام حسین علیه السلام و سر هفتد تن از خویشان و یارانش و کودکانی که اسیر بند و زنجیر بودند و بانوان اسیر آن خاندان کریم که بر روی بارها جایشان داده بودند . آنگاه زیر نظر گماشتگان سنگدل ابن زیاد سفر شام آغاز گردید . علی بن الحسین در طول راه سخنی نگفت و عمه اش زینب دختر زهرا نیز سخنی نگفت . مصیبت ناگوار زبن هر دو را بسته بود . پسر امام حسین علیه السلام به خودش می پیچید که بندهای گرانبار را می نگریست و با سکوتی بهت آمیز به سرهای شهیدان نگاه می کرد .
وقتی به شام رسیدند آنان را یکسره به بارگاه یزید ظالم فاسق بی دین بردند ، ولی ناله و شیون زنان از خانه هاشان بلند بود و فضا را پر کرده بود . یزید بزرگان شام را دعوت کرده بود ، سر امام علیه السلام را در پیش خود نهاده بود و از قدرت خود سخن می گفت .
در شام فاطیمات بر امویات وارد شدند در حالی که آنها لباس های فاخر و حلی وحلل داشتند . چون امیات ، فاطمیات را دیدند لباس های فاخر و زینت را از خود کنده لباس های سیاه پوشیدند و اقامه عزا و سوگواری نمودند .
یزید لعین به مخدرات و حضرت سیدالشهدا علیه السلام گفت : کدام یک از برای شما بهتر است : ماندن در شام یا رفتن به مدینه ؟ بازماندگان حسین علیه السلام که جوانانی از دست داده اند می خواهند برای کشته شدگان خود عزاداری کنند ، از این رو گفتند : ما دوست داریم بر حسین علیه السلام نوحه و عزاداری کنیم . یزید پلید گفت : آنچه می خواهید بکنید . در شام منزلی برای مخدرات تهیه کردند و باقی نماند هاشمیه و نه قرشیه مگر آن که لباس سیاه پوشیده و یک هفته عزاداری کردند . (735)

پس از تو جان برادر چه رنج ها که کشیدم
چه شهرها که نرفتم چه کوچه ها که ندیدم
هنوز بر کف پایم نشان آبله پیداست
به روی خار مغیلان ز بس پیاده دویدم
شدم چه وارد بزم یزید بازوی بسته
هزار مرتبه مرگ خود از خدا طلبیدم

اسیران در شام

زمانی که یزید عده ای از زعما و امرای شام صلاح می نمود که با این اسیران چه نحوه رفتار نمایم ، آنها به کشتن اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله رای دادند . اما نعمان بن بشیر گفت : رسول خدا صلی الله علیه و آله در زمان فتح و پیروزی با اسیران چگونه رفتار می نمود ، تو هم آن طور رفتار بکن . در این اثنا مرد شامی از جا برخاست و به جانب حضرت فاطمه دختر امام حسین علیه السلام نگریست و گفت : یا امیرالمومنین هب لی هذه الجاریه یعنی این کنیز را بر من هبه کن ! دختر داغ دیده امام حسین ، فاطمه علیه السلام به عمه خود زینب علیهاالسلام عرض کرد : عمه جان ، بعد از یتیم شدنم مرا کنیز هم می خوانند ! زینب آن یگانه ملکه نابغه که دنیا چنین زنی بعد از او تا حال و بعد از این تا روز قیامت تحویل جامعه نداده ، با کمال قدرت وتوانایی فرمود : نه دخترم این فاسق هیچ وقت نمی تواند این کار را انجام بدهد . مرد شامی از یزید پرسید : این دخترک کیست ؟ یزید گفت : فاطمه دختر حسین است و آن زن هم زینب دختر علی بن ابی طالب است !
مرد شامی به یزید رو کرد و گفت : خدا تو را لعنت کند ، آیا تو فرزندان پیامبر خود را می کشی و اهل و عیالش را اسیر می نمایی ؟ به خدا قسم ! من گمان می کردم که آنها از اسیران روم هستند . زید گفت : به خدا سوگند تو را هم به آنها ملحق می کنم ! دستور صادر شد ، مرد شامی را به قتل رسانیدند . (736)

همت مردانه

کیست زینب آن که عالم واله و حیران اوست
نور عصمت جلوه گر از چهره تابان اوست
گوهر پاکی که از پستان عصمت خورده شیر
جان به قربانش که جان عالمی قربان اوست
زهره ای کاندر سپهر عزت جاه و جلال
روشنی بخش کواکب شمسه ایوان اوست
بانوئی کاندر حریم عفت و شرم و وقار
مریم پاکیزه دامن حاجب و دربان اوست
رونقی رضوان ز انفاس نسیم گلشنش
نکهت جنت ز گیسوی عبیر افشان اوست
سیل نطق آتشینش کند کاخ کفر را
کاخ ایمان متکی بر پایه ایمان اوست
کیست این آشفته کز او عالمی آشفته است
کیست این سرگشته کاینسان چرخ سرگردان اوست
میوه بستان زهرا پاره قلب علی
آنکه عالم خوشه چین خرمن احسان اوست
آفتاب برج عصمت آنکه اهل فضل را
دیده روشن از فروغ دانش و عرفان اوست
جلوه حق کرد روشن کوفه تاریک را
گرمی بازار شام از خطبه سوزان اوست
داستانی کاتش اندر دامن هستی فکند
داستان محنت و اندوه بی پایان اوست
همت مردانه او نگسلد زنجیر عهد
خوشتر از پیوند هستی رشته پیمان اوست
ای رسا بر ماتم او تا قیامت رستخیز
آسمان را گریه ها بر دیده گریان اوست

فصل دوم : اهل بیت کاخ یزید را سیاه پوش کردند

اهل بیت کاخ یزید را سیاه پوش کردند

اهل بیت عصمت و طهارت هر چند داغدار و سوگوار بودند ، امام با خاطر فارغ آسوده و با اطمینان کامل به پیروزی خویش و بیچارگی دشمن رهسپار مدینه شدند . هنوز اهل بیت در شام بودند که نشانه های بیچارگی یزید به چشم می خورد .
اهل بیت از اسیری بیرون آمدند و به دستور خلیفه غاصب به دار الخلافه منتقل شدند و آن جا مورد احترام و تکریم اهالی دمشق قرار گرفتند ، و چنان که طبری می نویسد : زنان خاندان معاویه بدون استثنا برای تسلیت نزد بانوان بنی هاشم آمدند و بر امام علیه السلام سوگوار و عزادار شدند و سه روز در کاخ خلیفه برای شهیدان بنی هاشم مجلس سوگواری برقرار بود و یزید نهار و شام را جز با حضور امام چهارم علیه السلام صرف نمی کرد . در یکی از همین روزها بود که یکی از پسران صغیر امام حسن یا امام حسین علیه السلام همراه امام چهارم حاضر شده بود ، و یزید ضمن صحبت به او گفت : با پسر من خالد کشتی می گیری ؟ گفت : نه مگر آن که کاردی به من دهی و کاردی به او دهی و آن گاه با هم جنگ می کنیم .
یزید را این شجاعت و صراحت لهجه آن هم از پسری کوچک که آن همه پیش آمدهای ناگوار دیده است بسیار خوش آمد و او را سخت در آغوش کشید سخنی گفت که معنای آن به فارسی این است : شیر را بچه همی ماند بود نعمان بن بشیر دستور یافت که وسایل بازگشت اهل بیت را فراهم سازد و مردی امین و درست کار با ایشان همراه کند و به گفته شیخ مفید (رحمه الله) خود نیز در خدمت ایشان برود .
به روایت اخبار الدول ، نعمان بن بشیر با سی نفر همراه اهل بیت از شام به مدینه رفتند ، و در طول راه به خدمت ایستاده بودند و نعمان به اندازه ای با ادب رفتار کرد که پس از ورود بهمدینه فاطمه دختر امیرالمومنین علیه السلام که یکی از بانوان اسیر بود به خواهرش زینب گفت : این مرد به ما بسیار محبت کرد و شایسته است جایزه ای به وی داده شود . اما نعمان جایزه بانوان را نپذیرفت و گفت : من اگر خدمتی کرده ام برای خدا و برای خویشاوندی شما با رسول خدا بوده است . این نعمان بن بشیر خود و پدرش هر دواز اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند . (737)
جریان شام و ستم ظالمان را به اختصار نقل کردیم . به علت این که حجم کتاب زیاد نشود ، از دختر عزیز امام حسین علیه السلام تنها یک معجزه نقل می کنیم .
یزید به اهل بیت پیامبر گفت : اگر مایل هستید در شام نزد ما بمانید و اگر نمی خواهید به مدینه بروید . امام سجاد فرمود : می خواهیم به مدینه باز

گردیم . (738)
بعد از تصمیم حضرت ، پسر معاویه مقداری مال و منال تهیه کرده به اهل بیت عرض می کند : خذوا هذا المال عوض ما اصابکم این اموال را بگیرید در برابر آن مصیبت هایی که به شما رسیده است .
ام کلثوم در پاسخ فرمود : ای یزید ! چقدر بی حیا و بی شرمی ، اهل بیت ما را و برادران مرا می کشی و در عوض آن به ما مال می دهی ؟ ما اموال غارت شده خود را می خواهیم . (739)

امام سجاد علیه السلام حاجات خود را بیان کرد ، یزید گفت : ای خواهر ، حسین آیا حاجت و مقصدی داری تا تمام را برآورم ؟
فرمود : ای پسر آزاد شدگان ، سه چیز خواهم : عمامه جدم و مقنعه مادرم و پیراهن برادرم ، تمام اینها بر یزید حجت است که به او می فهماند تو دختر پیغمبر و دختر زهرا و خواهر امام را اسیر کرده ای و می خواهی به او چیزی بدهی . یزید لعین گفت : اما عمامه و مقنعه را گرفتم و برای تیمن و تبرک در خزانه ام نهادم ، اما پیراهن را تاکنون ندیده ام و ندانم نزد کیست ؟
شگفتا ! که عمامه رسول خدا صلی الله علیه و آله را برای تبرک به خزینه می گذارد ولی پسرش را شهید می کند .

فرمود : ای یزید ، آگاه باش در اوان طفولیت روزی خدمت فاطمه زهرا علیه السلام بودم ، نخ این پیراهن را می ریسید و گریه می کرد ، سبب پرسیدم ؟ فرمود : دخترم ، جبرئیل از خدای جلیل خبر شهادت برادرت حسین را به پیغمبر صلی الله علیه و آله آورده که در زمین کربلا با بدن چاک چاک برهنه خواهند ماند . این نخلها را می ریسم که برای نور چشمم پیرهنی ترتیب دهم بلکه اندام پر جراحتش در بیابان عریان نماند .
ای یزید ! روز عاشورا برادرم این پیراهن را بر تن کرد . شمر آن را غارت کرد باید آن را به من باز دهند تا ببوسم و ببویم وسینه ام (از دسترنج مادر و بوی برادرم) شفا یابد .
یزید حکم موکد کرد تا آن غارت شده ها را بیاورند .
قیامت آن وقتی شد که چشم بانوان داغدیده به لباس جوانان و برادران افتاد هر یک ناله جان سوز از دل کشیدند خصوصا آن وقتی که چشمشان به پیراهن خون آلود سوراخ شده سرور عالمیان امام حسین علیه السلام افتاد . خدا می داند چه شورشی برپا شد . (740)
زینب کبری ماموریتی را که داشت با خطبه های آتشین ادای وظیفه کرد .

یزید بزمی آراسته بود تا پیروزی را جشن بگیرد ، تا کامیابی خود را نشان دهد ، تا خاندان وحی را بکوبد . ولی چنین نشد ، مجلس بزمش دادگاه محاکمه اش گردید و حکم علیه او صادر شد . پیروزی او به شکست تبدیل گردید و شهد در کامش شرنگ شد ، به جای کوبیدن خاندان وحی ، خودش کوبیده شد . حق در همه جا پیروز است ، ناله مظلوم از قدرت ظالم قوی تر است .
نخستین حکمی که در این محاکمه جهانی علیه یزید صادر گردید ، از سوی همسرش هند بود . هند ناظر جریان های مجلس بود ، آنچه رخ داده بود دیده و آنچه گفته شده بود شنیده . ناگهان خود را درون مجلس انداخت و از شوهر پرسید : این سر حسین پسر فاطمه دخت رسول خداست ؟
یزید گفت : آری برو شیون کن و سیاه بپوش . هند گریه کنان از مجلس بزم شوهر بیرون رفت . این هم شاهکاری از شاهکاری زینب علیهاالسلام .
یکی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله که در مجلس بزم شرکت داشت رو به یزید کرده گفت : تو روز رستخیز خواهی آمد و ابن زیاد شفیع تو است و این سر خواهد آمد و رسول خدا شفیع اوست .
یزید جز ابن زیاد شفیعان دیگر نیز دارد . پدرش معاویه ، جدش ابوسفیان ، و دگران ! قضات دیگری که حکم علیه یزید صادر کردند ، مسلمانان آن روز ، مردم شام که همگی مسلمان نبودند ، آیندگان بشری ، فرشتگان آسمان ها . این محاکمه فوری یزید است و محاکمه بزرگ او در آینده بود که زینب علیهاالسلام از آن خبر داد ، در دادگاهی که قاضی آن خدا و خصم یزید ، رسول خدا و گواهان اعضا و جوارح یزید و فرشتگان باشند ، فرشتگانی که از سوی خدا ناظر رفتار و کردار بندگان هستند و پرونده ای تشکیل می دهند که محال است چیزی در آن فراموش شود . گواه بالاتر از همه خود خداست که هر چه کرده و شده در حضورش بوده و خواهد بود .
یزید دستور داد که اسیران را از کاخ بیرون بردند و زندانی کردند . زندان آنها جز ویرانه ای نبود ، خرابه ای که ساکنانش را از گزند سرما و سوز گرما محفوظ نمی داشت . دیری نپایید که پوست چهره های اسیران ترکید ، و سوزش بیرون بر آتش درون افزوده شد ! این پذیرایی یزید از مهمانان اسیر بود و آن پذیرایی کوفیان از میهمانان شهید . هر دو گروه میهمان بودند و هر دو گروه پذیرایی شدند و چگونه پذیرایی شدند ؟ اسارت حضرت زینب علیهاالسلام و شهادت حسین علیهاالسلام رابطه مستقیم دارند و اسارت شهادت را شناسا می سازد و نمی گذارد شهید ناشناخته بماند . (741)

زینب خواهری با وفا بود که برنامه انقلاب برادر شهید را به سر حد تکامل رسانید . خون چنان در زینب نقش آفرین بود که نه تنها رسم زنان را در مقابل بروز حوادث و معصیت ها فراموش کرد ، بلکه چون مردان به او شجاعت و شهامت بخشید ، او برنامه اش را تا این جا خوب ایفا کرده و حال نیز باید همان برنامه ای که در کوفه و شام پیاده شد در مدینه هم اجرا شود ، زیرا همان بی اطلاعی و نا آگاهی در مدینه هم به چشم می خورد .
زینب چنان افکار عمومی را روشن کرده بود که زنان آل ابی سفیان با دیده های گریان ، در حالی که ضجه و شیون می کردند به استقبال خاندان رسول خدا آمده و بر دست های آنان بوسه می زدند ، این روش سه روز ادامه داشت . زینب رهبر انقلابی است که تمامی زنان بنی امیه را در مجلس یزید وادار به شورش علیه یزید کرد و او را رسوا ساخت . (742)
برنامه انقلابی زینب چنان اثر بخشید که یزید موقعیت خود را در مخاطره دید و در هر جا و هر وقت می توانست در مورد شهادت حسین علیه السلام و یارانش خود را تبرئه می کرد و گناه را به گردن عبیدالله زیاد می افکند .
یزید می گفت : خدا لعنت کند پسر مرجانه را ، به خدا سوگند ، اگر من با حسین رو به رو می شدم هر چه از من می خواست ، از او دریغ نمی کردم و جلو مرگ او را می گرفتم ، اگر چه به قیمت یکی از فرزندانم تمام می شد . سخنرانی های آتشین زینب که از کودکی آموخته بود و او اعمال مادرش را به خاطر داشت که چطور و چگونه خلیفه کودتایی را رسوای خاص و عام نمود . او نیز چون مادر جوان خود فریاد برآورد ، و تمامی آنهایی را که یزید رسیده باید تمام آن نقشه ها را دنبال کند و برنامه ای دقیق تر داشته باشد ، زیرا هنوز عده ای در مدینه دیده می شوند که از حقایق اطلاعی ندارند و عمال کثیف یزید به دنبال دستورهای ننگین ، مرگز حقایق را تحریف نموده ، به خورد مردم می دهند ، ولی حضرت زینب پیوسته در افکارش با خود سخن می گفت : من نباید در مدینه سکوت را اختیار کنم ، زیرا مردم را بی اطلاع تر از اهالی کوفه و شام نمی دانم .
من حتما باید در مدینه برنامه ای برای رسوا کردن یزید داشته باشم . زیرا او به خیال خودش ما را از سر خود باز کرده و به مدینه فرستاد و ما در این جا آرام خواهیم گرفت .
من نباید بگذارم آب خوش از گلوی قاتلان برادرم پایین رود ، ولی از سویی نمی توانم آن روش کوفه و شام را داشته باشم . برنامه ای تازه طرح می

کنم که مسوولیتم را فراموش نکرده باشم .
من نباید فکر کنم چون مدینه مرکز اسلامی است و مردم با ما آشنایی دارند سکوت کنم و عمال کثیف یزید که ثمره خلافت کودتایی عمر بن خطاب است سم پاشی کنند .
من باید حتما در مدینه هم برنامه ای داشته باشم ، ولی خیلی دقیق است .
من نباید به برادرزاده ام نگاه کنم ، زیرا او مسوولیت دیگری دارد . فقط فکر می کنم اگر افکار زنان را روشن سازم برای هر خانواده ای آن زن کفایت می کند که حقایق را بازگو کند ویزید را رسوا سازد .

فصل سوم : خطبه های آتشین اسرای اهل بیت علیهم السلام

حضرت زینب عقیله بنی هاشم علیهاالسلام چون جسارت و بی حیائی یزید را تا این حد دید ، و از طرف دیگر جو و فضای مجلس را بسیار مناسب دید بپا خاست و فرمود :
الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی رسوله و آله اجمعین ، صدق الله کذلک یقول (ثم کان عاقبه الذین اساوا السوی ان کذبوا بایات الله و کانوا بها یستهزوون) (743)
اظننت یا یزید حیث اخذت علینا اقطار الارض و آفاق السماء فاصبحنا نساق کما تساق الاساری ان بنا علی الله هو انا و بک علیه کرامه و ان ذلک لعظم خطرک عنده فشمخت بانفک و نظرت فی عطفک جذلان مسرورا حیث رایت الدنیا لک مستوثقه و الامور متسقه و حین صفا لک ملکنا و سلطاننا ، فمهلا مهلا انسیت قول الله عز و جل (و لا یحسبن الذین کفروا انما نملی لهم خیرا لانفسهم انما نملی لهم لیزدادوا اثما و لهم عذاب مهین) (744) امن العدل یابن الطلقاء (745) تخدیرک حرائرک و امائک و سوقک بنات رسول الله صلی الله علیه و آله سبایا قد هتکت ستور هن و ابدیت و جوههن ، تحدو بهن الاعدا من بلد الی بلد یستشرفهن اهل المناهل و المناقل و یتصفح و جوههن القریب و البعید و الدنی و الشریف ، لیس معهن من رجالهن ولی و لا من حماتهن حمی ، و کیف یرتجی مراقبه من لفظ فوه اکباد (746) الازکیاء و نبت لحمه من دما الشهداء ، و کیف لا یستبطا فی بغضنا اهل البیت من نظر الینا بالشنف و الشنان و الا حن و الا ضغان ثم تقول غیر متاثم و لا مستعظم :
لاهلوا و استهلوا فرحا
ثم قالوا یا یزید لا تشل
منتحیا علی ثنایا ابی عبدالله سید شباب اهل الجنه تنکتها بمحضرتک و کیف لا تقول ذلک وقد نکات القرحه و استاصلت الشافه باراقتک دماء ذریه محمد صلی الله علیه و آله و نجوم الارض من آل عبد المطلب ، و تهتف باشیاخک زعمت انک تنادیهم ، فلتردن و شیکا موردهم و لتودن انک شللت و بکمت ، و لم تکن قلت و فعلت ما فعلت . اللهم خذ بحقنا و انتقم من ظالمنا و احلل غضبک بمن سفک دماءنا و قتل حماتنا ، فوالله ما فریت الا جلدک و لا حززت الا لحمک و لتردن علی رسول الله بما تحملت منسفک دماء ذریته و انتهکت من حرمته فی عترته و لحمته حیث یجمع الله شملهم ویلم شعثهم و یاخذ بحقهم (و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون) (747) و کفی بالله حاکما و بمحمد صلی الله علیه و آله خصیما و بجبرئیل ظهیرا و سیعلم من سوی لک و مکنک من

رقاب المسلمين ، (بئس للظالمين بدلا و ايكم شر مكانا و اضعف جندا) (748) و لئن جرت على الدواهى مخاطبتک انى لاستصغر قدرک و استعظم تقريعک و استكثر توبيخک ، لكن العيون عبرى و الصدور حرى ، الا فالعجب كل العجب لقتل حزب الله النجباء بحزب الشيطان الطلقاء ، فهذه الايدى تنطف من دمائنا و الا فواه تتحلب من لحومنا و تلک الجثث الطواهر الزاوكى تنتابها العواسل و تعفرها امهات الفراعل :
و لئن اتخذتنا مغنما لتجد بنا و شيكا مغرما حين لا تجد الا ما قدمت يداک (و ما ربک بظلام للعبيد) (749) و الى الله المشتكى و عليه المعول فكد كيدک واسع سعيک و ناصب جهدک فو الله لا تمحو ذكرنا و لا تميت و حينا و لا تدرک امدنا و لا ترحض عنک عارها ، و هل رايک الا فند و ايامک الا عدد ، و جمعک الا بدد ؟ يوم ينادى المنادى : (الا لعنه الله على الظالمين) . و الحمدلله رب العالمين الذى ختم لاولنا بالسعاده و المغفره و لاخرنا بالشهاده و الرحمه ، و نسال الله ان يكمل لهم الثواب و يوجب لهم المزيد و يحسن علينا الخلافه انه رحيم و دود ، حسبنا الله و نعم الوكيل . (750)

سپاس خدایی را که سزد که پروردگار جهانیان است و درود خدا بر پیامبر و خاندان او بادا خدای تعالی راست گفت که فرمود : عاقبت آنان که کار زشت کردند ، این بود که آیات خدا را تکذیب نموده و آن را به سخره گرفتند . ای یزید ، اکنون که به گمان خویش بر ما سخت گرفته ای و راه اقطار زمین و آفاق آسمان و راه چاره را به روی ما بسته ای ، و ما را همانند اسیران به گردش در آوردی ، می پنداری که خدا تو را عزیز و ما را خوار و ذلیل ساخته است ؟ و این پیروزی به خاطر آبروی تو در نزد خداست ؟ پس از روی کبر می خرامی و با نظر عجب و تکبر می نگری و به خود می بالی خرم و شادان که دنیا به تو روی آورده ، و کارهای تو را آراسته و حکومت ما را به تو اختصاص داده است .
اندکی آهسته تر ! آیا کلام خدای تعالی را فراموش کرده ای که فرمود : گمان نکنند آنان که به راه کفر رفتند مهلتی که به آنان دهیم به حال آنان بهتر خواهد بود ، بلکه مهلت برای امتحان می دهیم تا بر سرکشی بیفزایند و آنان را عذابی است خوار و ذلیل کننده
ای پسر آزد شده جد بزرگ ما ! آیا از عدل است که تو زنان و کنیزان خود را در پرده بنشانی و پردگیان رسول خدا صلی الله علیه و آله را اسیر کرده و از شهری به شهر دیگر ببری ؟ پرده آبروی آنها را بدری و صورت آنان را بگشایی که مردم چشم بدانها دوزند ، و نزدیک و دور و فرومایه و شریف ، چهره آنها را بنگرند ، از مردان آنان کسی به همراهشان نیست ، نه یاور و نه نگهدارنده و نه مددکاری . چگونه می توان امید بست به دلسوزی و غمگساری کسی که مادرش جگر پاکان را جویده و گوشتش از خون شهیدان روییده ؟ واین رفتار از آن کس که پیوسته چشم دشمنی به ما دوخته است بعید نباشد ، و این گناه بزرگ را چیزی نشماری ، و خود را بر این کردار ناپسند و زشت بزهکار نپنداری ، و به اجداد کافر خویش مباهات وتمنای حضورشان را کنی تا کشتار بی رحمانه تو را ببینند و شاد شوند و از تو تشکر کنند ! و با چوب بر لب و دندان ابی عبدالله سید جوانان بهشت می زنی ! و چرا چنین نکنی و نگویی که این جراحت را ناسور کردی و ریشه اش را ریشه کن ساختی و سوختی و خون فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله را که از آل عبدالمطلب و ستارگان روی زمین بودند - ریختی و اکنون گذشتگان خویش را می خوانی .
شکیبایی باید کرد که دیری نگذرد که تو هم به آنان ملحق شوی و آرزو کنی که ای کاش دستت خشک شده بود و زبانت لال و آن سخت را بر زبان نمی آوردی و آن کار زشت را انجام نمی دادی !

بار الها ! حق ما را بستان و انتقام ما را از اینان بگیر و بر این ستمکاران که خون ما ریخته اند چشم و عذاب خود را فرو فرست .
به خدا سوگند ای یزید ! که پوست خود را شکافتی و گوشت بدن خود را پاره پاره کردی ، و رسول خدا را ملاقات خواهی کرد با آن بار سنگینی که بر دوش داری ، خون دودمان آن حضرت را ریختی و پرده حرمت او را دریدی و فرزندان او را به اسیری بردی ، در جایی که خداوند پریشانی آنان را به جمعیت مبدل کرده و داد آنها را بستاند ، و مپندار آنان که در راه خدا کشته شده اند مرده اند بلکه زنده و نزد خدا روزی می خورند همین بس که خداوند حاکم و محمد صلی الله علیه و آله خصم اوست و جبرئیل پشتیبان اوست و همان کس که راه را برای تو هموار ساخت و تو را بر مسلمین مسلط کرد بزودی خواهد یافت که پاداش ستمکاران چه بد پاداشی است ، و خواهد دانست که کدام یک از شما بدتر و سپاه کدام یک ناتوانتر است . اگر مصائب روزگار با من چنین کرد که با تو سخن گویم ، اما من ارزش تو را ناچیز و سرزنش تو را بزرگ می دانم و تو را بسیار نکوهش می کنم ، چه کنم ؟ دیده ها گریان و دلها سوزان است ، بسی جای شگفتی است که حزب خدا به دست حزب شیطان کشته شوند ، و خون ما از پنجه های شما بچکد ، پاره های گوشت بدن ما از دهان شما بیرون بیفتد و آن بدنهای پاک و مطهر را گرگهای وحشی بیابان دریابند و گذرگاه دام و ددان قرار گیرند !
آنچه امروز غنیمت می دانی فردا برای تو غرامت است ، و آنچه را از پیش فرستاده ای ، خواهی یافت ، خدا بر بندگان ستم روا ندارد ، به او شکوه می کنم و بر او اعتماد می جویم ، پس هر نیرنگی که داری بکن و هر تلاشی که می توانی بنما و هر کوششی که داری به کار گیر ، به خدا سوگند یاد ما را از دلها و وحی ما را محو نتوانی کرد ، و به جلال ما هرگز نخواهی رسید و لکه ننگ این ستم را از دامن خود نتوانی شست ، رای ونظر تو بی اعتبار و ناپیدار و زمان دولت تو اندک و جمعیت تو به پریشانی خواهد کشید ، در آن روز که هاتفی فریاد زند : الا لعنه الله علی القوم الظالمین و الحمدالله رب العالمین سپاس خدای را که اول ما را به سعادت و آمرزش و آخر ما را به شهادت و رحمت رقم زد و از خدا می خواهم که آنان را اجز جزیل عنایت کند و بر پاداش آنان بیفزایید ، خود او بر ما نیکو خلیفه ای است ، و او مهربان ترین مهربانان است و فقط بر او توکل می کنیم .
آنگاه یزید رو به شامیان کرد و گفت : نظر شما درباره این اسیران چیست ؟ ایشان را از دم شمشیر بگذرانیم ؟
یکی از ملازمان او گفت : ایشان را بکش . نعمان بن بشیر (751) گفت :

ببین اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله بود با آنان چه می کرد ، همان کن . (752)

تفسیر قرآن کرد و رفت

زینب آمد شام را یکباره ویران کرد و رفت
اهل عالم را ز کار خویش حیران کرد و رفت
از زمین کربلا تا کوفه و شام بلا
هر کجا بنهاد پا فتح نمایان کرد و رفت
با لسان مرتضی از ماجرای نینوا
خطبه ای جانسوز اندر کوفه عنوان کرد و رفت
با کلام جانفزا اثبات دین حق نمود
عالمی را دوستدار اهل ایمان کرد و رفت
فاش می گویم که آن بانوی عظمای دلیر
از بیان خویش دشمن را هراسان کرد و رفت
بر فراز چو آن قرآن ناطق را بدید
با عمل آن بی قرین تفسیر قرآن کرد و رفت
در دیار شام بر پا کرد از نو انقلاب
سنگر استمگران را سست بنیان کرد و رفت
خطبه ای غرا بیان فرمود در کاخ یزید
کاخ استبداد را از ریشه ویران کرد و رفت
زین خطب اتمام حجت کرد بر کافر دلان
غاصبین را مستحق نار نیران کرد و رفت
از کلام حق پسندش شد حقیقت آشکار
اهل حق را شامل الطاف یزدان کرد و رفت
شام غرق عیش و عشرت بود در وقت ورود
وقت رفتن شام را شام غریبان کرد و رفت
دخت شه را بعد مردم در خرابه جای داد
گنج را در گوشه ویرانه پنهان کرد و رفت
ز آتش دل بر مزار دختر سلطان دین
در وداع آخرین شمعی فروزان کرد و رفت
با غم دل چون که می شد وارد بیت الحزن
سروی دلخسته را محزون و نالان کرد و رفت

حضرت علی بن الحسین علیه السلام از یزید در خواست نمود که در روز جمعه به او اجازه دهد در مسجد خطبه بخواند ، یزید رخصت داد ، چون روز جمعه فرا رسید یزید یکی از خطبای مزدور خود را به منبر فرستاد و دستور داد هر چه تواند به علی و حسین علیهماالسلام اهانت نماید و در ستایش شیخین و یزید سخن براند ، و آن خطیب چنین کرد .
امام سجاد علیه السلام از یزید خواست تا به وعده خود وفا نموده و به او رخصت دهد تا خطبه بخواند ، یزید از وعده ای که به امام علیه السلام داده بود پشیمان شد و قبول نکرد . معاویه پسر یزید لعین به پدرش گفت : خطبه این مرد چه تاثیری دارد ؟ بگذار تا هر چه می خواهد بگوید .
یزید لعین گفت : شما قابلیتهای این خاندان را نمی دانید ، آنان علم و فصاحت را از هم به ارث می برند ، از آن می ترسم که خطبه او در شهر فتنه بر انگیزد و وبال آن گریبانگیر ما گردد . (753)
به همین جهت یزید لعین از قبول این پیشنهاد سرباز زد و مردم از یزید لعین مصرانه خواستند تا امام سجاد علیه السلام نیز به منبر رود . یزید لعین گفت : اگر او به منبر رود ، فرود نخواهد آمد مگر اینکه من و خاندان ابوسفیان را رسوا کرده باشد ! به یزید لعین گفته شد : این نوجوان چه تواند کرد ؟
یزید لعین گفت : او از خاندانی است که در کودکی کامشان را با علم برداشته اند . بالاخره در اثر پافشاری شامیان ، یزید موافقت کرد که امام به منبر رود . آنگاه حضرت سجاد علیه السلام به منبر رفته و پس از حمد و ثنای الهی خطبه ای ایراد کرد که همه مردم گریستند و بی قرار شدند . فرمود :
ایها الناس ! اعطینا ستا و فضلنا بسبع : اعطینا العلم و الحلم و السماحه و الفصاحه و الشجاعه و المحبه فی قلوب المومنین ، و فضلنا بان منا النبی المختار محمدا و منا الصدیق و منا اسد الله و اسد رسوله و منا سبطا هذه الامه . من عرفنی فقد عرفنی و من لم یعرفنی انباته بحسبی و نسبی . ایها الناس ! انا ابن مکه و منی ، انا ابن زمزم و الصفا ، انا ابن من حمل الرکن باطراف الردا ، انا ابن خیر من ائتزر و ارتدی ، انا ابن خیر من انتعل و اختفی ، انا ابن خیر من طاف و سعی ، انا ابن خیر من حج ولبی ، انا ابن خیر من حمل علی البراق فی الهواء انا بن من اسری به من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی ، انا ابن من بلغ به جبرئیل الی سدره المنتهی ، انا ابن من دنا فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی انا ابن من صلی بملائکه السما انا ابن من اوحی الیه الجلیل ما اوحی ، انا ابن محمد المصطفی ، انا

ابن على المرتضى ، انا ابن من ضرب خراطيم الخلق حتى قالوا : لااله الاالله .
انا ابن من ضرب بين يدى رسول الله بسيفين و طعن برمحين و هاجر الهجرتين و بايع البيعتين و قاتل ببدر و حنين و لم يكفر بالله طرفه عين ، انا ابن صالح المومنين و وارث النبيين و قامع الملحدين و يعسوب المسلمين و نور المجاهدين و زين العابدين و تاج البكائين و اصبر الصابرين و افضل القائمين من آل ياسين رسول رب العالمين ، انا ابن الموید بجبرئيل ، المنصور بميكائيل . انا ابن المحامى عن حرم المسلمين و قاتل المارقين و الناكثين و القاسطين و المجاهد اعداءه الناصبين ، و افخر من مشى من قريش اجمعين ، و اول من اجاب و استجاب لله و لرسوله من المومنين ، و اول السابقين ، و قاصم المعتدين و مبيد المشركين ، و سهم من مرامى الله على المنافقين ، و لسان حكمه العابدين و ناصر دين الله و ولى امر الله و بستان حكمه الله و عيبه علمه سمح ، سخى ، بهى ، بهلول ، زكى ، ابطحى ، رضى ، مقدام ، همام ، صابر ، صوام ، مهذب ، قوام ، قاطع الاصلاب و مفرق الاحزاب ، اربطهم عنانا و اثبتهم جنانا ، و امضاهم عزيمه و اشدهم شكيمه ، اسد باسل ، يطحنهم فى الحروب اذا ازدلفت الا سنه و قربت الاعنه طحن الرحى ، و يذروهم فيها ذرو الريح الهشيم ، ليث الحجاز و كبش العراق ، مكى مدنى خيفى عقبى بدرى احدى شجرى مهاجرى .
من العرب سيدها ، و من الوغى ليثها ، وارث المشعرين و ابو السبطين : الحسن و الحسين ، ذاک جدى على بن ابى طالب . ثم قال : انا ابن فاطمه الزهراء انا ابن سيده النساء
فلم يزل يقول : انا انا ، حتى ضج الناس بالبكاء و النحيب ، و خشى يزيد ان يكون فتنه فامر الموذن فقطع الكلام ، فلما قال الموذن : الله اكبر الله اكبر ، قال : على : لاشى اكبر من الله ، فلما قال الموذن : اشهد ان لا اله الا الله ، قال على بن الحسين : شهد بها شعرى و بشرى و لحمى و دمى فلما قال الموذن : اشهد ان محمدا رسول الله ، التفت من فوق المنبر الى يزيد فقال : محمد هذا جدى ام جدک يا يزيد ؟ فان زعمت انه جدک فقد كذبت و كفرت و ان زعمت انه جدى فلم قتلت عترته ؟
ترجمه خطبه شريفه امام سجاد عليه السلام
اى مردم ! خداوند به ما شش خصلت عطا فرموده و ما را به هفت ويژگى بر ديگران فضيلت بخشيده است ، به ما ارزانى داشت علم ، بردبارى ، سخاوت فصاحت ، شجاعت و محبت در قلوب مومنين را ، و ما را بر ديگران برترى داد به اينكه پيامبر بزرگ اسلام ، صديق (امير المومنين على عليه السلام) ، جعفر طيار ، شير خدا و شير رسول خدا صلى الله عليه و آله (حمزه) ، و امام حسين و امم حسين عليه السلام دو فرزند بزرگوار رسول اكرم صلى الله عليه و آله را از ما قرار داد . (754)

(با این معرفی کوتاه) هر کس مرا شناخت که شناخت ، و برای آنان که مرا نشناختند با معرفی پدران و خاندانم خود را به آنان می شناسام . ای مردم ! من فرزند مکه و منایم ، من فرزند زمزم و صفایم ، من فرزند کسی هستم که حجر الاسود را با ردای خود حمل و در جای خود نصب فرمود ، من فرزند بهترین طواف و سعی کنندگانم ، من فرزند بهترین حج کنندگان و تلبیه گویان هستم ، من فرزند آنم که بر براق سوار شد ، من فرزند پیامبری هستم که در یک شب از مسجد الحرام به مسجد الاقصی سیر کرد . من فرزند آنم که جبرئیل او را به سدره المنتهی برد و به مقام ربوبی و نزدیکترین جایگاه مقام باری تعالی رسید ، من فرزندآنم که با ملائکه آسمان نماز گزارد ، من فرزند آن پیامبرم که پروردگار بزرگ به او وحی کرد ، من فرزند محمد مصطفی و علی مرتضایم ، من فرزند کسی هستم که بینی گردنکشان را به خاک مالید تا به کلمه توحید اقرار کردند .
من پسر آن کسی هستم که برابر پیامبر با دو شمشیر و با دو نیزه می رزمید ، و دو بار هجرت و دو بار بیعت کرد ، و در بدر و حنین با کافران جنگید ، و به اندازه چشم بر هم زدنی به خدا کفر نورزید ، من فرزند صالح مومنان و وارث انبیا و از بین برنده مشرکان و امیر مسلمانان و فروغ جهادگران و زینت عبادت کنندگان و افتخار گریه کنندگانم ، من فرزند بردبارترین بردباران و افضل نمازگزاران از اهل بیت پیامبر هستم ، من پسر آنم که جبرئیل او را تایید و میکائیل او را یاری کرد ، من فرزند آنم که از حرم مسلمانان حمایت فرمود و با مارقین و ناکثین و قاسطین جنگید و با دشمنانش مبارزه کرد ، من فرزند بهترین قریشم ، من پسر اولین کسی هستم از مومنین که دعوت خدا و پیامبر را پذیرفت ، من پسر اول سبقت گیرنده ای در ایمان و شکننده کمر متجاوزان و از میان برنده مشرکانم ، من فرزند آنم که به مثابه تیری از تیرهای خدا برای منافقان و زبان حکمت عباد خداوند و یاری کننده دین خدا و ولی امر او و بوستان حکمت خدا و حامل علم الهی بود .
او جوانمرد ، سخاوتمند ، نیکوچهره ، جامع خیرها ، سید ، بزرگوار ، ابطحی ، راضی به خواست خدا ، پیشگام در مشکلات ، شکیبا ، دائما روزه دار ، پاکیزه از هر آلودگی و بسیار نماز گزار بود .
او رشته اصلاب دشمنان خود را از هم گسیخت و شیرازه احزاب کفر را از هم پاشید .
او دارای قلبی ثابت و قوی و اراده محکم و استوار و عزمی راسخ بود و همانند شیری شجاع که وقتی نیزه ها در جنگ به هم در می آمیخت آنها را همانند آسیا خرد و نرم و بستان باد آنها را پراکنده می ساخت .
او شیر حجاز و آقا و بزرگ عراق است که مکی و مدنی و خیفی و عقبی و بدری و احدی و شجری و مهاجری (755) است ، که در همه این صحنه ها

حضور داشت . او سید عرب است و شیر میدان نبرد و وارث دو مشعر (756) و پدر دو فرزند : حسن و حسین علیهم السلام . آری او ، همان او (که این صفات و ویژگیهای ارزنده مختص اوست) جدم علی بن ابیطالب علیه السلام است . آنگاه گفت : من فرزند فاطمه زهرا بانوی بانوان جهانم . و آنقدر به این حماسه مفاخره آمیز ادامه داد که شیون مردم به گریه بلند شد ! یزید بیمناک شد وبرای آنکه مبادا انقلابی صورت پذیرد به موذن دستور داد تا اذان گوید تا بلکه امام سجاد علیه السلام را به این نیرنگ ساکت کند

موذن برخاست و اذان را آغاز کرد ، همین که گفت : الله اکبر ، امام سجاد علیه السلام فرمود : چیزی بزرگتر از خداوند وجود ندارد . و چون گفت : اشهد ان لا اله الا الله ، امام علیه السلام فرمود : موی و پوست و گوشت و خونم به یکتائی خدا گواهی می دهد . و هنگامی که گفت : اشهد ان محمدا رسول الله ، امام علیه السلام به جانب یزید روی کرد و فرمود : این محمد که نامش برده شد ، آیا جد من است یا جد تو ؟ اگر ادعا کنی که جد توست پس دروغ گفتی و کافر شدی ، و اگر جد من است چرا خاندان او را کشتی و آنان را از دم شمشیر گذراندی ؟

سپس موذن بقیه اذان را گفت و یزید پیش آمد و نماز ظهر را گزارد .

(757) در نقل دیگری آمده است که : چون موذن گفت : اشهد ان محمدا رسول الله ، امام سجاد علیه السلام عمامه خویش از سر برگرفت و به موذن گفت : تو را بحق این محمد که لحظه ای درنگ کن ، آنگاه روی به یزید کرد و گفت : ای یزید ! این پیغمبر صلی الله علیه و آله ، جد من است و یا جد تو ؟ اگر گویی جد من است ، همه می دانند که دروغ ، و اگر جد من است پس چرا پدر مرا از روی ستم کشتی و مال او را تاراج کردی و اهل بیت او را به اسارت گرفتی ؟ این جملات را گفت و دست برد و گریبان چاک زد و گریست و گفت : بخدا سوگند اگر در جهان کسی باشد که جدش رسول خداست ، آن منم ، پس چرا این مرد ، پدرم را کشت و ما را مانند رومیان اسیر کرد ؟ آنگاه فرمود : ای یزید ! این جنایت را مرتکب شدی و باز می گویی : محمد صلی الله علیه و آله رسول خداست ؟ و روی به قبله می ایستی ؟ وای بر تو ! در روز قیامت جد و پدر من در آن روز دشمن تو هستند . پس یزید فریاد زد که موذن اقامه بگوید ! در میان مردم هیاهویی برخاست ، بعضی نماز گزاردند و گروهی نماز نخوانده پراکنده شدند . (758)

و در نقل دیگر آمده است که امام سجاد علیه السلام فرمود :

انا ابن الحسین القتیل بکربلا ، انا ابن علی المرتضی ، انا ابن محمد المصطفی ، انا ابن فاطمه الزهرا ، انا ابن خدیجه الکبری ، انا ابن سدره المنتهی ، انا ابن شجره طوبی انا ابن المرمل بالدما ، انا ابن من بکی علیه

الجن فی الظلماء ، انا ابن من ناح علیه الطیور فی الهواء (759)
من فرزند حسین شهید کربلایم ، من فرزند علی مرتضی و فرزند محمد مصطفی و پسر فاطمه زهرایم ، و فرزند خدیجه کبرایم ، من فرزند سدره المنتهی و شجره طوبایم ، من فرزند آنم که در خون آغشته شد ، و پسر آنم که پریان در ماتم او گریستند ، و من فرزند آنم که پرندگان در ماتم او شیون (760)
کردند . پس از خطبه غرای عقیله بنی هاشم حضرت زینب کبری علیهاالسلام و خطبه حضرت سید الساجدین امام زین العابدین علیه السلام ، مردم ماهیت یزید کافر ستمکار را شناختند و شروع کردند به لعن و طعن یزید . یزید خود را بیچاره دید و فهمید که منفور جامعه است ، با کمال بی شرمی و ندامت تمام این جنایات را به گردن امرای لشگر انداخت تا خود را تبرئه کند ولی این ننگ تا قیامت پاک شدنی نبود .

قطب راوندی (761) از منهال بن عمرو روایت کرده است که گفت : به خدا سوگند که در دمشق دیدم سر مبارک امام حسین علیه السلام را بر سر نیزه کرده بودند و در پیش روی آن حضرت کسی سوره کهف می خواند . چون به این آیه رسید :
ام حسبت ان اصحاب الکهف و الرقیم کانوا من آیاتنا عجبا (762) به قدرت خدا سر مقدس سید الشهدا علیه السلام به سخن آمد و به زبان فصیح گفت : امر من از قصه اصحاب کهف عجب تر است . و این اشاره است به رجعت آن جناب برای طلب خون خود . مزدوران و جیره خواران یزید کافر ، اهل حرم و اولاد سید پیغمبران را در مسجد جامع دمشق که جای اسیران بود بازداشتند . در این وقت پیر مردی از اهل شام به نزد اسرا آمد و گفت : الحمدالله که خدا شما را کشت و شهرها را از مردان شما آسوده نمود و یزید را بر شما مسلط گردانید .
علی بن الحسین امام سجاد زین العابدین علیه السلام به او فرمود : ای پیرمرد آقا قرآن خوانده ای ؟ گفت : بلی ، فرمود : این آیه را خوانده ای ؟
قل لا اسئلکم علیه اجرا الا الموده فی القربی (763) بگو ای پیغمبر من برای رسالت مزدی از شما نمی خواهم به جز دوستی خویشاوندانم
علی بن الحسین علیه السلام فرمود : خویشاوندان ماییم که خداوند دوستی ما را مزد رسالت رسول خدا صلی الله علیه و آله گردانیده . امام علیه السلام باز فرمود : این آیه را خوانده ای ؟
و آت ذاالقربی حقه (764) عرض کرد : بلی . امام علیه السلام فرمود : مائیم آنها که خداوند بزرگ پیغمبر خود را امر کرده است که حق را به ما عطا کند . امام علیه السلام باز فرمود : آیا این آیه را خوانده ای و اعلموا انما غنمتم من شی فان لله خمسه و للرسول و لذی القربی (765) بدانید هر چه سود برید پنج یک آن مخصوص خداست و رسول و خویشاوندان رسول صلی الله علیه و آله . فرمود : ماییم خویشاوندان پیغمبر . آیا این آیه را خوانده ای
انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهر کم تطهیرا (766) پیر مرد گفت : این آیه را خوانده ام . امام علیه السلام فرمود : ماییم آن خاندانی که خداوند آیه تطهیر را مخصوص آنها نازل فرموده است . راوی می گوید : پیرمرد ساکت شد و از گفته های خود پشیمان گردید و عمامه خود را از سر انداخت و رو به آسمان کرد و گفت : خداوندا ، بیزاری می جویم به سوی تو از دشمنان آل محمد صلی الله علیه و آله سپس به حضرت عرض کرد : آیا راه تو به برای من هست ؟ امام علیه السلام

فرمود : آری اگر تو به کنی خداوند تو به تو را می پذیرد و تو با ما خواهی بود . عرض کرد : من تو به کارم . گزارش رفتار این پیر مرد به یزید رسید . دستور داد پیرمرد را کشتند . (767)

بخش دوازدهم : بازگشت کاروان اسرا به مدینه منوره

فصل اول : خبر شهادت امام حسین علیه السلام و یاران آن حضرت به وسیله بشیر

کاروان اسیران آرام آرام به شهر مقدس مدینه نزدیک می شد . همه اهل بیت رسول الله ناله و زاری می کردند . خاطراتی که برایشان بود در مدینه به نظرشان می آمد ، به زندگی شان لبخند می زدند ، لبخند تلخ تر از گریه ، شاعر چه زیبا گفته :
خنده تلخ من از گریه غم انگیزتر است
کارم از گریه گذشته است بر آن می خندم
آسایش خاندان وحی را غارتگران آرامش و وحشیان دستگاه حکومتی یزید بن معاویه به یغما بردند ، به مدینه می رسیدند ، به کانون آرامش که در آن دین خدا را ترویج می کردند .
آنان از خبر وحشتبار واقعه کربلا اطلاع چندانی نداشتند و جنایت ها و کشتارهای عمال کثیف دستگاه حکومتی که نسبت به پاک ترین مردان اسلام انجام شده بود از نظر آنها پوشیده بود . هم اکنون که کاروان اسیران به مدینه باز می گردد مردم باید مصیبت جانسوز کربلا را از زبان صاحبان آن شنیده و انزجاری شدید از یزید و عمال حکومتش در دل بپرورانند .
کاروان نزدیک می شد که امام سجاد علیه السلام به منظور آن که در شهر مدینه یک جنبش و انقلاب فکری تولید کند تا از نهضت امام حسین بن علی علیه السلام بهره برداری شود ، بشیر بن جذلم را به حضور طلبید و فرمود : ای بشیر ، خدا پدرت را رحمت کند ، او مردی شاعر بود ، آیا تو هم می توانی شعر بگویی ؟ عرضه داشت : بلی یابن رسول الله ، من هم چون پدرم شاعرم . فرمود : به شهر برو و مردم را از شهادت پدرم امام حسین علیه السلام آگاه گردان . بشیر می گوید : بر اسب خود سوار شدم ، به سوی مدینه رفتم تا مردم را از قتل امام حسین علیه السلام آگا کنم . بشیر ندا کرد :
یا اهل یثرب لا مقام لکم بها
قتل الحسین فادمعی مدرار
الجسم منه بکربلا مضرج
و الراس منه علی القناه یدار (768)
ای اهل مدینه ! دیگر در مدینه نمانید ، زیرا حسین شهید شد . به این سبب سیلاب اشک از دیدگان من جارس است . بدن شریفش در کربلا در میان خاک و خون افتاده و سر مقدسش بر سر نیزه ها در شهرها می گردانند .
و آن وقت فریاد می زند : اینک علی بن الحسین با عمه ها و خواهرانش

کنار شهر مدینه هستند من فرستاده او هستم که خبر آمدن مسافران را به شما بگویم .

مراجعت ام کلثوم علیه السلام از شام به مدینه و مرثیه سرایی او

در جلد عاشر بحار (طبع کمپانی) و غیر آن مروی است که چون یزید خواست عیال الله را روانه مدینه نماید اموال و اثقال و عطایا را بر زبر هم نهاد . . . تا آنجا که گوید : آنگاه روی به مدینه نهادند ، چون دیوارهای مدینه نمودار گردید ، ام کلثوم با دلی پر از اندوه سیلاب اشک از دیده جاری ساخته به قرائت این مرثیه پرداخت و زمین و آسمان را منقلب ساخت :

مدینه جدنا لا تقبلینا
فبا لحسرات و الاحزان جئنا
الا اخبر رسول الله عنا
بانا قد فجعنا فی اخینا

این شعر منسوب به ام کلثوم سلام الله علیها در کتب مقاتل مفصل آمده ، برای تیمن و تبرک دو بیت از آن را زینت بخش این مجموعه نمودیم . آنگاه بر سر قبر مادرش ، فاطمه زهرا علیهاالسلام آمد و از بانگ ناله و عویل ، شور محشر برپا کرد . مردم گریباننها چاک زدند ، صورتها خراشیدند ، و ناله و احسیناه به چرخ برین رسانیدند . در آن وقت ام کلثوم علیهاالسلام ، با چشم پر آب و قلب کباب ، بر سر قبر مادر این مرثیه را بگفت که سنگ را آب و آب را کباب نمود :

افاطم لو نظرت الی السبایا
بناتک فی البلاد مشتتینا
افاطم لو نظرت الی الحباری
و لو ابصرت زین العابدینا
افاطم لو رایت بتنا سهاری
و من سهر المیالی قد عیینا
افاطم ما لقیت من عداک
فلا قیرات مما قد لقینا
فلو دامت حیاتک لم تزالی
الی یوم القیامه تندبینا

در این مدت مدینه در خاموشی بهت آمیزی فرو رفته بود و پیوسته متر صد بود که بداند بر سر امام حسین ، سبط رسول الله صلی الله علیه و آله چه آمده ؟ حسینی که در پی دعوت شیعیانش به کوفه رفته بود . ناگهان منادی ندا داد : علی بن الحسین با عمه ها و خواهرانش آمده اند ، پس امام حسین کجاست ؟ پس عموها و برادران کجایند ؟ پسر عموها چه شدند ؟ ستارگان زمین که فرزندان زهرا و از دودمان عبدالمطلب بودند کجا رفتند و بر سر آنها چه آمده و کجا ؟ . . . و کجا ؟
انعکاس این خبر شوم همه جا را فراگرفت . تا به دامنه کوه احد رسید و از آن جا به بقیع رفت و از آن جا به مسجد قبا ، خبری بود آرام ولی جانگداز و جگر خراش و دیری نپایید که این خبر در میان ناله های گریه کنندگان و شیون های ضجه زنندگان نابود شد ، در مدینه بانویی پرده نشین نماند ، مگر آن که از پرده بیرون آمد و به نوحه گری و ناله و زاری پرداخت . زینب دختر عقیل بن ابی طالب ، خواهر مسلم بن عقیل از خانه بیرون شتافت و خود را در پیراهن پیچیده بود و همراه او زنان و کنیزکانش بودند . زینب دختر عقیل بن ابی طالب ، خواهر مسلم بن عقیل از خانه بیرون شتافت و خود را در پیراهن پیچیده بود و همراه او زنان و کنیزکانش بودند . زینب می نالید و می گفت : چه جواب می دهید اگر پیغمبر از شما بپرسد که بعد از من با فرزندان و اهل بیت من چه کردید ؟ دسته ای را اسیر کردید و دسته ای را آغشته به خون . آیا پاداش خیر خواهی من این بود که با بستگان من این گونه رفتار کنید . صدایی از دور شنیده می شد که با ناله می گفت : ای کسانی که حسین را از روی نادانی ، کشتید ، مژده باد شما را که عذاب و شکنجه الهی در انتظار شماست . همه آسمانیان ، پیغمبران و فرشتگان و فرمانبران حق به شما نفرین می کنند . شما بر زبان سلیمان و موسی و عیس لعنت شده اید ؟ کاروان مصیبت کشیده در میان دستجات مردمی که به استقبال آمده بودند قرار داشت . مدینه پیغمبر صلی الله علیه و آله منظره ای دردناک تر از آن روز ندیده بود و تا آن روز به این اندازه مرد و زن اشک ریز و گریان نبودند . مدینه شبی را به یاد می آورد که این کاروان به سوی مکه روانه شد . آن شب از شب های ماه رجب بود که کاروانی مجلل از مدینه بیرون رفته ، و قافله سالارش زینب جوانان اهل بهشت در میان خرمنی از ستارگان درخشان قرار داشت کاروانیان می رفتند تا یزید پسر معاویه را که برای خلافت شایسته اش نمی دانستند . از تخت سرنگون سازند . اکنون بیش از چند ماه نگذشت که کاروان از سفر خود باز می گردد ، پناه بر خدا که روزگار با آنها چه کرد

! آنان را با شتاب به سوی قتلگاه ببرد ، هنگامی که به دره مرگ رسیدند ، دره ای که آن را دره آرزو می پنداشتند ، داس اجل یکایکشان را درو کرد و جز این باقی مانده محنت کشیده که عبارتند از کودکانی یتیم و زنانی داغدیده کسی نماند و از مردان بزرگ و جوانان رشید کاروان هیچ مسافری بازنگشت . مدینه رسول شب ها و روزها شاهد مجالس ماتم و سوگواری بود و به نوحه های جانسوز نوحه گران گوش می داد و زمین پاکش سرشک گریه کنندگان را در بر می گرفت . در این وقت عبدالله جعفر شوهر زینب کبری علیهاالسلام را می بینم که در خانه می نشیند و تسلیت دهندگان به حضورش می روند و او را برای شهادت عون و اکبر و محمد ، و پسر عمویش حسین علیه السلام و دیگر شهیدان از فرزندان جعفر و عبدالمطلب تسلیت می گویند . و می شنویم غلامی از غلامانش احمقانه می گوید : این مصیبت را از حسین داریم . عبدالله خشمگین شده و کفش خود را به سوی غلامش پرتاب کرده می گوید : ای پسر زن گنده تن ، آیا درباره حسین علیه السلام این سخن را می گویی ؟ به خدا اگر در خدمتش می بودم دوست می داشتم که از او جدا نشوم تا با او کشته شوم ! به خدا آرزو داشتم که خود به جای فرزندانم در راه حسین جانبازی کنم ، چیزی که مصیبت مرا درباره این دو پسر تخفیف می دهد آن است که آنها در راه برادرم و پسر عمویم کشته شدند و تا آخرین نفس یاری اش کردند . سپس به مجلسیان رو کرده می گوید : مصیبت حسین علیه السلام بر من بسیار سخت و ناگوار است ، هر چند دو دستم او را یاری نکردند ولی دو فرزندم یاری اش کردند .

مجالس ماتم و سوگواری پایان می پذیرد ، ولی سوز دل زنان بیوه شده و داغ دیده پایان ندارد و می سوزند و می سازند و هر روز بر سر قبرستان می روند و برای عزیزانی که در کربلا شهید شده اند می نالند و نوحه سرایی می کنند . طنین ناله و شیو نشان به مدینه می آمد و دوست و دشمن بر آنها می گریست .

ملاقات ام البنین علیهاالسلام با بشیر

فرزندان ام البنین - همگی - در زمین کربلا شهید شدند و نسل ام البنین علیهاالسلام از طریق عبیدالله بن قمر بنی هاشم بسیار می باشند . چون بشیر به فرمان امام زین العابدین علیه السلام وارد مدینه شد تا مردم را از ماجرای کربلا و بازگشت اسرای آل الله با خبر سازد ، در راه ام البنین علیهاالسلام او را ملاقات کرد و فرمود : ای بشیر ، از امام حسین علیه السلام چه خبر داری ؟ بشیر گفت : ای ام البنین ، خدای تعالی ترا صبر دهد که عباس تو کشته گردید .
ام البنین علیهاالسلام فرمود : از حسین علیه السلام مرا خبر ده . بدینگونه ، بشیر خبر قتل یک یک فرزندانش را به او داد ، اما ام البنین علیهاالسلام پیاپی از امام حسین علیه السلام خبر می گرفت وی گفت : فرزندان من و آنچه در زیر آسمان است ، فدای حسینم باد ! و چون بشیر خبر قتل آن حضرت را به او داد صیحه ای کشید و گفت : ای بشیر ، رگ قلبم را پاره کردی ! و صدا به ناله و شیون بلند کرد . مامقانی گوید : این شدت علاقه ، کاشف از بلندی مرتبه او در ایمان و قوت معرفت او به مقام امامت است که شهادت چهار جوان خود را که نظیر ندارند در راه دفاع از امام زمان خویش سهل می شمارد . به نوشته علامه سماوی در ابصار العین : ام البنین علیهاالسلام همه روزه ه بقیع می رفت و مرثیه می خواند ، به نوعی که مروان - با آن قساوت قلب - از ناله و گریه ام البنین علیهاالسلام به گریه می افتاد و اشکهای خود را با دستمال پاک می کرد . نیز هنگامی که زنها او را با عنوان ام البنین خطاب کرده و به وی تسلیت می داده اند ، این ابیات را سرود :
لاتدعونی ویک ام البنین
تذکرینی بلیوث العرین
کانت بنون لی ادعی بهم
و الیوم اصبحت و لا من بنین
اربعه مثل نسور الربی
قد و اصلوا الموت بقطع الوتین
تنازع الخرصان اشلائهم
فکلهم امسوا صریعا طعین
یا لیت شعری اکما اخبروا
بان عباسا مقطوع الیدین
یعنی ای زنان مدینه ، دیگر مرا ام البنین نخوانید و مادر شیران شکاری ندانید ، مرا فرزندانی بود که به سبب آنها ام البنینم می گفتند ، ولی اکنون

دیگر برای من فرزندی نمانده و همه را از دست داده ام . آری ، من چهار باز شکاری داشتم که آنها را هدف تیر قرار دادند و رگ گردن آنها را قطع نمودند و دشمنان با نیزه های خود ابدان طیبه آنها را از متلاشی کردند و در حالی روز را به پایان بردند که همه آنها با جسد چاک چاک بر روی خاک افتاده بودند . ای کاش می دانستم آیا این خبر درست است که دستهای فرزندم قمر بنی هاشم علیه السلام را از تن جدا کردند ؟

مخوان جانا دگر ام البنینم
که من با محنت دنیا قرینم
مرا ام البنین گفتند ، چونمن
پسرها داشتم ز آن شاه دینم
جوانان هر یکی چون ماه تابان
بدندی از یسار و از یمینم
ولی امروز بی بال و پرستم
نه فرزندان ، نه سلطان مبینم
مرا ام البنین هر کس که خواند
کنم یاد از بین نازنینم
به خاطر آورم آن مه جبینان
زنم سیلی رخسار و جبینم
به نام عبدالله و عثمان و جعفر
دگر عباس آن در ثمینم
یا من رای العباس کر
علی جماهیر النقد
و وراه من ابنا حیدر
کل لیث ذی لبد
نبئت ان ابنی اصیب
براسه مقطوع ید
ویلی علی شبلی و مال
براسه ضرب العمد
لو کان سیفک فی
یدیک لما دنی منک احد

حاصل مضمون این ابیات جانسوز آنکه : هان ای کسی که فرزند عزیزم ، عباس ، را دیده ای که با دشمن در قتال است و آن فرزند حیدر کرار ، پدر وار حمله می کند و فرزندان دیگر علی مرتضی ، که هر یک نظیر شیر شکاری هستند ، در پیرامون وی رزم می کنند ، آه که به من خبر داده اند که بر سر فرزندم عباس عمود آهن زدند در حالیکه دست در بدن نداشته است . ای وای بر من ! چه بر سرم آمد و چه مصیبتی بر فرزندانم رسید ؟

اگر فرزندم عباس دست در تن داشت ، کلام کس را جرات بود که به وی نزدیک شود ؟
فضل بن محمد بن فضل بن حسن بن عبیدالله بن عباس بن امیرالمومنین علیه السلام نیز ، که از تبار قمر بنی هاشم است ، مرثیه ذیل را در سوگ جد خود سروده است :
انی لا زکر للعباس موقفه
بکربلا و هام القوم یختطف
یحمی الحسین و یحمیه علی ظما
و لا یولی و لا یثنی فیختلف
و لا اری مشهدا یوما کمشهده
مع الحسین علیه الفضل و الشرف
اکرم به مشهد ابانت فضیلته
و ما اضاع له افعاله خلف (769)
و چه زیبا سروده است شاعر بزرگ اهل بیت علیهم السلام مرحوم سید جعفر حلی ره در مدح حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام :
وقع العذاب علی جیوش امیه
من باسل هو فی الوقایع معلم
ما راعهم الا تقحم ضیغم
غیر ان یعجم لفظه و یدمدم
عبست وجوه القوم خوف الموت
و العباس فیهم ضاحک متبسم
قلب الیمین علی الشمال و غاص فی
الاوساط یحصد للرووس و یحطم
بطل تورث من ابیه شجاعه
فیها انوف بنی الضلاله ترغم
حامی الظعینه این منه ربیعه
ام این من علیا ابیه مکدم
فی کفه الیسری السقا یقله
و بکفه الیمنی الحسام المخذم
حسمت یدیه المرهفات و انه
و حسامه من حدهن لاحسم
فغدا یهم بان یصول فلم یطق
کاللیث اذا اظفاره تتقلم
امن الردی من کان یحذر بطشه
امن البغات اذا اصیب القشعم
و هوی بجنب العلقمی فلینه

للشاربين به يدان العلقم (770)
کمیت شاعر چه خوش سروده است :
و ابوالفضل ان ذکر هم الحلو
شفاء النفوس من اسقام
قتل الادعياء اذقتلوه
اکرم الشاربين صوب الغمام (771)
یعنی : و ابوالفضل (یکی از جوانمردان بود) که یاد شیرین آنها شفای درد هر دردمندی است .
آن که زنازادگان را کشت در آن هنگامی که او را کشتند ، و بزرگوارترین کسی که از آب باران آشامید . شاعری دیگر درباره عباس بن علی علیه السلام چنین سروده است :
احق الناس ان يبکی عليه
فتی ابکی الحسين بکربلا
اخوه و ابن والده علی
ابوالفضل المضرج بالدماء
و من واساه لا يثنيه شی
و جادله علی عطش بماء
یعنی : شایسته ترین کسی که سزاوار است مردم بر او بگریند آن جوانی است که (شهادتش) حسین علیه السلام را در کربلا به گریه انداخت . یعنی برادر و فرزند پدرش علی علیه السلام که همان ابوالفضل بود و به خون آغشته گشت . و کسی که با او مواسات کرد و چیزی نتوانست جلوگیر او (در این مواسات) گردد ، و با اینکه خود تشنه آب بود ، (آب نخورد و) به آن حضرت کرم کرد .
به دريا پا نهاد و تشنه برگشت
ام البنين مضطر نالد چو مرغ بی پر
گويد به ديده تر ، ديگر پسر ندارم
زنها ! مرا نگوييد ام البنين از اين پس
من ام بی بنينم ، ديگر پسر ندارم
مرا ام البنين ديگر مخوانيد
به آه وناله ام ياری نماييد
بنالم بهر عباسم شب و روز
شده آهم به جانم آتش افروز
به دشت کربلا آن مه جبينم
شنيدم بود سقای حسينم
به دريا پا نهاد و تشنه برگشت
حسينش تشنه بود ، از آب لب بست

گذشت از آب و کسب آبرو کرد
به سوی خیمه ها با آب رو کرد
ز نخلستان چو بر سوی خیم شد
به دست اشقیا دستش قم شد . (772)

ابوالفرج از عوف بن خارجه نقل کرده است که : نزد عمر بن الخطاب بودم که مردی پیش او آمد و سلام کرد . عمر ، نام او را پرسید
گفت : مردی نصرانی هستم و نام من امرء القیس است ، آمده ام تا اسلام اختیار کنم و آداب را بدانم
اسلام را بر او عرضه کردند و مسلمان شد و امارت قبیله قضاعه را - که در شام بودند - به او پیشنهاد کردند ، پذیرفت .
چون او از نزد عمر بیرون آمد حضرت امیرالمومنین علیه السلام او را ملاقات کرد و حسن و حسین علیه السلام همراه پدر بودند . حضرت به او فرمود : من علی بن ابی طالب پسر عموی رسول خدا و داماد اویم ، و اینان فرزندان منند که مادرشان فاطمه دختر رسول خداست ، ما را به پیوند با تو رغبت است .
امرء القیس گفت : یا علی ! دختری دارم به نام محیاه او را به عقد تو در آوردم ، و دختر دیگرم سلمی را به فرزندت حسن و سومین دخترم را به نام رباب به حسین دادم .
صاحب کتاب اغانی می گوید : آن روز به شب نرسید که امیرالمومنین علیه السلام رباب دختر امرء القیس را برای فرزندش حسین عقد فرمود . رباب از حسین علیه السلام دو فرزند آورد به نامهای عبدالله و سکینه . هشام بن سائب کلبی می گوید که : رباب از زنان برگزیده بود و پدر او امرء القیس از اشراف و خانواده های بزرگ عرب بشمار می رفت و رباب در نزد امام حسین علیه السلام منزلتی بسزا داشت و همواره نظر عنایت امام حسین علیه السلام به او معطوف بود ، و این اشعار را امام حسین علیه السلام درباره او و فرزندش سکینه انشاء فرمود :

لعمرک اننی لاحب دارا
تکون بها سکینه و الرباب
احبهما و ابذل جل مالی
و لیس لعاتب عندی عتاب

به جان تو سوگند که من دوست دارم خانه ای را که در آن سکینه و رباب باشد ، آن دو را دوست می دارم و مالم را بذل می کنم ، و عتاب کننده را نزد من حق عتاب نیست
روایت شده است که : بعد از شهادت امام حسین علیه السلام ، رباب تا زنده بود ، پیوسته می نالید و می گریست .
ابن اثیر می گوید : رباب هم با قافله اسیران به شام رفت و چون به مدینه بازگشت اشراف قریش او را به همسری طلبیدند ، رباب گفت : من هرگز

پس از رسول خدا که همسر فرزندش بودم ، همسر فرزند دیگری نخواهم شد ، و تا یک سال همچنان می گریست و از زیر آسمان به پناه هیچ سقفی نرفت تا از فرط اندوه ، جان سپرد !
و بعضی گفته اند : حضرت رباب یک سال در کنار قبر امام حسین علیه السلام ماند ، آنگاه به مدینه مراجعت نمود و از شدت اندوه در گذشت . و این اشعار را در مرثیه امام حسین علیه السلام سروده بود :

ان الذی کان نورا یستضاءبه
بکربلا قتیل غیر مدفون
سبط النبی جزاک الله صالحه
عنا و جنبت خسران الموازین
قد کنت لی جبلا صعبا الوذ به
و کنت تصحبنا بالرحم و الدین
من للیتامی و من للسائلین و من
یعنی و یاوی الیه کل مسکین
و الله لا ابتغی صهرا بصهرکم
حتی اغیب بین الرمل و الطین (773)

ورود علیا مخدره زینب علیهاالسلام به مدینه طیبه

به گفته مولف طراز المذهب : چون اهل بیت علیهم السلام در بازگشت از شام ، به مدینه نزدیک شدند و سواد شهر نمایان گردید ، علیا مخدره زینب علیهاالسلام فرمود : ای خواهران ، از محملها پیاده گردید که اینک ، روضه منور جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله نمایان گردید . سپس فرمود : ای یاران ، این محملها را دور ، و این شتران را به یک سوی برید که ما را تاب دیدن نمانده است . در آن وقت ، چنان آهی برکشید که می خواست روح مبارکش از قالب تن بیرون تازد . پس همگی فرود آمدند و لوای غم و مصیبت بر افراشته و خروش محشر نمایان ساختند و اسبابی که از شهدای کربلا با خود داشتند بگستردند و خیمه حضرت سید الشهدا علیه السلام را که در هیچ منزلی بر سر پا نکرده بودند در بیرون مدینه بر پا کردند و مسند آن حضرت را گستردند . چون علیا مخدره این بدید ، چنان ناله برکشید که بیهوش به روی زمین افتاد . چون به هوش آمد با ناله جگر شکاف فریاد برکشید : وافرقتاه این الکماه ؟ این الحماه ؟ و الهفتاه

فما لی لا اواری الحمام المهجته

و کنت یحی نور عین و عزتی

یا اخی یا حسین ، هولاء جدک و امک و اخوک الحسن و هولاء اقربائک و موالیک ینتظرون قدومک یا نور عینی قد قضیت نحبک و اورثتنی حزنا طویلا مطولا لیتنی مت و کنت نسیا منسیا .

پس از آن روی به مدینه آورد و آن شهر را مخاطب ساخته فرمود : ای مدینه جدی فاین یومنا الذی قد خرجنا منک بالفرح و مسره و الجمع و الجماعه و لکن رجعنا الیک بالاحزان و الالام من حوادث الزمان فقدنا الرجال و البنین و تفرقت شملنا آنگاه به سوی روضه منور جدش روان گردید . چون به روضه رسید هر دو طرف درب مسجد را گرفت و چنان ناله از جگر بر آورد که مسجد را متزلزل گردانید . سپس رسول خدا را سلام داد و گفت : السلام علیک یا جداه ، یا رسول الله ، این ناعیه الیک اخی الحسین ابو مخنف گوید : در این وقت ، ناله ای بلند از قبر مطهر برخاست و مردمان از شدت بکا و نحیب به لرزه در آمدند ، و آن مخدره فرمود : کاش مرا به خویش وا می گذاشتید تا سر به صحرا گذاشته خاک بیابانها را با سرشگ دیده تر می کردم ، زیرا چگونه داخل مدینه شوم و سوال و جواب نمایم . در آن وقت ، زنان مدینه و هاشمیات به استقبال زینب شتافته و آن مخدره را در بدو حال نشناختند ، چون حوادث روزگار چهره آن مخدره را دیگر گون کرده بود . زنان مهاجر و انصار و قریشیان چون آن حالت بدیدند ، خود را بر خاک و خاره بینداختند ، گریبانها چاک

کردند ، صورتها بخراشیدند و چون دیوانگان گریستند ، به گونه ای که سنگ را آب و آب را کباب می ساختند ، و تماما مبهوت و متحیر بودند ، چون شخص صاعقه زده یا امواتی که در عرصه عرصات از قبور بیرون آیند . پس زنان اطراف آن مخدره را فرا گرفتند تا او را به خانه برند و پیوسته او را تسلیت می دادند . فرمود : چگونه به خانه بروم و به کدام خانه داخل بشوم که صاحب ندارد و مردان آن همه کشته و در خون آغشته می باشند ؟ و کلماتی فرمود که دلهای حاضران را از تن آواراه ساخت . (774)

آورده اند : وقتی که اهل بیت علیهم السلام وارد مدینه شدند ، ام البنین علیه السلام که کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله با زینب کبری علیه السلام ملاقات کرد و به وی گفت : ای دختر امیرالمومنین ، از پسرانم چه خبر ؟
زینب علیه السلام فرمود : همگی کشته شدند . ام البنین عرض کرد : جان همه به فدای حسین علیه السلام ، بگو از حسین علیه السلام چه خبر ؟
زینب فرمود : حسین علیه السلام را با لب تشنه کشتند . ام البنین علیه السلام تا این سخن را شنید ، دستهای خود را بر سر کوفت و با صدای بلند و حال گریان گفت : واحسیناه ! زینب علیه السلام فرمود : ای ام البنین ، از پسرت عباس یک یادگاری آورده ام . ام البنین گفت : آن یادگار چیست ؟
زینبت علیه السلام سپر خونین حضرت عباس علیه السلام را از زیر چادر بیرون آورد ، و ام البنین علیه السلام تا آن را دید ، آنچنان دلش سوخت که نتوانست تحمل کند و بیهوش به زمین افتاد . (775)

طبیب دردمندان

صدا در سینه ها سکت که اینک یار می آید
ز راه شام و کوفه عابد بیمار می آید
غبار راه بس بنشسته بر رخسار چون ماهش
به چشم آیینه ایزد نمایی تار می آید
الا ای دردمندان مدینه با دو صد حسرت
طبیب دردمندان با دل تبدار می آید
الا ای بانوان اهل یثرب پیشواز آیید
که زینب بی برادر بادل غمخوار می آید
بیا ام البنین با دیده گریان تماشا کن
که اردوی حسینی بی سپهسالار می آید

بانوی بانوان زینب را در مجالس عزا سوگواری که عبدالله جعفر برای دو فرزندش بر پا کرده نمی بینیم . به گمان ما می رسد که بیدار خوابی و رنج مصیبت و فرسودگی بر او فشار آورده و در اثر ناتوانی به خواب رفته است . ولی چیزی نمی گذرد که او را می بینیم از اشک خود داری کرده و در پی انجام کاری شده و چیزی را جست و جو می کند . امروز برای زینب به جز گریه و زاری وظیفه دیگری است
این خون پاک نباید به هدر رود و به خدا این شهیدان بزرگوار سزاوار نیست که از صفحه گیتی محو شوند . (776)
مردم دسته دسته به خارج شهر ، آن جا که جاده خاکی به کربلا منتهی می شد پیش می رفتند ، از خبر ورود اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله بین مردم همهمه ای شد ، مدینه یک پارچه عزا و ماتم بود ، شیعیان علی مرتضی علیه السلام چون مردان جوان مرده اشک می ریختند و زنان ضجه و شیون می کردند ، مقابل مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله جمعیت انبوه تری ضجه و شیون می کردند . زینب وارد مدینه می شود . با دیدن زینب صدای ضجه و شیون بلند شد . شتر آن بانوی شجاع که از مبارزه بیدادگرانه مردم خواب رفته و شام و کوفه باز می گشت ، در مقابل مسجد توقف نمود ، بانوان بر گرد وجودش حلقه زدند . ولی ناگهان به جای ضجه و شیون سکوت همه جا را فراگرفت .
حضرت زینب علیه السلام به کمک آنان که افتخار خدمتگزاری اش را داشتند از کجاوه پیاده شد و به در مسجد تکیه داده و به سکوت مردم خیره خیره نگاه می کرد . ناگهان دختر علی مرتضی سکوت را در هم شکست ، خطاب به تربت مطهر جد بزرگوارش چنین فرمود :
ای جد بزرگوار ! من خبر شهادت برادر عزیزم حسین را برایت آورده ام (777)
به دنبال این سخن کوتاه چنان ضجه کشید که مردم با او همصدا شدند . کمی سکوت کرد ، ولی مردم همچنان ضجه می زدند و بر قاتلان زاده رسول خدا صلی الله علیه و آله لعن نفرین می فرستادند . ولی باز زینب به اطراف نگاهی افکنده با ناله سوزان و ملایمی که از اعماق قلب می کشید ، همهمه ای دیگر به وجود آورد و آنگاه دوباره چنین آغاز سخن فرمود : ای حسین ، برادرم ، این قبر جد و مادر و برادر تو است ، اینها همه قوم و خویشان و دوستان تو هستند که منتظر قدوم تو هستند .
ای برادر ، ای نور چشم من ! تو رفتی آیا مرا به غم و اندوه همیشگی مبتلا ساختی و ای کاش من مرده بودم و چنین روز تلخی را به خود نمی دیدم !

و آنگاه خطاب به مردم مدینه چنین فرمود : ای مدینه رسول خدا صلی الله علیه و آله ، چه شد آن روز که ما دسته جمعی با شادی و خوشحالی خارج می شدیم ، ولی امروز در اثر حوادث زمان ، مردان و فرزندان خود را از دست داده ایم و با غم و اندوه وارد می شویم ؟

فصل دوم : مجالس عزاداری در مدینه

پس از این آگاهی دردناک و رنج آفرین که مدینه را در ضجه و شیون فرو برده بود هر جا را که نظری افکندند سیاه پوش شده و پاسخ هر سخنی که با اهل مدینه در میان می نهادند جز اشک و آه و حسرت چیزی نمی شنیدند ، مجالس عزاداری برقرار شد تا یادی از شهیدان راه خدا نموده باشند ، در آن مجالس سخن از شهادت حسین بن علی علیه السلام جگر گوشه رسول خدا صلی الله علیه و آله و جنایت های یزید و عمال او به میان می آمد ، یکی از افرادی که مجلس عزاداری منعقد نموده بود عبداله بن جعفر طیار بود که برای سوگواری عموزاده اش حضرت حسین بن علی علیه السلام و دیگر شهیدان به ویژه دو فرزندش مجلسی تشکیل داده بود .
مردم دسته دسته برای عرض تسلیت و جویا شدن از حقایقی که به وسیله ماموران کثیف یزید تحریف شده بود به آن مجلس می آمدند ، هر کس وارد می شد سراغ زینب دختر رشید علی مرتضی علیه السلام را می گرفت ، ولی همه می گفتند که او در مجلس حضور ندارد .
البته در این هنگام دو پاسخ به گوشها می رسید . عده ای می گفتند : زینب در این سفر بی نهایت رنج و عذاب کشیده و چنان فرسوده و ناتوان گشته که از شرکت در مجلس عزا او را منع کرده اند (778) ولی در پاسخ این نوع سخنان می توان گفت که مقام استقامت زینب از این بالاتر است ، بلکه اگر حضرت هم شرکت نکرده علتش پایه گذاری یک انقلابی است که در مدینه باید پیاده می شد .

این فکر پی در پی زینب علیهاالسلام بود ، هر جا کمی تنها می نشست و به آینده و مسوولیتی که به عهده او گذاشته اند می اندیشید بی نهایت رنج می برد و پیش خود می فرمود : مدینه نباید خاموش شود اهالی مدینه باید روح انقلابی داشته باشند و همیشه در تدارک نهضت علیه یزید باشند .
این آگاهی و شورش علیه ظالمان انجام شدنی نیست مگر این که من برنامه ای دقیق داشته باشم .
ولی چگونه باید شروع کرد ؟ در شام و کوفه زمینه برای سخنرانی های انقلابی علیه یزید بن معاویه آماده بود ، ولی در این جا چه کنم ؟ با شرکت نکردن در این جلسات یک انقلاب فکری در همه طبقات حتی مزدوران یزید به وجود آوردم و باید از آن بهره برداری کنم و نگذارم مردم به زودی جنایات این دزدان انسانیت را فراموش کنند ، باید به هر نحوی شده برنامه ای را طرح و پیاده کنم .
تا این که پس از ساعت ها اندیشیدن ، بهترین راه را انتخاب کرد که جلوس نموده و زنان مدینه را به حضور پذیرفته فجایع و ستم ها و شکنجه ماموران دژخیم بنی امیه را بازگو کند . این بهترین راهی بود که می توانست با وضع خفقان مدینه که ماموران یزید به وجود آورده بودند انتخاب کند . خوب تشخیص داده بود ، پس از چندی که این برنامه را اجرا کرد ، قبایل و عشایر در فکر خونخواهی بر آمدند . (779)

نامه فرماندار مدینه

جاسوسان و ماموران مخفی فرمانداری که در مجالس سوگواری شرکت داشتند و این بار با دست زنان که در مجلس زینب علیهاالسلام حضور می یافتند برای زینب دختر فاطمه زهرا علیهاالسلام پرونده سازی کرده و فرماندار را آگاه کردند که اگر به این صورت پیش برود در آینده نزدیک نه تنها زنان قیام می کنند بلکه شوهران خود را به شورش علیه یزید دعوت خواهند نمود .
خبرهای پی در پی ماموران مخفی فرماندار ، عمر بن سعید الاشراق فرماندار مدینه را واداشت که نامه ای به یزید نوشته و وقایع را پیش از این که حادثه ای رخ دهد شرح داده ، کسب تکلیف کند .

فصل سوم : دستور تبعید حضرت زینب کبری علیهاالسلام

به دنبال گزارش های تکان دهنده عمرو بن سعید الاشراق فرماندار مدینه که موجب ناراحتی بی نهایت یزید شده بود با مشورت های پی در پی با اطرافیان بی خبر از خدا دستور داد تا فرماندار مدینه زینب را به هر جا که تمایل دارد تبعید کند ، تا از شورشی که پیش بینی می شد جلوگیری نمایند . (780)
فرماندار که انتظار دریافت دستور یزید دقیقه شماری می کرد ، با رسیدن دستور یزید بی نهایت خوشحال شد که از شورش داخلی جلوگیری به عمل خواهد آورد و چند روز دیگر پست و مقامش محفوظ ماند . ولی پس از لحظاتی که در این دستور فکر کرد ، در این اندیشه فرو رفت که چه کسی مامور ابلاغ باشد و آیا حضرت زینب به همین سادگی مدینه را ترک می کند یا استقامت خواهد نمود . از طرفی پس از او چه خواهد شد ؟ مردم آرام می گیرند یا علیه یزید قیام می کنند ؟ فکرها کرد تا این که تصمیم گرفت شخصا به زینب ابلاغ نماید .

اگر ما را آتش بزنند !

فرماندار مدینه به حضور زینب شرفیاب شده دستور یزید بن معاویه را به عرض حضرت رسانید . ولی با انقلاب روحی زینب مواجه شد . زینب فرمود : تو خیال می کنی ما آنچه که یزید مرتکب شده است را فراموش کرده ایم ؟ شما فکر کرده اید شکنجه های روحی و جسمی یزید را از یاد برده ایم ؟
هنوز خون هایی که بنا حق ریخته شده است در مقابل چشم ما می جوشد و نمی دانید که چقدر سوزش دارد .
به خدا قسم ، اگر ما را آتش بزنند از سر قبر جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله بیرون نخواهم رفت .
زینب دختر عقیل و دیگر دختر عموها بر گرد وجود نازنین او حلقه زده ، عرض کردند : شما راست می گویی ولی خدا خلف وعده نفرموده و زمین را به میراث به شما داده تا هر کجا میل داشته باشید زندگی کنید و به زودی خداوند از تبه کاران و ستمگران انتقام خواهد کشید . پس بهتر است که شهر امنی را انتخاب کنی .

کجا را انتخاب کنم ؟

حال که من را به تبعید تهدید کرده اند کجا بروم ؟ فرستاده فرماندار زینب را به تبعید و ترک مدینه تهدید کرد و به او گفت : باید از این سرزمین بیرون بروی ولی زینب فرمود : کجا بروم ؟
گفتند : به هر کجا که می خواهی برو ، شام یا کوفه
نه . . . نه . . . هرگز از شام و کوفه دل خوشی ندارم و پیش خود می اندیشید آنجا را روشن کرده هنوز طنین سخنانش در شام و کوفه پیچیده است ، حالا که بنا شده مدینه را ترک کند بهتر است جایی را انتخاب کند که مردم آن نیاز به بیداری داشته باشند . ولی عمال کثیف این حکومت چنان حقایق را واژگون کرده اند که هر کجا روی آسمان همان رنگ است .
زینب ، باید از اجتماع مسلمین دور باشی . . . باید به نقاط دور دست بروی ، تو مردم را علیه یزید می شورانی . . . و این جرم تو است . در هر صورت جایگاه خود را انتخاب کن .

مصر آماده شو . . .
آماده شو تا قهرمانی را که به سوی تو می آید بپذیری . . . آماده شو . . .
زنی به سوی تو می آید که در سنگینی و وقار چون کوه های استوار بر زمین سایه انداخته است . . . .
آماه شو . . . تا مقدم مهمان عزیزت را گرامی بداری . . . مهمانی که یک عمر از میزبانان روی ترش دیده است . اکنون تو او را گرامی بدار ، گرامی بدار ، چون خدا و رسول ، علی مرتضی و فاطمه زهرا علیهاالسلام او را گرامی داشته اند . گرامی بدار ، تا برای اولین بار شاید در زندگی پر ماجرایش برای یک بار هم که شده است آسوده بخوابد . . .
مهمانی گرانقدر . . . مهمانی که هیبت نامش کاخ ها را به هم ریخت . مهمانی که بیان قاطع او انقلاب حسین بن علی علیهاالسلام را به تکامل رسانید . مهمانی عالی قدر که فریادش یزید را لرزاند و مجلس شاهانه او را درهم کوبید . مهمانی بت شکن که چون اجداد گرامی اش بت های ساختگی را درهم شکست و بر دل هایی که شادی و سرور می کردند و آنها را خارجی می دانستند پرچم ضد یزید را نصب کرد .
مهمانی خراب کننده کاخ ها که زرق و برق ها را نادیده گرفت ، چنان اوضاع و احوال کاخ نشین ها را پریشان کرد که گویی کاخ ها بر سرشان کوبیده شد . مهمانی مدافع محرومان ، مهمانی حامی رنجبران و زحمتکشان .
زینب قهرمان موسس اسلام . . . زینب پیکار جوی دلیر ، اندیشوری شجاع مصر ، آماده شو ، این کاروان حرکت می کند .

حرکت کاروان به تبعیدگاه

سرانجام زینب بی گناه به جرم پاکدامنی بدون محاکمه و بدون پرونده یا با پرونده جعلی عازم تبعید شد ، مدینه را برای فرماندار آلوده و مزدوران بی غیرت و زن پرست و دنیا خوار وی گذاشت . در نظر فاطمه و علی علیه السلام تبعید بهتر از کاخ آلوده بود و زندگی در تبعید با پاکی نیکوتر و شرافتمندانه تر از زندگی در کاخ های شهری با ناپاکی بود . فرزند علی مرتضی ، مدینه را برای مدت نامعلومی وداع کرد و رهسپار تبعید شد و دور از برادر زاده دلسوخته اش بدون گناه در ردیف جنایتکاران قرار گرفت . زینب خبر دارد که در دستگاه یزید ، جنایت کاران با اقتدار در کاخ ها به سر می برند و پاکان و نیکان به زندان و تبعید می روند .
زینب می داند که : تعیین سرنوشت مردم مسلمان بسته به هوس زنان قصر نشینی است و به میل هوس خود عذاب می نمایند و احسان می کنند و به زندان و تبعید می فرستند و آزاد می کنند . زینب می داند او نیز از همان کسانی است که هوس یک انسان آلوده و بی ایمان او را به جرم بی گناهی و روشن کردن افکار به خواب رفته به تبعید فرستاد . زینب بلاکش فقط صبر و شکیبایی را اختیار کرده و به وعده الهی امیدوار است ، به انتظار آینده سعادتمند برای انسان ها روزگار می گذراند .

ورود به مصر

حضرت زینب علیهاالسلام با سکینه و فاطمه دختران برادر عزیزش حسین بن علی علیه السلام و چند تن از زنان بنی هاشم وارد مصر شدند . مسلمه بن مخلد انصاری فرماندار مصر با جماعتی به استقبال آمده بودند و آن حضرت را در دار الحمراء که قصر خود او بود ، منزل دادند .
زینب علیهاالسلام پس از شهادت برادرش حسین علیه السلام دیگر در یک شهر نماند ، بلکه از این شهر به آن شهر منتقل می شد و داستان کربلا را همه جا باز گو می کرد و در راه جق و هدایت را برای اجتماع از راه باطل و گمراهی مشخص می نمود و سرانجام بدین وسیله مردم را با حقیقت و فلسفه شهادت برادرش آشنا می نمود . (781)
زینب با خاطری افسرده به آینده در تبعید ماوا گزید و از فضای وسیع و آزادی و از عمل و اراده آزاد محروم گشته ، قهرا با خود حدیث نفس ها دارد : خدایا ، آیا باید این روزگار دون پرور ، کاخ نشینان مجرم را در ناز و نعمت بپروارند که طغیان و سرکشی کنند و برادران و عزیزانم را شهید سازند ؟ مرا سال ها از کنار مهر و محبت خانوادگی جدا کند و به غم فراق بگدازد و برادر زاده ستمدیده ام را که هیچ خبری از احوال عمه اش در مصر ندارد به غصه جدایی من بسوزاند ؟ بار الها ! آیا با سه فرزند بی گناه فاطمه و علی علیهم السلام به دست گناهکاران به تبعید بیفتد و چون دیگر تبعیدیان صبح و شام دقیقه و ساعتی که از او می گذرد با ماموران خشن و تند خوی دستگاه دژخیمانه یزید بر خورد داشته باشد .
پروردگارا ! آیا باید سرانجام گناه بر بی گناهی و ناپاکی بر پاکی چیره شود ؟ در این کار چه مصلحتی است ؟ تو خود بهتر می دانی . زینب ، دختر علی مرتضی علیه السلام و فاطمه زهرا علیهاالسلام با این قبیل حدیث نفس ها به انتظار آینده سعادتمندی که ملاقات برادران و جدش و پدر و مادرش است به سر می برد .

سوز دل

پس از واقعه جانگداز کربلا رنج می برد و خون دل می خورد . بیشتر باعث غم و اندوه او این بود : پس از بردار ناظر باشد که عمال کثیف دستگاه یزید با احکام اسلامی بازی کنند .
تو گویی حسین عزیز زینب با همان قیافه ملکوتی و معصومش شب و روز در پیش چشمش مجسم بود و این دختر عزیز کرده فاطمه زهرا علیهاالسلام با صورت خیالی برادر سر و سری داشت و زمزمه ها می کرد ، ناله های می زد و اشک ها می ریخت . حسینم ! تو آرام دل بی قرار خواهر بودی ، پس چه شد دل آرام من که از نظرم پنهان شدی ، دل بیقرارم را بیقرار کردی ؟
ماه من ! حسین عزیزتر از جانم ، تو که پیوسته در کلبه احزانم طلوع می کردی و نه تنها کلبه تاریک مرا بلکه خانه دل افسرده ام را روشن می کردی و از صفای روح معصوم و کودکانه ات قلب و روح مرا صفا می بخشیدی ، دیدی چگونه عمال کثیف یزید کلبه خرابه من و دل افسرده من و روح ناتوان و قلب مجروح مرا از آن صفا و سرور و از آن نور و فروغ محروم کرد .
ای مهر درخشانم ! تو همواره در افق کاشانه من طلوع و غروب می نمودی و باطلوع خود کاشانه ویرانه خواهرت و نهان خانه دل غمدیده مرا بعد از شهادت مادر و پدر و برادرم روشن می کردی . خدا لعنت کند آنهایی را که روشنی بخش کلبه و دلم را خاموش کردند .
عزیزم ، برادرم ! حتما از دل غمزده و قلب شکسته من خبر داری ، حتما می دانی که دور از تو آفاق عالم در نظرم تیره و تار گشته و قیافه زندگی در چشم من چون قیافه غول سیاه و مهیب شده است .
حسین عزیزتر از جانم ، می دانم آگاهی خواهر بلاکش تو که شب و روز در کنارش به سر می بردی ، محبت و عشق تو تا اعماق قلب و ریشه جانش نفوذ کرده و سراپای وجودش را تصرف کرده . این خواهر در فراق تو چه تلخی کشنده و تحمل ناپذیری را در کام جان خود احساس می کند و به صورت قطرات اشک از چشمان منتظر و مشتاقش جاری می سازد .
نور دیده ام ، فرزندان تو مثل خواهر دل خسته ات پس از شهادتت می سوزند و می گذارند و اشک می ریزند .
حسین عزیزم ، در خرابه شام شب که می شد دلبندان و خواهران تو غریبانه سر به بالش خاک می نهادند و آن را از آب چشم خود گل می کردند .
عزیزم ! غصه غربت و بی کسی و فراق ، گلوی آنان را می فشرد ، و

چشمان جذاب و معصومانه آن ها را می آزارد و خونابه دل را از دیده فرو می ریزند .

سرباز گمنام

به جای یک تن سرباز گمنام هفتاد و دو تن شهید با نام و به جای قهرمانان افسانه ای یکصد تن از مردان حقیقت در دیار ما وجود دارد ، فداکارانی که به جهان فهماندند عده اندک با فداکاری هر کار بزرگ را می توانند به عهده بگیرند . ولی عده افزون با داشتن هر گونه وسایل و تمکن از هر پایه ، با علم و ثروت ، بی روح فداکاری نمی توانند کار رشید و شایسته ای بکنند . با فداکاری خود پیام دادند که شما آیندگان که با یک جهان وسایل هم آغوش ، و لی از ما عقب هستید برای این است که از فداکاری کسری دارید . جهان ضامن است سرباز فداکار را نگذارد فراموش شود ، هر چند گمنام . این نام از سایر نام های جهان کافی است . پس با وجود این چنین سربازان خوش نام و شهیدان نیک نام و نیز سربازان گمنام چه درنگی داریم که به کوی آنان گذری کنیم .
آری این شهیدان خوشنام ماهم گم اند و هم کم مانند . گم اند اما در فضائل و مکارم که خود را باخته و نام و اثری در کوی آنان از خود آن ها نمی بینی و سر تا پا فضایل به چشم می نگری . در آن وادی که ایناننند دیگران گم اند .

وظیفه ما

اگر به این زندگان ابدی عشق بورزیم جا دارد ، چه از این زندگان تا ابد شعاع حیات به سان سرچشمه آب حیات روان است . اگر نام آنان را تجدید کنیم روان خود را از رنج و فشار نجات داده ایم . اگر روش اقدام و کردار و روحیه آنان را تجدید کنیم به روح سلحشوری و وظیفه نظامی گری خدمت کرده ایم . اگر با جنبه خدا پرستی آنان آیین را تقویت کنیم سزد که نام آنان را ذکر خدا خواهیم یافت . ما اگر همه فضایل را بخواهیم در یک جا بیابیم در قبه و بارگاه جان و روان اینان خواهیم یافت .
اگر وظیفه شناس باشیم ، یاد آوری کردار و رفتار و گفتار آنان بر عهده ما و انبار ذخیره ای برای مربیان است . اگر عالمان اخلاق ما ، اخلاق را در پیراهن اینان ببینند . اگر امیران لشکر برای تهیه روح نظام و سلحشوری پیام آنان را بشنوند به سپاه صلاح و سلاح خود ذخیره فنا ناپدیر رسانده اند .
اگر عارفان تن در دهند که از ادعا به وادی حقیقت و عمل یک قدم بر دارند شیوه گشودن درهای آمد و شد را به جهان ملکوت یاد خواهند گرفت ، مردانی را خواهند دید که شوق پیاپی آنان را چنان کشانده که چون دیدند بقا با لقا سازگار نیست لباس بقا را کندند و در لقا را کوبیدند . حجت خدای بر خلایق اگر اینان باشند کار ما به رسوایی است ، معلوم می شود عارف عذری ندارد که سلحشور نیست . (782)

فصل چهارم : سخنی چند با عزاداران امام مظلوم علیه السلام و گویندگان مذهبی

امام حسین روز عاشورا نماز خواند . سید مظلومان هنگامی که شمشیرهای دشمن از هر طرف از غلاف کشیده شده و تیرها چون قطرات باران او را هدف قرار داده بود نماز را در اول وقت ترک نکرد و با جماعت ادا فرمود چنان که در اسلام حتی در جنگ نیز باید با جماعت بخوانند .
عموم علاقه مندان و عزاداران بر سیدالشهدا علیه السلام که در مواکب حسینی و مجالس نوحه خوانی و در محافل سیار که هر هفته و در ایام وفیات ائمه تشکیل می دهند و خودشان را علاقه مند به دین می دانند شایسته است بدانند :
سیدالشهدا علیه السلام روز عاشورا در آن موقع گرمای هوا و تشنه لب و هجوم دشمن که لشکر کفر و ضلالت برای از بین بردن آن حضرت و یاران با وفایش جمع شده بودند نماز را فراموش نکرد و آن را با جماعت (نماز خوف)به جای آورد و به کسی که عرض کرد یابن رسول الله وقت نماز است ، فرمود : نماز را به یاد من آوری خدا تو را از نمازگزاران قرار بدهد . نفرمود : خدا تو را از شهیدان قرار دهد . پس مقام نمازگزاران واقعی مقامی است که امام علیه السلام دعا می کند که آن شخص را که از شهدای کربلاست خداوند او را از نماز گزاران قرار دهد و از فرمایش امام ، عظمت و اهمیت نماز نمایان است . پس آنان که خودشان را از علاقه مندان سیدالشهدا علیه السلام می دانند و مجالس سوگواری و محافل سیار تشکیل می دهند و نوحه سرایی می کنند و از آن حضرت قدردانی می نمایند ، ولی به نماز اهمیت نمی دهند و اهانت کرده و آن را کوچک می شمارند و از وقت آن به تاخیر می اندازند و ضایع می کنند ، چنان که در اخبار وارد شده که در آخر الزمان مردم نماز را ضایع می کنند ، یعنی از اول وقت به تاخیر می اندازند و مشغول کسب و تجارت می شوند ، مشغول نوحه سرایی و ندبه گری می شوند یا در وقت نماز که از اهم واجبات است اعتنایی ننموده مشغول سینه زنی می شوند . وای به حال آنان ! سید مظلومان و شاه شهیدان خون پاک خود را در راه اقامه نماز برپا نگاه داشتن آن اهدا کرد .
در روایت است که اگر نماز در درگاه خداوندی قبول نشود اعمال دیگر هم قبول نخواهد شد . علاقه مند به سید الشهدا کسی است که به نماز اهمیت بدهد و از هدف و منویات حضرت سر مشق بگیرد .
وای به حال کسانی که ستون دین را که نماز باشد عملا منهدم کنند ولی از سیدالشهدا علیه السلام قدردانی نمایند . آیا این قبیل اشخاص اطلاع ندارند که عملا با بنی امیه موافقت دارند . آنان می خواستند نماز را ضایع

و اسلام را از مسیر صحیح خود منحرف سازند . اگر آن طور نبود دیکتاتور بنی امیه چرا نماز جمعه را به بهانه ای در روز چهارشنبه خواند ؟ (783)
دستگاه دیکتاتوری بنی امیه نماز می خواندند ، مسجد هم می ساختند ، به شکرانه قتل امام حسین علیه السلام چهار مسجد در کوفه بنا کردند ، اول مسجد اشعث ، دوم مسجد جریر ، سوم مسجد سماک ، چهارم مسجد شبث بن ربعی لعنهم الله جمیعا (784)

ما برای مبلغان و واعظان محترم وظیفه تعیین نمی کنیم ، بلکه به عنوان تذکر است و یاد آوری ، که این طبقه باید از جمیع رذایل منزه باشند چون رهبری مردم را به عهده دارند .
چنین نباشد که خود به گفته های خود عمل نکنند و مردم را به تقوا و پرهیزکاری بخوانند . در آیه 44 سوره بقره آمده است :
اتامرون الناس بالبر و تنسون انفسکم و اتم تتلون الکتاب افلا تعقلون
آیا مردم را به نیکی دعوت می کنید و خود را فراموش دارید با این که می خوانید ، آیا نمی فهمید ؟
یکی از وظایف خطیر اجتماعی و مذهبی امر به معروف و نهی از منکر و آشنا ساختن مردم به معارف اسلامی و وظایف مذهبی از طریق وعظ و تبلیغ است . کسانی می توانند این وظیفه بسیار مهم و مقدس را عهده دار شوند که از نظر علمی و اخلاقی و اعتقادی بر دیگران برتری داشته و با بیان شیوا و قدرت ایمان خود بتوانند مردم را از گرداب شکوک و شبهات نجات بخشیده ، آنان را برای شهود حق و درک حقایق آماده سازند . و اگر اشخاص نالایق با نداشتن توان علمی و بضاعت اخلاقی و آشنا نبودن به حقایق دینی این کار حساس را تصدی کنند ، نه تنها به حکم فرموده علی علیه السلام ما هلک امرء عرف قدره (785) خود را هلاک کرده اند ، و اجتماع از گفتار آنها بهره برداری نبرده ، بلکه از روی قصور و کوتاهی یا تقصیر و غرض ورزی مردم را از حقایق مقدس اسلام دور ساخته و راه یافتن حق را بر آنها تاریک تر خواهند ساخت .
دانشمندان بزرگوار دینی برای واعظ و مبلغ شرایطی ذکر کرده اند ، که هر یک به جای خود در تاثیر سخن و نتیجه گرفتن از مجالس مذهبی لازم و موثر است و با نبودن آن به جای فایده زیان خواهیم برد . برای نمونه چند شرط را ذکر می کنیم . تا مطلب روشن شود :
1 - مبلغ به آنچه در باب معارف و اصول دین می گوید ، خود از روی دلیل و برهان معتقد باشد تا مانند موذن شهر حمص نگوید : اهل حمص یشهدون ان محمدا رسول الله و در باب وعظ و امر به معروف و نهی از منکر ، خود اهل معروف و از ارتکاب منکرات بر کنار باشد و گفته علی ع را فراموش نکند که فرمود :
لعن الله الامرین بالمعروف التارکین له ، و الناهین عن المنکر العاملین به (786)
و چراغی نباشد که مردم را روشن کند و خود را بسوزاند .
2 - واعظ و مبلغ باید عادل باشد تا مردم بتوانند سخن او را بشنوند و بر

گفته اش اعتماد کنند ، چه این که بر گفته فاسق نمی توان اعتماد کرد و سخن او حجت نیست و نمی تواند در میان خدا و بندگانش واسطه باشد ، چنان که قرآن کریم می فرماید :
یا ایها الذین آمنوا ان جاءکم فاسق بنبا فتبینوا ان تصیبوا قوما بجهاله فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین (787)
این آیه درباره ولید بن عقبه بن ابی معیط نازل شد ، آنگاه که برای گرفتن صدقات به قبیله بنی المصطلق مامور شد و اهل قبیله به استقبال او بیرون شدند . ولید که با آنها در جاهلیت سابقه دشمنی داشت بدگمان شده ، نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله گشت و گفت : بنی مصطلق از دادن زکات امتناع ورزیدند و دروغ می گفت . رسول خدا صلی الله علیه و آله خواست به جنگ آنها برود که این آیه نازل شد و برای همیشه اعتماد و حجت را از گفتار فاسق برداشت تا هرگز مسلمان بر گفته فاسق اعتماد نکند و آن را حجت نشناسد .
خلاصه مبلغ باید مواظب باشد که اگر با کسی غرض و دشمنی دارد ، چون ولید سخن نگوید . مواظب باشند از هر جنگ و دفتری نقل حدیث و روایت و تاریخ نکنند و به جای ترویج دین کارش ترویج دروغ و خیانت به خدا و رسول نباشد . در تفسیر قرآن به تفاسیر مهم رجوع کند ، کتب معتبر شیعه را گذاشته از کتب اباطیل نقل حدیث نکنند .
عده ای از منبرهای زمان ما آیات را غلط می خوانند ، چون به خود زحمت نمی دهند به قرآن رجوع کنند یامسایل را اشتباه می گویند . از آن بالاتر بعضی از بی خردان و نالایقان برای این که پول هایی به جیب بزنند و به نان و آشی برسند ، در منبرها یا نزد افراد بی خرد می نشینند و از مراجع تقلید بد گویی می کنند . اینان خود را شیعه می دانند یا خائنان به دین و قرآن و مراجع هستند ؟ اگر کسی به مراجع شیعه اهانت کند ولایتش از خدا و رسول صلی الله علیه و آله قطع می شود . باطل را ترویج نکنند و فاسق و فاجر را مورد مدح و ستایش قرار ندهند . به بزرگان دین اهانت نورزد ، چیزی نگوید که فسادی بار آورد یا فتنه ای پدید آرد و آرامش مردم را به هم زند .
به یاری ستمگران برنخیزد و منبر را که جای ترویج عدل و نهی از بیداد وسیله شوکت و قدرت ظالم قرار ندهد . گنهکاران را مغرور نکند و مردم را به هدف مقدس امام حسین علیه السلام آشنا سازد تا بدانند که حسین بن علی علیه السلام گناه قیام کرد و هرگز با مردم گنهکار بیدادگر سازش نکرد و شهادت او برای این نبود که مردمی به اطمینان شفاعت او عمری حق مردم را پامال کنند و با آنچه از حق مردم بیچاره بوده اند او را از خود راضی کنند . برای کسب شهرت و راضی کردن مستمع و بانی ، روایات و اخبار اهل بیت را از معانی صحیح آنها منصرف نکرده و تصرفات بیجا را در

آن ها روا ندارد .
اگر مقام علمی او اجازه نمی دهد زبان به فتوا دادن نگشاید و هرگاه مساله ای می گوید یا حکمی از او سوال شد اگر نمی داند صریحا بگوید نمی دانم و فتوای مجتهد را به نام او نقل کند . (788)
خود را موظف بداند تهاسخنانش خطابه نباشد ، بلکه گاهی هم مسائل شرعی مردم را بگوید . مقصود از خطابه آن است که فلان دهاتی هنوز مساله غسل و تیمم و نمازش را بلد نیست و سواد هم ندارد . او کی خطابه می فهمد یا بعضی مسائل روزمره خود را هم نمی دانند ، از آپولو و کره ماه حرف می زنند . برای مردم عوام الناس چه فایده دارد .
نسبت به زینب کبری علیهاالسلام زبان به جسارت نگشاید که او بیچاره بود . اگر او بیچاره بود پس کاخ یزید را چطور سیاه پوش کرد و در کاخ مجلس سوگواری و ماتم به پا نمود ، و حتی دشمن را هم به گریه در آورد .
در مورد هر یک از اسیران و شهیدان کربلا یا اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله مواظب باشد که روضه یا نوحه دروغ نخواند ، دروغ در روضه یا نوحه مصیبتی جداگانه برای اهل بیت و ائمه علیهم السلام است .
امیدواریم انشاء الله تعالی خداوند بر همه گویندگان مذهبی و ذاکران اهل بیت عصمت و طهارت توفیق عمل کرامت فرماید و همه را از شرور فتنه های آخر الزمان حفظ فرماید .

فصل پنجم : کلمات قصار و آموزنده امام حسین علیه السلام

مردی با حسین بن علی علیه السلام برخورد در اولین کلام از حضرت احوال پرسی کرد و از خداوند برای آن جناب عافیت خواست . آن حضرت در جواب فرمود سلام قبل از سخن گفتن است ، خدایت عافیت دهد . بعد فرمود : به کسی اجازه سخن ندهید تا سلام کند . (789)
امام حسین علیه السلام به پسرش در ضمن وصیت می فرماید : ای بنی ایاک و الظلم من لایجد علیک ناصرا الا الله جل و عز (790)
به فرزندش امام سجاد علیه السلام فرمود : پسرم ! مبادا بر کسی که جز خدای عزوجل در برابر تو یاوری ندارد ستم کنی .
نه ظلم کن به کسی نه به زیر ظلم برو
که این مرام حسین است و منطق دین است
مردی به امام حسین علیه السلام عرض کرد : احسان به نا اهل ضایع خواهد شد . آن حضرت فرمود : چنین نیست ، احسان مانند باران تند است ، به نیک و بد می رسد . (791)
به مردی که در برابر او به دیگری بد گفت ، حضرت فرمود : ای فلانی ! دست از غیبت بردار که نان خورش سگ های دوزخ است . (792)
مبادا کاری کنی که بعد متوجه بشوی که بد شده است و عذر خواهی بکنی ، زیرا مومن نه بد می کند و نه عذر می طلبد . و منافق هر روز بد می کند و عذر می خواهد . (793)
سلام کردن هفتاد حسنه دارد ، شصت و نه از آن سلام کننده و یکی از آن جواب گو است . (794)
بخیل کسی است که به سلام کردن بخل ورزد . (795)
عبادت کنندگان به خدا سه دسته هستند :
1 - گروهی خداوند را به انگیزه نیل به پاداش و دست یافتن به نعمت های نامحدودش بندگی می کنند ، این نوع عبادت ، شایسته سوداگران سودجو است .
2 - بعضی خداوند را از ترس عذاب عظیمش می پرستند ، این عبادت نیز در خور بردگان زر خرید است .
3 - کسانی که خداوند را به منظور شکر گزاری و ادای یک وظیفه انسانی عبادت می کنند ، این عبادت احرار و آزادگان است و چنین عبادتی افضل و برتر از تمام عبادات است . (796)
یابن آدم انما انت ایام کلما مضی یوم ذهب بعضک
این انسان ، تو مجموعه روزها هستی ، هر روزی که می گذرد قسمتی از وجود تو رفته است . (797)

عمروعاص روزی به امام حسین علیه السلام عرض کرد : چرا شما بنی هاشم کم اولاد هستید و ما بیشتر اولاد داریم ؟ حضرت در جواب فرمود :
بغاث الطیر اکثرها فراخا
و ام الصقر مقلاه نزور (798)
مرغ های بی هنر اولاد زیاد دارند ولی باز شکاری کم اولاد است . عرض کرد : چرا سبیل های ما زودتر از سبیل های شما سفید می شود ؟
فرمود : زنان شما دهان بدبو دارند و سبیل شما را سفید می کنند .
عرض کرد : چرا ریش های شما پر است و ریش های ما کم پشت ؟ فرمود :
و البلد الطیب یخرج نباته باذن ربه والذی خبث لایخرج الانکدا (799)
زمین شوره زار کم حاصل است ، اما زمین پاکیزه پرحاصل . معاویه که در آن مجلس بود ، عمرو عاص را قسم داد که ساکت باش ، این پسر علی بن ابیطالب است . مردی به امام حسین علیه السلام عرض کرد : ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله من مردی گناهکارم و توانایی آن را ندارم که دست از معصیت بکشم ، مرا موعظه کن . حضرت فرمود : پنج کار بکن و هر چه می خواهی گناه کن : اول آن که روزی خدا را مخور و هر چه می خواهی گناه کن . دوم این که از ولایت و مملکت خدا بیرون برو و هر چه می خواهی گناه کن . سوم این که جایی مسکن گزین که خداوند تو را نبیند ، سپس هر چه می خواهی گناه کن .
چهارم : این که چون ملک الموت می خواهد روح تو را از بدنت جدا کند ، او را از خویش بران و هر چه می خواهی گناه بکن .
پنجم : اگر هنگامی که مالک دوزخ تو را به سوی آتش می برد می توانی از گفته اش سرپیچی کن ، هر چه می خواهی گناه کن . (800)
امام حسین علیه السلام عرض می کرد : خداوندا ، تو می دانی آنچه (در مبارزه با این جمعیت ستمگر) از من صادر شد نه به خاطر علاقه به حکومت و دستیابی به قدرت و مقام بود ، و نه برای بهره گیری از مال و ثروت دنیا ، بلکه برای این بود که نشانه های آیین تو را در همه جا ببینم ، و اصلاح را در تمامی شهرها مشاهده کنم ، و بندگان ستمدیده تو از بند ستم رهایی یابند و در امن و امان زندگی کنند ، و واجبات و احکام و دستورهای تو همه جا اجرا گردد . (801)
یحیی بن نعمان می گوید : من در خدمت امام حسین علیه السلام بودم . مرد عربی وارد شد که صورت خود را بسته بود . سلام کرد . حضرت پاسخ داد . عرب گفت : ای پسر پیغمبر ، سوالی دارم . فرمود : بگو . عرض کرد میان ایمان و یقین چه قدر است ؟ فرمود : چهار انگشت . عرض کرد : یعنی چه ؟ فرمود : ایمان آن است که می شنویم و یقین آن است که می بینیم و میان چشم و گوش چهار انگشت است .

عرض کرد : فاصله مشرق و مغرب چه مقدار است ؟ فرمود : به قدر یک روز آفتاب عرض کرد : عزت مرد در چیست ؟ فرمود : بی نیازی از مردم . عرض کرد : قبیح ترین کارها چیست ؟ فرمود : فسق از پیر و تندی و بی حوصلگی از پادشاه و دروغ از شخص بزرگ و نظر تنگی و بخل از ثروتمند و حرص دنیا از عالم . (802)
این بخش را با یکی از فرمایش های گرانمایه امیرالمومنین علی علیه السلام خاتمه می دهیم . علی علیه السلام فرموده است :
قوام الدین باربعه : بعالم ناطق مستعمل لعلمه ، و بغنی لایبخل بفضله علی اهل الدین (دین الله - خ ل) و بفقیر لایبیع آخرته بدنیاه ، و بجاهل لا یتکبر عن طلب العلم (803)
پایداری دین به چهار کس است : دانشمندان سخنوری که به علم خود عمل کند . ثروتمندی که مازاد دارایی را از اهل دین دریغ نکند . فقیری که آخرتش را به دنیا نفروشد ، نادانی که از تحصیل علم تکبر نورزد . دنیا به قهقرا بر گردد . در این حال بسیاری مساجد و کثرت افرادی که در آنها رفت و آمد کنند شما را نفریبد . عرض شد : یا علی ، در این وقت چگونه باید زندگی کرد ؟ فرمود : در ظاهر با مردم معاشرت کنید (یعنی با افراد بی دین و . . .) در باطن از آنها کنار باشید . خداوند انشاء الله همه مسلمین را از خطا و لغزش حفظ فرماید ، و ما را به دوستی علی و آل علی علیه السلام زنده بدارد و بمیراند . الحمدلله اولا و آخرا و ظاهرا و باطنا ، و صلی الله علی سیدنا و نبینا خاتم الانبیاء و المرسلین ، محمد و آله الطاهرین و سلم تسلیما . 17 ربیع الاول 1397 قمری مطابق 17 اسفند 1355 شمسی
قم - حرم اهل بیت علیهم السلام
علی ربانی خلخالی .

پی نوشتها

پی نوشتها 1

1- دیوان اقبال ، ص 72.
2- ابوالشهداء، ص 3.
3- پرتوی از عظمت حسین علیه السلام ، ص 267 به نقل از ابوالشهداء ص 1 و 77.
4- کامل ابن اثیره ج 3 ص 317.
5- پرتوی از عظمت حسین علیه السلام ، ص 275.
6- الشیعه و الحاکمون ، ص 75.
7- عایشه در دوران معاویه ، ص 125.
8- امام علی ، ص 212.
9- خصال صدوق ، ج 1 ص 185.
10- الغدیر، ج 10، ص 184.
11- حیاة الحسن ، ج 2 ص 130.
12- الغدیر ج 10 ص ، 190.
13- فلسفه انقلاب حسین علیه السلام ، ص 85، نقل از استیعاب ، ص 87، اصابه ، ج 2، ص 172.
14- مروج المذهب مسعودی ، ج 3، ص 6و 7، الغدیر، ج 10، ص 183.
15- با استفاده از مقدمه فلسفه انقلاب حسین علیه السلام ، ص 12.
16- مجمع البیان ، ج 5، ص 474.
17- فلسفه شهادت ،از استاد ناصر مکارم شیرازی .
18- احقاق الحق ، ج 11، ص 65، مناقب شهر آشوب ، ج 4، ص 48.
19- در شب بدر حضرت رسول اکرم به اصحاب فرمود کیست برود امشب برود برای ما از چاه آب بکشد و بیاورد؟ اصحاب سکوت کردند و هیچکدام اقدام بر این کار نکردند، حضرت امیرالمومنین علیه السلام مشکی برداشت به طلب آب بیرون رفت ، آن شب شبی بود سر و باد می آمد و ظلمت داشت پس رسید، به چاه آب و آن چاهی بود بسیار گود و تاریک ، آن حضرت دلوی نیافت تا از چاه آب بکشد لاجرم به چاه پایین رفت و مشک را پر کرد و بیرون آمد، ناگاه باد سختی برخورد و با آن حضرت که آن جناب از سختی آن نشست تا برطرف شد پس برخاست و حرکت فرمود، ناگاه باد سختی دیگری مانند آن آمد، آن حضرت نشست تا او نیز در شد، دیگر باره خواست برود مرتبه سوم نیز به همان نحو بادی رسید و آن حضرت نشست و چون رد شد برخاست و خود را به حضرت رسول ص لی الله علیه و آله رسانید، حضرت پرسید: یا اباالحسن برای چه دیر آمدی ؟عرض کرد: سه مرتبه بادی به من رسید و بسیار سخت بود و مرا لرزه

فرا گرفت و مکثم به جهت برطرف شدن آن بادها بود فرمود: آیا دانستی آنها چه بود یا علی ؟ عرض کرد: نه فرمود: آن اول جبرئیل بود با هزرا فرشته که بر تو سلام کرد و سلام کردند ، و دیگری میکائیل بود با هزار فرشته که بر تو سلام کرد و سلام کردند، و پس از آن اسرافیل بود با هزار ملائکه که سلام کرد بر تو و سلام کردند و اینها فرود آمدند به جهت مدد ما مرحوم محدث قمی می فرماید: که اشاره به همین است قرآن آن کسی که گفته از برای امیرالمومنین علی علیه السلام در یک شب سه هزار و سه مقبت بوده .
(مفاتیح الجنان ، ص 380، چاپ انتشارات پیام آزادی)
20- سوره هود آیه 88.
21- کافی ، ج 1، ص 463.
22- منتهی الامال ، ج 1، ص 281.
23- منتهی الامال ، ج 2 ص 432.
24- اعیان الشیعه ج 4، ص 95.
25- امالی صدوق ، ص 82.
26- احقاق الحق ، ج 10، ص 490، عیون اخبار الرضا علیه السلام ، ج 2، ص 26.
27- مقتل خوارزمی ، ج 1 ص 88.
28- منتهی الامال ، ج 1، ص 206.
29- پرتوی از عظمت حسین علیه السلام ، ص 58.
30- انوار البهیه ، ص 44.
31- اثبات الوصیه ، ص 125، مدینة المعاجز، ص 237 (چاپ قدیم).
32- منتهی الامال ج 1، ص 206.
33- جلاء العیون ، ص 305.
34- با استفاده از مقدمه معجزه تاریخ امام عظیم حسین بن علی علیه السلام از علامه کمره ای .
35- عنصر شجاعت ، ج 6 با عنوان معجزات تاریخ ، ص 462 .
36- عنصر شجاعت ، ج 6، ص 462.
37- بانوی اسلام ، ص 125.
38- فضائل الخمسه ، ج 3 ص 200.
39- بانوی نمونه اسلام ، ص 125.
40- مجموعه انوار علمی معصومین علیهم السلام از حاج شیخ علی فلسفی ، ص 193.
41- ینابیع الموده ، چاپ اسلامبول ، ص 318، منتخب طریحی ، ص 169.
42- لهوف ، ص 12، احقاق الحق ، ج 11، ص 397.
43- اعیان الشیعه ، چاپ دمشق ، ج 4، ص 94.

44- عنصر شجاعت و معجزه تاریخ ، ج 6 ص 461.
45- عنصر شجاعت ، ج 1 ص 7.
46- جنات الخلود، ص 23.
47- ینابیع المودة ، ص 445، مقتل خوارزمی ، ص 249.
48- ینابیع الموده ، باب 77، ص 445.
49- ابن عباس می گوید: از حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: من و علی و حسن و حسین و نه نفر از اولاد حسین ، پاک ومعصوم هستیم .
50- سوره مائده آیه 12.
51- سوره اعراف ، آیه 160.
52- منتخب التواریخ ، ص 136.
53- شیخ بهایی .
54- فضائل الخمسه ، ج 2 ص 45.
55- سوره احزاب ، آیه 33.
56- بررسی مسائل کلی امامت ، ص 208، سوره احزاب ، آیه 6.
57- منتخب التواریخ ، ص 192.
58- سوره احزاب ، آیه 34.
59- از نظر سنیان ، 41 روایت نقل شده است : غایة المرام ، ص 287.
60- از نظر شیعه 34 حدیث نقل شده است : غایة المرام ، ص 292.
61- برای توضیح بیشتر به صفحات بعد همین کتاب مراجعه شود که مخالفان پنج نور الهی را معرفی نموده ایم .
62- مجمع الزوائد ، ص 167.
63- مسند احمد حنبل ، ج 6،ص 304، تفسیر برهان ، ج 3، ص 319، النص و الاجتهاد ص 101.
64- شبهای پیشاور،ص 608.
65- درر السمطین ، ص 239.
66- غایة المرام ، ص 286.
67- مجمع البیان ، ج 8، ص 356.
68- احقاق الحق ، ج 9 ، ص 297.
69- الغدیر، ج 3، ص 173، فضائل الخمسه ، ج 1، ص 208.
70- و لاءها ولایتها، ص 37.
71- مناقب المرتضوی ، ترمذی کشفی ، ص 205.
72- کافی ج 1، ص 221.
73- ولاءها و ولایتها، ص 38.
74- کامل بهائی ، عماد الدین طبری ، ج 1،ص 88.
75- ینابیع الموده ، ص 5.

76- نهج البلاغه ، خطبه 232
77- بررسی مسائل کلی امامت ، ص 209، به نقل از غاية المرام ، ص 293.
78- چهره های درخشان اهل بیت علیهم السلام ، ص 43.
79- سوره آل عمران ، آیه 61.
80- فروغ هدایت ، ص 221.
81- مناقب ، ج 3، ص 370، منهج ، ج 2، ص 24، کفاية الخصام ، ص 392.
82- احقاق الحق ، ج 9، از ص 70 تا 1 مفصلا بیان شده است .
83- کنیه حضرت امیر المومنین علیه السلام بوده است .
84- این جنگ ، جنگ تبوک بود، پیغمبر صلی الله علیه و آله هنگام عزیمت از مدینه ، علی علیه السلام را به جای خود در مدینه منصوب کرد و فرمود: تو نسبت به من مانند هارون نسبت به موسی هستی یعنی وزیر و جانشین من هستی .
85- فروغ هداست ، ص 221 به نقل از خصائص نسائی ، ص 32، کنز العمال ، ج 6 ص 405.
86- کشاف ، ج 1، ص 134، جواهر طنطاوی ، ج 2، ص 119.
87- فروغ هدایت ، ص 220
88- الیمزان ، ج 3، ص 246، برهان ، ج 1، ص 179: عیاشی ، ج 1، ص 177، مجمع البیان ج 3، ص 452.
89- احقاق الحق ، ج 9 ، ص 110، بحار ج 9، ص 49.
90- مناقب ابن شهر آشوب ،ج 3، ص 373 .
91- نور الثقلین ، ج 5، ص 470، تفسیر گارز، ج 10، ص 240.
92- احقاق الحق ، ج 9، ص 110.
93- احقاق الحق ، ج 9، ص 11، فضائل الخمسه ، ج 1، ص 255.
94- نور الثقلین ، ج 5، ص 474.
95- برای این که زیاد وقت خوانندگان را نگرفته باشیم از نقل شعرهای عربی خودداری شد.
96- احقاق الحق ، ج 9 ، ص 116.
97- احقاق الحق ، ج 9، ص 111.
98- تفسیر نور الثقلین ، ج 5، ص 470، کشف الغمة ، ج 1، ص 414.
99- سوره فجر، آیه 28.
100- قمقام زخار، چاپ قدیم ، ص 84.
101- سوره شوری آیه 23.
102- حدیقه الشیعه ، ص 54، احقاق الحق ، ج 9، ص 2 - 101، در رالسطین ، ص 18، فضائل الخمسه ، ج 1 ص ، 259.
103- سوره آل عمران ، آیه 32.

104- پاسداران وحی ، ص 179، از لواعج الاشجان ، ص 136.
105- فضائل الخمسه ، ج 1 ص ، 288، به نقل از در المنثور.
106- احقاق الحق ، ج 9، ص 107، نورالثقلین ، ج 5، ص 192.
107- سوره نساء آیه 62.
108- کافی ، ج 1، ص 286، غایة المرام ، ص 229.
109- نور الثقلین ، ج 5، ص 6.
110- نور الثقلین ، ج 5، ص 190.
111- نور الثقلین ج 5، ص 190.
112- مناقب ، ج 3، ص 380.
113- منهج الصادقین ، ج 10، ص 230.
114- سوره نجم ، آیه 3و 4.
115- نوری که تا ابد می تابد، ص 9.
116- کامل الزیارت ، چاپ نجف ، ص 52،کنز العمال ، ج 6 ص 220، مقتل خوارزمی ج 1، ص 66 ، فصول المهمه ، ص 17، امامی مرتضی ، ج 1، ص 219، فضائل الخمسه ، ج 3، ص 292، ملحاقات احقاق الحق ، ج 11، ص 265 - 279 به 65 طریق از اهل سنت نقل کرده است .
117- مناقب ابن شهر آشوب ، ج 3، ص 381.
118- احقاق الحق ، ج 10 ص 637.
119- فلسفه انقلاب حسین علیه السلام ، ص 72 .
120- فلسفه انقلاب حسین علیه السلام ، ص 72.
121- فلسفه انقلاب حسین علیه السلام ، ص 72 .
122- ناسخ التواریخ ، ج 1، ص 49، جلد سیدالشهداء، مدینة المعاجز، ص 261،فضائل الخمسه ، ج 3، ص 259.
123- در مکتب اهل ببیت ، ص 117.
124- در مکتب اهل بیت علیهم السلام ، ص 128.
125- در مکتب اهل بتی علیهم السلام ، ص 129.
126- احقاق الحق ، ج 10 ص 534.
127- ینابیع المودة ، باب 45، عیون اخبار الرضا علیه السلام ، ج 2، ص 27.
128- احقاق الحق ، ج 10 ص 534.
129- کامل الزیارت چاپ نجف ، ص 52، امالی الصدوق ، ص 85، ینابیع المودة ص 166 ، احقاق الحق ، ج 10، ص 595 - 626 ارشاد مفید، ص 180.
130- خصائص امیرالمومنین علیه السلام ، ص 37.
131- بانوی نمونه اسلام ، ص 117.
132- بانوی نمونه اسلام ، ص 117.

133- ینابیع الموده ، ج 1، ص 42، سنن ترمذی ، ج 13، ص 248، سنن ابن ماجه ، ج 1، ص 65، مسند احمد حنبل ، ج 2، ص 442، النص و الاجتهاد، ص 101.
134- ناسخ ، ص 115، بحار، ج 10، ص 8، کامل الزیارت ، ص 52، مناقب ، ج 3، ص 381.
135- نوری که تا ابدی می تابد، از نشریات حسینیه آیت الله العظمی مرعشی نجفی ، ص 9 .
136- خصال صدوق ، ج 2، ص 433.
137- کشف الغعمه ، ج 2، ص 239.
138- قمقام زخار، ص 454 .
139- خصال ، ص 286.
140- خصال ترجمه کمره ای ، ص 143.
141- ناسخ ، ج 6، ص 19.
142- احقاق الحق ، ج 10، ص 632، ارشاد مفید، ص 249، مناقب ، ج 2، ص 224، فضائل الخمسه ، ج 2، ص 218.
143- منهاج السرور، ص 13.
144- سوره احزاب ، آیه ؟
145- راه و روش ما، ص 28.
146- راه و روش ما، ص 36.
147- راه و روش ما، ص 34.
148- داستان راستان ج 1، ص 28.
149- انقلاب مقدس حسین علیه السلام ، ص 121.
150- اعیان الشیعه ، ج 4، ص 110، قمقام ، ص 350، سمو المعنی ، ص 161.

151- کشف الغمه ، ج 2، ص 207.
152- صلح امام حسین علیه السلام ، ص 44.
153- جلاء العیون ، ج 2، ص 460 .
154- مناقب ، ج 3، ص 400.
155- داستان راستان ، ج 2، ص 96 .
156- کشف الغنمه ، ج 7، ص 195 ، احقاق الحق ، ج 11، ص 445.
157- سیاسیت حسینی ، چاپ تبریز، ص 33.
158- احقاق الحق ، ج 11، ص 441.
159- مقتل خوارزمی ، ج 1، ص 157.
160- مننتهی الامال ، ج 1، ص 210.
161- منتهی الامال ، ج 1، ص 210، سوره انعام ،آیه 124.
162- احقاق الحق ، ج 11، ص 424.
163- در مکتب اهل بیت ، ص 131، لولو و مرجان ، ص 44.
164- تحف العقول ، ص 252.
165- راهنمای بهشت ، ج 1، ص 204.
166- احقاق احق ، ج 9، ص 309، ینابیع المودة ، ص 35.
167- شیعه در اسلام ، ص 116.
168- ر ک : ینابیع الموده ، ص 311 - 318، احقاق الحق ، ج 9، ص 309 308.
169- فصول المهمه ، ص 25، عیون اخبار الرضا علیه السلام ، ص 27.
170- غیاة المرام ، ص 211 .
171- غاة المرام ، ص 217 ./
172- فروغ هدایت ، ص 79.
173- فضائل خمسه ، ج 2، ص 56.
174- علی و پیامبران ، ص 28.
175- حروفی که در میان پرانتز حروف عبرانی نوشته شده صداهای مختلف یا صدای واحد هر یک از حروف عبرانی است (مترجم).
176- برای کسب اطلاع بیشتر در این باره مراجعه شود به کتاب : (IALAM OF STORIES WONDERFUL) چاپ لندن ، ص 249.
177- برای اطلاع بیشتر در این زمینه ، مراجعه شود به مجله الاسلام ، چاپ دهلی ، فوریه 1927 و مسلم کرانیکل ، چاپ لندن ، 30 دسامبر 1926 م .
178- شعر از آقای صادق تهرانی .

179- اینچ تقریبا معادل دو نیم سانتی متر است
180- در اثر پریدگی حروف ، یقین ندارم نام های مذکور در این صفحه را کاملا صحیح نوشته باشم علاوه بر این اردو زبانان ، برخی از الفاظ را غیر از ما استعمال می کنند، مانند بانک و سانسکریت که نزد آنان بینک و سنکریست استعال می شود مترجم .
181- زبان رایج در زمان حضرت نوح علیه السلام و تا چندی پس از آن زبان سامی یا سامانی بود و زبان های عبرانی ، سریانیت قیهانتی ، عربی و غیره ، از شاخه های مختلف همان زبان است اولاد حضرت نوح علیه السلام و معاصر آنان و نسل ایشان در هر سرزمینی که سکونت گزیدند و آن جا را آباد کردند همان زبان سامی را که همراه با تغییر معمولی بود رواج دادند، و رفته رفته ، همان زبان ها ترقیب کرده به شکل جدیدی در آمد.
محققان خط شناس و عالمان زبان های باستانی و تاریخ نگاران کاوشگر چنین دریافته اند که زبان ترکی ، فارسی زندی ، پازندی ، سانسکریت و غیره نیز از شاخه های زبان سامانیی است صرف نظر از ادعای این که عربی و سانکسریت قدیم ترین زبان هاست و قطع نظر از این که محققان بریتانیا می گویند:
زبان انگلیسی سر منشاء زبان ها است زبان سامانی منشاء پیدایی و مصدر اکثر زبان هاست و رسم الخط آن در هر عصر دگرگونی یافته و شکل عجیب و غریبی به خود گرفته است . (مولف)
182- ماهنامه ، مسکو نوامبر 1935 م مجله mirror -28weekly . دسامبر 1953 روزنامه الهدی قاهره ، 31 مارس 1945 م .
183- ماهنامه Bartania چاپ لندن ، ژانویه 1954 م
184- اسلام شناسی ص 145 از آیة الله حاج شیخ ابوطالب تجلیل تبریزی .
185- تحقیقی کوتاه درباره شیعه ، ص 36.
186- تحقیقی کوتاه درباره شیعه از علامه محقق حاج شیخ یحیی نوری ، ص 37.
187- شیعه در اسلام ، ص 115، عیون اخبار الرضا علیه السلام ، ص 27، احقاق الحق ، ج 9، ص 270 - 293 با مختصر تفاوت .
188- مدینة المعاجز، ص 260، چاپ قدیم .
189- وقایع الایام ، ص 371.
190- لو لو و مرجان ، ص 48.
191- دمعة الساکبه ، ص 270
192- فوائد المشاهده ، ص 192.
193- مجالس المواعظ، ص 82 .

194- السیاسة الحسینیة ، ص 24.
195- انقلاب مقدس .
196- گفتار عاشورا، ص 176.
197- قیام و انقلاب مهدی علیه السلام ، ص 126.
198- اعیان الشیعه ، ج 4، ص 134.
199- ترجمه : زیارت عاشورا از علی کاظمی .
200- سوره توبه ، آیه 52.
201- سوره نساء آیه 72.
202- شهید آگاه ، ص 39.
203- یزدان به حروف ابجد 72 است .
204- شعر از علامه اقبال پاکستانی .
205- مکتب اسلام ، س 10، ش 40
206- درسی که حسین علیه السلام به انسانها آموخت ، ص 441.
207- درسی که حسین به انسانها آموخت ، ص 441 - 443.
208- همان مدر؟
209- درسی که حسین به انسانها آموخت ، ص 441 .
210- درسی که حسین علیه السلام به انسانها آموخت ، ص 441.
211- نوری که تا ابد می تابد، ص 34.
212- شعر از خوشدل تهرانی .
213- پرتوی از عظمت حسین علیه السلام ، ص 440
214- پرتوی از عظمت حسین علیه السلام ، ص 441.
215- البته به عقیده ما مسلمین و به تصریح آیه 156 سوره نساء، حضرت عیسی علیه السلام مصلوب و مقتول نگردیده : (و ما قتلوه و ما صلبوه و لکن شبه لهم و ان الذین اختلقوا فیه لقی لقی شک منه ما لهم به من علم الا اتباع الظن و ما قتلوه یقینا بل رفعه الله الیه) عیسی بن مریم را نه کشتند و نه به دار کشیدند بلکه امر به آنها مشتبه شد و همانا آنان که درباره او عقاید مختلف اظهار داشتند از روی شک و تردید سخنی گفتند و عالم به آن نبودند جز آن که از پی گمای خود می رفتند و به یقین (شما مومنین بدانید) که مسیح را نکشتند بلکه خدا او را به سوی خود بالا برد .
216- شبهای پیشاور، ص 548.
217- فضل الله صلواتی (طوفان).
218- شیعه در اسلام ، ص 110.
219- تحف العقول ، ص 463.
220- ترجمه اثبات الوصیه ، ص 371.
221- کافی ج 1، ص 257.
222- آیة الکرسی ، ص 341، به نقل از اسدالغابه ، ج 4، ص 169.

223- آیة الکرسی ، ص 332.
224- آیة الکرسی ، ص 235.
225- ناسخ امام حəвσعلیه السلام ، ج 4، ص 62.
226- پاسداران وحی ، ص 255.
227- آیة الکرسی ، ص 340
228- سوره یس ، آیه 12.
229- ینابیع الموده ، ص 72.
230- سوره جن آیه 226.
231- سوره بقره آیه 195 .
232- سوره آل عمران ، آیه 145.
233- روح المعانی ، ج 26، ص 66 از تاریخ ابن الوردی ، و الوافی بالوفیات .
234- سیری در شهادت سالار شهیدان حسین علیه السلام ، ص 295.
235- حکومت اسلامی ، ص 68.
236- ناظره زاده کرمانی .
237- سرمایه سخن ، ج محرم ، مرحوم دکتر آیتی بیرجندی ، ص 150.
238- منتخب التوایخ ، ص 298.
239- منتخب التواریخ ، ص 229.
240- وقایه الایام خیابانی ، ص 142.
241- زندگانی قمر بنی هاشم ، عماد زاده ، ص 214.
242- موسوعة العتبات المقدسه ، قسم کربلا ، ص 9.
243- همان ، ص 9.
244- مدینة الحسین ، ص 11.
245- همان ، ص 1.
246- نهضة الحسین علیه السلام ،ص 66.
247- نهضة الحسین علیه السلام ، ص 58
248- دیوان السید الحمیری ، ص 58
249- دیوان سید رضی ، ج 1، ص 44.
250- بلاغة الحسین علیه السلام ، خطبه 23، ص 144، نقل از لهوف سید ابن طاووس ره .
251- شهر حسین علیه السلام ، ص 12.
252- بعضی شفیه نقل کرده اند، بنگرید: تراث کربلا، ص 20.
253- تراث کربلاء، ص 21، 20، 19.
254- شهر حسین علیه السلام ، ص 7.
255- برخلاف ذهنیت رایجی که ما ایرانیان از کوفه داریم و با بعضی شعارها و ضرب المثل هایی از قبیل الکوفی لا یوفی .. که آن را همیشه

ابراز می کنیم ، کوفه پایگاه حکومت عدل مولا علی علیه السلام و نخستین حوزه علمیه شیعه و مرکز بسیاری از قیام های بزرگ شیعی بوده است .
256- متوکل عباسی ، هفده با قبر امام حسین (علیه السلام) را تخریب کرد ولی باز توسط پیروان اهل بیت باز سازی شد.
257- سیمای کربلا 132 به نقل از تاریخ کربلا نوشته عبدالجواد کلید دار، باب پنجم ، ص 191 - 251.
258- محن الابرار، ص 38، اربلی در کشف الغمه ، ج 2، ص 237 این شعر ار نقل کرده است .
259- سوره بقره ، آیه 35.
260- ینابیع المودة ، باب 24، ص 95، حقاق الحق ، ج 9، ص 102، فضائل الخمسه ، ج 1، ص 170، الغدیر ج 7، ص 235، و فضائل الخمسه ، ج 1، ص 170، اثبات الوصیة ، چاپ قدیم ، ص 7.
261- وقایع الایام خیابانی ، ص 149.
262- محن الابرار (ترجمه جلد دهم بحار)، ص 48.
263- همان ، ص 34.
264- وقایع الایام ، ص 152.
265- کشف الغمه ، ج 2، ص 179، دمعه الساکبه ، ص 272.
266- محن الابرار، ص 49.
267- وقایع الایام خیابانی ، ص 155.
268- الدار المنفصود، ص 151.
269- نفس المهوم ، ص 20.
270- نفس المهوم ، ص 20.
271- وقایع الایام خیابانی ، ص 160.
272- مقتل خوارزمی ، چاپ نجف ، ص 163، ینابیع الموده ، چاپ مصر، ص 319، اعیان الشیعه ، ج 4، ص 137، احقاق الحق ، این حدیث را به 190 طریق از کتب اهل سنت نقل کرده است .
273- احقا الحق ،ج 11 ،ص 360 .
274- ترجمه لهوف ، زنجانی ، ص 18.
275- ترجمه لهوف ، زنجان ، ص 21.
276- شبهای پیشاور، ص 535.
277- راه و روش ما، ص 123، مجمع الزوائد، ج 9، ص 188، الصواعق ، ص 115، خصائص ، ج 2، ص 125، کنز العمال ، ج 6، ص 223، جوهرة الکلام ، ص 1117.
278- کافی ، ج 1، ص 464، خصائص الحسینه ، ص 208.
279- عنصر شجاعت یا هفتاد دو تن ، یک تن .
280- نفس المهموم ، ص 19.

281- مسیب در جنگ بر یرموک جزء شصت نفری است که داوطلبانه به جنگ شصت هزار نفر عرب انصاری غسان رفتند و نیز در دولت حقه علی علیه السلام نام او جزو امراء عراق زیاد ذکر می شود.
282- احقاق الحق ، ج 11، ص 363.
283- اعیان الشیعه ، ج 4، ص 139.
284- وسائل الشیعه ، ج 1، ص 159، احقاق الحق ، ج 11، ص 323.
285- فلسفه انقلاب حسین ، ص 46، ینابیع الموده ، ص 320، و احقاق الحثق ، ج 8، ص 147.
286- منتهی الامال ، ص 334.
287- گروه رستگاران ، ج 2، ص 432، شبهای پیشاور، ص 939.
288- قمقام زخار، چاپ اسلامیه ، ص 117.
289- بررسی مسائل کلی امامت ، ص 305 .
290- کامل الزیارات ، ص 73.
291- کامل الزیارات ، ص 72.
292- حدیقة الشیعه ، ص 501.
293- نوری که تا ابد می تابد، ص 25.
294- تحفة الزائر، علامه مجلسی ، چاپ سنگی .
295- بحار ، ج 98، ص 163، کامل الزیارات ، باب 49، ص 133.
296- بحار، ج 98، ص 1163 ، کامل الزیارات ، باب 20679.
297- بحار ج 98، ص 50، (ح 1 و 2)کامل الزیارات ، باب 46، ص 128 - 129.
298- بحار ج 98 ، ص 68، کامل الزیارات ، باب 77، ص 190.
299- بحار، ج 98، ص 15، کامل الزیارات ، باب 98، ص 297.
300- بحار، ج 98، ص 142، کامل الزیارات ، باب 49، ص 133 .

301- بحار، ج 98، ص 36، کامل الزیارات ، باب 50، ص 135 .
302- بحار، ج 98، ص 25، کامل الزیارات ، باب 49، ص 134.
303- بحار، ج 98، ص 15، کامل الزیارات ، باب 98، ص 297.
304- بحار، ج ، 98/78، کامل الزیارات ، باب 70، ص 172 .
305- بحار، ج 98، ص 61 - 62.
306- بحار، ج 98، ص 64، امالی طوسی ، ج 1، ص 54.
307- بحار، ج 45، ص 179، کامل الزیارات ، باب 88، ص 265.
308- بحار، ج 98، کامل الزیارات ، باب 49، ص 133.
309- بحار، ج 98، ص 15، کامل الزیارات ، باب 98، ص 259.
310- بحار، ج 98، ص 16.
311- بحار، ج 98،ص 78، کامل الزیارات ، باب 44، ص 123.
312- بحار، ج 98، ص 79، کامل الزیارات ، باب 44، ص 124.
313- این قسمت (فضائل زائر)استفاده شده از کتاب اشک روان بر امیران کاروان .
314- تحفة الزائر، علامه مجلسی ، چاپ سنگی .
315- زندگانی قمر بنی هاشم علیه السلام ، عماد زاده ، ص 215.
316- زندگانی قمر بنی هاشم علیه السلام ، عماد زاده ، ص 215.
317- زندگانی قمر بنی هاشم علیه السلام ، عماد زاده ، ص 215 .
318- زندگانی قمر بنی هاشم علیه السلام ، عماد زاده ، ص 215.
319- وقایع الایام محرم خیابانی ، ص 182 .
320- تاریخچه کربلا، ص 34.
321- تاریخچه کربلا، ص 34.
322- تاریخچه کربلا، ص 36.
323- حدیقة الشیعه ، ص 498.
324- تاریجچه کربلا، ص 34.
325- تاریجچه کربلا، ص 39.
326- ینابیع الموده ، چاپ اسلامبول ، ص 337.
327- ریاحین الشریعه ، ج 2، ص 303.
328- مدینة المعاجز، ص 244، ملحقات احقاق الحق ، ج 11، ص 360.
329- ریاحین الشریعه ، ج 2، ص 303.
330- ریاحین الشریعه ، ج 2، ص 304، ملحقات احقاق الحق ، ج 11، ص 355.
331- تاریجچه کربلا، ص 3 4.

332- معجزه تاریخ امام عظیم حسین علیه السلام ، ص 251.
333- معجزه تاریخ امام عظیم حسین علیه السلام ، ص 251.
334- امام عظیم ، ص 252.
335- معجزه امام عظیم حسین علیه السلام ، ص 252.
336- وقایع الایام ، محرم ، خیابانی ، ص 118.
337- تاریخچه کربلا، ص 32.
338- محن الابرار، ص 35.
339- قیام و انقلاب مهدی ، شیهد مرتضی مطهری ، ص 128.
340- مقتل جامع ، ج 2، ص 291.
341- مقتل جامع ، ج 3، ص 294.
342- مقتل جامع ، جلد 2، ص 70.
343- مقتل جامع ، جلد 2، ص 2294.
344- تاریخ کربلا، ص 30، به نقل از تحفة الزائر، علامه مجلسی ره چاپ سنگی .
345- ثمرات الحیاة ، ج 3، ص 415.
346- از مفاتیح الجنان ، شیخ عباس قمی رحمة الله علیه ، ص 778، چاپ پیام آزادی .
347- مقتل جامع ، ج 2، ص 278 .
348- لو لو و مرجان ، ص 5.
349- لو لو و مرجان ، چاپ تهران ، ص 38.
350- نفس المهموم ، ص 17، جلاء الیعون ،ص 306.
351- راه و روش ، ص 174.
352- کشف الغمه ، ج 2، ص 243.
353- پیشوای شهیدان ، ص 418.
354- حدیقة الشیعه ، ص 501 .
355- مدینة المعاجز، ص 238، کامل الزیارات ، ص 91.
356- منتهی الامال ، ج 1، ص 446 .
357- خصائص حسینی ، ص 143.
358- مناقب ، ج 4، ص 54، مدینة المعاجز،، ص 238، خصال ، ص 1174، کامل الزیارات ، ص 91.
359- اثبات الوصیه ، ص 127، دمعة الساکبه ، ص 272.
360- نفس المهوم ، ص 287، کشف الغمه ، ج 2، ص 179، کامل الزیارات ، ص 91 .
361- اعلام الوری ، ص 219.
362- اثبات الهداة ، ج 5، ص 186 .
363- احقاق الحق ،، ج 11، ص 477.

364- احقاق الحقت ، ج 11، ص 476، کامل الزیارات ، ص 90 .
365- احقاق الحق ، ج 11، ص 480.
366- کشف الغمه ، ج 2، ص 239، اثبات الوصیه ، ص 127.
367- منتخب طریحی ، ص 227.
368- منهتی الامال ، ص 450.
369- اعیان الشیعه ، ج 4، ص 178.
370- لهوف ، ص 10.
371- اعیان الشیعه ، ج 4، ص 155.
372- مقتل جامع ، ج 2، ص 247.
373- بحار الانوار، 45 / 206
374- بحار الانوار، 27 / 300
375- مکیال المکارم ، 1 / 334
376- نفس المهموم ، ص 9
377- ازدواج در اسلام ، ص 268
378- احقاق الحق ، ج 11، ص 425
379- بلاغه الحسین ، سید مصطفی موسوی حائری ، ص 28
380- نفس المهموم ، ص 8
381- حدیقه الشیعه ، ص 500
382- ترجمه اثبات الوصیه ، ص 311
383- البدایه و النهایه ، ص 197، مقاتل الطالبیین ، ص 120
384- بحار، ج 44، ص 325، دمعه الساکبه ، ص 273، اعیان الشیعه ، ج 4، ص 112، مقتل خوارزمی ، ج 1، ص 184
385- مکتب اسلام ، ش 2، ص 12
386- اقتباس از تحقیقی کوتاه درباره شیعه ، ص 93
387- پیشوای سوم به نقل از الامامه و السیاسه ، ج 1، ص 253 به بعد
388- مناقب ، ج 4، ص 82
389- اعرابی به معنای بیابان نشین آمده است .
390- محن الابرار، ص 28
391- احتجاج طبرسی ، ج 2، ص 20
392- منطق الحسین علیه السلام ، ص 122، کشف الغمه ، ج 2، ص 204
393- الزواج فی الاسلام ، ص 326
394- جلاء العیون ، ص 303
395- امیر خسرو
396- کبریت احمر، ص 345
397- تحفه ، ص 148
398- برای آگاهی بیشتر درباره صابئی ها به سه آیه ذیل و تفسیر آن

مراجعه شود: سوره بقره آیه 62، سوره مائده آیه 69، سوره حج آیه 17.
399- وقایع عاشورا، زندگانی سید الشهدا علیه السلام ، ص 96
400- سوره بنی اسرائیل ، آیه 63
401- مجمع البیان ، ج 3، ص 424، تفسیر نور الثقلین ، ج 3، ص 179
402- تتمه المنتهی ، ص 108
403- تتمه المنتهی ، ص 31
404- پرتوی از عظمت حسین علیه السلام ، ص 230
405- پرتوی از عظمت حسین علیه السلام ، ص 237
406- امام علی علیه السلام ، ص 212
407- فلسفه انقلاب حسین علیه السلام ، ص 28
408- پرتوی از عظمت حسین علیه السلام ، ص 237
409- فلسفه انقلاب حسین علیه السلام ، ص 80، و تتمه المنتهی .
410- حکیم سنائی
411- حکیم سنایی
412- الغدیر، ج 10، ص 142، فضائل الخمسه ، ج 3، ص 243، میزان الاعتدال ، ج 2 ص 7 و 29
413- سفینه البحار، ج 1، ص 683
414- الغدیر، ج 10، ص 183
415- فلسفه انقلاب امام حسین علیه السلام ، ص 142
416- مروج الذهب ، ج 3، ص 71
417- مروج الذهب ، ج 3، ص 67
418- کامل بهائی ، ج 1، ص 188
419- کامل بهائی ، ج 2، ص 123
420- تتمه المنتهی ، ص 36، مروج الذهب ، ج 3، ص 67
421- انقلاب مقدس ، ص 11
422- کامل بهائی ، ج 2، ص 173
423- امالی صدوق ، ص 99
424- چهره خونین ، ص 368، به نقل از آثار الباقیه ، ص 319 و کتاب التعجب ، ص 46
425- ترجمه اثبات الوصیه ، ص 311
426- پیشوای شهیدان ، ص 276
427- سوره آل عمران ، آیه 163
428- پرتوی از عظمت حسین علیه السلام ، ص 262
429- با استفاده از نشریات حسینیه آیت الله العظمی نجفی ، سال 1393 قمری
430- شبهای پیشاور، ص 538

431- تحقیق درباره روز اربعین ، ص 258
432- نفس المهموم ، ص 28
433- ارشاد مفید، ص 200
434- حوران به ضم حاء و تشدید از قرای شهر حلب در سوریه است .
435- نفس المهموم ، ص 29
436- چهره خونین ، ص 145 به نقل از مقتل خوارزمی ، ج 1، ص 187
437- چهره خونین ، ص 145، به نقل از البدایه و النهایه ، ص 1438
438- چهره خونین ، ص 146
439- منتهی الامال ، ج 1 ص 297
440- منتهی الامال ، ج 1، ص 297
441- چهره خونین ، ص 149، به نقل از مقتل خوارزمی ، ج 1، ص 183
442- لهوف ، ترجمه زنجانی ، ص 22
443- اعیان الشیعه ، ج 4، ص 112
444- بحار، ج 44، ص 325، دمعه الساکبه ، ص 273، جلا العیون ، ص 180، مقتل خوارزمی ، ج 1، ص 184
445- چهره خونین ، ص 150
446- تاریخ طبری ، ج 6، ص 190
447- جلاء العیون ، ص 180، لهوف ، ص 24
448- الغدیر، ج 10، ص 142
449- ارشاد مفید، چاپ قدیم ، ص 180
450- بحار، چاپ قدیم ، ج 10، امالی صدوق ، ص 92

451- چهارده معصوم ، عمادزاده ، ج 1، ص 634 به نقل از تاریخ ابن عساکر، ج 4 تاریخ طبری ، ج 6 حوادث سال 49 هجری قمری .
452- ارشاد مفید، ص 202
453- ینابیع الموده ، چاپ اسلامبول ، ص 337 به نقل از مقتل ابی مخنف .
454- منتهی الامال ، ج 1، ص 299
455- سرمایه سخن ، ج محرم ، س 7
456- سوره هود، آیه 88
457- نفس المهموم ، ترجمه شعرانی ، ص 34
458- اقتباس از منتهی الامال ، ج 1، ص 300
459- سوره نساء آیه 78
460- سوره نساء آیه 154
461- منتهی الامال ، ج 1، ص 301 نفس المهموم ترجمه شعرانی ، ص 35
462- سوره قصص ، آیه 21
463- ارشاد مفید، چاپ تهران ، ص 202 ابصار العین فی انصار الحسین ، چاپ نجف ص 4 روضه الواعظین ، چاپ قدیم ، ص 147 اعیان الشیعه ، ج 4، ص 157
464- ارشاد مفید، ص 201
465- ارشاد مفید، ص 202
466- ارشاد مفید، ص 202، اعیان الشیعه ، چاپ دمشق ، ج 4، ص 158، نهضه الحسین علیه السلام ، ص 30 چاپ بغداد الصار العین فی انصار الحسین علیه السلام ، ص 4
467- سوره قصص ، آیه 22
468- ارشاد مفید، ص 202
469- ارشاد مفید، ص 203
470- همان مصدر.
471- منتهی الامال ، ج 1، ص 302
472- ارشاد مفید، ص 203
473- چهره خونین ، ص 169
474- ارشاد مفید، ص 204
475- نفس المهموم ، ترجمه شعرانی ، ص 37
476- بانوی کربلا، ص 96

477- بانوی کربلا، ص 101
478- منتهی الامال ، ج 1، ص 316
479- بررسی تاریخ عاشورا، ص 83
480- منابع : تاریخ الطبری ، 4/216، تاریخ الکوفه الحدیث ، 1/55 - 106، خطط الکوفه ، 5، 7، رحله ابن جبیر، 112، سفرنامه ابن بطوطه ، 213، مرقد المعارف ، 2/307 - 318، مشاهده العتره ، 186 - 187، تاریخ الکوفه ، البراقی ، 59 - 61، استفاده شده از مقاله دانشمند محترم عبدالحسین صالحی شهیدی قزوینی .
481- اقتباس از هفتاد و دو تن ، یک تن ، عنصر شجاعت ، ص 199
482- اعیان الشیعه ، ج 3، ص 176
483- اعیان الشیعه ، ج 3، سیره الحسین علیه السلام ، ص 177
484- از حاج میرزا محسن حالی اردبیلی .
485- عنصر شجاعت ، ج 1، ص 211
486- قمقام ، ص 353، حلیه الاولیا، ج 2، ص 39، احقاق الحق ، ج 11، ص 65 مناقب ، ج 4، ص 68
487- شبهای پیشاور، ص 537
488- سوره حج ، ص 41
489- نور الثقلین ، ج 3، ص 501
490- مجمع البیان ، ج 7، ص 87
491- بلاغه الحسین علیه السلام ، چاپ نجف ، ص 63، لواعج الاشجان ، چاپ نجف ص 72، سفینه البحار، ص 397، اسرار الشهاده ، چاپ قدیم ، ص 189، کشف الغمه ج 2، ص 203، لهوف ، چاپ قدیم ، ص 52، احقاق الحق ، ج 11، ص 599
492- اقتباس از جهاد و شهادت ، نوشته مرحوم آیه الله طالقانی ، ص 77
493- بررسی تاریخ عاشورا، ص 87
494- نفس المهموم ، ص 87، مناقب ، ج 4، ص 53
495- سوره بقره ، آیه 257
496- چهره زن ، ص 171
497- سیاست حسینی ، ص 31
498- احقاق الحق ، ج 11، ص 69
499- پرتوی از عظمت حسین علیه السلام ، ص 320، تاریخ طبری ، ج 4، ص 34، کامل ابن اثیر، ج 3، ص 280
500- وقایع الایام محدث قمی ، ص 142
501- ناسخ ، ج 2، ص 168
502- ناسخ التواریخ ، ج 2، ص 168
503- بررسی تاریخ عاشورا، ص 110

504- سوره بقره ، آیه 194
505- رساله الحسین علیه السلام ، ش دوم ، ص 74. 54
506- بررسی تاریخ عاشورا، مرحوم دکتر آیتی ، ص 244 به بعد، چاپ دوم ، 1347 به بعد چاپ دوم ، 1347 ش
507- همان مدرک
508- رساله الحسین علیه السلام ، ش دوم ، ص 74. 54
509- حماسه عاشورا به بیان حضرت مهدی علیه السلام ، ص 48
510- فیض العلام فی عمل الشهور و وقایع الایام مرحوم محدث قمی ، چاپ مشعل آزادی 1351، ص 128
511- کشف الغمه ، 2/47
512- مقتل الحسین علیه السلام ، مقرم ، ص 193
513- وقایع الایام خیابانی ، ص 171
514- بحار الانوار، 44/383 و 75/116، به نقل از تحف العقول
515- این بیانات به صورت خطبه امام علیه السلام هنگام ملاقات با حر و سپاهیانش نیز آمده است که شاید هر دو مورد صحیح باشد، در اثنای راه به صورت خطبه ، و در کربلا به صورت نامه برای اشراف کوفه .
516- بحار الانوار، 44/381 اللهم اجعل لنا و لشیعتنا عندک منزلا کریما و اجمع بیننا و بینهم فی مستقر من رحمتک انک علی کل شی قدیر
517- طبری ایراد این خطبه را به وسیله امام در ذی حسم ذکر کرده ، و برخی آن را پس از ورود به زمین کربلا از آن حضرت نقل کرده اند.
518- بریر بن خضیر از اصحاب امیر المومنین علیه السلام و از شیوخ قرا در مسجد جامع کوفه از تابعین بوده است ، در زهد و طاعت ، شهره بود، و در میان قبیله همدان شرف و منزلت والایی داشت . (وسیله الدارین ، ص 106)
519- ملهوف ، ص 32
520- مقتل الحسین ، مقرم ، ص 194
521- دستبی ، اصل آن دشت بی ، منطقه وسیعی است بین ری و همدان ، و عموم آن را دشتابی می گویند (الامام الحسین و اصحابه ، ص 222)
522- حمام اعین نام موضعی است در کوفه منسوب به اعین مولای سعد بن ابی وقاص (مراصد الاطلاع ، 1/423).
523- مقتل الحسین علیه السلام ، مقرم ، ص 197. آیا حکومت ری را رها کنم و حال آن که آرزوی من است ؟ یا باز گردم و با کشتن حسین خود را در معرض مذمت و شماتت خلق خدا قرار دهم ؟ در کشتن حسین آتشی است که نمی توان از آن گریخت ، و حکومت ری هم نور چشم من است !
524- تاریخ طبری ، ص 409، ج 5
525- ارشاد، مفید، 2/84

526- طبقات ابن سعد، ترجمه امام حسین علیه السلام ، ص 69
527- الامام الحسین و اصحابه ، 222
528- مجمع البحرین 5/461، کربل
529- تاریخ طبری ، 5/410
530- اکنون که در چنگ گرفتار شده ، امید نجات دارد ولی حالا وقت فرار نیست !
531- تاریخ طبری ، 5/411
532- بحار الانوار، 44/385
533- الاخبار الطول ، ص 253
534- نخیله محلی است در نزدیکی کوفه در سمت شام که لشکر در آنجا اجتماع می کردند تا برای جنگ بیرون روند.
535- انساب الاشراف ، 3/178
536- انساب الاشراف ، 3/180
537- مرحوم خیابانی در وقایع الایام جریان منبر رفتن عبیدالله بن زیاد را در کوفه و تحریض مردم به مشارکت در جنگ با امام حسین علیه السلام را از وقایع روز چهارم محرم ذکر کرده است .
538- از این نقل چنین استفاده می شود که در جنگ با امام علیه السلام مردم شام هم شرکت داشتند.
539- الاخبار الطول ، 254
540- بحار الانوار، ج 44، ص 386
541- شبث بن ربعی گویا پیامبر صلی الله علیه و آله را درک کرده و موذن سجاح (که ادعای نبوت کرد) بود، سپس به اسلام بازگشت و در صفین از حضرت علی علیه السلام جدا شد و به خوارج پیوست و بعد از آن توبه کرد، و از قاتلان امام حسین علیه السلام گردید. مدائنی می گوید: او متولی سپاهیان شام در کوفه بود. و عجلی می گوید: شبث بن ربعی از جمله کسانی که بر قتل علی علیه السلام کمک کرده است و او از جمله کسانی است که برای امام حسین علیه السلام نامه نوشته و او را به کوفه دعوت نموده است . (وسیله الدارین ، 89)
542- و اذا لقوا الذین آمنوا قالوا آمنا و اذا خلوا الی شیاطینهم قالوا انا معکم انما نحن مستهزئون سوره بقره آیه 14
543- عوالم العلوم ، 17/237
544- نام پلی است که مردم کوفه برای رفتن به کربلا از آن عبور می کردند.
545- مقتل الحسین ، مقرم ، ص 199
546- ناسخ ، ج 2، ص 183
547- هفتاد و دو تن ، یک تن ، عنصر شجاعت ، ج 1، ص 409

548- ناسخ ، امام حسین علیه السلام ، ج 2، ص 183
549- الامام الحسین و اصحابه ، 230، مقتل الحسین ، مقرمت ص 201
550- مفضل بن عمر از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: حسین بن علی علیه السلام بر برادرش امام حسن علیه السلام وارد شد و چون بر او نظر نمود گریست ، امام حسن علیه السلام از علت گریه سوال کرد، امام حسین علیه السلام فرمود: برای مصایبی که بر تو وارد می شود گریه می کنم . امام حسن علیه السلام فرمود: مرا با سم شهید خواهند کرد ولی روزی همانند روز تو نیست ای ابا عبدالله ، سی هزار مرد که ادعا دارند از امت پیامبرند و خود رابه اسلام منسوب می کنند بر کشتن و ریختن خون تو اجتماع کنند، حرمت تو را هتک و زنان و فرزندان تو را اسیر و اموالت راغارت کنند، در آن هنگام خداوند لعنت خود را بر بنی امیه نازل کند و آسمان خون ببارد و هر چیز حتی و حوش و ماهیان بر تو بگریند. (ملهوف ، ص 11)
551- بحار الانوار، 44/387
552- حیاه الامام الحسین علیه السلام ، 3/118
553- کامل الزیارات ، 75
554- به تحقیق که این گروه آگاهند در هنگامی که آماده پیکار شوند و هنگامی که سواران از سنگینی و شدت امر بهراسند که من رزمنده ای شجاع و دلاورم گویا همانند شیر بیشه می باشم .
555- بحار الانوار، 44/386
556- ناسخ ، ج 2، ص 92
557- ارشاد، شیخ مفید، 2/86
558- مرحوم خیابانی در وقایع الایام جریان حفر چاه را در پشت خیام از وقایع روز هشتم محرم ذکرکرده است . (وقایع الایام ، 275)
559- مقتل الحسین ، خوارزمی ، ج 1، ص 244
560- کشف الغمه ، ج 2، ص 47
561- مقاتل الطالبیین ، ص 117
562- نفس المهوم ، ص 219
563- سفینه البحار، ج 2، ص 270، کلمه عمر
564- سفینه البحار، ج 2، ص 270، کلمه عمر
565- ارشاد، شیخ مفید، ج 2، ص 82
566- عقبه ین سمعان غلام رباب همسر امام حسین علیه السلام است ، در روز عاشوار لشکریان ابن سعد او را گرفته و نزد عمر بن سعد آوردند، و او چون دانست که عقبه غلام است ، امر کرد او را آزاد نمایند، و برخی از حوادث کربلا همانند این جریان ، از او نقل شده است .
567- تاریخ طبری ، ج 5، ص 413، کامل ابن اثیر، ج 4، ص 54

568- باتوجه به این روایت به این نتیجه می رسیم که نامه عمر بن سعد افترا است به آن بزرگوار، و عمر بن سعد با این انگیزه این دروغ را به امام نسبت داده که شاید عبیدالله پذیرفته و جنگ اقع نشود.
569- مقاتل الطالبیین ، 114
570- مقتل الحسین ، خوارزمی ، ج 1، ص 245
571- اعلام الوری ، ص 233
572- الامام الحسین علیه السلام و اصحابه ، ص 249
573- ارشاد، شیخ مفید، ج 2، ص 89
574- سفینه البحار، ج 2، ص 123، کلمه تسع
575- خوارزمی نام این غلام را عرفان ذکر کرده است . (مقتل الحسین علیه السلام ، خوارزمی ج 1، ص 245)
576- کامل ابن اثیر، ج 4، ص 56
577- انساب الاشراف ، ج 3، ص 184
578- ارکب بنفسی انت این تعبیر امام حسین علیه السلام نسبت به برادرش عباس بنفسی انت در خور دقت است و حکایت می کند از موقعیت و مرتبه بلندی که آن بزرگوار نزد امام علیه السلام دارد.
579- ارشاد شیخ مفید، ج 2، ص 89
580- نفس المهموم ، ص 226
581- انساب الاشراف ، ج 3، ص 184
582- اعلام الوری ، ص 234
583- ملهوف ، ص 38
584- مقتل الحسین علیه السلام ، مقرم ، 212
585- ارشاد، شیخ مفید، ج 2، ص 91
586- بانوی کربلا، ص 25
587- احتجاج طبرسی ، ج 2، ص 24
588- سرمایه سخن ، ج محرم ، ص 157، تحف العقول ، ص 245
589- مقتل خوارزمی ، چاپ نجف ، ص 237، ارشاد مفید، ص 215، لهوف ، ص 71، ابوالشهدا، چاپ قاهره ، ص 160، ناسخ ج 6، ص 228
590- ینابیع الموده ، ص 339، منتخب طریحی ، ص 449
591- ارشاد مفید، ص 232
592- بانوی کربلا، ترجمه آیه الله سید رضا صدر، ص 127
593- اعلام الوری ، ص 233
594- بلاغه الحسین علیه السلام ، ص 39
595- مرجعیت و روحانیت ، ص 66 - 67
596- ناسخ امام حسین علیه السلام ، ج 2، ص 206
597- منتهی الامال ، ج 1، ص 340

598- سرمایه سخن محرم ، ص 57
599- شیعه در اسلام ، ص 136
600- اقتباس از سرمایه سخن مرحوم دکتر آیتی ، ج محرم ، ص 100
601- منتهی الامال ، ج 1، ص 650 - 657، چاپ انتشارات هجرت ، با تلخیص
602- اعلام الوری ، ص 239
603- منتهی الامال ، ج 1، ص 356
604- داستانهای شگفت ، ص 207
605- منتهی الامال ، ج 1، ص 674
606- منتهی الامال ، ج 1، ص 661 - 681
607- منتهی الامال ، ج 1 ص 678 - 679
608- منتهی الامال ، ج 1، ص 685
609- منتهی الامال ، ج 1، ص 686
610- منتهی الامال ، ج 1، ص 686 - 687
611- منتهی الامال ، ج 1، ص 688
612- سوره احزاب ، آیه 23
613- پیشوای شهیدان ، آیه الله سید رضا صدر، ص 407، چاپ سال 1355 شمسی
614- سوره زخرف ، آیه 69
615- کامل الزیارات ، ص 240
616- در شناخت فرزندان و اصحاب امام حسین علیه السلام ، ص 18 تالیف علامه سید عبدالرزاق مقرم ترجمه حسن طاهری .
617- شعر منسوب به ناصر الدین شاه قاجار می باشد.
618- صفدر، یعنی کسی که صف دشمن را می شکافد.
619- اعلام الوری ، ص 242
620- ناسخ امام حسین علیه السلام ج 2، ص 354
621- مناقب ابن شهر آشوب ، ج 4، ص 77
622- سوره آل عمران ، آیه 32
623- ابصار العین ، ص 50
624- نفس المهموم ، ص 170
625- گفته اند مادر جناب قاسم علیه السلام را ام ابی بکر می گفتند و اسمش رمله بود.
626- منتهی الامال ، ج 1، ص 701
627- یاران کوچک امام حسین علیه السلام ، ص 180، به نقل از ناسخ التواریخ ج 2، ص 332
628- محن الابرار: ترجمه عاشر بحار، صفحه 279

629- ابصار العین فی انصار الحسین علیه السلام : ص 35
630- ابصار العین ...همان ، ص 35
631- کامل الزیارات ، به تصحیح علامه امینی ره صاحب کتاب شریف الغدیر، افست چاپ نجف اشرف سال 1356 قمری ، صفحه 257.
632- خصایص العباسیه : صفحه 119
633- شیخ طوسی از عاشیه روایت می کند که می گفت : ندیدم احدی را که در گفتار و سخن شبیهتر باشد از فاطمه علیه السلام به رسول خدا صلی الله علیه و آله . چون فاطمه علیه السلام به نزد آن حضرت می آمد او را مرحبا می گفت و دستهای او را می بوسید و در جای خود می نشاند و چون حضرت نیز به خانه فاطمه علیه السلام می رفت وی بر می خاست و از آن حضرت استقبال می کرد و مرحبا می گفت و دستهای پدر را می بوسید (منتهی الامال : محدث بزرگوار شیخ عباس قمی ، چاپ علمیه اسلامیه جلد 1، ص 97).
634- شیخ کلینی روایت کرده از حضرت ابوالحسن ثالث امام علی النقی علیه السلام که می گویی نزد قبر امیر المومنین علیه السلام : السلام علیک یا ولی الله انت اول امظلوم و اول من غصب حقه صبرت و احتسبت حتی اتیک الیقین فاشهد انک لقیت الله و انت شهید عذب الله قاتلک بانواع العذاب و جدد علیه العذاب جئتک عارفا بحقک مستبرا بشانک معادیا لا عدائک و من ظلمک القی علی ذلک ربی انشاء الله یا ولی الله ان لی ذنوبا کثیره فاشفع لی الی ربک فان لک عند الله مقاما معلوما و ان لک عند الله جاها و شفاعه و قد قال الله تعالی و لا یشفعون الا لمن ارتضی (زیارت پنجم مفاتیح الجنان محدث قمی ، انتشارات کتابفروشی و چاپخانه محمد علی علمی ص 641

635- سوگنامه آل محمد: محمد محمدی اشتهاردی ، انتشارات ناصر، چاپ چهارم بهار 72، به نقل از اسرار الشهاده در بندی و معالی السبطین : جلد 1، صفحه 452
636- بررسی تاریخ عاشورا: دکتر محمد ابراهیم آیتی ، چاپ دوم ، تاریخ چاپ 1347 هجری شمسی صفحه 111 و تاریخ طبری : جلد 4، صفحه 315.
637- خصال شیخ صدوق : جلد 1، صفحه 68 امالی صدوق : صفحه 373، بحار ج 22، صفحه 274 عوالم جلد امام حسین : صفحه 349 چاپ اول 1407 قمری انتشارات مدرسه الامام مهدی علیه السلام ، سفینه البحار: ج 2 صفحه 155، منتخب التواریخ صفحه 257.
638- ناسخ التواریخ : جلد امام حسین علیه السلام ، جز 20، صفحه 348، چاپ افست 1351 شمسی
639- تنقیح المقال جلد دوم : آیه الله شیخ عبدالله مامقانی ، صفحه 128.
640- سوگنامه آل محمد: سفحه 299، چاپ چهارم ، به نقل از بحار: جلد 45 صفحه 66
641- چهر درخشان قمر بنی هاشم علیه السلام ، ج 1، ص 12
642- در کربلا چه گذشت : ترجمه نفس المهموم ، آیت الله محمد باقر کمره ای قدس سره
643- ستارگان درخشان : جلد 15 قمر بنی هاشم علیه السلام ، صفحه 54 چاپ پنجم ، چاپ اسلامیه .
644- فرسان الهیجاء: جلد 1، صفحه 193.
645- ناسخ التواریخ : جلد 2، صفحه 196، چاپ افست سال 1351 شمسی
646- منتهی الامال ، ج 1، ص 385
647- دیوان کمپانی .
648- چهره درخشان قمر بنی هاشم علیه السلام ، ج 2، چاپ دوم ، ص 123
649- چهره درخشان قمر بنی هاشم علیه السلام ، ج 1، چاپ پنجم ، ص 123
650- عزای امام حسین علیه السلام از زمان آدم تا زمان ما، ص 65، از آقای شهرستانی (سید صالح) از انتشارات حسینیه عماد زاده .
651- ریاض الانساب و مجمع الاعقاب معروف به بحر الانساب ، ص 87
652- چهره درخشان قمر بنی هاشم علیه السلام ، ج 2، چاپ دوم ، ص

653- منتهی الامال ، ج 1، ص 694 - 695 چاپ انتشارات هجرت ، 1377
654- منتهی الامال ، ج 1، ص 697
655- علی اکبر و علی اصغر شهید، عماد زاده ، ص 49
656- زندگانی چهارده معصوم علیه السلام ، عماد زاده ، ج 1، ص 37
657- روایت شده است زمانی که امام حسین علیه السلام با صدایی بلند و غمگینانه ندا در داد که : آیا یاوری هست که مرا یاری کند؟ پایه های عرش خدا لرزید و آسمانها گریستند و فرشتگان ضجه زدند و زمین پریشان شد. پس فرشتگان گفتند: پروردگارا این حبیب تو و نور چشم حبیب توست ، به ما اجازت فرما تا به یاریش رویم . پس صحیفه ای از آسمان در دست آن حضرت افتاد و هنگامی که به پشت صحیفه نظر فرمود، مشاهده نمود که با خطی روشن و واضح نوشته شده است : ای حسین ! ما مرگ و شهادت را بر تو واجب ننموده ایم و تو مختاری که انتخاب نمایی . و بدان که مقام تو نزد ما محفوظ است و اگر بخواهی ما این گرفتاری را از تو برطرف می سازیم ، بدان که همه آسمانها و زمین و جن و فرشتگان را به فرمان تو در آورده ایم هرگونه می خواهی به آنان فرمان ده تا این کافران و از خدا بی خبران را نابود سازند، و در آن هنگام همه آسمان و زمین پر بود از فرشتگانی که حربه هایی از آتش در دست داشتند و منتظر فرمان امام حسین علیه السلام بودند. پس هنگامی که مضمون نامه پروردگار خویش را دانست ، صحیفه را به آسمان پرتاب کرد و فرمود: پرودگارا! خوش دارم که هفتاد بار یا هفتاد هزار بار کشته شوم و دوباره زنده گردم و همچنان در طاعت و بندگی و دوستی تو باشم ، و من از ادامه زندگی بعد از کشته شدن دوستانم ، بیزارم .. تا آخرین نامه (این قسمت پاورقی برگرفته شده از کتاب اسرار حسینیه ملا حبیب الله شریف کاشانی ، به نقل از معالی السبطین ، ج 2، ص 9
658- نفس المهموم ، ص 188
659- منتهی الامال ج 1، ص 705
660- پیشوای شهیدان ، حضرت آیه الله سید رضا صدر، ص 411
661- کامل بهائی ، ج 2، ص 283
662- ذریعه النجاه ، گرما وردی ، ص 94، قمقام زخار، ص 235، امالی صدوق ، ص 96 لواعج الاشجان ، لهوف ، ص 75، بحار، ج 9ص 339 منطق الحسین ، ص 66 احقاق الحق ، با عبارات مختلف
663- منطق الحسین علیه السلام ، ص 179
664- منتخب التواریخ ، ص 237
665- استقامت ، ص 127
666- اقتباس از قصه کربلا، ص 326

667- از آتشکده نیر تبریزی
668- مقتل ابی مخنف ، ص 90، اسرار الشهاده ، ص 424، معالی السبطین ، ج 2، ص 21 آمده است : امام حسین علیه السلام در حالی که روی زمین افتاده بود و حدود سه ساعت از نیمروز در خون خود غوطه ور بود، رو به آسمان نموده می گفت : پروردگارا صبر کردم بر قضای تو، هیچ معبودی جز تو نیست ، ای فریادرس بیچارگان . (اسرار حسینیه ، آیه ملا حبیب شریف کاشانی ، ص 74)
669- منتهی الامال ، ج 1 ص 724 - 728
670- شهید کربلا، آیه الله العظمی حاج سیدتقی طباطبائی قمی ، ج 1، ص 197
671- یاران کوچک امام حسین علیه السلام ، سید احمد موسوی وادقانی ، ص 132، به نقل از اسرار الشهاده فاضل دربندی ص 462 و دمعه الساکبه حاج ملا باقر بهبهانی ص 350 و معالی السبطین محمد مهدی مازندرانی ج 2 ص 31
672- اشک روان ، بر امیر کاروان ، ترجمه الخصائص الحسینیه ، چاپ ششم ، ص 70
673- قصه کربلا، خطیب توانا حجه الاسلام و المسلمین حاج شیخ علی نظری منفرده ص 359، به نقل از نفس المهموم ، ص 347
674- اثبات الوصیه ، ص 210
675- قصه کربلا، ص 360 ما از این کتاب شریف در وقایع و روز شمار عاشورا استفاده فراوان نموده ایم .
676- استقامت ، فقیه و عالم فرزانه آیه الله سید رضا صدر(ره)
677- مقتل الحسین علیه السلام ، ص 364
678- قصه کربلا، ص 360 - 361
679- ستاره درخشان شام حضرت رقیه دختر امام حسین علیه السلام ، ص 201 - 202 برای آگاهی بیشتر از زندگانی کامل حضرت رقیه علیه السلام به کتاب مذکور مراجعه شود.
680- ستاره درخشان شام حضرت علیه السلام دختر امام حسین علیه السلام ، ص 203
681- منتهی الامال ، ج 1 ص 731، چاپ هجرت
682- چهره خونین ، ص 345
683- چهره خونین ، ص 387، مدینه المعاجز، ص 263
684- مناقب ابن شهر آشوب ، ج 4، ص 13
685- بانوی کربلا، ص 140
686- وقایع الایام قمی ، ص 157
687- سرمایه سخن ، ج محرم ، ص 108 به نقل از قمقام

688- ارشاد مفید، ص 261، اعلام الوری ، ص 250
689- اعلام الوری ، ص 246
690- کامل بهائی ، ج 2، ص 288
691- چهره درخشان حسین بن علی علیه السلام به نقل از: در آستان اهل بیت علیه السلام امام حسن و امام حسین علیه السلام ، نوشته سید محسن امین جبل عاملی (متوفی 1371 قمری) صاحب کتاب اعیان الشیعه
692- ابصار العین ، 128
693- ابصار العین ، 130
694- تنقیح المقال ، 3/247
695- وسیله الدارین ، ص 297
696- حیاه الامام الحسین علیه السلام ، 3/312
697- حیاه الامام الحسین علیه السلام ، ج 3، ص 303
698- الملهوف ، ص 56
699- الامام الحسین و اصحابه ، 367
700- اثبات الهداه ، 2/588
701- چهره خونین ، ص 368
702- چهره خونین ، ص 387
703- منابع : بحار الانوار، 45/390 - 409، تاریخ کربلا تمام کتاب تاریخ گزیده ، 322 کربلا فی حاضرها و ماضیها (خطی)، سفرنامه ابن بطویه ، ترجمه فارسی ، 214 - 215، تاریخ العراق ، 335 - 345، تاریخ ابن الاثیر، 9/102، النجوم الزاهره 4/241، نزهه اهل الحرمین ، 21، تاریخ ابن الجوزی ، 7/28، مطالب و منابع استفاده شده از مقاله دانشمند محترم عبدالحسین صالحی شهیدی قزوینی .
704- ادب الطف ، 3/103 - 107، سفر نامه ابن بطوطه ، ترجمه فارسی ، ج 1، ص 28، مشاهده العتره الطاهره ، ص 246، تاریخ جغرافیایی کربلا معلی ، 198 - 206، نظم الفاطمیین و رسومهم ، ج 2، ص 128 - 129
705- منابع : اعیان الشیعه ، 1/627، مشاهده العتره الطاهره ، 83
706- تحقیق درباره روز اربعین ، ص 392
707- تتمه المنتهی ، ص 139
708- تتمه المنتهی ، ص 240
709- تتمه المنتهی ، ص 241
710- راه و روش ما، ص 257 به نقل از تاریخ ابن عساکر، ج 4، ص 342 و کفایه حافظ گنجی ، ص 293
711- تتمه المنتهی ، ص 241
712- امالی صدوق ، ص 79

713- روضه الواعظین ، چاپ قدیم ، ص 145
714- کشف الغمه ، ج 2، ص 240
715- چهره خونین ، ص 351
716- سوره آل عمران ، آیه 28
717- مهدی موعود، ص 1173
718- چهره خونین ، ص 375، و الدمعه الساکبه ، تظلم الزاهرا.
719- ارشاد مفید، ص 243
720- کامل بهائی ، ج 2، ص 289
721- بانوی کربلا، ص 147
722- ارشاد مفید، ص 244
723- سوره زمر، آیه 42
724- ارشاد مفید، ص 414
725- بانوی کربلا، ص 148، منتهی الامال ، ج 1، ص 414
726- منتهی الامال ، ج 1، ص 725
727- قصه کربلا، ص 428 - 432. نقل از آقای محمد علی مجاهدی (پروانه) است سیری در ملکوت ص 396 - 400
728- قصه کربلا، ص 438 - 439
729- راقصات ، به شترانی گفته می شود که زائران خانه خدا را از مکه به منی و عرفات می برند.
730- قصه کربلا، ص 439 - 442
731- سوره کهف ، آیه 9
732- منتهی الامال ، ج 1، ص 764 - 765
733- سوره شعراء، آیه 227
734- شهید کربلا ج 2، ص 149 - 159، به نقل از زندگانی امام حسین علیه السلام عمادزاده ص 601 - 609
735- منتخب التواریخ ، ص 894
736- امالی صدوق ، ص 101 ارشاد مفید، ص 246
737- بررسی تاریخ عاشورا، ص 219
738- تذکره ابن جوزی ، ص 150
739- ناسخ حالات امام حسین علیه السلام ، ج 3، ص 172
740- مقتل جامع ، ج 2، ص 219
741- پیشوای شهیدان ، ص 276
742- تاریخ طبری ، ج 6، ص 26
743- سوره روم : 10
744- سوره آل عمران : 178
745- اشاره به فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله است که در فتح

مکه رسول خدا صلی الله علیه و آله ابوسفیان جد یزید لعنه الله علیهما مورد عفو قرار داد و آنها را آزاد نمود و فرمود: اذهبوا فانتم الطلقاء
746- این جمله مبارکه اشاره است به هند جگر خواره که در جنگ احد دستور داد شکم حضرت حمزه سیدالشهدا را پاره نموده و جگرش را به دندان گرفت ، خداوند در او تلخی قرار داد تا به بدن نجس او نرود
747- سوره آل عمران : 169
748- سوره مریم : 78
749- سوره فصلت : 46
750- بحار الانوار، 45/133، الاحتجاج 2/122 با کمی اختلاف
751- نعمان بن بشیر، از انصار است و پدرش بشیر بن سعد از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله است و او امیر کوفه بود در زمان معاویه و در سال 65 در حمص به قتل رسید.
752- قمقام زخار، 565
753- نفس المهموم ، ص 450
754- در این خطبه آمده که هفت عامل برتری به اهل بیت داده شده ، ولی شش خصلت بیشتر ذکر نگردیده است . در نقل کامل بهائی آمده است که خصلت هفتم : و المهدی الذی یقتل الدجال و مهدی که دجال را می کشد، از ماست (نفس المهموم 450)
755- از شجره رسالت و در بیعت شجره شرکت کرد، و از مکه به مدینه هجرت نمود.
756- ممکن است مراد از دو مشعر، دو بهشت باشد زیرا مشعر به موضعی گفته می شود که دارای درخت زیاد باشد، بنابراین مراد وارث دو بهشت است ، و در آیه مبارکه آمده است و لمن خاف مقام ربه جنتان و ممکن است مراد از مشعر، مزدلفه باشد و آن جایی است که حاجیان شب دهم تا طلوع آفتاب روز دهم ذیحجه در آنجا وقوف می کنند و این موقف از جمله مکانهای حرم است ، و در این صورت مراد از دو مشعر، مزدلفه و عرفات باشد.
757- بحار الانوار 45/137، الاحتجاج 2/132 به اختصار نقل کرده است .
758- نفس المهموم 451
759- نفس المهموم 451
760- قصه کربلا، اثر ارزنده حجه الاسلام و المسلمین حاج شیخ علی نظری منفرد از خطبای بزرگ حوزه علمیه قم ، ص 499 - 513
761- منتهی الامال ، ج 1، ص 424
762- سوره کهف ، آیه 23
763- سوره شوری ، آیه 23
764- سوره اسرا، آیه 26

765- سوره انفال ، آیه 42
766- سوره احزاب ، آیه 33
767- احتجاج طبرسی ، چاپ نجف ، ج 2، ص 33
768- منتهی الامال ، ج 1، ص 447
769- سفینه البحار: مرحوم محدث قمی ، ج 6 ص 133
770- سفینه البحار: مرحوم محدث قمی ، ج 6 ص 134
771- ترجمه مقاتل الطالبیین : صفحه 81 و 82
772- از فائز تبریزی
773- قصه کربلا، ص 545 - 547
774- چهره درخشان قمر بنی هاشم علیه السلام ، ج 1، چاپ پنجم ، ص 99- 100
775- تذکره الشهدا: ملا حبیب الله کاشانی ، ص 443
776- بانوی کربلا، ص 163
777- معالی السبطین ، ج 2، ص 36
778- بانوی قهرمان کربلا، ص 243
779- سیده زینب ، ص 21
780- سیده زینب ، ص 22
781- زینب اخت الحسین ، ص 45.
782- از عنصر شجاعت ، ج 1، ص 63
783- ر.ک . تحقیق در روز اربعین سید الشهدا، ص 504
784- منتهی الامال ، ج 1، ص 415
785- غرر الحکم
786- نهج البلاغه ، خطبه 129
787- سوره حجرات ، آیه 4
788- اقتباس از سرمایه سخن ، دکتر آیتی بیرجندی ، ص 121
789- در مکتب اهل بیت ، ص 119
790- تحف العقول ، ص 251
791- تحف العقول ، ص 250
792- تحف العقول ، ص 250
793- تحف العقول ، ص 253
794- تحف العقول ، ص 253
795- تحف العقول ، ص 253
796- تحف العقول ، ص 246
797- مکتب اسلام ، سال 14 شماره 11
798- مناقب ابن شهر آشوب ، ج 4، ص 97
799- سوره اعراف ، آیه 58

800- منطق الحسين عليه السلام ، ص 235
801- از كتاب تحف العقول
802- منطق الحسين عليه السلام ، ص 226
803- خصال ، ص 190

3- ستاره درخشان شام حضرت رقیه دختر امام حسین (ع)

مشخصات کتاب

سرشناسه : ربانی خلخالی علی - ۱۳۲۵
عنوان و نام پدیدآور : ستاره درخشان شام حضرت رقیه دختر امام حسین علیهماالسلام تالیف علی ربانی خلخالی مشخصات نشر : قم مکتب الحسین ع ، ۱۴۱۸ه.ق = ۱۳۷۷.
مشخصات ظاهری : ۳۶۷ ص مصور
شابک : 964-91933-2-۴۱۲۰۰۰ریال ؛ 964-91933-2-۴۱۲۰۰۰ریال ؛ 964-91933-2-۴۱۲۰۰۰ریال ؛ 964-91933-2-۴۱۲۰۰۰ریال وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی یادداشت : کتابنامه به‌صورت زیرنویس موضوع : رقیه‌بنت حسین س ، - ۶۱ق -- سرگذشتنامه رده بندی کنگره : BP۵۲/۲/ر۲۷
رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۷۹
شماره کتابشناسی ملی : م۷۷-۱۷۸۴۵

پیشگفتار

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمدلله ربّ العالمین و صلّی الله علی محمد و آله الطاهرین و لعنة الله علی اءعدائهم و غاصبی حقوقهم و منکری فضائلهم و مناقبهم من الجنّ و الانس اءجمعین الی یوم الدین .
قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم : (النجوم اءمان لا هل السماء و اءهل بیتی اءمانٌ لاُمتی)(1)
رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرمود : (ستارگان امانند برای اهل آسمان و اهل بیت من امانند برای امتم) .
قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم : (النجوم اءمان لا هل السماء ، و اءهل بیتی اءمان لا هل الا رض ، فإ ذا ذهب اءهل بیتی ذهب اءهل الا رض) . (2)
ستارگان امانند برای اهل آسمان ، و اهل بیت من امانند برای اهل زمین ، پس زمانی که اهل بیت من از زمین رخت بربندند ، اهل زمین هم نابود خواهند شد .
(حاکم) ، عالم مشهور اهل سنّت ، از طریق (ابن عباس) روایت کرده که رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرمود :
(النجوم امان لا هل الا رض من الغرق ، و اءهل بیتی اءمان لاُمّتی من الاختلاف) . (3)
ستارگان امانند برای اهل زمین ، از غرق شدن ؛ و اهل بیت من امان امت من از اختلافند .
این روایت را حاکم صحیح دانسته ، و جمعی آن را از وی اخذ کرده و تصحیح او را تثبیت نموده اند .
(صبان) در کتاب (الاسعاف) ، بعد از ذکر این روایت افزوده : احتمال دارد که آیة شریفة (وَ ما کانَ اللهُ لِیُعَذِّبَهُمْ وَ اءَنْتَ فیهِمْ) (4)
(ای پیامبر ، مادامی که تو درمیان ایشان هستی ، خدا عذاب بر ایشان نازل نکند)نیز به این معنی اشاره داشته باشد . اگر چه آیة شریفه راجع به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است ، لکن اهل بیت علیهماالسلام در امان بودن ، قائم مقام آن حضرتند ، زیرا طبق بعضی از احادیث ، اهل بیت علیهماالسلام از او و او از اهل بیت علیهماالسلام است .
نیز حاکم از طریق (ابوموسی اشعری) از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده است که فرمود :
(النجوم اءمان لا هل السماء ، و اءهل بیتی اءمان لا هل الا رض ، فإ ذا ذهبت النجوم ذهب اءهل السماء و إ ذا ذهب اءهل بیتی ، ذهب اءهل الا

رض) :
ستارگان امان اهل آسمان ، و اهل بیت من امان اهل زمینند ، وقتی ستارگان نابود شوند اهل آسمان هم نابود می شوند ، و هنگامی که اهل بیت من از زمین رخت بربندند ، اهل زمین هم نابود خواهند شد .
بر این اساس ، خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در هر کجا و هر زمان که باشند ، ستارگان درخشانی هستند که از آسمان فضیلت نور می پاشند و مسیر هدایت خلق را روشن می سازند .
کتاب حاضر ، که با نام (ستارة درخشان شام ، حضرت رقیه علیهاالسلام دختر امام حسین علیه السلام در برابر شما قرار دارد ، زندگینامه غمبار طفل معصوم و مظلومی است که مطالعة آن هر سنگدلی را منقلب می کند؛ کودکی که با مظلومیّت خود ، در ادامه قیام خونین عاشورا ، ظالمین را برای ابد رسوا ساخته و قبر کوچک او در کنار کاخ سبز معاویه و یزید (لعنهما الله) ، سند جاوید مظلومیّت اهل بیت عصمت و طهارت (سلام الله علیهم اجمعین) ، و افشاگر مظالم خاندان پلید اموی می باشد که قرآن کریم از آنها تعبیر به (شجرة ملعونه) (5) کرده است .
خوابید در خرابه ، که تا کاخ ظلم را
با نالة یتیمی خود ، زیر و رو کند
برای روشنایی چشم دوستداران اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام و کوری دیدگان دشمنان این خاندان ، سخن را به حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم زینت می بخشیم :
(معرفة آل محمد براءة من النّار ، و حبّ آل محمد جواز علی الصراط ، والولایة لا ل محمد اءمان من العذاب) (6)
معرفت و شناخت آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم برائت از آتش است ، و دوست داشتن آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم برگة (عبور) از پل صراط ، و پیروی و فرمانبری از آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم امان از عذاب می باشد .
سبب تاءلیف کتاب
تقریبا سالهای 56-57 شمسی بود که یکی از فرزندانم به شدّت مریض شد ، به گونه ای که احتمال صددرصد می رفت در آینده نقصی در بدنش به وجود آید . پس از مراجعه به دکتر و عمل به دستورات وی ، توسّل به نازدانه حضرت سیّدالشهداء اباعبدالله الحسین علیه السلام ، حضرت رقیّه علیه السلام پیدا کرده و نذر کردم که پس از بهبودی فرزندم ، کتابی درباره زندگانی غمبار آن نازدانه بنویسم .
الحمدلله به عنایات این ستارة درخشان (محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم) ، فرزندم شفا گرفت و در پی آن ، پس از مطالعات زیاد و یادداشتهای لازم از لابلای کتب تاریخ و حدیث جمع آوری شد .

مع الوصف ، توفیق چاپ آن یادداشتها فراهم نمی شد و بدینگونه مدّت زیادی از تاریخ جمع آوری یادداشتها گذشت ، تا اینکه پس از چاپ جلد اوّل کتاب (چهره درخشان قمر بنی هاشم ابوالفضل العباس علیه السلام ، شامل زندگانی کامل آن حضرت ، به ضمیمة 240 کرامت نسبت به شیعیان ، اهل سُنّت ، مسیحیان ، کلیمیان و زردشتیان)
دوستداران اهل بیت عصمت و طهارت علیهماالسلام از آن کتاب ، روزی همسرم - که خدا او و فرزندانش را از فتن و شرور آخرالزمان حفظ فرماید- تذکّر داد که شما به نذر خودتان درباره حضرت رقیه علیه السلام عمل کنید . این تذکّر ، قبل از محرّم الحرام سال 1418 ه- . ق . صورت گرفت . شبی تصمیم گرفتم که کتاب را شروع کنم . ولی اندیشة مشکلات و مخارج کار ، باز مانع شده و مرا تا سرحدّ تصمیم مجدّد به انصراف موقّت از شروع کار پیش برد . در عین حال از اینکه کار ، این همه به تاءخیر افتاده و باز هم به عقب می افتاد ، ناراحت بودم ، لذا پس از نماز صبح توسّلی نموده ، سپس برای شروع کار استخاره کردم که مصلحت است که نذر ادا شود یا موقّتا تعطیل گردد .
آیة 31 از سورة حجّ ، هر گونه شکّ و تردید و اضطراب را از دل زدود :
(وَلْیوفُوا نُذُورَهُمْ وَلْیَطَّوَّفُوا بِالْبَیْتِ العَتیقِ)
(و باید که وفا کنند به نذرهای خود ، و باید که طواف کنند به خانة قدیمی خدا که خانة کعبه است) .
همان روز شروع به کار کردم الحمدلله کار به آرامی و خوبی طی شد .
و اینک خدای بزرگ را شاکر و سپاسگزارم که به این کمترین ، توفیق داد که با بضاعت کم ، گوشه ای از زندگینامه جانسوز دُرّ یتیم شام حضرت رقیّه علیهاالسلام را برای دوستان اهل بیت عصمت و طهارت علیه السلام بازگو کرده و پرده ای از مظلومیّت جانگداز آل الله علیهم السلام و مظالم و دشمنان آنان را به تصویر کشم و لله الحمد و له الشکر .
گشت از مرگ جگر گوشه شاه
تا ابد روی شب شام ، سیاه
امید است این اثر بس کوچک ، مورد قبول منجی بزرگ انسانها و منتقم خونهای پاک ریخته شده در راه خدا بویژه خون شهیدان کربلا ، حضرت بقیة الله الا عظم الحجّة بن الحسن العسکری عجل الله تعالی فرجه الشریف واقع گردد .
یازده شعبان المعظّم 1418 هجری قمری
مطابق 21 آذر ماه 1376 شمسی
سالروز تولد حضرت علی اکبر علیه السلام
قم - حرم اهل بیت علیهم السلام
علی ربّانی خلخالی

بخش اول : حضرت رقیّه علیهاالسلام در اوراق تاریخ

(قدیمترین ماءخذ تاریخی دربارة حضرت رقیّه علیهاالسلام)
1 مرحوم آیة الله حاج میرزا هاشم خراسانی (متوفّای سال 1352 هجری قمری) در منتخب التواریخ می نویسد :
عالم جلیل ، شیخ محمّد علی شامی که از جملة علما و محصّلین نجف اشرف است به حقیر فرمود : جدّ امّی بلاواسطه من ، جناب آقا سیّد ابراهیم دمشقی ، که نسبش منتهی می شود به سیّد مرتضی علم الهدی و سن شریفش از نود افزون بوده و بسیار شریف و محترم بودند ، سه دختر داشتند و اولاد ذکور نداشتند .
شبی دختر بزرگ ایشان جناب رقیّه بنت الحسین علیهماالسلام را در خواب دید که فرمود به پدرت بگو به والی بگوید میان قبر و لحد من آب افتاده ، و بدن من در اذیّت است ؛ بیاید و قبر و لحد مرا تعمیر کند .
دخترش به سیّد عرض کرد ، و سیّد از ترس حضرات اهل تسنّن به خواب ترتیب اثری نداد . شب دوّم ، دختر وسطی سیّد باز همین خواب را دید . به پدر گفت ، و او همچنان ترتیب اثری نداد . شب سوم ، دختر کوچکتر سیّد همین خواب را دید و به پدر گفت ، ایضا ترتیب اثری نداد . شب چهارم ، خود سیّد ، مخدّره را در خواب دید که به طریق عتاب فرمودند : (چرا والی را خبردار نکردی ؟ !) .
صبح سیّد نزد والی شام رفت و خوابش را برای والی شام نقل کرد . والی امر کرد علما و صلحای شام ، از سنّی و شیعه ، بروند و غسل کنند و لباسهای نظیف در بر کنند ، آنگاه به دست هر کس قفل درب حرم مقدّس باز شد (7) همان کس برود و قبر مقدّس او را نبش کند و جسد مطهّرش را بیرون بیاورد تا قبر مطهّر را تعمیر کنند .
بزرگان و صلحای شیعه و سنّی ، در کمال آداب غسل نموده و لباس نظیف در برکردند . قفل به دست هیچ یک باز نشد مگر به دست مرحوم سیّد ابراهیم . بعد هم که به حرم مشرّف شدند ، هر کس کلنگ بر قبر می زد کارگر نمی شد تا آنکه سیّد مزبور کلنگ را گرفت و بر زمین زد و قبر کنده شد . بعد حرم را خلوت کردند و لحد را شکافتند ، دیدند بدن نازنین مخدّره میان لحد قرار دارد ، و کفن آن مخدّرة مکرّمه صحیح و سالم می باشد ، لکن آب زیادی میان لحد جمع شده است .
سیّد بدن شریف مخدّره را از میان لحد بیرون آورده بر روی زانوی خود نهاد و سه روز همین قسم بالای زانوی خود نگه داشت و متّصل گریه می کرد تا آنکه لحد مخدّره را از بنیاد تعمیر کردند . اوقات نماز که می شد سیّد بدن مخدّره را بر بالای شی ء نظیفی می گذاشت و نماز می گزارد .

بعد از فراغ باز بر می داشت و بر زانو می نهاد تا آنکه از تعمیر قبر و لحد فارغ شدند . سیّد بدن مخدّره را دفن کرد و از کرامت این مخدّره در این سه روز سیّد نه محتاج به غذا شد و نه محتاج آب و نه محتاج به تجدید وضو . بعد که خواست مخدّره را دفن کند سیّد دعا کرد خداوند پسری به او مرحمت فرمود مسمّی به سیّد مصطفی .
در پایان ، والی تفصیل ماجرا را به سلطان عبدالحمید عثمانی نوشت ، و او هم تولیت زینبیّه و مرقد شریف رقیّه و مرقد شریف امّ کلثوم و سکینه علیهماالسلام را به سیّد واگذار نمود و فعلا هم آقای حاج سیّد عبّاس پسر آقا سیّد مصطفی پسر سیّد ابراهیم سابق الذکر متصدّی تولیت این اماکن شریفه است .
آیة الله حاج میرزا هاشم خراسانی سپس می گوید : گویا این قضیّه در حدود سنة هزار و دویست و هشتاد اتّفاق افتاده است . (8)
مرحوم آیت الله سیّد هادی خراسانی نیز در کتاب معجزات و کرامات ماجرایی را نقل می کند که مؤ ید قضیّة فوق است . وی می نویسد :
روی پشت بام خوابیده بودیم که ناگهان مار دست یکی از خویشان ما را گزید . وی Řǫjʁɠ مداوا کرد ولی سود نبخشید . آخر الا مر جوانی به نام سیّد عبدالامیر نزد ما آمد و گفت : کجای دست او را مار گزیده است ؟ چون محل مار زدگی را به او نشان داد ، بلافاصله دستی به آن موضع زد و بکلّی محل درد خوب شد . سپس گفت من نه دعایی دارم و نه دوایی ؛ فقط کرامتی است که از اجداد ما به ما رسیده است : هر سمّی که از زنبور یا عقرب یا مار باشد اگر آب دهان یا انگشت به آن بگذاریم خوب می شود . جهتش نیز این است که جدّ ما ، در شام موقعی که آب به قبر شریف حضرت رقیّه افتاد جسد حضرت رقیّه علیهاالسلام را سه روز روی دست گرفت تا قبر شریف را تعمیر کردند ، و از آنجا این اثر در خود و اولادش نسلا بعد نسل مانده است . (9)
2 مرقدی که داستان شگفت فوق در ارتباط با آن رخ داده است ، سابقة بنای آن دست کم به سیصد و اند سال پیش از آن تاریخ (یعنی حدود 4 قرن و نیم پیش از زمان حاضر) باز می گردد .
عبدالوهّاب بن احمد شافعی مصری ، مشهور به شعرانی (متوفّی به سال 397 ق) ، در کتاب المنن ، باب دهم ، نقل می کند :
نزدیک مسجد جامع دمشق ، بقعه و مرقدی وجود دارد که به مرقد حضرت رقیّه علیهاالسلام دختر امام حسین علیه السلام معروف است . بر روی سنگی واقع در درگاه این مرقد ، چنین نوشته است :
هذَا البَیْتُ بُقْعَةٌ شُرِّفَتْ بِآلِ النّبِیّ صلی الله علیه و آله و سلم وَ بِنْتُ الحُسَیْنِ الشَّهید ، رُقَیَّة علیهاالسلام
(این خانه مکانی است که به ورود آل پیامبر صلی الله علیه و آله سلم و

دختر امام حسین علیه السلام ، حضرت رقیّه علیهاالسلام شرافت یافته است) . (10)
آیا تاریخ پیش از این زمان (397 ق)نیز ردّپایی از رقیّه علیهاالسلام نشان می دهد ؟ بلی :
3 مورّخ خبیر و ناقد بصیر ، عمادالدین حسن بن علی بن محمّد طبری ، معاصر خواجه نصیرالدین طوسی ، در کتاب پر ارج کامل بهائی نقل می کند که :
زنان خاندان نبوّت در حالت اسیری حال مردانی را که در کربلا شهید شده بودند بر پسران و دختران ایشان پوشیده می داشتند و هر کودکی را وعده می دادند که پدر تو به فلان سفر رفته است باز می آید ، تا ایشان را به خانه یزید آوردند . دخترکی بود چهارساله ، شبی از خواب بیدار شد و گفت : پدر من حسین کجاست ؟ این ساعت او را به خواب دیدم . سخت پریشان بود . زنان و کودکان جمله در گریه افتادند و فغان از ایشان برخاست .
یزید خفته بود ، از خواب بیدار شد و از ماجرا سؤ ال کرد . خبر بردند که ماجرا چنین است . آن لعین در حال گفت : بروند سر پدر را بیاورند و در کنار او نهند . پس آن سر مقدّس را بیاوردند و در کنار آن دختر چهارساله نهادند .
پرسید این چیست ؟ گفتند : سر پدر توست . آن دختر بترسید و فریاد برآورد و رنجور شد و در آن چند روز جان به حق تسلیم کرد . (11)
علاء الدین طبری این کتاب کم نظیر را در سال 567 ه - . تاءلیف کرده ، و در نگارش آن از منابع باارزش فراوانی استفاده نموده که متاءسّفانه اغلب آنها به دست ما نرسیده است ؛ برخی در کشاکش روزگار از بین رفته ، و برخی دیگر به دست دشمنان اهل بیت علیهم السلام طعمه حریق شده است .
مرحوم محدّث قمی (12) می نویسد : کتاب کامل بهائی ، نوشته عماد الدین طبری ، شیخ عالم ماهر خبیر متدرّب نحریر متکلّم جلیل محدّث نبیل و فاضل فهّامه ، کتابی پرفایده است که در سنة 675 تمام شده و قریب به 21 سال همت شیخ مصروف بر جمع آوری آن بوده ، اگر چه در اثنای آن چند کتاب دیگر تاءلیف کرده است . سپس می افزاید : از وضع آن کتاب معلوم می شود که نُسَخِ اصول و کتب قدمای اصحاب نزد او موجود بوده است . آنگاه اشاره می کند که یکی از آن منابع از دست رفته ، کتاب پرارج الحاویة در مثالب معاویه است که تاءلیف قاسم بن محمّد بن احمد ماءمونی ، از علمای اهل سنّت می باشد ، و عماد الدین طبری سرگذشت این دختر سه ساله را از آن کتاب نقل کرده است .
بدینگونه ، سابقه اشاره به ماجرای حضرت رقیّه علیهاالسلام در تاریخ ، به

حدود هفت قرن و نیم پیش از زمان ما باز می گردد .
آیا باز هم می توان پیشتر رفت و نامی از رقیّه علیهاالسلام به عنوان دختر امام حسین علیه السلام - در اعماق تاریخ سراغ گرفت ؟ باز هم جواب مثبت است .
4 ماءخذ کهنتری که در آن ، ضمن شرح جریانات عاشورا ، نامی از حضرت رقیّه علیهاالسلام به میان آمده ، کتاب مشهور لهوف نوشتة محدّث و مورّخ جلیل القدر ، آیة الله سیدبن طاووس (متوفّای 664 ه- . ق) است که اطلاع و احاطه بسیار او به متون حدیثی و تاریخی اسلام و شیعه ، ممتاز و چشمگیر است
سید می نویسد : حضرت سیّدالشهداء علیه السلام زمانی که اشعار معروف (یا دهر اُفّ لک من خلیل . . .) را ایراد فرمود و زینب و اهل حرم علیهنّ السلام فریاد به گریه و ناله برداشتند ، حضرت آنان را امر به صبرکرده و فرمود : (یا اختاه یا امّ کلثوم ، و اءنتِ یا زینب ، و اءنتِ یا رقیّة ، و اءنتِ یا فاطمة ، و اءنتِ یا رباب ، اُنْظُرْنَ إ ذا اءنا قُتِلْتُ فلا تشققن علی جَیْبا و لا تخمشن علیّ وجها ولا تقلن علی هجرا .) (13) یعنی خواهرم ام کلثوم ، و تو ای زینب ، و تو ای رقیّه ، و تو ای فاطمه ، و تو ای رباب ، زمانی که من به قتل رسیدم در مرگم گریبان چاک نزنید و روی نخراشید و کلامی ناروا (که با رضا به قضای الهی ناسازگار است) بر زبان نرانید .
مطابق این نقل ، نام حضرت رقیّه بر زبان امام حسین علیه السلام در کربلا جاری شده است .
مؤ یّد این نقل ، مطلبی است که سلیمان بن ابراهیم قندوزی حنفی ، متوفّای 1294ه- . در کتاب ینابیع المودّة ص 333-335 به نقل از مقتل مسمّی به ابومخنف آورده است .
مقتل منسوب به ابومخنف مطابق نقل قندوزی (ینابیع المودّة : ص 346 و احقاق الحق : 11/633) پس از شرح کیفیّت شهادت طفل شش ماهه می گوید :
ثُم نادی : یا اُم کُلثومَ ، وَ یا سَکینةُ ، و یا رقیة ، وَ یا عاتِکَةُ وَیا زینب ؛ یا اءهلَ بَیتی علیکنّ مِنّی السَّلامُ) :
(آنگاه فریاد برآورد : ای اُمّکلثوم ، ای سکینه ، ای رقیّه ، ای عاتکه ، ای زینب ، ای اهل بیت من ، من نیز رفتم ، خداحافظ) . (14)
آیا می توان به همین گونه ، سیرِ تقهقر در تاریخ را ادامه داد و مدرکی قدیمیتر که در آن از رقیّة بنت الحسین علیهما السلام یاد شده باشد ، باز جست ؟
5 بر آشنایان به تاریخ اسلام و تشیّع ، پوشیده نیست که شیعه ، یک گروه (ستمدیده و غارت زده) است ؛ گروهی است که در طول تاریخ ، بارها و بارها هدف هجوم و تجاوزهای وحشیانه قرار گرفته ، پیشوایان دین و رجال

شاخصش شهید گشته ، و آثار علمی و تاریخیش سوزانده شده است (بنگرید به : کتابسوزی مشهور محمود غزنوی در ری به سال 423 ق ، کشتار و کتابسوزی طغرل در بغداد عصر شیخ طوسی ، داستان حَسَنَک وزیر و دربدری فردوسی و . . . کشتارها و کتابسوزیهای (جَزّار) حاکم مشهور عثمانی در شامات ، در جنوب لبنان و . . .) .
شیعه ، در گذر از درازنای این تاریخ پردرد و رنج ، اولا مجال ثبت بسیاری از حوادث تاریخی را- چنانکه شاید و باید - نداشته و ثانیا بخشی قابل ملاحظه از آثار و مآخذ تاریخی خویش را (بویژه آن دسته از (اطلاعات مکتوبی) که حاکی از پیشینه مظلومیت کم نظیر شیعه و قساوت و مظالم حکومتهای جور می باشد) از دست داده است و آنچه برایش مانده ، تنها بخشی از آن آثار مکتوب ، همراه با اطلاعاتی است که به گونه شفاهی ، سینه به سینه نقل شده و اکنون در ذهنیّت شیعه ، به صورت (مشهوراتی نه چندان مستند یا مجهول السند) موجود است .
بیجهت نیست که اطلاعات مکتوب و مستند ما درباره سرنوشت شخصیتی چون زینب کبری علیهاالسلام پس از بازگشت به مدینه از شام (با وجود جلالت قدر و نقش بسیار مهم آن حضرت در نهضت عاشورا) بسیار کم و تقریبا در حد صفر است و با چنین وضعی تکلیف دیگران (همچون ام کلثوم و رقیّه علیهماالسلام) دیگر معلوم است .
در چنین شرایطی ، وظیفه محققان تیزبین و فراخ حوصله (که خود را با نوعی گسست و انقطاع تاریخی یا کمبود اطلاع نسبت به جزئیات ، روبرو می بینند)
چیست ؟ راهی که برخی از محقّقان یا محقّق نمایان در این گونه موارد برمی گزینند ، قضاوت عجولانه درباره موضوع ، و احیانا نفیِ اطلاعات و مشهورات موجود به بهانه برخی (استحسانات و استبعاداتِ قابل بحث) یا (عدم ابتنای اطلاعات مزبور بر مستندات قوی) است ، که گاه ژستی از روشنفکری از نیز به همراه دارد . امّا این راه - که طی آن آسان هم بوده و مؤ ونه زیادی نمی برد ، بیشتر به پاک کردن صورت مسئله می ماند تا حلّ معضلات آن .
راه دیگری که ، البته پویندگان آن اندک شمارند و تنها محقّقان پرحوصله و خستگی ناپذیر ، همّت پیمودن آن را دارند ، این است که بکوشیم به جای ردّ و انکارهای عجولانه ، کمر همّت بسته ، به کمک (تتبّعی وسیع و تحقیقی ژرف) به اعماق تاریخ فرو رویم و با غور در کتب تاریخ و تفسیر و سیره و حدیث و لغت و حتی دَواوین شعرای آن روزگار ، و دقّت در منطوق و مفهوم و مدلول تطابقی و التزامی محتویات آنها ، بر واقعیات هزارتویِ آن روزگار (احاطه و اشراف) یابیم و به مدد این احاطه و اشراف ، نقاط خالی تاریخ را پرسازیم و جامه چاک چاک و ژنده تاریخ را رفو کنیم و توجه

داشته باشیم که :
با توجه به کتابسوزیها ، سانسورها و تفتیش عقایدهای مکرّری که در تاریخ شیعه رخ داده ، اوّلا (نیافتن) هرگز دلیل (نبودن) نیست (و به اصطلاح : عدم الوجدان لا یدلّ علی عدم الوجود) . ثانیا نمی توان همه جا به منطق لو کانَ لَبانَ (اگر چیزی بود ، مسلّما آشکار می شد) تمسّک جُست و مشهورات مجهول السند را - عجولانه و شتابزده - انکار کرد . ثالثا نبایستی بسادگی - و صرفا روی برخی استبعادات یا استحسانات ظاهرا موجّه - اطلاعات موجود را رد کرد و از سنخ خرافات و جعلیّات انگاشت . زیرا چه بسا استبعادها یا استحسانهای مزبور ، محصول بی اطلاعی یا غفلت ما از برخی جهات و جوانبِ مکتومِ قضیه باشد و با روشن شدن آن جوانب ، تحلیل ما اصولا عوض شده استبعادها جای خود را به پذیرش قضیه (و یا بالعکس) خواهد داد و یا برداشت تازه ای در افق دید ما ظاهر خواهد شد .
رابعا باید توجّه داشت که حتی اطلاعاتی هم که احیانا به صورت خبر واحد یا متکی به منابع غیر معتبر وجود دارد ، لزوما دروغ و خلاف حق نیست و لذا باید همانها را نیز (به جای (انکار عجولانه) با حوصله تمام ، در جریان یک پژوهش و تحقیق وسیع ، مورد بررسی دقیق قرار داد و صحت و سُقمشان را محک زد و احیانا به صورت سر نخ تحقیق از آنها بهره جست ، یا در گردونه (تعارض ادلّه) ، و صف بندی (دلایل معارض) ، آنها را به عنوان مؤ یّد و مُرَجِّح به کار گرفت .
اصولا (نفی و انکار) نیز ، همچون (اثباتِ) هر چیز ، دلیل می خواهد (و آنچه که دلیل نمی خواهد (نمی دانم) است) و حتّی نفی و انکار ، مؤ ونه بیشتری می برد تا اثبات . و فراموش نکنیم که هر چند در عرصه تحقیقات تاریخی ، تجزیه و تحلیلهای عقلی و استبعادها و استحسانهای ذهنی ، جایگاه خاص خود را دارد و نبایستی چیزی را بر خلاف اصول مسلّم عقلی پذیرفت ، امّا در عین حال باید دانست که حرف آخر را در این عرصه ، (تتبّع و تحقیق ژرف و گسترده در اسناد و مدارک مستقیم و غیرمستقیم تاریخی) می زند . (15)
موضوع مورد بحث در کتاب حاضر ، یعنی رقیّة بنت الحسین علیهماالسلام ، نیز از آنچه گفتیم استثنا نیست . به پاره ای از مآخذ کهنِ تاریخیِ دالّ بر وجود آن حضرت ، پیش از این اشاره کردیم . ببینیم آیا علاوه بر نوشتة کامل بهائی ولهوف ، باز هم می توان به مددِ تتبّع بیشتر ، ردّپایی کهنتر از حضرت رقیّه علیه السلام جست ؟ خوشبختانه پاسخ مثبت است و مسلّما با تتبّع و تحقیق بیشتر مدارک دیگری به دست خواهد آمد . قدیمترین ماءخذی که - بر حسب تتبّع ما- در خیل فرزندان رنجدیده و ستم کشیده سالار شهیدان علیه السلام در کربلا از وجود دختری موسوم به رقیّه علیهماالسلام

(در کنار سکینه علیهماالسلام) خبر می دهد ، قصیده سوزناک سیف بن عَمیره ، صحابی بزرگ امام صادق علیه السلام است .
6 سیف بن عَمیره نخعی کوفی ، از اصحاب بزرگوار امام صادق و امام کاظم علیهماالسلام و از راویان برجسته و مشهور شیعه است که رجال شناسان بزرگی چون شیخ طوسی (در فهرست) ، نجاشی (در رجال) ، علامة حلّی (در خلاصه الا قوال) ، ابن داود (در رجال) ، و علامه مجلسی (در وجیزه) به وثاقت وی تصریح کرده اند . این ندیم در فهرست خویش وی را از آن دسته از مشایخ شیعه می شمرد که فقه را از ائمّه علیهم السلام روایت کرده اند . شیخ طوسی در رجال خویش ، وی را صاحب کتابی می داند که در آن از امام صادق علیه السلام نقل روایت کرده است و مرحوم سیّد بحرالعلوم در الفوائد الرجالیّه ، لیستی از راویان شهیر شیعه (همچون محمد بن ابی عمیر و یونس بن عبدالرحمن) را که از وی روایت نقل کرده اند به دست داده است . سیف بن عمیره ، همچنین از جمله راویان زیارت معروف عاشورا (به نقل از امام باقر علیه السلام) است که قرائت آن در طول سال ، از سنن رایج میان شیعیان می باشد . (16)
باری ، سیف بن عمیره ، در رثای سالار شهیدان علیه السلام چکامه بلند و پرسوزی دارد که با مطلع :
جلّ المصائب بمن اءصبنا فاعذری
یا هذه ، و عن الملامة فاقصری
آغاز می شود ، که حقیقتا سوخته و سوزانده است .
علاّمه سیّد محسن امین (17) و به تبع وی شهید سید جواد شبّر (18) (از خطبای فاضل لبنان) به این مطلب اشاره کرده و تنها بیت نخست قصیده را ذکر کرده اند . امّا شیخ فخرالدین طریحی فقیه ، رجالی ، ادیب و لغت شناس برجسته شیعه ، و صاحب مجمع البحرین - درکتاب (المنتخب) (19) (که سوگنامه ای منثور و منظوم در رثای شهدای آل الله بویژه سالار شهیدان علیهم السلام است) کلّ قصیده را آورده است که در بیت ما قبل آخر آن ، شاعر صریحا به هویّت خود اشاره ای دارد؛ آنجا که خطاب به سادات عصر می گوید :
و عَبَیْدُکُمْ سیفٌ فَتَی ابْنُ عَمیرة
عبدٌ لعبد عبید حیدر قنبر
نکته قابل توجّه در ربط با بحث ما ، ابیات زیر از قصیده سیف می باشد که در آن دوبار از حضرت رقیّه علیهاالسلام یاد کرده است :
و سکینه عنها السکینه فارقت
لما ابتدیت بفرقة و تغیّر
و رقیّة رقّ الحسود لضعفها
و غدا لیعذرها الّذی لم یعذر

و لاُمّ كلثوم يجد جديدها
لثم عقيب دموعها لم يكرر
لم اءنسها وسكينة و رقية
يبكينه بتحسّر و تزفّر
يدعون اُمّهم البتولة فاطما
دعوى الحزين الواله المتحيّر
يا اُمّنا هذاالحسين مجدّلاٌ
ملقى عفيرا مثل بدر مزهر
فى تربها متعفّرا و مضخما
جثمانه بنجيع دم اءحمر (20)

بخش دوم : شام ؛ جغرافیا ، جمعیت و تاریخ

1 . جغرافیا

کشور شام ، که امروز سوریه نامیده می شود ، دارای مساحتی به وسعت 72000 مایل برابر 115200 کیلومتر مربع بوده و محدود است از شمال به ترکیه ، از شرق به عراق ، از جنوب به اردن و فلسطین اشغالی ، و از غرب به لبنان و دریای مدیترانه . (21)
سوریه یکی از جذابترین کشورهای عربی است و نام رسمی این کشور (الجمهورية العربية السورية) می باشد .

2 . جمعیّت

جمعیّت سوریه در سال 1979 م بالغ بر 8350000 نفر بوده است (شصت و سومین کشور جهان از نظر جمعیّت)؛ ولی مترجمین سوری وابسته به وزارت ارشاد سوریه اخیرا جمعیّت آن کشور را بالغ بر 12 میلیون نفر معرّفی می کنند .
88 مردم این کشور عرب ، 3/6 کرد ، 8/2 ارمنی و بقیه ساکنین آن ترک ، آسوری ، و چرکس هستند . 88 مردم آن دارای معتقدات اسلامی (سنّی ، علوی ، دروزی) و 12 مسیحی هستند و زبانهای رایج در آن کشور عبارتند از : عربی (زبان رسمی) ، و کردی که به خط عربی نوشته می شود . زبان فرانسوی و ارمنی نیز رایج است .
پایتخت این کشور شهر دمشق (با 1097205 نفر جمعیّت) می باشد .
پرجمعیّت ترین شهرهای سوریه عبارتند از : حَلَب ، حمص ، حماة و لاذقیة .
بنادر مهم آن نیز عبارتند از : لاذقیة ، طرطوس ، وبانیاس که در کنار دریای مدیترانه واقع شده است . (22)

3 . تاریخ

الف - وجه تسمیه شام

شام را بدین جهت شام گویند که طرف شمال قبله قرار گرفته ، و شام شمال را گویند . چنانچه یمن را بدین جهت یمن گفته اند که طرف یمین قبله دوم قرار گرفته است .
وجه تسمیه دیگر آنکه ، بر این سرزمین سام بن نوح حکومت داشته ، بنای آن شهر را او نهاده ، و در نتیجه به اسم او شهرت یافته است . و در لغت سریانی سین و لغت عبرانی و عرب شین خوانده شده است .
برخی گفته اند از شامه به معنی نقط است که مسمی به شام شد ، زیرا زمین آنجا منطقه ای سبز و سیاه و سفید خال خال است که سام بن ارم بن سام بن نوح ساخت و او پنج پسر داشت که هر یک منطقه ای ساخته و آن شهرها به نان آنها شهرت یافت :
1 . فلسطین ؛ 2 . حمص ، 3 . اردن ، 4 . ایلیا ، که بیت المقدس است ، 5 . دمشق .

1 . فلسطین : سرزمین جرجیس علیه السلام بود و بعد عیسی علیه السلام به اهل همان ناحیه مبعوث شد .
قبر جرجیس در موصل یا رقه یا خوی فلسطین است که هفتاد پیغمبر درآنجا مدفون می باشند .
این پنج منطقه ارض مقدّس است که دعای سمات بر محور آن دور می زند و امروز مورد توجّه یهود و نصاری و مسلمانان قرار دارد . زیرا قبلة اول مسلمین بوده و مشهد رجال بزرگ جهان است . قبور انبیای سلف در این منطقه و آثار تاریخی شهرهای مهم عمالقه ، عاد ، ثمود ، رس ، اهل البیت و غیره در بعلبک و تل سلیمان و . . . در آن موجود می باشد که مهمتر از همه آنها بیت المقدّس و بیت اللحم و خلیل الرحمن است که آثار زنده شش هزار سال پیش و زیارتگاه عموم پیروان ادیان الهی (یهود و نصاری و مسلمین) محسوب می شود .
در سال 1370 ه- . ق مطابق 1330 ه- . ش ، که سیاست استعمار برای به دست آوردن آرای بیشتری در سازمان ملل به منطوق فَرِّقْ تَسُدْ (تفرقه بینداز و حکومت کن !) که شیوه غربیان است فلسطین را دو قسمت نمود . قسمت شمالی را به یهود دادند ، و قسمت جنوبی را که قسمت اعظم فلسطین است به عرب که اردن هاشمی امروز را تشکیل می دهد و شهر عمان پایتخت آن از زیباترین شهرهای احداثی امروزی است . در این منطقه آثار تاریخی بیش از فلسطین یهود است زیرا در آنجا فقط اورشلیم معبد اختصاصی یهود است ولی در این منطقه ، بیت المقدّس که مورد توجّه هر سه مذهب زنده جهان است و نیز بیت اللحم و خلیل الرحمن و آثار تاریخی دیگر قرار دارد .
4 . حمْص : این شهر با عظمت تاریخی را حمص بن سام بنا نمود و آن بین دمشق و حلب است . شهر مزبور یک مکان مقدّس دارد که امیرالمؤ منین علی بن ابی طالب علیه السلام آنجا را زیارت نمود و فرمود بسیاری از صلحا در آنجا مدفون هستند . این مکان مزار عمومی آن شهر است و برخی قبر قنبر غلام علی علیه السلام را آنجا می دانند ولی اصح آن است که قبر قنبر غلام در بغداد است . (23) حمص به نقل البلدان شهر مشهوری است در طرف قبلی دمشق و حلب و به نام حمص بن سام بن نوح است . قبر خالدبن ولید و پسرش عبدالرحمن و عاص بن عثم در آنجاست و نزدیک آنجا قصر خالدبن ولید است و قبور بسیاری از صحابه آنجا می باشد .
این حمص غیر از حمص واقع در اشبیلیه و نیز مصر و خلخال است .

در سفرنامه ناصرخسرو آمده است که : از شام تا حمص پنجاه فرسخ است .
3 . اردن : اردن نام پسر سام بن نوح بود و طایف یکی از قطعات اردن است که به لطافت آب و هوا معروف و دارای مناظر زیبا می باشد .
حضرت ابراهیم خلیل اول در اردن می زیسته و پس از وحی الهی به شهری که امروز به آن شهر الخلیل گویند رفته و در آنجا مسکن گرفته است .
قریه ناصره مسکن حضرت عیسی علیه السلام بود و کلمه نصاری از ناصره دمشق شده که مسکن پیشوای آنها بوده است . حضرت خضر علیه السلام و حضرت موسی علیه السلام ، در این سرزمین ناصره غذا خوردند و در قرآن مجید از آن با عنوان قریه نام یاد شده است ، آنجا که می فرماید :
(فَانْطَلَقا حَتّی اءتیا اءهل قریة اسْتَطْعَما اءَهْلَها فَاءَبَوْا اءَنْ یضیفوهما فَوَجَدا فیها جِدارا یُریدُ اءَنْ ینقض فاءقامه قالَ لَوْ شِئْتَ لَتَّخَذْتَ عَلَیْهِ اءَجْرا) (24)
یعنی : پس رفتند تا وقتی که آمدند نزدیک اهل دهی (انطاکیه) طلب طعام کردند از اهل آن ده ابا کردند اهل ده از اینکه مهمان کنند موسی و خضر علیهم السلام را؛ ناچار رو به راه نهادند و یافتند در نواحی ده دیواری را که می خواست بیفتد ، خضر آن دیوار را ساخت و با سنگ و گل محکم نمود آن را و رفت . موسی گفت : اگر می خواستی مزدی می گرفتی بر تعمیر آن دیوار چرا مزد نگرفتی ؟ در سوره کهف از ملاقات و همراهی موسی علیه السلام با خضر نبی علیه السلام سخن می گوید که با هم می رفتند تا بدین قریه رسیدند و از مردم آن طعام و غذا خواستند .
ولی آنها به این دو بزرگوار چیزی نفروختند ومهمان نوازی نکردند . مع ذلک هنگامی که می خواستند از شهر بیرون روند چشمشان به دیواری افتاد که کج شده بود . خضر شروع به تعمیر دیوار نمود تا خراب نشود و موسی علیه السلام به وی گفت این مردم از فروختن غذا به شما امتناع کردند ، آنوقت شما دیوار خرابه آنها را راست می کنی ؟ ! خضر علیه السلام گفت این دیوار متعلّق به دو پسر یتیم است و زیر آن گنجی است که اگر خراب شود می برند؛ خواستم باقی بماند تا آن دو کودک بالغ شوند و استیفای حق خود نمایند .
در اردن قبور بسیاری است . از جمله قبر لقمان حکیم ، که در قرآن سوره ای به نام او وجود دارد ، در شهر طبریه واقع است که معروف به حیره طبریه است .
قبور حجر بن عدی ، اویس قرن و بلال حبشی در این منطقه بین اردن و شام است .
4 . بیت المقدس : شهری که امروز به نام قدس خوانده می شود به دست

ایلیا پسر سام بن نوح بنا شده ، و در احادیث آمده است که زمین قدس سرزمین محشر خواهد شد . در این منطقه قبور انبیا و اولیا و بزرگان علما و دانشمندان و اوتاد و بندگان خدا فراوان است .
مشهورترین آن منطقه خلیل الرحمن است که قبر حضرت ابراهیم و پسرش اسحاق و زکریا و یحیی علیهم السلام در آنجاست .
این بنای تاریخی همه از سنگ بنا شده و بیش از شش هزار سال از تاریخ بنای آن می گذرد . مسجد بزرگ و بلند آن به سبک مخصوصی است . قبه و بارگاه انبیا و پیغمبران در آن بوده ، و آثار عتیقه بسیار دارد . مسجد بزرگی اطراف آنها بنا شده و شهر زیبای عالی خوش منظره سبز و حمام آنجا را احاطه کرده است .
مسجد اقصی ، که از مساجد محترم و معظم جهان است ، قبله اول مسلمین و مسجد لیله المعراج و بزرگترین معبد مورد اتفاق سه ملّت یهود و نصاری و اسلام
است . این بارگاه باعظمت دیدنی است نه شنیدنی .
قبور بسیاری از انبیا در این منطقه است . نماز در آنجا ثواب هزار نماز را دارد . این مسجد از بناهای حضرت سلیمان علیه السلام است که پایه های آن از سنگ و فلز گداخته ریخته شده است .
در اخبار آمده است که کثرت اولاد حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام به پاس فداکاری و ذبح فرزندش اسماعیل علیه السلام بود و چون اولاد او زیاد شدند گروهی به عصیان و تمرّد قوانین الهی پرداختند . به حضرت داود علیه السلام خطاب شد که گناهکاران را به سه بلا مبتلا می سازم : سه سال قحطی یا سه ماه جنگ یا سه روز طاعون .
حضرت داود علیه السلام پیام الهی را به ملّت خود ابلاغ کرد . گفتند طاقت قحطی نداریم ، جنگ هم بر ما مشکل است ، ناگزیر برای مرگ حاضر می شویم . گروهی آماده طاعون شده غسل نموده توبه کردند و کفن پوشیده و منتظر نزول عذاب گشتند و بدین منظور با زنان و کودکان به صحرا رفتند . گروهی نیز که به این سخنان به دیده تمسخر و استهزا می نگریستند در شهر ماندند و طاعون آمد همه آنها را از بین برد . جمع انبوهی مردند و هلاک شدند . حضرت داود در همین تل (که خاک بیت المقدس است و همیشه پیغمبران بر فراز آن رفته نماز می خواندند و توبه و انابه و دعا می کردند و دعایشان مستجاب می شد) دعا کرد ، خداوند بلا را از آنها برگردانید . به داود خطاب رسید که در همین محل استجابت دعا مسجدی بسازند . این نقطه خیمه گاه حضرت موسی علیه السلام و صلحای بنی اسرائیل بود .
همه مردم در ساختمان مسجد همّت گماشتند . مردی از صلحای بنی اسرائیل گفت : اینجا ملک من است و اجازه نمی دهم بدون رضای من

ساختمان بسازید . گفتند هر چه خواهی به تو می دهیم تا راضی شوی . به داود خبر دادند ، گفت باید رضای او را به دست آورید . او هم قیمت را بالا برد تا به صد گوسفند و صد گاو و صد شتر رسید . باز رضایت نداد ، تا آنکه گفت دیواری اطراف آن بکشید و برابر آن نقره به من بدهید تا راضی شوم . مردم همچنان حاضر شدند که این معامله انجام شود .
چون دید همه حاضرند ، گفت من برای رضای خدا و قربةً الی الله از حق خود می گذرم و هیچ پولی نمی گیرم و با شما همکاری هم می کنم .
بدین ترتیب همگان در ساختمان مسجد اقصی شرکت کردند . حضرت داود علیه السلام شخصا با صلحای بنی اسرائیل سنگهای بزرگی را بلند کرده گرد آوردند . امّا در این اثنا به داود خطاب شد سهم تو از ساختمان مسجد تمام شد ، بگذار سلیمان پسرت این وظیفه را انجام دهد . داود در سن 127 سالگی بود که کار ساختمان مسجد اقصی را آغاز نمود و در سن 140 سالگی وفات کرد .
سلیمان علیه السلام به وصیّت پدرش در سن 13 سالگی به جای وی نشست و شروع به تکمیل ساختمان مسجد نمود . نیروهای نهان و آشکار جهان ، به او کمک می کردند . قهرمانان جن و انس از معادن دور و نزدیک سنگهای پهن و سفید و سبز می آوردند تا آنکه سلیمان علیه السلام مسجد را ساخت و شهر قدس را به دوازده محلّه ، به نام اسباط بنی اسرائیل ، تقسیم نموده و بنا کرد . وی تا 53 سالگی مشغول تکمیل مسجد بود و بدینگونه چهل سال در زمان او طول کشید تا بنای مسجد پایان یافت .
در آنجا یک قبه از شیشه برای سلیمان ساختند . وی در آن قبّه بر عصای خود تکیه زده و فرمان داده بود هیچ کس بدون اجازه وارد قبّة بلورین او نشود . روزی دید مردی بی اجازه وارد شد . گفت کیستی ؟ جواب داد : اءنا الذی لا اءقبل الرشاءَ وَ لا اءهابَ منَ الملوک ، من آن کسی هستم که رشوه نمی پذیرم و از پادشاهان نمی هراسم ، من ملک الموت هستم ؛ و به همان حال او را قبض روح نمود .
بیت المقدّس و مسجد اقصی از مناطق بسیار جالب و جذّاب جهان اسلام است و آثار طبیعی و صنعتی ، طراوت و فراوانی میوه ها و نعمت ، سرتاسر آن منطقة بابرکت را فرا گرفته است .
5 . دمشق : دمشق که امروز به آن سوریه می گویند و مرکز آن شام است ، به گفته برخی از مورخین به دست پسر سام بن نوح ساخته شده است . در عین حال برخی نیز بنای این شهر را به غلام ابراهیم خلیل علیه السلام و بعضی دیگر به غلام نمرود بن کنعان نسبت می دهند . در هر حال دمشق دارای صفای هوا و لطافت آب و میوه های فراوان مخصوصا موز و مرکبات و زیتون است . با این وجود ، مردم آن سرزمین در جریان کربلا و اسارت آل الله علیهم السلام به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و

خاندان مکرّم او جفا کردند . شاعر می گوید :
ز قرآن شده مستفاد این کلام
مقدّس زمینی بود ارض شام
ولی مردمش را نبیّ و دود
به سرّ و علن بس مذمّت نمود
همانا که ایشان به عصر یزید
نمودند اهانت به شاه شهید
خصوص آن زمان کآل خیر الانام
رسیدند دلخون به شام ظلام
همان مردم از خدا بی خبر
ببستند آذین به بام و به در
دف و چنگ در کوی بنواختند
به عیش و طرب جمله پرداختند
طرب را شد اهل طرب مشتری
ولی تنگدل زهره با مشتری
عطارد فکند از کف خود قلم
بنالید ناهید و شد در الم
این بیان مورخین ، معطوف به خبر معروفی است که مدلول آن چنین است :
چون سیدالشهدا علیه السلام روحی فداه شهید شد همه ممکنات که در حیطه ولایت مطلقه او بودند متغیر شدند و حال طبیعی خود را از دست دادند - و این حالت تاءثر و گریه بر شهادت فرمانروای کل عالم وجود بود - مگر سه شهر که کوفه و بصره و شام بوده است . (25)
اخبار دیگری هم مؤ یّد این حقیقت است . چنانچه در مقاتل معتبر نقل شده روز عاشورا هر سنگی را برمی داشتند مثل این بود که زیر آن خون تازه بوده است . محتشم کاشانی در ترکیب بند مشهور خود می گوید :
باز این چه شورش است که در خلق عالم است ؟ !
باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است ؟ !
باز این چه رستخیز عظیم است کز زمین
بی نفخ صور خاسته تا عرش اعظم است ؟ !
این صبح تیره باز دمید از کجا ، کزو
کار جهان و خلق جهان جمله درهم است ؟ !
گویا طلوع می کند از مغرب آفتاب
کآشوب در تمامی ذرّات عالم است
گر خوانمش قیامت دنیا بعید نیست
این رستخیز عام که نامش محرّم است

در بارگاه مقدس که جای ملال نیست
سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است
جن و ملک بر آدمیان نوحه می کنند
گویا عزای اشرف اولاد آدم است
خورشید آسمان و زمین ، نور مشرقین
پرورده کنار رسول خدا : حسین علیه السلام

در آن عصر کوفه و بصره زیر فرمان حکومت ابن زیاد ، فرمانده جنگ و قاتل اصلی امام حسین علیه السلام ، بود و شام هم مرکز خلافت یزید مستِ مخمور بی اراده و بی دین شمرده می شد . لذا این شهر یعنی این سه اجتماع به صورت ظاهر تاءثر نداشتند ، بلکه شادمان شدند ، که روز عاشورا یَومٌ تَبَرَّکَتْ بِهِ بنواُمیّه است . (26)

ج - شام در عهد باستان

سوریه (شام) از لحاظ تاریخی تا قبل از قرون جدید شامل کشورهای کنونی سوریه ، لبنان و قسمتهایی از اردن و فلسطین می شد ، و تقسیمات کنونی ، حاصل سیاست تفرقه افکن انگلیس و فرانسه در جنگ اول جهانی است .
در سال 63 میلادی امپراتوری روم بر سوریه دست یافت و از آن تاریخ سوریه تحت تسلّط رومیان قرار گرفت ، تا آنکه در سال 395 میلادی پس از تجزیه دولت روم به دو بخش روم شرقی و غربی ، سوریه جزو قلمرو امپراتوری روم شرقی
(بیزانس)گردید . ولی بتدریج استیلای بیزانس بر سوریه ضعیف شد ، تا در قرن هفتم به دست قوای اسلام افتاد . (27)

1 . سفر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به شام
سرزمین شام ، برای مسلمانان سرزمین خاطره ها است . این سرزمین پیوندی خاص با تاریخ اسلام دارد که ریشه های آن به سالهای پیش از فتح دمشق باز می گردد؛ به سالهای نوجوانی و جوانی بنیانگذار اسلام حضرت محمدبن عبدالله صلی الله علیه و اله و سلم ، که همراه عموی خود سفری به این سرزمین کرد .
در آن سالها حضرت محمّد صلی الله علیه و آله جدّ خویش ، عبدالمطلب علیه السلام را از دست داده بود و تحت سرپرستی عموی خود ابوطالب علیه السلام به سر می برد . بازرگانان قریش طبق معمول ، هر سال یک بار به شام سفر می کردند . آن سال ابوطالب نیز با آنان آهنگ سفر کرد و تصمیم گرفت که برادرزاده خود را در مکّه باقی گذارده و کسی را بر حفاظت او بگمارد . ولی هنگام حرکت برنامه او دگرگون شد و تصمیم گرفت برادرزادهٔ خود را نیز که در آن روز بیش از دوازده بهار از سن او نگذشته بود همراه خود به شام ببرد . هنوز کاروان به مقصد نرسیده بود که در نقطه ای به نام (بُصری) حادثه ای پیش آمد و ابوطالب علیه السلام برنامه مسافرت را نیمه کاره رها کرد و به مکّه بازگشت . علّت قطع برنامه سفر این بود که در سرزمین بُصری راهبی به نام بُحَیْری زندگی می کرد و به عللی از کاروان قریش برای اطعام در صومعه خود دعوت کرد . زمانی که قریش از صرف غذا فارغ شدند رو به آنان کرد و گفت : این کودک (حضرت محمّد) متعلّق به کیست ؟ همگی گفتند : او برادرزاده ابوطالب علیه السلام است . وی رو به ابوطالب کرد و گفت : کودک شما آینده درخشانی دارد ، او همان پیامبر موعود تورات و انجیل است و تمام خصوصیّاتی که برای پیامبر پس از مسیح در کتابهای دینی خود خوانده ام بر این کودک منطبق است . او دارای آیینی جاودانی است . او را از چشم دشمن پنهان ساز! اگر ملّت یهود او را ببینند و بشناسند نقشه قتل او را می ریزند . چه بهتر که شما از این نقطه به مکّه برگردید . از این جهت ابوطالب برنامه سفر خود را قطع کرد و بسرعت به مکّه بازگشت . ولی برخی از تاریخ نگاران یادآور می شوند که هدف نهایی کاروان قریش همان نقطه بود که با راهب ملاقات کردند و ابوطالب علیه السلام کارهای بازرگانی خود را بسرعت به پایان رسانید و همراه برادرزاده خود به مکّه بازگشت و از آن پس هرگز به سفر نرفت و حفاظت و سرپرستی برادرزاده را بر همه چیز مقدّم داشت . (28)
2 . دومین سفر

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله یک بار دیگر نیز به این سرزمین سفر کرد و آن زمانی بود که حضرت 25 سال داشت و هنوز در کنار عمویش ابوطالب زندگی می کرد . ابوطالب علیه السلام درصدد بود که برای برادرزاده خویش شغل مناسبی در نظر بگیرد . در آن زمان خدیجه ، دختر خویلد ، زنی شرافتمند و تجارت پیشه بود و دامنه تجارت او به مصر و حبشه کشیده شده بود . ازینرو ابوطالب علیه السلام به برادرزاده خود گفت : خدیجه علیه السلام دنبال مرد امینی می گردد که سرپرستی تجارت او را به عهده گیرد؛ چه بهتر که خود را به وی معرّفی کنی . او پیشنهاد ابوطالب را پذیرفت ولی بر اثر مناعت طبع و همّت بلندی که داشت از اینکه مستقیما چنین پیشنهادی را به خدیجه دهد ، خودداری کرد . اتفاقا خدیجه که از امانت و راستگویی و مکارم اخلاق حضرت محمد صلی الله علیه و آله آگاه بود ، هنگامی که از مذاکرات آنان اطلاع یافت فورا کسی را دنبال حضرت فرستاد و پیشنهاد کرد که با سرمایه وی برای تجارت رهسپار شام شود و اعلام کرد که حاضر است دو برابر آنچه به دیگران می دهد به حضرت بپردازد . لذا حضرت محمد صلی الله علیه و آله این پیشنهاد را پذیرفت و هنگامی که کاروان بازرگانی قریش به سمت شام حرکت کرد ، حضرت در راءس کاروان خدیجه رهسپار شام گردید . خدیجه در این سفر شتر راهواری را در اختیار وکیل خود قرار داد ، و نیز دو غلام را که یکی از آنها (میسره) نام داشت همراه او روانه کرد تا در کارها دستیار وی باشند . سرانجام کاروان به شام رسید . بازرگانان اجناس خود را فروختند و سود خوبی عاید گردید . حضرت محمّد صلی الله علیه و آله در بازگشت کالاهایی برای فروش از بازار (تهامه) خرید و همراه کاروانیان به مکّه بازگشت . (29)

3 . پیک اسلام در سرزمین شام

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از نخستین روز بعثت ، آیین خود را آیینی جهانی معرّفی می کرد . چنانکه در بسیاری از آیات قرآن به جهانی بودن اسلام تصریح شده است . از آن جمله می فرماید :

(قُلْ یا اءَیُّهَا النّاسُ إِنّی رَسولُ اللهِ إِلَیْکُمْ جَمِیعا) : ای مردم ! من فرستاده خدا به سوی همگی شما هستم . (30)

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از سالهای نخست بعثت ، پیوسته در پی فرصتی بود که به نشر آیین خود در میان ملل جهان بپردازد ، امّا توطئه های مختلف دشمنان اسلام به وی فرصت انجام این کار را نمی داد .

پس از آنکه در سال ششم هجری پیمان صلح حُدیبیّه میان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و قریش بسته شد و فکر رسول خدا از خطر حمله قریش آسوده گردید ، پیامبر تصمیم گرفت زمامداران وقت و رؤ سای کشورهای مختلف آن روز را طی نامه هایی به اسلام دعوت کند و آیین

خود را که از دایره یک عقیده ساده گام فراتر نهاده به صورت یک آیین جهانی درآمده بود به ملل جهان آن روز عرضه نماید .
پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله شش نفر از ورزیده ترین افراد را طی نامه هایی که رسالت جهانی آن حضرت در آنها منعکس بود به نقاط مختلف روانه کرد . سفیران هدایت دریک روز رهسپار سرزمینهای ایران ، روم ، حبشه ، مصر ، یمامه ، بحرین و حیره شدند . قیصر ، پادشاه روم شرقی ، با خدا پیمان بسته بود که هرگاه در نبرد با ایران پیروز گردد به شکرانه این پیروزی ، از مقر حکومت خود قُسطنطنیه پیاده به زیارت (بیت المقدس) رود . او پس از پیروزی به نذر خود جامه عمل پوشانید و پیاده رهسپار بیت المقدس گردید .
(دحیه کلبی) ماءمور شد نامه رسول خدا صلی الله علیه و آله را به قیصر برساند . او قبلا سفرهای متعددی به شام داشت و به نقاط مختلف شام کاملا آشنا بود . قیافه گیرا ، صورت زیبا و سیرت نیکوی وی شایستگی همه جانبه او را برای انجام این وظیفه خطیر ایجاب می کرد . وی پیش از آنکه شام را به قصد قُسطنطنیه ترک کند در یکی از شهرهای شام یعنی (بُصْری) (31) اطلاع یافت که قیصر عازم بیت المقدس است . لذا فورا با استاندار بُصْری ، به نام حارث بن ابی شمر ، تماس گرفت و ماءموریّت خطیر و پر اهمیّت خود را به او ابلاغ کرد . واقدی (32) می نویسد : (پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داده بود که نامه را به حاکم بُصْری بدهد و او نامه را به قیصر برساند) . شاید این دستور از این نظر صادر شده بود که پیامبر شخصا از مسافرت (قیصر) آگاهی داشت ، و یا اینکه شرایط و امکانات دحیه محدود بوده و مسافرت تا قسطنطنیه خالی از اشکال و مشقّت نبوده است . در هر صورت ، سفیر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله با حاکم بُصری تماس گرفت . استاندار ، (عدی بن حاتم) را خواست و او را ماءمور کرد تا همراه سفیر پیامبر صلی الله علیه و آله به سوی بیت المقدس بروند و پیام و نامه پیامبر را به دست قیصر برسانند .
ملاقات سفیر با قیصر در شهر حمص صورت گرفت . وقتی می خواست به ملاقات قیصر برود ، کارگزاران سلطان به او گفتند که باید در برابر قیصر سر به سجده بگذاری و در غیر این صورت به تو اعتنا نخواهد کرد و نامه تو را نخواهدگرفت . دحیه ، سفیر خردمند پیامبر اسلام ، گفت : (من ، برای کوبیدن این سنّتهای غلط ، رنج این همه راه را بر خود هموار کرده ام . من از طرف صاحب رسالت محمّد صلی الله علیه و آله ماءمورم به قیصر ابلاغ کنم که بشر پرستی باید از میان برود ، و جز خدای یگانه کسی مورد پرستش واقع نگردد . با این ماءموریّت و با این عقیده و اعتقاد ، چگونه می توانم تسلیم نظریّه شما شوم و در برابر غیر خدا سجده کنم ؟) .
منطق نیرومند و نیز صلابت و استقامت سفیر ، مورد اعجاب کارکنان دربار

قرار گرفت . یک نفر از درباریان خیر اندیش به دحیه گفت می توانی نامه را روی میز مخصوص قیصر بگذاری و برگردی . کسی جز او دست به نامه های روی میز نمی زند و هر موقع نیز نامه را بخواند ، شما را به حضور خواهد طلبید . دحیه از راهنمایی آن مرد تشکّر کرد و نامه را روی میز قیصر گذارد و بازگشت . قیصر نامه را گشود .
بسم الله الرحمن الرحیم
من محمّد بن عبدالله الی هر قل عظیم الروم ، سلام علی من اتّبع الهدی اءمّا بعد فإ نّی اءدعوک بدعایة الا سلام اءسلم تسلم یؤ تک الله اءجرک مرّتین فإ ن تولّیت فإ نّما علیک اثم (الاریسین) و یا اءهل الکتاب تعالوا إ لیکلمة سواء بیننا و بینکم الاّ نعبد إ لاّ الله و لا نشرک به شیئا و لا یتّخذ بعضنا بعضا اءربابا من دون الله فإ ن تولّوا فقولوا باءنّا مسلمون (محمّد رسول الله) .
ابتدای نامه ، که با (بسم الله) شروع شده بود ، توجّه قیصر را به خود جلب کرد و گفت : من از غیر سلیمان تاکنون چنین نامه ای ندیده ام .
سپس مترجم ویژه عربی خود را خواست تا نامه را بخواند و ترجمه کند . او نامه پیامبر را چنین ترجمه کرد :
(نامه ای است) از محمّد فرزند عبدالله به هرقل بزرگ روم . درود بر پیروان هدایت ! من تو را به آیین اسلام دعوت می کنم ، اسلام آور تا در امان باشی ، خداوند به تو پاداش می دهد (پاداش ایمان خود و پاداش ایمان کسانی که زیردست تو هستند) . اگر از آیین اسلام روی گردانی گناه (اریسان) نیز بر توست . ای اهل کتاب ، ما شما را به یک اصل مشترک دعوت می کنیم : به اینکه غیر خدا را نپرستیم ، و کسی را انباز او قرار ندهیم ، و بعضی از ما بعضی دیگر را به خدایی نپذیرد . هرگاه (ای محمّد) صلی الله علیه و آله آنان از آیین حق سر برتافتند بگو گواه باشید که ما مسلمانیم .
4 . نفوذ اسلام به شام
در سال 14 هجری (برابر با حدود نیمه اول قرن هفتم میلادی) شام جزو قلمرو اسلامی گردید . بدین ترتیب که ، در زمان خلافت ابوبکر ارتش اسلام به فرمان وی به سوی منطقه شام حرکت کرد . پس از درگیریهایی که بین نیروهای اسلام و سپاهیان (هرقل) (هراکلیوس) امپراتور روم شرقی) در اردن و فلسطین رخ داد ، نیروهای روم شکست خورده به سمت دمشق عقب نشینی کردند و شهر دمشق توسّط مسلمانان محاصره گردید . در این هنگام ابوبکر درگذشت (22 جمادی الاخر سال 13 هجری) و عمر به خلافت رسید . سرانجام در تاریخ رجب سال 14 هجری شهر دمشق سقوط کرد و سربازان تحت فرماندهی خالدبن ولید پس از پیمان صلح از دروازة شرقی ، و سربازان تحت فرماندهی ابوعبیدة جرّاح با

درگیری نظامی از دروازه ای به نام (باب الجابیه) وارد شهر شدند و ابوعبیده نیز پیمان صلح خالد را تصویب کرد (33) یعقوبی در این زمینه می نویسد :
شهر دمشق شهری است با شکوه و کهن ، که در دوران جاهلیت و اسلام مرکز شام بوده است و آن را در همه جندی های شام (34) در بسیاری از رودخانه ها و آبادی و رودخانه اعظمش که (بَرَدا) (35) گفته می شود ، نظیری نیست . شهر دمشق در سال 14 هجری و در عهد خلافت عمربن خطاب گشوده شد و (ابوعبیدة بن جراح) آن را پس از یک سال محاصره از دروازه ای به نام (باب الجابیة) به صلح فتح نمود و خالد بن ولید از دروازه دیگرش به نام (باب الشرقی) بدون صلح درآمد و به عمر بن خطاب نوشتند و او هم عمل ابوعبیده را روا داشت . (36)
البته در پیروزی مسلمانان ، آمادگی مردم آن منطقه جهت پذیرش اسلام بی تاءثیر نبود و عواملی مانند نزدیکی مردم آن منطقه از نظر آداب و رسوم به عرب ، رفتار ساده سپاهیان فاتح اسلام با مردم ، مالیاتهای سنگینی که حکومتهای قبلی از آنان می گرفتند ، خستگی مردم از بحثها و جدالهای کلامی و مکتبهای فکری گوناگون که در مسیحیت آن منطقه پدید آمده بود ، مردم آن سامان را از مسیحیت و حکومت رومیان رویگردان ساخته بود . (37)
در هرحال از آن تاریخ به بعد ، منطقة شام به قلمرو اسلامی پیوست و از سال 40 هجری ، که معاویه پس از شهادت امیرالمؤ منین علی علیه السلام زمام امور مسلمانان را در دست گرفت ، تا سال 132 هجری (دمشق) پایتخت حکومت بنی امیه بود . در این تاریخ به دنبال سقوط سلسله بنی امیه با انقلاب عباسیان ، که با پشتیبانی شیعیان و ایرانیان موجب به قدرت رسیدن عباسیان گردید ، شام اعتبار سابق خود را از دست داد و بغداد به عنوان پایتخت انتخاب گردید . (38)
پس از سقوط بنی امیه ، شام ادوار مختلفی را طی کرده است ، که شرح آن نیازمند کتابی دیگر است .

بخش سوم : شجرة ملعونة بنى اميّه

(وَ ما جَعلْنا الرُّؤْيَا الَّتی اءرَيْناکَ إ لّا فِتْنَةً للنّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ (39) فی الْقُرْآنِ وَ نُخَوِّفُهُمْ فَما يَزيدُهُمْ إ لّا طُغْيانا كبيرا)(40)
مفسّرين ، عموما ، در تفسير آية شريفه فوق نوشته اند كه : رسول اكرم صلى الله عليه و آله در خواب ديد ميمونها بر منبر وى بالا مى روند و سخت متاءثّر گرديد . جبرئيل ، پيک الهى ، نازل شد و خواب را چنين تعبير نمود : بنى اُميّه بر بنى هاشم غلبه مى كنند و از منبر رسول خدا صلى الله عليه و آله بالا مى روند ، آنان شجره ملعونه هستند . روايت شده كه از اين تاريخ به بعد ، ديگر كسى خنده بر لب پيامبر اسلام صلى الله عليه و آله نديد . (41)
نيز از جمله آياتى كه در ذمّ بنى اُميّه نازل شده ، سوره مباركه قدر است . مقصود از (الف شهر) دراين سوره ، طول دوران دولت بنى اُميّه است كه هزار ماه طول كشيد و از بركات و ثواب ليلة القدر محروم بودند و خير اُخروى يک شب قدر ، از خير دنيوى هزار ماه رياست بنى اُميّه بيشتر است . چنانچه فخر رازى در تفسير كبير ، و ابن اثير در اُسْدُ الغابه ، از حضرت امام مجتبى عليه السلام نقل مى كنند كه رسول خدا صلى الله عليه و آله در خواب بنى اُميّه را ديد كه پاى بر منبرش مى گذارند ، و طبق روايتى : چون بوزينگان بر آن جست و خيز مى كنند . حضرت از اين صحنه ناراحت شد . پس خداى بزرگ ، سوره مباركه (إ نّا اءنزلناه) را فرستاد ، يعنى هزار ماه ملک بنى اُميّه . قاسم ، كه راوى حديث است ، گفته است حساب كرديم ، ديديم دوران حكومت بنى اُميّه هزار ماه به طول انجاميد . (42)
مسعودى در مروج الذهب آورده است كه : جمع مدّت سلطنت بنى اُميّه تا زمانى كه منقرض شدند و خلافت به بنى عبّاس منتقل شد ، بدون كم و زياد ، هزارماه كامل بوده است .

آیا بنی اُمیّه از قریش بودند ؟ !

در اصل و نسب بنی اُمیّه و پاره ای از افراد مشهورشان ، سخن بسیار است . در ردّ نسبت بنی اُمیّه به قریش گفته شده است که اُمیّه ، نیای آنان ، بنده ای رومی بود ، عبدالشمس او را خرید و به رسم عرب در جاهلیّت او را پسر خود خواند . مؤ یّد این مطلب ، کلام امیرالمؤ منین علی بن ابی طالب علیه السلام در یکی از نامه هایش به معاویه است که مرقوم فرمود : (لیس اُمیّة کهاشم ، و لا حرب کعبد المطلّب ، و لا اءبوسفیان کاءبی طالب ، و لا المهاجر کالطلیق ، و لا الصریح کاللّصیق) .
به تصریح دانشمندان ، مانند محمّد عبده مصری در شرح نهج البلاغه ، صریح به کسی گویند که صحیح النسب باشد ، ولصیق کسی است که بیگانه بوده و او را به فامیل و قبیله وی چسبانده باشند .
اُمیّه مرد بدنامی بود که متعرّض زنان می شد و به فحشا و زنا معروف بود . وی همان کسی است که چون به ده سال جلای وطن محکوم شد ، از مکّه به شام رفت و در آنجا ده سال ماند و با زن یهودی شوهرداری زنا کرد .
آن زن در بستر شوهرش ، که فردی یهودی بود ، پسری آورد و امیه او را فرزند خود خواند و بر وی نام ذکوان نهاد و او را مکنّی به ابو عمرو ساخت . سپس زن خودش را در زمان حیات خود به او داد ، و این ذکوان پدر ابومعیط وجد عقبه - پدر ولید بن عقبه ، برادر مادری عثمان - است . (43)

در میان کسانی که در مقابل دعوت اسلام به توحید و خداپرستی عناد ورزیده و لجوجانه مخالفت کردند و مقاومت نشان دادند ، ابوسفیان فساد و عناد و اصرارش از همگان بیشتر بود . وی برای جلوگیری از انوار تابناک اِسلام تلاش بسیار کرد و در بدر و احد و خندق ، از سران مشرکین ، و در اُحد و خندق سردار لشگر و زعیم سپاه کفر بود .
ابوسفیان و زن و فرزندانش ، هر چه توانستند رسول اکرم صلی الله علیه و آله را آزار دادند و از شرک و کفر پشتیبانی کردند . در جنگ بدر سه تن از فرزندانش چ معاویه ، حنظله و عمرو - شرکت داشتند . علی علیه السلام حنظله را کشت و عمرو را اسیر کرد ، ولی معاویه گریخت و شدّت فرار وی از جنگ چنان بود که وقتی به مکّه رسید پاهایش ورم کرده بود ! (44)

هند جگرخوار!

مادر معاویه در تاریخ به هند جگرخوار مشهور است ، زیرا وی جگر حمزه سیّدالشّهدا ، عموی بزرگوار رسول خدارا صلی الله علیه و آله در جنگ اُحد به علّت دشمنی با آن حضرت به دندان جوید و قطعات جگر را به رشته کشید و بر گردن آویخت ! این زن نیز ، مانند شوهرش ابوسفیان ، با رسول خدا صلی الله علیه و آله و اسلام سخت دشمن بود ، بلکه شاید دشمنی وی شدیدتر بود .

ابوسفیان ، دشمن اسلام و پیامبر (ص)

پدر معاویه ، ابوسفیان است که آزار و دشمنی او نسبت به پیشوای اسلام از آغاز بعثت تا زمان رحلت آن حضرت ، آشکارتر از (کفر ابلیس) است . وی رهبری دشمنان رسول خدا صلی الله علیه و آله از کفّار قریش و مشرکین مکّه ، را برعهده داشت و همیشه پرچم کفر را بر ضدّ نهضت جوان اسلام به دوش می کشید . او در مکّه دامها و نیرنگهای بسیاری را علیه مقام رسالت به کار گرفت ، و زمانی هم که حضرت به مدینه رفت ، بر ضد ایشان ، دست به ایجاد جنگهای مختلفی زد تا از بت پرستی و رذایل اخلاقی دفاع نماید و رسالت الهی پیامبر صلی الله علیه و آله و فضایل اخلاقی یی را که هدف آن حضرت بود ریشه کن سازد . (45) زمخشری ، دانشمند مشهور اهل سنّت ، گوید : ابوسفیان مردی کوتاه قامت و بدشکل بود و هند ، صباح را (که مزدور و اجیر ابوسفیان بوده و از طراوت جوانی برخوردار بود) به نظر خریداری نگاه می کرد و عاقبت نیز نتوانست خودداری کند و لذا او را به سوی خویش خواند و در میان آن دو ارتباط پنهانی برقرار گشت . این روابط نامشروع تا آنجا بالا گرفت که پاره ای از مورخین معتقدند علاوه بر معاویه ، عتبه (فرزند دیگر ابوسفیان) هم در حقیقت از صباح بوده است ! و نیز گفته اند : هند از به دنیا آوردن این طفل در منزل ابوسفیان خشنود نبود ، لهذا سر به بیابانها نهاد و کودک خود ، عتبه ، را در تنهایی به دنیا آورد .

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود : عدل و داد ، هنگامی که در میان پیروان من از بین خواهد رفت که مردی به نام یزید از امویان زمامدار مسلمانان گردد . (46)
امویان ، این خاندان رانده شده و منفور ، نه از مهاجرین بودند و نه از انصار .
آنان ثروت مسلمانان را به غارت بردند ، دین سازی کردند ، و مسلمانان را به بردگی گرفتند . (47)
سراسر دوره بنی اُمیّه جز رجعت به عصر جاهلیّت ، و پیروی از کفر و الحاد چیز دیگری نیست (48)
ابوسفیان گفت : پروردگارا ، بار دیگر دوران جاهلیّت را به ما بازگردان و حکومت و خودمختاری تازیان را زنده کن !(49)
نیز گفت : سوگند به خدا ، اگر زنده بمانم حکومت را از دست هاشمیان بیرون خواهم آورد . (50)
پسرش معاویه هم ، پس از تحمیل صلح بر امام حسن مجتبی علیه السلام ، صراحتا گفت : من در راه دین با شما نجنگیدم ، بلکه تنها به این علّت با شما ستیز کردم که بر شما حکومت کنم (51)
هنگامی که عثمان به خلافت رسید ، ابوسفیان بر او وارد شده و اظهار داشت : خلافت را چون (گوی) در دست بنی اُمیّه بچرخان ، که خلافت و رسالت جز سلطنت چیز دیگری نیست و من بهشت و جهنّمی نمی فهمم . (52)
در حدود پنجاه سال پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله ، بیست سال بعد از شهادت امیرالمؤ منین علیه السلام ، و ده سال بعد از شهادت امام حسن مجتبی علیه السلام بود که در نیمه ماه رجب سال شصتم هجرت معاویة بن ابی سفیان از دنیا رفت . معاویه در حدود چهل و دو سال در دمشق امارت و خلافت کرده بود : حدود پنج سال از طرف خلیفه سوم امیر شام بود؛ کمتر از پنج سال هم در زمان خلافت امیرالمؤ منین علی بن ابی طالب علیه السلام و همچنین حدود شش ماه در خلافت امام حسن علیه السلام حکومت شام را در دست داشت . و در این مدت دائما با علی و حسن بن علی علیه السلام در جنگ و ستیز بود . افزون بر این همه ، چیزی کمتر از بیست سال هم خلافت اسلامی را در چنگ داشت و در اواخر عمر خود برای خلافت فرزندش از مردم مسلمان بیعت گرفت .
عثمان و معاویه ، سرسلسله چهارده نفر خلفای سفیانی و مروانی بنی اُمیه هستند که از سال 41 تا سال 132 هجری مدت هزارماه حکومت

اسلامی را به دست داشتند . (53)
جنایات معاویه بیشمار است : وی با امام حسن علیه السلام صلح کرده و بر خلاف مواد آن عمل کرد . چنانکه بر خلاف تعهداتش شیعیان علی علیه السلام را در فشار شدیدی قرار داد ، و از جمله حجر بن عدی و 6 نفر از یاران او را کشت . قدرت معاویه به جایی رسیده بود که هرچه می خواست می کرد .

شجره نفرین شده !

رسول خدا فرمود : (إ ذا راءیتم معاویة علی منبری فاقتلوه) (54) یعنی ، وقتی معاویه را بالای منبر من دیدید ، او را بکشید .
روزی پیامبر گرامی ، ابن عبّاس را برای احضار معاویه فرستاد . ابن عبّاس رفت تا معاویه را احضار کند ، دید مشغول غذا خوردن است . درِ بازگشت عرضه داشت : غذا می خورد . حضرت فرمود : (لا اءشبع الله بَطَنه) (55) یعنی ، خداوند هیچ گاه شکم او را سیر نکند !
در نتیجة نفرین رسول خدا صلی الله علیه و آله ، معاویه هیچ وقت در غذا خوردن سیر نمی شد . وی می گفت : دست کشیدن من از غذا برای سیری از آن نیست ، بلکه از جهت خستگی از خوردن است ! معاویه شراب می خورد و به اسم اسلام حکومت می کرد . (56)

جاریه و معاویه

نام یکی از رؤ سای عشایر عرب ، (جاریه) بود . به طوری که (اقرب الموارد) ، از کتب مشهور لغت ، می گوید : یکی از معانی جاریه ، (الحیّة من جنس الافعی) است . یعنی ، جاریه یک نوع مار از جنس افعی است . جاریه مردی قوی ، صریح اللّهجه و با شخصیّت بود . او و کسانش از حکومت ظالمانه معاویه ناراضی بودند و در دل نسبت به وی کینه و دشمنی داشتند . معاویه که بدبینی او و کسانش را احساس کرده بود تصمیم گرفت روزی در برابر مردم به وی توهین کند و نامش را وسیله تمسخر و تحقیر او قرار دهد . فرصتی پیش آمد و جاریه با معاویه روبرو شد .

معاویه گفت : تو چقدر نزد قوم و قبیله ات پست و ناچیزی که اسم ترا افعی گذارده اند . جاریه فورا و بدون تامل گفت : تو چقدر نزد قوم و قبیله ات پست و ناچیزی که اسم ترا معاویه گذارده اند (معاویه به معنی سگ ماده است !) (57) معاویه از این جواب سخت ناراحت شد و گفت : بی مادر ، ساکت باش !

جاریه پاسخ داد : من مادر دارم که مرا زاییده است . به خدا قسم دلهایی که بغض ترا در خود می پرورد ، در سینه های ماست و شمشیرهایی که با آنها با تو نبرد خواهیم کرد در دستهای ماست ؛ تو قادر نیستی به ستم ما را هلاک کنی و به زور بر ما حکومت نمایی . تو در حکومتت با ما عهد و پیمانی بسته ای و ما نیز طبق آن متعهّد شده ایم که از تو اطاعت کنیم ؛ اگر تو به پیمانت با ما وفا کنی ما هم در اطاعت از تو پایدار خواهیم بود و اگر تخلّف نمایی بدان که پشت سر ما مردان نیرومند و نیزه های برنده قرار دارند .

معاویه که از صراحت گفتار و روح آزاد جاریه خود را سخت شکست خورده می دید ، گفت : خداوند مانند ترا در جامعه زیاد نکند !

شریک بن اعور و معاویه

شریک بن اعور ، سید و بزرگ قوم خود بود و در زمان معاویه می زیست . وی شکل و شمایل بدی داشت . اسمش شریک بود و پدرش نیز اعور نام داشت که به معنی کسی است که یک چشمش معیوب باشد .
در یکی از روزهایی که معاویه در اوج قدرت بود ، شریک بن اعور به مجلس او آمد . معاویه ، از اسم نامطبوع وی و پدرش ، و همچنین از قیافه ناخوشایند او ، سوء استفاده کرده و او را به باد تحقیر و اهانت گرفت .
معاویه گفت : نام تو شریک است و برای خدا شریکی نیست ، و تو پسر اعوری و سالم از اعور بهتر است ، نیز صورت نازیبایی داری و خوشگل بهتر از بدگل است . چگونه قبیله ات کسی چون تو را به سیادت و آقایی خود برگزیده اند ؟
شریک در جواب گفت : به خدا قسم ، تو معاویه هستی و معاویه سگی است که عوعو می کند . تو عوعو کردی و نامت را معاویه گذاردند . تو فرزند حرب و صخری و زمین همواره از زمین سنگلاخ بهتر است . با این همه ، چگونه به مقام زمامداری مسلمین نایل آمده ای ؟
سخنان شریک بن اعور ، معاویه را شکست داد و معاویه شریک را قسم داد که از مجلس وی خارج شود . (58)

دو سیاست متضاد

فرمان علی بن ابی طالب علیه السلام به لشکریانش : کوچکترین خونی را بنا حق ، بر زمین جاری نسازید . دستور معاویه به لشگریان : از کشتن زنان و کودکان نیز دست برندارید . (59) معاویه دستور داد در بلاد اسلامی گردش کنند و هر کس را که از هوا خواهان علی علیه السلام است بکشند . ولی علی بن ابی طالب علیه السلام به والیانش می فرمود : با کسی که با تو نجنگد پیکار مکن و بر مسیحیان و یهودیانی که با مسلمانان عهد بسته اند ستم مکن .

گور معاویه کجاست ؟

سید محمد صادق طباطبائی - رجل معروف ایران در عصر مشروطه و پهلوی ، و رئیس پیشین مجلس شورای ملی - در سال 1335 شمسی مسافرتی به سوریه می کند . در آنجا به فکر می افتد ببیند گور معاویه کجاست و چه وضعی دارد ؟
طباطبائی از هر کس می پرسد گور معاویه کجاست ؟ همه با یک دید نفرت آمیز به او پاسخ کوتاهی می دهند و از راهنمایی وی خودداری می کنند . ولی وی مصرانه این جستجو را دنبال می کند و سرانجام در یکی از محلات پشت شهر تنها یک درشکه چی را می یابد که ، با گرفتن دست مزد مضاعف ، حاضر به بردن طباطبائی سر قبر معاویه می شود . آن هم با این شرط که طباطبائی را به خارج شهر و نزدیکی آرامگاه معاویه ببرد و آنجا او را پیاده کرده و باز گردد و بقیه راه را خود طباطبائی پیاده برود .
بهتر است از این به بعد رشته کلام را به دست خود طباطبائی داده و بدون ذره ای کم و کاست گفته او را بشنویم :
مسافت زیاد نبود ، رسیدیم . حیاط خرابه محقری مشتمل بر دو اطاق کوچک و فضایی در حدود 20 متر بود . سه پله می خورد . پایین رفتیم . وسط حیاط ، حوض کوچک و مخروبه ای با آب گندیده ، که سه مرغابی در آن زندگی می کردند ، وجود داشت . پیرزنی در گوشه حیاط نشسته بود . دوکی در دست (داشت) و مقداری پشم در جلویش بود و نخ می رشت .
همین که ما را دید گفت : اینجا چه کار دارید ؟
گفتم : آمده ام قبر معاویه را ببینم ، کجاست .
گفت : معلوم می شود شما عراقی هستید ، برای اینکه از اهل شام کسی اینجا نمی آید ، و با دست یکی از اطاقها را که در چوبی کهنه ای داشت نشان داد . در را باز کردم ، اطاقی بود به مساحت ده دوازده متر که محل دو قبر در آن ظاهر بود : روی یکی از قبرها پارچه سبز رنگ رفته و مندرس افتاده بود و دو شمعدان مسی قدیمی هم رویش گذارده بودند؛ و قبر دیگر ساده و بی پیرایه بود . قدری ایستادم و مانند کسی که فاتحه بخواند مقداری لعن به معاویه و بنی اُمیّه فرستادم و از در بیرون آمدم ! (60)

جواز لعن بر معاویه

عین الا ئمّه روایت می کند که به ده دلیل ، لعن بر معاویه رواست :
1 . خروج او از اطاعت امیرالمؤ منین علی علیه السلام
2 . شمشیر کشیدن او بر روی امیرالمؤ منین علی علیه السلام
3 . غصب کردن حقّ حضرت امیرالمؤ منین علی علیه السلام
4 . انکار اهل بیت علیه السلام
5 . خود را مستحق امامت شناختن .
6 . کتمان فضل امیرالمؤ منین علی علیه السلام
7 . جسارت به امیرالمؤ منین علی علیه السلام بر سر منبرها .
8 . بهتان بر آن سرور نهادن به خون عثمان .
9 . ولایت بر اُمّت را به یزید کافر دادن .
10 قتل حسن بن علی علیه السلام و وصیّت کردن به قتل امام حسین علیه السلام
پس معاویه مستحق لعن باشد ، بی شرط . (61)

معاویه لعنة الله علیه در طول خلافت بیست ساله خود پایه های حکومت فرزند فرومایه اش یزید را ، که عصاره فساد و ثمره شوم شجره اموی بود ، محکم و استوار ساخت .
پس از درگذشت معاویه ، مردی روی کارآمد که نه تنها تربیت دینی نداشت ، بلکه با اسلام و پیامبر صلی الله علیه و آله روی کینه توزیهای دوران جاهلیّت و جنگهای بدر و اُحُد و احزاب شدیدا مخالف بود . حکومتی که باید پاسدار رسالت اسلام ، مجری قوانین و حدود ، نماینده افکار و آرای مسلمانان ، و تجسّم روح جامعه اسلامی باشد ، به دست مرد پلیدی افتاد که آشکارا موضوع رسالت و وحی محمد صلی الله علیه و آله را انکار می کرد و بسان جدّ خود ، ابوسفیان ، همه را پنداری بیش نمی دانست . (62) آیا در چنین اوضاع و احوال ، و با انتشار فساد در حوزه های حکومت اسلامی ، و نفوذ عناصر مرتجع که می خواستند اوضاع را به دوران جاهلیت بازگردانند ، حضرت حسین بن علی علیه السلام که نمونه تقوی و پرهیزگاری و سمبل آزادی و یگانه حامی دین و یاور پیامبر صلی الله علیه و آله بود می توانست دست بیعت به چنین مردی بدهد و بر جنایات و ستمکاریها و منویّات پلید او صحّه بگذارد ؟
هنگامی که ولید ، استاندار مدینه ، امام علیه السلام را به استانداری دعوت کرد و نامه یزید را برای او خواند و از حضرت خواست که با یزید بیعت کند ، وی در پاسخ گفت : (إ نّا اءهل بیت النبوّة و معدن الرسالة و مختلف الملائکة ، بنا فتح الله) و بنا ختم . . .) (63)
ما خاندان نبوّت و معدن رسالتیم و مرکز آمد و رفت فرشتگان . خدای متعال بنیان دین را به دست مردی از ما خاندان بنیاد نهاد و کار حاکمیّت آن بر جهان را نیز به دست ما به پایان خواهد رساند . و یزید مردی است فاسق و بزهکار ، شرابخوار ، قاتل بی گناهان و متجاهر به فسق ؛ مثل منی با این سوابق درخشان ، با چنین کسی هرگز دست بیعت نمی دهد .
بدینگونه ، امام علیه السلام با نهضت و قیام سازنده خود ، ماهیت کثیف این حکومت را به مسلمانان جهان نشان داد وپرده از روی منویات خطرناک آن برداشت . سرانجام نیز با خون سرخ خویش ، احساسات مردم را بر ضد امویان بسیج کرد و چیزی نگذشت که در تمام اقطار اسلامی قیامهایی روی داد که نهایتا منجر به نابودی کامل حکومت امویان گردید . (64)
در حکومت معاویه ، مردان شجاع و نامی فراوانی از مسلمین ، چون حجر بن عدی و رُشَید هجری ، را به جرم محبّت اهل بیت و ولای علی علیه

السلام کشتند . علاوه بر همه اینها ، معاویه با تمهید مقدماتی ننگین ، سبط اکبر رسول خدا صلی الله علیه و آله یعنی امام دوّم شیعیان جهان حسن بن علی علیه السلام را مسموم و شهید ساخت . (65)

حمایت امام حسین (ع) از مظلوم

شدّت علاقة امام حسین علیه السلام به دفاع از مظلوم و حمایت از ستمدیدگان را می توان در داستان ارینب و همسرش ، عبدالله بن سلام ، دریافت که اجمال و فشرده آن را در اینجا متذکّر می شویم :
یزید در زمان ولایت عهدی ، با اینکه همه نوع وسایل شهوترانی و کامجویی و کامروایی از قبیل پول ، مقام ، کنیزان رقاصه و . . . . را در اختیار داشت ، چشم ناپاک و هرزه اش را به بانوی شوهردار عفیفی دوخته بود .
پدرش معاویه ، به جای آنکه در برابر این رفتار زشت و ننگین عکس العمل کوبنده ای نشان دهد ، با حیله گری و دروغپردازی و فریبکاری ، مقدماتی فراهم ساخت تا آن زن پاکدامن مسلمان را از خانه شوهر جدا ساخته به بستر گناه آلوده پسرش یزید بکشاند . حسین بن علی علیه السلام که از قضیه با خبر شد در برابر این تصمیم زشت ایستاد و نقشه شوم معاویه را نقش بر آب ساخت . وی با استفاده از یکی از قوانین اسلام زن را به شوهرش ، عبدالله بن سلام ، بازگرداند و دست تعدّی و تجاوز یزید را از سر خانواده ای مسلمان و پاکیزه قطع کرد و با این کار همّت و غیرت هاشمیین را نمایان ساخت و علاقه مندی خود را به حفظ نوامیس جامعه مسلمان ابراز داشت و این رفتار سبب شد که مفاخر آل علی علیه السلام و دنائت و ستمگری بنی اُمیّه ، برای همیشه در تاریخ به یادگار ماند . (66)

وصیّت معاویه به یزید

معاویه ، در مرض وفات خویش ، پسرش یزید را نزد خود خواند و وصیتهایی بدین مضمون به او کرد :
پسرم ، من رنج بار بستن و رفتن بدین سوی و آن سوی را از تو کفایت کردم و کارها را برای تو آسان نمودم و دشمنان را خوار کردم و گردنکشان عرب را برای تو خاضع نمودم و برای تو آن چیز را فراهم نمودم که کسی برای فرزندش فراهم ننمود . پس اهل حجاز را مراعات کن که اصل تواند . هر که از حجاز نزد تو آید او را گرامی دار و هرکه غایب باشد احوال او را بپرس . مردم عراق را مراعات نما و حتی اگر از تو بخواهند که هرروز عاملی را عزل کنی بکن . چه ، عزل یک عامل برای تو آسانتر از آن است که صد هزار شمشیر به روی تو کشیده شود . اهل شام را رعایت کن و آنها را محرم راز خویش قرار ده ؛ اگر از دشمنی بیم داشتی از آنان طلب کمک کن ، و زمانی که به مقصود خویش رسیدی ، آنها را به بلاد شام بازگردان ، چون اگر در غیر بلاد شام بمانند ، اخلاق آنها دگرگون خواهد شد .
من نمی ترسم که در امر خلافت کسی با تو به نزاع برخیزد ، مگر چهار کس از قریش : حسین بن علی علیه السلام ؛ عبدالله بن عمر؛ عبدالله بن زبیر؛ و عبدالرّحمن بن ابی بکر .
1 . امّا عبدالله بن عمر ، او مردی است که عبادت ، وی را از کار انداخته است و اگر همگان با تو بیعت کنند و کسی غیر او نماند ، او نیز با تو بیعت خواهد کرد؛
2 . و امّا حسین بن علی علیه السلام ، پس او مردی سبک خیز و تند مزاج است و مردم عراق او را رها نمی کنند تا به خروج وادارش کنند . پس اگر بر تو خروج کرد و تو بر او ظفر یافتی ، از وی درگذر که او خویشاوند ما بوده و بر ما حقّی عظیم دارد و از خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله است ؛
3 . و امّا عبدالرّحمن بن ابی بکر ، پس هر چه اصحاب بپسندند او متابعت کند و فکر و همّتش جز مصروف زنان و لهو و لعب نیست .
4 . و امّا آن کسی که مانند شیر بر زانو نشسته آماده فرو جستن بر تو می باشد و مانند روباه ترا بازی می دهد و اگر فرصتی یافت بر تو می جهد ، عبدالله بن زبیر است . اگر با تو چنین کرد و تو بر او ظفر یافتی ، بند از بند وی جداساز و خون کسان خود را تا می توانی حفظ کن . (67)
مرحوم محدّث قمی می فرماید : نام عبدالرحمن این چنین آمده است و صحیح نیست چون عبدالرحمن بن ابی بکر پیش از معاویه درگذشت . (68)

یزید جنایتکار !

پدر یزید : معاویه ، مادرش : (میسون) صحرانشین ، و معلم سرخانه اش : سرجون رومی بود . یزید کینه و دشمنی با بنی هاشم و خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و نظایر این گونه امور را از پدر؛ روحیه صحرانشینی (آزادی و لاقیدی افراطی) و پندارهای خرافی جاهلی را از مادر؛ و میگساری و دشمنی با اسلام و مسلمانان را از معلّم مسیحی و رومیش فراگرفت .
به شهادت تاریخ ، یزید هیچگونه شخصیّت و علایق دینی نداشت . وی جوانی بود که حتّی در زمان حیات پدر ، اعتنایی به اصول و قوانین اسلام نمی کرد و کاری جز عیّاشی و بی بند و باری و شهوترانی نمی شناخت .
یزید در سه سال حکومت خود ، فجایعی به راه انداخت که از صدر تاریخ اسلام تا آن روز ، با آن همه فتنه ها که در گذشته رخ داده بود ، سابقه نداشت .
درسال اول ، حضرت حسین بن علی علیه السلام را که سبط پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بود با فرزندان و خویشان و یارانش به فجیعترین وضعی کشت و زنان و کودکان و اهل بیت پیغمبر را به همراه سرهای بریده شهدا در شهرها گردانید (69) در سال دوم ، مدینه را قتل عام کرد و خون و مال و عرض مردم را سه روز بر لشکریان خود مباح ساخت . (70)
در سال سوم نیز کعبة مقدّسه را خراب کرده و آتش زد . (71)
پس از یزید ، آل مروان که تیره دیگری از بنی اُمیّه بودند ، زمام حکومت اسلامی را (به تفصیلی که در تواریخ ضبط شده) در دست گرفتند .
حکومت این دسته ، یازده نفری ، که نزدیک به هفتاد سال ادامه داشت ، روزگار تیره و شومی را برای اسلام و مسلمین به وجود آورد که در تاریخ کمتر نظیر دارد . در عصر آنان ، جز یک امپراطوری عربی استبدادی ، که نام خلافت اسلامی ! بر آن گذاشته شده بود ، بر جهان اسلام حکومت نمی کرد و در دوره حکومت اینان کار به جایی کشید
که خلیفه وقت که به اصطلاح جانشین پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و یگانه حامی دین شمرده می شد ، بی محابا تصمیم گرفت بالای خانه کعبه غرفه ای بسازد تا در موسم حج در آنجا مخصوصا به خوشگذرانی بپردازد ! (72)

یزید هوس باز !

زمانی ، ارتش اسلام در (فرقدونه) برای حمله به روم به انتظار یزید متوقّف مانده بود . مجاهدین مسلمان ، از سوء موقعیّت گرفتار قحط و غلا گشته مبتلا به تب غش شده بودند و مرگ مثل برگ خزان آنها را بر زمین می ریخت ، ولی یزید ، سرفرماندهی ! آنها ، در (دیرمران) سرگرم باده گساری بود ! هرچه به او گزارش دادند مؤ ثر نیفتاد تا بالا خره موضوع را با پدرش ، معاویه ، در جریان گذاشتند . معاویه او را از واقعه تب و غش اردو در (فرقدونه) و گرفتاری آنها به قحط و غلا و فقد خواربار باخبر ساخت . در جواب نامه پدر ، پیامی به شعر فرستاد که ابیات آن در لشگر منتشر شد . مضمون شعر این بود : مرا چه باک که اردو در فرقدونه در خطر تب قرار داشته و با مرگ دست بگریبان است ؟ ! من در (دیرمران) بر متکاها تکیه زده و ام کلثوم در کنار من است !

ما ان ابالی بما لاقت جموعهم
بفرقدونة ، من حمی و من موم
و إ نّنی اءتّکی الا نماط مرتفقا
بدیر مران ، عندی اُمّ کلثوم !

آری ، لشگر اسلام مثل برگ خزان از گرسنگی و ناخوشی پاریز است و کشور مثل خرابه ها ویران ، و او بر خرابی هر دو می خندد ! بر روی خرابه های مدینه و مکّه که (مادر کشور) بودند ترنّم می کردند که حباب های شراب نمایش هروله حاجیان را می دهد . اگر آنجا در بمباران مکّه چند نفری از هروله باز ماندند ، اینجا هزاران حباب است که در وقت غلغل ریختن شراب به پیاله زیر و بالا می روند و ورمی جهند ، با این تفاوت که باده وقتی از شیشه در پیاله می ریزد و از مقام خود فرو می آید ، صدهزار حاجی می سازد که به هروله ور می جهند ! و با این هزل خود ، نه تنها دین و آیین را مسخره می کرد ، بلکه کشور و کشورداری را نیز به مسخره می گرفت . گویی می گفت خورشیدی که از مشرق دست ساقی می تابد و به مغرب دهان من فرو می رود ، برای مشرق و مغرب کشور کافی است !

شمیسة کرم برجها قعر دنها
و مشرقها الساقی و مغربها فمی
إ ذا نزلت من دنها فی زجاجة
حکت نفرا بین الحطیم و زمزم (73)

زمانی که یزید می خواست شهرهای مقدّس و منازل قدس مانند (مکّه مکرّمه) و (مدینه منوّره) را درهم کوبد و با این شعر و منطق ! شاعرانه تلافی کند ، حتی سران بنی اُمیّه هم مانند عمرو بن سعید بن عاص و ابن

زیاد معلوم الحال این ماءموریت را قبول نکردند . برای جنگ با مدینه ، عمرو بن سعید را مقام فرماندهی داد و او قبول نکرد ، خواست ابن زیاد را روانه کند او هم قبول نکرد و گفت : والله من هرگز (کشتن پسر پیغمبر صلی الله علیه و آله) و (جنگ با قبلة مسلمین) ، این دو ننگ بزرگ را ، برای رضایت این فاسق ، به خود نمی خرم ، لذا مسلم بن عقبه را فرستاد . (74) آری یزید سربازانی از مردم شام را فراهم آورد و به سرپرستی مسلم بن عقبه سفّاک برای سرکوبی مدینه گسیل داشت . مسلم مردم مدینه را سخت به وحشت افکند و اموالشان را غارت کرد و نوامیس آنان را بر سربازان خود مباح نمود . وی مدینه را (گندیده) نامید ، در حالیکه رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را (پاکیزه) نام نهاده بود و بیش از چهارهزار نفر از ساکنین آن را کشت و از بقیه به این عنوان بیعت گرفت که بردگان یزید باشند . (75)

یزید شرابخوار!

بعد از قتل امام حسین علیه السلام روزی یزید در مجلس شراب نشسته بود و ابن زیاد نیز طرف راست او قرار داشت . وی به ساقی گفت : جام شرابی به من ده که مغز استخوانم را نشئه سازد! سپس فرمان داد که مانند همان جام را به ابن زیاد تقدیم دارد . (76)
یزید شراب را خورد و زیادی آن را بر سر امام حسین علیه السلام ریخت . زن یزید آب و گلاب برگرفت و سر امام علیه السلام را پاک بشست و همان شب فاطمه علیه السلام را به خواب دید که از وی تفقّد می کند . پس یزید دستور داد تا سر امام حسین علیه السلام و اهل بیت و اصحاب او را به دروازه های شهر بردند و بیاویختند . (77)
کار یزید ، شرب خمر و ترک صلاة و بازی با سگان و محاوله و طنبور و نای و وطی مادران و خواهران و دختران بوده است . (78)
پرتو نیکان نگیرد هرکه بنیادش بد است
تربیت ، نااهل را چون گردکان برگنبداست

آلت قمار دیدید بر یزید لعن کنید

فضل بن شاذان گفت : از حضرت امام رضا علیه السلام شنیدم که می فرمود : چون سر مبارک امام حسین علیه السلام را به شام بردند یزیدبن معاویه علیه اللعنة امر کرد سفره خوراک و شراب گستردند (و با بدکیشان مانند خود) شروع کردند شراب خوردن .
چون از شراب فارغ شدند امر کرد سر مبارک نور چشم حضرت فاطمه زهرا را آوردند و در طشتی زیر سریر گذاردند و بر روی آن برگ قمار شطرنج نهادند .
از این جهت قمارباز پیرو یزید است .
آن ملعون ازل و ابد با ندیمان خود بر بساط قمار نشست و امام حسین علیه السلام را با پدر و جد بزرگوارش یاد می کرد و به یاد ایشان استهزاء می نمود . پس هروقت بر حریفش زیادی می کرد شرب را برمی داشت و سه بار به او می داد و زیادی آن را پشت طشت از زمین می ریخت .
(فمن کان من شیعتنا فلیتورّع عن شرب الفقاع واللعب بالشطرنج و من نظر الی الفقاع او الی الشطرنج فلیذکر الحسین علیه السلام و لیلعن یزید و آل یزید (علیه اللعنة) یمحو الله عزّوجلّ بذلک ذنوبه ولو کانت بعدد النجوم) .
پس هرکس از شیعیان ما باشد باید از آشامیدن شراب و بازی کردن با شطرنج پرهیز کند و هرکس به شراب یا به شطرنج بنگرد باید امام حسین علیه السلام را یاد کند و باید حتما یزید و آل یزید را لعنت کند .
در مقابل او جزای آن است که خداوند عزوجل به این عمل گناهان او را از بین می برد اگر چه به شماره ستارگان باشد . (79)

فرزند یزید ، وی را رسوا می سازد !

یزید قبل از مرگش برای پسر خویش ، معاویه از مردم بیعت گرفت ولی پسرش معاویه پس از درگذشت پدر از حکومت کناره گیری نمود . چنانکه در کتاب (النجوم الزاهرة) (80) آمده است ، معاویه بن یزید هنگام کناره گیری از سلطنت خطابه ای ایراد کرد و گفت : ای مردم ، همانا جدّم معاویه در موضوع (خلافت) و حکومت با کسی که شایستگی و سزاواریش در تصدّی مقام خلافت بمراتب از او بیش بود ، یعنی با علی بن ابی طالب ، به کشمکش و نبرد برخاست و به اموری دست بیالود که خود می دانید ، تا بالاخره مرگش فرا رسید و اینک در گور خود گرفتار اشتباهات و پاسخگوی گناهان خویش است .
پس از وی پدرم ، یزید ، عهده دار امر حکومت شد ، در حالیکه هیچ گونه شایستگی این کار را نداشت . وی بر مرکب هوی و هوس نشست ، امّا به همه امیدها نایل نیامد ، چون اجل مهلتش نداد . او نیز در گور ، قرین گناهان و گرفتار سیّئات خویش است .
سپس معاویه سخت به گریه افتاد ، چندانکه قطرات اشک بر گونه هایش سرازیر شد و اظهار داشت : من هرگز عهده دار امر حکومت نشده و وزر و وبال شماها را به گردن نمی گیرم . مادر معاویه ، که از جمله حاضران و مستمعان این خطابه بود ، وقتی آخرین کلمات فرزندش را شنید به او خطاب نمود و گفت : ای کاش تو لکّة حیضی می بودی ! (81) معاویه گفت : کاش لکّة حیض بودم و نسبت مرا به یزید نمی دادند .
معاویه بن یزید را مسموم ساختند زیرا او با آنها همعقیده نبود و شباهتی نداشت ؛ و سرانجام پس از مرگ معاویه حکومت از خاندان بنی سفیان به مروان بن حکم ، سرسلسله مروانیان ، منتقل شد . (82) مسعودی در مروج الذهب گوید : سلطنت معاویه بن یزید بعد از پدرش 40 روز بوده است . (83)

رفتار یزید با سر بریده امام حسین (ع)

ماجرای اقدام یزید مبنی بر آلودن سر مبارک آن حضرت به شراب را قبلا آوردیم . در رساله حاویه آمده است که رکن الاسلام خوارزمی گوید : چون سر امام حسین (ع) را پیش یزید لعین نهادند آن ناپاک ، پای بر سر امام نهاد !
زید بن ارقم حاضر بود ، گفت : (لا تفعل ذلک یا یزید ، فإ نّی راءیت رسول الله یقبّل ذلک الفم) . یعنی ، یزید این کار را نکن ، بدرستی که دیدم رسول خدا این دهن را بوسه می داد ، و امّا پیش چنان است که آن لعین تازیانه گرفته بود و بر لب و دندان امام حسین (ع) می زد . نیز در حاویه آمده است که آن لعین در کنار سر امام حسین (ع) شراب طلب کرد و آن را بیاشامید ، و علما گفته اند که آن لعین مست شد ، بعد از آن روزی بر بام رقص می کرد ، از بام بیفتاد و مست به دوزخ رسید ، چنانکه پدرش مست بمرد و صلیب رومی در گردن انداخته بود . و جمعی گویند که یزید با لشگر به صید رفت ، آهویی پیش او آمد ، به عقب آن آهو رفت ، حق تعالی به زمین خطاب کرد که او را فرو برد : (فَخَسَفْنا بِهِ وَ بِدارِهِ الاْ رضَ) . (84)

یزید به بوسه گاه رسول الله (ص) چوب می زند !

شیخ صدوق (قدس سرّه) می نویسد : زمانی که سر اباعبدالله الحسین (ع) را در طشت طلا به مجلس یزید آوردند ، یزید لعین با چوب خیزران به لب و دندان حضرت زده و می گفت : حسین ، عجب لب و دندانهای خوبی داری ! کسی که در همان جا حاضر بود گفت : ای یزید چگونه چنین می کنی ! در حالیکه خودم دیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله لبهای حسین علیه السلام را می بوسد ؟ !(85)

میان طشت زر خونین گلی بود
کنارش داغدیده بلبلی بود
چه بلبل ، بلبل شیرین زبانی
نه او را لانه ای ، نه آشیانی
ز سنگ کین پر و بالش شکسته
غبار غم به رخسارش نشسته
اگر چه سر فرو در زیر پر داشت
نظر گاهی میان طشت زر داشت
که ناگه دید گلچین ستمگر
گل سرخش نمود از چوب پرپر
خودش را جانب عمّه کشیده
چو غنچه پیرهن بر تن دریده
ببین ای عمّه چوب خیزران را
که خونین کرده این لعل لبان را
بگفتا با دل پرغصّه زینب
مزن چوب ستم ، ظالم بر این لب
مزن ظالم که او شاه جهان است
ترا ای بی مروّت میهمان است
مزن چوب ستم را بر سر او
به پیش دیدگان خواهر او
خدایا داغ زینب تازه گشته
مصیبت بی حد از اندازه گشته
خداوندا ، به زینب کار تنگ است
دل زینب مگر یا رب ز سنگ است
(رضایی) مختصر بنما سخن را
به تن بدرید زینب پیرهن را

سنگباران کردن امام حسین (ع)

ابوریحان بیرونی گوید : ستمهایی که بر حسین بن علی (ع) کردند در هیچ ملّتی با بدترین افراد انجام ندادند . او را با شمشیر و نیزه و سنگباران از پا درآوردند و سپس بر بدنش اسب تاختند . بعضی از این اسبها به مصر رسیدند . گروهی از مردم نعل آنها را کندند و برای تبرّک به درب خانه های خود نصب کردند و این عمل در میان مردم مصر سنّتی شد که بعد از آن ، همه کس در خانه خود نعل نصب می کرد . (86)
روایت شده که خون امام حسین علیه السلام از جوشش نیفتاد تا اینکه مختار بن ابی عبیده ثقفی خروج کرد و به انتقام خون امام حسین علیه السلام هفتاد هزار نفر را کشت . مختار گفت : من برای امام حسین علیه السلام هفتاد هزار نفر را کشتم ؛ به خدا قسم اگر جمیع اهل زمین را هم می کشتم جبران آن ناخنی را که از آن حضرت گرفته شده نمی کرد . (87)
دشمنان اهل بیت (ع) را بشناسیم
دشمنان اهل بیت رسول (ع) خدا همه حرام زاده اند . چنانکه مرحوم حومانی گفته که نشاشیبی نسبش به امویّن می رسید . باید گفت : اغلب آنهایی که در اعماق قلبشان عداوت و دشمنی با خاندان رسالت و اهل بیت (ع) عصمت و طهارت دیده می شود ، یا احیانا نفس آنان از شنیدن شئون ولایت و امامت و معجزات و کرامات ائمّه علیه السلام مشمئز می گردد ، و یا با دستگاه عزاداری سیّدالشّهدا علیه السلام سر ناسازگاری دارند ، پس از تحقیق ، انسان اطمینان می کند که آبا و اجدادشان از نواصب و دشمنان اهل بیت بوده و یا در اسلافشان اشخاصی وجود داشته که از طریقه اهل بیت برکنار بوده اند . (88)
قال الصادق علیه السلام : (لایبغضنا الا من خبیث ولادته او حملت به امه فی طمثها یعنی حیضها) (89)
عن اءبی رافع عن علی علیه السلام قال : (قال رسول الله صلی الله علیه و آله من لم یحبّ عترتی فهو لِا حدی ثلاث : إ مّا منافق ، و إ مّا الزنیة ، و إ مّا امرؤ حلت به اُمّه فی غیرِ طُهر) .

حرامزادگان را بشناسید !

منشاء عداوت فرزند ابو دلف ، ناصبی مشهور ، با علی علیه السلام از حرامزادگی او بوده است .
قطب الدین اشکوری در (محبوب القلوب) ، علی بن حسین مسعودی در (مروج الذهب) ، عبدالله بن اسعد یمنی در(مرآة الجنان) ، ابن خلّکان اربلی در (وفیات الا عیان) ، و جمعی دیگر- همگی در نقل این حکایت به اندک اختلافی اتّفاق نموده اند ، که عیسی بن ابی دلف گفت :
برادرم دلف را از علی بن ابی طالب (ع) انحرافی در عقیدت و عداوتی در ضمیر بود؛ بلکه گاهگاه زبان جسارت دراز نموده به ذیل عصمت آن حضرت ، مطاعن و مثالب چند اسناد می داد . روزی در مجلس نشسته بود ، در اثنای صحبت یکی از حضّار گفت : در احادیث نبویّه وارد است که رسول الله (ص) فرمود : (یا علی لا یُحبّک إ لّا مؤ من و لا یُبغضک إ لّا منافقٍ شَقیٍّ ولد زنیة اءوحیضة) . یعنی ، یا علی ، ترا دوست ندارد مگر کسی که قلبش به نور ایمان منور باشد و نیز ترا دشمن ندارد مگر منافق که نطفه اش از زنا یا حیض باشد .
دلف گفت : این حدیث را نباید پایه و سندی استوار باشد . چه ، شما همگی پایه غیرت امیر را در حراست از حریم و حفظ ناموس می دانید ، که هیچ فردی را جراءت جسارت نسبت به حرم امیر نیست ، با این حال دل من مالامال از بغض علی بن ابی طالب (ع) است و در عین حال ، حلال زاده ام .
ام عیسی گوید : در این گفتگو بودیم که ناگاه امیر وارد مجلس شد و گفت : صحبتهای شما را شنیدم . در این احادیث هیچ جای تاءمل و تردیدی نیست . سند حدیث و گفته رسول خدا صلی الله علیه و آله درست است .
به خدا قسم این دلف ، هم ولد حیض است و هم ولد زنا . من پیش از انعقاد نطفه این پسر ، مریض بودم و کسی را نداشتم . در منزل خواهرم بستری بودم و خواهرم پرستاری مرا می کرد . وی کنیزی داشت بسیار زیبا که جمالی آراسته داشت . چون من منزل را خلوت یافتم و شهوت بر من غلبه کرد ، نتوانستم خود را حفظ کنم و او را به رختخواب کشیدم . کنیز هر چه گفت مانع دارم - یعنی حیض می باشم - من اعتنایی نکردم و با او همبستر شدم . بعد از چندی آثار حمل در وی ظاهر شد ، سپس خواهرم او را به من بخشید . ای اهل مجلس ، بدانید که این بچه ، هم ولد الزنا و هم نطفه حیض می باشد !
رنگ از چهره دلف پرید و صحت مضمون حدیث روشن گردید . (90)

قبر یزید ، عبرت تاریخ !

(و اءی عبرة لاُولی الاَبصار اءَعظمُ من کون ضریح الحسین علیه السلام حَرَما معظّما و قبرُ یزیدبن معاویة مزبلة) ؟ !
براستی که گور یزید ، برای صاحبان بصیرت مایه عبرت است . چÄاینک ، قبّه و بارگاهی در جهان ، از حرم حضرت امام حسین (ع) بزرگ تر و با جلالتر نیست ، ولی یزید ، که آن روز سلطنت ظاهری را دارا بود ، آثاری از او باقی نمانده و قبر وی زباله خانه است !
در اخبارالدول آمده است که یزید در ماه ربیع الاول سال 64 ه- . ق به مرض ذات الجنب در حوران به درک واصل شد . جنازه اش را به دمشق آوردند و در باب الصغیر دفن کردند ، و قبرش اینک مزبله می باشد . وی در سن 37 سالگی مرد و خلافتش سه سال و نه ماه طول کشید . (91)
همچنین امام حسین (ع) و فرزندانش ، همه برای رضای خدا ، از جان خود گذشتند و از پسران حضرت ، تنها یک علی بن الحسین (ع) بیشتر نماند و او هم در آن زمان مریض بود . ولی خداوند به اولاد آن بزرگوار برکت داد و در دنیا پخش شدند . (92)

داستان حرّه و احراق بیت

ابوالحسن مدائنی روایت کرده که بعد از واقعه حرّه ، از هزار زن بی شوهر فرزند زنا متولّد گردید که ایشان را اولادالحرّه نامیدند ، و به قولی دیگر : از ده هزار زن . و در اخبارالدول آمده است که مهاجمین اموی ، در مدینه با هزار دختر باکره زنا کردند .
آنان که ، آیینی جز آیین یزید نمی دانستند ، دست تعدّی بر اموال و اعراض مسلمانان گشودند و فسق و فساد و زنا را در شهر پیامبر(ص) مباح شمردند ، تا به حدی که نقل شده در مسجد رسول خدا(ص) نیز زنا کردند .
جنایات مزبور ، پس از سرکوبی قیام مردم مدینه بر ضدّ یزید صورت گرفت و علّت قیام مردم نیز ، پخش خبر فاجعه کربلا و نیز گزارشی بود که فرستادگان مدینه از رذایل اخلاق و رفتار یزید در شام به آنان دادند .
ابن جوزی گوید : جماعتی از مدینه به شام رفتند تا رفتار و کردار یزید را ببینند چون بازگشتند ، گفتند : (قدمنا من عند رجلٍ لیس له دینٌ ، یشرب الخمر و یعزف بالطنابیر و یلعب بالکلاب) یعنی از نزد مردی باز می گردیم که ابدا دین ندارد ، شراب می خورد ، طنبور می نوازد و سگ باز است .
(93)
جنایات فجیع یزید ، و فساد عقیده و بد طینتی و ستمگری و خونریزیهای وی ، و تحقیر و توهین او به دین خدا و شعائر و مقدّسات اسلامی ، مشهور تواریخ بوده و بسیاری از مورخین و محدّثین بزرگ اهل سنّت بدان اشاره کرده اند .

در کتاب (جواهر المطالب) ، نوشته ابوالبرکات شمس الدین محمّد باغندی ، که نسخه خطی آن در کتابخانه آستان قدس رضوی موجود است ، به نقل از ابن فوطی در تاریخش ، چنین می خوانیم :
یزید میمونی داشت که آن را (ابوقبیس) نامیده بود . وی این میمون را همیشه در کنار خود می گذاشت و از زیادی کاسه شراب خود به او می نوشانید و می گفت : این میمون ، یکی از پیرمردان بنی اسرائیل است که در اثر گناه مسخ شده است . نیز میمون را برگرده خر ماده ای که برای مسابقه اسب دوانی تربیت شده بود ، سوار می کرد و همراه اسبها به مراسم اسب دوانی و مسابقه می فرستاد . یک روز میمون در مسابقه پیش افتاد ، یزید شاد شد و شعری در تشویق آن حیوان سرود! شگفت آورتر آن بود که وقتی آن میمون مرد ، خاطر پادشاه اموی سخت افسرده شد و دستور داد مردار وی را به رسم آدمیان ، کفن و دفن کنند و مردم شام برایش عزاداری نمایند!
سبط ابن جوزی در کتاب (تذکرة الخواص) می نویسد : یزید پس از شهادت امام حسین (ع) ، ابن زیاد را نزد خود فراخواند و به او بخشش فراوان کرد و هدیه های بسیار داد . وی ابن زیاد را نزد خویش نشاند ، مقام و منزلتش را بالا برد ، و ندیم و همدم خودش نمود . شبی از شبها بساط میگساری گسترده بود و آوازه خوان به رامشگری سرگرم بود . یزید بالبداهه این شعر را سرود :
جامی از شراب به من بنوشان که استخوانهای من را سیراب کند ، سپس برگرد و این فاسق ، ابن زیاد ، را از همان جام بنوشان ، همان کسی که راز دار من است ، همان کسی که امین کار من است ، همان کسی که کار من و اساس خلافت من به دست او استوار شده است ، همان کسی که خروج کننده بر من - یعنی حسین بن علی - را کشت ، و دشمنان و حسد ورزان من را نابود و محو ساخت .
ابن عقیل گوید : در بعضی از اشعار یزید ، که به دست ما رسیده ، گواه روشنی بر لزوم لعن و نفرین وی ، بلکه کفر و زندقه او وجود دارد . یزید در برخی از اشعارش آشکارا دم از الحاد زده ، پلیدی سرشت خود را بروز داده و ناراستی باورهای خود را آشکار نموده است . از آن جمله این ابیات است :
ای (علیه) پیش آی و آواز بخوان و آهنگ بنواز ، که همانا من مناجات و راز و نیاز را دوست نمی دارم . بیا و مرا از آن شراب خوشبو سیراب کن ؛ همان شرابی که دختران بی شوهر آن را تهیّه کرده اند . ای زن ، چون من

مُردَم ازدواج کن ، و بعد از من درنگ نکرده و عدّه نگاه ندار . می خواهم در روز حشر که به دیدار محمّد(ص) می شتابم شرابی زرد رنگ ، که استخوانهایم را سیراب می کند ، در دست داشته باشم !
آری ، برای امّت اسلامی ننگ بود که کسی چون یزید بر آن حکمفرما باشد و از همین روست که شخصی چون ابوالعلاء معری ، مسلمانان را به علّت تن دادن به بیعت با یزید سرزنش کرده است :
روزگار را می نگرم که هر زشتی یی را مرتکب می شود ، و من پیوسته بر شگفتی و حیرتم افزوده می گردد . آیا این قریش نبود که حسین علیه السلام را به قتل رسانید ، و به حکومت یزید بن معاویه رضایت داد ؟ !
سبط ابن الجوزی می گوید : جد من ، ابوالفرج ، در بغداد بر فراز منبر در حضور دانشمندان و بزرگان یزید را لعن کرد . گروهی از جفاکاران برخاسته مجلس را ترک کردند ، ولی او این آیه قرآن را تلاوت کرد : (اءلا بَعْدا لِمَدْیَنَ کَمَا بَعدَتْ ثَمودُ) (94) (اهل مدین نابود گردند ، همان گونه که قوم ثمود به هلاکت رسیدند) !
هم او می نویسد : از جدّ من درباره یزید پرسیدند ، گفت : چه می توان گفت درباره مردی که سه سال حکومت کرد و در نخستین سال حکومتش حسین بن علی (ع) را به شهادت رساند ، در سال دوم مدینه را به آشوب کشید ، و در سال سوم خانه خدا را ویران کرد ؟ !
مردم گفتند : آیا می توانیم او را لعن کنیم ؟ پاسخ گفت : بلی او را لعن کنید و بر وی لعنت فرستید .
سبط ابن الجوزی می افزاید : جدّ من ، در کتاب (الرد علی المتعصب العنید) ، نوشته است : در احادیث ما کسانی که یک صدم کارهای زشت یزید را مرتکب شده باشند ، مورد نفرین قرار گرفته اند . از آن جمله روایاتی است که بخاری و مسلم در کتب صحیح خود آورده اند . برای نمونه در حدیثی که ابن مسعود از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند می خوانیم که آن حضرت کسانی را که بر بدن خود نقش و نگار می کوبند ، نفرین فرمودند . ابن عمر نیز نظیر این روایت را ، شخصا از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است . جابر روایت می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله رباخوار و ربا گیرنده را لعنت کردند .
ابن عمر می گوید که شراب از ده جهت حرام و نفرین شده است . این حدیث در مسند احمد بن حنبل ذکر گردیده است . احادیث در این باره بسیار است که همه بر ملعون بودن یزید گواهی می دهند . نکته مهم این است که این گونه کارهای حرام غیر از جنایت هولناک یزید مبنی بر شهادت رساندن پاره تن رسول الله صلی الله علیه و آله حضرت حسین بن علی علیه السلام ، و برادران و خویشان و یاران با وفای اوست . بعلاوه ، یزید مدینه و مکّه - دو شهر مقدس اسلامی - را با خاک یکسان کرد و آشکارا از

کفر و زندقه دم زد . (95)
اللهم الْعَن اول ظالِمٍ ظَلَمَ حَق محمد و آل محمد وَ آخِرَ تابِعٍ لَهُ عَلی ذلِکَ اللهم الْعَنِ الْعِصابَةِ الَّتی جاهَدَتِ الْحُسَیْنَ وَ شایَعَتْ وَ بایَعَتْ وَ تابَعَتْ عَلی قَتْلِهِ اللهم العنهم جَمیعا . زیارت عاشورا

یزید ، رسوا و بیچاره شد !

یزید ، پس از فاجعه عاشورا ، خیلی زود دانست که مردم از کار او منزجر شده اند و آن سخنان یاوه که در باب خاندان عصمت گفته و بدین وسیله خواسته بود خون سیّدالشّهداء(ع) را لوث سازد ، ره به جایی نبرده است . چگونه او می توانست اتهام کفر و خارجیگری به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله بندد ، در حالیکه چون دستور به کشتن سفیر معترض روم داد ، حضار مجلس از سر مقدّس صدایی بلند شنیدند که می فرمود : (لاحول و لا قوّة الا بالله) .
چه کسی قبل از این دیده یا شنیده بود که سر بریده ای به زبانی فصیح ، سخن بگوید ؟ ! آیا زاده میسون می توانست در برابر این اعجاز الهی مقاومت کند ، یا نور خدا را خاموش سازد ؟ ! کلا و حاشا !
انزجار و تنفّر عمومی از جنایات یزید تا بدانجا پیش رفت که هند ، همسر یزید و دختر عمرو بن سهیل (که قبلا همسر عبدالله بن عامربن کریز - پسر دایی عثمان بن عفان - بود و معاویه او را به سبب علاقه یزید به هند وادار به طلاق همسرش نموده بود) (96) هنگامی که سر نورانی امام علیه السلام را بر بالای خانه اش دید و مشاهده نمود که چگونه انوار الهی از آن به سوی آسمان پرتو افشان است و متوجّه شد که چه سان خون تازه از آن بر زمین می چکد ، از خود بیخود گشت و عنان قلبش از هم گسست و سراسیمه و بدون حجاب وارد مجلس یزید شد ، در حالیکه فریاد می زد : (سر مطهر پسر دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله بر در خانه ماست !!) . یزید با مشاهده این صحنه برخاست و او را پوشاند و به وی گفت : بر حسین علیه السلام گریه و زاری کن که او فریادگر بنی هاشم بود ، و ابن زیاد در قتل او عجله به خرج داد . (97)
نیز همین بانو در رؤ یا مشاهده کرد که مردانی از آسمان فرود آمدند و گرد سر حسین (ع) گردیدند و بر او سلام کردند . چون بیدار گشت ، نزد سر آمد و دید که نوری در اطراف آن پرتو افشان است در پی شوهرش ، یزید ، برآمد تا ماجرا را برای او بازگوید ، امّا وی را در یکی از اتاقهای قصر یافت که می گرید و می گوید : مرا با حسین علیه السلام چه کار بود ؟ ! و معلوم شد که او نیز همان خواب همسرش را دیده است .
آری ، یزید بزودی با موجی از انزجار مردم مواجه گشت و دریافت که همگان سخن از سنگدلی و ستمی بر زبان دارند که او برخاندان پیامبر صلی الله علیه و آله وارد ساخته است . لذا چاره ای نیافت ، جز آنکه گناه این کار را به گردن ابن زیاد بیاندازد تا مردم از بدگویی و دشنام به او باز ایستند . امّا وضع چنان نبود که او بتواند خورشید حقیقت را از دید مردم

پنهان سازد ، زیرا او در نامه طویلی که برای حاکم مدینه فرستاده و طی آن دستور داده بود که از همه اهل مدینه برای وی بیعت بگیرد ، همراه این نامه ، نامه کوچکی هم قرار داشت که در آن ، والی را ملزم ساخته بود که از امام حسین علیه السلام هم بیعت ستاند و اگر از قبول بیعت سرباز زد گردنش را بزند . (98) غرض یزید از نگارش این نامه کوچک ، آن بود که وی می دانست پیامبر صلی الله علیه و آله وی را خلیفه خود قرار نداده ، و بیعتش هم مورد اتّفاق صلحا و اشراف امّت نیست ، و آنها در زمان معاویه موافقتی هم ابراز داشته اند ، به علّت تهدید و زور سرنیزه معاویه بوده است .
به هر روی یزید ، گناه قتل سبط پیامبر(ص) را به ابن زیاد نسبت داد تا به خیال خام خویش از ملامت و دشنام مردم در امان بماند ، ولی آفتاب حقیقت ، پنهان نماند و تاریخ ، او را رسوای خاص و عام کرد .

امّا بیایید و این امر عجیب و شگفت را در کتاب (احیاء العلوم) (99) ببینید ، که در آنجا ، غزالی آنچنان در تعصب نسبت به بنی اُمیّه پیش رفته که لعن قاتل حسین را حتّی به صورت مجمل و مبهم (لعنة الله علی قاتل الحسین) نیز ممنوع شمرده است ! دلیل او هم آن است که ممکن است وی توبه نموده باشد ! در حالیکه اقوال و اعمال یزید تا پایان عمر (نظیر قتل عام مردم مدینه و سنگباران کعبه و اشعاری که سروده است) همگی حاکی از دوام خبث سیره و سریره اوست .
شگفت تر از این آن است که یزید را با وحشی ، قاتل جناب حمزه (شیرخدا و رسول خداصلی الله علیه و آله) ، قیاس کرده و می گوید : وحشی از کفر و قتل توبه کرد و از این رو لعن او جایز نیست ، با وجود آنکه قتل گناه کبیره است که اگر قاتل توبه نکند در معرض خطر عظیمی است .
در حالیکه در اینجا نیز باید گفت که یزید و وحشی قابل قیاس با هم نیستند . وحشی ، زمانی جناب حمزه را کشت که کافر بود و با اسلام آوردن وی هر گناهی که قبلا داشت از پرونده وی سترده گشت ، زیرا اسلام اعمال گذشته را قطع می کند و از بین می برد(الاسلام ، یجبّ ما قبله) ، و با این حال زمانی که با پیامبر صلی الله علیه و آله دیدار کرد ، حضرت به وی فرمود از برابر من دور شو که تو را نبینم . بر خلاف یزید که امام حسین (ع) را زمانی کشت که صورتا مسلمان بود و خود را خلیفه ! پیامبر می نامید . جنایت یزید ، بی گمان ، مایه کفر و ارتداد او گردید ، چرا که وی آن حضرت را- به تصریح اشعار خویش - به عنوان انتقام از رسول خدا صلی الله علیه و آله به واسطه کشته شدن دایی و جدّش در جنگ بدر ، به شهادت رسانید ، چنانکه گوید : (لیت اشیاخی ببدر شهدوا) و نیز : (لعبت هاشم بالملک فلا خبرٌ جاء و لا وحیٌ نزل) !
چگونه غزالی از لعن یزید باز می ایستد ، و حال آنکه علمای بزرگ اهل سنت ، لعن او را جایز شمرده و به خروج او از دین تصریح نموده اند . کما اینکه سخنان یزید نیز مؤ یّد این امر است . فی المثل ، هنگامی که کاروان اسرای خاندان رسالت را در گذرگاه جیرون دید و همانجا صدای کلاغان را نیز شنید ، این شعر را سرود :
لمّا بدت تلک الحمول و اءشرقت
تلک الشموس علی ربی جیرون
نعب الغراب ، فقلت قل اءولا تقل
فقد اقتضیت من الرسول دیونی (100)

یعنی ، آن هنگام که آن کاروان پدیدار شد و آن خورشیدها بر بالای تپه های جیرون درخشیدند ، کلاغ بانگ زد . پس به وی گفتم : می خواهی بانگ بزن و می خواهی نزن ، که من دیون خود را از پیامبر(ص) بازپس گرفتم !
از جمع علمای اهل سنت که تصریح به کفر یزید کرده اند می توان قاضی ابویعلی و احمد بن حنبل و ابن جوزی (101) و کیاهرسی (102) و شیخ محمّد بکری و سعد تفتازانی (103) و سبط ابن الجوزی (104) را نام برد .
جاحظ می گوید : گناهانی که یزید مرتکب شد ، از کشتن حسین علیه السلام و ترساندن مردم مدینه و خراب کردن کعبه و اسیر کردن دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله و چوب زدن به دندان حسین (ع) ، آیا اینها دلیل قساوت و دشمنی و تیره راءیی و کینه و عناد و نفاق اوست یا نشانگر اخلاص و علاقة وی به پیامبر صلی الله علیه و آله و پاسداری از شریعت و سیره آن بزرگوار ؟ ! سپس می افزاید : به هرحال ، این کارهای او مصداق فسق و گمراهی بوده ، و وی فاسق ملعون است و کسی نیز که از ناسزا گفتن به ملعون جلوگیری کند ملعون می باشد . (105)
علامه آلوسی نیز تاءکید دارد که در لعن یزید ، تردید به خود راه مده ، زیرا که او ویژگیهای ناپسند بسیار دارد و در تمامی ایام تکلیفش از ارتکاب گناهان کبیره باز نایستاده است . در پلیدی او همین بس که در مکّه و مدینه ، آن همه جنایت نمود و به کشتن امام حسین علیه السلام - که برترین درودهای خداوند بر او و جدش باد - رضایت داد و از آن اظهار خوشنودی کرد و به خاندان آن حضرت اهانت نمود . و غالب برگمان من چنان است که این خبیث به رسالت حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله ایمان نیاورده بود . به هر حال ، مجموع جنایات یزید درباره ساکنان حرم امن الهی (مکّه) و خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و عترت پاک آن بزرگوار ، چه در هنگام حیات حسین بن علی (ع) و چه بعد از ممات ایشان ، و دیگر تبهکاریهای او ، کمتر از این نبود که اوراق قرآن را در میان کثافت افکند . من تصور نمی کنم که امر او بر اغلب مسلمانان مخفی پوشیده بوده باشد ، چیزی که هست مسلمین در آن هنگام مغلوب و مقهور (خلفای جور) بودند و جز شکیبایی کار دیگری از دستشان برنمی آمد ، تا خداوند خود کار خویش را به پایان برد .
اگر کسی هم ، از سر احتیاط ، می ترسد یزید را صریحا لعن کند ، پس چنین بگوید : (خداوند لعنت کند کسی را که به کشتن امام حسین (ع) و یارانش راضی شد و عترت پیامبر را بدون جهت آزرد و حق آنان را غصب کرد) . زیرا به این ترتیب ، باز (یزید) را لعن کرده ، زیرا او به طور اخص مشمول این لعن است . با این گونه لعن هیچ کس جز ابن عربی مالکی و پیروانش مخالفت نکرده اند زیرا آنان بر پایه آنچه از آنان نقل شده ،

ظاهرا لعن کسی را که راضی به قتل امام حسین علیه السلام می باشد جایز نمی شمارند ، و به جانم قسم ، این همان گمراهی بزرگی است که نزدیک است بر گمراهی خود یزید بچربد (106)
دانشمند گرامی حجّت الاسلام والمسلمین علی دوانی ، در پاورقی کتاب (سیر حدیث در اسلام) ، نوشتة سید احمد میرخانی (صفحه 358) درباره محمّد غزالی (متوفای سال 505 هجری) چنین می نویسد :
غزالی ظاهرا به واسطه افراط در تصوّف ، چندان اظهار تقدّس و احتیاط می کرده که می گوید : لعن یزید جایز نیست ، چون او یک فرد مسلمان است و ممکن است بعد از واقعه قتل امام حسین (ع) توبه کرده باشد ! به قول فغانی ، شاعر سنّی ، خطاب به غزالی :
بر چنین کس نکنی لعنت و ، شرمت بادا
لعن الله یزید و علی آل یزید
حکیم سنایی غزنوی نیز می گوید :
داستان پسر هند مگر نشنیدی
که از او بر سر اولاد پیمبر چه رسید ؟ !
پدر او لب و دندان پیمبر بشکست
مادر او جگر عمّ پیمبر بمکید
خود ، بناحق ، حق داماد پیمبر بگرفت
پسر او سر فرزند پیمبر ببرید
بر چنین قوم چرا لعنت و نفرین نکنم
لعن الله یزیدا و علی آل یزید
آری ، به این گونه کسان باید گفت :
ای که گفتی بر یزید و آل او لعنت مکن
زآنکه شاید حق تعالی کرده باشد رحمتش
آنچه با آل نبی او کرد اگر بخشد خدای
هم ببخشاید ترا گر کرده باشی لعنتش !

آیا سازش نور و ظلمت ممکن است (107)

رهبر حزب شیطان یزید بن معاویه به خوبی آگاه بود که یک انقلاب و حرکتی از خانه پسر حضرت زهرا و حضرت علی ، امام حسین علیه السلام ، در حال تکون است که بزودی زبانه خواهد کشید و دودمان نحس اموی را خواهد سوزاند .

معاویه برای جلوگیری از انقلاب در حال رشد و خفه کردن آن در نطفه از هر دری درآمد . سلاح زور و زر را به کار برد ، ولی نتیجه نگرفت . عاقبت از در تزویر وارد شد ، و پیشنهاد وصلت و ازدواج با خاندان نبوت را داد ، ولی در این جا هم شکست خورد .

مواقع حسّاس

برای هرکس و یا هرگروه سیاسی و غیر سیاسی مواردی پیش می آید که فوق العاده حساس و خطرناک ، بلکه گاهی سرنوشت ساز است ، و ممکن است مسیر تاریخ ملتی را عوض کند . در این گونه مواقع ، تصمیم گیری درست نشانه عقل و درایت و قاطعیت است ، و غفلت و مسامحه ، و ندیدن عمق قضیه چه بسا باعث از بین رفتن و شکست یک انقلاب باشد .
معاویه برای اینکه جلوی حرکت انقلابی امام حسین علیه السلام را بگیرد با وی بظاهر از در آشتی و دوستی درآمد و پیوند سببی را عامل مؤ ثر در رفع اختلاف میان بنی هاشم و بنی امیه دانست . او انتظار داشت با پیشنهاد وصلت و خواستگاری دختر زینب کبری علیه السلام برای پسرش یزید ، نرمش و انعطافی در روحیه خروشان امام حسین علیه السلام که دائی دختر بود پدید آید ، یا لااقل جلوی انقلاب تا مدتی گرفته شود .
معاویه به حاکم خود مروان در مدینه نامه نوشت و به او دستور داد دختر عبدالله بن جعفر از زینب کبری علیه السلام را برای یزید ولیعهد خود خواستگاری نموده و به عقد او درآورد و افزود که برای تحقق این منظور ، اختیار تام دارد که از نظر مهریه و شرائط دیگر هرچه مناسب دانست تعهد کند و علاوه بر همه اینها ، یک شرط مهم و اساسی را در ضمن عقد بگنجاند و آن : سازش میان بنی هاشم (حزب الله) و بنی امیه (حزب شیطان) و اعلان ترک مخاصمه ، و متارکه دائمی درگیری میان دو گروه .

دسیسه معاویه نقش بر آب شد

مروان حاکم مدینه پس از دریافت نامه معاویه ، راهی خانه عبدالله بن جعفر پدر دختر مورد نظر شد . شاید چنین تصور می کرد که بنی هاشم از این فرصت کاملا استقبال کرده و به وی خیر مقدم می گویند ، و مانند دیگر دنیا پرستان غرق در شادی شده ، این خدمت را فراموش نمی کنند ! هر چه بود مجلس رسمیت یافت ، مروان پیشنهاد شیطانی معاویه را که برای بسیاری از اعضای حزب شیطان مهم و فوق العاده به نظر می آمد مطرح کرد . وی خطبه ای بلیغ ایراد نمود و در ضمن آن از دودمان رسالت و خاندان نبوت تمجید فراوان کرد و پس از بیان مهریه و شرط پرداخت تمام قرضهای پدر دختر ، موقعیت سیاسی و خانوادگی یزید بن معاویه را شرح داده و آشتی و سازش میان دو جناح متخاصم بنی هاشم و بنی امیه را در راءس همه شرطها قرار داد و به انتظار پاسخ مثبت نشست .
سکوت مطلق سراسر مجلس را فراگرفته و نفسها در سینه ها حبس شده بود . افراد ظاهر بین و ساده اندیش و کم تجربه از شادی در پوست خویش نمی گنجیدند ، و بعضی در دل خویش می گفتند چه موقعیت خوب و فرصت طلایی است ، باید از آن در راه سازش و ترک مخاصمه استفاده کرد .
اما سالار شهیدان امام حسین علیه السلام که از رموز کار و نقشه های مرموز دشمن آگاه بود ساکت و آرام نشسته و مجلس را تماشا می کرد و اصلا سخنی نمی گفت ، شاید می خواست افکار دیگران را بفهمد ، و روح انقلابی آنان را بشناسد ، و حزب الله را هم بیازماید ، و استقامت آنان را ارزیابی کند ، اما طولی نکشید که صحنه عوض شد ، امیدها به یاءس تبدیل گشت ، و نقشه شیطانی معاویه نقش برآب شد و بار دیگر رسوا گردید .
عبدالله بن جعفر پدر دختر ، پاسخ گویی به مروان حاکم مدینه و اختیار امر دختر را به امام حسین علیه السلام که آن روز دایی بزرگ دختر و بزرگ بنی هاشم و پیشوای والا مقام بود واگذار کرد .
حسین عزیز بنیان گذار انقلاب خونین و حماسه عاشورای کربلای 61 هجری خطبه زیبایی چون زیبایی خودش خواند و قاطعانه بر خلاف انتظار حضار مجلس سخن گفت و پرده از روی سیاست سیاست بازان برداشت ، و خط فکری هر یک از حزب الله و حزب شیطان را مشخص کرد ، و عنقا را برتر از آن دانست که شکار دام مگسی گردد . حضرت درباره با سه شرط پیشنهادی مروان در ازدواج دختر زینب کبری (ع) چنین فرمود :
- ما خاندان رسالت و نبوّت هرگز مهریه دختران خود را بیشتر از مهر سنّتی مادرمان زهرا(س) قرار نمی دهیم ، همچنین سابقه ندارد که بنی

هاشم دیون و بدهیهای مردان را به وسیله زنان پرداخت کرده باشند (اشاره به اینکه بنی امیه بودند که به وسیله زنان ، زندگی خود را تاءمین می کردند ، و قرضهای مردان را از این طریق می پرداختند .) !
اما یزید ، این موقعیت بر شخصیت او نیافزوده علاقمندان به او جز نادانان کسی دیگر نمی باشد .

حق و باطل را هرگز آشتی نباشد

امام حسین (ع) در رابطه با شرط سوم ازدواج (آشتی و سازش بین بنی هاشم و بنی امیه) و صلح میان حق و باطل جمله بسیار ارزنده و سازنده ای فرمود که زیبنده است سرمشق زندگی و برنامه غیرقابل تغییر همه انسانهای آزاده و مسلمانان وارسته باشد :
(إ نّا قوم عادیناکم فی الله و لم نکن نصالحکم للدنیا فلقد اءعیی النسب فکیف السبب) (108)
ما خاندان محمد(ص) گروهی هستیم که در راه خشنودی خدا با شما (دشمنان دین) جنگ و پیکار داریم ، هرگز برای دنیا و مصالح آن با شما سازش نخواهیم کرد ، قرابت و فامیلی ناتوان و عاجز مانده که صلح را بر ما تحمیل کند ، چه رسد بر قرابت سببی و ازدواج و وضعیت زناشوئی !
این سخن آخرین پایه امید معاویه و طرفدارانش را فرو ریخت ، و خط فکری و مشی سیاسی حزب الله و طرفدارانش را در برابر حزب شیطان روشن ساخت . علاوه براین امام حسین عملی بسیار جوانمردانه و بزرگانه انجام داد ، بدینگونه که ، در همان مجلس دختر زینب کبری را به یکی از فرزندان بنی هاشم تزویج کرد ، و برای همیشه امید یزید پلید را قطع نمود و باغی را که ارزش خوبی داشت از مال شخصی خود به داماد و عروس هبه کرد . و با این عمل امام ، ظاهر بینان و تنگ نظران خجل و شرمنده از مجلس خارج شده ، و تفاوت شخصیتها را هم شناختند .
این است ویژگی بارز و ممتاز حزب الله ، که با هیچ عنوان و عاملی ، با آنان که خط فکری باطل و انحرافی دارند سازش نمی کنند ، و دست دوستی و آشتی به آنان نمی دهند ، و بر هر فرد حزب اللهی لازم است که حسین وار اندیشند و در پیشنهادهای ارائه شده از طرف دشمن دقت فراوان به کار برند ، و با مسائل چنان برخورد کنند ، که سالار شهیدان ما را آموخت .

خطبة آتشین امام حسین (ع) در مجلس معاویه

سالار جانبازان و رهبر بزرگ انقلاب و حماسه کربلا ، روزی در مجلس معاویه بنا به تقاضای مردم خطبه ای ایراد کرد و حقایقی را برای مسلمانان روشن ساخت . حضرت در این خطبه ، قسمتی از شرایط رهبری و حزب الله را که معاویه خود را بدروغ واجد آن شرایط می دانست بیان نمود ، و یکی از شرایط را آگاهی رهبر از حقایق قرآن و پیروی از آن دانست .

امام حسین علیه السلام ضمن ایراد خطبه فصیح و بلیغ مردم را به پیروی از رهبری خود دعوت فرمود و وظیفه سنگین مسلمانان در انتخاب رهبر و اطاعت از آن را بازگو کرد :

(نَحْنُ حِزْبُ اللهِ الْغالِبونَ ، وَ عِتْرَةُ رَسوُلِ الله الاقربون ، وَ اءهل بَيْتِهِ الطَّيِّبوُنَ ، وَ اءَحَدُالثَّقَلَيْنِ اللذين جعلنا رَسولُ اللهِ ثانى كِتابِ اللهِ تَبارَکَ وَ تَعالى ، الَّذى فيهِ تَفْصيلُ كُلِّ شَىْءٍ ، لا يَاءْتيهِ الْباطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لا مِنْ خَلْفِهِ ، وَالْمُعَوَّلُ عَلَيْنا فى تَفسيرِهِ ، وَ لا يُبْطينا تَاءْويلَهُ ، بَلْ نَتَّبِعُ حَقائقَهُ فَاءطيعوُنا فان طاعَتَنا مَفْروُضَةٌ ، اءنْ كانَتْ بِطاعَةِ الله مَقرُونَةٌ) . (109)

(ماییم حزب پیروزمند پروردگار و خویشان نزدیک و اهل بیت پاک پیامبر خدا ، و یکی از دو امانت سنگین و گران قیمت که رسول خدا (درحدیث ثقلین) ما را جفت کتاب خدا قرارداد ، قرآنی که بیان و تفصیل هر چیز در آن است ، و هیچ سخن باطل در آن نسبت بگذشته و آینده وجود ندارد ، کتابی که در تفسیر و بیان حقایق آن باید به ما تکیه و اعتماد شود ، و فهم تاءویل آن از ما دور نیست ، و ماییم که دائما پیروی از حقایق قرآن را برنامه کار خود قرار می دهیم ، پس ما را (با چنین خصوصیت) اطاعت کنید ، که اطاعت ما بر شما واجب است . چه ، خدای متعال لزوم اطاعت ما را مقرون به لزوم اطاعت از خود و رسولش قرار داده است) . (110)

پیروان معاویه بین ناقه و جمل را ، فرق نمی گذارند !

علی بن حسین مسعودی ، از مورخان و جغرافی شناسان بزرگ اسلام در قرن چهارم ، در کتاب (مروج الذهب) می نویسد : (مردی از اهل کوفه در موقع بازگشتن از صفّین سوار بر شتر به دمشق آمد . یکی از مردم شام با وی درآویخت و گفت : این ناقه که بر وی سواری از آن من است که در جنگ صفین به غارت رفته و در دست تو افتاده است . نزاعشان بالا گرفت و نزد معاویه رفتند . مرد دمشقی پنجاه شاهد آورد که این ناقه مال اوست (در زبان عرب ناقه به شتر ماده گویند) یعنی گواهی دادند این شتر ماده مال این مرد شامی است . معاویه هم به حکم شهادت پنجاه نفر مزبور ، حکم داد که ناقه (یعنی شترماده) مال مرد دمشقی است و فرد عراقی را مجبور کرد که شتر را تحویل وی دهد . مرد عراقی گفت : خدا خیرت دهد ! این شتر ناقه نیست جمل است (یعنی ماده نیست ، نر است) ! معاویه گفت : حکمی داده ام و برگشت ندارد ! بعدها که مردم متفرّق شدند مرد کوفی را خواست و به او گفت : شترت چقدر قیمت داشت ؟ و آنگاه بیش از قیمت شتر به او پرداخته و به او گفت : برای علی علیه السلام خبر ببر که من برای جنگ با وی صدهزار مرد دارم که ناقه را از جمل فرق نمی گذارند ! (یعنی اگر به ناقه جمل بگویم و به جمل ناقه ، چون و چرا نمی کنند) .
مسعودی بعد از ذکر این داستان می نویسد : اطاعت مردم از معاویه و نفاذِ حکم وی به جایی رسید که در موقع رفتن به جنگ صفین روز چهارشنبه صلای نماز جمعه در داد و با مردم نماز جمعه خواند و کسی نگفت که امروز چهارشنبه است ، نماز جمعه چرا ؟ !(111)
بنی اُمیه معتقد به خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله نبودند
دستگاه بنی امیه در شام ، این همه تبلیغات بر ضد امیرالمؤ منین علی بن ابی طالب علیه السلام کرده اند ، و مردم شام متجاوز از بیست سال لعن و سبّ علی علیه السلام را در منبرها شنیده اند؛ کجا می دانند حق کیست و باطل کدامست ؟ !
فرد شامی که شاید ابدا اسمی از حسنین (ع) نشنیده و شاید یکی از هزاران افتخار بنی هاشم را نمی داند چطور می شود حق را بدو رسانید و او را بیدار کرد ؟ جز اینکه علی بن الحسین (ع) در مرکز خلافت یزید از همان منبری که بر فراز آن پیوسته علیه علی بن ابی طالب (ع) و سایر بنی هاشم تبلیغ شده بود بالا رود و افتخارات علی بن ابی طالب علیه السلام و سایر بنی هاشم را به گوش مردم شام برساند و یزید و معاویه را رسوا کند و اهل شام را بر یزید بشوراند ، تا قصه کشته شدن پدر و

برادران او را در کربلا ، اهل شام سالیان دراز گفتگوی هر مجلس و محفل نمایند و در نتیجه آثار شوم تبلیغات معاویه بکلی محو و نابود شود و دشمن با همه سلطه و قدرتی که دارد نتواند حقیقت را وارونه نشان دهد .
پایه تبلیغات سوء اموی در شام را باید از اینجا اندازه گرفت که وقتی امیرالمؤ منین علی بن ابی طالب (ع) در محراب کشته شد ، اهل شام تعجّب کرده و می گفتند مگر علی نماز می خوانده که به مسجد آمده و در محراب او را کشته اند ؟ !(112)

انتقال خلافت به معاویه و تبدیل آن به سلطنت موروثی

پس از شهادت امیرالمؤ منین علی (ع) به موجب وصیت آن حضرت مردم با حضرت حسن بن علی علیه السلام ، که نزد شیعیان امام دوم می باشد ، بیعت کردند و حضرت متصدی خلافت شد ، ولی معاویه آرام ننشسته به سوی عراق که مقرّ خلافت بود لشگر کشید و با امام حسن بن علی (ع) به جنگ پرداخت .
معاویه با دسیسه های مختلف و دادن پولهای گزاف ، تدریجا یاران و سرداران حسن بن علی علیه السلام را فاسد کرده به جانب خود کشید و بالاخره حسن بن علی علیه السلام نیز خلافت را به این شرط که پس از درگذشت معاویه ، به وی برگردد و نیز معاویه به شیعیان تعرض نکند ، به او واگذارکرد . (113)
در سال چهل هجری معاویه بر خلافت اسلامی استیلا و بلافاصله به عراق آمده در سخنرانی یی که ایراد کرد به مردم اخطار نمود و گفت : (من با شما سر نماز و روزه نمی جنگیدم ، بلکه می خواستم بر شما حکومت کنم و به مقصود خود هم رسیدم) (114) نیز گفت : (پیمانی که با امام حسن علیه السلام بستم لغو و زیر پای من است) (115) معاویه با این سخن اشاره کرد که سیاست وی از دیانت جداست و نسبت به مقررات دینی تعهّدی نخواهد داشت و همه نیروی خود را در زنده نگه داشتن حکومت خود به کار خواهد بست ، و البته روشن است که چنین حکومتی سلطنت و پادشاهی است نه خلافت و جانشینی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله . از همین جا بود که بعضی از کسانی که به حضور وی باریافتند به عنوان پادشاهی سلامش دادند (116) و خود نیز در برخی از مجالس خصوصی ، از حکومت خود با ملک و پادشاهی تعبیر می کرد (117) اگر چه در ملا عام خود را خلیفه می شمرد و البته پادشاهی که بر پایه زور استوار باشد وراثت را به دنبال خود دارد . چنانکه بالا خره نیز به نیت خود جامة عمل پوشانید و پسر خود یزید را ، که جوانی بی بند و بار بود و کمترین شخصیت دینی نداشت ، ولی عهد قرار داده به جانشینی خود برگزید (118) و آن همه حوادث ننگین را فراهم ساخت .
معاویه ، با بیان گذشته خود رسانید که نخواهد گذاشت حسن علیه السلام پس از وی به خلافت برسد ، یعنی در خصوص خلافت بعد از خود فکری دیگر دارد و آن همان بود که حسن را با سم شهید کرد (119) و راه را برای فرزند خود یزید هموار ساخت . معاویه با الغای پیمان نامبرده فهمانید که هرگز نخواهد گذاشت شیعیان اهل بیت در محیط امن و آسایش به سر برند و کما فی السابق به فعالیتهای دینی خود ادامه دهند ، و همین معنی را

نیز عملا پیاده کرد . (120)
وی اعلام کرد که هرکس در مناقب اهل بیت علیه السلام حدیثی نقل کند هیچگونه مصونیّتی از حیث جان و مال و عِرض خود نخواهد داشت . (121) نیز دستور داد هرکه در مدح و منقبت سایر صحابه و خلفا حدیثی بیاورد به وی جایزه ای فراوان دهند . و در نتیجه این دستور ، اخبار بسیاری در مناقب صحابه جعل شد . (122) همچنین دستور داد در همه بلاد اسلامی در روی منابر به علی علیه السلام ناسزا گفته شود (و این دستور تا زمان عمربن عبدالعزیز خلیفه اموی 99-110 اجرا شد) . معاویه به دستیاری عمّال و کارگردانان خود که جمعی از ایشان صحابی بودند خواصّ شیعه علی علیه السلام را کشت و سر برخی از آنان را به نیزه زده در شهرها گردانید . وی عموم شیعیان را در هرجا بودند به ناسزا و بیزاری از علی تکلیف می کرد و هرکه از این کار خودداری می کرد به قتل می رسید . (123)

سخت ترین روزگار برای شیعه

یکی از سخت ترین زمانها برای شیعه در تاریخ تشیّع ، همان زمان حکومت بیست ساله معاویه است که شیعه هیچگونه مصونیّتی نداشت . دو تن از پیشوایان شیعه (امام دوم و امام سوم) که در زمان معاویه بودند کمترین قدرتی برای برگردانیدن اوضاع ناگوار در اختیار نداشتند . حتّی امام سوم شیعه ، که در شش ماه اول سلطنت یزید قیام کرد و با همه یاران و فرزندان خود شهید شد ، در مدت ده سالی که در خلافت معاویه می زیست تمکّن این اقدام را نیز نداشت .
اکثریّت تسنّن این همه کشتارهای ناحق و بی بند و باریها را که به دست برخی از صحابه ، خصوصا معاویه و کارگردانان وی ، انجام یافته است توجیه می کنند که آنان صحابه بودند و به مقتضای احادیثی که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله رسیده ، صحابه مجتهدند و معذور ، و خداوند از ایشان راضی است و هر جرم و جنایتی که از ایشان سر بزند معفو است !
ولی شیعه این عذر را نمی پذیرد زیرا :
اولا ، معقول نیست یک رهبر اجتماعی مانند پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله برای احیای حق و عدالت و آزادی به پا خاسته و جمعی را همعقیده خود گرداند که همه هستی خود را در راه این منظور مقدّس گذاشته ، آن را لباس تحقّق بخشند . سپس وقتی که به منظور خود نایل شد ، یاران خود را نسبت به مردم و قوانین مقدسة خود آزادی مطلق ببخشد و هرگونه حق کشی و تبهکاری و بی بندوباری را از ایشان معفوّ داند ، یعنی با دست و ابزاری که بنایی را برپا کرده با همان دست و ابزار نیز آن را خراب کند!
ثانیا ، این روایات که صحابه را تقدیس ، و اعمال ناروا و غیر مشروع آنان را تصحیح می کند و ایشان را آمرزیده و مصون معرّفی می نماید ، از طریق خود صحابه به ما رسیده و مستند به گفتار ایشان است . و این در حالی است که خود صحابه ، به شهادت تاریخ قطعی ، با همدیگر معامله مصونیت و معذوریت نمی کردند؛ چه ، همان صحابه بودند که بعضا دست به کشتار و سبّ و لعن و رسوا کردن همدیگر می زدند و هرگز کمترین اغماض و مسامحه ای در حق همدیگر روا نمی داشتند .
بنابر آنچه گذشت ، به شهادت عمل خود صحابه ، این روایات صحیح نیستند و اگر هم صحیح باشند مقصود از آنها معنای دیگری غیر از مصونیّت و تقدیس قانونی صحابه است .
فرضا اگر خدای متعال در کلام خود روزی از صحابه در برابر خدمتی که در اجرای فرمان او کرده اند اظهار رضایت فرماید معنی آن (124) تقدیر از

خصوصِ خدمت مزبور یا خدمات پیش از آن تاریخِ آنان است نه اینکه در آینده می توانند هرگونه نافرمانی که دلشان می خواهد بکنند!

استقرار سلطنت بنی امیه

سال شصت هجری معاویه در گذشت و پسرش یزید طبق بیعتی که پدرش بزور از مردم برای وی گرفته بود زمام حکومت اسلامی را در دست گرفت .
چنانکه گفتیم ، یزید به شهادت تاریخ هیچگونه شخصیت دینی نداشت . جوانی لاابالی بود که حتی در زمان حیات پدر اعتنایی به اصول و قوانین اسلام نداشت و جز عیاشی و بی بند و باری و شهوت رانی چیزی سرش نمی شد . وی در سه سال حکومت خود فجایعی به راه انداخت که در تاریخ ظهور اسلام با آن همه فتنه ها که گذشته بود سابقه نداشت .
پس از یزید هم آل مروان از بنی امیه زمام حکومت اسلامی را به تفصیلی که در تواریخ ضبط شده در دست گرفتند . حکومت این دسته یازده نفری که نزدیک به هفتاد سال ادامه داشت روزگار تیره و شومی برای اسلام و مسلمین به وجود آورد که در جامعه اسلامی جز یک امپراتوری عربی استبدادی که نام خلافت اسلامی بر آن گذاشته شده بود حکومت نمی کرد . در دوره حکومت اینان حتی کار به جایی کشید که خلیفة وقت ، که جانشین پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و یگانه حامی دین ! شمرده می شد ، بی محابا تصمیم گرفت بالای خانه کعبه غرفه ای بسازد تا در موسم حج در آنجا مخصوصا به خوش گذرانی بپردازد !(125)
خلیفه وقت ، قرآن کریم را آماج تیر قرار داد و در شعری که خطاب به قرآن انشا کرد گفت : روز قیامت که پیش خدای خود حضور می یابی بگو خلیفه مرا پاره پاره کرد ! (126)
البته شیعه ، که اختلاف نظر اساسی اش با اکثریت تسنّن است بر سر دو مسئله خلافت اسلامی و مرجعیت دینی بوده و هست ، در این دوره تاریک روزگاری تلخ و دشوار را می گذرانید ، ولی شیوه بیدادگری و بی بند و باری حکومتهای وقت و قیافه مظلومیت و تقوی و طهارت پیشوایان اهل بیت ، این گروه را روزبه روز در عقاید خود استوارتر می ساخت و مخصوصا شهادت دلخراش حضرت حسین ، پیشوای سوم شیعه ، در توسعه یافتن تشیّع بویژه در مناطق دور از مرکز خلافت مانند عراق و یمن و ایران کمک بسزایی کرد .
گواه این سخن آن است که در زمان امامت پیشوای پنجم شیعه ، که هنوز قرن اول هجری تمام نشده و چهل سال بیشتر از شهادت امام سوم نگذشته بود ، به مناسبت اختلال و ضعفی که در بنیان حکومت اموی پیدا شده بود ، شیعیان از اطراف کشور اسلامی مانند سیل به دور پیشوای پنجم ریخته به اخذ حدیث و تعلّم معارف دینی در محضر وی پرداختند . نیز

هنوز قرن اول هجری تمام نشده بود که چندنفر از امرای دولت شهر قم را در ایران بنیاد نهاده و شیعه نشین ساختند (127) هر چند در عین حال شیعه به حسب دستور پیشوایان خود در حال تقیّه و بدون تظاهر به مذهب زندگی می کردند . سادات علوی بارها در اثر کثرت فشار بر ضدّ بیدادگریهای حکومت قیام کردند ولی شکست خوردند و بالا خره جان خود را در این راه از کف دادند و حکومت بی پروای وقت در پایمال کردنشان از هیچ کاری فرو گذار نکرد . جسد زید ، فرزند امام سجّاد علیه السلام ، را از قبر بیرون آورده به دار آویختند . سه سال جسد وی بر سر دار بود ، سپس آن را پایین آورده آتش زدند و خاکسترش را به باد دادند . (128) دامنه جنایات بنی امیه تا آنجاست که امام چهارم و پنجم نیز به دست بنی امیه مسموم شدند (129) چنانکه درگذشت امام دوم و سوم نیز به دست آنان بوده است . فجایع اعمال امویان به حدّی فاش و بی پرده است که اکثریت اهل تسنن با اینکه خلفا را عموما مفترض الطاعه می دانند ، ناگزیر شده اند که آنان را به دو دسته تقسیم کنند .

1 . خلفای چهارگانه نخستین ، که به نظر آنها پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله عبارت از : ابوبکر و عمر و عثمان و علی علیه السلام (130) هستند .

2 . خلفای غاصب ، که از معاویه شروع می شود و بنی سفیان و بنی مروان را فرا می گیرد .

امویین در دوران حکومت خود ، در اثر بیدادگری و بی بند و باری ، به اندازه ای نفرت عموم را برانگیخته بودند که پس از شکست قطعی آن سلسله از عبّاسیان و کشته شدن آخرین خلیفه آنان ، مروان حمار ، زمانی که دو پسر مروان با جمعی از خانواده خلافت از دارالخلافه شام گریختند به هر جا که روی آوردند پناهشان ندادند ، تا بالاخره پس از سرگردانیهای بسیار که در بیابانهای نوبه و حبشه به محنت و بیچارگی افتادند . و بسیاری از ایشان از گرسنگی و تشنگی تلف شدند ، به جنوب یمن در آمدند ، و به دریوزگی ، خرج راهی از مردم تحصیل کرده در زی حمّالان عازم مکّه شدند و آنجا در میان مردم ناپدید گردیدند . (131)

در اواخر ثلث قرن دوم هجری به دنبال انقلابات و جنگهای خونینی که در اثر بیدادگری و بدرفتاریهای بنی امیه مناطق مختلف اسلامی را فراگرفته بود ، دعوتی نیز به نام اهل بیت پیغمبراکرم صلی الله علیه و آله در ناحیه خراسان ایران پیدا شد . متصدّی دعوت ، ابومسلم مَروَزی سردار ایرانی بود که برضد خلافت اموی قیام نمود و شروع به پیشرفت کرد تا دولت اموی را برانداخت . (132) این نهضت و انقلاب ، اگر چه از تبلیغات عمیق شیعه سرچشمه می گرفت و کم و بیش عنوان خونخواهی شهدای اهل بیت علیه السلام را داشت و حتی سران نهضت از مردم برای یک مرد پسندیده از اهل بیت (به طور سربسته) بیعت می گرفتند ، با این همه به دستور مستقیم یا اشاره پیشوایان شیعه نبود . به دلیل اینکه وقتی ابومسلم بیعت خلافت را به امام ششم شیعه امامیّه در مدینه عرضه داشت ، وی جدا رد کرد و فرمود : (تو از مردان من نیستی و زمانه نیز زمانه من نیست) . (133)
بالا خره بنی عباس به نام اهل بیت خلافت را ربودند (134) و در آغاز کار موقّتا به مردم و علویین روی خوش نشان دادند . حتی به نام انتقام شهدای علویین ، بنی امیه را قتل عام کردند و قبور خلفای بنی امیه را شکافته هر چه یافتند آتش زدند . (135) ولی دیری نگذشت که آنان نیز شیوة ظالمانة بنی امیه را در پیش گرفتند و در بیدادگری و بی بندوباری دست بنی امیه را از پشت بستند !
یک مغنّی با خواندن دو بیت شهوت انگیز ، امین خلیفه عباسی را سر کیف آورد ، و امین سه میلیون درهم نقره به وی بخشید . مغنّی ، از شادی ، خود را به قدم خلیفه انداخته گفت : یا امیرالمؤ منین ، این همه پول را به من می بخشی ؟ خلیفه در پاسخ گفت : اهمیّتی ندارد ، ما این پول را از یک ناحیه ناشناخته کشور می گیریم !(136)
ثروت سرسام آوری که همه ساله از اقطار کشورهای اسلامی به عنوان بیت المال مسلمین به دارالخلافه سرازیر می شد به مصرف هوسرانی و حق کشی خلیفه وقت می رسید . شماره کنیزان پری وش و دختران و پسران زیبا در دربار خلفای عباسی به هزاران می رسید .
وضع شیعه پس از انقراض دولت اموی و روی کار آمدن بنی عباس باز کوچکترین تغییری نکرده بود ، تنها ، دشمنان بیدادگر وی تغییر اسم داده بودند !(137)
یزید ، ابتدا مسرور شد ، ولی بعد . . . !
تبلیغات بنی امیه در شام علیه امیرالمؤ منین علیه السلام به اندازه ای بود

که مردم آن سامان به غیر از بنی امیّه کسی را جزو اقربا و خویشان رسول الله صلی الله علیه و آله نمی دانستند ، ولی ورود اسرای اهل بیت به شام و بیانات حضرت امام سجّاد علیه السلام در منبر و شوارع دمشق و سخنان زینب کبری علیه السلام در مجلس یزید و تماس گرفتن مردم شام با امام علیه السلام و تحقیق حال از آن حضرت ، پرده از روی کار برداشت و یزید رسوا شد و لذا پس از آن هرگز نتوانست اسرا را در شام نگاه دارد .

تبلیغات خلاف واقع بنی امیه برله خود و علیه اهل بیت علیه السلام یعنی اقربای واقعی رسول الله صلی الله علیه و آله و رسوخ این تبلیغات در اذهان مردم شام ، به اندازه ای شدید بود که در افکار مشایخ دمشق نیز (بنا به نقل (تجارب السلف) جاگیر شده بود و اگر ورود اسرای خاندان رسالت به شام و دمشق وقوع نیافته بود پرده از روی کار برداشته نمی شد . نقل تجارب السلف معتبر است ، و تاریخ مزبور از مآخذ و مصادر محسوب می شود .

در آغاز یزید خیال می کرد چنانچه صورت ظاهر حال هم نشان می داد بر حسین بن علی سیدالشهدا علیه السلام غالب آمده ، سلطنت شومش استقرار می یابد و خود و اعقاب و احفادش مالک الرقاب امم و قهرمان الماء والطین می گردند! ولی نمی دانست که در واقع سیّدالشهدا علیه السلام غالب است (غالبیّة فی صورة المغلوبیّة) و آخر کار یزید بر عکس اول آن است . لذا اندک مدتی نگذشت که از اریکه سلطنت به زمین افتاد و سرنگون گردید و برای ابد رسوا شد . به گونه ای که پس از وی پسرش معاویه بن یزید نیز در بالای منبر در مسجد دمشق رسوایی پدر را نزد عموم اعلام کرد .

یزید در آغاز به اندازه ای از کشتن سیّدالشهدا علیه السلام شاد و مسرور بود که ابن زیاد را نزد خود طلبید و به او انعام و جایزه داد .

محدّث قمی (ره) گوید (138) : کسی که در افعال یزید و اقوال او نیک بنگرد بر وی آشکار می گردد که چون سر مطهّر حضرت ابی عبدالله علیه السلام و اهل بیت او را آوردند سخت شادمان گشت و آن جسارتها با سر مطهّر کرد و آن سخنان گفت و علی بن الحسین علیه السلام را با سایر خاندان در زندانی کرد که از گرما و سرما محفوظ نبودند تا چهره ایشان پوست انداخت . (139) امّا چون مردم آنها را شناختند .

و بزرگواری ایشان را بدانستند و مظلومی آنها را بدیدند و معلوم گردید که آنان از خاندان رسول صلی الله علیه و آله هستند از کار یزید اظهار کراهت نمودند و او را دشنام دادند و لعن کردند و به اهل بیت روی نمودند و یزید بر آن آگاه شد ، خواست خویشتن را از خون آن حضرت بری نماید ، نسبت قتل را به ابن زیاد داد و او را نفرین کرد و از کشتن آن حضرت

اظهار پشیمانی نمود و رفتار خویش را با علی بن الحسین علیه السلام نیکو کرد و آنها را در سرای خاص خویش فرود آورد ، حفظ ملک و پادشاهی را ، تا دل مردم را به سوی خویش جلب کند ، نه آنکه راستی کار ابن زیاد را نپسندیده باشد و از کشتن آن حضرت پشیمان شده باشد .
دلیل بر این امر ، داستانی است که (سبط ابن الجوزی) در (تذکره) روایت کرده است که ، یزید ابن زیاد را نزدیک خود بخواند و مال فراوان به او بخشید و او را تحفه های بزرگ داد و نزدیک خود نشانید و منزلت او را بلند گردانید . نیز او را به اندرون خود برد نزد زنان خود و ندیم کرد و شبی در حال مستی به مطرب گفت : بخوان و خود این ابیات را بالبداهه انشا کرد :
اسقنی شربة تروی مشاشی (140)
ثم مل فاسق مثلها ابن زیاد
صاحب السرّ و الا مانة عندی
و لتسدیدی مغنمی و جهادی
قاتل الخارجی اءعنی حسینا
و مبید الا عداء و الحسّاد
ابن اثیر در کامل نقل کرده است که ، ابن زیاد به مسافر بن شریح شکری در راه شام گفت : من حسین را به امر یزید کشتم . یزید به من گفت : یا باید حسین علیه السلام کشته شود و یا باید تو کشته شوی ؛ و من قتل او را اختیار کردم .
پس اظهار پشیمانی یزید از قتل امام حسین علیه السلام از روی حیله و تزویر و سیاست بوده ، چون دیده است این عمل در انظار مردم و افکار عمومی نتیجه بد علیه اش بخشیده خواسته خود را تبرئه کند ، بلکه با آن رویّه ، جلب قلوب نماید و الّا در باطن از قتل آن حضرت مسرور بوده است .
شمر بن ذی الجوشن نیز نماز می خوانده و بعد از نماز می گفته است : خدایا اطاعت از اولی الا مر مرا وادار کرد که ریحانه رسول الله را به قتل برسانم !!(141)
(رجوع شود به میزان الاعتدال ذهبی ج 2 ص 280 ط مصر و انیس الموحدین ص 115 ط تبریز سال 2139 ق) .

اولی الا مر چه کسانی هستند ؟

قرآن می فرماید : (یا اءیُّهَا الَّذینَ آمَنوُا اءطیعواللهَ وَ اءطیعوُا الرَّسوُلَ وَ اوُلی الا مْرِ مِنْکُمْ) (142) : ای اهل ایمان فرمان خدا و رسول و فرمانداران (از طرف خدا و رسول) را اطاعت کنید ، اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید ، و این کار (رجوع به حکم خدا و رسول) برای شما از هرچه تصوّر کنید بهتر و خوش عاقبت تر خواهد بود .
ابی بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام راجع به این آیه سؤ ال کرد ، حضرت فرمود : این آیه در شاءن علی بن ابی طالب و امام حسن و امام حسین علیه السلام نازل شده است . (143)
در حدیث دیگر از ابی بصیر آمده است که امام فرمود : آیه شریفة اولی الا مر دربارة ائمّه اطهار که از نسل علی و فاطمه می باشند نازل گردیده است . (144)
پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است : (لا طاعة لمخلوق فیمعصیة الخالق) : آنجا که کار به معصیت الهی می انجامد ، هیچ مخلوقی را نباید اطاعت کرد . تنها علی بن ابی طالب و یازده فرزند معصوم وی هستند که به نحو مطلق واجب الاطاعه بوده و خداوند اطاعت آنان را مانند اطاعت رسول الله مطلقا واجب فرموده است . و هرگز خدای متعال اطاعت اشخاص غیرمعصوم را واجب نمی کند و در کنار پیامبر قرارشان نمی دهد .
در تفسیر این آیه ، احادیث فراوانی وارد شده است که بر اساس آنها نبی اکرم در تفسیر اولی الا مر ، فرموده : اوّل آنان علی بن ابی طالب می باشد و سپس تا امام دوازدهم را برشمرده است . (145) اولی الا مر یعنی امیر المؤ منین علی علیه السلام (146)
معلوم است که اولی الا مر شمر ، عبارت از یزید و ابن زیاد است .
این نیز که یزید اجازه داد اهل بیت در دمشق در دربار خونبار او برای سیدالشهدا علیه السلام عزا برپا نمایند ، از راه حیله و سیاست شومش بوده است ، به این امید که در انظار عموم ، بتواند خود را از جنایت فجیع قتل امام تبرئه نماید .
محدث قمی در (نفس المهموم) آورده است (147) : در کامل بهائی گوید : زینب علیه السلام نزد یزید فرستاد و رخصت خواست برای برادرش حسین علیه السلام مجلس عزا برپای دارد . یزید لعنه الله رخصت داد و آنان را در دارالحجاره فرود آورد . هفت روز به آنجا ماتم داشتند و هر روز زنان بسیار نزد ایشان می آمدند ، چندانکه نزدیک بود مردم در سرای یزید ریزند و او را بکشند . مروان آگاه گردید و گفت مصلحت نیست اهل بیت

حسین علیه السلام را در این شهر نگاهداری ، برگ سفر بساز و ایشان را سوی حجاز فرست . یزید برگ سفر ایشان بساخت و ایشان را به مدینه روانه کرد . بنابراین روایت ، مروان بدان وقت در شام بود .
بنابر آنچه بیان شد یزید پلید دست و پای خود را گم کرده بود و نمی دانست چه حیله ای بیندیشد تا جلوی تنفّر و انزجار مردم را بگیرد و از یورش مردم به دربارش که او را بکشند جلوگیری کند . مروان از نیّات مردم آگاه شده و یزید را از واقع امر آگاه ساخته و او را وادار به حرکت دادن اسرای اهل بیت کرده است . حتی هفت روز عزا برپاکردن اهل بیت بر سیّدالشهدا علیه السلام بسیار بعید به نظر می رسد ، بلکه کلی مدّت ماندن آنها در دمشق هفت روز شده است . با آن هیجان مردم و اضطراب و تشویش در اذهان آنها ، یزید چطور می توانست اهل بیت را در دمشق بیشتر نگه دارد و تا چهل روز سر مطهر را در مناره مسجد جامع آویخته باشند یا آن سر انوار اطهر را با اسرای خاندان رسالت به مدینه فرستاده باشد . بلکه ملاحظه سیاست یزید و حیله وی برای جلب قلوب ایجاد می کرده که راءس مطهّر را هر چه زودتر به بدن اطیب برگرداند تا زمینه تحریک افکار عمومی مردم علیه خودش را از بین برده و نظر مساعد آنها را به خویش جلب نماید . و نا گفته نماند که طبری گفته سه روز عزا نگاه داشتند ، اهل بیت را در اول ورودشان به دمشق در خانه ویرانی مسکن داده اند ، چنانکه در بصائر الدرجات از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که علی بن الحسین را با همراهان نزد یزید بن معاویه بردند و آنها را در خانه ویران مسکن دادند . یکی از ایشان گفت : ما را در این خانه منزل دادند که سقف فرو افتد و ما را بکشد . پاسبانان به زبان رومی می گفتند : اینها را بنگرید از خراب شدن خانه می ترسند با آنکه فردا آنها را بیرون می برند و می کشند . علی بن الحسین علیه السلام فرمود : هیچکس از ما زبان رومی را نیکو نمی دانست جز من .
از این روایت شریفه استفاده می شود که پاسبانان دولت بنی امیّه در زندان و آنهایی که از سوی یزید بر اسرای اهل بیت گمارده شده بوده اند به زبان رومی تکلّم می نموده اند ، و ظن قوی آن است که اصلا رومی بوده اند . چون دولت بنی امیّه با روم مرتبط بود و دولت روم در دربار بنی امیّه و معاویه و یزید نفوذ داشت . چنانکه سر جون بن منصور رومی ، که معرب سرژیوس (148) است ، از زمان معاویه تا دوره عبدالملک تقریبا کاتب و وزیر مشاور در دربار اموی بود و تدبیر قتل سیّدالشهدا علیه السلام به دست ابن زیاد را او به یزید پیشنهاد داد . روی همین پیشنهاد بود که یزید حکومت عراقین بصره و کوفه را یکجا به ابن زیاد واگذار کرد و او را به محاربه سیّدالشهدا وادار نمود . سرجون قبلا عهدی از معاویه اخذ نموده و نگه داشته بود . از آنجا که روابط یزید با ابن زیاد خوب نبود ، بعد

از مشاوره یزید با سرجون و پیشنهاد وی که ولایت عراقین را به ابن زیاد بدهد و به جنگ امام بفرستد ، سرجون آن عهدنامه را به یزید نشان داد و او نیز قبول کرد . به این مطلب شیخ مفید (ره) در ارشاد و دیگران اشاره کرده اند .
ارتباط روم با دربار بنی امیّه ، به علّت تمایل نژادی بنی امیّه به آنها بوده است . معاویه در زمان جنگ صفّین با روم صلح کرد و عظمت اسلام را از نظر آنها انداخت (برای تفصیل مطلب به کتاب (التدوین) مرحوم اعتمادالسلطنه رجوع بشود) و بنی امیّه از نژاد اصیل عربی نبودند (رجوع شود به جنّة الماءوی ص 304 ط تبریز) .
نیز از روایت استفاده می شود که امام علیه السلام زبان رومی را بخوبی می دانسته ، چنانکه اعتقاد ما امامیّه بر آن است که امام به تمامی زبانها آشنا بوده و به آنها تکلّم می کند . لغتی پیدا نمی شود که امام به آن جاهل باشد زیرا کسی که به لغتی یا چیزی جاهل باشد ، او را نشاید که امام و خلیفه الهی و حجّت خدا بر مردم باشد .
همچنین از روایت مزبور معلوم می شود که یزید در اول امر ، پس از ورود اهل بیت به شام و زندانی کردن آنها در دمشق ، در خیال کشتن و بکلّی از بین بردن آنها بوده است ، چنانکه این مطلب از گفتگوی پاسبانان زندان ظاهر می شود . ولی بعدا از آن خیال خبیث منصرف شده و علت آن هم توجّه افکارعمومی و بیدار شدن مردم و انقلاب و هیجان آنها و انعکاس قتل سیّدالشهدا علیه السلام در میان مسلمین و بد نتیجه دادن آن برای یزید بوده است که باعث شده از کشتن افراد خاندان رسالت صرف نظر نماید . چنانکه از فرمایش امام سجّاد علیه السلام به یزید نیز استفاده می شود که فرمود : اگر مرا خواهی کشت کسی را ماءمور کن که این زنان و اطفال را به وطن خودشان برساند و یزید پلید گفت که از قتل شما گذشتم و آنها را خود شما خواهید برگردانید ، چنانکه در مقاتل نقل کرده اند . از ملاحظه تمامی اینها معلوم می شود که یزید دیگر نمی توانست اهل بیت را در دمشق نگه دارد .
یزید بس رسوا شده دست از قتل اهل بیت علیه السلام برداشت و خود نیز در اندک مدتی از بین رفت و پسرش معاویة بن یزید در بالای منبر باز رسوایش کرد . (149)

ظالمین عبرت بگیرند !

خواننده عزیز ، با نظر عبرت بنگر ! معاویه و یزید خودشان را با تبلیغات شومشان اقربای رسول الله صلی الله علیه و آله به خورد مردم شامات داده بودند (چنانچه شواهد آن گذشت) ، اما بعد از یزید پسرش معاویه در بالای منبر در میان جمعیّت انبوه از مردم اقرار کرد که احق به خلافت و قرابت رسول الله صلی الله علیه و آله علی امیرالمؤ منین علیه السلام است . خداوند حقایق را بر زبان او جاری کرد ، و این مطلب در تاریخ به یادگار ماند . شگفت آن است که ، تاریخ از فرزند یزید به پاس حق گویی و پرهیز وی از تعصّب جاهلی به نیک نفسی یاد می کند ، ولی ابن تیمیة حرانی ناصبی پس از سالیان دراز کاسه از آش گرمتر شده واضحات و ضروریّات را انکار می کند و لذا از وی با بدنامی و ضلالت و گمراهی یاد می شود ، زیرا تعصّب جاهلانه و خباثت ذاتی وی او را وادار به طرفداری از یزید پلید کرده است . (150)
قهستانی گفته : اگر کسی اراده کند که مقتل امام حسین علیه السلام را بخواند و تاریخ شهادت آن حضرت را ذکر کند سزاوار است اوّل مقتل صحابه را بخواند تا به رافضیها شباهت پیدا نکند !
منظورش آن است که ذاکر مقتل امام حسین اوّل باید مقتل عثمان بن عفّان اموی را بخواند ، در صورتیکه قیاس امام حسین با عثمان روا نیست ،
زیرا عموم صحابه اجماع بر کفر عثمان (151) کرده و او را واجب القتل دانستند و در نتیجه او را کشته و حتی در قبرستان مسلمانها نیز نگذاشتند دفن شود بلکه چندنفر جنازه او را برده و در (حش کوکب) دفن کردند . .
نیز به عقیده آقای غزالی ، حجت الاسلام سنّیها ، بر شخص واعظ حرام است که مقتل سیّدالشهدا علیه السلام را بخواند ! و آنچه میان صحابه از نزاع و دشمنی و خصومت اتّفاق افتاده تمامی آنها را ندیده و نشنیده انگاشته ، و حقایق تاریخی را مستور نگاه دارد ، و از واقعیّات چشم بپوشد تا به دامن آلوده عدّه ای از صحابه که به نصّ قرآن مجید از منافقین بوده اند ، گرد و غباری ننشیند ! زیرا معاویه ها و عمرو عاص ها و مغیره ها و ابوسفیان ها و امثال آن منافقین ، که از زنادقه بوده اند ، از اعلام دین و بزرگان اسلام محسوب می شوند . امثال اینها از اعلام دین ! هستند و نباید درباره آنها حقایق تاریخی را به زبان آورد و وقایع صحیح را نگاشت تا مبادا حقایق تاریخ خلفای جاهل نیز آشکار شود . (152)
در عصر ما هم دیدند که با آن حرفهای پوسیده غزالیها نمی توانند از فهمیدن و دانستن و کنجکاوی در موضوعات تاریخی و فروعات دینی

جلوگیری نمایند ، با افکار ساده و سطحی و غرب زده به فلسفه بافی در موضوع امامت و خلافت اسلامی می پردازند . به این امید که با فلسفه تراشی هایی که غالبا جز ادعای بدون دلیل و فتوای بی مدرک و خیال بافی بیشتر نیست ، بتوانند خلافت اشخاص جاهل و امویهای فاسق را توجیه کرده و به خورد جوانان عصر بدهند و آنها را اولی الا مر بشناسانند . ولی هرچه بگویند و بنویسند جوانان عصر حاضر ، این گونه خلفا را که از رویه ملوک جبابره سر مویی قدم به کنار نگذاشته اند و از ستمکاران روزگار محسوبند خلفای الهی و جانشینان رسول گرامی نخواهند شمرد .
فتواهای امثال غزالی و قهستانی نزد ما ابدا ارزش نداشته و مورد اعتبار و اعتنا نیست . زیرا از ضروریّات مذهب اهل بیت و تابعین و شیعیان آنها این است که خواندن مقتل و تاریخ احوال امام حسین علیه السلام در روز عاشورا یا سایر اوقات از افضل قربات می باشد و ترغیب و تحریص شیعه توسط ائمة اهل بیت به این کار خدا پسندانه از حد تواتر گذشته و ضروری و اجماعی میان شیعة امامیّه است .
زیارت قبور مبارکه آن حضرات ، و عزاداری و گریه و زاری در مصائب وارده بر ائمّة اهل بیت خصوصا بر سیّدالشهدا امام حسین از افضل اعمال و از اعظم مستحبّات و از الزم اموری است که بر عموم شیعه محافظت بر آن واجب ، و زنده نگاه داشتن آن لازم است .
در خصوص گریه و بکای بر مصائب سیّدالشهدا و زیارت آن حضرت ، رجوع شود به صحیحترین ، معتبرترین و جامعترین تاءلیف در اخبار و احادیث صحیحه وارده از اهل بیت معصومین : کتاب (کامل الزیارة) نوشتة شیخ ثقه اجل جعفر بن محمّد بن قولویه قمّی قدّس الله روحه که در سال 1356 ه- . ق به همّت علامة کبیر آقای امینی صاحب الغدیر قدّس سرّه طبع و نشر شده و بعدا با طبع افست نیز منتشر شده است .
با وجود دستور ائمّة هدی سلام الله علیهم ، چه اعتنایی به فتوای نواصب و خوارج و دشمنان اهل بیت داریم که با عقل ناقص و راءی کاسد خودشان فتوا داده و بر خلاف دین حکم تحریم و تحلیل صادر کرده اند . در صورتی که خاندان رسالت ائمّة اطهار معصوم بوده و هرچه نقل کنند از جدّشان رسول الله به آنها رسیده و لذا اعرف به احکام شرع و اعلم به حلال و حرام و قوانین اسلامند .
باید از آقای غزالی سؤ ال شود که شما با کدام دلیل فتوا داده اید که خواندن مقتل سیّدالشهدا امام حسین و حکایت قضایای کربلا توسّط وعّاظ در شرع حرام است ؟ ! آیا از رسول الله صلی الله علیه و آله به شما خبر رسیده یا از بعضی صحابه که مانند شما اشخاص عادی و غیرمعصوم بوده اند روایتی نقل شده است ؟ ! آیا فتوای امام جعفر صادق علیه السلام قابل اتباع است یا راءی منحوس شما ؟ !اصولا انسان باایمان باید از اقوال

خاندان عصمت و طهارت ، که به نص قرآن کریم معصومند و آیه تطهیر در شاءن آنها نازل گشته ، تبعیّت کند یا از قول فردی مثل شما ؟ از آثار فتوای امثال شماهاست که به فرموده امام صادق ، آسمان و زمین برکات خود را قطع می کند . (153)

بخش چهارم : شجرة طيّبه

شجرة طيّبه

(إ نَّما يُريدُ الله لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ اءهلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهيرا)
قرآن كريم : سورة احزاب ، آية 33
اينک که با شجره ملعونه ، و دو چهره شاخص پليد آن : معاويه و يزيد آشنا شديم ، از باب تُعرف الا شياء باءضدادها ، خالی از لطف و مناسبت نيست که با شجرة مباركه طيّبه اهل بيت عصمت و طهارت سلام الله عليهم اجمعين نيز آشنا شويم و بدين منظور برای رعايت اختصار ، و به عنوان نمونه ، برگهايی از پرونده درخشان يکی از برجسته ترين چهره های تابناک اين خاندان : پسر عمّ و داماد و وصی پيامبراكرم همسر فاطمه مرضيّه ، ابوالحسنين ، ابوالزينبين و ابوالا ئمّه يعنی اسدالله الغالب علی بن ابيطالب را بگشاييم و شطری از فضايل و مناقب بيشمار آن حضرت را با هم بخوانيم ، تا عمق خسارت جبران ناپذيری را که در اثر جنايات آن شجره ملعونه در حقّ اين خاندان طيّبه ، بر عالم اسلام بلکه جهان انسانيّت رفت ، دريابيم و در عصر و مصر خويش ، هشيارانه پاسدار حرمت و فضيلت اين خاندان پاک باشيم .
(اءلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللهُ مَثَلا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍطَيِّبَةٍ اءصْلُها ثابِتٌ وَ فَرْعُها فِي السَّماءِ تُؤْتی اُكُلُها كُلَّ حينٍ بِإِذْنِ رَبِّها وَ يَضْرِبُ اللهُ الا مْثالَ لِلنّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ وَ مَثَلُ كَلِمَةٍخَبيثَةٍ كَشَجَرَةٍخَبيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الا رْضِ مالَها مِنْ قَرارٍ يُثَبِّتُ اللهُ الَّذينَ امَنوُوا بِالْقَوْلِ الثّابِتِ فی الْحياةِالَدُّنْيا وَ فَی الا خِرَةِوَ يُضِلُّ اللهُ الظّالِمينَ وَ يَفْعَلُ اللهُ ما يَشاءُ) .
قرآن كريم : سوره ابراهيم ، آية 24-27
يعنی : آيا نمی بينيد چگونه زد خدا مثلی که گويد : مثل کلمه طيبه پاکيزه که کلمه توحيد و کلمه (لاإ له الاّ الله) است مَثَل درخت پاکيزه است که ريشه آن محکم است در زمين و شاخه آن در سمت آسمان است . می دهد ميوه خود در همه اوقات به اذن پروردگار خود و می زند خدا مثلها را از برای مردم ، شايد ايشان ملتفت شوند .
و مثل کلمه ناپاک که کلمات کفر و ناهنجار است مثل درخت ناپاک است که ريشه آن پهن شود بر روی زمين که نيست از برای آن درخت ثباتی . ثابت می دارد خدا آن کسانی را که ايمان آوردند به عقيده و قول ثابت در زندگی دنيا و آخرت تا در جواب سؤ ال قبر در نمانند . و وا می گذارد خدا ظالمين را در گمراهی و خدا هرچه بخواهد می کند .

كشجرة طيبة

در اخبار اهل بيت شجره طيبه به حضرت رسول و ائمه معصومين تفسير شده ، و شجره خبيثه به اعداى آنها يعنى بنى اميه ، چنانكه در تفسير على بن ابراهيم و تفسير عياشى مذكور است .

ولايت اميرالمؤ منين عليه السلام ركن و اساس توحيد است

1 . (رُوِىَ عن اءبى الحسن اءنَّهُ قالَ : ولايَةُ عَلىّ مَكْتوُب ج ة جفى جَميع صُحُفِ الا نْبياءَ ، وَلَن يَبْعَثَ اللهُ نَبِيّا إ لّا بِنبُوَّةِمحمّد وَ وِلايَةِ وَصِيِّهِ عَلِى (154)

از آقا موسى بن جعفر عليه السلام روايت شده كه فرمود :

ولايت و سرپرستى اميرمؤ منان در تمام كتابهاى انبيا نوشته شده است و خداوند هرگز پيغمبرى را به رسالت مبعوث نساخته است مگر با اقرار به نبوّت و پيامبرى حضرت محمّد و ولايت و سرپرستى (و اَوْلى به تصرّف بودن) وصى او حضرت على عليه السلام

2 . رُوِىَ عَنْ عَلىّ بنِ موسى ، عَنْ اءبيه ، عَنْ جَدِّهِ ، عَنْ ج اءبيه ج مُحمّدبن علىّ بن الحُسين فى قَوله تَعالى : (فِطرَةَ اللهِ الَّتى فَطَرَالنّاسَ عَلَيْها) (155) قال :

هُوَ لاإ لهَ إ لّا اللهُ ، مُحَمَّدَ رَسوُلُ اللهِ ، عَلىّ اءميرُالْمُؤْمِنينَ وَلىُّ الله ، إ لى هاهُناالتوحيدُ . (156)

روايت شده از امام بحقّ حضرت على بن موسى از پدرش از جدّش از امام بحقّ محمّد باقر در تفسير و بيان معنى قول خداوند متعال : (فِطرَتَ اللهِ الَّتى فَطَرَ النّاسَ عَلَيْها) (سوره روم ، آية 30) يعنى فطرت خدا آن چنان فطرتى است كه خداوند متعال همه مردم را بر آن فطرت خلق نموده است ، كه فرمود :

اين فطرت خدا عبارت است از لاإ له إ لّا الله ، مُحَمَّد رَسوُلُ الله ، عَلى اميرُالمؤ منين وَلى الله . بعد فرمود توحيد تا اينجاست (يعنى على اميرالمؤ منين ولىّ الله) . زيرا ولايت ركن توحيد است و اگر ولايت ، كه ركن و پايه و اساس توحيد است ، برداشته شود نه توحيد و نه نبوّت هيچكدام باقى نمى مانند .

ولايت اميرالمؤ منين عليه السلام بر هشت درب بهشت نوشته شده

جابر انصارى مى گويد : رسول خدا صلى الله عليه و آله فرمود شبى كه مرا به آسمان بردند امر شد كه بهشت و دوزخ را بر من عرضه نمايند . پس تمام آنها را ديدم ؛ ديدم بهشت و انواع نعمتهاى او را و ديدم آتش و اقسام عذابش را؛ و بر هشت درب بهشت نوشته بود : لاإ له إ لّا الله ، محمّد رسول الله ، على ولى الله . (157)

در اطراف عرش نوشته شده : علی امیرالمؤ منین (ع)

مروان بن مسلم از امام صادق علیه السلام روایت می کند که آن حضرت فرمود : به خط جلی در اطراف عرش نوشته شده است : لاإ له إ لّا الله ، محمّد رسول الله ، علیّ امیرالمؤ منین . (158)

عایشه گفت : در امیرالمؤ منین شک نمی کند مگر کافر

عطا می گوید : از عاشیه درباره علی علیه السلام سوال نمودم ، گفت : او بهترین فرد بشر است ؛ شک نمی کند در او مگر فرد کافر . (159)

عایشه گفت : طلحه و زبیر وادارم ساختند با امیرالمؤ منین بجنگم

در حدیثی آمده است : بعد از نقل خبر مذکور از عایشه پرسیدند پس چرا با او جنگ کردی ؟

گفت طلحه و زبیر مرا به این کار وادار کردند . (160)

هرکس احدی را بر امیرالمؤ منین مقدّم بدارد کافر است

ابن عمر می گوید : رسول خدا فرمود هرکس احدی از اصحاب من را بر علی مقدم بدارد ، آن کس کافر است . (161)

این حدیث صراحتا دلالت دارد کسانی که از غیر علی پیروی کردند و دیگران را بر او مقدّم داشتند کافرند ، بنابراین ، افرادی که مقام مولی را غصب نمودند دیگر حالشان معلوم است .

عمر فضایل امیرالمؤ منین علیه السلام را نقل می کند

عمر بن الخطاب می گوید : رسول خدا فرمود فضل و برتری علی بن ابی طالب بر این امّت مثل برتری ماه رمضان است بر بقیّه ماهها ، و برتری علی بر این امّت مثل برتری شب قدر است بر بقیّه شبها ، و برتری علی بر این امّت مثل برتری شب جمعه است بر بقیّه شبها .

پس خوشا به حال کسی که به او ایمان آورده و ولایت او را تصدیق کند ، و واویلا و صد واویلا بر کسی که انکار نماید او را و انکار نماید حق او را ، بر خدا حتم است که روز قیامت آن شخص را از شفاعت محمّد محروم سازد . (162)

این حدیث ، از بهترین احادیثی است که بر برتری علی دلالت داشته و صراحت دارد در اینکه وی خلیفه بلافصل رسول خدا است که همان ولایت باشد ، و به طور واضح می رساند که اگر کسی ولایت و خلافت او را منکر شود روز قیامت از شفاعت رسول اکرم محروم خواهد بود .

عجبا ! خود عمر که این حدیث را نقل می کند ، ابوبکر را بر کرسی خلافت می نشاند و سپس خود جای او را می گیرد و بعد از خودش هم تشکیل شوری می دهد و حتی برای بعد از مرگش هم راضی نمی شود خلافت نصیب مولی گردد ، فاعتبروا یا اولی الا لباب !

زهد را بایستی از علی (ع)آموخت

راوی می گوید : علی بن ابی طالب را بر منبر دیدم که می فرمود : چه کسی از من شمشیرم را می خرد ؟ من اگر پول یک پیراهن را داشتم ، شمشیر خود را نمی فروختم . مردی از جای برخاست و عرض نمود : ما وجه پیراهن را الان نمی گیریم و به تاءخیر می اندازیم . راوی می گوید : این جریان در حالی رخ داد که تمام دنیای اسلام به جز شام در دست علی بود . (163)

علی اول کسی بود که با رسول خدا نماز خواند

سعد بن ابی وقاص درباره حضرت علی می گوید : آیا علی اول کسی نبود که اسلام آورد ؟ آیا اول کسی نبود که با رسول خدا نماز خواند ؟ آیا علی زاهدترین خلق خدا نبود ؟ آیا علی اعلم و داناتر از همه به خدا نبود . (164)

علی سیّد دنیا و آخرت است

ابن عبّاس می گوید : رسول خدا به علی نظر کرد و فرمود : یاعلی ، تو سیّد هستی در دنیا و سیّد هستی در آخرت . دوست تو دوست من ، و دوست من دوست خداست ؛ و دشمن تو دشمن من ، و دشمن من دشمن خداست . وای بر کسی که بعد از من به تو بغض بورزد . (165)
در اینجا این سؤ ال مطرح می شود که اشخاصی که امیرالمؤ منین را خانه نشین نمودند ، و حق او را غصب کردند ، و درب خانة فاطمه را آتش زدند ، آیا دوست حضرت بودند یا دشمن وی . بلاشک اینها دشمن اویند ، پس دشمن رسول خدا و دشمن خدا می باشند . حال باید دید آیا امکان دارد که دشمنان رسول خدا و دشمنان خدا ، جانشین رسول خدا باشند ؟ ! خود داوری فرمایید .

جدایی از علی (ع) جدایی از خداست

ابوذر می گوید : رسول خدا فرمود : یا علی کسی که از من جدا شود از خدا جدا شده ، و کسی که از تو جدا شود از من جدا شده است . (166)
باید پرسید کسانی که حضرت علی را خانه نشین نمودند و متصدّی خلافت شدند ، از علی جدا شده اند یا نه ؟ بلااشکال از حضرت علی جدا شدند ، پس آنان از خدا و رسولش نیز جدا شدند ، و کسی که از خدا و رسول خدا جدا باشد ، لیاقت خلافت رسول خدا را ندارد (دقّت نمایید) .

لافتی إ لّا علی

امام محّمد باقر می فرماید : در روز بدر ملکی که به او رضوان می گویند از آسمان ندا درداد : (لا سیف إ لّا ذوالفقار و لا فتی إ لّا علی)(167)

جبرئیل در احد ، یار علی بود

سعید بن مسیب می گوید : در روز احد علی شانزده ضربت خورد و در هر ضربتی به زمین افتاد ، و کسی او را بلند نکرد جز جبرئیل . (168)

مبارزة علی از اعمال تمام امّت افضل است

راوی می گوید : رسول خدا فرمود : مبارزه علی بن ابی طالب با عمروبن عبدود در روز خندق افضل است از اعمال امّت من تا روز قیامت . (169)

اراده علی تابع اراده خداست

روایت شده است که زن و مردی برای مرافعه و مخاصمه خدمت حضرت علی آمدند . صدای مرد بر روی زن بلند شد . حضرت به آن مرد فرمود : اخساء (کلمه ای که به سگ خطاب می شود) و آن مرد که از خوارج بود ، فورا سرش مثل سر سگ شد . مردی در آنجا بود ، به آقا عرض نمود : شما با یک صیحه سر این خارجی را مثل سر سگ نمودی ، پس چرا معاویه را دفع نمی کنی ؟ فرمود : اگر بخواهم معاویه را با تختش به اینجا حاضر کنم می توانم ، ولکن ما خزینه داران خداهستیم ، (البته) نه بر طلا و نقره ، بلکه خزینه دار اسرار تدبیر خدا هستیم ، آیا نمی خوانی (این آیه را) (بَلْ عِبادٌ مُکْرَمُونَ لا یَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْبِاءمْرِهِ یَعْمَلُونَ) . (170)

عمّار یاسر می گوید : در خدمت امیرالمؤ منین بودم ، یکمرتبه صدای بلندی به گوش رسید که مسجد کوفه را فراگرفت . آقا فرمود : عمّار ، ذوالفقار را بیاور . آوردم . فرمود عمّار برو این زن را از ظلم این مرد نجات ده و اگر نشد ، من با ذوالفقار نجاتش دهم . من رفتم دیدم زن و مردی بر سر یک شتر با هم مخاصمه دارند . به آن مرد گفتم امیرالمؤ منین علیه السلام ترا از ظلم نسبت به این زن نهی می کند . مرد گفت علی به کار خودش مشغول باشد و دست خود را از خونهایی که در بصره ریخته بشوید . او می خواهد شتر مرا بگیرد ، و به این زن دروغگو بدهد . برگشتم که خبر را به آقا برسانم ، دیدم آقا خارج شده است ، و آثار غضب در روی مبارکش نمایان است . به آن مرد فرمود : شتر این زن را به او بده . آن مرد گفت شتر مال من است . آقا فرمود دروغ گفتی ای لعین . آن مرد گفت : یا علی ، چه کسی شهادت می دهد که این شتر مال این زن است ؟ آقا فرمود : شاهدی که احدی درکوفه شهادت او را رد نمی کند . آن مرد گفت : اگر شاهدی شهادت بدهد و راست بگوید ، شتر را به این زن می دهم . آقا به شتر فرمود : ای شتر تکلّم کن ، تو مال چه کس هستی ؟ شتر با زبان فصیح عرض کرد : یا امیرالمؤ منین و یا خیرالوصیین ، من چندین سال است که مال این زن هستم . آقا به آن زن فرمود شتر خود را بگیر و آن مرد را دو نیمه فرمود . (171)

به جای مصطفی خفتی شب تار
که از خواب تو عالم گشت بیدار
علی ای محرم اسرار مکتوم
علی ای حقِّ از حقّ گشته محروم
علی از آفتاب برج تنزیل
علی ای گوهر دریای تاءویل
علی ام الکتاب آفرینش
علی چشم و چراغ اهل بینش
علی اسم رضیّ بی مثال است
علی وجه مُضیی ء ذوالجلال است
علی جَنبُ القویّ حق مطلق
علی راه سَویّ حضرت حق
علی در غیب مطلق ، سرُّ الا سرار
علی در مشهد حق ، نورالا نوار
علی حبل المتین عقل و دین است

امام الا ولین والا خرین است
علی ای پرده دار پرده غیب
برافکن پرده از اسرار لاریب
به دانایی ز کُنه کَوْنْ آگاه
به هنگام توانایی ید الله
بُوَد خال لب او نقطه با
به ظاهر اسم و در باطن مسمّی
خم اَبروی او چوگان کَوْنَیْن
که جز احمد رسد تا قاب قوسین ؟
در اوج عِز ، تعالی و تقدّس
به هنگام تنزّل ، فیض اقدس
جهان بودی سراسر شام دَیجور
نبودی گر در او این آیه نور
در آن ظلمت که این آب حیات است
خلیلِ عشق و خضر عقل ، مات است
گشاید گر زبان ، فصل الخطاب است
فرو بندد چو لب ، علم الکتاب است
به تشریع و به تکوین ، جانْ تنِ اوست
ولیّ اللهِ قائم بالسنن ، اوست
ببخشد در رکوع ، خاتم گدا را
به سجده جان و دل داده خدا را
یَلیِ الخلق ویَلیِ الحقّ در علی جمع
فلک ، پروانهٔ رخسار این شمع
شب إ سرا به خلوتگاه معبود
لسانُ الله علی ، احمد اُذُن بود
کلام اللهِ ناطق شد از آن شب
که حق با لهجه او گفت مطلب
لسان الصدق او در آخرین است
دلیل رَه برای اوّلین است
چه موزونتر بود زآن قد و قامت
که میزان است در روز قیامت
چو قهر حق بلرزاند جهان را
بُوَد لنگر زمین و آسمان را
در این خاک آنچه بنهفته ز اسرار
چو گوید ما لَها ، گردد پدیدار
ز آدم تا مسیحا ، بسته لب را

مگر بگشاید او اسرار ربّ را
نگاهی گر کند آن ماه رخسار
به خورشید فلک ، مانَد ز رفتار!
کسی که نزد آن اءعلی ، علیّ است
همو بر ما سَوی یکسر ولیّ است
تویی صبح ازل ، بنما تنفّس
که تا روشن شود آفاق و انفس
که موسی آنچه را نادیده در طور
ببیند در نجف نورٌ علی نور
توئی در کنج عزلت کنز مخفی
بیا بیرون که هستی تاج هستی
تودر شب ، شاهد غیب الغیوبی
تو در روز ، ستّار العیوبی
تو نورالله انور در نُمودی
ضیاءالله ازهر در وجودی
تو ساقیّ زُلال لا یزالی
جهان فانی ، تو فیض بی زوالی
تو اوّل واردی در روز موعود
تو اوّل شاهدی در یوم مشهود
لوای حمد در دست تو باید
علمداری خدا را ، چون تو شاید
نه تنها پیش تو پشت فلک خم
که آدم تا مسیحا زیر پرچم
اگر بی تو نبودی ناقص آیین
نبود (الیوم اءکملت لکم دین)
تو چون هستی ولیّ عصمة الدین
ندارد دین و آیین بی تو تضمین
به دوش مصطفی چون پا نهادی
قَدَم بر طاقِ اءو اءدنی نهادی
به جای دست حق پا را تو بگذار
که این باشد یدالله را سزاوار
نباشد جز تو ثانی مصطفی را
تویی در انّما ثالث خدا را
چو در روی تو نور خود خدا دید
تو را دید و برای خود پسندید
چون آن سیرت در این صورت قلم زد

تبارک گفت بر خود کاین رقم زد
اگر بر ماسَوی شد مصطفی سَر
بر آن سَر مرتضی شد تاج و افسر
بود فیض مقدّس سایه تو
ز عقل و وهم برتر پایه تو
تو را چون قبله عالم خدا خواست
به یُمن مولد تو کعبه را ساخت
خدا را خانه زادی چون تو باید
که لوث لات و عُزّی را زداید
شد از نام خدا نام تو مشتق
ز قید ماسَوی روح تو مطلق
کلید علم حق باشد زبانت
لسانُ الله پنهان در دهانت
سَلُونی گو تو در جای پیمبر
بِکَش روح القدس را زیر منبر
چو بگشایی لب معجز نما را
چون بنمایی کف مشکل گشا را
بَرد آن دم مسیحا را ز سر هوش
کند موسی ید بیضا فراموش
متاع جان چو آوردی به بازار
به مَنْ یَشْری خدایت شد خریدار
به جای مصطفی خفتی شب تار
که ازخواب تو عالم گشت بیدار
زدی بر فرق کفر و شرک ضربت
ز جنّ و انس بردی گوی سبقت
کجا عدل تو آید در عبادت
که ثانی اثنین حقّی در شهادت
بِنِه بر سر تو تاج لافَتی را
به دوش افکن رِدای هَل اتی را
بیا با جلوهٔ طه و یس
نشین بر مسند ختم النبییّن
که آدم تا به خاتم جمله یکسر
نمایان گردد از اندام حیدر
از آن سوزم که بر تخت سلیمان
نشسته دیو و ، آصف زیر فرمان
اقیلونی نشسته بر سر کار

سَلونی لب فرو بسته ز گفتار
گهی بر دوش عقل کل ، سواری
چو خورشیدی که در نصف النهاری
گهی در چنگ دونانی گرفتار
به مانند قمر در عقرب تار
نوای حقّی اندر سوز و در ساز
یَداللّهی گهی بسته ، گهی باز
بر افلاک ار بتابی ، آفتابی
اگر بر خاک خوابی ، بو ترابی
بیا و پرچم حق را برافراز
که حقّ گردد به عدل تو سرافراز
گره بگشا دمی زآن راز پنهان
به تورات و به انجیل و به قرآن
چو بگشایی لب از اسرار تنزیل
فرو ریزد به پایت بال جبریل
به محراب عبادت چون قدم زد
قدم در عرصه مُلک قِدَم زد
همه پیغمبران محو نیازش
ز سوره ی انبیا اندر نمازش
که لرزد عرش او با قلب آرام
شده در ذکر حقّ یکباره ادغام
همه سرگشته او از شوق دیدار
دل از کف داده و داده به دلدار
که ثارالله ناگه بر زمین ریخت
فغان ، شیرازه توحید بگسیخت
چو فرق فَرقَدان شمشیر سایید
قمر مشتقّ شد و بگرفت خورشید
زمین و آسمان اندر تب و تاب
که خون آلوده گشته روی مهتاب
فلک خون در غمش از دیده می سفت
علی فزتُ و ربّ الکعبه می گفت
تعالَی الله از این اعجوبه دهر
خدا را مظهر اندر لطف و در قهر
به شب از ناله اش گوش فلک کر
به روز از پنجه اش خم پشت خیبر
بلرزاند ز هیبت مُلک امکان

ولی خود لرزد از آه یتیمان !
ز جزر و مدّ آن بحر فضایل
خود سرگشته ، پا وامانده در گِل
چه گویم من ز اوصاف کمالش
ببین حق در جمال و در جلالش
چو باشد حیره الکمل صفاتش
خدا می داند و اسرار ذاتش
به حق حق که باشد ظل ممتدّ
ز دیهور و زدیهار و ز سرمد
وحیدم من اگر در جرم و تقصیر
سگی بودم شدم در کوی تو پیر
بر آن خوانی که یک عالَم نشسته
سگی هم در کنارش پا شکسته
تو که قاتل به خوان خود بخوانی
نپندارم که این سگ را برانی (172)

بخش پنجم : همراه با کاروان اسرا ، از کوفه تا شام

همراه با کاروان اسرا

پس از قضایای دلخراش کربلا ، بنی اُمیه جنایتکار اُسرای اهل بیت را به عجلة تمام به طرف کوفه حرکت دادند .
پس از توقّف اسرا در کوفه و گزارش ابن زیاد به یزید و صدور فرمان وی مبنی بر حرکت دادن اسرا به سوی شام ، اسباب سفر شام را تهیّه دیدند و اهل بیت سیدالشهدا علیه السلام از راه موصل به طرف شام حرکت دادند .
ابن زیاد زجر بن قیس ، محض بن ابی ثعلبه و شمربن ذی الجوشن را ماءمور نمود که همراه پنج هزار سوار ، اسرا و سرها را به شام برند . روز اول ماه صفر بود که اسرا به شام وارد شدند . اینک حوادث شگفتی که در طول راه رخ داد :

1 . کنار شط فرات

شمر رئیس قافله بود . امام سجّاد علیه السلام را با غل و زنجیر به شتر بستند و کودکان را با خفّت و خواری روی کجاوه های بی روپوش زنان نشانده و سرهای بریده را بر نیزه ها کرده حرکت نمودند . چون مقداری راه رفتند کنار شط فرات منزل کردند و سرها را پای دیوار خرابه ای گذاشتند و به قمار و لهو و لعب و شرب خمر نشستند . در این بین دیدند دستی از بالای سر مبارک سیّدالشهدا علیه السلام ظاهر شد و با قلم خونین بر دیوار نوشت :

اترجوا اُمّة قتلت حسینا
شفاعة جدّه یوم الحساب ؟ !

آیا مردمی که دست به خون حسین آلوده اند ، توقّع دارند جدّ وی در روز قیامت از آنان شفاعت کند ؟ !

آنها برخاستند که آن دست را بگیرند کسی را نیافتند . باز نشستند و مشغول قمار شدند . دیگر باره آن دست ظاهر شد و این شعر را به رنگ خون نوشت :

فلا والله لیس لهم شفیع
و هم یوم القیامة فی العذاب

نه به خدا قسم ، آنان شفیعی در درگاه الهی نداشته و در روز قیامت گرفتار عذاب خواهند شد .

دویدند دست را بگیرندکه ناپدید شد . باز به عیش خود مشغول شدند که باز این ابیات را از هاتفی شنیدند :

ماذا تقولون إ ذ قال النبیّ لکم
ماذا فعلتم و اءنتم آخر الا مم
بعترتي و باءهلی عند مفتقدی
منهم اُساری و منهم ضرجوا بدمی

چه خواهید گفت زمانی که پیامبر از شما بپرسد که از آخرین امّتها ، این چه کاری بود که پس از رحلت من با اهل بیتم انجام دادید ، برخی را اسیر کردید و برخی را به شهادت رساندید ؟

2 . تکریت

منزل دوم تکریت بود . در نزدیکی این منزل چندنفر را به شهر فرستادندتا به مردم خبر دهند که از آنها استقبال کنند . اهل شهر تکریت به استقبال اسرای کربلا آمدند . جمعی از نصاری در آن شهر بودند ، گفتند چه خبر است و اینها چه کسانی هستند ؟ گفتند سر حسین را با اسرا می آورند . پرسیدند کدام حسین ؟ گفتند پسر فاطمه ، دخترزاده پیغمبر آخر الزمان . نصاری گفتند اف بر شما مردم باد که پسر پیغمبر را کشتید ! و سپس به کنایس خود برگشتند و ناقوس زدند و به گریه پرداختند و عرض کردند ما از این عمل بیزاریم ، و آنها را سرزنش کردند .

3 . وادی نخله

از تکریت کوچ کرده به وادی نخله رسیدند . در آنجا صدای ضجّه و نوحه بسیاری را شنیدند که اصحابش را نمی دیدند و یکی می گفت :

مسح النبی جبینه و لو یریق فی الخدود
ابواه من علیا قریش و جدّه خیر الجدود

و دیگری می گفت :

الا یا عین جودی فوق جدّی
فمن یبکی علی الشهداء بعدی
علی رهط تقودهم المنایا
إ لی متجبّر بالملک عبدی

4 . مرشاد

از وادی نخله به مرشاد رسیدند . زنان و مردان آن شهر به استقبال آمدند و با دیدن قافلة اسیران صدای ضجّه و نالة آنها بلند شد و بیم آن رفت که بر قاتلان سیدالشهدا حمله کنند .

5 . حران

قافله اسرا به نزدیکی حران رسید . در بالای بلندی منزل یک یهودی به نام یحیی خزائی قرار داشت . وی به استقبال ایشان آمد . و به تماشای سرها پرداخت که چشمش به سر مبارک سیّدالشهدا افتاد . دید لبهای مبارکش می جنبد . پیش رفته گوش فرا داد ، این کلام را شنید : (وَ سَیَعْلَمُ الَّذینَ ظَلَموُا اءَیَّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبوُنَ)(173)
یحیی از مشاهده این حال به شگفتی فرو رفته پرسید این سر از آن کیست ؟ گفتند سر حسین بن علی است . پرسید مادرش کیست ؟ گفتند فاطمه دختر رسول خدا . یهودی گفت اگر دین او بر حق نبود این کرامت از او ظاهر نمی شد . یحیی اسلام آورد و عمّامه دق مصری که در سر داشت از سر خود برداشت و آن را قطعه قطعه کرد و به خواتین حرم محترم داد و جامه خزی که پوشیده بود به خدمت امام زین العابدین فرستاد ، همراه هزار درهم که صرف ما یحتاج نمایند .
کسانی که موکّل بر سرها بودند بر او بانگ زدند که مغضوبین خلیفه را اعانت و حمایت می کنی ؟ ! دور شو و گرنه تو را خواهیم کشت ! یحیی با شمشیر از خود دفاع کرد . جنگ درگرفت و پنج تن از آنها را کشت و کشته شد . مقبره یحیی در دروازة حران به مقبره یحیی شهید معروف بوده ، و محل استجابت دعاست .

6 . نصیبین

چون قافله به نصیبین رسید ، شمر یک نفر را فرستاد تا بگوید امیر شهر را خبر کنند و شهر را زینت کرده مهیای پذیرایی اسرای آل عصمت نمایند . امیر شهر ، منصور بن الیاس بود . زمانی که به استقبال قافله رفتند و لشکر کوفه و شام وارد شهر شدند ، ناگهان برقی بجست و نیمی از شهر را سوزاند و کلیّه مردمی که در آن قسمت برق زده بودند سوختند . امیر قافله شرمگین و بیمناک از غضب خدا شد و قافله داران بیدرنگ حرکت کردند .

7 . حوزه فرمانداری سلیمان یا موصل

قافله اسرا را به شهر دیگری که نامش بر ما معلوم نیست بردند . رئیس این شهر سلیمان بن یوسف بود که دو برادر داشت : یکی در جنگ صفّین به دست امیرالمؤ منین کشته شده بود و دیگری شریک حکومت این شهر بود . یک دروازة شهر متعلّق به سلیمان و دروازه دیگر متعلّق به برادرش بود . سلیمان دستور داد سرهای بریده را از دروازه فرمانفرمایی او وارد کنند . همین امر سبب نزاع دو برادر شده جنگ درگرفت وسلیمان در آن جنگ کشته شد . در نتیجه فتنه و غوغای عجیبی رخ داد که موجب توحّش شمر و رفقایش گردید و در اینجا نیز شتابان از شهر بیرون رفتند .

8 . حلب

در نزدیکی حلب کوهی است که در دامنة آن قریه ای بود که ساکنان آن یهودی بودند و در قلعه و حصاری محکم زندگی می کردند . شغل آنها حریربافی بود و مصنوع آنها و لباس آنها در حجاز و عراق و شام به لطافت شهرت داشت . در دامن کوه کوتوالی بود که عزیزبن هارون نام داشت و رئیس یهود بود . قافله را در دامن کوه که آب و علف فراوان داشت فرود آوردند .

شیرین ، آزادکرده امام حسین علیه السلام

چون شب درآمد ، کنیزکی که نامش شیرین بود نزدیک اسرا آمد ویکی از خانمهای اسیر را که در سابق خدمتگزار او بود شناخت . برخی نوشته اند وی شهربانو بود ولی ظاهرا اشتباه است و شاید رباب بوده باشد .

کنیز که چشمش بر خانم افتاد و لباسهای مندرس و کهنه او را دید شروع به گریستن کرد . سبب گریه او را که پرسیدند گفت : فراموش نمی کنم که روزی حضرت امام حسین علیه السلام در صورت شیرین نگریست و به طور مطایبه به شهربانو فرمود : شیرین عجب روی افروخته ای دارد . شهربانو به گمان آن که امام در شیرین میلی کرده عرض کرد : یابن رسول الله صلی الله علیه و آله من او را به تو بخشیدم .

امام فرمود : من او را در راه خدا آزاد کردم . شهر بانو خلعت بسیار نفیسی به کنیزک پوشانید و او را مرخّص کرد . امام حسین فرمودند : تو کنیزان بسیار آزاد کرده ای و هیچیک را خلعت نداده ای . عرض کرد آنها آزادکرده من بودند و این آزاد کرده شماست ، باید فرقی بین آزاد کرده من و آزاد کرده شما باشد . امام شهربانو را دعا فرمود و شیرین هم در خدمت شهربانو بود تا هنگام رحلت . آن شب که وی لباسهای کهنه خانمهای اسیر را دید ، پریشان خاطرشد ، اجازه گرفته داخل ده شد تا از آنچه اندوخته بود لباس خوب تهیّه کرده و برای خانمها بیاورد . چون به حصار رسید در بسته بود . دق الباب کرد . عزیز ، رئیس قبیله ، پرسید آیا شیرین هستی ؟ گفت : آری . پرسید نام مرا از کجا دانستی ؟

عزیز گفت : من در خواب موسی و هارون را دیدم که سر و پای برهنه با دیده های گریان مصیبت زده بودند . سلام کردم و پرسیدم شما را چه شده که چنین پریشان هستید ؟ ! گفتند امام حسین علیه السلام پسر دختر پیغمبر را کشته اند و سر او را با اهل بیتش به شام می برند و امشب در دامن کوه منزل کرده اند .

عزیز گفت : از موسی پرسیدم مگر شما به حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و پیغمبریش عقیده دارید ؟ گفت : آری او پیغمبر بحق است و خداوند

از همة ما درباره او میثاق گرفته و ما همه به او ایمان داریم و هرکس از او اعراض کند ما از او بیزاریم . من گفتم نشانی به من بنما که یقین کنم . فرمود اکنون برو پشت در قلعه ، کنیزکی به نام شیرین وارد می شود ، او آزاد کرده حسین علیه السلام است ، از او پذیرایی کن و به اتّفاق او نزد سر مقدّس حسین علیه السلام برو و سلام ما را به او برسان و اسلام اختیار کن . این بگفت و از نظر ما غایب شد . آمدم پشت در ، که تو در زدی !
شیرین لباس و خوراک و عطریّات برداشت و عزیز هم هزار درهم به موکّلان اسرا داد که مانع پذیرایی شیرین نشوند تا خدمتی به اهل بیت نمایند . عزیز خود نیز دو هزار دینار خدمت سیّدالساجدین برد و به دست آن حضرت به شرف اسلام مشرّف گردید و از آنجا به نزد سر مقدّس حضرت سیّدالشهدا علیه السلام آمد و گفت : السلام علیک یابن رسول الله ، گواهی می دهم که جد تو رسول خدا و خاتم پیغمبران بود و حضرت موسی به شما سلام رسانیده اند .
سر مقدّس حضرت حسین علیه السلام با کمال صراحت لهجه آواز داد که سلام خدا بر ایشان باد! عزیز عرض کرد : ای آقای بزرگ شهید ، می خواهم مرا شفاعت کنی و نزد جدّت رسول خدا صلی الله علیه و آله از من راضی باشی . پاسخ شنید : که چون مسلمان شدی خدا و رسول از تو خشنود شدند و چون در حق اهل بیت من نیکی کردی جدّ و پدرم و مادرم از تو راضی گردیدند و چون سلام آن دو پیغمبر را به ما رسانیدی من نیز از تو خوشنود شدم . آن گاه حضرت سیّدالساجدین عقد شیرین را به عزیز بست و تمام اهل قلعه مسلمان شدند .

9 . دیر نصرانی

قافله از آنجا حرکت کرد و به طرف دیر پیش رفت . ابوسعید شامی با فرماندهان قافله رفیق بود . او روایت می کند که روزی در سفر شام به شمر خبر دادند که نصر حزامی لشکری فراهم کرده می خواهد نصف شب بر آنها شبیخون زند و سرهای بریده را بگیرد . در میان رؤ سای لشکر اضطرابی عظیم رخ داد . پس از تبادل افکار قرار شد شب را به دیر پناه ببرند . شمر و یارانش نزدیک دیر آمدند ، کشیش بزرگ بر فراز دیوار آمد و گفت چه می خواهید ؟ شمر گفت ما از لشگر ابن زیادیم و از عراق به شام می رویم . کشیش پرسید برای چه کار می روید ؟
شمر گفت : شخصی بر یزید خروج کرده بود ، یزید لشگری جرار فرستاد که او را کشتند و اینک سرهای او و اصحاب او را با اسرای حرمش نزد یزید می بریم . کشیش گفت سرها را ببینم . نیزه دارها سرها را نزدیک دیوار بلند کردند . چشم کشیش بر سر مبارک سیّدالشهدا افتاد ، دید نوری از آن ساطع بوده و روشنی مخصوصی از آن لامع است . از پرتو انوار آن ، هیبتی بر دل کشیش افتاد ، گفت این دیر گنجایش شما را ندارد ، سرها و اسیران را داخل دیر نمایید و خودتان پشت دیوار بمانید و کشیک بکشید که مبادا دشمن بر شما حمله کند و اگر حمله کردند بتوانید با فراغت دفاع کنید و نگران اسرا و سرها نباشید . شمر این نظریه را پسندید . سرها را در صندوق نهاده قفل کردند و سر حسین را در صندوق مخصوصی همراه اسرا و امام بیمار داخل دیر کردند و خود بیرون ماندند . کشیش بزرگ اسرا را در محل مناسبی جا داد و سرها را در اطاق مخصوصی نهاد . هنگام شب که به آن سرکشی می کرد دید نوری از سر مبارک سیّدالشهدا پرتوافکن است و به آسمان بالا می رود . سپس ناگهان دید سقف اطاق شکافته شد و تختی از نور فرود آمد که یک خانم محترم در وسط آن تخت نشسته و شخصی فریاد می کشد (طرّقوا طرّقوا رؤ وسکم و لا تنظروا) : راه دهید ، راه دهید و سر خود را پایین افکنید .
گوید : چون خوب نگریستم دیدم حوا مادر آدمیان ، هاجر زن ابراهیم و مادر اسماعیل ، راحیل مادر یوسف و نیز مادر موسی ، و آسیه زن فرعون ، و مریم دختر عمران و مادر عیسی ، و زنان پیغمبر آخرالزمان از آن فرود آمدند و سرها را از صندوق بیرون آورده در بر گرفته به سینه چسبانیدند و دائم می بوسیدند و می گریستند و زیارت می کردند و به جای خود می گذاشتند .
ناگاه دیدم غلغله و شورشی بر پا شد و تختی نورانی آمد . گفتند همه چشم برنهید که شفیعه محشر می آید . من بر خود لرزیدم و بیهوش شدم . کسی

را نمی دیدم ، امّا می شنیدم که در میان غوغا و خروش یکی می گوید : سلام بر تو ای مظلوم مادر ، ای شهید مادر ، ای غریب مادر ، ای نور دیده من ، از سرور سینه من ، مادر به فدایت ، غم مخور که داد تو را از کشندگانت خواهم گرفت . پس از آنکه به هوش آمدم کسی را ندیدم .
پیر راهب خود را تطهیر کرده و معطّر نمود ، سپس داخل اطاق شده قفل صندوق را شکست و سر حسین را بیرون آورده و با کافور و مشک و زعفران شست و در کمال احترام او را به طرف قبله ای که عبادت می کرد گذارد و با کمال ادب در مقابل او ایستاد و عرض کرد :
از سَرِ سروران عالم و ای مهترِ بهترین اولاد آدم ، همین قدر می دانم تو از آن جماعتی هستی که خداوند در تورات و انجیل آنان را وصف کرده است ولی به حق خداوندی که ترا چنان قدر و منزلتی داده که مَحرَمان انجمن قدس ربوبی به زیارت تو می آیند ، با من تکلّم کن و به زبان (؟ابگو کیستی ؟
سر مقدّس سیّدالشهدا علیه السلام به سخن آمد و فرمود :
(اءنا المظلوم و اءنا المغموم و اءنا الْمَهْمُومُ ، اءنا الْمَقْتُولُ بِسَیْفِ الْجَفا ، اءنا المَذْبُوحُ مِنَ القَفا) .
پیر راهب گفت ای سر جانم به فدایت ، از این روشنتر بیان کن ، حسب و نسب خود را بگو . سر بریده با کمال فصاحت به صدای بلند فرمود :
(اءنا ابن محمد المصطفی اءنا ابن علی المرتضی اءنا ابن فاطمة الزهراء اءنا الحسین الشهید المظلوم بکربلا) . پدر روحانی سالخورده کلیسا فریاد و فغان سرداده سر را برداشت و بوسید و بر صورت خود گذاشت و عرض کرد صورت از صورت تو برندارم تا بفرمایی که فردای قیامت شفیع تو خواهم بود .
از سر صدایی شنید که فرمود : بدین اسلام در آی تا تو را شفاعت کنم . راهب گفت : اءشهداءن لاإ له الاالله و اءشهد اءنّ محمّدا رسول الله .
آنگاه پیر روحانی ، شاگردان مکتب کلیسا را جمع کرد و داستان و ماجرای خود از سر شب تا صبح را با آنان در میان نهاد و گفت سعادت در این خانواده است . آن هفتاد نفر همه به اسلام گرویده و در مصیبت حسین علیه السلام گریستند و با لباس عزا خدمت امام زین العابدین علیه السلام رفتند . ناقوسها را شکستند و زنارها را کنار گذاشتند و همه به دست آن حضرت مسلمان شدند و اجازه خواستند که آن قوم قتّال را بکشند و با آنها جنگ کنند . حضرت سجّاد علیه السلام اجازه نداد و فرمود خداوند جبّار منتقم است و خود از آنها انتقام خواهد کشید .

شمر و رفقایش شب در پای دیوار خفتند و صبح سرها و اسرا را گرفته به طرف عسقلان کوچ کردند . امیر آن شهر یعقوب عسقلانی بود که در جنگ کربلا حاضر شده و به پاداش این جنایت ، امارت این شهر را به دست آورده بود . وی دستور داد شهر را آذین بستند و اسباب لهو و طرب به بیرون شهر فرستاد تا بزنند و برقصند . اعیان همکار او در غرفه های مخصوص نشسته سرمست باده و جام و ساغر و ساقی بودند ، که سرهای بریده را وارد کردند و آنان به هم مبارک باد گفتند .
تصادفا تاجری به نام زریر خزاعی در بازار ایستاده بود . دید مردم به هم مبارک باد می گویند و مسرور و شادمانند . گفت چه خبر است که بازار را آذین بسته اید ؟ گفتند شخصی در عراق بر یزید خروج کرده بود ابن زیاد لشگری جرار فرستاد او را کشتند و سرهای او را با اسرایش امروز وارد این شهر می کنند که به شام برند . زریر خزاعی پرسید وی مسلمان بود یا کافر ؟ گفتند از بزرگان اهل اسلام است . پرسید سبب خروجش چه بود ؟ گفتند مدّعی بود که من فرزند رسول خدا هستم و از یزید به خلافت سزاوارتر می باشم . پرسید پدر و مادرش که بود ؟ گفتند نامش حسین علیه السلام ، برادرش حسن علیه السلام ، مادرش فاطمه علیهاالسلام پدرش علی علیه السلام و جدّش محمّد رسول خدا صلی الله علیه و آله است . زریر چون این سخن بشنید بر خود بلرزید ، و دنیا در چشمش تیره و تار شد . سپس شتابان آمد تا خود را به اسرا رسانید ، چون چشمش به علی بن الحسین علیه السلام افتاد سخت با صدای بلند به گریه افتاد . امام سجّاد علیه السلام فرمود ای مرد چرا گریه می کنی ، مگر نمی بینی اهل این شهر همه در شادی هستند ؟ زریر گفت ای مولای من ، من تاجری غریب هستم ، امروز به این شهر رسیدم . کاش قدمهای من خشک شده و دیدگان من کور گشته بود و شما را بدین حال نمی دیدم . آنگاه امام فرمود مثل اینکه بوی محبّت ما از تو می آید . عرض کرد مرا خدمتی فرما که انجام دهم و به قدر قوّة خود جانفشانی کنم .
امام چهارم فرمود اگر می توانی نزد آن شخصی که سر پدرم را بر نیزه در دست دارد برو و او را تطمیع کن که سرها را از میان اسرا بیرون ببرد تا مردم متوجّه سرها شده به زنان آل محمّد صلی الله علیه و آله کمتر نظر افکنند . زریر نزدیک آن نیزه دار رفت و پنجاه اشرفی بدو داد که سر را پیش قافله ببرد . آن بد کیش پول را گرفته و سر را بیرون برد .
زریر باز حضور حضرت سجّاد علیه السلام آمد و عرض کرد خدمتی دیگر فرما .

امام سجّاد علیه السلام فرمود : اگر لباس و پارچه ای داری بیاور که بر این زنان و کودکان برهنه بپوشانم . زریر شتابان رفت لباس فراوانی آورد و برای هر یک از اسرا لباسی مخصوص تقدیم کرد و برای امام نیز عمّامه ای آورد . ناگهان صدای غوغایی برخاست ، معلوم شد شمر صدا به هلهله و شادی بلندکرده و مردم آن شهر هم با او همکاری می کنند . زریر نزدیک شمر رفت و آب دهان به صورتش انداخت و گفت از خدا شرم نمی کنی که سر پسر پیغمبر صلی الله علیه و آله را به نیزه زده ای و حرم او را اسیر کرده ای و چنین شادی می کنی ؟ ! سخت او را دشنام داد . شمر گفت او را بگیرید و بکشید . زریر را دستگیر کرده آن قدر زدند که بیهوش افتاد . به گمان آنکه مرده است از بالین او رفتند . نیمه شب زریر به هوش آمد و برخاست خود را به مسجدی که مشهد سلیمان پیغمبر است رسانید و آنجا جماعتی از دوستان آل محمّد صلی الله علیه و آله را دید که سرها را برهنه کرده عزاداری می کنند .

11 . بعلبک

قافله اسرا از عسقلان به طرف بعلبک پیش رفتند . چون شمر ، بنا به رسم معهود ، قبل از ورود قافله مردم را آگاه ساخته بود ، پیر و جوان با ساز و نقاره - طبل زنان و شادی کنان - به استقبال بیرون آمدند . آنان پرچمها را بلند کرده در سایه آن می رقصیدند و اسیران خاندان رسالت را تماشا می کردند ، بدینگونه شش فرسخ از قافله استقبال کردند . حضرت ام کلثوم علیه السلام چون جمعیّت و شادی ایشان را بدین میزان دید دلش به درد آمد و فرمود : خداوند جمعیّت شما را به تفرقه اندازد و کسی را برشما مسلّط کند که همه شما را به قتل برساند . (174)
عمادالدین طبری در کامل بهائی (ج 2 ص 292) می نویسد :
ملاعینی که سر امام حسین علیه السلام را از کوفه بیرون آوردند از قبایل عرب خائف بودند که مبادا غوغا کنند و از ایشان بازستانند . پس راهی که به عراق است ترک کردند و بیراهه رفتند . چون به نزدیک قبیله ای رسیدند ، علوفه طلب کردند و گفتند سرهای خارجی همراه داریم . بدین منوال می رفتند تا به بعلبک رسیدند . قاسم بن ربیع که والی آنجا بود گفت : شهر را آذین بستند و با چندهزار دف و نای و چنگ و طبل سر امام حسین علیه السلام را به شهر بردند . چون مردم را معلوم شد که سر امام حسین علیه السلام است ، یک نیمه شهر خروج کردند و اکثر آذینها بسوختند و چند روز فتنه ها پدید آمد .
آن ملاعین که با سر امام حسین علیه السلام بودند پنهان از آنجا بیرون رفتند و به مرزین رسیدند و آن اول شهری است از شهرهای شام . نصر بن عتبه لعین از طرف یزید حاکم آنجا بود ، شادیها کرد و شهر را آذین بست و همه شب به رقص مشغول بودند ، ابری و برقی پیدا شد و آذینها جمله بسوخت .
بدین ترتیب اسرا را وارد شام کردند .
ورود اسرا به شام
شیخ ابوالحق نوشته است ، در آن حال که سر امام حسین (ع) را در شام می گردانیدند ناگاه سر از بالای نیزه بیافتاد؛ دیواری خمیده شد و آن سر را نگاه داشت و نگذاشت که به زمین افتد . پس در آنجا مسجدی ساخته شد (175) که تا به حال موجود است .
نیز نوشته است که اهل شام ازدحام نموده از دروازه ساعات بیرون آمدند و اسیران را دیدند در حالیکه مکشفات الوجوه بودند و سرها بر نیزه ها بود . قسم به خدا اسیرانی خوشروتر از آنها ندیده بودم . پس آنها را آوردند تا به در قصر یزید رسیدند .

مردم به امام زین العابدین علیه السلام نظر می کردند در حالیکه محکم به زنجیرها بسته بود . پس اسیران را در خانه یزید نگاه داشتند و به روایتی تا سه ساعت آنها را معطّل کردند تا از یزید اذن بگیرند و آنها را وارد خانه یزید نمایند . پس خولی وارد شد اذن گرفت و اهل بیت را وارد کردند . (176)

عمادالدین طبری نیز می نویسد :

قریب پانصد هزار مرد و زن و امیران ایشان با دفها و طبلها و کوسها و بوقها و دهلها بیرون آمدند و چند هزار مردان و زنان و جوانان رقص کنان و دف و چنگ و رباب زنان استقبال کردند . جمله اهل و لایت دست و پای خضاب کرده و سرمه در چشم کشیده و لباسها پوشیده ، روز چهارشنبه شانزدهم ربیع الا ول به شهر رفتند از کثرت خلق گویی که رستخیز بود .

چون آفتاب برآمد ، ملاعین سرها را به شهر درآوردند . از کثرت خلق به وقت زوال به در خانه یزید لعین رسیدند . یزید لعنه الله تخت مرصّع نهاده بود ، خانه و ایوان آراسته بود و کرسیهای زرّین و سیمین در راست و چپ نهاده . آن جانیان به نزد یزید لعین آمدند . او از آن جنایتکاران احوال پرسید ، آنان در جواب گفتند : ما به دولت امیر ، دمار از خاندان ابو تراب برآوردیم . (177)

امان از شام !

در روایت آمده از امام سجّاد علیه السلام پرسیدند : سخت ترین مصائب شما در سفر کربلا کجا بود ؟ در پاسخ ، فرمود : (الشّامُ الشّامُ الشّامُ) ، یا سه بار فرمود : (امان از شام) .

به روایت دیگر ، امام سجّاد علیه السلام به نعمان بن منذر مدائنی فرمود : در شام هفت مصیبت بر ما وارد آوردند که از آغاز اسیری تا آخر ، چنین مصیبتی بر ما وارد نشده بود :

1 . ستمگران در شام اطراف ما را با شمشیرهای برهنه و نیزه های استوار احاطه کرده بر ما حمله می کردند و کعب نیزه به ما می زدند . آنان ما را در میان جمعیّت بسیار نگهداشتند و ساز و طبل می زدند .

2 . سرهای شهدا را میان هودجهای زنهای ما قرار دادن و سر عمویم عبّاس علیه السلام را در برابر چشم عمه هایم زینب و امّکلثوم علیه السلام نگهداشتند ، و سر برادرم علی اکبر و پسر عمویم قاسم علیه السلام را در برابر چشم سکینه و فاطمه (خواهرم) می آوردند و با سرها بازی می کردند ، و گاهی سرها به زمین می افتاد و زیر سم ستوران قرار می گرفت .

3 . زنهای شامی از بالای بامها ، آب و آتش بر سر ما می ریختند . آتش به عمّامه ام افتاد ، ولی چون دستهایم را به گردنم بسته بودند ، نتوانستم آن را خاموش کنم . در نتیجه عمامه ام سوخت و آتش به سرم رسید و سرم

را نیز سوزانید .
4 . از طلوع خورشید تا نزدیک غروب ما را همراه ساز و آواز ، در برابر تماشای مردم در کوچه و بازار گردش دادند و می گفتند : ای مردم ، بکشید اینها را که در اسلام هیچگونه احترامی ندارند .
5 . ما را به یک ریسمان بستند و با این حال ما را از در خانه یهودی و نصاری عبور دادند ، و به آنها می گفتند : اینها همان افرادی هستند که پدرانشان ، پدران شما را (در خیبر و . . .) کشتند و خانه های آنها را ویران کردند ، امروز شما انتقام آنها را از اینها بگیرید .
(یا نُعمانُ فَما بقی اءحد منهم الا وَقَدْ اَلقی عَلَیْنا مِنْ التُرابِ وَالا حجارِ وَالا خشاب ما اءرادَ) .
(ای نعمان هیچ کس از آنها نماند مگر اینکه هرچقدر می خواست از خاک و سنگ و چوب به سوی ما افکند) .
6 . ما را به بازار برده فروشان بردند و خواستند ما را به جای غلام و کنیز بفروشند ولی خداوند این موضوع را برای آنها مقدور نساخت .
7 . ما را در مکانی جای دادند که سقف نداشت ؛ روزها از گرما و ترس کشته شدن ، همواره در وحشت و اضطراب به سر می بردیم . (178)

بخش ششم : رویارویی شجره طیّبه و شجره خبیثه در شام

یزید لعین بزمی آراسته بود تا پیروزی را جشن بگیرد ، کامیابی خود را نشان دهد ، و خاندان وحی را بکوبد؛ ولی چنین نشد . مجلس بزم وی دادگاه محاکمه اش گردید ، و حکم بر علیه او صادر شد !
پیروزی او به شکست تبدیل گردید ، و شهد در کامش شرنگ شد . به جای کوبیدن خاندان وحی ، خود کوبیده شد . آری ، حق در همه جا پیروز است و ناله مظلوم از قدرت ظالم قویتر .
نخستین حکمی که در این محاکمه جهانی ، بر علیه یزید لعین صادر گردید ، از سوی همسرش هند بود . هند ناظر جریانهای مجلس بود . آنچه رخ داده بود دیده و آنچه گفته شده بود شنیده بود .
وی ناگهان خود را به درون مجلس انداخت و از شوهر پرسید : این سر حسین علیه السلام پسر فاطمه علیه السلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله است ؟ ! یزید لعین گفت : آری ، برو شیون کن و سیاه بپوش ! هند گریه کنان از مجلس بزم شوهر بیرون رفت .
این هم شاهکاری از شاهکارهای زینب علیه السلام بود . یکی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله که در مجلس بزم شرکت داشت ، روی به یزید کرده گفت : تو ، روز رستاخیز خواهی آمد و ابن زیاد شفیع تو خواهد بود؛ این سر نیز خواهد آمد ، در حالیکه رسول خدا صلی الله علیه و آله شفیع اوست !
یزید ، به جز ابن زیاد ، شفیعان دیگر نیز دارد! پدرش معاویه ، جدّش ابوسفیان ، و دیگران ! قضات دیگری که حکم بر علیه یزید لعین صادر کردند ، اینان بودند : مسلمانان آن روز ، مردم شام که همگی مسلمان نبودند ، آیندگان بشری ، و فرشتگان آسمانها .
این تازه محاکمه فوری یزید لعین است ، و محاکمه بزرگ او در آینده خواهد بود که حضرت زینب علیه السلام از آن خبر داده است . در دادگاهی که قاضی آن خدای و خصم یزید لعین ، رسول خداصلی الله علیه و آله ، و گواهان آن اعضا و جوارح یزید و فرشتگان می باشند؛ فرشتگانی که از سوی خدای ناظر رفتار و کردار بندگان هستند ، و پرونده ای تشکیل می دهند که محال است چیزی در آن فراموش گردد . گواه بالاتر از همه نیز خود خدا می باشد که هر چه کرده و شده در حضورش بوده و خواهد بود .
یزید لعین دستور داد اسیران را از کاخ بیرون بردند و زندانی کردند . زندان آنها جز خرابه ای نبود؛ خرابه ای که ساکنانش را از گزند سرما و سوز گرما محفوظ نمی داشت . دیری نپایید که چهره اسیران پوست انداخته و سوزش بیرون بر آتش درون آنان افزوده گردید . این ، پذیرایی

یزید از مهمانان اسیر بود و آن هم ، پذیرایی کوفیان از میهمانان شهید ! هر دو گروه میهمان بودند و هردو گروه پذیرایی شدند و چگونه پذیرایی شدند ؟ !
اسارت زینب و شهادت امام حسین علیه السلام با هم رابطه مستقیم دارند؛ اسارت ، فلسفه شهادت را آشکار می سازد ، و نمی گذارد شهید ناشناخته بماند . (179)

زنان آل ابی سفیان جملگی به استقبال دختران رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمدند ، بر دستها و پاهای آنها بوسه زدند و نوحه و گریه کردند و سه روز تعزیت داشتند . گویند چون اهل بیت علیه السلام را بدین صفت دیدند لباسهای خویشتن را درآورده و بدیشان دادند . (180)
به روایتی ، اهل بیت علیه السلام را وارد قصر یزید لعین نمودند و در آنجا به روایتی مجلسش که به پایان رسید ، امر کرد تا سر مقدّس را به در خانه اش نصب نمودند ، و زنان را به اندرون خانة خود فرستاد .
پس زنان یزید چون اهل بیت را به آن احوال مشاهده نمودند گریستند و زینتهای خود را انداختند و مشغول عزاداری شدند .

گفتگوی شجاعانه عمروبن حسن با یزید کافر

روزی یزید ملعون علی بن الحسین علیه السلام را با عمرو بن حسن احضار کرد ، عمر کودکی بود گفته شده است که یازده سال داشت و به عمر گفت : با این فرزند من خالد کشتی می گیری ؟ عمرو در جواب گفت نه ، به کشتی گرفتن با او حاضر نیستم ولی خنجری به من بده و خنجری به او بده تا با هم بجنگیم یزید شعری خواند :

شنشنة اءعرفها مِنْ اءَخْزِمٍ
هَلْ تَلِدُالْحَيَّةُ إلّا الحية

زاخزم همین خوی دارم امیه
که از مار جز مار ناید پدید

و این دو مثل در عربی در مقام تحسین گفته شود و ما به جای آن در مقام تحسین گوئیم شیر را بچه همی ماند بدو . (181)

در بعضی نسخ دارد که گفت با پسرم خالد جنگ می کنی عمرو گفت مرا کاردی ده و او را هم کاردی تا جنگ کنیم .

گفتگوی ام کلثوم علیه السلام با خواهر یزید

نیز به روایتی ، زمانی که حرم امام حسین علیه السلام را وارد مجلس یزید کردند ، سر مطهّر امام حسین علیه السلام در پیش روز یزید بود و فاطمه و سکینه علیه السلام گردن می کشیدند تا آن سر را ببینند . یزید گفت زنها را وارد حرم من نمایید . به روایت دیگر چون حرم امام را به خانه یزید بردند زنان یزید لباسها و جامهای بسیار برای آنها آوردند و آنها قبول نفرمودند . نیز به روایتی ، یزید را خواهری موسوم به هنده بود . وی نزد حرم امام حسین علیه السلام آمد و گفت : ام کلثوم خواهر امام حسین علیه السلام کدام یک از شماهایید ؟ ام کلثوم علیه السلام فرمود :
منم دختر امام زکی و تقی امیرالمؤ منین علی بن ابی طالب . علیه السلام خواهر یزید گفت : شماها ربیعه و ابوجهل و عتبه را کشتید ، لذا این مصیبتها بر شماها وارد شد . آیا فراموش کرده ایم که پدر تو دربدر مردان ما را کشت ؟ ! ام کلثوم علیه السلام فرمود ای دختر هند جگر خوار ، زنان ما مانند زنان شما نیستند که به زنا مشهور باشند و مردان ما مانند مردان شما نیستند که سالها مشغول بت پرستی بودند . آیا جد تو ابوسفیان نبود که لشگرها گردآورد و با پیغمبر خدا جنگ کرد ؟ ! آیا مادر تو هند نبود که نفس خود را بر وحشی بذل کرد و جگر حمزه سیّدالشهدا علیه السلام را بخورد ؟ ! آیا پدر تو معاویه نبود که شمشیر به روی علی بن ابی طالب علیه السلام کشید ؟ ! آیا برادر تو یزید نیست که از روی ظلم برادر مرا که سیّد شباب اهل جنّت و فرزند دختر پیغمبر خدا است و میکائیل و جبرائیل خادم او بودند کشت ؟ ! خواهر یزید لعین چون این سخنان بشنید هیچ جوابی نتوانست بدهد .

گفتگوی حضرت سکینه علیه السلام با دختر یزید

یزید لعین همچنین دختری به نام عاتکه داشت . وی نیز پرسید سکینه علیه السلام دختر امام حسین علیه السلام کدام یک از شمایید ؟ سکینه فرمود : منم دختر آن کسی که او را در عوض کفّار بدر و حنین کشتید . وای بر تو ما را استهزا می کنید و شماتت می نمایید . دختر یزید لعین گفت :
من عاتکه دختر یزیدم ، صاحب عزّت و دولتم ، و اهل حق و دیانتم !! سکینه علیه السلام فرمود : تو کسی هستی که پدر ستمگرت به کشتن آل محمّد صلی الله علیه و آله فخر می کند و مادرت نیز تمکین غلام خود را کرد ، پس بر تو و بر او لعنت خدا باد !
دختر یزید لعین از این پاسخ گویا سنگ بر دهانش خورد و نتوانست هیچ چیزی بگوید . (182)

سر بریده امام حسین علیه السلام قرآن می خواند !

قطب راوندی از منهال بن عمرو روایت کرده است که گفت : به خدا قسم در دمشق دیدم که سر مبارک امام حسین علیه السلام را بر سر نیزه کرده بودند و در پیش روی آن حضرت کسی سوره کهف می خواند ، چون به این آیه رسید (اءمْ حَسِبْتَ اءن اءصْحابَ الْکَهْفِ وَالرَّقیم کانوُا مِنْ آیاتِنا عَجَبا) (183) : آیا گمان کردی ای پیغمبر صلی الله علَیه و آله که داستان (اصحاب کهف) و (اصحاب رقیم) از دلایل قدرت ما چیزی است عجیب ؟ به قدرت خدا سر مقدّس سیّدالشهدا علیه السلام به سخن آمد و به زبان فصیح و گویا گفت : امر من از قصه اصحاب کهف عجیبتر است ؛ و این اشاره است به رجعت آن جناب برای طلب خون خود . (184)

امام سجّاد علیه السلام خود را معرفی می کند

مزدوران و جیزه خواران یزید کافر ، اهل حرم و اولاد سیّد پیغمبران را در مسجد جامع دمشق که جای اسیران بود بازداشتند .
در این وقت پیرمردی از اهل شام به نزد اسرا آمد و گفت : الحمدلله که خدا شما را کشت و شهرها را از مردان شما آسوده کرد و یزید را بر شما مسلّط گردانید .
علی بن الحسین امام سجّاد زین العابدین علیه السلام به او فرمود : ای پیرمرد ، آیا قرآن خوانده ای ؟
گفت : بلی .
فرمود : این آیه را خوانده ای : (قُلْ لا اءسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ اءجْرا إ لّا الْمَوَدَّة فی الْقُرْبی) (185)
یعنی بگو ای پیغمبر من به پاس (رنج) رسالت مزدی از شما نمی خواهم بجز دوستی خویشاوندانم .
علی بن الحسین علیه السلام فرمود : خویشاوندان ، ماییم که خداوند دوستی ما را مزد رسالت رسول خدا صلی الله علیه و آله گردانیده است .
امام باز فرمود : این آیه را خوانده ای : (وَآتِ ذَالْقُرْبی حقه)(186) عرض کرد : بلی . امام سجّاد علیه السلام فرمود : ماییم آنها که خداوند بزرگ پیغمبر خود را امر کرده است که حق ما را عطا کند .
باز فرمود : آیا این آیه را خوانده ای : (وَاعْلَموُا اءَنّما غَنِمْتُمْ مِنْ شی فَاءن للهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسوُلِ وَلِذِی الْقُرْبی) (187) یعنی بدانید هرچه سود برید پنج یک آن مخصوص خدا و رسول و خویشاوندان رسول است .
امام سجّاد علیه السلام فرمود : آری ماییم خویشاوندان رسول خدا صلی الله علیه و آله .
فرمود : آیا این آیه را خوانده ای : علیه السلام (اِنَّما یُریدُ اللهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرجس اءهْلَ الْبَیْتِ وَ یطهرکم تَطْهیرا) (188)
پیرمرد گفت : این آیه را خوانده ام . امام سجّاد زین العابدین علیه السلام فرمود : ماییم آن خاندانی که خداوند آیه تطهیر را مخصوص ما نازل فرموده است .
راوی می گوید : پیرمرد ساکت شد و از گفته های خود پشیمان گردید ، و عمامه خود را از سر افکند و رو به آسمان کرد و گفت : خداوندا ، بیزاری می جویم به سوی تو از دشمنان آل محمد صلی الله علیه و آله (189)
سپس به حضرت امام سجّاد زین العابدین علیه السلام عرض کرد : آیا راه توبه برای من باز است ؟ امام علیه السلام فرمود : آری ، اگر توبه کنی خداوند توبة ترا می پذیرد و تو با ما خواهی بود . عرض کرد : من توبه کارم

.
گزارش رفتار این پیرمرد به یزید لعین رسید دستور داد پیر مرد را کشتند . (190)
همچنین می گویند : هفتاد کس از مشایخ دمشق به طلاق و عتاق و حج سوگند خوردند که پیغمبر صلی الله علیه و آله را به غیر از یزید خویشی نمی دانستیم ، و همه از امام زین العابدین علیه السلام عذر خواستند و زاری کردند ، و او نیز همه را عفو فرمود . (191)
هندو شاه صاحبی نخجوانی در کتاب تجارب السلف که در سال (472 ه) آن را به انجام رسانیده ، در پایان سخنان پیرمرد شامی با امام سجّاد علیه السلام چنین می گوید :
به خدا سوگند من هرگز ندانستم (محمد صلی الله علیه و آله) را به غیر از یزید و خویشان او خویشاوندی دیگر هست .
آنگاه بگریست و از امام زین العابدین علیه السلام عذر خواست . (192)

یزید چوب مزن !

از حضرت سکینه بنت الحسین علیه السلام نقل شده که فرمودند : من سخت دل تر از یزید ندیدم ، زیرا در حضور ما آن ملعون چوب بر سر بریده پدرم می زد و ما مشاهده می کردیم . لذا علیا مکرمه سکینه بیطاقت شد و با چشم گریان جلوی تخت یزید دوید و فرمود : آخر سر بریده چه گناه دارد ؟ ! یزید ، بیش از این در حضور ما چوب بر این سر بریده مزن ! یزید از جرئت او تعجّب کرد و گفت : تو کیستی ؟ فرمود من سکینه دختر امام حسین علیه السلام می باشم .

یزید گفت چرا دیده تو گریان است
سکینه گفت که این حالت یتیمان است
یزید گفت چرا بنگرم رُخت نیلی
سکینه گفت زبس شمر دون زده سیلی
یزید گفت چرا سرفکنده ای در پیش
سکینه گفت ز داغ پدر شدم دلریش
یزید گفت چرا می زنی به سینه و سر
سکینه گفت ز داغ برادرم اکبر
یزید گفت ز آستین رخت حجاب مکن
سکینه گفت دلم را ز غم کباب مکن
به جای مقنعه ، پوشم به آستین رویم
مباد آنکه تماشا کند کسی رویم (193)

چوب خیزران

وقتی که اُسرا را وارد مجلس یزید (حرام زاده) کردند ، حضرت امام زین العابدین علیه السلام خطاب به یزید فرمود : ای یزید ، اگر جدّ ما ، ما را به این حالت دیده و از تو می پرسید که عترت مرا چرا به این حال به مجلس حاضر کرده ای ، چه در جواب می گفتی ؟ ! یزید چون این سخن بشنید امر کرد که غل و قیدها را از پیکر او برداشتند و اذن داد که زنان بنشینند ، و به روایتی ، سوهانی خواست و به دست خودش با آن سوهان آهنی را که بر گردن امام سجّاد علیه السلام بود برید و گفت : می خواهم که کسی دیگر را بر تو منّتی نباشد .
سپس دستور داد تا طشت طلایی حاضر کردند ، و سر امام علیه السلام را در آن گذاشتند .
پس چون زینب سلام الله علیها یزید را دید که چنین کرد ، فریاد یا حسیناه علیه السلام یا حبیب رسول الله صلی الله علیه و آله برآورد و گفت : یا اباعبدالله ، گران است بر ما که تو را به این حال ببینم و گران است بر تو که ما را به این حالت مشاهده نمایی . پس از سخنان زینب کبری علیه السلام دست دراز کرد و روپوش سر را برداشت ، ناگاه نوری از آن سر ساطع شد و به آسمان بلند شد و همه حاضران را مدهوش ساخت . نیز به روایتی ، آن لبها حرکت کرده و شروع به خواندن قرآن نمود ، و گویا این آیة شریفه را خواند : (وَسَیَعْلَمُ الَّذینَ ظَلَموُا اءی مُنْقَلَبٍ ینقلبون) (194)
یزید چون دید رسوا می شود و خواست امر را بر حضّار مشتبه سازد چوب خیزرانی را که در دست داشت بر لب و دندان امام حسین علیه السلام زد .
اینجا بود که ابوبرزه اسلمی بلند شد و گفت : یزید چرا می زنی ؟ !
ابوبرزه اسلمی ، به روایتی ، از صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله بود . او مدّتها بودکه در شام منزل داشت و از خانه بیرون نمی آمد و هر قدر معاویه طالب دیدار او می شد او اعتنا نمی کرد ، هرقدر معاویه برایش زر فرستاد قبول نمی کرد ، ولی چون شنید که آل الله را به مجلس یزید آورده اند خود را به مجلس انداخت تا دفع شرّی از آنها نماید . چون این عمل را از یزید مشاهده کرد از جای برخاست و بر عصای خود تکیه داد و گفت : وای بر تو یزید ، با چوب خود به دندانهای امام حسین علیه السلام می زنی ؟ ! و حال آنکه جدّش این دندانها را و دندانهای برادرش را می بوسید و می مکید و می فرمود : (اءنتُما سیّدا شباب اءهل الجنّة ، قاتل الله قاتلکما) .
یزید از شنیدن این سخنان ، غضبناک گردید و امر نمود تا او را کشان

کشان از مجلس بیرون بردند و در آن حال چوب بر دندانهای امام حسین علیه السلام را زیادتر کرد که ناگاه کلاغی بر کنگره قصرش شروع کرد به صدا کردن . (195)
آن ملعون از شنیدن صدای کلاغ بر خود لرزید و حالش پریشان گردید . به روایت سهل ، در همان حال که سر را در طشت طلا گذاشته ، مندیل دبیقی به رویش افکنده و در پیش روی یزید گذاشتند ، کلاغی شروع به آواز کردن نمود و یزید شعر کُفر آمیزی خواند .
در این حال که از بانگ کلاغ پریشان حال شده بود ، راءس الجالوت که عالم یهودیان بود وارد گردید . او ، که طبیب یزید بود ، از یزید پرسید این سر از آن کیست ؟ گفت : سر خارجی است . گفت : نامش چیست ؟ گفت : حسین . پرسید : او به خلافت از تو سزاوارتر بود ، آیا نمی دانی که میان من و داود پیغمبر چهل جد واسطه است و یهود به این واسطه مرا تعظیم می نمایند و به وجود من تبرّک می جویند؛ و دیروز محمد صلی الله علیه و آله در میان شما پیامبر بزرگواری بود و امروز اولادش را کشتید و حرمش را اسیر نمودید .
سپس شمشیرش را برداشته به یزید حمله کرد که او را بکشد ، حضّار نگذاشتند او به یزید برسد . پس آن یهودی به طرف سر مطهّر حرکت کرد ، سر را برداشت و بوسید و گفت : خدا لعنت کند کشنده تو را ، و جدّت خصم او باشد . گران است بر من که اول کس نباشم که در راه تو شهید می شود . پس از جانب من به جدّت سلام برسان و بگو که من به رسالت تو اقرار دارم .
یزید گفت : اگر نه این بود که مرا در ناخوشیها به معالجه تو حاجت است ، تو را به بدترین کشتنها می کشتم .
طبیب گفت : قسم به خدا که بعد از این ترا معالجه نخواهم کرد ، مگر به چیزی که مرضهای تو را افزون کند .
در اینجا بود که یزید دستور داد طبیب را گردن زدند . (196)

به سر امام حسین (ع) تازیانه زدند

هلال بن معاویه می گوید : مردی را دیدم که سر مقدّس حسین بن علی علیه السلام را به همراه داشت و حمل می نمود . آن سر بریده به سخن آمد و آن مرد را مخاطب قرار داد و فرمود : بین سر و بدن من جدایی انداختی ، خدا بین گوشت تو جدایی بیندازد و تو را آیتی قرار دهد برای مردم . آن مرد تازیانه خود را کشید آن قدر به آن سر زد تا ساکت شد . (197)

مرحوم مقرّم می نویسد : موقعی که فرستاده پادشاه روم به یزید پرخاش نمود و عمل جنایت بار او را محکوم ساخت و یزید امر به قتل او داد ، سر مقدّس به صدای بلند به سخن آمد و خواند : لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَإِ لّا بِاللهِ . (198)

نیز می نویسد : آن سر مقدّس را بر درخت نصب نمودند . مردم دورش جمع شدند دیدند نوری از آن سر ظاهر است و این آیه را می خواند : (199) (وَ سَيَعْلَمُ الَّذين ظَلَموُا اءی مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبوُنَ) (200) یعنی و به زودی آنان که ظلم کردند خواهند دانست که به کدام مکان باز خواهند گشت ، که آن دوزخ است سلمه بن کهیل شنید که سر مقدّس این آیه را تلاوت می کند : (فَسَيَكْفيكَهُمُ اللهُ وَ هُوَ السَّميعُ الْعَليمُ) (201) یعنی پس خدا به زودی کفایت کند تو را از شرّ ایشان و اوست دانا و شنوا .

در این زمینه قضایای مشابه دیگری نیز نقل شده که به برخی از آنها ، نظیر داستان یحیی حرّانی قبلا اشاره کردیم .

نصب سر بریده در مسجد شام

یزید پس از جسارتهایی که به سر مقدّس نمود ، دستور داد سر مبارک را در مسجد جامع دمشق نصب کنند ، در همان محلّی که سر شریف یحیی بن زکریّا علیه السلام نصب شد و سر مبارک سه روز در آنجا معلّق بود . (202)

حیف است که خون حلق تو ریزد به روی خاک
یحیای من ، اجازه که طشتی بیاورم

زنی از امام حسین علیه السلام دفاع کرد و کشته شد

راوی گوید من در نزد یزید بودم ، زنی را دیدم وارد شد در کمال وقار که نیکوتر از آن زن ندیده بودم . آمد مقابل یزید و پرسید این سر کیست ؟ گفت : سر حسین علیه السلام . آن زن گفت : قسم به خدا که دشوار و گران است بر جدّ و پدر و مادرش که این سرها را به این حال مشاهده نمایند . قسم به خدا که الحال در خواب می دیدم که درهای آسمان گشوده شد و پنج فرشته فرود آمدند ، که به دست آنها قلابهایی از آتش بود ، و می گفتند که از جانب خداوند ماءموریم که خانه یزید را آتش زنیم و بسوزانیم . یزید چون این سخن بشنید به سوی او نگریست و به او گفت : وای برتو ، تو زر خرید من می باشی و نعمت من می خوری و این سخنان می گویی ، قسم به خدا که به بدترین کشتنها تو را بکشم ! آن زن گفت : چه کارکنم که مرا نکشی و از تقصیر من بگذری ؟ یزید گفت : بر فراز منبر بالا رو و علی علیه السلام و فرزندانش را دشنام ده ! گفت : چنین کنم . پس مردم را جمع کردند و آن زن بر بالای منبر رفت و گفت : ای گروه مردمان ، بدانید یزید مرا امر کرده که علی بن ابی طالب علیه السلام و فرزندانش را دشنام دهم و حال آنکه علی علیه السلام در محشر ساقی کوثر و حامل لوای پیغمبر است و فرزندانش حسن و حسین علیه السلام آقایان جوانان اهل بهشتند . پس ای مردم ، گوش کنید آنچه را که من می گویم . مردم گوش فرا داشتند تا ببینند که چه می گوید .
زن گفت : آگاه باشید که لعنت خدا و لعنت تمام لعنت کنندگان بر یزید باد و همچنین بر هر کسی که در قتل امام حسین علیه السلام متابعت و مشایعت او را کرده است و صلوات بر علی و فرزندان علی علیه السلام باد ، از آن روز که خدا دنیا را آفرید تا به امروز ، و بر همین صلوات زنده ام و می میرم و روز قیامت زنده می شوم . یزید چون این سخن بشنید خشمناک گردید و گفت : کیست که این زن را بکشد ؟ پس ملعونی برخاست و شمشیری به آن زن زد و او را کشت .
به روایتی ، این زن زوجه یزید بود و چون از خواب بیدار شد بر صورت خود سیلی زد و تمام لباسهای فاخری که پوشیده بود پاره کرد و گفت :
سپس با سر برهنه به نزد یزید آمد و گفت ای یزید ، دست از ظلم اولاد فاطمه علیه السلام بردار و آنگاه خواب خود را حکایت کرد .
و این قصّه را ابومخنف به نوعی دیگر ذکر کرده است . (203)

حامی امام حسین علیه السلام کشته می شود

منصور بن الیاس گفت : بیش از هزار آذین بستند . آن لعین که سر امام حسین علیه السلام را بر سر نیزه داشت خواست که وارد شهر شود ، اسب او فرمان نبرد . چند اسب برایش آوردند فایده نکرد . سر امام حسین علیه السلام از نیزه بیفتاد . ابراهیم موصلی آنجا بود سر را نیک احتیاط کرد ، دانست که سر امام حسین علیه السلام است . خلق را ملامت بسیار کرد و شامیان او را شهید کردند . (204)

سر بریده با امام سجّاد سخن می گوید !

در شرح وافیه ابی فراس آمده است : موقعی که امام سجّاد علیه السلام از یزید ملعون خواست سر بریده پدرش را به او نشان دهد و یزید جواب داد ابدا سر پدرت را نخواهی دید ، سر مقدّس در طشت بود و دستمالی بر روی سر انداخته بودند ، ناگهان دستمال از سر مقدّس بلند شد و سر مقدّس شهید کربلا به سخن آمد و فرمود : سلام بر تو ای پسرم ، سلام بر تو ای علی . سپس امام سجّاد علیه السلام عرض کرد : بر تو باد سلام و رحمت و برکات خدا ای پدر ، مرا در این سن کم یتیم کردی و رفتی و بین من و شما جدایی افتاد و من به مدینه و حرم جدّم می روم و تو را نزد خداوند ودیعه می گذارم . خدا نگهدارت باشد . (205)

سر بریده ، خواهر را امر به صبر می کند !

از بعضی مقاتل عامّه نقل شده است : زمانی که اهل بیت علیه السلام را وارد شام نمودند علیا مخدّره زینب به شمر ملعون فرمود : ما را از خلوتی عبور دهید . آن لعین اعتنا نکرد و چند تازیانه به بی بی زد . علیا مخدّره ناراحت شد و به زمین امر فرمود : فرو ببر او را ، و زمین تا کمر او را فرو برد . صدای نازنین امام حسین علیه السلام بلند شد : خواهر ، برای رضای خدا صبرکن . بی بی زینب به زمین امر فرمود : رهایش کن ، و زمین رهایش کرد . (206)

چه کسی پیروز شد ؟ !

در خبر است که ابراهیم بن طلحه بن عبدالله چون شنید اسرا را به شهر در می آورند ، به استقبال علی بن الحسین علیه السلام سرعت کرد و از در شناعت و شماتت گفت : ای علی بن الحسین ، چه کسی غالب شد ؟ ! و به روایتی ، این وقت آن حضرت در محملی بود و سر در گریبان فرو می داشت ، پس سر برآورد و فرمود : اگر می خواهی بدانی کدام یک غالب شد ، چون هنگام نماز رسید اذان و اقامه بگوی ! کنایه از آنکه در اذان و اقامه آن کس را که بعد از خدای تعالی جلّ جلاله نام مبارکش را به آواز بلند در محضر جماعت قرائت کنند او جد من محمّد مصطفی صلی الله علیه و آله است و فرزندان او ابدالا باد قاهر و غالبند و این ابراهیم بن طلحه آن کسی است که در جنگ جمل با لشگر طلحه و زبیر همراه بود . (207)

ما امامان زنده ایم !

حارث بن وکیده می گوید : من از کسانی بودم که سر امام حسین بن علی را حمل می کردند ، ناگاه شنیدم آن سر مقدّس قرآن می خواند؛ سوره کهف می خواند . متحیّر شدم که من صدای حسین بن علی علیه السلام را می شنوم ، فرمود : ای پسر وکیده ، آیا نمی دانی ما جماعت امامان زنده ایم و در نزد پروردگار به ما رزق می رسد ؟ با خود گفتم : من این سر را می ربایم . آقا فرمود : تو به این مقصود نمی رسی ، بگذار آنها را ، ریختن آنها خون مرا اعظم از گردانیدن سر من است .
سپس خواند : (فَسَوْفَ یَعْلَمُونَ اذ الاَغْلالُ فی اءَعْناقِهِمْ وَالسلاسل یُسْحَبُونَ) (208)
درکتاب مناقب ابن شهر آشوب نقل شده است : زمانی که سر مقدّس شهید کربلا را بر درخت نصب نمودند شنیده شد این آیه را تلاوت می کند : (209) (وَ سَیَعْلَمُ الذین ظَلَمُوا اءی مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبونَ) . (210)
ابن شهر آشوب می گوید : سر بریده امام حسین علیه السلام را در یکی از کوچه های کوفه بیاویختند ، آن سر مبارک این آیه را تلاوت کرد (211) : (نَحْنُ نَقُص عَلَیْکَ نَبَاءهُمْ بِالْحَق إ نَّهُمْ فِتْیَةٌ آمَنوا بربهم وزدناهم هُدی) .
خداوند عالم خطاب به رسول اکرم صلی الله علیه و آله می کند : ما می گوییم برای تو ای پیغمبر صلی الله علیه و آله قصه ایشان را به حقیقت ؛ بدان که ایشان جوانمردانی بودند که ایمان آوردند به پروردگار خود و زیاد کردیم ما هدایت ایشان را .

گفتگوی یزید و امام سجّاد علیه السلام

یزید لعین در یک مجلس به امام سجّاد علیه السلام عرض کرد : ای فرزند حسین ، پدر تو قطع رحم من کرد و بر سر سلطنت من منازعه نمود و رعایت حق من نکرد؛ خدا نیز با او چنین کرد! حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرمود : ای پسر معاویه و هند ، پیغمبری و پادشاهی پیوسته با ما و اجداد ما بود . پیش از آنکه تو متولّد شوی در روز بدر و احد و احزاب پرچم حضرت رسول صلی الله علیه و آله در دست جد من علی بن ابی طالب علیه السلام قرار داشت و پرچم کافران در دست پدر و جد تو بود . وای بر تو ای یزید ، اگر بدانی که در حق برادران و پدران و عموها و اهل بیت من چه کرده ای و چه خطاهایی مرتکب شده ای ، هر آینه به کوهها می گریزی و بر روی خاکستر می نشینی و فریاد واویلا برمی آوری . آیا شرم نداری که سر پدر من حسین ، فرزند فاطمه و علی علیه السلام و جگر گوشه رسول خدا صلی الله علیه و آله ، بر در دروازه شهر شما آویخته است ، در حالیکه او یادگار حضرت رسالت است . یزید ملعون از سخنان آن حضرت به خشم آمد و به یکی از ملازمان خود حکم کرد که او را به این باغ ببر و گردن بزن و در آنجا دفن کن ! چون آن ملعون حضرت را به باغ برد ، مشغول قبرکندن شد و حضرت نیز به نماز پرداخت . چون از کندن قبر فارغ شد و اراده قتل آن حضرت کرد ، دستی از هوا پیدا شد و بر آن لعین خورد . پس او نعره ای زد و بر رو در افتاد و جان به خازن جهنّم سپرد . خالد ، پسر یزید ، چون آن حالت را دید نزد پدر پلید خود رفت و آنچه واقع شده بود برای وی نقل کرد . آن لعین حکم کرد که او را در همان قبری که برای حضرت کنده است دفن کنند و حضرت را به مجلس طلبید . (212)

یزید دستور قتل امام سجّاد علیه السلام را داد

شیخ مفید و سیّد بن طاووس و دیگران ، به طرق مختلف از فاطمه دختر حضرت امام حسین علیه السلام روایت کرده اند که چون ما را به مجلس یزید بردند ابتدا بر حال ما رقت کرد . سپس مرد سرخ مویی از اهل شام برخاست و گفت : ای یزید ، این دختر را به من ببخش ، و اشاره به من کرد . من از ترس بر خود لرزیدم و به جامه های عمّه خود زینب علیه السلام چسبیدم . عمّه ام مرا تسکین داد و به آن شامی خطاب کرد که ای ملعون ، تو و یزید هیچیک اختیار چنین امری را ندارید . یزید گفت اگر بخواهم می توانم این کار را بکنم . زینب علیه السلام گفت : به خدا سوگند که نمی توانی کرد ، مگر آنکه از دین ما بدر روی و کفر باطن خود را اظهار کنی . آن ملعون در غضب شد و گفت : با من چنین سخن می گویی ؟ ! پدر و برادر تو از دین بدر رفتند ! زینب علیه السلام گفت : تو و پدر و جد تو اگر مسلمان شده باشید ، به دین خدا و دین پدر و برادر من هدایت یافته اید . آن لعین گفت دروغ گفتی ای دشمن خدا . زینب علیه السلام گفت : تو اکنون پادشاهی و به سلطنت خود مغرور گردیده ای و آنچه می خواهی می گویی . من دیگر جوابی به تو نمی دهم . پس بار دیگر آن فرد شامی سخن را اعاده کرد . یزید گفت : ساکت شو ، خدا ترا مرگ دهد !

به روایتی دیگر ، ام کلثوم علیه السلام به آن فرد شامی خطاب کرد که ساکت شو ای بدبخت ، خدا زبانت را قطع کند و دیده هایت را کور گرداند و دستهایت را خشک گرداند و بازگشت ترا به سوی آتش جهنّم گرداند ، اولاد انبیا خدمتکار اولاد زنا نمی شوند . هنوز سخن آن بزرگوار تمام نشده بود که حق تعالی دعای او را مستجاب گردانید : زبان شامی لال ، دیده های او نابینا ، و دستهای او خشک شد ! پس ام کلثوم گفت الحمدلله که حق تعالی بهره ای از عقوبتت را در دنیا به تو رسانید و این است جزای کسی که متعرّض حرم حضرت رسالت گردد .

به روایت سیّد بن طاووس ، در مرتبه دوم فرد شامی از یزید پرسید که ایشان کیستند ؟ یزید گفت : آن فاطمه دختر حسین علیه السلام است و آن زن زینب دختر علی بن ابی طالب . علیه السلام شامی گفت : حسین پسر فاطمه و علی بن ابی طالب ؟ یزید گفت : بلی . شامی گفت : لعنت خدای بر تو باد ای یزید ، عترت پیغمبر صلی الله علیه و آله خود را می کشید و ذریه او را اسیر می کنید ؟ ! به خدا سوگند که من می پنداشتم ایشان اسیران فرنگند . یزید گفت : به خدا سوگند که ترا نیز به ایشان ملحق می کنم ، و حکم کرد که او را گردن زدند . سپس امر کرد اهل بیت رسالت را به زندان بردند . (213)

معجزه ای از امام سجّاد علیه السلام در حال اسارت

روزی صیّادی که بچه آهویی در بغل داشت آمد از کنار خرابه عبور کند ، چشمش به اسیران و اطفال افتاد . ایستاد و به تماشای کودکان اهل بیت پرداخت . آنان که آهو بره را مشاهده کردند ، به محضر امام زین العابدین علیه السلام آمدند و گفتند ما آهو می خواهیم . حضرت به صیاد فرمودند آیا این بچه آهو را می فروشی ؟ عرض کرد بلی ، ولی چون خوش خط و خال و زیباست قصد دارم او را نزد یزید ببرم تا انعام بسیار بگیرم . حضرت فرمودند هرچه بخواهی در مقابل این آهو برّه به تو خواهم داد . او تعجّب نمود ، و هنوز چیزی نگفته بود که حضرت تعدادی از ریگهای جلوی خرابه را برداشتند و به او دادند . صیّاد مشاهده کرد آنچه به او داده شده جواهرات پر ارزش و قیمتی است . با خرسندی آهو برّه را تقدیم نمود و رفت .
وی این معجزه را برای دیگران بازگو کرد ، به طوری که در شام منتشر شد و به گوش یزید لعین رسید . یزید صیّاد را طلبید و از او خواست که جریان را برایش نقل کند ، و چون مشاهده کرد وی شیعه و مُحب حضرت گردیده و موضوع را به صورت یک کرامت بیان می نماید و قلوب مردم را متوجّه حضرت می کند ، دستور داد صیّاد را بکشند و دفن کنند تا این خبر بیش از آنچه بین اهالی منتشر شده افشا نگردد . ولی فاصله ای چندان نشد که موضوع به عرض امام سجّاد علیه السلام رسید . حضرت به سر قبر صیّاد آمدند ، و با یک اشاره فرمودند ، به اذن خدا از جایت برخیز! بلافاصله قبر شکافته شد و صیّاد از قبر خارج گردید . (214)

حضرت زینب عقیله بنی هاشم چون جسارت و بی حیائی یزید را تا این حد دید ، و از طرف دیگر جوّ و فضای مجلس را بسیار مناسب دید بپا خاست و فرمود :
الحمد لله رب العالَمینَ وَ صَلَّی اللهُ عَلی رَسُولِهِ وَ آلِهِ اَجْمَعِینَ ، صَدَقَ اللهُ کَذلِکَ یَقوُلُ (ثم کان عاقبةُ الّذینَ اساؤ ا السؤ ی ان کَذبوا بآیاتِ اللهِ وَ کانوا بِها یَسْتَهْزِؤ ونَ) . (215)
اَضظننت یا یزیدُ حَیْثُ اَخَذتَ عَلَیْنا اَقْطارَ الارض و آفاقَ السماءِ فَاصْبَحْنا نُساقُ کَما تُساقُ الا سارى ان بِنا عَلَی اللهِ هَواناٌ وَ بِکَ عَلَیهِ کَرامَةً وَ ان ذلِکَ لِعَظمِ خَطَرِکَ عِنْدَهُ فَشَمخْتَ بِاَنْفِکَ وَ نَظَرْتَ فِی عطْفِکَ جَذْلانَ مَسْرُورا حَیْثُ رَاَیْتَ الدنیا لَکَ مُسْتَوْثَقَةٌ والاُمُورُ متسقة وَ حِینَ صَفا لَکَ مُلْکُنا وَ سُلْطانُنا ، فَمَهْلا مَهْلا اَنَسِیتَ قَوْلَ اللهِ عَز و جل (وَلا یَحْسَبن الذین کَفَروُا انما نُمْلِی لَهُمْ خَیْرا لانْفُسِهِمْ اِنّما نُمْلِی لَهُمْ لِیَزْدادوُا اثما و لهم عَذابٌ مُهِینٌ) . (216)
امن العدل یابنِ الطلقا (217) تَخْدیرُکَ حَرائِرَکَ وامائک و سَوقُکَ بَناتِ رسول اللهِ صَلّی اللهُ عَلَیهوَ آلِهِ وَ سَلم سبایا قد هتکت سُتُور هن و اَبْدَیْتَ وُجوهَهن ، تَحْدوُ بهن الاعْداءُ من بَلَدٍ الی بَلَدٍ یستشر فهن اَهْلُ المناهل وَالمَناقِلِ وَ یتصفح وجوههن القریب وَالْبَعِیدُ والدنی وَالشریف ، لیس معهن مِنْ رِجالِهِن ولی وَ لا مِنْ حماتهن حمی ، وَ کَیْفَ یُرْتَجی مُراقَبَةُ
مَنْ لَفِظَ فُوهُ اکباد (218) الازکیاءِ وَ نَبَتَ لَحْمُهُ من دما الشهدا ، وَ کَیْفَ لا یستبطا فی بغضنا اهل البَیْتِ مَنْ نَظَرَ الینا بِالشَنَفِ وَالشَنَآنِ والاحن والاضغان ثم تَقولُ غَیْرَ متاءثم وَ لا مستعظم :
لاَهَلّوا وَاسْتَهَلّوا فرحا
ثم قالوا یا یَزیدُ لا تُشَلْ
مُنْتَحِیاٌ عَلی ثَنایا اَبِی عَبْدِاللهِ سَیْدِ شَبابِ اَهْلِ الجنة تَنْکُتُها بِمِخْصَرَتِکَ وَکَیْفَ لا تَقولُ ذلِکَ وَ قَدْ نَکاءَتِ القُرْحةُ وَاسْتَاءْصَلَتِ الشّافَةُ بِاِراقَتِکَ دِماءَ ذُرِّیَّةِ مُحَمَّدٍ صَلّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ وَ نُجوُمَ الاَرْضِ مِنْ آلِ عَبْدِالمُطَّلِبِ ، وَ تَهْتِفُ بِاَشْیاخِکَ زَعَمْتَ اَنَّکَ تُنادِیهِمْ ، فَلَتَرِدَنَّ وَشِیکاٌ مَوْرِدَهُمْ وَلَتَوَدَّنَّ اَنَّکَ شَلَلْتَ وَ بَکَمْتَ ، وَ لَمْ تَکُنْ قُلْتَ وَ فَعَلْتَ ما فَعَلْتَ .
اللهُمَّ خُذْ بِحَقِّنا وَانْتَقِمْ مِنْ ظالِمِنا وَاحْلُلْ غَضَبَکَ بِمَنْ سَفَکَ دِماءنَا وَ قَتَلَ حُماتَنا ، فَوَاللهِ ما فَرَیتَ إ لّا جِلْدَکَ وَ لا حَزَزْتَ إ لّا لَحْمَکَ وَ لَتَرِدَنَّ عَلی رَسولِ اللهِ بِما تَحَمَّلْتَ منْ سِفْکِ دِماءِ ذُرّیَّتِهِ وَانْتَهَکْتَ مِنْ حُرْمَتِهِ فِی عِتْرَتِهِ و لُحْمَتِهِ حَیْثُ یَجْمَعُ اللهُ شَمْلَهُمْ وَیَلُمَّ شَعْثَهُمْ وَ یَاءْخُذَ بِحَقِّهِمْ(وَ لا تَحْسَبَنَّ الّذینَ قُتِلوا فی سَبیلِ اللهِ اَمْواتا بَلْ اَحْیاءٌ عِنْدَ رَبّهِمْ یُرْزَقونَ)(219) وَ کَفی

بِاللهِ حاکِماً وَبِمُحَمّدٍ صَلّی اللهُ عَلَیْهِ وآلهِ وَ سَلّمَ خَصِیماً وَ بِجَبْرئیلَ ظَهیراً وَ سَیَعْلَمُ مَنْ سَوّی لَکَ وَ مَکَّنَکَ مِنْ رِقابِ المُسْلِمِینَ ، (بِئْسَ للظالِمینَ بَدَلا وَایُّکُمْ شَرٌّ مَکانا وَاَضْعَفُ جُنْدا) . (220)
و لَئِنْ جَرَّتْ عَلَیَّ الدَّواهِی مُخاطَبَتَکَ اِنّی لاَسْتَصْغِرُ قَدْرَکَ وَ اَسْتَعْظِمُ تَقْرِیعَکَ و اَسْتَکْثِرُ تَوْبِیخَکَ ، لکِنَّ العُیُونَ عَبْری وَالصُّدُورَ حَرّی ، اَلا فَالْعَجَبُ کُلُّ العجَبِ لِقتْلِ حِزْبِ اللهِ النُّجَباءِ بِحِزْبِ الشّیْطانِ الطُّلَقاءِ ، فَهذِهِ الا یْدِی تَنْطِفُ مِنْ دِمائِنا وَالافْواهُ تَتَحلَّبُ مِنْ لُحومِنا وَ تِلکَ الجُثَثُ الطَّواهِرُ الزَّواکِی تَنْتابُها العَواسِلُ وَ تُعفِّرُها اُمَّهاتُ الفَراعِلُ .
وَ لَئِنِ اِتَّخَذْتَنا مَغْنَما لَتَجِدَ بِنا وَشِیکاً مَغرَماً حِیْنَ لا تَجِدُ الّا ما قَدَّمَتْ یَداکَ (وما رَبُّکَ بِظَلّامٍ لِلْعَبِیدِ) (221) وَ إ لَی اللهِ الْمُشْتَکی وَ عَلَیْهِ الْمُعَوَّلُ فَکِدْ کَیْدَکَ وَاسْعَ سَعْیَکَ وَ ناصِبْ جُهْدَکَ فَوَاللهِ لا تَمْحُو ذِکْرَنا وَ لا تُمِیتُ وَحْیَنا وَلا تُدْرِکُ اَمَدَنا وَلا تَرْحَضُ عَنْکَ عارَها ، وَ هَلْ رَاءْیُکَ إ لّا فَنَدٌ وَ اَیّامُکَ إ لّا عَدَدٌ ، وَ جَمْعُکَ إ لّا بَدَدٌ ؟ یَوْمَ یُنادِی المُنادی : (اَلا لَعْنَة اللهِ عَلَی الظّالِمینَ) .
وَالْحَمْدُللهِ رَبِّ العالَمینَ الّذی خَتَمَ لِاوَّلنا بِالسّعادة وَالْمَغْفرة وَلِاخِرِنا بِالشَّهادَ وَالرَّحْمَةِ ، وَ نسْاءُلُ اللهَ اَنْ یُکْمِلَ لَهُمُ الثَّوابَ وَ یوجِبَ لَهُمُ الْمَزیدَ وَ یُحْسِنَ عَلَیْنا الخِلافةَ اِنَّهُ رَحِیمٌ وَدودٌ ، حَسْبُنَااللهُ وَ نِعْمَ الوَکِیلُ . (222)
ترجمه خطبه شریفه زینب کبری علیه السلام :
سپاس خدایی را سزد که پروردگار جهانیان است و درود خدا بر پیامبر و خاندان او بادا خدای تعالی راست گفت که فرمود : عاقبت آنان که کار زشت کردند ، این بود که آیات خدا را تکذیب نموده و آن را به سخره گرفتند . ای یزید ، اکنون که به گمان خویش بر ما سخت گرفته ای و راه اقطار زمین و آفاق آسمان و راه چاره را به روی ما بسته ای ، و ما را همانند اسیران به گردش در آوردی ، می پنداری که خدا تو را عزیز و ما را خوار و ذلیل ساخته است ؟ ! و این پیروزی به خاطر آبروی تو در نزد خداست ؟ ! پس از روی کبر می خرامی و با نظر عجب و تکبّر می نگری ! و به خود می بالی خرّم و شادان که دنیا به تو روی آورده ، و کارهای تو را آراسته و حکومت ما را به تو اختصاص داده است !
اندکی آهسته تر ! آیا کلام خدای تعالی را فراموش کرده ای که فرمود : (گمان نکنند آنان که به راه کفر رفتند مهلتی که به آنان دهیم به حال آنان بهتر خواهد بود ، بلکه مهلت برای امتحان می دهیم تا بر سرکشی بیفزایند و آنان را عذابی است خوار و ذلیل کننده .
ای پسر آزاد شده جد بزرگ ما ! آیا از عدل است که تو زنان و کنیزان خود را در پرده بنشانی و پرد گیان رسول خدا صلی الله علیه و آله را اسیر کرده و از شهری به شهر دیگر ببری ؟ ! پرده آبروی آنها را بدری و صورت آنان را بگشایی که مردم چشم بدانها دوزند ، و نزدیک و دور و فرومایه و شریف ، چهره آنها را بنگرند ، از مردان آنان کسی به همراهشان نیست ،

نه یاور و نه نگهدارنده و نه مددکاری .
چگونه می توان امید بست به دلسوزی و غمگساری کسی که مادرش جگر پاکان را جویده و گوشتش از خون شهیدان روییده ؟ ! و این رفتار از آن کس که پیوسته چشم دشمنی به ما دوخته است بعید نباشد ، و این گناه بزرگ را چیزی نشماری ، و خود را بر این کردار ناپسند و زشت بزهکار نپنداری ، و به اجداد کافر خویش مباهات و تمنّای حضورشان را کنی تا کشتار بی رحمانه تو را ببینند و شاد شوند و از تو تشکّر کنند ! و با چوب بر لب و دندان ابی عبدالله سیّد جوانان بهشت می زنی ! و چرا چنین نکنی و نگویی که این جراحت را ناسور کردی و ریشه اش را ریشه کن ساختی و سوختی و خون فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله را که از آل عبدالمطلب و ستارگان روی زمین بودند - ریختی و اکنون گذشتگان خویش را می خوانی .
شکیبایی باید کرد که دیری نگذردکه تو هم به آنان ملحق شوی و آرزو کنی که ای کاش دستت خشک شده بود و زبانت لال و آن سخن را بر زبان نمی آوردی و آن کار زشت را انجام نمی دادی !!
بارالها ! حقّ ما را بستان و انتقام ما را از اینان بگیر و بر این ستمکاران که خون ما ریخته اند خشم و عذاب خود را فرو فرست !
به خدا سوگند ای یزید ! که پوست خود را شکافتی و گوشت بدن خود را پاره پاره کردی ؛ و رسول خدا را ملاقات خواهی کرد با آن بار سنگینی که بر دوش داری ، خون دودمان آن حضرت را ریختی و پرده حرمت او را دریدی و فرزندان او را به اسیری بردی ، در جایی که خداوند پریشانی آنان را به جمعیّت مبدّل کرده و داد آنها را بستاند ، (و مپندار آنان که در راه خدا کشته شده اند مرده اند بلکه زنده و نزد خدا روزی می خورند) همین بس که خداوند حاکم و محمد صلی الله علیه و آله خصم اوست و جبرئیل پشتیبان اوست و همان کس که راه را برای تو هموار ساخت و تو را بر مسلمین مسلّط کرد بزودی خواهد یافت که پاداش ستمکاران چه بد پاداشی است ، و خواهد دانست که کدام یک از شما بدتر و سپاه کدام یک ناتوانتر است .
اگر مصائب روزگار با من چنین کرد که با تو سخن گویم ، امّا من ارزش تو را ناچیز و سرزنش تو را بزرگ می دانم و تو را بسیار نکوهش می کنم ، چه کنم ؟ ! دیده ها گریان و دلها سوزان است ، بسی جای شگفتی است که حزب خدا به دست حزب شیطان کشته شوند ، و خون ما از پنجه های شما بچکد ، پاره های گوشت بدن ما از دهان شما بیرون بیفتد و آن بدنهای پاک و مطهّر را گرگهای وحشی بیابان دریابند و گذرگاه دام و ددان قرار گیرند !!
آنچه امروز غنیمت می دانی فردا برای تو غرامت است ، و آنچه را از پیش

فرستاده ای ، خواهی یافت ، خدا بر بندگان ستم روا ندارد ، به او شکوه می کنم و بر او اعتماد می جویم ، پس هر نیرنگی که داری بکن و هر تلاشی که می توانی بنما و هر کوششی که داری به کار گیر ، به خدا سوگند یاد ما را از دلها و وحی ما را محو نتوانی کرد ، و به جلال ما هرگز نخواهی رسید و لکه ننگ این ستم را از دامن خود نتوانی شست ، راءی و نظر تو بی اعتبار و ناپیدار و زمان دولت تو اندک و جمعیّت تو به پریشانی خواهد کشید ، در آن روز که هاتفی فریاد زند : (اءلا لعنة الله علی القوم الظالمین والحمدلله ربّ العالمین) .
سپاس خدای را که اول ما را به سعادت و آمرزش و آخر ما را به شهادت و رحمت رقم زد و از خدا می خواهم که آنان را اجر جزیل عنایت کند و بر پاداش آنان بیفزایید ، خود او بر ما نیکو خلیفه ای است ، و او مهربان ترین مهربانان است و فقط بر او توکّل می کنیم .
آنگاه یزید رو به شامیان کرد و گفت : نظر شما درباره این اسیران چیست ؟ ایشان را از دم شمشیر بگذرانیم ؟
یکی از ملازمان او گفت : ایشان را بکش .
نعمان بن بشیر (223) گفت : ببین اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله بود با آنان چه می کرد ، همان کن . (224)

امام محمّد باقر علیه السلام یزید را رسوا کرد

پس از آنکه اهل بیت علیه السلام را وارد شام کردند ، یزید لعین حضرت امام سجّاد علیه السلام و تمام مخدّرات را که همراه حضرت بودند به مجلس خود طلبید و پس از ایذا و هتک احترامی که به ساحت قدس آن جناب مرتکب گردید به اهل مجلس خود گفت : من دستور دادم مردان اینها را تماما کشتند . و اکنون این زنان و کودکانی که ملاحظه می کنید ، در ریسمان اسارت من گرفتار می باشند ، شما می گویید من با آنان چه کنم ؟ همه گفتند دستور بده تمامی آنها را گردن بزنند تا از نسل علی علیه السلام که دشمن دیرینه تو و پدرت معاویه بودند یک نفر باقی نماند . (225)

به محض آنکه اهل مجلس یزید این فتوا را دادند ، امام محمّد باقر علیه السلام که سنین عمر او دو سال و چند ماه و به روایتی پنج سال بیش نبود و جزو اُسرا ایشان را به شام آورده بودند (226) برخاست مقابل تخت یزید قرار گرفت و پس از حمد الهی فرمود : یزید ، اگر اجازه دهی من چند کلمه صحبت کنم .

یزید از جرئت آن حضرت تعجّب کرد و گفت : بگو چه می خواهی بگویی ؟ فرمود : اهل مجلس تو از همنشینان فرعون هم بدترند . زیرا فرعون زمانی که با اهل مجلس خود راجع به حضرت موسی و هارون مشورت کرد و گفت با آنان چه کنم ؟ گفتند آنها را به حال خودشان واگذار و متعرّض آنان مشو ، لکن زمانی که تو با اهل مجلس خویش راجع به ما مشورت نمودی ، آنها گفتند تمام ما را گردن بزن ، و در این امر سرّی نهفته است .

یزید گفت : چه سرّی نهفته است ؟ حضرت امام محمّد باقر علیه السلام فرمود ندمای مجلس فرعون همه حلال زاده بودند ولکن همنشینان تو همه ولدالزنا می باشند . (وَلایقتل الا نبیاء و اءولادهم إ لّا اءولاد الا دعیاء) . یعنی نمی کشد پیغمبران و اولاد پیغمبران را مگر اولاد ولدالزنا . (227)

یزید سر به زیر انداخت ، پس دستور داد آنان را از مجلس بیرون برند . (228)

فاطمه و سکینه دختران امام حسین علیه السلام که به سر پدر نگاه می کردند دیگر تاب تحمل نداشتند ، فاطمه فریاد کشید : علیه السلام (یا یزید ! بَناتُ رَسولِ اللهِ سَبایا ؟ !) (ای یزید ! دختران پیامبر را اسیر می کنی ؟) که دیگر بار صدای ناله و گریه حاضران بلند شد و زمزمه های اعتراض از اطراف مجلس به گوش می رسید .

زینب آمد شام را یکباره ویران کرد و رفت

اهل عالم را از کار خویش حیران کرد و رفت
از زمین کربلا تا کوفه و شام بلا
هرکجا بنهاد پا ، فتح نمایان کرد و رفت
با لسان مرتضی از ماجرای نینوا
خطبه ای جانسوز اندر کوفه عنوان کرد و رفت
با کلام جانفزا اثبات دین حق نمود
عالمی را دوستدار اهل ایمان کرد و رفت
فاش می گویم که آن بانوی عظمای دلیر
از بیان خویش دشمن را هراسان کرد و رفت
بر فراز نی چو آن قرآن ناطق را بدید
با عمل آن بی قرین تفسیر قرآن کرد و رفت
در دیار شام برپا کرد از نو انقلاب
سنگر اهل ستم را سست بنیان کرد و رفت
خطبه ای غرّا بیان فرمود در کاخ یزید
کاخ استبداد را از ریشه ویران کرد و رفت
زین خطب اتمام حجّت کرد بر کافردلان
غاصبین را مستحقّ نار و نیران کرد ورفت
از کلام حق پسندش شد حقیقت آشکار
اهل حقّ را شامل الطاف یزدان کرد و رفت
شام غرق عیش و عشرت بود در وقت ورود
وقت رفتن شام را شام غریبان کرد و رفت
دخت شه را بعد مردن در خرابه جای داد
گنج را در گوشهٔ ویرانه پنهان کرد و رفت
زآتش دل بر مزار دختر سلطان دین
در وداع آخرین شمعی فروزان کرد و رفت
با غم دل چونکه می شد وارد بیت الحزن
(سروی) دلخسته را محزون و نالان کرد و رفت

دختر شیر خدا

شام ، روشن از جمال زینب کبراستی
سر به زیرافکن که ناموس خدا اینجاستی
کن تماشا آسمان تابناک شام را
کافتاب برج عصمت از افق پیداستی
آب کرده زهره شیران در این صحرا ، مگر
دختر شیرخدا خفته در این صحراستی
در شجاعت چون حسین و در شکیبایی حسن
در بلاغت چون علی عالی اعلاستی
نغمه مرغ حق از گلزار شام آید به گوش
مرغ حق را نغمه شورانگیز و روح افزاستی
کرد روشن با جمالش آسمان شام را
کز فروغ چهره گویی زهره زهراستی (229)

حضرت علی بن الحسین علیه السلام از یزید درخواست نمود که در روز جمعه به او اجازه دهد در مسجد خطبه بخواند ، یزید رخصت داد؛ چون روز جمعه فرا رسید یزید یکی از خطبای مزدور خود را به منبر فرستاد و دستور داد هرچه تواند به علی و حسین علیه السلام اهانت نماید و در ستایش شیخین و یزید سخن براند ، و آن خطیب چنین کرد .
امام سجّاد علیه السلام از یزید خواست تا به وعده خود وفا نموده و به او رخصت دهد تا خطبه بخواند ، یزید از وعده ای که به امام داده بود پشیمان شد و قبول نکرد . معاویه پسر یزید لعین به پدرش گفت : خطبه این مرد چه تاءثیری دارد ؟ بگذار تا هرچه می خواهد بگوید .
یزید لعین گفت : شما قابلیّتهای این خاندان را نمی دانید ، آنان علم و فصاحت را از هم به ارث می برند ، از آن می ترسم که خطبة او در شهر فتنه برانگیزد و وبال آن گریبانگیر ما گردد . (230)
به همین جهت یزید لعین از قبول این پیشنهاد سر باز زد و مردم از یزید لعین مصرانه خواستند تا امام سجّاد علیه السلام نیز به منبر رود .
یزید لعین گفت : اگر او به منبر رود ، فرود نخواهد آمد مگر اینکه من و خاندان ابوسفیان را رسوا کرده باشد!
به یزید لعین گفته شد : این نوجوان چه تواند کرد ؟ !
یزید لعین گفت : او از خاندانی است که در کودکی کامشان را با علم برداشته اند .
بالا خره در اثر پافشاری شامیان ، یزید موافقت کرد که امام به منبر رود .
آنگاه حضرت سجاد علیه السلام به منبر رفته و پس از حمد و ثنای الهی خطبه ای ایراد کرد که همه مردم گریستند و بی قرار شدند. فرمود :
اَیُّها النّاسُ! اُعْطِینا سِتّا وَ فُضّلِنَا بِسَبْعٍ : اُعْطِینا الْعِلْمَ وَالْحِلْمَ وَالسَماحَةَ وَالفَصاحَةَ وَالشُّجاعَةَ وَالمَحَبَّةَ فِی قُلوبِ الْمُؤْمِنینَ ، وَ فُضّلِنا بان مِنّا النّبیَّ المُختارَ مُحَمّدا وَ مِنّا الصِدّیقُ وَ مِنَّا الطَّیّارُ وَ مِنّا اَسَدُ اللهِ وَ اَسَدُ رَسولِهِ وَ مِنّا سِبْطا هذِهِ الاُمّة .
مَنْ عَرفَنِی فَقَدْ عَرَفَنی وَ مَنْ لَمْ یَعْرِفْنِی انباءته بِحَسَبی وَ نَسَبی .
اَیُّها النّاسُ! اَنَا اَبْنُ مکة وَ مِنی ، اَنَا اَبْنُ زَمْزَمَ وَالصّفا ، اَنَا اَبْنُ مَنْ حَمَلَ الرُّکْنَ بِاطرافِ الرِّدا ، اَنَا ابْنُ خَیْرِ مَنِ ائتزرِ وَارْتَدی ، اَنَا اَبْنُ خَیْرُ مَنِ انْتَعَلَ وَاحْتَفی ، اَنَا ابْنُ خَیْرِ مَنْ طافَ وَ سَعی ، اَنَا ابْنُ خَیْرِ مَنْ حج وَلَبّی ، اَنَا اَبْنُ خَیْرِ مَنْ حُمِلَ عَلَی البُراقِ فِی الهَواء ، اَنَا ابْنُ مَنْ اُسْرِیَ بِهِ مِنَ المَسْجِدِ الحَرامِ اِلی المَسْجِدِ الا قْصی ، اَنَا ابْنُ مَنْ بَلَغَ بِهِ جَبْرئیلُ اِلی سِدْرَة الْمُنْتَهی ، اَنَا ابْنُ مَنْ دَنا فَتَدلّی فَکانَ قابَ قَوْسَیْنِ اَوْادْنی ، اَنَا ابْنُ مَنْ صَلّی بِمَلائکَةِ

السّماء ، اَنَا ابْنُ مَنْ اَوْحى اِلَيْهِ الجَلِيلُ ما اَوْحى ، اَنَا ابْنُ مُحَمّدٍ الْمُصْطفى ، اَنَا ابْنُ عَلىٍ المُرْتَضى ، اَنَا ابْنُ مَنْ ضَرَبَ خَراطِيمَ الخَلقِ حَتّى قالُوا : لا اله الا الله
اَنَا ابْنُ مَنْ ضَرَبَ بَيْنَ يَدىْ رَسُولِ اللهِ بِسَيْفيْنِ وَ طَعَنَ بِرُمْحَيْنِ وَ هاجَرَ الهِجْرَتَيْنِ وَ بَايَعَ البَيْعَتَيْنِ وَ قاتَلَ بِبَدْرٍ وَ حُنَيْنٍ وَ لَمْ يَكْفُرْ بِاللهِ طَرْفَةَ عَيْنٍ ، اَنَا ابْنُ صالِحِ المُؤْمِنينَ وَ وارِثِ النّبِيّنَ وَقامِعِ المُلْحِدِينَ وَ يَعْسوُبِ الْمُسْلِمِينَ وَ نوُرِ المُجاهِدِينَ وَ زَيْنِ العابِدينَ وَ تاجِ البَكّائِينَ وَ اَصْبَرِالصّابِرِينَ وَ اَفْضَلِ القائِمينَ مِنْ آلِ ياسِينَ رَسولِ رَبِّ العَالِمينَ ، اَنَا ابْنُ المُؤَيَّدِ بِجَبْرَئيل ، الْمَنْصورِ بِمِيكائِيلَ .
اَنَا اَبْنُ المُحامِى عنْ حَرَمِ الْمُسْلِمينَ وَ قاتِلِ المارِقِينَ وَالنّاكِثِينَ وَالقاسِطِينَ وَالمُجاهِدِ اَعْداءَ هُ النّاصِبِينَ ، وَ اَفْخَرُ مَنْ مَشى مِنْ قُرَيشٍ اَجْمَعِينَ ، وَ اَوَّلُ مَنْ اَجابَ وَاسْتَجابَ للهِ وَ لِرَسولِهِ منَ المُؤْمِنِينَ ، وَ اَوّلُ السّابِقينَ ، وَ قاصِمُ المُعْتَدينَ وَ مُبيدُ المَشْرِكينَ ، وَ سَهْمٌ مِنْ مَرامِى اللهِ عَلَى المُنافِقينَ ، وَ لِسانُ حِكْمَةِ العابِدينَ وَ ناصِرُ دِينِ اللهِ وَ وَلىُّ اَمْرِاللهِ وَ بُسْتانُ حِكْمَةِ اللهِ وَ عَيْبَةُ عِلْمِهِ ، سَمحٌ ، سَخِىٌّ ، بَهِىٌّ ، بَهلُولٌ ، زَكِىٌ ، اَبْطَحِىٌّ ، رَضِىٌّ ، مِقْدامٌ ، هُمامٌ ، صابِرٌ ، صَوّامٌ ، مُهَذَّبٌ؛ قَوّامٌ ، قاطِعُ الاصْلابِ وَ مفرِّقُ الاَحْزابِ ، اَرْبَطُهُمْ عِناناً وَاثْبَتُهُمْ جِنانا ، وَ اَمْضاهُمْ عَزيمَةً وَ اَشدُّهُمْ شَكِيمَةً ، اسَدٌ باسِلٌ ، يَطْحَنُهُمْ فِى الحُروبِ اِذِا الزْدَلفتِ الا سِنّةُ وَ قَرُبَتِ الاَعِنّةُ طَحْنَ الرّحى ، وَ يَذْرَؤُهُمْ فِيها ذَرْوَ الرّيحِ الهَشِيمِ ،
لَيْثُ الحِجازِ وَ كَبْشُ العِراقِ ، مَكّىٌّ مَدَنىٌّ خيْفىٌّ عَقَبِىٌّ بِدْرِىٌّ اُحُدِىٌّ شَجَرىٌّ مُهاجِرِىٌّ .
مِنَ العَرَبِ سَيّدُها ، وَ مِنَ الوَغى لَيْثُها ، وارِثُ المَشعَرَيْنِ وَ اَبوالسِّبْطَيْنِ : الحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ ، ذاكَ جَدّى عَلىُّ بنُ اَبى طالِبٍ .
ثمّ قالَ : اَنَا ابْنُ فاطِمَةَ الزَّهْراء ، اَنَا ابْنُ سَيّدَةِ النّساءِ .
فَلَمْ يَزَلْ يَقولْ : اَنا اَنا ، حَتّى ضَجَّ النّاسُ بِالبُكاءِ وَالنَّحِيبِ ، وَ خَشِىَ يَزيدُ اَنْ يَكونَ فِتْنَةً فَاءَمَرَ المُؤَذِّنَ فَقَطَعَ الكَلامَ ، فَلَمّا قالَ المُؤَذِّنُ : اللهُ اَكْبَر اللهُ اَكْبَرُ ، قال : عَلِىٌّ : لا شَى ءَ اَكْبَرُ مِنَ اللهِ ، فَلَمّا قال المؤ ذن : اَشْهَدُ ان لااله الا اللهُ ، قالَ عَلِى بن الحُسَيْنِ : شَهدَ بِها شَعْرِى وَ بَشَرِى وَ لَحْمى وَ دَمى ، فَلَمَا قالَ المُؤَذِّنُ : اَشْهَدُ انَّ مُحَمَّدا رَسولُ اللهِ ، اِلْتَفَتَ مِنْ فَوْقِ المِنْبَرِ اِلى يَزيد فَقالَ : مُحَمّدٌ هذا جَدِّى اَمْ جَدُّکَ يا يَزيدُ ؟ فَإِ نْ زَعَمْتَ اَنَّهُ جَدُّکَ فَقَد كَذِبْتَ وَ كَفَرْتَ وَ اِنْ زَعَمْتَ اَنّهُ جدى فَلِمَ قَتَلْتَ عِتْرَتَهُ ؟
ترجمه خطبه شريفه امام سجّاد عليه السلام
اى مردم ! خداوند به ما شش خصلت عطا فرموده و ما را به هفت ويژگى بر ديگران فضيلت بخشيده است ؛ به ما ارزانى داشت علم ، بردبارى ، سخاوت ، فصاحت ، شجاعت و محبّت در قلوب مؤ منين را؛ و ما را بر ديگران برترى داد به اينكه پيامبر بزرگ اسلام ، صدّيق (اميرالمؤ منين على

علیه السلام) ، جعفر طیّار ، شیر خدا و شیر رسول خدا صلی الله علیه و آله (حمزه) ، و امام حسن و امام حسین دو فرزند بزرگوار رسول اکرم علیه السلام را از ما قرار داد . (231)
(با این معرفی کوتاه) هرکس مرا شناخت که شناخت ، و برای آنان که مرا نشناختند با معرفی پدران و خاندانم خود را به آنان می شناسانم .
ای مردم ! من فرزند مکّه و منایم ، من فرزند زمزم و صفایم ، من فرزند کسی هستم که حجرالا سود را با ردای خود حمل و در جای خود نصب فرمود ، من فرزند بهترین طواف و سعی کنندگانم ، من فرزند بهترین حج کنندگان و تلبیه گویان هستم ، من فرزند آنم که بر براق سوار شد ، من فرزند پیامبری هستم که در یک شب از مسجدالحرام به مسجد الاقصی سیر کرد . من فرزند آنم که جبرئیل او را به سدره المنتهی برد و به مقام قرب ربوبی و نزدیکترین جایگاه مقام باری تعالی رسید ، من فرزند آنم که با ملائکه آسمان نمازگزارد ، من فرزند آن پیامبرم که پروردگار بزرگ به او وحی کرد ، من فرزند محمّد مصطفی و علی مرتضایم ، من فرزند کسی هستم که بینی گردنکشان را به خاک مالید تا به کلمه توحید اقرار کردند .
من پسر آن کسی هستم که برابر پیامبر با دو شمشیر و با دو نیزه می رزمید ، و دوبار هجرت و دوبار بیعت کرد ، و در بدر و حنین با کافران جنگید ، و به اندازه چشم بر هم زدنی به خدا کفر نورزید ، من فرزند صالح مؤ منان و وارث انبیا و از بین برنده مشرکان و امیر مسلمانان و فروغ جهادگران و زینت عبادت کنندگان و افتخار گریه کنندگانم ، من فرزند بردبارترین بردباران و افضل نمازگزاران از اهل بیت پیامبر هستم ، من پسر آنم که جبرئیل او را تاءیید و میکائیل او را یاری کرد ، من فرزند آنم که از حرم مسلمانان حمایت فرمود و با مارقین و ناکثین و قاسطین جنگید و با دشمنانش مبارزه کرد ، من فرزند بهترین قریشم ، من پسر اولین کسی هستم از مؤ منین که دعوت خدا و پیامبر را پذیرفت ، من پسر اول سبقت گیرنده ای در ایمان و شکننده کمر متجاوزان و از میان برنده مشرکانم ، من فرزند آنم که به مثابه تیری از تیرهای خدا برای منافقان و زبان حکمت عبّاد خداوند و یاری کننده دین خدا و ولی امر او و بوستان حکمت خدا و حامل علم الهی بود .
او جوانمرد ، سخاوتمند ، نیکو چهره ، جامع خیرها ، سیّد ، بزرگوار ، ابطحی ، راضی به خواست خدا ، پیشگام در مشکلات ، شکیبا ، دائما روزه دار ، پاکیزه از هر آلودگی و بسیار نمازگزار بود .
او رشته اصلاب دشمنان خود را از هم گسیخت و شیرازه احزاب کفر را از هم پاشید .
او دارای قلبی ثابت و قوی و اراده ای محکم و استوار و عزمی راسخ بود و همانند شیری شجاع که وقتی نیزه ها در جنگ به هم در می آمیخت آنها

را همانند آسیا خرد و نرم و بسان باد آنها را پراکنده می ساخت .
او شیر حجاز و آقا و بزرگ عراق است که مکّی و مدنی و خیفی و عقبی و بدری و احدی و شجری و مهاجری (232) است ، که در همه این صحنه ها حضور داشت .
او سیّد عرب است و شیر میدان نبرد و وارث دو مشعر (233) و پدر دو فرزند : حسن و حسین علیه السلام .
آری او ، همان او (که این صفات و ویژگیهای ارزنده مختص اوست) جدّم علی بن ابی طالب علیه السلام است .
آنگاه گفت : من فرزند فاطمه زهرا بانوی بانوان جهانم .
و آنقدر به این حماسه مفاخره آمیز ادامه داد که شیون مردم به گریه بلند شد ! یزید بیمناک شد و برای آنکه مبادا انقلابی صورت پذیرد به مؤ ذن دستور داد تا اذان گوید تا بلکه امام سجّاد علیه السلام را به این نیرنگ ساکت کند !!
مؤ ذّن برخاست و اذان را آغاز کرد ، همین که گفت : الله اکبر ، امام سجّاد فرمود : چیزی بزرگتر از خداوند وجود ندارد .
و چون گفت : اشهد إ ن لاإ له إ لّا الله ، امام علیه السلام فرمود : موی و پوست و گوشت و خونم به یکتائی خدا گواهی می دهد .
و هنگامی که گفت : اشهدانّ محمدا رسول الله ، امام علیه السلام به جانب یزید روی کرد و فرمود : این محمد که نامش برده شد ، آیا جدّ من است یا جدّ تو ؟ ! اگر ادّعا کنی که جدّ توست پس دروغ گفتی و کافر شدی ، و اگر جدّ من است چرا خاندان او را کشتی و آنان را از دم شمشیر گذراندی ؟ !
سپس مؤ ذّن بقیه اذان را گفت و یزید پیش آمد و نماز ظهر را گزارد . (234)
در نقل دیگری آمده است که : چون مؤ ذّن گفت : اشهد انّ محمدا رسول الله ، امام سجّاد علیه السلام عمامه خویش از سر برگرفت و به مؤ ذّن گفت : تو را بحقّ این محمّد که لحظه ای درنگ کن ، آنگاه روی به یزید کرد و گفت : ای یزید ! این پیغمبر ، جدّ من است و یا جدّ تو ؟ ! اگر گویی جدّ من است ، همه می دانند که دروغ ، و اگر جدّ من است پس چرا پدر مرا از روی ستم کشتی و مال او را تاراج کردی و اهل بیت او را به اسارت گرفتی ؟ ! این جملات را گفت و دست برد و گریبان چاک زد و گریست و گفت : بخدا سوگند اگر در جهان کسی باشد که جدّش رسول خداست ، آن منم ، پس چرا این مرد ، پدرم را کشت و ما را مانند رومیان اسیرکرد ؟ !
آنگاه فرمود : ای یزید ! این جنایت را مرتکب شدی و باز می گویی : محمّد صلی الله علیه و آله رسول خداست ؟ ! و روی به قبله می ایستی ؟ ! وای بر تو ! در روز قیامت جدّ و پدر من در آن روز دشمن تو هستند .

پس یزید فریاد زد که مؤ ذّن اقامه بگوید ! در میان مردم هیاهویی برخاست ؛ بعضی نماز گزاردند و گروهی نماز نخوانده پراکنده شدند . (235)
و در نقل دیگر آمده است که امام سجّاد علیه السلام فرمود :
اَنَا ابْنُ الحُسَیْنِ القَتیلِ بِکَرْبَلا ، اَنَا ابنُ عَلیٍّ المُرْتَضی ، اَنَا ابْنُ مُحَمّدٍ الْمُصْطَفی ، اَنَا ابْنُ فاطِمَةَ الزَّهْراءِ ، اَنَا ابْنُ خَدیجةَ الْکُبْری ، اَنَا ابْنُ سِدْرَة المُنْتَهی ، اءنا ابْنُ شَجَرَة طوبی اَنَا ابْنُ المُرَمّلِ بِالدّماءِ ، اَنَا ابْنُ مَنْ بَکی عَلَیهِ الجِنُّ فِی الظَّلْماءِ ، اَنَا ابْنُ مَنْ ناحَ عَلَیهِ الطُّیورُ فِی الهَواءِ . (236)
من فرزند حسین شهید کربلایم ، من فرزند علی مرتضی و فرزند محمّد مصطفی و پسر فاطمه زهرایم ، و فرزند خدیجه کبرایم ، من فرزند سدره المنتهی و شجره طوبایم ، من فرزند آنم که در خون آغشته شد ، و پسر آنم که پریان در ماتم او گریستند ، و من فرزند آنم که پرندگان در ماتم او شیون کردند .
پس از (237) خطبه غرّای عقیله بنی هاشم حضرت زینب کبری و خطبه حضرت سیّدالساجدین امام زین العابدین علیه السلام ، مردم ماهیّت یزید کافر ستمکار را شناختند و شروع کردند به لعن و طعن یزید . یزید خود را بیچاره دید و فهمید که منفور جامعه است ، با کمال بی شرمی و ندامت تمام این جنایات را به گردن امرای لشگر انداخت تا خود را تبرئه کند ولی این ننگ تا قیامت پاک شدنی نبود .
یزید ، جنایت را به گردن امرای لشگر انداخت !
فضاحت فاجعه کربلا به حدّی رسید که یزید (لعین) امرای لشگر نینوا را احضار نمود . شبث بن ربعی ، مصائب بن وهیبه ، شمر بن ذی الجوشن ، سنان بن انس ، خولی بن یزید ، قیس بن ربیع و چند تن دیگر نزد وی حاضر شدند . وی نخست متوجّه شبث بن ربعی شد و گفت : تو کشتی حسین علیه السلام را ؟ وی چنین پاسخ داد لعنت خدا بر آن کسی که حسین علیه السلام را کشت ، من او را نکشتم .
یزید گفت : پس قاتل حسین علیه السلام کیست ؟ ! گفت : مصائب . یزید او را مورد خطاب قرار داده همان سؤ ال را تکرار کرد ، و همان جواب را شنید . به همان ترتیب همه امرا را مورد پرخاش و سؤ ال قرار داد ، و همه شدیدا انکار نمودند ، تا نوبت به خولی رسید . وی در جواب متحیّر مانده بود و همه سرهنگان با حالت وحشت و نگرانی چشم به صورت او دوخته بودند و در فکر جواب قاطع بودند . یک مرتبه همه گفتند قاتل حسین قیس بن ربیع بود .
یزید با سخنان درشت خود به وی حمله کرد و گفت : تو کشتی حسین را ؟ ! قیس در جواب گفت : من قاتل اصلی را خوب می شناسم ولی بدون امان از طرف امیر نخواهم گفت . یزید به وی امان داد . سپس چنین گفت : ای امیر ، قاتل حسین آن کسی است که پرچم جنگ را برافراشت و سپاه

را فوج فوج به جنگ او روانه ساخت . یزید گفت : آن کس کدام است ؟ قیس در جواب وی گفت : ای امیر ، تو کشتی حسین را! یزید از جای برخاست و به سرای خویش رفت و سر حسین را به طشت طلا گذاشت و در پارچه ای پیچید و در حجره مخصوص خود نگاه داشت . پس از آن همی به صورت خود لطمه می زد و می گفت : (مالی و قتل الحسین) : من چه کاری داشتم به کشتن حسین . (238)

ملا حسین کاشفی در روضه الشهداء چنین آورده که امام زین العابدین علیه السلام از یزید خواست قاتل پدر او را به وی تحویل دهد تا قصاص نماید . قاتلان سیّدالشهدا همگی این عمل را به گردن دیگری می انداختند تا نوبت به شمر رسید ، و او هم یزید را متّهم نمود . (239)

قصه زنی از مردم شام

از بحرالمصائب نقل می کنند که در خرابه شام هیجده صغیر و صغیره در میان اسیران بود که به آلام و اسقام مبتلا ، و هر بامداد و شامگاه از جناب زینب سلام الله علیه آب و نان طلب می کردند و از گرسنگی و تشنگی شکایت می نمودند . یک روز یکی از اطفال طلب آب نمود . زنی از اهل شام فورا جام آبی حاضر نمود و به علیا مخدره زینب سلام الله علیه عرض کرد که ای اسیر ، ترا به خدا قسم می دهم که رخصت فرمایی من این طفل را به دست خویش آب دهم ، لان رعایه الا یتام یوجب قضاء الحوائج و حصول المرام ، شاید خدای تعالی حاجت مرا برآورد . علیا مخدره فرمود : حاجت تو چیست و مطلوب تو کیست ؟
عرض کرد من از خدمتکاران فاطمه زهرا سلام الله علیه بودم ، انقلاب روزگار به این دیارم افکند . مدّتی دراز است که از اهل بیت اطهار خبری ندارم و بسیار مشتاقم که یک مرتبه دیگر خدمت خاتون خود علیا مخدره زینب برسم و مولای خود امام حسین را زیارت کنم . شاید خداوند متعال به دعای این طفل حاجت مرا برآورد و بار دیگر دیدة مرا به جمال ایشان روشن بفرماید و بقیه عمر را به خدمت ایشان سپری کنم . زینب سلام الله علیه چون این سخن را شنید ناله از دل و آه سرد از سینه برکشید و گفت ای امه الله حاجت تو برآورده شد . ها اءنا زینب بنت امیرالمؤ منین و هذا راءس الحسین علی باب دار یزید : من زینب دختر امیرالمؤ منینم ، و این نیز سر حسین است که بر درب خانه یزید آویخته است . آن زن با شنیدن این مطلب همانند شخص صاعقه زده مدّتی خیره خیره به علیا مخدّره زینب نظر کرد و سپس ناگهان نعره ای زد و بیهوش بر روی زمین بیفتاد . چون به هوش آمد چنان نعره واحسیناه ، واسیداه ، واامامام ، واغریباه ، و واقتیل اولاد علی از جگر برکشید که آسمان و زمین را منقلب کرد . (240)

قصه زنی که نذر کرده بود

نیز در بحر المصائب می خوانیم : یک روز زنی طبقی از طعام آورد و در نزد علیا مخدّره گذارد . آن علیامخدّره فرمود این چه طعامی است ، مگر نمی دانی صدقه بر ما حرام است ؟ عرض کرد ای زن اسیر ، به خدا قسم صدقه نیست ، بلکه نذری است که بر من لازم است و برای هر غریب و اسیر می برم . حضرت زینب فرمود این عهد و نذر چیست ؟ عرض کرد من در ایّام کودکی در مدینه رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم و در آنجا به مرضی دچار شدم که اطبا از معالجه آن عاجز آمدند . چون پدر و مادرم از دوستان اهل بیت بودند برای استشفا مرا به دارالشفای امیرالمؤ منین علیه السلام بردند و از بتول عذرا فاطمه زهرا طلب شفا نمودند .
در آن حال حضرت حسین علیه السلام نمودار شد . امیرالمؤ منین علیه السلام فرمود ای فرزند ، دست بر سر این دختر بگذار و از خداوند شفای این دختر را بخواه ! پس دست بر سر من گذاشت و من در همان حال شفا یافتم و از برکت مولایم حسین تاکنون مرضی در خود نیافتم . پس از آن ، گردش لیل و نهار مرا به این دیار افکند و از ملاقات موالیان خود محروم ساخت . لذا بر خود لازم کردم و نذر نمودم که هرگاه اسیر و غریبی را ببینم چندانکه مرا ممکن می شود برای سلامتی آقایم حسین به آنها احسان کنم ، باشد که یک مرتبه دیگر به زیارت ایشان نایل بشوم و جمال ایشان را زیارت کنم .
آن زن چون این سخن را بدین جا رسانید علیا مخدّره زینب صیحه از دل برکشید و فرمود یا امه الله همین قدر بدان که نذرت تمام و کارت به انجام رسید و از حالت انتظار بیرون آمدی . همانا من زینب دختر امیرالمؤ منینم و این اسیران ، اهل بیت رسول خداوند مبین هستند و این هم سر حسین است که بر در خانة یزید منصوب است . آن زن صالحه از شنیدن این کلام جانسوز ، فریاد ناله برآورد و مدّتی از خود بیخود شد . چون به هوش آمد خود را بر روی دست و پای ایشان انداخت و همی بوسید و خروشید و ناله وا سیّداه ، وا اماماه ، و واغریباه به گنبد دوّار رسانید و چنان شور و آشوب برآورد که گفتی واقعه کربلا نمودار شده است . سپس در بقیه عمر خود از ناله و گریه بر حضرت سیّدالشهدا ساکت نگردید تا به جوار حق پیوست . (241)

زن یزید به خرابه شام می آید

در اینجا سخن به اختلاف نقل شده است ؛ بعضی می گویند هند ، دختر عبدالله کریز ، زوجه یزید بوده است ، صدای زینب را که در مجلس شنید بی پرده خود را در میان مجلس افکند و یزید عبا بر سر او انداخت . او یزید را چنان مورد ملامت و شنعت قرار داد که یزید به او گفت برو برای حسین گریه کن ! بعضی دیگر نیز می گویند وی به خرابه آمد با یک تفصیلی که در کتب معتبره یافت نمی شود . ولی حقیر شاهدی پیدا کردم که ممکن است آن زن غیر دختر عبدالله کریز باشد والله العالم ، و آن شاهد ، این است که :

در ناسخ التواریخ ، جلد مربوط به خلفا ، در بیان غزوات زمان خلافت عمر ، در وقعه فتح قلعه ابی القدس گوید : دیده بانان برای ابوعبیده جراح ، که سپهسالار لشگر اسلام بود ، خبر آوردند که در مقابل قلعه ابی القدس بازار مهمّی از نصاری تشکیل داده شده که غنایم بسیاری در اوست ، چون دختر سلطان ابی القدس عروسی دارد . اگر لشگری بر سر آنها بتازد غنیمت بسیار به دست مسلمین خواهد افتاد . ابوعبیده ، عبدالله بن جعفر طیّار را که خط عارضش تازه دمیده بود با پانصد سوار فرستاد . بعد نیز خالد بن ولید را به مدد آنها فرستاد تا بالا خره قلعه را فتح کردند و آن دختر را به اسیری گرفتند . عبدالله بن جعفر گفت من از این غنیمت فقط این دختر را طالبم . ابوعبیده گفت من حرفی ندارم ولی باید رخصت از عمر بیاید . رخصت از عمر آمد که عبدالله بن جعفر حق او بیش از اینهاست .

به عنوان غنیمت دختر را به عبدالله دادند . این دختر در خانه عبدالله بن جعفر بود تا معاویه آوازه حسن او را شنید و از عبدالله وی را برای یزید درخواست کرد ، و پول زیادی در مقابلش قرار داد . آن بحرالجود کنیز مزبور را برای معاویه فرستاد و در مقابل آن ، یک درهم نیز از معاویه قبول نکرد (پایان گزیده کلام ناسخ) .

اکنون ممکن است بگوییم آن زن که در خرابه آمده شاید همین دختر باشد طبعا این دختر سالها در خانه عبدالله بن جعفر زیردست علیامخدّره زینب کاملا تربیت شده ، روزگار او را به شام خراب انداخته و از جایی خبر ندارد . یک وقت بر سر زبانها افتاد که یک جماعت از اسیران خارجی به شام آمده اند . این زن درخواست کرد از یزید به دیدن آنها برود .

یزید گفت شب برو . چون شب فرا رسید فرمان کرد تا کرسیی در خانه نصب کردند . برکرسی قرار گرفت و حال رقّت بار آن اسیران او را کاملا متاءثّر گردانید ، سؤ ال کرد بزرگ شما کیست ؟ علیا مخدّره را نشان دادند . گفت ای زن اسیر ، شما از اهل کدام دیارید ؟ فرمود از اهل مدینه . آن

زن گفت عرب همه شهرها را مدینه گوید؛ شما از کدام مدینه هستید ؟ فرمود از مدینه رسول خدا صلی الله علیه و آله . آن زن از کرسی فرود آمد و به روی خاک نشست . علیا مخدّره سبب سؤ ال کرد ، گفت به پاس احترام مدینه رسول خدا . ای زن اسیر ، ترا به خدا قسم می دهم آیا هیچ در محله بنی هاشم آمد و شد داشته ای ؟ علیامخدّره فرمود من در محله بنی هاشم بزرگ شده ام . آن زن گفت ای زن اسیر ، قلب مرا مضطرب کردی . ترا به خدا قسم می دهم ، آیا هیچ در خانه آقایم امیرالمؤ منین عبور نموده و هیچ بی بی من علیامخدّره زینب را زیارت کرده ای ؟ حضرت زینب سلام الله علیه دیگر نتوانست خودداری بنماید ، صدای شیون او بلند شد ، فرمود حق داری زینب را نمی شناسی ، من زینبم !

بگفت ای زن ، زدی آتش به جانم
کلامت سوخت مغز استخوانم
اگر تو زینبی ، پس کو حسینت
اگر تو زینبی کو نور عینت
بگفتا تشنه او را سر بریدند
به دشت کربلا در خون کشیدند
جوانانش به مثل شاخ ریحان
مقطّع گشته چون اوراق قرآن
چه گویم من ز عبّاس دلاور
که دست او جدا کردند ز پیکر
هم عبدالله و عون و جعفرش را
به خاک و خون کشیدند اکبرش را
دریغ از قاسم نو کد خدایش
که از خون گشته رنگین دست و پایش
ز فرعون و ز نمرود و ز شداد
ندارد این چنین ظلمی کسی یاد
که تیر کین زند بر شیر خواره
کند حلقوم او را پاره پاره
زدند آتش به خرگاه حسینی
به غارت رفت اموال حسینی
مرا آخر ز سر معجر کشیدند
تن بیمار را در غل کشیدند
حکایت گر ز شام و کوفه دارم
رسد گفتار تا روز شمارم

زینب بزرگ سلام الله علیه فرمود ای زن ، از حسین پرسش می کنی ؟ ! این سر که در خانه یزید منصوب است از آن حسین است . آن زن از

استماع این کلمات دنیا در نظرش تیره و تار گردید و آتش در دلش افتاد . مانند شخص دیوانه ، نعره زنان ، بی حجاب ، با گیسوان پریشان ، سر و پای برهنه به بارگاه یزید دوید . فریاد زد از پسر معاویه ، راءس ابن بنت رسول الله منصوب علی باب داری : سر پسر دختر پیغمبر را در خانه من نصب کرده ای با اینکه او ودیعه رسول خداست ، واحسیناه واغریباه وامظلوماه واقتیل اولاد الا دعیاء ، والله یعزّ علی رسول الله و علی امیرالمؤ منین . یزید یکباره دست و پای خود را گم کرد ، دید فرزندان و غلامان و حتی عیالات او بر او شوریدند . از آن پس چنان دنیا بر او تنگ شد و زندگی بر او ناگوار افتاد که می رفت در خانه تاریک و لطمه به صورت می زد و می گفت : (مالی و لحسین بن علی) . لذا چاره ای جز این ندید که خط سیر خود را نسبت به اهل بیت عوض کند ، لذا به عیال خود گفت برو آنان را از خرابه به منزلی نیکو ببر . آن زن به سرعت ، با چشم گریان شیون کنان آمد زیر بغل علیا مخدّره زینب را گرفت و گفت ای سیّده من ، کاش از هر دو چشم کور می شدم و ترا به این حال نمی دیدم . اهل بیت را برداشت و به خانه برد و فریاد کشید ای زنان مروانیه ، ای بنات سفیانیه ، مبادا دیگر خنده کنید ! مبادا دیگر شادی بکنید ! به خدا قسم اینها خارجی نیستند ، این جماعت اسیران ذریّه رسول خدا و فرزندان فاطمه زهرا و علی مرتضی و آل یس و طه می باشند . (242)

خواب حضرت سکینه در دمشق (243)

شیخ ابن نما گوید : سکینه سلام الله علیه در دمشق خواب دید که گویی پنج شتر از نور به طرف او آمدند ، و بر هر شتری ، پیرمردی نشسته است و فرشتگان گرد آنها را گرفته اند و خادمی با آنها راه می رود . پس شتران بگذشتند و آن خادم به طرف من آمد و نزدیک من رسید و گفت : ای سکینه ، جدّ تو بر تو سلام می فرستد . گفتم : سلام بر او باد ، ای فرستاده رسول خدا ، تو کیستی ؟ گفت : خادمی از بهشتم . گفتم : این پیرمردان شترسوار کیستند ؟ گفت : اوّلی آدم صفوه الله است ، دومی ابراهیم خلیل الله ، سومی موسی کلیم الله و چهارمی عیسی روح الله . گفتم : آن که دست بر محاسن دارد و افتان و خیزان است کیست ؟ گفت جدّ تو رسول الله است . گفتم : به کجا خواهند رفت ؟ گفت : سوی پدرت حسین . پس رو به طرف او کرده و دویدم تا آنچه ستمکاران پس از وی با ما کردند با او بگویم . در این میان پنج کجاوه از نور را دیدم که می آیند و در هر کجاوه زنی است . گفتم : این زنان ، کیستند ؟ گفت : اولی حوّا امّالبشر است ، دومی آسیه بنت مزاحم ، سومی مریم بنت عمران ، چهارمی خدیجه بنت خویلد ، و پنجمی نیز که دست بر سر نهاده و افتان و خیزان است جدّه تو فاطمه بنت محمد و مادر پدرت می باشد . گفتم : به خدا قسم ، به او می گویم که با ما چه کردند . پس به او پیوستم و گریان پیش او ایستادم و

گفتم : ای مادر ، به خدا حق ما را انکار کردند . ای مادر ، به خدا جمعیّت ما را پریشان ساختند . ای مادر ، به خدا حریم ما را مباح شمردند . ای مادر ، به خدا پدر ما حسین علیه السلام را کشتند . گفت : دیگر مگوی ای سکینه که جگر مرا آتش زدی و بند دلم را پاره کردی . این پیراهن حسین است که با من است و از من جدا نشود تا به لقای پروردگار رسم .
پس از خواب بیدار شدم و خواستم این خواب را پوشیده دارم ، ولی با کسان خودمان گفتم و میان مردم شایع شد . (244)

خواب هند زن یزید

از هند ، زوجه یزید ، روایت شده است که گوید : در بستر خفته بودم ، در آسمان را دیدم گشوده شد ، و فرشتگان دسته دسته نزد سر مطهّر امام حسین علیه السلام می آمدند (245) و می گفتند السلام علیک یا اءباعبدالله ، السلام علیک یابن رسول الله . در آن میان پاره ابری دیدم که از آسمان فرود آمد ، مردان بسیار بر آن ابر بودند و مردی درخشنده روی مانند ماه در میان آنها بود ، پیش آمد و خم شد و دندانهای ابی عبدالله را بوسید و همی گفت ای فرزند ، ترا کشتند؛ می شود ترا نشناخته باشند ؟ ! از آب نوشیدن ترا منع کردند . ای فرزند ، من جدّ تو پیغمبرم ، و این پدرت علی مرتضی ، و این برادرت حسن ، و این عمّ تو جعفر ، و این عقیل ، و این دو حمزه و عبّاسند و همچنین یک یک خاندان را شمرد . هند گفت : ترسان و هراسان از خواب برجستم ، روشناییی دیدم که از سر حسین می تافت . در طلب یزید شدم و او را در خانه تاریکی یافتم ، روی به دیوارکرده و می گفت : (مالی وَ لِلْحُسَیْن) : مرا با حسین علیه السلام چکار ؟ ! و سخت اندوهگین بود . خواب را به او گفتم ، سر به زیر انداخت . نیز هند می گوید : چون بامداد شد حرم پیغمبر صلی الله علیه و آله را بخواست و پرسید دوست دارید اینجا بمانید یا به مدینه بازگردید ؟ و جائزه ای گرانبها به شما دهم . گفتند اول باید بر حسین علیه السلام عزاداری کنیم . گفت هر چه می خواهید انجام دهید ، پس حجره ها و خانه ها را در دمشق خالی کرد و هر زن قرشیّه و هاشمیّه جامه سیاه پوشید ، و بر حسین شیون و زاری کردند هفت روز علی ما نُقِل .

ابن نما گفت : زنان در مدّت اقامت در دمشق به سوز و ناله زبان گرفته بودند و با آه و زاری شیون می کردند ، و مصیبت آن گرفتاران بزرگ شده بود و جراح زخم آن داغداران از علاج فرو ماند . آنان را در خانه ای جای داده بودند که آنها را از سرما و گرما حفظ نمی کرد ، یعنی پس از پرده نشینی و سایه پروری رخسارشان پوست انداخت . (246)

بخش هفتم : امام سجّاد در یک نگاه

علی بن الحسین ، علیه السلام ملقّب به زین العابدین و سجّاد ، فرزند ارشد امام حسین می باشد که از شاه زنان (247) دختر یزد گرد شاهنشاه ایران متولد شده است . ایشان تنها پسر امام حسین علیه السلام است که پس از آن حضرت باقی ماند ، زیرا 3 برادر دیگرش (علی اکبر ، علی اصغر ، و عبدالله رضیع) در واقعه کربلا به شهادت رسیدند . آن حضرت نیز همراه پدر به کربلا آمد ، ولی چون روی مصلحت الهی سخت بیمار بود و توانایی حمل اسلحه و جنگ را نداشت ، از جهاد و شهادت بازماند . در نتیجه در خیل اسیران به شام اعزام گردید و پس از گذرانیدن دوران اسیری ، به امر یزید برای استمالت افکار عمومی همراه کاروان اسرای اهل بیت به مدینه روانه گردید . بعدها آن حضرت را یک بار دیگر ، و این بار به امر عبدالملک خلیفه سفّاک اموی ، با بند و زنجیر از مدینه به شام جلب کردند که چندی بعد مجدّدا به مدینه بازگشت .
امام چهارم پس از مراجعت به مدینه ، در اثر فشار و اختناق سیاسی شدید حاکم ، انزوا اختیار کرده و مشغول عبادت پروردگار گردید و با کسی جز خواص شیعه مانند(ابوحمزه ثمالی) و (ابوخالد کابلی) و امثال ایشان تماس نمی گرفت . البته خواص ، معارفی را که از آن حضرت اخذ می کردند ، در میان شیعه نشر می دادند و از این راه تشیّع توسعه فراوانی یافت که اثر آن در زمان امامت امام پنجم به ظهور پیوست . (248)

ماه ولادت امام سجاد علیه السلام

در تاریخ میلاد حضرت امام سجّاد اختلاف بسیار است و شاید اصحّ اقوال نیمه جمادی الاولی سنه 36 هجری قمری و یا پنجم شعبان سنه 38 هجری بوده است . آن حضرت در مدینه طیّبه دیده به جهان گشود (249) که اسم مادر مکرّمه اش را قبلا ذکر کردیم .
شیخ مفید و شیخ طوسی و سید بن طاووس می فرمایند ولادت با سعادت حضرت علی بن الحسین در نیمه جمادی الاولی بود . و در دروس و فصول المهمه است که پنجم ماه شعبان بوده در مناقب و اعلام الوری است که نیمه جمادی الاخره بود و اصح قول اول است . (250)

رساله الحقوق و صحیفه سجادیه

از امام زین العابدین کتاب پر محتوای رساله الحقوق به جای مانده است ، که ضرورت دارد جداگانه و با دید علمی و حقوقی مورد دقّت و بررسی قرارگیرد ، و از محتویات عمیق و پربار آن در جهت ساختن مدینة فاضله ، و جامعه ایده آل و مطلوب الهی -انسانی بهره گیری شود . اثر بسیار ارزشمند دیگری که از آن حضرت به یادگار مانده ، صحیفه سجادیه نام دارد که یکی از نابترین و مهمترین گنجینه های معارف اسلامی در قالب دعا و نیایش است .
این کتاب در بین علما و بزرگان به (انجیل اهل بیت) و (زبور آل محمد) ملقّب گردیده است ، چه ، همان طور که انجیل عیسی و زبور داود - علی نبیّنا و آله و علیهم السلام - حاوی علوم و حِکَم الهی و آسمانی می باشند صحیفه سجادیه هم حقایق والایی از معارف اسلامی را در بردارد ، که جهانیان را به سعادت و نیک بختی می رساند .
در بسیاری از اجازات علمای امامیه (چنانکه محدث نوری در کتاب مستدرک الوسائل بیان کرده) صحیفه سجّادیه را (اُخت القرآن) (خواهر قرآن) و نهج البلاغه را (اخ القرآن) (برادر قرآن) وصف کرده اند . زیرا این دو کتاب شریف نیز ، در نهایت امر ، همچون قرآن از منبع علم الهی تراوش کرده و بر زبان مقدس آن دو بزرگوار جاری شده است : قرآن عظیم ، به وحی و املای ذات مقدس الهی ؛ و نهج البلاغه و صحیفه سجادیه ، به الهام خداوندی و تعلیم نَبَوی .

القاب حضرت

مشهورترین کنیه آن حضرت ، ابوالحسن و ابومحمد بوده و القاب مشهور آن حضرت نیز زین العابدین ، سیّدالساجدین و العابدین ، زکی ، امین ، سجّاد ، و ذوالثفنات می باشد .
نقش نگین آن جناب به روایت حضرت امام صادق : (الحمدلله العلی) و به روایت امام محمد باقر(العزّه لله) و (شقی قاتل الحسین بن علی) بود .
نیز امام باقر روایت کرده است که در موضع سجده پدرم ، پینه ها و برآمدگیهای آشکاری وجود داشت بود که در هر سال دو مرتبه آنها را می بریدند ، و در هر مرتبه ثفنه و بر آمدگی پنج موضع سجده را می بریدند . به این سبب آن حضرت را ذوالثفنات می خواندند . (251)

آدم بنی الحسین علیه السلام

جمع شدن نجابت عرب و عجم هر دو در او ، به اعتبار پدر و مادر؛ به قول حضرت رسول صلی الله علیه و آله انّ لله من عباده خیرتین فخیرته من العرب قریش و من العجم فارس ، لهذا ملقّب بابن الخیرین شد .
انتشار اولاد رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن حضرت است ، لهذا او را آدم بنی الحسین گویند ، و او اول کسی است که گوشه نشینی و عزلت را اختیار کرد و اول کسی است که به مُهر و تسبیح خاک امام حسین علیه السلام سجده و عبادت کرد و از همه خلایق بیشتر گریست .
وارد شده که رئیس البکّائین چهارند :
آدم ، یعقوب ، یوسف ، امام زین العابدین علیه السلام (252)

کجاست زین العابدین علیه السلام

رسول گرامی اسلام فرمود : در روز قیامت منادی ندا می کند که کجاست زین العابدین . پس گویا می بینم که فرزندم علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب در آن هنگام با وقار و آرامش تمام ، صفوف اهل محشر را می شکافد و می آید .
در کشف الغمه می نویسد : سبب ملقّب شدن آن حضرت به (زین العابدین) آن است که شبی آن جناب در محراب عبادت به تهجّد ایستاده بود ، پس شیطان به صورت مار عظیمی ظاهر شد تا آن حضرت را از عبادت حق ، به خود مشغول سازد ، ولی حضرت به او التفاتی نکرد . سپس آمد و انگشت ابهام پای آن حضرت را در دهان گرفت و گزید ، به نحوی که آن حضرت را متاءلّم ساخت ، اما باز ایشان توجهی به شیطان نکرد . زمانی که حضرت از نماز فارغ شد خود دانست که مار مزاحم ، شیطان است ، لذا به او فرمود که : دور شو ای ملعون ! و باز مشغول عبادت شد! در اینجا بود که صدای هاتفی شنیده شد که سه مرتبه خطاب به حضرت ندا در داد : اءنت زین العابدین . تویی زینت عبادت کنندگان .
در نتیجه این لقب در میان مردم ظاهر و مشهور گشت .

سجده برای شکر نعمت

حضرت امام محمد باقر علیه السلام می فرماید : پدرم علی بن الحسین هرگز نعمتی از خدا را یاد نکرد مگر آنکه برای شکر آن نعمت ، خدای را سجده کرد ، چنانکه آیه ای از کتاب خدا را که در آن آیات سجده باشد قرائت نمی نمود مگر آنکه سجده می کرد . نیز هرگاه حقّ تعالی شرّی را از حضرت دفع می کرد که از آن در بیم بود ، یا مکر مکر کننده ای را از او دور می گردانید سجده می کرد ، و هرگاه از نماز واجب فارغ می شد سجده می کرد ، و هرگاه توفیق می یافت که میان دو کس اصلاح کند ، برای شکر این خدمت سجده می کرد . در جمیع مواضع ، سجود آن حضرت به چشم می خورد؛ و به این سبب آن حضرت را سجّاد می گفتند . (253)

محتاج به رحمت حق

حدیقه الشیعه نوشته مرحوم آیه الله مقدس اردبیلی ، از طاووس یمانی نقل می کند که می گوید : نیمه شبی داخل حجر اسماعیل شدم ، دیدم که حضرت امام زین العابدین در حال سجده است و کلامی را مدام تکرار می کند . چون گوش کردم ، این دعا بود :
الهی عُبَیدکَ بِفنائِکَ ، مسکینکَ بِفنائک ، فقیرُک بِفنائک .
بعد از آن هر زمان که بلا و الَمی و مرضی مرا پیش آمد ، چون نماز گزارده سر به سجده نهادم و این کلمات را گفتم ، مرا خلاصی و فرجی روی داد .
فناء در لغت به معنی فضای در خانه است . یعنی خدایا ، بنده تو و مسکین تو و محتاج تو ، بر درگاه تو ، منتظر نزول رحمت تو است و از تو چشم عفو و احسان دارد . هرکس این کلمات را از روی اخلاص بگوید البته اثر می کند و هر حاجت که دارد برآورده می شود . (254)

پانصد درخت خرما

شیخ صدوق از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود : پدرم حضرت علی بن الحسین در هر شبانه روز هزار رکعت نماز می گذارد ، چنانکه امیرالمؤ منین علی بن ابی طالب نیز چنین بود . آن حضرت پانصد درخت خرما در تملّک داشت ، و نزد هر درختی دو رکعت نماز می گذارد .
هنگامی که به نماز می ایستاد رنگ مبارکش تغییر می کرد و حالتش نزد خداوند جلیل مانند بندگان ذلیل بود . اعضای شریفش از خوف خداوند می لرزید ، و نمازش نماز مودع بود ، یعنی مانند آنکه می داند این نماز آخر او است و بعد از آن دیگر امکان انجام نماز برای او رخ نخواهد داد . (255)

تو در راه خدا آزادی !

روزی امام سجّاد علیه السلام یکی از غلامان خود را دوبار صدا زد ، ولی او جوابی نداد . چون در مرتبه سوم جواب داد ، حضرت فرمود : آیا صدای مرا نشنیدی ؟ عرض کرد : بلی ، شنیدم . فرمود پس چه شد که جواب مرا ندادی ؟ ! عرض کرد چون از تو ایمن بودم ! فرمود : الحمدلله الذی جعلَ مملوکی یاءمننی . حمد خدای را که مملوک مرا از من ایمن گردانید . (256)
نیز روایت شده است که ، زمانی ، جماعتی مهمان حضرت سجّاد بودند . یکی از خدّام کبابی را از تنور بیرون آورده با سیخ به حضور مبارک آورد ، در راه به علت عجله و شتاب غلام ، سیخ کباب از دست او بر سر کودکی از آن حضرت که در زیر نردبان بود افتاد و کودک را هلاک کرد .
آن غلام سخت مضطرب و متحیر شد ، امّا حضرت به وی فرمود : اءنت حر ، تو در راه خدا آزادی . تو این کار را به عمد نکردی . پس امر فرمود که آن کودک را تجهیز کرده دفن نمایند . (257)
صاحب مناقب از مدائنی نقل کرده است که : چون سیّد سجّاد علیه السلام نژاد و تبار خویش را بیان کرد ، یزید به یکی از اعوان خود گفت : وی را به بوستان برده و خونش را بریز و همانجا او را به خاک بسپار . ماءمور حضرت را به بوستان برده و به کندن قبر پرداخت در خلال حفر قبر حضرت سجاد نیز به نماز ایستاد . زمانی که خواست آن حضرت را به قتل رساند ، دستی از هوا پیدا شد و بر رخسار او سیلی زد که به روی درافتاد و نعره کشید و بی هوش شد .
خالد فرزند یزید که این کرامات را بدید ، رنگ از رخسارش پریده به سوی پدر شتافت و ماجرا را برای وی نقل کرد . یزید امر کرد شخص مزبور را در همان گودال دفن کنند و امام را نیز رها سازند . (258)

وصیّت امام سجّاد (ع) به فرزندش امام محمد باقر (ع)

امام محمد باقر علیه السلام می گوید : در وقتی که پدرم عازم سفر بود ، از وی درخواست کردم مرا وصیتی فرماید . به من فرمود با پنج تن دوستی و مجالست مکن :
1 . با فاسق و نابکار و فرومایه منشین که ترا به یک لقمه نانی می فروشد .
2 . با مردم بخیل معاشرت مکن که در روز سخت و محنت یاری تو نمی کند .
3 . از دروغگو پرهیز کن که او به منزله سراب است و ترا می فریبد دور را نزدیک و نزدیک را دور جلوه می دهد .
4 . از مردم احمق و نادان کناره گیری کن که چون می خواهند به تو سودی رسانند زیان می رسانند .
5 . از کسی که قطع رحم کرده نیز گریزان باش که خداوند در چند جای قرآن او را لعن کرده است .
حضرت امام زین العابدین فرمود :
مسکینٌ ابن آدمَ لهُ فی کلّ یومٍ ثلاثُ مصائبَ لا یعتبرُ بواحدة منهن . . .
یعنی ، بیچاره فرزند آدم ، که برای او در هر روزی سه مصیبت است و از هیچ یک از آنها عبرت نمی گیرد ، که اگر عبرت بگیرد امر دنیا بر وی سهل و آسان خواهد شد .
امّا مصیبت اول : کم شدن هر روز است از عمر او؛ همانا اگر در مال او نقصانی پدید آید مغموم می شود ، با آنکه جای درهم رفته درهمی دیگر می آید ، ولی عمر را چیزی برنمی گرداند .
مصیبت دوم : استیفای روزی او است ، پس هرگاه حلال باشد حساب از او کشیده و اگر حرام باشد او را عقاب کنند .
مصیبت سوم : از این بزرگتر است . پرسیدند چیست ؟ فرمود : هیچ روز را شب نمی کند مگر اینکه یک منزل به آخرت نزدیک تر می شود ، ولکن نمی داند که به بهشت وارد می شود یا به برزخ . (259)
فرزندان امام چهارم
شیخ مفید و صاحب فصول المهمّه فرموده اند که اولاد حضرت علی بن الحسین علیه السلام از ذکور و اناث پانزده نفرند : امام محمد باقر علیه السلام مکنّی به ابوجعفر که مادرش ام عبدالله ، دختر امام حسن مجتبی بوده ؛ و حسن و حسین ؛ و زید و عمر از ام ولد دیگر؛ و حسین اصغر وعبدالرحمن و سلیمان از ام ولد دیگر؛ و علی این کوچکترین اولاد حضرت علی بن الحسین بوده ، و نیز خدیجه که مادر آن دو ام ولد بوده ، و محمد

اصغر که مادرش ام ولد بود ، و فاطمه و علیه و ام کلثوم مادرشان ام ولد بوده .
مرحوم محدّث قمی (ره) می فرماید : که علیّه همان مخدره است که علماء رجال او را در کُتب رجال ذکر کرده اند و گفته اند کتابی جمع فرموده که زراره از او نقل می کند . (260)

شهادت

در بیان روز شهادت آن حضرت مابین علما اختلاف بسیار است ، مشهور است که رحلت آن حضرت در یکی از سه روز بوده است : دوازدهم محرّم ، یا هیجدهم ، یا بیست و پنجم از سال 94 یا 95 هجری ، که آن را ز کثرت مردن فقها و علما (سنه الفقهاء) می گفتند .
روایت شده است که حضرت در شب رحلتش آب وضو طلبید ، زمانی که آب برایش آوردند ، فرمود : در این آب میته ای است ، چون ظرف را نزدیک چراغ بردند ، موش مرده ای در آن یافتند . لذا آن را ریخته و آب دیگر برایش آوردند . سپس خبر رحلت خود را داد .
نیز در آن شب مدهوش شد ، و چون به هوش آمد ، سوره (واقعه) و (انا فتحنا) را خواند و فرمود :
(الحمد لله الذی صدقنا وعده و اءورثنا الارض نتبوّء من الجنه حیث نشاء فنعم اجرُ العاملین)
یعنی ، سپاس خداوند را که به وعده خود با ما وفا کرد و زمین را میراث ما قرار داد و در بهشت ، هر جا که بخواهیم ، اقامت می نماییم ، چه نیک است پاداش اهل عمل ؛ سپس در همان دم از دنیا رفت . (261)
آن حضرت ، در وقت رحلت ، فرزند عزیز خویش حضرت امام محمدباقر علیه السلام را به سینه چسبانید و این وصیت را که پدر در وقت شهادت به او کرده بود بیان فرمود که : زنهار ، بر کسی که یاوری به غیر از خداوند ندارد ، ستم مکنید !
پس به روایت راوندی این کلمات را تکرار کرد تا از جهان درگذشت :
اللّهم ارحمنی فإ نکَ کریم ، اللّهم الرحمنی فإ نّک رحیم . (262)
خدایا به من رحم کن که تو بزرگوار هستی ، خدایا به من رحم کن که تو مهربان هستی .
بعد از رحلت آن حضرت ، تمامی مردم بجز (سعید بن المسیب) بر جنازه آن حضرت حاضر شدند و آن حضرت را به بقیع برده و در نزد عم بزرگوار و مظلومش حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام دفن کردند .
روایت شده که چون جسم مبارک حضرت را برای غسل برهنه ساخته و روی مغتسل نهادند ، بر پشت مبارک ایشان ، از آن انبانهای طعام و سایر چیزهایی که برای فقرا و ارامل و ایتام به دوش کشیده بود اثرها دیدند که مانند زانوی شتر پینه بسته بود .
آن جناب را ناقه ای بود که 22 بار با آن به حج رفته ولی یک تازیانه بر وی نزده بود . بعد از دفن حضرت ، ناقه مزبور از حظیره خود بیرون آمد و نزدیک قبر آن جناب شتافت بی آنکه آن قبر را دیده باشد ، و سینة خود را

بر آن قبر گذاشت و فریاد و ناله سرداد و اشک از دیدگان خود فرو ریخت . خبر به حضرت امام محمدباقر دادند ، تشریف آورد و به ناقه فرمود : ساکت شو و برگرد ، خدا برکت دهد . ناقه به جای خود برگشت و بعد از اندک زمانی باز به نزد قبرآمد و شروع به ناله و اضطراب کرد و تا سه روز چنین بود تا هلاک شد . (263)
از اخبار معتبره که بر وجه عموم وارد شده ظاهر می شود که آن حضرت را به زهر شهید کردند . ابن بابویه و جمعی را اعتقاد آن است که ولید بن عبدالملک آن حضرت را زهر داده و بعضی هشام بن عبدالملک گفته اند . (264)
در مدت عمر شریف آن حضرت نیز اختلاف است و اکثرا 57 سال گفته اند . شیخ کلینی به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که حضرت علی بن الحسین در وقت شهادت 75 سال داشت ، و شهادت آن حضرت در سال 95 واقع شده و بعد از امام حسین صلوات الله علیه 35 سال زندگانی کرد . (265)
اشعار ذیل ، که منسوب به امام سجاد علیه السلام می باشد ، بیانگر وضع بسیار سخت و جگر سوز مصائب شام است :
اُقادُ ذلیلا فی دمشق کاءننی
من الزنج عبدٌ غاب عنه نصیر
وجدّی رسول الله فی کلّ موطنٍ
و شیخی اءمیر المؤ منین وزیر
یعنی در شهر شام با خواری کشیده می شوم ، چندانکه گویی من برده ای از زنگبار هستم که مولایش از او غایب شده است .
و حال آنکه ، جدّ من رسول خدا صلی الله علیه و آله بر خلق جهان ، و بزرگ فامیل من امیرمؤ منان علی وزیر رسول خدا صلی الله علیه و آله است . (266)
سروده شاعر اهل بیت : حبیب چایچیان (حِسان)
بقیع
می لرزد از غیرت زمین ، از قبرزین العابدین
چون گشته لرزان رکن دین ، از قبر زین العابدین
بی سقف و دیوار و در است ، مخروبه ای حزن آور است
شب مرغ شب نالد حزین ، از قبر زین العابدین
ماه و نجوم آسمان ، بی خواب و حیرانند از آن
گویا عزا دارد زمین ، از قبر زین العابدین
بی فرش و بی کاشانه است ، گنجینه ای ویرانه است
خیزد غبار غم ببین ، از قبر زین العابدین
همچون گلی بی باغبان ، یا بوستانی در خزان

خون است قلب ناظرین ، از قبر زین العابدین
شد روح پیغمبر حزین ، زهرا بود زارو غمین
محزون امیرالمؤ منین ، از قبر زین العابدین
آخر چه شد اسلام ما ، آن فرّ و جاه و نام ما
پیداست حال مسلمین ، از قبر زین العابدین
ریزم به رخسار اشک و خون ، آخر نریزم اشک چون ؟ !
دارم (حسان) داغی چنین ، از قبر زین العابدین

بخش هشتم : دست انتقام حق !

بس تجربه کردیم در این دیر مکافات
با آل علی هر که در افتاد بر افتاد
امیر قطب الدین تیمور گورکانی ، که در کشورگشایی مانند اسکندر بود ، ممالک وسیع و گوناگون را تسخیر کرد و بر کفّار جزیه نهاد . وی در سال 803 به شام رفت و در حدود حلب امرای شام با او مقاتله کرده ، مغلوب و مقهور شدند و سرداران به دست او افتاده مقیّد شدند و شهر حلب مفتوح شد . سپس از آنجا لشگر به دمشق کشید و امرای شام را مقتول ساخت و پادشاه مصر سلطان فرخ به مصر گریخت . امیر تیمور به دمشق آمد و اکثر ولایت شام را غارت کرد و آنقدر غنیمت به دست لشگر وی افتاد که از ضبط آن عاجز آمدند و در همین سال فتح شام ، بغداد را نیز به سبب مخالفت قتل عام نمود .
اینک شما ای خوانندة محترم ، این جریان را با دقّت کامل بخوانید :
بعد از تسخیر شام ستم شامیان را گوشزد امیر تیمورکردند . آتش غیرت در کانون سینه اش زبانه کشید . بزرگان شام مطیع شده بودند . به او گوشزد شدکه سلطان شام دختری در پس پرده دارد . امیرتیمور اسباب جشن آراست و شهر شام را آذین بست و آن دختر را خواستگاری نمود . چون اسباب و وسایل آراسته شد ، از هر طرف صلای عیش دردادند و آن دختر را با مَشّاطگان به حمّام بردند و امیر پیشکار خود را طلبید و به وی فرمان داد : ناقة عریان بر درحمّام فرستد و دختر را عریان در شهر بگرداند .
چون مردم شام از این قصّه مطّلع شدند ، بزرگ و کوچک گریبان دریده و به عرض امیرتیمور رساندند که این چه ظلم است روا می دارید ؟
امیر تیمور به حسرت نگاهی به ایشان نمود و فرمود : این چه غوغا و فغان و شیون است ؟ ! منظور من ظلم به کسی نیست ، گمان کردم قانون شما چنین است که دختر بزرگان را سر برهنه در بازار می گردانید ؟ ! شامیان گفتند : کدام بی دین چنین عملی را به ناموس یک مسلمان روا می دارد ؟ !
امیرتیمور گریبان درید و اشک از دیده فرو بارید و گفت : ای نامسلمانان بی حیا و یزید پرستان پر جفا ! اولاد کدام پادشاه نجیبتر از اولاد رسول خداست ؟ و کدام بزرگ عزیزتر از دختر فاطمه زهراست ، که ایشان را بر شترهای برهنه سوار کرده و در بازارها گرداندید و نخلهایی را که جبرئیل آب داده بود از پا درآوردید ، و خیمه های آنان را سوزاندید .
سپس گفت : ای طایفه بی حمیّت ! با آنکه شما دیدید فرزندان احمد

مختار را بناحق شهید کردند ، زمانی که دختران پیغمبر خدا را به این دیار آوردند ، بازارها را آذین بستید و به تماشای عترت پیغمبر آمدید . افسوس افسوس ! که آن روز در جهان نبودم تا آن بی ناموسان را قطع نسل کنم !
.
ای شامیان ، به خدا فراموش نمی کنم اهل بیت رسول خدا را هنگامی که چون عِقدِ گهر ایشان را به یک ریسمان بسته مانند اسیران روم و فرنگ پیش یزید حرام زاده بردید . ای شامیان ، آن روز در مجلس یزید فرنگی به تعصّب آمد ، لعنت خدا بر آبا و اجداد شما باد که حمیّت نکردید . شامیان از سخنان وی سر به زیر افکنده جوابی ندادند .
سپس گفت : ای گروه مرتد نامقبول و ای دشمنان خدا و رسول ! برهنگی و اسیری یک دختر شامی بر شما گران آمد ، آن وقت اینکه شما دختران فاطمه را در شام بگردانید بر پیغمبر گران نمی باشد ؟ ! پس به سر برهنگان و دلاوران اشاره کرد که آن مردم را قتل عام کنند و شام را ویران کرد و به نیران فرستاد ، و شهر شام کنونی در عهد سلاطین متاءخّرین آباد شد . (267)

مدح و مصیبت حضرت رقیّه سلام الله علیها

بود و در شهر شام از حسین دختری
آسیه فطرتی ، فاطمه منظری
تالی مریمی ، ثانی هاجری
عفّت کردگار ، عصمت اکبری
لب چو لعل بدخش ، رخ عقیق یمن
او سه ساله ولی عقل چلساله داشت
با چهل ساله عقل روی چون لاله داشت
هاله برده ز رخ ، رخ چو گل ژاله داشت
لاله روی او همچو مه هاله داشت
ژاله آری نکوست ، بر گل نسترن
شد رقیّه ز باب نام دلجوی او
نار طورکلیم ، آتش روی او
همچو خیر النساء ، خصلت و خوی او
کس ندیده است و چون چشم جادوی او
نرگسی در ختا ، آهویی در ختن
گرچه اندر نظر طفل بود و صغیر
گر چه می آمدی از لبش بوی شیر
لیک چون وی ندید چشم گردون پیر
دختری با کمال ، اختری بی نظیر
شوخ و شیرین کلام ، خوب و نیکو سخن
از نجوم زمین تا نجوم سما
دید در هجر او تربیت ماسوی
قره العین شاه ، نور چشم هدا
هم ز امرش روان ، هم ز حکمش بپا
عزم گردون پیر نظم دهر کهن
بر عموها مدام زینت دوش بود
عمّه ها را تمام زیب آغوش بود
خواهران را لبش چشمة نوش بود
خردیش را خرد حلقه در گوش بود
از ظهور ذکا ، وز وفور فتن
بس که نشو و نما با پدر کرده بود
روی دامان او ، از و پرورده بود
بابش اندر سفر همره آورده بود

پیش گفتار او ، بنده پرورده بود
از ازل شیخ و شاب تا ابد مرد و زن
دیده در کودکی ، سرد و گرم جهان
خورده بر ماه رخ سیلی ناکسان
کتف و کرده هدف ، بر سنان سنان
در خرابه چه جغد ساخته آشیان
یا چه یعقوب و در کنج بیت الحزن
از یتیمی فلک کار او ساخته
رنگ و رخساره را از عطش باخته
از فراق پدر گشته چون فاخته
بانگ کوکوی او ، شورش انداخته
در زمین و زمان از بلا و محن
داغ تبخاله را پای وی پایدار
طوق و درگردنش از رسن استوار
وز طپانچه بُدَش ارغوانی عذار
گریه طوفان نوح ، ناله صوت هزار
نه قرارش بجان ، نی توانش به تن
در خرابه سکون ساخته در کرب
شور اَیْنَ اءبی ؟ کار او روز و شب
شامگاهان به رنج ، روزها در تعب
ای عجب ای سپهر از تو ثمّ العجب
تا کجا دون نواز شرمی از خویشتن
قدری انصاف و کن آخر از هرزه گرد
عترت مصطفی وینقدر داغ و درد
شد زنانشان اسیر یا که شد کشته مرد
آخر این بیگناه طفل بیکس چه کرد
تا که شد مبتلا اینقدر در فتن
در خرابه شبی خفته و خواب دید
آفتابی به خواب رفت و مهتاب دید
آنچه از بهر وی بود و نایاب دید
یعنی اندر به خواب طلعت باب دید
جای در شاخ سرو کرده برگ سمن
شاهزاده به شه مدّتی راز داشت
با پدر او بهرراه دمساز داشت
ناگهانش ز خواب بخت بد باز داشت
آن زمان با غمش چرخ و دمساز داشت

گشت و بیدار و ماند شکوه اش در دهن
در سراغ پدر کرد و آن مستمند
باز و چون عندلیب آه و افغان بلند
عرش را همچه فرش در تزلزل فکند
ساخت چون نی بلند ناله از بندو بند
جامه جان ز نو چاک و زد در بدن
زد درآن شب به شام برق آهش علم
سوخت برحال خویش جان اهل حرم
باز اهل حرم ریخت از غم به هم
گشته هریک ز هم چاره جو بهر غم
اُمّ کلثوم را زینب ممتحن
ناله وی رسید چون به گوش یزید
کرد بهرش روان راءس شاه شهید
آن یتیم غریب چون سر شاه دید
زد به سر دست غم وز دل آهی کشید
همچو صامت (268) پرید مرغ روحش ز تن

بخش نهم : دُرّ یتیم اهل بیت در شام

فصل اول : شجره خانوادگی حضرت رقیّه علیهاالسلام

شجره خانوادگی

از مقامات معروف و مشهور در دمشق ، مرقد حضرت رقیّه دختر خردسال حضرت ابی عبدالله الحسین است ، که در ششم صفرسال 61 هجری ، در خرابه شام ، از شدّت سوز و گداز در فراق پدر ، جان به جان آفرین سپرد .

با ملاحظه کتب و اقوال گوناگون ، مجموع فرزندانی که به آن امام مظلوم نسبت داده شده هشت دختر است ، که فاطمه کبری و فاطمه صغری و زبیده و زینب و سکینه و آن دختر که در خرابه وفات کرد (که بعضی نامش را زبیده و بعضی رقیّه گفته اند) و ام کلثوم و صفیه باشند .
و سیزده پسر : اول علی اکبر ، دوم علی اوسط ، سوم علی اصغر ، چهارم محمّد ، پنجم جعفر ، ششم قاسم ، هفتم عبدالله ، هشتم محسن ، نهم ابراهیم ، دهم حمزه ، یازدهم عمر ، دوازدهم زید ، و سیزدهم عمران بن الحسین علیه السلام .
زیاده بر این نیز نسبت داده اند که قولی بسیار ضعیف است .
مرحوم آیه الله حاج میرزا حبیب الله کاشانی (ره) پس از ذکر مطالب فوق می گوید : اعتقاد مؤ لّف آن است که بر تقدیر صحت ماءخذ ، این تعدّد در اسم بوده نه در مسمّی ، زیرا که آن حضرت به قلّت اولاد معروف بوده است ، پس تواند بود که دو اسم یا زیادتر از اسامی مذکور ، برای یک تن باشد و نیز محتمل است که بعضی از اینها نبیره های آن بزرگوار باشند . چنانکه محتمل است که بعضی از آنها منسوبان او از بنی هاشم باشند .
چه ، آن مظلوم ، پدر یتیمان و متکفّل امر ایشان بود (269) آن دختری که در خرابه شام از دنیا رحلت فرموده و شاید اسم شریفش رقیّه علیه السلام بوده و از صبایای خود حضرت سیدالشهدا علیه السلام بوده چون مزاری که در خرابه شام است منسوب است به این مخدّره و معروف است به مزار ست رقیّه . (270)

کلمة رقیّه ، در اصل از ارتقاء به معنی (صعود به طرف بالا و ترقّی) است .
این نام قبل از اسلام نیز وجود داشته ، مثلا نام یکی از دختران هاشم (جدّ دوم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله) رقیّه بوده است ، که عمة پدر رسول خدا رقیّه می شود . (271)
نخستین کسی که در اسلام ، این نام را داشت ، یکی از دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله از حضرت خدیجه است .
پس از آن ، یکی از دختران امیرالمؤ منین علی علیه السلام نیز رقیه نام داشت ، که به همسری حضرت مسلم بن عقیل درآمد .
در میان دختران امامان دیگر نیز چندنفر این نام را داشتند ، از جمله یکی از دختران امام حسن مجتبی (272) و دو نفر از دختران امام موسی کاظم که به رقیّه و رقیّة صغری خوانده می شدند .
اکثر محدّثان دو دختر به نامهای سکینه و فاطمه برای امام حسین ذکر کرده اند؛ اما علاّمه ابن شهر آشوب ، و محمّدبن جریر طبری شیعی ، سه دختر به نامهای سکینه ، فاطمه و زینب را برای آن حضرت برشمرده اند .
در میان محدّثان قدیم ، تنها علی بن عیسی اربلی - صاحب کتاب کشف الغمّه (که این کتاب را در سال 687 ه- . ق تاءلیف کرده است) - به نقل از کمال الدین گفته است که امام حسین شش پسر و چهار دختر داشت ؛ ولی او نیز هنگام شمارش دخترها ، سه نفر به نامهای زینب ، سکینه و فاطمه را نام می برد و از چهارمی ذکری به میان نمی آورد .
احتمال دارد که چهارمین دختر ، همین رقیّه بوده باشد .
علامه حائری در کتاب معالی السبطین می نویسد : بعضی مانند محمّدبن طلحة شافعی ودیگران از علمای اهل تسنّن و شیعه می نویسند : (امام حسین دارای ده فرزند ، شش پسر و چهار دختر بوده است) .
سپس می نویسد : دختران او عبارتند از : سکینه ، فاطمه صغری ، فاطمه کبری ، و رقیّه علیهن السلام .
آنگاه در ادامه می افزاید : رقیّه علیه السلام پنج سال یا هفت سال داشت و در شام وفات کرد . مادرش (شاه زنان) دختر یزدجرد بود(یعنی حضرت رقیّه خواهر تنی امام سجّاد بود) . (273)

پاسخ به یک سؤ ال

می پرسند : آیا نبودن نام حضرت رقیّه در میان فرزندان امام حسین علیه السلام در کتابها و متون قدیم - مانند : ارشاد مفید ، اعلام الوری ، کشف الغمّه و دلائل الامامه طبری - بر نبودن چنین دختری برای امام حسین علیه السلام دلالت ندارد ؟
پاسخ : با توجّه به مطالب زیر ، پاسخ این سؤ ال روشن می شود :
1 . در آن عصر ، به دلیل اندک بودن امکانات نگارش از یک سو ، تعدّد فرزندان امامان از سوی دیگر ، و سانسور و اختناق حکومت بنی اُمیّه که سیره نویسان را در کنترل خود داشتند از سوی سوم ، و بالا خره عدم اهتمام به ضبط و ثبت همه امور و جزئیات تاریخ زندگی امامان موجب شده که بسیاری از ماجراهای زندگی آنان در پشت پردهٔ خفا باقی بماند؛ بنابراین ذکرنکردن انها دلیل بر نبود آنها نخواهد شد .
2 . گاهی بر اثر همنام بودن ، وجود نام رقیّه در یک خاندان موجب اشتباه در تاریخ شده و همین مطلب ، امر را بر تاریخ نویسان اندک آن عصر ، با امکانات محدودی که داشتند ، مشکل می نموده است .
3 . گاهی بعضی از دختران دو نام داشتند؛ مثلا طبق قرائنی که خاطرنشان می شود به احتمال قوی همین حضرت رقیّه را فاطمه صغیره می خواندند ، و شاید همین موضوع ، باعث غفلت از نام اصلی او شده باشد .
4 . چنانکه قبلا ذکر شد و بعد از این نیز بیان می شود ، بعضی از علمای بزرگ از قدما ، از حضرت رقیّه به عنوان دختر امام حسین یاد کرده اند و شهادت جانسوز او را در خرابه شام شرح داده اند . پس باید نتیجه گرفت که باید کتابها و دلایلی در دسترس آنها بوده باشد که بر اساس آن ، از حضرت رقیّه سخن به میان آورده اند؛ کتابهایی که در دسترس دیگران نبوده است ، و در دسترس ما نیز نیست .
بنابراین ذکر نشدن نام حضرت رقیّه در کتب حدیث قدیم هرگز دلیل نبودن چنین دختری برای امام حسین علیه السلام نخواهد بود ، چنانکه عدم ثبت بسیاری از جزئیات ماجرای عاشورا و حوادث کربلا و پس از کربلا در مورد اسیران ، در کتابهای مربوطه ، دلیل آن نمی شود که بیش از آنچه درباره کربلا و حوادث اسارت آن نوشته شده وجود نداشته است . (274)

پدر حضرت رقیّه

پدر بزرگوار حضرت رقیّه علیه السلام ، امام عظیم ، حسین بن علی معروفتر از آن است که نیاز به توصیف و معرّفی داشته باشد .

مادر حضرت رقیه علیه السلام

مادر حضرت رقیه علیه السلام ، مطابق بعضی از نقلها ، (ام اسحاق) نام داشت که قبلا همسر امام حسن علیه السلام بود ، و آن حضرت در وصیت خود به برادرش امام حسین علیه السلام سفارش کرد که با ام اسحاق ازدواج و فضایل بسیاری را برای آن بانو بر شمرد . (275)
و به نقلی ، مادر رقیه علیه السلام (ام جعفر قضاعیه) بوده است ولی دلیل مستندی در این باره ، در دسترس نیست . (276)
شیخ مفید در کتاب ارشاد ام اسحاق بنت طلحه را مادر فاطمه بنت الحسین علیه السلام معرفی می کند . (277)

سن حضرت رقیه علیه السلام

سن مبارک حضرت رقیه علیه السلام هنگام شهادت ، طبق پاره ای از روایتها سه سال ، و مطابق پاره ای دیگر چهار سال بود . برخی نیز پنج سال و هفت سال نقل کرده اند .
در کتاب وقایع الشهور و الایام نوشته علامه بیرجندی آمده است که ، دختر کوچک امام حسین علیه السلام در روز پنجم ماه صفر سال 61 وفات کرد ، چنانکه همین مطلب در کتاب ریاض القدس نیز نقل شده است .

فصل دوم : رقیه علیه السلام در عاشورا

در بعضی روایات آمده است : حضرت سکینه علیه السلام در روز عاشورا به خواهر سه ساله ای (که به احتمال قوی همان رقیه علیه السلام باشد) گفت : (بیا دامن پدر را بگیریم و نگذاریم برود کشته بشود) .
امام حسین علیه السلام با شنیدن این سخن بسیار اشک ریخت و آنگاه رقیه علیه السلام صدا زد : (بابا ! مانعت نمی شوم . صبر کن تا ترا ببینم) امام حسین علیه السلام او را در آغوش گرفت و لبهای خشکیده اش را بوسید . در این هنگام آن نازدانه ندا در داد که :
العطش العطش ، فان الظما قدا احرقنی بابا بسیار تشنه ام ، شدت تشنگی جگرم را آتش زده است . امام حسین علیه السلام به او فرمود (کنار خیمه بنشین تا برای تو آب بیاورم) آنگاه امام حسین علیه السلام برخاست تا به سوی میدان برود ، باز هم رقیه دامن پدر را گرفت و با گریه گفت : یا ابه این تمضی عنا ؟
بابا جان کجا می روی ؟ چرا از ما بریده ای ؟ امام علیه السلام یک بار دیگر او را در آغوش گرفت و آرام کرد و سپس با دلی پر خون از او جدا شد . (278)

آخرین دیدار امام حسین (ع) با حضرت رقیه (ع)

وداع امام حسین علیه السلام در روز عاشورا با اهل بیت علیه السلام صحنه ای بسیار جانسوز بود ، ولی آخرین صحنه دلخراش و جگر سوز ، وداع ایشان با دختری سه ساله بود که ذیلا می خوانید :
هلال بن نافع ، که از سربازان دشمن بود ، می گوید : من پیشاپیش صف ایستاده بودم . دیدم امام حسین علیه السلام ، پس از وداع با اهل بیت خود ، به سوی میدان می آید در این هنگام ناگاه چشمم به دخترکی افتاد که از خیمه بیرون آمد و با گامهای لرزان ، دوان دوان به دنبال امام حسین علیه السلام شتافت و خود را به آن حضرت رسانید . آنگاه دامن آن حضرت را گرفت و صدا زد :
یا ابه ! انظر الی فانی عطشان .
بابا جان ، به من بنگر ، من تشنه ام
شنیدن این سخن کوتاه ولی جگر سوز از زبان کودکی تشنه کام ، مثل آن بود که بر زخمهای دل داغدار امام حسین علیه السلام نمک پاشیده باشند . سخن او آنچنان امام حسین علیه السلام را منقلب ساخت که بی اختیار اشک از دیدگانش جاری شد . با چشمی اشکبار به آن دختر فرمود :
الله یسقیک فانه وکیلی . دخترم ، می دانم تشنه هستی خدا ترا سیراب می کند ، زیرا او وکیل و پناهگاه من است .
هلال می گوید : پرسیدم (این دخترک که بود و چه نسبتی با امام حسین علیه السلام داشت ؟)
به من پاسخ دادند : او رقیه علیه السلام دختر سه ساله امام حسین علیه السلام است . (279)

به یاد لب تشنه پدر آب نخورد !

عصر عاشورا که دشمنان برای غارت به خیمه ها ریختند ، در درون خیمه ها مجموعا 23 کودک از اهل بیت علیه السلام را یافتند .
به عمر سعد گزارش دادند که این 23 کودک ، بر اثر شدت تشنگی در خطر مرگ هستند .
عمر سعد اجازه داد به آنها آب بدهند . وقتی که نوبت به حضرت رقیه علیه السلام رسید آن حضرت ظرف آب را گرفت و دوان دوان به سوی قتلگاه حرکت کرد .
یکی از سپاهیان دشمن پرسید : کجا می روی ؟ حضرت رقیه علیه السلام فرمود : (بابایم تشنه بود . می خواهم او را پیدا کنم و برایش آب ببرم)
او گفت : آب را خودت بخور . پدرت را با لب تشنه شهید کردند !
حضرت رقیه علیه السلام در حالیکه گریه می کرد ، فرمود : (پس من هم آب نمی آشامم) (280)

کودکی دامان پاکش شعله آتش گرفت
گفت با مردی بکن خاموش دامان مرا
دامنش خاموش چون شد ، گفت با مرد عرب
کن تو سیراب از کرم این کام عطشان مرا
آب داد او را ولی گفتا نخواهم خورد آب
تشنه لب کشتند این مردم عزیزان مرا

نیز در کتاب مفاتیح الغیب ابن جوزی آمده است که ، صالح بن عبدالله می گوید : موقعی که خیمه ها را آتش زدند و اهل بیت علیه السلام رو به فرار نهادند ، دختری کوچک به نظرم آمد که گوشه جامه اش آتش گرفته ، سراسیمه می گریست و به اطراف می دوید و اشک می ریخت . مرا به حالت او رحم آمد . به نزد او تاختم تا آتش جامه اش را فرو نشانم . همین که صدای سم اسب مرا شنید اضطرابش بیشتر شد . گفتم : ای دختر ، قصد آزارت ندارم . بناچار با ترس ایستاد . از اسب پیاده شدم و آتش جامه اش را خاموش نمودم و او را دلداری دادم . یکمرتبه فرمود : ای مرد ، لبهایم از شدت عطش کبود شده ، یک جرعه آب به من بده . از شنیدن این کلام رقتی تمام به من دست داده ظرفی پر از آب به او دادم . آب را گرفت و آهی کشید و آهسته رو به راه نهاد . پرسیدم : عزم کجا داری ؟ فرمود : خواهر کوچکتری دارم که از من تشنه تر است . گفتم مترس ، زمان منع آب گذشت ، شما بنوشید گفت : ای مرد سوالی دارم ، بابایم حسین علیه السلام تشنه بود ، آیا آبش دادند یا نه ! گفتم : ای دختر نه والله ، تا دم آخر می فرمود : (اسقونی شربه من الما) می فرمود : یک

شربت آب به من بدهید ، ولی کسی او را آبش نداد بلکه جوابش را هم ندادند .
وقتی که آن دختر این سخن را از من شنید ، آب را نیاشامید ، بعضی از بزرگان می گویند اسم او حضرت رقیه خاتون علیه السلام بوده است . (281)

کناره سجاده ، چشم به راه پدر بود

از کتاب سرور المومنین نقل شده است : حضرت رقیه علیه السلام هر بار هنگام نماز ، سجاده پدر را پهن می کرد ، و آن حضرت بر روی آن نماز می خواند . ظهر عاشورا نیز ، طبق عادت ، سجاده پدر را پهن کرد و به انتظار نشست . ولی پس از مدتی ، ناگهان دید شمر وارد خیمه شد .
رقیه علیه السلام به او گفت : آیا پدرم را ندیدی ؟ شمر بعد از آنکه آن کودک را در کنار سجاده ، چشم به راه پدر دید ، به غلام خود گفت : این دختر را بزن . غلام به این دستور عمل نکرد . شمر خود پیش آمد و چنان سیلی به صورت آن نازدانه زد که عرش خداوند به لرزه در آمد . (282)

سیلی مزن به صورتم

ای خصم بدمنش ، مزن تازیانه ام
من از کنار کشته بابا نمی روم
من با علی اکبر و عباس آمده ام
از این دیار ، بیکس و تنها نمی روم
تنها فتاده چنین در بیان و بی کفن
من سوی شام همره سرها نمی روم
سیلی مزن به صورتم ای شمر بی حیا
من بی علی اکبر و لیلا نمی روم (283)
قطره ای بودم که در بحر شهادت جا گرفتم
این شهامت را من از جانبازی بابا گرفتم
آن قدر از دوری بابا فغان و ناله کردم
تا در آغوشم سر ببریده بابا گرفتم
من یتیمم صورتم از ضرب سیلی خویش ، آری
لا جرم این ارث را از جده ام زهرا علیه السلام گرفتم
می کشم بار شفاعت را به دوش خویش ، آری
این شجاعت را ز بابا ظهر عاشورا گرفتم . (284)

کنار پیکر خونین پدر ، در شب شام غریبان

در کتاب مبکی العیون آمده است : در شب شام غریبان ، حضرت زینب علیه السلام در زیر خیمه نیم سوخته ، اندکی خوابید . در عالم خواب مادرش حضرت فاطمه زهرا علیه السلام را دید . عرض کرد : مادر جان ، آیا از حال ما خبر داری ؟
حضرت فاطمه زهرا علیه السلام فرمود : تاب شنیدن ندارم . حضرت زینب علیه السلام عرض کرد : پس شکوه ام را به چه کسی بگویم ؟
حضرت فاطمه زهرا علیه السلام فرمود : (من خود هنگامی که سر از بدن فرزندم حسین علیه السلام جدا می کردند ، حاضر بودم . اکنون برخیز و رقیه علیه السلام را پیدا کن)
حضرت زینب علیه السلام برخاست . هر چه صدا زد ، حضرت رقیه علیه السلام را نیافت . با خواهرش ام کلثوم علیه السلام در حالیکه گریه می کردند و ناله سر می دادند ، از خیمه بیرون آمدند و به جستجو پرداختند ، تا اینکه نزدیک قتلگاه صدای او را شنیدند . آمدند کنار بدنهای پاره پاره ، دیدند رقیه علیه السلام خود را روی پیکر مطهر پدر افکنده ، در حالیکه دستهایش را به سینه پدر چسبانیده است درد دل می کند .
حضرت زینب علیه السلام او را نوازش داد . در این وقت سکینه علیه السلام نیز آمد و با هم به خیمه بازگشتند . در مسیر راه ، سکینه علیه السلام از رقیه علیه السلام پرسید : چگونه پیکر پدر را جستی ؟ او پاسخ داد : آن قدر پدر پدر کردم که ناگاه صدای پدرم را شنیدم که فرمود : بیا اینجا ، من در اینجا هستم . (285)

فصل سوم : رحلت

محدث خبیر ، مرحوم حاج شیخ عباس قمی (قدس سره) از کامل بهائی (ج 2 ص 179) نقل می کند که : زنان خاندان نبوت در حالت اسیری حال مردانی را که در کربلا شهید شده بودند بر پسران و دختران ایشان پوشیده می داشتند و هر کودکی را وعده می دادند که پدر تو به فلان سفر رفته است باز می آید ، تا ایشان را به خانه یزید آوردند . دخترکی بود چهار ساله ، شبی از خواب بیدار شد و گفت : پدر من حسین علیه السلام کجاست ؟ این ساعت او را به خواب دیدم . سخت پریشان بود . زنان و کودکان جمله در گریه افتادند و فغان از ایشان برخاست . یزید خفته بود ، از خواب بیدار شد و از ماجرا سوال کرد . خبر بردند که ماجرا چنین است . آن لعین در حال گفت : بروند سر پدر را بیاورند و در کنار او نهند . پس آن سر مقدس را بیاوردند و درکنار آن دختر چهار ساله نهادند . پرسید این چیست ؟ گفتند : سر پدر توست . آن دختر بترسید و فریاد بر آورد و رنجور شد و در آن چند روز جان به حق تسلیم کرد .
سپس محدث قمی (ره) می فرماید : بعضی این خبر را به وجه ابسط نقل کرده اند و مضمونش را یکی از اعاظم رحمه الله به نظم در آورده و من در این مقام به همان اشعار اکتفا می کنم . (286)
قال رحمه الله :

یکی نو غنچه ای از باغ زهرا
بجست از خواب نوشین بلبل آسا
به افغان از مژه خوناب می ریخت
نه خونابه ، که خون ناب می ریخت
بگفت : ای عمه بابایم کجا رفت ؟
بد این دم دربرم ، دیگر چرا رفت ؟
مرا بگرفته بود این دم در آغوش
همی مالید دستم بر سر و گوش
بناگه گشت غایب از بر من
ببین سوز دل و چشم تر من
حجازی بانوان دل شکسته
به گرداگرد آن کودک نشسته
خرابه جایشان با آن ستمها
بهانه ی طفلشان سربار غمها
ز آه و ناله و از بانگ و افغان
یزید از خواب بر پا شد ، هراسان

بگفتا کاین فغان و ناله از کیست
خروش و گریه و فریاد از چیست ؟
بگفتش از ندیمان کای ستمگر
بود این ناله از آل پیمبر
یکی کودک ز شاه سر بریده
در این ساعت پدر خواب دیده
کنون خواهد پدر از عمه خویش
و زین خواهش جگرها را کند ریش
چو این بشنید آن مردود یزدان
بگفتا چاره کار است آسان
سر بابش برید این دم به سویش
چو بیند سر بر آید آرزویش
همان طشت و همان سر ، قوم گمراه
بیاورند نزد لشگر آه
یکی سر پوش بد بر روی آن سر
نقاب آسا به روی مهر انور
به پیش روی کودک ، سر نهادند
ز نو بر دل ، غم دیگر نهادند
به ناموس خدا آن کودک زار
بگفت : ای عمه دل ریش افگار
چه باشد زیر این مندیل ، مستور
که جز بابا ندارم هیچ منظور
بگفتش دختر سلطان والا
که آن کس را که خواهی ، هست اینجا
چو این بشنید خود برداشت سر پوش
چون جان بگرفت آن سر را در آغوش
بگفت : ای سرور و سالار اسلام
ز قتلت مر مرا روز است چون شام
پدر ، بعد از تو محنتها کشیدم
بیابانها و صحراها دویدم
همی گفتند مان در کوفه و شام
که اینان خارجند از دین اسلام
مرا بعد از تو ای شاه یگانه
پرستاری نبد جز تازیانه
ز کعب نیزه و از ضرب سیلی
تنم چون آسمان گشته است نیلی

بدان سر ، جمله آن جور و ستمها
بیابان گردی و درد و المها
بیان کرد و بگفت : ای شاه محشر
تو بر گو کی بریدت سر ز پیکر
مرا در خردسالی در بدر کرد
اسیر و دستگیر و بی پدر کرد
همی گفت و سر شاهش در آغوش
به ناگه گشت از گفتار خاموش
پرید از این جهان و در جنان شد
در آغوش بتولش آشیان شد
خدیو بانوان دریافت آن حال
که پر زد ز آشیان آن بی پر و بال
به بالینش نشست آن غم رسیده
به گرد او زنان داغدیده
فغان برداشتندی از دل تنگ
به آه و ناله گشتندی هماهنگ
از این غم شد به آل الله اطهار
دوباره کربلا از نو نمودار

بعضی گفته اند و شاید اتفاق افتاده باشد که در شب دفن آن دختر مظلومه اهل بیت اطهار علیه السلام ، جناب ام کلثوم علیه السلام را دیدند که قرار و آرام ندارد و با ناله و ندبه به دور خرابه می گردد و هر چه تسلی می دهند آرام نمی یابد . از علت این بیقراری پرسیدند ، گفت : شب گذشته این مظلومه در سینه من بود ، چون بیدار شدم دیدم که به شدت گریه می کند و آرام نمی گیرد ، از سببش پرسیدم ، گفت : عمه جان ، آیا در این شهر مانند من کسی یتیم و اسیر و دربدر می باشد ؟ عمه جان ، مگر اینها ما را مسلمان نمی دانند ، به چه جهت آب و نان را از ما مضایقه می نمایند و طعام به ما یتیمان نمی دهند ؟ این مصیبت مرا به گریه آورده و طاقت خوابیدن ندارم .

بپیچ ای قلم قصه شهر شام
که شد صبح عالم ز غصه چو شام
تو شیخا نمودی قیامت پدید
به مردم عیان گشته یوم الوعید
ز فرط بکا بر حسین شهید
چو یعقوب شد چشم خلقی سفید (287)

ستاره درخشان شام پدر را در خواب می بیند

صاحب (مصباح الحرمین) (288) می نویسد : طفل سه ساله امام حسین علیه السلام شبی از شبها پدر را در عالم رویا دید و از دیدارش شاد گردید و در ظل مرحمتش آرمید و فلک ستیزه جو ، این وع استراحت را برای آن صغیره نتوانست ببیند . چون آن محترمه از خواب بیدار شد پدر خود را ندید . شروع به گریه کردن کرد . هر چه اهل بیت علیه السلام او را تسلی دادند آرام نشد . سبب گریه از او پرسیدند ، آن مظلومه در جواب گفت : این ابی ابتونی بوالدی و قره عینی یعنی کجاست پدر من ، بیاورید پدر مرا و نور چشم مرا . پس آن مصیبت زدگان دانستند که آن یتیم پدر را در خواب دیده است ، هر چند تسلی دادند آرام نشد . خود اهل بیت نیز منتظر بهانه برای گریه بودند ، لذا گریه سکوت شب را شکست . همه با آن صغیره هماواز شده مشغول گریه و زاری و ناله شدند . پس موهای خود را پریشان نموده و سیلی بر صورتها می زدند و خاک خرابه را بر سر خود می ریختند ، و صدای گریه ایشان چنان بلند گردید که به گوش یزید پلید کافر رسید .

به روایتی دیگر ، طاهر بن عبدالله دمشقی گوید : من ندیم آن لعین بودم و اکثر شبها برای او صحبت می کردم و او را مشغول می نمودم . شبی نزد آن ملعون بودم و قدری هم از شب گذشته بود ، پس به من گفت : ای طاهر! امشب وحشت بر من غالب است و قلبم در تپش افتاده و دلم از غصه و حزن پر شده ، بسیار اندوه و غصه دارم که حالت نشستن و صحبت کردن ندارم . بیا سر من را در دامن گیر و از افعال ناشایسته و گذشت من صحبت من و طاهر گوید : من سر نحس او را در دامن گرفتم . آن لعین به خواب رفت ، و سر نورانی سیدالشهدا علیه السلام در آن وقت در طشت طلا در مقابل ما بود . چون ساعتی گذشت دیدم که ناگهان پرد گیان حرم محترم امام حسین علیه السلام از خرابه بلند شد . آن لعین در خواب و من در اندوه بودم ، که آیا چه ظلم و ستم بود که یزید بدماب به اولاد بوتراب نمود ؟

به طرف طشت نظر کرده دیدم که از چشمهای امام حسین علیه السلام اشک جاری شده است ، تعجب کردم ، پس دیدم آن سر انور به قدر چهار ذراع گویا بلند شد و لبهای مبارکش به حرکت آمده و آواز اندوهناک و ضعیفی از آن دهان معجز بیان بلند گردید که می گفت : (اللهم هولا اولادنا و اکبادنا و هولا اصحابنا) یعنی خداوندا ، اینان اولاد و جگر گوشه من هستند و اینها اصحاب منند

طاهر گوید : چون این حال را از آن حضرت مشاهده کردم وحشت و

دهشت بر من غلبه کرد . شروع به گریه کردن کردم . به بالای عمارت یزید آمدم که خرابه در پشت آن عمارت بود ، خیال می کردم شاید یکی از اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله فوت شده ، که مرگ او باعث این همه ناله وندبه شده است . وقتی بالای قصر رسیدم دیدم تمامی اهل بیت اطهار علیه السلام طفل صغیری را در میان گرفته اند و آن دختر ، خاک بر سر می ریزد و با ناله و فغان می گوید :
(یا عمتی و یا اخت ابی این ابی این ابی) . یعنی : ای عمه ، وای خواهر پدر بزرگوار من ، کجاست پدر من ؟ کجاست پدر من ؟
آنها را صدا زدم و از ایشان پرسیدم که چه پیش آمده که باعث این همه ناله و گریه شده است ؟ گفتند : ای مرد ، طفل صغیر سیدالشهدا علیه السلام پدرش را در خواب دیده ، و اینک بیدار شده و از ما پدر خود را می خواهد ، هر چه به وی تسلی می دهیم آرام نمی گیرد .
طاهر گوید : بعد از مشاهده این احوال دردناک ، پیش یزید برگشتم . دیدم آن بدبخت بیدار شده به طرف آن سر ، سر حسین بن علی علیه السلام نگاه می کند ، و از کثرت وحشت و دهشت و خوف و خشیت ، مانند برگ بید بر خود می لرزد . در آن اثنا سر اطهر آن مولا به طرف یزید متوجه شده فرمود : ای پسر معاویه ، من در حق تو چه بدی کرده بودم که تو با من این ستم و ظلم نمودی و اهل بیتم را در خرابه جا دادی ؟
(ثم توجه الراس الشریف الی الله الخبیر اللطیف و قال : اللهم انتقم منه بما عامل بی و ظلمنی و اهلی (و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون)
یعنی سر مبارک شریف آن حضرت به سوی خداوند خبیر و لطیف توجه نموده و گفت : خداوندا ، از یزید به کیفر رفتاری که با من کرده و به من و اهل بیت من ظلم نموده انتقام بگیر .
وقتی یزید این را شنید بدنش به لرزه در آمد و نزدیک بود که بندهایش از یکدیگر بگسلد .
پس از من سبب گریه اهل بیت علیه السلام را پرسید و سر آن حضرت را به خرابه نزد آن صغیره فرستاد و گفت : سر را نزد آن صغیره بگذارید ، باشد که با دیدن آن تسلی یابد . ملازمان یزید سر حضرت سیدالشهدا علیه السلام را برداشته به در خرابه آمدند . چون اهل بیت دانستند که سر امام حسین علیه السلام را آورده اند ، تماما به استقبال آن سر شتافتند و سر امام حسین علیه السلام را از ایشان گرفته و اساس ماتم را از سر گرفتند ، بویژه زینب کبری علیه السلام که پروانه وار به دور آن شمع محفل نبوت می گردید . پس چون نظر آن صغیره بر سر مبارک افتاد پرسید : (ما هذا الراس ؟) این سر کیست ؟ گفتند : (هذآراس ابیک) این ، سر مبارک پدر توست . پس آن مظلومه آن سر مبارک را از طشت برداشت و در برگرفت و شروع به گریستن نمود و گفت : پدر جان ، کاش من فدای تو

می شدم ، کاش قبل از امروز کور و نابینا بودم ، و کاش می مردم و در زیر خاک می بودم و نمی دیدم محاسن مبارک تو به خون خضاب شده است . پس این مظلومه دهان خود را بر دهان پدر بزرگوار خود گذاشت و آن قدر گریست که بیهوش شد .
چون اهل بیت علیه السلام آن صغیره را حرکت دادند ، دیدند که روح مقدسش از دنیا مفارقت کرده و در آشیان قدس در کناره جده اش فاطمه زهرا علیه السلام آرمیده است .
چون آن بی کسان این وضع را دیدند ، صدا به گریه و زاری بلند کردند ، و عزای غم و زاری را تجدید نمودند
آن دختری که در خرابه شام از دنیا رحلت فرموده و شاید اسم شریفش رقیه علیه السلام بوده ، و از صبایای خود حضرت سیدالشهدا علیه السلام بوده چون مزاری که در خرابه شام است منسوب به این مخدره و معروف به مزارست رقیه علیه السلام است . (289)
دختر حضرت سیدالشهدا علیه السلام و وفات او در خرابه شام و مکالماتش با حضرت زینب علیه السلام و رحلت او و غسل دادن زینب و ام کلثوم علیه السلام او را و آن کلمات و اخبار که از آن صغیره نوشته اند ، که سنگ را آب و مرغ و ماهی را کباب می کند و معلوم است حالت حضرت زینب علیه السلام چه خواهد بود . نوشته اند آن دختر سه ساله بود بعضی نامش را زینب و بعضی رقیه علیه السلام و بعضی سکینه علیه السلام دانسته اند .
و عده ای نوشته اند به دستور یزید ، عمارتی ساختند و واقعه روز عاشورا و حال شهدا و اسیری اسرا را در آنجا نقش کردند و اهل بیت علیه السلام را به آنجا وارد کردند ، و اگر این خبر مقرون به صدق باشد حالت اهل بیت علیه السلام و محنت ایشان را در مشاهدات این عمارات جز حضرت احدیت نخواهد دانست . (290)

زبان حال زینب کبری

از دست من گرفته خرابه رقیه را
من بی رقیه سوی عزیزیان نمی روم
دارم خجالت از پدر تا جدار او
بی طوطی عزیز غزلخوان نمی روم
همره نباشدم من دلخون رقیه را
بی همسفر رقیه گریان نمی روم
جان داد در خرابه ز بس ریخت اشک غم
با دست خالی سوی شهیدان نمی روم

شعر از ناشناس

پس آن دختر سید مختار ، و نبیره ولی کردگار ، در آن خرابه بی چراغ در شب تاریک بر روی خاک و ریگ بماند . علی الصباح به اذن یزید لعنه الله علیه ، آن غریبه را در خرابه دفن کردند .

من منتظر در کنج ویران تا که گویند
باب رقیه ناگهان وارد ز در شد
شمع وجود اندر خرابه جلوه گر شد
در پرتوش پروانه ای بی بال و پر شد
صبح امید کودکی گردید طالع
شام غریبانش در آن ساعت سحر شد
آتش گرفت از عشق طفل بینوایی
خاکستر او سرمه اهل نظر شد
جز جان نداشت از بهر مهمان عزیزش
آن هم فدای مقدم راس پدر شد
می گفت : ای بابا بیا ، روزم سیاه است
جان پدر ، طولانی آخر این سفر شد
من منتظر در کنج ویران تا که گویند
باب رقیه ناگهان وارد ز در شد
بابا بیا جان رقیه بر لب آمد
از ضرب سیلی دیگر از خود بیخبر شد
بابا بیا از کعب نی پا تابه سر شد
نیلی تمام پیکرم پا تا به سر شد
بابا ندارم گوشه ویران غذایی
بابا غذای دخترت خون جگر شد
پرپر شد آن گل پیش چشم باغبانش
روحش به پیش زینب از پیکر بدر شد
بلبل کنار گل کجا خوابیده هرگز
یا از کنار گل کجای جای دگر شد ؟
دردانه شه شد (رضائی) پیش بابا
در ماتم او عالمی زیر و زبر شد

پرچم اسیری

مجنون صفت به دشت و بیابان دویده ام
اکنون به کوی عشق تو جانا رسیده ام
در راه عشق تو شده پایم پر آبله
از بس که روی خار مغیلان دویده ام
تنها نشد ز داغ تو موی سرم سفید
همچون هلال از غم عشقت خمیده ام
دیوانه وار بر سر کویت گر آمدم
منعم مکن که داغ روی داغ دیده ام
من پرچم اسیرم و ، بار غم تو را
از کوفه تا به شام به دوشم کشیده ام
عمرم تمام گشته عزیزم در این سفر
دست از حیات خویش حسینم بریده ام
بس ظلمها که شد به من از خولی و سنان
بس طعنه ها ز مردم نادان شنیده ام
گاهی چو بلبل از غم عشق تو در نوا
گاهی چو جغد گوشه ویران خزیده ام
دیدی به پای تخت یزید از جفای او
چون غنچه ، پیرهن به تن خود دریده ام
گنج تو را به گوشه ویران گذاشتم
چون اشک او فتاد رقیه ز دیده ام
می گفت و می گریست (رضایی) ز سوز دل
اشکم به خاک پای شهیدان چکیده ام

طفل یتیم

مگر طفل یتیمی می کند یاد از پدر امشب
که خواب از شوق در چشمش نیاید تا سحر امشب
پناه آورده در ویرانه امشب طایر قدسی
که از بی آشیانی سر کشد در زیر پر امشب
چه شد ماه بنی هاشم ، چه شد اکبر ، چه شد قاسم ؟
سکینه بی پدر گردید و لیلا بی پسر امشب
شهیدان راه فتاده در میان خاک و خون بینی
یتیمان را میان خیمه زار و خونجگر امشب
به روز قتل شه گر آیه (و اللیل) شد پیدا
ز سر شد آیه (و الشمس) هر سو جلوه گر امشب
نگاهی ای امیر کاروان سوی اسیران کن
که خواهر بی برادر می رود سوی سفر امشب
(رسا) را از در احسان مران ای خسرو خوبان
نثار خاک راهت جان کند با چشم تر امشب

سخن گفتن سر بریده امام حسین علیه السلام

آیه الله العظمی میرزا حبیب الله شریف کاشانی (متوفاتی 1340 هجری قمری) می نویسد :
یکی از زنان شام سنگی برداشت و به سر مقدس امام حسین علیه السلام زد و حضرت از بالای نیزه فرمود : اناالمظلوم . (291)
نیز نقل می کند : حضرت زینب کبری علیه السلام توجه به سر برادر نمود ، حضرت به وی فرمود :
یا اختاه اصبری فان الله معنا . یعنی خواهر جان ، صبر کن که خدا با ماست . (292)
در سر الاسرار نوشته حاج شیخ عبدالکریم (ص 306) ، و نیز منهاج الدموع ص 385 و کتاب عوالم (ص 169) آمده است که منهال گفت :
سوگند به پرودگار ، دیدم سر امام حسین علیه السلام در شهر شام بالای نیزه مکرر می فرمود : لاحول و لاه قوه الا بالله (293)

سر امام حسین علیه السلام با دخترش رقیه سخن می گوید

در کتاب بحر الغرائب ، جلد 2 ، قریب به این مضامین می نویسد : حارث که یکی از لشگریان یزید بود گفت : یزید دستور داد سه روز اهل بیت علیه السلام را در دم دروازه شام نگاه بدارند تا چراغانی شهر شام کامل شود . حارث می گوید : شب اول من به شکل خواب بودم ، دیدم دختری کوچک بلند و نگاهی کرد . دید لشگر از خستگی راه خوابیده اند و کسی بیدار نیست ، اما فورا از ترسش بازنشست و باز بلند شد و چند قدم آمد به طرف سر امام حسین علیه السلام که بر درختی که نزدیک خرابه دم دروازه شام آویزان بود . آری ، به طرف آن درخت و سر مقدس آمد و از ترس برگشت ، تا چند مرتبه . آخر الامر زیر درخت ایستاد و به سر مقدس امام حسین علیه السلام پایین آمد و در مقابل نازدانه قرار گرفت و رقیه سلام الله علیها گفت : السلام علیک یا ابتاه و امصیبتاه بعد فراقک و اغربتاه بعد شهادتک

بعد دیدم سر مقدس با زبان فصیح فرمود : ای دختر من ، مصیبت تو و رجز و تازیانه و روی خار مغیلان دویدن تو تمام شد ، و اسیریت به پایان رسید . ای نور دیده ، چند شب دیگر به نزد ما خواهی آمد آنچه بر شما وارد شده صبر کن که جز او مزد او شفاعت را در بردارد . حارث می گوید : من خانه ام نزدیک خرابه شام بود ، از اینکه حضرت به او فرموده بود نزد ما خواهی آمد منتظر بودم کی از دنیا می رود ، تا یک شبی شنیدم صدای ناله و فریاد از میان خرابه بلند است ، پرسیدم چه خبر است ؟ گفتند : حضرت رقیه علیه السلام از دنیا رفته است . (294)

نیز حجت الاسلام صدر الدین قزوینی در جلد دوم کتاب شریف ثمرات الحیوه ، به سند خود آورده است : حضرت رقیه علیه السلام لب خود را بر لب پدرش امام حسین علیه السلام نهاد و آن حضرت فرمود : الی ، الی ، هلمی فانا لک بالانتظار . یعنی ای نور دیده بیا بیا به سوی من ، که من چشم به راه تو می باشم ، و در اینجا بود که دیدند حضرت رقیه علیه السلام از دنیا رفت . (295)

عمه بیا عقده دل واشده
عمه بیا گمشده پیدا شده
روز فراق عمه به سر آمده
نخل امید عمه به برآمده
طایر اقبال ز در آمده
باب من عمه ز سفر آمده
عمه بیا عقده دل واشده

عمه بیا گمشده پیدا شده
پشت سر باب شدم رهسپر
پای پیاده ، من خونین جگر
تا بکشد دست نوازش به سر
آمده دنبال من اینک ، به سر
عمه بیا عقده دل واشده
عمه بیا گمشده پیدا شده
عمه نیارم دل بابا به درد
اشک نریزم ، مشکم آه سرد
بیند اگر حال من از روی زرد
خصم ، نگویم به من عمه چه کرد
عمه بیا عقده دل واشده
عمه بیا گمشده پیدا شده
عمه زند طعنه خرابه ، به طور
خیزد ازین سر بنگر موج نور
چشم بد از محفل ما عمه دور
عمه خرابه شدم بزم حضور
عمه بیا عقده دل واشده
عمه بیا گمشده پیدا شده
قطره اشک عمه چو دریا شده
غنچه غم عمه شکوفا شده
بزم وصال عمه مهیا شده
وه که چه تعبیر ز رویا شده
عمه بیا عقده دل واشده
عمه بیا گمشده پیدا شده
گوشم اگر پاره شد ای عمه جان
عمه ، به بابا ندهم من نشان
پرسد اگر عمه ز معجر ، چه سان
گو بکنم درد دل خود بیان ؟
عمه بیا عقده دل واشده
عمه بیا گمشده پیدا شده
عمه ، به بابا شده ام میزبان
آمده بابا بر من میهمان
نیست به کف تحفه بجز نقد جان
تا بکنم پیشکش اش عمه جان
عمه بیا عقده دل واشده

عمه بیا گمشده پیدا شده
بس که دویدم ز پی قافله
پای من عمه شده پر آبله
عمه ، به بابا نکنم من گله
کامدم این ره همه بی راحله
عمه بیا عقده دل واشده
عمه بیا گمشده پیدا شده
بود مرا عمه به دل آرزو
تا غم دل شرح دهم مو به مو
ریخته من عمه ، شکسته سبو
باز نگردد دگر آبم به جو
عمه بیا عقده دل واشده
عمه بیا گمشده پیدا شده
کرد تهی دل چو غزال حرم
لب ز سخن بست غزل خوان غم
دست قضا نقش دگر زد رقم
شام ، به شومی ، شد از آن متهم
عمه بیا عقده دل واشده
عمه بیا گمشده پیدا شده
جان خود او در ره جانان بداد
خود به سویی ، سر سوی دیگر فتاد
آه کشید عمه - چو دید - از نهاد
گنج خود او کنج خرابه نهاد
عمه بیا عقده دل واشده
عمه بیا گمشده پیدا شده

در روایت مرحوم صدوق (ره) از آن خرابه ، تعبیر به محبس (زندان و بازداشتگاه) شده است ، زیرا آنها در آنجا محصور بودند و اجازه نداشتند به جای دیگر بروند . وی می نویسد :
ان یزید امر بنسا الحسین علیه السلام فحبس مع علی بن الحسین فی محبس لایکنهم من حر و لا قر ، حتی تقشرت وجوههن همانا یزید دستور داد که اهل بیت امام حسین علیه السلام را همراه امام سجاد علیه السلام در محلی حبس کردند . آنها در آنجا نه از گرما در امان بودند و نه از سرما ، تا آنکه بر اثر آن صورتهایشان پوست انداخت . (296)
معروف این است که حضرت رقیه علیه السلام در همین خانه یا بازداشتگاه به شهادت رسیده است . در مورد مدت توقف اهل بیت علیه السلام در خرابه ، به اختلاف نقل شده ، به طوری که نمی توان برای آن تعیین وقت کرد . هرگاه ورود اهل بیت علیه السلام به شام را طبق گفته مورخان ، آغاز ماه صفر بدانیم و شهادت حضرت رقیه علیه السلام را در پنجم آن ، نتیجه می گیریم که حضرت رقیه علیه السلام خود چهار روز در آن خرابه سر برده است . همچنین در مورد دشواری وضع خرابه ، غیر از آنچه گفته شد ، مطالب دیگری نیز نقل شده است . از جمله اینکه ، دیوار آن خرابه کج شده و در حال خراب شدن بود .
نیز امام سجاد علیه السلام فرمود : هنگامی که ما را به خرابه شام قرار دادند ، در آنجا انواع رنجها را بر ما روا داشتند . روزی دیدم عمه ام ، حضرت زینب علیه السلام دیگی بر روی آتش نهاده است ، گفتم : عمه جان این دیگ چیست ؟ فرمود : کودکان گرسنه اند ، خواستم به آنها وانمود نمایم که برایشان غذا می پزم و بدین وسیله آنان را خاموش سازم .
نیز نقل شده است : آنها مکرر آب و نان از حضرت زینب علیه السلام طلب می کردند ، حتی بعضی از زنان شام ترحم کرده برای آنها آب غذا می آوردند . (297)
به این ترتیب می بینم حضرت زینب علیه السلام افزون بر آن همه داغ و رنج اسارت ، در چنین مکانی جای نداشت و سرانجام نیز غریبانه با شهادت جانسوز حضرت رقیه علیه السلام روبرو شد .

اشکی بر تربت رقیه

من رقیه دختر ناکام شاه کربلایم
بلبل شیرین زبان گلشن آل عبایم
میوه باغ رسولم ، پاره قلب بتولم
دست پرورد حسینم ، نور چشم مصطفایم
کعبه صاحبدلانم ، قبله اهل نیازم
مستمندان را پناهم ، دردمندان را دوایم
من یتیمم ، من اسیرم ، کودکی شوریده حالم
طایری بشکسته بالم ، رهروی آزاده پایم
زهره ایوان عصمت ، میوه بستان رحمت
منبع فیض و عنایت ، مطلع نور خدایم
گلبنی از شاخسار قدس و تقوی و فضیلت
کوکبی از آسمان عفت و شرم و حیایم
شعله بر دامان خاک افکنده آه آتشینم
لرزه بر ارکان عرش افتاده از شور و نوایم
گرچه در این شام ویران گشته ام چون گنج پنهان
دستگیر مردم افتاده پای بینوایم
من گلابم بوی گل جویید از من ز آنکه آید
بوی دلجوی حسین از خاک پاک با صفایم
ای (رسا) از آستانش هر چه خواهی آرزو کن
عاجز از اوصاف این گل مانده طبع نارسایم

گفتگوی زن غساله با زینب کبری علیه السلام

در نقل دیگر آمده است : هنگامی که زن غساله ، بدن حضرت رقیه علیه السلام را غسل می داد ، ناگاه دست از غسل کشید و گفت : (سرپرست این اسیران کیست ؟)
حضرت زینب علیه السلام فرمود : چه می خواهی ؟
غساله گفت : این دخترک به چه بیماری مبتلا بوده که بدنش کبود است ؟
حضرت زینب علیه السلام در پاسخ فرمود : (ای زن ، او بیمار نبود ، این کبودیها آثار تازیانه ها و ضربه های دشمنان است) (298)
زبان حال حضرت زینب علیه السلام به زن غسل دهنده چنین بود :

بیا تو ای زن غساله از طریق وفا
به این صغیره بده غسل از برای خدا
نگر که از چه رخ او چو کهربا باشد
ز داغ تشنگی دشت کربلا باشد
نگر که زخم به پایش برون بود از حد
به روی خار مغیلان دویده او بی حد

طبق بعضی روایات ، بعد از رحلت حضرت رقیه علیه السلام یزید دستور داد چراغ و تخته غسل را ببرند ، و او را با همان پیراهن کهنه اش کفن کنند .
زنان شام ازدحام کردند و در حالیکه سیاه پوش شده بودند برای بدرقه اهل بیت علیه السلام از خانه ها بیرون آمدند . صدای ناله و گریه آنها از هر سو شنیده می شد و با کمال شرمندگی با اهل بیت علیه السلام وداع نمودند ، و با کاروان اهل بیت علیه السلام پیدا بود ، مردم شام گریه می کردند . (299)
زینب کبری علیه السلام از این فرصت استفاده های بسیار کرد . از جلمه اینکه هنگام وداع ، ناگاه سر از هودج بیرون آورد و خطاب به مردم شام فرمود :
(ای اهل شام ، از ما در این خرابه امانتی مانده است ، جان شما و جان این امانت . هرگاه کنار قبرش بروید (او در این دیار غریب است) آبی بر سر مزارش بپاشید و چراغی در کنار قبرش روشن کنید) (300)

رفتیم و ماند نزد شما یادگار ما
جان شما و دخترک گلعذار ما
رفتیم و ماند خاطره ای سخت جانگداز
ز این شهر پر بلا ، به دل داغدار ما

ما با رقیه آمده اکنون که می رویم
دیگر رقیه ای نبود در کنار ما

برای حضرت رقیه علیه السلام کفن آورده ام

مداح اهل بیت عصمت و طهارت علیه السلام آقای حاج اسدالله سلیمانی نقل کردند :
از مرحوم حسن ذوالفقاری مداح تهرانی و از شاعر اهل بیت عصمت و طهارت علیه السلام آقای حاج غلامرضا سازگار نقل شده است که گفت : از کسی شنیدم این قضیه را نقل کرده است که ، برای زیارت حضرت رقیه علیه السلام به شام رفته بودم و یک روز در حرم مطهر ایستاده و مشغول زیارت خواندن مجذوب خود کرد . دیدم می خواهد یک تکه پارچه سفید را روی ضریح بیندازد ولی نمی تواند . جلو رفتیم و گفتم : دختر جان ، چه می خواهی بکنی ؟ لبش را گشود ، دیدم آذری زبان است ، با پدر و مادرش آمده است . گفتم : همه برای حضرت رقیه علیه السلام اسباب بازی می آورند ، تو چرا پارچه آورده ای ؟
گفت : پدر و مادرم - و آنها را نشان داد - به من گفتند حضرت رقیه علیه السلام کفن ندارد ، من برای او کفن آورده ام

کنج خرابه شد قفسم ای گل عزیز
نی آب خوردم و نه کسی داد دانه ام
بال و پرم ز سنگ حوادث شکسته شد
از بس که شمر شوم زده تازیانه ام
نیلی ز ضرب سیلی شمر است صورتم
جای طناب بسته به بازو نشانه ام
بابا رقیه را خرابه گذاشتم
باشم خجل ز روی تو باب یگانه ام
جان داد در خرابه بی سقف دخترت
آن کودک یتیم تو آن نازدانه ام
گاهی به روی خوار مغیلان دویده ام
گاهی زدند کعب سنان را به شانه ام
گاهی بهانه تو گرفتم پدر به شام
آتش گرفت عمه ام از این بهانه ام
دیدی کجا کشاند فلک عاقبت مرا
با من چه ها نکرد پدر جان زمانه ام
آتش به کاخ زاده سفیان زدم پدر
با ناله سحر گه و آه شبانه ام
می گفت صبح و شام (رضائی) ز جان و دل
تا زنده ام غلام همین آستانه ام

آمدم ببینم آیا زخمهای پایت خوب شده است یا نه ؟

جناب حجه الاسلام و المسلمین سید عسکر حیدری از طلاب حوزه علمیه زینبیه شام (301) نقل کردند :
در سال 1356 شمسی بعد از نماز کنار ضریح با صفای حضرت رقیه علیه السلام منظره عجیبی دیدم .
پیر مردی ترک از اهالی تبریز را دیدم که به ضریح مطهر چسبیده و هی فریاد می زند و گریه می کند . مردم هم که این منظره را می دیدند گریه می کردند . یک غوغایی به وجود آمده بود .
پیرمرد با زبان ترکی با دختر امام حسین علیه السلام صحبت می کرد و اشک می ریخت . چون من ترکی بلد نبودم به کسی که زبان ترکی بلد بود گفتم این مرد چه می گوید ؟ گفت او می گوید : رقیه جان ، مدتهاست اسم نوشته ام و چند سال است که آرزو می کردم به شام بیایم . تقاضای من این نیست که بچه ام را شفا بدهی یا وضع دنیوی و مادیم خوب شود یا در قیامت دستم را بگیری . نه ، نه ، برای هیچ کدام نیامده ام . تنها آمده ام ببینم حالت چه طور است ؟ بدنت خوب شده یا نه ؟ آیا آبله پاهایت خوب شده ؟ قلبت خوب شده ؟ برویم ایران ، به تبریز برویم تا آنجا صحن شما را طلا کنم ، جان خود را به شما فدا کنم . اینها را می گفت و گریه می کرد و متوسل بود .
به خودم گفتم کاش این عقیده و اخلاص را من می داشتم .

چه خوابی ای خدا بود ؟ نوای نینوا بود
فرشته بهشتم ، ترا کجا بهشتم
چه بود سر نوشتم به خون دل نوشتم
بخواب جاودانه رقیه ام رقیه
به دامنم مکانت گرفته گرد جانت
تمام همرهانت به نقطه دهانت
نگاهها نشانه ، رقیه ام ، رقیه
پدر مگر کجا بودی ؟ به دردت آشنا بود
چه خوابی ای خدا بود ؟ نوای نینوا بود
گرفته ای بهانه ، رقیه ام ، رقیه
ز جمع ما گسستی ، دل همه شکستی
از این قفس برستی ، بر آن چمن نشستی
به خواندن ترانه ، رقیه ام ، رقیه
رقیه اسیرم ، بپا شو ای صغیرم
به دامنت بگیرم ، به پیش تو بمیرم

کجا شدی روانه رقیه ام ، رقیه
ببین قد کمانم ، بر آسمان فغانم
بسوخت استخوانم ، نبود این گمانم
ز گردش زمانه ، رقیه ام ، رقیه
دل حرم کباب است ، به نغمه رباب است
بگویمش ثواب است رقیه ام به خواب است
بپا شوی تو یا نه ؟ رقیه ام ، رقیه
چو بی پدر شدی تو نه در بدر شدی تو
نه خون جگر شدی تو ، که شعله وریشه ی تو
ز سوز تازیانه ، رقیه ام ، رقیه

زیر ضرب تازیانه

ای گل گلزار پیغمبر کجا افتاده ای
از گلستانت چه شد کاین سان جدا افتاده ای
آمد از گلزار یثرب شاخه ای در کربلا
در دمشق از شاخسار کربلا افتاده ای
از مدینه بر سر دوش پدر تا نینوا
در بیابانهای شام از ناقه ها افتاده ای
بر سرت هر دم شبیخون زد نهیب ساربان
زیر ضرب تازیانه از جفا افتاده ای
عمه معصومه ات شیون کنان دنبال تو
بارها ، برخارها ، دیدت زپا افتاده ای
یک زمان در قحط آب ، و یک زمان در منع نان
وز اسیری در هزاران ماجرا افتاده ای
خواب در چشمت نمی رفت از جفای ظالمان
نیمه شب در خواب خوش امشب چرا افتاده ای
چون شدی دلتنگ از زندگی رفتی به خواب
گفتی ای بابا جدا از جمع افتاده ای
ناله ها کردی زهجران گل ای مرغ بهشت
تا که گفتی شهر شام اندر عزا افتاده ای
کاخ می لرزید ، و می لرزید آن جبار مست
گفت در دل طفل را آن سر ، دوا افتاده ای
یا نوایت هم نوا بود آسمانها و زمین
ناگهان دیدند - آوخ - از نوا افتاده ای
از فغان زینب معصومه اندر مرگ تو
ناله های آتشین در هر فضا افتاده ای (302)
گنج میثاقم که می باشد مکان ویرانه ام
شمع عهدم ، جمله جانها بود پروانه ام
طالع نیک اختر عشقم به برج اشتیاق
در کف غواص بحر دل در یکدانه ام
طایر لاهوت مسکن ، مرغ علوی آشیان
این منم ، گر عالم ناسوت شد کاشانه ام
بر در میخانه وحدت ز لطف می فروش
باده خوار عشق را من بهترین پیمانه ام
هدهد زرین پر سیمرغ قاف ز فعتم

قرب من بنگر فراز سدره آمد خانه ام
آن ز پا افتاده هجرم که در شام وصال
بر تسلای دلم آمد به سر جانانه ام
جلوه قدس است در باغ جنان آیینه ام
پنجه حور است بر گیسوی مشکین شانه ام
طوطی شیرین زبان شکرستان نهال
باز دست آموز شاهم زینب شاهانه ام
باغ یاسین را ز حسن سرمدی پیرایه ام
دوحه گلزار طاها را بهین ریحانه ام
روی گلگون ز سیلی گشت نیلی از عدو
تا ز کعب نی یک سو افتاد کتف و شانه ام
بر سر خار مغیلان پا فشاریهای من
شد سبب تا عقل هر فرزانه شد دیوانه ام
گفت (فرخ) تا شفاعتخواه او گردم بحشر
آشنای محضر عشقم ، نه من بیگانه ام (303)

پیش از این بیان شد که یزید تغییر مسلک داد . به روایت ابی مخنف و دیگران ، وی امام زین العابدین علیه السلام را بین ماندن شام و حرکت به سوی مدینه مخیر نمود . آن حضرت به پاس تکریم علیا مخدره زینب علیه السلام فرمود : بایستی در این باب با عمه ام زینب علیه السلام صحبت کنم ، چون پرستار یتیمان و غمگسار اسیران ، اوست . یزید از این سخن بر خود لرزید . چون آن حضرت با زینب کبری علیه السلام سخن در میان نهاد ، فرمود : هیچ چیز را بر اقامت در جوار جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله اختیار نخواهم کرد ، ولی ای یزید بایستی برای ما خانه ای خالی بنمایی که می خواهیم به مراسم عزاداری بپردازیم ، زیرا از هنگامی که ما را از جسد کشتگان خود جدا نمودند نگذاشته اند که بر کشتگان خود گریه کنیم ، و بایستی هر کس از زنان که می خواهد بر ما وارد بشود کسی او را منع ننماید . یزید از این سخنان بر خود لرزید ، و بسی بیمناک شد ، چون می دانست آن مخدره در آن مجلس ، یزید و سایر بنی امیه را با خاک سیاه برابر نموده و بغض و عداوت او را در قلوب مردم مستقر خواهد کرد و آثار آل محمد صلی الله علیه و آله را تازه خواهد نمود ، و زحمات او و پدرش را که می خواسته اند آثار آل محمد صلی الله علیه و آله را نابود کنند به باد فنا خواهد داد . ولی از اجابت چاره ندید ، فرمان داد تا خانه وسیعی برای آنها تخلیه کردند و منادی ندا کرد : هر زنی می خواهد به سر سلامتی زینب علیه السلام بیابد مانعی ندارد . چون این خبر منتشر شد به روایت عوالم ، زنی از هاشمیه در شام نماند مگر آنکه در مجلس حضرت زینب علیه السلام حاضر گردید .
زنان امویه و بنات مروانیه نیز با زینب و زیور وارد مجلس شدند . اما چون آن منظره رقت آور را مشاهده کردند یکباره زیورهای خود را ریخته و همگی لباس سیاه مصیبت در بر کردند و از زنان شام جمع کثیری به آنها پیوستند و همی ناله و عویل از جگر بر کشیدند و جامه ها بر تن دریدند و خاک مصیبت بر سر ریختند و موی پریشان کرده صورتها بخراشیدند ، چندانکه آشوب محشر برخاست و بانگ وزرای به عرش رسید ، در آن وقت زینب کبری علیه السلام به روایت بحار انشاد این اشعار نمود و قلب عالم را کباب نمود . از مرثیه آن مخدره گفتی قیامتی بر پا شد .
فرمود : ای زنان شام ، بنگرید که این مردم جانی شقی ، با آل علی علیه السلام چگونه معامله کردند و چه به روز اهل بیت مصطفی صلی الله علیه و آله در آوردند ؟ ای زنان شام ، شما این حالت و کیفیت را ملاحظه می نمایید ، اما از هنگامه کربلا و رستخیز روز عاشورا و حالت عطش اطفال و

شهادت شهدا و برادرم و حالات قتلگاه بی خبر هستید و نمی دانید که از ستم کوفیان بیوفا و پسر زیاد بیحیا و صدمات طی راه ، بر این زنان داغدار و یتیمان دل افگار و حجت خدا سید سجاد علیه السلام چه گذشت ؟
زنان شام و هاشیمات از مشاهده این حال و استماع این مقال جملگی به ولوله در آمدند . (304)
آنان تا مدت هفت روز مشغول ناله و سوگواری بودند و افغان به چرخ کبود رسانیدند .
در بحر المصائب گوید : آن مخدره در آن وقت روی به بقیع آورده و این اشعار را خطاب به مادر قرائت نمود ، چنانکه گفتی آسمان و زمین را متزلزل ساخت . به نظر حقیر ، این اشعار هم زبان حال است که به آن مخدره نسبت داده اند .

ایا ام قد قتل الحسین بکربلا
ایا ام رکنی قد هوی وتزلزلا
ایا ام قد القی حبیبک بالعرا
طریحا ذبیحا بالدما مغسلا
ایا ام نوحی فالکریم علی القنا
یلوح کالبدر المنیر اذا نجلا
و نوحی علی النحر الخضیب و اسکبی
دموعا علی الخد التریب مرملا

در این وقت زنان شام هر یک به تسلی و دلداری اهل بیت پرداختند . (305)

بخش دهم : رحلت جانسوز حضرت رقیه (ع) در سروده شاعران

مقدمه

ماجرای رحلت جانسوز حضرت رقیه علیه السلام را ، شاعران بسیاری ، در قالب مثنوی و قصیده و غزل و ترجیع بند ، به نظم در آورده اند که پاره ای از آنها را پیش از این در خلال بخشهای گذشته آوردیم . برخی از شاعران ماجرای رحلت آن نازدانه را ، از آغاز تا پایان به گونه مفصل گزارش کرده اند ، که آن ها را یکجا در این بخش گرد آورده ایم .
اینک این شما شیفتگان خاندان عصمت و طهارت علیه السلام ، و این هم شرح قصه درگذشت جانگداز دردانه ابا عبدالله الحسین علیه السلام در خرابه شام :

1 . سراینده : عبدالله مخبری فرهمند

روزگار آتش بیداد افروخت
دست کین خیمه و خرگاه تو سوخت
کودکی را که پدر در سفر است
روز و شب دیده حسرت به در است
تا زمانی که بود چشم به راه
دلش آزرده بود خواه نخواه
هر صدایی که ز در می آید
به گمانش که پدر می آید
باز چون دیده ز در برگیر
گرید و دامن مادر گیرد
همه کوشند ز بیگانه و خویش
بهر دلجوی او بیش از پیش
آن یکی خندد و بوسد رویش
آن دگر شانه زند بر مویش
مادرش شهد کند در کامش
گاه با وعده کند آرامش
گاه گوید پدرت در راه است
غم مخور ، عمر سفر کوتاه است
می برندش گهی از خانه به در
تا شود منصرف از فکر پدر
نگذارند دمی تنهایش
سر نپیچند ز خواهشهایش
تا که دوران سفر طی گردد
رفع افسردگی از وی گردد
پدرش آید و گیرد به برش
بکشد دست محبت به سرش
دلش از وصل پدر شاد شود
جانش از قید غم آزاد شود
لیک افسوس به ویرانه شام
کار این سان نپذیرفت انجام
بود در شام میان اسرا
طفلی از هجر پدر نوحه سرا
خردسالی به اسارت در بند

مرغ بشکسته پری پا به کمند
کودکی دستخوش محنت و رنج
جای بگزیده به ویرانه چو گنج
بین اطفال یتیم شه دین
گویی آن دختر ویرانه نشین
بود از جمله اطفال دگر
بیشتر عاشق دیدار پدر
چون خبر از ستم شمر نداشت
پدرش را به سفر می پنداشت
روز و شب دیده به در دوخته بود
دلش از آتش غم سوخته بود
داشت از غصه دوری پدر
سر به زانوی غم و دیده به در
لحظه ای بی پدر آرام نداشت
خبر از فتنه ایام نداشت
دائم از حال پدر می پرسید
علت طول سفر می پرسید
که کجا رفت و چرا رفته و کی
از سفر آید و بینم رخ وی ؟
تا به کی بی سرو سامان باشم
روز و شب سر به گریبان باشم
جای در گوشه ویرانه کنم
آرزوی پدر و خانه کنم ؟
جانم آمد به لب از هجر پدر
آه از این محنت و این طول سفر
بود همواره از این غم بیتاب
تا شبی دید به خلوتگه خواب
کان سفر کرده ز در باز آمد
طایر شوق به پرواز آمد
لحظه ای در دل شب گشت جهان
به مراد دل آن سوخته جان
دید در خواب گل روی پدر
جان به وجد آمدش از بوی پدر
بوسه بر پای پدر زد از شوق
دست بر گردنش افکند چو طوق
جای بگزیده به دامان پدر

جانش آمیخته با جان پدر
با لب بسته حکایتها کرد
ز آنچه بگذشت شکایتها کرد
با پدر ز آنچه به دل داشت نهفت
داستانها به زبان جان گفت
گفت کای پشت فلک پیش تو خم
نشود لطف فراوان تو کم
مهر خود شامل ما فرمودی
بذل احسان بجا فرمودی
باز رو جانب ما آوردی
الله الله که صفا آوردی
بود رسم پدرت نیز بر این
که کند لطف به ویرانه نشین
هیچ دانی که در ایام فراق
چو گذشته است به جمعی مشتاق
بی تو در مانده و بیچاره شدیم
در بیابان همه آواره شدیم
روزگار آتش بیداد افروخت
دست کین خیمه و خرگاه تو سوخت
هستی ما همه یکجا بردند
هر چه دیدند به یغما بردند
همه گشتیم گرفتار و اسیر
گاه در بند و گهی در زنجیر
بعد با یک سفر دور و دراز
شد از غم فصل نوینی آغاز
پیش از این ما چو نمودیم سفر
با تو بودیم و به آن شوکت و فر
کاروان قافله سالاری داشت
مثل عباس علمداری داشت
خیمه و خرگه و اسباب سفر
بود ممتاز و پر از زیور و زر
کودکان جمله در آغوش پدر
همه را سایه مهر تو به سر
لیک این بار چو کردیم سفر
سفری بود پر از خوف و خطر
یک نفر دوست به همراه نبود

محرمی غیر غم و آه نبود
نه پدر بود و نه سالاری بود
نه برادر نه علمداری بود
طی ره بیکس و تنها بودیم
مورد کینه اعدا بودیم
دوری راه و مشقات سفر بود از طاقت ما افزونتر
بر همه بود خور و خواب حرام
تا رسیدیم به ویرانه شام
یا مرو ای پدر این بار سفر
یا مرا نیز به همراه ببر
که اگر بی تو بمانم این بار
به فراق تو شوم باز دچار
زین همه غم نتوانم جان برد
از فراق تو دگر خواهم مرد
خود به خواب اندر و ، طالع بیدار
بود از وصل پدر برخوردار
لیک بس زود ، شد آن وجد وصال
باز تبدیل به اندوه و ملال
یعنی آن خواب به پایان آمد
باز غم آمد و هجران آمد
چشم بگشود چو شهزاد ز خواب
آرزوها همه شد نقش بر آب
کرد بر دور و بر خویش نظر
تا ببیند مه رخسار پدر
لیک هر قدر فزونتر طلبید
اثر از گمشده خویش ندید
شهد امید به کامش خون شد
گشت نومید و غمش افزون شد
عاقبت باز در آن نیمه شب
ملتجی گشت به بانو زینب
که دگر باز چه آمد به سرم
بار دیگر به کجا شد پدرم
دیدم او را ز سفر آمده بود
به کجا باز عزیمت فرمود
لحظه ای پیش که آمد پدرم
جای بر سینه خود داد سرم

گفت با من که تو چون جان منی
ساعتی بعد تو مهمان منی
با چنان مرحمت و لطف و نوید
چه ز ما دید که رخ برتابید
ای پدر زود ز ما سیر شدی
چه خطا رفت که دلگیر شدی
روی برتافتی از محفل ما
باز خون شد ز فراقت دل ما
از کفم دامن خود باز مگیر
مپسندم به کف هجر اسیر
دگر از رفته شکایت نکنم
قصه خویش حکایت نکنم
نگذارم که تو افسرده شوی
از من و گفته ام آزرده شوی
رحم بنمای به تنهایی ما
گر خطا رفت ببخشای و بیا
زینب آن مخزن صبر و اسرار
گشت از قصه آن طفل فگار
آب بیانات غم افزا چو شنید
معنی گفته شه را فهمید
دید کان کودک بی صبر و قرار
می کشد رخت به دعوتگه یار
اهل بیت از اثر آن تب و تاب
راه بردند به کیفیت خواب
هر چه کردند که در آن دل شب
گیرد آرام و فرو بندد لب
اشک از دیده نریزد این سان
قصه خویش نیارد به زبان
هیچ تسکین نپذیرفت آن حال
سعی بیهوده شد و امر محال
وعده و پند و تمنا و نوید
هر چه کردند نیفتاد مفید
عاقبت صبر و توان از همه برد
همه را دست غم خویش سپرد
حال آن کودک گم کرده پدر
در یتیمان دگر کرد اثر

داغها تازه شد و درد فزون
اشکها شد همه تبدیل به خون
ناله ای گشت ز ویرانه بلند
که طنین در همه افلاک فکند
آن کهن جایگه بی در و بام
که در آن آل علی داشت مقام
بود با بار گه کفر و ستم
چون شب و روز ، به نزدیکی هم
گشت بیدار از آن ناله یزید
متعجب شد و موجب پرسید
خادمی جانب ویرانه شتافت
زان غمین واقعه آگاهی یافت
خبر آورد که زآن خیل اسیر
یکی از جمله اطفال صغیر
که ندارد خبر از قتل پدر
روز و شب دوخته دیدار به در
به امیدی که پدر باز آید
آن سفر کرده ز در باز آید
همچو آن تشنه پی برده به آب
دیده رخسار پدر را در خواب
بعد از آن خواب چو برداشته سر
روبرو گشته به فقدان پدر
حالیا وصل پدر می جوید
قصه با دیده تر می گوید
همه را در غم او دل شده خون
اختیار از کفشان رفته برون
هر که را می نگری غمزده است
صحن ویرانه چو ماتمکده است
لیک چون بر المش درمان نیست
تسلیت دادن او آسان نیست
بیم آن است که آن کودک زار
با چنین درد نپاید بسیار
شرح این قصه چو بشنید یزید
فکر بی سابقه ای اندیشید
گفت کاین درد نه بی درمان است
بلکه بس چاره آن آسان است

بعد بر طشت زر افکند نظر
گفت از این چه علاجی بهتر
درد او گر غم هجر پدر است
شربت وصل در این طشت زر است
بدهیدش که از آن نوش کند
تا غم خویش فراموش کند
پس به دستور وی آنگه به طبق
جای دادند سر حجت حق
دید کز پرتو آن روی چو مهر
گشته دامان طبق رشک سپهر
گفت با خویش که این مهر منیر
با چنین جلوه شود عالمگیر
عاقبت جلوه این بدر نمام
بدرد پرده رسوایی شام
بهتر آن است که این مطلع نور
سازم از دیده مردم مستور
راز پوشیده هویدا نکنم
مشت رسوایی خود وا نکنم
خواست چون نور خدا را پنهان
گفت سر پوش نهادند بر آن
به گمانی که به روی خورشید
با کفی خاک توان پرده کشید
غافل از آنکه حجاب و سرپوش
نور حق را ننماید خاموش
این نه شمعی است که خاموش شود
یا حدیثی که فراموش شود
تا که بنیاد جهان بر سر پاست
هر شبی صبح شود عاشوراست
بعد آن گنج گرانمایه حق
یافت چون زینب سر پوش و طبق
گفت کاین هدیه بی سابقه را
بفرستید برای اسرا
لحظه ای بعد به دلخواه یزید
شعله شمع به پروانه رسید
چون نهادند طبق را به زمین
نزد آن کودک ویرانه نشین

به گمانی که به وی داور شام
زیر سر پوش فرستاده طعام
گشت آزرده ، سپس با دل ریش
گفت با عمه مظلومه خویش
که مرا رنج فراق پدرم
دارد از هستی خود بی خبرم
در دلم خواهش و سودایی نیست
جز پدر هیچ تمنایی نیست
کرده چشم تر و خون جگرم
بی نیاز از طلب ما حضرم
نه مرا هست به دنیا هوسی
نه بجز وصل پدر ملتمسی
بر من این خواب و خور و آب و طعام
بی رخ ماه پدر باد حرام
زینب آن خواهر غمخوار حسین
مونس و محرم اسرار حسین
آن که در معرض تقدیر و بلا
سر نپیچید ز تسلیم و رضا
آن تسلی ده دلسوختگان
آن مصیبت زده سوخته جان
دید چون حالت آن کودک زار
که به اندوه و الم بود دچار
گفت کای شمع شبستان حسین
گل زیبای گلستان حسین
ای که در حسرت دیدار پدر
دوختی دیده امید به در
آن دری را که به صد عجز و نیاز
می زدی ، حال به رویت شده باز
عاقبت اشک تو بخشید اثر
نخل امید تو آورد ثمر
لطف حق شامل حالت گردید
رهبر کوی وصالت گردید
این طبق مشرق خورشید حق است
جان عالم همه در این طبق است
زیر این پرده سر سر خداست
راس نورانی شاه شهداست

انتظار تو به پایان آمد
آنکه می خواستیش آن آمد
حال دست تو و دامان پدر
بعد از این جان تو جان پدر
طفل ، این نکته چو در گوش گرفت
از طبق پرده و سرپوش گرفت
گشت ویرانه منور ز آن نور
که به موسای نبی تافت به طور
پرتو آن قمر عالم تاب
بر شد از کنگره هفت حجاب
چشم شهزاده چو افتاد به سر
به سر بی تن و پر نور پدر
آتشی شعله آهش افروخت
که سراپای وجودش را سوخت
شد از آن سوز دل و شعله آه
تا ابد روی شب شام سیاه
گفت کای جان به فدای سر تو
که جدا کرده سر از پیکر تو ؟
که تو را کشت و ز حق شرم نکرد
ریخت خون تو و آزرم نکرد ؟
که بریدست رگ گردن تو
به کجا مانده پدر جان ، تن تو ؟
که مرا بی پدر و خوار نمود
به فراق تو گرفتار نمود ؟
آن که این آتش بیداد افروخت
خرمن هستی ما یکجا سوخت
آرزوهای مرا داد به باد
کند از کاخ امیدم بنیاد
کرد کاری که ز دیدار پدر
شد دلم خون و غمم افزون تر
ای پدر کاش به جای سر تو
می بریدند سر دختر تو
بعد از این بی پدر و بی سامان
به چه امید بمانم به جهان
سخت جانم به خداوند بسی
بی تو گر زنده بمانم نفسی

بی خبر از خود و با غم دمساز
با پدر کرد همی راز و نیاز
دلش از غم به تعب آمده بود
جان به نزدیکی لب آمده بود
گه گرفت آن سر پر نور به بر
گاه بوسید رخ ماه پدر
گشت پروانه صفت دور سرش
جان خود کرد فدای پدرش
چشم امید از این عالم بست
ترک جان گفت و به جانان پیوست
جان پاکش به پدر ملحق شد
رفت و قربانی راه حق شد
طایر جان وی از ساحت خاک
بال بگشود به اوج افلاک
تا که در تن رمق از جانش بود
آن سر پاک به دامانش بود
داشت بر سینه چو جان آن سر پاک
تا زمانی که خود افتاد به خاک
بعد چون رخت از این عالم بست
داد با جان ، سر شه نیز از دست
رفت از این عالم و با رفتن خویش
سوخت جان و دل آن جمع پریش
مرگ آن کودک دل خسته زار
برد از اهل حرم تاب و قرار
باز افزود غمی بر غمشان
تازه گردید کهن ماتمشان
یک گل دیگر از آن گلشن عشق
رفت در خاک و خزان شد به دمشق
که شنیده است در اقطار جهان
که به جبران بلای هجران
بفرستند به طفلی مضطر
در دل شب سر خونین پدر ؟
کس ندیده است و نبیند ایام
شب جانسوزتری ز آن شب شام
(مخبری) گرچه سر افکنده بود
خجل و عاصی و شرمنده بود

با توسل به جگر گوشه شاه
دارد امید رهایی ز گناه (306)

2 . سراینده : ناشناس

هستی زینب ، نمی خوابی چرا ؟
کار ما را ناله مشکل کرده است
کاروان در شام منزل کرده است
نازنینانی که نور دیده اند
در دل ویرانه ای خوابیده اند
غم بسی افزون ولی غمخوار نیست
کاروان را کاروانسالار نیست
عرش حق لرزان به خود از آهشان
شهپر جبریل ، فرش راهشان
نازدانه دختری با صد نیاز
با دلی آکنده از سوز و گداز
سر نهاده روی خاک و ، خفته بود
لیک همچون زلف خود آشفته بود
آنکه نسبت با شه لولاک داشت
جای دامن ، سر به روی خاک داشت
چون که سر از بستر رویا گرفت
یک جهان غم در دل او جا گرفت
نازنینان ، جملگی در خواب ناز
کودکی بیدار ، گرم سوز و ساز
بهر دیدار بیتاب شد
شمع آسا گریه کرد و آب شد
پای تا سر حسرت و امید بود
ذره آسا در پی خورشید بود
گرد روی ماهش از غم هاله داشت
در فغانش یک نیستان ناله داشت
ناله اش چون راه گردون می گرفت
چشم او را پرده خون می گرفت
هر چه خواهی داشت غم ، شادی نداشت
طایر پر بسته آزادی نداشت
هستیش از عشق مالامال بود
گریه می کرد و سرا پا حال بود
ناله اش چون در دل شب شد بلند
ناله جانسوز زینب شد بلند

گفت با کودک که بیتابی چرا ؟
هستی زینب نمی خوابی چرا ؟
عندلیب من ، چرا افسرده ای ؟
نوگل من از چه پژمرده ای ؟
بهر زینب قصه آن راز گفت
ماجرای خواب خود را باز گفت
گفت : در رویا پدر را دیده ام
دست و پا و روی او بوسیده ام
چون شدم بیدار ، باب من نبود
ماه بود و ، آفتاب من نبود
دید فرزند برادر خسته است
رشته الفت ز جان بگسسته است
درد را می دید و درمانی نداشت
سر زحسرت روی دوش او گذشت
ناگهان ویرانه رشگ طور شد
آفتاب آمد ، جهان پر نور شد
آفتاب عشق در ویرانه تافت
ذره آسا سوی مهر خود شتافت
لحظه ای حیران روی شاه شد
پای تا سر محو ثارالله شد
از دل کودک که محو شاه بود
آنچه بر می خاست دود آه بود
تا ببوسد ، غنچه لب باز کرد
بیقراری را ز نو آغاز کرد
بحر عشق او تلاطم کرده بود
دست و پای خویش را گم کرده بود
ذره سان سرگرم ساز و سوز شد
محو خورشید جهان افروز شد
تحفه ای زیبنده جانان نداشت
رو نمایی غیر نقد جان نداشت
دید چون نور حسینی را به طور
مست شد موسی صفت از جام نور
آن چنان شد مست کز هستی گذشت
کار این می خواره از مستی گذشت
ذره از روشن دلی خورشید شد
محفل افروز مه و ناهید شد

از شراب وصل شد سر مست او
متحد شد هست او با هست او
(دیگر از ساقی نشان باقی نبود)
(ز آنکه آن می خواره جز ساقی نبود)
من چه گویم وصف آن عالی جناب ؟
(آفتاب آمد دلیل آفتاب

3 . سراینده : علی اکبر پیروی

چه با آن نوگل بستان زهرا علیه السلام شد ، خدا داند
که رفت از هوش و شد مدفون و آنجا بستری دارد
حسین بن علی علیه السلام در شام ویران دختری دارد
به کنج شام ویران دختر نیک اختری دارد
عزیزی ، دلبری ، شیرین زبانی ، ماه رخساری
لطیفی ، نازنینی ، گلرخی ، مه پیکری دارد
به کنج شام و در یک خانه تاریک و ویرانه
در این ویران سرا گنجی و گنجش گوهری دارد
سه ساله دختر مظلومه سلطان مظلومان
(رقیه) رو در آنجا بین چه عالی محضری دارد
اگر صحن و رواق او ندارد ظاهرا وسعت
ولی این جای کوچک در نظر زیب و فری دارد
چو دربار سلاطین معظم آن همایون فر
به دربار همایونش کتاب و دفتری دارد
ز یک سو جمع باشد گرد هم قنداق و گهواره
به سمت دیگری کاخ رفیعش منبری دارد
شهادت می دهند قنداقه و گهواره بر خردیش
دهد منبر گواهی کو مقام اکبری دارد
به دقت گر ببینی آستان اقدس او را
گواهی می دهی که آنجا رواق منظری دارد
ضریح و بارگاه قدسی آن دختر والا
به چشم اهل معنی ، معنی والاتری دارد
ولی این دختر مظلومه هم در شام بدفرجام
ز جور شام ویران سرنوشت دیگری دارد
ز دشت کربلا و کوفه آمد شام و در این جا
چه آمد بر سر او ، قصه حزن آوری دارد
شبی می پرسد از عمه که بابایم کجا رفته ؟
سفر هر چند طولانی است ، آن هم آخری دارد
چو از زینب جواب مثبتی نشنید آن دختر
ز آه و شیونش آن شب خرابه محشری دارد
یزید دون چو بشنید این غریو از خواب شد بیدار
بگفتا : چیست این غوغا که بر جان اخگری دارد ؟
جوابش داد حاجب کاین هیاهو از اسیران است

نوا از دختری باشد که حال مضطری دارد
پدر می خواهد و از دوری او می کند شیون
ز فرط غصه و غم جسم زرد و لاغری دارد
چه با آن نوگل بستان زهرا شد ، خدا داند
که رفت از هوش و شد مدفون و آنجا بستری دارد
یزید و بارگاه قدرتش برچیده شد از بیخ
عمل چون بد بود بی شبهه و شک کیفری دارد
بریزد (پیروی) از پرده دل خون و می نالد
ز فقدان (رقیه) در دل خود آذری دارد

4 . سراینده : صغیر اصفهانی

پای گلگون شده از خار مغیلان دارم
رخ نیلی شده از سیلی عدوان دارم
باز خواهم که جهان یکسره غمخانه کنم
ساز فریاد و فغان از دل دیوانه کنم
جغد وش روی به ویرانه ز کاشانه کنم
گریم آن قدر که عالم همه ویرانه کنم
کآمد از حالت ویرانه نشینی یادم
وقت آن است کند سیل غمش بنیادم
چون غریبان سری آواره ز سامان دارم
چون یتیمان دلی آزرده و نالان دارم
چون اسران به کف غصه گریبان دارم
چون نی افتاده به چنگ غم و افغان دارم
بهر طفلی که یتیم است و غمین است و اسیر
ناز پرورد حسین آن شه بی یار ونصیر
کیست آن طفل ؟ رقیه ، که ز جور ایام
همه دم داشت فغان خاصه شبی کان ناکام
به خیال پدر افتاد به ویرانه شام
یادش آمد ز پدر ، رفت ز جسمش آرام
خیر مقدم چه به جا آمدی ، احسان کردی
چه شد آخر که زما روی تو پنهان کردی
ای پدر بی تو به ما دست ستم بگشادند
نان و خرما به تصدق به عیالت دادند
درد دل جان پدر با تو فراوان دارم
گاه وصل است و به لب شکوه ز هجران دارم
پای گلگون شده از خار مغیلان دارم
رخ نیلی شده از سیلی عدوان دارم
غیر هر سنگ که فکندند زهر بام و برم
کس دگر دست نوازش نکشیدی به سرم
هیچ داری خبر ای جان پدر از دل ما
که فلک سوخته از برق ستم حاصل ما
داده در گوشه ویرانه ز کین منزل ما
روشن از شعله آه است به شب محفل ما
با پدر گرم فغان بود که ناگه از خواب

گشت بیدار و نظر کرد ابا چشم پر آب
نه پدر دید به بالین ، نه به تن طاقت و تاب
ناله سر کرد دگر باره ز هجر رخ باب
گفت عمه پدرم از سفر آمد چون شد
باز گو کز غم او باز دلم پر خون شد
به خدا عمه پدر بود کنون در بر من
روشن از عارض او بود دو چشم تر من
از چه رو بار دگر پای کشید از سر من
برس ای عمه به داد دل غم پرور من
من غم دیده کجا ، هجر رخ باب کجا
این همه درد کجا ، این دل بی تاب کجا
پس خروشید و خراشید رخ همچون ماه
به فلک گشت روان آه دل آل الله
بر کشیدند ز دل جمله خروشی جانکاه
عالمی را بنمودند پر از ناله و آه
گشت آگاه از آن حال ، جفا پیشه یزید
بفرستاد به ویرانه سر شاه شهید
آه از آن دم که سر شاه به ویران آمد
پی دلجویی آن جمع پریشان آمد
از سر لطف به سر وقت یتیمان آمد
به سر خوان غم آن سر زده مهمان آمد
همه شستند ز جان دست ، چو جانان دیدند
در سپهر طبق آن مهر درخشان دیدند
چون رقیه به رخ باب کبارش نگریست
از سحاب مژه بر آن گل احمر بگریست
گفت پر خون - پدر - این موی نکوی تو ز چیست
سبب قتل تو مرگ من غم زده کیست
جان بابا ، که جدا کرده سر از بدنت
ای سر بی بدن آیا به کجا مانده تنت
کی گمان داشتم ای من به فدای سر تو
که بدین حال ببینم سر بی پیکر تو
غرقه در خون نگرم ماه رخ انور تو
بی تو بابا چه کند دختر غم پرور تو
پس لب خود به لب باب گرامی بنهاد
تا خود از پای نیفتاد سر از دست نداد
علم الله که چه بد حال دل آل رسول

آن زمان کز ستم و کینه آن قوم جهول
کرد رحلت ز جهان آن گل گلزار بتول
در عجب ماند (صغیر) از تو ایا چرخ عجول
که چه با خیل عزیزان تو ستمگر کردی
ظلم بر آل علی بی حد و بی مرز کردی

5 . سراینده : حسان

عمه جان ، بگذار گریم زار زار
چون که دیگر پر شده پیمانه ام
عمه جان ، کو منزل و کاشانه ام
من چرا ساکن در این ویرانه ام
آشنایانم همه رفتند و ، من
میهمان بر سفره بیگانه ام
عمه جان ، بگذار گریم زار زار
چون که دیگر پر شده پیمانه ام
شمع ، می ریزد گهر در پای من
چون که داند کودکی دردانه ام
عقل ، می گوید به من آرام گیر
او نداند عاشقی دیوانه ام
دست از جانم بدار ای غمگسار
من چراغ عشق را پروانه ام
بگذر از من ای صبا حالم مپرس
فارغ از جان ، در غم جانانه ام
بس که بی تاب از پریشانی شدم
زلف ، سنگینی کند بر شانه ام
من گرفتار به زلف و خال او
من اسیر آن کمند و دانه ام
خانمانم رفته بر باد ای عدو
کم کن آزار دل طفلانه ام
کی توانم رفت از کویش (حسان)
من نمک پرورده این خانه ام
عمه جان شب مرگ من است امشب
وای که از نور رخ بابم خرابه روشن است امشب
به زین العابدین بر گو که ما پیمانه بشکستیم
تو هم پیمانه را بشکن در نزد من است امشب
دختر دردانه منم
به کنج ویرانه منم
عمه چه آمد بسرم
چرا نیامد پدرم ؟

6 . سراینده : حسان

سوختم ز آتش هجر تو پدر تب کردم
روز خود را به چه روزی بنگر شب کردم
تازیانه چو عدو بر سر و رویم می زد
نا امید از همه کس روی به زینب کردم
اشک یتیم
ای عمه بیا تا که غریبانه بگرییم
دور از وطن و خانه ، به ویرانه بگرییم
پژمرده گل روی تو از تابش خورشید
در سایه نشینیم و به جانانه بگرییم
لبریز شد ای عمه دگر کاسه صبرم
بر حال تو و این دل ویرانه بگرییم
نومید ز دیدار پدر گشته دل من
بنشین به کنارم ، پریشانه بگرییم
گردیم چون پروانه به گرد سر معشوق
چون شمع در این گوشه کاشانه بگرییم
این عقده مرا می کشد ای عمه که باید
پیش نظر مردم بیگانه بگرییم

بخش یازدهم : حرم مطهر حضرت رقیه (ع) ، زیارتنامه حضرت رقیه (ع)

من گلابم بوی گل جویید از من زآنکه آید
بوی دلجوی حسین از خاک پاک با صفایم
ای (رسا) از آستانش هر چه خواهی آرزو کن
عاجز از اوصاف این گل مانده طبع نارسایم

چنانکه در آغاز کتاب حاضر آوردیم ، عبدالوهاب بن احمد شافعی مصری ، مشهور به شعرانی (متوفی به سال 973 قمری) ، در کتاب المنن ، باب دهم ، نقل می کند : (نزدیک مسجد جامع دمشق ، بقعه و مرقدی وجود دارد که به مرقد حضرت رقیه علیه السلام دختر امام حسین علیه السلام معروف است . بر روی سنگی واقع در درگاه این مرقد ، چنین نوشته است :

هذا البیت بقعه شرفت بآل النبی صلی الله علیه و آله و بنت الحسین الشهید ، رقیه علیه السلام (این خانه مکانی است که به ورود آل پیامبر صلی الله علیه و آله و دختر امام حسین علیه السلام ، حضرت رقیه شرافت یافته است) (307)

مرقد مطهر این دختر مظلومه ، در قرون اخیر بارها تعمیر شده است ، یک بار در سال 1280 هجری قمری به دست یکی از سادات محترم به نام سید مرتضی که داستان آن در بخش اول این کتاب ذکر گردیده است . و آخرین تعمیر آن قبل از سالهای اخیر نیز به وسیله میراز علی اصغر خان اتابک امین السلطان صدراعظم ایران در سال 1323 هجری قمری انجام گرفته است ، در مورد تعمیر اخیر ، مرحوم علامه سید محسین امین عاملی متوفای 1371 هجری قمری ، اشعاری سروده که بر بالای درب مرقد حضرت رقیه علیه السلام نقش شده است و از جمله آنها این دو بیت است ، که خود او در اعیان الشیعه نقل می کند و بیت آخر ، ماده تاریخ تعمیر مرقد این مظلومه است

له ذوالرتبه العلیا علی
وزیر الصدر فی ایران جدد
و قد ارختها تزهو بنا
بقبر رقیه من آل احمد

در این اواخر ، به علت کثرت توجه علاقمندان خاندان اهل بیت علیه السلام به قبر این دختر معصومه و کوچکی محل و گنجایش نداشتن آن برای زایرین ، مرحوم مغفور حاج شیخ نصر الله خلخالی در صدد بر آمد که حرم مخدره راتوسعه دهد و بدین منظور با کمک عده ای از نیکوکاران و محبان این خاندان ، خانه های اطراف حرم را خریداری کرد . ولی به خاطر

تعصبهای جاهلانه و طمعکاریهای مغرضانه جمعی از صاحبان خانه ها از تخلیه بیوت خودداری کردند . از آنجا که بنای ساختمان جدید به منظور تاسیس یک محل عبادی بود ، متصدیان امر نمی خواستند متوسل به زور شوند ، با اینکه شرعا چنین حقی را داشتند ، لذا تخلیه و تخریب کامل خانه های اطراف چندین سال به طول انجامید و چشم علاقمندان و مشتاقان به انتظار بود تا آنکه بحمدالله در نتیجه مساعی و بذل و بخشش بی دریغ بانیان و متصدیان ، که اضعاف و مضاعف قیمت استحقاقی را به صاحبان خانه ها پرداخت کردند ، در تاریخ 1364 هجری شمس برابر 1984 میلادی با حضور بعضی از مسولین و مقامات دولتی سوریه و جمعی از علما و روحانیون رسما شروع به ساختمان شد . ضمنا برای اطمینان بیشتر از استحکام بنا مسیر رودخانه ای را که در داخل بنای فعلی بود هر چند قبلا تغییر داده بودند ، به طور کلی از ساختمان حرم بیرون بردند ، و این تغییر پنج ماه به طول انجامید . سپس شروع به پی ریزی بنای جدید حرم گردید . مجموع مساحت ساختمان تقریبا 4500 متر مربع است که 600 متر مربع تقریبی از این مساحت فضای باز ، و باقی زیربناست . در قسمت جنوبی ساختمان ، مسجدی به وسعت 800 متر مربع (40*20) ساخته شده است که وسعت حرم و رواقهایش در بنای جدید تقریبا 2600 متر مربع خواهد بود . خداوند به بانیانش جزای خیر عنایت فرماید .

زیارتنامه حضرت رقیه علیه السلام

بسم الله الرحمن الرحیم
السلام علیک یا سیدتنا رقیه علیک تحیه و السلام و رحمه الله و برکاته السلام علیک یا بنت امیرالمومنین علی بن ابیطالب السلام علیک یا بنت فاطمه الزهرا سیده نساءالعالمین السلام علیک یا بنت خدیجه الکبری ام المومنین و المومنات السلام علیک یا بنت ولی الله السلام علیک یا اخت ولی الله السلام علیک یا بنت الحسین الشهید السلام علیک ایتها الصدیقه الشهید السلام علیک ایتها الرضیه المرضیه السلام علیک ایتها التقیه النقیه السلام علیک ایتها الزکیه الفاضله السلام علیک ایتها المظلومه البهیه صلی الله علیک و علی روحک و بدنک فجعل الله منزلک و ماواک فی الجنه مع آبائک و اجدادک الطیبین الطاهرین المعصومین السلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار و علی الملائکه الحافین حول حرمک الشریف و رحمه الله و برکاته و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین برحمتک یا ارحم الراحمین

بخش دوازدهم : اهل بیت (ع) از شام به مدینه باز می گردند

اهل بیت (ع) از شام به مدینه باز می گردند

مدت توقف اهل بیت علیه السلام را در شام مختلف نوشته اند و علی التحقیق معلوم نیست ، هر کس در این باب سخنی آورده و تقریباتی نموده است . در طراز المذهب از سید طباطبائی اعلی الله مقامه نقل کرده که ایشان در حاشیه ریاض المصائب چهل روز گفته است .
به روایت میلانی از کاشفی ، وی شش ماه گفته و آن را نسبت به ابن بابویه داده است . صاحب مفتاح البکا ومهیج الاحزان نیز هیجده روز گفته اند و بعضی گفته اند که ده روز بیشتر در شام نمانده اند و العلم عندالله .
بالجمله ، چون یزید ملعون دید که مردم شام بر او لعنت نثار می کنند و نزدیک است که فتنه بپا شود ، اهل بیت علیه السلام را بعد از تفقد ، بین اقامت در شام و حرکت به سوی مدینه مخیر ساخت . علیاه مخدره زینب علیه السلام فرمود : ردنا الی المدینه فانها مهاجره جدنا رسول الله صلی الله علیه و آله (ما را به مدینه که هجرتگاه جد ماست باز گردان)
یزید لعین نعمان بن بشیر را ، که از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله به شمار می رفت ، طلبید و سی نفر ، و به روایتی پانصد نفر ، از سپاهیان را نیز همراه او کرد و گفت : اهل بیت علیه السلام را به مدینه برسان . همچنین اسباب سفر آنها را ، آنچه لازم بود ، مهیا کرد و سفارش نمود که به هر مکان که خود آنها اختیار نمایند رهسپار باش و هرجا که می خواهند فرود آیند فرود آی و شما از آنها دورتر فرود آیید که بر زنان دشوار نباشد . (308)
یزید لعین سپس فرمان داد شتران را فراهم کردند و مالهای بسیار روی آنها ریخت و گفت : ای زینب و ای ام کلثوم علیه السلام این اموال را بگیرید تا عوض خون امام حسین علیه السلام بوده باشد .
علیا مخدره حضرت زینب کبری علیه السلام فرمود :
(ای یزید و یلک ما اقل حیاءک و اقسی قلبک و اصلب و جهک تقتل اخی و تقول خذوا عوضه مالا ، لا والله لا یکون ذلک ، فخجل یزید)
فرمود : ای یزید ، وای بر تو چقدر بی حیا و سنگ دل و بی آزرمی ، برادر مرا به قتل می رسانی و در عوض آن مال به من میدهی نه به خدا قسم این هرگز نخواهد شد . یزید خجلت زده و شرمگین گردید .
ابو مخنف و بعضی دیگر گویند : آنوقت سر حضرت سیدالشهدا علیه السلام را با مشک و کافور خوشبو ساخته و به امام زین العابدین علیه السلام تسلیم کردند و ایشان آن سر مطهر را به کربلا رسانیدند و ملحق به جسد مطهر فرمودند .
در امالی شیخ صدوق می خوانیم : پس از قتل امام حسین علیه السلام آثار

سماویه نمودار گشت و تا اهل بیت از شام بیرون نشدند و آن سر مطهر را به کربلا باز نگردانیدند ، آن آثار سماویه و ارضیه مزبور مرتفع نگشت
ابو اسحاق اسفراینی در (نور العین) و جمعی دیگر نیز - چنانکه در طراز المذهب آنها را نام برده - می گویند سر مطهر در کربلا به بدن ملحق گشت .
بالجمله ، یزید دستور داد تا محملهای آنها را به انواع دیبای زر تار مزین کردند . آری ، آن ملعون در ابتدا چندانکه توانست در زجرت و کربت اهل بیت علیه السلام کوشید و آل پیغمبر صلی الله علیه و آله را چندان در ویرانه توقف داد که از رنج گرما و سرما چهره های مبارکشان پوست انداخت و گوشت ایشان از زحمت شتر سواری و زندان و صدمت آن مردم زشت بنیان آب شد و اندام شریفشان از کثرت آزار نزار گشت و هیچ گونه از مقتضیات عدوات و بغض و کین فرو گذار نکرد تا آتش دل پر کین خود را تسکین داد ، تا اینکه رفته رفته مردم دنیا بر او شوریدند و او را مورد هزار گونه لعنت و شنعت قرار دادند ، حتی فرزندان و غلامان و اهل بیت خود وی بر او شوریدند . چون این روزگار تاریک بدیده چاره ندید مگر آنکه با اهل بیت علیه السلام از در مهر درآید و آنها را با مال و عزت و حرمت به جانب مدینه مراجعت دهد . لذا شخصی را همراه ایشان فرستاد و به وی دستور داد که دقیقه ای در احترام و احتشام ایشان کوتاهی نکند .
وی اسباب سفر را به طور خوبی و شایسته مهیا ساخته زنان و دختران شام با لباسهای سیاه به انتظار بیرون شدند و مردم شام برای مشایعت مهیا گردیدند . چون امام زین العابدین علیه السلام از مجلس یزید بیرون شد ، اهل بیت علیه السلام را اجازه داد که بیرون بیایند .
بانوان عصمت از حرمسرای یزید بیرون آمدند . زنان آل ابوسفیان و دخترهای یزید و متعلقات ایشان بیرون دویدند و از گریه و ناله صدا را به چرخ کبود رسانیدند .
گویند : چون علیا مخدره زینب سلام الله علیها چشمش بر آن محملهای زرتار افتاد ناله از دل برکشیده فرمود : مرا با محملهای زرین چه کار ؟ در نتیجه آن محملها را سیاه پوش کردند و با مشاهده آنها صدای شیون مردم بالا گرفت . زمانی که اهل بیت علیه السلام خواستند سوار محمل شوند به یاد آن روزی که از مدینه بیرون شدند افتاده ، ناله ها از دل برکشیدند و امام زین العابدین علیه السلام آنها را تسلیت می داد و به صبر و شکیبایی امر می فرمود . در آن روز به اهل بیت علیه السلام بسی دشوار گذشت و هریک به زبانی اظهار ناله و سوگواری می نمودند تا از دروازه شام بیرون رفتند .
ناله مردم شام از شور قیامت خبر می داد و آنان ساکت نشدند تا زمانی که عماری آنها از نظر مردم شام غایب گردید ، در این وقت نالان و گریان

با کمال افسوس به شهر بازگشتند . و اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسیر حرکت هر طور که می خواستند طی طریق می نمودند : هر جا می خواستند فرود می آمدند و در شهر و قریه نیز که وارد می شدند به مراسم عزاداری قیام می کردند و خاک را با اشک خونین عجین می ساختند
نعمان بن بشیر کمال توقیر و تکریم را نسبت به ایشان معمول می داشت و در هر کجا فرود می آمدند ، با مردان خود ، دور از ایشان منزل می کرد تا اهل بیت علیه السلام با فراغت بال و امنیت خیال به حال خود باشند و چنین بود تا هنگامی که به حوالی عراق نزدیک شدند .
از اینجا باید سیاست و کیاست الهی دختر رشید امیرالمومین علیه السلام را سنجید که چگونه یزید را با خاک سیاه برابر کرد ، چگونه مجلس عزا در عاصمه و پایتخت یزید بر پا کرد ، چگونه فرمان داد که هر زنی از زنان شام می خواهد بیاید کسی او را منع نکند ، چگونه مراثی حاوی مظلومیت آل پیغمبر صلی الله علیه و آله و مثالب و مطاعن بنی امیه را انشا کرد ، و چگونه فرمان داد که عماریها را و علمها را سیاه کنند ؟ البته در هر منزلی زینب علیه السلام همی ندای حق می زد و خط سیر خود را اعلای کلمه حق قرار داده بود ، و بدینگونه تمامی سعی خود را به کار برد تا به هدف رسید ، و این خود نشانگر عظمت و جلالت و شرافت و علو همت و صبر و شکیبایی و علم و دانش خاص و کاملی بود که خداوند متعال به زینب علیه السلام مرحمت کرده بود و در معنی ، این گوهر گرانبها را در خزینه خود برای احیای دین حق ذخیره کرده بود . (309)

به یاد رقیه علیه السلام در مدینه

روایت شده است هنگامی که حضرت زینب علیه السلام با همراهان به مدینه بازگشت ، زنهای مدینه برای عرض تسلیت به حضور ایشان آمدند . حضرت زینب علیه السلام تمامی حوادث جانسوز کربلا و کوفه و شام را برای آنها بیان می کرد ، و آنها می گریستند تا اینکه به یاد حضرت رقیه علیه السلام افتاد و فرمود :
اما مصیبت رحلت حضرت رقیه علیه السلام در خرابه شام کمرم را خم و مویم را سفید کرد . زنها وقتی این سخن را شنیدند ، صدایشان به شیون و ناله و گریه بلند شد ، و آن روز به یاد رنجهای جانگداز حضرت رقیه علیه السلام بسیار گریستند . (310)

بخش سیزدهم : کرامات حضرت رقیه علیه السلام

مقدمه

سه ساله دختری در شام ویران بجاماند ازحسین آن شاه عطشان ز جور
اشقیا خاموش و ، اما بتابد تا ابد این مهر رخشان
از حضرت رقیه علیهاالسلام و مرقد مطهر آن حضرت ، در طول تاریخ ، کرامات متعددی بروز کرده است که قبلا در خلال بخشهای گذشته ، به برخی از آنها اشاره کردیم (311) و اینک توجه شما را به چند کرامات شگفت دیگر جلب می کنیم :

بگو چند جمله از مصیبت دخترم (رقیه) را بخواند

1 . مرحوم حاج میرزا علی محدث زاده (متوفای محرم 1369 هجری قمری) ، فرزند مرحوم محدث عالیمقام حاج شیخ عباس قمی (312) رضوان الله تعالی علیهما ، از وعاظ و خطبای مشهور تهران بودند . ایشان می فرمود :
یکسال به بیماری و ناراحتی حنجره و گرفتگی صدا مبتلا شده بودم ، تا جایی که منبر رفتن وسخنرانی کردن برای من ممکن نبود . مسلم ، هر مریضی در چنین موقعی به فکر معالجه می افتد ، من نیز به طبیبی متخصص و باتجربه مراجعه کردم .
پس از معاینه معلوم شد بیماری من آن قدر شدید است که بعضی از تارهای صوتی از کار افتاده و فلج شده و اگر لا علاج نباشد صعب العلاج است .
طبیب معالج در ضمن نسخه ای که نوشت دستور استراحت داد و گفت که باید تا چند ماه از منبر رفتن خودداری کنم و حتی با کسی حرف نزنم و اگر چیزی بخواهم و یا مطلبی را از زن و بچه ام انتظار داشته باšæآنها را بنویسم ، تا در نتیجه استراحت مداوم و استعمال دارو ، شاید سلامتی از دست رفته مجددا به من برگردد .
البته صبر در مقابل چنین بیماری و حرف نزدن با مردم حتی با زن و بچه ، خیلی سخت و طاقتفرساست ، زیرا انسان بیشتر از هر چیز احتیاج به گفت وشنود دارد و چطور می شود تا چند ماه هیچ نگویم و حرفی نزنم و پیوسته در استراحت باشم ؟ آن هم معلوم نیست که نتیجه چه باشد .
بر همه روشن است که با پیش آمدن چنین بیماری خطرناکی ، چه حال اضطراری به بیمار دست می دهد . اضطرار و ناراحتی شدید است که آدمی را به یاد یک قدرت فوق العاده می اندازد ، این حالت پریشانی است که انسان امیدش از تمام چاره های بشری قطع شده و به یاد مقربان درگاه الهی می افتد تا بوسیله آنها به درگاه خداوند متعال عرض حاجت کرده و از دریای بی پایان لطف خداوند بهره ای بگیرد .
من هم با چنین پیش آمدی ، چاره ای جز توسل به ذیل عنایت حضرت امام حسین علیه السلام نداشتم . روزی بعد از نماز ظهر و عصر ، حال توسل به دست آمد و خیلی اشک ریختم و سالار شهیدان حضرت ابا عبدالله علیه السلام را که به وجود مقدس ایشان متوسل بودم مخاطب قرار داده گفتم : یابن رسول الله ، صبر در مقابل چنین بیماری برای من طاقتفرساست . علاوه بر این من اهل منبرم و مردم از من انتظار دارند بر ایشان منبر بروم . من از اول عمر تا به حال علی الدوام منبر رفته ام و از نوکران شما اهل

بیتم ، حالا چه شده که باید یکباره از این پست حساس بر اثر بیماری کنار باشم . ضمنا ماه مبارک رمضان نزدیک است ، دعوتها را چه کنم ؟ آقا عنایتی بفرما تا خدا شفایم دهد .
به دنبال این توسل ، طبق معمول کم کم خوابیدم . در عالم خواب ، خودم را در اطاق بزرگی دیدم که نیمی از آن منور و روشن بود و قسمت دیگر آن کمی تاریک
در آن قسمت که روشن بود حضرت مولی الکونین امام حسین علیه السلام را دیدم که نشسته است . خیلی خوشحال و خوشوقت شدم و همان توسلی را که در حال بیداری داشتم در حال رویا نیز پیدا کردم . بنا کردم عرض حاجت نمودن ، و مخصوصا اصرار داشتم که ماه مبارک رمضان نزدیک است و من در مساجد متعدد دعوت شده ام ، ولی با این حنجره از کار افتاده چطور می توانم منبر رفته و سخنرانی نمایم و حال آنکه دکتر منع کرده که حتی با بچه های خود نیز حرفی نزنم .
چون خیلی الحاح و تضرع و زاری داشتم ، حضرت اشاره به من کرد و فرمود به آن آقا سید که دم درب نشسته بگو چند جمله از مصیبت دخترم (رقیه) را بخواند و شما کمس اشک بریزید ، ان شاء الله تعالی خوب می شوید . من به درب اطاق نگاه کردم دیدم شوهر خواهرم آقای حاج آقا مصطفی طباطبائی قمی که از علما و خطبا و از ائمه جماعت تهران می باشد نشسته است . امر آقا را به شخص نامبرده رساندم . ایشان می خواست از ذکر مصیبت خودداری کند ، حضرت سیدالشهدا علیه السلام فرمود روضه دخترم را بخوان . ایشان مشغول به ذکر مصیبت حضرت رقیه علیه السلام شد و من هم گریه می کردم و اشک می ریختم ، اما متاسفانه بچه هایم مرا از خواب بیدار کردند و من هم با ناراحتی از خواب بیدار شدم و متاسف و متاثر بودم که چرا از آن مجلس پر فیض محروم مانده ام ، ولی دیدن دوباره آن منظره عالی امکان نداشت .
همان روز ، ویا روز بعد ، به همان متخصص مراجعه نمودم . خوشبختانه پس از معاینه معلوم شد که اصلا اثری از ناراحتی و بیماری قبلی در کار نیست . او که سخت در تعجب بود از من پرسید شما چه خوردید که به این زودی و سریع نتیجه گرفتید ؟
من چگونگی توسل و خواب خودم را بیان کردم . دکتر قلم در دست داشت و سر پا ایستاده بود ، ولی بعد از شنیدن داستان توسل من بی اختیار قلم از دستش بر زمین افتاد و با یک حالت معنوی که بر اثر نام مولی الکونین امام حسین علیه السلام به او دست داده بود پشت میز طبابت نشست و قطره قطره اشک بر رخسارش می ریخت . لختی گریه کرد و سپس گفت : آقا ، این ناراحتی شما جز توسل و عنایت و امداد غیبی چاره و راه علاج دیگری نداشت . (313)

آن سر ، که خون او ز گلویش چکیده است
این گنج غم که در دل خاک آرمیده است
این دختر حسین سر از تن بریده است
این است دختری که پدر را به خواب دید
کز دشت خون به نزد اسیران رسیده است
بیدار شد ز خواب و پدر را ندید و گفت
ای عمه جان ، پدر مگر از من چه دیده است
این مسکن خراب پسندیده بهر ما
از بهر خود جوار خدا را گزیده است
زینب به گریه گفت که باشد برادرم
اندر سفر که قامتم از غم خمیده است
پس ناله رقیه و زنها بلند شد
و آن ناله را یزید ستمگر شنیده است
گفتا برند سوی خرابه سر حسین
آن سر که خون او ز گلویش چکیده است
چون دید راس باب ، رقیه بداد جان
مرغ روان او سوی جنت پریده است
این است آن سه ساله یتیمی که درجهان
جز داغ باب و قتل برادر ندیده است
دانی گلاب مرقد این ناز دانه چیست
از عاشقان کربلا اشک دیده است
معمور هست تا به ابد قبر آن عزیز
لیک قبر یزید را به جهان کس ندیده است . (314)

حضرت فاطمه زهرا علیه السلام در خرابه شام

حضرت حجه الاسلام و المسلمین آقای سید مرتضی مجتهدی سیستانی از مدرسین حوزه علمیه قم ، طی نامه ای به دفتر انتشارات مکتب الحسین علیه السلام چنین مرقوم داشته اند :
2 . عالم ربانی و مفسر قرآن ، جناب حجه الاسلام و المسلمین آقای حاج سید حسن درافشان (315) درباره کرامات مرحوم آیه الله العظمی آقای حاج سید علی سیستانی (ره) (316) چنین نقل کردند .
یک روز در خدمت حضرت آیه الله العظمی آقای حاج سید علی سیستانی نشسته بودم (در آن زمان من شرح قطر می خواندم) ، ایشان پوستینچه ای پوشیده و مشغول مطالعه کتابی بودند . درب خانه را زدند . گفتند معتمد الوزرا آمده و ملاقات می خواهد . در باز شد و او با کفش وارد خانه شد . آقا چند دقیقه به او اعتنا نکردند و پس از آن رو به او کرده و فرمودند : معتمد ، حیا نمی کنی روی فرش نبوی با کفش وارد می شوی . او بیرون رفت و کفشش را در آورد ، سپس داخل اطاق شده هفت تیر و کاغذی را از بغل در آورده و عرض کرد : آقا این حکم قتل شماست ، از مرکز نوشته اند ، بزنم یا زبانتان را جمع می کنید ؟
آقا بغل را باز کردند و فرمودند : لچک خراباتی شهر بر سرت ، بزن . من نگاه می کردم ، دیدم اشک چشم معتمد جاری شده و گفت : مادرم را می شناسم ، یعنی حلال زاده ام . آنگاه هفت تیرش را در قاب کرد و رفت .
پسر عمو (317) عرضه داشت : بابا چرا تقیه نمی کنید ؟ چرا می خواهید عالمی را یتیم کنید ؟ آقا فرمودند : بابا محمد جلو بیا پسر عمو نزدیک آمد و نشست . آقا فرمودند :
دیشب در عالم رویا در خرابه شام بودم . تمام اسرا در خرابه بودند . حضرت زهرا علیه السلام و هم تشریف داشتند . من که وارد شدم ، مادرم فاطمه زهرا علیه السلام فرمود : مادر علی بیا . من جلو رفتم . حضرت مرا در آغوش گرفته ، صورت و دهانم را بوسید و فرمود : مادر ، بگو و نترس ، حافظ تو منم . پسر جان ، کسی که نگهبانی مثل حضرت زهرا علیه السلام دارد ، برای او دیگران این روباهها چه کسانی هستند ؟
انتقام ، خطاب به امام زمان سلام الله علیه
بیا برادر از خاک سیه این جسم پاک آخر
تن صد پاره را ای شاه دین بنما به خاک آخر
بیا در کربلا بنگر که همچون گل بود پرپر
تن سبط پیامبر گشته از کین چاک چاک آخر
خبرداری چه گفتا در کنار آن تن خونین

میان قتلگه زینب به آه سوز ناک آخر
(به زنجیر ستم بین کودکان و خردسالان را
سه ساله کودکی در کنج ویران شد هلاک آخر
تن جدت به روی خاک بی غسل و کفن باشد
سرش بر روی نی باشد چو ماه تابناک آخر
تو ای دست خدا بیرون بیا از آستین حق
برای انتقام آن همه خونهای پاک آخر

زن فرانسوی در کنار قبر حضرت رقیه علیه السلام

جناب حجه الاسلام و المسلمین آقای حاج شیخ محمد مهدی تاج لنگرودی (واعظ) صاحب تالیفات کثیره ، در کتاب توسلات یا راه امیدواران صفحه 161 ، چاپ پنجم چنین می نویسد :
3 . یکی از دوستانم که خود اهل منبر بوده و در فن خطابه و گویندگی از مشاهیر است و مکرر برای زیارت قبر حضرت رقیه بنت الحسین علیه السلام به شام رفته است ، روی منبر نقل می کرد :
در حرم حضرت رقیه علیه السلام زن فرانسویی را دیدند که دو قالیچه گران قیمت به عنوان هدیه به آستانه مقدسه آورده است . مردم که می دانستند او فرانسوی و مسیحی است از دیدن این عمل در تعجب شدند و با خود گفتند که چه چیز باعث شده که یک زن نامسلمان به این جا آمده و هدیه قیمتی آورده است ؟ چنین موقعی است که حس کنجکاوی در افراد تحریک می شود . روی همین اصل از او علت این امر را پرسیدند و او در جواب گفت :
همان گونه که می دانید من مسلمان نیستم ، ولی وقتی که از فرانسه به عنوان ماموریت به این جا آمده بودم در منزلی که مجاور این آستانه بود مسکن کردم . اول شبی که می خواستم استراحت کنم صدای گریه شنیدم . چون آن صداها ادامه داشت و قطع نمی شد . پرسیدم این گریه و صدا از کجاست ؟ در جواب گفتند : این گریه ها از جوار قبر یک دختری است که در این نزدیکی مدفون است . من خیال می کردم که آن دختر امروز مرده و امشب دفن شده است که پدر و مادر و سایر بازماندگان وی نوحه سرایی می کنند . ولی به من گفتند الان متجاوز از هزار سال است که از مرگ و دفن او می گذرد . برشگفتی من افزوده شد و با خود گفتم که چرا مردم بعد از صدها سال این گونه ارادت به خرج می دهند ؟ بعد معلوم شد این دختر با دختران عادی فرق دارد : او دختر امام حسین علیه السلام است که پدرش را مخالفین و دشمنان کشته اند و فرزندانش را به این جا که پایتخت یزید بوده به اسیری آورده اند و این دختر در همین جا از فراق پدر جان سپرده و مدفون گشته است .
بعد از این ماجرا روزی به این جا آمدم . دیدم مردم از هر سو عاشقانه می آیند و نذر می کنند و هدیه می آورند . متوسل می شوند . محبت او چنان در دلم جا کرد که علاقه زیادی به وی پیدا کردم .
پس از مدتی به عنوان زایمان مرا به بیمارستان و زایشگاه بردند . پس از معاینه به من گفتند کودک شما غیر طبیعی به دنیا می آید و ما ناچار از عمل جراحی هستیم . همین که نام عمل جراحی را شنیدم دانستم که در

دهان مرگ قرار گرفته ام . خدایا چه کنم ، خدایا ناراحتم ، گرفتارم چه کنم ، چاره چیست ؟ و اندیشیدم که ، چاره ای بجز توسل ندارم ، و باید متوسل شوم . . .
به ناچار دستم را به سوی این دختر دراز کرده و گفتم : خدایا به حق این دختری که در اسارت کتک و تازیانه خورده است و به حق پدرش که امام بر حق و نماینده رسولت بوده است و او را از طریق ظلم کشته اند قسم می دهم مرا از این ورطه هلاکت نجات بده . آنگاه خود این دختر را مخاطب قرار داده و گفتم : اگر من از این ورطه هلاکت نجات یابم 2 قالیچه قیمتی به آستانه ات هدیه می کنم .
خدا شاهد است پس از نذر کردن و متوسل شدن ، طولی نکشید برخلاف انتظار اطبا و متصدیان زایمان ، ناگهان فرزندم به طور طبیعی متولد شد و از هلاکت نجات یافتم . اینک نیز به عهد و نذرم وفا کرده و قالیچه ها را تقدیم می کنم .
دختر شاه شهید
زایرین ، من پیروی از رادمردان کرده ام
پیروی از نهضت شاه شهیدان کرده ام
باب من در کربلا جان داد و دین را زنده کرد
من هم آخر جان فدای امر قرآن کرده ام
من در دریای عصمت دختر شاه شهید
کاین چنین افتاده ، جا در کنج ویران کرده ام
گرچه خوردم تازیانه از عدو در راه شام
در بقای دین بحق من عهد و پیمان کرده ام
دختری هستم سه ساله رنج بی حد دیده ام
کاخ ظلم و جور را با خاک یکسان کرده ام
خورده ام سیلی ز دشمن همچو زهرا مادرم
چون دفاع از حق جدم شاه مردان کرده ام
رنجها بسیار دیدم در ره شام خراب
دین حق ترویج با رنج فراوان کرده ام
من گلی هستم ولی اعدای دین خوارم نمود
آل سفیان را به ناله خوار و ویران کرده ام
در زمین کربلا گرچه خزان شد باغ دین
من به اشک دیده عالم را گلستان کرده ام
می دویدم بر سر خار مغیلان نیمه شب
این فداکاری برای نور ایمان کرده ام
با پریشانی و با درد و یتیمی تا ابد
قبر خود آباد و قصر کفر ویران کرده ام

پایداری کرده ام در امر باب تاجدار
ظاهرا عالم پریشان و حال گریان کرده ام
در نهادم بود رمزی از شه لب تشنگان
واژگون تخت عدو با راز پنهان کرده ام
روز محشر کن شفاعت از من ای آرام جان
عمر خود بیهوده صرف جرم و عصیان کرده ام (318)

مادر مسیحی با دیدن کرامت از رقیه علیه السلام مسلمان شد

جناب حجه السلام و المسلمین آقای سید عسکر حیدری ، از طلاب علوم دینیه حوزه علمیه زینبیه شام چنین نقل کردند :
4 . روزی زنی مسیحی دختر فلجی را از لبنان به سوریه می آورد . زیرا دکترهای لبنان او را جواب کرده بودند .
زن با دختر مریضششش نزدیک حرم با عظمت حضرت رقیه علیه السلام منزل می گیرد تا در آنجا برای معالجه فرزندش به دکتر سوریه مراجعه کند ، تا اینکه روز عاشورا فرا می رسد و او می بیند مردم دسته دسته به طرف محلی که حرم مطهر حضرت رقیه علیه السلام آنجاست می روند .
از مردم شام می پرسد اینجا چه خبر است ؟ می گویند اینجا حرم دختر امام حسین علیه السلام است . او نیز دختر مریضش را در منزل تنها گذاشته درب اطاق را می بندد و به حرم حضرت علیه السلام می رود . آنجا متوسل به حضرت رقیه علیه السلام می شود و گریه می کند ، به حدی که غش می کند و بیهوش می افتد . در آن حال کسی به او می گوید بلند شو برو منزل دخترت تنهاست و خدا او را شفا داده است . برخاسته به طرف منزل حرکت می کند و می رود درب منزل را می زند ، می بیند دخترش دارد بازی می کند .
وقتی مادر جویای وضع دخترش می شود و احوال او را می پرسد ، دختر در جواب مادر می گوید وقتی شما رفتید دختری به نام رقیه وارد اطاق شد و به من گفت بلند شو تا با هم بازی کنیم . آن دختر به من گفت : بگو بسم الله الرحمن الرحیم تا بتوانی بلند شوی و سپس دستم را گرفت و من بلند شدم دیدم تمام بدنم سالم است . او داشت با من صحبت می کرد که شما درب را زدید ، گفت : مادرت آمد . سرانجام مادر مسیحی با دیدن این کرامت از دختر امام حسین مسلمان شد .

عبرت خانه
زائرین قبر من این شام عبرت خانه است
مدفنم آباد و قصر دشمنم ویرانه است
دختری بودم سه ساله ، دستگیر و بی پدر
مرغ بی بال و پری را این قفس کاشانه است
بود سلطانی ستمگر صاحب قدرت یزید
فخر می کرد او که مستم در کفن پیمانه است
داشت او کاخی مجلل ، دستگاهی با شکوه
خود چه مردی کز غرور سلطنت دیوانه است
داشتم من بستری از خاک و بالینی ز خشت

همچو مرغی کو بسا محروم ز آب و دانه است
تکیه می زد او به تخت سلطنت با کبر و و جد
این تکبر ظالمان را عادت روزانه است
من به دیوار خرابه می نهادم روی خود
زین سبب شد رو سفیدم ، شهرتم شاهانه است
بر تن رنجور من شد کهنه پیراهن کفن
پر شکسته بلبلی را این خرابه لانه است
محو شد آثار او ، تابنده شد آثار من
ذلت او عزت من هر دو جاویدانه است
(کهنمویی) چشم عبرت باز کن ، بیدار شو
هر که از اسرار حق آگه نشد بیگانه است

شفای دوباره

حجه الاسلام آقای سید شهاب الدین حسینی قمی واعظ ، طی مکتوبی در تاریخ 27 ذی قعده 1414 قمری برابر 18/2/73 مرقوم داشته اند که : آقای احمد اکبری ، مداح تهرانی ، برای ایشان جریان شفا گرفتن در زندگی دوباره خود را که از عنایات بی بی حضرت رقیه علیه السلام بود ، چنین تعریف کرده است :
5 . به دردی مبتلا شده بودم که اطبا ناامید کردند . خلاصه کمیسیون پزشکی تشکیل و بنا شد مرا عمل کنند . قبل از عمل به من گفتند ممکن است عمل خوب باشد و ممکن است بد . عمل کردند و نتیجه ای مثبت بعد از عمل حاصل وصیت کن و با زن و بچه ات دیدار و خداحافظی نما . من هم دست و پایم بسته و روی تخت افتاده بودم ، فرستادم همه آمدند . وصیت کرده جریان را گفتم و با بچه ها دیدار و وداع کردم . از جمله طفل کوچکی بغلی بود که او را خم کردند و من صورتش را بوسیدم . همه گریان و افسرده از اطاق بیمارستان بیرون رفتند تا برای تحویل گرفتن جسد من و جریان مرگ و دفن و ناله آماده شوند . با همان وضع دردناک متوسل شدم به حضرت رقیه علیه السلام و اشعاری و ذکر توسلی داشتم . چند لحظه نگذشت که دید خانمی مثل ماه پاره جلوی تخت من حاضر شده و مرا با اسم و شهرت صدا زد : برخیز .
تعجب کردم . این کیست که مرا می شناسد و اسمم را می برد ؟ گفتم لابد دختر یکی از هم اطاقیهای من است که برای احوالپرسی آمده است .
دوباره فرمود : پاشو . گفتم : نمی توانم ، دست و پایم بسته است و حق حرکت ندارم
فرمود : کجا دست و پای تو بسته است ؟ بلند شو . نگاه کردم دیدم دست و پایم باز است .
فرمود : چرا بلند نمی شوی ؟ گفتم : عمل کرده ام و نباید از جا حرکت کنم .
گفت : کجا را عمل کرده ای ؟ ببینم .
نگاه کردم ، دیدم اصلا اثری از عمل در بدن من نیست و جای عمل جوش خوده ، کانه عملی واقع نشده است . تعجب کردم . پرسیدم شما کی هستید ؟ فرمودند : مگر مرا صدا نکرده ، و به من متوسل نشده بودی ؟ و از نظرم غایب شد . با سلامت کامل از تخت برخاستم و لباسم را پوشیدم و بیرون آمدم و جریان کرامت و عنایت بی بی را به همه گفتم و من هم در خیلی از منابر و مجالس این معجزه تکان دهنده را نقل کرده ام
با من سخن بگو

پرده بردار ز رخساره بی پیکر خویش
بار دیگر بگشای آن لب چون شکر خویش
بی تو شد صرت من ، چون ورق برگ خزان
دست من گیر و ببر باز مرا در برخویش
شدهام بی تو اسیر غم و ویرانه نشین
از چه آخر تو نگیری خبر از دختر خویش
آنچنان رنج اسیری ز تنم برده توان
که دگر تاب ندارم بزنم بر سر خویش
که بریده است - پدر جان - سر تو ، تشنه لبان
چه کنم گر ندرم سینه پر اخگر خویش
آتش عشق تو نازم که مجالم ندهد
تا که آبی بفشانم ز دو چشم تر خویش

از رقیه علیه السلام تقاضای همسفری مهربان کردم

6 . یکی از علما می گفت : حدود سال 1335 شمسی ، پس از سفر حج به شام رفتم ، تا پس از زیارت مرقد مطهر حضرت زینب علیه السلام و حضرت رقیه علیه السلام و . . . ، به کربلا و نجف اشرف بروم در سوریه تنها بوده و بسیار مایل بودم که برای رفتن به عراق همسفر خوبی داشته باشم . هنگامی که وارد حرم حضرت رقیه علیه السلام شدم ، پس از زیارت ، از آن حضرت خواستم لطفی کنند و از خدا بخواهند که همسفر مهربان و خوبی در راه نصیبم شود .
هنوز از حرم بیرون نیامده بودم که یکی از تجار کاظمین با من ملاقات مهر انگیزی کرده ، با یکدیگر همصحبت شدیم و فهمیدم که او نیز عازم عراق است باری ، او رفیق شفیق و همسفر مهربان من شد . با هم به کربلا و نجف اشرف ، و سپس به کاظمین رفتیم . او بسیار به من محبت کرد ، و در طول راه میزبان مهربانی برای من بود ، آنچنان که در این سفر احساس تنهایی نکردم و بسیار به من خوش گذشت دریافتم که این امر از الطاف حضرت رقیه علیه السلام بوده است که از او تقاضای همسفری مهربان کرده بودم
شد یقینم کز عطای ذوالمنن
از رقیه این عنایت شد به من
کس نگشت از درگه او نا امید
لطف او همواره بر شیعه رسید (319)

مبلغ آن مقدور نبود

7 . مولف گوید : در شب 26 محرم الحرام 1418 قمری توفیق رسیدن به خدمت آیه الله آقای حاج سید مهدی حسینی لاجوردی را پیدا کردم . از ایشان پرسیدم آیا کرامتی از فرزند خردسال حضرت امام عظیم حسین بن علی علیه السلام در خاطر دارید ؟ تا در کتابی که درباره کرامات این نازدانه عزیز امام حسین علیه السلام در دست تالیف دارم به نقل از شما درج کنم ؟ ایشان مرقوم فرمودند : این جانب در سفری که به سوریه داشتم با یکی از دوستان در نزدیکی مسجد اموی ، در مغازه ای چند جلد کتاب خطی بسیار قدیم که از جمله آنها نهج البلاغه به خط یکی از علما حدود سنه (600) دیدم . از قیت آن پرسیدم ، قیمتی بسیار بالا گفت ، که تهیه و پرداخت مبلغ آن مقدورمان نبود به حرم حضرت رقیه علیه السلام رفتم و متوسل به بی بی سلام الله علیها شدم .
در حین مراجعت ، که از جلوی مغازه می گذشتم ، صدا زد : سینا تعال ارید ان ابیع الکتب و قیمتها با ختیارک . و به قیمت مناسبت او را راضی کردم ، و کتابها نصیب ما شد . اکنون این نسخه در قم در یکی از کتابخانه های عمومی موجود است . این یکی از کوچکترین کرامات این مظلومه خرابه شام بود .

آه که بمیرد ز غمت دخترت
گفت رقیه به دو چشمان تر
با سر ببریده پاک پدر
آه که شد خاک عزایم به سر
تو حجت ذوالمننی یا ابه
ای شه خوبان که نمودت شهید
تیغ جفای که گلویت برید
ای گل زهرا ز درختت که چید
تو زاده بوالحسنی یا ابه
عجب که یاد از اسرا کرده ای
لطف فراوان تو به ما کرده ای
تو راحت جان منی یا ابه
آه بمیرد زغمت دخترت
از چه کبود است لب اطهرت
برده لب اطهر از خون سرت
رنگ عقیق یمنی یا ابه
خواستم از خالق بیچون تو

تا که ببینم رخ گلگون تو
آه که دیدم سر پر خون تو
از چه جدا از بدنی یا ابه
جان پدر خوش ز سفر آمدی
دیدن این خسته جگر آمدی
پای نبودت که به سر آمدی
تو شه دور از وطنی یا ابه
نیست مرا فرش و اثاثی دیگر
تا که ضیافت کنمت ای پدر
جان تو را تنگ بگیرم به بر
کنون که مهمان منی یا ابه
بعد تو ویرانه سرایم شده
لخت جگر قوت غذایم شده
سنگ جفا برگ نوایم شده
ز جور اعدای دنی یا ابه
(سیفی) غمدیده زار حزین
نوحه گر از بهر من بی معین
تا به سرش ای شه دنیا و دین

8 . عالم متقی و پرهیزگار حضرت حجه الاسلام و المسلمین جناب آقای سید مرتضی مجتهدی سیستانی از مدرسین حوزه علمیه قم نقل کردند :
آقای حاج صادق متقیان ، ساکن شهر مشهد مقدس ، که از خدمتگزاران دربار امام حسین علیه السلام است ، در ماه محرم الحرام سال 1418 هجری قمری برایم چنین نقل کرد :
شش سال از ازدواج دخترم گذشت و در این مدت دارای فرزند نشده بود ، مراجعه به دکترهای متعدد و عمل به نسخه های زیاد ، سودی نبخشیده بود . تا اینکه در ماه صفر سال 1417 هجری قمری عازم سوریه شدم . قبل از حرکت من ، مادرش گهواره کوچکی درست کرد و به من گفت : آن را به ضریح مطهر حضرت رقیه علیه السلام ببند ، تا از نگاه لطف آمیز آن بزرگوار بهره مند شویم و حاجتمان روا شود .
من گهواره کوچک را با خود به شام بردم . در شام به زیارت حضرت رقیه علیه السلام دختر سه ساله امام حسین علیه السلام رفتم و وارد دربار با عظمت و غم انگیز آن حضرت شدم . حرم آن مظلومه طوری است که همه زیارت کنندگان را تحت تاثیر قرار میدهد . گهواره را نزدیک ضریح بردم ، و با توجه و امید ، آن را به ضریح نورانی حضرت بستم
شخصی که آنجا ایستاده و نظاره گر کارهای من بود ، گفت : شما دیگر چرا به این گونه کارها اعتقاد دارید ؟ گفتم : اعتقاد من به شخص حضرت رقیه علیه السلام است ، نه گهواره ، و این گهواره را وسیله اظهار اعتقاد و عقیده به خود آن بزرگوار قرار داده ام ، تا از طریق آن ، توجه حضرت رقیه علیه السلام را به خود جلب کنم . هر کسی به قدر معرفت خود کار می کند و معرفت من در این حد است ، نه عظمت آن بزرگوار .
پس از زیارت مراقد اهل بیت علیه السلام در شام ، به ایران بازگشتم . هنوز چند روز بیشتر نگذشته بود که مادرش گفت : باید دخترمان به آزمایشگاه برود ، تایقین کنیم که آیا حضرت رقیه علیه السلام حاجت ما را از درگاه الهی گرفته است یا نه ؟
پس از آزمایش جواب مثبت بود ، معلوم شد با یک گهواره کوچک ، امید و اعتقاد خود را به آن بزرگوار نشان داده و نظر لطف آن حضرت را به سوی خود جلب کرده ایم . اینک ، دخترم کودکی در گهواره دارد
گل و بلبل
آن بلبلم که سوخته شد آشیانه ام
صیاد سنگدل زده آتش به خانه ام

ای گل ز جای خیز که بلبل ز ره رسیده
بشنو صدای نغمه و بانگ ترانه ام

این دختر سه ساله ام رقیه است

جناب حجه الاسلام و المسلمین ذاکر اهل بیت عصمت و طهارت علیه السلام آقای حاج شیخ محمد علی برهانی فریدنی کرامتی را به دفتر انتشارات مکتب الحسین علیه السلام فرستاده اند و در آن مرقوم داشته اند :
9 . طبق امر مطاع جناب مستطاب حجه الاسلام و المسلمین و نخبه المتقین آقای حاج شیخ علی ربانی خلخالی (دامت توفیقاته) کرامتی را که حدود سی و چهار سال قبل در یکی از مجالس سوگواری حضرت سید الشهدا علیه السلام از زبان شیوای خطیب محترم جناب آقای حاج سید عبدالله تقوی شفاها شنیده ام نقل می کنم . جناب تقوی ، که یکی از وعاظ تهران و از اشخاص با اخلاق و نوکران بی ریا و عاشق دلباخته جد مظلومش امام حسین علیه السلام بودند ، فرمودند :
من چندین سال است که در تهران در مجالس و محافل و منازل منبر می روم و افتخار نوکری جد مظلومم ، امام حسین علیه السلام ، را دارم . یکی از شبها که حدود ساعت 9 شب پس از ختم منبر به منزل بر می گشتم صدای زنگ تلفن بلند شد . گوشی را برداشتم ، دیدم یکی از دوستان است به بنده فرمود فلان شخص بازاری ، به رحمت خدا رفته و فردا بعد از ظهر در فلان مسجد ، مجلس ترحیم اوست . من شما را برای منبر رفتن در ختم آن مرحوم به فرزندان متوفی معرفی کرده ام ، سر ساعت 3 (یا 4) بعد از ظهر آنجا حاضر و مهیای منبر رفتن باشید
در همان حال بنده به یادم آمد که روز گذشته در خیابان . . . و کوچه . . . که نام آنها در حافظه این حقیر نمانده است روضه ماهیانه خانگی خواندم و خانمی در همان مجلس با التماس به من گفتند که فردا عصر در همین ساعت یعنی مثلا ساعت 4 در همین کوچه ، خانه روبرو به منزل ما تشریف بیاورید . من حاجتی دارم و نذر کرده ام سفره حضرت رقیه خاتون علیه السلام را بیندازم و شما باید روضه توسل به آن خانم کوچک و عزیز کرده امام حسین علیه السلام را بخوانید . من هم به وی قول دادم که سر ساعت موعود می آیم . خلاصه ، در تلفن به دوستم گفتم من فردا قول قبلی داده ام در منزلی روضه حضرت رقیه خاتون علیه السلام را بخوانم . دوستم گفت ای آقا ، من خواستم خدمتی به شما کرده باشم . شما چه فکر می کنید
پیش خود فکر کردم که من باید چندین مجلس ، روضه حضرت رقیه و حضرت علی اصغر علیه السلام را بخوانم تا سی تومان پول به من بدهند . این یک تاجر سرمایه دار است که فوت شده ، لااقل پول خوی به من می

دهند . به هر حال از رفتن به منزل آن زن منصرف شده ، رفتم در رختخواب خوابیدم و به خواب رفتم .
در عالم خواب دیدم در خیابان ، سر نبش همان کوچه ای که دیروز در آنجا روضه خوانده بودم ، یک سید نورانی ایستاده و دست یک دختر سه ساله ای را هم در دست دارد . با هم سلام و تعارف کردیم و من از او سوال کردم : نام شریفتان چیست و در کجای تهران سکونت دارید ؟ پاسخ داد : من در همه مجالس سوگواری خودم حاضر می شوم و این دختر هم دختر سه ساله من رقیه است . شما ما خانواده را به مادیات و دنیا نفروشید . چرا این زن را پس از آنکه به وی قول دادید در منزلش روضه بخوانید ، چشم انتظار گذاشتید ؟ چرا به خاطر اینکه آن حاجی بازاری که فوت شده و وراثش پول بیشتری به تو می دهند می خواهی خلف وعده بکنی ؟ و بنا کرد بشدت گریه کردن و با آن دختر به سمت همان خانه ای که آن زن منتظر من بود رفتند .
من بیدار شدم و به دوستم تلفن کردم . حدود ساعت 2 بعد از نصف شب بود . با گریه به او گفتم : فلانی ، فردا برای مجلس ترحیم آن حاجی ، منتظر من نباشید ، که به هیچ وجهی نخواهم آمد . فردا نیز سر ساعت به منزل آن خانم رفتم و روضه مصیبت حضرت رقیه علیه السلام خاتون را خواندم و قضیه را هم روی منبر گفتم هم خودم و هم مستمعین ، شدیدا منقلب گشته و گریه بی سابقه ای بر ما حاکم شد ، به طوری که بعد از ختم روضه هم باز همگان به شدت گریه می کردیم و بوی عطر خوشی فضای خانه را فرا گرفته بود و من تا به حال چنین حالی در خود ندیده بودم .

احقر الناس مخلصکم
محمد علی برهانی فریدنی
سایه لطفی فکنی یا ابه (320)
مرغ دلم خرابه شام آرزو کند
تا با سه ساله دخترکی گفتگو کند
آن دختری که قبله ارباب حاجت است
حاجت رواست هر که بدین قبله رو کند
تاریکی خرابه به چشمان اشکبار
با راس باب شکوه ز جور عدو کند
خونین چه دید راس پدر را رقیه خواست
با اشک خویش خون زرخش شستشو کند
خوابید در خرابه که تا کاخ ظلم را
با ناله یتیمی خود زیر و رو کند

مقداری شیر به فقرا احسان می کنم

10 . فاضل دانشمند حجه الاسلام آقای شیخ هادی اشرفی تبریزی نقل کردند :
در مسافرتی که به تبریز داشتم و در منزل همشیره مهمان بودم ، سخن از شهیده سه ساله حضرت رقیه علیه السلام به میان آمد . گفتم برخی معتقدند که امام حسین علیه السلام دختری به نام رقیه علیه السلام ندارد و این خبر را تکذیب کرده اند . ناگهان مادر شوهر خواهرم با لحنی محکم گفت اگر همه هم او را انکار کنند من یکی نمی پذیرم ، زیرا من چندین بار خودم به ایشان متوسل شده و نتیجه گرفته ام .
از جمله ، چندی پیش که پسرم (صابر ریحانی) در اهواز مشغول خدمت بود اتفاقهای عجیبی افتاد . قضیه از این قرار بود که شوهرم ، که راننده کامیون است ، در نزدیکی میانه از یک تصادف دلخراش اتوبوس که حامل سربازانی بوده و همه آنها در آن تصادف کشته شده بودند مطلع شد و خیلی نگران به منزل آمد . به پادگان تلفن کردیم و از حال صابر پرسیدم ، آنها جواب دادند که صابر در حال مرخصی است و در پادگان نیست . نگرانی مان چند برابر شد و در همان روز در محله ما شایع گشت که دنبال منزل سربازی که (نام پدر آن قدرت الله باشد) می گشته اند تا فوت پسر سربازش را به خانواده اش اطلاع بدهند . دیگر ظن قوی ، بلکه تقریبا یقین ، حاصل شد که صابر مرده است . من در همین حال که روحا منقلب بودم دقیقا توجهم به خانم رقیه عع جلب شد و گفتم : خانم ، اگر خبر سلامتی پسرم را بشنوم ، کاری که از دستم بر نمی آید ولی مقداری شیر به فقرا احسان می کنم
با حالتی بغض آلود افزود : هنوز جمله ام تمام شنده بود که تلفن زنگ زد . با حالتی مضطرب گوشی را برداشتم ، صدای فرزندم صابر بود . . . تا صدای صابر را شنیدم از حال رفتم . پسر بزرگترم (که داماد ما باشد) گوشی را برداشته و صحبت می کند و صابر می گوید وقتی که شما با پادگان تماس گرفته بودید من در مرخصی بودم ، الان برگشتم پیغام شما را گفتند و من تلفن کردم .
جبریل امین خادم و دربان رقیه
گردید فلک و اله و حیران رقیه
گشته خجل او از رخ تابان رقیه
آن زهره جبینی که شد از مصدر عزت
جبریل امین خادم و دربان رقیه
هم وحش و طیور و ملک و عالم و آدم

هستند همه ریزه خور خوان رقیه
خواهی که شود مشکلت اندر دو جهان حل
دست طلب انداز به دامان رقیه
جن و ملک و عالم و آدم همه یکسر
هستند سر سفره احسان رقیه
کو ملک یزید و چه شد آن حشمت و جاهش
اما بنگر مرتبت و شان رقیه
یک شب ز فراق پدرش گشت پریشان
عالم شده امروز پریشان رقیه
دیدی که چسان کند ز بن کاخ ستم را
در نیمه شب آن دل سوزان رقیه

بگو نامش را حسین بگذارد

11 . حجت الاسلام و المسلمین حامی و مروج مکتب اهل بیت علیه السلام آقای حاج شیخ محمود شریعت زاده خراسانی ، طی نامه ای در تاریخ دوم جمادی الثانیه 1418 هجری قمری دو کرامت به دفتر انتشارت مکتب الحسین علیه السلام ارسال نموده و مرقوم داشته اند :
1 . روزی وارد حرم حضرت رقیه علیه السلام شدم ، دیدم جمعی مقابل ضریح مقدس مشغول زیارت خواندن و عزاداری می باشند و مداحی با اخلاص به نام حاج نیکویی مشغول روضه خوانی است از او شنیدم که می گفت :
خانه های اطراف حرم را برای توسعه حرم مطهر خریداری می نمودند . یکی از مالکین که یهودی یا نصرانی بود ، بهیچوجه حاضر نبود خانه خود را برای توسعه حرم بفروشد . خریداران حاضر شدند که حتی به دو برابر و نیم قیمت خانه را از او بخرند ، ولی وی نفروخت . بعد از مدتی زن صاحب خانه حامله شده و نزدیک وضع حمل وی می شود . او را نزد پزشک معالج می بردند ، بعد از معاینه می گوید : بچه و مادر ، هر دو در معرض خطر می باشند و خانم باید زیر نظر ما باشد . قبول کردند ، تا درد زایمان شروع شد . صاحب خانه می گوید : همسرم را به بیمارستان بردم و خودم برگشتم و آمدم درب حرم حضرت رقیه علیه السلام و به ایشان متوسل شدم و گفتم اگر همسر و فرزندم را نجات دادی و شفای آنان را از خدا خواستی و گرفتی خانه ام را به تو تقدیم می کنم
مدتی مشغول توسل بودم ، بعد به بیمارستان رفتم و دیدم همسرم روی تخت نشسته و بچه در بغلش سالم است . همسرم گفت : کجا رفتی ؟ گفتم رفتم جایی کاری داشتم . گفت : نه رفتی متوسل به دختر امام حسین علیه السلام شدی . گفتم از کجا می دانی ؟ زن جواب داد : من ، در همان حال زایمان که از شدت درد گاهی بیهوش می شدم ، دیدم دختر بچه ای وارد اطاق بیمارستان شد و به من گفت : ناراحت مباش ، ما سلامتی تو و بچه ات را از خدا خواستیم ، فرزند شما هم پسر است ، سلام مرا به شوهرت برسان و بگو اسمش را حسین بگذارد . گفتم : شما کی هستید ؟ گفت : من رقیه دختر امام حسین علیه السلام هستم .
بعد از روضه خوانی از مداح مذکور (حاجی نیکویی) سوال کرم این داستان را از که نقل می کنی ؟ در جواب گفت : از خادم حرم حضرت رقیه علیه السلام نقل میکنم ، که خود از اهل تسنن می باشد و افتخار خدمتگزاری در حرم نازدانه امام حسین علیه السلام را دارد و پدرش هم از خادمین حرم حضرت رقیه علیه السلام بوده است .

همان دختر را در خواب دیدم

12 . برادر بزرگوار حجت الاسلام خادم اهل البیت علیه السلام جناب آقای حاج شیخ علی ربانی خلخالی دام عزه العالی
2 . داستان مذکور را آن گونه که شنیده بودم نقل کردم ، ولی اتفاقی عجیب برای اینجانب رخ داد که دریغ است از ذکر آن در پایان نوشته بگذرم این جانب روزی مشغول خواندن مصیب حضرت رقیه علیه السلام بودم که در اثنای آن صدای غش کردن خانمی همراه با فریاد و گریه شدید اطرافیان به گوش رسید . خانم مذکور بعد از مجلس به هوش آمد . وی را نزد من آوردند و او به من گفت : خانمی هستم دارای 3 فرزند مبتلا به مرض قلب شدم و همه دکترها جوابم کردند ، به طوری که ناامید شدم . به شوهرم گفتم : مرا به حرم حضرت رقیه علیه السلام ببر . امروز روز سوم است که ما اینجا هستیم دیشب خواب دیدم دختر بچه ای برگ سبزی را به من داد و گفت : این را بخور ، خوب خواهی شد . گفتم : شما کی هستید ؟ گفت : من رقیه دختر امام حسین علیه السلام هستم . از خواب بیدار شدم ، آمدم به حرم درحینی که شما مشغول خواندن روضه بودید ، همان دختر را در بیداری دیدم که همان برگ سبز را به من داد و همه اطرافیان این صحنه را دیدند . در نتیجه من نتوانستم تحمل کنم و بی اختیار بیهوش شدم ، و بحمدالله الان حالم خیلی خوب است .

دوباره از سقیفه دست آن ظالم برون آمد
که مثل مادرم زهرا ز سیلی پاره شد گوشم
من آن شمعم که آتش بس که آبم کرد ، خاموشم
همه کردند غیر از چند پروانه ، فراموشم
اگر بیمار شد کس گل برایش می برند و من
به جای دسته گل باشد سر بابا در آغوشم
پس از قتل تو ای لب تشنه آب آزاد شد بر ما
شرار آتش است این آب بر کامم ، نمی نوشم
تو را بر بوریا پوشند و جسم من کفن گردد
به جان مادرت هرگز کفن بر تن نمی پوشم
دوباره از سقیفه دست آن ظالم برون آمد
که مثل مادرم زهرا ز سیلی پاره شد گوشم
اگر گاهی رها می شد ز حبس سینه فریادم
به ضرب تازیانه ، قاتلت می کرد خاموشم
فراق یار و سنگ اهل شام ، و خنده دشمن
من آخر کودکم ، این کوه سنگین است بر دوشم

نگاه نافذت با هستی ام امشب کند بازی
گه از تن می ستاند جان ، گه از سر می برد هوشم
بود دور از کرامت گر نگیرم دست (میثم) را
غلام خویش را ، گر چه گنهکار است ، نفروشم

توسل به حضرت رقیه علیه السلام مشکم را چاره کرد .

جناب آقای عبدالحسین اسماعیلی قمشه ای ، از شخصیتهای فرهنگی سابقه دار شهرضا ، پیرو در خواستی که از ایشان شده است ، در باب کرامتی که خود شخصا از حضرت رقیه علیه السلام دیده اند ، نامه زیر را به انتشارات مکتب الحسین علیه السلام ارسال داشته اند :
13 . موضوعی که می نویسم مربوط به حدود 15 سال پیش از این تاریخ ، یعنی اوایل دوران جمهوری اسلامی ایران است . حقیر ، که دارای گذر نامه اقامت در کویت بودم ، در تاریخ 7 مهر 1361 شمسی به قصد کویت از سوریه حرکت کردم پیش از حرکت ، در دو سه روزی که در دمشق اقامت داشتم ، افتخار پیدا کردم که به زیارت اولاد پیامبر صلی الله علیه و آله نایل شوم و مراقد مطهر حضرت زینب علیه السلام و حضرت رقیه خاتون دختر امام حسین علیه السلام و سایر قبور متبرکه امامزادگان عظام در شام را زیارت کنم .
پیش آمد جالبی که در این سفر رخ داد آن بود که ، هنگام تشرف به حرم مطهر حضرت رقیه خاتون علیه السلام چون قبلا حاجتی داشتم ، پای ضریح مطهر نشسته دست در شبکه پایین ضریح انداختم و عرض کردم :
ای دختر امام حسین علیه السلام ، گرفتن این شبکه مثل گرفتن دامن چادر شما می باشد . شما می دانی که چه حاجاتی دارم ، و احتیاج به بیان اظهار ندارد تو را به حق خود و پدر و اجداد طاهرینت علیه السلام از پدر بزرگوارت بخواه تا از جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله بخواهد از درگاه خداوند متعال مسئلت کند که حاجت مرا برآورده سازد .
این را گفتم و بیرون آمدم و رهسپار کویت شدم . چون ایام ، ایام جنگ تحمیلی و روزهای دشوار و سختی بود و دولت ایران اجازه بیش از دو هزار تومان را نمی داد و حقیر هم بیش از آن نداشتم ، باید برای بازگشت ، طبق معمول برای کرایه و غیره پولی دستگردان کنم و در ایران بپردازم .
موقع ورود به کویت معلوم شد که دولت ایران تصویب کرده که ایرانیان مقیم کویت - که 6 ماه در کویت می ماندند - می توانند معادل صد هزار تومان به قیمت ارز از ایران اجناس مجاز وارد کنند و این باعث دشوار شدن پول شده بود که این جانب - با مضیقه ای که گرفتار آن بودم - بلاتکلیف ماندم . تا اینکه یک شب ، در حوالی سحر ، مجددا دست التجا به دامان حضرت رقیه علیه السلام زدم و عرض کردم : (بی بی جان . پس نتیجه خواهش و توسل من چه شد ؟) کهناگهان مطلبی به ذهنم خطور کردی که فردای آن شب به سراغ آن مطلب رفتم و تعقیب این امر ، بزودی منجر به رفتن من به مدارس ایرانی کویت و اشتغال به شغل

خطاطی نزد اولیای آن مدارس گردید و توسل به آن باب الحوائج ، مشکلاتم را حل کرد و حاجت مزبور به خوبی و زودی برآورده شد .
سال بعد هم به دعوت سرپرست مدارس به کویت رفتم ، ولی بر اثر جنگ تحمیلی و فشار بیگانگان ما را از کویت اخراج کردند که در آن حادثه نیز ، عنایات بی بی با ما بود و شرح آن فرصتی دیگر می طلبد . و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته .
عبدالحسین اسماعیل قمشه ای (شهرضا)
بزن مرا که یتیم ، بهانه لازم نیست .
مرا که دانه اشک است دانه لازم نیست
به ناله انس گرفتم ، ترانه لازم نیست
ز اشک دیده به خاک خرابه بنوشم
به طفل خانه به دوش ، آشیانه لازم نیست
نشان آبله و سنگ و کعب نی کافی است
دگر به لاله رویم نشانه لازم نیست
به سنگ قبر من بی گناه بنویسید
اسیر سلسله را تازیانه لازم نیست
عدو بهانه گرفت و زد و به او گفتم
بزن مرا که یتیم ، بهانه لازم نیست
مرا ز ملک جهان گوشه خرابه بس است
به بلبلی که اسیر است لانه لازم نیست
محبتت خجلم کرده ، عمه دست بدار
برای زلف به خون شسته ، شانه لازم نیست
به کودکی که چراغ شبش سر پدر است
دگر چراغ به بزم شبانه لازم نیست
وجود سوزد از این شعله تا ابد (میثم)
سرودن غم آن نازدانه لازم نیست

حضرت رقیه علیه السلام برایمان ویزای حج گرفت

محقق و مروج مکتب محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله جناب آقای شیخ علی ابوالحسنی (منذر) صاحب تالیفات کثیره بویژه کتاب شریف سیاه پوشی در سوگ ائمه نور علیه السلام در مقاله ای چنین مرقوم داشته اند .
14 . برادر عزیز و گرامی ، جناب حجه الاسلام و المسلمین حاج شیخ علی ربانی خلخالی درخواست فرموده اند که اگر کراماتی از در یتیم اهل بیت علیه السلام در شام ، حضرت رقیه خاتون علیه السلام دیده یا شنیده ام ، برای اطلاع خوانندگان عزیز بنویسم . ذیلا سه کرامت از آن دردانه ابا عبدالله علیه السلام تقدیم می شود :
شب شنبه 2 آبان 1376 شمسی در تهران ، منزل مرحوم پدرم - حجه الاسلام حاج شیخ محمد ابوالحسنی - خدمت مادر مشرف بودم . به وی گفتم : شما با مرحوم آقا (پدرم) مکرر به سوریه رفته و مراقد مطهر اهل بیت علیه السلام در شام را زیارت کرده اید ، چنانچه طی این مدت از حضرت رقیه علیه السلام کرامتی دیده اید بیان کنید تا در کتاب (ستاره درخشان شام ، حضرت رقیه . . .) نوشته جناب حجه الاسلام و المسلمین ربانی خلخالی درج گردد و شاهدی بر حقیقت و حقانیت این در دانه اهل بیت علیه السلام باشد
مادرم ، در حالیکه از تجدید خاطرات معنوی گذشته به وجد و شور آمده بود ، گفت : بلی ، به چشم خود دیده ام و تعریف کرد :
1 . اوایل دولت بازرگان بود . در حدود ماه رجب (سال 1399 قمری ، 1358 شمسی) بود که یک روز مرحوم آقا (پدرت) عکس خود و من و دو خواهر و یک برادر کوچکت را به من داد و گفت به سفارت عراق برو بلکه بتوانی ویزای کربلا بگیری و با هم به زیارت حضرت سید الشهدا علیه السلام برویم .
عکسها را به سفارت عراق بردم (که آن روز ، در نزدیکی میدان ولی عصر (عج) قرار داشت) و اسمها را نوشتم و به خانه برگشتم . منتظر بودیم که اسمهامان برای زیارت کربلا در آید . چند ماه گذشت و طی این مدت ، از آنجا که شوق زیادی به زیارت آقا ابا عبدالله الحسین علیه السلام داشتم ، مخصوصا در ماه رمضان چندین بار به سفارت عراق سر زدم تا بلکه اسممان در آمده و ویزا به نامممان صادر شده باشد ، ولی خبری نشد . در ماه شوال هم که اسمها در آمد ، نام مادر میان آنها نبود .
به منزل ام د و در حالیکه سخت غمگین و ناراحت بودم و گریه می کردم ، گفتم : خدایا ما را ، یا این طرفی کن و یا آن طرفی (یعنی یا به کربلا بفرست و یا سفر مکه را نصیبمان کن)

و در اینجا بود که شوق زیارت بیت الله الحرام در سر مان افتاد و به فکر سفر حج افتادیم .
تذکره بین المللی ما اجازه می داد که ، پس از انجام تشریفات اداری ، معمول ، به همه جای دنیا سفر کنیم ، ولی برای مسافرت به عربستان سعودی در فاصله اول شوال تا 10 ذی حجه (مقام ایام حج واجب) این تذکره کار ساز نبود و سفر حج ، ویزای مخصوص می طلبید .
آقا به خانه آمد و پرسید : چه شد ، اسم ما در آمد ؟ گفتم : (خیر ، اسمهای ما در نیامده است) و ایشان نیز ناراحت شد . ایشان آن زمان ، مجلس آیه الله زنجانی (که حدود شاهپور سابق منزل داشت) منبر می رفت . آیه الله زنجانی می بیند آقا ناراحت است . از وی می پرسد : چه مشکلی برایتان پیش آمده است ؟ ایشان قصه را نقل می کند و آیه الله زنجانی می گوید :
نگران نباشید ، من الان یک نامه برای سفارت سعودی در تهران می نویسم ، آنها به شما ویزای مکه خواهند داد .
آقا ، نامه آیه الله زنجانی را به سفارت سعودی می برد و با آنها به عربی سخن می گوید . کارمندان سفارت از ایشان خیلی خوششان آمده ، از وی بگرمی استقبال می کنند و یک ویزای مجانی - برای شخص ایشان ، نه همه - ما صادر می کنند ، و آقا در حالیکه می پنداشته ویزای مزبور برای همه ما صادر شده ، خوشحال و مسرور از سفارت بیرون می آید .
ما در خانه بودیم که آقا آمد و گفت : الحمدلله ، همه چیز درست شد ، مهیای سفر حج شوید .
از شادی در پوست نمی گنجیدیم و مخصوصا بچه ها که قرار بود برای اولین بار به حج روند خیلی خوشحال بودند
مسیر زمینی حج ، از سوریه می گذشت و تذکره بین المللی ما اجازه سفر به سوریه را می داد . من برای بچه ها لباس احرام تهیه کردم و آقا هم تشریفات امضای گذرنامه برای سفر به سوریه را به انجام رساند و حدود نیمه شوال (1399 قمری ، شهریور 1358 شمسی) از ایران به سمت سوریه حرکت کردیم
در سوریه ، وارد مسافرخانه ای شده و یک اتاق اجاره کردیم . فرد عربی در جوار ما اتاق داشت که با آقا دوست شده بود . یک روز به آقا گفت : حاج آقا گذرنامه تان را بدهید ببینم . گرفت و پس از دیدن گفت :
ویزای ورود به مکه ، فقط برای شخص صادر شده ، و خانواده تان با بچه ها ، حق ورود به مکه و مدینه را ندارند
از شنیدن این سخن ، گویی دنیا بر سرمان خراب شد ، و مخصوصا بچه ها از اینکه اولین باری بود که قرار بود به سفر حج بروند و اینک ، بر خلاف اشتیاق شدیدشان ، معلوم شده بود که راه مکه به رویشان بسته است ،

سخت ناراحت شدند و به گریه و شیون پرداختند .
آقا گفت : باباجان ، گریه نکنید . من هیچگاه در این سفر ، تنهایتان نمی گذارم . با هم آمده ایم و با هم نیز یا به حج می رویم یا بر می گردیم .
عرب مزبور به آقا گفت : شما برای بردن خانواده و بچه هایتان به حج ، باید یا به سفارت سعدودی در دمشق بروی و یا به سفارت ایران سر بزنی . ولی آقا گفت : خیر ، ما را تا اینجا ، عنایت و کرامت حضرت رقیه علیه السلام آورده است و از اینجا به بعد نیز می تواند خودش ویزای ورود به مکه را برایمان درست کند . ما هیچ کجا نمی رویم و فقط به حرم خود این خانم رفته و به وی ملتجی می شویم . فردا صبح - روز چهارشنبه - ساعت 17 از مسافر خانه به سمت حرم حضرت رقیه علیه السلام حرکت کردیم . درب حرم بسته بود و ما کنار دیوار ایستاده و منتظر ماندیم . حال ، نگاهمان به درب حرم است و من و بچه ها همینطور به حضرت توسل جسته و اشک می ریزیم .
در این اثنا ، چشممان به یک اقا سید روحانی جوان (حدودا 25 ساله) با عبا و نعلین و عمامه مشکی افتاد و که خیلی سنگین و با وقار ایستاده و منتظر باز شدن درب حرم بود و یک خانم محجبه و پوشیه زده (که صورتش را ندیدم) در کنار وی قرار داشت . آقا نزد سید رفت و به زبان عربی با ایشان شروع به صحبت کرد . از وی پرسید : شما از کجا آمده اید ؟ و او گفت : از نجف ، و سر صحبت باز شد . مدتی با هم صحبت کردند و آقا ماجرای ما را با ایشان در میان گذاشت . . . در اثر فاصله ای که میان ما و آنها بود ، جزئیات صحبتشان را نیم فهمیدیم . همین قدر متوجه شدیم که به آقا گفت : گذرنامه تان را به من بدهید ، و آقا هم گذرنامه را به او داد . طولی نکشید خادم آمد و درب حرم را به روی زوار گشود . اول ، آقا سید با خانمش ، و سپس نیز ما به دنبال آنان ، وارد حرم دست راست ، مسجدی به نام خرابه شام وجود داشت که می گفتند حضرت رقیه علیه السلام در همانجا از دنیا رفته است . ما به سمت ضریح حضرت رقیه علیه السلام رفتیم و سید و خانمش نیز وارد مسجد مزبور شدند . چند دقیقه بیشتر نگذشت که گذرنامه را به آقا برگرداندند و گفتند
ما ویزای اهل بیت شما را گرفتیم ، و اکنون همراه خانواده به حج بروید و رفتند و نایستادند وقتی نگاه کردیم دیدیم ویزای خانواده را نیز مجانی صادر کرده اند .
آقا گفت : حال که ویزا گرفته ایم ، بهتر است ماشین گرفته و سریعا به مکه برویم . صبح روز بعد - که پنجشنبه بود - برای رفتن به مدینه یک سواری گرفتیم (اول ، به مدینه می رفتیم) آقا گفت : در این سفر ، باید یک نفر عرب را هم که راه را به خوبی بلند باشد ، همراه خود ببریم . مسیر حرکت سوریه به عربستان ، از کشور اردن می گذشت ، چون

روابط سوریه و عراق خوب نبود .
بزودی عربی پیدا شد که همچون ما قصد رفتن به مدینه را داشت و با راه هم خوب آشنا بود . خوشحال شدیم .
با سواری از شام حرکت کردیم ، ولی هنوز از کشور سوریه خارج نشده بودیم که ماشین خراب شد و از رفتن باز ماندیم . راننده رفت و ماشین دیگری بیاورد و ما از حدود 7 صبح تا 4 بعد از ظهر معطل وی شدیم ولی خبری از او نشد . شخص عرب همراه ، که ظاهرا یک مقام امنیتی بود ، تلفنی به سازمان امنیت سوریه زد و با نقل ماجرا ، درخواست یک وسیله کرد . بعد ازختم گفتگوی تلفنی ، به ما گفت : الان ساعت 4 بعد از ظهر است ، ساعت 5/4 ماشین خواهد آمد . بزودی یک ماشین از راه رسید ، آن هم چه ماشینی بهترین ماشینی که می توانستیم تصور کنیم : راحت ، جادار ، کولردار ، سریع السیر . . . و دارای یک راننده بسیار خوب که راه را کاملا بلد بود و میانبر می زد . دفعه های قبل که از شام به مکه می رفتیم ، اتوبوسها از داخل اردن می گذشتند و مسیر طولانی تر می شد ، اما او به جای آنکه ما را وارد اردن کرده و گرفتار ترافیک خیابانها سازد ، یکراست از جاده کمربندی بیرون شهر به سمت مرز عربستان برد .
نزدیکیهای مرز عربستان ، یک قهوه خانه پیدا شد . آقا به راننده گفت : شما خسته شده ای ، بهتر است یک ساعت در اینجا استراحت کنی ، و ما هم هوایی بخوریم . راننده ساعتی خوابید و سپس برخاست و دوباره به راه افتادیم و در حدود ساعت 1 یا 2 نصف شب 29 شوال (1399 قمری) به مرز عربستان رسیدیم .
برای عبور از مرز بایستی بازرسی می شدیم و از این بابت ، نگران بودیم اعتبار ویزایی که در حرم حضرت رقیه علیه السلام برای ما صادر شده بود ، اکنون معلوم می شد : هنگام بازرسی ، شرطه ها یک نگاه به ما کردند و یک نگاه هم به ویزای ما ، و تمام شد . . . خیلی راحت و آسان از ایستگاه بازرسی شدیم .
وارد عربستان شدیم و فردا ساعت 11 صبح روز جمعه ، جلوی قبرستان بقیع از ماشین پیاده شدیم و محلی برای اقامت تهیه دیدیم .
آقا گفت : الحمدلله وارد عربستان شدیم ، اما باز این احتمال هست که در ایام حج ، مانع رفتن ما به مکه شوند . بهتر است تا حجاج نیامده و شلوغ نشده است به مکه برویم و یک حج عمره بجا آوریم تا اگر بعدا امکان انجام دادن حج با حجاج پیش نیامد ، حسرت زده نباشیم .
تقریبا حدود پنجم یا ششم ذی القعده بود . پس از نماز مغرب و عشا و صرف شام ، یک ماشین سواری گرفته و عازم مکه شدیم . راننده از شیعیان سیاه پوست بود . در طول راه ، هر جا به مامورین سعودی بر می خوردیم ، راننده خود ، گذرنام ما را می برد و نشان می داد و بر می گشت

، و خلاصه هیچ جا جلوی ما را نگرفتند . حتی به ما گفته بودند که در مسیر مدینه به مکه ، بین راه ، بعضی جاهها مامورین سعودی پول می گیرند و باید پول همراهتان باشد ، و به همین علت آقا در جیبش پول گذاشته بود ، ولی هیچ جا کسی از ما پولی نخواست و خرج راه ، منحصر به همان دستمزد راننده بود .
حدود ساعت 12 شب به مکه مکرمه رسیدیم . قبلا در میان راه ، در مسجد شجره محرم شده بودیم و در پی آن ، اعمال حج را همان شبانه انجام دادیم . صدای اذان صبح که برخاست ، کار ما تمام شده بود . نماز صبح را خوانده مقداری استراحت کردیم و در ساعت 5/8 - 9 صبح به قصد بازگشت به مدینه ، به ترمینال مکه رفتیم . دیدیم هیچ ماشینی نیست . با خود گفتم : خدایا . خودت ما را به مهمانی دعوت کردی و به اینجا آوردی ، حالا هم خودت ماشین بفرست . یک وقت دیدیم شخصی با یک بنز سفید مدل بالا و خیلی شیک ، جلوی پای ما ترمز کرد و بعد از کمی صحبت (به زبان عربی) با آقا ، گفت : سوار شوید . سوار شدیم و او ما را سریعا به مدینه رسانید و پولی هم نگرفت . اینک ، در مدینه بودیم . پس از حدود 25 روز اقامت در مدینه ، سر و کله حجاج پیدا شد و آقایانی که در کاروانهای مختلف بودند و آقا را می شناختند ، هر کدام اصرار داشتند که ما (برای سهولت در انجام اعمال حج ، و رفتن به منا و . . .) به کاروان آنها ملحق شویم . و ما هم بالاخره کاروان حاج سید محسن آل احمد را که بیشتر از دیگران اصرار می کرد برگزیدیم .
در هنگام بجا آوردن اعمال حج اکبر نیز هیچکس مانع و مزاحم ما نشد ، تا اینکه زمان حج به پایان رسید و ما از سر پل حضرت ابوطالب علیه السلام با یک اتوبوس ، یکراست به شهر مقدس قم آمده و از آنجا راهی تهران شدیم . این کرامتی بود که ما به چشم خود ، از توسل به حضرت رقیه علیه السلام دیدیم .

ناسزا گفتن ، سزای صوت قرآنی نبود
روز ما در شامتان جز شام ظلمانی نبود
ای زنان شام ، این رسم مهمانی نبود
سنگ باران مسلمان ، آنهم آخر از بالای بام
این ستم بالله روا در حق نصرانی نبود
پایکوبی در کنار راس فرزند رسول
با نوای ساز آیین مسلمانی نبود
ما که رفتیم ای زنان شام نفرین بر شما
ناسزا گفتن سزای صوت قرآنی نبود
مردهاتان بر من آوردند هفده دسته گل
دسته گل غیر آن سرهای نورانی نبود

ای زنان شام آتش بر سر ما ریخته
در شما یک ذره خلق و خوی انسانی نبود
ای زنان شام در اطراف مشتی داغدار
جای خوشحالی و رقص و دست افشانی نبود
ای زنان شام گیرم خارجی بودیم ما
خارجی هم گوشه ویرانه زندانی نبود
طفل ما در گوشه ویران ، دل شب دفن شد
هیچ کس آگاه از این سر پنهانی نبود
ای سرشک شیعه شاهد باش بر آل رسول
کار (میثم) غیر مدح و مرثیت خوانی نبود

کربلای شما هم درست شد

از مادر پرسیدم : آیا کرامت دیگری از آن حضرت در خاطر داری ؟ گفت : بله ، کرامت دیگری در یاد دارم که چند سال قبل از کرامت فوق رخ داده است ، و چنین تعریف کرد :
15 . کربلای شما هم درست شد .
2 . حدود بیست سال قبل ، در اوج حکومت پهلوی . من و مرحوم آقا ، با گذرنامه بین المللی به سوریه رفتیم تا از آنجا ویزای عراق گرفته به کربلا برویم . در سوریه ، برای گرفتن ویزای عراق ، حدود 15 روز توقف کردیم و در این مدت ، چندین بار به لبنان رفته و برگشتیم . از جمله روز 15 شعبان آن سال در لبنان بودیم . آقا گذرنامه را به سفارت عراق در لبنان برده بود که برای گرفتن ویزای کربلا اسم نویسی کند .
من در هتل ، تنها بودم . روز ولادت آقا امام زمان عج بود دیدم اینجا در لبنان خبری از جشن و چراغانی نیست . دلم هم برای زیارت کربلا تنگ شده بود . گفتم : ای امام زمان ، الان روز ولادت تو در ایران چه خبر است ؟ همه جا چراغانی و نقل شیرینی . . . ولی انیجا سوت و کور است . . در همان حین یک لحظه خوابم برد . در خواب دیدم یک جوان خوش سیما و چهار شانه عرب که انسان حظ می کرد نگاهش کند ، جلوی تخت من با قدمهای بلند از این سو به آن می رود و می گوید : کربلای شما هم درست شد .
از خواب بیدار شدم . مرحوم آقا از سفارتخانه عراق برگشت و گفت : اسمها را نوشتم . ما به سوریه بازگشتیم ولی بعد از چند روز معلوم شد که به ما ویزا نمی دهند .
دیدیم که این راه به جایی نرسید . در سوریه ، یک نفر به نام سید انور بود که بنگاهی داشت و به اصطلاح کار چاق کن بود . وی که با راننده های ایرانی دست داشت ، گذرنامه ها را از زوار می گرفت و توسط افرادی که در اختیار داشت به ایران می فرستاد و آنان توسط عواملی که در سفارت سعودی و جاههای دیگر می شناختند ، به طور قاچاقی برای صاحبان گذرنامه ها ، ویزای مکه می گرفتند و به سوریه می آوردند .
سید انور گذرنامه ما و جمعی دیگر از زوار را گرفته دست افراد مزبور داد تابرایمان از ایران ویزای حج بگیرند . فردی که گذرنامه من و آقا به دستش داده شده بود ، یک افغانی بود .
گذرنامه ها را بردند و ما به انتظار نشستیم . بزودی خبر رسید که افراد مزبور در هنگام بازگشت به سوریه ، در فرودگاه ایران دستگیر شده و به زندان افتاده اند .

این خبر ، به نحو زاید الوصفی ، مایه ناراحتی و نگرانی زوار شد و آنان را سخت دلگیر و متوحش ساخت . چه ، علاوه بر محرومیت از حج ، ممکن بود سوء سابقه نیز برای آنها ایجاد کند . بعضی از زوار گفتند : برای فرح - شهبانوی وقت ایران - نامه می فرستیم و از وی تمنا می کنیم که مشکل ما را حل کند . . . آقا به آنها گفت : نه ، این کار را نکنید ، بیایید متوسل به حضرت رقیه علیه السلام شویم ، آن حضرت کارمان را درست خواهد کرد .
برخی از زوار هر روز در هر حرم آن حضرت جمع می شدند و آقا برایشان صحبت می کرد و روضه می خواند . حدود بیست روز طول کشید تا اینکه بعضی از گذرنامه (و نه همه آنها) آمد . معلوم شد زمانی که فرد افغانی مزبور پس از گرفتن ویزا به فرودگاه تهران آمده بود تا به سوریه باز گردد ، مامورین ایرانی با مشاهده گذرنامه های ایرانی نزد او ، به وی می گویند : این گذرنامه های ایرانی در دست تو افغانی چه می کند ؟ و در مقام دستگیری او بر می آیند .
فرد افغانی می دود که از دست مامورین خلاص شود و در این حین ، بعضی از گذرنامه ها از دست یا جیب او در جوی آب می افتد و آب آنها را می برد . ولی گذرنامه من و آقا داخل جیب او بوده و نمی افتد و عجیب این است که پس از دستگیری و زندان نیز مامورین متوجه آن ها نمی شوند و محفوظ می ماند .
به هرحال گذرنامه چند نفر گم شده بود ولی گذرنامه ما و جمعی دیگر به دستمان رسید .
وقتی گذرنامه ها رسید ، دیدیم ویزای ما را داده اند ولی یک روز بیشتر برای ورود عربستان مهلت نداریم (زیرا ویزای ما تقریبا 20 روز بیش صادر شده بود و به علت دستگیری فرد افغانی ، اینک یک روز بیشتر از مهلت اعتبار آن باقی نمانده بود ، و بایستی عجله می کردیم) لذا همان روز ماشینی گرفته حرکت کردیم و با سرعتی که داشت شب هنگام به مدینه رسیدیم و بعد از برگزاری اعمال حج ، به ایران بازگشتیم .
هنگام گرفتن ویزای حج در سوریه (که شرح آن گذشت) به حضرت رقیه علیه السلام عرض کرده بودم که اگر وسایل سفر ما به کربلا نیز فراهم شود ، مجددا به پابوسش آمده و از آنجا ، به کربلا خواهیم رفت . زمانی که از مکه به ایران برگشتیم ، در سفارتخانه عراق در تهران برای سفر به کربلا اسم نویسی کردیم و در ضمن ، آقا گذرنامه را به کسی داد که به طور سفارشی ، برای ما ویزای سفر به عراق را بگیرد . 3 هفته از آن تاریخ گذشت و خبری نشد . به نحوی که مایوس شدیم و خواستیم گذرنامه را از شخص مدکور بگیریم ولی او نداد و گفت ، بگذارید باز هم نزد من باشد ، ببینم چکار می توانم بکن مدت کوتاهی نگذشت که اسم ما در

روزنامه برای یک سفر 7 روز به کربلا در آمد و همزامان با آن ویزای سفارشی نیز آماده شد . آقا گفت من هفت روزه به کربلا نمی روم و آنجا باید مدتی بیشتر بمانیم . لذا از ویزای سفارشی استفاده کردیم به کربلا مشرف شدیم .
از آنجا که با حضرت رقیه علیه السلام عهد کرده بودیم که اگر سفر کربلا درست شود مجددا به زیارت او خواهیم رفت ، مسیر حرکت به عراق را از طریق سوریه قرار دادیم . پس از فراغ از زیارت مراقد اهل بیت علیه السلام در شام ، به ما گفتند چون روابط بین دولتین سوریه و عراق خوب نیست ، باید از طریق اردن به بغداد بروید . من ترسیدم و به اقا گفتم : من سوار این ماشینها نمی شوم .
در سوریه ، یک حاج محمود شیرازی بود که نزدیک حرم حضرت رقیه علیه السلام به زوار منزل کرایه می داد و ما نیز وارد بر او بودیم . آقا از وی پرسید : آیا اینجا برای رفتن به بغداد ، هواپیما ندارد ؟ منزل ما می ترسد با ماشین برود . حاج محمود گفت : آری ، امروز یک هواپیما از فرانسه به دمشق می آید ، 2 نفر از مسافرینش را پیاده می کند و سپس به بغداد می رود . من آن دو صندلی خالی را برای شما رزرو می کنم . شما سوار آن شوید و به بغداد بروید . 2 بلیط هواپیما را برای ما گرفت و ما شب جمعه ساعت 7 بعد از ظهر به فرودگاه دمشق رفتیم و از آنجا ساعت 9 با هواپیما به سمت بغداد حرکت کردیم .
هواپیما ساعت 10 وارد فرودگاه بغداد شد . پس از پیاده شدن از هواپیما جمعی از سرنشینان گفتند ما به کاظمین علیه السلام می رویم ، ولی آقا گفت : امشب شب جمعه و شب زیارتی آقا اباعبدالله الحسین علیه السلام است و من باید کربلا باشم . خوشبختانه ، از نظر اسباب و اثاثیه سفر نیز سبکبار بودیم . یک سواری گرفتیم و سریع به کربلا رفتیم . حدود نیمه شب به کربلا رسیدیم و تا صبح بین حرم امام حسین علیه السلام و حرم حضرت ابوالفضل علیه السلام در رفت و آمد و زیارت بودیم .
سفرمان در آن سال در عراق 40 روز طول کشید و در پایان ، سالم و خورسند به ایران بازگشتیم . رزقنا الله تعالی فی الدنیا زیارتهم و فی الاخره شفاعتهم .

خویش را امشب به دامانم تو جا دادی پدر
بیت الاحزان مرا امشب صفا دادی پدر
با وصال خویش قلبم را شفا دادی پدر
ز آتش هجران تو یک شب نه هر شب سوختم
خوش به من در کودکی درس وفا دادی پدر
در منای عشق رفتی یا به قربانگاه خون
جان خود را در ره جانان کجا دادی ، پدر ؟

بر عزاداران خود امشب به ویران سرزدی
اجر نیکویی به این صاحب عزا دادی پدر
من در آغوش تو هر شب داشتم جا مرحبا
خویش را امشب به دامانم تو جا دادی پدر
همره خود بر مرا ، تا اهل عالم بنگرند
دخترت را نیز در راه خدا دادی پدر
نظم (میثم) (321) برد دل از دوستان و شیعیان
کز کرم او را تو طبع دلربا دادی پدر

دستهای کوچک دارد ، ولی گره های بزرگ را باز می کند

16 . در اواخر ماه مبارک رمضان 1417 هجری قمری سیمای جمهوری اسلامی ایران (به مناسبت روز قدس) سریالی به نام بازمانده نشان داد که قبلا فیلم آن نیز با همین عنوان در سینماهای کشور نمایش داده شده بود
سریال بازمانده ، بر محور زندگی یک زن و مرد مسلمان فلسطینی (سعید و لطیفه) دور می زند که درجریان کشت و کشتار وحشیانه فلسطینیها توسط اسرائیلیها در سال 1948 در شهر حیفا به نحوی جانگداز به قتل می رسند و کودکی شیرخوار (به نام فرحان) از آنها باقی می ماند که پس از دو سه روز گرسنگی و تشنگی ، همراه با خانه مسکونی پدر و مادرش (سعید و لطیفه) به تصرف و اشغال یک خانواده مهاجر صهیونیست (از اروپای شرقی) در می آید .
خانواده صهیونیست ، که بچه دار نمی شده اند ، از دیدن بچه در خانه بسیار خوشحال شده او را در اختیار می گیرند و نام وی را از فرحان به موشه (تلفظ عبری موسی) تغییر می دهند . سرگذشت (فرحان) ، نمادی گویا و غم انگیز از اشغال (فلسطین) و سیاست (یهودی کردن) آن از سوی صهیونیستهای زور گو و اشغالگر است .
چندی بعد مادر بزرگ فرحان (موسوم به صفیه) پس از قتل پسر و عروسش (سعید و لطیفه) ، به اسم دایه پیشین کودک خود را به خانه مزبور رسانیده و در صدد بر می آید که در اولین فرصت مساعد ، نوه خویش (فرحان) را از چنگ صهیونیستها نجات بخشد . دیری نمی گذرد که خانواده صهیونیست عزم سفر به یافا می کنند قرار می شود بچه و صفیه را نیز همراه خود ببرند . وسیله نقلیه مورد نظر ، قطاری بود که مقادیر بسیار زیادی مهمات نظامی سرباز اسرائیلی برای کشتار فلسطینیهای یافا می برد .
ماجرا ، با نشیبت و فرازهای مهیج خویش ، سر انجام به اینجا منتهی می شود که مادر بزرگ (صفیه) از سوی همسر مبارز خود (رشید) ماموریت می یابد که یک چمدان پر از مواد منفجره را همراه خود به داخل قطار ببرد و در میان راه آن را منفجر سازد و خود با بچه بیرون بپرد
در صحنه بسیار جالب و هیجانزای پایانی فیلم ، صفیه فرحان را به بهانه تعویض لباس به یک کوپه خالی می برد و در آنجا ضامن انفجار چموان را می کشد ، سپس کودک را در آغوش فشرده و برای حفظ جان او ، که نمادی از فلسطین در بند است ، آیه الکرسی می خواند و آنگاه در حالیکه کودک را در بغل دارد از قطار در حال حرکت بیرون می پرد : صفیه جادر

جا می میرد؛ قطار کمی بالاتر همراه با انبوه مسافران صهیونیست و تسلیحات مرگبارش منفجر می شود ، و فرحان موسی وارد در چنگ فرعونیان اما در کنف حفظ خداوند تنها و بی سرپرست زنده مانده و باشیون خویش ، در انتظار جلوه ای از لطف الهی باقی می ماند . . .
فیلم بازمانده در سوریه ساخته شده ، و هنر پیشه های آن تماما سوری و مصری هستند ، ولی کارگردان آن یک هنرمند ایرانی به نام آقای سیف الله داد است . بازمانده ، برای نخستین بار در جشنواره فیلم دمشق نمایش داده شده و خاصه به دلیل صحنه فینال (پایانی) آن ، از سوی طبقات مختلف مردم مورد استقبالی بی سابقه قرار گرفت . به قول کارگردان فیلم (در مصاحبه با مجله نیستان ، ش 8 ، اردیبهشت 1375 شمسی ، ص 60) : (فیلم به 5 نوبت نمایش اضافه کشیده شد . سالن سینمای جشنواره ، 300 نفری بود ولی به علت هجومی که مردم برای دیدن فیلم آورده بودند ، اینها مجبور شدند که یک سالن 1500 نفره را تدارک ببینند که فیلم را در چند نوبت در آنجا نمایش دادند به اضافه دانشگاه و غیره . . . بعد از اینکه فیلم جلسات اول و دوم نمایش عادی خود را داشت و انعکاس خیلی شدید مطبوعاتی پیدا کرد ، همه مردم شائق شده بودن که این فیلم را ببینند و آن هجومها به وجود آمد . من به کرات در پایان فیلم شاهد این بودم که زنها با چشمان خیس و گریان بیرون می آمدند و مردها با بغض خیلی از کسانی که در قضایای فلسطین استخوان خرد کرده بودند به شدت احساس خوشایند خودشان را با فیلم می گفتند)
جالب این است که به گفته آقای سیف الله داد ، کارگردان فیلم بازمانده : در خود فیلمنامه و سناریوی فیلم چنین پایان زیبا و بسیار مهیجی پیش بینی نشده بود و کارگردان در یافتن چنین خاتمه دل انگیزی برای فیلم ، مرهون توسل به حضرت رقیه علیه السلام در دمشق بوده است .
آقای داد ، در همان مصاحبه (ص 67) در توضیح ماجرا می گوید :
موضوع فیلم (در جریان مطالعات تاریخی و سایر عوامل به شدت تغییر کرد و بعد یک جایی به داستان حضرت موسی پیوند خورد و جنبه گویاتری پیدا کرد و کل سناریو چهار یا پنج بار بازنویسی شد و از اول تا آخر همه چیزش به هم می ریخت و دوباره با حوصله آن را می نوشتم . فصل فینال چیزی که الان می بینیم ، فصلی است که من اصلا در سناریو ننوشته بودم . یعنی در اولین نسخه ، فیلم در ایستگاه قطار تمام می شد . در دومین نسخه ، فیلم در قطار در حال حرکت تمام می شد . امام موقع فیلمبرداری احساس کردم که ایرادهایی وجود دارد . مثلا رشید ، یعنی پدر بزرگ بچه ، هم در ایستگاه قطار از بین می رفت . بعد در جریان ساخت فیلم ، صحنه را با همان دیالوگها ، جابه جا ردم و این برای خودم و بچه ها جالب بود که از دیالوگهای یک آدم سالم برای یک آدم در حال موت استفاده می کردم .

یعنی او در حالت عادی می گفت که : اگر من نتوانستم چمدان را بگیرم ، غسان هست و اگر او نبود مریم هست . ولی در حین اجرا دیدم که چیز خوبی نمی شود و بهتر است که زودتر تکلیف رشید را روشن کنم ، این را برای دوستان خودم می گویم ، با توجه به اعتقاداتشان . احساس می کردم دیگر نمی دانم پایان فیلم را باید چه کار کنم ، یعنی سناریو را داشتم ولی برایم کافی نبود .
خیلی فکر کردم ، یک یا دو هفته هم بین تمام شدن بخشهای قبلی فیلم و شروع فیلمبرداری در ایستگاه قطار فاصله افتاد . ما فیلمبرداری می کردیم ولی بچه ها هم می دیدند که من با سناریو پیش نمی روم و من فقط شب به شب می فهمیدم که باید چه کار بکنم و این هم بر می گشت به آن که من دچار چنان استیصالی شدم که دست کمی از استیصال خود صفیه نداشت . البته هیچ وقت رفتاری نمی کردم که دیگران فکر کنند که من نمی دانم چه کار کنم نهایتا به حضرت رقیه متوسل شدم . این توسل و نذرها سبب شد که به نظر خودم ، یکی از درخشانترین فینالهای فیلم ایجاد شود .
در دمشق وقتی برای بار آخر به جشنواره رفته بودم ، دیدم که فینال فیلم چه تاثیری روی همه گذاشت و پیداست که در فینال فیلم چیزی خارج از نفس ما به آن خورده است . بعد از جشنواره در جلسه اول ، خداحافظی کردم و رفتم به حرم حضرت رقیه برای تشکر کردن . البته این حرفها در عالم سینما و روشنفکرها خیلی معنا ندارد ولی این شد و من آنجا متوجه شدم که می شود چیزهایی را از کسانی گرفت که ظاهرا اصلا نبایست به تو بدهند . مثل آن آیه ای که می گوید اگر بر خدا توکل کنید از جاهایی که حساب نمی کنید به شما روزی می رسد . به نظر خودم و به نظر تمام بچه هایی که فیلم را دیده اند خیلی تعجب آور بود که آدمهایی را می دیدیم که به نظر می آمد هیچ وابستگی مذهبی ندارند ولی فینال فیلم زیر و رویشان می کرد و تکانشان می داد . این نفس مال حضرت رقیه است و بی معرفتی و ناشکری است اگر این را در یک جایی نگوییم .
راستی آیا تاکنون اندیشیده ایم که وجود مرقد مطهر حضرت رقیه و عمه بزرگوارش زینب کبری سلام الله علیهما در شام ، به لطف الهی ، چه برکاتی از حیث حفظ منطقه از دستبرد صلیبیون در قرون وسطی و نیز تجاوز صهیونیستهای خون آشام و جلوگیری از اجرای نقشه (نیل تا فرات) آنان در عصر حاضر داشته است ؟ و آیا تا کنون برای نجات (قدس) در بند ، انسان دلسوخته ای دست توسل به این دو گنج پنهان شام زده است ؟
آقای سیف الله داد ، که گوشه ای از قدرت شگرف نازدانه ابا عبدالله الحسین علیه السلام را در یک تجربه معنوی به چشم دیده است ، می گوید : (من آنجا متوجه شدم که می شود چیزهایی را از کسانی گرفت که

ظاهرا اصلا نبایست به تو بدهند) آری ، رقیه علیه السلام دستهایی کوچک دارد ولی گره های بزرگ را باز می کند .

زبان حال رقیه بنت الحسین علیه السلام

صبا به پیر خرابات از خرابه شام
ببر ز کودک زار ، این جگر گداز پیام
که ای پدر ز من زار هیچ آگاهی
که روز من شب تار است و صبح روشن شام
به سرپرستی ما سنگ آید از چپ و راست
به دلنوازی ماها ز پیش و پس دشنام
نه روز از ستم دشمنان تنی راحت
نه شب ز داغ دل آرامها دلی آرام
به کودکان پدر کشته ، مادر گیتی
همی ز خون جگر می دهد شراب و طعام
چراغ مجلس ما شمع آه بیوه زنان
انیس و مونس ما ناله دل ایتام
فلک خراب شود کاین خرابه بی سقف
چه کرده باتن این کودکان گل اندام
دریغ و درد کز آغوش نار افتادم
به روی خاک مذلت ، به زیر بند لئام
به پای خار مغیلان ، بهدست بند ستم
ز فرق تا قدم از تازیانه نیلی فام
به روی دست تو طوطی خوش نوا بودم
کنون چو قمری شوریده ام میانه دام
به دام تو چو طوطی شکر شکن بودم
بریخت زاغ و زغن زهر تلخم اندر کام
مرا که حال ز آغاز کودکی این است
خدای داند و بس تا چه باشدم انجام
هزار مرتبه بدتر ز شام ماتم بود
برای غمزدگان صبح عید مردم شام
به ناله شررانگیز بانوان حجاز
به نغمه دف و نی شامیان خون آشام
سر تو بر سر نی شمع ، ما چو پروانه
به سوز و ساز زنا سازگاری ایام
شدند پردگیان تو شهره هر شهر
دریغ و درد ز ناموس خاص و مجلس عام
سر برهنه به پا ایستاده سرور دین

یزید و تخت زر و سفره قمار و مدام
ز گفتگوی لبت بگذرم که جان به لب است
کراست تاب شنیدن ، کرا مجال کلام ؟

بخش چهارهم : آثار و ابنیه تاریخی شام

آیات و روایاتی در توصیف و تمجید از شام و بخصوص از دمشق در دست است که بعضی از آنها شایان توجه می باشد . از جمله آیات مزبور این آیه شریفه است : یا قوم ادخلوا الارض المقدسه التی کتب الله لکم . . . (322)

خدای تعالی (آن زمان که بنی اسرائیل هنوز به جرم سرپیچی از فرمان پیامبر ، مغضوب و مطرود درگاه الهی قرار نگرفته بودند) به آنان خطاب می کند : به سرزمین مقدسی که خدای تعالی به نام شما ثبت کرده است داخل شوید . در روایات عامه و خاصه وارد شده است که مقصود از زمین مقدس ، کشور شام است .

محدث جلیل صاحب تفسیر شریف صافی در ذیل همین آیه شریفه به نقل از تفسیر عیاشی از امام باقر علیه السلام نقل می کند که فرمود :

(الارض المقدسه یعنی الشام) مقصود از زمین مقدس ، شام است صاحب مجمع البیان نقل می کند که مقصود از ارض مقدسه ، دمشق و فلسطین و قسمتی از اردن است . و این مکان از آنرو مقدس خوانده شده که چون جایگاه انبیا و مومنین بوده از آلودگی به شرک ، پاک و پاکیزه بوده است

در بعضی از کتب آمده است که چون ابراهیم علی نبینا و آله و علیه السلام در کوه لبنان اقامت گزید ، پس از مدتی علاقمند شد که دیداری از ارض مقدس بکند . خدای تعالی به او وحی فرمود که بر فراز قله کوه بر شو و نگاه کن ، هر چه که در چشم انداز تو قرار گیرد مقدس است . آن حضرت نگاه کرد ، دمشق و فلسطین و اردن در دیدگاه حضرتش قرار گرفت .

(نزل ابراهیم علیه السلام بجبل لبنان ، و اقام به مده ، فاشتاق الی الارض المقدسه ، فاوحی الله الیه : اصعد علی راس الجبل و انظر ، فما ادرک نظرک فهو مقدس ، فنظر فانتهی نظره الی دمشق و فلسطین و الاردن . رواه مقاتل و الکلبی) (323)

دیگر از آیات ، آیه شریفه سوره اسرا است :

(سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بار کنا حوله . . . .) (324)

منزه است آن خدایی که بنده اش را شب هنگام از مسجد الحرام به مسجد اقصی برد ، همان مسجد اقصی که اطراف و جوانبش را مبارک ساختیم

گفته اند مقصود از اطراف مسجد اقصی که مبارک شده ، دمشق و فلسطین است .

چهار قصر از بهشت در دنیا

از نظر احادیث اسلامی از طرق خاصه سفینه البحار - قدس باب فضل بیت المقدس الاسرا الی المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله (امالی) از امیر المومنین علی علیه السلام روایت کرده که فرموده : چهار قصر از بهشت در دنیاست : مسجد الحرام و مسجد الرسول صلی الله علیه و آله و مسجد بیت المقدس و مسجد کوفه
(من لایحضره) از امیرالمومنین علی علیه السلام روایت کرده که فرمود : یک نماز در بیت المقدس معادل هزار نماز است ، و یک نماز در مسجد اعظم معادل صد نماز است ، و نمازی در مسجد قبیله معادل بیست و پنج نماز است
و نمازی در مسجد بازار معادل دوازده نماز است . و نماز مرد در خانه خود یک نماز است
(لالی الاخبار) از طریق خاصه روایات کثیره است که مسجد الحرام به صد هزار نماز است و مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله (در مدینه) به ده هزار نماز است و هر کدام از مسجد کوفه و مسجد الاقصی به هزار نماز است و مسجد جامع برای جمعه و جماعات و اگر چه متعدد باشد صد نماز است . و مسجد قبیله مانند مسجد محله در بلد ، بیست و پنج نماز است . و مسجد بازار به دوازده نماز است و مسجد زن خانه او است .
از ابن عباس آمده که ارض مقدس همان فلسطین است خدا آن را از آن جهت تقدیس کرده که حضرت یعقوب علیه السلام در آن متولد شد و آن مسکن پدر او حضرت اسحاق و حضرت یوسف علیه السلام بود ، و همه بعد از مرگ جنازه شان به سرزمین فلسطین انتقال یافت . مقبره همه در شهر خیل الرحمن است و جنازه حضرت یوسف علیه السلام را از مصر آوردند و در آنجا دفن کردند .
ساختمان بنای بیت المقدس بر دست حضرت داود و حضرت سلیمان علیه السلام بوده است .
تجلیل امپراطوران از بیت المقدس
همین که روم بر فارس غلبه کرد (هراکلیوس امپراطور) خسرو پرویز را شکست داد بیت المقدس را پس گرفت (حتی تا به مدائن پایتخت ایران آمد و صلیب عیسی علیه السلام را از مدائن پس گرفت) و برای شکر گزاری آنکه بیت المقدس را گرفته امپراطور روم پیاده از مرز ایران به بیت المقدس آمد زیر پای او گل و ریاحین افشاندند بر گل و ریاحین تا بیت المقدس پیاده قدم زد . (325)
منتخبات التواریخ (نوشته حصنی) از سهیلی نقل می کند که گفته است : مراد از (بار کنا حوله) شام است ، و شام در لغت سریانی به معنای پاکیزه است ، و به آن از آن جهت شام گفته شده ، که سرزمینی پاکیزه است و نعمتش فراوان

نیز در آیات شریفه : (قلنا یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم و ارادوا به کیدا فجعلناهم الاخسرین و نجیناه و لوطا الی الارض التی بارکنا فیها للعالمین) و آیه : (تجری بامره الی الارض التی بار کنا فیها . . .) (326)
مقصود از (بار کنافیها) در هر دو آیه شام است
مرحوم خراسانی در منتخب التواریخ از روضات نقل می کند که ابوبکر خوارزمی آورده است :
(جنات الدنیا اربع : غوطه دمشق و صفد سمرقند و شعب بوان و ابله البصره . وافضلها غوطه دمشق) باغهای بهشتی دنیا چهار است : غطوطه دمشق و . . و غوطه دمشق از همه بهتر است
در روایات عامه ، مدح بلیغی از شام ، خصوصا دمشق شده است - هر چند به احتمال قوی بیشتر آنها روایاتی است که وعاظ السلاطین به منظور جلب رضایت دولتمردان و یا توجیه جنایات آنان جعل کرده اند . مخصوصا ابو هریره - راوی زبر دست عامه - روایات عجیبی در این باره دارد . از جمله می گوید : چهار شهر از شهرهای بهشت است : مکه و مدینه و بیت المقدس و شام
نیز می گوید : (رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : پس از من فتنه هایی روی خواهد داد ، عرض شد ، یا رسول الله چه دستور می فرمایید ؟ فرمود : شام را رها نکنید (ستکون فتن قیل یا رسول الله فما تامرنا ؟ قال علیکم بالشام)
و این در حالی است که شام پس از پیامبر صلی الله علیه و آله حدود یک قرن جایگاه بوزینگان اموی گردید و امام باقر علیه السلام از مردم آن به بدی یاد می کرد .
محدث جلیل ، فیض کاشانی (قدس سره) در تفسیر صافی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود :
چه زمین خوبی است شام ، و چه مردم بدی هستند اهل شام ، و چه بلاد بدی است مصر . بدانید که آنجا زندان کسانی است که خدای تعالی بر آنها غضب کرده است ، و داخل شدن بنی اسرائیل به مصر نبود مگر به علت سرپیچی آنها از فرمان خدا . زیرا خدای تعالی فرمود : داخل شوید به زمین مقدسی که خداوند به نام شما نوشته است یعنی شام . ولی آنان از داخل شدن به شام خودداری کردند ، و به جزای این سرپیچی چهل سال در بیابانها مصر سرگردان شدند و پس از چهل سال سرگردانی داخل مصر شدند ، و فرمود : تا توبه نکردند و خداوند از آنان راضی نشد از مصر در نیامده و داخل شام نشدند .
(نعم الارض الشام ، و بئس القوم اهلها ، و بئس البلاد مصر ، اما آنهاسجن من سخط الله علیه ، و لم یکن دخول بنی اسرائیل الا معصیته منهم لله . لان الله قال ادخلوا الارض المقدسه التی کتب الله لکم ، یعنی الشام ،

فابوا ان یدخلوها بعد اربعین سنه . قال : و ما خروجهم من مصر و دخولهم الشام الا بعد توبتهم و رضاء الله عنهم) (327)
در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام آمده است : که وقتی خبر سر پیچی معاویه لعنه الله علیه به امیر المومنین علیه السلام رسید گفته شد که صدهزار نفر با او هستند فرمود : از کدام طایفه اند ؟ گفتند از اهل شام . فرمود : نگویید اهل شام و لکن بگویید اهل شومی . اینان از فرزندان مصرند که به زبان داود لعن شدند ، و خداوند بعضی از آنان رابدل به میمون و خوک ساخت .
(لما بلغ امیرالمومنین علیه السلام امر معاویه ، و انه فی ماه الف قال : من ای القوم ؟ قالوا من اهل الشام . قال : لاتقولوا من اهل الشام ، و لکن قولوا من اهل الشوم ، هم من ابنا مصر ، لعنوا علی لسان داود ، فجعل منهم القرده و الخنازیر) (328)

فصل دوم : آثار و ابنیه تاریخی شام

مقدمه

منطقه شام ، مخصوصا دمشق ، به خاطر لطافت هوا و وفور نعمت و مهمتر از آن ، حساسیت سیاسی - نظامی منطقه ، همواره مورد توجه طاغوتها و ابر قدرتها بوده ، و نیز به علت سابقه تاریخی دارای بناهای مهم و مشاهد و مزارهایی است که مقداری از آن ذیلا ذکر می شود :

منتخبات التواریخ ، اثر محمد ادیب آل تقی الدین الحصنی ، از سفرنامه ابن بطوطه نقل می کند که قاسیون کوهی است در شمال دمشق ، و صالحیه در دامنه آن کوه واقع شده ، و مشهور است که کوه با برکتی است ، زیرا همیشه انبیا علیه السلام بر آن کوه بر شده اند ، و از مشاهده کریمه آن کوه ، غاری است که حضرت ابراهیم علیه السلام در آن غار تولد یافته . غاری است تنگ و مسجدی بزرگ و صومعه ای عالی بر آن کوه است ، و داستان مشاهده حضرت ابراهیم علیه السلام ستاره و ماه و آفتاب را که در قرآن آمده است از این غار بوده است ، و مقام آن حضرت در پشت این غار است که حضرت هنگامی که از غار بیرون می آمده آنجا می نشسته است . در نزدیکی این غار محل دیگری است به نام (مغارالدم) یعنی غار خون بر فراز آن غار سنگ سرخی است که چون قابیل ، هابیل را کشت و جسدش را کشان کشان تا این غار آورد ، خدای تعالی اثر خون هابیل را بر آن سنگ باقی نگاهداشته است . و گویند که در آن غار حضرت ابراهیم و موسی و عیسی و ایوب و لوط علیه السلام نماز خوانده اند ، و در آنجا مسجدی هست که باید برای ورود به آن از پله ها بالا رفت و چند خانه و اطاقک برای سکونت آنجاست .
نیز بر فراز کوه کهفی است که منسوب به آدم علیه السلام است و بنایی دارد و پایینتر از آن (غار جوع) است . قزوینی و ابن الوردی هم گفته اند که (به طور خلاصه) : کوه قاسیون مشرف بر دمشق است ، و در آن آثار انبیا و غارها و کهفها است ، از جمله (غار خون) ، و گویند که قابیل ، هابیل را در آن غار کشته است ، و در آنجا سنگی است که می گویند با آن سنگ قابیل فرق هابیل را شکافته و غار دیگری آنجا است که (غار جوع) ش می نامند .
شهاب میننی نیز نقل می کند که : کوه قاسیون مشرف بر دمشق است ، و در دامنه اش شهرکی است معروف به صالحیه که در قدیم به آن (قریه النخل) یا (قریه الجبل) می گفتند ، و در دامنه کوه قبرهای بی شماری از انبیا و صلحا وجود دارد ، که با گذشت روزگار از بین رفته ، و تنها قبر ذی الکفل علیه السلام ظاهرا باقی مانده است . اثر باستانی دیگر ، کهفی است که در قرآن از آن یاد شده است بنا بر قولی ، و لکن قول صحیح آن است که آن کهف در طرسوس است ، و در است ، و در این کوه مقام چهل نفر از ابدال بود ، که در آنجا مشغول عبادت بوده اند که مشهور است و برای استجابت دعا روی به آن می آورند ، و پهلوی این مقام (غار خون) است ، و اندکی بالاتر از این مقام جایی است که برای استجابت

دعا مجرب است و آن را (مستغاث) گویند و ارباب حوائج به آنجا می روند تا دعا کنند .

ب - آثار تاریخی شام ، از دوران اسلام

1 . مسجد جامع دمشق در شام

از بناهای تاریخی شام ، مسجد جامع دمشق است ، که از عجایب آن شهر به شمار می آید ، این مسجد را ولید بن عبد الملک به سال 86 یا 87 یا 88 بنا نموده ، و خراج هفت سال کشور را در آن مسجد خرج کرده است ، و مورخین مطالبی اغراق آمیز درباره آن گفته اند . ابن بطوطه گوید :
مسجد دمشق بزرگترین مسجد دنیاست از نظر اجتماع مردم در آن و محکمترین آنها از نظر ساختمان ، و بدیع ترینشان از حیث زیبایی و بهجت و جمال ، که مانندی برای آن معلوم نشده و شبیهی ندارد . سپس خصوصیات بنا و ستونها و محرابها و قبه النسر و دیگر خصوصیات آن را شرح می دهد . گفتار مورخان هر چه باشد ، انصاف آن است که بگوییم زیبایی فوق العاده مسجد و دقت صنعت آن مخصوصا در حجاریهای محراب و منبر غیر قابل انکار و اعجاب انگیز است . در وسط مسجد گنبدی است به نام قبه النسر که بر چهار ستون استوار بوده و از زیبایی خاصی برخوردار است ، و در دو طرف آن به دو ردیف یعنی محاذی هر یک از چهار ستون قبه النسر ، ستونهای سنگی زیبایی کار گذاشته اند ، هر ردیف به تعداد ده ستون که مجموعا چهل ستون می شود . نیز در قسمت غربی آن چاهی است و حوض سنگی یی که چاه را پر کرده اند و دهانه چاه با سنگی استوانه ای مشخص است
یاقوت حموی در معجم البلدان نقل کرده که جامع دمشق را ولید بن عبدالملک بن مروان در سال 87 یا به قولی 88 بنا کرده و تلاش زیادی را در عمارت مسجد متحمل شده است .
نیز به گفته یاقوت : برای آن چهار در قرار دادند : در طرف شرق باب جیرون ، در طرف غرب باب البرید ، در سمت قبله باب الزیاره ، و در مقابل آن (پشت به قبله) باب الفرادیس . (329)
آتش سوزی در مسجد جامع دمشق
احمد غسان سباتو ، یکی از نویسندگان عرب ، در کتابش (دمشق فی دوائر المعارف العربیه و العالمیه ، ص 119) درباره مسجد جامع دمشق می گوید : از خراج شام مدت 2 سال ، و بنابر قولی بیشتر از خراج 2 سال ، برای بنا و تزیین مسجد جامع دمشق استفاده کردند ، تا آنکه به صورت یکی از زیباترین مساجد در پایتخت خلافت اسلامی در آمد . مسجد مزبور تا سال 461 به همان صورت باقی ماند . در این سال ، که عصر حکومت فاطمیین بود ، آتش سوزی مهیبی در مسجد رخ داد ، و بعد از آن نیز شش بار آتش سوزی در مسجد تکرار شد که آخرینش در سال 1310 هجری

قمری واقع شد . وی همچنین بیان می کند که مسجد جامع دمشق ابتدا کلیسا بوده که امپراطور (کیودسیوس اول) آن را بنا کرده بود . (330)
ابن عساکر ، یکی از مورخین بنام ، که هشتاد جلد کتاب در مورد تاریخ دمشق تالیف کرده است ، نقل می کند که : مسجد جامع دمشق یکی از کلیساهای نصاری بود . هنگامی که دمشق فتح شد مسلمانان در یک قسمت آن نماز می خواندند و نصاری در قسمت دیگر ، تا اینکه به وسیله ولید بن عبدالملک بن مروان نصف دیگر آن نیز از نصاری گرفته شد ، و تماما به صورت مسجد در آمد . (331)
صاحب کتاب زیارات الشام در توصیف مسجد جامع دمشق از جمله چیزهایی که ذکر می کند (صخره القربان) است . وی می گوید : نزدیک دری که (باب الساعات) نامیده می شود صخره بزرگی است که در گذشته بر روی آن قربانی می گذاشتند . ابن عساکر نیز در تاریخ خود نقل کرده است که قربانی را روی صخره قرار می دادند ، چنانچه مقبول واقع می شد آتش می آمد و آن را در بر می گرفت ، و چنانچه مقبول واقع می شد آتش می آمد و آن را در بر می گرفت ، و چنانچه مقبول نمی افتاد به حال خود باقی می ماند . (332) یاقوت حموی ، صاحب معجم البلدان ، نیز نظیر این قول را بیان می کند .
ابن عساکر همچنین می گوید : مسجد علی بن الحسین علیه السلام در جامع دمشق معروف است ، و آن حضرت در قسمت شمال شرقی مسجد در هر شبانه روز هزار رکعت نماز می خوانده است . (333)
شبستان مسجد
شبستان کنونی مسجد ، 15132 متر مربع وسعت دارد و دارای 44 ستون و 2 طبقه می باشد . این شبستان از سه قسمت تشکیل شده ، که قسمت وسط آن دارای گنبد بزرگی به نام (عقاب) است .
منبری در داخل مسجد وجود دارد که معروف است حضرت امام سجاد زین العابدین علیه السلام خطبه خود را در زمان یزید بن معاویه لعنه الله علیهما بر فراز منبری که آن روز در محل آن قرار داشت ، ایراد کرده است . همچنین در قسمت دیگری از داخل مسجد ، گنبد کوچکی روی چهار ستون قرار دارد که به مقام امام زین العابدین معروف است و گفته می شود که حضرت در آنجا استراحت می کرده است .
در کنار مسجد یاد شده در قسمت شرقی مسجد ، مقام راس الحسین علیه السلام قرار گرفته است که زیارتگاه شیعیان می باشد . (334)

2 . مقام انبیا علیه السلام در مسجد جامع دمشق

الف . محل دفن و مرقد مطهر سر مبارک حضرت یحیی علیه السلام
مرقد شریف سر مقدس حضرت یحیی علی نبینا و آله و علیه السلام در این مسجد است . و امام مرقد بدن شریف آنحضرت طبق آنچه تاریخ منتخبات التواریخ می نویسد در مسجد دلم در یکی از نواحی دمشق به نام زبدانی است .
صاحب تاریخ فوق ، از زید بن واقد نقل می کند که من هنگامی که می خواستند مسجد دمشق را بنا کنند ، سر مبارک حضرت یحیی علیه السلام را مشاهده کردم ، که از زیر یکی از ارکان قبه مسجد بیرون آوردند و پوست صورت آن حضرت و حتی موی سر مبارک تغییری نکرده بود . و هم در آن کتاب است که زید بن واقد گوید : موقعی که مسجد جامع دمشق را می ساختند من از طرف ولید سر کارگر بودم ، ناگاه گودالی باز شد ، و غاری نمایان گشت . جریان را به ولید گزارش دادیم ، چون شب فرا رسید ولید خودش در حالیکه پیشاپیش او شمع گرفته بودند آمد و به اندرون آن غار رفت ، دیدیم که کنیسه و نماز خانه کوچکی است به مساحت 3 ذرع و در 3 ذرع ، و صندوقی آنجاست ، ولید در صندوق را گشود ، در میان آن صندوق سبدی بود که در میان آن ، سر حضرت یحیی علیه السلام بود ، و بر آن سبد نوشته بود : (هذا راس یحیی بن زکریا) ولید دستور داد که سر مقدس را به جایگاهش بر گردانند ، و ستونی راکه بر قبر می گذارند با بقیه ستونها امتیازی داشته باشد . (335)
یحیی علیه السلام این بنده صالح خدا فرزند زکریاست ، که خدای تعالی او را در سن پیری ، زکریا ، به وی عطا فرمود چنانچه آیات اول سوره مریم به آن اشاره می کند : (کهیعص * ذکر رحمه ربک عبده زکریا . . .) الایات . (336)
این بزرگوار در دوران کودکی به مقام بزرگ نبوت نائل آمد (. . . واتیناه الحکم صبیا) (337)
و آنقدر در نزد خدای تعالی مقام و منزلت داشت که امام محمد باقر علیه السلام بر حسب روایت کافی شریف فرمود : هر وقت خدای تعالی را می خواند ، جواب (لبیک یا یحیی) از خداوند می شنید .
او با این مقام ارجمند آنقدر از خوف خدای تعالی گریست که گوشت گونه های صورتش فرو ریخت پاره نمدی بر صورت خود می گذاشت تا اشک چشمهایش را به خود بگیرد و بر صورت مبارکش جاری نشود ، که اشک نمکین است و سوزش زخم را می افزاید . (338)

بجز مرقد مطهر سر حضرت یحیی علیه السلام در مسجد جامع دمشق قبور دیگری نیز از انبیا علیه السلام است که تاریخ منتخب التواریخ از صاحب روضه الانام نقل می کند که گفته است قبر حضرت هود علیه السلام در دیوار جنوبی مسجد جامع دمشق است ، مقابل سر مبارک حضرت یحیی علیه السلام ، ولی نشانه ظاهری ندارد . و هم او گفته است که شمار زیادی از مورخین دمشق این مطلب را ذکر کرده اند .

ب - قبر هود علیه السلام

وهروی نیز در اشارات گفته است که قبر حضرت هود علیه السلام در دیوار سمت قبله مسجد است و بعضی از مورخین نقل کرده اند که نزد قبر حضرت هود علیه السلام سنگ قبری است که بر آن نوشته شده :

(و قضی ربک ان لا تعبدوا الا ایاه ولالوالدین احسانا) (339) انا هود بن الجلود بن عاد بن عوص بن سام بن نوح . قال : جئتهم بالرساله و بقیت فیهم مده عمر فکذبونی فاخذهم الله بالریح العظیم)

یعنی : فرمان خداوندی است که بجز او کسی را نپرستید و به پدر و مادر نیکی کنید ، منهم هود بن . . گوید من از طرف خداوند پیام آوردم و تمام عمرم را در میان مردم بودم ولی آنان دروغگویم پنداشتند ، پس خداوند آنان را به وسیله بادی سهمناک گرفتار کرد . (340)

ج . مقام حضرت خضر علیه السلام

حضرت خضر نبی علیه السلام همواره در این مسجد نماز می گذاشت ، در سمت شرقی قبله (جنوب شرقی) نزدیک مناره شرقی بوده است ، اکنون نزدیک به محراب اصلی مسجد و به موازات مقام هود علیه السلام بر دیوار قبله عنوان (هذا مقام خضر النبی علیه السلام) بر تابلویی سبز دیده می شود . شایان گفتن است در بسیاری از نقاط سوریه مقام حضرت خضر علیه السلام دیده می شود . آن حضرت بر اساس روایات تا ظهور حضرت حجه بن الحسن العسکری (عجل الله تعالی فرجه الشریف) زنده هستند ، پس از ظهور حضرت او هم خواهد آمد و در پشت سر حضرت نماز خواهد خواند و یارانش را به یاری حضرت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) دعوت خواهد کرد .

د- مکان نزول حضرت عیسی علیه السلام

مسلم از اوس بن اوس و از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است که حضرت عیسی بن مریم علیه السلام کنار مناره شرقی دمشق ، یعنی مسجد جامع دمشق نزول خواهد کرد و کنار قطعه سنگی که حضرت موسی علیه السلام در (کوه طور) با عصای خود بر آن زد و دوازده چشمه جاری شده وجود دارد . (341)

3 . مراقد اهل بیت علیه السلام در شام

1 . آرامگاه حضرت زینب علیه السلام
در جنوب شرقی دمشق ، پایتخت کشور سوریه ، قبری واقع شده است که در سالهای اخیر به صورت وسیع و بسیار آراسته و با شکوه تجدید بنا شده است . دلایل و شواهد فراوانی گواهی می دهد که قبر حضرت زینب کبری علیه السلام دختر امیر مومنان علیه السلام همین قبر است ، منتها دانشمندان گاهی از او به عنوان (ام کلثوم علیه السلام) و گاهی به نام (زینب علیه السلام) یاد کرده اند . توضیح اینکه مورخان نام صاحب این قبر را چهار گونه ذکر کرده اند :
1 . عده ای از او فقط با نام ام کلثوم علیه السلام یاد کرده اند
2 . گروهی او را زینب مکنی به ام کلثوم علیه السلام دانسته اند و گاهی این را نیز اضافه کرده اند که وی دختر حضرت زهرا علیه السلام بوده است .
3 . دسته سوم او را زینب صغری مکنی به ام کلثوم علیه السلام می دانند و می گویند : او همسر محمد بن عقیل و مادرش کنیز بوده است
4 . و بالاخره گروهی از دانشمندان شیعه و سنی تصریح کرده اند که کسی که در قریه راویه دفن شده است ، زینب کبری دختر امیر مومنان علیه السلام است که مادرش حضرت زهرا علیه السلام بوده است .
می توان این اقوال را بدین گونه جمع کرد که چون بنا به دلایل متعددی که دانشمندان ما ارائه کرده اند ، کنیه زینب کبری علیه السلام ام کلثوم بوده است ، لذا اختلافی میان نظریه یکم و دوم و چهارم وجود ندا(j?. نیز با توجه به اینکه نظریه سوم ، دلیل روشن تاریخی ندارد و دانشمندان ما این نظریه را رد کرده اند ، نتیجه می گیریم که صاحب قبر مزبور حضرت زینب کبری علیه السلام دختر بزرگ امیر مومنان علیه السلام و فاطمه زهرا علیه السلام است .
امام اینکه حضرت زینب علیه السلام چرا و چگونه به شام سفر کرده و چگونه در آنجا در گذشته است ؟ و نیز اینکه آیا وی در سال قحطی همراه همسرش ، عبدالله بن جعفر علیه السلام ، به آنجا سفر کرده و یا در فاجعه حره و حمله سپاه یزید به مدینه به شام آمده است ؟ در منابع قدیم چیزی در این زمینه به چشم نمی خورد . البته در بعضی از کتابهای متاخرین و معاصرین جریان سفر این بانوی بزرگ نقل شده است ، ولی صحت و جزئیات آن روشن نیست .
از حافظ شمس الدین محمد بن طولون دمشقی متوفی 952 هجری نقل

شده است که وی در کتابی که درباره زندگی حضرت زینب علیه السلام تالیف نموده نوشته است که حضرت زینب علیه السلام در جریان فاجعه (حره) (سال 62 هجری) به شام سفر کرد .
اما مرحوم علامه امینی از کتاب تحیه اهل القبور بالماثور نقل می کند که : زینب کبری علیه السلام در زمان عبدالملک مروان در سال قحطی همراه همسرش عبدالله بن جعفر به شام رفت تا عبدالله در آنجا به قرا و مزارعی که داشت رسیدگی کند . زینب علیه السلام در آن مدت در گذشت و در آنجا به خاک سپرده شد . اعتماد السلطنه نیز در کتاب (خیرات حسان) در این زمینه می نویسد :
(اما تربت زینب کبری علیه السلام به اصح روایات در یکی از قرای شام است . سال مجاعه که در مدینه اتفاق افتاد ، عبدالله جعفر با عیال به سمت شام روانه شد و در ایام توقف در قریه ای که اکنون مزار زینب کبری آنجاست ، آن بانوی معظمه ناخوش شده و به آن مرض درگذشت و همانجا به خاک رفت . (342)
عقیله بنی هاشم زینب کبری علیه السلام
زینب کبری علیه السلام روز پنجم جمادی الاول سال 5 یا 6 هجرت در مدینه چشم به جهان گشود . خبر تولد نوزاد عزیز ، به گوش رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید . رسول خدا صلی الله علیه و آله برای دیدار او به منزل دخترش حضرت فاطمه زهرا علیه السلام آمد و به دختر خود فاطمه علیه السلام فرمود : (دخترم ، فاطمه جان ، نوزادت را برایم بیاور تا او را ببینم) فاطمه علیه السلام نوزاد کوچکش را به سینه فشرد ، بر گونه های دوست داشتنی او بوسه زد ، و آنگاه به پدر بزرگوارش داد . پیامبر صلی الله علیه و آله فرزند دلبند زهرای عزیزش را در آغوش کشیده صورت خود را به صورت او گذاشت و شروع به اشک ریختن کرد .
فاطمه علیه السلام ناگهان متوجه این صحنه شد و در حالیکه شدیدا ناراحت بود از پدر پرسید : پدرم ، چرا گریه می کنی ؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : (گریه ام به این علت است که پس از مرگ من و تو ، این دختر دوست داشتنی من سرنوشت غمباری خواهد داشت ، در نظرم مجسم گشت که او با چه مشکلات دردناکی روبرو می شود و چه مصیبتهای بزرگی را به خاطر رضای خداوند با آغوش باز استقبال می کند) در آن دقایقی که آرام اشک می ریخت و نواده عزیزش را می بوسید ، گاهی نیز چهره از رخسار او برداشته به چهره معصومی که بعدها رسالتی بزرگ را عهده دار می گشت خیره خیره می نگریست و در همین جا بود که خطاب به دخترش فاطمه علیه السلام فرمود : (ای پاره تن من و روشنی چشمانم ، فاطمه جان ، هر کس که بر زینب و مصائب او بگرید ثواب گریستن کسی را به او می دهند که بر دو برادر او حسن و حسین گریه

کند) (343)
نام گذاری زینب کبری علیه السلام
علی و فاطمه علیه السلام هیچ گاه در نامگذاری فرزندان خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله پیشی نمی گرفتند . نام بزرگوار (زینب) را نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله بر این بانوی بزرگ گذاشت . آری ، در نامگذاری ، فاطمه زهرا علیه السلام از علی بن ابیطالب علیه السلام سبقت نمی گیرد و علی علیه السلام هم از رسول خدا صلی الله علیه و آله جلو نمی افتد . رسول خدا نیز چشم به آسمان و گفته حق دارد . اسم مبارک زینب علیه السلام را جبرئیل امین از طرف خدای بزرگ آورد . از دو دختر حضرت علیه السلام ، یکی را زینب کبری و دیگری را زینب صغری علیه السلام نامیده اند ، نیز او را به ام الحسن مکنی فرمود (در بعضی روایات دارد که او را کلثوم هم گفته اند)
و حضرت را ملقب به عقیله کرده اند : عقیله بنی هاشم و عقیله الطالبیین . عقیله ، آن زن کریمه را گویند که در بین فامیل بسیار عزیز و در خاندان خود ارجمند باشد . زینب علیه السلام با القاب موثقه ، عارفه ، عالمه غیر معلمه ، فاضله ، کامله ، عابده آل علی و غیره معروف است ، و محدثه هم گفته شده است ، چنانکه وی را بطله کربلا یعنی قهرمان کربلا نیز نامیده اند .
امام سجاد علیه السلام درباره اش فرموده است : (انت بحمد الله عالمه غیر معلمه و فهیمه غیر مفهمه)
رویای شگفت حضرت زینب علیه السلام
مولف طراز المذهب ، از بحر المصائب و سایر کتب نقل می کند :
اواخر عمر رسول اکرم صلی الله علیه و آله بود ، و زینب علیه السلام نزد جدش آمد و عرض کرد : یا جداه ، خواب دیدم باد تندی وزیدن گرفت که دنیا را تارک نمود و من از شدت باد در پناه درخت بزرگی جا گرفتم ، که ناگهان دیدم آن درخت عظیم در اثر فشار سخت باد از جا کنده شد ، خود را به درخت دیگر رساندم که شاخه همان درخت بود ، باز تند باد سخت آن را هم کند . پس از آن به شاخه دیگر آن درخت پناه بردم ، آن هم شکست . آنگاه به دو شاخه باقی مانده پناه بردم ، آنها هم یکی بعد از دیگری بر اثر تند باد حوادث از بین رفتند ، و من از شدت اضطراب از خواب بیدار شدم . پیغمبر صلی الله علیه و آله گریان شد و فرمود : آن درخت بزرگ ، من هستم که از میان شما می روم ، و شاخه اول آن مادرت فاطمه است ، و شاخه دومی پدرت علی علیه السلام و دو شاخه دیگر نیز برادرانت ، حسن و حسین علیه السلام ، هستند که با فقدان آنها جهان تیره و تار می گردد . (344)
عبادت زینب کبری علیه السلام

حضرت زینب کبری علیه السلام در عبادت و بندگی وارث مادر و پدر بود . وی اکثر شبها را با تهجد به صبح می رساند و دائما قرآن تلاوت می فرمود . در روایت آمده است : زمانی که حضرت امام حسین علیه السلام برای وداع به خیمه ها آمد ، به زینب کبری علیه السلام فرمود : (یا اختاه لاتنسینی فی نافله اللیل) یعنی ، خواهرم مرا در نماز شب فراموش مکن ، به گفته بعضی از مورخین : تهجد و شب زنده داری زینب علیه السلام در طول عمرش ترک نشد ، حتی شب 11 محرم حضرتش با آن همه فرسودگی و خستگی و دیدن آن مصیبتهای دلخراش ، این سنت حسنه را فراموش نکرد .
حضرت امام سجاد علیه السلام فرمود : در آن شب دیدم عمه ام در جامه نماز نشسته و مشغول عبادت است .
همچنین از امام سجاد علیه السلام روایت شده است که فرمود : عمه ام زینب علیه السلام با آن کثرت رنج و تعب از کربلا تا شام به نافله شب قیام و اقدام داشت ، اما در یکی از منازل دیدم با حالت نشسته مشغول خواندن نماز نافله است . سبب این امر را پرسیدم ، گفت : سه شب است که حصه طعام خود را به اطفال خردسال می دهم و امشب از نهایت گرسنگی ، قدرت ایستادن ندارم ، چه آن مردم بدبخت بسیار بر اهل بیت سخت می گرفتند .
شاید اگر حرکت علیا مخدره ، زینب کبری علیه السلام ، از کربلا به کوفه و از کوفه به شام صورت نگرفته بود نهضت عاشورا نافرجام مانده و دین و عبادت محو و مندرس شده بود .
زهد علیا مخدره زینب علیه السلام
زینب کبری علیه السلام اعلا درجه رضا و تسلیم را دارا و حائز بود . زنی که شوهرش بحر الجود ، عبدالله بن جعفر علیه السلام بود ، و خانه اش بعد از منزل خلفا و ملوک در درجه اول عظمت بود و ارباب حوائج همواره در آن بیت الشرف تجمع داشته و برای خدمت ، کمر بسته ، آماده و فرمانبردار بودند - با این حال برای کسب رضای خدا از همه آنها صرف نظر کرد و از مال و جاه و جلال دنیوی به کلی چشم پوشید . حتی از شوهر (البته ، با رضای او) و نیز از اولاد و خدم و حشم چشم پوشید و به کمک برادرش امام حسین علیه السلام شتافت تا دین خدا را نصرت کند و برای جلب رضایت حق ، تن به اسارت داد تا آنکه به مقامات عالیه نایل گردید . (345)
مجلس درس زینب کبری علیه السلام در کوفه
جزائری می نویسد : در ایامی که امیر المومنین علی علیه السلام در کوفه تشریف داشت ، آن مکرمه را مجلسی در منزل خود بود که برای زنها تفسیر قرآن بیان می فرمود . یکی از روزها تفسیر کهیعص (346) را می

فرمود ، در این بین امیرالمومنین علی علیه السلام وارد شده و فرمود : شنیدم تفسیر کهیعص را می نمایی ؟ عرض کرد : بلی یا ابتاه فدایت شوم . فرمود : ای نور دیده ، آن رمزی است در مصیبت وارده بر شما عترت پیغمبر . پس مصائب و نوائبی را که در آینده بر آنها وارد می شد برای آن مخدره بیان فرمود و با شنیدن آنها فریاد ناله و گریه آن مظلومه بلند شد . (347)

جود و سخاوت زینب کبری علیه السلام

روزی میهمانی برای امیر المومنین علی علیه السلام رسید . آن حضرت به خانه آمده و فرمود : ای فاطمه ، آیا طعامی برای میهمان خدمت شما می باشد ؟ عرض کرد : فقط قرص نانی موجود است که آن هم سهم دخترم زینب می باشد . زینب علیه السلام بیدار بود ، عرض کرد : ای مادر ، نان مرا برای میهمان ببرید ، من صبر می کنم . طفلی که در آن وقت ، که چهار یا پنج سال بیشتر نداشته این جود و کرم او باشد ، دیگر چگونه کسی می تواند به عظمت آن بانوی عظمی پی ببرد ؟ زنی که هستی خود را در راه خدا بذل بنماید ، و فرزندان از جان عزیزتر خود را در راه خداوند متعال انفاق بنماید و از آنها بگذرد بایستی در نهایت جود بوده باشد . (348)

اثر سریع نفرین زینب کبری علیه السلام در شام

سپهر در ناسخ گوید : اهل بیت علیه السلام را از دروازه ساعات ، که ابعد طرق به دار الاماره یزید بود ، داخل شام نمودند . نیز شهر شام را زینت کردند و پرده های زرنگار و دیبا به دیوارهای کوچه و بازار بیاویختند و زنان مغنیه ، بی پرده ، به نواختن طبول و دفوف دست افشان و پای کوبان بودند و یزید یکصد و بیست پرچم برای استقبال از ایشان برافراشت و مردم به همدیگر مبارکباد می گفتند و آن روز را عید قرار دادند .

نیز به روایت ابی مخنف ، عیال الله را از پای قصر عجوزه ای که او را ام الحجام می گفته اند عبور دادند . آن عجوزه ها با چهار زن دیگر در میان آن غرفه نشسته بود . چون چشم آن ملعون به آن سر مطهر افتاد که نور از جبین او ساطع بود ، با سنگی چهره مبارکش را مجروح ساخت ، چندانکه خون بریخت . چون علیاه مخدره زینب علیه السلام این بدانست ، با ناله و گریه روی خود را بخراشید و موی خود را پریشان کرد و دست به دعا و نفرین برداشت و عرض کرد : (اللهم خرب قصرها و احرقها بنار الدنیا قبل نار الاخره)

راوی گوید : قسم به خدای ، که چون آن دعا بفرمود ، در ساعت آن قصر ویران شد و منهدم گردید و آتشی در آن افتاد و همی بسوخت تا آنکه نشانی از او نمانده و یکسره خاکستر گردید ، و هم در آن حال بادی بوزید و خاکسترش را پراکنده ساخت ، چندانکه اثری از او بر جای نماند ، گویا

هرگز علامتی و عمارتی و اهلی نبوده است .
خطابه و مرثیه سرایی حضرت زینب علیه السلام در شام
در بحر المصائب گوید : چون جناب زینب خاتون علیه السلام در کوچه و بازار شام رسید و سر حضرت سیدالشهدا را در پیش روی خود بدید و مردم شام اظهار خورسندی و سرور می نمودند و نای و طنبور می نواختند و آن سر مبارک در هر چند قدم به کله (لا حول و لا قوه الا بالله العظیم) متکلم می گشت ، آن مخدره آهی از دل برکشید و فرمود : (یا اخاه انظر علینا و لا تغمض عینک عنا و نحن بین العدی) در این حال سر مبارک تکلم کرد و فرمود : (یا اختاه اصبری ، فان الله تعالی معنا) . آن مخدره چون صدای برادر را شنید بحر غیرتش به جوش آمد و بی تابانه به آن قوم خطاب کرد که : ای گروه نامحمود ، همانا به قتل اولاد پیغمبر صلی الله علیه و آله خود و سید جوانان اهل بهشت ، و گردش دادن دختران و حرم سید انس و جان ، و تزیین شهر خود ، شادان هستید و مباهات می کنید و مع هذا خود را از اهل اسلام می شمارید ؟ امیدوارم که خداوند جبار هرگز در شما به نظر رحمت ننگرد و بر شما نبخشاید .
برخی از کرامات زینب کبری علیه السلام
اولا باید دانست که وجود زینب کبری علیه السلام اصولا سراپا کرامت است ، چه آنکه وی برگی از آن شجره طیبه است که (اصلها ثابت و فرعها فی السما) ، ثانیا پرونده حیات و زندگانی او خود شهادت می دهد که سراپا کرامت بوده است . با این همه ، برای روشنایی چشم محبان و تنویر قلوب شیعیان به پاره ای از آنها اشاره می کنیم :
اول : همین قصه که فوقا ذکر شد و در آن ، حضرت زینب جلوه ای از غیب را به آن مرد نشان داد تا شان و مقام اهل بیت علیه السلام را بشناسند .
دوم : اجابت دعای او در حق ام الحجام و خراب شدن و آتش گرفتن فوری قصر او ، که در صفحات پیشین مذکور افتاد
سوم : داستان جبل جوشن که معدن مس بود و سقط طفلی که محسن نام داشت که در تاریخ ذکر شده است .
چهارم : تصرف او در نفوس ، هنگام قرائت خطبه در بازار کوفه ، حتی در جمادات ، چنانکه نوشته اند : هنگامی که فرمود ساکت شوید ، نفسها در سینه ها حبس شد و زنگهای شتران دیگر صدا برنیاورد
پنجم : لدنی بودن علم آن مخدره ، به گواهی امام زین العابدین علیه السلام که می فرمود : (یا عمه انت بحمدالله عالمه غیر معلمه . . .)
ششم : اجابت نفرین او در حق کسی که در مجلس یزید ، یکی از دختران امام حسین علیه السلام را به کنیزی خواست
هفتم : کیفیت متولد شدن او
هشتم : حکایت طبخ حریره است

نهم : خبر دادن از بقای آثار اهل بیت نبوت علیه السلام ، و سرعت زوال سلطنت بنی امیه ، در خطبه ای که در مجلس یزید قرائت کرد ، که الفاظ شیوا و جملات پر شور آن خطبه ، بتنهایی خود کرامتی است .
دهم : قصه شیر و فضه است که ثقه الاسلام کلینی آن را در روضه کافی روایت کرده و در بحار و دیگر کتب مقاتل نیز مسطور است .
یازدهم : استجابت دعای آن مخدره است در موقع آتش زدن خیمه ها ، و نفرین او به ان مرد کبود چشم که در تواریخ آمده است .
دوازدهم : دیدن او جبرئیل و رسول خدا صلی الله علیه و آله را در گودی قتلگاه . شیخ جعفر نقدی ، در کتاب مدکور ، از بحار از حضرت صادق علیه السلام روایت می کند که زینب ، در قتلگاه حضرت امام حسین علیه السلام پیغمبر صلی الله علیه و آله را دید و خطاب به سپاه یزید فرمود ای لشگر ، مگر نمی بینید پیغمبر خدا گریان است ؟ وای بر شما اگر نفرین کند زمین شما را فرو می برد و هلاک می نماید . فسوسا که آن سنگدلان اعتنایی به حرف وی نکرده ، بلکه آن را حمل بر جنون نمودند . مشاهده جبرئیل توسط آن مخدره نیز در تاریخ آمده است .
سیزدهم : علامه نوری در دار السلام کرامتی را از حضرت زینب علیه السلام به این شرح و روایت می کند :
سید محمد باقر سلطان آبادی ، که از بزرگان ارباب فضایل و راسخین در علم بوده ، فرموده است در بروجرد به مرض درد چشم مبتلا شدم ، بسیار سخت به حدی که علمای طب از معالجه عاجز آمدند . از آنجا مرا به سلطان آباد آوردند . مرض چشم شدت کرد و ورم بسیار نمود و دیگر سیاهی چشم نمایان نبود . از شدت درد چشم ، خواب و آرام از من برفت و تمامی اطبای شهر را برای من آوردند و همه اظهار عجز نمودند از معالجه ، و بعضی می گفتند تا شش ماه محتاج معالجه است و برخی چهل روز .
این بیانات ، روح مرا افسرده و خسته نموده حوصله بر من تنگ شد و فوق العاده نگران و مهموم شدم ، تا اینکه یکی از دوستان به من گفت : بهتر است برای استشفا به زیارت مشرف شوی ، و من عازم سفر هستم با من بیا ، و چنانچه از خاک کربلا سرمه بکشی شفا خواهی یافت . گفتمش : با این حال چگونه می توانم حرکت کنم ؟ مگر طبیب اجازه بدهد . چون به طبیب رجوع کردم ، گفت : هرگز جایز نیست ، و اگر حرکت کنی یکسره نابینا خواهی شد و به منزل دوم نخواهی رسید که بکلی از دیده محروم خواهی شد . رفیق من رفت و من به خانه برگشتم .
یکی دیگر از دوستان من آمد و گفت : مرض ترا ، جز خاک کربلا و مقتل شهدا و مریضخانه اولیای خدا شفا نبخشد ، و ضمنا خود شرح داد که 9سال مبتلا به طپش قلب بودم و همه اطبا از معالجه ام عاجز ماندند ، تنها از

تربت قبر امام حسین علیه السلام شفا حاصل شد ، چنانچه میل داری متوکلا علی الله حرکت کن .
من با توکل حرکت کردم و در منزل دوم مرض شدت کرد و چنان چشم به درد آمد که از فشار درد چشم چپ به درد آمد . همه مصاحبین مرا ملامت کرده و متفقا گفتند : بهتر است که مراجعت کنی . چون هنگام سحر شد و درد آرام گرفت ، در خواب رفتم ، حضرت علیا مکرمه صدیقه صغری زینب کبری علیه السلام را در عالم رویا دیدم . بر آن حضرت وارد شدم و گوشه مقنعه او را گرفته بر چشم خود کشیدم و از خواب بیدار شدم ، دیگر هیچ المی و دردی در چشم سالم دیگرم هیچ فرقی نداشت و آن واقعه را به رفقا گفتم ، آنها به چشم من نگاه می کردند و می گفتند : ما آثار دردی نمی بینیم ، و هیچ فرقی بین دو چشم شما نیست ، و این کرامت را که از حضرت زینب علیه السلام ظاهر گشته بود برای همه رفقا از زوار و غیر زوار نقل کردم . (349)
چهاردهم : نامه ای است که حاج شیخ محمد تقی صادق ، به زبان عربی نوشته و ما ترجمه آن را از کتاب توسلات یا راه امیدواران برگرفته ایم :
معظم له بعد از سلام و درود به مخاطب خود و به تمام مومنین از شیعه آل محمد صلی الله علیه و آله چنین می نویسد که تقدیم می دارم به سوی تو کرامتی را که هیچگونه شک و شهبه ای در او نباشد و آن کرامت از علیا مکرمه حضرت زینب علیه السلام بانوی بانوان عالم و برگرفته امت است .
و آن قضیه این است که زنی به نام فوزیه زیدان (350) از خاندان مردمی صالح و متقی و پرهیزکار در یکی از قرای جبل عامل به نام جویه مبتلا به درد پای بی درمانی شد تا بجایی که به عنوان عمل جرای متوسل به بیمارستانهای متعدد گردید ولی نتیجه ای شد که سستی در رآنهاو ساق پای وی پدید امد و هیچ قادر به حرکت نبود مگر اینکه نشسته و به کمک دو دست راه می رفت و روی همین اصل 25 سال تمام خانه نشین شد و به همان حال صبر می کرد و مدام به این حال می بود تا اینکه عاشورا فرا رسید ولی او دیگر از مرض بستوه آمده بود و عنان صبر از دست او بدر رفته ناچار برادران و خواهران خود را که از اطیاب مومنین به شمار می روند خواست و از آنان تقاضا کرد که او را به حرم حضرت زینب علیه السلام در شام می روند خواست و از آنان تقاضا کرد که او را به حرم حضرت زینب علیه السلام در شام برده تا در اثر توسل به ذیل عنایت دختر کبرای علی علیه السلام شفا یافته و از گرفتاری مزبور بدرآید .
ولی برادران پیشنهاد وی را نپذیرفتند و گفتند که شرعا مستحسن نیست که تو را با این حال به شام ببریم و اگر بناست حضرت زینب علیه السلام تو را شفا دهد همینجا که در خانه ات قرار داری برای او امکان دارد
فوزیه هر چه اصرا کرد بر اعتذار آنان می افزود ناچار وی خود را به خدا

سپرد و صبر بیشتری پیشه کرد تا این که در یکی از روزهای عاشورا در همسایگی مجلس عزایی جهت حضرت سیدالشهدا علیه السلام بر پا بود ، فوزیه به حال نشسته و به کمک دو دست به خانه همسایه رفت ، از بیانات وعاظ استماع کرد و دعا کرد و توسل جست و گریه بسیاری کرده تا اینکه بعد از پایان عزاداری به حال مزبور به خانه آمد شب شد و به همان حال گریه و توجه به توسل بعد از ادای فریضه خوابید تا اینکه نزدیک صبح بیدار شد تا نماز صبح بخواند ولی هنوز فجر طالع نشده بود و او به انتظار طلوع فجر به سر می برد . در این اثنا متوجه دستی شد که بالای مچ وی را گرفته و یک نفری می گوید : قومی یا فوزیه برخیز ای فوزیه
او با شنیدن این سخن و کمک آن دست فوری برخاست و به دو قدم خود ایستاد و از عقال و پای بندی که از او برداشته شده بی اندازه مسرور و خوشحال گردید . آن وقت نگاهی به راست و چپ کرد احدی را ندید ، پس رو کرد به مادرش که در همان اطاق خوابیده بود و بنا کرد به الله اکبر و لااله الا الله گفتن وقتی که مادرش او را به آن حال دید مبهوت شد ، سپس از نزد مادرش بیرون دوید و به خارج از خانه رفت و صدای خود به الله اکبر و لااله الاالله بلند کرد تا اینکه برادرانش با شنیدن صدای خواهر به سوی وی آمدند وقتی آنان وی را به آن حال غیر مترقبه دیدند صدا به صلوات بلند کردند . آنگاه همسایگان خبردار شدند و آنان نیز صلوات و تهلیل و تکبیر بر زبان جاری داشتند . این خبر کم کم به تمام شهر رسیده و سایر بلاد وقرای مجاور نیز خبردار شدند و مردم از هر جانب برای دیدن واقعه می آمدند و تبرک می جستند و مرتب خانه او مرکز آیند و رند مردم دور و نزدیک بود . پس سلام و درود بی پایان بر تربیت یافته مکتب وحی حضرت زینب علیه السلام باد .
پانزدهم : شفای دختر هندی
در یکی از کتب مسطور است : موقعی که متولی باشی حرم حضرت زینب علیه السلام صحن و بقعه مطهر آن حضرت را در شام تعمیر می کرد ، مردم از اطراف برای آن حضرت نذورات می آوردند او به آنها قبض می داد . روزی یک مرد هندی آمد و از حضرت زینب علیه السلام برای حل مشکل خود درخواست کمک کرد و گفت : من الان عهد می کنم که اگر به حاجت خود رسیدم ، شخصا یک ضریح جواهر نشان تهیه نمایم که بهای آن از یک میلیون دینار تجاوز کند ، زیرا من در 24 بانک هندوستان سهم دارم . سپس به طرف شهر بیروت رفت . طولی نکشید که تلگرافی از او به این مضمون به متولی باشی رسید که ، من دستور ساخت ضریح جواهر نشانی را صادر کردم ، فلان روز ضریح مزبور را با تشریفات خاصی به آنجا می آوریم و شما یک مجلس با شکوه بی سابقه ای به هزینه من از فلان بانک فراهم کنید .

چون روز موعود فرا رسید ضریح مقدس را با مراسم خاصی از هندوستان به آن محفل با اهمیت آوردند . شخص هندی شخصا نطق شگفت آوری نمود ، که مفاد آن چنین بود :
من دختری دارم که سالیان دراز از هر دو پا فلج بود ، با آنکه شاید فردی ثروتمندتر از من در هندوستان یافت نشود و در این مدت هر چه توانستم طبیب آوردم و دارو مصرف کردم ، هیچ سودی نکرد ، تا آنکه به زیارت حضرت زینب علیه السلام آمده از وی درخواست کمک کردم و برای شفای صبیه خود یک ضریح جواهر نشان نذر نمودم . در پی این توسل به بیروت رفتم و در آنجا تلگراف بشارت سلامتی فرزندم به دس من داده شد . لذا خود را به وطن رساندم و از نزدیک ، توجه خاص حضرت زینب علیه السلام به او را که بکلی شفا یافته بود ، مشاهده کردم و همین سبب شیعه شدن عده ای بی شمار و باعث ازدیاد محبت شیفتگان آن حضرت گردید . (351)
امام زمان علیه السلام در مصیبت عمه اش ، حضرت زینب علیه السلام ، خون می گرید
حاج ملا سلطانعلی ، روضه خوان تبریزی ، که از جمله عباد و زهاد بوده گوید : در خواب مشرف به محضر والای امام زمان علیه السلام شدم ، عرض کردم : مولانا آنچه در زیارت ناحیه مقدسه ذکر شده است که می فرماید : (فلا ندبنک صباحا و مساء و لا بکین علیک بدل الدموع دما) صحیح است ؟
فرمودند : بلی
عرض کردم : آن مصیبتی که در سوگ آن به جای اشک ، خون گریه می کنید کدام است ؟ آیا مصیبت علی اکبر علیه السلام است ؟
فرمودند : نه . اگر علی اکبر علیه السلام زنده بود او هم در این مصیبت ، خون گریه می کرد .
گفتم : آیا مقصود مصیبت حضرت عباس علیه السلام است ؟
فرمودند : نه بلکه اگر حضرت عباس علیه السلام هم در حیات بود او نیز در این مصیبت خون گریه می کرد
گفتم : لابد مصیبت حضرت سیدالشهدا علیه السلام است ؟
فرمودند : نه حضرت سیدالشهدا علیه السلام هم اگر در حیات بود ، در این مصیبت خون گریه می کرد .
پرسیدم : پس این کدام مصیبت است ؟
فرمود : آن مصیبت اسیری زینب علیه السلام است (352)
سفارش و توسل
آیت الله حاج میرزا احمد سیبویه ، ساکن تهران ، از آقای شیخ حسین سامرایی که از اتقیای اهل منبر در عراق بودند ، نقل کردند :
در ایامی که در سامرا مشرف بودم روز جمعه ای طرف عصر به سرداب

مقدس رفتم . دیدم غیر از من احدی نیست . حالی پیدا کرده و متوجه مقام صاحب الامر - صلوات الله علیه - شدم . در ان حال صدایی از پشت سر شنیدم که به فارسی فرمود : به شیعیان و دوستان بگویید که خدا را به حق عمه ام حضرت زینب - سلام الله علیها - قسم دهند که فرج مرا نزدیک گرداند . (353)

اگر زینب نبود

کعبه بی نام و نشان می ماند اگر زینب نبود
بی امان دار الامان می ماند اگر زینب نبود
گرچه دادند انبیا هر یک نشان از کربلا
کربلا هم بی نشان می ماند اگر زینب نبود
مکتب سرخ تشیع کز غدیر آغاز شد
تا ابد بی پاسبان می ماند اگر زینب نبود
مکتب قرآن که از خون شهیدان جان گرفت
بی تحرک همچنان می ماند اگر زینب نبود
کاروان مهدویت در مسیر فتنه ها
بی امیر کاروان می ماند اگر زینب نبود
مجری احکام قرآن او بود با صبر خویش
دین حق بی حکمران می ماند اگر زینب نبود
کرد اسلام حسینی از یزیدی را جدا
حق و باطل توامان می ماند اگر زینب نبود
در شناسای مسیر حق و باطل فکرها
بی گمان اندر گمان می ماند اگر زینب نبود
شد گلستان کربلا از لاله های احمدی
وین گلستان در خزان می ماند اگر زینب نبود
شعله عالم فروز نهضت سرخ حسین
زیر خاکستر نهان می ماند اگر زینب نبود
ناله مظلومی لب تشنگان دشت خون
در گلوگاه زمان می ماند اگر زینب نبود
خون ثارالله رمزی را که بر صحرا نوشت
داغ ناکامی به جان می ماند اگر زینب نبود
ای (موید) (354) هر چه هست از زینب و ایثار اوست
جان هستی ناتوان می ماند اگر زینب نبود

وفات علیا مخدره زینب علیه السلام

در بحر المصائب گوید : حضرت زینب علیه السلام بعد از واقعه کربلا و رنج شام و محنت ایام ، چندان بگریست که قدش خمیده و گیسوانش سفید گردید ، دائم الحزن بزیست تا رخت به دیگر سرای کشید .

نیز گوید : عیاه مخدره ام کلثوم علیه السلام ، بعد از چهار ماه از ورود اهل بیت علیه السلام به مدینه طیبه ، از این سرای پر ملال به رحمت خداوند لایزال پیوست . وقتی هشتاد روز از وفات ام کلثوم علیه السلام بگذشت ، شبی عیا مخدره زینب علیه السلام مادرش را در خواب دید و چون بیدار شد بسیار بگریست و بر سر صورت خویش بزرد تا از هوش برفت . زمانی که آمدند و آن مخدره را حرکت دادند ، دیدند روح مقدس او به شاخسار جنان پرواز کرده است . این وقت آل رسول و ذریه بتول ، در ماتم آن مخدره به زاری در آمدند چندانکه گویی اندوه عاشورا و آشوب قیامت برپا شد . و این واقعه جانگداز ، در دهم رمضان (یاچهاردهم رجب ، بنابر قول عبیدلی نسابه متوفی در سنه 277 در کتاب اخبار زینبیات) از سال 62 هجری روی داد . وفات این مخدره در سنه 62 مورد اتفاق همگان است ، ولی در تارخ روز وفات وی بین مورخان اختلاف وجود دارد ، و گذشته بر دو قولی که ذکر شد ، بعضی نیز وفات او را در شب یکشنبه پنجم ماه رجب دانسته اند ، و الله اعلم بحقائق الامور .

فرزندان علیا مخدره زینب علیه السلام

سبط ابن جوزی در تذکره الخواص گوید : عبدالله بن جعفر را فرزندان متعدد بوده است : از آن جمله ، علی و عون الاکبر و محمد و عباس و ام کلثوم می باشند که مادر آنان حضرت زینب بنت علی بن ابیطالب علیه السلام از بطن فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است .

ابن قتیبه نیز درکتاب المعارف ، جعفر الاکبر را از بطن علیا مخدره زینب علیه السلام می شمارد .

مولف عمده الطالب گوید : زینب کبری دختر علی علیه السلام است که کنیت او ام الحسن بوده و از مادرش فاطمه زهرا علیه السلام نقل روایت می کند . وی به حباله نکاح پسر عمش ، عبدالله بن جعفر بن ابیطالب ، در آمد و علی و عون و عباس و غیر هم از وی پدید آمد .

در اعلام الوری می خوانیم که : زینب کبری علیه السلام به سرای عبدالله بن جعفر بن ابیطالب علیه السلام رفت و علی و جعفر و عون الاکبر و ام کلثوم علیه السلام از آن حضرت متولد گردید . وی از مادرش روایت می کند

شبلنجی در نور الابصار گوید : زینب علیه السلام را از عبدالله جعفر چهار پسر و یک دختر بوده است .

نیز می گوید : ذریه آن مخدره تاکنون در کمال عدت و کثرت در امصار و بلاد ، اسباب شرف و برکت هستند . ودر ناسخ آمده است : عون بن عبدالله و برادرش محمد ، که مادر آنها علیا مخدره زینب علیه السلام است ، در زمین کربلا به درجه رفیع شهادت رسیدند .

محل دفن زینب علیه السلام

راجع به محل دفن حضرت زینب علیه السلام سه نظر وجود دارد :
1 . مدینه منوره ، در کنار قبور خاندان اهل بیت عصمت و طهارت علیه السلام یعنی در قبرستان بقیع
2 . قاهره مصر
3 . مقام معروف و مشهور در قریه (راویه) واقع در منطقه غوطه دمشق
قول اول ، ظاهرا هیچ مدرکی بجز حدس و تخمین ندارد ، و مبتنی بر این نظریه احتمالی است که چون حضرت زینب علیه السلام پس از حادثه کربلا به مدینه مراجعت کرده است ، چنانچه رویداد تازه ای پیش نیامده باشد ، به طور طبیعی در مدینه از دنیا رحلت کرده و نیز به طور طبیعی در بقیع آرامگاه خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله دفن شده است .
در مورد قول دوم نیز ، که مصر باشد ، مدرک درستی در دست نیست
با تضعیف اقوال فوق ، اعتبار قول سوم ثابت می شود که قبر حضرت زینب علیه السلام را در قریه راویه از منطقه غوطه شام ، واقع در هفت کیلومتری جنوب شرقی دمشق ، می داند . در آنجا بارگاه و مرقد بسیار باشکوهی به نام حضرت زینب علیه السلام دختر امیر المومنین علیه السلام وجود دارد که همواره مزار دوستان اهل بیت و شیعیان و حتی غیر شیعیان بوده است . آنچه از تاریخ به دست می آید قدمت بسیار بنای این مزار است که حتی در قرن دوم نیز موجود بوده است ، زیرا بانوی بزرگوار سیده نفیسه ، همسر اسحاق موتمن فرزند امام جعفر صادق علیه السلام ، به زیارت این مرقد مطهر آمده است . (355)
روز رحلت زینب کبری علیه السلام افلاکیان عزادارند
سید عالم ثقه جلیل حاج سید اسد الله اصفهانی مجاور کربلای معلی در سنه 1319 برای مولف کبریت احمر در کربلای معلی نقل کرد که حضرت حجت بن الحسن امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در عالم خواب به وی فرمود از روز وفات عمه شان حضرت زینب سلام الله علیها اهل آسمانها جمع می شوند و خطابه آن مخدره را که در کوفه خوانده است می خوانند و گریه می کنند ، و حضرت باید آنان را ساکت گردانند که شیرازه عالم از یکدیگر گسسته نشود . (356)
نیز عالم بزرگوار مرحوم ملا علی خیابانی در کتاب وقایع الایام فی تتمه محرم الحرام داستانی طولانی رانقل می کند ، که آن مقدار از آن را که مربوط به جریان فوق می باشد در اینجا می آوریم .
راوی می گوید : در عالم رویا حضرت حجت بن الحسن العسکری علیه السلام را دیدم که درکمال آشفته حالی هستند . پیش رفته سلام کردم و از حال ایشان سوال نمودم . فرمودند بدان که ، از روزی که عمه ام زینب سلام الله علیها وفات کرده ، همه ساله در روز وفات آن مخدره ملائکه در آسمانها مجلس می گیرند و خطبه آن مخدره را که در بازار کوفه بیان

کرده می خوانند و گریه می نمایند ، به طوری که من باید بروم و آنها را از گریه ساکت نمایم . امروز روز وفات عمه ام زینب علیه السلام بود و اکنون من از آن مجلس مراجعت نموده ام
زینب کبری علیه السلام پس از شهادت امام حسین علیه السلام بیش از یکسال و نیم نزیست ، اما در همین مدت کوتاه توانست مسیر تاریخ را تغییر دهد .
با اقدام زینب کبری علیه السلام شادی بنی امیه دیری نپاییده پیروزی دوامی نیافت و زمانی دراز نگذشت که نتیجه کار زینب علیه السلام به شکست و نابودی امویان منتهی شد .
آری ، هنوز زینب کبری علیه السلام از شام نرفته بود که یزید احساس کرد بر روی شادمانی یی که از قتل امام حسین علیه السلام به او دست داده است پرده تیره ای کشیده می شود و تیرگی آن اندک اندک شدید می گردد ، تا آنجا که به پشیمانی سخت مبدل شد و در سه سال باقی مانده عمر وی ، گریبان او را رها نکرد . (357)
تکلم کردنش را هر که دیدی فاش می گفتی
لسان حیدری گویا که در طی لسان دارد
حضرت سجاد علیه السلام فرموده است با آن همه مصیبت و مشقت که بر عمه ام زینب علیه السلام وارد آمده ، مع ذلک نماز شب از او ترک نشد .
بس است برای اهل معرفت فرمایش حضرت خامس آل عبا اباعبدالله الحسین علیه السلام ، که در وداع آخرین به خواهرش زینب کبری علیه السلام فرمود : (یا اختاه لاتنسینی فی نافله اللیل)
این مکرمه چون از عبادات به مقامات غیر متناهیه نائل شده ملقب به عابده شده . (358)
امام حسین علیه السلام مقابل زینب کبری علیه السلام چشمها را روی هم گذاشت
نگارنده گوید : در ایام بمباران قم توسط صدام جنایتکار ، چندی به مسجد مقدس جمکران قم (که به نام ولی الله اعظم ، حضرت حجه بن الحسن العسکری ، امام زمان ، عجل الله تعالی فرجه الشریف بنا شده است) پناهنده شده بودم . روزی از آن مکان شریف برای زیارت حرم حضرت فاطمه معصومه علیه السلام کریمه اهل بیت علیه السلام به قم آمده و سپس به محضر مبارک آیت الله العظمی سید شهاب الدین نجفی مرعشی (قدس سره) رسیدم . از هر دری سخن به میان آمد تا اینکه حضرت آیت الله مرعشی فرمودند : وقتی که حضرت فاطمه زهرا علیه السلام قنداقه حضرت زینب علیه السلام را به محضر رسول الله صلی الله علیه و آله برد ، این نوزاد عزیز فاطمه علیه السلام چشم مبارک را برای هیچ کدام از اهل بیت علیه السلام باز نکرد . و تنها وقتی قنداقه در بغل امام عظیم حسین

بن علی علیه السلام قرار گرفت چشم مبارک را گشود .
و افزودند : در مجلس یزید - علیه اللعنه و العذاب - نیز سر مبارک آقا از فراز نیزه به تمام اسرا نگاه کرد ، ولی وقتی که مقابل حضرت زینب کبری رسید ، چشمها را روی هم گذاشت و از گوشه های چشم مبارکش اشک جاری شد .
گویی می خواست فرموده باشد که : خواهر عزیز ، از اینکه این همه محبت به یتیمانم کرده اید ، ممنون شما هستم ، و بیش از این مرا خجل مکن .
امام زمان علیه السلام در حرم حضرت زینب علیه السلام
مرحوم خطیب شهیر حاج محمد رضا سقازاده ، در مقدمه کتاب (خصائص زینبیه) از زبان مرحوم آیه الله آخوند ملاعلی همدانی ، که در این اواخر بزرگترین شخصیت علمی و روحانی همدان بود و چندی پیش از پیروزی انقلاب اسلامی به رحمت الهی پیوست ، نقل می کند که : روزی در پاسخ حقیر راجع به مدفن حضرت زینب سلام الله علیها فرمودند :
آیه الله آقا ضیاء عراقی رضوان الله علیه فرمودند : شخصی شیعه مذهب از شهر قطیف حجاز به قصد زیارت حضرت ثامن الائمه امام رضا علیه السلام حرکت می کند . در وسط راه پولی را که برای مخارج رفت و آمد برداشته بود گم می نماید . با وقوع این حادثه ، نه دیگر روی برگشتن به وطن ، و نه خرج ادامه سفر را داشته است . لاجرم متوسل به ذیل عنایت حضرت بقیه الله الاعظم مولانا و مقتدانا الامام حجه بن الحسن العسکری روحی و ارواح العالمین له الفداء می شود . در همان حال ملاحظه می کند سید نورانی جلیل القدری با او همراهی می کند ، می فرماید : این وجه را بگیر ترا به سر من رای می رساند . در آنجا نزد وکیل ما ، حاج میرزا حسن شیرازی ، برو و بگو سید مهدی فرمودند : پولی از ما در پیش تو است ، این قدر بدهد تا به زیارت جدم علی بن موسی الرضا علیه السلام بروی .
آن شخص می گوید متوجه نشدم که این بزرگوار کیست و از کدام جانب آمد ؟ عرض کردم : هرگاه به آیه الله شیرازی عرض کنم (سید مهدی فرمودند) از من می پرسد کیست و چه نشانه وسند و علامتی داری ؟ فرمود : به آقای شیرازی بگو سید مهدی فرمود به این نشانی که امسال در فصل تابستان شما با حاج ملا علی کنی طهرانی در شام در حرم عمه ام (زینب کبری علیه السلام) مشرف بودید و چون از کثرت زوار و ازدحام جمعیت در سطح حرم زباله ریخته بودند شما عبای خود را از دوش برداشته و در دست جمع کرده و به آن وسیله حرم را جاروب کردی و در گوشه ای از حرم گرد آوردی و حاج ملا علی کنی با دستهای خود آنها را برداشته و بیرون برد ، من آنجا بودم .
قطیفی می گوید : وقتی در سر من رای به خدمت آیه الله شیرازی رسیدم

و مطلب را عرض کردم ، بی اختیار از جا بلند شد و دست در گردنم انداخت و چشمهایم را بوسید و تبریک گفت
بعد گفت : در تهران خدمت آیه الله کنی رسیدم وماجرا را گفتم . وی نیز مطلب را تصدیق کرد ولیکن قلبا ناراحت شد که چرا حواله و فرمانی به ایشان از جانب آن حضرت صادر نشده است . (359)
2 . حضرت ام کلثوم علیه السلام
ام کلثوم ، بنت فاطمه الزهرا علیه السلام عمه دیگر حضرت رقیه از بطن دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشد ، که ابن عبدالبر در استیعاب او را نام برده ، و سبط بن جوزی نیز در تذکره الخواص گوید : حضرت فاطمه علیه السلام را فرزندانی به این ترتیب بوده است : حضرت امام حسن ، حضرت امام حسین علیه السلام ، زینب علیه السلام و ام کلثوم علیه السلام
علامه خبیر ، سید محسن امین عاملی ، در اعیان الشیعه از وی نام برده ، و در پایان شرح حال او گوید : او را به حباله نکاح عون بن جعفر طیار رضی الله عنه در آوردند . (360)
روایت شده است که چون حضرت سیده النساء ، فاطمه الزهرا علیه السلام دنیا را وداع گفت ، حضرت ام کلثوم علیه السلام برقعی به صورت انداخته و عبایی بر سر کشد که دامن آن به روی زمین می کشید و با ناله جانسوز پیاپی می گفت : یا ابتاه ، یا رسول الله ، الان مصیبت و سختی پنهان شدن تو در نظر ما آشکار گردید و این فراقی است که هرگز لقایی بعد از آن نخواهد بود .
دو شیخ بزرگوار ، مفید و طوسی ، در امالی خویش آورده اند که : انه لما ضرب امیر المومنین علیه السلام احتمل فادخل داره فقعدت لبابه عند راسه و جلست ام کلثوم عند رجلیه ففتح عینیه فنظر الیها فقال الرفیق الاعلی خیر مستقر و احسن مقیلا فنادت ام کلثوم وا ابتاه ثم جاءت الی عبدالرحمن بن ملجم و قالت : یا عدوا الله قتلت امیرالمومنین علیه السلام قال : انما قتلت اباک قالت : یا عدوا الله انی لارجوان لا یکون علیه باس قال : فارک لها تبکین علیه و الله لقد ضربته لو قسمت بین اهل الکوفه لاهلکتهم .
یعنی هنگامی که ابن ملجم ملعون ضربت بر فرق امیر المومنین علیه السلام زد آن حضرت را به سوی خانه حمل دادند ، لبابه بالای سر آن حضرت و ام کلثوم علیه السلام نزدیک قدمهای آن حضرت نشستند . حضرت در این وقت دیدگان حق بین خود را گشود و به جانب ام کلثوم لانظری افکند و فرمود : اکنون به سوی خداوند مهربان سفر می کنم که بهترین مقام و نیکوترین منزل است . ناله ام کلثوم علیه السلام به وا ابتاه بلند شد ، سپس به نزد ابن ملجم لعین آمد و فرمود : ای دشمن خدا ،

کشتی امیرالمومنین علیه السلام را ؟ آن ملعون گفت : من امیرالمومنین علیه السلام را نکشتم ، بلکه پدر ترا کشتم . آن مخدره فرمود : امیدوارم که بر پدرم ا این ضربت باکی نباشد ، آن ملعون گفت : (گویا) می بینم که بر مرگ پدرت ناله و گریه می کنی ، زیرا به خدا قسم ، ضربتی بر او زدم که اگر آن را بر همه اهل کوفه قسمت کنند همه را هلاک خواهد کرد .

خطبه علیا مخدره ام کلثوم علیه السلام در کوفه

سید بن طاووس در لهوف می نویسد : بعد از ذکر خطبه علیا مخدره فاطمه بنت الحسن علیه السلام ، ام کلثوم این خطبه را قرائت نمود :

(قالت : یا اهل الکوفه سواه لکم ما لکم خذلتم حسینا و قتلتموه و انتهبتم امواله و ورثتموه و سبیتم نساه و نکبتموهن فتبا لکم و سحقا ویلکم اتدرون ای دواه دهتکم ؟ وای وزر علی ظهوتکم حملتم ؟ وای دما سفکتموها ؟ وای اموال نهبتموها ؟ وای کریمه سبیتموهن ؟ وای صبیه سلبتموهن ؟ قتلتم خیر رجالات بعد النبی صلی الله علیه و آله و نزعت الرحمه من قلوبکم الا ان حزب الله هم الفائزون و حزب الشیطان هم الخاسرون ،) ثم قالت :

قتلتم اخی صبرا فویل لامکم
ستجزون نارا حرها یتوقد
سفکتم دما حرم الله سفکها
و حرمها القرآن ثم محمد
الا فابشروا بالنار انکم غدا
لفی سقر حقا یقینا مخلد
و انی لابکی فی حویتی علی اخی
علی خیر من بعد النبی مولد
بدمع غریز مستهل مکفکف
علی الخد منی دائما لیس یجمد

یعنی : ای اهل کوفه ، قبیح باد روهای شما . شما را چه پیش آمد که از نصرت حسین علیه السلام دست بازداشتید و او را مخذول کردید ، تا اینکه او را شهید کردید و اموال او را به غارت بردید و آن را میراث خود شمردید و عیالات او را اسیر کردید و آنها را برهنه و دچار بدبختی نمودید ؟ اف باد بر شما ، و دور باد رحمت حق از شما . ای وای بر شما . آیا میدانید چه مصیبت بزرگی بر پا کردید و چه گناه عظیمی مرتکب شدید و چه خون پاکی را ریختید و چه اموالی را غارت کردید و چه دختران پرده نشین و بانوان آل طه و یس را اسیر کردید ؟

شما کسی را کشتید که بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله بهتر از همه جهانیان بود ، و از سوء کردار شما رحمت از دلهای شما برطرف گردید و دچار قساوت و ضلالت شدید . همانا حزب خداوند فائز و رستگارند و حزب شیطان خاسر و زیانگار . مادرانتان به عزایتان بنشینند ، که برادرم را با

شکنجه کشتید ، بزودی جزا داده خواهید شد به اتشی که خاموشی ندارد . شما خونی را ریختید که خداوند متعال و قرآن و رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را حرام کرده بود . همانا به شما بشارت می دهم که فردای قیامت در قعر جهنم مخلد خواهید بود و من تا زنده هستم ، بر برادرم که بهترین مولود پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله بود ، خواهم گریست ، به اشکی که چون سیل به صورت من جاری و متراکم باشد و هرگز خشک نشود

گفتگوی شجاعانه ام کلثوم علیه السلام با ابن زیاد

سپهر می نویسد : چون سخنان زینب علیه السلام در مجلس ابن زیاد پایان یافت ، ام کلثوم آغاز سخن کرد و فرمود : (یابن زیاد . ان کان قرت عینک بقتل الحسین فقد کانت بعین رسول الله قرت برویته و کان یقبله و یمص شفتیه و یحمله هو و اخوه علی ظهره فاستعد غدا للجواب)

یعنی : ای پسر زیاد . اگر چشم توبه قتل حسین علیه السلام روشن گردید ، (بدان که) هر آینه چشم رسول خدا صلی الله علیه و آله به دیدار او خرسند می شد و حضرتش پیوسته حسین علیه السلام را می بوسید و لبهای او را می مکید و او را در آغوش می کشید و گاهی او را با بردارش حسین علیه السلام ، بر دوش خود سوار می نمود ، پس خود را آماده پاسخگویی در روز قیامت (و در برابر محکمه عدل الهی) ساز .

ممانعت ام کلثوم علیه السلام از گرفتن اطفال ، صدقه اهل کوفه را

مسلم جصاص گوید : مردم کوفه را دیدم که بر حال اطفال اهل بیت علیه السلام رقت آورده و از فراز بام نان و خرما به ایشان بذل می نمودند و کودکان نیز گرفته و بر دهان خود می گذاشتند . اما ام کلثوم علیه السلام آن نان پاره ها و گردوها و خرماها را از دست و دهان کودکان می ربود و می افکند . پس بانگ بر اهل کوفه زد و فرمود : (یا اهل الکوفه . ان الصدقه علینا حرام) ، یعنی : ای اهل کوفه دست از بذل این اشیا باز گیرید که صدقه بر ما اهل بیت روا نیست .

نیز زمانی که ام کلثوم علیه السلام دید زنان کوفه برکاروان اسرا زار زار می گریند ، سر از محمل بیرون کرد (فقالت لهم : یا اهل الکوفه تقتلنا رجالکم و تبکینا نساوکم ؟ فالحاکم بیننا و بینکم الله یوم فصل القضا)

یعنی : ای اهل کوفه ، مردان شما مردان ما را می کشند و زنان شما بر حال ما گریه می کنند ؟ در فردای قیامت ، خداوند متعال بین ما و شما حکم خواهد فرمود .

اثر دعای ام کلثوم علیه السلام در شهر سیبور

سپهر ، در ناسخ گوید : چون اهل بیت رسول خدا را به سیبور (نام شهری نزدیک کفرطاب) کوچ دادند ، اهل سیبور جمع شده و پیران و جوانان آنها گرد آمدند . سپس شیخی سالخورده که زمان خلافت عثمان را درک کرده

بود ، از میانشان برخاست و گفت : فتنه برنینگیزید که همانا این سرها را در تمام امصار و بلدان گردانیده اند و کسی از در منع سخن نکرده است ، بگذارید تا از شهر شما هم بگذرانند . جوانان گفتند که : والله ، هرگز نمی گذاریم این قوم پلید شهر ما را به قدوم خویش آلوده سازند . در زمان ، بشتافته و پل روی آب را که از آن عبور می شد ، قطع کردند و ساخته جنگ شدند . در پی این ماجرا ، حرب در پیوست و رزمی سخت بر پای ایستاد ، چندانکه ششصد تن از لشگر ابن زیاد دستخوش تیغ فولاد شدند و جماعتی نیز از جوانان سیبور به خاک افتادند . در این وقت ام کلثوم علیه السلام فرمود : نام این بلد چیست ؟ گفتند : سیبور است . فرمود : (اعذب الله شرابهم و ارخص اسعارهم و رفع ایدی الظلمه عنهم) ابو مخنف گوید : از اثر دعای ام کلثوم ، اگر جهان همه انباشته ظلم و جور بودی ، در اراضی ایشان جز آیت نعمت و بذل و رایت قسط و عدل افراشته نگشتی .

اثر نفرین ام کلثوم علیه السلام در شهر بعلبک

نیز صاحب ناسخ گوید : چون اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله را به بعلبک نزدیک کردند ، به حاکم بعلبک نوشتند که : اینک سرهای خوارج و اهل بیت ایشان است که به درگاه یزید حمل می دهند ، علف و آذوقه مهیا کن و به استقبال ما بیا . حاکم بعلبک فرمان داد تا جای آسایش و آرامش از بهر ایشان مهیا ساختند و از سویق و سکر و دیگر مشروبات و ماکولات فراهم آوردند و دفها بنواختند و رایتها برافراختند و در بوقها بدمیدند و آن کافران را استقبال کردند و به شهر در آوردند . در این وقت ام کلثوم علیه السلام فرمود : نام این بلند چیست ؟ گفتند : بعلبک . فقالت : (اباد الله تعالی خضرائهم و لا اعذب الله شرابهم و لا رفع الله ایدی الظلمه عنهم) قال ابو مخنف : (و لو ان الدنیا کانت مملو عدلا و قسطا لما انالهم الا ظلما و جورا)

یعنی : آن مخدره در حق آنها نفرین کرد که خدای تعالی نابود کند وسعت معیشت شما را و خوشگوار نگرداند آب شما را و دست ظالمان را از سر شما کوتاه نکند ، و ابو مخنف گوید : اگر همه دنیا را عدالت و رفاه فرا گیرد ، در بعلبک جز آثار ظلم و بیچارگی چیز دیگر نیست .

ورود ام کلثوم علیه السلام به دروازه شام و توصیه او به شمر لعین

سید بن طاووس در لهوف گوید : چون کاروان اسرای اهل بیت علیه السلام نزدیک دروازه شام رسیدند ، ام کلثوم علیه السلام شمر بن ذی الجوشن را طلب کرد و فرمود : مرا با تو حاجتی است . گفت : حاجتت چیست ؟ فرمود : اینک شهر دمشق است ، ما را از دروازه ای داخل کن که مردمان در آن کمتر انجمن باشند و بگو سرهای شهدا را از میان محملها دور کنند تا مردم به نظاره سرها مشغول شده و به حرم رسول

خدا صلی الله علیه و آله ننگرند . شمر ، که خمیر مایه شرارت بود ، چون مقصود آن مخدره بدانست یکباره بر خلاف مقصود آن مخدره کمر بست و فرمان داد تا سرهای شهدا را در خلال محملها جای دهند و ایشان را از دروازه ساعات ، که مجمع رعیت و رعات بود ، به شهر در آوردند تا مردم بیشتر بر آنها نظاره کنند
و سپهر در ناسخ گوید : در آن حال ، شمر ، حامل سر حضرت امام حسین علیه السلام بود و پیوسته گفت : (انا صاحب رمح طویل ، انا قاتل الدین الاصیل ، انا قتلت ابن سید الوصیین و اتیت براسه الی یزید امیرالمومنین)
ام کلثوم علیه السلام چون بشنید که شمر به عمل خویش افتخار کرده و می گوید : من صاحب نیزه بلند و کشنده فرزند ارجمند سید اوصیا و قتال کننده با دین اصیل بلند پایه می باشم ، یکباره آتش خشمش زبانه زدن گرفت و فرمود : (و فیک الکثکث یا لعین بن اللعین ، الا لعنه الله علی الظالمین یا ویلک اتفتخر علی یزید الملعون بن الملعون بقتل من ناغاه فی المهد جبرئیل و من اسمه مکتوب علی سرداق عرش الجلیل و من ختم الله بجده المرسلین و قمع بابیه المشرکین فاین مثل جدی محمد المصطفی و ابی المرتضی و امی فاطمه الزهرا صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین)
یعنی : خاک بر دهانت باد ای ملعون . لعنت خداوند بر ستمکاران باد . وای بر تو . آیا فخر می کنی بر یزید ملعون که به قتل رسانیدی کسی را که جبرئیل در گهواره برای او ذکر خواب می گفت و نام گرامیش در سرداق عرش جلیل پروردگار ، مکتوب است ؟ کشتی کسی را که خداوند متعال پیامبری را به جد وی ، رسول خدا ، خاتمه داد . آیا افتخار تو این است که به قتل رسانیدی کسی را که پدرش نابود کننده مشرکین بود ؟ کجا جدی و پدری و مادری مثل جد و پدر و مادر من پیدا خواهد شد ؟ خولی اصبحی که نگران این بیانات بود ، به ام کلثوم علیه السلام گفت : تابین الشجاعه و انت بنت الشجاع ، یعنی تو هرگز از شجاعت سر بر نتابی ، همانا تو دختر مرد شجاعی هستی .
مراجعت ام کلثوم علیه السلام از شام به مدینه و مرثیه سرایی او
در جلد عاشر بحار (طبع کمپانی) و غیر آن مروی است که چون یزید خواست عیال الله را روانه مدینه نماید اموال و اثقال و عطایا را بر زبر هم نهاد . . . تا آنجا که گوید : آنگاه روی به مدینه نهادند ، چون دیوارهای مدینه نمودار گردید ، ام کلثوم با دلی پر از اندوه سیلاب اشک از دیده جاری ساخته به قرائت این مرثیه پرداخت و زمین و آسمان را منقلب ساخت :
مدینه جدنا لا تقبلینا
فبا لحسرات و الا حزان جئنا
الا اخبر رسول الله عنا
بانا قد فجعنا فی اخینا

این شعر منسوب به ام کلثوم سلام الله علیها در کتب مقاتل مفصل آمده برای تیمن و تبرک دو بیت از آن را زینت بخش این مجموعه نمودیم .
آنگاه بر سر قبر مادرش ، فاطمه زهرا علیه السلام آمد و از بانگ ناله و عویل ، شور محشر برپا کرد . مردم گریبانها چاک زدند ، صورتها خراشیدند ، و ناله واحسیناه به چرخ برین رسانیدند . در آن وقت ام کلثوم علیه السلام ، با چشم پر آب و قلب کباب ، بر سر قبر مادر این مرثیه را بگفت که سنگ را آب و آب را کباب نمود :
افاطم لو نظرت الی السبایا
بناتک فی البلاد مشتتینا
افاطم لو نظرت الی الحباری
و لو ابصرت زین العابدینا
افاطم لو رایت بتنا سهاری
و من سهر المیالی قد عیینا
افاطم ما لقیت من عداک
فلا قیرات مما قد لقینا
فلو دامت حیاتک لم تزالی
الی یوم القیامه تندبینا
وفات علیا مخدره ام کلثوم علیه السلام
در بحر المصائب گوید که : ام کلثوم علیه السلام چون وارد مدینه شد (بعد از واقعه جانسوز کربلا) بعد از چهار ماه از این سرای پربلا به رحمت خداوند لایزال پیوست ، بنا بر قول علامه حلی در منهاج الصلاح و شیخ کفعمی در مصباح و شیخ مفید در ارشاد (که می فرمایند ورود اهل بیت علیه السلام در مدینه بیستم شهر صفر بوده است) وفات آن بانوی بزرگوار بایستی تقریبا در اواخر شهر جمادی الثانی 62 از هجرت باشد ، و الله العالم . و در مدفن این مخدره به نام ام کلثوم علیه السلام غیر مدینه و در جای دیگر ذکری ندارد . سلام الله علیها و علی جدها و امها و ابیها و اخویها . (361)
3 . حضرت سکینه دختر امام حسین علیه السلام مصر - شام
مادرش رباب دختر امر القیس بن عدی بن اوس بن جابر بود . این شعر منسوب به امام حسین علیه السلام است :
لعمرک اننی لاحب دارا
تضیفها سکینه و الرباب
احبهما و ابذل بعد مالی
و لیس للائمی بها عتاب
و لست لهم و ان عتبوا مطیعا
حیاتی او یغیبنی التراب (362)

اصبغ بن عبدالعزیز بن مروان بن حکم سکینه را خواستگاری کرد ، او را به مصر بردند ، موقعی رسید که اصبغ مرده بود .
در شعر منسوب به حضرت سید الشهدا علیه السلام به سکینه علیه السلام با عنوان خیره النسوان (بهترین زنان) خطاب شده است .
او که تمام انقلابات زمان را درک و خود در دانش و ادب سر آمد زنان عصر بود ، در انقلاب حسینی و بیداری زنان نسبت به فجایع بنی امیه نقش موثری داشت و در کاروان اسرای شام همچون عمه اش زینب علیه السلام ، در نگهداری کودکان و تبلیغ اهداف حسینی تلاش می کرد .
حضرت سکینه علیه السلام ، هم در مصر و هم در باب الصغیر شام ، قبه و بارگاه و زایران زیادی دارد که از همه کشورهای اسلامی به زیارتش می روند . حضرت سکینه علیه السلام که سالها پس از قضیه کربلا زنده بود ، یکی از راویان صحنه کربلا و یاد آور فداکاری یاران امام حسین علیه السلام است . (363)
4 . فاطمه صغری علیه السلام دختر امام حسین علیه السلام مدینه - شام للّه للّهللّه
فاطمه صغری دختر امام حسین علیه السلام از (ام اسحاق) بنت طلحه بن عبیدالله بن تیمیه بوده است . (364) وی در سال سی ام هجری به دنیا آم د و در واقعه کربلا نیز حدود سی سال سن داشته است . (365) لذا می توان گفت از خواهرش حضرت سکینه علیه السلام بزرگتر بوده است .
فاطمه صغری زنی بزرگوار و دارای مقام عالی دینی و علمی بود ، به طوری که پدرش سید الشهدا علیه السلام به این امر شهادت داده است و آن هنگامی بود که حسن مثنی برای خواستگاری یکی از دختران امام حسین علیه السلام آمد حضرت به او فرمود : من فاطمه را برای تو بر می گزینم که به مادرم حضرت فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله بسیار شبیه ، و در دین ، تمام شب به نماز و عبادت می پردازد ، روزها را روزه می دارد و در شکل مشابه حور العین است . (366) او از پدر ، برادرش - امام زین العابدین علیه السلام - و عمه اش - حضرت زینب علیه السلام - عبدالله بن عباس و اسما بنت عمیس حدیث روایت می کرده و فرزندان او ، عبدالله ، ابراهیم ، حسین همچنین ام جعفر ، ابوالمقدم ، و زهیر بن معاویه نیز از او حدیث نقل کرده اند ، احادیث او در سنن ترمذی ، ابوداود ، ابن ماجه ، نسایی ، و تالیفات ابن حجر آمده است . فاطمه صغری علیه السلام در منزل فاطمه زهرا علیه السلام مادر بزرگش - در مسجد النبی صلی الله علیه و آله می زیست وقتی ولید دستور تخریب خانه های مسجد النبی صلی الله علیه و آله را صادر کرد او به خارج مسجد رفته ، و در آنجا خانه ای ساخت ، چاهی حفر کرد که برکت فراوانی داشت . این چاه را زمزم می خوانده و مردم از آن تبرک می جستند .

فاطمه علیه السلام همانند زینب کبری علیه السلام در حوادث کربلا مامن و پناهگاه اهل بیت علیه السلام بوده و دربارگاه عبیدالله بن زیاد و یزید خطبه های غرا خوانده است . او به سال 110 هجری وفات یافت . (367)
پشت قبر سکینه علیه السلام و ام کلثوم علیه السلام سمت چپ آن ، قبری منسوب به فاطمه صغری علیه السلام دختر امام حسین علیه السلام است .
در بیشتر منابع روایت می کنند که فاطمه صغری علیه السلام در منزل خود ، یعنی در پشت مسجد النبی صلی الله علیه و آله وفات یافت و در بقیع به خاک سپرده شد .
در کتاب از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تا حضرت زین العابدین علیه السلام نوشته شیخ علی فلسفی ، چاپ 1413 هجری قمری چنین نقل می کند :
فاطمه صغری علیه السلام در شهر شام مدفون و دارای بقعه و حرم بسیار زیبا و زائرین فراوانی دارد و اضافه می کند : در کتاب بحار الانوار ، ص 247 از کتاب مناق و نیز در کتاب ناسخ التواریخ ص 495 از حضرت سجاد علیه السلام روایت می کند که مرغی روز عاشورا پر و بال خود را در خون امام حسین علیه السلام بیالود و پرواز نمود و به مدینه رسید و بر سر دیوار خانه فاطمه صغری علیه السلام دختر امام حسین علیه السلام نشست و فاطمه علیه السلام بر او نگریست و متوجه یتیمی خود گردید و این اشعار را بگفت :
نعب الغراب فقلت من
تنعماه و یلک یا غراب
قال : الامام ، فقلت : من
قال : الموفق للصواب
ان الحسین بکربلا
بین الاسنه و الضراب
گفت ای مرغ چرا حال پریشان داری
از غم کیست چنین ناله و فغان داری
اشک خونین ز چه از چشم ترت می ریزد
گو به من خون که از بال و پرت می ریزد
من ماتم زده آخر پدر در سفر است
ز غم دوری او خون دلم در بصر است
نه خبر از پدر و نه ز برادر دارم
روز و شب آروزی دیدن اکبر دارم
تو مگر هدهدی و سوی سبا آمده ای
یا مگر قاصدی از کرب و بلا آمده ای

بلکه آورده ای ای مرغ به این شوین و شین
به صغرای جگر خون خبر مرگ حسین
گفت : ای فاطمه با شور و نوا آمده ام
قاصد مرگم و از کرب و بلا آمده ام
کربلا یکسره صحرای منا بود امروز
روز قربانی شاه شهدا بود امروز
فاش گویم پدرت از ستم شمر و سنان
کشته شد با لب عطشان به لب آب روان
5 . میمونه دختر امام حسن علیه السلام
6 . حمیده دختر مسلم بن عقیل علیه السلام
این دو بانوی بزرگوار (در مقبره اسماء بنت عمیس همسر جعفر بن ابیطالب علیه السلام می باشند) در یک حجره و مقبره قرار دارند که در پشت مقابر سکینه و ام کلثوم علیه السلام در سمت چپ قبر عبدالله بن جعفر صادق علیه السلام واقع شده است . بر بالای حجره آنان گنبدی به رنگ سبز و در داخل آن تابوتی بزرگ و چوبین دیده می شود . حجره مذکور در سال 1330 هجری بازسازی شده و به وسیله پلکانی به زیر زمین داخل آن راه است که در آن جا هر سه قبر در کنار هم می باشد .
قبر اول از (حمیده دختر مسلم بن عقیل علیه السلام) متوفی سال هفتاد هجری - قبر دوم از (اسما بنت عمیس) . همسر جعفر طیار و علی علیه السلام متوفی سال 65 هجری ، و سومین قبر نیز از میمونه دختر امام حسین علیه السلام است که هر سه در داخل یک مقبره کاشیکاری شده و چوبین قرار دارند . (368)
7 . عبدالله بن جعفر طیار - باب الصغیر
پدرش شهید عالیقدر اسلام حضرت جعفر طیار ، و مادرش اسما بنت عمیس می باشد . او برادرزاده و داماد حضرت امیرالمومنین علیه السلام است . عبدالله از اسخیا و بخشندگان مشهور عرب بوده است . همچنین در حمایت از خاندان نبوی و ارادت به آستان علوی و علاقه به حسنین علیه السلام مشهور است .
در سنین جوانی در جنگهای روم و جهادهای حضرت امیر المومنین علیه السلام شرکت داشت و از فرماندهان شجاع بود . در قضیه کربلا احتمالا به اجازه امام در حجاز مانده و پسرانش را برای قربانی در راه خدا به همراه امام حسین علیه السلام به کربلا فرستاد که به شهادت رسیدند . پس آز آن نیز هرگز زبان به ندامت و ناشکری نگشود . گویند : وقتی خبر شهادت فرزندان خویش را دریافت به عزاداری پرداخت ، غلامش بر زبان راند که این مصیبت به خاطر حسین علیه السلام به ما رسیده است ، عبدالله سخت برآشفت و غلام را توبیخ کرد .

نوشته اند که عبدالله به خاطر املاکی که در شام داشت به آنجا مسافرت کرده و در همانجا درگذشت . گرچه وفات او را در مدینه و مدفنش را در جوار عمویش عقیل نیز نوشته اند ، مع ذلک رحلت همسر عالیقدرش حضرت زینب سلام الله علیها در شام موید وجود قبر او در شام می باشد . به اعتقاد راقم این سطور ، ممکن است توطن اهل بیت و طرفداران آنان در شام خود حرکتی به منظور ابطال تبلیغات امویان باشد ، چنانکه بسیاری معتقدند وجود شیعه در شام از برکات همین مهاجرتها و اسارتها و تبعیدها به شام و مهاجرت بلال و ابوذر و عبدالله و دیگران بوده است .
فرزندان عبدالله در قیامهای اسلامی علیه بیدادگران اموی و عباسی نقش موثری داشته اند که در کتب رجال و انساب و تاریخ مضبوط است . (369)

8 . مقام حضرت سجاد علیه السلام و سرهای شهدای کربلا - شام ، باب الصغیر

در قبرستان باب الصغیر شام ، بقعه و ضریحی وجود دارد که مدفن سرهای مقدسه 17 تن از شهدای اهل بیت علیه السلام در کربلا می باشد و در جنب آن نیز مقام حضرت سجاد علیه السلام وجود دارد . (370)
چند سر از شهدا را در (باب الصغیر) به خاک سپردند . امروز این مکان که حدود پنجاه متر بالاتر از در اصلی قبرستان باب الصغیر و سمت چپ کوچه می باشد دارای محوطه ای بزرگ است که در وسط آن حجره یا اطاقکی بوده و سرهای مقدس در این اطاقک دفن شده اند . در سالهای اخیر بر مدفن آنان ضریحی از نقره ساخته شده است . هر چند که بر بالای این حجره ، اسامی شانزده تن از شهدای کربلا نوشته شده لیکن به احتمال قوی تنها سر سه تن از شهدای کربلا در این مکان به خاک سپرده شده اند . این سرها عبارتند از :

1 - سر مقدس حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام
2 - سر مقدس حضرت علی اکبر علیه السلام
3 - سر مقدس حبیب بن مظاهر علیه السلام

محسن الامین در سال 1321 هجری کتیبه ای بر بالای در ورودی این مقام با این عبارت دیده بود (هذا راس عباس و علی بن الحسین علیه السلام و حبیب بن مظاهر) بعدها که ضریحی بر روی این محل گذاشته شد نام شانزده تن ذکر گردید . (371) با توجه به اینکه منابع تاریخی شیعه اذعان دارند بیشتر سرهای کربلا به بدنهای آنان ملحق شد به نظر نمی رسد در این مکان بیش از سه سر به خاک سپرده شده باشد .
والله اعلم بالصواب
نام سرهایی که بر سقف گنبد این مکان ثبت شده عبارتند از :
1 - عباس ، 2 - علی اکبر ، 3 - حبیب بن مظاهر ، 4 - قاسم بن الحسن ، 5

- عبدالله بن علی ، 6 - عمر بن علی ، 7 - حر ریاحی ، 8 - محمد بن علی ، 9- عبدالله بن عون ، 10 - علی بن ابی بکر ، 11 - عثمان بن علی ، 12 - جعفر بن علی ، 13 - جعفر بن عقیل ، 14 - محمد بن مسلم ، 15 - عبدالله بن عقیل ، 16 - حسین بن عبدالله .

9 . عبدالله الباهر

قبر عبدالله بن امام زین العابدین علیه السلام معروف به عبدالله باهر در کنار دیواره شرقی باب الصغیر قرار دارد ، که از قبرستان مستقل و راه آن پس از در اصلی قبرستان می باشد . دارای صحن و گنبد و سبز و شبستان نسبتا بزرگی است . اطراف مقبره و مرقد او که در سال 1330 هجری قمری بازسازی شده است ، دیواری کشیده اند که آن را از قبرستان مستقل و مجزا ساخته اند .

عبدالله با امام محمد باقر علیه السلام از یک مادر است . او در میان برادران به حسن و جمال معروف و به علت درخشندگی چهره ، معروف به باهر بود و در هیچ مجلسی نمی نشست جز آنکه حاضران را از فروع روی و درخشندگی دیدار خویش نور و فروغ می بخشید ، وی متولی صدقات رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر المومنین علیه السلام بود . عبدالله مردی فاضل و زاهد و فقیه و محدث بود . از طریق آباء کرام خود از حضرت رسول صلی الله علیه و آله اخبار زیادی نقل کرده و حدیث فراوانی از وی منقول است . برخی وفات وی را در مدینه دانسته اند و بعضی تل زینبیه بغداد .

10 . عبدالله بن جعفر الصادق علیه السلام

قبر فرزند گرامی امام جعفر صادق علیه السلام رئیس مذهب شیعه ، کمی بالاتر از قبر فاطمه صغری علیه السلام و در سمت چپ آن قرار دارد ، که دارای گنبدی کوچک به رنگ سبز بوده و داخل آن تابوتی چوبین با محفظه ای فلزی دیده می شود ، این جا قبر فرزند امام ششم شیعیان است . (372)

3 . اصحاب و تابعین

1 . اسماء بنت عمیس بن معبد بن تمیم بن مالک - باب الصغیر شام للّه

وی از نخستین زنان گرونده به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و اولین دسته مهاجرین است که با شوهر ارجمندش حضرت جعفر طیار علیه السلام به حبشه هجرت نمود . فرزندش عبدالله نیز در حبشه به دنیا آمد . همزمان نجاشی ، پادشاه حبشه ، نیز دارای پسری شد که به تبعیت از جناب جعفر طیار دارای سه پسر شد (عبدالله ، محمد ، عون)

وی پس از شهادت حضرت جعفر علیه السلام همسر ابوبکر شد و ثمره این ازدواج پسری به نام محمد بود که از یاران مخلص مولی علی علیه السلام و استاندار حضرت بود که در مصر شهید شد . اسماء بعد از ابوبکر به

افتخار همسری مولی علی علیه السلام نایل آمد که از او نیز داری دو پسر شد به نام یحیی (که برخی او را عداد شهدای کربلا می دانند و بعضی نسابه ها می نویسند در زمان حیات والدین از دنیا رفت) و محمد اصغر .
اسما از زنان پاک طینت و سعادتمندی بود که در تغسیل و تکفین مخفیانه حضرت زهرا علیه السلام به امیر المومنین کمک کرد .
قبر اسما در باب الصغیر ، در بقعه ای که در کنارش سر فرزندش محمد بن ابی بکر و میمونه حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام دفن شده ، در پشت بقعه حضرت سکینه علیه السلام واقع شده است . (373)
2 . فضه ، خادمه حضرت زهرا علیه السلام - باب الصغیر شام للّه
فضه از زنان فاضله و نمونه روزگار خویش و از اراتمندان خاص خاندان عصمت و طهارت است . بعضی تاریخ نویسان او را از شاهزادگان ایرانی و بعضی شاهدخت نوبه ای می دانند که از بلاد نوبه با توجه به خوابی که دیده بود در معیت اسیران وارد سرزمین اسلام شد و به خانواده پیغمبر صلی الله علیه و آله پیوست . حضرت زهرا علیه السلام کارهای خانه را با فضه یک روز در میان تقسیم کرده بود . فضه در بیست سال آخر عمر سخنی نگفت و جواب مردم را همواره با آیات قرآن می داد . وی که به متابعت از اهل بیت علیه السلام و به موجب نذری که برای شفای امام حسین علیه السلام کرده بود سه روز روزه گرفت و افطارش را به یتیم و مسکین و اسیر داد ، مشمول این آیه شریفه است که در سوره هل اتی می فرماید : (ویطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا) (374)
لذا در روز عاشورا نیز ، به هنگام و داع حضرت سید الشهدا علیه السلام با اهل حرم ، در کنار حضرت زینب و ام کلثوم و سکینه و رباب علیه السلام ، مورد خطاب تفقدآمیز امام غریب و مظلوم قرار گرفت .
بقعه حضرت فضه در باب الصغیر شام بعد از خروج از بقعه عبدالله بن جعفر طیار و بلال به طرف بقعه محمد بن ابی بکر به سمت دست راست قرار گرفته و روی سر در بقعه نوشته است : (فضه خادمه رسول الله) (375)
3 و 4 ام سلمه و ام حبیبه همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله
در انتهای دیواره شرقی قبرستان ، کمی بالاتر از در اصلی و پس از قبر عبدالله بن سجاد علیه السلام ، حجره ای بطور مستقل و جدا از سایر قبرستان است که در آن دو قبر ام حبیبه و ام سلمه همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله دیده می شود . قطع به یقین باید گفت این امر صحت ندارد ، زیرا ام سلمه و ام حبیبه هر دو در قبرستان بقیع در مدینه مدفون هستند . (376)
5 . مقداد بن اسود کندی بهرانی - مقداد بن عمرو - شام
مقداد از سابقین در اسلام و از مجاهدین بزرگ است که در جنگها شرکت

جسته ، حکم بن کیسان را وی اسیر و دعوت به اسلام نمود .
در آغاز رنج فراوان برد ، چنانکه خودش گوید : در آغاز مسلمانی که به مدینه آمدیم پیغمبر ما را به گروههای ده نفری تقسیم کرده بود که در یک خانه زندگی می کردیم و من با رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم .
مقداد از دسته های سه یا چهار یا هفت نفری اولیه است که به زبان خاندان نبوت تمجید شده اند . وی در یاری و همبستگی با اهل بیت گوی سبقت را ربوده و پس از سلمان فارسی کسی به پایه او نمی رسد . چنانکه درباره اش فرموده اند :
(ما بقی احد الا و قد جال جوله الا مقداد بن الاسود فان قلبه کان مثل زبر الحدید)
رسول خدا صلی الله علیه و آله دختر عمویش زبیر بن عبدالمطلب را به همسری مقداد در آورد .
گرچه محدث قمی نوشته است که قبر مشهور در شهر وان به نام مقداد ، قبر شیخ جلیل معظم فاضل مقداد است که از علمای جلیل الشان شیعه و صاحب مولفات نفیسه می باشد و قبر مقداد را در جرف نزدیکی مدینه می داند ، ولی در بازگشت از زینبیه به طرف شام در سمت دست راست تابلو سبز رنگی وجود دارد که نوشته است : (سیدی مقداد) . در کنار جاده ، مسجد زیبایی است به نام مقداد و مقبره ای در صحن مسجد و جود دارد که اطراف آن نرده آهنی دارد و قبر با سنگهای مرمر زیبایی نوسازی شده و این اشعار بر روی سنگ نقش بسته است :
انا المقداد بو معبد
انا بن السید الاسود
تهز الارض حملاتی
و ابواب السما ترعد
انا المقداد فی یوم القتال
ابید البیض بالسمر العوالی
و سیفی فی الوغا ابیض صقیلا
طلیق الحد فی اهل الضلال
6 . بلال بن رباح موذن رسول الله صلی الله علیه و آله - باب الصغیر شام -
بلال از سابقین در اسلام است . نخست غلام امیه بن خلف بود ، ابوبکر او را خرید و آزاد کرد . وی موذن رسول خدا صلی الله علیه و آله بود ولی بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله در مدینه نماند و برای ابوبکر و عمر اذان نگفت و به شام مسافرت کرد و در سال بیستم یا بیست و یکم در سن 63 یا 70 سالگی در شام درگذشت و در باب الصغیر دفن شد و اکنون با عبدالله بن جعفر در یک بقعه قرار گرفته است .

شبلنجی در نور الابصار می نویسد : بلال اولین موذن رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و بعد از آن برای هیچکدام از خلفا اذان نگفت و در سال 17 یا 18 هجری درگذشت . (377)
7 . اویس قرنی پسر انیس ، سوریه - رقه
اویس یکی از چهارمین فرد ممدوح از زهاد ثمانیه در اسلام است . دوستی دو جانبه میان پیغمبر صلی الله علیه و آله و اویس ضرب المثل است . او در طول مدت عمر نتوانست پیغمبر صلی الله علیه و آله را ببیند ولی در عین حال ، چنان شمایل پیغمبر صلی الله علیه و آله را توصیف می نمود که یاران چند ساله پیامبر صلی الله علیه و آله از آن درمانده شده بودند . او از مادرش اجازه گرفته بود که برای دیدن پیغمبر صلی الله علیه و آله به مدینه برود ، به شرط اینکه اگر حضرت در مدینه نبود فوری برگردد . اویس نیز با اشتیاق به مدینه آمد ولی پیامبر صلی الله علیه و آله را زیارت نکرد و برگشت وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه آمد فرمود : (انی لا جد نفس الرحمن من قبل الیمن) من بوی خوش رحمان را از جانب یمن استشمام می کنم .
اویس قرنی از اکابر تابعین و از حواریون حضرت امیر المومنین علیه السلام است و در زهد و جلالت شان و رفعت مقام و تقوایش همه مسلمانان اتفاق دارند و کتابها مشحون از فضائل اوست . پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود : او راهب این امت است ، و نیز فرموده است : اویس قبایل بزرگی از ربیعه و مضر را شفاعت می کند .
اویس در جنگ صفین به یاری حضرت امیر المومنین علی علیه السلام شتافت و با وی بیعت کرد و در همین جنگ به شهادت رسید و در صفین مدفون گشت .
قبر وی اکنون در شهر رقه واقع در 200 کیلومتری حلب و 450 کیلومتری شام نزدیک قبر جناب عمار واقع شده است .
2 - عمار یاسر : شهر رقه - نزدیک قبر اویس قرنی
3 - زکریای پیغمبر : شهر رقه جامع زکریا
8 . عبدالله بن ام مکتوم عامری موذن پیغمبر صلی الله علیه و آله - باب الصغیر
برخی نام او را عمرو نوشته اند . مادرش ام کلثوم و پدرش قیس است عبدالله قدیم الاسلام و مهاجر است و چون نابینا بود سیزده بار پیغمبر صلی الله علیه و آله او را در مدینه گذاشت که به جایش نماز بخواند و لذا به غزوات نرفت . او در جنگ قادسیه حاضر بود .
بعضی مفسرین ، فرد اعمای مذکور در سوره عبس را همین شخص می دانند و به مناسبتهای دیگر نیز نام وی در تارخ اسلام آمده است . نیز آورده اند که وی بعد از جنگ بدر به مدینه آمد و نابینا بود و حضرت رسول صلی

الله علیه و آله در تمام غزواتی که از مدینه خارج می شد وی را به پیشنمازی مدینه معرفی می فرمود . عبدالله در قادسیه دو زره پوشیده و پرچم سیاهی نیز به دست داشت و پس از جنگ به مدینه مراجعت و در آنجا در گذشت .
ولی اکنون آرامگاهی در کنار حضرت عبدالله الباهر به نام وی در باب الصغیر مشهور است و نزدیک بقعه او اطاقی وجود دارد که به یکی از همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله منسوب است . (378)
9 . قبر اوس بن اوس
(اوس بن اوس) یکی دیگر از صحابه جلیل القدر رسول خدا صلی الله علیه و آله است . وی از کسانی بود که در مسجد النبی صلی الله علیه و آله و بر (ایوان صفه) زندگی می کرد . اوس بن اوس در نهایت فقر و تنگدستی روزگار می گذرانید و همواره در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله مشغول تهجد و عبادت و اعتکاف بود . وی به شام هجرت کرد و پس از وفات در دوران خلافت عثمان ، در باب الصغیر مدفون شد . (379)
مقبره وی اکنون در مقابل مدرسه صابونیه در سمت دیواره غربی باب الصغیر است .
10 . وائله بن الاسقع
یکی دیگر از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله که همراه اوس بن اوس و عمار بن یاسر و دیگران بر ایوان صفه در مسجد النبی صلی الله علیه و آله زندگی می کرد وائله بن الاسقع بود . وی عمری بالنسبه طولانی داشت و گویند در سن 150 سالگی - در خلافت عبدالملک مروان (سال 83 هجری) - در دمشق از دنیا رفت و در باب الصغیر مدفون شد . او آخرین صحابه ای بود که در این شهر وفات یافت . (380) وائله پس از شهادت امام حسین علیه السلام به شدت خشمگین بوده و همواره به نقل آیه تطهیر که در شان خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شده می پرداخته (381)
است .
11 . فضاله بن عبید
(فضاله بن عبید) یکی از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که پس از فتح دمشق به این شهر آمد و در آنجا سکونت گزید . در دوران معاویه ، کرسی قضاوت در این شهر را بر عهده داشت و در سال 53 هجری در گذشت . وی را در کنار ابی درداء وام درداء مدفون ساختند . (382)
12 . سهل بن ربیع انصاری
(سهل بن ربیع انصاری) یکی دیگر از صحابه بزرگوار و از قبیله اوس بود که در مشق ساکن شده و در اوائل خلافت معاویه وفات یافت . او را در

باب الصغیر (جنوب قبرستان) به خاک سپردند . (383)
13 . حجر بن عدی کندی یمنی
- شهید ولای علی علیه السلام - دمشق 20 کیلومتری دمشق در قریه عذرا که اکنون در محل عدر تلفظ می شود و از توابع دوما که بعد از حرستا در سمت راست دوما می باشد . ایستگاه اتوبوسهای آن در شارع الثوره است .
حجر از تابعین کبار و سران زهاد و از ابدال یاران علی علیه السلام و معروف به حجر الخیر است .
حضرت به او فرمود : ترا امر می کنند که به من لعنت کنی ، در آن موقع چه خواهی کرد ؟ پرسید : چه کنم ؟ فرمود : لعن بکن ولی بیزاری مجوی که من بر دین خداوندم .
پس از شهادت حضرت امیر علیه السلام محمد بن یوسف ، عامل یمن ، حجر را بر در مسجد صنعا نگه داشت . او را کتک زیادی زدند تا مولا را لعن کند ، و وی در انظار مردم گفت :
(ان الامیر امرنی ان العین علیا . فالعنوه لعنه الله) (384)
امیر مرا فرمان می دهد که علی را لعنت کنم . پس او را (منظورش محمد بن یوسف بود) لعنت کنید که خدایش لعنت کند .
حجر به کثرت نماز و زیادی زهد معروف بود . وی در آخرین دقایق نزدیک به شهادت حضرت امیرالمومنین علیه السلام شعری خواند ، حضرت چشم گشود و فرمود : ای حجر ، چه می کنی زمانی که ترا به بیزاری جستن از من بخوانند ؟ عرض کرد : به خدا سوگند ای امیر مومنان ، اگر مرابا شمشیر پاره پاره کنند و در آتشم افکنند و بسوزانند ، تحمل همه ناگواریها را بر برائت از تو ترجیح می دهم .
حضرت فرمود : (و فقت لکل خیر یا حجر جزاک الله خیرا عن اهل بیت نبیک) (385)
عایشه به معاویه گفت : از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود : پس از من در (عذرا) مردانی کشته می شوند که خداوند و اهل آسمانها به خاطر آنها خشمناک می شوند . (386)
مرگ حجر چنان کشورهای اسلامی را تکان داد که معاویه را رسوا کرد . ربیع بن زیاد ، استاندار و فرمانده ارتش معاویه در خراسان ، پس از نماز موضوع را در منبر بیان کرد و از خداوند مرگ خود را طلب کرد و دعایش مستجاب گردید . (387) ابن اثیر گفته است : قبر حجر در عذرا معروف و مستجاب الدعوه است (قبر مزبور در کنار مسجدی است که ماذنه قدیمی دارد و اخیرا به همت مردم مسلمان صحن و بارگاهی برای آن می سازند)
حجر با وجود سن کمش از بزرگان یاران علی علیه السلام محسوب می شود و در صفین فرمانده قبیله کنده و در نهروان فرمانده میسره لشگر

حضرت امیرالمومنین علیه السلام بود . ماجرا جویانی دنیا پرست مانند : ابو براده پسر ابوموسی اشعری ، شمر بن ذی الجوشن ، شبث بن ربعی و عمر بن سعد استشهادیه ای تنظیم کردند که حجر و یارانش خلیفه را لعن کرده و از مردم خواسته است علیه معاویه وارد جنگ شوند . مامورین حکومتی آنها را به طرف شام حرکت دادند . هنگامی که آن ان را از کنار منزل قبیصه یکی از همراهان حجر عبور می دادند ، دخترانش می گریستند ، آنها را امر به سکوت کرد و گفت : من یا به فیض شهادت می رسم که خداوند نگهدار شماست ، و یا آنکه بر می گردم . . .
ایشان را به مرج عذرا (نزدیک دمشق) بردند ، قبرهای آنان را کنده و با شمشیر برهنه در برابرشان ایستادند . 6 نفر به درخواست بستگانشان آزاد شدند . هشت نفرشان تا صبح نماز خواندند ، بامداد خواستند آنها را بکشند دو نفر را به نزد معاویه بردند ، وی یکی را به شرط آنکه به کوفه نرود آزاد کرد و دیگری را به نام عبدالرحمان به کوفه فرستاد تا با شدیدترین وجه او را شهید نمایند .
حجر اجازه گرفت و دو رکعت نماز طولانی خواند و فرود : این کوتاهترین نمازی بود که در مدت زندگیم خوانده ام . جلاد پرسید : چرا بدنت می لرزد ؟
فرمود : چرا نترسم و حال آنکه قبر آماده و کفن حاضر و شمشیر کشیده شده است ، ولی به خدا سوگند اگر چه بدنم می لرزد اما چیزی نمی گویم که خداوند را به خشم بیاورم .
تعداد شهدا : 1 - حجر بن عدی 2 - شریک بن شداد حضرمی 3 - صیفی بن شبل شیبانی 4 - قبیصه بن ضبیعه عبسی 5 - محرز بن شهاب منقری 6 - کدام بن نحیان عنزی 7 - عبدالرحمان حسان عنزی
در شمال شرقی قبر حضرت رقه علیه السلام ، مسجد قصب معروف به مسجد سادات واقع است که می گویند قبور شهدای مرج عذرا در آنجا واقع شده است ، یا بعضی از اعضای بدن آنان در آنجا مدفون شده است . (388)
14 . محمد بن ابی ابکر - باب الصغیر شام
وی فرزند ابوبکر ، ولی پرورش یافته و (ربیب) علی علیه السلام است و مادرش اسماء بنت عمیس از زنان پاک طینت روزگار بود که فرزندان رشیدی تحویل جامعه اسلامی داد . محمد علاوه بر فضایل و مکارمی که داشت جد مادری حضرت امام صادق محسوب می شود . بدین گونه که پسری به نام قاسم فقیه حرمین داشت که دختر او ام فروه همسر امام باقر علیه السلام و مادر حضرت امام صادق علیه السلام است .
محمد و عبدالله و عون فرزندان حضرت جعفر طیار ، و یحیی پسر حضرت علی علیه السلام ، برادران مادری محمد می باشند . محمد از طرف

حضرت امیر المومنین دوبار به استانداری مصر منصوب شد ، یکبار قبل از مالک اشتر و بار دیگر بعد از مالک . در مرتبه دوم ، معاویه بن خدیج و عمر و عاص به دستور معاویه او را به شهادت رسانیده و نعش مطهرش را در شکم الاغی مرده گذاشته و آتش زدند و سرش را برای معاویه به شام فرستادند (اکنون مدفن سر مقدسش در باب الصغیر شام مشهور است)
گویند عایشه در شهادت محمد گریست و در قنوت هر نماز بر معاویه و عمرو عاص و معاویه بن خدیج لعن می کرد .
امیرالمومنین علیه السلام نیز سخت بر محمد گریست و فرمود : (محمد ابنی من ظهر ابی بکر) ع : محمد پسر من است از پشت ابوبکر . محمد به هنگام شهادت بیست و هشت ساله بود و پیامبر صلی الله علیه و آله قبل از ولادت از شهادت وی خبر داده بود . قبر وی در مصر خیابان حیضان جنب جامع الدعا در پشت دانشگاه الازهر واقع شده است .
والسلام
قم - حرم اهل بیت علیه السلام
علی ربانی خلخالی

پی نوشتها

پی نوشتها 1

1- ملحقات احقاق الحق ، بزرگ مرجع شیعه مرحوم آیة الله العظمی سید شهاب الدین مرعشی نجفی (متوفای 1411 ق)،ج 33،ص 61چاپ اول . برای توضیح بیشتر ر.ک به کتاب (سیرتنا و سنتنا) تالیف مرحوم علامه امینی صاحب کتاب الغدیر
2- ملحقات احقاق الحق ، بزرگ مرجع شیعه مرحوم آیة الله العظمی سید شهاب الدین مرعشی نجفی (متوفای 1411 ق)،ج 33،ص 61چاپ اول . برای توضیح بیشتر ر.ک به کتاب (سیرتنا و سنتنا) تالیف مرحوم علامه امینی صاحب کتاب الغدیر
3-ملحقات احقاق الحق ، بزرگ مرجع شیعه مرحوم آیة الله العظمی سید شهاب الدین مرعشی نجفی (متوفای 1411 ق)،ج 33،ص 61چاپ اول . برای توضیح بیشتر ر.ک به کتاب (سیرتنا و سنتنا) تالیف مرحوم علامه امینی صاحب کتاب الغدیر
4- سوره انفال ، آیه 33
5- سوره اسراء آیه 60
6- بحارالانوار مرحوم علامه مجلسی (متوفای 1111 هجری قمری). المراجعات ، مرحوم آیة الله سید عبدالحسین شرف الدین عاملی (متوفای 1377 ه ق)، ص 29، ج 39، ص 278. الغدیر مرحوم علامه امینی (متوفای 1390 ه ق)، ج 10 ص 280، چاپ سوم سال 1378 قادتنا کیف نعرفهم (پیشوایانمان را چگونه بشناسیم ؟) صفحات و بزرگ مرجع عالم تشیع مرحوم حضرت آیة الله العظمی سید محمد هادی میلانی (متوفای رجب 1395ق)
7- احتمال دارد که این عمل والی برای تجربه صحت خواب نیز بوده است .
8- منتخب التواریخ ، حاج میرزا هاشم خراسانی ، چاپ و انتشارات علمیه اسلامیه ، ص 388، باب ششم
9- کرامات و معجزات خراسانی ص 9
10- سرگذشت جانسوز حضرت رقیه (ع) ص 53 به نقل از معالی السبطین
11- کامل بهائی ،ج 2، ص 179.
12- فوائد الرضویه ، ص 111.
13- اللهوف علی قتلی الطفوف ، سید بن طاووس ، تحقیق و تقدیم : شیخ فارس تبریزیان (حسون)، انتشارات اسوه ، قم 1414 ق ، ص 141 - 140.

14- در نسخه جداگانه و مستقلی نیز که با عنوان (مقتل الحسین و مصرع اهل بیته و اصحابه فی کربلا، المشتهر بمقتل الی مخنف) توسط منشورات الرضی قم (1362 ش) از مقتل مزبور چاپ شده عبارت فوق الذکر چنین درج شده است : ثم نادی یا ام کلثوم و یا زینب و یا سکینه و یا رقیه و یا عاتکه و یا صفیه علیکن منی السلام (ص 131)
15- با استفاده از: آب در عاشورا ؛ بستر رویارویی دو فرهنگ (اسلام و جاهلیت ، نوشته فاضل دانشمند جناب آقای شیخ علی ابوالحسنی (منذر) مخطوط.
16-سیاهپوشی در سوگ ائمه نور، تالیف محقق و نویسنده گرانقدر آقای شیخ علی ابوالحسنی (منذر، ص 140 - 141
17- اعیان الشیعه ، سید محسن امین ، تحقیق و اخراج : سید حسن امین (قطع رحلی دار التعارف للمطبوعات ، بیروت 1403 - 1983) 7/326.
18- ادب الطف او شعراءالحسین (ع) 1/196، سید جواد شبر، موسسه البلاغ - دارالمرتضی ، بیروت 1409 ق / 1988 م .
19- المنتخب للطریحی فی جمع المرائی و الخطب المشتهر بالفخری ، شیخ فخر الدین طریحی نجفی ، مؤ سسه الاعلمی للمطبوعات ، طبع مصحح ، بیروت 1412 ق - 1992 م ، 2/436.
20- سیاهپوشی در سوگ ائمه نور، همان ، ص 320، به نقل از المنتخب طریحی
21- مراقد اهل بیت (ع) در شام ص 7، از تالیفات آیة الله حاج سید احمد فهری زنجانی امام جمعه محترم زینبیه شام .
22- شام سرزمین خاطرهها، از دانشمندان معاصر و نویسنده گرانقدر مهدی پیشوایی ، ص 22
23- بستان السیاحة و بقاع الامکنة
24- سوره کهف : آیه 77
25-حضرت زینب کبری علیه السلام ، عمادزاده به نقل از مصباح الحرمین ص 363
26- حضرت زینب کبری (س) ص 257 عمادزاده
27- گیتاشناسی کشورها، چاپ 1365، ص 185
28- تاریخ اسلام (سال چهارم آموزش متوسطه عمومی) تالیف محقق بزرگ آیت الله حاج شیخ جعفر سبحانی ص 27
29- فروغ ابدیت ، از هم ایشان ،ج 1، ص 156
30- سوره اعراف ، آیه 158
31- بصری مرکز استانداری حوران بود که از مستعمرات قیصر به شمار میرفت و حارث بن ابی شمر و به طور کلی ملوک غسان به صورت دست نشاندگی از قیصر در آنجا حکومت میکردند.

32- طبقات الکبری ، ج 1، ص 259
33- فتوح البلدان ، ابوالحسن امد بن یحیی بلاذری ، ص 130-128. در آغاز جنگ با رومیان خالدبن ولید در عراق بود و چون گزارش رسید که نیروهای رومیان بسیار مجهز و تعدادشان زیاد است ابوبکر به خالد دستور داد به منطقه شام رهسپار شود(فتوح البلدان ص 117).
34- جند در اینجا تقریبا نزدیک به معنی استان است .
35- بزرگتری رودخانه دمشق است
36- البلدان ، احمد بن یعقوبی ، ترجمه دکتر محمد ابراهیم آیتی ، ص 105
37- تاریخ تحلیلی اسلام ، دکتر سید جعفر شهیدی ، ص 108
38- شام سرزمین خاطرهها، ص 19
39- تفسیر علی بن ابراهیم قمی : ج 2 ص 21، چاپ نجف اشرف سال 1387 ه . ق . و تفسیر عیاشی محدث الجلیل ابی نصر محمد بن مصعود بن عیاش السلمی السمرقندی : ج 2 ص 298، چاپ علمیه اسلامیه ، به تصحیح سید هاشم رسولی محلاتی ، ذکر نومده اند که : والشجرة الملعونه فی القران هم بنی امیه .
40- قرآن کریم ، سوره بنی اسرائیل : آیه 60
41- تفسیر مجمع البیان : جلد سوم صفحه 424؛ تفسیر نور الثقلین : جلد 3، صفحه 179
42- تتمه المنتهی ، مرحوم محدث قمی صفحه 108
43- پرتوی از عظمت امام حسین (ع)، آیة الله العظمی شیخ لطف الله صافی گلپایگانی : ص 230، به نقل از شرح نهج البلاغه : ج 3، ص 254 و 467
44- پرتوی از عظمت امام حسین (ع): ص 237
45- فلسفه انقلاب حسین (ع): ص 80
46- هزارماه سیاه از دانشمند محترم ابوالفضل قاسمی ، ض 189
47- هزار ماه سیاه : ص 84
48- هزار ماه سیاه ، ص 76
49- هزار ماه سیاه ، ص 63
50- امام علی (ع)، ص 212
51- عایشه در دوران معاویه ، نوشته علامه سید مرتضی عسکری ، ص 125
52- فلسفه انقلاب حسین (ع) ص 28
53-مرحوم دکتر آیتی بیرجندی ، بررسی تاریخ عاشورا ص 47
54-الغدیر: جلد 10، آیه الله شیخ عبدالحسین امینی ، چاپ بیروت ، صفحه 142، فضائل الخمسه : جلد 3، آیه الله سید مرتضی فیروز آبادی ، صحفه 243، میزان الاعتدال ذهبی : جلد 2، صفحه 7 و 129

55-سفینه البحار: جلد 1، مرحوم محدث بزرگوار حاج شیخ عباس قمی ، صفحه 683
56-الغدیر: جلد 10، صفحه 83
57-کودک از نظر وراثت و تربیت ، جلد 1، نوشته حجه الاسلام و المسلمین حاج شیخ محمد تقی فلسفی ، صفحه 330
58-کودک : جلد 2، صفحه 232
59-عایشه در دوران معاویه : صفحه 120
60-هزار سیاه : صفحه 167، به نقل از مجله خواندنیها: شماره 131
61-کامل بهائی : جلد 2، صفحه 210
62-البدایه و النهایه : صفحه 197، مقاتل الطالبیین : صفحه 120
63-بحار: جلد 44، صفحه 325، الدمعه الساکبه : صفحه 273، اعیان الشیعه : جلد 4 صفحه 112، مقتل خوارزمی : جلد 1، صفحه 184
64-مکتب اسلام : شماره 2، صفحه 12
65-اقتباس از: تحقیقی کوتاه درباره شیعه ، نوشته آیه الله علامه شیخ یحیی نوری : صفحه 93
66-پیشوای سوم ، از انتشارات موسسه در راه حق ، به نقل از الامامه و السیاسه : جلد 1 صفحه 253 به بعد
67-نفس المهموم : صفحه 29
68-همان : صفحه 29
69-یعقوبی ج 2 ص 216. ابوالفداء ج 1 ص 190. مروج الذهب ج 3 ص 64 و تواریخ دیگر.
70-تاریخ یعقوبی ج 2 ص 243. ابوالفداء ج 1 ص 192. مروج الذهب ج 3 ص 78
71- -یعقوبی ج 2 ص 224. ابی الفداء ج 1 ص 192. مروج الذهب ج 3 ص 81
72-شیعه در اسلام ، علامه طباطبائی : همان صفحه 25
73-تتمه المنتهی : صفحه 43
74-سرچشمه آب حیات ، آیه الله حاج میرزا خلیل کمره ای (ره)، صفحه 50 و 51
75-فلسفه انقلاب : صفحه 148
76-مروج الذهب : مسعودی ، جلد 3، صفحه 67
77-کامل بهائی : جلد 1، صفحه 188
78-مروج الذهب : جلد 3، صفحه 67، تتمه المنتهی : صفحه 36
79-کیفر کردار، ج 2، ص 75، به نقل از من لا یحضره ، ص 591
80-النجوم الزاهره : چاپ اول ، 1/246
81-مروج الذهب : ج 3، ص 73

82-فلسفه انقلاب حسین علیه السلام : صفحه 150
83-مروج الذهب : جلد 3، صفحه 72
84-کامل بهایی : ج 2، ص 173
85-امالی صدوق : صفحه 99
86-چهره خونین : صفحه 368، به نقل از آثار الباقیه : صفحه 319 و کتاب التعجب : صفحه خونین 46
87-ترجمه اثبات الوصیه : صفحه 311
88-تحقیق درباره روز اربعین : آیت الله شهید سید محمد علی قاضی طباطبائی تبریزی ، صفحه 392
89-جامع احادیث الشیعه : صفحه 190
90-نامه دانشوران : جلد 2، صفحه 111
91-تتمه المنتهی : صفحه 42
92-چهره درخشان حسین بن علی علیه السلام : (اثر نگارنده) چاپ اول ، صفحه 254، به نقل از اعیان الشیعه : جلد 4 صفحه 134، چاپ دمشق .
93-بررسی تاریخ عاشورا: صفحه 22
94-قرآن کریم ، سوره هود، آیه : 95
95-امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام : علامه سید محسن امین ، صفحه 281
96-مقتل خوارزمی . در اینجا حیله گری معاویه برای گرفتن هند برای یزید بیان شده است ، و این امر از معاویه شگفت و دور نیست . و ابن قتیبه در (السیاسه و الامامه) جلد 1، صفحه 61 آورده اند که : ارینب در عقد نکاح عبدالله بن سلام قرشی بود، جمال و زیبایی وی موجب رغبت یزید در وی شد و معاویه ، عبدالله را وادار به طلاق ساخت . این داستان را مولف (نهایه الارب) نیز در جلد 6، صفحه 180، آورده و نام آن زن را زینب دانسته است .
97-مقتل العوالم : صفحه 151، تاریخ طبری : ج 6، صفحه 150
98-تاریخ طبری : جلد 6، صفحه 188، تاریخ ابن اثیر: جلد 4، صفحه 5، البدایه : جلد 8، صفحه 146
99-احیاء العلوم ، جلد 3، صفحه 106، بخش آفت هشتم از آفات زبان
100-روح المعانی ، ج 8، ص 125، در تفسیر آیه : فهل عسیتم ان تولیتم ...
101-تذکره الخواص : صفحه 162
102-وفیات الاعیان ابن خلکان
103-السیره الحلبیه : جلد 1، صفحه 172
104-تذکره الخواص
105-رسائل جاحظ: صفحه 298

106-روح المعانی : جلد 8، صفحه 125، در مطالب فوق و نیز صفحات گذشته ، از کتاب سردار کربلا، ترجمه العباس علیه السلام استفاده شده است .
107-با استفاده از: سازندگیهای اخلاقی امام حسین علیه السلام ، نوشته آیه الله شیخ احمد صابری همدانی ، ص 95
108-مناقب ، جلد 4، صفحه 39، بحار الانوار، جلد 44، صفحه 318
109-موسوعه کلمه الامام الحسین علیه السلام ، معهد تحقیقات باقر العلوم علیه السلام ، منظمه الاعلام الاسلامی ، قم صفحه 240 - 241 چاپ سوم
110-خطبه امام علیه السلام اشاره به حدیث ثقلین (انی تارک فیکم الثقلین) و آیه (اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم) (سوره نساء آیه 59) می باشد
111-مرحوم دکتر محمد ابراهیم آیتی بیرجندی ، بررسی تاریخ عاشورا ص 48
112-بررسی تاریخ عاشورا، ص 34
113-یعقوبی ج 2 ص 191 و سایر تواریخ
114-ابن ابی الحدید ج 4 ص 160. طبری ج 4 ص 124. ابن اثیر ج 3 ص 203
115-همان مدرک
116-یعقوبی ج 2 ص 193
117-یعقوبی ج 2 ص 202
118-یزید مردی بود عیاش و هوسران و دائم الخمر. وی لباسهای حریر و جلف می پوشید و سگ و میمونی داشت که ملازم و همبازی وی بودند. مجالس شب نشینی او با ساز و شراب برگزار می شد. نام میمون یزید ابوقیس بود که او را لباس زیبا پوشانیده در مجلس شرابش حاضر می کرد، و گاهی هم سوار اسبش کرده به مسابقه می فرستاد (یعقوبی ج 2 ص 196 مروج الذهب ج 3 ص 77)
119-مروج الذهب ج 3 ص 5، ابوالفداء ج 1 ص 183
120-النصایح الکافیه ص 72 نقل از کتاب الاحداث
121-روی ابوالحسنی المدائنی فی کتاب الاحداث قال : کتب معاویه نسخه واحده الی عماله بعد عام الجماعه : انی برئت الذمه ممن روی شیئا من فضل ابی تراب و اهل بیته (کتاب النصائح الکافیه تالیف محمد بن عقیل ، ص 87، چاپ نجف سال 1386 هجری)
122-النصایح الکافیه ص 72 - 73
123-النصایح الکافیه ص 58 و 64 و 77 - 87
124-سوره توبه ، آیه 100

125-ولید بن یزید. تاریخ یعقوبی ج 3 ص 73
126-ولید بن یزید. مروج الذهب ج 3 ص 228
127-معجم البلدان ماده (قم)
128-مروج الذهب ج 3 ص 217 - 219. یعقوبی ج 3 ص 66
129-کتاب بحار ج 12 و سایر مدارک شیعه
130-از نظر شیعه : سه خلیفه غاصب حق امیرالمومنین علی بن ابیطالب علیه السلام بودند و خلیفه بلافصل حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله امیرالمومنین علی علیه السلام بوده است . کلب آستان اهل بیت علیه السلام علی ربانی خلخالی .
131-شیعه در اسلام : علامه طباطبائی : صفحه 26
132-یعقوبی ج 3 ص 79 ابوالفداء ج 1 ص 208 و تواریخ دیگر
133-یعقوبی ج 3 ص 86. مروج الذهب ج 3 ص 268
134-یعقوبی ج 3 ص 86. مروج الذهب ج 3 ص 270
135-یعقوبی ج 3 ص 91 - 96. ابی الفداء ج 1 ص 212
136-کتاب اغالی ابی الفرج قصه امین
137-این قسمت از کتاب (شیعه در اسلام) از ص 20 الی 28 آیه الله علامه طباطبائی صاحب تفسیر المیزان استفاده شده است .
138-ترجمه نفس المهموم محدث قمی (ره) به قلم آقای شعرانی ص 266 چاپ تهران
139-از این تعبیرات خیال نشود که مدتهای زیادی در حبس مانده اند، زیرا پوست انداختن صورتهای خاندان رسالت و پرده گیان امامت در ظرف چند روز در عرض راهها با آن سرعت سیر دادن به آنها در هوای خشک و سوزان صحراها به مرحله عمل می رسد احتیاج به مدتهای زیادی ندارد، چنانچه عملا در ظرف چند روز در مسافرت آن صفحات و راه رفتن در آفتاب آن سامان دیده می شود.
140-مشاش سر استخوان است .
141-آنان که امثال معاویه و یزید را اولی الامر می دانند و طاعت آنها را واجب می شمارند، بایستی عقل خودشان را حاکم قرار بدهند و در وجدان خود قضاوت نمایند که آیا می شود خداوند امثال معاویه ها و یزیدها را اولی الامر قرار بدهد؟ و آنها هم بر خلاف احکام خدا حکم نمایند و امر به قتل ریحانه رسول الله صلی الله علیه و آله کنند؟ اگر نعوذبالله خدا همچو اطاعتی را واجب کند و آنها را اولی الامر قرار بدهد تناقض واضح لازم می آید. آیا از خداوند تناقض صادر می شود؟ آیا قرآن کریم به تناقض حکم می کند؟ پس عقل حاکم است که اولی الامر باید معصوم باشد تا تناقض لازم نیاید.
142-قرآن کریم ، سوره نساء آیه 59

143-کافی ج 1 ص 286 و غایه المرام ص 229
144-تفسیر نور الثقلین ج 1 ص 499
145-اصول عقاید اسلامی ص 511 به نقل از تفسیر عیاشی ، تفسیر برهان و الغدیر
146-تفسیر القمی ج 1 ص 141 چاپ نجف
147-نفس المهموم ، ص 262
148-راجع به این مرد مرموز رومی که از بطارقه (پاتریک) است رجوع شود به کتاب (التدوین فی احوال جبال شروین) تالیف محمد حسن خان اعتماد السلطنه وزیر علوم ایران در دوره قاجار.
149-تحقیق درباره روز اربعین حضرت سید الشهدا علیه السلام شهید بزرگوار آیت الله حاج سید محمد علی قاضی طباطبائی تبریزی (ره) از ص 458 الی ص 466
150-تحقیق درباره روز اربعین حضرت سیدالشهدا علیه السلام شهید آیت الله قاضی تبریزی ص 468

151-عثمان را که کشتند جنازه وی را بر مزبله انداختند و سه روز در آنجا ماند و شبانه چند نفر مانند مروان جنازه او را حمل کردند که دفن نمایند قومی از بنی مازن فریاد زدند که هرگاه او را در مقبره دفن کرده باشید فردا به مردم خبر خواهیم داد. و لذا جنازه را از آن جا برداشتند و به (حش کوکب) که یهودیها اموات خودشان را در آن جا دفن می کردند بردند و دفن کردند و (وحش به فتح اول و تشدید ثانی و به ضم اول نیز ضبط شده به معنی بستان است و کوکب نام مردی از انصار بوده)
152-تحقیق درباره روز اربعین حضرت سیدالشهدا علیه السلام ص 174
153-تحقیق درباره روز اربعین حضرت سید الشهدا علیه السلام ص 278
154-صراط مستقیم ص 10 به نقل از کتاب بصائر الدرجات ص 72 ح 1
155-سوره روم : آیه 30
156-صراط مستقیم ص 19 به نقل از کتاب تفسیر علی بن ابراهیم قمی : ج 2 ص 155، انتشارات علامه
157-کتاب امیرالمومنین ، تالیف آیه الله حاج سید تقی طباطبائی قمی ، ص 166 به نقل از بحار الانوار ج 27 ص 11
158-همان ، ص 166 به نقل از بحار الانوار ج 27 ص 11
159-همان ، ص 172 به نقل از بحار الانوار ج 38 و ص 5 و 7
160-همان ، ص 172 به نقل از بحار الانوار ج 38 و ص 5 و 7
161-همان ، ص 173 به نقل از بحار الانوار ج 38 و ص 6 و 14
162-کتاب امیرالمومنین ص 174 به نقل از بحار الانوار ج 38 ص 14
163-کتاب امیرالمومنین ص 191 به نقل از کتاب فضائل الخمسه ج 3 ص 3
164-کتاب امیرالمومنین ص 192 به نقل از کتاب فضائل الخمسه ج 3 ص 7
165-همان ص 201 به نقل از کتاب فضائل الخمسه ج 2 ص 200
166-همان ، ص 201 به نقل از کتاب فضائل الخمسه ج 2 ص 228
167-همان ، ص 202 به نقل از کتاب فضائل الخمسه ج 2 ص 318
168-همان ، ص 202 به نقل از کتاب فضائل الخمسه ج 2 ص 319
169-همان ، ص 203 به نقل از کتاب فضائل الخمسه ج 2 ص 320
170-همان ، ص 211 به نقل از کتاب بحار الانوار ج 14 ص 191
171-همان ، ص 212 به نقل از کتاب بحار الانوار ج 14 ص 236
172-این قصیده غرا، اثر طبع فقیه فرزانه ، مدافع پرسوز و گداز حریم اهل البیت علیه السلام آیه الله العظمی آقای حاج شیخ حسین وحید

خراسانی دام ظله الوارف است که در منقبت حضرت مولی الموحدین ، مظلوم تاریخ ، مولود کعبه ، شهید محراب حضرت امیرالمومین علی بن ابی طالب علیه السلام سروده اند.
173-سوره شعرا، آیه 227
174-شهید کربلا ج 2، ص 149 - 159، به نقل از زندگانی امام حسین علیه السلام عمادزاده ص 601 - 609
175-تذکره الشهدای کاشانی ص 413
176-تذکره الشهدای کاشانی ص 414
177-کامل بهائی 2/292
178-سوگنامه آل محمد صلی الله علیه و آله به نقل از تذکره الشهدا ملا حبیب الله کاشانی ص 412
179-پیشوای شهیدان ، نوشته حضرت آیت الله فقید سید رضا صدر (ره) ص 276
180-کامل بهائی ج 2 ص 178
181-نفس المهموم ترجمه مرحوم آیه الله آحاج میرزا ابوالحسن شعرانی چاپ علمیه اسلامیه ربیع الاول 1374 ه ق ص 266 و ترجمه لهوف از آیه الله سید احمد فهری زنجانی
182-تذکره الشهدای آیه الله ملا حبیب شریف کاشانی متوفی سال 1340 ه ق ص 425
183-سوره کهف : آیه 9
184-منتهی الامال : ج 1 ص 424
185-سوره شوری : آیه 33
186-سوره اسرا: آیه 26
187-سوره انفال : آیه 42
188-سوره احزاب : آیه 33
189-احتجاج طبرسی : ج 2 ص 33 چاپ نجف
190-چهره درخشان حسین بن علی علیه السلام ص 376 و شهید کربلا ج 2 ص 38
191-تحقیق درباره روز اربعین حضرت سیدالشهدا ص 459 به نقل از تجارب السلف ص 69
192-تحقیق درباره روز اربعین ص 459
193-منهاج الولایه ص 382، از دانشمند محترم آقای حاج شیخ علی قرنی گلپایگانی .
194-سوره شعرا: آیه 227
195-کبریت احمر، مرحوم علامه محمد باقر بیرجندی ، متوفای 1352 ه ق ، ص 253

196-تذکره الشهداء ملا حبیب کاشانی ، ص 417
197-شهید کربلا ج 2 ص 36 به نقل از مرحوم مقرم
198-شهید کربلا ج 2 ص 37 به نقل از مرحوم مقرم
199-شهید کربلا ج 2 ص 37 به نقل از مرحوم مقرم
200-سوره شعرا: آیه 227
201-سوره بقره : آیه 137
202-شهید کربلا ج 2 ص 31 به نقل از حیاه الحسین علیه السلام ج 3 ص 375
203-تذکره الشهدا ص 419
204-کامل بهائی ج 2 ص 292
205-معالی السبطین ، مرحوم شیخ مهدی مازندرانی ، متوفای سال 1380 ه ق ، ج 2 ص 112
206-شهید کربلا ج 2 ص 328 به نقل از خصائص الزینبیه جزایری ص 120
207-شهید کربلا ج 2 ص 41
208-سوره مومن ، آیه 71
209-شهید کربلا ج 2 ص 29
210-تفسیر نور الثقلین : ج 4 ص 74
211-شهید کربلا: ج 2 ص 29
212-جلاء العیون مرحوم علامه مجلسی ج 2 ص 612
213-جلاء العیون ج 2 ص 613
214-مجموعه انوار علمی معصومین از رسول خدا تا امام زین العابدین علیه السلام . اثر حاج شیخ علی فلسفی .
215-سوره روم : 10
216-سوره آل عمران : 178
217-اشاره به فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله است که در فتح مکه رسول خدا صلی الله علیه و آله ابوسفیان جد یزید لعنه الله علیهما مورد عفو قرار داد و آنها را آزاد نمود و فرمود: (اذهبوا فانتم الطلقا)
218-این جمله مبارکه اشاره است به هند جگر خواره که در جنگ احد دستور داد شکم حضرت سیدالشهدا را پاره نموده و جگرش را به دندان گرفت ، خداوند در او تلخی قرار داد تا به بدن نجس او نرود.
219-سوره آل عمران : 169
220-سوره مریم : 78
221-سوره فصلت : 46
222-بحار الانوار، 45/133، الاحتجاج 2/122 با کمی اختلاف .
223-نعمان بن بشیر، از انصار است و پدرش بشیر بن سعد از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله است او امیر کوفه بود در زمان معاویه ، و

در سال 65 در حمص به قتل رسید.
224-قمقام زخار، 565
225-ترجمه اثبات الوصیه لعلی بن ابی طالب علیه السلام ، ص 319
226-قول مشهور، سن شریف حضرت را چهار سال می داند.
227-منهاج الولایه ص 332
228-اثبات الوصیه ، تالیف علی بن حسین مسعودی ، متوفای 346 ه ق 170
229-شعر از دکتر قاسم رسا (ره)
230-نفس المهموم ، ص 450
231-در این خطبه آمده که هفت عامل برتری به اهل بیت داده شده ، ولی شش خصلت بیشتر ذکر نگردیده است . در نقل کامل بهائی آمده است که خصلت هفتم : (والمهدی الذی یقتل الدجال) (و مهدی که دجال را می کشد، از ماست) (نفس المهموم 450
232-از شجره رسالت و در بیعت شجره شرکت کرد، و از مکه به مدینه هجرت نمود.
233-ممکن است مراد از دو مشعر، دو بهشت باشد زیرا مشعر به موضعی گفته می شود که دارای درخت زیاد باشد، بنابراین مراد (وارث دو بهشت است)، و در آیه مبارکه آمده است (و لمن خاف مقام ربه جنتان)، و ممکن است مراد از مشعر، مزدلفه باشد و آن جایی است که حاجیان شب دهم تا طلوع آفتاب روز دهم ذیحجه در آنجا وقوف می کنند و این موقف از جمله مکانهای حرم است ، و در این صورت مراد از دو مشعر، مزدلفه و عرفات باشد.
234-بحار الانوار 45/137، الاحتجاج 2/132 به اختصار نقل کرده است
235-نفس المهموم 451
236-نفس المهموم 451
237-قصه کربلا، اثر ارزنده حجه الاسلام و المسلمین حاج شیخ علی نظری منفرد از خطبای بزرگ حوزه علمیه قم ، ص 499 - 513
238-شهر حسین علیه السلام ص 63 به نقل از ناسخ التواریخ جلد 7 ص 352
239-شهر حسین علیه السلام ص 63 به نقل از روضه الشهدا ص 368
240-ریاحین الشریعه ، مورخ بزرگ شیعه ، علامه بزرگوار حاج شیخ ذبیح الله محلاتی ، متوفای سال 1406 هجری قمری ، ج 2 ص 187
241-ریاحین الشریعه ج 3 ص 188
242-ریاحین الشریعه ، ج 3، ص 191
243-سفینه البحار، ج 3 ص 250، چاپ جدید
244-نفس المهموم ص 259 و جلاء العیون ج 2 ص 618. این قسمت را

اخوی عزیزم و معلم شهید عاشق اهل بیت عصمت و طهارت علیه السلام حبیب الله کیکاوسی (معروف به محمد ربانی خلخالی) تقریبا 3 سال قبل از شهادتشان تایپ کرده بودند. خواستم یادی هم از ایشان شده باشد. آن عزیز در سن 29 سالگی در تاریخ 28/12/1364 شمسی در جزیره مجنون شربت شهادت نوشید، جنازه اش را با تجلیل زیاد به قم آوردند و در گلزار شهدای علی بن جعفر علیه السلام دفن شد. روحش شاد، یادش گرامی باد.

245-سفینه البحار ج 3 ص 251

246-نفس المهموم ، ترجمه ص شعرانی ص 259

247-در اسناد دست اول و نزدیک به عصر اول نام مادر امام چهارم زین العابدین علیه السلام بدین صورتها دیده می شود: شهر بانو، شهر بانویه ، شاه زنان ، جهان شاه ، شهرناز، جهان بانویه ، خوله ، بره ، سلافه ، غزاله ، سلامه ، حرار، مریم ، فاطمه ، از میان این اسامی که نوشته شده شهربانو از همه مشهورتر است . شهرت شهر بانو تا بدانجاست که مزاری هم به نام بی بی شهربانو در نزدیکی شهر ری در دل کوه برای او و به نام او برپاست . شیخ صدوق می نویسد: مادر علی بن الحسین علیه السلام هنگام وضع حمل ایشان در گذشت ، و کنیزی از کنیزان امام حسین علیه السلام تربیت نوزاد را به عهده گرفت .

248-شیعه در اسلام علامه سید محمد حسین طباطبایی ، متوفای سال 1402 ه ق ، ص 138، به نقل مقاتل الطالبین ص 52 و 59 و تذکره الخواص ، ص 324، اثبات الهداه ج 5، ص 242

249-منتهی الامال ، محدث قمی ، متوفای سال 1359 ه ق ، ج 2 ص 2

250-منتخب التواریخ ، مرحوم حاج ملا هاشم خراسانی ، متوفای سال 1352 هق باب ششم ، ص 348

251-منتهی الامال ، ج 2 ص 3

252-منتهی الامال ج 2، ص 29

253-منتهی الامال ج 2، ص 3، به نقل از شیخ صدوق (ره)، متوفای سال 381 ه ق

254-منتهی الامال ج 2، ص 8

255-منتهی الامال ، ج 2، ص 6

256-منتهی الامال ، ج 2، ص 4

257-منتهی الامال ، ج 2، ص 4

258-دمع السجود، ترجمه مردم مرحوم میرزا ابوالحسن شعرانی ، نفس المهوم ، ص 262

259-منتهی الامال ، ج 2، ص 111

260-منتهی الامال ج 2، ص 30

261-منتهی الامال ، ج 2، ص 28.
262-منتهی الامال ، ج 2، ص 28
263-فیض العلام فی عمل الشهور و وقایع الایام محدث قمی ، ص 166
264-منتهی الامال ، ج 2، ص 27
265-منتهی الامال ، ج 2، ص 27
266-عنوان الکلام فشارکی ، ص 118، (مجلس 21)
267-دانستنیهای تاریخ ، ج 1، ص 187، حجه الاسلام غلام حسین عابدی (ره)، چاپ اول ، 1364 شمسی .
268-از دیوان شاعر اهل بیت عصمت و طهارت علیه السلام (صامت) مرحوم آقا محمد باقر بروجردی ، ص 303 - 306، انتشارات سازمان چاپ و انتشارات جاویدان ، تهران .
269-تذکره الشهدا، ص 193 آیه الله ملا حبیب الله شریف کاشانی .
270-منتخب التواریخ ص 299
271-بحار الانوار ج 15، ص 39
272-ترجمه ارشاد مفید ج 2، ص 16
273-سرگذشت جانسوز حضرت رقیه علیهاالسلام ص 9 به نقل از معالی السبطین ج 2 ص 214
274-سرگذشت حضرت رقیه علیهاالسلام ص 13
275- زندگانی چهارده معصوم علیه السلام مرحوم عماد زاده ج 1 ص 633 به نقل از اخبار الطول دینوری ص 262، ابصار العین فی انصار الحسین علیه السلام ص 368، کشف الغمه ج 2 ص 216 و عوالم جلد امام حسین علیه السلام ص 331 از انتشارات مدرسه الامام المهدی
276- السید رقیه علیه السلام تالیف عامر الحلو، ص 42
277- ترجمه ارشاد ج 2 ص 137
278- وقایع عاشورا سید محمد تقی مقدم ص 455 و حضرت رقیه علیه السلام تالیف شیخ علی فلسفی ص 550
279- سرگذشت جانسوز حضرت رقیه علیه السلام ص 22 به نقل از الوقایع و الحوادث محمد باقر ملبوبی ج 3 ص 192
280- سرگذشت جانسوز حضرت رقیه علیه السلام ص 29 به نقل از ثمرات الحیاه ج 2، ص 38
281- حضرت رقیه علیه السلام شیخ علی فلسفی ص 13
282- سرگذشت جانسوز حضرت رقیه علیه السلام ص 26 به نقل از حضرت رقیه علیه السلام تالیف علی فلسفی ص 7
283- شعر از ناشناس
284- شعر از ناشناس
285- سرگذشت جانسوز حضرت رقیه علیه السلام ، ص 27

286- منتهی الامال ، محدث قمی ، ج 1 ص 317، چاپ علمیه اسلامیه .
287-مصباح الحرمین ص 371
288- مولف مصباح الحرمین ، عبدالجبار بن زین العابدین الشکوئی
289- منتخب التواریخ ، باب پنجم ، ص 299
290- ناسخ التواریخ زندگانی حضرت زینب کبری علیه السلام ، ج 2، ص 456
291- سخن گفتن امام حسین علیه السلام در 120 محل ص 53
292- سخن گفتن امام حسین علیه السلام در 120 محل ص 52
293- سخن گفتن امام حسین علیه السلام در 120 محل ص 52
294- نقل از کتاب حضرت رقیه ص 26
295- سخن گفتن امام حسین علیه السلام در 120 محل ص 59
296- زینب علیه السلام فروغ تابان کوثر، نوشته فاضل دانشمند حجه الاسلام و المسلمین حاج شیخ محمد محمدی اشتهاردی ، ص 265 به نقل از امالی صدوق ، مجلس 21
297- زینب علیه السلام فروغ تابان کوثر، ص 266، به نقل از ریاحین الشریعه ج 3، ص 191 - 186 و 187
298- زینب علیه السلام فروغ تابان کوثر، ص 366 به نقل از الوقایع و الحوادث ، ج 5، ص 81
299- زینب فروغ تابان کوثر، ص 370، به نقل از الخصائص الزینبیه ، ص 296
300- زینب فروغ تابان کوثر، ص 370، به نقل از ریاض القدس ، ج 2، ص 237
301- حوزه علمیه زینبیه شام را، شهید بزرگوار، مدافع پر سوز و گداز حریم اهل بیت عصمت و طهارت علیه السلام آیه الله حاج سید حسن حسینی شیرازی (قدس سره الشریف) در کنار حرم مطهر حضرت زینب تاسیس فرمودند. این جناب در سال 1357 شمسی در مکه معظمه به خدمتشان کرارا رسیدم و ایشان مرا برای بعضی از کارهای دینی مذهبی به شام دعوت فرمودند متاسفانه اجل به ایشان مهلت نداد و حزب بعث عفلقی وی را ترور کرد و در تاریخ 16 جمادی الثانی 1400 هجری قمری در بیروت شهید شد، بدن مطهرش را از بیروت به تهران و سپس به قم منتقل کردند و در قم تشییع مفصلی شد و در مسجد طباطبائی (موزه) جنب حرم مطهر کریمه اهل بیت علیه السلام حضرت فاطمه معصومه علیه السلام به خاک سپرده شد
نگارنده گوید: ایام فاطمیه سال 1418 قمری بود و نیز مصادف با روز تولد عقیله بنی هاشم زینب کبری علیه السلام یکی از مجاورین زینبیه شام ، برای یکی از مراجع بزرگ قم نقل کردند که درخواب دیدم ، حضرت زینب

کبری علیه السلام در جایی نشسته اند، شهید بزرگوار آقای حاج سید حسن شیرازی (ره) از آنجا عبور کردند، زینب کبری علیه السلام اشاره به شهید شیرازی می کند و می فرماید: ایشان مرا از غربت بیرون آورد. می توان گفت : مقصود عقیله بنی هاشم علیه السلام تشکیل و بنیاد حوزه علمیه زینبیه و عزاداری توسط ایشان در دیاری می باشد که زمانی مرکز حکومت بنی امیه بوده است (علی ربانی خلخالی)
302- این قطعه از جده تا دمشق سروده شده است (سال 1392 قمری) از شاعر اهل بیت عصمت و طهارت علیه السلام استاد حاج شیخ عباس شیخ الرئیس کرمانی
303- عارف علی فرخ همدانی
304- ریاحین الشریعه ج 3 ص 193
305- ریاحین الشریعه ج 3 ص 195
306- کتاب شبهای شام ، چاپ دوم ، سال 1341 شمسی ، مطابق ماه صفر 1382 هجری قمری
307- سرگذشت جانسوز حضرت رقیه علیه السلام ص 53، به نقل از معالی السبطین
308- ناسخ التواریخ ، مورخ شهیر، دانشمند محترم عباسقعلی خان سپهر، ج 2 ص 473
309- ریاحین الشریعه ج 3 ص 198
310- حضت رقیه علیه السلام نوشته حجه الاسلام شیخ علی فلسفی ص 48، به نقل از ناسخ التواریخ ، ص 507
311- بنگرید به بخش اول : حضرت رقیه علیها السلام دراوراق تاریخ .
312- حاج شیخ عباس قمی در 23 ذیحجه سال 1359 هجری قمری در گذشت ودر نجف اشرف ، در صحن مقدس مرتضوی مدفون گردید (ریحانه الادب ج 4 ص 488).
313- توسلات و راه امیدواران ، ص 173
314- شعر از مرحوم حضرت آیه الله العظمی حاج سید علی فانی اصفهانی (ره) متوفای 23 شوال 1409 هجری قمری ، مطابق 8 خرداد 1368 شمسی نگارنده گوید: روزی خدمت ایشان رسیدم که کتاب (عزاداری از دیدگاه مرجعیت شیعه) را تقدیم نمایم و نظرشان را راجع به عزاداری اهل بیت علیه السلام و نظر مبارک مرحوم آیه الله العظمی میرزای نائینی را بدانم . مرحوم علامه فانی فتوای مرحوم میرزای نائینی را تایید فرمودند. این جانب یاد آور شدم که کتابی در باب زندگینامه غمبار سه ساله دختر امام حسین علیه السلام حضرت رقیه علیه السلام مشغولم . لذا ایشان فرمودند: شعری در باب عرض ارادت به ساحت مقدس حضرت رقیه علیه السلام سروده ام ، ما هم این شعر را به یادگار از ایشان

در اینجا آوردیم .
315- ایشان برادرزاده مرحوم آیه الله العظمی سیستانی هستند و چند سال محضر آن بزرگوار را درک کرده اند.
316- مرحوم آیه الله العظمی سیستانی از شاگردان مرحوم میرزای شیرازی و مرحوم صدر بودند و اندکی نیز محضر مرحوم شیخ انصاری را درک کرده بودند. آن مرحوم عالم بزرگ خطه خراسان و صاحب کرامات فراوان بود و از مخالفان جدی حکومت وقت به شمار می رفت . لذا از سوی آنان مکرر مورد سو قصد واقع شد و آنان به سوی ایشان تیراندازی نمودند که از عنایات حضرت فاطمه زهرا علیه السلام به ایشان اصابت ننمود. سرانجام نیز در سیزدهم ماه رمضان 1341 هجری قمری به اجل طبیعی از دنیا رفتند و در حرم مطهر حضرت ثامن الحجج علیه السلام با کمی فاصله از ضریح مطهر مدفون شدند.
317- مقصود آیه الله آقای حاج سید محمد باقر مجتهدی سیستانی پدر بزرگوار بزرگ مرجع جهان تشیع ، فقیه فرزانه آیه الله العظمی آقای حاج سید علی سیستانی دام ظله العالی است .
318- از ذاکر آل محمد صلی الله علیه و آله حسین کشمیری
319- سرگذشت جانسوز حضرت رقیه علیه السلام ، ص 59
320- این شعر و شعر صفحه 275 همین کتاب را، از تابلویی که وقف حرم حضرت رقیه علیه السلام بود نگارنده روز شنبه 11 جمادی الاول سال 1404 هجری قمری مطابق سال 1362 هجری شمسی ، ساعت 12 به وقت سوریه در حرم مطهر یادداشت کردم
321- حاج غلامرضا سازگار از شعرای معاصر و از مداحین محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله
322- سوره مائده : 21. سفینه البحار ج 4 ص 361
323- روایت فوق را محمد ادیب الحصنی از تفسیر ابن الخازن نقل می کند و اگر روایت صحیح باشد با توجه به مقام ولایتی بسیار والای خلیل الرحمن توجیه عرفانی لطیفی دارد. خواننده عزیز، هم اگر دقت کند متوجه می شود.
آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند
آیا شود که گوشه چشمی به ما کنند؟
324- الاسرا: 1
325- بیت المقدس و تحول قبله ، نوشته حضرت آیه الله فقید فرزانه ، مرحوم حاج میرزا خلیل کمره ای ، ص 53
326-الانبیاء: 69 - 71
327- سفینه البحار ج 4 ص 361، چاپ جدید
328- سفینه البحار ج 4 ص 361، چاپ جدید

329-ر ک معجم البلدان ج 2، ص 463 - 470
330- مراقد اهل بیت ص 14
331- مهذب تاریخ دمشق : ج 1، ابن عساکر
332- مهذب تاریخ دمشق : ج 1 ص 197
333- مراقد اهل بیت علیه السلام در شام ، ص 7 - 15
334- شام سرزمین خاطره ها ص 63
335- برای توضیح بیشتر مراجعه شود به کتاب مراقد اهل بیت علیه السلام در شام نوشته آیه الله سید احمد فهری زنجانی
336- مریم : 1
337- مریم : 12
338- برای توضیح بیشتر به کتاب مراقد اهل بیت علیه السلام در شام ، مراجعه شود.
339- سوره اسرا: آیه 23
340- مراقد اهل بیت علیه السلام در شام ، ص 24
341- تاریخ و اماکن سیاحتی و زیارتی سوریه ، ص 92 - 93 و مراقد اهل بیت علیه السلام در شام ، ص 24
342- شام سرزمین خاطره ها، مهدی پیشوایی ، ص 215 - 216
343- خطابه زینب کبری علیه السلام پشتوانه انقلاب امام حسین علیه السلام : صفحات 55 - 57 اثر دانشمند محترم محمد مقیمی از انتشارات سعدی ، به نقل از طراز المذهب : صفحه 32 و 22
344- حضرت زینب کبری علیه السلام : محمد مقیمی ، صفحه 49 از انتشارات سعدی
345- ریاحین الشریعه : اثر دانشمند فقید شیخ ذبیح الله محلاتی (ره) جلد 3 صفحه 63 دار الکتب الاسلامیه تهران
346- سوره مریم : آیه 1
347- خصائص زینبیه : صفحه 27، ریاحین الشریعه : جلد 3 صفحه 57
348- ریاحین الشریعه : جلد 3 صفحه 64
349- ریاحین الشریعه : جلد 3 صفحه 164
350- این خانم پس از 25 سال گرفتاری درد پا عاقبه الامر از عنایات حضرت احدیت با توسل به مقام زینب کبری علیه السلام بهره مند گردید و شفا یافت و روزنامه های کثیر الانتشار بیروت ، السیاسه ، المساء، الهدی و سایر روزنامه ها نوشتند و ما برای سهولت ، ترجمه نامه حاج شیخ محمد تقی صادق را در اینجا آوردیم که اصل نامه در تاریخ 1379 هجری قمری - 7 صفر منتشر شده است . (توسلات یا راه امیدواران ، محمد مهدی تاج لنگرودی ، ص 51 - 54)
351- مجموعه انوار علمی معصومین علیه السلام ص 65، نوشته شیخ

على فلسفى
352- شیفتگان حضرت مهدی علیه السلام ، آقا قاضی زاهدی ، صفحه 145، به نقل از عبقری الحسان مرحوم نهاوندی
353- شیفتگان حضرت مهدی علیه السلام : ج 1، صفحه 251
354- کتاب گلهای اشک ، از شاعر اهل بیت عصمت و طهارت علیه السلام سید رضا موید، ص 158
355- برای توضیح بیشتر به کتاب شریف مراقد اهل بیت علیه السلام نوشته آقای فهری مراجعه شود.
356- کبریت احمر، ص 85، چاپ کتابفروشی اسلامیه
357- شیر زن کربلا یا زینب دختر علی علیه السلام دکتر سید جعفر شهیدی
358- ویژگیهای حضرت زینب علیه السلام ترجمه الخصائص الزینبیه ، ص 216
359- مراقد اهل بیت علیه السلام در شام : سید احمد فهری ، ص 75
360- ریاحین الشریعه : جلد 3 صفحه 245
361- ریاحین الشریعه : جلد 3 صفحه 256
362- این اشعار در نسب قریش زبیری چنین است ، ولی به طریق دیگر نیز ذکر شده است .
363- راهنمای حج و زیارتگاههای جهان اسلام ، ص 120
364- زبیر بن بکار کتاب نسب قریش ، ص 59. حسن الامین ، دائره المعارف الاسلامیه الشیعیه ، ج 1، جزء دوم ، ص 25
365- الکامل فی التاریخ ابن الاثیر، ج 4، ص 35. تهذیب التهذیب ، ابن حجر، ج 12 ص 442
366- تاریخ و اماکن زیارتی و سیاحتی سوریه ، دانشمند محترم آقای اصغر قائدان ، ص 137، چاپ اول ، سال 1373، به نقل از مقتل الحسین علیه السلام او حدیث کربلا، سید عبدالرزاق موسوی مقرم ، ص 405، و اسعاف الراغبین ، ص 202
367- بحار الانوار، علامه مجلسی ، جزء 45 از مجلد پانزدهم ، ص 331. طبرسی ، الاحتجاج ، ج 2، ص 302 سیدعبدالکریم سید علیخان مقتل الحسین بن علی علیه السلام ص 71 - 69
368- تاریخ و اماکن سیاحتی و زیارتی سوریه ، نوشته اصغر قائدان ، ص 149، چاپ اول سال 1373 شمسی
369- راهنمای حج و زیارتگاههای جهان اسلام ، نوشته حجه الاسلام و المسلمین ، حاج شیخ محمد ابراهیم وحید دامغانی ، ص 131، به نقل از ارشاد شیخ مفید (ره)
370-راهنمای حج و زیارتگههای جهان اسلام ، ص 125

371- محسن الامین ، اعیان الشعیه ، ج 1، ص 627، حسن الامین ، همان کتاب ، ج 1، ص 32
372- تاریخ و اماکن سیاحتی و زیارتی سوریه ، ص 149 - 139
373- راهنمای حج و زیارتگاههای جهان اسلام ، ص 127
374- سوره دهر (الانسان)، آیه 8
375- راهنمای حج و زیارتگاههای جهان اسلام ، ص 129، به نقل از اسدالغابه ج 5 ص 530
376-تاریخ و اماکن سیاحتی و زیارتی سوریه ، ص 149
377- راهنمای حج و زیارتگاههای جهان اسلام ، ص 129
378- راهنمای حج و زیارتگاهها جهان اسلام ، ص 131
379- ابن حورانی ، همان کتاب ص 43
380- پیشین ، ص 49
381- باقر شریف القرشی ، همان کتاب ، ج 3، ص 397
382- ابن حورانی ، همان کتاب ، ص 50
383- ابن حورانی ، همان کتاب ، ص 51
384- معجم رجال الحدیث ، حضرت آیه الله العظمی مرحوم حاج سید ابوالقاس خوئی (ره)، متوفای سال 1413 هجری قمری ، ج 4، شماره 2608
385- سفینه البحار، ج 2، ص 96، چاپ جدید
386- سفینه البحار، ج 2، ص 95، چاپ جدید
387- سفینه البحار، ج 2، ص 97، چاپ جدید
388- راهنمای حج و زیارتگاههای جهان اسلام ، ص 124

4- سخنان حسین بن علی (ع) از مدینه تا کربلا

مشخصات کتاب

سرشناسه : نجمی، محمدصادق، ۱۳۱۵ - عنوان و نام پدیدآور : سخنان حسین‌بن علی علیه‌السلام از مدینه تا کربلا / محمدصادق نجمی.
وضعیت ویراست : [ویراست۲].
مشخصات نشر : قم: بوستان کتاب قم(انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم) ۱۳۸۵.
مشخصات ظاهری : ۳۹۲ ص.
فروست : بوستان کتاب قم ۱۱۷۵. اهل‌بیت‌علیهم‌اسلام ۸۹. تاریخ ۱۸۷.
شابک : ۲۰۰۰۰ ریال 964-548-282-8 :
یادداشت : ص.ع.لاتینی شده: Mohammad Sadegh-e Najmi. Sokhanan-e Hoseyn ebn-e Ali (A) az madineh ta karbala= .The words of Husayn ibn-i, Ali from medina to karbala
یادداشت : چاپ دهم.
یادداشت : کتابنامه: ص.[۳۸۹] - ۳۹۰؛ همچنین به صورت زیرنویس.
موضوع : حسین‌بن علی (ع)، امام سوم، ۴ - ۶۱ق -- کلمات قصار
موضوع : حسین‌بن علی (ع)، امام سوم، ۴ - ۶۱ق -- خطبه‌ها
موضوع : حسین‌بن علی (ع)، امام سوم، ۴ - ۶۱ق -- احادیث
موضوع : واقعه کربلا، ۶۱ق
شناسه افزوده : حوزه علمیه قم. دفتر تبلیغات اسلامی. بوستان کتاب قم
رده بندی کنگره : BP۴۱/۷ /ن۳ س۳ ۱۳۸۵
رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۵۳۴
شماره کتابشناسی ملی : ۱۱۴۲۶۹۳

سخن ناشر

بسمه تعالی
رویداد غمبار کربلا ، رویدادی تاریخ ساز است که اشعه های تابناک آن فراتر از زمان و مکان ، مرزها را در نوردیده و رنگ جاودانگی به خود گرفته است . از این رو ، انبوه دلها را شیفته خود ساخته و زمینه نگارش صدها اثر تحقیقی و علمی را فراهم نموده است .
مؤ لف محترم که خود از عاشقان دلباخته حسین علیه السلام ، قهرمان این رویداد است ، سرگذشت پر تلا لؤ کربلا را به رشته تحریر درآورده تا خوانندگان دریابند که چرا این قیام رخ داد و چه پیامدهایی به دنبال داشت .
ما خرسندیم که برای چندمین بار ، این اثر با ارزش را پس از ویراستاری مجدد به زیور طبع آراسته ایم تا خاطره های شورانگیز کربلا ، همچنان در ژرفای جان عاشقان ، باقی بماند .
دفتر انتشارات اسلامی
وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم

اهدا

قَدْ کانَ لَکُمْ ایَةٌ فی فِئَتَیْنِ الْتَقَتافِئَةٌ تُقاتِلُ فی سَبیلِاللّهِ وَاُخْری کافِرَةٌ
(سوره آل عمران ، آیه 13)
((در دو گروهی که با هم روبه رو شدند عبرتی است برای شما که یک گروه در راه خدا و گروه دیگر در راه کفر نبرد می کرد)) .
((وَبَذَلَ مُهْجَتَهُ فیکَ لِیَسْتَنْقِذَ عِبادَکَ مِنَ الْجَهالَةِ وَحَیْرَةِ الضَّلالَةِ)) (فرازی از زیارت اربعین)
((او (حسین) خون خود را در راه تو نثار کرد تا بندگان تو را از جهالت و حیرت ضلالت ، نجات بخشد)) .
به پیشگاه مقدس سرور و سالار شهیدان حضرت اباعبداللّه الحسین علیه السلام .
به شهدایی که خون خود را به حمایت از فرزندان فاطمه زهرا علیهاالسلام و درهم کوبیدن سلطه یزید بن معاویه نثار نمودند .
به شهدا و گلگون کفنان انقلاب اسلامی ایران که در احیای اسلام و حمایت از قرآن و درهم کوبیدن سلطه استعمارگران و یزیدیهای زمان به خاک و خون غلتیدند .

مقدمه مؤ لف در چاپ سوم

((اَلْحَمدُلِلّهِ رَبِّالْعالَمینَ وَالصَّلوةُ وَالسَّلامُ عَلی خَیْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الَّذینَ اَذْهَبَ اللّهُ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَطَهَّرَهُمْ تَطْهیرا)) .

یکی از برکات و ابعاد مهم انقلاب با عظمت و شکوهمند اسلامی ، انقلاب فرهنگی آن است که موجب تحول و دگرگونی عمیق فکری گردیده و جامعه اسلامی بویژه جوانان را در مسیر مطالعه کتابهای مذهبی قرار داده و به تفکر و تعمق در موضوعات و مطالب دینی سوق داده است .

آری در دوران قبل از انقلاب ، بیشترین افرادی که با مطالعه سروکار داشتند توجهشان به کتابها و مجلات آن چنانی بود و مطالعه کتابهای مذهبی به قشر روحانی اختصاص داشت ، ولی امروز با وجود گرفتاریها و عدم فراغت کافی برای مطالعه و درگیری با مساءله جنگ و کارشکنیهای داخلی که حقا فرصتی برای مطالعه در جوانان عزیز باقی نگذاشته است باز هم به برکت انقلاب اسلامی کتابهای مذهبی از توجه و رواج کامل برخوردار بوده و در تیراژ بسیار بالا منتشر می گردد .

و به عنوان نمونه می توان از کتاب حاضر یاد نمود که در مدت تقریبا یک سال در چهل هزار نسخه چاپ و بلافاصله نسخه های آن نایاب گردیده و اینک در آستانه چاپ سوم قرار گرفته است و این است یکی از مفاهیم عزت اسلام که ملت مسلمان ایران به وسیله حکومت اسلامی بدان نایل گردیده است .

و همین استقبال پرشور موجب و مشوق آن گردید که در این چاپ علاوه بر زیبائی حروف و دقت در تصحیح ، دو تحول اساسی زیر نیز به وجود بیاید :

1 - گذشته از اصلاحات زیادی که در متن کتاب به عمل آمد ، مطالب فراوانی نیز بر آن افزوده شد .

2 - واژه ها و لغات عربی که حاوی نکته خاصی بوده و یا مشکل به نظر می رسید برای استفاده همگان توضیح داده شد و مانند دو چاپ گذشته به ترجمه سخنان اکتفا نگردید . وَاللّه الْمُوَفِقُ وَهُوَ یَهْدِی السَّبیل

محمد صادق نجمی

آذرماه 1361

پیشگفتار

اکثر نویسندگان و تحلیل گران ، حادثه مهم تاریخی عاشورا و قیام مقدس حسین بن علی علیهما السلام را از یک ناحیه و از یک بعد خاص مورد تجزیه و تحلیل قرار داده و تنها همان جنبه را انگیزه این قیام دانسته اند .
و گاهی نیز انگیزه های گوناگونی که در شکل گرفتن این حرکت مؤ ثّر بوده بدون توجه به مراتب اهمیّت آنها درهم آمیخته شده و مسائل فرعی با مسائل اصلی مختلط گردیده است .
و گاهی نیز جنبه های فرعی آنچنان مورد توجه قرار گرفته و پیگیری شده است که انگیزه های اصلی به طور کلی در بوته فراموشی قرار گرفته است ؛ زیرا در این قیام اعجاب انگیز و در این حرکت بزرگ تاریخی ، گاهی سخن از امتناع بیعت نسبت به یزید به میان آمده است و گاهی امام علیه السلام در خطبه های خویش از شیوع فساد و تغییر احکام اسلام ، شدیدا انتقاد نموده و حلال شدن حرامهاو تحریم حلالها را انگیزه قیام خویش معرفی می کند . و در جای دیگر می بینیم مساءله دعوت مردم کوفه از امام علیه السلام در جریان است و انگیزه های دیگر .
خطابه ها و سخنرانیها و جملات کوتاه و همچنین نامه های متعددی که از حسین بن علی علیهما السلام در طی سفر خویش از مدینه تا کربلا و تا شهادت آن بزرگوار نقل گردیده است - با توضیحاتی که در این کتاب بر آنها اضافه شده - می تواند این مساءله را روشن کرده و تا حدی بیانگر اهمیت و ارزش هریک از این انگیزه ها باشد .
گذشته از این موضوع مهمّ و حساس ، از راه گفتار و سخن خود حسین بن علی علیهما السلام است که می توان بیش از هر کتاب و مقاله و بیش از گفتار هر مورخ و نوشته هر نویسنده و دانشمند با آن قیافه مصمّم و همت عالی و با آن روح شجاعت و شهامت و با آن شخصیت معنوی و روح عاطفی و انسانی و بالا خره با آن حماسه جاویدان آشنا گردید .
ولی با این اهمیّت و ویژگی خاص تا آنجا که بنده اطلاع دارم ، این سخنان - که در کتب تاریخ و حدیث به طور متفرق و به مناسبتهای مختلف نقل گردیده است - به طور کامل و به صورت مجموعه ای مستقل گردآوری نشده است و بر همین اساس ، نگارنده این وظیفه را به عهده گرفت و متن سخنان امام علیه السلام را از آغاز حرکت از مدینه تا هنگام شهادت به ترتیبی که به مناسبتهای مختلف ایراد فرموده است از منابع و مدارک مختلف گردآوری نموده و به صورت مجموعه ای در اختیار علاقه مندان گذاشت . و برای این که این سخنان مورد استفاده عموم قرار بگیرد و بیانگر انگیزه قیام حسین بن علی علیهما السلام گردد علاوه بر ترجمه ،

توضیحات لازم و نتیجه گیریهایی نیز در پاره ای موارد بر آنها اضافه گردید ولی در اینجا تذکر چند نکته لازم و ضروری است :
1 - همان گونه که از نام کتاب پیداست ، منظور از سخنان حسین بن علی علیهما السلام تنها آن قسمت از سخنانی است که در مسیر آن حضرت از مدینه تا کربلا نقل گردیده است و اما سخنان ارزنده ، مواعظ و نصایح پرارج ، اشعار جاودانه و احادیث فراوان و نغزی که در طول زندگی امام علیه السلام از آن بزرگوار در کتب تاریخ و حدیث نقل گردیده است به مجموعه و یا مجموعه های مستقل دیگری نیازمند است . و امید است - ان شاءاللّه - در آینده نزدیک تحت عنوان ((مواعظ و سخنان حسین بن علی علیهمالسلام)) در اختیار علاقه مندان قرار بگیرد .
2 - در مورد سخنان امام علیه السلام از مدینه تا شهادت نیز ما مدعی نیستیم که همه سخنان آن حضرت در این مجموعه گردآوری شده است ؛ زیرا با تلاش فراوانی که در گردآوری این سخنان از مدارک و منابع موثق به عمل آمده است ممکن است سخنی در مجموعه ای نقل شده باشد که ما به آن مجموعه دسترسی نداشته ایم و یا به علل دیگر مانند عدم دسترسی به مدرک مورد اعتماد ، از نقل آن در این مجموعه خودداری ورزیده ایم و لذا اگراین کتاب را به جای ((سخنان)) ، ((نخبه ای از سخنان حسین بن علی علیهمالسلام)) بنامیم به واقعیت نزدیکتر است .
3 - و منظور از سخنان حسین بن علی علیهما السلام که در این مجموعه جمع آوری شده است تنها متن سخنان آن حضرت می باشد و اما مطالب زیادی که به صورت نقل به معنا در طول سفر عراق از امام علیه السلام نقل گردیده از موضوع این کتاب خارج است .
در خاتمه باید به این نکته نیز توجه نمود که در پرتو این سخنان نورانی مطالب فراوان تاریخی ، علمی و کلامی که آشنایی با آنها برای هرفرد مسلمان متعهد لازم است منعکس گردیده است .
امید است این کتاب پای ملخی باشد به پیشگاه مقدس سلیمان کربلا حضرت اباعبداللّه الحسین - روحی وارواح العالمین له الفداء - و ذخیره ای برای روزی که
(لا یَنْفَعُ مالٌ وَلا بَنُونَ اِلاّ مَنْ اتی اللّهَ بِقَلْبٍ سَلیمٍ) .
قم محمدصادق نجمی
5/2/60 مطابق با 20/ج 2/1401
سالروز ولادت حضرت صدیقه کبری فاطمه زهرا علیهاالسلام .

بخش اول : از مدینه تا مکه

خطاب به استاندار مدینه

متن سخن

((اَیُّهَا الْاَ میرُ اِنّا اَهْلُبَیْتِ النُّبُوَّةِ
وَمَعْدِنُ الرِّسالَةِ وَمُخْتَلَفُ الْمَلائکَةِ
وَمَهْبَطُ الرَّحْمَةِ بِنافَتَحَاللّه وبِنا یَخْتِمُ .
وَیَزیدُ رَجُلٌ شارِبُ الْخَمْرِ وَقاتِلُ النَّفْسِ الْمُحْتَرَمَةِ مُعْلِنٌ بِالْفِسْقِ وَمِثْلی لایُبایِعُ مِثْلَهُ وَلکِنْ نُصْبِحُ وَتُصْبِحُونَ
وَنَنْظُرُ وَتَنْظُرُونَ اَیُّنا اَحَقُّ بِالْخِلافَةِ وَالْبَیْعَةِ))(1) .

مُخْتَلَف (به فتح لام) : محل آمد و شد . مَهْبَط : محل نزول . نفس محترمه : هر انسانی که ریختن خونش حرام باشد . ((نُصْبِحُ وَتُصْبِحُونَ (از اَصْبَحَ))) : به معنای صبح کردن ، کنایه است از آینده . نَنْظُرُ (از نَظَرَ) : به معنای انتظار و تدبر در امر .

قبل از توضیح سخن امام علیه السلام لازم است این نکته را یادآوری نماییم که معمولاً هرکتابی که به عنوان تاریخ زندگی و شهادت حسین بن علی علیهمالسلام و در رابطه با شخصیت آن بزرگوار نگاشته می شود ، صفحات اول آن به فضائل و موقعیت معنوی و مذهبی و اجتماعی آن حضرت و به احادیث و روایاتی که در توصیف و تجلیل وی نقل گردیده است ، اختصاص می یابد ، ولی ما در این کتاب از این روش چشم پوشی کرده و از اول به اصل موضوع و سخنان آن حضرت وارد می شویم و در این کتاب ، خود را به آن سبک متعارف نیازمند نمی بینیم ؛ زیرا نه تنها شروع کتاب با یکی از بارزترین فضائل آن حضرت ((اِنَّا اَهْلُ بَیْتِ النُبُوَّةِ وَمَعْدِنُ الرِّسالَةِ)) و ختم آن نیز با یکی از زیباترین مناجات آن عزیز عزیزان ((اَللّهُمَّ مُتَعالَی الْمَکانِ عَظیمِ الْجَبَروُتِ)) می باشد بلکه هر برگی از این کتاب که حاوی سخنی از سخنان آن حضرت است از نظر اهل دل ، دفتری است از فضیلت و هر صفحه ای از آن از نظر اهل فضل و دانش کتابی است از بیان شخصیت و عظمت او .
پس اگر ما این کتاب را به جای سخنان حسین بن علی علیهما السلام ((فضائل حسین بن علی علیهما السلام)) بنامیم سخنی به گزاف نگفته ایم .

با مرگ معاویه در نیمه ماه رجب سال 60 هجری یزید پسر وی به خلافت رسید و بلافاصله طی نامه هایی که به استانداران و فرمانداران در نقاط مختلف نوشت مرگ معاویه و جانشینی خویش را که از دوران پدرش پیش بینی و از مردم برای او بیعت گرفته شده بود(2) ، به اطلاع آنان رسانید و در ضمن ابقای هریک از آنان در پست خویش ، دستور گرفتن بیعت مجدد از مردم را به آنها صادر نمود و نامه ای نیز به ولید بن عتبه که از طرف معاویه مقام استانداری مدینه رادر اختیار داشت به همان مضمون نوشت ، ولی درنامه کوچک دیگری نیز که به همراه همان نامه به وی ارسال داشت در بیعت گرفتن از سه شخصیت معروف که در دوران معاویه حاضر به بیعت با یزید نشده بودند ، تاءکید نمود که ((خُذِالْحُسَیْنَ وَعَبْدَاللّهِ بْنَ عُمَر وَعَبْدَاللّه بْنَ زُبَیْر اَخْذاً شَدِیداً لَیْسَتْ فیهِ رُخْصَةٌ حَتّی یُبایِعُوا وَالسَّلامُ))
((در بیعت گرفتن از حسین و عبداللّه بن عمر و عبداللّه بن زبیر شدت عمل به خرج بده و در این رابطه هیچ رخصت و فرصتی به آنان مده)) .
ولید بن عتبه با رسیدن نامه در اول شب ، مروان بن حکم استاندار سابق معاویه را خواست و با وی درباره نامه و فرمان یزید مشاوره نمود و او پیشنهاد کرد که هرچه زودتر این چند نفر را به مجلس خود دعوت کن و تا خبر مرگ معاویه در شهر منتشر نشده است از آنان برای یزید بیعت بگیر .
ولید در همین ساعت ماءمور فرستاد تا این عده را برای طرح یک موضوع مهم و حساس به پیش خود دعوت نماید .
هنگامی که پیک ولید ، پیغام او را به امام علیه السلام و ابن زبیر ابلاغ نمود آن دو با هم در مسجد پیامبر نشسته و به گفتگو مشغول بودند . ((ابن زبیر)) از این دعوت بی موقع و شبانه به هراس افتاد ولی امام قبل از ملاقات با ولید ، موضوع را به ابن زبیر توضیح داد و چنین فرمود : ((اَری اَنَّ طاغِیَتَهُمْ قَدْ هَلَکَ ؛)) من فکر می کنم ، طاغوت بنی امیّه (معاویة بن ابی سفیان) به هلاکت رسیده و منظور از این دعوت ، بیعت گرفتن برای پسر اوست)) . و بنابر نقل کتاب ((مثیرالاحزان)) ، امام علیه السلام در تاءیید نظریه خویش اضافه نمود : زیرا من در خواب دیدم که شعله های آتش از خانه معاویه بلند است و منبرش سرنگون گردیده است .
آنگاه امام علیه السلام به سی تن ازیاران و نزدیکترین افراد خاندانش دستور داد که خود رامسلح کرده و به همراه آن حضرت حرکت نمایند و در بیرون مجلس آماده باشند که در صورت لزوم از آن حضرت دفاع کنند .
و همان طور که امام علیه السلام پیش بینی می فرمود ، ولید در ضمن این که مرگ معاویه را به اطلاع آن حضرت رسانید ، موضوع بیعت یزید را

مطرح نمود .
امام در پاسخ وی فرمود : شخصیتی مانند من نباید مخفیانه بیعت کند و تو نیز نباید به چنین بیعتی راضی باشی و چون همه مردم مدینه را برای تجدید بیعت دعوت می کنی ما نیز در صورت تصمیم در آن مجلس و به همراه و هماهنگ با سایر مسلمانان بیعت می کنیم ؛ یعنی این بیعت نه برای رضای خدا بلکه برای جلب توجه مردم است که در صورت وقوع باید علنی باشد نه مخفیانه .
ولید گفتار امام را پذیرفت و در بیعت گرفتن در آن موقع شب اصراری از خود نشان نداد .
امام علیه السلام چون خواست از مجلس خارج گردد ، مروان بن حکم نیز که در آن مجلس حضور داشت ، با ایماء و اشاره این نکته را به ولید تفهیم نمود که اگر نتوانی در این موقع شب و مجلس خلوت از حسین بیعت بگیری دیگر نخواهی توانست او را وادار به بیعت کنی مگر خونهای زیادی بر زمین بریزد ، پس چه بهتر که او را در این مجلس نگهداری تا بیعت کند و یا طبق دستور یزید گردنش را بزنی .
امام علیه السلام با مشاهده این عکس العمل از مروان ، او را مورد خطاب قرار داد و چنین فرمود :
((یَابْنَ الزَّرْقاءِ اَنْتَ تَقْتُلُنی اَمْ هُوَ کَذِبْتَ وَاَثِمْتَ ؟ ؛
پسر زرقا(3) ! تو مرا می کشی یا ولید ، دروغ می گویی و گناه می کنی ؟)) .
آنگاه خود ولید را مورد خطاب قرار داد و چنین فرمود :
((اَیُّهَاالا مِیرُ اِنّا اَهْلُبَیْتِ النُبُوَّةِ . . . ؛
ای امیر ! ماییم خاندان نبوت و معدن رسالت ، خاندان ما است که محل آمد و رفت فرشتگان و محل نزول رحمت خداست ، خداوند اسلام را از خاندان ما شروع و افتتاح نموده و تا آخر نیز همگام با ما خاندان به پیش خواهد برد . اما یزید ، این مردی که تو از من توقع بیعت با او را داری مردی است شرابخوار که دستش به خون افراد بی گناه آلوده گردیده ، اوشخصی است که حریم دستورات الهی را درهم شکسته و علنا و در مقابل چشم مردم مرتکب فسق و فجور می گردد . آیا رواست شخصیتی همچون من باآن سوابق درخشان و اصالت خانوادگی ، با چنین مرد فاسد بیعت کند و باید در این زمینه شما و ما آینده را در نظر بگیریم و خواهید دید که کدامیک از ما سزاوار و لایق خلافت و رهبری امت اسلامی و شایسته بیعت مردم است .
با سروصدایی که در مجلس ولید پدید آمد و با سخن درشتی که امام علیه السلام مروان را مورد خطاب قرار داد ، همراهان امام احساس خطر نموده و گروهی از آنان وارد مجلس گردیدند و پس ازاین گفتگو که امید

ولید را نسبت به بیعت کردن امام و هرگونه سازش در مورد پیشنهاد وی به یاءس و ناامیدی مبدل می کرد ، امام علیه السلام مجلس را ترک نمود .

نتیجه

از این سخن امام علیه السلام چند نکته ذیل به دست می آید :
1 - آن حضرت در این گفتگو موضع خویش را درباره بیعت با پسر معاویه و به رسمیت نشناختن حکومت او به صراحت و روشنی بیان کرده و پس از شمردن صفات بارزی از خاندان خویش و بیان موقعیت خود که دلیل شایستگی او و خاندانش به امامت و رهبری امت است ، نقاط ضعف یزید را برمی شمارد که دلیل محکومیت وی در ادعای مقام رهبری و دلیل عدم صلاحیت او می باشد .
2 - امام علیه السلام در این گفتار ، انگیزه قیام و خط سیر آینده اش را کاملاً مشخص می کند و او این خط سیر را به هنگامی بیان می کند که هنوز از دعوت اهل کوفه و پیشنهاد بیعت از سوی آنان خبری نبود ؛ زیرا دستور بیعت گرفتن از آن حضرت یا قبل از آگاهی مردم کوفه از مرگ معاویه یا همزمان با آن ، به ولید ابلاغ گردیده است .
و اما مساءله دعوت از سوی مردم کوفه به طوری که در صفحات آینده اشاره خواهیم نمود آنگاه به عمل آمده است که از مبارزه شجاعانه آن حضرت که با مخالفت با بیعت و حرکت کردن به سوی مکه آغاز گردیده بود ، مطلع گردیدند .
خلاصه ، گرچه به صورت ظاهر ، عوامل و انگیزه های متعددی در شکل گرفتن قیام و شهادت امام علیه السلام وجود داشت ولی علة العلل در این قیام درهم شکستن قدرتی بود که نه تنها بدون داشتن صلاحیت می خواست مقدرات مسلمانان را به دست بگیرد و در نتیجه ظلم و فساد را ترویج و امت اسلامی را به انحراف و سقوط بکشد بلکه او می خواست در صورت نبودن رادع و مانع ، هدفهای خاندان ابوسفیان را در مبارزه با خود اسلام و قرآن که در گذشته با شکست مواجه گردیده بود ، منافقانه و در لباس خلافت اسلامی پیاده کند و این درهم شکستن قدرت یزیدی است که گاهی نیز در سخنان امام ، از آن به امر به معروف و نهی از منکر تعبیر گردیده است .
و امام علیه السلام نه تنها در مجلس ولید به این نکته اشاره نموده بلکه برای دومین بار آنگاه که بامروان بن حکم دشمن دیرین خاندان پیامبر و استاندار سابق معاویه و کارگزار قدیمی خاندان اموی روبه رو گردید ، با صراحت کامل و بدون پرده پوشی تاءکید و تکیه نمود - که در صفحه بعد ، این گفتار امام علیه السلام را ملاحظه می فرمایید .

در پاسخ مروان بن حکم

متن سخن

((اِنَا للّٰهِ وَاَنّا اِلَيْهِ راجِعُون وَعَلَى اْلا سْلامِ السَلامُ اِذا بُلِيَتِ اْلاُمَّةُ بِراعٍ مِثْل يَزِيدَ وَلَقَدْ سَمِعْتُ جَدِّى رَسُولَاللّٰه صلّى اللّٰه عليه و آله يَقُولُ :
اَلْخِلافَةُ مُحَرَّمَةٌ عَلى الِ ابى سُفْيان
فَاِذا رَاَيْتُمْ مَعاوِيَة عَلى مِنْبَرِى فَابْقَرُوا بَطْنَهُ وَقَدرَآهُ اَهْلُ الْمَدِينَة عَلَى الْمِنْبرِ فَلَمْ يَبْقَرُوا فَابْتَلاهُمُاللّٰه بِيَزِيدَ الْفاسِقِ))(4)

((بُلِیَتْ : (مجهول از بَلی ، یَبْلُو)) : مبتلا گردیده است . ((اِبْقَرُوا : (از بَقَرَ یَبْقِرُ)) : پاره کردن ، شکافتن ، پاره کردن شکم : کنایه است از کشتن کسی که تواءم با ذلت و خواری باشد .

بنابه نقل صاحب لهوف و مورخان دیگر ، صبح همان شب که حسین بن علی علیهما السلام در بیرون منزل ، مروان بن حکم را دید ، مروان عرضه داشت : یا اباعبداللّه ! من خیرخواه تو هستم و پیشنهادی به تو دارم که اگر قبول کنی به خیر و صلاح شماست .
امام علیه السلام فرمود : پیشنهاد تو چیست ؟ عرضه داشت : همانگونه که دیشب در مجلس ولید بن عتبه مطرح گردید شما با یزید بیعت کنید که این کار به نفع دین و دنیای شما است .
امام علیه السلام در پاسخ وی فرمود : ((اِنَا للّهِ وَاِنّا اِلَیْهِ راجِعُون وَعَلَی اْلا سْلام السَلامُ اِذا بُلِیَتِ اْلاُمَّةُ بِراعٍ مِثْلِ یَزیدَ . . .)) .
((اینک باید فاتحه اسلام را خواند که مسلمانان به فرمانروایی مانند یزید گرفتار شده اند . آری من از جدم رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله شنیدم که می فرمود : خلافت بر خاندان ابوسفیان حرام است و اگر روزی معاویه را بر بالای منبر من دیدید بکشید ، ولی مردم مدینه او را بر منبر پیامبر دیدند و نکشتند واینک خداوند آنان را به یزید فاسق (و بدتر از معاویه) مبتلا و گرفتار نموده است)) .

به طوری که در توضیح و نتیجه گیری فراز گذشته اشاره نمودیم و از این فراز از سخن حسین بن علی علیهما السلام معلوم می گردد ، آن حضرت از مدینه و از روزهای اول حکومت یزید موضع خویش را در مقابل حکومت وی که عبارت از مبارزه و مقاومت مثبت است ، مشخص و با صراحت کامل بیان نموده و تا آخر نیز همین موضع را ادامه داده است . ولی مناسب است در اینجا توجه خواننده عزیز را به یک موضوع کلی و اساسی در مورد نقش متمایز و مختلف ائمه هدی علیهما السلام در مقابله و مبارزه با جباران و ستمگران ، جلب نماییم و آن این که :
مقاومت در برابر ستم و فساد و مبارزه با حکومتهای باطل اختصاص به حسین بن علی علیهما السلام ندارد بلکه همه ائمه هدی و پیشوایان که ((علت مبقیه)) و نیروی حفاظت و پاسداری اسلام هستند ، در عصر خود چنین مقاومت و مبارزه ای را داشته و آن را رهبری می کردند ، منتها این پیشوایان در مقابله و رویارویی با مخالفان خود که اسلام را ملعبه خویش قرار داده بودند ، نسبت به شرایط و اوضاع ، دو نقش متمایز و مختلف ایفا می نمودند ؛ نقش مبارزه مثبت و نقش مبارزه منفی .
1 - مبارزه منفی :
در مواردی که شرایط حاکم بر اجتماع به گونه ای بوده که مبارزه و رویارویی با نیروی منسجم و حساب شده دشمن از طرفی موجب شکست قطعی و از بین رفتن نیروها می گردید و از طرف دیگر ، در اثر همین جو حاکم هیچ نفعی ولو در دراز مدت برای اسلام نداشت و بلکه منجر به تثبیت و تحکیم قدرت و سلطه همه جانبه دشمن می گردید در این شرایط ائمه هدی علیهما السلام به جای مبارزه مثبت ، نقش مبارزه و مقاومت منفی را ایفاء می کردند یعنی در عین اینکه از اقدام انقلابی و مبارزه با شمشیر ، خودداری می نمودند عملاً با دستگاههای جبار در نبرد و مبارزه پیگیر بودند و همین مبارزه ها بود که به فشار و سلب آزادی و به زندانی و مسموم شدن و بالا خره به شهادت آنان منجر می گردید .
از مظاهر و نمودهای مقاومت منفی پیشوایان ما ، تحریم و قدغن نمودن هر نوع وابستگی و گرایش و همکاری با دستگاه خلافت بود که حتی طرح شکایت و دادخواهی از محاکم قضایی و حقوقی وابسته به دستگاه خلافت از سوی ائمه علیهما السلام تحریم شده بود .
و از نمونه ها و شواهد این نوع مبارزه ، گفتگویی است که حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام با ((صفوان جمال)) که شترهای خود را به درباریان هارون الرشید دیکتاتور مقتدر تاریخ - آن هم برای سفر حج -

کرایه داده بود ، می باشد که آن حضرت ، ((صفوان)) را از این عمل شدیدا نهی نمود و او نیز طبق دستور امام علیه السلام تا آنجا پیش رفت که قبل از وقت ، همه شترهای خود را یکجا فروخت . البته این موضوع از نظر هارون مخفی نبود و لذا ((صفوان)) را احضار و او را تهدید به قتل نمود(5) .
نقش مبارزه منفی علاوه بر این که موجب تضعیف قدرت حکومت می شد و تعدادی از عناصر و مهره ها از همکاری با دستگاه خلافت امتناع می ورزیدند ، خود سندی بود بر ضد رژیم و نامشروع بودن تصدی حکومت رانشان می داد و در واقع موضعگیری منفی ائمه هدی علیهما السلام مایه آگاهی توده ها نسبت به ماهیت خلفا و مقدمه ای برای مقاومتها و مبارزه های مثبت در آینده بود .
2 - مبارزه مثبت :
و اما در مواردی که مبارزه مثبت طبق شرایط و اوضاع ولو در درازمدت مفید و ثمربخش بود ، ائمه هدی علیهما السلام قدم به میدان مبارزه گذاشته نه سکوت بلکه حتی مقاومت منفی را نیز در مقابل حکام جنایتکار ، بزرگترین گناه به قول امیرمؤ منان علیه السلام ((کُفْرٌ بِما اَنْزَلَاللّهُ)) تلقی می نمودند .
و بارزترین شکل هر دو نوع مبارزه در روش و عملکرد حسین بن علی علیهما السلام ظاهر گردید ؛ زیرا آن حضرت در دوران دهساله از سال پنجاه تا سال شصت (فاصله شهادت حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام و هلاکت معاویه) مانند بعضی از امامان طبق شرایط و اوضاع ، همان روش مقاومت منفی را در پیش گرفت ولی پس از هلاکت معاویه که شرایط برای مبارزه مثبت به وجود آمد آن حضرت نیز بدون کوچکترین تاءمل و با وجود مخالفت شدید همه دوستان و اقوام خویش ، این مبارزه را آغاز و در مقابله با یزید موضع مثبت و انقلابی خویش را آشکار کرد و با یارانی اندک و بی وفایی مردم و تزلزل و ترس توده ها که امام به همه اینها آگاهی داشت ، راهی را انتخاب کرد که فرجامش شهادت بود و در این راه گرچه پیکرش هدف تیرها و نیزه ها و شمشیرها قرار گرفت و تنش لگدمال سم اسبها شد ولی شرایط طوری نبود که این خون پاک به هدر برود و دستگاه تبلیغاتی بنی امیه با تلاش فراوان که داشت بتواند آن را لوث کند .
ولی آیا انتخاب این روش برای حسین بن علی علیهما السلام در دوران معاویه و با شرایط آن زمان نیز وفق می داد ؟ و اگر چنین بود برخورد او با معاویه نیز مانند پدرش امیرمؤ منان علیه السلام به صورت مبارزه و مقاومت مثبت بود نه به صورت مبارزه منفی .

در کنار قبر رسولخدا(ص)

متن سخن

((اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا رَسُولاَ للّه
اَنَا الْحُسَیْنُ بْنُ فاطِمَةَ فَرْخُکَ وَابْنُ فَرْخَتِکَ وَسِبْطُکَ الَّذی خَلَّقْتَنِی فی اُمَّتِکَ فَاشْهَدْ یانَبِیَّ اللّه اَنَّهُمْ خَذَلُونی وَلَمْ یَحْفَظُونی وَهذِهِ شَکْوایَ اِلَیْکَ حَتّی اَلْقاکَ . . .))(6)

فَرْخ و فَرْخَة : شاخه درخت ، کنایه از هر فرزند دوست داشتنی . ((سِبْط)) : قطعه ای از بدن انسان و به فرزند و نوه نیز گفته می شود . ((خَذَلُونی)) : (از خذل) دست از یاری کشیدن .

امام علیه السلام پس از آنکه از مجلس ولید ، بیرون آمد تصمیم گرفت که مبارزه خود را با حکومت یزید ادامه بدهد ولی نه در مدینه بلکه به صورت یک حرکت حماسه آفرین و یک حرکت جاودانه .
اما طبق نقل منابع تاریخی ، امام علیه السلام قبل از شروع این حرکت بارها به زیارت جد بزرگوارش رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله نایل گردیده است . البته همه آن رازها و آن درددلها که امام علیه السلام در این زیارتها که با جد بزرگوارش داشته برای ما روشن نیست . و تنها دو مورد از متن این زیارتها که در کتب تاریخ نقل شده است نشانگر آن است که آن حضرت در این زیارتها انگیزه سفر خویش را بیان نموده است که ماپس از نقل متن و ترجمه زیارت اول در اینجا و زیارت دوم در قسمت بعد به نکات جالب آنها نیز اشاره می نماییم :
بنابه نقل خطیب خوارزمی همان شب که امام علیه السلام از مجلس ولید خارج گردید به حرم رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله وارد شد و در کنار قبر آن حضرت قرار گرفت و با این جملات به زیارت آن حضرت پرداخت :
((السَّلامُ عَلَیْکَ یا رَسُولَاللّه . . . ؛
درود بر تو ای رسول خدا ! من حسین فرزند تو و فرزند زاده تو هستم . و من سبط و (فرزند شایسته تو هستم) که برای هدایت و رهبری امت ، مرا جانشین خود قرار داده ای ، ای پیامبرخدا ! اینک آنها مرا تضعیف نموده و آن مقام معنوی مرا حفظ ننمودند و این است شکایت من به پیشگاه تو تا به ملاقات تو بشتابم)) .

باز هم در کنار قبررسول خدا(ص)

متن سخن

((اَللّهُمَّ اِنَّ هذا قَبْرُ نَبِیِّکَ مُحَمَّدٍ صلّی اللّه علیه و آله
وَاَنَا ابْنُ بِنْتِ نَبِیِّکَ وَقَدْ حَضَرَنی مِنَ الْا مْرِ ما قَدْ عَلِمْتَ
اَللّهُمَّ اِنِّی اُحِبُّ الْمَعْرُوفَ وَاُنْکِرُ الْمُنْکَرَ
واءساءلُکَ یاذَاالْجَلالِ وَالاْ کْرامِ بِحَقِّ الْقَبْرِ وَمَنْ فِیهِ اِلاّ اخْتَرْتَ لی ما هُو لَکَ رِضیً وَلِرَسُولِکَ رِضیً))(7)

امام علیه السلام پس از تصمیم گیری به حرکت ، شب دوم و برای دومین بار به زیارت قبر پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله نایل گردید و با این جملات ، بار دیگر به زیارت جد بزرگوارش پرداخت :
خدایا ! این قبر پیامبر تو محمد صلی اللّه علیه و آله ست و من فرزند دختر پیامبر تو و برای من پیشامدی رخ داده است که خود می دانی . خدایا ! من معروف و نیکی را دوست دارم و از بدی و منکر بیزارم ، ای خدای ذوالجلال و کرامت بخش ! به احترام این قبر و کسی که در میان آن است از تو درخواست می کنم راهی را در پیش روی من بگذاری که مورد رضا و خشنودی تو و مورد رضای پیامبر تو است .
بنابه نقل خوارزمی ، امام آن شب را تا صبح در کنار قبر پیامبر مشغول عبادت و مناجات با پروردگار بود به طوری که در این مناجات ، گریه ها و آه و ناله های فرزند علی علیه السلام آن پارسای شب و قهرمان میدان نبرد ، به گوش می رسید و . . .

نتیجه

در این دو زیارت ، امام علیه السلام مسیر خود را ترسیم نموده و به اهمیت حرکت خویش اشاره می کند و به طوری که دیدیم در زیارت اول در ضمن گلایه و شکوه از سردمداران بنی امیه در یک جمله کوتاه آمادگی خویش را برای شهادت اعلام می کند و می گوید : این شکایت من است به پیشگاه تو تا به حضورت بشتابم .
و در زیارت دوم سخن از پیشامد مهمی است که بر وی رخ داده است ، پیشامدی که از دید پسر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله مهم است نه از دید یک فرد عادی .
و سخن از این است که فرزند علی بن ابی طالب علیه السلام حبّ و ولع شدید به نیکیها دارد و از منکرات متنفر و بیزار است و مقتضای این حبّ و نفرت و بیزاری که مورد رضای خدا و رسول هم می باشد آماده بودن برای پذیرش هر آنچه می تواند در تحکیم معروف و انهدام پایه های منکرات مؤ ثر باشد حتی بذل جان و ایثار خون .

در پاسخ عمر اَطرف

متن سخن

((حَدَّثَنی اَبی اَنَّ رَسُولَاللّه صلی الله علیه و آلهَخْبَرَهُ بِقَتْلِهِ وَقَتْلِی وَاَنَّ تُرْبَتَهُ تَکُونُ بِالْقُرْبِ مِنْ تُرْبَتِی اَتَظُنُّ اَنَّکَ عَلِمْتَ مالَمْ اَعْلَمْهُ ؟
وَاللّه لا اُعْطی الدَّنِیَّةَ مِنْ نَفْسی اَبَداً
وَلَتَلْقَیَنَّ فاطِمَةُ اَباها شاکِیَةً مالَقِیَتْ ذُرِّیَّتُها مِنْ اُمَّتِهِ وَلا یَدْخُلُ الْجَنَّةَ اَحَدٌ اَذاها فی ذُرِّیَّتِها))(8) .))

ترجمه و توضیح لغات

((تُرْبت : خاکِ مَقْبره . دنِیَّت و دَنائَت :)) ذلت و حقارت .

پس از آنکه جریان مخالفت امام در موضوع بیعت و تصمیم وی به مبارزه و حرکت از مدینه منوره در میان افراد معروف و مخصوصا در میان خاندان و قوم و خویش آن حضرت معلوم گردید ، چند تن از آنانکه از وظیفه مقام امامت و رهبری بی اطلاع بودند و در اثر علاقه ای که به حفظ وجود امام علیه السلام داشتند به حضور آن حضرت رسیدند و سازش با یزید را به امام پیشنهاد نمودند !
یکی از این افراد ((عمر اَطرف)) فرزند امیرمؤ منان علیه السلام می باشد که بنابه نقل ((لهوف)) ، موضوع را در حضور برادرش حسین بن علی علیهما السلام این چنین مطرح نمود :
برادر ! برادرم حسن مجتبی از پدرم امیرمؤ منان علیه السلام بر من چنین نقل نموده است که تو را به قتل خواهند رسانید و من فکر می کنم مخالفت تو با یزید بن معاویه منجر به کشته شدن تو گردد و آن خبر تحقق پذیرد ولی اگر با یزید بیعت کنی این خطر برطرف خواهد گردید و شما از کشته شدن مصون خواهید ماند !
امام در پاسخ وی فرمود : ((حَدَّثَنی اَبی . . . ؛)) پدرم از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله خبر کشته شدن خویش و همچنین خبر کشته شدن مرا برای من هم نقل نمود وپدرم در نقل خویش این جمله را نیز اضافه نمود که قبر من در نزدیکی قبر او قرار خواهد گرفت ، آیا گمان می کنی چیزی را که تو می دانی من از آن بی اطلاع هستم ؟ ولی به خدا قسم که من هیچگاه به زیر بار ذلت نخواهم رفت و در روز قیامت مادرم فاطمه زهرا از ایذا و اذیتی که فرزندانش از امت جدّش دیده اند به جدّ خویش شکایت خواهد برد و کسی که با اذیت فرزندان فاطمه زهرا - سلام اللّه علیها - موجب رنجش و اذیت وی گردد داخل بهشت نخواهد گردید .

نتیجه

امام علیه السلام در این گفتگو و در پاسخ برادرش نه تنها از کشته شدن خویش - که برادرش نیز از آن مطلع بود - سخن می گوید بلکه از قسمتی از جزئیات این موضوع نیز که مستقیما از پدرش علی علیه السلام و او از پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله شنیده بود ، خبر می دهد و آن در نزدیک هم قرار گرفتن قبر او و قبر پدرش امیر مؤ منان علیه السلام است ، که قبر علی علیه السلام در کوفه و قبر حسین علیه السلام در کربلاست .

در پاسخ ام سلمه

متن سخن

((یا اُمّاه وَاَنَا اَعْلَمُ اَنِّی مَقْتُولٌ مَذْبُوحٌ ظُلْماً وَعُدْواناً
وَقَدْ شاءَ عَزَّوَجَلَّ اَنْ یَری حَرَمِی وَرَهْطِی مُشَرَّدینَ وَاَطْفالی مَذْبُوحینَ
مَاءْسُورِینَ مُقَیَّدینَ وَهُمْ یَسْتَغِیثُونَ فَلا یَجِدُونَ ناصِراً . . .))(9)

حَرَم - (به فتح حاء وراء) : زن و فرزند . رَهْط : به مجموع قوم و خویش غیر از همسر گفته می شود . مُشَرَّد : (اسم مفعول از تشرید) : پراکنده نمودن ، راندن شخص از وطن خویش . مَاءْسُورین : (جمع ماءسور مشتق است از ((اسر)) : اسیر شدگان . مُقَیَّدین : (اسم مفعول و جمع است از ماده ((قید)) : به زنجیر کشیده شدگان . یَسْتَغِیثُونَ (از اِسْتِغاثة) : استمداد ، یاری طلبیدن .

بنابه نقل مرحوم راوندی و بحرانی و محدثان دیگر هنگامی که ام سلمه همسر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله ز حرکت حسین بن علی علیهما السلام مطلع گردید به حضورش آمده و عرضه داشت : ((لا تحزنی بِخُروجِکَ اِلَی الْعِراقِ . . . ؛)) با حرکت خود به سوی عراق مرا غمناک و محزون نگردان ؛ زیرا من از جدت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله شنیده ام که می فرمود فرزندم حسین در خاک عراق و در محلی به نام کربلا کشته خواهد شد)) .
امام در پاسخ وی فرمود : ((یا اُمّاه وَاَنَا اَعْلَمُ اَنَّی مَقْتُولٌ مَذْبُوحٌ ظُلْماً . . . ؛)) مادر ! (فکر نکن که از این جریان تنها تو مطلع هستی) خود من نیز بهتر از تو می دانم که از راه ظلم و ستم و از راه عداوت و دشمنی کشته خواهم شد و سرم از تنم جدا خواهد گردید و خداوند بزرگ چنین خواسته است که حرم و اهل بیت من آواره و فرزندانم شهید و به زنجیر اسارت کشیده شوند و صدای استغاثه آنان طنین انداز گردد ولی کمک و فریادرسی پیدا نکنند)) .

از پاسخ امام به ((عمر اطرف)) و ((ام سلمه)) و از سخنان دیگری که به مناسبتهای دیگر از آن حضرت نقل خواهیم کرد معلوم می گردد که آن حضرت به تمام آلام و مصائب وارده در این حرکت از اسارت خانواده و محل قبر خویش و جزئیات دیگر مطلع و آگاه بوده و ما این آگاهی را فقط به ((علم امامت)) که یک بحث کلامی است مستند نمی دانیم بلکه آگاهی حسین بن علی علیهما السلام در این مورد خاص گذشته از مساءله ((علم امامت)) به طریق عادی و به وسیله پدر و جد بزرگوارش نیز رسیده بود همانگونه که عده ای از همسران و صحابه رسول خدا صلی اللّه علیه و آله ز موضوع مطلع و آگاه بودند و رهبر انقلاب و نهضت اسلامی در راه نیل به هدف و انجام وظیفه الهی و نجات اسلام و قرآن و مبارزه با مظالم و ستمگریها همه این مصائب را با علم و آگاهی پذیرفته بود .
و به طوری که اشاره نمودیم سخن امام در پاسخ ام سلمه - با مختصر تفاوت - در چند کتاب حدیثی و تاریخی نقل گردیده است (10) و ممکن است همه این منابع این مطلب را تنها از یک منبع نقل کرده باشند که از نظر وثوق و اطمینان مورد تردید باشد و ما نیز نه در توثیق و تاءیید این روایت اصرار و پافشاری داریم و نه آگاهی امام علیه السلام از حوادث آینده را تنها به این روایت مستند می دانیم ؛ زیرا مضمون ده ها روایت که از طریق شیعه (11) و اهل سنت (12) از پیامبران گذشته و پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله و امیرمؤ منان علیه السلام در رابطه با حادثه جانسوز و تاریخی عاشورا نقل گردیده است ما را از این روایت مستغنی و بی نیاز می سازد و نقل آن در این کتاب نیز فقط به مناسبت متن پاسخ و سخن امام علیه السلام بوده است .
ولی جای تعجب است که یکی از نویسندگان برای نفی آگاهی امام خود را به زحمت انداخته است تا گفتگوی امام با ام سلمه را از نظر صحت مخدوش و بی اعتبار سازد اما پاسخ وی به این همه روایات چیست ؟ و چرا او از کنار آن همه روایات دیگر بی تفاوت گذشته است ؟ مطلبی است که برای ما معلوم نیست .
و اما اینکه چگونه امام علیه السلام با علم و آگاهی بر اینکه در این راه کشته خواهد گردید وارد شد و معنای این جمله ((خدا خواسته است که مرا کشته ببیند و . . .)) چیست ؟ مطلبی است که پاسخ آن را در صفحات آینده همین کتاب ، مطالعه خواهید فرمود .

در پاسخ محمد حنفیه

متن سخن

((یا اَخِی لَوْلَمْ یَکُنْ فِی الدُّنْیا مَلْجَاء وَلا مَاءْوىً لَما بایَعْتُ یَزیدَبْنَ مُعاوِیَةَ . . .
یا اَخِی جَزاکَاللّٰه خَیْراً لَقَدْ نَصَحْتَ وَاَشَرْتَ بِالصَّوابِ وَاَنَا عازِمٌ عَلَی الْخُرُوجِ اِلی مَکَّةَ
وَقَدْ تَهَیَّاءْتُ لِذلِکَ اَنَا وَاِخْوَتی وَبَنُو اَخی وَشِیْعَتِی وَاَمْرُهُمْ اَمْری وَرَاءیُهُمْ رَاءْیی
وَاَمَّا اَنْتَ فَلا عَلَیْکَ اَنْ تُقِیمَ بِالْمَدِینَة فَتَکُونُ لی عَیْناً عَلَیْهِمْ لا تُخْفی عَنِّی شَیْئاً مِنْ اُمُورِهِمْ))(13) .
لا ذَعَرْتُ السَّوامَ فی فَلَقِ الصُّبح
مُغیراً وَلا دُعِیتُ یَزیدا
یَوْمَ اُعْطی مَخافَةَ الْمَوتِ کَفاً
وَالْمَنایا یَرْصُدْنَنی اَنْ اَحیدا (14) .

و از جمله کسانی که در مورد تصمیم امام اظهار ترس و وحشت می نمود محمد حنفیّه یکی دیگر از فرزندان امیر مؤ منان علیه السلام بود که بنابه نقل طبری و مورخان دیگر به خدمت حسین بن علی علیهما السلام رسید و چنین گفت :
برادر ! تو محبوبترین و عزیزترین مردم هستی و من آنچه را که خیر و صلاح تشخیص می دهم موظفم که برای تو بگویم و من فکر می کنم شما فعلاً تا آنجا که امکان پذیر است در شهر معینی اقامت نکنید و خود و فرزندانت در نقطه ای دوردست از یزید و دورتر از این شهرها قرار بگیرید و از آنجا نمایندگانی به سوی مردم گسیل داری و حمایت آنان را به سوی خود جلب کنی که اگر با تو بیعت کردند خدا را سپاس می گزاری و اگر دست بیعت به دیگران دادند باز هم لطمه ای به تو وارد نگردیده است ولی اگر به یکی از این شهرها وارد گردی می ترسم در میان مردم اختلاف به وجود بیاید ، گروهی از تو پشتیبانی کرده ، گروه دیگر بر علیه تو قیام کنند و کار به قتل و خونریزی منجر گردد و در این میان ، تو هدف تیر بلا گردی آن وقت است که خون بهترین افراد این امت ضایع و خانواده ات به ذلت نشانده شود .
امام فرمود : مثلاً به عقیده تو به کدام ناحیه بروم ؟ محمد حنفیه گفت : فکر می کنم وارد شهر مکه شوی و اگر در آن شهر اطمینان نبود از راه دشت و بیابان از این شهر به آن شهر حرکت کنی تا وضع مردم و آینده آنها را در نظر بگیری . امیدوارم با درک عمیق و نظر صائبی که در تو سراغ دارم همیشه راه صحیح در پیش پایت قرار بگیرد و مشکلات را با جزم و احتیاط یکی پس از دیگری برطرف سازی .
امام علیه السلام در پاسخ محمد حنفیه چنین فرمود :
((اَخِی لَوْلَمْ یَکُنْ فِی الدُّنْیا مَلْجَاء وَلا مَاءوی . . . ؛
برادر (تو که برای امتناع از بیعت یزید حرکت از شهری به شهر دیگر را پیشنهاد می کنی این را بدان که) اگر در تمام این دنیای وسیع هیچ پناهگاه و ملجاء و ماءوایی نباشد باز هم من با یزید بن معاویه بیعت نخواهم کرد)) .
در این هنگام که اشک محمد حنفیه به صورتش روان بود ، امام علیه السلام به گفتار خویش چنین ادامه داد :
((برادر ! خدا به تو جزای خیر دهد که وظیفه خیرخواهی و صلاحدید خود را انجام دادی و اما من (وظیفه خود را بهتر از تو می دانم) و تصمیم گرفته ام که به مکه حرکت کنم و من و برادرانم و فرزندان برادرم و گروهی از

شیعیانم مهیا و آماده این سفر هستیم ؛ زیرا این عده با من همعقیده بوده و هدف و خواسته آنان همان هدف و خواسته من است . و اما وظیفه ای که بر تو محول است این است که در مدینه بمانی و در غیاب من آمد و رفت و حرکت مرموز دستیاران بنی امیه را در نظر بگیری و در این زمینه اطلاعات لازم را در اختیار من قرار بدهی))
امام پس از گفتگو با محمد حنفیه و برای چندمین بار به طرف مسجد و حرم پیامبر صلّی اللّه علیه و آله حرکت نمود و در طول راه این دو بیت یزید بن مفرغ را - که در مقام حفظ شخصیت خویش سروده ولو باهر خطر جدی مواجه باشد - می خواند :
((لا ذَعَرْتُ السَّوامَ فی فَلَقِ الصُّبْح . . .))
((من از چوپانان به هنگام صبح و با شبیخون زدن خویش ترسی ندارم و نباید مرا یزید بن مفرغ بخوانند .
آنگاه که از ترس مرگ دست ذلت بدهم و خود را از خطراتی که مرا هدف قرار داده اند کنار بکشم)) .
ابوسعید مقبری گوید که من چون این دوبیت را از امام علیه السلام در مسیر خویش به مسجد پیامبر شنیدم از مضمون آن پی بردم که آن حضرت یک هدف عالی و یک برنامه مهم و عظیمی را تعقیب می نماید(15) .

نتیجه

امام علیه السلام در این گفتگوی خویش با محمد حنفیه و در تمثلش به شعر یزید بن مفرغ علت قیام خود را که همان مخالفت با یزید است بیان داشته و تصمیم قاطع خویش را اعلام می کند که اگر در تمام کره زمین با این عظمت هیچ ملجاء و پناهگاهی برایش پیدا نشود باز هم به زیر بار بیعت یزید نخواهد رفت و در راه هدف خویش در مقابل هر خطری استقامت و پایداری خواهد نمود .
و این بود هدف امام علیه السلام و حدیث نفس او که گاهی به صورت گفتگو و گاهی به صورت تمثل به شعر ، این هدف و این حدیث نفس خویش را بیان می نمود(16) .

وصیتنامه امام حسین (ع)

متن سخن

((بِسْمِاللّه الرَّحْمنِ الرَّحِيم ،
هذا ما اَوْصى بِهِ الْحُسَينُ بْنُ عَلِي اِلى اَخيهِ مُحَمّدِ بْنِ الْحَنَفِيَّةِ
اَنَّ الْحُسَيْنَ يَشْهَدُ اَنْ لا اِلهَ اِلا اللّه وَحَدهُ لا شَرِيْکَ لَهُ
وَاَنَّ مُحَمَّدا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ جاءَ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِهِ
وَاَنَّ الْجَنَّةَ حَقٌّ وَالنّارَ حَقٌ وَالسَّاعَةَ آتِيَةٌ لارَيْبَ فيها
وَاَنَّاللّه يَبْعَثُ مَنْ فِى الْقُبُورِ
وَاَنّى لَمْ اَخْرُجْ اَشِرا وَلا بَطِراً وَلا مُفْسِداً وَلا ظالِماً
وَانَّما خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْاِ صْلاحِ فِى اُمَّةِ جَدِّى صلى اللّه عليه و آله
اريدُ اَنْ آمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَاَنْهى عَنِ الْمُنْكَرِ
وَاَسيرَ بِسِيرَةِ جَدِّى وَاَبى على بْنِ اَبِى طالِبٍ
فَمَنْ قَبِلَنى بِقَبُولِ الْحَقِّ فَاللّه اَوْلَى بِالْحقِّ
وَمَنْ رَدَّ عَلَىّ هذا اَصْبِرُ حَتّى يَقْضِيَاللّهُ بَيْنِى وَبَيْنَ الْقَومِ
وَهُوَ خَيْرُالْحاكِمِينَ
وَهذِهِ وَصِيَّتِى اِلَيْکَ يااَخِى
وَما تَوْفِيقى اِلاَّ بِاللّه عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَاَلَيْهِ اُنِيبُ))(17) .

((اءَشِر (از اءَشَرَ ، یَاءْشِرُ)) : طغیان و سرکشی و خودخواهی . بَطِر : سرپیچی و تکبر در مقابل حق .

امام علیه السلام هنگام حرکت از مدینه به سوی مکه این وصیتنامه را نوشت و با مهر خویش ممهور ساخته به برادرش محمد حنفیه تحویل داد :
((بِسْمِاللّه الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ ،)) این وصیت حسین بن علی است به برادرش محمد حنفیه ؛ حسین گواهی می دهد به توحید و یگانگی خداوند و گواهی می دهد که برای خدا شریکی نیست و شهادت می دهد که محمد صلّی اللّه علیه و آله بنده و فرستاده اوست و آیین حق (اسلام) را از سوی خدا (برای جهانیان) آورده است و شهادت می دهد که بهشت و دوزخ حق است و روز جزاء بدون شک به وقوع خواهد پیوست و خداوند همه انسانها را در چنین روزی زنده خواهد نمود)) .
امام در وصیتنامه اش پس از بیان عقیده خویش درباره توحید و نبوت و معاد ، هدف خود را از این سفر این چنین بیان نمود :
((و من نه از روی خودخواهی و یا برای خوشگذرانی و نه برای فساد و ستمگری از مدینه خارج می گردم بلکه هدف من از این سفر امر به معروف و نهی از منکر و خواسته ام از این حرکت ، اصلاح مفاسد امت و احیا و زنده کردن سنت و قانون جدم رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و راه و رسم پدرم علی بن ابی طالب علیه السلام است . پس هرکس این حقیقت را از من بپذیرد (و از من پیروی کند) راه خدا را پذیرفته است و هرکس رد کند (و از من پیروی نکند) من با صبر و استقامت (راه خود را) در پیش خواهم گرفت تا خداوند در میان من و این افراد حکم کند که او بهترین حاکم است . و برادر ! این است وصیت من بر تو و توفیق از طرف خداست ، بر او توکل می کنم و برگشتم به سوی اوست)) .

امام علیه السلام در سخنان خود در پاسخ ولید و مروان اولین انگیزه قیام و مبارزه و علت مخالفت خود با یزید بن معاویه را بیان نمود و اینک به هنگام حرکت از مدینه در وصیتنامه خویش به انگیزه دیگر و یا به علة العلل قیام خود که امر به معروف و نهی از منکر و مبارزه با مفاسد وسیع و نابسامانیهای ضد اسلامی و ضد انسانی حکومت یزیدی می باشد ، اشاره می کند و می فرماید :
((اگر آنان از من تقاضای بیعت هم نکنند من باز هم آرام و ساکت نخواهم نشست ؛ زیرا اختلاف من با دستگاه خلافت تنها بر سر بیعت با یزید نیست که با سکوت آنان در موضوع بیعت ، من نیز سکوت اختیار کنم بلکه وجود یزید و خاندان وی موجب پیدایش ظلم و ستم و سبب شیوع فساد و تغییر در احکام اسلام گردیده و این وظیفه من است که در راه اصلاح این مفاسد و امر به معروف و نهی از منکر و احیای قانون جدم رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و زنده کردن راه و رسم پدرم علی علیه السلام و بسط عدل و داد بپا خیزم و ریشه این نابسامانیها را که خاندان بنی امیه است قلع و قمع نمایم . و همه جهانیان بدانند که حسین جاه طلب نبود ، طالب مقام و ثروت نبود ، شرور ، مفسد و اخلالگر نبود و این حالت از روز اول تا ساعت آخر و تالحظه آخر در روح حسین علیه السلام متجلی ومتبلوربود)) .
در اینجا این سؤ ال مطرح است که آیاانجام دادن وظیفه امربه معروف و نهی ازمنکر مشروط به نبودن ضرر جانی و مالی نیست ؟ در صورتی که امام علیه السلام این شرط را نادیده گرفته و از این مرحله قدم فراتر نهاده و تا نقطه بذل جان و ایثار خون خود و یارانش ، قبول اسارت اهل بیت و دخترانش پیش رفته است .
ما در بخش دوم این کتاب به این سؤ ال به طور مشروح پاسخ خواهیم داد(18)

سخن امام (ع) هنگام خروج از مدینه

متن سخن

((فَخَرَجَ مِنْها خائفاً يَتَرَقَّبُ
قالَ رَبِّ نَجِّنی مِنَ الْقَومِ الظّالِمینَ))(19) .
((. . . لا وَاللّه لا اُفارِقُهُ حَتّی یَقْضِیَ اللّهُ ماهُوَ قاضٍ))(20) .

ترجمه و توضیح لغات

((تَرَقُّبْ وَاِرْتِقاب :)) انتظار ، نگران بودن بر چیزی .

برخلاف حسین بن علی علیهما السلام که پس از ابلاغ ولید با وی ملاقات و موضع خویش را صریحا مشخص و اعلام نمود ، عبداللّه بن زبیر حاضر به ملاقات نگردیده و شبانه و مخفیانه از مدینه خارج و از بیراهه به سوی مکه حرکت نمود .
و اما حسین بن علی علیهما السلام روز یکشنبه دو روز به آخر ماه رجب مانده به همراه فرزندان و افراد خانواده اش به سوی مکه حرکت کرد آنگاه که شهر مدینه را پشت سر می گذاشت ، این آیه شریفه را که در رابطه با حرکت موسی بن عمران از مصر و آمادگی وی برای مبارزه با فرعونیان نازل گردیده است ، قرائت نمود ((فَخَرَجَ مِنْها خائِفاً یَتَرَقَّبُ . . .))
((موسی از مصر باحال ترس و انتظار و نگرانی خارج گردید و چنین می گفت پروردگارا از این مردم ظالم و ستمگر نجاتم بخش)) .
حسین بن علی علیهما السلام در حرکت خویش برخلاف عبداللّه بن زبیر همان راه عمومی و معمولی را که همه مسافرها و کاروانها از آن استفاده می کنند انتخاب نمود . یکی از یاران آن حضرت چنین پیشنهاد کرد که بهتر است شما نیز مانند عبداللّه بن زبیر یکی از راههای فرعی و کوهستانی را انتخاب کنید تا اگر افرادی از طرف کارگزاران یزید در تعقیب شما باشند و هدف ضربه زدن به شما را داشته باشند ، نتوانند به هدف خود دست یابند .
امام علیه السلام در پاسخ این پیشنهاد چنین فرمودند : ((لا واللّه لا اُفارِقُهُ . . . ؛)) نه به خدا سوگند ! مسیر معمولی خود و جاده عمومی را ادامه خواهم داد و به کوه و دشت و کوره راهها منحرف نخواهم گردید تا به آن مرحله ای برسم که خواسته خداست)) .

نتیجه

از این پاسخ امام چنین استفاده می شود که آن حضرت در اثر ترس و به عنوان فرار از مدینه خارج نگردیده است و الا می توانست همانگونه که به وی پیشنهاد گردید و مانند ابن زبیر به جای جاده معمولی ، از راههای کوهستانی استفاده نماید در صورتی که آن حضرت راهی را انتخاب می کند که در مرئی و منظر عموم است و او می خواهد برای تحقق بخشیدن به فرمان بزرگ الهی که جهاد با کفر بنی امیه است آزادانه و با کمال آرامش به راه خود ادامه دهد : ((حَتّی یَقْضِیَ اللّٰهُ ماهُوَ قاضٍ))

هنگام ورود به مکه

متن سخن

((وَلَمّا تَوَجَّهَ تِلْقاءَ مَدْیَنَ قالَ عَسی رَبِّی اَنْ یَهْدِیَنی سَواءَ السَّبیلِ))(21)

ترجمه و توضیح لغات

تِلْقاء : محل ملاقات ، نزدیک وروبه رو .

امام علیه السلام پس از پنج روز که فاصله مدینه تا مکه را پیمود ، در شب جمعه سوم ماه شعبان به مکه معظمه وارد گردید و به هنگام ورود به این شهر ، این آیه شریفه را قرائت نمود : ((وَلَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقاءَ مَدْيَنَ . . . ؛)) چون موسی بن عمران از فرعونیان و منطقه حکومت طاغوتیان به شهر مدین روی آورد چنین می گفت : امیدوارم پروردگارم به راه راست رهنمونم گردانده و بر آنچه خیر و صلاحم در آن است هدایتم فرماید))(22) .

چرا این دو آیه ؟

حسین بن علی علیهما السلام چرا به هنگام حرکت از مدینه و به هنگام ورود به مکه این دو آیه را می خواند و علت انتخاب این دو آیه از مجموع آیات قرآن چیست ؟
امام علیه السلام با تلاوت این دو آیه مربوط و متصل به هم - آن هم به فاصله پنج روز - متوجه این نکته است و یا به این نکته توجه می دهد که همانگونه که حضرت موسی علیه السلام در ترک نمودن وطن ماءلوف خویش و پناهنده شدنش به یک شهر غریب و ناماءنوس بی هدف و بدون جهت نبود و او نیز به هنگام حرکت از مدینه در تعقیب هدفی است بالاتر که هریک از مردان الهی در تعقیب آن هستند و آنگاه که وارد مکه می گردد منظور و مقصودی دارد بس بزرگ و ارجدار که به جز عنایت و هدایت ویژه خداوند دستیابی به آن امکان پذیرنیست : ((عَسی رَبِّی اَنْ یَهْدِیَنِی سَواءَالسَّبیلِ))

در پاسخ عبداللّه بن عمر

متن سخن

((یا اَباعَبْدِالرَّحْمنِ اَما عَلِمْتَ اَنَّ مِنْ هَوانِ الدُّنْیا عَلَی اللّهِ
اَنَّ رَاءْسَ یَحْیَی بْنِ زَکَرِیّا اُهْدِیَ اِلی بَغِی مِنْ بَغایا بَنِی اِسْرائیل ؟
اَما تَعْلَمُ اَنْ بَنِی اِسْرائیل کانُوا یَقْتُلُونَ مابَیْنَ طُلُوع الْفَجْرِ اِلی طُلُوع الشَّمْسِ سَبْعِینَ نَبِیّاً
ثُمَّ یَجْلِسُونَ فی اءسْواقِهِمْ یَبِیعُونَ وَیَشْتَرُونَ
کَاَنْ لَمْ یَصْنعُوا شَیْئاً
فَلَمْ یُعْجِّلِ اللّهُ عَلَیْهِمْ بَلْ اَمْهَلَهُمْ
وَاَخَذَهُمْ بَعْدَ ذلِکَ اَخْذَ عَزِیْزٍ ذی انْتِقامٍ
اتَّقِاللّه یا اَباعَبْدالرَّحْمنِ وَلا تَدَعَنَّ نُصْرَتی))(23) .))

ترجمه و توضیح لغات

هَوان : حقارت و پستی . بَغِیّ : زناکار .

پیش از آنکه امام علیه السلام به مکه وارد شود ، عبداللّه بن عمر برای عمره مستحب و انجام کارهای شخصی در مکه به سر می برد و در همان روزهای اول ورود حسین بن علی علیهما السلام که تصمیم گرفت به مدینه مراجعت کند ، به حضور امام علیه السلام رسید و به آن حضرت پیشنهاد صلح و سازش و بیعت با یزید نموده و امام علیه السلام را از عواقب خطرناک مخالفت با طاغوت و اقدام به جنگ برحذر داشت و - بنابه نقل خوارزمی - چنین گفت : یا اباعبداللّه ! چون مردم با این مرد بیعت کرده اند و درهم و دینار در دست اوست قهرا به او روی خواهند آورد و با سابقه دشمنی که این خاندان با شما دارد ، می ترسم در صورت مخالفت با وی کشته شوی و گروهی از مسلمانان نیز قربانی این راه شوند و من از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله شنیدم که می فرمود : ((حسین کشته خواهد شد و اگر مردم دست از یاری و نصرت وی بردارند ، به ذلت و خواری مبتلا خواهند گردید)) و پیشنهاد من بر شما این است که مانند همه مردم راه بیعت و صلح را در پیش بگیری و از ریخته شدن خون مسلمانان بترسی ! (24)
امام علیه السلام که در گفتگوهایش با افراد مختلف به هریک از آنان سخنی متناسب و پاسخی در حدود درک و بینش و طرز تفکر طرف خطاب ایراد می فرمود ، در مقابل پیشنهاد عبداللّه بن عمر این چنین پاسخ داد :
ای ابوعبدالرحمان ! مگر نمی دانی که دنیا آنچنان حقیر و پست است که سر بریده (انسانی برگزیده و پیامبری عظیم الشاءن مانند) یحیی بن زکریا(25) به عنوان هدیه و ارمغان به فرد ناپاک و زناکاری از بنی اسرائیل فرستاده می شود . مگر نمی دانی که بنی اسرائیل (با خدای بزرگ آنچنان به مقام مخالفت برآمدند که) در اول صبح هفتاد پیامبر را به قتل می رساندند سپس به خرید و فروش و کارهای روزانه خویش مشغول می شدند که گویا کوچکترین جنایتی مرتکب نگردیده اند و خداوند به آنان مدتی مهلت داد ولی بالا خره به سزای اعمالشان رسانید و انتقام خدای قادر منتقم آنها را به شدیدترین وجهی فرا گرفت ؟
امام علیه السلام سپس چنین فرمود : یا ابوعبدالرحمان ! از خدا بترس ودست از نصرت و یاری ما برمدار !
بنابه نقل صدوق (ره) چون عبداللّه بن عمر از پیشنهاد خود نتیجه ای نگرفت ، عرضه داشت : یا اباعبداللّه ! دوست دارم در این هنگام مفارقت اجازه بدهید آن قسمت از بدن شما را که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله مکرر می بوسید من هم ببوسم . امام علیه السلام پیراهن خود را بالا زد و

عبداللّه زیر سینه آن حضرت را سه بار بوسه زد و در حالی که گریه می کرد چنین گفت : ((اَسْتَوْدِعُکَ یا اَباعَبْدِاللّه . . . ؛)) یا اباعبداللّه ! تو را به خدا می سپارم و با تو خداحافظی می کنم ؛ زیرا تو در این سفر کشته خواهی شد))(26) .

کارنامه عبداللّه بن عمر

بهتر است با قیافه واقعی و کارنامه عبداللّه بن عمر قدری بیشتر آشنا شویم ؛ با قیافه کسی که از طرفی به حسین بن علی علیهما السلام صلح و سازش با یزید بن معاویه را پیشنهاد می کند و از طرف دیگر از راه تظاهر و ریاکاری سینه حسین علیه السلام را می بوسد و برای او اشک می ریزد و از سوی دیگر با اینکه خودش از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله نقل می کند که حسین را در راه قرآن خواهند کشت و هرکس دست از یاری وی بردارد دچار ذلت و زبونی خواهد گردید و با این که امام علیه السلام به صراحت به وی می گوید : ((عبداللّه ! از خدا بترس و دست از یاری من برمدار)) او نه تنها به نصرت و یاری امام علیه السلام نمی شتابد بلکه مستقیم راه مدینه را پیش گرفته از آنجا با یزید اعلان وفاداری می کند و به جای حزب اللّه ، به حزب شیطان می پیوندد .
آری با قیافه واقعی عبداللّه بن عمر آشنا شویم تا از این راه با قیافه واقعی سایر عبداللّه ها و عبداللّه های زمان خود آشنا گردیم که به جای یاری حسین علیه السلام تظاهر به گریه کرده و آه و ناله سر می دهند و چه بسا مخفیانه با یزیدها و طاغوتها پیمان وفاداری می بندند !
1 - عبداللّه بن عمر و مخالفت با امیرالمؤ منان (ع)
پس از کشته شدن عثمان که همه مسلمانان در مدینه با پیشنهاد و اصرار خودشان با امیر مؤ منان علیه السلام بیعت نمودند ، عبداللّه بن عمر جزء گروه هفت نفری بود که حاضر نشدند با علی علیه السلام بیعت کنند و بهانه او در مخالفت با بیعت این بود که هروقت همه مسلمانان بیعت کردند ، من نیز بیعت خواهم نمود ، ولی من باید آخرین کسی باشم که با علی بیعت می نماید !
مالک اشتر عرضه داشت : یا امیرالمؤ منین ! او چون ترسی از شمشیر و تازیانه تو ندارد به چنین بهانه ای متمسک می گردد ، اجازه بدهید او را تحت فشار قرار بدهیم .
امیر مؤ منان علیه السلام فرمود : من کسی را مجبور به بیعت نمی کنم ، بگذارید آزادانه هر راهی را که می خواهد انتخاب کند .
ولی یک روز برای آن حضرت خبر آوردند که عبداللّه بن عمر برای سرنگون کردن حکومت وی به مکه رفته و مشغول توطئه چینی است . امام ماءموری فرستاد تا جلو فعالیت ضدانقلابی و ضد حکومتی او را بگیرد و بالا خره عبداللّه بن عمر بدون موفقیت در این راه به مدینه مراجعت نمود و تا آخر ، حکومت علی علیه السلام را به رسمیت نشناخت و حاضر به بیعت با او نگردید(27) ، ولی پس از شهادت امیرمؤ منان علیه السلام با معاویه

بیعت کرد و حکومت او را به رسمیت شناخت .
و این بود برخورد و رفتار عبداللّه بن عمر با شخصیتی مانند علی علیه السلام و حکومتی مانند حکومت وی و بیعت او با معاویه و پذیرش حکومت او .
2 - عبداللّه بن عمر و بیعت با یزید
هنگامی که معاویه برای فرزندش یزید از مردم بیعت می گرفت ، عبداللّه بن عمر به گروه مخالفان پیوست ولی نه معاویه از مخالفت وی بیمناک بود و نه یزید ؛ زیرا خود معاویه که با پسرش در باره مخالفان سخن می گفت چون نام عبداللّه بن عمر به میان آمد چنین نظریه داد : ((فَاَمّا عَبْدُاللّه بْن عُمَر فَهُوَ مَعَکَ فَالْزَمْهُ وَلا تَدَعْهُ ؛)) عبداللّه بن عمر اگرچه از بیعت امتناع ورزیده است ولی دلش با تو است قدر او را بدان و از خود مران))(28) .
بر اساس پیش بینی معاویه مخالفت عبداللّه بن عمر با بیعت یزید نه تنها ضرری متوجه او نمی کرد بلکه به موقع ، بزرگترین حمایت و پشتیبانی را از وی به عمل آورد و همان وقت که باید وارد جبهه مخالف یزید شود و از قیام حسین بن علی علیهما السلام حمایت کند آن حضرت را به صلح و سازش دعوت می کند تا حکومت یزید هرچه بیشتر تقویت و مستحکم شود و چون در این راه با شکست مواجه می گردد ، با امام علیه السلام خداحافظی کرده ، راهی مدینه می شود و از آنجا طی نامه ای که به یزید بن معاویه می نویسد حکومت و خلافت او را با جان و دل می پذیرد(29) .
و در این بیعت آنچنان قرص و محکم می ایستد که چون مردم مدینه پس از شهادت حسین بن علی علیهما السلام بر ضد یزید شوریدند و استاندار وی ((عثمان بن محمد)) را بیرون راندند ، عبداللّه ، اقوام و عشیره و غلام و فرزند خویش را جمع کرد و طی سخنانی که به پشتیبانی از حکومت یزید ایراد کرد چنین گفت :
من از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله شنیدم که می فرمود : ((در روز قیامت برای هر فرد پیمان شکن ، پرچمی برافراشته خواهد شد که معرف پیمان شکنی او گردد)) .
عبداللّه به سخنانش چنین ادامه داد : و من بالاتر از این غدر و پیمان شکنی نمی دانم که با کسی بیعت کنند و سپس به جنگ او برخیزند و لذا اگر بدانم هریک از شما دست از بیعت یزید برداشته و از مخالفین او حمایت کرده اید رابطه من با او قطع خواهد گردید(30) .
3 - عبداللّه بن عمر و حجاج بن یوسف
پس از یزید بن معاویه آنگاه که عبدالملک مروان به خلافت رسید و برای سرکوبی ابن زبیر ، حجاج بن یوسف را به مکه گسیل داشت ، حجاج وارد مدینه گردید ، عبداللّه بن عمر شبانه برای بیعت به سوی حجاج شتافت و گفت : امیر ! دستت را بده تا برای خلیفه بیعت کنم .

حجاج سؤ ال کرد : عبداللّه ! این عجله برای چیست و می توانستی این بیعت را به فردا موکول کنی ؟
عبداللّه گفت : چون از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله شنیده ام که فرمود : ((هرکس بمیرد در حالی که امام و پیشوایی نداشته باشد مانند مردمان جاهلیت مرده است)) و ترسیدم که شب هنگام مرگم فرا رسد و در اثر نداشتن امام ، مشمول گفتار پیامبر شده و از مردگان جاهلیت محسوب شوم .
چون گفتار عبداللّه بن عمر به اینجا رسید ، حجاج پای خود را از لحاف بیرون آورد و گفت : بیا به جای دست ، پایم را ببوس (31) .
یعنی تو که امروز برای من حدیث پیامبر را می خوانی در زمان علی بن ابی طالب و حسین بن علی علیهما السلام چرا این حدیث را در بوته فراموشی قرار دادی ؟
و این است معنای همان جمله ای که خود عبداللّه از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله نقل کرد که : خودداری از نصرت و یاری حسین علیه السلام موجب ذلت و زبونی خواهد گردید .

نتیجه

این است چهره و قیافه واقعی عبداللّه بن عمر که تاریخ به ما نشان می دهد تا بدان وسیله عبداللّه های دیگر را در هر عصر و زمان بشناسیم و با خط آنها آشنا گردیده و همیشه از آن برحذر باشیم و باز این تاریخ به عبداللّه های زمانها و اعصار و به عبداللّه های کنونی ما هشدار می دهد که اگر به بهانه های واهی حاضر نیستند آزادانه با علی علیه السلام دست بیعت دهند باید بیعت معاویه و یزید را جانانه بپذیرند .
و اگر نخوت و تکبر ، جهل و عناد به آنها اجازه نمی دهد به یاری حسین علیه السلام بشتابند ، باید در انتظار روزی باشندکه شبانه با ذلت و حقارت راهی خانه حجاج ها گردند . !
اینها باید بدانند که اگر دست مرموز و نامرئی بنی امیه برای نیل به هدفهای خویش - که تنها در منزوی بودن اهل بیت امکان پذیر می باشد - با تبلیغات و هو و جنجال ، عبداللّه بن عمر را یکی از ((مکثرین)) در حدیث و متخصصین در مذهب معرفی می کند(32) و او نیز چهار نعل به استقبال این جریان می شتابد باید به مجازات این عمل ننگینش که وجود وی وسیله بهره برداری معاویه ها و یزیدها قرار گرفته است به پای کثیف ترین و جنایتکارترین افراد بشر بوسه بزند :
(ذلِکَ لَهُمْ خِزْیٌ فِی الدُّنْیا وَلَهُمْ فِی الْاخِرَةِ عَذابٌ عَظَیمٌ)(33)

دو نکته مهم

در گفتگوی امام علیه السلام و عبداللّه بن عمر دو نکته مهم و حساس جلب توجه می کند :
نکته اول در سخن امام علیه السلام این است که از جریان کشته شدن حضرت یحیی و به ارمغان رفتن سر بریده او به یک جنایتکار یاد می کند و به طوری که نقل شده است امام در طول سفر خویش از این حادثه تلخ و جنایت بزرگ ، مکرر یاد می نمود . و مسلم است که طرح این موضوع از ناحیه آن حضرت بدون اراده و توجه نبوده بلکه وجود یک تشابه تام در میان قیام و مبارزه او و مبارزه حضرت یحیی علیه السلام که منجر به ارمغان رفتن سر بریده آنان گردید موجب شده است که آن حضرت از آن حادثه تلخ سخن بگوید .
و اما نکته دوم ، در گفتار عبداللّه بن عمر است که به هنگام وداع و خداحافظی با امام علیه السلام در حالی که اشک می ریخت گفت : یا اباعبداللّه ! تو را به خدا می سپارم و تو در این راه کشته خواهی شد .
آیا عبداللّه بن عمر از کشته شدن امام در آن سفر بجز این که از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله شنیده باشد از راه دیگری مطلع گردیده بود و آیا از مطلبی که بیگانگان درباره حسین بن علی علیهما السلام باخبر بودند خود آن حضرت اطلاعی نداشت ؟ و این همان مطلبی است که ما در صفحات گذشته مکرر اشاره نمودیم که امام علیه السلام قطع نظر از موضوع ((علم امامت)) از راه عادی و از طریق خبری که به واسطه و بی واسطه از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به وی رسیده بود نسبت به جزئیات جریان عاشورا از اطلاع و آگاهی کامل برخوردار بود .

نامه ای به بنی هاشم

متن سخن

((بِسْمِاللّه الرَّحْمنِ الرَّحيم مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِیّ اِلی مُحَمَّدِ بْنِ عَلِی وَمَنْ قِبَلَهُ مِنْ بَنِی هاشِمٍ ، اَمّا بَعْدُ :
فَاِنَّ مَنْ لَحِقَ بِی اِسْتَشْهَدَ وَمَنْ تَخَلَّفَ لَمْ يُدْرِک الْفَتْحَ ،
وَالسَّلامُ))(34) .

ترجمه و توضیح لغات

((قِبَلْ به کَسر قاف و فتح باء :)) نزد ، طرف ؛ می گویند : ((اءَتانِی مِنْ قِبَلِهِ :)) از نزد وی آمد . اِسْتِشْهاد : به شهادت نایل گشتن ؛ ((تَخَلَّفَ عَنْهُم :)) به همراه آنان نرفت .

ابن قولویه در کامل الزیارات نقل می کند که : حسین بن علی علیهما السلام از مکه به سوی برادرش محمد بن حنفیه و سایر افراد از بنی هاشم این نامه را نوشت :
((بِسْمِاللّه الرَّحْمنِ الرَّحیم :)) از حسین بن علی به محمد بن علی و افراد دیگر خاندان هاشم که در نزد وی هستند . اما بعد : هریک از شما که در این سفر به من ملحق شود به شهادت نایل خواهد گردید و هریک از شما که از همراهی با من خودداری ورزد به فتح و پیروزی دست نخواهد یافت والسلام)) .
گرچه سید بن طاووس (ره) از کلینی (رض) نقل می کند که این نامه از ناحیه حسین بن علی علیهما السلام پس از آن که آن حضرت از مکه حرکت نموده صادر گردیده است (35) ، ولی ابن عساکر و ذهبی همان نظریه ابن قولویه را تاءیید نموده و اضافه می کنند که پس از رسیدن این نامه به مدینه عده ای از فرزندان عبدالمطلب به سوی آن حضرت حرکت نمودند و محمد بن حنفیه نیز در مکه به آنان ملحق گردید(36) .

نتیجه

به هرحال نتیجه و خلاصه مفهوم این نامه این است که : حسین بن علی علیهما السلام از آغاز ورودش به شهر مکه نه تنها شهادت را برای خویش و کسانی که به همراه او بودند و یا در آینده بنا بود به او ملحق گردند ، حتمی و محقق الوقوع می دانست (((فَاِنَّ مَنْ لَحِقَ بی اِسْتَشْهَدَ))) و از هر نوع فتح و پیروزی ظاهری برای خویش ماءیوس بود بلکه جوّ حاکم را آنچنان مشاهده می نمود که بلافاصله پس از شهادت وی نیز ، رسیدن به پیروزی ظاهری و دست یافتن به حکومت برای هیچیک از افراد بنی هاشم و اعضای خاندان آن حضرت و پایین آوردن خاندان اموی از اریکه قدرت و سلطنت و تغییر دادن شرایط را امکان پذیر نمی دانست (((وَمَنْ تَخَلَّفَ لَمْ یُدْرِک الْفَتْحَ) ،)) ولی او می دانست که فتح نهایی و فتح الفتوح تا قیامت در گرو شهادت او و یارانش و مرهون اسارت خاندان و فرزندان اوست .

نامه حسین بن علی (ع) به مردم بصره

متن سخن

((اَمّا بَعْدُ : فَاِنَّاللّه اصْطَفی مُحَمَّداً صلّی اللّه علیه و آله مِنْ خَلْقِهِ
وَاَکْرَمَهُ بِنُبُوَّتِهِ وَاخْتارَهُ لِرِسالَتِهِ
ثُمَّ قَبَضَهُ اِلَیْهِ وَقَدْ نَصَحَ لِعِبادِهِ وَبَلغ ما ارْسلَ بِهِ
وکُنّا اَهْلَهُ وَاءوْلیاءَه وَاوْصِیاءهُ وَوَرَثَتَهُ وَاَحَقَّ النّاسِ بِمَقامِهِ فی النّاسِ
فَاسْتَاءْثرَ عَلَیْنا قَوْمُنا بِذلِکَ فَرَضینا وکَرِهْنَا الْفُرْقَةَ
وَاَحْبَبْنَا العافِیَةَ وَنَحْنُ نَعْلَمُ انّا اَحَقُّ بِذلِکَ الحقِّ الْمُسْتَحقِّ عَلَیْنا
مِمَّنْ تَوَلاّهُ وَقَدْ بَعَثْتُ رَسُولی اِلَیْکُمْ بِهذاالْکِتابِ
وَاَنَا اَدْعُوکُمْ اِلی کِتابِاللّه وَسُنَّةِ نَبِیِّهِ
فَاِنَّ السُّنَّةَ قَد اُمیتَتْ وَالْبِدْعَةَ قَد اُحْیِیَتْ
فَاِنْ تَسْمَعوا قَوْلی اَهْدِکُمْ اِلی سَبیلِ الرَّشادِ
وَالسَّلامُ عَلَیْکُمْ وَرَحْمَةُاللّه وَبَرکاتُهُ))(37)

((اِسْتَاءْثَرَ : استاءثر علی الغیر :)) به خود اختصاص داد . اَحَقَّ : لا یقتر و شایسته تر . تَوَلاّهُ : سرپرستی او را به عهده گرفت . رَشاد : راه راست ، راه سعادت .

ترجمه و توضیح

بنابه نقل طبری ، امام علیه السلام پس از ورود به مکه نامه ای که متن آن از نظر خوانندگان ارجمند گذشت ، به سران قبایل شهر بصره مانند مالک بن مسمع بکری ، مسعود بن عمرو ، منذر بن جارود و . . . مرقوم داشت که ترجمه آن چنین است :
اما بعد : خداوند محمد صلّی اللّه علیه و آله را از میان مردم برگزید و با نبوتش بر وی کرامت بخشید و به رسالتش انتخاب فرمود سپس در حالی که او وظیفه پیامبری را به خوبی انجام داد و بندگان خدا را هدایت و راهنمایی نمود به سوی خویش فرا خواند (و قبض روحش نمود) و ما خاندان ، اولیا ، اوصیا و وارثان وی و شایسته ترین افراد نسبت به مقام او از میان تمام امت بودیم ، ولی گروهی این حق را از ما گرفتند و ما نیز با علم و آگاهی بر تفوق و شایستگی خویش نسبت به این افراد ، برای جلوگیری از هر فتنه و اختلاف و تشتت و نفاق در میان مسلمانان و جلوگیری از چیره شدن دشمنان بر آنچه پیش آمده بود ، رضا و رغبت نشان داده و آرامش مسلمانان را بر حق خویش مقدم داشتیم . و اما اینک پیک خود را به سوی شما می فرستم شما را به کتاب خدا و سنت پیامبر دعوت می کنم ؛ زیرا در شرایطی قرار گرفته ایم که دیگر سنت پیامبر (یکسره) از میان رفته و جای آن را بدعت فرا گرفته است ، اگر سخن (دعوت) مرا بشنوید به راه سعادت و خوشبختی هدایتتان خواهم کرد ، درود و رحمت و برکت خدا بر شما باد !
امام علیه السلام این نامه را به وسیله یکی از دوستانش به نام ((سلیمان)) به بصره فرستاد و سلیمان در بصره پس از انجام ماءموریت خویش و رسانیدن نامه آن حضرت ، دستگیر گردید و ابن زیاد یک شب پیش از حرکت به سوی کوفه دستور داد او را به دار آویختند .

مساءله اَهَمّ و مُهِمّ

حسین بن علی علیهما السلام در این نامه در ضمن دعوت از مردم بصره به همکاری با آن حضرت در مبارزه با اوضاع ضداسلامی و ضدقرآنی به بیان موقعیت اهل بیت و به انحراف کشیده شدن موضوع خلافت و مسیر اسلام ، در رابطه با مبارزه به بیان موازنه و تقدیم داشتن اءهم بر مهم پرداخته و فلسفه سکوت خاندان عصمت را در یک برهه خاص و انگیزه قیام خویش را توضیح می دهد که اگر در آن برهه به جای قیام ، به سکوت گذرانده شده است ، به لحاظ پیدایش جوّ خاصی نه تنها نتیجه ای بر قیام مترتب نمی گردید بلکه دشمنان و منافقان و فرصت طلبان این قیام را به نفع خود تمام می کردند : ((فَرَضینا وَکَرِهْنَا الْفُرْقَةَ)) و بر این اساس بود که ما آن روز دم فرو بستیم و درب خانه به روی خود بستیم و از این رهگذر جلو فتنه ها و آشوبهای خطرناک را گرفتیم و مسلمانان را از طریق راهنمایی و تلاشهای تبلیغی به رشد و ترقی رهنمون گشتیم ، ولی اینک مرحله دیگری به وجود آمده و اسلام نه در مسیر انحراف بلکه در خطر نابودی قرار گرفته است : ((فَاِنَّ السُّنَّةَ قَدْ اُمیتَتْ وَالْبِدعَةَ قَدْ اُحْییَتْ)) قانون پیامبر از میان رفته و بدعتها و خودخواهیها در جای آن نشسته است و شرایط امروز نیز برای مبارزه با فساد آماده است یعنی اگر در این مبارزه ، خون گروهی از پاکان امت هم ریخته شود ، نه تنها دشمن نمی تواند از آن به نفع خویش بهره برداری کند بلکه در نهایت بهترین ثمرات و ارزشها را به نفع اسلام به بار خواهد آورد .

نامه حسین بن علی (ع) در پاسخ نامه های مردم کوفه

متن سخن

((بِسْمِ اللّه الرَّحْمنِ الرَّحيمِ،
مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِى اِلَى الْمَلاءِ مِنَ الْمُؤْمِنينَ وَالْمُسْلِمِينَ ، اَمّا بَعْدُ ؛
فَاِنَّ هانياً وَسَعيداً قَدِما عَلَىَّ بِكُتُبِكُمْ
وَكانا آخِرَ مَنْ قَدِمَ عَلَىَّ مِنْ رُسُلِكُمْ
وَقَدْ فَهِمْتُ كُلَّ الَّذِى قَصَصْتُمْ وَذَكَرْتُمْ
وَمَقالَةُ جُلِّكُمْ اَنَّهُ لَيْسَ عَلَيْنا اِمامٌ فَاَقْبِلْ
لَعَلَّاللّهَ يَجْمَعُنا بِكَ عَلَى الْهُدى وَالْحَقِّ .
وَقَدْ بَعَثْتُ اِلَيْكُمْ اَخِى وَابْنَ عَمىّ وَثِقَتى مِنْ اَهْلِ بَيْتِى
وَاَمَرْتُهُ اَنْ يَكْتُبَ اِلَىَّ بِحالِكُمْ وَاَمْرِكُمْ وَرَاْيِكُمْ
فَاِنْ كَتَبَ اَنَّهُ قَدْ اِجْتَمَعَ رَاىُ مَلاِكُمْ وَذَوِى الْفَضْلِ وَالْحِجى مِنْكُمْ
عَلى مِثْلِ ما قَدِمَ عَلَىَّ بِهِ رُسُلُكُمْ
وَقَرَاْتُ فِى كُتُبِكُمْ اَقْدِمُ عَلَيْكُمْ وَشيكاً اِنْ شاءَ اللّه
فَلَعَمرى مَاالا مامُ اِلاّ الْعامِلُ بِالْكِتابِ وَالا خِذُ بِالْقِسْطِ وَالدّائنُ بِالْحَقِّ للّه
وَالْحابِسُ نَفْسَهُ عَلى ذاتِاللّه وَالسَّلامُ))(38) .

مَلا : اعیان ، بزرگان قوم . حِجی : عقل و خرد . و شیک : سریع و قریبُالوُقوع . عَمْر (به فتح عین) : حیات و زندگی . لَعَمْری : به جانم سوگند . دائن : پیرو ، ملازم حق . حابِس : از حَبْس به معنای وقف .

چون مردم کوفه از مخالفت حسین بن علی علیهما السلام با مساءله بیعت و از آمادگی آن حضرت برای مبارزه با فساد و از ورود آن حضرت به شهر مکه مطلع گردیدند پیکها و نامه های انفرادی و طومارهای فراوانی به آن حضرت فرستادند که مضمون همه آن نامه ها و سفارشات این بود :
اینک که معاویه به هلاکت رسیده و مسلمانان از شرّ وی آسوده شده اند ما خود را نیازمند امام و رهبری می دانیم که ما را از حیرت و سرگردانی برهاند و کشتی شکسته ما را به سوی ساحل نجات هدایت و رهبری نماید و اینک ما مردم کوفه با نعمان بن بشیر فرماندار یزید در این شهر در مقام مخالفت برآمده و هر نوع همکاری را با او قطع نموده ایم و حتی در نماز وی شرکت نمی کنیم و منتظر تشریف فرمایی شما هستیم که آنچه در توان داریم در پیشبرد اهداف شما به کار خواهیم بست و از بذل مال و نثار جان در راه تو کوتاهی نخواهیم نمود .
حسین بن علی علیهما السلام در پاسخ این نامه ها که بنا به نقل بعضی از مورخان تعداد آنها به دوازده هزار بالغ می گردید چنین مرقوم داشت :
((بِسْمِ اللّه الرَّحْمنِ الرَّحیم ؛)) از سوی حسین بن علی به بزرگان و سران اهلَ ایمان شهر کوفه . اما بعد : آخرین نامه شما به وسیله هانی و سعید به دست من رسید و من به آنچه شما در نامه های خود تذکر و توضیح داده اید پی برده ام و درخواست شما در بیشتر این نامه ها این بود که ما امام و پیشوایی نداریم به سوی ما حرکت کن تا خداوند به وسیله تو ، ما را به سوی حق هدایت کند .
و اینک ، من برادر و پسر عموی خویش (مسلم بن عقیل) و کسی را که در میان خانواده ام مورد اعتماد من است به سوی شما گسیل داشتم و به او دستور دادم که با افکار شما از نزدیک آشنا شده و نتیجه را به اطلاع من برساند که اگر خواسته اکثریت مردم و نظر افراد آگاه کوفه همان بود که در نامه های شما منعکس گردیده و فرستادگان شما حضورا بازگو نموده اند ، من نیز ان شاءاللّه سریع به سوی شما حرکت خواهم نمود . به جان خودم سوگند ! پیشوای راستین و امام به حق کسی است که به کتاب خدا عمل نموده و راه قسط و عدل را پیشه خود سازد و از حق پیروی کرده وجود خویش را وقف و فدای فرمان خدا کند ، والسلام)) .
بنابه نقل طبری و دینوری امام علیه السلام نامه را به وسیله هانی و سعید ، دو پیک مردم کوفه به آنها ارسال داشت (39) ، ولی به نقل خوارزمی ، امام علیه السلام نامه را به مسلم بن عقیل داد تا به همراه خود به کوفه ببرد . و به وی چنین فرمود : من تو را به سوی مردم کوفه می فرستم و

خدا تو را به آنچه موجب رضا و خشنودی اوست موفق بدارد ، حرکت کن خدا پشت و پناهت و امیدوارم من و تو ، به مقام شهدا نایل گردیم : ((وَاَنَا اَرْجُو اَنْ اَکُونَ اَنَا وَاَنْتَ فی دَرَجَةِ الشُّهَداءِ))(40) .))

نتیجه

حسین بن علی علیهما السلام در این نامه ضمن پاسخگویی به درخواستهای مردم کوفه و اعلام اعزام نماینده و معرفی او به عنوان برادر و مورد اعتماد آن حضرت شرایط امام و رهبر اصیلی را که باید هر مسلمانی از وی تبعیت و پیروی نماید مؤ کدا بیان می کند که باید برنامه عمل او کتاب خدا و هدف او اجرای حق و عدالت و وجودش وقف راه خدا باشد .

نامه ای به مسلم بنعقیل

متن سخن

((اَمّا بَعْدُ : فَقَدْ خَشيتُ اَنْ لا يَكُونَ حَمْلُکَ عَلَى الْكِتابِ اِلَىَّ فِى الْا سْتِعْفاءِ مِنَ الوَجْهِ الَّذى وَجَّهْتُکَ لَهُ اِلاّ الْجُبْنَ فَامْضِ بِوَجْهِکَ الَّذى وَجَّهْتُکَ فِيهِ وَالسَّلامُ))(41) .

((حَمَلَهُ عَلَی اْلا مْرِ :)) او را برای آن کار واداشت . ((وَجَّهَهُ اِلی فلانٍ :)) او را به نزد فلانی فرستاد . وَجْه : جهت ، سوی .

((می ترسم انگیزه تو در نوشتن این استعفانامه چیزی جز ترس نباشد ماءموریتی را که به تو محول نموده ام انجام بده)) .
((مسلم بن عقیل)) در نیمه ماه مبارک رمضان (42) طبق فرمان حسین بن علی علیهما السلام به قصد کوفه از مکه حرکت نمود و در مسیر خود وارد مدینه گردید و در ضمن توقف کوتاهی و زیارت قبر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و تجدید عهد با اقوام و عشیره اش به همراه دو نفر راهنما از قبیله قیس به سوی کوفه روان گردید ، این مسافران پس از آنکه مقداری از مدینه فاصله گرفتند راه را گم کرده و در بیابانهای وسیع و شنزار حجاز حیران و سرگردان شدند .
پس از تلاش فراوان هنگامی راه را پیدا نمودند که همراهان مسلم در اثر گرمای شدید و تشنگی جان خود را از دست داده و بدرود حیات گفتند ، ولی مسلم بن عقیل توانست خود را به محلی به نام ((مضیق)) که محل سکونت یک قبیله بیابان گرد بود برساند و از مهلکه نجات یابد .
((مسلم بن عقیل)) پس از رسیدن به ((مضیق)) نامه ای به وسیله یکی از افراد آن قبیله به حضور امام نوشت که در این نامه در ضمن بیان حادثه هلاکت همراهان و نجات خویش ، از آن حضرت درخواست نمود که در اعزام وی به کوفه تجدید نظرنموده و در صورتی که صلاح دید ، به جای او شخص دیگری را به این ماءموریت بگمارد ؛ زیرا او این پیشامد را به فال بد گرفته و این سفر را سفری مشئوم می داند .
((مسلم)) در آخر نامه تذکر داد که من تا دریافت جواب نامه به وسیله همین پیک در این محل منتظر خواهم بود(43) .
امام علیه السلام در پاسخ این نامه چنین مرقوم داشت : ((. . . فَقَدْ خَشیتُ اَن . . . ؛)) می ترسم انگیزه تو در نوشتن این نامه و استعفا و اعتذار کردن از ماءموریتی که بر تو محول کرده ام ، چیزی جز جبن و ترس نباشد ولی این ترس را کنار بگذار و آن ماءموریتی را که بر تو محول کرده ام انجام و به سفر خویش ادامه بده ، وَالسَّلام)) .

از این گفتار نیروبخش امام چنین استفاده می شود که نه تنها خود رهبر و شخصیتی مانند حسین بن علی علیهما السلام که می خواهد یک تحول و دگرگونی عمیق در جامعه اسلامی به وجود بیاورد نباید کوچکترین ترس و رعب به خود راه دهد ، بلکه اطرافیان و کارگزاران او نیز باید دارای چنین شهامتی باشند و الاقیام وی با شکست مواجه گشته و به آن هدف عالی که مورد نظر اوست نایل نخواهد گردید .
آری ، ترس امام نه از نیرو و عِدّه و عُدّه دشمن است بلکه ترس او از جبن و حالت ضعفی است که ممکن است احیانا در نماینده و سفیرش پدید آید !

خطبه حسین بن علی (ع) در مکه

متن سخن

((اَلْحَمْدُللّه وَماشاءَاللّه وَلا قُوّة اِلاّ بِاللّه وصَلّی اللّه عَلی رَسُولِهِ ،
خُطَّالْمَوْتُ عَلی وُلْدِ آدَمَ مَخَطَّ الْقلادَةِ عَلی جِيدِالفَتاةِ
وَما اَوْلَهَنِی اِلی اَسْلافی اِشْتِياقِ يَعْقُوبَ اِلی يُوسُفَ
وَخَيَّرلی مَصْرَعاً اَنَا لاقِيهِ كَاَنَّی بِاَوْصالِی تَتَقَطَّعها عُسْلان الْفَلَواتِ
بَيْنَ النّواويس وَكَرْبَلا فَيَمْلا نَّ مِنِّی اَكْراشاً جوفاً وَاَجْرِبَة سُغْباً
لامَحيصَ عَنْ يَوْمٍ خُطَّ بِالْقَلَمِ رِضَااللّه رِضانا اَهْل البَيْتِ
نَصْبِرُ عَلی بَلائِهِ وَيُوَفِّينا اُجُورَالصّابِرِينَ
لَنْ تُشذَّ عَنْ رَسُولِاللّه لُحْمَتُهُ
بَلْ هِیَ مَجْمُوعَةٌ لَهُ فی حظِيرَة الْقُدْسِ تُقَرُّبِهِمْ عَيْنُهُ
وَيُنْجَزُبِهِمْ وَعْدُهُ اَلا وَمَنْ كانَ فينا باذِلاً مُهْجَتَهُ مُوَطِّناً عَلی لِقاءِاللّه نَفْسَهُ
فَلْيَرْحَلْ مَعَنا فَاِنَّی راحِلٌ مُصْبِحاً اِنْشاءَاللّه))(44)

خُطَّ : نوشته شده است ، ترسیم گردیده است ، شیار به وجود آمده است . مَخَطّ : محلی که در آن اثر و شیار به وجود آید . قِلادَه : گردن بند . فَتاة : دختر ، کنیز .
((ماأَوْلَهَنِی)) (فعل تعجب است از وَلَه) : شدت خوشحالی ، اشتیاق . اسلاف (جمع سلف) : نیاکان و گذشتگان خَیَّرلی مصرعا : اغلب کلمه ((خیّر)) را به صورت مجهول می خوانند ولی صحیح این است که معلوم خوانده شود یعنی خداوند برای من قتلگاهی معین نموده است . اوصال : اعضای بدن . عسلان (به ضم عین و سکون سین) جمع عاسل : به هرچیز متحرک و مضطرب مانند نیزه و گرگ گفته می شود که در اینجا معنای دوم منظور است . فلوات (جمع فلات) : بیابان پهناور . اکراش (جمع کرش) : شکمبه . نواویس (جمع ناوس) : در لغت به قبور مسیحیان گفته می شود و در اینجا منظور روستای خرابی است که قبلاً مسیحی نشین و در نزدیکی کربلا واقع بوده . جوف (به ضم جیم) جمع اجوف ، مانند سود جمع اسود) : هرچیز وسیع . اجربه (جمع جراب) : به معنای انبان که در اینجا کنایه است از شکم . سُغُباً (به ضم اول جمع اسغب از سغب) : گرسنگی . لَن تَشذّ (از شذ) : منفرد و متفرق شدن . لحمه (به ضم لام) : نزدیکترین و صمیمی ترین قوم و خویش . حظیرة القدس : بهشت برین . مهجه : خون . موطّن (از توطین) : آماده ساختن .

با نزدیک شدن موسم حج که مسلمانان و حجاج ، گروه گروه وارد مکه می گردیدند در اوایل ماه ذیحجه امام مطلع گردید که به دستور یزیدبن معاویه ، عمروبن سعدبن عاص به ظاهر به عنوان امیر حاج ولی در واقع به منظور انجام ماءموریت خطرناکی وارد مکه گردیده است و از سوی یزید ماءموریت دارد در هر کجا و در هر نقطه ای از مکه که امکان داشته باشد ، امام را ترور کند ، لذا آن حضرت تصمیم گرفت به خاطر مصون ماندن احترام مکه ، بدون شرکت در مراسم حج و با تبدیل اعمال حج به عمره مفرده در روز سه شنبه هشتم ذیحجه از مکه به سوی عراق حرکت کند .
امام قبل از حرکت این خطابه را در میان افراد خاندان بنی هاشم و گروهی از شیعیان خویش که در مدت اقامت آن حضرت در مکه بدو پیوسته بودند ، ایراد فرمود :
((سپاس برای خداست ، آنچه خدا بخواهد همان خواهد بود و هیچ نیرویی حکمفرما نیست مگر به اراده خداوند و درود خداوند بر فرستاده خویش .
مرگ بر انسانها لازم افتاده همانند اثر گردن بند که لازمه گردن دختران است و من به دیدار نیاکانم آنچنان اشتیاق دارم مانند اشتیاق یعقوب به دیدار یوسف و برای من قتلگاهی معین گردیده است که در آنجا فرود خواهم آمد و گویا با چشم خود می بینم که درندگان بیابانها (لشکریان کوفه) در سرزمینی در میان نواویس و کربلا اعضای مرا قطعه قطعه و شکمهای گرسنه خود را سیر و انبانهای خالی خود را پر می کنند . از پیشامدی که با قلم قضا نوشته شده است ، چاره و مفری نیست ، بر آنچه خدا راضی است ما نیز راضی و خشنودیم . در مقابل بلا و امتحان او صبر و استقامت می ورزیم و اجر صبر کنندگان را بر ما عنایت خواهد نمود . در میان پیامبر و پاره های تن وی (فرزندانش) هیچگاه جدایی نخواهد افتاد و در بهشت برین در کنار او خواهند بود ؛ زیرا آنان وسیله خوشحالی و روشنی چشم پیامبر بوده و وعده او نیز (استقرار حکومت اللّه) به وسیله آنان تحقق خواهد پذیرفت .
آگاه باشید که هریک از شما که حاضر است در راه ما از خون خویش بگذرد و جانش را در راه شهادت و لقای پروردگار نثار کند آماده حرکت با ما باشد که من فردا صبح حرکت خواهم کرد ان شاءاللّه [تعالی])) .

نتیجه

حسین بن علی علیهما السلام در این خطابه و سخنرانی و به هنگام حرکت از مکه باصراحت کامل نه تنها از شهادت بلکه از جزئیات شهادت خویش سخن گفته و یارانش را با صراحت کامل در جریان امر قرار می دهد تا اگر آنان نیز آماده چنین برنامه ای هستند و حاضرند در راه قرآن از خون خود بگذرند و در نیل به لقای حق جان فدا کنند آماده حرکت باشند .

با علم و آگاهی تن دادن به کشته شدن چرا ؟ !

اینک این سؤ ال که از گذشته های دور مطرح بوده است خودنمایی می کند که با علم و آگاهی به سوی شهادت رفتن و تن دادن به کشته شدن چه مفهومی دارد ؟ مگر حفظ خون و حراست از جان ، آن هم خون پاک معصوم و جان عزیز امام واجب نیست ؟
پاسخ این سؤ ال به طور اجمال این است که : جهاد یکی از مهمترین دستورات اسلام است و شهادت یکی از افتخارات هر مسلمان . و در قرآن مجید ده ها آیه (45) در رابطه با جهاد و شهادت آمده است و در هیچیک از این آیات این مساءله مشروط و مقید به علم به پیروزی نگردیده است بلکه نبرد و جانبازی در مقابل دشمنان اسلام و شهادت در راه به پیروزی رساندن حق ، یکی از علائم مؤ منان ذکر شده است ، آنجا که می فرماید : ((خداوند در مقابل بهشت جان و مال مؤ منان را خریداری نموده است آنهایی که در راه خدا نبرد می کنند و در این راه می کشند و خود کشته می شوند این وعده حق است در تورات و انجیل و قرآن و چه کسی است که در پیمان خود باوفاتر از خدا باشد پس مژده باد بر شما که چنین معامله ای را با خدا انجام دادید و این سعادتی است بس بزرگ))(46) .
و در آیه بعد این مؤ منهای جانباز و فداکار را با نُه صفت عالی و ارزنده ستوده و با این بیان از آنان تقدیر نموده است : (((التّائِبُونَ الْعابِدُونَ . . . اَلْحافِظُونَ لِحُدُودِاللّه)(47) .))
که آنها حافظ حدود و مقررات خدا هستند ؛ یعنی این حفظ حدود و مقررات است که آنها را به این مرحله از فداکاری و از خودگذشتگی واداشته است . به طوری که ملاحظه می کنیم در این آیه شریفه مانند آیات دیگر مساءله جهاد مقید و مشروط به پیروزی نیست ((((فَیَقْتُلُونَ وَیُقْتَلُونَ)) گاهی کشتن است و گاهی کشته شدن .
سیره و تاریخ زندگی رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله نیز شاهد و مؤ ید این مطلب است که در جنگهایی صددرصد نابرابر و با دشمنی بس قویتر به نبرد می پرداخت و گاهی عزیزترین افراد خاندان خویش را از دست می داد . و اگر در جنگ با دشمن اسلام و جهاد در راه خدا پیروزی قطعی و تسلط بر دشمن مسلم باشد اصلاً شهادت و جهاد فی سبیل اللّه مفهوم واقعی خود را از دست می دهد .
و این وظیفه مهم و جهاد فی سبیل اللّه اگر به همه افراد مسلمانان به صورت یک وظیفه متوجه است برای امام که مقام پاسداری قرآن را به عهده دارد و ((علت مبقیه)) یعنی نیروی نگهدارنده اسلام است به عنوان وظیفه ای بالاتر از آنچه تصور می کنیم متوجه است .

و اگر امام چنین وظیفه ای را انجام ندهد و این سعادت و فوز عظیم را از دست دهد پس چه کسی باید انجام دهد ؟
و اگر امام با دادن جان و عزیزان خویش حافظ حدود و مقررات الهی نباشد پس چه کسی باید حافظ این حدود و مقررات باشد ؟
آری حسین بن علی علیهما السلام اوضاع و شرایط را برای انجام دادن چنین معامله پرسودی مناسب می دانست او می دید سودی که از این معامله خواهد برد ، نجات اسلام و مسلمانان و نجات قرآن و سنت از سیطره یزیدیان و تحول و دگرگونی در تاریخ اسلام است و چه سودی بالاتر از این ، لذا او تصمیم خود را گرفته بود که . . .
و ما در صفحات آینده در این زمینه به مناسبت سخنان امام باز هم بحثهایی خواهیم داشت .

در پاسخ ابن عباس

متن سخن

((يَا ابْن العَمِّ اِنَّى وَاللّه لاَعْلَمُ اَنکَ ناصِحٌ مُشْفِقٌ
وَقَدْ اَزْمَعْتُ عَلَى الْمَسير . . .
وَاللّه لايَدَعُونى حَتّى يَسْتَخْرِجُوا هذِهِ الْعَلَقَةَ مِنْ جَوفى
فَاِذا فَعَلُوا سَلَّطَاللّهُ عَلَيْهِمْ مَنْ يُذِلّهمْ حَتّى يَكونُوا اَذَلَّ مِن فِرامِ الْمَرْاءَة))
(((48)

((مُشْفِق : مهربان . اَزْمَعْتُ (زَمَعَ وَزَمَّعَ))) مصمّم گردید . لایَدعَونی (از ودَعَ) ترک نمود عَلَقة : تکه خون . فِرام : کهنه ای که زنان به هنگام عادت از آن استفاده می کنند .

پیشنهادهایی به امام در جهت مخالفت حرکت امام (ع)
آنگاه که حسین بن علی علیهما السلام حرکت خویش را به سوی عراق اعلان نمود ، عده ای با این حرکت اظهار مخالفت کرده ، به آن حضرت پیشنهاد نمودند که از تعقیب این راه خودداری ورزد . دلیل همه این خیرخواهان و دوراندیشان در این پیشنهاد ، روح پیمان شکنی و بیوفایی حاکم بر مردم کوفه بود و همه به یک صدا معتقد بودند که کوفیان خوش استقبال و بد بدرقه هستند و همه این افراد چنین پیش بینی می نمودند که این سفر به کشته شدن امام و به اسارت خاندان وی منجر خواهد گردید .
ولی واقعیت این است که گرچه پیش بینی آنان صحیح بود ولی آنها تنها یک بُعد قضیه را می دیدند و مساءله را فقط از یک جهت بررسی می نمودند و باید حتی المقدور از کشته شدن امام که به عقیده آنها و به عقیده هر مسلمانی مساوی با شکست اسلام و مسلمانان بود جلوگیری به عمل بیاید .
و اما مورد نظر امام بُعد دیگر این قضیه بود و آن بُعد ، مضمون ده ها آیه قرآنی است که در آنها خطاب به مسلمانان اکیدا فرمان جنگ و قتال صادر گردیده است .
آری امام علیه السلام این آیه را می خواند که : (((کُتِبَ عَلَیْکُمُ الْقِتالُ وَهُو کُرْهٌ لَکُمْ)(49)) و نیز این آیه را ، (((فَقاتِلُوا اَوْلیاءَالشَّیطانِ)(50) .))
آنگاه اوضاع را در نظر می داشت و شرایط را بررسی می کرد و چنین نتیجه می گرفت : که حالا باید با اولیا و یاران شیطان جنگید و امروز در روی زمین چه کسی می تواند برای شیطان یار و یاور و جانشینی بهتر از یزید باشد و حکم قتال و جنگ با وی بیش از هر مسلمان دیگر به من که امام امت و پاسدار اسلام هستم متوجه است . و لذا در خطابه اش نیز با صراحت کامل به یارانش گفت : هریک از شما که حاضر است در راه ما یعنی در راه اعتلای کلمه حق از خون خویش بگذرد و مهیای شهادت و لقای خداست آماده حرکت باشد و گروهی از آنان که تا این مرحله آمادگی داشتند و دنیا در نظرشان حقیر بود و زندگی را به هیچ می انگاشتند به ندای او لبیک گفته و به قافله وی پیوستند .
ولی مانند هر حرکت بنیادی و اساسی بعضی دیگر از مسلمانان و حتی چند تن از مسلمانان سرشناس نه تنها خود را به کنار کشیدند و به ندای امام جواب مثبت ندادند و از این فیض بزرگ و از نیل به این سعادت بی نظیر ابدی محروم گردیدند بلکه چون از حقیقت ماءموریت امام علیه السلام و واقعیت حرکت او بی اطلاع بودند ، اصلاً با چنین حرکتی مخالفت می

ورزیدند . در شهر مکه و در طول راه تا کربلا از روی خیرخواهی و صلاح اندیشی و گاهی حتی با توسل به زور تلاش نمودند که مانع این حرکت عظیم گردند . در میان این افراد از اقوام و عشیره امام گرفته تا افراد معمولی و حتی مخالفان آن حضرت نیز به چشم می خورد که مخالفت دوستان و علاقه مندان در اثر دلسوزی و علاقه به اسلام و حفظ جان امام و مخالفت دشمنان برای خدمت به یزید و جلوگیری از به وقوع پیوستن هر حرکتی بر ضد او بود . در صورت پذیرش پیشنهادهای افراد خیرخواه از سوی امام خواست گروه مخالف نیز تاءمین می گردید و در نتیجه پیشنهاد خیرخواهان بالمآل به سود مخالفین و موافق هدف آنان بود .
به هر صورت این پیشنهادها از مدینه شروع گردیده و در مکه آنگاه که تصمیم امام برای همه معلوم شد و در طول راه تا کربلا و در برخوردهای امام علیه السلام با افراد گوناگون فراوان بوده است و چند نمونه از این پیشنهادها و پاسخ امام که در مدینه به عمل آمده است در صفحات گذشته نقل گردید و در این بخش نیز برای این که از موضوع کتاب خارج نگردیم ، تنها آن قسمت از این پیشنهادها را نقل خواهیم کرد که در پاسخ آنها از سوی امام علیه السلام سخنی صریح در کتب تاریخ نقل شده باشد .
اینک این سخنان در مقابل چند پیشنهاد :
پیشنهاد عبداللّه بن عباس به امام (ع)
یکی از افرادی که پس از اعلان حرکت از سوی حسین بن علی علیهما السلام به خدمت آن حضرت رسید و پیشنهاد خودداری از این سفر را بر وی نمود عبداللّه بن عباس بود او گفتارش را با این جمله آغاز کرد :
((یَابْنَ عَمّ اِنَّی اَتَصَبَّرُ وَما اَصْبِرُ . . . ؛)) پسر عمو ! من در مفارقت تو هرچه تظاهر به صبر می کنم ولی نمی توانم واقعا صبر و تحمل نمایم ؛ زیرا ترس آن را دارم که تو در این سفری که در پیش گرفته ای کشته شوی و فرزندانت به اسارت دشمن درآیند چون مردم عراق مردمانی پیمان شکن هستند و نباید به آنان اطمینان نمود)) .
ابن عباس سپس چنین گفت : چون تو سید و سرور حجاز و مورد احترام مردم مکه و مدینه هستی به عقیده من بهتر است در همین مکه اقامت گزینی و اگر مردم عراق همان گونه که اظهار می دارند واقعا خواستار تو هستند و مخالف حکومت یزید ، بهتر است اول استاندار یزید و دشمن خویش را از شهر خود برانند سپس تو به سوی آنان حرکت کنی .
ابن عباس ادامه داد : و اگر در خارج شدن از مکه اصرار داری بهتر است به سوی یمن حرکت کنی ؛ زیرا گذشته از این که در آن منطقه پدرت شیعیان زیادی دارد ، نقطه ای است وسیع و دارای دژهای محکم و کوه های مرتفع و دوردست و می توانی دور از قدرت حکومت به فعالیت خود ادامه دهی و به وسیله نامه ها و پیکها مردم را به سوی خویش دعوت کنی

و امیدوارم از این رهگذر ، بدون ناراحتی به هدف خویش نایل گردی .
پاسخ امام به عبداللّه بن عباس
امام علیه السلام در پاسخ وی فرمود : ((یَا ابْنَ الْعَمِّ اِنِّی واللّه لاَعْلَمُ اَنَّکَ ناصِحٌ مُشْفِقٌ وَقَدْ اَزْمَعْتُ عَلَی الْمَسیرِ . . . ؛)) پسر عمو ! به خدا سوگند می دانم که این پیشنهاد تو از راه خیرخواهی و شفقت و مهربانی است ولی من تصمیم گرفته ام که به سوی عراق حرکت کنم)) .
ابن عباس با شنیدن این پاسخ دریافت که امام تصمیم قطعی گرفته و درباره خود آن حضرت هر پیشنهادی بی اثر است و لذا در این باره مساءله را تعقیب ننمود و چنین گفت : حالا که تصمیم به این سفر گرفته ای زنان و اطفال را به همراه خود نبر ؛ زیرا می ترسم تو را در برابر چشم آنان به قتل برسانند .
امام در پاسخ این پیشنهاد ابن عباس هم ، چنین فرمود : ((وَاللّه لایَدَعُونی حَتّی یَسْتَخْرِجُوا هذِهِ الْعَلَقَةَ مِنْ جَوْفی فَاِذا فَعَلُوا ذلِکَ سَلّطَاللّهُ عَلَیْهِمْ مَنْ یُذِلَهُمْ حَتّی یَکُونُوا اَذَلَّ مِنْ فِرامِ الْمَرْاءَة)) ((به خدا سوگند ! اینها دست از من برنمی دارند(51) مگر اینکه خون مرا بریزند و چون به این جنایت بزرگ دست یازیدند خداوند کسی را بر آنان مسلط می کند که آنهارا آنچنان به ذلت و زبونی بکشاند که پست تر و ذلیل تر از کهنه پاره زنان گردند))(52) .

نتیجه

((قاطعیت در رهبری)) : از این گفتار ، ایمان حضرت حسین علیه السلام نسبت به هدفش و قاطعیت وی در رهبری و حرکت به سوی هدف روشن می گردد ، با اینکه به درایت و خیرخواهی عموزاده اش ابن عباس معتقد می باشد و او تمام محذورات و مشکلات را به درستی گوشزد می کند در پاسخ وی می گوید من با همه این مشکلات ، این راه را در پیش خواهم گرفت . و آنگاه که ابن عباس وی را از بردن زنان و اطفال برحذر می دارد باز هم از همان موضع قاطع و شکست ناپذیر سخن می گوید و این است مفهوم امامت و پیشوایی که در مقابل وظیفه ای که در پیش دارد همه محاسبات را درهم می ریزد .
این بود یکی از پیشنهادهای مخالف نظر امام علیه السلام که توسط عبدالله بن عباس درحضور خود آن حضرت مطرح گردیده است و دراین مسیر پیشنهادهای مخالف دیگری نیز به وسیله افراد دیگر مطرح شده است که در فصول آینده ملاحظه خواهید فرمود .

در پاسخ عبداللّه بن زبیر

متن سخن

((اِنَّ اَبِی حَدَّثَنِی اَنَّ بِمَکَّةَ کَبْشاً بِهِ تُسْتَحَلُّ حُرْمَتُها
فَما اُحِبُّ اَنْ اَکُونَ ذلِکَ الْکَبْشَ
وَلِئِنْ اُقْتَلْ خارِجاً مِنْها بِشِبْرٍ اَحَبُّ اِلَیَّ مِنْ اَنْ اُقْتَلَ فیها
وَلَئِنْ اُقتَلْ خارِجاً مِنْها بِشِبْرَیْنِ اَحَبُّ اِلَیَّ مِنْ اَنْ اُقْتَلَ خارِجاً مِنْها بِشِبْرٍ
وَایْمُاللّه لَوْ کُنْتُ فی جُحْرِ هامَّة مِنْ هذِهِ الْهَوامِّ
یَسْتَخْرِجُونی حَتّی یَقْضُوا بی حاجَتَهُمْ
وَاللّه لَیَعْتَدُنَّ عَلَیَّ کَما اعْتَدتِ الْیَهُودُ فِی السَّبْتِ .
. . . یَا ابْنَ الزُّبَیْرِ لَئِنْ اُدْفَنْ بِشاطِئِالْفُراتِ
اَحَبُّ اِلَیَّ مِنْ اَنْ اُدْفَنَ بِفِناءِ الْکَعْبَةِ .
. . . إِنَّ هذا یَقُولُ لی کُنْ حَماماً مِنْ حَمامِ الْحَرَمِ
وَلئِنْ اُقْتَلْ وَبَیْنِی وَبَیْنَ الحَرَمِ باعٌ
اَحَبُّ اِلَیَّ مِنْ اَنْ اُقْتَلَ وَبَیْنِی وَبَیْنَهُ شِبْرٌ
وَلَئِنْ اُقْتَلْ بِالطَّفِّ اَحَبُّ اِلَیَّ مِنْ اَنْ اُقْتَلَ بِالْحَرِمِ .
. . . اِنَّ هذا لَیْسَ شَیْءٌ مِنَ الدُّنْیا اَحَبَّ اِلَیْهِ مِنْ اَنْ اَخْرُجَ مِنَ الْحِجازِ
وَقَدْ عَلِمَ اَنَّ النّاسَ لا یَعْدِلُونَهُ بی فَوَدَّ
اَنِّی خَرَجْتُ حَتّی یَخْلُو لَهُ))(53)

کَبْش : قوچ . شِبْر : وجب . جُحْر : لانه حیوان در داخل خاک . هَوامّ (جمع هامّه) : جنبنده . اِعْتِداء : تجاوز به حق . شاطِی ءُ الْفُرات : کنار فرات . فناء : آستانه . حَمام (به فتح میم) : کبوتر . باع : فاصله دو دست را که باز باشد - از ابتدای انگشتان یک دست تا انتهای انگشتان دست دیگر - یک باع گویند . طفّ : یکی از نامهای کربلاست .

یکی دیگر از کسانی که انصراف از سفر عراق را به حسین بن علی علیهما السلام پیشنهاد نمود عبداللّه بن زبیر بود او که خود یکی از افراد مخالف حکومت یزید و به اصطلاح از افراد مبارز بود و در همین رابطه از مدینه فرار نموده و به مکه پناهنده شده بود پس از ورود امام علیه السلام به مکه هر روز و گاهی یک روز در میان و مانند سایر مسلمانان به منزل آن حضرت رفت و آمد داشت و در مجلس آن حضرت شرکت می نمود و چون از تصمیم امام نسبت به سفر عراق مطلع گردید به خدمت آن حضرت آمده به صورت ظاهر انصراف از این سفر را به وی پیشنهاد نمود .
و بنابه نقل بلاذری و طبری سخن ابن زبیر دو پهلو بود ؛ زیرا او چنین گفت : یابن رسول اللّه ! اگر من هم در عراق شیعیانی مانند شیعیان شما داشتم آنجا را به هر نقطه دیگر ترجیح می دادم .
ابن زبیر برای این که متهم نباشد ، گفتارش را این چنین ادامه داد : ولی در عین حال اگر در مکه اقامت کنید و بخواهید امامت و پیشوایی مسلمانان را در این شهر ادامه بدهید ما نیز با تو بیعت می کنیم و تا جایی که امکان دارد از پشتیبانی و همفکری با تو خودداری نخواهیم نمود .
امام علیه السلام در پاسخ وی فرمود : ((اِنَّ اَبی حَدَّثَنی اَنَّ بِمَکَّة کَبْشاً . . . ؛)) پدرم به من خبر داد که به سبب وجود قوچی در مکه احترام آن شهر درهم شکسته خواهد شد و نمی خواهم آن کبش و قوچ من باشم (و موجب آن گردم که کوچکترین اهانتی به خانه خدا متوجه شود) . و به خدا سوگند ! اگر یک وجب دورتر از مکه کشته شوم بهتر است از اینکه در داخل آن به قتل برسم و اگر دو وجب دورتر از مکه کشته شوم بهتر است از اینکه در یک وجبی آن به قتل برسم)) .
امام علیه السلام سخنانش را چنین ادامه داد : ((وَاَیْمُاللّه لَوْ کُنْتُ فی جُحْرِ هامَّة . . . ؛)) و به خدا سوگند ! اگر در لانه مرغی باشم مرا درخواهند آورد تا با کشتن من به هدف خویش برسند و به خدا سوگند ! همان گونه که قوم یهود احترام روز شنبه (سمبل وحدت و روز تقرب به خدای خویش) را درهم شکستند اینها نیز احترام مرا درهم خواهند شکست)) .
سپس فرمود : پسر زبیر ! اگر من در کنار فرات دفن بشوم ، برای من محبوبتر است از اینکه در آستانه کعبه دفن شوم .
و بنابه نقل ابن قولویه ، پس از آنکه ابن زبیر از مجلس امام خارج گردید ، آن حضرت چنین فرمود : ((إ نَّ هذا یَقُولُ لی کُنْ حَماماً . . . ؛)) او به من می گوید کبوتر حرم باش ! و به خدا سوگند ! اگر من یک ذرع دورتر از حرم کشته شوم برای من محبوبتر از این است که یک وجب دورتر از حرم

کشته شوم و اگر در طف (سرزمین کربلا) کشته شوم برای من محبوبتر از این است که در حرم به قتل برسم)) .
و بنابه نقل طبری و ابن اثیر ، امام علیه السلام پس از خارج شدن ابن زبیر ، به اطرافیانش فرمود : ((اِنَّ هذا لَیْسَ شَیْءٌ مِنَ الدُّنْیا . . . ؛)) او (گرچه به ظاهر به بودن من در مکه علاقه نشان می دهد ولی در واقع) بیش از هرچیز به بیرون رفتن من از مکه علاقه مند است ؛ زیرا می داند با وجود من کسی به او توجهی نخواهد کرد)) .

نتیجه

امام علیه السلام در این گفتار راجع به گذشته ابن زبیر و موضع او در مقابل حکومت علی علیه السلام و راجع به جنگ بصره ، جنگی که مستقیما برای از بین بردن شخصیتی مانند امیرمؤ منان علیه السلام به وجود آمده که ابن زبیر از مهره ها و ارکان و گردانندگان اصلی این جنگ بود ، سخنی به میان نیاورد ولی در ضمن چند جمله ، آینده خویش و آینده ابن زبیر را برای وی ترسیم نمود .
اما راجع به موضع خودش فرمود : ((اگر من در مکه باشم و یا در هر نقطه دیگر ولو در لانه مرغی ، دستگاه حکومت از من دست بردار نخواهد بود و اختلاف من با حکومت آشتی پذیر نیست ؛ زیراخواسته آنها از من چیزی است که من به هیچ وجه زیربار چنین خواسته ای نخواهم رفت و من از آنان چیزی می خواهم که آنها حاضر به قبول آن نیستند)) .
و امام در این گفتارش سخن از((شاطِی ءِالْفُراتِ)) و ((طَفّ)) به میان آورده است که در خور اهمیت و توجه فراوان است .
و اما به ابن زبیر هم هشدار داد که پدرم فرموده است : ((به سبب کبشی احترام بیت الهی و حریم حرم شکسته خواهد شد و برای اینکه این کبش من نباشم و به سبب ریختن خون من ، کوچکترین اهانتی متوجه کعبه و حرم نگردد من از این شهر بیرون می روم و برای حفظ احترام حرم و کعبه اگر یک وجب دورتر از این خانه کشته شوم باز هم بهتر است از اینکه در داخل آن به قتل برسم و تو نیز نباید در آینده راضی باشی برای حفظ موجودیت خویش به صورت کبوتر درآیی و خانه خدا را سپر خویش قرار دهی و موجب هتک احترام این خانه گردی)) .

ولی ابن زبیر از این گفتار و هشدار امام علیه السلام متنبه نگردید و موجب شد که در آینده نه چندان دور - به فاصله سیزده سال - خانه خدا در دو مرحله سنگ باران گردد و در آن ، آتش سوزی و خرابی به وجود آید و بدین گونه پیش بینی امیرمؤ منان علیه السلام و حسین بن علی علیهما السلام صورت تحقق پذیرفت .

مرحله اول :

سه سال پس از شهادت حسین بن علی علیهما السلام روز سوم ربیع الاول سال 64 بود ؛ زیرا ابن زبیر که حاضر نبود با یزید بیعت کند لشکریان او پس از جنگ ((حره)) و کشت و کشتار و غارت مردم مدینه برای سرکوبی ابن زبیر به مکه حرکت کرده و این شهر را به محاصره خویش در آوردند و چون ابن زبیر برای حفظ جانش به کعبه پناهنده شده بود حلقه محاصره را تنگ تر کرده و از بالای کوه ابوقبیس داخل مسجدالحرام و خود کعبه را با منجنیق ها سنگباران نمودند و پارچه های مشتعل را به کعبه پرتاب کردند که در اثر این سنگباران قسمتی از خانه کعبه خراب و پرده و سقف کعبه و شاخهای قوچی که به جای ذبح حضرت اسماعیل از بهشت آمده بود آتش گرفته و از بین رفت و در گرماگرم این حمله خبر مرگ یزید به مکه رسید و لشکریانش متفرق گردیدند و ابن زبیر خانه کعبه را ترمیم و تجدید بنا نمود .

مرحله دوم :

پس از مرگ یزید ، ابن زبیر مردم را به بیعت خویش دعوت نموده و تدریجا گروهی با وی بیعت کردند تا در سال 73 در دوران خلافت عبدالملک حجاج بن یوسف ماءمور سرکوبی ابن زبیر گردید و با چند هزار نفر شهر مکه را به محاصره خویش درآورد . در این محاصره نیز که چند ماه به طول انجامید ابن زبیر به کعبه پناهنده گردید و بالا خره به دستور حجاج از پنج نقطه شهر به وسیله منجنیق داخل مسجدالحرام سنگباران شد و خرابیهایی در کعبه به وجود آمد و بنابه نقل بعضی از مورخین به طور کلی ویران گردید و ابن زبیر در این جنگ کشته شد و حجاج بن یوسف کعبه را مجددا بنا نمود(54) .

سپر کردن اسلام و سپر شدن برای اسلام

و اما یک نکته مهم و قابل توجهی که از سخن امام با ابن زبیر و از مقایسه روش آن حضرت و عملکرد ابن زبیر به دست می آید مشخص شدن قیامها و مبارزات در طول تاریخ و فرق و امتیاز آنها با همدیگر است که ممکن است دو شخصیت همزمان و در یک اجتماع و در یک محیط مدعی مبارزه با ظلم و فساد باشند و ادعای هردو به صورت ظاهر مشابه و در قیافه طرفداری از اسلام و احکام و هر دو مبارزه را از مدینه شروع و در همین رابطه به مکه حرکت کنند(55) ولی گذشت زمان و تحول و دگرگونی اوضاع نشان می دهد که یکی در راه نیل به ریاست و برای حفظ مقام شخصی کعبه را سپر و بلاگردان خویش قرار می دهد و دیگری خود و اهل و عیالش را سپر و بلاگردان کعبه ؛ یکی اسلام را فدای شخصیت خویش می کند و دیگری خود را فدای اسلام و بالا خره یکی به سوی خود می خواند و دیگری به سوی خدا و این خود نکته ای است ظریف و دقیق و در عین حال یک فرق اساسی است که در هر زمان موجب اشتباه افراد ساده اندیش و کوته بین گردیده و نتوانسته اند تشخیص بدهند . مخالفتی که احیانا ابن زبیرها با یزیدها داشته اند براساس چه هدفی بوده و مخالفتی که حسین ها با یزیدها داشته اند چه هدفی را تعقیب می کرده است که به صورت ظاهر هر دو ، مخالفت با یزید و یزیدیان بوده و مبارزه در راه اسلام !

و اگر ابن زبیرها در ادعای خویش صادق بودند و برای اسلام مبارزه می کردند نه برای حفظ ریاست و موقعیت شخصی ، بایستی پیشاپیش حسین ها به مصاف دشمن بشتابند نه به قول حسین بن علی علیهما السلام خود کبوتر حرم گشته و به دور بودن حسین از محیط حجاز بیش از هرچیز دیگر شایق و علاقه مند باشند که می دانند با وجود حسین ها در محیط حجاز و در صحنه سیاست کسی ، آری کسی ، به آنان توجه نخواهد نمود .

پس هدف ابن زبیرها از این مبارزه نیل به ریاست و جلب توجه مردم و استثمار و استحمار آنهاست .

عملکرد ابن زبیرها در دوران زندگی آنان نیز می تواند ماهیت مخالفت و حقیقت مبارزه آنان را با یزیدیان (اگر بتوان نام مبارزه گذاشت) روشن سازد که اگر در یک برهه از زمان در رابطه با مخالفت با یزید از مدینه فرار نموده و به مکه پناهنده گردیده است ، یک روز دیگر به هنگامی که علی می خواهد مسلمانان را از سلطه یاران عثمان و ذلتهای گذشته نجات بخشد و اسلام را از انحرافات برهاند هنگامی که علی علیه السلام دست چپاولگران و غارتگران را از بیت المال قطع می کند همین ابن زبیر کهف منافقین و ملجاء ناکثین و پناهگاه مارقین گردیده با تشکیل حزبی و با فراهم ساختن مقدمات توطئه ای در همین شهر مکه و پیاده کردن آن در شهر دور افتاده ای به نام شهر ((بصره)) عصیان و طغیان و با استفاده از گروه های مخالف و استانداران معزول (56) و مسلمانان ناآگاه (57) رسما با حکومت حق علوی اعلان جنگ می دهد و با مارک اسلام و بودجه مسلمانان مستضعف که در دوران عثمان به چنگ این افراد افتاده بود بر علیه اسلام قیام می کند و آشوب به راه می اندازد .
و چون سوابق درخشان علی علیه السلام در پاسداری از اسلام ، خود به خود مانع از هر مارک و برچسب نسبت به شخص او بود برای ساقط کردن حکومت وی دو مطلب را که به ظاهر تماس با شخصیت وی نداشت ولی در واقع سخت ترین ضربه بر علیه او بود عنوان کردند :
یکی مساءله خونخواهی عثمان بود که می گفتند خون او را کسانی که دور علی را گرفته اند ریخته اند و علی نه تنها باید همه اطرافیان خود مانند مالک اشتر و عمار را از خود دور سازد بلکه باید همه آنان را دستگیر کرده و به شورشیان تحویل بدهد .
و اما موضوع دوم عنوان کردن واژه شیرین و عوام فریب آزادی و حاکمیت ملی و ملت گرایی و متهم ساختن حکومت علی علیه السلام با دیکتاتوری و انحصار طلبی بود و می گفتند ما با شخص علی عداوتی نداریم ولی او باید دست از حکومت بردارد و این ملت مسلمان [!] دور از هر قید و بند و با آزادی کامل هرکسی را که بخواهند به زعامت و رهبری خویش انتخاب کنند .
گرچه این توطئه خائنانه و چماق به دستانه ابن زبیر با ریخته شدن خون بیش از سی هزار مسلمان (58) ، به ظاهر سرکوب و خود او در میان مسلمانان آگاه منفور و برای مدتی منزوی گردید ولی نباید فراموش کرد که همان توطئه آغازگر و راهگشای جنگ صفین و جنگ نهروان بوده و شهادت امیرمؤ منان علیه السلام نیز یکی از آثار شوم همان توطئه

ضداسلامی (و از نظر یک گروه احمق) صددرصد اسلامی بود .
خلاصه : ابن زبیرها اگر برای حفظ ریاست و حفظ منافع شخصی و مادی خویش و گول زدن توده عوام به زیربار حکومت یزید نمی روند در کوبیدن حکومت علی نیز به هر وسیله ممکن متمسک می شوند .
و حتی ابن زبیر که با قیافه ضد یزیدی و به صورت یک شخصیت مورد احترام مذهبی سیاسی درآمده است پس از شهادت حسین بن علی گروهی ناآگاه در مقابل علی بن الحسین با او بیعت نموده و محبت او را به عنوان یک پیشوای آگاه در دل خود جای داده اند .
آن روزی که دیگر مکه و صحنه سیاست را از حسین و یزید خالی و خود را به آرزوی خویش دست یافته می بیند باز هم دست از توطئه برنمی دارد و عناد و لجاجت خویش را نسبت به خاندان پیامبر به صورت دیگری اعمال می کند ؛ زیرا او به هنگام ریاست خویش در مکه و در فاصله حکومت یزید و عبدالملک مدتی در خطبه نماز جمعه از بردن نام پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله متناع و خودداری می ورزید و چون با عکس العمل و اعتراض مسلمانان مواجه گردید چنین پاسخ داد که چون پیامبر اقوام و عشیره ناخلف و ناصالحی در میان مسلمانان دارد و با بردن نام او فخر و مباهات می کنند و بر خود می بالند من برای شکستن غرور آنان از بردن نام پیامبر خودداری می ورزم (59) .

بخش دوم : از مکه تا کربلا

در پاسخ محمد حنفیه

متن سخن

((بَلی ولکن بَعْدَما فارَقْتُکَ اَتانی رَسُولُاللّه صلّی اللّه علیه و آله وَقالَ یا حُسَیْنُ اُخْرُجْ فَاِنَّاللّهَ تَعالی شاءَ اَنْ یَراکَ قَتِیلاً . . .
وَقَدْ شاءَاللّه اَنْ یَراهُنَّ سَبایا))(60) .

قَتِیل : کشته شده . ((سَبایا (جمع سَبِیَّة مُؤ نَّث سَبِیَّ) :)) اَسیر .

سومین پیشنهاد انصراف از سفر عراق به امام از طرف برادرش محمد حنفیه انجام گرفته که داستان آن بدین قرار است :
محمد حنفیه که برای انجام مناسک حج و دیدار حسین بن علی علیهما السلام به مکه وارد شده بود و بنابه نقل مرحوم علامه حلی (ره) شدیدا مریض بود(61) ، شبانه و قبل از حرکت امام به حضور وی رسید و عرضه داشت :
برادر ! تو که بی وفایی و پیمان شکنی مردم کوفه را نسبت به پدرت علی و برادرت حسن علیهما السلام دیده ای ، من می ترسم این مردم با تو نیز پیمان شکنی کنند ، پس بهتر است به سوی عراق حرکت نکنی و در همین شهر مکه بمانی ؛ زیرا تو در این شهر و در حرم خدا بیش از هر شخص دیگر عزیز و مورد احترام مردم هستی .
امام در پاسخ وی فرمود : خوف این هست که یزید مرا در حرم خدا با مکر و حیله به قتل برساند و بدین وسیله احترام خانه خدا درهم شکسته شود .
محمدبن حنفیه پیشنهاد نمود که در این صورت بهتر است به جای عراق به سوی یمن یا منطقه مورد امن دیگری حرکت کنی .
امام فرمود : پیشنهاد و نظریه تو را نیز مورد توجه قرار می دهم .
ولی حسین بن علی علیهما السلام اول صبح به سوی عراق حرکت نمود و چون خبر به محمدبن حنفیه رسید با عجله هرچه بیشتر خود را به امام رسانیده افسار شتر آن حضرت را در دست گرفت و عرضه داشت برادر ! مگر تو دیشب وعده ندادی که درخواست و پیشنهاد مرا مورد مطالعه قرار بدهی ؟
امام در پاسخ وی چنین فرمود : ((بَلی وَلکِنْ بَعْدَما فارَقتُکَ . . . ؛)) آری ولی پس از آنکه از هم جدا شدیم رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله به خواب من آمد و فرمود : حسین حرکت کن ؛ زیرا خدا خواسته است که تو را کشته ببیند)) .
محمد حنفیه با شنیدن این سخن امام گفت : (((اِنّا لِلّهِ وَاِنّا اِلَیْهِ راجِعُونَ) .))
سپس انگیزه حرکت دادن اطفال و زنان را در چنین شرایط حساس و خطرناک جویا گردید . امام در پاسخ آن هم چنین فرمود : ((وَقَدْ شاءَاللّه اَنْ یَراهُنَّ سَبایا ؛)) خدا خواسته است آنها را نیز اسیر ببیند)) .

ممکن است از ظاهر پاسخ امام به محمد حنفیه (خدا خواسته) و از پاسخ آن حضرت به ام سلمه (62) و حضرت زینب علیهاالسلام (63) و جملات و کلمات دیگری مانند آنها چنین استفاده و بهره برداری شود که چون حرکت حسین بن علی علیهما السلام و کشته شدن وی و اسارت فرزندانش به مضمون این تعبیرات چیزی بوده مقدر و مطابق مشیت ، چیزی که اراده خداوند بر آن تعلق گرفته بود ، پس کشته شدن آن حضرت غیرقابل اجتناب و او مجبور و مسلوب الاختیار بوده است .
و جالب اینکه این نوع تفکر کم و بیش حتی در میان بعضی از خواص نیز به وجود آمده و در مقام بحث و محاوره که سخن از شهادت امام علیه السلام به میان می آید می گویند : حساب و برنامه او از سایرین جداست و خواست خدا چنین بوده است ((اِنَّاللّهَ شاءَ اَنْ یَراهُ قَتِیلاً)) در اینجا این سؤ ال پیش می آید که اگر مشیت و خواست و تقدیر خدا در این مورد به همان معنا می باشد که در اذهان این گروه خاص به وجود آمده است اولاً شهادت حسین علیه السلام چندان اهمیت و ارزشی ندارد و این حرکت و عمل بی سابقه وصبر و استقامت فوق العاده که نه تنها انسانها بلکه ملکوتیان را نیز متحیر ساخته است از شهادت و جانبازی یک فرد معمولی که با اختیار خود شهادت را پذیرفته است ، کم ارزشتر خواهد گردید ؛ زیرا این فرد ، با اراده و اختیار خویش این راه را انتخاب نموده ولی حسین بن علی علیهما السلام در انتخاب این راه مقدر و تعیین شده مجبور بوده و نمی توانست برخلاف مشیت و تقدیر خداوند حرکت کند .
و ثانیا نباید لشکر کوفه و کشندگان حسین بن علی علیهما السلام را خیلی مورد ملامت قرار داد ؛ زیرا مگر نه این است که کشته شدن حسین بن علی علیهمالسلام خواسته خدا بود و هر مقتولی به ناچار نیازمند قاتلی است و خلاصه همانگونه که مقتول مجبور و مسلوب الاختیار بوده قاتل نیز مجبور بوده است !
پاسخ :
منشاء و انگیزه این سؤ ال و یا صحیحتر منشاء این نوع تفکر و برداشت ، این بوده است که این افراد از مفهوم وسیع واژه ((اراده)) و ((مشیت)) و ((تقدیر)) و مانند آن که در موارد مختلف از گفتار امام به کار رفته است غفلت ورزیده و به جای مفهوم و معنایی که در این مورد منظور بوده در مفهوم و معنای دیگر و یا مصداق دیگری از آن مفهوم وسیع به کار گرفته اند .
توضیح اینکه :

مشیت و تقدیر خداوند گاهی تکوینی است و گاهی تکلیفی . تقدیر و اراده تکوینی خداوند به طوری که قبلاً اشاره گردید از اختیار بندگان خارج و انسانها در مقابل این مشیت مجبور و ناچارند مانند تولد و مرگ انسانها ، خلقت زمین و آسمان و . . .
و اما اراده تکلیفی و یا تشریعی عبارت از این است که خداوند انجام پذیرفتن و یا ترک شدن عملی را صلاح بداند و وقوع و یا ترک آن را بخواهد و طبق همان خواست و صلاحدید و ((تقدیر)) و اندازه گیری به انجام دادن آن ، امر و یا از آن نهی نماید ولی با وجود این تقدیر و اراده الهی و با وجود این امر و نهی اختیار انجام و یا ترک آن را به اراده خود افراد محول کند مانند تکالیف شرعی از قبیل روزه و نماز و حج و جهاد که مشیت خداوند تعلق گرفته و خداوند اراده فرموده است که این تکلیفها انجام پذیرد و اگر این اراده و این ((تقدیر)) و اندازه گیری نبود امر نمی فرمود . و مشیت و اراده خداوند تعلق گرفته است که همه محرمات ترک شود و الاّ از آنها نهی نمی فرمود . ولی این نوع اراده و مشیت خدا مستقیم و بلاواسطه بر این امور تعلق نگرفته بلکه با وجود اراده و مشیت از طرف خدا ، تحقق پذیرفتن این امور را به اراده و خواست بندگان واگذار نموده است .
نمونه ای از این حقیقت در قرآن مجید بدین صورت منعکس گردیده است : خداوند به عدل و احسان و دلجویی از اقوام ، امر و از فحشا و منکر و تجاوز به حقوق دیگران نهی می کند او به شماموعظه می کند شاید متذکر شوید(64) .
طبق مضمون این آیه شریفه ، خداوند تحقق عدل و نیکی و دستگیری از خویشان و از بین رفتن بساط هر نوع فحشا و منکر و زورگویی از میان انسانها را می خواهد ، ولی می دانیم همانگونه که در خود همین آیه آمده است و این خواست را به صورت امر و نهی بیان کرده است تحقق آنها را به اختیار مردم و به خواست و اراده آنان واگذار نموده است و این بندگان خدایند که باید این تقدیر و اراده و این خواست خدا را آزادانه انتخاب نموده و به آن جامه عمل بپوشانند و اگر راه مخالفت بپیمایند باز هم آزادند و هیچ اجباری در اختیار و انتخاب نمودن یکی از این دو راه بر آنها وجود ندارد . خداوند متعال در ضمن امر و نهی فقط از راه موعظه و راهنمایی به انتخاب راه صحیح دعوت می کند : (((یَعِظُکُمْ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ) .))
اینک پس از روشن شدن این دو نوع مشیت و اراده برمی گردیم به اصل موضوع مورد بحث :
حسین بن علی علیهما السلام اوضاع و شرایط را چنان می بیند که خود را مشمول فرمان الهی (((کُتِبَ عَلَیْکُمُ الْقِتالُ)(65))) می داند که باید قدم به میدان جنگ بگذارد .
او که می گوید : با تسلط یزید بر مسلمانان باید فاتحه اسلام را

خواند(66) اینک باید فاتحه همه آنچه را که به او تعلق دارد بخواند ، خود و یاران و فرزندانش را قربانی کند تا اسلام در حال نزع را جان تازه ای ببخشد و قرآن فراموش شده را حیاتی نو . . .
و این همان واقعیتی است که حسین بن علی علیهما السلام در یک جمله بیان می کند که : ((((اِنَّاللّه شاءَ اَنْ یَرانی قَتیلاً وَاَنْ یَراهُنَّ سَبایاً)) آری این همان خواست و مشیت خداست و تقدیر و اندازه گیری است و حسین علیه السلام ماءمور اجرای آن و این مساءله با عظمت و تاریخ ساز ، نه تاریخ ساز بلکه بزرگترین تاریخ در حماسه جهان گاهی نیز در عالم خواب با دیدن رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و تاءکید و تاءیید آن بزرگوار همراه است .

آنگاه به ارزش اقدام و عظمت حرکت حسین بن علی علیهما السلام بیشتر پی می بریم که بدانیم او نه تنها از نظر اراده تکوینی در انتخاب مسیر خویش مجبور و ملزم نبود و از ابتدا این راه را آزادانه و با اراده و خواست خود انتخاب نمود بلکه تا مرحله شهادت در هر قدم و در هر لحظه برای وی امکان داشت از راهی که انتخاب کرده بود منصرف گردد و مانند تمام به اصطلاح عقلای قوم برای متوقف ساختن برنامه سفر عراق دلایل عقلی و شرعی فراوان که برای هر شنونده ای مورد قبول و پذیرش باشد اقامه نماید .
ولی او تمام این معادلات و محاسبات را درهم ریخت و همه این اساس و پایه ها را که دیگران پی ریزی می کردند درهم کوبید آنجا که دوست و دشمن ، کوچک و بزرگ ، زن و مرد همه و همه نتیجه این سفر را هزیمت و شکست قطعی او و راهی را که انتخاب کرده است منتهی به کشته شدن وی و فرزندانش و استیصال و اسارت اهل و عیالش می دانند او در مقابل این افکار و نظریات یکّه و تنها استقامت و پایداری نمود و با علم و آگاهی به جزئیات آینده سفر خویش می گوید خدا خواسته است که مرا کشته ببیند .
آری ، برخلاف تمایل و پیشنهاد انسانها امر پروردگار و خواسته او و فرمانی که از نظر تکلیفی ، حسین بن علی علیهما السلام در این شرایط خاص ماءمور به اجرای آن می باشد این است که او به میدان جهاد قدم بگذارد و با نداشتن نیروی کافی در مقابل دشمن قوی و نیرومندی قرار بگیرد که نتیجه طبیعی این جنگ نامتعادل همان شکست ظاهری است که همه پیش بینی می نمودند . و اما نتیجه باطنی آن در دراز مدت همان است که به هنگام خروج از مدینه در وصیتنامه اش نوشت : ((وَاِنّما خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْاِصْلاحِ فی اُمَّةِ جَدّی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم)) .))
ولی تکرار می کنم او نیز مانند هر مکلف دیگر در انتخاب این راه آزاد بود و هر لحظه می توانست از حرکت خویش منصرف گردد و با سکوتش همه این برنامه تاریخ آفرین را تعطیل نماید که نکرد ؛ زیرا او حسین است پیشوا و امام است و برای جهانیان اسوه و الگو و عملش قدوه و سرمشق .

و باز سؤ ال دیگر (و یا سؤ ال پیش به تعبیر دیگر) در این رابطه مطرح است و آن اینکه شهادت حسین بن علی علیهما السلام قبلاً پیش بینی و خبر داده شده بود و طبق همان پیش بینی و اخبار قبلی انجام گرفته و همانگونه که در سؤ ال اول اشاره گردید با این مقدمه شهادت آن حضرت چندان فضیلتی به همراه ندارد .
پاسخ آن به طور خلاصه این که : بلی خداوند می دانست که حسین بن علی علیهما السلام به این فرمان بزرگ الهی با اراده و اختیار خویش اطاعت خواهد نمود و همه آنچه را که غیر خداست فدای راه خدا خواهد کرد و در مقابل حکم الهی تخلف نخواهد ورزید لذا قبلاً همین موضوع را به پیامبرش خبر داده بود ولی این علم خدا و این اخبار قبل از حادثه کربلا کوچکترین تاءثیری در اجبار و سلب اختیار از امام حسین علیه السلام ندارد ؛ زیرا به عنوان مثال اگر ما یکی از اوامر خدا را با اراده و اختیار خود انجام می دهیم مثلاً نماز بجا می آوریم اگر خداوند همین عمل ما را که از اول می دانست به پیامبرش نیز اطلاع می داد ، آیا این اخبار کوچکترین تاءثیری در اراده و عمل ما داشت ؟ و آیا این علم خدا که با خبر دادن به پیامبرش تواءم گردیده از ما سلب اراده و اختیار می نمود و ما را به انجام آن نماز مجبور می ساخت ؟ نه ، هرگز .
خلاصه :
علم و پیش بینی خداوند علت و انگیزه به وقوع پیوستن عملی نیست بلکه خبر دادن از واقعیتی است که با اراده و اختیار یک انسان در آینده و در خارج تحقق خواهد پذیرفت و یا با اراده و اختیار همین انسان به مرحله عمل نخواهد رسید .
و این علم تواءم با اظهار و اعلان نسبت به انجام وظیفه و ایفای مسؤ ولیت اختصاص به حسین بن علی علیهما السلام ندارد بلکه خداوند متعال در مورد سایر انبیا و اولیا نیز که از نظر انجام وظیفه در آنان علم و آگاهی داشت که در آینده با اراده و اختیار خویش از عهده چنین مسؤ ولیتی برخواهند آمد همه و یا قسمتی از آن را به پیامبران خبر داده و از فداکاری و از خودگذشتگی آنان به عنوان تقدیر آگاهشان ساخته است .
((وَبَعْدَ اَنْ شَرَطْتَ عَلَیْهِمُ الزُّهْدَ فی دَرجاتِ هذِهِ الدُنْیاَالدَّنِیَّةِ
وَزُخْرُفِها وَزِبْرُجها فَشَرَطُوا لَکَ ذلِکَ
وَعَلِمْتَ مِنْهُمُ الوَفاءَ به فَقَبِلْتَهُمْ
وَقَرَّبْتَهُمْ وَقَدَّمْتَ لَهُمُ الذِّکْرَ الْعَلیَّ والثَّناءَ الْجَلِیَّ))(67) .

در پاسخ عبداللّه بن جعفر و عمروبن سعید

متن سخن

((اِنَّی رَاءَیْتُ رُؤْیاً فیها رَسُولُاللّه صلّی اللّه علیه و آله
وَاُمِرْتُ فیها بِاَمْرٍ اَنَا ماضٍ لَهُ عَلَیَّ کانَ اَو لی))(68) .
((. . . ما حَدَّثْتُ اَحَداً بِها وَما اَنَا مُحَدِّث بِها حَتّی اَلْقی رَبِّی))(69) .
((. . . اءمَّا بَعد فَاِنَّه لَمْ یُشاقِق اللّه ورَسوله من دعا الی اللّه عزّوجلَّ
وَعَمِلَ صالِحاً وقالَ اِنّنی مِنَ المسلِمینَ
وَقِدْ دَعوتُ اِلی الایمانِ والبِرِّ والصِّلة فَخیْرُ الاَمانِ اَمانُا للّه
ولَنْ یُؤِ منَاللّه یَوم الْقِیامَة مَنْ لَمْ یَخفهُ فِی الدُّنیا
فَنساءَلُاللّهَ مَخافَة فِی الدُّنیا تُوجبُ لَنا اَمانَهُ یَومَالْقیامَة
فَاِنْ نَویْتَ بِالکِتاب صلَتِی وَبرِّی فجُزیت خَیْراً فِی الدُّنیا والا خرة ؛
والسَّلامُ))(70) .

ترجمه و توضیح لغات

لَمْ یُشاقِق (از شاق) : مخالفت ورزید ، دشمنی نمود . اءُمِرْتُ : مجهول است : ماءمور شده ام . اَنَا ماضٍ لهُ : من انجام خواهم داد . عَلَیَّ کانَ اوْلی : به ضررم تمام شود یا به نَفعم . جُزیتَ : مجهول مخاطب است : پاداش داده می شوی .

بنا به نقل طبری و ابن اثیر از امام سجاد علیه السلام چهارمین کسی که به حسین بن علی علیهما السلام پیشنهاد می نمود که از سفر عراق منصرف گردد و در این مورد اصرار می ورزید عبداللّه بن جعفر بودکه پس از حرکت امام علیه السلام از مکه طی نامه ای که به وسیله دو فرزندش عون و محمد به حضور امام ارسال داشت چنین نگاشت :
امّا بعد : به خدا سوگندت می دهم که با رسیدن این نامه از سفری که در پیش گرفته ای منصرف و به شهر مکه مراجعت کنی ؛ زیرا می ترسم که تو در این سفر کشته شوی و فرزندانت مستاءصل و با کشته شدن تو که پرچم هدایت و امید مؤ منان هستی نور خدا خاموش گردد در حرکت خود تعجیل نکن که من نیز متعاقبا خود را به تو می رسانم (71) .
عبداللّه بن جعفر پس از ارسال این نامه بلافاصله با عمروبن سعید - که از سوی یزید بن معاویه به جای ولید استاندار معزول مدینه به استانداری منصوب و به ظاهر به عنوان امیر حاج ولی در واقع برای انجام ماءموریت ترور امام علیه السلام آن روزها در مکه به سر می برد - ملاقات و از وی درخواست نمود که امان نامه ای به امام علیه السلام بنویسد که شاید در مراجعت آن حضرت مؤ ثر افتد و برای تاءکید موضوع و اطمینان بیشتر رضایت عمرو بن سعید را جلب نمود که برادرش یحیی بن سعید را در رساندن امان نامه به همراه عبداللّه به خدمت امام علیه السلام اعزام نماید .
چون عبداللّه با همراهی یحیی در بیرون مکه به قافله امام علیه السلام رسید در ضمن تسلیم امان نامه تقاضای خود و یحیی بن سعید را حضورا مطرح و انصراف امام را از تصمیم مسافرت عراق درخواست نمود .
آن حضرت در پاسخ عبداللّه و یحیی بن سعید فرمود : ((انی راءیت رؤ یا . . . ؛ من رسول خدا را در خواب دیدم در این خواب به دستور وی به امر مهمی ماءموریت یافته ام که باید آن را تعقیب نمایم خواه به نفع من تمام بشود یا به ضرر من)) .
عبداللّه در باره این خواب و ماءموریتی که امام به آن اشاره نمود توضیح بیشتری خواست که آن حضرت چنین پاسخ داد :
((ما حَدَّثْتُ اَحَداً بِها و . . . ؛)) من این خواب را به کسی نگفته ام و تا زنده هستم با کسی در میان نخواهم گذاشت)) .
و نامه ذیل را نیز در پاسخ امان نامه عمروبن سعید نگاشت : ((اما بعد : راه مخالفت باخدا و پیامبر نپیموده است کسی که به سوی خدا و رسولش دعوت نموده و عمل صالح انجام دهد و تسلیم اوامر حق گردد . امان نامه

ای فرستادای و در ضمن آن وعده ارتباط صمیمی و صلح و سازش نسبت به ما داده ای ولی بهترین امانها ، امان خداوند است و کسی که در دین ، ترس از خدا نداشته باشد در آخرت از امان او برخوردار نخواهد بود از پیشگاه خداوند درخواست توفیق خوف و خشیت در این دنیا داریم تا در آخرت مشمول امانش گردیم و اگر منظور تو از این امان نامه واقعا خیر و صلح و صفا باشد در دنیا و آخرت ماءجور خواهی بود والسلام)) .
بنا به نقل بلاذری و طبری و ابن اثیر چون جعفر بن عبداللّه و یحیی بن سعید از پیشنهاد خود ماءیوس گردیدند و امام را در تصمیم و اراده خویش قاطع و جدی دیدند به مکه برگشتند و عمروبن سعید نیز چون از راه صلح آمیز ماءیوس گردید دوباره به برادرش ماءموریت داد که با گروهی ماءمور مسلح ، خود را به حسین بن علی برسانند و او را وادار و مجبور به مراجعت کنند . این عده چون به قافله امام رسیدند در میانشان بگومگو شد و با تازیانه به همدیگر حمله کردند یحیی و یارانش تاب مقاومت نیاورده و به مکه برگشتند .

نکاتی در سخن امام (ع)

در پاسخ امام به عبداللّه بن جعفر و در پاسخ آن حضرت به امان نامه عمرو بن سعید نکاتی وجود دارد که اشاره نمودن به این نکات بی تناسب نیست .
1 - حسین بن علی علیهما السلام در پاسخ عبداللّه به ماءموریتی اشاره می کند که در عالم رؤ یا از طرف رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بر وی محول گردیده است و باید آن را انجام بدهد گرچه به ضررش منتهی شود . آنگاه تاءکید می کند که این ماءموریت و این راز را به کسی نگفته و تا آخر نیز با کسی در میان نخواهد گذاشت .
این ماءموریت چیست ؟ آیا جهاد و شهادت حسین علیه السلام و اسارت فرزندانش در راه خداست ؟ اینها را که قبل از حرکت از مکه به محمد حنفیه گفت و در طول راه ازمدینه تا شهادت ، گاهی با اشاره و گاهی با صراحت می گفت ، این چه ماءموریت و رازی است که امام علیه السلام آنچنان با قاطعیت از آن سخن می گوید که امید عبداللّه را به یاءس و نومیدی مبدل می سازد و علی رغم تلاش و کوشش تمام ، لب فرو می بندد و به مکه برمی گردد ؟ ما چه می دانیم که خودش فرمود : ((وَما اَنَا مُحَدِّثٌ بِها حَتّی اَلقی رَبِّی)) 2 - امام در پاسخ امان نامه ، نخست تلویحا به برنامه خود که دعوت الی اللّه است اشاره فرموده و سپس با یک اشاره لطیف به موعظه عمرو پرداخته که در قیامت کسانی مشمول امان خدا می گردند که در دنیا به وظایف خود که منبعث از خوف خداست قیام کنند .
و بالا خره با به کار بردن ((اِن)) شرطیّه (اگر) از هدف اصلی و مکنون خاطر وی پرده برداشته است ؛ زیرا در مقام دعا به کار بردن ((اگر)) سؤ ال انگیز و دارای مفهوم توبیخ است .

با فرزدق

متن سخن

((. . . صَدَقْتَ للّهِ الاَمْرُو كُل يَوْمٍ هُوَ فِی شَاءن
اِنْ نَزَلَالْقَضاءُ بِما نُحِبُّ وَنَرْضی
فَنَحْمَدُاللّه عَلی نَعْمائِهِ وَهُوَ الْمُسْتَعانُ عَلی اَداءِ الشُّكْرِ
وَاِنْ حالَ الْقَضاءُ دُونَ الرَّجاءِ
فَلَمْ يَتَعَدَّ مَنْ كانَ الحَقُّ نِيَّتَهُ وَالتّقْوی سَرِيرَتَهُ))(72)

ترجمه و توضیح لغات

شَاءْنٍ : کار مهم ، پیشامد ، حکم بر طبق پیشامد . قضاءُ : حکم ، فرمان الهی . حالَ ، یَحُولُ : میان دو چیز حایل و مانع گردید . دون ، می گویند حالَ الْقَوْمُ دُونَ فُلانٍ : آن گروه مانع فلانی از رسیدن به مقصودش گردید . تَعَدّی : تجاوز ستم . سریره ، باطن انسان .

پنجمین پیشنهاد انصراف از سفر عراق به حسین بن علی علیهما السلام به وسیله فرزدق شاعر معروف عرب انجام گرفته است آنگاه که حسین بن علی علیهمالسلام عازم حرکت از مکه به سوی عراق بود و فرزدق نیز برای انجام عمل حج به طرف مکه می آمد در خارج این شهر به خدمت آن حضرت علیه السلام رسید ود ر زمینه حرکت وی سؤ ال نمود . امام علیه السلام در پاسخ فرزدق سخنانی ایراد کرد . و ما مشروح جریان این ملاقات را بدانگونه که مرحوم مفید از خود فرزدق نقل نموده است در اینجا می آوریم (73) .
او می گوید : من در سال شصت با مادرم عازم مکه و انجام مراسم حج بودم به هنگامی که داخل محدوده حرم شدم و افسار شتر مادرم را به دست گرفته و می کشیدم به قافله حسین بن علی علیهما السلام که از مکه به سوی عراق در حرکت بود برخوردم و به حضورش شتافتم و پس از سلام و تعارفات عرضه داشتم : یا بن رسول اللّه ! پدر و مادرم به فدای تو ((ما اَعْجَلَکَ عَنِ الْحَجِّ ؟ ؛)) انگیزه تو در این عجله و خارج شدن از مکه قبل از انجام مراسم حج چیست ؟)) امام فرمود : ((لَوْ لَمْ اَعْجَلْ لاُخِذْتُ ؛)) اگر تعجیل نمی کردم دستگیرم می ساختند)) .
فرزدق می گوید امام از من پرسید تو کیستی ؟ عرض کردم مردی از ملت عرب .
فرزدق : اضافه می کند که به خدا سوگند امام در شناسایی من به همین اندازه بسنده کرد و در این مورد چیز دیگری سؤ ال ننمود .
سپس پرسید نظر مردم (عراق) نسبت به اوضاع چگونه است . گفتم خبر را از خبره اش می خواهی که دلهای مردم با شما و شمشیرهایشان بر علیه شما و مقدرات در دست خداست که هرطور بخواهد انجام می دهد .
امام در پاسخ من چنین فرمود :
((صَدَقْتَ ، للّهِ الاَمْرُ . . . ؛)) فرزدق درست گفتی ! مقدرات در دست خداست و او هر روز فرمان تازه ای دارد که اگر پیشامدها بر طبق مراد باشد در مقابل نعمتهای خداوند سپاسگزاریم و هموست مددکار در سپاس و شکرگزاری برای او . و اگر حوادث و پیشامدها در میان ما و خواسته هایمان حائل گردید و کارها طبق مرام به پیش نرفت باز هم آن کس که نیتش حق باشد ، و تقوا بر دلش حکومت می کند از مسیر صحیح خارج نگردیده است .
فرزدق می گوید وقتی سخن امام بدینجا رسید . گفتم بلی گفتار شما درست است ، خیر پیش !

آنگاه مسائلی چند درباره حج و غیر آن سؤ ال کردم و امام پس از پاسخ این سؤ الها مرکب خود را حرکت داد و خداحافظی نموده و از همدیگر جدا شدیم .

دو نکته جالب

از این سخن امام دو نکته جالب و ارزنده به دست می آید :
1 - مساءله آگاهی : همان گونه که بارها اشاره نموده ایم امام علیه السلام قطع نظر از ((علم امامت)) از طریق متعارف و از راههای معمولی نیز از اوضاع عراق و حوادث آینده آگاهی داشت و با اطلاع کامل برنامه خویش را تعقیب می نمود و این موضوع برای افراد عادی مانند فرزدق نیز محسوس و ملموس بود که با صراحت کامل گفت ((قُلُوبُ النّاسِ مَعَکَ وَسُیُوفُهُمْ عَلَیْکَ)) 2 - دومین نکته جنبه اخلاقی قضیه و مساءله اخلاص و اتکای به خداوند است که حرکت امام برای انجام یک ماءموریت و وظیفه الهی و نیل به هدف معنوی است نه تنها رسیدن به یک پیروزی ظاهری و حسین بن علی علیهما السلام حرکت خویش را بر همین مبنی توجیه و بنیانگذاری نموده است که : ((وَانْ حالَ الْقَضاءُ دُونَ الرَّجاءِ فَلَمْ یَتَعَدَّ مَنْ کانَ الحَقُّ نِیَّتَهُ وَالتّقْوی سَرِیرَتَهُ))

پیشنهاد به شترداران

متن سخن

((مَنْ اَحَبَّ مِنْكُمْ اَنْ يَنْصَرِفَ مَعَنا اِلى الْعِراقِ
اَوْفينا كِراءَه وَاَحْسَنّا صُحْبَتَهُ وَمَنْ اَحَبَّ الْمُفارَقَةَ اَعْطيْناهُ مِنَ الْكِراءِ عَلى ماقَطَعَ مِنَ الاَرْضِ))(74)

ترجمه و توضیح لغات

انصراف : مراجعت و برگشتن . اَوْفَیْنا (از ایفاء) : پرداختن . کِراءِ : کرایه .

حسین بن علی علیهما السلام در خارج از مکه در محلی به نام ((تنعیم)) به قافله ای برخورد نمود که در میان آن ، عده ای شتردار از سوی بحیر بن یسار حمیری ، استاندار یمن بارهایی از حله یمنی و اجناس قیمتی به سوی شام و یزید بن معاویه حمل می کردند ، آن حضرت این اجناس را از شترداران گرفته و به تصرف خویش درآورد و خطاب به آنان فرمود :
((مَنْ اَحَبَّ مِنْکُمْ . . . ؛)) هریک از شما که مایل باشد به همراه ما به عراق بیاید کرایه تا عراق را بدو می پردازیم و او در طول این سفر از مصاحبت نیک ما نیز برخوردار خواهد گردید و هرکس بخواهد از همین جا به وطن خود برگردد کرایه یمن تا این نقطه را بدو می دهیم)) .
پس از پیشنهاد آن حضرت چند نفر کرایه خود را گرفته و به سوی یمن مراجعت و چند نفر دیگر اعلان آمادگی کردند که تا عراق به همراه آن حضرت حرکت نمایند .

راز عمل

راز این سخن و عملکرد انقلابی امام که الگو و سرمشق برای تمام رهبران اصیل قیامها و نهضتهاست ، پشتیبانی محرومان و دشمنی با طاغوتیان و تضعیف آنهاست و از این عمل چنین استفاده می شود که باید از هر فرصت مناسب در تضعیف طاغوت و در تقویت ضعفا و محرومان بهره برداری نمود .
و اینک امام این ثروت را که از مردم بیچاره یمن به وسیله استاندار و دست نشانده معاویه جمع آوری گردیده و در بست در اختیار یزید قرار خواهد گرفت از چنگ این طاغوت می رهاند و در مواردی که به صلاح امت است صرف می کند و در اختیار فقرا و ضعفا که در طول این راه دور و دراز از حجاز تا عراق با آنان مواجه خواهد گردید قرار می دهد و یا در راه شکستن سدی که در مقابل قرآن قرار گرفته است به کار می اندازد .
ولی از طرف دیگر شترداران و کرایه کشها را گرچه در خدمت طاغوت قرار گرفته اند چون از طبقه محروم و ضعیف جامعه هستند و باید به مزد خویش و کرایه این سفر پر رنج نایل گردند نه تنها با کمال خوشرویی در اختیار سفر و برگشت آزاد می گذارد و در هر دو صورت کرایه آنها را می پردازد بلکه در صورت اختیار سفر و همراهی تا عراق به آنان مصاحبت نیک و برخورداری از لطف و محبت خویش را وعده می دهد .
آری وعده مصاحبت نیک از سوی فرزند پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در سفری به سوی عراق و در رکاب او که ثمره و نتیجه این مصاحبت نیک ، عظمت ، سعادت و بهشت جاودان و نیل به مقامی بس ارجمند است مورد غبطه و آرزوی هر بنده صالح و با ایمان است .

دومین نامه به مردم کوفه

متن سخن

((اَمّا بَعْدُ : فَقَدْ وَرَدَ عَلَیَّ کِتابُ مُسْلِمِ بنِ عَقیل
یُخْبِرُنی بِاجْتِماعِکُمْ عَلی نَصْرِنا وَالطَّلَبِ بِحَقِّنا
فَسَاَلْتُاللّهَ اَنْ یُحْسِنَ لَنَا الصُّنْعَ وَیُثیبَکُمْ عَلی ذلِکَ اَعْظَمَ الاَجْرِ
وَقَدْ شَخَصْتُ اِلَیْکُمْ مِنْ مَکَّةَ یَومَ الثّلاثاءِ لِثَمانٍ مَضَیْنَ مِنْ ذی الْحِجَّةِ
فَإِ ذا قَدِمَ عَلَیْکُمْ رَسُولی فَانْکَمِشُوا فی اَمْرِکُمْ فَاِنِّی قادمٌ فی اَیّامی هذِهِ))
(75) .

ترجمه و توضیح لغات

صُنعَ (به ضمّ و کسر صاد) : آنچه انجام می پذیرد . یُثِیبُ (از اَثابَهُ اِثابَةً) : جزای نیک دادن . شَخَصْتُ : (از شخوص) : حرکت نمودن . ثَلاثاءِ : سه شنبه . اِنْکِماش : سرعت نمودن ، به سرعت به کارها سروسامان بخشیدن . قُدُوم : وارد شدن مسافر .

وقتی حسین بن علی علیهما السلام در مسیر خود به سوی کوفه به منزلی به نام ((حاجر)) وارد گردید این نامه را خطاب به مردم کوفه و در پاسخ نامه مسلم بن عقیل نگاشت و به وسیله قیس بن مسهر صیداوی به آنان ارسال داشت :
((اما بعد : نامه مسلم بن عقیل را که مشعر به اجتماع و هماهنگی شما در راه نصرت و یاری ما خاندان و مطالبه حق ما بود دریافت نمودم از خداوند مسئلت دارم که آینده همه ما را به خیر و شمارا موفق و در این اتحاد و اتفاق بر شما ثواب و اجر عظیم عنایت فرماید .
من هم روز سه شنبه هشتم ذیحجه از مکه به سوی شما حرکت نموده ام با رسیدن پیک من ، شماها به کارهای خویش به سرعت سروسامان بخشید که خود من نیز در این چند روزه وارد خواهم گردید)) .
چرا کوفه ؟
در قیام و حرکت حسین بن علی علیهما السلام گاهی مساءله دعوت و اظهار پشتیبانی مردم کوفه و تشکیل حکومت اسلامی در قیافه علة العلل و انگیزه اصلی تصویر و ترسیم گردیده است و این تصویر ، گذشته از اینکه برخلاف واقعیات و مسلمات است از اهمیت و عظمت این قیام کاسته و مساءله را به صورت یک موضوع عادی که هر مسلمان سیاستمدار منهای مقام معنوی و وظیفه شخصی الهی نیز ملزم به اجرای چنین طرح و برنامه بود درآورده است ولی ما که قدم به قدم با سخنان امام علیه السلام حرکت می کنیم می بینیم مساءله دعوت مردم کوفه و تشکیل حکومت در این حرکت حیات بخش و اراده امام علیه السلام دارای نقش اساسی و جنبه اصلی نبوده است ؛ زیرا امام علیه السلام در مدینه از بیعت با یزید امتناع ورزیده و بر اساس مخالفت و مبارزه سخت با دشمن سرسخت و با برنامه منظم به سوی مکه حرکت نموده است تا آنجا که در پاسخ ابن عباس می گوید : ((اینها دست از من برنمی دارند تا خون مرا بریزند)) .
و در پاسخ ابن زبیر می گوید : ((اگر در لانه مرغی باشم باز هم مرا بیرون آورده و به قتل خواهند رسانید)) .
و پس از تصمیم امام علیه السلام و پس از ورود آن حضرت به مکه و پس از آگاهی مردم کوفه از موضع مخالف امام علیه السلام مساءله دعوت شروع گردیده است و پر واضح است که این دعوت نمی تواند علة العلل و انگیزه اصلی در حرکت و قیام امام علیه السلام باشد بلکه یک مساءله فرعی و جنبی بوده در کنار یک تصمیم و اراده محکم و در ضمن یک هدف عالی و برنامه گسترده و منظم .

اینک امام علیه السلام باید مبارزه با یزید را تعقیب و پیگری نماید ولی ادامه آن در مکه مساوی است با ترور و قتل مخفیانه آن حضرت که در نتیجه از طرفی موجب هتک حرمت و اهانت به بیت خدا و از طرف دیگر به نفع یزید بن معاویه منجر خواهد گردید . ولذا دیدیم سعید بن عمروعاص مسؤ ول و ماءمور ترور امام علیه السلام اول از رهگذر صلح و سازش و با تسلیم نمودن امان نامه و سپس با توسل به زور می خواهد امام را از حرکت باز دارد و به مکه برگرداند و موضوع را بدون سروصدا در خود مکه فیصله بخشیده و این قیام را در نطفه خفه سازد .
و اما امام علیه السلام کدام منطقه را انتخاب نماید ؟ متن کشور اسلامی ، بزرگترین نقطه انفجار ، عراق و کوفه را ؛ زیرا این استان یکی از استانهای بزرگ مرکز ارتش اسلام ، رقیب و مقابل شام و از نظر سوق الجیشی دارای اهمیتی حتی بیش از مکه و مدینه و از نظر آگاهی مردم آن سامان همین اندازه کافی است که این همه دعوتنامه از سوی آنان به مکه سرازیر شده و آمادگی و پشتیبانی خویش را اعلان نموده اند و اگر در یک زمان معین و برهه خاصی جلو این آگاهی و آمادگی جبرا گرفته شود ولی بالا خره این افکار در انقلاب آینده مؤ ثر گردیده انقلابهای آینده از همین نقطه آغاز خواهد شد .
گذشته از این مساءله ، آیا برای حسین بن علی علیهما السلام که امام و رهبر امت است در مقابل این نامه ها و درخواستها عذری در تعطیل برنامه سفر عراق و کوفه وجود دارد و اگر مردم کوفه ادعا می کردند که ما حاضر بودیم در راه حسین بن علی علیهما السلام از جان و مال خود بگذریم و این همه از وی درخواست نمودیم که رهبری ما را به عهده گیرد ولی او اعتنایی به درخواستهای ما ننمود پاسخ امام علیه السلام قانع کننده بود که بگوید چون من می دانستم شما نسبت به من بی وفایی خواهید نمود لذا به درخواستهای شما پاسخ مثبت ندادم ؟ آیا نمی توانستند ادعا کنند که ما در دعوت خویش وفادار بودیم ؟
به عبارت دیگر : در اینجا امام حسین علیه السلام بر سر دوراهی تاریخ است که اگر به تقاضاهای مردم کوفه پاسخ مثبت ندهد در مقابل تاریخ محکوم است و تاریخ در آینده قضاوت خواهد کرد که زمینه فوق العاده مساعد بود ولی امام حسین از این فرصت طلایی نتوانست استفاده کند یا نخواست یا ترس و رعب مانع گردید و . . .
امام علیه السلام برای اینکه با چنین مردمی که دست به سوی او دراز کرده اند اتمام حجت کند به تقاضای آنان پاسخ می گوید .

نتیجه

امام از نظر تکلیف شرعی ، باطنی و واقعی که خود واقف و متوجه آن بود ماءموریت داشت که در راه مبارزه با فساد و دستگاه حکومت یزید و برای اعتلای کلمه حق تا آخرین قطره خون خود را نثار کند .
و از نظر حکم ظاهری که برای هر فردی روشن بود در رابطه با پاسخگویی به درخواست مردم کوفه و شرایط خاص محیط عراق لازم بود که این مبارزه را به این ناحیه بکشاند و برنامه خویش را در این نقطه عملی و پیاده نماید و به روال عادی حرکت خویش را به مردم کوفه اعلان نموده و به آنها دستور آمادگی هرچه بیشتر بدهد گرچه تفکیک این دو نوع تکلیف از همدیگر برای عموم قدری مشکل است ولی شاید گفتار یکی از علمای بزرگ شیعه نیز ناظر به همین مطلب باشد که می گوید ((حسین بن علی علیهما السلام بین تکلیف ظاهری و تکلیف واقعی جمع کرده و در حرکت خویش به سوی کوفه هردو وظیفه را انجام داد))(76) .
و جالب این که امام علیه السلام به هردو جنبه موضوع بارها اشاره کرده ، ماءموریت اولی خود را به تعبیرهای مختلف مانند ماءموریت از طرف رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله در حال رؤ یا ، خواست و مشیت خداوند و . . . بیان نموده است . و اما ماءموریت دوم و تکلیف ظاهری امام که با علم و آگاهی بر بی وفایی مردم کوفه یک روش معمولی و متعارف در پیش گرفته است ، این حقیقت در سخنان مختلف آن حضرت مانند گفتار او به ابن زبیر و . . . منعکس گردیده است .
و از جمله این موارد گفتار دیگری است از آن حضرت که در صفحه بعد مطالعه خواهید نمود .

در مسیر کوفه

متن سخن

((اِنَّ هؤُلاءِ اَخافُونی وَهذِهِ کُتُبُ اَهْلِ الْکُوفَة
وَهُمْ قاتِلی فَاِذا فَعَلُوا ذلِکَ وَلَمْ یَدَعُو اللّه مُحَرَّماً اِلاّ انْتَهَکُوهُ بَعَثَ اللّهُ اِلَیْهِم
مَنْ یُذِلّهُمِ حَتّی یَکُونُوا اَذَلَّ مِنْ فِرامِ الْمَراءَةِ))(77) .

ابن کثیر دمشقی و ابن نما از مردی از اهل کوفه نقل نموده اند که من پس از آنکه اعمال حج را انجام دادم به سرعت به کوفه مراجعت نمودم و در مسیر خود به چند خیمه برخوردم و از صاحب آن خیمه ها پرسیدم ، گفتند این خیمه ها متعلق به حسین بن علی است . با شنیدن این جمله و به اشتیاق زیارت فرزند پیامبر حرکت نموده به سراغ خیمه اختصاصی آن حضرت رفتم . او را در قیافه مردی که دوران پیری را شروع کرده باشد در یافتم و دیدم مشغول قرائت قرآن است و قطرات اشک از صورت و محاسن شریفش سرازیر است عرضه داشتم پدر و مادرم فدای تو باد ای فرزند دختر پیامبر ! چه انگیزه ای تو را به این بیابان بی آب و علف کشانده است ؟
امام در پاسخ من چنین فرمود :
((اِنَّ هؤُلاءِ اَخافُونی وَهذِهِ کُتُبُ اَهْلِ الْکُوفَة . . . ؛)) از طرفی این بنی امیه مرا تهدید نمودند و (از طرف دیگر) اینها دعوتنامه های مردم کوفه است که به سوی من فرستاده اند و همین مردم کوفه هستند که مرا به قتل خواهند رسانید و چون دست به این جنایت زدند و احترام دستورات و اوامر خدا را درهم شکستند خدا نیز کسی را بر آنان مسلط خواهد نمود که آنها را به قتل برساند و آنچنان خوار و ذلیلشان بکند که ذلیلتر از کهنه پاره زنان گردند)) .

پیش بینی امام (ع)

در این سخن امام علیه السلام آنچه جالب توجه است پیش بینی آن حضرت درباره مردم کوفه می باشد که فرمود این مردم مرا به قتل خواهند رسانید و پس از ارتکاب این جنایت ، خدا نیز کسی را بر آنان مسلط خواهد نمود که به قتلشان برساند و آنچنان به خواری و ذلتشان بکشاند که بی حیثیت ترین و ذلیلترین مردم دنیا باشند .
و این پیش بینی در موارد متعدد از سخنان آن حضرت آمده است از جمله در گفتار وی در بطن عقبه و به هنگام حرکت از مکه در پاسخ پیشنهاد ابن عباس (78) و همچنین در دومین سخنرانی آن حضرت که در روز عاشورا و در رویاروئی مردم کوفه ایراد فرمودچنین آمده است : ((به خدا سوگند ! پس از این جنگ ، روی راحت و خوشی نخواهید دید مگر خیلی کم و گذرا به همان اندازه که اسب سوار بر اسب خویش سوار است و سپس آسیاب تحولات شما را به شدت به دور خود خواهد چرخانید و مانند محور آسیاب به تزلزل و اضطرابتان درخواهد آورد))(79) .

اینک باید دید این پیش بینی امام درباره مردم کوفه کی و چگونه و با دست چه کسی تحقق پذیرفت ، این چه کسی بود که بر این مردم مسلط شد و آنان را آنچنان به ذلت و خواری کشانید که ذلیلترین همه اقوام و ملل گردیدند .
همان گونه که امام علیه السلام فرمود پس از جریان عاشورا مردم کوفه بجز یک دوران موقت روی خوشی و آرامش ندیدند ؛ زیرا بلافاصله گروهی از مردم این شهر به عنوان توابین قیام کردند و پس از مدتی ، جریان خروج مختار پیش آمد و . . . که همه این جریانات همراه با قتل و خونریزی و موجب قلق و اضطراب مردم کوفه و در نهایت به مجازات کسانی که در کربلا بودند منجر گردید و این اضطرابها در طول تاریخ خلافت بنی امیه و قسمت مهمی از تاریخ خلافت عباسیان در عراق و مرکز آن کوفه استمرار و ادامه داشته است که امام فرمود : ((لا تُرْضِ الْولاةَ عَنْهُمْ اَبَداً)) ولی بدترین دورانی که بر مردم کوفه گذشت و تلخترین روزهایی که تاریخ کوفه به یاد دارد عبارت است از دوران بیست ساله ای که حجاج بن یوسف ثقفی فرمانروای مطلق العنان عراق - به ضمیمه قسمتی از ایران - گردید که در دوران حکومتش (75 - 95 ق) مردم عراق به خصوص مردم کوفه را آنچنان تحت فشار قرار داد و آنچنان در دل آنان رعب و وحشت ایجاد نمود و به قدری آدم کشت و به قدری زندانی و شکنجه نمود و آنچنان این مردم را به خواری و ذلت و تباهی و روسیاهی کشید که نمی توان تعبیری گویاتر از ((اَذَلَّ مِنْ فِرامِ المَرْاءَةَ)) بر آن پیدا نمود .

در مروج الذهب و کامل ابن اثیر آمده است که چون حجاج بن یوسف به فرمانروایی عراق منسوب و به کوفه مقر حکومت خویش وارد گردید در اولین سخنرانیش که تواءم با تهدید و ارعاب و بدون ذکر ((بسم اللّه)) بود قیافه خونخوار خویش را نشان داد و از جمله هایی که او در اولین سخنرانیش به کار برد این بود :
ای مردم عراق ! ای اهل شقاق و نفاق و صاحبان بدترین صفات به خدا سوگند ! من در میان شما گردنهایی برافراشته و سرهایی که هنگام درو کردنش فرا رسیده است زیاد می بینم و این کاری است که از من ساخته است . ای مردم عراق ! بدانید به خدا سوگند من نه از لغزش شما درمی گذرم و نه عذر شما را می پذیرم (80) .
آنگاه دستور داد که باید همه شما در بیرون شهر اجتماع کنید و به یاری ((مهلب)) که در بصره با مخالفان حکومت در جنگ است بشتابید و هرکس از این فرمان خودداری کند گردنش را خواهم زد و خانه اش را ویران خواهم نمود . روز سوم که خود حجاج ناظر حرکت مردم کوفه به سوی بصره بود ، پیرمردی از سران قبائل کوفه به نام ((عمیر بن ضابی)) به نزدوی آمد و گفت : امیر ! من پیر و زمین گیر و ضعیفم و چند فرزند جوانم در جنگ شرکت می کنند ، یکی از آنها را به جای من حساب کن و مرا از شرکت در این جنگ معاف بدار .
هنوز کلام پیرمرد تمام نشده بود که حجاج دستور داد گردن او را زدند و ثروتش را مصادره نمودند . مردم کوفه با دیدن این فشارها در رفتن به بیرون شهر و شرکت در جنگ بصره آنچنان ازدحام و کثرت نمودند و آنچنان شتاب زده شدند که چندین نفر از بالای پل به داخل فرات افتاده و غرق شدند(81) .
بنابه نقل مورخان حجاج بن یوسف که در سال 95 و پس از بیست سال امارت ، مُرد کسانی که به دست وی در این مدت به قتل رسیده بودند (بجز کسانی که در جنگها کشته شده بودند) به 120 هزار نفر بالغ می گردید . به هنگام مرگ حجاج ، پنجاه هزار نفر مرد و سی هزار نفر زن در زندانهای وی وجود داشتند که شانزده هزار نفر از این زنان زندانی ، برهنه بودند .
مسعودی پس از نقل این جریان می گوید : حجاج زن و مرد را در یک محل زندانی می نمود و زندانهای وی سقف نداشت تا از تابش آفتاب سوزان و رسیدن باد و باران و سرمای زمستان مانع گردد(82) .
در تاریخ ابن جوزی آمده است که غذای زندانیان حجاج را مخلوطی از آرد

جو و خاکستر و نمک تشکیل می داد و هرکس پس از چند روز که در یکی از زندانهای حجاج زندانی می گردید در اثر این نوع غذا و در اثر تابش آفتاب به صورت یک شخص سیاه پوست درمی آمد(83) .
ابن قتیبه دینوری نقل می کند که حجاج بن یوسف در اثر مخالفتی که از مردم بصره به وجود آمد در ماه رمضان و روز جمعه وارد این شهر گردید و با یک دسیسه حساب شده در میان مسجد جامع این شهر ، هفتادهزار نفر را ، آری هفتادهزار نفر را ، یکجا از تیغ شمشیر گذرانید که چنین جنایتی در طول تاریخ دیده نشده است (84) .
مرحوم شیخ محمد جواد مغنیه نویسنده شهیر لبنانی می گوید : ((من آنچه تاریخ مطالعه کرده ام در قساوت و خونخواری ، کسی مانند ((حجاج)) را ندیده ام تنها درباره ((نرون)) مطالبی می شنویم که می تواند بیانگر روح شقاوتگر و حالت سادیسم حجاج باشد که وقتی ((روم)) را آتش زد به شعله هایی که زبانه می کشید تماشا می کرد و به ناله و ضجه زنان و اطفال که از میان آتش به گوش می رسید می خندید))(85) .
و بالا خره ((عمر بن عبدالعزیز)) درباره ((حجاج بن یوسف)) می گفت : ((اگر تمام ملتها خبیث ترین و خونخوارترین فرد خود را برای مسابقه در خباثت و جنایت بیاورند و ما حجاج را بیاوریم در این مسابقه پست فطرتی ، ما بر همه جهانیان پیروز خواهیم گردید))(86) .
و در اینجاست که مفهوم گفتار امام علیه السلام تا حدی روشن می شود که فرمود :
((سَلَّطَاللّه عَلَیْهِمْ مَنْ یُذِلُّهُمْ حَتّی یَکُونُوا اَذَلَّ مِنْ فِرامِ الْمَرْاءَة))

در پاسخ حضرت زینب (ع)

متن سخن

((یا اُخْتاهُ کُلُّ ما قُضِیَ فَهُوَ کائِنٌ))(87) .

حسین بن علی علیهما السلام در مسیر خود به کربلا به منزلی به نام ((خزیمیه)) وارد گردید و یک شبانه روز در آنجا توقف و استراحت نمود و در این منزل بود که در اول صبح حضرت زینب علیهاالسلام به خدمت آن حضرت آمد و عرضه داشت : برادر ! این دو بیت گویا از هاتفی به گوش من رسید که بیشتر موجب نگرانی و تشویش خاطر من گردید .
ای چشم من با تلاش فراوان آماده باش برای گریه کردن ؛ زیرا چه کسی بجز من برای شهدا گریه خواهد نمود .
گریه برای گروهی که خطرات ، بر طبق مقدرات ، آنها را به سوی وفای به عهد سوق می دهد))(88) .
حسین بن علی علیهما السلام در پاسخ زینب کبری علیهاالسلام به یک جمله قناعت ورزید ، آری تنها به یک جمله کوتاه : ((یا اُخْتاهُ کُلُّ ما قُضِیَ فَهُوَ کائِنٌ)) ((خواهرم ! آنچه خدا تقدیر کرده حتما به وقوع خواهد پیوست)) .

منظور از قضا چیست ؟

با توضیحی که در صفحات قبل در رابطه با مشیت و اراده تکوینی و تشریعی خداوند داده شد و با در نظر گرفتن شرایط و اوضاع خاصی که امام از نظر تکلیف شرعی در آن قرار داشت فکر می کنیم مساءله قضا که در این سخن امام علیه السلام آمده است تا حدی روشن گردد و منظور از این قضا همان فرمان و امر الهی در آن شرایط و چهارچوبه خاص و به انجام رسانیدن این تکلیف از سوی امام علیه السلام است ؛ زیرا واژه ((قضا)) به معنای امر حتمی و به مرحله انجام رسانیدن تقدیر و مشیت و در مرحله بعد از تقدیر و اراده است .

در منزل ثعلبیه

متن سخن

((لا خَیْرَ فِی الْعَیْشِ بَعْدَ هؤُلاءِ))(89)

قافله حسین بن علی علیهما السلام پس از ((خزیمیه)) و ((زرود)) به منزل ثعلبیه وارد گردید و در این منزل ، سه گفتار از امام علیه السلام نقل گردیده است که یکی به مناسبت شهادت حضرت مسلم و دو سخن دیگر در پاسخ دو نفر سؤ ال کننده می باشد که به ترتیب این سه سخن را در اینجا می آوریم :
سخن اول در رابطه با شهادت مسلم بن عقیل است که این جریان را طبری و مورخان دیگر از عبداللّه بن مسلم به طور مشروح و مفصل نقل نموده اند و خلاصه آن این است : ابن سلیم که از مردم کوفه است می گوید : ((من و همراهم ((مذری)) پس از انجام مراسم حج ، همت خود را به کار بستیم که هرچه زودتر به کاروان حسین بن علی علیهما السلام برسیم و سرانجام کار او را بدانیم ، در منزل ((زرود)) بود که به قافله آن حضرت رسیدیم و در همین محل به مسافری به نام ((بکیر)) که از کوفه می آمد برخوردیم و خبر شهر خود را از وی جویا شدیم . او گفت به خدا سوگند ! من از کوفه خارج نشدم مگر این که مسلم بن عقیل و هانی بن عروه را به قتل رسانده بودند و با چشم خود دیدم که بدنهای آن دو شهید را در بازار کوفه بر زمین می کشاندند)) .
عبداللّه می گوید پس از گرفتن این خبر ما به قافله حسین بن علی علیهما السلام لاحق گشته تا به هنگام غروب به منزل ((ثعلبیه)) وارد شدیم و در این منزل از نزدیک با امام علیه السلام ملاقات نموده و خبر شهادت مسلم و هانی را به اطلاع وی رسانیدیم .
ابن سلیم می گوید امام با شنیدن این خبر گفت : ((اِنَّا للّهِ وَانَّا اِلَیْهِ راجِعُونَ)) آنگاه اشک به صورتش جاری گردید . همراهان امام علیه السلام و بنی هاشم نیز گریه کردند و صدای شیون زنها نیز به گوش می رسید .
پس از آرامش مجلس عبداللّه و همراهش به امام علیه السلام عرضه داشتند یابن رسول اللّه ! جریان کشته شدن مسلم و هانی نشان داد که شما در کوفه طرفدار و هواخواه ندارید و بهتر این است که از همین جا مراجعت کنید .
و از طرف دیگر فرزندان عقیل گفتند نه ، به خدا سوگند که ما از پای نمی نشینیم مگر اینکه خون مسلم را از کشندگان وی بگیریم یا همانند او به خون خود بغلتیم .
گفتگو و بحث در میان عبداللّه و همراهش از یک طرف و فرزندان عقیل از طرف دیگر به درازا کشید و هریک از آنان برای نظریه خویش دلایلی می آوردند و تاءییداتی ذکر می نمودند و در عین حال همه آنان انتظار آن را

داشتند که امام در این باره اظهار نظر و تصمیم خود را بیان کند و آن حضرت در این رابطه چنین فرمود :
((لا خیْرَ فِی الْعَیْشِ بَعْدَ هؤُلاءِ ؛)) پس از اینها (پس از مسلم و هانی و پس از مردان و جوانانی مانند فرزندان عقیل) دیگر در زندگی خیر و سودی نیست)) .

نتیجه

از دیدگاه سرور آزادگان ، زندگی کردن در جامعه ای این چنین سودی ندارد ، جامعه ای که مردانی چون مسلم بن عقیل و هانی بن عروه در شهری مانند کوفه پایگاه اسلام کشته می شوند و بدن آنها در بازار آن شهر ، بازاری که روزی صدای موعظه امیرمؤ منان علیه السلام در آن طنین افکن بود کشانده می شود . آری بعد از چنین جنایتی و کشته شدن چنین مردانی الهی و در یک چنین محیط و جامعه منحط زندگی مفهومی ندارد گو اینکه همین زندگی ذلتبار برای انسانهایی که تنها از صورت انسانی برخوردارند نه از سیرت آن شیرین و لذت بخش است .

در منزل ثعلبیه ؛ پاسخ به یک سؤال

متن سخن

((اِمامٌ دَعا اِلی هُدیً فَاَجابُوا اِلْیهِ
وَامامٌ دَعا اِلی ضَلالَةٍ فَاَجابُوا اِلَیْها هُؤُلاءِ فِی الْجَنَّةِ وَهؤُلاءِ فِی النّار وَهُو قَوْلُهُ تَعالی : فَرِیقٌ فِی الْجَنَّةِ وَفَریقٌ فِی السَّعیرِ))(90) .

بنابه نقل بزرگ محدث شیعه صدوق (ره) و خطیب خوارزمی در همان منزل ((ثعلبیه)) بود که شخصی به خدمت حسین بن علی علیهما السلام شرفیاب گردید و از آن حضرت تفسیر این آیه شریفه را سؤ ال نمود : ((یَوْمَ نَدْعُوا کُلَّ اُناسٍ بِاِمامِهِمْ ؛)) در روز قیامت هر قوم و ملتی را با امام و پیشوایشان صدا و دعوت می کنیم))(91) .
امام در پاسخ وی فرمود : آری امام و پیشوایی هست که مردم را به راه راست و به سوی سعادت و خوشبختی می خواند و گروهی به وی پاسخ مثبت داده و از او پیروی می کنند و پیشوای دیگری نیز هست که به سوی انحراف و بدبختی دعوت می کند گروه دیگری نیز برای وی جواب مثبت می دهند که گروه اول در بهشت است و گروه دوم در دوزخ .
امام سپس فرمود و این است معنای آیه دیگر که ((فَرِیقٌ فِی الْجَنَّةِ وَفَرِیقٌ فِی السَّعیرِ ؛)) گروهی در بهشت است و گروهی در دوزخ))(92) .

حسین بن علی علیهما السلام در این گفتارش با اتکای به دو آیه از قرآن مجید از دو گروه متضاد و از دو نوع رهبری سخن می گوید که هریک از این دو گروه متکی به یک رهبر و الهام گیرنده از افکار اوست که در صحنه زندگی همیشه چنین گروه ها و چنین رهبرانی بوده و خواهند بود و باید این رهبران را با برنامه ای که در پیش دارند شناخت و از آن رهبری که به سعادت انسانی دعوت می کند تبعیت و پیروی نمود .

پاسخ سؤ ال دیگر

متن سخن

((اَما وَاللّه لَوْ لَقِيتُکَ بِالْمَدِينَة لا رَيْتُکَ اَثَرَ جَبْرَئِيلَ فی دارنا وَنُزُولِه بِالْوَحی علی جَدّی یا اَخا اَهْلِ الْکُوفَةِ مِنْ عِنْدِنا مُسْتَقَی الْعِلْمِ اَفَعَلِمُوا وَجَهِلْنا ؟ هذا مِمَّا لا یَکُونُ))(93) .

ترجمه و توضیح لغات

اَرَیْتُ ، اِرئة : نشان دادن . اثر جبرئیل : محل ورود جبرئیل . مُسْتَقی : محلی که برای استفاده از آب و سیراب شدن از آن فراهم شود .

این ، سومین سخن امام است در همان منزل ثعلبیه که یک نفر از مردم کوفه به خدمت آن حضرت رسید و امام در ضمن گفتگو از وی پرسید اهل کدام شهر هستی او پاسخ داد از مردم کوفه .
امام به وی چنین فرمود : ((اَما وَاللّه لَوْ لَقِیتُکَ بِالْمَدِینَة . . . ؛)) آگاه باش که اگر ملاقات ما در مدینه صورت می گرفت اثر و رد پای جبرئیل و محل نزول او را در خانه ما(94) به تو نشان می دادم . ای برادر کوفی ! محل فرا گرفتن علم ، خاندان ماست پس آیا اینها آشنا و دانا و ما جاهل و ناآشنا هستیم آیا چنین چیزی شدنی است ؟)) .
این سخن امام که در بصائرالدرجات و اصول کافی نقل گردیده است نشان می دهد که امام علیه السلام آن را در مقام پاسخگویی به سؤ الی که از سوی آن مرد کوفی مطرح شده است اظهار نموده است و تا آنجا که فرصت اجازه می داد ما تلاش نمودیم که اصل سؤ ال را نیز به دست بیاوریم تا بیان و گفتار امام علیه السلام هرچه واضحتر و روشنتر گردد ، ولی متاءسفانه درباره اصل سؤ ال مطلبی به دست نیامد .
اما مجموع سخن امام بویژه جمله ((اَفَعَلِمُوا وَجَهِلْنا)) که به صورت استفهام انکاری استعمال شده است نشانگر آن است که طرف خطاب مردی بوده است ناآگاه و ظاهر بین که حرکت امام را در مقابل بنی امیه مانند سایر اعتراض کنندگان مورد اعتراض قرار داده است و امام علیه السلام ضمن برشمردن فجایع و جنایتهای خاندان بنی امیه از انحرافات و اعوجاجهایی سخن گفته است که پس از خاتم پیامبران در رهبری اسلام به وجود آمده و موجب آن گردیده است تا خاندان بنی امیه که همیشه از دشمنان شماره یک اسلام و قرآن بوده اند فرمانروایان و حکمرانان مسلمانها باشند و به جنایتها و خیانتهایی آن هم به نام اسلام دست بیالایند و در اسلام انحرافاتی به وجود آورند ولی مرد کوفی به گفتار امام قانع نگردیده و همه این برنامه ها را مانند بعضی از مسلمانان کوته بین به حساب اسلام گذاشته ، ظاهر اعمال و رفتار و روزه و نماز جمعه و جماعت خاندان بنی امیه را مستمسک و دلیل حقانیت آنان قرار داده است .

آنچه از گفتار امام (ع) استفاده می شود

از این گفتار امام مطالب زیادی را می توان استفاده نمود ولی با توضیحی که قبلاً داده شد در این سخن یک مطلب بیش از هرچیز دیگر جلب توجه می کند و آن وجود یک قاعده کلی در سخن امام است که می توان آن را قاعده ((اهل البیت ادری بمافیه)) نامید که صاحب خانه به وضع خانه از دیگران آشناتر است و از همین قاعده در حل اختلاف و دوگانگی که پس از وفات پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله در میان مسلمانان به وجود آمده است بهره برداری نمود .

توضیح اینکه

این دو مکتب یعنی تشیع و تسنن در اصول و فروع اسلامی فراوان و بیش از شمارش با هم موافق و همعقیده می باشند مانند توحید ، نبوت ، معاد ، قرآن ، قبله ، نماز ، زکات ، حج و مسائل کلی دیگر . ولی در بعضی از مسائل فرعی و همچنین در بعضی از مسائل اصولی دیگری مانند امامت ، اختلاف نظر دارند که اگر پرده های تعصب به کنار رود می توان با تفاهم و تحقیقات علمی و تحلیلها و بررسیهای کامل به اتحاد کامل دست یافت و این دو مکتب را به یک مکتب اصیل که خواست خدا و پیامبر است برگرداند .
ولی آیا در این چند مساءله مورد اختلاف حق با کیست سؤ الی است که پاسخهای مختلف و فراوانی دارد ؛ پاسخهای کلی و پاسخهای اختصاصی و یکی از پاسخهای کلی آن همان قاعده ((اهل البیت ادری بمافیه)) است که از گفتار امام علیه السلام به دست می آید که شیعه تمام عقاید و احکام مذهبی ، اصول و فروع دینی خود را از خاندان وحی و از طریق ((اهل البیت)) از پیامبر اسلام و سرچشمه علوم اسلامی فرا گرفته و مکتب تشیع در واقع همان مکتب وحی و مکتب اهل بیت است که خداوند متعال بدینگونه معرفی شان فرموده است : ((اِنَّما یُرِیدُاللّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ البَیْتِ وَیُطَهِّرکُمْ تَطْهیراً))(95) .))
و اما مکتب تسنن عقاید و احکام خود را از غیر اهل خانه اش فرا گرفته است . شیعه در عقاید خود درباره توحید و معاد به امیرمؤ منان و خاندان وی متکی است و اهل سنت به ابوهریره و راویانی مانند وی . شیعه احکام فقهی خود را از امام باقر و امام صادق علیهما السلام فرا گرفته و اهل سنت از ابوحنیفه و امام مالک و شافعی و . . .
و این است آنچه ما از گفتار امام می فهمیم : ((یا اَخا اَهْلِ الْکُوفَةِ مِنْ عِنْدِنا مُسْتَقَی الْعِلمِ اَفَعَلَمُوا وَجَهِلْنا ؟ هذا مِمَّا لایَکُونُ))

در منزل شقوق))

متن سخن

((اِنّ الا مْرَ لِلّهِ یَفْعَلُ مایَشاءُ وَرَبُّنا تَبارَکَ هُوَ کُلَّ یَوْمٍ فِی شَاءنٍ))
فَاِنْ تَکُنِ الدُّنْیا تُعَدُّ نفَیسَةً
فَانّ ثَوابِ اللّه اَعْلا وَاَنْبَلُ
وَاِنْ تَکُنِ الاَمْوالُ لِلتَّرْکِ جَمْعُها
فَما بالُ مَتْروکٍ بِهِ الْمَرءُ یَبْخَلُ
وَاِنْ تَکُنِ الارْزاقُ قِسْماً مُقَّسماً
فَقِلَّةُ حِرْصِ الْمَرْءِ فِی الْکَسْبِ اَجْمَلُ
وَاِنْ تَکُنِ الْاَبْدانُ لِلْمَوْتِ اُنْشِاءَتْ
فَقَتْلُ اِمرِی ءٍ بِالسَّیْفِ فیِاللّه افضلُ
عَلَیْکُمْ سَلامُاللّه یا الاَحْمَدَ
فَاِنِّی اَرانی عَنْکُمُ سَوْفُ اَرْحَلُ(96)

ترجمه و توضیح لغات

نَفیس و نَفیسه : پربها . اَنْبَلْ : اَفضل . بال : حال

امام علیه السلام که با نزدیک شدن به محیط عراق هر روز با افراد مختلف ازمردم کوفه و عراق مصادف می گردید پس از پشت سر گذاشتن منزل ((ثعلبیه)) و با ورود به منزل دیگری به نام ((شقوق)) با مردی که از سوی کوفه می آمد مواجه و از وی چگونگی اوضاع کوفه و افکار مردم آنجا را پرسید .
آن مرد عرضه داشت یابن رسول اللّه ! مردم عراق در مخالفت شما متحد و هماهنگ گردیده و بر جنگ با شما هم پیمان شده اند .
امام علیه السلام در پاسخ وی فرمود : ((اِنَّ اْلاَمْرَللّه یَفْعَلُ مایَشاءُ . . .)) ((پیشامدها از سوی پروردگار است و آنچه خود صلاح بداند انجام می دهد و خدای بزرگ هر روز (به مقتضای زمان) اراده خاصی دارد)) .
امام علیه السلام سپس اشعاری را که ذکر گردید خواند :
((زندگی این جهان گرچه از نظر عده ای نفیس و پربهاست ولی خانه پاداش و جزا بالاتر و پربهاتر است .
و اگر جمع آوری مال و ثروت برای این است که باید یک روز از آن دست برداشت پس مرد نباید برای چنین ثروتی بخل ورزد .
و اگر روزیها مقدر و تقسیم شده است پس مرد در کسب ثروت هرچه کم آزتر باشد بهتر است .
و اگر این بدنها برای مرگ آفریده شده است پس کشته شدن مرد در راه خدا چه بهتر .
درود بر شما ای خاندان پیامبر ! که من به این زودی از میان شما خواهم رفت)) .

اراده آهنین

یکی از شرایط پیروزی و موفقیت در حرکت و قیام و مخصوصا یکی از شرایط مهم رهبری ، این است که با هر حادثه تلخ و ناگوار و با ایجاد شدن هر سدی در برابر هدف ، نباید از تصمیم خود منصرف گردید و از خود ضعف و سستی نشان داد و در این سخن امام این موضوع به وضوح و روشنی مشهود است که چون مرد کوفی از یک جریان تلخ و غیر منتظره ای خبر می دهد که مردم کوفه یعنی نیروها و کمکهای خود امام بر علیه او بسیج شده اند ، آن حضرت با شنیدن این خبر نه تنها کوچکترین ضعف و سستی از خود نشان نمی دهد و به راه خود ادامه می دهد بلکه با سرودن اشعاری و با بی ارزش نشان دادن زندگی و ثروت این جهان خود و یارانش را هرچه مصممتر و نیرومندتر می سازد و این است درسی که حسین بن علی علیهما السلام به انسانها بیاموخت .

در منزل زباله

متن سخن

((بِسْمِاللّه الرَّحْمنِ الرَّحيم
اَمّا بَعْدُ فَانَّهُ قَدْ اَتانَا خَبَرٌ فَظيعٌ قَتْلُ مُسْلِمِ بْنِ عَقيلٍ
وَهانِى بن عُرْوَةٍ وَعَبدِاللّه بْنِ يَقْطُرِوَقَدْ خَذَلَتْنا شيعَتُنا فَمَنْ اَحَبَّ مِنْكُمُ الا
نْصِرافَ فَلْيَنْصَرِفْ لَيْسَ عَلَيْهِ مِنّا ذِمامٌ)) . (97)

ترجمه و توضیح لغات

فَظیعٌ : ناخوشایند . خَذَلَهُ : دست از یاری وی کشید . انْصِراف : برگشتن . ذِمامٌ : حَق ، پیمان .

قافله امام علیه السلام پس از منزل ((شقوق)) وارد منزل ((زباله)) گردید و در این منزل بود که از جریان قتل مسلم و هانی و عبداللّه بن یقطر(98) رسما و به وسیله نامه ای که یکی از طرفداران آن حضرت در کوفه برای امام ارسال نموده بود اطلاع یافت و امام در میان یارانش در حالی که نامه را به دست گرفته بود چنین فرمود : ((اَمَّا بَعْدُ فَقَدْ اَتانا خَبَرٌ فَظیعٌ . . . ؛)) خبر بس تاءثرانگیزی به ما رسیده است و آن کشته شدن مسلم بن عقیل و هانی بن عروه و عبداللّه بن یقطر است و شیعیان ما دست از یاری ما برداشته اند و اینک هریک از شما که بخواهد ، در برگشتن آزاد است و از سوی ما حقی بر گردنش نیست)) .

صراحت در گفتار

یکی از امتیازات و تفاوتهای بارز پیشوایان و رهبران مذهبی با رهبران سیاسی و غیرمذهبی ، وجود صراحت ، صداقت و بیان واقعیات در رهبران مذهبی است . یک رهبر مذهبی با اتکا به اصل ایمان و عقیده همیشه با پیروان و با ملت خویش در بیان و اظهار آنچه به سرنوشت آنان ارتباط دارد صادق و صریح است گرچه این صراحت و صداقت به ضرر او منتهی شود ؛ زیرا برنامه و هدف این رهبران قبل از هرچیز ایجاد ایمان در دل افراد و تمام تلاش و فعالیتشان مقدمه این هدف است و نیل به این هدف با ظاهرسازی و فریبکاری و پرده پوشی حقایق که در میان سیاستمداران دنیا معمول و متعارف است که هر لحظه به گونه ای و با هر شخصی و جوّ خاصی با قیافه ای ظاهر می گردند ، قابل تاءمین نیست .
این روحیه صفا و صمیمیت و وفا و صداقت را می توان در همه پیشوایان مذهبی بویژه در شخص رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله که اسوه و الگو بر تمام جهانیان است در تمام جبهه های جنگ و در تمام ابعاد دوران زندگی آن حضرت به وضوح مشاهده نمود و حسین بن علی علیهما السلام این رهبر آزاده و آزادگی نیز نه تنها از این قاعده و قانون مستثنی نیست بلکه خود از این لحاظ نیز قانون و الگو برای رهبران معنوی و پیشوایان مذهبی است .
و لذا می بینیم آنچه را که درباره آینده خویش پیش بینی می کند در موارد مختلف و با مناسبتهای گوناگون از مدینه تا کربلا با یاران و اصحابش در میان می گذارد آنجا که به مناسبت حرکت از مکه سخنرانی می کند و در آنجا که با عبداللّه های سه گانه (ابن عباس ، ابن عمر و ابن زبیر) و با محمد حنفیه سخن می گوید .
و بالا خره آنجا که نامه ای از سوی یکی از دوستانش در رابطه با شهادت سه تن از باوفاترین یارانش به دستش می رسد برای تاءکید بیشتر ، اصل نامه را هم به دست گرفته و در مقابل دید یارانش قرار داده آن را می خواند .

انگیزه و نتیجه این پیشنهاد

طبری مورخ شهیر و مرحوم مفید بزرگترین دانشمند جهان تشیع پس از نقل این سخن امام علیه السلام درباره انگیزه و نتیجه این پیشنهاد توضیح مشابهی دارند که ترجمه گفتار طبری در انگیزه پیشنهاد امام چنین است :
امام علیه السلام می دانست کسانی که در طول راه به وی ملحق گردیده اند به این امید بوده است که آن حضرت به شهری وارد می گردد که مردم آن مطیع و پذیرای فرمان او هستند ولی چون او امتناع و کراهت داشت از اینکه این عده بدون اطلاع از واقعیت جریان ، به همراه او حرکت کنند و می دانست که اگر حقیقت امر بر آنها روشن گردد از این سفر منصرف خواهند گردید مگر آن عده معدودی که واقعا تصمیم به یاری او تا پای مرگ دارند ، لذا این پیشنهاد رابه آنها نمود و مضمون آن نامه را با آنان در میان گذاشت .
طبری نتیجه این پیشنهاد را هم ، چنین نقل می کند که پس از سخنان امام علیه السلام جمعیتی که با آن حضرت بودند گروه گروه به این طرف و آن طرف متفرق و پراکنده شدند و تنها او ماند و تعدادی از یاران خاصش که از مدینه به همراه او آمده بودند(99) و باز همین جمله در طبقات ابن سعد آمده است .
ولی به طوری که قبلاً اشاره گردید این طرح و پیشنهاد نه یک بار و در یک منزل بلکه در موارد مختلف و به مناسبتهای گوناگون مطرح گردیده است که پس از این پیشنهاد و اجازه انصراف به یارانش در منزل زباله و پس از آنکه تنها عده معدود و با صداقت و استقامت و فداکار از یارانش با او ماندند چون به منزل بعدی و ((بطن عقبه)) وارد گردید باز هم موضوع را با بیان دیگر و با صراحت هرچه بیشتر مطرح فرمود که در صفحه آینده ملاحظه می فرمایید .

در بطن عقبه

متن سخن

((ما اَرانی اِلاّ مَقْتولاً فَاِنِّی رَاءیْتُ فیِ الْمَنامِ کِلاباً تنهشنی
وَاَشَدُّها عَلَیَّ کَلْبٌ اَبْقَعُ))
((. . . یا عَبْدَاللّه لَیسَ یَخْفی عَلَیَّ الرَّاْیُ
وَاَنَّاللّه لا یُغْلَبُ عَلی اَمْرِهِ(100) اِنَّهُمْ لَنْ یَدَعُونی حَتّی یَسْتَخْرِجُوا هذِهِ الْعَلَقَةَ
مِنْ جَوْفِی فَاِذا فَعَلُوا ذلِکَ سَلَّطاللّهُ عَلَیْهِمْ مَنْ یُذِلّهُمْ حَتّی یَکُونُوا اَذَلَّ فِرَقِ الاُمَمِ))(101) .

مَنام : رؤ یا . کِلابْ : جمع کلْب . تَنْهَشنی (از نَهَش) : گاز گرفتن . اَبْقَعُ : خاکستری رنگ ، سیاه و سفید . عَلَقَة : قطعه خون . خارج کردن آن کنایه است از کشتن شخص .

قافله حسین بن علی علیهما السلام پس از حرکت از منزل ((زباله)) به منزل دیگری به نام ((بطن عقبه)) وارد گردید و بنابر نقل ((ابن قولویه)) از امام صادق و همچنین بنا به نقل محدثان و مورخان دیگر حسین بن علی علیهما السلام به مناسبت خوابی که در این منزل دیده بود خطاب به یاران و اصحابش چنین فرمود : ((ما اَرانِی اِلاّ مَقْتُولاً . . . ؛)) من درباره خودم هیچ پیش بینی نمی کنم جز اینکه به قتل خواهم رسید ؛ زیرا در عالم رؤ یا دیدم که سگهای چندی به من حمله نمودند و بدترین و شدیدترین آنها سگی بود سیاه و سفید)) .
بنابر نقل مرحوم مفید در ارشاد در این هنگام پیرمردی از قبیله ((عکرمه)) به نام عمروبن لوذان که در همین منزل به قافله امام علیه السلام برخورده بود خطاب به آن حضرت عرضه داشت : مقصد شما کجاست ؟
امام فرمود : طرف کوفه .
عمروبن لوذان گفت : به خدا سوگندت می دهم که از همین جا برگردی ؛ زیرا من فکر می کنم در این سفر به جز نیزه و شمشیر با چیز دیگری مواجه نخواهی شد و اینها که از تو دعوت کرده اند اگر جلو جنگ و آشوب را بگیرند و از هر جهت آمادگی پیدا کنند سپس به طرف آنها حرکت کنی ، عیبی ندارد ولی با این وضعی که خودت هم پیش بینی می کنی ، من رفتن شما را به هیچوجه صلاح نمی دانم !
امام در پاسخ وی چنین فرمود : ((یا عَبْدَاللّه لا یَخْفی عَلَیَّ الرَّاءْیُ . . . ؛)) این مطلبی که تو درک می کنی برای من نیز واضح و روشن است ولی برنامه خدا تغییرپذیر نیست)) .
امام علیه السلام سپس فرمود : ((اِنَّهُمْ لَنْ یَدَعُونی . . . ؛)) اینها دست از من برنمی دارند مگر خون مرابریزند ولی پس از این عمل ننگین خداوند کسی را بر آنان مسلط خواهد نمودکه طعم تلخ ذلت را به شدیدترین وجه به آنان بچشاند و از همه ملتها ذلیل ترشان بگرداند)) .

سخنرانی امام (ع) بعد از نماز ظهر در شراف

متن سخن

((اَیُّهَاالنّاسُ اِنَّها مَعْذِرَةٌ اِلَی اللّه وَاَلَیْکُمْ
وَانِّی لَمْ آتِکُمْ حتّی اَتَتْنی کُتبُکُمْ وَقَدِمَتْ بِها رُسُلْکُمْ
اَنْ اَقْدِمْ عَلَیْنا فَاِنَّهُ لَیْسَ لَنا اِمامٌ
وَلَعَلَّاللّه اَنْ یَجْمَعَنا بِکَ علی الْهُدی فَاِنْ کُنْتُمْ عَلی ذلِکَ
فَقَدْ جِئْتُکُمْ فَاعْطُونی ما اَطْمئنُّ بِهِ مِنْ عُهُودِکُمْ وَمواثِیقِکُمْ وَاِنْ کُنْتُمْ لِمَقْدَمی کارِهینَ
اَنْصَرِفُ عَنْکُمْ اِلَی الْمَکانِ الَّذی جِئْتُ مِنْهُ اِلَیْکُمْ))(102) .

ترجمه و توضیح لغات

مَعْذِرَة (با هر سه حرکت ذال) : حجت و بیان دلیل . عُهُود وَمواثیق (جمع عَهْد و میثاق) : پیمان .
ترجمه و توضیح :
قافله نور و کاروان حسینی پس از پشت سرگذاشتن ((بطن عقبه)) وارد منزل دیگری به نام ((شراف)) گردید که پس از ورود آن حضرت حربن یزید ریاحی نیز با هزار مرد جنگجو - که تحت فرماندهی وی ماءموریت جلوگیری از حرکت امام علیه السلام را به عهده داشتند - بدین منزل وارد شد و در این منزل بود که امام علیه السلام در طی دو سخنرانی کوتاه موقعیت خویش و موقعیت خاندان بنی امیه و انگیزه سفرش را به لشکریان حرّ ، بیان نمود .

ولی قبل از ترجمه و بررسی این دو سخنرانی به چگونگی این تلاقی و برخورد امام علیه السلام با ((حرّ)) و سپاهیانش که نموداری است از عاطفه فرزند فاطمه - سلام اللّه علیها- و درسی است به همه رهبران جهان و پیشروان انقلاب و قیام ، از زبان مورخان دقت می کنیم :
امام پس از ورود به منزل ((شراف)) دستور داد جوانان پیش از طلوع صبح به سوی فرات رفته و بیش از حد معمول و مورد نیاز آب برای خیمه ها حمل نمایند . قبل از ظهر همین روز و در میان گرمای شدید حر بن یزید در راءس هزار نفر مسلح وارد این سرزمین گردید چون حسین بن علی علیهما السلام شدت عطش و تشنگی تواءم با خستگی و سنگینی سلاح وگرد و غبار راه را در سپاهیان حرّ مشاهده نمود ، به یاران خویش دستور داد که آنها و اسبهایشان را سیراب نمایند . و طبق معمول بر آن مرکبهای از راه رسیده آب بپاشند . یاران آن حضرت نیز طبق دستور وی عمل نموده از یک طرف افراد را سیراب می کردند و از طرف دیگر ظرفها را پر از آب نموده و به جلو اسبها می گذاشتند و از طرف دیگر به یال و کاکل و پاهای آنها آب می پاشیدند .
یکی از سپاهیان ((حر)) به نام ((علی بن طعان محاربی)) می گوید : من در اثر تشنگی و خستگی شدید پس از همه سربازان و پشت سر سپاهیان توانستم به منطقه ((شراف)) و محل اردوی سپاه وارد گردم در آن هنگام چون همه یاران حسین سرگرم سیراب نمودن لشکریان بودند کسی به من توجه ننمود ، در این موقع مرد خوش خو و خوش قیافه ای که از کنار خیمه ها متوجه من گردیده بود و سپس معلوم شد که خود حسین بن علی علیهما السلام است به یاریم شتافت و در حالی که مشک آبی با خود حمل می کرد خود را به من رسانید و گفت ((اَنِخِ الرَّاوِیَة ؛)) شترت را بخوابان)) .
((ابن طعام)) می گوید من در اثر عدم آشنایی با لغت حجاز چون منظور او را نفهمیدم فرمود ((اَنِخِ الْجَمَلَ ؛)) شتر را بخوابان)) مرکب را خواباندم و مشغول خوردن آب گردیدم ولی در اثر تشنگی شدید و دست پاچگی ، آب به سر و صورتم می ریخت و نمی توانستم به راحتی استفاده کنم ، امام فرمود : ((اِخْنِثِ السِّقاءَ ؛)) مشگ را فشار بده)) من باز هم منظور او را درک ننمودم امام که مشک را به دست گرفته بود با دست دیگرش دهانه آن را گرفت تا توانستم بدون زحمت و به راحتی سیراب گردم

پس از این محبت و پذیرایی و استراحت مختصر موقع ظهر و وقت نماز فرا رسید ، امام به حجاج بن مسروق مؤ ذن مخصوصش فرمود ((اَذِّنْ یَرْحَمُکَاللّه وَاَقِمْ لِلصَّلوةِ نُصَلِّی ؛)) خدا رحمتت کند اذان و اقامه بگو تا نمازمان را بخوانیم))
حجاج مشغول اذان گردید امام به ((حر)) فرمود تو نیز با ما نماز می خوانی یا مستقل و با سپاهیانت می خوانی ؟ عرضه داشت نه ، ما هم با شما و در یک صف به نماز می ایستیم .
امام در جلو و یارانش و ((حر)) و سپاهیانش در پشت سر آن حضرت ایستادند و نماز ظهر را با آن حضرت به جای آوردند .

سخنرانی امام

پس از تمام شدن نماز حسین بن علی علیهما السلام در حالی که به شمشیرش تکیه کرده و در پایش نعلین بود و لباسش را پیراهنی ساده و عبایی عربی تشکیل می داد ، رو به طرف مردم ایستاد و خطاب به آنان چنین فرمود :
((اَیُّهَا النّاسُ اِنَّها مَعْذِرَةٌ اِلَی اللّه وَالَیْکُمْ . . . ؛)) مردم ! سخنان من اتمام حجت است بر شماها و انجام وظیفه و رفع مسؤ ولیت در پیشگاه خدا ، من به سوی شما حرکت ننمودم مگر آنگاه که دعوتنامه ها و پیکهای شما به سوی من سرازیر گردید که ما امام و پیشوا نداریم دعوت ما را بپذیر و به سوی ما حرکت کن تا خداوند به وسیله تو ما را هدایت و رهبری نماید . اگر بدین دعوتها وفادار و پایبند هستید اینک که من به سوی شما آمده ام باید با من پیمان محکم ببندید و در همکاری و همیاری با من از اطمینان بیشتری برخوردارم سازید و اگر از آمدن من ناراضی هستید حاضرم به محلی که از آنجا آمده ام مراجعت نمایم)) .
سپاهیان حر در مقابل گفتار امام علیه السلام سکوت اختیار کردند و جواب مثبت یا منفی از سوی آنان ابراز نگردید .
و بدین صورت نماز ظهر با سخنان امام علیه السلام پایان پذیرفت تا وقت نماز عصر فرا رسید و این نماز نیز با امامت حسین بن علی علیهما السلام و شرکت یاران آن حضرت و سپاهیان ((حر)) اقامه گردید و پس از نماز امام علیه السلام به عنوان دومین سخنرانی باز هم سخنانی ایراد فرمود که در صفحه آینده ملاحظه می نمایید .

سخنرانی امام (ع) بعد از نماز عصر در شراف

متن سخن

((اَمّا بَعْدُ : اَيُّهَاالناسُ فَاِنَّكُمْ اِنْ تَتَّقُواواللّه وَتَعْرفُواالْحَقَّ لاَهْلِهِ يَكُنْ اَرْضى للّهِ
وَنَحْنُ اَهْلُبَيْتِ مُحَمَّدٍصلّى اللّه عليه و آله و سلّم اَوْلى بِوَلايَةِ هذا الا مْرِ مِنْ هؤُلاءِ الْمُدَّعينَ ما لَيْسَ لَهُمْ وَالسّائِرينَ بِالْجَورِ
وَالْعُدْوانِ وَاِنْ اَبَيْتُمْ اِلاّ الْكَراهَةَ لَنا وَالْجَهْلَ بِحَقِّنا وَكانَ رَاءيُكُمْ الا نَ غَيْر ما اَتَتَنْى بِهِ كُتُبُكُمْ اَنْصَرِفُ عَنْكُمْ)) .

ترجمه و توضیح لغات

السائرینَ بالْجور وَالعُدوان : عَمَل کنندگان به ستمگری و دشمنی مردم ؛ می گویند سارَالسُّنَّة : وَسارَ بِالسُّنَّةِ : به آن سنت عمل کرد . اَبَیْتُمْ (از اَبی ، یَاءْبی ، اِباءً) : امتناع کردن .

چنانکه در فصل پیش ملاحظه فرمودید امام علیه السلام در منزل ((شراف)) با حربن یزید و سپاه وی که اولین سپاه اعزامی از طرف ابن زیاد بود به هم رسیدند . بعد از اتمام نماز ظهر و سخنرانی امام علیه السلام نماز عصر را نیز هر دو سپاه به امامت حسین بن علی انجام دادند آنگاه امام سخنرانی دوم خود را بعد از نماز عصر خطاب به سپاهیان ((حر)) چنین ایراد فرمود :
((مردم ! اگر از خدا بترسید و بپذیرید که حق در دست اهل حق باشد موجب خشنودی خداوند خواهد گردید و ما اهل بیت پیامبر به ولایت و رهبری مردم شایسته تر و سزاوارتر از اینها (بنی امیه) می باشیم که به ناحق مدعی این مقام بوده و همیشه راه ظلم و فساد و دشمنی با خدا را در پیش گرفته اند و اگر در این راهی که در پیش گرفته اید پافشاری کنید و از ما روی بگردانید و حق ما را نشناسید و فعلاً خواسته شما غیر از آن باشد که در دعوتنامه های شما منعکس بود ، من از همین جا مراجعت می کنم)) .
چون سخن امام علیه السلام به پایان رسید ، ((حر)) اظهار داشت که ما از این دعوتنامه ها خبری نداریم .
امام به ((عقبة بن سمعان)) دستور داد دو خُرْجین که مملو از نامه های مردم کوفه بود حاضر نمود ولی ((حر)) باز هم از این نامه ها اظهار بی اطلاعی کرد و گفتگویی در میان وی و امام واقع گردید که در فراز آینده ملاحظه خواهید نمود .

سه نکته مهم در این سخنرانی

امام علیه السلام در این سخنرانی به سه نکته بسیار جالب و حساس اشاره نموده است :
1 - معرفی اهل بیت و خاندان پیامبر و بیان پاکی و طهارت وقداست آنها که در اثر این پاکی و طهارت ، از خداوند متعال مقام ولایت و سرپرستی امت به آنان محول گردیده است .
2 - معرفی مخالفان خویش که آنان مردمانی ستمگر و فاسد بوده و به ناحق و از راه ظلم و زور حکومت مسلمانان را به دست گرفته اند .
و اما سومین نکته ای که در هر دو سخنرانی امام علیه السلام به آن تکیه شده این است که امام علت و انگیزه سفر خویش را به سوی کوفه (نه انگیزه قیام و مبارزه اش را) صریحا روشن ساخته است که این سفر طبق دعوت مردم این شهر بوده نه ابتدائا و بدون دعوت و اگر مردم این شهر که حاضرین نیز جزء آنها هستند از دعوت خود نادم و پشیمان گردیده اند امام نیز حاضر است از همان راهی که آمده مراجعت کند .

منتهی در اینجا این سؤ ال مطرح می گردد که اگر واقعا مردم کوفه و در آن برهه ، سپاهیان ((حر)) امام را آزاد می گذاشتند آن حضرت به سوی مدینه باز می گشت و دست از مبارزه ای که در پیش گرفته بود می کشید ؟
باید پاسخ این سؤ ال را از متن سخنان امام علیه السلام بویژه از همین سخن آن حضرت که در منزل ((شراف)) بیان کرده است به دست آورد ؛ زیرا از این دو سخنرانی امام به وضوح پیداست که سخنان وی جنبه اتمام حجت دارد و برای قطع هر نوع عذر و بهانه از سوی آن گروه از مردم کوفه بوده است که آن حضرت این حقیقت را به صراحت بیان داشت : ((اِنَّها مَعْذِرَةٌ اِلَی اللّه وَالَیْکُمْ ؛)) یعنی این سخنان من اتمام حجت است برای شما و رفع مسؤ ولیت در پیشگاه خدا)) .
حسین بن علی علیهما السلام با این بیان می خواهد به آنان تفهیم کند که آمدن من به شهر شما جنبه تهاجم و حمله به این شهر و مردمان آن را ندارد و اگر کارگزاران بنی امیه برای به وجود آوردن جوّ مسموم چنین تبلیغات سوئی راه بیندازند ، کذب محض و خلاف واقع می باشد بلکه این سفری است که طبق دعوت قبلی مردم کوفه انجام گرفته است .
و اما اصل موضوع و مساءله مبارزه و یا انصراف و برگشت امام علیه السلام از آن منطقه بدان معنا نیست که اگر مردم کوفه از دعوت خویش منصرف شده باشند آن حضرت هم به خانه خود برمی گردد و دست از مبارزه برمی دارد بلکه منظور آن حضرت این است که در صورت انصراف مردم کوفه از دعوت و وعده پشتیبانی و همکاری ، ما هم به این شهر نمی آییم و اما اصل عدم بیعت با یزید بن معاویه و ادامه مبارزه با وی همچنان به قوت خود باقی است اگرچه به کشته شدن ما منجر شود منتهی این مبارزه اگر در کوفه نباشد در هر نقطه دیگر امکان پذیر است ؛ زیرا اگر منظور امام علیه السلام غیر از این بود و اگر دستگاه حکومتی همین اندازه احساس می نمود که حسین بن علی علیهما السلام نه تنها دست از مبارزه کشیده بلکه قاطعیت خود را از دست داده و حالت شک و تردید بدو راه یافته است هیچگاه حاضر نبود با آن حضرت درگیر شود ؛ زیرا می دانست که این درگیری برای حکومت بنی امیّه سنگین خواهد بود .

خلاصه

درگیری سپاه یزید با امام علیه السلام و آن جنگ و خونریزی دلیل محکم و روشنی است بر عدم انصراف امام علیه السلام از مبارزه .
گذشته از این هریک از سخنان امام از مدینه تا شهادت نیز دلیل و گواه دیگری است بر آن عزم راسخ و تصمیم قاطع و خلل ناپذیر .
او که می گوید : ((فَقَتْلُ إ مْرِی ءٍ بِالسَّیْفِ فِی اللّه اَفْضَلُ))(103) .))
او که می گوید : ((سَاءمْضِی وَمَا بِالْمَوْتِ عارٌ عَلَی الْفَتی))(104) .))
او که می گوید : ((هَیْهاتَ مِنَّاالذِّلَّةُ))(105) .))
او که می گوید : ((لااُعْطیهِمْ بِیدی اِعْطاءَ الذَّلِیلِ وَلا اَفِرُّ مِنْهُمْ فِرارَالْعَبیدِ)) (106) .))
او که می گوید : ((وَیَزیدُ شارِبُ الْخُمُورِ . . . وَمِثلی لایُبایِعُ مِثْلَهُ))(107) .))
او که می گوید : ((وَاللّه لااُعْطِی الدَّنِیَّةَ مِنْ نَفْسِی))(108) .))
آری ، او که دیدش این است به هیچ قیمتی حاضر نیست از مبارزه ای که در پیش گرفته است و از هدفی که تعقیب می کند دست بردارد .

خلاصه

آزاد بودن امام علیه السلام از سوی مردم کوفه کوچکترین اثر مثبت و منفی در اصل مبارزه آن حضرت نداشت همانگونه که اصل دعوت آنان نمی توانست انگیزه و علت مبارزه و قیام آن حضرت باشد .

در پاسخ حرّ

متن سخن

((اَفَبِا لْمَوْتِ تُخَوِّفُنِی وَهَلْ یَعْدُو بِکُمُ الْخَطْبُ اَنْ تَقْتُلُونِی وَسَاءَقُولُ ما قالَ اَخُوالا وْسِ لا بنِ عَمِّهِ وَهُوَ یُرِیدُ نصْرَة رَسُولِاللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم)) .

سَاءَمْضی وَما بِالْمَوْتِ عارٌ عَلَی الْفَتی
اِذا ما نَوی حَقّاً وَجاهَدَ مُسْلِماً
وَآسا الرِّجالَ الصّالِحینَ بِنَفْسِهِ
وَفارِقَ مَثْبُوراً وَخالَفَ مُحْرِماً
اُقَدِّمُ نَفْسی لا اُرِیدُ بَقاءَها
لِتَلْقی خَمِیساً فِی الْهِیاجِ عَرَمْرَماً
فَاِنْ عِشْتُ لَمْ اَذمَمْ وَاِنْ مِتُّ لَمْ اُلَمْ
کَفی لکَ ذُلاً اَنْ تَعِیش وَتُرْغَما(109)

((يَعْدُو بِكُم الْخَطْبُ اَنْ تَقْتُلُونى : عَدْو :)) سرعت . خَطْب : امر عظيم و خطرناک ، اين جمله داراى مفهوم كنايى است يعنى آيا از شما كارى بجز كشتن من ساخته است ؟ اَوْس : نام قبيله اى است از اعراب مدينه . فارَق فِراقاً : دورى جستن . مَثْبُور : مَطْرُود و ملعون كنايه از شخص كافر است . خَميس : لشكر ؛ زيرا لشكر از پنج بخش تشكيل مى گردد . هِياج : جنگ . عَرَمْرَمْ (صفت است براى خَمِيس) : شديد و لشكرى بزرگ و قوى . عِشْتُ (از عاشَ عَيْشاً) : زندگى كردن . لَم اُلَمْ (متكلم وحده مجهول از لام ، يلوم) : ناراحتى و درد و عذاب . تَرْغَم (از رَغِمَ) : ذلت و خوارى .

به طوری که در توضیح فراز قبلی اشاره نمودیم در منزل ((شراف)) پس از آنکه سخنرانی دوم امام به پایان رسید و دعوتنامه های مردم کوفه را در اختیار حرّ و سپاهیانش قرار داد و حرّ همچنان اظهار بی اطلاعی می نمود در میان آن حضرت و حرّ درباره حرکت امام علیه السلام گفتگو و جروبحث شد ؛ زیرا امام علیه السلام می خواست به حرکت خود به سوی کوفه ادامه بدهد و حر تصمیم گرفته بود طبق ماءموریتی که بر وی محول شده بود از حرکت آن حضرت جلوگیری نماید .
ولی چون حر دید امام علیه السلام در تصمیم خود قاطع است و به هیچ وجه حاضر نیست در مقابل ماءموریت وی انعطاف و نرمش نشان بدهد ، چنین گفت : حال که شما تصمیم به حرکت گرفته اید بهتر است مسیری را برای خود انتخاب کنید که نه به کوفه وارد شوید و نه به مدینه باز گردید تامن از فرصت استفاده کنم و نامه ای صلح آمیز به ابن زیاد بنویسم شاید خداوند مرا از درگیری با تو نجات بخشد .
حر این جمله را نیز اضافه نمود : ((اِنِّی اُذَکِّرکَ اللّهَ فی نَفْسِکَ فَاِنِّی اَشْهَدُ لئن قاتَلْتَ لَتُقْتَلَنَّ ؛)) این نکته را نیز یادآوری می کنم و هشدارت می دهم که اگر دست به شمشیر ببری و جنگی آغاز کنی ، صددرصد کشته خواهی شد)) .
و چون گفتار حر بدینجا رسید و امام این هشدار تواءم با تهدید را از حر شنید ، در پاسخ وی چنین فرمود : ((اَفَبِالْمَوْتِ تُخَوِّفُنِی وَهَلْ یَعْدُوبِکُمُ الْخَطْبُ اَنْ تَقْتُلُونی . . . ؛)) آیا مرا با مرگ می ترسانی و آیا بیش از کشتن من نیز کاری از شما ساخته است . من در پاسخ تو همان چند بیت را می خوانم که برادر مؤ من ((اوسی)) آنگاه که می خواست به یاری پیامبر بشتابد و در جنگ شرکت کند به پسرعمویش که مخالف حرکت وی بود انشاد نمود و چنین گفت :
من به سوی مرگ خواهم رفت که مرگ برای جوانمرد ننگ نیست آنگاه که او معتقد به اسلام و هدفش حقّ باشد .
و بخواهد با ایثار جانش از مردان نیک حمایت و با جنایتکاران مخالفت نموده واز دشمنی خدا دوری گزیند .
من جانم را در طبق اخلاص می گذارم و دست از زندگی می شویم تا در جنگی سخت با دشمنی بس بزرگ مواجه شوم .
من اگر زنده بمانم پشیمانی ندارم و نه اگر بمیرم ناراحتی ، ولی برای تو همین بس که چنین زندگی ذلت بار و ننگینی را سپری کنی)) .
حر با شنیدن این پاسخ قطعی با خشم و ناراحتی ، خود را کنار کشید و از

آن حضرت جدا گردید .
در ادب الحسین می گوید چون مفهوم این اشعار مورد اعجاب و تحسین امام علیه السلام بوده لذا در طول سفر خویش به سوی عراق چندین بار به این ابیات متمثل گردیده و آنها را در موارد مختلف و مکرر می خواند .
و تمثل امام به این اشعار و تکرار آنها نیز نشانگر این است که هدف آن حضرت از این حرکت ، یاری کردن بر دین و آیین جدش و جهاد در راه اسلام و دفاع از برنامه ها و قوانین قرآن و حفظ احکام آن از زوال و اضمحلال بوده است ؛ جهادی که از بزرگترین فریضه های الهی و پیروی کردن از سنت نیک رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله ست و در این راه نیز از مقام و منال و زندگی و حتی از جان خود و عزیزانش دست شسته بود .
آری هرکس در این راه جهاد کند و کشته شود مورد ملامت نیست و آن کس که ملازم بیت و خانه خویش گردیده و در این راه قدم به میدان مبارزه و
جهاد نگذارد تا زنده است مورد ملامت ونکوهش خواهد بود(110) .

در منزل بیضه

متن سخن

((اَیُّهَا النّاسُ اِنَّ رَسُولَاللّه صلّی اللّه علیه و آله قالَ
مَنْ رَای سُلْطانا جائراً مُسْتَحِلاًّ لِحَرامِاللّه ناکِثاً عَهْدَهُ مُخالِفاً لِسُنَّةِ رَسُولِاللّه
یَعْمَلُ فی عِبادِاللّه بِالا ثْمِ وَالْعُدْوانِ فَلَمْ یُغَیِّرْ عَلَیْهِ بِفِعْلٍ
وَلا قَوْلٍ کانَ حَقّاً عَلَی اللّه اَنْ یُدْخِلَهُ مَدْخَلَهُ اَلا
وَانَّ هؤُلاءِ قَدْ لَزَمُوا طاعَةَ الشَّیْطانِ
وَتَرَکُوا طاعَةَ الرَّحْمنِ وَاَظْهَرُوا الْفَسادَ
وَعَطَّلُوا الْحُدُودَ وَاسْتَاْثَرُوا بِالْفَیْءِ
وَاَحَلُّوا حَرامَاللّه وَحَرَّمُوا حَلالَهُ وَاَنَا اَحَقُّ مِمَّنْ غَیَّرَ
وَقَدْ اَتَتْنِی کُتُبُکُمْ وَقَدِمَتْ عَلَیَّ رُسُلُکُمْ بِبَیْعَتِکُمْ اِنَّکُمْ لا تُسَلِّمُونی
وَلا تَخْذِلُونی فَاِنْ اَتْمَمْتُمْ عَلَیَّ بَیْعَتَکُمْ تُصِیبُوا رُشْدَکُمْ
فَاَنَاالحسَینُ بْنُ عَلِیٍّ وَابْنُ فاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِاللّه نَفْسِی
مَعَ اَنْفُسِکُمْ وَاَهْلِی مَعَ اَهْلِکُمْ وَلَکُمْ فِی اُسْوَةٌ
وَاِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَنَقَضْتُمْ عَهْدَکُمْ
وَخَلَعْتُمْ بَیْعَتی مِنْ اَعْناقِکُمْ ماهِیَ لَکُمْ بِنُکْرٍ
لَقَدْ فَعَلْتُمُوها بِاَبِی وَاَخِی وَابْنِ عَمِّی مُسْلِم
فَالْمَغْرُورُ مَنِ اغْتَرَّ بِکُمْ فَحَظُّکُمْ اَخْطاءْتمْ
وَنَصیبَکُمْ ضَیَّعْتُمْ وَمَنْ نَکَثَ فَاِنَّما یَنْکُثُ عَلی نَفْسِهِ
وَسَیُغْنِی اللّهُ عَنْکُمْ وَالسَّلامُ عَلَیْکُمْ وَرَحَمَةُاللّه وَبَرَکاتُهُ))(111) .

ترجمه و توضیح لغات

نَکث عهد : پیمان شکنی . مَدْخَل (به فتح میم) : محل دخول و منزلگاه و در اینجا منظور از آن ، عذابی است که سلطان جائر بدان مبتلا خواهد گردید . اِسْتِیثارِ : به خود اختصاص دادن . فَیْءِ : ثروت و حقوقی که به خاندان پیامبر اختصاص دارد . اَحَقُّ : سزاوارتر . تُسَلِّمُونی (از سَلَّمَه) : ترک نمودن . رشد : سعادت و خوشبختی . اُسْوَةٌ : الگو ، پیشرو . نُکر : کار بی سابقه . مَغْرور : گول خورده .

پس از حرکت از منزل ((شراف)) هردو قافله به موازات و در نزدیکی همدیگر در حرکت بودند در منازل و در محلهایی که امکان آب و استراحت بیشتر بود هردو قافله با هم فرود می آمدند و یکی از این منازل منزل بیضه بود که در آنجا فرصتی به امام دست داد تا باز هم با سپاهیان ((حر)) سخن بگوید و حقایقی را با آنان در میان بگذارد و علت قیام و حرکت و انگیزه مبارزه خویش را تشریح کند اینک ترجمه این سخنرانی (112)
((مردم ! پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود هر مسلمانی با سلطان زورگویی مواجه گردد که حرام خدا را حلال نموده و پیمان الهی را درهم می شکند و با سنت و قانون پیامبر از در مخالفت درآمده و در میان بندگان خدا راه گناه و معصیت و عدوان و دشمنی در پیش می گیرد ولی او در مقابل چنین سلطانی با عمل و یا با گفتار اظهار مخالفت ننماید بر خداوند است که این فرد (ساکت) را به محل همان طغیانگر در آتش جهنم داخل کند .
مردم ! آگاه باشید اینان (بنی امیه) اطاعت خدا را ترک و پیروی از شیطان را بر خود فرض نموده اند فساد را ترویج و حدود الهی را تعطیل نموده ، فی ء را (که مختص به خاندان پیامبر است) به خود اختصاص داده اند . حلال و حرام و اوامر و نواهی خداوند را تغییر داده اند و من به رهبری جامعه مسلمانان از این مفسدین که دین جدم را تغییر داده اند شایسته ترم .
گذشته از این حقایق ، مضمون دعوتنامه هایی که از شما به دست من رسیده و پیکهایی که از سوی شما به نزد من آمده اند این بود که شما با من بیعت کرده و پیمان بسته اید که مرا در مقابل دشمن تنها نگذارید و دست از یاری من برندارید اینک اگر بر این پیمان خود باقی و وفادار باشید به سعادت و ارزش انسانی خود دست یافته اید ؛ زیرا من حسین فرزند دختر پیامبر و فرزند علی هستم که وجود من با شما مسلمانان درهم آمیخته و فرزندان و خانواده شما به حکم فرزندان و خانواده خود من هستند (در میان من و مسلمانان جدایی نیست) که شما باید از من پیروی کنید و مرا الگوی خود قرار دهید .
و اگر با من پیمان شکنی نمودید وبر بیعت خود باقی نماندید به خدا سوگند این عمل شما نیز بی سابقه نیست و تازگی ندارد که با پدرم و برادرم و پسرعمویم مسلم نیز این چینن رفتار نمودید و با آنان از در غدر و پیمان شکنی درآمدید پس آن کس گول خورده است که به حرف شما اعتماد کند و به پیمان شما مطمئن شود . شما مردمانی هستید که در به دست آوردن

نصیب اسلامی خود راه خطا پیموده و سهم خود را به رایگان از دست داده اید و هرکس پیمان شکنی کند به ضرر خودش تمام خواهد گردید و امید است خداوند مرا از شما بی نیاز سازد والسلام)) .

حسین بن علی علیهم لسلام در این سخنرانی خود ، مفاسد و جنایات دشمن نیرومند و ستمگر اسلام همچون بنی امیه را با تمام قدرت و کمال و شهامت مورد بررسی قرار داده و وضع آنان را با موقعیت مذهبی و مسؤ ولیت رهبری خویش مقایسه و تطبیق می کند و بدین گونه علت و انگیزه حرکت و قیامش را با استناد به گفتار رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله برای چندمین بار توضیح می دهد و مبارزه با حکومت اموی را که به صورت یک فریضه و یک مسؤ ولیت و وظیفه بر آن حضرت متوجه گردیده است را اعلام می نماید . حکومتی که اسلام را ملعبه خویش قرار داده و دست به تغییر و تحریف احکام قرآن و قوانین پیامبر زده است همان انگیزه ای که به هنگام حرکت از مدینه در وصیتنامه اش تذکر داد و همان هدفی که آن روز برادرش محمد حنفیه را در جریان آن قرار داد :
انگیزه قیام و مبارزه من پیدایش ظلم و فساد و تغییر قوانین اسلام است .
و هدف از این حرکت انقلابی ، جز امر به معروف و نهی از منکر و از بین بردن مفاسد و پیاده کردن احکام فراموش شده و تغییر یافته اسلام چیز دیگر نیست : ((اُرِیدُ اَنْ آمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَاَنْهی عنِ الْمُنْکَرِ واَسِیرُ بِسِیْرَةِ جدّی . . .)) .
و در این سخنانش هم می گوید : ((مَنْ رَای سُلْطاناً جائراً . . . فَلَمْ یُغَیِّرْ عَلَیْهِ بِفعْلٍ . . . کان حَقّاً عَلَی اللّه اَنْ یُدْخِلَهُ مُدْخَلَهُ . . .))
و این است انگیزه قیام حسین بن علی علیهما السلام از زبان آن حضرت .
قرآن مجید هم علت انقراض و از هم پاشیده شدن ملتها و شکست قوانین انبیا را عملی نبودن مساءله امر به معروف و نهی از منکر معرفی نموده و چنین می گوید : (((فَلَوْلا کانَ مِنَ الْقُرونِ مِنْ قَبْلِکُمْ اءُولوُا بَقِیَّةٍ یَنْهَونَ عَن الْفَسادِ)(113) .))
((چرا در نسلهای گذشته یک عده مردم صاحب فکر و دارای عقل و هوش نبودند که با فسادها مبارزه کنند تا در اثر مفاسد ، منقرض و فانی نگردند ؟ !)) .

شهادت یا اعتراف به واقعیت

در زیارت حسین بن علی علیهما السلام که می گوییم : ((اَشْهَدُ اَنَّکَ قَدْ اَقَمْتَ الصَّلوةَ وَاٰتَیْتَ الزَّکوةَ وَاَمَرت بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَیْتَ عَنِ الْمُنْکَر)) در اینجا شهادت مسلما به مفهوم متعارف آن یعنی گواهی کردن و اثبات یک موضوع مادی و حقوقی نیست بلکه بیان یک حقیقت معنوی و اعتراف به یک واقعیت (114) ، روی یک هدف مقدس و انگیزه معنوی است .
یعنی من این موضوع را می فهمم و این واقعیت را درک و لمس می کنم که نهضت و قیام تو به منظور امر به معروف و نهی از منکر بود نه برای دعوت اهل کوفه و یا به علل دیگر واگر علل دیگری نیز در این رابطه بوده و تلاشهایی صورت گرفته همه آنها مقدمه ای برای تحقق بخشیدن بر این هدف و برای نیل بر این آرمان بود که ((وَجَاهَدْتَ فِی اللّه حَقَّ جِهاده))

آیا حسین بن علی (ع) در قیام خویش به شرایط امر به معروف توجه ننموده است ؟

اینک همان گونه که در بخش اول این کتاب اشاره نمودیم (115) این سؤ ال مطرح می گردد که فقها و دانشمندان اسلامی امر به معروف و نهی از منکر را با این شرط مقید می سازند که برای شخص امر به معروف و نهی از منکر کننده نباید خطری متوجه گردد ولی در قیام حسین بن علی علیهما السلام که به هدف امر به معروف و نهی از منکر انجام گرفته است به شرط یاد شده توجهی نگردیده و آن حضرت دراین راه از بزرگترین خطر که کشته شدن خود و یارانش با آن وضع فجیع و اسارت زنان و فرزندانش با آن وضع اسف انگیز می باشد استقبال نموده است در صورتی که می دانیم احکام فقهی چیزی جز گفتار و رفتار پیامبر اکرم و ائمه هدی علیهم لسلام نیست .

پاسخ اینکه :

شرط یاد شده یک شرط کلی و عمومی است و به موارد خاص و استثنایی این حکم ناظر نیست . و برای روشن شدن مطلب باید دو موضوع زیر مورد توجه و ارزیابی قرار بگیرد :

1 - موقعیت شخص عاصی .

2 - موقعیت امر به معروف و نهی از منکر کننده .

اول :

اگر گناه و معصیت از کسی صادر می شود که از نظر موقعیت اجتماعی و سیاسی در سطحی است که عمل وی برای دیگران سرمشق و الگو است و روش او به صورت یک بدعت در میان جامعه پیاده خواهد گردید ، در این صورت سکوت هر مسلمان متعهد و آگاه گناهی است غیر قابل عفو و معصیتی است نابخشودنی و باید چنین مسلمانی گرچه امر به معروف و نهی از منکر نمودن ، منجر به ضرر مالی و جانی وی گردد ، در مقابل آن قیام کند که در صورت امکان از آن گناه که به صورت یک بدعت در جامعه پیاده می گردد ، جلوگیری نموده مرتکب آن را در سر جای خود بنشاند ، و اگر امکانات به این اندازه به وی اجازه نمی دهد ، حداقل از راه گفتار ، مخالفت خویش را در مقابل آن عمل اعلام نماید و دیگر نباید در این مورد ، مساءله تاءثیر گفتار و نبودن ضرر مطرح شود .

روش گروهی از پیروان خاص امیر مؤ منان علیه السلام در مقابل عملکرد بدعتگزاران و ستمگران ، می تواند شاهد و دلیل بر این گفتار باشد .

میثم ها ، حجرها ، ابوذرها و دهها نفر از شیعیان متعهد و شاگردان مکتب تشیع که در مقابل ستمگران ایستادگی نمودند ، نه تنها برای دفاع از کیان و موجودیت اسلام و ولایت و جلوگیری از به وجود آمدن یک خط انحرافی و

التقاطی و حفظ خط اصیل و مستقیم اسلام بلکه گاهی برای جلوگیری از به وجود آمدن کوچکترین انحراف و اعوجاج و بر سر یک مساءله و یک حکم به ظاهر کوچک از احکام اسلام از جان و مال و منال و از جان فرزندان خویش گذشتند .
دوم :
باید شخصیت امر به معروف و نهی از منکر کننده را در نظر گرفت ، کسانی که مؤ سس و بنیانگذار مذهب و عهده دار رسالت و تبلیغ احکام الهی هستند یعنی پیامبران و همچنین آنان که حافظ و ((علت مبقیه)) و نیروی پاسداری از این احکام می باشند یعنی ائمه هدی و پیشوایان مذهبی و جانشینان آنان در مقابل احکام الهی و قوانین آسمانی وظیفه خاصی دارند خارج از این برداشت و حکم فقهی که در سؤ ال مطرح گردید .
و به تعبیر دیگر این حکم فقهی که مورد بحث است مربوط به بنده و جنابعالی است ولی برای انبیا و اولیا و پاسداران واقعی اسلام و قرآن وظایفی خاص و سنگین تری وجود دارد که فوق این وظیفه ها و برنامه هاست .
و اگر بنا بود هر پیامبری در انجام وظیفه و ماءموریت خویش از راه همان شرایطی که برای عموم وجود دارد پیش برود نه جنگ و ستیزی در میان آنان و دشمنانشان وجود داشت و نه از احکام و تعالیمشان در روی زمین اثری .
حضرت ابراهیم آنگاه که به مبارزه با بت پرستی برمی خیزد و در مقابل سیل عظیم انسانها و قدرت طاغوتها قرار می گیرد و یکایک بتها را درهم می شکند ، از هیچ ضرری ترس و واهمه ندارد .
و حضرت یحیی که خود ، صاحب رسالت و شریعت نیست بلکه پاسداری شرایع گذشته را مستقیما از سوی خدا به عهده گرفته است در مقابل طاغوت زمان خویش با یک ازدواج غیرمشروع به مخالفت برخاسته و تا آنجا به این مبارزه ادامه می دهد که سر بریده اش در میان طشتی در مقابل آن طاغوت قرار می گیرد .
و این است راز اینکه حسین بن علی علیهما السلام همین جریان را در طول راه کربلا تکرار می کند و می فرماید : ((اِنَّ رَاءْسَ یَحْیَی بْنِ زَکَرِیّا اُهدِیَ اِلی بَغِی مِنْ بَغ ایا بَنِی اِسْرائیل . . .)) که پاسداران وحی و قافله سالاران شرایع را وظیفه دیگری است .

و این همان حقیقتی است که امیرمؤ منان علیه السلام در جنگ صفین بیان داشت آنگاه که پیرمردی از شامیان در میان دو صف ظاهر گردید و صدا کرد یا اباالحسن یا علی ! با شخص تو کار دارم و می خواهم تو را ببینم ، آن حضرت نیز از میان صفوف لشکر خویش بیرون آمد چون به همدیگر نزدیک شدند مرد شامی چنین گفت :
یا علی ! تو در اسلام دارای سابقه طولانی و خدمات بس ارزنده و شایانی هستی آیا حاضری پیشنهادی بکنم تا این همه خون مسلمانان بر زمین نریزد ؟
امیرمؤ منان علیه السلام فرمود : پیشنهاد تو چیست ؟ عرضه داشت شما به عراق برگردید و تو باشی و مردم عراق و ما به شام برگردیم و ما باشیم و مردم شام نه ما مزاحم شما باشیم و نه شما مزاحم ما .
امیرمؤ منان علیه السلام در پاسخ وی فرمود : ((پیشنهاد تو را که از روی علاقه و خیرخواهی بود فهمیدم درباره این جنگ من نیز زیاد فکر کردم و شبها را به بیداری بسر بردم و سر و تهش را ملاحظه نمودم بالا خره خود را بر سر دو راهی جنگ و کفر یافتم و جنگ را بر کفر ترجیح دادم ؛ زیرا خداوند از اولیای خود راضی و خشنود نخواهد گردید آنگاه که در روی زمین معصیت شود و آنان مهر سکوت بر لب بزنند و به وضع موجود راضی بوده و دست از امر به معروف و نهی از منکر بردارند ، پس جنگ با اینها (معاویه و پیروانش) را آسانتر از تحمل کردن زنجیرهای جهنم دریافتم (116))) .
به طوری که ملاحظه می نمایید ، امیرمؤ منان علیه السلام سکوت در مقابل گناهان را برای خود گناهی بس بزرگ و در سطح کفر و دوری از اسلام معرفی می کند و سکوت اولیای خدا را در مقابل معاصی موجب نارضایی و عدم خشنودی خدا .

در پاسخ ابوهرم

متن سخن

((یا اَباهِرَمٍ ! اِنَّ بَنِی اُمَیَّةَ شَتَمُوا عِرْضِی فَصَبَرْتُ وَاَخَذُوا مالی فَصَبَرْتُ وَطَلَبُوا دَمِی فَهَرَبْتُ وَایْمُاللّه لِیَقْتُلُونِی فَیَلْبَسهُمُ اللّهُ ذُلاً شاملاً وَسیْفاً قاطِعاً وَیُسلِّطُ عَلَیْهِمْ مَنْ یُذِلُّهُمْ حَتَّی یَکُونُوا اَذَلَ مِنْ قَوْمِ سَبَاءٍ اِذْ مَلِکَتْهُمُ امْرَاةٌ فَحَکَمَتْ فی اَمْوالِهِمْ وَدِمائهِمْ))(117) .

شَتْم : فحش و ناسزا گفتن . عِرْض : آبرو . هَرَب : گریختن . ذُلّ (با ضم) : خواری و ذلّت . شامل : فراگیر ، می گویند شَمِلَهُ : او را فرا گرفت .

در منزل ((رهیمه)) مردی از مردم کوفه به نام ((ابوهرم))(118) به خدمت حسین بن علی علیهما السلام رسید و عرضه داشت ((یَا ابْنَ رَسُولِاللّهِ ما الّذی اَخْرَجَکَ عَنْ حَرَمِ جَدِّکَ ؛)) چه انگیزه ای تو را واداشت که از حرم جدت بیرون بیایی ؟)) .
امام علیه السلام در پاسخ وی چنین فرمود : ((ای اباهرم ! بنی امیه با فحاشی و ناسزا گویی احترام مرا درهم شکستند من راه صبر و شکیبایی را در پیش گرفتم . و ثروتم را از دستم ربودند ، باز هم شکیبایی کردم ولی چون خواستند خونم را بریزند از شهر خود خارج شدم و به خدا سوگند اینان (بنی امیه) مرا خواهند کشت و خداوند آنها را به ذلت فراگیر و شمشیر برنده مبتلا کرده و کسی را بر آنان مسلط خواهد نمود که به ذلت و زبونیشان بکشاند و به قتلشان برساند و ذلیل تر از قوم سباء گرداند که یک نفر زن به دلخواه خود بر مال و جانشان حکومت و فرمانروایی نمود)) .

نتیجه

گفتگوهای امام علیه السلام با افراد مختلف برخلاف سخنرانیهای عمومی آن حضرت خیلی فشرده و کوتاه و پاسخی را که به ((ابوهرم)) داده است یکی از آن موارد است ولی در عین کوتاهی ضمن معرفی بنی امیه دو موضوع را تذکر داده یا دو مساءله را پیش بینی نموده است : شهادت خویش و سقوط حکومت بنی امیه و ذلت آنان .
و این سخن امام علیه السلام نیز تاءکیدی است بر تاءکیدات دیگر که آن حضرت با علم و آگاهی ، شهادت را برگزیده و آنچه در آینده به وقوع پیوست او همان را به صورت قطع و به طور حتم و یقین پیش بینی می نمود .

در پاسخ طرماح بن عدی و یارانش

متن سخن

((اَما وَاللّه اِنّی لاَرْجُو اَنْ یَکُونَ خَیْراً ماارَادَاللّهُ بِنا قُتِلْنا اَمْ ظَفَرْنا . . .
فِمِنْهُمْ مَنْ قَضی نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ یَنْتَظِرُ وَما بَدَّلُوا تَبْدِیلاً .
اَللّهُمَّ اجْعَلْ لَنا وَلَهُمُ الْجَنَّةَ وَاجْمَعْ بَیْنَنا وَبَیْنَهُمْ فی مُسْتَقَرٍّ مِنْ رَحْمَتِکَ وَرَغائبِ مَذْ خُورِ ثَوابِکَ . . .
اِنَّ بَیْنَاَ وَبَیْنَ الْقَوْمِ عَهْداً وَمیثاقاً ولَسْنا نَقْدِرُ عَلَی الا نْصِرافِ حَتّی تَتَصَرَّفَ بِناوَبِهِمُ الا مُورُ فی عاقِبَةٍ)) .

قُتِلْنا (فعل مجهول است) : کشته شویم . ظَفَر : پیروزی . قضی نَحْبَهُ قَضاء : انجام دادن و به اتمام رسانیدن . نَحْب : عهد و پیمان کشته شدن در راه خدا را نیز نحب گویند ؛ زیرا شهید خود را ملزم ساخته است تا پای جان پیش برود و گویا با شهادت خویش به پیمانش وفا می کند . مُسْتَقَرّ : پایگاه . رَغائب (جمع رَغْبَة) : چیز مورد علاقه و آنچه ثواب و اجر بزرگ از آن انتظار می رود . مَذْخُور : ذخیره شده . عَهْد و میثاق : پیمان .

طبری (119) می گوید : چهار تن به نام عمروبن خالد ، سعد ، مجمع و نافع بن هلال به همراهی طرماح بن عدی از کوفه حرکت کرده بودند که در منزل ((عذیب الهجانات)) با حسین بن علی علیهما السلام مواجه گردیدند و در ضمن گفتگو با آن حضرت عرضه داشتند : یابن رسول اللّه ! ((طرماح)) در طول راه این اشعار را زیاد تکرار می کرد و به جای ((هدی)) برای شتران آنها را می خواند :
((شترمن ! از زجر و فشارم ناراحت نباش و پیش از صبح وهرچه زودترمراحرکت بده .
بهترین سوارت را بهترین مسافرت را ، تا به مردی برسانی که آقایی و کرامت در سرشت و نژاد اوست .
آقاست و آزاد مرد است و دارای سعه صدر که خداوند او را برای انجام بهترین امور به اینجا رسانده است .
خدایش تا آخر دنیا نگهدارش باد))(120) .
چون اشعار طرماح که حاکی از اشتیاق فراوان او به درک حضور امام علیه السلام بود در حضور آن حضرت خوانده شد ، امام علیه السلام در پاسخ آنان چنین فرمود :
((اما وَاللّه اِنِّی لاَرْجُو اَنْ یَکُونَ خَیْراً . . . ؛)) به خدا سوگند ! امیدوارم اراده و خواست خدا درباره ما خیر باشد خواه کشته شویم یا پیروز گردیم)) .
آنگاه امام علیه السلام از این مسافران عقیده و طرز تفکر مردم کوفه را سؤ ال نمود ، عرضه داشتند یابن رسول اللّه ! امّا بزرگان و سران قبایل کوفه به عالی ترین و سنگین ترین رشوه از سوی ابن زیاد نایل گردیده اند و اما افراد دیگر ، قلبشان با شما و شمشیرشان بر علیه شماست . سپس جریان کشته شدن قیس بن مسهر صیداوی (پیک امام) را به آن حضرت اطلاع دادند . امام با شنیدن این خبر تاءسف بار ، این آیه را خواند : ((فَمِنْهُمْ مَنْ قَضی نَحْبَهْ . . . ؛)) گروهی از مؤ منان به پیمان خود (شهادت در راه خدا) وفا نمودند و گروه دیگر در انتظار ، به سر می برند و عهد و پیمان خویش را تغییر نداده اند)) . آنگاه امام علیه السلام چنین دعا نمود : ((اَللّهُمَّ اجْعَلْ لَنا ولَهُمُ الْجَنَّة . . . ؛)) خدایا ! بهشت را برای ما و آنان قرار بده و ما و آنان را در پایگاه رحمتت به مرغوبترین ثوابهای ذخیره شده ات نایل بگردان)) .
سپس ((طرماح)) سخن آغاز نمود و چنین گفت :
یابن رسول اللّه ! من به هنگام خروج از کوفه در کنار این شهر ، گروه

زیادی را دیدم که اجتماع کرده بودند چون انگیزه این اجتماع را سؤ ال کردم گفتند : این مردم برای مقابله با حسین بن علی و جنگ با او آماده می شوند ، یابن رسول اللّه ! تو رابه خدا سوگند که از این سفر برگرد ؛ زیرا من مطمئن نیستم حتی یک نفر از مردم کوفه به کمک و یاری شما بشتابد و اگر تنها این گروه را که من دیدم در جنگ با تو شرکت کنند ، در شکست تو کافی است در صورتی که هر روز و هرساعت که می گذرد بر نیروی انسانی و تسلیحات جنگی آنان افزوده می شود .
طرماح ، چنین پیشنهاد کرد : یابن رسول اللّه ! من فکر می کنم که شما و من نیز در رکاب شما به سوی ((احبا)) که منطقه سکونت قبیله ما ((طی)) و دامنه کوههای سربه فلک کشیده است حرکت کنیم ؛ زیرا این منطقه آنچنان از امنیت برخوردار و از تعرض دشمن به دور است که در طول تاریخ ، قبیله ما در مقابل سلاطین ((عسان)) و همه سفید و سیاه مقاومت نموده و به جهت وضع جغرافیایی ویژه ای که دارد هیچ دشمنی به این نقطه دست نیافته است ؛ گذشته از موقعیت جغرافیایی ، اگر شما ده روز در این نقطه توقف کنید ، تمام افراد قبیله ((طی)) ، سواره و با پای پیاده به یاری شما خواهند شتافت و من خودم تعهد می کنم که بیست هزار نفر شمشیر به دست و شجاع از قبیله ام را به یاری تو برانگیزم که در پیشاپیش شما با دشمن بجنگند تا هدف و برنامه شما روشن گردد .
امام در پاسخ و پیشنهاد طرماح فرمود : خدا به تو و به افراد قبیله ات جزای خیر بدهد .
سپس چنین فرمود : ((اِنَّ بَیْنَنا وَبَیْنَ الْقَوْمِ عَهْداً وَمِیثاقاً . . . ؛)) در میان ما و مردم کوفه عهد و پیمانی بسته شده است و در اثر این پیمان امکان برگشت برای ما نیست تا ببینم عاقبت کار به کجا بینجامد)) . چون طرماح تصمیم قاطع امام را دید ، اجازه خواست تا از حضور آن حضرت مرخص شود و آذوقه ای که برای فرزندانش تهیه کرده است در کوفه به آنان برساند و هرچه سریعتر برای یاری امام به او ، لاحق گردد . امام نیز به او اجازه داد .
طرماح با عجله به خانواده اش سر زد و در مراجعت قبل از رسیدن به کربلا از شهادت امام علیه السلام و یارانش مطلع گردید .

در این گفتار امام ، مانند هر سخن و خطابه دیگرش نکات حساس و جالبی وجود دارد که در اینجا تنها به یکی از این نکات اشاره می کنیم .
هر شخصی که وارد میدان مبارزه می گردد و در مقابل جبهه دشمن قرار می گیرد در پی پیروزی و در تعقیب تضعیف دشمن است و حسین بن علی علیهمالسلام نیز از این قانون کلی مستثنا نیست منتها شکست و پیروزی از نظر امام علیه السلام دارای یک مفهوم دیگر و بعد دیگری است که برای همه افراد حتی تصور آن نیز امکان پذیر نیست و در قیام آن حضرت تاءویلات و برداشتهای مختلف و گاهی متضاد از همین جا و از درک نکردن ابعاد این قیام سرچشمه گرفته است .
پیروزی از نظر امام ، انجام دادن یک وظیفه الهی و به پایان بردن یک مسؤ ولیت شرعی و تحکیم ارزشهای انسانی است اعم از اینکه در این مسیر به پیروزی ظاهری نیز که در همه جنگها و مبارزات منظور و مقصود است نایل گردد یا نه .
و لذا می بینیم آنجا که طرماح بن عدی که یکی از علاقه مندان و شیعیان خاص خاندان پیامبر و از ارادتمندان امیرمؤ منان و حسین بن علی علیهما السلام است ، آن حضرت را در جریان امر قرار می دهد و شکست ظاهری آن حضرت را قطعی و مسلم می داند . و به اصطلاح به چاره جویی می نشیند ، آن حضرت ضمن دعا و التماس و درخواست از خداوند که با شهدای دیگرش در بهشت برین و پایگاه رحمت قرار داده و از ثوابهای ذخیره شده و درجات ویژه نصیبش گرداند ، توجه طرماح را به یک نکته مهم که همان مسؤ ولیت الهی و تحکیم ارزشهای انسانی است جلب می نماید که ما با مردم کوفه در ضمن مکاتبات و ملاقاتهای حضوری ، عهد وپیمان بسته ایم ، ما به آنان وعده حرکت به سوی کوفه و به عهده گرفتن امامت و رهبری و هدایت مردم این شهر را داده ایم و آنان نیز وعده هر نوع کمک و پشتیبانی . و بر ماست که به وعده خود وفادار باشیم گرچه در این راه با هر نوع خطر نیز مواجه گردیم . و مردم (کوفه) نیز خود دانند به وعده و عهد پیمان خویش وفادار باشند یا پیمان شکن .
واین است امتیاز وفرق یک امام و رهبر روحانی ومعنوی بارهبران وپیشوایان سیاسی .

سخنی با عبیداللّه بن حرّ جعفی (121)

متن سخن

((یَابْنَ الحُرِّ اِنَّ اَهل مِصْرِکُمْ کَتَبُوا اِلَیَّ اءنّهُمْ مُجْتَمِعُونَ عَلی نُصْرتی وَسَاءلُونی الْقُدُومَ عَلَیهِمْ وَلَیْسَ الاَمْرُ عَلی مازَعَمُوا
وَانَّ عَلَیْکَ ذنوباً کَثِیرَةً فَهَلْ لَکَ مِنْ تَوبَةٍ تَمْحُو بِها ذنوبَکَ ؟ . . .
تَنْصُرُوا ابْنَ بِنْتِ نَبِیِّکَ وَتُقاتِلُ مَعَهُ .
. . اَمَّا اِذا رَغِبْتَ بِنَفْسِکَ عَنّا فَلا حاجَةَ لَنا فِی فَرَسِکَ
وَلا فِیکَ وَما کُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّینَ عَضُداً
وَانِّی اَنْصَحُکَ کَما نَصَحتَنِی اِنِ اسْتَطَعْتَ اَنْ لا تَسْمَعَ صُراخَنا
وَلا تَشْهَدَ وَقْعَتَنا فَافعَلْ فَوَاللّه لا یَسْمَعُ
واعِیَتَنا اَحَدٌ وَلا یَنْصُرُنا اِلاّ اَکَبَّهُاللّه فی نارِ جَهَنَّمَ(122)) .

ترجمه و توضیح لغات

رَغبَ عَنْهُ : اعراض نمود . مُضِلّین (از ضلّ) : گمراهان ، مُنْحَرِفین . عَضُد : نیرو ، کمک . صُراخ : فریاد ، صدای استمداد . وَقْعَة : جنگ . واعِیَة : ناله ، فریاد .

در منزل بنی مقاتل به امام اطلاع دادند که ((عبیداللّه بن حرّ جعفی)) نیز در این منزل اقامت گزیده است ، امام علیه السلام نخست حجاج بن مسروق را به نزد وی فرستاد ، حجاج گفت : ای فرزند حر ! هدیه گرانبها و ارمغان پرارجی برای تو آورده ام اگر بپذیری ، اینک حسین بن علی علیهما السلام به اینجا آمده است وتو را به یاری می طلبد ، به او بپیوندی تا به ثواب و سعادت بزرگی نایل گردی که اگر در رکاب او بجنگی به ثواب بی حدی رسیده ای و اگر کشته شوی به شهادت نایل شده ای .
عبیداللّه بن حر گفت : به خدا سوگند ! من از شهر کوفه بیرون نیامدم مگر اینکه اکثر مردم این شهر ، خود را به جنگ او و سرکوبی شیعیانش آماده می کردند و برای من مسلم است که او در این جنگ کشته خواهد شد و من توانایی یاری و کمک او را ندارم و اصلاً دوست ندارم که او مرا ببیند و من او را .
حجاج به نزد امام علیه السلام بازگشت و پاسخ ((ابن حر)) را به عرض وی رسانید خود امام با چند تن از اصحابش به نزد عبیداللّه آمد و او از امام استقبال نمود و خوشامد گفت .
خود عبیداللّه جریان این ملاقات را چنین توصیف می کند که : چون چشمم به آن حضرت افتاد ، دیدم من در دوران عمرم زیباتر و چشم پر کن تر از او ندیده ام ولی در عین حال به هیچکس مانند او دلم نسوخته است و هیچگاه نمی توانم آن منظره را فراموش کنم که وقتی آن حضرت حرکت می کرد چند کودک نیز دور او را گرفته بودند .
((ابن حر)) می گوید : چون به قیافه امام تماشا کردم ، دیدم رنگ محاسنش شدیدا مشکی است پرسیدم که رنگ طبیعی است یا از خضاب استفاده کرده اید ؟ امام پاسخ داد ای ابن حر ! پیری من زودرس بود . و از این گفتار امام فهمیدم که رنگ خضاب است .
به هرحال ، پس از تعارفات و سخنان معمولی که در میان عبیداللّه و آن حضرت رد و بدل شد امام خطاب به وی چنین فرمود : ((یَا ابْنَ الْحُرِّ اِنَّ اَهْلَ مِصْرِکُمْ ؛)) پسر حر ! مردم شهر شما (کوفه) به من نامه نوشته اند که همه آنان بر نصرت و یاری من اتحاد نموده و پیمان بسته اند و از من درخواست کرده اند که به شهرشان بیایم ولی حقیقت امر برخلاف آن است که آنان به من نگاشته اند و تو در دوران عمرت گناهان زیادی را مرتکب شده و خطاهای فراوانی از تو سرزده است آیا می خواهی توبه کنی و از آن خطاها و گناهها پاک گردی ؟)) .
عبیداللّه گفت : مثلاً چگونه توبه کنم ؟ امام فرمود : ((تَنْصُرُ ابْنَ بِنْتِ نَبِیِّکَ

وتُقاتِلُ مَعَهُ ؛)) فرزند دختر پیامبرت را یاری کرده و در رکاب وی با دشمنان او بجنگی)) .
عبیداللّه گفت : به خدا سوگند ! من می دانم که هرکس از فرمان تو پیروی کند ، به سعادت و خوشبختی ابدی نایل شده است ولی من احتمال نمی دهم که یاری من به حال تو سودی داشته باشد ؛ زیرا در کوفه کسی را ندیدم که مصمم به یاری و پشتیبانی شما باشد و به خدا سوگندت می دهم که از این امر معافم بداری ؛ زیرا من از مرگ سخت گریزانم ولی اینک اسب معروف خود ((ملحقه)) را به حضورت تقدیم می کنم اسبی که تا حال به وسیله آن دشمنی را تعقیب نکرده ام جز اینکه به اورسیده ام و هیچ دشمنی با داشتن این اسب مرا تعقیب ننموده است مگر اینکه از چنگال او نجات یافته ام .
امام علیه السلام در پاسخ وی چنین فرمود :
((اَمَّا اِذا رَغِبْتَ بِنَفْسِکَ عَنّا . . . ؛)) حال که در راه ما از نثار جان امتناع می ورزی ما نیز نه به تو نیاز داریم و نه به اسب تو زیرا من از افراد گمراه برای خود نیرو نمی گیرم)) .
آنگاه امام این جمله را نیز اضافه نمود :
((همان گونه که تو بر من نصیحت نمودی من نیز نصیحتی به تو می کنم که تا می توانی خود را به جای دوردستی برسان تا صدای استغاثه ما را نشنوی و جنگ ما را نبینی ؛ زیرا به خدا سوگند ! اگر صدای استغاثه ما به گوش کسی برسد و به یاری ما نشتابد خدا او را در آتش جهنم قرار خواهد داد)) .
عبیداللّه از این سخنان پندآمیز امام پند نگرفت و به سپاه وی نپیوست ولی تا آخر عمر از این جریان اظهار ندامت و پشیمانی می نمود و برای از دست دادن چنین سعادتی ابراز تاءسف و تاءثر می کرد .
نمونه ای از تاءثر او را از اشعار زیر که خویشتن را مورد خطاب وسرزنش قرار داده است می توان به دست آورد .
((آه ! از حسرت و تاءسف سنگین که تا زنده هستم در میان سینه و گلویم در حرکت است و بی قرارم کرده است .
آنگاه که حسین بر اهل نفاق و ستم پیشگان از مثل من یاری می طلبید .
آنگاه که حسین می خواست برای برانداختن اهل ضلال و نفاق به یاریش بشتابم .
آری ، اگر آن روز از راه جان ، یاری و مواساتش می نمودم در روز قیامت به شرافتی بس بزرگ نایل می شدم))(123) .

وین جهد می کند که بگیرد غریق را

با مطالعه جریان ملاقات امام با ((عبیداللّه بن حر)) و درخواست کمک از وی این سؤ ال در ذهن خواننده نقش می بندد که دعوت نمودن امام از یک نفر راهزن و جنایتکار معروف جهان عرب که هیچ علاقه ای به آن حضرت نداشته و از مخالفین و دشمنان امیر مؤ منان علیه السلام بوده است و از طرفی مرخص کردن گروهی که از مدینه و مکه با وی حرکت نموده اند(124) افرادی که فداکاری و ایثار را به مفهوم عالی و همه جانبه درباره امام انجام داده اند و به قول خود آن حضرت صحابه ای باوفاتر از آنان در هیچ دورانی دیده نشده است (125) ، چگونه قابل جمع است ؟ آن اجازه مرخصی به آن چنان یاران باوفا برای چیست ؟ و این دعوت به کمک و همکاری از یک چنین فردی چرا ؟
ولی اگر در باره نقش ائمه هدی علیهما السلام قدری دقت کنیم و برنامه آنها را در جنگ و صلحشان و در حرکت و سکونشان مورد بررسی قرار بدهیم . پاسخ این سؤ ال روشن خواهد گردید ؛ زیرا ائمه هدی علیهما السلام تداوم بخش راه پیامبران هستند که هدفی بجزرهایی انسانها و نجات غرق شدگان ندارند که این رهایی بخشی ، گاهی به صورت عموم و گاهی به صورت خصوصی و شخصی انجام گرفته است و رفتن امام به چادر شخص معصیتکار و مجرمی همانند رفتن حضرت مسیح علیه السلام به منزل ((گُمرکچی)) و یا زن بدکاره ای است و انگیزه هردو یکی است که حضرت عیسی در پاسخ آنکه گفت : چرا به همراه حواریون به منزل زن بدکاره ای رفتید ؟ گفت : ((طبیب باید گاهی به منزل مریض برود))(126) .
و امام هم در ملاقات با عبیداللّه حر همان مساءله طبابت و نجات او از گناهان و جنایتهای فراوان گذشته اش را عنوان نمود و راه رهایی را در پیش پای وی قرار داد و فرمود : ((((وَاِنَّ عَلَیْکَ ذُنُوباً کَثِیْرَةً فَهَلْ لَکَ مِنْ تَوْبَةٍ تَمْحُوبِها ذنوبَکَ ؟ ؛)) آیا آمادگی داری که گناهان فراوانی را که از گذشته دور داری باآب توبه بشویی ؟ !)) .
ولی آنگاه که می بیند عبیداللّه هدف امام را درک نمی کند و پیشنهاد پذیرفتن اسبی را می نماید که در روز سختی می تواند از میدان جنگ و از برابر تیرها و شمشیرها نجاتش دهد و او همه مسائل را با عینک مادی و از دیدگاه پیروزی و شکست ظاهری می بیند و در دو کلمه ((حمله و فرار)) خلاصه می کند ، فرمود : من به تو و به اسب تو نیازی ندارم (((وَما کُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّینَ عَضُداً)(127)))

در پاسخ عمروبن قیس و پسر عمویش

متن سخن

((اِنْطَلِقا فَلا تَسْمَعا لی واعِیَةً وَلا تَرَیا لِی سَواداً
فَانَّهُ مَنْ سَمِعَ واعِیَتَنا اَوْ راءی سَوادَنا فَلَمْ یُجِبْنا اَوْ یُغِثْنا
کانَ حَقّاً عَلَی اللّهِ عَزَّوَجَلَّ اَنْ یُکِبَّهُ عَلی مِنْخَرَیْهِ فِی النّارِ))(128) .

ترجمه و توضیح لغات

يُغِيثُنا (از آغاثَ اِغاثَةً) : به فریاد رسیدن . اَکبَّهُ : او را به صورت بر زمین زد . مِنْخَرَین : بینی .

باز در همان منزل ((بنی مقاتل)) بود که عمروبن قیس مشرقی به همراه پسرعمویش به حضور حسین بن علیهمالسلام شرفیاب گردید . آن حضرت پرسید : آیا برای نصرت و یاری من آمده اید ؟ عرضه داشتند نه ؛ زیرا از طرفی ما دارای فرزندان زیادی هستیم و از سوی دیگر مال التجاره مردم در نزد ماست و نمی دانیم سرنوشت شما به کجا خواهد انجامید و صلاح نیست که مال مردم در دست ما تلف و ضایع گردد .
در اینجا امام علیه السلام خطاب به آن دو چنین فرمود : ((اِنْطَلِقا فَلا تَسْمَعا لی واعِیَةً)) . . . ؛ از این منطقه دور باشید تا صدای استغاثه من به گوش شما نرسد و اثری از من نبینید ؛ زیرا هرکس صدای استغاثه ما را بشنود یا اثری از ما ببیند ولی به استغاثه ما جواب مثبت ندهد و به فریاد ما نرسد خداوند او را با ذلت تمام در جهنم سرنگون خواهد نمود)) .

از این گفتار امام و مشابه آن که در فراز پیش به تعبیر نصیحت و خیرخواهی خطاب به ((عبیداللّه بن حر)) بیان نموده است این نکته به دست می آید افرادی که به استمداد امام و رهبر مذهبی شان آنگاه که نیازمند به امداد و کمک آنها است جواب مثبت نداده باشند به بزرگترین عقاب و سخت ترین عذاب تواءم با خواری و ذلت مجازات خواهند گردید ؛ زیرا تعبیر امام در این دو مورد و درباره چنین افراد تنها این نیست که آنان داخل جهنم خواهند شد بلکه تعبیر امام علیه السلام درعذاب و مجازات چنین افراد این است که ((اَکَبَّهُ اللّه عَلی مِنْخَرَیْهِ فی نارِ جَهَنَّمَ)) و مفهوم این جمله شدت عذاب تواءم با شدت ذلت و خواری است و چرا چنین مجازاتی در انتظار چنین افرادی نباشد مگر استغاثه امام و رهبر ، همان استغاثه قرآن و اسلام و آیین حق نیست ؟ مگر این استغاثه استغاثه پیامبر و استغاثه پیامبر نیز شدیدترین امر الهی نیست ؟
ولی باید توجّه داشت این عذاب که در گفتار حسین بن علی علیهما السلام آمده است نه یک موضوع شخصی و انحصاری بلکه مربوط به مقام و عنوان رهبری است که این عنوان یک روز در وجود شخص پیامبر تجسم می یابد و روز دیگر در وجود جانشینان وی و ائمه هدی علیهما السلام و روز دیگر در مرتبه نازله و در وجود جانشینان ائمه هدی علیهما السلام که همان مقام ولایت فقیه است .

نمونه دیگر از یک حرمان بزرگ !

اگر ((عبیداللّه بن حر)) آن همای سعادت را که بر خیمه اش نشسته بود به رایگان از دست داد و از یاری امام و نیل به شهادت که نجات و خوشبختی او را تضمین می نمود استقبال نکرد و تا آخر عمر بر این اشتباه بزرگ اشک حسرت ریخت ، شعر سرود ، آه کشید و . . . تاریخ عاشورا در این کم سعادتی و حرمان بزرگ ((عمروبن قیس)) را نمونه ای بارزتر و مصداقی کاملتر از ((عبیداللّه)) معرفی می کند ؛ زیرا به طوری که در فراز گذشته تذکر داده شد زندگی چند روزه ((عبیداللّه)) او را آن چنان شیفته خود کرده بود که در مرحله نخست با ردّ موعظه و نصیحت امام خود را به کنار کشید و با بیان این جمله ((به خدا سوگندت می دهم که از این پیشنهاد معافم بداری که از مرگ سخت گریزانم)) یکباره از قبول مسؤ ولیت شانه خالی نمود .

ولی ((عمروبن قیس)) پس از اعتذار مجدّدا تحت تاءثیر موعظه و سخنان حسین بن علی علیهما السلام قرار گرفت و با شنیدن ((اِنْطَلِقا فَلا تَسْمَعا لی واعِیَةً)) از پسر عمویش ((مالک بن نضر ارحبی)) مفارقت کرد و به یاران امام علیه السلام پیوست امّا با آن حضرت شرط نمود که من تا آنجا از تو دفاع خواهم کرد که دفاع من به حال شما مفید و در سرنوشت پیروزی شما مؤ ثر باشد و در غیر این صورت در مفارقت و جدائی از شما آزاد خواهم بود ، امام هم این بیعت مشروط را از وی پذیرفت و ((عمروبن قیس)) در آخرین ساعات زندگی امام علیه السلام و به هنگامی که صدای استغاثه آن حضرت را می شنید و یاران باوفایش یکی پس از دیگری به خاک و خون می غلتیدند بر اسب تندرو خویش سوار شده و فرار را برقرار ترجیح داد و در چنین شرایطی امام علیه السلام را ترک نمود و درست در دقایقی که می رفت به صفوف شهیدان لاحق شود ، این فیض عظیم و این سعادت بزرگ و خوشبختی ابدی را از دست داد .

طبری (129) مشروح این ملاقات (130) و جریان مفارقت او را از زبان خودش نقل نموده است و خلاصه اش این است : من در روز عاشورا چون متوجّه شدم که لشکریان کوفه بر پی کردن اسبهای یاران حسین بن علی علیهما السلام همّت گماشته اند اسب خود را در زیر یکی از خیمه های خالی بستم و پیاده به دشمن تاختم و دو نفر از آنان را به هلاکت رسانده و دست سوّمی را قطع نمودم : حسین بن علی علیهما السلام مکرّر می فرمود : ((الا تشل لایقطع اللّه یدک جزاک اللّه . . . ؛)) دستت درد نکند خدا از خاندان پیامبر جزای خیرت دهد)) .

((عمروبن قیس)) اضافه می کند : وقتی دیدم همه یاران حسین بن علی

بجز سوید بن عمرو و بشر حضرمی به شهادت رسیدند به خدمت آن حضرت آمده و عرضه داشتم : یابن رسول اللّه ! می دانی که در میان من و شما شرطی بود ، حضرت فرمود راست می گویی ولی چگونه می توانی از این معرکه جان سالم ببری ؟ اگر توانایی آن را داری در رفتن آزادی .
عمروبن قیس می گوید : امام چون اذن مرخّصی داد و بیعت را از من برداشت اسب خود را از درون خیمه بیرون کشیدم و سوار شدم و تازیانه بر آن زدم و از گوشه ای صفوف دشمن را باز کرده به حرکت سریع خود ادامه دادم ولی پانزده نفر از افراد دشمن مرا تعقیب کردند در نزدیکی ((شفیه)) که روستایی است در کنار فرات به من نزدیک شدند چون برگشتم سه تن از آنان مرا شناختند و به یاران خود گفتند تا از تعقیب من منصرف شدند و بدین گونه از مرگ حتمی نجات یافتم .

در نزدیکی کربلا

متن سخن

((اِنّا للّه وَانَّا اِليهِ راجِعُونَ وَالحَمدُللّه ربِّالعالمين . . .
اِنِّی خَفِقْتُ بِرَاءْسی فَعَنَّ بی فارِسٌ وَهُو يَقُولُ :
اَلْقَوْمُ يَسْرُونَ وَالْمَنايا تَسْرِی اِلَيْهِم فَعَلِمْتُ اَنَّها اَنْفُسُنا نُعِيَتْ اِلَيْنا . . .
جَزاکَاللّهُ مِنْ وَلَدٍ خَيْرَ ما جَزَی وَلَداً عَنْ وَالِدِهِ))(131) .

ترجمه و توضیح لغات

خَفَقَ بِرَاءْسِهِ : چرت زد . عَنَّ : ظاهر شد . یَسْرُونَ (ازسَری) : شب هنگام حرکت نمودن . مَنایا (جمع منیه) : مرگ . نُعِیَت : (مجهول از نَعی یَنْعی) : خبر مرگ دادن .

در منزل ((قصر بن مقاتل)) و در اواخر شب ، امام دستور داد جوانان مشکها را پر از آب کردند و به سوی منزل بعدی حرکت نمودند ، به هنگامی که قافله در حرکت بود صدای امام به گوش رسید که کلمه استرجاع را مکرر بر زبان می راند ((اِنّا للّه وَانَّا اِلیهِ راجِعُونَ وَالحَمدُللّه ربِّالعالمین)) حضرت علی اکبر فرزند دلیر و شجاع آن حضرت از انگیزه این استرجاع سؤ ال نمود .
امام این چنین پاسخ داد : ((اِنِّی خَفِقْتُ بِرَاءْسی . . . ؛)) من سرم را به زین اسب گذاشته بودم که خواب خفیفی بر چشمم مسلط شد ، در این موقع صدای هاتفی به گوشم رسید که می گفت : این جمعیت در این هنگام شب در حرکتند مرگ نیز در تعقیب آنهاست و برای من معلوم گردید که این ، خبر مرگ ماست)) .
حضرت علی اکبر عرضه داشت : ((لا اَراکَاللّهُ بِسُوءٍ اءلَسْنا عَلَی الْحَقِّ ؟ ؛)) خدا حادثه بدی پیش نیاورد مگر ما برحق نیستیم ؟)) .
امام فرمود : ((بلی به خدا سوگند که ما بجز در راه حق قدم برنمی داریم)) .
علی اکبر عرضه داشت : ((اِذاً لانُبالی اَنْ نَمُوتَ مُحِقّینَ ؛)) اگر بناست در راه حق بمیریم ترسی از مرگ نداریم)) .
امام در این هنگام او را دعا نمود و چنین فرمود : ((خداوند برای تو بهترین پاداش فرزندی را عنایت کند)) .
آری اگر کشتن و کشته شدن و قیام و انقلاب در راه حق باشد ، از چنین مرگی ترسی نیست و این درسی است که مکتب حسین بن علی علیهما السلام نه تنها برای فرزندش بلکه برای تمام پیروانش آموخته است که :
مرگ اگر مرد است گو پیش من آی
تا در آغوشش بگیرم تنگ تنگ

هنگام ورود به کربلا

متن سخن

((ما كُنْتُ لاَبْدَاءَهُمْ بِالْقِتالِ(132) . . .
اَللّهُمَّ اَعُوذُبِکَ مِنَ الْکَرْبِ وَالْبَلاءِ هاهُنا مَحَطُّ رحالِنا
وهاهُنا وَاللّهِ مَحَلُّ قُبُورِنا وَهاهُنا وَاللّهِ مَحْشَرُنا وَمَنْشَرُنا وَبِهذا وَعَدَنِی جَدّی رَسُول اللّه صلّی اللّه علیه و آله وَلا خِلافَ لِوَعْدِهِ))(133) .

ترجمه و توضیح لغات

مَحَطّ : محل فرود آمدن . رَحْل : اثاثیه مسافر . مَحْشَر : روز و محل مبعوث شدن . مَنْشَر : محل زنده شدن در روز معاد .

قافله امام علیه السلام و به موازات آن سپاهیان حر ، به حرکت خود ادامه دادند تا به ((نَیْنوا)) رسیدند و در اینجا با مردی مسلح که سوار بر اسب تندرو بود مواجه گردیدند و او پیک ابن زیاد و حامل نامه ای از سوی وی به ((حر)) بود. متن نامه چنین است : ((جَعْجِعْ بِالْحسَیْنِ حینَ تَقْرَاءُ کِتابی وَلا تُنْزِلهُ اِلاّ بِالْعَراءِ عَلی غَیْرِماءٍ وَغَیْرِ حِصْنٍ ؛)) با رسیدن این نامه بر حسین بن علی فشار وارد بیاور و در بیابانی بی آب و علف و بی دژ و قلعه ای فرودش آر)) .
((حر)) نیز متن نامه را برای امام علیه السلام خواند و آن حضرت را در جریان ماءموریت خویش قرار داد .
امام فرمود : پس بگذار ما در بیابان نینوا و یا غاضریات یا شفیه فرود آییم .
حر گفت : من نمی توانم با این پیشنهاد شما موافقت کنم ؛ زیرا من دیگر در تصمیم گیری خود آزاد نیستم چون همین نامه رسان ، جاسوس ابن زیاد نیز می باشد و جزئیات اقدامات مرا زیر نظر دارد .
در این هنگام ((زهیر بن قین)) به امام علیه السلام چنین پیشنهاد نمود که برای ما جنگ کردن با این گروه کم ، آسانتر است از جنگ کردن با افراد زیادی که در پشت سر آنهاست و به خدا سوگند ! طولی نخواهد کشید که لشکریان زیادی به پشتیبانی اینها برسد و آن وقت دیگر ما تاب مقاومت در برابر آنان را نخواهیم داشت .
امام در پاسخ پیشنهاد زهیر چنین فرمود : ((ما کُنْتُ لاَبْدَاءَهُمْ بِالْقِتالِ ؛)) من هرگز شروع کننده جنگ نخواهم بود)) .
آنگاه امام علیه السلام خطاب به حرّ فرمود : بهتر است یک قدر دیگر حرکت کنیم و محل مناسبتری برای اقامت خود برگزینیم . حرّ موافقت نمود و به حرکت خود ادامه دادند تا به سرزمین کربلا رسیدند دراینجا حرّ و یارانش به عنوان اینکه این محل به فرات نزدیک و محل مناسبی است از پیشروی امام جلوگیری نمودند .
وقتی حسین بن علی علیهما السلام تصمیم گرفت در آن سرزمین فرود آید ، از نام آنجا سؤ ال کرد ، پاسخ دادند که : اینجا را ((طف)) می گویند .
امام پرسید نام دیگری نیز دارد ؟ عرضه داشتند : ((کربلا)) هم نامیده می شود .
امام با شنیدن اسم ((کربلا)) گفت : ((اَللهُمَّ اَعُوذُبِکَ مِنَ الْکَرْبِ وَالْبَلاء ؛)) خدایا ! از اندوه و بلا به تو پناه می آورم)) . سپس فرمود : ((اینجاست محل فرودآمدن ما و به خدا سوگند ! همین جاست محل قبرهای ما و به خدا سوگنداز اینجاست که در قیامت محشور و منشور خواهیم گردید و این

وعده ای است از جدم رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و در وعده او خلافی نیست)) .

آنچه از این گفتار استفاده می شود

در این گفتار حسین بن علی علیهما السلام سه نکته جالب و مهم وجود دارد :
1 - همان گونه که بارها اشاره نمودیم و در گفتار امام در موارد مختلف مکرر و با صراحت و گاهی با تلویح و اشاره آمده است ، آن حضرت از جریان حادثه خونین کربلا مطلع و باخبر بود و این مورد نیز یکی از آنهاست که به جزئیات این حادثه و محل وقوع آن که همان سرزمین کربلاست با اتکا به اخبار رسول خدا صلی اللّه علیه و آله شاره می کند .
2 - و اما نکته دوم ، مساءله راه و روش و برنامه ای است که حسین بن علی علیهما السلام در مقام جنگ از آن پیروی می کند که به قول زهیر بن قین اقدام به جنگ در آن شرایط به نفع آنان و در صورت تاءخیر جریان دقیقا معکوس و هزیمتشان مسلم و حتمی است .
ولی امام در این شرایط خاص برنامه جنگی خویش را چنین اعلام می کند که : ((من شروع به جنگ نخواهم کرد)) .
و این همان برنامه ای است که امیرمؤ منان علیه السلام در جنگ جمل برای یارانش اعلان نمود آنگاه که در مقابل دشمن خون آشام قرار گرفت ، دشمنی که دوبار دست به حمله زده و بهترین مسلمانان و زبده ترین شیعیان علی علیه السلام را در شهر بصره به قتل رسانیده است : ((لا تَبْدَاءُوا الْقَوْمَ بِالْقَتالِ . . . ؛)) شما شروع به جنگ نکنید با شمشیر و نیزه به آنان حمله ننمایید و در خونریزی بر آنان سبقت نجویید ، با ملاطفت و مهربانی و با زبان نرم و ملایم با آنان سخن بگویید (تا به جنگ و ستیز وادارشان نکنید))(134) .
3 - هدف پیشوایان و ائمه هدی اصلاح افراد و جلوگیری از انحراف و به قول حسین بن علی علیهما السلام ((امر به معروف و نهی از منکر)) است و این هدف هم با توسل به زور و از راه جنگ و خونریزی امکان پذیر نیست بلکه جنگ ، آخرین حربه ای است که در صورت مسدود شدن تمام راهها باید به آن متوسل گردید .
خلاصه ، پاسخ امام در آن شرایط خاص به زهیر بن قین دلیل دیگری است بر این که منظور آن حضرت از این حرکت رسیدن به یک پیروزی ظاهری جنگی نبود بلکه امام در تعقیب هدفی بود مافوق آن و در ابعاد وسیعتر .

بخش سوم : در کربلا

خطبه امام پس از ورود به کربلا

متن سخن

((. . . اَمَّا بَعْدُ فَقَدْ نَزَلَ بِنا مِنَ اْلا مْرِ ما قَدْ تَرَوْنَ
وَاِنَّ الدُّنْيا قَدْ تَغَيَّرَتْ وَتَنَكَّرَتْ وَاَدْبَرَ مَعْرُوفها
وَلَمْ يَبْقَ مِنْها اِلاّ صُبابَةٌ كَصُبابَةِ الا ناءِ
وَخَسيسُ عَيْشٍ كَالْمَرْعى الْوَبيلِ
اَلا تَرَوْنَ اِلَى الْحَقِّ لا يُعْمَلُ بِهِ وَاِلَى الْباطِلِ لا يُتَناهى عَنْهُ
لِيَرْغبَ الْمُؤْمِنِ فِى لِقاءِا للّه
فَاِنِّى لا اَرَى الْمَوْتَ اِلا سَعادَةً وَالْحَياةَ مَعَ الظّالِمِينَ اِلا بَرَماً ،
النّاسُ عَبيدُ الدُّنْيا وَالدِّينُ لَعِقٌ عَلى اَلْسِنَتِهِمْ يَحُوطُونَهُ مادَرَّتْ مَعايِشُهُمْ للّه
فَاِذا مُحِّصوا بِالْبَلاءِ قَلَّ الدَّيّانُونَ))(135) .

تَنَکُّر : قیافه بدنشان دادن . اِدْبار : پشت کردن . صُبابَة : ته مانده آب در کاسه . خسیس عَیْشٍ : زندگی پست ذلت بار . مَرْعَی الْوبیل : چراگاه سخت و سنگلاخ که در آن کمتر علف سبز شود . بَرَمْ (بر وزن فَرَس) : زجر و آزردگی . عَبید (جمع عَبد) : برده لَعْقَ (مصدر است به معنای اسم مفعول) : چیزهای شیرین مانند عسل که با انگشت لیسیده شود . یَحُوطُونهُ (از حاطَ ، یَحُوطُهُ) : چیزی را حفظ و حراست کردن و دفاع از آن نمودن . دَرَّتْ مَعایِشَهُمْ : دَرّ : خوشی و کمال آسایش . مَعایِش (جمع معیشه) : آنچه زندگی به آن وابسته است . مُحِّصُوا (از تَمْحیص) : در بوته آزمایش قرار دادن .

حسین بن علی علیهما السلام در دوّم محرم الحرام سال 61 هجری وارد کربلا گردید و پس از توقف کوتاه در میان یاران و فرزندان و افراد خاندان خویش قرار گرفت و این خطبه را ایراد نمود :
((اما بعد ، پیشامد ما همین است که می بینید ؛ جدا اوضاع زمان دگرگون گردیده ، زشتیها آشکار و نیکیها و فضیلتها از محیط ما رخت بربسته است ، از فضائل انسانی باقی نمانده است مگر اندکی مانند قطرات ته مانده ظرف آب . مردم در زندگی ننگین و ذلت باری به سر می برند که نه به حق ، عمل و نه از باطل روگردانی می شود ، شایسته است که در چنین محیط ننگین ، شخص با ایمان و بافضیلت ، فداکاری و جانبازی کند و به سوی فیض دیدار پروردگارش بشتابد ، من در چنین محیط ذلت باری مرگ را جز سعادت و خوشبختی و زندگی با این ستمگران را چیزی جز رنج و نکبت نمی دانم)) .
امام به سخنانش چنین ادامه داد : ((این مردم برده های دنیا هستند و دین لقلقه زبانشان می باشد ، حمایت و پشتیبانیشان از دین تا آنجاست که زندگیشان در رفاه است و آنگاه که در بوته امتحان قرار گیرند ، دینداران ، کم خواهند بود)) .

آنچه از این گفتار امام استفاده می شود

در این خطبه حسین بن علی علیهما السلام که اولین خطابه و سخنرانی آن حضرت در سرزمین کربلاست ، به دو نکته حساس زیر اشاره شده است :
1 - انگیزه قیام :
به طوری که در فرازهای گذشته از سخنان امام علیه السلام اشاره گردید آن حضرت برای قیام خود چندین علت و انگیزه مختلف بیان نموده است که مخالفت با حکومت یزید ، تغییر و تحریف در احکام و بالا خره موضوع امر به معروف و نهی از منکر ، مجموع این علل و انگیزه ها را تشکیل می دهد که همه این انگیزه ها نیز در این گفتار آن حضرت ، خلاصه گردیده است .
آنجا که اوضاع متغیر ، زشتیها ظاهر و فضایل ، سرکوب و فراموش شده است ذلت و خواری بر زندگی مردم سایه شوم خود را گسترده است ، نه به حق عمل می شود و نه از باطل جلوگیری ، بجاست که شخص مؤ من و متعهد در راه تغییر چنین وضعی به شهادت و لقای حق راغب و شائق باشد و شخص امام عالیترین و بارزترین مصداق چنین مؤ من با فضیلت است که در این شرایط ، مرگ را بجز سعادت و برای زندگی مفهومی جز زجر و شکنجه و مرگ تدریجی نمی داند .
2 - مساءله آزمایش :
و اما نکته دوم ، موضوع آزمایش و امتحان است که بهترین راه شناخت حقایق و افکار شخصیتها و اصالت انسانهاست ؛ چه افرادی که خود را مؤ من نشان می دهند و چه گروهایی که برای خود شعارهای داغ و کوبنده انتخاب می کنند و چه اشخاصی که از قیافه حق پرستی و وجهه مذهبی برخوردارند ، ولی حقیقت این گروه ها و این چهره ها و اصالت این افراد به دست نمی آید مگر از راه امتحان و آزمایش در شداید و گرفتاریها ، در جزر و مدها و در میدان جنگ و مبارزات ، آنجا که منافع مادی و بلکه جانشان در خطر است .
اینک که فرزند فاطمه به سوی ((اللّه)) می شتابد و قدم به سرزمین عشق و شهادت می گذارد از افراد زیادی که تا آن روز دم از اسلام می زدند و در میان مسلمانان از وجهه خاص مذهبی برخوردار بودند ، خبری نیست .
فرزند رسول اللّه در راه اسلام و قرآن به خاطر امر به معروف در برابر دشمن دیرینه اسلام قرار گرفته و آماده کشته شدن و به قربانی دادن خاندانش و به اسارت رفتن اهل و عیالش می باشد ولی این گونه افراد قدم از قدم برنمی دارند و لب از لب نمی گشایند ، نه از عبداللّه بن عباس

خبری هست و نه از عبداللّه بن زبیر و نه از عبداللّه بن عمر که هر سه خود را شخصیت برجسته مذهبی می دانستند و به خاطر مذهبی بودن ، در میان مردم از وجهه و محبوبیت ویژه ای برخوردار بودند که موضوع شهادت و اسارت در راه احیای اسلام و آزادی مسلمین مطرح است مثل اینکه چنین افرادی در میان مسلمانان وجود ندارند .
و این شداید و حوادث است که مردان بزرگ واقعی را از مسلمانان مصنوعی و کاذب که در مواقع عادی مسلمان تر و مذهبی تر از همه هستند می شناساند و نقاب از چهره هایشان برمی دارد که : ((اِذا مُحِّصُوا بِالْبَلاءِ قَلَّ الدَّیّانُونَ))

نامه ای به محمد حنفیّه

متن سخن

((بسم اللّه الرحمن الرحيم من الحسين بن على عليهما السلام
الى محمد بن علي عليهما السلام و من قِبَله من بنى هاشم
اَمَّا بَعْدُ ، فَكَاَنَّ الدُّنْيا لَمْ تَكُنْ وَكَاَنَّ الاخِرَةَ لَمْ تَزَلْ والسّلام))(136)

ابن قولویه در کامل الزیارات از امام باقر علیه السلام نقل می کند که حسین بن علی علیهما السلام پس از ورود به کربلا نامه ای خطاب به محمد حنفیه و افراد قبیله بنی هاشم که با امام علیه السلام همسفر نشده بودند نگاشت ، متن نامه چنین است :
((بسم اللّه الرحمن الرحیم :)) از سوی حسین بن علی به محمد بن علی و افراد بنی هاشم که نزد وی می باشند ، اما بعد : گویا دنیایی وجود نداشته (و ما هم در این جهان نبوده ایم) همان گونه که آخرت همیشگی است (و ما از بین نخواهیم رفت)) .
این سخن امام بینش آن حضرت را مانند همه ائمه نسبت به دنیا و جهان آخرت نشان می دهد که درنظر او ارزش دنیا و زندگی آن منهای انجام وظیفه ، مساوی با هیچ است ؛ زیرا آنچه موقت و زودگذر است و پایان پذیر ، نمی تواند بیش از این ارزش داشته باشد و از دید او همه زندگی ، همه لذایذ آن با مقام و مال و منال آن ، با نبودن آنها بلکه با تلخیها و ناکامیها و زجرها و شکنجه ها مساوی و یکسان است و این دو تفاوتی در نظر وی نمی تواند داشته باشد .
و اما جهان آخرت در نظر حسین بن علی عظمت بی حساب و نامحدودی دارد که با هیچ مقیاس و معیاری نمی توان آن را سنجید ؛ زیرا همیشگی و جاودانی است ، زوال و فنایی ندارد ، سعادت ، عیش و لذتش دائمی و زوال ناپذیر و از همه مهمتر ((و رضوان من اللّه اکبر)) . و همین طور زجر و عذاب و شکنجه اش پایان ناپذیر است و با این بینش است که دست شستن از دنیا با تمام لذایذ و راحتی ها و ثروت و مقامش و بی اعتنایی به زرق و برقش و پیوستن به جهان آخرت ، بسیار سهل و ساده و طبیعی خواهد بود و تمام مصائب و آلام و زجرها و . . . در ذائقه چنین انسانی نه تنها قابل تحمل بلکه شیرین و گوارا و لذتبخش می باشد و همان گونه که حسین بن علی علیهما السلام این بینش را در این گفتارش منعکس ساخته است عملاً نیز نشان داده و از مرحله سخن و ذهنیت به مرحله عینیت رسانده و لباس عمل بر آن پوشانده است .
امام در این گفتارش از طرفی حقیقت دنیا و جهان آخرت را در قالب یک عبارت ساده و کوتاه به برادرش محمد حنفیه و سایر اقوام و عشیره اش بیان نموده و در آخرین روزهای زندگیش آنها را از موعظه و نصیحت و راهنمایی خویش برخوردار می سازد و از طرف دیگر به همه جهانیان و برای همه رهبران مذهبی که هدایت و رهبری جامعه را به عهده دارند ، راهی که باید برگزینند و بینشی را که باید داشته باشند ، ترسیم می نماید .

در پاسخ نامه ابن زیاد

متن سخن

((لا اَفْلَحَ قَومٌ اِشْتَروا مَرْضاتِ الْمخْلُوقِ بِسَخَطِ الْخالِقِ . . . مالَهُ عِنْدِی جَوابٌ لانَّهُ حَقَّتْ عَلَیْهِ کَلِمة الْعَذابِ))(137)

((حرّ بن یزید)) طی نامه ای ورود حسین بن علی علیهما السلام را به ابن زیاد اطلاع داد و او این نامه را به امام علیه السلام نوشت :
اما بعد من از ورود شما به سرزمین کربلا مطلع گردیدم و امیرمؤ منان یزید بن معاویه به من دستور داده است که سر به بالین راحت نگذارم و شکم از غذا سیر ننمایم تا تو را به قتل برسانم یا اینکه به فرمان من و به حکومت یزید گردن بگذاری ، والسّلام .
امام علیه السلام چون نامه ابن زیاد را خواند ، آن را بر زمین انداخت و چنین فرمود : ((رستگار نباد مردمی که خشنودی خلق را بر غضب خدا مقدم داشتند)) .
نامه رسان درخواست پاسخ نامه را نمود ، امام در جواب او این جمله را فرمود : ((مالَهُ عِنْدِی جَوابٌ لاَنَّهُ حَقَّتْ عَلَیْهِ کَلِمَة الْعَذابِ ؛)) نامه ابن زیاد در پیش ما پاسخی ندارد ، زیرا عذاب خدا بر وی ثابت گردیده است)) .
یعنی او دشمنی و مبارزه با خدا را برای خود اختیار نموده است .
چون نامه رسان نزد ابن زیاد برگشت و عکس العمل امام را در مورد نامه اش به اطلاع وی رسانید ، ابن زیاد شدیدا خشمناک گردید .
امّا پاسخ امام :
پاسخ امام علیه السلام پیامی بود که در روز عاشورا داد و چنین فرمود :
((ان الدّعی ابن الدّعی قد رکزنی بین اثنتین بین السّلّة والذلّة و هیهات منّا الذّلّة یاءبی اللّه لنا ذلک ورَسُولُهُ . . .))

با عمر بن سعد

متن سخن

((يَابْنَ سَعْدٍ وَيْحَکَ اَتُقاتِلُنِی ؟
اَما تَتَقی اللّه الَّذی اِلَيْهِ مَعادُکَ فَانَاابْنُ مَنْعَلِمْتَ
اَلا تَکُونُ مَعِی وَتَدَعُ هؤُلاءِ فَاِنَّهُ اَقْرَبُ اِلَی اللّه تَعالی . . .
مالَکَ ذَبَّحَکَ اللّهُ عَلی فِراشِکَ عَاجِلاً وَلا غَفَرَ لَکَ يَوْمَ حَشْرِکَ
فَوَاللّه اِنِّی لاَرْجُو اَنْ لا تَاْکُلَ مِنْ بُرِّالْعِراقِ اِلاّ يَسيراً))(138) .

بنا به نقل خطیب خوارزمی ، حسین بن علی علیهما السلام به وسیله یکی از یارانش به نام ((عمرو بن قرظه انصاری)) به عمر بن سعد پیام فرستاد تا با همدیگر ملاقات و گفتگو نمایند . عمرسعد با این پیشنهاد موافقت نمود و آن حضرت شبانه (139) با بیست تن از یاران خویش به سوی خیمه ای که در وسط دو لشکر برپا شده بود ، حرکت نمود و دستور داد یارانش بجز برادرش ابوالفضل و فرزندش علی اکبر وارد خیمه نشوند . عمرسعد هم به یارانش که تعداد آنها نیز بیست تن بود همین دستور را داد و تنها فرزندش حفص و غلام مخصوصش به همراه او وارد خیمه شدند .
امام در این مجلس خطاب به عمرسعد چنین گفت : ((فرزند سعد ! آیا می خواهی با من جنگ کنی در حالی که مرا می شناسی و می دانی پدر من چه کسی است و آیا از خدایی که برگشت تو به سوی اوست نمی ترسی ؟ آیا نمی خواهی با من باشی و دست از اینها (بنی امیه) برداری که این عمل به خدا نزدیکتر و مورد توجه اوست)) .
عمرسعد در پاسخ امام عرضه داشت می ترسم در این صورت خانه مرا در کوفه ویران کنند .
امام فرمود : من به هزینه خودم برای تو خانه ای می سازم .
عمرسعد گفت : می ترسم باغ و نخلستانم را مصادره کنند .
امام فرمود : من در حجاز بهتر از این باغها را که در کوفه داری به تو می دهم .
عمر سعد گفت : زن و فرزندم در کوفه است و می ترسم آنها را به قتل برسانند .
امام علیه السلام چون بهانه های او را دید و از توبه و بازگشت وی ماءیوس گردید در حالی که این جمله را می گفت ، از جای خود برخاست : ((چرÀاینقدر در اطاعت شیطان پافشارÇمی کنی ! خدایت هرچه زودتر در میان رختخوابت بکشد و در روز قیامت از گناهت درنگذرد ، به خدا سوگند ! امیدوارم که از گندم عراق نصیبت نگردد مگر به اندازه کم (یعنی عمرت کوتاه باد)) .
عمرسعد نیز از روی استهزاء گفت : جو عراق برای من بس است (140) .

آنچه از این سخن امام استفاده می شود

این سخن امام دارای دو نکته جالب و حساس است :
1 - به طوری که می بینیم حتی با دشمن سرسخت و خون آشام خویش - یعنی عمرسعد - هم از روی خیرخواهی سخن می گوید و از رهگذر موعظه و نصیحت وارد می گردد تا او را از پرتگاه سقوط و بدبختی نجات بخشد و چون او به بهانه های واهی و مادی متمسک می شود و از خانه و نخلستان سخن می گوید ، امام علیه السلام باز هم پاسخ مساعد داده و وعده جبران این خسارتها را به او می دهد .
2 - و اما نکته دوم اینکه امام علیه السلام در این سخنش آینده نافرجام عمرسعد را پیش بینی می کند آنجا که پس از ماءیوس شدن از تاءثیر پند و اندرزش در وی می فرماید :
((نه زندگی و عمر زیادی نصیب تو خواهد گردید و نه پُست و مقامی)) ، که در سخن آینده امام علیه السلام با عمرسعد توضیح بیشتری در این زمینه برای خواننده ارجمند خواهیم داشت ان شاءاللّه .

گفتار امام در عصر تاسوعا

متن سخن

((اِنِّی رَاءَیْتُ رَسُولَاللّه صلّی اللّه علیه و آله فِی الْمَنامِ فَقالَ لِی :
اِنَّکَ صائِرٌ اِلَیْنا عَنْ قَریبٍ . . . اِرْکَبْ بِنَفْسِی اَنْتَ یا اَخِی حَتّی تَلْقاهُمْ
فَتَقُولَ لَهُمْ ما لَکُمْ وَما بَدَاءَ لَکُمْ وَتَسْاءَلُهُمْ عَمَّا جاءَ بِهِمْ . . .
اِرْجِعْ اِلَیْهِمْ فَاِنْ اسْتَطَعْتَ اَنْ تُؤَخِّرَهُمْ اِلی غُدْوَةٍ
وَتَدْفَعَهُمْ عَنَّا الْعَشِیَّةَ نُصَلِّی لِرَبِّنَا اللَّیْلَةَ وَنَدْعُوهُ
وَنَسْتَغْفِرَهُ فَهُو یَعلَمُ اَنِّی اُحِبُّ الصَّلوةَ
وَتِلاوَةَ کِتابِهِ وَکَثْرَةَ الدُّعاءِ وَالْا سْتِغْفارِ))(141) .

ترجمه و توضیح لغات

صائرٌ (از صارَ یَصُورُ) : برگردید ، می گویند : صارَ وَجْهُهُ اِلَیَّ : صورتش را به سوی من برگرداند . غُدْوَةَ : اول صبح . عَشِیَّة : شب هنگام .

بنا به نقل طبری عصر پنجشنبه نهم محرم عمرسعد فرمان حمله داد و لشکر به حرکت درآمد امام علیه السلام در آن ساعت در بیرون خیمه به شمشیرش تکیه نموده خواب خفیفی بر چشمانش مستولی شد .
و چون زینب کبری علیهاالسلام سروصدای لشکر عمرسعد را شنید و جنب و جوش آنها را دید به نزد امام آمد و عرضه داشت : برادر ! اینک دشمن به خیمه ها نزدیک شده است .
امام علیه السلام سربرداشت و اوّل این جمله را گفت : ((اِنِّی رَاءیْتُ رَسُولَاللّه . . . ؛)) اینک جدم رسول خدا را در خواب دیدم که به من فرمود : فرزندم به زودی به نزد ما خواهی آمد)) .
سپس برادرش ابوالفضل علیه السلام را خطاب کرد و چنین گفت : جانم به قربانت ! سوار شو و با اینها ملاقات کن و انگیزه و هدف آنان را بپرس .
طبق فرمان امام علیه السلام حضرت ابوالفضل با بیست تن که زهیر بن قین و حبیب بن مظاهر نیز در میان آنان دیده می شد به سوی دشمن حرکت نموده و در مقابل آنان قرار گرفت و انگیزه حرکتشان را سؤ ال نمود .
لشکریان عمرسعد در جواب او گفتند : اینک از سوی امیر (ابن زیاد) حکم تازه ای رسیده است که باید شما بیعت کنید و الا همین الا ن وارد جنگ خواهیم گردید .
حضرت ابوالفضل به سوی امام برگشت و پیشنهاد آنان را به عرض آن حضرت رسانید .
امام در پاسخ وی چنین فرمود : ((به سوی آنان بازگرد و اگر توانستی همین امشب را مهلت بگیر و جنگ را به فردا موکول بکن تا ما امشب را به نماز و استغفار و مناجات با پروردگارمان بپردازیم ؛ زیرا خدا می داند که من به نماز و قرائت قرآن و استغفار و مناجات با خدا علاقه شدید دارم)) .
ابوالفضل علیه السلام برگشت و تقاضای مهلت یکشبه نمود . عمرسعد چون در قبول این پیشنهاد مردد بود موضوع را با فرماندهان لشکر مطرح و نظر آنان را جویا گردید .
یکی از فرماندهان به نام ((عمروبن حجاج)) گفت : سبحان اللّه ! اگر اینها از ترک و دیلم بودند و چنین مهلتی را از تو درخواست می کردند بایستی به آنان جواب مثبت می دادی ((در صورتی که اینها فرزندان پیامبر هستند)) .
((قیس بن اشعث)) یکی دیگر از فرماندهان گفت : به عقیده من هم باید به این درخواست حسین جواب مثبت داد ؛ زیرا این درخواست وی نه برای

عقب نشینی آنها از جبهه و نه برای تجدید نظر است بلکه به خدا سوگند ! فردا اینها پیش از تو به جنگ شروع خواهند نمود .
عمرسعد گفت : اگر چنین است پس چرا شب را به آنان مهلت بدهیم ؟
به هرحال ، پس از گفتگوی زیاد پاسخ عمرسعد به حضرت ابوالفضل علیه السلام این بود : ما امشب را به شما مهلت می دهیم اگر تسلیم شدید و به فرمان امیر گردن نهادید به نزد او می بریم و اگر امتناع کردید ما هم شما را به حال خود باقی نخواهیم گذاشت و جنگ است که سرنوشت شما را تعیین خواهد نمود .
و بدینگونه با درخواست امام علیه السلام موافقت گردید و شب عاشورا به وی مهلت داده شد .

اهمیت نماز

از این درخواست امام علیه السلام می توان به اهمیت نماز و دعا و نیایش و تلاوت قرآن پی برد که آن حضرت تا آنجا به این مسائل علاقه دارد که از دشمن ناجوانمردش درخواست مهلت می کند تا یک شب دیگر از عمر خویش را با این اعمال بگذراند و چرا چنین نباشد که حسین علیه السلام برای ترویج و زنده ساختن نماز و قرآن و شعارهای الهی بدینجا آمده است و مناجات و نیایش با پروردگار بهترین و لذت بخشترین دقایق زندگی اوست و باید هر ملتی که برای خدا قیام می کند ، همین اعمال را شعار و ملاک عمل خویش قرار بدهد .
و از اینجاست که در زیارتنامه امام آمده است : ((وَاَشْهدُ اَنَّکَ قَدْ اَقَمْتَ الصَّلوةَ وَآتَیْتَ الزَّکوةَ وَاَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَیْتَ عَنِ الْمُنْکَرِ وَاَطعْتَاللّه وَرَسُولَهُ حَتّی اءَتاکَ الْیَقِینُ))

سخنان حسین بن علی (ع) در شب عاشورا

متن سخن

((اُثْنِی عَلَی اللّه اَحْسَنَ الثَّناءِ وَاَحْمَدُهُ عَلَی السَّرّاءِ وَالضَّراءِ
اَللّهُمَّ اِنِّی اَحْمَدُکَ عَلی اَنْ اَکْرَمْتَنا بِالنُّبُوَّةِ
وَعَلَّمْتَنا الْقُرْآنَ وَفَقَّهْتَنا فِی الدِّینِ وَجَعَلْتَ لَنا اَسْماعاً وَاَبْصاراً وَاَفْئِدَةً
وَلَمْ تَجْعَلنا مِنَ الْمُشْرِکِینَ . اَمَّا بَعْدُ :
فَاِنِّی لا اَعْلَمُ اَصْحاباً اَوْلی وَلا خَیْراً مِنْ اَصْحابِی
وَلا اَهْلَبَیْتٍ اَبَرَّوَ لا اَوْصَلَ مِنْ اَهْلِ بَیْتِی
فَجَزاکُمُاللّهُ عَنِّی جَمیعاً خَیْراً .
وَقَدْ اَخْبَرَنِی جَدّی رَسُولُاللّه صلّی اللّه علیه و آله بِاءنّی سَاُساقُ اِلَی الْعِراقِ
فَاَنْزِلُ اَرْضاً یُقالُ لَها عَمُورا وَکَرْبَلا وَفیها اُسْتَشْهَدُ
وَقَدْ قَرُبَ الْمَوعِدُ .
اَلا وَانِّی اَظُنُّ یَوْمَنا مِنْ هؤُلاءِ الْاَعْداءِ غَداً
وَانِّی قَدْ اَذِنْتُ لَکُمْ فَانْطَلِقُوا جَمیعاً فی حِلّ لَیْسَ عَلَیْکُمْ مِنِّی ذِمامٌ
وَهذاالّلیلُ قَدْ غَشِیَکُمْ فَاتَّخِذُوهُ جَملاً وَلِیَاءْخُذْ کُلُّ رَجُلٍ مِنْکُمْ بِیَدِ رَجُلٍ مِنْ اَهْلِبَیْتِی
فَجَزاکُمُاللّه جَمِیعاً خَیْراً وَتَفَرَّقُوا فی سَوادِکُمْ
وَمَدائِنِکُم فَاِنَّ الْقَوْم اِنَّما یَطْلُبُونَنی
وَلَوْ اَصابُونی لَذَهَلُوا عَنْ طَلَبِ غَیْری))(142) .
((حَسْبُکُمْ مِنَ الْقَتْلِ بِمُسْلِمٍ اِذْهَبُوا قَدْ اَذِنْتُ لَکُمْ))(143) .
((. . . اِنِّی غَداً اُقْتَلُ وَکُلُّکُمْ تُقْتَلُونَ مَعِی
وَلا یَبْقی مِنْکُمْ اَحَدٌ حَتَّی الْقاسِمِ وَعَبْدِاللّه الرَّضیع))(144) .

سَرّاء : وسعت و آسایش . ضَرّاء : شداید ، رنج و ناراحتی . اَفْئِده (جمع فؤاد) : قلب . اَبَرَّ (افعل التفضیل از : بَرَّ ، یَبِرُّ) : نیکوتر ، پرهیزکارتر . اَوْصَلَ (افعل التفضیل از وَصِلَ یَصِلُ) : کسی که وظیفه قوم و خویشی را به نحو احسن انجام دهد . اُساقُ (مجهول است از ساقَ یَسُوقُ) : کشیدن . حل : برداشتن پیمان . ذِمام : پیمان و تعهد . سَواد : آبادی . مَدائن (جمع مدینه) : شهر . اَصابَهُ : بر وی دست یافت . ذَهَلَ ، ذُهُولاً : او را ترک نمود ، فراموش کرد .

حسین بن علی علیهما السلام نزدیک غروب تاسوعا و پس از آنکه از طرف دشمن مهلت داده شد (و یا پس از نماز مغرب) در میان افراد بنی هاشم و یاران خویش قرار گرفته این خطابه را ایراد نمود :
((خدا را به بهترین وجه ستایش کرده و در شداید و آسایش و رنج و رفاه مقابل نعمتهایش سپاسگزارم . خدایا ! تو را می ستایم که بر ما خاندان ، با نبوت ، کرامت بخشیدی و قرآن را به ما آموختی و به دین و آیین مان آشنا ساختی و بر ما گوش (حق شنو) و چشم (حق بین) و قلب (روشن) عطا فرموده ای و از گروه مشرک و خدانشناس قرار ندادی .
اما بعد : من اصحاب و یارانی بهتر از یاران خود ندیده ام و اهل بیت و خاندانی باوفاتر و صدیقتر از اهل بیت خود سراغ ندارم . خداوند به همه شما جزای خیر دهد .
آنگاه فرمود : جدم رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم خبر داده بود که من به عراق فرا خوانده می شوم و در محلی به نام ((عمورا)) و یا ((کربلا)) فرود آمده و در همانجا به شهادت می رسم و اینک وقت این شهادت رسیده است به اعتقاد من همین فردا ، دشمن جنگ خود را با ما آغاز خواهد نمود و حالا شما آزاد هستید و من بیعت خود را از شما برداشتم و به همه شما اجازه می دهم که از این سیاهی شب استفاده کرده و هریک از شما دست یکی از افراد خانواده مرا بگیرد و به سوی آبادی و شهر خویش حرکت کند و جان خود را از مرگ نجات بخشد ؛ زیرا این مردم فقط در تعقیب من هستند و اگر بر من دست بیابند با دیگران کاری نخواهند داشت ، خداوند به همه شما جزای خیر و پاداش نیک عنایت کند)) .

آخرین آزمایش

حسین بن علی علیهما السلام که در طول راه از مدینه تا کربلا و در مواقع مختلف ، شهادت خویش را اعلان نموده بود و برای یارانش اجازه مرخصی داده و بیعت را از آنان برداشته بود ، در شب عاشورا و برای آخرین بار نیز این موضوع را با صراحت مطرح نمود که ((قَدْ قَرُبَ الْمَوْعِدُ)) هنگام شهادت فرا رسیده است و من بیعت خود را از شما برداشتم ، از این تاریکی شب استفاده کنید و راه شهر و دیار خویش را پیش بگیرید .
و این پیشنهاد در واقع آخرین آزمایش بود از سوی حسین بن علی علیهما السلام و نتیجه این آزمایش ، عکس العمل یاران آن حضرت بود که هریک با بیان خاص وفاداری خود را نسبت به آن حضرت و استقامت و پایداری خویش را تا آخرین قطره خون اعلان داشتند و بدین گونه از این آزمایش روسفید و سرافراز بیرون آمدند .
و اینک پاسخ چند تن از این یاران باوفا و اهل بیت صدیق و باصفا :
1 - اولین کسی که پس از سخنرانی امام علیه السلام لب به سخن گشود برادرش عباس بن علی علیه السلام بود او چنین گفت : ((لا اَرَانااللّه ذلِکَ اَبَداً ؛)) خدا چنین روزی را نیاورد که ما تو را بگذاریم و به سوی شهر خود برگردیم)) .
2 - و سپس سایر افراد بنی هاشم در تعقیب گفتار حضرت ابوالفضل و در همین زمینه سخنانی گفتند که امام نگاهی به فرزندان عقیل کرد و چنین گفت : ((حَسْبُکُمْ مِنَ الْقَتْلِ بِمُسْلِمٍ اِذْهَبُوا قَدْ اَذِنْتُ لَکُم ؛)) کشته شدن مسلم برای شما بس است ، من به شما اجازه دادم بروید)) .
آنان در پاسخ امام چنین گفتند : در این صورت اگر از ما سؤ ال شود که چرا دست از مولا و پیشوای خود برداشتید چه بگوییم ؟ نه ، به خدا سوگند ! هیچگاه چنین کاری را انجام نخواهیم داد بلکه ثروت و جان و فرزندانمان را فدای راه تو کرده و تا آخرین مرحله در رکاب تو جنگ خواهیم کرد .
3 - یکی دیگر از این سخنگویان ، ((مسلم بن عوسجه)) بود که چنین گفت : ما چگونه دست از یاری تو برداریم ؟ در این صورت در پیشگاه خدا چه عذری خواهیم داشت ؟ به خدا سوگند ! من از تو جدا نمی گردم تا با نیزه خود سینه دشمنان تو را بشکافم و تا شمشیر در دست من است با آنان بجنگم و اگر هیچ سلاحی نداشتم با سنگ و کلوخ به جنگشان می روم تا جان به جان آفرین تسلیم کنم .
4 - و یکی دیگر از یاران آن حضرت ((سعد بن عبداللّه)) بود که چنین گفت : به خدا سوگند ! ما دست از یاری تو برنمی داریم تا در پیشگاه خداوند ثابت کنیم که حق پیامبر را درباره تو مراعات نمودیم ، به خدا

سوگند ! اگر بدانم که هفتاد مرتبه کشته می شوم و بدنم را آتش زده و خاکسترم را زنده می کنند باز هم هرگز دست از یاری تو برنمی دارم و پس از هر بار زنده شدن به یاریت می شتابم در صورتی که می دانم این مرگ یک بار بیش نیست و پس از آن نعمت بی پایان خداست .
5 - ((زهیر بن قین)) چنین گفت : یابن رسول اللّه ! به خدا سوگند ! دوست داشتم که در راه حمایت تو هزار بار کشته ، باز زنده و دوباره کشته شوم و باز آرزو داشتم که با کشته شدن من ، تو و یا یکی از این جوانان بنی هاشم از مرگ نجات می یافتند .
6 - در همین ساعتها که خبر اسارت فرزند محمد بن بشیر حضرمی (یکی از یاران آن حضرت) به وی رسیده بود ، امام به او فرمود تو آزادی برو و در آزادی فرزندت تلاش بکن .
محمد بن بشیر گفت : به خدا سوگند ! من ابدا دست از تو برنمی دارم ! و این جمله را نیز اضافه نمود که : درندگان بیابانها مرا قطعه قطعه کنند و طعمه خویش قرار دهند اگر دست از تو بردارم .
امام چند قطعه لباس قیمتی بدو داد تا در اختیار کسانی که می توانند در آزادی فرزندش تلاش کنند قرار دهد(145) .
آنگاه که حسین بن علی علیهما السلام این عکس العمل متقابل را از افراد بنی هاشم و صحابه و یارانش دید و آن کلمات و جملاتی که دلیل بر آگاهی و احساس مسؤ ولیت و وفاداری آنان نسبت به مقام امامت است به سمع آن حضرت رسید ، در ضمن اینکه آنها را با این جمله دعا می نمود ((جزاکُمُاللّهُ خیراً)) خدا به همه شما پاداش نیک عنایت کند . به طور قاطعانه و صریح چنین فرمود : ((اِنِّی غَداً اُقْتَلُ وَکُلُّکُمْ تُقْتَلُونَ . . . ؛)) من فردا کشته خواهم شد و همه شما و حتی قاسم و عبداللّه شیرخوار نیز با من کشته خواهند شد)) .
همه یاران آن حضرت با شنیدن این بیان یکصدا چنین گفتند : ما نیز به خدای بزرگ سپاسگزاریم که به وسیله یاری تو به ما کرامت و با کشته شدن در رکاب تو بر ما عزت و شرافت بخشید ، ای فرزند پیامبر ! آیا ما نباید خشنود باشیم از اینکه در بهشت با تو هستیم ؟
و طبق نقل خرائج راوندی امام پرده را از جلو چشم آنان کنار زد و یکایک آنان محل خود و نعمتهایی که در بهشت برایشان مهیا شده است مشاهده نمودند(146) .

این بود صحنه شب عاشورا و این بود سخنان امام علیه السلام در تجلیل و تقدیر از اصحاب خویش و این بود پاسخ حماسی یاران آن حضرت .
ولی مطلبی در بعضی از کتابها و مقاتل در مورد عکس العمل گروهی از یاران حسین بن علی علیهما السلام در شب عاشورا از سکینه بنت الحسین علیه السلام نقل شده و در میان گویندگان و ذاکرین معروف گردیده است که به نظر ما غیرصحیح و از نظر تاریخی نادرست است و خلاصه آن مطلب این است که : سکینه بنت الحسین می گوید در میان خیمه نشسته بودم ، پدرم در ضمن اینکه از شهادت خود سخن می گفت ، به یارانش نیز اعلام نمود که هرکس علاقه به شهادت ندارد از تاریکی شب استفاده نموده و به شهر و دیار خویش برگردد و هنوز گفتار امام به پایان نرسیده بود که یاران آن حضرت ده تا ده تا و بیست تا بیست تا متفرق گردیدند و تنها هفتاد و اندی از آنان باقی ماندند . . .
اما به دلایلی چند ، این مطلب در مورد شب عاشورا درست نیست ؛ زیرا :
1 - در مدارک و منابع تاریخی معتبر و دست اول تا آنجا که در دسترس ما بود از چنین مطلب خبری نیست و این مطلبی است که در منابع دست سوم و چهارم نقل شده است از جمله در ناسخ التواریخ بدون ذکر ماءخذ و همچنین در معالی السبطین به نقل از کتاب نورالعین (147) و . . .
2 - این مطلب با آنچه قبلاً از مرحوم مفید و طبری نقل نمودیم (148) مخالف است که می گویند : آنهایی که به طمع منافع مادی با حسین بن علی علیهمالسلام آمده بودند در منزل زباله با اعلان آزادی از سوی آن حضرت متفرق گردیدند و به همراه وی نماندند مگر آنانکه تصمیم داشتند تا پای جان از او حمایت کنند .
پس این عده زیادی که در کربلا و در شب عاشورا ده تا ده تا بیست تا بیست تا متفرق شدند از کجا آمده بودند ؟ !
تاءیید دیگر : مؤ ید این نظریه ، بیان مرحوم ((طبرسی)) است که پس از نقل خطبه امام حسین علیه السلام که در ضمن آن اجازه بازگشت به اصحابش را داده است و پس از نقل پاسخ چند نفر از اصحاب آن حضرت که ما نیز نقل نمودیم ، چنین می گوید : ((فجزاکم اللّه خیراً و انصرف الی مضربه ؛)) امام حسین به آنان فرمود : خداوند به شما جزای خیر دهد ، آنگاه به خیمه خویش مراجعت فرمود))(149) .
اگر مراجعت گروهی از اصحاب امام حسین در شب عاشورا صحت داشت مسلّما مرحوم ((طبرسی)) در این مورد بیان می نمود و یا اشاره ای به آن می کرد ولی به طوری که ملاحظه می کنید در کلام او نیز خبری از این

موضوع نیست .
و بعید نیست آنچه از سکینه بنت الحسین علیه السلام نقل شده است در صورت صحت ، مربوط به همین منزل زباله باشد و چنانچه می بینیم در گفتار او سخنی ازشب عاشورا نیست بلکه به صورت کلی است و صحبت از ((یک شب)) است (150) منتها بعضی از نویسندگان و بیشتر ، گویندگان آن یک شب را به جای منزل زباله با شب عاشورا تطبیق کرده اند .

حماسه دیگری از زبان حسین بن علی (ع)

متن سخن

((وَاللّهِ لَقَدْ بَلَوْتُهُمْ فَما وَجَدْتُ فيهِم اِلاّ الا شْوَسَ الاَقْعَسَ يَسْتَاءْنِسُونَ بِالْمَنِّيَةِ دُونى اِسْتِيناسَ الطِّفْلِ اِلَى مَحالِبِ اُمِّهِ))(151) .

ترجمه و توضیح لغات

بَلَوْتُ (از بلی یَبْلُو) : آزمایش کردن . اَشْوس : دلاور ، جنگجو ، غرنده . اَقْعَسْ : استوار . اِسْتیناس : کثرت انس و علاقه . مَحْلَبْ : پستان .

مرحوم مقرم نقل می کند که امام علیه السلام در شب عاشورا و در میان تاریکی از خیمه ها دور شد . نافع بن هلال که یکی از یاران آن حضرت بود خود را به امام علیه السلام رسانید و انگیزه بیرون شدن از محیط خیمه ها را سؤ ال کرد و اضافه نمود : یابن رسول اللّه ! آمدن شما به سوی لشکر این مرد طاغی مرا سخت نگران و متوحش ساخت .
امام علیه السلام در پاسخ وی فرمود : ((آمده ام تا پستی و بلندی اطراف خیمه ها را بررسی کنم که مبادا برای دشمن مخفیگاهی باشد و از آنجا برای حمله خود و یا دفع حمله شما استفاده کند))(152) .
آنگاه امام علیه السلام در حالی که دست نافع در دستش بود چنین فرمود : ((هِیَ واللّه وَعْدٌ لا خُلْفَ فیه ؛)) امشب همان شب موعود است ، وعده ای است که هیچ تخلف در آن راه ندارد)) .
سپس امام علیه السلام رشته کوههایی راکه در مهتاب شب از دور دیده می شد به نافع نشان داد و فرمود : ((اَلا تَسْلُکُ بَیْنَ هذَیْنِ الْجَبَلَیْنِ فِی جَوْفِ اللّیلِ وَتَنْجُو نَفْسَکَ ؟ ؛)) نمی خواهی در این تاریکی شب به این کوهها پناهنده شوی و خود را از مرگ برهانی ؟)) .
((نافع بن هلال)) خود را به قدمهای آن حضرت انداخت و عرضه داشت مادرم به عزایم بنشیند من این شمشیر را به هزار درهم و اسبم را هم به هزار درهم خریداری نموده ام ، سوگند به آن خدایی که با محبت تو بر من منت گذاشته است بین من و تو جدایی نخواهد افتاد مگر آن وقت که این شمشیر ، کند و این اسب خسته شود(153) .
((مقرم)) از نافع بن هلال (154) چنین نقل می کند که : امام علیه السلام پس از بررسی بیابانهای اطراف به سوی خیمه ها برگشت و به خیمه زینب کبری (س) وارد گردید و من در بیرون خیمه کشیک می دادم ، زینب کبری (س) عرضه داشت : برادر ! آیا یاران خود را آزموده ای و به نیت و استقامت آنان پی برده ای ؟ مبادا در موقع سختی دست از تو بردارند و در میان دشمن تنها بگذارند .
امام علیه السلام در پاسخ وی چنین فرمود : ((وَاللّهِ لَقَدْ بَلَوْتُهُمْ . . . ؛)) آری ، به خدا سوگند ! آنها را آزمودم و نیافتم مگر دلاور و غرّنده (شیروار) و با صلابت و استوار (کوهوار) ، آنان به کشته شدن در رکاب من آنچنان مشتقاق هستند مانند اشتیاق طفل شیرخوار به پستان مادرش)) .
نافع می گوید : من چون این سؤ ال و جواب را شنیدم ، گریه گلویم را گرفت و به نزد حبیب بن مظاهر آمده و آنچه از امام و خواهرش شنیده بودم بدو بازگو نمودم .

حبیب بن مظاهر گفت : به خدا سوگند ! اگر منتظر فرمان امام علیه السلام نبودیم همین امشب به دشمن حمله می کردیم . گفتم حبیب ! اینک امام در خیمه خواهرش می باشد و شاید از زنان و اطفال حرم نیز در آنجا باشند و بهتر است تو با گروهی از یارانت به کنار خیمه آنان رفته و مجددا اظهار وفاداری بنمایید تا هرچه بیشتر مایه دلگرمی این بانوان باشد .
حبیب با صدای بلند یاران امام را که در میان خیمه ها بودند دعوت کرد و همه آنان ، خود را از خیمه ها بیرون انداختند . حبیب اول به افراد بنی هاشم گفت : از شما درخواست می کنم که به درون خیمه های خود برگردید و به عبادت و استراحت خویش بپردازید ، سپس گفتار نافع ر ا برای بقیه صحابه نقل نمود .
همه آنان پاسخ دادند : سوگند به خدایی که بر ما منت گذاشته و بر چنین افتخاری نایل نموده است اگر منتظر فرمان امام نبودیم ، همین حالا با شمشیرهای خود به دشمن حمله می کردیم ، حبیب دلت آرام و چشمت روشن باد .
حبیب بن مظاهر در ضمن دعا به آنان پیشنهاد نمود که بیایید با هم به کنار خیمه بانوان رفته به آنان نیز اطمینان خاطر بدهیم .
چون به کنار این خیمه رسیدند ، حبیب خطاب به بانوان بنی هاشم چنین گفت : ای دختران پیامبر و ای حرم رسول خدا ! اینان جوانان فداکار شما و اینها شمشیرهای براقّشان است که همه سوگند یاد نموده اند این شمشیرها را در غلافی جای ندهند مگر در گردن دشمنان شما و این نیزه های بلند و تیز در اختیار غلامان شماست که هم قسم شده اند آنها را فرونبرند مگر در سینه دشمنان شما .
در این هنگام یکی از بانوان به آنان چنین پاسخ داد : ((اَیُّهَا الطَّیّبون حامُوا عَنْ بَناتِ رَسولِاللّه وَحَرائِر اَمِیرالمؤ منینَ ؛)) ای پاک مردان ! از دختران پیامبر و زنان خاندان امیرمؤ منان دفاع کنید)) .
چون سخن این بانو به گوش این افراد رسید ، با صدای بلند گریه کرده و هریک به سوی خیمه خویش بازگشتند .
و این بود حماسه ای که درباره صحابه و یاران حسین بن علی علیهما السلام از زبان آن حضرت شنیدید و این بود گفتار نافع بن هلال و سایر یاران آن حضرت در شب عاشورا .
((بِاَبی اَنْتُمْ وَامّی طِبْتُمْ وَطابَتِ الارْضُ الَّتی فیها دُفِنْتُمْ وَفُزتُمْ فَوزاً عظیماً))

شعر امام (ع) و وصیت آن حضرت به خواهران و همسرانش در شب عاشورا

متن سخن

يا دَهْرُ اُفٍّ لَکَ مِنْ خَلِيلِ
کَمْ لَکَ بِالْا شْراقِ وَالا صيلِ
مِنْ صاحِبٍ اَوْطالِب قَتيلِ
وَالدَّهْرُ لايَقْنَعُ بِالْبَديلِ
وَاِنَّما الاَمْرُ اِلَى الجَليلِ
وَکُلُّ حَىّ سالِکٌ سَبيلِ
((. . . يا اُخْتاهُ تَعَزّى بِعَزاءِا للّه
واءعلمي اءَنَّ اَهْلَ الاَرْضِ يَمُوتُونَ وَاَهْلَ السَّماءِ لا يَبْقُونَ
وَاءَنَّ کُلَّ شَىْءٍ هالِکٌ اِلاّ وَجْهَاللّه الذّى خَلَقَ الاَرْضَ بِقُدرَتِهِ
وَيَبْعَثُ الْخَلْقَ فَيَعُودُونَ وَهُوَ فَرْدٌ وَحْدَهُ اَبى خَيْرٌ مِنّى
وَاُمّي خَيْرٌ مِنّى وَاَخِي خَيْرٌ مِنّى وَلِىَ وَلَهُمْ
وَلِکُلِّ مُسْلِمٍ بِرَسُولِاللّهِ اُسْوَةٌ . . .
يا اُخْتاه يا اُمَّ کُلْثُومَ يا فاطِمَةُ يا رَبابُ
انظرنْ اِذا قُتِلْتُ فَلا تَشْقُقْنَ عَلَىَّ جَيْباً
وَلا تَخْمُشْنَ وَجْهاً وَلا تَقُلْنَ هَجْراً))(155) .

ترجمه و توضیح لغات

اِشراق : طلوع آفتاب ، هنگام طلوع . اَصیل : هنگام غروب . صاحِب : یار و دوست . طالِب : خواهان ، علاقه مند . بَدیل : عوض . تَعَزّی : تحمل ، صبر و شکیبایی . اُسْوَةٌ : سمبل ، الگو . تشْقُقْنَ (از شَقَّ) : چاک نمودن . جَیْب : گریبان . خَمْشُ وَجْهٍ : چنگ به صورت زدن ، خراشیدن صورت . هَجْر : هذیان ، سخنی که شایسته نیست .

از امام سجاد علیه السلام نقل شده است که در شب عاشورا پدرم در میان خیمه با چند تن از یارانش نشسته بود و ((جَون)) غلام ابوذر مشغول اصلاح شمشیر امام علیه السلام بود آن حضرت به این اشعار مترنم و متمثل گردید :
((یا دَهْرُ اُفٍّ لَکَ مِنْ خَلِیلِ . . . ؛)) ای دنیا ! اف بر دوستی تو که صبحگاهان و عصرگاهان چقدر از دوستان و خواهانت را به کشتن می دهی که به عوض قناعت نورزی و همانا کارها به خدای بزرگ محول است و هر زنده ای سالک این راه)) .
امام سجاد علیه السلام می گوید : من از این اشعار به هدف امام علیه السلام که خبر مرگ و اعلان شهادت بود پی بردم و چشمانم پر از اشک گردید ولی از گریه خودداری کردم ، اما عمه ام زینب که در کنار بستر من نشسته بود با شنیدن این اشعار و با متفرق شدن یاران امام ، خود را به خیمه آن حضرت رسانید و گفت : و ای بر من ! ای کاش مرده بودم و چنین روزی را نمی دیدم ، ای یادگار گذشتگانم و ای پناهگاه بازماندگانم گویا همه عزیزانم را امروز از دست داده ام که این پیشامد ، مصیبت پدرم علی و مادرم زهرا و برادرم حسن علیهما السلام را زنده نمود .
امام علیه السلام به زینب کبری تسلی داده و به صبر و شکیبایی توصیه نمود و چنین گفت : ((یا اُخْتاهُ تَعَزّی بِعَزاءِاللّه . . . ؛)) خواهر ! راه صبر و شکیبایی را در پیش بگیر و بدانکه همه مردم دنیا می میرند و آنانکه در آسمانها هستند زنده نمی مانند ، همه موجودات از بین رفتنی هستند مگر خدای بزرگ که دنیا را با قدرت خویش آفریده است و همه مردم را مبعوث و زنده خواهد نمود و اوست خدای یکتا . پدر و مادرم و برادرم حسن بهتر از من بودند که همه به جهان دیگر شتافتند و من و آنان و همه مسلمانان باید از رسول خدا پیروی کنیم که او نیز به جهان بقا شتافت)) .
سپس فرمود : ((خواهرم ام کلثوم ! فاطمه ! رباب ! پس از مرگ من گریبان چاک نکنید و صورت خود را نخراشید و سخنی که از شما شایسته نیست بر زبان نرانید)) .

قرائت امام (ع) در شب عاشورا

متن سخن

(وَلا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا اَنَّما نُمْلی لَهُمْ خَيْرٌ لا نْفُسِهِمْ
اِنَّما نُمْلِی لَهُمْ لِيَزْدادُوا إِثْماً وَلَهُمْ عَذابٌ مُهينٌ ما كانَاللّهُ لِيَذَرَالْمُؤْمِنينَ عَلی
ما اَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتّی يَميزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّب)(156)

ترجمه و توضیح لغات

يَحْسَبَنَّ (از : حَسِبَ يَحْسِبُ) : پنداشتن . نُمْلی (از : اِمْلاء) : مهلت دادن ، تاءخیر انداختن . مُهین (به ضم میم) : ذلتبار . يَذَرُ (از : وذره) : او را ترک نمود . يميزُ (از میز) : جدا کردن .

در شب عاشورا در میان خیمه های حسین بن علی علیهما السلام جنب و جوش عجیب و نشاط فوق العاده ای به چشم می خورد : یکی سلاح خود را برای جنگ اصلاح و آماده می نمود ، دیگری مشغول عبادت و مناجات با پروردگار و آن دیگری مشغول خواندن قرآن ((لَهُمْ دَوِیٌّ کَدَوِیِّ النَّحْلِ بین قائمٍ وَقاعدٍ وَراکِعٍ وَساجِدٍ)) از ضحاک بن عبداللّه مشرقی نقل شده که در آن شب در هر چند لحظه گروهی سوارکار از لشکریان عمرسعد به عنوان ماءموریت و نظارت به پشت خیمه های حسین بن علی علیهما السلام می آمدند و به وضع این خیمه نشینان سر می کشیدند ، یکی از آنان صدای امام علیه السلام را که این آیه شریفه را می خواند ، شناخت : ((وَلا یَحْسَبَنَّ الَّذینَ . . . ؛)) آنانکه کفر ورزیدند گمان نبرند مهلتی که به آنان می دهیم به نفع آنهاست بلکه به آنان مهلت می دهیم تا بر گناهان خود بیفزایند و برای آنان عذابی است ذلتبار ، خداوند مؤ منان را با این وضعی که هستند واگذار نخواهد نمود تا بد را از نیک و ناپاک را از پاک جدا سازد))

.

آن مرد با شنیدن این آیه گفت : به خدا سوگند ! این افراد نیک ، ما هستیم که خدا ما را از شما جدا کرده است ! !

((بریر)) هم جلو آمد و به او پاسخ داد که : ای مرد فاسق ! خدا تو را در صف ناپاکان قرار داده است ، به سوی ما برگرد و از این گناه بزرگ خود توبه بکن ؛ زیرا به خدا سوگند که ماییم افراد پاک .

آن مرد از روی استهزا گفت : ((وَاَنَا عَلی ذلِکَ مِنَ الشّاهِدِینَ ؛)) من نیز به این شهادت می دهم)) . آنگاه به سوی اردوگاه لشکر ابن سعد برگشت (157) .

صحنه آزمایش

امام علیه السلام با انتخاب این آیه شریفه از مجموع آیات قرآن مجید در شب عاشورا و در آن شرایط خاص ، خواسته است وضع هر دو گروه را که در مقابل هم قرار گرفته بودند ، بیان کند که آیه اول فلسفه برتری ظاهری گروه ظالم و جنایتکار را روشن می کند و نباید این تفوق و برتری ظاهری موجب ناراحتی و انکسار مؤ منان گردد بلکه این پیروزی موقتی است و مهلتی است از سوی خداوند تا گروه جنایتکار هرچه بیشتر در منجلاب فساد و گناه قرار گرفته و یکسره در آن غرق شوند و اگر مناقشه در تعبیر نباشد باید بگوییم : این فرصتی است تاکتیکی .
و هر گروه و حکومت و هر شخصی با داشتن روش ظالمانه مشمول چنین فرصت موقت و تاکتیکی باشد باید خود را آماده روزی کند که عذاب خدا به سخت ترین وجهی او را فرا خواهد گرفت .
و اما آیه دوم در مورد گروه مؤ منان است که اگر روزی به بلا و مصیبت گرفتار می شوند و به ظاهر با هزیمت و شکست مواجه می گردند ، باز هم به علت امتحان و آزمایش است تا پاکان از ناپاکان و نیکان از بدان متمایز گردند .
و این موضوع به صحنه عاشورا و بیابان کربلا که با تمام حیثیاتش یکی از بزرگترین صحنه های امتحان و آزمایش نیز بود ، اختصاص ندارد بلکه همه تاریخ و همه این جهان با عظمت ، صحنه آزمایشی است برای همه افراد بشر که : ((کُلُّ یَوْم عاشُورا وَکُلُّ اَرْض کرْبلا))

رؤ یای امام (ع) در شب عاشورا

متن سخن

((. . . اِنِّی رَاءَیْتُ فی مَنامی کَاَنَّ کِلاباً قَدْ شَدَّتْ عَلَیَّ تَنْهَشُنِی
وَفِیها کَلْبٌ اَبْقَعُ رَاءَیْتُهُ اَشَدَّها
وَاظُنُّ اَنَّ الذّی یَتَوَلّی قَتْلی رَجُلٌ اَبْرَصُ مِنْ هؤُلاءِ الْقَوْمِ .
وَاِنِّی رَاءَیْتُ رَسُولَاللّه بَعْدَ ذلِکَ وَمَعَهُ جَماعَةٌ مِنْ اَصْحابِهِ
وَهُوَ یَقُولُ اَنْتَ شَهیدُ هِذِهِ الاُمَّةِ
وَقَدِ اسْتَبْشَرَبِکَ اهْلُ السَّماواتِ وَاَهْلُ الصَّفیحِ الاَعلی
وَلْیَکُنْ اِفْطارُکَ عِنْدِی اللَّیْلَةَ عَجِّلْ
وَلا تُؤَخِّرْ فَهَذا مَلَکٌ قَدْ نَزَلَ مِنَالسَّماءِ لِیَاءْخُذَ دَمَکَ فی قارُورَةٍ خَضْراءَ
فَهذا ما رَاءَیْتُ وَقَدْ اَنِفَ الاَمْرُ وَاقْتَرَبَ الرَّحِیلُ مِنْ هذِهِ الدُّنْیا لا شَکَّ فیه))
(158) .

ترجمه و توضیح لغات

شَدَّتْ عَلیَّ : بر من حمله نمود : نَهْش : گاز گرفتن ، پاره کردن . اَبْقَع : سفید و سیاه . اَبْرَص : مبتلا به مرض برص . اِسْتِیْشار : مژده دادن ، خوشحال بودن . صفیح اَعْلی : ملکوت اعلی . قارُورَةٍ : شیشه . اَنِفَ (بر وزن حَسِبَ) : فَرا رسید . رَحیل : هنگام کوچ کردن .

صاحب ((نَفَس المهموم)) از مرحوم صدوق ؛ نقل می کند که در ساعتهای آخر شب عاشورا خواب سبکی چشم امام علیه السلام را فرا گرفت و چون بیدار گردید خطاب به یاران و اصحابش فرمود : ((من در خواب دیدم که چندین سگ شدیدا بر من حمله می کنند و شدیدترین آنها سگی بود به رنگ سیاه و سفید و این خواب نشانگر آن است از میان این افراد کسی که به مرض برص مبتلاست قاتل من خواهد بود)) .
امام علیه السلام سپس فرمود : و پس از این خواب ، رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را با گروهی از یارانش دیدم که به من فرمود : ((تو شهید این امت هستی و ساکنان آسمانها و عرش برین ، آمدن تو را به همدیگر مژده وبشارت می دهند ، تو امشب افطار را در نزد من خواهی بود ، عجله کن و تاءخیر روا مدار و اینک فرشته ای از آسمان فرود آمده است تا خون تو را در شیشه سبزرنگی جمع آوری کند)) .
ترسیم واقعیت به صورت رؤ یا
آنچه بنا بود به زودی واقع شود ، در خواب و به صورت رؤ یا برای امام علیه السلام ترسیم گردیده و او نیز به همان صورت به یاران جانباز و فداکار خود بیان فرموده است تا مساءله ای از آنان مخفی و مستور نماند .
شهادت در فردای همان شب ، خصوصیات قاتل و مبتلا بودن وی به مرض برص که به صورت ((سگ سیاه و سفید)) ترسیم شده ، مهمان رسول خدا بودن ، استقبال فرشتگان از روح زنده بزرگ شهید اسلام و ذخیره کردن خون وی که باید همیشه در عروق پیروانش جوشان بماند همه این حقایق در همان خواب - به صورتی که نقل گردید - نشان داده شده و روز عاشورا تحقق پذیرفته است .

وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلوة

متن سخن

((. . . اِنَّ اللّه تَعالی اَذِنَ فی قَتْلِکُمْ وَقَتْلِی فِی هذاالْیَومِ فَعَلَیْکُمْ بِالصَّبْرِ وَالْقِتالِ))(159) .
((. . . صَبْراً یا بَنِی الکِرامِ فَمَا الْمَوتُ اِلاّ قَنْطَرَةٌ تَعْبُرُ بِکُمْ عَنِ الْبُؤْسِ وَالضَّرّاءِ اِلَی الْجِنانِ الواسِعَةِ وَالنِّعَمِ الدّائمةِ فَاَیُّکُمْ یَکْرَهُ اَنْ یَنْتَقِلَ مِنْ سِجْنٍ اِلی قَصْرٍ وَما هُوَ لاِ عْدائِکُمْ اِلاّ کَمَنْ یَنْتَقِلُ من قَصْرٍ اِلی سِجْنٍ وَعَذابٍ اِنَّ اَبِی حَدَّثَنی عَنْ رَسُولِاللّهِ اِنَّ الدُّنْیا سِجْنُ الْمُؤ مِنِ وَجَنَّةُ الْکافِرِ والْمَوْتُ جِسْرُ هُؤُلاءِ اِلی جِن انِهِمْ وَجِسْرُ هؤ لاءِ اِلی جَحیمِهِمْ ما کُذِبْتُ وَلا کَذِبْتُ)) (160) .))

قَنْطَرَة : پل ، بُؤْس : تیره روزی ، فلاکت . ضَرّاء : روز بدبختی . جنان (جمع جَنَّت) : بهشت . جَحیم : دوزخ .

بنا به نقل ابن قولویه و مسعودی (161) حسین بن علی علیهما السلام آنگاه که نماز صبح را بجای آورد ، رو به سوی نمازگزاران نموده پس از حمد و سپاس خداوند به آنان چنین فرمود : ((اِنَّ اللّه تَعالی اَذِنَ . . . :)) خداوند به کشته شدن شما و کشته شدن من در این روز اذن داده است و بر شماست که صبر و شکیبایی در پیش گرفته و با دشمن بجنگید)) .
مرحوم شیخ صدوق (162) از امام سجاد علیه السلام مطلبی بدین مضمون نقل می کند که :
در روز عاشورا چون جنگ شدت گرفت و کار بر حسین بن علی علیهما السلام سخت شد بعضی از یاران آن حضرت متوجه گردیدند که تعدادی از اصحاب و یاران امام علیه السلام در اثر شدت جنگ و با مشاهده ابدان قطعه قطعه شده دوستانشان و رسیدن نوبت شهادتشان رنگشان متغیر و لرزه بر اندامشان مستولی گردیده است ولی خود حسین بن علی علیهما السلام و تعدادی از خواص یارانش برخلاف گروه اول هرچه فشار بیشتر و فاصله آنان با شهادت نزدیکتر می شود رنگشان گلناری گشته و از آرامش و سکون خاطر بیشتری برخوردار می گردند که از این منظره جالب و شهامت فوق العاده متعجب شده در حالی که به قیافه روحانی و سیمای گلناری حسین بن علی علیهما السلام اشاره می نمودند به یاران خود چنین گفتند :
((انظروا لا یبالی بالموت ؛)) به حسین بن علی علیهما السلام نگاه کنید که از مرگ و شهادت کوچکترین ترسی به خود راه نمی دهد)) .
آن حضرت چون این جمله را از وی بشنید یاران خویش را این چنین مورد خطاب قرار داد :
((صبرا یا بنی الکرام . . . ؛)) ای بزرگ زادگان صبر و شکیبایی به خرج دهید که مرگ چیزی جز یک پل نیست که شما را از سختی و رنج عبور داده به بهشت پهناور و نعمتهای همیشگی آن می رساند ، چه کسی است که نخواهد از یک زندان به قصری انتقال یابد و همین مرگ برای دشمنان شما مانند آن است که از کاخی به زندان و شکنجه گاه منتقل گردند . پدرم از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بر من نقل نمود که می فرمود : دنیا برای مؤ من همانند زندان و برای کافر همانند بهشت است . مرگ پلی است که این گروه مؤ من را به بهشتشان می رساند و آن گروه کافر را به جهنمشان . آری ، نه دروغ شنیده ام و نه دروغ می گویم)) .
آن حضرت پس از این بیان ، صفوف لشکر خویش را که بنا به مشهور از 72 تن تشکیل می یافت (163) منظم نمود ، میمنه سپاه را به زهیر بن

قین و میسره را به حبیب بن مظاهر و پرچم را به برادرش عباس بن علی علیهما السلام سپرد و خود و افراد خاندانش در قلب سپاه قرار گرفتند .

دعوت به پایداری

حسین بن علی علیهما السلام پس از نماز صبح در روز عاشورا آری ، پس از نماز صبح ! دو نکته را تذکر می دهد : یکی اصل کشته شدن که به امر پروردگار است و دیگری پایداری و استقامت در برابر دشمن که هر دو نکته با نماز ارتباط مستقیم دارد ، زیرا :
اگر در قرآن مجید حکم نماز در آیات متعدد آمده و نماز یکی از علائم اسلام و ایمان است ، در شرایط خاص جنگ و جهاد و حتی در آن مرحله ای که شکست ظاهری و کشته شدن قطعی و مسلم است طبق فرمان الهی واجب است و اگر احیانا کسانی نماز بخوانند و حکم جهاد را فراموش کنند از مصادیق کسانی خواهند گردید که قرآن مجید با تعبیر : (((نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ)(164))) نکوهش می کند .
و اما روح استقامت و پایداری در جهاد نیز باید از همان نماز و ارتباط با پروردگار به دست بیاید و از عبادت و معنویت مدد و نیرو بگیرد که : (((وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلوة)(165) .))

دعای امام در صبح عاشورا

متن سخن

((اَللَّهُمَّ اَنْتَ ثِقَتِي فی کُلِّ کَرْبٍ وَرَجائی فی کُلِّ شِدَّةٍ
وَاَنْتَ لِی فی کُلِّ اَمْرٍ نَزَلَ بِی ثِقَةٌ وَعُدَّةٌ کَم مِنْ هَمٍّ یَضْعُفُ فِیهِ الفُؤ ادُ للّه
وَتَقِلُّ فیهِ الْحِیلَةُ وَیَخْذُلُ فیهِ الصَّدیقُ وَیَشْمَتُ فِیهِ الْعَدُوُّ اَنْزَلْتُهُ بِکَ
وَشَکَوتُهُ اِلَیْکَ رَغْبَةً مِنِّی اِلَیْکَ عَمَّنْ سِواکَ فَکَشَفْتَهُ
وَفَرَّجْتَهُ فَاءنْتَ وَلِیُّ کلِّ نِعْمَةٍ وَمُنْتَهی کلِّ رَغْبَةٍ))(166) .

ثِقَة : کسی که بر وی اعتماد می شود ، تکیه گاه . رَجاءَ : امید . عُدَّةُ (با ضم عین و تشدید دال) : سلاح . فُؤ ادُ : قلب . حِیلَه : چاره . خَذْل : واگذاشتن . یَشْمَتُ (از شَمِتَ) : شماتت نمودن .

در فراز قبلی آوردیم که امام علیه السلام پس از ادای فریضه صبح ، صفهای لشکر خود را آراست و وظیفه هریک از سران لشکر را معین نمود .

در این هنگام عمر بن سعد نیز به آرایش و تنظیم صفوف لشکر خویش مشغول بود و چون چشم امام علیه السلام به انبوه جمعیت لشکر دشمن افتاد و در مقابل خویش سیلی عظیم و موجی خروشان از دشمن را دید دستها را به سوی آسمان بلند کرد و این دعا را خواند : ((. . . اَللّٰهُمَّ اَنْتَ ثِقَتِی فِی کُلِّ کَرْبٍ . . . ؛)) خدایا ! تو در هر غم و اندوه پناهگاه و در هر پیشامد ناگوار مایهٔ امید من هستی و در هر حادثه ای سلاح و ملجاء من چه بسیار غمهای کمرشکن که دلها در برابرش آب و راه هرچاره در مقابلش مسدود می گردد ، غمهای جانکاهی که با دیدن آنها دوستان ، دوری جسته و دشمنان زبان به شماتت می گشودند ، در چنین مواقعی تنها به پیشگاه تو شکایت آورده و از دیگران قطع امید نموده ام و تو بودی که به داد من رسیده و این کوههای غم را برطرف کرده ای و از این امواج اندوه نجاتم بخشیده ای . خدایا ! توئی صاحب هر نعمت و توئی آخرین مقصد و مقصود من)) .

اوّلین سخنرانی امام (ع) در روز عاشورا

متن سخن

((اَیُّهَا النّاسُ اسْمَعُوا قَوْلِی وَلا تَعْجِلُوا حَتّی اَعِظَکُمْ بِما هُوَ حَقٌّ لَکُمْ عَلَیَّ
وَحَتّی اَعْتَذِرَ اِلَیْکُمْ مِنْ مَقْدمی عَلَیْکُمْ
فَاِنْ قَبِلْتُمْ عُذْرِی وَصَدّقْتُمْ قَوْلی وَاَعْطَیْتُمُونی النّصَفَ مِنْ اَنْفُسِکُمْ
کُنْتُمْ بِذلِکَ اَسْعَدَ وَلَمْ یَکُنْ لَکُمْ عَلَیَّ سَبیلٌ
وَاِنْ لَمْ تَقْبَلُوا مِنّی الْعُذْرَ وَلَمْ تُعْطُوا النَّصَفَ مِنْ اَنْفُسِکُمْ
فَاجْمِعُوا اَمْرَکُمْ وَشُرَکاءَکُمْ
ثُمَّ لا یَکُنْ اَمْرُکُمْ عَلَیْکُمْ غَمَّةً ثُمَّ اقْضوا اِلَیَّ
وَلا تَنْظِرُونِ اِنَّ وَلِیِّیَاللّهُ الَّذی نَزَّلَ الْکِتابَ
وَهُوَ یَتَوَلّی الصّالِحِینَ))(167) .

اِعْتِذار : از خود دفاع کردن ، بیان حجت و دلیل . مَقْدَمَ (به فتح میم) : وارد شدن . نَصَفَ (بر وزن هَدَف) : انصاف و عدل و داد . اَسْعَدَ : کامیاب تر ، خوشبخت تر . غُمَّة : مبهم و مشتبه .

ترجمه و توضیح

امام علیه السلام پس از تنظیم صفوف لشکر خویش ، سوار بر اسب گردید و از خیمه ها قدری فاصله گرفت و با صدای بلند و رسا خطاب به لشکر افراد عمرسعد چنین فرمود : ((اَیُّهَا النّاسُ اسْمَعُوا قَوْلِی . . . ؛)) مردم ! حرف مرا بشنوید و در جنگ و خونریزی شتاب نکنید تا من وظیفه خود را که نصیحت و موعظه شماست ، انجام بدهم و انگیزه سفر خود را به این منطقه توضیح بدهم اگر دلیل مرا پذیرفتید و با من از راه انصاف درآمدید راه سعادت را دریافته و دلیلی برای جنگ با من ندارید و اگر دلیل مرا نپذیرفتید و از راه انصاف نیامدید همه شما دست به هم بدهید و هر تصمیم و اندیشه باطل که دارید درباره من به اجرا بگذارید و مهلتم ندهید ولی به هرحال امر بر شما پوشیده نماند ، یار و پشتیبان من خدایی است که قرآن را فرو فرستاد و اوست یار و یاور نیکان)) .

حسین بن علی علیهما السلام با اینکه می دید دشمن به تمام معنا آماده جنگ است تا آنجا که از رسیدن آب نیز به اردوگاه و اطفال آن حضرت جلوگیری نموده است و دقیقه شماری می کند که با کوچکترین اشاره ای حمله را آغاز کند ، ولی آن حضرت همانگونه که به هنگام ورود به کربلا گفت ، نه تنهاحاضر نبود شروع به جنگ نماید بلکه می خواست تا جایی که ممکن است ، برای آنان موعظه ونصیحت کند که از طرفی راه حق و فضیلت را از باطل تشخیص دهند و از طرف دیگر مبادا در میان آنان کسی ناآگاه و ناشناخته در ریختن خون امام علیه السلام شرکت کند و بدون توجه و آگاهی از حقیقت در ورطه سقوط و بدبختی ابدی قرار بگیرد .
((سبط ابن جوزی)) در ((تذکرة الخواص)) می گوید : چون حسین بن علی علیهما السلام دید که مردم کوفه بر قتل وی اصرار دارند قرآنی برداشت و باز کرد و روی سرش گذاشت و در مقابل صفوف دشمن آنان را صدا کرد که در میان من و شما حاکم ، این کتاب خدا و جدّم رسول اللّه باشد ، مردم ! به چه جرمی ریختن خون مرا حلال می دانید ، آیا من فرزند دختر پیامبر شما نیستم ؟ آیا گفتار جدم را درباره من و برادرم نشنیده اید که ((هذانِ سیّدا شباب اهل الجنّة)) و اگر حرف مرا تصدیق نمی کنید از جابر و زید بن ارقم و ابوسعید خدری سؤ ال کنید ، آیا جعفر طیار عموی من نیست ؟
از میان مردم کسی پاسخ نگفت و تنها شمر بود که صدا کرد الا ن وارد جهنم خواهی شد امام هم در جواب وی فرمود : ((اللّه اکبر ! جدم خبر داده بود که من در خواب دیدم سگی خون اهل بیت مرا می لیسد و گمان می کنم تو همان باشی))(168) .
و این است عاطفه و محبت یک امام و رهبر الهی و انسان دوست در مقابل دشمن خونخوارش و این است روش فرزند فاطمه - سلام اللّه علیها - که در حساسترین شرایط و اوضاع نیز لحظه ای از مسیری که خدا برای او تعیین کرده است ، دست برنمی دارد تا اینکه کسی نگوید : (((لَولا اءرْسَلْتَ اِلَیْنا رَسُولاً فَنَتَّبِعَ آیاتِکَ مِنْ قَبْلِ اَنْ نَذِلَّ وَنَخْزی)(169) .))
این سخنرانیها و این هدایت و راهنماییها در روز عاشورا با نداشتن فرصت از سوی امام علیه السلام مکرر انجام گرفته است که خواننده ارجمند با اولین سخنرانی و خطبه آن حضرت آشنا می گردد .
و چون این خطبه مفصل بوده و این موعظه دارای جهات و جوانب گوناگون است ، لذا ما متن و ترجمه آن را در چهاربخش در اختیار خواننده قرار می دهیم .

امام در مقدمه و بخش اول این خطبه همین نکته را که اشاره نمودیم ، تذکر می دهد که مردم کوفه و لشکریان عمرسعد فکر نکنند او می خواهد با ایراد این سخنرانی اظهار موافقت و صلح و سازش با پیشنهاد دشمن بکند بلکه هدف وی اتمام حجت و بیان یک سلسله حقایق و واقعیات است که آن حضرت با دارا بودن مقام امامت و وظیفه رهبری و هدایت ، ناگزیر است این حقایق را با آنان در میان بگذارد .
((اِسْمَعُوا قَوْلِی وَلا تَعْجِلُوا حَتّی اَعِظَکُمْ . . .))

قطع سخن امام

بنا به نقل کتب تاریخ ، چون سخن امام علیه السلام به آخرین فراز این بخش رسید ، صدای گریه از سوی بعضی از زنان و دختران که به سخنان آن حضرت گوش فرا می دادند ، بلند شد و لذا امام علیه السلام سخن و خطابه خویش را قطع کرده و به برادرش عباس و فرزندش علی اکبر ماءموریت داد تا آنها را به سکوت و آرامش دعوت نمایند و این جمله را نیز اضافه نمود که آنان گریه های زیادی در پیش دارند .
چون بانوان و اطفال آرام شدند ، امام دومرتبه شروع به سخن کرد و پس از حمد و سپاس خداوند خطبه دیگری ایراد نمود که ذیلاً ملاحظه می فرمایید .
((عِبادَاللّهِ اتَّقُواااللّه وَکُونُوا مِنَ الدُّنْیا عَلی حَذَرٍ فَاِنَّ الدُّنْیا لَوْ بَقِیَتْ عَلی اَحَدٍ اَوْ بَقِیَ عَلَیْها اَحَدٌ لَکانَتِ الا نبیاءُ اَحَقَّ بِالْبَقاءِ وَاَوْلی بِالرِّضاءِ وَاَرْضی بِالْقَضاءِ غَیْرَ اَنَّاللّه خَلَقَ الدُّنْیا لِلْفَناءِ فَجَدیدُها بال وَنَعیمُها مُضْمَحِلٌّ وَسُرُورُها مُکْفَهِرٌّ وَالْمَنْزِلُ تَلْعَةٌ وَالدّارُ قَلْعَةٌ فَتَزَوَّدُوا فَاِنَّ خَیْرَ الزّادِ التَّقْوی وَاتَّقُواااللّهَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ .
اَیُّهَاالنّاسُ اِنَّاللّه تَعالی خَلَقَ الدُّنْیا فَجَعَلَها دارَ فَناءٍ وَزَوالٍ مُتَصَرِّفَةً بِاَهْلِها حالاً بَعْدَ حالٍ فَالْمَغْرُورُ مَنْ غَرَّتْهُ وَالشَّقِیُّ مَنْ فَتَنَتْهُ فَلا تَغُرَّنَّکُمْ هذِهِ الدُّنْیا فَاِنَّها تَقْطَعُ رَجاءَ مَنْ رَکَنَ اِلَیْها وَتَخیبُ طَمَعَ مِنْ طَمَعَ فیها وَاَراکُمْ قَدِ اجْتَمَعْتُمْ عَلی اَمْرٍ قَدْ اَسْخَطْتُمُاللّهَ فیه عَلَیْکُمْ وَاَعْرَضَ بِوَجْهِهِ الْکَریمِ عَنْکُمْ وَاَحَلَّ بِکُمْ نِقْمَتَهُ فَنِعْمَ الرَّبُّ رَبُّنا وَبِئْسَ الْعَبیدُ اَنْتُمْ اَقْرَرْتُمْ بِالطّاعَةِ وَآمَنْتُمْ بِالرَّسُولِ مُحَمَّدٍ صلّی اللّه علیه و آله ثَمَّ اِنَّکُمْ زَحَفْتُمْ اِلی ذُرِّیَّتِهِ وَعِتْرَتِهِ تُریدُونَ قَتْلَهم لَقَدِ اسْتَحْوَذَ عَلَیْکُمُ الشَّیْطانُ فَاَنْساکُمْ ذِکْرَاللّهِ الْعَظیمِ فَتَبا لَکُمْ وَلِما تُریدُونَ اِنّا للّهِ وَاِنّا اِلَیْهِ راجِعُونَ هؤُلاءِ قَوْمٌ کَفَرُوا بَعْدَ ایمانِهِمْ فَبُعْداً لِلْقوم الظّالِمینَ))(170) .))

حَذَر : ترس . مواظبت ، برحذر بودن . اَحَقَّ : شایسته تر . اَرْضی : خوشایندتر . قَضاء : حکم . بالٍ در اصل بایاء (بالی) می باشد : کهنه ، فرسوده . مُضْمَحِلّ : نابود ، متلاشی . مُکفهِرُّ : تاریکی شدید ، روترش کردن . تَلْعَه (بر وزن قَلْعَه) : چاه ، زمین شیب دار و خطرناک . قَلْعَه : دژ ، برج و بارو ، منزل موقت . مغرورِ : فریب خورده . شَقی : بدبخت . فَتَنَتْهُ : (از رفتن) : شیفته اش نمود . رَکَنَ اِلَیْهِ : بر وی اعتماد کرد . خَیَّبَهُ تَخْییباً : ناامیدش کرد . زحفُ : یورش بردن ، حمله کردن . اِسْتَحْوَذَ عَلَیْهِ : بر وی چیره گردید . تَبّاً لکُمْ : نابودی و هلاکت بر شما باد .

ترجمه و توضیح

((بندگان خدا ! از خدا بترسید و از دنیا در حذر باشید که اگر بنا بود همه دنیا به یک نفر داده شود و یا یک فرد برای همیشه در دنیا بماند پیامبران برای بقاء سزاوارتر و جلب خشنودی آنان بهتر و چنین حکمی خوشایندتر بود ولی هرگز ! زیرا خداوند دنیا را برای فانی شدن خلق نموده که تازه هایش کهنه و نعمتهایش زایل و سرور و شادیش به غم و اندوه مبدل خواهد گردید ، دون منزلی است و موقت خانه ای . پس برای آخرت خود توشه ای برگیرید و بهترین توشه آخرت تقوا و ترس از خداست . مردم ! خداوند دنیا را محل فنا و زوال قرار داد که اهل خویش را تغییر داده وضعشان را دگرگون می سازد ، مغرور و گول خورده کسی است که گول دنیا را بخورد و بدبخت کسی است که مفتون آن گردد .
مردم ! دنیا شما را گول نزند که هرکس بدو تکیه کند ناامیدش سازد و هرکس بر وی طمع کند به یاءس و ناامیدیش کشاند و شما اینک به امری هم پیمان شده اید که خشم خدا را برانگیخته و به سبب آن ، خدا از شما اعراض کرده و غضبش را بر شما فرستاده است چه نیکوست خدای ما و چه بد بندگانی هستید شماها که به فرمان خدا گردن نهاده و به پیامبرش ایمان آوردید و سپس برای کشتن اهل بیت و فرزندانش هجوم کردید ، شیطان بر شما مسلط گردیده و خدای بزرگ را از یاد شما برده است ننگ بر شما و ننگ بر ایده و هدف شما . ما برای خدا خلق شده ایم و برگشتمان به سوی اوست . (سپس فرمود) : اینان پس از ایمان ، به کفر گراییده اند ، این قوم ستمگر از رحمت خدا دور باد))

نتیجه

حسین بن علی علیهما السلام در بخش دوم از سخنان خویش به ناپایدار بودن زندگی دنیا اشاره کرده ، همه زندگی و زر و زیور آن را بی اعتبار و گذرا معرفی می کند که اگر قابل دوام و مورد اطمینان بود ، انبیا و اولیا نسبت به آن از دیگران سزاوارتر بودند .
آن حضرت در این قسمت از خطابه اش انگیزه انحراف مردم کوفه را بیان می کند و آنها را بدین نکته متوجه می سازد که شما با وعده و وعید و به طمع دنیا همان دنیای ناپایدار از اسلام و ایمان به خدا و پیامبر دست شسته و به نبرد با رهبر و امام زمان خود برخاسته اید و کمر به قتل فرزند پیامبر خود بسته اید .

خلاصه

امام علیه السلام پس از بیان بی پایه بودن زندگی و زرق و برق این دنیا ، انگیزه شقاوت و بدبختی مردم کوفه را که نیل به همان زرق و برق و دست یافتن به مقام و ثروت موهوم بوده است ، بر آنان ترسیم می نماید تا از این راه دشمن را از فتنه و خونریزی جلوگیری و کسانی را که قابل اصلاح هستند ، اصلاح و بر مقدم داشتن آخرت بر دنیا تشویق نماید .
و در بخش سوم خطبه ، از راه معرفی خویش به موعظه و نصیحت آنان ادامه می دهد و چنین می فرماید :
((اَیُّهَاالنّاسُ اَنْسِبُونی مَنْ اَنَا ثَمَّ ارْجِعُوا اِلی اَنْفُسِکُمْ وَعاتِبُوها وَانْظُرُوا هَلْ یَحِلُّ لکم قتلی وَانْتِهاکُ حُرْمَتِی ؟ اَلَسْتُ ابْنَ بِنْتِ نَبِیِّکُمْ وَابْنَ وَصِیِّهِ وَابْنَ عَمِّهِ وَاَوَّلَ الْمُؤْمِنینَ بِاللّهِ وَالْمُصَدِّقِ لِرَسُولِهِ بِما جاءَ مِنْ عِنْدِ رَبِّهِ ؟ اَوَلَیْسَ حَمْزَةُ سَیِّدُالشُّهَداءِ عَمَّ اَبِی ؟ اَوَلَیْسَ جَعْفَرُالطَّیّارُ عَمّی ؟ اَوَلَمْ یَبْلِغُکُمْ قَوْلُ رَسُولِاللّه لی وَلاَخی هذانِ سَیِّدا شَبابِ اَهْلِ الْجَّنة ؟ فَاِنْ صَدَّقْتُمُونی بِما اَقُولُ وَهُوَ الْحَقُّ وَاللّهِما تَعَمَّدْتُ الْکَذِبَ مُنْذُ عَلِمْتُ اَنَّاللّه یَمْقُتُ عَلَیْهِ اَهْلَه وَیَضُرُّبُهُ مَنِ اخْتَلَقَهُ وَاِنْ کَذَّبْتُمُونی فَاِنَّ فِیکُمْ مَنْ اِنْ سَاَلْتُمُوهُ عَنْ ذلِکَ اَخْبَرَکُمْ سَلُوا جابِرَبْنَ عَبْدِاللّه الا نْصارِی وَاَبا سَعیدِالْخِدْری وَسَهْلَ بْنَ سَعْدِ السَّاعِدِی وَزَیْدَ بْنَ اَرْقَمَ وَاَنَسَ بْنَ مالِکٍ یُخْبِرُوکُمْ اَنَّهُمْ سَمِعُوا هذِهِ الْمَقالَةَ مِنْ رَسُولِاللّهِ لی وَلا خِی اَما فی هذا حاجِزٌ لَکُمْ عَنْ سَفْکِ دَمِی))

اَنْسَبَهُ : نسب او را بیان نمود . عاتبه : او را سرزنش نمود . حاجِز : مانع . اِنْتَهاکَ حُرْمَتِ : درهم شکستن سد احترام . یَمْقُتُ (از مَقَتَ) : خشم و غضب . اِخْتلاق : دروغ سازی . مَقالَه : گفتار . سَفْک دَم : خونریزی .

((مردم ! بگویید من چه کسی هستم سپس به خود آیید و خویشتن را ملامت کنید و ببینید آیا قتل من و درهم شکستن حریم من برای شما جایز است ؟ آیا من فرزند دختر پیامبر شما نیستم ؟ آیا من فرزند وصی و پسرعموی پیامبر شما نیستم ؟ مگر من فرزند کسی نیستم که پیش از همه مسلمانان به خدا ایمان آورد و پیش از همه رسالت پیامبر را تصدیق نمود ؟ آیا حمزه سیدالشهداء عموی پدر من نیست ؟ آیا جعفرطیار عموی من نیست ؟ آیا شما سخن پیامبر را در حق من و برادرم نشنیده اید که فرمود : این دو ، سروران جوانان بهشت هستند ؟ اگر مرا در گفتارم تصدیق بکنید اینها حقایقی است که کوچکترین خلافی در آن نیست ؛ زیرا از روز اول دروغ نگفته ام ؛ چون دریافته ام که خداوند به اهل دروغ غضب کرده و ضرر دروغ را به گوینده آن برمی گرداند و اگر مرا تکذیب می کنید ، اینک در میان مسلمانان از صحابه پیامبر کسانی هستند که می توانید از آنها سؤ ال کنید : از جابر بن عبداللّه انصاری ، ابوسعید خدری ، سهل بن سعد ساعدی ، زید بن ارقم و انس بن مالک بپرسید که همه آنان گفتار پیامبر را درباره من و برادرم از رسول خداشنیده اند و همین یک جمله می تواند مانع شما گردد از ریختن خون من)) .

چون گروهی از مردم کوفه تحت تاءثیر تبلیغات مسموم دست اندرکاران بنی امیه قرار گرفته و چنین تفهیم شده بودند که جنگ با حسین بن علی به عنوان حمایت از خلیفه شرعی و قانونی (یزید بن معاویه) می باشد و چون حسین بن علی علیهما السلام برخلاف مصالح مسلمانان و بر ضد خلیفه آنان قیام کرده است و مبارزه با وی بر هر مسلمانی واجب است ، لذا آن حضرت در بخش سوم از سخنانش به عنوان پاسخگویی به این شایعه ها ، به برخی از ویژگیهای خاندان و نیاکان خود و شخصیت معنوی خویش که مورد تاءیید پیامبراکرم صلّی اللّه علیه و آله بوده است ، اشاره می کند ؛ ویژگیهایی که برای هر فرد مسلمان روشن و ثابت است همه می دانند که او فرزند پیامبر و فرزند فاطمه زهرا - سلام اللّه علیها - و فرزند علی علیه السلام پسرعموی رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و اولین شخصیتی است که به پیامبر ایمان آورده و آنگاه که دیگران در مقام مبارزه با اسلام بودند ، او از رسالت پیامبر حمایت و پشتیبانی نموده است . حسین بن علی علیهما السلام از حمزه سیدالشهداء و جعفرطیار دو عم بزرگوارش سخن می گوید که مجاهدتها و جانبازیهای این دو شهید بزرگ ، به اسلام و قرآن استحکام بخشیده است و هردو در نبرد باکفار با فجیع ترین وضعی به شهادت نایل شده اند .
حسین بن علی علیهما السلام درباره خودش مطلبی را تذکر می دهد که برای هیچ مسلمانی قابل انکار نبود و فضیلتی را از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله نقل و یادآوری می کند که به گوش همه مسلمانان رسیده بود : ((هذانِ سَیِّدا شَبابِ اَهْلِ الْجَّنة ؛)) این دو (حسن و حسین) سروران جوانان بهشت هستند)) .
امام علیه السلام با اشاره به این فضایل و این ویژگیها می خواهد این افکار منحرف را در این مسیر قرار دهد که اگر شما حرکت ما را مخالف اسلام و مصالح مسلمین می دانید اسلام در خاندان ما به وجود آمده و با مجاهدتهای ما به دست شما رسیده است ، آن روز که پدرم علی اسلام را پذیرفت ، نیاکان خلیفه ادعایی شما در کفر و الحاد به سر می بردند و اینها که شما به عنوان حامیان اسلام شناخته اید و به نفع آنان شمشیر می کشید نه در صف مخالفین اسلام بلکه سلسله جنبانان جنگ با پیامبر اسلام بودند و عموهای من با همین افراد و برای اسلام تا سرحد شهادت جنگیدند و چگونه است کسی که رسول خدا او را آقا و سرور جوانان بهشت معرفی کرده است ، اسلام را کنار گذاشته و دشمنان دیروز اسلام ، امروز سنگ طرفداری از اسلام را به سینه می زنند ؟

در اینجا شمر بن ذی الجوشن که یکی از فرماندهان و سران لشکر کوفه بود ، متوجه گردید که ممکن است سخنان امام در سپاهیان مؤ ثر واقع شود و آنان را از جنگ منصرف سازد و لذا خواست سخن امام را قطع کند و با صدای بلند داد زد : ((هُوَیَعْبُدُاللّهَ عَلی حَرْفٍ اِنْ کانَ یَدْری ما یَقُولُ ؛)) او در ضلالت است و نمی فهمد چه می گوید)) .
حبیب بن مظاهر هم از سوی لشکر آن حضرت بدو پاسخ داد : ((وَاءنْتَ تَعْبُدُاللّهَ عَلی سَبْعِینَ حَرْفاً ؛)) توئی که در ضلالت و گمراهی سخت می باشی و راست می گویی که سخن او را نمی فهمی ؛ زیرا خدا قلب تو را مهر و موم کرده است)) .
آنگاه امام سخن خودرا بدین گونه ادامه داد :
((فَاِنْ کُنْتُمْ فی شَکٍّ مِنْ هذاالقول اَفَتَشُکُّون اَنّی ابْنُ بِنْتِ نَبِیِّکُمْ فَوَاللّه مابَیْنَ الْمَشْرِقِ ، والْمَغْرِبِ ابْنُ بِنْتِ نَبِی غَیْری فیکُمْ وَلا فی غَیْرِکُمْ وَیْحَکُمْ اَتَطْلُبُونی بِقَتِیلٍ قَتَلْتُهُ اءوْمالٍ اِسْتَهْلَکْتُهُ اَوْ بِقِصاص جَراحَةٍ .
. . . یا شَبَثَ بْنَ ربعی وَیا حَجّارَ بنَ اَبْجَرَ وَیا قَیْسَ بْنَ الا شْعَثِ وَیا یَزیدَ بْنَ الْحارِثِ اَلَمْ تَکْتُبُوا اِلَیَّ اَنْ قَدْ اَیْنَعَتِ الثمارُ وَاخْضَرَّ الْجَنابُ وَاِنَّما تَقْدِمُ عَلی جُنْدٍ لَکَ مُجَنَّدةٍ ؟
. . . لا وَاللّه اُعْطیهِمْ بِیَدی اِعْطاءَ الدَّلِیلِ وَلا اَفِرُّ مِنْهُمْ فِرارَ الْعَبِیدِ یا عِبادَاللّه اِنّی عُذْتُ بِرَبّی وَرَبِّکُمْ اَنْ تَرْجُمُونِ اَعُوذُ بِرَبّی وَرَبِّکُمْ مِنْ کُلِّ مُتَکَبِّرٍ لا یُؤْمِنُ بِیَوْمِالْحِسابِ))(171) .))

وَیْحَکُمْ : وای بر شما . قَتیل : کشته شده . اِسْتِهْلاک : از بین بردن . قِصاص جَراحَت :
تلافی کردن زخمی که به وسیله کسی وارد می گردد . اَیْنَعَ الثَّمَر : میوه رسید . شاداب گردید . اِخْضَرَّالْجَنابُ : جناب به معنی ناحیه است کنایه است از سرسبز بودن باغات ناحیه کوفه و عراق . جُنْدٌ مُجَنَّد : لشکر آماده . عُذْتُ (متکلم است از عاذَ عَوْذاً) : پناه بردن تَرْجُمُونِ (از رَجْم) : دور انداختن .
((اگر در گفتار پیامبر در باره من و برادرم تردید دارید آیا در این واقعیت نیز شک می کنید که من پسر دختر پیامبر شما هستم و در همه دنیا و در میان شما و دیگران پیامبر خدا فرزندی جز من ندارد ؟ وای بر شما ! آیا کسی از شما را کشته ام که در مقابل خون وی مرا به قتل می رسانید ! یامال کسی را گرفته ام و یا جراحتی بر شما وارد ساخته ام تا مستحق مجازاتم بدانید ؟)) .
گفتار حسین بن علی علیهما السلام که بدینجا رسید ، سکوت کامل بر سپاه کوفه حکمفرما بود و هیچ عکس العمل و پاسخی از طرف آنان مشاهده نمی گردید که امام چند تن از افراد سرشناس کوفه را که از آن حضرت دعوت کرده و در میان لشکر ابن سعد حضور داشتند ، خطاب کرد و چنین فرمود :
((ای شبث بن ربعی و ای حجار بن ابجر و ای قیس بن اشعث و ای یزید بن حارث ! آیا شما برای من نامه ننوشتید که میوه هایمان رسیده و درختانمان سرسبز و خرم است و در انتظار تو دقیقه شماری می کنیم ، در کوفه لشکریانی مجهز و آماده در اختیار تو است)) .
این افراد در مقابل گفتار امام پاسخی نداشتند جز انکار و گفتند ما چنین نامه ای به تو ننوشته ایم .
در اینجا قیس بن اشعث با صدای بلند گفت : یا حسین ! چرا با پسرعمویت بیعت نمی کنی (تا راحت شوی) ؟ که در این صورت با تو به دلخواهت رفتار خواهند کرد و کوچکترین ناراحتی متوجه تو نخواهد گردید .
امام در پاسخ وی فرمود : ((لا وَاللّه لااُعْطیهِمْ . . . ؛)) نه به خدا سوگند ! نه دست ذلت در دست آنان می گذارم و نه مانند بردگان از صحنه جنگ و از برابر دشمن فرار می کنم)) .
سپس آیه ای را که گفتار حضرت موسی را در مقابل عناد و لجاجت فرعونیان نقل می کند ، قرائت نمود : ((اِنّی عُذْتُ بِرَبّی . . . (172) ؛)) من به پروردگار خویش و پروردگار شما پناه می برم که گفتار مرا دور می

افکنید . پناه می برم به پروردگار خویش و پروردگار شما از هر شخص متکبری که ایمان به روز جزا ندارد)) .

نتیجه آخرین بخش

و بالا خره امام علیه السلام در بخش چهارم و در آخرین بخش از سخن خویش برای اتمام حجت بیشتر ، به این مطلب اشاره می کند که اگر از همه فضائل یاد شده چشم بپوشید و در آنچه پیامبر درباره ما گفته است شک وتردید داشته باشید ، آیا می توانید در این واقعیت نیز شک کنید که من فرزند پیامبر هستم ؟ و آیا برای پیامبر اسلام در روی زمین بجز من پسر دختری وجود دارد ؟ ولی پس از همه این مطالب با کمال شهامت و شجاعت و در کمال صراحت به طوری که دشمن را از هر تلاشی ماءیوس و ناامید کند می گوید : ((لا وَاللّه لااُعْطیهِمْ بِیَدِی اِعْطاءَ الذَّلیل وَلا اَفِرُّمِنْهُمْ فِرارَ الْعَبید))

دوّمین سخنرانی در روز عاشورا

متن سخن

((. . . وَيْلَكُمْ ما عَلَيْكُمْ اَنْ تَنْصِتُوا اِلَىَّ
فَتَسْمَعُوا قَوْلى وَاِنَّما اَدْعُوكُمْ اِلى سَبيلِ الرَّشادِ
فَمَنْ اَطاعَنِى كانَ مِنَ الْمُرْشَدِينَ
وَمَنْ عَصانِى كانَ مِنَ الْمُهْلَكِينَ
وَكُلُّكُمْ عاصٍ لاَمْرِى غَيْرُ مُسْتَمِعٍ لِقَوْلى قَدِ انْخَزَلَتْ عَطِيّاتُكُمْ مِنَ الْحَرامِ
وَمُلِئَتْ بُطُونُكُمْ مِنَ الْحَرام فَطَبَعَاللّهُ عَلى قُلُوبِكُمْ
وَيْلَكُمْ اَلا تَنْصِتُونَ اَلا تَسْمَعُونَ ؟
. . . تَبّاً لَكُمْ اَيَّتُها الْجَماعَةُ وَتَرَحاً اَفَحينَ اسْتَصبرَ خْتُمُونا
وَلِهينَ مُتَحَيِّرِينَ فَاءصْرَخْناكُمْ مُؤَدِّينَ مُسْتَعِدِّينَ سَلَلْتُمْ
عَلَيْنا سَيْفاً فى رِقابِنا وَحَشَشْتُمْ عَلَيْنا نارَ الْفِتَنِ الَّتى
جَناها عَدُوُّكُمْ وَعَدُوُّنا فَاَصْبَحْتُمْ اِلْباً عَلى اَوْلِيائِكُمْ
وَيَداً عَلَيْهِمْ لاعْدائِكُمْ بِغَيْرِ عَدْلٍ اَفْشَوهُ فِيكُمْ
وَلا اَمَلَ - اَصْبَحَ لَكُمْ فيهِمْ اِلا الْحَرامَ - مِنَ الدُّنْيا اَنالُوكُمْ
وَخَسِيسَ عَيْشٍ طَمِعْتُمْ فيهِ مِنْ حَدَثٍ كانَ مِنّا
وَلا رَاءْيٍ تَفيلٍ لَنا مَهْلاً لَكُمُ الْوَيْلاتُ اِذْكَرِهْتُمُونا
وَتَرَكْتُمُونا فَتَجَهَّزْتُمْ وَالسَّيْفُ لَمْ يُشْهَرْ
وَالجاءْشُ طامِنٌ وَالرَّاءْىُ لَمْ يُسْتَصْحَفْ
وَلكِنْ اَسْرَعْتُمْ عَلَيْنا كَطَيْرَةِ الدّباءِ
وَتَداعَيْتُمْ اِلَيْنا كَتَداعِى الْفِراشِ
فَقُبْحاً لَكُمْ فَاِنَّما اَنْتُمْ مِنْ طَواغِيتِ الاُمَّةِ
وَشِذاذِ الْاَحْزابِ وَنَبَذَةِ الْكِتابِ وَنَفَثَةِ الشَّيْطانِ وَعُصْبَةِ الاثامِ
وَمُحَرِّفى الْكِتابِ وَمُطْفِىِ السُّنَنِ وَقَتَلَةِ اَوْلادِ الاَنْبِياء وَمُبيرى عِتْرَةِ الا وْصِياءِ
ومُلْحِقى الْعِهارِ بِالنَّسَبِ وَمُوذى الْمُؤْمِنينَ
وَصُراخِ اءئِمَّةِ الْمُسْتَهْزِئِينَ الَّذِين جَعلواالْقُرآن عِضينَ))(173) .

s وَیْلَکُمْ : وای بر شما . تَنْصِتُوا (از نَصَتَ) : ساکت شد ، گوش فرا داد . اِنْخَزَلَ : آهسته و لاک پشت وار رفت . مَلاَ : پر شده است . طَبَعَ : مهر زده است . تَرَحَ (به فتح راء بر وزن شَرَف) : حزن و اندوه . اِسْتَصْرَخَ : کمک خواست . ولَهین (از وَلَهَ) : کثرت شوق و علاقه . اَصْرَخَهُ : به فریاد وی رسید . مُؤَدّینَ (از ادی تادیة) : آماده شدن . مُسْتَعَدّین (ازاستعداد) : تاختن اسب ، کنایه است از سرعت و عجله . سَلَلْتُمْ (از سلّ) : کشیدن شمشیر . حَشَشْتُم (از حَشّ) : روشن کردن و شعله ور کردن آتش . جَنی : جمع کردن و آماده ساختن . اِلْب (با کسر اول) : نیرو ، پشتوانه . خَسیس : پست و کم ارزش . ثَفَیل (بر وزن کفیل) : ناصواب و ناروا . مَهْلاً : آهسته . وَیْلاتَ (جمع وَیْلَة) : بلا و گرفتاری . لم یشهر(مجهول از شهره) : شمشیر کشیدن . جَاءش : قلب ، سینه . . . طامِن : آرام . اِسْتِصْحافِ : تغییر یافتن . طَیْرَةِ الدَّباءِ طَیْرَة بناء مَرَّة است از طار یَطیرُ : پرواز کرد . دَباء بفتح اول : نوعی از ملخ . تَداعُوا عَلَیْهِ : از روی دشمنی بر ضد او اجتماع کردند . طَواغیت (جمع طاغوت) : سرکش . شذاذ : افراد بی رگ و ریشه . نَبَذَه (جمع نابذ) : ترک کنندگان . نَفَثَه : اخلاط سر وسینه که به بیرون انداخته شود . اِثْم : گناه وخیانت . مطفی ء (اسم فاعل از اطفاء) خاموش کردن . مُبیر : هلاک کننده . صراخ : فریاد .

خوارزمی می گوید : دومین سخنرانی امام علیه السلام در روز عاشورا و در سرزمین کربلا بدین صورت بود : پس از آنکه هر دو سپاه کاملاً آماده گردید و پرچمهای عمرسعد برافراشته شد و صدای طبل و شیپورشان طنین افکند و سپاه دشمن از هرطرف دور خیمه های حسین بن علی را فرا گرفته و مانند حلقه انگشتری در میان خویش گرفتند ، حسین بن علی علیهما السلام ازمیان لشکر خویش بیرون آمد و در برابر صفوف دشمن قرار گرفت و از آنان خواست تا سکوت کنند و به سخنان وی گوش فرا دهند ولی آنها همچنان سروصدا و هلهله می نمودند که حسین بن علی علیهما السلام بااین جملات به آرامش و سکوتشان دعوت نمود : ((وَیْلَکُمْ ما عَلَیْکُمْ اَنْ تَنْصِتُوا اِلَیَّ فَتَسْمَعُوا قَوْلی . . . ؛)) وای بر شما ! چرا گوش فرانمی دهید تا گفتارم را - که شما را به رشد و سعادت فرامی خوانم - بشنوید هرکس از من پیروی کند خوشبخت و سعادتمند است و هرکس عصیان و مخالفت ورزد از هلاک شدگان است و همه شما عصیان و سرکشی نموده و با دستور من مخالفت می کنید که به گفتارم گوش فرانمی دهید . آری ، در اثر هدایای حرامی که به دست شما رسیده و در اثر غذاهای حرام و لقمه های غیر مشروعی که شکمهای شما از آن انباشته شده ، خدا این چنین بر دلهای شما مهر زده است ، وای بر شما ! آیا ساکت نمی شوید ؟)) .

چون سخن امام علیه السلام بدینجا رسید لشکریان عمرسعد همدیگر را ملامت نمودند که چرا سکوت نمی کنند و همدیگر را وادار به استماع سخنان آن حضرت نمودند . چون سکوت بر صفوف دشمن حاکم گردید امام علیه السلام در ادامه سخنانش چنین فرمود : ((تَبّاً لَکُمْ اَیَّتُها الْجَماعَةُ وَتَرَحاً . . . ؛)) ای مردم ! ننگ و ذلت و حزن و حسرت بر شما باد که با اشتیاق فراوان ما را به یاری خود خواندید و آنگاه که به فریاد شما جواب مثبت داده و به سرعت به سوی شما شتافتیم ، شمشیرهایی را که از خود ما بود بر علیه ما به کار گرفتید و آتش فتنه ای را که دشمن مشترک برافروخته بود ، بر علیه ما شعله ور ساختید ، به حمایت و پشتیبانی دشمنانتان و بر علیه پیشوایانتان بپا خاستید ، بدون اینکه این دشمنان قدم عدل و دادی به نفع شما بردارند و یا امید خیری در آنان داشته باشید مگر طعمه حرامی از دنیا که به شما رسانیده اند و مختصر عیش و زندگی ذلتباری که چشم طمع به آن دوخته اید .

قدری آرام ! وای بر شما ! که روی از ما برتافتید و از یاری ما سرباز زدید بدون اینکه خطایی از ما سرزده باشد و یا راءی و عقیده نادرستی از ما

مشاهده کنید آنگاه که تیغها در غلاف و دلها آرام و راءیها استوار بود ، مانند ملخ از هرطرف به سوی ما روی آوردید و چون پروانه از هرسو فرو ریختید ، رویتان سیاه که شما از سرکشان امت و از ته ماندگان احزاب فاسد هستید که قرآن را پشت سر انداخته اید ، از دماغ شیطان در افتاده اید ، از گروه جنایتکاران و تحریف کنندگان کتاب و خاموش کنندگان سنن می باشید که فرزندان پیامبران را می کشید و نسل اوصیا را از بین می برید . شما از لاحق کنندگان زنازادگان به نسب و اذیت کنندگان مؤ منان و فریادرس پیشوای استهزاگران می باشید که قرآن را مورد استهزا و مسخره خویش قرار می دهند)) .
امام علیه السلام در ادامه سخنانش مطالب دیگری را بیان فرموده که در بخش دوم این خطبه ملاحظه می فرمایید .
((. . . وَاَنْتُمُ ابْنَ حَرْبٍ وَاءشْیاعَهُ تَعْتَمِدُونَ وَاِیّانا تَخِذُلُونَ اَجَلْ وَاللّهِ اَلْخَذْلُ فیکُمْ مَعْرُوف وَشَجَتْ عَلَیْهِ عُرُوقُکُمْ وَتَوارَثَتْهُ اُصُولُکُمْ وَفُرُوعُکُمْ وَنَبَتَتْ عَلَیْهِ قُلُوبُکُمْ وَغَشِیَتْ بِهِ صُدُورُکُمْ فَکُنْتُمْ اَخْبَثَ شَجَرَةٍ شَجیً لِلنّاظِرِ وَاُکْلَةً لِلْغاصِبِ اَلا لَعْنَةُاللّه عَلَی النّاکِثِینَ الَّذینَ یَنْقُضُونَ الایمانَ بَعْدَ تَوْکِیدِها وَقَدْ جَعَلْتُمُاللّهَ عَلَیْکُمْ کَفیلاً فَانْتُمْ وَاللّهِ هُمْ اءَلا اِنَّ الدَّعِیَّ بْنَ الدَّعِیِّ قَدْرَکَزَبَیْنَ اثْنَتَیْنِ بَیْنَ السِلَّةِ وَالذِّلَّةِ وَهَیْهاتَ مِنّا الذِّلَّة یَابی اللّهُ لَنا ذلِکَ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَحُجُورٌ طابَتْ وَطَهُرَتْ وَانوفٌ حَمِیَّةٌ وَنُفُوسٌ اَبِیَّةٌ مِنْ اَن تُؤْثرَ طاعَةَ اللِّئام عُلی مَصارِعِ الْکِرامِ اءلا اِنّی قَدْ اءعْذَرْتُ وَاءنْذَرْتُ اءلا اِنّی زاحِفٌ بِهذِهِ الاُسْرَة عَلی قِلَّهِ الْعَدَدِ وَخِذْلانِ النّاصِرِ .

فَإ نْ نَهْزِمْ فَهَزّامُونَ قِدْماً
وَاِن نُهْزَمْ فَغَیْر مُهَزَّمینا
وَما اِنْ طِبُّنا جُبْنٌ وَلکِنْ
مَنایانا وَدَوْلَةُ آخَرینا
فَقُلْ لِلشّا مِتینَ بِنا اَفیقُوا
سَیَلْقَی الشامِتُونَ کَما لَقِینا
اِذا مَاالْمُوْتَ رَفَعَ عَنْ اُناسٍ
بِکَلْکَلِهِ اَناخَ بِآخَرِینا

اَما وَاللّه لا تَلْبَثُونَ بَعدَها اِلاّکَریثَما یُرْکَبُ الْفَرَسُ حَتّی تَدُورَبِکُمْ دَوْرَ الرَّحی وَتَقْلَقَ بِکُمْ قَلَقَ الْمِحْوَرِ عَهْدٌ عَهِدَهُ اِلَیَّ اءَبِی عَنْ جَدّی رَسُولِاللّه فَاجْمِعُوا اءمْرَکُمْ وَشُرَکاءَکُمْ ثُمَّ لایَکُنْ اءمرُکُمْ عَلَیْکُمْ غُمَّةً ثُمَّ اْقضُوا اِلَیَّ وَلا تُنْظِرُونِ اِنّی تَوَکَّلْتُ عَلَی اللّهِ رَبّی وَرَبِّکُمْ ما مِنْ دابَّةٍ اِلاّ هُوَ آخِذٌ بِناصِیَتِها اِنَّ رَبّی عَلی صِراطٍ مُسْتَقیمٍ .

. . . اءَللّهُمَّ احْبِسْ عَنْهُمْ قَطْرَالسَّماءِ وَابْعَثْ عَلَیْهِمْ سِنِینَ کَسِنی یُوسُفَ وَسَلِّط عَلَیْهِمْ غُلَامَ ثَقیف یَسْقیهِمْ کَاءساً مُصَبَّرَةً فَلا یَدَعُ فیهم اَحَداً قَتْلَةً بِقَتْلَةٍ وَضَرْبَةً بِضَرْبَةٍ یَنْتَقِمُ لی وَلاَوْلِیائی وَلا هْلِ بَیْتی وَاءشْیاعِی مِنْهُمْ فَاِنَّهُمْ

كَذَّبُونَا وَخَذَلُوناَ وَاَنْتَ رَبُّنا عَلَيْکَ تَوَكّلْنا وَاَلَيْکَ الْمَصيرُ))(174) .))
ترجمه و توضيح لغات :
اِبْنُ حَرْبٍ : عبارت است از يزيد بن معاويه زيرانام جد وى (پدر ابوسفيان) ((حَرْب)) مى باشد . اَشْياع : پيروان . تَعْتَمِدُونَ (از اعتماد) : تكيه كردن ، پشتيبانى نمودن . تَخْذُلُونَ : (از خَذَل) : دست از يارى كشيدن . شَجَتْ عَلَيْه عُرُوقكُمْ : شَجاهُ شَجوَاً : او را برانگيخت . عُروق : جمع عِرْق : رگ و ريشه . اءَصْل : ريشه . فرع . شاخه . غَشِىَ وَغِشْوَ : مشغول كرد ، زيرپرده قرار داد . شَجىً : استخوان و مانند آن كه در گلو گير كند . ناطِر و ناطُور : باغبان . اُكُلَه (به ضم اول و دوم) : لقمه ، ميوه شيرين و خوشايند . ناكِثين : بيعت شكنان . اَيمان : جمع يمين : پيمان . دَعِى (پسر خوانده) آنكه در نسبش متهم باشد فرومايه . رَكَزَالرُّمْح : نيزه را بر زمين زد ، ثابت و پابرجا گردانيد ، چيزى را در محلى قرار داد . سِلّه : شمشير . حُجُور : جمع حِجْر (با حركات سه گانه حاء) : دامن ، آغوش . اءنوف : (جمع اَنْف) : بينى ، دماغ ، كنايه است از مغز . حَمِيّه : (مؤ نث حَمى) : كسى كه زير بار ظلم نمى رود . نُفُوس (جمع نَفْس به سكون فاء) : روح ، اراده ، همت . اَبّى (به فتح الف و كسر باء و تشديد ياء) : تسليم ناپذير . تُؤْثِرُ (از ايثار) : برگزيدن چيزى بر چيز ديگر . مَصارع (جمع مَصْرَع) : قتلگاه . كِرام (جمع كريم) : شخص بلندنظر ، بخشنده . اعذار : عذرآوردن ، اتمام حجت . زحْف : حركت نمودن كه تواءم با هدف باشد . اُسْرَة : افراد خانواده . هَزْم : شكست دادن به دشمن . نَهْزِمُ : در مصرع اول به صورت معلوم و در مصرع دوم به صورت مجهول مى باشد و مُهَزَّم در همين مصرع دوم به صورت اسم مفعول است . طِبّ : خوى ، عادت . مَنايا : حوادث . اِفاقَه : به هوش آمدن ، آگاه شدن . كَلْكَل : گلّه شتر . اِناخَه : خواباندن شتر . ريث : مدت ، زمان . رَحَى : آسياب . قَلَقْ : اضطراب ، ناآرامى ، غمَّه : كار مبهم . ناصِيَة : موى پيشانى . اخذ ناصيه : كنايه از ذلت طرف است . سنين (جمع سنه) : سال قحطى . مُصَبَّرَ : تلخ شديد .

((و شما اینک به ابن حرب و پیروانش اتکا و اعتماد نموده و دست از یاری ما برمی دارید بلی به خدا سوگند ! خذل و غدر از صفات بارز شماست که رگ و ریشه شما بر آن استوار ، تنه و شاخه شما آن را به ارث برده و دلهایتان با این عادت نکوهیده رشد نموده و سینه هایتان با آن مملو گردیده است شما به آن میوه نامبارکی می مانید که در گلوی باغبان رنجدیده اش گیر کند و در کام سارق ستمگرش شیرین و لذتبخش باشد ، لعنت خدا بر پیمان شکنان که پیمان خویش را پس از تاءکید و محکم ساختن آن می شکنند و شما خدا را بر پیمانهای خود کفیل و ضامن قرار داده بودید و به خدا سوگند ! که همان پیمان شکنان هستید ، آگاه باشید که این فرومایه (ابن زیاد) و فرزند فرومایه ، مرا در بین دو راهی شمشیر و ذلت قرار داده است و هیهات که ما به زیر بار ذلت برویم ؛ زیرا خدا و پیامبرش و مؤ منان از اینکه ما ذلت را بپذیریم ابا دارند و دامنهای پاک مادران و مغزهای باغیرت و نفوس با شرافت پدران ، روا نمی دارند که اطاعت افراد لئیم و پست را بر قتلگاه کرام و نیک منشان مقدم بداریم . آگاه باشید که من با این گروه کم و با قلت یاران و پشت کردن کمک دهندگان ، بر جهاد آماده ام)) .

آنگاه امام علیه السلام این اشعار را خواند :

((اگر ما بر دشمن پیروز گردیم در گذشته هم پیروزمند بوده ایم و اگر شکست بخوریم باز هم شکست از آن ما و ترس از شؤ ون ما نیست ولی اینک حوادثی به ما رخ داده و سودی ظاهرا به دیگران رسیده است .

شماتت کنندگان ما را بگو بیدار باشید که آنان نیز مثل ما با شماتت کنندگان مواجه خواهند گردید که مرگ هروقت شتر خویش را از کنار دری بلند کرد ، در کنار درب دیگری خواهد خواباند)) .

آنگاه فرمود : ((آگاه باشید ! به خدا سوگند . پس از این جنگ به شما مهلت داده نمی شود که سوار بر مرکب مراد خویش گردید مگر همان اندازه که سوارکار بر اسب خویش سوار است تا اینکه آسیاب حوادث شما را بچرخاند و مانند محور و مدار سنگ آسیاب مضطربتان گرداند و این ، عهد و پیمانی است که پدرم علی علیه السلام از جدم رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بازگو نموده است پس با همفکران خود دست به هم بدهید و تصمیم باطل خود را پس از آنکه امر بر شما روشن گردید ، درباره من اجرا کنید و مهلتم ندهید ، من بر خدا که پروردگار من و شما است توکل می کنم که اختیار هر جنبنده ای در ید قدرت اوست و خدای من بر صراط مستقیم است)) .

سپس آن حضرت دستهای خود را به سوی آسمان برداشت و لشکریان عمرسعد را این چنین نفرین نمود : ((خدایا ! قطرات باران را از آنان قطع کن و سالهایی (سختی) مانند سالهای یوسف بر آنان بفرست و غلام ثقفی را بر آنان مسلط گردان تا با کاسه تلخ ذلت ، سیرابشان سازد و کسی را در میانشان بدون مجازات نگذارد ، در مقابل قتل ، به قتلشان برساند و در مقابل ضرب ، آنان را بزند و از آنان انتقام من و انتقام خاندان و پیروانم را بگیرد ؛ زیرا اینان ما را تکذیب نمودند و در مقابل دشمن دست از یاری ما برداشتند و توئی پروردگار ما ، به تو توکل کرده ایم و برگشت ما به سوی تو است)) .

نکات مهم در این سخنرانی

هریک از جملات این خطبه حسین بن علی علیهما السلام همانند خطبه ها و سخنان دیگر آن حضرت ، نیازمند شرح و تفسیر است و حاوی نتیجه های مهم و درسهای آموزنده و مستلزم کتابی مستقل و بزرگ ؛ زیرا به طوری که ملاحظه نمودید ، امام علیه السلام در بخش مهمی از این خطبه مردم کوفه را مورد ملامت قرار داده و پیمان شکنی آنها را تذکر می دهد که چگونه یک روز در اثر جنایتهای بنی امیّه پروانه وار به سوی شمع وجود آن حضرت هجوم می بردند و یک دفعه 180 درجه تغییر موضع داده و او را رها ساخته و از همان بنی امیه جنایتکار حمایت و پشتیبانی نمودند . و شمشیری را که از خاندان پیامبر در دست داشتند بر علیه فرزند پیامبر به کار بردند و آتشی را که دشمن بر علیه فرزند پیامبر برافروخته بود ، آنان مشتعل و شعله ور ساختند .
امام علیه السلام مردم کوفه را این چنین نکوهش می کند تا بدینجا می رسد که : ((شما مطفی ء سنن و خاموش کنندگان چراغ هدایت هستید و به میوه نامبارکی می مانید که در گلوی باغبانش که ما خاندان هستیم گیر کند و برای پرورش دهنده اش موجب درد و الم گردد ولی برای سارقین و بنی امیه که از را غصب و برای هدفهای خائنانه بهره برداری می کنند ، لقمه ای بس گوارا و لذتبخش باشد)) .
و در مقدمه این خطبه انحراف آنها را که دست از یاری امام و رهبر خویش برداشته و به پشتیبانی دشمن دیرینه اسلام (بنی امیه) شتافته اند معلول غذاهای حرام می داند که شکمهای خود را با آن انباشته اند .
و در مورد خودش در آنجا که در سر دوراهی زندگی ذلتبار و یا مرگ افتخارآمیز قرار می گیرد مسیر خود را تعیین نموده و مرگ را بر زندگی ننگین برمی گزیند و می گوید : ((هَیْهاتَ مِنَّاالذِّلَّة)) و بالا خره از آینده نکبت بار مردم کوفه خبر داده و آنان را مورد نفرین قرار می دهد که خدایا غلام ثقفی را بر آنها مسلط بگردان! .
و مطالب و نکات دیگر ، ولی ما تنها به توضیح چند نکته از این خطبه اکتفا می کنیم :
1 - اثر تغذیه حرام در انحراف از حق
آنچه مسلم است هریک از گناهان در صورتی که تواءم با توبه و برگشت نباشد ، می تواند در انحرافات و در شکل گرفتن اعوجاجها و کجیها مؤ ثر باشد ولی در میان همه گناهان تغذیه از حرام بیش از هر گناه دیگر در اعوجاج فکری و انحراف از حق ، نقش مؤ ثر و اثر عمیق دارد و از اینجا است که می بینیم در اسلام دستور داده شده است که این اصل نه تنها در

افراد مکلف بلکه در تغذیه اطفال و در تغذیه مادران آنگاه که طفل در دوران جنینی و شیرخوارگی است دقیقا مراعات شود ؛ زیرا گرچه نسبت به اطفال تکلیفی متوجه نیست ولی بالا خره اثر وضعی غذا که در ساختمان فکری و روحی آینده وی نقش اساسی دارد ، مورد توجه خاصی قرار گرفته است .
و از اینجاست که می بینیم حسین بن علی علیهما السلام در قسمت اول این خطبه مخالفت مردم کوفه و عناد آنان را که حتی حاضر نیستند به سخن حق گوش فرا دهند و این چنین تعلیل فرموده که : ((وَمُلِئَتْ بُطُونُکُمْ مِنَ الْحَرام فَطَبعَاللّهُ عَلی قُلُوبِکُمْ)) در طول سالیان گذشته برای شکست دادن پدرم علی و به انزوا کشاندن برادرم حسن مجتبی از صحنه سیاست و خلافت ، پولهای حرام فراوانی از طرف معاویه به نام تحف و هدایا به سوی شما مردم کوفه سرازیر و شکمهای شما از این نوع غذاهای حرام انباشته گردیده و در اثر این غذاهای حرام است که قلبهای شما سیاه و چشم حق بین شما کور و گوش شما از شنیدن حرف حق کر شده است .
2 - نیروی اسلام بر علیه اسلام
دومین نکته جالت و حائز اهمیت در خطبه امام ، جلب توجه مردم کوفه به این حقیقت است که شما با شمشیری که متعلق به خاندان پیامبر است ، بر علیه این خاندان قیام کرده اید و نیرویی را که اسلام به شما ارزانی داشته است بر ضد خود اسلام به کار می برید .
و این نکته و همچنین نکته اول که امام علیه السلام در صحنه کربلا و در رویارویی حق و باطل در روز عاشورا تذکر می دهد به آن برهه از زمان و محل خاصی از مکان اختصاص ندارد بلکه حقیقتی است که انسانها در طول تاریخ و در صحنه های رویارویی حق و باطل برای همیشه با آن مواجه می باشند و در تاریخ کنونی نیز ما این صحنه را با چشم خود دیده و می بینیم که در مقابل تاءیید اکثریت قاطع ملت از جمهوری اسلامی ایران و از درهم شکستن قدرت امویهای زمان و دست نشانده آنان ، گروهی نیز زیرکانه و منافقانه به مخالفت با این حرکت برخاسته و آنانکه از پولهای حرام امویهای قرن و از غذاهای حرام ، رگ و ریشه گرفته اند با این حرکت که در تاریخ اسلام سابقه و نظیر ندارد مبارزه می نمایند : ((قَدِ انْخَزَلَتْ عَطِیّاتُهُمْ عِنَ الْحَرامِ وَمُلِئَتْ بُطُونُهُمْ عِنَ الْحَرام فَطَبعَاللّهُ عَلی قُلُوبِهِمْ)) و تاءسف انگیز اینکه در کنار این مخالفان تعداد انگشت شمار و غیرقابل توجه از افرادی رانیز می بینیم با اینکه همه حیثیت و هستی و همه زندگی خود را مرهون اسلام و قرآن می باشند و در دوران حکومت خاندان پهلوی که مفاسد به اوج خود رسیده بود و فحشا و منکرات از در و دیوار کشور اهل بیت عصمت می بارید و برنامه های حساب شده ای (مانند تغییر تاریخ هجری و رسمیت دادن به بهائیت) برای درهم کوبیدن اساس اسلام پیاده

می گردید ، این عده در آن شرایط لب فروبسته و نه تنها کوچکترین تحرکی از خود نشان نمی دادند بلکه کسانی را که در راه اسلام و برای صیانت قرآن به سیاه چالها و شکنجه گاه ها کشیده می شدند مورد تمسخر و استهزا قرار می دادند .
آری ، همین گروه است که امروز هم نه تنها برای استحکام بخشیدن به حق و حقیقت به این جمهوری اسلامی کمکی نمی کنند ، بلکه در این برهه حساس که یزیدهای دوران از هرسو برای شکست اسلام بسیج شده اند آگاهانه و یا ناآگاه و حتی به نام طرفداری از اسلام با سکوت و حرکتشان و با رفتار و گفتارشان ، نیرو و پشتوانه ای شده اند برای این یزیدها در برانداختن اسلام و ریشه کن کردن قرآن و عاملی در شعله ورتر ساختن آتشی که دشمن بر علیه اسلام افروخته است ، ثمره و میوه نامبارک و موجب رنج و الم شده اند برای باغبانان و پرورش دهندگان خود ، اسلام و قرآن ولیکن مایه سرور و خوشحالی و اکله و لقمه شیرین و لذتبخشی برای دشمنان اسلام و خون آشامان قرن که امواج رادیوهای امویان و بیگانگان شاهد این واقعیت است : ((وسَلَلْتُمْ عَلَیْنا سَیْفاً فی رِقابِنا وَحَشَشْتُمْ نارَ الْفِتَنِ الَّتی جَناها عَدُوُّکُمْ وَعَدُوُّنا فَاَصْبَحْتُمْ اِلْباً عَلی اَوْلِیائِکُمْ وَیَداً عَلَیْهِمْ لاعْدائِکُمْ ، وَکُنْتُمْ اَخْبَثَ شَجَرَةٍ شَجیً لِلنّاطِرِ وَاُکْلَةً لِلْغاصِبِ)) وه چه صحنه عجیب و میدان آزمایشی است تحولات و دگرگونیها که ضرر ابوموسی اشعری ها و شرکت کنندگان در جنگ بصره بر علیه علی و خطر نهروانی های حافظ قرآن و دارای پیشانیهای پینه بسته برای اسلام کمتر از معاویه ها و حجاج ها نبود !
و من ترس آن را دارم که اینان نیز مشمول این نفرین گردند که : ((وَسَلِّط عَلَیْهِمْ غُلامَ ثَقیف یَسْقیهِمْ کَاءساً مُصَبَّرَةً)) که در این صورت خشک و تر با هم خواهد سوخت .
3 - اراده شکست ناپذیر
و سومین نکته جالب در این خطبه ، تعیین موضع قاطع و بیان اراده شکست ناپذیر و تن به ذلت ندادن است که در زیر شمشیرها و نیزه ها و در زیر سم اسبهای دشمن با قاطعیت تزلزل ناپذیر و آنجا که در سر دو راهی مرگ و ذلت باشیم ، گفتار ما این است : ((((هَیْهاتَ منَّاالذِّلَّة)) به عقیده نگارنده مناسبتر است به جای پرچم سرخ رنگی که در بالای گنبد مطهر حضرت حسین بن علی علیهما السلام به اهتزار است همین جمله رابه صورت تابلوی نئون قرمزرنگی نصب کنند که بیش از هر پرچمی نشانگر استقلال و برای دوستان از هر شعاری روح افزاتر و نیرو بخش تر و برای دشمنان از هر نیرو وقدرتی شکننده تر است ؛ زیرا حسین بن علی علیهما السلام با دشمنی بس قوی خونخوار و بی رحمی روبرو بود که هرچه توانست به او و یاران و خاندانش بیشرمانه تاخت و بی رحمانه

یورش برد و آنچه به تصور نگنجد انجام داد .
ولی تنها نیرویی که خود را در برابر آن ناتوان و زبون یافت اراده قوی و شکست ناپذیر و به زیربار ذلت نرفتن آن حضرت بود که در برابر تیرها و شمشیرها و نیزه های دشمن قوی و جرارمی فرمود : ((فَإِنْنَهْزِمْفَهَزّامُونَقِدْماوَاِن نُهْزَمْ فَغَيْرُ مُهَزَّمينا . . . ؛)) ما بااین نیروی کم در مقابل این دشمن قوی اقدام به جنگ می کنیم اگر پیروز شویم تازگی ندارد و اگر کشته شویم ، دنیا می داند که ما مغلوب نشده ایم ، بدنهای ما در زیر سم اسبها پاره پاره می شود ولی در اراده ما خللی وارد نمی گردد)) .
شیخ کاظم ازری می گوید : ((قَدْ غَيَّرَ الطَّعْنُ مِنْهُمْ كُلَّ جارِحَةٍ اِلا الْمَكارِمَ فی اَمْنٍ مِنَ الْغَيْرِ))(175))) او وقتی این شعر را گفت ، شب صدیقه طاهره علیهاالسلام به یکی از آشنایان وی در عالم خواب فرمود : برو این شعر را از شیخ کاظم بگیر . او در عین حال که با شیخ کاظم میانه خوبی نداشت به در خانه وی آمد و گفت شیخ ! تو این شعر را سروده ای که قدغيَّرالطّعن . . . گفت : آری من تا حال آن را برای کسی نخوانده ام تو از کجا یاد گرفتی ؟ گفت الا ن فاطمه زهرا - سلام اللّه علیها - درعالم رؤ یا همین شعر را برای من خواند و به در خانه تو رهسپارم ساخت : ((قَدْ غَيَّرَ الطَّعْنُ مِنْهُمْ كُلَّ جارِحَةٍ : . . .))

نفرین امام (ع)

متن سخن

((. . . اَللّهُمَّ اِنّا اَهْلُ بَيْتِ نَبِيِّکَ وَذُرِّيَّتُهُ وَقَرابَتُهُ فَاقْصِمْ مَنْ ظَلَمَنا وَغَصبَنا حَقَّنا اِنَّکَ سَميعٌ قَريبٌ .
. . . اللّهُمَّ اَرِنى فيه هذا اليوم ذلاًّ عاجلاً .
. . . اَللّهُمَّ حُزْهُ اِلَى النّارِ .
. . . اَللّهُمَّ اقْتُلْهُ عَطَشاً وَلا تَغْفِر لَهُ اَبَداً)) .

قَصْم : شکستن . حُزْهُ(فعل امر است از حازَیَحُوز) : به معنای راندن شتر و مانند آن است .

طبق نقل مورخان ، در روز عاشورا و پس از سخنرانیها و هدایتهای امام علیه السلام سه نفر شخصا با آن حضرت مواجه گردیدند و در لجاجت و انکار حقیقت کار را به آخرین مرحله رسانیدند که امام علیه السلام این سه نفر را نفرین نموده بلافاصله نفرین آن حضرت در باره آنان مستجاب شد که دو تن از آنان در همان ساعت و قبل از آخرت و سومی به فاصله کمی پس از عاشورا به سزای عمل ننگین خود رسیدند .
1 - بنا به نقل خوارزمی چون امام علیه السلام از سخنرانی خویش نتیجه ای نگرفت و مردم را آماده حمله و حرکت دید ، صورت به سوی آسمان کرده و عرضه داشت : ((اَللّهُمَّ اِنّا اَهْلُ بَیْتِ نَبِیِّکَ . . . ؛)) خدایا ! ما اهل بیت پیامبر تو و فرزندان و اقوام و عشیره او هستیم خدایا ! کسانی را که بر ما ظلم نمودند و حق ما را غصب کردند ، ذلیل بگردان که تو بر دعای بندگانت شنوا و به آنان نزدیک هستی)) .
محمد بن اشعث که در صف مقدم سپاهیان بود و نفرین امام را می شنید به جلو آمده و چنین گفت : ((اَیُّ قَرابَةَ بَیْنَکَ وَبَیْنَ مُحَمَّدٍ ؛)) میان تو و محمد چه قرابتی و قوم و خویشی وجود دارد ؟ ! !)) .
امام علیه السلام که این انکار صریح و لجاجت را از وی دید ، این چنین نفرینش نمود : ((((اللّهُمَّ اَرِنی فیه هذا الیوم ذلاًّ عاجلاً ؛)) خدایا ! همین امروز ذلت عاجل و زودرس او را بر من بنمایان)) .
این نفرین که از دل رؤوف و مهربان و در عین حال سوزناک امام علیه السلام سرچشمه می گرفت ، درباره محمد بن اشعث به مورد اجابت رسید و او چند لحظه بعد برای قضای حاجت از صف لشکر چند قدمی فاصله گرفت و در گوشه ای نشست و در این هنگام عقرب سیاهی او را زد و در حالی که عورتینش مکشوف بود هلاک گردید(176) ! .
2 - و به نقل بلاذری و ابن اثیر و مورخان دیگر چون لشکریان به خیمه ها نزدیک می شدند مردی به نام عبداللّه بن حوزه تمیمی به جلو آمد و با صدای بلند خطاب به یاران امام علیه السلام چنین گفت : ((اَفیکُم حُسَیْنٌ ؛ آیا حسین در میان شماست ؟)) کسی بدو جواب نداد . دفعه دوم و دفعه سوم نیز تکرار نمود : ((اَفیکُمْ حُسَیْنٌ ؟)) یکی از یاران امام علیه السلام در حالی که به آن حضرت اشاره می نمود ، بدو پاسخ داد : ((هذا الحسینُ فَما تُریدُ فیه ؛ حسین این است چه می خواهی ؟)) .
عبداللّه بن حوزه خطاب به امام علیه السلام گفت : ((اَبْشِرْ بِالنّارِ ؛ بر تو باد مژده آتش ! !)) .
امام علیه السلام در پاسخ وی فرمود : ((کَذِبْتَ بَلْ اَقْدِمُ عَلی رَبٍّ غَفُورٍ

کَرِیمٍ مُطاعٍ شَفِیعٍ فَمَنْ اءنْتَ ؟ ؛)) دروغ می گویی زیرا من به سوی خدای بخشنده و کریم و شفاعت پذیر که فرمانش مطاع است ، می روم تو چه کسی هستی ؟)) .
عبداللّه گفت : من پسرحوزه هستم .
در اینجا امام علیه السلام دست را به سوی آسمان بلند کرد و او را به تناسب اسمش چنین نفرین نمود : ((اَللّهُمَّ حُزْهُ اِلَی النّار ؛)) خدایا ! او را به سوی آتش بکش)) .
ابن حوزه از نفرین امام خشمناک گردید و بر اسب خویش تازیانه ای زد که در اثر آن اسب به سرعت به حرکت درآمد و او از پشت اسب به گودالی افتاد و پایش در رکاب گیر کرد . اسب رم نمود و اورا به این طرف و آن طرف می زد بالا خره به سوی خندقی که در آن آتش افروخته بودند دوید و بدن تکه تکه و نیمه جان ابن حوزه در آن آتش افتاد و قبل از آتش آخرت به آتش دنیا و عذاب عاجل گرفتار گردید .
امام علیه السلام با دیدن این جریان سر به سجده نهاد و سجده شکری در مقابل استجابت نفرینش بجای آورد(177) .
((ابن اثیر)) پس از نقل این جریان از مسروق بن وائل حضرمی نقل می کند که : من برای دستیابی به غنیمت در صف مقدم لشکر کوفه قرار گرفته بودم ولی چون پیشامد ((ابن حوزه)) را با چشم خود دیدم ، فهمیدم که این خاندان در نزد پروردگار دارای احترام خاصی هستند ولذا خود را به کنار کشیدم و پیش خود گفتم نباید با آنان بجنگم تا گرفتار آتش گردم .
3 - بلاذری نقل می کند که : در روز عاشورا عبداللّه بن حصین عضدی با صدای بلند گفت : یا حسین ! این آب فرات را می بینی که همانند آسمان سبز و شفاف است به خدا سوگند نخواهیم گذاشت حتی یک قطره از آن به گلویت برسد تا از تشنگی بمیری .
امام علیه السلام در پاسخ وی او را چنین نفرین نمود : ((اَللّهُمَّ اقْتُلْهُ عَطَشَاً وَلا تَغْفِر لَهُ اَبَداً ؛)) خدایا ! او را با تشنگی بکش و هیچگاه نبخش)) .
بلاذری سپس می گوید : همان گونه که امام علیه السلام نفرین کرده بود ، ابن حصین با تشنگی مرد ، زیرا پس از عاشورا مدتی هرچه می توانست آب می خورد ولی سیراب نمی گردید تا اینکه به هلاکت رسید ! (178) .

سخنی با عمرسعد

متن سخن

((اَیْ عُمَرْ اَتَزْعَمُ اَنَّکَ تَقْتُلُنی وَیُوَلِّیکَ الدَّعِیُّ بِلادَ الرَّی وَجُرْجانَ
وَاللّه لا تَتَهَنَّاءُ بِذلِکَ عَهْدٌ مَعْهُودٌ
فَاصْنَع ما اَنْتَ صانِعٌ فَاِنَّکَ لا تَفْرَحُ بَعْدِی بِدُنْیا وَلاآخِرَةٍ
وَکَاَنِّی بِرَاءْسِکَ عَلی قَصَبَةٍ یَتَراماهُ الصِبیانُ بِالْکُوفَةِ وَیَتَّخِذُونَهُ غَرَضاً بَیْنَهُمْ))
(179)

وَلّی ، تَوْلِیَةً : سرپرستی امری را به عهده کسی قرار دادن . تَتَهَنَّا (از هَنَاءَ) : گوارا بودن . قَصَبه : نی . تَرامی : سنگباران کردن . غَرَض : هدف .

امام علیه السلام پس از سخنرانی دوم ، عمرسعد را خواست و او با اینکه از این ملاقات اکراه داشت و نمی خواست با آن حضرت مواجه گردد بالا خره به جلو آمد و حسین بن علی علیهمÀالسلام برای آخرین بار با وی اتمام حجت نمود و خطر و عواقب وخیم اقدام و تصمیم او را در باره جنگ با آن حضرت بدو تذکر داد و چنین فرمود :
((اَتَزْعَمُ اَنَّکَ تَقْتُلُنی . . . ؛)) تو خیال می کنی با کشتن من و به وسیله ریختن خون من به یک جایزه بزرگ و ارزنده ! و به استانداری ری و گرگان نایل خواهی گردید ؟ نه ، به خدا سوگند ! چنین ریاستی به تو گوارا نخواهد شد و این ، پیمانی است محکم و پیش بینی شده ، اینک آنچه از دستت بیاید انجام بده که پس از من نه در دنیا و نه در آخرت روی خوش و راحتی نخواهی دید و در هر دو جهان معذب و مورد خشم خدا و خلق خدا خواهی گردید و چندان دور نیست آن روزی که سر بریده تو را در همین شهر کوفه بر بالای نی بزنند و کودکان این شهر سر تو را اسباب بازی قرار دهند و سنگبارانش کنند)) .
عمرسعد با شنیدن سخنان امام بدون اینکه جوابی داده باشد ، از آن حضرت روی برگرداند و با قیافه خشمگین ، خود را به صف سپاهیان رسانید .

حسین بن علی علیهما السلام به عنوان اتمام حجت دوبار با عمرسعد ملاقات و به وی موعظه و نصیحت نمود و حتی وعده داد هرنوع خسارت مادی را که ممکن است بر وی متوجه گردد ، جبران نماید و امام علیه السلام خواست از این راهها او را ارشاد و هدایت نماید تا دست به این جنایت هولناک نزند و به بدبختی دنیا و آخرت گرفتار نگردد .
ولی حبّ مقام و آرزوی نیل به ریاست آنچنان عقل عمرسعد را قبضه نموده و اختیار از کف او ربوده بود که در هردوبار امام علیه السلام با عکس العمل منفی از سوی وی مواجه گردید و از این همه نصیحت و موعظه نتیجه ای نگرفت تا بالا خره در ملاقات اول او را چنین نفرین نمود : ((ذَبَّحَکَ اللّهُ عَلی فِراشِکَ ؛)) خدا کسی را بر تو مسلط گرداند که در میان رختخواب ، سر از تنت جدا کند و در قیامت تو را نیامرزد و امیدوارم از گندم عراق جز به مقدار کمی نصیب تو نگردد))(180) .
و در این سخن امام می بینیم آن حضرت پس از موعظه و نصیحت آنگاه که نتیجه ای نگرفت و پسر سعد را آماده حمله دید فرمود : نه تنها ریاستی نصیب تو نخواهد گردید بلکه نه در دنیا و نه در آخرت روی خوشی نخواهی دید .
اینک یک نگاه گذرا به سرنوشت عمرسعد پس از جریان عاشورا می اندازیم تا معلوم گردد آنچه امام علیه السلام درباره آینده وی گفته بود ، چگونه تحقق پذیرفت . و در مدت کوتاهی که پس از جریان عاشورا زنده بود روز خوشی ندید و مرگ او نیز نه تنها به صورت طبیعی نبود بلکه به مضمون نفرین امام علیه السلام به صورت ذبح ، آن هم در درون خانه و در میان رختخوابش واقع گردید .
ذلت و بدبختی عمرسعد بلافاصله پس از جریان عاشورا شروع شد ؛ زیرا وی به هنگامی که به همراه اسرا وارد کوفه گردید برای دادن گزارش جریان کربلا ، به ملاقات ابن زیاد رفت ، ابن زیاد پس ازاستماع این گزارش به وی گفت : اینک آن فرمان کتبی را که برای جنگ با حسین به تو داده بودم ، به خود من برگردان . عمرسعد به بهانه اینکه متن فرمان در گیرودار جنگ مفقود شده است ، از تحویل دادن آن خودداری ورزید ولی چون اصرار شدید ابن زیاد را دید ، گفت : امیر ! چرا چنین اصرار می ورزی من که فرمان تو را اطاعت کردم و حسین و یارانش را کشتم و اما این فرمان تو باید در نزد من بماند تا بر عجایز و پیرزنان قریش در مدینه و شهرهای دیگر ارائه دهم و عذر خویش را بخواهم .
و بنا به نقل سبط بن جوزی ، ابن زیاد برآشفت و جرّ و بحث در میان آن دو

به آنجا کشید که عمرسعد چون از دارالاماره به سوی خانه خویش حرکت می کرد ، چنین گفت : هیچ مسافری دیده نشده است که مانند من با دست خالی و با بدبختی به خانه خویش مراجعت کند که هم دنیا را از دست دادم و هم آخرت را .
او پس از این جریان خانه نشین گردید ؛ زیرا هم مورد خشم ابن زیاد قرار گرفت و هم مورد نفرت عموم مردم کوفه که هروقت به مسجد می رفت مردم از وی کناره می گرفتند و هر وقت از کوچه و بازار عبور می کرد مرد و زن و کوچک و بزرگ او را سبّ و لعن می نمودند و به همدیگر نشان می دادند و می گفتند : ((هذا قاتِلُ الْحُسَیْنِ ؛)) این است آن مردی که حسین را شهید نمود)) .
و بالا خره در سال 65 هجری یعنی پنج سال پس از شهادت امام حسین علیه السلام به دستور مختار ثقفی با تفصیلی که در کتب تاریخ آمده است به قتل رسید . و اجمال آن این است که :
یک روز مختار به تصمیم خود درباره قتل عمرسعد اشاره نمود و چنین گفت : بزودی کسی را که دارای مشخصاتی چنین و چنان است و قتل وی اهل زمین و آسمان را خشنود می کند خواهم کشت . مردی ((هیثم نام)) که در آن مجلس حضور داشت منظور مختار را فهمید و فرزندش ((عریان)) را به نزد عمرسعد فرستاد و بر وی هشدار داد . روز بعد عمرسعد فرزندش ((حفص)) را که در کربلا نیز به همراه او بود به نزد مختار فرستاد تا با وی گفتگو کند . پس از ورود ((حفص)) مختار رئیس شرطه خویش ((کیسان تمار)) را مخفیانه به حضور طلبید و دستور داد که اینک باید سر عمرسعد را از تنش جدا کرده و در نزد من حاضر کنی .
ابن قتیبه می گوید : ((کیسان)) طبق دستور مختار وارد خانه عمرسعد گردید و او را در میان رختخواب دریافت او چون قیافه خشمناک کیسان را دید مرگ خویش را یقین کرده و خواست از جای خویش برخیزد که لحاف به پایش پیچید و به روی رختخواب افتاد و کیسان مجالی نداد و سر از تنش جدا نمود و این چنین دفتر ننگین و جنایت بار زندگی او را درهم پیچید .
((کیسان)) چون سر منحوس عمرسعد را به نزد مختار آورد ، مختار خطاب به ((حفص)) گفت : صاحب این سر بریده را می شناسی ؟ گفت آری و پس از او در زندگی خیر نیست .
مختار گفت : آری برای تو زندگی سودی ندارد سپس دستور داد سر ((حفص)) را نیز از تنش جدا کرده و در کنار سر پدرش قرار دادند آنگاه مختار چنین گفت : عمرسعد در برابر حسین و حفص در برابر علی اکبر .
سپس گفت : نه به خدا سوگند که برابر نیستند و اگر سه چهارم همه خاندان قریش را به قتل برسانم حتی با یک بند انگشت حسین بن علی

علیهما السلام نیز برابری نخواهد نمود(181) .
و این بود نتیجه نفرین و پیش بینی حسین بن علی علیهما السلام در مورد عمربن سعد بزرگترین جنایتکار تاریخ که فرمود : ((فَاِنَّکَ لا تَفْرَحُ بَعْدِی بِدُنْیا وَلااخِرَةٍ . . . ذَبَّحَکَ اللّهُ عَلی فِراشِکَ عاجِلاً اِنِّی لاَرْجُو اَنْ لا تَاءَکُلَ مِنْ برِّ العراق اِلا یسیراً))

در پاسخ عمروبن حجاج

متن سخن

((وَیْحَکَ یا عَمْرُو اءعَلیَّ تُحَرِّضُ النّاس ؟
اءَنحْنُ مَرَقْنا مِنْ الدّینِ وَاَنْتَ تُقِیمُ عَلَیْه ؟ سَتَعْلَمُونَ اِذا فارقَتْ اَرْواحُنا اَجْسادَنا مَنْ اَوْلی بِصَلی النّارِ))(182)

ترجمه و توضیح لغات

تَحْرِیض : تَرْغیب و تشویق نمودن . مَرَقَ عَنِ الدّین : از دین خارج شد . صَلَی النّار : کشانده شدن بر آتش .

یکی از فرماندهان لشکر کوفه به نام ((عمروبن حجاج)) که چهارهزار نفر تحت فرمان او بودند ، افراد تحت فرماندهی خود را به جنگ با امام تشویق و ترغیب می نمود و چنین می گفت : ((قاتلوا من مرق عَنِ الدّینِ وَ فَارقَ الْجَماعَةَ ؛ بجنگید ، بجنگید باکسی که از دین خدا برگشته و از صف مسلمانان بیرون رفته است ! !)) .
امام علیه السلام چون گفتار عمروبن حجاج را شنید فرمود : ((وَیْحَکَ یا عَمْرُو . . . ؛)) وای بر تو ای عمرو ! آیا مردم را به این بهانه و اتهام که ما از دین خدا خارج شده ایم به جنگ و ریختن خون ما تشویق و ترغیب می کنی ؟ آیا ما (خاندان پیامبر که وحی و دین الهی در خانه ما نازل گشته و با استقامت و جهاد افراد خاندان ما استحکام یافته است) از دین خدا خارج گردیده ایم ولی تو که حق را از باطل نشناختی در دین خدا پابرجا هستی ؟ نه ، هرگز چنین نیست ؛ روزی که روح از تن ما جدا گردید ، خواهید فهمید که چه کسی سزاوار آتش است)) .

خطاب به یارانش هنگام شروع جنگ

متن سخن

((قُومُوا اَیُّهَا الْکِرامُ اِلَی المَوْتِ الَّذی لابُدَّ مِنْهُ
فَاِنَّ هذِهِ السِّهامَ رُسُلُ القَوْمِ اِلَیْکُمْ
فَوَاللّهِ م ا بَیْنَکُمْ وَبَیْنَ الْجَنَّةِ وَالنّارِ اِلاالْمَوْتُ یَعْبُرُ بِه ؤُلا ءِ اِلی جِن انهِمْ وَبِه ؤُلا ءِ اِلی نیر انهِمْ))(183) .

پس از خطابه و سخنرانی عمومی امام علیه السلام و گفتگوی آن حضرت با عمربن سعد و برگشت او به سوی لشکریانش ، عمرسعد مجددا از میان صفوف لشکریانش بیرون آمده و تیری به سوی خیمه های حسین بن علی رها کرد و خطاب به سپاهیانش چنین گفت : ((اِشْهَدوا لی عِنْدَالا میر اَنِّی اَوَّلُ مَنْ رَمی ؛)) در نزد امیر گواهی بدهید که من اول کسی بودم که به سوی خیمه های حسین بن علی تیراندازی نمودم)) .
مردم کوفه با دیدن این صحنه تیرها را به سوی خیمه ها رها کردند و چوبه های تیر از سوی دشمن مانند قطرات باران به خیمه ها سرازیر گردید که می گویند در این لحظه از یاران امام علیه السلام کمتر کسی باقی ماند که از رسیدن تیر به بدنش مصون بماند .
در اینجا بود که امام علیه السلام به یاران خویش چنین فرمود : ((قُومُوا اَیُّهَا الْکِرامُ . . . ؛)) برخیزید ای کرام ! ای بزرگ منشها برخیزید به سوی مرگ که چاره ای از آن نیست که این تیرها پیکهای مرگ است از طرف این مردم به سوی شما)) .
سپس فرمود : ((و به خدا سوگند ! در میان این مردم با بهشت و دوزخ فاصله ای نیست مگر /همین مرگ که پل ارتباطی است ، شما را به بهشت می رساند و دشمنانتان را به دوزخ)) .
و بنابه نقل لهوف ، در این هنگام یاران امام علیه السلام یک حمله دستجمعی آغاز نمودند و جنگ شدیدی درمیان سپاه حق و باطل به وقوع پیوست و آنگاه که این حمله خاتمه یافت و گردوخاک فرونشست پنجاه تن از یاران امام علیه السلام به شهادت رسیده بودند .
((قُومُوا اَیُّهَا الْکِرامُ)) درباره اصحاب و یاران حسین بن علی علیهما السلام زیباترین و با ارزشترین تعبیر و جامعترین وصفی که بالاتر از آن متصور نیست ، همین تعبیر ((کرام)) است آن هم از زبان حسین بن علی علیهما السلام و این کرامت و بزرگ منشی را نه تنها در لحظه به لحظه روزهای آخر زندگی این ((کرام)) و نه در جمله به جمله آخرین گفتارهای این ((بزرگ منشها)) می توان دید بلکه باید از زبان جبرئیل بشنویم و از زبان رسول اللّه بشنویم همان گونه که از زبان فرزند عزیزش حسین بن علی علیهما السلام می شنویم که : روزی رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله با گروهی از صحابه از یکی از کوچه های مدینه می گذشت به چند نفر کودک برخورد که بازی می کردند ، پیامبراکرم صلّی اللّه علیه و آله در کنار یکی از آن اطفال ایستاد و او را بوسید و با وی ملاطفت نمود سپس او را گرفت و در دامن خود نشانید و بوسه بارانش کرد از علت این کار سؤ ال

شد ، فرمود : ((من یک روز دیدم که این کودک با حسین بازی می کرد و خاک از زیر پای حسین برمی گرفت و بر چهره و چشمان خویش می مالید پس من او را دوست می دارم برای اینکه او حسین مرا دوست می دارد)) .
پیامبر اکرم سپس فرمود : ((و جبرئیل به من خبر داد که او در عاشورا از انصار و یاران فرزندم حسین خواهد گردید))(184) .

عوامل خشم خدا

متن سخن

((اِشْتَدَّ غَضَبُاللّه عَلَى الْيَهُودِ اِذْجَعَلُوا لَهُ وَلَداً
وَاشْتَدَّ غَضَبُهُ عَلَى النَّصارى اِذْ جَعَلُوهُ ثالِثَ ثَلاثَةٍ
وَاَشْتَدَّ غَضَبُهُ عَلَى الْمجُوسِ اِذْ عَبَدُوا الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دُونَهُ
وَاشْتَدَّ غَضَبُهُ عَلى قَوْمٍ اِتَّفَقَتْ كَلِمَتُهُمْ عَلى قَتْلِ ابْنِ بِنْتِ نَبِيِّهِمْ))(185) .
((. . . اَما وَاللّه لا اُجِيبُهُمْ اِلى شَىْءٍ مِمّا يُرِيدُونَ حَتّى اَلْقَى اَللّهَ
وَاَنَا مُخَضَّبٌ بِدَمِى . . . .
اَما مِنْ مُغِيثٍ يُغِيثُنا ، اَما مِنْ ذابٍ يَذُبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُولِاللّه)) .

پس از جنگ مغلوبه و کشته شدن گروهی از یاران حسین بن علی علیهما السلام همانگونه که که در ذیل فراز قبلی اشاره گردید - آن حضرت محاسن شریفش را به دست گرفت و فرمود : ((اِشْتَدَّ غَضَبُاللّه عَلَی الْیَهُودِ . . . ؛)) خشم خدا بر یهودیان آنگاه سخت گردید که برای او فرزندی قائل شدند و خشم خدا بر مسیحیان آنگاه شدید شد که به خدایان سه گانه قائل گردیدند و غضب خداوند بر آتش پرستان وقتی بیشتر شد که به جای خدا آفتاب و ماه را پرستیدند و غضب الهی بر قوم دیگری آنگاه شدیدتر شد که بر کشتن پسر دختر پیامبرشان متحد و هماهنگ گردیدند)) .
حسین بن علی علیهما السلام سخنانش را با این جمله به پایان رسانید : ((. . . اَما وَاللّهِ لا اُجِیبُهُمْ اِلی شَیْءٍ . . . ؛)) آگاه باشید ! به خدا سوگند ! من به هیچیک از خواسته های اینها جواب مثبت نخواهم داد تا در حالی که به خون خویش خضاب شده ام به لقای خدایم نایل گردم)) .
سپس با صدای بلند فرمود :
((آیا فریادرسی نیست که به فریاد ما برسد ، آیا کسی نیست که از حرم رسول خدا دفاع کند ؟)) .
چون صدای امام علیه السلام به گوش زنان و دختران آن حضرت رسید ، صدای گریه آنان بلند شد . و بنابر نقلی از لشکریان کوفه دو برادر به نام سعد و ابوالحتوف با شنیدن استغاثه امام تغییر عقیده دادند و به جای جنگ با حسین بن علی علیهما السلام به صف لشکریان او پیوستند و به شهادت نایل شدند .
و در صفحات آینده کیفیت شهادت و شهامت آنان نقل خواهد گردید .

سخنان امام (ع) هنگام شهادت یارانش (گفتاری با مسلم بنعوسجه)

متن سخن

((رَحِمَکَاللّهُ یا مُسْلِمُ ! (فَمِنْهُمْ مَنْ قَضی نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ یَنْتَظِرُما بَدَّلُوا تَبْدِیلاً))(186)(187)

حسین بن علی علیهما السلام در آخرین ساعتهای زندگی یارانش آنها را در راه شهادت و جانبازی که انتخاب کرده بودند تشویق و ترغیب می نمود و در مناسبتهای مختلف به هنگام وداع آنها و یا موقعی که در قتلگاه و در بالینشان و در کنار جسد خون آلود و نیمه جانشان حاضر می گردید با جملاتی دلنشین و یا با عکس العملی مهرآمیز که نشانگر کمال محبت و عاطفه امام علیه السلام نسبت به آنان بود ، به دلجویی و تسلی خاطر آنان می پرداخت و هریک از این جملات و این عکس العملهای فرزند فاطمه در آن شرایط حساس در دل این افراد آنچنان تاءثیر می گذاشت و از نظر روانی تا آن حد آنها را تقویت می نمود که تصور آن نیز برای ما امکان پذیر نیست ولی آنچه ما درک می کنیم این است که هریک از این جملات و عکس العملها به صورت مدال افتخاری بر سینه این جانبازان و در لابلای اوراق تاریخ تا دامنه قیامت می درخشد و بر دل پیروان راه و رسمشان روشنایی می بخشد و بر راه ارادتمندانشان پرتو افشانی می کند .
مثلاً آنگاه که در بالای سر یکی از یارانش به نام ((واضح)) غلام ترک حاضر گردید با وی معانقه نمود ، دستهای مبارک خویش را به گردن او انداخت سپس صورت نازنینش را به صورت وی گذاشت که این غلام از این محبت و عاطفه امام فوق العاده مسرور و خوشحال شد و به آن افتخار و مباهات نمود و چنین گفت : ((مَنْ مِثْلِی وَابْنَ رَسُولِاللّه واضِعٌ خَدَّهُ عَلی خَدّی ؛)) کیست مانند من (به این افتخار نایل گردد) که پسر پیغمبر صورت به صورت او گذاشته باشد ؟)) .
و در همان حال روح از بدنش جدا گردید(188) .
و همچنین در بالای سر یکی از غلامانش به نام ((مسلم)) حاضر گردید و با وی که مختصر رمقی داشت معانقه نمود .
مسلم لبخندی زد و از دنیا رفت (189) .
ولی ما در اینجا فقط آن قسمت از برخوردهای امام علیه السلام را که تواءم با سخنی بوده و گفتاری از آن حضرت در این رابطه نقل شده است ، به ترتیبی که از کتب تاریخ و مقاتل به دست می آید ، نقل می کنیم :
بنا به نقل مقتل عوالم (190) و مقتل خوارزمی (191) هریک از صحابه و یاران حسین بن علی علیهما السلام که به سوی میدان حرکت می کرد با این جمله با آن حضرت خداحافظی می نمود : ((السَّلامُ عَلَیْکَ یَابْنَ رَسُولِاللّه)) امام در پاسخ وی اول می فرمود : ((وَعَلَیْکَ السَّلامُ وَنَحْنُ خَلْفَکَ ؛)) و درود بر تو اینک ما نیز پشت سر تو می آییم)) سپس این آیه را می خواند : (((فَمِنْهُمْ مَنْ قَضی نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ یَنْتَظِرُ وَما بَدَّلُوا تَبْدِیلاً)

.))
ولی به طوری که قبلاً اشاره گردید ، گاهی نیز به مناسبت خاصی ، مطلب و جمله دیگری که بیانگر احساسات و عواطف آن حضرت و یا نشانگر اهمیت یک موضوع بود ، ایراد می فرمود و اینک چند مورد از این جملات جاودانه را در این فصل می آوریم :
آنگاه که مسلم بن عوسجه (192) با تن خون آلود به روی خاک افتاد و هنوز رمقی در وی بود ، حسین بن علی علیهما السلام به همراه حبیب بن مظاهر به بالین او آمد و در کنارش نشست و چنین گفت :
((رَحِمَکَاللّهُ یا مُسْلِمُ ؛)) خدا تو را رحمت کند ای مسلم)) . سپس این آیه را خواند : ((بعضی از آنها به پیمان خود عمل نموده و بعضی دیگر به انتظار نشسته اند و تغییر و تبدیلی در پیمانشان نداده اند)) .
در اینجا حبیب بن مظاهر خطاب به مسلم چنین گفت : مسلم کشته شدن تو برای من سخت است ولی به تو مژده می دهم که چند لحظه دیگر وارد بهشت خواهی شد .
مسلم در پاسخ وی گفت : ((جَزاکَاللّهُ خَیْراً)) حبیب به گفتارش ادامه داد : ((اگر می دانستم که پس از تو بلافاصله به میدان نخواهم رفت ، دوست داشتم که اگر وصیتی داری انجام دهم)) .
مسلم با صدای ضعیف در حالی که به حسین بن علی علیهما السلام اشاره می نمود ، به حبیب گفت : ((اُوصِیکَ بِهذا اَنْ تَمُوتَ دُونَه ؛)) وصیت من این است که تا آخرین قطره خون دست از او برنداری)) .
حبیب گفت : ((به خدا سوگند ! که این وصیت تو را عمل خواهم کرد)) . و در همین گفتگو بودند که مسلم بن عوسجه جان به جان آفرین تسلیم وروح بزرگش به شهدای دیگر اسلام پیوست .

خطاب به مادر عبداللّه بن عمیر

متن سخن

((جُزیتُمْ مِنْ اَهْلِ بَیْتِی خَیْراً اِرْجِعِی اِلَی النِّساءِ رَحِمَکِاللّهُ فَقَدْ وُضِعَ عَنْکِ الْجِهادُ .
. . . لا یَقْطَعُاللّهُ رَجاءَکِ))(193)

یکی از یاران حسین بن علی علیهما السلام فردی است از قبیله کلب به نام ((عبداللّه بن عمیر)) که کنیه او ابووهب می باشد و به همراه همسر و مادرش از کوفه برای یاری آن حضرت حرکت کرده بود .
عبداللّه بن عمیر در یک حمله که از سوی گروهی به فرماندهی شمر به جناح چپ سپاه امام علیه السلام متوجه گردید با عده ای دیگر از افراد سپاه امام علیه السلام کشته شد ، او در دفع این حمله استقامت عجیبی از خود نشان داد و پس از آنکه گروهی سواره و پیاده از افراد دشمن را به هلاکت رسانید ، دست راست و یکی از پاهایش قطع گردید و به اسارت دشمن درآمد و بلافاصله به صورت ((قتل صبر)) و در مقابل صفوف و در معرض دید سپاهیان دشمن ، بدن او را با نیزه و شمشیر قطعه قطعه نموده و به شهادت رسانیدند .
همسر وی که در میان خیمه ها بود ، به قتلگاه رفت و در کنار پیکر بی روح و قطعه قطعه شوهرش نشست و در حالی که خون از سر و صورت وی پاک می کرد چنین می گفت : ((هَنِیئاً لَکَ الْجَنَّةُ اَسْاءَلُاللّهَ الَّذی رَزَقَکَ الْجَنَّةَ اَنْ یَصْحَبَنی مَعَکَ ؛)) بهشت بر تو گوارا باد ! درخواستم از خدایی که بهشت را بر تو ارزانی داشته این است که مرا نیز در آنجا مصاحب تو گرداند)) .
در این حال غلام شمر به نام ((رستم)) به دستور وی با چماقی به همسر عبداللّه حمله نمود و سر وی را شکست و در همانجا کشته شد و جسد بی جانش در کنار پیکر همسرش به روی خاک افتاد و این تنها کسی است از بانوان که در حادثه کربلا به شهادت رسیده است .
غلام شمر آنگاه سر عبداللّه را از تنش جدا کرده و به سوی خیمه ها انداخت ، مادر عبداللّه که در میان خیمه های بود ، سر بریده فرزندش را برداشت و خاک و خون از صورتش پاک کرد آنگاه در حالی که عمود خیمه را به دست گرفته بود به سوی صفوف لشکر حرکت نمود .
امام دستور داد او را به سوی خیمه ها برگردانیدند و خطاب به وی چنین فرمود : ((((جُزیتُمْ مِنْ اَهْلِ بَیْتِی خَیْراً . . . ؛)) در راه حمایت از اهل بیت من به پاداش نیک نایل شوید خدا رحمتت کند به سوی خیمه ها برگرد که جهاد از تو برداشته شده است)) .
مادر عبداللّه طبق دستور امام در حالی که این جمله را بر زبان می راند ، به خیمه بازگشت : ((اَللّهُمَّ لا تَقْطَعْ رَجائی ؛)) خدایا ! امید مرا قطع نکن .
امام در پاسخ وی فرمود : ((لا یَقْطَعُاللّهُ رَجاءَکِ ؛)) خدا امید تو را قطع نخواهد نمود)) .

در اینجا بی تناسب نیست که نظر فضلا و دانشمندان را به یک نکته علمی جلب نماییم . و آن این که در کتب تاریخ و مقاتل و در کتب رجال در میان صحابه و یاران حسین بن علی علیهما السلام آنگاه که سخن از شخصیتی به میان می آید که از خاندان کلب و همسر و مادرش به همراه او بوده و شهادت وی نیز با خصوصیاتی که قبلاً ملاحظه گردید واقع شده است ، این شخص با چنین خصوصیات گاهی به نام ((عبداللّه بن عمیر کلبی)) و گاهی به نام ((وهب بن عبداللّه کلبی)) معرفی می گردد .
و از طرف دیگر ، چون بنابه نقل بعضی از مقاتل و کتب تاریخ در کربلا و در میان یاران حسین بن علی علیهما السلام ((وهب)) نامی وجود داشته که تازه از مسیحیت به اسلام گرویده بود اشتباها همه و یا بعضی از مطالب را که در باره عبداللّه بن عمیر ذکر نمودیم به عنوان وهب کلبی درباره همین وهب نصرانی نقل می نمایند چنانچه بعضی از مطالب که درباره وهب نصرانی نقل شده است در شرح حال وهب کلبی می آورند .
و در اثر همین هرج و مرج تاریخی است که می بینیم در بعضی از کتابها در تعداد اصحاب حسین بن علی علیهما السلام هم عبداللّه بن عمیر و هم وهب بن عبداللّه کلبی و هم وهب نصرانی عنوان گردیده است و در بعضی از کتب مقاتل و تراجم ، فقط یک نفر به نام ((وهب)) عنوان می گرددو از عبداللّه بن عمیر که مسلّما در کربلا به شهادت رسیده است و همچنین از وهب دوم اسمی به میان نمی آورند و گاهی نیز تنها عبداللّه بن عمیر عنوان می گردد و از ((وهب)) به طور کلی اعراض می شود(194) .
و چون مورخان طبق روال عادی تنها به نقل دیگران بسنده نموده اند ، لذا مطلب تقریبا از دایره نقل قدم فراتر نگذاشته و چنانکه اشاره نمودیم ، هریک از مؤ لفان و تاریخ نویسان گفتار یکی از مورخان گذشته را صحیح دانسته و به نقل همین گفتار اکتفا نموده و بعضی دیگر روش عمل به احتیاط را در پیش گرفته اند .

عبداللّه بن عمیر یا وهب بن عبداللّه ؟

اینک آنچه را که در این فرصت کوتاه به نظر ما رسیده است در اختیار محققین قرار می دهیم تا در آینده کاوشگران چه نظریه بدهند .
به عقیده ما از قبیله کلب شخصی به نام وهب بن عبداللّه که در لهوف و مقتل خوارزمی و بعضی از کتب دیگر آمده است ، در میان شهدا نبوده بلکه این شخص همان ((عبداللّه بن عمیر کلبی)) است که در بعضی دیگر از کتب تاریخ و مقتل معتبر و اساسی ، نام او را در تعداد شهدای عاشورا می بینیم و کتب رجال نیز مانند رجال شیخ طوسی و تنقیح المقال او را به عنوان صحابه امیرمؤ منان و حسین بن علی علیهما السلام معرفی می نمایند واما تعدد آنان که هم عبداللّه بن عمیر کلبی و هم وهب بن عبداللّه کلبی هر دو نفر در کربلا بوده اند خیلی بعید و بلکه غیرقابل قبول است ؛ زیرا :
اولاً :
در میان یک گروه کم و حداکثر یک گروه 150 نفری ، دو نفر با مشخصات معین و از هر جهت مشابه مثلاً :
1 - هردو ازیک قبیله باشند .
2 - مادر و همسر هردو به همراهشان باشد .
3 - تمام جزئیات و کیفیت شهادت آنان یک نوع باشد و مادر هردو یک جور سخن بگوید و امام هم به هردو یک پاسخ بدهد و . . . قابل قبول نیست .
ثانیا :
در زیارت ناحیه مقدسه که نام شهدا و یا حداقل نام مشهورترین و فداکارترین آنان با نام کشندگانشان آمده است در کنار سایر شهدا از عبداللّه بن عمیر کلبی نیز یاد شده است ولی نامی از ((وهب)) به میان نیامده است (195) در صورتی که دور از عاطفه و لطف امام است از چنان شخصیتی با آنچنان فداکاری که با قتل ((صبر)) به درجه شهادت نایل گردیده و همسرش نیز در کنارش کشته شده و مادر وی نیز آنچنان وفا و صمیمیت از خود نشان داده است ، هیچگونه تجلیل و تقدیر نگردد .

منشاء اشتباه چیست ؟

آنچه برای مورخین و ارباب مقاتل موجب اشتباه گردیده ، این است که کنیه عبداللّه بن عمیر ، ((ابووهب)) و کنیه همسرش ((ام وهب)) می باشد منتها آنان به کنیه خود عبداللّه کمتر توجه نموده اند تا کنیه همسرش ((ام وهب)) آنگاه ملاحظه نموده اند که در جریان عاشورا صحبت از ((ام وهب)) نیز هست که تلاش کرده و به میدان رفته و . . . سپس تصور کرده اند که این ((ام وهب)) با این تلاش و با این خصوصیات ، مادر ((وهب)) نامی است که شخصا در کربلا بوده و با آن خصوصیات یاد شده به شهادت رسیده است و تدریجا عبداللّه بن عمیر از ((ابووهب کلبی)) به وهب کلبی تبدیل و با مرور زمان از کتابی به کتاب دیگر منتقل شده است ، در صورتی که ((ام وهب)) نه مادر یک شهید بلکه همسر یک شهید است به نام عبداللّه بن عمیر که کنیه اش ابووهب است و مادر همین ((ابووهب)) نیز در کربلا بود و امام علیه السلام او را دعا نمود و تسلی خاطر داد ولی کنیه وی ((ام وهب)) نیست و اگر کنیه ای داشته به مناسبت نام فرزند شهیدش ((ام عبداللّه)) بوده است .
البته در کتب تاریخ و رجال و در میان مورخان و رجال شناسان نظیر این نوع اشتباه فراوان وجود دارد که در اثر تعدد اسم اشخاص به وجود آمده است ؛ زیرا در میان اعراب معمول است که افراد گاهی با اسم و گاهی با لقب یا کنیه و گاهی با هر سه معروف می گردند و حتی گاهی یک فرد دارای القاب و کنیه های متعدد می باشد .
این بود بررسی ما ، درباره اشتباهی که در مورد عبداللّه بن عمیر ، ابووهب ، یا وهب بن عبداللّه به وجود آمده است .
و اما در مورد وهب نصرانی اگر در اصل هم صحیح باشد فروع قضیه نیازمند بحث و بررسی است و جایش در این کتاب نیست .

خطاب به ابوثمامه صائدی

متن سخن

((. . . ذَكَرْتَ الصَّلوةَ جَعَلَكَاللّهُ مِنَ الْمُصَلِّينَ الذّاكِرينَ نَعَمْ هذا اَوَّلُ وَقْتِها سَلُوهُمْ اَنْ يَكُفُّوا عَنّا حَتّى نُصَلّى . . . . تَقَدَّمْ فَاِنّا لاحِقُونَ بِکَ عَنْساعَةٍ)) .

عمروبن کعب معروف به ابوثمامه صائدی یکی از یاران حسین بن علی علیهما السلام چون متوجه گردید که اول ظهر است ، به آن حضرت عرضه داشت : جانم به فدایت ! گرچه این مردم به حملات پی در پی خود ادامه می دهند ولی به خدا سوگند ! تا مرا نکشته اند نمی توانند به تو دست بیابند من دوست دارم آنگاه به لقای پروردگار نایل گردم که این یک نماز دیگر را نیز به امامت تو به جای آورده باشم .
امام علیه السلام در پاسخ وی فرمود : ((ذَکَرْتَ الصَّلوةَ . . . ؛)) نماز رابه یاد ما انداختی خدا تو را از نمازگزارانی که به یاد خدا هستند قرار بدهد ، آری اینک وقت نماز فرا رسیده است از دشمن بخواهید که موقتا دست از جنگ بردارد تا نماز خود را به جای بیاوریم)) .
و چون به لشکر کوفه پیشنهاد آتش بس موقت داده شد ، حصین یکی از سران لشکر باطل گفت : ((اَنَّها لا تُقْبَلُ ؛)) نمازی که شما می خوانید مورد قبول پروردگار نیست))(196) .
و به طوری که در چند صفحه بعد ملاحظه خواهید نمود ، حبیب بن مظاهر به او پاسخ گفت و در این رابطه باز جنگ شدیدی درگرفت که منجر به کشته شدن وی گردید .
و در نتیجه حسین بن علی علیهما السلام با چندتن از یارانش در مقابل تیرها که مانند قطرات باران به سوی خیمه ها سرازیر بود نمازظهر را به جای آورد و چندتن از یارانش به هنگام نماز به خاک و خون غلتیدند و در صف نمازگزارانی که واقعا به یاد خدا هستند قرار گرفتند .
ابوثمامه همانگونه که تصمیم گرفته بود پس از ادای فریضه ظهر پیش از همه یاران آن حضرت به جلو آمد و عرضه داشت : ((یا اَبا عَبْدِاللّه جُعِلْتُ فِداکَ قَدْ هَمَمْتُ اَن اءَلْحَقَ بِاءَصْحابِکَ وَکَرِهْتُ اءَنْ اَتَخَلَّفَ فَاءَراکَ وَحیداً فی اَهْلِکَ قَتیلاً ؛)) جانم به قربانت ! من تصمیم گرفته ام که هرچه زودتر به یاران شهید تو بپیوندم و خوش ندارم که خودم را کنار بکشم و ببینیم که تو در میان اهل و عیالت تنها مانده و کشته می شوی)) .
امام علیه السلام در پاسخ وی فرمود : ((تَقَدَّمْ فَاِنّا لاحِقُونَ بِکَ عَنْ ساعَةٍ ؛)) به سوی دشمن بتاز ما نیز بزودی به تو لاحق خواهیم شد)) .
با صدور این فرمان او به صفوف دشمن حمله کرد و جنگ نمود تا به دست پسرعمویش قیس بن عبداللّه صائدی به شهادت نایل گردید(197) .

این بود راه و رسم حسین بن علی علیهما السلام و یارانش در روز عاشورا که ((نماز)) ، همه مسائل را تحت الشعاع قرار می دهد و آن حضرت به هنگام نماز همه چیز را فراموش می کند و از دشمن خونخوارش درخواست آتش بس می نماید .
و این درسی است به همه پیکارگران در راه حق ، درسی است که پدر ارجمندش امیرمؤ منان علیه السلام در صفین و در بحبوحه جنگ به پیروانش یاد می دهد ، آنگاه که ابن عباس دید آن حضرت مراقب و منتظر وقت نماز است ، سؤ ال نمود یا امیرالمؤ منین مثل اینکه نگران مطلبی هستید ؟
فرمود : آری مراقب زوال شمس و داخل شدن وقت نمازظهر می باشم .
ابن عباس گفت ما در این موقع حساس نمی توانیم دست از جنگ برداریم و مشغول نماز گردیم . امیرمؤ منان علیه السلام در پاسخ وی فرمود : ((اِنَّما قاتَلناهُمْ عَلی الصَّلوة ؛)) ما برای نماز با آنان می جنگیم)) .
آری در جنگ صفین نماز شب علی علیه السلام نیز ترک نمی گردید و حتی در لیلة الهریر(198) .

ابوثمامه کیست ؟

او از شجاعان عرب و از وجوه و افراد سرشناس شیعه و از اصحاب و یاران امیرمؤ منان علیه السلام است که در همه جنگها در رکاب آن حضرت بوده است و پس از شهادت آن بزرگوار جزو صحابه و یاران امام مجتبی علیه السلام بود و پس از انتقال آن حضرت به مدینه در کوفه ماندگار گردید . پس از معاویه ابوثمامه از افرادی بود که به حسین بن علی علیهما السلام نامه نوشته و از وی دعوت نمود که به عراق و به سوی کوفه حرکت نماید . پس از ورود مسلم بن عقیل به کوفه ابوثمامه در خدمت وی قرار گرفت و به دستور آن حضرت اموال و اجناس را از شیعیان جمع آوری و در خرید سلاح که تخصّص داشت - صرف می نمود .
پس از شهادت مسلم بن عقیل ، ابوثمامه متواری و مختفی گردید . تلاش فراوان ابن زیاد در پیدا کردن وی به جایی نرسید تا اینکه به همراه نافع بن هلال برای یاری رساندن به حسین بن علی علیهما السلام حرکت نموده و در اثنای راه بدو ملحق و به همراه آن حضرت وارد کربلا گردید .

طبری می گوید : عمرسعد پس از ورود به کربلا به ((کثیربن عبداللّه شعبی)) که مردی فتاک و خونریز بود ماءموریت داد که با حسین بن علی ملاقات و از انگیزه ورود او به کربلا سؤ ال کند . ((کثیر)) گفت اگر دستور بدهی هم این ماءموریت را انجام می دهم و هم او را به قتل می رسانم . عمرسعد گفت نمی خواهم او را بکشی فقط علت آمدن وی را سؤ ال کن !
((کثیر)) رو به سوی خیمه های حسین بن علی علیهما السلام به راه افتاد چون چشم ابوثمامه بر وی افتاد به حسین بن علی عرضه داشت یا اباعبداللّه ! خدا تو را از هر بدی حفظ کند این مرد که می آید بدترین و جری ترین و خونریزترین مردم روی زمین است ، سپس جلو آمد و در مقابل ((کثیر)) ایستاد و گفت اگر بخواهی با حسین علیه السلام ملاقات کنی باید شمشیر خود را بر زمین بگذاری .
کثیر گفت : به خدا سوگند ! که زیربار این ذلت نمی روم ، من پیامی آورده ام اگر بپذیرید می رسانم و الاّ برمی گردم .
ابوثمامه گفت : پس در موقع ملاقات دست من بر قبضه شمشیر تو باشد .
کثیر این پیشنهاد ابوثمامه را نیز نپذیرفت . ابوثمامه گفت پس پیام خود را به من بگو تا به امام علیه السلام ابلاغ و پاسخ آن را به تو بگویم و من اجازه نخواهم داد فردی خونریز مانند تو وارد خیمه آن حضرت شود .
طبری می گوید : در این موقع گفتگو در بین آن دو زیاد شد و کار به ناسزاگویی منجر گردید و کثیر بدون موفقیت در ماءموریت خویش به سوی عمرسعد بازگشت و جریان را باوی درمیان گذاشت . عمرسعد هم این ماءموریت را به ((قرّة بن قیس تمیمی)) محول نمود .
در زیارت ناحیه مقدسه از ابوثمامه بدین گونه تجلیل به عمل آمده است :
((السلام علی اءبی ثمامة عبداللّه الصائدی (199)))

خطاب به سعید بن عبداللّه حنفی

متن سخن

((. . . نَعَمْ اَنْتَ اَمامِی فِی الْجَنَّةِ)) .

به طوری که قبلاً اشاره گردید ، پس از آنکه پیشنهاد آتش بس موقت از سوی امام برای ادای فریضه ظهر مورد پذیرش اهل کوفه قرار نگرفت ، آن حضرت بدون توجه به تیرباران دشمن به نماز ایستاد و چندتن از یاران آن حضرت از جمله سعید بن عبداللّه و عمروبن قرظه کعبی در پیش روی امام ایستادند و سینه خود را سپر کردند که پس از تمام شدن نماز در اثر تیرهایی که به بدنشان رسیده بود به شهادت رسیدند .
سعید بن عبداللّه پس از نمازِ که با بدن خون آلود و ضعف شدید به روی خاک افتاده بود ، چنین می گفت : خدایا ! به این مردم لعنت و عذاب بفرست مانند عذابی که بر قوم عاد و ثمود فرستادی و سلام مرا به پیامبرت برسان و از این درد و رنجی که به من رسیده است او را مطلع بگردان ؛ زیرا هدف من از این جانبازی و تحمل این همه درد و رنج ، رسیدن به اجر و پاداش تو از راه یاری نمودن به پیامبر تو می باشد .
سپس چشمهایش را باز کرد و به قیافه امام تماشا نمود و به آن حضرت عرضه داشت : ((اَوْفَیْتُ یَابْنَ رَسُولِاللّه ؟ ؛)) فرزند رسول خدا آیا من وظیفه خود را در مقابل تو انجام دادم ؟)) .
امام علیه السلام در پاسخ وی فرمود : ((نَعَمْ اَنْتَ اَمامِی فِی الْجَنَّة ؛)) آری ، (تو وظیفه اسلامی و انسانی خود را به خوبی انجام دادی و) تو پیشاپیش من در بهشت برین هستی)) .

خطاب به عمروبن قرظه کعبی

متن سخن

((. . . نَعَمْ اَنْتَ اَمامِی فِی الْجَنَّةِ فَاقْرَاءْ رَسُولَاللّه مِنِّی السَّلامَ وَاَعْلِمْهُ اَنّی فیِ الاِثْرِ)) .

عمروبن قرظه نیز به همراه سعید بن عبداللّه ، پاسداری امام را به عهده گرفته و در این راه چندین چوبه تیر به سر و سینه اش رسیده و شدیدا مجروح و همزمان با سعید به خاک افتاده بود و به سخنان سعید و پاسخ امام علیه السلام گوش می داد که او نیز پس از این سؤ ال و جواب همان سؤ ال سعید را تکرار نمود : ((اَوَفَیْتُ یَابْنَ رَسُولِاللّه ؟ ؛)) آیا من هم وظیفه خود را انجام دادم ؟)) .
امام علیه السلام نیز همان پاسخی را که به سعید گفته بود به عمرو داد و فرمود : ((آری تو نیز وظیفه خود را انجام دادی و پیشاپیش من در بهشت هستی)) . و در این مورد این جمله را نیز اضافه نمود که : ((سلام مرا به رسول خدا برسان و به او ابلاغ کن که من نیز در پشت سر تو به پیشگاه او و به دیدارش نایل خواهم گردید))(200) .
حضرت ولی عصر - عجل اللّه تعالی فرجه - در زیارت صادره از ناحیه مقدسه که زیارت شهدا را تعلیم می فرماید از این شهید فداکار چنین یاد می کند : ((السلام علی عمروبن قرظة الانصاری)) زشت و زیبا
و این است شخصیّت ((عمروبن قرظه)) که هنگام اقامه نماز وجودش را سپر وجود امام و پیشوای خویش و سینه اش را آماج تیرهای دشمنان می گرداند و تیرهای دشمن آنچنان فراوان و در پیکرش مؤ ثر است که پس از چند لحظه به روی خاکهای گرم و سوزان کربلا می افتد ولی او در این حال و با این شرایط نیز مضطرب و نگران است که آیا وظیفه خویش را وظیفه یک فرد مؤ من و با وفا را در مقابل فرزند رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله به طور شایسته انجام داده است یا نه ؟ ! و این نگرانی او را آن چنان فشار می دهد که با سینه چاک چاک و بدن خون آلود و با لبان خشک و لرزان از امام علیه السلام سؤ ال می کند : ((اَوْفَیْتُ یَابْنَ رَسُولِاللّه ؟)) و امام پاسخ می دهد : ((نَعَمْ اَنْتَ اَمامِی فِی الْجَنَّة)) ولی چون در این جهان ، زشت و زیبا ، نور و ظلمت و سعادت و شقاوت همیشه در کنار هم قرار گرفته است مناسب است که در کنار نور معرفت ((عمروبن قرظه)) تاریکی و ظلمت برادرش ((علی بن قرظه)) را نیز مشاهده کنیم و اگر با چهره زیبای ((عمروبن قرظه)) کمی آشنا شدیم ، قیافه نازیبای برادر او ((علی بن قرظه)) را نیز بشناسیم تا در طول تاریخ از مشاهده این زشت و زیباها و این تلخ و شیرینها و این ایمان و ناباوریها متعجب و متحیر نگردیم و همچنین با مقایسه شخصیّت ((قرظة بن کعب)) و ((علی بن قرظه)) پدر و پسر یکی از مصادیق آیه شریفه (((یخرج المیّت من الحیّ))) را به وضوح لمس و درک نماییم .

((قرظة بن كعب)) از صحابه رسول خدا صلّى اللّه عليه و آله و از راويان حديث و از ياران اميرمؤ منان عليه السلام می باشد . در جنگ احد و جنگهای پس از احد در ركاب رسول خدا و اميرمؤ منان حضور داشته و در جنگ صفين يكی از پرچمداران لشگر آن حضرت بود و باز از طرف اميرمؤ منان عليه السلام استانداری فارس بر وی محوّل گرديد . او در سال 51 درگذشت ، می گويند در كوفه اوّلين شخصی كه به هنگام وفاتش بر وی نوحه سرايی گرديد ((قرظة بن كعب)) است .
از قرظة بن كعب چند فرزند بجای مانده كه در ميان آنان ((عمرو و علی)) از شهرت و معروفيت بيشتری برخوردارند . ((عمرو)) به مناسبت ايثار و فداكاريش و ((علی)) به جهت شقاوت و بدبختيش :
امّا ((عمرو)) همزمان با حسين بن علی عليهما السلام به كربلا وارد گرديد و آن حضرت ماءموريت مكالمه و گفتگو با عمرسعد را بر وی محول نمود و تا ورود شمر به كربلا و قطع مراوده و گفتگو ، عمروبن قرظه اين ماءموريت را به نحو احسن انجام می داد و در روز عاشورا از اوّلين كسانی است كه از حسين بن علی عليهما السلام اجازه مبازره و جهاد گرفت و در مقابل صفوف دشمن شعر و رجز خواند و پس از مدتی جنگ برای تنفس و تجديد قوا به خيمه ها برگشت و به هنگام نماز حفاظت از جان امام را به عهده گرفت و به طوری كه قبلاً گفته شد در اثر تيرهای زيادی كه بر پيشانی و سينه اش وارد شده بود به شهادت نايل گرديد .
و امّا علی بن قرظه او هم به همراه عمرسعد و با لشكريان كوفه برای جنگ با حسين بن علی عليهما السلام وارد كربلا گرديد و در روز عاشورا چون از شهادت برادرش مطلع گرديد از ميان صفوف بيرون آمده و امام حسين را اين چنين مورد خطاب قرار داد : ((يا حسين يا كذّاب وابن كذّاب اغررت اخی واضللته فَقَتَلْتَهُ ؛)) حسين ای مرد دروغگو و پسر دروغگو ! برادر مرا گول زدی و گمراه كردی و او را به قتل رساندی)) .
امام در پاسخ اين جسارت فرمود : ((انّی لم اغرر اخاک وما اضللته ولكن هداه اللّه واضلكّ ؛)) من برادر تو را گول نزدم و گمراه نكردم ولی خدا او را هدايت و تو را گمراه نمود)) .
علی بن قرظه گفت : خدا مرا بكشد اگر تو را نكشم اين بگفت و به آن حضرت حمله نمود . نافع بن هلال از حمله او ممانعت كرده و نيزه ای بر او وارد ساخت كه بر زمين افتاد ، دوستان علی بن قرظه به نافع مجال ندادند و بدن مجروح او را به سوی لشكر كوفه حمل نمودند و با مداوا و معالجه از مرگ نجات يافت (201) .

سخنان امام (ع) پس از ادای فریضه ظهر

متن سخن

((یا کِرامُ هذِهِ الْجَنَّةُ قَدْ فُتِحَتْ اَبْوابُها وَاتَّصَلَتْ اَنْهارُها وَاَیْنَعَتْ ثِمارُها وَهذا رَسُولُاللّهِ صلّی اللّه علیه و آله وَالشُّهَداءُ اَلَّذِینَ قُتِلُوا فی سَبیلِاللّه یَتَوَقَّعُونَ قدُومکم وَیَتَبا شَرُونَ بِکُمْ فَحامُوا عَنْ دِینِاللّهِ وَدِینِ نَبِیِّهِ وَذُبُّوا عَنْ حَرَمِ الرَّسُولِ)) .

ترجمه و توضیح لغات

کِرام : جمع کریم ؛ شخص بلندنظر ، بخشایشگر . اَیْنَعَتِ الثَّمَرُ : میوه رسید ، شاداب گردید . تَوَقع : انتظار . قُدُوم : وارد شدن . تَباشُر : به همدیگر مژده دادن . ذبّ : دفاع کردن .

بنابه نقل مرحوم مقرم (202) پس از ادای نماز ظهر و پس از آنکه امام علیه السلام به سخنان قرظه و سعید که در پیش رویش به خاک و خون افتاده بودند پاسخ داد ، به طرف بقیه یاران خویش که به انتظار شهادت و جانبازی دقیقه شماری می کردند برگشت و خطاب به آنان چنین فرمود :
((ای عزیزان ! ای بزرگ منشان ! اینک درهای بهشت (به روی شما) باز شده که نهرهایش جاری و درختانش سبز و خرم است و اینک رسول خدا و شهیدان راه الهی منتظر ورود شما بوده و قدوم شما را به همدیگر مژده می دهند . پس بر شماست که از دین خدا و رسولش حمایت و از حرم پیامبر دفاع کنید)) .

به هنگام شهادت حبیب بن مظاهر(203)

متن سخن

((. . . عِنْدَاللّه اَحْتَسِبُ نَفْسِی وَحُماةَ اَصْحابِی))(204)

ترجمه و توضیح لغات

احْتسابُ عندَاللّه : کاری که برای رضای خداوند انجام گیرد . حُماة (جمع حامی) : مدافع

آنگاه که امام علیه السلام برای ادای نمازظهر درخواست آتش بس موقت نمود ، حصین بن
نمیر با صدای بلند گفت ، چه نمازی ؟ که نماز شما مورد قبول نیست !
حبیب بن مظاهر(205) با شنیدن این جمله جلو رفت و خطاب به حصین گفت : ((زَعَمْتَ
اَنَّها لا تُقْبَلُ مِنْ آلِ الرَّسُولِ وَتُقْبَلُ مِنْکَ یاحِمارُ ؛)) خیال می کنی نماز فرزند پیامبر قبول نیست و نماز تو قبول است ای حمار !)) . حصین با شنیدن این جمله به حبیب حمله نمود و یاران وی به یاریش شتافتند و چندتن دیگر به یاری حبیب شتافتند و در میانشان جنگ سختی درگرفت ، حبیب با اینکه پیر بود ولی گروهی از دشمن را به هلاکت رسانید و بالا خره از پای درآمد و دشمن سر از تنش جدا نمود .
کشته شدن این مهمان پیر برای حسین بن علی علیهما السلام گران بود و چون در کنار پیکر بی سر و قطعه قطعه اِو قرار گرفت ، این جمله را فرمود : ((عِنْدَاللّه اَحْتَسِبُ نَفْسِی وَحُماةَ اَصْحابِی ؛)) بذل جانم و کشته شدن یاران و اصحابم در پیشگاه خدا و به حساب امر و فرمان اوست)) .

دعای امام (ع) درباره ابوشعساء

متن سخن

((اَللّهُمَّ سَدِّدْ رَميتَهُ وَاجْعَلْ ثَوابَهُ الْجَنَّةَ)) .

تَسْدید : به راه راست راهنمایی کردن . رَمْیَه : تیراندازی .

یزید بن زیاد ، معروف به ابوشعساء کندی یکی از تیراندازان معروف کوفه و از لشکریان عمرسعد بود که پس از سخنرانی امام علیه السلام و نبودن جواب مثبت به پیشنهادهای آن حضرت قبل از حُر خود را به خیمه های امام رسانیده و جزو فداکاران آن حضرت گردید .
ابوشعساء اول سواره به میدان رفت و پس از آن که اسبش پی گردید به سوی خیمه ها بازگشت و در مقابل خیمه ها زانو بر زمین گذاشت و یکصد تیر که به همراه داشت همه را به سوی لشکر کوفه انداخت .
امام علیه السلام چون توبه و شهادت او را دید ، چنین دعا کرد : ((اَللّهُمَّ سَدِّدْ رَميتَهُ وَاجْعَلْ ثوابهُ الْجَنَّةَ ؛)) خدایا ! او را در تیراندازی محکم و قوی بگردان و اجر و مزدش را بهشت برین قرار بده)) .
ابوشعساء پس از تمام شدن تیرها از جایش برخاست و گفت از همه تیرهایم فقط پنج تیر به هدر رفت و بقیه به دشمن اصابت نمود . سپس با شمشیر به صفوف دشمن تاخت و به شهادت رسید(206) .

با حرّبن یزید ریاحی (207)

متن سخن

((. . . نَعَمْ یَتُوبُ اللّهُ عَلَیْکَ وَیَغْفِرُلَکَ قَتَلَةٌ مِثْلُ قَتَلةِ النَّبِیّینَ وَآلِ النَّبِیّینَ . . .
اَنْتَ الحُرُّ کَما سَمَّتکَ اُمُّکَ وَاَنْتَ الحُرُّفی الدُّنْیا وَالاخِرَة)) .
لَنِعمَ الحُرُّ حُرُّ بَنِی رِیاح
صَبُورٌ عِنْدَ مُشْتَبَک الرِّماحِ
وَنعْمَ الْحُرُّ اِذْنادی حُسَیْنا
وَجادَ بِنَفْسِهِ عِنْدَالصیاحِ
فَیا رَبِّی اَضِفْهُ فی جِنانٍ
وَزَوِّجْهُ مَعَ الْحُورِ المِلاحِ

مُشْتَبَک (از اِشْتِباک) : مخلوط شدن و درهم فرو رفتن کنایه است از شدت جنگ . رِماح (جمع رُمْح) : نیزه . نادی حُسَیْناً در بعضی از منابع ((فادی حسَیْناً)) آمده است یعنی خود را بر حسین فدا نمود . جادَ بِنَفْسِهِ : جانش رابذل نمود . صِیاحَ : فریاد زدن و صداکردن . اَضافَهُ : او را مهمان نمود . مِلاح (جمع مَلیح) : نمکین .

بنا به نقل ابن اثیر ، حرّ پس از آنکه خود را از سپاه عمرسعد به کنار کشید و به عنوان توبه به خدمت امام علیه السلام رسید ، عرضه داشت : من فکر نمی کردم که این مردم کار را بدینجا خواهند کشید که جدا با تو بجنگند و الا هیچگاه با آنان همراهی نمی کردم اینک به عنوان توبه از آنچه از من نسبت به شما سرزده است و مانع از حرکت شما بوده ام به حضورتان آمده ام و تصمیم دارم تا پای مرگ از شما حمایت کنم ودر پیش رویت کشته شوم ، آیا توبه من پذیرفته است ؟
امام علیه السلام در پاسخ وی فرمود : ((نَعَمْ یَتُوبُ اللّهُ عَلَیْکَ وَیَغْفِرُ لَکَ ؛)) آری ، خدا توبه تو را می پذیرد و گناهانت را می بخشد))(208) .
بنا به نقل طبری (209) و ابن کثیر(210) ، ((حر)) پس از کشته شدن حبیب و قبل از نماز ظهر به همراه زهیر به دشمن حمله نمود که هریک از آنان در محاصره دشمن قرار می گرفت ، دیگری حلقه محاصره را می شکست و از دشمن نجاتش می داد تا بالا خره اسب حّر را پی نمودند او پیاده به جنگ ادامه داد و پس از آنکه بالغ بر چهل تن از دشمن را کشت یک گروه پیاده از دشمن بر وی حمله نموده و او را از پای در آورد . در این موقع چندتن از یاران حسین بن علی علیهما السلام نیز به آنان حمله کردند وبدن نیمه جان حرّ را از میان قتلگاه به طرف خیمه ها حمل نموده در کنار خیمه اجساد شهدا قرار دادند(211) .
امام علیه السلام نیز در همین جا و در کنار پیکر نیمه جان حرّ که هنوز رمقی از حیات در وی بود ، قرار گرفت وبا دیدن جسد خون آلود او همان جمله را که مکرر می گفت ، بر زبان جاری کرد و فرمود :
((. . . قَتَلَةٌ مِثْلُ قَتَلةِ النَّبیینَ وَآلِ النَّبِیینَ ؛)) این مردم کوفه قاتلان و کشندگانی هستند همانند قاتلان پیامبران و فرزندان پیامبران)) .
سپس در بالای سر حرّ نشست و در حالی که خاک و خون از سرو صورتش پاک می کرد ، چنین فرمود : ((اَنْتَ الحُرُّ کَما سَمَّتکَ اُمُّکَ وَاَنْتَ الحُرُّفی الدُّنْیا وَالاخِرَة ؛)) تو حر و آزاد مردی ، همان گونه که مادرت تو را حُر نامیده است . و تو آزاد مردی در این جهان فانی و در آن جهان پایدار و ابدی)) .
آنگاه این ابیات را در رثا حرّ خواند : ((لَنِعمَ الحُرُّ حُرُّ بَنِی رِیاح . . . ؛)) چه نیکو مردی است حرّ ، حرّ ریاحی ، شکیبا و صبور به هنگام (جنگ) و کثرت نیزه ها .
و چه نیکو مردی است حر آنگاه که حسین ندا نمود او به هنگام دعوت حسین جانش را فدا نمود .

پروردگارا ! در بهشت برین از وی پذیرایی کن و از حوریان زیبا و نمکین برای او همسر قرار بده ! (212)) .

مفهوم واقعی سعادت

اگر بخواهیم با مفهوم واقعی سعادت آشنا شویم و نمونه و مصداق کاملی از خوشبختی و حسن عاقبت را معرّفی کنیم باید از ((حرّ)) و عده دیگری یاد کنیم که مانند وی در ابتدای امر به همراه جنود شیطان حرکت نموده و در صفوف دشمنان اسلام قرار گرفته و به قصد قتل فرزند پیامبر و برای خاموش ساختن مشعل هدایت وارد کربلا گردیدند آنگاه عقل و خرد را به قضاوت طلبیده مشمول عنایت الهی و موفق به نزول فیوضات ربانی شدند و شمشیر خود را به نفع اسلام و دفاع از حریم قرآن به کار بردند و در این راه به فیض بزرگ شهادت نایل گردیدند .
تعداد افرادی که در شب و روز عاشورا توبه کرده و به لشکر حسین بن علی علیهما السلام پیوستند دقیقا معلوم نیست و اسامی همه آنها و کیفیت شهادتشان در کتب تاریخ به طور دقیق مشخص نگردیده است ولی از میان این افراد همانگونه که شرح حال ((حر بن یزید)) را نقل نمودیم با دو نفر دیگر نیز آشنا می شویم که آنان هم موفق به توبه شده و در آخرین دقایق زندگی ، حسین بن علی علیهما السلام به آن حضرت پیوسته و با شهادت در رکاب او به سعادت و خوشبختی دائمی نایل گردیدند .

سعد بن حارث و برادرش

سعد و ابوالحتوف فرزندان حارث ، ساکن کوفه و دارای عقیده انحرافی و حادّ گروه خوارج بودند که شخصیتی مانند امیرمؤ منان علیه السلام را نیز واجب القتل می دانستند این دو برادر به همراه ((عمرسعد)) و برای جنگ ، با حسین بن علی علیهما السلام وارد کربلا شده و در میان لشکریان کوفه به سر می بردند در روز عاشورا پس از شهادت همه یاران حسین بن علی علیهما السلام این دو برادر با شنیدن صدای استغاثه آن حضرت ((الاناصرٌ ینصرنی)) و با شنیدن صدای گریه زنان و اطفال ازمیان خیمه ها ، عمیقا متحول و دگرگون شده و به همدیگر گفتند : ما که می گوییم ((لا حکم الاّ للّه ولا طاعة لمن عصی اللّه))(213))) این حسین مگر فرزند پیامبر ما نیست ؟ و مگر ما در روز قیامت امید شفاعت از جدّ او نداریم چگونه است که ما با او وارد جنگ شده ایم و او در میان دشمن و در این غربت بی یار و یاور مانده است . این بگفتند و به سوی حسین بن علی شتافتند و شمشیر از غلاف بیرون کشیده در نقطه ای که به آن حضرت نزدیک بود به جنگ با دشمن پرداختند و پس از کشتن و مجروح کردن گروهی ، هر دو برادر به شهادت رسیدند و بدن خون آلودشان در یک نقطه و در کنار هم به روی زمین افتاد . و بدینگونه این دو برادر هم مانند ((حرّ)) به سعادت و حسن عاقبت نائل گردیدند(214) .

خطاب به زهیر

متن سخن

((وَاَنَا اَلْقاهُمْ عَلی اِثْرِکَ . . . لا یَبْعُدَنَّکَ اللّه یا زُهَیْرُ وَلَعَنَ قاتِلیکَ لَعْنَ الذَّینَ مُسِخُوا قِرَدَةً وَخَنازیرَ))

اِثْر : پشت سر . قِرَدَة (جمع قِرَد) : بوزینه . خَنازِیر (جمع خِنْزِیر) : خوک .

زهیر بن قین (215) پس از یک حمله و جنگ شدید ، به خیمه ها و به حضور امام برگشت و در حالی که دستش را روی شانه امام گذاشته بود و برای دومین بار استیذان می کرد ، این دو بیت را انشاد نمود :
((جانم به فدای تو که هدایت یافت و هدایت گردید ، امروز روزی است که جد تو پیامبر را ملاقات می کنم .
و حسن و علی مرتضی را و جعفرطیار ، آن جوانمرد سلاح به تن را ملاقات می کنم و اسداللّه و حمزه ، آن شهید زنده را ملاقات می کنم)) .
امام علیه السلام در پاسخ وی فرمود : ((وَاَنَا اَلْقاهُمْ عَلی اِثْرِکَ ؛)) من نیز در پشت سر تو با آنان ملاقات خواهم نمود)) .
و پس از آنکه زهیر از پای درآمد و در زمین کربلا افتاد آن حضرت در بالینش حاضر گردید و با این جملات از وی تقدیر نمود : ((لا یَبْعُدَنَّکَ اللّه یا زُهَیْرُ . . . ؛)) زهیر ! خدا تو را از رحمتش دور نگرداند و بر قاتلان و کشندگان تو لعنت کند ، همانگونه که در دورانهای گذشته افرادی را لعنت نمود و مسخ گردیدند و به صورت میمون و خوک درآمدند))(216) .
آری در هر دوران آنانکه قدرت تفکر را از دست داده و با دستور ابن زیادها و عمرسعدهای زمان خویش میمون وار به رقص و حرکت درمی آیند ، آنانکه خوک صفت زندگی برایشان بجز ارضای غرایز مفهومی ندارد ، مورد خشم ولعن خدا قرار گرفته اند که انسانیت را این چنین از دست داده اند .

خطاب به حنظله شبامی

متن سخن

((رَحِمَکَاللّه اِنَّهُمْ قَدِ اسْتَوْجَبُوا الْعَذابَ حِینَ رَدُّوا عَلَیْکَ ما دعَوْتَهُمْ اِلَیْهِ مِنَ الحَقِّ
وَنَهَضُوا اِلَیْکَ لِیَسْتَبِیحُوکَ وَاَصْحابَکَ
فَکَیْفَ بِهِمُ الْا نَ وَقَدْ قَتَلُوا اِخْوانکَ الصّالِحینَ . . . .
رُحْ اِلی خَیْرٍ مِنَ الدُّنْیا وَما فیها وَالی مُلْکٍ لا یَبْلی . . . آمینآمینَ)) .

ترجمه و توضیح لغات

نَهَضُوا (از نَهضَ) : قیام کردن و نَهَضَ اِلَیْهِ : به سوی وی شتافت . اِسْتِباحَه : جایز دانستن (کنایه است از تصمیم به خونریزی) رُحْ (امر است از راح ، یَرُوحُ) : رفتن . یَبْلی (از بلی) : کهنه شدن .

یکی از یاران و اصحاب حسین بن علی علیهما السلام حنظله شبامی است (217) که چون در مقابل دشمن قرار گرفت به موعظه و نصیحت آنان پرداخت و گفتار خود را با آیاتی پایان داد که مؤ من آل فرعون فرعونیان را از تصمیمشان درباره قتل حضرت موسی برحذر داشته و از عواقب خطرناک این عمل به آنان هشدار داده است : (((یا قَوْمِ اِنِّی اءَخافُ عَلَیکُمْ یَوْمَ التَّنادِ یَوْمَ تُوَلُّونَ مُدْبِرینَ ما لَکُمْ مِنَاللّهِ مِنْ عاصِمٍ وَمَنْ یُضْلِلِاللّه فَمالَهُ مِنْ هادٍ)(218) .))
آنگاه به سوی خیمه ها برگشت و حسین بن علی علیهما السلام در تشویق و تقدیر وی چنین فرمود : ((رَحِمَکَاللّه اِنَّهُمْ . . . ؛)) خدا رحمتت کند ، این مردم آنگاه که به سوی حقشان دعوت نمودی و پاسخ مثبت ندادند و به قتل تو و یارانت آماده گردیدند ، مستوجب عذاب بودند و اما حالا که خون برادران صالح تو را ریختند ، دیگر گرفتار عذاب و خشم پروردگار گردیدند)) .
حنظله عرضه داشت : ((صَدَقْتَ جُعِلْتُ فِداکَ ؛)) جانم به قربانت ! که گفتارت صدق محض است)) .
سپس به عنوان استیذان گفت : ((اَفَلا نَرُوحُ اِلی رَبِّنا وَنَلْحَقُ بِاِخْوانِنا ؟ ؛)) آیا به سوی پروردگار خود نمی رویم و به برادرانمان که در بهشت برین قرار گرفته اند لاحق نمی گردیم)) .
امام علیه السلام در پاسخ وی فرمود : ((رُحْ اِلی خَیْرٍ مِنَ الدُّنْیا وَما فیها وَالی مُلْکٍ لا یَبْلی ؛)) برو به سوی آنچه بهتر از دنیا و از آنچه در آن است و برو به سوی ملک و آقایی که همیشگی است)) .
حنظله با این جمله با آن حضرت خداحافظی نمود : ((اَلسَّلامُعَلَیْکَ یا اَباعَبْدِاللّه صَلَّی اللّه عَلَیْکَ وَعَلی اءَهْلِ بَیْتِکَ وَعَرَّفَ بَیْنَنا وَبَیْنَکَ فی جَنَّتِهِ)) امام هم فرمود : آمین ! آمین !
حنظله به سوی دشمن شتافت و جانانه جنگید تا به درجه رفیعه شهادت نایل گردید(219) .

خطاب به سیف بن حارث و مالک بن عبد

متن سخن

((اَی ابنی اَخوی ما یَبْکیکما ؟ فَواللّه انّی لاَرْجُو اَنْ تَکونا بعد ساعَةٍ قریرَالعَیْن . . .
جزاکُمَااللّهُ یا ابنی اَخوی عَنْ وُجدکُما مِنْ ذلکَ وَمواساتِکُما اِیّای احْسَنَ جزاء المتّقین . . .
وَعَلیْکُمَاالسَّلامُ وَرحْمَةُاللّه وَبَرَکاتُهُ)) .

قریرالعین : خوشحال و مسرور در اثر رسیدن به مطلوب . وجد (با ضم و او) : احساس و درک . مواسات : معاونت و یاری کردن .

بنا به نقل طبری ، دو نفر از قبیله ((همدان)) به نام ((سیف بن حارث بن ربیع)) و ((مالک بن عبد بن سریع)) که با هم عموزاده و از یک مادر بودند در روزهایی که هنوز رفت وآمد در میان کربلا و کوفه آزاد بود خودشان را به کربلا رسانیده و به لشکریان حسین بن علی علیهما السلام پیوستند آن دو عموزاده در روز عاشورا چون کثرت لشکر دشمن و قلّت یاران امام حسین علیه السلام را مشاهده نمودند در حالی که گریه می کردند و اشک می ریختند به خدمت آن حضرت رسیدند . چون حسین بن علی علیهما السلام گریه آنها را دید فرمود : ((اَی ابنی اَخوی ما یَبْکیکما ؟ . . . ؛)) ای فرزندان برادرانم ! سبب گریه شما چیست ؟ به خدا سوگند ! من امیدوارم که پس از ساعتی چشم شما روشن (و با ورود به بهشت برین) خوشحال و مسرور باشید)) .
آن دو جوان عرضه داشتند : ((جَعلنااللّه فداک لا واللّه ماعلی اءنفسنا نبکی ولکن نبکی علیک نراک قَدْ اُحیط بک وَلا نقدرُ عَلی اَنْ نَمنعکَ باءکثرِ مِن اَنْفُسِنا ؛)) یابن رسول اللّه ! جان ما به قربانت ! به خدا سوگند ! گریه و ناراحتی ما نه برای خود ماست بلکه به جهت شماست زیرا می بینیم دشمن شما را احاطه نموده است و برای دفاع از شما خدمت شایسته و عمل قابل ملاحظه ای از ما ساخته نیست مگر همین خدمت کوچک و ناقابل و فدا شدن در حضور شما)) .
امام علیه السلام در مقابل این وظیفه شناسی و این احساس مسؤ ولیّت و این ایثار و خدمت فرمود : ((جزاکُمَااللّهُ یا ابنی اَخوی عَنْ وُجدکُما . . . ؛)) خداوند در مقابل این درک و احساس شما و این یاری و مواسات شما که درباره من انجام می دهید بهترین پاداش متقیان را بر شما عنایت کند)) .
طبری از ابومخنف نقل می کند : همان وقت که این دو پسرعمو مشغول صحبت با امام بودند ((حنظلة بن اءسعد)) نیز در مقابل صفوف دشمن مشغول موعظه و نصیحت آنان بود و طولی نکشید - به طوری که یادآور شدیم - به شهادت رسید و در این هنگام آن دو جوان رو به میدان گذاشتند ((((فَاستَقْدَما یتسابقان ؛)) و در رفتن به سوی میدان بر همدیگر سبقت می گرفتند)) .
و گاهی هم رو به سوی خیمه ها نموده و با صدای بلند خداحافظی کرده و عرضه می داشتند : ((السلام علیک یابن رسول اللّه)) و امام می فرمود : ((((وَعَلیکماالسلام ورحمة اللّه وبرکاته)) آنگاه هردو با هم وارد جنگ شده و از همدیگر حمایت می نمودند و هر یک از آنان در محاصره دشمن قرار

می گرفت ، دیگری به یاری وی می شتافت و صفوف دشمن را در هم می شکست و نجاتش می داد ، اینکه هر دو به شهادت رسیدند . (220)

در این گفتگو و دراین بدرقه و خداحافظی آنچه که بیش از هرمطلب دیگر جلب توجه می کند و به صورت یک واقعیّت مهم و یک حقیقت فراموش نشدنی متجلّی می گردد ، مساءله احساس تکلیف و درک وظیفه و مسؤ ولیت است که امام علیه السلام آن را ستوده و برای آن پاداش بزرگی از خداوند خواسته است و این اجر و پاداش نه پاداش متقین بلکه بهترین پاداش متّقین است که از درک ما بالاتر و از تصور ما برتر است .
آری اگر این دو جوان بر قلّت یاران حق و بر کثرت حامیان باطل ، اشک می ریزند و بر اینکه در حمایت از حق توانی بیش از فداکردن همه هستی خود ندارند متاءسّف و متاءثّرند ! و اگر در مسیر شهادت با همدیگر مسابقه گذاشته اند که : (((وَفی ذلک فلیتنافس المتنافسون)(221) .)) و اگر در راه ایفای وظیفه و قربانی در راه حق آن چنان ذوق زده و خوشحالند که در هر چند قدم مکث نموده و به سوی خیمه ها رو می کنند و با جمله : ((السلام علیک یا بن رسول اللّه)) تجدید عهد و پیمان و یا مجدّدا خداحافظی می کنند و . . . برگشت همه اینها بر یک حقیقت است و آن احساس وظیفه است و درک مسؤ ولیت . وه ! چه ستودنی و قابل تمجید است این زیبا صفت ! که در هر جامعه ای به وجود آید می تواند از آن جامعه سیل خروشانی تشکیل دهد که کوههای موانع سعادت را از پیش پای خود برکند و این صفت در هر فردی پیدا شود او را به یاری دین و آیینش و حمایت از پیشوا و امامش تا سرحدّ مرگ و شهادت پیش خواهد برد . و چه زشت و خطرناک است که اگر این مهمّ و احساس تکلیف و درک مسؤ ولیت از جامعه و یا فردی رخت بربندد که او در حقیقت نه تنها مرده ای است متحرک بلکه موجب مرگ و سقوط دیگران نیز خواهد بود .

خطاب به جون

متن سخن

((یا جُونُ اَنْتَ فی اِذْنٍ مِنِّی فَاِنَّما تَبَعْتَنا طَلَباً لِلْعافیة
فَلا تَبْتَلِ بِطَرِیقَنِنا . . . اَللّٰهُمَّ بَیِّضْ وَجْهَهُ وَطَیِّبْ رِیحَهُ
وَاحْشُرهُ مَعَ الا بْرارِ وَعَرِّفْ بَیْنَهُ وَبَیْنَ مُحَمَّدٍ وَآلِ مَحَمَّدٍ))(222) .

جون بن حری ، غلام سیاه و متعلق به ابوذر بود که پس از وی خدمتگزار اهل بیت گردیده ، در زمان امام حسن مجتبی علیه السلام با آن حضرت و سپس با حسین بن علی علیهما السلام زندگی و افتخار خدمت او را داشت و از مدینه تا مکه و از مکه تا کربلا در رکاب آن حضرت بود و چون در روز عاشورا جنگ به اوج شدت رسید ، به خدمت امام آمده و اجازه جنگ خواست .
امام در پاسخ وی فرمود : ((یا جُوْنُ اَنْتَ فی اِذْنٍ مِنِّی . . . ؛)) جون ! من بیعت را از تو برداشتم و آزاد گذاشتم ؛ زیرا تو به امید عافیت و آسایش تا اینجا به همراه ما آمده ای و در راه ما خود را به ناراحتی و مصیبت مبتلا نگردان)) .
((جَوْن)) خود را روی قدمهای حسین بن علی علیهما السلام انداخت و در حالی که پاهای آن حضرت را می بوسید چنین گفت : یابن رسول اللّه ! آیا سزاوار است که من در رفاه و راحتی کاسه لیس شما باشم و در شدت و ناراحتی و در مقابل دشمن ، دست از شما بردارم ؟ آری بدن من بدبو و خاندان من ناشناخته و رنگ من سیاه است با بهشت برین بر من منّت بگذار تا بدنم خوشبو و رنگم سفید و حسب من به عزّت و شرف نایل گردد ، نه به خدا سوگند ! من هرگز از شما جدا نخواهم شد تا خون سیاه من با خون شما آمیخته گردد))(223) .
امام علیه السلام چون وفا و صمیمیت و اصرار جون را مشاهده نمود ، به وی اجازه داد تا به سوی میدان حرکت کند و چون از پای درآمد و در زمین کربلا قرار گرفت ، امام علیه السلام خود را به بالین وی رسانید و در کنارش نشست و با این جملات او را دعا نمود .
((اَللّهُمَّ بَیِّضْ وَجْهَهُ . . . ؛)) خدایا رویش را سفید و بدنش را خوشبو و با ابرار و نیکان محشورش بگردان و در میان او با محمد و خاندانش معارفه و آشنایی بیشتر قرار بده)) .

درباره عمر بن جناده

متن سخن

((هذا غُلامٌ قُتِلَ اَبُوهُ فِی الْحَمْلَةِ الاُولی وَلَعَلَّ اُمَّهُ تکْرَهُ ذلِکَ))

پس از کشته شدن جناده انصاری فرزند یازده ساله اش عمر که به همراه پدر و مادرش به سرزمین کربلا وارد شده بود ، به حضور امام رسید و اجازه نبرد با دشمن خواست ، حسین بن علی علیهما السلام درباره وی چنین فرمود : ((هذا غُلامٌ قُتِلَ اَبُوهُ . . . ؛)) این نواجوان که پدرش در حمله اول کشته شده است ، شاید بدون اطلاع مادرش تصمیم به نبرد گرفته است و مادرش به کشته شدن وی راضی نباشد)) .
عمر ، این نوجوان جانباز چون گفتار امام علیه السلام را شنید ، عرضه داشت : ((اِنَّ اُمّی اَمَرَتْنی ؛)) نه ، به خدا مادرم به من دستور داده است جانم را فدای تو و خونم را نثار راهت کنم)) .
امام چون این پاسخ را شنید ، اجازه داد و عمر حرکت نمود . و در مقابل صفوف دشمن این اشعار حماسی را می خواند :
((امیر من حسین است و چه نیکو امیری ! سُرور قلب پیامبر بشیر و نذیر ، علی و فاطمه پدر و مادر اوست آیا برای او همانندی می دانید))(224) .
وی پس از درگیری با دشمن کشته شد . دشمن سر او را از پیکرش جدا کرده و به سوی خیمه ها انداخت ، مادرش سربریده نوجوانش را برداشت و پس از آنکه خاک و خونش را پاک نمود ، به سوی یکی از لشکریان دشمن که آن نزدیکی بود ، انداخت و او را به هلاکت رسانید آنگاه به سوی خیمه بازگشت و چوبی به دست گرفت و در حالی که این دو بیت را می خواند ، به سوی دشمن حمله نمود :
((من در میان زنها زنی هستم ضعیف ، زنی پیر و فرتوت و لاغر ، بر شما ضربه محکمی وارد خواهم ساخت در دفاع و حمایت از فرزندان فاطمه عزیز))(225) .
و پس از آنکه دو نفر را مضروب ساخت به دستور امام به سوی خیمه ها بازگشت (226)

هنگام شهادت حضرت علی اکبر

متن سخن

((اَللّهُمَّ اشْهَدْ عَلى هؤُلاءِ الْقَوْمِ فَقَدْ بَرَزَ اِلَيْهِمْ اءَشْبَهُ النّاسِ بِرَسُولکَ مُحَمَّدٍ صلّى اللّه عليه و آله خَلْقاً وَخُلُقاً ومَنْطِقاً وکُنَّا اِذَا اشْتَقْنا اِلى رُؤ يَةِ نَبِيِّکَ نَظَرْنا اِلَيْهِ . اَللّهُمَّ فَامْنَعْهُمْ بَرَکاتِ الاَرْضِ وَفَرِّقْهُمْ تَفْريقاً وَمَزِّقْهُمْ تَمْزِيقاً وَاجْعَلْهُمْ طَرائقَ قِدَداً
وَلا تُرْضِ الْوُلاةَ عَنْهُمْ اَبَداً فَاِنَّهُمْ دَعَونا لينصرونا
ثُمَّ عَدَوا عَلَيْنا لِيُقاتِلُونا اِنَّ اللّه اَصْطَفى آدَمَ وَنُوحاً وَآلَ اِبراهيمَ وَآلَ عِمْرانَ عَلَى الْعالَمينَ
ذُرِيَةً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ واللّه سَمِيعٌ عَلِيمٌ . . .
مالَکَ ؟ قَطَعَاللّهُ رَحِمَکَ کَما قَطَعْتَ رَحِمِى وَلَمْ تَحْفَظْ قَرابَتِى
مِنْ رَسُولِاللّه وَسَلَّطَ عَلَيْکَ مَنْ يَذْبَحُکَ عَلى فِراشِکَ .
. . . قَتَلَاللّه قَوْماً قَتَلُوکَ يابُنَيَّ ما اَجْرَاءَهُمْ عَلَى ا للّه
وَعَلَى انتهاک حُرْمَةِ رَسُولِاللّه ، عَلَى الدُّنْيا بَعْدَکَ الْعَفا)) .

ترجمه و توضیح لغات

تَمْزیق : از هم پاشیدن . طَرائق قِدَدا : گروههایی با اختلاف عقیده شدید .

پس از آنکه یاران و اصحاب حسین بن علی علیهما السلام شربت شهادت نوشیدند و نوبت به افراد خاندان آن حضرت رسید ، اول کسی که قدم به میدان گذاشت و در راه اسلام و قرآن تیرها و نیزه و شمشیرها را به جان خرید ((علی اکبر)) فرزند رشید حسین بن علی علیهما السلام بود .
و چون قلم از ترسیم شخصیت وی ناتوان و زبان از بیان وصفش عاجز است ، گوشه ای از شخصیت روحی و معنوی و حسن صورت و سیرت او را از زبان خود او و پدر ارجمندش می شنویم :
آنگاه که امام علیه السلام از مرگ خویش و یارانش خبر می داد در پاسخ وی اظهار داشت : پدر جان ! اگر مرگ ما در راه حق است در این صورت از مرگ باکی نیست : ((فَاءذاً لانُبالِی بِالْمَوْتِ)) حسین بن علی علیهما السلام در مقام بیان کمالات روحی و وصف قیافه و سیمای او می گوید : علی از نظر خلقت ظاهری و قیافه ، از نظر ملکات و خلق و خوی و منطق و گفتار شبیه ترین مردم بود نسبت به رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله که هروقت یکی از افراد خاندان ما شوق دیدار و زیارت سیمای پیامبر را داشت ، صورت زیبای علی را تماشا می کرد ؛ یعنی او آیینه تمام نمای رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله بود هم از نظر صورت و هم از نظر سیرت .
خوارزمی می گوید : علی بن الحسین علیهما السلام که در سن هیجده سالگی بود ، در روز عاشورا پیش از همه افراد خاندان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله عازم میدان شهادت گردید و آنگاه که می خواست با پدرش وداع کند و از خیمه ها حرکت کند حسین بن علی علیهما السلام نظر محبت آمیزی به قیافه زیبا و قامت رسای وی افکند و صورت و محاسنش را به سوی آسمان نمود و چنین گفت :
((اَللهُمَّ اشْهَدْ عَلی هؤُلاءِ الْقَوْم . . . ؛)) خدایا ! تو خود بر علیه این مردم گواه باش که به سوی آنان جوانی حرکت می کند که از نظر خلقت و خلق و خو و نطق و سخن گفتن شبیه ترین مردم است به پیامبر تو و ما هروقت مشتاق لقای سیمای پیامبر بودیم به صورت وی تماشا می کردیم . خدایا ! این مردم ستمگر را از برکات زمین محروم و به تفرقه و پراکندگی مبتلایشان بگردان ! صلح و سازش را از میان آنان و فرمانروایانشان بردار که ما را با وعده یاری و نصرت دعوت نمودند و سپس به جنگ ما برخاستند)) .
امام علیه السلام سپس این آیه را خواند : ((خدا آدم و نوح و فرزندان ابراهیم و فرزندان عمران را برعالمیان برگزید نسلهایی که از یکدیگرند و

خداوند شنوا و داناست)) .
و آنگاه که حضرت علی اکبر خواست از خیمه ها جدا شود حسین بن علی علیهما السلام عمرسعد را مورد خطاب قرار داد و چنین فرمود : ((مالَکَ ؟ قَطَعَاللّهُ رَحِمَکَ کَما قَطَعْتَ رَحِمِی . . . ؛)) چه شده است بر تو ؟ خدا نسل تو را قطع کند همان گونه که تو شاخه مرا بریدی ، (227) و رابطه قوم و خویشی مرا با پیامبر نادیده گرفتی و خدا کسی را بر تو مسلط کند که در میان رختخواب تو را ذبح کند)) .
علی اکبر آنگاه که در مقابل صفوف دشمن قرار گرفت این اشعار را می خواند :
((منم علی ، پسر حسین بن علی و سوگند به کعبه که ما اولی به پیامبر هستیم !
و به خدا قسم ! نباید این فرزند فرومایه بر ما حکومت کند این نیزه را آنچنان بر شما فرود می آورم که خم شود .
و این شمشیر را آنچنان بر شما می زنم تا درهم بپیچد مانند شمشیر زدن جوان هاشمی علوی))(228) سپس وارد جنگ شد .
مرحوم ((شیخ مفید)) در ((ارشاد)) و ((طبرسی)) در ((اعلام الوریٍ)) در ضمن نقل اشعار بالا چنین می گویند : ((. . . ففعل ذلک مراراً واهل الکوفة یتقون قتله ؛)) حضرت علی اکبر علیه السلام این اشعار حماسی را می خواند و به دشمن حمله می کرد و این حمله را مکرر انجام داد ؛ زیرا مردم کوفه از کشتن وی وحشت وترس داشتند و در هر حمله عقب نشینی می کردند)) .
در تعلیل جمله بالا نظرات مختلفی گفته شده است که برای مراعات اختصار از نقل آنها صرف نظر می کنیم ولی آنچه به نظر این حقیر می رسد این است : آنچه مردم کوفه را در مقابل این شهید و فرزند شهدا و این ((نابغة الایّام والدّهور و مجمع المحاسن النّسبیة والسّببیّة ،)) جرثومه فضل و حجی اعجوبه عصرش و عزیز مصرش به وحشت انداخته بود ، جمله ای است که خود مرحوم مفید درباره آن حضرت آورده است که می گوید : ((وَکان اَصْبَحَالنّاس وجهاً ؛)) او زیباترین مردم بود)) آری ، آنچه مردم کوفه را در مقابل علی اکبر علیه السلام به عقب نشینی وامیداشت جمال زیبا و رخ دل آرای علی بود که پدر ارجمندش درباره او می گوید : ((اَللهُمَّ اشْهَدْ عَلی هؤُلاءِ الْقَوْمِ فَقَدْ بَرَزَ اِلَیْهِمْ اءَشْبَهُ النّاسِ خَلْقاً وَخُلُقاً ومَنْطِقاً برسولک وکُنّا اِذَا اشْتَقْنا اِلی رُؤْیَةِ نِبِیِّکَ نَظَرْنا اِلَیْهِ)) خوارزمی می گوید : با اینکه تشنگی بر وی اثر عمیق گذاشته بود اما آنچنان جنگ نمود و حملات شکننده بر صفوف دشمن وارد ساخت و از افراد دشمن کشت که داد آنها بلند شد و تعداد کشته شدگان به وسیله او به 120 نفر بالغ گردید و به سوی خیمه ها برگشت . و برای دومین بار حمله نمود و چون به روی

خاک افتاد با صدای بلند عرضه داشت پدرجان ! اینک جدم رسول خدا با جام بهشتی سیرابم کرد که پس از آن تشنگی نیست . . .
حسین بن علی علیهما السلام چون دربالای سروی قرارگرفت فرمود : ((قَتَلَاللّهُ قَوْماً قَتَلُوکَ . . . ؛)) خدا بکشد مردم ستمگری را که تو را کشتند فرزندم اینها چقدر بر خدا و به هتک حرمت رسول اللّه جری شده اند ، پس از تو اف بر این دنیا !))(229) .

در رابطه با حضرت علی اکبر علیه السلام در میان مورخان و صاحب نظران دو مطلب مورد بحث و اختلاف نظر می باشد و آنچه در این زمینه به دست آمده است به تناسب بحث در اینجا منعکس می گردد و آن دو مطلب این است :
1 - حضرت علی اکبر علیه السلام هنگام شهادتش دارای چند سال بود ؟
2 - آیا مادر آن حضرت به همراه سایر بانوان حرم در کربلا حضور داشت یا نه ؟
اما نسبت به سنّ حضرت علی اکبر علیه السلام باید توجّه داشت که کنیه آن حضرت ((ابوالحسن)) و ولادتش طبق نقل صاحب انیس الشّیعه (230) در یازدهم شعبان در سال 33 هجری و دو سال قبل از کشته شدن عثمان واقع گردید و کشته شدن عثمان در سال 35 بوده است .
و نظریه دانشمند شهیر مرحوم ((ابن ادریس)) در مزار ((سرائر)) که می گوید ولادت حضرت علی اکبر در دوران خلافت عثمان (23 - 35 ه) واقع گردیده است نقل صاحب انیس الشیعه را تاءیید می نماید .
بنابراین ، آن حضرت در جریان عاشورا حتی اگر ولادتش در آخر دوران زندگی عثمان هم واقع گردد تقریبا دارای 27 سال بوده است . مؤ یّد این معنا اتفاق نظر تاریخ نویسان و نسب شناسان است که می گویند آن حضرت بزرگتر از امام سجاد علیه السلام بود و امام سجاد علیه السلام در جریان عاشورا 23 سال داشت و فرزندش امام باقر علیه السلام به همراه او و دارای چهار سال بود .
و بر اساس این اتفاق که اشاره گردید ، می توانیم بگوییم : نظریه های دیگر در مورد سن آن حضرت با واقعیت تطبیق نمی کند مانند نظریه مرحوم ((طریحی)) در ((منتخب)) که آن حضرت را در موقع شهادتش هفده ساله و یا مرحوم ((مفید)) در ((ارشاد)) و ((طبرسی)) در ((اعلام الوری)) که هیجده ساله و یا صاحب ((مناقب سَرَوی)) که نوزده ساله اش دانسته است .
و جای تعجب است که مرحوم ((ابن نما)) در ((مثیرالا حزان)) می گوید : حضرت علی اکبر در حادثه کربلا بیش از ده سال داشت ؛ زیرا گرچه این جمله مجمل است ولی آنچه در عرف از آن فهمیده می شود این است که او دارای دوازده یا سیزده سال بوده است . و تعجب آورتر از گفتار ((ابن نما)) گفتار مرحوم ((خواجه نصیرالدین طوسی))(231) است که می گوید :
((اِنَّ لَهُ یَوْمَ الطَّفِّ سَبْعَ سِنِینَ)) آن حضرت در عاشورا هفت ساله بود)) ؛

زیرا شواهد و قرائن فراوان تاریخی ثابت می کند که آن حضرت نزد پدر عزیزش دارای مقامی بس ارجمند و بر تمام صحابه و یاران و اقوام و عشیره حسین بن علی علیهما السلام بجز برادرش - تقدم داشت و این موقعیت با سن کم مخصوصا هفت سال و یا سیزده سال تناسب ندارد .
مثلاً همه تاریخ نویسان در این قضیه اتفاق نظر دارند که حسین بن علی علیهما السلام در شب عاشورا هنگام ملاقات با عمرسعد به تمام یارانش دستور داد که در بیرون خیمه باشند و تنها به حضرت ابوالفضل و حضرت علی اکبر اجازه داد که به همراه وی وارد خیمه شوند ، همانگونه که عمرسعد به فرزندش حفص و غلام مخصوصش اجازه ورود به خیمه را داد .
و باز در عاشورا هنگام سخنرانی حسین بن علی علیهما السلام چون صدای شیون فرزندان آن حضرت بلند گردید به برادرش ابوالفضل علیه السلام و فرزندش علی اکبر علیه السلام ماءموریت داد که : ((((سَکِّتاهُنَّ فَلَعَمْری لَیَکْثُرُ بُکاؤُهُنَّ ؛)) شما این اطفال و زنان را آرام کنید که گریه های زیادی در پیش دارند)) .
و باز می بینیم که در روز هشتم محرم آنگاه که حسین بن علی علیهما السلام به گروهی از یارانش دستور داد که برای آوردن آب به سوی فرات حرکت کنند ، فرزندش علی اکبر علیه السلام را به سرپرستی آنان گماشت .
همه این مطالب گواه این است که سن حضرت علی اکبر در روز عاشورا بیش از هفت سال که مرحوم خواجه نصیرالدین طوسی می گوید بوده است . ولی در گفتار این بزرگ محقق شیعه ، این احتمال هم وجود دارد که کلمه ((عشرة)) ساقط گردیده و عبارت صحیح آن ((سبع عشره : هفده ساله)) و موافق نظریه مرحوم ((طریحی)) می باشد .
گرچه اصل این مطلب نیز به نظر ما و طبق شواهد و دلایل گذشته صحیح نیست ولی احتمال چنین سقطی در خطاطی و استنساخ کتابها ، قوی و مانند آن در موارد زیادی دیده می شود .

آیا حضرت علی اکبر(ع) دارای فرزند بود ؟

مرحوم سید عبدالرزاق مقرم در مقتل می گوید : حضرت علی اکبر علاوه بر اینکه بیست و هفت سال داشت دارای همسر و فرزند نیز بود و برای تاءیید نظریه اش با جمله : ((((صَلَّی اللّه عَلَیْکَ وَعَلی اَهْلِ بَیْتِکَ وَعِتْرَتِکَ)) که در متن یکی از زیارات آن حضرت در ((کامل الزیارات)) از امام صادق نقل شده است استشهاد می نماید و احتمال می دهد که کنیه ((ابوالحسن)) هم به مناسبت وجود فرزندی برای او به نام ((حسن)) می باشد .
نگارنده :
در تاءیید آنچه مرحوم مقرم از متن یکی از زیارات حضرت علی بن الحسین علیهما السلام استفاده نموده است باید بگوییم که این تعبیر ((وعلی اهل بیتک وعترتک)) منحصر به یک زیارت و تنها در یک مورد نیست بلکه در موارد و زیارات متعدد از جمله در صفحه 204 و 239 از کامل الزیارات به کار رفته است .
حضرت آیت اللّه العظمی آقای نجفی مرعشی - دام ظله - نیز در مقدمه خود به ((علی الاکبر)) بدین معنا تصریح می کند که حضرت علی اکبر علیه السلام از نظر سن بزرگتر از امام سجاد علیه السلام بوده و بر این نظریه به گفتار مرحوم ابن ادریس استشهاد می نماید که صحیح ترین و مشهورترین نظریه در میان علما و دانشمندان تاریخ و نسب شناسان این است که حضرت علی اکبر علیه السلام بزرگتر از حضرت سیدالساجدین علیه السلام بوده و گفتار این دانشمندان حجت است ؛ زیرا از متخصصین این فن هستند .
خلاصه : از مجموع مطالب یاد شده چنین نتیجه گیری می شود که : سنّ حضرت علی اکبر هنگام شهادتش بیشتر از بیست سال و بلکه در حدود 27 سال بوده است .

و امّا راجع به حضور مادر آن حضرت در کربلا

این موضوع نیز در میان مورّخان و صاحب نظران مورد اختلاف بوده و دلیل قاطعی بر اثبات و نفی آن وجود ندارد .
مرحوم محدث قمّی می گوید : ((و آیا والده آن جناب در کربلا بوده و یا نبوده ظاهر آن است که نبوده و در کتب معتبره در این باره چیزی نیافتم)) (232) .
ولی مرحوم شیخ محمد سماوی از علما و ادبا و نویسندگان معاصر در ضمن بیان این مطلب که مادر نه تن از شهدا در کربلا حضور داشته و نظاره گر جنگ و جهاد و شاهد شهادت فرزندان و جوانان خویش بودند چنین می گوید : و یکی دیگر علی بن الحسین است ؛ زیرا به مضمون بعضی از اخبار ، لیلی مادر آن حضرت در میان خیمه برای فرزندش دعا می کرد و به صحنه جنگ و کشته شدن او نظاره می نمود(233) .
نگارنده : مرحوم سماوی ماءخذی برای اخبار یاد شده ارائه ننموده است شاید منظور آن مرحوم مطالبی است که در مناقب در این زمینه نقل شده است (234) و شاید اخبار دیگری که آن مرحوم از آنها اطلاع داشته است .
اسامی هشت تن دیگر از شهدا که مادرانشان در کربلا بودند .
و اینک برای تکمیل فایده اسامی بقیه نه شهید را که مادرانشان در کربلا حاضر بودند در اینجا می آوریم :
1 - عبداللّه بن الحسین یا ((علی اصغر)) که مادرش رباب است . 2 - عون بن عبداللّه بن جعفر که مادرش زینب کبری علیهاالسلام است (235) 3 - قاسم بن حسن مجتبی علیه السلام که مادرش رمله و حاضر در صحنه بوده است 4 - عبداللّه بن حسن مجتبی علیه السلام و مادر وی دختر شلیل بجلّیه و در میان خیمه بوده است 5 - عبداللّه بن مسلم بن عقیل ، مادرش رقیه دختر امیرمؤ منان که به همراه سایر بانوان بوده است 6 - محمد بن ابی سعید بن عقیل ، طفل کوچکی که هنگام حمله دشمن به خیمه ها از ترس و وحشت به عمود خیمه چسبیده بود و اسب سواری به نام لقیط یاهانی بر وی حمله کرد و در مقابل چشم مادرش شهیدش نمود 7 - عمربن جناده که مادرش در کربلا بود و او را به جنگ با دشمنان ترغیب می نمود و در حالی که چشمش به سوی او بود به شهادتش رسانیدند . 8 - و بنابر آنچه مرحوم سیدبن طاووس نقل نموده است یکی دیگر ((عبداللّه کلبی)) است که مادر و همسر وی به همراه او بودند و او را به جنگ با دشمن تشویق می کردند و شهادت او را نظاره می نمودند .

خطاب به فرزندان ابوطالب

متن سخن

((صَبْراً عَلَى الْمَوْتِ يا بَنِى عَمُومَتِى صَبْراً يا اَهْلَبَيْتى وَاللّه لا رَاءَيْتُمْ هَواناً بَعْدَ هذا الْيَوْم))(236)

پس از شهادت حضرت علی اکبر ، عبداللّه فرزند مسلم بن عقیل که جوانی کم سن و سال و مادرش رقیه دختر امیرالمؤ منین علیه السلام بود در حالی که این شعر را می خواند به دشمن حمله برد :
اَلْیَوْمَ اَلْقی مُسْلِماً وَهُوَ اَبی
وَعُصْبَةً با دُوا عَلَی دِینِ النَّبیِ
((امروز با پدرم مسلم و با جوانمردانی که در راه دین پیامبر کشته شدند ملاقات خواهم نمود)) .
او در حالی که این چنین سرود شهادت سر می داد ، سه بار به سوی دشمن حمله نمود و در هر حمله عده ای را به هلاکت رسانید .
از سوی دشمن مردی به نام یزید بن رقاد ، تیری به سوی وی رها کرد ، عبداللّه برای جلوگیری از خطر ، دست به پیشانی خویش گذاشت ولی تیر به دست وی اصابت و دستش را به پیشانیش دوخت و به روی خاکها افتاد و مردی از سوی دشمن به وی حمله نمود و او را به شهادت رسانید و خود یزید بن رقاد تیر را از پیشانی عبداللّه درآورد ولی پیکان همچنان در پیشانیش باقی ماند .
در این هنگام چندتن از نوجوانان هاشمی و آل ابوطالب مانند محمد و عون ، فرزندان عبداللّه جعفر و محمد بن مسلم دسته جمعی به سوی دشمن حمله کردند و چون امام علیه السلام این گروه را دید که عقاب وار به سوی دشمن در حرکت هستند خطاب به آنان فرمود : ((صَبْراً عَلَی المَوْتِ . . . ؛)) عموزادگان من ! و خاندان من ! در مقابل مرگ ، صبر و استقامت به خرج بدهید که به خدا سوگند ! پس از امروز ، روی ذلت و خواری نخواهید دید)) .

در بالین قاسم بن حسن (ع)

متن سخن

((بُعْداً لِقَوْمٍ قَتَلُوکَ وَمَنْ خَصْمُهُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ فيکَ جَدُّکَ وَاَبُوکَ عَزَّ واللّه عَلى عَمّکَ اَنْ تَدْعُوهُ فَلا يُجِيبُکَ اَوْ يَجِيبُکَ
ثُمَّ لا يَنْفَعُکَ صَوْتٌ واللّه کَثُرَ واتِرُهُ وَقَلَّ ناصِرُهُ . . .
اَللّهُمَّ اَحْصِهِمْ عَدَداً وَلا تُغادِرْ مِنْهُمْ اَحَداً وَلا تَغْفِرْ لَهُمْ اَبَداً صَبْراً يا اَهْلَ بَيْتِى لا رَاءيْتُمْ هَوانَاً بَعْدَ هذَاالْيَوْمِ اَبَداً))(237)

وِاتِر : کسی که از راه ظلم کشته شود و خونبهایش را نگرفته باشند . اَحْصِهِمْ عَدَدا : آنها را با عدد بشمار ، کنایه است از تشتّت و اختلاف و ضعف و زبونی . عادَرَهُ : او را رها کرد . هَوانَ : ذلت و خواری .

پس از شهادت گروهی از جوانان اهل بیت ، قاسم فرزند امام مجتبی علیه السلام که هنوز به حد بلوغ نرسیده بود تصمیم به جنگ گرفته ، عازم شهادت گردید . او در حالی که صورتش مانند پاره ای از ماه و بر تنش پیراهنی عربی و در پایش نعلین و در دستش شمشیر بود به سوی دشمن حرکت کرد و پس از مقداری جنگیدن مردی به نام عمروبن سعد بر وی حمله نمود و به روی زمین انداخت ، قاسم بن حسن عموی خویش را به یاری خواست . امام علیه السلام که وضع را به دقت در نظر داشت سریعا به بالین وی آمد و چون چشمش به قیافه خون آلود و بدن پاره پاره وی افتاد چنین گفت : ((بُعْداً لِقَومٍ . . . ؛)) دور باد از رحمت خدا گروهی که تو را به قتل رسانیدند ، جدت رسول خدا و علی امیرمؤ منان در روز رستاخیز دشمن شان باد)) .
سپس گفت : ((عَزَّ واللّهُ عَلی عَمِّکَ . . . ؛)) به خدا قسم بر عموی تو سخت است که اورا به یاری بخوانی و نتواند به تو جواب بدهد و یا آنگاه جواب بدهد که سودی به حالت نبخشد . به خدا سوگند ! استمداد تو صدای استمداد کسی است که کشته شدگان از اقوام وی زیاد و یار و ناصرش کم باشد)) .
طبری می گوید : امام علیه السلام جنازه قاسم بن حسن علیه السلام را به سوی خیمه هاحرکت داده و در میان خیمه شهدا و در کنار جنازه فرزندش علی اکبر قرار داد سپس مردم کوفه را این چنین نفرین نمود :
((. . . اَللّهُمَّ اءحْصِهِمْ عَدَداً . . . ؛)) خدایا ! همه آنان را گرفتار بلا و عذاب خویش بگردان و کَسی از آنان را نگذار و هیچگاه آنان را مشمول مغفرت خویش قرار مده)) .

هنگام شهادت طفل صغیر

متن سخن

((هَلْ مِنْ ذابٍّ يَذُبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُولِاللّه ،
هَلْ مِنْ مُوَحِّدٍ يَخافُاللّه فينا ، هَلْ مِنْ مُغِيثٍ يَرْجُو اللّهَ فِى اِغاثَتِنا
هَلْ مِنْ مُعِينٍ يَرْجُو ما عِنْدَاللّه فِى اِعانَتِنا(238)
رَبِّ اِنْ تكُ حَبَسْتَ عنَّا النَّصرَ مِنَ السَّماء فَاجْعل ذلِکَ لِما هُو خَيرٌ
وانتقمْ لَنا واجْعَل ماحَلَّ بنا فِى العاجل ذخيرة لنا فى الا جل . . .
هَونٌ عَلىَّ ما نَزل بِى انَّه بِعَيْنِاللّه))(239)

ترجمه و توضیح لغات

ذَبّ : دفاع کردن . مُغیث : فریادرس . عاجِل : دنیا . آجِلُ : آخرت . هَوْنٌ : سهل و آسان . بِعَیْنِاللّه : کنایه از کمال عنایت و توجه خداوند است .

طبری از عقبة بن بشیر اسدی نقل می کند که روزی به حضور امام پنجم حضرت محمد باقر علیه السلام شرفیاب شدم آن حضرت در ضمن سخن به من فرمود : عقبه ! ما خاندان پیامبر در پیش شما بنی اسد خونی داریم . امام سپس چنین توضیح داد که : در روز عاشورا یکی از اطفال جدم حسین بن علی علیهمالسلام را به دست وی دادند و همین طوری که طفل در بغل آن حضرت بود یک نفر از افراد قبیله شما (بنی اسد) با تیر گلوی او را درید و حسین علیه السلام با دست خود آن خون را گرفت و به هوا پاشید سپس عرضه داشت : ((رَبِّ اِنَّکَ اِنْ . . . ؛)) پروردگارا ! اگر در دنیا نصر و پیروزی آسمانی را از ما گرفتی در عوض ، بهتر از پیروزی را در آخرت نصیب ما بگردان و انتقام ما را از این مردم خونخوار بگیر)) .
خوارزمی این جریان را مشروح تر و بدون ذکر سند چنین نقل می کند : پس از کشته شدن یاران حسین بن علی علیهما السلام که بجز زنان و اطفال و بجز امام سجاد کسی در میان خیمه های او باقی نماند استغاثه آن حضرت بلند شد :
((هَلْ مِنْ ذابٍّ یَذُبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُولِاللّه . . . ؛)) آیا کسی هست که از حرم پیامبر خدا دفاع کند ، آیا خداترسی هست درباره ما خاندان از خدا بترسد ، آیا یاری کننده ای هست به امید خدا بر ما یاری دهد ، آیا معین و کمکی هست به یاری ما بشتابد . . . ؟)) .
خوارزمی گوید : با شنیدن صدای استغاثه امام علیه السلام صدای گریه و ناله زنان و اطفال از خیمه ها بلند شد ، امام علیه السلام به سوی خیمه ها برگشت و فرمود : فرزندم علی را بیاورید تا با وی نیز وداع بکنم و آن طفل صغیر در بغل پدرش بود که حرمله با تیر او را به شهادت رسانید . امام خون گلوی او را گرفت و به سوی آسمان پاشید و گفت : ((اَللّهُمَّ . . .)) در لهوف می گوید : امام علیه السلام پس از آنکه خون گلوی فرزندش را به آسمان پاشید این جمله را نیز گفت : ((هَونٌ عَلیَّ ما نَزل بِی اَنَّه بِعَیْنِاللّه ؛)) این مصیبت نیز بر من آسان است زیرا که خدا می بیند)) .

تذکر

باید توجه داشت که به غیر از حضرت علی اصغر علیه السلام چهار طفل غیر بالغ دیگر به همراه حسین بن علی علیهما السلام در کربلا به شهادت رسیده اند که کیفیت شهادت آنان مستقلاً یا به طور ضمنی در این کتاب نقل گردیده است :
1 - قاسم بن حسن مجتبی علیه السلام که در فراز گذشته کیفیت شهادت آن حضرت بیان گردید .
2 - عبداللّه بن حسن مجتبی علیه السلام و کیفیت شهادت او در دو فراز بعد خواهد آمد .
3 - محمد بن ابی سعید : کیفیت شهادت او در ذیل شهادت حضرت علی اکبر علیه السلام تذکر داده شد .
4 - عمربن جناده کیفیت شهادت و سخن حسین بن علی در باره وی در صفحات گذشته مستقلاً نقل گردید .

در شهادت حضرت ابوالفضل (ع)

متن سخن

((اَنْتَ صاحِبُ لِوائی))(240)
تَعَدَّيْتُمْ يا شَرَّ قَوْمٍ بِبَغْيِكُم
وَخالَفْتُمُوا فينَا النَّبِيَّ مُحَمَّداً
اَما كانَ خَيْرُالْخَلْقِ اءوْصاكُمْ بِنا
اَما كانَ جَدّی خِيَرَةُ اللّه اَحْمَدا
اَما كانَتِ الزَّهْراءُ امّی وَوالِدی
عَلِيٌّ اَخا خَيْرِالاَنام مُسَدَّدا
لُعِنْتُمْ وَاُخْزِيتُمْ بِما قَدْ جَنَيْتُمْ
سَتُصْلَوْنَ ناراً حَرُّها قَدْ تَوَقَّدا(241)

ترجمه و توضیح لغات

مُسَدَّد : هدایت شده ، آگاه و بینا . صَلْی : کشانده شدن . تَوَقُدْ : شعله ور شدن .

حضرت ابوالفضل علیه السلام در روز عاشورا مکرر به خدمت حسین بن علی علیهما السلام شرفیات گردیده اجازه میدان می خواست . ولی به مناسبت شهامت و شجاعت و به علت اینکه پرچم پر افتخار سپاه حق در دست وی به اهتزاز بود امام علیه السلام به او اجازه میدان نمی داد و هر بار از تصمیمش منصرف می ساخت و می فرمود :
((اَنْتَ صاحِبُ لِوائی . . . ؛)) تو پرچمدار من هستی و شهادت تو دلیل هزیمت و شکست جنداللّه و علامت پیروزی جند شیطان است)) .
و بالا خره چون تمام یاران آن حضرت به شهادت رسیدند و برای چندمین بار که حضرت ابوالفضل اجازه خواست امام علیه السلام با درخواست وی موافقت فرمود . آن حضرت آنگاه که پس از تشنگی شدید به آب دسترسی پیدا نمود و هنگامی که در مقابل صفوف دشمن قرار گرفت و دستش به وسیله دشمن قطع گردید اشعار حماسه ای را که بیانگر ایمان و عقیده و دورنمایی از ایده و هدف وی می باشد می خواند .
در ((ابصارالعین)) می گوید : عباس بن علی علیه السلام پس از مراجعه مکرر چون از برادرش جواب منفی شنید ، چنین گفت : ((لَقَدْ ضاقَ صَدْرِی وَسَئِمْتُ الْحَیاةَ ؛)) دیگر سینه ام تنگ شده و از زندگی سیر گشته ام)) .
امام علیه السلام فرمود : حال که تصمیم به جنگ گرفته ای مقداری آب تهیه کن . عباس حرکت نمود و پس از درهم ریختن صفوف دشمن ، وارد فرات گردید و چون مشک را پر کرد ، خواست خود نیز آب بخورد ، مشت پر از آب را به نزدیک لبهای خشک شده اش رسانید ولی بلافاصله آب را به فرات ریخت و خود را این چنین مورد خطاب قرار داد :
((یا نَفْسُ مِنْ بَعْدِ الْحُسَیْنِ هُونی
وَبعده لاکنت ان تکونی
هذَاالحُسَیْنُ وَارِدالْمَنُونِ
وَتشر بین بارد المعین
تاللّه ما هذا فعالُ(242) دینی))
((ای نفس پس از حسین ذلت و خواری بر تو باد و پس از وی زنده نباشی گرچه زندگی را خواهانی .
اینک حسین وارد میدان جنگ شده است و تو آب سرد و گوارا می نوشی .
به خدا سوگند آیین من چنین اجازه را نمی دهد)) .
و چون با مشک پر ، به سوی خیمه ها برمی گشت و خود را در مقابل سیلی خروشان از دشمن می دید این شعر حماسی را می خواند :
((لا اَرْهَبُ الْمَوْتَ اِذِ الْمَوْتُ زَقا

حتی اَواری فی المصالیت لَقی
نَفْسِی لِسِبْطِ الْمُصْطَفی الطُّهْرِ وَقی
إ نِّی اَناالعباس اغدو بالسَّقا ولا اخاف الشر یوم المُلتقی))
((من از مرگ ترسی ندارم آنگاه که صدای مرگ به گوشم برسد تا آنجا که بدنم در میدان جنگ و در میان شمشیرها پنهان شود .
جان من فدای فرزند پاک مصطفی باد ! منم عباس که این مشک را به سوی خیمه ها می برم .
و در این روز جنگ ترسی از مرگ ندارم)) .
او که با عشق فراوان و علاقه شدید به رسانیدن آب به سوی خیمه ها روان بود مردی از دشمن به نام زید بن رقاد از پشت درخت خرمایی کمینش کرد و توانست با یک روش ناجوانمردانه بر وی حمله نموده و دست راستش را قطع کند . فرزند حیدرکرار علیه السلام چون از دست راست ماءیوس گردید باز هم برنامه و هدف خود را در قالب دو بیت حماسی چنین بیان نمود :
((وَاللّه اِنْ قَطَعْتُمُ یَمِینی
اِنّی اُحامی اءبداً عن دینی
وَعَنْ اِمامٍ صادِقِ الْیَقینِ
نَجل النَّبیِّ الطاهر الا مین))
((به خدا سوگند ! گرچه دست راست مرا قطع نمودید ولی من تا آنجا که زنده هستم از آیین خود دفاع خواهم نمود و از امام و پیشوایم که در ایمان خود صادق است و فرزند پیامبر پاک و منزّه و امین است)) .
آری ، او به قطع شدن دستش اعتنا ننموده و به مسیر خود ادامه می داد که شخص دیگری به نام ((حکیم بن طفیل)) با همان روش غیرانسانی ((زیدبن رقاد)) از کمین برجست و دست چپ آن حضرت را قطع نمود . و در این هنگام تیرها مانند قطرات باران از طرف دشمن به سوی آن حضرت سرازیر گردید که تیری به مشک و تیری دیگر به سینه اش اصابت نمود و از حرکت باز ماند . در اینجا بود که یکی از افراد دشمن توانست از نزدیک بر وی حمله کند و جمجمه آن حضرت را با عمودی بشکافد و آنگاه که در روی زمین قرار گرفت عرضه داشت : ((عَلَیْکَ منِّی السَّلامُ یا اَباعَبْدِاللّه (243))) امام علیه السلام با شنیدن صدای برادر ، خود را به بالین وی رسانیده و در رثای او خطاب به مردم کوفه این چهار بیت را انشاء نمود : ((تَعَدَّیْتُمْ یا شَرَّ قَوْمٍ بِبَغْیِکُم . . .))
((شما ای بدترین مردم ! از راه دشمنی و ستم تجاوز کردید و درباره ما خاندان با فرمان پیامبر مخالفت نمودید .
آیا پیامبر ، آن بهترین موجودات ، ما را به شما توصیه ننموده بود ؟ آیا جد من احمد منتخب شده و رسول خدا نبود ؟ آیا فاطمه زهرا مادر من نبود و

علی آن برادر نیکوترین مردم و برادر پیامبر خدا پدر من نبود ؟
شما مردم در اثر جنایتی که مرتکب شدید مورد لعنت و ذلت قرار گرفتید و به زودی به سوی آتش که حرارتش شدید است ، کشانده خواهید شد)) .
از حسین بن علی علیهما السلام هنگام شهادت حضرت ابوالفضل علیه السلام جملات و کلمات زیادی و از ابوالفضل علیه السلام نیز اشعار فراوانی در بعضی از کتب مقاتل - مانند مقتل طریحی - نقل گردیده است ولی ما چون در مدارک مورد اعتماد ، این نوع جملات و اشعار را به دست نیاوردیم از نقل آنها خودداری نمودیم .
اما همین چند بیت و همین نمونه کوتاه می تواند بایده و هدف و عقیده و ایمان ابوالفضل علیه السلام و نشانگر قدرت معنوی و عاطفه و راءفت مقام ولایت باشد که ابوالفضل علیه السلام با لب تشنه آب را دور می ریزد و می گوید : ((تاللّه ما هذا فعال دینی . . . ؛)) به خدا سوگند ! آیین من چنین عملی را امضا نمی کند))
و هنگام شدت جنگ و در مقابل امواج شمشیرها و نیزه ها فریاد می زند : ((نَفِسی لِسِبْطِ الْمُصْطَفَی الطُّهْرِ وَقی ؛)) جانم به قربان فرزند رسول خدا)) .
و آنگاه که به دست از تن بریده شده اش تماشا می کند می گوید : ((اِنِّی اُحامِی اَبَداً عَنْ دِینی ؛)) من از آیینم دفاع خواهم نمود گرچه دستم از تنم جدا شود)) .
و حسین بن علی علیهما السلام هم چون بر بالین بدن قطعه قطعه و پیکر به خون آغشته چنین برادری بس عزیز و با وفا می نشیند دشمن را مورد خطاب قرار داده و می گوید :
((لُعِنْتُمْ وَاُخْزِیتُمْ بِما قَدْ جَنَیْتُمْ
سَتُصْلَوْنَ ناراً حَرُّها قَدْ تَوَقَّدا
))
ای وای که با این جنایت بزرگ از رحمت خدا دور افتادید و خود را طعمه آتشی بس سوزان قرار دادید .
آری ، حسین علیه السلام برای بدبختی ملت می سوزد و ابوالفضل علیه السلام خود را پروانه شمع دین و پیشوایش می داند .

اینک پس از توضیح و بیان گفتار حسین بن علی درباره حضرت ابوالفضل مناسب است درباره شخصیّت آن حضرت از دیدگاه معصومین و ائمه هدی علیهم السلام مطالبی را از نظر خواننده عزیز بگذرانیم تا ضمن آشنایی بیشتر با شخصیّت آن حضرت معلوم شود که شجاعت و شهامت او از نوع شجاعت شجاعان و نام آوران جهان نیست . بلکه شجاعت او دارای بعد معنوی و نشاءت گرفته از شخصیّت روحانی اوست .

تربیت پدر و مادر و محیط خانواده در تکوّن و پی ریزی شخصیّت انسان نقش مهمّی را ایفا می کند و حضرت ابوالفضل علیه السلام از این قانون کلی نمی تواند مستثنا باشد . تربیت یافتن در دامن مادری مانند اُم البنین و فراگرفتن اصول اخلاقی و صفات معنوی از پدری مانند امیرالمؤ منین علیه السلام و سپری نمودن دوران کودکی در کنار برادرانی مانند امام حسن و امام حسین و خواهرانی مانند زینب و ام کلثوم نه ((ابوالفضل)) بلکه مسلّماً ((ابوالفضائل)) به وجود می آورد ولی بررسی دوران کودکی حضرت ابوالفضل و تقدیر و تجلیل ائمه هدی علیهما السلام از آن حضرت نشان می دهد که ملکات فاضله و صفات حمیده او ، دانش و تقوایش ، عبادت و عرفانش و شهامت و فداکاریش نه تحصیلی و اکتسابی است که شرایط محیط می تواند به وجود بیاورد بلکه قسمتی از این اوصاف در آن حضرت جنبه ذاتی و جبلّی دارد که از پدر ارجمندش به ارث برده است .

برای روشن شدن این مطلب مضمون روایتی را که در مستدرک الوسائل و مقتل خوارزمی آمده است نقل می کنیم که : حضرت ابوالفضل در دوران کودکی در کنار پدرش امیرالمؤ منین علیه السلام نشسته بود آن حضرت به قیافه ابوالفضل تماشا می نمود خواست با او با زبان کودکی حرف بزند فرمود فرزندم بگو یکی ! ابوالفضل گفت یکی . سپس فرمود بگو دوتا ! عرضه داشت پدرجان شرم دارم با زبانی که یکی گفتم بگویم دوتا . امیرمؤ منان چون این جمله را از فرزند کوچک و عزیزش شنید به آغوشش کشید و او را بوسید(244) .

این دید وسیع که چون یگانگی جز بر خالق آسمانها و زمین نسزد و بر زبان او که شاخه ای است از درخت عریق خاندان عصمت و ثمره ای است از شجره طیّبه ولایت نباید کلمه ای که خدای سبحان از آن منزه و مبرّاست جاری شود . آری ، این نوع تفکر در دوران طفولیّت که نه اطفالی مانند او بلکه اکثر بزرگسالان نیز از رسیدن به آن مرحله عاجزند گواه این مطلب است که این معرفت و عرفان در آن حضرت نه اکتسابی و فراگرفتنی است بلکه جبّلی و ذاتی است که به صورت ارث از صُلب پدر به همراه آورده است پدری که فرمود ((لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا)) پس از این مقدمه به نقل بیان سه تن از معصومین درباره آن حضرت می پردازیم :

1 - بیان امام صادق علیه السلام : ((امام صادق علیه السلام درباره حضرت ابوالفضل چنین می گوید : عموی ما عباس تیزبین و دارای ایمان محکم و ثابت بود و در کنار برادرش حسین جهاد نمود و با بهترین وجهی از عهده امتحان برآمد و با شهادت به عالم آخرت منتقل گردید))(245) .

و باز امام صادق علیه السلام در زیارتی که به ابوحمزه ثمالی (246) تعلیم فرموده جملاتی بس زیبا و دلنشین و دارای مفاهیمی بلند به کار برده است که نشانگر اخلاص کامل و عظمت روح و فداکاری حضرت ابوالفضل علیه السلام در تحقّق بخشیدن به اهداف انبیا و آرمان اولیاست که جملات زیر از این نمونه است :
((. . . واشهد انّکَ قَدْ بالَغْتَ فی النَّصیحَةِ وَاَعْطَیْتَ عایَةَ المَجْهُودِ . . . اَشْهَدُ انَّکَ لَمْ تَهِنْ وَلم تَنکل وَانَّکَ مضیتَ علی بصیرةٍ مِنْ اَمْرِک مُقْتَدِیاً بالصالحین ومتبعاً للنبیّین))(247) .))
شهادت می دهم که تو وظیفه نصیحت و امر به معروف را در حد کامل انجام دادی و در این راه آخرین تلاش خود را به کار بستی ، شهادت می دهم که ضعف و سستی و ترس و واهمه به خود راه ندادی و راهی (شهادت) را که انتخاب کردی از روی بصیرت و بینش بود که بر صالحان اقتدا و از پیامبران پیروی نمودی)) .
و این است بیان و اظهار نظر امام ششم علیه السلام درباره حضرت ابوالفضل علیه السلام .
2 - بیان امام سجاد علیه السلام : ابوحمزه ثمالی می گوید : روزی چشم علی بن الحسین به عبیداللّه فرزند عباس بن علی افتاد اشک آن حضرت سرازیر گردید آنگاه چنین فرمود : جنگ احد و جنگ موته از سخت ترین روزهای زندگی پیامبر به شمار می آید چون در جنگ احد عمویش حمزه و در جنگ موته پسرعمویش جعفر بن ابی طالب به شهادت رسیدند ولی روز ((عاشورا))ی حسین سخت تر از اینها بود ؛ زیرا در روز عاشورا حسین بن علی را سی هزار نفر در محاصره خویش قرار دادند که همه آنان خود را مسلمان انگاشته و با ریختن خون فرزند پیامبر به پیشگاه خدا تقرب می جستند و حسین آنان را هرچه موعظه و نصیحت فرمود مؤ ثر واقع نگردید و از راه ظلم و ستم به شهادتش رسانیدند .
امام سجاد آنگاه از ابوالفضل سخن گفت و چنین فرمود : ((خدا رحمت کند عمویم عباس را که آن روز از عهده آزمایش سختی که در آن قرار گرفته بود به صورت زیبایی درآمد و با وجود خویش ایثار و جانش را فدای برادرش نمود تا آنجا که دو دستش قطع گردید و خداوند به جای آن دو دست ، دو بال به وی عطا فرمود که به واسطه آن دو بال مانند جعفر طیار به همراه فرشتگان در بهشت جاودان پرواز می کند)) .
امام سجاد علیه السلام این جمله را هم اضافه نمود که : ((عباس نزد خداوند ، دارای آنچنان مقام و منزلتی است که در روز قیامت همه شهدا به مقام او غبطه می خورند و آرزوی آن را می کنند))(248) .
3 - بیان حسین بن علی علیهما السلام و بالا خره اگر به گفتار حسین بن علی خطاب به حضرت ابوالفضل توجه کنیم و در جمله ای که در باره او به

کار برده است دقت نماییم عظمت و شخصیت او بیشتر روشن خواهد گردید ؛ زیرا حسین بن علی علیهما السلام در عصر تاسوعا آنگاه که دشمن حمله به سوی خیمه ها را آغاز نمود برادرخویش را این چنین مورد خطاب قرار داد ((ارکب بنفسی انت یا اخی حتی تلقاهم وتساءلهم عما جاءهم (249) ؛)) جانم به قربانت برادر ! سوار مرکب شو و با اینها ملاقات و انگیزه حرکتشان به سوی خیمه ها را سؤ ال کن)) .
دقت در مفهوم این جمله انسان را در حیرت و تعجب فرو می برد و فکر انسان از درک آن عاجز و درمانده است که این چه مقامی است که امام معصوم و علت کائنات خود را بر او فدا می کند و این چه معنویت و منزلتی است که شخص والای بشریت و یکی از افرادی که در حقشان می گوییم ((بکم فتح اللّه وبکم یختم . . .))(250))) او را با مدال افتخار ((بنفسی انت)) مفتخر می گرداند(251) ، پس چه بهتر از این مرحله و از این بیان امام بگذریم و تغییر و تاءویل آن را به خودشان محول کنیم که فرموده اند : ((اِنَّ کلامنا صعب مستصعب)) تذکر : در اینجا مناسب است برای تکمیل این بحث این موضوع رانیز متذکر شویم که در روز عاشورا غیر از امام حسین و حضرت ابوالفضل چهارتن دیگر از فرزندان امیرمؤ منان علیه السلام به شهادت رسیده اند که مجموع شهدا از فرزندان بلاواسطه آن حضرت در کربلا شش نفر می باشد . و این چهار نفر عبارتند از :
1 - عبداللّه بن امیرالمؤ منین که هنگام شهادت دارای 25 سال و تقریبا نه سال کوچکتر از حضرت ابوالفضل بود .
2 - عثمان بن امیرالمؤ منین و او به هنگام شهادت دارای 23 سال بود .
3 - جعفر بن امیرالمؤ منین و او دارای 21 سال بود . مادر این سه شهید و مادر حضرت ابوالفضل ((فاطمه ام البنین)) است .
4 - محمد بن امیرالمؤ منین و مادر وی لیلی دختر مسعود بن خالد است ، ولی سن وی هنگام شهادت دقیقا معلوم نیست .
گذشته از کتب تاریخ در زیارت ناحیه مقدسه از این چهار شهید با عظمت و احترام یاد شده و قاتل هریک از آنان نیز به نام معرفی و مورد لعن قرار گرفته است .

هنگام شهادت عبداللّه بن حسن مجتبی (ع)

متن سخن

((یا ابنَ اَخی اِصْبِرْ عَلی ما نَزَلَ بِکَ
فَاِنَّ اللّه یَلْحَقُکَ عَلی آبائِکَ الطّاهِرینَ الصَّالِحینَ
بِرَسُولِاللّه وَعَلیٍّ وَحَمْزَةَ وَجَعْفَرٍ وَالْحَسَنِ . . .
اَللّهُمَّ اَمْسِکْ عَنْهُمْ قَطرَالسَّماءِ وَامْنَعْهُمْ بَرَکاتِ الا رْضِ
فَإ نْ مَتَّعْتَهُمْ اِلی حینٍ فَفَرِّقْهُمْ فِرَقاً
وَاجْعَلْهُمْ طَرائقَ قِدَداً وَلا تُرْضِ عَنْهُمُ الْولاةَ اَبَداً فَاِنّهم دَعَوْنا لِیَنْصُرُونا فَعَدَوْا عَلَیْنا فَقَتَلُونا))(252) .

ترجمه و توضیح لغات

قَطْر : بر وزن تَرْف : جمع قَطْرَة . طَرائقَ قِدَدا : گروههایی با اختلاف شدید . عَدی ، عَدْواً : با شتاب حرکت نمود ، تَعَدّی و تجاوز کرد .

در کامل ابن اثیر و ارشاد مفید آمده است : پس از آنکه خود حسین بن علی علیهما السلام در اثر یک جنگ نسبتا طولانی در روی خاک و در محاصره دشمن قرار گرفت پسر بچه کوچکی از افراد فامیل آن حضرت از طرف خیمه ها دوان دوان خود را به کنار امام علیه السلام رسانید و حضرت زینب او را تعقیب می نمود تا به خیمه ها برگرداند ولی او می گفت : نه ، به خدا سوگند ! که از عمویم جدا نمی گردم . در این هنگام یکی از افراد دشمن به نام ((بحر بن کعب بن تیم)) با شمشیر به سوی حسین بن علی حمله نمود آن پسربچه بامشاهده این وضع او را صدا کرد که : ((یَا ابْنَ الْخَبِیثَةِ اَتَقْتُلُ عَمّی ؟ ؛)) ای فرزند زن ناپاک ! عموی مرا می کشی ؟)) و دست خود را به عنوان حمایت از عمو به پیش برد . بحر بن کعب که شمشیر را فرود آورد دست پسربچه قطع و به وسیله پوست از بازو آویخت .
این طفل در اثر شدت درد و ناراحتی رو به سوی آن حضرت نمود و صدا زد : ((یا عَمّاهُ ؛)) عمو ! به داد من برس ، مرا از این درد و مصیبت برهان !)) .
امام علیه السلام دست به گردن وی انداخت و چنین گفت : ((یَا ابْنَ اَخِی اِصْبِرْ . . . ؛)) فرزند برادرم صبر و شکیبایی ورز که خداوند تو را به نیاکان پاک و صالحت رسول خدا ، علی ، حمزه ، جعفر و حسن ملحق خواهد نمود)) .
آنگاه امام علیه السلام سپاهیان کوفه را این چنین نفرین کرد : ((اَللّهُمَّ اَمْسِکْ عَنْهُمْ . . . ؛)) خدایا ! این مردم ستمگر را از باران رحمت و از برکات زمین محروم کن و اگر عمر طبیعی به آنان دادی به بلای تفرقه و تشتت مبتلایشان بگردان و حکام و فرمانروایانشان را از آنان خشنود نگردان و ستیزه و دشمنی در بین آنها و حکامشان برقرار کن که آنان ما را با وعده نصرت و یاری دعوت ، سپس به جنگ ما قیام نمودند)) .

تذکر

از فرزندان امام حسن مجتبی - علیه السلام در کربلا سه تن به شهادت رسیده اند :
1 - عبداللّه ، مادر وی دختر شلیل بن عبداللّه بجلی است .
2 و 3 - قاسم و ابوبکر و این دو برادر از یک مادر به نام ((رمله)) متولد گردیده اند .

هنگام وداع

متن سخن

وداع با بانوان حرم
((ثمّ انّه ودّع عياله وَاَمَرَهُمْ بِالصَّبْرِ وَلبس الاُزرِ وقال :
اِسْتَعِدُّوا لِلْبَلاءِ وَاعْلَمُوا اَنَّ اللّه حاميكُمْ وَحافِظُكُمْ
وَسَيُنْجِيُكُمْ مِنْ شَرّالا عْداءِ وَيَجْعَلْ عاقِبَةَ اءَمْرِكُمْ اِلى خَيْرٍ
وَيُعَذِّبُ عَدُوَّكُمْ بِاءْنواعِ الْعَذابِ وَيُعَوِّضَكُمْ عَنْ هذِهِ اَلْبَلِيَّةِ بَاءْنواعِ النِّعَمِ وَالْكَرامَةِ
فَلا تَشْكُوا وَلا تَقُولُوا بِاءلْسِنَتِكُمْ ما يَنْقُصُ مِنْ قَدْرِكُمْ))(253)

ازر (به ضم اول و ثانی جمع ازار به کسر اول) : معجر و هر لباسی که روی لباسها می پوشند و به قرینه اینکه بانوان حرم در سفر و حضر دارای معجر و ازار بودند می توان گفت که منظور در اینجا نوع خاصی از لباس و روپوش بوده که جمع و جور و در حال سفر و در مرئی و منظر دشمنان استفاده کردن از آن آسانتر باشد . بلاء : امتحان ، غم و اندوه شدید . بلیه : امتحان و مصیبت . حفاظت و حمایت : از گفتار بعضی لغت شناسان و موارد استعمال می توان استفاده نمود که حفاظت بیشتر در حفظ اصل اشیاء و حمایت در حفظ متعلقات آنها به کار می رود مثلاً در درهم و دینار می گویند : ((یحفظه)) و نمی گویند ((یحمیه)) و به مراتع قُرق شده می گویند ((حمی القوم)) ؛ زیرا منظور حفظ و حراست نباتات و گیاهان مرتع است نه آب و خاک آن .

اگر بگوییم آخرین وداع حسین بن علی علیهما السلام از سخت ترین لحظات و از شدیدترین دقایق در روز عاشورا برای آن حضرت و برای بانوان حرم و همچنین برای امام سجاد علیه السلام بوده است سخنی به گزاف نگفته ایم ؛ زیرا از یک سو دختران پیامبر می بینند که اینک پس از شهادت همه مردان و جوانانشان تنها ملجاء و ماءوایشان و امام و پیشوایشان نیز وداع و اعلان جدایی می کند ؛ جدایی که دیگر بازگشتی در آن نیست ، حال پس از وی در این بیابان پهناور چه کنند و در این غربت و بی کسی به چه کسی پناه ببرند . یک مشت زنان و اطفال بی دفاع از حمله و هجوم دشمنان چگونه دفاع کنند و درد دل خویش را با چه کسی بگویند ؟
اینک باید برای آخرین بار و برای چند لحظه باز هم به دور او جمع شوند و دامن او را بگیرند و از او استمداد کنند و با وی به درد دل بنشینند . و از سوی دیگر آن امام عطوف و مهربان و آن روح عاطفه و محبت و آن مجسمه غیرت و شهامت نظاره گر گروهی از اطفال می باشد که صدای ناله و گریه آنان بلند است و به درخواست دختران یتیمی گوش فرا می دهد که برای نجات از دست دشمن محل امنی و یا برای نجات از تشنگی ، کاسه آبی از وی طلب می کنند . او خود را در میان عده ای از بانوان داغدیده می بیند که از کثرت ناراحتی و شدت مصائب و عظمت حوادث ، مبهوت و حیران ، مهر سکوت بر لب زده و یارای سخن گفتن ندارند .
خواننده عزیز ! فکر می کنید عکس العمل امام علیه السلام در این صحنه عجیب که کوهها را متزلزل می کند چه باشد و با این بانوان و دختران غمزده که اندوهشان تا اعماق استخوان تاءثیر می گذارد چگونه سخن بگوید ؟
آیا او از دیدن این صحنه دلسوز و تصور حوادث جانگداز آینده ، اظهار ضعف خواهد نمود و تسلط بر افکار و اعصاب خود را از دست خواهد داد ؟ و احیانا آن هدف عالی و مقصد بزرگی را که انتخاب کرده است ولو برای چند لحظه به فراموشی خواهد سپرد ؟ !
ممکن است هر کسی این صحنه را به فکر خود یک نوع ترسیم کند و هر نویسنده در پاسخ امام به شکلی قلم فرسایی و هر گوینده ای به نوعی بیان نماید و یا زبانحالی بسازد که مانند اغلب زبانحالها زبانحال و بیانگر طرز فکر خود گوینده است که به امام نسبت داده و از شخصیت والای امام ، شخصیتی مانند خود مجسم نموده است .
پس چه بهتر که ما در این مرحله نیز مانند همه مراحل از مدینه تا کربلا

اختیار از قلم برگیریم و گفتار و پاسخ امام را از بیان معصومین علیهما السلام و از نقل علمای بزرگ و اهل فن بشنویم و به ترجمه جملات و داعیه امام حسین علیه السلام آنچنان که نقل شده است بپردازیم :
((ثمّ انّه ودّع عیالَه ثانیاً وَاَمَرَهُمْ بلبسِ الاُزر . . . ؛)) او برای دومین بار اهل و عیالش را وداع کرد و آنان را به صبر و شکیبایی دعوت و به پوشیدن لباسها(ی چابک و جمع جور) توصیه نمود . آنگاه فرمود برای روزهای سخت و غمبار آماده باشید و بدانید که خداوند پشتیبان و حافظ شماست و در آینده نزدیک شما را از شرّ دشمنان نجات خواهد داد و عاقبت شما را مبدل به خیر و دشمن شما را به عذابهای گوناگون مبتلا خواهد نمود . و در عوض این سختی و مصیبت ، انواع نعمتها و کرامتها را در اختیار شما قرار خواهد داد . پس گله و شکوه نکنید و آنچه ارزش شما را کم کند بر زبان نیاورید)) .
سخنان بالا را علامه مجلسی در ذیل روایتی از امام باقر علیه السلام نقل نموده است که به احتمال قوی تتمه همین روایت و بیان امام باقر علیه السلام باشد . و در صورت مجزا بودن از آن روایت باز هم برگرفته از روایت دیگری است که ازنظر مرحوم علامه مجلسی مورد اعتبار و دارای وثاقت بوده است (254) و بر همین اساس مرحوم مقرم که یکی از علمای محقق و از شخصیتهای علمی و از افراد مطلع در تاریخ و حدیث می باشد با اینکه مطلب بالا را از ((جلاءالعیون)) نقل نموده مجموع جملات آن را به صورت یک روایت مورد اعتماد و نقل صحیح از حسین بن علی علیهما السلام مورد بررسی قرار داده و چنین می گوید :
در این گفتار و سخن حسین بن علی علیهما السلام بیان دو موضوع مهم مورد نظر بوده است که هیچیک از مورخان و تحلیل گران در قیام حسین بن علی علیهمالسلام متوجه این دو موضوع نگردیده اند . اول اینکه امام علیه السلام می خواهد به بانوان حرم تفهیم کند که آنان در این راه طولانی و در دست این دشمنان به قتل نخواهند رسید و سالم به وطن خویش مراجعت خواهند نمود . و دوم اینکه لباس و معجر آنان به غارت نخواهد رفت .
مرحوم مقرم در تاءیید آنچه از متن این سخن فهمیده است چنین می گوید : زیرا پس از امر به پوشیدن لباس که از سوی آن حضرت صادر گردید : ((وامرهم بالصبر ولبس الازر)) از به کار بردن لفظ حمایت و حفاظت با اینکه یکی ازآن دو کافی بوده ، دو موضوع مهم بالا به دست می آید و بلاغت کلام امام علیه السلام در این است که بگوییم منظور از جمله : ((ان اللّه حامیکم)) حمایت از دستبرد دشمن به حریم خاندان عصمت در مورد غارت ، و منظور از جمله ((وحافظکم)) حفاظت از قتل و به شهادت رسانیدن آنهاست (255) .

((1 - ((وعن زين العابدين عليه السلام قال : ضمنى والدى عليه السلام الى صدره يوم قتل والدماء تغلى وهو يقول : يا بنى احفظ عنى دعاء علّمتنيه فاطمة عليهاالسلام و علّمها رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله وعلّمه جبرئيل عليه السلام فى الجاجة والمهمّ والغمّ والنازلة اذا نزلت والا مر العظيم الفادح قال اُدع : بحق يس والقرآن الحكيم وبحق طه والقرآن العظيم يا من يقدر على حوائج السائلين يا من يعلم ما فى الضّمير يا منفّس عن المكر وبين يا مفرّج عن المغمومين يا راحم الشّيخ الكبير يا رازق الطّفل الصغير يا من لايحتاج الى التّفسير صلِّ على محمد وآل محمد وافعل بى كذا وكذا))(256) .
2 - ((. . . عن ابى جعفر عليه السلام قال لما حضرت على بن الحسين الوفاة ضمنى الى صدره ثم قال . يا بُنَىَّ اوصيک بما اوصانى به ابى حِين حضرته الوفاة وبما ذكر ان اباه اوصاه به يابنىّ ايّاک وظلم من لا يجد عليک ناصرا الااللّه))(257) .))

ترجمه و توضیح لغات

ضمنی الی صدره : مرا به سینه خود چسبانید ، مرا به سینه خود کشید . والدماء تغلی (از غلی یغلی) : خون از وی می جوشید . نازله : مصیبت شدیدی که به انسان وارد می شود . امر فادح : امر سنگین و غیرقابل تحمل . نفّس ای فرّج ؛ مُنَفّسِ : برطرف کننده . ایاک (اسم فعل است) : برحذر باش .

امام - طبق معمول - پس از وداع با بانوان حرم برای وداع با امام سجاد علیه السلام به سوی خیمه او حرکت نمود وداع حسین بن علی با فرزندش و جانشین بعد از خودش چگونه بوده و در آن لحظه حساس میان آن پدر عزیز و فرزند دلبندش چه گذشته است . برای ما روشن نیست .
البته مسعودی مطلبی نقل می کند که ظاهرا مضمون روایات و خلاصه اش این است که حسین بن علی علیهما السلام به هنگام وداع با امام سجادوصایای خاص مربوط به امامت را بر وی نموده و دستور داد که میراث مخصوص امامت از قبیل صحف وسلاح و غیره را که در نزد ام سلمه است پس از مراجعت به مدینه از وی تحویل بگیرد(258) .
و اما آنچه به صورت سخن و گفتار از آن حضرت در این بخش از وداع نقل گردیده دو مطلب است که هردو از امام سجاد علیه السلام و یکی از دو معصوم حاضر در صحنه وداع که در میان خیمه بجز او و پدر ارجمندش کسی وجود نداشته ، نقل شده است .
1 - توجه به درگاه ربوبی
امام سجاد علیه السلام می گوید : روزی که پدرم کشته شد در حالی که خون از تمام بدنش می جوشید مرا به سینه خود کشید و فرمود : ((فرزندم ! این دعا را از من فرا بگیر و هنگام حاجت و غم و اندوه جانکاه و در حوادث مهم و کمرشکن ، با آن خدا را بخوان و این دعایی است که مادرم فاطمه برای من تعلیم نمود که او از پدرش رسول خدا و او از جبرئیل فرا گرفته بود)) ((بحق یس والقرآن الحکیم وبحقّ طه والقرآن العظیم . . . ؛)) ای خدایی که بر آنچه نیازمندان از درگاهت بخواهند قادری ؛ ای آنکه از اسرار دلها آگاهی ؛ ای خدایی که غم از دلهای مغمومین و اندوه از دلهای اندوهگین می زدایی ، ای آنکه بر پیران خسته رحم می کند و بر کودکان شیرخوار روزی می رساند ؛ ای آنکه نیازی به تفسیر ندارد به محمد و فرزندانش درود بفرست و حوایج مرا برآر)) .
2 - از خطرناکترین ستمها برحذر باشید
ابوحمزه ثمالی از امام باقر علیه السلام نقل می کند که فرمود پدرم امام سجاد ، هنگام وفاتش مرا به سینه خود کشید و فرمود فرزندم : برتو وصیت می کنم آنچه را که پدرم حسین بن علی علیهما السلام هنگام وفات و شهادتش آن را توصیه نمود . امام سجاد فرمود از جمله وصایای پدرم این بود : ((فرزندم ! بپرهیز از ستم کردن بر کسی که مدافع و یار و یاوری بجز خدا ندارد)) .
و این بود دو وصیت حسین بن علی علیهما السلام هنگام وداع با امام سجاد

علیه السلام که احتمال دارد این دو وصیت در دو ملاقات و وداع جداگانه صورت گرفته باشد و به کار بردن دو تعبیر مختلف : ((یوم قتل والدماء تغلی)) و : ((حین حضرته الوفاة)) می تواند قرینه ای بر این تعدد باشد .

آنچه از این وصایای سه گانه استفاده می شود این است که : حسین بن علی علیهما السلام آن نمونه صبر و استقامت و آن امام و پیشوا و سرمشق برای انسانهای مؤ من و پاک در مبارزه با کفر و الحاد در هدف خویش از روزی که تصمیم به مبارزه گرفته تا آخرین لحظه کوچکترین تزلزل و تنزل به خود راه نداده بلکه قدم به قدم پیش رفته و به مناسبت شرایط زمانی و مکانی عکس العمل نشان داده است و برای او صحنه وداع عاشورا که در یک قدمی شهادت خود و اسارت بانوان حرم قرار گرفته نه تنها با شهر و دیارش مدینة الرسول که از آرامش روحی و احترام عمومی برخوردار بود فرقی نکرده و از نظر او نه تنها این لحظه حساس با لحظاتی که در مکه معظمه و در کنار خانه امن خدا به سر می برد و یا بیابان آرام حجاز را به سوی کربلا می پیمود فرقی ندارد بلکه امروز به افکار مدینه تا مکه تجسم و به گفتار مدینه تا کربلا فِعلیّت و تحقق می بخشد .
اگر آن روز در کنار قبر رسول خدا عرض می کرد : ((اللهم انی احب المعروف وانکر المنکر))(و اگر در مدینه می گفت ((: ((ویزید رجل شارب الخمر ومثلی لا یبایع مثęÀ)) و اگر در آغاز حرکت از مدینه تشخیص داده بود که : ((وعلی الاسلام السلام اذ بلیت الامة براع مثل یزید)) و اگر آن روز سوگند یاد می کرد که : ((واللّه لا اعطی الدنیة من نفسی)) و اگر در کنار کعبه در ضمن خطبه ای ، آینده خود را ترسیم می نمود و اگر در منزل بیضه با استناد به گفتار پیامبر خدا مبارزه با یزید را از وظایف خود معرفی می نمود و . . . امروز هم به بانوان حرم با قاطعیت دستور می دهد که لباس سفر به تن کنید و از نوعی لباس که شما را در طول اسارت در مرئی و منظر دشمنان و در داخل حرم از نامحرمان حفظ می کند بهره برگیرید و خود را بر بلاها و سختیها آماده سازید و کلمه ای که در آن گلایه ای از اسارت و شکوه ای از فشار دشمن باشد بر زبان نیاورید ؛ زیرا که هدف ، الهی است .
آری ، لازمه اقامه امر به معروف و نهی از منکر و جواب رد دادن بر طاغوتها و زیربار ذلت نرفتن ، آماده شدن بر سختیها و تحمل شکنجه ها و اسارتهاست و از همه مهمتر باید همه این مراحل آنچنان تواءم با استقامت و پایداری باشد و آنچنان از معنویت برخوردار گردد که یک کلمه ، آری حتی یک کلمه نیز بر زبان نیاید که مشعر بر عدم رضا و نشانگر تردید در هدف و ناخشنودی بر تقدیم قربانیان و ریخته شدن خون جوانان باشد ؛ زیرا موجب از دست رفتن ارزش مبارزات و کم شدن اجر و پاداش خواهد

گردید :
((استعدوا للبلاء . . . ولا تقولوا باءلسنتکم ما ینقص من قدرکم)) و اما وصیت حسین بن علی به فرزندش امام سجاد علیه السلام ممکن است در آن دو جهت و دو جنبه شخصی و عمومی تصور شود :
1 - جنبه شخصی :
انسان چنین تصور می کند که این دو بخش از وصیت حضرت سیدالشهداء علیه السلام یکی در شکل دعا و دیگری در قالب موعظه و تحذیر برای امام سجاد علیه السلام در آن شرایطی که انبوهی از هموم و غموم او را احاطه کرده و ظلم و ستم دشمن به اوج خود رسیده است می تواند بزرگترین وسیله تسلی و بهترین سبب آرامش خاطر گردد ؛ زیرا از یک سو توجه آن حضرت را یکسره به مقام ربوبی جلب و از همه حوادث و پیشامدهای این کره خاکی با تمام سنگینیش منقطع می سازد و از سوی دیگر از مجازات سریعی که در انتظار مردم ستمگر کوفه است خبر می دهد که آن نیز به نوبه خود می تواند در تخفیف آلام و در زدودن آثار و ستمها و فشارها مؤ ثر باشد .
2 - جنبه عمومی :
با توجه به موقعیت حضرت سجاد علیه السلام که باید امامت امت و هدایت جامعه را پس از پدر ارجمندش به عهده بگیرد حسین بن علی علیهما السلام در آخرین لحظات عمرش به واسطه او بار دیگر و پس از آن با خطبه های مفصل جامعه بشری و شیعیان و پیروانش را در قالب دعا به توحید واقعی و توجه به خداوند متعال که اساسی ترین برنامه و ماءموریت همه انبیای الهی و رهبران آسمانی است دعوت می کند و در شکل نیایش انسانها را به قدرت کامله خداوند و احاطه علم او بر اسرار و ضمایر همه افراد بشر و همچنین به صفت عطوفت و مهر و رزاقیت او متوجه می سازد .
و در وصیت دیگری آنان را موعظه و نصیحت نموده و به بدترین ظلمها و زشت ترین ستمها که ستم بر مظلومان بی دفاع است و در هر گوشه ای از این جهان وسیع و هر روز به شکلی و قیافه ای و در ابعاد مختلفی با آن مواجه هستیم متوجه می سازد و از ارتکاب آن برحذر می نماید .
و گمان می کنم عمومی بودن مفاد این دو وصیت بر جنبه شخصی آن ترجیح دارد ؛ زیرا گذشته از اینکه وجود وظیفه عمومی و والای امامت و رهبری ، آن را ایجاب می کند حمل کردن خطاب ((ایاک وظلم من . . .)) به ظاهر آن با واقعیات و مقام امام که معصوم از گناه و مبرّا از هر نوع ظلم و تعدی است تطبیق نمی کند .

خلاصه

گرچه مخاطب در این دو وصیت به ظاهر لفظ ، امام سجاد علیه السلام است ولی همانند خطابات فراوان قرآنی و اکثر وصایای معصومین در واقع طرف سخن همه انسانها یا همه پیروان اسلام است .
تذکری بر ارادتمندان واقعی حسین بن علی (ع)
خواننده عزیز ! این بود وصیت و سخنان حسین بن علی علیهما السلام در آخرین وداعش که از منابع موثق و معتبر و از طریق معصومین علیهما السلام به دست ما رسیده و ممکن است وصایا و سخنانِ دیگری نیز نقل شده که به دست ما نرسیده باشد ولی به طوری که قبلاً توضیح داده شد از همین سه وصیت کوتاه و به ظاهر مختصر می توان با مقام ارجمند ولایت و چهره مصمم و اراده خلل ناپذیر امامت آشنا گردید و از لابلای این جملات استقامت و پایداری آن حضرت را در راهی که انتخاب کرده بود به وضوح و روشنی درک نمود .
ولی متاءسفانه در بعضی از کتب مقاتل غیر مورد اعتماد و یا در لسان بعضی از گویندگان و ذاکرین ، مطالبی در مورد وداع نقل می شود که نه در کتب موثق و منابع معتبر از این نوع مطالب اثری دیده می شود و نه مفهوم بعضی از آنها با مقام امامت و ولایت و اهداف عالیه سالار شهیدان حسین بن علی علیهمالسلام سازگار و قابل تطبیق است و پیدایش و نشر این مطالب در نهایت می تواند مبین دو نکته زیر باشد :
1 - چنین مطالبی ساخته و پرداخته نویسندگان و یا گویندگانی است که توجهشان صرفا معطوف به ثواب بکاء و ابکاء بوده و از مفاسد و گناه جعل و یا نقل مطالب جعلی و بی اساس ، غافل و یا در اثر کمی اطلاع ، توجهی به جعلی بودن آنها نداشته اند .
2 - نقل بعضی از این مطالب دلیلی است روشن بر عدم شناخت صحیح از مقام والای ولایت و تنزل دادن مقام ارجمند امامت و در حد یک ضایعه از جنبه عقیدتی که باید مورد توجه علما و دانشمندان که پاسداران حدود و ثغور عقاید و احکام اسلامی هستند قرار بگیرد .
اجازه بدهید در این زمینه به جملات و نصایح سودمندی از مرحوم علامه جلیل محدث نوری صاحب مستدرک الوسائل که عمر پربرکت خود را در تحقیق و تتبع احادیث و روایات سپری نموده و آثار گرانقدری مانند مستدرک (259) و کتابهای دیگری به یادگار گذاشته و شاگردانی مانند مرحوم محدث قمی و صاحب الذریعه به جامعه اسلامی تحویل داده است ، گوش فرا دهیم ، آنگاه به نقل یک نمونه از همان مطالب بی اساس که به موضوع وداع ارتباط دارد از زبان معظم له بپردازیم .

آن مرحوم در کتاب ((لؤ لؤ و مرجان)) پس از بحث مفصل درباره اقسام کذب و مفاسد و عذاب این گناه بزرگ و اینکه اگر کذب و دروغ در نقل حدیث و ذکر مصائب و مناقب باشد ضرر و مفسده اش و همچنین عذاب و کیفرش بیش از دروغهای دیگر خواهد بود می گوید :
کسانی که خود را آماده خواندن مراثی و نقل حادثه جانگداز عاشورای حسینی نموده اند باید نه تنها به نقل شفاهی دیگران در مجالس و منابر بسنده نکنند و احیانا عربی بودن جمله ای را که از نظر بعضیها دلیل قاطعی بر صحت سند و متن آن است دلیل صحت آن ندانند بلکه در کتابها و تاءلیفات نیز باید کمال دقت را به کار بندند ؛ زیرا وجود مطلبی در کتابی به هیچوجه دلیل بر صحت آن نیست چون ممکن است مؤ لف یک کتاب اصلاً شخص مجهول الحال و ناشناخته ای باشد و ممکن است شخص شناخته شده ای باشد اما از نظر علمی در سطحی نباشد که بتواند درست را از نادرست و صحیح را از سقیم تشخیص دهد و حتی ممکن است یک نفر مؤ لف دارای قوه علمی و تشخیص باشد ولی بعضی از تاءلیفات او به عللی دارای وثاقت و اعتبار نباشد مانند اینکه آن کتاب را در دوران جوانی و عدم تجربه واطلاع کافی تاءلیف نموده باشد و این کتاب تنها به لحاظ انتساب به چنین شخصیتی از شهرت و اعتبار در سطح عموم برخوردار شود محدث نوری ضمن بیان شاهد و معرفی نمونه هایی از این نوع تاءلیفات به شرح چند جریان بی اساس و ساختگی و در عین حال مشهور می پردازد و می گوید :
چهارم : نقل کنند با سوز و گداز که در روز عاشورا بعد از شهادت اهل بیت و اصحاب ، حضرت اباعبداللّه علیه السلام به بالین امام زین العابدین آمد پس از پدر حال جریان آن جناب را با اعدا پرسید خبر داد که به جنگ کشید پس جمعی از اصحاب را اسم برد و از حال آنها پرسید در جواب فرمود : قُتِلَ ، قُتِلَ تا رسید به بنی هاشم و از حال جناب علی اکبر و ابی الفضل سؤ ال کرد به همان قسم جواب داد و فرمود بدان در میان خیمه ها غیر از من و تو مردی نمانده .
مرحوم محدث نوری اضافه می کند که : این قصه است و حواشی بسیار دارد و صریح است در اینکه آن جناب از اول مقاتله تا وقت مبارزه پدر بزرگوارش ابدا از حال اقربا و انصار و میدان جنگ خبری نداشت .
مؤ لف : در تاءیید نظر شریف محدث نوری (ره) در اینکه عارضه امام سجاد علیه السلام در روز عاشورا نه آنچنان بود که از حوادث و جریانات آن روز بی اطلاع باشد می گوییم .
اولاً :
بررسی دقیق تاریخ نشان می دهد که بعضی از حوادث عاشورا مستقیما از امام سجاد علیه السلام نقل گردیده است که این نوع روایات مبین حضور

آن حضرت در صحنه و مشاهده جریانات و حوادث از نزدیک است .
ثانیا :
بر اساس روایتی حسین بن علی علیهما السلام آنگاه که همه یاران خود را از دست داد و به هر طرف نگاه کرد و هیچ کمک و مدافعی برای خود ندید ، امام سجاد علیه السلام در حالی که مریض بود و قدرت بر حمل سلاح نداشت از خیمه خود خارج و رو به سوی صفوف دشمن نهاد ، ام کلثوم می گفت فرزندم برگرد ، آن حضرت در جوابش فرمود : عمه ! بگذار در کنار فرزند رسول خدا بجنگم . تا اینکه خود حسین بن علی علیهما السلام صدازد خواهر ! او را به خیمه برگردان مبادا روی زمین ، از نسل آل محمد خالی بماند(260) .
این جریان نیز شاهد دیگری است بر اینکه امام سجاد علیه السلام در عین وجود عارضه و کسالت مزاج ، حوادث آن روز را قدم به قدم پیگیری می نمود و در جایی که امام زمان خود را تنها دید برای دفاع از آن بزرگوار به سوی صفوف دشمن حرکت نمود .
تکمیل تذکر : با عرض پوزش از خوانندگان ارجمند در اینجا بحث وداع و سخن حسین بن علی علیهما السلام را که نسبت به سخنان گذشته قدری مفصل و طولانی گردید با تکمیل تذکر و موعظه مرحوم محدث نوری به پایان می بریم :
به طوری که ملاحظه فرمودید مرحوم محدث نوری یکی از علل اشتباه پاره ای از مطالب بی اساس را با روایات صحیح و مستند عربی بودن آنها را که از نظر بعضیها دلیل صحت متن و سند محسوب می گردد معرفی نمود .
به عقیده ما این بخش از تذکر آن مرحوم درس بزرگی است برای پویندگان حق و پیروان حقیقت و هشداری است که گویندگان را بیشتر به تفحص وتدبر در به کارگیری الفاظ و نسبت دادن مطالب به شخص حسین بن علی علیهما السلام وادار می سازد ؛ زیرا جملات عربی فراوانی در مراثی و ذکر مصائب از شعار گرفته تا شعر و استرحام دیده می شود که از زبان آن حضرت نقل می گردد در صورتی که پاره ای از این نسبتها یک نسبت واهی و بی اساس می باشد . و ما فقط نمونه هایی به عنوان شاهد برای موضوعات سه گانه را در اینجا منعکس می نماییم : در مورد شعار دو شعار زیر از اشتهار و معروفیت خاصی برخوردار می باشد که :
1 - می گویند از جمله رجزها و شعارهایی که حسین بن علی علیهما السلام به هنگام حمله به صفوف دشمن انشاد فرمود این جمله بود : ((ان کان دین محمد لم یستقم الا بقتلی فیاسیوف خذینی ؛)) اگر آیین محمد صلّی اللّه علیه و آله پابرجا نخواهد بود مگر با کشته شدن من پس ای شمشیرها اینک مرا فرا گیرید)) .

2 - باز به آن حضرت نسبت می دهند که درباره اهمیت مبارزه خود با یزید و جهاد با بنی امیه می فرمود : ((انّما الحیاة عقیدة و جهاد ؛)) زندگی عقیده و جهاد در راه آن است و بس)) .
و در مورد شعر می گویند آن حضرت در بالین فرزندش علی اکبر علیه السلام این ابیات را انشاد نمود :
((یا کوکباً ما کان اقصر عمره
وکذاک عمر کواکب الاسحار
فاذا نطقت فانت اول منطقی
واذا سکتّ فانت فی اضماری))
و در مورد استرحام می گویند امام علیه السلام از مردم کوفه و دشمنان خود طلب آب می نمود و چنین می گفت : ((یا قوم اسقونی شربة من الماء فقد نشفت کبدی من الظَمَاء ؛)) مردم مرا سیراب کنید که از تشنگی ، کبدم خشک شده است)) .
اما در مورد شعارها : نویسنده حقیر در بررسیهای ناقص خود در هیچ تاءلیف مورد اعتماد و غیر مورد اعتمادی به دو شعار یاد شده دسترسی پیدا ننمود مگر در سر زبانها و مجلات و کتابهایی از نوع مجلات و جراید .
و اما در مورد شعر : دو بیت یاد شده از ابیات قصیده رائیه ابوالحسن علی بن محمد تهامی ، شخصیت ادیب و شاعر و سخن سرای شیعی است که در فوت فرزند کوچکش سروده است .
تهامی در سال 416 ق در مصر به قتل رسیده است و این قصیده زیبا و بلیغ مشتمل بر 84 بیت است (261) .
و اما در مورد استرحام و آب خواستن امام از دشمن به صورتی که ذکر گردید در هیچیک از منابع نقل نشده است و ظاهرا عدم توجه به مفهوم صحیح و صدر وذیل یک جمله موجب به وجود آمدن چنین مطلبی گردیده است .
توضیح اینکه : موضوع طلب نمودن آب از سوی حسین بن علی علیهما السلام در سه مورد و به دو تعبیر مختلف آمده است که دو مورد آن کوچکترین ارتباطی به موضوع مورد بحث و طلب نمودن آب از مردم کوفه ندارد ؛ زیرا در یک مورد چنین آمده است : ((فقصده القوم وهو فی ذلک یطلب شَرْبَة من ماء فکلما حمل بفرسه علی الفرات حملوا علیه باءجمعهم حتی اجلوه عنه))(262) .
((مردم کوفه در حالی به سوی آن حضرت هجوم بردند که او در پی تحصیل آب بود و هرچه خواست با اسب خود به فرات حمله کند همه آنان بر وی حمله بردند تا اینکه او را از فرات دور ساختند)) .
و در مورد دیگر باز چنین آمده است : ((وجعل الحسین یطلب الماء وشمر یقول له واللّه لا ترده او ترد النار(263))) ؛ حسین در پی تحصیل آب بوده و

شمر به وی گفت به خدا سوگند وارد آب ((فرات)) نخواهی شد تا وارد عذاب شوی)) .
به طوری که ملاحظه می شود ، در این دو مورد گرچه کلمه : ((یطلب شربة من ماء - و : یطلب الماء)) به کار رفته اما روشن است به قرینه ورود و حمله به فرات منظور طلب نمودن آب از مردم کوفه نیست بلکه مفهوم کلمه تحصیل و به دست آوردن آب از طریق وارد شدن به فرات است .
تنها در مورد سوم و در نقلی از نافع بن هلال چنین آمده است که : ((فاستقی فی تلک الحالة ماء ؛ حسین بن علی به هنگام شهادتش آب خواست))(264) .
اینک جای این سؤ ال فقهی است که اگر گوینده روزه داری با توجه و با استناد به گفتار فردی به نام نافع بن هلال یا بدون توجه به نقل وی ، نه تنها مطلبی را مستقیما به امام معصوم نسبت می دهد بلکه کلمه ((استقی)) و مانند آن را به جمله ((اُسقونی شربة من الماء فقد نشفت کبدی من الظماء)) مبدل می سازد ، روزه چنین فردی صحیح است یا باطل ؟ !

حماسه های امام (ع) در میدان شهادت

متن سخن

اَلْمَوْتُ اَوْلی مِنْ رُکُوبِ الْعارِ
وَالْعارُ اَوْلی مِنْ دُخُولِلِنّار(265)
اَنَا الْحُسَیْنُ بْنُ عَلِی
آلَیْتُ اَنْ لا اَنْثَنی
اَحْمی عِیالاتِ اَبی
اَمْضِی عَلی دِینِ النَّبی
اَنَا ابْنُ عَلِی الْخَیْرِ مِنْ آلِ هاشِمٍ
کَفانِی بِهذا مَفْخَراً حِینَ اَفْخَرُ
وَجَدّی رَسُولُاللّه ، اءکْرَمُ مَنْ مَضی
وَنَحْنُ سِراجُاللّه فی الاَرْضِ نَزْهَرُ
وَفاطِمَةُ اُمّی اِبْنَةُ الطُّهْرِ اَحْمَدَ
وَعَمّی یُدْعی ذُوالجَناحَیْنِ جَعْفَرُ
وَفِینا کِتابُاللّه اُنْزِلَ صادِعاً
وَفینَا الْهُدی وَالْوَحْیُ بِالْخَیْرِ یُذْکَرُ
وَنَحْنُ اَمانُاللّهِ فِی الْخَلْقِ کُلِّهِمْ
نَسِّرُ بِهذا فی الاَنامِ وَنَجْهَرُ
وَنَحْنُ وُلاةُ الْحَوْضِ نَسْقِی مُحِبَّنا
بِکَاَسٍ وَذاکَ الْحَوْضُ لِلسَقیُ کَوثَرُ
فَیَسْعَدُ فِینا فی الْقِیامِ مُحِبّا
وَمُبْغِضُنا یوم الْقِیمَةِ یَخْسَرُ(266)
کَفَرَ الْقَوْمُ وَقدْماً رَغِبُوا
عَنْ ثَواب اللّهِ رَبِّ الثَّقَلَیْنِ
قَتَلُوا قِدْماً عَلِیّاً وابْنَهُ
حَسَنَ الخَیْرِ وَجاءوا لِلْحُسَیْن
خیْرَهُ اللّه مِنَ الْخَلْقِ اءَبی
بَعْدَ جَدّی وَاَنَا ابْنُ الْخِیرَتَیْنِ(267)

آلَیْتُ (از ایلاء) : سوگند یاد کردن . اِنْثِناءِ : تواضع ، قبول ذلت ؛ منظور امام خضوع در مقابل باطل است . اَمْضی : کشته می شوم ، می میرم . نَزْهَرُ (از : زَهَرَ ، زَهُوراً) : درخشیدن . صادِع (از صدع) : مطلب را بیان نمود ، کشف و حل کرد . رَغِبَ : اگر با ((عن)) متعدی شودبه معنای اعراض است .

ترجمه و توضیح :

از حسین بن علی علیهما السلام آنگاه که شخصا وارد جنگ با دشمن گردیده تا مرحله شهادتش سه موضوع جالب و مهم نقل شده است که در پایان این دفتر و به عنوان حسن ختام در اختیار خواننده عزیز قرار می دهیم : حماسه ها ، منشور جهانی و مناجات با پروردگار .

در مورد حماسه های آن حضرت در کتب تاریخ اشعار زیاد و مختلفی نقل شده است که ما به نقل سه فراز از این شعار اکتفا می نماییم : صاحب عوالم و ابن نما ، نقل می کنند که حسین بن علی علیهما السلام هنگام حمله به صفوف دشمن ، این اشعار حماسه ای را می خواند : ((اَلْمَوْتُ اَوْلی مِنْ رُکُوبِ الْعارِ . . .)) .

((مرگ بهتر از پذیرفتن ننگ است و پذیرفتن ننگ بهتر از قبول آتش .

من حسین بن علی هستم .

سوگند یاد کرده ام که در مقابل دشمن سر فرود نیاورم ، من از اهل و عیال پدرم حمایت می کنم .

و در راه آیین پیامبر کشته می شوم)) .

خوارزمی می گوید : حسین بن علی علیهما السلام در حالی که سوار اسب گردیده و شمشیر به دست داشت و با حالتی که از زندگی قطع امید کرده و تصمیم به مرگ و شهادت گرفته بود ، در مقابل دشمن قرار گرفت و این اشعار را می خواند که به صفوف دشمن حمله نمود : ((اَنَا ابْنُ عَلِی الْخَیْرِ مِنْ آلِ هاشِم)) .

((من پسر علی آن مرد نیک هاشمی هستم که در مقام افتخار همین برای من بس است . جدم رسول اللّه که شریفترین گذشتگان است و ما چراغهای خدا هستیم که در روی زمین می درخشیم .

و مادرم فاطمه دختر پاک احمد و عمویم جعفر که ذوالجناحین نام یافته است . کتاب خدا در پیش ماست ؛ کتابی برای روشنگری نازل گردیده است .

و در میان ماست وحی و هدایتی که به نکویی یاد می شود .

و ما در میان همه خلق وسیله امن هستیم و این حقیقت را در میان مردم

گاهی نهان داریم و گاهی عیان .
و ماییم ساقیان حوض که دوستان خود را با جام مخصوص سیراب می کنیم و این حوض گوارا همان ((کوثر)) است .
در روز قیامت دوستان ما به وسیله محبت ما به سعادت و دشمنان ما به خسران خواهند رسید)) .
خوارزمی می گوید : امام علیه السلام در حملات خود این شعرها را نیز می خواند :
((کَفَرَ الْقَوْمُ وَقدْماً رَغِبُوا . . .)) .
((این مردم به کفرگراییدندو درگذشته نیزازثواب خدای انس و جن اعراض کرده بودند .
در گذشته علی و فرزندش حسن آن مرد نیک سیرت را کشتند و اینک به قتل حسین آماده اند .
پس از جدم ، پدرم برگزیده ترین مردم است و من فرزند دو برگزیده عالم می باشم)) .

منشور جهانی از قتلگاه کربلا

متن سخن

((يا شِيعَةَ آلِ اءَبِى سُفْيانَ اِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِيْنٌ وَكُنْتُمْ لا تَخافُونَ الْمَعادَ فَكُونُوا اَحْراراً فى دُنْياكُمْ
وَاِرْجِعُوا اِلى اَحْسابِكُمْ اِن كُنتم عُرباً كما تزعمون . . . .
اَنَا الَّذى اءُقاتِلُكُمْ وَتقاتِلُونى وَالنَّساءُ لَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُناحٌ
فَامنَعوا عُتاتَكُمْ عَنِ التَّعَرُّضِ لِحَرَمى مادُمْتُ حَيّاً))(268) .

ترجمه و توضیح لغات

جُناح : گناه . عُتاب (جمع عاتِی) : ستمگر ، تجاوزگر .

خوارزمی می گوید : حسین بن علی علیهما السلام که حملات پی در پی و جنگ سختی می نمود و در هر حمله گروهی از دشمن را به خاک و خون می کشید یکباره دشمن تصمیم گرفت که با وارد ساختن ضربه روحی آن حضرت را از کار بیندازد و لذا در میان او و خیمه ها حائل گردید و حمله به سوی خیمه ها را آغاز نمود .
در اینجا بود که امام علیه السلام با صدای بلند فریاد نمود : ((یا شِیعَةَ آلِ اءَبِی سُفْیانَ . . .)) ؛ ای پیروان خاندان ابی سفیان ، اگر دین ندارید و از روز جزا نمی هراسید ، لااقل در زندگی آزادمرد باشید و اگر خود را عرب می پندارید به نیاکان خود بیندیشید و شرف انسانی خود را حفظ کنید)) .
شمر گفت : ((ماتَقُولُ یا حُسَیْنُ ؛ حسین !چه می گویی ؟ !)) .
آن حضرت علیه السلام پاسخ داد : ((اَنَا الّذی اءُقاتِلُکُمْ . . . ؛)) من با شما می جنگم و شما با من می جنگید و این زنان گناهی ندارند تا من زنده هستم به اهل بیت من تعرض نکنید و از تعرض این یاغیان جلوگیری نمایید)) .
شمر گفت : ((لَکَ ذلِکَ یَا ابْنَ فاطِمَةَ ؛ فرزند فاطمه این حق را به تو می دهیم)) .
سپس سپاهیان را صدا کرد : ((اِلَیْکُمْ عَنْ حَرَمِ الرَّجُلِ وَاْقصُدُوهُ بِنَفْسِهِ فَلَعَمْرِی لَهُو کُفْوٌ کَرِیمٌ . . . ؛ دست از حرم وی بردارید و حمله را متوجه خود او سازید به جانم سوگند او هماورد شریفی است . . .)) .

منشور جهانی

این سخن حسین بن علی علیهما السلام گرچه به ظاهر یک خطابه اختصاصی است که در روز عاشورا آنگاه که مردم کوفه ناجوانمردانه حمله به سوی خیمه ها را آغاز نمودند ، مورد خطاب قرار داده است ، ولی در واقع یک پیام عمومی و یک منشور جهانی است از قتلگاه کربلا به همه جهانیان و در همه زمانها که :
مردم دنیا اگر معتقد و پایبند به قوانین الهی و دستورات آسمانی نباشند لااقل باید حدود ملیت خویش را مراعات و به اصطلاح تابع قوانین بین المللی باشند .
اما قوانین آسمانی بویژه دین مقدس اسلام هر نوع تجاوز به حقوق دیگران را در مقام جنگ و دفاع و حتی در آنجا که آغازگر جنگ ، دشمن خونخوار باشد ، محکوم کرده و می گوید : ((در راه خدا با کسانی که با شما جنگ می کنند (و آغازگر جنگ هستند) پیکار کنید و تجاوز نکنید که خداوند تجاوزگران را دوست ندارد))(269) .
یعنی بجز کسانی که با شما وارد جنگ شده اند متعرض افراد دیگر دشمن نشوید . خانه مهاجمین را خراب و اشجارشان را قطع نکنید . آب را به روی آنان نبندید . مجروحین دشمن را مداوا کنید . فراریها را تعقیب ننمایید و به زنان و پیرمردان ایذا نکنید ، حتی به مهاجمین نیز فحش و ناسزا نگویید و . . .
آری ، پس از قرنها که حکم ((لا تَعْتَدُوا)) نازل گردید و حسین بن علی علیهما السلام منشور مورد بحث را اعلام نمود ، جهان بشریت و به اصطلاح قانونگذاران متمدن ! نیز برای جنگها قوانینی نه در حد قوانین جنگی اسلام ارائه دادند .
اما آیا این بشر خود خواه و این حیوان دوپا و درنده تر از هر درنده تا از تربیت آسمانی برخوردار نیست و تا قدم به مرحله انسانیت نگذاشته است - که تنها در پیروی نمودن از تعالیم انبیا میسر است - می تواند خود را به این منشورها و این پیغامها و به این قوانین محدود سازد . و اگر شمر هم در رویاروئی امام علیه السلام به قشون خود دستور منع حمله می دهد ، دیدیم که یک عقب نشینی موقت و در اثر نفوذ معنوی کلام آن حضرت بود که بلافاصله پس از شهادت آن بزرگوار مجددا حمله به سوی خیمه ها و غارت زنان و اطفال شروع گردید .

و اینک تاریخ تکرار می شود و یک بار دیگر پس ماندگان آل ابوسفیان و پیروان و ایادی ابوسفیانهای قرن ، برای محو اسلام و خاموش نمودن چراغی که در این برهه از زمان در ایران درخشید و همه ملتها و کشورهای اسلامی در پرتو آن نیروی تازه ای در خود احساس نمودند ، در اولین سالهای تاءسیس جمهوری اسلامی به ایران حمله نمودند .
آری ، اینک که مشغول نگارش این اوراق هستیم هشت ماه است که جنگی از سوی حزب بعث عراق بر علیه ایران شروع شده است که اگر نگوییم در تاریخ دنیا ، حداقل در تاریخ دو کشور اسلامی بی سابقه است . این جنگ که با حمله هوایی و زمینی و دریایی از سوی عراق شروع گردید در این مدت چه خسارات جانی و مالی متوجه ایران نموده است . در آینده و در تاریخ به صورت یک فاجعه عظیم برای اسلام و در تاریخ مسلمانان ثبت خواهد گردید همانگونه که انقلاب اسلامی ایران به صورت یک رویداد مهم اسلامی به ثبت خواهد رسید .
ولی آنچه در این جنگ حائز اهمیت است این است که این آل ابوسفیان و شیعیان آل ابوسفیان که ایمان به خدا و عقیده به روز جزا ندارند ، از حریت و آزادگی و از شرف انسانی و حیثیت ملی نیز بویی نبرده اند ؛ زیرا در این مدت طولانی که از این جنگ می گذرد ، گذشته از کشته شدن هزاران نفر از جوانان و بهترین و پاکترین رزمندگان و گذشته از تعدیات و به اسارت گرفتن افراد غیرنظامی و حتی تجاوز به حریم ناموس مرزنشینان و آواره ساختن یک میلیون و نیم ایرانی از شهر و دیار خویش ، هر روز مواجه هستیم با بمباران شدن شهرهای ایران و قرار گرفتن بیمارستانها و مدارس و مساجد و افراد غیرنظامی در زیر گلوله توپهای دوربرد و در زیر موشکهای نُه متری عراق ، چه افراد بیمار و مجروح که در این بیمارستانها در اثر موشکها و گلوله های توپ در زیر تلهای خاک دفن می گردد ! و چه اطفال خردسالی که در مدارس و در اثر بمباران هواپیماهای عراقی بدنشان قطعه قطعه می گردد و چه مادرانی که در سوگ این اطفال صغیر و بی گناه می نشینند و چه نمازگزارانی که در میان مسجد و در صف نماز و در اثر گلوله باران عراقیها در زیر آوار می مانند .
و تاءسف بار اینکه دنیای به اصطلاح متمدن ! نه تنها در مقابل این همه وحشیگری و ددمنشی ، سکوت اختیار نموده است بلکه این دشمن انسانیت را با انواع سلاحها تقویت و از نظر مالی و سیاسی هر نوع یاری و پشتیبانی را انجام می دهد .
و این جنگ برای چندمین بار نشان داد که هنوز هم بشریت در حالت

بربریت به سر می برد و این همه ادعای تمدن جز طبلی پر سروصدا و تو خالی چیزی نیست و هنوز هم دنیا به آن مرحله نرسیده است که به منشور جهانی حسین بن علی علیهما السلام که از قتلگاه کربلا به جهانیان اعلان نموده جواب مثبت بدهد که : ((اِنْ لَمْ یَکُنْ لَکُمْ دِینٌ فَکُونُوا اَحْراراً فی دُنْیاکُمْ))(270) .))

آخرین مناجات حسین بن علی (ع)

متن سخن

((اَللّهُمَّ مُتَعالیَ الْمَکانِ عَظِیمَ الْجَبَرُوتِ شَدِیدَ الْمِحالِ عَنِّی غَنِیٌّ
عَنِ الْخَلائِقِ عَرِیضُ الْکِبْرِیاءِ قادِرٌ عَلی ما تَشاءُ
قَرِیبٌ الرَّحْمَةِ صادِقُ الْوَعْدِ سابِغُ النِّعْمَةِ حَسَنُ الْبَلاءِ
قَرِیبٌ اِذا دُعیتَ مُحِیطٌ بِما خَلَقْتَ
قابِلُ التَّوْبَةِ لِمَنْ تابَ اِلَیْکَ قادِرٌ علی ما اَرَدْتَ
تُدْرِکُ ما طَلَبْتَ شَکُورٌ اِذا شُکِرْتَ ذَکُورٌ اِذا ذُکِرْتَ
اَدْعُوکَ مُحْتاجاً وَاَرْغَبُ اِلَیْکَ فَقِیراً وَاَفْزَعُ اِلَیْکَ
خائِفاً وَاَبْکِی مَکْرُوباً وَاَسْتَعِینُ بِکَ ضَعِیفاً
وَاَتَوَکَّلُ عَلَیْکَ کافِیاً اَللّهُمَّ احْکُمْ بَیْنَنا وَبَیْنَ قَومنا
فَاِنَّهُمْ غَرُّونا وَخَذَلُونا وَغَدَرُوا بِنا وَقَتَلُونا
وَنَحْنُ عِتْرَةُ نَبِیِّکَ وَوُلْدُ حَبِیبِکَ مُحَمَّدٍ صلی اللّه علیه و آله الَّذِی اصْطَفَیْتَهُ
بِالرِّسالَةِ وَاءتْمَنْتَهُ الْوَحْیِ عَلَی
فَاجْعَلْ لَنا مِنْ اَمْرِنا فَرَجاً وَمَخْرَجاً یا اَرْحَمَ الراحِمینَ .
. . . صَبْراً عَلی قَضائِکَ یا رَبِّ لا اِلهَ سِواکَ
یا غِیاثَالْمُسْتَغیثِین مالِی رَبٌّ سِواکَ وَلا مَعْبُودٌ غَیْرکَ
صَبْراً عَلی حُکْمِکَ یا غِیاثَ مَنْ لا غِیاثَ لَهُ
یا دائِماً لا نَفادَ لَهُ یا مُحْیِی الْمَوتی
یا قائِماً عَلی کُلِّ نَفْسٍ بِما کَسَبَتْ اُحْکُمْ بَیْنی وَبَیْنَهُمْ
وَاَنْتَ خَیْرُالْحاکِمینَ)) .

مُتَعال : برتر . جَبَرُوت : صیغه مبالغه است : قُدْرَتْ : تسلط . مِحال (به کسر میم) : دقت ، تصرف ، عریض : گسترده . کِبْرِیاء : عظمت و بزرگی ، سابِغ : وسیع . شَکُور : شکرگزار و یکی از اسماء خداوند است که پاداش زیاد در مقابل کم می دهد . ذکور : یادآورنده ، بسیار یاد کننده . بَلاء : آزمایش . رَغِبَ اِلَیْه : تضرع و زاری نمود . فقیر : نیازمند . فَزَعَ اِلَیْهِ : به سوی او پناه برد . کرْب : اندوه . غَرُّونا (از غَرَّ) : گول زد . غَدْر : خیانت کردن . غِیاث : کمک . اِسْتِغاثَة : یاری طلبیدن . نَفاد : تمام شدن .

بنابه نقل شیخ الطائفه ، شیخ طوسی در مصباح المتهجد و مرحوم سیدبن طاووس در اقبال ، حسین بن علی علیهما السلام در آخرین دقایق زندگیش چشمها راباز کرد و به سوی آسمان متوجه گردید و برای آخرین بار با پروردگار خویش ، پروردگار عالمیان چنین مناجات و راز و نیاز نمود(271) :

((ای خدایی که مقامت بس بلند ، غضبت شدید ، نیرویت بالاتر از هر نیرو ، تو که از مخلوقات خویش مستغنی هستی و در کبریا و عظمت فراگیر ، به آنچه بخواهی توانا ، رحمتت به بندگانت نزدیک ، وعده ات صادق ، نعمتت شامل ، امتحانت زیبا ، به بندگانت که تو را بخوانند نزدیک هستی و بر آنچه آفریده ای احاطه داری و هرکس که از در توبه درآید پذیرایی ، آنچه را که اراده کنی توانایی ، آنچه را که بخواهی درک توانی کرد ، کسی را که شکرگزار تو باشد شکرگزاری ، یاد کننده ات را یادآوری ، من تو را خوانم که نیازمند تواءم و به سوی تو روی آرم که درمانده تواءم ، ترسان به پیشگاهت فزع می کنم ، غمگین دربرابرت می گریم ، از تو مدد می طلبم که ناتوانم ، خود را به تو وامی گذارم که بسنده ای ، خدایا ! در میان ما و قوم ما داوری کن که آنان از راه مکر و حیله وارد شدند و دست از یاری ما برداشتند وما را که فرزندان پیامبر و حبیب تو محمد صلّی اللّه علیه و آله هستیم به قتل رسانیدند ، پیامبری که به رسالت خویش انتخاب نموده وامین و حیش قرار داده ای ، ای خدا ! ای مهربانترین ! در حوادث ، بر ما گشایش و در پیشامدها ، برما خلاصی عنایت کن)) .

امام علیه السلام مناجات خویش را با این جملات به پایان رسانید :

((در مقابل قضا و قدر تو شکیبا هستم ای پروردگاری که بجز تو خدایی نیست . ای فریادرس دادخواهان که مرا جز تو پروردگاری و معبودی نیست . برحکم و تقدیر تو صابر و شکیبا هستم . ای فریادرس آنکه فریادرسی ندارد ، ای همیشه زنده ای که پایان ندارد . ای زنده کننده مردگان . ای خدایی که هرکسی را با اعمالش می سنجی ، در میان من و این مردم حکم کن که تو بهترین حکم کنندگانی)) .

و آنگاه که صورت به خاک می گذاشت ، گفت : ((بِسْمِاللّه وَبِاللّه وَفِی سَبیلِاللّه وَعَلی مِلَّةِ رَسُولِاللّه))(272) .))

خاتمه

اینک در آستانه تجدید چاپ سخنان حسین بن علی علیهما السلام از مدینه تا کربلا که برای چندمین بار و به صورت زیبا و با اضافات فراوان انجام می پذیرد قرار گرفته ایم ، چنین به نظر رسید که خطبه مفصّل و مهیّج و تاریخی حسین بن علی علیهما السلام هم که چند سال قبل از جریان عاشورا و در ((مِنی)) ایراد فرموده است به این سخنان ملحق شود و مانند سایر خطبه ها و سخنان آن حضرت که در این کتاب آمده است در دسترس خوانندگان ارجمند قرار گیرد ؛ زیرا مضمون و محتوای این خطبه نه تنها با سایر خطبه ها و سخنانی که در کتاب حاضر آمده است تناسب و سنخیّت کامل دارد بلکه باید به عنوان مقدمه این کتاب و سرآغاز حرکت حسین بن علی علیهمالسلام از مدینه به سوی کربلا و اساس قیام پرشور و تاریخی آن حضرت معرفی گردد . و ثواب نقل این خطبه را همانند اصل کتاب به روح پرفتوح والد ارجمند ثقة الا علام آقای حاج شیخ احمدآقا - رحمة اللّه علیه - که عمر شریف خویش را در ترویج احکام و هدایت و ارشاد جامعه سپری نمود و علاوه بر حقّ ابوّت ، حق استادی و حقوق فراوان دیگر بر من دارد ، اهدا می نمایم .

محمدصادق نجمی

فروردین ماه 1369

بخش چهارم : خطبه حسین بن علی (ع) در منی

خطبه حسین بن علی (ع) در منی

متن سخن

((اُنْشِدُکُمُ اللّهَ اَتَعْلَمُونَ اَنَّ عَلِیَّ بْنَ اَبِی طالبٍ
کانَ اَخا رَسُولِاللّهِ صلّی اللّه علیه و آله
حینَ اَخی بَیْنَ اَصْحابِهِ فَاخی بَیْنَهُ وَبَیْنَ نَفْسِهِ وَقالَ :
اَنْتَ اءَخی وَاَنَا اخُوکَ فی الدُّنْیا وَالْاخِرَةِ قالُوا :
اللّهُمَّ نَعَمْ قالَ : اُنْشِدُکُمُاللّهَ هَلْ تَعْلَمُونَ اَنَّ رَسُولَاللّهِصلی اللّه علیه و آله
ا شْتَری مَوْضِعَ مَسْجِدِهِ وَمَنازِلِهِ فَابْتَناهُ
ثُمَّ اِبْتَنی فِیهِ عَشَرَةَ مَنازِلَ تِسْعَةً لَهُ وَجَعَلَ عاشِرَها فِی وَسَطِها لاَبی
ثُمَّ سَدَّ کُلَّ بابٍ شارِعٍ اِلَی الْمَسْجِدِ غَیْرَ بابِهِ
فَتَکَلَّمَ فی ذلِکَ مَنْ تَکَلَّمَ فَقالَ :
ما اَنَا سَدَدْتُ اَبْوابَکُمْ وَفَتَحْتُ بابَهُ
وَلکِنَّاللّهَ اَمَرَنی بِسَدِّ اَبْوابِکُمْ وَفَتْحِ بابِهِ
ثُمَّ نَهی النّاسَ اَنْ یَناموا فی الْمسجِدِ غَیْرَهُ ،
وَکانَ یُجْنِبُ فی الْمسجِدِ وَمَنْزِلهُ فی مَنْزِلِ رَسُولِ للّه
فَوُلِدَ لِرَسُولِاللّه صلّی اللّه علیه و آله وَلَهُ فیهِ اَوْلادٌ ؟ قالُوا :
اَللّهُمَّ نَعَمْ .
قال : اءفَتَعْلَمُونَ اَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطّابِ حَرِصَ عَلی کُوَّةٍ قَدْرَ عَیْنِهِ
یَدَعُها فی مَنْزِلِهِ اِلی الْمَسجِدِ فَاَبی عَلَیْهِ ثُمَّ خَطَبَ فقالَ :
إِنَّ اللّهَ اَمَرَنی اَنْ اَبْنِیَ مَسْجِداً ((طاهرا)) لا یَسْکُنُهُ غَیْری
وَغَیْرُ اَخی وَبَنِیهِ ، قالُوا : اَللّهُمَّ نَعَمْ .
قالَ : اُنْشِدُکُمُاللّه اَتَعْلَمُونَ اَنَّ رَسُولَاللّه صلّی اللّه علیه و آله نَصَبهُ یَوْمَ غَدیرِ خُمٍّ
فَنادی لَهُ بِالْوِلایةِ وَقالَ :
لِیُبَلغ الشّاهِدُ الْغایبَ قالُوا : اَللّهُمَّ نَعمْ .
قالَ : اُنْشِدُکُمُ اللّهَ اَتَعْلَمُونَ اَنَّ رَسُولَاللّهِ صلّی اللّه علیه و آله
قالَ لَهُ فی غَزْوَةِ تَبُوکَ اَنْتَ مِنّی بِمَنْزِلَةِ هارُونَ مِنْ مُوسی
وَاَنْتَ وَلِیُّ کُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِی قالُوا : اَللّهُمَّ نَعَمْ.
قالَ : اُنْشِدُکُمُ اللّه اَتَعلَمُونَ اَنَّ رَسُولَاللّهِ صلّی اللّه علیه و آله
حینَ دَعا النَّصاری مِنْ اَهْلِ نَجْرانَ اِلی المباهَلَةِ
لَمْ یَاءتِ اِلاّ بِهِ وَبِصاحِبَتِهِ وَابْنَیْهِ قالُوا : اَللّهُمَّ نَعَمْ .
قالَ : اُنِشدُکُمُ اللّه اَتَعْلَمُونَ اَنَّهُ دَفَعَ اِلَیْهِ اللّواءَ
یَوْمَ خَیْبَر ثُمَّ قالَ : لا دفَعَهُ اِلی رَجُلٍ یُحِبُّهُ اللّهُوَرَسُولُهُ
وَیُحِبُّ اللّه وَرَسُولَهُ کَرّارٌ غَیْرُ فَرّارٍ یَفْتَحُها اللّهَ عَلی یَدَیْهِ
قالُوا : اللّهُمَّ نَعَمْ .

قالَ : اَتَعْلَمُونَ اَنَّ رَسُولَاللّه صلّی اللّه علیه و آله
بَعَثَهُ بِبَراءَةٍ وقالَ : لا یَبْلُغُ عنّی اِلاّ انَا اَوْ رجُلٌ مِنّی
قالوُا : اَللّهُمَّ نَعَمْ .
قالَ : اَتَعْلَمُونَ اَنَّ رَسُولَاللّه صلّی اللّه علیه و آله
لَمْ تَنزِلْ بِهِ شِدَّةٌ قَطُّ اِلاّ قَدَّمَهُ لَها ثِقَةً بِهِ
وَاِنَّهُ لَمْ یَدْعُهُ بِاسْمِهِ قَطُّ اِلاّ یَقُولُ یا اَخِی
وَادْعُوا لِی اَخِی قالوُا : اللّهُمَّ نَعَمْ .
قالَ : اءَتعْلَمُونَ اءَنَّ رَسُولَاللّه صلّی اللّه علیه و آله
قضی بَیْنَهُ وَبَیْنَ جَعْفرٍ وَزَیدٍ فَقالَ :
یا علی اءَنتَ مِنّی وَاءَنا مِنکَ وَاَنتَ ولیُّ کُلِّ مُؤْمِنٍ بَعدی
قالوُا : اللّهُمَّ نَعَمْ .
قالَ : اءَتَعْلَمُونَ انَّه کانَتَ لَهُ مِنْ رَسُولِاللّه صلّی اللّه علیه و آله
کُلَّ یَومٍ خَلْوَةٌ وکُلَّ لَیلَةٍ دَخْلَةٌ اِذا سَاءلَهُ اَعطاهُ واِذا سَکَتَ اءَبدءَهُ قالوُا :
اللّهُمَّ نَعَمْ .
قالَ : اءَتعْلَمُونَ اءَنَّ رَسُولَاللّه صلّی اللّه علیه و آله فَضَّلَهُ
عَلی جَعْفرٍ وَحمْزَةَ حینَ قال : لِفاطِمَةَ علیهاالسلام زَوَّجْتُکِ خَیْرَ اَهْلِ بَیْتِی
اءَقْدَمَهُمْ سِلْماً وَاءَعْظَمَهُمْحِلْماً وَاَکْثَرَهُمْ عِلْماً ، قالوُا :
اَللّهُمَّ نَعَمْ . قالَ : اءَتعْلَمُونَ اءَنَّ رَسُولَاللّه صلی اللّه علیه و آله نَا سَیِّدُ وُلْدِ
بَنِی آدمَ
وَاءَخِی عَلیٌّ سَیِّدُالْعَرَبِ وَفاطِمَةُ سَیِّدَةُنِساءِاَهْلِالْجَنَّةِ
وَالْحَسَنُ وَالْحُسَیْنُابْناىَ سَیِّدا شَبابِاَهْلِالْجَنَّةِ قالوُا : اَللّهُمَّ نَعَمْ .
قالَ : اءَتعْلَمُونَ اءَنَّ رَسُولَاللّه صلّی اللّه علیه و آله اءَمَرَهُ بِغُسْلِهِ وَاءَخْبَرَهُ
اَنَّ جَبْرَئیلَ یُعینُهُ عَلَیْهِ قالوُا : اَللّهُمَّ نَعَمْ .
قالَ : اءَتعْلَمُونَ اءَنَّ رَسُولَاللّه صلّی اللّه علیه و آله
قالَ فی آخر خُطْبَةٍ خَطَبَها : اِنِّی تَرَکْتُ فیکُمُ الثَّقْلَیْنِ کِتابَاللّهِ وَاءَهْلَ بَیْتی
فَتَمَسَّکُوا بِهِما لَنْ تَضِلُّوا قالوُا : اَللّهُمَّ نَعَمْ .
ثُمَّ ناشَدَهُمُ اَنَّهُمْ قَدْ سَمِعُوهُ یَقُولُ مَنْ زَعَمَ
اءنَّهُ یُحِبُّنی وَیُبْغِضُ عَلِیّاً فَقَدْ کَذِبَ لَیْسَ یُحِبُّنی
وَیُبْغِضُ عَلیّاً ، فَقالَ لَهُ قائِلٌ :
یا رَسُولَاللّهِ وَکَیْفَ ذلِکَ ؟ قال :
لاِنَّهُ مِنّی وَاءَنا مِنْهُ مَنْ اءَحَبَّهُ فَقَدْ اءَحَبَّنِی
وَمَنْ اَحَبَّنِی فَقَدْ اَحَبَّ اللّهَ
وَمَنْ اءَبْغَضَهُ فَقَدْ اَبْغَضَنِی وَمَنْ اَبْغَضَنِی فَقَدْ اَبْغَضَ اللّهَ
فَقالوُا : اَللّهُمَّ نَعَمْ ، قَدْ سَمِعْنا . . .
اِعتَبروا اَیُّهاالنّاسُ بِما وَعَظَ اللّهُ بِهِ اءَوْلیاءَهُ مِن سُوءِ ثَنائِهِ عَلَی الاَحْبارِ
اِذْیَقُولُ : (لَولا یَنْهاهُمُ الرَّبانِیُّونَ وَالْاَحْبارُ عَنْ قَوْلِهُم الْا ثمَ)(273)

وَقالَ : (لَعِنَ الّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِى اِسْرائيلَ - اِلى قوله - لَبِئْسَ ما كانُوا يَفْعَلُونَ)(274)
وَاِنَّما عابَ اللّهُ ذلِکَ عَلَيْهِم لاِنَّهُمْ كانُوا يَرَونَ مِنَ الظّلَمَةِ
الَّذِينَ بَين اءَظْهُرِهِم المُنْكَرَ وَالْفَسادَ فلا يَنْهَونهُمْ عَنْ ذلِکَ رَغْبَةً
فيما كانُوا يَنالُونَ مِنْهُمْ وَرَهْبَةً مِمَّا يَحْذَرُونَ
وَاللّهُ يَقُولُ : (فَلا تَخْشَوْاالنّاسَ وَاخْشَونِ)(275)
وَقالَ : (اَلْمُؤ مِنُونَ وَالْمُؤْمِناتُ بَعْضُهُمْ اءَوْلياءُ بَعْضٍ
يَاءمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ)(276)
فَبَدَاءَ اللّهُ بِالاَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهى عَنِ الْمُنْكَرِ فَرِيضَةً مِنْهُ لِعِلْمِهِ بِاءَنَها اِذا اُدِّيَتْ وَاُقيمَتْ اِسْتَقامَتِ الْفَرائضُ كُلُّها هيِّنُها وَصَعْبُها
وَذلِکَ اءَنَّ الاَمرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهىَ عَنِ الْمُنْكَرِ دُعاءٌ اِلَى الْاِ سْلامِ مَعَ رَدِّ الْمَظالِمِ وَمُخالَفَةِ الظّالِمِ وَقِسْمَةِ الفى ءِ وَالْغَنائِمِ
وَاَخْذِ الصَّدَقاتِ مِنْ مَواضِعِها وَوَضْعِها فى حَقِّها .
ثُمَّ اَنْتُمْ اءيَّتُها الْعِصابةُ عصابةٌ بِالْعِلْمِ مَشهُورةٌ وبالخير مَذكورةٌ وَبالنَّصِيحَةِ مَعْرُوفَةٌ وَباللّه فى انْفُسِ النّاس مَهابَةٌ .
يَهابُكُم الشَّريفُ وَيُكْرِمُكُمُ الضَّعيفُ وَيُؤْثِرُكُمْ مَنْ لا فَضْلَ لَكُمْ عَلَيْهِ وَلا يَدَ لَكُمْ عِنْدَهُ ، تُشَفَّعُونَ فِى الْحَوائِجِ اِذَا اَمْتُنِعَتْ مِنْ طُلاّبِها
وَتَمْشُونَ فِى الطَّريقِ بَهَيْبَةِ الْمُلُوكِ وَكَرامَةِ الاَكابِرِ اءَلَيْسَ كُلُّ ذلِکَ اِنَّما نِلْتُمُوه بِما يُرْجى عِنْدَكُمْ مِنَ القِيامِ بِحَقِّاللّهِ
وَاِنْ كُنْتُمْ عَنْ اءَكْثَرِ حَقِّهِ تَقْصُرونَ فَاسْتَخْفَفْتُمْ بِحَقِّ الا ئمَّةِ ، فَاءمَّا حَقَّ الضُّعَفاءِ فَضَيَّعْتُمْ وَاءَمَّا حَقَّكُمْ بِزَعْمِكُمْ فَطَلَبْتُمْفَلا مالاً بَذَلْتُمُوهُ
وَلانَفْساً خاطَرْتُمْبِها لِلَّذى خَلَقَها وَلا عَشيرَةً عادَيْتُموها فى ذاتِ اللّه .
اءَنْتُمْ تَتَمَنَّونَ عَلَى اللّه جَنَّتَهُ وَمُجاوَرَةَ رُسُلِهِ وَاءَماناً مِنْ عَذابِهِ . لَقَدْ خَشِيتُ عَلَيْكُمْ اءَيُّها الْمُتَمَنّونَ عَلَى اللّهِ
اءَنْ تَحِلَّ بِكُمْ نِقْمَةٌ مِنْ نَقِماتِهِ لاِنَّكُمْ بَلَغْتُمْ مِنْ كَرامَةِاللّهِ فُضِّلْتُم بِها وَمَنْ يُعْرَفُ بِاللّهِ لا تُكْرِمُونَ وَاءَنتُمْ بِاللّه فى عِبادِهِ تُكْرَمُونَ
وَقَد تَرَوْنَ عُهودَاللّه مَنْقوضَةً فَلا تفزَعُونَ وَاءَنتُمْ لِبَعضِ ذِمَمِ آبائِكُم تَفْزَعُونَ وَذِمةُ رَسُولِاللّه مَخْفُورةٌ مَحْقورةٌ وَالْعُمْىُ وَالْبُكْمُ
وَالزَّمْنى فى الْمَدائِنِ مُهْمَلَةٌ لا تُرحَمونَ وَلا فى مَنْزِلتِكُمْ تَعْمَلُونَ وَلا مَن عَمِلَ فيها تُعينُونَ .
وَبِالاْ دِّهانِ وَالْمُصانَعَةِ عِنْدَالظَّلَمةِ تَاءمَنُونَ كُلُّ ذلِکَ مِمَّا اءَمَرَكُمُاللّهُ بِهِ مِنَ النَّهيِ وَالتَّناهِى وَانْتُمْ عَنْهُ غافِلُونَ
وَاءَنْتُمْ اءَعْظَمُ النّاسِ مُصيبَةً لِما غُلِبْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ مَنازِلِ العُلَماءِ لَوْكُنْتُمْ تَشْعُرون ذلِکَ بِاءَنَّ مَجارِى الْاُمورِ
وَالْاَحْكامِ عَلى اءَيْدِى الْعُلَماءِ بِاللّه الْاُمناءِ عَلى حَلالِهِ وَحَرامِهِ فَاءَنْتُمُ الْمَسْلُوبُونَ تِلْکَ الْمَنْزِلَةَ وَمَا سُلِبْتُم ذلِکَ إلاّ بِتَفَرُّقِكُمْ عَن الْحَقِّ

وَٱختِلافِكُمْ فِی السُّنَةِ بَعْدَ الْبَیِّنَةِ الْواضِحَةِ وَلَوْ صَبَرْتُمْ عَلَی ٱلاَذی وَتَحَمَّلْتُمُ الْمَؤُونَةَ فی ذاتِ اللّه کانَتْ اءُمورُاللّهِ عَلَیْکُمْ تَرِدُ وَعَنْکُمْ تَصْدُرُ
وَاِلَیْکُمْ تَرْجِعُ ولکِنَّکُم مَکَّنْتُمُ الظَّلَمَةَ مِنْ مَنْزِلَتِکُمْ وَاستَسلمتُم اءُمْورَاللّهِ فی اءَیدیهِم یَعْمَلُونَ بِالشُّبهاتِ
ویَسیرُون فی الشَّهَواتِ سَلَّطَهُمْ عَلی ذلِکَ فِرارکُمْ مِنَ الْمَوْتِ وَاعْجابُکُمْ بِالْحَیاةِ الَّتی هِیَ مُفارِقَتُکُم فَاءَسْلَمْتُمْ الضُّعَفاءَ فِی اءَیدیهِم
فَمِنْ بَیْنِ مُستَعبَدٍ مَقْهُورٍ وبَیْنِ مُسْتَضْعَفٍ عَلی مَعیشتِهِ مَغْلُوبٍ یَتَقَلَّبُونَ فِی الْمُلْکِ بِارائِهِمْ وَیَسْتَشْعِرونَ الْخِزْیَ
بِاءَهْوائِهِمْ اِقتِداءً بِالاَشْرارِ وَجُرْاءَةً عَلی الْجَبّارِ فی کُلِّ بَلَدٍ منْهُمْ عَلی منْبَرِهِ خَطیبٌ مِصْقعٌ فَالْاَرضُ لَهُمْ شاغِرةٌ وَاءَیْدیهِمْ فیها مَبْسوطَةٌ
وَالنَّاسُ لَهُمْ خَوَلٌ لا یَدْفَعُونَ یَدَ لامِسٍ ، فَمِنْ بَیْنِ جَبَّارٍ عَنیدٍ وَذی سَطْوَةٍ عَلی الضَّعفَةِ شَدیدٍ ، مُطاعٍ لا یَعْرِفُ الْمُبْدِءَ المُعیدَ
فَیا عَجَباً وَمالی لااءَعْجَبُ وَالْاَرضُ مِنْ غاشٍّ غَشُومٍ وَمُتَصَدِّقِ ظلومٍ وعامِلٍ عَلی المُؤ مِنینَ بِهِمْ غَیْرُ رَحیمٍ ،
فَاللّهُ الْحاکِمُ فیماَ فیهِ تَنازَعْناً وَالْقاضی بِحُکْمِهِ فیما شجَرَ بَیْنَنا . للّه اَللّهُمَّ اِنَّکَ تَعْلَمُ اءَنَّهُ لَمْ یَکُنْ ما کانَ مِنَّا تَنافُساً فی سُلْطانٍ
وَلاَ الْتِماساً مِنْ فُضولِ الْحُطامِ وَلکِنْ لِنُرِیَ المعالِمَ مِن دِینِکَ ونُظْهِرَ الْا صْلاحَ فی بِلادِکَ وَیَاءمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبادِکَ وَیُعْمَلَ بِفَرائِضِکَ
وَسُنَنِکَ وَاَحْکامِکَ فَاِنّکُمْ اِنْ لا تَنْصُرونا وَتَنْصِفونا قَوِیَ الظَّلَمَةُ عَلَیْکُمْ وَعَمِلُوا فی اِطفاءِ نُورِ نَبِیِّکُمْ وَحَسْبُنَا اللّهُ وَعَلَیهِ تَوکَّلنا وَالیهِ اَنَبْنا وَاِلَیْهِ الْمَصیرُ)) .

نگاهی اجمالی به محتوا و چگونگی نقل این خطبه شریفه در منابع حد
یکی از خطبه های مهم و مهیّج و تاریخی حسین بن علی علیهما السلام خطبه ای است که آن حضرت در سال 58 هجری دو سال قبل از هلاکت معاویه و در بحران اختناق و ظلم و فشاری که از سوی دستگاه حاکم اموی بر امت اسلامی وارد می گردید ایراد فرموده است . گرچه این خطبه شریفه دارای جهات مختلف و ابعاد گوناگونی است اما در مجموع از سه بخش مستقل تشکیل یافته است .

بخش اول :
حاوی فضایل امیرمؤ منان و خاندان عصمت .

بخش دوم :
دعوت به امر به معروف و نهی از منکر و اهمیت این وظیفه بزرگ اسلامی .

بخش سوم :
وظیفه علما و لزوم قیام آنان در مقابل ستمگران و مفاسد و مضرات سکوت روحانیون در مقابل زورگویان و آثار زیانبار و خطرناک سهل انگاری

آنان از انجام این وظیفه بزرگ الهی .
بخش اول در کتاب سلیم بن قیس هلالی (277) و بخش دوم و سوم نیز در کتب احادیث نقل گردیده است . و به تناسب تشکیل این خطبه از سه بخش مستقل ، هریک از مورخان و محدثان و علما و محقّقان به نقل بخشی از آن که ارتباط به بحث او داشته بسنده نموده و از نقل بقیّه خطبه صرف نظر کرده اند و حتی گاهی تنها به نقل یک جمله از آن اکتفا(278) و گاهی نیز به محتوای مجموع خطبه اشاره نموده اند .
همانگونه که در نقل بخشهای مختلف خطبه نیز گاهی به محل و تاریخ ایراد آن اشاره شده و گاهی طبق روال محدثین ، تنها به نقل متن اکتفاگردیده است مثلاً :
1 - سلیم بن قیس هلالی (متوفای سال 90 هجری) به تناسب بحثی که دارد فقط بخش اول خطبه را که مربوط به فضائل اهل بیت است ذکر می کند و تاریخ و محل ایراد خطبه را نیز مشخص می نماید .
2 - محدث بزرگوار حسن بن شعبه حرّانی از اعلام قرن چهارم در کتاب پر ارج خود ((تحف العقول)) به نقل متن بخش دوم و سوم خطبه اکتفا می کند .
3 - مرحوم طبرسی (متوفای 588) ضمن اشاره به انگیزه ایراد این خطبه - که ظلم و فشار بیش از حد معاویه بوده - خلاصه ای از آن را در چند سطر نقل می نماید و تصریح می کند که این خطبه دو سال قبل از هلاکت معاویه و در مِنی و در حضور بیش از هزار نفر از شخصیتهای مذهبی آن روز ایراد گردیده است (279) .
4 - مرحوم علامه مجلسی و فیض کاشانی و آیت اللّه شهیدی تبریزی نیز ، دو بخش اخیر آن را از تحف العقول نقل نموده اند و اما به بخش اول و همچنین به محل و تاریخ ایراد آن اشاره ای نکرده اند(280) .
5 - مرحوم علامه امینی در الغدیر قسمتی از بخش اول آن را که مربوط به فضائل امیرمؤ منان علیه السلام است آورده است (281) .
6 - امام امت و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران حضرت آیت اللّه العظمی امام خمینی - رضوان اللّه تعالی علیه - به تناسب بحث ولایت فقیه و بیان وظایف علمای دینی ، دوبخش اخیر این خطبه را از تحف العقول نقل می کند ولی برخلاف مؤ لف این کتاب و برخلاف مرحوم فیض و علامه مجلسی ، تصریح می کند که حسین بن علی علیهما السلام این خطبه (بخش دوم و سوم) را در ((مِنی)) ایراد نموده است (282) و . . .
هدف از طرح این مقدمه ، توضیح و بیان این نکته است که گرچه علما و محدثین و محققین ، این خطبه را به صورت بخشهای مختلف و متعدد نقل نموده اند اما در مجموع یک خطبه بیشتر نیست و همان خطبه ای است که حسین بن علی علیهما السلام آن را در ((منی)) و باکیفیت خاصی که

ملاحظه خواهید نمود ایراد فرموده است . و اینک با در نظر گرفتن اهمیت متن این خطبه شریفه و عدم نقل تمام بخشهای آن به طور جامع در کتب حدیث و تاریخ ، به نقل مجموع آن مبادرت می ورزیم .

انگیزه ایراد این خطبه از سوی حسین بن علی (ع)

اهمیت محتوای خطبه شریفه و حساسیت اوضاع و شرایط آن روز و کیفیت خاصی که حسین بن علی علیهما السلام در ایراد آن از نظر زمان و مکان انتخاب فرموده است ((سلیم بن قیس)) را بر آن واداشته که قبل از نقل متن آن ، گوشه ای از اوضاع و احوال حاکم بر مسلمانان را که در دوران حکومت 25 ساله معاویه (283) به وجود آمده بود بیان کند و از ظلم و بیداد بی حدّ و گسترده ای که بر مسلمانان مخصوصا به مردم عراق و کوفه وارد می گردید ، سخن بگوید و برای حفظ ارتباط تاریخی و بیان انگیزه ایراد این خطبه پرده را نه از چهره تاریخ بلکه از گوشه و کنار چهره تاریخ برگیرد و نمونه ای از تضییع حق اهل بیت و بخش کوچکی از ظلم و ستمی را که به پیروان امیرمؤ منان علیه السلام وارد می گردید ارائه دهد ، آنگاه به کیفیت ایراد این خطبه و نقل متن بخش اول آن بپردازد .

اوّلین بخشنامه

سلیم بن قیس می گوید : ((معاویه به تمام عمال و فرماندارانش به طور متحدالمال و طی بخشنامه ای چنین نوشت : من خود را از کسانی که درباره فضیلت ((ابوتراب)) و خاندانش فضیلتی نقل کنند بری ءالذمه نمودم و حمایت خود را از وی برداشتم . در نتیجه این بخشنامه ، خطبا و گویندگان در تمام نقاط وسیع مملکت اسلامی در بالای منابر شروع به لعن علی علیه السلام و تبرّی و دوری از وی نمودند ! و نسبت به او و خاندانش تهمتهای زیاد بسته و نسبتهای ناروای فراوان دادند . در این گیرودار مصیبت و بدبختی و بیچارگی اهل کوفه بیش از دیگران بود ؛ زیرا شیعیان علی علیه السلام در کوفه بیش از سایر نقاط بودند و طبعا فشار پسر ابوسفیان به آنجا بیش از نقاط دیگر بود ، لذا فرمانداری و حکومت کوفه را به زیاد بن سمیه محول نمود و بصره را ضمیمه آن ساخت زیاد هم در مقابل این محبت معاویه و لطف فوق العاده پسر ابوسفیان ، حق کشی و نمک به حرامی را روا نداشت و از هر گوشه و کنار و از زیر هر سنگ و کلوخی شیعیان علی را پیدا نموده به قتل رسانید و در دل شیعیان علی ترس و وحشت عجیبی ایجاد نمود ، دست و پای آنان را قطع ، چشمشان را از کاسه سر بیرون آورد ، در نتیجه این جنایات ، شیعیان علی از عراق فرار نموده و به نقاط دوردست پناهنده شدند و عقیده خود را از مردم مخفی نمودند . خلاصه در کوفه از شیعیان معروف و سرشناس کسی باقی نماند)) .

((سلیم بن قیس)) سپس می گوید که : ((پسر ابوسفیان به فرماندارانش دستور داد که شهادت شیعیان علی و خاندانش را قبول نکنند و مراقب باشند که اگر در محیطشان از شیعیان و طرفداران عثمان و خاندانش و از کسانی که فضایل و مناقب عثمان را نقل می کنند ! کسانی پیدا شوند در مجالس رسمی مورد احترام قرار بدهند و در اعزاز و اکرام آنان کوتاهی نکنند و آنچه از مناقب عثمان نقل می شود با مشخصات کامل ناقل آن حدیث به دربار معاویه در شام گزارش شود .

فرمانداران طبق این دستور عمل نمودند و درباره هرکسی که جمله ای در فضیلت عثمان نقل می نمود پرونده ای تشکیل دادند و حقوق و مزایایی معین نمودند و این رویه سبب گردید که در باره عثمان مطالب زیادی نقل گردید ؛ زیرا ناقلان این گونه حدیث ها از جایزه ها و عطیه های مخصوص معاویه برخوردار می شدند !

در اثر این بذل و بخشش معاویه و تشویق حکام وی ، جعل حدیث در تمام شهرهای اسلامی شیوع پیدانمود و هرشخص مبغوض و مطرود که در پیش

یکی از عمال و استانداران معاویه حدیث و فضیلتی درباره عثمان نقل می نمود بدون چون و چرا مورد قبول گشته واسم او در دفتر عطایا ثبت می شد و شفاعت او درباره دیگران هیچگاه رد نمی شد)) .

((سلیم بن قیس)) به گفتار خود چنین اضافه می کند : ((معاویه پس از یک مدت که حدیث درباره عثمان نقل گردید به استاندارانش چنین نوشت که : حدیث در باره عثمان زیاد گردیده و به حد کافی به تمام نقاط مملکت رسیده است ، با رسیدن این بخشنامه مردم را دعوت کنید که درباره فضائل صحابه و دو خلیفه (عمر و ابوبکر) حدیث نقل کنند و هر حدیث و فضیلتی که درباره ((ابوتراب)) نقل گردیده است حدیثی مشابه آن را درباره صحابه بیاورید و این کار مورد علاقه و باعث روشنی چشم من و کوبیدن ((ابوتراب)) و شیعیان اوست ! !
متن این نامه برای مردم خوانده شد و مضمون آن در میان عموم افراد منتشر گردید ، بلافاصله اخبار زیادی در مناقب صحابه که همه اش جعلی و عاری از حقیقت بود نقل گردید و مردم در نقل چنین اخبار جدیت و کوشش فراوان به خرج دادند تا جایی که این فضائل جعلی را در منابر و در ضمن خطبه نمازها برای مردم خواندند و به مسلمانان دستور داده شد که آنها را به کودکان یاد بدهند و از این فضائل به مقدار زیاد به اطفال و نوباوگان تعلیم داده شد که مانند آیات قرآن در حفظ آنها کوشش نمودند حتی به زنان و دختران و خدمتکاران هم این فضائل را یاد دادند و مدتی نیز بدین منوال گذشت)) .

((سلیم بن قیس)) باز می گوید : ((پس از مدتی که از روش معاویه و عمالش درباره جعل حدیث درباره فضایل دو خلیفه و صحابه گذشت ، معاویه به استانداران و عمالش سومین بخشنامه را بدین مضمون صادرنمود : مراقب باشید که هرکس متهم به دوستی علی و خاندانش باشد و کوچکترین دلیل بر این اتهام پیدا شود اسم او را از دیوان و دفتر حقوق و مزایا محو کنید و سهمیه او را از بیت المال قطع نمایید .
و در تعقیب این بخشنامه ، بخشنامه دیگری بدین مضمون صادر نمود : هرکسی راکه متهم به دوستی خاندان ((علی)) باشد تحت فشار شدید قرار بدهید و خانه او را بر سرش خراب کنید تا برای دیگران نیز عبرت باشد)) .
((سلیم بن قیس)) می گوید : ((اهل عراق مخصوصا اهل کوفه مصیبتی بزرگتر از این حادثه ندیده اند ؛ زیرا شیعیان علی علیه السلام در اثر این فرمان و سختگیریهای استانداران و حکمرانان در ترس و وحشت عجیبی به سر می بردند به طوری که گاهی دو نفر دوست از شیعیان علی به خانه همدیگر می رفتند ، صاحبخانه از ترس غلام و خدمتکارانش حاضر نبود به مهمانش مطلبی بگوید مگر پس از قسم دادن و پیمان گرفتن از خدمتکار که راز او را فاش نکند ، بدین صورت حدیثهای جعلی در نکوهش علی و خاندانش پیدا شد ، محدثین و قضات و فرمانداران از همان جعلیات پیروی نمودند و شدیدترین مردم از نظر امتحان ، محدثین ریاکار و سست عقیده بودند که تظاهر به ایمان و عبادت کرده و به جهت تقرب به حکام و نیل به ثروت و مال دنیا ، جعل حدیث می نمودند تا اینکه با مرور زمان این خبرهای دروغ و حدیثهای جعلی به دست افراد متدین و پرهیزکار افتاد که خود از دروغ و بهتان پروا داشتند ، اما با حسن عقیده و سادگی همان جعلیات را قبول کرده و به دیگران نقل نمودند که اگر به بطلان و جعلی بودن آنها پی می بردند از نقل آنها خودداری می نمودند))(284) .
((سلیم بن قیس)) اضافه می کند که : ((این فشار و اختناق همچنان ادامه داشت ولی پس از شهادت حسن بن علی (285) علیهما السلام بیشتر و بلا و مصیبت بزرگتر گردید و اولیای خدا در ترس دائم و رعب شدید قرار گرفتند ؛ زیرا آنان یا به قتل می رسیدند و یا در حالت خفا و دوری از شهر و دیار خویش به سر می بردند و در مقابل آنان دشمنان خدا از هرجهت پیروز و در اظهار ظلم و ستم و در اعمال بدعت ، خود را آزاد می دیدند)) .

((سلیم)) می گوید : در این اوضاع و احوال و دو سال قبل از هلاکت معاویه (286) حسین بن علی علیهما السلام سفر حجّی انجام داد و عبداللّه بن عباس و عبداللّه بن جعفر را برای خود همسفر انتخاب نمود و در مکه از مردان و زنان بنی هاشم و از گروه انصار افرادی را که آن حضرت و بنی هاشم می شناختند دعوت به عمل آورد و به همه آنان ماءموریت داد که از افراد ذیصلاح و متعهد از صحابه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و از تابعین ، برای شرکت در جلسه ای که قرار است در ((مِنی)) تشکیل شود دعوت کنند .
و چون مدعوین که تعدادشان به هزار نفر بالغ می گردید(287) در منی و در زیر خیمه حسین بن علی علیهما السلام گرد آمدند آن حضرت شروع به صحبت نمود و پس از حمد و ثنای خداوند چنین فرمود :
((شما از جنایاتی که معاویه این جبار طاغیه بر ما و شیعیان ما روا داشته مطلع و آگاهید و شاهد و ناظر ستمگریهای او می باشید ، اینک من مطالبی را (درباره پدرم) مطرح می کنم که اگر درست بود تصدیقم کنید و اگر نادرست بود از من نپذیرید ، گفتار مرا بشنوید و سخنان مرا بنویسید و تذکرات مرا به خاطر بسپارید ، آنگاه که به شهر و دیار خود مراجعت می کنید آنچه را که فرا گرفته اید به اقوام و عشیره مورد وثوق و افراد مورد اعتماد از دوستان و آشنایان خود ابلاغ کنید ؛ زیرا ترس آن دارم که این آیین ، مندرس گردیده و این مذهب حق از بین برود . (((واللّه مُتِمُّ نُورِهِ وَلوْ کَرِهَ الْکافِرونَ))(288) .))
((سلیم)) می گوید : پس از آنکه سخنان امام علیه السلام به پایان رسید مجددا تاءکید نمود که شما را به خدا پس از مراجعت از این سفر ، گفتار مرا به افراد مورد اعتماد خود برسانید آنگاه از منبر فرود آمد و شرکت کنندگان نیز با تصمیم ابلاغ سخنان آن حضرت متفرق گردید
متن بخش اول خطبه
سلیم بن قیس آنگاه متن بخش اول خطبه آن حضرت را که حاوی فضائل امیرمؤ منان و اهل بیت علیهما السلام می باشد بدین گونه نقل می کند :
((اُنْشِدُکُمُ اللّهَ اَتَعْلَمُونَ اَنَّ عَلِیَّ بْنَ اَبِی طالبٍ کانَ اَخا رَسُولِاللّهِ صلّی اللّه علیه و آله حینَ اَخی بَیْنَ اَصْحابِهِ فَاَخی بَیْنَهُ وَبَیْنَ نَفْسِهِ وَقالَ : اَنْتَ اءَخی وَاَنَا اخُوکَ فی الدُّنْیا وَالْاخِرَةِ(289) قالُوا : اللّهُمَّ نَعَمْ قالَ : اُنِشدُکُمُاللّه هَلْ تَعْلَمُونَ اَنَّ رَسُولَاللّهِصلی اللّه علیه و آله شْتَری مَوْضِعَ مَسْجِدِهِ وَمَنازِلِهِ فَابْتَناهُ ثُمَّ ابْتَنی فیهِ عَشَرَةَ مَن ازِلَ تِسْعَةً لَهُ وَجَعَلَ عاشِرَها فِی وَسَطِها لاَبِی ثُمَّ سَدَّ کُلَّ بابٍ شارِعٍ اِلَی الْمَسْجِدِ غَیْرَ بابِهِ(290) فَتَکَلَّمَ فی ذلِکَ مَنْ

تَكَلّمَ فَقالَ : ما اَنَا سَدَدْتُ اَبْوابَكُمْ وَفَتَحْتُ بابَهُ وَلكِنَّاللّه اَمَرَنى بِسَدِّ اَبْوابِكُمْ وَفَتْحِ بابِهِ ثُمَّ نَهى النّاسَ اَنْ يَناموا فى الْمسجِدِ غَيْرَهُ ، وَكانَ يُجْنِبُ فى الْمسجِدِ(291) وَمَنْزِلهُ فى مَنْزِلِ رَسُولِاللّه صلّى اللّه عليه و آله فَوُلِدَ لِرَسُولِاللّه صلّى اللّه عليه و آله وَلَهُ فيهِ اَوْلادٌ ؟ قالُوا : اَللّهُمَّ نَعَمْ .
قال : اءفَتَعْلَمُونَ اَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطّابِ حَرِصَ عَلى كُوَّةٍ قَدْرَ عَيْنِهِ يَدَعُها فى مَنْزِلِهِ اِلى الْمَسجِدِ فَاَبى عَلَيْهِ ثُمَّ خَطَبَ فقالَ : اِنَّ اللّه اَمَرَنى اَنْ اَبْنِيَ مَسْجِداً طاهِراً لا يَسْكُنُهُ غَيْرى وَغَيْرُ اَخى وَبَنيه ، قالُوا : اَللّهُمَّ نَعَمْ .
قالَ : اُنْشِدُكُمُاللّهَ اَتَعْلَمُونَ اَنَّ رَسُولَاللّه صلّى اللّه عليه و آله نَصَبهُ يَوْمَ غَديرِ خُمٍّ فَنادى لَهُ بِالْوِلايةِ(292) وَقالَ : لِيُبَلِّغ الشّاهِدُ الْغايِبَ قالُوا : اَللّهُمَّ نَعَمْ .
قالَ : اُنْشِدُكُمُ اللّه اَتَعْلَمُونَ اَنَّ رَسُولَاللّهِ صلّى اللّه عليه و آله قالَ لَهُ فى غَزْوَةِ تَبُوكَ اَنْتَ مِنّى بِمَنْزِلَةِ هارُونَ مِنْ مُوسى (293) وَاَنْتَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمنٍ بَعْدِى (294) قالُوا : اَللّهُمَّ نَعَمْ .
قالَ : اُنْشِدُكُمُ اللّهَ اَتَعلَمُونَ اَنَّ رَسُولَاللّهِ صلّى اللّه عليه و آله حينَ دَعا النَّصارى مِنْ اَهْلِ نَجْرانَ اِلى المباهَلَةِ لَمْ يَاءتِ اِلاّ بِهِ وَبِصاحِبَتِهِ وَابْنَيْهِ(295) قالُوا : اَللّهُمَّ نَعَمْ .
قالَ : اُنْشِدُكُمُ اللّه اَتَعْلَمُونَ اَنَّهُ دَفَعَ اِلَيْهِ اللِّواءَ يَوْمَ خَيْبَر ثُمَّ قالَ : لا دفَعَهُ اِلى رَجُلٍ يُحِبُّهُ اللّهُوَرَسُولُهُ وَيُحبُّ اللّه وَرَسُولَهُ(296) كَرّارٌ غَيْرُ فَرّارٍ يَفْتَحُها اللّه عَلى يَدَيْهِ ق الُوا : اللّهُمَّ نَعَمْ .
قالَ : اَتَعْلَمُونَ اَنَّ رَسُولَاللّهَ بَعَثَهُ بِبَراءَةٍ وقالَ : لا يَبْلُغُ عنّى اِلاّ انَا اَوْ رجُلٌ مِنّى (297) قالُوا : اَللّهُمَّ نَعَمْ .
قالَ : اَتَعْلَمُونَ اَنَّ رَسُولَاللّه صلّى اللّه عليه و آله لَمْ تَنزِلْ برهِ شِدَّةٌ قَطُّ اِلاّ قَدَّمَهُ لَها ثِقَةً بِهِ وَاِنَّهُ لَمْ يَدْعُهُ بِاسْمِهِ قَطُّ اِلاّ يَقُولُ يا اَخِى وَادْعُو الى اَخِى قالُوا : اللّهُمَّ نَعَمْ .
قالَ : اءَتَعْلَمُونَ اءَنَّ رَسُولَاللّه صلّى اللّه عليه و آله قضى بَيْنَهُ وَبَيْنَ جَعْفرٍ وَزَيدٍ فَقالَ : يا على اءَنت مِنّى وَاءنا مِنكَ وَاَنتَ ولىُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعدى (298) قالُوا : اللّهُمَّ نَعَمْ .
قالَ : اءَتَعْلَمُونَ انَّه كانَتْ لَهُ مِنْ رَسُولِاللّه صلّى اللّه عليه و آله كُلَّ يَومٍ خَلْوَةٌ وكُلَّ لَيلَةٍ دَخْلَةٌ اِذا سَاءلَهُ اَعطاهُ واِذا سَكَتَ اءَبدءَه (299) قالُوا : اللّهُمَّ نَعَمْ .
قالَ : اءَتعْلَمُونَ اءَنَّ رَسُولَاللّه صلّى اللّه عليه و آله فَضَّلَهُ عَلى جَعْفرٍ وَحمْزَةَ حينَ قالَ : لِفاطِمَةَ عليهاالسلام زَوَّجْتُكِ خَيْرَ اَهْلِ بَيْتِى اءَقْدَمَهُمْ سِلْماً وَاءَعْظَمَهُمْ حِلْماً وَاَكْثَرَهُمْ عِلْماً(300) ، قالُوا : اَللّهُمَّ نَعَمْ .
قالَ : اءَتعْلَمُونَ اءَنَّ رَسُولَاللّه صلّى اللّه عليه و آله قالَ : اَنَا سَيِّدُ وُلْدِ بَنِى آدمَ وَاءَخِى عَلىٌّ سَيِّدُالْعَرَبِ(301) وَفاطِمَةُ سَيِّدَةُنِساءِاَهْلِالْجَنَّةِ(302) وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُابْناىَ سَيِّدا شَبابِاَهْلِالْجَنَّةِ(303) قالُوا : اَللّهُمَّ نَعَمْ .

قالَ : اءَتعْلَمُونَ اءَنَّ رَسُولَاللّه صَلّی اللّه علیه و آله اءَمَرَهُ بِغُسْلِهِ وَاءَخْبَرَهُ اَنَّ جَبْرَئیلَ یُعِینُهُ عَلَیْهِ قالُوا : اَللّهُمَّ نَعَمْ .
قالَ : اءَتعْلَمُونَ اءَنَّ رَسُولَاللّه صلّی اللّه علیه و آله قالَ فی آخر خُطْبَةٍ خَطَبَها : اِنِّی تَرَکْتُ فیکُمُ الثَّقْلَیْنِ کِتابَاللّهِ وَاءَهْلَ بَیْتی فَتَمَسَّکُوا بهما لم تضلوا قالُوا : اَللّهُمَّ نَعَمْ(304) . ثُمَّ ناشَدَهُمُ اَنَّهُمْ قَدْ سَمِعُوهُ یَقُولُ مَنْ زَعَمَ اءنَّهُ یُحِبُّنی وَیُبْغِضُ عَلِیّاً فَقَدْ کَذِبَ لَیْسَ یُحِبُّنی وَیُبْغِضُ عَلیّاً ، فَقالَ لَهُ قائِلٌ : یا رَسُولَاللّهِ وَکَیْفَ ذلِکَ ؟ قال : لاِنَّهُ مِنّی وَاءَنا مِنْهُ مَنْ اءَحَبَّهُ فَقَدْ اءَحَبَّنِی وَمَنْ اَحَبَّنِی فَقَدْ اَحَبَّ اللّهَ وَمَنْ اءَبْغَضَهُ فَقَدْ اَبْغَضَنِی وَمَنْ اَبْغَضَنِی فَقَدْ اَبْغَضَ اللّهَ فَقالُوا : اَللّهُمَّ نَعَمْ ، قَدْ سَمِعْنا . . .)) .
اینک ترجمه جملات بخش اول این خطبه شریفه
((اُنْشِدُکُمُ اللّهَ اَتَعْلَمُونَ اَنَّ عَلِیَّ بْنَ اَبِی طالِبٍ کانَ اَخا رَسُولِاللّهِ صلّی اللّه علیه و آله حینَ اَخی بَیْنَ اَصْحابِهِ فَاَخی بَیْنَهُ وَبَیْنَ نَفْسِهِ وَقالَ : اَنْتَ اءَخی وَاَنَا اخُوکَ فی الدُّنْیا وَالْا خِرَةِ(305) قالُوا : اللّهُمَّ نَعَمْ)) ((شما را به خدا ! آیا می دانید وقتی که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله در میان صحابه و یارانش ، پیمان ((اخوت)) می بست برای اخوّت خویش علی علیه السلام را انتخاب نمود ؟ گفتند : خدایا ! تو را گواه می گیریم که درست است)) .
((قالَ : اُنْشِدُکُمُاللّه هَلْ تَعْلَمُونَ اَنَّ رَسُولَاللّهصلی اللّه علیه و آله شْتَری مَوْضِعَ مَسْجِدِهِ وَمَنازِلِهِ فَابْتَناهُ ثُمَّ ابْتَنی فیهِ عَشَرَةَ مَنازِلَ تِسْعَةً لَهُ وَجَعَلَ عاشِرَها فِی وَسَطِها لاَبِی ثُمَّ سَدَّ کُلَّ بابٍ شارِعٍ اِلَی الْمَسْجِدِ غَیْرَ بابِهِ(306) فَتَکَلَّمَ فی ذلِکَ مَنْ تَکَلَّمَ فَقالَ : ما اَنَا سَدَدْتُ اَبْوابَکُمْ وَفَتَحْتُ بابَهُ وَلکِنَّاللّهَ اَمَرَنی بِسَدِّ اَبْوابِکُمْ وَفَتْحِ بابِهِ ثُمَّ نَهی النّاسَ اَنْ یَناموا فی الْمسجِدِ غَیْرَهُ ، وَکانَ یُجْنِبُ فی الْمسجِدِ(307) وَمَنْزِلهُ فی مَنْزِلِ رَسُولِاللّه صلّی اللّه علیه و آله فَوُلدَ لِرَسُولِاللّه صلّی اللّه علیه و آله وَلَهُ فیهِ اَوْلادٌ ؟ قالُوا : اَللّهُمَّ نَعَمْ)) ((شما را به خدا ! آیا می دانید آنگاه که رسول خدا محل ساختمان مسجد و خانه خویش را خریداری و در کنار مسجد ، ده حجره بنا کرد ، نُه باب از این حجره ها را به خود و حجره دهمی را که در وسط آنها قرار داشت به پدرم ((علی)) اختصاص داد ، سپس دستور داد درب همه حجره های مردم را که به مسجد باز می شد ببندند مگر درب حجره علی و چون بعضی از صحابه در این مورد اعتراض نمودند ، رسول خدا فرمود من این دستور را پیش خود صادر نکردم بلکه خدا چنین فرمانی را به من داد ، آنگاه مردم را از خوابیدن در مسجد منع نمود مگر علی را که حجره اش در داخل مسجد و درکنار حجره رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله قرار داشت و در همین حجره بود که بر علی علیه السلام حالت جنابت رخ می داد و خداوند در همین منزل فرزندانی را به رسول خدا و علی عطا نمود ؟ گفتند : خدایا ! تو را گواه می گیریم که درست است)) .
((قال : اءفَتَعْلَمُونَ اَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطّابِ حَرصَ عَلی کُوَّةٍ قَدْرَ عَیْنِهِ یَدَعُها فی

مَنْزِلِهِ إِلی الْمَسجِدِ فَاَبی عَلَیْهِ ثُمَّ خَطَبَ َفقالَ : إِنَّ اَللّٰهَ اَمَرَنی اَنْ اَبْنِیَ مَسْجِداً طاهرا لا یَسْکُنُهُ غَیْری وَغَیْرُ اَخی وَبَنیه ، قالُوا : اَللّٰهُمَّ نَعَمْ)) ((آیا می دانید که عمر بن خطاب اشتیاق فراوان داشت که از دیوار خانه اش روزنه کوچکی به مسجد باشد که بتواند داخل مسجد را ببیند ولی رسول خدا اجازه نداد سپس در ضمن خطبه اش فرمود : چون خداوند مرا به بنا کردن مسجد پاک و مطهری ماءمور ساخته است لذا نباید بجز من و برادرم (علی) و فرزندانش شخص دیگری دراین مسجد سکنی گزیند ؟ گفتند : خدایا ! تو را گواه می گیریم که درست است)) .
((قالَ : اُنْشِدُکُمُاللّٰه اَتَعْلَمُونَ اَنَّ رَسُولَاللّٰه صلّی اللّه علیه و آله نَصَبهُ یَوْمَ غَدیرِ خُمٍّ فَنادی لَهُ بِالْولایةِ(308) وَقالَ : لِیُبَلِّغ الشّاهِدُ الْغائِبَ قالُوا : اَللّٰهُمَّ نَعمْ)) ((شما را به خدا ! آیا می دانید که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله علی را در ((غدیر خم)) به مقام ولایت نصب کرد سپس دستور داد که این جریان را حاضرین به غایبین برسانند ؟ گفتند : خدایا ! تو را گواه می گیریم که درست است)) .
((قالَ : اُنْشِدُکُمُ اللّٰهَ اَتَعْلَمُونَ اَنَّ رَسُولَاللّٰهِ صلّی اللّه علیه و آله قالَ لَهُ فی غَزْوَةِ تَبُوکَ اَنْتَ مِنّی بِمَنْزِلَةِ هارُونَ مِنْ مُوسی (309) وَاَنْتَ وَلِیُّ کُلِّ مُؤْمنٍ بَعْدِی (310) قالُوا : اَللّٰهُمَّ نَعَمْ)) ((شما را به خدا ! آیا می دانید که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله در ((جنگ تبوک)) به علی فرمود : یاعلی ! تو نسبت به من همانند ((هارون)) هستی نسبت به ((موسی)) و همچنین فرمود : تو پس از من ولی و سرپرست همه مؤ منان می باشی ؟ گفتند : خدایا ! تو را گواه می گیریم که درست است)) .
((قالَ : اُنْشِدُکُمُ اللّٰه اَتَعلَمُونَ اَنَّ رَسُولَاللّٰه صلّی اللّه علیه و آله حینَ دَعا النَّصاری مِنْ اَهْلِ نَجْرانَ اِلی المباهَلَةِ لَمْ یَاءتِ اِلاّ بِهِ وَبِصاحِبَتِهِ وَابْنَیْهِ(311) قالُوا : اَللّٰهُمَّ نَعَمْ)) ((شما را به خدا ! آیا می دانید که رسول خدا آنگاه که مسیحیان ((نجران)) را به مباهله دعوت نمود برای نفرین آنان با خود نیاورد مگر علی و همسر و دو فرزند او را ؟ گفتند : خدایا ! تو را گواه می گیریم که درست است)) .
((قالَ : اُنْشِدُکُمُ اللّٰهَ اَتَعْلَمُونَ اَنَّهُ دَفَعَ اِلَیْهِ اللِّواءَ یَوْمَ خَیْبَر ثُمَّ قالَ : لا دفَعَهُ اِلی رَجُلٍ یُحِبُّهُ اللّٰهُ وَرَسُولُهُ وَیُحبُّاللّٰهَ وَرَسُولَهُ(312) کَرّارٌ غَیْرُ فَرّار یَفْتَحُها اللّٰهُ عَلی یَدَیْهِ قالُوا : اللّٰهُمَّ نَعَمْ)) ((شما را به خدا ! آیا می دانید که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله در ((جنگ خیبر)) پرچم (اسلام) را به دست علی داد آنگاه فرمود : اینک پرچم را به دست کسی می دهم که خدا و رسولش او را دوست می دارند و او خدا و رسولش را ، کرّار غیر فرّار است و خدا (قلعه) خیبر را به دست اوXO خواهد نمود ؟ گفتند : خدایا ! تو را گواه می گیریم که درست است)) .
((قالَ : اَتَعْلَمُونَ اَنَّ رَسُولَاللّٰه صلّی اللّه علیه و آله بَعَثَهُ بِبَراءَةٍ وقالَ : لا

یَبْلَغُ عنّی اِلاّ انَا اَوْ رجُلٌ مِنّی (313) قالوُا : اَللّهُمَّ نَعَمْ)) ((آیا می دانید که رسول خدا سوره برائت را به وسیله علی به مکه فرستاد و فرمود نباید پیام مرا ابلاغ کند جز خود من یا کسی که از من است ؟ گفتند : خدایا ! تو را گواه می گیریم که درست است)) .
((قالَ : اَتَعْلَمُونَ اَنَّ رَسُولَاللّهَ صلّی اللّه علیه و آله لَمْ تَنزِلْ بِهِ شِدَّةٌ قَطُّ اِلاّ قَدَّمَهُ لَها ثِقَةً بِهِ وَاَنَّهُ لَمْ یَدْعُهُ بِاسْمِهِ قَطُّ اِلاّ یَقُولُ یا اَخِی وَادْعُوا لی اَخِی قالُوا : اللّهُمَّ نَعَمْ)) ((آیا می دانید که هیچ مشکلی و حادثه مهمی برای رسول خدا پیش نمی آمد مگر به جهت اعتمادی که به علی داشت او را برای حل مشکلش جلو می انداخت و او را هیچگاه به اسم صدا نمی کرد و به عنوان ((برادر)) مورد خطابش قرار می داد ؟ گفتند : خدایا ! تو را گواه می گیریم که درست است)) .
((قالَ : اءَتَعْلَمُونَ اءَنَّ رَسُولَاللّه صلّی اللّه علیه و آله قضی بَیْنَهُ وَبَیْنَ جَعْفرٍ وَزَیدٍ فَقالَ : یا علی اءَنت مِنّی وَاءنا مِنکَ وَاَنتَ ولیُّ کُلِّ مُؤْمِنٍ بَعدی (314) قالُوا : اللّهُمَّ نَعَمْ)) ((آیا می دانید که رسول خدا آنگاه که در میان علی و جعفر و زید قضاوت نمود فرمود : یاعلی ! تو از من هستی و من از تو و پس از من تو ولی و سرپرست همه مؤ منان می باشی ؟ گفتند : خدایا ! تو را گواه می گیریم که درست است)) .
((قالَ : اءَتَعْلَمُونَ انَّه کانَتْ لَهُ مِنْ رَسُولِاللّه صلّی اللّه علیه و آله کُلَّ یَومٍ خَلْوَةٌ وکُلَّ لَیلَةٍ دَخْلَةٌ اِذا سَاءلَهُ اَعطاهُ واِذا سَکَتَ اءَبدءَه (315) قالُوا : اللّهُمَّ نَعَمْ)) ((آیا می دانید که برای علی در محضر رسول خدا هر روز جلسه خلوتی و هرشب یک نشست خصوصی وجود داشت که در این جلسات خصوصی اگر علی علیه السلام سؤ ال می کرد رسول خدا پاسخ می داد و اگر سکوت می کرد رسول خدا خود ابتدا به تکلم می نمود ؟ گفتند : خدایا ! تو را گواه می گیریم که درست است)) .
((قالَ : اءَتَعْلَمُونَ اءَنَّ رَسُولَاللّه صلّی اللّه علیه و آله فَضَّلَهُ عَلی جَعْفرٍ وَحمْزَةَ حینَ قال : لِفاطِمَةَ علیهاالسلام زَوَّجْتُکِ خَیْرَ اَهْلِ بَیْتِی اءَقْدَمَهُمْ سِلْماً وَاءَعْظَمَهُمْ حِلْماً وَاَکْثَرَهُمْ عِلْماً(316) ، قالُوا : اَللّهُمَّ نَعَمْ)) ((آیا می دانید که رسول خدا علی را بر جعفر طیار و حمزه سیدالشهداء ترجیح داد آنگاه که به دخترش فاطمه فرمود : من تو را به همسری بهترین افراد خانواده ام ، درآوردم (علی علیه السلام) که در ((اسلام)) با سابقه ترینشان و در ((اخلاق)) حلیم ترینشان و در ((علم)) برترینشان می باشد ؟ گفتند : خدایا ! تو را گواه می گیریم که درست است)) .
((قالَ : اءَتَعْلَمُونَ اءَنَّ رَسُولَاللّه صلّی اللّه علیه و آله قال : اَنَا سَیِّدُ وُلْدِ بَنِی آدمَ وَاءَخِی عَلیٌّ سَیِّدُالْعَرَبِ(317) وَفاطِمَةُ سَیِّدَةُنِساءِاَهْلِالْجَنَّةِ(318) وَالْحَسَنُ وَالْحُسَیْنُ اِبْناىَ سَیِّدا شَبابِاَهْلِالْجَنَّةِ(319) قالُوا : اَللّهُمَّ نَعَمْ)) ((آیا می دانید که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود : من آقا و سرور همه

فرزندان آدم ، برادرم (علی) سالار عرب و فاطمه بانوی زنان بهشت و دو فرزندم حسن و حسین سید جوانان بهشتند ؟ گفتند : خدایا ! تو را گواه می گیریم که درست است)) .
((قالَ : اءَتعْلَمُونَ اءَنَّ رَسُولَاللّهَ صلّی اللّه علیه و آله اءَمَرَهُ بِغُسْلِهِ وَاءَخْبَرَهُ اَنَّ جَبْرَئیلَ یُعینُهُ عَلَیْهِ قالُوا : اَللّهُمَّ نَعَمْ)) ((آیا می دانید که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بر علی ماءموریت داد تا بدن او را غسل دهد و فرمود : در این کار جبرئیل معین و یاور او خواهد بود ؟ گفتند : خدایا ! تو را گواه می گیریم که درست است)) .
((قالَ : اءَتعْلَمُونَ اءَنَّ رَسُولَاللّهَ صلّی اللّه علیه و آله قالَ فی آخر خُطْبَةٍ خَطَبَها : اِنِّی تَرَکْتُ فیکُمُ الثَّقْلَیْنِ کِتابَاللّهِ وَاءَهْلَ بَیْتی فَتَمَسَّکُوا بِهِما لَنْ تَضِلُّوا قالُوا : اَللّهُمَّ نَعَمْ(320))) ((آیا می دانید که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله در آخرین خطبه اش (به مسلمانان) فرمود : من در میان شما دو امانت گرانبها می گذارم ؛ کتاب خدا و اهل بیتم . به آن دو تمسک کنید که هیچ گاه گمراه نمی شوید ؟ گفتند : خدایا ! تو را گواه می گیریم که درست است)) .
((ثُمَّ ناشَدَهُمُ اَنَّهُمْ قَدْ سَمِعُوهُ یَقُولُ : مَنْ زَعَمَ اءنَّهُ یُحِبُّنی وَیُبْغِضُ عَلِیّاً فَقَدْ کَذِبَ لَیْسَ یُحِبُّنی وَیُبْغِضُ عَلیّاً ، فَقالَ لَهُ قائِلٌ : یا رَسُولَاللّهِ وَکَیْفَ ذلِکَ قال : لاِنَّهُ مِنّی وَاءَنا مِنْهُ مَنْ اءَحَبَّهُ فَقَدْ اءَحَبَّنِی وَمَنْ اَحَبَّنِی فَقَدْ اَحَبَّ اللّهَ وَمَنْ اءَبْغَضَهُ فَقَدْ اَبْغَضَنِی وَمَنْ اَبْغَضَنِی فَقَدْ اَبْغَضَ اللّهَ(321) فَقالُوا : اَللّهُمَّ نَعَمْ ، قَدْ سَمِعْنا . . .)) ((سلیم بن قیس)) می گوید : حسین بن علی غیر از اینها فضائل زیادی را که درباره علی و اهل بیت او در قرآن ناز گردیده و یا از زبان رسول خدا شنیده شده بود برشمرد و حضار مجلس آنان که از صحابه رسول خدا بودند می گفتند : آری به خدا سوگند ! این را شنیده ایم و تابعین (آنان که شخص رسول خدا را ندیده بودند) می گفتند : ماهم این فضیلت را از فلان صحابه مورد وثوق و اعتماد شنیده ایم .
حسین بن علی در پایان سخنانش که درباره فضائل امیرمؤ منان علیه السلام ایراد می کرد فرمود : ((شما را به خدا بگویید ببینم این را هم شنیده اید که رسول خدا فرمود : هرکس دوستی مرا ادعا کند در حالی که با علی دشمنی دارد دروغ گفته است ؛ زیرا دوستی من با دشمنی علی در یک دل نمی گنجد . در این هنگام شخصی سؤ ال کرد یا رسول اللّه ! چگونه محبت تو با دشمنی علی نمی سازد ؟ فرمود : زیرا علی از من و من از علی هستم هرکه او را دوست بدارد مرا دوست داشته و هرکس مرا دوست بدارد خدا را دوست داشته و هرکه علی را دشمن بدارد با من دشمنی کرده و هرکه با من دشمنی کند خدا را دشمن داشته است . . .))
.
و این بود ترجمه بخش اول ازخطبه حسین بن علی علیهما السلام که در

مِنی ایراد فرموده و سلیم بن قیس آن را نقل نموده است . و به طوری که ملاحظه می فرمایید این بخش از خطبه مشتمل بر فضائل متعددی است که تک تک آنها در منابع و کتابهای حدیثی مورد اعتماد اهل سنّت و به طریق راویان آنها از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله نقل گردیده است و ما نیز اکثر این فضائل را از صحاح و سنن و مسانید عامه استخراج و این مآخذ را در پاورقی مشخص نمودیم . و چون در این بخش خود را از هر نوع توضیح مستغنی می دانیم توجه خواننده را به بخش دوم خطبه معطوف می داریم .

متن بخش دوّم خطبه

به طوری که قبلاً اشاره نمودیم چون این خطبه شریفه از سه بخش مستقل تشکیل گردیده ما هم برای حفظ انسجام و ارتباط ترجمه با متن خطبه هریک از دو بخش دوم وسوم را همانند بخش اول مستقلاً نقل می کنیم گرچه این دو بخش در اکثر کتابهای حدیث متصل بهم و نه به شکل مستقل و جدا از هم نقل شده است :
((اِعتَبِروا اَیُّهاالنّاسُ بِما وَعَظَ اللّهُ بِهِ اءَوْلیاءَهُ مِن سُوءِ ثَنائِهِ عَلَی الاَحْبارِ إذْیَقُولُ : (لَولا یَنْهاهُمُ الرَّبانِیُّونَ وَالْاَحْبارُ عَنْ قَوْلِهُمِ الْا ثمَ)(322) وَقالَ : (لُعِنَ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ بَنِی اِسْرائیلَ - اِلی قوله - لَبِئْسَ ما کانُوا یَفْعَلُونَ) (323) وَاِنَّما عابَ اللّهُ ذلِکَ عَلَیْهِم لاِنَّهُمْ کانُوا یَرَوْنَ مِنَ الظّلمَةِ الّذینَ بَین اءَظهُرِهِم المُنکَرَ وَالْفَسادَ فلا یَنْهَوْنَهُمْ عَنْ ذلِکَ رغبَةً فیما کانُوا یَنالُونَ مِنْهُمْ وَرَهْبَةً مِمَّا یَحْذَرُونَ وَاللّهُ یَقُولُ : (فَلا تَخْشَوْاالنّاسَ وَاخْشَونِ)(324) وَقالَ : (اَلْمُؤِ مِنُونَ وَالْمُؤْمِناتُ بَعْضُهُمْ اءَوْلیاءُ بَعْضٍ یَاءمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَیَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَرِ)(325) فَبَدَاءَ اللّهُ بِالاَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهی عَنِ الْمُنْکَرِ فَرِیضَةً مِنْهُ لِعِلْمِهِ بِاءنَّها اِذا اُدِّیَتْ وَاُقیمَتْ اِسْتَقامَتِ الْفَرائضُ کُلُّها هیِّنُها وَصَعْبُها وَذلِکَ اءَنَّ الْاَمرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهیَ عَنِ الْمُنْکَرِ دُعاءٌ اِلَی الْاِ سْلامِ مَعَ رَدِّ الْمَظالِمِ وَمُخالَفَةِ الظّالِمِ وَقِسْمَةِ الفی ءِ وَالْغَنائِمِ وَاَخْذِ الصَّدَقاتِ مِنْ مَواضِعِها وَوَضْعِها فی حَقِّها))

توضیح

صاحب تحف العقول به هنگام نقل این خطبه می فرماید : ویروی عن امیرالمؤ منین علیه السلام یعنی این قسمت از خطبه حسین بن علی علیهما السلام که مربوط به امر به معروف و نهی از منکر است از امیرمؤ منان علیه السلام نیز نقل شده است .
به طوری که در بخش آخرین خطبه اشاره خواهیم نمود جملاتی از آن بخش در میان خطبه ها و کلمات امیرمؤ منان علیه السلام هم موجود است که برای اهمیت و حساسیت موضوع حسین بن علی علیهما السلام در خطبه و سخنرانیش از آن جملات بهره برداری نموده است و ممکن است بر اساس گفتار صاحب تحف العقول اصل این بخش از خطبه نیز از امیرمؤ منان علیه السلام باشد که فرزند برومند آن حضرت در بیان اهمیت امر به معروف و نهی از منکر و ترسیم عظمت این وظیفه ، از آن استفاده نموده است ولی ما به استناد مستقیم این بخش به امیرمؤ منان علیه السلام بجز آنچه صاحب تحف العقول اشاره فرموده است در منابع دیگر نایل نشدیم .
((اِعتَبروا اَیُّهاالنّاسُ)) :)) خطاب به گروه خاص و حاضرین در مجلس و یا مردم دنیای آن روز نیست بلکه این خطاب همه انسانها راکه در هر زمان و مکان این ندا را بشنوند شامل می شود همانند خطاب یا ((ایهاالناس)) که در قرآن مجید در موارد متعدد و مکرر آمده است .
((اولیاء)) :
منظور از اولیا در این جا کسانی هستند که توجه به خدا دارند و در عین حال در جامعه دارای مسؤ ولیتی می باشند ؛ زیرا بدون داشتن مسؤ ولیت انجام وظیفه ای از آنان متوقع نیست .
((احبار)) : علمای صالح . ((ربانی)) :
شخص متاءلّه و معتقد به خدا که در عین حال عالم به احکام خداوند و حافظ حلال و حرام او هم باشد .
گرچه در آیه ای که مورد استناد حسین بن علی علیهما السلام می باشد علما و روحانیون یهود ، مورد نکوهش قرار گرفته ولی بدیهی است که این تقبیح و نکوهش به علمای یهود و یا روحانیون مسیحی اختصاص ندارد بلکه به طور کلی به همه علمای مذهبی و علمای اسلامی نیز شامل می شود ؛ زیرا ضرر سهل انگاری و سکوت علمای هر مذهب و آیین ، مانند معصیت و گناه افراد عادی نیست ؛ زیرا ضرر این سکوت متوجه اصل مذهب خواهد گردید .
((قول اثم)) :
سخنان گناه آمیز که اعم از دروغپردازی و تهمت و تحریف حقایق است .

((اکل سحت)) :
حرامخواری .
با این که باید از همه معاصی و منکرات نهی نمود ولی در آیه شریفه بر ((قول اثم واکل سحت)) تکیه شده است تا این معنا را تفهیم کند که این دو گناه از همه گناهان خطرناکتر است و لذا باید بیش از همه معاصی مورد مخالفت و مبارزه قرار بگیرد ؛ زیرا گاهی گفتار و تبلیغات دروغین مخالفین و ستمگران که یکی از مصادیق مهم ((قول اثم)) است برای اسلام و مسلمین بیش از هر عمل دیگر سهمگین و شکننده می باشد . و در اکل سحت و حرامخواری تنها جنبه فردی و جزئی آن منظور نیست بلکه دارای ابعاد وسیعی است که شامل واردات و صادرات مضر و قبضه کردن اقتصاد غیرمشروع در جامعه نیز می باشد و مسلما ضرر این نوع اکل سحت بیش از حرامخواری فردی است که به صورت قماربازی و کم فروشی و غیره متجلی می گردد .
اینک ترجمه جملات بخش دوم این خطبه شریفه (326)
((اِعتَبِروا اَیُّهاالنّاسُ بِما وَعَظَ اللّهُ بِهِ اءَوْلیاءَهُ مِن سُوءِ ثَنائِهِ عَلَی الاَحْبارِ إِذْیَقُولُ : (لَولا یَنْهاهُمُ الرَّبانِیُّونَ وَالْاَحْبارُ عَنْ قَوْلِهُمِ الْا ثمَ)(327) وَقالَ : (لُعِنَ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ بَنِی اِسْرائیلَ - اِلی قوله - لَبِئْسَ ما کانُوا یَفْعَلُونَ) (328)))
((ای مردم ! از پندی که خدا به اولیا و دوستانش به صورت نکوهش از علمای یهود داده عبرت بگیرید آن جا که می فرماید : چرا علمای دینی و احبار ، یهودیها را از سخنان گناه آمیز و خوردن حرام نهی و جلوگیری نمی کنند ؟ و باز می فرماید : آنها که از بنی اسرائیل کافر شدند مورد لعن و نفرین قرار گرفتند تا آنجا که می فرماید : آنها از اعمال زشتی که انجام می دادند یکدیگر را نهی نمی کردند و چه کار بدی را مرتکب می شدند)) .
((وَاِنَّما عابَ اللّهُ ذلِکَ عَلَیْهِم لاِنَّهُمْ کانُوا یَرَونَ مِنَ الظّلَمَةِ الذّینَ بَین اءَظهُرِهِم المُنکَرَ وَالْفَسادَ فلاَ یَنْهَوْنَهُمْ عَنْ ذلِکَ رغْبَةً فیما کانُوا یَنالُونَ مِنْهُمْ وَرَهْبَةً مِمَّا یَحْذَرُونَ وَاللّهُ یَقُولُ : (فَلا تَخْشَوْاالنّاسَ وَاخْشَونِ)(329) وَقالَ : (اَلْمُؤِ مِنُونَ وَالْمُؤْمِناتُ بَعْضُهُمْ اءَوْلیاءُ بَعْضٍ یَاءمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَیَنْهُوْنَ عَنِ الْمُنْکَرِ)(330) .))
((در حقیقت خدا آن را از این جهت عیب می شمارد که آنان با چشم خود می دیدند که ستمکاران به زشتکاری و فساد پرداخته اند و باز منعشان نمی کردند و این سکوت به خاطر علاقه به مال بود که ازآنان دریافت می کردند و نیز به خاطر ترسی بود که از آزار و تعقیب آنان به دل راه می دادند و در حالی که خدا می فرماید : از مردم نترسید و از من بترسید و می فرماید : مردان مؤ من دوستدار رهبر و عهده دار یکدیگرند همدیگر را امر به معروف و نهی از منکر می کنند)) .

((فَبَدَاءَ اللّهُ بِالاَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهی عَنِ الْمُنْکَرِ فَرِیضَةً مِنْهُ لِعِلْمِهِ بِاءَنَّها اِذا اُدِّیَتْ وَاُقیمَتْ اِسْتَقامَتِ الْفَرائضُ کُلُّها هیِّنُها وَصَعْبُها وَذلِکَ اءَنَّ الْاَمرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهیَ عَنِ الْمُنْکَرِ دُعاءٌ اِلَی الْاِ سْلامِ مَعَ رَدِّ الْمَظالِمِ وَمُخالَفَةِ الظّالِمِ وَقِسْمَةِ الفی ءِ وَالْغَنائِمِ وَاَخْذِ الصَّدَقاتِ مِنْ مَواضِعِها وَوَضْعِها فی حَقِّها)) ((خداوند در این آیه در شمردن صفات مؤ منان که مظهر دوستداری و رهبری متقابل است از امر به معروف و نهی از منکر شروع می کند و نخست آن را واجب می شمارد ؛ زیرا می داند که اگر امر به معروف و نهی از منکر انجام بگیرد و در جامعه برقرار شود همه واجبات از آسان گرفته تا مشکل همگی برقرار خواهد شد و آن بدین سبب است که امر به معروف و نهی از منکر عبارت است از دعوت به اسلام (یعنی جهاد اعتقادی خارجی) به اضافه باز گرداندن حقوق ستمدیدگان به آنان و مخالفت و مبارزه با ستمگران و کوشش برای این که ثروتهای عمومی و غنایم جنگی طبق قانون عادلانه اسلام توزیع شود و صدقات (زکات و همه مالیاتهای الزامی و داوطلبانه) از موارد صحیح و واجب آن جمع آوری و گرفته شود و هم در موارد شرعی و صحیح آن به مصرف برسد)) .
و این بود ترجمه بخش دوم از خطبه حسین بن علی علیهما السلام اینک به متن و ترجمه بخش سوم آن توجه فرمایید .

متن بخش سوم خطبه

((ثُمَّ اَنْتُمْ اءيَّتُها الْعِصابةُ عصابةٌ بِالْعِلْمِ مَشهُورةٌ وبالخير مَذكورةٌ وَبالنَّصِيحَةِ مَعْرُوفَةٌ وَبِاللّه فى انْفُسِ النّاس مَهابَةٌ . يَهابُكُم الشَّريفُ وَيُكْرِمُكُمُ الضَّعيفُ وَيُؤْثِرُكُمْ مَنْ لا فَضْلَ لَكُمْ عَلَيْهِ وَلا يَدَ لَكُمْ عِنْدَهُ ، تُشَفَّعُونَ فِى الْحَوائِجِ اِذَا امْتُنِعَتْ مِنْ طُلاّبِها وَتَمْشُونَ فِى الطَّريقِ بِهَيْبَةِ الْمُلُوكِ وَكَرامَةِ الاُكابِرِ اءَلَيْسَ كُلُّ ذلِكَ اِنَّما نِلْتُمُوه بِما يُرْجى عِنْدَكُمْ مِنَ القِيامِ بِحَقِّاللّهِ وَاِنْ كُنْتُمْ عَنْ اءَكْثَرِ حَقِّهِ تُقَصِّرُونَ فَاسْتَخْفَفْتُمْ بِحَقِّ الاِ ئِمَّةِ ، فَاءمَّا حَقَّ الضُّعَفاءِ فَضَيَّعْتُمْ وَاءَمَّا حَقَّكُمْ بِزَعْمِكُمْ فَطَلَبْتُمْفَلا مالاًبَذَلْتُمُوهُ وَلانَفْساً خاطَرْتُمْبِها لِلَّذى خَلَقَها وَلا عَشيرَةً عادَيْتُموها فى ذاتِ اللّه .
اءَنْتُمْ تَتَمَنَّوْنَ عَلَى اللّه جَنَّتَهُ وَمُجاوَرَةَ رُسُلِهِ وَاءَماناً مِنْ عَذابِهِ . لَقَدْ خَشِيتُ عَلَيْكُمْ اءَيُّها الْمُتَمَنّونَ عَلَى اللّهِ اءَنْ تَحِلَّ بِكُمْ نِقْمَةٌ مِنْ نَقِماتِهِ لاَنَّكُمْ بَلَغْتُمْ مِنْ كَرامَةِاللّهِ مَنْزِلَةً فُضِّلتم بِها وَمَنْ يُعْرَفُ بِاللّهِ لا تُكْرِمُونَ وَاءَنتُمْ بِاللّه فى عِبادِهِ تُكْرَمُونَ وَقَد تَرَوْنَ عُهودَاللّه مَنْقوضَةً فَلا تفزَعُونَ وَاءَنتُمْ لِبَعضِ ذِمَمِ آبائِكُم تَفْزَعُونَ وَذِمَّةُ رَسُولِاللّه مَخْفُورةٌ مَحْقورةٌ وَالْعُمْىُ وَالْبُكْمُ وَالزَّمْنى فى الْمَدائِنِ مُهْمَلَةٌ لا تُرحَمونَ وَلا فى مَنْزِلتِكُمْ تَعْمَلُونَ وَلا مَن عَمِلَ فيها تُعينُونَ .
وَبِالاْ دِّهانِ وَالْمُصانَعَةِ عِنْدَالظَّلَمةِ تَاءمَنُونَ كُلُّ ذلِكَ مِمَّا اءَمَرَكُمُاللّهُ بِهِ مِنَ النَّهيِ وَالتَّناهِى وَانْتُمْ عَنْهُ غافِلُونَ وَاءَنْتُمْ اءَعْظَمُ النّاسِ مُصِيبَةً لِما غُلِبْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ مَنازِلِ العُلَماءِ لَوْكُنْتُمْ تَشْعُرون ذلِكَ بِاءَنَّ مَجارى الاُمورِ وَالاَحْكامِ عَلى اءَيْدِى الْعُلَماءِ بِاللّه الاُمناءِ عَلى حَلالِهِ وَحَرامِهِ فَاءَنْتُمُ الْمُسْلُوبُونَ تِلْكَ الْمَنْزلَةَ وَمَا سُلِبْتُم ذلِكَ إلاّ بِتَفَرُّقِكُمْ عَنِ الْحَقِّ وَاخْتِلافِكُمْ فِى السُّنَةِ بَعْدَ الْبَيِّنَةِ الْواضِحَةِ ولَوْ صَبَرْتُمْ عَلَى الاَذى وَتَحَمَّلْتُمُ الْمَؤُونَةَ فى ذاتِ اللّه كانَتْ اءُمورُاللّهِ عَلَيْكُمْ تَرِدُ وَعَنْكُمْ تَصْدُرُ وَاِلَيْكُمْ تَرْجِعُ ولكِنَّكُم مَكَّنْتُمُ الظَّلَمَةَ مِنْ مَنْزِلَتِكُمْ وَاستَسلمتُم اءُمُورَاللّهِ فى اءَيديهِم يَعْمَلُونَ بِالشُّبهاتِ ويَسيرُون فى الشَّهَواتِ سَلَّطَهُمْ عَلى ذ لِكَ فِرارِكُمْ مِنَ الْمَوْتِ وَاعْجابُكُمْ بِالْحَياةِ الَّتى هِىَ مُفارِقَتُكُم فَاءَسْلَمْتُمْ الضُّعَفاءَ فِى اءَيديهِم فَمِنْ بَيْن مُستَعبَدٍ مَقْهُورٍ وبَيْنِ مُسْتَضْعَفٍ عَلى مَعيشتِهِ مَغْلُوبٍ يَتَقَلَّبُونَ فِى الْمُلْكِ بآرائِهِمْ وَيَسْتَشْعِرونَ الْخِزْىَ بِاءَهْوائِهِمْ اِقتِداءً بِالاَشْرارِ وَجُرْاءَةً عَلى الْجَبّارِ فى كُلِّ بَلَدٍ منْهُمْ عَلى منْبَرِهِ خَطيبٌ مِصْقعٌ فَالاَرضُ لَهُمْ شاغِرةٌ وَاءَيْديهمْ فيها مَبْسوطَةٌ وَالنَّاسُ لَهُمْ خَوَلٌ لا يَدْفَعُونَ يَدَ لامِسٍ ، فَمِنْ بَيْن جَبَّارٍ عَنيدٍ وَذى سَطْوَةٍ عَلى الضَّعفَةِ شَديدٍ ، مُطاعٍ لا يَعْرِفُ الْمُبْدِءَ المُعيدَ فَيا عَجَباً وَمالى لااءَعْجَبُ وَالاَرضُ مِنْ غاشٍّ غَشُوم وَمُتَصَدَّقٍ ظلوم وعامِلٍ عَلى المُؤ مِنينَ بِهِمْ غَيْرُ رَحيمٍ ، فَاللّهُ الْحاكِمُ فيما فيهِ تَنازَعْنا وَالْقاضى بِحُكْمِهِ فيما شجَرَ بَيْنَنا .
اَللّهُمَّ اِنَّكَ تَعْلَمُ اءَنَّهُ لَمْ يَكُنْ ما كانَ مِنَّا تَنافُساً فى سُلْطانٍ وَلاَ الْتِماساً مِنْ

فُضولِ الْحُطامِ وَلكِنْ لِنُرِیَ المعالِمَ مِن دِینکَ ونُظْهِرَ الْاِصْلاحَ فی بِلادِکَ وَیَاءمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبادِکَ وَیُعْمَلَ بِفَرائِضِکَ وَسُنَنِکَ وَاَحْکامِکَ فَاِنَّکُمْ اِنْ لا تَنْصُرونا وَتَنْصِفونا قَوِیَ الظَّلَمَةُ عَلَیْکُمْ وَعَمِلُوا فی اِطفاءِ نُورِ نَبِیِّکُمْ وَحَسْبُنَا اللّٰهُ وَعَلَیهِ تَوکَّلنا وَاِلَیهِ اَنَبْنا وَاِلَیْهِ الْمَصیرُ))

توضیح

به طوری که قبلاً اشاره نمودیم جملاتی از این بخش خطبه نیز با مختصر تفاوت در خطبه های امیرمؤ منان علیه السلام آمده است (331) .
((فاستخففتم بحق الائمه)) در نسخه های موجود از وافی و تحف العقول ((بحقّالائمه)) ضبط شده است که در این صورت منظور ، استخفاف حق امیرمؤ منان و امام حسن و امام حسین علیهم السلام می باشد ، ولی محتمل است که ((بحق الامه)) باشد و در کتابت تصحیف شده است و جمله بعدی ((فاءمّا حق الضعفاء)) این احتمال را تاءیید می کند . (امام امت - قدس سره - این جمله را طبق احتمال دوم ترجمه نموده اند) .
((ومن یعرف باللّه لا تکرمون و انتم باللّه فی عباده تکرمون)) :)) یعرف و تکرمون دوم به صیغه مجهول و تکرمون اول به صیغه معلوم یعنی در عین حال که احترام شما در جامعه به جهت انتساب شما به دین و آیین است ولی خود شما چنین وظیفه ای را انجام نمی دهید و از کسانی که به خدا شناسی معروف هستند تکریم و تجلیل نمی کنید .
((العمی والبکم والزمنی)) :)) جمع اءعْمی وَاَبکَم وزَمِنْ است .
((لا ترحمون وغلبتم به)) :)) صیغه مجهول .
((مجاری الامور والاحکام علی ایدی العلماء باللّه الامناء علی حلاله و حرامه)) :)) مجاری جمع مجری مصدر میمی یا اسم مکان است یعنی باید مجاری مختلف و گوناگون امور مسلمین و کشور اسلامی منتهی به علما و حل و فصل احکام و قضایا به دستور دانشمندان الهی که امین حلال و حرام خدا هستند و قوانین آسمانی را از تغییر و تحریف حفظ می کنند انجام پذیرد .
و این جمله یکی از دلایل فراوانی است که بزرگان علما و فقهای شیعه برای اثبات ولایت فقیه ذکر نموده اند . ((والارض لهم شاغره)) می گویند : شغرت الارض ؛ یعنی این سرزمین حامی و نگهبان ندارد . خطیب مصقع : با کسر میم و فتح عین و با سین و صاد ؛ گوینده بلیغ و دارای صدای بلند که امروز رادیوها و رسانه های گروهی که مورد استفاده دشمنان است از مصادیق بارز آن است .
اینک ترجمه جملات بخش سوم این خطبه شریفه
((ثُمَّ اَنْتُمْ اءیَّتُها الْعِصابةُ عصابةٌ بِالْعِلْمِ مَشهُورةٌ وبالخیر مَذکورةٌ وَبالنَّصِیحَةِ مَعْرُوفَةٌ وَبِاللّه فی انْفُسِ النّاس مَهابَةٌ . یَهابُکُم الشَّریفُ وَیُکْرِمُکُمُ الضَّعیفُ وَیُؤْثِرُکُمْ مَنْ لا فَضْلَ لَکُمْ عَلَیْهِ وَلا یَدَ لَکُمْ عِنْدَهُ ، تُشَفَّعُونَ فِی الْحَوائِجِ اِذَا امْتُنِعَتْ مِنْ طُلاّبِها وَتَمْشُونَ فِی الطَّریقِ بَهَیْبَةِ الْمُلُوکِ وَکَرامَةِ الاَکابِرِ))
((علاوه بر آنچه گفتم ، شما ای گروه حاضر ! ای گروهی که به علم و عالم

بودن شهرت دارید و از شما به نیکی یاد می شود و به خیرخواهی و اندرزگویی و به راهنمایی در جامعه معروف شده اید و به خاطر خدا در دل مردم شکوه و مهابت پیدا کرده اید به طوری که مرد مقتدر از شما بیم دارد و ناتوان به تکریم شما برمی خیزد و آن کس که هیچ برتری بر او ندارید و نه قدرتی بر او دارید شما را بر خود برتری داده است و نعمتهای خویش را از خود دریغ داشته به شما ارزانی می دارد هرگاه نیازمندان از رسیدن به نیاز خویش باز داشته می شوند ، شما شفیع قرارداده می شوید . و در کوچه و خیابان با مهابت پادشاهان و شکوه بزرگان قدم برمی دارید)) .

((اءَلَیْسَ کُلُّ ذلِکَ اِنَّما نِلْتُمُوه بِما یُرْجی عِنْدَکُمْ مِنَ القِیامِ بِحَقِّاللّهِ وَاِنْ کُنْتُمْ اءَکْثَرَ حَقِّهِ تُقْصِّرونَ فَاستَخْفَفْتُمْ بِحَقِّ الا ئِمَّةِ ، فَاءَمَّا حَقَّ الضُّعَفاءِ فَضَیَّعْتُمْ وَاءَمَّا حَقَّکُمْ بِزَعْمِکُمْ فَطَلَبْتُمْفَلا مالاً بَذَلْتُمُوهُ وَلانَفْساً خاطَرْتُمْبِها لِلَّذی خَلَقَها وَلا عَشیرَةً عادَیْتُموها فی ذاتِ اللّه)) ((آیا بر همه این احترامات و قدرتهای معنوی از این جهت نایل نگشته اید که به شما امید می رود که به اجرای قانون خدا کمر ببندید گرچه در مورد بیشتر قوانین خدا کوتاه آمده اید ؟ بیشتر حقوق الهی را که به عهده دارید فرو گذاشته اید مثلاً حق ملت را خوار و فرو گذاشته اید ، حق افراد ناتوان و بی قدرت را ضایع کرده اید اما در همان حال به دنبال آنچه حق خویش می پندارید برخاسته اید نه پولی خرج کرده اید و نه جان را در راه آن که آن را آفریده به خطر انداخته اید و نه با قبیله و گروهی به خاطر خدا درافتاده اید)) .

((اءَنْتُمْ تَتَمَنَّونَ عَلَی اللّه جَنَّتَهُ وَمُجاوَرَةَ رُسُلِهِ وَاءَماناً مِنْ عَذابِهِ . لَقَدْ خَشِیتُ عَلَیْکُمْ اءَیُّها الْمُتَمَنّونَ عَلَی اللّهِ اءَنْ تَحِلَّ بِکُمْ نقْمَةٌ مِنْ نَقِماتِهِ لاِنَّکُمْ بَلَغْتُمْ مِنْ کَرامَةِاللّهِ مَنْزِلَةً فُضِلّتُمْ بِها وَمَنْ یُعْرَفُ بِاللّهِ لا تُکْرِمُونَ وَاءَنتُمْ بِاللّه فی عِبادهِ تُکْرَمُونَ)) ((شما آرزو دارید و حق خود می دانید که بهشتش و همنشینی پیامبرانش و ایمنی از عذابش را به شما ارزانی دارد ای کسانی که چنین انتظاراتی از خدا دارید من از این بیمناکم که نکبت خشمش بر شما فرود آید ؛ زیرا در سایه عظمت و عزت خدا به منزلتی بلند رسیده اید ولی خدا شناسانی را که ناشر خداشناسی هستند احترام نمی کنید حال آنکه شما به خاطر خدا در میان بندگانش مورد احترامید)) .

((وَقَد تَرَوْنَ عُهودَاللّه مَنْقوضَةً فَلا تفزَعُونَ وَاءَنتُمْ لِبَعضِ ذِمَمِ آبائِکُم تَفْزَعُونَ وَذِمةُ رَسُولِاللّه مَخْفُورةٌ محقورةٌ وَالْعُمْیُ وَالْبُکْمُ وَالزَمْنَی فی الْمَدائِنِ مُهْمَلَةٌ لا تُرحَمونَ وَلا فِی مَنْزِلتِکُمْ تَعْمَلُونَ وَلا مَن عَمِلَ فیها تُعینُونَ . وَبِالْا دِّهانِ وَالْمُصانَعَةِ عِنْدَالظِّلَمِة تَاءمَنُونَ کُلُّ ذلِکَ مِمَّا اءَمَرَکُمُاللّهُ بِهِ مِنَ النَّهیِ وَالتَّناهِی وَانْتُمْ عَنْهُ غافِلُونَ)) ((و نیز از آن جهت بر شما بیمناکم که به چشم خود می بینید تعهداتی که در برابر خدا شده (یعنی قراردادهای اجتماعی که نظامات و مناسبات جامعه اسلامی را می سازد) گسسته و

زیر پا نهاده است اما نگران نمی شوید در حالی که به خاطر پاره ای از تعهدات پدرانتان ، نگران و پریشان می شوید و اینک تعهداتی که در برابر پیامبر انجام گرفته (یعنی مناسبات اسلامی که از طریق بیعت با پیامبر اکرم تعهد شده همچنین تعهد اطاعت و پیروی از جانشینش علی و اولادش که در ((غدیرخم)) در برابر پیامبر انجام گرفته) مورد بی اعتنایی است .
نابینایان ، لالها و زمینگیران ناتوان در همه شهرها بی سرپرست مانده اند و بر آنها ترحم نمی شود . و نه مطابق شاءن و منزلتتان کار می کنید و نه به کسی که چنین کاری بکند و در ارتقای شاءن شما بکوشد اعتنا یا کمک می کنید . با چرب زبانی و چاپلوسی و سازش با ستمکاران ، خود را در برابر قدرت ستمکاران حاکم ایمن می گردانید تمام اینها دستورهایی است که خدا به صورت نهی یا همدیگر را نهی کردن و باز داشتن داده و شما از آنها غفلت می ورزید)) .
((وَاءَنْتُمْ اءَعْظَمُ النّاسِ مُصیبَةً لِما غُلِبْتُمْ عَلَیْهِ مِنْ مَنازِلِ العُلَماءِ لَوْکُنْتُمْ تَشْعُرون ذلِکَ بِاءَنَّ مَجارِی الْاُمورِ وَالْاَحْکامِ عَلی اءَیْدِی الْعُلَماءِ بِاللّه الْا مناءِ عَلی حَلا لِهِ وَحَرامِهِ فَاءَنْتُمُ الْمُسْلُوبُونَ تِلْکَ الْمَنْزِلَةَ وَمَا سُلِبْتُم ذلِکَ إِلاّ بِتَفَرُّقِکُمْ عَنِ الْحَقِّ وَاْختِلافِکُمْ فِی السُّنَةِ بَعْدَ الْبَیِّنَةِ الْواضِحَة)) ((مصیبت شما از مصائب همه مردم سهمگین تر است ؛ زیرا منزلت و مقام علمایی را از شما باز گرفته اند چون در حقیقت امور اداری کشور و صدور احکام قضایی و تصویب برنامه های کشور باید به دست دانشمندان روحانی که امین حقوق الهی و دانای حلال و حرامند اجرا شود . اما اینک مقامتان را از شما باز گرفته و ربوده اند و این که چنین مقامی را از دست داده اید هیچ علتی ندارد جز این که از دور محور حق (یعنی قانون اسلام و حکم خدا) پراکنده اید و در باره سنّت پس از این که دلایل روشن بر حقیقت و کیفیت آن وجود دارد ، اختلاف پیدا کرده اید)) .
((ولَوْ صَبَرْتُمْ عَلَی الْاَذی وَتَحَمَّلْتُمُ الْمَؤُونَةَ فی ذاتِ اللّهِ کانَتْ اءُمورُاللّهِ عَلَیْکُمْ تَرِدُ وَعَنْکُمْ تَصْدُرُ وَاِلَیْکُمْ تَرْجِعُ ولکِنّکُم مَکَّنْتُمُ الظَّلَمَةَ مِنْ مَنْزِلَتِکُمْ وَاستَسلمتُم اءُمُورَاللّهِ فی اءَیدیهِم یَعْمَلُونَ بِالشُّبهاتِ ویَسیرُون فی الشَّهَواتِ)) ((شما اگر مردانی بودید که بر شکنجه و ناراحتی شکیبا بودید و در راه خدا حاضر به تحمل ناگواری می شدید مقررات برای تصویب پیش شما آورده می شد و به دست شما صادر می شد و مرجع کارها بودید . اما شما به ستمکاران مجال دادید تا این مقام را ازشما بستانند و گذاشتید حکومتی که قانونا مقید به شرع است به دست ایشان بیفتد تا براساس سست حدس و گمان به حکومت پردازند و طریقه خودکامگی و اقناع شهوت را پیشه سازند)) .
((سَلَّطَهُمْ عَلی ذلِکَ فِرارکُمْ مِنَ الْمَوْتِ وَاِعْجابُکُمْ بِالْحَیاةِ الّتی هِیَ مُفارقَتکُم فَاءَسْلَمْتُمْ الضُّعَفاءَ فِی اءَیدیهم فَمِنْ بَیْن مُستَعبَدٍ مَقْهُور وبَیْن

مُسْتَضْعَفٍ عَلی مَعیشتِهِ مَغْلُوبٍ یَتَقَلّبُونَ فِی الْمُلْک بآرائِهِمْ وَیَسْتَشْعِرونَ الْخِزْیَ بِاءَهْوائِهِمْ اِقتِداءً بِالْاَشْرارِ وَجُرْاءَةً عَلی الْجَبّارِ)) ((مایه تسلط آنان بر حکومت ، فرار شما از کشته شدن بود و دلبستگی تان به زندگی گریزان دنیا . شما با این روحیه و رویه ، توده ناتوان را به چنگال این ستمگران گرفتار آوردید تا یکی برده وار سرکوفته باشد و دیگری بیچاره وار سرگرم تاءمین آب و نانش . و حکام خودسرانه در منجلاب سلطنت غوطه خورند و با هوسبازی خویش ننگ و رسوایی به بار آورند ، پیرو بدخویان گردند و در برابر خدا گستاخی ورزند)) .
((فی کُلِّ بَلَدٍ منْهُمْ عَلی منْبَرِهِ خَطیبٌ مِصقعٌ فَالْاَرضُ لَهُمْ شاغِرةٌ وَاءَیْدیهمْ فیها مَبْسوطَةٌ وَالنَّاسُ لَهُمْ خَوَلٌ لا یَدْفَعُونَ یَدَ لامِسٍ ، فَمِنْ بَیْن جَبَّارٍ عَنیدٍ وَذی سَطوَةٍ عَلی الضَّعفَةِ شَدیدٍ ، مُطاعٍ لا یَعْرِفُ الْمُبْدِءَ المُعیدَ)) ((در هر شهر سخنوری از ایشان بر منبر آمده و گماشته است . خاک وطن زیر پایشان پراکنده و دستشان در آن گشاده است . مردم بنده ایشانند و قدرت دفاع از خود را ندارند . یک حاکم دیکتاتور و کینه ورز و بدخواه و حاکم دیگر بیچارگان را می کوبد و به آنها قلدری و سختگیری می کند و آن دیگر فرمانروایی مسلط است که نه خدا را می شناسد ونه روز جزا را)) .
((فَیا عَجَباً وَمالی لااءَعْجَبُ وَالْاَرضُ مِنْ غاشٍ غَشُومٍ وَمُتَصَدِّقٍ ظلوم وعامِلٍ عَلی المُؤ مِنینَ بِهِمْ غَیْرُ رَحیمٍ ، فَاللّهُ الْحاکِمُ فیما فیهِ تَنازَعْنا وَالْقاضی بِحُکْمِهِ فیما شجَرَ بَیْنَنا)) ((شگفتا ! و چرا نه شگفتی ! که جامعه در تصرف مرد دغلباز ستمکاری است و معاویه که ماءمور مالیاتش ستم ورز است و استاندارش نسبت به اهالی و مؤ منان نامهربان و بی رحم . خداست که درموردآنچه درباره اش به کشمکش برخاسته ایم حکومت و داوری خواهد نمود و درباره آنچه بین ما رخ داده با راءی خویش حکم قاطع خواهدکرد)) .
((اَللّهُمَّ اِنَّکَ تَعْلَمُ اءَنَّهُ لَمْ یَکُنْ ما کانَ مِنَّا تَنافُساً فی سُلْطانٍ وَلاَ الْتِماساً مِنْ فُضولِ الْحُطامِ وَلکِنْ لِنُرِیَ المعالِمَ مِنْ دِینکَ ونُظْهِرَ الْاِ صْلاحَ فی بِلادِکَ وَیَاءمَنَ الْمَظْلُومُون مِنْ عِبادکَ وَیُعْمَلَ بِفَرائِضِکَ وَسُنَنِکَ وَاَحْکامِکَ فَاِنَّکُمْ اِنْ لا تَنْصُرونا وَتَنْصِفونا قَوِیَ الظُّلَمَةُ عَلَیْکُمْ وَعَمِلُوا فی اِطفاءِ نُورِ نَبِیِّکُمْ وَحَسْبُنَااللّه وَعَلیهِ تَوکَّلنا وَالیهِ اَنَبْنا وَاِلَیْهِ الْمَصیرُ)) حسین بن علی علیهما السلام در پایان سخنرانیش چنین گفت :
((خدایا ! بی شک تو می دانی آنچه از ما سرزده (یعنی مبارزه ای که اخیرا بر ضد دستگاه حاکمه اموی پیش گرفته ایم) رقابت در به دست آوردن قدرت سیاسی نبوده و نه جستجوی ثروت ونعمتهای زائد ، بلکه برای این بوده که اصول و ارزشهای درخشان دینت را بنماییم و ارائه دهیم و در کشورت اصلاحات پدید آوریم و بندگان ستمزده ات را ایمن و برخوردار از حقوق مسلمشان گردانیم . و نیز تا به وظایفی که مقرر داشته ای و به سخن و قوانین و احکامت عمل شود . بنابراین شما (گروه علمای دین)

اگر ما را یاری نکنید و در گرفتن داد ما با ما همصدا نگردید ستمگران در مقابل شما قدرت بیشتری پیدا خواهند نمود و در خاموش کردن مشعل فروزان ((نبوت)) فعالتر خواهند گردید خدای یگانه ما را کفایت است و بر او تکیه می کنیم و به سوی او رومی آوریم و سرنوشت ما دست او و بازگشت ما به سوی اوست)) .
و این بود خطبه حسین بن علی علیهما السلام که در ((منی)) ایراد فرموده و بر حاضران مؤ کّداً دستور داده است که در ابلاغ آن بر دیگران تلاش کنند تا تدریجا همه مسلمانان از ضربه هایی که بر پیکره اسلام وارد شده آگاه شوند و از حوادث خطرناک آینده که اساس اسلام را مورد تهدید قرار می دهد مطلع گردند .

نکات و نتایج در این خطبه شریفه

حسین بن علی علیهما السلام در این خطبه شریفه جوانب مختلف اجتماعی ، مذهبی دوران پس از شهادت امیرمؤ منان و علت تسلط معاویة بن ابی سفیان بر جامعه اسلامی و انگیزه به دست گرفتن این دشمن دیرینه اسلام سرنوشت مسلمین را مطرح نموده ، آنگاه به خطراتی که آینده اسلام را تهدید می کند اشاره نموده و زنگ خطر را به حرکت درآورده که اگر مسلمانان قیام نکنند و سران قوم و آگاهان ملت به خود نیایند و وظیفه خود را انجام ندهند نه تنها چراغ پرفروغ رسالت بی فروغ بلکه مشعل فروزان نبوت با دست دشمنان به خاموشی خواهد گرایید ، فرزند امیرمؤ منان بدین گونه صدای مظلومیت قرآن و عترت را به حاضرین ابلاغ فرموده که آنان نیز در سطح کشور اسلامی و تا آنجا که امکان دارد به افراد متعهد ابلاغ و مسلمانان را از این خطر آگاه سازند .
گرچه این خطبه به شرح مفصلی نیازمند است و هریک از جملات آن توضیح و تبیین علمی تاریخی گسترده ای می طلبد(332) اما فعلاً و در این فرصت تنها نکاتی از آن را به صورت نتیجه گیری و در حد برداشت و بینش نویسنده در اختیار خواننده قرار می دهیم .

شرایط زمانی و مکانی

یکی از نکات مهم در این خطبه شریفه قبل از بیان محتوای آن ، انتخاب زمان حساس و مکان مناسب و دعوت از شخصیتهای اسلامی و شرکت دادن زنان و مردان از نخبگان بنی هاشم مهاجرین و انصار از صحابه و یاران رسول خداست که دویست نفر از حضار مجلس را کسانی که افتخار صحابگی و درک فیض حضور پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را داشته اند تشکیل می داد و بیش از هشتصد نفر دیگر نیز از فرزندان صحابه (تابعین) بودند .

محل تشکیل مجلس :

((منی)) حساسترین نقطه در کنار بیت الهی ، در وادی عشق ابراهیم بنیانگذار توحید و قربانگاه اسماعیل ، الگوی فداکاری و از جان گذشتگی آنجا که باید همه تعنیات را کنار گذاشت و بجز خدا را به فراموشی سپرد و با تمرین رجم شیاطین و سنگباران نمودن طاغوتها آماده پذیرش ندای حق شد و قربان شدن در راه خدا و گذشتن از سر و جان را در راه ایمان و اسلام بیازمود و از ((یا اَبَتِ افعَلْ ماتُؤ مَرُ)) درسها آموخت و ((تَجدُنی اِنشاءاللّه مِنَ الصّابرین)) را برای صبر و شکیبایی در مقابل فشارها و سختیها و قطعه قطعه شدن در راه نیل به اهداف مقدس ، الگو و سرمشق قرار داد .

زمان :

((ایام تشریق)) و پس از طی یک دوران عبادت و ریاضت و ارتباط با خداوند و پس از انجام اعمال ((عمره)) و گذشتن از منزل ((عرفات)) و بیتوته نمودن در بیابان ((مشعر)) و انجام دادن مراسم قربانی و رسیدن به یک دوران روحی و معنوی برای دریافت پیام حیاتبخش و فرمان بلند ریحانه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم .

1 - انحراف از ولایت
اولین مطلبی که حسین بن علی علیهما السلام در این خطبه مطرح ساخته انحراف از حق و خارج شدن از مسیر صحیح و اصیل ولایت و به فراموشی سپردن وصایای رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله در این موضوع مهم و اساسی است که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله ز اولین روزهای بعثت و در طول 23 سال دوران نبوتش موضوع ولایت و امامت را مطرح و با بیانات مختلف و تعبیرات گوناگون امیرمؤ منان علیه السلام را به مردم معرفی نمود و از نمونه های بارز و محسوس آن داستان ((سدّ ابواب)) بود که پس از ورود به مدینه و با شروع ساختمان مسجد و بنای منازل و حجرات در اطراف آن ، حکم قطعی صادر نمود که ((سدّوا الاَبْوابَ اِلاّ بابَ عَلی)) و سپس فرمود :
((ما اءَنَا سَددْتُ اَبْوابَکمْ وَلِکنَّاللّه اَمَرنی بِسَدِّ اَبوابِکُمْ وَفَتح بابِه)) ((من این حکم را از پیش خود صادر نکردم بلکه از سوی خدا ماءمور شدم تا آن را به شما ابلاغ کنم)) .
و این معرفی باز با بیان ((اَنْتَ ولیُّ کُلِّ مُؤ مِنٍ بَعْدی)) و بیانات دیگر ادامه یافت تا اینکه در آخرین ماهها و آخرین روزهای زندگی رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم این مساءله مهم و حساس و این موضوع حیاتی با صراحت هرچه بیشتر و در میان عامّه مردم در ((غدیرخم)) و در میان مسجد و در بالای منبر مطرح گردید تا دیگر برای کسی جای شک و تردید و راهی برای تاءویل و تفسیر باقی نماند که در این معرفیها حضار مجلس ((منی)) خود شاهد و ناظر بودند و یا از صحابه مورد اعتماد و از شاهدان عینی شنیده بودند و لذا پاسخ آنان به حسین بن علی پس از بیان هریک از این معرفیها این بود که : ((اللهم نعم)) .
ولی هرچه بود و به هر دلیلی بود این انحراف به وجود آمد و با گذشت زمان شدیدتر شد ؛ زیرا اگر خشت اول این بنای کج با نفی وصیت و با استناد به اجماع و تصمیم صحابه گذاشته شد دقیقا خشت دوم آن و به فاصله تقریبا دو سال با اتکا به وصیت و با نفی اجماع و سلب هر نوع اظهار نظر از صاحب نظران و بدون توجه به راءی اهل حل و عقد و خبرگان استحکام بخشید !
و پس از ده سال برای انتخاب خلیفه سوم راه سومی که مخالف با دو روش قبلی بود به نام ((شورا)) به کار گرفته شد . اگر این انحراف از مسیر صحیح و تناقض سه ضلعی و تضاد سه قطبی در کیفیت انتخاب خلیفه از نظر یک عده مساءله ای مربوط به تاریخ گذشته و عملی انجام

شده تلقی می شود اما نباید فراموش کرد که نتایج تلخ و ابعاد زیانبار آن که با گذشت زمان به وجود آمد آن چنان وسیع و گسترده است که برای هیچ تحلیل گر اجتماعی قابل ارزیابی و برای هیچ تاریخ نویس محقق و جامعه شناس تیزبین قابل ذکر و بیان نیست .
حوادث دوران امیرمؤ منان (ع) در گفتار آن حضرت
گوشه ای از این درد اجتماعی مذهبی را می توان در گفتار امیرمؤ منان علیه السلام که خطبه حسین بن علی علیهما السلام توضیح و شرح آن است مشاهده نمود که پس از بیان کیفیت انتخاب دور اول و دوم و اشاره به موقعیت خویش به حوادث و اشتباهات و خطاها و گرفتاریهایی که در دوران خلیفه دوم و سوم به وجود آمد و مسلمانان را مجبور به روی آوردن به آن حضرت نمود و کارشکنیهایی که از سوی عده ای از مسلمانان در اثر هوی و هوس و دنیاپرستی و مقام دوستی به وجود آمد چنین می گوید :
((به خدا سوگند ! مردم در (دوران خلیفه دوم) در ناراحتی و رنج عجیبی گرفتار آمده بودند و من در این مدت طولانی ، با محنت و عذاب ، چاره ای جز شکیبایی نداشتم . سرانجام روزگار او (عمر) هم سپری شد و آن (خلافت) را در گروهی به شورا گذاشت و به پندارش ، مرا نیز از آنها محسوب داشت پناه به خدا از این شورا ! (راستی) کدام زمان بود که مرا با نخستین فرد آنان (ابوبکر) مقایسه کنند که اکنون کار من به جایی رسد که مرا همسنگ اینان (اعضای شورا) قرار دهند ؟ لکن باز هم کوتاه آمدم و با آنان هماهنگی ورزیدم (و طبق مصالح مسلمین) در شورای آنها حضور یافتم بعضی از آنان به خاطر کینه شان از من روی برتافتند و دیگری خویشاوندی را (بر حقیقت) مقدم داشت ، اعراض آن یکی هم جهاتی داشت که ذکر آن خوشایند نیست .
بالا خره سومی به پا خاست ، او همانند شتر پرخور و شکم برآمده همّی جز جمع آوری و خوردن بیت المال نداشت بستگان پدرش به همکاریش برخاستند ، آنها همچون شتران گرسنه ای که بهاران به علفزار بیفتند و با ولع عجیبی گیاهان را ببلعند ، برای خوردن اموال خدا دست از آستین برآوردند ، اما عاقبت بافته هایش (برای استحکام خلافت) پنبه شد و کردار ناشایستش کارش را تباه ساخت و سرانجام شکم خوارگی و ثروت اندوزی ، برای ابد نابودش ساخت ، ازدحام فراوانی که همچون یالهای کفتار بود مرا به قبول خلافت واداشت ، آنان از هرطرف مرا احاطه کردند ، چیزی نمانده بود که دو نور چشمم ، دو یادگار پیغمبر ، حسن و حسین زیرپا له شوند ، آن چنان جمعیت به پهلوهایم فشار آورد که سخت مرا به رنج انداخت و ردایم از دو جانب پاره شد ! مردم همانند گوسفندانی (گرگ زده که دور تا دور چوپان جمع شوند) مرا در میان گرفتند . اما هنگامی که به پا خاستم و زمام خلافت را به دست گرفتم ، جمعی پیمان خود را

شکستند ، گروهی (به بهانه های واهی) سر از اطاعتم باز زدند و از دین بیرون رفتند و دسته ای دیگر برای ریاست و مقام از اطاعت حق سرپیچیدند ، (و جنگ صفین را به راه انداختند) گویا نشنیده بودند که خداوند می فرماید : سرزمین آخرت را برای کسانی برگزیده ایم که خواهان فساد در روی زمین و سرکشی نباشند . عاقبت نیک ، از آن پرهیزکاران است . چرا خوب شنیده بودند و خوب آن را حفظ داشتند ، ولی زرق و برق دنیا چشمشان را خیره کرده و جواهراتش آنها را فریفته بود)) (333) .

و به طوری که در جملات آخر درد دل آن حضرت ، ملاحظه می کنید آنگاه که به خلافت رسید و آن کانون عدل و محور صحیح قوانین اسلامی در راءس امور قرار گرفت و برنامه خود را اعلان نمود که :

((واللّه لَو وَجَدتُهُ قَدْ تَزَوّجَ بِهِ النّساء ومُلکَ بِهِ الا ماء لَرَددّتُهُ فَإ نَّ فی العَدْل سِعةً وَمَن ضاقَ عَلیه العَدْلُ فَالْجَورُ بِهِ اَضْیَقُ))(334) .))

در اثر انحراف یک ربع قرن و فراموش شدن روش زندگی رسول خدا و گرایش جامعه به قانون شکنی و حق کشی ، به جرم اجرای قانون حق و عدالت به مبارزه با آن امام بزرگوار برخاستند و جنگ داخلی به راه انداختند و اگر مستقیما در جنگ شرکت ننمودند با سکوت خود به تقویت دشمن پرداختند و نیروی آن حضرت را که بایستی در گسترش عدل و داد و پیاده کردن اهداف قرآن و مقاصد نبوی صرف شود به دفاع از اصل اسلام و در جهت حفظ حوزه مسلمین منعطف ساختند و این جنگهای داخلی و تنازعات درونی به جایی منجر گردید و جبهه حق را آن چنان تضعیف و آن حضرت را آن چنان خسته و آزرده ساخت که به ساحت قدس خداوندی ملتجی گردید و این چنین درخواست نمود : ((بارالها ! (از بس نصیحت کردم که) آنها را خسته و ناراحت ساختم و آنها نیز مرا خسته کردند . من آنها را ملول و آنها مرا ملول ساختند پس به جای آنان افرادی بهتر به من مرحمت کن و به جای من بدتر از من بر آنها مسلط نما)) .

آنگاه فرمود : ((سوگند به خدا ! گمان می کنم که طرفداران معاویه بزودی بر شما مسلط خواهند شد ؛ زیرا آنان در یاری از باطلشان متحدند و شما در راه حقتان متفرق ، شما به نافرمانی از پیشوای خود در مسیر حق برخاسته اید ولی آنها در باطل خود از پیشوای خویش اطاعت می کنند . آنان نسبت به رهبر خود ادای امانت می کنند و شما خیانت ، آنها در شهرهای خود به اصلاح مشغولند و شما به فساد !))(335) .

و در عین حال این موضوع را هم پیش بینی نمود : با این شرایطی که پیش آمده و شما از ایفای وظیفه خود در مقابل امام و پیشوایتان سرپیچی و سهل انگاری می کنید و دشمن در مکر و خدعه اش هرروز قدمهای مؤ ثرتری برمی دارد ، به زودی معاویه و یارانش به پیروزی خواهند رسید و بر

شما مسلط خواهند گردید و یک آینده تاریک و سرنوشت شوم در انتظار شماست : ((اما انّکم ستلقون بعدی ذُلاًّ شاملاً وسیفاً قاطعاً واثرةً یتخذها الظّالمون فیکم سُنَّةً))(336) .))
و بالا خره دعای آن حضرت ((فاءبدلنی خیراً منهم)) به اجابت رسید و همنشینی او با مردمی که از آنان آزرده خاطر بود به همنشینی رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و انبیا و اولیا در جوار قرب خداوندی مبدل گردید و با شکافته شدن فرق نازنینش از پیروزی نهایی استقبال نمود و به سوی لقای خدای کعبه شتافت که : ((فزت ورب الکعبه))(337) .))

پس از امیرمؤ منان ، فرزندش حسن مجتبی و ریحانه رسول خدا مصمم گردید راه آن حضرت را در جنگ با معاویه و ریشه کن ساختن جرثومه فساد بنی امیه ادامه و مبارزه با کفر گذشته و نفاق حاضر را در راءس وظایف امامت و رهبری خویش قرار دهد ؛ زیرا او نیز امام به حق و ((سید شباب اهل جنّت)) بود و راه او همان راه علی علیه السلام و برنامه اش برنامه او بود .
و بر همین اساس فرمان جنگ با معاویه را صادر کرد و لشکر کوفه را بسیج و خودش به عنوان فرمانده کل قوا به سوی جبهه حرکت نمود و پس از آغاز جنگ در میان دو لشکر از طرفی وجود افراد پیمان شکن در میان لشکر آن حضرت که امیرمؤ منان علیه السلام راحت طلبی آنان را همواره مورد نکوهش قرار می داد و از روح پیمان شکنی و عدم احساس مسؤ ولیت که بر آنان حاکم بود به درگاه خدا شکوه می نمود و از طرف دیگر وجود مکر شدید و نیرنگهای مختلف پسر ابوسفیان ، حسن بن علی علیهما السلام را بر آن واداشت که برخلاف میل باطنی و عدم رضای درونی ، آتش بسی را قبول کند و قطعنامه ای را بپذیرد که می دانست معاویه مکار و فرزند هند جگرخوار بر مواد آن عمل نخواهد نمود .
حسن بن علی علیهما السلام علت این حادثه جانکاه تاریخی و انگیزه این انعطاف و نرمش ظاهری را با بیانات مختلف ابراز داشته و رنج درونی خود را با مردم زمان خویش در میان گذاشته است .
او در ضمن یک سخنرانی که معاویه نیز در آن شرکت داشت چنین فرمود : ((مردم ! معاویه چنین وانمود می کند که من با پذیرش قطعنامه او را به مقام خلافت سزاوار دیدم ولی او دروغ می گوید ؛ زیرا طبق مضمون کتاب خدا و سنت پیامبرش رهبریت مردم با خاندان ماست (و چگونه ممکن است من برخلاف کتاب و سنت عمل کنم) و به خدا سوگند ! اگر مردم در بیعت خود با ما وفادار بودند و از فرمان ما اطاعت و ما را یاری می کردند خداوند برکات آسمان و زمین را بر آنان ارزانی می داشت (آنگاه خطاب به معاویه فرمود :) و شما دیگر نمی توانستید طمعی در سیطره و حکومت بر مسلمین داشته باشید . معاویه ! مگر نه این است که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرموده هر ملتی که ولایت و سرپرستی خویش را با وجود افراد آگاه در اختیار ناآگاهان قرار بدهد سرنوشت آن ملت به تباهی کشیده و به آیین گوساله پرستی روی خواهند آورد)) .
سپس فرمود : ((آری چون بنی اسرائیل با اینکه می دانستند هارون خلیفه و جانشین موسی علیه السلام است او را ترک نمودند و به پرستش

گوساله روی آوردند و در میان مسلمانان نیز چنین انحرافی به وجود آمد و با توصیه رسول خدا نسبت به علی علیه السلام که : ((اَنتَ مِنّی بَمَنْزِلَةِ هارونَ مِنْ مُوسی)) او را ترک نموده و به عواقب ناگوار آن مبتلا شدند)) .
امام مجتبی سپس خطاب به معاویه فرمود : ((رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله آنگاه که مردم را به سوی خدا و یکتاپرستی دعوت می نمود به غار پناه برد و اگر یار و یاوری داشت از میان مردم فرار نمی کرد . معاویه ! اگر من نیز یار و یاور داشتم پیمان آتش بس با تو را نمی پذیرفتم)) .
سپس خطاب به مردم فرمود : ((خداوند عذر ((هارون)) را پذیرفت آنگاه که قومش او را تنها گذاشتند و نقشه قتل او را کشیدند و خداوند عذر پیامبررا پذیرفت آنگاه که برای خود یار و یاوری ندید واز میان قومش دوری گزید و عذر من و پدرم علی نیز در پیشگاه خدا پذیرفته است ؛ زیرا چون یار و یاوری و اعوان و انصاری پیدا نکردیم با دیگران مماشات نمودیم و اینها سنن تاریخ و جریانات مشابهی است که یکی پس از دیگری واقع می گردد)) .
امام مجتبی در پایان سخنانش فرمود : ((مردم ! اگر شما در میان مشرق و مغرب بگردید بجز من و برادرم فرزندی برای رسول خدا نخواهید یافت))(338) .
و باز در پاسخ سؤ ال یکی از آشنایانش در مورد صلح با معاویه چنین فرمود :
((به خدا سوگند ! من این صلح و قطعنامه را نپذیرفتم مگر آنگاه که دیدم یار و یاور ندارم و اگر در این راه نیرویی داشتم شب و روز به جنگ با معاویه ادامه می دادم تا آنچه خدا می خواهد تحقق پذیرد : ((وَاللّه ، ما سَلَّمْتُ الْا مَر الیهِ الاّ اَنّی لَم اَجِد اَنْصاراً وَلَوْ وَجَدتُ اَنْصاراً لَقاتَلْتُهُ لَیلی وَنَهاری حَتَّی یَحْکُمَاللّه بینی وَبَینَه))(339)))

خلاصه

اگر امیرمؤ منان علیه السلام نتوانست به اهداف عالیه خود نایل گردد و اگر حسن بن علی علیهما السلام صلح و سازش با معاویه را پذیرفت و اگر معاویه توانست بر مسلمین مسلط گردیده و آنان را به سوی ذلت و بدبختی سوق دهد و از اسلام و قرآن دور سازد و سرنوشت ملت اسلامی را پس از خود به عنصر خطرناکتر دیگری به نام یزید بسپارد ، باید یکی از عوامل مهم این حوادث را عدم اطاعت از مقام ولایت و بی توجهی گروهی از مسلمانان سرشناس به وظایف خویش در مقابل رهبری صحیح اسلام دانست که نه تنها حاضر نشدند از فرمان ولایت امر پیروی و در چهارچوبه اوامر رهبری معنوی حرکت نمایند بلکه به ایراد و اشکال و اعتراضات نابجا و چون و چراهایی که چنین عواقب و ضایعات غیر قابل جبران را در پی داشت پرداختند .

2 - اهمیت امر به معروف و نهی از منکر

حسین بن علی علیهما السلام در بخش دوم از این کلمه نورانی و خطبه جاودانی ، مهاجرین و انصار را به طور خصوص و همه مسلمانان را در طول تاریخ به طور عموم مورد خطاب قرار داده و مسامحه و سهل انگاری آنان را در انجام امر به معروف و نهی از منکر که اساس نظام اجتماعی اسلام بر آن استوار است ملامت و نکوهش نموده است و یکی از علل به وجود آمدن ظلمهای اجتماعی مسلط شدن ظالمان و ستمگران بر سرنوشت مسلمین را - که در بخش سوم از آن سخن رانده است - کوتاهی در این وظیفه خطیر معرفی نموده است .

مهمترین بُعد در امر به معروف و نهی از منکر

ولی آنچه که در این قسمت از سخن امام علیه السلام قابل توجه و حائز اهمیت است بیان ابعاد وسیع و مفهوم گسترده امر به معروف و نهی از منکر و اشاره به مهمترین بُعد و جنبه عملی در این مساءله اساسی و حیاتی است ؛ زیرا امام علیه السلام با استناد به دو آیه از قرآن مجید می فرماید : اگر امر به معروف و نهی از منکر در جامعه بر قرار شود همه واجبات از کوچک و بزرگ عملی و همه مشکلات حل خواهد گردید ، آنگاه به عنوان نمونه و مصداق ، پنج مورد از این امور را بدین صورت بیان می کند :

1 - ((وذلک اءن الا مر بالمعروف والنّهی عن المنکر دعاء الی الاسلام ؛)) امر به معروف و نهی از منکر دعوت به اسلام (و جهاد عقیدتی فکری) است)) .

2 - ((مع ردّ المظالم ؛)) و بازگرداندن حقوق ستمدیدگان بر آنان است)) .

3 - ((ومخالفة الظالم ؛)) مبارزه با ستمگران است)) .

4 - ((وقسمة الفی ء والغنائم ؛)) توزیع عادلانه ثروتهای عمومی و غنایم جنگی است)) .

5 - ((واخذ الصدقات من مواضعها ووضعها فی حقها ؛)) و جمع آوری صدقات و همه مالیاتها از موارد صحیح و صرف کردن آنها در موارد صحیح و شرعی آنهاست)) .

و پر واضح است که انجام دادن امر به معروف و نهی از منکر در این سطح وسیع مبارزه با ستمگران و گرفتن حقوق و ریشه کن ساختن جور و فساد و اقامه عدل و داد در جامعه نمی تواند به صورت فردی و یا با امر به معروف قولی و بدون تشکیل حکومت اسلامی و ایجاد نیروی اجرایی امکان پذیر باشد .

و این بیان حسین بن علی علیهما السلام پاسخ روشنی است بر کسانی که این امر مهم و زیربنایی را در ابعاد کوچک و در جهت فردی و در جنبه قولی و نه عملی آن می دانند . و دلیل دیگری است بر وجوب تشکیل حکومت اسلامی و بر اجرای عملی امر به معروف و نهی از منکر در جامعه . و به همین دلیل و دلایل فراوان دیگر است که گروهی از فقهای بزرگ شیعه جهاد را با تمام اهمیّت و عظمتش و با تمام ابعاد و احکامش ، بخشی از امر به معروف و نهی از منکر می دانند و گوشه ای از این دو وظیفه مهم اسلامی به حساب می آورند و جمله : ((اشهد انک قداقمت الصلاة وآتیت الزکاة وامرت بالمعروف ونهیت عن المنکر)) که در زیارت حضرت

سیدالشهداء علیه السلام به کار رفته گواه این حقیقت است و این معنا را تفهیم می کند که قیام و جهاد آن حضرت در مقابل حکومت یزید به جهت اجرای فرایض الهی و اقامه نماز و زکات و برای انجام وظیفه امر به معروف و نهی از منکر بوده است .

خلاصه

امر به معروف و نهی از منکر به مفهوم وسیع و معنای صحیح و دقیق آن که عبارت از بسط عدل و داد و ریشه کن ساختن ظلم و فساد است مستلزم وجود حکومت اسلامی است و اگر امر به معروف و نهی از منکر به این معنا در جامعه اجرا نگردد و حکومتی بر پایه اسلام به وجود نیاید طبیعی است جای آن را اشرار خواهند گرفت و ستمگران بر جامعه تسلط خواهند یافت همینگونه که امیرمؤ منان علیه السلام در آخرین وصیتش فرمود : ((ولا تترکوا الا مر بالمعروف والنهی عن المنکر فیولّی علیکم اشرارکم فتدعون فلا یستجاب لکم))(340) .))
((امر به معروف و نهی از منکر را ترک نکنید که اشرار بر شما مسلط می شوند سپس هرچه دعا کنید مستجاب نمی گردد)) .
3 - خودباختگان تاریخ
بخشهای سه گانه این خطبه شریف در عین اینکه درسهایی است از فلسفه تاریخ و نکاتی است از جامعه شناسی که علل تحول اجتماعی مسلمانان را در طول نیم قرن و انگیزه تسلط ظالمان و ستمگران را آن هم در اوایل شکوفایی اسلام و علت خارج شدن اهل بیت از صحنه و به دست گرفتن معاویة بن ابی سفیان سرنوشت مسلمین را از سه بعد مختلف مورد بررسی قرار داده و در حقیقت آیه شریفه : (((ان اللّه لایغیر ما بقوم حتی یغیروا ما باءنفسهم))) را به صورتی زیبا و دلنشین و با ارائه شاهد و مصداق عینی تفسیر نموده است و در عین حال بیانگر درد درونی و رنج خاطر عمیق حسین بن علی علیهما السلام است و هشداری است برای مسلمانان عموما و برای علما و روحانیون خصوصا در طول تاریخ .
حسین بن علی علیهما السلام در بخش سوم از این خطبه گروهی از مسلمانان و صحابه و یاران رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و فرزندان آنها را که در آن مجلس تاریخی و مهم حضور داشتند مورد خطاب قرار داده ؛ افرادی که سرشناسان جامعه و دارای شخصیت مذهبی اجتماعی بودند و می توانستند نقشی ایفا کنند و جامعه را به حرکت درآورند ، آنانکه قول و عمل و گفتار و کردارشان و حرکت و سکونشان برای آحاد ملت ، الگو و سرمشق بود و بایستی موقعیت و شخصیت خود را بشناسند و ارزش واقعی خود را دریابند و در فکر سعادت جامعه و نجات مظلومین باشند ولی در اثر رفاه طلبی و فرار از سختیها و مرارتها و در مقابل عشق به زندگی و لذایذ مادی و گاهی در اثر تحجر و قشری بودن ، خود را باخته و برای نیل به اهداف کودکانه و در ((خلود الی الارض)) وظیفه ، خطیر خود را در بوته فراموشی قرار داده اوامر و نواهی خدا را به گونه ای که

خواسته آنان را تاءمین می کند تفسیر و تاءویل نمودند و کژ راهه به حرکت خود ادامه دادند .
افرادی که به این اعتبار که طرفدار حق و پاسدار فضیلتند از شکوه و عظمت در جامعه برخوردار و در دل اقویا و ضعفا دارای مهابت و در نظر همه طبقات از احترام بخصوصی برخوردار بودند اما نه تنها آن انتظارات و توقعات جامعه اسلامی تحقق نپذیرفت و از دین و قرآن پاسداری ننمودند و دراین راه متحمل ضرر مالی نگشته و حاضر به پذیرش محرومیت و شکنجه و زندان نگردیدند و با اقوام و آشنایانشان که همه مقدسات رامسخره و استهزا می کردند به نزاع و مخاصمه برنخاستند و به حامیان دین و شکنجه شدگان در راه اسلام و تبعیدیان در راه قرآن ، ارجی ننهادند و برای شکسته شدن حریم اسلام و قرآن فریاد ننمودند بلکه عملاً با دشمنان اسلام مداهنه و راه سازش پیش گرفتند و در نتیجه راه را برای تسلط ظالمان و تضییع حقوق ستمدیدگان هموار ساختند .
ولی اگر متوجه بودند درمی یافتند که با این روش ، مقدمه بزرگترین مصیبت خویش را فراهم آورده و اساس بدبختی و ذلت خود را پی ریزی نموده اند ؛ زیرا اگر آنان از دور حق پراکنده نمی شدند و در خط ولایت و فرمان نبوت اختلاف نمی کردند و در راه خدا به زحمت و مشقت و حرمان موقت را تحمل می کردند و از مرگ در راه حق فرار نمی کردند و شیفته زندگی چند روزه نمی شدند ، قدرت اسلام و نیروی اجرایی احکام در دست آنان قرار می گرفت و حدود احکام الهی با دست آنان اجرا می گردید ، مظلومان و ستمدیدگان به وسیله آنان نجات پیدا می کردند و محرومان جامعه به نوا می رسیدند و ظالمان وزورگویان درهم کوبیده می شدند . ولی اینک سستی آنان صحنه را عوض کرده ، گسستن آنان از اسلام ، آنهارا ضعیف و ذلیل نموده و قدرت اجرایی را در دست دشمنان قرار داده ، به هر نحوی که دلخواهشان است با مظلومان رفتار می کنند و به هر سویی که روح شقاوتگرشان اقتضا می کند جامعه را سوق و فرامین خدا را مورد تحقیر و سنت رسول صلّی اللّه علیه و آله را مورد اهانت قرار می دهند . نابینایان و زمینگیران ، فقرا و محرومان به کمترین حقوق انسانیت خود دسترسی ندارند در هر گوشه ای فرد مستبدی حاکم و در هر ناحیه ای شخص خودخواهی فرمانرواست . برای کوبیدن اسلام و درهم شکستن شوکت مسلمین از تمام وسایل تبلیغی که در اختیار دارند بهره می گیرند و حقایق آیین را تحریف و قوانین اسلام را وارونه ، حدود را تجاوز به حقوق ، قصاص را جنایت وتعزیرات را قساوت معرفی می کنند و . . .
و این بود سخن حسین بن علی علیهما السلام و درد دل ریحانه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و شفقه فرزند امیرمؤ منان علیه السلام و جگر گوشه

فاطمه زهرا علیهاالسلام نه سخن حسین بن علی بلکه این سخن ، سخن همه انبیا و سخن و درد دل همه ائمه و اولیای خداست ؛ سخن حضرت ابراهیم و سخن حضرت موسی ، سخن حضرت مسیح و سخن خاتم پیامبران است . سخن امیرمؤ منان و سخن امام مجتبی و سخن بقیه امامان و پیشوایان معصوم است .

همانگونه که این خطبه و این سخن ، سخن انبیا واولیا و سخن ائمه هدی است ، پاسخ عملی بر این سخن نیز در مرحله نخست از سوی انبیا و ائمه هدی بوده است و لبیک گویان بر این ندای حیاتبخش در طول تاریخ ، پیامبران و پیشوایان بوده اند .
آری آنان هم منادی بودند و هم لبیک گو ، هم مخاطب و گوینده بودند و هم مخاطب و شنونده ، هم نهیب زدند و هم حرکت نمودند ، هم دعوت کردند و هم اجابت نمودند و تا آن جا در راه اجابت به این دعوت خویش استقامت ورزیدند که رفتن در میان آتش را با آغوش باز پذیرا گردیدند ولی بالا خره به نمرودیان متمرد ، فائق آمدند و اساس توحید را بنا نهادند و تا آن جا در هدف خود پایداری نمودند تا دشمن را به میان امواج دریا فرستادند و ملتی را از بردگی و ذلت نجات دادند و تا آن جا در پیمان خود وفادار ماندند تا سر بریده آنان در میان طشت و در مقابل دشمن شعار پیروزی خون بر شمیشر را سرداد .
و بالا خره این افتخار بزرگ نصیب جهان شیعه گردید که ائمه و پیشوایانشان (در راه تعالی دین اسلام و در راه پیاده کردن قرآن کریم که تشکیل حکومت عدل یکی از ابعاد آن است در حبس و تبعید به سر برده و عاقبت در راه براندازی حکومتهای جائرانه و طاغوتیان زمان خود شهید شدند)(341) و تا آنجا که شرایط و امکانات ایجاب می نمود قیام مسلحانه کرده و با شمشیر به جنگ و مصاف دشمن شتافتند که جنگ مسلحانه و قیام خونین امیرمؤ منان علیه السلام در مقابل دشمنان اسلام در سه جنگ بزرگ و قیام خونین و فرزندش امام مجتبی و حسین بن علی در مقابل طاغوتهای دوران خویش معاویة بن ابی سفیان و فرزندش یزید از برگهای زرین تاریخ اسلام و تاریخ بشریت است .

گرچه مضمون این خطبه شریفه برای مستمعین و حاضران مجلس ، قیام حسین بن علی علیهما السلام را در آینده ترسیم می کند و از امر به معروف عملی آن حضرت در آینده خبر می دهد و شنوندگان را برای آمادگی و همکاری با این قیام دعوت می نماید ، ولی در آخر این خطبه این حقیقت با صراحت کامل مطرح گردیده و بر این حرکت پرشور و تاریخی تصریح شده است :
((اللهم انک تعلم انه لم یکن ما کان منا منافسةً فی سلطان . . . فانکم ان لا تنصرونا وتنصفونا قوی الظلمه علیکم وعملوا فی اطفاء نور نبیکم))
((خدایا ! بی شک تو می دانی آنچه از ما سرزده (مبارزه ای که بر ضد بنی امیه آغاز کرده ایم) رقابت در به دست آوردن قدرت سیاسی نبوده و نه جستجوی ثروت و نعمتهای زاید بلکه برای این است که اصول و ارزشهای درخشان آیین تو را ارائه دهیم و در کشور اسلامی ، اصلاحات پدید آوریم . . . بنابراین شما گروه علمای دین اگر ما را یاری نکنید و در گرفتن داد ، با ما همصدا نگردید ستمگران در مقابل شما قدرت بیشتری پیدا خواهند نمود و در خاموش کردن مشعل فروزان ((نبوت)) فعالتر خواهند گردید)) .
این هدفی که حسین بن علی علیهما السلام در این خطبه بیان نموده است همان است که سه سال پس از آن و به هنگام حرکت از مدینه در وصیتنامه تاریخی اش اشاره فرموده است (342) .
((وانی لم اخرج اشراً ولا بطراً ولا مفسداً ولا ظالماً وانما خرجت لطلب الاصلاح فی امة جدی صلی اللّه علیه و آله رید ان آمر بالمعروف وانهی عن المنکر . . .)) ((و من نه از روی خودخواهی و یا برای خوشگذرانی و نه برای فساد و ستمگری از مدینه خارج می گردم بلکه هدف من از این سفر امر به معروف و نهی از منکر و اصلاح امور امت است)) .
و پیروان ائمه علیهما السلام از علما و روحانیون نیز در طول تاریخ در این راه قدم برداشتند و در راه احیای اسلام و قرآن نه شهید اول و شهید ثانی و شهید ثالث بلکه صفی عظیم از ((شهداءالفضیلة))(343) را تشکیل دادند هزاران شهید که نام آنان زینت بخش تاریخ است و شهدای گمنامی که باید در کتاب ((علّیین)) با نام آنان آشنا گردید و باید خاضعانه در پیشگاهشان چنین گفت :
((سلام بر حماسه سازان همیشه جاوید روحاینت که رساله علمیه و عملیه خود را به دم شهادت و مرکب خون نوشته اند و بر منبر هدایت و وعظ و خطابه ناس از شمع حیاتشان گوهر شب چراغ ساخته اند . افتخار و آفرین بر شهدای حوزه و روحانیت که در هنگام نبرد ، رشته تعلقات درس و بحث

و مدرسه را بریدند و عقال تمنیات دنیا را از پای حقیقت علم برگرفتند و سبکبالان به میهمانی عرشیان رفتند و در جمع ملکوتیان شعر حضور سرودند . سلام بر آنانکه تا کشف حقیقت تفقه به پیش تاختند و برای قوم و ملت خود منذران صادقی شدند که بندبند حدیث صداقتشان را قطرات خون و قطعات پاره پاره پیکرشان گواهی کرده است و حقا از روحانیت راستین اسلام و تشیع ، جز این انتظاری نمی رود که در دعوت به حق و راه خونین مبارزه مردم خود ، اولین قربانیها را بدهد و مهر ختام دفترش شهادت باشد))(344) .

ولی آنچه که در آستانه قرن پانزدهم هجری به وقوع پیوست و قیام پرشوری که در این برهه از تاریخ پدیدار گردید و حرکت عظیم اسلامی که به امامت و رهبری امام امت و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران حضرت آیت اللّه العظمی امام خمینی - که سلام خدا و درود فرشتگان و انبیا و اولیا و صالحان بر او باد - و با الهام گرفتن از این خطبه حسین بن علی علیهما السلام و به پیروی از برنامه های حیاتبخش اسلام به وجود آمد ، بی سابقه ترین حرکت ، در تاریخ اسلام و بزرگترین قیام در تاریخ روحانیت و مرجعیت می باشد ، حرکتی که تمام معادلات سیاسی نظامی جهان را درهم ریخت و در ویرانه های شاهنشاهی دو هزار و پانصد ساله ، بنای محکم و استوار جمهوری اسلامی را به وجود آورد ، تمام نقشه های جهان کفر و الحاد را که در طول قرنها برای نابودی اسلام و قرآن طراحی کرده بودند نقش بر آب وامید آنان را در اسلام زدایی به یاءس و نومیدی مبدل ساخت و برای اسلام ، حیاتی نو و برای مسلمانان امیدی تازه و حرکتی جدید بخشید . حرکتی که دوستان و دشمنان اسلام را در اعجاب و حیرت فرو برد و شرق و غرب را در مقابل اسلام به زانو درآورد و سردمداران کفر را به خاک مذلت نشانید و کینه و عداوت آنها را صدچندان نمود .

عظمت و اهمیت این حرکت و سنگینی ضربه ای را که از این تحول بزرگ به دشمنان اسلام وارد گردید می توان در عکس العمل آنان مشاهده نمود که چگونه سراسیمه دست به دست هم دادند و دشمنیهای در میان خود را به فراموشی سپردند و دستیارانشان را در داخل و خارج کشور برای درهم شکستن این موج عظیم که پایه های کاخهای ظلم و ستمشان را به لرزه درآورده بود به کار گرفتند و در انتقام گرفتن از اسلام ناب محمدی صلّی اللّه علیه و آله بسیج گردیدند و هم زمان با ترور و کشتار علما و روحانیون و ائمه جمعه و اقشار مختلف از پیروان راستین اسلام ، حزب بعث ملحد عفلقی به سرپرستی جنایتکارترین عنصر تاریخ ، صدام خونخواری را برای حمله به ایران و درهم کوبیدن قدرت اسلام ، وادار و تحریک نمودند . جنگی بس بزرگ و هولناک که هشت سال به طول انجامید به وقوع پیوست و همه دشمنان اسلام از شرق و غرب و دست نشاندگانشان در کشورهای به ظاهر اسلامی و الهام ، گرفته از کفر جهانی ، در این جنگ عملاً سهیم گردیده و از هیچ نوع یاری و پشتیبانی به جبهه کفر مضایقه نورزیدند ، اما با همه این اتحاد و انسجام ایمان و عقیده آهنین مردم و هدایت رهبری ، امام بزرگوار همه توطئه دشمنان را خنثی و به مفهوم : (((لِیظهِرهُ عَلَی الدّینِ کُلّهِ)(345))) تحقق بخشید .
کفر جهانی مصمم گردید این شکست مفتضحانه خود را در جبهه فرهنگی و با عَلَم کردن فردی شیطان صفت و عنصر ناپاک دیگر به نام ((سلمان رشدی)) جبران نماید و با حمایت و تبلیغ گسترده از کتاب ((آیات شیطانی)) ، با آیات قرآنی و آیین محمدی صلّی اللّه علیه و آله مصاف دهد و شانس خود را در نبرد با اسلام ناب محمدی صلّی اللّه علیه و آله و رهبر انقلاب مجددا در بوته آزمایش قرار دهد ، اما باز هم نهیب رهبر انقلاب اسلامی و سجاده نشین گوشه جماران و آن سالک راه حقیقت فقه و عرفان در جهان طنین افکند و دشمنان اسلام را با عقب نشینی جدیدی مواجه ساخت و برای چندمین بار جام تلخ شکست وذلت را بر کامشان فروریخت و داغی دیگر بر داغهای دل سردمداران کفر و الحاد برافزود .
آری ، امام امت این چنین آن وظیفه سنگین الهی و مسؤ ولیت خطیر آسمانی را که در این برهه از تاریخ بر عهده اش محول شده بود در حدی بالا و در سطحی والا که به تصور من و تو نگنجد انجام داد و با دلی آرام از موفقیتهای خود در به پیروزی رساندن اسلام و با قلبی مطمئن از شکست کفر و الحاد و با روحی شاد از ایفای وظیفه امامت و رهبری و با ضمیری امیدوار به فضل خداوندی به سوی اللّه پرگشود و با دلی محزون از

ناآگاهی و تحجر و تقشر گروهی و با دردی جانکاه و قلبی پرخون از خیانت بعضی از دوستان ساده اندیش و فریب خورده ، از این جهان خاکی به عالم جاودانی دامن کشید و مجالست و مصاحبت ملکوتیان را بر همنشینی ناسوتیان برگزید(346) و امانت سنگین اسلام ناب محمدی را به پیروان عاشق و علاقه مندان فداکارش تحویل داد که : (((اِنَّ اللّه یاءمُرکُمْ انْ تُؤ دّوا الا ماناتِ اِلی اَهْلِها)(347) .))

وظیفه ما

اینک وظیفه ما و همه اقشار جامعه و تمام طبقات مختلف از مرد و زن ، پیر و جوان ، روستایی و شهرنشین ، بازاری و کشاورز و بالا خره همه گروه و صنوفی که خود را وفادار به اسلام و قرآن و پیرو خط ولایت و رهرو راه امامت می دانند ولی به طوری که ملاحظه فرمودید در این خطبه شریفه طرف سخن ، گروه خاص و شرکت کنندگان در مِنی و حاضران در زیر خیمه حسین بن علی علیهما السلام علما و محدثین امت و صحابه رسول خدا و فرزندانشان بودند و ملاحظه نمودیم که آن حضرت در بخشهای سه گانه این خطبه شریفه ، وظیفه این قشر خاص از جامعه را به صورت دیگری ترسیم می کند و این طبقه و گروه خاص را مسؤ ول می داند و عدم احساس مسؤ ولیت در این صنف از جامعه را شدیدا مورد ملامت قرار می دهد .
آری ، اگر حسین بن علی علیهما السلام انحراف شخصیتهای روحانی و معنوی آن دوران را که در مساءله ولایت پدیدار گردیده ریشه همه مفاسد اجتماعی و زیربنای همه ستمها و ظلمها معرفی می کند امروز انحراف از مقام والای ولایت فقیه و کشیده شدن به راههای غیرمستقیم مسلما مفاسد و خطرات بس بزرگتر از آنچه در زمان امیرمؤ منان علیه السلام اتفاق افتاد به همراه خواهد داشت .
و اگر حسین بن علی علیهما السلام تقصیر صحابه و فرزندان صحابه را در مساءله امر به معروف و نهی از منکر ، عامل اصلی تسلط اشرار و دشمنان بر مقدرات و سرنوشت مسلمین معرفی می کند امروز که دشمنان از لحاظ عِده و عُده قویتر گردیده و برای بلعیدن اسلام و مسلمین آماده تر شده اند این عامل نیز دارای نقش بیشتر و اثر عمیقتری خواهد بود .
و اگر حسین بن علی علیهما السلام از دست علما و محدثین و سرشناسان آن روز که به جای مبارزه با دشمنان ، راه سازش با آنان را پیموده اند و به جای حرمان و تحمل رنج در راه تعالی اسلام و قرآن ، رفاه شخصی و لذت مادی را برگزیده اند شدیدا می نالد و نزول نقمت و نکبت و بدبختی و ذلت در این دنیا و هماغوش شدن با عذاب دردناک و حرمان از رحمت خدا را در آخرت برای آنان پیش بینی می کند با توجه به شرایط زمانی و مکانی و با مقایسه حال و گذشته نگرانی نزول این نقمت و نکبت و ابتلا به چنین عذاب الیم در چنین اوضاع و احوال شدیدتر خواهد گردید .
و لذا باید عصابه ای که مشهور به علم و معروف به خیر و دارای مهابت معنوی در دلها هستند در دل اقویا عزیز و در میان ضعفا محترم می باشند ،

آنانکه انتظار می رود که به طرفداری از حق برخیزند و خونهای طاهر و مطهری که در راه اسلام و قرآن ریخته شده حراست نمایند ، موقعیت خود را دریابند و این وظیفه مهم را به نحو احسن به انجام برسانند .
و خوشبختانه چنانکه قبلاً اشاره گردید تا امروز این وظیفه الهی انجام گرفته و علمای دین و قشر روحانیت همیشه در صف مقدم جامعه به جهاد علیه دشمنان قیام نموده است و همانگونه که هدایت جامعه را در عرشه منبر و در محراب عبادت به عهده گرفته است امامت و رهبری خود را در جبهه جنگ نیز به اثبات رسانیده است اگر آیات جهاد را برای مردم تلاوت نموده خود پیش از دیگران جام شیرین شهادت را به سر کشیده است .
ولی فراموش نکنیم در این فراز مقصود نه بیان وصف پیشآهنگان فضیلت و رهروان حقیقت بلکه سخن از خودباختگان تاریخ است ؛ زیرا ممکن است در گوشه و کنار جامعه ناآگاهانی متحجر و یا آگاهانی بی درد و رفاه طلب وجود داشته باشند که در ادای وظیفه خود ، قصور ورزند و حق ولایت و رهبری را خفیف انگارند ، کسانی که در راه آیین ، مالی بذل نکرده اند و در این راه جان را به خطر نینداخته از اسلام و قرآن در مقابل مخالفان دفاع ننموده اند در فکر خود بوده اند نه به یاد درد جامعه ، نه جنگ هشت ساله و شهادت دهها هزار جوان پاکباخته و اسرا و مفقودین و ناله هزاران کودک یتیم و مادران داغدیده تکانشان داد و نه در جریان سلمان رشدی و آیات شیطانی که مقام مقدس نبوی را در سطح جهانی مورد تحقیر و اهانت قرار داد لب تکان دادند .
بزرگترین هنر آنان ایراد و اشکال می باشد که کار افراد بیکار و دور از صحنه پیکار است و از خصایص افراد بی تعهد و نه مردان کارزار است ، از خود راضیانی که روضه رضوان و امن از عذاب خدا را حق مسلّم خویش می دانند در صورتی که نعمت و نکبت ، خشم الهی و عذاب سخت اخروی در انتظار آنهاست ؛ زیرا آنانکه همه عزّت و تمام شرف خود را مرهون اسلام هستند اینک با این رفتار خویش عملاً جبهه دشمن را تقویت و در جایی که صدای ((هل من ناصر)) اسلام و قرآن در تمام دنیا طنین افکنده است ، نه تنها به یاری آن نمی شتابند بلکه در تضعیف آن گام برمی دارند و نمی دانند که بزرگترین بدبختی در انتظار آنان و شدیدترین بلا و مصیبت در کمین آنهاست و اگر به فرض محال ، تاریخ اول اسلام تکرار شود و مجاری امور و مصادر احکام به جای علمای باللّه دست نشاندگان کفر و دستیاران الحاد گردد و در اثر تفرق از حق و اختلاف در سنّت و منازعه در اصل ولایت و رهبری امت در این مسیر ، فتوری به وجود آید ستمگران قدرت بیشتری پیدا خواهند نمود و در خاموش کردن مشعل فروزان نبوت ، فعالتر و قویتر خواهند گردید و ظالمان در ظلم و تعدی ، آن چنان پیشتاز خواهند بود که در ظلم و ستم برای همه ستمگران الگو و سرمشق شوند و

در این جاست که اولین قربانی فرار از این مسؤ ولیتها ، خود این فراریان و اولین سوخته شدگان در این آتش ، خود این آتش بیاران جبهه باطل و دستیاران لشکر کفر و نفاق خواهند گردید : (((یُریدُونَ لِیُطْفِئوا نُورَاللّه بِاءفْواهِهِمْ وَاللّه مُتِمُّ نُورِهِ وَلوکَرِه الکافرون)(348) .))

چند تذکر در مورد مدارک و منابع کتاب

1 - به طوری که در فهرست ماءخذ ملاحظه می فرمایید ، استناد ما در قسمت مهم مطالب این کتاب ، به مدارک و منابع اولی و مورد اعتماد از کتب شیعه و اهل سنت بوده و آوردن بعضی از منابع دست دوم بجز در موارد خاص به عنوان تاءیید می باشد .
2 - بر اهل فضل و دانش روشن است که در میان بعضی از مطالب تاریخی و روایات و احادیث که در منابع مختلف نقل شده است از نظر مفهوم و یا از نظر الفاظ و عبارات اختلاف وجود دارد و همچنین ممکن است قسمتی ازیک جریان در یک کتاب نقل شده باشد و قسمت دیگر آن در کتاب دیگر ، بدین جهت بر خوانندگان لازم است در صورت مراجعه به مدارک این کتاب به همه منابعی که در ذیل مطالب به آنها اشاره شده است مراجعه و تطبیق نمایند .
3 - یکی از مدارک ما در این کتاب ((طبقات ابن سعد)) متوفای 230 ه - می باشد که از مدارک و منابع اولی به شمار می آید ، ولی تذکر این نکته ضروری است که متاءسفانه همه نسخه های مطبوع این کتاب از یک نسخه خطی ناقص گرفته شده که شرح حال چند تن از خاندان پیامبراکرم صلی اللاه علیه و آله از جمله شرح حال حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام و حسین بن علی علیهما السلام از آن ساقط گردیده است ، ولی خوشبختانه یک نسخه خطی کامل از کتاب یاد شده در کتابخانه ((توپ قاپی سرای)) ((استانبول)) به دست آمده که اخیراً چند نسخه فتوکپی از همان نسخه تهیه گردیده است و روایات مربوط به شهادت حسین بن علی علیهما السلام را فاضل محقق آقای محمودی در آخر تاریخ ((ابن عساکر)) (جلد حضرت سیدالشهداء - که با تحقیق معظم له در بیروت چاپ شده) نقل نموده است . و استناد ما در کتاب حاضر به ((طبقات ابن سعد)) به واسطه همین نسخه از تاریخ ابن عساکر می باشد . و امید است نسخه کامل (طبقات) نیز در آینده نزدیک به همت بعضی از فضلای حوزه علمیه قم ، چاپ و منتشر گردد .

مدارک و مآخذ

ارشاد شیخ مفید (413 ه) نجف اشرف
انساب الاشراف بلاذری (ازمورخان قرن 3ه) بیروت -1397
اصول کافی شیخ کلینی (329) تهران -1388
اثبات الوصیه مسعودی (346) قم
الامامة والسیاسه ابن قتیبه دینوری (276) مصر -1388
اخبارالطوال احمد بن داوود دینوری (381) چاپخانه عبدالحمید مصر
صحیح بخاری محمدبن اسماعیل بخاری (255)
امالی شیخ صدوق ((ره)) (381) تهران
ابصار العین - فی انصار الحسین سماوی (از علمای قرن 14) بصیرتی - قم
اعلام الوری امین الاسلام طبرسی (از علمای قرن 6) اسلامیه تهران -1338
ادب الحسین صابری همدانی (از علمای معاصر) قم
بحارالانوار مجلسی ((ره)) (1110) چاپ اسلامیه تهران
البدایة والنهایه ابن کثیر دمشقی (774) بیروت -1387
بصائرالدرجات محمدبن حسن صفار (290) تبریز -1380
تاریخ طبری محمدبن جریر طبری (310) چاپ لیدن
تاریخ الخلفاء جلال الدین سیوطی (911) دارالفکر بیروت -1394
تاریخ یعقوبی ابن واضح یعقوبی (284) دار صادر بیروت -1379
تاریخ ابن عساکر ابن عساکر دمشقی (571) بیروت -1398
تحف العقول حسن بن شعبه حرانی (ازمحدثین قرن 4) قم -1394
تذکرة الخواص سبط بن جوزی نجف -1369
تهذیب التهذیب ابن حجر عسقلانی (852) حیدرآباد هند -1326
تنقیح المقال مامقانی (1351 ه) چاپ نجف - 654 -1350
مروج الذهب مسعودی (346) قاهره -1384
سفینة البحار مرحوم حاج شیخ عباس (متوفای 1359ه) چاپ تهران
طبقات ابن سعد محمد بن سعد کاتب واقدی (230)
عقاب الاعمال صدوق (381) تهران به پاورقی غفاری کامل الزیارات
محمدبن قولویه (367) نجف اشرف - 1356 ه
الکامل معزالدین ابن اثیر (630)بیروت - 1387
کنزالعمال متقی هندی (975)بیروت - 1399
شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید (656)چاپ مصر -1378
لهوف سیدبن طاووس (673) تهران -1321
مثیرالاحزان ابن نما (645) تهران

مقتل خوارزمی خطیب خوارزمی (568 ه) قم
مقتل مقرم عبدالرزاق مقرم (1391) مطبعه آداب نجف -1392
مقتل عوالم عبداللّه بن نورالدین بحرانی (ازعلمای قرن 12) چاپ تهران
مستدرک صحیحین حاکم نیشابوری (405)
مستدرک الوسائل محدث نوری (1320) چاپ نجف
مناقب ابن شهرآشوب (588) چاپ قم
نورالثقلین ابن جمعه حویزی (از علمای قرن 11) چاپ اسلامیه تهران
دعوات راوندی قطب الدین راوندی (573 ه) چاپ قم
وقعه صفین نصر بن مزاحم (212) مصر
شرح صحیح بخاری ابن حجر عسقلانی (852) چاپ مصر
وسائل الشیعه شیخ حر عاملی (1104) تهران
ینابیع الموده شیخ سلمان قندوزی (1294) چاپ عراق -1385
اخبار الزینبیات عبیدلی (متوفای 314) چاپ قم
و کتابهای دیگری که در پاورقی آورده شده

پی نوشتها

پی نوشتها 1

1- طبری ، ج 7، ص 216 - 218. ابن اثیر، ج 3، ص 263 و 264. ارشاد مفید، ص 200. مثیرالا حزان ، ص 10. مقتل خوارزمی ، ص 182. لهوف ، ص 19.
2- جریان بیعت گرفتن برای یزید که به وسیله معاویه انجام گرفت و از بزرگترین جنایات تاریخ اسلام است ، در جلد 10 کتاب پرارج ((الغدیر)) مشروحا آمده است .
3- ((زرقا)) مادر بزرگ مروان است که از زنان بدنام دوران خویش بود.
4- لهوف ، ص 20. مثیرالاحزان ، ص 10. مقتل عوالم ، ص 53. مقتل خوارزمی ، ج 1، ص 185.
5- مکاسب شیخ انصاری ، فصل حرمت معاونت به ظالمان .
6- مقتل خوارزمی ، ج 1، ص 186. مقتل عوالم ، ص 54.
7- همان مدرک .
8- لهوف ، ص 23.
9- خرائج ، ص 26، مدینة المعاجز، ص 244.
10- خرائج ، راوندی ، ص 26. مدینة المعاجز، بحرانی ، ص 244. اثبات الوصیه ، ص 162. بحارالانوار، ج 44، ص 331.
11- که تنها مرحوم مجلسی در بحارالانوار، ج 44، 71 روایت در این زمینه نقل کرده است .
12- که فقط مرحوم علامه امینی در کتاب پرارج خود ((سیرتنا و سنتنا)) بالغ به بیست روایت از منابع اهل سنت در این زمینه نقل نموده و درباره رجال و راویان این روایات و توثیق آنها به طور مشروح سخن گفته است .
13- مقتل عوالم ، ص 54. خوارزمی ، ج 1، ص 188.
14- طبری ، ج 7، ص 221. کامل ابن اثیر، ج 3، ص 265. ارشاد مفید، ص 202.
15- طبری ، ج 7، ص 221. کامل ابن اثیر، ج 3، ص 265. به طوری که ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ، ج 1، ص 375 آورده است این دو بیت از یزید بن مفرغ حمیری است که امام به آن متمثل شده است .
16- این بیان امام - علیه السلام گفتار رهبر کبیر انقلاب اسلامی و تداوم بخش اهداف حسینی حضرت آیت اللّه العظمی امام خمینی را تداعی می کند آنگاه که از طرف رژیم بعث عراق مجبور به ترک این کشور می گردید، در اعلامیه تاریخی خود چنین گفت :((اگر هیچ دولتی به من اجازه اقامت در کشورش ندهد من سوار کشتی گردیده و از میان امواج خروشان دریاها صدای خویش را که صدای مظلومیت مسلمانان است به

گوش جهانیان خواهم رسانید)) .
17- مقتل خوارزمی ، ج 1، ص 188. مقتل عوالم ، ص 54.
18- به صفحه ..... همین کتاب مراجعه شود.
19- سوره قصص ، آیه 21.
20- طبری ، ج 7، ص 222. کامل ، ج :3، ص 265 ارشاد مفید، ص 202. مقتل خوارزمی ، ج 1، ص 189.
21- سوره قصص ، آیه 22.
22- طبری ، ج 7، ص 222 و 271. کامل ابن اثیر، ج 3،ص 265. ارشاد مفید، ص 200. مقتل خوارزمی ، ج 1، ص 189.
23- لهوف ، ص 26. مثیرالاحزان ، ص 20.
24- مقتل خوارزمی ، ج 1، ص 190.
25- در قرآن مجید مانند گروهی دیگر از پیامبران معروف ، از زهد و وارستگی حضرت یحیی مخصوصا در طی چند آیه از سوره مریم سخن به میان آمده است . و او در سال 28 میلادی بر حسب وسوسه ((سالومه)) دختر ناپاک پادشاه معاصر خویش به طرز فجیعی به قتل رسید.
26- امالی صدوق ، مجلس 30.
27- شرح نهج البلاغه ، ابن ابی الحدید، ج 4، ص 9 - 11.
28- امالی صدوق به نقل بحار، ج 44، ص 311.
29- فتح الباری ، ج 13،ص 60.
30- صحیح بخاری ، ج 9، کتاب الفتن .
31- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 13، ص 242.
32- و از اینجاست که می بینیم مثلاً در مسند احمد بن حنبل که بزرگترین مجموعه حدیثی است از عبداللّه بن عمر بیش از 1700 حدیث ولی از امام حسن مجتبی - علیه السلام - و حسین بن علی - علیهما السلام - مجموعا 22 حدیث ، آری 22 حدیث ، نقل شده است !!
33- سوره مائده ، آیه 33.
34- کامل الزیارات ، ص 75.
35- لهوف ، ص 25. و همچنین در لهوف در متن نامه ، به جای لم یدرک الفتح ، لم یبلغ الفتح آمده است .
36- ترجمه حسین بن علی - علیهما السلام - از تاریخ ابن عساکر و تاریخ اسلام ذهبی ، ج 2، ص 343.
37- طبری ، ج 7، ص 240.
38- طبری ، ج 7، ص 235. کامل ابن اثیر، ج 3، ص 267. ارشاد، ص 204. مقتل خوارزمی ، ج 1، ص 195 و 196.
39- طبری ج 7، ص 235. اخبار طوال ، ص 238.
40- مقتل خوارزمی ، ج 1، ص 196.

41- تاریخ طبری ، ج 7، ص 237. ارشاد مفید، ص 204؛ مقتل خوارزمی ، ج 1، ص 196.
42- مروج الذهب ، ج 2، ص 86.
43- طبری ، ج 7، ص 237.
44- لهوف ، ص 53 مثیرالاحزان ، ص 21.
45- در یک نگاه سطحی آیات مربوط به مساءله جهاد و شهادت به یکصد آیه بالغ می گردد.
46- اِنَّ اللّه اشْتَرِی مِنَ الْمُؤْمِنینَ اَنْفُسَهُمْ وَاَمْوالَهُمْ بِاَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ یُقاتِلُونَ فی سَبیلِاللّه فَیَقْتُلُونَ وَیُقْتَلُونَ وَعْداً عَلَیْهِ حَقّاً فِی التَّوْریةِ وَالْاِنْجیلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ اَوْفی بِعَهْدِهِ مِنَاللّه فَاسْتَبْشِرُوا بِبَیْعِکُمُ الَّذی بایَعْتُمْ بِهِ وَذلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظیمُ (سوره توبه ، آیه 111)
47- سوره توبه ، آیه 112.
48- انساب الاشراف ، ج 3، ص 162. طبری ، ج 7، ص 275. کامل ابن اثیر، ج 4، ص 39.
49- جنگ در راه اسلام برای شما مسلمانان به صورت یک حکم قطعی و مسلم ، واجب شده است گرچه برای شما خوش آیند نیست (سوره بقره ، آیه 216)
50- با دوستان شیطان بجنگید (سوره نساء، آیه 76)
51- کلمه ((لا یدعونی)) در سخن امام مشتق از ((ودع)) به معنا ترک است نه از دعی و دعوت .
52- ابن کثیر در کامل پس ازنقل این سخن امام (ع) ((فرام)) را چنین معنا می کند:((فِرامُ الْمرئةِ، خِرْقَةٌ تَجْعَلُهَا الْمَرْئَةُ فی قُبُلِها اِذا حاضَتْ؛ کهنه پاره ای است که زنان به هنگام عادت از آن استفاده می کنند)).
53- انساب الاشراف ، ج 3، ص 164. طبری ، ج 5، ص 383. کامل ابن اثیر، ج 4، ص 38. کامل الزیارات ، ص 72.
54- تلخیص از کامل ابن اثیر، البدایه والنهایه و تاریخ الخلفاء.
55- و یا هردو با هم زندانی شوند.
56- مثلاً بنا به نقل طبری یعلی بن امیه استاندار عثمان در یمن که در حکومت علی معزول شده بود، با ثروت کلان و چهارصد شتر برای کمک به آشوبگران بصره وارد مکه گردید.
57- باز به نقل طبری (ج 5، ص 12) افراد قبیله ازد در بصره پشکل شتر عایشه را از دست هم می گرفتند و تبرک می کردند و می بوییدند و می گفتند: به به که بوی مشک از آن به مشام می رسد!
58- تاریخ یعقوبی ، فصل جنگ جمل .
59- مروج الذهب ، ج 3، ص 88. (مشروح فعالیتهای ابن زبیر را در ((دو تاریخ همگون)) تاءلیف نگارنده با همکاری آقای هریسی مطالعه فرمایید)

60- لهوف ، ص 65.
61- سفینة البحار، ج 1، ص 322. و به جهت همان عارضه شدید بودکه نتوانست به همراه امام به سوی عراق حرکت کند.
62- ص ... و ... همین کتاب .
63- ص ... و ... همین کتاب .
64- اِنَّ اللّه یَاْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْاِحْسانِ وَایْتاءِ ذِی الْقُرْبی وَیَنْهی عَنِ الْفَحْشاءِ وَالْمُنْکَرِ وَالْبَغْیِ یَعِظُکُمْ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ (سوره نحل ، آیه 90)
65- جهاد بر شما واجب و حتمی است (سوره بقره ، آیه 216)
66- صفحه ... از همین کتاب .
67- از فرازهای دعای ندبه .
68- ارشاد مفید، ص 219. البدایة والنهایه ، ج 8، ص 167. تاریخ ابن عساکر ص 202. ولی ابن عساکر قسمت اول را نیز به صورت نامه در پاسخ نامه عبداللّه بن جعفر نقل نموده است .
69- ارشاد مفید، ص 219. البدایة والنهایه ، ج 8، ص 167. تاریخ ابن عساکر ص 202. ولی ابن عساکر قسمت اول را نیز به صورت نامه در پاسخ نامه عبداللّه بن جعفر نقل نموده است .
70- انساب الاشراف ، ج 3، ص 164. تاریخ طبری ، ج 7، ص 280. کامل ، ج 3، ص 277.
71- طبری ، ج 7، ص 279. کامل ابن اثیر، ج 3، ص 277.
72- انساب الاشراف ، ج 3، ص 164. طبری ، ج 7، ص 278. کامل ابن اثیر، ج 3، ص 276. ارشاد مفید، ص 218. مقتل خوارزمی ، ج 1، ص 223. البدایة والنهایه ، ج 8، ص 166.
73- با اینکه طبری محل ملاقات را ((صفاح)) و ذهبی در تذکرة الحفاظ، ج 1، ص 338 ((ذات عرق)) دانسته و در سؤ ال فرزدق نیز اختلاف نظر دارند ولی پاسخ امام را همان گونه که در متن ملاحظه می کنید نقل نموده اند و ما چون نظر مفید را در اثر قرائنی از هر جهت صحیح دانستیم در نقل این جریان به متن ارشاد استناد نمودیم .
74- انساب الاشراف ، ج 2، ص 164. طبری ، ج 7، ص 277. کامل ابن اثیر، ج 3، ص 276. ارشاد مفید، ص 219. لهوف ، ص 60. مقتل خوارزمی ، ج 1، ص 220.
75- انساب الاشراف ، ج 3، ص 167. طبری ، ج 7، ص 289. البدایة والنهایه ، ج 8، ص 168.
76- مرحوم شیخ جعفر شوشتری در ((خصائص الحسینیه)).
77- ابن عساکر، ص 211. البدایة والنهایه ، ج 8، ص 169. مثیرالاحزان ، ص 21 و در نسخه ای که از بدایه و ابن عساکر در نزد ما موجود است ، جمله اول این سخن نیامده است و بعید نیست که دست سیاست ، آن را

تحریف نموده باشد.
78- صفحه ... از همین کتاب .
79- صفحه ... از همین کتاب
80- مروج الذهب ، ج 3، ص 134. کامل ابن اثیر،ج 4، ص 34.
81- مروج الذهب ، ج 3، ص 137.
82- مروج الذهب ، ج 3، ص 137.
83- سفینة البحار، ج 1، ص 222.
84- مشروح این جریان در الامامة والسیاسه ، ج 2، ص 32 آمده است .
85- شیعه و زمامداران خودسر، ص 122.
86- تهذیب التهذیب ، ج 2، ص 211.
87- مقتل خوارزمی ، ج 1، ص 225.
88- اَلا یَاعَیْنُ فَاحتَفِلی بِجُهْدٍ
فَمن یَبکی عَلی الشهداءبعدی
عَلی قَوْمٍ تَسُوقُهُمُ المَنایا
بمقدار الَی انجاز وَعد
89- انساب الاشراف ، ج 3، ص 168، طبری ، ج 7، ص 293. کامل ابن اثیر، ج 3، ص 278. البدایة ابن کثیر، ج 8، ص 168. ارشاد مفید، ص 222. لهوف ، ص 41. سیر اعلام النبلاء، ج 3، ص 208.
90- امالی صدوق ، مجلس 30. مقتل خوارزمی ، ج 1، ص 221.
91- سوره اسرا، آیه 71.
92- سوره شوری ، آیه 7.
93- بصائرالدرجات ، ص 11. اصول کافی باب مستقی العلم من بیت آل محمد - صلی اللّه علیه وآله - .
94- در مرآت العقول می گوید: مقصود از ((اثر جبرئیل)) همان محلی است که جبرئیل در آنجا توقف و از پیامبر - صلّی اللّه علیه وآله - استیذان می نمود که فعلاً هم معروف و دربی را که در نزدیکی این محل است باب جبرئیل می گویند.
95- سوره احزاب ، آیه 33.
96- ابن عساکر، ص 164. مقتل خوارزمی ، ج 1، ص 223. مناقب ، ج 4، ص 95.
97- طبری ، ج 7، ص 294. ارشاد مفید، ص 123.
98- ابن حجر در اصابه جریان کشته شدن عبداللّه بن یقطر را به طور خلاصه چنین نقل می کند: امام پس از حرکت از مکه او را به همراه نامه ای به سوی مسلم فرستاد که در قادسیه به وسیله حصین بن نمیر، گرفتار و در کوفه به نزد عبیداللّه بن زیاد اعزام گردید. ابن زیاد دستور داد که او به منبر رفته و از امیرمؤ منان و حسین بن علی انتقاد و بدگویی کند ولی

عبداللّه بن یقطر بر عکس ، در ضمن قدح و انتقاد از خاندان بنی امیه و مدح و تعریف از خاندان امیرمؤ منان - علیهما السلام چنین گفت :
((مردم ! من پیک حسین بن فاطمه هستم و آمده ام به سوی شما تا به نصرت و یاری او در مقابل فرزند مرجانه قیام کنید)):
ابن زیاد دستور داد که او را دست بسته از پشت بام دارالاماره به زمین انداختند و استخوانهایش خُرد شد و هنوز رمقی در وی بود که مردی به نام عبدالملک بن عمیر برجست و سر از تنش جدا نمود و چون مورد اعتراض واقع گردید، چنین پاسخ داد: چون او را در رنج دیدم ، خواستم راحتش کنم .

99- متن گفتار طبری این است : فَتَفَرق الناس عنه تَفَرُّقاً فَاَخَذوا یَمِیناً وَشِمالاً حتّی بَقِیَ فی اَصْحابِهِ الَّذین جاءُوا مَعَهُ مِنَ الْمَدِینَة وَاِنَّما فَعَلَ ذلِکَ لاَنَّه ظَنَ اَنَّما اِتَّبَعَهُ الْاَعْرابُ لا نَّهُمْ ظَنُّوا اَنَّهُ یَاءْتِی بَلَداً قَدِ اسْتَقامَتْ لَهُ طاعَةُ اَهْلِهِ فَکَرِه اَنْ یَسیروا مَعَهُ اِلاّ وَهُمْ یَعْلَمُونَ عَلی مَا یَقْدِمُونَ وَقَدْ عَلِمَ اَنَّهُمْ اِذ ا بُیّنَ لَهُمْ لَمْ یَصْحَبْهُ اِلاّ مَنْ یُرِیدُ مُواساتِهِ وَالْمَوْتَ مَعَهُ.

100- کامل الزیارات ، ص 75. تاریخ طبری ، ج 7، ص 294.
101- ارشاد مفید، ص 223. ابن عساکر، ص 211.
102- مدرک این دو سخنرانی و توضیحات آن عبارت است از طبری ، ج 7، ص 297 و 298. کامل ابن اثیر، ج 3، ص 280. ارشاد مفید ص 224 و 225. مقتل خوارزمی ، ص 231 و 232.
103- برای مرد، کشته شدن در راه خدا افتخار است .
104- من به سوی مرگ می روم و مرگ بر جوانمرد ننگ نیست .
105- هیهات که ما به زیربار ذلت برویم !
106- نه دست ذلت به آنان می دهم و نه مانند بردگان از برابرشان فرار می کنم .
107- شخصیتی همچو من هرگز با یزید شرابخوار بیعت نمی کند.
108- به خدا سوگند ! که به زیر بار پیمان حقارت بار آنان نخواهم رفت .
109- انساب الاشراف ، ج 3، ص 171.
110- ادب الحسین ، ص 33.
111- طبری ، ج 7، ص 300. کامل ابن اثیر، ج 3، ص 280. مقتل خوارزمی ، ج 1، ص 234. انساب الا شراف ، ج 3، ص 171.
112- خطیب خوارزمی می گوید: امام این مطالب را نه به صورت سخنرانی بلکه به صورت نامه ای پس از ورود به کربلا به سران و افراد سرشناس کوفه فرستاده است . و به عقیده ما به مناسبت اهمیت مطالب ، احتمال دارد به هردو صورت بوده هم به صورت خطابه و هم به صورت کتبی و نامه .
113- سوره هود، آیه 116.
114- مانند آیه شریفه :(شَهِدَاللّه اَنَّهُ لا اِلهَ اِلاَهُوَ وَالْمَلائِکةُ وَاُولُواالْعِلْمِ قائِماً بِالْقِسْطِ).
115- ص ...
116- ... وَلَقَدْ اَهَمَّنِی هذَا الْاَمْرُ وَاسْهَرنی وَضَرَبْتُ اَنْفَهُ وَعَیْنَیْهِ فَلَمْ اَجِدْ اِلا الْقِتالَ اَوِالْکُفْرَ بِما اَنْزَلَاللّهُ عَلی مُحَمَّدٍصلی اللّه علیه و آله نَّ اللّه تَبَارَکَ وَتَعالی لَمْ یَرْضَ مِنْ اَوْلِیائِهِ اَنْ یُعْصی فِی الاَرْض وَهُمْ سُکُوتٌ مُذْعِنُونَ لا یَاْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَلا یَنْهَونَ عَنِ الْمُنْکَرِ فَوَجَدْتُ الْقِتالَ اَهْوَنَ عَلَیَّ مِنْ مُعالجَةِ الاَغْلالِ فی جَهَنَّمَ (وقعه صفین ، ص 474).
117- مقتل خوارزمی ، ج 1، ص 226. لهوف ، ص 62. مثیرالا حزان ، ابن نما، ص 46.
118- در بعضی از منابع از جمله در نسخه ای از مقتل خوارزمی که در

دست ماست ((ابوهره)) آمده که ظاهرا اشتباه است .
119- تاریخ طبری ، ج 7، ص 304.
120- یا ناقَتِی لا تذْعَری مِنْ زجْرِی
وَشمِّری قَبْلَ طُلُوعِ الْفَجْرِ
بِخَیْرِ رکبانِ وَخَیْرِ سَفرٍ
حَتّی تُحَلّی بِکَرِیمِ الخَبَرِ
الماجِدِ الْحُرِّ رَحَیبِ الصَّدْر
اَتَی بِهِ اللّه لِخَیْرِ اَمْرِ
ثُمَّة اَبْقاه بَقاءَ الدَّهْرِ
انساب الا شراف ، ج 3، ص 172.
در مورد متن اشعار نظریات مختلفی وجود دارد، به مقتل خوارزمی و مثیرالا حزان و کامل الزیارات و نفس المهموم مراجعه شود.
121- عبیداللّه بن حر از هواداران عثمان بود و پس از کشته شدن وی به نزد معاویه رفت و در جنگ صفین در صف لشکریان او با علی - علیه السلام می جنگید. در تاریخ از غارتگریها و راهزنیهای عبیداللّه مطالب فراوان نقل گردیده است (به تاریخ طبری ، ج 7، ص 168 و جمهره ابن حزم ، ص 385 مراجعه شود)
122- انساب الاشراف ، ج 3، ص 174. طبری ، ج 7، ص 306. کامل ابن اثیر، ج 3، ص 282. مقتل خوارزمی ، ج 1، ص 226. اخبارالطوال ، ص 246. امالی صدوق مجلس 30.
123- فَیالَکِ حَسْرَةً ما دُمْت حیّاً
تُرَدَّد بَیْنَ صَدْرِی وَالتّراقی
حُسَیْنٌ حینَ یَطْلُبُ نصر مثلی
عَلَی اَهْلِ الْعَداوَةِ وَالشِّقاقِ
حُسیْنٌ حَیْثُ یَطْلُبُ بَذْلَ نَصْرِی
عَلی اَهْلِ الضَّلالَةِ وَالنِّفاقِ
لَوْ اَنّی اُواسیهِ بِنَفْسِی
لَنِلْتُ کَرامَةً یَوْمَ التَّلاقی
124- به صفحه ... و ... از این کتاب مراجعه شود.
125- به صفحه ... و ... از این کتاب مراجعه شود.
126- وازاینجاست که می بینیم امیرالمؤ منین - علیه السلام درباره رسول خدا چنین می فرماید:طَبِیبٌدَوّارٌبطبّه .
127- سوره کهف ، آیه 51.
128- عقاب الاعمال مرحوم صدوق چاپ تهران به پاورقی آقای غفاری ، ص 409. رجال کشی ، ص 74.
129- در عقاب الا عمال مرحوم صدوق و رجال کشی و رجال خوئی که

متن روایت را نقل نموده اند و در بعضی از کتب رجال نام وی ((عمروبن قیس شرقی)) آمده است ولی در طبری ، ج 6، ص 238 تا 255 در موارد متعدّد ((ضحّاک بن عبداللّه شرقی)) عنوان شده است . وظاهر گفتار رجال شناسان و عنوان طبری این است که ((عمرو)) و ((ضحّاک)) هردو، شخص مستقل و جداگانه هستند و با هم سفر جداگانه و در دو نقطه مختلف به حضور امام - علیه السلام رسیده اند ولی کیفیّت گفتار امام - علیه السلام و همچنین اعتذار آنان یک نوع بوده است و آن که تا عاشورا به همراه امام - علیه السلام بوده و صحنه جنگ را ترک نموده است همان ((ضحاک شرقی)) است .
امّا به عقیده این جانب و به دلایل متعدد، ((عمروبن قیس شرقی)) همان ((ضحّاک شرقی)) است و این اختلاف در اسم و لقب و کنیه در میان رُوات و رجال شناسان فراوان است و نمونه ای از آن را در صفحات آینده تحت عنوان ((بررسی یک اشتباه تاریخی)) ملاحظه خواهید فرمود، مخصوصا در مورد ((ضحاک)) یا ((قیس شرقی)) که به مناسبت اعراض وی از حسین بن علی - علیهماالسلام - و محسوب نشدنش از صحابه ، رجال شناسان از تحقیق و بررسی بیوگرافی او اعراض نموده اند. به هر حال در صورت مستقل بودن ((قیس و ضحّاک)) این ((حرمان بزرگ)) همانگونه که طبری نقل نموده است از آنِ ((ضحّاک شرقی)) خواهد بود که طبری علاوه بر جریان پیوستن وی به امام و مفارقتش از آن حضرت ، جریانهای متعددی از صحنه عاشورا و جنگ کربلا را به طریق ابومخنف از او نقل نموده است .
130- و خلاصه آن را ما نقل نمودیم .
131- انساب الا شراف ، ج 3، ص 185. طبری ج 7، ص 306. کامل ابن اثیر، ج 3، ص 282. مقتل خوارزمی ، ج 1، ص 226. و طبقات ابن سعد. ولی مرحوم سید بن طاووس در لهوف می گوید که : این جریان در منزل ثعلبیه بوده است .
132- طبری ، ج 7، ص 308. کامل ، ج 3، ص 282. مقتل خوارزمی ، ج 1، ص 234.
133- نورالثقلین ، ج 4، ص 221. بحارالانوار، ج 10، ص 188.
134- مستدرک حاکم ، ج 2، ص 371. کنزالعمال ، ج 6، ص 85، حدیث 1311.
135- تحف العقول ، ص 174. طبری ، ج 7، ص 300. مثیرالاحزان ، ص 22. ابن عساکر، ص 214. مقتل خوارزمی ، ج 2، ص 5. لهوف ، ص 69.
بنا به نقل طبری و ابن نما امام - علیه السلام این خطبه را در منزل ذی حسم ایراد نموده است و در بعضی از منابع یاد شده جمله الناس ... در اول خطبه آمده است ولی ما متن تحف العقول را مورد استناد قرار دادیم

.
136- کامل الزیارات ، ص 75.
137- مقتل خوارزمی ، ج 1، ص 239. بحار، ج 10، ص 189.
138- مقتل خوارزمی ، ج 1، ص 245.
139- از قرائن به دست می آید که این ملاقات در شب هشتم یا نهم محرم واقع گردیده است .
140- مقتل خوارزمی ، ج 1، ص 245.
141- انساب الاشراف ، ج 3، ص 185. طبری ، ج 7، ص 319 و 320. کامل ، ج 3، ص 285. ارشاد، ص 240.
142- این خطبه در تایخ طبری ، ج 7، ص 321 و 322. کامل ابن اثیر، ج 3، ص 285. ارشاد مفید، ص 231. لهوف ، ص 79. مقتل خوارزمی ، ج 1، ص 246 و طبقات ابن سعد آمده است . ولی جمله قداخبرنی جدّی ... در نسخه طبری وجود ندارد.
143- این خطبه در تایخ طبری ، ج 7، ص 321 و 322. کامل ابن اثیر، ج 3، ص 285. ارشاد مفید، ص 231. لهوف ، ص 79. مقتل خوارزمی ، ج 1، ص 246 و طبقات ابن سعد آمده است . ولی جمله قداخبرنی جدّی ... در نسخه طبری وجود ندارد.
144- این جمله در ((نفس المهموم)) نقل شده است .
145- این پاسخهای ششگانه در طبری ، ج 7، ص 322. کامل ، ج 3،ص 285. ارشاد مفید، ص 321. اعلام الوری ، ص 235. لهوف ، ص 81. و مقتل خوارزمی ، ج 1، ص 247 آمده است .
146- به نقل از مقتل مقرم ، ص 258.
147- در الذریعه ازدو کتاب به نام نورالعین که هردومقتل و هردو در هند چاپ شده است ، یاد می کند که مؤ لف یکی از آنها از علمای معاصر ولی مؤ لف دیگری معلوم نیست . به هرحال ، این کتاب نیز خود به خود و بدون مؤ ید نمی تواند مدرک تاریخی به حساب بیاید.
148- ص 113.
149- اعلام الوری ، ص 236.
150- متن آن در معالی السبطین ملاحظه شود.
151- این فراز و مطالب مربوط به آن ، از مقتل مقرم ، ص 262 نقل گردیده است .
152- اِنِّی خَرَجْتُ اَتَوَقَّعُ التَّلاعَ والرَّوابی مَخافَةَ اَنْ تکُون مَکْمَناً لهُجُوم الْخَیلِ یَوْمَ تَحْمِلُونَ وَیَحْمِلُون .
153- ثکلَتْنِی اُمّی اِنَّ سَیْفِی بِاَلْفٍ وَفَرَسی مِثْلُهُ فَوَاللّه الَّذی مَنَّ بِکَ عَلَیَّ لا فارَقْتکَ حَتّی یَکلاعن فری وجری .
154- نافع بن هلال از یاران حسین بن علی است که در اثر جراحات

فراوان در میان کشته ها افتاد و سپس اسیر و به کوفه منتقل گردید و قسمتی از مطالب مربوط به عاشورا از جمله مطلب مورد بحث از وی نقل گردیده است .
155- انساب الا شراف ، ج 3، ص 185. طبری ، ج 7، ص 324. کامل ، ج 3، ص 285. ارشاد مفید، ص 232. مقتل خوارزمی ،ج 1،ص 327.تاریخ یعقوبی ،ج 2، ص 244. و اخبار زینبیات عبیدلی متوفای 277ه.
156- سوره آل عمران ، آیه 178 و 179.
157- تاریخ طبری ، ج 7، ص 324 و 325. ارشاد، ص 233.
158- مقتل خوارزمی ، ج 1، ص 252. نفس المهموم ، ص 125.
159- کامل الزیارات ، ص 37.
160- بلاغة الحسین ، ص 190.
161- اثبات الوصیه ، ص 139.
162- معانی الا خبار چاپ مکتبة الصدوق ، ص 289.
163- در تعداد افراد لشکر امام در میان مورخان اختلاف هست که گاهی آمار پیاده و سواره این لشکر را تا 150 تن نوشته اند.
164- سوره نساء، آیه 150.
165- سوره بقره ، آیه 45.
166- طبری ، ج 7، ص 327. ابن عساکر، ص 211. کامل ابن اثیر، ج 3، ص 287. ارشاد مفید، ص 233 و طبقات ابن سعد.
167- این سخنرانی با اختلافاتی در طبری ، ج 7، ص 328 و 329. کامل ابن اثیر، ج 3، ص 287. ارشاد مفید، ص 234. مقتل خوارزمی ، ج 1، ص 253 و طبقات ابن سعد آمده است .
168- تذکرة الخواص ، ص 262.
169- سوره طه ، آیه 134.
170- مقتل خوارزمی ، ج 1، ص 253، قسمت اول این بخش از گفتار امام را ابن عساکر نیز در ص 215 آورده است .
171- انساب الاشراف ، ج 3، ص 188.
172- سوره دخان ، آیه 20.
173- قسمتی ازاین بخش در تحف العقول به عنوان نامه ای ازآن حضرت به سوی مردم کوفه نقل شده است .
174- این خطبه با اختلاف مختصر در متن آن در تحف العقول ، ص 171. مقتل خوارزمی ، ج 2، ص 7 و 8. لهوف و مقتل عوالم و تذکرة الخواص آمده است ولی ما در نقل خود به متن مقتل خوارزمی استناد نمودیم .
175- نیزه دشمن همه اعضایشان را تغییر داد مگر آقایی و همت بلندشان را که از تغییر در امان است .
176- مقتل خوارزمی ، ج 1، ص 241.

177- انساب الا شراف ، ج 3، ص 191. کامل ابن اثیر، ج 4، ص 27. مقتل خوارزمی ، ج 1، ص 294. تاریخ ابن عساکر، ص 256.
178- انساب الا شراف ، ج 3، ص 181.
179- مقتل خوارزمی ، ج 2، ص 8. مقتل عوالم ، ص 84.
180- صفحه ... از همین کتاب .
181- الامامة والسیاسه ، ج 2، ص 24. طبری و کامل ابن اثیر، حوادث سال 66.
182- طبری ، ج 7، ص 342.
183- لهوف ، ص 89. مقتل خوارزمی ، ج 2، ص 9.
184- بحارالانوار به نقل ازکتاب هفتاد و دو تن و یک تن ، ج 5، ص 250.
185- مقتل الحسین - علیه السلام عبدالرزاق الموسوی ، المقرّم ، ص 239.
186- تاریخ طبری ، ج 7، ص 343 لهوف ، ص 94.
187- سوره احزاب ، آیه 23.
188- مقتل عوالم ، ص 91. ابصارالعین ، ص 85.
189- ذخیرة الدارین به نقل مقتل مقرم ، ص 301.
190- ص 85.
191- ج 2، ص 25.
192- بنا به نقل ابن سعد در طبقات ، ((مسلم بن عوسجه)) از صحابه پیامبر و مردی شجاع و مقیم کوفه بود. او جزو کسانی بود که به حسین بن علی علیهماالسلام - نامه نوشته و به کوفه دعوت نموده بودند. مسلم پس از ورود ابن زیاد به کوفه و کشته شدن مسلم بن عقیل ، برای حمایت از حسین بن علی - علیهماالسلام - به همراه اهل و عیالش از کوفه خارج و به آن حضرت ملحق گردید و به پیمان خود تا آخرین قطره خونش وفادار ماند:(فَمِنْهُمْ مَنْ قَضی نَحْبَهُ).
193- انساب الا شراف ، ص 194. مقتل خوارزمی ، ج 2، ص 22. بحار، ج 45، ص 27. مناقب ، ج 3، ص 219.
194- مثلاً در لهوف ((عبداللّه بن عمیر)) اصلاً عنوان نگردیده و جریان وی با قسمتی از جریان وهب نصرانی به وهب بن جناح کلبی نسبت داده شده است .
195- به متن زیارت در اقبال سیدبن طاووس مراجعه شود.
196- طبری ، ج 7، ص 347. کامل ابن اثیر، ج 3، ص 29.
197- لهوف ، ص 96.
198- وسائل الشیعه ج 1، باب یکم از ابواب مواقیت نماز.
199- در بیوگرافی ابوثمامه به تنقیح المقال مرحوم مامقانی و ابصارالعین مرحوم شیخ محمد سماوی مراجعه شود.

200- مقتل عوالم ، ص 88. لهوف ص 95. مثیرالا حزان . کامل ابن اثیر، ج 3، ص 290.
201- در شرح حال قرظة بن کعب به اصابه و در شرح حال او و فرزندانش به تنقیح المقال ، ج 2، ص 332 و ص 28، از حرف قاف و ابصارالعین ، ص 92 مراجعه شود.
202- مقتل الحسین ، ص 297.
203- حبیب بن مظاهر، یا حبیب بن مظهر؟ در بعضی از کتب رجال به جای مظاهر ((بر وزن مقاوم)) مظهر بر وزن ((مطلق)) آمده است . مرحوم مامقانی در تنقیح المقال می گوید: آنچه از نقل و خط بزرگانی از علما مانند شیخ طوسی و شهید ثانی و ابن طاووس به دست می آید این است که ((مظاهر)) با ((الف)) صحیح است و در متن زیارات والسنه علما نیز چنین استعمال شده است . سپس می گوید به گمان من اگر در بعضی از خطوط علما ((مظهر)) بدون الف آمده است منظور آنان نیز ((مظاهر)) بوده ؛ زیرا در رسم الخط قدیم بعضی از اسماء که دارای الف بوده بدون الف نوشته می شد مانند، اسمعیل ، اسحق و...
204- طبری ، ج 7، ص 349.
205- حبیب بن مظاهر از صحابه رسول خدا - صلی اللّه علیه وآله - بود و در زمان خلافت امیرمؤ منان - علیه السلام به کوفه منتقل و در آنجا مقیم گردید و در تمام جنگهای امیرمؤ منان در رکاب آن حضرت شرکت نمود. حبیب از خواص اصحاب و از یاران صمیمی امیرمؤ منان - علیه السلام و یکی از چند نفری بود که اسرار فراوانی از آن حضرت فرا گرفته بودند.
((کشی)) از فضیل بن زبیر نقل می کند که میثم تمّار روزی در کوفه و در مجمع گروهی از بنی اسد با حبیب بن مظاهر مواجه گردید. این دو نفر شروع به صحبت کردند؛ حبیب سخن را به اینجا رسانید من پیرمردی را با این خصوصیات که موی سرش رفته و شکمش به جلو آمده و شغلش خربزه فروشی در دارالرزق است می بینم که در آینده نه چندان دور در راه محبت خاندان پیامبر به دار آویخته می شود (منظور وی میثم تمار بود). میثم در پاسخ وی گفت : من نیز مردی را با این خصوصیات که دارای صورت سرخ و موهای پرپشت است ، می شناسم که برای یاری فرزند پیامبر حرکت می کند و در این راه کشته می شود و سرش را در شهر کوفه می گردانند (منظور میثم ، حبیب بن مظاهر بود).
حبیب ومیثم پس از گفتگو از آن محل دور شدند کسانی که در آنجا نشسته بودند و گفتگوی این دو شاگرد علی - علیه السلام را می شنیدند، گفتند: ما

در تمام عمر دروغگوتر از این دو ندیده ایم . بلافاصله رشید حجری رسید و از آنها سراغ حبیب و میثم را گرفت ، گفتند چند لحظه پیش در اینجا بودند و ضمنا گفتگویشان را که برای آنان اعجاب انگیز و غیرقابل قبول بود، به رشید بازگو نمودند.
رشید گفت : خدا میثم را رحمت کند که در باره حبیب این جمله را فراموش کرده است که بگوید: به کسی که سر بریده او را به کوفه می آورد، یکصد درهم بیش از دیگران جایزه خواهند داد. رشید این بگفت و از آنجا دور شد. آن چند نفر به صورت همدیگر نگاه کردند و گفتند: این سومی را دروغگوتر از دو نفر اول دریافتیم .
فضیل می گوید: ولی طولی نکشید با چشم خود دیدیم که میثم را در کنار خانه عمروبن حریث به دار زده اند و باز مدت زیادی نگذشته بود که سر بریده حبیب را وارد کوفه نمودند.
206- طبری ، ج 7، ص 355. امالی صدوق ، مجلس 30.
207- حرّ از خاندانهای شریف عرب و رئیس قبیله خویش در کوفه بود که ابن زیاد او را به فرماندهی هزار نفر جنگجو ماءمور جلوگیری از حسین بن علی - علیهماالسلام - نمود. بنابه نقل ابن نما پس از آنکه توبه وی در پیشگاه حسین بن علی - علیهماالسلام - پذیرفته شد، عرض کرد: یابن رسول اللّه ! هنگامی که ابن زیاد به من ماءموریت داد که برای مقاومت با تو حرکت کنم ، پس از آنکه از دارالا ماره خارج شدم ، صدایی به گوشم رسید که می گفت :((ای حر! مژده باد به تو در این راهی که پیش گرفته ای)) چون برگشتم کسی را ندیدم و تا این لحظه در این اندیشه بودم که این چه مژده ای است ؟ مگر نه این است که من در جبهه مخالف فرزند پیامبر قرار گرفته ام و هیچ تصور نمی کردم که بالا خره به تو خواهم پیوست . و به چنین سعادتی نایل خواهم گردید.
208- کامل ، ج 3، ص 288.
209- تاریخ طبری ، ج 7، ص 355.
210- البدایة والنهایه ، ج 8، ص 183 و 184.
211- این خیمه در آخرین نقطه خیمه گاه به طرف میدان قرار داشت که اجساد شهدا را در زیر آن و در کنار هم قرار می دادند.
212- بعضی از مورخین این اشعار را از خود حسین بن علی - علیهماالسلام - و بعضی دیگر از امام سجاد - علیه السلام دانسته اند و گاهی نیز ازانشاد یکی ازیاران حسین بن علی - علیهماالسلام - می دانند. (بحارالانوار، ج 45، ص 14. امالی صدوق ، مجلس 30. مقتل عوالم ، ص 85. مقتل خوارزمی ، ج 2، ص 11).
213- این شعار گروه خوارج بود.
214- در شرح حال سعد و ابوالحتوف به تنقیح المقال ، ج 2، ص 12 اعیان

الشیعه (چاپ جدید 10 جلدی) ج 2، ص 319. الکنی والا لقاب ، محدث قمی ، ج 1، ص 43 مراجعه شود.
215- زهیر بن قین از بزرگان قبیله خویش و مقیم کوفه و از هواداران عثمان بود که در سال 60 با همسرش سفر حج نمود ودر مراجعت درمسیر کربلا در یک برخورد و با یک جلسه با حسین بن علی - علیهماالسلام - نور هدایت به قلبش تابید و در همان مجلس تغییر عقیده داد و از یاران امام گردید و شاید کلمه هادیاً مهدیا در شعر او نیز اشاره به همین نکته باشد.
فَدَتْکَ نَفْسی هادِیاً مَهْدِیاً
الیَوْم اءَلْقی جَدَّکَ النَّبیاً
وَحَسَناً وَالْمُرْتَضی عَلِیّاً
وَذَالْجَناحَیْنِ الْفَتی الکَمِیّا
وَاَسَداللّه اَلشَّهیدَ الحیا
مشابه این دو بیت و پاسخ امام در باره حجّاج جعفی نیز نقل شده است که به سبب تشابه ، ما از نقل آن خودداری نمودیم .
216- مقتل خوارزمی ، ج 2، ص 20. ابصارالعین ، ص 99.
217- در کتب تاریخ و مقاتل گاهی به جای شبامی ، شامی نقل می شود که مرحوم سماوی در ابصار العین این اشتباه را این چنین تصحیح می کند: شبامی از شبام (بر وزن کتاب) و شامی غلط و اشتباه است .
218- ای قوم ! من بر شما از عذاب روزی که مردم به فریاد آیند ترس دارم . روزی که از عذاب خدا به هر طرف فرار می کنید آن روز از غضب خداوند هیچ پناهگاهی برای شما نیست و هرکس را خدا (در اثر عملش) گمراه کند راهنمایی برای وی نیست . (سوره غافر، آیه 32 و 33)
219- طبری ، ج 7، ص 352. کامل ابن اثیر، ج 3، ص 292. لهوف ، ص 96.
220- در شرح حال سیف و مالک و کیفیفت شهادتشان به تاریخ طبری ، ج 6، ص 353 و 354.
تنقیح المقال ، ج 2 ص 78. کامل ابن اثیر، ج 3 ص 292. ابصار العین ، ص 78 مراجعه شود، خوارزمی در مقتل ، ج 2، ص 23 جریان بالا را به دو شهید دیگر به نام عبدالله و عبدالرحمان که از قبیله غفار بودند نسبت داده است ولی ما به مناسبت اعتبار طبری و رجال شناس معروف ، مرحوم مامقانی به گفته آنان استناد نمودیم .
221- سوره مطففین ، آیه 26.
222- لهوف ، ص 95. ابصارالعین ، ص 105. مثیرالا حزان ، ص 23.
223- یَابْنَ رَسُولِاللّه اَنَا فِی الرَّخاءِ الحَس قِصاعَکُمْ وَفی الشِدَّةِ اَخْذُلُکُمْ اِنَّ ریحی لَنَتِنٌ وَاِنَّ حَسَبی لَلَئیمٌ وَاِنَّ لَوْنی لاَسْوَدُ فَتنَفَّس عَلَیَّ فِی الجَنَّةِ لِیَطیبَ ریحی وَیَشْرُفَ حَسَبی وَیَبْیَضَّ لَوْنِی لاوَاللّه لافارقکم حتی یختلط هذاالدَّمُ

الاَسْودُ مَعَ دِمائکُمْ.
224- اَمیری حُسَینٌ وَنِعمَالاَمیرُ
سُرُورُ فُؤ ادِ البَشیرِ النَّذیرِ
عَلِیٌّ وَفاطِمَةُ وَالِداهُ
فَهَلْ تَعْلَمُونَ لَهُ مِنْ نظیر
225- اِنِّی عَجوزٌ فی النِّسا ضعیفَةٌ
خاوِیَةٌ بالِیَةٌ نَحِیفَةٌ
اضر بُکُمْ بِضَربَةٍ عَنیفَةٍ
دُونَ بَنِی فاطِمَةَ الشَّریفَة
226- مقتل خوارزمی ، ج 2، ص 22. بحار، ج 45، ص 27. مناقب ، ج 3، ص 219.
227- نفرین امام درمورد عمرسعد کلّی است که فرمود: خدا نسل تو را قطع کند و با مراجعه به دو کتاب مهم در نسب شناسی ((نسب زبیری)) و ((جمهره ابن حزم)) معلوم گردید که از نسل عمرسعد پس از نوه او ((ابوبکر بن حفص)) که مدت قلیلی پس از پدرش حفص زنده بود، کسی باقی نمانده است یعنی از نسب عمرسعد کسی پس از نوه اش ابوبکر معرفی نگردیده است که در صورت وجود فرزندی مسلما نسب شناسان مشخص می نمودند که این موضوع با توجه به نفرین امام - علیه السلام قابل تحقیق و بررسی بیشتر است .
و اما قسمت دوم سخن امام ((کَما قَطَعْتَ رَحِمِی)) با قرینه خارجی و کثرت فرزندان حسین بن علی و بقای امامت در نسل آن حضرت معلوم می شود، منظور از این جمله همان مصداق خارجی و قطع نسل نسبی است که با کشتن علی اکبر فرزند امام - علیه السلام آن سلسله نسل که از طریق علی اکبر در جهان ادامه و گسترش پیدا می نمود قطع گردید.
228- اَنَا عَلِیُّ بْنُ الْحُسَینِ بْنِ عَلِیٍّ
نَحْنُ وَبَیْتِاللّه اَوْلی بِالنَّبیّ
وَاللّه لایَحْکُمُ فینَا ابْنُ الدَّعیّ
اَطْعَنُکُمْ بِالرُّمْحِ حَتّی یَنْثَنی
اَضْرِبُکُمْ بِالسَّیْفِ حَتّی یَلْتَوی
ضَرْبَ غُلام هاشِمیّ عَلَویّ
229- مقتل خوارزمی ، ج 2، ص 30. مثیرالاحزان . لهوف ، ص 100 طبری ، ج 7، ص 358. کامل ابن اثیر، ج 3، ص 293. ارشاد، ص 238.
230- این کتاب تاءلیف عالم و دانشمند سیدمحمد جعفری طیاری هندی است که در تاریخ 1241 هجری تاءلیف نموده دانشمند معروف صاحب الذریعه ، ج 2، ص 458 می گوید من این کتاب را که به زبان فارسی است در نجف نزد سید آغا تستری زیارت کردم .

231- نقد المحصل (چاپ مصر) ص 179.
232- منتهی الا مال .
233- ابصارالعین ، ص 130.
234- مناقب ، ج 4، ص 99.
235- از عبداللّه بن جعفر فرزند دیگری نیز در عاشورا به شهادت رسیده است که نامش محمد و مادرش خوصاء است .
236- طبری ، ج 7، ص 358. مقتل خوارزمی ، ج 2، ص 78. لهوف ، ص 101.
237- طبری ، ج 7، ص 359. کامل ابن اثیر، ج 3، ص 293. طبقات ابن سعد. ارشاد مفید، ص 239. اعلام الوری ، مقتل خوارزمی ، ج 2، ص 27.
238- مقتل خوارزمی ، ج 2، ص 32.
239- طبری ، ج 7، ص 360. طبقات ابن سعد و ارشاد مفید.
240- عوالم ، ص 94.
241- مناقب ، ج 4، ص 108. ینابیع الموده ، ص 340.
242- ابصارالعین ، ص 30.
243- مرحوم مقرم در مقتل خود، صفحه 326 نقل می کند که از دانشمند فاضل شیخ کاظم سبتی شنیدم که گفت : روزی یکی از علمای مورد اعتماد به نزد من آمده گفت : من از سوی حضرت ابوالفضل پیامی برای تو آورده ام ؛ زیرا آن حضرت را در عالم خواب دیدم و احساس کردم که نسبت به تو خشمناک است و چنین فرمود که شیخ کاظم سبتی چرا از مصیبت من یاد نمی کند؟ عرض کردم یا سیدی ! من مصیبت شما را از زبان وی زیاد شنیده ام . فرمود نه به او بگو این مصیبت مرا بخواند که اگر شخص از بالای اسب به روی خاک بیفتد دستش را برای بدنش حامی قرار می دهد ولی کسی که تیرها به سینه اش فرو رفته و هر دو دستش قطع گردیده است چگونه می تواند بدنش را حفظ کند.
244- مستدرک الوسائل ، ج 2، ص 635 و ج 3، ص 815. مقتل خوارزمی ، ج 1، ص 122. متن روایت در مستدرک این است :((لما کان العباس و زینب ولدی علیّ - علیه السلام صغیرین قال علیّ - علیه السلام للعباس ، قل واحد فقال : واحد فقال : قل اثنان قال : استحیی اءن اقول باللسان الّذی قلت واحد اثنین فقبّل علی - علیه السلام عینیه ثم التفت الی زینب و کانت علی یساره والعباس عن یمینه فقالت یاابتاه اتحیّنا قال نعم یا بنّی اءولادُنا اکبادنا. فقالت یا ابتاه حبّان لایجتمعان فی قلب المؤ من حبّاللّه وحب الاولاد واِنِ کان لابدّ فالشفقه لنا والحب للّه خالصا فازداد علیّعلیه السلام - بهما حُبّاً ...)).
245- کان عمنا العباس بن علی - علیهماالسلام - نافذ البصیره صلب الایمان جاهد مع اخیه الحسین - علیه السلام وابلی بلاء حسنا و مضی

شهیدا (تنقیح المقال).
246- ابوحمزه ثمالی از شخصیتهای بزرگ اسلامی و از اصحاب امام سجاد و امام باقر و امام صادق - علیهما السلام است از امام صادق - علیه السلام نقل شده است که ابوحمزه در زمان خودش مانند سلمان بود در زمان خودش .
247- کامل الزیارات ابن قولویه (متوفای 1367 ه) به تصحیح و پاورقی مرحوم علامه امینی ، ص 257.
248- عن الثمالی قال نظر علی بن الحسین سیدالعابدین الی عبیداللّه بن العباس بن علی بن ابی طالب فاستعبر ثم قال ما من یوم اشد علی رسول اللّه من یوم اُحد قتل فیه عمه حمزة بن عبدالمطلب اسداللّه واسد رسوله وبعده یوم موتة قتل فیه ابن عمه جعفر بن ابی طالب . ثم قال ولا کیوم الحسین اِذْدلف اللّه ثلاثون الف رجل یزعمون انّهم من هذه الامة کل یتقرب الی اللّه عزوجل بدمه وهو باللّه یذکرهم فلا یتعظون حتی قتلوه بغیاً وظلماً وعدواناً ثم قال رحم اللّه العباس فلقد آثروا بلی وفدا اخاه بنفسه حتی قطعت یداه فاءبدله اللّه عزوجل بهما جناحین یطیر بهما مع الملائکه فی الجنة کما جعل لجعفر بن ابیطالب وان للعباس عنداللّه تبارک و تعالی منزلة یغبطه بها جمیع الشهداء یوم القیامة (تنقیح المقال ، سفینة البحار، خصال صدوق ، باب الاثنین).
249- به صفحه ... از این کتاب مراجعه شود.

250- از جملات زیارت جامعه .
251- ممکن است خواننده ارجمند تصور کند در متن زیارتی که از معصوم نقل شده است درباره همه شهدا جمله ((بابی انتم و امی)) به کار رفته است ، ولی باید توجه داشت در این زیارت خود امام - علیه السلام شهدا را مورد خطاب قرار نداده بلکه این زیارتی است که امام صادق علیه السلام - به صفوان تعلیم فرموده است که شهدا را این چنین زیارت بکن . (مشروح این جریان در مصباح المتهجد شیخ طوسی (ره) ص 660 آمده است)
252- کامل ، ج 3، ص 292. ارشاد مفید، ص 241.
253- متن بالا از مقتل مقرم ، ص 337 نقل گردیده و این کتاب و نفس المهموم آن را از جلاءالعیون نقل نموده اند.
254- زیرا آن مرحوم در مقدمه ((جلاءالعیون)) انگیزه تاءلیف این کتاب را چنین می نگارد که : آنچه تا حال درباره تاریخ عاشورا به زبان عربی و فارسی تاءلیف گردیده یا ناقص بوده و یا از کتب سیره و تاریخ غیر مورد اعتماد اخذ شده وǾقا در این کتاب به ترجمه روایات معتبره اقتصار نموده و از غیر احادیث معتبره که از کتب افاضل امامیه اخذ نشده مطلبی نقل نکردیم .
255- بیان مرحوم مقرم ، با تفاوت مفهومی که درمیان این دو واژه از اهل لغت نقل نمودیم تطبیق می کند.
256- این دعا را علامه مجلسی در بحار، ج 95، ص 196 از دعوات راوندی و مرحوم محدث قمی در ((باقیات الصالحات)) بدون ذکر ماءخذ و در بعضی از کتابهای فارسی با مختصر تفاوت در متن آن نقل نموده اند. دعوات راوندی از کتابهای خطی و کمیاب بود که اخیرا به همت مدرسه الامام مهدی قم منتشر گردیده و متن دعا در صفحه 54 نقل شده است و همانگونه که این کتاب از منابع بحارالانوار بوده از منابع مرحوم محدث نوری در مستدرک نیز می باشد. و درباره معرفی و اهمیت این کتاب در خاتمه مستدرک سخنی نیز آورده است .
مرحوم محدث قمی (ره) در ((هدیة الاحباب))، قطب راوندی را چنین معرفی می کند: الشیخ قطب الدین الامام العالم المتبحّر النقاد الفقیه المفسر المحقق ، وی صاحب تاءلیفات مهم و پرمحتوا در علوم مختلف و یکی از اساتید ابن شهرآشوب - محدث معروف - است . قطب راوندی در سال 573 درگذشته و قبرش در بلده طیبه قم و در صحن مطهر حضرت فاطمه معصومه - علیهاالسلام - مزار عامه می باشد.

257- خصال صدوق ، باب اول تحف العقول ، ص 176.
258- اثبات الوصیه ، ص 164.
259- مستدرک الوسائل مشتمل بر سه جلد بزرگ و ضخیم و دارای 23 هزار حدیث از معصومین - علیهما السلام می باشد. مؤ لف جلیل القدر، ابواب این کتاب را بر اساس ابواب وسائل الشیعه تنظیم و فهرست مبسوطی و خاتمه ای بر آن فراهم آورده است که خاتمه مستقلاً یکی از سودمندترین کتابها در دو علم درایه و رجال می باشد. وفیها ما تشتهیه الانفس وتلذّ الاعین .
260- بحار الانوار، ج 45، ص 46. نفس المهموم ، چاپ بصیرتی قم ، ص 348. مقتل خوارزمی ، ج 2، ص 32.
261- و از ابیات آن این است :
حکم المنیّة فی البریة جار
ماهذه الدنیا بدار قرار
فالعیش نوم والمنیّة یقظة
والمرء بینها خیالٌ سار
اءبکیه ثم اءقول معتذراله
ووُفِّقْتُ حین تحرکت الْاَم دار
جاورتُ اءعدائی وجاوَرَ رَبَّهُ
شتّان بین جواره وجواری
در شرح حال تهامی به کتابهای زیر مراجعه شود. وفیات الا عیان ، ج 3، ص 378. قاموس الاعلام ، ج 3، ص 1710. الکنی والا لقاب ، ج 1، ص 46. ریحانه الا دب ،ج 1، ص 356.
262- مقتل خوارزمی ، ج 2، ص 33 و 34. بحارالا نوار، ج 45، ص 51.
263- مقاتل الطالبیین ، ص 86. بحار، ج 45، ص 51.
264- بحار، ج 45، ص 57.
265- مقتل عوالم و مثیرالاحزان .
266- مقتل خوارزمی ، ج 2، ص 33.
267- مقتل خوارزمی ، ج 2، ص 33.
268- مقتل خوارزمی ، ج 2، ص 33.
269- وَقاتِلُوا فِی سَبِیلِاللّه الذین یُقاتِلُونکُمْ وَلا تَعْتَدوا اِنَّ اللّهَ لا یُحِبُّ الْمُعْتَدین (سوره بقره ، آیه 187)
270- اینک که در آستانه سومین چاپ این کتاب قرار گرفته ایم بیش از 26 ماه از شروع جنگ عراق بر علیه جمهوری اسلامی ایران می گذرد، خوشبختانه در اثر ایمان و شهامت جانبازان اسلام و تلاش پیگیر جوانانی که در میان سنگرها شبها به عبادت و راز و نیاز با خدا مشغول بوده و روزها سینه خود را برای حفظ اسلام و در مقابل سلاحهای گوناگون صدامیان

قرار داده اند، آری با شجاعت و دلیری این جانبازان مکتب حسین بن علی - علیهماالسلام - تقریبا همه شهرها و سرزمینهای تحت اشغال بعثیها از لوث وجودشان پاک گردیده و در حدود پنجاه هزار تن از ارتشیان عراق به اسارت نیروهای ایران درآمده و رزمندگان ایران برای به دست آوردن حقوق خود و فشار آوردن به استکبار جهانی که از آستین صدام جنایتکار بیرون آمده است ، وارد خاک عراق گردیده اند و در انتظار سقوط حزب بعث و تشکیل حکومت جمهوری اسلامی در عراق دقیقه شماری می کنیم ، به امید آن روز.
271- هردو شخصیت علمی ،این دعا و مناجات را در ضمن دعاهای سوّم شعبان نقل و بر خواندن آن توصیه نموده اند و جالب اینکه هردو بزرگوار در این مورد از روز عاشورا به ((یوم الکوثر)) تعبیر نموده اند!!
272- لهوف ، ص 110.
273- سوره مائده ، آیه 63.
274- سوره مائده ، آیه 78 و 79.
275- سوره مائده ، آیه 44.
276- سوره توبه ، آیه 71.
277- سلیم بن قیس هلالی ابی صادق عامری کوفی تابعی ، پنج نفر از ائمه - علیهما السلام حضرت امیرالمؤ منین تا امام باقر - علیه السلام را درک نموده و تقریبا در سال 90 هجری در دوران امامت حضرت سجاد - علیه السلام که از ترس حجاج بن یوسف در خفا و استتار به سر می برد بدرود حیات گفته است . و کتاب او که گاهی ((اصل سلیم بن قیس)) نیز نامیده می شود جزو اولین کتابهایی است که در شیعه تاءلیف گردیده و در میان علمای اهل سنت و شیعه از معروفیت و اشتهار برخوردار است .
ابن ندیم (متوفای 385) می گوید: کتاب سلیم بن قیس اولین کتابی است که در میان شیعه ها به وجود آمده است . ابوعبداللّه نعمانی از علمای قرن چهارم و از شاگردان مرحوم کلینی و صاحب کتاب ((غیبت نعمانی)) می گوید:((همه علما و راویان حدیث شیعه ، اتفاق نظر دارند که کتاب سلیم بن قیس یکی از بزرگترین و قدیمی ترین اصول است ؛ زیرا آنچه در این کتاب آمده یا مستقیما از امیرمؤ منان - علیه السلام گرفته شده و یا از سلمان و ابوذر و مقداد و مانند آنان از کسانی که از رسول خدا و امیرمؤ منان حدیث فرا گرفته اند)).
(برای آشنائی بیشتر با اصل سلیم بن قیس رک : الذریعه ، ج 1، ص 152).
278- مانند شیخ انصاری (ره) در ((مکاسب)) و مرحوم کمپانی در ((حاشیه مکاسب)) در بحث ولایت فقیه .
279- احتجاج ، ج 2، ص 17.
280- بحارالانوار، ط جدید، ج 100، ص 79. وافی ، باب الحثّ، علی الا مر

بالمعروف والنّهی عن المنکر و حاشیه مکاسب ، بحث ولایت فقیه .
281- الغدیر، ج 1، ص 199.
282- ولایت فقیه ، ص 125.
283- حکومت معاویه در شام چهل سال بوده است و این 25 سال مربوط به دوران پس از عثمان است که تدریجا به همه کشور پهناور اسلامی گسترش یافت .
284- کتاب سلیم بن قیس (ط دارالکتب الاسلامیه) ص 206 و همین مطالب را ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ، ج 11، ص 44 - 46 از کتاب الا حداث ابوالحسن مدائنی (متوفای 225) نقل نموده است .
285- سال پنجاه هجری .
286- دربعضی از نسخه هااز کتاب سلیم ((سنة)) ودر بعضی ((سنتین)) ولی در متن احتجاج ((سنتین)) آمده است .
287- ((طبرسی)) تعداد شرکت کنندگان را بیش از هزار نفر می نویسد (اکثر من الف رجل).
288- سوره صف ، آیه 8.
289- سنن ترمذی ، ج 5. المناقب ، ح 3804.
290- سنن ترمذی ، ج 5. المناقب ، ح 3815. مسند احمد، ج 1، ص 331 و ج 2، ص 26.
291- سنن ترمذی ، ج 5. المناقب ، ح 3811. مسند احمد بن حنبل ، ج 1، ص 331.
292- مستدرک صحیحین ، ج 3، ص 109 و 134.
293- صحیح مسلم ، ج 4، ح 2404. سنن ترمذی ، ج 5. المناقب ، ح 3808 و 3813. سنن ابن ماجه ((مقدمه))، ح 115. مستدرک صحیحین ، ج 3، ص 109 و 133.
294- سنن ترمذی ، ج 5. المناقب ، ح 3796، مسند احمد، ج 1، ص 331.
295- سنن ترمذی ، ج 5. المناقب ، ح 3808. مستدرک صحیحین ، ج 3، ص 150.
296- صحیح مسلم ، ج 4، ح 2404. سنن ترمذی ، ح 2808، 3808، 2405، 2406 و سنن ابن ماجه ((مقدمه)) ح 117.
297- سنن ترمذی ج 5. المناقب ، ح 3803.
298- سنن ترمذی ، ج 5. المناقب ، ح 3796.
299- سنن ترمذی ، ج 5، ح 3806.
300- نظم دررالسمطین ، ص 128 به نقل از: احقاق الحق ، ج 4، ص 359. شرح نهج البلاغه ، ابن ابی الحدید، ج 9، ص 174 نقل از: مسنداحمد بن حنبل .
301- مستدرک صحیحین ، ج 3، ص 124.

302- مستدرک ، ج 3، ص 151.
303- سنن ابن ماجه ((مقدمه)) ح 118. مستدرک صحیحین ، ج 3، ص 167.
304- صحیح مسلم ، ج 4، ح 2408. مستدرک صحیحین ، ج 3،ص 148. مسنداحمد بن حنبل ، ج 3، ص 14 و ج 4، ص 367.
305- سنن ترمذی ، ج 5. المناقب ، ح 3804. اسدالغابه ، ج 3، ص 16.
306- سنن ترمذی ، ج 5. المناقب ، ح 3815. مسند احمد، ج 1، ص 331 و ج 2، ص 26.
307- سنن ترمذی ، ج 5. المناقب ، ح 3811. مسند احمد بن حنبل ، ج 1، ص 331.
308- مستدرک صحیحین ، ج 3، ص 109 و 134.
309- صحیح مسلم ، ج 4، ح 2404. سنن ترمذی ، ج 5. المناقب ، ح 3808 و 3813. سنن ابن ماجه ((مقدمه))، ح 115. مستدرک صحیحین ، ج 3، ص 109 و 133.
310- سنن ترمذی ، ج 5. المناقب ، ح 3796، مسند احمد، ج 1، ص 331.
311- سنن ترمذی ، ج 5. المناقب ، ح 3808. مستدرک صحیحین ، ج 3، ص 150. 312- صحیح مسلم ، ج 4، ح 2404. سنن ترمذی ، ح 2808، 3808، 2405، 2406. سنن ابن ماجه ((مقدمه)) ح 117.
313- سنن ترمذی ج 5. المناقب ، ح 3803.
314- سنن ترمذی ، ج 5. المناقب ، ح 3796.
315- سنن ترمذی ، ج 5. ح 3806.
316- نظم دررالسمطین ، ص 128 به نقل از: احقاق الحق ، ج 4، ص 359. شرح نهج البلاغه ، ابن ابی الحدید، ج 9، ص 174.
317- مستدرک صحیحین ، ج 3، ص 124.
318- مستدرک ، ج 3، ص 151.
319- سنن ابن ماجه ((مقدمه)) ح 118. مستدرک صحیحین ، ج 3، ص 167.
320- صحیح مسلم ، ج 4، ح 2408. مستدرک صحیحین ، ج 3،ص 148. مسنداحمد بن حنبل ، ج 3، ص 14 و ج 4، ص 367.
321- صحیح مسلم ، ح 131. مقدمه سنن ابن ماجه ، ح 114.
322- سوره مائده ، آیه 63.
323- سوره مائده ، آیه 78 - 79.
324- سوره مائده ، آیه 44.
325- سوره توبه ، آیه 71.
326- در ترجمه و توضیح دو بخش اخیر این خطبه از ولایت فقیه امام امت - قدّس سره - سود جسته ایم .

327- سوره مائده ، آیه 63.
328- سوره مائده ، آیه 78 و 79.
329- سوره مائده ، آیه 44.
330- سوره توبه ، آیه 71.
331- رک : خطبه 106 و 131 نهج البلاغه به تنظیم صبحی صالح .
332- همانگونه که تنها یک جمله آن ((ذلک بان مجاری الامور والاحکام علی ایدی العلماء ...)) در کتب فقهی استدلالی از سوی علما و فقها مورد بحث وسیعی قرار گرفته است .
333- برای آگاهی بیشتر از مضمون خطبه ، به سوّمین خطبه نهج البلاغه مراجع شود.
334- ((به خدا سوگند! اگر آنچه از عطایای عثمان و آنچه بیهوده از بیت المال مسلمین به این و آن بخشیده بیابم به صاحبش برمی گردانم گرچه زنانی را باآن کابین بسته و یا کنیزانی را با آن خریده باشند؛ زیرا عدالت گشایش می آوردو آن کسی که عدالت بر او گران آیدتحمل ظلم و ستم بر او گرانترخواهدبود))(خطبه 15).
335- ((وانی واللّه لا ظن انّ هؤ لاء القوم سیدالون منکم باجتماعهم علی باطلهم وتفرقکم عن حقکم وبمعصیتکم امامکم فی الحق وطاعتهم امامهم فی الباطل وباءدائهم الامانة الی صاحبهم وخیانتکم وبصلاحهم فی بلادهم وفسادکم ... اللّهم انی قد مللتهم وملّونی وسئمتهم وسئمونی فابدلنی بهم خیراً منهم وابدلهم بی شرّاً منی ...))، (خطبه 25).
336- آگاه باشید به زودی با خواری و ذلت فراگیری مواجه و گرفتار شمشیر برنده خواهید شد و استبدادی بر شما حکومت خواهد کرد که برای ستمگران سنّت شود (خطبه 24).
337- در ((اقرب الموارد)) می گوید:((فازَ بِخَیرٍ اءی ظَفَرَ بِهِ وَیُقالُ لِمَن اَخَذَ حَقَّهُ مِنْ غَریمِهِ: فازَ)). بنابراین واژه ((فَوْز)) دقیقا به معنای پیروزی است نه به معنای رستگاری که در بعضی ترجمه ها آمده است و امروز هم به برنده مسابقه می گویند ((فائز)).
338- احتجاج طبرسی ، ج 2، ص 8.
339- احتجاج طبرسی ، ج 2، ص 12:
((با توجه به بیان صریح امام مجتبی - علیه السلام در مورد متارکه جنگ به نظر می رسد حدیث :((اِنَّ ابنی هذا سَیدٌ وَلَعَلَاللّه اَنْ یُصْلِحَ بِهِ بَیْنَ فِئتَین مِنَ الْمُسلِمینَ؛ این فرزند من ((حسن)) سید و سالار است و امید است خداوند به وسیله او در میان دو گروه از مسلمانان را اصلاح کند))، که به عنوان فضیلت بر آن حضرت در صحیح بخاری و سایر منابع حدیثی اهل سنت نقل و به کتب شیعه هم راه یافته است از ((جعلیات)) و از فرآورده های کارخانه حدیث سازی معاویه باشد تا حقایق تاریخی را دگرگون و

پیروان معاویه را در صف مسلمانان و ریختن خون آنها را حرام و مساءله ((صلح)) را یک عمل واجب و حکم اولی نسبت به امام مجتبی - علیه السلام قلمداد کند ولی گفتار آن حضرت این است که قبول این صلح به طور اجبار به وجود آمده و اگر آن حضرت عِده و عُده و شرایط لازم را در اختیار داشت تا پیروزی نهایی و سقوط حتمی معاویه به جنگ با وی ادامه می داد و پیروان معاویه را از:((فِئَتین مِنَ المُسلِمین)) به حساب نمی آورد)).
340- از فرازهای آخرین وصیت امیرمؤ منان - علیه السلام .
341- از فرازهای وصیتنامه سیاسی الهی حضرت امام - قدس سره -.
342- رک : به متن وصیتنامه در سخنان حسین بن علی - علیهماالسلام - .
343- نام کتابی است از علامه امینی صاحب الغدیر (ره) که در آن شرح حال 120 تن از معروفترین علما را که از قرن چهارم به بعد به شهادت رسیده اند آورده است .
344- از فرازهای پیام تاریخی امام امت - قدس سره - به حوزه های علمیه .
345- سوره توبه ، آیه 33، فتح ، 28 و سوره صف ، آیه 9.
346- این جملات دقیقا ایامی به روی صفحه کاغذ می آید که مصادف با اولین سالگرد ارتحال امام بزرگوار و ایام تجدید حزن و اندوه فراموش نشدنی آن روزهای غمبار است که در جریان قلم و حرکت سخن بی تاءثیر نیست .
347- سوره نساء، آیه 58.
348- سوره صف ، آیه 8 .

5- زندگانی مسلم بن عقیل سفیر امام حسین (علیه السلام)

مقدمه ناشر

بسمه تعالی
مؤلف محترم در این کتاب با استفاده از منابع تاریخی به صورتی موضوعی و فراگیر به بررسی حوادث کوفه و پیرامون ماءموریت مسلم بن عقیل - سفیر ثقه حسین بن علی علیه السلام - پرداخته و نسبتا بحث جامع و شاملی را ایفاء کرده است .
این دفتر بعد از ترجمه و بررسی ، کامل آن را طبع و به علاقه مندان معارف اسلامی و تشنگان واقعیت قضیه مسلم بن عقیل - علیه السلام - تقدیم می نماید . امید است مورد قبول پروردگار متعال قرار گیرد .
دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم

تقدیم

بسم الله الرحمن الرحیم
این کتاب را به سرور کائنات ، پیامبر هدایت و نور ، و خاتم پیامبران الهی ، صلوات الله علهیم اجمعین - و خاندان پاکش - که خداوند آنان را از هر رجسی پاک و پیراسته کرد - و هر که بذر محبت و ولای این خاندان را ناخودآگاه در ضمیر و عمق جان من کاشت ، هدیه می کنم .
امروز مطلع شدیم که پدرم به جرم تعلیم محبت پیامبر خاندان مجاهدش ، در زندانهای ستمگران ، به سر می برد و من این کتاب را به پدرم که در تمام زندگی با کودکان خود از مسلم بن عقیل ؛ قهرمان بزرگ ، سخن می گفت و خود را فدایی آن آستان مقدس می دانست تا آرامگاه همراه و هم جهت بود ، و به تمام پدرانی که به فرزندان خود محبت اهل بیت را آموختند و بخاطر فرزندان مهاجر و مجاهد خود به زندان افتادند و یا تن به محرومیت و طرد دادند ، هدیه می کنم .
ثواب این تلاش را به پدر و مادرم هدیه می کنم ؛ زیرا آنان محبت سبط پیامبر را به من آموختند ؛ محبت حسین را که پدر و مادرم به فدای او باد .
محمد علی
دارالهجره 1406 ه . ق .

مقدمه علامه باقر شریف القرشی

گمان نمی کنم شهری در خاورمیانه در صحنه سیاست جهانی ، خطیرتر از کوفه بازی کرده باشد ؛ زیرا این شهر ، مرکز آگاهی سیاسی و اجتماعی برای تمام ملتهای مسلمان بوده است و از جمله فعالیتهای بارز این شهر ، سرنگون کردن حکومت عثمان ؛ بزرگ خاندان اموی و فعالیت قابل توجه برای انتخاب امیرالمؤمنین علی ؛ پسر عم پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - به خلافت بود .
کوفه بزرگترین پشتیبان نظامی اسلام بود . و نیروهای آزادی بخش اسلام در این شهر متمرکز شده بودند . و مجاهدان و فاتحین اقالیم در این شهر گرد آمده و آماده آزاد کردن سرزمینهای گوناگون از کفر و شرک بودند .
همچنین کوفه از موقعیت استراتژیکی خاصی برخوردار بوده و مرکز فعالیتهای اقتصادی محسوب می گشت ، و بیشترین درآمد حکومت مرکزی ، از این شهر تاءمین می شد ، لذا مورد توجه خلفا بود .
امیرالمؤمنین - علیه السلام - این شهر را مرکز خلافت قرار داد و دارایی حکومت بدین شهر منتقل گشت .
امام ؛ امیرالمؤمنین - پیشاهنگ عدالت اجتماعی - در این شهر بود که سیاست درخشان خود را در جهت بسط مساوات عادلانه ، الغای تبعیض نژادی ، از میان برداشتن اختلافات موجود میان جامعه اسلامی و به وجود آوردن فرصتهای برابر ، برای همه پیاده نمود .
این سیاست بنای استواری از ملت را در کنار امام قرار داد و آگاهی اصیل و عمیقی را در کوفه به وجود آورد . همین سیاست بود که روح تمرد و سرکشی را علیه امویان طی حکومت خود بر عراق گسترش داد .
کوفه پس از جنگهای دردناک که به وسیله سودجویان علیه امیرالمؤمنین - علیه السلام - راه انداخته شده بود ، دچار انحطاط و برگشت شد .
مخالفین ، جنگهای جمل ، صفین و نهروان را علیه امیرالمؤمنین - اولین پیشاهنگ حقوق بشر - راه انداختند . این جنگها خردها را فلج ساخت و تمرد اجتماعی را باعث گشت . و حرکت جامعه را دچار سستی کرد .
مجموعه این عوامل ، جامعه را از حرکت در مسیر حق بازداشت و آنان را در مقابل امام قرار داد ، تا جایی که تمرد کرده ، خواستار توقف جنگی شدند که در آستانه پیروزی در آن بود .
و در لحظه ای که معاویه دشمن ناجوانمرد ، در سراشیبی سقوط بود ، نجاتش دادند و زشت ترین صحنه های تاریخ را آفریدند . و از این لحظه - که تلخ ترین لحظه ای است که تاریخ اسلام با آن روبرو شده است - در جازدن امت اسلامی ، عقب رفتن و حتی از دست دادن دستاوردهای

اسلامی آنان شروع شد و ظلم و جور و باطل معاویه ، بر حق و عدالت امام امیرالمؤمنین - علیه السلام - پیروز گشت .
از آن پس ، امام - علیه السلام - در کنار کوفه فرمان می داد اما کسی اطاعت نمی کرد ، سپاهیان را فراخواند لیکن پاسخی نمی شنید ! لشکر به راحتی رو کرده ، از جهاد در راه خدا سرباز می زدند . حضرت - علیه السلام - با رنجهای متعدد دمساز گشته ، جام زهر را جرعه جرعه سرمی کشید تا آنکه دستی جنایتکار ، حضرت را در محراب به شهادت رساند و حکومت امام ، بدین گونه به سرآمد . روشن ترین حکومتی که تاریخ اسلام به خود دیده بود .
حکومت امام به شکل قاطع و بنیادی ، حقوق مظلومین و محرومین را مسلم دانست و با استبداد و سلطه گری به نبرد برخاست . و پرده های فریب اجتماعی را پاره نمود و افقهای روشن و زیبایی در برابر تمام مردم و ملل جهان آشکار کرد .
امام - علیه السلام - اولین پرچمدار این امت در تحقق اهداف بزرگ و کریمانه اش بود و او بود که خطوط این مسیر را طرح کرد و راه این پیکار مستمر را نشان داد .
پس از صلح امام حسن - که برای حفظ خونهای مسلمین صورت گرفته بود - حکومت به دست معاویه افتاد . کسانی که از آگاهی سیاسی و شناخت شرایط ، بی بهره هستند صلح امام را نادرست می دانند ، صلحی که امامت تحت شرایط دشوار و سخت به آن تن داده بود . و خار در چشم ، و استخوان در گلو ، به شماتت این و آن گوش می داد .
اگر این صلح نبود امت اسلامی دچار سیلی از مشکلات اجتماعی شده و تنها خداوند پیامد این مشکلات را می دانست و بس . پس از صلح ، کوفه خوار ، ذلیل و آرزو از کف داده ، در اختیار معاویه قرار گرفت . معاویه درصدد شکست و زبون کردن این شهر برآمده ، شرورترین حکام را به امارت کوفه فرستاد ، کسانی چون مغیرة بن شعبه و زیاد بن ابیه ، که چشم ها را از کاسه درمی آوردند و بی گناه را به جای مجرم مجازات می کردند و آن را که باقی مانده بود به جای فرار مواءخذه می نمودند و با گمان و تهمت ، مرتکب قتل می شد .
اهل کوفه پس از گذشت اوقات مناسب ، به فکر سرنوشت خود افتاده انگشت ندامت به دندان گزیدند و از آنچه با امام امیرالمؤمنین و فرزندش حسن -علیهماالسلام - کرده بودند ، ابراز انزجار نمودند و در صدد جبران تفریط و جدایی طلبیها افتادند ؛ مخفیانه نزد امام حسین - علیه السلام - رفته از او خواستند تا علیه معاویه شورش کند و رهبری حرکت انقلابی کوفه را به عهده بگیرد . لیکن امام با توجه به شرایط سخت و دشوار آن زمان از قبول خواست اهل کوفه خودداری ورزید . از جمله موانع قیام

امام در آن زمان ، قابلیت ، دیپلماتیک مکارانه معاویه و نعل وارونه زدن وی بود ، باضافه آنکه بیت المال در اختیار معاویه بود و او می توانست به کمک دارایی موجود در خزانه ، دلها را بخرد و هر حرکت عصیانگرانه را سرکوب کند .
چون معاویه هلاک شد- در حالی که برای یزید بیعت گرفته بود - اهل عراق نفس راحتی کشیدند و پنداشتند حاکمیت ظلم و جور در هم شکسته شده است ، لذا رهبران کوفه تحت رهبری پیشوای بزرگ سلیمان بن صرد خزاعی کنفرانسی ملی تشکیل دادند و در آن از مصائب وارده بر کوفه در زمان معاویه سخن ها گفتند و نتیجه گرفتند که تنها راه بازگشت مجد و عظمت شهرشان ، به حکومت رسیدن امام حسین - علیه السلام - می باشد . پس هزاران نامه و دهها هیاءت نمایندگی نزد امام فرستادند و حضرت را برای آمدن به کوفه ترغیب نمودند .
امام - علیه السلام - قبل از هر کار ، لازم دید نماینده اش را به سوی آنان گسیل دارد تا اوضاع را دریافته به وی گزارش کند . لذا نماینده بزرگش مسلم بن عقیل را - که از بهترین تیرهای ترکش خاندان نبوت و از مراتب بالای تقوا ، علم و پرهیزکاری برخوردار بود - به نمایندگی به کوفه فرستاد .
ورود مسلم ، اهل کوفه را دچار خوشحالی و سرور بزرگی کرد و آنان پشتیبانی کامل خود را از وی اعلام داشتند . و هجده هزار تن با وی بیعت نمودند و اطاعت و جان نثاری خود را بیان داشتند . آنان برای آزادی کوفه از یوغ اسارت خاندان اموی و بازگشت خلافت اسلامی به اهل بیت عصمت و طهارت - که قلب تپنده تن امت اسلامی است - تا پای جان و اموال ، بیعت کردند .
یزید که حساسیت قضیه را درک کرده بود و دریافت که کوفه از پذیرش بیعت وی شانه تهی کرده است ، امارت آن دیار را به ابن مرجانه جلاد سپرد . ابن زیاد به مجرد رسید : به کوفه دستورات و احکام عرفی خاصی را صادر کرد و وبای ترس را در سراسر شهر پخش کرد . او هر مخالفی را بسرعت اعدام می کرد و بذر ترس را در دل کوفیان می کاشت . لذا کوفیان تمام خواسته های دینی و ملی خود را فراموش کرده ، سر در لاک خود فرو بردند و ذلیلانه تحت امر ابن مرجانه درآمدند !
از وقایع تاءسف بار آن است که ابن مرجانه ، همین اهل کوفه را آماده و مسلح کرد تا با آزادی بخش خود مسلم بن عقیل بجنگد ، همچنان که آنان را برای نبرد با ریحانه پیامبر اکرم ، امام حسین -علیه السلام - به کربلا روانه داشت . آنان نیز سید جوانان اهل بهشت را به شهادت رساندند و مرتکب جنایت هولناک قتل خاندان عصمت و طهارت شدند . مانند این فاجعه را تاریخ هرگز بیاد ندارد و مانند آن را ضبط نکرده است .
اما این کتاب به صورتی موضوعی و فراگیر ، به بررسی حوادث می پردازد

؛ بررسی دقیق و تحلیل موشکافانه ، از مختصات این کتاب است . مؤلف به هر نشانه ای که می رسد در کنار آن می ایستد و بر آن پرتو تحلیل می اندازد و واقعیت قضیه مسلم بن عقیل شهید را آن چنان آشکار می کند که گویی خود وی ، یکی از شاهدان این فاجعه بوده است و مراحل متعدد این ماجرا را به چشم خود دیده است . با خواندن این کتاب از نحوه طرح مطلب و تازگی شیوه استنتاج و تحلیل ، دچار شگفتی شدم .
و اما درباره مؤلف کتاب ، باید بگویم که او فرزندمان استاد محمد علی عابدین است که فعالیت فکری خود را وقف خدمت به اهل بیت - علیهم السلام - نموده است . من در چهره او آینده درخشانی می بینم . توفیق دادن خدای را زیبنده است که به هر کس بخواهد از بندگان خود ارزانی می دارد و هدایت در دست اوست و ما نیازمندان همیشگی رحمت او هستیم . باقر شریف القرشی نجف اشرف 1397 ه . ق 1977 م .

مقدمه مؤلف

اهمیت فرستادن نماینده به کوفه (اواخر سال 59 هجری) توسط امام حسین -علیه السلام -هنگامی آشکار می گردد که به اهمیت قیام ضد ظلم نواده سرور پیامبران حسین بن علی - پی ببریم و موضعگیری مقدس امام را در برابر فشارهای سیاسی فکری و اعتقادی که امت جدش - صلی الله علیه و آله - از آن رنج می برد ، درک کرده باشیم .
سبط پیامبر با موضعگیری منجر به واقعه کربلا و نقش تعیین کننده خود در دنیای قیامها ، تحول عمیقی در قبال نقد واقعیت سیاسی حاکم و سیاستی که در آینده حاکم خواهد بود ایجاد کرد و با خون پاک خود ، آتش انقلابات آینده را روشن کرد و نهال عدالت را آبیاری نمود .
حیات خونین امام ، نقطه عطف تعیین کننده در حرکت تاریخ اسلام محسوب می گردد و در تمام حوادث پس از خود ، تاءثیر روشنی به جا گذاشت و در حوادث اسلامی و انسانی اثرات خود را حفظ کرد ؛ زیرا حرکت امام با قوانین ازلی انسان و اسلام پیوند استواری دارد و این دو ، با یکدیگر دارای یک خط سیر می باشند .
امام روزی که تکلیف خود را انجام داد واقعیت وجودی خود را به نمایش گذاشت و یکی از پرده های شگفت هستی خود را عیان ساخت ، و به تمام تاریخ و انسانها معنا و مفهوم نبوی جاوید خود را نشان داد .
امام با ادای تکلیف خود ، تمامی تلاشهای بنی امیه را در جهت تبدیل نبوت به افسانه ای که در غیبت یا غفلت آنان در صحنه عربیت رخ داده بود خنثی ساخت .
این مقدمه برای بیان واقعیت حرکت بنی امیه در جهت تجدید عهد جاهلیت که آن را بر خود فرض کرده بود و در صدد الغای نبوت خاتم پیامبران برآمده بود - همچنان که خود معاویه در بیان کینه توزانه خود با دوست و عامل وی بر کوفه ؛ مغیرة بن شعبه بدان اعتراف می کند - کافی نمی باشد .
سیاست بنی امیه بر آن بود تا کتاب خدا را به افسانه هایی برای سلطه گری سیاسی و نظامی بدل کند و هنگام نیاز و بازی ، قرآن به سرنیزه برود ونهایتا برنده ای باشد در آستین قماربازان سیاست و بردگان آزاده شده به دست رسول خدا .
کافی است به این نکته اشاره کنیم و نهضت فرزند رسول الله - صلی الله علیه و آله - صرفا قیامی برای سرنگونی حکومت و ابطال نظام اداری آن - چنان که از گذشته تا کنون عده زیادی چنین پنداشته اند - نبود بلکه قیام سبط رسول خدا - صلی الله علیه و آله - برای مبارزه و مقابله با سیاست

تبدیل نبوت به افسانه ای بیهوده و حرکتی بود علیه عملکرد معاویه که قرآن را چنان تدوین می کند تا بتواند به سود خود ، آن را تاءویل کند و در مقام بازیهای سیاسی از آن استفاده کرده اعتبار قرآن را به پایان برساند .
قیام امام علیه تمام این سیاستهای دراز مدت اموی برای تهی ساختن نبوت از مفاهیم حقیقی خود بود و باید قیام امام را در این راستا تجزیه و تحلیل کرد .
جنبش اموی از یزید فعالیت بیشتری را علیه اسلام و مسلمین پس از پدرش معاویه انتظار داشت و بی شرمی افزونی را متوقع بود ، لیکن این تلاش نوین در راستای احیای جاهلیت ناکام ماند و مجریان آن رسوا گشتند و توان تحقق آرمان جاهلی کفرآمیز را نیافتند ؛ زیرا قرآن ناطق ، عصاره نبوت و رسول خاتم و سیدالمرسلین - صلی الله علیه و آله - بر آنان شورید و مواضع اصیل اسلامی را آشکار کرد .
خون حسین شهید و سبط رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - مصداق این آیه قرآن بود که : انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون (1) .
البته ما قرآن را بر تو نازل کردیم و ما هم او را محققا (آسیب حسودان و منکران) نگاه خواهیم داشت .
بنابراین ، ما قیام و انقلاب بزرگ امام را در مقیاس هستی درک می کنیم و خود را ملزم به تن دادن و پذیرش چهارچوبهای تنگ نظری و افقهای محدود نمی دانیم و کمترین احتیاجی به این گونه چهار نداریم ، در حالی که در برابر ما آسمان وسیع و افقهای روشن این قیام آشکار است .
بنابراین در مقیاس هستی ، قیام امام یک حادثه علوی و بالایی تلقی می گردد و آن را باید متصل به آسمان و اراده مطلقه باری تعالی و ملهم از خواست خداوندی دانست که : ان الله شاء ان یراک قتیلا ؛ اراده الهی بر شهادت تو قرار گرفته است .
مهمترین مرحله ترک و قیام حسینی که منجر به انفجار بزرگ کربلا گشت ، مرحله فرستادند نماینده از سوی حضرت به کوفه بود . این حرکت از امام ، یکی از جلوه های فرزانگی رهبر قیام ، امام حسین - علیه السلام - را نشان می دهد و روشن می سازد که برخلاف تصور تخطئه گران ، این قیام یک حرکت بی مقدمه و خودبخودی نبوده است بلکه از آگاهی و بصیرت کامل و درک تمام جوانب مطلب برخاسته است و بالاءخره برخی تصورات نادرست را درباره قیام ، تصحیح می کند .
قیام امام بدون اندیشه و تعیین راهی آزموده و بررسی نتایج ، صورت نگرفت و امام برخلاف نوشته های سطحی و القاآت زودگذر ، با تاءثیر از نامه های اهل کوفه فورا عکس العمل نشان نداد .
این قیام بالاتر از قیامهای خودبخودی و بدون برنامه بوده است . بررسی مرحله فرستادن سفیر به کوفه ، دلیل روشنی به دست ما می دهد تا

ظرافت و دقت برنامه ریزی آن را درک کنیم و سستی اعتقاد به حرکت خودبخودی را دریابیم و گمانهای بی برنامه بودن نهضت را درهم بکوبیم . از اینجاست که به اهمیت بررسی این مرحله بیشتر پی می بریم و خود را ناگزیر از طرح جنبه های مختلف سفارت سفیر حسین - علیه السلام - به کوفه می دانیم .
با وجود آنکه مؤلفین مسلمان - شیعه و سنی - به بررسی قیام امام حسین - علیه السلام - پرداخته اند ، لیکن غالبا از این مرحله به آسانی گذشته اند . همچنانکه از جامعه کوفه به راحتی رد شده اند . آنان لازم ندانسته اند اندکی تاءمل کنند و به مردم پرجنبش ، مظلوم و پرحماسه کوفه بپردازند و به کار بردن تعابیر کلی و پیشداریهای منبعث از تصورات قدیمی و جدید در مورد مردم شهرها را کافی دیده اند و بدین ترتیب انسان مسلمان را - حتی تا امروز- از درک واقعیت مردم و اهل کوفه ، محروم داشته اند .
البته فکر نمی کنیم علت کم توجهی محققین به این مرحله ، کوتاهی زمان آن و بسرآمدن سفارت در مدت کم بوده باشد ، زیرا اهمیت این حوادث در طول زمان آنها نیست ، بلکه در ارتباط تنگاتنگی است که با انقلاب اسلامی حسینی داشته اند ؛ همچنان که در طول تاریخ نقش فعالی را به عهده گرفته اند .
به نظر ما علت کم توجهی محققان و مورخان به این مقطع مهم تاریخی ، انگیزه های درونی و روش بررسی های تاریخی آنان بوده است . مورخان در این گونه موارد بدون داشتن درکی و استنباطی از اسرار صعود و افول نهضت ها ، به تکرار مکررات اکتفا کرده اند و روایات متناقص ، آنان را از فرورفتن در باطن امر و گذر از سطح به عمق ، بازداشته است . لذا اکثر آنان به چنین تصوری ، قیام سیدالشهداء را بدون طرح مساءله سفارت مسلم بن عقیل ترسیم نموده و نیازی به درک شرایط آن روز مردم ، مخصوصا اهل کوفه ندیده اند .
این شیوه از خلف تا سلف همچنان ادامه داشته و ما را از دریافت حقیقت امر بازداشته و خورشید واقعیت را در پس ابرهای تصورات ظاهری پنهان داشته است .
و این نوع نگرش مورد قبول اکثر نویسندگان شیعه و اهل سنت بوده است و کتب آنان تنها وقایع را ذکر می کنند و حالت روایت گونه خود را حفظ کرده ، به نقل سیره ، اقوال ، قرار گیرند ، به طور خلاصه عبارتند از :
1 - جنبه هایی از مهترین جوانب سبط پیامبر بزرگ - صلی الله علیه و آله -
2 - مهمترین جلوه های پیکار قهرمان مدافع آیین محمدی - صلی الله علیه و آله - مسلم بن عقیل ، و رهبری تحرکات مردم کوفه
3 - آشکارترین جنبه های ظلم بر مسلمانان - مانند کوفیان - و شدت رنج آنان و آگاهی از آزادی و حق خواهی مردم .

4 - روشن ترین جلوه های رعب و وحشت ایجاد شده توسط امویان . . .
به زودی بیان خواهیم کرد که سیاست بنی امیه انواع وسیله ها را به کار می گیرد تا فرد مسلمان و جامعه اسلامی را از التزام عملی به مبادی دین اصلح و طریق اقوم ، بازداشته و همه استعدادهای مردم را سرکوب کرده و جوهر عمل را از آنان گرفته بود . تمام این سیاستها در جهت آن بود که تنها نام اسلام و انتساب اسمی به این دین مبین باقی بماند - بدون تمسک به هدایت این دین بزرگ - و بنی امیه بتوانند تحت نام خلافت رسول الله - صلی الله علیه و آله - مدت بیشتری بر مردم حکومت کنند .
این بررسی ، در تلاش بحث تفصیلی نمایندگی مسلم برآمده ، سعی نموده است اقوال و روایات را از منابع تاریخی مورد قبول تمام مسلمانان ، اخذ کند .
این بحث در چند بخش صورت گرفته و هر بخش به سه فصل تقسیم گشته که فصل اول آن تقریبا سه موضوع را بررسی می کند .
فهرست کتاب گویای مطلب است و ما را از طرح جزئیات در این مقدمه کوتاه بی نیاز می کند . از خداوند متعال قبول این عمل اندک را امید داریم و از او می خواهیم تا ما را در احیای معالم هدایت و نشانه های دین خود یاری فرماید .
قل هذه سبیل ادعوا الی الله علی بصیرة انا و من اتبعنی (2)
بگو : این راه من است که من و پیروانم آگاهانه به سوی راه خدا دعوت می کنیم .
محمد علی عابدین 1396 ه- قمری . 1976 م .

بخش اول : مسلم و کوفه

مسلم و کوفه

پیش از ورود به بحث تفصیلی پیرامون این رادمرد ، بر خود لازم می دانیم چند موضوع ضروری را طرح کنیم تا هنگام جلو رفتن در مباحث و فصول کتاب ، ما را یار باشند و به ما کمک کنند .
نخست پیرامون نسب این سفیر سخن خواهیم گفت و سپس از طریق شناخت پدرش عقیل ، به حقیقت وی دست خواهیم یافت چرا که : الولد سر ابیه و بعد به بررسی شخصیت خودش خواهیم پرداخت .
همچنین بایستی از محل ماءموریت وی آگاهی داشته باشیم . لذا درباره کوفه این شهر تازه بنیاد و جامعه نوپا که حوادث بزرگ روز را در خود شاهد بوده است ، مطالبی بیان خواهیم داشت .
بنابراین ، این سه فصل با مقدمه ای ، بحث بخش نخست را تشکیل می دهد که ، مدخلی است بر زندگی این رادمرد و قهرمان تاریخی جاوید .
زمینه ها ، نسب مسلم بن عقیل هاشمی
روزی که اراده آسمانی ، طبیعت متمایز جنس بشری را بیان کرد و روزی که وحی خداوند تبارک و تعالی حقیقت متباین انسانی را در قرآن بدین گونه بیان کرد که :
انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا (3) .
و معیار ثابت و همیشگی برتری را بدین گونه اعلام داشت که :
ان اکرمکم عندالله اتقاکم (4)
در آن روز عملا مردم روی زمین به گروهها ، قبایل و امتهای مختلف متباین و پراکنده تقسیم شده بودند . از جمله این ملتها ، ملت ریشه دار عرب بود که به دهها قبایل منقسم گشته ، و این فروع از آن اصل قدیمی برخاسته و گسترش یافته بودند .
در قله و راءس این هرم ، قبیله جاوید بنی هاشم بود که چونان خورشید در میان قریش می درخشید و در مجد ، عظمت ، عزت و بزرگی منشی به بالاترین مراتب و منزلت اجتماعی آن روزگاران رسیده بود . با آنکه معیارها و ارزشهای اخلاقی و معتقدات درست ، در آن زمان متفاوت بود .
بنی هاشم ، هم در عصر جاهلی و هم در روزگار درخشان اسلامی ، برترین ، گرامیترین ، بالنده ترین قبیله و دارای استوارترین عقیده بودند . و این مطلب عجیبی نیست ، زیرا که همین قبیله بود که از آن ، دلاوران ملت عرب و مهتران این امت برآمدند ، بلکه آنان برترین چهره های تمامی بشریت و امم بودند و شاخص انسانیت و قدسیان بشر ، اینان می باشند .
در اینجا کافی است سخن حبیب خدا ، سرور عرب و عجم را نقل کنیم که می فرماید :

انا محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب ، ان الله خلق الخلق فجعلنی من خیر خلقه و جعلهم فرقتین ، فجعلنی فی خیر فرقة و خلق القبائل فجعلنی فی خیر قبیلة و جعلهم بیوتا ، فجعلنی فی خیرهم بیتا فانا خیرکم بیتا و انا خیرکم نفسا (5)
من محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب هستم . خداوند خلق را آفرید و مرا از بهترین خلق خود قرار داد . مردم را دو گروه ساخت و مرا در بهترین گروه قرار داد . و قبایل را آفرید و مرا در بهترین قبیله قرار داد و مردم را خانواده خانواده نمود و مرا در بهترین خانواده قرار داد . پس من از نظر خانوادگی از بهترین شما هستم و خودم نیز از بهترین شما هستم .
مسؤ ولیت حفظ اسلام و دلسوزی مسلمانان به آنان واگذاشته شده است ؛ زیرا که خداوند توانایی ها و استعدادهای بزرگی در آنان به ودیعه قرار داده بود لذا کفار و منحرفین ، بر آنان رشک برده ، حسد ورزیدند و کینه های نهانی اهل جاهلیت و آزادشدگان فتح مکه علیه آنان هشدار داد و همیشه بر زبان مبارکش بر زبان مبارکش خبر از گزینش آسمانی و برتری خدادادی بنی هاشم بود . حضرت - صلی الله علیه و آله در این مورد فرمود :
قال جبرئیل علیه السلام : قلبت الارض مشارقها و مغاربها فلم اجد افضل من محمد صلی الله علیه و آله ، و قلبت الارض مشارقها و مغاربها فلم اجد افضل من بنی هاشم (6)
جبرئیل - علیه السلام - گفت : شرق و غرب زمین را زیر و رو کردم لیکن برتر از محمد - صلی الله علیه و آله - نیافتم . و شرق و غرب عالم را در نوردیدم و زیر و زبر کردم اما گرامیتر از بنی هاشم ندیدم .
پیامبر اکرم بر گزینش آسمانی خود و آلش تاءکید می کرد ، با آن که فضل و مجد حضرت نزد قریش آشکار بود . قریش ، پیامبر و دیگر جوانان بنی هاشم را آن چنان می شناختند که فرزندان خود را می شناختند (7) . با اینهمه پیامبر -صلی الله علیه و آله - مکرر می گفت :
ان الله اصطفی من ولد آدم ابراهیم و اتخذه خلیلا و اصطفی من ولد ابراهیم اسماعیل ، ثم اصطفی من ولد اسماعیل نزار ، ثم اصطفی من ولد نزار مضر ، ثم اصطفی من مضر کنانة ، ثم اصطفی من کنانة قریشا ، ثم اصطفی من قریش بنی هاشم . . . ثم اصطفی من بنی هاشم بنی عبدالمطلب ، ثم اصطفانی من بنی عبدالمطلب (8) .
خداوند از فرزندان آدم ابراهیم را برگزید ، و او را دوست خود قرار داد و از فرزندان ابراهیم اسماعیل را ، و از فرزندان اسماعیل نزار را برگزید . سپس از فرزندان نزار مضر را برگزید و از مضر کنانه را برگزید . و از کنانه قریش را برگزید و از قریش بنی هاشم را برگزید . . . و از بنی هاشم عبدالمطلب را برگزید و سپس مرا از بنی عبدالمطلب برگزید .

آری ، من ، فرزند عبدالمطلب شیبة المحمد هستم که عده ای از جهت منزلت او را فقط جد پیامبر اکرم می دانند و بس در حالی که شیبة الحمد از اوصیای ابراهیم خلیل -علیه السلام - بود و یقینا آینده درخشان و منزلت بزرگ نوه خود فرزند عبدالله را می دانست تا جائی که به ابوطالب (وصی خود) سفارش کرد که مستقیما بر تربیت و رشد نوه مسعودش نظارت داشته باشد تا حضرت ، جوان شود و آماده ابلاغ دستورات ربوبی گردد .
اگر عبدالمطلب صرفا پدری معمولی و جدی از دوره جاهلیت بود- چنانکه عده ای تصور می کنند - شایسته پیامبر نبود که در سخت ترین لحظات و حساسترین مواقف ، از جد خود یاد کند ، در صورتی که حضرت ختمی مرتبت - صلی الله علیه و آله - در جنگهای خود هنگام رجزخوانی و مبارزه طلبی می فرمود : من براستی پیامبرم . . . من فرزند عبدالمطلب هستم .
رسولی که تنها به زبان وحی سخن می گوید و نطق او از هوای نفس بدور است ، به جد خود افتخار می کند و با غرور از مجد پدربزرگ خود یاد می کند و در عرصه کارزار کمک معنوی از نام مبارک جد خود می گیرد .
قطعا پدر بزرگش عبدالمطلب و عمش ابواطالب نسل اندر نسل از اوصیای آسمانی (9) و از زمان ابراهیم خلیل الرحمان - علیه السلام - حافظان اسرار نبوت بوده اند .
و این مطلبی است که باید آن را را چشم حقیقت بین فهمید و با بصیرت دریافت ؛ زیرا درک آن از دین و ایمان است .
پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - که از خود و خاندانش سخن می گفت و آنها را و نفس مقدس خود را بزرگ می داشت نه عصبیت داشت و نه نارسیست بود بلکه وی حقیقت دیگری را مد نظر داشت . حضرت به ملازمه ذاتی میان برگزیده بودن خود و خاندان پاکش و گزینش آنان از عالم بالا اشاره داشت .
پیامبر می خواست بزرگی و مجد خاندان عصمت را آشکار کند تا کسی این خاندان را کوچک نشمارد و آنان را برابر واقعیت امر قرار بگیرند و آگاهانه یا نا آگاهانه در مقابل این خاندان قرار نگیرد و با دلیل یا بی جهت به پیکار با اهل بیت برنخیزند .
اینها ناشناخته نبودند بلکه ترس پیامبر بیشتر از آن بود که آنان فریب خورده با این خاندان به ستیز بپردازند ؛ لذا حجت را بر همه ، تمام کرد .
حقا که چقدر نظر و دوراندیشی و آگاهی پیامبر زیاد بود که آینده را چون گذشته می دید .
علی رغم این همه تاءکیدات مکرر و پی در پی از پیامبر - صلی الله علیه و آله - در مورد حفظ و حرمت خاندان پاکش برای حفظ و تداوم رسالت ، تاریخ از جنایات هولناک و پی در پی ، مسلخ و زندان علیه اهل بیت و پیروان آنها برای خفه کردنشان سخنها دارد ؛ جنایاتی که به دست افراد

پست قریش صورت گرفت ، زندانهایی ؟ برای از میان برداشتن این سلاله پاک به وجود آمد ، فریبکاریهایی که توسط نامردمان انجام گرفت ، تصفیه های فیزیکی اهل بیت و جنایات بسیاری که تاریخ در ثبت آنها قصور ورزیده است ؛ لیکن در کتابی بزرگ و سترگ نزد خدای قاهر مضبوط است که : فی کتاب لایضل ربی و لاینسی (10)
اما کمترین نوع ظلم در حق این خاندان عظیم ، کوچک شمردن قدر آنان و تلاش مستمر در جهت از بین بردن ارزشهای والای معنوی آنان و خارج کردن آنان از گردونه هدایت کردن مردم بود که هرگز تحقق نیافت . معاویه باره تلاش بیمارگونه خود را در جهت کم ارزش جلوه دادن شاءن اهل بیت به کار برد .
وقتی خبر بدگوئی معاویه درباره بنی هاشم به عاثمة بنت عاثم رسید وی در برابر اهل مکه قرار گرفت و طی خطابه ای درباره فضائل بنی هاشم چنین گفت : ای مردم ! بنی هاشم به سیادت رسیدند و بخشندگی پیشه کردند . پادشاه گشتند و پاشاهی بدانان واگذار گشت . فضیلت یافتند و فضل به آنان ارزانی شد . برگزیده اند و برگزیده شدند . در این خاندان کمترین تیرگی ، تهمت ، عیب و شکی نیست . نه زیان کردند و نه طغیان ورزیدند و نه پشیمان گشتند . نه مغضوبان هستند و نه جزء گمراهان می باشند . بنی هاشم بخشنده ترین مردمان می باشند . اصل و ریشه آنان از همه هستوارتر و برتر است ، حلم آنان از همه بیشتر است . علم عطای آنان از همه مردم افزونتر است . . . .
وی سپس به یاد کردن بزرگان بنی هاشم پرداخته ، مناقب ارجمند و ماجراهای بزرگ آنان را یکایک یادآور شد . و بعد در مقام مقایسه برآمده ، صفات ننگ آلود دشمنان را برشمرد و در آخر به ذم معاویه پرداخت و تهدید کرد که از بدنامی و اصل پلید آنان پرده برخواهد داشت .
عاثمه بعدها در یک رویارویی با معاویه ، مستقیما چهره پلید او و عمر و عاص را آشکار ساخته ، آن دو را رسوا نمود (11) .
در فضائل بنی هاشم مبالغه و غلوی صورت نگرفته و ارزشگذاری آنان از حد طبیعی به عیادت امام آمده ، در راه با زبیر برخورد کرد ، عمر از وی خواست با هم به عیادت امام بروند لیکن زبیر در این کار مردد گشت ، و عمر به زبیر اعتراض کرده گفت : آیا نمی دانی عیادت بنی هاشم فریضه و زیارت آنان نافله است (12) .
و در روایت دیگری عبارت چنین است : . . . بدرستی که عیادت بنی هاشم سنت و زیارت آنان نافله است .
روایات بسیار فراوانی در دست است که همه از فضائل اهل بیت آگاه بودند ، امام دنیاپرستی ، تلون مزاج و تفاوت درجات ، التزام به سخن و دستورات پیامبر بزرگ - صلی الله علیه و آله - مانع تن دادن به برتری اهل

بیت و قبول برگزیدگی آنان گشت . کافی است در این مورد بگوییم که حضرت ختمی مرتبت - صلی الله علیه و آله - آنچه از طرف وحی الهی به او رسیده بود ، بدون کم و زیاد به مردم ابلاغ کرد و خاندان هاشمی را در راستای تعقیب محقق نمودن اهداف الهی و تشکیل مدنیت اسلامی ، چنین معرفی کرد . و توانایی آنان را در پیاده کردن احکام الهی بیان داشت . همچنان که خود را چنین معرفی می کند که : انا سید البشر ولافخر ؛ من بزرگ بشرم و فخر هم نمی کنم و سخن خدا را درباره خود بر مردم خواند که :
کذلک ارسلناک فی امة قد خلت من قبلها امم (13) .
ای محمد ! ما تو را میان خلقی به رسالت فرستادیم که پیش از این هم پیغمبران و امتهای دیگر به جایشان بودند و درگذشتند .
پیامبر -صلی الله علیه و آله - و پسر عم وی علی - علیه السلام - دو سرور این خاندان و دین بودند و چون ستون برای خاندان عترت و امت اسلامی هستند . آنان ریشه های شجره طیبه ای هستند که : اصلها ثابت و فرعها فی السماء (14)
البته دیگر بزرگان بنی هاشم را نمی توان نادیده گرفت یا فراموش کرد ، کسانی چون حمزه سیدالشهداء ، عباس عموی پیامبر ، جعفر طیار ذوالجنحین و عقیل که بیت الغزل این بحث است ، زیرا که وی به وجود آورنده قهرمان خاندان ابواطالب مسلم است که بزرگ و یکی از کسانی که به تاریخ ارزشهای اخلاقی و مواقف حماسی را ارمغان داد . او که صفحات سفید از مردانگی ، بزرگی و کرامت خود بجا گذاشته است که کسی را جز آنان یارای نزدیک شدن به آن مرتبه نمی باشد . . حسان بن ثابت انصاری - شاعر پیامبر عظیم الشاءن - در رثای جعفربن ابی طالب چنین می سراید :
و ما زال فی الاسلام من آل هاشم
دعائم عز لا ترام و مفخرم
بها لیل منهم : جعفر و ابن امه
علی و منهم احمد المتخیر
و حمزة و العباس منهم و منهم
عقیل و ماء من حیث یعصر
یعنی : در تاریخ اسلام همیشه از بنی هاشم ارکان عزت و افتخار بپا شده است که کمتر کسی می تواند مراتبی را برای خود تصور کند . نیک مردان بزرگی مانند : جعفر ، برادرش علی ، احمد پیامبربرگزیده ، حمزه ، عباس و عقیل . عطر گلاب از گل است و سرچشمه آن را در گل باید جست .

فصل اول : عقیل بن ابی طالب مجاهد

عقیل بن ابی طالب مجاهد

بر لشکر برادرم گذر کردم . شبی دیدم همچون شبهای پیامبر خدا - صلی الله علیه و آله - و روزی دیدم چون روزهای او . جز آن که پیامبر یمان لشکریان حضور نداشت . در لشکر کسی را ندیدم مگر آنکه نماز خوان بود و بانگی نشنیدم مگر آن که تلاوت قرآن بود . اما چون بر لشکر تو گذر کردم عده ای از منافقین رو در رویم قرار گرفتند . . . (بخشی از پاسخ عقیل به معاویه .

بزرگان عرب نادرند و بزرگان فضیلت اندک می باشند . عقیل در میان بزرگان تک ستاره درخشانی است . فرزند بزرگ بطحاء را ویژگیهای از میان دیگر بزرگان متمایز می سازد .
مهمترین این ممیزات عبارتند از : نسب شناسی ، علاقه زیاد به صراحت راءی ، جسارت ، ابراز معلومات ، شجاعت در مواقف سخت و درگیریها ، و شهامت در مراحل مختلف زندگی .
وی اقران را با داشتن این خصوصیات مغلوب ساخت و با صفات اختصاصی خود ، دیگران را مجذوب نمود . وی یکی از مهمترین افراد صاحب فضل عرب از خاندان والای بنی هاشم است .
روشن است که هر نسب شناسی ، انسان شناس نیست که تکلیف خود را در دفاع از شرف و شریعت چون عقیل قهرمان مواقف دشوار ، انجام دهد ، مخصوصا که این تمایز و ویژگی در آن روز زمینه راهنمایی اساسی بود که نیکمردان را از پیشوایان گمراهی و رذیلت که با سرنوشت امت بازی می کردند و تلویحا عوام الناس وانمود می کردند که بر دیگران برتری دارند جدا می ساخت .
به هر حال این امتیازی بزرگ و مسؤ ولیتی جدی در آن روز به حساب می آمد و اهمیت آن هنگامی بیشتر مشخص می شد که دارنده آن ، در بیان نظرات خود صراحت لهجه داشته باشد و آرای خود را قاطعانه بدون مداهنه و کم کردن و فریب کاری ، بیان کند ، زیرا موقعیت های آن روز نیازمند چنین خصایصی در فرد مطلوب بود - مثلا طغیانگر یا غاصب و حکام خودسر را رسوا کند - و این صلاحیت - تنها در گرو صراحت قول ، قوت قلب و ثبات بود . و در تمام این ویژگیها عقیل برای خود رقیبی نمی شناخت ، او در مسجد پیامبر عظیم الشان - صلی الله علیه و آله - می نشست و طی جلساتی ، نقاب از چهره پلید بنی امیه و همپالکی های آنان چون بنی العاص و دیگران بر می داشت و زشتیهای آنان را بر می شمرد .
عقیل دانشمندی سیاستمدار ، جامعه شناس ، و روانشناس بود که این ویژگیها را بخاطر تیزهوشی و نبوغ خود داشت .
علاوه بر آن ، وی آگاهی عمیقی نسبت به تاریخ عرب ، جنگها و صلحهای آنان داشت ؛ زیرا تمام دانستنی های مربوط به قبایل ، عشایر و بیوتات اعم از مواضع مثبت و کجرویهای آنان و مناقب و نقص های عرب را در خود جمع کرده بود .
عقیل درباره قبایل ، آگاهیهای وسیعی کسب کرده بود از قبیل : ادیان ، معتقدات ، بت ها ، عادات ، تیره ها و بزرگان ، سرداران ، شعرا ، فصحا ،

کوچها ، سفرها ، توانایی ها ، تعداد نفرات و مدت رهبری ، جنگها ، درگیریها ، پیمانها و سوگندهای جنگ و صلح ، انگیزه های درگیریهای آنها ، قربانی ها و نتایج آن ، آنچه از مدح ، رثا و هجاء درباره آنان گفته شده بود . . . و اطلاعات دیگری که بر دیگران پنهان بود .
ما معتقدیم عقیل یک دائرة المعارف بود که تمام آنچه را که دیگران نمی دانستند در خود جمع کرده بود . عقیل دانستنی های دقیقی درباره زنان کسب کرده بود که جزو اسرار زنان بود و بر اغلب مردان پوشیده می ماند . او درباره زنان صالحه در خانه هایشان و زنان بدکردار آنچه را که ممکن بود می دانست . جاحظ در این باره می گوید :
عقیل مردی نسابه بود و مادران را می شناخت ، وی زبان گویایی داشت و پاسخهای استواری ارائه می کرد ، کسی را با وی توان رقابت نبود . (15)
به دلیل این آگاهیها بود که پرادعاترین فرد ، جراءت نداشت که در محضر کسی چون عقیل از اصل و نسب خود و مفاخر قومی دم زند هر چند که در آن زمان تفاخرات بی اصل و اساس ، مرض رایج و اصل مقبولی بود که همه ، بدان متوسل می شدند ، مفاخرات دروغین و بی ارزشی که به دست این و آن در مقابل ادعاهای دروغ ، تکلیف شرعی داشت که حقیقت را بدون مجامله و با صراحت و صداقت بیان کند .
مدعیان در زمان جاهلیت از اظهار لحیه در مقابل عقیل هراس داشتند . و می دانستند که عقیل با تیزهوشی ، فراست و دانایی خود ، اصل و نسب آنان را بیان کرده ، منقصب آنها را خواهد گفت چه برسد به زمان اسلام که عقیل در برابر ادعاهای دروغ ، تکلیف شرعی داشت که حقیقت را بدون مجامله و با صراحت و صداقت بیان کند .
هر که با تاریخ اسلام آشنا باشد در می یابد که معاویة بن ابی سفیان - اولین پادشاه جنبش امویان پس از عثمان - بشدت از سخنان عقیل که افتخارات پوچ آنان را نقش بر آب می کرد ، هراسان بود .
بنی امیه که کمترین نصیبی از فضیلت نداشتند و از وادی افتخار و شرف دور بودند ، در صدد جعل و نشر افتخارات دروغ برای خود و پدرانشان بودند . و این عقیل بود که با صراحت و دقت نظر ، آنان را رسوا می کرد . لذا معاویه سعی می کرد با وی مماشات کند و بر او سخت نگیرد و خواسته های وی را برآورده سازد . شاید که دل وی را به دست آورده مانع از خشم وی گردد و از زبان گزنده عقیل در امان ماند . لیکن عقیل آگاه از این سیاست معاویه ، همواره - چنانکه در صفحات بعد خواهیم گفت - مترصد فرصت ادای تکلیف بود .
چگونه کسی مانند معاویه و امثال او می تواند در حضور عقیل به تفاخر پرداخته و فضیلت را بازیچه خود سازد ، و حال آنکه او همان طور که پدرانشان را می شناخت مادرانشان را نیز می شناخت . اینجاست که به

یاد درخواست برادرش علی - علیه السلام - از وی درباره یافتن زنی که دلاوران او را زاده باشند ، پس از فقدان فاطمه بتول دخت گرامی پیامبر - صلی الله علیه و آله - می افتیم .
همین آگاهی عمیق نسبت به انساب و بزرگی جامعه شناسی عقیل است که ریشه طیبه بنی هاشم و امتداد آن تا ابراهیم خلیل - علیه السلام - را در برابر وی قرار می دهد و شرف و مجد خود و خاندان خویش را کما هوحقه در می یابد . او برگزیدگان روی زمین و منتسبین به بنی هاشم را خوب می شناسد . همواست که پسر عم خود محمد مصطفی - صلی الله علیه و آله - را درک می کند .
مگر ابوطالب پدر عقیل نیست که به عنوان حامی محمد - صلی الله علیه و آله - تعیین شده است و مکلف به حمایت از اوست ؟
مگر عقیل و برادرانش ندیده اند که چگونه پدرشان به اندازه علاقه به تمام فرزندانش به تنهایی به محمد - صلی الله علیه و آله - عشق می ورزد و با علاقه نمو او را نظاره می کند؟
آری ، عقیل محمد امین را از همان جوانی درک می کند و شاهد است که چگونه این مجسمه انسانیت برای کاری سترگ آماده می گردد . او را درک می کند و به رسالت او گواهی داده ، تصدیقش می کند . و بدینسان است که آگاهی عقیل از همان آغاز وی را متعهد به قبول حق و دفاع از آن در تمام مراحل زندگی می کند و تسلیم دعوت آزادی بخش پیامبر از ابتدای امر می گردد .
عقیل به نفس خود اطمینان داشت ، از شخصیتی قوی و صراحت راءی برخوردار بود . حاضر جواب ، نترس و سلیس بود . در پاسخگویی در نمی ماند و کسی نتوانست بر او عیبی بگیرد و یا نقصی را در او نشان دهد . اگر در او نقطه ضعفی مشاهده می شد سر زبانها می افتاد و بارها آن را به رخ وی کشیده سعی می کردند از منزلت او بکاهند ؛ بخصوص که در آن زمان ارزشگذاری افراد براساس موضعگیریهای آنان در قبال دعوت اسلامی صورت می گرفت .
اگر در او نقطه تاریکی می یافتند بر او تاخته ، به احتجاج با او می پرداختند و یا تاخیر از اسلام آوردن را بر او عیب می گرفتند . با توجه به این نکته که عقیل نقش بسیار فعالی را در آن روزگار ایفا کرد و دشمنان زیادی برای خود به وجود آورد ، دشمنانی که مترصد ضربه زدن به او بودند و می خواستند به هر شکلی به او انگی بزنند . لیکن می بینیم هیچ کس بر عقیل نقصی وارد نساخته است .
به هر حال عقیل از اسلام آورندگان اولیه و از سابقین در اسلام بوده است لیکن بخاطر شرایط امنیتی و جو عمومی کفر در مکه ، ایمان خود را مکتوم می داشت .

عقیل از نزدیکترین افراد به وحی آسمانی و از روشن ترین مردم نسبت به شخص پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - و منزلت وی بوده است . همچنانکه از زندگی وی بر می آید که از اولی الالباب و از مصادیق آیه شریفه ذیل بوده است :
قل هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون انما یتذکر اولوالالباب (16)
بگو (ای رسول خدا) آنانکه (مانند علی (ع) و شیعیان شاگرد مکتبش) اهل دانشند با مردم جاهل یکسانند (هرگز یکسان نیستند) منحصرا خردمندان عالم متذکر این مطلبند (که عالم و جاهل مساوی نیست) .

عقیل زیر پرچم پیامبر و دوش بدوش برادرش علی - علیه السلام - جنگاور و استوار رسالت و شمشیر نبوت ، جنگید ، تا آنجا که پیامبر اکرم صریحا از محبت مضاعف خود نسبت به عقیل خبر داد که این مطلب را در صفحات آینده - ان شاء الله - بیان خواهیم کرد .
در حالی که عده ای دچار توهم شده معتقدند : عقیل و عباس دو عموی پیامبر - صلی الله علیه و آله - در جنگ بدر با مشرکین بوده اند . اگر این مطلب صحت هم داشته باشد ، باید آن را ناشی از اجبار و اکراه مشرکین دانست ؛ زیرا گفته شده است که این دو (عقیل و عباس) مجبور به حضور در جنگ از طرف مشرکین شده بودند . (17)
آشفتگی و اضطراب این روایت و مانند آن را بیشتر درک می کنیم که می خوانیم : عقیل و عباس تا فتح مکه از اعلان اسلام خود ، ابا ورزیدند و بعد از فتح مکه عباس مسلمان گشت ، پس از آنکه ایمان خود را پنهان می داشت . (18)
اما حقیقت مطلب آن است که این دو ، مدتها قبل - حتی پیش از بدر ، ایمان آورده بودند و بخاطر عدم امنیت ، ایمان خود را از مشرکین کتمان می کردند و حضور در بدر با مشرکین - به فرض صحت خبر - ناشی از اجبار و اکراه بود .
عقیل - آن طور که درباره جنگ حنین گفته اند - در حنین شجاعت و دلیری درخشانی در راه خدا از خود نشان داد ؛ همان جنگی که در آن چه بسیار مدعیان اسلام و منافقین گریختند و پیامبر را در میان دشمن رها کردند و او را در اختیار شمشیرها ، تیرها و نیزه های دشمن دست از جان شسته قرار دادند . جنگی که این آیه شریفه یکی از صحنه های آن را ترسیم می کند :
و یوم حنین اذ اعجبتکم کثرتکم فلم تغن عنکم شیئا و ضافت علیکم الارض بما رحبت ثم ولیتم مدبرین (19)
و یاد آورید جنگ حنین را که فزونی جمعیت ، شما را مغرور ساخت ، لیکن این حجم و انبوه افراد سودی به شما نرساند و زمین با همه گستردگی ، بر شما تنگ گشت ، سپس روی گردانیدید و گریختید .
در این جنگ تنها افراد انگشت شماری پایداری نشان داده به گرد پیامبر حلقه زدند و ستیزی جانکاه با دشمن آغاز کردند .
تاریخ نام و تعداد آنان را به دقت مشخص کرده است - غیر از صاحب ذوالفقار علی - علیه السلام - و عباس - عقیل از جمله مدافعان پایدار آن روز بود و با شمشیر خود جنگ سختی را با افراد پست ، پیش برد ، همان

طور که مورخین - مثلا بلاذری (20) به حضور و پایداری عقیل در حنین تصریح کرده و نامش را ثبت کرده اند .
به علاوه عقیل در جنگهای دیگری نیز همراه پیامبر - صلی الله علیه و آله - حضور داشت . منقول است که وی در جنگ خیبر و موته بوده است و مرحوم مظفر محقق بزرگ به این نکته اشاره کرده است . (21)
عقیل علی رغم نابینانی ، از جهاد باز نایستاد و بعد از شرکت در جنگهای زمان پیامبر و فعالیت در خط مقدم ، می بینیم بدون هراس از مرگ ، کوشش می کند در جنگهای متعدد علیه مخالفین با اسلام واقعی تحت رهبری بزرگ پرچمدار عدالت و اسلام مجسم ، علی - علیه السلام - شرکت کند ، با این که به جهت نابینایی وقت شرکتش در جنگ گذشته بود .
عقیل از مدینه نامه ای به امام - می نویسد و از آمادگی کامل خود برای انجام دستورات خلیفه حق ، علی - علیه السلام - و مبارزه با امویان ، خبر می دهد . (22) عقیل زمانی این نامه را می نویسد که جامعه ، شرایط دشواری را تحمل می کند . و امت اسلامی دچار سختی شده است .
در هنگامی که امام در صدد پی ریزی نظام اسلامی است ؛ گروهی از یاغیان در صدد شق عصای مسلمین برآمده ، تحت رهبری معاویة بن ابی سفیان به معارضه با امام و اسلام راستین برخاسته اند .
امام در پاسخ به برادرش برای قدردانی و تشکر از وی نامه ای برایش فرستاده او را مطمئن ساخته و خاطرش را آسوده می کند و معذورش می دارد و از راست همتی و موضع درست او سپاسگزاری می کند . (23)
این پیوند اعتقادی بالنده میان دو برادر ، دشمنان کینه جو را متعجب نمی سازد ، بلکه آنان را برآن می دارد تا این پیوند را بر اساس منافع دنیوی و مادی که عقیل آن را پنهان می کند ، بدانند . دشمنان این استنباط را از عملکرد امام در قبال اموال بیت المال که اجازه کمترین تصرف نابجایی را در آن نمی داد و درهمی را به ناحق به کسی نمی داد و از فقر نسبی عقیل و قضیه آهن گداخته که امام آن را به صورت او نزدیک ساخت ، به دست آورده اند .
این سرسختی امام در برابر بیت المال مسلمین است که به معاویه فرصت می دهد تا با پولهای مردم افراد سست پیمان را بخرد و آنان را عبد هوای خود سازد .
اولین کسی که پیوند دینی میان امام و عقیل را چنین تفسیر کرد و سعی در بدجلوه دادن این رابطه برادرانه را داشت خود معاویه بود . او عدالتخواهی علی - علیه السلام - را به صورت بخل حتی نسبت به برادر جلوه داد و نیاز عقیل و علاقه اش را به خود (معاویه) ناشی از تنگدستی و دنیاخواهی عقیل ، و برتری بخشیدن دنیا را بر دین - به گمان خودشان - جلوه داد و بدینسان بنیاد دروغ سازی ریخته شد و از این مقدمات ، اکاذیب

دیگری زاده گشت . محب الدین طبری می گوید :
نقل کرده اند که روزی معاویه در حضور عقیل گفت : اگر عقیل ما را بهتر از برادر خود نمی دانست نزد ما نمی ماند و برادرش را ترک نمی گفت .
عقیل گفت : برادرم برای دین من بهتر است و تو برای دنیای من بهتری ، و من دنیایم را ترجیح دادم ! (24)
این سخنی است که زیبنده یک فرد عاقل عادی نیست چه رسد به بزرگ مردی چون عقیل که در جنگها و معرکه های دشوار بنیادی جاهلی ، که به صورت نوین در قالب امویان مجسم گشته بود ، شرکت داشت و پیکار می نمود .
عقیل برای حضور در این مواقف حساس پیشقراول و طلایه دار لشکر بود . چطور ممکن است چنین مردی را این گونه ناجوانمردانه جلوه دهند و همین متهم داشت . ظاهرا جعالان و دروغپردازان که عقیل را نخست تنگدست جلوه می دهند و همین تنگدستی سبب رفتن او به نزد دشمن اصلی اش معاویه می شود ، یک مطلب را فراموش کرده اند ، آنها در خاطر ندارند که عقیل عموی بخشنده ترین افراد جامعه آن روز و با کرامت ترین خاندان محمد - صلی الله علیه و آله - مانند : حسن ، حسین و عبدالله بن جعفر می باشد .
آوازه کرم و بنده نوازی این بخشندگان در تمام جزیرة العرب پیچیده بود و نیازمندان از هر سو به طرف آنان دست دراز کرده بیش از نیاز خود دریافت می کردند آنان ثروت خود را با خداوند تقسیم کرده بودند .
آیا عقیل برادرزادگان خود را نمی شناخت ؟ چرا نزد آنان برای رفع حاجت خود نمی رفت ؟ و چرا برادرزادگان ، عموی فقیر خود را درنیابند .
فراموش نکنیم -آنطور که دروغ پردازان فراموش کرده اند - عقیل درست همزمان و معاصر این بخشندگان اهل بیت - علیهم السلام - بود نه قبل از آنان و نه بعد از ایشان .
همچنین دروغپردازان و مفتریان خواسته اند عقیل را به ضعف ایمان ، عدم احتیاط در اتخاذ موضع صحیح در صحنه های سیاسی ، دوگانگی شخصیت ، عدم تعادل ، سهل انگاری نسبت به اصول اعتقادی ، سازشکاری سیاسی و غیره متهم سازند . و وانمود کنند که عقیل بدون حمایت معاویه از عهده مشکلات زندگی برنمی آمد .
اما آنچه که باید در این مورد بگوییم آن است که : تمام این اوصاف و عیوب ، نواقصی بودند که عقیل در زندگی خود قهرمان مبارزه با آنها محسوب می گشت و متصفین به این صفات را به نبرد فرا می خواند تا آنها را از پای درآورد . آری ، بزرگ منشی و بلند طبعی بنی هاشم شایسته عقیل است و خودداری ، جبلی او می باشد و برجستگی و صفا از صفات اوست .

عقیل جلیل القدر بود و عزت نفس داشت ، بلند مرتبه و دارای منزلت والا بود تا جایی که سمبل تفاخر و برتری محسوب می گشت بخاطر ویژگیهای برجسته مانند دیگر اقطاب اعتقادی بنی هاشم ، نمونه والای شخصیت شمرده می شد و دیگران به او افتخار می کردند ؛ مثلا ، حسان بن ثابت انصاری ، شاعر پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - در بزرگی او و دیگران بزرگان بنی هاشم چنین می سراید :

و ما زال فی الاسلام من آل هاشم
دعائم عز لاترام و مفخر
بها لیل منهم : جعفر وابن امه
علی و منهم احمد المتخیر
و حمزة و العباس منهم ، و منهم
عقیل ، و ماء العود من حیث یعصر (25)

اگر حسان چنین در مدح آنان می سراید دیگران را نیز شایسته است که بخاطر انتساب به این خاندان به آنان افتخار کنند .

قدامة بن موسی بن قدامة بن مضعون جمحی از خواهرزادگان بنی هاشم ، به ستایش دایی های خود پرداخته می گوید :

و خالی بغاة الخیر تعلم انه
جدیر بقول الحق لایتوعر
و جدی علی ذوالتقی وابن امه
عقیل و خالی ذوالجناحین جعفر
فنحن ولاة الخیر فی کل موطن
اذا ماونی عنه رجال و قصروا

دای من جوینده خیر بود و می دانی که شایسته سخن حق بود و در کلام در نمی ماند .

جدم علی صاحب تقواست و برادرش عقیل و دایی من جعفر ذوالجناحین است .

ما رهبران خیر در همه جا هستیم در آنجایی که مردان سستی کنند و کوتاهی ورزند .

و یا جعدة بن هبیره مخزومی فرزند ام هانی - خواهر عقیل - را می بینم که بحق چنین ترنم می کند :

ابی من بنی مخزوم ان کنت سائلا
و من هاشم امی لخیر قبیل
فمن ذا الذی یبای علی بخاله
کخالی علی ذوالعلا و عقیل

اگر بپرسی ، پدرم از بنی مخزوم است و مادرم از بنی هاشم که بهترین قبیله است می باشد .

چه کسی بر من به دائی خود افتخار می کند؟ دایی های من کسانی مانند : علی صاحب مقامات عالیه و عقیل هستند .

عقیل در کمین آزادشدگان فتح مکه و همپالکیهای آنان می نشست و عیوب آنان را آشکار می کرد تا آنکه دشمنان با خدعه و نیرنگ امر را بر دیگران مشتبه نکنند و باطل را جای حق ننشانند .
عقیل دشمنان و مشرکین از قریش و سوابق آنان را یکایک معرفی می کرد ؛ زیرا به اجماع مورخین ، وی نسب شناس ترین افراد بود و مسئوولیت بزرگ خود را در افشای دشمن ، خوب حس می کرد و از عهده انجام آن برمی آمد .
مورخین درباره او می گویند : . . . عقیل نسب شناس ترین شخص قریش بود ، لیکن وی مبغوض قریشیان قرار گرفته بود ؛ زیرا معایب آنان را برمی شمرد (26)
چرا عقیل دشمنان اسلام را رسوا نکند؟ مگر آنان نبودند که بدون کمترین سازشی با اسلام جنگیدند ، تا آنکه در نتیجه نصرت الهی پیامبر- صلی الله علیه و آله - مجبور به واگذاشتن سلاحهای خود گشتند و تسلیم شدند . پیامبر مکه را بدون خونریزی فتح کرد و دشمنان را امان داد ، آنان هم ذلیلانه تسلیم شدند آنها بر زبان چیزی می آوردند که در دل نداشتند . به دروغ و نیرنگ اظهار اسلام کردند و با دین اسلام و پیامبر و خاندان پاکش با کید رفتار کردند ؛ زیرا در صدد کسب قدرت و حکومت برآمدند . و این کار را با غدر و نابکاری انجام دادند و معیار اصیل قرآن را مبنی بر تفاوت ذاتی مؤمن و فاسق را کنار نهادند که : افمن کان مؤمنا کمن کان فاسقا لایستوون (27)
آیا آن کس که به خدا ایمان آورده (در قیامت) مانند کسی است که کافر بوده است ؟ هرگز مؤمن و کافر یکسان نخواهند بود
در مقابل این نابکاران ، عقیل وظیفه خود را انجام داد و نقش خویش را به خوبی ایفا کرد . نه فقط به این دلیل که نسب شناس ترین شخص قریش بود و زیر و بم خاندان ها را می شناخت ، بلکه به خاطر توانایی های خدادادی خود بایستی این موضعگیریها را داشته باشد .
وی از مواهبی برخوردار بود که او را در انجام تکلیف خود کمک می کرد . عقیل ، بدیهه گو ، حاضر جواب ، پاسخ استوار و تندزبان بود . علاوه بر آن ، وی از برتری شرافت خاندان و علو طبع و عزت نفس خود نسبت به طلقاء و دوستان آنها آگاه بود . لذا وی از دشمنان هراسان نشد و اندیشناک نگشت و در پاسخ درمانده نشد و استدلال وی کاستی نپذیرفت .
جاحظ می گوید : . . . کسی را یارای رقابت با او نبود .
و طبری می گوید : . . . عقیل - رضی الله عنه - از همه حاضر جوابتر بود و

در پاسخ بلیغ ، بر همگان پیشی گرفته بود(28)
به شهادت تاریخ ، عقیل برترین چهار عالم نسب شناس بود . وی از همه بیشتر بی پروا ، سخت اراده ، قوی عزم ، دقیق الدرک و فانی در راه خدا بود .
صفدی می گوید :
مرجع اختلافات مربوط به نسب و حجیت سخن از آن چهارتن ، عقیل بن ابی طالب ، مخرمة بن نوفل زهری ، اباجهم بن حذیفة العدوی و حویطب بن عبدالعزی بود . . . .
طلقا و فرصت طلبان قریش است - لذا کینه او را به دل گرفتند و درباره او سخنان ناروا گفتند و او را به حماقت منسوب داشتند . و سخنان دروغ بر او بستند (29)
بنی امیه از این اتهامات به طور نسبی نتیجه گرفتند ؛ زیرا بر مقدرات امت اسلامی سلطه کامل داشتند و زمام قدرت را در اختیار خود درآورده بودند .
برای فرد عاقل خیلی ساده است که تفاوت میان عقیل و سه نسب شناس دیگر (زهری ، عدوی و عزی) را در دیدگاههای انقلابی عقیل و حساسیت اهداف آسمانی وی برای کشف نقابهای کفر از چهره جاهلیت نوین - بخصوص در حادترین دوره فعالیت خود در زمان بنی امیه - پیدا کند .
تفاوت عمده او با همانندان خود- دانشمندان نسب شناس معمولی و غیره انقلابی - حضور وی در صحنه اعتقادی بود که تمام اعضای خاندان محمد - صلی الله علیه و آله - در این صحنه جولان می دادند .
امتیاز عقیل بر همانندان خود دلیل است که ایشان در لبیک گویی به ندای ایمان ، امعان داشته است و نسب شناسی که در خدمت طاغیان شقاوت پیشه و تحریفگران کلام خدا از جای خود باشد ، طرد و انکار می کرده است .
برای عقیل گلیمی در مسجد پیامبر خدا - صلی الله علیه و آله - می گسترد و او بر آن نماز می خواند و مردم برای آگاهی از انساب و جنگهای عرب به گرد او جمع می شدند (30)
به تنهایی در اعماق جنگ کلامی اعتقادات فرو می رفت به کار خود مطمئن و در جنگ نسب و اصالت ، نیرومند بود . در هجوم علیه قریش که کافر به تنزیل ، مشرک به خدا و استهزاء کننده پیامبر بودند ، جز خدا از هیچکس نمی هراسید . وی همچنان بدون هراس بر بنی امیه که در وحی شک می کردند ، با علی - علیه السلام - به جنگ برمی خاستند . و تاءویل را بازیچه ساخته بودند ، یورش می برد .
طبیعی است که چنین شخص پیکارگری مورد بغض و کینه دشمنان انسانیت و اصالت قرار گیرد و به انحای مختلف تهمت های ناروا بدو

نسبت داده شود و دروغها بر او ببندند . این اتهامات از سوی کسانی وارد می شود که بویی از فضیلت نبرده اند و از صفات یک انسان معمولی نیز بی بهره می باشند .
عقیل نیروی مستقلی بود که با اتکای به معلومات خود که مورد حمایت اسلام بود و مفاهیم و ارزشهای آن ، پیرامون شرافت و اصالت خانوادگی دور می زد ، مناقب اهل حق را بیان می کرد و اهل باطل را رسوا می ساخت . واقعیت را چنان عیان می کرد که کسی را یارای انکار آن نبود .
عقیل برای انجام رسالت خود ، مسجد پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - را انتخاب کرده بود ﻫآن را مرکز انجمنهای عمومی و اعتقادی خود قرار داده بود .
وی از تشبه به نسب شناسان بی مسؤ ولیت که این دانش را وسیله تشکیل انجمنهای افسانه سرایی و قصه گویی در شبهای طولانی قرار داده بودند و نه خیری را می شناختند و نه حقی را اقامه یا باطلی را دفع می کردند و از گفتن حتی یک کلمه برای رفع شبهه و شایعه ای خودداری می کردند ، بیزار بود و این دانش را در جهت اهداف الهی به کار می گرفت .

در اینجا مواردی را نقل می کنیم که ادعاهای دنیاپرستی ، گرایش وی به معاویه و مال خواهی اش از وی طی دیدارهای مکه یا مدینه و یا دمشق - که گفته شده است در آنجا نیز دیدار کرده اند - را نفی می کند .
این موارد صراحتا ضدیت عقیل را با معاویه نشان می دهد . وی در این رویارویی نظرات خود را پیرامون معاویه و سایر بنی امیه در حضور اطرافیانش و مردم به شکلی واضح آشکار و بدون گوشه ، کنایه و اشاره بیان می کند :
1 - زمانی معاویه در صدد برآمد شیوه سلوک و رفتار خاندان عصمت را زیر سؤ ال ببرد و کنایه بزند لیکن در مخمصه افتاد .
معاویه به عقیل گفت : در شما بنی هاشم نرمشی مشاهده می شود !
عقیل پاسخ داد : آری ، ما نرمشی خالی از ضعف ، و عزت خالی از زور و خشونت داریم اما ای معاویه ! نرمش شما نیرنگ و ایمانتان کفر است (و در روایت دیگری : عزت شما کفر است) . معاویه ناراحت شد و خواست موضوع بحث را عوض کند ، لیکن عقیل با خواندن این بیت ضربه را کاریتر فرود آورد :
لذی الکب تقبل الیوم ما تقرع العصا
و ما علم الانسان الا لیعلما (31)
به آدم عاقل قبل از حادثه خبر نمی دهند و انسان را تعلیم می دهند تا بداند و به کار بندد .
2 - عقیل نابینا بود روزی معاویه به او گفت : شما ای بنی هاشم ، در اثر بیماری ، چشمان خود را از دست می دهید .
عقیل بلافاصله پاسخ داد : و شما ای بنی امیه ، بصیرتهای خود را از دست می دهید (32) .
3 - امویان شایع کرده بودند که بنی هاشم به زیاده روی جنسی شهوت بسیار مبتلا می باشند ، خود معاویه این شایعه را قوت داده ، به بنی هاشم کنایه می زد و طبق معمول ، خودش رسوا می شد . لیکن عبرت نمی گرفت .
روزی معاویه طبق عادت خود ، تظاهر کرد که با عقیل شوخی می کند و گفت : ای بنی هاشم چقدر تندروی جنسی در میان مردان شما آشکار است .
عقیل فورا پاسخ داد : ولیکن در میان زنان شما ای بنی امیه ، این خصیصه چقدر آشکار می باشد (33)
معاویه درمانده گشت و مبهوت شد . . . آیا این عقیل نیست که مادران را

خوب می شناسد؟
4 - معاویه می خواست عقیل را مسخره کند از این رو که عموی او ابولهب است ! (34) با اینکه می دانست ابولهب عموی پیامبر - صلی الله علیه و آله - نیز می باشد . تجاهل می کرد که همسر ابولهب عمه خود معاویه و خواهر دلسوز ابوسفیان است و کسی است که در مکه برای اذیت پیامبر اکرم با ابوسفیان همکاری می کرد .
روزی عقیل نزد معاویه آمد ، معاویه به عمرو عاص گفت : الآن عقیل را مسخره می کنم و تو را می خندانم ! همین که عقیل وارد شد او به خوشامدگویی پرداخته گفت : مرحبا ! مرحبا ! به کسی که عمویش ابولهب است .
عقیل این خوشامدگویی را چنین پاسخ داد : واهلا به کسی که عمه اش حمالة الحطب است و در گردنش طنابی از لیف خرماست . . . معاویه ننگ و عار عمه اش را به روی خودنیاورده ، شروع به پرسش کرد :
درباره عمویت ابولهب چه گمان داری ؟
عقیل بدون درنگ گفت : هنگامی که داخل دوزخ شدی به شدت به سمت چپ خود نگاه - کن ابولهب را خواهی یافت که با عمه ات حمالة الحطب درآمیخته است (35)
5 - مسعودی نقل می کند : روزی معاویه از عقیل پرسید : چگونه علی را ترک کردی ؟ (یعنی خلافت او را تا پایان عمرش چگونه دیدی ؟)
عقیل با صراحت پاسخی به حق داد : او را ترک کردم در حالی که خدا و رسولش دوستش داشتند و تو را مورد کراهت خدا و رسولش یافتم (36)
6 - عقیل از ایمان لشکریان و مردان امام علی - علیه السلام - سخن می گفت و دوری لشکریان معاویه را از ایمان بیان می کرد . زمانی معاویه با طنز به او گفت : از لشکر من و برادرت برایم بگو .
عقیل سؤ ال طنز آلود او را پاسخی جدی و استوار داد و گفت : بر لشکر برادرم گذر کردم ، شبی دیدم چون یکی از شبهای رسول خدا و روزی چونان روز پیامبر اکرم جز آن که پیامبر در میان لشکریان نبود و کسی را ندیدم مگر آن که در حال نماز بود ، یا قرآن تلاوت می کرد و به لشکر تو گذر کردم ، عده ای از منافقین در مقابلم قرار گرفتند ، از همانها که در لیلة العقبه شتر پیامبر را رم دادند . . . (37)
کسی از معاویه درخواست کمک مادی می کند ، چنین وی را مورد خطاب قرار نمی دهد و حقایق دندانشکن را چنین بی پروا ادا نمی کند و حق و باطل را این گونه از یکدیگر متمایز نمی سازد .
معاویه بهتر از هر کس ثبات و استواری شخصیت عقیل را می داند . او به مجد و عظمت و استواری این شخصیت اعتراف می کند و پس از گفتگویی ، به او می گوید : تو چنان هستی که شاعر می گوید :

واذ عددت فخار آل محرق
فالمجد فیهم فی بنی عتاب
افتخارات آل محرق را بایستی در میان بنی عتاب جست ؛ زیرا تمام مجد و عظمت آل محرق در این خاندان است (مجد و عظمت بنی هاشم با شخصیت تو گره خورده است و گذشت روز و شب تو را دگرگون نساخته است) .
از این اعتراف ، استواری و مذبذب نبودن عقیل را در مواقف دشوار در می یابیم و می بینیم گذشت ایام در او تاءثیری نداشته است . پاسخهای وی قاطع اللجاج و فصل الخطاب است . در برخوردی با معاویه با صراحت می گوید :
اصبر لحرب انت جانیها
لابد ان تصلی بحامیها
آتش جنگی را که برافروخته ای بچش و منتظر عواقب دردناک آن باش .
معاویه به روی خود نمی آورد و می گوید : برای این تو را نخواسته ام ، بلکه می خواهم برایم از یاران علی سخن بگویی ؛ زیرا تو نسبت به آنان معرفت و شناخت داری .
عقیل فرصت را برای ابراز حقایق مناسب دانسته ، آمادگی خود را برای پاسخ اعلام می دارد و با اطمینان می گوید : هر چه می خواهی بپرس .
معاویه می گوید : یاران علی را برایم توصیف نما و از آل صوحان آغاز کن ؛ زیرا آنان خداوندان سخن می باشند .
عقیل شروع به توصیف کسانی می کند که دشمن را طی جنگهای سخت اعتقادی بخصوص جنگ صفین دهشت زده و متعجب ساخته بودند :
اما صعصعه (ابن صوحان) والامقام ، دارای زبانی برنده ، پیشوای سواران و جنگ آوران ، کشنده حریفان . کم نظیر و اهل حل و عقد بود . و اما زید و عبدالله دو رود جاری بودند که اضطراب و اندوه را می زدودند و شهرها را سیراب می ساختند . مردانی جدی که آنان را با سستی و بازی ، کاری نبود . و اما بنی صوحان مصداق این شعر هستند که :
اذا نزل العدو فان عندی
اسودا تخلس الاءسد النفوسا(38)
اگر دشمن به سراغ من آید ، شیرانی دارم که دلاوران شیر صفت را از پا درمی آورند . کسی که خواستار عطایای سلطان باشد از دشمنان اصلی او تعریف نمی کند بلکه از خود سلطان و لشکریانش یاد کرده ، آنان را به بزرگی متصف می دارد تا آن که بتواند اندوخته بسیاری به دست آورد .
لیکن این جا مطلب برعکس است و عقیل در تمام ملاقات ها به نقض معاویه و یارانش می پردازد . پس دلیل مادی بودن این دیدار و دنیوی بودن این ارتباطات چیست ؟ !

ماجرای ذیل را با هم بخوانیم :
معاویه یکصدهزار درهم ، بدون اینکه عقیل خواسته باشد به او داد و مثل آن که بخواهد بر او منت گذارد گفت : به خدا قسم ! علی حق تو را رعایت نکرده است ، خویشاوندی خود را با تو قطع کرده ، نه صله رحم می کند و نه برای تو کاری انجام می دهد .
منطق فریبکاری و تحریف حقایق را در این سخنان معاویه - و هم پالکیهی های او - بنگرید .
عقیل به شدیدترین وجهی سخنان وی را پاسخ داد و با توبیخ و زشت شمردن سخنان معاویه چنین گفت :
به خدا قسم ! که علی بهترین و بزرگترین عطاها را بخشید و صله رحم را به نیکویی بجا آورد ، و گمان وی به خدا نیکو بود و تو ، به او بدگمانی . امانت را حفظ کرد ، رعیت را اصلاح نمود ، کارها را درست کرد و شما خیانت و فاسد کردید . ای بی پدر ! از این سخنان دست بردار که علی از این اتهامات بدور است .
سپس متوجه حضار مجلس معاویه - که همه از شامیان بودند - گشته در جهت افشای بیشتر حقایق ، بدون درنگ (با صدای بلند) گفت :
ای اهل شام ! برادرم را دیدم که دین خود را بر دنیا ترجیح داده بود . از خداوند بر خود بیمناک بود . در راه خدا از هیچ ملامتی اندیشه نمی کرد . لیکن معاویه را دیدم که دنیا را بر دین رجحان داده ، بر مرکب گمراهی سوار شده از هواهای نفسانی تبعیت می کند . به من چیزی می دهد که در راه کسب آن نه عرق جبین ریخته و نه رنج بازو دیده است ؛ رزقی که خداوند بر دست او جاری نموده است به من می دهد . و بر این رزق مورد محاسبه قرار خواهد گرفت بدون اینکه از او سپاسگزاری گردد و یا ستوده شود .
سپس عقیل متوجه معاویه که در حرکت فریبکارانه خود شکست خورده ، سر به گریبان فرو برده بود گشته سخنانی گفت که موقعیت خلافت غاصبانه و حکومت وی را تماما خرد کند . او گفت :
آگاه باش به خدای ای پسر هند ! همیشه از تو افعال و کرداری سر زده است که فکر نمی کنم همین کارها تو را از پا درآورده و آنچه از آن می ترسی بر سرت بیاید . . .
معاویه از کوره در رفت و سخنان تندی میان او و عقیل رد و بدل شد . عقیل صله یکصد هزار درهمی را پرت کرده مجلس شاهانه را ترک نمود . معاویه از این پیشامد پشیمان شده در صدد دلجویی عقیل برآمد ؛ زیرا از خطر زبان عقیل ایمن نبود و فکر می کرد اگر عقیل را با همین حال غضب ترک کند او را رسوا خواهد ساخت لذا نامه ای به او نوشت که :
اما بعد ای بنی عبدالمطلب به خدا سوگند ! شما فرع و نتیجه قصی و

عصاره عبد مناف و برگزیده هاشم هستید . بخشش زیبا ، شما را زیبنده است . بردباری شما ریشه دار و خردهایتان پابرجاست . امور را حفظ می کنید و عشیره ها را دوست می دارید . شما را دو خصیصه است : بخشش زیبا ، و گذشت بزرگ که با شرف نبوت و عزت رسالت ، همراه و قرین می باشند . . . به خدا قسم ! از آنچه پیش آمد ناراحت گشتم و هرگز مانند آن را تکرار نخواهم کرد تا آن که در خاک فرو روم .
عقیل از بازگشت ، خودداری کرد و به نوشتن نامه ای و اظهار عدم رجوع در آن اکتفا ورزید لیکن معاویه در نامه دوم ، مجددا خواسته خود را با اصرار و الحاح تکرار کرد عقیل درخواست او را نپذیرفته ، به نزد وی آمد .
هنگامی که آن بزرگ مرد بنی هاشم با استواری و مواضع روشن در مقابل معاویه قرار گرفت ، به این بیت مترنم بود :
و انی امرؤ من التکرم شیمة
اذا صاحبی یوما علی الهون اضمرا
اگر دوستم روزی در اندیشه پستی باشد ، من آن بزرگ مرد کریم هستم که بر او خواهم بخشود ؛ زیرا بخشش ، خلق و خوی من است .
و با سوگند ، چنین سخن آغاز کرد :
به خدا قسم ای معاویه ! اگر دنیا گستردنیهای خود را برای تو بگسترد و هر چه دارد بر تو سایه فکن سازد (در نقل دیگری : و سراپرده های خود را بر تو سایه فکن سازد) و سلطنت تمام جوانب آن در اختیار تو قرار گیرد ، هیچ کدام باعث نمی شود که رغبت من به تو افزایش یابد . . . (39)
آیا این موارد و شواهد است که جعالان را بر آن داشته است که ثبات اعتقادی عقیل را تباه و از آنها مردد بودن و تساهل مذهبی عقیل را استفاده کنند؟ ! آیا این برخوردها دلیل دلبستگی عقیل به دنیا و پیوند وی با معاویه و جدایی او از برادرش می باشد؟
حقیقتا عقیل عارفی بود پرهیزکار و پایبند دیانت بود . وی وظایف خود را چه در میدان جنگ و چه در صحنه اعتقادی به خوبی انجام می داد و در این راه از آگاهی وسیع و احاطه بر معارف گوناگون کمک می گرفت .
محقق بزرگوار مرحوم مظفر ، در این باره می گوید : عقیل را دستی در حدیث ، فقه و تفسیر بود (40)
وی نمی خواست مانند نسب شناسان دیگر ، آشنای به وظایف انقلابی خود نباشد یا از وظایف انقلابی خود شانه خالی کند و این دانش را در خدمت شب نشینی های کذایی به کار گیرد .
پیامبر عظیم الشاءن - صلی الله علیه و آله - درباره این گونه استفاده از علم نسب ، و این گونه نسب شناسان بی مسؤ ولیت می فرماید :
. . . ذاک علم لاینفع من علمه ولایضر من جهله انما العلم ثلاثه : آیة محکمة و فریضة قائمة و سنة متبعة و ما خلاهن فهو فضل (41) .

. . . این دانشی است که هر که آن بداند سودی از آن نبرده است و هر که بدان جهل داشته باشد زیانی نخواهد کرد . بدرستی که علم سه گونه است : آیه محکمه ، فریضه برپا و قائم و سنت مورد اتباع و هر چه از این سه دسته بیرون باشد فضل (فضیلت و زیادی) است .
و اگر ما زندگی عملی عقیل را مورد تتبع قرار دهیم می بینم به مبارزه با بازیچه قرار دادن تاءویل می پردازد ، از سنت تبعیت کرده ملازم امام همام علی - علیه السلام - است که به تبعیت از سنت و برای دفع بدعت ها ، اقامه واجبات الهی ، و حمایت از تاءویل حقیقی ، به جنگهای پیاپی برمی خیزد همچنانکه برای اقامه تنزیل در زمان پیامبر می جنگید .
عقیل در همه عمر ملازم امام بود و علوم خود را از وی کسب می کرد . سیره خود را طبق این علوم ماءخوذ از امام قرار می داد و از خلال این علوم بود که از حقایق سنت و قرآن دفاع می نمود .
و این راز محبت پیامبر عظیم الشاءن - صلی الله علیه وآله - نسبت به عقیل است - آن طور که در آینده خواهیم گفت - و دلیل اعتراف معاویه به قوت شخصیت وی است . همانطور که گذشت .
معاویه به این مرد نستوه می گوید : گذشت ایام تو را دگرگون نساخته است . لذا می بینم عقیل با مواضع استوار و ثابت زیست و در تمام مراحل ، ثبات قدم از خود نشان داد .
یثبت الله الذین امنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا و فی الاخرة و یضل الله الظالمین و یفعل الله مایشاء (42)
خداوند آنانکه ایمان آورده اند با کلام ثابت در دنیا و آخرت تثبیت خواهد کرد و خداوند ظالمین را گمراه خواهد ساخت و خداوند هر آنچه اراده کند انجام می دهد .

فصل دوم : مسلم بن عقیل (پیکار از آغاز زندگی)

مسلم بن عقیل

مسلم سربازی بود وفادار ، از سرداران فتوحات بزرگ ؛ فرماندهی توانا در معرکه های کمرشکن و پیشوایی الهی که در بحر تحولات سیاسی برای احیای حرکت انقلابی کوفه ، فرو می رفت .

سزاوار کارشناس منحصر به فردی (43) چون عقیل نسبت به امور زنان است که برای خویش مناسبترین همسر را برگزیند تا آنکه فرزندان بزرگی پدید آورد که زنده کننده نام پدر در میدانهای مجد و عظمت باشند .
در این زمینه عقیل رقیبی نداشت . و ما قبلا اشاره کردیم که امام علی - علیه السلام - برای انتخاب همسری که بزرگ زاده باشد با وثوق به راءی صائب و بصیرت تام برادر در امور زنان ، زمام اختیار را به او سپرد . عقیل هم در انتخاب تاریخی خود ، سربلند از بوته امتحان خارج شد و همسری را معرفی کرد که عباس و برادرانش را به اسلام عرضه کرد و آنان را چونان شمشیران رسالت ، در اختیار حسین - علیه السلام - قرار داد . عقیل در انتخاب همسر برای خود از میان زنان شرافتمند و زاده بیوتات صالح نیز موفق و پیروز بود ؛ چون که با تخصص منحصر به فرد خود ، با نگاهی تیزبین به اعماق خاندان و شجره آنان نگریست ؛ کاری که هریک از بنی هاشم برای انتخاب همسر برای خود انجام می دادند .
اینکه همسر عقیل ، آزاده بوده یا برده ، حجازی یا شامی ، یمنی یا عربی ، رومی یا فارسی ، قرشی یا نبطی بوده چندان اهمیتی ندارد . آنچه که مهم است شناخت خاستگاه و اصالت خاندان همسر می باشد .
بدیهی است که نجابت این زن نمونه - مادر مسلم - را آن شوهر بزرگوار و پدر عبقری و اصل و نسب دار منعکس می کند ؛ همچنانکه بزرگ منشی مادر را آن فرزند بدیع و بزرگوار و زاده عقیده اسلامی تاءیید و تاءکید می کند .
این فرزند ، ما را از کوتاهی و قصور مورخین درباره مادر ، بی نیاز می کند . با نگاهی به فرزند ، مادر را به خوبی می شناسیم چرا که درخت را باید میوه اش شناخت مادر ، زنی است از خانواده ای کریم با تربیتی پاکیزه روانی پاک کفو و عدیلی خوب برای انجام تکلیف و داشتن نطفه مطهر شایسته مسلم و برادرانش - شمشیرهای ریحانه پیامبر اکرم - صلی الله علیه و اله - حسین (ع) - زیبنده مجد و عظمت درباردای شیردادن حضانت کفالت و تربیت .
این کمترین آگاهی ما نسبت به بزرگی و کرامت زنی چون مادر مسلم است زمانی که مورخین از ترس حکام زمان از نگارش شرح حال و معرفی مجد و کرامت مادران کسانی که با حکومتهای کافر و فاسد به ستیز برخاستند خودداری کرده اند .
تحقیقات به سادگی نشان می دهد که مورخین تعمدا از ذکر مادران این بزرگان روی تافته اند و درباره مادر مسلم بخل ورزیده اند و تنها به نص

ذیل اکتفا کرده اند :
ابن قتیبه می گوید : مادر مسلم بن عقیل زنی نبطی بود از آل فرزند (44) دشوار است که بدانیم وی همسر اول عقیل بوده است با دوم زیرا تفصیلی در این باب وجود ندارد .
اما نبط از ساکنان قدیمی عراق بوده اند که وسعت دولت آنان به جزیرة العرب می رسید و حکومتی طولانی و پادشاهانی پی در پی داشتند پادشاهان آنها دارای نامهای عربی بوده اند و نام خود را بر سکه ها ضرب می کردند و قوانین و فرامین وضع می نمودند .
این نظری که ابن قتیبه نقل کرد بعدی ندارد و حقیقت یا قرینه ای علیه آن در دست نیست در حالی که روایت دیگری در این باب ذکر شده است که با تمام حقایق معارض است و ساده ترین قرینه ای آن را نفی می کند .
این روایت که تحقیقا ساخته و پرداخته می باشد از جعلیات راویان بنی امیه چون مدائنی است که داستانهای بسیاری در تحریف اذهان مسلمانان دارد .
مدائنی در حکایات خود جنبش اموی را مدح کرده از حلم جود کرم فضیلت و برتری آنان برمردم دم می زند ! وی عدل انصاف بسط مساوات و محبت بنی امیه را می ستاید ! زیرا آنان را از نظر عقلی بر دیگران ممتاز می شمارد مجموعه این حکایات از وابستگی مدائنی و دوستانش به بنی امیه پرده بر می دارد .
داستان جعلی مدائنی درباره همسر عقیل چنین است :
عقیل در اواخر عمر خود که نابینا شده بود به کنیزی علاقه مند شد لیکن پولی برای خریدن وی در بساط نداشت از معاویه درخواست کرد که آن کنیز را برایش بخرد معاویه هم با دست باز خواست عقیل را برآورده ساخت و آن کنیز را برای عقیل خرید و بدو بخشید کنیز مسلم را برای عقیل به دنیا آورد پس از وفات عقیل مسلم که به سن هجده سالگی رسیده بود زمین پدری خود را به معاویه فروخت و پول آن را دریافت کرد .
امام حسین - علیه السلام - نامه ای به معاویه نگاشته اعلام کرد از این معامله ناخرسند است معاویه بردبار و اهل کرم مجبور شد زمین را برگرداند و پول آن را نیز به مسلم و خانواده اش ببخشد امام حسین علیه السلام از این عمل معاویه متعجب شده نامه ای در سپاس و امتنان از معاویه به وی نوشت و در آن گفت : ای آل ابی سفیان جز بر اساس کرامت و بخشش به کاری نمی پردازید (45)
می بینید چگونه جاعل این داستان ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله را نسبت به اموال مسلمانان که توسط معاویه سرقت شده است نرم و ملایم نشان می دهد !
می بینید چگونه سلاله قد است را وسیله بزرگداشت جرثومه پستی و

دانائت و دشمنان نبوت قرار می دهد !
می بینید چگونه ستیز میان آل محمد عظیم الشان با آل ابوسفیان را مسخ می کند و امام را خاضع امتیازات دنیوی آنان قرار می دهد تا آنجا که پس از دریافت مالی از معاویه امام ساکت شده با او الفت یافته نامه ای به وی می نگارد و از او سپاسگزاری می کند و دزدیهای آل ابوسفیان را تایید می کند و پیوند خود را با مبادی آسمان فراموش می کند .
حاشا ! از این ذات مقدس حسنی که در حد درک و گمان این فریبکاران امت باشد ، کسانی که گمراه ساختن مسلمانان وجهه همت آنان است .
این داستان و حکایت مشابه آن در صدد رقیق کردن و بی اهمیت جلوه دادن ماهیت ستیز آل محمد صلی الله علیه و آله و عموم بنی هاشم علیه بنی امیه است و مبارزات بنیادی بنی هاشم و خاندان عبدالمطلب را در طول تاریخ بی رنگ نشان می دهد همچنانکه در این داستان از وابستگی مالی عقیل به معاویه در امر ازدواج یاد می کند دروغی که دشمنان علیه عقیل پرداخته اند و ما در فصل گذشته آن را نقض کردیم .
اگر واقعا مادر مسلم کنیزی بود چنانکه داستان فوق حکایت می کند - دشمنانش مانند ابن زیاد و دیگر عناصر اموی از این نقطه ضعف به گمان خودشان استفاده کرده و مسلم را طعن و جرح می کردند آنان که متحیر بودند که چگونه از جانب مادرش نقص بر او وارد کنند و ابن زیاد مضطر شد که او را متهم به شرب خمر در مدینه کند .
به هر حال مادر مسلم از ملکات فاظله بهره مند بود و دشمن را یارای حمله به مسلم از این طریق نبود و الا - حداقل - با لحن انکار درباره او می گفتند : مسلم با کسی (معاویه) در افتاده است که مادرش را خریده و به همسری پدرش در آورده است و این سخن بالاترین نوع توهین و تحقیر در منطق امویان و نحوه ارزشگذاری آنان محسوب می گشت
ازاین ملاحظات که بگذریم بررسی علمی این داستانهاارزش آنها را نزد علمای اهل سنت و شیعه از بین می برد زیرا این روایت مرسل و سند آن منقطع است و اعتباری به روایات مدائنی نمی باشد و حتی اهل سنت در درستی روایات او شک می کنند مثلا ابن عدی در الکامل وی را ضعیف می شمارد (46) در حالی که یاقوت تاکید می کند که مدائنی از موالی بنی امیه بوده است (47) .
همین ضعفها برای کاستن اعتبار این داستان کافی است حتی اگر روایت را از تناقضات فاسد درونی خالی بدانیم .
از جهت دیگر این روایت (داستان با واقعیت تاریخی عمر مسلم بن عقیل نیز مغایرت دارد عمر شریف ایشان دال بر کبر سن آن بزرگوار می باشد در حالی که این داستان حضرت مسلم را در دوران معاویه تحت وصایت امام حسیت علیه السلام در دهه دوم زندگی خود نشان می دهد در صورتی

که بعضی حوادث تاریخی خلاف این صلی الله علیه و اله - بدانیم قرائن عبارتند از :
1 - واقدی تصریح می کند که : مسلم در فتوحات اسلامی - در ایام خلافت عمر بن خطاب - مانند فتح بهنسا شرکت داشت (48)
2 - ابن شهر آشوب صریحا می نویسد : مسلم در جنگ صفین در سطح فرماندهان دیگر در سپاه امیرالمومنین علیه السلام حضور داشت (49)
3 - امام حسین علیه السلام ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله - مسلم را به عنوان نماینده شخصی خود برای رسیدگی به امور گوناگون کوفه یکی از شهرهای بزرگ اسلامی و پیچیده ترین آنها انتخاب کرد .
اگر عمر مسلم آن گونه باشد که روایت مدائنی نقل می کند و داد و ستدی وی بدانسان باشد که ذکر شد کسان دیگری از بنی هشام بودند که متکفل سمت نمایندگی امام گردند لیکن امام مسلم را به خاطر بزرگی و کفایت و آگاهی او در امور و تصرفات عاقلانه اش او را بر می گزیند و این مهم را بدو می سپارد .
این قرائن چهارگانه تصویر مردی انقلابی را ترسیم می کند که هنگام ورود به کوفه برای رهبری حرکات و تحولات سیاسی فراگیر حدود پنجاه سال ازعمر وی می گذشته است .
حضور مسلم در میان دلاوران فتح بهنسا در دوران عمر بن خطاب ما را بر آن می دارد تا ولادت مبارک و تابناک آن بزرگوار را جز در زمان حیات سید رسولان - صلی الله علیه و آله یا اواخر زندیگ آن حضرت ندانیم (50) و ما عمیقا معتقدیم که تفاوت سنی میان عمر امام حسین علیه السلام و پسر عمویش مسلم بیش از چند سال نبوده است این قرب سنی است که نوع تعلق آن دورا به یکدیگر برای ماتفسیر می کند زیرا میان آنها محبت خویشاوندی دوستی قدیمی و مصاحبت گرمی موجود بوده است تا آنجا که امام حسین علیه السلام به مسلم چونان یک مرد انقلابی تمام عیار اعتماد داشت و او را مردی جلیل القدر فرزانه و خرد استوار می دانست نه به عنوان جوان نوپای کم تجربه ای که رفتارش هنوز از دوره کودکی فاصله نگرفته است .
امام حسین علیه السلام به او چون مردی با فکری عمیق و تجاربی ریشه دار اهمیت می داد درباره او تعبیری دارد که دیگران از این توصیف مرحوم مانده اند و درباره آنان امام چنین نگفته است روزی امام درباره مسلم چنین گفت : او برادرم ، پسر عمریم و فرد مورد اعتمادم از میان خاندان من است (51)
این بیان نشان دهنده هم نشینی درازمدت و دوستی قدیمی و ریشه دار بودن برادری این دو می باشد امام علیه السلام وی را موضع اسرار خود میدانست و رای خود را با اعتماد کامل با او در میان می گذاشت و او را

بزرگ می شمرد .
آری مسلم بن عقیل علیه السلام در میان خاندان بزرگی به دنیا آمد و در میان خانواده ای متولد شد که بزرگ پیامبری چون محمد صلی الله علیه و اله را به دنیا عرضه کرد همانها که حضانت آن بزرگ مرد را تکفل کرده بودندو به استقبال نبوت راستین وی رفته بودند آنکه در آسمان احمد نامیده شده بود - همانها نیز مسلم را به جهانیان عرضه داشتند .
آری مسلم در بهترین تیره قریش بنی هاشم والا رشد کرد و در یمان بنی هاشم که نقش اساسی در بنیاهای نبوت با عظمت داشتند و دعوت اسلامی حفظ وحی و حراست از رسالت آسانگیر بدانان واگذار شده بود بالنده گشت .
بنابر این مسلم از فرزندان پاکان بزرگان و برگزیدگان از آل مصطفی صلی الله علیه و آله است که خداوند آنان را مختص خود ساخته و بردیگران اختیار کرد و فرمود : انذر عشیرتک الاقرین (52) نخست خویشان نزدیک را (از خدا) بترسان

دلیری خارق العاده مسلم که یکی از برجسته ترین ویژگیهای شناخته شده اوست صرفا برخاسته از آموزشهای نظامی و بدنی وی نبوده است این ویژگی مانند صفات وی نتیجه تعلم در مدرسه ای است که در آن از تمام آزمونهای نظری و علمی سرافراز بیرون آمد مدرسه ای که ممتاز به داشتن معلمینی فوق العاده نیرومند و مسلط در زمینه های علم و عمل بود .
این معلمین و اساتید که تعلیم مسلم را برعهده گرفتند چه کسانی بودند؟ ! آنان معلمان انسانیت و امت اسلامی هستند همانها که سید رسولان حکمت و علم خود را تنها در اختیار آنان گذاشت و آنان را بر دیگران برتری بخشید ؛ برادر پسر عم پیامبر و دو ریحانه وی امام حسن و حسین -علیهما السلام - در دنیا
وی در راه آموزش و فراگیری از باب مدینه علم علی - علیه السلام - وارث خاتم پیامبران - صلی الله علیه وآله - راه را بر همسالان خود تنگ کرد و آنان پیشی گرفت . از علم تقوا و یقین عم خود سیراب گشت و صفات حیدری را از او الهام گرفت .
مسلم در صفاتی مانند : هیبت ، شمایل بردباری ، صبر ، بزرگی ، مناعت ، طبع و شهامت با بنی هاشم شریک بود . برای دریافتن آگاهی بیشتر ، عرفان و علم بدون نقص ، مانند شعله ای سرکش به هر سو می رفت ، تا آنجا که سخن یکی از معاصرین ایشان درباره وی صادق شد که : آنان خاندانی هستند که به عمق و قعر دانش رسیده اند و آن را بدون زواید در خود جمع کرده اند .
و حدیث پیامبر - صلی الله علیه وآله - بر قامت او راست آمد که در سخنی با مردم فرمود :
لاتعلموهم و تعلموا منهم فانهم اعلم منکم
به اهل بیت من تعلیم ندهید و از آنان تعلیم گیرید ؛ زیرا که آنان از شما آگاهتر و داناتر می باشند
آری ، این مدرسه مسلم است که چون دانش آموزی در آن درس خواند و مانند استادی از آن خارج گشت ، پرعظمت ترین مدرسه اسلامی و انسانی که درس شجاعت و استواری در میدانهای نبرد و معانی مردانگی و قهرمانی را نیز می آموخت .
مسلم بن عقیل طالب - رضوان الله تعالی علیهم - مردی بود دانا جنگجو و رهبری از پرجراءت ترین مردم ، شجاعترین دلاوران بنی هاشم و یکی از قهرمانان برجسته و مبرز آل ابی طالب بود . مردی با عهدی راستین هنگام

صلح و شمشیری بران به هنگام جنگ - آنچنان که شرایط ایجاب می کرد - بود .
وی یکی از نیرومندترین و غیورترین پیکارگیری بود . در صف مقدم از سابقون الاولون - که از مدرسه اعتقاد و جهاد خارج شده بود .
کسانی چون بلاذری در شاءن چنین می گویند : مسلم بن عقیل از مردترین فرزندان عقیل و شجاعترین آنان بود(53)
البته این برتری تنها در میان این خاندان مطرح گشته است لیکن ابن قتیبه دایره برتری را گسترش داده در سطح وسیعتر از محیط خانوادگی چنین سخن می گوید :
وی از شجاعترین مردم بود(54)
به نظر می رسد سخن بلاذری ابن قتیبه را فریب نداده است و او در بیان ادعای خود مبالغه نکرده است ؛ زیرا هر کدام از این دو مورخ ، به قهرمانان مسلم از زاویه خاصی - آن قدر که توجه داشته اند - نگاه کرده اند .
مورخ اول ، مسلم را در میان دیگر دلاوران خاندان عقیل نگریسته است و او برتر دیده است ، در حالی که مورخ دوم دلاوری مسلم را در دیگر میادین نیز مورد بررسی قرار داده است ، چه دیگر مورخان این قهرمانی ها را ثبت کرده باشند و چه در ثبت آنها سستی ورزیده باشند .
در این جاست که واقدی با اشاره به گوشه ای از حضور مسلم در یکی از فتوحات در مصر می گوید : هنگامی که مسلمانان - پس از محاصره طولانی - وارد شهر بهنسا (55) شدند ، مسلم بن عقیل نیز در میان گروهی از هاشمیین وارد شهر شد و این رجزا را بر زبان داشت :
صنانی الهم مع حزنی الطویل
لفقد صاحبی مجد اثیل
فواثارا لجعفر مع علی
لیوث الحرب آل بنی عقیل
ساقتل بالمهند کل قرم
عسی بالثاران یشفی الغلیل (56)
غم و اندوه طولانی ، از دست دادن دوست و بزرگوار اصیل ، مرا رنجور و لاغر ساخت
من خواستار خون جعفر و علی ، شیران جنگ از خاندان بنی عقیل هستم .
با شمشیر خود هر نیرومندی را خواهم کشت ، شاید با قصاص ، گرفتن ، عطش انتقام فرو بنشیند .
مسلم جوان دلاور ، فاتحانه همراه فاتحین وارد شهر می شود و همان طور که می بینیم از دلتنگی و تحمل دشواری خود سخن می گوید ؛ زیرا محاصره شهر به درازا انجامیده است و او جزء محاصره کنندگان ، برای

فتح شهر و ورود به آن لحظه شماری می کند تا آن را با سربلندی بازگشاید و سرود افتخار را بر بلندای شهر بسراید . . .
این فتح در ایام خلافت عمر بن خطاب اتفاق افتاد . . . و آشکار می گردد که جعفر و علی در ابیات فوق برادران مسلم هستند ، نه دو عموی او . این دو از جمله بنی هاشم و شرکت کننده در این فتح می باشد .
واقدی در این موارد می گوید : جعفر بن عقیل در فتح بهنسا حضور داشت . و از سرداران و امیران شجاع این فتح بود و رجزی نیز در این باره دارد . (57)
همچنین مسلم برادری به نام علی داشت است که ظاهرا در فتح این شهر حضور پیدا کرده است و این دو از جمله مجروحان جنگ بوده اند .
این حادثه ، روح حماسی مسلم را به جوش می آورد و او را از جا می کند تا انتقام بیت دوم آن را چنین می کند :
فواثارات جعفر مع علی
و ما ابدی جوابک یا عقیل (58)
من خواستار خون جعفر و علی هستم و خواسته ات را ای عقیل برآورده خواهم ساخت .
به نظر می رسد آن دو را مجروح دیده است نه کشته ؛ زیرا دیگر مورخان و محقیقن اتفاق نظر دارند که : جعفر و علی از شهدای کربلا ، و همراه ریحانه پیامبر اکرم - صلی الله علیه وآله بوده اند .
اگر سرزمین مصر شاهد یکی از جهادهای مسلم بوده باشد او در جهادهای (59) دیگری نیر در جزیرة العرب بوده است . همچنان که وی در سرزمین عراق ، بصره ، صفین ، نهروان و کوفه جهاد کرده است .
نکته قابل توجه در این میان آن است که مسلم در صفین یکی از فرماندهان نظامی بوده و امیرالمؤمنین علی - علیه السلام - بر او اعتماد ورزید و فرماندهی لشکری از میمنه را بدو سپرده بود ؛ لشکری که بزرگانی چون : حسین و حسین دو سبط رسول خدا و عبدالله بن جعفر- چنانکه ابن شهرآشوب ثبت کرده است - را در خود داشت . طبیعی است که انتخاب فرمانده برای چنین لشکری به گزاف صور ، نمی گیرد و سهل انگاری در آن راه ندارد بلکه این انتخاب اعتراف کاملی است به توانایی و استواری ابن عقیل در جنگ و دلیل روشنی است بر صلاحیت مسلم برای این لشکر که به فرماندهی آن انتخاب شده است .
بیاسی به سند خود دردالاعلام می گوید : مسلم بن عقیل مانند شیر چنان نیرومند بود که مردی را با دست خود می گرفت و او را به بالای خانه پرت می کرد . (60)
تنها این بیاسی نیست که تحت تاءثیر شخصیت مسلم قرار گرفته او را مانند شیر می داند بلکه دشمنان کینه توزی نیز که در میدان کارزار و در

روی او قرار گرفته اند از شجاعت و رشادت او دهشت زده شده محتاطانه رفتار می کنند . و فرمانده آنان است که بر یاران خود بانگ برمی دارد که :
. . . او شیری است صف شکن ، و شمشیری برنده در دست قهرمانی شایسته از بهترین خاندان خلق (61)
دشمنانش اعتراف می کنند که وی : شیری است صف شکن و عامه مورخین او را مانند شیر می دانند . بنابراین همه اینها مردانگی پرعظمت مسلم را تاءیید می کنند .
زرکلی درباره وی می گوید : او از صاحبان نظر دانش و شجاعت بود(62)
و یکی از معاصرین وی در شعری برنهایت قوت او چنین تصریح می کند :
فتی کان احیی منت فتاة حیية
واقطع من ذی شفرتین صقیل
واشجع من لیث بخفان مصر
واجراء من ضار بغابة غیل (63)
او جوانمردی بود از دختر جوانی با حیا شرمگین تر و از شمشیر دولبه تیزتر و برنده تر از شیران بیابانی شجاعتر و از درندگان بیشه ها پرجراءت تر بشمار می رفت
مسلم گذشته از آنکه از تهذیب والایی برخوردار بود و مملو از شور زندگی و برخوردهای اجتماعی بود از متخلصین برجسته به اخلاق اسلامی و ادب آن بشمار می رفت .
شاعر ، آرامش و حیای او را به شرم و حیا و آرامش دختر جوانی تشبیه می کند . از سوی دیگر او را به شمشیر تیز دولبه ای مانند می کند که با هر طرف خود فضا را می شکافد و دشمن را به دو نیم می کند . . . در حالی که او از شیر نیرومندتر و شجاعتر است .
در مورد مسلم دوست و دشمن به اتفاق او را به شیر مانند می کنند و از حیوانات مفترس و درنده بیشه ها پرچراءت تر می شمارند ؛ درندگانی که بیشه های پرخطر را بدون هراس در می نوردند .
توصیف کننده هنگامی دست به چنین تشبیهی می زند که به قهرمانی مجسم در شخص مورد وصف یقین داشته باشد .
شاعر او را به عنوان یکی از نادرترین دلاوران دیده است که به تنهایی دست به شمشیر می برد و به دشمنان طغیانگر تا بن دندان مسلح و به بیشه های پرخار و خس انسانی حمله می کند .
مسلم بدون هراس از این جنگل انسانی ، بر آن یورش می برد و خود را در گرداب پرتلاطم آن تبدیل به حماسه و شعری می کند که از دهان شاعر می تراود و شاعری که معاصر با اوست و در کوفه زیر چکمه های حکومت امویان زندگی می کند .

به هر حال سخن از پیشاهنگان نبوت و رسالت بسیار دراز است و این مجال را فرصت آن نمی باشد . و در آن چه بسیار فضایل و مناقب وجود دارد که زندگی دیگران به آنها وابسته است - اگر درست باشد که برای دیگران از مناقب و فضایل نصیبی قائل باشیم .

علی - علیه السلام - از عمق محبت پیامبر اکرم -صلی الله علیه و آله - نسبت به خاندان خود - و به تبع آن صحابه مخلصی که دوستدار این خاندان پاک بودند - و انگیزه های آن بیش از همه مردم آگاه بود . و از این محبت استوار و متبلور در دل و جان سید رسولان و پیوند قلبی محکم بیان شخص مقدسش با این خاندان ، اطلاعی درست داشت .
عقیل - و فرزنداش مسلم - از جمله محبوبان حضرتش - صلی الله علیه و آله - بودند . امیرمؤ منان از مقام شایسته بزرگ خود نزد پیامبر اکرم به خوبی خبر داشت و به یقین می دانست که محبت پیامبر از روی هوس نمی باشد . لذا امام درصدد برآمد از محبت پنهان ، با سؤ الی از حضرت ختمی مرتبت ، پرده بردارد و از زبان کسی که : لاینطق عن الهوی حق مطلب را بشنود .
ابن عباس خبر امت و دانشمند متعهد این قوم در این باره چنین نقل می کند : علی - علیه السلام - (با عبارتی که محبت پیامبر را بر می انگیخت) پرسید : یارسول الله ! تو عقیل را دوست داری ؟)
حضرت - صلی الله علیه و آله - فرمود : آری به خدا ! به او دو محبت دارد ؛ محبتی بخاطر خود او و محبتی به خاطر محبت ابواطالب به او . . . و فرزند عقیل در راه محبت فرزند تو به شهادت خواهد رسید ، و چشمان مؤمنان اشکبار خواهد گشت و ملائکة مقرب بر او درود و تحیت خواهند فرستاد .
سپس حبیب خدا محمد مصطفی - صلی الله علیه و آله - گریست تا آنکه اشکهایش بر سینه اش روان شد و بعد گفت : به خدا ! از رنجی که خاندانم پس از من خواهند برد ، به خدا شکایت می کنم (64)
پیامبر اکرم از تصور فجایع و رنجهایی که به خاندان نبوت خواهد رسید بسیار اندوهگین می گشت و به خدا شکایت می برد .
پیامبر میان محبت گذشته و حال پلی می زند و این دو را به هم می پیوندد و بر یکدیگر اضافه می کند(۲)و محبت خود را نسبت به عقیل بر محبت اختصاصی ابواطالب نسبت به فرزندش عقیل می افزاید . پیامبر که این چنین محبت ابواطالب را درباره فرزندش عقیل رعایت می کند ، باید تصور کرد که به خود ابواطالب چقدر عشق می ورزیده است .
به هر حال این حدیث و احادیث مانند آن از محبت پایدار و چند جانبه حضرت نسبت به عقیل خبر می دهد و علل چند گانه این محبت را بازگو می کند .
این حدیث را منابع سنی نیز روایت می کنند(65) ، اما بریده و کوتاه شده ،

مثل اینکه راوی ، باقی حدیث را فراموش کرده است و یا به دلایل روشن نسبت به باقی آن تجاهل کرده است .
امام علی - علیه السلام - معلم امت ، چونان معلمی برای مسلم ، در دانش آموز خود توانایی ها و قابلیت هایی چون : توانایی اجتماعی ، همسرداری و لیاقت همسری دختر امام را درک می کند که دیگران از درک آنها عاجزند . امام که برای دختران خود ارزش فراوانی قائل بود ، و این گوهران پاک و تربیت شده را تنها به همسری مردی درمی آورد که قدر آنان را بداند . لذا مسلم را کفو و همشاءن دختر خود درمی یابد ، مسلم که تنها هم و غمش حرکت در جهت اهداف امت ائمه است ، دامادی شایسته برای امام است ، و رقیه را به همسری برمی گزیند . (66)
این همسر برگزیده ، عبدالله را به سالار شهیدان کربلا تقدیم می کند تا یکی از قهرمانان و نمونه های برجسته این واقعه جهانی گردد .
البته گفته شده است که مسلم پس از وفات رقیه ، مجددا داماد امام علی - علیه السلام - گشته و رقیه صغری (67)(یا ام کلثوم)(68) را به همسری خود درآورده است .
همچنین مورخین در تعداد فرزندان مسلم اختلاف نظر پیدا کرده اند ؛ گروهی پنج پسر و یک دختر ، گروهی چهار پسر و یک دختر را - از رقه اولی یا خواهر او پس از وفات وی - حاصل این وصلت میمون و مبارک می دانند . لیکن آنچه نزد دیگر مورخین مسلم است منقطع شدند مسلم می باشد . آن بزگوار فرزندانی به جهان عرضه کرد که خون پاکشان روغن چراغ تابان اسلام گشت و از کربلا به تمام دنیا پرتوافشانی کرد .
مسلم دارای ده یا یازده برادر بود که جان خود را در راه قرآن ، عقیده و عترت ، نثار کردند ، این صاحبان فضیلت گروهی نیرومند را به گرد ریحانه رسول خد تشکیل داده ، پروانه وار به حفاظت از وجود مقدس امام حسین و اهل بیت پیامبر- صلی الله علیه و آله - پرداختند و در این راه جان باختند .
از جمله این برادران : جعفر ، علی ، عیسی ، عبدالرحمن ، سعید ، ابوسعید ، و دیگران می باشند که میدانهای نبرد و پیروزی ، شاهد تلاشهای قهرمانانه و افتخار آفرین آنان بوده است . و آخرین میدان درخشش این شهابان ثاقب کربلا است . و ما در بررسی دیگری پیرامون انصار امام حسین - علیه السلام - شرف این دیدار را خواهیم داشت .
حاصل آن که مسلم سربازی بود وفادار و از سرداران فتوحات بزرگ . فرماندهی توانا در معرکه های دشوار و کمرشکن ، و پیشاهنگی الهی که در در میان تحولات سیاسی برای احیای حرکت و پویش انقلابی کوفه فرو می رفت . او از اعضای هیاءت نبوت و خاندان رسالت بود که برای پیکار با

دشمنان حق برگزیده شده بود . او تجسم حق بود و مرتبط با اصول آسمانی .

فصل سوم : ساختار پیچیده اجتماع کوفه (ماهیت وقایع سیاسی آن)

معاویه آرزومند سرکوب مردم کوفه بود ، و انتظار برتی و تفوق بر آنان را می کشید . . . اهل کوفه نیز از معاویه بیزار بودند .
کوفه از دیگر شهرها که دارای مردم و گروههای نسبتا متجانسی بودند ، از جهات دینی ، مذهبی و قومی متمایز بود ؛ زیرا کوفه جامعه ای بود غیر متجانس و دارای ساختار قومی پیچیده . این پیچیدگی اختصاصی ، ویژگیهای خاصی برای این شهر به ارمغان آورده بود و از نظر تحرک ، در جازدن و پیشرفت و عقب افتادن موقعیت منحصر به فردی برای این شهر فراهم ساخته بود .
اگر بخواهیم جامعه کوفه را درک کنیم ناچاریم این ساخت غریب را که در تاریخ کوفه تصرفات خاصی را موجب گشته است در نظر بگیریم ، در نظر داشتن این مساءله به تحلیل گران و پژوهشگران ، دید و درکی عمیق تر و به واقع نزدیکتر عطا می کند و آنان رادر فهم درست وقایع کمک می کند .
لذا ما در این فصل به ممیزات و ویژگیهای کوفه از قبیل : ساخت دینی ، افتراق مذهبی ، اختلاف قومی ، تنوع قبیله ای وتفاوت طبقاتی می پردازیم . البته لازم است تذکر دهیم که کوفه شهری نوبنیاد و دارای اجتماعی تازه شکل گرفته ، بوده است .

گروهها و طوایف دینی متعددی به شکل گسترده ای در کوفه سکونت اختیار کرده بودند . نحوه آمدن این طوایف ، گوناگون بود ؛ گروهی با اختیار آمده بودند و گروهی به اسارت بدین شهر آورده شده بودند ، گروهی نیز سوداگرانه و به هدف تجارت ، زندگی در این شهر را برگزیده بودند . و بالاءخره گروهی را عمر بن خطاب از مدینه و حجاز جابجا کرده در این شهر اسکان داده بود . از جمله این گروهها می توان دسته های ذیل را نام برد :

1 -یهودخصوصا یهود مدینه و حجاز که عمر آنان را از مدینه و حجاز به کوف آورده بود . با توجه به این که برنامه ریزی کوفه و تعیین آن به عنوان شهر در خلافت وی صورت گرفت ، این جابجایی یهود طبعا صفات پست و خبث طینت این قوم را به همراه داشت و این جلای وطن ، آنان را پند نداد .

2 -نصاراکه به دو فرقه نسطوری ویعقوبی تقسیم می شدند و هر فرقه ، اسقف مخصوص به خود را در کوفه داشتند .

اینها مسیحیان تغلب ونجران بودند که هنگام گسترش کوفه بدان وارد شدند و در محله ای ساکن شدند که بعدا نام آنان را به خود گرفت یعنی محلة النجرانیة . این گروه آثار شومی از خود در ایام حکومت والیان منحرفی چون ولید بن عقبة - معروف به فاسق به نص قرآن کریم - که از طرف عثمان بر کوفه امارت داشت ، بجا گذاشتند . ولید خود شراب می نوشید و آن را در اختیار مسیحیان قرار می داد(69) و آنان را از گوشت خوک به فروانی بهره مند می ساخت

وی یک تن از مسیحیان را برای اداره امور مسجد کوفه انتخاب کرده بود و یک نصرانی دیگر را برای مدیریت زندان قرار داده بود ؛ تا آن جا که ابوموسی اشعری - که پس از ولید به کوفه آمد- یک منشی نصرانی را ! بدون کمترین منع شرعی یا شعور دینی نسبت به این امر برای خود اختیار کرده بود با این که اولین شرط اداره امور اسلام آوردن افراد است و بعد به کار گماشتن آنان که حتی عمر نیز از این کار منع کرده بود (70) برای خود اختیار نموده بود .

3 -صابئین که در کوفه سکونت کرده بودند و در این شهر موقعیتی داشتند .

4 -مجوس و بعضی آیین ها که همراه اسرا به کوفه وارد شده بودند مانند : آیین زرتشت مانویت ومزدکی گری که پیروان و جان نثارانی داشت و یارانی که آنها را تاءیید کنند .

شکی نیست وجود این فرقه و نحل در یک جامعه مسلمان بر تمام امور آن اثر می گذارد ، مخصوصا که آن جامعه نیاز به تعمیق و جاانداختن اصول اعتقادی خود داشته باشد .
متاءسفانه تحقیقات و بررسی های تاریخی نشان می دهد که حکام خلیفه وقت - عثمان - خود ، وجود این گروهها را تشویق می کردند و آنان را به حال خود رها می کردند تا کارهای گوناگون را آزادانه انجام دهند . آری این کارها ابتدا توسط عمال عثمان انجام می گرفت .

نظر به پایبند بودن به معیارهای اعتقادی و در راستای تجاوز به حریم نبوت و مخالفت با خاندان پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - جامعه کوفه با تاءثیر پذیرفتن از دیدگاههای فکری وصف بندی سیاسی - که کل جامعه مسلمانان را دچار اضطراب ساخته بود چه برسد به ساخت دینی با گرایشهای منفی در کوفه - دچار انشعابات متعدد مذهبی شده بود . مهمترین این نظرگاهها عبارت بودند از :

1 -خوارج که نفرات آنان پس ازنهروان افزایش یافته بود . آنان کوفه را که خود از آن برخاسته بودند مرکز فعالیت قرار داده بودند و آمادگی داشتند - که هرگاه کفه امویان می چربید - بازو ، به بازوی باطل داده جنگ با اهل بیت رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - و پیروان آنان را اختیار کنند و بدینسان رو در وی حق قرار گیرند .

لذا خوارج را دشمن ترین دشمنان باید تلقی کرد کانوا : اشد علی الرحمن عتیاتجاوز و از حد گذشتن آنان نسبت به خداوند از همه افزون بود .

2 -ناصبیها که فعالیت خود را بر اساس و محور دشمنی با امام علی - علیه السلام و اهل بیت رسالت قرار داده بودند ؛

3 -امویان گروه منسجمی که قدرت آنان در خلافت معاویه افزایش یافته بود و فعالیت خود را از میان عثمان دنبال می کردند این گروه در جهت تحکیم قدرت و زعامت بنی امیه - به تنهایی - حرکت می کردند .

4 -شیعیان که پس از انتخاب کوفه به عنوان مرکز خلافت توسط امیرمؤمنان امام علی - علیه السلام - موقعیت درخشانی پیدا کردند ؛ زیرا مردم عدالت لطف و مساوات را طی حکومت امام لمس کردند و شیعیان علی - علیه السلام - پیوسته تعدادشان افزایش یافت . لذا شیعیان بیش از تمام گرایش های مذهبی دیگر در کوفه ، که رنگ شیعی به خود گرفته بود هوادار داشتند و از مقام ممتاز و منحصر به فردی برخوردار بودند .

همین مساءله بعدها مشغله فکری معاویه گشت . و در فکر تصفیه این گروه بزرگ به انحای مختلف فرورفت . وی برای از میان برداشتن شیعیان به کارهای متعددی دست زد از جمله : دستگیریهای وسیع ، کشتارهای فردی و دسته جمعی ، یورشهای ناگهانی بر ساکنین آرام شهرها و سرکوب آنان ، و بالاءخره تبعید بیش از پنجاه هزار تن از شیعیان کوفه به خراسان (71) طی گسترده ترین تلاش برای تهی ساختن کوفه از دشمنان امویها و شکستن شوکت پیروان آل محمد - صلی الله علیه و آله -

5 - و تفکران دیگر با پیروان اندک و فعالیتهای محدود . لیکن مؤثر و قابل ملاحظه در جامعه کوفه بود ، مانند : جبریه ، قدریه ، مرجئه ، مفوضه ،

افزون ، بر غلات که در مورد حضرت علی - علیه السلام - به غلو پرداختند تا آنکه حضرت به دست خود - پس از آنکه از پذیرش نصایح ، خودداری کردند - آنان را از میان برداشت .
به هر حال این گرایشهای قدرت طلب در کوفه - علی رغم اختلافات نوعی خود و تفاوتهای کمی و کیفی - تماما در یک چیز مشترک بودند و آن هم از بین بردن قوت و وحدت نظر و هماهنگی در موضعگیری های سیاسی در کوفه بود .

کوفه به جهت موقعیت نظامی خود ، مرکز نیروهای نظامی و لشکریان بود و به تبع آن محل اسکان همه اسرای جنگ بود . و با تکرار جنگها و درگیریها ، تعداد اسرا افزایش می یافت و بازار برده فروشان از برده انباشته می گشت .
همچنین امویان از برخورد مقرر در شریعت سهل و آسان اسلامی با دیگران ، خودداری می کردند ؛ مثلا اگر کسی از اسرا ایمان می آورد و مسلمان می گشت ، در موقعیتی پایین تر از یک عرب مسلمان قرار می گرفت . دوره معاویه اوج این نوع زورگویی ها می باشد و شاهد خوبی بر گفتار ماست .
معاویه در این نوع اجهافات تا آنجا پیش رفت که مخالفتهای قومی شدیدی را برانگیخت ؛ مخالفتهایی در راستای نابود کردن دین حنیف اسلام ؛ زیرا وی بر هر یک از کسانی که مسلمان می گشت ، جزیه وضع کرده بود .
این سیاست و مانند آن بود که دوستداران و اتباع وی را بر آن داشته بود تا به او عنوان زیرکی بدهند .
مهمترین گروههای قومی موجود در کوفه عبارت بودند از :
1 -ترکهاکه در کوفه دارای موقعیت و تشخص بودند .
2 -کردهاکه جزء جامعه کوفه قرار داشتند و صاحب تشخص نبودند .
3 -پارسیان نسبت این قوم بر دیگر اقوام در حدی بود که نقل شده است آنان بیش از نصف تمام ساکنین کوفه را تشکیل می دادند . همین حجم بسیار جمعیت آنان بود که زیاد بن ابیه را بر آن داشت تا عده ای از آنان را در بصره و شام تقسیم کند .
4 -اهل روم پس از پارسیان بیشترین تعداد ، از رومیان بود .
5 -سریانیهاکه قبل از فتح عراق توسط مسلمانان ، از نصیبین ، جندی شاپور و حران بدین شهر آمده بودند .
همچنین در کوفه آشوریها ارامنه و اقلیتهای قومی دیگری زیست می کردند و هر قومی خلقیات ویژه خود را به همراه داشت و رسوم و آداب و معتقدات موروثی را با خود حمل می کرد و برخی از صفات و رویه های منفی روانی و رفتاری مخصوص به خود را در فرهنگ قومی خویش جا داده بودند

کوفه از آغاز برنامه ریزی برای سکونت ، شکل متمایزی به خود گرفته بود .
قبایل در این شهر طبق برنامه و نقشه خاصی مستقر گشتند . اسکان قبایل طبق تقسیم هفتگانه شهر صورت گرفته بود ؛ نخست شهر را به هفت حوزه تقسیم کرده و سپس یک هفتم از هر قبیله - یا بیشتر - را با هم پیمانان آن در یک حوزه جا داده بودند به ترتیب ذیل :
1 - قبیله کنانه و هم پیمانانش ازاحابیش و دیگران که هواداران حکومت بودند .
2 - قبیله قضاعه ، غسان ، بجیله ، خثعم ، کندة ، حضرموت ، وازدی ها .
3 - قبیله : مذحج حمیر ، همدان و هم پیمانان آنان که مخالف حکومت و با آن درگیر بودند .
4 - قبیله : تمیم ، رباب و هم پیمانان آنها .
5 - قبیله : اسد غطفان ، ضبیعة ، تغلب ، نمر و معارب .
6 - قبیله : ایاد ، عبد شمس ، و عک ، اهل هجر و حمراء
7 - قبیله : طی از یمن که بخش هفتم شهر را به خود اختصاص داده بود این ترکیب قبیله ای دارای اثر ملموسی در انجام عمل سیاسی و تنظیم آن داشت . مخصوصا این قبایل در قبال حکومت محلی و مرکزی ، دیدگاههای متغایر و گاه متعارضی داشتند .
علاوه بر آن نفوذ حکمرانان بر شیوخ و رهبران قبایل در این میان نقش بسزایی داشت و گاه به شهادت تاریخ می بینیم که برخی از بزرگان و رهبران قبایل برای حل مشکل دنیای ناپایدار خود ؛ به اسم دین و مسلمانی در خدمت حکام در می آمدند و خود را به حکومت نزدیک می ساختند .

ذیلا به مهمترین طبقات جامعه کوفه که طی تاریخ ، در تاءثیر بر این شهر - بیش از طبقات دیگر اقالیم و شهرها - سهیم بودند اشاره می کنیم :
1 - طبقه اشراف ، اعیان و صاحبان وجهه . اینان جز اندکی - با والی یا نیرویی که احتمال داشت در مسابقه قدرت برنده گردد و بر کوفه حاکم شود ، همدست بودند ؛ مثلا کسانی مانند ابن اشعث و همپالکیهایش به امام حسین - علیه السلام - نامه می نویسند ؛ زیرا به گمان خود تغییر مورد نظر را حتمی می دانند(72)
بیشتر این افراد ، رهبران و بزرگان عشایر و قبایل بودند و از قبیله خود نیرو می گرفتند و به قدرت قبیله ای متکی بودند .
2 - طبقه کارمندان و خدمتگزاران که در خدمت کاخ امیر قرار داشتند مانند : نیروی پلیس و افسران ، ماءموران جمع آوری مالیات ، سرکردگان و ماءموران شهر و به هر حال مجموعه لشکری و کشوری .
این طبقه ، آمار افراد و محل زندگی آنان را در محلات مختلف شهر در اختیار داشتند ، مراقب مردم بودند و در صورت لزوم ، مظنون را دستگیر می کردند .
این طبقه ، برای خدمت به حکومت و حاکم به کار گرفته شده بودند و شب و روز بیدار و هوشیار بودند تا امنیت سلطان و سلطنت وی را تضمین کنند . اینان حرکات و دم زدنهای مردم را برای خوش خدمتی می شمردند و کنترل می کردند .
3 - طبقه زحمتکش و کاسبان خرده پا مانند : صاحبان شغل آزاد و حرفه های مستقل و دکانداران در بازار که پیوسته از فساد ماءموران مختص به بازار در رنج بودند . لذا یک نفر از خودشان را به نمایندگی از دیگران نزد والی می فرستادند تا شکایت آنان را برساند ؛ برای مجاهد بزرگوارشهید میثم تمار این موقعیت پیش آمد تا نمایندگی آنان را برای تحقق این غرض به عهده بگیرند .
4 - بندگان و موالی ؛ طبقه زیر دست وله شده ای که بر اساس شیوه بنی امیه و روش معاویه پیوسته مورد تحقیر و استثمار قرار داشتند .
5 - روزی خواران و صاحبان جیره و مواجب طبقه سپاهی و عامه لشکریان که عطایای بیت المال در اختیار آنان قرار می گرفت ؛ زیرا آنان طبق دستورات و اوامر حکام برای جنگ و سرکوب به حرکت در می آمدند و در این کار کوچکترین تمرد و نافرمانی از خود نشان نمی دادند اگر چه به آنان دستور جنگ با مسلمانان و حلال دانستن محرمات را می دادند یا آن که آنان را با امر با کشتار فرزندان پیامبر - صلی الله علیه و آله - به جنگ آن

حضرت می فرستادند و رو در روی رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - قرار می دادند . گرسنگی ، مرگ و اباحه خانواده سپاهیان ، اهرمهایی بودند در دست حکام ، تا آنان را بهتر زیر سلطه و تحت امر و فرمان خود نگاه دارند .
البته ، علاوه بر طبقات بالا ، در این شهر قضات ، شریعتمداران دنیادار و زرپرست مانند : طبقه مسرف و متنعم نیز بودند . اگر بتوان این قشر را طبقه نامید زیرا تعداد آنان کم بود - معروفترین این گروه شریح قاضی است .
اینان فتواهای خود را به ، ثمن بخس و درمهایی کم ارزش می فروختند و مجوزهای شرعی برای اعمال پلید آل ابی سفیان صادر می کردند ، اعمالی که اسلام از آنها بیزار بود .
واقعیت پیچیده سیاسی و ماهیت آن
کوفه از معدود شهرهایی بود که آگاهی انقلابی آن از شور انقلابی ساده فراتر می رفت و اهمیت نقش خود را در کشاکش آن روز درک کرده بود . این ادراک در دیگر شهرهای آن زمان ضعیف بود و همین ویژگی کوفه بود که دشمنان بیداری و درک صحیح را ، بر آن داشت تا با اتخاذ تدابیری پست ، خود را از فعالیتهای رادیکالی که خواسته های جاهلی با بنیادهای اموی ، آنان را به خاطر انداخته بود ، رهایی بخشند .
این تدابیر پنهان و آشکار در شکل شایعات ، گسترش شبهه ها و پخش عناصر منافق صفت برای ایجاد شک و تردید هدفشان شق عصای مردم کوفه و مردد ساختن آنان در انجام تکالیف خود بود . با توجه به اینکه شیعیان آن روز گروه اندکی را از هواداران امام علی تشکیل می دادند و همه کوفه یا نصف آن ، هنگام ورود امام - علیه السلام - بدان شهر یاشهادت ایشان پرواز به ملکوت اعلاء شیعه نبودند .
بتدریج جامعه کوفه خاصیت روحی ، امتیاز معنوی و ارزش انقلابی خود را که اساس وجود این جامعه بود و میدان تحرک فتوحات ، استراحتگاه لشکریان ، پایگاه استوار آنان ، و منبع کمک رسانی غذایی و تسلیحاتی محسوب می گشت ، از دست داد .
از میان تمام شهرهای مسلمان نشین ، تنها کوفه بود که زیر بار معاویه نرفت و حکام وی را نپذیرفت .
معاویه نیز با کشتارهای پی در پی و شبیخون های ناگهانی بر اطراف کوفه ، نتوانست کینه خود را فرونشاند و همچنان که در میدان جنگ نتوانسته بود کوفیان را در هم بشکند ، با نیرنگها و شیوه های منافقانه خود نیز از این کار ماءیوس گشت تا آن که کار به آتش بس و صلح معروف کشید .
او که آرزومند سرکوب اهل کوفه و مترصد برتری و سلطه بر آنان بود و اسیر عقده های روحی ناشی از موضعگیریهای آنان گشته بود و این عقده

ها در روان وی متبلور شده بود - یعنی منطق غرور و کفر این چنین است - هنگامی که در مقابل کوفیان قرار گرفت اعلان کرد که شرایط صلح را زیر پا می گذارد و هدف از جنگ با اهل کوفه اقامه فرایض نبوده است بلکه : . . . تنها به این دلیل با شما به پیکار برخاستم که بر شما امارت کنم . و خدا نیز این خواسته را با وجود کراهت شما به من عطا کرد !
این اظهارات ، عمق ناراحتی وی را از مردم کوفه نشان می دهد و حقارت پنهان وی را نسبت به امیرالمؤمنین - علیه السلام - آشکار می سازد . معاویه با این فتح و اظهار ما فی الضمیر خشمش فروکش نمی کند و آرام نمی گیرد ، بلکه سنگدل ترین حکام را بر کوفه می گمارد و به آنان دستور می دهد با سیاست شمشیر و تازیانه ، از کوفیان انتقام بگیرند و آنان را سرکوب کنند .
علاوه بر سیاست صریح خشن فوق ، سیاستهای پنهان دیگری در این شهر استمرار دارد و آن بازی آشکار با خرد مردم عوام و ساده لوح است و گرایش آگاهانه و عامدانه در جهت تحلیل محرمات و شکستن چهار چوبهای اعتقادی و عملی . مثلا :
ولید شراب می نوشید و آنگاه امامت مردم را در مسجد کوفه به عهده می گیرد ، و در اثنای نماز استفراغ می کند . یا نماز صبح را چهار رکعت می خواند و بعد متوجه مردم گشته می گوید : آیا می خواهید بیشتر برایتان بخوانم ؟ !
و هنگامی که گروهی از نمایندگان شهر و برگزیدگان کوفه برای نجات کرامت دین خود به نزد عثمان می روند ، او بخاطر محبت برادرانه نسبت به ولید ! از اتخاذ موضع قاطع خودداری می کند .
و یاابوموسی اشعری آرای مردم را به بازی می گیرد و در گرفتن بیعت برای امام امیرالمؤمنین - که امت با وی بیعت کرده اند - سستی می ورزد و عدالت امام را مخدوش جلوه می دهد و در حقانیت حضرت برای خلافت ، کوفیان ، را دچار شک و تردید می سازد .
و هنگامی که اصحاب جمل بر امام خروج می کنند ، امام نصایح و اوامری برای ابوموسی فرستاده ، خواستار اعزام نیرو می گردد ، لیکن این قاضی دین فروش ، مردم کوفه را از یاری امام باز می دارد و آنان را از اجابت خواسته امام منصرف می کند !
باند و لشکر امویان همچنان درخت نفاق را در زمان امام علی و امام حسن - علیهماالسلام - بارور می سازد - در حالی که محبت و ولای علی و خاندان نبوت نیز در اعماق جان اهل کوفه ریشه می دواند .
و هنگامی که قدرت منحصرا در دست معاویه قرار می گیرد ، عاجزتر از آن به نظر می آید که کوفه را به طور عام ، و شیعه را خصوصا ببیند لیکن بین آنها در جهت تهی کردن شهر از شیعیان و گشودن راه برای محبت

امویان گامی برندارد . لذا بیش از پنجاه هزارتن از شیعیان کوفه را به خراسان گسیل می دارد به امید آنکه شعله های سرکشی شورش کوفه را خاموش کند . لیکن اخراج محبان و دوستان قلبی و اهل ولای امام علی - علیه السلام - از کوه ، و پراکنده ساختن آنان ، خاطر معاویه را آسوده نمی سازد و پس از آن دست هب تصفیه های فیزیکی می زند و مردان برجسته حق و جهاد - مانند صحابی بزرگ ، حجربن عدی کندی و دوستانش - را به شهادت می رساند .
امام مهمترین دست آورد سیاست اموی در کوفه ایجاد خوف و ملکه هراس در مردم آن خطه از لشکریان شام بود . این لشکر وحشی و جرار به نام اسلام ، مسلمانان را لگدمال می کرد ، به کرامت انسانی تجاوز کرده ، خونها ریخته و اموال را به یغما می برد و کمترین بویی از اصول جنگ و پیکار و میدان رزم - که کوفه پیوسته در جنگهای انقلابی و آزادی بخش خود به کار می گرفت - نبرده بود .
کوفه دریافت که توسط لشکری مورد یورش قرار می گیرد که هیچ پیوندی با اخلاق نظامی و ارزشهای پیکاری ندرد . این همان راز ترس و وحشت از لشکریان شام است که پیوسته سر سر اهالی ، سایه افکن بود .
معاویه در روزهای آخر خلافت خود پس از سالیان دراز سرکوب و دیکتاتوری ، کسانی مانند : ابن شعبه و ابن ابیه ، امیری نرمخو و معروف به آسانگیر را به کوفه گماشت ، تا شاید مردم آن دیار ، آن سالهای سیاه ظلم و قتل و غارت و ناامنی را فراموش کنند و زمینه ای باشد برای آمدن خلیفه جدید(یزید) که معاویه بر مسلمانان منت نهاده و او را جانشین خود ساخته بود !
علی رغم این کار ، معاویه همواره از خطرات کوفه و اهل آن و چند نفر شیعه باقی مانده آن ، در اندیشه بود و دیگران را برحذر می داشت . او گوش به زنگ بود که مبادا این شعیان پاک باخته عموم کوفیان را با آن که از ترس و اضطراب دست ساخته سیاسیت اموی در رنج و تابع سیاست خضوع گشته بودند تحرک کنند و آنان را به تمرد و عصیان وادار سازند و تبعیت بی چون و چرا را در برابر احکام و قوانین ویژه کوفه که توسط معاویه و عمال وی طی سالیان گذشته وضع شده بود ، به شورشی علیه این قوانین ناحق تبدیل کنند .

بخش دوم : آغاز جنبش کوفه ماهیت عکس العمل امام (ع)

مقدمه

بیست سال تمام مسلمانان زیر سلطه و مخالفین تحت مراقبتهای دهشتناکی بسر بردند ، که تا آن روز در عرصه سیاست سابقه نداشت ؛ این سیاست ارعاب و ترور را معاویه بدون کمترین مانعی از قدرت دینی و یا کنترلی از جانب قوه قضائی به وجود آورده بود .
وی تا بدانجا در ستمگری پیش رفت که برگزیدگان دیانت واشداء علی الکفاررا به شهادت رساند .
این ارعاب و وحشت فراگیر ، دیگران را بر آن داشت تا منتظر مرگ معاویه باشند و در موقعیتی ریحانه رسول خدا - صلی الله علیه و آله - به برخی از این افراد گوش به زنگ گفته بود : هر یک از شما فرشی از فرشهای خانه خود باشید با صبر نمایید تا این طاغوت به هلاکت برسد .
معاویه پس از دو دهه زورگویی و پژمردن روح و روان افراد ، هلاک گشت . وی در این مدت نسل برزگی را از عامه مسلمانان از پا درآورده بود . با هلاکت او امام نیز رهسپار مکه گشت و نامه های اهل کوفه - از خاصه و عامه - به طرف حضرت سرازیر گشت .
این موضوع ، فصل اول این بخش را تشکیل می دهد .
امام - علیه السلام - از پاسخ خودداری کرد و به سوی کوفیان نرفت لیکن بایستی این موقعیت دشوار و معضل پیش آمده را با دوراندیشی حل کرد .
اگر امام از رفتن به کوفه سرباز زند نوع عکس العملی وی چه باید باشد؟ و چه پاسخی زیبنده این مرحله حساس است ، فصل دوم را تشکیل می دهد .
امافصل سوم در برگیرنده توقفی کوتاه لیکن ضروری برای روشن کردن برخی جوانب تاریک مربوط به اثنای سفر سفیر امام به کوفه می باشد .

فصل اول : انبوه نامه های مصرانه

اقلیت شیعه - که آغازگران - نامه نوشتن بودند- میدان تحرک را در این زمینه گشودند و اکثریت اهل کوفه را بدین کار ترغیب کرده با روشن کردن آتش التهاب آنان ، مرحله خاصی را در سطح دعوت از امام توسط نامه ، آغاز کردند .

بدرستی که معاویه هلاک گشت و حسین - علیه السلام - از بیعت با بنی امیه سرباز زده و به سوی مکه حرکت کرده است و شما شیعیان او و شیعیان پدرش می باشید . اگر براستی می دانید که او را یاری کرده با دشمن وی ستیز می کنید و فکر می کنید که : ما جانهایمان را در راه دفاع از او فدا خواهیم کرد ، به او نامه بنویسد و از تصمیم خود حسین را آگاه سازید . لیکن اگر از سستی و پراکندگی خود بیمناکید ، او را فریب ندهید و جانش را به خطر نیندازید . . . مخاطبین گفتند : نه ، بلکه با دشمن امام پیکار می کنیم و جان خود را در راه او فدا خواهیم کرد . . . سلیمان گفت : پس به امام نامه بنویسید(73)
این گوشه ای از این انجمن و بخشی از بیانات سخنگوی آن ، استاد سخن ، مجاهد بزرگ سلیمان بن صرد خزاعی است که این انجمن را در خانه اش در شهر کوفه تشکیل داد .
وی در راءس افراد انجمن قرار داشت که از شیعیان برجسته و محبان اهل بیت نبوت بودند و از شمشیر جلادان معاویه ، مغیره و زیاد بن ابیه - طی تصفیه های فیزیکی مخالفین امویان - جان بدر برده بودند .
افراد انجمن ، هواداران نبوت محلی در اهل بیت عصمت بودند . و از باقی ماندگان عملیات اخراج شیعیان کوفه به خراسان به دستور معاویه و به دست عامل وی در کوفه زیاد بن ابیه ، به شمار می رفتند .
سخنگوی انجمن از هلاکت معاویه خبر داد که پیش از آن به زور سرنیزه و شمشیر برای فرزندان خود یزید به نام خلیفه رسول الله ! بیعت گرفته بود و نیز دیگر اعضای انجمن را از امتناع امام حسین - علیه السلام - از بیعت با یزید با خبر نمود - همچنان که در زمان معاویه و زیر سرنیزه و شمشیر از بیعت امتناع کرده بود . و اضافه می کند که امام مدینه را به قصد مکه ترک کرده است . و با این که حرکت خود از رد بیعت با یزید ، مخالفت با وی و آغاز مقاومت آشتی ناپذیری خبر می دهد .
سلیمان با گزارش رویدادها ، افراد انجمن را در برابر واقعیت امر قرار می دهد . او می داند که آنان با سبط و ریحانه رسول خدا پیوند استواری دارند و از برگزیدگان پیرو اهل بیت نبوت می باشند . او به یاد دارد که همین ها بودند که از امام خواستند تا با معاویه ، جنگی سرنوشت ساز و دشمن شکن آغاز کنند . لیکن امام از دست نیافتن به نتایج مطلوب این جنگ - به فرض شروع آن - آنان را خبر می داد . و از آنان می خواست ، تا مرگ این طاغوت ستمگر صبر پیشه کنند .
اگر چه معاویه پیمان شکن است و عهدنامه ها را زیر پا می گذارد لیکن

امام ، میثاق و پیمان خود را در هر صورت محترم می شمارد لذا به یاران خود - اعضای امروزی انجمن - دستور می دهد تا مترصد فرصت مناسبی باشند . و بدینسان بود که مسلمانان نزدیک بیست سال حکومت جور و ستم را زیر چکمه های معاویه تجربه کردند . و انحراف آشکار سیاستهای وی را از اسلام راستین دیدند .
طی این سالیان دراز امام در برابر این سیاست استبدادی و سرکوبگرانه و تلخی های آن ، دردمندانه سکوت کرده بود و استخوان در گلو و زهر در کام ، حوادث را نظاره می کرد . پاسخ امام به این سیاستها ، صبر جمیل و سکوت خردمندانه بود .
سلیمان بن صرد از حضور امام در مکه پرده برمی دارد ، همتهای آنان را بر می انگیزد و عزمشان را استوار می کند . وی از آنان می خواهد از فرصت پیش آمده بهترین استفاده را بکنند و صریحا نظرات خود را بیان کرده و موضعی بدون ابهام اتخاذ کنند .
آنان باقی مانده پیروان و شیعیان اهل بیت نبوت هستند و بیشتر کوفیان که تلخی حکومت اموی را چشیده اند در کنار این نخبگان قرار دارند . و هرگونه تغییرات جدیدی را تاءیید می کنند .
مضافا آن که گروه نخبه از شیعیان تا این زمان از در دوستی با حاکم کوفه و عامل حکومت مرکزی شام درنیامده اند و مترصد فرصتی هستند تا از دست او نجات پیدا کنند . با توجه با این مسائل است که انجمن فوق تصمیم می گیرد با امام در مکه مکاتبه کند و هیاءت نمایندگی به نزد آن حضرت بفرستد . در اینجا متن کامل نامه نوشته شده در این جلسه را نقل می کنیم :
بسم الله الرحمن الرحیم ، به حسین بن علی - علیه السلام - از : سلیمان بن صرد ، مسیب بن نجبة ، رفافة بن شداد ، حبیب بن مظاهر و دیگر شیعیان از مؤمنان و مسلمانان اهل کوفه . . . سلام بر تو بدرستی که ما خداوند یکتا را به داشتن تو سپاس می گذاریم .
اما بعد : سپاس خدا را دشمن تو و پدرت - از قبل را در هم شکست - ستمگر عناد پیشه و سیاهکار ظالمی که برای حکومت بر امت شتاب کرده ، شر را پیشه خود ساخت . او امر امت را به قهر گرفته ، دارایی او را غصب کرد و بدون رضایت مسلمانان بر آنان حکومت کرد . پس از قبضه کردن قدرت ، نیکان امت را به قتل رساند و بدکاران را بر جای گذاشت و اموال الهی را بازیچه دست جباران و ثروتمند قوم ساخت . از رحمت خداوند دور باشد چنانکه قوم ثمود دور گشتند . . .
ما را امامی نیست ، پس به سمت ما بیا ، شاید خداوند به وسیله تو ما را بر حق ، گردآورد . اما نعمان بن بشیر در دارالاماره کوفه بسر می برد و ما نه در نماز جمعه با او شرکت می کنیم و نه در نماز عید و اگر خبردار

شویم که به سمت ما روآورده ای ، او را از شهر بیرون کرده ، به شام گسیل می داریم - ان شاءالله تعالی . . .
سلام ، رحمت و برکات خداوند بر تو ای فرزند رسول خدا و بر پدرت باد ولاحول و لاقوة الا بالله العلی العظیم (74)
با پایان گرفتن دستور کار نخستین انجمن آغاز جنبش ، تحرکات عموم مردم کوفه آغاز گشت ؛ زیرا نامه های شیعیان ، پی در پی به مکه سرازیر گشت و کوفیان به تبع آنان نامه نگاری را با امام شروع کردند . . .
اقلیت شیعه در این میان نقش پیشاهنگ قافله و طلایه دار لشکر را ایفا کرد و میدان تحرک سیاسی را گشوده ، با برانگیختن اکثریت اهل کوفه ، در آتش التهاب آنان دمیدند و مرحله خاصی را در مکاتبه و امضای نامه ، آغاز کردند .

خصوصیات شخصی یزید بن معاویه ، عامل مؤثر و فعالی بود در برانگیختن مردم علیه وی ؛ زیرا او بدنام و بی اعتبار بود و همین مردم را بر آن می داشت تا او را به شدیدترین وجهی خوار دارند و تحقیر کنند و بدون کمترین ترس یا تردیدی ، جراءت کرده ، خواستار خلع وی گردند .
و به تعبیر طبری : اهل عراق بر یزید شوریدند ؛ زیرا می دانستند او آدم بی لیاقتی است و توان سرپرستی امور را ندارد و خودش محتاج به سرپرستی می باشد و به دست گرفتن حکومت پس از پدرش ، تنها تحت زورگویی و طغیانگری او بوده است و به کمک همین اهرمهای فشار است که زمام امت را به دست گرفته ، بر آنان فرمان می راند و این کار به معنی مسخره گرفتن خلافت و بازیچه انگاشتن شریعت است .
روشن ترین گواه ، خرید افراد و به دست آوردن دلهای آنان برای استوار کردن پایه های حکومت اموی با زر و سیمهایی است که در آستانه انتخاب یزید ، به عنوان ولی عهد معاویه ، به این و آن پرداخت گردید و به ضرب دینار و درهم برای وی بیعت گرفته شد (75) معاویه تمام نیرنگ و فریب های خود را به کار برد تا برای یزید بیعت بگیرد و او را پس از مرگ خود بر منبر خلافت بنشاند . وی دروغ و تقلب را تا آنجا پیش برد که در محضر اهل مدینه و در برابر صحابه و در حضور امام حسین - علیه السلام - از بلوغ عقلی و کمال خرد یزید سخن گفت !
این یاوه گویی ، امام را برانگیخت و حضرت نقاب دروغ و نعل وارونه زدن را از چهره و سخنان معاویه کنار زد . و سخنان مسخره و تقلب آشکار او را به حاضرین نشان داد . امام روبه حاضرین کرده ، حقیقت را بیان کرد و در سخنانی برنده و طولانی معاویه را مخاطب قرار داده ، حقایق را عیان ساخت . در اینجا ما بخشی از این بیانات را نقل می کنیم :
. . . ترید اءن توهم الناس فی یزید ، کانک تصف محجوبا ، او تنعت غائبا ، او تخبر عما کان مما احتویته بعلم خاص ، وقد دل یزید من نفسه علی موقع راءیه . . . (76)

. . . می خواهی مردم را درباره یزید دچار توهم کنی ، گویا کسی را توصیف می کنی که از دیگران پوشیده است . یا اینکه صفات شخص غایبی را برمی شماری ، یا آنکه از اطلاعات انحصاری خود درباره یزید ، دیگران را آگاه می کنی ، در حالی که خود یزید گواه درجه عقلش است . . .
آری ، ولایت یزید مانند خلافت پدرش ، مخالف طبیعت اشیا است و همین مساءله است که اتفاق نظر مردم و اجماع ملی کوفه را برای خلع وی تفسیر می کند .
در این هنگام یک موج خودجوش برای مکاتبه با امام به وجود آمده است و شهر کوفه را موجی فراگرفته از مردمی که خود نامه می نویسد ، یا از دیگران می خواهند برایشان این کار را انجام می دهند و سپس نامه را به سوی امام - علیه السلام - گسیل می دارند .
شرایط به گونه ای است که هم وغم هر کس آن است که خود یا به تنهایی نامه نوشته و یا با دیگری در نگارش نامه ای شریک گردد و یا حداقل پای نامه ای را امضا کند و همگام دیگران گردد . این نامه ها توسط پیک برای امام فرستاده می شود .
نامه پراکنی در کوفه اختصاصی به جماعت شیعه آن دیار ندارد بلکه شامل عامه افراد همدل شیعه در کوفه می گردد . حجم این نامه ها را از زبان پیک دوم بشنویم :
پس از ارسال اولین نامه به دست عبدالله بن سبع همدانی و عبدالله بن وائل که آنچنانکه روایت نقل می کند - دهم شوال به مکه رسیدند ، مجاهد بزرگ قیس بن مسهر صیداوی ، عبدالرحمن بن عبدالله ارحبی بو عمارة بن عبدالله سلولی ، دومین نامه شیعیان را به مکه بردند ، لیکن آنان همراه خود ، حدود پنجاه و سه نامه از طرف یک تن ، دو تن ، و چهار تن برده بودند . . . (77)
و در روایت دیگری است که : حدود یکصد و پنجاه نامه همراه خود بردند(78)
این گزارش وسعت فعالیت کوفه را در سطح مکاتبه ، تنها طی دو روز نشان می دهد و بعد از دو روز دیگر ، هانی بن هانی سبیعی یو سعید نب عبدالله حنفی با نامه ذیل به راه می افتند :
بسم الله الرحمن الرحیم . . . به تو حسین بن علی ، از شیعیان وی و مسلمانان . اما بعد : به سوی ما شتاب کن . مردم انتظار تو را می کشند و راءی آنان جز تو را نمی پذیرد . پس عجله کن عجله کن والسلام علیک (79)

ابن جوزی از نامه یا دیگر با مطالب ذیل یاد می کند :
ما جانهای خود را برای فداکاری در راه تو نگهداشته ایم و در نماز جماعت والی شهر ، شرکت نمی کنیم . پس به سوی ما روی بیار که ما در گروهی متشکل از یکصد هزار تن منتظر تو هستیم . جور و ستم در میان ما شایع شده و بر خلاف کتاب خدا و سنت پیامبر با ما رفتار کرده اند . امیدواریم که خداوند به کمک تو ما بر گرد محور حق جمع کند به کمک تو ستم را از ما دور گرداند . بدرستی که تو از یزید و پدرش ، به خلافت سزاوارتر هستی ؛ یزیدی که خلافت را غصب کرده است و شراب می نوشد و با بوزینگان بازی می کند و چنگ و طنبور می نوازد و دین را بازیچه خود ساخته است (80)
خیزاب حماسی عامه مردم چنان تند است و خس و خاشاک را جارو می کند که افراد متردد و حتی غیر محب و دوستدار خاندان پیامبر - صلی الله علیه و آله - به حرکت درآمده ، به ریحانه رسول خدا نامه می نویسند ، بلکه جو حاکم برخاسته از اندیشه های مردم و مشاعر آنان ، تنها یک راه را باز می گذارد و تمام راههای انحرافی را می بندد .
این سیل خروشان مردمی ، منافقین را نیز با خود از جا می کند و آنان را همسو با این حرکت و جنبش مردمی قرار می دهد .
مشهورترین منافقین کوفه از سستی بنیاد حکومت جدید وکندی شمشیر آن و ناپایداری خلافت یزید و شخصیت وی آگاهند ، به امام نامه می نویسند .
آنان نگران از دست رفتن فرصت هستند ، لذا برای تثبیت موقعیت فرصت طلبانه خود در آینده ، همگام با شرایط موجود شده ، مکاتبه با امام را بهترین حرکت در این وضعیت می دانند . به همین جهت کسانی مانند : شبث بن ربعی یربوعی ، حجار بن ابجر علی ، یزید بن حارث ، یزید بن رویم ، عزرة بن قیس ، محمد بن عمیر ، عمروبن حجاج زبیدی و همپالکی های فرصت طلب آنان ، حساسیت مرحله پیش رو را در تغییرات قاطع بزرگی برای دنیای خود و دنیای مردم ، درک کرده به شتاب ، نظر خود را همراه با محرومین اعلام می دارند . آنان نیز به امام نامه می نویسند و از جمله آنچه که نوشته اند می توان فراز ذیل را نقل کرد :
اما بعد : نواهی سبز گشته و درختان به بار نشسته اند و چاهها پرآب شده اند . پس اگر خواهان اقدامی ، به سوی سپاهی سلاح برگرفته در راه یاری تو ، روی آور والسلام علیک (81)
امام - علیه السلام - این دنیاپیشگان و همانندان آنها را می شناسد لذا خود را بی نیاز از پاسخگویی به چنین اظهاراتی می بیند . در عین حال حضرت از شدت ظلم و ستمی که عموم کوفه را از پا درآورده و فرزندان امت را تحت کابوس استبداد و زورگویی بنی امیه از رمق انداخته است ، بخوبی آگاه است .

محرومین کوفه از آن هراس دارند که مبادا امام دعوت آنان را پاسخ نگوید و از این دعوت پر از اصرار روی گرداند لذا لحن دعوت را تند کرده چنین احتجاج می کنند :
سپس نامه های کوفیان به حضرت افزایش یافت و نمایندگان پی در پی آمده می گفتند : اگر به سوی ما نیایی گناهکاری ! (82)
این لحن ، نشانه شدت رنجی است که بینوایان از بنی امیه کشیده اند و آن را با گسترده ترین صورتی بازگو می کنند ؛ آنان شب و روز با منطق خواهش و استغاثه به امام نامه می نویسند مثلا : در یک روز به امام ششصد نامه می رسد(83) و طی سه هفته ، حدود دوازده هزار نامه توسط پیک ، نزد امام گرد می آید . (84)
حجم بی سابقه نامه نشان می دهد که خواهشهای تلخ آنان در جهت اصرار بر نجات یافتن از سلطه امویان است . . . کمیت نامه ها از حد طبیعی معهود مکاتبه خارج است و در نوع خود بی نظیر می باشد .
در طی تاریخ ، این نخستین بار است که پست چنین آمار وسیعی از نامه های عاطفی را گزارش می کند ؛ نامه هایی برخاسته از سیل بنیان کنی ، برای رهایی و آزادی که در آن مؤمنان ، منافقین ، افراد پشه صفت وزش جریانات سیاسی ، شرکت دارند .
منافقین و اشخاص همج الراعاع بر اساس دیدگاههای مختلف و عقده های درونی ناشی از حوادث زیانبار سیاسی گذشته ، در این پویش همگانی شرکت می کنند .
نقل کرده اند که آخرین نامه ای که پس از دو ماه یا بیشتر از آغاز جنبش کوفه به امام رسید بدین مضمون بود :
ای فرزند رسول خدا ! برای آمدن شتاب کن ، که تو را در کوفه یکصدهزار شمشیر است ، پس دیگر درنگ و تاءخیر مکن (85)
لیکن امام درنگ می کند و تعجیل را روا نمی دارد .
موضع امام (ع)در قبال فشار پیک
امام را نیازی به تشویق یا تحریکی نبود تا به مسؤ ولیت خود بپردازد . همچنانکه وی منتظر اشاره از کسی نبود تا به مهمات خود قیام کند ؛ زیرا امام از همان روزی جنبش خود را آغاز کرد که از بیعت نمودن ، خودداری کرد و مدینه ؛ حرم جدش مصطفی - صلی الله علیه و آله - را مخفیانهخ به سوی مکه ترک کرد ، تا در آن خطه بماند و با این کار ، خشم آسمانی را نشان دهد و منتظر بیداری دیگر ملتها و تحرک شهرها باشد ، و عکس العمل های امت مسلمان را بنگرد . . .
سبط پیامبر از اینکه کسی برای انجام رسالت رهبری ، بر او پیشی گیرد ابا دارد ، لذا بیش از دیگران امتناع خود را از بیعت ، اعلان کرده و مکه را اقامتگاه موقت خود قرار می دهد .

این حرکت راز سرعت گرفتن به سوی مکه را نشان می دهد . با این کار امام خود را حجت بر تمام مسلمانان قرار داده ، را ه هر نوع عذرتراشی را برآنان می بندد .
پس از این حرکت است که عامه اهل کوفه و بخصوص شیعیان با اشتیاق و حماسه ، نامه های پی در پی برای امام می فرستند و امام با تاءمل درباره این دعوت می اندیشد و در بحر تفکر مسائل مربوط به پیشنهاد کوفیان ، فرو می رود .
بعضی از مورخین و مؤلفین گفته اند : امام به مجرد دریافت نامه های کوفیان ، به سوی آنان حرکت کرد . این اشتباه آشکاری است که از مرور سریع آنان بر حوادث قیام حسینی ، برخاسته است و نتیجه چشم پوشی آنان از بعضی وقایع حساس این نهضت می باشد . . . (86)
حقیقت امر آن است که امام در پاسخ دادن ، درنگ می کند و اهل کوفه این درنگ را از امام ، احساس کرده از او می خواهند تا به جای درنگ و صبر ، به آنان پاسخ مثبت دهد و این است راز انبوهی نامه ها و گسیل پی درپی پیک ها ولی :
با این همه امام ، خودداری می کند و پاسخی نمی دهد(87)
و با این حال ، امام درنگ کرده ، پاسخی نمی دهد(88)
وانگهی آمار بالای نامه ها و تعداد زیاد آنها مانع از پذیرش این ادعا می شود که امام فورا دعوت اهل کوفه را اجابت کرده باشد ؛ زیرا مدت زمانی که این نامه ها فرا می گیرند با قبول سریع امام واجبات دعوت کوفیان سازگاری ندارد لذا بایستی این خطای واقع شده از طرف عده ای را ، تصحیح کرد .
مضافا بر آن که امام حسین - علیه السلام - بر این نظر است که گامی مقدماتی بردارد ؛ امام برای دریافت واقع قضیه در راستای کمک به محرومین بینوا که پس از مرگ معاویه احساس آزادی موقت می کنند ، ونفس راحتی کشیده از تن دادن به حکومت والی جدید اموی خودداری می کنند ، از طرف خود نماینده ای را بدان دیار گسیل می دارد . این مطلب را در فصل آینده بررسی خواهیم کرد .

فصل دوم : ارسال سفیر از جانب امام (ع)

مسلم دارای اختیارات تام در امور دینی و دنیوی بود ، با صلاحیتی گسترده و مسؤ لیتی چندگانه طبق اقتضای شرایط این مرحله و ماجرا .
فرزانگی و حکمت امام و ریحانه رسول خدا- صلی الله علیه و آله - در این مرحله دشوار در این نکته تجلی پیدا کرد که برای حل مشکلات این موقعیت ، خود شخصا به کوفه نرود و از پاسخ دادن نهایی به کوفیان اجتناب ورزد . بینش سیاسی امام ، او را به تاءنی و آرامش و بدون شتاب و تندروی در گام نهادن در این راه طولانی فرا خواند .
تصمیم امام بر آن قرار می گیرد تا یکی از مردان خود را به عنوان نماینده برای تحقق مقدماتی اهداف و خواسته های مظلومین ، به سوی آنان روانه سازد .
اما این که امام - علیه السلام - نماینده ای از خود کوفیان تعیین کند خلاف غرض و هدف می باشد ؛ زیرا این دو موقعیت و شخصیت ، با یکدیگر بسیار تفاوت خواهند داشت ؛ مخصوصا که اهل کوفه رسولانی فضیلت دارد در جهاد و اعتماد و راست کردار فرستاده بودند و آنان نسبتا تصویر واضحی را از اهل کوفه و آمادگی آنان نشان می دادند ؛ جز آنکه نماینده شخص امام حسین - علیه السلام - اهلیت انجام کارهای مهمی را دارد که غیر او را یاری انجام آنها نیست ؛ مثلا برخی از کارهای مربوط به جنبش و قیام ، تنها از یکی از افراد خاندان سبط رسول ساخته است مانند بیعت گرفتن از مردم برای امام و دیگر امور مربوط به نهضت که نیازمند فردی است تحرک بخشنده ، با آگاهی کامل از مبانی و خواسته های امام - علیه السلام .
این نوع آگاهی نسبت به دید رهبر ، کمتر در افرادی خارج از جو رهبر یا افراد غیر خواص تحقق پیدا می کند ؛ زیرا نزدیکان امام دارای ویژگیهایی هستند که آنان را از افراد مخلص و مورد تاءیید دیگر نیز متمایز می سازد .

پیش از پرداختن به شخص نماینده سبط رسول خدا - صلی الله علیه و آله - و قبل از آنکه ویژگیهای والای این سفیر فوق العاده و ویژه را درک کنیم ، لازم می دانم مهمترین شرایط فرستادن یک نماینده معمولی و ویژگیهای موجود در او را برای ایفای کامل نقش خود بیان داریم .
ما این نکته را برای احاطه به عظمت شخص سفیر حسینی ، سودمند می دانیم ملل ، اقوام و پادشاهان عرب و عجم ، برداشتن ویژگیهایی در نماینده عادی که به سوی پادشاهان ، اقوام و شهرهای دیگر ، برای امور مهم نظامی و سیاسی فرستاده می شود ؛ اتفاق نظر دارند ؛ مثلا می گویند :
نماینده و فرستاده ، نیازمند بردباری و فروبردن خشم خود است ، تا آنجا که بتواند دیر به دست آمدن فرصت و موقعیت را تحمل کند و درمقام رکود امور ، صبر پیشه سازد ؛ چه بسا که نماینده به پیش شخص سبک عقلی فرستاده می شود و از او حرف ناهنجاری می شنود ، آتش خشم او را تباه می سازد و او را از استیفای حجت ها و ایفای وظایف خود(و همه آنچه که بخاطر آن به عنوان پیک آمده است) باز دارد . در صورتی که او با بردباری و فرو بردن خشم خود به پیروزی و به دست آوردن مراد خود ، تواناتر می باشد .
فرستاده اگر اهل درنگ ، صبر و خرد سنجیده نباشد و اختیاردار عقل خود نگردد ، حزم راپیشه نسازد و در امور ، به خرد خود مراجعه نکند و تنها آرای صائب و مورد تاءیید عقل را دنبال نکند ، این چنین فرستاده ای را عجله و پیچیدگی شرایط تنها به دو نتیجه می رساند و او امکان انتخاب راه سومی را نخواهد داشت ؛ یا آن که وی بخاطر عجله و تندی نقص غرض کرده ، آنان را که او را فرستاده اند مغبون ساخته با سران کشور میزبان خود هم آوا شده و سود آنان را مد نظر قرار می دهد ؛ و یا آنکه وظایف خود را انجام نداده ، بدون حصول به مقصود و حل مشکل - همانطور که آمده باز خواهد گشت و موفق به انجام کاری نخواهد شد (89)
دیگری نیز درباره کارهای سیاسی و نامه های دیپلماتیک می گوید : در زمینه صلح و آتس بس و کارهای مهم و گفتگوهای سیاسی از طرف خود ، مردی را انتخاب کن که دارای خصوصیات ذیل باشد :
فرزانه ، سخنور ، آبدیده ، سرد و گرم چشیده ، هوشیار ، آماده استفاده از فرصت ، دارای راءی استوار و سخن قاطع ، زبانی توانا و قلبی آهنین ، زیرک در استفاده از تدبیرهای ظریف و حساس ، پذیرنده دوراندیشی و راءی صائب تو ، و آنچه از وی در این مورد خواسته باشی ، و آنچه درباره هوشیاری و تفکیک امور به او گفته باشی ؛ اگر خواستار جلب خوبی به

سوی تو باشد ، به بهترین شیوه از عهده کار برآید و در هنگام دفع شری از تو ، این کار را به خوبی انجام دهد .
برای سفارت مردی رابرگزین با فصاحتی آماده استفاده حاضر جواب ، خوش سیما ، دست یابنده بر حجت ها ، که بافته های دشمنت را پنبه کند ، و آنچه را که دشمن خراب کرده است ، استوار سازد .
فرستاده تو بایستی از خانواده های محترم و دودمانی با همت والا باشد ، زیرا چنین کسی ناگزیر گام در راه بزرگان خاندان خود گذاشته ، ارزشهای مقبول دودمان خود را حفظ خواهد کرد و خود را همطراز بزرگان خاندان خود قرار خواهد داد .
اگر کسی را با این خصوصیات به دست آوردی ، او را از نزدیکان خود قرار ده و هر چه را که در اندیشه ات می شکفد - چه کوچک و چه بزرگ - با او در میان بگذارد و در آراء و نظرات خرد وکلان خو با وی به مشورت بپرداز . . . (90) .
اهمیت مساءله انتخاب نماینده و پیک ، تا جایی می رسد که یکی از موضوعات شعر قرار گرفته و شعرا در قصاید متعددی به اهمیت این ویژگیها در عرصه سیاست می پردازند مثلا :
رسول و فرستاده ، محل اسرار و نظرات تو می باشد ، پس برای استواری راءی خود امین ترین و ناصحترین فردی را که به دست می آوری انتخاب کن
کارها بر کودن ، دشوار می گردد لیکن اگر شخص تیزهوشی به همان امور بپردازد آن کارها را شایسته تر به سامان خواهد رساند .
اگر فرستاده ای را بر می گزینی در انتخاب وی مسامحه و ظاهربینی را روا مدار .
در انتخاب نام نیک و خوش منظری رسول ، سخن پیامبر را برای تیمن و پیروزی در کارت ، مد نظر قرار ده .
رسولی را انتخاب کن که یا پی گیریا با نفوذیا قدرت ریسک را داشته باشد و یا در کارهای خود رستگار و پیروز گردد(91)
و شاعر دیگری می گوید :
اگر رسولی و پیکی را به جایی فرستادی ، وظایف او را مشخص کرده به اوبفهمان و آگاه و بینا کن .
از گفتن هیچ نکته و پندی به وی کوتاهی نکن ، اگر چه خردمند و فرزانه باشد
اگر از گفتن مساءله ای خودداری کردی ، وی را بخاطر نداشتن علم غیب به اسرارت ملامت مکن (92)
شاعر ، بیان جزئیات وظایف سفیر را اساس کار می داند ، هرچند شاعر دیگری با این اصل مخالفت کرده می گوید :

اذا کنت فی حاجة مرسلا
فارسل حکیما ولاتوصه
اگر رسولی را به سفارت فرستادی ، فرزانه ای را بدین کار گسیل دار و دیگر کارها را به او سپرده به وی دستور نده .
فرستاده ات را خوب انتخاب کن ، چرا که فرستاده ، نشانه خرد و درجه فرزانگی فرستنده است .
اگر این فرستاده حکیم باشد ، رسالت خود را به بهترین وجه انجام می دهد و کارهای سست را استوار کرده ، درهای بسته و قفل زده را با خرد خود می گشاید .
و اگر فرستاده ات مغرور و فریب خورده باشد ، آنچه را که به نفع خودش است علیه خود ، مبدل خواهد کرد(93)
و بالاءخره ابیات ذیل نیز تراویده ذهن شاعری دیگر است :
من تو را به نمایندگی از جانب خودم ، پس از اندیشه های مکرر انتخاب کردم
بدان که اگر خلاف دستورات من عمل کنی و در عین حال به مطلوب برسی و مقصود مرا برآورده سازی ، بخاطر این کار تو را ستایش نخواهم کرد
و اگر طبق دستورات من عملی کنی ، لیکن موانعی در برابر تو پیدا شوند و تو را از وصول به مطلوب باز دارند ، عذرت را خواهم پذیرفت .
اگر فرستاده نظرات خود را مستقلا و بدون نظرخواهی از فرستنده خود به کار گیرد و با مافوق ، مخالفت کند ، در حقیقت او دشمن است (94)
در بیت دوم از ابیات فوق ، بر اطاعت و رعایت دستورات ، آنچنان تاءکید شده است که اگر به فرض فرستاده از راه دیگری - عاجز رعایت دستورات صادره ، موفق به انجام وظایف خود گردد و مقصود مافوق را برآورد ، باز کارش قابل ستایش و تمجید نیست ؛ بلکه حتی بخاطر زیرپا نهادن دستورات مافوق ، توبیخ خواهد شد .
نمونه های بالا گوشه هایی بود از تجربیات ملتها و دستورات عقل و رسوم متعارف ، تعیین شده باشد ، آن هنگام می توان ویژگیهای سفیر شخصی سبط گرامی پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - را تصور کرد . سفیر امام نه به سوی سلطانی یا برای ماءموریتی محدود- که به سوی ملتی محروم ، گرد آمده با انگیزه های متضاد ، در شهری که پایتختی است در بردارنده انواع تناقضات و مشکلات ، این سفیر بایستی آیینه تمام نمای امام باشد ، و تبلور اندیشه آن حضرت ؛ چرا که مام امیرالمؤمنین علی - علیه السلام - در این مورد می فرماید :
رسولک ترجمان عقلک ، و کتابک ابلغ ما ینطق عنک (95)

سفیر تو بازگو کننده خردت می باشد و نامه ات گویاترین سخنوری است که از تو سخن می گوید .

تشخیص شایسته ترین مرد

انتخاب شخص مناسبی برای سفارت ، نه کاری است خرد یا مبتنی بر گرایشی سیاسی و تاءملی زود گذر از طرف رهبر ، بلکه تعیین فردی شایسته در این شرایط دشوار ، بیانگر کامل موضع امام در برابر بحران کوفه و استواری حضرتش در پیگیری خواست محرومین آن دیار است لذا قرعه به یکی از والاترین اقطاب خاندان ابواطالب و یکی از درخشنده ترین ستارگان بیت نبوت و رسالت ، اصابت می کند و امام حسین - علیه السلام - پس از انباشته شدن نامه های اهل کوفه در برابر حضرتش با استعانت از پروردگارش و الهام گرفتن از عالم بالا ، مسلم را بر می گزیند :
در آن حال امام حسین - علیه السلام - برخاست ، و مابین رکن و مقام دو رکعت نماز بجا آورد ، سپس در اینکار از خداوند خیر و میمنت طلبیده ، مسلم بن عقیل - قدس الله روحه - را نزد خود خواند ، و او را از قضایا مطلع ساخته ، جواب نامه های اهل کوفه را نوشته ، همره وی گسیل داشت (96)
بنابراین ، گزینش مجاهد بزرگ مسلم بن عقیل به عنوان نماینده شخص امام و نایب خاص وی و سفیر آن حضرت ، روشنگر سیرت و سیاست امام حسین - علیه السلام - می باشد . و امیتازات مخفی مسلم را در زمینه های روحی ، علمی پشتکار ، شجاعت و باقی صلاحیت های مهم - که جوانان بنی هاشم با آن نمو کرده اند - بخوبی آشکار می کند .
نقش مسلم محدود نیست و او فرستاده ای معمولی ، مقید در محدوده خاصی و یا نایبی دنیوی نمی باشد ، بلکه مسؤ ولیت وی در تمام امور دینی و دنیوی ، مطلق و تام است ؛ با صلاحیت های گسترده و مسؤ ولیت های چندگانه ، آن چنان که شرایط این مرحله و عمل ایجاب می کند .
سفیر حسین - علیه السلام - به دلیل داشتن فضایل فقهی ، پرهیزکاری ، بیداری ، ورع ، عزت ، عمل و دیگر مظاهر عظمت و اصول مجد و بزرگی ، از اختیارات تام در سفارت خود برخوردار است و این اختیارات رهین صفات والای وی است .
عجیب نیست که مردی بار مسؤ ولیت تعیین مسیر آینده حرکت را بکشد که توانایی های مختلفی را داشته باشد و شایستگی کامل را برای نیابت سبط گرامی پیامبر اکرم در او جمع باشد او در حدی از لیاقت و پشتکاری قرار دارد که با اختیار تام و توانایی کم نظیری جنبش کوفه را اداره کند ؛ زیرا این مرد از واقعیت تلخ آگاه است و از نزدیک ، شاهد آلام و رنجهای ملتهای مسلمان آن روز می باشد .

وی پابپای حوادث و رویدادها پیش می رود و درهای امت را لمس می کند چهار چوب حرکت و مسیر سیاسی آینده خود را به خوبی می داند و در جهت حل مشکلات امت و چاره جویی معضلات آنان با امام همکار است و شیوه امام را برای حل این مشکلات به کار بسته است .
با این اوصاف است که وی بازوی پسر عم خود و رایزن و مشاور وی محسوب می گردد ، و در مسائل مربوط به آینده نهضت ، مورد مشاوره قرار دارد ، مظالم و مشکلات مسلمانان با وی در میان گذاشته می شود .
رسالت و شایسته ترین مردمان برای نگهبانی از دین حنیف اسلام ، به دفاع از آرمانهای اصیل این دین برانگیزد .
اما این که چرا مسلم بدین کار مهم برگزیده می شود نه شخص دیگری از رادمردان بنی هاشم ، به شایستگی و گوی سبقت بردنهای متعدد این بزرگ مرد در عرصه های مختلف برمی گردد .
ما بخاطر فاصله زمانی و فقدان گزارشهای مفصل در این زمینه ، نمی توانیم ویژگیهای شخصیتی بزرگان بنی هاشم را مورد تطبیق و بررسی قرار دهیم ، لیکن همینقدر روشن و مسلم است که مسلم بن عقیل از علما وفقهای بزرگ بنی هاشم بوده است و یک هاشمی نمونه در عرصه جهاد و اجتهاد و جلالت شاءن محسوب می گردد
دلیل ما در این قضاوت ، راءی صریح امام درباره اوست که وی را بر دیگر اعضای این خاندان پاک مقدم می دارد .
امام با کلماتی از مسلم یاد می کند که گویای نظر ماست ؛ مثلا این تعابیر را از امام ملاحظه کنید :
. . . برادرم ، پسر عمویم مورد اعتمادم از خاندانم (97)
و در روایت دیگری در نامه ای که امام ، همراه مسلم به کوفه روانه م‌ىکند ، درباره او می گوید : . . . وی از دیگر افراد اهل بیت ، نزد من برتر و افضل است (98)
شکی نیست که تقدس و پاکی روح مسلم برگرفته از روح مقدس سبط گرامی فرستاده خدا و پیام آور آسمان است که به نماز مابین رکن و مقام می ایستد و از خدای خود کمک می خواهد تا نماینده ای برای دردهای امت ، بدرستی انتخاب کند .
دستورات و نامه
او را به : تقوای خدا ، پنهانکاری و نرمش ، دستور داد(99)
آنچه ذکر شد تمام آن چیزی است که منابع تاریخی ثبت کرده اند . گویا امام به سفیر خود دستوری نداده است و یا آن که در حقیقت وی را به همه چیز دستور داده است و این دستورات کوتاه ، در بردارنده تمام وظایف سفیر است .
حقیقتا چقدر این دستورات مختصر و در عین حال عظیم و والاست . و

شاید مختصرترین دستور با جوهره ای باشد که طی تاریخ ، در پی فشارهای سیاسی و در مراحل سرنوشت ساز برای چاره جویی مشکلات صادر شده باشد .
خردمند بینادل ، از پس این متن کوتاه درمی یابد که : فرستنده و فرستاده پیشاپیش درباره دیگر مسائل مسلمین اتفاق نظر دارند ، و درباره تمام حوادث و رویدادهای قبلی ، یکسان می اندیشد و موافقت کامل با یکدیگر دارند و لذا خود را بی نیاز از پرگویی پیرامون امور مختلف می یابند .
و این استنباط کاملا منطقی است ؛ زیرا فراموش نمی کنیم که امام ، مسلم را از جایی دور به نزد خود خوانده است و او حاشیه نشین نبوده و قبلا فاصله ای میان این دو نبوده است تا با این انتخاب ، این خلاء پرگردد .
. . بلکه پیوند آنان از محبت خویشی گذشته به میثاقی استوار درباره مسؤ ولیت های آنان درباره اسلام و آینده بدل شده است .
کسی که روزگاری با امام بسر برده و همدرد وی بوده است ، می تواند در برنامه ریزی حرکت کوفه تصمیم بگیرد و متصدی درمان جراحت های خونین آنان گردد .
وی از تمام آرای مخفی و علنی امام ، باخبر است و پیچ و خم سیاسیت حسینی را درک کرده است لذا وی را نیازی به دستورات اساسی مرسوم بین مردم در این گونه مسائل نیست ، و احتیاجی نمی باشد تا از او عهد گرفته شود ، یا پیمانی استوار گردد و یا سوگند خورد ؛ زیرا او مورد اعتماد مطلق و امانتدار برنامه های سرنوشت ساز حسینی است .
او را به تقوای خدا دستور داد ؛ نیرویی که با تلاش ، توانمندتر می گردد و مهمترین معیار حرکت بر اساس اعتقادات پیکارگران در راه خداست .
تقوای خداچونان ضمانی برای هر گفتار و کردار ، چه کوچک و چه بزرگ .
تقوای خدابر تمام زوایای نفس انسانی و انگیزه های ناخودآگاه وی سایه می افکند و آنها را در جهت دوستی برای خدا و دشمنی برای خدا به حرکت درمی آورد .
تقوای خداانسان را بر آن می دارد تا جنگ ، صلح ، به حرکت درآمدن و ایستادن وی با انگیزه هایی پاک ، اهدافی والا و مقاصدی صالح باشد .
تقوای خدا در همه چیز ؛ چه سلامت شخصیتی و چه پیروزی آینده دنیوی زودگذر .
مهم به دست آوردن ریاست ، یا رهبری ، و یا تسلط بر مقدورات مردم و یا گسترش نفوذ در برخی ولایات نمی باشد ، بلکه آنچنان که مهم و مهمتر است انجام رسالت الهی و نشر دین و شریعت خدایی و یاری امت مظلوم و مغلوب پیامبر خدا ، و به دست آوردن رضای الهی که بدون تقوا هرگز به دست نخواهد آمد .
او را به پنهانکاری دستور داد ؛ برای ریشه کن ساختن فریبکاری و سیاست

شیطانی ، بایستی در برابر مقتضای حکمت و اصول سیاست خضوع کرد از جمله اصول برجسته و مهم کار سیاسی پنهانکاری است هر عمل پیروز و تلاش هوشیارانه در تمام مراحل و قضایا ، نیازمند به کار گرفتن اصل پنهانکاری می باشد .
و به نظر می رسد که انتخاب و فرستادن مسلم به کوفه در منطقه حجاز و مدینه ، مکتوم و مخفی ماند ، تا فرصت طلبان و منافقان که پیوسته مترصد استفاده از چنین فرصت هایی می باشند ، از واقع مطلب بی خبر باشند و نتوانند از آن سوء استفاده کنند .
یکی از دیگر از اهداف پنهان نگهداشتن سفارت مسلم در آن منطقه ؛ منتفی ساختن خطر ارسال اخبار به کوفه و حکام آن قبل سفارت از رسیدن سفیر به آن دیار ، توسط این منافقین و فرصت طلبان بوده است .
قضیه مسلم مدت قلیلی نیز در کوفه مخفی بود ، لیکن با گسترش عملیات پرشور ولی غیر منضبط توده ها ، برملا گشت .
او را به نرمش دستور داد برای رعایت گروههای اجتماعی ، و مدارا با طبقات مختلف این ملت ستمدیده ، محور تجمع همه مردم واقع شدن ، این خصیصه (نرمش) ضروری است .
بایستی شایسته ترین روش درباره آنان به کار گرفته شود با خفض جناح ، برخورد ملایم ، مهربانی و شفقت است که توده محروم ، براه می آید :
و لو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولک (100)
ای پیامبر ! اگر تو درشت سخن و سخت دل بودی ، هرآینه مردم از گرد تو پراکنده می شدند .
روحیات مختلف ، سطوح زندگی و تربیتی گوناگون ، خواستهای اجتماعی غیرمنتظره و عوامل دیگر ، بکارگیری نرمش ، ملایمت و گذشت را اجتناب ناپذیر می سازند :
خذالعفو وامر بالعرف و اعرض عن الجاهلین (101)
گذشت را شعار خود قرار ده ، و معروف امر کن و از جاهلین ، روی گردان .
این اشاره کوتاه در این جا ما را بس است ؛ زیرا در صدد بررسی متن نفیس و والای دستورات حسینی نمی باشیم .
و اما نامه ای که امام ؛ سبط گرامی پیامبر اکرم آن را می نگارد ، بهترین چیزی که می توانیم درباره آن بگوییم ، خود تعابیر حسینی است که پرده ها را از اندیشه اصیل اسلامی مخصوص به ولایت و امامت ، کنار می زند و دور می کند این تعابیر با دقت و روشنی مشخص می کند که : امام همان دستی است که به کتاب خدا عمل می کند و مجرای دستورات کتاب آسمانی می باشد . این مجرا تنها در اختیار امام است و لاغیر .
امام کسی است که هستی خود را وقف راه خدا کرده ، و ماءمور آن ذات

مقدس است وی نه اسیر خود است و نه اسیر دیگران از والیان و طاغیان . کمتر امکان دارد به تعبیر دقیقتر و بلیغتر - از وظیفه امام و بیان جهات آن بهتر از پایان نامه معروف حضرت بر بخوریم ما در ذیل ، متن کامل نامه جاوید تاریخی امام را ذکر می کنیم :
بسم الله الرحمن الرحیم
از حسین بن علی ، به بزرگان و انبوه مؤمنان و مسلمانان اما بعد : هانی و سعید ، نامه های شما را نزد من آوردند آنان آخرین فرستادگان شما بودند که بر من وارد شدند همه آنچه را که گفتگو ذکر کرده بودید دریافتم ، و خواسته همگی شما را دانستم که :
بر ما امامی نیست ، پس به سوی ما بیا ، چه بسا که خداوند به وسیله تو ما را برحق و هدایت جمع کند
و من برادر ، پسر عم و فرد مورد وثوق از خانواده ام را به سوی شما فرستادم و به او دستور دادم تا احوال آراء و خواسته های شما را برایم بنویسد پس اگر برایم نوشت که راءی انبوه و بزرگان شما ، و صاحبان فضل و خرد همان است که نمایندگان شما مرا از آن با خبر ساخته اند و در نامه هایتان خوانده ام بزودی به سوی شما خواهم آمد - انشاءالله .
به جانم قسم ! که تنها کسی امام است که : عامل به کتاب ، پاینده به قسط و عدالت ، متدین بحق و واقف نفس خود در ذات پروردگار باشد و السلام (102)
لازم به تذکر است که - آنچنان که روایت متعدد می گویند - این نامه را طبق روایت - هانی و سعید با خود به کوفه نیاورند ، بلکه حامل آن شخص سفیر بود ، به دلیل آنکه خود مسلم ، متن نامه را بر اهل کوفه خواند .
و خوارزمی هم چنین نقل می کند : سپس امام نامه را در پیچید و بر آن مهر زد و مسلم بن عقیل را خواسته ، نامه را به او داد (103)
امام حسین - علیه السلام - پس از سپردن نامه خطی خود به مسلم ، با کلامی گرانبها و نفیس به سفیر بزرگ خود این دیدار را به پایان برد ؛ سخنان عبیرآمیز ، سرشار از زهد ، عرفان ، و یقین ، با اشاره به هدفی دوردست و آرمانی والا ، در پیچیده با احساسی از شهیدان قدسی و پیکارگران بزرگ .
در آخرین لحظات ، امام حسین - علیه السلام - چنین سفیر خود را مخاطب قرار می دهد :
من تو را به سوی اهل کوفه می فرستم و خداوند آنچه را که درباره تو دوست می دارد و مورد رضایت اوست انجام خواهد داد امیداوارم که من و تو در درجه شهدا قرار گیریم . پس با برکت و یاری خداوند براه بیفت . . .
وبعد امام چنین فرمود : پس از ورود به کوفه نزد معتمدترین افراد ، منزل اختیار کن (104)

فصل سوم : روشنی هایی در راه کوفه

مسلم بن عقیل در انجام دادن تکلیف حسینی خود در بالاترین مراتب یقین قرار داشت ؛ نه اضطراری در خروج خود داشت و نه کمترین تردیدی برای پیش رفتن . . . (برخلاف روایتی که از تردید وی در میان راه سخن ، می گوید) .
سفیر پس از وداع با سبط گرامی پیامبر ؛ امام حسین - علیه السلام - عموزادگان ، برادران ، خانواده ، دوستان مؤمن خود ، با تهیه وسائل لازم برای قطع مسافت میان مکه و کوفه مجهز گشته ، براه افتاد در این سفر افراد جلیل القدر و برگزیدگان از طرف شیعیان کوفه علی الخصوص عامه مسلمانان آن دیار ، همراه نامه های آنان نزد امام آمده بودند ، مسلم را همراهی می کردند .
این همراهان عبارت بودند از : مجاهدان راه خدا ، قیس بن مسهر صیداوی ، عمارة بن عبدالله سلولی و عبدالرحمن بن عبدالله ارحبی .
زمان حرکت از کوفه ، شب نیمه ماه مبارک رمضان سال 59 هجری به شکل مخفیانه و شبانه بود ، تا کسی از بنی امیه او را نبیند . (105)
مسلم همراه سه یار خود ، در مدینه فرود آمد و نزد مرقد شریف پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - رفت . . .
خوارزمی می گوید : همین که مسلم به مدینه درآمد ، نخست به مسجد پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - داخل شده دو رکعت نماز بجا آورد سپس در دل شب خارج شد و با اهل بیت (ساکن در مدینه) خداحافظی نمود(106)
مسلم سپس از مدینه خارج شده ، با یاران ، سیرشتابان ، خود را در پی هدف مطلوب پیش گرفتند .
در اینجا لازم می دانیم اندکی تاءمل کنیم و قبل از پی درگرفتن سفر ؛ این دلاوران رسالت ، به آنچه که درباره دو راهنمای به استخدام درآمده توسط مسلم در مدینه برای نشان دادن راه و گم شدن و مردن آن دو از تشنگی و فال بد مسلم از این حادثه - آن طور که پنداشته اند - بپردازیم ، و نادرستی این ادعا را نشان داده ، نظر خود را بیان داریم .

داستان دو راهنما

روایتی ، داستان را چنین نقل می کند : مسلم دو راهنما را در مدینه به استخدام خود درآورد . . . آن دو راهنما ، در شبی از جاده منحرف شدند ، صبحگاهان راه گم کرده تشنگی و گرمان برایشان فشار وارد کرد و دیگر قدرت ادامه راه را نیافتند در آن هنگام نشانه های راه را دیدند به مسلم گفتند : این راه را بگیر و در آن پیش برو شاید نجات پیدا کنی ، مسلم آنان را ترک کرده همان مسیر را دنبال کرد و آن دو راهنما پس از اندک مدتی از تشنگی مردند(107)

در داستان بالا از منحرف شدن در شبی سخن به میان آمده است ؛ یعنی آنکه این حادثه نتیجه تاریکی شب بوده است در حالی که روایت دیگری این انحراف از جاده را آگاهانه از طرف آن دو راهنما از ترس تعقیب (108) نقل می کند ؛ یعنی ، آن دو برای آنکه سفیر ، توسط دشمنان تحت تعقیب قرار نگیرد ، عامدانه راه را گم می کنند و از جاده خارج می گردند .

در این جا کافی است این نکته را متذکر گردیم که آن دو راهنما - به فرض وجود چنین کسانی - از هدف حرکت مسلم خبری نداشتند و سزاوار در جریان قرار گرفتن ماءموریت هم نبودند .

به هر حال ، طبق داستان فوق ، نتیجه هلاکت راهنمایان - آن چنان که این داستان ادعا می کند - توقف حرکت است و عدم ادامه آن . راوی این داستان می گوید : مسلم از رفتن بازماند ، و نامه ای به امام نوشته و این حادثه را شوم دانست و آن را به فال بد گرفت .

ما در اینجا متن نامه را- به ادعای راوی و نقل وی - می آوریم :

اما بعد : من از مدینه با دو راهنما خارج شدم ؛ آن دو از جاده خارج شده راه را گم کردند ، تشنگی بر ما سخت گشت و آن دو راهنما از پا درآمده مردند و ما آمدیم تا به آب رسیدیم و باقی مانده جانهای خود را نجات دادیم .

آن آب در محلی است که : المضیق من بطن الخبت (109) نامیده می شود و من این را به فال بد گرفتم لذا اگر صلاح بدانی مرا از ادامه این ماءمورت معذور داشته ، دیگری را بدین کار گسیل داری . و السلام (110)

مسلم این نامه را به وسیله مجاهد عظیم الشاءن ؛ قیس بن مسهر صیداوی - باز طبق نقل راوی - برای امام فرستاد و امام هم پاسخ نامه را به وسیله همان پیک به نزد مسلم باز فرستاد که می گفت :

اما بعد : از آن بیمناکم که تنها انگیزه تو از ارسال نامه استعفا از ادامه این ماءموریت که تو را بدان گماشته ام ، بزدلی و ترس باشد ؛ پس راهی را که تو را بدان روانه ساخته ام دنبال کن . والسلام (111)

مسلم به خواننده نامه گفت : من از این حادثه بر جان خود ترسان (112) نیستم - این عبارت را بعدا طرح خواهیم کرد .
اما باقی داستان به نقل راوی : مسلم همچنان پیش می رفت تا به آبی متعلق به قبیله طی رسید و در آنجا فرود آمد سپس آنجا را ترک کرده در هنگام حرکت مردی را دید که به شکار مشغول بود مسلم به وی نگریست و دید که آن مردم به آهویی تیرانداخت که به سوی وی می آمد ، و آن را از پا درآورد . مسلم گفت : دشمن ما - ان شاء الله -کشته خواهد شد(113)
نپذیرفتن داستان روایت گونه بالا ، به دلیل به کار گرفته شدن الفاظ تطیر ؛ فال بد و شوم دانستن یا : جبن ؛ ترس و بزدلی در لابلای داستان نیست ، بلکه به دلایل متعدد دیگری است که نمی توان روایت فوق را قبول کرد .
تطیرو مانند آن را مفاهیمی نیست که در بنیاد اعتقادی خاندان نبوت جایی داشته باشد ، تا بشود آن را به یکی از علما و مبرزترین فقها و مشهورترین شجاعان این خاندان که بی باکانه با ترس رو در رو می شود و مرگ را از پا درمی آورد نسبت داد . . . (114)
اما کلمه جبن با آنکه در پاره ای استعمالات ، نقشی ادبی و مقبول دارد (115) در پاره ای از روایات اساسا این کلمه نقل نشده است ؛ مثلا امام در روایتی چنین پاسخی می دهد :
از خاندان ما کسی به تطیر معتقد نیست (116)
یا کسی که به تطیر بپردازد از این خاندان نمی باشد .
و در روایت دیگری نامه امام چنین نقل شده است :
اما بعد : از آن بیمناکم که نوشتن این نامه و درخواست استعفا ، انگیزه دیگری جز آنکه می گویی باشد . پس همان راهی که تا کنون آمده ای دنبال کن و به پیش برو والسلام (117)
به هر صورت ما نقاط ضعفی را مشاهد می کنیم که از اهمیت این روایت و مانند آن کاسته و آن را تخطئه می کند .

رد همه این روایت

به دلایل ذیل ، ما روایت بالا را نادرست می دانیم :
1 - امام حسین - علیه السلام - خود این مجاهدان سه گانه را همراه مسلم گسیل می دارد(118)پس مساءله راه و راهیابی در چنین امر مهمی فراموش نمی گردد ، مخصوصا آنکه همراهان مسلم اهل مکه یا حجاز نیستند ، بلکه از اهالی کوفه می باشند که راه آمدن به مکه و بازگشت از آن برایشان پنهان نیست ، پس اینان می توانند نقش راهنما را نیز ایفا کنند و به ویژه آنکه این نمایندگان طبق سفارش امام بر پنهانکاری اصرار فراوانی دارند .
2 - به حکم شغلی راهنما در مسافتهای طولانی ، چنین به نظر می رسد که راهنما تمام لوازم یک سفر طولانی را با خود داشته باشد و به طریق اولی دارای صبر اکتسابی ناشی از تجارب و محیط مناطق حاره باشد و بتواند در برابر سختی ها و فشار تشنگی از خود مقاومت نشان بدهد .
حال اگر این دو راهنما - طبق نقل الاخبار الطوال - در شب راه گم کرده باشند ، آیا نمی توانستند تا فردای آن شب تشنگی را تحمل کنند؟ !
3 - درجه ارتباط ارگانیک و پیوند مادی این دو راهنما تا چه حد است که این گونه آنان را تا پایان زندگی دهشتناک خود به یکدیگر پیوسته نگه می دارد؟ ! زیرا این دو با هم گم می شوند ! همزمان شدت تشنگی آنان تا سرحد مرگ می رسد ! و حقیقتا با هم می میرند ! و مرگ آنان در یک زمان و یک مکان اتفاق می افتد ! واقعا چه پیوند و علقه ای آنان را تا پایان این تراژدی وابسته به هم کرده است ! ؟
4 - چرا مسلم آنان را از مدینه به خدمت می گیرد و نه از مکه ؟ و بعد که تشنگی پیش می آید چرا هیچ یک از این چهار تن - مسلم و سه یار همراهش - را تهدید نمی کند . در حالی که آنان نیز دچار همین مشکل شدند و در همان راه و زیر تابشهای یک خورشید و هوای دم کرده یک منطقه قرار گرفتند ! آیا معقول است که بپنداریم آنان با خود آب داشتند ، لیکن از سیراب کردن هر دو یا یکی از این دو راهنما دریغ ورزیدند؟ !
5 - این چه توانایی حیرت انگیزی است که این دو راهنما در خود دارند ؛ زیرا آنان تا آستانه مرگ نیز از ارائه خدمات به مسلم خودداری نمی کنند ، و راه و نشانه های آن را به وی نشان می دهند .
آیا کسی که در سکرات موت دست و پا می زند و نسبت به اطراف خود آگاهی دارد؟ و آیا چنین کسی معقول است که به هوش آمده راه زندگی را به دیگری نشان دهد؟
این چه توانایی است و یا این چه جفا و سنگدلی است که از سوی این

چهار تن می بینیم که کمترین حرکتی در جهت نجات آن دو یا یکی از آنها از خود نشان نمی دهند؟ .

1 - چگونه نامه رسان - قیس بن مسهر صیداوی حامل نامه مسلم و پاسخ امام - به مکه رفت و سپس بازگشت ؟ و چگونه فرستاده و فرستنده با اطمینان ، خواستار طی طریقی شدند که راهنمایان حرفه ای در آن راه جان باخته بودند؟
2 - با توجه به این که امام حسین - علیه السلام - آن دو راهنما را برای تعیین مسیر با هیاءت نمایندگی همراه نساخته بود و از وجود آنان در ضمن سفر نیز بی خبر بود ، انگیزه در میان گذاشتن رویداد مرگ آن دو و ماجرای گم شدن آنها با امام چه بود؟ مخصوصا که ادامه این سفر مشروط به سلامتی کسی از همراهان یا راهنمایان نبود .
3 - لحن نگارنده نامه (مسلم) در نامه خود ، به علاقه و گرایش شدید وی به بازگشت از این سفر و جایگزین شدن دیگری به جای خود اشعار دارد و صاحب چنین لحنی - طبق اشعار خود نامه - بایستی شخصا به مکه مراجعت می کرد و موضوع را با امام در میان می گذاشت ؛ و این حرکت شایسته این موقعیت است ، نه ارسال نامه و پیک .
4 - این آن چیزی نیست که از آن بر جان خود ترسان باشم .
این جمله ای است که - طبق روایت دو راهنما- پس از قراءت نامه امام بیان کرد پس وی از چه بیمناک بود و چه چیز او را مطمئن ساخت ؟
اگر مسلم با دریافت پاسخ امام حسین - علیه السلام - بر درستی راه خود مطمئن گشت قبلا خود امام - نه دیگری - بود که وی را بدین سفارت گماشته بود و نیازی به نظر خواهی مجدد از حضرت نبود .
به هر حال این جمله منسوب به مسلم ، غامض باقی می ماند مخصوصا که توقف و از حرکت باز ایستادن وی برای استعفا از این مسؤ ولیت بود ، نه نظرخواهی .
5 - چگونه این هیاءت بقیه راه را طی کردند و از کجا می دانستند که چقدر مسافت دیگر باید طی شود؟ در حالی که باقی مانده مسیر ، طولانی تر از فاصله مکه تا حادثه مرگ آن دو راهنما بوده است ؟ آیا شایسته تر نبود که آنان راهنمای جدیدی برگزینند؟ و یا آنکه خود امام یک راهنمای حرفه ای آگاه به تمام کوره راهها را برای تضمین سلامت رسیدن آنان به کوفه معین سازد؟ ولی این انتخاب اتفاق نمی افتد .
و اگر همراهی این سه یار سفیر را کافی بدانیم ، ما پیشاپیش از ارزش حضور این سه تن دلاور یاد کردیم .
6 - اما محل وقوع حادثه ؛ یعنی تنگه الخبت که بایستی طبق داستان ، میان مدینه و کوفه باشد ، خلاف واقع است ؛ زیرا حموی تصریح می کند که :

خبت ، دشتی است در منطقه حره ، و نام صحرایی است میان مکه و مدینه (119)
7 - درباره مدت زمان قطع این مرحله باید گفت : مسافرت بطور معمول ، بیست روز بطول می انجامیده است و با فرض سحت داستان - هلاکت دو راهنما - زمان طی مسافت ، طولانی تر شده است ، (120) به زمان فوق بایستی مدت زمان توقف مسلم برای دریافت پاسخ نامه را نیز بیفزاییم .
لیکن روایات تاریخی تاءکید دارند بر اینکه این مسافت همان مدت زمان معمول آن روز به طول کشیده است و این مطلبی اجماعی است . (121)
8 - این داستان در صدد تصویر سفیر به عنوان مردی پایبند به فال نیک و بد زدن است و این تصویر با مفاهیم بنیادی ریشه دار در خاندان نبوت متضاد است و خلاف گفتارهای پیامبر- صلی الله علیه و آله - به مسلمانان ، در جهت بازداشتن آنان از اعتقاد به شوم بودن اشیا و حوادث ، و تلاش در راستای درک مفهوم قضا و قدر می باشد .
خاندان نبوت نه تنها دیگران را از اعتقادات نادرست ، نهی می کردند بلکه خود آنان مثل اعلای ثبات شخصیت و درک روشن قضا و قدر و بی اعتقادی کامل به تطیر و مانند آن بودند .
9- این داستان بطور ضمنی حرکت سفیر ، (مسلم) را اسیر عواطف و انفعالات نفسانی وی معرفی می کند و انگیزه وی را آمیخته ای از ترس ، تردید و تلاش در جهت دست به کاری زدن و اقدام کردن می نمایاند .
مسلم گاهی فال بد می زند و گاهی فال نیک و به هنگام فال بد زدن ظاهرا احساسش به وی راست می گوید و او دیگر امکان ادامه سفر و پیش روی را ندارد .
و هنگامی که فال نیک می زند و با دیدن مردی که آهویی را می کشد ، دشمن خود را از پای درآمده فرض می کند ، در احساس خود دچار اشتباه می گردد - آن چنانکه عامه از این فال زدن درک می کنند - زیرا این دشمن است که مسلم را می کشد ، نه آنکه مسلم دشمن خود را از پا در می آورد .
و این چنین است که به صرف یک داستان برخاسته در ضمن اندیشه ای ناصواب با مفاهیم بنیادی و اعتقادی بازی می شود و در اذهان مسلمانان کوهی از شک و تردید سست اندیشی می آفریند و با القای گمانهای واهی ، و از کار انداختن یقین در جهت از میان برداشتن تکلیف آنهم تکلیف اصیل از آبشخوری پاکیزه از منبعی معصوم و آلوده نشده ، تلاش ناجوانمردانه ای آغاز می کند . (122)
اما حقیقت امر آن است که این گروه مکتبی محمدی ، به درستی کار خود یقین داشت و سرشار از ایمان و خیر دیدن تمام امور بود ؛ زیرا پایبندی

حیرت انگیزی به تکلیف الهی داشت ، و هراسی از کشته شدن و مردن در راه خدا ، مبداء و امت مسلمان نداشت .
مسلم نیز در تکلیف حسینی خود در بالاترین درجه های یقین بود و در خروج خود کمترین اضطرابی از خود نشان نمی داد ، و در پیش رفتن استوار بود ؛ زیرا او از خاندان مکتب است و از گروه معتقدان که برای عظمت هستی ، پدید آمدند و از کسانی است که زندگی و شهادتشان هر دو پیروزی و رستگاری می باشد .
لیکن متاءسفانه این داستان بدون توجه به نتایج آن ، ورد زبان بسیاری از خطیبان و مسطور در کتب اکثر نویسندگان می باشد و اهل قلم و بیان - آگاهانه یا با ناآگاهانه -به مردم و جوانانی که ذهنی بکر و دست نخورده دارند تلقین می کنند که : بعضی از فال بد زدن ها به حقیقت می پیوندد و برخی از به فال نیک گرفتن ها نادرست از آب درمی آید ! و مردم گمان می کنند مسلم این سفیر بزرگ ، به اتکای این فال زدن ها راه می سپرد و با این چراغ ظلمانی مسیر خود را روشن می کرد !
ما فکر می کنیم این داستان از ثمرات و دستاوردهای بزرگان دروغ پرداز و پیشوایان فریب و نیرنگ ساز بوده است ؛ زیرا می دانیم که این داستان و مشابه آن در دوران سیاستهای آمیخته با تزویر و نیرنگ ، و رطب و یابس بهم پیوستن ساخته شده است .

کوفه در التهاب

قهرمان خاندان ابواطالب و سواران همراه وی ، بر پشت اسبهای راهوار خود به سوی کوفه در شمال عربستان می تازند ، و شتابان به شهری نزدیک می گردند که در اشتیاق دیدار رهبر قیام می سوزد .
کوفه همچنان نگران نتیجه نامه های خود است ، و توده های شهر منتظر قدوم منجی بزرگ خود ؛ سبط پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - نفسها را در سینه حبس کرده اند .
انتظار توده مظلوم له شده و ستمدیده به طول انجامیده است چه چیز مانع از اجابت درخواست آنان توسط فرزند رسول خدا گشته است ؟
مگر مردم شهر واقعیت موجود را انکار نکرده اند؟ آنان برای آمدن شخص رهبر به شهرشان لحظه شماری می کنند و این آرزو همه وجودشان را تسخیر کرده است پس چرا قهرمان و پیشاهنگ ابدی انکار نظام سیاسی اموی ، سبط گرامی ، امام حسین ، روی گردان از تن دادن به حکومت بنی امیه ، به ندای این محرومین پاسخ نمی دهد؟
در این لحظات حساس و دردناک انتظار است که نوید اجابت امام حسین - علیه السلام - گوشهای آنان را نوازش می کند و خبردار می گردند که سفیر شخصی امام ، در راستای پاسخ مثبت به اهل شهر به سوی آنان پیش می آید و مردم مشتاقانه به کوی و بر زن ریخته ، خود را آماده استقبال نماینده بیت محمدی می کنند و فرستاده امام - قهرمان انکار بنیادی نظام باطل سفیانی - را با اشکهای گرم شادی در آغوش می کشند .

بخش سوم : آمادگی و بسیج ، تحت نظارت سفیر

آمادگی و بسیج ، تحت نظارت سفیر

با رسیدن سفیر به کوفه ، فعالیت انقلابی ، با جدیت بیشتری شروع گشت و سطح تحرک ، تحت نظارت وی ارتقاء یافت ، تا جایی که متمردین کوفه در بیشترین تجمع خود ظاهر گشتند(فصل اول . . .)
و تجلیات دیگری از گسترش این فعالیت ها را در فصل سوم خواهیم خواند . رهبری سفیر حسینی در مراحل اولیه جنبش بر آن قرار گرفته بود تا جانب هوشیاری و احتیاط را از دست ندهد و دشمن را برنگزیند و برخورداری ناخواسته و قبل از موعد ، با وی پیش نیاید ؛ زیرا وظیفه اصلی سفیر در این شهر صرفا آمادگی و بسیج مردم بود تا زمینه های قیام و درگیری بخوبی فراهم شود و سفیر تلاش وسیعی آغاز کرده بود تا مبادا از این چهار چوب خارج گردد .
آمادگی و بسیج ، نیاز به وقت فراوان و آرامشی داشت که مانورهای هواداران حکومت ، آن را به هم نزند .
مسلم این سیاست را به خوبی پیش می برد و کمترین درگیری میان شیعیان برگزیده و عموم اهل کوفه و والی آن روز کوفه - نعمان بن بشیر - روی نمی دهد هر چند نعمان در سخنرانی خود مردم کوفه را به اطاعت از امویان فرا می خواند (فصل دوم) .
این سخنرانی درپی درخواست اعمال فشار از طرف حزب هواداران امویان در کوفه صورت گرفته بود . اگر چه برخورد ملایم نعمان و مسالمت جویانه وی در این سخنرانی آنان را ناراحت ساخت ؛ زیرا آنان خواستار به کار بردن سیاست سرکوب نظامی بودند .

فصل اول : بیعت و تشکل

. . . به خدا سوگند ! از تصمیم قبلی و آنچه بر آن خود را آماده ساخته ام شما را خبر خواهم داد . . .
سوگند به خدا ! اگر مرا بخوانید اجابت خواهم کرد و در کنار شما با دشمنانتان نبرد خواهم کرد و در دفاع از شما آنقدر شمشیر خواهم زد تا خداوند را ملاقات کنم و از این کار فقط آنچه را که نزد خداوند است خواهانم .
(قهرمان مکتبی ، عابش شاکری)

مقر سفیر

مردم کوفه - خاص و عام - از سفیر حسینی استقبال بی نظیری به عمل می آورند و او را با احترامی شایسته شخصیت خود و نیابت از طرف ریحانه رسول خدا - صلی الله علیه و آله - در میان همراهان سه گانه خود ، در تاریخ روز پنجم شوال به شهر ، وارد می گردد(123)
اولین نشانه دوراندیشی سفیر بزرگ ؛ مسلم بن عقیل ، حسن انتخاب وی برای محل استقرار و استراحت است که بزودی مقر کارهای مربوط به سفارت و رفت و آمد عامه مسلمانان و مجمع بزرگان شیعه و خود بخود مرکز بیعت خواهد شد ، بشمار می رود .
طبق معمول ، تاریخ و مورخین درباره اولین خانه ای که مسلم آن را برگزید و در آن سکونت اختیار کرد ، اختلاف نظر دارند در تعیین اولین منزل سه روایت وجود دارد :
نخستین روایت می گوید : مسلم به خانه مسلم بن عوسجه - که از استوارترین مجاهدان کوفه است - درآمد (124)
دومین روایت مدعی است که : مسلم خانه هانی بن عروه (125) را برگزید .
لیکن ما در آینده بیان خواهیم کرد که سفیر خانه مجاهد دلیر ؛ هانی بن عروه را بعدا و به عنوان دومین منزل اختیار کرد نه اولین بار .
اما سومین و آخرین روایت با صراحت می گوید :
مسلم از همان آغاز به خانه مجاهد بزرگ ؛ مختار بن عبیده ثقفی درآمد ، و آن منزل را مقر خود قرار داد(126)
خانه مختار بعدها به تملک مسلم بن مسیب درآمد و به نام وی خوانده می شد . (127)
این نامگذاری ظاهرا تا زمان طبری و مفید که اوایل قرن چهارم می زیستند ، ادامه داشته است .
و با توجه به سفارش امام به مسلم که : هنگام ورود به کوفه نزد موثق ترین مردمان آن شهر منزل اختیار کن ، بایستی این سه تن از معتمدترین و موثقترین مردم کوفه دانست .
هر کدام از آنان از مزایای ویژه و اعتماد خاصی برخوردار بود و همتاری خوبی محسوب می گشت ، لیکن مسلم خانه ابن عوسجه را مقر خود قرار نداد ، مگر اینکه خانه وی را ناشی از دعوت او از مسلم برای آمدن به خانه در آغاز ورود به شهر کوفه بدانیم یا بگوییم که سفیر برای احترام به شخصیت ابن عوسجه که از افراد جلیل و صالحین بزرگ کوفه و از مردان جهاد و اجتهاد بوده است - و بعدها نیز نایب مسلم بن عقیل در اخذ بیتعت

از مردم شد - چند روز اول آمدن به کوفه را در خانه ابن عوسجه بسر برده است .
آری ، میهمان بزرگ بر منزل قهرمان بخشنده مختار ثقفی (128) فرود آمد و خانه آن کوه تنیده در ایمان خود رابه دلایل اعتقادی و موقعیت اجتماعی وی در انقلاب شهرها انتخاب کرد .
به نظر می رسد مهمترین دلیل انتخاب خانه مختار ، مصونیت سیاسی خاصی بود که مختار از آن بهره داشت ، ودیگری جز او از چنین امتیازی برخوردار نبود ؛ زیرا مختار داماد والی کوفه از طرف معاویه ، نعمان بن بشیر بود و همین ویژگی مصالح متعددی برای فعالیتهای انقلابی در استفاده از زمان - یا پاره ای از زمان - در برداشت و عملا هم یکی از دلایل ملایمت و آسانگیری و احیانا تجاهل نعمان در قبال مسائل خطیری که در خانه مختار روی می داد همین بود .
یا آنکه او دیگر توانایی تغییر موقعیت موجود را نداشت . سفیر به عنوان میهمان به خانه مختار وارد می شود ، و آنجا را مقر فعالیت خود قرار می دهد .
از خاص و عام هر که خبر ورود سفیر را می شنود و شتابان برای دیدار و عرض ادب سوی مقر ، می شتابد .
مسلم جلسه وسیعی تشکلیل می دهد و در آن هوادارن خاندان نبوت حضور به هم می رسانند و مسلم ، خردمند فرزانه و رایزن اندیشمند ، برخود لازم می بیند تا با مؤمنان سخن گوید و سخن آغاز کرده ، وظیفه مقدس خود را اعلام کند .
نماینده امام حسین - علیه السلام - از جا برخاسته ، نامه امام را می خواند پیام اما م ، و گوشهای حاضرین را نوازش می دهد . کلمات آخر نامه طنین خاصی پیدا می کند :
. . . به جانم سوگند ! تنها کسی امام است که عامل به کتاب خدا ، پایبند به قسط و عدالت و متدین به دین حق ، و واقف نفس خود در راه خداوند باشد والسلام .
هر بار که این کلمات و دیگر فرازهای نامه خوانده می شود و در صفحات ذهن حضار نقش می بندد شور و ولوله ای بپا می خیزد ، پلکها می لرزد ، اشک در حدقه چشمان حلقه می زند ، و مردم شروع به گریستن می کنند .
این نامه ، محبت بی شائبه سبط پیامبر را برایشان آشکار می کند و آنان را به یاد حکومت پدرش ؛ امیرالمؤمنین - علیه السلام - که همین مردم بهترین خاطره ها را از آن دارند ، می اندازد .
گویا آنان با شنیدن نامه ، کابوس حکومت معاویه ، دشمن علی را بهتر درک کرده ، جنایات وی را احساس می کنند و دلهایشان فشرده می گردد و می

گریند . مسلم از به پایان رساندن نامه امام در اولین جلسه فارغ گشت و نامه را پیچید .
در این هنگام اولین اشخاص مخلص - که بعدا آنان را یاد خواهیم کرد - برای بیعت بپا خواستند . مسلم از هیچ کس از مؤمنین و مسلمانان درخواست بیعت نکرد ، بلکه او فقط نامه و صدای امام را به گوش آنان رساند و نامه را در پیچید .
اما این اهل کوفه بودند که با شور و هیجان و آروزمندی شدیدی به سوی نماینده بزرگوار امام شتافته ، به عنوان بیعت با امام ، دستهای پسر عم ، برادر ، و فرد مورد اعتماد از خانواده حسین - علیه السلام - را سخت فشردند .

وقتی جنبش به مراحل جدی نزدیک می شود ، مساءله بیعت کردن ، موضوعیت پیدا می کند و همگی آماده می گردند تا تن به آن داده ، پیمان استواری را به گردن گیرند . اما بر چه اساسی این بیعت باید صورت گیرد؟ و مردم بر کدامین مبنا بیعت نمایند؟
در اینجاست که سفیر والای حسینی چهارچوب بیعت را بطور روشن و دقیق مشخص ساخته است این بیعت همانند بیعتی می باشد که پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - از قبیله اوس و خرزج در عقبه دوم می گیرد(129) و به تعبیر دقیقتر این بیعت :
دعوت به سوی کتاب خدا ، سنت رسولش ، جهاد با ستمگران ، دفاع از مستضعفان ، بخشش به محرومان ، تقسیم عادلانه دستاوردهای جنگی میان مسلمانان رد مظالم به صاحبان آنها ، یاری خاندان نبوت در برابر دشمنان کینه توز و پایمال کنندگان حق آنها ، صلح با هر که اهل بیت با او صلح کند ، جنگ با هر که اهل بیت با او پیکار کند ، اطاعت محض از این خاندان ، بدون کمترین اهمالی در انجام دستورات آنان و بدون تضعیف آراء و نظرات آنان بود (130)
بر مبنای فوق - مبنایی بزرگ و مضمونی حساس - مردم بدون کمترین اعتراضی نسبت به مفاهیم و مواد آن بیعت کردند .
بیعت عهد و پیمانی است که شرعا الزام آور است ، هرگز گسسته نخواهد شد مگر پس از پایان مدت آن - در صورت مدت دار بودن - یا پیش آمدن موردی که فرد بیعت کننده را در فسخ و انحلال بیعت خود آزاد گذارد - در صورتی که بیعت مشروط باشد .
فرد مسلمان با بیعت کردن ، تکلیفی دینی و شرعی به گردن خود می گیرد ، و متعهد می شود تا طبق مواد بیعت ، عمل کند ؛ یعنی : سرنوشت خود را با آینده بیعت ، گره زده ، تمام هم و غم خود را در راه تحقق مواد آن و منافع امت و مصالح دین در برخوردهای سخت و خطر آفرین به کار برد .
عواطف متراکم ، شوری روزافزون ، آروزهای درونی و رؤ یاهای طلایی برای فردایی امید بخش ، توده های کوفه را به حرکت درآورد و آنان حریصانه برای دیدار طلعت نایب سبط محمدی ، سفیر حسین - علیه السلام - و در یعت کردن با خدا و رسول وی و ریحانه پیامبر بر یکدیگر پیشی گرفته ، رقابتی سخت در فشردن دست نایب حسین آغاز کردند .
فراموش نمی کنیم که ما در برابر مردمی قرار داریم که رنج و محرومیت آنان به جایی رسیده بود که بدون در نظر گرفتن توانایی واقعی خود ، امکانات بالفعل ، تنهابا شوری برای پیروزی بر بنی امیه و احساسی کوبنده

از ظلم و ستم این شجره خبیثه ، به حرکت درآمدند .
آنان شاید پنداشته بودند در راه خود ، با لشکریان شام درگیر نخواهند شد یا آن که گمان برده بودند نقش آنان با بیعت کردن پایان می یابد و انجام دیگر نقشها و ایفای آنها به عهده امام یا سفیر وی خواهد بود !
و یا بر این باور بودند که تطبیق کتاب خدا و سنت رسول وی همان شیوه لفاظی رایجی که قبلا از دیگر حکام و عمال جور شنیده بودند ، می باشد .
جمهور کوفه از یک نکته را فراموش کرده بودند ؛ آنان از یاد برده بودند که مسلم از خاندانی است که گفتار و کردار آنان بر یکدیگر منطبق است ، و اگر بگویند عمل خواهند کرد و اگر این مردم دعوت وی را پاسخ عملی ندهند ، آینده ، آنان را لگدمال خواهد کرد ، و زبونی آنان را پراکنده خواهد ساخت .
شکی نداریم که این مردم مسلم را به چشم دیگری نگریسته ، و سفیر حسین را از هر سفیر دیگری تفکیک می کردند و حکام مستبد والی و غیره را از نماینده شیطان می دانستند ، و مسلم را سفیری رحمانی .
لیکن این شناخت ، ناقص بود و آنان در همین مرحله تفکیک مانده بودند .
شناخت آنان را موانعی چند ، تیره می ساخت و از بذل تلاشهای ارزنده و ضروری باز می داشت .
آنان به اهمیت بیعت خود و مسؤ ولیتهای ناشی از آن توجیهی نداشتند آنان را ترسی دهشتناک از لشکریان معاویه - که وحشتناک ترین جنایات را نسبت به اهل کوفه در سالیان قبل از مرتکب شده بودند - فرا گرفته بود و این ترس صفوف آنان را دچار تشتت می ساخت .
کوفیان را شناختی مجدد ، اراده ای آهنین و درمانی تازه لازم بود تا آماده پایبندی به بیعت خود شوند .
با توجه به مشکلات فوق ، کمیت بالای بیعت کنندگان در آن شرایط - همان طور که بعضی از بیعت کنندگان آگاه و مکتبی مانند : عابس ، حبیب و سعید اشاره کرده بودند و ما در آینده سخنان آنان را یاد خواهیم کرد - معیاری برای نیرومندی این جنبش به حساب نمی آید .
با این همه تعداد بیعت کنندگان به شکل تصاعدی بالا می رفت . و تنها در یک ماه تعداد آنان از ده هزار تن گذشته ، قریب به بیست هزار بیعت کننده رسید . البته رقم چهل هزارتن (131) سی هزارتن (132)دوازده هزارتن (133) و هیجده هزار تن (134) ؛ یعنی به تعداد نامه های فرستاده شده برای امام حسȮ- علیه السلام - در روایات مختلف نیز ذکر شده است .
و به تعبیر دقیقتر و آماری روشنتر این هیجده هزارتن همان تعداد افراد امضاکننده نامه ها می باشند که مسلم بن عقیل پس از حدود 35 روز از ورود خود به کوفه ، طی نامه ای به امام از آنان یاد کرده و موقعیت موجود را تشریح می کند .

همیشه آگاهی و ذکاوت در میان برگزیدگان هر قوم و دیاری متجلی و آشکار بوده است ، و درک شرایط موجود به گونه ای عمیق در اختیار افراد ممتاز بوده و هست و در هنگام ضرورت یکی از این فرزانگان از میان قوم برخاسته ، زبان گویای دیگران می گردد ، و مسائلی راکه در عین روشنی نیاز به گفتن دارد ، بیان می کند .
مطالبی وجود دارد که مخفی نیستند ، اما بایستی حتما به زبان آورده شوند و این هجوم مردم برای بیعت با وی به عنوان نماینده و دست امام ، قهرمان پرسطورت ؛ شیرشیران - آنچنان که مردم آشنان با وی در میدان کارزار این گونه او را نامیده اند - به پامی خیزد تا سخنانی متواضعانه در پاسخ نامه امام و در برابر نماینده حضرت ، ادا نماید .
مجاهد استوار عابس بن شبیب شاکری همدانی نستوه وصف شکن ، مقابل سفیر بزرگوار قرار گرفته ، سخن آغاز می کند :
سپاس خدای را سزاست و ثنای من شایسته او باد . . . (بعد می گوید :)
اما بعد : من از مردم به تو چیزی نخواهم گفت و نمی دانم چه در دل دارند ، و چگونه فریفته آنان گشته ای ، اما من ، به خدا قسم ! تو را از آنچه در دل دارم خبر خواهم داد ، و تصمیم قلبی خود را آشکار خواهم ساخت . . .
سوگند به خدا ! که اگر مرا بخوانید ، شما را اجابت خواهم کرد و در کنار شما با دشمنانتان پیکار خواهم کرد ، و در راه دفاع از شما آنقدر شمشیر خواهم زد تا خداوند را ملاقات نمایم و در این کار تنها آنچه را که نزد خداوند است خواهانم (135)
این بیانات از سخنان جاویدانی است که یاور بزرگ حسینی آنها را به زبان می آورد .
وی نتوانست ساکت بنشیند و بر آنچه در دلش می گذشت و در سینه اش خلجان داشت سرپوش بگذارد . او برخاست و از خود استواری و پایداری درونی را نشان داد ، اما در همان حال با اشاره ای کم نظیر ، نظر خود را درباره مردم آن دیار بیان داشت :
من تو را از مردم خبر نخواهم داد و نمی دانم در دل آنها چه می گذرد ، و چگونه فریفته آنان گشته ای . . .
وی در سخنان خود بیش از آنکه توانایی و بی باکی خود را به نمایش بگذارد ، نگرانی و هراس خود را از این توده نامتناجس بیان داشت .
آیا وی می خواست از انگیزه های متضاد و علایق مختلف این مردم هزار رنگ سخن بگوید؟ و یا آنکه می خواست آن روی سکه این جمعیت متراکم را به مسلم نشان دهد؟ و یا آن که در صدد بود جوهره خود را بیان کره ،

میان خود و توده های عاطفی کم ثبات تفکیک کند؟
همه احتمالات بالا درست است و این مرد با جملات صریح و کوتاه به قلب هدف می زند ، و مقصود درونی خود را بیان می کند .
البته شایسته ذکر است که مسلم ، گوشه های سخن خطیب را درک می کند و مقصودهای چندگانه وی را درمی یابد ؛ زیرا پس از اندک مدتی - که بعدا ذکر خواهیم کرد - همین عابس همدانی است که از میان دیگران برگزیده می شود و مسلم او را با نامه ای خطی برای ملاقات امام به مکه می فرستد . این انتخاب دقت نظر و درک اصیل سفیر حسین را به بهترین وجهی نمایان می سازد .
عابس آنقدر صمیمی سخن گفت ، و بیانش چنان سرشار از صمیمیت و اخلاص بود که حبیب بن مظاهر اسدی - از حواریان و یاران نزدیک امام علی امیر المؤمنین (علیه السلام) - همان شیوه را به کار بست ، و با عمل خود گوینده و گفتار او را ستایش کرد .
حبیب بن مظاهر پس از عابس از جا برخاست و رو به عابس کرده و گفت :
خداوند تو را رحمت کند به نیکی آنچه را که در دل داشتی با سخنان گزیده و استوار بیان داشتی . . . وی سپس متوجه مسلم گشته ، اظهار داشت :
اما من به خداوندی که جز او خدایی نیست ، بر همان تصمیم و اندیشه ام که عابس می باشد(136)
حبیب ، کمترین سخنی بر گفتار عابس نیفزود . . . و آن را زبان حال خود قرار داد و همین بهترین تقدیر از سخن و سخنور است .
سومین فرد برگزیده این قوم ، مجاهد نستوه سعید بن عبدالله حنفی بود که پاجای پای دو یار پیشین خود نهاد و همان روش را برای بیان درونی خود کافی دانست و اظهارات دو سخنور قبلی را تاءیید کرد . (137)
این سه تن نمونه ای از مؤمنین برجسته کوفه بودند که راست گفتند ، صبر ، پیشه ساختند و پیوند با یکدیگر را حفظ نمودند ، و لحظه ای به گفتار بی عمل نیندیشیدند . آنان پایبند سخن خود بوده آن را در جریان اعمال خود به کار بستند و مصداق سخن خدایشان گشتند که :
و من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه . . . (138)
از مؤمنان گروهی هستند که به عهد با خدا عمل کرده ، بر آنچه پیمان بسته بودند ، استوار ماندند . . .
در مرحله آغاز بیعت مردان زیادی حاضر بودند ؛ یکی از این حاضران محمد بن بشیر نام دارد و راوی ماجرای عابس ، حبیب و سعید می باشد .
حجاج به علی راوی دیگری است که می گوید :
به محمد بن بشیر گفتم : آیا تو نیز مانند عابس و دوستانش ، سخنی بر

زبان آوردی ؟
گفت : من دوست داشتم خداوند یاران کوفی مرا با پیروزی معزز دارد ، لیکن دوست نداشتم که کشته شوم و از دروغ گفتن پرهیز گردم . (139)
چه بسیار مانند محمدبن بشیر در کیان بیعت کنندگان قرار داشتند ! کسانی که خواهان پیروزی بودند ، لیکن نمی خواستند خودشان قربانی گردند ! .
و چه بسیار کسانی که از دروغ گفتن باکی نداشتند و بر کشتن و کشته شدن با مسلم بیعت کردند ! .
انبوه بیعت کنندگان را که خواستار پیروزی بدون دردسر بودند و موفقیت بدون تلاش را در ضمیر داشتند و بدون نیرو گذاشتن و کاشتن ، خواهان برداشت بودند ، نمی توانیم منکر گردیم .
آینده تبعیت این گرایش دومی را به خوبی نشان داد ؛ زیرا چه بسیار کسانی که در حالت انفعال قرار گرفته از موضع ضعف بیعت کردند ، و کسانی که از موضع قدرت و آگاهانه بیعت نمودند کم بودند .
آگاهی و خیزش عمومی اهل کوفه نتیجه حرکت و رهبری گروه فعالی بود که هماهنگ بوده ، توده ها را متشکل می ساختند .
در این میان بیعت به عنوان آخرین مرحله حرکت و پایان جنبش برای عامه کوفیان مطرح بود ، در حالی که خود بیعت ، آغازی است برای مراحل دشوارتر و عملی پس از خود . و بیعت کننده را آگاهانه در برابر وضع پیچیده حال و آینده قرار می دهد تا وی با هوشیاری در برابر تزلزل و درنگ بایستد و هنگام گرم شدن تنور جنگ و انجام تعهدات ناشی از بیعت ، نلغزد و محکم به پیش برود .
مردم کوفه شب و روز با سفیر بیعت می کنند و تعداد آنان مرتبا در حال افزایش است . . . اما رهبر حسینی ، تیزبینانه آن روی سکه را می نگرد ، و واقعیت امر را آنچنان که هست در می یابد ، لیکن وضعیت را با صبری جمیل و پایدار تحمل می کند .

فصل دوم : موضع امور حکومت محلی

مختار در بازداشتن نعمان از اتخاذ تدابیر سخت و دور اندیشانه علیه جنبش کوفه ، تلاشهای مفیدی به عمل آورد تا شر وی را از فعالیتهای مشروع اهل آن دیار ، باز دارد . گویا مختار- با شناختی که از آمال و سودای حاکم داشت - وی را نسبت به آینده حکومت یزید مردد ساخته ، به از امیدهایی داده بود .

معاویه پیش از مرگ و پس از سالیان درازی که سیاستهای ارعاب و وحشت را در کوفه به وجود آورده بود و این سیاستها را حکام دست آموزی چون زیاد و مغیره به کار بسته و بدین ترتیب نفس همه اهل آن دیار را بریده بودند ، برای تثبیت حکومت ولیعهد خود یزید ، و جلب قلوب ، در صدد دلجویی کوفیان بر آمد ، و در راستای اجرای این سیاست نعمان بن بشیر را که فردی ملایم و آسانگیر به شمار می رفت و جزء صحابه بود ، بر کوفه گماشت ، تا مردم خاطرات تلخ آن سالهای سیاه ، و کابوس حکمرانی زیاد و مغیره را فراموش کنند .
نعمان بن بشیر در لیست انصار جای داشت و آرزومند حکومت و خلافت پس از معاویه و خواستار مناصب سیاسی بود . معاویه نیز با درک این ویژگی نعمان ، او را برای اجرای سیاست حسن نیت و آشتی ملی ! از طرف خود بر کوفه فرمانروایی می دهد تا مردم از وی و بنی امیه راضی گردند .
لیکن این سیاست عوام فریبانه همه مردم خشمگین و انتقام جو را به خواب فراموشی نمی برد . مردم کوفه نعمان را می شناختند ، اگر چه تمام حقایق را در باره وی نمی دانستند . این فرماندار مسالمت جو ! همان کسی استکه در عین التمر(140) . بر مردم آرام و غیر نظامی آنجا به دستور معاویه شبیخون می زند و با یورش نظامی خود بی گناهان را از پا در می آورد .
نعمان ، همان است که به شهروندان مناطق تحت حاکمیت امیر المؤمنین - علیه السلام - حملات نظامی پی در پی می کند و بدون کمترین عذاب وجدانی - اگر وجدانی داشته باشد- و اندیشه ای از قرآن و سنت پیامبر- درباره عدم تجاوز به غیر نظامیان و غیر آن - تنها در راستای تحقق سیاست معاویه مبنی بر ایجاد هراس در دل اهالی ، دست به کشتار و چپاول می زند . لذا صحابه پیامبر- صلی الله علیه و آله - از چنین فردی و امثال او بیزار هستند .
خواص ، فراموش نمی کنند که نعمان در مخالفت با امام علی علیه السلام و نقض بیعتی که به دستور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در غدیر خم با امام کرده بود ، پیش قدم گشته بود .
این نعمان است که مزدور زن عثمان گشته ، پیراهن عثمان و انگشتان بریده همسرش را با خود نزد معاویه می برد . تا به نام پیراهن و ادعای خونخواهی عثمان خونها بریزد . . . نعمان همچنان در اختیار معاویه قرار گرفته ، دستورات وی را انجام می دهد . معاویه می داند چگونه هر قدرت

طلبی مقام دوستی را به کار بگیرد و از او استفاده کند .
در جریان صفین تنها دو تن از انصار در کنار معاویه قرار داشتند : یکی همین نعمان است و دیگری مسلمه بن مخلد ! اما دیگر انصار و بخصوص صحابه از آنها همگی در کنار علی علیه السلام قرار می گیرند . و با گروه متجاوز(فئه باغیه) که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بارها به بغی و حق کشی آن اشاره و تصریح کرده بود ، تا آنجا که اصحاب هراسان بودند که مبادا در کنار این متجاوزان قرار گیرند و به لعنت ابدی گرفتار شوند حتی آنان که با امام در صفین نبودند بعدها به شدت اظهار ندامت کردند ؛ مثلا عبدالله بن عمر در اواخر عمر خود بارها چنین از پشیمانی خود پرده بر می داشت :
بر مسائل گذشته کمترین تاءسفی ندارم ، تنها اندوه و تاءسف من آن است که چرا در کنار علی علیه السلام با فئه باغیه پیکار نکردم (141) ، می جنگید .
لیکن نعمان از اینکه در پیشاپیش این گروه متجاوز و حق کش ، قرار دارد شادمان است . کوفه هرگز فراموش نمی کند که چگونه نعمان در حضور معاویه و در برابر علی علیه السلام به گناه خود افتخار می کند و با ادعای اینکه خود ، یک صحابی انصاری است ، تمام انصار رسول خدا را صلی الله علیه و آله که در یک صف استوار در کنار علی علیه السلام قرار دارند ، محکوم می کند ، و بودن آنان را در جبهه حق ندیده گرفته مدعی می شود آنان بر باطل هستند ! .
وی به خود جراءت می دهد و در میان دو لشکر در صفین فریاد زده ، قیس بن سعد بن عباده را مخاطب قرار داده می گوید :
(. . . ای قیس بن سعد ! آیا آن کس که برای شما همان را می خواهد که برای خود خواسته است - مقصودش معاویه است - ، با شما به انصاف رفتار نکرده است و منصف ترین شما نیست ؟ ! ای گروه انصار ! در سرنگون کردن عثمان در یوم الدار خطا کردید و یاران وی را در جنگ جمل به قتل رساندید و در حمله به شامیان در جنگ صفین نیز خطا کرده اید . شما که عثمان را مخذول کردید اگر علی را نیز از پا در می آوردید عمل قبلی شما جبران می شد و خونی در برابر خونی تصفیه می گشت ! (منطق ساده لوحانه و عوامفریبانه را بنگرید) ، لیکن شما حقی را زیر پا نهاده باطلی را یاری کردید ! . . . بعد هم نخواستید مانند دیگر مردمان باشید ، لیکن آتش جنگ را روشن کرده ، خواستار پیکار شدید . و به خدا قسم ! دیدید مردان جنگی اهل شام ، شتابان در خواست جنگ شما را پاسخ داده ، به سویتان روانه شدند(سپس وی سخنان خود را متوجه یاران پیامبر صلی الله علیه و آله در جبهه علی علیه السلام می کند) . به خدا قسم ! شما همیشه در جنگ زبون خواهند بود ، مگر آن که اهل شام با شما

باشند .
بنگرید که جنگ از ما و شما کشته هایی برگرفته است . و نتیجه آنرا دیدید ، اینک ما بهترین باقی ماندگانیم ، و به پیروزی نزدیکتر . پس از خدا در باره این باقی مانده بپرهیزید(142) .
در پاسخ این ترهات ، سرور و بزرگ انصارقیس بن سعد بن عباده می خندد . قیس از شنیدن چنین سخنانی از درمانده ای چون نعمان ، که کمترین نقشی در پیروزی ندارد و دستش از معالی و مکارم اخلاق و اصالت تهی است ، شگفت زده می گردد .
قیس او را بیش از ما می شناسد ، لذا او را برای تملق گفتن به معاویه مسخره می کند . . . سپس برای اینکه سخنان وی در اذهان ساده و افراد بی خبر شبهاتی ایجاد نکند ، پاسخ وی را به گونه ای دقیق و روشنگر به او بر می گرداند و پایبند نبودن او به دین و اخلاق را عیان می سازد . و ثابت می کند که وی تا چه حد از دیانت و انسانیت و شرف اخلاقی به دور است .
پس قیس خندید و گفت : به خدا سوگند ! فکر نمی کردم چنین گستاخی کند و در این موقعیت این گونه سخن بگویی . اما شخص منصف پایبند حق ، هرگز برادرش را فریبکارانه نصیحت نمی کند ، و دیگری را به همان ترتیب که خود فریب خورده است فریب نمی دهد ، لیکن تو به خدا سوگند خود را فریب داده ای و به باطل ، دیگری را پند می دهی .
اما سخنانی که در درباره عثمان ادا مردی ؛ اگر مختصر بخواهی ، مختصر خواهم گفت : عثمان را کسی کشت که تو از او بهتر نیستی ، و کسی مخذولش ساخت که از تو بهتر می باشد . و اما با اصحاب جمل ؛ به دلیل پیمان شکنی پیکار خواهند نمود(منطق افراد مکتبی را ملاحظه بفرمائید) .
اما اینکه ، ما چون دیگر مردم نیستیم ، باید بگویم که ما در این جنگ همان گونه ایم که با رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم ، و چهره هایمان را سپر شمشیر کفار می ساختیم و گلوله یمان را آماج نیزه های دشمنان ، و آنقدر پایداری از خود نشان داده بودیم :
سلطنت الهی علی رغم کراهت کفار در زمین مستقر گشت (143) .
لیکن تو ای نعمان ! بنگر : آیا با معاویه کسی را جز اعراب بیابانگر آزاد شده و یا اهل یمن فریب خورده ، می بینی ؟ !
و نیز بنگر : مهاجرین ، انصار و تابعین نیک آنان را که خداوند از آنها خشنود است در کجا قرار دارند؟ (یعنی همه این برجستگان در سمت حق و در کنار علی می باشند) .
و همچنین بنگر : آیا در کنار معاویه جز تو و یار حقی را(مسلمه بن مخلد) که نه در عقبه اولی و ثانیه بوده اید و نه در بدر حضور داشته اید ، نه شما را سابقه ای در اسلام است و نه آیه ای از قرآن در شاءن شما نازل گشته

است ، کسی حضور دارد؟(144) ،
آیا با این سوابق نورانی ! از مسلمین باید خواست تا به او و مانند او تاءسی شود؟ ! و به پیامبر عظیم الشاءن این سخن را نسبت دهند که :
اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم .
یارانم چنان ستارگان هستند که با هر یک راهیابی کنید ، هدایت خواهید شد .
درست است که اهل کوفه نیازمند رهایی از سیاست وحشت و سنگدلی می باشند و به فرمانروایی نرمخو و آسانگیر احتیاج دارند . . . لیکن آنان نعمان بن بشیر را می شناسند . و انحرافات و مواضع گذشته وی را اجمالا می دانند .

فرمانروایی جدید ، بایستی در قبال سه رویداد تازه موضع گرفته ، حوادث را پیگیری کند :
1- مرگ معاویه و مخالفت مردم با یزید .
2- تحرکات تازه اهل کوفه در زمینه نگارش نامه و ارسال آن برای سبط رسول خدا صلی الله علیه و آله و دعوت از وی .
3- آمدن سفیر امام علیه السلام به کوفه و بیعت گسترده مردم با وی .
حاکم در برابر این سه پیشامد چه سیاستهایی باید اتخاذ کند؟ .
در باره اولین رویداد ، نعمان بن بشیر سیاست منفعلانه و بی تفاوتی پیش می گیرد و از پرداختن جدی به این مساءله رویگردان می شود ؛ زیرا وی بخاطر میل شدیدش به خلافت و ولایت عهدی ، با یزید روابط بشدت تیره ای دارد . و هر یک کینه دیگری را در دل می پروراند .
یزید نهمان را بارها تحقیر کرده است . و زمانی نیز به اشاره اواخطل شاعر مسیحی ، انصار را که نعمان خود را از آنان می دانست هجو کرد .
نعمان از این هجو برآشفت و نزد معاویه شمایت کرد . و این از مضحک ترین دعاوی تاریخ است که فردی شکایت خود را نزد مدعی علیه ببرد ولیعهد را چه رسد که انصار رسول خدا صلی الله علیه و آله را دشمن بدارد؟ .
اما شکایت نعمان به انگیزه غیرت و حمیت دینی نبود ؛ زیرا همین فرد در ماجرای حره که یزید با انصار و فرزندانشان جنگید ، و نوامیس آنان را در مدینه بر لشکریان شام مباح کردت سکوت کرده ، سر در لام بزدلی فرو برد ؛ با آنکه در آن زمان زنده و از جریان مطلع بود .
مورخین حرص وی را به خلافت افشا کرده ، یادآور شده اند که وی برای رسیده به مقصود خود دست به هر کاری می زد . و هر شیوه ای را به کار می بست . و در راه قدرت طلبی جان خود را از دست داد(145) .
اما در مقابل دومین رویداد نیز ، نعمان کوشش و تلاش از خود نشان نمی دهد ، و اهمیتی برای این حادثه قائل نمی شود و موضع صریحی از وی نقل نمی گردد .
این سکوت با توجه به اینکه عملیات مکاتبه و ارسال دعوت ، پنهان و مخفی نبود البته در آغاز مخفی بود لیکن بعدها بر همگان آشکار گشت . و یا آنکه از همان آغاز هدف ، فقط مخفی نگهداشتن مراسلات سلیمان بن صرد و یارانش بود . دلیلش جهل ، نسبت به اصل مساءله دعوت با ندانستن نتایج و پیامد این کار ، یا عدم درک سطح فعالیت انقلابیون ، و یا حجم نامه ها بود .

و یا اینکه نعمان می پنداشت ، امام دعوت کوفیان را لبیک نخواهد گفت . و یا خود وی دیگران را بر خلع یزید تشویق می کرد .
به هر حال سکوت وی به یکی ، یا همه دلایل بالا بر می گردد .
در برابر سومین پیش آمد نیز ، نعمان موضعگیری نمی کند ؛ زیرا می دانیم سفیر حسین علیه السلام پس از ورود به کوفه منزل مختار بن عبیده ثقفی را به عنوان مقر فعالیتش و پایگاه کوششهای خود قرار داد .
مختار تیز ، داماد نعمان بود و دختر وی عمره (146) بنت نعمان بن بشیر را به همسری اختیار کرده بود . این پیوند سببی در موضعگیری نعمان بی اثر نبود .
نعمان کمترین موضعی در برابر بیعت مردم با امام و خلع یزید نگرفت . وی مدتها از آینده کار یزید بی خبر است ، و تکلیف خود را در این شرایط حساس نمی داند . او آنقدر در موضعگیری درنگ می کند که هواداران حکومت اموی سکوت وی را محکوم کرده ، خواستار اتخاذ مواضع صریح و قاطع می گردند ؛ مثلا عبدالله حضرمی بر او تاخته از او می خواهد در برابر حوادث موضع جدی بگیرد . او نیز که از تفصیل وقایع بی خبر است ، به پرخاشگر ، چنین پاسخ می دهد :
رازی را که خداوند پنهان کرده است آشکار نخواهم کرد . و آنچه را که در پرده است عیان نخواهم ساخت (147) .
نعمان ، با خونسردی سکوت پیشه می سازد و در دل از آنچه علیه یزید در این شهر می گذرد خشنود است .
ما فکر می کنیم با توجه ره درکی که مختار از انگیزه های قدرت طلبی پدر زن خود داشت ، در بی طرف نگه داشتن وی و اتخاذ سیاست صبر و سکوت ، نقش تعیین کننده ای ایفا کرد .
شاید وی از آینده نا مشخص یزید و بر عکس از پیروزی انقلابیون تصاویری برای والی پیر ترسیم کرده بود . و بدین ترتیب بو را از اتخاذ هر نوع سیاست سخنی علیه فعالیت های انقلابیون باز داشته ، شد او را از مردم کم کرده بود .
ما سکوت نعمان را چنین تفسیر می کنیم ، نه آن طور که گفته شده است :
. . . وی سیاست مدارا پیشه ساخته بود ، تا با رسیدن شخصی که بر تمام امور شهر بخونی مسلط گردد ، جبهه امویان تقویت گردد(148) .
این مساءله و آمدن حاکم جدید خونخواری چون ابن زیاد نتیجه سیاست بردید و تحیر نعمان بود ، نه علت آن .
البته نقل شده است که زمانی نعمان گفته بود : دخترزاده رسول خدا نزد ما از فرزند بجدل (یزید) محبوبتر است (149) لیکن این تصریح به این معنا نبست که وی با امام توسط سفیر وی بیعت کرده باشد ، و یزید را مخلوع

بداند . . .
در هر حال امویان از این سیاست نگران بودند و خواستار موضع صریحی بودند ؛ در راستای محبت و خدمت ابدی به بت و طاغوت .

امویان در کوفه اقلیت نیرومندی را تشکیل می دادند ، بخصوص آنکه حکومت در دست آنان بود ، و خود را نیرومندتر حس می کردند . لذا به حاکم شهر فشار آوردند تا موضع مناسبی اتخاذ کند . و از لاک سکوت و بی تفاوتی بیرون آید . حاکم شهر هر قدر ملایم و نرمخو باشد ، شایسته نیست دست به دامان خاموشی زده ، نظاره گر جریانات باشد .
امیر تیز مهیا می گردد تا حضور خود را پس از غیبت سیاسی اعلام کند ، و ردای صولت و مسئولیت را بر دوش افکند ، لذا از جا برخاسته روانه مسجد جامع کوفه می گردد . و بر منبر می رود و به سبک دیگر امرا خداوند را سپاس و ثنا می گوید . و به دنبال آن می گوید :
اما بعد : ای بندگان خدا ! از خدا بترسید و به سوی فتنه و تفرقه مشتابید که در پی این دو ، مرگ مردان ، ریختن خونها و به غارت رفتن اموال است . من با کسی که سر جنگ نداشته باشد نمی جنگیم . و هر که بر من نتازد بر او نخواهم تاخت . و به شما دشنام نمی دهم . و متعرضشان نمی گردم . و کسی را به دروغ ، گمان و تهمت ، مجازات نمی کنم ؛ - یعنی شیوه حکام پیش از وی - لیکن اگر شما رو در رویم بایستد و بیعت شکند کنید و با امام خود(مقصودش یزید است اما نام نمی برد) مخالفت نمایید ، به خدایی که جز او خدایی نیست ، تا آنجا که نیرو در بدن دارم و شمشیر در کفم باشد با شما خواهم جنگید ، اگر چه هیچیک از شما مرا یاری نکند . اما من امید وارم حق شناسان شما بیش از گمراهان و از پا در آمدگان باطل باشند(150) .
در فقرات زیر مختصرا ویژگیها و نتایج این سخنرانی را بیان خواهیم کرد :
1- نعمان در سخنان خود کمترین اشاره ای به آمدن سفیر حسینی و فعالیتهای وی نکرد ، و نامی از رهبران نهت نبرد ؛ لذا این اتخاذ موضع ، را یاران خاص و پیشاهنگان قیام اثری نگذاشت . و موضع آنان را تغییر نداد . آنان حاکم و سیاستهای او را به خوبی می شناختند ، و درستی تهدیدهای وی را درک می کردند و درجه پیوند میان گفتار و کردار او را می دانستند . نعمان اگر چه سخنان خود را متوجه جریان خاصی نگرد ، و مقصود خود را صراحتا بر زبان نیاورد ؛ لیکن نفس این موضع گیری جدید ، یک حادثه قابل تاءمل تلقی می گشت و رهبران جنبش آن را با دقت مورد ارزیابی قرار می دادند .
2- لیکن این سخنرانی بر عامه مردم تاءثیر قابل اهمیتی نگذاشت ؛ زیرا کار آنان از این مراحل گذشته بود . و نه تنها از زیر بار حکومت شانه خالی کرده بودند بلکه با مکاتبات و مراسلات خود با سبط پیامبر صلی الله علیه

و آله و استقبال از نایب رشید وی ، عملا یزید را خلع کرده بودند .
جالب توجه آنکه سخنرانی از مزدم می خواهد از وی و یزید اطاعت کنند و خروج کنندگان بر خلافت یزید را تهدید می کند . اما مردم شبانه روز خود را تقدیم امام حسین علیه السلام می کنند و این کار را به معنای خلع یزیدبن معاویه و هر کس دیگری است .
البته عجیب نیست مه بینش مردم در برابر منطق حاکم را متفاوت ببینیم ؛ مثلا گروهی سخنان او را از موضع ضعف و صرفا هشدارهایی از باب اسقاط تکلیف ، تصور می کنند . و گروهی پا فراتر گذاشته ، او را تحقیر می کنند ، و سخنانش را سبک می شمارند .
و عده ای تیز او را احمق دانسته گفته هایش را مسخره می کنند و در کنار آنها گروه دیگری نیز بیمناک گشته ، خود را از وسط معرکه بیرون می کشند . اما همه این گروهها در یک نکته مشترک هستند ، آنان می پندارند آخرین تیر در ترکش نعمان همین است و مرحله دشوارتری در پیش رو نخواهد داشت ؛ لذا مسئله را ساده انگاشته ، سستی و فتور در آنان ریشه می دواند .
و شاید بخاطر در نظر نگرفتن بدترین احتمالات این درگیریها و رودررویی با حکومت ، بطور غیرمستقیم ، اندیشه ها و معنویات آنان متاءثر گشته ، مشکلات و خطرهای مبارزه را دست کم گرفته باشند .
3- باند اموی از این سخنان سرد و بدون تدبیرات نظامی به جوش آمده ، موضع تندی را از حاکم خواستار می گردد .
هم پیمان بنی امیه عبدالله بن مسلم حضرمی پس از پایان سخنرانی حاکم ، و پیش از آنکه وی از منبر فرود آید ، از جا برخاست ، می گوید :
شرایط دشوار کنونی را تنها با زور می توان پشت سر گذاشت ؛ و سیاستی را که تو میان خور و دشمنت پیش گرفته ای ، سیاست ضعیفان و ناتوانان است (151) .
حاکم چنین پاسخ می دهد : در راه طاعت خداوند ضعیف به حساب بیایم بهتر از آن است که در راه معصیت خداوند نیرومند و توانا به شمار آیم (152) .
لیکن این مجادله تمام آن چیزی نیست که به دنبال این سخنرانی اتفاق می افتد . بسیار واضح است که نعمان هر قدر از سیاست مسالمت جویانه خود برای حل مشکل شورش مردم کوفه دفاع کند ، توانایی قانع ساختن هواداران تندرو بنی امیه را که موقعیت خوب فعلی خودشان را مدیون این شجره خبیثه می دانند ، نخواهند داشت .
در شهر کوفه کشانی وجود دارند که در صدد نزدیک شدن به پادشاه جدید ، و منتظر فرصت طلایی انجام خدمتی شایسته برای یزید می باشند .
در راستای تقویت بنیه حکومت ، ولیعهد تازه به قدرت رسیده ، کسانی

چون حضرمی که با نعمان مجادله می کند عماره بن ابی معیط و عمرسعد ، از تغییر دادم سیاست نعمان ماءیوس گشته اند ، و تنها مخالفت با او را کافی نمی دانند ، راه حل مشکل را مکاتبه با شام می دانند . و عبدالله بن مسلم بن سعیدحضرمی ، پیشقدم شده ، برای ادای نقش مخلصانه خود نامه ای چنین به یزید می نگارد :
اما بعد : مسلم بن عقیل به کوفه آمده است ، و شیعیان با وی به عنوان نماینده حسین بیعت کرده اند . پس اگر کوفه را خواهانی ، مرد نیرومندی را به سوی این دیار بفرست ، تا حکومت تو را در این شهر تثبیت کند . و با دشمنان تو مانند خودت بر خورد نماند . اما نعمان بن بشیر مردم است ضعیف و ناتوان . یا آنکه خود را به ناتوانی زده است (153) .
دومین نامه را شخص دوستدار امویان ، به نام عماره بن عقبه بن ابی معیط(154) به یزید می نویسد . و این عمره از کسانی است که خود ، پدر و برادرانش مغضوب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله واقع شدند . و هنگامی که پدر مشرک و محاربش را نزد حضرا رسول آوردند ، فرمود : تا او را به هلاکت رسانند . پس گفت : ای محمد ! پس سر پرستی فرزندانم را چه کسی به عهده می گیرد؟ فرمود آتش (155) .
و در گفتگویی ، عمرو بن حجاج زبیدی با تحقیر به او گفت : تو یکی از همان فرزندانی و تو در دوزخ خواهی بود ، پس این زیاد بخندید(156) . . .
این سابقه اختصاص به عماره ندارد ، عبدالله بن مسلم حضرمی نیز دست پرورده قومی است که با پیامبر و قرآن ، چه بر سر نبوت وی و چه بخاطر وصایت و به تعبید دیگر بر تنزیل و تاءویل ، با اسلام و مسلمین جنگیدند .
سومین نامه از طرف سومین فرد باند امویان عمر بن سعد بن وقاص که در مخالفت با علی علیه السلام و اهل بیت ، دست کمی از پدرش ندارد و هموست که پیش قراولان لشکر ابن زیاد را برای کشتن ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله رهبری می کند(157) به سوی یزید فرستاده می شود .
منابع تاریخی ، متن نامه عمر ، و عماره را ضبط نکرده اند و تنها گفته اند این دو نیز مانند حضرمی به یزید نامه نوشته اند . پس مضمون نامه های این دو تن نیز ، باید در محدوده هشدار دادی به یزید پیرامون آنچه که در کوفه می گذرد و مخالفت با سیاست نعمان ، و بی کفایتی وی خواستار عزل وی شدن ، و اعزام یک فرد نیرومند باید باشد .
حاکم توانایی که مجددا سیاست وحشت و تصفیه های فیزیکی را مانند قبل بر قرار سازد . و افراد را با گمان ، دروغ و تهمت به قتل برساند . . . و مانند تو با دشمنانت رفتار کند .
این نامه پراکنان ، از جمله مخالفین سبط پیامبر صلی الله علیه و آله بودند . و هواخواهان بت و طاغوت که طبق معتقدات قبلی خود رفتار کردند :

مه فشاند نور و سگ عوعو کند
هر کس بر طینت خود می تند
آنان با انگیزه دنیا خواهی به حرکت در آمدند و اعتقادات خود را چنان عیان کردند :
وانطلق الملاء منهم ان امشوا واصبروا علی الهتکم ان هذا لشی ء یراد .
بزرگان کفر پیشه گفتند : همچنان طریق شرک و کفر را دنبال کنید . و خدایان خود را حفظ نمایید که این وظیفه اصلی ماست (158) .

فصل سوم : فعالیتهای انقلابی سفیر

یکی از مسائل مهم سیاسی ، نوع بر خورد جنبش با حکومت محلی ، که از طرف حکومت مرکزی حمایت می گردد ، است . اهمت این مساءله از آنجاست که جنبش ، پیش از آنکه امکانات حکومت مرکزی را بر آورد کند . و آماده بر خوردهای گسترده ، پیش از آنکه امکانات حکومت مرکزی را بر آورد کند . و آماده برخوردهای گسترده و وسیعی با لشکریان شام گردد ، بداند اساسا عکس العمل هیاءت حاکمه در قبال این حرکت نظامی چیست ، و چگونه از حکومت دست نشانده خود حمایت خواهد کرد ، و سطح اعزام نیرو در چه حد است .
هر حرکت نظامی عواقب ناخواسته ای برای این جنبش در پی خواهد داشت . و این حرکت نظامی در آغاز جنبش ، دست آوردهای نهضت را دیر یا زود به باد خواهد داد ؛ زیرا درگیری و بر خورد ، راءس هرم حکومت مرکزی (یزید) را نشانه نگرفته است و از هدف خود دور شده است .
لذا سفیر با فرزانگی و حکمیت خدادادی ، مجاهد بزرگوار مختار ثقفی - میزبان خود را که از امتیاز دامادی حاکم شهر برخوردار است به نمایندگی نزد نعمان می فرستد ، تا از درگیری احتمالی جلوگیری کند . و طرفین را به آرامش دعوت نموده احتلافات میان رهبران نهضت و حاکم رااگر چه برای زمانی اندک بکاهد . . . و خطرات جنبش را بی رنگ و رقیق جلو داده ، و حاکم را از اتخاذ سیاست خنثی باز دارد . و ترس از هر نوع حرکت زودرس ، ترور و خشونت را از میان ببرد . و حدت و شدت طرفین را کاسته نوعی حرکت زودرس ، ترور و خشونت را از میان ببرد . و حدت و شدت طرفین را کاسته نوعی آرامش کوتاه مدت که برای آماده شدن جنبش ضروری است به وجود آورد .
انجام دادن چنین امر مهمی تنها از داماد امیر شهر که از موقعیت منحصر بفردی برخوردار بود ، و سفیر نیز به همین دلیل خانه او را مقر خود قرار داده بود ، برمی آمد .
و دیگر بزرگان کوفه چون هانی بن عروه با وجود جلالت شاءن و امتیازات سیاسی خاص ، از عهده انجام دادن این ماءموریت خطیر برنمی آمدند .
مختار ماءموریت حساس خود را با الهام از صوابدید خود انجام می دهد . و منتظر دستوراتی از طرف میهمان گرامی خود نمی گردد ، تا او را با شرایط آشنا سازد بلکه طبق رسومات عربی و دفاع از میهمان و ادب ضیافت عمل می کند و از جانب خود با نعمان سخن می گوید . والی نیز این مسایل و رسومات را می داند و بایستی رعایت نماید . در عین حال وی از مدتها پیش به عدم صلاحیت یزید معتقد بوده است .

با توجه به پارامترهای بالا مختار با درک این که مبارزه به هوشیاری نیازمند است و جنگ مجموعه فریبها و تاکتیکهاست همان طور که وی این درک را در حیات انقلابی بی آلایش خود به کار می برد به اقناع و اسکات نعمان می پردازد . از طرف دیگر نهمان که داماد خود از رهبران مبارزه می داند و با سکوت خود امکان ایجاد فرصتهای جدیدی را به وجود آورده است ، در خیال دست و پا کردن مقامی در حکومت جدید می باشد و مختار نیز ، که او را خوب می شناسد از این خصیصه قدرت طلبی او استفاده می کند .
شاید هم نعمان از بعضی آرزوهای خور برای مختار پرده برداشته و مختار هم در انتظار فرصت ، که ویژگی اساسی او و شرط لازم موفقیت است و سود جسته است .
اما درباره بخشی از نخستین نامه فرستاده شده به سوی امام علیه السلام که می گوید : اگر ما بفهمیم که به سوی ما روی آورده ای ، والی شهر را از میان خود رانده ، او را به سوی شام خواهیم فرستاد(159) . کمی بایستی به کنکاش بپردازیم .
به نظر ما اگر چه اخراج والی مشروط به آمدن امام بوده است و با نیامدن امام خودبخود اخراج او نیر منتفی می باشد ، اما صبر و خویشتنداری سیاسی بی نتیجه بودن این کار را آشکار می سازد . و حتی زیانهای زیادی بر امور جنبش نو پا و تازه به دنیا آمده که نیازمند احتیاط شدیدی است ، وارد خواهد کرد . وآنگهی عملیات اخراج والی توسط چه کسی باید صورت گیرد و کیست آنکه چنین حرکتی را امضا کند؟ .
مسلم بن عقیل به عنوان رهبر با نفوذ قیام که موافقت او لازمه هر حرکتی بود ، اخراج و والی را منتفی می سازد یا آنکه آن را بی اهمیت جلوه می دهد : زیرا وی با عملکرد هوشیارانه خود در صدد آن است تا این جنبش نوزاد در آستانه خیزش خود با اتفاقات ناموافق و غیر منتظره ، متوقف نگردد و لشکریان شام با اولین گام بر داشتن این طفل ، آن را از پا در نیاورند .
مسلم از همان آغاز ورود خود که نه به عنوان رهگذر یا میهمان وارد کوفه شده بود بلکه به عنوان رهبر قیام و سفیر امام در خانه فرود آمد ، و با این کار چهار چوب فعالیت خود را مشخص ساخت .
وی از موقعیت و توانایی های گردهمای فشار (هوادار امویان) بخوبی مطلع بود ، و می دانست آنان خواستار گل آلود کردن آبهای آرامش و فعالیت آرام هستند .
آنان می توانستند با مستمسک قرار دادن یک حرکت کوچک ، شهر را بهم ریخته ، حاکم را وادار به اتخاذ تدابیر شدید امنیتی کنند . و با ایجاد بلوا و فساد و فتنه که در آن ید طولایی داشتند مانع گسترش جنبش شوند . و ارتباطات آن را بگسلند .

به علاوه آنکه اساسا والی تا آن زمان هیچ گونه فعالیتی علیه جنبش انجام نداده بود و موضعی نگرفته بود تا بتوان به اتکای آن وی را از شهر بیرون کرد .
اما تفوه به اینکه والی را بهتر بود از شهر خارج می کردند ، گفتار کسانی است که از مسائل سیاسی و تحلیل رویدادها بی خبر و دورند ، و این که باقی گذاردند والی در شهر را یک خطای سیاسی بدانیم (160) ، در صورتی قابل قبول است که مطمئن باشیم اخراج چنین فردی مانند اخراج یک فرد عادی کمترین درگیری داخلی و مشکلی به وجود نمی آورد . و مردم کوفه آماده تحمل تمام تبعات و آثار سیاسی و نظامی این چنین حرکتی هستند . و هر نوع مانعی را از سر راه برمی دارند و عواقب حرکت خود را به جان خریدارند . . .
به هر حال ما معتقدیم هر کارشناس سیاسی ، اجتماعی و نظامی اگر در این مساءله به کنکاش بپردازیم ، در موفقیت آمیز بودن آن تردید خواهد کرد ، و چنین اندیشه ای را محکوم به شکست ، پیش بینی خواهد کرد .
ما در موضع آینده از این مسئله بیشتر ابهام زدایی خواهیم کرد ، تا نظرما روشن تر گردد .

تعیین جانشینانی برای گرفتن بیعت

کسانی گمان برده اند که گرفتن بیعت از هزاران تن ، کار آسانی می باشد ، و مساءله را خیلی ساده مطرح کرده اند ؛ مثلا نقل نموده اند : هزاران تن همگی با هم و پی درپی طی یک شب و چاشتگاه همان شب با مسلم بیعت نمودند .
و با این گونه روایات ، دیگران را در اندیشه فرو برده اند که فکر کنند چنین جمع یک دست و متجانسی می توانست هر حرکت پیروزمندی را به سامان برساند . لیکن روایت بیعت نیز مانند دیگر حوادث و روایان تاریخی با ابهامات و حذف جزئیات لازم ذکر شده است . و ما بایستی با توجه به چنین اشکالاتی این روایان را جدای از پوششهای نادرست و خلاف حقیقت ، مربوط به همان و کیفیت آن درک کنیم .
مسلم بن عقیل برای گرفتن بیعت از مردم ، عده ای از برجستگان و فدائیان و مخلصین اهل بیت را انتخاب کرد . این انتخاب ره دلایل امنیتی و غیر آن صورت گرفت ؛ زیرا بیعت گیرنده از مزدم بایستی نسبت به آنان شناخت نسبی داشته باشد ، و فرصت کافی نیز برای این مهم در اختیارش قرار گیرد . وانگهی در مرحله بعدی که پنهان شدن سفیر را در پی داشت ، می بایست جایگاه و مقر وی مکتوب باشد و مردم با نمایندگان آن جناب که آنان را تعیین کرده و به آنان صلاحیت شرعی و جواز انجام این مهم را عطا کرده بود ، بیعت نمایند .
این مجاهد جلیل القدر که به جانشینی خاص حضرت انتخاب شده بودند و از مردم به نیابت از ایشان بیعت می گرفتند عبارت بودند از : حبیب بن مظاهراسدی ، مسلم بن عوسجه اسدی ، عبد الله بن عمروکندی کوفی ، عباس بن جعده جدلی و عبدالرحمن بن عبدربه انصاری خزرجی .
افراد بالا که از دلاوران و رادمردان استوار در راه دین و پایدار بر کلمه توحید و فراخوان به راه خدا و رسولش بودند ، از سوی مسلم برای اخذ بیعت ، و برخی دیگر از کارها که نیازمند امانت ، صداقت و توانایی بود ، برگزیده شدند .
آنان نیز وظایف خطیر خود را با سربلندی انجام دادند و به سوی همان اهدافی رهسپار شدند که رهبرشان می شتافت . و در همان میدان هماورد طلبیدند که پیشوایشان به وعده خود وفا کرده بود . (و ما بدلوا تبدیلا)

جمع آوری امکانات

عملیات گسترده ای برای جمع آوری اموال و امکانات در جهت تقویت توانایی مالی جنبش صورت گرفت . مردم آنچه که داشتند تقدیم کردند . . .
لازم به یادآوری است که پس از بیعت مردم با مسلم در همان روزهای اولیه ، اموال زیادی تقدیم ایشان گشت ، لیکن حضرت از پذیرش این اموال به عنوان هدیه شخصی و مانند آن آیا ورزیدند و اموال را شخصا نگرفتند .
مورخین می گویند : . . . سپس مردم اموال زیادی به حضرت مسلم تقدیم داشتند لیکن ایشان (درمی) را نیز از این اموال نپذیرفت (161) .
رهبر خویشتن دار قیام ، گروهی از نخبگان مورد اعتماد را برای نگهداری و پذیرش کمکهای مالی و غیر مالی تعیین کرد . آری ، مسلم از آنان نبود که برای دنیا و متاع ارزان قیمت آن زندگی کند . وی سوگند خورده بود تا در راه خدا و رسول و مصالح امت ، جانبداری کند لذا زیباترین و شگفت انگیزترین نمونه های اخلاقی ، علو و مناعت طبع را در این میدان به نمایش گذاشت . وی با این کار عملا هدف خود را نیز از آمدن به آن دیار نشان داد حضرت با زبان حال فرمود :
من به شهر شما نیامده ام تا شما را زیر سلطه خود در آورم و مالک مقدرات شما گردم و مانند سیاست پیشگانی که اب دهانشان برای مادیات سرا یزیر می شود ، نیستم . آری ، حضور من در میان شما برای هدفی والا و مقدس می باشد .
مسلم می توانست اموال اهدایی مردم را خود گرفته در راه مخارج نهضا صرف کند ، لیکن وی با از خود درسی را در انقلاب و عفت از خود به جا گذاشت و از پذیرش این کمکها به نام وی خودداری نمود .
عملیات جمع آوری کمکها از همین مرحله آغاز گشت . و سفیر عده ای از یاران خود ، مانند : مجاهد دلیر : ابوثمامه صائدی (162) را که از برجسته ترین
یاران حضرت بود بدین کار گماشت .
او به عنوان صندوق دار و مسئول مالی این نهضت بود ، همانطور که گفته شده است که : هانی بن عروه نیز کمکهای مالی مردم را جمع آوری می کرد(163) .
نیروی مادی و توانایی مالی ، یکی از مهمترین ارکان نهضت است ، و یکی از بنیادهای هر جنبش پیروز به شمار می رود .
اگر اموال حضرت خدیجه سلام الله علیها را به یاد داشته باشیم می بینیم که : یکی از ستونهای تقویت و گسترش اسلام همین اموال بود که در راه

خدا مصرف گشت . و بدین وسیله توانایی اقتصادی و مالی اسلام در اوایل بعثت تاءمین شد .
مسلم نه تنها هدایای مردم را نپذیرفت بلکه آنچه را که با خود داشت نیز در این راه خرج کرد ؛ و حتی با قرض گرفتن از این و آن و هموار ساختن رنج سئوال و در خواست بر خود ، به سهم خود توان مالی نهضت را بالا برد . این حرکت نشانه روح بلند و منبع رهبر قیام کوفه است . و مورخین ، در باره مقدار بدهی حضرت روایات مختلفی نقل کرده اند : طبری ، ششصد درهم ، ابن اثیر ، هفتصد و دینوری ، هزار درهم روایت می کنند .
وام ستاندن مسلم به این معنا نیست که وی دست خالی وارد کوفه شده بود آن طور که عقاد برداشت کرده است بلکه بخشهای زیاد و نیازهای متعدد ، نخست وی را دست خالی و سپس وادار به قرض گرفتن می کنند . البته خود عقاد به اهمیت امکانات مالی و حساسیت آن در چنین شرایط دشواری اعتراف می کند و می نویسد :
امکانات مادی ، عقبه و پیچ تندی این که بسیاری از دعوتهای بزرگ را به تعویق انداخته است . با این همه در این نهضت این عقبه سرکش رام می گردد . . . و سپس وی درباره سفیر حسین علیه السلام اضافه می کند : اگر وی در صدد جمع آوری اموال و امکانات مادی به وسایل سیاسی و دنیوی بود ، به دست آوردن آنچه که می خواست بو وی دشوار نبود ، حتی وی پس از آنکه به روایتی ، حدود سی هزار تن به عنوان نماینده امام با وی بیعت کردند . می توانست دارالاماره را محاصره کرده با سرنگون کردن حکومت محلی ، حکومت حسینی را ایجاد کند . و سپس با فرستادن نمایندگانی به سوی حکام دیگر شهرهای دولت شرقی ، از آنان به نام امام : بیعت بگیرد ، والیانی تعیین کند ، و لشکری انبوه فراهم سازد (164) .

خرید سلاح و مهمات

اولین اولویت لیست نیازمندیهای نهضت و خرج دارایی آن ، تهیه سلاح و جنگ افزارهای مرسوم آن روز بود که در شهر کوفه فراوان یافت می شد .
در این شهر به علت موقعیت نظامی خود لشکریان و جنگجویان ، انواع سلاحها در بهترین نوع خود ساخته می شد . و این شهر در ساختن تسلیحات با شهرهای دیگر به دلیل همین ویژگی نظامی ، رقابت می کرد .
کارگاههای کوفه سلاحهای متعددی از قبیل : شمشیر ، نیزه ، پیکان ، کمان ، زره ، خودهای آهنین و غیر آن می ساختند . و بازار را از این سلاحها مملو می کردند . عمده هدایای مردم ، صرف خرید این تسلیحات به اضافه خانه و اسبان می گشت .
از آنجا که می توانیم استنباط کنیم که بخش اعظم این هدایا در جهت به دست آوردن سلاح خرج می شد ، که بدانیم همان افراد برگزیده و متخصص و سازمان یافته توسط مسلم ، برای جمع آوری کمکها ، همانها نیز مسئولیت خرید انواع سلاحها را به عهده داشتند .
مسلم بن عقیل انجام این مهم را نیز به دوش کسانی چون ابوثمامه صائدی که در کار اسلحه از آگاهی و خیرگی وسیعی بر خوردار بود . به قول مورخین او برای نهضت اسلحه تهیه می کرد ، و در این کار خبره بود . او از دلاوران عرب و بزرگان شیعه به شمار می رفت (165) گذاشته بود . نا گفته نماند که هانی بن عروه نیز در کار خرید اسلحه دخالت داشت . (166)
امر تهیه سلاح ، بسیار مهم و حساس بود ، زیرا می بایست دور از چشم ماءموران حاکمم هواداران بنی امیه و رعایت مسائل امنیتی صورت بگیرد .
حجم زیاد سلاحها قطعا انظار را به خود جلت می کرد لذا برای دور کردن توجه شرطه شهر ، این سلاحها پخش شده ، هر بخشی در جایی و خانه ای قرار می گرفت ، تا کسی سوءظن نبرد . رهبران قیام برای جلوگیری از هر برخورد غیر منتظره ، بر حسن انجام این کار دقت زیاد داشتند و آن را برای پیشرفت و گسترش امور نهضت ضروری می دانستند .
اهمیت سلاح در جنگهای احیانا نابرابر ، نقش خاصی داشت لذا پیشوایان نهضت بر افزایش سلاح و نگهداری آنها تاءکید بسیار می ورزیدند .
فعالیتهای سفیر حسین ؛ مسلم در تمام زمینه های جامعه کوفه گسترش یافته بود ، و انواع نیازمندیهای مردم را بر طرف می کرد .
وی به عنوان فقیهی توانا ، با آگاهی عمیق در امور شرع و تنزیل قرآن و تفسیر و تاءویل آن ، نمایندگی فقهی و شرعی امام حسین ؛ سبط رسول

خدا را نیز به عهده داشت . و به عنوان سفیر تام الاختیار امام ، در تمام زمینه ها اعم از دینی و دنیوی مصدر افتاء و مرجع پاسخگویی مردم محسوب می گشت . و در امور شرعی به وی مراجعه می شد ، لیکن متاءسفانه مورخین کمترین گزارشی در این زمینه از حضرت ضبط نکرده اند . و ما را از این زلال محروم داشته اند .

بخش چهارم : ابعاد رویارویی

ابعاد رویارویی

در این بخش زبانه کشیدن آبش درگیری میان دو طرف ، دولت و مخالفان را ترسیم خواهم کرد . کشمکش میان دولت اموی با حکومت مرکزی محلی نوپای خود و ملت عصیانگر کوفه ، کشمکش و تضادی است آشتی ناپذیر . آشکارترین خصیصه این دو جریان تناقض و دوگانگی نگرش آنها پیرامون دین ، دنیا ، زندگی ، آزادی ، قدرت و حق می باشد .
با این همه دولت اموی از تظاهر به دینداری و حفظ ظواهر مذهبی ابایی ندارد . و از الفاظ دینی برای بیان پلیدترین مفاهیم و مقاصد ضد دینی ، در بیانات رسمی و خطابات سیاسی خود سود می جوید . و سیاسی های نیرنگ آلود خود را که کمترین تماسی با دین ندارد با پوششی از واژه های دینی به خورد دیگران می دهد .
در این بخش سه فصل ، به ترتیب ذیل خواهیم داشت :
فصل اول : موضع حکومت مرکزی .
فصل دوم : اقدامات حفاظتی برای استمرار نهضت .
فصل سوم : تجسس و جلب هایی ؛ زعیم همدان .

فصل اول : موضع حکومت مرکزی

. . . ای اهل بصره ! امیرالمؤمنین ؛ یزید ! مرا به امارت کوفه گماشته است و من فردا به سوی آن شهر حرکت خواهم کرد . پس از خود ، عثمان بن زیاد بن ابی سفیان را بر شما ولایت داده ام . . . اگر بویی از مخالفت از طرف کسی از شما به مشام رسد او را ، دوستانش و یارانش را به قتل خواهم رساند . و با کمترین گناه ، دورترین فرد را مجازات خواهم کرد . . . من پسر زیاد و شبیه ترین فرد به او در روی زمین می باشم . . . . (ابن زیاد)

مدت کمی گذشته بود که اخباری با مضامین زیر به یزید رسید :

دستورات اکید به والی مدینه برای گرفتن بیعت از امام حسین علیه السلام تحقق نیافته است و دستور به کشتن امام در صورت خودداری از بیعت عملی نشده است . پیشنهاد مروان بن حکم به والی مدینه مبنی بر قتل سریع امام ، تصویب نگشته است .

امام نیز مدینه را به سوی مکه ترک کرده است تا در حرم امن الهی اقامت گزیند . . .

یزید هنوز از سنگینی اخبار فوق سبک نشده بود که اخبار نگران کننده ای از کوفه به وی رسید : کوفه در آستانه رهایی از سلطه وی است ، و امویان ساکن کوفه با نامه ها و پیک های خود صحت این خبر را تاءکید می کردند لذا یزید از این خبرهای دهشتناک بر خود لرزید .

در این مرحله سخت ، دشوارترین مشکل بیعت یک مرد از میان تمام امت بود ؛ زیرا وی مانند دیگر مردان ، فریفته مقام نمی گردید و در برابر دارایی ، کرنش نمی کرد . اگر امام چنان بود ، کار یزید آسان می گشت . این مرد به تنهایی یک امت بود .

ترس یزید تنها ناشی از هشدار پدرش معاویه درباره وجود مقدس امام نبود بلکه وی علاوه بر آن ، بر حقیقت وجودی امام و موقعیت خطیر وی میان امت آگاه بود . تا آنجا که بیعت هیچ یک از ملتهای مسلمان برای یزید ، بالاتر و مهم تر از بیعت سرور ملتها و امام امت به حساب نمی آمد .

لذا نظر نهایی یزید بر آن قرار گرفت تا خود را از خطر امام برهاند اگر چه با کشتن وی در مکه صورت گیرد و حتی اگر به پرده های کعبه آویخته باشد ! این تصمیم ، اراذل و بی شرمانی چون مروان بن حکم و هم پالکی هایش را به شوق در می آورد . و شادی فراوانی را در درون پلید آنان مواج می ساخت

یزید همچنین از کوفه و آشفتگی آن علی رغم سرکوب و رام کردن آن توسط پدرش ، و اخراج اغلب شیعیان آن دیار به سوی خراسان ، نگران

بود ، و در کار آن حیران ، لذا مستشار مسیحی خود سرجون (167) -و به تعبیر راوی : هوشمند -که معاویه در مکرهایش از او سود می جست و برخی از نیرنگهای خود را به فریب معاویه افزوده بود البته باید دانست چه زیرکی و دهایی که در برابر دین و شریعت آسمانی می ایستد؟ ! فراخواند ، و با او به رایزنی پرداخت و گفت :
نظر تو در این باره چیست ؟ حسین کوفه را مورد توجه قرار داده است ، و مسلم بن عقیل در کوفه برای او بیعت می گیرد ، از نعمان نیز خبرهایی دال بر ضعف و سخن سرد او به من رسیده است . . . سپس نامه های امویان ساکن کوفه را بر او خوانده و رفت : به نظر او چه کسی را به ولایت کوفه برگمارم ؟(168) .
سرجون ، سر به زیر افکنده ، در اندیشه فرو رفت ، ره نظر می رسید وی خواهان آوردن نام کسی است که یزید قبلا از او اظهار کراهت کرده بود ، و به تعبیر مورخ : از عبیدالله بن زیاد نفرت داشت و می خواست او را از حکومت بصره معزول کند(169) .
لذا در صدد اقناع او بر آمد ، و شیوه ای برای راضی ساختن او در پیش گرفت ، و به عنوان مقدمه ، به یزید گفت : ببینم ! اگر معاویه زنده می شد ، نظر او را در این باب به کار می بستی ؟ گفت : آری . . او نیز نامه ای بیرون آورد که به امارت عبیدالله بر کوفه تصریح داشت و گفت : این راءی و نظر معاویه است که قبل از مرگ خود به نوشتن و ثبت آن پرداخته است (170) .
یزید از این پاسخ قانع گشت ، و حتی رضایت داد تا کوفه را نیز علاوه بر بصره تحت ولایت ابن زیاد قرار دهد . و آورنده نامه عبدالله حضرمی را که مسلم بن عمرو باهلی نام داشت خواند ، همراه نامه ذیل او را به بصره فرستاد :
اما بعد : شیعیان و هواداران من از کوفه مرا چنین آگاه ساخته اند : این عقیل در کوفه گروههایی به دور خود گرد آورده است تا شق عصای مسلمین رده ، وحدت آنان را از میان ببرد . پس به مجرد خواندن نامه ام به سوی کوفه رفته در میان کوفیان به جستجوی مسلم همچون جستن دانه ای گرانبها بپرداز تا بر او دستیابی سپس او را باز داشته ، یا بکش و یا او را از شهر بیرون کن والسلام (171) .

معرفی او به عهده کسانی واگذار می کنیم که او را خوب شناختند ، و سپس بدون تردیدی او را شناساندند .
حست بصری درباره اش می گوید : او خوانی ابله بود که خونهای بسیاری ریخت ، و در این کار افراط کرد(172) .
ابن کثیر او را : متکبری که از هیچ کس پندی نمی پذیرفت معرفی می کند(173) .
و جاحظ نقل می کند که عبدالله تیمیمی در برابر این زیاد گفت : خداوند عمر بن خطاب را بیامرزد که می گفت : خداوند من از زنان زنا کار و فرزندان آنها به تو پناه می برم ! (174) .
ابن زیاد مضطرب گشته در صدد فریبکاری بر آمد ، تا اذهان مردم را از تمیمی و سخنانش دور کند . وی طبق روش بنی امیه و سنت معاویه ، یاران و اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله را تحقیر می کرد . روزی عائذبن عمرو از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله بر او وارد شد تا او را نصیحت کند و از حطمه یعنی سنگدلی و ستم ، بر حذر دارد . پس عائذ گفت :
ای فرزند ! من از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمودند : بدترین فرمانروایان حطمه (سنگدلان و ستمگران) می باشند ، پس مبادا تو از امان باشی . ابن زیاد چهره درهم کشیده بانگ زد که : سر جای خود بنشین که تو از نخاله های دور انداختنی اصحاب رسول می باشی .
عائذ پاسخ ناروای وی را چنین به او برگرداند : آیا در میان آنان نخاله بود؟ بدرستی که زواید و دور انداختنی پس از اصحاب ، و در میان دیگران بود(175) .
در روایت دیگری ابن زیاد به او گفت : تو را چه به این گونه مسائل ؟ تو در حقیقت از تفاله های یاران محمد هستی .
و عائذ پاسخ داد : ای بی مادر ! آیا در میان یاران آن حضرت تفاله ای هم بود(176) .
همچنانکه پدرش زیاد از نسب نامعلوم و نامشخص بودن پدرش و بدنامی مادرش رنج می کشید ، تا آنجا که معاویه با استلحاق او را برادر خود و فرزند ابوسفیان خواند . و با اینکار بیش از آنکه بتواند بر ننگها پرده دری کرده او را رسوا ساخت . عبیدالله بن زیاد نیز همان ننگ پدری را به ارث برده بود و از همان بیماری روحی رنج می کشید ؛ زیرا همچنانکه جاحظ سخن عبیدالله تمیمی را درباره او و مادرش نقل می کند ، (فرزند مادری زنا کار بود) دیگران نیز او را بارها بخاطر مادر بدنامش که مرجانه نام

داشت و زنی زرتشتی و بی حیا بود ، تحقیر می کردند .
ابن زیاد را مادرش در کنار دومین شوهر خود ، شیرویه اسواری (177) که مسلمان نبود ، پرورش داد . وی سپس در دامان زیاد که شرش همه را گرفته بود ، و میل زیادی به کشتار ، سلی حقوق ، فساد و انجام محرمات داشت ، پاگرفت .
زیاد آنقدر بدنام و بد سابقه بود که : هنگامی که معاویه می خواست او را والی شهر مدینه منوره سازد ، مزدم آن شهر از توس و ناراحتی شیون کردند . و سه روز به قبر پیامبراکرم صلی الله علیه و آله پناه بردند . و بست نشستند ؛ زیرا بخوبی از ستمگری و حق کشی و سخت گیری او آگاه بودند(178) .
ابن زیاد نیز در دامان چنین جرثومه ای ، درس خونخواری و خونریزی فرا گرفت . و برای او کاری آسانتر از جدا کردن دست و پاها و دستور به کشتن در هنگام خشم بخاطر کمترین شبهه ای یا بدون آن ، وجود نداشت (179) .
ابن زیاد از لکنت زبان خود رنج می برد و نمی توانست به زبان عربی درست و فصیح ادای مقصود کند لذا شنوندگان ، از شنیدن سخنانش به خنده می افتادند و او را مسخره می کردند . در این مورد نقل کرده اند :
زمانی وی می خواست به لشکریان خود دستور هجوم بدهد و بگوید : اشهروا سیوفکم ؛ شمشیرهایتان را از نیامها بیرون بکشید ، لیکن آنچه بر زبان آورد چنین بود : افتحوا سیوفکم ؛ شمشیرهای خود را بگشایید همین مساءله دستاویز یزید بن مفرغ گشت و زمینه مسخره کردن وی .
این مفرغ در شعر عبیدالله را هجو کرده ، در بیتی از آن می گوید :
و آن روز که از دور ، شمشیر خود را گشودی و تباهی ببار آوردی ، هر چند همه کارهایت تباه است (180) .
وی به دزدی از بیت المال مسلمین اکتفا نکرد . و اولین کسی بود که به ضرب سکه ها تقلبی پرداخت و این سنت سیئه را نخست او بنیاد نهاد و بعدها در دیگر شهرها گسترش یافت .
عقاد او را موجودی مسخ شده و از زمره مسخ شدگان توصیف می کند :
هیچ کس از یاران و اطرافیان یزیدبن معاویه به اندازه ابن زیاد مسخ نشده بود ؛ وی آنچنان شیفته مناصب ، مقامات ، اموال و لذتها بود که کاملا ماهیت و طبیعت انسانی خود را از دست داده ، به پست ترین حالت مسخ ، رسیده بود . در این راه او بصیرت خود را از دست داده و حقایق ، در درون او وارونه جلوه می کرد ، و سراب باطل به جای زلال حق نشسته ، جلوگیری می کرد(181) .
عجیب نیست که این موجود از پایان شوم پدر خود پند نگیرد ، و چون او عاقبت زشت خود را پیشاپیش با اعمال ننگینش ترسیم کند .

در کف دست این خبیث ، زخمی چرکین پدید آمد ، . او این زخم را می خاراند تا آن که تمام بدنش را این زخم پوشاند و سیاه کرد و سپس این زخم چون قطعه ای سیاه گشت ، و او از این زخم هلاک شد(182) .
حقیقت آن است که همه این تیره و شجره خبیثه ، زخمهایی سیاه بودند بر تن امت اسلامی .
عبیدالله به اعمال جنایتکارانه و ستمگرانه پدر افتخار می کند . و هنگام معرفی ، خود را شبیه ترین کس به زیاد می داند . و در اقتفای آن نانجیب برای خود همتایی نمی شناسد . و در پیمودن بیراهه های باطل بر همان سبقت می گیرد و عربده می کشد که ار دشمن ، سخت انتقام می گیرد . و زهری است در کام مخالفین خود(به خطبه ذیل بنگرید) .
آری این موجود مسخ شده است که از سوی حکومت مرکزی انتخاب می گردد تا جنبش مظلومین را سرکوب کند . و با ذریه رسول خدا ؛ خاته پیامبران صلی الله علیه و آله پیکار نماید ، او انبان شر و مکر و نیرنگ است و تمام رذیلت های ارثی و اکتسابی را در خود دارد معاویه هم به همین دلیل او را انتخاب کرده است درون او انباشته از کینه و حسد نسبت به پاکترین مردمان است که در نیکی و طراوت و پیراستگی بر همه پیشی گرفته اند .
طبیعی است که جرثومه شیطان و عصاره پلیدی این خواسته پست را بر آورده سارد . مگر نه آنکه در شوره زار تنها خار می روید . . .
و یا : آیا به شما خبر دهم که شیاطین سراغ چه کساkgمی روند؟ آنان نزد هز دروغپرداز گناهکار فرود می آیند(183)یزید از او می خواهد تا دستوری وی را فورا و بلادرنگ انجام دهد . و می گوید : اگر بال داری به کمک آنها به سوی کوفه پرواز کن ! (184) .
سبحان الله ! که چگونه یزید و ابن زیاد مصداق این آیه قرار می گیرند که :
الم تر ارسلنا الشیاطین علی الکافرین تؤ زهم از ا (185) .
آیا ندیدی که ما شیاطین را به سوی کافران فرستادیم تا آنان را از جا بکنند ، از جا کندنی سخت .

ابن زیاد پس از دریافت نامه یزید ، مردم بصره را فراخواند و طبق موسوم به حمد و ستایش خداوند پرداخته سپس گفت :
اما بعد : من از سختی هراسی ندارم و بیدی نیستم که با نسیمی ضعیف از پا در آیم : از دشمنان خود سخت انتقام می گیرد . و زهری هستم در کام آنان . درشتی را با درشتی و کلوخ را با سنگ پاسخ می دهم . . .
ای اهل بصره ! امیرالمؤمنین (یزید !) ولایت کوفه را به من سپرده است . و من بامدادان به سوی آن دیار خواهم شتافت ، . پس از رفتنم ، ثمان بن زیاد بن ابوسفیان (186) بر شما امیر خواهد بود ، مبادا با وی از در مخالفت و تضعیف بر آیید ، که به خدا سوگند ! اگر از کسی خبر مخالفت به گوشم رسد ، او و خاندان و دوستانش را خواهم کشت (به شیوه سرکوب و ارعاب خوب توجه کنید) و کمترین گناهی را با بزرگترین مجازات پاسخ خواهم داد ، تا آنکه تسلیم کردید . و کمترین اوای مخالفی شنیده نشود . بدانید که من فرزند زیاد هستم و شبیه ترین فرد به او در روی زمین ، و در این مشابهت و یکسانی هیچکس با من شریک و سهیم نمی باشد(187) .
در خطابه فوق می بینیم که :
اولا : وی از کمترین اشاره ای به عوامل این حوادث ناگهانی و احولات داخلی کوفه از ترس آگاهی اهالی بصره و شورش علیه برادرش ، خودداری می کند .
ثانیا : سعی می کند با شیوه های روانی و حمله های روحی ، آنان را مرعوب کند لذا آنان را از مکر و نیرنگ خود می هراساند . و کینه توزی و زهر قاتل بودن خود را به رخ بصریان می کشد ، و هشدار می دهد که مبادا او یا برادرش (عثمان) را تحقیر کنند و با آنان مخالفت نمایند ؛ زیرا آنان نوادگان ابوسفیان هستند ! .
ثالثا : خطابه خود را با تفاخر و یاد کردن پدر پیشاهنگ قتل و ترور که تمام رذایل و غده های پلید خود را به وی منتقل ساخته بود ، به پایان می برد و خود را فرزند خلف همان ناخلف معرفی می کند .
فراموش نکنیم که همین ابن زیاد ساعتی قبل از ایراد خطابه فوق ، یکی از مجاهدان متقی را که حامل نامه امام حسین علیه السلام به سوی رؤ سای پنجگانه (188) بود ، به شهادت رساند ؛ زیرا منذر بن الجارود پنجمین رئیسی که نامه به سوی او روانه شده بود ، بخاطر غفلت و بینش ضعیف خود این نامه را دسیسه ای از طرف ابن زیاد برای آزمایش خود تصور نمود ! لذا پیک را تسلیم آن نانجیب کرد و ابن زیاد هم او را به شهادت

رسانده (189) ، دیگران را از هر تحرکی علیه امویان و حکومت آنان برحذر داشت .
فردای آن روز ، ابن زیاد همراه چند صد تن از لشکریان پانصد تن گفته شده است و تنی چند از شخصیتهای بصره با شتاب راه کوفه را در پیش گرفت . وی لشکریان را برای برخوردهای احتمالی میان راه یا داخل کوفه همراه خود ساخته بود . لیکن هدف وی از همراه داشتن شخصیتهای آن دیار از قبیل شریک اعور حارثی وحارث بن نوفل دور نگهداشتن آنان از بصره در غیاب خودش بود .
ابن زیاد از قافله همراه خود می خواست تا مسیر را سریع پیموده ، به مقصد رسند و خودش بر آنان سبقت گرفته در پیشاپیش آن گروه گاهی بر آنان بانگ می زد و گاه از آن قوم ماءیوس می گشت . او خواستار آن بود تا همراهان تمام سعی و کوشش خود را برای زودتر رسیدن به کوفه به کار ببرند .
نتیجه این فشارهای بیش از حد آن شد که یکایک همراهان در هر چند قدمی از شدت خستگی ، رمق سرعت پیش روی قافله همچنان ادامه داشت .
شتاب و تندی قطع مسافت به جایی رسید که تنها دو تن باقی نماندند ! ابن زیاد و مولای او مهران که نزدیک قادسیه او نیز در آستانه از پا در آمدن بود . ابن زیاد او را تشجیع کرده و به او در صورت قطع طریق و همراهی ، وعده پول داد . و گفت : اگر همچنان پایداری کنی تا آنکه قصر کوفه را ببینی به تو یکصد هزار درهم خواهم بخشید .
لیکن او دیگر توان ادامه راه را نداشت . و ابن زیاد به تنهایی بدون کمترین توجهی به اطراف ، همچنین هدف خود را دنبال می کرد . تا به نزدیکی کوفه رسید .
او هنگام خروج از بصره برای ورود به کوفه راه حجاز کوفه را در پیش گرفت . و لباس حجازیان به تن کرده ، عمامه ای سیاه بر سر نهاد و بر چهره خود نقاب بست ، تا هویت خود را کاملا مخفی سازد و از خطرهای احتمالی میان راه دوری گزیند .
وی هنگامی به کوفه رسید که شب ، پرده های خود را بر شهر می گسترد و تاریکی همه جا را فرا می گرفت . ظاهرا او نمی خواست منتظر یاران از پا درآمده و از راه مانده خود گردد .
عموم مردم شهر در انتظار آمدن امام حسین علیه السلام بودند . دلها در سینه ها بسختی تپیدن آغاز کرده و عواطف شوری برانگیخته بود . چشمان مردم خیره به راه حجاز و گوشها نیز برای شنیدن صدای هر گامی در راه ، همه تن ها چشم شده بود .
گویی زمان متوقف است و نظاره گر این چشمان مشتاق . ساکنین نزدیک

دروازه شهر ، اشتیاقشان بیشتر بود ؛ زیرا آنان تا فاصله زیادی از بیرون شهر را به اضافه قسمتی از مدخل اصلی کوفه را در چشم انداز خود داشتند . مردم تا اشتیاق گرده می کشیدند . و چشمان ، فراخ می کردند . اما سرنوشت راءیی دیگر داشت ، و مظلومان شهر از بازی چرخ بی خبر بودند . . .
نخستین کسی که شبح تازه وارد را دید ، یک مرد و گفته اند یک زن بود که به مجرد مشاهده آن شبح ، صدا به مرحبا گفتن به امام ، سبط پیامبر علیه السلام بلند کرد .
این فریاد در کوی و برزن پیچیده و همه شنوندگان به خیابانها ریخته و با بانگ و هیاهو به گرد سوار ناشناسی نقاب زده ، حلقه زدند ، و او را احاطه کردند .
سوار همچنان بر اسب قرار داشت و کمترین سخنی نمی گفت ، و سلامی را نیز پاسخ نمی داد ؛ تنها به اشاره ای برای دور کردن مردم بسنده می کرد .
درون سوار ، لشکریان اضطراب و اطمینان صف آرایی کرده بودند ، و هر یک فال نیک و بد می زد . اندیشه مرد مملو از افکار گوناگون و متضاد بود ؛ از سویی هراسان و از سوی دیگر امیدوار بود . آنچه که از مردم در جهت استقبال امام حق می دید ، بر او گران می آمد . و دردآور می نمود .
آری ، او بر گروهی از مردم گذر نمی کرد مگر آن که به او سلام می کردند . و می گفتند : مرحبا به او ای فرزند رسول خدا ، به شهر ما خوش آمدی ، خیر مقدم !.
وی از این خوش آمد گوئیهای نسبت به امام حسین ، سبط رسول الله صلی الله علیه و آله روی در هم می کشید و ناراحت می شد(190) . و مردم از خانه های خود خارج می شدند . و او از مشاهد حرکات و شادی آنها ناراحت می شد(191) .
آنان در توهم خود کمترین تردیدی نداشتند ، بلکه عمل خودبخودی و دسته جمعی ساده لوحانه آنان ، هر یک را در اوهام را سختر می ساخت ، و به یقینی دروغین می داد .
اگر برخی از این عوام شمایل امام را می شناختند و خصوصیات جسمی و اخلاقی او را در بر خورد و استقبال می دانستند ، امام بودن تازه وارد را انکار می کردند . . .
این توهم از عوام شهر گذر مرده به والی شهر نیز رسید . و او علی رغم در زدن شدید تازه وارد ، درها را محکم بسته بود ، و حاضر به گشودن آنها نمی گشت .
نعمان ، چونان کسی که امانتی در اختیار دارد و از تحویل آن به دیگران خودداری می کند ، سر از از باروی قصر برکشید گویا امام را مخاطب

ساخته باشد گفت :
تو را به خدا سوگند می دهم که دست از من برداری و از اینجا دور شوی ، من امانت خود را به تو تحویل نخواهم داد و علاقه ای هم به پیکار با تو ندارم ! (192)
تازه وارد که برآشفته شده بود ، نزدیکتر رفته از نعمان که سر از باروی قصر فرو کرده بود ، خواست تا نزدیکتر شود تا کسی از مردم صدایش را نشنود و گفت :
باز کن که آخرین باز کردن تو باشد ! و شب سیاهت دراز شود .
مردی که در در پشت سر وی قرار داشت ، این صدا را شناخت و وحشت زده فریاد کشید : به خدایی که جز او خدایی نیست ، او ابن مرجانه است .
ناگهان همه قوا و توان ابن مرجانه در هم شکست ، و مردم تهمت زده شدند . در آن هنگام درب قصر گشوده شد . تا سوار نقابدار به درون رود و از چنگ این مردم تازه از توهم به درآمده نجات یابد .
مظلومین ، حیرت زده و پریشان حال یکدیگر را می نگریستند و دست از پا درازتر ، از قصر دور می شدند .

ابن زیاد عهد یزید را مبنی بر امارت کوفه به نعمان نشان داد تا او را بی سروصدا از قصر دور سازد ؛ همانکه تسلیم قصر را به فرزند رسول خدا خیانت می شمرد ، اینک برای حفظ امانت ! و نشان دادن صداقت خود ، آن را به ابن مرجانه تحویل می دهد ! .
والی جدید بیت المال را در اختیار خود می گیرد تا پول پرستان صاحب موقعیت را به خود جلت کند . آنان نیز حاضر می شوند و یکایک به او مرحبا گفته همبستگی خود را با حکومت محلی جدید اعلام می دارند و اطلاعات خود را در اختیار امیر قرار می دهند . در همان حال از والی سابق ، نعمان و ضعف وی بدگویی می کنند و معایب او را بر می شمارند .
ابن مرجانه آن شب را در کنار دختر(193) عماره بن عقبه بن ابی معیط ، بسر می برد . این زن از خانوادهای استکه در مدینه ، مکه و کوفه و انواع کارهای پست و دون پرداخته اند ، و در فسق و فجور ، ید طولایی دارند .
صبح روز بعد همچون فرد تبداری از خواب بر می خیزد ، و درونش را آتش غدر ، ترور و فریب مؤمنان و صالحان پر کرده است .
او آماده می شود تا آمدنش را به شکل رسمی اعلام کند و با اعصاب مردم بازی کند . و با ارعاب و ایجاد وحشت مانع از آن گردد که آنان از مجاهدان و مؤمنان برگزیده و راه شناس ، تبعیت کنند . لذا تحت تدابیر امنیتی شدید ، اولین خطابه خود را شروع می کند :
اما بعد : امیرالمؤمنین (یزید !) مرا امیر شهر ، حدود و دارایی شما قرار داده است ، و به من دستور داده است با مظلومانتان به انصاف رفتار کنم ، و محرومان را نوازش کنم ، و نسبت به افراد مطیع و حرف شنو ، احسان و نیکی کنم . اما با عصیانگران و مرددان با سختی رفتار نمایم . . . من نیز دستورات او را به کار خواهم بست و خواسته های وی را برآورده خواهم ساخت و با نیکان شما چون پدری نیکوکار ، و با مطیعان ، همچون برادری مهربان خواهم بود . و شمشیر و تازیانه ام را برای سرکوب مخالفان و کسانی که با عهد من منازعه کنند ، آماده ساخته ام ، پس هر کس جان خود را حفظ کند(194) .
روشن است که ابن زیاد برای دادخواهی مظلومین ! همچون دیگر حکام جدید و ادعاهایشان آمده است ! لیکن آمده او در اوج تحرکات مظلومین و اشاره های وی به شمشیر و تازیانه دلایل نیرومندی بودند برای هشدار دادن و ترساندن ضعیفان ؛ مخصوصا که وی بزرگان و صاحب منصبان شهر را فرا خوانده ، با آنان جلساتی تشکیل داد . و عرفا و دیگر کارگزاران حکومتی که شبکه وسیعی را در شهر برای حفظ مصالح حکومت تشکیل

می دادند و نقشی را ایفاء می نمودند که امروزه سیستم امنیت و اطلاعات ملی و داخلی نامیده می شود گرد آورده ، سازماندهی جدید به آنان داد .
این شبکه در بالاترین مرتبه خود عرفاء(جمع عریف) سپس مناکب (جمع منکب) و بالاخره نقباء(جمع نقیب) را جای می داد ؛ اما نقش این افراد بطور خلاصه عبارت بود از :
1- هر عریف ، نام افراد تحت مسئولیت خود را که از ده نفر نا پنجاه تن می رسید اعم از مزد ، زن و کودک در لیستی خاص تنظیم می کرد ، و آمار آنان را همیشه داشت .
2- عریف ، مسئول پرداخت عطایا و حقوق به افراد تخت منطقه مسئولیت خود و اخذ مالیات از آنان بود .
3- ثبت نام مردگان و حذف عطایای آنان و درج نام نوزادان و حقوق آنان از وظایف عریف بود .
4- تشویق و برانگیختن مردم برای جهاد و بسیج افراد منطقه ، توسط عریف همان حوزه و منطقه صورت می گرفت .
5- عریف ، هر کس را که از رفتن به جنگ خودداری می کرد یا مخالفت می نمود به حاکم معرفی می کرد ، تا حقوق او و خانواده اش از بیت المال و عطایای آنان قطع شود .
6- آنان نقش رابط و هماهنگ کننده را میان مردم تحت عرافت و مسئولیت خود و حکومت را ایفا می کردند و دستورات و تعالیم حکام را میان مزدم پخش می نمودند و به کار می بستند .
7- آنان مسئولیت مراقبت از افراد تحت مسئولیت خود و گاهی افراد دیگر را به عهده داشتند ، و عاملان انقلاب یا هواخواهان نهضت را مشخص کرده ، نامشان را ثبت می کردند ، و به حکام درباره آنان گزارش می دادند ؛ همچنین گاهی مسئولیت دستگیری و تحویل این مخالفان به حکومت نیز بر عهده عرفا بود .
شبکه عریفان از اهمیت بسیاری برخوردار بود ؛ زیرا گاهی از میان بردن شورشها و جنبشهای تازه پا گرفته به آنان واگذار می شد . تا با اتخاذ تدابیر و ایجاد عوایقی آنها را در نطفه خفه کنند لذا تعیین عریفان ، معمولا از جانب امیر صورت می گرفت . و عریف تا وقتی که مورد رضایت او قرار داشت ، به انجام وظیفه می پرداخت و ناراحتی مردم از عریف در این میان نقشی نداشت (195) .
ابن زیاد نیز شبکه عریفان را گسترش داد . و هنگامی که می خواست تحرکات کوفه را خنثی کند ، به تقویت این شبکه پرداخته ، برای هر عریفی منکبی قرار داد تا وی را در کارها کمک و یاری کند .
عریف به سبب ستم ، زورگویی ، حق کشی و استثمار بیش از حد از

دیگران و سوء استفاده از موقعیت خود ، مورد نفرت و مذمت مردم بود(196) .
عریف ، حقوق و عطایای مردم را در دست خود داشت ، به هر کس که می خواست کمتر یا زیادت می داد(197) .
گاهی نیز نقش دزد و قاتل غیر مباشر را بازی می کرد ؛ زیرا نام قربانی را در اختیار حکومت قرار می داد تا از او انتقام بگیرد . برای همین است که در شرع شریف اسلام از اطاعت حکام جور و انجام دستورات آنان و در سنگر آنان قرار گرفتن ، و انجام وظایف ، در سایه خواستهای سلطان و به ضرر مظلومین بشدت نهی شده است ، و در این باره هشدارهای متعدد صادر شده است .
پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیثی درباره انحراف سیاسی ، هشدار داده است . و کارگزارانی چون عریفان را مذمت فرموده است ایشان می فرمایند :
افلحت یا قدیم ان مت و لم تکن امیرا ولا کاتنا و لا عریفا (198) .
ای قدیم اگر مرگت فرار رسد و او نه امیر باشی ، نه کاتب و نه عریف ، آن وقت رستگار شده ای .
لذا عجیب نیست که مجاهد نیست که مجاهد شهید ابوذر غفاری کراهت دارد از اینکه جسدش به وسیله یکی از این کارگزاران عهد عثمانی شود . و در وصیت خود می گوید :
انشدکم الله ان لایکفننی رجل منکم کان امیرا او عریفا او بریدا ع (199) .
شما را به خدا قسم می دهم مبادا از شما امیری ، یا عریفی و یا بریدی ، مرا کفن نماید .
و حضرت علی علیه السلام در شبی از شبها ، یکی از اصحاب خود را مخاطب قرار داده می فرماید : ای نوف ! داوود علیه السلام در چنین ساعتی از شب بپا خاست ، پس گفت : این ساعتی است که دعاوی هر بنده ای پذیرفته می شود و خواسته اش مستجاب می گردد ، مگر آنکه عشار(مالیات بگیر) باشد ، یا عریف ، یا شرطی (ماءمور شهر) یا صاحب عرطبه (طنبور نوعی ساز زهی) و یا صاحب کوبه (طبل)(200) .
پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پذیرفتن کارهایی که دوام حکومت ظلم و تضعیف مظلومین را در پی داشت ، مکررا مذمت می فرمود . و از وارد شدن به چنین مشاغلی نهی می کرد ، تا آنجا که فرمودند : ان العرفاء فی النار ؛ عریفان ، در آتش دوزخ هستند .
آری ، والی جدید ، عرفاء را بشدت بازخواستی کرده سپس گفت : نام غریبان این شهر ، مخالفین امیرالمؤمنین (یزید) حروریه (خوارج) اهل شک و کسانی که خواستار ایجاد خلاف و شقاق جامعه هستند را برایم بنویسند ؛ پس هر کس این افراد را معرفی کرد ، از هر پیشامدی مبرا خواند بود . و

باید ضمانت کند که در منطقه تحت نظرش کسی با ما مخالفت نخواهد کرد . و کسی بر ما شورش نخواهد نمود . . . هر کس این کار را نکند ، ذمه خود را از او بری کرده مال و جانش بر ما حلال است و خونش هدر .
و هر عریفی که در منطقه عرافت (مسئولیت) خود کسی از مخالفین امیرالمؤمنین را ببیند و او را به ما تحویل ندهد ، او را بر در خانه اش به دار آویخته ، سپس جسدش به عمان الزاره انداخته خواهد شد و تمام افراد تحت مسئولیت آن عریف ، از مزایای ما محروم خواهند گشت (201) .
ابن زیاد می دانست از جمله استقبال کنندگان دیروزی خود ! کسانی بودند که در عین دشمنی با امام حسین ، هنگامی که احساس کردند امام وارد کوفه می شود ، از ترس یا فرصت طلبی به امام مرحبا می گفتند ، و مقدم امام را گرامی می داشتند ؛ لذا برای ریختن ترس آنها و راحت کردن خیالشان گفت :
ای مردم ! من میدانم کسانی مرا همراهی کردند و به من خوشامد گفتند که دشمن حسین بودند ، لیکن پنداشتند او بر شهرشان وارد شده و آنجا را تصرف کرده است لذا از ناچاری اظهار طاعت کردند . ای مردم به خدا من هیچ کس را نشناختم (202) .
عریفان عادتا افرادی بزدل بودند و با حکام همکاری می کردند . و می دانستند آنان با قساوت و سنگدلی ، انواع مجازاتهای سخت ، از جمله : به دار آویختن بر در خانه را اعمال می کنند لذا هر کدام لیست بلند بالایی تهیه کرده و ناراحتی و نگرانی خود را بر افراد زیر دست و تحت نظارت خود ابزار داشتند .
در تاریخ آمده است که والی جدید ؛ ابن مرجانه ، در همان روز اول ، عده ای از کوفیان را بازداشت کرده در دم ، آنها را به قتل رساند(203) .
فرقی نمی کند که این حرکت سر آغاز حکومت جائراه وی بوده باشد یا نه . او بی اعتباری به موازین شرعی را در مجازات و تنبیه و سیاست اعلام داشته بود . و هنگامی عدم تقید وی به موازین شرعی آشکارتر شد که او در دومین خطابه خود پس از حمد و ثنای الهی ، از مجازاتها و سرکوبهای شدید سخن گفت :
اما بعد : این مشکل حل نخواهد شد و این کجی اصلاح نخواهد گشت مگر به قدرتی بدون زورگویی و نرمشی خالی از ضعف . و اینکه بی گناه را به جای گناهکار ، حاضر را به جای غایب ، و دوست را بجای دوست مؤاخذه کنم (204) .
مردی به نام اسد بن عبدالله المری ، از جا برخاست و گفت : ای امیر ، خداوند تبارک و تعالی می فرماید : و لاتر وازره ورز اخری ؛ کسی بار دیگری را به دوش نخواهد کشید .
مرد به کوشش خود است و شمشیر به دم تیز آن ، و اسب به بستن . بر تو

گفتن است ، و بر ما شنیدن ، پس قبل از حسنه و نیکی ، بدی را میان ما به کار مبر (205) .
ابن زیاد در برابر این انتقاد ناگهانی مبهوت شد . و زبانش بند آمده از منبر فرود آمد و به دارالاماره رفت (206) .
هر چند که این انتقاد وی را از عمل طبق مقتضای طبیعت خود باز نداشت و مانع از خونریزی بیمارگونه وی و غریزه انتقامگیری او نگشت ؛ زیرا او موجودی بود تشنه خون و در صدد ارضای میل خونریزی در زندگی خویش .
برای وی اهمیتی نداشت که آیا بحق ، خون می ریزد یا به ظن ، تهمت ، شبه و یا غیر : او کمترین پایبندی به قانون ، شرع و ارزشهای اخلاقی نشان نمی داد لذا درسهایی را که از پدرش آموخته بود به کار بست و شروع به ایجاد عده و عده ، برای سرکوب نهضت محرومین کوفه نمود .
وی اموال بسیاری را برای جلب قلوب و خریدن پیمان پول پرستان بذل کرد ، و شیوه های گوناگونی برای فریفتن ، ترساندن و متوهم ساختن مردم اتخاذ نمود .
و کذلک جعلنا فی کل قریه اکابر مجرمها لیمکروا فیها و ما یمکرون الا بانفسهم و ما یشعرون (207) .
سنت ما بر آن است تا در هر تمدنی ، مجرمین بزرگی ، قرار دهیم تا به خیال خود در آن مکر و تزویر به کار گیرند ، لیکن آنان به حقیقت ، خود را فریب می دهند ، اما شعور درک این مطلبی را ندارند .

فصل دوم : اقدامات حفاظتی برای استمرار نهضت

رهبری قیام بنا به مصالحی خردمندانه از طرد یا کشتن والی سابق (نعمان) اجتناب ورزید . در مورد والی جدید(ابن زیاد) با آنکه برایش کمین گذاشته بودند نیز دستور قتل و مانند آن صادر نمی گردد .
مسلم به دو دلیل از این کار اجتناب می ورزید : 1- دلیل اخلاقی . 2- دلیل سیاسی ؛ زیرا چشمان تیز بین او در پس آشوب توده ها ضعفی را مشاهده می کند که یارای مقابله با حوادث تشدید شونده آینده را نخواهد داشت .

رویدادهای تازه و حقایقی را که قبلا از زبان کسانی مانند عابس و یارانش شنیده بود ، نظر صائب مسلم بن عقیل را نسبت به واقعیت موجود ، استوارتر ساخت . و بینش عمیق او ، نقاط ضعف را یکایک بازشناسی نمود .
مردم کوفه از اظهارات حاکم جدید نگران شده بودند . و ورود همراهان ابن زیاد که در راه مانده بودند ، تک تک و دسته دسته از دروازه های شعر تعداد آنان را بیش از آنچه بودند نشان می داد . و همین باعث شده بود که مردم خیال کنند برای حاکم ، لشکریان جدیدی از شام رسیده است ، تا به کمک امویان ساکن کوفه ، هر نوع تحرکی را سرکوب نمایند .
زمزمه آمدی نیروهای امدادی به کوفه در کنار وعده و وعیدهای ابن زیاد و عدم بینش مردم دست بدست هم داده ، یکدستی ظاهری و شور آنان را درهم می شکست . مسلم نیز با درک این نقاط تاریک و روشن جنبش ، تصمیم گرفت مقر خور را تغییر داده ، حالت اختفا به خود بگیرد و تا توجه به حوادث تازه ، بیعت به صورت مخفیانه اخذ گردد . و از منافقین فرصت طلبی چون : شبث بن ربعی ، حجار بن ابحر ، عمرو بن حجاج و هم پاکی هایشان ، فاصله گرفته و مانع آگاهی آنان از مسائل نهضت گشت ، تا آنجا که حتی محل اقامت جدید سفیر را ندانند . لذا بایستی خانه رهبر دیگری را محل فعالیت خود قرار دهد تا امکان پیشبرد نهضت را داشته باشد .
این جابجایی به دلایل متعددی صورت می گیرد از جمله :
1- اولین مقر سفیر خانه مختار ثقفی به علت رفت وآمد زیاد برای همگن شناخته شده است . در صورتی که مرحله جدید مبارزه ، شیوه های دیگری برای درگیری باید پیش گیرد .
2- مختار دیگر همچون سابق بر حاکم تاءثیر شخصی ندارد . و مصونیت سیاسی منحصر بفردی دارا نیست تا مانند گذشته امتیازی محسوب گردد برای انتخاب خانه اش به عنوان مقر فعالیت اهمیت مختار در نفوذ شخصی وی در حاکم قبلی بوده است نه نفوذ رسمی .
3- و بالاخره کسب اعتماد مردم و انجام امورات نهضت در شرایط مخفی ، و صورت گرفتن عملیات رهبران نهضت و دیدارهای آنان در خفای کامل .
با از بین رفتن شرایط قبلی ماندن در خانه پیشین هم دیگر درست نیست مجوزی برای بقای در آن محل در دست نمی ماند و بایستی جای دیگری آگاهانه انتخاب گردد ، و نهضت که امانتی از امام است محفوظ بماند و با آمدن امام حسین علیه السلام این امانتی به دست او سپرده شود و او قوت و ضعف آنان را نگریسته توانایی آنان را مشاهده نماید .

مسلم خانه شخصیتی استوار ، سربلند و صاحب شوکت را انتخاب می کند که به هنگام نیاز ، چهار هزار سوار نظام و هشت هزار نیروی پیاده در اختیار دارد . و اگر هم پیمان قبیله خود را بخواند(کنده و دیگران) حدود سی هزار تن سوار مسلح در پشت سر او و در تحت فرمان او قرار خواهند گرفت .
او رهبر همدانی ، یکی از بزرگان سپیدسر انقلاب ، مجاهد دلیر هانی بن عروه از اشراف و قاریان کوفه و یکی از اسواران و جنگاوران و شاگردان نجیب امام علی ، امیرالمؤمنین علیه السلام می باشد . در این هنگام سن مبارکش از نود سال می گذرد . با حفظ تدابیر امنیتی و در نظر گرفتی مسائل حفاظتی ، انتقال سفیر به خانه این دلیر مرد با موفقیت صورت می گیرد .
لیکن راویان غیر امین و مورخین شتابزده ، مطالبی را در این مورد سرسری ثبت کرده اند که با اندکی تاءمل فساد و نادرستی آن آشکار می گردد . آنان می گویند :
مسلم به خانه هانی رفت و به شکلی ناگهانی علنی آمدن خود را بیان کرد . هانی نخست از پاسخ مثبت دادن خودداری کرد و سپس با ناراحتی و تلخی او را پناه داد . -به تعبیر همین آقایان - و گفت : خداوند تو را رحمت کند ، مرا به کاری دشوار و نادرست مکلف ساختی ، اگر به خانه من وارد نشده بودی و امیدت به این خانه نبود ، دوست داشتم و از تو می خواستم تا خانه ام را ترک کنی ، اما چه کنم که اگر این کار را کنم خلاف آیین جوار عمل کرده ، و سرزنش خواهم گشت ! (208) .
این روایت به چند نکته اشاره دارد :
1- در مورد چنین مسئله خطیری ، قبلا کمترین هماهنگی صورت نگرفته است ، که این مطلب غیر معقول می باشد .
2- هانی از آنچه در شهر می گذرد و از جنبش مردم دور است . و از یاران مکتبی خود و هواخواهان اهل بیت نیز بریده و منعزل می باشد .
3- دیدار این دو مرد با سردی صورت می گیرد ، گویا نه قبلا هانی به استقبال سفیر رفته است و نه سفیر او را ملاقات کرده است ؛ و یا به فرض کبر سن و بیماری به خانه هانی برای عیادت آمده است . همچنین مسلم از این برخورد تلخ و ناراحت کننده ، رنجیده نمی شود و سنگینی این برخورد را تحمل می کند در حالی که شایسته کسی با مناعت طبعی چون مسلم ، آن است که فورا آنجا را ترک نماید .
4- و بالاخره طبق همین روایت هانی مجبور می شود به مسلم پناه دهد ! .
در حالی که انتقادات خرد کننده ای صحت این قصه را مخدوش می کند ، و نادرستی آن را عیان می سازد :
جوار و پناه دادن به مسلم می توانست تا پایان آن شب یا پس از سه روز

باشد ، و هانی پس از این مدت می توانست از او بخواهد به جای دیگری برود یا خانه یکی دیگر از بزرگان بلد را به او پیشنهاد کند لیکن هیچ یک از این موارد اتفاق نمی افتد .
چگونه شخص پناه آورنده و جوار طلب ، به خودش اجازه می دهد در این شهر دست به اعمال خطیر بزند و هراسی از موقعیت حساس خود نداشته باشد؟ !.
و چگونه صاحب خانه اجازه می دهد خانه اش محلی باشد برای مبارزه با حکومت ؛ زیرا نهضت در خانه هانی است که حساس ترین مراحل خود را می گذراند . و مهمترین فعالیتهای خود را می گذراند . و مهمترین فعالیتهای خود را با الهام از دستورات میهمان ، همین خانه است که انجام می دهد . و دستان هانی ، کارآمدترین دست فعال این نهضت است .
و اوست که مدیریت امور و تدبیر مسائل نظامی و جمع آوری پول ، سلاح و تجهیزات را به عهده دارد . و بعدها خانه همین مجاهد است که مرکز سری رفت و آمد مسئولین پاک بیت و نیکوکردار جنبش می گردد . و آنان با پنهانکاری و دور نگهداشتن امور از عبیدالله بن زیاد و با توصیه به یکدیگر برای مخفی نگاهداشتن امور(209) ، در این خانه جلسات خود را برگزار می نمایند .
و بالاتر از همه ، این خانه محل اتصال و در وسط خانه هانی قرار دارد مه برای نهضت و آمادگی نیروها تهیه شده اند . . . و حداقل چهار هزار تن در آنها بسر می برند(210) .
اما چگونه چنین داستانی ساخته شده است ، واضح است که این قصه از گفتگوی هانی با ابن زیاد که می خواست جواب وی را در یابد -همانطور که خواهیم دید لذا هانی پنداشت او را از موقعیت وی در نهضت خبری ندارد و وانمود ساخت صرفا میزبانی یک میهمان را به عهده گرفته است و مسلم با آمدی خود به خانه اش و طرح ناگهانی مطلب ، وی را مجبور به قبول جوار کرده است و ابن زیاد این پاسخ را دروغ خواند بعدا این دیدار را ذکر خواهیم کرد گرفته شده است .
آیا این ادعا و جواب که برای دفع ضرر سلطان جائر و حاکم خونریزی ارائه شده است ، می توان مورد اعتماد مورخین قرار گیرد و به دیده قبول تلقی شود؟ پس تکلیف این همه قرینه که واقع امر را چون آفتاب عیان می سازد چیست ؟
به هر حال این قصه با قرائن حقیقی ، جور در نمی آید و صرفا برای دفع شد ابن زیاد به زبان هانی آمده است . اگر مسلم در دومین مقر اقامت می گزیند ، برای حفظ جای خود از خطر ، فراز از مشکلات ، و پشت کردن به حوادث بیست ، هرگز چنین بیست ، بلکه او آمده است تا برای حفظ سلامتی جنبش و نهضت ، کوششهای جدیدی به کار ببرد ، و مرحله جدیدی

انقلاب را رهبری نماید ؛ زیرا سلامتی رهبر شرط لازم ادامه نهضت می باشد .

نامه سفیر به امام (ع)

در مقر دوم (خانه هانی بن عروه)(211) بود که کسلم نامه خود را به امام نگاشت ، و در آن خواستار شد تا امام ، آمده قیادت و زعامت نهضت نیرومند آماده هجوم و حمله بر حکومت را به عهده بگیرد . طبق نص خود نامه تعداد بیعت کنندگان بسیار بالا بود و شرایط ، آماده قلع حکومت اموی ، مسلم بن عقیل علیه السلام نوشت :
اما بعد : فان الرائد لایکذب اهله ؛ پیشاهنگ قبیله به مردم خود دروغ نمی گوید . به درستی که به سوی این دیار بشتاب که همه مردم با تو هستند ، و هیچکس علاقه و نظر مثبتی نسبت به خاندان معاویه ندارد والسلام (212) .
سپس نامه را در هم پیچید و به مجاهد بزرگ عابس بن شبیب شاکری همدانی سپرده و مجاهد جلیل القدر قیس بن صیداوی را همراه وی ساخت ، و آن دو را به سوی مکه برای رساندن نامه به ریحانه رسول خدا گسیل داشت .
شاید انتخاب عابس به دلیل استواری ، همراه با صراحت لهجه وی صورت گرفته بود تا امام را از نهضت کوفه با تمام ضعف و مثبت با خبر سازد .
قبلا دیدیم که چگونه این مرد آینه نمای روحیات مردم کوفه گشت ، و در کوتاهترین جملات ، حق مطلب را ادا نمود .
با محاسبه و بررسی رویدادها می توانیم تاریخ تقریبی نگارش این نامه را به دست آوریم ؛ یعنی پی از گذشت حدود 35 روز از ورود مسلم به کوفه ، نگاشتن و ارسال آن در دهم ذی القعده سال 59 هجری صورت گرفت .
لذا نبایستی به تصاویر گذرا و درهم فشرده حوادث این فاجعه که در کتب تاریخی به صورت ناقص و بدون حفظ ارتباطات فی مابین آنها طرح می گردد و با ایجازی که اصل واقعیت را نابود می کند و مثلا می گوید : حسین مسلم را به سفارت به کوفه فرستاد او نیر در خانه مختار فرود آمد ، و مردم با او بیعت کردند . و او نامه ای برای امام نوشت . . . توجهی داشت بلکه باید این نوشته ها را با دید انتقادی ارزیابی نمود .
به هر حال سفیر حسین ، مسلم با ارسال این نامه همه وجودش امیدی است برای حفظ انسجام این مردم و آماده نگهداشتن آنها تا رهبر برگ بدانجا آمده قیادت نهضت را به عهده بگیرد .
وی تا این زمان وظیفه خود را بخوبی انجام داده است ، و با برگزیدگان و هواداران مخلص اهل بیت کارهای بزرگی را به سامان رسانده است . و نیروها را برای پیشامدهای غیر منتظره مسلح و هشیار نگهداشته است .
توجهات لازم برای حفظ نهضت در زمینه های دینی ، نظامی و سیاسی

صادر شده و پیرامون مقر سفیر را چهار هزار تن افراد مسلح گرفته اند و در خانه های متعدد اطراف هشیاری خود را حفظ نموده ، و منتظر فرامین رهبر خود می باشند .
در این میان کارهای بسیاری صورت گرفته که با توجه به رعایت کامل اصل پنهانکاری ، دشمن ، عرفاء و منافقین فرصت طلب از آنها سر در نیاورده اند . و حکومت تازه سازمان یافته با ابن زیاد مسلط بر امور همراه با جاسوسان آنها از دستیابی به نتیجه مطلوب عاجز شده ، در حال حیرت بسر می برند .
ابن زیاد در صدد آگاهی او اوضاع بر آمد . و درباره شریک حارثی سئوال کرد ، و هنگامی که شنید وی بیمار است و میهمان شیخ قبیله مذحج هانی بن عروه می باشد پیکی به آنجا روانه کرد . و خبر داد شامگاهان برای عیادت بدان سو خواهد آمد خرف از این دیدار که به عنوان عیادت بیان گشته بود اظهار محبت به شریک بود تا وی با شورشیان شهر هم سخن نشود ، و در کنار مسلم بن عقیل قرار نگیرد ، غافل از آنکه شریک از هنگام ورود به شهر و در عین مریضی همچنان ملازم مسلم بوده است .
شریک قابلیت بسیاری برای تمرد و تحرک علیه حکومت را داشت و به همین دلیل دور کرده باشد .
ابن زیاد می پنداشت شریک بایستی اطلاعاتی کم یا زیاد ، مهم یا پیش پا افتاده خصوصی یا منتشر در افداه داشته باشد ، لذا این عیادت را بهانه ساخته بود تا آن اطلاعات را کست کند .
وی همچنین می خواست در این دیدار با هانی یکی از بزرگان نهضت کوفه ، لیکن به دور از چشم ابن زیاد ملاقات کرده ، از او بخواهد با این نهضت و سردمداران آن همصدا نشود . و اگر هم ممکن باشد حتی غیر مستقیم اطلاعاتی پیرامون نهضت و نهضتیان به دست آورد و ابن زیاد نمی دانست که هانی خود یکی از بزرگان و رهبران این نهضت می باشد .
شریک به مسلم پیشنهاد کرد : این فاجر(ابن زیاد) امشب به عیادت من خواهد آمد ، هنگامی که نشست بر او خارج شو و او را به قتل برسان . سپس بدون کمترین مشکلی قصر را تصرف کرده و در آن به حکومت بپرداز . پس اگر من از این بیماری همین روزها دها شدم ، به بصره رفته ، آن شهر را در اختیار تو خواهم گذاشت (213) .
عده ای از مورخین مانند ابن قتیبه این پیشنهاد را از سوی هانی میدانند(214) .
کافی است بگوییم که مسلم علیه السلام سخنی در باب موافقت نگفت و فرصتی برای ادامه جدل باقی نگذاشت ، و از اتاقی که قرار بود ابن زیاد داخل آن شود ، خارج شد .
امیر وارد گشت و محافظین خود را بر در گمارد و بکی هم در نزدیکی او

نشست ، و پرسش از بیماری و ناراحتی شریک آغاز کرد ، و او نیز پاسخ می داد . این مکالمه نسبتا طول کشید و شریک متوجه حمله نکردن مسلم گت . لذا با اشاره به او که در اتاق دیگری بود ، خواستار پایان این مکالمه و مرگ ابن زیاد گشت :
چرا در سلام کردن به سلمی درنگ می ورزید ، به سلمی و هر که بدو سلام می رساند ، سلام برسانید . و جام مرگ را با شتاب به او بنوشانید(215) .
این ابیات را چند بار خواند ، تا آن که فریاد کشید : آن را به من بنوشانید اگر چه به قیمت جانم تمام شود ! (216) .
سفیر حسینی به خوبی این اشارات را در می یافت لیکن او در اختیار اراده اش بود و اراده اش از نظر و راءی او نشاءت می گرفت . و او چنین تصمیمی از قبل بزودی دیدگاه و موضع او را بیان خواهیم کرد نگرفته بود .
بر اثر تکرار این کلمات ، ابن زیاد متوجه هانی گشته گفت : او را چه می شود ، فکر می کنید هذیان می گوید؟ و هانی جواب داد : آری ، او قیل از بامداد تا کندن همچنان دچار هذیان شده است (217) .
ابن زیاد دیدار خود را پایان داده خارج گشت (218) .
شریک که از دست دادن چنین فرصتی طلای به نظرش او را خشمگین ساخته بود هر چند نظر مسلم غیر از آن بود با عتاب از مسلم پرسید : چرا او را نکشتی ، و چه مانع تو شد؟ .
مسلم نیز از تفصیل ، احتراز ورزیده جوهر مطلب را چنین ادا کرد :
آنچه که مانع از قتل او شد ، حدیثی بود که از امام علی علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیده بود : ایمان مانع از ترور و قتل ناگهانی است ، هرگز مؤمن دست به فتک (قتل ناگهانی) نمی زند(219) .
هر چند برای عده ای ظاهرا مفید بوده است که کلمان بدین حدیث بیفزایند و چنین نقل کنند ! : . . . مؤمن نسبت به مؤمن دست به فتک نمی زند که البته این بازی آشکاری است با اصل حدیث ، و متاءسفانه برخی از نویسندگان معاصر هم به غفلت ، این حدیث را با همین اضافه نقل کرده اند ! .
در باره علت امتناع از قتل ، گفته اند : هانی نمی خواست این قتل در خانه او اتفاق بیفتد . و این مخالف بلند پروازیهای او بود .
و باز گفته اند : همسرش با این کار مخالفت کرده اظهار کراهت نمود . و هنگامی که هانی فهمید با اندوه گفت : این زن مرا به کشتن داد . و به همان چیزی دچار شدم که از آن هراس داشتم .
حتی گفته اند : اساسا این جریان و طرح در خانه هانی نبوده است ، در حالی که پیشنهاد کشتن ابن زیاد را به او نسبت می دهند .

به هر حال این گونه اختلافات ، متعارف تاریخ بوده است . و نباید با نظر اهمیت و اعتبار نگریسته شوند .

قبلا اجماع مؤرخین را درباره شجاعت کم نظیر مسلم نقل کنیم . آنان هنگام نقل این ماجرا گویا برای جلوگیری از ایجاد شبهه پیرامون سستی مسلم ، و اینکه وی در اجرای حکم دچار ضعف شده باشد ، به اتفاق از شجاعت قابل توجه و رشادت برگرفته از صولت حیدری ، دم می زنند . و به هر حال انگیزه خوددارiرا هر چه بدانند ، از ترس نامی نمی برند .
وانگهی مردان حاضر ، درباره پیشنهاد شریک ، هانی و دیگران در مورد شجاعت مسلم و توانایی انجام این قتل و حتی کشتن همراهیان آن پلید ، کمترین تردیدی ندارند . بلکه آنان شیفته شجاعت اعجال آور اسوار طالبی می باشند . و توانایی او را می ستایند .

یعنی ارزش اخلاقی والایی که مسلم را یارای ندیده گرفتن آن نبود ، همین پایبندی بود که قهرمان را مانع از اجرای پیشنهاد می کرد و در پاسخ به علت این خودداری به جای بحث و جدل که چه بسا دیگران را تشویق به ادامه مناقشه می سازد با پاسخی کوتاه و قانع کننده همه را ساکت می کند .
او در این روش از امام خود رهبر اسلام ؛ حسین بن علی علیه السلام کمک می گیرد . امام نیز در پاسخ سئوالات متعدد با جوانی چنین :
اراده خداوند بر آن تعلق گرفته است تا مرا شهید ببیند .
همگان را از تفصیل و شرح بی نیاز می کند . یا پس از صلح امام حسن علیه السلام و در پاسخ به پیشنهاد برخی از یاران برای قیام علیه معاون به چنین پاسخی بسنده می کند :
بدرستی که ما بیعت کرده ایم ، و عهد بسته ایم ، و هیچ راهی برای نقض بیعت وجود ندارد .
این شیوه امام است که با پاسخهای کوتاه و جوهره دار ، از ورود به بحثهای تفصیلی و گاه مساءله ساز خودداری می ورزد و در مواقع و مناسبتهای مختلف همین شیوه را به کار کی بندد .
آری ، خیر الکلام ما قل و دل .
مسلم نیز دست پرورده همین مکتب و همین امام است . او نیز به روایتی با اسلوبی حکیمانه انتقادات و سئوالات را چنین می دهد :
ما اهل بیت از غدر و فریب کراهت داریم .
آری ، مسلم کلام پیامبر صلی الله علیه و آله از زبان علی علیه السلام را بهتر و کاملتر از هر پاسخ می یابد که :
الایمان قید الفتک لا یفتک مؤمن .
ایمان مانع ترور و قتل ناگهانی است . و مؤمن هرگز از این روش و شیوه استفاده نمی کند .
بنابر این ، مانع ظاهری مسلم در اینجا یک مانع اعتقادی و بنیادی می باشد ؛ و به عبارت دیگر ، مانعی اخلاق مقدس اسلام ، در عرصه کار زار و در معیارهای نبرد ، و جنگ و صلح .
در اینجاست که قهرمان عظیم از به کارگیری کید و مکر برای کشتن فردی که چه بسا پیروزی با کشتن او میسر نمی گردد در ضمن عامل دیگر خواهیم گفت خودداری می کند .
وانگهی غدر و فریب ، صفتی است که شرعا و عرفا مذموم می باشد و تنها افراد ضعیف و بزدل آن را به کار می بندند . و مفاهیم و اخلاق اسلامی

، از به کارگیری این گونه رذایل ، جلوگیری می نماید . و چه کسانی بهتر از بنی هاشم می توانند نمونه های اخلاقی و اسوه های عملی این دین مبین باشند . و هیچ کس را یارای رقابت را آنان در این میدان نیست . و بخصوص بخاطر پیچیدگی چنین شرایطی ، امکان به خطر انداختن چنین مفاهیمی ، بهای گزافی است برای آینده ای نامشخص .
به دلایل بالا ، دستور و سخن معلم بزرگ سفیر ما ؛ علی علیه السلام را بیفزایید که :
کید و غدر دوزخ است و : ای مزدم ! اگر دنائت و نادرستی و نادرستی غدر نبود من زیرکترین مردم بودم . آگاه باشید ! که هر غدر و کیدی ، فجوری به دنبال دارد ، و هر فجوری کفری را در پی خواهد داشت ، و هر قادر و فریبکاری در روز قیامت پرچمی خواهد داشت که بدان وسیله شناخته می گردد . . . (220) .
نکته مهم دیگر ، در این ممانعت ، آن است که خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله پیوسته مورد انواع رویارویی های پنهان و آشکار قرار می گرفتند ، که ریشه در فریب ، کید و نیرنگ نمایان داشت . و تاریخ گواه صادقی است بر نیرنگهای اعمال شده پیاپی .
حال اگر سفیر فرضا دست به کشتن ابن زیاد می زد ، عملا توجیهی بود برای نمام جنایات معاندین اسلام و درباره اهل بیت . و مستمسکی بود تا آنان ، روشهای ناجوانمردانه خود را صورت اخلاقی داده و بگویند او بخاطر منافع زودگذر ، از حریم اخلاق تجاوز کرده است ، و رعایت ارزشها را ننموده است و نتیجه آن می شد که دشمنان روشهای نامشروع و ضد اخلاقی خود را در قبال خاندان عصمت و طهارت تفسیری ظاهرا معقول کرده و بگویند : ما پاسخ سنگ را با سنگ می دهیم ، و مقابله به مثل می کنیم ؛. عملیات ضد اخلاقی خود را دو طرفه قلمداد کنند .
آری ، در صورت انجام گرفتن آن پیشنهاد ، این نتایج فاسد در پی بود .

دومین عامل حقیقی و پنهان در برابر عامل ظاهری قبلی بود ، همان عامل سیاسی می باشد . همه آنچه را که مسلم می دانست ، نمی توانستی و نمی بایست در آن شرایط دشوار به زبان آورد . مردم کوفه امکانات لازم مادی و معنوی برخورد با لشکریان شام را در صورت به قتل رساندن ابن زیاد نداشتند . و در برابر این لشکر جرار که آیین جنگ را به دلخواه تفسیر می کرد از پا در می آمدند .
اگر والی کوفه ترور می شد ، طاغوت شام بدون کمترین پایبندی به قوانین و بنیانهای شرعی ، مردم را با شبیخون و یورشهای وحشیانه مستاءصل می کرد . همه اینها نتیجه آن بود که به دور از حضور مردم و به جای آنان تصمیم به قتل ابن زیاد بگیرند لیکن مردم نتایج و تبعات این حرکت را تحمل نمایند .
اگر واقعا این فکر سنجیده بود و با کشتن والی شهر ، ماده نزاع نابود می گشت و معاریه مرحله دشوار خود را پشت سر می گذاشت ، سفیر می توانست برای دهایی از والی قبلی - نعمان -به نحوی از انحاء تدبیری بیندیشد . و یا آنکه ابن زیاد را از پا در آورد ، و برای پیش نیامدن محذورات اخلاقی میهمان و میزبان و مانند آن ، این کار در خانه هانی صورت نگیرد ، بلکه قبل از رسیدن به خانه و یا پس از ترک آن با کمین گذاشتن در راه همان خانه ، این جرثومه خیانت را از پا در آورد .
بنابراین همان طور که عدم طرد یا کشتن والی قبلی برخاسته از راءی و اندیشه ای فرزانه و حکیمانه بود ، و برخاسته از شرایط و ضروریات آن زمان ، همان طور نیز خودداری از کشتن والی دوم با آنکه با کمین زدن امکان آن بود ناشی از اندیشه و سیاستی بود مبتنی بر دو اساس : اخلاقی و سیاسی .
رهبری قیام با دیده ای واقع بین ، پس پرده این تظاهرات مردمی را می نگریست ، و توده ها را توانایی مقابله با پیشامدهای دشوارتر و پیچیده تر آینده نمی دید .
هر محقق تیز بینی می تواند نقش این دو اساس ، و درستی آنها را در موضعگیری های اصولی و مکتبی دریابد . این دو اصل ، دو روی یک سکه هر حرکت اسلامی است که در طول تاریخ توسط پیشوایان ما صورت گرفته است .
ما معتقدیم در آن هنگام با کشتن شخصی یا مغلوب ساختن گروه اندکی ، پیروزی مطلوب به دست نمی آمد ، هر چند آن فرد ، نمایند حکومت مرکزی و فرماندار حکومت محلی بوده باشد .

آری ، اگر مثلا ، آن فرد خود یزید(پادشاه امویان) بود ، قتل او حرکتی درست به حساب می آمد و می شد تمام عواقب احتمالی آن را به جان خرید ؛ زیرا او سر افعی و ریشه شجره خبیثه به شمار می رفت . لیکن کشتن کس دیگری جز او عواقب روشن و آشکاری در پی داشت که با اندکی تاءمل عیان می گردد . و ترور وی جنگی ناخواسته و قبل از موعد را به دنبال داشت ، و مردم کوفه را در کارزاری فرو می برد که هنوز آمادگی برخورد با آن را نداشتند .
و ما دیدیم که چگونه همین افراد پرجوش و خروش کوفه تا شنیدن آمدن ابن مرجانه از نظر دوانی مغلوب شده و آثار منفی شومی از خود نشان داده ، ماءیوس گشنه بودند .
و باز بعدها دیدیم که عامه مردم آن سامان ، مرعوب شایعات شده بودند . و به مجرد شنیدن آمدن لشکریان شام که پایبندی آیین نبرد و مردانگی در میادین جنگ نبود ، خود را باخته ، اعتماد به نفس را از کف می دادند .
کشتن ، اگر چه سزای این جنایتکار والی کوفه بود ، لیکن همیشه راه حل درست قضیه به شمار نمی رفت . و عجیب آن است که شریک به مسلم می گوید : . . . اگر را می کشتی کارها بو تو راست می شد ، و سلطنت استوار و پابرجا می گشت .
شریک چه سلطنتی را برای سفیر در خاطر می پروراند !.
فرق زیاد است میان رهبری که بدون سند و گواه از مردمند که بایستی نتیجه و پیامدهای نظامی این موضعگیری را تحمل کنند ، به کشتن و انتقام گرفتن می پردازد . و رهبری که بدون توده های مردمی ، تصمیمی را تحمل کنند ، به کشتن و انتقام گرفتن می پردازد . و رهبری که بدون توده های مزدم ، تصمیمی می گیرد و کاری جز در حضور آنان انجام نمی دهند ، بلکه بر خود واجب می داند او را یاری نمایند تا شوکت و قدرت او پایدارتر شود . با توجه به آنکه اگر رهبری ، مردم را وابسته خود و تصمیمات خود کند و تمام امور را به رهبر بسپارد ، فاجعه هنگامی روی خواهر داد که مردم بایستی وظایف خود را انجام دهند ، لیکن از صحنه خارج شده باشند . . . لذا اهداف اساسی نهضت که مردم از آن پشتیبانی معنوی می کنند محقق نخواهد شد . و مراحل آتی نهضت و اهداف بلند مدت آن که از میان بردن پیشوایان کفر ، حلقه ای که سلسله پایانی آن را یزید در کاخ خود تشکیل می دهد می باشد جامه عمل نخواهد پوشید .
وانگهی ، اگر سفیر ، والی قبای (نعمان بن بشیر) را خلع ید کرده وی را از تمام امور ، دور می کرد و ابن زیاد را می کشت و آتش جنگ میان مردم کوفه و لشکریان غارتگر و خونریز شام آغاز می گشت و با پیروزی شامیان پایان می یافت ، در آن صورت همگان علت شکستن کوفیان و غلبه شامیان را شتاب مسلم در کسب پیروزی و حکومت می دانستند و آن را

نتیجه تلاش نافرجامی برای مناصب دنیوی تلقی می کردند . و بالاخره شخص آن حضرت و دین مبین وی محکوم می شدند .
لیکن مسلم در تلاش آن خلاءهای مادی و تسلیحاتی آن مردم را پر کند ، و ضعف نفس ناشی از سیاستهای سرکوبگرانه بیست ساله یا بیشتر را برطرف سازد .
همچنانکه شایسته بود مردم طی این کوشش و دوره خالص شوند . این دوره ها ، مراحلی هستند برای آزمون مردم ، و همیشه وجود داشته و خواهند داشت . و هیچ قومی را گریزی از گذراندن این مرحله نیست که :
و ان ادری لعله فتنه لکم و متاع الی حین (221) .
نمی دانم شاید این آزمایشی باشد برای شما و بهره ای تا مدتی معین .

فصل سوم : تجسس و جلب هانی ؛ زعیم همدان

مقدمه

به خدا سوگند ! اگر جز من کسی نباشد ، و مرا یاری نماند ، وی را هرگز تسلیم نخواهم کرد تا آنکه در راه حفظ او جان دهم .
(مجاهد بزرگوار ؛ هانی بن عروه)

اصل پنهانکاری در مخفی نگهداشتن مقر رهبر نهضت تا بدان حد رعایت می شد که ابن زیاد از دریافتن محل اقامت مسلم بت عقیل ماءیوس گشته و مضطرب شد و درماندگی وی هنگامی ره اوج خود رسید که پس از حدود بیست روز که از آمدن او می گذشت ، هیچ کس نتوانست جای سفیر را نشان دهد ؛ نه شبکه جاسوسان و عرفاء(جمع عریف) و نه اعیان طمعکار شهر ، و نه فرصت طلبان منافق .
هیچ کی از همج الرعاع که منتظر چنین پیشامدی هستند تا خود را با تملق به حکام نزدیک سازند نیز نتوانستند در این کار کمکی به ابن زیاد کنند .
حاکم از دستیابی به نتیجه ، به این طریق ، ماءیوس گشت لذا دست به ابتکار جدیدی در مکر نیرنگ زد . وی یک یا چند تن از موالی را خوانده و از آنان خواست با مهارت و تیز بینی به جاسوسی البته به شکلی که گفته خواهد شد بپردازند .
یکی از موالی معقل نام داشت . از او خواسته شد تا وانمود سازد که اهل شام است و از شیعیان اهل بیت ، و مولای ذوالکلاع حمیری (222) که مشهور به بشیع در حمص از توابع شام بوده می باشد . وی به صورت مهاجری غریب چونان پیکی از حمص (223) یا سه هزار درهم که ابن زیاد به او داده بود تا وانمود سازد آنها را از شیعیان ساکن شام برای اهل بیت آورده است کار خود را آغاز نمود . وی خود را از موالی معرفی می کرد و این کار برای عادی سازی ، مناسبتر به شمار می رفت ؛ زیرا جنگ قومی ناشی از سیاست تبعیض نژادی میان موالی و حکومت اموی ، جنبه غالب پیدا کرده بود . و همین ، مسلمانان غیر عرب را به زیر سلطه کشیده و آنان عمدتا در زمره هواداران اهل بیت نبوت صلی الله علیه و آله در آمده بودند .
جاسوس تلاش خود را برای رسیدن به مطلوب آغاز کرد . و بالاخره با پرسیدن از دیگران با شنیدن نامی از مردم ، و یا آنکه مردی را در حال نماز دید و نزدش توقف کرد تا از او سؤ ال کند . با اختلاف روایات . . . که چه بسا هر سه ، جنبه های مختلف یک روایت را بیان می کنند . نزد مردی که کنار دیوار مسجد نماز می خواند رفته و منتظر پایان نماز وی ماند .
آن مرد ، پی درپی نماز می خواند تو پی از فراغت از نمازی به نماز دیگر می پرداخت ، و منقطع در راه خدا و عبادت گشته بود .
به روایت دینوری جاسوس به خود گفت : شیعیان نماز زیاد می خواند ، و فکر می کنم این مرد از آنان باشد ؛ لذا همچنان نشست تا آن مرد از نماز خود فارغ گشت . . . (224) . سپس رو بدو کرده ، با چهره ای که آثار رنج

و سختی و ستم بر آن نقش بسته باشد ، با زبان ملتمسین و اشک ریزان گفت :
ای بنده خدا ! من مردم از اهالی شام و مولان ذوالکلاع (حمیری) هستم که خداوند نعمت محبت اهل بیت و محبت دوستداران آنان را به من عطا کرده است ، و مرا بدین افتخار نعمت محبت اهل بیت و محبت دوستداران آنان را به من عطا کرده است ، و مرا بدین افتخار سر افراز نموده است ! با خود سه هزار درهم آورده ام و قصد آن دارم تا آنها را به مردی از این خاندان که شنیده ام به کوفه آمده است ، و برای فرزند دخت پیامبر صلی الله علیه و آله بیعت می گیرد ، تسلیم نمایم . من خواستار دیدار این مرد بودم . لیکن کسی مرا بدو رهنمون نساخت و جایش را بلد نبود . و سپس ادامه داد : اندکی پیش در مسجد نشسته بودم که شنیدم گروهی از مسلمانان می گفتند : این مردم با اهل بیت آشنایی دارد(225) .
نقل شده است که جاسوس شنید کسی می گوید : این مرد برای حسین علیه السلام بیعت می گیرد یا اینکه او پرسید و چنین جواب گرفت .
مرد نمازگزار که مجاهد ، مسلم بن عوسجه اسدی بود ، متاءلم گست ، لیکن فورا پاسخ مثبتی نداد بلکه گفت : از اینکه مرا دیدی تا به خواسته آن برسی خوشحالم .
و خداوند به کمک تو اهل بیت پیامبرش را یاری خواهد داد ، لیکن از اینکه تو مرا قبل از پا گرفتن این مساءله شناختن ، از دست این طاغوت و قدرت جهنمی وی نگرانم (226) .
سپس مسلم از او پیمانهای سخت گرفت تا در کار آنان مناصحت را پیشه سازد و کار آنان را پنهان نگهدارد . و جاسوس نیز خواسته مسلم را برآورد(227) . تا آنکه به او گفت :
اگر هم بخواهی می توانی قبل از آنکه نماینده خاندان نبوت را زیارت نمایم بیعت مرا بپذیری (228) .
با این همه مسلم تاءمل در کار وی را لازم دانست و گفت : همین طور چند روزی رفت و آمد کن تا بتوانم برای تو اجازه دیدار او دوست و یاورم بخواهم (229) .
چرا او بد گمان نشدند؟ زیرا وی از موالی است . (همان طبقه محروم و گروه ستمدیده) . وانگهی ، وی خود را از قبیله ای دوردست معرفی کرد و گفت شامی می باشد نه عراقی ؛ زیرا امکان نداشت شخصی عراقی به دروغ خود را معرفی کند ؛ چون با جستجو در قبیله اش حقیقت آشکار می گشت (230) . و نزد شیعیان بخوبی سختیهای خود را به نمایش گذاشت و اموال زیادی را که وانمود می کرد امانت است با خود آورده بود و حاضر گشته بود پیشاپیش بیعت کند .
علاوه بر همه قرائن فوق ، از او پیمانهای استوار و سخت بودند . با این

حال چند روز طول کشید تا موفق نه دیدار گردد . همچنان چند روز در آمد و رفت بود تا او را بر مسلم بن عقیل وارد ساختند(231) ! .
به هر حال این جاسوس با اطلاعات خود مفصل و چه خلاصه موقعیت مقر را مشخص ساخت . و ابن زیاد در اندیشه این معضل و راه حل آن فرد رفت ؛ زیرا هانی ، رهبر قبیله ای بود که حکومت نمی توانست قدرت آن را ندیده بگیرد .

رهبران و مردان نهضت بخوبی درک کرده بودند که حکومت محلی توانایی مقابله نظامی با آنان را به هیچ نحوی ندارد . و اینک در موقعیت دشوار و تنگنای سختی بسر مبرد که امکان نجات از آن با راه حل نظامی نیست ، جز آنکه منتظر آمدن لشکریان شام برای استوار کردن پایه های لرزان حکومت ابن زیاد باشد . پس نیروی نظامی محلی در مقایسه با قدرت نهضت بشدت ضعیف است . و هر گونه تلاش دولتی برای برانگیختن مردم به شکلی نظامی علیه تحرکات نهضت ، منجر به شکست و زبونی گشته و عواقب ناخوشایندی در پی خواهد داشت .
همچنین رهبران نهضت می دانستند که نیروهایی که همراه ابن زیاد از بصره آمده بودند ، بر خلاف تصور و توهم عامه مردم ، بسیار اندک هستند ، اگر چه تک تک و دوبه دو وارد شهر شده اند . و شریک حارثی که خود در میان این نیروها قرار داشت ، توان واقعی آنان را می دانست . و حقیقت حال را برای دیگر رهبران بیان کرده بود .
در آن هنگام یک تیپ چهار هزار نفری در کوفه آماده حرکت برای سرکوب شورش اهل دیلم (232) به فرماندهی عمر بن سعد وجود داشت ، لیکن والی نمی توانست از این نیرو برای حمله به مقر یا نهضت کوفیان استفاده کند ؛ زیرا این رزمندگان ، خود از اهالی کوفه بودند و هرگز در یک جنگ داخلی آن چنان که مورد انتظار ابن زیاد بود نمی جنگیدند . و او ترس آن را داشت که به کارگیری این نیروی نظامی نتیجه مطلوبی ببار نیاورد ؛ چون که آنان اهل شام نبودند که حمله به مردم کوفه بر ایشان بی اهمیت و ساده باشد .
هر چند والی می توانست تقریبا از وفاداری این نظامیان در جنگی خارجی علیه دیلمیان مطمئن باشد ، لیکن اطمینانی به وفاداری آنان در یک جنگ داخلی نبود .
حکومت ، بخوبی پایه های سست و لرزان خود زا احساس می کرد و امیدی به موجودیت دراز مدت آن نداشت . خطر ، او را محاصره کرده بود ، و چاره ای جز پناه گرفتن در قصر که چون قلعه ای استوار بود برای خود نمی دید .
اگر چه والی و امویان کوفه کمک گرفتن از لشکر شام را در محاسبات خود جای داده بودند ، لیکن این راه حلی کوتاه مدت نبود .
پس راه حل سریع و فوری در این موقعیت رسمی و دشوار چیست ؟ حکومت همچنان پیرامون مساءله اندیشه می کرد ، و به دنبال راه چاره بود . و از امکان تحرک مذحج و رهبر آن و نهضت و سفیر امام در نگرانی

بسر می برد .
حکومت قدرت و مشروعیت پراکنده ساختن آنان را نداشت . همچنانکه دارای لشکر با نیروهای امنیتی مورد اعتمادی نبود .
بنابر این ، حکومت در آن هنگام کمترین قدرتی حقیقی بر شهرها یا قبایل نداشت و او به اسم مقتدر بود ، و نفوذ آن تنها در نام بود .
والی و همراهان اموی خود درباره کیفیت رویارویی با این معضل همچنان فکر می کردند . . . سفیر در خانه هانی مستقر می باشد . و هانی هم با تمام قوا از نهضت پشتیبانی و حمایت می کند ، و خانه خود را در اختیار نهضت قرار داده است تا پایگاهی و مقری سری برای آن باشد .
هانی زعیم و بزرگ مذحج است و و مذحج هم در کوفه برای خود حساب و موقعیت قابل توجهی دارد . نهضت از مذحج کمک می گیرد ، لیکن قدرت و پایگاه آن از مذحج فراتر می رود . درخواست برای تسلیم سفیر با روش آرام ، یا فشار رسمی و یا مذاکرات تشریفاتی ، کمترین سودی ندارد .
حمله به مقر سفیر نیر نیازمند نیروی نظامی فراوانی است که از اهالی کوفه نباشد ، تا بتوان از وفاداری آنان علیه رهبری نهضت داخلی مستقر در این پایگاه ، اطمینان حاصل نمود .
حکومت به کمترین نتیجه ای دست نیافت . و راهی برای خارج شدن از این بن بست خرد کننده پیدا نکرد ؛ نه راه حلهای سیاسی ، موفقیتی در پی داشت ، و نه راه حلهای زودرس .
همچنانکه والی نتوانست نقطه ضعفی را در رهبری نهضت سفیر و یارانش بیابد . درست برعکس ضعفهایی که والی و همراهانش از آن رنج می بردند . مسلم و یارانش در بهترین موقعیت قرار داشتند . و نشانی از کمترین ضعفی در آن میان نبود . بالاخره حکومت در نهایت درماندگی ، با استفاده از شیوه ای فریبکارانه راه حلی پیدا کرد .
باید با نیرنگ و فریب به بهانه دیداری دوستانه با هانی ، وی را به قصر در آورد . و بعد با تهدید به قتل و بازداشت ، تسلیم کردن مسلم را از او بخواهد . . . لیکن خطر هنوز باقی است ، و آنان را محاصره کرده است ؛ زیرا بایستی مردم را از تحرک علیه حکومت بازداشت . و حتما بایستی مانع به حرکت در آمدن مذحج که رهبر خود را در بند می یابد بر اساس حمیت قبیله ای و به تبع آن قبایل متحد و هم پیمان آن مانند کنده که نهایتا قصر امیر را بر سر او خراب خواهند کرد شد . لذا برنامه ای توطئه آمیز ریخته می شود تا غیر مستقیم مذحج را از حرکت فعالانه باز دارد . و به شکلی نامعلوم آنچنان که بیان خواهد شد خنثی شود .
به زودی مهمترین عناصر اموی همراه ابن زیاد و برنامه ریز این توطئه شبانه را خواهیم شناخت . این چنین بود که توطئه آغاز گشت ، و والی مستقیما از هانی رئیس مذحج دعوت نمود تا به عنوان ضرورتی طبیعی

برای آشنایی و معارفه بین والی و بزرگان قبائلی چون هانی ، برای ملاقات به دارالاماره بیاید .

مورخین اتفاق نظر دارند که هانی ، طبق متعارف و رسومات آن روز که برای حسن روابط و علایق ، معمولا رؤ سا به دیدار والی و حاکم جدید می رفتند ، برای دیدار والی جدید به قصر نرفت ؛ زیرا هانی نه متملق بود و نه فرصت طلب محبت بی شائبه و خالصانه مانع از آن می شد که روح بلندی چون هانی چنین شیوه هایی را به کار گیرد .
وی اعتقادات اسلامی را چون تن پوشی ، بر قامت خود راست کرده بود ، و مناعت طبع وی را از چنین مناسباتی باز می داشت .
هانی همچنان به فعالیت برای فراهم کردن نیرو مشغول بود . و بیماری خود را دستاویز ساخته از رفت و آمد خودداری می کرد .
البته باید توجه داشته باشیم دیدار میان والی و هانی هنگام عیادت شریک حارثی (233) با معیارها دیپلماتیک و عرفی ، یک دیدار تلقی نمی شد ، و برای این نوع دیدارهای غیر رسمی یا غیر منتظره ، نمی توان حسابی باز مرد .
ابن زیاد در حضور عده ای این سؤ ال را پیش کشید : چه مانعی از آمدن هانی به نزد ما می گردد؟ .
و آنان گفتند : خداوند امیر را به سلامت دارد ، نمی دانیم ؛ ظاهرا او از بیماری شکایت دارد . گفت : شنیده ام که از این بیماری نجات یافته است . و بر در خانه اش می نشیند . پس او را ملاقات کرده و بگویید حق ما را بجا آورد ؛ چونکه دوست ندارم بزرگان و شریفان عربی چون او نزد من ضایع گردند(234) .
آن گروه به راه افتادند . آنان عبارت بودند از : حسان بن اسماء بن خارجه که به کلی از توطئه پس پرده بی خبر بود . محمد بن اشعث که از بعضی حوادث آینده و تصمیمات مطلع بود . و عمرو بن حجاج زبیدی برادر همسر هانی که در فصل آینده نقش او را مفصلا بررسی خواهیم کرد .
آنهایی را مع بر در خانه نشسته بود ، ملاقات کرده و پس از سلام ، یکی از آنان گفت : چرا به دیدار امیر که تو را یاد می کند نمی روی ؟ او می گفت : اگر می دانستم که بیمار است به عیادت او می رفتم .
هانی گفت : بیماری و نقاهت اجازه آمدن به قصر را نمی دهد .
آنان گفتند : ابن زیاد با خبر شده است که تو هر شامگاه بر در خانه ات می نشینی ، و نیامدنت را بر سستی حمل کرده است . و می دانی که سستی و اهمال و بی توجهی را سلطان بر نمی تابد . او ما را سوگند داده است تا تو را با خود به نزدش ببریم (235) .
این فرستادگان از افراد صاحب نام جامعه بودند ، نه نیروهای نظامی و

انتظامی . و اگر دعوت از هانی به گونه ای دیگر صورت می گرفت ، توطئه آشکار می گشت و خواسته حاکم بر آورده نمی شد . لیکن همین که شیخ سالمند مذحج به قصر والی نزدیک شد ، نگران توطئه شومی گشت که در پس پرده این دعوت قرار داشت ، و احساس تشویش و دلهره نمود(236) .
این زیاد با توجه به توطئه از پیش برنامه ریزی شده که بعدا خواهیم دید بدون توس از قبیله هانی ، خود را آماده رویارویی با وی کرده بود . لذا بمجرد ورود هانی ، دو به شریح قاضی که در آنجا نشسته بود کرد و گفت : اتتک بخائن رجلاه ؛ (مثلی جاهلی است) با پاهای خیانتکار خود آمد .
و سپس این بیت را خواند :
ارید حیاته و یرید قتلی
عذیرک من خلیلک من مراد
زندکی او را می خواهم در صورتی که او خواهان مرگ من است . بپرهیر از این دوست از قبیله مراد که در دوستی آنان اطمینانی نیست .
هانی همچنان که گام بر می داشت مقصود وی را درک کرده گفت : منظورت چیست ای امیر؟ !.
ابن زیاد پاسخ داد : جلوتر بیا ای هانی بن عروه ! این نقشه ها چیست که در خانه خودت . برای امیرالمؤمنین (یزید !) و عامه مسلمین می کشد؟ مسلم را به خانه خود آوردن و برای او مردان و تسلیحات فراوان در خانه های اطراف خود فراهم کردی . و بعد هم گمان کردی این کارها بر من مخفی می ماند؟ ! (237) .
هانی که فکر می کرد ابن زیاد از چیزی خبر ندارد ، و صرفا اتهام زود گذری را متوجه او کرده است ، سخنان وی را منکر شد . و گفت : من این کارها را نکرده ام ، و مسلم هم نزد من نیست .
والی مجددا گفت : آری ، تو این کارها را کرده ای . و هانی باز منکر گشت .
انکار طرفینی و جدال فیمابین ادامه یافت . و هانی زیر بار هیچیک از ادعاهای ابن زیاد نمی رفت تا آنکه وی معقل همان جاسوس نفوذی را فرا خواند(238) . و آن مجاهد جلیل القدر بشدت شکه شد . لیکن بسرعت خونسردی خود را باز یافته و سعی نمود قضیه را بی رنگ جلوه دهد . لذا به عنوان مقدمه گفت :
سخنانم را بشنو و تصدیق نما که به خدا من دروغ نگفتم . . .
آیا دروغ گفتن به دشمنان خدا و کسانی که به خدا و رسول نسبت دروغ می دهند حرام است ، مخصوصا آنکه واقعا هانی مسلم را دعوت نکرده بود . بلکه قرار بر آن گرفته بود که در خانه هانی مستقر گردد . به هر حال سخنان خود را دنبال کرد و گفت :

به خدا سوگند مسلم را به خانه ام دعوت نکردم و چیزی در باره کارش نمی دانستم ، تا آنکه به خانه ام در آمد و خواستار اقامت گشت . و من از اینکه جواب رد بدهم شدم داشتم . و گردن گیر شدم . لذا به او پناه دادم و او را میهمان خود ساختم . و باقی قضایا را خودت می دانی . (طبق این ادعا است که داستان آمدن مسلم به خانه هانی بدون رضایت وی ساخته و پرداخته شده است)(239) .
اگر بخواهی اینک پیمان و عهد استواری به تو خواهم داد تا نسبت به تو کمترین بدخواهی و بد اندیشی نداشته باشم و به سویت آمده دستانم را در دست تو خواهم گذاشت . و اگر هانی می خواست به والی دست همکاری و بیعت بدهم قبلا چنین کاری کرده بود . او و امثال وی تا خون مقدسشان در راه دفاع از عقیده اسلامی ریخته نشود ، هرگز دست همکاری نخواهد داد . و اگر به فرض از قصر خارج می گشت ، به مسلم می گفت تا از خانه اش برای رهبری قیام و اعلان جنگی زودرس خارج شود .
آری ، اگر وی از کاخ امیر بیرون می آمد ، تمام افراد مذحج ، کنده و قبایل دیگر را برای یکسره ساختن کار ابن زیاد به حرکت در می آورد . و دشمن این مطلب را خوب می دانست و از آن بشدت هراسان بود .
لیکن او در یک نکته دچار توهم بود و می پنداشت می توان با ملایمت یا قدرت ، هانی را وادار به تسلیم و تحویل مسلم نماید ؛ زیرا گفت :
به خدا ! هرگز مرا توک نخواهی کرد مگر آنکه مسلم را به تو تحویل دهی .
و هانی استوار و خشن جواب داد : نه به خدا ! هرگز او را به تو تحویل نخواهم داد میهمانم را برای تو بیاورم تا او را بکشی ؟ ! .
والی عامرانه فریاد کشید : به خدا ! او را به نزد من خواهی آورد .
و مجاهد دلیر با صلابت کوه و برندگی شمشیر گفت : نه به خدا قسم ! او را تحویل تو نخواهم داد (240) .

هنگامی که گفتگوی تند آنان به جاهای باریک کشید . مسلم بن عمرو باهلی که جز او در آنجا از اهالی بصره و شام کسی نبود برخاسته و گفت : خداوند امیر را به سلامت دارد مرا با وی واگذار ، تا با او سخن بگویم . سپس همراه با هانی به گوشه ای که ابن زیاد آنها را می دید رفت . و هنگامی که آنان صدایشان بلند می شد ، وی آنچه می گفتند می شنید (241) .
باهلی - این هواپرست هرزه جو- شیده به زانو در آوردن ضعیفان و منطق بزدلان را پیش گرفت و گفت :
ای هانی ! تو را به خدا سوگند می دهم مبادا خودت را به کشتن دهی و قوم و عشیره خود را دچار بلیه سازی . به خدا قسم ! من نمی خواهم که کشته شوی - این مرد (مقصودش سفیر حسین ؛ مسلم است) پسر عموی اینان است ، و آنان او را نخواهند کشت ، و بدو گزندی نخواهد رسانید . پس او را به ابن زیاد تحویل ده که با این کار ، ننگ و عاری را به خود نخریده ای ؛ زیرا تو او را به سلطان تحویل می دهی (242) .
باهلی سخن تازه و پیشنهاد جدیدی مطرح نکرد ، بلکه همان خواسته والی را با زبان اقناع و راضی کردن به میان کشید .
کسانی که در گنداب پلیدی دست و پا می زنند و سر تا پایشان را ننگ و عار فرا گرفته است ، از این کار ضد دین و ارزشهای اخلاقی احساس نقص و عار نمی کنند . و اساسا درک نمی کنند که اسلام و حداقل عرف عربی مقبول و بالنده ، آن را نهی می کند .
در عین حال تعجب آور است که اینان خود را عرب می دانند . شبه الرجالی که دین و ایمانشان تحکیم سلطنت جاهلی امویان است . در این راه به تمام پستی ها تن در می دهند تا دین مبین اسلام را فرو کوبند . خیلی طبیعی استکه هر حرکت ضد اخلاقی را توجیه کرده و بگویند اشکالی ندارد . و ننگ نیست ؛ زیرا . . . تو او را به سلطان تحویل می دهی ! .
لیکن این وسوسه ها اینجا کارگر نیست ؛ زیرا مخاطب وی مردمی است که پس از به دست آوردن تمام اخلاق و رسومات خوب و پایدار عربی ، در دامان اسلام نشوونما کرده و معالی اخلاق را او از خود ساخته است . لذا آنچه را که در مکتب انسان ساز اسلام فرا گرفته است ؛ چنین به زبان می آورد :
آری ، به خدا ننگ آورترین کار است و بزرگترین عار ! که کسلم در پناه و میهمان من باشد ، همانکه فرستاده فرزند دخت رسول خدا صلی الله علیه و آله است و من دستانم سالم و یارانم فراوان باشند(سخنان خود را به

گوش ابن زیاد و دیگران می رساند) و من او را تحویل دهم - به خدا قسم ! اگر جز من کسی نباشد و باوری نداشته باشم ، وی را هرگز تسلیم نخواهم ساخت ، تا در راه دفاع از او کشته شوم (243) .
سخنان سریح و منبعث از قوت نفس وی ، پایه های حکومت جباران را لرزاند آری این دست پرورده اسلام است و تسلیم ناپذیر .
باهلی همچنان اصرار می کرد ، و هانی با سرسختی امتناع می ورزید : به خدا قسم ! او را هرگز تسلیم ابن زیاد نخواهم کرد .
سر انجام والی طغیان کرده با تکبر به مزدوران و نگهبانان اشاره کرد و فریاد کشید : او را من دور کنید آنان نیز او را در بند کردند . و ابن زیاد کف کرده بود و عربده می کشید :
آیا او را به من تسلیم خواهی کرد یا گردنت را بزنم ؟ ! .
لیکن هانی از کشتن هراسی نداشت ؛ زیرا پیمانی بسته بود که کمترین و اولین ماده آن شهادت بود . لذا با تهدید گفت :
در آن صورت برق شمشیرها آن چنان که توضیح داده خواهد شد- نداشت .
و همین او را مغرور ساخته بود ، و زبان او را گویا ساخته بود : وای بر تو ! مرا با برق شمشیر می ترسانی و ناگهان با عصایی که در دست داشت چهره هانی را که در بند بود مورد حمله قرار داد .
طبری می گوید : چهره هانی را مورد ضرب قرار داده همچنان بر صورت بینی ، پیشانی و گونه او می کوفت ، تا آنکه بینی او را شکست و خون بر پیراهن وی روان شد ؛ و بالاخره خرد گشت (244) .
مرد پیر- که عمر مبارکش از نود سال گذشته بود- همچنان مقاومت می کرد . و بالاخره می توانست خود را از بند دها کرده به سوی نزدیکترین سلاح هجوم برد . وی موفق به قبضه کردن شمشیر یکی از نگهبانان شد و کشاکش سختی در گرفت . ابن زیاد وحشت زده فریاد می کشید و از حرس و نگهبانان می خواست او را محاصره نمایند .
بالاخره نگهبانان توانستند هانی را مجددا در بند کنند . و ابن زیاد که از این پیروزی ! سر مست شده بود به هانی که بشدت زخمی شده بود فریاد زد :
آیا حروری شده ای ، زین پس خونت بر ما حلال است ، او را ببرید و در اتاقی او اتاقهای کاخ بیندازید و در اتاق را بر او بسته ، نگهبانی بر او بگمارید (245) .
هانی در آن زمان آنچنان زخمهای شدیدی برداشته بود که مورخین به شکل دردناکی توصیف می کنند .
در این زمینه دو روایت دیگر نقل شده است که مجال طرح تفصیلی آنها نمی باشد . این دو دوایت ماجرا را به گونه دیگری نقل می کنند . و یا آنکه ضمن حادثه فوق بوده این . و بعدا تفکیک گشته و به صورت مستقلی

درآمده است . به هر حال این دو روایت تصاویر گویایی از دلیری ، انقلابی و رادمردی هانی در اذهان همگان بر جا می گذارد .
ابن زیاد گفت : ای هانی ! آیا نمی دانی که هنگامی که پدرم وارد این شهر شد تمام شیعیان جز حج و پدرت را به قتل رساند و ریدی که حجر چه کرد . و همچنان پدرم تو را گرامی می داشت . . . تا آخر روایت که هانی را بخاطر مخفی کردن مسلم توبیخ و سرزنش می کند . هانی نخست انکار می کند . و ابن زیاد جاسوسی را فرا می خواند . لذا سخن وی را تصدیق کرده و می گوید : ای امیر ! حقیقت همان است که شنیده ای . و من پیمان تو- مقصودش پدر وی ، زیاد است - را فراموش نکرده ام . پس اتو و خانواده ات در امان هستی . به هو جا می خواهی می توانی بروی (246) .
مسعودی ماجرا را بدین گونه نقل می کند :
پدرت زیاد با ما مدارا می کرد و به نیکی رفتار می نمود . و من می خواهم جبران کنم . آیا می خواهی به او پیشنهاد خوبی کنم ؟
ابن زیاد گفت : چه پیشنهادی ؟
هانی گفت : او و خانواده ات با اموال خود به سلامتی از این شهر خارج شده به سوی شامیان حرکت کن . که نوبت حق سزاوارتر او تو و اوست (یزید) رسیده است (247) .
پس وی خشمگین شد . و نگهبانان را فریاد فرا خواند . و چهره آن پیر حق را با ضربات عصا ، وحشیانه شکافت .
اما آن سه تن که برای دعوت از هانی راه افتادند ، یکی غایب شد . یا آنکه برای کاری که خود را جهت انجام آن آماده می ساخت از صحنه خارج گشت . تا در نقشی دیگر ظاهر شود . (بزودی نقش وی را در این حوادث خواهیم دید) .
اما حسان بن اسماء بن خارجه که ظاهرا از نقشه ابن زیاد و توطئه آنان بی خبر بود ، خود را در این نیرنگ شریک می دانست . هر چند آن سه ، همگی در این توطئه نقش داشتند . لذا از نتایج این برخورد خونین بر جان خود و دوستانش ترسید . گفت :
آیا ما امروز نمایندگان نیرنگ و فریب بوده ایم ؟ به ما دستور دادی که این مرد را نزد تو بیاوریم . و همین که او را آوریم ، بینی و صورت او را شکسته و خون بر محاسنش سرازیر کردی و فکر می کنی او را بکشی ! .
ابن زیاد به او گفت : و تو اینجا هستی (به نظر می رسد ناگهان متوجه او شد و دوست نداشت او در آنجا باشد) . پس به نگهبانان اشاره کرد تا او را فرد کوبند ، پس او را زدند و در بند کرده به گوشه ای نشاندند(248) .
و : او را آنقدر زدند تا به روی زمین افتاد ، سپس او را در گوشه ای از قصر زندانی کردند در حالی که می گفت : انالله و انا الیه راجعون . ای هانی مرگت را بخودم خبر می دهم (249) .

در آن حال سومین فرد از آن سه تن محمد بن اشعث با صدایی که ابن زیاد بشنود . گفت : هر چه امیر کند ما از آن راضی هستم . چه به نفع ما باشد و چه به زیان ما ! بدرستی که امیر ادب کننده است (250) .
این پاسخ کسی است که برای حکومت و تازیانه و شمشیر سلطان سجده می کند . و نمونه روشنی است از بر خورد کسانی که حاکم را خداوندگار خود دانسته ، چونان خدایی قهار و صاحب مشیت مطلقه با او برخورد می کنند . خواسته و تقدیر حاکم را همسنگ اراده الهی می دانند ؛ چه فرمان یزدان چه فرمان شاه !.
کوفه مملو از محمد بن اشعث ها بود . و مانند او چه وضیع و چه شریف ، بسیار بودند که وجدان و روحهای خور را ارزان به حاکم فروختند . و چه تجارتی بود !.
سفیر حسینی مسلم بن عقیل از نزدیک ، اخبار هانی را دنبال می کند ؛ زیرا عبدالله بن حازم (251) را برای کسب اخبار فرستاده است و منتظر است تا وی با سرعت اخبار را به وی منتقل سازد .

بخش پنجم : رویارویی نهایی زودرس ، لیکن اجتناب ناپذیر

رویارویی نهایی زودرس لیکن اجتناب ناپذیر

هیچ یک از دو طرف ، خواستار ورود به میدان مبارزه نهایی نبودند ؛ زیرا حکومت امکان سرکوب مسلحانه و برخورد نهایی با تشکل کوفیان را نداشت مگر آنکه لشکر شام برسد ، تا از پیروزی خود در این نبرد مطمئن گردد . ما معتقدیم کمک گرفتن از لشکر شام برای مبارزه با نهضت کوفه ، امری اجتناب ناپذیر و مسلم بود . و در محاسبات والی جای داشت . حال چه تا آن هنگام ابن زیاد برای نیرو گرفتن ، پیکی به شام فرستاده بود و چه هنوز در این زمینه اقدامی نکرده بود ، از آن طرف پادشاه شام خود را آماده هجومی نیرومند کرده بودند . و یا آنکه منتظر رسیده سبط رسول خدا صلی الله علیه و آله بود . و یا می دید که کوفه از چنگال امویان رها می شود .
به هر حال حکومت محلی آماده رویارویی نظامی سرنوشت ساز و نهایی نبود .
اما نهضت نیز همانطور که در مقدمه بخش سوم گفتیم هدف عمده خود را متوجه آماده ساختن نیرو و بسیج برای نبرد میدانی کرده بود . و چنین کاری طبیعتا به زمان کافی ؛ مثلا حداقل چند ماه پی درپی نیاز داشت در حالی که ربودن مجاهد ، هانی در عصر روز ششم یا هفتم ماه ذی الحجه همان سال 59 هجری اتفاق افتاد .
لذا می بینم نهضت کمترین مدت زمانی را نزدیک به دو ماه پشت سرگذاشته بود . یعنی درست همان مدتی که سفیر حسینی در کوفه بسر می برد . و این مدت برای تغییر روحیات عامه مردم فرصت بسیار کوتاهی بود .
در عصر همان روز بود که شرایط دشوار و پیامدهای ناگهانی ، رهبران نهضت را به تصمیم گیری سریعی واداشت . و آنان بنا گذاشتند تا مرحله علنی نهضت را بخاطر وضعیت استثنایی آغاز کنند . این تحرک نوین ، معلول برنامه ریزی های قبلی نبود . و زمان آن نیز مطلوبی نمی توانست باشد لیکن چاره ای از انجام آن به نظر نمی رسید .
آری ، این رویارویی ، زاده قراری پیشین و برنامه ای قبلی نبود .

فصل اول : دو حمله نظامی به قصر

واژه لشکر شام در اذهان مردم بیش از یک معنا و مدلول را تداعی می کرد . و تهدید به آمدن این لشکر ، اهداف تروریستی بیشماری را تاءمین می نمود ؛ زیرا معنای آن کشتار بدون پایبندی به ارزشها قوانین ، و پاره کردن پرده های اعراض و نوامیس و دزدی و ریختن خون مسلمانان بود آنان نه سوگندی را رعایت می کردند و نه عهد و پیمانی .
نخستین حمله - بازی طراحی شده
من عمرو بن الحجاج هستم . و اینها جنگجویان و بزرگان مذحج . نه قصد تمرد داریم و نه ایجاد تفرقه میان مسلمانان . به مذحجیان خبر قتل دوست و رهبرشان رسیده است و این امر بر آنان گران آمده است او همراه با جمعی بی شمار ، قصر را محاصره کرده بود(252) .
رهبر تحمیلی چنین به سخن آغاز مرد ، تا قیادت خود را به قبیله اش بقبولاند . او از غیبت رهبر قبیله استفاده کرده به نام دفاع از او و با تظاهر به پشتیبانی از وی ، خواسته خود را پیش برد . و برای این کار از حمیت قبیله ای سود جسته ، سنگ غیرت و مردانگی به سینه اش می کوبید .
تنها نیروی نظامی که می توانست حکومت محلی را سرنگون سازد ، قبیله ای مذحج بود که دارای نفوذ سیاسی و ابهت نظامی در آن حوالی بشمار می رفت ، جز آنکه تحرک فعلی آن توسط کسی رهبری می شود که با رهبر پیشین بسیار تفاوت داشت و به ناحق در جای وی نشسته بود .
قبیله مذحج به رهبری عمرو بن حجاج زبیدی ، دارالاماره را محاصره کرده بود ، و هیاهوی انبوه جمعیت به آسمان بالا می رفت . لیکن ، ابن زیاد کمترین عکس العملی که از طریق مورخین قابل ذکر باشد از خود نشان نداد . و تنها به یکی از مهره های خود شریح قاضی اشاره کرد و گفت :
به نزد دوستشان برو و او را بنگر . سپس بیرون رفته به آنان خبر ده که او زنده است و کشته نشده است و او او را دیده ای (253) .
ابن زیاد به همین مقدار بسنده می کند . و به سادگی از کنار چنین غائله مهمی می گذرد . که البته همین مساءله بسیار قابل تاءمل می باشد .
قاضی شریح ، نقش توطئه گرانه خود را آغاز کرد ؛ زیرا وی به نوبه خود در گمراه کردن افراد مذحج سهیم بود .
در اینجا ضروری می دانیم عین سخنان وی را از برخورد و دیدار با هانی نقل نماییم : می گوید : بر هانی داخل شدم . همین مه مرادید ، گفت : پناه می برم به خدا ! ای مسلمانان بیاری ام بشتابید ! آیا با دشمن و فرزند دشمنان تنها می گذارند؟ .
وی همچنان می خروشید و خون بر محاسن وی روان بود ؛ زیرا در آن

هنگام صدای همهمه مردم را بر در قصر شنیده بود . . . من خارج شدم . و هانی به دنبال من آمده گفت : ای شریح ! می پندارم این صداها از مذحجیان و دوستان مسلمان من باشد ، اگر ده تن بر من وارد شوند ، می توانند مرا نجات دهند .
من به سوی محاصره کنندگان رفتن در حالی که حمیدبن بکر از محافظین و ماءموران ابن زیاد ، به دستور وی همراه من بود . به خدا قسم ! اگر وی همراه من بود . پیام هانی را به یارانش می رساندم (254) .
لیکن در ادعای فوق باید تردید کرد ؛ زیرا تمام قرائن و شواهد زندگی این قاضی علیه این ادعا گواهی می دهند و آن را تکذیب می کنند . وی هرگز نمی خواست به محاصره کنندگان پیام هانی را برساند . اما این سخن را بعدها برای رهایی از انتقام افراد مذحج و پنهان کردن نقش خیانتکارانه خود در این توطئه با ظالمین ، به زبان آورد .
این قاضی دین فروش از تقوا بی خبر بود . و هانی او او می خواست تا از خدا بترسد و موقعیت را آنچنان که دیده توصیف کند .
و در روایت دیگری هانی می گوید : ای شریح ! از خدا بترس که ابن زیاد قاتل من است .
هانی با این بیان وی را از ادامه همکاری در رکاب حاکمی ظالم چون ابن زیاد نهی می کند .
و در روایت سوم چنین آمده است : ای شریح ! می بینی که با من چه کرده اند ! .
وی اهمیت و حساسیت حادثه را گوشزد کرده به امید آنکه قاضی شریح که فرض آن است که عدالت و دقت در امور داشته باشد واقع امر را منعکس سازد . لیکن قاضی ، خود را به بی خبری زده گفت : تو را زنده می بینم .
هانی این بی توجهی را محکوم کرده با خشم فریاد کشید : با این حال و وضع مه بی بینی من زنده ام ؟ ! .
سپس به او پیامی سپرد تا به افراد قبیله اش برساند و پایان سرنوشت تلخ خود را ترسیم کرد . وی گفت : قومم خبر بده که اگر مرا ترک کرده و بروند ، ابن زیاد مرا خواهد کشت .
لیکن آن ناجوانمرد این کار را نکرد و به ابن زیاد گفت : او را زنده دیدم ، آثار بدی هم مشاهده نمودم (به زخمهای خونین اشاره داشت) .
ابن زیاد او را چنین ساکت کرد : آیا قبول نداری که والی زیردست و رعیت خود را مجازات کند . بر مردم خارج شو و زنده بودن هانی را اعلام کن .
وی نیز برای گمراه ساختن و پراکنده نمودن آنان به سخن در آمد . و گفت : این تجمع ابلهانه چیست (انبوه مردم و محاصره کردن را عیب می شمارد !) هانی زنده است و سلطان ، او را با ضرباتی که مرگش را در پی نداشته ، تنبیه نموده است . پس بروید و جان خود و دوستتان را تباه

نکنید(255) .
عمرو بن حجاج زبیدی وانمود کرد وظیفه شان تمام شده است . و عجله داشت که مبادا کسی از آن میان خواستار ادامه محاصره قصر برای نجات دادن هانی با دور و هجوم ره داخل آن باشد و رهبر مذحج را عملا نجات بخشد ! لذا فورا فرمان عقب نشینی را صادر کرد و دستور داد اطراف قصر را رها نمایند . فرمان صادره چنین بود : اگر هانی کشته نشده است پس الحمدلله ! . و محل را ترک کرد تا دیگران تحت رهبری او آنجا را واگذارند . . . این چنین بود که انبوه مذحجیان عقب نشینی کردند و هانی را در کام گرگ دها نمودند . و دیگر هرگز چنین فرصتی برایشان مهیا نگشت .

با اندکی تاءمل روشن می گردد که عملیات نظامی محاصره کاخ امیر و عقب نشینی از ادامه محاصره ، خود به خودی و بی برنامه نبود . و زاده نیت صادقانه رهبری آن در جهت تحریک مذحجیان ، به شمار نمی رفت ، بلکه عصاره و نتیجه اندیشه توطئه آمیزی بود برای از بین بردن هیبت هانی بن عروه و کنترل قدرت قبیله .
توطئه توسط ابن زیاد و با همدستی یکی از دست پروردگان وی به نام عمرو بن حجاج که پیوند خویشاوندی با مجاهد دلیر ، هانی داشت ، محقق گشت ؛ نخست هانی را به درون قصر کشید و او را در اختیار ابن زیاد قرار داد . و سپس وانمود کرد از اتفاقی که برای هانی افتاده است خشمگین می باشد . لذا قبیله را کرد آورد و خبر قتل هانی را پخش کرد و با این کار عملا زمام قبیله را در دست گرفت . و سلطه خود را بطور کامل اعمال نمود . در حقیقت این توطئه دو هدف عمده در پی داشت :
1- از میدان خارج ساختن رهبر قبیله (هانی) و در نهایت ، شهادت وی .
2- کنترل کامل قبیله و خنثی کردن تحرکات احتمالی آن از طریق به وجود آوردن یک رهبر دروغین (عمرو بن حجاج) .
توطئه فوق در به دست آوردن اهداف خود موفق گردید و افراد قبیله با اخلاص در ظن خود از رهبری جدید کاملا تبعیت کردند . اگر سخن می گفت ، با او همصدا می شدند . و اگر به حرکت در می آمد ، در پی او راه می افتادند ! اگر قصر را در حلقه محاصره در می آورد ، چنین می کردند . و اگر عقیل می نشست و سپاس خدای را بجا می آورد ، عقب نشینی می کردند ، در حالی که حمد خدا را بر لب داشتند . و گرنه ممکن نبود قبیله بزرگی با موقعیت ممتاز در محل ، در برابر دستگیری رهبر و رئیس خود ، این چنین سهل انگاری نماید . جز آنکه این موضعگیری قدری عمرو بن حجاج در کنترل این قبیله را خوب نشان می دهد .
فراموش نکنیم که خود زیاد بن ابیه برای نفوذ قبیله مذحج بخاطر هراسی که از آن داشت هزار و یک حساب باز می کرد . و در برابر این قبیله تحت رهبری هانی یا قبل از او پدرش عروه بسیار محتاطانه عمل می نمود . لذا ابن زیاد و ابن حجاج همدست شدند تا این قبیله را کنترل کرده شوکت آن را بشکنند ؛ زیرا از تحرکات آتی آن که غیر منتظره ظاهر می شد ، بیم داشتند . و پیامد این تحرکات را خوشایند نمی دانستند .
باید این قبیله و افراد آن خنثی شوند . و در جهت مطامع دولتمداران به حرکت درآیند تا امنیت کوفه حفظ گردد . به همین دلیل است که توطئه چند مرحله ای فوق اجرا گشت .

دلایل و قراین متعددی برای اثبات این مطلب وجود دارد که ما برخی را در ذیل می آوریم تا مجوز این توطئه از پیش طراحی شده را تاءکید کند :
1- ابن حجاج تا پایان خونین گفتگوی والی و هانی باقی نمی ماند تا سخنی چون دو یار خود : حسان بن اسماء و محمد بن اشعث به زبان آورد ، بلکه بسرعت طبق قرار قبلی با امیر از قصر خارج می شود تا قبل از آنکه خبر بازداشت هانی به قبیله مذحج برسد و آن قبیله خشمگین شده تحت رهبری دیگری به حرکت در آید خود را رسانده تمام قبیله را به دلخواه در اختیار بگیرد .
2- هنگامی که هانی ، ابن زیاد را با برق شمشیرهای قبیله مذحج تهدید کرد ، نهراسید ، بلکه با طعنه گفت : . . . با برق شمشیر مرا می ترسانی ! . والی از کجا این اطمینان خاطر را به دست آورده است ؟ جز آنکه بگوییم : قبلا تمام مسائل مربوط به قبیله مذحج و خطرات آن حل شده باشد .
وانگهی ابن زیاد به هانی بی سلاح و دست بسته حمله می کند و با ضربات متعدد ، وی را خونین می سازد . این حرکت را هیچ حاکم سیاسی مگر پس از تصور عاقبت آن و اتخاذ تدابیر امنیتی برای نتیجه چنین کاری ، انجام نمی دهد .
3- هنگامی که قصر به وسیله انبوه بیشمار افراد مذحج محاصره می گردد ، ابن زیاد مضطرب نشده و درمانده نمی گردد ، بلکه با آرامش به قاضی اشاره می کند تا نقش خود را ایفا نماید ؛ چون که طبق قرار با ابن حجاج مطمئن است پس از موعظه قاضی ، محاصره پایان خواهد یافت و افراد قبیله ، عقب نشینی خواهند کرد .
4- حکومت که قطعا اهمیت و خطرات قبیله مذحج را درک می کند ، کمترین حرکتی در جهت احضار نیروهای نظامی هر چند محدود و باز دارنده برای حفاظت از قصر در برابر چنین حالتهای فوق العاده ای انجام نمی دهد .
5- ابن حجاج زبیدی در مناقشان میان هانی و والی نقشی دوگانه بازی می کند ؛ از سویی خود وی هانی را دعوت می کند و به قصر می کشد و از طرف دیگر مردان مذحج را جمع می کند تا از والی بپرسد هانی را چرا بازداشت کرده است ! و سپس جواب والی را به آنان منتقل کند . آیا زبیدی نمی دانست انگیزه دعوت هانی چه بود؟ یا نمی توانست استفسار کند؟ و آیا دیگر . . .
6- زبیدی با اعلام کشته شدن هانی خشم افراد قبیله را بر انگیخت . و آنان را به دنبال خود کشید ، در حالی که وی یقینا از زنده بودن هانی خبر داشت . ولی این شایعه را پخش کرد تا با طرح این خبر ناگهانی عملا زمام تعقل آنان را خود به دست گیرد و با تظاهر به هواخواهی از هانی و عزت قبیلگی ، جاده ریاست را برای خود صاف کند و با خنثی کردن اندیشه ها و کنترل

تحرکات آنها ، به طریق مورد قبول حکومت ، فرمانروایی نماید و خطرات آنان را بکاهد .
7- اگر زبیدی مخلصانه جلو آمده بود ، چرا از طرف خود و انبوه مذحجیان خواستار آزادی هانی نگشت ، در صورتی که این مطلبی امکان پذیر بود . و از دل و خرد هیچ رهبر صادقی فراموش نمی گشت . تنها مانع وی همان توطئه بود که در راستای کشتن هانی و سرکوب نهضت کوفه طراحی شده بود .
8- زبیدی درباره انگیزه اصلی بازداشت مهانی ، خود را به بی خبری می زد و از طرح اصل مساءله ابا می ورزید . و در آن ، سرنوشت خطیر هانی مندرج بود . و بدینوسیله امکان در خواست آزادی او وجود داشت . لیکن زبیدی وانمود ساخت که مساءله صرفا ناشی از اختلافات دو نفره هانی و والی می باشد . لذا نیازمند کمترین تلاش و تحقیقی نیست زبیدی به این ترتیب اعتراف می کند که امیر حق دارد برای حل مسائل و مشکلات شخصی ، هر که را بخواهد در کاخ خود نگاهدارد . در حالی که این قضیه بسیار فراگیر بود و از اختلاف شخصی بالاتر . و حتی از دایره یک قبیله فراتر می رفت ؛ یعنی آنکه مساءله جنگ میان دو دیرگاه و نظرگاه بود که می خواست آینده مردم و حکومت را تعیین کند . و همین مطلب بود که ابن حجاج به سادگی از کنار آن می گذرد .
9- زبیدی به سراغ مسلم بن عقیل که سرنوشت هانی برایش اهمیت داشت نوفت ، تا اگر کشته شده است به خونخواهی ، و اگر زندانی است به نجات او برخیزند ؛ زیرا رفتن به سراغ مسلم و پیوستن به یاران وی بر خلاف توطئه رسمی است که ریخته شده است ؛ چون طبق این توطئه به نظر حکومت مسلم و یارانش متواری خواهند گشت یا فرار اختیار خواهند نمود .
11- چکیده بیانات و حرکت زبیدی غیر از منحرف کردن خشم قبیله و خنثی نمودن کینه و بلندپروازی افراد آن اعلام اطاعت خود و قبیله اش بود ؛ زیرا گفت : نه قصد پیمان شکنیم و خروج از طلاعت تو داریم و نه تفرقه جو هستیم . . . .
و با این کار غیر مستقیم به مذحجیان گفت : باید مطیع دستگاه ابن زیاد باشند . و در صفوف امویان قرار گیرند . و پس از موعظه قاضی عملا گفته او را تاءیید نمود و نشان داد که تکلیف رسمی حکومت قصر را در برابر هانی قبول دارد . و بر ضرب و جرح او صحه می گذارد . این چنین بود که قبیله را ناخودآگاه برای پذیرش حوادث آتی و تن دادن به جنایات ابن زیاد آماده ساخت !.
12- می بینیم ابن حجاج پس از سه روز که هانی را به یکی از بازارها می برند تا به شهادت برسانند ، کمترین عکس العملی از خود نشان نمی دهد ،

نه انتقام می گیرد و نه حتی لفظ این جنایت را محکوم می کند . و به خاطر علاقه شدید به اطاعت و حفظ جماعت ! به کسی از افراد قبیله هم اجازه تحرکی در این زمینه نمی دهد .
13- از نکات آشکار آن است که ابن حجاج زبیدی به حکومت و امیر ، بیشتر نزدیک است تا به نهضت و هانی زیرا وی از چهره های متملق و بله قربان گو و رکاب بوس حکام و ظلمه بوده است . و برای همین است که با وجود خویشاوندی نزدیک با هانی ، کمترین اطلاعی از آنچه در خانه هانی می گذرد ندارد و نمی داند که پایگاه مسلم در آنجاست تا آنکه جاسوس این زیاد- معقل - آن را کشف می کند . و مذحجیان اعتقاد دارند که تمرد ابن حجاج
علیه والی - که در هر حال به نفع افراد قبیله خود وارد عمل می شوند . و شعارشان : انصر اخاک ظالما او مظلوما می باشد . ره زعم افراد قبیله ابن حجاج از برخورد تند و تعدی که نسبت به هانی شده به خشم آمده و در برابر والی ایستاده است .
14- و نهایتا و بالاتر او همه آنکه همین عمروبن حجاج زبیدی پس از چند روز به عنوان یکی از سرداران ابن زیاد ، ، به جنگ ریحانه رسول خدا به کربلا می رود . و این حرکت و مانند آن تصادف محض و اتفاق صرف نیست .
دشمن از به حرکت در آوردن مذحج و عقب نشینی مطیعانه آن ، هدفش شکستن صولت و بلندپروازیهای دیگر قبایل است ، تا دست به حرکتی مردمی و قومی نزند .
عملا دشمن وانمود ساخت که مذحج همه توان نظامی مسلم را تشکیل می دهد که آن هم تسلیم است . و دیگر کسی نباید به هوای شورش و مبارزه با ابن زیاد ، سر بلند کند .
دومین حمله - تحرک اضطراری سفیر
عبد الله حازم مجاهد ، اخبار هانی را چون برق برای مسلم آورد . ابن حازم می گوید :
به خدا قسم ! من فرستاده فرزند عقیل به قصر بودم تا عاقبت هانی را دریابم پس هنگامی که مضروب گشت و به زندان افتاد ، بر مرکب خود نشستم و اولین فردی بودم که اخبار را برای مسلم بن عقیل آوردم . . . (256) .
پس از اتفاق فوق تنها دو راه - نه بیشتر - در برابر مسلم قرار داشت . و تنها دو نوع موضع می توانست اتخاذ کند :
اولا : چون هنوز امکانات مادی و معنوی نهضت کاملا فراهم نگشته است ، و مخصوصا امام حسین علیه السلام وارد کوفه نشده است ، از پا بنشیند و منتظر گردد . لیکن این کار برای مسلم محال است . و برای کسی چون

سفیر مسلم ، دشوار است که شاهد تعدیات والی نسبت به هانی و تهدید مستقیم نهضت باشد ، اما سکوت کند و به نظاره کردن اکتفا ورزد .
ثانیا : با توجه به امکانات موجود ، دست به تحرک و قیام اضطراری بزند و به همراهیان فعلی و ثابت قرم خود امیدوار باشد .
این کار اجتناب ناپذیر است . و چه بسا همین امتحانی باشد برای نقد وجود همراهان تا عیار آنان در مواقف سخت و صعب مشخص گردد . این پیشامد غیر منتظره ، خود بهترین محک خواهد بود . و مسلم این راه را بر می گزیند و تنها انتخاب ممکن را همین می داند .
پس به عبد الله بن حازم و دیگران فرمان می دهد تا با صدای بلند شعار معهود و مقبول خود را سر دهند و مردم را برای به حرکت در آمدن آگاه نمایند .
عبد الله بن حازم می گوید : فریاد : یا منصور امت را سر دادم . و این شعار دهان به دهان اهل کوفه گشت و همه یک صدا فریاد کشیدند : یا منصور امت و گرد این شعار جمع گشتند(257) .
مردم با شنیدن این شعار چونان آهن ، جذب آهن ربا گشته و پروانه وار نزدیک خانه هانی و مقر مسلم اجتماع کردند . و حضرت شروع به دادن پرچمهای قسمت های نظامی به فرماندهان ، طبق بسیج از قبل معین شده کرد .
حضرت کسلم نیروها را به گونه ذیل سازماندهی نمود :
1- عبدالله بن عزیر کندی مجاهد ، در راءس یک تیپ از سواران کنده و ربیعه ، و به او فرمود : در پیش روی ما حرکت کن .
2- مسلم بن عوسجه اسری ، را فرمانده تیپی از اسد و مذحج قرار داد و فرمود : میان آنان رفته ، رهبری آنان را به عهده بگیر .
3- رهبری تمیم و همدان را به مجاهد استوار ابو ثمامه صائدی واگذار نمود .
4- و عباس بن جعده جدلی ، را در راءس اهالی مدینه ، ساکن کوفه قرار داد(258) .
این چهار تیپ ، تحت نظارت و سرپرستی سردار حسینی ؛ مسلم بن عقیل که پیش رفته و منتظر آمادگی تیپی به فرماندهی مختار بن ابی عبیده ثقفی مجاهد ، و تیپ دیگری به سرداری عبدالله بن حارث بن نوفل ، که در مسافتی دور از کوفه آماده پیوستن به لشکر ابن عقیل می شدند ، به راه افتادند .
همچنانکه تیپ های تحت سرپرستی حضرت به طرف قصر می رفتند ، نخست افراد رو به کاستی رفته و سپس به تعداد نفرات افزوده گشت (259) .
در همان هنگامی که لشکریان مسلم به هدف خود نزدیک می شدند ، ابن

زیاد مردم را گرد آورده مشغول ایراد خطابه بود . و از آنان می خواست تا از وی اطاعت کنند . این بیانات پس از حمله مذحجیان ، و در میان انبوه محافظان ، خرم ، حشم و اشراف کوفه بود . وی می گفت :
اما بعد : ای اهل کوفه ! به اطاعت خدا ، رسول و پیشوایان خود چنگ بزنید و اختلاف نکنید . و تفرقه پیشه نسازید که هلاک خواهید شد . و این کارتان پشیمانی ، ذلت و مغلوب شدن در پی خواهر داشت . پس هیچ بهانه ای غلبه خود فراهم نکند . و جان خودش را به خطر نیندازد ، که دیگر پس از این بیانات جای عذر برای کسی نیست (260) .
هنوز سخنان وی پایان نیافته بود که جاسŞƏŰƠ، وی را هراسان و مضطرب ساختند آنها شتابان می آمدند و فریاد می کشیدند :
مسلم بن عقیل آمد ، مسلم بن عقیل آمد (261)و :
بپرهیز و دور شوید ابن مسلم بن عقیل است که با تمام کسانی که با وی بیعت کرده اند دارد می آید .
ابن زیاد برای نجات دادن جان خود به سرعت از در مشترک با مسجد وارد کاخ شده و درها را بر خود و همراهان خود از اشراف و اعیان که پنجاه تن بودند بست . کم کم اطراف قصر به وسیله توده های خشمگین ، احاطه می شد . و حلقه محاصره تنگتر می گشت . دیگران همچنان خود را به محاصره کنندگان می رساندند تا آنکه مسجد و بازار نزدیک آن مملو از جمعیت شد . و حرکاتی از خود نشان دادند که مانند آن در مردان اولین حمله و عقب نشینان پیش نیامده بود .
اینها بر خلاف قبلی ها : تکبیر می گفتند . و همچنان به پیش هجوم می آوردند . و کارشان استوار بود . . . (262)
و : پرچم ها را برافراشته ، و شمشیرها را از نیام بیرون کشیده بودند(263) .
و : صدای آنان به بدگویی و شتم ابن زیاد و لعن پدرش بلند گشت (264) .
مردم همچنان ابن زیاد را دشنام می دادند . و این حرکات نشانه روح انتقام جویانه و تنفر خاطر بود . آنان منتظر فرصتی بودند تا عمق کینه خود را نشان دهند . و از صمیم قلب فریاد بکشند . و رنج های درون خود را به نمایش بگذارند .
در اثنای این محاصره سخت ، درگیری هایی میان هواخواهان نهضت و یاوران حکومت ، پیش آمد . و رویارویی های زود گذری به وقوع پیوست که مسلم بن عقیل به اتکای نیروی تحت فرماندهی عبدالرحمن الشبامی که بر مسجد در برابر دشمن و برای نفوذ از آن خطه ، گماشته شده بود ، آنها را سرکوب نمود .
در این حادثه از کارزاری سخت در یکی از اطراف نیز یاد شده است : دو طرف بهم ریختند و کارزار شدیدی در گرفت .

این درگیری خواسته های عمیق مردم درگیر در آن را نشان می دهد ، لیکن تاریخ ، خسارت و تلفات این برخورد را گزارش نکرده است .
طبیعی است که قصر با یک ساعت محاصره یا تا همگام ظهر سقوط نخواهد کرد و دشمن تسلیم نخواهد شد . همچنان که حمله به چنین کاخ در بسته ای مانند حمله به تخته سنگها ، بی نتیجه خواهد بود و سودی به باز نمی آورد .
پس چاره ای جز ادامه محاصره برای حداقل چند روز نیست ؛ که پس از آن یا مدافعین تسلیم گردند و یا لااقل هانی را رها سازند .

بر خلاف حمله طراحی شده نخستین ، این حمله ، ابن زیاد را به شدت مضطرب ساخت . و محاصره قصر ، وی را دچار نگرانی و درماندگی عمیقی کرد . وی همگام سخنرانی برای مردم بود که آمدن سفیر را به او خبر دادند و او :
با سرعت داخل قصر گشته ، درها را بست (265) .
و : همین که آمدن سفیر را به ابن زیاد گفتند ، در قصر پناه گرفت . و درها را بست .
پناه گرفتن و اضطراب او همچنان ادامه داشت که یکی از اعیان ، به آنان کثیر بن شهاب پیشنهاد کرد :
خداوند امیر را به سلامت دارد و در این قصر مردان زیادی از اشراف و محافظان اهل بیت و موالی تو وجود دارند . پس به کمک ما برای جنگ با شورشیان از عصر خارج شو . لیکن عبید الله خودداری کرد(266) .
این پاسخ ، نشانه نهایت ترس و درماندگی ابن زیاد است .
سر انجام وی ره کمک مشاوران خود به این نتیجه رسید که مردم را با پخش شایعات و جنگ روانی و آشفتن اعصاب آنها ، از گرد قصر متفرق سازد . این شیده برای نومید کردن مردم و تهی ساختن دل آنان و سست نمودن زیر پایشان روش مؤثری به شمار می رفت .
بنابراین کثیر بن شهاب را فراخواند تا در کوفه میان مذحجیان که از او اطاعت می کنند برود و تو مردم را از گرد ابن عقیل پراکنده سازد . و آنان را از جنگ و عقوبت سلطان بترساند .
و به محمد بن اشعث دستور داد تا همراه پیروان خود از کنده و حضر موت پرچم امان بیفرازد . و هر که را آنان بخواهد به زید پرچم فراخواند . و دستوراتی مانند بالا به قعقاع بن شودذهلی ، شبث بن ربعی ، حجار بن ابجر و شمر بن ذی الجوشن داد . و به خاطر کمی افراد پیرامون خود و نگرانی درونی ، دیگر بزرگان را نزد خود نگاه داشت (267) .
افراد فوق به بهانه نجات جان خویش یا تنگ شدن حلقه محاصره از قصر خارج شدند و به سوی ماءموریت خود که درهم شکستن نیروی مردم و تضعیف وحدت آنان با شایعه پراکنی ، مخصوصا اشاعه خبر نزدیک شدن لشکر شام و مجازات سلطان بود رفتند .
واژه لشکر شام بیش از یک معنا و مقصود داشت . و در دل مردم تصورات مدهشی بر می انگیخت . تهدید به آمدن لشکر شام ، بسیاری از اهداف تروریستی و سرکوب گرانه را بر آورده می ساخت ؛ زیرا آمدن لشکر شام به معنای کارزار بدون پایبندی به ارزشها و قوانین بود . و پرده های عصمت

دریدن ، تعرض به نوامیس مسلمین ، دزدی و چپاول و خونریزی و حلال دانستن خون مؤمنان از مختصات این لشکر بشمار می رفت .
آنان نه سوگندی را پاس می داشتند و نه به پیمانی وفادار بودند لذا مردم از شنیدن نام لشکر شامیان مرعوب می شدند . و دشمن نیز بدون کمترین احترامی به ارزشهای عربی و اسلامی ، برای مجازاتهای عمومی و سرکوبهای وسیع از این لشکر ، سود می جست . ماءموران صاحب وجهه ابن زیاد به منطقه ایفای نقش خود رسیده بودند ، و فریاد می کشیدند :
ای مردم ! به خانواده های خود بپیوندید . و شتابان به سوی شر مروید . و خود را در معرض کشتن قرار مدهید . اینک سپاهیان امیرالمؤمنین یزید ! هسانند که به سوی شما می آیند . امیر سوگندی مؤکد خورده است که شما همچنان به نبرد علیه وی ادامه دهید و تا شبانگاه به خانه هایتان بر نگردید ، فرزندان شما را از عطایا محروم خواهر ساخت و به کمک شامیان ، نیروی شما را از هم خواهد گسیخت . و بی گناه را به جای گناهکار ، و حاضر را به جای غایب مجازات خواهد کرد ، تا آنکه هیچ کس از گناهکاران شما باقی نماند مگر آنکه به سزای عمل خود رسیده باشد و نتیجه عمل خود را مشاهده کند(268) .
این بیانات همچنین ورد زبان اعیان و اشرافی بود که از دیوارهای بلند قصر سرفرو آورده بودند و مردم را ضعیف و ناتوان در برابر قساوت لشکر شام توصیف می کردند . و قدرت وحشیگری آنان را به رخ مردم می کشیدند :
ای اهل کوفه ! از خدا بترسید و در طلب فتنه ، عجله نداشته باشید . و وحدت جامعه را بهم نزنید و تفرقه پیشه نکنید . و سواران شام را بر خود وارد مسازید ، چرا که شوکت و قدرت این لشکر را تجربه کرده اید . و نتایج تلخ آمدنش را چشیده اید(269) .
زیرا ابن زیاد از اشراف و اعیان انجام این وظیفه را چنین خواسته بود :
بر مردم ظاهر شوید . مطیعان را به افزایش عطا و کرامت . سرفرازی امیدوار سازید . و گناهکاران را به حرمان از عطا و عقوبت بترسانید . و آنان را از آمدن لشکریان شام به سویشان آگاه سازید(270) .
این چنین بود که شایعات ، درون صفوف محاصره کنندگان رخنه می نمود . نخست مغرضان ، معارضان ، منافقین توجیه گر و اعیان بودند که این شایعات را گسترش دادند . و در میان مردم با مطیعان خود به حرکت در آمدند تا موضع استوار آنان را سست کنند . اگر انگیزه حضور بسیاری از این مردم در محاصره قصر ، انتقام گرفتن و درآمدن از حالت انفعالی در مقابل امویان و تاءمین مجد ، گرامت و حقوق خود بود ، طبیعی به نظر می رسید که این تهدید اثر بسیار منفی در آنان بجا گذارد ؛ زیرا این تهدید ، آینده امنیت ، رفاه اقتصادی و همه آن چیزی را که بخاطرش به حرکت در آمده بودند ، تیره و تار می ساخت لذا متزلزل می گشتند .

لیکن آن دسته که نخست معانی این کلمات را خوب با گوش دل شنیده و در عین حال آماده تحمل همه مصائت بودند تا هنگامی که رهبران در میان معرکه کارزار مقاومت می کردند ، آنان نیز ثبات قدم از خود نشان می دادند و این تهدیدات آنان را استوارتر می ساخت .

جنگ روانی زمینه مناسبی در میان صفوف محاصره کنندگان یافته بود . لذا همچنان گسترش می یافت تا آنجا که سست عنصران ، صریحا و با جدیت خاصی به یکدیگر می گفتند :
چرا دنبال فتنه برویم و برای خوددردیر درست کنیم ؟ ! در خالی که فردالشکریان شام در خواهند رسید . شایسته آن است که در خانه بمانیم . وقوم را واگذاریم تا خداوند میان ایشان اصلاح فرماید .
این دیگر چه منطقی است ؟ ! که رویارویی میان مردم ستمدیده و محروم تا حکام اموی به یک نزاه لفطی و یک سوء تفاهم قابل رفع تنزل پیدا کند . و امیدوار باشند تا خداوند میان ایشان حاکم و انقلابیون اصلاح فرماید ! (271) .
و برتر از آن توجیحاتی بود که یا خودبخود و با به وسیله مغرضین ساخته شد تا آنان بتوانند با دستاویز ساختن آنها عقب نشینی و فرار زبونی خود را توجیه کنند . آنان این جنگ عادلانه میان مخالفین یزید و ابن زیاد را تا حد یک رقابت برای کسب قدرت سیاسی پایین آوردند . و بدینسان روحیه انقلابی و تهاجمی آنان در هم شکست . و ارتباط معنوی آنان با رهبران نهضت گسسته گشت . و ظلم کنندگان به خود . و خودفریبان ، زمزمه کردند که ما را چه به دخالت در امور سلاطین و داوری میان آنان (272)(و صلاح مملکت خویش خسروان دانند) .
و برخی نیز موقعیت فعلی را صرفا نتیجه اختلاف شخصی والی با هانی دانستند که بایستی خود را از آن دور کرد و متحمل عواقب آن نگشت . حال این توجیه از جانب راحت طلبان یا مغرضان باشد ، نتیجه یکی بود : از معنی تهی شدن تحرک مزدم و فردی کردن اختلاف ؛ زیرا در این میان انگیزه اصلی و جوهر نهضت فراموش گشت . لذا می بینیم همت ها فرو می ریزد . و عزمهای جزم چون رشته ، پنبه می گردد . عواملی چند در پیش بردن این شایعات مؤثر بودند .
عواملی که به شایعات قوت بخشیدند
در این میان زنان ، نقش منفی زیادی داشتند . آنان همچنان که می توانند موجب اعتلا و بالندگی نهضت گردند ، می توانند باعث پس رفتن و در جا زدن آن گردند . و اینجا شق دوم را انتخاب نمودند .
مادر ، خواهر ، و یا همسر ، صفوف محاصره کنندگان را شکافته به دنبال فرزند ، برادر ، و یا همسر و یا همگی آنها می گشت . و همگامی که پس از کوشش و نگرانی ، گمشده خود را می یافت ، ملتمسانه و مصرانه از او می خواست تا : به خانه برگردد ؛ زیرا دیگران جای او را پر خواهند

نمود(273) آن فرد هم متاءثر گشته وانمود می ساخت که می خواهد آن زن را به خانه برساند و باز گردد ، لیکن دیگر از آمدم خبری نبود .
و چه بسا زنی که موفق می شد مزد خود را به خانه آورد ، سراغ زنان آشنا می رفت از موفقیت خویش خبر می داد ! و آنان را تشویق به بازگرداندن مردان خود به خانه می کرد ، و مهارت خوئ را به رخ آنان می کشید . آنان نیز از او پیروی کرده و تعدادشان رو به فزونی می رفت :
چنین بود که زنی سراغ فرزند یا برادر خود می آمد و بدو می گفت : تو برگرد . وجود تو اثری ندارد و دیگران به تو نیازی ندارند ! (274) .
روش بازدارنده زنان از خطرناکترین روشهایی محسوب می گردد که در این ماجرا بیشترین خدمات غیر قابل انتظار و خارج از محاسبات حکومتی را به دشمن تقدیم داشت . در حالی که خود زنان نمی دانستند چگونه آلت دست امویان قرار گرفته اند .
و از جمله موارد مذمت زنان همین جا می باشد و با عاطفه ای چنین ، از میدان خارج گشتند و تب تندشان بزودی عرق کرد . مردم از وجودت بی نیاز هستند ؛ یعنی این که تو به عنوان یک فرد واحد اجتماعی ، ارزش و بهایی نداری و در میدان بود و نبودت یکی است . نهایت کوچک شمردن نقش افراد همین دیدگاه است . و بدترین توهین به توان فردی اشخاص که به هم می پیوندند .
لذا می بینیم افراد از ارزش خود بی خبرند و تصور درستی از امکانات نهفته در درون خود ندارند . مردم از تو بی نیازند القای تکالیف و واجبات فرد و تکیه بر دیگران در تعیین سرنوشت است . سپردن زمام اندیشه و آینده به هر کس جز خود می باشد . و این دیدگاه مردان و زنان لاابالی و بی مسئولیت در تجاوز از حدود و مرزهای عقیده و ایمان است . آنان زندگی را دوست داشتند و پنداشتند در آن جاودانه خواهند زیست و نخواستند به کمک آن جاودانه زیست کنند .
و هنگامی که روحیه اتکا و وابستگی به دیگران در عامه زنان و مردان به وجود آید ، ضرورتا و به عنوان یک قانون ، بایستی به بندگی و ذلت چونان محتوم تن در دهند . و آماده ستمهای تلخ و آینده تاریک باشند : و یضل الله الظالمین .
این پدیده گریز از معرکه و عقب نشینی ، از زنان ، گذشته بر شود مردان غلبه کرد تا آنکه مردی می آمد و به فرزند تا برادر خود می گفت : فردا سپاهیان شام به سراغت خواهند آمد . چرا به دنبال جنگ و شر هستی ؟ باز گرد . و او را با خود می برد(275) .
این چنین بود ، شایعات دهان به دهان می گشت و تمام سطوح را فرا می گرفت . و چه بسا خود مزدم در این زمینه بیشترین نقش را داشتند و دارودسته حکومت نتوانستند در این میان ، این گونه انجام وظیفه نمایند .

این خود مردم بودند که از درون ، تهی شده بودند . و ترس وجودشان را مسخر ساخته بود . و گرنه امکان نداشت بدان سرعت اطراف قصر را خالی کنند و حلقه محاصره را بشکنند و از میدان بگریزند ترس فراگیر و اعمال خودبخود بهترین زمینه رشد و گسترش شایعات را فراهم ساخته بود .

از دیگر عوامل مؤثر در شکسته شدن حلقه محاصره ، حضور افراد بسیاری پیرامون قصر بود که بیعتی در گردن خود نداشتند . از جمله این افراد عبارت بودند از : عریفان و مناکب ، افراد کنجکاو و خواهان تفریح ، وابستگان به اندیشه ها و گرایشهای مختلف با اهداف و منافعی متفاوت ، هواداران حکومت و بنی امیه و کسانی که ساعاتی قبل در سخنرانی ابن زیاد در مسجد پس از اولین جمله و قصر که برای ترساندن مردم صورت داده بود ، شرکت کرده بودند .

به علاوه ، کسان دیگری به قصد رخنه در صفوف و تضعیف روحیات مردم در میان محاصره کنندگان قرار داشتند که تمام این افراد حضورشان باعث پریشانی جمع می گشت ؛ حال چه آگاهانه و چه خود بخود ؛ زیرا آنان با زبان ، دیگران را تشویق به عقب نشینی می نمودند و عملا با بازگشتن به سوی خانه و کاشانه خود ، نقش بزرگی در ایجاد جو گریز داشتند . و بذر اندیشه های گریز و عقب نشینی و ترس را در دلها کاشتند .

همچنین بازگشتن قبیله مذحج و عدم پایداری برخواسته خود - آزادی هانی رهبر قبیله - اعتماد به نفس افراد را کاسته بود و آنان را در رویارویی با حکومت دچار تردید ساخته بود .

تاریکی شب نیز زمینه ای بود برای گریز و عقب نشینی عده ای دیگر که احیانا از دیگران خجالت می کشیدند و احساس شرمندگی می نمودند . لذا شب را فرصتی یافته بودند تا بدون احساس فشار درونی و شرم ، به خانه های خود برگردند !

یکی از عوامل معنوی شکست محاصره ، عقب نشینی مذحجیان به دستورعمر و بن حجاج زبیدی بود که تاثیرات شومی بر مردم گذاشت . بازی آغاز شده توسط این حجاج و پایان آن ، به مردم راه شکست و بن بست را نشان می داد . و بدانان وانمود می ساخت که چاره ای از عقب نشینی نیست ، مخصوصا که این حمله و عقب نشینی ساعتی قبل از هجوم مردم به قصر صورت گرفته بود - یعنی تنها دریک روز ، دوبار این قصر مورد محاصره قرار گرفته است .

مردم با چشمان خود قویترین قبیله را دیدند که با محکمترین دستاویز و خواسته آزادی رهبر خود هانی به سوی قصر روی آوردند و چندی نگذشت که عقب نشستند . لذا در باره توان نیروهای حکومت ، دچار توهم گشتند و خود را از رویارویی با آنجا عاجز دیدند . و گمان کردند هیچ راهی برای

مقابله با قدرت حاکم ندارند و کمترین حجتی در اختیارشان نمود . شایعات اثر نمودند و شوکت آنان در هم شکست . . .
عقب نشینی مذحج تنها اثر کمی بر نیروی مردم نگذشت ، بلکه این حرکت تاءثیرات ضمنی روانی بسیاری او خود به جای گذاشت که کمترین آن ، بزرگ دیدن قدرت حکومت و کم شمردن توان مردم بود .
آری دیگر نمی شد با حکومت محلی که از طرف حکومت مرکزی حمایت می شود مبارزه نمود . فرونشاندن خشک مذحجیان با بازی فرمانده وابسته زبیدی هدفش در پراکنده ساختن قبیله و جلوگیری از حرکت جدیدی ، منحصر تمی گشت ، بلکه منافع زیادی برای امویان و والی و قصر در پی داشت و آنان را نجات داد ؛ زیرا این عقب نشینی روحیه ها را درهم شکست و نیروهای معنوی افراد و قبایل را مضمحل ساخت . دیگر آنان نمی توانستند از عزت خود و رهبران خویش با هیچ دلیل و دستاویزی یا شفاعتی شخصی دفاع کنند ، اگر چه انبوه می شدند و دیگران را همراه خود می ساختند . ضربه زبیدی کاری بود و راههای بسته .
این چنین بود که حکومت ، قدرتش بر همگان افزونتر و خودکامگی اش بیشتر گشت . و به همان میزان ، اعتماد مردم به خودشان کمتر گشت . و تردید و دو دلی چون خوره در روح و روان آنان پیش می رفت . و آنان بتدریج اجسادی بی روح و درختانی خشکیده می گشتند که وزشهای برونی دچار هراسشان می ساخت .
همچنان پراکنده می شدند و ذلت را پیشه می ساختند . عزمها سست و ترسها نیرومند شده بود . و آنان به سوی زیانی آشکار گام برمی داشتند ؛ زیرا خود را آماده جنگ با لشکریان یزید که ارزشهای آنان را تهدید می کردند ، نساختند و درک نادرست آنان از ماهیت درگیری میان حق و باطل گمراهشان نمود ؛ زیرا چنین پنداشته اند که این درگیری ، نبردی است بر کسب قدری و سیادت ، و جنگی است میان رهبران و رقابتی است میان نخبگان .
لذا حق رسول و خاندان پاک وی را فراموش کردند . حسن ظن خود را به خدا از دست دادند . و در چنبره زندگی گذرا اسیر گشتند ؛ نه حقوق خود را شناختند و نه تکالیف را ارجی گذاشتند . متاع دنیای فانی را بر همه چیز مقدم داشتند و به همه اعتقادات و ارزشها ، پشت نمودند . و به کمترین پیمان و سوگندی بها ندادند . گویا ماجرای کوفه به آنان ربطی نداشت . و آنها نبودند که خواستار آمدن امام شده بودند و این مساءله به آنان مربوط نمی باشد :
قد اهمتهم انفسهم یظنون بالله غیر الحق ظن الجاهلیه یقولون هل لنا من الامر من شی ء (276) .
به تحقیق که آنان در اندیشه جان خود بودند و به خدا گمانهایی ناروا بودند ؛

گمانهای جاهلی . می گفتند : آیا ما بر حقیم و ما را از این بهره ای می باشد؟ .
فصل دوم : در ضیافتی کوتاه
فاصبر ان وعد الله حق ، و لا یستخفنک الذین لایؤ قنون (277) .
صبر کن ، به درستی که وعده خدا حق است . و استخفاف بی یقینان و مرددان ، تو را از پای در نیاورد .

افراد اندک و محدودی با سفیر حسینی باقی ماندند . حضرت همچنان با اراده ای قری ، شخصیتی استوار ، و دلی به عظمت دریا ، وقار خود را حفظ کرده و کمترین اضطرابی بدو دست نداده بود . به دلیل آنکه قبل از ترک مسجد اعظم شهر و خروج نهایی از منطقه قصر ، در آنجا نماز را بپا داشت و نماز مغرب بجا آورد ، و با او تنها سی تن مانده بودند ! (278) .
ما معتقدیم این افراد تاقی مانده مؤمنان پاکدل و برگزیدگان نهضت کوفه بودند ؛ زیرا جز آنان محال است کس دیگری تا این هنگام با حضرت مانده باشد . اینان نیز به دلایل امنیتی اتفاق نظر پیدا کردن تا متفرق شوند و از دیده ها نهان گردند و به انتظار آمدن امام حسین علیه السلام و قیام وی بمانند .
به نظر می رسد سفیر حسین ؛ مسلم بن عقیل از رفتن با برخی از این همراهان یا یکی از آنان خودداری فرموده باشد ، مبادا آنکه مجاهد دیگری بدین ترتیب به دام افتاده ، و خانه وی مورد هجوم قرار گیرد . لذا خضرت عمدا به تنهایی راه خارج کوفه را پیش گرفت تا دشمنان متوجه وی نگردند .
این از مختصات بزرگان و ستم ستیزان است که از انداختن دیگران در مشکل ، و نجات خود به وسیله گرفتار کردن دیگران بشدت ابا می ورزند .
اینک که مساءله تنها سلامت شخصی به نظر مسلم مطرح است ، نبایستی از دیگران انتظار کمک داشت . لذا حضرت از رفتن به خانه یکی از یاران خود ، خودداری می کند ، مبادا این کار مشکلاتی برای آن یار در پی داشته باشد .
همچنین سفیر بزرگوار از پذیرفتن محافظین ، در راه خروج از شهر روی می گرداند ؛ زیرا خود براحتی از پس هر خطری بر می آید . و نباید جان دیگری در این راه به خطر افتد . حضرت کمترین احساس ضعفی نمی کند و محافظت از خود را لازم نمی داند . وانگهی حضور یک یا چند محافظ می تواند ماءموران را مشکوک کند و آنان را به طرف مسلم بکشد و منجر به درگیری میان آنان گردد . و مسلم نمی خواهد آنان را در این ستیزه گرفتار سازد .
آری ، حضرت می اندیشد که اگر مثلا جان شریفشان به مخاطره دچار شود ، نبایستی دیگرانی که می توانند پنهان شوند و مترصد فرصت مناسبی گردند یا همراهی با حضرت را انکار کنند همچنان که عده ای از مجاهدان اسیر ، این چنین وانمود ساختند که به آنان خواهیم پرداخت دچار مشکل شوند و در خطر افتند .

قهرمان خاندان ابوطالب ، همراه تنها ده تن از مردان باقی مانده که شاید بر بودن با حضرت اصرار داشتند ، از مسجد خارج گشت و آنان را نیز وادار کرد از اطرافش پراکنده شوند . و مناعت طبع و بزرگ منشی آن جناب رضایت نداد آنان گرفتار گردند . لذا تنها شد .
این شیوه بزرگان بنی هاشم و ظلم ستیزان والامقام و مردان مرد(279) می باشد که حاضر نمی شوند کسی بخاطرشان گرفتار گردد ، اگر چه آن شخص از جوانان بنی هاشم باشد . . .
دلیر مرد هاشمی ، این رهبر پاک ، به تنهایی راه خود را به سوی هدف پیش گرفت و آن خروج از کوفه بود .
در اینجا لازم می بینیم به توهمی که برای برخی از مورخین و روایات پیش آمده است اشاره ای کنیم . آنان می گویند : آن گروه اندک باقی مانده با حضرت ، وی را ترک کردند و : متوجه اطراف گشت ، لیکن کسی را نیافت که راه به وی نشان دهد . . . (280) .
از این تصور ساده لوحانه و نادرست بایستی اجتناب نمود . اگر مسلم خواهان آن بود که مسی با وی همراه باشد طبق هر دو احتمال ذیل ، این کار بسیار آسان و عملی بود :
اولین احتمال آنکه : فرض کنیم افراد باقی مانده با حضرت از افراد عاری شهر بودند . و از برگزیدگان مجاهد و یاران صدیق کسی در آن میان حضور نداشت که البته فرض ضعیفی است اگر واقعا چنین بود و آنها سی نفر که بعدا به ده تن تقلیل یافت حاضر شده باشند در آن شرایط دشوار ، همراه رهبری که مورد تهدید است تا دیر هنگام پایداری نشان دهند ، خود این مقاومت نشانه شجاعت زیاد و اهلیت آنان می باشد . لذا مسلم می توانست یکی از آنان را با کسی از میان این شجاعان ، خود داوطلب می شد برای راهنمایی و یا هر پیشامد اضطراری همراه خود نگاه دارد . کما اینکه این مساءله درباره یکی از بانوان پیش آمد .
و به فرض که همراه یا همراهیان می ترسیدند ، حضرت می توانست به هر صورت با روحیه این فرد یا افراد تا یافتن راه ، مدارا پیشه کند .
و اما دومین احتمال آنکه : بگوییم بیشتر این باقی ماندگان یا همه این سی تن همانطور که قبلا گفتیم از یاران پاکباز و مجاهدان برگزیده بودند . در این صورت چگونه اینها حاضر می شوند بدون راهنمایی و انجام خدمات لازمه ، از گرد حضرت پراکنده شوند . در حالی که آنان خواستار همراهی با ایشان بودند ، جنابشان نپذیرفت و به آنهایی راه خود را پیش گرفت ؛ زیرا ایشان اعتماد داشتند که تمامی راهها و کوی و برزنهای شهر را می شناسند . لیکن یافتن مسیر برایشان سخت دشوار گردید . و راه را گم کردند تا آنکه به آن میهمانی کوچک که بدان مفصلا خواهیم پرداخت راه یافتند .

ولی مورخین معتقد گشته اند که ایشان برای راهنمایی کسی را می خواستند لیکن نیافتند . اینها آن حرکت کوچک و التفات ظریف را از ایشان ، برای ماندگان یا عده ای از ایشان ، خودداری کرده ، یا فراموش نموده اند .

آیا فرماندهان تیپهای چهارگانه و پیشاهنگان نهضت حسینی ، بدنه اصلی این باقی ماندگان را تشکیل نمی دادند؟ . آیا همین برجستگان و مجاهدان عرصه های پیکار نظامی و عقیده نبودند که همچنان قبل و پس از این ماجرا ، از خود پایداری نشان داده اند و در اوج افتخار و عظمت ، شهید شدند و صفحاتی نورانی در تاریخ اسلام رقم زدند که همین مورخین ، قهرمانیها و دلاوری های آنان را برای ما بجا گذاشته اند و تدوین نموده اند . . . . اگر گویندگان و نویسندگان و دیگران همچنان این نغمه قدیمی را ساز می کنند و می گویند : آن باقی ماندگان نیز گریختند و از گرد مسلم پراکنده شدند و او را تنها گذاشتند ، بایستی یک سؤ ال را پاسخ دهند و آن اینکه : این چه شجاعتی بود که این دلیر مردان و پیکانهای نبوت را تا آن شرایط دشوار ، ثابت قدم نگهداشت ؟ .
سؤ ال دیگری که خود را نمایان می سازد آن است که : فرماندهان تیپهای چهارگانه که قصر را محاصره کرده بودند و دیگر قهرمانان و اسواران کوفه که میدان کربلا ، شاهد قهرمانیهای مشهور آنان بود کجا رفتند؟ .
بایستی این مطلب را به دیده اعتبار نگریست و گرنه درک تاریخی ما ناقص خواهد بود و تصور درستی از حوادث و وقایع نخواهیم داشت .
دیدیم که سفیر حسینی ، روش انقلابی سالم خود را حتی در سخت ترین شرایط و مراحل سرنوشت سازی چون محاصره قصر همچنان به کار برد و از بکار بردن نیرنگ و فریب و دروغ خودداری ورزید ؛ زیرا جامعه ای که در آن انواع شیوه های فریبکارانه رواج داشته باشد و تسلیم هر نوع وعده و وعیدی گردد ، خواهان حاکمی است مطابق امیال و علایق خود ، در حالی که مسلم شاگرد معلمی است که می گوید :
به خدا سوگند ! اصلاح شما را به قیمت افساد خود نمی خواهم .
و زمان کافی برای غلبه بر نیروهای نفاق انگیز اموی و پاکسازی جو روانی موجود ، به صورت تدریجی نداشت . . . .
مسلم بن عقیل شیوه های ترساندن ، فریفتن ، برانگیختن و دیگر شیوه های مرسوم را برای توازن قوا هنگام محاصره قصر به کار نبرد و شایسته او هم نبود که چنین کند .
به علاوه ، مردم حضرت را چونان مردی زورگو و حق کش آنچنان که زیادبن ابیه و فرزندش را دیده بودند تصور نمی گردند و تجربه های ناخوشایند از وی نداشتند . وانگهی به کار بستن شیوه های آن چنانی موجب اسراف بیش از حد در اموال ، خونها ، امنیت و نوامیس مردم می

گشت .
اگر این رهبر و فرمانده انقلابی می خاست قدرت را به هر وسیله و قیمتی و تحت هر شرایط و با هر دستاویزی قبضه کند ، مفاهیم اعتقادی وی از بین می رفت و به رهبری دنیوی و فانی بدون رسالت یا اعتقاد و پیامی ، تغییر می یافت .

ابن زیاد در برابر حمله چه عکس العملی از خود نشان داد؟ از نحوه عکس العمل و واکنش حکومت در قبال این حمله ، می توان تفاوت ماهوی میان این دو حمله را نیز خوب دریافت .
پس از آنکه عکس العمل حاکم را به دنبال نخستین تهاجم دیدیم ، اینک از دومین واکنش وی در قبال این دومین حمله نیز آگاه می شویم .
در شامگاه همان روز ابن زیاد در تلاش بود تا پس از شکستن حلقه محاصره قصر ، و پراکنده شدن مردم ، به ایراد سخنرانی بپردازد لیکن از آن می ترسید که مبادا برای وی در مسجد کمینهایی گذاشته باشند . لذا به یاران خود گفت : بنگرید آیا کسی از مهاجمان را می بینید ! آنان نیز از فراز دیوارها نگریستند ولی کسی را ندیدند . او گفت : خوب نگاه کنید شاید در تاریکی برایتان کمین گذاشته باشند ، آنان با مشعلهای آتش به درون تاریکی فرو رفتند و نقطه به نقطه را جستجو کردند تا ببینند آیا کسی را می یابند .
لیکن این مشعلها آن چنان که بایسته بود ، کاوش را آسان نمی کرد و نور آن به همه جا نمی رسید . لذا انواع قندیلها و وسایل نورافشانی را آورده ، آنها را به سر طنابهایی می بستند و پس از گذاشتن در آنها ، قندیلها را به قسمتهای تاریک مسجد پرتاب می کردند و بدین ترتیب تمام قسمتهای تاریک مسجد حتی قسمتی را که در آن منبر قرار داشت کاویدند . و چون کسی را نیافتند به ابن زیاد خبر دادند و او در میان مسجد و قصر را گشودند ، وارد مسجد شد و بر فراز منبر رفت . پس از او یارانش نیز از قصر خارج شدند و به دستور وی گرداگردش نشستند . . . (281) .
و چون مسجد به دلیل بازرسی ، دقایقی قبل از آن کاملا خالی بود ، منتظر جمع شدن مردم در مسجد ماند ؛ زیرا به یکی از کارگزاران خود به نام عمرو بن نافع دستور داده بود تا به زبان معهود میان شهر فریاد بزند و بگوید :
هر که از شرطه ، عریفان ، مناکب و کاسبان شهر نماز شامگاه را در مسجد بجا نیاورد ، خونش هدر و مالش مباح است (282) .
دعوت شدگان ، ماجرا جویان و کنجکاوان ، مسجد را پر کردند تا ببینند چه پیش می آید . پس از آن ابن زیاد دستور برپاداشتن نماز جماعت را صادر کرد تا مردم را از طریق این گونه اعمال ، خام سازد . و این سیاست متداول و مرسوم را خوب اجرا کند . لیکن یکی از ماءموران شهر و رئیس شرطه ، معروف به حصین بن تمیم غافل از این از این سیاست عوامفریبانه به امیر خود پیشنهاد نمود :

چه تو نماز را با مردم بجا آوری و چه دیگری ، به نظرم بهتر است که به درون قصر رفته نمازت را آنجا بخوانی ؛ زیرا از آن می ترسم که از دشمنانت کسی به تو سوء قصر کند(283) .
حصین از دلایل ذیل بی خبر بود :
اولا : اهمیت فوق العاده ای که برای ابن زیاد در ماندن در مسجد و انتظار مردم را کشیدن وجود داشت زیرا مسجد خالی بود .
ثانیا : او می خواست خودش با مردم سخن بگوید .
ثالثا : وی می خواست توان و قدرت خود را به رخ بکشد و بدین ترتیب حق حاکمیت سیاسی خویش را نشان دهد .
و بالاخره ابن زیاد نمی خواست به کس دیگری اجازه دستیابی به موقعیت رسمی بالایی چون خواندن نماز در مسجد اعظم شهر را واگذار نماید . لذا به حصین ؛ رئیس شرطه و محافظین پاسخ داد :
به محافظان و نگهبانان من دستور ده تا پشت سرم قرار گیرند ، همچنانکه در مواقع دیگر می ایستند . و تو در میان ایشان رفت و آمد کن ، دیگر لازم نیست من به قصر بروم و خطری در کار نخواهد بود(284) .
و این چنین نماز فرمایشی و دستوری امیدانه به پایان رسید که ظاهر و باطن آن نبود مگر :
و ما کان صلاتهم البیت الامکاء و تصدیه (285) .
نماز آنان جز بانگ و صفیر و کف زدن در کنار بیت الحرام نیست .
پس از آن ، خطبه خود را با ستایش و درود خداوندی که مرسوم تمام حکام بود و از آن گریزی نداشت آغاز کرد و گفت :
ای مردم ! آگاه باشید که مسلم بن عقیل وارد این نواحی شده و در آن نافرمانی و فتنه و چند دستگی ایجاد کرده است مسلم را در خانه هر کس بیابیم ، جان و مالش مباح و اطاعت و بیعت خود را حفظ کنید و دستاویزی علیه خودتان به وجود نیاورید . . . ! هر کس مسلم را نزد من آورد ده هزار درهم جایزه خواهد داشت . و منزلت رفیعی نزد یزید بن معاویه به دست خواهد آورد . و هر روز یک حاجت او را بر آورده خواهم ساخت ! والسلام (286) .
سپس با فریاد ، رئیس شرطه را مخاطب ساخته گفت : ای حصین ! وای بر تو ! اگر یکی از راهها و دروازه های کوفه از نظرت دور باشد . یا این مرد خارج شود و تو او را نزد من نیاورده باشی . من تو را بر نمامی خانه های کوفه مسلط ساختم . پس نگهبانانی بر سر راهها و دروازه های شهر بفرست و فردا صبح یکایک خانه ها را بگرد تا این مرد را نزد من بیاوری (287) .
عجیب نیست که ماءموران ، بر مردم و خانه هایشان مسلط گردند و بر آنان استیلا یابند . این روش با مجموعه شیده های امویان از آغاز تا آن

زمان منطبق بوده است . و آنان طبق مقتضای ضروریات سیاسی ! خود هر حرامی را مباح می دانستند و در حقیقت این امویان بودند که حلال و حرام را تعیین می کردند .
حال ، اسلام و دیدگاههای اخلاق سیاسی آن چه می شود و موقعیت کتاب خدا و سنت رسول ، هنگامی که با سیاست یاد شده ، تعارضی پیدا می کند چیست ؟ بماند ! .
شرطه ، عریفان ، ماءموران و طمعکاران به دنبال کسب جواز سه گانه موعود : ده هزار درهم همراه با منزلت رفیع نزد یزید و بر آورده شدن روزانه یک حاجت ، به راه افتادند .
این جوایز دهانها را آب انداخته بود لذا هر کس آرزو می کرد کاشف مخفیگاه مسلم باشد .
قهرمان صبور ما دور از این هیاهوی دشمن با آرامش و وقار از خیابانی به خیابانی دیگری را پیدا می کرد و در صدد یافتن روزنه ای برای خروج از شهر بود . سنگینی تشنگی بر سنگینی خستگی و فشار این راه نوردی ، افزوده می گشت :
فاصبر ان وعدالله حق و لا یستخفنک الذین لامؤقنون (288) .
پس صبر کن که وعده خدا راست و حق ، و افراد بی یقین و سست عنصر نبایستی تو را متزلزل کنند .

برای رهایی از خطر جاسوسان و جستجوگران که مسلم را سوار بر است تصور می کردند ، حضرت است خود را در جهتی آزاد گذاشت و در سمت مقابل آن پیاده به حرکت درآمد . در ساعات آن شب افراد زیادی از سطوح مختلف جامعه از جمله عده ای از افراد برجسته و مخلص که در آینده از آنان سخن خواهیم گفت دستگیر شدند و برخی سالیان درازی در زندان بسر بردند .
آن شب برس شدیدی بر همگان حاکم گشته بود ؛ زیرا همه از آن هراس داشتند تا مبادا با کمترین سوءظن یا نهمت و گمانی به اشاره عریفان ، شرطه و مناکب بازداشت گردند . و یا آنکه پرده های عصمت در آن شب تیره ، پاره شود ؛ چونانکه حاکم بر خلاف دستورات الهی به بهانه شرایط فوق العاده و با ایجاد حکومت نظامی و اجازه به افراد حکومتی برای ورود به منازل ، همگان را وحشت زده ساخته بود . اضطراب بر همگی مستولی شده بود و آنان برای نجات از این ستم دامن گستر ، درهای خانه های خود را بسته بودند .
مسلم به خانه های بنی جبله و از قبیله کنده رسیده بود که متوجه گشت ، آنجایی که می خواست برود ، نیست . و پس از کوششهای طاقت فرسا و رنجهای بیشمار که تنها خدا می داند راه را گم کرده است .
ناگهان شبحی را بر در یکی از خانه ها مشاهده کرد . ظاهرا زنی جلو در ، منتظر کسی بود . به سوی زن رفت ، از او آب خواست و کنده زد چونان فردی تیر انداز تا سوز جگر خود را فرو نشاند و بعد ظرف آب را به آن زن پس داد . زن ظرف را به درون خانه باز گرداند و مجددا به در خانه آمد و دید که آن مرد همچنان بر جای مانده است ، متعجب گشت و پرسید :
ای بنده خدا ! آیا آب نیاشامیدی ؟ گفت : آری . زن گفت : پس به سوی خانواده ات روانه شو . لیکن مسلم سکوت کرد نه پاسخی داد و نه از جا حرکت کرد . وی نمی خواست هویت خود را فاش سازد . اما آن زن در صدد پایان این وضعیت بود ، لذا مجددا سؤ ال خود را تکرار کرد و پاسخ حضرت جز سکوت چیزی نبود . زن با شگفتی بسیار بانگ زد : سبحان الله ! ای بنده خدا ! به سوی خانواده ات برو . خدا تو را ببخشد ، شایسته نیست که بر در خانه ام بنشینی و من بدان راضی نمی باشم و بر تو روا نمی شمارم ! .
مسلم با احساس عدم رضایت و حرمت توقف خود ، ناگهان از جا برخاست و چاره ای جز رفتن یا سخن گفتن ندید ، لذا مناسب دانست شخصیت بزرگوار خود را بنمایاند و خود را معرفی نماید :

ای بنده خدا ! مرا در این شهر خانه و خاندانی نیست ! آیا در حق من کاری نیک و پسنده بجای می آوری ؟ امید دارم پس از امروز نیکی او را جبران کنم .
زن فهمید که مرد مقابل وی غریب است و دانست که وی از منزلت والایی برخوردار می باشد توان و اهلیت جبران نیکویی و پاس محبت را دارد ، لذا از خواسته اش پرسید :
ای بنده خدا چه می خواهی ؟ .
حضرت خواستار مهمان نوازی نگشت ، بلکه منطقی آن دید که نام خود را آشکار سازد و ره دنبال آن خود بخود هدف وی آشکار خواهد شد ، لذا با وقار و طماءنینه معهود خود گفت :
من مسلم بن عقیل هستم ، این قوم به من دروغ گفتند و مرا فریب دادند .
نفس در سینه زن حبس شد و با حیرت گفت : تو مسلم هستی ؟ گفت : آری . زن بسرعت از دم در ، کنار رفت تا حضرت داخل گردد ، گویا وی مناظر بوده است تا ایشان به خانه ای از خانه های خود پناه آورد .
آن زن حضرت را به اتاق دیگری در خانه خود که در آن کسی زندگی نمی کرد داخل کÃ¡Ã¡Ã¡Ã

و : هر کس حقوق مرا درباره خاندانم مراعات کند ، او خداوند پیمانی شایسته گرفته است (290) .
آن زن صالحه طوعه نام داشت و از زنان مؤمنه و نیکوکاری بود که در حوادث نقش زنده ای به خود اختصاص داده بودند .
گفته می شود وی از موالی هاشمیان بود و زمان خلافت امام امیرالمؤمنین علیه السلام در کوفه در خانواده های آنان خدمت می کرد . . . وی از وقایع و حوادث تازه شهر ، توسط پسر خود که انتظارش را می کشید با خبر می شد اگر چه فرزند ناخلفش با کارهای انحرافی خود مخالف میل مادر رفتار می کرد و شرایط و دوستان بد ، وی را از جاده صواب دور ساخته بود ؛ زیرا وی دوست فرزندان نزدیکان حکومتی مانند : عبدالرحمن بن محمد بن اشعث بود . و همین ابن اشعث نزد حکومت وساطت کرده بود تا او داخل دستگاه پلیسی آن زمان به نام شرطه گردد .
همچنین درباره طوعه گفته می شود که وی همسر قیس کندی بود که پس از طلاق دادن به همسری اسد بن بطین درآمد و این فرزند از اسد ، نسب می برد(291) .
و باز گفته می شود که وی کنیز اشعث بن قیس بود که پس از آزاد شدن به همسری اسید حضرمی در آمد و فرزندش از این مرد است و نام او را بلال گذاشتند(292) .
این زن صالحه به میخمان خود پرداخت و فرزند خود را فراموش کرد و با آنکه آمدن او را خوش نداشت ؛ زیرا می دانست که او نباید راز این قهرمان تحت تعقیب و مطلوب طاغیان را بداند . و نیامدن وی تا آن هنگام شب به دلیل پرداختن به لهو و لعب شبانه بوده است . عده ای می گویند : وی با دوستان خود به میخواری می پرداخت (293) .
بلال ، پس از آمدن به خانه متوجه شد که مادرش بیش از اندازه به اتاق داخلی دوم رفت و آمد می کند و این مقدار تردد تاکنون سابقه نداشته است .
پس از پرسش از خود و نگرفتن نتیجه ، تصمیم گرفت از مادرش سؤ ال کند ، لیکن مادر سؤ ال را نشنیده گرفت و چون پرسش تکرار گشت سعی کرد ذهن فرزندش را از این موضوع دور کند ، اما وی همچنان مصرانه خواستار جواب بود .
مادر ترسید که خودش راه بیافتد و راز را کشف کند ، لذا ترجیح داد قضیه را بگوید لیکن پس از گرفتن سوگند و عهد و پیمان :
فرزندم ! مبادا آنچه را که به تو می گویم با کسی در میان بگذاری . و از او پیمان گرفت و فرزندش برایش سوگند خورد ! (294) .
جز آنکه جوایز سه گانه ای که ابن زیاد وعده داده بود ، تمام سوگندها و پیمانهای مقدس را سست و بی اثر می ساخت .

مادر ، ماجرا را به فرزند گفت و او پس از دانستن قضیه وانمود کرد که کار مادر صواب بوده است . روشن است که عواطف بی شائبه ، اما بدون هشیاری و رفت و آمدهای مکرر به آن اتاق موجت مشکلات فراوانی گشت . و این رفت و آمدهای جلت نظر کننده و مشکوک ، تنها بر آمده از عواطف آن زن بوده است نه برای ضروریات میخمان ؛ زیرا حضرت از خوردن امتناع نموده بودند و فقط به عبادت خدا پرداخته بودند .
بلال ، بدبخت پنداشت همه دنیا در دست اوست و شب را با خوشحالی و شادی تا صبح بسر برد . و همچنان در اندیشه جوایز و مقامی بود که فردا بدانها دست می یافت و با خود از این مقوله سخن می گفت . او تمامی عهد و پیمان خود را با خدا و مادرش فراموش کرده بود :
و من یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطانا فهو له قرین (295) .
و هر که از یاد خدا روی گرداند بر او شیطانی می گماریم تا همه جا با وی همنشین و قرین باشد .
مسلم سلام الله علیه آن شب را با خالق گیتی و زندگی ، خلوت کرده بود و با خود قرار گذاشته بود تا بامداد روز بعد با آفرینش کریم ، راز و نیاز کند . و فردا قدمهای مناسب را بردارد ؛ مثلا از آن بعضی از راههای خروج از کوفه را بپرسند یا آنکه مشخص شود شب چه در پس پرده خود پنهان کرده است .
خستگی بیش از حد توان حضرت را تحلیل برده بود و ناخواسته در خوابی سبک فرو رفت و در عالم رؤ یا ، عموی خود امام علی امیرالمؤمنین علیه السلام را دید که به او خبر داد :
بزودی نزد وی خواهد آمد . در آنجا بود که مسلم یقین به شهادت نزدیک خود پیدا کرد .
بسرعت او خواب زودگذر بیدار شد نا از نزدیک شدن شرف شهادت خویش آگاه گردد و بداند که دشمن منتظر است تا جام شوکران را بدو بنوشاند . . . و پس از آن قهرمان عابد ، این ساعات آخرین را غنیمت شمرد و آنها را برای نزدیک شدن به قرب ربوبی به کار گرفت .
مسلم از شوق شهادت در پوست نمی گنجید و فرصت را مناسب ستایش و عبارت خداوند دانست و از اینکه در اندک مدتی جلیس خاندان محمدی خواهد بود به پرواز در آمده بود :
هوای کعبه چنان می کشاندم به نشاط
که خارهای مغیلان حریر بنماید
پس از آن دیگر ، خواب نمی توانست این تن همه روح را مغلوب خود سازد ، و حضرت تا هنگام شهادت تن به بستر نداد .
بدون کمترین دلتنگی ، ضعف ، تردید و اضطراب ، حضرت خود را آماده رویارویی با سرنوشت اجتناب ناپذیر خود می ساخت . و با یقینی نادر و

صلابتی کمیاب و ایستادگی شگفت آور ، از این پایان زیبا و جاوید استقبال می کرد . آیا همو نبود که می گفت :
فصبرا لامر الله جل جلاله
فحکم قضاء الله فی الخلق ذائع
و در برابر امر الهی صبر می کنیم چرا که حکم و قضای حق در میان روان است .
واصبر و ما صبرک الا بالله و لا تحزن علیهم و لاتک فی ضیق مما یمکرون (296) .
صبر کن ، که صبرت تنها برای خواست ، و بر آنان اندوهگین مباش و از کید و نیرنگ آنان دلتنگ مشو .

فصل سوم : نبرد خیابانی

سوگند خورده ام جز آزادانه تن به کشتن ندهم اگر چه مرگ را ناخوشایند ببینم .
آغاز درگیری
بامدادان فرزند آن زن صالحه راه افتاد تا این خبر مهم را قبل از هر کس به حکومت برساند ! البته عجیب نیست که کسانی چون این ناجوانمرد پیمان شکنی کنند و با مادران خود غدر ورزند .
آن خبیث شتابان نزد عبدالرحمن بن محمد بن اشعث رفت و ماجرا را با وی در میان گذاشت . این یکی نیز بسرعت نزد پدرش که از صبح کنار ابن زیاد نشسته بود رفت و سر در گوش او گذاشته خبر را بیان کرد . حاکم از سخنان درگوشی سؤ ال کرد و ابن اشعث قضیه را فاش کرد و :
او نیز عصای خود را در پهلوی ابن اشعث فرو کرد و گفت : برخیز و فورا او را نزدم بیاور(297) . . . و هر چه از جوایز و مقامات شایسته بخواهی در اختیارت خواهر بود(298) .
و پس از آن عمرو بن حریث ، رئیس مزدوران و کارمندان را خواسته به وی دستور داد تا عده ای از افراد را انتخاب کرده و ابن اشعث روانه سازد . ابن زیاد گفته بود این افراد از قبیله قیس برگزیده شوند ؛ زیرا دیگر مردان از رویارویی با مردی چون مسلم خودداری می کردند .
وی به این دلیل از فرستادن قوم خود کراهت داشت که می دانست همه قوم از اینکه با مسلم درگیر شوند بیزار هستند لذا عمروبن عبیدالله سلمی را با شصت یا هفتاد تن از قبیله قیس با وی گسیل داشت .
عده ای از مورخین تعداد نفرات را در اولین برخورد یکصد تن مسلح نقل می کنند(299) .
اولین دلیل انتخاب این چنین تعداد زیادی از نفرات ، شجاعت بی نظیر مسلم بن عقیل و وجود بارزترین خصوصیات دلیری و گردی ایشان بود .
دیگر آنکه دشمن می پنداشت حضرت یارانی در اطراف خود داشته باشد یا آنکه هنگام برخورد ، کسانی به وی بپیوندند . . . دسته رجاله ها با تمامی مکر و نیرنگ خود به سوی جایگاه مسلم راه افتادند و با نزدیک شدن آنان ، صدای سم اسبان و بانگ مردان به گوش حضرت رسید .
قهرمان طالبی از روی سجاده خود برخاست و با عزم و عزت عابدان عارف ، مشغول پوشیدن زره و ملزومان جنگی خود گشت و شمشیر را بسرعت از نیامی که به کمر بسته بود برکشید .
پیر زن از اینکه می دید میهمان بزرگوار خود دچار خطری عظیم گشته و بایستی به تنهایی با انبوهی از دشمن در دقایق آتی روبرو شود ، اندوهگین

شد و قلبش فشرده گشت و حیرت زده و درمانده همچنان ایستاده بود . لیکن ، حضرت اندوه و هراس او را چنین بر طرف ساخت :
آنچه از نیکی و خوبی در توان بجا آوردن و بعهده خود را از شفاعت رسول خدا صلی الله علیه و آله به دست آوردی سپس رؤ یای خود را بر آن زن بیان کرد(300) .
دسته اوباش بدون مراعات ارزشهای عربی یا اخلاق اسلامی درباره حفظ حرمت خانه ها یا خبر دادن به طرف مقابل برای آماده شدن به جنگ ، به خانه هجوم آوردند .
آنان با توجه به گفته های بلال می دانستند که حضرت تنهاست ، لیکن نمی خواستند همین یک تن متوجه آمدن آنها گردد و دست به قبضه شمشیر ببرد و بدینسان از آنان استقبال کند . فرمانده آنان ، ابن اشعث ترجیح دی داد از غفلت ایشان استفاده کرده و به داخل خانه هجوم ببرد و فرصت آمادگی به حضرت نرهد . وی نیازی ندید که بر در خانه بایستد و از مسلم بخواهد بیرون آمده تسلیم گردد ؛ زیرا یقین داشت کسی چون مسلم هرز تسلیم نخواهد شد و از آنان خواستار مهربانی یا نکشتن خود نخواهد گشت . بلکه با قدرت و شجاعتی که از آن خبر داشتند بر آنان خواهد تاخت .
به استواری کوه ، دلی چون دریا ، توانی دشمن کوب و آرامشی چون نسیم بهاری با ره توشه های قهرمانی و میراث دلیری از پدر و عمویش ، آماده خروج بر دشمنان و جنگ با ایشان ، هنگامی که بر او هجوم آوردند ، گشت .
در خانه بر حضرت هجوم آوردند ، لیکن با ضربات شمشیر پس رانده شدند و از خانه خارج گشتند سپس دوباره هجوم آوردند ولی باز عقب رانده شدند(301) .
مسعودی آغاز نبرد را چنین توصیف می کند :
دشمنان با شمشیرهای آخته بر خانه هجوم آورده داخل شدند . حضرت شمشیر به دست ایشان را چنان پس راند که از خانه ناگزیر خارج کشتند و برای دومین بار حمله کردند ، لیکن این بار نیز نتیجه هی نگرفتند و شمشیر حضرت بود که آنان را مجددا به عقل نشینی و خروج از خانه وادار کرد . دشمنان چون ناتوانی و عجز خود را دیدند بر پشت بامهای خانه های مجاور رفتند و شروع کردند به پرتاب سنگپاره و نی های به آتش کشیده شده ؛ حضرت که چنین دید گفت : آیا همه آنچه را که از اوباش و بی صفتان می بینم برای کشتن مسلم بن عقیل است ؟ ! .
ای نفس ! به سوی مرگی رو که از آن گریزی نیست ! پس با شمشیر برکشیده از خانه خارج شد و در راه به کارزار با آنان پرداخت (302) .
و ابن اعثم کوفی خارج شدن مسلم را چنین به قلم می کشد :
مسلم چون شیری شرزه ، میان دشمنان افتاد و با شمشیر خود به نبرد با

ایشان پرداخت ، تا آنکه جماعتی از ایشان را هلاک کرد . . . (303) .
حضرت با نیروی شگفت انگیز خود بر تمامی دشمن می تاخت و آنان خوب می دانستند که او یکی از شمشیرهای بران مدرسه های جنگی محمدی است . خود حضرت ، نزدیک شدن اجل را دریافته بود ، لذا دیدیم که فرمود :
ای نفس ! به سوی مرگی رو که از آن گریزی نیست .
وی بدون هراس و گرید به استقبال مرگ می رود و در این کار ، کمترین تزلزلی از خود نشان نمی دهد .
وی در دو خانه ، نفس والاگهر خود را مخاطب می سازد و از مرگی زودرس و گریز ناپذیر سخن می گوید تا روان خود را آماده پذیرش و الفت آن چیزی کند که از آن کراهت دارد .
جان ، در دست انقلابی شیر صفت که دنیا را سبک می شمارد چون مومی است شکل پذیر سرنوشت مقدر را باید با تسلیم پذیرفت و به قضای الهی تن داد ، هیچکس را یارای عقب انداختن اجل نیست و حادثه ای را ناتوان جلو انداخت .
همچنان خود ایشان در خانه اولی فرمودند : در شهادت خود و نوشیدن جام شوکران تردیدی ندارند . لیکن این مرحله را باید با صبر پایداری بزرگ و و آگاهی حکیمان از نحوه وقوع حوادث و تسلسل قوانین الهی و ضرورت آن طی کرد .
قوانین و سنن الهی در تمامی خلق روان است و بایستی صبری طولانی پیشه کردئ تا خداوند آن امر شدند را به انجام رساند . لذا می بینیم مسلم علیه السلام با زبانی گویا و لحنی سرشار از اطمینان و صداقت ، حمله خود را با سرودی زیبا همراه می سازد :
هو الموت فاصنع و بک ما انت صانع
فانت لکاءس الموت لاشک جارع
فصبرا لامر الله جل جلاله
فحکم قضاء الله فی الخلق ذائع
این مرگ است . و ای بر تو هر چه می خواهی بکن که ناگزیر جام مرگ را خواهی نوشید .
پس در برابر امر خدای متعال ، صبر پیشه کن ؛ زیرا قضای خداوندی در تمامی خلق روان است .
مهاجمین گروه گروه فرار می کردند و از ضربات شمشیر ، پراکنده می شدند و در پس خود دسته های کشته و زخمی را رها می کردند . فرمانده آنان بانگ بر می داشت و از آنان می خواست پایداری نشان دهند لیکن آنان پس از کمی ایستادگی ، باز راه گریز پیش می گرفتند . دامنه نبرد به چندین کوی و برزن کشیده شده بود . حضرت به تک تک و گروههای آنان

حمله می کرد و درسهای فراموش نشدند در ضمیر و خاطرشان می نگاشت .
مسلم اگر بر کسی دست می یافت وی را بلند کرده نقش زمین می ساخت و بر خاک می کوفت یا آنکه به دور دست پرتاب می نمود .
حتی عده ای از مورخین و راویان تصریح کرده اند به اینکه : ایشان گروها را به بالای خانه ها می انداختند ؛ مثلا ابن هروی در سندی که منتهی به سفیان بن عیینه و عمرو بن دینار می شود ، می گوید :
حضرت مانند شیر بود و آنچنان نیرومند بود که شخصی را می گرفت و او را به پشت بامها پرتاب می کرد(304) .

فرمانده مهاجمان امویه ، ابن اشعث در اندیشه خواستن کمک برای نجات یافتن از موضع سست خورشان بر آمد . دیگر مزدوران یارای ایستادگی در برابر این رزمنده تنها را نداشتند ؛ زیرا وی بیش از یک تن بود ؛ او چونان لشکر و امتی میان مردم به شمار می رفت . و این صفت عمومی خاندان پاک پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و شاخص دلاوران دست پرورده مکتب رسالت و رسول الله صلی الله علیه و آله می باشد .
نخستین نشانه درجا زدن و شکست خوردن ، خبردار ساختن ابن زیاد به شکست عملیات دستگیری مسلم بن عقیل بود . و اینکه حضرت ، همچنان در حال نبرد با مهاجمان است موازنه قوا به نفع وی در حال تغییر می باشد .
محمد بن اشعث یا نماینده وی نزد ابن زیاد رفت تا کشته شدن گروهی از نیروهای خود و زخمی شدن گروهی دیگر را تاءکید کند و از عجز دیگران و نیاز به کمک : سخن گوید .
ابن زیاد گویا ابن اشعث را مخاطب ساخته باشد فریاد کشید :
سبحان الله ! تو را فرستادیم تا تنها یک نفر را بر ایمان بیاوری ولی نتیجه آن این شکست بزرگ و زبونی یاران تو بوده است (305) .
ابن اشعث احساس کرد شخصیت و فرماندهی وی زیر سؤ ال رفته است و دارد تحقیر می شود ، لذا خواست به امیری که در جایگاه نرم و راحت خود بر اریکه قدرت تکیه زده است و خود شاهد نبوده است که ابن عقیل چگونه در میدان و خیابان دشمنان را بر خاک می اندازد ، موقعیت دشوار را گوشزد کند . وی ناچار شد با اعتراف به شجاعت سفیر حسینی این اهانت رسمی را پاسخ گوید :
آیا پنداشته ای که مرا سراغ بقالی از بقالان کوفه یا کفاشی از کفاشان حیره فرستاده ای ؟ ! آیا نمی دانی مرا به سوی شیری نیرومند و صف شکن ، و شمشیری بران در کف دلاوری والا از بهترین خاندان خلق ، گسیل داشته ای ؟ ! (306) .
با وجود رسیدن نیروی کمکی ، شیر شرزه ، و صف شکن همچنان با شمشیر خود دستها و سرها را چون گندم رسیده درو می کرد ؛ و آنان از برابری مانند گله های بز کوهی که از دیدن شیری می رمند ، می گریختند . حضرت آنان را از کویی پس می راند و آنان از ترس صولت و ضربات وی هر یک پناهگاهی می جستند .
دومین نشانه درماندگی آن بود که : بر او امان عرضه کردند و از او خواستند برای سلامتی جان خود تسلیم گردد ! .

ابن اشعث فریاد زد : ای جوانمرد ! در امام هستی ، خودت را به کشتن مده !.
لیکن این پیشنهاد دروغین عزم قهرمان ما را سست نکرد و پاسخ را طی یک سرود آزادی طنین انداز کرد :
اقسمت لا اقتل الاحرا
و ان رایت الموت شیئا نکرا
کل امری یوما ملاق شرا
و یخلط الیارد سخنا مرا
رد شعاع الشمس فاستقرا
اخاف ان اکذب او اغرا
سوگند خورده ام که جز به آزادی کشته نشوم ، اگر چه مرگ را ناخوشایند یافته ام . هر کس در زندگی خود روزی یا امری ناگوار روبرو خواهد شد و عیش او ناگوار خواهد گشت .
اشعه تابناک خورشید نیز ، روزی فدو خواهد نشست ، از آن می ترسم که مرا فریب دهند یا به من دروغ گویند .
با تبر خود بر بتان ضربه زد(307)- و آنان به یکدیگر پناه می بردند ، حضرت موضع خود را مبنی بر جنگ نا آخرین لحظات و عدم تسلیم بیان داشته بود .
یکی از ادب شناسان (308) در باره ابیات فوق و مضامین آزادی خواهانه و حق جویانه آنها می گوید :
این رجز از نظر فنی و اسلوب بیانی ، در بالاترین درجه بلاغت و گیرایی قرار دارد و با زیباترین شیوه هیجانهای روحی را بیان می کند . . . گوینده قبل از هر چیز بر آن است تا آزادی خود را حفظ کند اگر چه در این راه کشته شود . وی با صراحت و صداقت می گوید : مرگ ناگوار و دوست نداشتنی است و وی مانند دیگران که خود را فریب می دهند و می گویند : مرگ محبوب و مطلوب ماست ، دست به خود فریبی نمی زند و مغالطه نمی کند بلکه آنچه خواستار حفظ آزادی و آزادگی خود است ، از آن فرار نمی کند . و بهای آزادی را جان خود می داند و بدین بها و قیمت راضی است .
وی با خود حدیث نفس می کند : دنیا بر یک منوال نیست و هر که در زندگی خود روزی با امری ناخوشایند روبرو می گردد و از آن رنجیده می شود . ؛ این بیان به شکل فنی و اسلوب شاعرانه ادا می شود .
خنکای زندگی و شیرینی آن نیز روزی بدل به گرمای سوزنده و تلخی گزنده خواهد شد . و ایام عیش در پس خود ، سرمای استخوان سوز و گرمای تفت دهنده خواهد داشت . و حتی شعاع درخشنده خورشید و تلاءلؤ آن نیز روزی به تیرگی و پایان خود نزدیک خواهر شد .

همین ادیب باز می گوید :
به همین دلیل است که این ابیات کوتاه رجز ، اثر عمیقی در ما بجا می گذاری . و ما را وادار می کند تا از کشاکش درونی حضرت بخوبی مطلع شویم ؛ کشاکش و نبردی که تنها نبرد خارجی وی با دشمنانش ، با آن معادل و همطراز است (309) .
ابن اشعث از ترس آنکه افراد وی از بین بروند و شمشیر ظلم ستیزی وی آنان را از پا در آورد ، مجددا امان را راه حل مناسبی دید و آن را مطرح کرد . لیکن مجاهد آزاده از پذیرش آن امتناع ورزید و سوگند خوردن که آزادانه مرگ را انتخاب خواهد کرد .
اشعار وی گوشها را پر می کرد و عزم راسخ وی را به همگان نشان می داد .
ابن اشعث این بار گفت : تو را فریب نخواهند داد و به تو دروغ نمی گویند و نیرنگی در کار نیست . آنان پسر عموهای تو هستند و تو را نخواهند کشت و به تو آسیبی نخواهند رساند(310) .
مسلم همچنان که از چپ و راست شمشیر می زد پاسخ داد : مرا به امان فریبکارانه نیازی نیست (311) .
در حقیقت ابن اشعث به خاندانی تعلق داشت که مردان آن به پیمان شکنی و خیانت ، شهره آفاق بودند .
پیشنهاد امان دادن خود ابن زیاد بود که دید نیروهای کمکی به تنهایی کاری از پیش نخواهند برد ، لذا به ابن اشعث چنین پیشنهاد کرد :
به او امان بده که جز با امان دادن بر او دست نخواهی یافت ! (312) .
با آنکه حضرت زخمهای بسیاری برداشته بود و خون از سراسر برن مبارکت روان بود و همچنان عالیترین شکل نبرد را پیش می برد و دشمن را گاه پس می راند و گاه بر او حلقه می زدند . تا آنکه ابن اشعث به خشم آمده فریاد کشید :
او را رها کنید تا با او سخن بگویم
و با احتیاط و خویشتنداری نزدیک رفته گفت :
ای فرزند عقیل ! خود را به کشتن مده تو در امان هستی و خونت به گردن من می باشد .
مسلم پاسخ داد ! ای ابن اشعث ! می پنداری تا هنگامی که توان نبرد دارم خودم را تسلیم می کنم ، نه به خدا هرگز چنین نخواهد بود(313) .
و سپس بر او حمله کرد و او ترسان و پریشان حال از برابر حضرت گریخت .
و اما سومین نشانه درماندگی دشمن آن بود که پشت بامهای منازل نزدیک نبرد را که احتمال داشت دامنه درگیری بدانجا کشیده شود اشغال کردند و پس از تحکیم مواضع خود ، با سنگ و آتش ، حضرت را مورد حمله قرار

دادند ، و بدین ترتیب بدان ایشان مملو از زخمهای خونین و سوختگی شدید شد .
حضرت که دید ایشان از اخلاق و عرف اسلامی گذشته ، کوچکترین پایبندی به رسوم و آداب عربی درباره جنگ و اخلاقیات نظامی ندارند خشمگین شد و روش آنان را محکوم کرده گفت :
وای بر شما ! چرا مرا با سنگ می زنید ، که گویی به کفار سنگ پرتاب می کنید؟ ! در حالی که من از اهل بیت پیامبران نیکوکار و بلند مقام هستم !
وای بر شما ! آیا حق رسول خدا صلی الله علیه و آله و خاندانش را رعایت نمی کنید؟ ! .
این بیانات برای تحریک عواطف دشمن نبود ؛ زیرا به دنبال آن به شدت بر ایشان تاخت . سپس با وجود ضعف جسمی شدید بر ایشان حمله کرد و آنان را در راهها و کوی و برزن پراکنده ساخت (314) .
نظر به اینکه حضرت بر سنگ پرانان مستقر در پشت بامها ، آنچنان که بر افراد زمینی مسلط بود ، سلطه نداشت ، این ضربان باعث خونریزی فراوان شد و حضرت پس از آخرین حمله شدید خود ، به نحو قابل ملاحظه احساس خستگی کرد و به دیوار تکیه نمود . درون او آتش گرفته بود و تشنگی ، کامش را خشک کرده بود :
خداوندا ! تشنگی مرا از پای در آورد .
دشمنان آنچنان ترسیده بودند که نمی توانستند برای اسیر ساختن وی یا آب دادن به حضرت نزدیک گردند :
هیچکس جراءت نمی کرد نزدیک شود یا به او آب بنوشاند(315) .
ابن اشعث از همان دور بدون اینکه خودش داخل معرکه شود بر آنان بانگ زد :
وای بر شما ! خیلی زشت و ننگ آور است از یک مرد چنین بترسید .
سپس فریاد کشید : همگی با هم بر او حمله برید .
لیکن دلاور زخمی و بزرگوار ، همچنان یک تنه حریف همه آنها بود ؛ پس بر او حمله کردند و او بر ایشان حمله برد(316) .

پس از خونریزی بسیار و خستگی شدید ، حضرت چگونه اسیر شد؟ آیا برای وی در زمین ، گودالی کندند و آن را پوشانیده آنگاه حضرت را بدان سمت کشانده و با فرا از مقابل حضرت ایشان را در گودال انداختند ، و پس از آن همگی هجوم آوردند و ایشان را اسیر کردند؟ !.
یا آنکه : از پشت ، یا نیزه به ایشان ضربت زدند و پس از آنکه ایشان به زمین افتادند ، اسیر گشتند؟(317) .
در این زمینه روایات متعدد و متبایتی وجود دارند و حتی روایتی ادعا می کند : ایشان در آخر امان را پذیرفتند اگر چه بدان اطمینانی نداشتند . لیکن قرائن متعددی مانع پذیرش این ادعا می شود ؛ زیرا امان را به این دلیل قبول نکرده بودند که می دانستند فریبکارانه است . اما به هر حال اسارت ایشان به هر صورت وقوع یافته باشد یک چیز مسلم و قطعی است .
مکر ، نیرنگ و فریب ، پایه و بنیاد نیروهای مزدور حکومتی بود و آنان برای به اسارت در آوردن حضرت از شیوه های ناجوانمردانه سود جسته بودند .
مزدوران ، زخمی های خود را رها کردند تا ناله کنند و همگی اطراف شیر اسیر به زنجیر در آمده حلقه زدند . خون ، سطح بدن مبارکشان را پوشانده بود حتی از لبان حضرت که پاره شده بود نیز خون می چکید ؛ زیرا مسلم و بگیر بن حمری دو ضربه با یکدیگر رد و بدل کرده بودند ؛ حمران ضربه ای سخت به سر ایشان زد و حضرت نیز چنین بر بندهای شانه وی کوفت که نزدیک بود به دل و روده آن ناجوانمرد برسد(318) .
مورخین گفته اند : ابن حمران بر اثر همین ضربه بعدها هلاک شد .
زخمهای سنگین و تن رنجور ، مسلم را در اندیشه فرو نبر ؛ لیکن یاد آمدن سبط پیامبر صلی الله علیه و آله و قافله حسینی قلبش را فشرده ساخت و طاقت از وی ربود اینکه این ناجوانمردان با سلاله رسول ، چه خواهند کرد ، اشک او را سرازیر کرد .
گروهی این حالت را دیدند و پنداشتند ایشان بر حال خویش می گریند ، مخصوصا که شمشیر از کف داده اند . و یکی از این دسته اوباش ، نابخردانه گفت :
آن کس که چون تو خواسته ای طلب می کند و در راه آن به چنین عاقبتی دچار شود ، نمی گرید !.
مسلم قهرمان اراده و خویشتن داری پاسخ داد :
به خدا سوگند ! من بر خود نمی گریم و بر جان خویش از کشته شدن سوگواری نمی کنم ؛ اگر چه خواهان کمترین کاستی برای آن نمی باشم ، لیکن بر خاندانم که به سویم خواهند آمد می گریم ؛ بر حسین و آل حسین

می گریم (319) .
صریح ولی نه شادمان ، از آمادگی خود برای مرگ پرده بر می دارد . عزت نفس خود را خواهان است و کمترین گزندی را به جان خود بر نمی تابد ؛ و دوست ندارد خود را در معرض آزار و رنج قرار دهد ، لیکن در هنگامه کارزار و در اوج نبرد خونین از یاد حسین علیه السلام و آل حسین غافل نیست .
سپس متوجه ابن اشعث گشت و از او خواست کسی را به نیابت او خود یعنی مسلم نزد امام بفرستد و مانع از آمدن حضرت به کوفه شود : آنچه از جزع و اندوه من می بینی بدین خاطر است .
لیکن ابن اشعث بعدا خواسته مسلم را انجام نداد .
اسیر را از همه سو احاطه کردند و قاطری آورده حضرت را بر آن نشاندند و به سوی قصر راه افتادند ، تا آنکه به در قصر رسیده اجازه ورود خواستند .
قهرمان دلاور ، سرافراز از زخمهای خود در حلقه شرطه ، نگهبانان ، اوباش و گروهی از مردم قرار داشت ، که با چشمانی دریده از حیرت و وحشت به این مجاهد و آن پاره پاره اش می نگریستند ؛ و با چشمانی کنجکاو به دنبال زخمها : خونهای خشکنده بر آن که جا به جای تن فرمانده بزرگ را پوشانده بود ، از قسمتی به قسمتی دیگر متمرکز می شدند .
در آستانه در قصر ، کسانی امثال عماره بن عقبه بن ابی معیط ، کثیر بن شهات و عمرو بن حریث منتظر اجازه ورود بودند . در آن همگام چشم مسلم به کوزه ای ابی افتاد که در همان نزدیکی قرار داشت و تقاضای آب کرد ، لیکن مسلم بن عمرو باهلی ، با با دناثت و خست خاص خور از نوشاندن آب به حضرت ابا ورزید و گفت :
می بینی چقدر خنک است ؟ ! به خدا قسم از آن حتی یک قطره نخواهی نوشید با آنکه در دوزخ ، حمیم را بچشی ! .
حاضرین از این منطق ناجوانمردانه و پاسخ رذیلانه به دلاوری بزرگ و شیری غرقه به خون و بشدت تشنه ، خشمگین شدند یکی از آنان برای آوردن آب به خانه ای در همان نزدیکی رفت .
مسلم رو به گوینده این پاسخ نارس و نابجا کرده فرمود : وای بر تو کیستی ؟ ! (320) .
با تفاخر و غرور و خود بزرگ بینی ، خاستگاه خود را چنین معرفی کرد :
من فرزند کسی هستم که حق را شناخت و پذیرفت ، آن هنگامی که تو آن را انکار کردن ، و ناصحانه با امام خود رفتار کرد ، آن زمان که تو فریبش دادی و شنید و اطاعت کرد روزی که تو عسیان ورزیدی و مخالفت کردی .
من مسلم بن عمرو باهلی هستم ! .
و پاسخ زخمی سرافراز این بود : مادرت به عزایت بنشیند ! چقدر جفا کار

، بددل ، کینه توز و سنگدل هستی ؟ ! ای فرزند باهله ! تو به حمیم و جاودانگی در دوزخ از من سزاوارتر هستی ؛ زیرا اطاعت از بنی سفیان را بر متابعت پیامبر ، حضرت محمد صلی الله علیه و آله ترجیح دادی (321) .
سپس نشسته به دیوار تکیه زد و کوزه ای آب خنک که دستمالی بر آن قرار داشت ، همراه قدحی در اختیار ایشان قرار گرفت تا بنوشد . حضرت قدح را به لبان خود نزدیک ساخت که ناگهان پر از خون زخمهای دو لت و دندانهای پیشین ایشان گشت . آن آب را دور ریختند و قدح را مجددا پر از آب کردند و به حضرات دادند و این بار نیز ظرف از خون ، رنگ سرخی به خود گرفت ، سومین دفعه که ظرف پر آب را به دهان نزدیک ساخت دو دندان حضرت در آب افتادند و خون را آماده کردند تا با کامی تشنه تن به شهادت بدهند . و منطق عزت و رضایت را این گونه بر صفحات تاریخ نگاشتند :
سپاس خدا را ، اگر این آب روزی من بود آن را نوشیده بودم (322) .

بخش ششم : تصفیه های فیزیکی و آرامش قربانیان

مفاهیم اعتقادی و نمونه های اخلاقی ، کمترین جایگاهی در بنیاد حکومت امویان نداشت ؛ زیرا حکومتهای متوالی امیران و حکام بنی امیه بدانان آموخته بود که پایبندی به ارزشها و اخلاق ، پایه های حکومت را برای همیشه استوار نگه نمی دارد . و التزام به حدود دین و احکام شریعت بایستی به صورت ظاهری و صوری باشد تا آنان بتوانند بیشتر بر اریکه قدرت تکیه زنند .
این نظریه ای بود که امویان آغاز گر تطبیق ، تعمیم و گسترش آن در زمینه های سیاسی و اداری و اجتماعی بودند : تنها به ظواهر دین بایستی پایبند بود ! .
در متقابل دیدگاه فوق ؛ پیشوایان عقیده و رادمردان رسالت ، تاءکید می کردند که اعتقادات ، بالاتر از حکومت است و شریعت مسلط بر سیاست و قدرت می باشد و اسلام بالاتر از همه چیز است . و اساسا زندگی بدون چهارچوبهای اخلاقی و ارزشهای اعتقادی ، مفهومی ندارد . و تنها در کادر دیانت و تقید به اصول آن می توان پیش رفت . نباید رسالت ، فدای قدرت گردد ، بلکه بر عکس ، این قدرت است که بایستی در راه رسالت به کار گرفته شود . و رسالت منزه از هر نوع استفاده نادرست باشد ، اگر چه نتوان به قدرت دست یافت . رسالت در هر حال باید حفظ گردد : دیانت همه چیز است .
لیکن این تفکر و دیدگاه ، خطر در معرض تصفیه های خونین قرار گرفتن را در پی دارد . آری ، چنین هم بوده است . امت اسلامی شاهد حوادث خونباری بوده است که در آن خاندان پاک و مطهر پیامبر صلی الله علیه و آله برای حفظ اسلام از تحریف و دفاع از ارزشهای این دین بزرگ خون خود را تقدیم کرده اند . و قربانیان فراوانی در این راه از خود بجا نهاده اند .
تفاوت بنیادی این دو دیدگاه در طول تاریخ و طی جنگهای سخت ، برای همگان به خوبی آشکار شده است . و هنوز از این خاندان عظیم ، شهیدانی گرانقدر به خون خود صحت دیدگاه خویش را امضا می کنند .
در آخرین بخش کتاب ، مسلم و گروهی از دلاوران و قهرمانان پرهیزکار را می بینیم که به قربانگاه وارد می شوند ، لیکن آرامش آنان دشمن را متحیر می کند و از فهم عظمت این سکینه و طماءنینه ، درمانده می شود . هانی مذحجی و میثم تمار دو تن از این گروه هستند که زیباترین جلوه انسانی را به نمایش گذاشته اند ، و به انسانیت بهترین الگوهای فرازین را تقدیم کرده اند .

حکومت با دهشت و تا باوری ، خونسردی و صلابت مسلم را هنگام شهادت می بیند ، لیکن در مقابل تمام این زیباییهای انسانی ، دشمنی قرار دارد که همه اخلاقیات را زیر پا می گذارد و رفتارش آن چنان ناجوانمردانه است که طبع سالم عربی ، آن را ابدا نمی پذیرد .
دشمن عجیب ترین شیوه ها را برای کشتن قربانیان به کار می برد و پس از آن از اجساد شهدا نیز نمی گذرد و انواع قساوت ها را اعمال می کند ؛ و عمان اخلاق عربی را که خود مدعی آن هستند نادیده می گیرد . این روشی است طبیعی برای بی ریشه هایی که با دین می ستیزند و از حدود شریعت تجاوز می کنند .

فصل اول : نخستین شهید

نخستین شهید

. . . بدون رضایت مردم بر آنان حکومت کردید و آنان را به خلاف اوامر الهی ، به کجراهه کشاندند . دستورات الهی را بکار نبستید . در میان مردم چونان کسرا و قیصر عمل کردید . و ما در میان آنان در آمدیم تا امر به معروف کنیم و راه راست را بدانان بنماییم و . . . .
(سفیر حسینی)

نگهبانان و شرطه ، هر یک در جایگاه ویژه در داخل و خارج قصر مستقر شدند و حکومت ؛ خود را آماده بر خورد با مسلم می کرد . ابن زیاد در داخل کاخ می رفت تا با ابهت و مباهات با شخص سفیر حسینی و یکی از اعضای خاندان محمدی بر خورد کند و از او انتقام بگیرد ، وی گمان می کرد با اسیری زخمی که در برابر سلطانی می ایستد و متواضعانه سخن می گوید ؛ طرف خواهد شد و همین بر نخوت و بزرگ بینی وی می افزاید !.
اگر در آستانه کاخ هر یک از نگهبانان و شرطه وانمود می کرد او کسی است که قهرمان را اسیر ساخته است و بدینسان در برابر مردم که از مسلم دعوت کردن بودند ، مبارزه طلبی می کرد و اگر ابن باهله - همانطور که در صفحات پیشین خواندیم - این چنین از خوشحالی در پوست نمی گنجد و از باده غرور و طغیان سرمست است ، در آن صورت باید دید که ابن زیاد تا چه اندازه از پیروزی خود غرق در شادی است و چگونه صفات غرور ، تکبر ، شادی و دیگر ویژگیهای خود را نشان می دهد؟ !.
به هر حال دستور داد تا اسیر انقلابی را وارد کنند . مسلم را وارد کردند و او با سربلندی و بالاتر از قوه درک جماعت موجود در کاخ و توهینهای آنان ، و بدون اینکه به ابن زیاد سلام کند - آن چنان که رسم طغیانگران کاخ نشین بوده است و جزء رسومات دربار به حساب می آمده است - به درون ، گاه نهاد و همچنان پیش آمد . یکی از افراد شرطه گفت : چرا بر امیر سلام نکردی ؟ !.
و حضرت با غیر شرعی دانستن جایگاه وی ، او را اعتبار انداخت و گوینده را در جای خود نشاند(323) : ای بی مادر ساکت شو ! تو را چه به سخن گفتن ، به خدا سوگند او امیر من نیست تا بر وی سلام کنم !.
سراپای ابن زیاد را آتش خشم فرا گرفت و رنگ چهره اش تیره گشت ؛ زیرا حضرت مشروعیت فرمانروایی و حکومت وی را نفی کرده بود ، پس سعی کرد از موقعیت استبدادی سخن بگوید :
مهم نیست ؛ چه سلام بکنی و چه از سلام کردن خودداری کنی ، تو را خواهم کشت .
لیکن هیبت از دست رفته وی باز نیامد ؛ زیرا مجاهد اسیر ، با ذکر حقیقتی ، شهادت خود را به دست این پلید آسان خواند :
اگر مرا بکشی (طبیعی است) ؛ زیرا از تو بدتری ، بهتر از من را به شهادت رسانده است .
دشمن ، سرگشته شد ؛ زیرا اسیر ، نه می ترسید و نه ذلت نشان می داد ،

بلکه بر عکس ، با قدرت وی را محکوم کرده به خونخواران و کشندگان صالحین بزرگ - مانند معاویه قاتل امام حسن سبط گرامی پیامبر صلی الله علیه و آله ملحق می کرد . پس ناگزیر شد تا شیوه عوامفریبانه و گمراه ساختن را که مرسوم مستبدین بود پیشه کند :
ای تفرقه انداز ! و ای وحدت شکن ! بر امام زمانت شوریدی و بر خلاف وحدت مسلمانان رفتار کردی و فتنه و آشوب را باور ساختی !.
لیکن مسلم ، تنها قهرمان آوارگان خارق العاده ای دارد . و با بیان دلایل دندان شکن ، عدم صلاحیت آنان را برای حکومت بر مسلمانان به اسم اسلام ، بر ملا می سازد ، لذا با اختصار گفت :
ای ابن زیاد ! دروغ گفتی ، به خدا سوگند معاویه به وسیله اجماع امت به خلافت نرسید ، بلکه با نیرنگ و نا حق بر علی ؛ وصی پیامبر صلی الله علیه و آله غلبه کرد و خلافت را غصب نمود ؛ فرزندش یزید نیز چنین است . و اما فتنه را تو و پدرت زیاد بن علاج ، بارور ساختی - سپس ادامه داد و من امیدوارم که خدا شهادت را به دست بدترین خلق نصیب من سازد . به خدا قسم ، نه مخالفت کردم و نه کفر ورزیدم و نه در دین خدا تبدیلی ایجاد کردم ، بلکه من در اطاعت امیرالمؤمنین حسین بن علی علیه السلام فرزند فاطمه دخت پیامبر صلی الله علیه و آله هستم ، و ما به خلافت از معاویه و فرزندش و آل زیاد سزاوارتر می باشیم (324) .
ابن زیاد از این صراحت بیان درمانده شد و حیران گشت ، لذا دست به تحمیق همیشگی و مرسوم خود زد :
ای فاسق ! آیا تو در خالی که در مدینه بودی شراب نمی نوشیدی ؟ !.
البته این دروغ را حتی حاضرین و هم پله های وی نیز باور نداشتند و نمی توانستند آن را از امیر شرابخواره ، که حتی از ته پیمانه نیز نمی گذشت قبول کنند .
به خدا قسم آنکه به راحتی آدم می کشد و از اینکه به ناحق اینکار را می کند ، هراسی ندارد و می پندارد اتفاقی نیفتاده است ، به نوشیدن شراب سزاوارتر از من است (325) .
دشمن احساس کرد بر چسب شراب نوشی به چنین مرد بزرگوار و پایبندی اعتقادات اسلامی نمی چسبد و هر چه در این راه بکوشد به جایی نخواهد رسید ، پس روشی دیگر برگزید و در صدد بر آمد عدم صلاحیت الهی وی را برای حکومت ثابت کند :
ای ابن مرجانه ! پس اهل آن کیست ؟ یا آنکه گفت : اگر ما اهلش نباشیم پس اهلش کیست .
ابن زیاد پاسخ داد : یزید و معاویه اهل آن هستند !.
اینجا بود که با وثوق به معتقدات و اطمینان به یقین خود درباره خدایش ، مسلم آخرین سخن را برای ختم گفتگو درباره برگزیدگان خدایی به زبان

آورد :
الحمدلله ، بهترین داور میان ما و شما خداست و ساکت شد گویا دیگر سخن نخواهد گفت
دشمن گفت : گمان می کنی تو را از حکومت نصیبی باشد؟ .
مسلم با منطق اهل یقین و استواری و اصلاح ، پاسخ داد : نه به خدا ، گمان نمی کنم ، بلکه یقین دارم .
ابن زیاد به بن بست رسیده بود ، تاکنون هیچیک از نیرهای وی به هدف نخورده بود و دلایل وی پوچ از آب در آمده بود ، تاءسف می خورد که چرا باید کلمه گمان را به کار برد تا مسلم با استواری آن را با یقین پاسخ دهد و فریاد بزند : نه به خدا ، بلکه یقین دارم .
دیگر چاره ای نبود و آخرین حربه تهدید بود که نشانه عجز وی از ادامه گفتگو به شمار می رفت :
اکنون که ابن زیاد در عرصه مناظره و بحث رسوا شده است و عاجز ، چرا قدرت و توانایی خود را در عرصه دیگری به نمایش نگذارد تا این ضعف را بپوشاند؟ !.
مسلم پیشاپیش ، تاءکید کرده بود که از کشته شدن هراسی ندارد اگر چه به بدترین شکل و شیوه ناجوانمردانه ای صورت بگیرد ؛ زیرا ابن زیاد قبلا ثابت کرده بود جراءت خروج از دین مبین اسلام و تجاوز از حدود آن را دارد :
تو شایسته ترین کسی هستی که در اسلام بدعت هایی که نبوده اند ایجاد کنی ، تو از کشتن های ناگوار مثله کردن های زشت ، بدطینتی و به هر وسیله کسب قدرت کردن پرهیز نداری . و در این امور هیچ کس به پای تو نمی رسد(326) .
. . . سپس متوجه حاضرین گشت تا کسی را پیدا کرده به او وصیت کند .

مسلم شکی نداشت که تمامی حاضران ، همگان و همدست حکومت بوده خواهان رضایت امیر می باشند ؛ و از اسلام و ابتدایی ترین اخلاقیات لازم الاتباع ، به دور هستند . لیکن ، ایشان مصمم بود تا قبل از شهادت خود ، وصیت کند ، شاید پاره ای از وصایا تحقق پیدا کند . وانگهی ، همین وصیت ماهیت پلید بعضی از عناصر ، مانند عمر بن سعد را که حضرت برای وصی قرار دادن انتخاب کرد . لیکن آن نانجیب برای خود شیرینی نزد ابن زیاد ، از قبول آن امتناع کرد و پس از اجازه دادن امیر برخاست و با حضرت در جایی که ابن زیاد او را می دید نشست -آزمایش خوبی است .
الف - در کوفه بدهی دارم ، از هنگام آمدن به کوفه ، هفتصد درهم قرض کرده ام که آن را با فروش شمشیر و زره - از طرف من بپرداز .
ب - جسدم را از ابن زیاد بگیر و آن را دفن کن .
ج - و پیکی نزد حسین علیه السلام بفرست تا مانع از آمدن ایشان به کوفه گردد ؛ چونکه من به ایشان نامه نوشته ام و در آن خبر داده ام که مردم با وی هستند و مطمئنم که خواهد آمد(327) .
علی رغم درخواست مسلم از وی در آغاز وصیت که : بر تو واجب است وصایای مرا انجام دهی و آنها را راز بدانی و در حفظ آنها کوشا باشی همین که سخنان حضرت به پایان رسید ، ابن سعد با بی شرمی و بدون اینکه امیر از وی خواسته باشد رو به او کرد تا مضمون وصیت را فاش سازد .
آری ، ابتدایی ترین اصول اخلاقی را زیر پا نهاده ، شتابزده با حماقت آشکاری به ابن زیاد گفت : آیا می دانی به من چه گفت ؟ او چنین و چنان گفت
ابن زیاد بر این خیانت سریع و خائن شتابکار ، پوزخندی زد ، یعنی که این خیانت صفت اصلی وی است و گفت : شخص امین به تو خیانت نمی کند ، لیکن گاهی خائن را به امانتداری بر می گزینند !.
همپالکی وی علیه او شهادت داد و با رسوا ساختن یکدیگر و آشکار کرد معایب خود ، به گناهان خود اعتراف کردند .
نباید تصور کرد که مسلم به این گونه افراد اطمینان زیدی داشت ، بلکه همگی آنان در تجاوز از حدود شریعت و زیر پا نهادن ارزشها و عرف و انسانی یکسان بودند . جز آنکه حضرت می خواست وصیت خود را در عمق وجدانی اسلامی و انسانی پایدار سازد و تاءکید کند در هیچ لحظه ای وظایف و تکالیف دینی و وجدانی خود را فراموش نمی کند .
سپس حضرت به کینه کشی دشمنان از پیکر پاک خود اشاره کرد ؛ زیرا وی

به گونه ای مرسوم و متعارف کشته نخواهد شد و نتیجه همان بود که انتظار داشت . . . لذا ابن زیاد در ادامه گفتار خود به دوست خائن خود گفت :
اما دارایی وی در اختیار تو خواهد بود و مانع تو نخواهیم شد . هر چه دوست داری با آن انجام بده و اما حسین اگر ما را نخواهد و قصد نکند ما نیز کاری به او نخواهیم داشت و اگر به سوی ما آید از او روی گردان نخواهیم بود . لیکن شفاعت تو را در مورد پیکر مسلم نخواهیم پذیرفت ؛ زیرا از نظر ما اهلیت آن را ندارد ؛ او با پیکار کرده است و مخالفت ورزیده و بر هلاکت ما کوشیده است (328) .
یا آنکه مستقیما مسلم علیه السلام را مخاطب ساخته کفت :
و اما پیکرت هنگامی که تو را کشتیم اختیار با ماست و برای ما مهم نیست که خدا با جسدت چه خواهر کرد . لیکن ای فرزند عقیل ! می خواهم به من بگویی چه چیز برای این شهر به ارمغان آورده ای ؟ ؛ مردم را پراکنده ساختی و وحدت کلمه آنان را از میان بردی و عده ای را در مقابل عده دیگری قرار دادی (329) .
با این سخنان تقلیدی و نخ نما شده ، در صدد آن بود تا موقعیت و مقام خود را جامعه مشروعیت و حقانیت بپوشاند و وانمود سازد که خود و همدستانش بر امت اسلامی ولایت دارند و از پیامبر - به گمان خود نیابت شرعی و مجوز دینی به دست آورده اند تا حکومتشان پایدار بماند ! .
اما اسیر زخمی ، با صراحت و استواری معهود خود پاسخ داد :
به این دلیل به کوفه نیامدم ، لیکن شما معروف و نیکی را دفن کرده شد و منکر را آشکار ساختید ، و بدون رضایت مردم بر گرده آنان سوار شدید و آنان را وادار به اعمالی کردید که خدا بدان دستور نداده است و در میان آنها همچون کسرا و قیصر رفتار نمودید ، پس ما آمدیم تا امر به معروف و نهی از منکر کنیم و مردم را به حکم خدا و سنت رسول بخوانیم و اهلیت این کار را هم داشتیم و داریم ؛ زیرا خلافت همچنان حق ماست و آن را به ناحق از خاندان ما خارج ساختید . اولین کسانی که بر امام حق و هدایت خروج کردند و میان مسلمانان تفرقه به وجود آوردند و حکومت را عصب کردند و با ظلم و دشمنی با اهل به ستیز برخاستند ، شما بودید . تنها مثلی که می توانیم شاهد حال خود و شما قرار دهم این سخن خداوند متعال است که :
و سیعلم الدین ظلموا ای منقلب ینقلبون .
بزودی ستمگران در خواهند یافت که به چه سرنوشتی و پایانی ، دچار خواهند گشت .
با این بیانات کوتاه ، نقاب از چهره پلید آنان و فساد دینی - که حکام اموی بدان می نازیدند - کنار رفت و حضرت ، صلاحیت سخنگویی به نام اسلام

را از آنان سلب نمود ؛ و خلاصه دیدگاه خود را با تلاوت آیه ای که سرنوشت دو طرف نبرد را- فساق و متقین - در پایان کار بیان می کند ، ختم کرد :
والعاقبه للمتقین ؛ پایان روشن ، از آن متقین است .
ابن زیاد دیگر نمی توانست پاسخی دهد یا پیرامون این حقایق مسلم ، مناقشه کند ؛ زیرا بیم داشت ادامه ادامه این مغالطات منجر به کشف حقایق بیشتری به وسیله اسیر زخمی خواهد گشت .
پس عاجزانه به آخرین پناهگاه خود خزید ؛ فحاشی و اهانت ؛ شروع کرد به علی ، حسن و حسین علیه السلام فحاشی کند ؛ کسانی که فحاشی به آنها اهانت به پیامبر صلی الله علیه و آله و اهانت به پیامبر ، سب و شتم به خداوند است ، همانطور که خود پیامبر تصریح می کند(330) .
مسلم با بزرگ منشی سکوت کرد : جواب ابلهان باشد خموشی .
و به تعبیر طبری و روایت مفید و ابن اثیر : دیگر مسلم سخنی نگفت .
لیکن در روایت دیگری آمده است که : بعد از آنکه ابن زیاد به فحاشی و هتاکی نسبت به خاندان پیامبر ادامه داد ، حضرت با منطقی نیرومند و استوار همچنان که قبلا از ایشان دیدیم فرمود : تو و پدرت سزاوارتر از خاندان محمد صلی الله علیه و آله به فحاشی و اهانتهایت هستید . هر چه می خواهی بکن ، چرا که ما از خاندانی هستیم که رنج و بلا همیشه همراه ما بوده است (331) . ای دشمن خدا هر چه می خواهی انجام ده (332) .
در اینجا بود که ابن زیاد فرمان داد برای انتقام گرفتن ، حضرت را به شهادت برسانند . اما چگونه دستور داد این سفیر مکتبی را به قتل برسانند؟ !.

آیا هنگام مرگ هم افتخار می کنم ؟ !

خوشامد گویی های گرم درباره آزادی و پایان آزاد منشانه ، بارها بر زبان مرد دلیر اسلام و شیر صف شکن ، چه هنگام درگیریهای نظامی و چه در عرصه جنگ کلامی و تبلیغی و افشاگرانه ، جاری شده بود .
حضرت در مناسبتهای مختلف ، آرامش درونی خود را از سرانجام خونین خود بیان می کرد ؛ و مرگ در راه حریت را امری شایسته و تسلیم در برابر قضای الهی را داءب و روش خود و خاندانش می دید . پاره ای از این جملات برنده و آتشین عبارتند از :
1- سوگند خورده ام جز آزادانه کشته نشوم .
2- وای بر تو ! این مرگ است ؛ پس هر چه می خواهی بکن .
3- در برابر خواست و امر خداوند - جل جلاله - صبر پیشه کن .
4- ای فرزند اشعث ! می پنداری تا وقتی که توان نبرد دارم تسلیم خواهم شد؟ ! نه به خدا قسم هرگز چنین نخواهد بود .
5- اگر تو مرا بکشی (طبیعی است) چرا بدتر از تویی بهتر از من را به قتل رسانده است .
6-ای دشمن خدا ! هر چه می خواهی بکن .
7- تو از کشتنهای ناگوار ، زشتی مثله کردن ، بد طینتی و به هر وسیله غلبه کردن ، پرهیز نداری .
8- و من امیدوارم خداوند شهادت را به دست بدترین خلق ، نصیبم فرماید .
9- بزودی ستمگران در خواهند یافت که به چه سرنوشتی دچار خواهند شد .
عجیب نیست و غرابتی ندارد ، این سیره یقین به فرجام کار و عاقبت متقین است که نزد بزرگان و پیشوایان رسالت که به دوره کمال رسیده اند و با نظر زهد و بی اعتنایی به دنیا می نگرند ، به شدت محسوس است .
آنان بدان سرافراز و مفتخرند که با انبیا ، صدیقین ، شهدا و صالحین محشور گردند ، و چه دوستان و همراهان نیکویی هستند .
حکم قتل حضرت ، صادر شد ، نه عجیب بود و نه غیر منتظره ، دشمن می خواست کینه های پنهانی را آشکار و غریزه انتقام را سیراب کند ؛ لذا با قساوت ؛ دستور داد پس از شهادت ، پیکر پاک قربانی بزرگ را از فراز قصر به زمین پرتاب کنند ! .
گفته شده است که ابن زیاد اجرای حکم را به یکی از اوباش که در نبرد خیابانی به دست حضرت زخمی شده بود ، سپرد .

اگر این خبر صحت داشته باشد انتخاب این جلاد ، تلاش دیگری است برای انتقام کشی هر چه بیشتر .
قهرمان رسالت ، در میان انبوهی از اوباشان و جلادان ، با سربلندی و رضایت به قضای الهی از پله های قصر بالا می رفت و از آخرین لحظات عمر -آباد با عبادت و شب زنده داری - خود استفاده کرده ، خداوند را منزه دانسته ، حمد و سپاس الهی را بجا می آورد .
حضرت در عین رضایت از آزمایش نیکوی خداوندی ، از نامردمان و زشتیهای آنان به درگاه الهی شکایت می کرد و تکبیر می گفت و استغفار می کرد و بر ملائکه الهی و پیامبران ، درود می فرستاد و در همان حال می گفت :
خداوندا ! بار الها ! میان ما و این قوم داوری کن آنان ما را فریفتند و مخذول کردند(333) .
حضرت را به پشت بام بردند ، مردم جمع می شدند و از اتفاقی که خواهر افتاد پرسش می کردند که ناگهان جسر غرقه به خونی را دیدند که از بالای قصر به روی زمین پرتاب شد و به دنبال آن سر مبارک حضرت فرو افتاد ! خون همه جا پخش شده بود و مردم منگ و گیج به یکدیگر می نگریستند : نگریستن کسانی که در حال سکرات موت هستند(334) .
قاتل ، ترسان و هراسان از چیزی که دیده بود فرود آمد ، ابن زیاد از اضطراب وی پرسید : تو را چه می شود؟ آیا تو را کشتی ؟ .
قاتل ، با اضطراب و کلمات جویده و نیم خورده پاسخ داد : آری ، خداوند امیر را به سلامت دارد جز آنکه برایم اتفاقی افتاد که از آن ترسانم ! .
- با تمسخر پرسید : چه اتفاقی برایت افتاد؟ .
- با هراس و دلشوره گفت : هنگامی که مسلم را کشتم ، مردی زشت رو ، سیاه و پرمو را در کنار خود دیدم که انگشت - یا لبان به اشتباه ناقل - خود را به دندان می گزید ، و من آن چنان ترسیدم و وحشت کردم که تاکنون به این درجه متوحش نشده بودم ! .
این زیاد خنده تمسخر آمیزی کرد و گفت : شاید دهشت زده شده ای ؛ زیرا با این پدیده آشنایی نداری و بران قبلا عادت نکرده ای ! (335) .
به خوبی روشن می شود که ابن زیاد با این پدیده و حالت - عادت کشتن پرهیزکاران پاکدل و صالحان آزاده - آن چنان ماءنوس بوده است ، که از شدت تکرار - حالت پس از جنایات خود - برایش عادی شده و دیگر آن را طبیعی و معمولی می داند .
در زمانی که خداوند متعال به ظالمین فرصت می دهد تا خوب ماهیت خود را نشان دهند و در درکات یکی پس از دیگری فرو بروند .
ابن زیاد بارها دچار این حالت شده بود . و خداوند پس از هر حاجتی شبح هولناکی را بر او مسلط می ساخت تا توازن طبیعی روان او را به هم زند

و امنیت روحی را از او سلت نماید .
خداوند منتقم فشار روانی و روحی را چنین بر جنایتکاران مسلط می سازد که تا وقتی در دنیا هستند ، دچار عذاب درونی می شوند . این حالت وحشت و هراس الهی در مجرمین ، شبهای پس از انجام جنایت به وقوع می پیوندد و آرامش آنان را به اضطراب بدل می سازد (336) . . . به این حالت قبلا عادت نکرده ای ! .
بدرستی که خدا می خواهد تا بدین وسیله آنان را در دنیا عذاب دهد(337) .
و آنان را قبل از عذاب بزرگتر ، به عذاب کوچکتر دچار خواهیم ساخت (338) .
این عذاب اکبر و بزرگتر همان است که هرگز مجرمین و ستمگران بدان عادت نخواهند کرد .
ای کاش ! ظالمین می دانستند که هنگام رؤ یت عذاب و دانستن اقتدار کامل الهی و اینکه خداوند عذاب را مشاهده می کنند لیکن دیگر راه و وسیله ای برای بازگشت نیست . و به بن بست رسیده اند(339) .
ابن زیاد همچنین از کسانی که مستقیما در به شهادت رساندن حضرت شرکت داشتند ، پرسید : هنگامی که مسلم را بالا می بردند چه می گفت ؟ .
خود قاتل پاسخ داد : تکبیر می گفت و تسبیح خدا را می گفت و استغفار می کرد . همگامی که او را برای کشتن نزدیک آوردم گفت : بار الها ! میان ما و این قوم که به ما دروغ گفتند . ما را فرو گرفتند و به قتل رساندند ، داوری کن .
پس به او گفتم : نزدیک بیا ، خدا را شکر که مرا بر تو مسلط ساخته است ! و به او ضربه ای زدم که تاءثیری نکرد . پس به من گفت : ای بنده ! نمی خواهم زخم خود را قصاص کنی و تلافی نمایی ؟ ! .
این زیاد از سرافرازی و مناعت طبع ، آنهم در آستانه شهادت ، در شگفت ماند و در برابر شخصیت والای این قهرمان ، خود را باخت و نا آگاه درباره این قربانی عظیم گفت : آیا هنگام مرگ نیز افتخار می کند؟ ! (340) .
آری ، مسلم همانطور که دوست داشت و خواسته بود رفت و سوگند خود را در راه دوستی حریت ، با عمل خود قرین ساخت و ثابت نمود در برابر خدا ، عبودیت و بندگی مطلق دارد . وی در راه مبادی اعتقادی و ارزشهای اخلاقی و اسلامی ، خود را فدا کرد .
به اعتراف دوست و دشمن ، مسلم سمبل افتخارات جاودانه ، تمام مراحل زندگی و پیکار خود را تا آستانه مرگ ، به سربلندی و مناعت طبع و استواری پیمود .

بازگشت به سوی خواست . خداوندا ! به سوی رحمت و رضوان تو می شتابیم ؟ بار الها ! امروز را کفاره گناهانم قرار ده ، چرا که من در راه دفاع فرزند دخت پیامبر صلی الله علیه و آله تعصب ورزیدم و حمیت به خرج دادم .
(مجاهد بزرگوار ؛ هانی)
تلاش برای نجات وی
ترس در میان مردم ، نومید از دستیابی به آرزوهای خود مبنی بر رهایی از امویان ، گسترش می یافت و احساس کردند باید از صحنه مبارزه خارج شوند و عزلت بگیرند .
آنان از زیر بار تکلیف شانه خالی کردند و دانستند که مسؤ ول شهادت نماینده امام حسین علیه السلام می باشند ، لیکن در مقابل تهدیدات والی کوفه ، متکی به نیروهای مرکزی شام ، عقب نشستند و به خانه های خود رفتند .
ابن زیاد که مشروعیت حکومت خود را از یزید جانشین پدرش معاویه کسب کرده بود . برای آنکه ترس همگانی را ریشه دارتر سازد و تخم هراس را در دل مردم بکارد ، دستور داد تا عده ای از مجاهدان کوفه و برجستگان آن دیار را اعدام کنند . مهمترین و بزرگترین فرد این گروه محکومین ، مجاهد جلیل القدر هانی بن عروه بود که بیش او نود سال و به گفته ای نودونه سال از سن مبارکشان می گذشت . هر چند والی دیگر مستحکم شده بود و خطری از جانب مذحجیان که زیر دست ابن حجاج و دیگر توطئه گران مانند کثیر بن شهاب دام شده بودند ، وی را تهدید نمی کرد ، به حبس ابد برای هانی اکتفا نکرد ، بلکه دستور داد او را نیز در راءس دیگر بزرگان مجاهد به شهادت برسانند .
والی در راستای تسلط بر قبایل و کنترل تحرکات آنان و بر کنار کردن سران معارض حکومت از راءس قبیله ها ، ترجیح داد که هانی پیر ؛ این رهبر مخالف و نیرومند را از پای در آورد . و چون محمد بن اشعث سومین فرد گروه سه نفره بود که هانی را فریفتند و به قصر آوردند ، از آن می ترسید که طعمه شمشیر مذحجیان شود ، در صدد بر آمد تا واسطه شود و مانع به شهادت رساندن هانی گردد و والی را از کشتن وی منصرف کند .
وی برای حفظ جان خود در تلاشی سست و بی ریشه با اضطراب و نگرانی برخاست و گفت :
خداوند امیر را به سلامت دارد ، تو می دانی که هانی در میان عشیره اش از شرافت والایی برخوردار است و عشیره وی می دانند که من و

اسماءبن خارجه او را به تو تسلیم کردیم پس او را به خدا سوگند می دهم ای امیر ! که هانی را به من ببخشی ، چون من از دشمنی خاندان او بیمناکم ؛ زیرا آنان بزرگان اهل کوفه هستند و از اکثریت نیز برخوردارند(341) .
و : آنان با عزت ترین افراد کوفه و بخش بزرگی از اهل یمن می باشند(342) .
امیر خواسته ابن اشعث را رد کرده ، با اهانت به وی او را سر جایش نشاند ؛ زیرا ابن اشعث و اسماء همپالگی های آنان ارزشی ندارند .
رهبر قهرمان مذحجیان را به قربانگاه بردند . از جمله قرائنی که نشان می دهد حکومت کاملا بر مذحجیان تسلط یافته بود و از آنان نمی هراسید ، آن است که هانی را علنا از قصر خارج ساختند و دست بسته به یکی از بازارهای نزدیک کاخ بردند .
مجاهد کهنسال از نبود افراد قبیله اش رنجور شد و فریاد برداشت :
وامذحجاه ! امروز دیگر مذحج هواخواه من نیست . وامذحجاه ! چقدر دور هستند آنان از من .
در همان هنگام ابن حجاج زبیدی دست به اقدامی زد تا مذحجیان را یکجا گرد آورد . وی از این کار دو هدف عمده داشت :
1- افراد قبیله برای نجات رهبر خود دست به اقدامی نزنند .
2- پس از رسیدن خبر شهادت هانی ، عکس العمل شدیدی از خود نشان ندهند .
همین که هانی دید کسی او را یاری نمی کند ، دستان خود را از قید و بند رها کرده فریاد زد : آیا عصایی ، چاقویی ، سنگی یا استخوانی نیست تا مردی بدان وسیله از جان خودش دفاع کند؟ .
محافظین بر او ریختند و سخت او را بستند . سپس به او گفتند : گردنت را دراز کن . و هانی با قوت قلب پاسخ داد : نه به خدا من کسی نیستم که به شما در کشتن خودم یاری کنم (343) .
جلادی به نام راشد ترکی جلو آمده ضربتی ره او زد که اصابت کرد . پیر کهنسال و بزرگ قبیله ، خود را آماده شهادت کرده با روح تقرب به ساحت ربوبی و بیان هدف خود با خداوند مناجات کرد :
بازگشت به سوی خداست بار الها ! به سوی رحمت و روایات می شتابم ، خداوندا ! امروز را کفاره گناهانم قرار ده ، بدرستی که من در راه دفاع از فرزند دخت پیامبرت صلی الله علیه و آله تعصب ورزیدم و حمیت نشان دادم (344) .
بر زمین کشیدن دو شهید و مژده دادن به یزید
به دستور والی ، جلادان طناب به پای دو شهید بزرگوار- مسلم و هانی - بستند و آنان را در کوی و برزنها بر زمین کشیدند تا خشم دشمن فروکش

کند و جم ÛŞ‰مردم کوفه بیشتر هراسان شوند و قضیه شهدا پایان یابد و دیگر مردم در اندیشه اهداف به دست نیامده خود نباشند .
این جنایت اموی زشت ، اولین لکه سیاهی نیست که بر صفحات تاریخ بشری نمایان است ، لیکن اولین حرکت او نوع خود در تاریخ اسلام می باشد ؛ جنایتی که اوج آن کشیدن اجساد شهیدان در میان کوچه ها و خیابانها است .
نه تنها مسلم را بر زمین کشیدند ، که هر چه با وی - از قبیل اسلحه - بود نیز غارت کردند ؛ این غارت بی شرمانه ، توسط محمد بن اشعث صورت گرفت ، که یکی از معاصرین خود او ، وی را بخاطر رفتار و مواضعش رسوا کرد و سرود :
و ترکت عمک ان تقاتل دونه
قشلا ، و لولا انت کان کنیعا
و قتلت وافد آل بیت محمد
و سلبت اسیافا له و دروعا(345)
عمویت را(346) بدون اینکه از او دفاع کنی ، با سستی رها کردی . و اگر تو نبودی کسی بر او دست نمی یافت . و نماینده اهل بیت محمد را کشتی و شمشیر و زره او را به یغما بردی .
پس از آنکه اجساد مطهر این دو شهیر در کوچه ها و خیابانها بر زمین کشانده شدند ، به دستور ابن زیاد آنها را نزدیک قصر تحت حفاظت شدید ، به دار آویختند و با این کار ، حکومت سه جنایت مرتکب شد و از حدود اسلام تجاوز کرد ؛ همچنانکه مجاهد دلیر مسلم ، پیشاپیش این سه پیامد را با نظر ثاقب خود دریافته و به ابن زیاد گوش زد کرده بود . این سه جنایت عبارت بودند از :
1- انداختن پیکر حضرت از بلندی قصر بر زمین .
2-کشیدن اجساد مسلم و هانی در کوچه ها و راهها .
3- آویختن اجساد ، به مدت چند روز ! .
نکته قابل توجه در اینجا ، عمق ادراک و بینش قوی حضرت و آینده نگری وی بود که از طبیعت جنایتکارانه طغیانگران ، به خوبی اطلاع داشت و می دانست که آنان با قربانیان خود چگونه رفتار می کنند و از مثله کردن و لطمه زدن ره اجساد نیز خودداری نمی کنند . لذا مسلم یکی از موارد وصیت را دفن کردن جسد شریفشان قرار می دهد و همین - توجه به چنین مساءله - بیانگر بصیرت حضرت از رویدادهای آینده است .
همچنین خضرا با آگاهی تام نسبت به ویژگیهای موروثی و اکتسابی ابن زیاد و خصوصیات رفتاری وی ، او را مخاطب ساخته گفت :
اما تو سزاوارترین کسی هستی که در اسلام بدعتهای نبوده را ایجاد کنی و بنیاد کج را پی بریزی . تو از کشتنهای ناگوار ، مثله کردنهای ناپسند ،

بدطینتی و کسب قدرت ، به هر وسیله ای ، پرهیز نمی کنی . . . (347) .
این زیاد سرهای مسلم و هانی را پس از آماده شده برای از سال ، توسط دو پیک به نامهای زبیر بن الاروح و هانی بن ابی دحیه به شام فرستاد .
گفته می شود که سر مجاهد ؛ عماره بن صلخب ازدی - که بزودی به او خواهیم پرداخت - نیز همراه این پیکها به شام فرستاده شد .
ابن زیاد که از باده پیروزی سرمست شده بود ، نامه مخصوصی را نیز همراه این دو پیک برای یزید فرستاد . متن نامه چنین است :
اما بعد : سپاس خدای را مه حق امیرالمؤمنین ! که خداوند او را گرامی بدارد خبر می دهم که : مسلم بن عقیل به خانه هانی بن عروه مرادی وارد شد و من بر ایشان جاسوسهایی گماشتم و مردانی را به نیرنگ نزدشان فرستادم و با مکر و فریب موفق شدم آنان را از آنجا خارج کنم . و خداوند مرا بر ایشان مسلط ساخت و من گردن آنها را زدم و سرهای آنان را توسط هانی بن ابی دحیه همدانی و زبیر بن الاروح تمیمی که هر دو از افراد مطیع و ناصح می باشند به نزدت فرستادم . امیرالمؤمنین هر پرسشی که دوست داشته باشد می تواند از آنان سؤ ال کند ؛ زیرا آنان زا دانش ، صداقت ، فهم و ورعی تام است (348) .
یزید ، مضمون نامه و معنای ورع از دیدگاه اموی دانست ؛ و از این هدیه که در قالب سرهای شهیدان متجلی شده بود شادمان گشت . و نامه ای به او نوشته انجام چنین کارهایی را تشویق کرده ، افزایش آنها را خواستار شد . و نقدیم بیشتری از این گونه هدایا را طلب کرد ، و استمرار نامه نگاری را درخواست کرد ! .
در این نامه ، وی ابن زیاد را بخاطر نیرنگهایش و ورع آشکارش ! ستود و از او خواست تا سیاست مجازات ، بر اساس اتهام را برای حفظ قدرت و دستگاه اموی بشدت به کار بندد . و در این کار کوتاهی نکند .
پاسخ نامه بدین مضمون بود :
اما بعد : تو همان طور که دوست می داشتم عمل کردی ؛ رفتارت دوراندیشانه و حمله ات باقوت قلب و شجاعانه بود ! مرا از اندیشه ، بی نیاز کردی و دشمن را کافی بودی ، و با این کارت گمان و راءی من در باره ات درست از آب در آمد . من دو پیک و فرستاده ات را فرا خواندم از آنان پرسیدم و با ایشان گفتگو کردم . راءی ، فضل و فرزانگی آنها همان بود که تو نوشته بودی ، پس با آنان به نیکی رفتار کن .
به من خبر رسیده است که حسین بن علی متوجه عراق گشته است ، پس بر سر راهها پستهای نگهبانی و افراد مسلح بگمار ، با بدبینی و سوءظن به امور بنگر و با تهمت ، دستگیر و مجازات کن ! و هر اتفاقی که می افتد برایم بنویس (349) .
و : . . . در هر روز هر اتفاق نیک و بدی که روی می دهد(350) .

شهادت مسلم و هانی به دست ابن زیاد عواطف مردان را برانگیخت و احساسات آزادگان را به غلیان در آورد . پس برخی بر آن شدند تا غیرت و حمیت مذحجیان را برای گرفتن انتقام از ابن زیاد و حفظ کرامت خودشان ، به جوش آوردند ؛ مثلا ابوالاسود دؤ لی چنین سرود :

اقول : وذاک من جزع و وجد
ازال الله ملک بنی زیاد
هم جدعوا الانوف و کن شما
بقتلهم الکریم اخا مراد (351)

با اندوه و شادی می گویم : خداوند ملک بنی زیاد را به باد دهد . آنان را کشتن گرامی مردی چون هانی ، ریشه های عظمت را خشکاندند .

و یا اخطل چنین گفت :

ولم بک عن یوم ابن عروه غائبا
کمالم یغب عن لیله ابن عقیل
اخوالحرب صراها ، فلیس بنا کل
جبار ، ولا وجب الفؤ اد ثقیل (352)

مرد جنگی نه روز شهادت ابن عروه غایب بود و نه از شب ابن عقیل بی خبر ماند . وی این حوادث را دید ، لیکن نه از جباران انتقام گرفت ، و نه دل سنگین او تکانی خورد .

در حالی که ابیات زیر با صراحت بیشتری ، سکوت شرم آور ، در برابر این جنایات خونین را محکوم می کند و بشدت روح قبیله ای مذحجیان را بر می انگیزد تا انتقام خود را بستانند و در تلاش است تا زمان انتقام را جلو انداخته ، آتش آن را تند کند . از ترس انتقام امویان ، نام خود را پنهان کرده است :

اذا کنت لا تدرین ما الموت فانظری
الی هانی فی السوق و ابن عقیل
الی بطل قد هشم السیف وجهه
و آخر یهوری من طمار قتیل
تری جسدا قد غیر الموت لونه
ونضح دم قد سال مل مسیل
فتی کان احیی من فتاه حییه
واقطع من ذی شفرتین صقیل
واشجع من لیث بخفان مصحر
واءجرء من ضار بغابه غیل
اصابهما امر الامیر فاءسبحا
احادیث من یسری بکل سبیل
اءیرکب اءسماء(353) الهمالیج آمنا

وقد طلبته مذحج بذحول
تطوف حواليه مراد ، و كلهم
على رقبه من سائل و مسول
فان انتم لم تتاءروا لاءخيكم
فكونوا بغايا ارضيت بقليل (354)
اگر نمی دانی مرگ چیست ، پس به هانی و ابن عقیل در بازار بنگر .
به قهرمان بنگر که شمشیر ، چهره اش را پاره کرده است . و به دیگری که کشته اش از بلندای قصر پرتاب می گردد .
جسدی می بینی که مرگ ، رنگش را دگرگون ساخته است و جویهای خون که در آبراهها به حرکت در آمده است .
رادمردی که از دختر جوانی ، ازرمگین تر بود ، و از لبه شمشیر دو دم ، برنده تر .
دلاوری که شجاعتر از شیری در صحرا به شمار می رفت و از درنده بیشه های انبوه با جراءت تر بود .
اینان به دستور امیر از پا در آمدند و خاطره شان زبانزد مردم کوچه و بازار گشت .
آیا اسماء با ایمنی بر اشتران سوار می شود ، در حالی که مذحجیان از او خونی طلبکار هستند؟ !.
روح هانی ، همچنان در اطراف قابل پرسه می زند و تمامی قبیله مسؤ ول انتقام گرفتن هستند ، و باز خواست خواهند شد .
پس اگر شما تقاص خون برادرتان را نگیرید ، بدکارگانی باشید که به درهمی چند راضی می گردند .
بعدها یکی از غیرتمندان مذحجی ، موفق به گرفتن انتقام مجاهد ؛ هانی شد و وی که عبدالرحمن بن حصین مرادی نام داشت در موصل در جنگ خازر ، که در آن مجاهد مختار بن عبید ثقفی ، بر ابن زیاد پیروز گشت ، شرکت داشت و در اثنای نبرد شنید کسی می گوید : این قابل هانی بن عروه است وی که به دنبال او بود ، بر راشد ترکی دست یافت و بر او حمله برده با نیزه ای او را زخمی کرد(355) . و پس از آن وی را کشت .
و بعد بدین ابیات مترنم گشت :
انی قتلت راشد التركيا
وليته ابيض مشرفيا
ارضی بذاک الله والنبيا(356)
من راشد ترکی را کشتم . و با شمشیری درخشان و سفید ، او را از پای در آوردم . و بدین وسیله ، خدا و پیامبر را خشنود کردم .
پس از آنکه سرهای این بزرگواران به یزید رسید ؛ دیگر اثری از آنها به دست نیامد و سرنوشت این سرها پنهان ماند . تا آنکه جایگاه سر شهید

هانی بن عروه پس از تقریبا دویست و چهل سال (سال 304هجری) پیدا شد .
ماجرا از این قرار بود که در آن سال ، در یکی از برجهای دیوار شهر قندهار پنج هزار سر به دست آمد که با عنایت خاصی در سبدهای علفین نگهداری می شدند . تنها 29 سر از آنها شناسایی شدند ؛ چون در گوش هر یک مکتوبی قرار داشت که نام صاحت سر ، بر آن نوشته شده بود . و سپس آن را با نخی ابریشمی بسته بودند . یکی از این سرهای بیست و نه گانه سر هانی بن عروه بود .
اما تاریخ رسیدن سرها به آن برج ؛ سال هفتاد هجری ؛ - آن طور که بر آن مکتوبها ثبت شده بود(357) - یعنی ده سال پس از شهادت هانی بود .
برای ما روشن می شود که تلاش برای نگهداری این سرها به وسایل مختلف و ترفندهای گوناگون ، یکی از شیوه های مرسوم و متداول طغیانگران و جباران است . آنان از اینکه بر خاسته از کید ، مکر ، فریب و نیرنگ خود را جاویدان سازند ، لذت می برند ! و شیفته زنده نگهداشتن آثار جنایاتی هستند که درباره قربانیان خود اعمال کرده اند . اینها چنین آثاری را سمبل قدرت و سرکوب مخالفان خود می دانند و در حفظ آنها کوشا می باشند ! و آنها را تصاویری می دانند از حوادثی که نقاشان و پیکر تراشان از ثبت آنها غافل مانده اند .
با این کارها ستمگران عملا نشان می دهند که کمترین پایبندی به ارزشهای اسلامی ندارند .
آری ، این سرها به عنوان هدیه ، رد و بدل می گردند یا از جایی به جایی نقل مکان می کنند تا در خزانه یا برج یا اتاق خاص سلطانی ستمگر ، به یادگار بمانند ، و دلیلی روشن بر جنایات آنان باشند .
هانی بن عروه از بزرگ مردان استوار بر عقیده و از معروفین کوفه به شمار می رفت . و از مؤمنان پایدار و مجاهدان جلیل القدر بود . و علی رغم کهنسالی و پیری بسیار از بذل و بخشش ، دریغ نمی ورزید- رحمه الله علیه .

فصل سوم : دیگر مجاهدان آزاده

در میان آنان همه گونه افراد یافت می شد ؛ از فرستاده و سرباز و اءسوار گرفته تا فرمانده ، و از افراد قبیله جدلی ، ازدی ، همدانی و کندی تا حمیری و صائدی . آنان از نظر سنی و سلسله مراتب اجتماعی و وابستگی قبیله ای با یکدیگر تفاوت داشتند ، لیکن همه آنان یک خدا رامی پرستیدند و به یک آیین معتقد بودند و در پی هدفی واحد ، راه می سپردند . آنان مردانی بودند که به عهد خویش با خدایشان وفا کردند .

درست از هنگامی که عقب نشینی از گرداگرد قصر شروع شد و حلقه محاصره سست گست ، و قبل از شهادت سفیر حسینی ، ماءموران حکومتی ، شرطه ، عریفان و فرصت طلبان ، تعداد زیادی از هواداران و همگامان نهضت را بازداشت کردند .
گسترده ترین عملیات بازداشت مردم به وسیله بر افراشتن پرچم های امان دادن و فریفتن مردم تحت عنوان : زیر این پرچمها جمع شوید و در امان باشید ! صورت گرفت .
شاید این عملیات دستگیری ، وسیعترین عملیاتی بود که عموم کوفیان و خصوصا پایبندان به محبت اهل بیت نبوی صلی الله علیه و آله تا آن زمان به خود دیده بودند . به ویژه آنکه این عملیات گسترده با تلاشی بیمارگون در صدد دستگیری تمامی هواداران اهل بیت پیامبر عظیم الشاءن بر آمده بود . و محور اصلی آن را نابودی شیعیان تشکیل می داد .
کافی است اشاره کنیم که تعداد بازداشت شدگان از صدها تن گذشته به هزاران نفر رسید که در شرایطی سخت ، در زندانهای مرطوب و فاقد امکانات بهداشتی بسر می بردند .
انگیزه این بازداشتهای وسیع ، با کمترین شک یا تهمتی و پر کردن زندانها از محبان آل محمد صلی الله علیه و آله یا آنکه نهضت شکست خورده بود و مردم پراکنده گشته بودند ترس و وحشت حکومت از شرکت آنان در نهضت حسینی بود که رهبر آن ؛ امام حسین علیه السلام در آستانه رسیدن به کوفه قرار داشت . این بازداشت و زندان ، مردم را از مشارکت در دومین تحرک به رهبری امام حسین علیه السلام محروم کرد و نومیدی تلخی بر آنان مستولی ساخت . آنان مدت زیادی در زندانها بسر می بردند و کینه و خونخواهی در آنان هر دم ریشه دارتر می شد . تا آنکه بعدها همراه دیگر مردمان کوفه در شورشهای متعددی علیه حکومت شرکت کردند . از جمله این شورشها قیام توابین و قیام مختار ثقفی ، قابل ذکر می باشند .
تعداد تقریبی زندانیان را نمی دانیم و لیستی در دست نداریم که نام کسان زیادی در آن آمده باشد ، جز آنکه راویان و مورخین از ضبط بزرگان و برجستگان این نهضت - طبق معمول هر نهضت - فروگذار نکرده اند . و ما نام تنی چند را در ذیل می آوریم :
1-سلیمان بن صرد خزاعی : از بزرگان مجاهدان ، در خانه اش محاصره شد و مجبور به اقامت در همانجا تحت مراقبت شدید گشت . سپس به زندان منتقل شد تا سالیانی در آنجا نماند و بعدها آزاد شود و رهبری قیام

توابین معروف را به عهده بگیرد .
2-مختار بن ابی عبیده ثقفی : مجاهد بزرگ ، لشکر سبز پرچم را فرماندهی کرد تا به محاصره کنندگان قصر بپیوندد ، لیکن خبر عقب نشینی و پراکندگی مردم مانع ادامه کار گشت ؛ وی بازداشت شد . و به زندان افتاد و بعدها قیامی معروف را رهبری کرد .
دشمنانش شبهاتی در باره او ایجاد کردند و داستانهایی ساختند با شخصیت وی را زیر سؤ ال برده مخدوش کنند ! .
3- عبدالله بن نوفل بن الحارث : فرمانده لشکر سرخ پرچم ، و از مجاهدان جلیل القدر بود .
4- اصبغ بن نباته : مجاهد بزرگ و معروف .
5- عباس جعده جدلی : یکی از فرماندهان چهارگانه محاصره قصر .
6- عبید الله بن عمرو بن عزیز کندی : یکی دیگر از فرماندهان چهارگانه در عملیات محاصره قصر .
7- عبدالاعلی بن یزید کلبی : از جوانان کوفه و یکی از مخالفین سر سخت حکومت .
8- عماره بن صلخب ازدی : یکی دیگر از جوانان غیرتمند و هواه خواه نهضت .
9- مسیب بن نجبه فرازی : فرمانده سابق لشکر هفتم در سپاه امیرالمؤمنین ؛ علی بن ابی طالب علیه السلام سالیانی در زندان بسر برد و به خونخواهی خروج کرد .
10- رفاعه بن شداد بجلی : مانند مسیب ، از فرماندهان سابق . وی مدت درازی را دی زندان باقی ماند .
11- عبدالله بن والی ربیعی : فرمانده سابق مانند مسیب . وی نیز زمانی طولانی را در زندان سپری ساخت .
12- عبدالله بن سعد بن نفیل ازدی : یکی از فرماندهان پیشین .
13- میثم بن یحیی تمار : از مجاهدان آگاه و صالح . وی از حجاز بازگشت و سپس دستگیر شد ، ولی مدت زیادی در زندان نماند ، زیرا به شهادت رسید . و ما او را در زمره شهدا یاد خواهیم کرد .
اینها مشهورترین و مبرزترین مجاهدان پاک اعتقاد کوفی بودند که دیوارهای تنگ و تاریک زندانها بر ایشان فشار آورد . در حالی که نامهای هزاران تن دیگر که در عملیات بازداشتهای دسته جمعی ، دستگیر شدند ، از نظرها پنهان می باشند .

در اینجا فرازهایی کوتاهی از عده ای از شهیدان نهضت کوفه می آوریم :
الف : عبدالله بن عمرو بن عزیز کندی : تابعی بود و از دلاوران کوفه . وی از رؤ سای برجسته شهر به شمار می رفت . و در نبردهای پیاپی امام امیرالمؤمنین علیه السلام همراه آن حضرت بود .
او را از زندان بیرون آوردند تا به شهادت برسانند .
ابن زیاد پرسید تو از کدام قبیله ای ؟ .
مجاهد دلیر پاسخ داد : از کنده .
باز از او پرسید : آیا تو پرچم کنده و ربیعه را در دست داشتی ؟ .
و قهرمان کندی بی هراس پاسخ داد : آری .
پس این زیاد به شرطه دستور داد نا گردن او را بزنند . و عبیدالله کندی در راه عقیده و همگامی با نهضت به شهادت رسید .
ب - عباس بن جعده جدلی : از تابعیان جلیل القدر و دلاوران کوفه بود . شخصیت استوار وی از را به منصب نظامی بالایی رساند . ابن زیاد پس از بازداشت به مدت کوتاهی ، او را به قبل رساند .
ج - عبدالاعلی بن یزید کلبی : تابعی جلیل القدر و از دلاوران کوفه به شمار می رفت . وی هنگام محاصره قصر ، لباس رزم بر تن کرد تا به نهضت بپیوندد ولی در راه خود ، هنگام عبور از محله بنی فتیان به وسیله کثیر بن شهات دستگیر شد .
پس از مدتی اندک ، که از بازداشت وی می گذشت ، او را خارج ساختند تا به شهادت برسانند . میان وی و ابن زیاد سخنانی رد و بدل شد و او اتهامات وارده به خود را رد نمود . ابن زیاد گفت : او را به جیانه السبیع ببرید و گردن بزنید ! .
د- عماره بن صلخب ازدی : از تابعیان کوفه و یکی از برجستگان جهاد در جامعه خود بود . محمد بن اشعث و اوباش زیر دست وی ، عماره را پس از آنکه مردم پراکنده شده بودند نزدیک خانه اش دستگیر کردند . به دنبال زندانی کوتاه مدت ، وی را خارج ساختند تا بکشند .
ابن زیاد پرسید : از کدام قبیله هستی ؟ .
و او پاسخ داد : از ازد .
ابن زیاد گفت : او را نزد قومش ببرید و گردنش را بزنید .
این دستور بدان جهت بود نا ازدیان را بیشتر تحقیر کرده ، معوت و ذلیل سازد .
شهید عماره ، همان است که گفته می شود سر وی همراه سرهای شهیدان ؛ مسلم و هانی به ارمغان ، نزد یزید فرستاده شد ! .

ه - میثم بن یحیی تمار : یکی از حواریان امیرالمؤمنین علیه السلام بود . نزد حضرت تلمذ کرد و دانش بسیاری آموخت و معارف فراوانی در تفسیر قرآن و تاءویل آن و شناخت ناسخ و منسوخ آیات از حضرت ، فرا گرفت .
مجاهد ؛ میثم تمار در مکه بود و در آنجا با ام المؤمنین ، بانوی بزرگوار ام سلمه دیدار کرد و هنگام بازگشت به کوفه ، به دستور ابن زیاد بازداشت ، و به زندان فرستاده شد .
وی در آنجا با یاران فکری و برادران دینی خود که پیش او او به زندان آمده بودند از جمله مختار ثقفی ملاقات کرد .
میان وی و مختار گفتگوهایی سرگرفت که در خلال آن وی به مختار از آنچه از امام علی علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره وی (مختار) شنیده بود پرده برداشت . میثم پیشگویی امام را چنین نقل کرد :
تو پس از مدتی از زندان آزاد می شوی و به خونخواهی برخاسته ، منحرفین و قاتلان را به درک واصل می کنی . و ابن زیاد را نیز می کشی .
این مژده ای بود بی نظیر ، برخاسته از منبع وحی ، لذا یقینی ، و تخلف ناپذیر ، و مختار آن را برای آینده خود حفظ نمود . و عملا نیز عمان طور که پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام گفته بود ، انقلابی را رهبری کرد که پلیدی ها را از کوفه زدود و آن دیار را از لوث وجود بنی زیاد و امویان پاک کرد .
میثم تمار را از زندان خارج ساختند و نزد ابن زیاد که در برابر قربانیان دست بسته خود ، سر از پا نمی شناخت و در پوست خود نمی گنجید آوردند . والی با لحنی مسخره آمیز و گزنده ، از میثم درباره پیش گویی امام امیرالمؤمنین علیه السلام که پیرامون شهادت قابل و کیفیت قبل میثم فرموده بود ؛ پرسش کرد .
او نیز بی درنگ و بدون تردید پاسخ داد که : آری ، مولای صادق و درستگویش امیرالمؤمنین علیه السلام چنین خبری داده است و گفته است که دستان ، پاها و زبانش قبل از شهادت به دست حرامزاده وابسته ، فرزند کنیز زناکار ، عبیدالله بن زیاد ، قطع خواهند شد(358) .
و این سخنان را با شهامت و رو در روی ابن زیاد ادا کرد .
امیر که از این جراءت و جسارت غیر منتظره خشمگین شده بود ، شروع به تهدید کرد و فریاد کشید :
پیش گویی مولایت را تکذیب خواهم کرد ! زیانت را وا می گذارم و دستان و پاهایت را قطع خواهم کرد ! .
و به جلادان اشاره کرد تا حکم را اجرا کنند .
اندکی بعد مجاهد بزرگوار ، دست و پا بریده در برکه ای از خون شناور بود . سپس او را برداشتند و به درخت خرمایی آویختند . وی همچنان از

معنویت و روح نیرومند خود مدد می گرفت و درخت را بدل به منبری کرد برای بیان حقایق و رسوا کردن امویان و آشکار ساختن انحرافات آنها .
این رادمرد ، از همانجا عامه مردم را که گرداگرد او جمع شده بودند مخاطب ساخته ، ایام خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام را یاد آور شد و نظام عادلانه حکومت حضرت را به همگان گوشزد کرد ، تا حقایق مربوط به حاکمیت امام و نظام مبتنی بر امامت را فراموش نکنند .
و چون حکومت دید وی همچنان رسواییان امویان را آشکار می کند و به افشاگری ادامه می دهد ، مجبور شد نا زبان وی را قطع کند . هنگامی که جلاد ، برای این کار نزدیک شد ، قهرمان نبرد عقیدتی با خونسردی خندید و گفت :
به اربابت بگو که نتوانستی خبر صادق امام را که از پیامبر و امین وحی نقل کرده بود ، تکذیب کنی ، و پیش گویی حضرت درست از آب در آمد .
پس از دو روز میثم را با حربه کشنده ای از پا در آوردند و روح شریفش به ملکوت اعلی پیوست رضوان خدا بر او و همگامانش باد(359) .
و- محمد بن کثیر ازدی و پسرش : در مورد وی می گویند : مسلم ، نخستین شب را پس از شکستن حلقه محاصره قصر ، در خانه او بسر برد . و دومین شب را در خانه بانوی مؤمنه طوعه . لذا محمد ازدی را به قصر فراخواندند و او همراه پسرش ، مسلح گشته بدانجا رفتند و آنجا طی درگیری شدیدی که با ماءموران داشتند به شهادت رسیدند .
البته این روایت نیاز به تاءمل دارد ؛ زیرا توقف مسلم نزد محمد ازدی از شهرتی برخوردار نیست و شاید فراخوانی آنان ، به دلیل محبت اهل بیت و همگامی با نهضت بوده باشد ، نه به سبب میزبانی مسلم .
ز- حنطله بن مره همدانی : گفته می شود وی هنگام بازگشت به کوفه از مسافرت ، به گونه غیر منتظره ای با حوادث و قضایا مواجه گشت و با چشمان خود اجساد شهیدان : مسلم و هانی را دید که به وسیله ماءموران ، در کوچه ها به روی زمین کشیده می شوند . پس غیرت وی به جوش آمد و از عمل زشت آنان منزجر شد .
درباره هویت اولین جسد که متعلق به شهید ، مسلم بود سؤ ال کرد . به او پاسخ دادند : او خارجی است ! که بر یزید بن معاویه خروج کرد ! .
پرسید : وای بر شما ! شما را به خدا بگویید او کیست و نامش چیست ؟ .
گفتند : این مسلم بن عقیل پسر عم حسین علیه السلام است .
حنطله از مرکب خویش پیاده شد و با شمشیر آخته به آنان هجوم آورد در حالی که دردمندانه می گفت :
آقایم ! پس از تو دیگر زیستن سودی ندارد . و با آنان پیکار کرد تا به شهادت رسید .
فرستادگان شهید

قبلا از مجاهد شهیر ؛ سلیمان بن رزین ، فرستاده امام حسین علیه السلام به رؤ سای پنجگانه بصره ، و دستگیری و شهادت وی ، یادی کردیم . اما فرستادگان شهید در اثنای نهضت کوفه ، دو نفر می باشند :
1- عبید الله بن یقطر الحمیری : مردی جلیل القدر و بزرگ منزلت از شرف مصاحبت با اهل بیت برخوردار بود ؛ زیرا وی تقریبا همراه با امام حسین علیه السلام در یک زمان به دنیا آمدند ، لذا با یکدیگر نشوونما یافتند و با هم ، همنشین بودند .
پدرش یقطر ، خادم پیامبر صلی الله علیه و آله بود . و مادرش میمونه نزد حضرت فاطمه ؛ دخت گرامی پیامبر ، خدمت می کرد و بنابر این پدرش را بایستی صحابی بزرگ دانست .
شرح حال یقطر و فرزندش ، در : الاصابه عسقلانی و : اسد الغابه جزری و دیگر تراجم صحابه آمده است .
عبیدالله ، همراه با قافله حسینی برای جهاد ؛ خارج شد و حضرت ، او را به عنوان پیک ، همراه نامه ای مخصوص برای سفیر خود در کوفه انتخاب کرد .
و او نیز برای انجام ماءموریت خود ، از قافله جدا شد . . . و چون تمامی راهها به وسیله ماءموران مسلح و نگهبانان حکومتی بشدت کنترل می شد ، این فرستاده محاصره گشت و دستگیر شد .
او را دست بسته به کوفه آوردند و بر ابن زیاد ستمگر ، داخل کردند . والی او او خواست بر منبر رفته و امامین همامین ؛ علی و حسین علیه السلام را علنا دشنام دهد . او نیز بر فراز منبر شد و از بالا مردم را متوجه خود ساخته ، با قوت قلبی افتخارآمیز که تاریخ آن را با سرافرازی ثبت کرده است گفت :
ای مردم ! من فرستاده پسر فاطمه ؛ دخت رسول الله صلی الله علیه و آله هستم ، و آمده ام تا از شما بخواهم حضرت را یاری کنید و علیه ابن مرجانه ، ابن سمیه ، حرامزاده فرزند حرامزاده ، همگام و هم پیمان امام باشید . . . (360) .
نگهبانان و ماءموران بر او حمله بردند تا سخنان او را قطع کنند ، لیکن وی همچنان استوار و بی هراس ، کلمات و بیانات خود را بلیغ و رسا ادا می کرد . او را گرفته دست بستند و امیر که نمی توانست حرامزادگی و فرزند حرامزاده دیگری بودن خود را نفی کند ، تنها یک کار می توانست انجام دهد ، دستور داد تا او را همچنان دست بسته ، از بالای قصر بر زمین پرتاب کنند !.
عبد الله هنوز نیمه جان بود که عبدالملک بن عمیر اللخمی نامی آمده ، با کارد خود وی را به شهادت رساند . و هنگامی که این جنایت را بر او خرده گرفتند ، آن لئیم و پست فطرت در جهت توجیه عمل خود بر آمده گفت :

می خواستم او را راحت کنم ! . این عبدالملک از قاضیان کوفه در عهد امویان بوده است ! و
2- قیس بن مسهر صیداوی : بارها از این مرد در مراحل مختلف یاد کرده ایم . وی نخست مجموعه ای از نامه های اهل کوفه را نزد امام در مکه برد . و پس از آنکه سفیر ، آماده گشت تا ماءموریت خود را دنبال کند ، همراه با مسلم تا کوفه آمد ، و بعدها همراه مجاهد عابس شاکری که حامل نامه سفیر ته امام حسین علیه السلام بود ، به مکه رفت . وی در همانجا ماند تا وقتی که امام به سمت عراق حرکت نمود . و در اینجا بود که حامل نامه امام به سوی کوفیان شد تا آمدن حضرت را به ایشان مژده دهد و آنان را به پایداری و ثبات قدم تشویق کند .
تا آن زمان کمترین خبری از حوادث کوفه به کاروان حسینی نرسیده بود . نزدیکی های قادسیه ، ماءموران حصین بن نمیر فرستاده شیر صفت را دیدند که به سمت هدف خود می تازد . قبل از آنکه ماءموران بتوانند نامه را به دست آوردند ، وی با وقت کشی موفق به پاره کردن نامه امام کشت و آثار آن را از بین برد . او را اسیر کردند و تحت الحفظ به کوفه نزد ابن زیاد فرستادند .
امیر کوفه پرسید . تو کیستی ؟ .
و قیس پاسخ داد : من مردی از شیعیان امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و پسرش علیه السلام هستم .
با تندی از او پرسید : پس نامه را پاره کردی ؟
قیس با شجاعت گفت : تا آنکه از مطالب آن با خبر نگردی .
امیر با درماندگی فریاد کشید : این نامه از که بود و برای چه کسانی ؟ .
مجاهد با کفایت پاسخ داد : از حسین بن علی بود به گروهی از اهل کوفه که نامهایشان را نمی دانم .
ابن زیاد با خشم و فریاد گفت : به خدا قسم از من جدا نخواهی شد مگر آنکه نامهای آنان را برایم بگویی و یا آنکه بر منبر رفته و حسین بن علی ، پدرش و برادرش را لعن کنی ! و گرنه تو را قطعه قطعه خواهم کرد ! (361) .
صیداوی که علاقه شدید دشمن را به انتقام گرفتن و دشنام به اهل بیت پیامبر عظیم الشاءن صلی الله علیه و آله دید ، با ظرافت و زیرکی به ظاهر دشنام دادن به علی و حسین علیه السلام را انتخاب کرد . دشمن اجازه بر فراز منبر شدن را به او داد . و قیس با انگیزه بین پاره ای از مطالب نامه امام و رسوا کردن اموی ، بالا رفت و هنوز درست در جای خود مستقر نشده بود که فریاد برداشت : ای مردم ! این حسین بن علی بهترین خلق خدا و فرزند فاطمه ؛ دخت رسول است . و من فرستاده او به سوی شما هستم و من در حاجز نام منطقه ای در راه به سوی کوفه از

حضرت جدا شدم ، پس دعوت او را لبیک گویید . . . سپس عبیدالله بن زیاد و پدرش را لعن کرد و برای علی بن ابی طالی علیه السلام استغفار نمود . . . (362) .
مردم از این شجاعت و جراءت کم نظیر سرگشته شده بودند و قوایشان از کار افتاده بود .
یکی از مؤلفان در مورد این حرکت کی گوید :
آیا نمام فصاحت بشری ، یارای تمجید و ستایش از موضع قیس را خواهد داشت ؟ ! نه ، هرگز .
نگاهی حقیرانه به ابن زیاد بیندازیم تا ببینیم چگونه حرکت قیس او را دچار عجز و درماندگی و خفت و خواری ساخت .
وی همچون سگی تشنه و گرما زده ، دیوانه شده بود و شیاطین زیر دست خود را از اینکه گذاشته بودند قیس عبارات کوبنده خود را به آخر برساند ، دشنام و ناسزا می داد ! . . .
سپس دستور داد تا وی را زنده از بالای قصر به زیر بیندازند . قیس به زمین فرو افتاد ، استخوانهایش درهم شکست و زندگی پر افتخارش به پایان رسید ! (363) .

و اما مجاهدان مؤمن برای دور ماندن از مکر و نیرنگ دشمن و به امید مشارکت در دومین تحرک به رهبری امام حسین علیه السلام در خانه های خود یا دیگران ، پنهان گشتند ؛ زیرا عاقلانه نبود که آنان آشکار شوند و بدین کار ، خود را در معرض خطر قطعی قرار دهند ؛ چونکه این کار در مقایسه با انتظار آمدن امام و همراهی با وی و در کمین دشمن نشستن سودمند به نظر نمی آمد .
و شاید همین افراد مخفی شده ، بخش کوچکی از پایداران و ثابت قدمان حماسه حسینی را ، بعدها تشکیل دادند . آنان یکی یکی ، یا به صورت دوتایی ، مخفی شده بودند و اخفای آنان دسته جمعی صورت نگرفته بود . و حتی برخی محل اختفای عده ای دیگر را نمی دانستند . تنها پنج یا شش تن قرار گذاشته بودند که مخفیانه با هم از کوفه خارج شوند و به کاروان حسینی بپیوندند که از جمله آنان می توان ؛ مجاهد جابر بن حارث سلمانی و مجاهد مجمع بن عبدالله عائذی (364) را نام برد .
همین که کاروان بطحاءبه کربلا رسید و در آنجا استقرار یافت و خبر آن به مخفی شدگان رسید ، به صورت یک نفری یا دو نفری ، و عده ای نیز همراه خانواده خود علی رغم خطرات و سختی ، شروع کردند به خارج شدن از کوفه و پیوستن به امام حسین علیه السلام مهمترین این افراد عبارت بودند از :
1- مجاهد : مسلم بن عوسجه اسدی با خانواده اش .
2- مجاهد : حبیب بن مظاهر اسدی از حواریان امام امیر المؤمنین علی علیه السلام .
3- ابو ثمامه صائدی مجاهد معروف به جمع آوری اسلحه .
4- مجاهد حنطله بن اسعد شبامی .
5- دو برادر مجاهد : قاسط بن زهیر تغلبی و کردوس بن زهیر .
6-مجاهد : جناده بن حارث انصاری همراه با خانواده اش و پسرش که پیکار نمود تا به شهادت رسید . و عده ای دیگر از آزادگان .
گروهی دیگر تنها راه رسیدن به امام حسین علیه السلام را داخل شدن در سپاه اموی که برای جنگ تا امام به راه افتاده بود ، می دانستند .
این شیوه بیانگر آن است که آمدن فردی آنان ، چه خطرات مهیبی در پی می توانست
داشته باشد . لذا آنان از این طریق توانستند به امام ملحق شدند تا از وصول خود مطمئن گردند . سپس با شجاعتی چشمگیر به جبهه امام پیوستند . از جمله این گروه ، افراد زیر را می توان نام برد :

الف - مجاهر : جابر بن حجاج کوفی .
ب - مجاهد : ضرغامه بن مالک .
ج - مجاهد : مسعود بن حجاج تمیمی و فرزند مجاهدش عبدالرحمن .
د- مجاهد : نعمان بن عمرو الراسبی و برادر مجاهدش حلاس بن عمرو .
و افراد دیگری که جان و هستی خود را وقف پیکار با انحراف اموی کرده بودند و بر معتقدات خود پایبندی ماندند و از عقیده خویش ، عدول نکردند و تا دم مرگ ایستادگی نمودند . و از نبرد رو گردان نشدند و شهادت را با آغوش باز ، استقبال نمودند .
ما در کتاب دیگر خود(365) ، مخفی شدگان و شیوه های پیوستن آنها را به امام حسین ؛ سرور مجاهدان بزرگوار ، یکایک بین کرده ایم و انگیزه های درونی و محرکهای اعتقادی این آزادگان را توضیح داده ایم .
بر خلاف توهم بعضی ، مردان عقیده و دست پروردگار مسلم ، در کوفه پس از آنچه در آن دیار اتفاق افتاد ، نه گریختند و نه از عقاید خود دست شستند ، بلکه یا به زندان افتادند و یا شهید گشتند و یا آنکه پنهان شدند و انتظار ، پیشه ساختند .
بنابر این ، می توان مجاهد مؤمن کوفه را در طرح ذیل دسته بندی نمود :
آنان طلایه داران پیکار و مقاومت همیشگی در برابر نظام منحرف اموی به شمار می رفتند ؛ و هر یک با توجه به شرایط خاص خویش برای رسیدن به درجه شهادت در کوفه یا کربلا خارج شدند . در میان آنان پیر مردان کهنسال و جوانان برومند و کامل مردانی به چشم می خوردند .
گروهی از این رادمردان را فرستاده ، سرباز ، مجاهد ، اسوار و فرمانده تشکیل می داد . و به قبایل مختلفی اعم از : جدلی ، ازد ، همدانی ، کنده ، حمیر و صائد ، تعلق داشتند .
آنان از نظر سنی و سلسله مراتب اجتماعی و همچنین وابستگی قبیله ای با یکدیگر متفاوت بودند ، جز آنکه یک خدا رامی پرستیدند و به آیینی یگانه ، پایبند بودند و در راه هدفی واحد پیکار می کردند :
رجال صدقوا ما عاهدوالله علیه (366) .
آنان مردانی بودند که به عهد خویش با خدایشان وفا کردند .
به پیش تاختند و سرهایشان در محراب عقیده و دفاع از ایمان محمدی از تن ها جدا شد که :
فمنهم من قضی نحبه ، و منهم من ینتظر . . . (367) .
گروهی از آنان به شهادت رسیدند و گروها دیگر منتظر هستند . . . .
کسانی که مخفی شدند تا بعدها چونان زنبورهایی که به کندوهای خود بر می گردند و کبوترانی که لانه خود را می یابند ، به کربلا بروند و در رکاب سیدالشهداء پیکار کنند ، و با خون خویش زمین را رنگین و درخت ایمان را بارور سازند .

آنان با جسدهای پاره پاره خود ، زمین را شیار زدند تا راه را برای نسلهای آینده هموار سازند و : و ما بدلو تبدیلا ؛ از پیمان خویش بر نگشتند و از دین منحرف نشدند .

شهادت مجاهد بزرگ ، مسلم بن عقیل بن ابی طالب ؛ نماینده خاص امام حسین بن علی علیه السلام مصادف یوم البرویه ؛ یعنی هشتم ذی الحجه ، سال 59 هجری بود . مسلم درخشنده و تابناک ؛ پایان سرنوشت خود را با زیبایی شگفت انگیزی رقم زد .
وی همچنان که در طول حیات ، جنگها و پیروزیهایش استوار بود ؛ با آرامش خاطرت اجل مقدس و محتوم خود را پذیرا گشت و در انی قبول ، کمترین تنگدلی یا اندوهی به خویش راه نداد .
گزارشهای تاریخی می گویند : مسلم نه تنها در رویدادهای زندگی و نبردهایش با آغوش باز ، پیشامدها را می پذیرفت - به مواضع و اشعارش در خلال درگیریها و جنگهایش بنگرید - بلکه در برابر شهادت نیز ، چنین وضعی داشت و چونان کودکی ، شیفته دامان مادر ، به سوی مرگ شتافت و این آخرین آزمایش دشوار را با سربلندی پشت سرگذاشت .
ما مسلم را نخستین شهید نهضت حسینی می دانیم ، هر چند این دیدگاه با توجه به فترت زمانی و فاصله میان شهادت وی و نهضت کربلا ممکن است کمی باعث تردید شود ، لیکن ما توجه نکات و ملاحظات ذیل چنین نظری را برگزیده ایم :
اولا ، وی نخستین رهبر هاشمی است که در چنان حالت هولناکی بیعت کنندگان از او دست برداشته وی را تنها می گذارند ! .
ثانیا : او اولین فرمانده هاشمی است که در غربت به تنهایی درگیر نبردی سرنوشت ساز می گردد و اجلش رقم می خورد .
ثالثا : مسلم ، نخستین شمشیر زن رسالت و اسوار هاشمی است که به اسارت در می آید تا چون متهمی در برابر حکومت ، تن به محاکمه دهد .
رابعا : اولین فرد از بنی هاشم است که علنا در برابر مردم به شهادت می رسد .
خامسا : او نخستین شهیدی است در تاریخ اسلام که جسدش را بر زمین می کشند . و به تعبیر مسعودی و ابن جوزی : مسلم نخستین شهید از بنی هاشم است که جسدش را به دار می آویزند(368) .
سادسا : مسلم اولین فرمانده از شهدای بنی هاشم است که سرش را بریده و به ارمغان نزد نواده هند جگر خوار ، می برند و به تعبیر مسعودی و این جوزی :
سر مسلم نخستین سر از سرهای بنی هاشم بود که بر نیزه رفت و به ارمغان برده شد(369) .
بنابر این ، صفت اولویت ، خود به خودی نیست و نیازی به دلایل و

ملاحظاتی بیش از این ندارد .
شهید اسلام و عقیده ، در کوفه همچون شهدای نهضت بدر به فوز شهادت نایل گشت ؛ و این مطلب را ، متن زیارت مرقد شریف ایشان به خوبی بیان می کند :
. . . واشهد انک مضیت علی ما مضی علیه البدریون المجاهدون فی سبیل الله ، المبالغون فی جهاد اعدائه ونصر اولیائه . . . .
. . . و گواهی می دهم که شهادت تو در همان راهی بود که بدریهای مجاهد در راه خدا و پا فشاران در نبرد دشمنان خدا و یاری اولیای خدا در آن پیش رفتند . . . .
این عبارت در عین کوتاهی ، درکی انقلابی و ارتباطی جهادی ، میان نهضت بدر به رهبری پیامبر عظیم الشاءن صلی الله علیه و آله و نهضت طف به پیشوایی نواده گرامی آن حضjqf؛ امام حسین (ع) بر قرار می سازد .
وانگهی ، برای شناختن دشمن مشترک و ادراک خصمی که از آغاز تنزیل و اوان بعثت ، همچنان نبردهای که برای حفظ تاءویل قرآن صورت گرفت ، در برابر اسلام ایستاده بود بایستی حلقه های این سلسله را به هم پیوند دهیم و مجموعه این جنگها را از یک نظرگاه وسیع و فراگیر ، بنگریم و تمامی حوادث و رویدادها مصون بماند .
در بخش دیگری از زیارت مرقد این قهرمان بزرگ طالبی ، اندیشه ای عمیق حاکی از راه و روش مسلم از آغاز زندگی تا هنگام شهادت را در می یابیم ؛ زندگی و راهی سراسر جهاد و پیکار :
. . . اشهد انک قد اقمت الصلاه واتیت الزکاه و امرت بالمعروف نعیت عن المنکر ، و جاهدت فی الله حق جهاده ، و قتلت علی منهاج المجاهدین فی سبیله حتی القیت الله عزوجل و هو عنک راض ، و اشهد انک وفیت بعهدالله و بذلت نفسک فی نصره و ابن حجه حتی اتام الیقین . . . .
. . . گواهی می دهم که تو نماز را به پا داشتی ، زکات را می پرداختی ، و امر به معروف و نهی از منکر نمودی و در راه خدا به شایستگی جهاد کردی و بر راه و شیوه مجاهدان راه خدا به شهادت رسیدی و خدایت را دیدار کردی در حالی که از تو خشنود بود . و گواهی می دهم که به عهد خدایی وفا کردی و جانب را در راه یاری حجت خدا و فرزند حجت خدا فدا کردی تا اجلت رسید . . . .
آری ، این فرزند مخلص اسلام در مسیر مجاهدان راه خدا طی طریق کرد و رهسپر گشت ؛ و مقامی و درجه ای بالاتر از آن یافت نمی شود ؛ زیرا تنها قهرمانان حقیقی می توانند بر این نشان والا در اسلام دست یابند ؛ نشان جاودانگی و مرگ به گونه مجاهدان .

پایان سفر

در پایان ، این بررسی مختص به بخشی از تاریخ ، که بحث ما بدان نیازمند بود و پس از ایجاد پرتوهایی روشن بر نقاط تاریک و زوایای تیره همان بخش تاریخی ، و علی رغم آنکه تمام جوانب قضیه را به خوبی بحث کرده و پیشامد و پیامدهای آن را استیفا نمودیم ، لیکن لازم می دانیم اشاره منیم که بحث و بررسی پیرامون جامعه کوفه در آن دوران ، نیاز به کوششی مستقل و گسترده دارد که با بی نظری و تعهدی شرعی مجددا به کوفه ، اما با دیدی انتقادی ، لیکن منصفانه نگریسته شود . کاری که با مزاج عده ای از متفکرین ، نویسندگاه و سخنوران که نوع بررسی و اندیشه بر ایشان علی السویه است ؛ حال چه تحلیلی باشد و چه انفعالی یا نمادین ، نمی سازد .
ما معتقدیم انجام چنین مهمی و بررسی مستقلی ، بسیاری از نگرشها و تصورات اساسی ، لیکن موهوم را تصحیح می کند .
اگر ما گفتیم کوفه دارای ارزشی بسیاری برای امت اسلامی است بدان جهت است که اهل کوفه اولین کسانی بودند که شهرشان را مدرسه ای کردند با درهایی باز برای امور انقلابی و سیاسی . و علاوه بر آنها در زمینه علوم متنوع دیگری هم کوششهایی داشتند .
ما نبایستی ارزش روحی گرانبهای این شهر را فراموش کنیم ؛ لذا می بینیم این شهر محل اهتمام و مرکز ثقل توجه اهل بیت عصمت و طهارت بوده است ؛ چه در عرصه حکومت و اداره جامعه و چه در عرصه تحرکات پیکارانه و انقلابی و چه در گستره علم و معرفت یا میدان فعالیت های تبلیغی برای نشر رسالت و مذهب و بسیاری از عرصه های دیگر .
و با تاءکید می گوییم : بدون بررسی تحلیلی این مساءله و موقعیت حقیقی کوفه ، هرگز به دریافت صحیحی از پیش رفتن و درجا زدن یا عقب افتادن جنبش و آفت آن نخواهیم داشت . و تصور درستی از اوجگیری و شکست نهضتها به دست نخواهیم آورد ؛ زیرا این شهر در واقع موجود و آینده ، اثری قابل ملاحظه داشته است .
در پایان این بحث و بررسی ، شایسته است به یکی از شگفت انگیزترین پدیده های تاریخ اشاره کنیم . و حسن عاقبت و سر آمد نیکوی این شهید بزرگوار را حتی در همین دنیا بنگریم .
جسد شریف حضرت را پس از آنکه از بالای قصر به زیر فرو افکندند ، در خارج و مقابل یکی از درهای قصر - یا در میدانگاهی کنار قصر - به خاک سپردند تا همچنان زیر نظر نگهبانان کاخ قرار داشته باشد ؛ و پس از گردش چرخ زمان و گذر تاریخ ، اینک در همان جا مرقد شریف مسلم از

حالت گمانی در آمده و به آسمان سر برکشیده است . و از دور برای عاشقان و شیفتگان آن بقعه مقدس ، جلوه گری می کند . و در عمان حال از آن کاخ پر ابهت که پیکر شریف حضرت از آن فرو افکنده شد ؛ جز خرابه ها و دیواره هایی رو به ویرانی ، چیزی باقی نمانده است !.

زائرین قبر من این شهر عبرت خانه است
مدفنم آباد و قصر دشمنم ویرانه است

این تفاوت زیبا و حیرت انگیز از کاخ و مرقد شریف ، گویا با هزاران زبان به حقانیت شهید قهرمان و برومند خاندان ابی طالب ، گواهی می دهد و بطلان و بی ریشگی امویان را به ناظران نشان میدهد . ویرانه های قصر ، یاد آور جنایات حکام آن و سرنوشت تباه آنان است .

مسجد جامع کوفه در شرق شریف مسلم قرار دارد و در پس هر دو مرقد و مسجد ویرانه های قصر واقع شده است . این مثلث شگفت ، حرفهای زیادی برای گفتن دارند و گوش دل می جویند تا رازهای خود را بی پرده با آن ، در میان بگذارند (370) .

قصر ابن زیاد را شیعیان ویران نکردند ؛ زیرا امکانات مالی ویران سازی چنین کاخ استواری را نداشتند ، بلکه خود امویان دستور دادند که این کاخ ؛ بدلیل آنکه سمبل استبداد سیاسی و خودکامگی و تحقیر دیگران شده بود ، خراب گردد و آن را شوم می دانستند ؛ زیرا که در همین قصر و بر همان مسند بود که سر مبارک سبط گرامی پیامبر (صلی الله علیه وآله) در برابر ابن زیاد قرار داشت و چیری نگذشت که مختار پیروزمندانه وارد کاخ شده و سر بریده ابن زیاد در مقابل وی قرار گرفت .

هنوز مختار کاملا قدرت را به دست نگرفته بود که طی جنگهایی تا ابن زبید از پا در آمد و مصعل بر مسند همین کاخ قرار گرفت و سر مختار را برابر وی نهاد .

مصعب ، از مستی پیروزی لذت چندانی نبرده بود که حجاج بن یوسف ثقفی او را کشته سرش را مقابل خود گذاشت و به نظاره آن پرداخت . وقتی تمامی آنچه را که اتفاق افتاده بود به حجاج گفتند وی سراسیمه از قصر خارج شده ، دستور داد آن را ویران سازند :

نادره مردی ز عرب هوشمند
گفت به عبدالملک از روی پند
روی همین مسند و این تکیه گاه
زیر همین قبه و این بارگاه
بودم و دیدم بر ابن زیاد
آه چه دیدم که دو چشمم مباد
تازه سری چون سپر آسمان
طلعت خورشید ز رویش نهان

بعد ز چندی سر آن خیره سر
بد بر مختار بروی سپر
این سر مصعب به تقاضای کار
تا چه کند با تو دیگر روزگار
سپس امویان دستور بازسازی قصر ، و مجددا دستور تخریب آن را در همان نیمه دوم قرن اول هجری صادر کردند . و این قصر تاکنون ویران مانده و خوابگاه زاغان و بومها می باشد .
دیواره های شکسته این قصر ، در کنار آرامگاه رفیع رهبر والای هاشمی ، زیباترین قصه های سلحشوری و ایثار را در گوش مردمان زمزمه می کند . خرابه های قصر ، به زبان حقیقت از پیروزی خون بر شمشیر سخنها دارد و سرنوشت خود را به عنوان نمونه آن ، به رخ ناباوران می کشد .
و شاید این تنها آرامگاهی از سلاله محمدی باشد که چنین با رمز و راز ، ما را مخاطب می سازد و با اشاره های تاریخی ، حقانیت جاوید نهضت حسینی و مبارزه حق و ناحق را جلوه می سازد .
این قصر یکی از گویاترین نمادهای حکومت استبداد خونین و طغیانگری امویان بود . و اینک بهترین دلیل تا پایداری باطل پیشگان و کوتاهی عمر طاغوتیان گشته است :
اولم یهد لهم کم اهلکنا من قبلهم من القرون یمشون فی مساکنهم ان فی ذالک لایات افلا یسمعون (371) .
آیات برای ایشان کافی نیست که بدانند بسیاری از پیشینیان را نابود ساختیم و اینک ایشانند که در خانه های آنان سکنی گزیده اند ، در این چه بسیار آیات و نشانه ها است ، آیا نمی شنوند .
فتلک مساکنهم لم تسکن من بعدهم الا قلیلا (372) .
پس اینک خانه های آنان برجا مانده است و جز اندکی در آنها سکونت نمی کنند .
و لقد ترکنا منها آیه بینه لقوم یعقلون (373) .
از این آثار برخی را نشانه آشکاری قرار دادیم برای خردمندان .
و قد تبین لکم من مساکنهم و زین لهم الشیطان ، اعمالهم فصدهم عن السبیل (374) .
و شما خانه های ایشان را دیدند و شیطان ، کارهای آنان را زیبا جلوه داد و ایشان را از راه بازداشت .
آری ، قرآن کریم توجه مسلمانان را به عموم آثاری که مجرمین از خود بجا گذاشته یا باز می گذارند جلب کرده است . شاید که مؤمنین از این نهادها ، نیروی معنوی کسب نمایند و یقین کنند که باطل لامحاله از میان خواهد رفت و آنها حق و حقیقت را یارای دوام و استمرار می باشد . این آثار در دیدرس همه گذرندگان و رهروان است :

و انکم لتمرون علیهم مصبحین و باللیل افلا تعقلون (375) .
و شما بامدادان و شبانگاهان بر این آثار گذر می کنید ، آیا خرد خود را به کار نمی گیرید .
این چشم اندازی است که به تاءمل حکیمانه و اندیشه گری عاقلانه فرا می خواند ؛ زیرا قصر نظام اموی پس از چند سال او ورود سر فرزند رسول خدا یا افکندن جسد مسلم از فراز آن دچار ویرانی گشت و حیوانات و ددان ، در آن جایگزین گشتند . لیکن مرقد مسلم (علیه السلام) در کنار این ویرانه ها چون نهالی در خاکی خوب ، روز به روز نیرومندتر گشت و سر به فلک کشید . و اینک چون گوهری شبچراغ یا ستاره ای راهنما در آن ظلمتکده می درخشد :
بیوتهم خاویه بما ظلموا ؛ (376) خانه های ستمگران به سبب اعمالشان خراب گشت .
و مسلم نیز مثل اعلای این آیه قرار گرفت که :
فی بیوت اءذن الله ان ترفع و بذکر فیها اسمه (377) .
در خانه ای که خداوند اجازه داده است برپا گردند و رفیع باشند ؛ و نام خدایی در آن تکرار گردد .
پس سلام بر اولین شهید ، در زمره مجاهدان .
و سلام بر او در میان شهیدان و صدیقان .
و سلام بر مسلم در میان جهانیان .
و آخرین گفتار ما آنکه : سپاس خدای رب العالمین را سزد .
محمد علی عابدین
1396 ه . ق

پی نوشتها

1- سوره حجر، آیه 9.
2- سوره یوسف ، آیه 108.
3- ما همه شما را نخست از مرد و زنی آفریدیم و آنگاه شعبه های بسیار و فرق مختلف گردانیدیم تا(قرب و بعد نژاد و نسب یکدیگر را) بشناسید (و بدانید که اصل ، نسب و نژاد مایه افتخار نیست بلکه) بزرگوارترین شما نزد خدا باتقواترین مردمند. (سوره حجرات ، آیه 13).
4- ما همه شما را نخست از مرد و زنی آفریدیم و آنگاه شعبه های بسیار و فرق مختلف گردانیدیم تا (قرب و بعد و نژاد و نسب یکدیگر را) بشناسید (و بدانید که اصل ، نسب و نژاد مایه افتخار نیست بلکه) بزرگوارترین شما نزد خدا باتقواترین مردمند. (سوره حجرات ، آیه 13).
5- ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی / محب الدین طبری ، ص 10، والعقد الفرید /ابن عبد ربه اندلسی ، ج 5 ، ص 4 (ط 2، مصر 1953 م).
6- ذخائر العقبی / طبری ، ص 14 (ط دارالکتاب القراقیة ، 1387 ه).
7- یعرفونه کما یعرفون ابناءهم (سوره بقره ، آیه 146).
8- ذخائر العقبی / طبری ، ص 10.
9- جد و عم پیامبر، حضرت را بسیار گرامی و بزرگ می داشتند؛ زیرا این دو تن از افراد عادی نبودند بلکه درباره پیامبر -صلی الله علیه و آله - آگاهترین داشنمندان بودند لیکن از ترس کید و مکر کفار و جاهلان ، حقیقت امر را مکتوم می داشتند.
این مطلب را صدوق در کتاب خود: اکمال الدین ، ص 102 آورده است . حتی مؤلف کتاب سیره حلبیه در کتابش ج 1 ص 139، سخن ابواطالب را هنگام خواندن خطبه ازدواج پیامبر و خدیجه چنین نقل می کند: به خدا سوگند او (پیامبر صلی الله علیه و آله) پس از این ، دارای خبر بزرگ و موقعیت بسیار حساسی خواهد بود.
مطلب فوق را مؤلف تذکرة الخواص ، مبرد در اکمال و باقلانی در اعجاز القرآن نیز نقل کرده اند. صاحب الغدیر پس از نقل مطلب فوق ، سخن زیر را نیز از ابواطالب هنگام گفتگو با حضرت نقل می کند: ... پدرم (عبدالمطلب) تمام کتابها را می خواند و می گفت : از صلب من پیامبری مبعوث خواهد شد، دوست داشتم وی را درک کنم و به او ایمان بیاورم . پس هر کس از فرزندانم وی را درک کرد و به و ایمان بیاورد.
ابواطالب عموی پیامبر که وصی جد پیامبر عبدالمطلب بود امین بر وصایای انبیاء بود تا آن که این وصایا را به پیامبر بزرگوار ما تسلیم کرد. (مرآة العقول ،ج 1، 362)

مورخین درباره این دو بزرگوار اجماع و اتفاق نظر دارند که هرگز بتی را پرستیدند و نه مقابل سنگی تعظیم کردند بلکه متدین به دین حنیف ابراهیم حلیل - علیه السلام - بودند و خدا را طبق آن آیین عبادت می کردند.
10- سوره طه ، آیه 52.
11- المحاسن و الاضداد / جاحظ، ص 88-90(بیروت ، 1969 م).
12- ذخائر العقبی / طبری ، ص 14و 15.
13- سوره رعد، آیه 30.
14- سوره ابراهیم ، ایه 24.
15- البیان و التبیین / جاحظ، ج 1، ص 215.
16- سوره ذمر، آیه 9.
17- ذخائر العقبی / طبری ، ص 222.
18- اسعاف الراغبین / صبان . در حاشیه نورالابصار شبلنجی ، ط هشتم ، ص 88(مصر، 1963 م).
19- سوره توبه ، آیه 25.
20- انساب الاشراف ، ج 1، ص 301(ط مصر).
21- سفیر الحسین ، ص 6.
22- انساب الاشراف / بلاذری ، ج 2، ص 74و 75، تحقیق شیخ محمد باقر محمودی (بیروت 1975)دو نامه متبادل در این کتاب آمده است . نامه جوابیه امام در نهج البلاغه ، شرح شیخ عبده ، ص 493، 495 موجود است .
23- انساب الاشراف / بلاذری ، ج 2 ص 74 و 75، تحقیق شیخ محمد باقر محمد (بیروت 1975) دو نامه متبادل در این کتاب آمده است . نامه جوابیه امام در نهج البلاغه ، شرح شیخ محمد عبده ، ص 493، 495 موجود است .
24- ذخائر العقبی ، ص 222.
25- ترجمه این ابیات قبلا گذشت .
26- نکت الهمیان / صفدی ، ص 200، و ذخائر العقبی ، طبری ، ص 222.
27- سوره سجده ، آیه 18.
28- ذخائر العقبی / طبری ، ص 222. و نکت الهمیان / صفدی ، ص 200.
29- نکت الهمیان / صفدی ، ص 200.
30- نکت الهمیان / صفدی ، ص 200 و ذخائر العقبی / طبری ، ص 222.
31- العقد الفرید /ابن عبد ربه اندلسی ، ج 4، ص 79.
32- همان مدرک .
33- انساب الاشراف / بلاذری ج 2، ص 72 به تحقیق شیخ محمد باقر محمودی . ابن عبدربه اندلسی و دیگران نیز این قضیه را نقل کرده اند.
34- معاویه به اهل شام دستور می داد که علی - علیه السلام - را سب کنند؛ زیرا عمویش ابولهب است و به این علت و بهانه آنان را به فحاشی

تشویق کرد. اهل شام هم پاسخ مثبت می دادند هر چند که می دانستند در علت این فحاشی پیامبر عظیم الشاءن (ص)نیز مشترک است . و حتی این علت در مورد حضرت بیشتر صدق می کند. خود حضرت صراحتا شب کننده به علی - علیه السلام - را کافر دانسته بود. پیامبر فرمود: هر که علی را سب کند مرا شب کرده است و هر که مرا سب کند خدا را سب کرده است و این سیاست پرشکوه ! معاویه است که سب به علی را رسم و رایج قرار می دهد. (منابع حدیث فوق عبارتند از: مستدرک الصحیحین ، ج 3، ص 121. کنزالعمال ، ج 6، ص 401. ذخائر العقبی ، ص 66. الریاض النضرة ، ج 2، ص 166، حصائص نسائی و مسند احمد بن حنبل ، ج 6 ص 223.

35- الحسین و بطلة کربلا /محمد جواد مغنیه ، ص 147 و 149. این قضیه را از ابن عبد ربه اندلسی به الفاظ دیگری نقل می کند.

36- مروج الذهب /مسعودی ، ج 3، ص 46.

37- الغارات / ثقفی ، ج 1، ص 64 و 65. اسدالغایه ، ج 3، ص 423.

38- مروج الذهب / مسعودی ، ج 3، ص 46و 47، به اضافه قسمتهای دیگری در آخرت روایت .

39- العقد الفرید، ج 4، ص 78 و 80.

40- سفیر الحسین ، ص 6.

41- العقد الفرید، ج 4، ص 78،80.

42- سوره ابراهیم ،آیه 27.

43- همانطور که در فصل گذشته که مخصوص به زندگی عقیل بود،دیدیم .

44- معارف / ابن قتیبه ، ص 204 (ط دوم ، مصر 1969 م .)

45- ابن ابی الحدید معتزلی این داستان را در خلال شرح نهج البلاغه خود نقل می کند در: ج 11، ص 251 و 252 (ط دوم ، مصر)

46- لسان المیزان / ابن حجر ج 4، ص 253 مرحوم محقق علامه جلیل القدر بحث کننده چیره دست عبدالرزاق المقرم - طاب ثراه -در کتاب خو؛ الشهید مسلم بن عقیل در مناقشه روایت فوق دقت نظر کافی به کار برده است .

47- معجم الادباء ،ج 5، ص 309 (ط دوم ، مصر، 1928 م).

48- فتوح الشام ، ج 2، ص 234 فتوح بهنسا الغراء / ابن المغر ص 135مجددا در همین فصل به این مطلب اشاره خواهیم کرد.

49- المناقب ، ج 3، ص 168 الفتوح ،ج 3، ص 32 سفینة البحار، ج 1، ص 653.

50- این نظر را مرحوم محقق مقرم - طاب ثراه - انتخاب کرده است .

51- تاریخ طبری ، ج 4 ص 262 ارشاد/ مفید، ص 204 و دیگران .

52- سوره شعراء آیه 214.

53- انساب الاشراف ج 2 ص 77 به تحقیق شیخ محمد باقر محمودی (بیروت ،1974 م)
54- الامامة و السیامة ،ج 2 ص 4 (ط مصر)
55- یاقوت حموی درباره این شهر چنین می نویسد : ((شهری است در مصر، در صعیدانی ، در غروب رود نیل واقع شده . شهری است آباد ، با در آمد و مداخل بسیار در آنجا زیارتگاهی است که گفته می شود مسیح و مادرش هفت سال در آن زیسته اند... گروهی از اهل علم را بدانجا نسبت می دهند... رک : به معجم البلدان ، ج 1 ، ص 517 (ط دار صادر ، بیروت))).
56- فتوح الهنسا الغراء / محمد بن المعز ، ص 135 (ط مصر ، 1324 ه ق) رک : به معجم البلدان ، ج 1 ، ص 517 (ط دار صادر ،بیروت) .
57- فتوح الشام .
58- فتوح الشام ،ج 2 ،ص 234.
59- پیامبر بزرگ ما-صلی الله علیه وآله - فرمود:لکل امة سیاحة و سیاحة امتی الجهاد فی سبیل الله د هر امت و ملتی را سیاحتی است امت من پیکار در راه خدا می باشد.
60- الامام حسین (ع)/ سید علی جلال حسینی مصری ج 2 ص 94
61- الفتوح / ابن اعثم ج 5 ،ص 94
62- الاعلام / رزکلی ج 7 ص 222.
63- مقتل الحسین (ع) خوارزمی ج 1 ص 215.
64- امالی /صدوق ، ص 114، (ط نجف اشرف ، 1389 ه ق).
65- السیرة الحلبیة ،ج 1، ص 304. مستدرک / حاکم ، ج 3 ص 576. تذکرة الخواص . ابن جوزی ، ص 22 (ط 1401 ه ق) نکت الهمیان ، ص 200 و ذخائر العقبی / طبری ، ص 222، که حدیث را خطاب به عقیل چنین نقل می کند:من به تو دو محبت دارم : محبتی به علیت خویشاوندی تو به من ، و محبتی که عمویم نسبت به تو داشت ، خبر دارم (عموی پیامبر ابواطالب است).
66- معارف / ابن قتیبه ، ص 204، مقاتل الطالبین /ابوالفرج اصفهانی ، ص 94.
67- المحبر / ابن حبیب نسابه بصری ، ص 56.
68- عمدة الطالب ، ص 32 (ط دوم ، 1961م .).
69- رک : انساب الاشراف ج 5 ص 32 - 35 (ط مصر)
70- رک : عیون الاخبار / ابن قتیبه دینوری ، ج 1 ص 43 (ط مصر)
71- تاریخ الشعوب الاسلامیه /کارل بروکلمان ، ج 1، ص 147 (ط سوم ، 1960، م)
72- ما در صفحات آینده این افراد را یاد خواهیم کرد.

73- ارشاد، ص 202، تاریخ طبری ، ج 4، ص 261 و دیگران .
74- تاریخ طبری ، ج 4، ص 261 و 262. الارشاد، ص 203. الامامة و السیاسة ، ج 2، ص 4. انساب الاشراف (با الفاظی دیگر). الکامل فی التاریخ ، ج 3، ص 266 و دیگران .
75- عقاد درباره یزید می گوید:نه از او صلاحی انتظار می رفت و نه اصلاح کردن جامعه ، انتخاب وی به عنوان ولایت عهد، یک معامله آشکار بود که هر شریکی در آن بهای رضایت دادن و پشتیبانی علنی خود را از یزید گرفت .
این بها در مورد افراد فرق می کرد به یکی مال دادند به دیگری امارت و یا حتی از بعضی دلجویی کردند. و اگر آنان مانند این بها را دریافت کرده بودند تا با بدتر از یزید بیعت کنند برایشان اهمیتی نداشت که با یزید بیعت کنند. اگر چه حدود و احکام دین معطل می گشت و پایه های اخلاق ویران می شد (ابوالشهداء، ص 114، ط دوم ، 1969،).
76- الامامة والسیاسة ، ج 1، ص 160 و 161.
77- تاریخ طبری ، ج 2، ص 262.
78- تذکرة الخواص ، / سبط ابن جوزی ، ص 220
79- تاریخ طبری ، ج 2، ص 262.
80- تدکرة الخواص / سبط ابن جوزی ، ص 215،(ط بیروت)

81- تاریخ طبری ، ج 4، ص 262. تذکرة الخواص ، ص 220.
82- تذکرة الخواص ، ص 216.
83- اعیان الشیعه / امین ، ج 4، ق 1، ص 159، ط اول ، دمشق 1356 ه ق .
84- اعیان الشیعه / امین ، ج 4، ق 1 ص 159، ط اول دمشق 1356 ه ق .
85- بحارالانوار/ علامه مجلسی ، ج 44، ص 334.
86- مثلا: شبلنجی می گوید: امام پس از دریافت نخستین نامه ، فورا به دعوت اهل کوفه پاسخ مثبت داد.(رک : نورالابصار، ص 127، ط مصر، 1963 م)
87- بحارالانوار، ج 44 ص 334 (1358 ه ق)
88- اعیان الشیعه / امین ، ج 4، ق 1، ص 159.
89- رسل الملوک /ابن فراء، ص 40 و 41 به تحقیق : دکتر صلاح الدین منحد، ط دوم سال 1972 م .
90- رسل الملوک ، ص 33 و 34.
91- رسل الملوک ، ص 89:

ان الرسول مکان راءیک فالتمس
للراءی آمن من وجدت اءنصحا
تاءبی الامور علی الغبی فان سعی
فیهاالذکی ، فبالحرا اءن تصلحا
فاذا تخیرت الرسول فلاتکن
متجوزا فی امره متسمحا
و توخ فی حسن اسمه و روائه
قول النبی تیمنا و تنجحا
واجعله اما ماضیا اونافذا
او یاسرا او منجحا او مفلحا

92- رسل الملوک ، ص 90:

اذا ارسلت فی امر رسولا
فافهمه و ارسله ادیبا
ولاتترک وصیته بشی ء
و ان هوکان ذا عقل لبیبا
فان ضیعت ذاک فلا تلمه
علی ان لم یکن حفظ الغیوبا

93- رسل الملوک ، ص 38.
تخیر رسولک ان الرسول
یدل علی عقل من اءرسله
تراه اذا کان داحکمة
یبلغ احسن ما حمله
فیبرم منتقصات الامور
و یفتح ابوابها المقفله
و یرجع ان کان ذاغره
علیه الامور التی هن له
94- رسل الملوک ، ص 32:
انی انتدبتک للرسالة بعدما
دبرت امری مبدیا و معاودا
اعلم بانک ان اضعت وصیتی
واصبت ، لم اک للاصابة حامدا
و اذا اجدت بها فعاقک عائق
عما اردت بسطت عذرک جاهدا
ان الرسول اذا استبد براءیة
و عصی ولی الامر کان معاندا
95- نهج البلاغه فیض ، کلمات قصار، 293، ص 1231، ط بیروت ، سال 1963 م .
96- نفس المهموم / قمی ، ص 51.
97- تاریخ طبری ، ج 4، ص 262، الارشاد، ص 204، و دیگران .
98- منتخب / طریحی ، ج 2، ص 83.
99- الارشاد، ص 204، تاریخ طبری ، ج 4، ص 263. تاریخ ابن اثیر، ج 3، ص 267. بحار الانوار، ج 44 ص 335 و اعیان الشیعه ، ج 4، ق 1 ص 161.
100- سوره آل عمران ، آیه 159.
101- سوره اعراف ، آیه 199.
102- تاریخ طبری ، 4، ص 262، و ارشاد /مفید، ص 204.
103- مقتل الحسین / خوارزمی ، ج 1، ص 196.
104- همان مدر؟
105- مقتل الحسین / خوارزمی ، ج 1 ص 196.
106- همان مدر؟
107- الاخبار الطوال / دینوری ، ص 244، ط لیدن .
108- حیاة الامام الحسین / شیخ قرشی ، ج 2، ص 341.
109- تنگه چشمه پنهان .

110- تاریخ طبری ، ج 4، ص 263 و 264. الارشاد، ص 204 و ابن اثیر ج 3، ص 267.
111- تاریخ طبری ، ج 4، ص 263 و 264. الارشاد، ص 204 وابن اثیر ج 3، ص 267.
112- تاریخ طبری ج ، ص 264.
113- همان مدر؟
114- مرحوم محقق مقرم بخاطر بودن کلمه تطیردر روایت فوق و صحت آن ، تردید می کند، لیکن وی همچنان از بقیه روایت درباره مشاهده شکارچی آهو و فال نیک گرفتن ، از این حادثه دوم استفاده می کند.
مرحوم سید مقرم نسبت تطیر را به مسلم ، و عموم خاندان نبوت را تخطئه می کند وی چونان مردی دلیر از چهارچوب مفاهیم و خاندان پیامبر و بری ء دانستن گفتار و کردار آنان از تناقض ، بحث می کند و در بحث شورانگیزی طی حدود بیست صفحه تطیررا نقد و بررسی می نماید.(رک :شهید مسلم بن عقیل ، ص 80 - 97).
115- مثلا:مرحوم شیخ محمد رضا مظفر می گوید:بکار بردن کلمه جبن در این جا برای برانگیختن روح سلحشوری و کوشش است ..تا آن که روحیه دفاع از اصول مردانگی ، و آتش حفظ ارزشهای انسانی و اثبات آنها در سینه ها زبانه بکشد...(رک :سفیر الحسین ، ص 57) .
116- سفیر الحسین ، ص 57.
117- وسیلة الدارین / زنجانی ، ص 235.
118- تاریخ طبری ، ج 4 ص 263.
119- معجم البلدان / یاقوت حموی ، ج 2 ص 343.
120- حیاة الامام الحسین ، ج 2، ص 343 و 344.

121- مسلم ، شب نیمه رمضان از مکه خارج گشت و پنجم شوال وارد کوفه شد(مروج الذهب / مسعودی ج 2، ص 64) .
122- در کنار این داستان ، گفتگوی ذیل را نیز به مسلم نسبت می دهند:مسلم از امام درخواست استعفا کرده می گوید:
ای پسر عم ! مردم بسیارند، تو از زینهار می دهم که مبادا خدا را در حالی ملاقات کنی که خون مرا به گردن داشته باشی ! امام به او می گوید:چاره ای از رفتن نداری ، و مسلم به راه می افتد ! (تذکرة الخواص ، 217).
فرقی نمی کند این سخنان منسوب به مسلم در مکه شفاها گفته شده باشد و یا در راه ، به صورت نامه درآمده باشد به هر حال این گفتار، مسلم را فردی مجبور از حرکت و ترسان از انبوه مردم معرفی می کند و خون خود را به گردن حسین - علیه السلام - می اندازد ! مثل این که تمام این روابط و گزینشها طبق مصالح شخصی صورت گرفته است !.
123- مروج الذهب / مسعودی ، ج 2، ص 64.
124- سیر اعلاء النبلاء / ذهبی ، ج 3، ص 206. مروج الذهب / مسعودی ج 2، ص 64.
125- سیر اعلاء النبلاء. ذهبی ، ج 3، ص 201، انساب الاشراف / بلاذری ، ج 3، ص 224 به تحقیق :شیخ محمد باقر محمودی .
126- تاریخ طبری ، ج 2، ص 264، الارشاد، ص 205. تاریخ طبری ابن اثیر و دیگران .
127- تاریخ طبری ، ج 2 ص 264. والارشاد، ص 205.
128- مختار در اعتقادات اسلامی خود پایدار، و بر منحرفین ، سختگیر بود وی شمشیر برانی بود بر فرق ستمگران ، استوار در پیگیری راه خاندان وحی ، و سر سخت در تبعیت از حق می زیست ،تا جایی که دشمنان در تلاش برآمدند تا وی رابدنام سازند. و ادعای نبوت را به وی نسبت دهند:قاتلهم الله انی یؤ کفون ؛خدا آنان را بشکد، چقدر بهتان می زنند ! (سوره منافقون ، آیه 4).
129- الشهید مسلم / مرحوم محقق مقرم ، ص 103.
130- همان مدرک ، ص 104.
131- مثیرالاحزان / ابن نما.
132- حیاة الامام الحسین ، ج 2 ص 34 .
133- مروج الذهب ، بخش مربوط به شهادت امام حسین و ماجرای مسلم .
134- تاریخ طبری ، ج 4، ص 275 و 281.

135- تاریخ طبری ، ج 4، ص 264. الفتوح / ابن اعثم ، ج 5، ص 56 و 57.
136- تاریخ طبری ، ج 4، ص 262. الفتوح / ابن اعثم ، ج 5، ص 56 و 57.
137- تاریخ طبری ، ج 4، ص 264، الفتوح / ابن اعثم ، ج 5 ص 56و 57.
138- سوره احزاب ، آیه 23.
139- تاریخ طبری ، ج 4، ص 264. الفتوح / ابن اعثم ، ج 5، ص 56و 57.
140- نهج البلاغه ، ص 97 و98. در حاشیه همان صفحه شیخ محمد عبده ، نعمان را دوست معاویه و یار او معرفی می کند.
141- سیر اعلام النبلاء/ ذهنی ، ج 3، ص 155.
142- الامه والسیاسیه / ابن قتیبه ، ج 1، ص 971.
143- حتی جاء الحق و ظهر امر الله و هم کارهون (سوره توبه ، آیه 48)
144- الامامه والسیاسیه ، ج 1، ص 98.
145- نعمان ، همچنان در اندیشه به دست گرفتن خلافت بود تا آنکه با عبدالله بن زبیر بر سرنگون کردن یزید همدست گشت . و چون در آن هنگام والی شهر حمص بود، اهل آنجا را برای بیعت با ابن زبیر فراخواند، لیکن در این کار، سرباخت . و خالد بن خلی به نقل معجم البلدان /حموی او را در روستای بیرین یکی از روستاهای حمص به قتل رساند.
این حادثه پس ار واقعه مرج راهط اواخر سال 74ه ، اتفاق افتاد. (رک : سیر اعلام النیلاء، ج 3، ص 275).
146- عمره به ایمان شوهر مجاهد خودمختار افتخار می کرد- رحمه الله علیه و علیها -. و هنگامی که دشمنان وی در صدد بدنام کردن او پس از جنگهای پی در پی علیه وی - سال 67هجری به بعد- یودند. و انواع تهمتها را به او زدند، عمره از این که کمترین سخن ناروایی درباره او بپذیرد یا بگوید خودداری کرد.
مصعب بن زبیر به او گفت : در باره مختار چه می گویی ؟ گفت : رحمت خدا بر او باد، او بنده ای از بندگاه صالح خدا بود.
مصعب وی را به زندان انداخب ، زیرا وی آنچه را دشمنان علیه مختار می گفتند، نمی گفت . و او را از این اتهامان ناروا به دور می دانست ، لیکن مصعب نامه ای به عبدالله بن زبیر نوشت و در آن نگاشت که : همسر مختار او را پیامبر مپندارد ! عبدالله در پاسخ نوشت : او را خارج ساخته به قتل برسان او نیز این زن با ایمان را پس از تاریکی شب میان کوفه و حیره با ضربات شمشیر یکی از موالی ، از پا در آورد و به شهادت رساند ! (رک : تاریخ طبری ، ج 4،ص 574).
147- سیراعلام النبلاء، ج 3،ص 206.
148- مع الحسین فی نهفته / شیخ اسد حیدر، ص 88.
149- الامامه و السیاسه : ج 1، ص 4، والعقد الفرید/ابن عبدربه اندلسی ، ج 5، ص 119.

150- تاریخ طبری ، ج 4، ص 264، الفتوح /ابن اعثم ، ج 5، ص 57و58.
151- طبری ، ج 4، ص 265، الفتوح /ابن اعثم ، ج 5، ص 59.
152- طبری ، ج 4، ص 265.
153- تاریخ طبری ، ج 4، ص 265. الفتوح / ابن اعثم ، ج 5،ص 59.
154- تاریخ طبری ، ج 4، ص 265.
155- الکامل فی التاریخ / ابن اثیر، ج 2، ص 131.
156- تاریخ طبری ، ج 4، ص 259: عماره ، برادر ولید بن عقبه که درباره فسق و کجروی او آیه قرآن نارل گشت . و عثمان او را والی کوفه قرار داد. او نیز نا آنجا در فسق فرو رفت که در حال مستی امامات نماز را به عهده گرفت ! و این آیه گویا او را انگشت نما می سازد که :
افمن کان مؤمنا کمن کان فاسقا لایستون .
آیا آن کسی که مؤمن است با فاسق در یک کفه قرار می گیرد! هرگز چنین نیست ، و آنان مساوی نیستند(رک : انسانیت الاشراف ، ج 5، ص 35، ط مصر).
157- سبطابن جوزی از محمدبن سیرین چنین نقل می کند : روزی امیرالمومنین به عمر سعد که در آن هنگام جوان تازه بالغی بود گفت : وای بر تو پسر سعد! چه خواهی کرد اگر مخیر میان بهشت و دوزخ گردی و تو آنگاه دوزخ را برگزینی ؟ !(تذکر الخواص ، ص 223). امام در این پیش بینی به پذیرفتن فرماندهی پیکار با امام حسین علیه السلام توسط ابن سعد اشاره می کند. پدر عمر پس از شنیدن عاقبت شوم فرزند از زبان امام ، امیر المؤمنین علیه السلام از پسر خودش بشدت بدش می آید.و او شوک می دانست ، تا آن جا که از او به خدا پناه می برد و می گفت :
اعوذ بالله من شر هذا الراکب (رک : تذکره الخواص / ابن جوزی ، ص 28و29، ط بیروت).
158- سوره ص ، آیه 6.
159- به صفحه 78 همین کتاب رجوع کنید.
160- این نظر مرحوم مظفر در کتاب خور (سفیرالحسین (ع)، ص 63) است . وی در تعلیقی بر پایان نامه می گوید: باقی گذاردن نعمان در کوفه به وسیله اهل آن ، یک خطای سیاسی بود ظاهرا ایشان به اهمیت احتراز از درگیری در اوایل حرکت توجه نداشته اند. هر چند ایشان انگیزه انتخاب خانه مختار توسط مسلم را برای فعالیت و اهمیت آن را می دانند، اما متوجه نشده اند که اخراج والی و مانند آن بایستی با موافقت مسلم صورت می گرفته است .
161- مقتل الحسین (ع)/ خوارزمی ، ج 1، ص 167. الفتوح / ابن اعثم ، ج 5، ص 57.
162- تاریخ طبری ، ج 4، ص 271. الارشاد، ص 208. تاریخ ابن کثیر، ج 8،

ص 153.
163- الاخبار الطویل / دینوری ، ص 235.
164- کتاب : ابوالشهداء/ عقاد، ص 123، سال 1969 م ، بیروت .
165- تاریخ طبری ، ج 4، ص 271 و غیره .
166- الاخبارالطوال ، ص 235.
167- سرجون نصرانی ، از یاران معاویه و مسئول دارایی شام ! یعنی ، وزیر دارایی حکومت اسلامی ! و مدیر بیت المال مسلمین ! بود. اگر معاویه پایبند سخن خدا و رسولش مبنی بر خودداری از استخدام مسیحیان برای کارهای حکومتی ، مگر پس از مسلمان گشتن نبود، حداقل بایستی دستور عمر را که او را برشام حاکم ساخته بود و از استخدام کارمندان نصرانی مادام که اسلام بیاورده اند منع کرده بود، به کار بندد. درصورتی که دربار اموی مملو از مستشاران مسیحی ، کاتبان و پزشکانی بود که برای معاویه زهرهایی تهیه می کردند تا او بزرگان عقیده و مکتب را ناجوانمرانه به شهادت برساند.
مسیحیان در سایه حکومت امویان بزرگترین ضربه را به اسلام زدند و از مسلمانان انتقام موحد بودن را گرفتند. اطلاع از هم پیمانی و پیوند حرام و نابکارانه میان مسیحیان و آزادشدگان فتح مکه و بررسی موضوعی آن ، مطالب فوق را روشن تر می سازد.
168- تاریخ طبری ، ج 4، ص 265.
169- البدایه والنهایه /ابن کثیر، ح 8، ص 152.
170- البدایه والنهایه ، ج 3، ص 268. تاریخ طبری ، ج 4، ص 265.
171- طبری ، ج 4، ص 265. الفتوح / ابن اعثم ، ج 5، ص 61و 62.
172- سیراعلان النبلاء/ذهبی ، ج 3، ص 357.
173- البدایه والنهایه ، ج 8، ص 285.
174- البیان والتبیین ، ج 2، ص 242، سال 1948م ، مصر.
175- البدایه والنهایه ، ج 8، ص 285.
176- سیر اعلام النبلاء، ج 3، ص 357: ذهبی درباره گوینده می گوید: او عبدالله بن مغفل است و سپس می گرید این خبر در صحیح مسلم آمده است . و گوینده عائذبن عمرو معرفی شده است . ذهبی معتقد است : این حادثه دوبار اتفاق افتاده است . و به تعبیر او: چه بسا اینها دو واقعه باشند.
177- البیان والتبیین / جاحظ، ج 1، ص 73.
178- بروج الذهب / مسعودی ، ج 3، ص 35.
179- ابوالشهداء/ عقاد، ص 78.
180- و یوم فتحت سیفک من بعید
واضعت و کل امرک للضیاع

181- ابوالشهداء/عقاد، ص 78.
182- همان مدرک ، ص 79.
183- هل انبئکم علی تنزل الشیاطین تنزل علی کل افاک اثیم (سوره شعراء، آیه 221 - 222).
184- سیراعلام النبلاء/ذهبی ، ج 3، ص 201.
185- سوره مریم ، آیه 83.
186- زیاد بن ابیه پدر هر دوی آنان است که به یمن استلحاق و به گونه ای نمادین ، فرزند خلف البوسفیان می گردد!
187- تاریخ طبری ، ج 4، ص 266. و ابن اثیر، ج 3، ص 268.
188- رؤ سای پنجگانه در بصره عبارت بودند از: مالک بن مسمع بکری ، احنف بن قیس ، قیس بن هیثم ، یزید بن مسعودنهشلی و منذر بن الجارود .
امام از این پنج تن درخواست مشارکت در راه احیای دین جدش نموده بود، و سریع ترین لبیک گویی از سوی دلیر مرد عقیده و جهاد ابن مسعودنهشلی صورت گرفت . درباره فعالیت حساس این رادمرد و متن نامه امام به روسای پنجگانه به کتاب : الدوافع الذاتیه لانصارالحسین علیه السلام ص 65-70 مراجعه فومائید.
189- این شهید، مجاهد جلیل القدر سلیمان بن رزین اولین پیک و فرستاده ای است که در تاریخ اسلام به شهادت می رسد. -رضوان خدا بر او باد.
190- تاریخ طبری ، ج 4، ص 266.
191- تاریخ ابن اثیر، ج 3، ص 268.
192- تاریخ طبری ، ج 4، ص 267.
193- تاریخ طبری ، ج 4، ص 267.
194- ابن اثیر، ج 3، ص 269. تاریخ طبری ، ج 4، ص 267.
195- الحیاه الاجتماعیه والاقتصادیه فی الکوفه / دکتر محمد حسین الزیبدی ، ص 52، بغداد، سال 1970م .
196- همان مدرک .
197- الحیاه الاجتماعیه والاقتصادیه فی الکوفه / دکتر محمد حسین الزیبدی ، ص 52، بغداد، سال 1970م .
198- سنن ابی داوود، ج 3، ص 131.
199- مسند احمد بن حنبل ، ج 5، ص 166.
200- نهج البلاغه ، شرح شیخ محمد عبده ، ص 583،587.
201- طبری ، ج 4، ص 267. ابن اثیر، ج 3، ص 269.

202- طبری ، ج 4، ص 268.
203- حیاه الامام الحسین (ع)، ج 2، ص 360: همین روش را وی در بصره اندکی قبل از ترک آن به کار گرفت . این گواه صادقی است بر تجاوز از حدود دین و حلال دانستن خونها و روانها. به هر حال این خلاصه منطق مدیرانه جنایتکارانه می باشد !.
204- الفتوح / ابن اعثم ، ج 5، ص 67.
205- الفتوح / ابن اعثم ، ج 5، ص 67.
206- همان مدرک
207- سوره انعام ، آیه 123.
208- طبری ، ج 4، ص 270.
209- الارشاد/مفید، ص 207.
210- طبری ، ج 4، ص 275.
211- تاریخ طبری ، ج 4، ص 281.
212- تاریخ طبری ، ج 4، ص 281 و در ص 297 با الفاظی دیگر
213- طبری ، ج 4: ص 271. ابن اثیر، ج 3، ص 269.
214- الامامه والسیاسه ، ج 2، ص 4. به اضافه مطالی دیگری درباره این خانه و سخنان دروبدل شده که درصدد آن نیستم .
215- مقاتا الطالبین ، ص 98. الاخبار الطوال ، الفتوح و دیگران با اندک تفاوتی در الفاظ:
ما الانتظار بسلمی ان تحیوها
حیوا سلیمی و حیوا من یحیها
کاءس المنیه بالتعجیل فاسقوها
216- طبری ، ج 4، ص 271.
217- ابن اثیر، ج 13، ص 270.
218- ابن اثیر معتقد است : هنگامی که شریک گفت : آن را به من بنوشانید و دچار هذیان شد، مهران (غلام ابن زیاد) متوجه مطلب شده به ابن زیاد چشمک زد و او به سرعت از جابلند شد. شریک برای ممانعت از رفتن وی گفت : ای امیر می خواهم نزد تو وصیت کنم . او نیز گفت : به سویت باز خواهم گشت .
پس از خروج ، مهران به او گفت : شریک می خواست تو را به قتل برسانند. ابن زیاد برانگیخته شده گفت : چگونه با این خوبی ها و در خانه هانی و در حالی که به پدرم دست بیعت داده است ؟
مهران گفت : همین است که گفتم (ابن اثیر، ج 13، ص 270).
همچنین نقل شده است که : ابن زیاد پس از چند روز متوجه قضیه گشت ؛ زیرا شریک بر اثر بیماری سه روز بعد از این ماجرا در گذشت و ابن زیاد بر او نماز خواند. چندین روز گذشته بود که تازه او متوجه نقشه شریک

گشته خشمگین شد و گفت : به خدا از این پس بر جنازه هیچ یک از اهالی عراق (یا اهالی کوفه) نماز نخواهم خواند. و اگر قبر زیاد میان آنها نبود شریک را نبش قبر می کردم (تاریخ طبری ، ج 4، ص 272).
219- الفتوح /ابن اعثم ، ج 5، ص 73.
220- نهج البلاغه ، شرح شیخ محمد عبده ، ج 2، ص 206.
221- سوره انبیاء، آیه 111.
222- تاریخ طبری ، ج 4، ص 270.
223- البدایه والنهایه /ابن کثیر: ج 8، ص 153.
224- الاخبار الطوال /دینوری ، ص 249.
225- طبری ، ج 4 ص 270. ابن اعثم ، ج 5، ص 79 80-. ابن اثیر، ج 3، ص 269.
226- همان مدرک .
227- همان مدرک .
228- الکامل فی التاریخ / ابن اثیر، ج 3، ص 269 و دیگران .
229- الارشاد/ شیخ مفید، ص 207، ودیگران .
230- انصارالحسین (ع)/ محمد مهدی شمس الدین ، ص 173.
231- ابن اثیر: ح 3، ص 269: مرحوم مظفر در کتاب خود پیرامون این ماجرا می گوید: این حرکت یاران مسلم ، ناشی از سلامت نیت و پاکدلی آنان بود، و دور از غش و کید و بیرنگ . در حالی که شیخ شریف قرشی آنان را بخاطر سهل انگاری در این مورد و اجازه ورود بر مسلم ، مؤاخذه و سرزنش می کند.
232- طبری ، ح 4، ص 125.
233- سه روز پس از این دیدار شریک در گذشت .
234- تاریخ طبری ، ج 4، ص 272.
235- تاریخ طبری ، ج 4، ص 272. الارشاد، ص 208.
236- الارشاد، ص 208. الکامل فی التاریخ ، ج 3، ص 270.
237- الارشاد، ص 208. الکامل فی التاریخ ، ج 3، ص 270.
238- همان مدرک .
239- به صفحه 167 همین کتاب رجوع کنید.
240- تاریخ طبری ، ح 4، ص 273. الارشاد، ص 209. الکامل / ابن اثیر، ج 3، ص 270.
241- الفتوح / ابن اعثم ، ج 5، ص 82. و سه مدرک سابق .
242- همان مدرک .
243- الفتوح /ابن اعثم ، ج 5، ص 82 - 83 و منابع سابق .
244- تاریخ طبری ، ج 4، ص 274. و منابع قبلی .
245- مدارک سابق .

246- تاریخ طبری ، ج 4، ص 269.
247- مروج الذهب ، ج 2، ص 63.
248- الارشاد/ شیخ مفید، ص 209 - 210.
249- الفتوح / ابن اعثم ، ج 5، ص 84.
250- الارشاد، ص 210 ودیگران .
251- تاریخ طبری ، ج 4، ص 275.
252- تاریخ طبری ، ج 4، ص 274. الارشاد، ص 210.
253- تاریخ طبری ، ج 4، ص 274. الارشاد، ص 210.
254- تاریخ طبری : ج 4، ص 274.
255- تاریخ طبری ، ج 4، ص 269.
256- تاریخ طبری ، ج 4، ص 275: قابل ذکر است که ابن حازم از کسانی است که در قیام توابین که بعدها به رهبری سلیمان بن صرد صورت گرفت . شرکت کرد. از این مطلت می فهمیم که وی پس از این حوادث یا پنهان گشت و یا به زندان افتاد. (متن سخنان فوق از خود ابن حازم روایت شده است).
257- تاریخ طبری : ج 4، ص 275: یا منصور امت شعار مسلمانان در جنگ بدر بود. رک : مقتل الحسین (ع)/مقرم ، ص 160 به نقل از سرخسی در: شرخ السیر الکبیر. در خبر است که منصور نام رئیس ملائکه ای است که در جنگ بدی برای یاری رسول عظیم الشاءن صلی الله علیه و آله شدند.
258- تاریخ طبری ، ج 4، ص 275.
259- همان مدرک .
260- الفتوح / ابن اعثم ، ج 5، ص 85 - 86. و منابع دیگر با اندکی تفاوت .
261- تاریخ طبری ، ج 4، ص 86.
262- تاریخ طبری ، ج 4، ص 277.
263- الفتوح /ابن اعثم ، ج 5، ص 86.
264- همان مدرک .
265- تاریخ طبری ، ج 4، ص 275.
266- تاریخ طبری ، ج 4، ص 276.
267- تاریخ طبری ، ج 4، ص 276.
268- طبری : ج 4: ص 277. ابن اعثم ، ج 5، ص 87.
269- حیاه الامام الحسین (ع)/ شیخ شریف قریشی ، ج 2، ص 384.
270- تاریخ طبری : ج 4، ص 277.

271- الفتوح / ابن اعثم ، ج 5، ص 87.
272- حیاه الامام الحسین (ع)، ج 2، ص 385.
273- البدایه والنهایه ، ج 8، ص 155.
274- تاریخ طبری ، ج 4، ص 277.
275- تاریخ طبری ، ج 4، ص 277.
276- سوره آل عمران ، آیه 154.
277- سوره روم ، آیه 60.
278- الارشاد/ مفید، ص 212. تاریخ طبری ، ج 4، ص 277.
279- مانند پسر عم بزرگوار مسلم ، حضرت امام حسین علیه السلام که در شب عاشورا راه را بر تمامی یاران و همراهان پاک نهاد و حتی اهل بیت خود گشود و فرمود: ... در شهرها و دیارهای خود پراکنده شوید تا خداوند گشایشی دهد. دشمنان ، تنها مرا می خواهند و اگر بر من دست یابند کاری به دیگران نخواهند داشت . لیکن آن رادمردان جنگ و جهاد از رفتن خودداری نمودند؛ زیرا که شمشیرها و نیزه ها را برای شکافتن تن دشمنان آماده ساخته بودند. متن سخنان فوق را مورخین مانند طبری از امام ضبط کرده اند: طبری ، ج 4، ص 318. ابن اثیر، ج 3، ص 285. ابن کثیر، ج 8، ص 176 و دیگران .
280- طبری ، ج 4، ص 277.
281- تاریخ طبری ، ج 4، ص 278.
282- تاریخ طبری ، وابن اثیر، ج 3، ص 272.
283- دو مدرک سابق .
284- تاریخ طبری ، ج 4، ص 278. و ابن اثیر، ج 3، ص 272.
285- سوره انفال ، آیه 35.
286- الفتوح / ابن اعثم ، ج 5، ص 90. و طبری ، ج 4، ص 379 با الفاظی دیگر.
287- الارشاد/ مفید، ص 213. طبری ، ج 4، ص 279.
288- سوره روم ، آیه 60.
289- تاریخ طبری ، ج 4، ص 278.
290- ذخائر العقبی / محب الدین طبری ، ص 19-18.
291- الفتوح / ابن اعثم ، ج 5، ص 88.
292- تاریخ طبری / ابن اعثم ، ج 4، ص 277.
293- تاریخ طبری ، ج 4، ص 278.
294- تاریخ طبری ، ج 4، ص 278.

295- سوره زخرف ، آیه 36.
296- سوره نحل ، آیه 127.
297- تاریخ طبری ، ج 4، ص 279.
298- الفتوح /ابن اعثم ، ج 5، ص 91-92.
299- الاخبارالطوال ، ص 254.
300- نفس النهموم ، ص 108، ط تحقیقی .
301- تاریخ طبری ، ج 4، ص 279.
302- مروج الذهب ، ج 3، ص 68.
303- الفتوح / ابن اعثم ، ج 5، ص 93.
304- بحارالانوار، ج 44، ص 354.
305- الفتوح / ابن اعثم ، ج 4، ص 93.
306- الفتوح /ابن اعثم ، ج 4، ص 93-94.
307- سوره صافات ، آیه 93: فراغ علیهم ضربا بالیمین .
308- حیاه الشعر فی الکوفه /دکتر یوسف خلیفه .
309- حیاه الشعر فی الکوفه /دکتر یوسف خلیفه .
310- تاریخ طبری ، ج 4، ص 280.
311- الفتوح /ابن اعثم ، ج 5، ص 94.
312- همان مدرک .
313- الفتوح ، ج 5، ص 95.
314- همان مدرک ج 5، ص 95.
315- الفتوح ، ج 5، ص 95،
316- الفتوح ، ج 5، ص 95.
317- الفتوح ، ج 5، ص 96.
318- تاریخ طبری ، ج 4، ص 280.
319- تاریخ طبری ، ج 4، ص 280.
320- طبری ، ج 4، ص 281. الارشاد، ص 215. الفتوح پاسخ حضرت را چنین نقل می کند: وای بر تو ای شخص ! چقدر سخت دل ، کینه توز، و حشت هستی ؟! شهادت می دهم که اگر از قریش باشی از گروه طلقاء- آزاد شدگان فتح مکه - هستی و اگر از غیر قریشی تو را به جز پدرت نسبت می دهند. ای دشمن خدا کیستی ؟!.
321- طبری ، ج 4، ص 281-282.
322- الفتوح ، ج 4، ص 282. الارشاد، ص 215.
323- الفتوح /ابن اعثم ، ج 5، ص 97: در این مورد دو روایت نیز از طبری و طریحی نقل شده است . دومی روایت می کند که : مسلم گفت : سلام بر پوینده راه هدایت و ترسنده عواقب شوم و مطیع ملک اعلی و پادشاه گیتی .

لیکن طبری روایتی دارد که قطعا بر ساخته دیگران است و به حضرت به ناحق نسبت داده شده است وی نقل می کند که حضرت گفت : اگر خواهان کشتن من باشد پس چرا باید سلام کنم ! و اگر نخواهد مرا بکشد به جان خودم سوگند که سلامهای من بر او فراوان خواهد شد !.
این سادگی محض است ؛ زیرا مسلم از درون ابن زیاد و اندیشه وی همانطور که در گفتگوی آنان هویداست آگاه بود.
324- الفتوح /ابن اعثم ، ج 5، ص 97و98.
325- الفتوح / ابن اعثم ، ج 5، ص 98و99. طبری چنین نقل می کند: ... آن که خون مسلمانان را می آشامد و جانبی را که خدا نابود ساختنش را حرام کرده می کشد، و به ناحق آدم می کشد و به حرام ، خونریزی می کند... (طبری ، ج 4، ص 283).
326- تاریخ طبری ، ج 4، ص 283.
327- تاریخ طبری ، ج 4، ص 282، الارشاد، ص 215.
328- تاریخ طبری ، ج 4، ص 282.
329- الفتوح ، ج 5، ص 102.
330- الفتوح ، ج 5، ص 101.
331- الفتوح /، ج 5، ص 102.
332- الاعیان /امین ، ج 4، ق 1، ص 174.
333- تاریخ طبری ، ج 4، ص 283.
334- سوره محمد، آیه 20.
335- الفتوح /ابن اعثم ، ج 5، ص 111.
336- این مطلی را در بحثی مستقل درباره پدیده عذاب وجدان در میان دشمنان آل محمد صلی الله علیه و آله طرح کرده ایم ؛ زیرا این حالت در طول تاریخ بارها تکرار شده است و اهمیت زیادی دارد.
337- سوره توبه ، آیه 85.
338- سوره سجده ، آیه 21.
339- سوره بقره ، آیه 165و166.
340- مروج الذهب
341- الفتوح / ابن اعثم ، ج 5، ص 104.
342- تاریخ طبری ، ج 4، ص 284.
343- الاخبار الطول ، ص 254.
344- مدرک سابق .
345- مروج الذهب / مسعودی ، ج 3، ص 68.انساب الاشراف /بلاذری ، ج 2، ص 86: یغماگری از کارهای روزمره ابن اشعث و خاندان وی بود. و بر ایشان معمولی به شمار می آمد. فرزندش عبدالرحمن همان است که در کربلا قطیفه امام علیه السلام را به یغما برد و کوفیان او را عبدالرحمن

قطیفه نام گذاشته . (مختصر البلدان /ابن فقیه) ص 172، ط لیدن).
346- ابن اشعث همچون هانی از قبایل یمنی بشمار می رود. در روایت دیگری شاعر می گوید: پسر عمویت را بدون این که از او دفاع کنی ترک کردی ....
347- تاریخ طبری ، ج 4ت ص 583.
348- تاریخ طبری ، ج 4، ص 585، الارشاد، ص 217.الفتوح / ابن اعثم ، ج 5، ص 108 با تفاوت اندکی در الفاظ.
349- الارشاد، ص 217-218.
350- الفتوح ، ج 5، ص 109.
351- انتساب الاشراف ، ج 2، ص 84.
352- همان مدرک .
353- وی فقط نام اسماء بن خارجه زا می برد؛ زیرا می خواهر قبیله را برای انتقام بر انگیزاند. لیکن از نام بردن ابن اشعث و ابن حجاج که در کشاندن هانی به قصر و فریب وی دست داشتند نامی نمی برد؛ زیرا که نظر شاعر خونخوار اشاره به این دو تن ممکن است وحدت مذحجیان و یمنیان را به هم بزند و نقض غرض شود.
354- مقتل الحسین (ع) / خوارزمی ، ج 1، ص 215: این ابیات با اختلافات قابل ملاحظه ای در منابع تاریخی آمده است . همچنانکه درباره گوینده آنها نیز اختلات است . رک : طبری ، مفید، ابن اعثم ، مسعودی ، دینوری ، ابن کثیر، و ابن اثیر که ابیات فوق را به فرزدق ؛شاعر معروف نسبت می دهد.
355- تاریخ طبری ، ج 4، ص 284.
356- انساب الاشراف / بلاذری ، ج 2، ص 83.
357- رک : تاریخ طبری ، جزء ثامن ، صله تاریخ طبری ، حوادث سال 304 هجری .
358- الارشاد، ص 171. نفس المهموم ، ص 80.
359- الارشاد، ص 171. نفس المهموم ، ص 80. همچنین برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به کتاب : میثم التمار؛شهید العقیده و الایمان ، تاءلیف : شیخ محمد حسین مظفر.
360- طبری ، ج 4، ص 300
361- بحار الانوار، ج 44، ص 370. و اعیان الشیعه ، ج 4، ق 1، ص 181-182.
362- طبری ، ج 4، ص 297.
363- ابناء الرسول فی کربلا / خالد محمد خالد.
364- تمانی مخفی شدگان را در کتاب : الدوافع لانصار الحسین / قسمت سوم ، ط دارالکتاب لبنانی ، معرفی کرده ایم .

365- الدوافع الذاتیه لانصار الحسین (ع).
366- سوره احزاب ، آیه 23.
367- سوره احزاب ، آیه 23.
368- مروج الذهب ، ج 2، ص 10 و تذکره الخواص /سبط ابن جوزی ، ص 219.
369- همان مدرک .
370- تهیه تصاویری چند از بالای این مرقد و ویرانه های کاخ ، تنها در توانایی مؤسسات بزرگ ب باستانشناسی و کاوشهای باستانی است و همین اواخر کمی قبل از خروج از عراق ، در صدد بر آمدیم تا با تهیه چند عکس از آنها در پایان همین کتاب قرار دهیم ، لیکن با تمام کوشش خود، موفق به اینکار نگشتیم ... سازمانها دولتی مغرضانه تحت پوشش یازیابی و کاوش سابقه تاریخی و باستانی عراق ! دست به عملیاتی در جهت احیای تمدن از میان رفته اموی در کوفه زده اند و قصر ابن زیاد مرکز این بازی جدید قرار گرفته است !.
سازمانهای تحقیقات باستانی آنجا را مقر خود ساخته و از عکسبرداری ممانعت می کنند. این توقف طولانی و استقرار در آنجا چیزی است که قبل از دهه هفتاد، برای مردم سابقه نداشته است . در این دهه است که حزب فراماسونی بعث در تلاش ستمگرانه ، می کوشد تا روح اموی را در عراق زنده سازد و دین و آیین مردم و ملت را دگرگون ساخته ، باطل پلید اموی را به جای حق ریشه دار محمدی ؛ جایگزین کند !.
371- سوره سجده ، آیه 26.
372- سوره قصص ، آیه 58.
373- سوره عنکبوت ، آیه 35.
374- سوره عنکبوت ، آیه 38.
375- سوره صافات ، آیه 137-138.
376- سوره نمل ، آیه 52.
377- سوره نور، آیه 36.

6- كتاب لمعات الحسين

بِسْـمِ اللَهِ الـرَّحْمَنِ الـرَّحيم

وَ صَلَّى اللَهُ عَلَى سَيِّدِنا مُحَمَّدٍ وَ ءَالِهِ الطَّيِّبينَ الطّاهِرينَ
وَلَعْنَه اللَهِ عَلَى أعْدا ءِهِمْ أجْمَعينَ مِنَ الاْنَ إلَى قِيامِ يَوْمِ الدّينِ
وَ لا حَوْلَ وَ لا قُوَّه إلاّ بِاللَهِ الْعَلىِّ الْعَظيم

مقدمه

درود بیکران بر روان پاک خاتم پیمبران محمّد مصطفی و وصیّ والاتبارش علیّ مرتضی و یازده فرزند از اولاد امجاد او باد؛ بالاخصّ ولیّ دائرة امکان حضرت امام زمان محمّد بن الحسن قائم آل محمّد که کاروان عالم هستی را با جذبه و عشق در حرکت بسوی عالم اطلاق و توحید حضرت حقّ ـجلّ و علا ـ رهبری می‌کنند.

وَ جَعَلْنَاهُمْ أَئمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَ أَوْحَيْنَآ إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَ إِقَامَ الصَّلَو'ةِ وَ إِيتَآءَ الزَّكَو'ةِ وَ كَانُوا لَنَا عَـابِدِينَ. [1]

از آنجائی که دوران امامت حضرت امام حسن مجتبی و حضرت سیّد الشّهداء علیهما السّلام از سخت‌ترین و تاریکترین دوره‌ها از نقطة نظر فشار و غلبة حکومت جائرة بنی اُمیّه بوده است که اختناق و تدلیس و تلبیس و جهل و ریا و کذب و خدعه بحدّ اعلای خود رسیده بود، همانطور که از خطبة حضرت أمیرالمؤمنین علیه السّلام در اواخر عمر شریف مشهود است آنجا که می‌فرماید:

وَ اعْلَمُوا رَحِمَكُمُ اللَهُ! أَنَّكُمْ فِی زَمَانٍ الْقَآئِلُ فِيهِ بِالْحَقِّ قَلِيلٌ، وَاللِسَانُ عَنِ الصِّدْقِ كَلِيلٌ، واللاَزِمُ لِلْحَقِّ ذَلِيلٌ. أَهْلُهُ مُعْتَكِفُونَ عَلَى الْعِصْيَانِ، مُصْطَلِحُونَ عَلَى اَلاِدْهَانِ. فَتَاهُمْ عَارِمٌ، وَ شَآئِبُهُمْ ءَاثِمٌ؛ وَ عَالِمُهُمْ مُنَافِقٌ، وَ قَارِئُهُمْ مُمَاذِقٌ؛ لاَيُعَظِّمُ صَغِيرُهُمْ كَبِيرَهُمْ، وَ لاَ يَعُولُ غَنِيُّهُمْ فَقِيرَهُمْ. [2]

«و بدانید ـ خدای شما را رحمت کند ـ شما در زمانی قرار گرفته‌اید که گویندة حقّ در این زمان کم است و زبان از بیان گفتار راست خسته و نارسا و ناگویاست کسیکه ملازمت حقّ کند ذلیل است اهل این زمان روی بدنیا آورده و در آستان معصیت اعتکاف نموده‌اند؛ و با تکاهل و سستی سازش و آشتی کرده‌اند.جوان آنها بداخلاق و پیر آنها گنهکار، و عالم آنان منافق و قاری قرآن آنها اهل غشّ و آلودگی است کوچکان به بزرگان وقعی ننهاده و آنان را محترم نمی‌شمارند، و اغنیاء و ثروتمندان امور فقرا را تکفّل نمی‌نمایند.»

از این دو امام همام با آنکه علاوه بر طول مدّت حیاتشان تنها مدّت امامت و ولایت هر یک از آنها در حدود ده سال بطول انجامید و طبعاً باید هزاران روایت و حدیث و خطبه و موعظه در تفسیر قرآن و غیر آن در دست باشد؛ بیش از یکی دو حدیث در فقه و چند حدیث در تفسیر نرسیده است و خُطَب و مواعظ و کلمات آنان نیز در نهایت اختصار و ایجاز و قلّت است

با آنکه از بازرگانان حدیث چون أبوهُرَیره و غیر او هزاران حدیث مجعول و کاذب که مضمون آن حکایت از تطابق با سیاست وقت می‌کند، کتب و دفاتر و تاریخ را پُرکرده است معلوم است با وجود آن تاریکی و ابهام و

فشار، یا اصولاً کمتر به آن بزرگواران مراجعه می‌نموده و از دریای موّاج علوم آنان بهره‌گیری می‌شده است و یا روایات مرویّة از آنها به علّت دِهشت و وحشت و اضطراب راویان دچار محو و زوال قرار گرفته و طبعاً به طبقات بَعد منتقل نگردیده‌است.
از حضرت سیّد الشّهداء علیه السّلام اندکی از خُطَب و مواعظ رسیده که معلّم درس آزادگی و فرزانگی و ایمان و ایقان است و معلومست که از مصدر ولایت ترشّح گردیده است که: وَ إنَّا لاَمَرَآءُ الْکَلاَمِ، وَ فِینَا تَنَشَّبَتْ عُرُوقُهُ، وَ عَلَیْنَا تَهَدَّلَتْ غُصُونُهُ. [3]
«و بدرستیکه ما آفرینندگان و خلاّقان و امیران گفتار هستیم عروق و ریشه‌های سخن گفتن در ما پنجه افکنده و ثابت شده و رشد کرده و شاخه‌هایش نیز در خانة ما آویزان و سرازیر شده است »
بنابراین آنان دارای اصل و فرع کلام که نمایندة اصول و فروع از معانی و حقائق است می‌باشند.و چه خوب بود فرمایشات آن حضرت که حاوی یک دنیا عزّت و شرف و سربلندی و استقلال و ایمان و ایقان و صبر و ثبات و فتوّت و جوانمردی است در روی تابلوها و پرده‌هائی با ترجمة شیرین و شیوای آن نوشته می‌شد و مانند اشعار محتشم در مجالس عزاداری و تکایا نصب می‌گردید، تا واردین و شرکت کنندگان در مجلس در عین استفادة سمعی از خطبا و گویندگان راستین استفادة بصری نیز نموده و عین آن کلمات را حفظ و سرمشق زندگی و عمل خود قرار می‌دادند.
جزوه‌ای که فعلاً از نظر خوانندگان ارجمند می‌گذرد، عین برخی از کلمات حضرت سیّد الشُّهداء علیه السّلام است که این حقیر با ذکر مدارک از کتب معتبره نقل کرده و فقط به ترجمة آن اکتفا شده است و از شرح و بسط خودداری شده تا آنکه به واسطة ایجاز و اختصار، قابل آن باشد که بر روی پرده‌ها و تابلوها نوشته شده و در مجالس و محافل در مرآی و منظر حاضرین قرار گیرد، و در عین حال به واسطة سادگی قابل استفادة عموم برادران دینی بوده باشد.
از طلاّب علوم دینیّه و دانشجویان متعهّد، مترقّب است که عین کلمات و خطب را حفظ کنند و با خطبه‌ها و سخنرانیهای خود، اذهان عامّة مردم را به لَمَعات پرفروغ انوار ساطعة حسین علیه السّلام روشن کنند؛ و این میراث پرمایه را که از مداد علماء و دماء شهداء سَلَف به ما رسیده است به نسل خَلَف انتقال دهند. شَکَّرَ اللهُ مَساعیَهُمُ الجَمیلةَ و زادَهم إیمانًا و تقوی و عِلمًا و عمل.
و السّلامُ علَینا و علَیهم و علَی‌عبادِاللهالصّالحین و رحمةُ الله و برکاتُه
سیّد محمّد حسین حسینی طهرانی
اذان ظهر روز عاشوراء 1402 هجریّه قمریّه در مشهد مقدّس رضوی علیه السّلام

أعوذُ بِاللَهِ مِنَ الشَّيْطانِ الرَّجيم
بِسْـمِ اللَهِ الـرَّحْمَنِ الـرَّحيم
وَ صَلَّى اللَهُ عَلَى سَيِّدِنا مُحَمَّدٍ وَ ءَالِهِ الطَّيِّبينَ الطّاهِرينَ
وَلَعْنَه اللَهِ عَلَى أعْدا ئِهِمْ أجْمَعينَ مِنَ الاْنَ إلَى قِيامِ يَوْمِ الدّينِ
وَ لا حَوْلَ وَ لا قُوَّه إلاّ بِاللَهِ الْعَلىِّ الْعَظيم

خطبه سیّد الشّهداء راجع به معرفت خدا و امام

از جمله فرمایشات حضرت سیّد الشّهداء أبا عبدالله الحسین بن علیّ بن‌أبی‌طالب علیهم السّلام است که روزی به عنوان خطبه برای اصحاب خود ایراد نمودند:
أَیُّهَا النَّاسُ! إنَّ اللَهَ مَا خَلَقَ خَلْقَ اللَهِ إلاَّ لِیَعْرِفُوهُ؛ فَإذَا عَرَفُوهُ عَبَدُوهُ، وَاسْتَغْنَوْا بِعِبَادَتِهِ عَنْ عِبَادَه مَا سِواهُ.
فَقَالَ رَجُلٌ: یَابْنَ رَسُولِ اللَهِ! مَا مَعْرِفَه اللَهِ عَزَّ وَجَلَّ؟ فَقَالَ: مَعْرِفَه أَهْلِ کُلِّ زَمَانٍ، إمَامَهُ الَّذِی یَجِبُ عَلَیْهِمْ طَاعَتُهُ [1]
«ای مردم بدرستیکه خداوند خلق خود را نیافریده است مگر از برای آنکه به او معرفت و شناسائی پیدا کنند.
پس زمانیکه او را بشناسند، در مقام بندگی و عبودیّت او برمی‌آیند؛ و به واسطه عبادت و بندگی او از عبادت و بندگی غیر او از جمیع ما سِوی مُستغنی می‌گردند.
در اینحال مردی گفت ای پسر رسول خدا! معرفت خداوند عزّوجلّ چیست حضرت فرمود: معرفت و شناخت اهل هر زمان امام خود را که واجب است از او اطاعت و پیروی نمایند.»

خطبه سیّد الشّهداء راجع به اصلاح مردم و بیان علت قیام خود

و در آخر خطبه‌ای که درباره ترک امر به معروف و نهی از منکر، و قیام ظَلَمه و حکّام جائر ایراد نموده‌اند، و مفصّلاً از محرومیّت مظلومان و تفرّق از حقّ بیان می‌فرمایند، و در ضمن اینکه گوشزد می‌کنند که مَجَارِی الاْمُورِ وَالاْحْکَامِ عَلَی أَیْدِی الْعُلَمَآءِ بِاللَهِ، الاْمَنَاءِ عَلَی حَلاَلِهِ وَحَرَامِهِ؛ چنین می‌گویند که

اللَهُمَّ إِنَّکَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ یَکُنْ مَا کَانَ مِنَّا تَنَافُسًا فِی سُلْطَانٍ، وَلاَ الْتِمَاسًا مِنْ فُضُولِ الْحُطَامِ؛ وَلَکِنْ لِنَرَی الْمَعَالِمَ مِنْ دِینِکَ، وَنُظْهِرَ الاْصْلاَحَ فِی بِلاَدِکَ، وَیَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِکَ، وَیُعْمَلَ بِفَرَآئِضِکَ وَسُنَنِکَ وَأَحْکَامِکَ. فَإِنْ لَمْ تَنْصُرُونَ [2] وَتُنْصِفُونَا قَوِیَ الظَّلَمَه عَلَیْکُمْ، وَعَمِلُوا فِی إِطْفَآءِ نُورِ نَبِیِّکُمْ؛ وَحَسْبُنَا اللهُ، وَعَلَیْهِ تَوَکَّلْنَا، وَإِلَیْهِ أَنَبْنَا، وَإِلَیْهِ الْمَصِیرُ. [3]

«بار پروردگارا! حقّاً تو می‌دانی که آنچه از ما تحقّق یافته (از میل به قیام و اقدام و امر به معروف و نهی از منکر و نصرت مظلومان و سرکوبی ظالمان بجهت میل و رغبت رسیدن به سلطنت و قدرت مفاخرت‌انگیز و مبارات آمیز نبوده است و نه از جهت درخواست زیادیهای اموال و حُطام دنیا!

بلکه به علّت آنست که نشانه‌ها و علامت‌های دین تو را ببینیم و در بلاد و شهرهای تو صَلاح و اصلاح ظاهر سازیم و تا اینکه ستمدیدگان از بندگانت در امن و امان بسر برند، و به واجباتِ تو و سنّت‌های تو و احکام تو رفتار گردد.

پس هان ای مردم اگر شما ما را یاری ندهید و از درِ انصاف با ما در نیائید؛ این حاکمان جائر و ستمکار بر شما چیره می‌گردند، و قوای خود را علیه شما بکار می‌بندند، و در خاموش نمودن نور پیغمبرتان می‌کوشند.

و خدا برای ما کافی است و بر او توکّل می‌نمائیم و به سوی او باز می‌گردیم و به سوی اوست همه بازگشت‌ها.»

و در وقتی که آن حضرت می‌خواستند از مدینه منوّره به مکّه مکرّمه حرکت کنند، وصیّت‌نامه‌ای نوشته و آن را به خاتم خود ممهور نمودند؛ و سپس آن را پیچیده و به برادر خود محمّدبن حنفیّه تسلیم نمودند. و پس از آن با او وداع نموده و در جوف شب سوّم شعبان سنه شصت هجری با جمیع اهل بیت خود به سمت مکّه رهسپارشدند. و آن وصیّت چنین است
بِسْمِ اللَهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. هَذَا مَا أَوْصَى بِهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ أَبِی‌طَالِبٍ إِلَى أَخِيهِ مُحَمَّدٍ الْمَعْرُوفِ بِابْنِ الْحَنَفِيَّه:
إِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ يَشْهَدُ أَنْ لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَهُ، وَحْدَهُ لاَ شَرِيکَ لَهُ. وَأَنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَهُ عَلَيْهِ وَءَالِهِ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، جَآءَ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِ الْحَقِّ. وَأَنَّ الْجَنَّه وَالنَّارَ حَقٌّ. وَأَنَّ السَّاعَه ءَاتِيَه لاَ رَيْبَ فِيهَا. وَأَنَّ اللَهَ يَبْعَثُ مَنْ فِی الْقُبُورِ. إِنِّی لَمْ أَخْرُجْ أَشِرًا وَلاَبَطِرًا وَلاَمُفْسِدًا وَلاَظَالِمًا وَإِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الاْصْلاَحِ فِی أُمَّه جَدِّی مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَهُ عَلَيْهِ وَءَالِهِ؛ أُرِيدُ أَنْ ءَامُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ، وَأَسِيرَ بِسِيرَه جَدِّی وَسِيرَه أَبِی عَلِيِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ عليه‌السلام. فَمَنْ قَبِلَنِی بِقَبُولِ الْحَقِّ فَاللَهُ أَوْلَى بِالْحَقِّ، وَمَنْ رَدَّ عَلَیَّ هَذَا أَصْبِرُ حَتَّى يَقْضِیَ اللَهُ بَيْنِی وَبَيْنَ الْقَوْمِ بِالْحَقِّ؛ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ. وَ هَذِهِ وَصِيَّتِی إِلَيْکَ يَا أَخِی وَمَا تَوْفِيقِی إِلاَّ بِاللَه، عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ. وَالسَّلاَمُ عَلَيْکَ وَعَلَى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى وَلاَ حَوْلَ وَلاَ قُوَّه إِلاَّ بِاللَهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ. [4]
«بسم الله الرّحمن الرّحيم اینست آن وصیّتی که حسین‌بن‌علیّ بن أبی‌طالب به برادرش محمّد که معروف به ابن حنفیّه است می‌نماید:
حقّاً حسین بن علیّ گواهی می‌دهد که هیچ معبودی جز خداوند نیست اوست یگانه که انباز و شریک ندارد. و بدرستیکه محمّد صلّی الله علیه وآله بنده او و فرستاده اوست که به حقّ از جانب حقّ آمده است و اینکه بهشت و جهنّم حقّ است و ساعت قیامت فرا می‌رسد و در آن شکّی نیست و اینکه خداوند تمام کسانی را که در قبرها هستند برمی‌انگیزاند.
من خروج نکردم از برای تفریح و تفرّج و نه از برای استکبار و بلندمنشی و نه از برای فساد و خرابی و نه از برای ظلم و ستم و بیدادگری بلکه خروج من برای اصلاح امّت جدّم محمّد صلّی الله علیه وآله می‌باشد. من می‌خواهم امر به معروف نمایم و نهی از منکر کنم و به سیره و سنّت جدّم و آئین و روش پدرم علیّ بن أبی طالب علیه السّلام رفتار کنم پس هر که مرا بپذیرد و به قبولِ حقّ قبول کند، پس خداوند سزاوارتر است به حقّ. و هر که مرا در این امر ردّ کند و قبول ننماید، پس من صبر و شکیبائی پیشه می‌گیرم تا آنکه خداوند میان من و میان این جماعت حکم به حقّ فرماید؛ و اوست که از میان حکم کنندگان مورد اختیار است

و این وصیّت من است به تو ای برادر! و تأیید و توفیق من نیست مگر از جانب خدا؛ بر او توکّل کردم و به سوی او بازگشت می‌نمایم و سلام بر تو و بر هر که از هدایت پیروی نماید. و هیچ جنبش و حرکتی نیست و هیچ قوّه و قدرتی نیست مگر به خداوند بلند مرتبه و بزرگ »

و از جملهٔ خطبه‌های آن حضرت است که علیّبن عیسی إربلی آورده است
خَطَبَ الْحُسَيْنُ عليه‌السلام، فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ! نَافِسُوا فِی الْمَكَارِمِ، وَسَارِعُوا فِی الْمَغَانِمِ، وَلاَتَحْتَسِبُوا بِمَعْرُوفٍ لَمْ تَعْجَلُوا. وَاكْسِبُوا الْحَمْدَ بِالنُّجْحِ، وَلاَ تَكْتَسِبُوا بِالْمَطَلِ ذَمًّا؛ فَمَهْمَا يَكُنْ لاِحَدٍ عِنْدَ أَحَدٍ صَنِيعَه لَهُ رَأَى أَنَّهُ لاَ يَقُومُ بِشُكْرِهَا فَاللَهُ لَهُ بِمُكَافَأَتِهِ؛ فَإِنَّهُ أَجْزَلُ عَطَآءً وَأَعْظَمُ أَجْرًا. [5]
وَاعْلَمُوا أَنَّ حَوَآئِجَ النَّاسِ إِلَيْكُمْ مِنْ نِعَمِ اللَهِ عَلَيْكُمْ؛ فَلاَ تَمَلُّوا النِّعَمَ فَتَحُورَ نِقَمـًا. [6]
وَاعْلَمُوا أَنَّ الْمَعْرُوفَ مُكْسِبٌ حَمْدًا، وَمُعْقِبٌ أَجْرًا. فَلَوْ رَأَيْتُمُ الْمَعْرُوفَ رَجُلاً رَأَيْتُمُوهُ حَسَنـًا جَمِيلاً يَسُرُّ النَّاظِرِينَ؛ وَلَوْ رَأَيْتُمُ اللُؤْمَ رَأَيْتُمُوهُ سَمِجـًا مُشَوَّهـًا تَنَفَّرُ مِنْهُ الْقُلُوبُ، وَتَغُضُّ دُونَهُ الاَبْصَارُ. [7]
أَيُّهَاالنَّاسُ! مَنْ جَادَ سَادَ؛ وَمَنْ بَخِلَ رَذِلَ. وَإِنَّ أَجْوَدَ النَّاسِ مَنْ أَعْطَى مَنْ لاَ يَرْجُوهُ. وَإِنَّ أَعْفَى النَّاسِ مَنْ عَفَا عَنْ قُدْرَه. وَإِنَّ أَوْصَلَ النَّاسِ مَنْ وَصَلَ مَنْ قَطَعَهُ. وَالاُصُولُ عَلَى مَغَارِسِهَا بِفُرُوعِهَا تَسْمُو؛ فَمَنْ تَعَجَّلَ لاِخِيهِ خَيْرًا وَجَدَهُ إِذَا قَدِمَ عَلَيْهِ غَدًا. وَ مَنْ أَرَادَ اللَهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بِالصَّنِيعَهِ إِلَى أَخِيهِ كَافَأَهُ بِهَا فِی وَقْتِ حَاجَتِهِ، وَصَرَفَ عَنْهُ مِنْ بَلاَ ءِ الدُّنْيَا مَا هُوَ أَكْثَرُ مِنْهُ. وَمَنْ نَفَّسَ كُرْبَه مُؤْمِنٍ فَرَّجَ اللَهُ عَنْهُ كُرَبَ الدُّنْيَا وَالاْ خِرَه. وَمَنْ أَحْسَنَ أَحْسَنَ اللَهُ إِلَيْهِ؛ وَاللَهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ. [8]
«حسین علیه السّلام خطبه‌ای انشاء نموده و فرمود:
ای مردم در صفات حمیده بر یکدیگر افتخار کنید! و بر مکارم اخلاق مباهات نمائید! و در فراگیری از ثمرات با ارزش روحی و معنوی شتاب ورزید! کار نیکی را که در آن سرعت ندارید، به حساب نیاورید! با ظفر و پیروزی در به پایان رساندن کار، ستایش و تمجید برای خود بیافرینید! و با سستی و کندی کسب سرزنش و مذمّت نکنید! و بدانید که در هر شرط و موقعیّتی که کسی به دیگری احسان نموده و چنین می‌پندارد که او به شکرش قیام نکرده و به سپاس برنخاسته است خداوند خودش برای او جزا و پاداش است چون بخشش خداوند فراوان‌تر و سرشارتر، و مزدش بزرگتر است
و بدانید که حوائج مردم به شما از جمله نعمتهای خداوندی است بر شما؛ پس با این نیازمندیها با ملال و خستگی مواجه نشوید تا آن نعمتها به مکافات و انتقام تبدیل نشود.
و بدانید که کارهای خوب و پسندیده ستایش و آفرین را در بر دارد، و اجر و پاداش نیک را به دنبال می‌کشد. و اگر شما خوبی و پسندیدگی را به صورتی مجسّم می‌دیدید، هر آینه آن را به صورت مردی زیبا و نیکوروی و

جمیل المنظر می‌یافتید، که برای نظاره کنندگان بهجت‌بخش و مسرّت‌آمیز بود. و اگر شما زشتی و نکوهیدگی را به صورتی مجسّم می‌دیدید، هرآینه آن را به صورت مردی زشت و کریه‌المنظر می‌یافتید که دل‌ها از او می‌رمید، و در برابر آن چشم‌ها و نگاه‌ها به زیر می‌آمد.
ای مردم کسی که بخشش کند سرور و بزرگ می‌شود؛ و کسی که بخل ورزد به پستی می‌گراید. و سخی‌ترین مردم آنکس است که ببخشد به کسی که در او امید تلافی و پاداش ندارد. و باگذشت‌ترین مردم کسی است که با وجود قدرت و توانائی عفو پیشه گیرد. و پیوند کننده‌ترین مردم کسی است که با افرادی که با او بریده‌اند بپیوندد.
تنه درختان و غیرها با وجود اتّکای آنها به ریشه‌های خود، به واسطه شاخه‌ها بالا می‌روند و رشد می‌کنند و بهره می‌دهند. پس هر کس برای رسانیدن خیری به برادرش شتاب ورزد؛ شاخه‌ای از درخت معنویّت آفریده فردا که بر آن وارد می‌شود آن خیر را خواهد یافت
و کسی که در احسانی که به برادرش کرده است خدا را در نظر داشته و برای رضای او انجام داده است خداوند در وقت نیازمندی ا و، آن خیر را به او می‌رساند؛ و بیشتر از آن مقدار، از بلاهای دنیا را از او می‌گرداند و دور می‌کند. و کسی که غم و اندوه مؤمنی را بزداید، خداوند غم و غصّه‌های دنیا و آخرت را از او می‌گرداند. و کسی که نیکوئی کند، خداوند به او نیکوئی می‌کند. و البتّه خداوند نیکوکاران را دوست دارد.»

موعظه حضرت به مرد گناهکار

و از جمله مواعظ آن حضرت است
رُوِیَ أَنَّ الْحُسَیْنَ بْنَ عَلِیٍّ عَلَیْهِمَا السَّلاَمُ جَآءَهُ رَجُلٌ وَقَالَ: أَنَا رَجُلٌ عَاصٍ، وَلاَ أَصْبِرُعَنِ الْمَعْصِیَه؛ فَعِظْنِی بِمَوْعِظَه!
فَقَالَ علیه‌السلام: افْعَلْ خَمْسَه أَشْیَآءَ؛ وَأَذْنِبْ مَا شِئْتَ!
فَأَوَّلُ ذَلِکَ: لاَ تَأْکُلْ رِزْقَ اللَهِ، وَأَذْنِبْ مَاشِئْتَ!
وَالثَّانِی اخْرُجْ مِنْ وِلاَیَه اللَهِ؛ وَأَذْنِبْ مَاشِئْتَ!
وَالثَّالِثُ: اطْلُبْ مَوْضِعًا لاَ یَرَاکَ اللَهُ، وَأَذْنِبْ مَا شِئْتَ!
وَالرَّابِعُ: إِذَا جَآءَ مَلَکُ الْمَوْتِ لِیَقْبِضَ رُوحَکَ فَادْفَعْهُ عَنْ نَفْسِکَ، وَأَذْنِبْ مَا شِئْتَ!
وَالْخَامِسُ: إِذَا أَدْخَلَکَ مَالِکٌ فِی النَّارِ فَلاَ تَدْخُلْ فِی النَّارِ، وَأَذْنِبْ مَاشِئْتَ! [9]
«روایت شده است که مردی به نزد حضرت حسین بن علیّ علیهما السّلام آمد و گفت من مردی هستم اهل گناه و توانائی شکیبائیِ گذشت از معصیت را ندارم پس شما مرا موعظه‌ای بنمائید!
حضرت در پاسخ او فرمودند: پنج کار بجای بیاور، و سپس هر گناهی بخواهی بکن
اوّل آنکه از روزیِ خدا مخور، و هر گناهی بخواهی بکن
دوّم آنکه از تحت قیّومیّت و ولایت خدا خارج شو، و هر گناهی بخواهی بکن
سوّم آنکه برای گناه جائی را بطلب که خدا در آن ترا نبیند، و هر گناهی بخواهی بکن
چهارم آنکه چون مَلک الموت برای گرفتن جان تو آید او را از خود دور گردان و هر گناهی بخواهی بکن
پنجم آنکه چون فرشته پاسدار دوزخ بخواهد ترا در آتش بیفکند تو در آتش داخل مشو، و هر گناهی بخواهی بکن »

و نیز از حضرت صادق علیه السّلام وارد است که فرمود:
حَدَّثَنِی أَبِی عَنْ أَبِیهِ عَلَیْهِمَا السَّلاَمُ أَنَّ رَجُلاً مِنْ أَهْلِ الْکُوفَه کَتَبَ إِلَی الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ عَلَیْهِمَا السَّلاَمُ:
یَا سَیِّدِی أَخْبِرْنِی بِخَیْرِ الدُّنْیَا وَالاْ ٰخِرَه !
فَکَتَبَ علیه‌السلام: بِسْمِ اللَهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ. أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ مَنْ طَلَبَ رِضَا اللَهِ بِسَخَطِ النَّاسِ کَفَاهُ اللَهُ أُمُورَ النَّاسِ؛ وَمَنْ طَلَبَ رِضَا النَّاسِ بِسَخَطِ اللَهِ وَکَلَهُ اللَهُ إِلَی النَّاسِ؛ وَالسَّلاَمُ. [10]
«روایت کرد برای من پدرم از پدرش ـ که بر آن دو سلام باد ـ که مردی از اهل کوفه نامه‌ای به محضر حضرت حسین بن علیّ نوشت بدین مضمون
ای سیّد من و آقای من مرا خبر ده که خیر دنیا و آخرت چیست
حضرت برای او چنین نوشتند: بسم الله الرّحمن الرّحیم امّا بعد، کسیکه رضای خدا را طلب کند، گرچه همراه با ناراحتی و غضب مردم باشد، خداوند او را از امور مردم کفایت می‌کند. و کسیکه رضا و پسند مردم را طلب کند به غضب و سَخط خداوند، خداوند امور او را به مردم می‌سپارد؛ والسّلام »

پند و اندرزهای امام حسین علیه‌السلام درباره: علم، تجربه، شرافت، قناعت، دوستی، تدبیر و مظلوم

و نیز از کتاب «اعلام الدّین روایتست که
قَالَ علیه‌السلام: دِرَاسَه الْعِلْمِ لِقَاحُ الْمَعْرِفَه. وَ طُولُ التَّجَارِبِ زِیَادَه فِی الْعَقْلِ. وَالشَّرَفُ التَّقْوَی وَالْقُنُوعُ رَاحَه الاَبْدَانِ. وَمَنْ أَحَبَّکَ نَهَاکَ؛ وَمَنْ أَبْغَضَکَ أَغْرَاکَ. [11]
«حضرت سیّد الشّهداء علیه السّلام چنین فرمود: تدریس و تدرّس علم پیوند معرفت است و درازای مدّت تجربه موجب زیادی عقل است و شرف انسان تقوای اوست و قناعت پیشگی راحت بدن است و کسیکه تو را دوست دارد از ناشایستگی تو را منع می‌کند؛ و کسیکه تو را دشمن دارد تو را بکار زشت ترغیب می‌نماید.»
و نیز از مواعظ آن حضرت است که
وَ قَالَ علیه‌السلام: إِیَّاکَ وَمَا تَعْتَذِرُ مِنْهُ؛ فَإِنَّ الْمُؤْمِنَ لاَ یُسِی ءُ وَلاَیَعْتَذِرُ، وَالْمُنَافِقُ کُلَّ یَوْمٍ یُسِی ءُ وَیَعْتَذِرُ. [12]
«و حضرت فرمودند: بپرهیز از انجام کاری که موجب پوزش و عذرخواهی تو گردد؛ مؤمن کسی است که بدی نمی‌کند و عذرخواهی نیز نمی‌نماید، و امّا منافق کسی است که هر روز بدی می‌کند و سپس پوزش می‌طلبد.»
و نیز از مواعظ آن حضرت است که
وَ قَالَ لاِبْنِهِ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ عَلَیْهِمَا السَّلاَمُ ای بُنَیَّ! إِیَّاکَ وَظُلْمَ مَنْ لاَ یَجِدُ عَلَیْکَ نَاصِرًا إِلاَّ اللَّهَ جَلَّ وَعَزَّ. [13]
«و به فرزندش حضرت سجّاد، علیّ بن الحسین علیهما السّلام چنین پند می‌دهد: ای نور دیده من بپرهیز از ستم بر کسیکه غیر از خداوند جلَّ و عزّ یار و یاوری ندارد.»

خطبه حضرت در مِنی و دعوت از اصحاب برای تبلیغ ولایت

چون حضرت امام حسن مجتبی علیه السّلام در سنه 49 هجری به زهر معاویه توسّط جُعده دختر أشعث بن قیس که زوجه آنحضرت بود مسموم شده و به شهادت رسیدند [14] ، پیوسته فتنه و بلاء بالا می‌رفت و شدّت امر بر شیعه بیشتر می‌شد؛ به طوری که در هیچ نقطه از اقطار اسلامی یک ولیّ خدا نبود مگر آنکه بر خون خود ترسان و هراسان بود، و طَرید و شَرید و مَنفور بود؛ و به عکس دشمنان خدا ظاهر و بدون پیرایه و حجاب علناً به بدعت و ضلالت خود مباهات می‌کردند. یک سال [15] قبل از آنکه معاویه بمیرد، حضرت حسین بن علیّ سیّد الشّهداء علیه السّلام عازم حجّ بیت الله الحرام شدند، و با آنحضرت عبدالله بن جعفر و عبدالله بن عبّاس همراه بودند.
حسین علیه السّلام تمام بنی هاشم را از مردان و زنان و مَوالیان آنها را (غلامان و پسرخواندگان و هم پیمانان و غیرهم و نیز از انصار، آن افرادی را که آنحضرت می‌شناخت و همچنین اهل بیت خود را جمع کرد. و پس از آن رسولانی را اعزام کرد و به آنها دستور داد که یک نفر از اصحاب رسول خدا صلّی الله علیه وآله وسلّم را که معروف به زهد و صلاح و عبادت است فرو مگذارید مگر آنکه همه آنها را نزد من در سرزمین مِنَی گرد آورید.
در سرزمین مِنَی در خیمه بزرگ و افراشته آنحضرت بیش از هفتصد نفر مرد مجتمع شدند که همه از تابعین بودند، و قریب دویست نفر از اصحاب رسول خدا صلّی‌الله علیه وآله وسلّم بودند.
فَقَامَ فِيهِمْ خَطِيبـًا، فَحَمِدَ اللَهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ:
أَمَّا بَعْدُ؛ فَإِنَّ هَذَا الطَّاغِيَه قَدْ فَعَلَ بِنَا وَبِشِيعَتِنَا مَا قَدْرَأَيْتُمْ وَعَلِمْتُمْ وَشَهِدْتُمْ! فَإِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكُمْ عَنْ شَيْءٍ؛ فَإِنْ صَدَقْتُ فَصَدِّقُونِي وَإِنْ كَذَبْتُ فَكَذِّبُونِي وَ أَسْأَلُكُمْ بِحَقِّ اللَهِ عَلَيْكُمْ وَبِحَقِّ رَسُولِ اللَهِ صَلَّى اللَهُ عَلَيْهِ وَءَالِهِ وَ س َلَّمَ وَقَرَابَتِي مِنْ نَبِيِّكُمْ، لَمَّا سَيَّرْتُمْ مَقَامِي هَذَا وَوَصَفْتُمْ مَقَالَتِي وَدَعَوْتُمْ أَجْمَعِينَ فِي أَمْصَارِكُمْ مِنْ قَبَآئِلِكُمْ مَنْ ءَامَنْتُمْ مِنَالنَّاسِ (وَ فِي رِوَايَه أُخْرَى بَعْدَ قَوْلِهِ فَكَذِّبُونِي اسْمَعُوا مَقَالَتِي وَاكْتُبُوا قَوْلِي ثُمَّ اَرْجِعُوا إِلَى أَمْصَارِكُمْ وَقَبَآئِلِكُمْ؛ فَمَنْ ءَامَنْتُمْ مِنَ النَّاسِ) وَوَثِقْتُمْ بِهِ، فَادْعُوهُمْ إِلَى مَا تَعْلَمُونَ مِنْ حَقِّنَا؛ فَإِنِّي أَتَخَوَّفُ أَنْ يَدْرُسَ هَذَا الاَمْرُ وَيَذْهَبَ الْحَقُّ وَيُغْلَبَ؛ وَاللَهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْكَرِهَ الْكـَ'فِرُونَ. وَ مَا تَرَكَ شَيْئًا مِمَّا أَنْزَلَ اللَهُ فِيهِمْ مِنَ الْقُرْءَانِ إِلاَّ تَلاَهُ وَفَسَّرَهُ، وَلاَ شَيْئًا مِمَّا قَالَهُ رَسُولُ اللَهِ صَلَّى اللَهُ عَلَيْهِ وَءَالِهِ وَسَلَّمَ فِي أَبِيهِ وَأَخِيهِ وَأُمِّهِ وَفِي نَفْسِهِ وَأَهْلِ بَيْتِهِ إِلاَّ رَوَاهُ. وَكُلَّ ذَلِكَ يَقُولُ أَصْحَابُهُ: اللَهُمَّ نَعَمْ! وَقَدْ سَمِعْنَا وَشَهِدْنَا؛ وَيَقُولُ التَّابِعِيُّ: اللَهُمَّ قَدْ حَدَّثَنِي بِهِ مَنْ

أصَدِّقُهُ وَأءْتَمِنُهُ مِنَ الصَّحَابَه. فَقَالَ: أنْشِدُكُمُ اللَهَ إلاّ حَدَّثْتُمْ بِهِ مَنْ تَثِقُونَ بِهِ وَبِدِينِهِ!
قَالَ سُلَيْمٌ: فَكَانَ فِيمَا نَاشَدَهُمُ الْحُسَيْنُ وَذَكَّرَهُمْ أَنْ قَالَ:
أُنْشِدُكُمُ اللَهَ! أتَعْلَمُونَ أنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِى طَالِبٍ كَانَ أخَا رَسُولِ اللَهِ صَلَّى اللَهُ عَلَيْهِ وَءَالِهِ وَسَلَّمَ حِينَ ءَاخَى بَيْنَ أصْحَابِهِ فَـاخَى بَيْنَهُ وَبَيْنَ نَفْسِهِ وَقَالَ: أنْتَ أخِى وَأنَا أخُوكَ فِى الدُّنْيَا وَالاْ´خِرَه؟
قَالُوا: اللَهُمَّ نَعَمْ!
قَالَ: أُنْشِدُكُمُ اللَهَ أتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَهِ صَلَّى اللَهُ عَلَيْهِ وَءَالِهِ وَسَلَّمَ نَصَبَهُ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ فَنَادَى لَهُ بِالْوِلايَه، وَقَالَ: لِيُبَلِّغِ الشَّاهِدُ الْغَآئِبَ؟!
قَالُوا: اللَهُمَّ نَعَمْ!
قَالَ: أتَعْلَمُونَ أنَّ رَسُولَ اللَهِ صَلَّى اللَهُ عَلَيْهِ وَءَالِهِ وَ سَلَّمَ قَالَ فِى ءَاخِرِ خُطْبَه خَطَبَهَا: إنِّى تَرَكْتُ فِيكُمُ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَهِ وَأَهْلَ بَيْتِى فَتَمَسَّكُوا بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا؟!
قَالُوا: اللَهُمَّ نَعَمْ!
و بعد از فقرات بسیاری از مُناشده که در ضمن این مناشده آنحضرت بیان کرده‌است می‌گوید:
ثُمَّ نَاشَدَهُمْ أنَّهُمْ قَدْ سَمِعُوهُ يَقُولُ: مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يُحِبُّنِى وَيُبْغِضُ عَلِيًّا فَقَدْ كَذَبَ؛ لَيْسَ يُحِبُّنِى وَيُبْغِضُ عَلِيًّا. فَقَالَ لَهُ قَآئِلٌ: يَا رَسُولَ اللَهِ! وَ كَيْفَ ذَلِكَ؟ قَالَ: لاِنَّهُ مِنِّى وَأنَا مِنْهُ؛ مَنْ أحَبَّهُ فَقَدْ أحَبَّنِى وَمَنْ أحَبَّنِى فَقَدْ أحَبَّ اللَهَ؛ وَمَنْ أبْغَضَهُ فَقَدْ أبْغَضَنِى وَمَنْ أبْغَضَنِى فَقَدْ أبْغَضَ اللَهَ؟!
فَقَالُوا: اللَهُمَّ نَعَمْ! قَدْ سَمِعْنَا. وَتَفَرَّقُوا عَلَى ذَلِكَ. [16]
«حسین علیه السّلام در میان آن حضّار برای خواندن خطبه به پا خاست و حمد و ثنای خدا را بجای آورد، و پس از آن گفت این مرد جبّار متکبّر متجاوز [17] با ما و با شیعیان ما، آن گونه رفتار کرد که شما همه دیدید و دانستید و شاهد بودید! من می‌خواهم از شما چیزی بپرسم اگر راست گفتم مرا تصدیق کنید و اگر دروغ گفتم مرا تکذیب نمائید!
و از شما به حقّی که خدا بر شما دارد، و به حقّی که رسول خدا بر شما دارد، و به خویشاوندی من که با پیامبر شما دارم از شما می‌خواهم که عین این مجلس و مقام مرا در اینجا به شهرهای خود ببرید و بازگو کنید؛ به قبائل و عشائر خود؛ آنان که مورد امانت و وثوق شما هستند و از این جهت نگران نیستید! و این سخنان مرا برای آنها توضیح دهید! و همه شما آنها را دعوت کنید، و بدین امر ولایت فرا خوانید!
(و در روایت دیگر بعد از آنکه گفت و اگر دروغ گفتم مرا تکذیب کنید، چنین گفت شما گفتار مرا بشنوید، و سخن مرا بنویسید؛ و پس از آن به شهرها و قبیله‌های خود برگردید، و هر کدام از مردم را که مورد امانت شما باشند) و به آنها وثوق داشتید، آنها را به آنچه از حقّ ما می‌دانید بخوانید و دعوت

کنید؛ زیرا من نگران آن هستم که این امر، محو و نابود شود و حقّ از بین برود و مغلوب باطل گردد. و خداوند تمام کننده نورش می‌باشد و اگر چه کافرین کراهت داشته باشند.
حسین علیه السّلام در این خطبه از بازگو کردن مطالبی که خداوند در قرآن مجید درباره آنان فرموده است فروگذار نکرد مگر آنکه همه را بیان کرد و تفسیر نمود. و از بیان چیزی که رسول خدا صلّی الله علیه وآله وسلّم درباره پدرش و برادرش و مادرش و درباره خودش و اهل بیتش فرموده بود فروگذار نکرد مگر آنکه آنها را روایت نمود، و درباره هر فقره از فقراتی که بیان می‌نمود اصحاب پیامبر می‌گفتند: اللَهُمَّ نَعَم بارپروردگارا! همینطور است که حسین می‌گوید. ما اینها را از رسول خدا شنیدیم و بر آنها حاضر و ناظر بودیم و هر یک از تابعین می‌گفتند: بار پروردگارا! این مطلب را آن صحابه‌ای که به آنها وثوق داشتیم و مورد امانت ما بودند برای ما بیان کرده‌اند.
و حسین بن علیّ می‌گفت من با سوگند به خدا از شما می‌خواهم که این مطالب را برای کسانی که به آنها و به دین آنها وثوق دارید بازگو کنید!
سُلَیم می‌گوید: و از جمله مطالبی که حسین علیه السّلام درباره آن مناشده و احتجاج نمود و آنها را یادآور شد این بود که گفت
من با سوگند به خدا از شما می‌پرسم ای می‌دانید که علیّ بن أبی‌طالب علیه السّلام برادر رسول خدا صلّی الله علیه وآله وسلّم بود؟ در وقتی که رسول خدا بین اصحاب خود عقد اخوّت برقرار کرد، او را برادر خود قرار داد و به او گفت تو برادر من هستی و من برادر تو هستم در دنیا و آخرت گفتند: بار پروردگارا! آری
من با سوگند به خدا از شما می‌پرسم ای می‌دانید که رسول خدا صلّی الله علیه وآله وسلّم او (امیرالمؤمنین علیّ بن أبی طالب پدرم را در روز غدیر خُمّ نصب نمود، و ندای ولایت او را در داد و گفت واجب است که حضّار، این مطالب را برای غائبین بازگو کنند؟ گفتند: بار پروردگارا! آری
من با سوگند به خدا از شما می‌پرسم ای می‌دانید که رسول خدا صلّی الله علیه وآله وسلّم در آخرین خطبه‌ای که ایراد نمود گفت من دو چیز نفیس و گران قیمت در میان شما گذاردم یکی کتاب خدا و دیگری اهل بیت من به آنها تمسّک کنید گمراه نمی‌شوید؟! گفتند: بار پروردگارا! آری
و غیر از این چند فقره از مناشده آنحضرت مناشده های دیگری را نیز ذکر کرده‌اند و در پایان می‌گویند:
با سوگند به خدا می‌پرسم ای کسی از رسول خدا شنیده است که می‌گفت هر کس بپندارد که مرا دوست دارد و علیّ را مبغوض دارد، دروغ می‌گوید؛ نمی‌تواند مرا دوست داشته باشد، و علیّ را مبغوض دارد. و یک نفر از حضّار به رسول خدا گفت ای رسول خدا: چگونه این تلازم است

رسول خدا گفت به علّت اینکه علیّ از من است و من از علیّ هستم کسی که علیّ را دوست بدارد مرا دوست داشته است و کسی که مرا دوست داشته است خدا را دوست داشته است و کسی که بغض علیّ را داشته باشد بغض مرا داشته است و کسی که بغض مرا داشته است بغض خدا را داشته است
همه گفتند: بار پروردگارا! آری ما شنیدیم و بر اساس همین پیمان (پیمانی که حسین از مردم گرفت که در شهرها و قبائل خود این مطالب را به مردم مورد وثوق برسانند) مردم متفرّق شدند.

خطبه حضرت در مکّه مکرمه در حین اراده خروج به کربلا

وَ رُوِیَ أَنَّهُ علیه‌السلام لَمَّا عَزَمَ عَلَی الْخُرُوجِ إِلَی الْعِرَاقِ قَامَ خَطِیباً، فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ، مَاشَآءَ اللَهُ، وَلاَ قُوَّه إلاَّ بِاللَهِ، وَصَلَّی اللَهُ عَلَی رَسُولِهِ. خُطَّ الْمَوْتُ عَلَی وُلْدِ ءَادَمَ مَخَطَّ الْقِلاَدَه عَلَی جِیدِ الْفَتَه. وَمَا أَوْلَهَنِی إِلَی أَسْلاَفِی اشْتِیَاقَ یَعْقُوبَ إِلَی یُوسُفَ. وَخُیِّرَ لِی مَصْرَعٌ أَنَا لاَقِیهِ؛ کَأَنِّی بِأَوْصَالِی تَتَقَطَّعُهَا عُسْلاَنُ الْفَلَوَاتِ بَیْنَ النَّوَاوِیسِ وَکَرْبَلا ءَ؛ فَیَمْلاَنَ مِنِّی أَکْرَاشاً جُوفاً، وَأَجْرِبَه سُغْباً. لاَ مَحِیصَ عَنْ یَوْمٍ خُطَّ بِالْقَلَمِ. رِضَا اللَهِ رِضَانَا أَهْلَ الْبَیْتِ؛ نَصْبِرُ عَلَی بَلاَ ئِهِ، وَیُوَفِّینَا أُجُورَ الصَّابِرِینَ. لَنْ تَشُذَّ عَنْ رَسُولِ اللَهِ صَلَّی اللَهُ عَلَیْهِ وَءَالِهِ لُحْمَتُهُ، وَهِیَ مَجْمُوعَه لَهُ فِی حَظِیرَه الْقُدْسِ، تَقَرُّ بِهِمْ عَیْنُهُ، وَیُنْجَزُ لَهُمْ وَعْدُهُ. مَنْ کَانَ فِینَا بَاذِلاً مُهْجَتَهُ، وَمُوَطِّناً عَلَی لِقَآءِ اللَهِ نَفْسَهُ، فَلْیَرْحَلْ مَعَنَا؛ فَإِنِّی رَاحِلٌ مُصْبِحاً إِنْ شَآءَاللَهُ تَعَالَی [18]

«و روایت شده است که چون حضرت سیّد الشّهداء علیه‌السّلام آهنگ خروج به سوی عراق را نمودند در مکّه مکرّمه برای ایراد خطبه ایستاده و چنین گفتند:

حمد و سپاس سزاوار خداست آنچه را که خدا بخواهد خواهد شد. و قوّه و قدرتی نیست مگر بخدا. و درود بر رسول و فرستاده او باد.

مرگ بر فرزندان آدم به مثابه گردنبند بر گردن دختر جوان کشیده و بسته شده است و چه بسیار در آرزو و اشتیاق ملاقات و دیدار رفتگان از خاندان خود هستم همانند اشتیاقی که یعقوب به دیدار یوسف داشت و برای من جائی معیّن و انتخاب شده است که باید پیکر من در آنجا بیفتد، و من باید به آنجا برسم گویا من می‌بینم که بند بند مرا گرگان بیابان بین نَواویس و کربلا از هم جدا می‌سازند، و از من شکمبه‌های تهی خود را پر می‌کنند و انبانهای گرسنه خود را سرشار می‌نمایند. فرارگاهی نیست از روزیکه در قلم تقدیر گذشته است رضای خدا رضای ما اهل بیت است بر امتحانات و بلاهای او شکیبائی می‌نمائیم و او اجر و مزد شکیبایان را بطور اتمّ و اکمل به ما عنایت خواهد نمود. از رسول خدا، قرابتش که به منزله پودِ جامه با اصل و ریشه آن حضرت بستگی دارد جدا نمی‌شود. و در بهشت برین گرداگرد او جمع می‌شوند، و بدانها چشم رسول خدا تر و تازه می‌گردد، و برای آنها وعده رسول خدا تحقّق می‌پذیرد. (وعده‌ای‌که خداوند به رسول خدا داده است برای اقربایش منجّز و محقّق می‌گردد.)

پس کسیکه در میان ماست و حاضر است جان خود را ایثار کند، و خون دل خود را فدا کند، و برای لقای خدا نفس خود را آماده نموده است با ما کوچ کند که من در صبحگاهان عازم رحیل هستم إن‌شآءالله تعالَی »

اشعار حضرت در جواب سوال فرزدق در مورد حرکت به‌سوی کوفه

و چون آن حضرت به صَوب کوفه کوچ می‌فرمود، فَرَزْدَق بن غالب که از شعرای نامی آن عصر بود، با آن حضرت در راه برخورد نموده و در ضمن ملاقات معروض داشت ای پسر رسول خدا! چگونه به اهل کوفه اعتماد می‌نمائی و اینان همانهائی هستند که پسر عمویت مُسلم‌بن عقیل و پیروان او را کشتند !؟

حضرت برای مسلم طلب رحمت نمودند و فرمودند: مسلم به سوی رَوح خدا و رضوان خدا رهسپار شد. آنچه بر عهده داشت انجام داد؛ و آنچه ما بر عهده داریم هنوز بر ذمّه ماست و این اشعار را انشاد فرمود:

وَإِنْ تَكُنِ الدُّنْيَا تُعَدُّ نَفِيسَةً وَإِنْ تَكُنِ الأبْدَانُ لِلْمَوْتِ أُنْشِئَتْ وَإِنْ تَكُنِ الأرْزَاقُ قِسْمـًا مُقَدَّرًا وَإِنْ تَكُنِ الدُّنْيَا تُعَدُّ نَفِيسَةً فَدَارُ ثَوَابِ اللَهِ أَعْلَى وَأَنْبَلُ فَقَتْلُ امْرِئٍ بِالسَّيْفِ فِى اللَهِ أَفْضَلُ فَقِلَّه حِرْصِ الْمَرْءِ فِىالْكَسْبِأَجْمَلُ فَمَا بَالُ مَتْرُوكٍ بِهِ الْمَرْءُ يَبْخَلُ [19]

«و اگر چنین است که دنیا نفیس به شمار می‌آید، پس باید دانست که آخرت که خانه ثواب و مُزد الهی است بس بلندپایه‌تر و شریف‌تر است

و اگر چنین است که بدن‌های آدمیان برای مرگ آفریده و انشاء شده است پس باید دانست که کشته شدن با شمشیر در راه خدا بسی برتر است

و اگر چنین است که روزیهای خلائق به مقدار معیّن تقسیم گردیده‌است پس باید دانست که کمتر حریص بودن مردم در کسب روزی جمیل‌تر و نیکوتر است

و اگر چنین است که نتیجه اندوختن اموال ترک نمودن آنهاست پس چیزی که متروک خواهد شد چه ارزشی دارد که آدمی بدان بخل ورزد.»

و بسیاری از ارباب مقاتل گفته‌اند که چون آن حضرت در روز عاشورا رَجز می‌خواند و شمشیر می‌زد، در ضمن رجز خود بدین اشعار تکیه می‌جست مانند محدّث‌قمّی در «نفس المهموم و شیخ سلیمان قندوزی در «ینابیع المودّه . [20]

مذمت اهل دنیا

قَالَ الْفَرَزْدَقُ: لَقِيَنِى الْحُسَيْنُ عليه‌السلام فِى مُنْصَرَفِى مِنَ الْكُوفَه. فَقَالَ: مَا وَرَاكَ يَا أَبَا فِرَاسٍ؟!
قُلْتُ: أَصْدُقُكَ؟! قَالَ عليه‌السلام: الصِّدْقَ أُرِيدُ!
قُلْتُ: أَمَّا الْقُلُوبُ فَمَعَكَ، وَأَمَّا السُّيُوفُ فَمَعَ بَنِى أُمَيَّه؛ وَالنَّصْرُ مِنْ عِنْدِ اللَهِ.
قَالَ: مَا أَرَاكَ إلاَّ صَدَقْتَ! النَّاسُ عَبِيدُ الدُّنْيَا وَالدِّينُ لَغْوٌ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ، يَحُوطُونَهُ مَا دَرَّتْ بِهِ مَعَايِشُهُمْ؛ فَإِذَا مُحِّصُوا بِالْبَلاَءِ قَلَّ الدَّيَّانُونَ.
«فرزدق می‌گوید: چون از درنگ در کوفه انصراف پیدا کرده باز می‌گشتم حسین علیه السّلام مرا در راه دیدار کرد و گفت ای أبوفراس پشت سرت چه خبر بود؟
گفتم راستش را به تو بگویم ! فرمود: آری من راستش را می‌خواهم گفتم دل‌های کوفیان همه با توست ولیکن شمشیرهایشان همه بر کمک و مساعدت بنی اُمیّه است و یاری و نصرت هم از جانب خداست فرمود: آری این سخنی است که تو از روی صدق و راستی گفتی مردم همگی بردگان و بندگان مال دنیا هستند؛ و تلفّظ به دینداری فقط کلام لغو و بی محتوائی است که بر سر زبان‌هایشان جاری است پاسداری از دینشان فقط در محدوده‌ای است که در پرتو آن معیشت های فراوان به دست آورند؛ و چون با غِربال امتحان و ابتلاء آزمایش شوند معلوم می‌شود که دینداران واقعی چه بسیار اندکند.»

پاورقی

1 - آیة 73، از سورة 21: الانبیآء
2 - «نهج البلاغة خطبة 231؛ و از شرح عبده طبع مصر: ج 1، ص 462
3 - «نهج البلاغة خطبة 231؛ و از شرح عبده طبع مصر: ج 1، ص 461.
[1] این سخن حضرت را در «ملحقات إحقاق الحقّ» ص 594 از ج 11، از علاّمه شهیر به ابن حسنویه در کتاب «دُرّ بحرِ المناقب ص 128، مخطوط از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده است که فرمود: حسین بن علیّ علیه السّلام برای ایراد خطبه بسوی اصحابشان خارج شدند و چنین فرمودند.
[2] در طبع اوّل «لمعات الحسین علیه السّلام که گراور عین خطّ حقیر بود، طبق نسخه وحیده نزد حقیر از کتاب «تحف العقول که طبع مکتبه صدوق با تصحیح دانشمند محترم جناب آقای حاج علی اکبر غفّاری أمدّ اللهُ فی عمره‌الشّریف بود، این کلمه بصورت فإنّکم تنصرونا ضبط شده بود، و ما هم به همان نهج آورده و ترجمه نمودیم ولی همانطور که پیداست معنی سلیس نیست و دارای تعقید معنوی و نیاز به تقدیر حذف دارد تا با مراد سازگار آید. پس از طبع کتاب باز به چند نسخه خطّی مراجعه شد، در آنها هم با همین عبارت فإنّکم تنصرونا بود. و از طرفی چون جناب مصحّح گرامی با حقیر سابقه دوستی و آشنائی داشتند و حقیر پشتکار ایشان را در مراجعه به مصادر و دقّت تصحیح می‌دانستم برای رفع محذور و توضیح مطلب به ایشان ارجاع شد.
در پاسخ چنین فرموده بودند: ما در حین طبع کتاب «تحف‌العقول به چندین مصدر خطّی مراجعه نمودیم در همه آنها فإنّکم تنصرونا بود، و چون خود ما هم معنی را غیر سلیس یافتیم و از طرفی تصرّف در عبارت صاحب کتاب غلط است لهذا با همین لفظ طبع نمودیم سپس بطور قطع و یقین از شواهد و قرائن معلوم شد که اصل عبارت فإنْ لَم تنصرونا بوده است بعداً نسخه نویسان نون را به لام متّصل نموده فإنْلَم تنصرونا نوشته‌اند؛ و چون اینگونه کتابت معهود نبوده است نسخه نویسان بعدی تصوّر کرده‌اند در اصل فإنّکم تنصرونا بوده است لهذا سرکشی بر روی لام قرار داده و آنرا بصورت کاف در آورده‌اند؛ و بدین ترتیب در سیر تحریفات و تصحیفات کتابتی اینگونه تغییر حاصل شده است بنابراین عبارت اصل بدون تردید فإن لم تنصرونا می‌باشد ـ انتهی پیام جناب آقای غفّاری
و چون این پاسخ مورد قبول و امضای حقیر واقع شد، در طبع مجدّد آن که به شکل حروفی تحقّق یافت بصورت فإن لم تنصرونا ضبط و به همینگونه ترجمه شده است

[3] «تُحف العقول ص 239، از طبع حروفی
[4] این وصیّت را محدّث قمّی در «نفس المهموم ص 45، از علاّمه مجلسی در «بحار الانوار» از محمّد بن أبی طالب موسوی آورده و نیز در «ملحقات إحقاق الحقّ» ج 11، ص 602، از خوارزمی در کتاب «مقتل الحسین ج 1، ص 188 طبع نجف آورده است و در «مقتل علاّمه خوارزمی ج 1، ص 188 موجود است
[5] از کلمه مَهْما یَکُنْ تا اینجا را حاجی نوری (قدّه در «مستدرک الوسآئل ج 2، ص 396، در کتاب امر به معروف و نهی‌از منکر، حدیث شماره 6، از «کشف الغمّه نقل کرده است
[6] از کلمه وَاعْلَموا تا اینجا را از «کشف الغمّه با عبارت فَتَحولَ نِقَمًا، و از «بحار الانوار» از «اعلام الدّین دیلمی با عبارت فتَحوَّلَ إلی غَیْرَکُمْ، مرحوم نوری در «مستدرک ج 2، ص 399، به شماره 1 در باب وجوب حسن جواب النّعم بالشّکر و أدآء الحقوق از کتاب أمر به معروف نقل نموده است
[7] از کلمه و اعْلَموا تا اینجا را در «مستدرک ج 2، ص 394، به شماره 18 در باب استحباب معروف و کراهت ترک آن از کتاب أمر به معروف حاجی نوری (قدّه از «بحار الانوار» از «اعلام الدّین دیلمی نقل کرده است با دو کلمه زیاده بر آن اوّل اینکه پس از یَسُرُّ النّاظِرینَ، عبارت و یَفوقُ الْعالَمینَ را آورده است دوّم اینکه پس از کلمه سَمِجًا، قَبیحًا را اضافه نموده است (برای بازگشت به متن بر روی عدد پاورقی کلیک کنید.)
[8] «کشف الغمّه طبع سنگی ص 184
[9] در «بحار الانوار» طبع حروفی اسلامیّه ج 78، ص 126، از «جامع‌الاخبار» روایت کرده است ولیکن در «جامع الاخبار» در فصل 89، در ص 152 طبع مصطفوی این روایت را از حضرت علیّبن الحسین علیهما السّلام روایت کرده است
[10] این روایت در کتاب «اختصاص شیخ مفید در ص 225، از طبع حروفی وارد است و مجلسی رضوان الله علیه در جلد دهم «بحار» کمپانی در احوالات حضرت سیّد الشّهداء علیه السّلام (ج 78، ص 126 از طبع حروفی و در جلد پانزدهم کمپانی در باب اداء فرائض و اجتناب از محارم نقل کرده است
[11] این روایت را مجلسی در «بحار الانوار» ج 78 از طبع حروفی ص 128، از کتاب «اعلام الدّین آورده است
[12] «تحف العقول ص 248؛ و «بحار الانوار» جلد 78، ص 120، از «تحف العقول
[13] «تحف العقول ص 246 از طبع حروفی و «بحار الانوار» ج 78، ص 118 از طبع حروفی
[14] ابن أثیر جزری در «الکامل فی التّاریخ ج 3، ص 460 در حوادث سال

چهل و نهم هجری آورده است که در این سال حسن‌بن علیّ علیه السّلام‌وفات یافتند، و جُعده دختر أشعث بن قیس کِندی او را زهر داد.
[15] و در بعضی از نُسخ وارد است دو سال
[16] «کتاب سلیم بن قیس هلالی کوفی از ص 206 تا ص 209
[17] مقصود، معاویه بن أبی سفیان است
[18] چون در این خطبه شریفه لغاتی استعمال شده است که در ضبط مختلف می‌باشد، حقیر بعضی از لغات را به طریق صحیح و با معنای مناسب ذکر می‌کنم
قِلاده گردنبند. فَته دختر جوان خُیِّر، مجهول باب تفعیل اختیار و انتخاب گردیده شده است عُسْلان به ضمّ فاء الفعل جمع عاسل به معنای گرگ است چون راکب و رُکبان و فارس و فُرسان أکراش جمع کِرْش به معنای شکمبه گوسفند و سائر حیوانات جُوف جمع جَوْفاء به معنای توخالی است مثل حُمْر و حَمراء، و صُفْر و صفراء. أجْربه جمع جِراب به معنای انبان است مثل أنظمه و نظام و سُغْب جمع أسْغَب به معنای گرسنه مثل حُمْر و أحْمر. لُحْمَه بالضّم پود جامه در مقابل تار، و کنایه از قرابت است حظیره به معنای مکان محدود و محصور به دیوار است و حظیره‌القدس به معنای بهشت است
این خطبه در بسیاری از کتب نقل شده است از جمله «لُهوف ص 53، و کتاب «نفس المهموم ص 100، و در «مقتل خوارزمی ج 2، ص 5 و 6؛ ولیکن در آنٍ وَ ما أوْلَعَنی إلَی أسْلافی وارد است و نیز کأنّی أنْظُرُ إلَی أوْصالی تُقَطِّعُها وُحوشُ الْفَلَواتِ غُبْرًا و عَفْرًا وارد است و از جمله لَتَشُذَّ عَنْ رَسولِ اللَهِ لُحْمَتُهُ تا آخر در این نقل وارد نیست و در «کشف الغمّه ص 184 طبق عبارات «لهوف نیز وارد است و در «ملحقات إحقاق الحقّ» ص 598، ج 11 از «مقتل خوارزمی تا جمله وَ یُنْجَزُ لَهُم وَعْدُهُ روایت کرده است و نیز از علاّمه مدوخ در کتاب «العدل الشّاهد» ص 95، طبق همان عبارات «لهوف آورده است
[19] «کشف الغمّه ص 183 و 184
[20] «نفس المهموم ص 219، و «ملحقات إحقاق الحقّ» ج 11، ص 647، از «ینابیع المودّه ص 346 و 347؛ و مرحوم محدّث قمّی فرموده است که محمّد بن أبی طالب گفته است أبوعلی سلامی در تاریخ خود ذکر کرده است که این اشعار از حضرت امام حسین علیه السّلام است و هیچکس را توان آن نیست که مانند آن سراید.

خطبه حضرت در وقت ممانعت حُرّ

و چون حرّ بن یزید ریاحی از حرکت آن حضرت به کوفه و یا مراجعت به مدینه بشدّت منع کرد، آن حضرت در ذِی حَسَم بپاخاست و طبق روایت طبری در «تاریخ از عَقَبه بن أبی العیزار:

فَحَمِدَ اللهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: أَمَّا بَعْدُ؛ إِنَّهُ قَدْ نَزَلَ مِنَ الاْمْرِ مَا قَدْ تَرَوْنَ. وَإِنَّ الدُّنْيَا قَدْ تَغَيَّرَتْ وَتَنَكَّرَتْ وَأَدْبَرَ مَعْرُوفُهَا وَاسْتَمَرَّتْ حَذَّآءَ، فَلَمْ يَبْقَ مِنْهَا إِلاَّ صُبَابَه كَصُبَابَه الاْءِنَآءِ، وَخَسِيسُ عَيْشٍ كَالْمَرْعَى الْوَبِيلِ. أَلاَ تَرَوْنَ أَنَّ الْحَقَّ لاَيُعْمَلُ بِهِ، وَأَنَّ الْبَاطِلَ لاَيُتَنَاهَى عَنْهُ !؟ لِيَرْغَبِ الْمُؤْمِنُ فِى لِقَآءِ اللهِ مُحِقًّا؛ فَإِنِّى لاَأَرَى الْمَوْتَ إِلاَّ سَعَادَه، وَلاَ الْحَيَوه مَعَ الظَّالِمِينَ إِلاَّ بَرَمـًا. [21]

«پس حمد خداوند را بجای آورد و ثنای او بگفت و سپس فرمود:

امّا بعد، این شدّت و بلائی که بر ما فرود آمده است شما در مرأی و مَسمع خود می‌بینید؛ دنیا و جریان امور روزگار واژگونه شده و چهره زشت و کریه خود را نشان داده است نیکوئیهای دنیا همه پشت کرده‌اند، و دنیا بر همین روش شتابان می‌گذرد؛ و چیزی از آن نمانده است مگر اندکی که مانند قطراتِ آب در ته ظرف جمع شود؛ یا زندگی پست و ناچیزی که چون چراگاه دِرو شده خراب و درهم باشد. آیا نمی‌بینید که به حقّ عمل نمی‌شود؟ ! و از باطل جلوگیری به عمل نمی‌آید؟ ! و در این صورت حتماً باید مؤمن حقّ جو، طالب دیدار خدا و لقای حقّ بوده باشد. من مرگ را جز سعادت نمی‌بینم و زندگی با ستمکاران را جز ملالت و خستگی و کسالت نمی‌نگرم »

در کتاب «تحف العقول پس از ذکر این جملات از خطبه این جمله را نیز افزوده است که حضرت فرمودند:

إِنَّ النَّاسَ عَبِيدُ الدُّنْيَا، وَالدِّينُ لَعْقٌ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ، يَحُوطُونَهُ مَا دَرَّتْ مَعَايِشُهُمْ؛ فَإِذَا مُحِّصُوا بِالْبَلاَ ءِ قَلَّ الدَّيَّانُونَ. [22]

«مردم بندگان دنیا هستند، و دین چون آب دهانیست که بر روی زبانهای آنان جاری است و تا جائیکه معیشت‌های آنان فراوان است متعهّد و حافظ دین هستند؛ امّا زمانیکه به بلایا و مشکلات آزمایش شوند، دینداران حقیقی به شماره اندک خواهند بود.»

و در این حال زُهَیر بن القَین و نافِع بن هِلال و بُرَیر بن خُضَیر هریک جداگانه برخاستند و مراتب تأیید و تثبیت خود را به آن حضرت ابراز داشتند.

حرّ بن یزید با آن حضرت همراه بود؛ و در راه و حرکت جدا نمی‌شد و می‌گفت
ای حسین من با این گفتارم خدا را درباره خودت به یادت می‌آورم که من گواهی می‌دهم که اگر جنگ کنی کشته خواهی شد!
فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عليه‌السلام: أَ فَبِالْمَوْتِ تُخَوِّفُنِی ! وَهَلْ يَعْدُو بِكُمُ الْخَطْبُ إِنْ تَقْتُلُونِی ! وَ سَأَقُولُ كَمَا قَالَ أَخُو الْأَوْسِ لِابْنِ عَمِّهِ وَهُوَ يُرِيدُ نُصْرَه رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَءَالِهِ؛ فَخَوَّفَهُ ابْنُ عَمِّهِ وَقَالَ: أَيْنَ تَذْهَبُ؟ فَإِنَّكَ مَقْتُولٌ. فَقَالَ:
سَأَمْضِی‌وَمَا بِالْمَوْتِ عَارٌ عَلَى الْفَتَى وَ وَاسَى الرِّجَالَ الصَّالِحِينَ بِنَفْسِهِ فَإِنْ عِشْتُ لَمْ أَنْدَمْ وَإِنْ مِتُّ لَمْ أَلَمْ إِذَا مَا نَوَى حَقًّا وَجَاهَدَ مُسْلِمَا وَ فَارَقَ مَثْبُورًا وَخَالَفَ مُجْرِمَا كَفَى بِكَ ذُلاًّ أَنْ تَعِيشَ وَتُرْغَمَ [23]
«حضرت در پاسخ حرّ فرمود ای از مرگ مرا می‌ترسانی ! وای اگر مرا بکشید دیگر مشکل شما حلّ می‌شود؟! [24]
من همان کلامی را می‌گویم که برادر أوسیِ ما به پسر عموی خود گفت در وقتیکه می‌خواست برای نصرتِ رسول خدا صلّی الله علیه وآله وسلّم برود؛ و پسر عمویش او را می‌ترسانید و می‌گفت کجا می‌روی تو حتماً کشته خواهی شد! او در جواب گفت من حتماً می‌روم و جوانمرد را از مرگ ننگ و عاری نیست اگر عملش برای حقّ باشد و از روی حال تسلیم و رضا مجاهدت کند. و با بذل جان و نفس خود با مردمان صالح و نیکوکار مواسات کند؛ و از مردم مَطرود و ملعون جدا شود، و با مُجرم و گناهکار، طریق ستیز و مخالفت پیشه سازد. پس اگر من زنده بمانم پشیمان نگشته‌ام و اگر بمیرم مردم مرا ملامت نکنند، و این خواری و ذلّت برای تو بس است که زنده بمانی و مورد ظلم و تعدّی و تجاوز قرار گیری و نتوانی از حقّ خود دفاع کنی »
و شاید آن کلمات دُرَربار که علاّمه معاصر توفیق أبوعلم در کتاب خود موسوم به «أهل البیت آورده است پاسخ حضرت سیّدالشّهداء علیه السّلام در همین‌جا به حُرّ بن یزید ریاحی بوده است آنجا که فرماید:
لَيْسَ شَأْنِی شَأْنَ مَنْ يَخَافُ الْمَوْتَ. مَا أَهْوَنَ الْمَوْتَ عَلَى سَبِيلِ نَيْلِ الْعِزِّ وَإِحْيَآءِ الْحَقِّ. لَيْسَ الْمَوْتُ فِی سَبِيلِ الْعِزِّ إِلاَّ حَيَوه خَالِدَه؛ وَلَيْسَتِ الْحَيَوه مَعَ الذُّلِّ إِلاَّ الْمَوْتَ الَّذِی لاَ حَيَوه مَعَهُ. أَ فَبِالْمَوْتِ تُخَوِّفُنِی ! هَيْهَاتَ؛ طَاشَ سَهْمُكَ، وَخَابَ ظَنُّكَ! لَسْتُ أَخَافُ الْمَوْتَ. إِنَّ نَفْسِی لاَكْبَرُ مِنْ ذَلِكَ، وَهِمَّتِی لاَعْلَى مِنْ أَنْ أَحْمِلَ الضَّيْمَ خَوْفًا مِنَ الْمَوتِ؛ وَهَلْ تَقْدِرُونَ عَلَى أَكْثَرَ مِنْ قَتْلِی ! مَرْحَبًا بِالْقَتْلِ فِی سَبِيلِ اللَّهِ! وَلَكِنَّكُمْ لاَتَقْدِرُونَ عَلَى هَدْمِ مَجْدِی

وَمَحْوِ عِزَّتِی وَشَرَفِی فَإذًا لاَ أبَالِی مِنَ الْقَتْلِ. [25]
«شأنِ من شأن کسی نیست که از مرگ بترسد! چقدر مرگ در راه وصول به عزّت و احیای حقّ، سبک و راحت است نیست مرگ در راه عزّت مگر زندگانی جاویدان و نیست زندگانی با ذلّت مگر مرگی که با او حیاتی نیست آیا مرا از مرگ می‌ترسانی ! هیهات تیرت به خطا رفت و گمانت واهی و تباه شد! من آن کسی نیستم که از مرگ بترسم نفس من از این بزرگتر است و همّت من عالی‌تر است از آنکه از ترسِ مرگ بار ستم و ظلم را بدوش بکشم وای شما بر بیشتر از کشتن من توانائی دارید؟! مرحبا و آفرین به کشته شدن در راه خدا! ولیکن شما توانائی بر نابودی مَجد من و محو و نیستی عزّت و شرف من ندارید! پس در این صورت من باکی از کشته شدن ندارم
و سیّد الشّهداء علیه السّلام همانِ کسی است که می‌فرمود:
مَوْتٌ فِی عِزٍّ خَیْرٌ مِنْ حَیَوه فِی ذُلٍّ. [26]
«مردن در راه عزّت وبا عزّت بهتر است از زندگی با ذلّت »
و همان کسی است که در موقع جنگ نمودن و حمله‌ور شدن بر سپاه دشمن رَجَز می‌خواند و می‌فرمود:
الْمَوْتُ خَیْرٌ مِنْ رُکُوبِ الْعَارِ وَالْعَارُ أَوْلَی مِنْ دُخُولِ النَّارِ [27]
«مرگ بهتر است از مرتکب عار و ننگ شدن و عار بهتر است از دخول در آتش » [28]

خطبه حضرت در مکانی به‌نام"بی ضه"، در بیان علت قیام، توصیف خود و توصیف اهل کوفه

از طبری نقل است که أبو مِخْنَف از عَقَبه بن أبی‌العِیزاز روایت کرده است که حسین علیه السّلام اصحاب خود و اصحاب حرّ را در بیضَه مخاطب قرار داده و بدین خطبه مشغول شد:
فَحَمِدَ اللَهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ رَسُولَ اللَهِ صَلَّى اللَهُ عَلَيْهِ وَءَالِهِ قَالَ: مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَآئِرًا مُسْتَحِلاًّ لِحُرُمِ اللَهِ، نَاكِثًا لِعَهْدِ اللَهِ، مُخَالِفًا لِسُنَّه رَسُولِ اللَهِ صَلَّى اللَهُ عَلَيْهِ وَءَالِهِ؛ يَعْمَلُ فِي عِبَادِ اللَهِ بِالاْثْمِ وَالْعُدْوَانِ؛ فَلَمْ يُغَيِّرْ عَلَيْهِ بِفِعْلٍ وَلاَ قَوْلٍ، كَانَ حَقًّا عَلَى اللَهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مَدْخَلَهُ.
أَلاَ وَإِنَّ هَؤُلاَءِ قَدْ لَزِمُوا طَاعَه الشَّيْطَانِ، وَتَرَكُوا طَاعَه الرَّحْمَنِ، وَأَظْهَرُوا الْفَسَادَ، وَعَطَّلُوا الْحُدُودَ؛ وَاسْتَأْثَرُوا بِالْفَىْءِ؛ وَأَحَلُّوا حَرَامَ اللَهِ، وَحَرَّمُوا حَلاَلَهُ؛ وَأَنَا أَحَقُّ مِنْ غَيْرِ مَنْ غَيَّرَ ـ مَنْ عَيَّرَ. وَقَدْ أَتَتْنِى كُتُبُكُمْ، وَقَدِمَتْ عَلَيَّ رُسُلُكُمْ بِبَيْعَتِكُمْ أَنَّكُمْ لاَ تُسَلِّمُونِى وَلاَ تَخْذُلُونِى فَإِنْ تَمَمْتُمْ عَلَى بَيْعَتِكُمْ تُصِيبُوا رُشْدَكُمْ.
فَأَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِىٍّ، وَابْنُ فَاطِمَه بِنْتِ رَسُولِاللَهِ صَلَّى اللَهُ عَلَيْهِ وَءَالِهِ؛ نَفْسِى مَعَ أَنْفُسِكُمْ، وَأَهْلِى مَعَ أَهْلِيكُمْ؛ فَلَكُمْ فِيَّ أُسْوَه. وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَنَقَضْتُمْ عَهْدَكُمْ، وَخَلَعْتُمْ بَيْعَتِى مِنْ أَعْنَاقِكُمْ؛ فَلَعَمْرِى مَا هِىَ لَكُمْ بِنُكْرٍ؛ لَقَدْ فَعَلْتُمُوهَا بِأَبِى وَأَخِى وَابْنِ عَمِّى مُسْلِمٍ. فَالْمَغْرُورُ مَنِ اغْتَرَّ بِكُمْ. فَحَظَّكُمْ أَخْطَأْتُمْ، وَنَصِيبَكُمْ ضَيَّعْتُمْ؛ وَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ. وَسَيُغْنِى اللَهُ عَنْكُمْ. وَالسَّلاَمُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَه اللَهِ وَبَرَكَاتُهُ. [29]
«پس حمد خداوند را بجای آورد و ثنا بر او فرستاد، و سپس فرمود:
ای مردم رسول خدا صلّی الله علیه وآله وسلّم فرمود: هر کسی ببیند سلطان ستمگری را که حرام خدا را حلال شمرد، و عهد خدا را بشکند، و خلاف سنّت رسول خدا صلّی الله علیه وآله رفتار کند، و در میان بندگان خدا به گناه و ستم عمل کند؛ و آن شخص بیننده سکوت اختیار کند، ونه از راه کردار و نه از راه گفتار، او را سرزنش نکند و در مقام انکار و عیب گوئی بر نیاید؛ بر خداوند واجب است که او را به همان جائی ببرد که آن سلطان جائر را می‌برد.
آگاه باشید که این طائفه ستمگر و حکّام جائر بنی اُمیّه پیوسته از شیطان پیروی نموده و طاعت او را بر خود لازم دانستند، و اطاعت خداوند رحمن را ترک گفتند، و زشتی و فساد را ظاهر نمودند، و حدود خدا را تعطیل کردند، و غنائم و فَیْء را که متعلّق به همه مسلمین است اختصاص به خود دادند، و حرام خدا را حلال شمردند؛ و حلال خدا را حرام شمردند. و من از غیر خودم سزاوارترم (به جلوگیری از این امور و نهی کردن از آنها و زمام

امور مسلمانان را به دست گرفتن تا به احکام قرآن و سنّت رسول الله عمل شود).
نامه‌های شما به من رسید! و رسولان شما نزد من آمدند! که شما همه با من بیعت کرده‌اید که مرا تسلیم دشمن نکنید، و مرا تنها و بی یاور نگذارید و مخذول و منکوب ننمائید! اگر حال بر بیعت خود پایداری می‌کنید، راه رشد و صواب همین است
من حسین فرزند علیّ هستم من پسر فاطمه دختر رسول الله صلّی الله علیه وآله هستم جان من با جانهای شماست و اهل من با اهل شماست (از نقطه نظر تعیّن و تشخّص زندگی برای خود مزیّتی قائل نشدم و در جاه و مال چیزی را به خود منحصر ننمودم خودم و اهلم مانند شما و اهل شماست) لیکن من اُسْوه و الگو و سرمشق شما هستم (که باید از من پیروی کنید و مرا امام و مقتدای خود بدانید! و در دور بودن از زندگانی متجمّلانه و ترک تبذیر و اسراف و دست نبردن به فَیْء و غنیمت به من تأسّی کنید!) و اگر این کار را نکنید، و عهد و پیمان خود را بشکنید، و بیعت را از ذمّه‌های خود بردارید؛ به جان خودم سوگند که این عمل از شما بدیع و تازه نیست شما با پدر من و برادر من و پسر عمّ من مسلم‌بن عقیل نیز چنین کردید. پس شخص مغرور و گول خورده کسی است که به اقبال شما و توجّه شما فریب خورد! چون شما از بهره خود روی گردانیده و بخت خود را واژگون نموده‌اید! و نصیب خود را ضایع و تباه ساخته‌اید!
و بدانید: هر کس که پیمان بشکند، عواقب وخیم و عکس العمل پیمان شکنی بر عهده خود اوست و البتّه خداوند بزودی از شما بی‌نیاز می‌گرداند.
و سلام خداوند و رحمت و برکات خداوند بر شما باد!»
و چون حضرت سیّد الشّهداء علیه السّلام به کربلا وارد شدند، دوات و کاغذ طلبیده و نظیر همین خطبه‌ای را که بیان شد، برای بزرگان و اشراف کوفه آنانکه گمان می‌رفت در خطّ مشی آن حضرت هستند نوشتند. [30] و پایان نامه را به خاتَم شریف مُهر زده و نامه را پیچیدند و به قَیس ابن مُسْهر صَیداوی دادند تا به کوفه برساند.

خطبه حضرت در شب عاشورا در جمع اصحاب و برداشتن بیعت از آنها

حضرت سیّد الشّهداء علیه السّلام روز تاسوعا نزدیک غروب آفتاب اصحاب خود را جمع نمودند. و حضرت علیّ بن الحسین زین‌العابدین علیه السّلام می‌فرماید: من نزدیک رفتم تا ببینم به آنها چه می‌گوید؛ و من در آن وقت مریض بودم پس شنیدم که پدرم به اصحاب خود چنین فرمود:
أُثْنِی عَلَی اللَهِ أَحْسَنَ الثَّنَآءِ. وَأَحْمَدُهُ عَلَی السَّرَّآءِ والضَّرَّآءِ. اللَهُمَّ إِنِّی أَحْمَدُکَ عَلَی أَنْ أَکْرَمْتَنَا بِالنُّبُوَّه، وَعَلَّمْتَنَا الْقُرْءَانَ؛ وَفَقَّهْتَنَا فِی الدِّینِ. أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّی لاَ أَعْلَمُ أَصْحَابـًا أَوْفَی وَلاَ خَیْرًا مِنْ أَصْحَابِی وَلاأَهْلَ بَیْتٍ أَبَرَّ وَلاَ أَوْصَلَ مِنْ أَهْلِ بَیْتِی فَجَزَاکُمُ اللَهُ عَنِّی خَیْرَ الْجَزَآءِ.
أَلاَ وَإِنِّی قَدْ أَذِنْتُ لَکُمْ، فَانْطَلِقُوا جَمِیعـًا فِی حِلٍّ؛ لَیْسَ عَلَیْکُمْ مِنِّی ذِمَامٌ. هَذَا اللَیْلُ قَدْ غَشِیَکُمْ فَاتَّخِذُوهُ جَمَلاً. [31]
«ثنا و ستایش خداوند را بجا می‌آورم به بهترین ستایش و او را در دو حال مسرّت و خوشی و گرفتاری حمد می‌کنم
بار پروردگارا! من حقّاً حمد و سپاس تو را بجای می‌آورم که ما را به نبوّت بزرگوار و مکرّم داشتی و قرآن را به ما تعلیم کردی و در دین ما را فقیه و دانا نمودی امّا بعد، من حقّاً اصحابی باوفاتر و بهتر از اصحاب خودم و نه اهل بیتی نیکوکارتر و با صِله و پیوندتر از اهل بیت خودم سراغ ندارم پس خداوند شما را از طرف من به بهترین جزائی پاداش دهد! آگاه باشید که من در رفتن به شما اذن و اجازه دادم پس همگی بروید که عقد بیعت را از شما بگسستم و نسبت به خود، بر شما عهده و ذِمامی ندارم اینک شب در رسیده است و پوشش آن شما را در بر گرفته است آن را چون شتر راهواری بگیرید و متفرّق شوید!»
برادران و فرزندان و پسران برادر، و پسران عبدالله بن جعفر، و مسلم بن عَوسجه و زهیر بن القَیْن و جماعتی دیگر از اصحاب برخاستند و هر یک با زبانی اعتذار آمیز گفتند که ما بعد از تو باقی نباشیم و خداوند ما را پس از تو زنده نگذارد! ابداً ابداً چنین کاری نخواهیم کرد؛ بلکه آرزو داشتیم چندین جان داشتیم و همه را در راه تو فدا می‌کردیم

دعای حضرت در صبح عاشورا

از حضرت سیّد السّاجدین و زین العابدین علیه السّلام روایتست که
لَمَّا صَبَّحَتِ الْخَیْلُ الْحُسَیْنَ علیه‌السلام، رَفَعَ یَدَیْهِ وَ قَالَ:
اِللَهُمَّ أَنْتَ ثِقَتِی فِی کُلِّ کَرْبٍ، وَأَنْتَ رَجَآئِی فِی کُلِّ شِدَّه، وَأَنْتَ لِی فِی کُلِّ أَمْرٍ نَزَلَ بِی ثِقَه وَعُدَّه. کَمْ مِنْ هَمٍّ یَضْعُفُ فِیهِ الْفُؤَادُ، وَتَقِلُّ فِیهِ الْحِیلَه، وَیَخْذُلُ فِیهِ الصَّدِیقُ، وَیَشْمُتُ فِیهِ الْعَدُوُّ؛ أَنْزَلْتُهُ بِکَ، وَشَکَوْتُهُ إِلَیْکَ، رَغْبَه مِنِّی إِلَیْکَ عَمَّنْ سِوَاکَ؛ فَفَرَّجْتَهُ عَنِّی وَکَشَفْتَهُ، وَکَفَیْتَهُ. فَأَنْتَ وَلِیُّ کُلِّ نِعْمَه، وَصَاحِبُ کُلِّ حَسَنَه، وَمُنْتَهَی کُلِّ رَغْبَه. [32]
«و چون صبحگاهان لشکر به نزد حسین علیه السّلام آمدند، دستهای خود را بلند نموده و عرضه داشت
بار پروردگارا! در تمام غصّه‌ها و اندوه‌ها، تو محلّ اتّکاء و اعتماد من می‌باشی و در هر گرفتاری و شدّت تو محلّ امید من هستی و در هر حادثه‌ای که بر من فرود آید و هر نازله‌ای که بر من وارد شود، تو محلّ اطمینان و استعداد من می‌باشی چه بسیار از هموم و غموم خود را که دل در آن ناتوان می‌شد، و حیله و چاره برای رفع آن کوتاه می‌آمد، و دوست انسان را تنها می‌گذاشت و دشمن زبان به شماتت می‌گشود؛ من بارِ آن حوادث و هموم را بسوی تو آوردم و شِکوه آن را به تو نمودم به جهت میل و رغبتی که به تو داشتم و به غیر از تو نداشتم پس خداوندا تو همه آنها را برطرف نمودی و امر مرا کفایت کردی بنابراین ای خدای من تو ولیّ تمام نعمت‌ها هستی و صاحب هر نیکوئی و منتهای تمام رغبت‌ها می‌باشی »

و آنگاه حضرت مرکب خود را طلبیده و سوار شدند، و با صدای بلند بطوریکه همگی می‌شنیدند چنین خطبه‌ای ایراد نمودند:
أَيُّهَا النَّاسُ! اسْمَعُوا قَوْلِی وَلاَ تَعْجَلُوا حَتَّی أَعِظَكُمْ بِمَا يَحِقُّ عَلَیَّ لَكُمْ؛ وَحَتَّی أَعْذِرَ إِلَيْكُمْ! فَإِنْ أَعْطَيْتُمُونِی النِّصْفَ كُنْتُمْ بِذَلِكَ أَسْعَدَ! وَإِنْ لَمْ تُعْطُونِی النِّصْفَ مِنْ أَنْفُسِكُمْ فَأَجْمِعُوا رَأْيَكُمْ وَشُرَكَآءَكُمْ ثُمَّ لاَ يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّه ثُمَّ اقْضُو ا إِلَیَّ وَلاَ تُنظِرُونِ! إِنَّ وَلِـِیَ اللَهُ الَّذِی نَزَّلَ الْكِتَـ'بَ وَهُوَ يَتَوَلَّی الصَّـ'لِحِينَ.
«ای مردم گفتار مرا بشنوید! و شتاب نکنید تا آنچه حقّ شماست بر من از اندرز و موعظه شما را بدان پند دهم و عذر خود را در حرکت از مکّه بسوی شما برای شما بیان کنم پس اگر از درِ انصاف در آئید و عذر مرا بپذیرید که البتّه نیکبخت باشید! و دیگر راه مقاتله و جنگ با من بر روی شما بسته می‌گردد! و اگر عذر مرا نپذیرید و حجّت مرا کافی ندانید، پس در آن هنگام رأی خود و شریکان خود را روی‌هم گرد آورده تا اینکه کار شما و امر شما بر شما پوشیده نماند؛ و سپس بدون هیچ مهلتی به من بپردازید و کار خود را یکسره کنید! بدانید که صاحب اختیار و ولیّ من خداست که قرآن کریم را بفرستاد؛ و او زمام امور مردمان صالح را در دست دارد.»
پس حمد خدای را بجا آورد، و ثنای او بگفت و درود بر پیغمبر بفرستاد، و هیچ خطیبی دیده نشد نه قبل از او و نه بعد از او که چنین با بلاغت در گفتار خود مطالب را ادا کند.
و پس از آن فرمود: اوّل نَسَب مرا در نظر آورید! و ببینید من کیستم و سپس به افکار خود مراجعه کنید و آن را مورد عتاب و سرزنش قرار دهید! ببینیدای کشتن من برای شما سزاوار است ! وای پاره کردن حرمت من بر شما جائز است ! مگر من پسر دختر پیغمبر شما نیستم مگر من پسر وصیّ پیغمبر و پسر عموی او که اوّل مؤمن و تصدیق آورنده به رسول الله و به آنچه از جانب خدا بر او نازل شده بود نیستم مگر حمزه سیّد الشّهداء عموی پدر من نیست مگر جعفر که به دو بال خود در بهشت پرواز می‌کند، عموی من نیست آیا مگر به شما نرسیده است گفتار رسول خدا که درباره من و برادرم فرمود: هَذَانِ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّه. «این دو نفر دو سیّد و آقای جوانان بهشتند.»؟
پس اگر مرا در این گفتار تصدیق دارید و بدانید که من راست می‌گویم و سوگند به خدا از وقتی که دانسته‌ام خداوند دروغگو را دشمنِ مبغوض شمرده است سخن دروغی را بر زبان نیاورده‌ام (از کشتن من صرف نظر کنید)! و اگر گفتار مرا باور ندارید و این کلام را تکذیب می‌کنید، اینک در

میان شما کسی هست که شما را خبر دهد! از جابربن عبدالله أنصاری و أبوسعید خُدری و سَهْل‌بن سَعد ساعدیّ و زید بن أرقَم و أنس بن مالک سؤال کنید! آنان به شما خبر می‌دهند که رسول خدا درباره من و برادرم چنین فرموده است ای این معنی مانع و حاجز از ریختن خون من نمی‌شود؟
شمر گفت آن کسیکه بفهمد تو چه می‌گوئی خدا را بر یک جانب عبادت کرده است
حبیب بن مظاهر در پاسخ شمر گفت سوگند به خدا که من می‌بینم تو را که خدا را بر هفتاد جانب (از شکّ و شبهه عبادت می‌کنی خداوند بر دل تو مُهر زده است (و دیگر یارای فهم و ادراک ندارد.)
حضرت سیّد الشّهداء فرمود: اگر در این امر شکّ دارید ای در این هم شکّ دارید که من پسر دختر پیغمبر شما هستم ! سوگند به خدا در میان مشرق و مغرب عالم پسر دختر پیغمبری غیر از من نه در میان شما و نه در میان غیر شما نیست وای بر شما ای کسی را از شما کشته‌ام که به طلب قصاص گرد آمده‌اید؟ یا مالی را از شما تملّک نموده‌ام یا جراحتی و زخمی زده‌ام که برای تلافی آمده‌اید؟ !
هیچیک از آنان سخنی نگفت
حضرت ندا در داد: ای شَبَث بن رِبْعِیّ! و ای حجّار بن أبْجُر! و ای قَیس بن أشعَث و ای یزید بن حارِث ای شما به من در نامه ننوشتید که میوه‌های درختان رسیده است و اطراف زمین سرسبز گردیده‌است اگر به سوی ما بیائی به سوی لشکری آماده معاونت و کمک در تحت فرمان خود خواهی آمد؟ !
قیس بن اشعث گفت ما نمی‌دانیم تو چه می‌گوئی ولیکن برای حکم و فرمان پسر عمویت (یزید) تنازل کن آنان برای تو نمی‌خواهند مگر آنچه را که تو بپسندی
فَقَالَ الْحُسَیْنُ علیه‌السلام: لاَ وَاللَهِ! لاَ أُعْطِیکُمْ بِیَدِی إِعْطَآءَ الذَّلِیلِ، وَ لاَ أَقِرُّ لَکُمْ قَرَارَ الْعَبِیدِ. [33] ثُمَّ نَادَی یَا عِبَادَ اللَهِ! إِنِّی عُذْتُ بِرَبِّی وَرَبِّکُمْ أَن تَرْجُمُونِ؛ وَأَعُوذُ بِرَبِّی وَرَبِّکُمْ مِنْ کُلِّ مُتَکَبِّرٍ لایُؤْمِنُ بِیَوْمِ الْحِسَابِ. [34]
«حضرت سیّد الشّهداء علیه السّلام در اینحال فرمود: نه سوگند به خدا! چون ذلیلان دست ذلّت به شما ندهم و مانند بردگان بار ظلم و ستم شما را به دوش نمی‌کشم
و پس از آن فرمود: ای بندگان خدا! من پناه می‌برم به پروردگار خودم و پروردگار شما از اینکه مرا سنگباران کنید! من پناه می‌برم به پروردگارم و پروردگار شما از هر متکبّری که بروز پاداش و حساب ایمان ندارد.»

[21] این خطبه را بزرگان و اعاظم حدیث و تاریخ از شیعه و سنّی نقل کرده‌اند از جمله ابن طاووس در «لهوف ص 69؛ و محدّث قمّی در «نفس المهموم ص 116؛ و علیّ بن عیسی اربلی در «کشف الغمّه ص 185، و ابن شعبه حرّانی در کتاب «تحف العقول ص 245، و مجلسی در «بحار الانوار» ج 78، ص 116 و 117 از طبع حروفی از «تحف العقول ؛ و در «ملحقات إحقاق الحقّ» ج 11، ص 596، از علاّمه معاصر توفیق أبوعلم در کتاب «أهل‌البیت ص 438، و نیز در «ملحقات إحقاق الحقّ» در همین جلد در ص 605، از محمّد بن جَریر طبری در «تاریخ الاُمم والملوک (ج 4، ص 305، طبع مطبعه استقامت در مصر) و نیز از ابن عبد ربّه اندلسی در «عقدالفرید» (ج 2، ص 218، طبع مطبعه شرقیّه در مصر) و نیز از طبرانی در کتاب «المعجم الکبیر» (ص 146 خطّی و نیز از أبونعیم اصفهانی در «حلیه الاولیآء» (ج 2، ص 39، طبع مطبعه سعادت در مصر) و از علاّمه خوارزمی در «مقتل (ج 2، طبع نجف اشرف و نیز از ابن عساکر دمشقی در «تاریخ دمشق بنا بر آنچه در منتخب این تاریخ در ج 4، ص 333، مطبعه روضه الشّام ذکر شده است و نیز از ذهبی در «تاریخ إسلام (ج 2، ص 345، طبع مصر) و نیز از ذهبی در «سیر أعلام النُّبلا ٔء» (ج 3، ص 209، طبع مصر) و نیز از محبّ الدّین طبری در «ذخآئر العقبَی (ص 149، طبع قدسی قاهره و نیز از علاّمه باکثیر الحضرمیّ در کتاب «وسیله المَـَال (ص 198، نسخه خطّی کتابخانه ظاهریّه دمشق و نیز از زبیدی در «الاءتحاف ج 10، ص 320، طبع مطبع سمینیّه در مصر.

[22] «تحف العقول ص 245؛ و «مقتل خوارزمی ص 237

[23] «إرشاد» مفید، ص 243؛ و «إعلام الوری ص 230؛ و «نفس‌المهموم ص 116

[24] بهتر است اینطور ترجمه شود: «وای اگر مرا بکشید، از پدیده‌ها و عواقب ناپسند آن رها می‌شوید؟ !»

ما در طبع اوّل کتاب عبارت وَ هَلْ یَعْدو بِکُمُ الْخَطْبُ إن تَقْتُلونی را به این عبارت ترجمه کردیم که «وای اگر مرا بکشید، دیگر مرگ از شما میگذرد؟» و در طبع دوّم حروفی همینطور که در متن مشاهده می‌شود ترجمه کردیم که «وای اگر مرا بکشید، دیگر مشکل شما حلّ می‌شود؟ !» و اینک می‌بینیم اگر با عبارت «وای اگر مرا بکشید، از پدیده‌ها و عواقب ناپسند آن رهامی‌شوید؟ !» ترجمه شود بهتر و سلیس‌تر است زیرا که خَطْب را غالباً در أمر مکروه و ناگوار استعمال می‌کنند. و عَدَا یَعْدو به معنی تجاوز است و معنی آن لازم است و در اینجا باید گفت باء در بِکُمْ

برای تعدیه است و در اینصورت معنی چنین می‌شود که وای اگر مرا بکشید، عواقب وخیم و مکروه آن شما را عبور می‌دهد و میگذراند؟! یا نه بلکه در آن نتائج و عواقب مکروه و لوازم ناپسندیده آن گیر می‌کنید و می‌مانید و نمی‌توانید از آن عبور کنید؟! یعنی مشکلات و توابع آن دامنگیرتان خواهد شد!

[25] توفیق أبوعلم در کتاب «أهل البیت ص 448، مطبعه سعادت مصر، بنا بر نقل «ملحقات إحقاق الحقّ» ج 11، ص 601

[26] کتاب «أهل البیت بنا بر نقل «ملحقات إحقاق الحقّ»

[27] «نفس المهموم ص 219؛ و «بحار الانوار» ج 78، ص 128، از طبع حروفی از «اعلام الدّین حکایت کرده است و در «ملحقات إحقاق الحقّ» ج 11، ص 634، از «البیان و التبیین ج 3، ص 255، و از «أهل البیت ص 448 آورده است و «کشف الغمّه ص 185

[28] یعنی آنچه مرا به آن امر می‌کنید که تسلیم شدن به حکم یزید و عبیدالله بن زیاد باشد، برای من عار است و مرگ برای من بهتر از مرتکب عار شدن من است و اینکه شما دست از جنگ بر نمی‌دارید و آن را عار می‌پندارید، غلط است زیرا این مرتکب عار شدن بهتر از دخول در آتش جهنّم است و این فرمایش حضرت در مقابل کلام عمر است که در وقت مردن چون أمیرالمؤمنین علیه‌السّلام به او فرمودند: اعتراف کن بر غصب خلافت من در پاسخ گفت این اقرار و اعتراف برای من عار است النّارُ وَ لا الْعارُ؛ من راضی دارم داخل آتش جهنّم گردم و چنین اعترافی را که برای من عار است نکنم

[29] «تاریخ طبری طبع 1358، ج 4، ص 304؛ و از طبع دوّم محمّد أبوالفضل إبراهیم ج 5، ص 403؛ «نفس المهموم ص 115؛ و«ملحقات إحقاق الحقّ» ج 11، ص 609؛ و ابن أثیر در «کامل ج 3، ص 280

این خطبه را به عنوان نامه‌ای که آنحضرت در بدء ورود به کربلا به أهل کوفه نوشتند، مجلسی (ره در عاشر «بحار الانوار» طبع کمپانی ص 188 و 189، از سیّد ابن طاووس نقل کرده است و در نسخه طبری و مجلسی فَلَمْ یُغَیِّرْ با غین معجمه ضبط شده است

[30] «مقتل خوارزمی ج 1، ص 234؛ و در «ملحقات إحقاق‌الحقّ» ج 11، ص 603، از «مقتل خوارزمی نقل می‌کند.

[31] «إرشاد» مفید ص 250؛ و «إعلام الورَی ص 234؛ و «نفس المهموم ص 137؛ و «مقتل مقرّم ص 233، از طبری ج 6، ص 238 و 239، و از «کامل ابن أثیر ج 4، ص 24؛ و «ملحقات إحقاق الحقّ» ج 11، ص 611، از «کامل ابن أثیر و طبری و از خوارزمی در «مقتل ج 1، ص 246، و از قندوزی در «ینابیع المودّه ص 239 طبع اسلامبول

[32] «إرشاد» مفید ص 253؛ و «نفس المهموم ص 144؛ و ملحقات

إحقاق الحقّ» ج 11، ص 613،. از طبری در «تاریخ ج 4،ص 321؛ و ابن کثیر در «البدایه و النّهایه ج 8، ص 199، و «مقتل مقرّم ص 253، از ابن أثیر در «کامل ج 4، ص 25، و از «تاریخ ابن عساکر» ج 4، ص 333؛ و ذَکَرَ الکَفْعمیُّ در «مصباح ص 158، طبع هند که رسول الله این دعا را در روز بَدر خوانده‌اند ـ انتهی در «أمالی شیخ طوسی (ره طبع نجف ج 1، ص 33، با إسناد خود از ریّان بن صَلت روایت کرده است که او می‌گوید: شنیدم علیّ بن موسی‌الرضا علیه السّلام با کلماتی خدا را می‌خواندند، من آن کلمات را حفظ کردم و در هر گرفتاری و بلائی و شدّتی که برای من پیش آمد، خواندم آن شدّت گشایش یافت و آن کلمات اینست آنگاه همین دعا را نقل می‌کند ودر آخرش این کلمات را اضافه دارد که فَلَکَ الْحَمْدُ کَثیرًا، وَ لَکَ الْمَنُّ فاضِلاً. بِنِعْمَتِکَ تَتِمُّ الصّالِحاتُ. یا مَعْروفًا بِالْمَعْروفِ مَعْروفٌ، یا مَنْ هُوَ بِالْمَعْروفِ مَوْصوفٌ! أَنِلْنی مِنْ مَعْروفِکَ مَعْروفًا تُغنِنی بِهِ عَنْ مَعْروفِ مَنْ سِواکَ؛ بِرَحْمَتِکَ یَا أَرْحَمَ الرّاحِمینَ.
و این دعا را تا وَ لَکَ المنُّ فاضِلاً با مختصر اختلافی در لفظ از حضرت صادق علیه السّلام محدّث قمّی در «الباقیات الصّالحات که در حاشیه «مفاتیح الجنان مطبوع است در ص 381، ذکر کرده است و نیز تا همین موضع از آن را سیّد در «مُهَج الدّعوات ص 97، از رسول الله روایت کرده که در روز بدر خوانده‌اند. و نیز تا همین جا را در «مهج الدّعوات ص 269، از حضرت صادق و تا آخر دعا را در ص 270، از حضرت رضا آورده است
[33] وَ لا أقِرُّ لَکُمْ قَرارَ الْعَبیدِ یعنی من مانند بندگان تحمّل بار عبودیّت شما را نمی کنم و خود را متمکّن برای تمکین شما نمی‌نمایم و بنابراین لفظ أقرّ و لفظ قرار هر دو با قاف است مرحوم میرزا محمّد تقی سپهر در «ناسخ التّواریخ در جلد حضرت سیّد الشّهداء علیه السّلام (طبع حروفی ج 2، ص 234) با فاء ذکر کرده است وَ لا أفِرُّ لَکُمْ فِرارَ الْعَبیدِ و چنین ترجمه کرده است که «من از شما نگریزم ؛ و این صحیح نیست چون لفظ لَکُمْ غلط است و باید به جای آن لفظ مِنْکُمْ باشد، در حالیکه می‌دانیم در تمام مقاتل لفظ لَکُمْ آمده است و لذا بعضی برای فرار از این اشکال إقْرارَ الْعَبیدِ از باب إفعال خوانده‌اند؛ یعنی «مانند بندگان اقرار و اعتراف به بندگی شما نمی‌کنم »
و مرحوم سیّد عبدالرّزّاق مقرّم در مقتل خود در ص 256، لفظ لَکُمْ را حذف نموده و با فاء اینچنین خوانده است وَ لاَ أفِرُّ فِرارَ الْعَبیدِ. و گفته است ابن نما در «مُثیر الاحزان ص 26 اینطور آورده است و سپس گفته است که با فاء بهتر است از آنچه در زبانها جاری است که با قاف می‌خوانند، چون اگر با قاف خوانده شود همان معنای جمله اوّل را می‌رساند که فرمود: لا أُعْطیکُمْ بِیَدی إعْطآءَ الذَّلیلِ (یعنی من دست ذلّت به شما نمی‌دهم . ولیکن بنا بر روایت فاء معنای جدیدی را می‌رساند که من فرار

هم نمی‌کنم
أقول با وجود آنکه در «مقاتل لفظ لَکُمْ وارد شده است ما نمی‌توانیم آنرا نادیده انگاشته و به روایت ابن نما اکتفا کنیم و در صورتی که با قاف بخوانیم باز تکرار معنای اوّل نیست بلکه آن حالت تمکین عبودیّت را از خود نفی می‌فرماید. و علی کلّ تقدیر چون در «مقاتل با قاف است و لفظ لَکُمْ نیز دارد همان معنائی را آ آکه ما نمودیم بهتر است که «من مانند بردگان تمکین نمی‌کنم و بار ستم شما را به دوش نمی‌کشم .
[34] این خطبه را مفید در «إرشاد» از ص 253 تا ص 255 آورده است و محدّث قمّی در «نفس المهموم از ص 144 تا ص 146، و خوارزمی در «مقتل در ج 1، ص 253، و سیّد عبدالرّزّاق مقرّم در «مقتل از ص 254 تا ص 257 از طبری ج 6، ص 242، و از «مقتل محمّد بن أبی‌طالب و از «مثیر الاحزان ابن نما ص 26 آورده است و شیخ طبرسی در «إعلام الوری از ص 237 تا 238، و در «ملحقات إحقاق الحقّ» ج 11، ص 615 و 616، و از ابن کثیر در «البدایه و النّهایه ج 8، ص 178 طبع مصر، و در ص 621 و 622، از شیبانی و ابن أثیر در «کامل ج 3، ص 287، طبع منیریّه مصر آورده است

خطبه حضرت در روز عاشورا در مذمّت اهل کوفه، تبرّی جستن از مذلّت و نفرین بر کوفیان

ابن طاووس خطبه غرّاء زیر را از حضرت سیّدالشّهداء علیه السّلام در روز عاشورا روایت کرده است بدین مضمون که
قالَ الرّاوی وَرَکِبَ أصْحابُ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ لَعَنَهُمُ اللَهُ، فَبَعَثَ الْحُسَیْنُ علیه‌السلام بُرَیْرَ بْنَ خُضَیْرٍ فَوَعَظَهُمْ فَلَمْ یَسْتَمِعوا، وَذَکَّرَهُمْ فَلَمْ یَنْتَفِعوا.
فَرَکِبَ الْحُسَیْنُ علیه‌السلام ناقَتَهُ ـ وَقیلَ فَرَسَهُ ـ فَاسْتَنْصَتَهُمْ فَأَنْصَتوا. فَحَمِدَاللَهَ، وَ أَثْنَی عَلَیْهِ، وَذَکَرَهُ بِما هُوَ أَهْلُهُ، وَ صَلَّی عَلَی مُحَمَّدٍ وَ عَلَی‌الْمَلَ ٰئِکَه وَالانْبِیآءِ وَالرُّسُلِ، وَأَبْلَغَ فی الْمَقالِ؛ ثُمَّ قالَ:
تَبًّا لَکُمْ أَیَّتُهَا الْجَمَاعَه وَتَرَحـًا! حِینَ اسْتَصْرَخْتُمُونَا وَالِهِینَ، فَأَصْرَخْنَاکُمْ مُوجِفِینَ؛ سَلَلْتُمْ عَلَیْنَا سَیْفًا لَنَا فِی أَیْمَانِکُمْ! وَحَشَشْتُمْ عَلَیْنَا نَارًا اقْتَدَحْنَاهَا عَلَی عَدُوِّنَا وَعَدُوِّکُمْ! فَأَصْبَحْتُمْ إلْبـًا لاِعْدَآئِکُمْ عَلَی أَوْلِیَآئِکُمْ بِغَیْرِ عَدْلٍ أَفْشَوْهُ فِیکُمْ، وَ لاَ أَمَلٍ أَصْبَحَ لَکُمْ فِیهِمْ! فَهَلاَّ ـ لَکُمُ الْوَیْلاَتُ ـ تَرَکْتُمُونَا؛ وَ السَّیْفُ مَشِیمٌ، وَ الْجَأْشُ طَامِنٌ، وَ الرَّأْیُ لَمَّا یُسْتَحْصَفْ!؟ وَ لکِنْ أَسْرَعْتُمْ إلَیْهَا کَطَیْرَه الدَّبَی وَتَدَاعَیْتُمْ إلَیْهَا کَتَهَافُتِ الْفَرَاشِ! فَسُحْقـًا لَکُمْ یَا عَبِیدَ الاُمَّه! وَشُذَّاذَ الاَحْزَابِ! وَنَبَذَه الْکِتَابِ! وَمُحَرِّفِی الْکَلِمِ! وَ عُصْبَه الاثَامِ! وَنَفَثَه الشَّیْطَانِ! وَمُطْفِـی السُّنَنِ! أَهَ ؤُلاَ ءِ تَعْضُدُونَ؟! وَعَنَّا تَتَخَاذَلُونَ؟! أَجَلْ وَاللَهِ غَدْرٌ فِیکُمْ قَدِیمٌ! وَشَجَتْ إلَیْهِ أُصُولُکُم وَتَأَزَّرَتْ عَلَیْهِ فُرُوعُکُم فَکُنْتُمْ أَخْبَثَ ثَمَرٍ شَجـًا لِلنَّاظِرِ! وَأُکْلَه لِلْغَاصِبِ!
أَلاَ وَإنَّ الدَّعِیَّ ابْنَ الدَّعِیِّ قَدْ رَکَزَ بَیْنَ اثْنَتَیْنِ:
بَیْنَ السِّلَّه وَالذِّلَّه؛ وَهَیْهَاتَ مِنَّا الذِّلَّه. یَأبَی اللَهُ ذَلِکَ لَنَا وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ، وَحُجُورٌ طَابَتْ وَطَهُرَتْ، وَأُنُوفٌ حَمِیَّه، وَنُفُوسٌ أَبِیَّه؛ مِنْ أَنْ نُؤْثِرَ طَاعَه اللِئَامِ عَلَی مَصَارِعِ الْکِرَامِ. أَلاَ وَإنِّی زَاحِفٌ بِهَذِهِ الاُسْرَه مَعَ قِلَّه الْعَدَدِ، وَخَذْلَه النَّاصِرِ. ثُمَّ أَوْصَلَ کَلاَمَهُ بِأَبْیَاتِ فَرْوَه بْنِ مُسَیْکٍ الْمُرَادِیِّ:
فَإنْ نَهْزِمْ فَهَزَّامُونَ قِدْمـًا وَ مَا إنْ طِبُّنَا جُبْنٌ وَلَکِنْ إذَا مَا الْمَوْتُ رَفَّعَ عَنْ أُنَاسٍ فَأَفْنَی ذَلِکُمْ سُرَوَآءَ قَوْمِی فَلَوْ خَلَدَ الْمُلُوکُ إذَا خَلَدْنَا فَقُلْ لِلشَّامِتِینَ بِنَا أَفِیقُوا وَ إنْ نُغْلَبْ فَغَیْرُ مُغَلَّبِینَا مَنَایَانَا وَدَوْلَه ءَاخَرِینَا کَلاَکِلَهُ، أَنَاخَ بِـاخَرِینَا کَمَا أَفْنَی الْقُرُونَ الاوَّلِینَا وَ لَوْ بَقِیَ الْکِرَامُ إذًا بَقِینَا سَیَلْقَی الشَّامِتُونَ کَمَا لَقِینَا
ثُمَّ أَیْمُ اللَهِ! لاَ تَلْبَثُونَ بَعْدَهَا إلاَّ کَرَیْثما یُرْکَبُ الْفَرَسُ، حَتَّی تَدُورَ بِکُمْ دَوْرَ الرَّحَی وَتَقْلَقَ بِکُمْ قَلَقَ الْمِحْوَرِ! عَهْدٌ عَهِدَهُ إلَیَّ أَبِی عَنْ جَدِّی فَأَجْمِعُو ا أَمْرَکُمْ وَشُرَکَآءَکُمْ ثُمَّ لاَ یَکُنْ أَمْرُکُمْ عَلَیْکُمْ غُمَّه ثُمَّ اقْضُوا إلَیَّ وَلاَ تُنظِرُونِ! إنِّی تَوَکَّلْتُ عَلَی اللَهِ رَبِّی وَرَبِّکُم مَّا مِن دَآبَّه إلاَّ هُوَ ءَاخِذٌ بِنَاصِیَتِهَآ إنَّ رَبِّی عَلَی صِرَ ٰطٍ مُّسْتَقِیمٍ.
اللَهُمَّ احْبِسْ عَنْهُمْ قَطْرَ السَّمَآءِ!وَابْعَثْ عَلَیْـهِمْ سِنِینَ کَسِنِی یُوسُفَ! وَسَلِّطْ عَلَیْهِمْ غُلاَمَ ثَقِیفٍ، فَیَسُومَهُمْ کَأْسـًا مُصَبَّرَه! فإنَّهُمْ کَذَّبُونَا وَخَذَلُونَا وَ أَنْتَ

رَبَّنَا ! عَلَیْکَ تَوَکّلْنَا ! وَإلَیْکَ أنَبْنَا ! وَإلَیْکَ الْمَصِیرُ ! [35]
«چون اصحاب عُمَر بن سعد بر مرکب های خود سوار شده و آماده جنگ با حضرت سیّد الشّهداء علیه السّلام شدند، حضرت بُرَیْرَ بن خُضَیر را برای موعظه لشکر بفرستاد. بُریر هر چه آنان را پند و اندرز داد گوش ندادند، و هر چه آنها را متذکّر و متنبّه نمود از آن سودی نبردند. در اینحال خود حضرت امام حسین علیه السّلام بر ناقه خود ـ و بعضی گفته‌اند بر اسب خود ـ سوار شد، و آنها را دعوت به سکوت نمود. و چون ساکت شدند، حمد خدا را بجای آورد، و ثنا بر او فرستاد، و به آنچه موجب عظمت مقام حضرت حقّ بود او را بستود، و درود بر محمّد و فرشتگان و انبیاء و رسولان الهی فرستاد؛ و در خطبه و گفتار بحدّ أتمّ و اکمل در رسانیدن مطلب اهتمام نمود.
و سپس فرمود: ای جماعت زیان و هلاکت بر شما باد! و فقر و نکبت و اندوه نیز از آن شما باد؛ که ما را با شور و وَلَه به فریاد رسی خود خواندید! و ما چون با شتاب برای فریادرسی و دادخواهی شما آمدیم همان شمشیری را که متعلّق به ما بوده و در دست شما نهاده بودیم برهنه نموده و بر سر ما کشیدید! و همان آتشی را که برای دشمنان خود و دشمنان شما جرقّه آن را افروخته بودیم بر ما افروختید! و برای سرکوبی دوستان خود، با دشمنان خود همدست و هماهنگ شدید! با اینکه آن دشمنان عَدلی را در میان شما رواج نداده و دادی را نگستردند؛ و نه امید خیری برای خود در آنها دارید. بنابراین بلیّه‌ها و رسوائیها دامنگیرتان باد! چرا در آن وقتیکه شمشیرها در غلاف بود، و نفوس آرام و رأی‌ها هنوز در قتال مستحکم نگردیده بود؛ ما را رها ننمودید؟! بلکه مانند سیل ملخ بسوی فتنه گسیل شدید! و مانند پروانه در فتنه به‌هم ریختید! پس هلاکت و نابودی باد بر شما ای بنده‌های امّت‌ها! و ای افراد کنار زده شده و دور شده از حزب ها و جمعیّت ها! و ای پس زنندگان کتاب خدا! و ای تحریف کنندگان کلمات پروردگار! و ای طائفه گناه آفرین و ای آب و دَم دهان شیطان و ای خاموش کنندگان سنّت های الهیّه آیا شما این جماعت را یار و یاوری می‌نمائید و ما را مخذول و تنها و منکوب می‌گذارید؟!
آری سوگند به خدا که این مکر و حیله در شما بی‌سابقه و تاریخچه نیست و بر این مکر، اصول و ریشه‌های شما پیوسته و آمیخته شده است و شاخه‌های شما بر آن پرورش یافته و نیرو گرفته است پس شما پلیدترین ثمره این درختید، که در کام صاحبش که ناظر آنست چون خار و استخوان گلوگیر می‌گردید! و در کام شخص غاصب و متعدّی لقمه گوارا می‌باشید! آگاه باشید که این مرد بی‌پدر: زنازاده و پسر زنازاده (عُبیدالله بن زیاد) مرا بین دو چیز ثابت و میخکوب نموده است یا با شمشیر جنگ کردن و شربت شهادت نوشیدن و یا تن به ذلّت و خواری دادن و

هَیْهَاتَ مِنَّا الذِّلّه ، چقدر ذلّت از ما دور است خداوند بر ما زبونی و ذِلّت را نمی‌پسندد، و رسول خدا و مؤمنین نمی‌پسندند، و دامن‌های پاک و پاکیزه‌ای‌که ما را در خود پرورش داده‌اند، و سرهای پر حمیّت و نفس های استواریکه ابداً زیر بار ظلم و تعدّی نمی‌روند، بر ما نمی‌پسندند که اطاعت فرومایگان و زشت سیرتان را بر قتلگاه کریمان و شرافتمندان ترجیح دهیم آگاه باشید که من با همین جماعت اندکی که با من هستند، با وجود کمی تعداد و نبودن مُعین و یاور آماده جنگ هستم

و در این حال حضرت خطبه خود را به ابیات فَرْوه بْن مُسَیک مُرادی اتّصال داده و به چند بیت از آن بدین منوال تمثّل نمود:

1 ـ اگر ما غلبه کنیم و پیروزمندانه دشمن را به هزیمت دهیم این کار تازه مانیست از قدیم الایّام دأب و دَیْدَن ما چنین بوده است و اگر مغلوب گردیم پس هیچگاه مغلوب شده نیستیم (به علّت آنکه نیّت ما و اراده ما بر صلاح و تقوی بوده و این معنی شکست پذیر نیست

2 ـ عادت و طبیعت ما ترس از مرگ نیست (و بدین جهت نیز به جنگ نیامده‌ایم که جان خود را دوست داریم بلکه چون نمی‌خواهیم دشمن ناپاک بر ما سیطره جوید، برای این منظور آماده نبرد شده‌ایم چون محال است که تا ما زنده‌ایم او بتواند بر ما چیره گردد) ولیکن دولت و حکومت او تنها و تنها پیوسته به مرگ ماست

3 ـ اگر مرگ سینه خود را از روی یک دسته از مردم بردارد، بدون شکّ روی یک دسته دیگر از مردم می‌خوابد؛ و ابداً انسان را از مرگ گریزی و گزیری نیست

4 ـ همین مرگ اشراف و بزرگان قوم ما را نابود کرد؛ همچنانکه اقوام و طوائف پیشین را نابود کرد.

5 ـ اگر پادشاهان و مقتدران عالم در این جهان جاودانه زیست می‌نمودند، ما هم می‌توانستیم مخلّد بمانیم ؛ و اگر بزرگان می‌ماندند ما نیز باقی بودیم ولی بقاء و خلودی نیست

6 ـ پس به شماتت کنندگان ما بگوئید هان بیدار شوید و به هوش آئید ! که بزودی آنان نیز مانند ما به مرگ و نیستی می‌رسند !

و پس از این تمثّل حضرت به خطبه خود بدین طریق ادامه دادند که

و سوگند بخدا که پس از واقعه شهادتِ من بدانچه دل بسته‌اید نمی‌رسید ! و درنگ نمی‌کنید در این جهان مگر به قدر سواری یک اسب که ناگاه روزگار، همچون سنگ آسیا به دور شما بگردد و چون محور آسیا در شما گیر کند و شما را به قلق و تشویش و اضطراب اندازد !

این عهدی است که پدر من با من از جدّ من نموده است حال رأی خود و همدستان خود را روی هم گرد آورید ! و مجتمعاً فکر کنید و تصمیم بگیرید که امر شما بر شما پوشیده نماند ! و به کردار خودِ پشیمان نشده و دچار

غم و اندوه و حسرت نگردید! آنگاه پس از این تفکّر بدون شتاب زدگی بر من حمله‌ور شده و بدونِ هیچ مُهلتی کار مرا تمام کنید! من توکّل بر خداوند نمودم که پروردگارِ من و پروردگار شماست هیچ جنبده‌ای در روی زمین نجنبد مگر آنکه تقدیراتش به دست قدرت اوست و حقّاً پروردگار من در راه راست و طریق صواب است
بار پروردگارا! قطرات باران آسمان را بر این قوم فرو بند! و قحط و گرسنگی را بر آنان چون قحط زمان یوسف مقدّر فرما! و جوان ثقفی را بر آنان بگمار تا آنان را از کاسه تلخ زهرآگین بچشاند! چون آنان ما را تکذیب کرده و به دروغ نسبت دادند، و ما را مخذول و منکوب نمودند!
تو هستی پروردگار ما! توکّل بر تو نموده‌ایم و بسوی تو انابه و بازگشت داریم و به سوی تو است تمام بازگشت‌ها.»

شعار رجزیّه حضرت سیّدالشهداء در روز عاشورا و ذکر فضائل خود

در کتاب «کشف الغمّه از کتاب «الفتوح وارد است که چون لشکریان ابن زیاد آن حضرت را در پرّه گرفتند و از آب منع کردند و از اصحاب آن حضرت همه را کشتند، تیری به سوی طفل صغیر آن حضرت آمد و او را بکشت
حضرت او را به خونهایش آلوده کرد، و با شمشیر حفیره‌ای حفر و او را در آن مدفون ساخت و سپس در مقابل لشکر ایستاده و حمله می‌آورد، و این رَجَز را می‌خواند:
غَدَرَ الْقَوْمُ وَقِدْمًا رَغِبُوا قَتَلُوا قِدْم [36] عَلِيًّا وَابْنَهُ حَسَدًا مِنْهُمْ وَقَالُوا أَجْمِعُوا يَا لَقَوْمٍ لاِنَاسٍ رُذَّلٍ ثُمَّ سَارُوا وَتَوَاصَوْا كُلُّهُمْ لَمْ يَخَافُوا اللَهَ فِی سَفْكِ دَمِی وَابْنُ سَعْدٍ قَدْ رَمَانِی عَنْوَه لاَ لِشَیْءٍ كَانَ مِنِّی قَبْلَ ذَا بِعَلِیٍّ خَيْرِ مَنْ بَعْدَ النَّبِیّ خَيْرَه اللَهِ مِنَ الْخَلْقِ أَبِی فِصَّه قَدْ صُفِيَتْ مِنْ ذَهَبٍ مَنْ لَهُ جَدٌّ كَجَدِّی فِی الْوَرَی فَاطِمُ الزَّهْرَآءِ أُمِّی وَأَبِی وَ لَهُ فِی يَوْمِ أُحْدٍ وَقْعَه ثُمَّ بِالاْحْزَابِ وَالْفَتْحِ مَعًا فِی سَبِيلِ اللَهِ؛ مَاذَا صَنَعَتْ عِتْرَه الْبَرِّ النَّبِیِّ الْمُصْطَفَی وَ عَنْ ثَوَابِ اللَهِ رَبِّ الثَّقَلَيْن حَسَنَ الْخَيْرِ كَرِيمَ الطَّرَفَيْن نُقْبِلِ الاْ َنَ جَمِيعًا بِالْحُسَيْن جَمَعُوا الْجَمْعَ لِاهْلِاالْحَرَمَيْن لاِجْتِيَاحِی لِلرِّضَابِالْمُلْحِدَيْن لِعُبَيْدِ اللَهِ نَسْلِ الْفَاجِرَيْن بِجُنُودٍ كَوُكُوفِ الْهَاطِلَيْن غَيْرِ فَخْرِی بِضِيَآءِ الْفَرْقَدَيْن وَالنَّبِیِّ الْقُرَشِیِّ الْوَالِدَيْن ثُمَّ أُمِّی فَأَنَا ابْنُ الْخَيْرَتَيْن فَأَنَا الْفِصَّه وَابْنُ الذَّهَبَيْن أَوْ كَشَيْخِی فَأَنَا ابْنُ الْقَمَرَيْن قَاصِمُ الْكُفْرِ بِبَدْرٍ وَحُنَيْن شَفَتِ الْغِلَّ بِفَضِّ الْعَسْكَرَيْن كَانَ فِيهَا حَتْفُ أَهْلِ الْقِبْلَتَيْن أُمَّه السَّوْءِ مَعًا بِالْعِتْرَتَيْن عَلِیِّ الْوَرْدِ [37] بَيْنَ [38] الْجَحْفَلَيْن
1 ـ «این جماعت خیانت کردند و کافر شدند. و از زمان پیشین از ثواب خداوند که پروردگار جنّ و انس است اعراض کرده و روی گردانیده‌اند.
2 ـ این گروه علیّ بن ابی‌طالب را کشتند. و پسر او حسن را نیز که از ناحیه پدر و مادر، بزرگوار و کریم بود کشتند.
3 ـ از روی حِقد و کینه‌ای که در دل داشتند، گفته‌اند: جمع شوید تا همگی اینک بر حسین یورش بریم
4 ـ ای قوم به فریاد رسید! داد از دستِ مردم رَذل و پستی که جماعت‌ها را برای جنگ با اهل حَرَمین (مکّه و مدینه برانگیخته‌اند.
5 ـ و سپس همه به راه افتادند و به خاطر خشنودی دو نفر مُلحد و زندیق (یزید و عبیدالله بن زیاد) برای استیصال و به هلاکت رسانیدن من یکدیگر را سفارش می‌کردند.
6 ـ در ریختن خون من به جهت رضای خاطر عبیدالله بن زیاد که زاده دو نفر کافر است از خداوند نترسیدند.

7 ـ و ابن سعد، از روی قهر و غلبه با لشکری انبوه چون دانه‌های باران شدید، بر من ریخت و مرا هدف تیرباران خود نمود.
8 ـ این کینه‌توزی و سلطه جوئی آنان نه از جهت جُرم و جنایتی است که از من سرزده است بلکه تنها بجهت افتخار من به نور و ضیاء دو ستاره فروزانست
9 ـ یکی از آنها علیّ بن أبی‌طالب که بهترین افراد روی زمین بعد از پیغمبر است و دیگری رسول خدا که هم از ناحیه پدر و هم از ناحیه مادر قُرَشی است
10 ـ انتخاب شده و پسندیده خدا از میان همه مردمان پدر من است و پس از آن مادرم پس من فرزند دو پسندیده‌ترین و برگزیده‌ترین مردم هستم
11 ـ من نقره‌ای هستم که از طلا به دست آمده است و بنابراین من نقره بوده و فرزند دو طلا می‌باشم
12 ـ در میان تمامی مخلوقات کیست که جدّی مانند جدّ من داشته باشد؟ و یا مربّی و معلّمی مانند پدر من علیّ؟ پس من فرزند دو ماه تابناکم
13 ـ فاطمه زهراء مادر من است و پدر من کوبنده و شکننده کفر است در روز جنگ بدر و غزوه حُنین
14 ـ و از برای پدر من در واقعه اُحد داستانی است که به واسطه پراکنده کردن لشکر اشرار و کفّار، موجبات شفای غصّه و اندوه دل اهل ایمان را فراهم ساخت
15 ـ و موقعیّت و داستان دیگر او در غزوه أحزاب و واقعه فتح مکّه است که در آن شدائدی که مرگ بر مسلمانان و اهل دو قبله می‌بارید؛ با قدم راستین او در جنگ مرگ و شکست در هم پیچید و ظفر برای مسلمین شد.
16 ـ این کارها را پدرم در راه خدا و فی سبیل الله انجام می‌داد؛ و حالا ببینید این امّت بدسرشت و بدکردار، با دو عترت پاک چه کردند!
17 ـ یکی عترت پیامبر نیکوی نیکوکردار محمّد مصطفی و دیگر عترت علیّ بن أبی‌طالب که
در هنگام جنگ میان دو لشکر که چهره‌ها زرد می‌شد؛ پیوسته چهره‌اش چون گل سرخ می‌درخشید.»
عبدالله بن عمّار بن یَغوث می‌گوید: من هیچ مغلوبی که مورد تهاجم افراد بسیاری قرار گرفته باشد، و تمام اولاد او و اهل بیت او و اصحاب او کشته شده باشند ندیده‌ام که قلبش محکمتر و دلش مطمئن‌تر و گامش استوارتر بوده باشد از حسین بن علیّ. در اینحال که به لشکر دشمن حمله می‌نمود تمام رجال و سپاهیان از مقابلش می‌گریختند و یک نفر باقی نمی‌ماند. [39]
عِمر بن سعد به جماعت لشکر فریاد زد: این فرزند أنْزَع بَطین (علیّ بن

أبی‌طالب است این فرزند کشنده عرب است او را در پرّه گیرید، و از هر جانب به او حمله‌ور شوید!

چهار هزار نفر تیرانداز او را احاطه کردند! [40] و بین او و بین خیام حَرَمش جدائی انداختند. حضرت سیّد الشّهداء علیه السّلام فریاد زدند:
یَا شِیعَه ءَالِ أَبِی سُفْیَانَ! إنْ لَمْ یَکُنْ لَکُمْ دِینٌ وَکُنْتُمْ لاتَخَافُونَ الْمَعَادَ، فَکُونُوا أَحْرَارًا فِی دُنْیَاکُمْ! وَارْجِعُوا إلَی أَحْسَابِکُمْ إنْ کُنْتُمْ عُرْبًا کَمَا تَزْعُمُونَ!
«ای شیعیان و پیروان آل أبی سفیان اگر برای شما دینی نیست و رویّه شما اینست که از معاد نیز نمی‌ترسید؛ پس در زندگانی دنیای خود از آزادگان باشید! و اگر همچنانکه می‌پندارید، از طائفه عرب هستید، به حَسَب های خود برگردید (و از اعمال ناجوانمردانه احتراز کنید).»
شمر، حضرت را صدا زد که چه می‌گوئی ای پسر فاطمه !
حضرت فرمود: من با شما در جنگ هستم بر زنها مؤاخذه‌ای نیست و تا وقتیکه زنده‌ام این لشکریان یاغی و متعدّی خود را از دستبرد به حرم من بازدارید! قالَ اقْصِدونی بِنَفْسی وَاتْرُکوا حَرَمی قَدْ حانَ حینی وَقَدْ لاحَتْ لَوائِحُهُ
«فرمود: حَرَم مرا رها کنید و سراغ من بشخصه بیائید! و اینک زمان شهادت من نزدیک شده و آثار و علائم آن پدیدار گشته است .
شمر گفت این درخواست را می‌پذیریم و آن جماعت همگی بطرف خود حضرت روی آوردند و جنگ شدّت یافت و عطش بر آن حضرت بسیار شدید شد.[41] و برای بار دوّم از برای وداع به خیمه آمد، و با اهل حرم وداع نمود، و سپس به مرکز مبارزه بازگشت و بسیار می‌گفت لاَ حَوْلَ وَلاَ قُوَّه إلاَّ بِاللَهِ. [42] «هیچ حرکت و تحوّلی نیست و هیچ قوّه و قدرتی نیست مگر به خداوند عزّ اسمه »
و أبو الحُتوف جُعْفی تیری به پیشانی مبارکش زد. آن تیر را بیرون کشید، و خون بر چهره‌اش جاری شد؛ و گفت
اللَهُمَّ إنَّکَ تَرَی مَا أَتَا فِیهِ مِنْ عِبَادِکَ هَ ـَؤُلاَ ءِ الْعُصَه! اللَهُمَّ أَحْصِهِمْ عَدَدًا! وَاقْتُلْهُمْ بَدَدًا! وَ لاَ تَذَرْ عَلَی الاَرْضِ مِنْهُمْ أَحَدًا! وَلاَ تَغْفِرْ لَهُمْ أَبَدًا!
«بار پروردگارا! بر این حالِ من که از ناحیه این بندگان نافرمان تو می‌گذرد واقف هستی بار پروردگارا! یکایک آنان را بشمار! و آنان را متفرّقاً و متشتّتاً هلاک گردان و یک تن از آنان را روی زمین باقی مگذار! و ابداً آنها را نیامرز!» و با صوت بلند فریاد زد:
یَا أُمَّه السَّوْءِ! بِئْسَمَا خَلَّفْتُمْ مُحَمَّدًا فِی عِتْرَتِهِ! أَما إنَّکُمْ لاَ تَقْتُلُونَ رَجُلاً بَعْدِی فَتَهَابُونَ قَتْلَهُ، بَلْ یَهُونُ عَلَیْکُمْ ذَلِکَ عِنْدَ قَتْلِکُمْ إیَّایَ! وَأَیْمُ اللَهِ لاَرْجُو أَنْ یُکْرِمَنِیَ اللَهُ بِالشَّهَادَه، ثُمَّ یَنْتَقِمَ لِی مِنْکُمْ مِنْ حَیْثُ لاَ تَشْعُرُونَ!

«ای امّت بدسرشت و بدکردار! با محمّد در عترتش به بدی رفتار کردید! آگاه باشید که شما بعد از من کسی را نخواهید کشت که از کشتنش نگران باشید و به هراس آئید، بلکه تمام کشتن‌ها برای شما سهل و آسان می‌نماید! و سوگند به خدا که من از خدای خودم امید دارم که مرا به شرف شهادت برساند، و از شما انتقام مرا بگیرد از جائی که خود نمی‌دانید!»

حَصین گفت ای پسر فاطمه به چه چیز خداوند انتقام تو را از ما می‌گیرد؟

حضرت فرمودند: بَأس و شدّت را در میان شما می‌افکند، تا آنکه خون‌های خود را می‌ریزید؛ و سپس چون موجهای دریا عذاب را بر شما خواهد ریخت [43]

در این حال از کثرت زخمها و جراحات وارده ضعف بر آن حضرت آنقدر شدید بود که ایستاد تا بیارامد؛ که مردی سنگ بر پیشانیش زد و خون بر صورتش جاری شد. و با لباس خود خواست تا خون را از دو چشمش پاک کند که مرد دیگری به تیر سه شعبه قلب مبارکش را هدف ساخت پسر رسول خدا، به خدا عرض کرد:
بِسْمِ اللَهِ وَبِاللَهِ وَعَلَى مِلَّهِ رَسُولِ اللَهِ. وَرَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَآءِ وَقَالَ: إِلَهِى إِنَّکَ تَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقْتُلُونَ رَجُلاً لَيْسَ عَلَى وَجْهِ الأَرْضِ ابْنُ نَبىٍّ غَيْرُهُ!
«به نام خدا، و به خود خدا، و بر ملّت و آئین رسول خدا (این شهادت روزی من می‌گردد). و سرش را به طرف آسمان بلند نموده و گفت خدای من تو می‌دانی که این قوم می‌کشند مردی را که در روی زمین پسر پیغمبری جز او نیست » دست برد و تیر را از پشت خود خارج کرد؛ و خون مانند ناودان فَوَران می‌کرد.[44] حضرت دست خود را زیر آن خون گرفت و چون پُر شد به آسمان پاشید و گفت این حادثه که بر من نازل شده است چون در مقابل دیدگان خداست بسیار سهل و ناچیز است و یک قطره از آن خون بر زمین نریخت
و برای بار دوّم دست خود را زیر خون گرفت و چون پُر شد، با آن سر و صورت و محاسن شریف را متلطّخ و خون آلوده نموده و گفت با همین حال باقی خواهم بود تا خدا و جدّم رسول خدا را دیدار کنم [45]
و آنقدر خون از بدن مبارکش رفته بود که قدرت و رَمقی در تن نمانده بود. نشست بر روی زمین و با مشقّت سر خود را بلند نگاه می‌داشت که در این حال مالک بن بُسْر آمده و او را دشنام داد و با شمشیر بر سر آن حضرت زد.
و بُرْنُس (یعنی کلاه بلندی که بر سر آن حضرت بود) پر از خون شد. حضرت برنس را انداخت و روی قَلَنْسُوَه که کلاه عادی بود عِمامه بست [46] و بعضی گفته‌اند: دستمالی بست که زُرعه بن شَریک بر کتف چپ آن حضرت ضربتی وارد ساخت و حصین بر حلقوم آن حضرت تیری زد. [47] و دیگری بر گردن مبارک ضربه‌ای وارد ساخت و سِنانِ بن أنَس با نیزه در تَرقُوه‌اش زد، و پس از آن بر سینه آن حضرت زد. و سپس در گلوی آن حضرت تیری فرو برد؛[48] و صالح ابن وَهب در پهلویش تیری وارد کرد. [49]
هِلال بن نافع می‌گوید: من در نزدیکی حسین ایستاده بودم که او جان می‌داد؛ سوگند به خدا که من در تمام مدّت عمرم هیچ کشته‌ای ندیدم که تمام پیکرش بخون خود آلوده باشد و چون حسین صورتش نیکو و چهره‌اش

...

نورانی باشد. به خدا سوگند لَمَعات نور چهره او مرا از تفکّر در کشتن او باز می‌داشت [50]
و در آن حالت‌های سخت و شدّت چشمان خود را به آسمان بلند نموده و در دعا به درگاه حضرت ربّ ذوالجلال عرض می‌کرد: صَبْرًا عَلَى قَضَآئِکَ يَا رَبِّ! لاَ إلَهَ سِوَاکَ، يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ! [51] «شکیبا هستم بر تقدیرات و بر فرمان جاری تو ای پروردگار من معبودی جز تو نیست ای پناه پناه‌آورندگان »
از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام روایت است که اسب آن حضرت با صدای بلند شیهه می‌کشید، [52] و پیشانی خود را به خون حضرت آلوده می‌نمود؛ و می‌بوئید؛ و می‌گفت الظَّلِيمَه! الظَّلِيمَه! مِنْ أُمَّه قَتَلَتِ ابْنَ بِنْتِ نَبِيِّهَا. [53] «فریاد رس فریاد رس از امّتی که پسر دختر پیغمبر خود را کشتند.» و متوجّه خیام حَرَم شد.
اُمّ کلثوم ندا در داد: وَا مُحَمَّدَاهْ، وَا أَبَتَاهْ، وَا عَلِيَّاهْ، وَا جَعْفٰ3ۭŰŰΘЛЬΘوَا حَمْزَتَاهْ! [54] این حسین است که در بیابان خشک کربلا بر روی زمین افتاده است
زینب ندا در داد: وَا أخَاهْ، وَا سَيِّدَاهْ، وَا أَهْلَ بَيْتَاهْ! لَيْتَ السَّمَآءَ أَطْبَقَتْ عَلى الأَرْضِ، وَلَيْتَ الْجِبَالَ تَدَكْدَكَتْ عَلَى السَّهْلِ. [55] «ای کاش آسمان بر زمین می‌چسبید، و ای کاش کوه‌ها خُرد می‌شد و بیابانها را پر می‌کرد.» و به نزد برادرش آمد، و دید که عمر بن سعد با جمعی از یارانش به حضرت نزدیک شده‌اند؛ و برادرش حسین در حال جان دادن است فَصَاحَتْ ای عُمَرُ! أَ يُقْتَلُ أَبُو عَبْدِ اللَهِ وَأَنْتَ تَنْظُرُ إلَيْهِ؟ «فریاد برداشت ای عمر بن سعد ای أباعبدالله را می‌کشند و تو به او نگاه می‌کنی » عمر صورت خود را برگردانید و اشکهایش بر روی ریشش جاری بود. [56] زینب فریاد برداشت وَيْحَكُمْ! أَمَا فِيكُمْ مُسْلِمٌ ؟! «ای وای بر شما ای در بین شما یک نفر مسلمان نیست !» هیچکس جواب او را نداد. [57] عمر بن سعد فریاد زد: پیاده شوید و حسین را راحت کنید!
شمر مبادرت کرد، و با پایش به آن حضرت زد، و روی سینه‌اش نشست و با شمشیر دوازده ضربه بر آن حضرت زد. [58] و محاسن مقدّسش را گرفت و سر مقدّسش را جدا کرد.

چقدر مرحوم حجّت الاسلام نَیّرِ تبریزی وضع و کیفیّت موجودات را هر یک به نوبه خود و در سعه و استعداد خود، در وقت شهادت حضرت خوب مجسّم نموده است آنجا که گوید:
جان فدای تو که از حالتِ جانبازی تو قُدسیان سر به گریبان به حجاب
مَلکوت گوش خَضرا همه پر غُلغُله دیو و پَری غرق دریای تحیّر ز لب خشک
تو نوح مرتضی با دل افروخته لاحَوْل کنان کوفیان دست به تاراج حرم کرده
دراز انبیا محو تماشا و ملائک مبهوت در طَفِ ماریه از یاد بشد شور نُشور
حُوریان دست به گیسوی پریشان ز قُصور سطح غَبْرا همه پُر ولوله وحش و
طُیور دست حسرت به دل از صبر تو أیّوب صبور مصطفی با جگر سوخته
حیران و حصور آهوانِ حرم از واهمه در شیون و شور شمر سرشار تمنّا و
تو سرگرم حُضور [59]

و چقدر عالی و پر معنی آیه الله شَعرانی (ره حقیقت شهادت آن سرور را در «دَمعُ السُّجوم حکایت نموده است
شاهان همه به خاک فکندند تاجها بر پای دوست سر نتوان سود جز کسی
از لامکان گذشت به یک لحظه بی بُراق شاه جهان عشق که جانانش از
ألست تو کشته منیّ و منم خون بَهایِ تو کوفیان دست به تاراج حرم کرده
دراز انبیا محو تماشا و ملائک مبهوت تا زیب نیزه شد سر شاه جهان عشق
کو را بلند گشت سر اندر سَنان عشق این مصطفی که رفت سوی آسمان
عشق گفت ای جهان حُسن فدای تو جان‌عشق بادا فدای تو کون و مکان
عشق آهوانِ حرم از واهمه در شیون و شور شمر سرشار تمنّا و تو
سرگرم حُضورِ [59]
لِلَّهِ الحَمدُ و لَهُ المِنَّه که مدّت تدوین این رساله که به یک هفته انجامید، و
در ایّام عزاداری آن حضرت یعنی در دهه عاشورای سنه یکهزار و چهارصد
و دو هجریّه قمریّه تحریر یافت در دو ساعت و ربع از شب گذشته لیله
تاسوعای حسینی خاتمه یافت بِمَنّهِ و کَرَمِهِ؛ إنَّهُ أرْحَمُ الرَّاحِمین
رَبَّنا احْشُرْنا مَعَ الْحُسَیْنِ وَالْمُسْتَشْهَدینَ بَیْنَ یَدَیْهِ؛ رَبَّنا وَ تَقَبَّلِ الدُّعآءَ.
محفل انس است دو عالم ولی آنکه سرود این دُرَر پاک را
شمع دل افروز، حسین است و بس خاک رهِ کوی حسین است و بس
کَتَبَهُ بِیُمْناهُ الدَّاثِرَه، الْعاشِقُ الْمِسْکِینُ، وَالْفَانِی الْمُسْتَکِینُ، سیّد محمّد حسین الحسینیّ الطّهرانیّ؛
در بلده طیّبه مشهد مقدّس رَضَویّ
عَلَی مُقَدِّسِها ءَالافُ التَّحیَّه وَالاْءکْرامِ
بِجاهِ مُحَمَّدٍ وَ ءَالِهِ الْبَرَرَه الْکِرَام

[35] این خطبه را در «لهوف از ص 85 تا ص 88 آورده است و در «نفس المهموم ص 149 و 150، و در «مقتل مقرّم از ص 262 تا ص 264، و در «مقتل خوارزمی ج 2، ص 6 و 7، و در «ملحقات‌إحقاق الحقّ» ج 11، ص 624 و 625 آورده است و در «ملحقات از خوارزمی با همین عباراتی که نقل کردیم با مختصر اختلاف و از علاّمه ابن عساکر دمشقی در تاریخش (بنا بر آنچه در ص 333 از منتخب آن وارد است نیز با مختصر اختلافی در لفظ وارد است در «کشف الغمّه ص 181، مختصری از آنرا آورده است و در «تحف العقول از ص 240 تا ص 242، تحت عنوان نامه حضرت به اهل کوفه ذکر کرده است و شیخ طبرسی در «احتجاج در ص 24 و 25، ج 2 از طبع نجف از مصعب‌بن عبدالله تا آخر اشعار تمثّل حضرت را آورده است

[36] آیه الله شعرانی در «دمع السُّجوم ص 187، قَتَلوا القَرْمَ ضبط نموده است و آن به معنی سیّد و عظیم است

[37] ممکن است الوِرْد با کسره واو باشد، و آن به معنی مرد دلیر و با جرأت است

[38] «کشف الغمّه ص 183؛ و «احتجاج طبرسی ج 2، ص 25 و 26 از طبع نجف اشرف و «نفس المهموم ص 218؛ و در «ملحقات إحقاق الحقّ» ج 11، ص 644، نه بیت از این اشعار را که بیت اوّل و دوّم و سوّم و دهم و یازدهم و دوازدهم و سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم است در هنگام شهادت طفل صغیر حضرت ذکر کرده است و آن را از «وسیله المـَال ص 178، و از «أهل البیت ص 444 ذکر کرده است و بیست و پنج بیت را که ملفّق از بعضی از این اشعار و از غیر آنست در وقت رجوع به خیام حرم از «ینابیع‌المودّه ص 346 و 347، و پانزده بیت را از عبدالغفّارهاشمی افغانی در کتاب «أئمّه الهدی آورده است

[39] «مقتل مقرّم ص 320، از «تاریخ طبری ج 6، ص 259؛ و «لهوف ص 105

[40] «مقتل مقرّم ص 320، از «مناقب ابن شهرآشوب ج 2، ص 223

[41] «لهوف ص 105 و 106؛ و «مقتل خوارزمی ج 2، ص 33؛ و «مقتل مقرّم ص 320 و 321، از «لهوف

[42] «لهوف ص 105؛ و «مقتل مقرّم ص 324

[43] «مقتل مقرّم از «مقتل العوالم و از «نفس المهموم و آ آاز «مقتل خوارزمی

[44] «مقتل مقرّم از «نفس المهموم و از «مقتل خوارزمی و از «لهوف ص 106 و 107

[45] «مقتل مقرّم از «مقتل خوارزمی و از «لهوف
[46] «لهوف ص 107، و «مقتل مقرّم ص 326، از «کامل ابن أثیر، ج 4، ص 31، و از «مقتل خوارزمی ج 2، ص 35
[47] «مقتل مقرّم از «الاءتحاف بحبّ الاشراف ص 16
[48] «مقتل مقرّم از «لهوف
[49] «لهوف ص 110؛ و «مقتل مقرّم ص 329، از «لهوف
[50] «مقتل مقرّم ص 329 و 330، از ابن نما، ص 39؛ و «المجالس السّنیّه مجلس 69
[51] «مقتل مقرّم ص 331، از «أسرار الشّهاده ص 423
[52] «مقتل مقرّم ص 332، از «تظلّم الزّهرآء» ص 129، و از «بحار» ج 10، و ص 205
[53] همان مصدر، از «مقتل خوارزمی ج 2، ص37
[54] همان مصدر، از «بحار» ج 10، ص 206؛ و آ آ «مقتل خوارزمی ج 2، ص 37
[55] «لهوف ص 110؛ و «مقتل مقرّم ص 332، از «لهوف
[56] «مقتل مقرّم ص 333، از «کامل ابن أثیر ج 4، ص 32
[57] «مقتل مقرّم ص 333، از «إرشاد» مفید
[58] همان مصدر، از «مقتل العوالم ص 100، و از «مقتل خوارزمی ج 2، ص 73
[59] «آتشکده نیّر، ص 121 و 122
[60] «دمع السّجوم پاورقی ص 196

7- نماز و عبادت امام حسین علیه السلام

پیشگفتار

حسین کیست ؟
ثار الله کیست ؟
نفس مطمئنه کیست ؟
امام حسین علیه السلام کنار بدن عباس چه دید و چه کرد و چه گفت ؟
امام حسین علیه السلام کنار بدن فرزندش علی اکبر چه دید و چه کرد و چه کسی را صدا زد ؟
امام حسین علیه السلام وقتی علی اصغر در دستش بود و تیر سه شعبه به او زدند چه حالی به او دست داد ؟
امام حسین علیه السلام چرا جنگ را یک شب به تاخیر انداخت ؟
امام حسین علیه السلام چرا نمازش را در مقابل تیرهای دشمن اقامه کرد ؟
حسین علیه السلام در لحظه آخر چه ذکری گفت ؟
امام حسین علیه السلام با اهل حرم وداع نمود چه ذکری را گفت ؟
امام حسین علیه السلام تیری به پیشانی مبارکش خورد ، آن تیر را بیرون کشید و خون بر چهره اش جاری شد ، در آن موقع چه دعایی خواند ؟
امام حسین علیه السلام وقتی که تیر سه شعبه به قلب مبارکش خورد چه ذکری خواند ؟
امام حسین علیه السلام در ظهر عاشورا ، برای یاد آورنده وقت نماز چه دعایی کرد ؟
امام حسین علیه السلام هنگامی که دشمن گفت : به خیمه ها حمله کنید ، چه حالی به او دست داد و چه گفت ؟
امام حسین علیه السلام مگر جگر گوشه فاطمه نبود ، پس چرا بدنش را قطعه قطعه کرده و زیر سم اسبان قرار دادند ؟
امام حسین علیه السلام عاشق رخسار معبود است .
امام حسین علیه السلام روح طاعات و عبادات است .
امام حسین علیه السلام نور صحرای قیامت است .
امام حسین علیه السلام فیض دائم روح قرآن است .
امام حسین علیه السلام سبب گریه هر مومن است .
امام حسین علیه السلام در روز عاشورا در اوج جنگ و دشواری ها یک لحظه از یاد خدا غافل نبود .
امام حسین علیه السلام روز عاشورا پیوسته و مداوم مشغول ذکر لا حول و لا قوه الا بالله بود .
امام حسین علیه السلام بنده خالص خدا بود .

امام حسین علیه السلام به خاطر نماز شهید شد .
امام حسین علیه السلام در صبح عاشورا وقتی سپاه دشمن به سوی او می آید آن طور دعا کرد : اللهم انت ثقتی فی کل کرب ، خدایا ! در هر گرفتاری تو تکیه گاه منی .
تیری که در ظهر عاشورا بر قلب حسین علیه السلام اصابت نمود ، و خون ثار الله را بر زمین ریخت ، در واقع در روز سقیفه رها شده بود و در عاشورا به هدف نشست .
امام حسین علیه السلام شهید می شود و خداوند هفتاد هزار فرشته را که ژولیده و غبار آلودند بر قبر حسین علیه السلام گماشته تا روز قیامت بر او گریه می کنند و کنار قبرش نماز می خوانند یک نماز آنان مساوی هزار نماز مردم است ، ثواب و اجر آن نماز برای زائر قبر حسین علیه السلام است .
امام زمان فرمود به جای اشک خون می گریم .
امیدوارم خداوند ما را نیز مشمول شفاعت حسین علیه السلام و مشمول دعایی که در ظهر عاشورا آن حضرت به یکی از اصحابش فرمود : جعلک الله من المصلین قرار دهد .
زمستان 1380
حوزه علمیه قم - عباس عزیزی

گزیده ای از زندگانی امام حسین علیه السلام

نام : حسین
القاب معروف : سید الشهداء ، ثارالله
کنیه : ابو عبدالله
نام پدر و مادر : علی علیه السلام - فاطمه علیها السلام
وقت و محل تولد : سوم شعبان سال چهارم هجرت در مدینه
دوران امامت : یازده سال (از سال 50 تا 61 ه ق)
خلفای غاصب در زمان آن حضرت : معاویه و یزید
وقت و محل شهادت : در روز عاشورا سال 61 هجری در کربلا در سن 57 سالگی به شهادت رسید .
مرقد شریفش : شهر کربلا در کشور عراق است .
دوران زندگی آن حضرت را می توان به چهار بخش تقسیم کرد :
1- ملازمت با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم (حدود شش سال)
2- دوران ملازمت با پدر و برادرش امام حسن علیه السلام (حدود 40 سال)
3- دوران امامت (یازده سال)
4- نهضت جاودانی و عظیم امام حسین علیه السلام که مهمترین حادثه تاریخ است .
1- پرچمدار امام حسین علیه السلام اباالفضل العباس بود .
2- موذن امام حسین علیه السلام حجاج بن مسروق بود .
به علت هجرت امام حسین علیه السلام ((امام)) اطلاع حاصل کرد که جمعی از افراد یزید به نام حج برای ترور و قتل امام حسین علیه السلام به سوی مکه گسیل شده اند و ماموریت دارند با سلاحی که در زیر لباس احرام پوشیده اند در ماه حرام و در کنار کعبه فرزند پیامبر را به قتل برساند و بدین جهت امام حج تمتع را به عمره مفرده تبدیل فرمود و هشتم ذیحجه رهسپار عراق شد و فرمود : برای رعایت حرمت خانه خدا مکه را ترک می کنم .
4- سفیر امام حسین علیه السلام به کوفه فرستاده شد مسلم بن عقیل بود .
5- مردم کوفه حدود 150 نامه دعوت برای امام حسین علیه السلام ارسال کرده بودند .
6- در زمان دعوت مردم کوفه از امام حسین علیه السلام 18 هزار نفر با حضرت مسلم بیعت کردند .
7- پسران مسلم ابراهیم و محمد بودند که محمد بزرگ تر از ابراهیم بوده

و هر دو کمتر از ده سال سن داشتند .
8- سه عامل اساس قیام امام حسین علیه السلام :
الف : یزید از امام حسین علیه السلام بیعت می خواست امام شدیدا در مقابل این درخواست ایستادگی کرد . ب : دعوت مردم کوفه . ج : عامل اصلی امر به معروف و نهی از منکر
9- قبر امام حسین علیه السلام شش گوشه دارد چون جنازه حضرت علی اکبر در کنار پدرش امام حسین دفن شده است .
10- زیارت ناحیه مقدسه : زیارتی است که از حضرت ولی عصر علیه السلام نقل شده و در این زیارت شریف حضرت اسامی همه شهدای کربلا را با اسم و رسم ذکر فرموده و بر آنان درود فرستاده و نام قاتلین هر کدام را نیز برده و بر آنان لعنت فرستاده است .
11- اسب امام حسین علیه السلام ذوالجناح نام دارد .
12- پیکر مطهر امام حسین علیه السلام توسط امام سجاد علیه السلام شناسایی و دفن شد .
13- اولین زائر قبر امام حسین علیه السلام بعد از شهادت امام حسین علیه السلام جابر بن عبدالله انصاری بود .

فصل اول : جلوه نماز از ولادت تا کربلا

1- اذان و اقامه در گوش امام حسین علیه السلام

از اسماء بنت عمیس نقل شده : حسین علیه السلام بعد از گذشت یک سال از ولادت برادرش حسن علیه السلام دیده به جهان گشود . پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به خانه زهرا علیها السلام آمد و به من فرمود : ((پسرم را نزد من بیاور .))
من حسین علیه السلام را که در قنداقه سفیدی بود ، به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بردم .
پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از دیدار چهره علیه السلام شاد و خندان شده ، در گوش راستش اذان و در گوش چپش اقامه گفت . سپس حسین علیه السلام را به دامن گرفت و گریه کرد .
عرض کردم : پدر و مادرم به فدایت ای رسول خدا ! چرا گریه می کنی ؟
فرمود : گریه ام به خاطر مصائبی است که بعد از من به این نوزاد وارد می شود .
به زودی گروه ستمگر او را می کشند و خداوند آن گروه را مشمول شفاعت من نخواهد کرد .

2- هزار رکعت نماز

آن حضرت به عبادت بسیار علاقه مند بودند ، به طور مثال شخصی خطاب به حضرت سجاد علیه السلام عرض کرد : یابن رسول الله ! چرا پدرت امام حسین علیه السلام کم اولاد است ؟ حضرت فرمودند : تعجب می کنم که من چگونه متولد شده ام ، زیرا پدرم امام حسین علیه السلام در هر شب و روزی هزار رکعت نماز به جای می آورد . (1)

3- وضوی امام حسین علیه السلام

کان الحسین بن علی علیه السلام اذا توضاء تغیر لونه و ارتعدت مفاصله فقیل له فی ذلک ، فقال : حق لمن وقف بین یدی الملک الجبار ان یصفر لونه و ترتعد مفاصله ،
امام حسین علیه السلام وقتی وضو می گرفت رنگش پریده و پاهایش می لرزید .
علت این کار را پرسیدند فرمود : سزاوار است برای کسی که در مقابل خدای با جبروت ایستاده رنگش زرد شود و پاهایش بلرزد . (2)

4- سنت هفت بار تکبیر

صدوق رحمه و الله از امام باقر علیه السلام نقل کرده که فرمود : حسین علیه السلام دیر به سخن آمد تا آنجا که بیم می رفت نکند حرف نزند و بی سخن باشد . روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای نماز بیرون آمد در حالی که حسین علیه السلام را بر شانه خود نهاده بود ، مردم (برای نماز) پشت سر حضرت صلی الله علیه و آله و سلم صف بستند و حضرت صلی الله علیه و آله و سلم او را در طرف راست خود بر زمین گذارد و تکبیر نماز گفت ، پس حسین علیه السلام (نیز) تکبیر گفت ، چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تکبیر حسین علیه السلام را شنید تکبیر را دوباره فرمود و حسین نیز (به پیروی از رسول خدا) هفت بار تکبیر گفت . بدینگونه سنت هفت بار تکبیر گفتن (در ابتدای نماز) آغاز شد .

5- نماز در یک لباس

ابو بصیر از امام صادق علیه السلام پرسید : جهت نمازگزاردن مرد چه مقدار لباس کفایت می کند ؟
حضرت علیه السلام فرمود : ((امام حسین علیه السلام در یک قطعه لباس که از نیمه ساق پا بالاتر و نزدیک زانوها بود و بر دوش حضرت علیه السلام جز به مقدار دو بال پرستو نداشت نماز گزارد و وقتی رکوع می نمود از شانه هایش می افتاد و سجده می کرد بر گردن حضرت می رسید ، پس آن را با دست بر شانه هایش خود بر می گرداند ، این گونه بود تا از نماز فارغ شد .))
امام باقر علیه السلام فرمود : ((برای من نقل نمود که کسی که امام حسین علیه السلام را در حالی دیده است که در یک جامه نماز می گزارد ، و امام حسین علیه السلام برای او نقل نموده که : ((پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم را دیده است که در یک لباس نماز می خواند . (3)))

6- عبور از جلوی نماز گزار

ضیف از امام صادق علیه السلام از امام باقر علیه السلام از امام سجاد علیه السلام نقل می کند که فرمود : ((امام حسین علیه السلام نماز می خواند ، مردی از جلوی او عبور کرد ، یکی از یاران حضرت علیه السلام او را از این کار بازداشت . چون حضرت علیه السلام از نماز فارغ شد ، پرسید : چرا او را نهی نمودی ؟
عرض کرد : ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ! میان شما و محراب آشفتگی پدید می آورد .
فرمود : وای بر ! تو خدای متعال به من نزدیک تر از آن است که کسی میان من و او آشفتگی ایجاد کند . (4)))

7- رکوع و سجده طولانی

حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) فرمود :
جدم حسین علیه السلام رکوع و سجودش طولانی بود . (5)

8- تغییر رنگ صورت امام هنگام وضو

روایت شده که امام حسین علیه السلام هرگاه به نماز می ایستاد رنگ از چهره اش می پرید ، از او سوال می شد : این حالت چیست که هنگام وضو در شما پیدا می شود ؟
می فرمود : ((شما چه می دانید که در پیشگاه چه کسی می خواهم بایستم ؟ (6)))

9- نماز تقیه

قطب راوندی به سند خود ، از امام موسی کاظم علیه السلام از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود : ((امام حسین علیه السلام پشت سر مروان بن حکم (از باب تقیه) نماز می گزاردند .
پس به یکی از آن دو بزرگوار عرض شد : آیا پدر شما وقتی به منزل برمی گشت نماز را اعاده نمی کرد ؟ فرمود : نه به خدا سوگند ، او به همان یک نماز اکتفا می کرد . (7)

10- سفارش اهل بیت به نماز

علی بن ابراهیم ، از امام باقر علیه السلام نقل می کند درباره فرمودء خدای سبحان : ((خانواده خود را به نماز امر کن و خود نیز سخت بر آن پایدار باش .)) فرمود : در آن به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمان ابلاغ ویژه به اهل بیتش را داده است نه عموم مردم را ، تا به همه مردم اعلام شود که اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله و سلم ، در نزد خدا منزلتی ویژه دارند که برای دیگر مردمان نیست ، زیرا خدای سبحان به آنان (جهت اقامه نماز) ، هم فرمان عمومی همراه با همه مردم داده ، هم فرمان خصوصی .
پس از نزول این آیه ، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هر روز ، وقت نماز صبح به در خانه علی علیه السلام می آمد و می فرمود : ((سلام و رحمت و برکات خدا بر شما باد)) ، پس (اهل بیت یعنی) علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام (در پاسخ) اظهار می داشتند : ((و سلام و رحمت و بر کات خدا (نیز) بر شما باد ای پیامبر خدا .))
سپس حضرت صلی الله علیه و آله و سلم دو طرف چهار چوبه در را گرفته می فرمود : ((نماز ، نماز ، خدا شما را رحمت کند)) ، ((همانا خدا چنین می خواهد که هر گونه آلودگی را از شما خاندان نبوت ببرد و شما را (از هر ناخالصی) پاک گرداند .))
پس حضرت صلی الله علیه و آله و سلم ، زمانی که در مدینه حضور داشت ، هر روز صبح پیوسته این کار را انجام می داد تا اینکه از دنیا رفت .
ابوالحمراء خادم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می گوید : من شهادت می دهم که هر روز پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این عمل را انجام می داد .
در کتاب ((موده القربی)) از انس بن مالک و از زید بن علی بن الحسین علیه السلام از پدرش امام سجاد علیه السلام از جدش علیه السلام نقل می کند که فرمود : پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بعد از نزول آیه شریفه و اءمر اءهلک بالصلوه و اصطیر علیها ((و اهل بیت خود را به نماز فرمان ده و خود نیز بر آن سخت پایدار باش)) به مدت نه ماه هر روز هنگام نماز صبح ، به در خانه فاطمه علیها السلام می آمد و می فرمود : نماز ای اهل بیت نبوت ! ((همانا خدا می خواهد که از شما خاندان هرگونه آلودگی را ببرد و شما را منزه گرداند)) و این حدیث را سیصد نفر از صحابه نقل کرده اند .
زید بن علی از پدرش امام سجاد از جدش علیه السلام نقل می کند که

فرمود : ((روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در خانه ام سلمه بود . فرنی خدمت حضرت آوردند . رسول خداصلی الله علیه و آله و سلم علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را فرا خواند و از آن خوردند .
سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آنان را در پوشش عبایی خیبری قرار داد و این آیه شریفه را تلاوت فرمود :
انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهر کم تطهیرا .
ام سلمه اظهار داشت : ای رسول خدا ! آیا من هم از اهل بیت نبوتم ؟
حضرت فرمود : تو (از آنان نیستی اما) رو به سوی خیر داری . (8)

11- تسلیم در برابر خدا

مفضل بن عمر ، از امام صادق علیه السلام از امام باقر علیه السلام از امام سجاد علیه السلام نقل می کند که فرمود : از امام حسین علیه السلام پرسیدند : چگونه صبح کردی ؟
فرمود : ((صبح نمودم در حالی که پروردگارم ، بالای سرم و آتش ، پیش رویم ، مرگ ، جوینده ام و حساب الهی فراگیرم می باشد ، و چنین روزی من ، در گرو کردار خویشم ، نه آنچه دوست دارم پیدا می کنم ، و نه آنچه نمی پسندم از خود می رانم . توان هیچ یک را ندارم و همه کارها در اختیار دیگری است ، اگر بخواهد عذابم می کند و اگر بخواهد از من می گذرد . بنابر این ، کدام فقیری از من نیازمندتر است (9) ؟ !

12- طواف و نماز پس از نماز عصر

عمار بن معاویه از ابو سعید نقل کرده که گفت : ((حسن علیه السلام و حسین علیه السلام را دیدم که با امام (جماعت) نماز عصر را خواندند سپس نزد حجر الاسود آمده آن را استلام کردند ، سپس هفت بار طواف کردند و دو رکعت نماز خواندند .))
مردم (که ایشان را شناختند) گفتند : اینان فرزندان دختر رسول خدایند .
پس مردم آنان را در (هجوم و) فشار قرار دادند تا جایی که نتوانستند حرکت کنند ، همراه ایشان یک مرد رکانی بود . حسین علیه السلام دست رکانی را گرفته به کمک او مردم را از امام حسین علیه السلام دور کرد او امام حسن علیه السلام را بسیار احترام می کرد و ایشان را ندیدم که بر رکن نزد حجر از جانب حجر بگذرند مگر که آن را استلام می کردند .
راوی گوید : به ابو سعید گفتم : شاید برخی از هفت طواف - که با نماز قطع شده - مانده بوده است .
گفت : نه بلکه هفت بار کامل طواف کردند . (10)

13- انفاق بعد از نماز

مردی اعرابی وارد مدینه شد و از کریم ترین مردم سوال کرد ، امام حسین را به او معرفی کردند ، وارد مسجد شد و آن بزرگوار را در حال نماز یافت ، پشت سر آن بزرگوار ایستاد و این شعر را خواند :

لم یخب الان من رجاک و من
حرک من دون بابک الحلقه
انت جواد و انت معتمد
ابوک قد کان قاتل الفسقة
لو لا الذی کان من اوئلکم
کانت علینا الجحیم منطبقة

آنکه به تو امیدوار شده نا امید نگشته ، و کسی که بر در خانه آمده و دق الباب کرده به امید بخشش آمده .
تو بخشنده و مورد اعتمادی ، پدرت کشنده فاسقین بود .
اگر هدایت جد و پدرت نبود ، آتش جهنم ما را فرا می گرفت .
امام حسین نمازش را سلام داده و به قنبر فرمودند : آیا از مال حجاز چیزی باقی مانده است ؟
گفت : بله ، چهار هزار دینار باقی مانده است .
فرمودند : آن را بیاور که نیازمند حقیقی آن آمده است .
قنبر دینارها را آورد ، امام دو برد خود را از تن در آورده و دینارها را در آن پیچید و دست مبارکشان را از شکاف در خارج کردند ، زیرا به خاطر کم بودن دینارها از اعرابی خجالت کشیدند و این شعر را سرودند :

خذها فانی الیک معتذر
و اعلم باءنی علیک ذو شفقة
لو کان فی سیرنا الغداة عصا
امست سمانا علیک مندفقة
لکن ریب الزمان ذو غیر
و الکف منی قلیة النفقة

بگیر این مقدار دینار را ، من به خاطر کمی آن از عذر می خواهم و بدانکه من نسبت به تو مهربانم .
اگر در آینده وسیله فراهم شد ثروت سرشاری بر تو ریزش خواهد کرد .
لیکن مردم زمان بیگانه پرستند و اینک دست ما خالی است . (ریب الزمان ، یعنی حیله مردم زمان ، منظور این است که مردم به جای اینکه خلافت را به خاندان رسالت بسپارند و خمس و زکاتشان را به ایشان برسانند تا به دست مستحق حقیقی برسانند به غیر مراجعه می کنند .)

اعرابی دینارها را گرفته و های های گریه کرد ! امام فرمودند : شاید آنچه عطا کردم به تو ، کم است که گریه می کنی ؟ !
اعرابی گفت : نه ، ولیکن گریه من برای این است که چرا این دستهای با سخاوت زیر خاک خواهد رفت . (11)

14- روزه امام حسین علیه السلام

صدوق قدس سره با سند خود از امام حسن مجتبی علیه السلام نقل می کند که فرمود :
ارمغان مرد روزه دار ، این است که ریش خود را عطر زند و جامه خویش را بخور دهد و ارمغان زن روزه دار ، این است که سر خود را شانه زند و لباسش را بخور دهد ، ((هر گاه امام حسین علیه السلام روزه می گرفت با عطر خود را خوشبو می ساخت و می فرمود : تحفه روزه دار عطر است .))
عبدالله بن زبیر و یارانش ، امام حسین را دعوت نمودند ، پس آنان از غذا خوردند و امام چیزی نخورد ، سوال شد : چرا نمی خوری ؟
فرمود : روزه دارم ، اما تحفه روزه دار بیاورید .
عرض شد : تحفه روزه دار چیست ؟
فرمود : روغن (عطر) و بخوردان . (12)

15- طلب باران

از امام سجاد علیه السلام نقل شده که فرمود : کوفیان نزد امام علی علیه السلام آمده از نیامدن باران شکایت کردند و گفتند : (از خدا) برای ما باران بخواه ، امیر مومنان علیه السلام به حسین علیه السلام فرمود : برخیز و از خداوند طلب باران کن !
او برخاسته حمد و ثنای الهی به جای آورده و بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درود فرستاد و عرض کرد : ((بارالها ! بخشنده خیرات و نازل کننده برکات ! آسمان را بر ما سرشار ببار ، و ما را از بارانی بسیار فراگیر ، انبوه ، پر دامنه ، پیوسته ریزان ، روان و شکافنده (زمین های خشک و تشنه) - که با آن از بندگانت ناتوانی را برداری و زمین های مرده را زنده سازی - سیراب فرما . آمین ای پروردگار جهانیان .))
او دعای خود را به پایان نبرده بود که ناگهان خداوند باران (سیل آسا) فرستاد . عربی بادیه نشین از برخی نواحی کوفه آمد و گفت : دره ها و تپه ها را پشت سر گذاشتم ، در حالی که آب یکی در دیگری (از فراوانی) پیچ و تاب می خورد . (13)

16- نماز و نفرین بر منافق

مرد منافقی که دشمن اهل بیت عصمت و طهارت بود از دنیا رفت . امام حسین علیه السلام دنبال جنازه اش به راه افتاد ، در بین راه غلام خود را دید که در مقام کناره گیری از تشییع جنازه است به او فرمود : کجا می روی ؟
عرض کرد : می خواهم از نماز بر این منافق فرار کنم .
امام به او فرمود : بیا کنار من بایست و هر چه می گویم تو هم بگو .
غلام در کنار امام ایستاد ، وقتی ولی میت تکبیر گفت امام حسین علیه السلام هم فرمود :
الله اءکبر اللهم العن فلانا عبدک الف لعنة موتلفه غیر مختلفه ، اللهم اءخز عبدک فی عبادک و بلادک و اءصله حر نارک و اذقه اشد عذابک ، فانه کان یتولی اءعداءک و یعادی اولیاءک و یبغض اءهل بیت نبیک ،
یعنی خدا بزرگ است . خدایا ! فلانی را هزار بار پیوسته لعنت کن بدون اختلاف و فاصله ، خدایا ! این بنده ات را در میان بندگان و شهرهایت خوار و خفیف کن و آتش دوزخت را نصیب وی گردان و شدیدترین عذابت را به او بچشان که دوستی دشمنانت را پذیرا گشته و به دشمنی دوستانت برخاسته و اهل بیت پیامبرت را دشمن می داشت . (14)))

17- نماز و غسل علی علیه السلام

ابن شهر آشوب با سند خود ، از امام سجاد علیه السلام از امام حسین علیه السلام - ضمن خبری بلند - نقل کرده که فرمود : امیر مومنان علیه السلام به حسین فرمود : به شما سفارش می کنم که (چون از دنیا رفتم) کسی را از مرگ من آگاه نکنید .
سپس فرمود : تابوتی را از آن زاویه راست بیرون آورند و در کفنی که پیدا می کنند کفن کنند ، هرگاه غسلش دادند در آن تابوت بگذارند و چون جلو تابوت از زمین بلند شد ، آنان عقب تابوت را بلند کنند (و هر جا که رفت ببرند) و اینکه حسن علیه السلام یک بار و حسین علیه السلام هم یک بار به عنوان امام بر او نماز گزارند . (15)

18- نماز کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

شبی امام حسین علیه السلام از خانه بیرون آمده کنار قبر جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و فرمود : ((سلام بر تو باد ای پیامبر خدا ! منم حسین فرزند فاطمه ، منم فرزند و فرزند و نوه دختری تو در میان بازماندگانی که میان امت خود جا نهادی . ای پیامبر خدا ! تو بر آنان گواه باش که مرا تنها گذارده حقم را تباه ساختند و حرمتم را شکستند ، این شکوه من است به تو تا (روزی که) تو را دیدار کنم .))
سپس برخاست و به نماز ایستاد ، پیوسته در رکوع و سجود بود(16)0

19- دو رکعت نماز کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

روایت شده : حضرت امام حسین علیه السلام شبی از خانه اش خارج و رو به سوی قبر جدش نمود ، چند رکعت در آنجا نماز گزارد ، بعد از نماز فرمود :
خداوندا ! این قبر پیامبرت محمد می باشد و من پسر دختر اویم ، مشکلی برایم پیش آمده که خود بدان واقفی ، پروردگارا ! من کار نیک را دوست داشته و کار بد را زشت می شمرم ، و من از تو می خواهم ، ای دارای جلالت و بزرگواری ! به حق این قبر و کسی که در آن است تنها آنچه مورد خشنودی تو و رسولت می باشد را برایم مقدر سازی .

20- نماز جماعت

روایت شده که مردم دسته جمعی نزد امام حسین علیه السلام آمده عرض کردند : یا ابا عبدالله ! ای کاش پیش افتاده نماز می گزاردی و آنان در منزل خود فرود می آوردی !
چون موذن (اذان و اقامه) نماز را انجام داد ، عمرو بن سعید پیش افتاد و تکبیر نماز را گفت . به امام علیه السلام عرض شد : یا ابا عبدالله ! اکنون که نخواستی پیش بیفتی ، پس بیرون شو .
فرمود : ((نماز را در جماعت خواندن بهتر است)) . پس نماز گزارد و بیرون رفت . (17)

21- مناجات حضرت کنار مزار خدیجه

روایت شده که آن حضرت همراه انس بن مالک حرکت می کرد ، کنار قبر خدیجه آمد و گریست ، آنگاه گفت : از من دور شو .
انس گوید : از دید آن حضرت پنهان شدم ، هنگامی که انجام نمازش طولانی شد شنیدم که می خواند : پروردگارا ! پروردگارا ! تو مولای من هستی ، رحم کن بنده ای را که به تو پناه برده است و ای دارای صفات برجسته ! تکیه ام بر توست ، خوشا به حال آنکه تو مولای او باشی . خوشا به حال کسی که خدمتگزار شب زنده دار باشد ، و گرفتاریش را با خدای خود در میان گذارد و بیماری و مرضی ندارد بیشتر از محبش به مولایش هرگاه غصه و ناراحتی اش را مطرح کرد ، خداوند او را پاسخ داده و اجابت نماید . هرگاه به گرفتاری مبتلا گردد در تاریکی زاری کنان خدا را بخواند ، خدا او را گرامی داشته و به خود نزدیک گرداند .
آنگاه ندا کرده شد : بنده ام بیا در حالی که تو در حمایت من هستی ، و هر چه بگویی ما آن را می دانیم . فرشتگانم مشتاق شنیدن صدای تواند ، و کافی است که ما صدای تو را می شنویم . دعای تو نزد من بوده و در حجاب ها در گردش است ، و کافی است که ما پوشش را برای تو برمی داریم . اگر باد از جوانب او بوزد ، از بیهوشی بر زمین افتد . از من بخواه بدون میل و ترس و حساب ، که من خدای توام .

22- عبادت امام حسین علیه السلام از زبان دشمنان

درباره عبادت او مورخان و دانشمندان ، مخصوصا از گروه اهل سنت سخن ها گفته اند و حتی آنها که دشمن اهل بیت بودند در امر عبادت او رای و نظری شگفت انگیز اعلام کردند . ابن اثیر می نویسد :
حسین که خدای او از او راضی باد فردی فاضل متدین و زیاد اهل روزه و نماز و حج و صدقه بود و همه کارهای خوب از او سر می زد .
کان الحسین رضی الله عنه فاضلا دینا - کثیر الصوم و الصلاة و الحج و الصدقة و افعال الخیر جمیعها ،
عبدالله بن زبیر که در واقع ، رقیب امام حسین علیه السلام ، فردی منافق ، مدعی خلافت رسول الله ، و دلش لبریز از کینه اهل بیت بود درباره عبادت حسین علیه السلام می گفت : او فردی بسیار شب خیز برای عبادت و بسیار روزه دار در روزها بود . و آن که خبر شهادت او را شنید ، شاید از یک نظر خوشحال شد که رقیبی از سر راه او برداشته شد ، ولی از طرف دیگر گفت : ((به خدا قسم او را کشتند ، در حالی که او را شب ها برای عبادت قیامی بس طولانی بود و بسیاری از روزها روزه می داشت .))
اءما و الله لقد قتلوه و کان طویلا باللیل قیامه ، کثیرا فی النهار صیامه .
عقاد ، دانشمند و نویسنده متاخر در کتاب خود به نام ابو الشهداء (پدر یا سالار شهیدان) می نویسد : او اهل نماز بود . علاوه بر نمازهای واجب نمازهای مستحبی بسیار می گزارد ، زیاد روزه مستحبی می گرفت ، همه ساله به حج خانه خدا می رفت مگر که به ناچار از او ترک می شد . و نمونه این سخنان در تاریخ زندگی او زیاد نوشته شده است . (18)

23- همه چیز او عبادت بود

عبادت حسین لحظه ای و بر حسب موقعیت نبود . بلکه تمام لحظات و دم زدن های او عبادت به حساب می آمد ، جهاد او عبادت بود ، قیام او عبادت بود ، خطبه و سخنرانی او عبادت بود ، شمشیر زدن او ، نصیحت او به دوست و دشمن ، صبر او ، و تحمل او عبادت بود . آن ساعتی که با خصم می جنگید عبادت می کرد ، آن لحظه به خاک افتادن او عبادت بود ، و آن جان دادن او در عین صبر و تحمل عبادت بود .
اما در چنان وضع و حالی گویی باز هم آن عبادت را هم کفایت کننده و قابل عرضه نمی دانست . در عین افتادگی و بی رمقی در قتلگاه و لبانش در عین خشکی و تشنگی به ذکر خدا مترنم بود :
الهی رضا بقضائک ، صبرا علی بلائک ، تصدیقا لا مرک ، لا معبود سواک .
خدایا ! به حکم تو راضیم . بر بلای تو صابرم . و من تو را تصدیق دارم . جز تو معبودی نیست .

24- انس با مسجد

امام حسین علیه السلام در دوران کودکی پای منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می نشست و هر آنچه را که پیامبر می فرمود ، حفظ کرده ، در خانه به مادرش فاطمه زهرا علیها السلام باز می گفت .
روزی مادر برای حسین صندلی آورد و حسین را بر آن نشاند و فرمود : خوب پسر جان ! حالا مثل پدر موعظه کن .
او هم هم آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد فرموده بود را با همان لحن و حالت بازگو کرد .
فاطمه روزی شیرین زبانی حسین را برای پدر تعریف کرد و پیامبر را علاقه مند ساخت تا صدای حسین را که مانند پدر بزرگ سخن می گوید ، بشنود .
پیامبر فرمود : فکر می کنم با دیدن من خجالت بکشد .
قرار شد پیامبر جایی مخفی شود و آن وقت از حسین بخواهند ، مثل بابا سخن بگوید و موعظه کند .
پیامبر را پشت پرده پنهان کردند و حسین شروع به سخنرانی کرد . اما بر خلاف همیشه دچار لکنت زبان شد ، او که متوجه تعجب مادر شده بود ، گفت : ((مادر ! تعجب نکن که زبانم خوب نمی چرخد ، علتش این است که در پشت پرده شخصی پنهان شده است که اگر تمام سخنوران عالم جمع شوند ، در پیش او زبانشان بند می آید .))
پیامبر با شنیدن این سخن از پس پرده بیرون آمد و حسین را در آغوش کشید و دستش را زیر چانه اش برد و سه مرتبه بر لب های فرزند شیرین زبانش بوسه زد و فرمود : بابا به قربان شیرین زبانیت برود . (19)

25- مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نماز جماعت به جا می آورد ، حسین هم در نزدیکی آن حضرت نشسته ، به بازی مشغول بود . همین که پیامبر به سجده رفت ، حسین بر پشت پیامبر سوار شد . او پاهایش را حرکت می داد و می گفت : برو ، برو !
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وقتی سر از سجده برداشت ، او را از پشت خود بر زمین نهاد . اما زمانی که حضرت دوباره به سجده رفت ، حسین کارش را تکرار کرد .
وضع به همین صورت ادامه یافت تا بالاخره نماز تمام شد . در این بین مردی یهودی که از آنجا عبور می کرد ، با دیدن این صحنه دچار چنان شگفتی شد که نزد پیامبر آمد و گفت : ای محمد ! شما با کودکان به گونه ای رفتار می کنید که ما هرگز چنین نمی کنیم !
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود : آری ! اگر به خدا و پیامبر روی آورید ، بر کودکانتان رحمت خواهید آورد .
مرد یهودی با دیدن رافت اسلام ، به رسالت پیامبر شهادت داد و به دین اسلام رو آورد . (20)

26- نماز بر پیکر پدر

امام حسین علیه السلام هنگام غسل پدر متوجه شد که پیکر پاک علی علیه السلام به طور محسوسی سبک شده است . به طرف برادرش برگشت و با اظهار شگفتی گفت : برادر ! پیکر پدرمان سبک است ؟ !
امام حسین علیه السلام جواب داد : ای ابا عبدالله ! با ما گروه دیگری نیز هستند که در غسل پدرمان یاریمان می کنند ، ولی آنها به چشم دیده نمی شوند . وقتی پدر را غسل دادند ، دو برادر عقب تابوت پدر را گرفتند و جلو تابوت خود برخاست . آنها در میان راه صدای بال ملائکه و تسبیح و تقدیس آنها را می شنیدند . تا اینکه بر سر قبر رسیدند . بر طبق وصیت پدر اول امام حسن علیه السلام و آنگاه حسین علیه السلام بر پیکر پدر نماز خواندند . و پدر را به خاک سپردند . (21)

27- انفاق بعد از نماز

یک شب گدایی در خانه حسین را به صدا در آورد و با خود گفت : ((آنکه به تو امید داشته باشد ، نا امید برنگردد .))
حسین علیه السلام که در محراب خود مشغول نماز بود ، با شنیدن صدای در ، نمازش را کوتاه کرد و به پایان برد ، آنگاه در را باز کرد . فقیری ژنده پوش و ضعیف را دید . به خانه برگشت و دو هزار درهم ، که خرجی خانواده و خدمتکارها بود ، به همراه دو دست لباس خودش را به او داد . با این حال از ناچیز بودن آنها نیز عذر خواهی کرد . (22)

28- زیارت قبر امام حسین علیه السلام

یکی از کارهای پسندیده و حسنه شب جمعه کنار قبر شهداء و مومنین رفتن است ، و برای شادی روح آنها قرآن و دعا خوانده شود و این عمل حسنه از سیره امام حسین علیه السلام به یادگار مانده است .
امام باقر علیه السلام می فرماید سید الشهداء هر شب جمعه به زیارت قبر امام حسن علیه السلام می رفت . (23)
گرچه اصحاب ابا عبدالله شب قبل از روز عاشورا را به جای خواب و استراحت به نماز و قرآن و استغفار و مناجات با محبوب به سر بردند و ظاهرا باید از نیروی جسمی و بدنی آنان کاسته شده باشد ، ولی عشق به آنان نیرو بخشنده است ، عشق به خدا ، عشق به شهادت در راه خدا و در رکاب بهترین برگزیده حق ، حجت خدا و امام زمان حضرت ابا عبدالله الحسین .

29- نماز بر دشمن نمی خوانم

معاویه در همان سالی که حجربن عدی و اصحابش را به قتل رساند ، به حج آمد . وی در آنجا حسین علیه السلام را دید و به او گفت : ای ابو عبدالله ! شنیدی که با حجربن عدی و اصحاب او و سایر شیعیان پدر تو چه کردم ؟ حضرت فرمود : چه کردی ؟
گفت : کشتم ، کفن کردم ، نماز خواندم و دفن نمودم .
حسین علیه السلام لبخندی زد و گفت : این جماعت در قیامت دشمن تو خواهند بود . اما وقتی که ما دولت بیابیم و پیروان تو را به قتل برسانیم ، کفن نخواهیم کرد و نماز بر ایشان نخواهیم خواند(24) .

30- بهترین کار بعد از نماز

امام حسین علیه السلام فرمودند : برایم ثابت شده است که این سخن پیامبر (بهترین کارها بعد از نماز خوشحال کردن مومن به وسیله غیر حرام است) درست است زیرا ، روزی غلامی را دیدم که به سگی غذا می داد . جلوتر رفته ، پرسیدم : چرا این چنین می کنی ؟
پاسخ داد : ای فرزند رسول خدا ، من ناراحت هستم و با شاد کردن سگ ، دنبال شادی و محبت هستم ، سرپرستم مردی یهودی است و من از این موضوع خیلی ناراحتم .
من نزد مرد یهودی رفتم و نوکر را به دویست دینار خریدم .
یهودی پول را نگرفت و گفت : این غلام هدیه قدم های تان ، این باغ هدیه غلام و اگر اجازه دهید ، مبلغی پول هم نثارتان کنم .
گفتم : نه اجازه بدهید من مبلغی به شما بدهم .
یهودی پذیرفت و همان پول را به غلام بخشید . من هم او را آزاد کردم و همه اموال را به او دادم .
همسر یهودی مجذوب این شد و گفت : من هم اسلام آوردم و مهرم را به شوهرم بخشیدم . شوهرش که دید چنین است ، گفت : من هم مسلمان شدم و خانه ام را به همسرم دادم . (25)

31- مزد معلم

عبد الرحمن سلمی استاد یکی از فرزندان حسین علیه السلام بود ، آن روز عبد الرحمن سوره حمد را به طور کامل به آن فرزند یاد داد . کودک بعد از پایان درس خود را نزد پدر رساند و با ذوق و شوق و زبانی شیرین سوره حمد را از اول تا آخر برای پدر تلاوت کرد .
حسین آنقدر تحت تاثیر زحمات معلم قرار گرفت که هزار دینار طلا و هزار پارچه زیبا به او بخشید و دهانش را از مروارید پر کرد .
برخی که شاهد این بخشش هنگفت بودند ، لب به اعتراض گشودند ، امام حسین علیه السلام جواب داد : این مقدار مزد در برابر آنچه به فرزندم یاد داده ، ناچیز است ، و ارزش کار معلم خیلی بیشتر از آنهاست . (26)

فصل دوم : جلوه نماز در کربلا

32- روز تبلور عبادت

از ویژگی های امام حسین علیه السلام که منشاء و سرچشمه دیگر صفات و امتیازات او گردید ، این بود که فرمان خاص آفریدگارش را در روز بزرگ و جاودان عاشورا به سبک بی نظیری به انجام رسانید و خدا را به گونه ای عبادت کرد که نه کسی پیش از او توفیق آن را یافته بود و نه پس از او عبادت او ، در آن روز تاریخی و حماسه ساز ، عبادتی جامع ، کامل ، پر محتوا و دربردارنده تمامی اقسام و ابعاد و چهره های یک سیستم عبادی کامل بود و از عبادتهای بدنی و قلبی گرفته تا ظاهری و باطنی ، روحانی و معنوی ، واجب و مستحب ، و دیگر چهره ها و جلوه های پرستش خالصانه و عاشقانه خدا ، در آن موج می زد و از هر نمونه و نوع آن ، بهترین و کامل ترین و زیباترینش در عبادت و عبادتگاه حسین علیه السلام تبلور یافت .
و در یک روز ! آری ! یک روز شکوهمند و به یادماندنی آفریدگار توانای هستی به انواع و اقسام پرستش ها و در تمامی جلوه ها پرستیده شد .
آن روز علاوه بر اینکه روز بزرگ عبادت و نیایش بود روز تبلور ارزش های انسانی نیز بود ، به همین جهت بود که در کنار عاشقانه ترین و خالصانه ترین نیایش ها و عبادتها تمامی مکارم اخلاقی و صفات پسندیده انسانی به صورت همگون و ناهمگون در بهترین صورت ممکن در چشم انداز بشریت قرار گرفت .

33- اسوه عالی عبادت

از ویژگی های امام حسین علیه السلام ایجاد هماهنگی و جمع میان اقسام طهارت بود ، او به قصد تقرب به پروردگار و به نیت عبادت و بندگی او ، شب عاشورا با اندک آبی که فرزند محبوبش علی ، در آن شرایط سخت محاصره و بی آبی برایش فراهم ساخته بود غسل شهادت کرد . (27)
پس روز عاشورا با خون قلب مصفایش ، به سبک ویژه ای وضو ساخت و چهره منورش را رنگین کرد آنگاه به غسل ترتیبی پرداخت و با خون قلبش سر مطهر و بدن مقدسش را شست و سر انجام غسل ارتماسی کرد .
امام حسین علیه السلام در صبحگاه روز شهادتش ، وضوی خاصی ساخت ، کف دست خویش را از خون پاکش پر کرد و چهره نورانی اش را رنگین کرد ، آنگاه به خاک پاکیزه و مبارکی تیمم نمود و بر بارگاه دوست پیشانی بر زمین نهاد و به سجده پرداخت . و عاشقانه نماز عشق را در سجاده شهادت اقامه فرمود : حسین علیه السلام اسوه عالی عبادت و بندگی است .

34- چهار نوع نماز عاشقانه

امام حسین علیه السلام نماز به راستی به صورت بی نظیری به پا داشت به گونه ای که مخصوص او بود و نه دیگری ، در شبانه روز جاودانه عاشورا آن حضرت چهار نوع نماز خواند .
1- نماز وداع و آن نمازی بود که شب عاشورا پس از به تاخیر افکندن پیکار و مهلت خواستنش از دشمن به پا داشت .
2- نماز نیمروزی که به صورت نماز خوف به سبک ویژه ای جز نمازهای خوفی که در منزلگاه ((عسفان)) و ((ذات)) و ((بطن النخل)) خواند ، به پا داشت که در آن برخی از یاران پاکباخته اش هدف تیرهای دشمن کینه توز و تجاوزکار قرار گرفته ، به شهادت رسیدند .
3- روح و جان نماز را با آوردن اسرار و افعال و چگونگی و کلمات آن به صورت تمام عیار به پا داشت .
4- و نماز مخصوصی که تکبیره الاحرام ، قرائت ، قیام ، رکوع ، سجود ، تشهد و سلام ویژه ای داشت . نمازی که تکبیر آن را به هنگام فرود آمدن از مرکب سر داد و قیام آن را به هنگامی که پس از افتادن بر خاک به روی پای خویش ایستاد به جا آورد و رکوع آن را به هنگامی که از شدت زخم و خونریزی بر خاک می افتاد و برمی خاست انجام داد و قنوت آن را با آخرین دعای روح بخش و آخرین نیایش ملکوتی اش در واپسین دقایق زندگی زمزمه کرد که : ((خدای من ! ای خدایی که مقامت بس والا و بلند مرتبه است و خشم و غضبت بر بیدادگران بسیار شدید ، نیرویت از هر نیرویی بالاتر است . ای خدایی که از تمامی مخلوقات بی نیازی و در کبریا و عظمت فراگیر و به آنچه بخواهی توانا . بار خدایا ! ما خاندان و فرزندان پیامبر محبوب و برگزیده تو هستیم که اینان با ما از راه فریب و حیله وارد شدند و دست از یاری ما کشیدند و ما را که برای حق و عدالت به پا خاستیم به شهادت رساندند .))
و سجده آن را با نهادن چهره پر فروغش بر خاک گلگون کربلا انجام داد و تشهد و سلام آن را با خروج روح بلندش از پیکر غرق به خونش ادا کرد و بالاخره سر از سجده نماز برداشتن را ، با اوج گرفتن سربریده اش بر فراز نیزه ها و تعقیب نمازش را هم با برخی دعاها و اذکار و سوره مبارکه کهف که از فراز نیزه ها تلاوت کرده ، به گوش ها می رساند . (28)

35- شیرینی معرفت

امیر مومنان علیه السلام در ترسیم صفات فرشتگان می فرماید ، آنها شیرینی معرفت خدای را چشیده و از جام مهر و محبت او سیراب گشته و پروای از خدا تا اعماق قلبشان نفوذ کرده است ، از این رو فرمانبرداری و عبادت طولانی خدا ، قامت آنان را خم کرده و شوق بسیار به او ، حالت تضرع آنان را از بین نبرده است . (29)
آری ، اگر به خوبی به شخصیت والا و شاهکار بزرگ حسین علیه السلام بیندیشیم به روشنی آثار چشیدن معرفت خدا و سرکشیدن جام مهر و عشق او را ، در کران تا کران زندگی او در خواهیم یافت . او شیرینی معرفت بی نظیری را چشیده بود که هجوم امواج رخدادهای ناگوار و تلخ دنیا و دنیاپرستان بر قلب و جان و درون و برون او هرگز احساس تلخکامی نکرد .
اگر با بینش معنوی به سخن امیر المومنین علیه السلام در مورد فرشتگان بیندیشیم که فرمود : ((فرمانبرداری و عبادت خدا قامت آنان را خمیده ساخته ، اما شوق بسیار به او حالت نیایش آنان را از بین نبرده است)) . در خواهیم یافت که آشکارترین فرد و شایسته ترین مصداق آن ، امام حسین علیه السلام است ، چرا که هم در فرمانبرداری و عبادت باشکوه روز عاشورا قامتش خمیده شد و هم تیر سه شعبه ای را که بر سینه و قلب مقدسش فرود آمد به جان خرید . و خون پاکش فواره زد و باید که بر خمیدگی قامت او در اطاعت و عبادت پر شکوه خداوند در آن روز جدا شدن و قطعه قطعه شدن پیوندهای وجود و اعضای مقدسش را نیز اضافه کرد اما با همه اینها عشق او به خدا افرونتر شد .

36- همانند نماز فرشتگان

از صفات برجسته فرشتگان این است که پیوسته در عبادت خدا و اطاعت فرمان او هستند نه خستگی آنان را فرا می گیرد و نه غفلت از یاد خدا و نه به نافرمانی می گرایند . امیر مومنان علیه السلام در وصف آنان می فرماید :
((برخی از فرشتگان سجده کنندگانی هستند که رکوعی ندارند . برخی دیگر برای رکوع خمیده اند و قامت برای قیام راست نمی کنند . گروهی از آنان صف زدگانی هستند که خستگی فرسودگی در آنان راه ندارد ، نه خواب بر چشمانشان پیروز می گردد و نه اشتباه و خطای بر اندیشه آنها ، نه بر کالبدهایشان سستی روی می آورد و نه به آگاهیشان غفلت و فراموشی (30)))
امام حس . ین علیه السلام عبادت تمامی فرشتگان از آغاز تا فرجام آفرینش را در یک روز انجام داد . آن حضرت برای خدا سجده ای کرد و جاودانه شد .
رکوعی به جا آورد که قیامت برای قیام راست نکرد و در شب عاشورا خدایش را به گونه ای عبادت نمود که نه خواب برچشمانش پیروز شد و نه اشتباه و نسیان بر اندیشه اش .

37- نماز ، محبوب حسین علیه السلام

نمازگزار باید اسرار نماز را دوست داشته باشد ، دوست نماز باشد ، نه نمازخوان باشد . سید الشهدا علیه السلام به اباالفضل علیه السلام فرمود : ((به این قوم بگو امشب را که شب عاشورا است به من مهلت بدهد برای اینکه خدای سبحان می داند انی احب الصلوة له (31) ، که من نماز را برای رضای خدا دوست دارم ، نماز محبوب من است ، من نماز را دوست دارم و می خواهم از دوستم وداع کنم .))
از امام سجاد علیه السلام بیان شده : ((اذا صلیت صل صلوة مودع (32)))
وقتی نماز می خوانید مثل آن کسی باشد که می خواهد نماز را وداع کند زیرا ممکن است اجل نگذارد به نماز بعدی برسید .
با توجه به این نکته که ائمه علیه السلام الگوهای پایدار و مبین عبادت می باشند توصیه های اینان در همیشه تاریخ اسلام چراغی فرا راه مسلمین خواهد بود تا در لحظات کامیابی و ناکامی شدت و صحت ، سرا و ضرا ، هماره خداوند را به یاد داشته و ختم تمامی امور را منوط به رای و مصلحت پروردگار ببینند و خدای متعال را حاظر و ناظر بر کلیه اعمال بدانند . با عنایت به این مساله درمی یابیم که چگونه است که عابدترین عابدان عصر سلطه اموی حضرت علیه السلام وقتی نماز می خواند با آن همه مقامات معنوی چنان در پیشگاه ذات اقدس الهی حاضر می گردد که گویی این آخرین نماز اوست .

38- شهادت به خاطر احیای نماز .

حالت نیایش و راز و نیاز امام حسین علیه السلام به درگاه الهی ، هیچ گاه در تمام زندگی ظاهری حضرتش قطع نگشت . . . بلکه انواع مصائب و گرفتاری ها و رنج های جانکاه را بر پیکر مقدسش و سر مطهر و قبر منورش ، پس از شهادت خود نیز ، در راه خدا به جان خرید و همه اینها را در همان دوران زندگی ارزیابی و برای خشنودی خدا ، نیت همه آنها را نمود . در این مورد کافی است به پایمال شدن پیکرش ، بریده شدن دست و انگشتانش پس از شهادت ، زده شدن چوب بیداد بر لب و دهانش ، بر فراز نیزه گرداندن سر مطرش در شهرها نگریست که همه اینها را به نیت انجام فرمان خدا و نماز و عبادت و اطاعت او و احیای دین و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم انجام داد .

39- شهادت در حال نماز

حضرت سید الشهداء علیه السلام به برادرش فرمود که : اگر من به لانه حیوانات پناه ببرم بنی امیه بر من دست پیدا می کنند می داند که او را می کشند و جناب امیر مومنین علیه السلام می دانست او را شهید می کنند ، من عالم می دانم که مرا می کشند حالا که می داند خوب چرا توی خانه ؟ چرا توی دهلیز ؟ چرا توی یک بیابانی بی اطلاع ؟ خوب ، حالا که مرا می کشند طوری کشته و شهید شوم که خون من هدر نرود مظلومیت من برملا بشود ، آنها که بالاخره علی علیه السلام را می کشتند لذا می رود به مسجد اگر مسجد هم نمی رفت آن شب او را می کشتند .
به یک وجه دیگر چه بهتر که حقانیتشان را بر مردم معلوم کنند ، در مسجد سر نماز (مسجد مامن مردم است) که قساوت و شقاوت را خوب برساند این را اختیار کرد ، این مسیر را برگزیده است نباید گفت چرا علی امیر المومنین تن به تهلکه داده چرا ؟ قرآن که می فرماید : لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة . انسان بالاتر از این حرف هاست .
اینها دست از امام حسین بر نمی داشتند به هر طریقی او را می کشتند ، ولی امام جهاد و شهادت را اختیار کرد ، و در میدان جهاد ، درس استقامت و آزادی و شهادت و بندگی و معنویت و مناجات و عبادت و برپایی نماز برای تمام انسان ها داد .
نماز حقیقی را امام در شب ، صبح و ظهر عاشورا به تصویر کشید ، اگر چه فیلمبردار آنجا نبود ، ولی انسان با چشم بینا می تواند الان هم ببیند چونکه آنها حق بودند و حق هم نابود شدنی نیست ، تا ابد این فیلم نماز کربلا زنده و پایدار است .
در قیامت خداوند تمام صف کربلا را به عالم محشر نشان می دهد ، واقعا رکوع و سجود امام دیدنی است . واقعا آنها چقدر قسی القلب بودند ، که به قلب نماز و به قلب نمازگزار تیر زدند .
دشمنان با این کار ثابت کردند که نمازگزار واقعی نیستند ، بلکه نمازگزار واقعی امام حسین و یارانش می باشند ، اگر آنها نمازگزار واقعی بودند به نماز و نمازگزار تیر نمی زدند .

40- الف) عصر روز تاسوعا,به خاطر نماز جنگ را به تاخیر انداختند

بنا به نقل طبری عصر پنج شنبه نهم محرم ، عمر سعد فرمان حمله داد و لشکر به حرکت در آمد امام علیه السلام در آن ساعت در بیرون خیمه به شمشیرش تکیه نموده خواب خفیفی بر چشمانش مستولی شد .
و چون زینب کبری علیه السلام سر و صدای لشکر عمر سعد را شنید و جنب و جوش آنها را دید به نزد امام آمد و عرضه داشت : برادر ! اینک دشمن به خیمه ها نزدیک شده است . امام علیه السلام سر برداشت و اول این جمله را گفت : ((انی رایت رسول الله . . . ، اینک جدم رسول خدا را در خواب دیدم که به من فرمود : فرزندم به زودی نزد من خواهی آمد)) . سپس برادرش ابوالفضل علیه السلام را خطاب کرد و چنین گفت : جانم به قربانت ! سوار شو و با اینها ملاقات کن و انگیزه و هدف آنان را بپرس .
طبق فرمان امام علیه السلام حضرت ابوالفضل با بیست تن زهیربن قین و حبیب بن مظاهر نیز در میان آنان دیده می شد به سوی دشمن حرکت نموده و در مقابل آنان قرار گرفت و انگیزه حرکتشان را سوال نمود .
لشکریان عمر سعد در جواب او گفتند : اینک از سوی امیر (ابن زیاد) حکم تازه ای رسیده است که باید شما بیعت کنید والا وارد جنگ خواهیم گردید .
حضرت ابوالفضل به سوی امام برگشت و پیشنهاد آنان را به عرض آن حضرت رسانید .
امام در پاسخ وی چنین فرمود : ((به سوی آنان بازگرد و اگر توانستی همین امشب را مهلت بگیر و جنگ را به فردا موکول بکن تا ما امشب را به نماز و استغفار و مناجات با پروردگارمان بپردازیم ، زیرا خدا می داند که من به نماز و قرائت قرآن و استغفار و مناجات با خدا علاقه شدید دارم)) .
ابوالفضل علیه السلام برگشت و تقاضای مهلت یکشبه نمود . عمر سعد چون در قبول این پیشنهاد مردد بود موضوع را با فرماندهان لشکر مطرح و نظر آنان را جویا گردید .
یکی از فرماندگان به نام ((عمرو بن حجاج)) گفت : سبحان الله ! اگر اینها از ترک و دیلم بودند و چنین مهلتی را از تو در خواست می کردند بایستی به آنان جواب مثبت می دادی ((یکی دیگر از فرماندهان گفت : به عقیده من هم باید به این درخواست حسین جواب مثبت داد ، زیرا این درخواست وی نه برای عقب نشینی آنها از جبهه و نه برای تجدید نظر است بلکه به خدا سوگند ! فردا اینها پیش از تو به جنگ شروع خواهند نمود .
عمر سعد گفت : اگر چنین است پس چرا شب را به آنان مهلت بدهیم ؟

به هر حال ، پس از گفتگوی زیاد ، پاسخ عمر سعد به حضرت ابوالفضل علیه السلام این بود : ما امشب را به شما مهلت می دهیم اگر تسلیم شدید و به فرمان امیر گردن نهادید به نزد او می بریم و اگر امتناع کردید ما هم شما را به حال خود باقی نخواهیم گذاشت و جنگ است که سرنوشت شما را تعیین خواهد نمود .
و بدینگونه با درخواست امام علیه السلام موافقت گردید و شب عاشورا به وی مهلت داده شد .

41- سخنرانی بعد از نماز مغرب

از این درخواست امام علیه السلام برای مهلت گرفتن در شب عاشورا می توان به اهمیت نماز و دعا و نیایش و تلاوت قرآن پی برد که آن حضرت تا آنجا به این مسائل علاقه دارد که از دشمن ناجوانمردش درخواست مهلت می کند تا یک شب دیگر از عمر خویش را با این اعمال بگذارند . و چرا چنین نباشد که حسین علیه السلام برای ترویج و زنده ساختن نماز و قرآن و شعارهای الهی بدینجا آمده است و مناجات و نیایش با پروردگار بهترین و لذت بخش ترین دقایق زندگی اوست و باید هر ملتی که برای خدا قیام می کند ، همین اعمال را شعار و ملاک عمل خویش قرار بدهد .
حسین بن علی علیه السلام نزدیک غروب تاسوعا و پس از آنکه از طرف دشمن مهلت داده شد (و یا پس از نماز مغرب) در میان افراد بنی هاشم و یاران خویش قرار گرفته این خطابه را ایراد نمود :
((خدای را به بهترین وجه ستایش کرده و در شداید و آسایش و رنج و رفاه ، مقابل نعمت هایش سپاسگزارم . خدایا ! تو را می ستایم که بر ما خاندان ، با نبوت ، کرامت بخشیدی و قرآن را به ما آموختی و به دین و آیین مان آشنا ساختی و به ما گوش (حق شنو) و چشم (حق بین) و قلب (روشن) عطا فرموده ای و از گروه مشرک و خدا نشناس قرار ندادی .
اما بعد : من اصحاب و یارانی بهتر از یاران خود ندیده ام و اهل بیت و خاندانی باوفاتر و صدیق تر از اهل بیت خود سراغ ندارم . خداوند به همه شما جزای خیر دهد .
آنگاه فرمود : جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خبر داده بود که من به عراق فرا خوانده می شوم و در محلی به نام ((عمورا)) و یا ((کربلا)) فرود آمده و در همانجا به شهادت می رسم و اینک وقت این شهادت رسیده است به اعتقاد من همین فردا ، دشمن جنگ خود را با ما آغاز خواهد نمود و حالا شما آزاد هستید و من بیعت خود را از شما برداشتم و به همه شما اجازه می دهم که از این سیاهی شب استفاده کرده و هر یک از شما دست یکی از افراد خانواده مرا بگیرد و به سوی آبادی و شهر خویش حرکت کند و جان خود را از مرگ نجات بخشید ، زیرا این مردم فقط در تعقیب من هستند و اگر بر من دست بیابند با دیگران کاری نخواهند داشت ، خداوند به همه شما جزای خیر و پاداش نیک عنایت کند .
))

در عصر تاسوعا ، لشکر عمر سعد طبق دستور عبید الله زیاد حمله کردند . و همان شبانه می خواستند با حسین علیه السلام بجنگند ، حسین به وسیله برادرش ابوالفصل العباس علیه السلام از اینها می خواهد که یک شب را مهلت بدهند ، می گوید : برادر جان به اینها بگو همین امشب را به ما مهلت بدهند .
من فردا می جنگم من اهل تسلیم نیستم ، می جنگم اما یک امشب را به ما مهلت بدهند فردا (وقت غروب بود) بعد برای اینکه گمان نکنند که حسین می خواهد دفع الوقت بکند این جمله را گفت : برادر ! خدا خودش می داند که من مناجات با او را دوست دارم . من می خواهم امشب را به عنوان شب آخر عمرم با خدای خودم مناجات بکنم و شب توبه و استغفار خودم قرار بدهم .
آن شب عاشورا اگر بدانید چه شبی بود ! معراج بود یک دنیا شادی و بهجت و مسرت حکمفرما بود . در آن شب خودشان را پاکیزه می کردند ، خیمه ای بود به نام خیمه تنظیف کسی داخل خیمه بود و دو نفر دیگر بیرون خیمه ایستاده و نوبت گرفته بودند . یکی از آنها که ظاهرا بریر است با دیگری شوخی و مزاح می کرد دیگری به او گفت : امشب شب مزاح نیست ! او گفت اساسا من اهل مزاح نیستم ، ولی امشب شب مزاح است . وقتی که دیگران آمدند این توابین و مستغفرین را دیدند می دانید درباره شان چه گفتند ؟ پس از آنکه از کنار خیمه های حسین علیه السلام گذشتند گفتند (دشمن این حرف را می گوید) : لهم دوی کدوی النحل ما بین راکع و ساجد . (33)
مثل اینکه انسان از کنار کندوی زنبور عسل گذشته باشد صدای زمزمه زنبورها چگونه بلند است ؟
امام حسین علیه السلام می گوید : من امشب را می خواهم شب توبه و استغفار خودم قرار بدهم (می خواهد شب معراج خودش قرار بدهد) آن وقت آیا ما نیازی به توبه نداریم ؟ آنها نیاز دارند و ما نیازی نداریم ؟ بله آن شب را حسین بن علی علیه السلام با این وضع به سر برد با حال عبادت به سر برد به کارهای خود و اهل بیتش رسیدگی کرد و در آن شب بود که خطابه ای غرا را برای اصحاب خودش قرائت کرد(34) .

43- تا صبح در حال عبادت

((ضحاک بن عبدالله)) می گوید : شب عاشورا امام حسین علیه السلام و یارانش تا صبح در حال نماز و استغفار و دعا و زاری بودند(35) .

44- نماز جماعت شب عاشورا

شب عاشورا حسین بن علی علیه السلام آخرین نماز جماعت مغرب و عشا را تشکیل داد . پس از نماز سخنرانی کوتاهی داشت .

45- تمام شب برای عبادت

در حدیثی از امام سجاد علیه السلام آمده است ، پدرم حسین علیه السلام به نزد یاران خویش رفت و به ایشان دستور داد خیمه ها را نزدیک هم بزنند و طنابهای آنها را در هم داخل کنند و آنها را چنان نصب نمایند که خود میان آنها قرار گیرند تا با دشمنان از یک طرف رو به رو شوند و خیمه ها در پشت سر و سمت راست و چپ ایشان قرار داشته باشند که از سه سمت ایشان را احاطه کرده باشد ، جز آن سمت که دشمن به نزد ایشان آید سپس خود آن حضرت به جای خود بازگشت و همه شب را به نماز و دعا و استغفار آن شب را به پایان بردند و پس از مختصر استراحتی که حضرت کرد نماز صبح را با اصحاب خویش به جماعت به جا آورد و بعد به تدارک و آماده سازی سپاه پرداخت . (36)

46- ج) نماز صبح عاشورا ,اذان گفتن امام در صبح عاشورا

در جریان شهادت حضرت امام حسین علیه السلام آمده است :
که صبح عاشورا آن حضرت خود اذان و اقامه گفته و نماز صبح را با اصحابشان خواندند .
قابل توجه است که امام حسین در صبح روز عاشورا آخرین روز عمرش اقتدا به پدر بزرگوار خود کرده و همانگونه که امیر المومنین علیه السلام در صبح نوزدهم ماه مبارک رمضان خود اذان گفتند امام حسین علیه السلام هم در صبح عاشورا با داشتن موذن مخصوص خودشان اذان گفتند . (37)

47- سخنرانی بعد از نماز صبح عاشورا

بنا به نقل ابن قولویه و مسعودی حسین بن علی علیه السلام آنگاه که نماز صبح را به جای آورد ، رو به سوی نمازگزاران نموده پس از حمد و سپاس خداوند به آنان چنین فرمود :
((ان الله تعالی اذن . . . ، خداوند به کشته شدن شما و کشته شدن من در این روز اذن داده است و بر شماست که صبر و شکیبایی در پیش گرفته و با دشمن بجنگید .))

48- د) نماز ظهر عاشورا, اذان برای ظهر عاشورا

هنگام ظهر فرا رسید (دو سپاه آماده شدند که به امامت امام حسین علیه السلام نماز جماعت را بخوانند) امام حسین علیه السلام به پسرش امام زین العابدین علیه السلام و یا حضرت علی اکبر علیه السلام فرمود : اذان و اقامه بگو ! وی اذان و اقامه گفت و سپس نماز خواندند . (38)
چه خوب است هنگام ظهر عاشورا در سراسر کشور تمام جوانان به اذان گوی جوان کربلا اقتدا کنند ، و صدای اذان در فضای کشور طنین انداز شود . و نماز جماعت اقامه گردد ، و رعب و وحشی در دل دشمنان بیفتد ، تا همین امر سبب وحدت در بین نمازگزاران گردد .

49- موذن امام

پس از محبت و پذیرایی امام از حر و سپاهیان او و استراحت مختصر حر ، موقع ظهر و وقت نماز فرار رسید ، امام به ((حجاج بن مسروق)) موذن مخصوصش فرمود : اذن یرحملک الله و اقم للصلوة نصلی ، خدا رحمتت کند اذان و اقامه بگو تا نمازمان را بخوانیم .))
حجاج مشغول اذان گردید ، امام به ((حر)) فرمود : تو نیز با ما نماز می خوانی یا مستقل و با سپاهیانت می خوانی ؟
عرضه داشت : نه ، ما هم به شما و در یک صف به نماز می ایستیم .
امام در جلو و یارانش و ((حر)) و سپاهیانش در پشت سر آن حضرت ایستادند و نماز ظهر را با آن حضرت به جای آوردند . (39)

50- یاد آوری وقت نماز ظهر

((عمرو بن کعب)) معروف به ابو ثمامه صائدی یکی از یاران حسین بن علی علیه السلام چون متوجه گردید که اول ظهر است ، به آن حضرت عرضه داشت : جانم به فدایت ! گرچه این مردم به حملات پی در پی خود ادامه می دهند ولی به خدا سوگند ! تا مرا نکشته اند نمی توانند به تو دست بیابند ، من دوست دارم آنگاه به لقای پروردگار نایل گردم که این یک نماز دیگر را نیز به امامت تو به جای آورده باشم .
امام علیه السلام در پاسخ وی فرمود : ذکرت الصلوة جعلک الله من المصلین الذاکرین ، نعم هذا اول وقتها ، نماز را به یاد ما انداختی خدا تو را از نمازگزارانی که به یاد خدا هستند قرار بدهد .)) آری ! اینک وقت نماز فرا رسیده است از دشمن بخواهید که موقتا دست از جنگ بردارد تا نماز خود را به جای بیاوریم .))
و چون به لشکر کوفه پیشنهاد آتش بس موقت داده شد ، حصین یکی از سران لشکر باطل گفت : انها لا تقبل ، نمازی که شما می خوانید مورد قبول پروردگار نیست .))
حبیب بن مظاهر به او پاسخ گفت و در این رابطه باز جنگ شدیدی در گرفت که منجر به کشته شدن وی گردید .
و در نتیجه حسین بن علی علیه السلام با چند تن از یارانش در مقابل تیرها که مانند قطرات باران به سوی خیمه ها سرازیر بود نماز ظهر را به جای آورد و چند تن از یارانش به هنگام نماز به خاک و خون غلتیدند و در صف نمازگزارانی که واقعا به خدا هستند قرار گرفتند .
ابو ثمامه همانگونه که تصمیم گرفته بود پس از ادای فریضه ظهر پیش از همه یاران آن حضرت به جلو آمد و عرضه داشت :
یا ابا عبدالله ! جعلت فداک قد هممت اءن اءلحق باصحابک و کرهت اءن اتخلف فاءراک وحیدا فی اهلک قتیلا ((جانم به قربانت ! من تصمیم گرفته ام که هر چه زودتر به یاران شهید تو بپیوندم و خوش ندارم که خود را کنار بکشم و ببینم که تو در میان اهل و عیالت تنها مانده و کشته می شوی .))
امام علیه السلام در پاسخ وی فرمود : تقدم فانا لا حقون بک عن ساعة ، به سوی دشمن بتاز ما نیز به زودی به تو ملحق خواهیم شد)) .
با صدور این فرمان ، او به صفوف دشمن حمله کرد و جنگ نمود تا به دست پسر عمویش قیس بن عبدالله صائدی به شهادت نایل گردید . (40)

51- اولین شهید نماز در جبهه کربلا

عموم مورخین گفته اند که : سعید بن عبدالله حنفی ، سینه و سر و صورت خود را سپر آن حضرت و یاران او قرار داد تا نماز بخوانند و چون زخم ها بر بدن او فراوان شد و نتوانست روی پای خود بایستد بر زمین افتاد و در حالی که می گفت : اللهم العنهم لعن عاد و ثمود و ابلغ نبیک منی السلام و ابلغه ما لقیت من الم الجراح فانی اردت بذلک ثوابک فی نصرة ذریة نبیک صلی الله علیه و اله و سلم
یعنی خدایا ! ایشان را همانند قوم عاد و ثمود از رحمت خویش دور گردان و پیامبرت را از طرف من درود فرست و این درد و زخمی را که به من رسید به او ابلاغ فرما ، که هدف من در این کار یاری فرزند پیامبر تو بود .))
آنگاه روی خود را به سوی امام حسین علیه السلام کرد و عرض کرد :
((اوفیت یا بن رسول الله ، یعنی آیا به عهد خود وفا کردم . ؟))
امام حسین علیه السلام فرمود : ((نعم انت امامی فی الجنه ، یعنی آری ! تو در بهشت پیش روی من هستی .)) به دنبال این سخن بود که روح از بدن او پرواز کرد و در بدن او سیزده تیر مشاهده کردند و این غیر از زخم ها و ضربه های دیگری بود که بر او وارد شده بود .
رضوان الله و سلامه و برکاته علیه و علی من استشهد معه . (41)

52- جنگ بعد از نماز ظهر

یکی از اسرار جنگ در اسلام این است که جنگ مستحب است از ظهر به بعد شروع شود و قبل از ظهر مکروه است . مگر اینکه دشمن حمله کند ، در این صورت در تمام اوقات انسان می تواند حمله او را پاسخ دهد .
جنگ کردن قبل از ظهر مکروه است اما از ظهر به بعد مستحب است ، چرا ؟
راز این نکته در کتب فقهی ما که از این روایات استفاده کرده اند این چنین بیان می شود که : درهای رحمت هنگام ظهر باز است . بلکه خدای سبحان قلب کفار و منافقین را هدایت کند که به اسلام گرایش پیدا کنند و خونی ریخته نشود .
این راز جهاد در میدان جنگ است که آن هم حکمی خاص دارد ، مرحوم صاحب جواهر رحمة الله می گوید : ((سید الشهداء شخصا از ظهر به بعد روز عاشورا وارد میدان شده است ، اصحابش قبل از ظهر دفاع کرده اند اما آنچه مربوط به خود حضرت است از ظهر به بعد است لذا نماز ظهر را وی در آن حالت خواندند ، سپس وارد میدان شدند . ظهر که می شود درهای رحمت باز است وقتی که درهای رحمت باز شد ایشان از خدای سبحان رحمت کامله مساءلت می کند .
از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است : ((هنگام ظهر درهای رحمت باز است ، درهای بهشت باز است ، و دعاها هم مستجاب است . (42)))

53- نماز خوف در صحرای کربلا

نماز خوف مثل نماز مسافر دو رکعت است نه چهار رکعت . یعنی انسان اگر در وطن هم باشد باز باید دو رکعت بخواند ، برای اینکه مجال نیست و در آنجا باید مختصر خواند ، چون اگر همه به نماز بایستند وضع دفاعی شان به هم می خورد . سربازان موظف هستند در حال نماز نیمی در مقابل دشمن بایستند و نیمی به امام جماعت اقتدا کنند امام جماعت یک رکعت را که خواند صبر می کند تا آنها رکعت دیگرشان را بخوانند بعد آنها می روند پست را از رفقای خودشان می گیرند در حالی که امام همینطور منتظر نشسته یا ایستاده است سربازان دیگر می آیند و نمازشان را با رکعت دوم امام می خوانند .
حضرت ابا عبدالله علیه السلام چنین نماز خوفی خواند ، ولی وضع ابا عبدالله علیه السلام یک وضع خاصی بود ، زیرا چندان از دشمن دور نبودند . لهذا آن عده ای که می خواستند دفاع کنند نزدیک ابا عبدالله ایستاده بودند و دشمن بی حیای بی شرم حتی در این لحظه هم آنها را راحت نگذاشت در حالی که ابا عبدالله مشغول نماز بود دشمن شروع به تیراندازی کرد ، دو نوع تیراندازی هم تیر زبان که یکی فریاد کرد : حسین ! نماز نخوان نماز فایده ای ندارد ! تو بر پیشوای زمان خودت یزید ، یاغی هستی ، لذا نماز تو قبول نیست !
و هم تیرهایی که از کمان های معمولی شان پرتاب می کردند یکی دو نفر از صحابه ابا عبدالله که خودشان را برای ایشان سپر قرار داده بودند روی خاک افتادند . یکی از آنها سعید بن عبدالله حنفی به حالی افتاد که وقتی نماز ابا عبدالله تمام شد دیگر نزدیک جان دادنش بود ، آقا خودشان را به بالین او رساندند وقتی به بالین او رسیدند او جمله عجیبی گفت ، عرض کرد ، یا ابا عبدالله ! اوفیت ؟ آیا من حق وفا را به جا آوردم ؟ مثل اینکه هنوز هم فکر می کرد که حق حسین آنقدر بزرگ و بالاست که این مقدار فداکاری هم شاید کافی نباشد این بود نماز ابا عبدالله در صحرای کربلا . (43)

54- دعا در آخرین لحظات روز عاشورا

آخرین دعای امام حسین علیه السلام در حالی که با بدن غرق در خون بر خاک افتاده بود این بود :
اللهم متعالی المکان ، عظیم الجبروت شدید المحال غنی عن الخلائق ، عریض الکبریاء قادر علی ما یشاء قریب الرحمة صادق الوعد سابق النعمة حسن البلاء قریب اذا دعیت محیط بما خلقت قابل التوبة لمن تاب الیک قادر علی ما اردت و مدرک ما طلبت و شکور اذا شکرت و ذکور اذا ذکرت . ادعوک محتاجا و ارغب الیک فقیرا و افزع الیک خائفا و ابکی الیک مکروبا و استعین بک ضعیفا و اتوکل علیک کافیا احکم بیننا و بین قومنا بالحق فانهم غرونا و خدعونا و غدرونا و قتلونا و نحن عتره نبیک و ولد حبیبک محمد بن عبدالله الذی اصطفیته بالرسالة و ائتمنته علی وصیک فاجعل لنا من امرنا فرجا و مخرجا برحمتک یا ارحم الراحمین ،
پروردگارا ! جایگاهت برتر ، قدرت بسیار و قهر و غضبت شدید می باشد . بی نیاز از مخلوقات ، دارای قدرت گسترده ، قادر بر هر چه بخواهد ، دارای رحمت نزدیک و وعده راست ، نعمت گسترده ، و بلاء نیکو ، آنگاه که خوانده شوی نزدیک هستی ، و بر آنچه خلق کردی محیط هستی ، توبه را از کسی که به سوی تو بازگشت کند می پذیری ، بر آنچه بخواهی قادری و هر چه را بخواهی می یابی ، هنگامی که شکر تو را گذارند شکر گذار بوده ، و هرگاه یاد شوی متذکر آنان می گردی .
تو را با نیازمندی خوانده و با فقر و بی چیزی و به سوی تو توجه می کنم و با ترس به سوی تو روی می آورم و با ناراحتی به سوی تو می گیریم و با ناتوانی از تو یاری می خواهم و بر تو ، توکل می کنم در حالی که تو را کافی می دانم . بین ما و قوم ما با حق حکم نما ، به درستی که آنان ما را فریب داده و مکر و خدعه زدند و ما را کشتند در حالی که ما خاندان پیامبرت و فرزندان دوست تو محمد بن عبدالله می باشیم که او را به رسالت برگزیده و بر وحیت او را امین قرار دادی پس در کار ما فرج و گشایش قرار ده . به رحمتت ای مهربان ترین مهربانان . (44)

55- علت تاخیر افتادن جنگ

یکی از دلایل به تاخیر افکندن پیکار با دشمن ، یافتن فرصت دیگری برای راز و مناجات و نیایش با خدا در شب عاشورا بود به همین جهت پس از پاسی از شب به دعا مشغول شد و تا صبحگاه بر حال نیایش بود و دعای شبانگاهی اش به این دعای صبحگاهی پیوند خورد که فرمود :
((بار پروردگارا ! تو در تمام غم و اندوه و پناهگاه و در هر رخداد سخت و ناگوار مایه امید و در هر حادثه ای پناه و سلاح من هستی .
چه بسیار غم هایی که دل هایی در برابر آن ناتوان و راه چاره در برطرف ساختن آن مسدود می گردد دوستان و دشمنان زبان به لرزش و شماتت می گشایند که من همه را به بارگاه تو آوردم و به تو شکایت کرده و از دیگران قطع امید نمودم و تنها تو بودی که به داد من رسیدی و این غم های کمرشکن را برطرف ساختی و مرا از امواج سهمگین بالا رهانیدی .))

56- یاد خدا تا لحظه شهادت

امام حسین علیه السلام از عصر تاسوعا تا عصر عاشورا در تمامی حالات و شرایط و در همه گفتار و کردار و حرکات و سکنات خویش به یاد خدا و یاد آوری پیمان با او و تاکید بر پایبندی بر عهد خویش با خدا بود و تا لحظاتی که بر پیمانش با خدا وفا نکرد و حق امانت را ادا ننمود به کار دیگری حتی صرف غذا نیندیشید و این در حالی بود که زبان مبارکش تا هنگامی که تر بود و گردش می کرد به ذکر خدا مشغول بود .

57- آخرین سجده خونین حسین علیه السلام

دو یا سه ساعت بعد از نماز ظهر عاشورا برای امام حسین علیه السلام نماز دیگری پیش آمد رکوع دیگری پیش آمد سجود دیگری پیش آمد . شکل دیگری ذکر گفت ، اما رکوع ابا عبدالله آن وقتی بود که تیر به سینه مقدسش وارد شد و ابا عبدالله به چه شکلی بود ؟ سجود بر پیشانی نشد ، چون ابا عبدالله قهرا از روی اسب بر زمین افتاد ، طرف راست صورتش را روی خاک های گرم کربلا گذاشت ذکر ابا عبدالله این بود .
بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله .
سید بن طاووس در لهوف نقل کرده :
لما سقط عن فرسه الی الارض علی خده الایمن ، هنگامی که از اسب بر روی گونه راستش بر زمین افتاد چنین گفت : بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله به نام خدا و به یاد او و به راه پیامبر .

58- دعا قبل از شهادتش

روایت شده آن حضرت لحظاتی چند خون آلود روی زمین افتاد بودند و چهره شان به سوی آسمان بود و می فرمود : یا الهی ! صبرا علی قضائک لا معبود سواک یا غیاث المستغیثین .
خداوندا ! بر قضا و قدرت صبر می کنم ، معبودی جز تو نیست ای فریاد رس فریاد خواهان ! (45)))

59- توجه به خیام و نماز

امام حسین علیه السلام در عین جنگ ، ناگزیر است گاهگاهی از اهل حرم خبر گیرد . حال و احوال آنها را بپرسد ، به آنان دلداری و تسلیت دهد ، در آنان آمادگی برای مصائب بعدی را فراهم سازد .
از سوی دیگر او در خیمه بیماری دارد ، امام سجاد علیه السلام ، که تمام روز عاشورا در حال بیماری شدید و گاهی در حال اغماء است . هر چند گاهی سری به خیمه او می زد ، با او سخن می گفت ، ودایع امامت را به او می سپرد .
آخر او امام بعدی است ، رئیس قافله اسیران است او باید رسالت خطیر بعدی را بر عهده گیرد .
در عین حال ، وقت نماز است . او باید به نماز بایستد و در میان مردم و در میدان جنگ نماز بخواند تا هم شبهه کفر و بی ایمانی را از خود بزداید و هم به دیگران بفهماند که نماز مهم است و در هیچ حالتی از حالات حتی در بحبوحه جنگ و فراموش نمی گردد . حتی در میان تیر و شمشیر و حتی با چهره خونین . (46)

60- دعوت به بهشت بعد از نماز ظهر

نماز جماعت به پایان رسید ، امام رو به نمازگزاران گرداند و سخنان خویش را با حمد و سپاس خداوند آغاز کرد ، آن گاه فرمود : خداوند در این روز کشته شدن شما و مرا امضا کرده است .
صبرا یا بنی الکرام فما الموت الا قنطرة تعبر بکم عن البوس و الضراء الی الجنان الواسعة النعم الدائمه ؛
بر شماست که صبر و شکیبایی پیش گیرید ای بزرگ زادگان ! صبر کنید که مرگ پلی بیش نیست که شما را از سختی ها و رنج ها به بهشت گسترده و نعمت های جاوید می رساند . پس کدام یک از شما به خاطر انتقال از کاخ به زندان و شکنجه گاه است . همانا پدرم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرد که آن حضرت می فرمود : دنیا برای مومن همانند زندان و برای کافر همچون بهشت است و مرگ پل مومنان به سوی بهشت هایشان و پل کافران به سوی دوزخ آنان است . نه دوزخ شنیده ام و نه دوزخ می گویم !

61- ه) نماز اصحاب امام حسین, بهترین اصحاب امام حسین

قضیه معروفی است درباره یکی از علمای بزرگ شیعه منقول است .
یکی از علمای قم برای من نقل می کرد که مرحوم فیض درباره این جمله که از حضرت امام حسین علیه السلام نقل شده است که ایشان در شب عاشورا فرمودند : من اصحابی بهتر از اصحاب خودم سراغ ندارم ، می گفت : من باور نمی کنم چنین چیزی را امام فرموده باشد .
گفته بودند : چرا ؟
گفته بود : مگر آنها چه کار کردند که امام بگوید اصحابی از اینها بالاتر نیست . آنهایی که امام حسین را کشتند خیلی آدم های بدی بودند ، اینهایی که امام حسین را یاری کردند کار مهمی انجام ندادند . هر مسلمانی جای آنها می بود ، وقتی می گفتند : فرزند پیغمبر ، و امام زمانشان در دست دشمن تنها مانده است ، قهرا می ایستاد .
یک شب در عالم رویا دید که صحرای کربلاست ، امام حسین با 72 تن در یک طرف ، لشکر 30 هزار نفری دشمن هم در طرف دیگر . آن جریان به نظرش آمد که موقع ظهر است و می خواهند نماز بخوانند . حضرت امام حسین علیه السلام به همین آقا فرمودند : شما جلو بایستید تا ما نماز بخوانیم . (همانطور که سعید بن عبدالله حنفی و یکی دو نفر دیگر خودشان را سپر قرار دادند .)
دشمن تیر اندازی می کرد . آقا رفت جلو ایستاد . اولین تیر از دشمن داشت می آمد . تا دید تیر دارد می آید ، خم شد . ناگاه دید که تیر اصابت کرد به امام . در همان عالم خواب گفت : ((استغفر الله و اتوب الیه)) ، عجب کار بدی کردم ! این دفعه دیگر چنین کاری نمی کنم . دفعه دوم تیر آمد . تا نزدیک او شد دو مرتبه خودش را خم کرد . چند دفعه این جریان تکرار شد ، دید بی اختیار خم می شود . در این هنگام امام به او فرمود : انی لا اعلم اصحابا خیرا ولا افضل من اصحابی ؛ من اصحابی از اصحاب خودم بهتر نمی شناسم . یعنی تو خیال کرده ای هر که کتاب خواند مجاهد می شود ؟ این حقیقتی است : من لم یغز و لم یحدث نفسه بغزو مات علی شعبة من النفاق ؛ کسی که عملا مجاهد نبوده است یا لااقل این اندیشه را نداشته که مجاهد باشد در درون روحش یک دو رویی وجود دارد یعنی موقع جهاد که می شود در می رود . (47)

62- نماز مسلم بن عقیل

در کتاب مقتل ابی مخنف آمده است : وقتی که مسلم را به بالای دار الاماره بردند گفت : بگذارید تا دو رکعت نماز به جا آورم ، آن گاه هر چه می خواهید بکنید ، اما آنها به حرف مسلم گوش ندادند (هر چند در بین عوام مشهور است که دو رکعت نماز خوانده است) .
مسلم به گریه در آمد و اشعاری را فرمود ، سپس ابن زیاد صدا زد او را از بالا به زیر افکندند .
در روایت دیگر آمده که وقتی مسلم را برای کشتن به بالای قصر می بردند ، همچنان به تسبیح و تکبیر مشغول بود و استغفار می کرد و به رسول الله و خاندانش درود می فرمود . تا این که در همان حال او را به شهادت رساندند و پیکرش را به پایین انداختند .

63- مناجات یاران امام

یاران حسین در شب عاشورا اشتغالاتی داشتند از جمله :
- آماده سازی اسلحه و صیقل دادن آن ، اصلاح سپر ، آزمایش کمان ها و . . .
- دعا و عبادت ، تلاوت قرآن ، مناجات ، گریه و ناله های جانسوز ، آن چنان که شب عاشورا یاد آور شب های مناجات علی علیه السلام بود و بیدار کننده خاطره شب قدر .
- نماز و سجده های طولانی ، تقاضای سعادت ، عرض اخلاص در راه خدا . (48)

64- ایمان و اخلاص یاران امام

یارانی که امام برای کار و تلاش خود برگزیده یارانی پاک و خالص و با صفا بودند و ارزیابی از آنها در موارد زیر قابل دقت است .
در بُعد ایمان : در ایمان استوار و قوی بودند و جوهره اصلی ایمانشان در روز عاشورا معلوم شد که با چه استواری و عشقی به پیش رفتند و تا آخرین نفس بر ایمان خود پایدار ماندند .
در جنبه عبادت : همه از عابدان و بندگان خالص خدا بودند . همه اهل نماز شب ، اهل تلاوت قرآن ، اهل ذکر و مناجات و دعا و در پیشگاه خدا خاضع بودند . در وسط جنگ در روز عاشورا در میان تیرها و نیزه ها ، در میدان کربلا به نماز جماعت ایستادند .
در جنبه اخلاص : یاران حسین هر چه داشتند در طبق اخلاص نهاده و به پیشگاه خدا عرضه کرده اند . خود را بر حق می دانستند و با تمام وجود می جنگیدند ، می خواستند خدای را از خود راضی کنند . حتی در شدت جراحات به فکر درد نبودند ، در اندیشه فداکاری در راه خدا بودند .
اخلاص به امام : عباس علیه السلام وارد شریعه آب شد ، ولی به یاد تشنگی امام از وسط شریعه آب تشنه لب برگشت . سیف بن حارث برای امام گریه می کرد و درباره علت گریه می گفت : برای این است که نمی توانیم برای تو کاری انجام دهیم . غلام ابوذر با عجز و لابه از امام اجازه شهادت می گرفت و می گفت : مرا از شهادت محروم مکن ! (49)

65- نماز یکی از اصحاب امام حسین علیه السلام

بریر یکی از مشایخ و علمای کوفه بود . از القابش سید القراء است ، در تفسیر و تدریس قرآن بر همه اصحاب مقدم بود با علی علیه السلام مصاحبت داشته و چهل سال نماز صبحش را با وضوی نماز عشایش خوانده است ، آن قدر کم خوراک بود که اقتضای تجدید وضو هم در او دیده نمی شده است ،
در بعضی از شب ها یک ختم قرآن می کرد . کتابی در فضای اسلامی نوشته است در مکه به امام ملحق شد و در شب عاشورا نخستین کسی بود که برخاست و اعلام آمادگی کرد و در آن شب با برخی از اصحاب مزاح و شوخی می کرد . شب عاشورا سید الشهداء به اصحاب فرمود : بروید لباس هایتان را تمیز کنید . فردا لباس تمیز در بر نمایید تا کفن های شما باشد زیرا شما را کفن نمی کنند .
بعد هر کدام به خیمه خود رفتند و عبادت و مناجات با خدا را شروع کردند ، بعضی به ذکر رکوع و برخی به ذکر سجود شب را تا صبح مناجات می کردند دعا می خواندند و وداع می نمودند .

66- خسته ناپذیر

گرچه اصحاب ابا عبدالله علیه السلام شب قبل از روز عاشورا را به جای خواب و استراحت به نماز و قرآن و استغفار و مناجات با محبوب به سر بردند و ظاهرا باید از نیروی جسمی و بدنی آنان کاسته شده باشد ، ولی عشق به آن نیرو بخشیده است . عشق به خدا ، عشق به شهادت در راه خدا و در رکاب بهترین برگزیده حق حجت خدا و امام زمان حضرت ابا عبدالله الحسین . (50)

67- و) نماز حضرت زینب سلام الله علیها ,نماز شب حضرت زینت

از حضرت فاطمه علیها السلام دختر امام حسین علیه السلام نقل شده که درباره عبادت شب دهم عمه اش زینب علیها السلام گفته است : و اما عمتی زینب ، فانها لم تزل قائمة فی تلک اللیلة - ای عاشرة من المحرم - فی محرابها تستغیث الی ربها ، و ما هداءت لنا عین و لا سکنت لنا زفر(51)؛
و اما عمه ام زینب پس او همچنان در آن شب - شب عاشورا - در جایگاه عبادت خود ایستاده بود ، و به درگاه خدای تعالی استغاثه می کرد ، و در آن شب چشم هیچ یک از ما به خواب نرفت ، و صدای ناله ما قطع نشد .))
امام سجاد علیه السلام در این خصوص فرموده است : ((همانا عمه ام زینب همه نمازهای واجب و مستحب خود را در طول مسیر ما از کوفه تا شام ایستاده می خواند ، اما بعضی از منزل هاغ نشسته نماز خواند ، و این هم به جهت گرسنگی و ضعف او بود ، زیرا مدت سه شب غذایی که به او می دادند میان اطفال تقسیم می کرد ، چون که آن مردمان ستمگر و سنگدل ، در هر شبانه روز به ما فقط یک قرص نان می دادند . (52)))

68- سفارش امام حسین به نماز شب

امام حسین علیه السلام هنگام وداع در روز عاشورا به زینب کبری علیه السلام فرمود : ((ای زینب ، خواهرم ! در نماز شب مرا فراموش مکن . (((53)

فصل سوم : آثار و پیام نماز عاشورا

69- درس عبادت و بندگی

امام حسین علیه السلام و اصحابش درس عبادت و بندگی کامل را به بشریت آموختند ، خیلی ها ادعا می کنند ما خداوند را عبادت و بندگی می کنیم ولی هنگام امتحان مردود می شوند .
این شعار را می دهیم ، ای کاش ما در کربلا بودیم ، امام حسین علیه السلام را یاری می کردیم و سینه خود را سپر نماز قرار می دادیم ، اما گویا واقعا اینطور هستیم . خود را امتحان کنیم .

70- اهمیت نماز اول وقت

سید الشهداء ، در سخت ترین شرایط و در حین جنگ ، نماز را در اول وقت اقامه نموده و هیچ چیز نتوانست مانع نماز اول وقت ایشان شود ، نمی گوید اول جنگ و بعد نماز ، او این درس را از پدر بزرگوارش علی علیه السلام آموخت . که روزی در جنگ صفین حضرت علی علیه السلام در حالی که مشغول جنگ بود مرتب به خورشید نگاه می کرد ، ابن عباس عرض کرد : یا امیرالمومنین ! این چه کاری است که شما انجام می دهید ؟
حضرت فرمود : نگاه می کنم تا موقع فرا رسیدن ظهر ، نماز را (در اول وقت) بخوانم .
ابن عباس گفت : آیا حالا وقت نماز است ؟ ما مشغول جنگ هستیم .
حضرت فرمود : مگر ما برای چه چیزی می جنگیم ؟ به درستی که ما برای نماز جنگ می کنیم .
ابن عباس گفت : نماز شب علی علیه السلام حتی در لیلة الهریر هم ترک نشد . (54)
بیاییم مثل اصحاب امام حسین عمل کنیم ، هنگام ظهر بشتابیم به سوی نماز ، و نماز را به یاد بیاوریم تا مشمول دعای امام حسین علیه السلام شویم : ذکرت الصلوة جعلک الله من المصلین الذاکرین ؛ نماز را یاد کردی خدا تو را از نمازگزاران قرار بدهد . (55)

71- اقامه نماز

اقامه نماز اشاره به این است که نه تنها خودشان نماز می خوانند بلکه کاری می کنند که این رابطه محکم با پروردگار همچنان و در همه جا برپا باشد . در زیارت نامه امام حسین علیه السلام می خوانیم .
اشهد انک قد اقمت الصلوة و اتیت الزکوة ؛ گواهی می دهم که با کشته شدنت نماز را برپا کردی .)) و در زیارت مخصوص آن حضرت آمده است که سلام بر تو ای فرزند گرامی پیامبر ! گواهی می دهم که تو نماز را آن چنان که حقیقت آن می باشد به پا داشتی و زکات را پرداختی و به حق و حقیقت فرا خواندی و از تباهی و ناپسندی ها نهی کردی و قرآن را چنانکه باید تلاوت نمودی و در راه خدا چنانکه شایسته بود جهاد کردی . (56)
او به راستی نماز را به صورت بی نظیری به پا داشت ، به گونه ای که مخصوص او بود و نه دیگری .

72- برپایی نماز جماعت

سالار شهیدان ، در سرزمین کربلا با همه مشکلات و در مقابل چند هزار دشمن و ناله های زن و بچه ها ، نماز جماعت را اقامه کرد ، امام می توانست نماز را کنار فرزندانش در داخل خیمه به فرادی بخواند ، و بعد به میدان برود ، و در ضمن از تیرهای دشمن نیز محفوظ می ماند و چند لحظه ای را هم کنار فرزندانش لذت می برد؛ ولی امام ، نماز جماعت را ترجیح داد و آن را در مقابل دشمن برپا نمود و یکی از اصحابش سینه خود را سپر قرار داد و به خاطر نماز به شهادت رسید .

73- محافظت بر نماز

نمازگزار در هر شرایطی چه در حالت عادی و یا خطر ، از نماز باید محافظت کند ، امام حسین علیه السلام و اصحابش از ستون دین یه خوبی پاسداری کردند و در پایان جان خود را فدای نماز نمودند تا اسلام باقی بماند .
مروی است حضرت حسین علیه السلام پس از پایان نماز اصحاب را به جهاد ترغیب کرد و سپس فرمود : این بهشت است که درهایش باز شده و جوی هایش متصل و میوه هایش رسیده و قصرهایش زینت شده است و بچه ها و حوری هایش جمع شده اند و این رسول الله و شهدایی است که با او کشته شده اند و پدر و مادرم نیز هستند که انتظار قدوم شما را دارند و شما را بشارت می دهند و آنها مشتاق شما هستند از دینتان حمایت کنید و از حرم رسول خدا و امامتان و پسر و دختر پیامبرتان دفاع نمایید . چرا که خدا شما را امتحان کرده ، شما در جوار جد ما هستید و نزد ما بزرگوارید ، دفاع کنید خداوند شما را خیر دهد .

74- ترویج نماز

امام حسین علیه السلام هم برای دشمن ، هم برای اصحابش ، و هم برای آیندگان درس نماز داد ، امام در حالی که خودش و اصحابش و فرزندانش تشنه بودند ، از دشمن در خواست آب نکرد ، ولی برای نماز و مناجات یک شب مهلت خواست .
از این در خواست امام علیه السلام می توان به اهمیت نماز و دعا و نیایش و تلاوت قرآن پی برد که آن حضرت تا آنجا به این مسائل علاقه دارد که از دشمن ناجوانمردش در خواست مهلت می کند تا یک شب دیگر از عمر خویش را با این اعمال بگذارند و چرا چنین نباشد که حسین علیه السلام برای ترویج و زنده ساختن نماز و قرآن و سفار الهی به اینجا آمده است و مناجات و نیایش با پروردگار بهترین و لذت بخش ترین دقایق زندگی اوست و باید هر ملتی که برای خدا قیام می کند ، همین اعمال را شعار و ملاک عمل خویش قرار بدهد .

75- درس عمل به آیات نماز

خداوند سبحان آیات فراوانی در مورد نماز در قرآن بیان نموده و عمل به آن واجب است و سبب رستگاری انسان می شود .

امام در آن بحبوحه اذان گفتن را فراموش نمی کند ، و شعار توحید را یک بار در گوش ها و دل ها زنده می کند و همانقدر پیامبر به بلال می فرمود : ((یا بلال فارحنا بالصلاوة ؛ ای بلال ! خوشحال کن ما را به نماز .)) به خاطر می آورد ، و هنگام ظهر امام ، به فرزندش می گوید اذان بگو .

77- درس آزادی نماز و نمازگزار

امام معتقد بود انسان آزاد آفریده شده و دیگران حق ندارند او را بنده خود سازند خود او نیز این حق را ندارد که خود را برده دیگران سازد ، نماز در کربلا ، نشانگر آزادی امام و یارانش بود . هم نماز و هم نمازگزار آزاد است .
احدی نمی تواند جلو نماز و نمازگزار را بگیرد . امام به دشمنان نشان داد که شما اسیر نفس و دنیا هستید .

78- استعانت از نماز

حسین بن علی علیه السلام پس از نماز صبح در روز عاشورا آری ، پس از نماز صبح ! دو نکته را تذکر می دهد : یکی اصل کشته شدن که به امر پروردگار است و دیگری پایداری و استقامت در برابر دشمن که هر دو نکته با نماز ارتباط مستقیم دارد ، زیرا اگر در قرآن مجید حکم نماز در آیات متعدد آمده و نماز یکی از علائم اسلام و ایمان است ، در شرایط خاص جنگ و جهاد و حتی در آن مرحله ای که شکست ظاهری و کشته شدن ، قطعی و مسلم است طبق فرمان الهی واجب است و اگر احیانا کسانی نماز بخوانند و حکم جهاد را فراموش کنند از مصادیق کسانی خواهند گردید که قرآن مجید با تعبیر ((نومن ببعض و نکفر ببعض)) نکوهش می کند .
و اما روح استقامت و پایداری در جهاد نیز باید از همان نماز و ارتباط با پروردگار به دست بیاید و از عبادت و معنویت مدد و نیرو بگیرد که :
و استعینوا بالصبر و الصلوة . (57)

79- درس هدفداری

ارزش وجودی هر انسان به ارزش هدف او بستگی دارد ، امام به همه نشان داد که هدف ما خدا است و هدف ما احیای روح و حقیقت نماز است امام در قتلگاه هدف خدایی خود را در نظر داشت و می گفت : ((الهی رضا بقضائک .))

امام حسین چگونه پیروز شد ، باید گفت یکی از عوامل مهم آن ، نماز و عبادت و اخلاص و دعای امام و یارانش بود . همانطور در دوران جنگ تحمیلی رزمندگان اقتداء به امام حسین کردند .

81- شهادت در حال نماز

حضرت سید الشهداء علیه السلام به برادرش فرمود که : اگر من به لانه حیوانات پناه ببرم بنی امیه بر من دست پیدا می کنند . می داند که او را می کشند و جناب امیرالمومنین علیه السلام می دانست او را شهید می کنند ، من عالم می دانم که مرا می کشند حالا که می داند خوب چرا توی خانه ؟ چرا توی دهلیز ؟ چرا توی یک بیابانی بی اطلاع ؟ خوب . حالا که مرا می کشند طوری کشته و شهید شوم که خون من هدر نرود ، مظلومیت من برملا بشود ، آنها که بالاخره علی علیه السلام را می کشتند؛ لذا می رود به مسجد ، اگر مسجد هم نمی رفت آن شب او را می کشتند .
به یک وجه دیگر چه بهتر که حقانیتشان را بر مردم معلوم کنند ، در مسجد سر نماز (مسجد ماءمن مردم است) که قساوت و شقاوت را خوب برساند این را اختیار کرد ، این مسیر را برگزیده است . نباید گفت چرا علی امیرالمومنین تن به تهلکه داده چرا ؟ قرآن که می فرماید : لا تلقوا بایدیکم الی التÙęØǵ.
انسان بالاتر از این حرف هاƏǫ.
اینها دست از امام حسین برنمی داشتند به هر طریقی او را می کشتند ، ولی امام جهاد و شهادت را اختیار کرد ، و در میدان جهاد ، درس استقامت و آزادی و شهادت و بندگی و معنویت و مناجات و عبادت و برپایی نماز برای تمام انسان ها داد .
نماز حقیقی را امام در شب ، صبح و ظهر عاشورا به تصویر کشید ، اگر چه فیلمبردار آنجا نبود ، ولی انسان با چشم بینا می تواند الان هم ببیند چونکه آنها حق بودند و حق هم نابود شدنی نیست ، تا ابد این فیلم نماز کربلا زنده و پایدار است .
در قیامت خداوند تمام صف کربلا را به عالم محشر نشان می دهد ، واقعا رکوع و سجود امام دیدنی است . واقعا آنها چقدر قسی القلب بودند ، که به قلب نماز و به قلب نمازگزار تیر زدند .
دشمنان با این کار ثابت کردند که نمازگزار واقعی نیستند ، بلکه نمازگزار واقعی امام حسین و یارانش می باشند ، اگر آنها نمازگزار واقعی بودند به نماز و نمازگزار تیر نمی زدند .

82- درس امانت داری

امام به ما آموخت که نماز امانت الهی است ، انسان باید به نحو احسن از آن امانتداری کند .
هنگامی که وقت نماز می شد علی علیه السلام به خود می پیچید ، می لرزید به او می گفتند : ای امیر المومنین ! تو را چه شده است ؟
می فرمود : وقت ادای امانتی رسیده است که خداوند آن را بر آسمان ها و زمین و کوه ها عرضه کرد و آنها از تحمل آن ابا کردند و از آن بیمناک شدند . (58)

83- درس احترام به مقدسات

نماز عبادتی مقدس و ارزنده است و حسین علیه السلام به ما درس داد که چگونه در برابر این مقدسات باید موضع داشت . او در روز نهم محرم جنگ را به تاءخیر انداخت و به دشمن پیام داد که من نماز و قرآن را دوست دارم شبی را به من مهلت دهید ! در روز عاشورا او می توانست نماز را در میان خیمه ها بخواند و حتی آرامش نسبی برای خانواده خود فراهم کند و دیدید که در وسط میدان در میان تیرها و سنگ اندازی ها نماز را به اتمام رسانید و نشان داد که نماز در حین جنگ هم تعطیل بردار نیست .

84- درس اخلاص

امام حسین علیه السلام به ما درس اخلاص داد ، کاری که انسان برای خدا می کند باید خالصانه و با قصد قربت باشد ، خلوص حسین خلوص بی شائبه و به دور از هرگونه ریب بود .
در هدف او ذره ای ریا آوازه گری و خود خواهی و خودبینی نمی بینیم او برای خدا قیام کرد و تنها رضای او را طلبید و در این طلب راست گفت و به صواب عمل کرد .
همین خلوص و اخلاص حسین بود که کارسازی کرد و نام او را تا حال زنده داشته و از این پس نیز زنده خواهد داشت و همین اخلاص و قصد قربت بود که خون او را خون خدا کرد و تربت او موجب شفاء شد و او به همین خاطر ثارالله است .
نماز او سراسر خلوص بود ، اگر چه در میدان جنگ ، و در مقابل جمعیت بود ، نماز او چه آشکار عین هم است ، در همه حال او را می بیند . امام مصداق این آیه بود :
قل ان صلاتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین . (59)

85- درس شب زنده داری

امام حسین علیه السلام در میدان جنگ هم سحرخیزی و شب زنده داری را به ما آموخت ، یک شب جنگ را به تاخیر انداخت ، که با نماز شب و سحرخیزی وداع کند ، شب عاشورا ، در خیمه ها تماشایی بود ، امام و یارانش در دل شب با معبود خود مناجات می کردند .
امام چقدر عاشق نماز شب است ، در آخرین وداع او در روز عاشورا به خواهرش می فرماید : خواهرم ! در شب مرا فراموش مکن و در آن هنگام برایم دعا کن . یعنی امام حسین از زینب التماس دعا داشت .

او به ما درس داد که چگونه از دین و قرآن و نماز دفاع کنیم ، و در مقابل تیرهای دشمن نماز را برپا کردند و از هیچ چیز نترسیدند ، و به هر شکلی نماز را خواندند . رزمندگان ما در دوران جنگ تحمیلی به مولایشان سید الشهداء علیه السلام اقتدا کردند .

87- حتی در جنگ ، نماز ترک نشد

حتی در میدان جنگ به ما گفتند ، اصل عبادت ولو به صورت نماز خوف را فراموش نکنید ، اینکه نماز مسافر شکسته است اصلش در قرآن کریم در مورد نماز خوف رزمندگان است ، در میدان جنگ و در حال حمله چگونه نماز بخوانند ، از مکتب عاشورا درس نماز می گیریم ، که انسان در هر صورتی باشد نماز از او برداشته نمی شود .
امام در مقابل تیرهای دشمن نماز را اقامه نمودند ، تا برای آیندگان درس باشد . نماز نشانگر اطاعت عبد از معبود و عاشق از معشوق است . و تمامی این درجات از عبادت یعنی اخلاص در بندگی در نماز تبلور می یابد .
اگر قرار بر این باشد که در لحظات سخت و جانفرسایی چون جنگ نماز انسان ترک شود این دیگر اطاعت از نفس اماره است . و حتی اگر این جنگ بر مبنای دفاع از کیان و سرزمین اسلامی صورت گرفته باشد بدون نماز ارزشی نخواهد داشت ؛ و عینا به معنای نفی اولین پایه از فروع دین است .

88- درس در همه حال به یاد خدا بودن

امام حسین علیه السلام به ما آموخت که در بحرانی ترین حالات و پیشامدها یاد خدا باشیم ، و با یاد او که به دل ها آرامش می بخشد آرامش قلب پیدا نموده و این اطمینان قلبی را به یاران و خانواده اش نیز منتقل کرد ، خطبه هایش با نام و یاد خداست ، امام در روز عاشورا در اوج سختی ها یک لحظه از یاد خدا غاقل نبود و پیوسته نام آن محبوب را بر زبان جاری می کرد و به واسطه ذکر آن محبوب قطره وجودش را به دریای الهی متصل می ساخت . در روایت آمده که روز عاشورا امام حسین پیوسته و مداوم خدا را یاد می کرد و می گفت :
لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم .

89- درسی به پیکارگران در راه حق

این بود راه و رسم حسین بن علی علیه السلام و یارانش در روز عاشورا که ((نماز)) همه مسائل را تحت الشعاع قرار می دهد و آن حضرت به هنگام نماز همه چیز را فراموش می کند و از دشمن خونخوارش درخواست آتش بس می نماید .
و این درسی است به همه پیکارگران در راه حق ، درسی است که پدر ارجمندش امیر مومنان علیه السلام در صفین و در بحبوحه جنگ به پیروانش یاد می دهد ، آنگاه که ابن عباس دید آن حضرت مراقب و منتظر وقت نماز است ، سوال نمود : یا امیرالمومنین ! مثل اینکه نگران مطلبی هستید ؟
فرمود : آری ! مراقب زوال شمس و داخل شدن وقت نماز ظهر می باشم .
ابن عباس گفت : ما در این موقع حساس نمی توانیم دست از جنگ برداریم و مشغول نماز گردیم .
امیر مومنان علیه السلام در پاسخ وی فرمود : ((انما قاتلناهم علی الصلوة))؛ ما برای نماز با آنان می جنگیم)) .
آری ! در جنگ صفین نماز شب علی علیه السلام نیز ترک نمی گردید و حتی در لیلة الهریر . (60)

90- دفاع از نماز و نمازگزار

یکی از درس های آموزنده نهضت سالار شهیدان حضرت حسین بن علی علیه السلام پیوند آن با عبادت و نماز است ، به گونه ای که ظهر خونین عاشورا برای همیشه ، همراه با کلمه نورانی ((نماز)) در خاطر تاریخ مانده است و یکی از شهدای کربلا نیز در هنگامی به شهادت رسید که از امŠںحسین علیه السلام محافظت می کرد تا آن اسوه نمازگزاران نماز بخواند . این درس است که اهمیت نماز را بیان می کند و غفلت از آن هرگز روا نیست .

فصل چهارم : سخنان امام درباره نماز

وهب قرشی می گوید : امام صادق علیه السلام ، امام باقر علیه السلام از امام سجاد علیه السلام برایم نقل نمود که فرمود : اهل بصره به امام حسین علیه السلام نامه ای نوشتند و در آن از معنی ((صمد)) سوال نمودند ، حضرت علیه السلام در پاسخ نوشت : ((به نام خداوند بخشنده مهربان ، اما بعد ، در قرآن گفتگو و مجادله نکنید و بدون آگاهی در آن سخن مگویید ، از جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم می فرمود : هر کس بدون علم در قرآن سخن گوید جایگاهش را در آتش آماده کند ، (بدانید که) خدای سبحان خود تفسیر ((الصمد)) را فرمود است : ((نه زاییده است و نه زاده شده ، و نه هیچ کس همتای اوست)) .
((نه زاییده است)) : (یعنی از آن رو که او محیط ، به اول و آخر و ظاهر و باطن وجود و شئون وجودی همه است پس) چیزی از او بیرون نیاید (و منفصل نشود) نه چیز متراکم و انبوه مرئی و مادی همچون نوزاد (هر جانداری) ، و اشیاء متراکم و انبوه (مادی و مرئی) دیگر که از پدیده ها خارج می شود ، و نه چیز مجرد (لطیف و نامرئی) همچون جان (و روح) ، و نیز حالات گوناگون از قبیل چرت و خواب و تردید و نگرانی و اندوه و شادی و خنده و گریه و ترس و امید و آرزو و آزادگی و گرسنگی و سیری (که عوارض عالم نقص و محدودیت اند ، هیچ کدام) از او منشعب نگردند (و سر نزنند ، پس ذات کبریایی) او بلند (منزلت و منزه) است از اینکه (همانند اشیاء دستخوش تحولات گردد و) چیزی از او بیرون شود و منفصل گردد ، چه مادی چه مجرد .
((و نه زاییده شده است)) (یعنی باز به همان دلیل که محیط است پس) از چیزی منفصل و زاده نشده است ، آنگونه که اشیاء متراکم و انبوه (مرئی و مادی) از عناصر اولیه خود ، زاده و بیرون شوند از قبیل جماد از جماد ، جاندار از جاندار ، گیاه از زمین ، آب از چشمه ها ، میوه ها از درختان و یا اشیاء نامرئی از پایگاه های اولیه خود بیرون زنند از قبیل دیدن از چشم و شنیدن از گوش و بوییدن از بینی و چشیدن از کام و سخن از زبان و شناخت و تمیز از عقل و آتش از سنگ ، نه ، (ذات کبریایی او اینگونه نیست) بلکه اوست خدای صمد نه از چیزی جدا شده ، نه در چیزی جای گرفته و نه بر چیزی قرار یافته است (که اینها همه نشانه نقص و محدودیت است) . او به وجود آورنده و آفریدگار همه چیز (از پیدا و ناپیدا و ملک و ملکوت) است ، و همه را با قدرت مطلقه خود پدید آورده است ، با مشیت او هر آنچه به منظور فنا آفریده است ، نابود می شود ، و با علم او هر آنچه برای بقاء خلق نموده است ، باقی می ماند ، این است (ویژگی

های) خدایی که نه زاییده است و نه زاده شده است ، دانای پنهان و آشکار ، بلند مرتبه و والا منزلت ، و او را هیچ همتایی نیست (زیرا ذات مقدس او که هویت مطلقه است ، تکرر بردار نیست ، او یگانه است) .
حضرت امام محمد باقر ، از امام زین العابدین ، از امام حسین علیه السلام نقل نموده که فرمود : ((صمد آن است که (همه عوالم غیب و شهادت و ملک و ملکوت را احاطه دارد و از هیچ ریز و درشت و پیدا و ناپیدایی) میان تهی نیست ، و صمد آن است که سیادت (و ربوبیت) او تمام (و کامل) است ، صمد آن است که نه می خورد ، و نه می آشامد . صمد آن است که نمی خوابد ، و صمد آن وجود همیشگی است که پیوسته بوده و پیوسته خواهد بود . (61)

92- آداب دستشویی

از امام حسین علیه السلام سوال شد : آداب دستشویی چیست ؟
فرمود : ((در آن هنگام)) رو به قبله و پشت به قبله ، و نیز رو به باد و پشت به باد نباشد . (62)))

93- تشریع اذان

امام صادق علیه السلام از امام باقر علیه السلام از امام سجاد علیه السلام از امام حسین علیه السلام نقل می کند که فرمود : از حضرت امیر علیه السلام پرسیدند : بلکه عبدالله بن زید آن را دیده و به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گزارش نموده پس حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمان داد که (از آن پس) اذان بگویند (آیا درست است) ؟
حضرت حسین علیه السلام در حالی که برافرخته (و ناراحت) شد فرمود : ((وحی بر پیامبر شما نازل می شود و شما می پنداری که او اذان را از عبدالله بن زید گرفته است ؟ ! در حالی که اذان سیمای دین شماست ؟))
و فرمود : بلکه از پدرم علی بن ابی طالب علیه السلام شنیدم می فرمود : خداوند فرشته ای را برای زمین فرستاده تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را به معراج برد سپس به شرح داستان معراج پرداخت تا اینکه فرمود : پس خداوند فرشته ای را که پیش از آن وقت دیده نشده بود و پس از آن نیز دیده نشده ، برانگیخت ، پس اذان را دو به دو ، و اقامه را دو به دو ادا کرد .
حضرت صلی الله علیه و آله وسلم چگونگی اذان را بیان نمود سپس فرمود : جبرئیل به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عرض کرد : ای محمد ! برای نماز ، اینگونه اذان بگو . (63)

94- وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

از امام حسین علیه السلام روایت شده که فرمود : ((پیامبر صلی الله علیه و آله هر گاه وضو می ساخت از آب وضو بر پیشانی باقی می گذاشت تا هنگام نماز بر محل سجده جریان یابد . (64)))

95- بسم الله بلند و آشکار

از رسول صلی الله علیه و آله از امیرالمومنین علیه السلام از امام حسن علیه السلام از امام حسین علیه السلام از امام سجاد علیه السلام از امام صادق علیه السلام روایت شده است که : ((همه آن بزرگواران در نمازهای جهریه خود (صبح و مغرب و عشا) بسم الله الرحمن الرحیم و حمد و سوره در هر رکعتی را صدا دار و آشکار ادا می فرمودند (بر خلاف اهل سنت) و در نمازهای دیگر که آهسته ادا می شوند (ظهر و عصر) ، آن را آهسته ادا می کردند .
و امام حسین علیه السلام فرمود : ما فرزندان فاطمه علیها السلام بر این روش اتفاق داریم . (65)

96- قنوت نماز

امام حسین علیه السلام از رسول صلی الله علیه و آله روایت فرمود که قنوت در هر نمازی مستحب است و فرمود : ((من رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که در همه نمازهایش قنوت می گرفت و من در آن روز شش ساله بودم . (66)))

97- تشهد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

بهزی گوید : از امام حسین علیه السلام پرسیدم : تشهد علی علیه السلام چگونه بود ؟ فرمود : همان تشهد رسول صلی الله علیه و آله بود .
عرض کردم : پس تشهد عبدالله چگونه بود ؟
فرمود : پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دوست می داشت که (در تکالیف) بر امت خود تخفیف دهد .))
عرض کردم : تشهد علی علیه السلام به تبعیت از تشهد رسول صلی الله علیه و آله چگونه بود ؟
فرمود : (با این فراز مستحب آغاز می شد که) همه درودها از آن خداست ، و همه صلوات (و نماز و نیایش) و آن پاکیزه های پگاهان و شبان که بارور و پر برکت و خالصند از آن خداست . (67)

98- ایمان و یقین

یحیی بن نعمان گوید :
در محضر امام حسین علیه السلام شرفیاب بودم ، عربی نقابدار با چهره ای تیره رنگ وارد شد و سلام کرد . حضرت علیه السلام سلام او را پاسخ داد . آن مرد گفت :
ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله سوالی دارم ؟
فرمود : بپرس .
گفت : فاصله میان ایمان و یقین چه قدر است ؟
فرمود : ((چهار انگشت .))
گفت : چگونه ؟
فرمود : ((ایمان آن است که آن را می شنویم ، و یقین آن است که آن را می بینیم و فاصله بین گوش و چشم چهار انگشت است .))
پرسید : میان آسمان و زمین چه قدر است ؟
فرمود : یک دعای مستجاب .
پرسید : میان مشرق و مغرب چقدر است ؟
فرمود : به اندازه سیر یک روز آفتاب .
پرسید : عزت آدمی در چیست ؟
فرمود : بی نیازیش از مردم .
پرسید : زشت ترین چیزها چیست ؟
فرمود : ((در پیران ، هرزگی و بی عاری است ، در قدرتمندان درنده خویی ، در شریفان (و نجیب زادگان) دروغگویی ، در ثروتمندان بخل و تنگ نظری است و در عالمان حرص است . (68)))

شخصی خدمت امام حسین علیه السلام رسید و عرض کرد : پدر و مادرم فدایت باد ! در برآوردن حاجتی به من کمک فرما .
حضرت علیه السلام از جا برخاست و همراه او شد ، در بین راه گذر آنان بر امام حسین علیه السلام که ایستاده بود و نماز می گزارد افتاد ، امام حسن علیه السلام پرسید : چرا جهت حاجت خود از امام حسین علیه السلام کمک نطلبیدی ؟
عرض کرد : در صدد بر آمدم اما گفتند : او معتکف است .
امام حسن علیه السلام فرمود : اگر (امکان داشت و) تو را یاری می رساند از یک ماه اعتکاف برایش بهتر بود . (69)

100- نماز جمعه

از امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام نقل شده که : ((نماز جمعه با دو نفر هم منعقد می شود . (70)))

101- بهترین عبادت

امام حسین علیه السلام فرمود :
((جمعی خدا را از شوق بهشت می پرستند ، این عبادت سوداگران است ، و گروهی خدا را از بیم دوزخ می پرستند ، این عبادت بردگان است و مردمی هم خدا را از روی شکر و قدرشناسی و شوق می پرستند ، این عبادت آزادگان و بهترین عبادت است . (71)))

102- فواید روزه

از امام حسین علیه السلام سوال شد : چرا خدای سبحان بر بندگان خود روزه را واجب فرمود ؟
فرمود : ((تا ثروتمندان درد گرسنگی را بچشند ، پس اضافه دارایی خویش را بر درماندگان صرف کنند . (72)))

103- امام حسین علیه السلام و نماز

قال لا خیه العباس : اءن استطعت ان تصرفهم عنا هذا الیوم فافعل ، لعلنا نصلی الی ربنا هذه اللیلة . فانه یعلم اءنی احب الصلوة و تلاوة القرآن
عصر نهم ماه محرم امام حسین به برادرش عباس فرمود : اگر بتوانی که لشکر دشمن را از جنگ منصرف کنی ، چنین کن تا مگر امشب به درگاه پروردگارمان نماز بخوانیم ، زیرا او می داند که من نماز و تلاوت قرآن را دوست دارم . (73)

104- پاداش عبادت

امام حسین علیه السلام فرمود : ((هر کس خدا را آن گونه که حق پرستش اوست بپرستد ، خدا از فیض خود به او بالاتر از آرزوها و کفایتش ارزانی دارد . (74)))

105- گریه از خشیت الهی

روایت شده که امام حسین علیه السلام فرمود : گریستن از خشیت خدا ، رهایی از آتش دوزخ است .
و فرمود : ((گریه دیده ها و خشیت دل ها رحمتی از خداست . (75)))

106- خوف از خدا

به امام حسین علیه السلام عرض شد : بیم تو از پروردگارت چه فراوان است ؟
فرمود : در روز قیامت جز آن کسی که در دنیا خوف خدا داشته ، کسی ایمن نیست . (76)

107- اهل بیت علیه السلام و اقامه نماز

فی قوله تعالی : الذین ان مکناهم فی الارض اءقاموا الصلاة قال : هذه فینا اهل البیت ؛
در تفسیر آیه کسانی که اگر ما به آنها در زمین قدرت و حکومت دهیم ، نماز را به پا می دارند فرمود : این در مورد ما خاندان اهل بیت است . (((77)

108- زائران خدا

اءهل المسجد زوار الله و حق المزور التحفاء لزائره ؛
اهل مسجد زائران خدایند و بر صاحب خانه است که به زائرش هدیه دهد .
(((78)

109- منظور آیه نماز شب

ابن منذر نقل می کند : دیده شد که حسین بن علی علیه السلام در فاصله میان مغرب و عشا نیز نماز می خواند از حضرتش در این مورد سوال شد فرمود :
این نماز از عبادت شب ((ناشئة الیل)) به شمار می آید .

فصل پنجم : عشق امام به قرآن

110- قرآن بر چهار پایه استوار است

حسین بن علی علیه السلام فرمود : ((کتاب خدای عزیز و بزرگ بر چهار چیز استوار است :
الفاظ ، اشارات ، لطایف و حقایق
الفاظ قرآن را از آن عموم و اشارات آن از آن نخبگان است .
لطائف قرآن برای اولیاء خدا و حقایق آن برای پیامبران است .
و فرمود : ((ظاهر قرآن ، آراسته و زیبا و باطن قرآن ، ژرف و ناپیداست .
(79)))

111- پاداش قرائت قرآن

بشر بن غالب اسدی از امام حسین بن علی علیه السلام نقل می کند که فرمود :
((هرکس ایستاده در نماز خود ، یک آیه از کتاب خدا را بخواند ، در برابر هر حرفی (پاداش) صد کار نیک برایش نوشته می شود و اگر آن را در غیر نماز بخواند ، خدا در برابر هر حرفی ، (اجر) ده کار نیک برای او می نویسد . پس اگر (خاموش باشد و با توجه) گوش به قرآن بسپارد ، در برابر هر حرفی (پاداش) یک حسنه دارد و اگر قرآن را در شب به پایان رساند ، فرشتگان خدا تا هنگام صبح برای او طلب رحمت کنند و اگر آن را در روز تمام کند ، ملائکه نگهبان تا شب بر او درود می فرستند و چنین کسی (نزد خدا) ((یک دعای مستجاب دارد)) و این ختم قرآن برای او از آنچه میان آسمان و زمین است بهتر خواهد بود)) .
(بشر می گوید :) عرض کردم : این پاداش کسی است که همه قرآن را بخواند ، اما کسی که همه را نمی خواند چگونه است ؟
حضرت فرمود : ((ای برادر اسدی ! همانا خدا بخشنده ، با عظمت و بزرگوار است ، هر گاه کسی هر چه از قرآن را که می تواند ، بخواند ، خدا همان پاداش را به او عطا می کند . (80)))

112- تلاوت قرآن از سَر امام

زید بن ارقم گوید : من در غرفه خود نشسته بودم که سر مطهر امام علیه السلام را - که بر نی بود - از آنجا عبور دادند . چون رو به روی غرفه من رسید ، شنیدم تلاوت می کند : اءم حسبت اءن اءصحاب الکهف و الرقیم کانوا من آیاتنا عجبا؛ آیا پنداشتی که واقعه اصحاب کهف و رقیم از آیات عجیب ماست ؟ !))
مو بر بدنم راست شد و ندا کردم : ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله ! به خدا سوگند ، سر بریده تو شگفت تر است ، شگفت تر !
ابو مخنف گوید : سر مبارک امام علیه السلام را در بازار صرافان کوفه بر نی داشتند که (شنیده شد :) آن سر ، صدا صاف کرد و سوره مبارکه کهف را تا آیه شریفه : انهم فتیة آمنوا بربهم وزدناهم هدی تلاوت فرمود و این واقعه شگفت جز بر گمراهی آنان نیفزود .
در نقل دیگری آمده است : آنان چون سر مبارک امام علیه السلام را بر درخت آویختند ، از او شنیده شد که : و سیعلم الذین ظلموا اءی منقلب ینقلبون))؛ و آنان که ظلم کنند به زودی خواهند دانست که به چه کیفرگاهی بر می گردند .))
نیز در دمشق شنیدند که می گوید : ((لا قوة الا بالله))؛ هیچ نیرویی جز از خدا نیست .))
و نیز شنیدند که تلاوت می کند : اءم حسبت اءن اءصحاب الکهف و الرقیم کانوا من آیاتنا عجبا
زید بن ارقم گفت : کار تو شگفت تر است ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ! (81)

113- تلاوت قرآن در شام

حرث بن وکیده گوید : من در میان کسانی بودم که سر مبارک امام علیه السلام را می بردند ، ناگاه شنیدم سوره مبارکه کهف را تلاوت می کند . با خود گفتم : آیا این صدای دلنشین ابا عبدالله علیه السلام است که می شنویم ؟ !
ناگاه فرمود : ای ابن وکیده ! آیا نمی دانی ما امامان نزد پروردگار خود زندگانیم ؟ ! با خود گفتم این سر مبارک را می ربایم .
فرمود : ((ای ابن وکیده ! این کار تو نیست . اینکه خونم را ریختند نزد خداوند متعال عظیم تر از گرداندن سر من (در کوی و برزن ها) است پس ایشان را به حال خود گذار)) ، فسوف یعلمون اذا الاغلال فی اعناقهم و السلاسل یسحبون ؛ که به زودی (به کیفر کردارشان) پی خواهند برد . آنگاه که گردن هایشان با غل و زنجیرها (ی آتشین) کشیده شود !
منهال بن عمرو گوید : چون سر مطهر امام علیه السلام را به دمشق آورده بر نی حمل می کردند من پیش روی او بودم . شخصی سوره کهف برا می خواند تا رسید به آیه شریفه اءم حسبت اءن اءصحاب الکهف و الرقیم کانوا من آیاتنا عجبا؛ آیا پنداشتی که واقعه اصحاب کهف و رقیم از آیات شگفت ماست ؟ !))
به خدا سوگند ، ناگاه آن سر مطهر به سخن آمد و با زبان فصیح فرمود : ((شگفت تر از اصحاب کهف واقعه شهادت من و بردن من بر نی است .))
سلمة بن کهیل گوید : سر مطهر امام علیه السلام را دیدم که بر نی این آیه را می خواند : فسیکفیکهم الله و هو السمیع العلیم ؛ دل قوی دارید که خداوند از شر و آسیب ایشان شما را نگاه می دارد و او شنوای داناست .))

114- تلاوت قرآن در نماز

من قراء آیة من کتاب الله عزوجل فی صلاته قائما یکتب له بکل حرف مائة حسنة ؛
کسی که آیه ای از قرآن را ایستاده در نماز خود بخواند ، به هر حرفی یکصد حسنه برای او نوشته می شود . (82)))

115- پرورش با قرآن

امام حسین علیه السلام فرمود : فرزندانتان را با دوست داشتن پیامبر و خاندان او و خواندن قرآن پرورش دهید که حاملین قرآن در آن زمان که جز سایه لطف پروردگار گسترده نباشد همراه پیامبران و برگزیدگان خدا در آن سایه مکان گیرند . (83)

فصل ششم : آثار تربت امام حسین علیه السلام

116- تسبیح با تربت امام حسین علیه السلام

تسبیح فاطمه الزهراء علیها السلام هدیه ای از طرف پدر بزرگوارش بود که مستحب است بعد از نماز یا در وقت خواب خوانده شود .
دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کنار قبر عموی بزرگوارش جناب حمزة بن عبد المطلب و از تربت شهید برای خود تسبیح درست کرد؛ اینها معنی دارد !
یعنی چه ؟ خاک شهید محترم است قبر شهید محترم است ، من برای عبادت خدا که می خواهم اذکار خود را بشماریم نیازمند به سبحه ام (تسبیح) ، چه فرقی می کند دانه های تسبیح از سنگ باشد یا چوب یا خاک ، و از هر خاکی آدم بردارد ، برداشته است ولی من این را از خاک تربت شهید برمی دارم و این نوعی احترام به شهید و شهادت است ، نوعی به رسمیت شناختن قداست شهادت است ، تا آنکه بعد از شهادت وجود مقدس امام حسین علیه السلام ، خود به خود لقب سید الشهدا از جناب حمزه گرفته شد و به نوه برادر بزرگوارش حسین بن علی علیه السلام داده شده و بعد از آن دیگر اگر کسی بخواهد به خاک شهید تبرک بجوید از خاک حسین بن علی علیه السلام تهیه می کند .

117- تسبیح از مرقد امام حسین علیه السلام

امام کاظم علیه السلام می فرماید :
لا تستغنی شیعتنا عن اربع خمرة یصلی علیها و خاتم یتختم به و سواک یستاک به وسبحة من طین قبر ابی عبدالله علیه السلام ؛
پیروان ما از چهار چیز بی نیاز نیستند :
1- سجاده ای که بر روی آن نماز خوانده می شود .
2- انگشتری که در انگشت باشد .
3- مسواکی که با آن دندان ها را مسواک کنند .
4- تسبیحی از خاک مرقد امام حسین . (84)
امام صادق علیه السلام می فرماید :
و من کان معه سبحة من طین قبر الحسین علیه السلام کتب مسبحا و ان لم یسبح بها؛
کسی که تسبیحی از خاک مرقد حسین علیه السلام با خود داشته باشد تسبیح گوی حق محسوب می شود گرچه با آن تسبیح نگوید . (85)
در حدیثی دیگر امام صادق علیه السلام می فرماید : یک ذکر یا استغفار که با تسبیح تربت حسین علیه السلام گفته شود برابر است با هفتاد ذکر که با چیز دیگر گفته شود .

118- بوی شهید با تربت امام حسین علیه السلام

این خاک پاک به گونه ای است که ذکر گفتن با تسبیح ساخته شده و با سجده کردن ثواب فراوانی دارد ، اگر کسی بخواهد از خاک شهید تبرک بجوید از خاک حسین بن علی علیه السلام تهیه می کند ما که می خواهیم نماز بخوانیم ، و از طرفی سجده بر فرش و بر مطلق ماءکول و ملبوس را جایز نمی دانیم ، با خود خاکی یا سنگی برمی داریم ؛ ولی پیشوایان ما به ما گفته اند :
حالا که باید بر خاک سجده کرد ، بهتر که آن خاک ، از خاک تربت شهیدان باشد .
اگر می توانید از خاک کربلا برای خود تهیه کنید که بوی شهید می دهد .
تو که خدا را عبادت می کنی سر بر روی هر خاکی بگذاری نمازت درست است ، ولی اگر سر بر روی آن خاکی بگذاری که تماس کوچکی ، قرابت کوچکی ، همسایگی کوچکی با شهید دارد و بوی شهید می دهد اجر و ثواب تو صد برابر می شود . (86)

119- اولین نمازگزار بر تربت امام حسین علیه السلام

اولین امامی که بر تربت امام حسین علیه السلام نماز گزارد ، امام زین العابدین علیه السلام بود بعد از آنکه از دفن پدر و اهل بیت و پدر گرامیش فارغ شد ، یک مشت از خاک زیر جسد شریف پدر که شمشیرها آن را مانند گوشت روی تخته قصابان پاره پاره کردند برداشت و آن را در کیسه ای بست آنگاه از آن مهر و تسبیحی درست کرد و این تسبیح همان تسبیحی است که هنگام ورود به شام در دست داشت و می گرداند . یزید از او سوال می کند که این چیست که در دستانت می چرخانی ؟
امام علیه السلام در جواب از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله خبری را نقل می کنند به این مضمون که ، کسی که تسبیحی در دست داشته باشد و دعای مخصوص را بخواند تمام آن روز برای او ثواب ذکر سبحان الله نوشته می شود ، اگر چه ذکری هم نگفته باشد .
و هنگامی که امام علیه السلام با اهل بیتشان به مدینه برمی گردند با این تربت خود را متبرک و بر آن سجده و بعضی از بیماری های اهل بیتشان را معالجه می نمایند . از آن پس این عمل نزد علویین و اتباع و پیروان آنان رایج شد . (87)

120- همراه داشتن تربت امام حسین علیه السلام

همراه داشتن تربت سید الشهداء علیه السلام ایمنی بخش است ، چنانکه فرمودند : هرگاه از سلطان یا دیگری ترس داشتی از منزلت بیرون میا مگر اینکه تربت همراهت باشد . (88)

121- صورت بر تربت امام حسین علیه السلام

امام صادق علیه السلام در زمان حیات خویش سجده کنان و گریان ، هر کسی را که چهره بر تربت حسین علیه السلام می نهد ، و هر کسی را که بر او اشک می ریزد و هر کسی را که در سوگ او شیون می کند همه را دعا می فرمود . (89)

122- سجده بر تربت امام حسین علیه السلام

امام صادق علیه السلام فرمود :
السجود علی طین قبر الحسین علیه السلام ینور الی الارض السابعة ؛
سجده بر تربت قبر حسین علیه السلام تا زمین هفتم را نور باران می کند . (90)
امام صادق علیه السلام می فرماید : السجود علی تربة الحسین علیه السلام یخرق الحجب السبعة ؛ سجده بر خاک حسین علیه السلام حجاب های هفتگانه را می درد . (91)
در ارشاد القلوب بیان شده : کان الصادق علیه السلام لا یسجد الا علی تربة الحسین علیه السلام تذللا لله و استکانة الیه ؛ امام صادق علیه السلام جز بر تربت امام حسین علیه السلام سجده نمی کرد تا در پیشگاه خدا اظهار خواری و فروتنی کند . (92)

123- شفا گرفتن از تربت امام حسین علیه السلام

در تربت امام حسین علیه السلام شفای تمام دردهاست مگر مرگ حتمی با چند شرط :
الف : اعتقاد به شفاء بودن تربت داشته باشد ، و به قصد شفا بخورد و من اکله لشهوة لم یکن فیه شفاء در روایتی فرمودند : والله هر کس اعتقاد داشته باشد که به او نفع می بخشد البته منتفع می شود .
ب : بیمار در آستانه اجل حتمی نباشد چون اجل حتمی علاج پذیر نیست .
ج : تربت را با وضو بردارد .
د : با دو انگشت بردارد .
ه : به اندازه نخود ، بلکه احوط آن است که به قدر عدس مصرف کند ، نه بیشتر .
و : آن را ببوسد و بردیدگانش بگذارد .
ز : در وقت خوردن یا خورانیدن بگوید : بسم الله و بالله اللهم اجعله رزقا واسعا و علما نافعا و شفاء من کل داء انک علی کل شی ء قدیر .
ح : آن را سبک نشمارد ، در ظروف یا مکان های نا مناسب نگذارد ، خیلی دست بر آن نمالد . یا جایی که زیاد دست مالی می شود نگذارد .
ط : فاصله تربتی که برای شفا استفاده می کنند از قبر مطهر تا چهار میل باشد نه بیشتر . و هر چه به قبر شریف نزدیک تر باشد بهتر است .
ی : خوب است تربت را در دهان بگذارد و بعد جرعه ای آب بخورد و بگوید : اللهم اجعله رزقا واسعا و علما نافعا و شفاء من کل داء و سقم (93) .

124- تاثیر تربت امام علیه السلام در قبر

با میت در قبر گذاشتن و کفن را با آن نوشتن ، یکی از برکات تربت حضرت سید الشهداء علیه السلام این است که اگر با میت در قبر بگذارند ، آن میت از عذاب و تاریکی قبر در امان خواهد ماند .
از امام موسی علیه السلام روایت شده که فرموده اند : هرگاه میت را در قبر گذاشتید مهری از تربت امام حسین علیه السلام را مقابل رویش بگذارید نه زیر سرش .
از امام صادق علیه السلام روایت شده نوشتن اعتقادات به وسیله تربت امام حسین علیه السلام بر کفن میت ، روشنی مومن به هنگام تاریکی قبر و امان در وقت سوال و هول و هراس قیامت است .
ظاهرا روایت محمد بن مسلم که دلالت دارد خاک قبور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیه السلام شفای دردها و سپر بلاهاست و هیچ چیز با آن برابری نمی کند مگر دعا ، منظور همراه داشتن است نه خوردن ، برای اینکه روایات فراوانی دلالت دارد که خوردن خاک مثل میت و خون حرام است و به جز خاک قبر امام حسین علیه السلام که شفای تمام دردهاست است ((وهو الدواء الاکبر . (94)))

125- درست کردن تسبیح با تربت

با تربت تسبیح درست کردن که با آن ذکر گفتن و در دست داشتن فضیلت عظیم دارد . از ویژگی های این تسبیح این است که در دست آدمی تسبیح می گوید بدون آنکه صاحبش تسبیح بگوید . البته این همان تسبیحی است که خداوند فرمود : و ان من شی ء الا یسبح بحمده ولکن لا تفقهون تسبیحهم (95)؛ هر موجودی تسبیح و حمد او می گوید ، ولی شما تسبیح آنها را نمی فهمید . به هر حال تسبیح تربت ، تسبیحی می گوید که ما نمی فهمیم .)) و این ویژگی در تربت حضرت سید الشهداء ارواحناله الفداء است . (96)

126- ذکر با تربت امام حسین علیه السلام

از امام رضا علیه السلام روایت شده که هر کس با تربت امام حسین علیه السلام بگوید : سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر با هر ذکر ، خداوند شش هزار درجه بالا برده و شش هزار شفاعت برای او می نویسد .
و از امام صادق علیه السلام نقل شده : هر کس سنگ هایی را که از تربت امام حسین علیه السلام درست می کنند (یعنی تسبیح پخته) بگرداند ، به تعداد هر استغفر الله ربی و اتوب الیه هفتاد استغفاری برای او ثبت می شود و اگر تسبیح در دستش باشد و ذکر نگوید به عدد هر دانه هفت مرتبه استغفار برای او نوشته می شود .
در روایت دیگر فرمودند : کسی که با تسبیح تربت یک مرتبه ((سبحان الله)) بگوید چهارصد حسنه برای او نوشته می شود ، چهارصد گناهش برطرف ، چهارصد درجه اش بالا ، چهارصد حاجتش برآورده می گردد(97)

127- : ماز فرشتگان در کنار قبر امام حسین علیه السلام

امام صادق علیه السلام در ضمن حدیثی فرمودند : سوگند به آنکه جانم به دست اوست ، چهار هزار فرشته کنار قبر امام حسین علیه السلام تا روز قیامت خاک عزا بر سر می ریزند و بر آن بزرگوار گریه می کنند .
در روایت دیگر است که خداوند هفتاد هزار فرشته را بر قبر امام حسین علیه السلام باز داشته که سوگواری کرده و نماز می گزارند و برای زائران آن حضرت (که عارف به حق آن حضرت باشند) دعا می کنند و به رئیس آنها منصور گفته می شود ، هیچ زائری به زیارت امام حسین نمی رود مگر اینکه او را مشایعت می نمایند ، بیمار نمی شود مگر اینکه به عیادت او می روند ، نمی میرد مگر اینکه بر جنازه اش نماز می گزارند و بعد از فوتش برای او استغفار می کنند . (98)

128- شفای چشم

محدث قمی در فواید الرضویة آورده که سید نعمت الله جزایری قدس سره در تحصیل علم زحمت بسیار کشیده و رنج فراوان دیده در اوایل تحصیل که قادر نبوده چراغ تهیه کند به هنگام مطالعه بسیاری از شب ها از نور ماه استفاده می کرده و شب های بی ماه متون محفوظه را مکرر می کرده لاجرم از کثرت مطالعه در مهتاب و نوشتن دروس و کتاب چشمانش ضعیف شده ، ولیکن آن بزرگوار تربت حضرت سید الشهداء علیه السلام و خاک قبور سایر شهداء کربلا را به چشمان خود کشیده و به برکت آن تربت ها چشمانش روشن شده است . (99)

129- احترام امام زمان علیه السلام

یکی از بانوان مومنه پرهیزگار به نام خدیجه ظهوریان فرزند عباسعلی که هم اکنون قریب نود سال از عمر با برکت خود را پشت سر گذاشته و با آنکه نزدیک ده سال است بر اثر سکته از پا در آمده و با کمک دو عصا خود را به این سو و آن سو می کشاند نماز جماعتش ترک نمی شود ، نقل می کند :
حدود سی سال قبل مهر تربتی را که خود از کربلا آورده بودم کثیف شده بود ، آن را بردم در آب روان (آب خیابان وسط شهر مشهد مقدس) شستشو دادم و در میان سطل گذاشته برگشتم ، روبروی مسجد دوازده امامی ها که رسیدم با خود گفتم : خوب است مهر را برگردانم ، تا وقتی که به منزل می رسم طرف دیگرش نیز خشک شود ، مهر را که برگردانیدم بر اثر خیس بودن طرف زیرین مهر قدری تربت به انگشت بزرگم چسبیده انگشتم را به دیوار رو به روی مسجد مالیده و رفتم .
شب در خواب دیدم آقای بزرگواری که به ذهنم رسید حضرت حجة بن الحسین امام زمان ارواحنا له الفداء هستند ، سرشان را به همان جای دیوار که ذکر شد گذاشته و به من می فرمایند : ((اینجا تربت جدم (حسین علیه السلام را مالیده ای ! (100)))

130- بی احترامی به تربت امام حسین علیه السلام

موسی بن عبدالعزیز می گوید : یوحنّا (طبیب نصرانی) به من گفت : تو را به حق پیغمبرت و دینت سوگند می دهم که بگویی این کیست که مردم به زیارت قبر او می روند ؟ آیا او از اصحاب پیغمبر شما است ؟
گفتم : نه ، بلکه او امام حسین علیه السلام پسر دختر پیغمبر ما است .
منظورت از این سوال چیست ؟
گفت : خبر شگفتی دارم و ادامه داد که : یک شب شاپور ، خادم رشید مرا احضار کرد ، نزد او رفتم ، امر مرا به خانه موسی بن عیسی که از خویشان خلیفه بود برد ، دیدم موسی بی هوش در رختخواب خود افتاده و طشتی پیش روی او گذاشته اند که تمام احشاء و امعاء او در آن ریخته بود .
شاپور از خادم موسی پرسید : این چه حال است که برای موسی رخ داده ؟
خادم گفت : یک ساعت قبل حالش خوب و با خوشحالی نشسته بود و با ندیمان خود صحبت می کرد ! شخصی از بنی هاشم اینجا بود ، گفت : من بیماری سختی داشتم و با هر چه معالجه کردم مفید واقع نشد تا اینکه کاتب من گفت : از تربت امام حسین علیه السلام استفاده کنم ، این کار را کردم و شفا یافتم .
موسی گفت : از آن تربت چیزی نزد تو باقی مانده است ؟
گفت : بله ، شخصی را فرستاد و قدری از آن تربت را که باقی مانده بود آورد .
موسی آن را گرفت و از روی بی احترامی در نشیمنگاه خود داخل کرد !
در همان ساعت فریاد او بلند شد که ((النار ، النار؛ آتش ، آتش)) طشتی بیاورید ، این طشت را آوردند و اینها امعاء و احشاء اوست که از او خارج شده است !
ندیمانش متفرق شدند و مجلس سرور موسی به ماتم مبدل شد . شاپور به من گفت : بیا نگاه کن ، آیا می توانی او را معالجه کنی ؟
من چراغ طلبیدم و آنچه در طشت بود به دقت نگاه کردم دیدم جگر ، سپرز و شش و دلش همه از او خارج شده است !
تعجب کردم و گفتم : مالا حد فی هذا صنع الا ان یکون لعیسی الذی کان یحیی الموتی ؛ هیچ کس نمی تواند درباره این شخص کاری بکند مگر حضرت عیسی که مرده را زنده می کرد .))
شاپور خادم گفت : راست گفتی ، ولیکن اینجا باش تا معلوم شود که حال موسی به کجا ختم می گردد .

یوحنّا گفت : من آن شب نزد ایشان ماندم و موسی سحرگاه به جهنم واصل گردید .
پسر عبدالعزیز می گوید : یوحنّا با وجودی که نصرانی بود مدتی به زیارت امام حسین می آمد ، تا اینکه به دین اسلام گروید و اسلامش نیکو گردید . (101)

131- قداست تربت امام حسین علیه السلام

او در سرزمین کربلا ، در آن بیابان خشک و بی آب به شهادت رسید .
کربلا فرودگاه حسین بود و سرزمین آن در برگیرنده پیکر حسین علیه السلام و یاران و فرزندان اوست .
مراسم شب عاشورای حسین و یارانش در آن سرزمین برگزار شد .
صدای زمزمه مناجات او و یاران و اهل خانواده اش آن منطقه و آن سرزمین را عطر آگین کرده بود . فریاد حق طلبی حسین علیه السلام ، صدای هل من ناصر حسین ، حق گویی های حماسه آفرین حسین علیه السلام ، احتجاجات خدا پسندانه حسین ، نصایح و مواعظ او در روز عاشورا و قبل از آن همه و همه در آن سرزمین است .
و از همه مهم تر کدام سرزمین است که آن همه خون های مقدس و به راه خدا ریخته ، و توام با خلوص و اخلاص را در خود ذخیره داشته باشد ؟ و کدام سرزمین است که آن همه پیکرهای مقدس شهیدان و آن همه ثار الله را در خود جای داده باشد .
پس آن سرزمین به برکت خون مظلومان تاریخ مقدس است ، خاک و تربت آن نیز قد است یافته است . آنچنان که خدای در تربت او شفا قرار داده است ، و خاک او را حرز و پاسدار جان ها به حساب آورده است .
همچنان خاک او سجده گاه عاشقان است و مهر و تسبیح عبادت کاران است و کام کودکان نوزاد شیعی در ولادت با تربت حسین متبرک و آشنا می شود و هم در طول مدت عمر یک شیعی ، خاک کربلایش مهر نماز است و در حین دفن زینت بخش کفن و مایه آرامش و امان میت است .
علی علیه السلام در گذر از آن سرزمین ، در واقعه صفین فرمود : واها لک ایتها التربة ، لیحشرن منک اقوام یدخلون الجنة بغیر حساب ؛
خوشا به سعادت تو ای خاک پاک کربلا ! از تو قومی محشور می شوند که بدون حساب وارد بهشت می گردند(102) .))

132- برکت تربت امام حسین علیه السلام

در زمان امام صادق علیه السلام زن بدکاری بود که هرگاه بچه دار می شد ، بچه خود را می سورانید . هنگامی که از دنیا رفت چند مرتبه او را به خاک سپردند ولیکن زمین او را قبول نکرد و او را از قبر بیرون افکند !
جریان را به عرض امام صادق علیه السلام رسانیدند ، فرمودند : اجعلوا معها شیئا من تربه الحسین ؛ قدری از تربت جدم حسین علیه السلام را با او دفن کنید .)) به دستور امام علیه السلام عمل کردند ، خاک او را قبول کرد و دیگر او را بیرون نینداخت . (103)

133- سلام امام زمان علیه السلام بر تربت امام حسین علیه السلام

در عظمت حسین و قبول تقرب و اخلاص او در پیشگاه خدا همین بس که خدای در خاک حسین علیه السلام شفا قرار داده . در این زمینه اسناد بسیاری وجود دارد که در دسترس ترین آنها زیارت منسوب به امام زمان علیه السلام است :
السلام علی من جعل الله الشفاء فی تربته ؛ سلام بر (حسین) کسی که خداوند در تربت او شفاء قرار داده است .
از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود :
ان الله تعالی عوض الحسین من قتله : اءن جعل الامامة فی ذریته و الشفاء فی تربته ، واجابة الدعاء عند قبره ؛
خداوند تبارک و تعالی در پاداش قتل حسین این عوض را معین فرمود : که امامت را در ذریه او قرار داد ، و در تربت او شفا قرار داد ، و در کنار قبرش وعده اجابت به در خواست ها داد . (104)

فصل هفتم : نماز زیارت

134- تمام خواندن نماز

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود :
نماز در چهار مکان تمام خوانده می شود (یعنی اگر چه از حد مسافت شرعی هم بیشتر باشد اما شکسته نمی شود) :
1- مسجد الحرام (مکه) .
2- مسجد الرسول (مدینه) .
3- مسجد کوفه .
4- حرم امام حسین علیه السلام .
در روایت آمده که : ((ابن شبل از امام صادق علیه السلام پرسید : آیا قبر امام حسین علیه السلام را زیارت کنم ؟
فرمود : پاک و خوب زیارت کن و نمازت را در حرمش تمام بخوان .
پرسید : نماز را تمام بخوانم ؟
فرمود : تمام .
عرض کرد : بعضی از اصحاب و شیعیان شکسته می خوانند ؟
فرمود : اینان دو چندان عمل می کنند . (105)
و در رساله های عملیه آمده که در حرم امام حسین علیه السلام می توان نماز را هم شکسته خواند و هم به برکت آن حضرت تمام به جا آورد . (106)

135- نماز زائر امام حسین

اگر انسان زائر ، حق امام را شناخته و با معرفت و ولایت او در کنار قبر مطهرش نماز گزارد مورد قبول حق تعالی قرار می گیرد . چنانکه امام حسین علیه السلام در شان و مقام کسی که به مرقد و بارگاه شریف حضرت مشرف شده و نماز بخواند فرمود : خداوند متعال اجر نمازش را قبولی آن قرار می دهد . (107)

136- نماز حاجت

هرگاه حاجت مهمی داشتی در روز جمعه چهار رکعت نماز امام حسین علیه السلام را که هشتصد مرتبه حمد و اخلاص دارد بخوان ، در رکعت اول پس از توجه (و تکبیرة الاحرام) پنجاه مرتبه حمد را و پنجاه مرتبه هم اخلاص را بخوان پس در رکوع ده بار حمد را ، و ده بار اخلاص را بخوان ، پس از رکوع ، باز هم حمد را ده بار و اخلاص را ده بار ، و اینچنین در احوال دیگر نماز ادامه بده تا در هر رکعتی دویست بار حمد و اخلاص تمام شود .
سپس دعای نقل شده را می خوانی (و حاجت خویش را می طلبی (108))

137- : ماز بر رفع حوائج

از امام حسین علیه السلام روایت شده است که ، (در حوائج مهمه) چهار رکعت نماز می گزاری ، قنوت و ارکان آنها را نیکو انجام می دهی ، در رکعت اول حمد را یک بار و حسبنا الله و نعم الوکیل را هفت بار می خوانی و در رکعت دوم حمد را یک بار و ماشاء الله لا قوة لا بالله ان ترن اءنا اقل منک مالا و ولدا را هفت بار می خوانی و در رکعت سوم حمد را یک بار و لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین را هفت بار می خوانی ، و در رکعت چهارم حمد را یک بار ، و اءفوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد را هفت بار می خوانی ، سپس حاجت خود را می طلبی . (109)

138- نماز مقدس اردبیلی کنار قبر امام حسین علیه السلام

درباره زهد مقدس اردبیلی نقل شده که در سفر زیارت مخصوصه حضرت امام حسین که از نجف مشرف می شد نماز خود را جمع می نمود (هم شکسته و هم تمام می خواند) و می فرمود : می ترسم سفرم سفر معصیت باشد؛ چون که طلب علم واجب است و زیارت امام حسین علیه السلام سنت است .
البته مقدس اردبیلی در این سفرها حتی الامکان از مطالعه و تفکر در مشکلات علوم فارغ نبود . (110)

فصل هشتم : آثار و برکات زیارت عاشورا

139- تعلیم زیارت عاشورا

علقمه بن محمد حضر می گوید : به امام باقر علیه السلام گفتم : به من دعایی تعلیم بده که با آن دعا در این روز (عاشورا) هنگامی که زیارت می کنم او را (امام حسین علیه السلام) بخوانم . و دعایی تعلیم بده که با آن دعا ، هنگامی که او را از نزدیک یا هنگامی که از خانه ام و از راه دور (و به قصد زیارت بدان سو) اشاره می کنم ، بخوانم . حضرت فرمود : ای علقمه پس از آن که به آن حضرت با سلام اشاره کردی ، دو رکعت نماز بخوان و پس از آن این قول (متن زیارت) را می خوانی . پس هنگامی که این زیارت را خواندی در حقیقت او را به چیزی خواندی که هرکس از ملایکه که بخواهند او را زیارت کند به آن می خواند . و خداوند برای تو هزار هزار سیئه محو می کند ، تو را هزار هزار درجه بالا می برد . جزو کسانی می باشی که در رکاب حضرت به شهادت رسیدند ، حتی در درجات آنها هم شریک می شوی و برای تو ثواب هر پیامبر و رسولی و هر کس که حسین علیه السلام را از زمان شهادتش تا به حال زیارت کرده ، را می نویسند . می گویی : ((السلام علیک یا ابا عبدالله . . . . پس از نقل زیارت می فرماید : یا علقمة ان استطعت اءن تزوره فی کل یوم بهذه الزیارة من دهرک فافعل . فلک ثواب جمیع ذلک ان شاء الله : ای علقمه ! اگر توانستی هر روز از عمرت آن حضرت را با این زیارت ، زیارت کنی ، این کار را انجام بده ، پس برای تو ثواب تمام این زیارت است)) .

140- سفارش امام صادق علیه السلام

امام صادق علیه السلام به صفوان می فرمایند :
زیارت عاشورا را بخوان و از آن مواظبت کن ، به درستی که من چند چیز را برای خواننده آن تضمین می کنم .
1- زیارتش قبول شود .
2- سعی و کوشش او مشکور باشد .
3- حاجات او هر چه باشد از طرف خداوند بزرگ برآورده شود و ناامید از درگاه خدا برنگردد . . . .
بعد فرمود : ای صفوان ! هرگاه حاجتی برای تو به سوی خداوند متعال روی داد . پس به وسیله این زیارت به سوی آن حضرت توجه کن از هر جا و مکانی که هستی و این دعا را بخوان و حاجتت را از پروردگار خود بخواه که برآورده می شود و خداوند وعده خود را خلاف نخواهد کرد .
آری ، هر کس حاجت بزرگی داشته باشد حوایج و خواسته هایش با چهل روز خواندن زیارت عاشورا برآورده می شود . تجربه گواه هر عارف و عامی است که ما در این جا نمونه هایی از حکایات را خواهیم آورد .

141- سیره شیخ مرتضی انصاری (رحمة الله علیه)

در شرح احوال مرحوم شیخ مرتضی ، نواده شیخ انصاری آورده اند که ؛ ((از جمله عاداتش خواندن زیارت عاشورا بوده که در هر روز ، دو بار صبح و عصر آن را می خواند و بر آن بسیار مواظبت می نمود . بعد از وفاتش کسی او را در خواب دید و از احوالش پرسش کرد؛ در جواب سه مرتبه فرمود : ((عاشورا ، عاشورا ، عاشورا ،))

این مرد بزرگ ، هرگز نماز شب و زیارت عاشورا و نماز جماعت را ترک نکرد ، و هرگاه به مسجد نمی رفت ، در منزل با زن و فرزند خود نماز جماعت می خواند . بسیار با انصاف بود و با افراد مستمند مواسات می ورزید . و در اصلاح امور مسلمان ها ، اهتمامی عجیب داشت . حاکم دهکده خوانسار دستور داد مخصوص وی ، یک مسجد جامع ساختند که همیشه نماز جمعه و جماعتش در آن مسجد برپا می شد .

شهید آیت الله قدوسی (رحمة الله علیه) به خاندان عصمت و طهارت عشق می ورزید ، به زیارت جامعه و عاشورا ، و توسل به خاندان پیغمبر و شرکت در جلسات روضه و سوگواری حضرت سید الشهداء مقید بود .
مرحوم قدوسی می فرمود : علامه طباطبایی ، به این معنا تاکید دارد و در ایام محرم و صفر ، زیارت عاشورایش ترک نمی شود و به زیارت جامعه اهتمام دارد .

144- دریافت علوم خاص

یکی از دوستان مرحوم قدوسی می نویسد :
. . . ظاهرا ایشان نسبت به ((زیارت عاشورا)) مواظبت داشت . چون ، موقعی که دادستان کل بود ، من در خواب دیدم که بر اثر خواندن زیارت عاشورا ، به ایشان علوم خاصی داده شده ، وقتی به ایشان عرض کردم ، متاءثر شد و گفت : مدتی است توفیق پیدا نکرده ام . و این بر اثر کثرت کارشان در دادستانی بود ، و آن کارها را ولی می دانست ؛ از این رو بود که فرمود :
مدتی است که به خواندن زیارت عاشورا ، موفق نشده ام .

مرحوم میرزای محلاتی سی سال آخر عمرش ، زیارت عاشورا را ترک نکرد و هر روز که به سبب بیماری یا امری دیگر نمی توانست بخواند ، نایب می گرفت .

146- رفع بیماری و بلا

شهید دستغیب می نویسد : از مرحوم آیه الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حایری نقل شده است : اوقاتی که در سامراء مشغول تحصیل علوم دینی بودم ، اهالی سامراء به بیماری وبا و طاعون مبتلا شدند و همه روزه عده ای می مردند .
روزی در منزل استادم مرحوم سید محمد فشارکی ، عده ای از اهل علم جمع بودند ، ناگاه مرحوم آقای میرزا محمد تقی شیرازی تشریف آوردند و صحبت از بیماری وبا شد که همه در معرض خطر مرگ هستند .
مرحوم میرزا فرمود : اگر من حکمی بکنم آیا لازم است انجام شود یا نه ؟ همه اهل مجلس پاسخ دادند بلی . فرمود : من حکم می کنم که شیعیان ساکن سامراء از امروز تا ده روز ، همه مشغول خواندن زیارت عاشورا شوند ، و ثواب آن را به روح نرجس خاتون ، والده ماجده حضرت حجة ابن الحسن علیه السلام هدیه نمایند تا این بلا از آنان دور شود . اهل مجلس این حکم را به تمام شیعیان رساندند و همه مشغول خواندن زیارت عاشورا شدند .
از فردای آن روز تلف شدن شیعه موقوف شد و همه روزه ، تنها عده ای از سنی ها می مردند به طوری که بر همه آشکار گردید . برخی از سنی ها از آشنایان شیعه خود پرسیدند؛ سبب این که دیگر از شما کسی تلف نمی شود چیست ؟ به آنها گفته بودند زیارت عاشورا . آنها هم مشغول شدند و بلا از آنها هم بر طرف گردید .
در منزل میرزای شیرازی در کربلا ایام عاشورا ، روضه خوانی بود و روز عاشورا به اتفاق طلاب و علما به حرم حضرت سید الشهدا و حضرت اباالفضل می رفتند و عزاداری می نمودند . عادت میرزا این بود که هر روز در غرفه خود ، زیارت عاشورا می خواند ، سپس پایین می آمد و در مجلس عزا شرکت می کرد . یکی از بزرگان می گوید : روزی خودم حاضر بودم که پیش از وقت پایین آمدن ، ناگاه میرزا با حالت غیر عادی و پریشان و نالان از پله های غرفه به زیر آمد و داخل مجلس شد و فرمود : امروز باید از مصیبت عطش حضرت سید الشهدا بگویید و عزاداری کنید . تمام اهل مجلس منقلب شدند و بعضی بیهوش شدند . سپس با همان حالت به اتفاق میرزا به صحن و حرم مقدس مشرف شدیم ، گویا میرزا به این تذکر مامور شده بود .

147- مداومت به خواندن زیارت عاشورا

یکی از بزرگان می فرمود : مرحوم آیه الله حاج آقا حسین خادمی و حاج شیخ عباس قمی و حاج شیخ عبدالجواد مداحیان روضه خوان امام حسین را در خواب دیدم که در غرفه های بهشتی دور یکدیگر جمع بودند . از آیة الله خادمی احوالپرسی کردم و گفتم :
با هم بودن شما یک آیة الله و آقای حاج شیخ عباس قمی یک محدث و حاج شیخ عبدالجواد روضه خوان امام حسین علیه السلام چه مناسبتی دارد که با یکدیگر یک جا قرار گرفته اید ؟
جواب دادند : ما همگی مداومت به زیارت عاشورا داشتیم و در مقدار خواندن زیارت عاشورا مثل هم بودیم .

148- توسعه رزق و روزی

عالم جلیل و زاهد مسلم حاج آقای شیخ عبدالجواد حایری مازندانی فرمود :
روزی کسی آمد خدمت خلد مکان شیخ الطائفه زین العابدین مازندرانی (رحمة الله علیه) شکایت از تنگی معاش خود کرده ، شیخ به او فرمود : برو حرم حضرت ابا عبدالله علیه السلام زیارت عاشورا بخوان رزق و روزی به تو خواهد رسید اگر نرسید بیا نزد من ، من خواهم داد .
آن بنده خدا رفت . بعد از زمانی آمد خدمت آقا ، آقا فرمود : چه کار کردی ؟ گفت : در حرم مشغول خواندن زیارت عاشورا بودم کسی آمد و وجهی به من داد و در توسعه قرار گرفتم .

149- بهترین عمل برای سفر آخرت

مرحوم آیة الله سید محمد حسین شیرازی نوه مرحوم آیة الله العظمی میرزای شیرازی بزرگ بعد از وارد شدن به ایران و مسدود شدن راه عراق در اثر جنگ جهانی دوم به اینجا آمد و برای خانواده اش که در نجف بودند ، فوق العاده ناراحت می شود مراجعه می کند به کسی که ارتباط با ارواح بر قرار می کرده - نه به وسیله هیپنوتیزم . . . دو سوال می کند مطابق با واقع جواب می آید ، علاقمند می شود ، سوال سوم می کند : بهترین عمل برای سفر آخرت چیست ؟ بعد از موعظه ها چنین جواب می آید بهترین عمل برای سفر آخرت زیارت عاشورا است . بدین جهت مرحوم آیة الله سید محمد حسین شیرازی تا آخر عمر ملتزم و مداوم به زیارت عاشورا بود .

150- رفع گرفتاری

یکی از علما و حجج اسلام و از ذریه رسول الله صلی الله علیه و آله در یادداشتهای خود چنین فرموده بود : شبی از طریقی به من الهام شد که مبلغ چهل و پنج هزار تومان بر درب مغازه یکی از بندگان خدا که مرد محترمی از اهل اصفهان است (و نخواسته اسمش گفته شود) صبح متحیر بودم چه کنم ، آیا آنچه فهمیدیم صحیح است یا نه و نمی دانستم چقدر پول دارم ؟ وقتی مراجعه کردم دیدم موجودی من چهل و پنج هزار تومان است ، اول وقت رفتم درب مغازه آن آقا که از محترمین آن شهر بود ، دیدم دو نفر درب مغازه او ایستاده اند ، به آن آقا گفتم : من با شما کاری دارم ، می خواهم با هم برویم جایی و برگردیم .
گفت : بسیار خوب . من ایشان را بردم مسجدالنبی واقع در خیابان جی ، آنجا عمله و بنا کار می کردند ، لب ایوان طرف قبله نشستیم .
من به ایشان گفتم : من مامور هستم گرفتاری شما را اصلاح کنم ، مشکلی داری بگو ، هر چه اصرار کردم نگفت ، بالاخره آن مبلغ را به ایشان دادم ولی نگفتم چقدر است . ایشان بی اختیار به گریه افتاد و گفت :
من چهل و پنج هزار تومان قرض داشتم ، چهل زیارت عاشورا نذر کردم بخوانم و امروز بعد از اذان آخر آن را خواندم و از آقا ابی عبدالله الحسین علیه السلام خواستم رفع گرفتاریم شود که بحمد الله گره باز گردید .

151- شفای بیمار

یکی از فامیلهای نزدیک آقا سید زین العابدین ابرقویی سخت دچار دل درد می شود تا حدی که خون از گلوی او بیرون می آید ، دکترها مایوس شده و دستور حرکت به تهران و عمل جراحی را خبر دادند ، خبر را به آقا سید زین العابدین رساندند و درخواست دعا و توسل نمودند ، ایشان به فرزندان خود دستور دادند وضو بگیرند و در میان آفتاب مشغول می شوند ، پس از ساعتی ناگهان از اطاق خود بیرون آمده و گفتند :
شفا حاصل شد ، برخیزید و مژده دهید به مادرتان که خداوند برادرت را شفا داد .
یکی از علمای اصفهان که از ملازمین ایشان بودند گفتند :
آقای سید زین العابدین ختم زیارت عاشورا برداشته بودند برای کمالات نفسانی و رسیدن به درجه یقین ، بدین جهت آن حالات برای ایشان پیدا شده بود . شرح حال سید زین العابدین ابرقویی طباطبایی مولف کتاب ولایة المتقین .

فصل نهم : مناجات و دعا

152- زمزمه دعا در سجده

از کتاب مقتل الحسین اخطب خوارزم نقل شده که گفته است که شریح گوید به مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مدینه وارد شدم . در آنجا حسین بن علی علیه السلام را دیدم که به سجده رفته و گونه بر خاک نهاده و می گوید :
سیدی و مولای ! المقامع الحدید خلقت اعضائی ، ام لشرب الحمیم خلقت امعائی ، الهی لئن طالبتنی بذنوبی لاطالبنک بکرمک ، و لئن حبستنی مع الخاطئین لاخبرنهم بحبی لک ، سیدی ! ان طاعتی لا ینفعک و معصیتی لا تضرک فهب لی ما لا ینفعک ، واغفر لی ما لا یضرک ، فانک ارحم الراحمین ؛
یعنی ، ای آقا و مولای من ! آیا برای گرزهای آهنین اعضای مرا آفریدی یا برای شراب حمیم (جهنم) احشاء و امعای مرا خلق فرمودی ؟ خدایا ! اگر مرا به گناهانم بگیری من از تو کرم و بزرگواریت را مطالبه می کنم ، و اگر مرا با خطاکاران به زندان افکنی محبت و دوستی تو را که در دل دارم به آنها بازگو کنم ، ای آقای من ! به راستی که اطاعت و فرمانبرداری من ، تو را سود ندهد ، و نافرمانی و معصیت من نیز تو را زیان نرساند . پس آنچه را سودت ندهد به من ببخش و آنچه را زیانت نرساند از من بیامرز؛ که به راستی تو مهربان ترین مهربانانی . (111)

153- دعای امام حسین علیه السلام هنگام صبح عاشورا

از امام زین العابدین علیه السلام نقل شده که فرمود : صبح عاشورا چون سپاه دشمن (برای نبرد) بر حسین علیه السلام رو آورد ، امام علیه السلام دست به دعا برداشت و عرض کرد : ((بارالها ! در هر اندوهی ، تکیه گاه منی و در هر سختی امید منی ، در هر حادثه ناگواری که بر من آید ، پشت و پناه و ذخیره منی ! چه بسا غمی که در آن دل ، ناتوان و چاره ، نایاب و دوست ، خوار و دشمن ، شاد می شد و من آن را به درگاهت آورده به تو شکوه کردم ، تا از جز تو بریده تنها به تو رو آورده باشم و تو گشایش دادی و آن را از من راندی ، پس تو دارنده هر نعمت و صاحب هر نیکی و مقصد اعلای هر خواسته ای . (112)))

154- نجات زنی به دعای امام علیه السلام

ایوب بن اعین از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود : زنی طواف می کرد و پشت سر او مردی بود ، آرنج آن زن بیرون افتاد ، آن مرد (تحریک شد و) دستش را بر آرنج زن نهاد ، پس خدا دست او را به دست زن چسبانید تا اینکه طواف تمام شد ، از پی فرماندار مکه فرستادند ، و مردم جمع شدند ، (فرماندار آمد) و سراغ فقهای مکه فرستاد ، فقهاء می گفتند : دست مرد را قطع کن ؛ زیرا او (در یک چنین مکان مقدسی) جنایت کرده است .
فرماندار پرسید : آیا در مکه کسی از فرزندان محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله حضور دارد ؟
گفتند : بله ، حسین بن علی علیه السلام دیشب وارد مکه شده است .
از پی حضرت علیه السلام فرستاد و او را (به آنجا) دعوت نمود ، چون حضرت علیه السلام حضور یافت ، فرماندار گفت : (ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم) گرفتاری این دو را ببین ؟ !
حضرت علیه السلام رو به قبله ایستاد و دست ها را بالا آورده مدتی طولانی دعا فرمود ، سپس به سوی آن دو آمد و دست مرد را از دست زن نجات داد .
فرماندار عرض کرد : آیا مرد را به خاطر گناهش مجازات نکنیم ؟
حضرت فرمود : نه . (113)

155- اجابت دعای امام

ابن اعثم گوید : سواره ای از لشکر ابن سعد به نام مالک بن حوزه آمده نزد خندق ایستاد و فریاد کرد : ای حسین ! مژده باد که آتش دنیا قبل از آخرت می سوزاندت !
امام علیه السلام فرمود : ((ای دشمن خدا ! دروغ گفتی ، من بر پروردگاری رحیم و صاحب شفاعتی که (فرشتگان) فرمانش برند درآیم و آن جدم رسول خداست .))
سپس فرمود ((این مرد کیست ؟))
گفتند : مالک بن حوزه .
امام فرمود : ((خدایا ! او را در آتش بلا و پیش از آخرت در دنیایش بسوزان .))
پس بی درنگ اسب مالک بر او آویخته او را در آتش افکند و سوخت . امام علیه السلام به سجده افتاد و سر برداشت و فرمود : عجب دعایی ! چه زود به اجابت رسید !
سپس ندا فرمود : ((خدایا ! ما خاندان و ذریه و خویش پیامبر توییم ، ستمگران و غاصبان حق ما را در هم شکن که تو شنوای اجابت کننده ای . (114)))

156- استجابت دعا نزد رکن یمانی

در بعضی از نسخه های منسوب به امام رضا علیه السلام آمده است : از امام حسین علیه السلام روایت شده که فرمود :
((رکن یمانی ، دری از درهای بهشت است که خدای سبحان آن را از آن روزی که گشوده (نبسته و) بی بهره نساخته است ، همانا بین این دو رکن حجرالاسود و یمانی ، فرشته ای است که ((هِجیر)) نام دارد ، او بر دعاهای اهل ایمان ، آمین می گوید . (115)))

157- برکت دعای امام علیه السلام

امام حسین علیه السلام با کاروانی که در آن عده زیادی از مردم بودند به قصد زیارت خانه خدا از مدینه بیرون آمد . مردی از کاروان بیمار شد و به حضرت عرض کرد : دلم انار می خواهد .
حضرت علیه السلام (به سویی اشاره نمود و) فرمود :
((این باغی است که در آن میوه های گوناگون است . برو و هر چه می خواهی بخور .))
در حالی که قبلا کسی در آنجا آب و درخت و میوه ای به خاطر نداشت .
چون اهل کاروان ، باغ را دیدند ، داخل شدند و هر چه خواستند خوردند و چون بیرون آمدند باغ از دید آنها ناپدید شد . در همین هنگام آهویی را دیدند امام علیه السلام به آن اشاره فرمود و آهو آمد ، سپس دستور داد تا کسی آن را ذبح کند ، اما هیچ یک از استخوان هایش را نشکند ، همگی از گوشت آن خوردند ، پس حضرت علیه السلام دعایی خواند و آن آهو دوباره زنده شد ، امام فرمود : ((هر که می خواهد شیر بنوشد آن را بدوشد)) ، همگی از شیر آن نوشیدند و به برکت امام حسین علیه السلام و دعای او همه کاروان را کفایت کرد . سپس حضرت علیه السلام رو به آهو نمود فرمود :
((نوزادهایی داری که انتظارت را می کشند ، برو و آنان را شیر ده .)) آهو برگشت . (116)

158- دعا در قنوت

اللهم منک البدء و لک المشیة ، و لک الحول و لک القوة ، و انت الله الذی لا اله الا انت ، جعلت قلوب اولیائک مسکنا لمشیتک و مکمنا لارادتک ، و جعلت عقولهم مناصب اوامرک و نواهیک .
فانت اذا شئت ما تشاء حرکت من اسرارهم کوامن ما ابطنت فیهم ، و ابداءت من ارادتک علی السنتهم ما افهمتهم به عنک فی عقودهم ، بعقول تدعوک و تدعو الیک بحقائق ما منحتهم به ، و انی لاءعلم مما علمتنی مما انت المشکور ، علی ما منه اریتنی ، و الیه آویتنی .
اللهم و انی مع ذلک کله عائذ بحولک و قوتک ، راض بحکمک الذی سقته الی فی علمک ، جار بحیث اجریتنی ، قاصد ما اممتنی ، غیر ضنین بنفسی فیما یرضیک عنی ، اذ به قد رضیتنی ، و لا قاصر بجهدی عما الیه ندبتنی ، مسارع لما عرفتنی ، شارع فیما اشرعتنی ، مستبصر ما بصرتنی ، مراع ما ارعیتنی ، فلا تخلنی من رعایتک ، و لا تخرجنی من عنایتک ، و لا تقعدنی عن حولک ، و لا تخرجنی عن مقصد انال به ارادتک .
و اجعل علی البصیرة مدرجتی ، و علی الهدایة محجتی ، و علی الرشاد مسلکی ، حتی تنیلنی و تنیل بی امنیتی ، و تحل بی علی ما به اردتنی ، و له خلقتنی و الیه آویتنی .
و اعذ اولیاءک من الافتتان بی ، و فتنهم برحمتک لرحمتک فی نعمتک تفتین الاجتباء ، و الاستخلاص بسلوک طریقتی و اتباع منهجی ، و الحقنی بالصالحین من آبائی و ذوی رحمی ؛
پروردگارا ! آغاز هر چیز از توست و اراده انجامش در اختیار تو ، و نیرو و توان از آن توست ، و تو خدایی هستی که معبودی جز تو نمی باشد ، جان های اولیایت را جایگاه اراده و محل مشیت خود مقرر فرمودی ، و در افکارشان اوامر و نواهیت را قرار دادی ، تا یک لحظه از یاد تو غافل نگردند .
و تو آنگاه که اراده امری را بنمایی ، در افکارشان آنچه خود در آنها به ودیعت نهاده ای را به حرکت در آورده ، و بر زبانشان آنچه خود به آنان تفهیم کرده ای را جاری می سازی ، با عقل هایی که تو را خوانده و با حقایقی که به آنان ارزانی داشته ای به سوی تو می خوانند ، و من می دانم از آنچه به من آموخته ای ، از چیزهایی که تو بر آنها شایسته سپاس می باشی ، از چیزهایی که به من نشان داده ای و به سوی آن مرا پناه داده ای .
خداوندا ! و با این وجود به نیرو و توان تو پناهنده و به قضا و قَدَرت که در علمت مرا در جهت آن قرار دادی ، و در مسیر آن به حرکت در می آیم ، و

به آنچه تو بخواهی مصمم می گردم ، راضی هستم ، در حالی که به آنچه تو بدان از من خشنود می باشی بخیل نیستم ، و از آنچه تو مرا بدان خوانده ای کوتاهی نمی کنم ، و به آنچه مرا بدان آشنا ساخته ای سبقت نمی گیرم ، و به آنچه تو مرا بدان آغاز نموده ای آغاز می نمایم ، از راه هدایت تو هدایت می جویم ، آنچه امر به رعایتش نمودی رعایت می نمایم ، پس مرا از رعایتت خالی ننما ، از عنایتت خارج نساز ، و مرا از فیض رسیدن تاءییدت عاجز و ناتوان قرار نده و از راهی که به خشنودی تو می رسم مرا خارج نکن .
حرکتم را بر اساس روشنگری ، و راهم را با هدایت ، و زندگیم را قرین رشد و تعالی قرار ده ، تا مرا هدایت نموده و دیگران نیز به وسیله من راهنمایی گردند ، و در آنچه تو خواهان آن بوده و به جهت آن مرا خلق کرده ای ، و به سوی آن پناه داده ای ، مرا وارد سازی .
و اولیائت را از اینکه به وسیله من امتحان شوند در پناه خود گیر ، و با رحمتت و در نعمتت آنان را امتحان و آزمایش نما ، آزمایشی که سبب برگزیدن آنها و پاک شدن آنها از زشتی ها و راهنمایی آنان به راهی که من رفته ام باشد ، و مرا به پدران و خویشاوندان رستگارم ملحق نما .))

159- دعای برای طلب رغبت به آخرت

اللهم ارزقنی الرغبه فی الآخرة ، حتی اعرف صدق ذلک فی قلبی بالزهادة منی فی دنیای .
اللهم ارزقنی بصرا فی امر الآخرة ، حتی اطلب الحسنات شوقا و افر من السیئات خوفا یا رب ؛
خدایا ! مرا به آخرت راغب و مشتاق گردان ، تا آنگاه که وجود آن را با زهد و پارسایی در امور دنیایی در خود احساس کنم .
پروردگارا ! به من بینایی و شناخت در امور آخرت عطا کن ، تا با شوق بسیار و از جهت ترس تو به جای گناهان به دنبال کارهای نیک باشم .))

160- دعای در قنوت نماز وتر

اللهم انک تری و لا تری ، و انت بالمنظر الاعلی ، و ان الیک الرجعی و ان لک الاخرة و الاولی ، اللهم انا نعوذ بک من ان نذل و نخزی ؛
خداوندا ! تو می بینی و دیده نمی شوی ، و در جایگاه بلندی قرار داری ، و بازگشت به سوی توست ، و دنیا و آخرت از آن تو می باشد ، خداوندا ! از اینکه ذلیل گشته و خوار شویم به تو پناه می بریم .))

161- دعای دیگر قنوت

اللهم من آوی الی ماءوی فانت ماءوای ، و من لجاء الی ملجاء فانت ملجاءی ، اللهم صل علی محمد و آل محمد و اسمع ندائی و اجب دعائی ، و اجعل عندک مآبی و مثوای ، و احرسنی فی بلوای من افتنان الامتحان و لمة الشیطان ، بعظمتک التی لا یشوبها ولع نفس بتفتین ، و لا وارد طیف بتظنین ، و لا یلم بها فرج ، حتی تقلبنی الیک بارادتک غیر ظنین و لا مظنون ، و لا مراب و لا مرتاب ، انک انت ارحم الراحمین ؛
پروردگارا ! هر که به پناهگاهی پناه جوید تو پناهم می باشی ، و هر که به پناهگاهی پناه گیرد تو پناهگاهم می باشی ، خداوندا ! بر محمد و خاندانش درود فرست و ندایم را بشنو و دعایم را اجابت نما ، و مقر و جایگاهم را نزد خودت قرار ده ، و در مواضع امتحان مرا از لغزش به جهت آنها و گمراهی به وسیله شیطان باز دار ، به حق عظمتت که تکذیب انسانی و خیال پردازی در آن مؤ ثر واقع نشده و امری از آن خالی نمی باشد ، تا اینکه مرا به اراده و مشیتت به سوی خود بازگردانی ، بدون آنکه نسبت به تو مشکوک و مظنون بوده و رحمتت را مورد شبهه و شک قرار دهم ، به درستی که تو مهربان ترین مهربانانی .))

162- دعای سجده شکر

سیدی و مولای ! المقامع الحدید خلقت اعضائی ، ام لشرب الحمیم خلقت امعائی ، الهی لئن طالبتنی بذنوبی لاطالبنک بکرمک ، و لئن حبستنی مع الخاطئین لاخبرنهم بحبی لک ، سیدی ! ان طاعتی لا تنفعک و معصیتی لا تضرک فهب لی ما لا ینفعک ، و اغفر لی ما لا یضرک ، فانک ارحم الراحمین ؛

ای آقا و مولایم ! آیا برای گرزهای آتشین اعضای بدنم را خلق کرده ای ، یا اندام درونیم را برای نوشیدن آب های گرم جهنم خلق نموده ای ، خداوندا ! اگر مرا به گناهان بازخواست کنی من تو را به کرم و بخششت می خوانم ، و اگر مرا با خطاکاران قرار دهی دوستیم نسبت به تو را به اطلاع آنان می رسانم ، ای آقایم ! طاعتم تو را بهره ای نداده و گناهم به تو ضرری نمی رساند ، پس آنچه به تو سود و بهره ای نمی رساند را به من عنایت کن و آنچه به تو ضرر نمی رساند را از من ببخشای ، به درستی که تو مهربان ترین مهربانانی .

163- دعای آن حضرت در صبح و شب

بسم الله الرحمن الرحیم ، بسم الله ، و بالله ، و من الله ، و الی الله ، و فی سبیل الله و علی ملة رسول الله ، و توکلت علی الله ، و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم .
اللهم انی اسلمت نفسی الیک ، و وجهت وجهی الیک ، و فوضت امری الیک ، ایاک اساءل العافیة من کل سوء فی الدنیا و الاخرة .
اللهم انک تکفینی من کل احد ، و لا یکفینی احد منک ، فاکفنی من کل احد ما اخاف و احذر ، و اجعل لی من امری فرجا و مخرجا ، انک تعلم و لا اعلم ، و تقدر و لا اقدر ، و انت علی کل شی ء قدیر ، برحمتک یا ارحم الراحمین ؛
به نام خداوند بخشنده مهربان ، به نام خدا و به یاد او ، و از خداوند و بسوی او ، و در راه او ، بر مذهب رسول او ، و بر خداوند توکل کردم ، و نیرو و قدرتی جز به اراده خداوند بزرگ نیست .
پروردگارا ! جانم را به تو تسلیت کرده ، و چهره ام را به سوی تو گردانده ، و کارم را به تو تفویض کردم ، و از تو عافیت و سلامتی از هر بدی در دنیا و آخرت را خواهانم .
پروردگارا ! تو مرا از هر کس کفایت کرده ، و هیچ کس مرا از تو کفایت نمی کند ، پس مرا از موارد ترس و هراس از هر که باشد کفایت فرما ، و در کارم راه گشایش و رهایی قرار ده ، به درستی که تو می دانی و من نمی دانم ، و تو توانایی و من قادر نیستم ، و تو بر هر کار توانایی ، به رحمتت ای مهربان ترین مهربانان .))

164- دعا در مسجد پیامبر

در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به مناجات و دعا نشست و چنین سرود :
((خداوندا ! اگر مرا به گناهانم مورد بازخواست قرار دهی ، من تو را به کرمت طلب می کنم .
اگر مرا در شمار خطاکاران درآوردی ، اعلام می کنم که ترا دوست می دارم ، ای خدا و آقای من ! طاعت من نفعی متوجه تو نمی کند ، و معصیت من به تو زیان نمی رساند ، خدایا ! اگر کوتاهی است در گذر که تو مهربان ترین مهربانانی . (117)))

165- دعا برای بهشت

اللهم اجعل الجنة لنا و لاشياعنا منزلا كريما انک على كل شی ء قدير؛
خداوندا ! بهشت را برای ما و شیعیانمان مکانی ارزشمند قرار ده ، به درستی که تو بر هر کار توانایی .))

166- دعا برای نمازگزار

دعای امام حسین علیه السلام برای ابو ثمامه صیداوی :
جعلک الله من المصلین الذاکرین ؛
خداوند تو را از نمازگزارانی که به یاد خدا هستند قرار دهد . (118)))

167- عاشق دعا

امام حسین علیه السلام اهل دعا بود . با خدا رابطه ذکر و مناجات بسیار داشت . دعای عرفه او معروف است و اگر از حسین علیه السلام اثری جز همین دعا باقی نمی ماند به تنهایی کفایت از آن داشت که او را در جهان عرفان و ادب ، معروف نموده و او را در بالاترین سطح ایمان و اخلاق معرفی کند . او دریایی از عرفان و خداشناسی و در عرصه اظهار ارادات و خلوص به پیشگاه خدای متعال هنوز فریاد و ندای ((یا رب یا رب)) او ، در عرصه منا و عرفات به گوش اهل دل می آید ، هنوز ندای اللهم او در گوش اقران و بزرگان طنین انداز است .
هنوز صدای زمزمه و ضجه و ناله او در ملکوت اعلی وجود دارد و پاکان و نیکان آنها را می شنوند .
سراسر شب های عمرش ، به ویژه شب عاشورایش ، شب قدر بود و شب دعا بود و شب مناجات بود و شب اشک و آه و ناله بود ، و هر یا رب و یا الله او معادل عبادت همه قدسیان بود . چه کسی می تواند چون حسین خدای را بخواند و چون او به پیشگاه مقدسش عرض ارادت کند ؟
در مکه و در مقام ابراهیم صورت بر آن مقام می نهاد و می گفت : خدایا ! بنده کوچکت به درگاه تو روی آورده ، گدای تو به درگاه تست ، مستمند تو به سوی تو روی آورد . عبیدک ببابک ، سائلک ببابک ، مسکینک ببابک . . . . (119)

168- طلب باران توسط امام حسین علیه السلام

حمیری ، از ابوالبختری ، از امام صادق ، از امام باقر ، از امام سجاد علیهم السلام نقل کرده که فرمود : عده ای نزد علی بن ابی طالب علیه السلام آمده از کمی باران شکایت کردند و گفتند : ای اباالحسن ! در طلب باران ، برای ما دعاهایی بکن .
علی علیه السلام ، به حسین علیه السلام فرمود : در طلب باران برای ما دعاهایی بکن .
حسین علیه السلام (رو به خدا آورده) عرض کرد : بارالها ! ای بخشنده خیرات از چشمه هایش ! و ای نازل کننده رحمت ها از کان هایش ! و ای روان کننده برکات بر اهلش ! باران فریادرس از توست و تو فریادرس و پناهی ، ما خطاکار و اهل گناهیم و تو آمرزش خواه آمرزنده ای ، هیچ معبود به حقی جز تو نیست ، بارالها ! آسمان را در این لحظه بر ما سرشار ببار و از باران پی در پی و پرریزش ، بارانی فریادرس ، گشایش دهنده فراگیر ، پیوسته ، گوارا ، حاصلخیز و فراوان ، پرموج ، پرخروش ، ریزان ، تند و سخت ، روان ، سیل آسا ، پردامنه ، لبریزساز چشمه ها و آبگیرها ما را سیراب فرما ، بارانی که بر چهره زمین راه افتاده ، یکی دیگری را پیش براند و دانه ای از پی دانه دیگر رسد ، برقش بی بار و رعدش دروغین نباشد ، تا با آن بندگان ناتوانت را نیرو بخشی و زمین های مرده را زنده کنی ، و ارتفاعات تپه ها و بلندی ها را شاداب سازی و منت هایت را بر ما ببخشایی ، آمین ای پروردگار جهانیان !))
آن بزرگوار نیایش خود را به پایان نبرد مگر اینکه خدای متعال باران پربار آسمان را بر آنان نازل کرد .
از سلمان پرسیدند : ای ابا عبدالله ! آیا این دعاها را به او آموخته اند ؟
سلمان گفت : وای بر شما ! چرا سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را به یاد نمی آورید که فرمود : هر آینه خدا فروغ های حکمت را بر زبان اهل بیت من روان ساخته است . (120)

پی نوشتها

1- بحارالانوار، ج 82، ص 311.
2- جامع الاخبار، ص 76.
3- بحارالانوار، ج 83، ص 210.
4- وسائل الشیعه ، ج 3، ص 434.
5- نفس المهموم ، 104.
6- احقاق الحق ، ج 11، ص 433.
7- موسوعه کلمات الامام الحسین ، ص 686.
8- فرهنگ جامع سخنان امام حسین علیه السلام ، ص 630.
9- فرهنگ جامع سخنان امام حسین علیه السلام ، ص 806.
10- فرهنگ جامع سخنان امام حسین علیه السلام ، ص 733.
11- مناقب ابن شهر آشوب ، ج 4، ص 65. شفاعت امام حسین علیه السلام ، 53.
12- بحارالانوار، ج 44، 195.
13- موسوعه کلمات الامام الحسین ، ص 133.
14- بحارالانوار، ج 44، ص 202.
15- بحارالانوار، ص 149.
16- مقتل الحسین ، ج 1، ص 186.
17- فرهنگ جامع سخنان امام حسین علیه السلام ، ص 370.
18- در مکتب مهتر شهیدان ، ص 143.
19- بگذار تا ببویم ، ص 26.
20- القمقام الزخار، ج 1، ص 76.
21- مناقب ابن شهر آشوب ، ج 2، ص 388.
22- نفثه المصور، شیخ عباس قمی .
23- بحارالانوار، ج 10، ص 317.
24- احتجاج ، ج 2، ص 88.
25- به نقل از امام حسین ، بحارالانوار، ج 44، ص 194.
26- بحارالانوار، ج 44، ص 191.
27- بحارالانوار، ج 44، ص 392.
28- بحارالانوار، ج 45. ص 121 و 188.
29- بحارالانوار، ج 57، ص 110.
30- بحارالانوار، ج 77، ص 304.
31- مقتل الحسین ، مقرم ، ص 256.
32- شیخ صدوق ، ص 44.

33- دمع السجوم ، ص 118.
34- گفتارهای معنوی ، ص 130.
35- نفس المهموم ، ص 104.
36- زندگانی امام حسین علیه السلام ، رسولی محلاتی ، 398.
37- اذان نغمه آسمانی ، 88.
38- بحارالانوار، 44، ص 314.
39- سخنان حسین بن علی علیه السلام ، ص 101.
40- لهوف ، ص 96.
41- زندگانی امام حسین ، سید هاشم محلاتی ، 433.
42- من لا یحضره الفقیه ، ج 1، باب 30، حدیث 12.
43- گفتارهای معنوی ، ص 102.
44- صحیفة الحسین ، 98.
45- صحیفه الحسین ، 100.
46- در مکتب مهتر شهیدان ، ص 426.
47- طهارت ، ص 759.
48- در مکتب مهتر شهیدان ، ص 400.
49- در مکتب مهتر شهیدان ، ص 391.
50- زیباترین شکست ، 87.
51- ریاحین الشریعة ، ج 3، ص 62.
52- ریاحین ، الشریعة ، ج 3، ص 62.
53- زینب کبری ، للنفدی ، ص 50.
54- بحارالانوار، 83، ص 23.
55- مقتل الحسین ، 294.
56- بحارالانوار، ج 100، ص 293.
57- سوره بقره ، آیه 45.
58- محجة البیضاء، ج 1، ص 378.
59- انعام ، 162.
60- وسائل الشیعه ، ج 1. سخنان حسین بن علی علیه السلام ، ص 199.
61- فرهنگ جامع سخنان امام حسین علیه السلام ، ص 637.
62- فرهنگ جامع سخنان امام حسین علیه السلام ، ص 750.
63- فرهنگ جامع سخنان امام حسین علیه السلام ، ص 753.
64- فرهنگ جامع سخنان امام حسین علیه السلام ، ص 750.
65- مستدرک الوسائل ، ج 4، ص 189.
66- مستدرک الوسائل ، ص 396.
67- کنز العمال ، ج 8، ص 155.
68- موسوعة کلمات الامام الحسین ، ص 745.

69- بحارالانوار، ج 74، ص 315.
70- وسائل الشریف المرتضی ، ج 1، ص 222.
71- وسایل شریف المرتضی ، ص 748.
72- المناقب لابن شهر آشوب ، ج 4، ص 98.
73- لهوف ، ص 12.
74- بحارالانوار، ج 71، ص 371.
75- مستدرک الوسائل ، ج 11، ص 245.
76- مناقب لابن شهر آشوب ، ج 4، ص 69.
77- بحارالانوار، ج 24، ص 166.
78- کلمه الامام حسن ، ص 41، سخنان چهارده معصوم پیرامون نماز، ص 74.
79- جامع الاخبار، ص 48.
80- فرهنگ جامع سخنان امام حسین علیه السلام ، ص 618.
81- فرهنگ جامع سخنان امام حسین علیه السلام ، ص 578.
82- الکافی ، ج 2، ص 447. سخنان چهارده معصوم پیرامون نماز، ص 73.
83- احقاق الحق ، ج 18، ص 497.
84- تهذیب الاحکام ، ج 6، ص 75.
85- وسائل الشیعه ، ج 3، ص 608 - جامع ، ج 2، ص 42.
86- طهارت روح ، ص 214.
87- زمین و تربت امام حسین ص 63.
88- شفاعت امام حسین ، ص 20.
89- بحارالانوار، ج 10، ص 51.
90- من لا یحضره الفقیه ، ج 1، ص 268.
91- بحارالانوار، ج 85، ص 153.
92- بحارالانوار، 85، ص 158.
93- شفاعت امام حسین ، ص 19.
94- شفاعت امام حسین علیه السلام ، ص 20 - 21.
95- سوره اسراء، آیه 44.
96- شفاعت امام حسین علیه السلام ، ص 21.
97- مصباح المتهجد شیخ طائفه (ره)، ص 678.
98- بحارالانوار، ج 101، ص 62. شفاعت امام حسین علیه السلام ، ص 24.
99- 72 داستان از شفاعت امام حسین علیه السلام ، ص 67.
100- شفاعت امام حسین علیه السلام ، ص 72.
101- وقایع الایام ، ج 2، ص 182. شفاعت امام حسین علیه السلام ، ص 73.

102- در مکتب مهتر شهیدان ، ص 228.
103- 72 داستان از شفاعت امام حسین علیه السلام ، ص 72.
104- در مکتب مهتر شهیدان ، ص 229.
105- کامل الزیارات ، 248.
106- آثار و برکات ، ص 81.
107- کامل الزیارات ، 195.
108- فرهنگ جامع سخنان امام حسین علیه السلام ، ص 760.
109- فرهنگ جامع سخنان امام حسین علیه السلام ، ص 759.
110- داستانها، 2107.
111- صحیفة الحسین ، ص 64.
112- فرهنگ جامع سخنان امام حسین علیه السلام ، ص 464.
113- بحارالانوار، ج 44، ص 183. فرهنگ جامع سخنان امام حسین علیه السلام ، ص 711.
114- فرهنگ جامع سخنان امام حسین علیه السلام ، ص 438.
115- فرهنگ جامع سخنان امام حسین علیه السلام ، ص 773.
116- فرهنگ جامع سخنان امام حسین علیه السلام ، ص 712.
117- در مکتب مهتر شهیدان ، ص 145.
118- صحیفة الحسین ، ص 106.
119- در مکتب مهتر شهیدان ، ص 144.
120- فرهنگ جامع سخنان امام حسین علیه السلام ، ص 160.

8- شیخ محمد حسین زاهد (ره)

مقدمه

امام محمد باقر علیه السلام
من علم باب هدی فله اجر من عمل به و لا ینقص اولئک من اجورهم شیئا و من علم باب ضلال کان علیه مثل اوزار من عمل به و لا ینقص اولئک من اوزارهم شیئا
هر کسی بابی از هدایت را تعلیم دهد ، مانند پاداش تمام کسانی را به آنان چیزکم نمی شود .
و هرکسی بابی از ضلالت به دیگران بیاموزد ، مانند گناهان تمام کسانی که به آن عمل کرده اند ، را دارد بدون اینکه از گناه آنان چیزی کاسته گردد .
امام موسی کاظم علیه السلام
فقیه واحد ینقذ یتیما من ایتامنا ، المقطعین عن مشاهدتنا والتعلم من علومنا ، اشد علی ابلیس من الف عابد
وجود یک فقیه که یتیمی از یتیمان ما را که از مشاهده ما و فراگیری علوم ما گسسته شده اند ، نجات دهد ، برای ابلیس از هزار عابد سختر است . (1)
محدث نوری رحمت الله علیه در مقدمه کتاب ((الفیض القدسی))که در احوال علامه مجلسی نوشته است ، چنین آغاز می کند .
((یاد کرد گذشتگان نیک نهاد ، عالم راسخ که به نور امامان خود علیه السلام هدایت پذیرفتند و آثار آن بزرگواران صلوات الله علیهم را
پی گرفتند به سیره مولای خود اقتدا کردند ، بار خود را در پی نگاه آنها به زمین افکندند واز غیر ظرف آنها ننوشیدند ، یادآوری و موعظه ای برای آیندگان و کمکی به نسل های بعد برای صعود به مدارج کمال وبا توجه به کارهای پسندیده است .
یاد عالمان گذشته وسیله است برای عمل به آنچه وارد شده در مورد تشویق به همنشینی و معاشرت به آن عالمان و اخباری که در ترغیب به سخن گفتن به آنها رسیده است .
کسی که چشم خود را به زوایای از سیره بزرگان گذشته بدوزد علم و عبادت و فضل و زهد آنها را می بیند ، چنانکه خود را با آنها معاشرت داشته اند از سخنان و حرکات و سیره و آداب آنان بهره می گیرد و این نیکی هارا وی می گیرد . (2)
اما چه شد از میان بزرگان و تربیت یافتگان مکتب اهل بیت شیخ محمد حسین زاهد انتخاب شد تا به نسل امروز و آیندگان معرفی گردد .
چند سال پیش در این فکر بودم که چرا تا چهره های درخشان و علمای ربانی در قید حیات هستند ، نباید به شیفتگان مکتب اهل بیت معرفی

گردند . لذا به یکی از اساتید(حضرت استاد آقای محمد علی جاودان یکی از شاگردان آقای حق شناس)پیشنهاد کردم که زندگی و شرح حال حضرت آیت الله حق شناس - حفظه الله تعالی - به رشته تحریر بیاورم . (3)بعد از موافقت ایشان مقدمات کار را شروع کردم ولی به دلیل دور بودنم از تهران به کندی پیشرفت می کرد . در ابتدا به سراغ اساتید ایشان رفتیم زندگی و شرح حال هر کدام از اساتید را از منابع یا مصابحه ها تکمیل کردیم . تا نوبت به اولین استاد ایشان یعنی شیخ محمد حسین زاهد رسید . در لابلای کتب شرح حال نویسی مطلبی که معرف آن بزرگوار باشد پیدا نشد مگر چند سطری . بدین جهت تصمیم گرفته شد ، شرح حال مختصری از ایشان تهیه شود .
امید چندانی وجود نداشت ، چرا که از فوت آن مرحوم بیش از 50 سال می گذشت . پیدا کردن آشنایان آن مرحوم بعد از این مدت کاری دشوار می نمود . وقتی هم موفق می شدیم آنها را پیدا کنیم ، یا براثر کهولت سن بسیاری از مطالب و دیده ها و شنیده های خود را به طور طبیعی به فراموشی سپرده بودند و یا بر اثر بیماری توانایی انجام مصاحبه و نقل خاطره را نداشته اند . از همه مهمتر خود حضرت آیت الله حق شناس که براثر بیماری توان انجام مصاحبه را نداشتند .
اما باامید به لطف پروردگار و راهنمایهای ارزشمند حضرت استاد جاویدان کار را شروع کردم کمی که کار را شروع کردم کمی که کار پیشرفت کرد از طرف یکی از ارادتمندان شیخ پیشنهاد شد ، کتاب مستقلی راجع به تا شیخ محمد حسین زاهد تهیه شود . بعد از مشورت و موافقت آقای جاودان تمام توان خود را جهت تهیه کتابی مستقل صرف کردم .
همانطور که پیش بینی کرده بودم بعضی از شاگردان شیخ حتی توانایی صحبت کردن را نداشتند و بعضی از آنها کمتر از چیزی به خاطر می آورند . با این مشکلات کار شروع شد و توفیق همراهی کرد . هر چه کار پیشرفت می کرد علاقه ام به کار بیشتر می شد؛ چرا که با برخورد با شاگردان و تربیت شدگان مکتب شیخ محمد حسین زاهد کسانی را مشاهده می کردم که واقعا تربیت اسلامی شده اند و افرادی با تقوا و متدین هستند . دیدن و مصاحبه با آنها حظ معنوی بهمراه داشت و مشکلات را آسان می کرد . باخود می گفتم : شیخ محمد حسین زاهد چگونه رفتار کرده است که چنین شاگردانی تربیت کرده و به جامعه تحویل داده است . این فکر مرا مصمم می کرد تا شاگردان آن مرحوم را هرکجا که باشند ، جستجو کنم .
سرانجام بعد از یک سال مجموعه پیش رو حاضر گردید .
تذکر :
- تمام مطالب خاطراتی است که شاگردان آن مرحوم نقل کرده اند که

اصل آن به صورت نوار یا نوشته نزد نگارنده محفوظ می باشد .
- بعد از ضبط و جمع خاطرات بهترین شیوه ای که برای نقل خاطرات انتخاب شد ، این بود که از زبان نگارنده خاطرات نقل شود(مگر جایی که نقل اسم راوی در پاورقی ذکر شده است .
ویژگی این شیوه این است که تمام مطالب کتاب از روال و آهنگ واحدی برخوردار است و همچنین خواننده محترم در برخورد با اسامی مختلف دچار سردرگمی نمی شود .
- از نقل خاطراتی که اطمینان به آنها حاصل نشده پرهیز گردیده .
- از ذکر خاطرات تکراری پرهیز شده است مگر اینکه نقل خاطره ، نکته خاصی داشته باشد .
- چون خاطرات به صورت مصاحبه و محاوره بوده است برای اینکه نوشتاری شود از شکل خود خارج شده است ، گرچه قالب همان قالب است . مطالبی که کم یا زیاد شده است برای قالب نوشتاری مطلب می باشد .
در پایان از تمام کسانی که این حقیر را در گردآوری این مجموعه یاری کردند بالاخص حضرت استاد جاودان کمال تشکر و امتنان را دارم .
وآخر دعوانا ان الحمدالله رب العالمین
قم مقدسه 1381 هجری شمسی
حمید رضا جعفری

فصل اول : معرفی شیخ

شیخ در یک نگاه

او را به نام شیخ محمد حسین نفتی بعدها زاهد می شناختم . قد متوسطی داشت ، با ظاهری ساده و قیافه ای جذاب و کلامی دلنشین . چشمان ضعیفی داشت و به همین خاطر وقتی حرکت می کرد دست او را می گرفتم . چنان جذبم کرده بود که از پرسیدن نام خانوادگی ایشان غفلت کرده بورم . از دیگر دوستان هم وقتی سؤ ال کردم ، آنها هم مثل من بودند ، در جواب می گفتند : ماهم فقط ایشان را به نام شیخ محمد حسین زاهد می شناسیم .
اطلاع از نشانی محل و سال تولد ایشان هم دست کمی از نام خانوادگی شان نداشت .
در منزل مردی به نام حاج آقا کلاهدوز روبروی حمام نقلی (4) مستاءجر بود و هرماه راءس موعود مقرر اجاره بها را پرداخت می کرد . هرچه آقای کلاهدوز می گفت : آقا ، من خانه را بعنوان اجاره به شما نداده ام ، شما نمی خواهد اجاره بدهید . آقا توجهی نمی کرد و ماه به ماه اجاره را پرداخت می کرد و می فرمود : اگر از من اجاره نگیری از این جامی روم و اگر این مقدار اجاره کم است ، از این جا بروم . چون بیشتر از این توان پرداخت ندارم . (5)
آقای کلاهدوز می گفت : حالا که اصرار می فرمایید ، لااقل در طبقه بالا تمیزتر است ساکن شوید . ولی در جواب می شنید : پول اجاره طبقه بالا را ندارم و جایی که نتوانم اجاره اش را بدهم ، نمی شینم .
وضع زندگی ایشان بسیار ساده بود واز زرق و برق دنیا در آن خبری نبود . ایشان در دو اتاق زندگی می کرد . یکی از آنها برای مراجعات بود؛این همان جایی بود که من و عاشقان ایشان برای ملاقات می رفتیم که فقط نصفش با گلیم مفروش بود و بقیه اتاق خالی . به ایشان می گفتم که اجازه بفرمایید تا نصف اتاق را چیزی شبیه همان گلیم ، فرش کنم اما قبول نمی کرد . (6)
برخلاف تصوری که مردم از زهد و زاهد دارند در زندگی شخصی بسیار منظم بود . وقتی با ایشان به منزل برمی گشتیم ابتدا عبا و قبا را درمی آورد و در گوشه اتاق خیلی مرتب تا می کرد؛بعد عمامه را روی آنها می گذاشت سپس دستمالی روی همه شان می کشید تا کثیف نشوند . پیش می آمد که مدتها عمامه را عوض نمی کرد ولی با این حال از تمیزی برق می زد . (7)

ایشان برای تحصیل علوم حوزوی ابتدا مشهد مقدس را انتخاب کرد اما اقامت در مشهد فقط یک سال و نیم به طول انجامید . پس از آن برای ادامه تحصیل به تهران هجرت کرد .
در تهران افتخار شاگردی حضرت آیت الله سید علی حائری رحمة الله علیه معروف به مفسر(صاحب تفسیر مقتنیات الدر)نصیبش شد و از محضر آن عالم وارسته کسب فیض کرد . فقه راهم از باب طهارت تادیات در محضر حاج آقا عیسی فراگرفت . (8)درزمانی که مشغول تحصیل بود ، برای گذران زندگی به اتفاق برادر در تهران به نفت فروشی پرداخت و این کار ادامه داشت تا زمانی که . . .
منزل ما در خیابان خیام روبروی پاچنار بازار تهران بود . آقا هم در کوچه جنب منزل ما نفت فروشی می کرد . محصل بودم ، هر وقت برای خرید نفت خدمت ایشان می رسیدم ، ایشان را غرق در مطالعه می دیدم . اما یک روز که برای خرید نفت رفتم ، دیدم ایشان لوازم را جمع می کند تعجب کردم ؛پرسیدم : آقا چه شده ؟
فرمود تا حال درس خواندن برای من مستحب بود ولی الان که عمامه ها را از سر علماء بر می دارند ، بر من واجب است که مقابله کنم و مشغول هماهنگی شوم . (9)
از آن به بعد در مسجد جامع بازار تهران حجره بالا سر مسجد چهل ستون مشغول تدریس شد . در تدریس ادبیات متبحر بود ، اگر کسی در ادبیات عرب مشکلی داشت خدمت ایشان می رسید و حل مشکل می کرد . خودم شاهد بودم که بعضی از فضلا در درس شرح نظام ایشان شرکت داشتند . (10)
روزی در ایام تحصیل در حین تدریس ، کتاب را بست و فرمود :
داداشی ها ، نمره شیشه راست عینکم 20 است و نمره شیشه سمت چپ 24 ولی با وجود ضعف چشمانم کتاب را نزدیک روشنایی می برم و مطالعه می کنم تا برای تدریس آماده باشم . علت بالا بودن نمره عینکم دو چیز است :
اول ، زمانی که در مشهد مشغول درس و بحث بودم شبها تا دیروقت مطالعه می کردم و هنگامی که به خود می آمدم ، می دیدم که ساعت حضرتی هفت ساعت از شب را اعلام می کرد . کتاب را به کناری می گذاشتم و می خوابیدم . برای سحر نیز بیدار می شدم ، لذا فاصله بین خواب و بیداری بسیار اندک بود این کار همیشگی من بود .
دوم ، وقتی به تهران هجرت کردم ، سالهای متمادی شبهای جمعه در همین

حجره برنامه احیا داشتم . ایشان بدون این که اشاره مستقیمی داشته باشد ، به ما می فهماند که چگونه زندگی کنیم ؛یعنی نباید به خودمان ضرر بزنیم و در عین حال باید درس خواندن کوشا باشیم . (11)
او برای ما پدری مهربان و معلمی دلسوز بود . همیشه مراقب بود که بداند ما درس را متوجه شده ایم یا خیر ؟ مقید بود که عبارات عربی را صحیح بخوانیم . هر روز قبل اینکه درس جدید را تدریس کند رو به مامی کرد و می فرمود : یکی از بچه ها درس دیروز را بخواند . همین که یکی شروع به خواندن می کرد آقا متوجه می شد که درس را متوجه شده است یا نه ؟
از صبح تا به ظهر چندین حلقه درس در محضر ایشان تشکیل وایشان با علاقه به تدریس مشغول می شد . (12)
یکی از برنامه های مفید ایشان این بود که هرگاه متوجه می شد که یکی از دوستان درسش از صرف میر و تصریف گذشته است ، می فرمودند : داداش جون ، شما باید این چند نفر را((شرح امثله))درس بدهی . لذا شبها بعد از نماز چندین حلقه درس در مسجد امین الدوله تشکیل می شد و همه مشغول مباحثه و درس بودند .
واقعا مسجد امین الدوله در طول سال از نظر تدریس و تحصیل مسجد آباد و کم نظیری بود . (13)

روزی پس از رساندن ایشان به خانه خداحافظی کردم و در بازار به راه افتادم . شخصی صدایم کرد می شناختمش . رفتم جلو بسیار ناراحت بود .
گفتم : بفرمایید !
- امروز پیش شیخ محمد حسین زاهد بودم جلوی آن همه بچه آبروی من را برد .
مگر چه شده ؟
- به حجره اش رفته بورم . وقتی وارد شدم ، احترام نکرد و همینطور ادامه داد ، انگار نه انگار من آمدم .
- با من چه کار داری ؟
- تو را قسم می دهم که بروی به بگویی خیلی . . . که احترام نکردی .
با شنیدن این حرف داشتم از ناراحتی سکته می کردم . چرا که به استادم که برای او نهایت قداست قائل بودم توهین کرده بود و ناراحتی ام بیشتر از این بود که چطور این حرف را به استاد بگویم . ولی چون قسم داده بود با هزار زحمت پیغامش را رساندم . آقا بعد از شنیدن پیغام فرمود : داداشی آن آقا اشتباه کرده است . چون با دو پا راه می روم ولی حمار با چهارپا و مهم تر اینکه من اجیر این شاگردان هستم . حق ندارم مابین درس بلند شوم و بخاطر احترام گذاشتن به کسی درس را تعطیل کنم ، چرا که حق شاگردان ضایع می شود . (14)
یادم هست در آزمان بیشتر مردم گیوه به پا می کردند و اگر کسی می خواست گیوه بخرد ، مغازه دار جلوی پیشخوان میزی می گذاشت تا خریدار ، گیوه را امتحان کند .
روزی به اتفاق آقا رفتیم مغازه گیوه فروشی تا ایشان برای خودش گیوه بخرد . بعد انتخاب گیوه به صاحب مغازه فرمود : اجازه دهید گیوه را داخل مغازه امتحان کنم . صاحب مغازه تعجب کرد و علت را جویا شد . آقا فرمود : اگر جلوی مغازه گیوه را امتحان کنم ممکن است مزاحم کسی شوم . (15)
ایشان ما را هم به رعایت حقوق دیگران توصیه می فرمود .
روزی در حین درس فرمود : بچه ها نکند وقتی می روید از مغازه ای جنس بخرید(16) ، آن جا چای بخورید چون صاحب مغازه ممکن است بخواهد شما را نمک گیر خودش کرده و بعد جنس را با شما گرانتر حساب کند وا ین ضرر زدن به صاحب کار شما است . (17)
روزی دیگر فرمود : اگر مثلا یک تومان به مردم بدهکار هستید ، نروید 5ریال پول ماشین دودی (18)بدهید ، برای زیارت عبدالعظیم و ریال برای

برگشت . حق ندارید این کار را بکنید . شما اول باید طلب مردم را بدهید بعد اگر خواستید زیارت بروید ، بروید . (19)
در ایامی که هوا مناسب بود مراسم دعا و مناجات شب های ماه رمضان پشت بام مسجد انجام می شد اما قبل از انجام مراسم آقا می فرمود اول از همسایه ها برای سر و صدائی که ممکن است ایجاد شود اجازه و رضایت بطلبید اگر اجاÀزه دادند بعد مراسم مناجات و دعا را شروع کنیم . (20)
دریکی از ماههای رمضان بود که بعد از قرائت قرآن ، آقای میر هادی خدمت آقا عرض کرد : کسی که قرآن را خیلی خوب خواند ، آقا حبیب الله بود .
ایشان مرا تشویق کرد و گفت : ان شاءالله موفق به عمل هم بشوی ، شنیده ام دوچرخه سوار می شوی و خیلی مراعات عابرین پیاده را نمی کنی . اگر مراعات حال مردم را بکنی ، خیلی عالی می شود .
منتظر فرصت بودم که خدمت ایشان برسم . فردای آن روز ، فرصت پیش آمد . بعد از عرض سلام گفتم : اگر شما صلاح نمی دانید ، دیگر دوچرخه سوار نشوم .
فرمود : نه منظورم این نبود ، بلکه در هنگام حرکت مواظب مردم باش . اگر می خواهی زود سرکارت برسی نباید به مردم تنه بزنی و آنها را با زدن زنگ بترسانی .
مراعات مردم را بکن چون مردم بندگان خدا هستند و خدانسبت به بندگانش لطف دارد و اگر کسی بندگان او را اذیت کند . رهایش نمی کند . (21)

عزت نفس و مناعت طبع

یکی دیگر از صفات پسندیده ایشان این بود که کارهای شخصی خودشان را شخصا انجام می دادند وسعی می کردند که سربار دیگران نباشند .
در ایامی که آقا مریض شده بود(و به سبب همان بیماری از دنیا رحلت کرد)من و آقای عسگر اولادی و چند نفر از دوستان برای عیادت خدمت ایشان رسیدیم ؛
حالشان مناسب نبود دکتر علت بیماری را ضعف شدید تشخیص داده بود .
دور بستر ایشان نشسته بودیم که یکی از دوستان حال ایشان را پرسید .
آقا در جواب فرمود : الحمدالله ، الحمدالله
یکی از دوستان خدمت آقا عرض کرد ، مثل اینکه امروز حالتان زیاد مناسب نیست ولی وقتی شما الحمدالله می گویید ما فکر می کنیم حالتان خوب است .
آقا فرمود : وظیفه من شکر و حمد الهی گفتن است و من باید خدا را شاکر باشم . شما از کجا فهمیدید حالم خوب نیست ؟ عرض کرد : از رنگ رخسارتان
من رو کردم به آقا و عرض کردم ، اگر دکتر شما صاحب نظر و دارای تشخص صائب نیست ، بفرمائید تا دکتر را عوض کنیم ما دکتر دیگری را در نظر داریم .
آقا فرمود : مشورت نمایید .
گفتم : مشورت شده شما فقط استخاره بفرمایید .
فرمود : نیت کنید ، یک دفعه دیدم با آن حال بیماری از رختخواب بیرون آمد ، و بصورت چهار دست و پا تا کنار دیوار حرکت کرد . خیلی تعجب کرده بودیم که آقا چه می خواهد ؟ دستش را به دیوار گرفت و بلند شد ، واز روی طاقچه چیزی برداشت و به همان صورت برگشت . وقتی داخل رختخواب شد ، دیدیم در دستشان تسبیح است و این همه زحمت برای آوردن تسبیح بوده است عرض کردم : آقا شما می فرمودید مامی آوردیم چرا این همه خودتان را به زحمت انداختید ؟ ایشان فرمود : پیامبر اکرم (ص) می فرمایند بعد ایمان و عمل صالح اگر کسی بتواند سربار مردم نباشد ، من به او وعده بهشت می دهم . آیا نمی خواهید من به وعده پیامبر خدا برسم ؟ در ادامه فرمود : داداش جونها تا می توانید روی پای خودتان بایستید و عزت نفس داشته باشید واز کسی سئوال و درخواست نکنید و خودتان کارهای خودتان را انجام دهید . (22)
آن زمان مثل حالا آب لوله کشی نبود و مردم آب آشامیدنی را از جمع کردن آب در داخل آب انبار تاءمین می کردند . یک شب وقتی از مهمانی

بر می گشتیم ، دیدم انتهای کوچه شخصی در حالی که عرق چین سفیدی بر سر دارد ، داخل راه آب خم و راست می شود جلوتر که رفتم دیدم آقا است و می خواهد دریچه ورودی آب انبار را باز کند تا آب داخل آب انبار شود و این کار برای آقا در آن سن و سال کار مشکلی بود . اگر به هر کدام از ما می گفتند ، با جان و دل انجام می دادیم ولی ایشان حاضر نبود از کسی تقاضا و درخواست کند . (23)
از صفات بارزی که ایشان به آن معروف بود ، ساده زیستی و زاهدانه زندگی کردن بود . به هیچ وجه برای تاءمین مخارج زندگی از وجوهات شرعی استفاده نمی کرد . آن مرحوم زندگی را جوری تنظیم کرده بود که نیازی به دیگران نداشته باشد و اگر بعضی از وقتها نیاز به پول پیدا می کرد از کسی درخواست نمی کرد . منتها برای جبران کسری چند کتاب می برد کتاب فروشی و رهن می گذاشت و چند قران قرض می گرفت . (24)
زمان جنگ جهانی دوم بود . متفقین وارد خاک ایران شده بودند و ارزاق عمومی کمیاب شده بود . مخصوصا وضع نان خیلی اسفبار بود . نان هایی پخته می شد به نام نان سیلو ، که دولتی بود . البته گیر هر کسی نمی آمد . نانهای دیگری هم پخته می شد ، شبیه نان سیلو ولی از نظر کیفیت بسیار پایین بود وقتی که شب با هزار زحمت نان را می آوردیم خانه ، با پدرم کنار چراغ نفتی می نشستیم تا خاک اره های داخل نان را جدا کنیم .
آن موقع وقتی برای تهیه نان بیرون می رفتیم ، غالبا با چشم گریان و دست خالی بر می گشتیم چون افراد لاابالی و گردن کلفتها بالا سر تنور می ایستادند و دیگر نان به ماها نمی رسید .
در چنین وضعیتی بعضی ها که علاقه مند آقا بودند از سر دلسوزی می خواستند کاری انجام بدهند که به آقا سخت نگذرد .
بعنوان مثال شخصی بود به نام حاج احمد خشکه پز که در بازار دروازه نانوایی داشت . یک روز داشتم از جلوی نانوایی رد می شدم که حاج احمد مرا صدا زد . رفتم ببینم چه کار دارد . بعد از سلام و احوالپرسی ، گفت : پسر جان فردا وقتی که از مدرسه تعطیل شدی ، قبل از اینکه به منزل آقا بروی ، بیا اینجا کارت دارم . گفتم : چشم .
فردا بعد از مدرسه رفتم نانوایی . وقتی که حاج احمد مرا دیدت یک باربر صدا زد و یک گونی آرد به باربر داد و گفت : همراه این پسر برو . بعد رو کرد به من و گفت : این دو شیشه آبلیموی شیرازی را برای من هدیه آورده اند ، اینها را هم ببر منزل آقا ، سلام مرا برسان و پیغام مرا به ایشان بده .
گفتم : چشم . به همراه باربر به طرف منزل آقا حرکت کردیم . البته روی گونی را با پارچه ای پوشانده بودم والا اگر کردم می دیدند غارت می کردند . وقتی به خانه آقا رسیدیم ، در زدم . خانم آقا در را باز کرد . مثل

اینکه آقا مشغول مقدمات وضو بود .
به خانم عرض کردم : اینها را کجا بگذارم ؟
خانم گفتند : بگذارید گوشه ایوان . بعد از اینکه باربر آرد را گوشه ایوان گذاشت ، رفت و من منتظر آقا بودم که بیاید تا پیغام حاج احمد را برسانم .
وقتی آقا به حیاط آمد ، سلام کردم ، آقا جواب داد و پرسید : داداشی اینها چیه ؟
گفتم : یک گونی آرد و دو شیشه آبلیمو شیرازی که حاج احمد خشکه پز برای شما فرستاده است .
فرمود : برای چی ؟
گفتم : حاج احمد سلام رساند و گفت : آقا پیر و سالخورده اند و تهیه نان برای ایشان مشکل است اگر هم تهیه کند ، نمی تواند آن نانها را بخورد . به خاطر همین این گونی آرد را ببر منزل آقا و هر روز مقداری آرد بیاور تا برای آقا نان تازه بپزم . این دو شیشه آبلیمو را هم برای من هدیه آورده اند و من هم به آقا هدیه می دهم .
بعد از تمام شدن صحبتهای من ، آقا فرمود : داداشی چرا اول از من اجازه نگرفتی ؟
جواب دادم : نمی دانستم چی کارم دارد .
ایشان فرمود : اشکالی ندارد ولی فردا بعد از مدرسه یک باربر همراه خودت بیاور ، و این کیسه آرد را ببر و سلام مرا برسان و به حاج احمد بگو معده شیخ محمد حسین زاهد به نانهای سیلو و نان جو عادت کرده ولی برادران مسلمانی هستند که نمی توانند این نانها را بخورند . این آرد را به قیمت بازار به آنها بفروش و پولش را به کسانی بده که همین نانهای خراب را هم نمی توانند بخرند . با این کار هم تو ثواب می بری وهم من . البته این دو شیشه آبلیمو را برای اینکه رد احسان نشده باشد ، قبول می کنم . (25)
در همان ایام یکی از اقوام ما قبل از ماه رمضان یک گونی برنج و یک حلب روغن می فرستند منزل آقا . وقتی خانم جلوی درمی آید از قبول آنها امتناع می کند و می رود جریان را به ایشان می گوید .
آقا وقتی جلوی درمی آید می پرسد : اینها را کی فرستاده است ؟
آورنده می گوید : فلانی .
آقا می فرماید : اینها را ببر . من خودم پیش آن شخص می آیم . وقتی آقا به مسجد آمد ، آن شخص را خواست با مهربانی به او گفت : من خدا دارم و رزق مرا او متکفل است و احتیاجی به این چیزهایی که فرستادید برای یک مغازه دار خوب است و من نه مغازه دارم که آنها را بفروشم و نه می توانم آنها را مصرف کنم . (26)

در آن سالها مثل الان نفت و گاز فراوان نبود و مردم در زمستان کرسی می گذاشتند و برای گرم کردم کرسی از خاک زغال استفاده می کردند . آقا برادر بزرگتری داشت که دلسوز ایشان بود . در زمستان سردی برادر می آید در منزل را می زند . آقا جلوی در می آیند بعد از سلام و احوال پرسی برادر رو می کند به آقا و می گوید : من چه کسی هستم ؟
آقا جواب می دهد : معلوم است شما برادر من هستید .
برادر بعد از شنیدن این حرف می گوید : به حق همان برادری این گونی خاک زغال امتناع می کند و به برادر می گوید : برادر جان من به اندازه امشب و فردا خاک زغال دارم . این گونی را بر برای کسی که حتی برای امشب خاک زغال ندارد . (27)
روزهای جمعه بعد از ناهار وقتی سهم خرج هر کس معین می شد ، اولین کسی که سهم خودش را می داد ایشان بود و حاضر نبود سربار دیگران باشد . در حالی که همه حاضر بودیم ، سهم ایشان را بپردازیم .
همانطور که ذکر؛ ایشان در این دوران خرج زندگی (28)خرج زندگی را از راه تدریس بدست می آورد و هر شاگردی که پیش ایشان مشغول تحصیل می شد مقدار اندکی شهریه (29)مشخص می کرد که بپردازد و آقا زندگی را بر اساس شهریه شاگردان تنظیم می کردند . (اجاره خانه و خورد و خوراک)
نکته جالب اینکه اگر کسی از شاگردها بیش از مقدار مقرر شهریه می دادم . تابستان بود و داشتیم از امامزاده داوود بر می گشتیم . در یک فرصت مناسب خدمتشان رسیدم و عرض کردم آقا ، ماهی دو تومان بعنوان شهریه کم است . اجازه بفرمائید آن را اضافه کنم . ایشان در جواب من چیزی نفرمود و من سکوت را دلیل بر رضایتشان قلمداد کردم . لذا زمان پرداخت شهریه ، یک تومان اضافه تر دادم . آقا فرمود : داداشی این پولها چقدر است ؟
عرض کردم : سه تومان .
فرمود : قبلا چقدر می دادی ؟
گفتم : دو تومان .
ایشان با یک حالت خاصی فرمود : نه ! نه ! همان دو تومان کفایت می کند . چرا که من خرجم را براساس شهریه ها تنظیم کرده ام ، لذا این پول شما اضافی می آید و نمی دانم با آن چه کار کنم . خلاصه قبول نکرد و به خودم برگرداند . (30)قبل از شروع جنگ جهانی دوم به اتفاق 5نفر دیگر خدمت آقا درس می خواندیم و ماهیانه یک تومان می دادیم ، تا اینکه جنگ شروع شد و وضع ارزاق عمومی خراب شد . قیمتها بالا رفت لذا با رفقا تصمیم گرفتیم به مقدار شهریه یک تومان اضافه کنیم . هنگام پرداخت شهریه وقتی پولها را به ایشان دادیم یک نگاهی به پولها کرد و متوجه شد که از

دفعات قبل بیشتر است ، فرمود : چرا زیادتر شده است ؟
من عرض کردم : آقا مواد غذایی گران شده وضع زیاد مناسب نیست به خاطر همین به مقدار شهریه مبلغی را اضافه کرده ایم تا شما مشکلی نداشته باشید .
ما فکر می کردیم که آقا در آن وضعیت پول را قبول کند ولی ایشان مبلغ اضافه را پس داد و فرمود : من خدا دارم و لازم نیست شما به من کمک کنید . احتیاجی به کمک شما ندارم . همان خدای قبل از جنگ ، خدای زمان جنگ هم هست و رزق مرا می دهد . (31)
من و چند نفر از دوستان خدمت آقا شاگردی می کردیم و آن زمان نفری یک تومان شهریه می دادیم در آن ایام وضع زندگی مردم ترقی کرده بود وهم خرج و مخارج بیشتر شده بود . تصمیم گرفتیم مبلغ 5ریال به شهریه اضافه کنیم . هنگام پرداخت شهریه نفری 15ریال خدمت آقا دادیم .
ایشان فرمود : این چقدر است ؟
عرض شد : همان شهریه است .
فرمود : نه این زیادتر از قبیله است .
مجبور شدیم جریان را تعریف کنیم .
ایشان وقتی جریان را شنید فرمود : حالا خوابم تعبیر شد .
عرض کردیم : مگر شما چه خوابی دیده اید ؟ !
فرمود : دیشب در عالم رویا برای قضای حاجت به دستشویی رفتم : در آنجا نجاست به لباسم ترشح می شد خیلی ناراحت شدم . این مقدار اضافه همان ترشحات نجاست است پول اضافی را جدا کنید و بردارید . (32)
در ایام تحصیل نمی دانم چه اتفاقی افتاد که یک ماه سر درس حاضر نشدم ؛ منتها آخر ماه شهریه ام را به یکی از رفقا دادم که به آقا بدهد .
دوستم وقتی پول را به آقا می دهد ، ایشان می پرسد داداشی این چیه ؟
دوستم عرض می کند ، شهریه فلانی است و جریان را تعریف می کند .
ایشان با کمال تعجب ، پول را پس می دهد و می فرماید : ایشان که سر درس حاضر نبوده است که بخواهد ، شهریه اش را بپردازد .
نکته ای که خیلی مرا تحت تاءثیر قرارداد این بود که برای مخارج در آن ماه به مقدار شهریه من کم آورد؛ لذا برای جبران آن مقدار ، یکی از کتابهای خود را می فروشد . (33)
اواخر جنگ جهانی دوم بود که با عده ای در محضر آقا ادبیات عرب می خواندم . شهریه ای که می دادیم ماهی 4 تومان بود . بعد از مدتی جنگ تمام شد و ما هنوز خدمت آقا مشغول درس خواندن بودیم وقتی که زمان پرداخت شهریه رسید ، نفری 4 تومان به ایشان دادیم ولی آقا دو تومان از آن را به خودمان برگرداند . تعجب کردیم ! به آقا عرض کردیم : مگر نباید

ما 4 تومان می دادیم .
ایشان در جواب ما فرمود : درست است ولی الان جنگ تمام شده و قیمت ها هم پایین آمده به خاطر همین ماهی دو تومان کفاف زندگی مرا می کند ولی شما جوان هستید ، بقیه پول را برای آینده تا پس انداز کنید . (34)

از دیگر خصوصیات اخلاقی ایشان که می توان ذکر کرد ، بردباری . حلم ایشان است . اگر کسی از روی نا آگاهی به ایشان جسارتی می کرد ، گذشت می کرد و یا اگر ما به وظیفه عمل نمی کردیم ، عصبانی نمی شدند . مخصوصا اموری که مربوط به خودشان بود .
عصر جمعه بود که به همراه آقا و دیگر دوستان از باغ سر آسیاب در کنار ریل ماشین دودی بر می گشتیم . آقا هم از حفظ مشغول خواندن دعای سمات بود .
همان طور که می آمدیم ، ماشین دودی از کنار ما گذشت ناگهان از داخل واگن شخصی آب دهان به جانب ایشان انداخت . خیلی ناراحت شدیم تا حدی که می خواستیم داخل واگن بشویم و آن شخص را تنبیه کنیم اما آقا فرمود : داداشی ها چیزی نبود ، ببینید با یک دستمال پاک شد . این حرف ها آب سردی بود بر خشم ما و با گذشت از جسارت آن شخص ، نگذاشتند ما درگیر شویم . (35)
روز دیگری که من دستهای آقا را گرفتم . داشتیم از باغ برمی گشتیم و آقا هم گیوه سفید و نویی به پا داشت . همان طور که می آمدیم ، فرمود : داداشی حواست جمع باشد که پاهایم توی جوی آب نرود . (36)(آن زمان همه اطراف تهران باغ و مزرعه بود)
گفتم : چشم . ولی از آنجایی که نوجوان بودم در بین راه حواسم پرت شد و یک دفعه پای ایشان داخل جوی آبی فرو رفت و گیوه سفید و نوی ایشان غرق گل و لجن شد .
هم ناراحت شدم و هم ترسیدم و منتظر عکس العمل آقا شدم ، چون ایشان سفارش کرده بود .
اما برعکس آن چیزی که فکر می کردم ، ایشان با لحن محبت آمیزی فرمود : داداشی ، داداشی ، ناراحت نشو . چیزی نشده . با این ملایمت و مهربانی ناراحتی و ترسم را بر طرف کرد . (37)
روزی با عده ای در خدمت آقا نشسته بودیم که یکی از دوستان وارد شد؛ خیلی ناراحت بود . آقا وقتی ناراحتی او را دید فرمود : داداشی چه شده ؟
جواب داد : آقا شما این همه زحمت می کشید ولی عده ای پشت سر شما حرفهایی می زنند که طاقت شنیدنش را ندارم .
آقا فرمود : داداشی مگر چه گفته اند که تو این همه ناراحت شدی ؟
گفت : می گویند ، شیخ محمد حسین زاهد سواد ندارد؛ تا مغنی (38)بیشتر درس نخوانده . من هم با آنها درگیر شدم .
آقا لبخندی زد و گفت : داداشی راست می گویند من ادبیات را تا مغنی

خوانده ام . از طرفی نفی کمال هم غیبت نیست . (39)
صبح جمعه در حالی که دست آقا در دستم بود به طرز دولت آباد ، باغ اجلالیه حرکت می کردیم ناگهان حواسم پرت شد و پای آقا داخل چاله بیرون آوردم . آقا متوجه ترس ناراحتی من شد ، فرمود : داداشی چیزی نشده .
ولی می دیدم از پای ایشان خون می آید . آقا متوجه شد که هنوز من ناراحت هستم ، دوباره فرمود : ای بابا من می گویم چیزی نشده ، ولی شما نگران هستید . شما فقط بگو از کجا خون می آید تا آن را آب بکشم .
به طرف جوی آب رفتیم . آقا هم محلی را که خون می آمد ، آب کشید .
هنوز ناراحت بودم البته نه به خاطر آقا بلکه به خاطر دوستان آقا که اگر بفهمند این اتفاق برای آقا افتاد ممکن است مرا شما کنند . حق هم داشتند چون دست آقا را گرفته بودم که چنین حوادثی پیش نیاید .
وقتی که پیش رفقا رسیدیم ، آقا نه تنها چیزی به آنها نگفت بلکه طوری راه رفت که کسی متوجه نشود اتفاقی افتاده است . (40)

بعضی ها از اینکه عده ای دور آنها جمع شوند و هیاهویی داشته باشند ، لذت می برند . اما آقا شیخ محمد حسین زاهد از این صفت ناپسند مبرا بود واصلا از مرید بازی خوشش نمی آمد و کسی را معطل خودش نمی کرد و فقط در اندیشه پیشرفت معنوی ما بود .
وقتی درس شاگردان به آخر ادبیات عرب می رسید . می فرمود : داداشی ها شما درستان پیش : تمام شده باید بروید از دیگران بهره مند شوید . مثلا می فرمود : روید خدمت آقای شاه آبادی رحمة الله علیه . روزی شخصی در مسجد امین الدوله منبر رفته بود ، در بین صحبت هایش گفت : جوانان ، مثل این مسجد جای دیگر پیدا نمی کنید ، به جاهای دیگر نروید .
آقا از حرف گوینده خیلی ناراحت شد و گفت : آقا این چه حرفی است که شما می زنید . خود من اگر این درس و بحث اینجا نباشد ، به جای دیگر می روم . (41)
روزی برای گرفتن استخاره خدمت ایشان رسیده بودم .
ایشان فرمود : داداشی قبل گرفتن استخاره می توانم تقاضایی کنم .
گفتم : بفرمایید .
فرمود : داداشی ، هر روز یک مسئله شرعی یاد بگیر .
عرض کردم : هر شب در درس شما شرکت می کنم .
فرمود : منظور این نیست که پیش من بیایی . هر مسجدی که نزدیک منزل شما است ، برو و در تعلیم مسائل دینی کوتاهی نکن .
جواب دادم : چشم انشاءالله عمل می کنم . (42)

امر به معروف و نهی از منکر

یکی دیگر از خصوصیات اخلاقی ایشان اهتمام به فریضه مهم امر به معروف و نهی از منکر بود واز هر فرصتی برای انجام این امر مهم و واجب الهی استفاده می کرد .
یادم هست یک روز که ایشان در مسجد جامع بازار تهران مشغول صحبت بود ، از کلانتری بازار آمدند و ایشان را بردند . علت دستگیری هم این بود که ایشان یکی از مظاهر فرنگی مابی که رضا شاه می خواست رواج بدهد نام برده و مخالفت کرده بود .
وقتی ایشان را به کلانتری می بردند ، در هنگام ورود عده ای مشغول قماربازی بودند . در کلانتری به ایشان گفته می شود شما حق ندارید از این حرفها بزنید . آقا در جواب می گوید : آیا آنها در جلوی کلانتری می توانند قماربازی کنند ولی ما نمی توانیم حدیث و احکام بگوئیم .
در جواب ایشان گفته می شود : بله آنها حق دارند ، ولی شما نمی توانید . (43)
یک شب پس از خواندن نماز مغرب و عشاء در مسجد امین الدوله ، یکی از حضار بلند شد و شروع به مداحی و ذکر مصائب اهل بیت (علیه السلام)کرد . بعد از تمام شدن مداحی ، آقا مداح را خواست و فرمود : شما فقط به وظیفه خود که ذکر مصائب اهل بیت است بپردازید و و دیگر حدیث نقل ننمائید و صحبت نکنید ، زیرا اگر در خواندن حدیث و صحبت کردن اشتباه کنید موجب گمراهی دیگران می شوید و نزد خداوند مسئول خواهید بود .

گفتیم که در ابتدا به همراه برادر خود نفت فروشی می کرد و از این راه خرج و مخارج خود را کسب می کرد هنگامی که پیمانه نفت را داخل منبع می کرد ، آن را سر پر بیرون می آورد و مواظبت می کرد که نکند به مردم کم بفروشد .
زمانی که رضا شاه درصدد مبارزه مستقیم با روحانیت برآمد براساس وظیفه نفت فروشی را ترک کرد و مشغول تدریس و کار آفرینی شد . لذا روش ارتزاق خود را تغییر داد . به این صورت که از هر جوانی برای تدریس مبلغی بعنوان شهریه می گرفت .
وقتی برای شاگردی خدمت ایشان رسیدم ، فرمود : داداشی اگر برای یاد گیری قرآن و احکام شرعی آمده ای ، لازم نیست چیزی بدهی ؛ اما اگر برای فراگیری ادبیات عرب آمده ای ، باید ماهی 3تومان بعنوان شهریه بدهی ، من هم قبول کردم .
جامع المقدمات را به همراه حضرت آیت الله سید محسن خرازی خدمت ایشان شروع کردم . بعد از یک ماه 5تومان به آقای خرازی دادم که به آقا بدهد . (44)
آقای خرازی خدمت آقا عرض کرد این 5تومان را فلانی داده است . آقا پرسید : در کلاس قرآن و احکام شرکت می کرد یا ادبیات عرب ؟
آقای خرازی گفت : درس طلبگی هم می نشیند .
آقا فرمود : به او بگو ، بیشتر از 3 تومان نمی گیرد و اگر هم بیشتر در کلاس قرآن و احکام شرکت می کند ، نمی خواهد چیزی بدهد . (45)
مطلقا وجوه شرعی قبول نمی کرد . زندگی را فقط از راه تدریس می چرخاند حتی اگر کسی هدیه ای می آورد ، قبول نمی کرد . روزی شخصی به نام حاج آقا رضا فرش فروش به محل تدریس وارد شد . بعد از سلام و احوالپرسی گفت : آقا جان شما مرا می شناسید که اهل خمس خستم و مالم را پاک می کنم . مقداری پول هست که نه خمس است و نه زکات ، می خواهم به شما بدهم .
آقا تشکر کرد اما پول را قبول نکرد و اصرار حاج آقا رضا به جایی نرسید . (46)

مرد سیاست نبود . اما از شم سیاسی خوبی برخوردار بود و عالمی آگاه به زمانه بود . (47)سعی می کرد از مسائل روز آگاه باشد .
دوستی داشتم بنام حاج رضا اصفهانی که به آقا نزدیک بود و ایشان او را دوست داشت . هر وقت حاج رضا خدمت ایشان می رسید ، آقا می پرسید : داداشی از مسائل روز چه خبر ؟ (آن زمان ملی شدن نفت جزو مسائل روز بود)حاج رضا هم مسائل روز جامعه را باز گو می کرد .
اگر روزی حاج رضا نمی آمد ، آقا سراغ ایشان را می گرفت و علت نیامدنش را جویا می شد . (48)
در سال 1327 به دستور حضرت آیت الله کاشانی در راهپیمایی که بر ضد اسرائیل تشکیل شده بود ، شرکت کردم . با جمعت تا جلوی مدرسه عالی شهد مطهری آمدم . در آنجا جمعیت مورد حمله نیروهای دولتی قرار گرفت ، تا آنجا که به یاد دارم یک نفر شهید و تعدادی نیز مجروح شدند . بعد از آن روز ، ماءمورین دولتی کسانی را که در راهپیمایی شرکت کرده بودند ، دستگیر می کردند . من هم جزو بازداشت شده ها بودم .
بعد از دستگیری من ، شخصی برای سرزنش من نزد آقا رفته و گفته بود : فلانی یعنی من با آقای کاشانی در ارتباط است . به خاطر همین بازداشتش کرده اند .
آقا بعد از شنیدن سخنان ، در جواب می فرماید : اگر کسی آگاه به وظیفه اش می باشد و به آن نیز عمل کند و شخص آقای کاشانی را هم می باشد و به آن نیز عمل کند و شخص آقای کاشانی را هم می شناسد و می داند ایشان به چه چیزی دعوت می کند شرکت کردنش اشکال ندارد ، بلکه وظیفه اش را انجام داده است . (49)
روزی ایشان به من فرمودند : برو پیش پدرت و بگو آقا با شما کاری دارد . من هم به پدرم گفتم : مرحوم پدرم به اتفاق یکی از تجار خدمت ایشان رسید ابتدا با نقل پذیرایی مختصری از پدرم و همراهانش کرد . بعد از آن به پدرم فرمود : از جانب من خدمت آقای کاشانی برسید و بگویید فلانی سلام رساند و گفت ، اکنون که قدرتی پیدا کرده اید ، بساط مشروب فروشی ها را جمع کنید .
وقتی پیغام آقا به آقای کاشانی رسیده بود ، آقای کاشانی در جواب فرموده بودند : الان داریم انگلسیها را بیرون می کنیم و این چیزها سایه انگلسیها است . (50)

غذای ایشان بسیار ساده بود آن مقدار از غذا می خورد که بتواند عبادت خدا و خدمت به خلق نماید .
پدرم فوت کرده بود و خرجم را برادرم که در ارتش بود تاءمین می کرد . عاشق طلبگی بودم . به خاطر همین روزی خدمت ایشان رسیدم و گفتم : می خواهم طلبه بشوم .
ایشان پرسید : خرجت را کی می دهد .
گفتم : برادرم که در ارتش (51)است .
فرمود : با این پولها نمی شود درس خوان شد .
کمی ناامید شده بودم ولی فکر طلبه شدن از ذهنم بیرون نمی رفت ، بالاخره تصمیم سرنوشت ساز زندگی ام را گرفتم . وسایلم را جمع کردم و خدمت آقا رسیدم . گفتم : من آمده ام که درس بخوانم . شما هر کجا صلاح می دانید مشغول کار شوم .
خلاصه با موافقت و صلاحدید ایشان مشغول کار شدم و بنا شد ، صبح تا ظهر درس بخوانم و بعداظهرها به سرکار روم .
از آن به بعد هر روز ناهار را به اتفاق آقا و شخص دیگری می خوردم .
برای تهیه نهار ، آقا به من می گفت : می روی پیش حاج محمد تقی قناد ، انتهای بازار سکنجبین می خری ، مقداری هم پنیر . اگر حاج محمد تقی نبود و یا شربت نداشت از کس دیگری نمی خری .
بعد از تهیه سکنجبین و پنیر می آمدم حجره مسجد جامع . هنگام خوردن برای ما یک استکان پر سکنجبین می ریخت ولی برای خودش استکان را پر نمی کرد و سهم خودش از پنیر و سکنجبین همیشه کمتر از ما دو نفر بود . با اینکه مساوی با ما پول پرداخت کرده بود .
بعد از تمام شدن غذا ایشان رو می کرد و به ما می گفت : داداشی من توان حساب کتاب قیامت را ندارم . همین جا همدیگر را حلال کنیم و این کار هر روز ایشان بود . (52)
ایام بیماری با چند نفر دیگر از جمله حضرت آیت الله حق شناس حفظه الله تعالی برای عیادت خدمت ایشان رسیدم . وقتی دور ایشان نشسته بودیم ، با یک حالت خاصی ایشان رو کرد به آقای حق شناس و خطاب به ایشان گفت : داداشی به آنها بگو اسم زاهد را از روی من بردارند ، چرا که دکتر برای من آب سیب تجویز کرده است . و این حرف را جدی می گفت البته ما ندیدیم که ایشان آب سیب میل کند . (53)
ضمن آن که دکتر برای تقویت ایشان آب جوجه تجویز کرده بود ولی ایشان آب جوجه نمی خورد و می فرمود : زاهد که آب جوجه نمی خورد . (54)

یک روز جمعه بعد از صرف ناهار وقتی مسئول خرج ، مخارج را حساب کرد ، سهم هر نفر 3 عباسی شد .
ایشان فرمود : با 3 عباسی هنوز به من می گویند زاهد . در حالی که 3 عباسی 6/1 یک ریال بود و مبلغ زیادی نبود . (55)
روزی بعد از درس و در میان راه فرمود : داداشی امروز مهمان دارم برویم چند تا خیار بخریم . وقتی به مغازه میوه فروشی رسیدیم ، ایشان از میان خیارها چند خیار بزرگ به قول ما سالادی برداشت .
من خیلی ناراحت شدم چرا که قیمت خیار قلمی با سالادی زیاد فرقی نداشت . آقا متوجه ناراحتی من شد و فرمود : داداشی ناراحت نشو . خیار است . خرد می شود و آب دوغ خیار می سازد ، پس چیزی که آخر و نتیجه اش یکی است ، دیگر نباید معطل شد که قلمی بخرم یا درشت . (56)
روزی با خودم فکر کردم ، امروز یک غذای ساده تهیه کنم و ببرم حجره محل تدریس آقا و به اتفاق ایشان بخوریم . بالاخره غذایی ساده تر از نان و پنیر و سبزی پیدا نکردم . به اندازه دو نفر تهیه کردم و رفتم خدمت ایشان ؛ وقتی غذا را دید ، فرمود : داداشی هر دو اینها را که نمی شود خورد یا نان پنیر و یا نان سبزی ، ولی چون سبزی زود خراب می شود ، امروز نان و سبزی می خوریم و فردا نان و پنیر را . (57)
روزی دیگر مادرم برای ناهار ماهی پلو درست کرده بود به مادرم گفتم : یک بشقاب هم ببرم محضر آقا . مادر هم یک بشقاب آماده کرد و برای راحتی آقا تیغ های ماهی را جدا کرد .
وقتی غذا را خدمت آقا بردم ، آقا تشکر کرد و مشغول خوردن شد در حین خوردن گفت : داداشی چقدر مرغش خوشمزه است .
خیلی تعجب کردم که چگونه متوجه نشده که ماهی است . معلوم بود که مزه مرغ را فراموش کرده است . (58)
از لحاظ پوشش و لباس ، ساده و بی آلایش بود و معمولا یک دست لباس بیشتر نداشت . البته این را وقتی فهمیدم که در ایام بیماری که منجر به فوت ایشان شده ، به اتفاق چند نفر از دوستان برای عیادت خدمت ایشان رسیده بودیم . من دیدم وقت عوض کردن لباس ایشان است ، لذا به همسر ایشان گفتم : یک دست لباس بدهید تا لباسهای آقا را عوض کنم .
همسر ایشان در جواب گفت : آقا همین یک دست لباس را دارد و هر وقت باید تمیز شود آن را می شوید و به تن می کند . (59)
پس از بازگشت از مشهد ، با خودم گفتم : بروم خدمت آقا هم ایشان را زیارت کنم و هم سوغاتی ایشان را بدهم . برای ایشان یک جفت جوراب آورده بودیم ، وقتی خدمت ایشان رسیدیم ، سوغاتی را خدمت ایشان دادم .
خیلی مرا تشویق کرد و گفت : سوغاتی آوردن کار خیلی خوبی است ولی

مرا از پذیرفتن آن معذور کن چرا که در حال حاضر جوراب دارم .
اما من اصرار کردم .
ایشان در جواب اصرار من فرمود : داداشی یک جفت جوراب برای مدت مدید من کفایت من کند و این جوراب تو بدون استفاده می ماند و اسراف می شود . (60)

شیخ محمد حسین زاهد در نگاه دیگران

حضرت آیت الله سید محسن خرازی (61)که از شاگردان آن مرحوم می باشد استاد خود را این چنین توصیف می نماید .
استاد ما خیلی در کارش ماهر بود واقعا شایستگی لازم برای کار تربیتی را داشت در طول مدت تدریس و کار فرهنگی حدود 4یا5 هزار نفر افتخار شاگردی ایشان را داشتند . نفوذ معنوی زیادی دربی مردم داشت نفسش در جانهای مردم تاءثیر گذار بود ، چرا که سخنی که از دل برآید ، لاجرم بر دل نشیند .
در زمینه زهد ساده زیستی ممتاز بود و هرکس آقا را می شناخت ، اعتقاد ایشان را به زهد مشاهده می کرد . دلبستگی به دنیا نداشت .
مطلقا وجوه شرعی قبول نمی کرد . خرج زندگی را از راه تدریس تاءمین می کرد .
مقدار شهریه ای که از شاگردان می گرفت ، براساس مخارج اندک خودش بود و اگر از شاگردان کسی بیشتر از مقدار مقرر شهریه پول می داد ، آقا اضافه را بر می گرداند .
حتی آن زمانی که نفت فروشی می کرد اگر نفت گران می شد ، قیمت را بالا نمی برد و در هنگام فروش پیمانه را لبریز و پر می کرد و کمی بیشتر به مشتری می داد .
ساده زیستی ایشان می تواند الگوی خوبی برای ما روحانیون باشد . ابتدا نمی خواهم بگویم همه مثل ایشان باشند .
در کارها جز به رضای خداوند به چیز دیگری فکر نمی کرد . در برخورد با ایشان صمیمیت خاصی وجود داشت ؛ خیلی صمیمی برخورد می کرد . مخصوصا با جوانها . افرادی را می بینم که انسانهای صالحی هستند ولی یک سری نقایصی دارند مثلا با مردم گرم و مهربان برخورد نمی کنند اما ایشان اینطور نبود .
از دیگر نکاتی که می توان درباره شخصیت ایشان می توان گفت : همت بالای ایشان است ؛ تعطیلی در کار خود نداشت حتی در روزهای تعطیل برای جوانان برنامه می گذاشت . با اینکه سنی از ایشان گذشته بود ولی با این حال ساعتها در خدمت مردم به ویژه جوانان بود .
یکی از کارهای مهم و در خور توجه ایشان بود که سعی می کرد از همان ابتدا و پله اول جوانها را معتقد به خدا و قیامت تربیت نماید؛ زیرا آن چیزی که می تواند سازنده باشد ، اعتقادات صحیح است .
سعی داشت که شاگردان با ظاهری درست و مرتب در جامعه بیایند . یک اخلاق بخصوصی داشت و آن اینکه از هر کس خرید نمی کرد . از کسی

خرید می کرد که در معامله درست عمل می کرد و با انصاف بود . مال خود را پاک می کرد یعنی خمس مال خود را می داد .
حضرت آیت الله نصرالله شاه آبادی آن مرحوم را این چنین توصیف می نماید .
شیخ محمد حسین زاهد واقعا مردی زاهد بود وا ین لقب بی مسما نبود . آن مرحوم تمام کارهای خود را شخصا انجام می داد . حتی با آن سن و سال شخصا به خرید می رفت . مغازه داران از روی علاقه ای که به آن مرحوم داشتند ، پول جنس را نمی گرفتند ولی ایشان قبول نمی کرد و حاضر نبود بدون پرداخت مبلغ جنس ، کالا را ببرد .
یکی از دوستان ما که مغازه دار بود نقل می کرد که وقتی ایشان برای خرید می آمد ، می گفتم آقا شما تشریف ببرید من خودم جنس را می آورم . ایشان به شرطی قبول می کرد که پول جنس را بگیرم و اگر بیشتر از خریدشان جنس می بردم ، مقدار اضافه را برمی گرداند و می فرمود : همان مقداری که پول دادم ، جنس می گیرم نه بیشتر . اصرار من هم فایده نداشت .
مسائل ، پدرم (حضرت آیت الله شاه آبادی رحمت الله علیه)در مسجد امین الدوله اقامه جماعت می کرد بعد ایشان آن مرحوم اقامه جماعت را در مسجد امین الدوله به عهده گرفت . به واسطه امامت و حضور ایشان جماعت خوبی بر گذار می شد و جمعیت متنابهی دور ایشان جمع می شد .
زندگی بسیار ساده داشت و هر وقت کسی وجوهات شرعی خدمتش می برد ، می گفت ببرید خدمت آقای شاه آبادی . خود ایشان قبول نمی کرد .
افراد زیادی به واسطه ایشان تربیت شدند . مخصوصا جوانان که الان آن جوانها جزو افراد باتقوا و متدین حال حاضر می باشند .
در هنگام تدریس هم فقط به گفتن درس اکتفا نمی کرد ، بلکه موعظه و نصیحت هم می کرد . حتی مثالهایی که برای شاهد مثال می گفت ، جهت تربیتی داشت .
خلاصه آن چیزی که درباره ایشان می توان گفت ، اینست که آن مرحوم حاج سعیدا و مات سعیدا
بین ایشان و والد مرحوم ما (حضرت آیت الله شاه آبادی رحمته الله علیه) رابطه و علاقه خاصی وجود داشت و غالبا مشکلات خود را با پدرم مطرح می کرد .
روزی ایشان به من گفت : یک سئوالی دارم ، می روی از پدرت می پرسی . بگو چشمانم خیلی ضعیف است و خوب نمی بینم لذا وقتی به بازار می آیم با مردم یا حتی زنان برخورد می کنم و متوجه نمی شوم ، آیا صلاح می دانید از خانه بیرون نیایم تا این مشکل پیش نیاید ؟
وقتی من پیغام آقا را رساندم پدرم فرمود :

می روی پیش شیخ محمد حسین زاهد و از جانب من می گویی ، بیرون آمدن شما امر به معروف و نهی از منکر است ولو اینکه اتفاقا با کسی برخورد کنید و اصلا وجود شما در بیرون تبلیغ و ترویج دین و معرفی روحانیت است . وقتی چشم مردم به یک روحانی بی آلایش می افتد ، این مطلب را از اسلام می دانند و علاقه مندی مردم به اسلام و روحانیت بیشتر می شود .
از دیگر شاگردان ایشان جناب آقای حبیب الله عسگر اولادی (62)می باشد . ایشان استاد خود را این چنین معرفی می کند : شخصیت شیخ محمد حسین زاهد را می توان از سه جنبه بررسی کرد و هر کدام از جنبه ها دارای جاذبه خاصی بود .
اول : زهد واقعی ایشان بود که در ساده ترین حالت ممکنه در زمان خویش زندگی می کرد . او واقعا زاهد صادق بود .
دوم : آن چه که می دانست و به آن رسیده بود عمل می کرد ، و در ضمن هیچ وقت ادعایی نداشت . علاوه بر این در طول آشنایی با ایشان هرگز ندیدم که دعوت به عملی یا خلقی نماید ولی عمل به آن نکرده باشد .
سوم : به این مطلب رسیده بود که در زمانی زندگی می کند که باد نسل جوان را دریابد و این یک زمان شناسی و بصیرت بزرگی بود . با خلق و خوی خوب با جوانان برخورد می کرد ، و خودش را در سطح آنها نگه می داشت . برداشت ایشان از اوضاع زمانه این بود که اگر فقط درس و بحث داشته باشد کفایت نمی کند لذا شبها و روزهای تعطیل نیز خود را وقف جوان ها کرده بود و در این راه همت و پشتکار بالایی داشت و خستگی نمی شناخت . نکته قابل توجه این است که همه کارها و فعالیت ایشان در میان سالی بود . آن زمانی که من با ایشان آشنا شدم حدود 55 سال سن داشت . می توانم به جراءت عرض کنم که ایشان در تکوین شخصیت ایمانی بسیاری از متدینین امروز بازار و تعداد زیادی از برادران اولیه جمعیت مؤ تلفه اسلامی ، برادرانی که در صحنه های مختلف در دفاع از اسلام و ولایت از هیچ کوششی فروگذار نکرده اند ، دخالت جدی داشت ، و آنها در تربیت مستقیم و ولا غیر مستقیم ایشان بوده اند . شیخ نمونه کامل عارف و سالک و زاهد واقعی بود .
از زمانی که ایشان را شناختم ، طوری مجذوب ایشان شده که حتی نمی توانستم فکر کنم که روزی از خدمت ایشان بروم . واقعا آشنایی خودم با ایشان را از خدا می دانم و این نبود مگر دعای خیر پدر و مادرم .
دیگر شاگردان ، استاد خود را این چنین توصیف می کنند :
علاقه خاصی به ایشان داشتم . زمان قحطی وقتی برای تهیه نان بیرون می رفتم بعد از اینکه با دردسر فراوان نان را تهیه می کردم ، به جای این که یک راست به خانه بروم و نان را برسانم ، به مسجد امین الدوله می

رفتم نماز مغرب و عشاء را هم آنجا می خواندم . وقتی آقا درس تفسیر را شروع می کرد ، آن چنان محو صحبتهای ایشان می شدم که یادم می رفت باید نانی به خانه برسانم .
- آن مرحوم به تمام معنا زاهد بود . حتی از حلال هم اجتناب می کرد که نه تنها کار عوام نیست بلکه از خواص چنین کاری کمتر برمی آید . عجیب جاذبه ای داشت و اگر شخصی نیم ساعت در محضر ایشان بود ، مجذوب می شد و دیگر ایشان را رها نمی کرد . (63)
- ایشان طوری در مسجد امین الدوله رفتار کرده بود که والدین اطمینان خاصی به ایشان و برنامه هایش داشتند و فرزندان خود را با خیال آسوده به مسجد می فرستادند . در همان ایام روزی به پدرم گفتم : پدر جان بیا برویم منزل فلان آقا . پدرم جواب منفی داد و گفت : هر چه بخواهی در مسجد امین الدوله هست . اگر احکام می خواهی مسجد امین الدوله ، اگر درس می خواهی مسجد امین الدوله اگر تفسیر قرآنی می خواهی مسجد امین الدوله ، دیگر چه لزومی دارد جای دیگری برویم . (64)
حضرت آیت الله حاج آقا مرتضی تهرانی (65)می فرمودند :
در اوایل نوجوانی پدرم مرا برای شاگردی خدمت شیخ محمد حسین زاهد برد . از پدرم پرسیدم ، آیا ایشان مجتهد است که می خواهید مرا پیش ایشان ببرید ؟
پدرم گفت : خیر .
تعجب کردم و گفتم پس چرا مرا پیش ایشان می برید ؟
پدرم گفت : ایشان مجتهد نیست و تو را هم برای ملا شدن پیش ایشان نمی برم بلکه می خواهم نفس ایشان به تو بخورد و آدم بشوی .
آن زمانی که خدمت حضرت آیت الله العظمی بروجردی بودم و از محضر ایشان استفاده می کردم ، روزی در خدمت ایشان صحبت از آقا شیخ محمد حسین زاهد بود و من برای ایشان حالات و رفتار شیخ محمد حسین زاهد را بیان کردم . بعد از صحبتهای من حضرت آیت الله العظمی بروجردی فرمودند : ای کاش آقا شیخ محمد حسین زاهد را زیارت می کردیم . (66)
آن چنان درس و منبری داشت که وقتی از پای منبر بلند می شدیم تا یک هفته گناه نمی کردیم . کلامش خیلی در جانها نفوذ می کرد . (67)
مرحوم شیخ محمد شریف رازی نویسنده کتاب شرح حال علما در کتاب تذکرة المقابر درباره ایشان این چنین می گوید :
شیخ محمد حسین زاهد یکی از ائمه جماعت تهران بود که به تقوا و زهد و پارسایی شهرت تام داشت و سالها در مسجد امین الدوله درس اخلاق برای جوانان و طلاب می گفت و آنها را به اخلاق حسنه و اوصاف جمیله ارشاد و هدایت نموده و پرورش می داد و از این رو یادگاریهای بسیار در

میان بازاریان و روحانیون به جا گذاشت که به دیانت تقوا و راستی و درستی مشهور می باشند .
وی معلومات فقهی یا اصولی زیادی نداشت ولی آنچه می دانست به آن عمل می کرد . سالک جاهل نبود . عالمی عالم و در کمال قناعت و متانت ، زندگی می کرد . منظر و منطقش مردم را به یاد خدا و اولیاء خدا می انداخت . در آن زمان در منطقه بازار و مولوی غیر از آقا ، بزرگان دیگر هم بودند؛ مثل شیخ محمد حسین زاهد ، حضرت آیت الله سید علی حائری و حضرت آیت الله سید احمد خوانساری و حضرت آیت الله شاه آبادی و شیخ آقا بزرگ هفت تنی و . . .
و همه این بزرگان مراتب علمی شان از آن مرحوم بیشتر بود ولی به ایشان به دیده احترام نگاه می نگریستند . به عنوان مثال ، یکی از ارادتمندان حضرت آیت الله سید احمد خوانساری (ره) در فصل بهار و تابستان روزهای جمعه ایشان را به باغی در شهر ری دعوت می کرد و چون پسرش هم در نزد آقا درس می خواند ، چند بار ایشان را هم دعوت کرد . اتفاقا روزی که قرار شد به باغ برود ، من هم ایشان را همراهی کردم وقتی به باغ رسیدیم ، حضرت آیت الله خوانساری هم آنجا بود .
حضرت آیت الله خوانساری با اینکه از زهاد مجتهدین زمانه خود بودند ، اما وقتی که هنگام نماز شد ، اصرار کردند که آقا جلو بایستند و امامت کند ، ولی آقا قبول نکرد حتی ایشان پسر خود را امر کرده بود که از محضر و اخلاق شیخ استفاده کند و آقای خوانساری همیشه از ایشان به عنوان استاد پسرشان یاد می کردند . (68)
در یکی از سفرهای امامزاده داوود وقت بازگشت به باغ مستوفی رسیدیم . عده ای دیگر از جمله شهید نواب صفوی و یارانش در آن باغ بودند . وقتی شهید نواب متوجه شد آقا به باغ تشریف آوردند ، به اتفاق یارانش خدمت آقا رسیدند . خیلی به آقا احترام می گذاشت متواضعانه از آقا می خواست که آنها را موعظه کند . ایشان هم چند جمله ای صحبت کرد . در هنگام موعظه مطلبی مرا به خود جلب کرد . دیدم مرحوم نواب طوری خودش را به ایشان نزدیک کرده مثل اینکه می خواست از نور وجود شیخ بهره معنوی بیشتری ببرد . (69)
ایشان هم برای علما و بزرگان احترام قائل بودند مخصوصا برای حضرت آیت الله شاه آبادی ، از آقا می خواهیم که شب جمعه دعای کمیل بخوانند اما ایشان در جواب ما می فرمودند : وقتی کسی مثل آقای شاه آبادی در مسجد جامع دعای کمیل می خواند ، من دیگر چه چیزی بخوانم . ولی ما اصرار می کردیم ، تا اینکه خدمت مرحوم شاه آبادی رسیدم و ماجرا را برای ایشان تعریف کردم .
آقای شاه آبادی فرمودند : منافاتی ندارد که ایشان در مسجد امین الدوله

دعا کمیل بخواند و ما در این ماجرا ، من هم پیغام را به آقا رساندم و از آن به بعد در مسجد امین الدوله دعای کمیل بر گذار شد . (70)

فصل دوم : کار فرهنگی

بصیرت در کار فرهنگی

در کار تربیتی و فرهنگی به خصوص با جوانان ، آگاه بودن به روحیات جوان امری لازم و ضروری است .
مرحوم شیخ محمد حسین زاهد هم داری این ویژگی بود و در این کار از یک فکر باز و روشن برخوردار بود و عالی ترین روش در تربیت را به کار می برد .
محل بازی ما معمولا جلوی مسجد بود طبق معمول هم سر و صدا داشت .
روزی هنگام بازی کسی از طرف آقا آمد و گفت : آقا فرموده اند بزرگتر بچه ها نزد من بیاید بعد از مشورت . بچه ها مرا انتخاب کردند . رفتم خدمت ایشان . وقتی خدمت ایشان رسیدم ، خیلی احترام گذاشت بعد فرمودند : داداشی نمی خواهی با من رفیق بشوی ، با کلام خیلی در دلم ذوق کردم و مجذوب ایشان شدم .
فردا شب تمام بچه های محل را به مسجد بردم . یادم نمی رود صحنه خیلی جالبی اتفاق افتاد . همه صف اول ایستاده بودیم و در همان حال بازیگوشی می کردیم و همدیگر را هل می دادیم . بالاخره در یکی از نمازگزاران تمام شد و فریاد زد مسجد جای بازی نیست و ما خیلی ترسیدیم . آقا ابتدا آن شخص را آرام کرد و بعد از آرام شدنش برای اینکه اهمیت کار را بفهماند فرمود : اگر من و شما را سر خیابان لاله زار رها کنند ، مستقیم به مسجد امین الدوله می آییم ؛ اما این بچه ها در طول مسیر ممکن است ده جا گیر کنند ، دامهای شیطان گسترده است . با وضعیت باید این بچه ها را جذب مسجد کنیم . (71)
صدای خوبی داشتم در گروه سرود مدرسه تک خوان بودم و قرآن را هم خیلی خوب می خواندم تا جایی که روزی از دستگاه سلطنتی آمدند و مرا برای قرائت قرآن دعوت کردند اما با مشورت آقا نرفتم .
در مسجد نشسته بودیم و قرآن می خواندیم . شخصی آمد جلو و گفت : این طور که تو قرآن می خوانی غنا است و حرام می باشد . از حرف او خیلی ناراحت شدم .
آقا وقتی برخورد آن شخص را دید در جواب گفت : شما چه کار دارید ؟ آیا باید با صدای انکر اصوات قرآن بخواند . (72)
ایشان با آن بصیرتی که در کار فرهنگی داشت طوری ما را تربیت کرد که استخوان بندی ایمانی خوبی پیدا کردیم و شاهدش اینکه روزهای اول که امام خمینی (قدس سره)مبارزه با رژیم شاه را شروع کرد از میان شاگردان ایشان بیش از 50 نفر دعوت امام را لبیک گفتند و تقریبا بدون

استثنا همه آنها از امتحانات سربلند بیرون آمدند و این نبود مگر تربیت ایشان . (73)

عاشق کار با جوانان بود با اینکه سنی از او گذشته بود ولی بیشتر وقتش را صرف جوانان می کرد . خستگی برای او در این راه معنا نداشت . کمر همت بسته بود تا در آن شرایط تا به سهم خود مردم و جوانان را راهنمایی کند .
همیشه منتظر روز دوشنبه بودیم چرا که در این روز مهره هایی فروخته می شد که مشخص بشود در روز جمعه چه تعدادی به اردو می آیند . (74)بعد از مشخص شدن تعداد برای آنها غذا تهیه می شد . روز جمعه برای من یادآور خاطرات بسیار شیرین است که به همراه او بودم .
مکان اردو باغ خاطرات من ، باغی بود در دولت آباد شهر ری . صاحب آن سرهنگی بود که باغ را در اختیار آقا قرار داده بود . (75)صبح زود زنگ خانه به صدا در آمد . مادر بزرگم در را باز کرد . آقا پشت در بود .
- بفرمائید ؟
- داداشی من را صدا کن .
با صدای مادر بزرگم از خواب پریدم ، نمی دانم چه جوری خودم را جلوی در رساندم .
گفتم : آقا
- سلام داداشی . نماز صبح خوانده ای ؟
- نه . (هنوز مکلف نشده بودم)
- برو غذای نمازت را بخوان من منتظر می مانم .
نماز را خواندم و برگشتم .
قبل از حرکت ابتدا آقا عمامه را از سر برداشت و عرق چین را به سر گذاشت . بعد عبا را تا کرد و به همراه کتاب تفسیر به دست من داد . بعد از آن با پای پیاده به طرف باغ خاطرات من حرکت کردیم . (76)
در بین ما هم افراد مسن بود و هم خردسال . گاهی اوقات تعداد افراد شرکت کننده به 200 نفر هم می رسید . خدا می داند با آن که الان بیش از 50 سال از آن زمان می گذرد ، هنوز شیرینی خاطرات آن روزها در ذهنم باقی است . باغ نبود ، بهشت بود . بعد از فوت آقا چنین برنامه های با آن کیفیت پیدا نکردم . (77)
وقتی به باغ می رسیدیم ، در زیر درخت پر شاخ و برگی که از کنارش جوی آبی رد می شد ، فرش پهن می شد . آقا در آن جا می نشست و ما سرگرم بازی و تفریح می شدیم و هر کسی هم کار یا سئوالی داشت ، خدمت آقا می رسید . تا یک ساعت به ظهر مشغول بازی بودیم .
بعد از آن آقا میر هادی کلاس قرآن را شروع می کرد و ما کم کم دور

ایشان جمع می شدیم . نیم ساعت خواندن قرآن طول می کشید . بعد از قرآن ، آقا تفسیر را شروع می کرد حرفهای ایشان آن چنان در ما اثر می کرد که در قالب الفاظ نمی گنجد . (78)
بعد از خواندن نماز ظهر و عصر به امامت آقا ، بساط نهار پهن می شد . بعد از خوردن ناهار عده ای استراحت می کردند و عده ای هم مشغول بازی می شدند . عصر که می شد ، شخصی که مسئول خرج و مخارج بود ، سهم هر نفر را حساب می کرد . اولین کسی سهم خود را پرداخت می کرد آقا بود . نمی گذاشت که کسی سهم او را بدهد . با اینکه خیلی ها و خود من حاضر بودیم سهم ایشان را پرداخت کنیم می گفت : نباید سربار دیگران باشم .
نکته جالب اینکه ایشان ما را محدود نمی کرد و اگر از بزرگترها کسی اعتراضی به سر و صدای ما می کرد ، آقا می گفت : بگذارید بچه ها آزاد باشند . (79)
وقتی که خورشید می خواست بساطش را از روی زمین جمع کند ، ما هم آماده حرکت می شدیم . من با عده ای دیگر همراه آقا پیاده به راه می افتادیم ، دیگران هم با وسیله بر می گشتند .
در راه برگشت آقا دعای سمات را از حفظ می خواند . وقتی به مسجد امین الدوله می رسیدیم ، اذن مغرب شده بود . وضو می گرفتیم و نماز مغرب و عشاء را به جماعت می خواندیم . (80)
بعد از نماز رحلهای قرآن چیده می شد و مرحوم مخبری قرآن می خواند . (81)تقریبا یک ساعت طول می کشید بعد از آن آقا تفسیر می گفت . با اینکه خیلی خسته بودیم . لی آنقدر تفسیر گفتن ایشان جالب بود که خستگی را فراموش می کردیم . (82)

سفر امامزاده داوود

یکی از برنامه های جالب و به یاد ماندنی ایشان سفر پیاده به امامزاده داوود بود . که سفر بسیار روحانی و جذابی بود . در این سفر تا رسیدن به امامزاده داوود ، سایر امامزاده های شمال تهران را نیز زیارت می کردیم .
روز حرکت بعد از نماز صبح جون هوا تاریک بود ، چراغ بادی را آماده کرده ، و به اتفاق آقا و دیگر دوستان که حدودا 20 نفر می شدیم ، از مسجد امین الدوله به خیابان سیروس آمدیم و از آن جا به طرف امامزاده داوود به راه افتادیم . چون چراغ بادی دست من بود جلوی همه حرکت می کردم . بعد از ساعتی به جاده قدیم شمیران رسیدیم . هوا روشن شده بود . چراغ بادی را خاموش کرده و به حرکت ادامه دادیم تا رسیدیم به محله ای به نام بی سیم . برای صبحانه آنجا توقف کردیم ؛ جای با صفایی بود ، نهر بزرگی از آنجا رد می شد ، کنار نهر نشستیم و مشغول خوردن صبحانه شدیم . آقا از دستمالش چند عدد تخم مرغ بیرون آورد ولی همه را به جوان ترها داد و خودش از آن تخم مرغها چیزی نخورد .
بعد از اتمام صبحانه به طرف قلهک سفرمان را ادامه دادیم برای نماز ظهر به امامزاده اسماعیل رسیدیم همان جا برای خواندن نماز و خوردن ناهار توقف کردیم .
بعد از خوردن ناهار مشغول استراحت شدیم . وقتی هوا کمی خنک تر شد ، به طرف امامزاده صالح حرکت کردیم . هنگامی که به آنجا رسیدیم ، آفتاب خودش را پشت کوهها پنهان کرده بود . نماز مغرب و عشا را آنجا خواندیم .
بعد از خواندن نماز برای ادامه حرکت ، مسیر داخلی رودخانه چون خلوت بود انتخاب کردیم ، چراغ بادی را هم روشن و به طرف فرحزاد حرکت کردیم آخرهای شب بود که به فرحزاد رسیدیم ، شب را همانجا بیتوته کردیم . با صدای اذان از خواب بیدار شدم . رفقا کم و بیش بیدار بودند نماز صبح را به امامت آقا خواندیم از آنجا به امامزاده ابوطالب آمدیم . صبحانه را خوردیم و حرکت را ادامه دادیم تا رسیدیم به یونجه زار شب را همان جا ماندیم . دیگر به امامزاده داوود نزدیک شده بودیم .
صبح فردا به طرف مقصد نهایی حرکت کردیم . وقتی به امامزاده داوود رسیدیم تمام خستگی را فراموش کردم .
بعد از سه روز توقف ، همانطور که آمده بودیم برگشتیم . در طول سفر هر کجا که توقف می کردیم و فرصت مناسب بود ، آقا صحبت می کرد . گاهی هم دعا و مناجات داشتیم . در خود امامزاده هم جلسه تفسیر و دعا

برقرار بود . این سفر برای ما هم تفریح بود و هم اردوی تربیتی و تقویت معنویات . سفر امامزاده داوود نه تنها برای ما جذابیت داشت بلکه در طول سفر عده بسیاری جذب آقا و رفتارش می شدند . (83)

فصل سوم : دعا و مناجات

16 بهار از عمرم گذشته بود ، ماه رمضان بود و تاریکی همه جا را گرفته بود . از کوچه پس کوچه هی بازار رد می شدم که صدای محذونی از داخل مسجد امین الدوله مرا به خود جذب کرد . خود به خود به طرف مسجد و آن صدا کشیده شدم . داخل مسجد رفتم . آن چنان مجذوب مناجات شدم که متوجه گذر زمان نشدم بعد از اتمام مناجات از یکی از افراد پرسیدم چه کسی مناجات می خواند ؟ جواب داد : آقا شیخ محمد حسین زاهد . (84)
نفس گرم و صدای گیرایی داشت ، عاشق مناجات او بودم . در ماه رمضان هر 30 شب احیاء داشت . در آن زمان مسجد امین الدوله تنها مسجدی که هر 30 شب ، شب زنده داری داشت تا آن جایی که به مسجد شب زنده داران معروف بود .
در آن زمان ماشین زیاد نبود ولی مردم از راه های دور به عشق آقا به مسجد می آمدند . به حدی که در مسجد جایی برای نشستن پیدا نمی شد . حتی ایامی که حکومت نظامی برقرار بود ، مردم قبل از ساعت منع و رفت آمد به مسجد می آمدند و منتظر آمدن آقا می ماندند . (85)
نقش ایشان حتی در بزرگان هم تاءثیر گذاشته بود . وقتی چراغها برای مناجات خاموش می شد ، بعضی از بزرگان مثل حضرت آیت الله میرزا عبدالعلی تهرانی (از مجتهدین و مدرسین اخلاق آن زمان) از تاریکی استفاده می کرد و عبا را بر سر می کشید و می آمد در گوشه از مجلس می نشست . ایشان می فرمود : این پیرمرد یک نفس خاصی دارد . (86)
برنامه ایشان در ماه رمضان از ساعت 12 شروع می شد . ابتدا قرآن خوانده می شد و بعد حدود یک ساعت ایشان تفسیر می گفت ؛ بعد از به منزل می رفت و 2 ساعت مانده به اذان صبح برای دعا و مناجات برمی گشت .
وقتی چراغها برای مناجات خاموش می شد همین که ایشان بسم الله را می گفت اشک از دیدگان جاری می شد . وقتی دعا می خواند ، حالت خاصی پیدا می کرد مخصوصا در دعایی دعای ابو حمزه همه دعا را که دو ساعت طول می کشید ، ایستاده و با گریه می خواند . آن چنان اشک می ریخت که اشک محاسنش را خیس می کرد . مثل اینکه اشک این پیرمرد تمامی نداشت . (87)
وقتی ایشان در میان مناجات می گفت : حسین عمرت آفتاب لب بوم است ، غوغایی بر پا می شد . ضجه مردم به هوا برمی خواست و جمعیت دیگر قابل کنترل نبود . (88)

هیچ وقت یادم نمی رود آن زمانی که آقا مشغول خواندن مناجات بود یک دفعه حالم عوض شد . مشاهده کردم و شنیدم در و دیوار ضجه می زنند و از آنها خون می چکد . (89)
آن مرحوم ابتدا در مسجد جامع بازار احیاء می گرفت . آنجا جمعیت زیادی می آمد تا جایی که ظرفیت مسجد تکمیل می شد .
قبل از مراسم عمومی در حجره بالا سر مسجد چهل ستون با چند نفر از مخصوصان و یاران نزدیک برنامه مناجات داشت .
آن چنان مناجات می خواند که بعضی ها از هوش می رفتند . (90)
بعد از رحلت ایشان دیگر کسی که مثل ایشان مناجات و دعا بخواند تا به حال پیدا نکردم حتی به خیلی از شهرها مانند اشرف و مشهد مقدس رفتم ، اما دریغ ، هر چه بیشتر می گشتم ، امیدم را بیشتر از دست می دادم . (91)

فصل چهارم : خاطرات یار

خاطرات یار

به مصداق حسنات ابرار ، سیئات المقربین کار و عمل بزرگان و اولیای خدا با بقیه مردم فرق دارد ممکن است انجام کار برای ما هیچ مشکلی نداشته باشد ولی برای اولیای خدا مشکل ساز باشد .

یک بستنی ، دو بستنی ، چشمت کور

ایشان معمولا به منزل کسی نمی رفت مگر اینکه دعوت کننده خیلی به ایشان نزدیک و از اهل تقوا می بود . یکی از آن مجالس که آقا دعوت را قبول کرد مجلس جشن عقدی بود .
وقتی که ایشان به مجلس آمد ، صاحب مجلس از تشریف فرمایی ایشان خیلی خوشحال شد .
از آقا پرسید : اجازه می دهید برای شما بستنی بیاورم ؟ آقا اجازه دادند برای ایشان بستنی آوردند و ایشان میل کردند .
صاحب مجلس وقتی دید آقا بستنی را با میل خورده است ، دوباره اجازه گرفت برای که ایشان بستنی بیاورد و ایشان هم قبول کرد .
بعد از تمام شدن جلسه ، در مراجعت به منزل پای ایشان در دریچه فاضلاب افتاد و بر اثر همین ، پای ایشان شدیدا ضرب دید .
در این مواقع از آن کوچه می گذشتم . دیدم که آقا روی زمین نشسته است و پایش در دریچه فاضلاب کیر کرده است . ابتدا پای ایشان را از دریچه در آوردم و سپس همه راه ، ایشان را کول کردم تا به منزل برسانم . همان طور که روی کول من قرار داشت ، با خودش زمزمه می کرد و می گفت : یک بستنی ، دو بستنی ، چشمت کور حالا بکش . (92)

حسین باز هم به فکر شکم چرانی می افتی

یک روز جمعه که در باغ سر آسیاب بودیم ، بعد از خواندن نماز و خوردن ناهار بیشتر همراهان به استراحت برخواستند .
آقا برای دو نفر از بچه ها در گوشه ای از باغ ، زیر سایه درختی داشت خاطره ای نقل می کرد . من هم نزدیک آنها بودم . آقا می فرمود : یک شب به جایی دعوت شدم (در گذر وزیر دفتر)لباس سفید و نو پوشیده و گیوه نو به پا کردم و رفتم . وقتی میهمانی تمام شد ، در راه برگشتم داخل کوچه ای شدم . کوچه بسیار تاریک بود و من بی خبر از این که داخل کوچه برای تعمیر پشت بام کاهگل درست کرده اند . به داخل کوچه قدم گذاشتم و در تاریکی کاهگلها را ندیدم و پایم را مستقیم داخل آنها گذاشتم . خاستم پایم را در بیاورم آن یکی پایم هم به داخل کاهگلها فرو رفت . وقتی به خانه برگشتم ، مادرم گفت : حسین چرا به این روز افتادی ؟ ماجرا را برایش تعریف کردم و بعد رفتم و خودم را شستم . بعد از تمیز کردن خودم ، فکر کردم که چرا این اتفاق باید برای من بیافتد ؟
خلاصه به این نتیجه رسیدم که جریان مربوط به خوردن چلوکباب در آن میهمانی بود .
بعد از رسیدن به این نتیجه با خودم گفتم : حسین ، باز هم به فکر شکم چرانی می افتی ؟

ایشان یک نفس گیرا و چشم بصیرتی داشت و ادعا هم نمی کرد و بعضی وقتها آثار این نفس و چشم بصیرت بروز می کرد .
در همان ایام تحصیل به علت درد شدید دندان چند روزی را نتوانستم سر درس حاضر شوم .
بعد از دو روز با اینکه درد داشتم ، به کلاس رفتم وقتی حاضر شدم سلام کردم . ایشان بعد از جواب سلام فرمود : داداش حبیب الله آمدی ؟
گفتم : خدمتتان رسیده ام .
فرمود : سابقه غیبت نداشتی چطور شد که دو روز نیامدی ؟
عرض کرم آقا دندانهایم درد گرفته بود و الان هم درد می کند .
فرمود : داداشی من راضی نیستم دندانهایت درد کند .
همین که آقا این جمله را فرمود ، درد دندانهایم ساکت شد و تا روزی که شدم دندانهایم را عوض کنم ، هیچ وقت مبتلا به درد دندان نشدم . (93)

تو به وظیفه ات عمل نکرده ای

یکی از دوستان که الان مرحوم شده اند ، در سال 1327 ه . ش . به سربازی رفته بود . و از این مساله ناراحت بود . بعد از مدتی شب شنبه ای به پای درس آقا آمد .
آقا بدون اینکه این شخص را ببیند ، بی مقدمه فرمود : تو که می گویی چرا من باید به سربازی بروم ؟ باید بدانی تو به وظیفه ات عمل نکرده ای ، که به سربازی گرفتار شدی . (94)
بعد از اتمام درس وقتی از مسجد بیرون می آمدیم آن شخص گفت : می دانم که آقا من را ندیده است (چون چشمان آقا خیلی ضعیف بود) ولی طرف صحبتش من بودم . درست می گفت . من یکی از وظایف خود را به خاطر تنبلی ترک کرده بودم . (95)

یکدفعه خودمان را در میدان شوش دیدیم

در یکی از جمعه هایی که به باغ اجلالیه سر آسیاب رفته بودیم ، بعد از نماز مغرب و عشا آماده برگشتن به تهران شدیم . در آن موقع 10 یا 12 سال سن داشتم . چند نفر دیگر غیر از من هم بودند . از باغ بیرون آمدیم و به طرف جاده آسفالت حرکت کردیم . وقتی به جاده آسفالت رسیدیم ، به سمت جاده آمدیم و به سمت تهران روانه شدیم . هنوز چند قدمی راه نرفته بودیم که یک دفعه خودمان را در میدان شوش دیدیم .
خیلی تعجب کردیم که چرا این مسیر طولانی را رد مدت کم یا آمده ایم ، کم کم متوجه شدم که طی الارض کرده ایم اما این جریان را به کسی نگفتم .
تا اینکه روز یکی از شاگردان آقا به حجره پدرم آمد . سر صحبت باز شد و عین جریانی را که برای من اتفاق افتاده بود را برای پدرم نقل کرد .
ایشان می گفت با شیخ محمد حسین زاهد بودیم . هنوز چند قدمی خارج نشده بودم که یک دفعه دیدم که در تهران هستیم .
وقتی آن آقا جریان را تعریف کرد ، من رو به پدرم و آن شخص کرده و گفتم : همین جریان که برای شما اتفاق افتاده ، برای من هم اتفاق افتاده است ، (96)

مجری کوچک من به صدا در آمد

مرحوم حضرت آیت الله شاه آبادی (رحمة الله علیه)شب های جمعه در مسجد جامع بازار تهران 2 ساعت مانده به اذان صبح برنامه دعای کمیل داشتند .
آقا میرزا مهدی ، خادم آقا ، درست می کرد و می رفت آقای شاه آبادی را از کوچه می آورد .
وقتی آقای شاه آبادی می آمدند کمی استراحت می کردند بعد مردم را بیدار می کردند و آقای شاه آبادی منبر می رفتند . مرحوم شاه آبادی دعای کمیل را از حفظ می خواندند ، چه دعای با حالی بود .
زمانی بیماری حصبه شیوع پیدا کرده بود یکی از رفقای ما هم (آقا شیخ یوسف کردستانی) به این بیماری مبتلا شده بود .
دوستان پیشنهاد کردند که برویم دعای کمیل آقای شاه آبادی (رحمة الله علیه) و دوستانمان را دعا کنیم ، بهبود یابد .
اتفاقا آن شبی که رفتیم شب بسیار سردی بود . به حدی که آب حوض وسط مسجد یخ ضخیمی بسته بود .
آن شب وقتی آقای شاه آبادی به آخر دعا رسیدند ، آیات عذاب و جهنم را با حالت خاصی می خواندند؛ ضجه و شیون مردم بلند شده بود .
یک دفعه من در همان حال متوجه شدم ستون های مسجد با آن ضخامت و بزرگی به صد در آمدند : حتی پنجره بالای محراب که الان هست به صدا در آمده بود . البته طوفانی در کار نبود و باد نمی آمد ، بعد از تمام شدن دعا دیدم پنجره هنوز صدا می دهد .
بعد از چند روزی خدمت آقا شیخ محمد حسین زاهد رسیدم و آن چه را که دیدم بودم برای ایشان تعریف کردم .
ایشان بعد از شنیدن حرفهای من به گریه افتاد و فرمود : داداشی وقتی که من داشتم تفسیر مطالعه می کردم ، به آیات عذاب و جهنم رسیدم . همین طور که آن آیات را در ذهن می گذراندم ، مجری (97)کوچک من به صدا در آمد ، داداشی اینها همه چیز را می فهمند ، درک دارند . (98)

ملکی را که بیدارم می کند می بینم

آن مرحوم اهل نماز شب و تهجد بود و خیلی ما را سفارش می کرد که نماز شب را بخوانیم از آقا سؤ ال می کردیم ، که چه جوری بیدار شویم ؟ ایشان می فرمود : برای اینکه سر ساعت بلند شوید آیه آخر سوره کهف (قل انما . . .) را بخوانید ، حتما بیدار می شوید و در ادامه می فرمود : داداشی ها وقتی من آیه را می خوانم ، ملکی را که بیدارم می کند ، می بینم . (99)

یک اسکناس دو تومانی به من دادند

حضرت آیت الله حق شناس حفظه الله تعالی برای بنده تعریف می کرد :
آن موقعی که در قم مشغول تحصیل بودم ، زمانی رسید که دیگر پولی نداشتم . لذا متوسل به امام زمان ارواحناله الفدا شدم .
شب در خواب حضرت را دیدم که روی تختی نشسته اند و جلوی حضرت تشتی است و داخل آن پول بود ، حضرت صاحب الامر وقتی مرا دیدند ، دست بدند داخل تشت و یک اسکناس دو تومانی به من مرحمت کردند .
بلافاصله از خواب بیدار شدم نمی دانستم تعبیرش چیست . روزهای پنجشنبه به تهران می آمدم ، آن هفته هم طبق معمول به تهران آمدم ، مستقیما خدمت آقا شیخ محمد حسین زاهد رسیدم . و ایشان بدون مقدمه از داخل جیبشان یک اسکناس دو تومانی به من دادند . (100)

احترام به سادات

زمانی که پسر آقای سید علی نقی ، امام جماعت مسجد دروازه را خدمت آقا بردم که در خدمت آقا تحصیل کند . آن زمان شهریه 3 یا 4 ریال بود . سر ماه وقتی برای پرداخت شهریه رفتم ، ایشان فرمود : داداشی تو حاضری من پسر حضرت زهرا سلام الله علیها را درس بدهم و پول بگیرم ، حیف نیست .
هر چه اصرار کردم که آقا ، شما خرجتان فقط از این راه تاءمین می شود این پسر هم یکی از آن بچه هاست .
ایشان قبول نکرد و فرمود : راضی نباش برای درس دادن به پسر حضرت زهرا (س) پول بگیرم . (101)

من با محبوب اینها کاری ندارم

ایشان یک محبوبیت خاصی بین مردم و جوانان داشتند و این سؤ ال برای من مطرح بود که چرا مردم آقا را دوست دارند . روزی این فرصت برایم پیش آمد ، خدمت آقا عرض کردم ، آقا یک سؤ الی از شما دار .
آقا فرمودند : بفرمائید .
گفتم : آقا چرا مردم این همه به شما علاقه مند هستند و شما را دوست دارند ؟
آقا فرمودند : داداشی سر کار در این است که من با محبوب اینها (دنیا و پول) کاری ندارم .
واقعا همین طور بود . ایشان به دنیای مردم به ثروت و نعمت آنها چشم نداشت . (102)

آقا مادر پیری داشتند که ایشان مراقبت ایشان را بر عهده داشت . مادر به حدی پیر بود که نمی توانست برای قضای حاجت به دستشویی برود؛ لذا آقا هنگام قضای حاجت برای مادر لگنی قرار می داد . وقتی مادر چند ضربه به لگن می زد ، یعنی وقت برداشتن لگن است .
روزی به در منزل آقا رفتم ، آقا در را باز نکرد؛ خیلی طول کشید تا آقا بیاید . وقتی آقا در را باز کرد ، دیدم لباسشان خیس است . از آقا سؤ ال کردم چرا لباستان خیس است ؟
فرمود : موقعی که مادرم ضربه به لگن زده بود ، من متوجه نشدم و کمی دیر رفتم ، همین که نزد مادر رفتم ، از عصبانیت لگدی به لگن زد و لباس من نجس شد .
گفتم : مادرتان چیزی نگفت .
آقا فرمود : چرا ، وقتی مادرم دید که لباس مرا نجس کرده است گفت : ننه ، حسین ، نجست کردم ، جواب دادم ، مادر چیزی نگفتید؛ حالا هم چیزی نشده ؛ این همه من شما را در کودکی نجس کردم ، شما چیزی نگفتید؛ حالا هم چیزی نشده و عیبی ندارد . (103)

اگر گریه نباشد چشم را هم نمی خواهم

مرحوم آقا چشمشان ضعیف شده بود ، لذا به اتفاق آقا به دکتر مراجعه کردیم . دکتر بعد از معاینه به آقا عرض کرد ، چشم شما خیلی ضعیف شده است به خاطر همین برای سلامتی آنها نباید گریه کنید ، چون گره برای شما ضرر دارد و اگر گریه کنید احتمال دارد که بینایی تان را از دست بدهید .
آقا در جواب فرمود : آقای دکتر من چشم را برای امام حسین (ع) می خواهم اگر گریه نباشد ، چشم را هم نمی خواهم . (104)

داداشی من اینجا نیستم

شخصی گرفتار شده بود و حاجتی داشت . به یاد مرحوم شیخ محمد حسین زاهد می افتد . به خاطر همین ، شب جمعه می رود به ابن بابویه در مقبره مرحوم آقا و به ایشان متوسل می شود . بعد از ساعتی خوابش می برد . عالم خواب می بیند که شیخ محمد حسین زاهد رحمة الله علیه از درب اصلی قبرستان ابن بابویه وارد می شود و به سمت مقبره می آید . وقتی که می رسند آقا می فرماید : داداش جون ، بلند شو برو ، حاجتت برآورده شد ، ولی داداشی ، من اینجا نیستم ، بلکه در کربلا هستم . (105)

فصل پنجم : ایام بیماری و وفات

ایام بیماری

نماز صبح را به امامت ایشان خوانم . بعد از خواندن تعقیبات به اتفاق ایشان از مسجد بیرون آمدم در بین راه یک دفعه آقا رو کرد به من و فرمود : داداشی دیشب خوابی دیدم که در آن شخصی می گفت ، حسین عمرت آفتاب لب بوم است ، حواست جمع باشد .
دو ماه بیشتر از این ماجرا نگذشته بود که خبر بیماری و بستری شدن ایشان را شنیدم . (106)
لذا برای عیادت به منزل ایشان رفتم . به غیر از من عده ای دیگر از دوستان آنجا بودند و دکتری مشغول معاینه آقا بود . بعد از معاینه ، علت بیماری را ضعف شدید تشخیص داد .
وقتی علت را فهمیدیم ، خیلی ناراحت شدیم به ایشان فهماندیم که اگر شما به خودتان سخت نمی گرفتید ، الان مریض نبودید و ما می توانستیم بیشتر از محضر شما استفاده نماییم .
ایشان وقتی ناراحتی ما را دید فرمود : از کجا معلوم اگر من به خودم می رسیدم ، همین چیزی می شدم که حالا هستم . در طول بیماری ، اغلب روزها در خدمت ایشان بودم اما حتی نشنیدم یک ناله و یا شکایتی کند . (107)
در یکی از همین روزها وقتی بر سر بالین ایشان نشسته بودم ، آقا فرمود : داداشی ، این وضع زندگی و خانه و رفتار من است ولی دارند مرا می چلانند .
در جواب به شوخی گفتم : آقا برای این است که دیگر چیزی باقی نماند و پاک پاک باشید (108)

روز به روز حال آقا بدتر می شد تا اینکه شب یتیمی فرا رسید؛ حالشان خیلی بد شده بود ، یک دفعه چشمشان را باز کرد و فرمود : مرا از جایم بلند کنید ، آقا تشریف آورده اند . همان طور که زیر بغل ایشان را گرفته بودیم گفتند : السلام علیک یا ابا عبدالله بعد از گفتن این جمله در حالی که تکیه بر دستان ما داده بود ، در فانی را وداع گفت .
خبر وفات ایشان در بازار پخش شد . جوانان مثل این که پدر خود را از دست داده باشند ، گریه و زاری می کردند . غصه عالم بر دلم نشسته بود چرا که از پدر به من نزدیک تر بود . (109)
جمعیت زیادی جمع شده بود با گفتن ((لااله الا الله)) اما وی را حرکت دادیم . عاشورایی بر پا شد . بر اثر شلوغی جمعیت ، اما وی به شدت این طرف و آن طرف می رفت . جمعیت قابل کنترل نبود . دیدم اما وی با این تکان هایی که می خورد ، ممکن است که سر آقا زخمی شود . با زحمت و از روی سر جمعیت خودم را داخل اماری رساندم و سر ایشان را با یک عالم غم در میان دستم نگه داشتم . (110)
مراسم تشییع از مسجد امین الدوله شروع شد و با خیل جمعیت آن هم پای پیاده حسین حسین گویان حرکت کردیم و تا ابن بابویه شهر ری که مسیر کوتاهی نبود ، رفتیم . در بین راه مواظب بودیم که مامورین نیایند (چون تشییع جنازه ممنوع بود)بعد از رسیدن به ابن بابویه ، مراسم غسل و کفن با یک حالت روحانی خاصی برگزار شد .
یکی از مقبره ها که مال یکی از ارادتمندان ایشان بود برای دفن آماده شد . با جمعیت تا کنار مقبره آمدیم در میان جمعیت چشم به شیخ رجبعلی خیاط افتاد که بالا سر قبر آقا بلند بلند گریه می کرد . ولی بعد از چند دقیقه چیزی دیدم که خیلی تعجب کردم دیگر شیخ رجبعلی خیاط گریه نمی کرد بلکه لبخندی بر لب داشت . از خودم علت آن گریه و آن لبخند را می پرسیدم ولی جوابی نداشتم تا اینکه روزی از خود ایشان علت را پرسیدم .
شیخ رجبعلی در جواب گفت : وقتی بالا سر قبر شیخ محمد حسین زاهد بودم عالم برزخ به من مکاشفه شد دیدم شیخ محمد حسین بالا سر قبرش ایستاده و مضطرب است و می ترسد داخل قبر شود . ناگهان وجود مقدس و مبارک سید الشهداء علیه السلام تشریف فرما شدند و به شیخ محمد حسین اشاره کردند و فرمودند : نترس من با تو هستم . گریه برای ترس و اضطراب شیخ محمد حسین زاهد بود و لبخند برای تشریف فرمایی امام حسین علیه السلام . (111)
بعد از دفن آقا تا عصر آنجا ماندیم . هیچ وقت شب 21 محرم سال 1372

(هجری قمری) را که در آن پدری مهربان و استادی دلسوز را از دست دادم فراموش نمی کنم . تا مدتها به اتفاق دوستان شبهای جمعه در مقبره محل دفن مراسم دعای کمیل بر پا می کردیم .

ضمائم

1 . شیخ صدوق ((ابن بابویه))؛

محمد ابن علی ابن موسی ابن بابویه معروف به شیخ صدوق در حدود سال 306 ق در شهر قم متولد می گردد .
در سنین کودکی فراگیری دانش دینی را نزد پدر آغاز می کند کم کم مراحل پیشرفت و ترقی را طی نمود تا اینکه به در خواست رکن الدوله دیلمی از قم هجرت و به ری اقامت می گزیند . رفته رفته به مبارکی دعای حضرت ولیعصر (عج) برکت و جود شیخ فراگیر و شهرتش عالم گیر می شود . از آن جناب نزدیک به 300 عنوان کتاب بجا مانده است و معروفترین آنها کتاب شریف من لا یحضره الفقیه می باشد . سرانجام پس از عمری تلاش در اشاعه فرهنگ اهل بیت ، علیهم السلام در سال 381 ق در سن 75 سالگی دعوت حق را لبیک گفت . عاشقان مکتب اهل بیت پس از تشیح در نزدیکی مرقد حضرت عبدالعظیم حسنی در شهر ری به خاک سپردند .

2 - حضرت آیت الله محمد شاه آبادی رحمة الله علیه ؛

در سال 1292 ق در حسین آباد اصفهان در بیت علم و فقاهت ، فرزندی پا به عرصه وجود نهاد که محمد علی نامیده شد . پدرش حضرت آیت الله میرزا محمد جواد بید آبادی فقیهی وارسته بود محمد علی ابتدا در نزد پدر و پس از آن در محضر درس برادر بزرگتر ، شیخ احمد مجتهد حاضر می گردد در سال 1304 ق به همراه پدر به تهران می آید در تهران در محضر بزرگانی چون ، حضرت آیت الله میرزا حسن آشتیانی و حکیم بزرگ میرزا ابوالحسن جلوه شرکت می کند ، پس از 11 سال اقامت در تهران به اصفهان می رود . در آن جا دو سال توقف می کند بعد هم به نجف اشرف رفته و مشغول تدریس می گردد . اما به درخواست مادر ، کرسی تدریس را رها و راهی ایران می شود ، مردم تهران بعد از اطلاع ورود آقای شاه آبادی به ایران ، از ایشان خواستند که به تهران بیاید ، ایشان هم می پذیرد ، بعد از ورود در خیابان شاه آباد جمهوری اسلامی فعلی ساکن می شود ، بعد 17 سال اقامت در تهران راهی قم می گردد مجددا بعد از 7 سال اقامت در قم به تهران مراجعت می کند . سرانجام پس هفتاد و هفت سال در سال 1328 روح او به ملکوت اعلی پرواز کرد .
جنازه پاک او با تشیع هزاران نفر از مردم مؤ من به حضرت عبدالعظیم در شهر ری منتقل و در مقبره شیخ ابوالفتح رازی دفن می گردد .

3 - حضرت آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی ، ((رحمة الله علیه))

در سال 1246 هجری شمسی در تهران متولد می شود ، پدرش آیت الله سید مصطفی کاشانی از علماء و مراجع بزرگ شیعه در عصر خویش بود .
سید ابوالقاسم در 16 سالگی به همراه پدر عازم نجف اشرف گردید ، در آنجا از محضر درس پدر و دیگر اساتید همچون آیت الله میرزا محمد تقی شیرازی و آخوند خراسانی استفاده می نماید تا اینکه بواسطه هوش و ذکاوت در سن 25 سالگی به درجه اجتهاد می رسد . از خصوصیات بارز آن مرحوم روح آزادی خواهانه و ظلم ستیزی را می توان نام برد . از مبارزات آن مرحوم ، مقابله با استعمارگران انگلیسی در جنگ اول جهانی ، حضور فعال در انقلاب 1920 عراق ، تلاش و رهبری مردم برای ملی شدن صنعت نفت ، آگاه کردن مردم از خطر بوجود آمدن دولت غاصب اسرائیل و برپایی تظاهرات باشکوه بر ضد اسرائیل در سالهای 1326 و 1327
خطر این عالم مجتهد برای رژیم ستم شاهی باعث شد که در سال 1334 هجری شمسی شاه برای اینکه در پیوستن به پیمان ((سنتو)) مشکلی از جانب این عالم بزرگوار ایجاد نشود ، ترتیبی داد تا در دی ماه او را به بهانه شرکت در ترور رزم آرا دستگیر و روانه زندان کنند ، سپس بعد از شکنجه های فراوان در دادگاهی فرمایشی محکوم به اعدام شده اما به موجب اعتراض یک پارچه روحانیت به ویژه آیت الله بروجردی به ناچار از اعدامش صرف نظر و پس از مدتی آزاد می شود .
سرانجام پس از عمری مجاهدت در راه اعتلای اسلام در23 اسفند 1340 هجری شمسی دار فانی را وداع گفت ، پیکرش در میان انبوه عاشقان تا حرم عبدالعظیم تشیع می گردد و بین مزار آن حضرت و امامزاده همزه به خاک سپرده می شود .

4 - حضرت آیت الله میرزاعبدالعلی تهرانی ((رحمة الله علیه))؛

از علمای بزرگ و مدرسین اخلاق تهران و از شاگردان مکتب آیت الله حائری مسیح مسجد جامعی تهرانی ، چشم به جهان می گشاید . دروس حوزوی را در تهران شروع می نماید و پس از طی مقدمات و سطح راهی قم می شود در آنجا در محضر درس بزرگانی همچون آیت الله حائری (ره) حاضر می گردد پس از رسیدن به مدارج عالی به تهران مراجعت و مشغول تربیت و تهذیب نفوس مستعده می گردد ، در بازار تهران مسجد میرزا موسی اقامه جماعت می کرد ، پس از آن مرحوم دو فرزند ایشان حضرت آیت الله حاج آقا مرتضی تهرانی و حضرت آیت الله مجتبی تهرانی راه پدر را ادامه می دهند .

5 - حضرت آیت الله میرزا عبدالکریم حق شناس حفظه الله ؛

ایشان در سال 1338 هجری قمری در تهران دیده به جهان می گشاید در تهران دروس حوزوی را نزد بزرگانی چون : حضرت آیت الله سید علی حائری معروف به مفسر ، حضرت آیت الله میرزا طاهر تنکابنی ، شیخ محمد حسین زاهد ، حضرت آیت الله شاه آبادی ، حاج شیخ محمد رضا تنکابنی فرا می گیرد ، پس از اتمام دروس سطح در سال 1358 هجری قمری راهی قم می شود در : جا در محضر درس حضرات آیات حجت ، سید محمد تقی خوانساری و بروجردی رحمة الله علیه حاضر می گردد و از وجود آن بزرگان بهره مند می شود بعد از فوت شیخ محمد حسین زاهد 1372 هجری قمری ، مومنین مسجد امین الدوله بنابر وصیت آن مرحوم دسته جمعی خدمت حضرت آیت الله بروجردی در قم می رسند و از ایشان تقاضا می نماید که حاج میرزا عبدالکریم حق شناس را به امامت مسجد امین الدوله انتصاب و اعزام فرمایند .
حسب الامر آقای بروجردی ، ایشان به تهران مراجعه و در مسجد امین الدوله راه استاد را ادامه می دهد ایشان همچون استاد ، در تربیت و تهذیب جوانان ، بسیار ساعی و کوشا می باشند حتی در حال حاضر که بیمار می باشند از این امر مهم غافل نشده اند .

6 - حضرت آیت الله سید علی حائری (ره) معروف به مفسر؛

از علماء و دانشمندان و ساخت کرسی درس تفسیر طراز اول در مسجد جامع بازار تهران بود ، و در زهد و ورع ابوذر دوران و دارای مقامات معنوی و صفای باطن بسیاری بود . بسیاری از طلاب و مردم متدین و تجار از درس تفسیر ایشان بهره مند می شدند .
از آثار آن مرحوم می توان تفسیر شریف مقتنیات الدر نام برد ایشان پس از عمری تلاش در گسترش فرهنگ قرآنی و تربیت نفوس در سال 1362 قمری دار فانی را وداع می گوید ، ایشان را پس از تشییع در مقبره ای واقع در امامزاده عبدالله شهر ری مدفون می نمایند .

7 - فرخ خان امین الدوله ؛

ابوطالب غفاری کاشانی معروف به فرخ خان امین الدوله یکی از رجال دوره قاجاریه می باشد که در اوایل جوانی به عنوان پیش خدمت فتحعلیشاه در دربار مشغول به کار شد در اثر بروز لیاقت کم کم به مقام سفارت و وزارت رسید .
او از طایفه غفاریها که اولاد اباذر غفاری می باشد ، بود . در فرخ آباد کاشان متولد می گردد . از خصوصیات او می توان علاقه مندی وی به اشاعه فرهنگ و نشر آثار تمدن مغرب زمین در ایران نام برد .
از فرخ خان امین الدوله آثار متعددی در کاشان و تهران باقی مانده است ، از آن جمله مسجد و مدرسه امین الدوله واقع در محله چال میدان چهار راه سیروس فعلی نام برد ، اما در سالی که خیابان سیروس را احداث می کردند مسجد و مدرسه را خراب می نمایند . اما مسجد امین الدوله بوده ، در ابتدا مسجد کوچکی بوده که بعد از فوت امین الدوله اهالی محل ، مسجد را بزرگتر می نمایند ، اما بر اثر رطوبت زیاد و قدیمی بودن تصمیم به خراب کردن و توسعه آن گرفته می شود ، لذا برای کسب تکلیف خدمت حضرت آیت الله العظمی بروجردی می رسند ، پس از گزارش وضعیت مسجد به حضرت آیت الله ، ایشان می پرسند ، مسجد تا چند سال دیگر دوام دارد ، جواب داده می شود حداکثر 10 الی 15 سال دیگر ، آقای بروجردی می فرمایند پانزده سال خیلی کم است مسجدی بسازید که هزار سال عمر کند . حسب الامر مسجد قدیمی خراب و مسجد فعلی بنا می گردد .
مسجد جامع بازار تهران به شهادت کتیبه های موجود در زیارتگاهای داخل شهر تهران قدیم قسمت اصلی و قدیم پایتخت از قرن 9 هجری رو به آبادی و رونق گذاشته است بدین لحاظ تردیدی نمی تواند داشت که مسجد جامع بازار تهران هم لااقل در قرن 9 هجری موجود و دایر بوده است لکن آنچه در حال حاضر دیده می شود اثری قدیمی تر از قرن 13 هجری قمری در مسجد مزبور به نظر نمی رسد و امری طبیعی است که پس از برگزیده شدن تهران به عنوان پایتخت بنای مسجد جامع تجدید و توسعه یافته باشد .
مسجد فعلی مشتمل بر صحن بزرگی است ، دو ایوان عظیم از عهد قاجاریه قرن 13 هجری قمری و شبستانهایی از همان زمان در ضلع جنوبی وجود دارد در قسمت شمالی یک شبستان در زیر زمین و یکی در بالای آن احداث شده است و درب اصلی مسجد در ضلع غربی واقع شده و بالاتر از چار سوق بزرگ قرار گرفته و در هر یک از گوشه های شمال شرقی و

جنوب شرقی در فرعی قرار دارد .
در ضلع شرقی مسجد هم ، مسجد و شبستان چهل ستون قرار دارد و بالای آن کتابخانه مسجد چهل ستون قرار گرفته است .

پی‌نوشتها

1- منیه المرید/117
2- کتاب علامه محدث نوری ، محمد حسین صفا خواه ، عبدالحسین طالعی بحارج 105 / 2و3 .
3- در حال تدوین
4- حمام نقلی واقع در کوچه روبروی مسجد امین الدوله .
5- حاج حسین توانا
6- حاج محمودعبدالله زاده
7- حاج حسین توانا
8- حاج احمدساعی نژاد
9- حاج احمدکاشانی به نقل ازمرحوم سیداحمدمیرخانی
10- حاج محسن قلهکی
11- حاج محسن قلهکی
12- حاج محسن قلهکی
13- حاج حبیب الله عسگر اولادی .
14- به نقل ازحضرت آیت الله حق شناس حفظه الله تعالی *چون آقا برای تدریس از بچه هاشهریه می گرفت به همین علت معتقد بود ساعت درس شرعا باید دراختیار شاگردان باشد.
15- حاج رضا طالقانی
16- اکثر شاگردان ایشان در بازار مشغول کار بودند
17- حاج محمود اخوان
18-قطاری بسیارقدیمی که بین تهران و شهر ری وجود داشت ودرعرف مردم تهران ماشین دودی نامیده می شد.
19-حاج محمود اخوان
20- حاج قاسم افچه ای
21- حاج حبیب الله عسگر اولادی
22- حاج کاظم یحیایی - حاج حبیب الله اولادی
23- حاج کاظم یحیایی
24- حاج صادق وهاب آقایی
25- حاج محسن آسایشی - حاج محسن قلهکی و...
26- حاج آقا بزرگ میر خوانی ، حاج عباس حبیبی و...
27- حاج محمد عبدالله زاده
28- دورانی که ایشان منحصرا به کار تعلیم و تربیت مشغول بودند
29- مقدار شهریه که در خاطرات آمده برای زمانهای مختلف می باشد.

30- حاج علی گیاهی
31- حاج آقا بزرگ میرخوانی
32- حاج احمد پورصابر به نقل از حاج سیدرضا سبحانی
33- حاج آقا شفیق
34- حاج محسن آسایشی
35- حاج علی گیاهی
36- ایشان چشمانی بسیار ضعیف داشتند لذا در هنگام داه رفتن شاگردان کمک می کردند.
37- حاج احمد ساعی نژاد
38- مغنی یکی از کتاب های حوزه است .
39- بحثی است در باب غیبت که علما قائل هستند که نفی کمال غیبت نمی باشد و فقط اثبات یک عیب و نقص غیبت محسوب می شود.
40- حاج حسین توانا
41- حاج حبیب الله عسگر اولادی
42- حاج حسین دوایی
43- مرحوم حاج عابدین نیری
44- پول بچه ها را آقای خرازی جمع می کرد.
45- حاج حبیب الله عسگر اولادی
46- سید مصطفی میر طاهری
47- حاج حبیب الله اولادی
48- حاج حسین توانا
49- حاج حبیب الله عسگر اولادی
50- حضرت آیت الله سید محسن خرازی
51-ارتش عصر پهلوی
52-حاج احمد کاشانی به نقل از مرحوم سید احمد میر خوانی
53-حاج محسن قلهکی
54- حاج کاظم یحیایی
55-حاج حسین دوائی
56- حاج حسین توانا
57-حاج محمود اخوان به نقل از دیگران
58- حاج مهدی استادی به نقل از شخص دیگری
59- حاج محمد عبدالله زاده
60- حاج رضا طالقانی به نقل از دیگری
61- عضو مجلس خبرگان رهبری و مدرس درس خارج حوزه علمیه قم .
62-دبیر کل جمعیت معتلفه ، نماینده ولی فقیه در کمیته امداد و عضو مجمع تشخیص مصلحت

63-حاج محسن قلهکی
64-حاج آقا بزرگ میر خوانی
65-فرزند مرحوم آیت الله میرزا عبدالعلی تهران از علماء و اساتید اخلاق آن زمان
66- حضرت آیت الله حق شناس مدظله
67-حاج آقا عبادتی
68- حاج حسین توانا
69- حاج حسین توانا
70- آیت الله نصرالله شاه آبادی
71- حاج رضا طالقانی به نقل از دیکری
72- حاج محسن آسایشی
73- حاج حبیب الله عسگر اولادی
74- حاج عباس حبیبی
75- حاج حسین توانا
76-حاج عباس حبیبی
77-حاج رضا طالقانی
78-حاج رضا طالقانی
79- حاج حبیب الله عسگر اولادی
80- حاج آقابزرگ می خوانی
81-حاج عباس حبیبی
82-حاج آقا بزرگ میر خوانی
83-حاج حبیب الله عسگراولادی -جاج محمد عبدالله زاده
84- حاج حبیب الله عسگر اولادی
85- حاج علی گیاهی
86- حاج محمد عبدالله زاده
87- مرحوم حاج عابدین دینی
88- حاغج محمود اخوان
89- حاج محمد عبدالله زاده
90- حاج علی گیاهی به نقل از سید عباس افچه ای
91- حاج احمد کاشانی
92- حاج رضا طالقانی به نقل از حاج حسین قزوینی مداح
93- حاج حبیب الله عسگر اولادی
94- در آن زمان سربازی برای متینین زجر آور بود.
95- حاج حبیب الله عسگر اولادی
96- حاج رضا طالقانی
97- صندوقچه کوچکی که در اان قلم و دوات می گذاشتند

98- حاج محمود اخوان
99- حاج علی گیاهی
100- حاج احمد ساعی نژاد
101- حاج حسین دوائی
102- حاج احمد پور صابر
103- حاج آقا عبادتی
104- حاج علی گیاهی به نقل از حاج رضا فرشچی
105- حاج رضا طالقانی
106-مرحوم حاج عابدین نیری
107-حاج حسین توانا
108-حاج محمود اخوان به نقل از مرحوم حاج حسین نیک بین
109- حاج احمد رحیمی صفت
110- مرحوم حاج عابدین نیری
111- حاج رضا طالقانی یه نقل دیگری

9- كرامات الحسينية

جلد اول

مقدمه

الحمد لِلّه الّذی سمک السماء و ندب عباده الی الدعا و الصّلوة و السّلام علی من قدمه فی الاصطفاء محمّد خاتم الانبیاء و علی آله الطاهرین مصابیح الدجی سیّما علی حجّة بن الحسن خاتم الاوصیاء روحی و ارواح العالمین له الفداء .
حمد و سپاس و ثنا مخصوص خداوندی است که این همه نعمتهای بی شمار را به ما ارزانی بخشید و دنیا را دار بلا و محلّ ابتلاء قرار داد و شکری بی منتها شایسته پروردگاری است که خوان بلا را مخصوص اولیاء نمود .
و درودی بی حصر و عدد بر پیامبر گرامیش محمّد مصطفی و اهلبیت ابرار و عترت اطهارش خصوصاً یکه تاز میدان جانبازی و شهسوار عرصه یکه تازی ، شهید راه خدا و فانی در طریق رضا تشنه لب کربلا ، کُشته گریه و زاری و شفیع روز سوگواری آنکه اجزای کائنات در مصیبتش متغیر و تمام ماسوی در عزایش متاءسف و متحیّر شدند .
و امّا بعد ، وقتی که شدائد زندگی به ما رو می آورد ، زمانی که حوادث غیر مترقّبه در مسیر پیشرفت ها خود نمائی می کنند و گاهی که امراض سخت و یا لاعلاج آدمی را به زانو در می آورد و خلاصه گرفتاری های گوناگون جلوه گری می کند بدنبال این مطلب انسان راه چاره ای می جوید تا از این ناملایمات خلاصی یابد .
به این معنی که اگر مریض است از دکتر و دوا استفاده کند ، اگر فقر و فلاکت او را تهدید می کند از مردم متمکن کمک بگیرد و اگر تیرهای حوادث او را آماج خود قرار داده نا امید نشده با وسائلی که خود می داند سنگ را از مسیر ترقی خود بردارد .
ولی سِرّ مطلب این که گاهی شدائد و گرفتاری بنحوه ایستکه وسائل بشری آن را چاره نمی کند و یا اصلاً در مقابل چاره ای نمی بیند ، در چنین موقع انسان چه کند ؟ اینجاست که باید متوجه قدرتی شد که تنها آن قدرت می تواند انسان را از بند گرفتاری و شدائد زندگی برهاند و اکثر مردم که از یاد خدا غافلند در چنین موقعی بیاد خدا می افتند و این خود یکی از راه های خدا شناسی است که سر چشمه آن از درون فطرت انسانی می جوشد چنانکه در ارشاد القلوب دیلمی روایتی است که مردی از امام صادق (ع) پرسید که مرا راهنمائی کن بسوی خدا و خدا را برایم بشناسان که خدا چیست ؟ زیرا با بعضی ها در بحث متحیر می شوم .
حضرت فرمود : آیا تا به حال به دریا رفته ای و سوار کشتی شده ای ؟ گفت : بله .
حضرت فرمود : تا بحال برایت پیش آمده که طوفانی بیاید و کشتی را

درهم بشکند و هیچ نجات دهنده ای یا کشتی دیگری یا نجات غریقی نباشد که به فریادت برسد و هیچ راه علاج و کمکی برایت نباشد ؟ عرضکرد : بلی .
حضرت فرمود : در این هنگام آیا قلبت به چیزی تعلق گرفته که در آن لحظه و حال اضطراب ، یک قدرتی تو را نجات دهد و کمک کند و دستت را بگیرد ؟ عرضکرد : بلی .
حضرت فرمود : آن قدرت همان خداست که قادر به نجات توست در آن موقع که هیچ ناجی و فریادرسی نیست .
اکنون چون خدا را قادر و چاره ساز و حلاّل تمام مشکلات و تنها مؤ ثر در وجود دانستیم .
مطالب کتاب را به آسانی می توان پذیرفت و نیز تشریح مسئله توسل و چگونگی آن به یک روایت زیر اکتفا می کنیم که در وسائل الشیعه ، کتاب الصلوة باب استحباب الالحاح فی الدعاء است .
حضرت سلمان فارسی رضوان اللّه علیه می فرماید : خدمت حضرت رسول اکرم (ص) بودم حضرت فرمود : خداوند متعال می فرماید : ای بندگان من آیا تا بحال شده کسی خدمت شما حاجتی داشته باشد و شما به او اعتنائی نکنید و او محبوب ترین خلق را به عنوان وسیله و شفیع بر شما تحمیل کند و شما هم به احترام آن واسطه و بزرگ خجالت زده شوید و حاجتش را روا سازید ؟ پس آگاه باشید و بدانید محبوبترین و برترین خلق نزد من محمّد و برادرش علی و امامان و پیشوایان بعد از او هستند و به وسیله اینها می توانید تقرب یابید و نزدیک شوید (یعنی هر کس حاجتی داشته باشد نزد خدا ، باید محمّد و آل علی (علیهم السلام) را واسطه قرار دهد .)
پس آگاه باشید ، اگر کسی خواست دعایش مستجاب شود و من به او توجّه داشته باشم یا گرفتاری و ابتلائی او را فرا گرفت و مایل است ، گرفتاری او برطرف شود یا هر حاجتی که داشته باشد و بخواهد روا گردد ، باید بهترین خلق که محمّد و آل طیبین و طاهرین او هستند را نزد من شفیع و واسطه قرار دهند تا به بهترین و نیکوترین وجه حاجت آنها را روا سازم .
پس بنابر این ما در راه درمان دردهای ناعلاج و صعب العلاج و رفع و دفعه هر گونه گرفتاریها و ناملایمات از باب وابتغوا الیه الوسیلة به خاندان محمّد و آل محمّد صلوات اللّه علیهم اءجمعین متوسل شده و این بزرگواران را در پیشگاه الهی شفیع و واسطه قرار داده و بخاطر منزلت ایشان حوائج خود را از خداوند متعال خواست .
یکی از چیزهای مهمی که مورد بحث ما هست معجزه و کرامت و امور خارق العاده و یا آن قول یا فعلی که بر خلاف طبیعت و عادت بشر است

که عقول همه عقلاء عالم را تکان داده و حتی افکار دانشمندان جهان را حیران ساخته آن قدرت و قوه ایست که پروردگار متعال آن را به پیغمبران و اوصیاء و خلفاء و جانشینان و بندگان صالح و اولیاء عنایت فرموده تا دلیل و نشانه بر صدق نبوت و امامت و حجت بر خلق تمام باشد تا مردم فرمان برداری از دستورات و فرمایشات ایشان نمایند که همان دستورات و فرمایشات حق است و از مهالک دنیا و آخرت نجات یابند و رستگار شوند و اگر این امر خارق العاده اگر با تحدّی وادعا باشد معجزه و اگر بدون ادعاء و تحدی باشد کرامت گویند .
نا گفته نماند که مسئله کرامت بطوری در این دنیای قرن بیستم و علم جلب توجه کرده که بعضی از دانشمندان غرب در این باره مطالبی نوشته اند و ناچار معترف بکرامات و خوارق عادات گردیده اند که از جمله آنها دکتر الکسیس کارل فیزیولوژیست و زیست شناس بیولوژی فرانسوی و برنده اولین جایزه نوبل در آمریکا و خلاصه کسی که در قلب کشورهای اروپا زندگی می کند و بلحاظ شخصیت علمی فوق العاده ای که دارد و در پیشتر مجامع علمی و پزشکی اروپا سمت ریاست و عضویت آنرا داراست در کتاب خود (انسان موجود ناشناخته) چنین می نویسد :
در هر کشور و هر عصر مردم به کیفیّت معجزه و درمان سریع کم و بیش بیماریها در زیارتگاهها و اماکن مقدسه معتقد بوده اند ، اما امروز پایه این اعتقادات سست شده و عده ای از پزشکان وجود معجزه را جایز نمی شمرند مع هذا این افکار با مشاهداتیکه در دست داریم باید مورد غور و تاءمل قرار گیرد .
موارد زیادی از این مشاهدات بوسیله مؤ سسه پزشکی لورد جمع آوری شده است اطلاعات کنونی ما در باره تاثیر فوری نیایش (دعا) در شفای امراض روحی شرح حال بیمارانی که از امراض گوناگون چون سل استخوانی و صفاقی و دمل و سرد سلی و زخمهای چرکین و سل پوستی و سرطان و غیره درمان یافته اند متکی است چگونگی معالجه نزد این و آن تفاوت زیادی ندارد ، اغلب درد شدیدی احساس و سپس شفای کامل فرا می رسد بعد از چند ثانیه و یا چند دقیقه و یا حداکثر چند ساعت زخمها جوش می خورد و علائم بیماری از میان می رود و اشتهای مریض باز می گردد گاهی اختلالات عملی پیش از ضابعات عضوی از بین می رود ، در این صورتیکه برای تغییر شکل استخوانی در بیماری پوست و یا عقده های لنفاوی سرطان و برگشتن آنها بحال طبیعی حداقل بطور اغلب دو یا سه روز وقت لازم است این شفای معجزه آسا با سرعت عجیب التیام ضایعات عضوی شخص است و شکی نیست که میزان این التیام و شفا خیلی بیشتر از حد طبیعی می گردد .
خواننده عزیز ملاحظه می فرمائید که چگونه دکتر آلکسیس کارل صریحاً

اعتراف می کند که مشاهدات ما در باره معجزات و خوارق عادات نظریات عدّه ای از پزشکان شکاک را رد می کند این اعتراف از یک شخصیت بزرگ علمی و کسیکه نمی توان لکه ارتجاع و موهوم پرستی باو چسباند مانند دکتر الکسیس کارل فوق العاده شایان توجه است زیرا دکتر نامبرده مانند بعضی از افراد معتقد مذهبی نیست که در باره یکرشته مسموعات خود چنین اعترافی بنماید او یکمرد بر جسته و معروف علمی است ، در کشورهای اروپا برای نظریات و افکارش ارج و ارزش مهمی قائلند چنین مردی صریحاً می نویسد که نه تنها من در باره معجزات مشاهداتی دارم بلکه مؤ سسه پزشکی لورد هم که یکی از مؤ سسات بزرگ پزشکی اروپا است اینگونه مشاهدات قطعی و غیر قابل تاءویل و انکار را جمع آوری کرده است و نیز مطالب دیگری از دانشمندان دنیای غرب هست که بیان آن را در اینجا لازم نمی بینم ، خوانندگان محترمی که دوست دارند مطالعات بیشتری در این زمینه داشته باشند بکتابهای دعا و آثار آن و امور خارق العاده و معجزات از نظر دانشمندان بزرگ اروپا و علوم روز بکتاب (نیایش) نوشته دکتر الکسیس کارل و کتاب (دعا بزرگترین نیروی جهان) نوشته دکتر فرانک لا باخ و کتاب (معجزات) نوشته پرفسور لونیا مراجعه فرمایند .

پس موضوع توسل با این مقدمه ای که نوشته شد راه مقدسی است که مردم را امید وار ساخته و در مشکلات و سختیها بهترین راه چاره بشمار می رود ، حال چون افراد بشر خود را لایق پیشگاه پروردگار متعال نمی داند تا مستقیماً با حضرتش به راز و نیاز بپردازد از این رو در مقام عرض نیاز به درگاه حق یکی از بزرگان دین و آل عصمت و طهارت را واسطه قرار می دهد و به وسیله او توسل می جوید که در میان آن شخصیتهای بزرگوار آقا سیّد الشهداء حضرت حسین بن علی (ع) را که بفرموده پیغمبر (ص) حسین چراغ هدایت و کشتی نجات است چون زمانیکه تاریکی همه جا را فرا گیرد انسان به یک چراغ نور افروز نیاز دارد تا راه خود را در پرتو آن بیابد و الا گمراه شده و به موانع و مشکلات برخورد می کند و امکان دارد به چنگال درندگان گرفتار آید و بالا خره زمانی که نور نباشد و انسان در تاریکی همه جانبه بسر ببرد حتی از خطر سرما و گرما و گرسنگی و مریضی و هزار گرفتاریهای دیگر هم ایمن نخواهد بود ، امام حسین (ع) چراغ و نور هدایت دنیا و آخرت است هر کس به این نور تمسک و توسّل پیدا کند از همه خطرها در امان خواهد بود و کشتی نجات است که هرکس سوار این کشتی (æeŞ?) نجات خواهد یافت .

چهارده ستوOاز ستونهای قرون با همه ساعتها و روزها و سالهایش چون حبه نمکی بر کف اقیانوس آب شد و ناپدید گشت ولی نام مقدّس سالار شهیدان همچنان بر فراز قرون و اعصار می درخشد ، و هر روزی که می

گذرد ابعاد تازه ای از نهضت امام حسین (ع) جلوه می کند مراسم عاشورای حسینی هر سال با شکوهتر از سال پیش برگزار می گردد .
امام حسین (ع) مرز عقیده را درهم شکسته از هر کیش و آئینی دلهائی را به سوی خود جلب و جذب کرده است .
امام حسین پیشتاز شهیدانی است که سرود پیروزی خون رنگ خود را در خیمه تاریخ نواختند و بزرگترین سرمشق را به آزادی خواهان و مُصلحان جهان دادند .
گاندی مصلح بزرگ هند می گوید :
من برای ملّت هند هیچ تازه ای نیاوردم ، بلکه فقط نتیجه ای را که از مطالعات خود در پیرامون قهرمان کربلا به دست آورده بودم ، برای ملّت هند به ارمغان آوردم ، ما اگر بخواهیم هند را نجات دهیم واجبست همان راهی را بپیمائیم که حسین بن علی پیموده .
سخن پردازان هر قدر به وصف او پردازند و شرح قهرمانی او را در نوشته های خود بر فراز قهرمانی پهلوانان افسانه ای ترسیم نمایند باز هم در برابر حقیقت قهرمانی او بس ناچیز خواهد بود حتی کسانی که با مکتب حیاتبخش اسلام آشنا نیستند در برابر شجاعتها و شهامتهای امام حسین (ع) سر تعظیم فرود می آورند ، و راهی را که در برابر دشمن خون آشام خود بر گزید می ستایند .
ماربین آلمانی در این رابطه می گوید :
امام حسین (ع) اوّل شخص سیاستمداری بود که تا به امروز احدی چنین سیاست مؤ ثّری اختیار ننموده است ، اگر حادثه خونین کربلا پیش نمی آمد قطعاً اسلام به این حالت باقی نبود و ممکن بود اسلام و اسلامیان یکباره محو و نابود گردند .
اقبال لاهوری که از مکتب تشیع بیگانه است به هنگام ارزیابی قیام حسینی و آثار ارزشمند آن در حفظ استقلال ممالک اسلامی و قطع ایادی اجنبی می گوید : تاقیامت قطع استبداد کرد
موج خون او چمن ایجاد کرد
خون اوتفسیر این اسرار کرد
ملّت خوابیده را بیدار کرد

این همه تاءکید برای اقامه مجالس عزاداری برای آنستکه جهان اسلام با مکتب حیاتبخش حسینی آشنا شوند و از راه او پیروی کنند
محمّد علی جناح قائد اعظم و مؤ سّس پاکستان می گوید :
هیچ نمونه ای از شجاعت ، بهتر از آنکه امام حسین (ع) از لحاظ فداکاری و جانبازی نشان داد ، در عالم پیدا نمی شود ، به عقیده من تمامی مسلمین باید از این شهید که خود را در سرزمین عراق قربانی کرد سرمشق بگیرند و از او پیروی کنند .
امت اسلامی برای مبارزه با سیطره ابرقدرتها هیچ راهی به جز پیروی از سالار شهیدان ندارند که هرگز بدون جانبازی و فداکاری به آرمانهای مقدس اسلامی و انسانی خود نخواهند رسید و آنرا باید در مکتب امام حسین (ع) آموخت .
امام حسین (ع) عملاً به جهانیان آموخت که مرگ شرافتمندانه از زندگی در زیر یوغ ستمگران شایسته تر است .
ظاهر امر در روز عاشورا نشان می داد که پس از غروب خورشید امامت دیگر نام و نشانی از او بر جای نخواهد ماند و دشمن خون آشامش براریکه قدرت تکیه کرده به دور از هیچ مزاحم و مانعی به خواسته های خود خواهد رسید ولی در اندک مدتی ابرهای تیره و تار کنار رفت و سیمای پر فروغ امام حسین (ع) برای دوست و دشمن روشن شد و از دشمنان به ظاهر پیروز نام و نشانی جز برای لعن و نفرین باقی نماند(فؤ اد کرمانی می گوید)

دشمنت کشت ولی نور توخاموش نگشت
آری آن جلوه که فانی نشود نور خداست
نه بقا کرد ستمگر نه به جا ماند ستم
ظالم از دست شد و پایه مظلوم به جاست

تنها شیعیان و یا فرقه های اسلامی نیستند که نهضت حسینی را چنین ارزیابی می کنند بلکه بیگانگان درد آشنا نیز به پیروزی امام حسین (ع) و شکست یزید اعتراف کرده اند که از آن جمله توماس کار لایل مورخ و فیلسوف شهیر انگلیسی است که می نویسد (شهدای کربلا با عمل خود روشن کردند که تفوّق عددی در جائی که حق با باطل روبرو می شود اهمیتی ندارد پیروزی حسین با وجود اقلیتی که داشت باعث شگفتی من است البته جای هیچ شگفت نیست زیرا همیشه حق بر باطل چیره است .
سالار شهیدان اقیانوس ناپیدای کرانه است که خورشید همه معیارهای انسانی از یک سو در آن می دمَد و از سوئی در آن غروب می کند واژه

هائی چون فداکاری ، جانبازی ، سرفرازی ، رادمردی ، جوانمردی ، شهامت ، شجاعت در راستای تاریخ مصداقهای بی شماری داشته ولی بی گمان بر قامت سالار شهیدان از همه راست تر و در سرشت او از همه استوارتر بودند .
هر سخن که در باره او گفته شود جز سخن پردازی و ترتیب الفاظ نیست که فضائل و کمالات پیامبران عظام از ابوالبشر حضرت آدم تا اشرف کائنات حضرت ختمی مرتبت (ص) بود .
او انسان کامل و شخصیت بی مانند دوران بود که در دانش و بینش از همه بیشتر در اطاعت و عبادت حق از همه پیشروتر و در شجاعت و شهامت از همه پیشتازتر بود هیچ نویسنده چیره دستی توان آن را ندارد که شرح فداکاری ها و جانبازهای آن اسوه صفا و وفا را ترسیم نماید .
هر نویسنده تلاشگر و محققّ فرزانه ای که قلم به دست گرفته در محدوده معلومات و قدرت علمی خود به نگارش حوادث کربلا پرداخته ، برجسته ترین تابلو و زیباترین سرلوحه اثر خود را ترسیم فداکاریهای سالار شهیدان اختصاص داده و کتاب خود را با یک دنیا عذر و تقصیر به پیشگاه آن بزرگ نامور تاریخ تقدیم نموده است .
تعداد آثار ارزشمندی که محققان بزرگ و مؤ لفان سترک در پیرامون زندگی سالار شهیدان و نهضت خونین کربلا به رشته تحریر در آورده اند بیرون از شمار است و نام آنها در این صفحات نمی گنجد ، برخی از این محققان به همه ابعاد زندگی آن اسوه تاریخ اشاره کرده اند ، بعضی پیرامون فضائل بی شمار و مناقب بیکران آن حضرت سخن گفته اند ، گروهی به تحلیل نهضت عاشورا پرداخته اند ، عده ای فداکاری های آن سرور را در محدوده توان خود ترسم کرده اند ، جمعی پیرامون اصحاب باوفا و یاران با صفایش گفتگو کرده ، جمعی دیگر خطبه های آتشین و سخنان دلنشین حضرتش را گرد آورده اند ، بعضی آثار شگفت مجالس عزاداری را تشریح کرده ، برخی دیگر بر شمارش شاعران نغمه سرایش همّت گماشته اند ، عده ای در فضائل گریه بر آن قتیل العبرات آثار محققانه ای نوشته ، گروهی آثار شگفت و مداومت بر زیارت عاشورا را گردآوری نموده ، گروهی دیگر حقوق بی شمار سالار شهیدان را بر امت اسلامی در حد توان خود شمرده اند و در این میان من حقیر هم داستانها و سرگذشت و حالات کسانیکه در سختیها و مشکلات وشدائد زندگی متوسل و متمسّک شدند و نتیجه مثبت عائد ایشان گردیده جمع و به ساده نویسی آن اکتفاء نموده و بنام کرامات الحسینیة چاپ و در دسترس همگان قرار داده تا قضاوتهای دلهایشان به معرفت امامشان روشنتر و محکمتر گردد و بیگانگان مطالعه دقیقانه و قضاوتهای عادلانه به مذهب جعفری اعتقاد و سر تعظیم و ادب به پیشگاه دین مقدّس اسلام فرود آرند و بدانند پیشوایان

ما شیعه اثنی عشری احیاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرزَقُون حیات و مماتشان یکسان است و با اینکه با شمشیر یا زهر شهید شده اند مع ذلک چشم بینا و گوش شنوا دارند و از ضمائر و دلها با خبرند و نظر رحمت بدوستان و متوسلین خود دارند و با اعجاز دردهای بی درمان و با درمان را دوا می نمایند و مشکلات را آسان می گردانند و امور زندگی و شئون حیات روحانی ایشان را مقرون به مراد و مصلحت می سازند .
به این وسیله اسم خود را در دفتر ذاکران آن سرور داخل کرده و به وسائل شریفه آن جناب فائز گردم با وجود اینکه تأ لیف خود را کمتر از این می دانستم که مورد توجه علماء اعلام و فضلاء و بزرگان قرار گیرد مع الوصف بحمداللّه این مختصر مورد توجه عوام و خواص قرار گرفته و تا قبل از انتشار جلد دوم قسمت عمده آن پیش فروش شد ولی باید گفته شود آقایان علماء و فضلائی که قبض پیش فروش این کتاب را خریداری نموده اند نظر ایشان تشویق حقیر بوده و الا حقیر کمتر از این هستم که تأ لیفم مورد استفاده علماء و فضلاء قرار گیرد بدینوسیله از جمیع طبقات آقایانیکه محض تشویق حقیر از این کتاب شریف خریداری کرده اند و از هر جهت از این کمترین خدمت حقیر تقدیر نموده اند تشکر و سپاسگزاری می کنم و توفیق و سعادت دنیا و اخرای آنها را از خداوند متعال برای همیشه مسئلت می نمایم .

ز آبادی دلم خونست بویران رو از آن دارم
بخاطر مختصر این داستان از دوستان دارم
بجغدی بلبلی گفتا که تو در ویرانه جا داری
من اندر باغ گل بر شاخه سرو آشیان دارم
بگردان روی از این ویران بیا با من سوی بستان
ببین چندین هزاران سرو کاخ ارغوان دارم
بپاسخ جغد گفت ای بلبل ارزانی تو را گلشن
مرا این بس که در ویرانه ماءوی و مکان دارم
اگر ویرانه بدبودی چرا پس دختر زهرا
بویرانی می نشستی کز غمش آتش بجان دارم
نخواهد شد فراموشم سر بی چادر زینب
که در هر لحظه صد باره از این غم الامان دارم
گذشتم از گل احمر پس از مرگ علی اکبر
بدل داغ غم ناکامی آن نوجوان دارم
تو شادی با عروسان گلستان داری ای بلبل
من از دامادی قاسم دو چشم خون فشان دارم
تو بر سر شورشِ شمشاد و یاس و ارغوان داری
من اندر لاله دل داغ عباس جوان دارم

ز جور شمر و خولی دارم از غم شکوه ها لیکن
شکایتهای پی در پی ز دست ساربان دارم

آزاد کرده حسین (ع)

مرحوم متقی صالح و واعظ اهلبیت عصمت و طهارت علیهم صلوات اللّه شهید حاج شیخ احمد کافی (رضوان اللّه تعالی علیه) نقل نمود :
یکی از شیعیان در بصره سالی ده شب در خانه اش دهه عاشورا روضه خوانی می کرد این بنده خدا ورشکست شد و وضع زندگی اش از هم پاشیده شد حتی خانه اش را هم فروخت .
نزدیک محرم بود با همسرش داخل منزل روی تکه حصیری نشسته بودند یکی دو ماه دیگر بنا بود خانه را تخلیه کنند ، و تحویل صاحبخانه بدهند و بروند .
همسرش می گوید : یک وقت دیدم شوهرم منقلب شد و فریاد زد .
گفتم : چه شده ؟ چرا داد می زنی ؟
گفت : ای زن ما همه جور می توانستیم دور و بر کارمان را جمع کنیم ، آبرویمان یک مدت محفوظ باشد ، اما بناست آبرویمان برود .
گفتم : چطور ؟ گفت : هر سال دهه عاشورا امام حسین (ع) روی بام خانه ما یک پرچم داشت مردم به عادت هر ساله امسال هم می آیند ما هم وضعمان ایجاب نمی کند و دروغ هم نمی توانیم بگوئیم آبرویمان جلوی مردم می رود .
یکدفعه منقلب گردید ، گفت : ای حسین مپسند آبرویمان میان مردم برود ، قدری گریه کرد .
همسرش گفت : ناراحت نباش یک چیز فروشی داریم . گفت : چی داریم ؟
گفت : من هیجده سال زحمت کشیدم یک پسر بزرگ کردم پسر وقتی آمد گیسوانش را می تراشی ، و فردا صبح دستش را می گیری می بری سر بازار ، چکار داری بگوئی پسرم است ، بگو غلامم است . و به یک قیمتی او را بفروش و پولش را بیاور و این چراغ محفل حسینی را روشن کن .
مرد گفت : مشکل می دانم پسر راضی بشود و شرعاً نمی دانم درست باشد که او را بفروشیم یا نه .
زن و شوهر رفتند خدمت علماء و قضیه را پرسیدند ، علماء گفتند : پسر اگر راضی باشد خودش را در اختیار کسی بگذارد اشکالی ندارد ، و بعد از سؤ ال بر گشتند خانه .
یک وقت دیدند در خانه باز شد پسرشان وارد شد ، پسر می گوید .
وقتی وارد منزل شدم دیدم مادرم مرتب به قد و بالای من نگاه می کند و گریه می کند ، پدرم مرتب مرا مشاهده می کند اشک می ریزد گفتم : مادر چیزی شده ؟
مادر گفت : پسر جان ما تصمیم گرفته ایم تو را با امام حسین (ع) معامله

کنیم .
پسر گفت : چطور ؟ جریان را نقل کردند پسر گفت : به به حاضرم چه از این بهتر .
شب صبح شد گیسوان پسر را تراشیدند ، پدر دست پسر را گرفت که به بازار ببرد پسر دست انداخت گردن مادرش (مادر است و اینهم جوانش است) پس یکمقدار بسیار زیادی گریه کردند و از هم جدا شدند .
پدر ، پسر را آورد سر بازار برده فروشان ، به آن قیمتی که گفت ، تا غروب آفتاب هیچکس نخرید ، غروب آفتاب پدر خوشحال شد ، گفت : امشب هم می برمش خانه یکدفعه دیگر مادرش او را ببیند فردا او را می آورم و می فروشم .
تا این فکر را کردم دیدم یک سوار از در دروازه بصره وارد شد و سراسیمه نزد ما آمد بمن سلام کرد جوابش را دادم .
فرمود : آقا این را می فروشی ؟ (نفرمود غلام یا پسرت را می فروشی)
گفتم : آری . فرمود : چند می فروشی ؟ گفتم : این قیمت ، یک کیسه ای بمن داد دیدم دینارها درست است .
فرمود : اگر بیشتر هم می خواهی بتو بدهم ، من خیال کردم مسخره ام می کند . گفتم : نه . فرمود : بیا یک مشت پول دیگر بمن داد . فرمود : پسر جان بیا برویم .
تا فرمود پسر بیا برویم ، این پسر خود را در آغوش پدرش انداخت ، مقدار زیادی هم گریه کرد بعد پشت سر آن آقا سوار شد و از در دروازه بصره رفتند بیرون .
پدر می گوید : آمدم منزل دیدم مادر منتظر نتیجه بود گفت : چکار کردی ؟
گفتم : فروختم . یک وقت دیدم مادر بلند شد گفت : ای حسین به خودت قسم دیگر اسم بچه ام را به زبان نمی برم .
پسر می گوید : دنبال سر آن آقا سوار شدم و از در دروازه بصره خارج شدیم بغض راه گلویم را گرفته بود بنا کردم گریه کردن ، یک وقت آقا رویش را برگرداند ، فرمود : پسر جان چرا گریه می کنی ؟
گفتم آقا این اربابی که داشتم خیلی مهربان بود ، خیلی با هم الفت داشتیم ، حالا از او جدا شدم و ناراحتم .
فرمود : پسرم نگو اربابم بگو پدرم .
گفتم : آری پدرم .
فرمود : می خواهی برگردی نزدشان ؟
گفتم : نه .
فرمود : چرا ؟
گفتم : اگر بروم می گویند تو فرار کردی .
فرمود : نه پسر جان ، برو پائین من را پائین کرد ، فرمود : برو خانه .

گفتم : نمی روم ، می گویند تو فرار کردی .
فرمود : نه آقا جان برو خانه اگر گفتند فرار کردی بگو نه ، حسین مرا آزاد کرد .
یک وقت دیدم کسی نیست .
پسر آمد در خانه را کوبید مادر آمد در را باز کرد .
گفت : پسرجان چرا آمدی ؟ دوید شوهرش را صدا زد گفت : بتو نگفته بودم این بچه طاقت نمی آورد ، حالا آمده .
پدر گفت : پسر جان چرا فرار کردی ؟ گفتم : پدر بخدا من فرار نکردم .
گفت : پس چطور شد آمدی ؟ گفتم : بابا حسین مرا آزاد کرد . (1) هر که شد از سر اخلاص عزادار حسین (ع)
نام او ثبت نمایند به طومار حسین (ع)
ای خوش آن پاک سرشتی که غم خود بنهاد
شد در این عمر پریشان دل و غمخوار حسین (ع)
ای خوش آن کس که حسینی شد و از روی خلوص
پیروی کرد ز اندیشه و افکار حسین (ع)
گر بخوبان جنان فخر فروشند رواست
روز محشر همه یاران وفادار حسین (ع)
یا رب این منصب شاهانه ز ما باز مگیر
تا که پیوسته بمانیم عزادار حسین (ع)
گر چه هستیم گنه کار خدایا مگذار
در قیامت دل ما حسرت دیدار حسین (ع)

گامهائی که جهت حضرت برداشت

مخلص و مداح اهلبیت عصمت و طهارت علیهم صلوات اللّه اجمعین آقای امیر محمّدی نقل کرد :
یکی از شبهای جمعه مقارن با ساعت یک نصف شب آمدم تخت فولاد (قبرستان مؤ منین و علمای مشهور در اصفهان) دیروقت بود مردم خواب بودند ماشین را خاموش نموده و با هُل آنرا داخل تکیه کردم .
یک چند زیلو روی هم بود آمدم و بروی آنها نشستم و سیگاری روشن کردم تا بعد بروم استراحت کنم .
ناگهان چشمم به مقبره آقای سید محمّدباقر درچه ای استاد مرحوم آیة اللّه بروجردی رضوان اللّه تعالی علیه افتاد روی به آسمان کردم صدا زدم خدایا من می دانم آقا سید محمّدباقر در خانه تو آبرو دارداین سید امشب بخواب من بیاید و یک خبری از آن دنیا بمن بدهد .
سیگارم تمام شد رفتم خوابیدم در عالم رؤ یا دیدم جمعیتی دورتا دور که بعضی نشسته و برخی ایستاده بودند .
در این هنگام دیدم آقا سید محمّد باقر درچه ای یک پیراهن سفید پوشیده و یک عرقچین بر سرش می باشد اشاره بمن نمود و صدا زد هر قدمی که برای امام حسین (ع) در دنیا برداشتم در اینجا (عالم برزخ) دارند پایم حساب می کنند .
یعنی دنیا و آخرت اگر می خواهی در خانه امام حسین (ع) را رها نکن .
(2) خوشا جانی که جانانش حسین (ع) است
خوشا دردی که درمانش حسین (ع) است
بود فرمانروای کشور دل
خوشا ملکی که سلطانش حسین (ع) است
بنامش دفتر عشق است مفتوح
خوش آن دفتر که عنوانش حسین (ع) است
نبی را جان شیرین جز حسین نیست
ولی آرامش جانش حسین (ع) است
چه صحرائی است یا رب وادی عشق
که تنها مرد میدانش حسین (ع) است
بگو اهریمنان کربلا را
که این صحرا سلیمانش حسین (ع) است
مؤ ید را چه غم باشد بمحشر
که پوزش خواه عصیانش حسین (ع) است

درخت خون می گرید

جناب آقای حجة الاسلام و المسلمین شیخ علی موحد نقل فرمود :
در ایام عاشورا بقصد ترویج و نشر احکام دین بسمت لارستان رفته بودم در این چند روزیکه در فداغ رودشت اقامت داشتم روز تاسوعا چند نفر خبر آوردند که شب گذشته از درخت سدری که در چهار فرسخی اینجا است نوری شبیه ماهتاب ظاهر شد جمعی از اهالی محل برای مشاهده آن درخت رفتند .
فردا یعنی روز عاشورا خبر آوردند که شب گذشته نوری ظاهر نشد لکن طرف صبح قطرات خون از آن درخت بر زمین می ریخت و قطعه کاغذی که چند قطره خون از آن درخت بر آن ریخته بود همراه آورده بودند .
جماعتی از سنّیهای آن محل پس از مشاهده آن خون مشغول لعن بر یزید و قاتلین امام حسین (ع) شده و با شیعیان در اقامه عزای آن بزرگوار شرکت نمودند . (3) هرجا که روی عزا و ماتم برپاست
از سوز حسین (ع) آتشی بر دلهاست
هر دم که ز کربلای او یاد شود
فریاد حسین حسین (ع) یاران به هواست

زاهد عابد و واعظ متعظ مرحوم حاج شیخ غلامرضای طبسی فرمود :
با چند نفر از دوستان با قافله بعتبات عالیات مشرف شدیم هنگام مراجعت برای ایران شب آخر که در سحر آن باید حرکت کنیم متذکر شدم که در این سفر مشاهده مشرفه و مواضع متبرکه را زیارت کردم جز مسجد براثا و حیف است از درک فیض آن مکان مقدس محروم باشیم .
به رُفقا گفتم : بیائید به مسجد براثا برویم .
گفتند : مجال نیست ، خلاصه نیامدند ، خودم تنها از کاظمین بیرون آمدم .
وقتی بمسجد رسیدم در را بسته دیدم و معلوم شد در را از داخل بسته و رفته اند و کسی هم نیست حیران شدم که چه کنم اینهمه راه بامیدی آمدم ، بدیوار مسجد نگریستم دیدم می توانم از دیوار بالا بروم .
بالاخره هر طوری بود از دیوار بالا رفته و داخل مسجد شدم و با فراغت مشغول نماز و دعا شدم بخیال اینکه در مسجد را از داخل بسته اند و باز کردنش آسان است .
در داخل مسجد هم کسی نبود پس از فراغت آمدم در را باز کنم دیدم قفل محکمی بر در زده اند و بوسیله نردبان یا چیز دیگر رفته اند .
حیران شدم چه کنم دیوار داخل مسجد هم طوری بود که هیچ نمی شد از آن بالا رفت با خود گفتم : عمری است دم از حسین (ع) می زنم و امیدوارم که ببرکت آن بزرگوار در بهشت برویم باز شود با اینکه درب بهشت یقینا مهمتر است و باز شدن این در هم ببرکت حضرت ابی عبداللّه (ع) سهل است .
پس با یقین تمام دست بقفل گذاشتم و گفتم : یا حسین (ع) و آن را کشیدم فورا در باز گردید در را باز کردم و از مسجد بیرون آمدم و شکر خدا را بجا آوردم و بقافله هم رسیدم . (4) گر راه حسین (ع) رفته آگاه شوی
هم عاشق و بی قرار این راه شوی
داخل چو شوی به جمع یاران حسین (ع)
چون یوسف مصر خارج از چاه شوی
خواهی که به روز حشر گریان نشوی
درمانده به پای عدل و میزان نشوی
در سوگ حسین (ع) اشکی امروز بریز
تا در صف حشر اشکریزان نشوی

معجزه مجلس عزاداری حسین (ع)

متّقی صالح مرحوم محمّدرحیم اسماعیل بیگ که در توسّل به اهلبیت (علیهم السلام) و علاقه قلبی به حضرت سیدالشهداء (ع) کم نظیر و از این باب رحمت برکات صوری و معنوی نصیبش شده و در ماه رمضان 87 به رحمت ایزدی واصل شده نقل فرمود :
من در سن شش سالگی مبتلا بدرد چشم شدم و تا سه سال گرفتار بودم و عاقبت از هر دو چشم کور گردیدم .
در ماه محرم ایّام عاشوراء در منزل دائی بزرگوارم مرحوم حاج محمّد تقی اسماعیل بیگ روضه خوانی بود و من هم بآنجا رفته بودم چون هوا گرم بود شربت بمردم می دادند .
از دائی خواهش کردم که من بمردم شربت دهم . گفت : تو چشم نداری و نمی توانی .
گفتم : یک نفر چشم دار همراه من کنید تا مرا یاری کند قبول نموده و من با کمک خودش مقداری به مردم شربت دادم . . . در این اثناء مرحوم معین الشریعة اصطهباناتی منبر رفته و روضه حضرت زینب (علیهاالسلام) را می خواند و من سخت متاءثّر و گریان شدم تا اینکه از خود بی خود شدم در آن حال مجلّله ای که دانستم حضرت زینب (علیهاالسلام) است دست مبارک بر دو چشم من کشید و فرمود : خوب شدی و دیگر چشم درد نمی گیری .
پس چشم گشودم اهل مجلس را دیدم شاد و فرحناک خدمت دائی خود دویدم تمام اهل مجلس منقلب و اطراف مرا گرفتند به امر دائی ام مرا در اطاقی برده و مردم را متفرق نمودند .
و نقل می کند که در چند سال قبل مشغول آزمایش بودم و غافل بودم از اینکه نزدیکم ظرف پر از الکل است کبریت را روشن نموده ناگاه الکل مشتعل شد و تمام بدن از سر تا پا را آتش زد مگر چشمانم را چند ماه در مریضخانه مشغول معالجه بودم از من می پرسیدند چه شده که چشمت سالم مانده .
گفتم : عطای خانم حضرت زینب (علیهاالسلام) برکت مجلس روضه آقام امام حسین (ع) است و وعده فرمودند که تا آخر عمر چشمم درد نگیرد .
(5) آئینه ذات کبریائی زینب (علیهاالسلام)
هم مظهر فخر کیمیائی زینب (علیهاالسلام)
بر دین خدا یاور و ناصر بامام
شد محرم راز لاتناهی زینب (علیهاالسلام)
نور است حسن چراغ ومصباح هدی

پروانه شمع کبریائی زینب 3
یاور به برادر است و زینب به پدر
آن مظهر وجه پارسائی زینب (علیهاالسلام)
در روز نخست و قرب جانان است
هم شاهد یگتا و گواهی زینب (علیهاالسلام)
روشن دو جهان ز نور قدوسی حق
مهر ازلی نور ضیائی زینب (علیهاالسلام)
یکتاست بمیدان بلاغت چو علی
هم وارث علم مرتضائی زینب (علیهاالسلام)
افراشته بعالم همی پرچم حق
آن مظهر ذات لافتائی زینب (علیهاالسلام)
آئین نبیّ ز صبر زینب (علیهاالسلام) بر جاست
جاوید نمود دین خدائی زینب (علیهاالسلام)

مرثیه ثرائی زهرا (س) بر فرزندش

سید جلیل و بزرگوار سید حسین رضوی نقل می نمود :
بعضی از موثقین بحرین حضرت زهرا (علیهاالسلام) را در عالم رؤ یا دیدند که حضرت در میان جمعی از زنان گریه و زاری و نوحه بر امام حسین (ع) می نمودند و این بیت را می خواندند :
واحُسِینا واذَبی حا مِنْ قَفا
واحُسِینا واغَسی لا بِالدِّماء
وای بر حسینم وای بر کشته ای که از پشت سر از بدنش جدا کردند
وای بر حسینم که غسلش با خون بود .
گوید از خواب بیدار شدم در حالی که می گریستم و آن بیت شعر را بر زبان می راندم . (6) عاشقان را آرزو باشد گل روی حسین (ع)
گل گرفته عطر خود از تربت کوی حسین (ع)
سر گذاریم از ره اخلاص هنگام نماز
بَهر نزدیکی به حق بر خاک گلبوی حسین (ع)

انتقام از قاتل

جناب حاج محمّد سوداگر که چندین سال در هند بوده عجائبی در ایام توقف در هند مشاهده کرده از آنجمله نقل می نمود :
روزی در بمبئی یک نفر هندو (بت پرست) مِلک خود را در دفتر رسمی می فروشد و تمام پول آن را از مشتری گرفته از دفترخانه بیرون می آید .
دو نفر شیّاد که منتسب به مذهب شیعه بودند در کمین او بودند که پولش را بدزدند ، هندو می فهمد ، به سرعت خودش را به خانه می رساند و فورا از درختی که در وسط خانه بود بالا می رود و پنهان می شود .
آن دو نفر شیّاد وارد خانه می شوند هر چه می گردند او را نمی بینند به زنش عتاب می کنند می گویند ما دیدیم وارد خانه شد باید بگوئی کجاست زن می گوید : نمی دانم .
پس او را شکنجه و آزار می نمایند تا مجبور می شود و می گوید : شما بحق حسین (ع) خودتان قسم بخورید که او را اذیت نکنید تا بگویم . آن دو نفر بی حیا بحق آن بزرگوار قسم یاد می کنند که کاری با او نداشته باشند جز بدانند او کجاست . زن به درخت اشاره می کند پس آنها از درخت بالا می روند و هندو را پائین می آورند و پولهایش را برمی دارند و از ترس اینکه تعقیب و رسوا نشوند سرش را می برند .
زن بیچاره سر را بسوی آسمان بلند می کند و می گوید : ای حسین (ع) شیعه ها ، من به اطمینان قسم بتو شوهرم را نشان دادم .
ناگهان آقائی ظاهر می شود و با انگشت مبارک اشاره بگردن آن دو نفر می کند فورا سرهای آنها از بدن جدا شده می افتند بعد سر هندو را ببدنش متصل می فرماید و زنده می شود و آنگاه از نظر غائب می شود .
مقامات دولتی با خبر می شوند و پس از تحقیق ، با عجاز آقا امام حسین (ع) یقین می کنند و از طرف حکومت چون ماه محرم بوده اطعام مفصلی می شود و قطار راه آهن برای عبور عزادران مجانی می شود و آن هندو و جمعی از بستگانش مسلمان و شیعه می گردند . (7) به ملتی که مرامش بود مرام حسین (ع)

من احترام گذارم باحترام حسین (ع)
از آن جهت شده دیوان کربلا دل ما
که افتتاح شده از ازل بنام حسین (ع)
هنوز تشنه بگرید چو آب می نوشد
هنوز می شنود گوش دل پیام حسین (ع)
زبان به موعظه بگشود و من نمی گویم
چه روی داد و چرا قطع شد کلام حسین (ع)

بباغ سرو خرامان بخاک خون می ریخت
فتاد چون بزمین سرو خوش خرام حسین (ع)
نه چون حسین (ع) کسی سجده کرد در عالم
نه کس قیام نموده است چون قیام حسین (ع)
حسین (ع) بسکه مقامش بلند مرتبه است
بجز خدای نداند کسی مقام حسین (ع)
امید هست نگارنده را که در محشر
خداش بنده خود خواند و غلام حسین (ع)

عزاداری هندوها

سید جلیل مرحوم دکتر اسماعیل مجاب (دندان ساز) عجائبی از ایام مجاورت در هندوستان که مشاهده کرده بود نقل می کرد از آنجمله می گفت : عده ای از بازرگانان هندو (بت پرست) به حضرت سیدالشهداء (ع) معتقد و علاقه مندند و برای برکت مالشان با آنحضرت شرکت می کنند .
بعضی از آنها روز عاشورا بوسیله شیعیان شربت و فالوده و بستنی درست می کرده و خود بحال عزا ایستاده و به عزداران می دهند و بعضی از آنها مبلغی که راجع به آن حضرت است به شیعیان می دهند تا در مراکز عزاداری صرف نمایند .
یکی از آنها عادتش این بود که همراه سینه زنها حرکت می کرد و با آنها سینه می زد .
چون مُرد بنا بمرسوم مذهبی خودشان بدنش را بآتش سوزانیدند تا تمام بدنش خاکستر شد جز دست راست و قطعه ای از سینه اش که آتش آن دو عضو را نسوزانیده بود .
بستگانش آن دو عضو را آوردند نزد قبرستان شیعیان و گفتند این دو قطعه راجع به حسین ((ع)) شما است . جائیکه آتش جهنم که طرف نسبت و قابل مقایسه بآتش دنیا نیست به وسیله حضرت امام حسین (ع) خاموش و برد و سلام می گردد پس نسوزانیدن آتش ضعیف دنیوی بوسیله آن بزرگوار جای تعجب نیست . (8) خلفت افلاک از برای حسین (ع) است

جلوه خورشید از جلای حسین (ع) است
کرد لب تشنه جان نثار ره دوست
بهر حسین خونبها خدای حسین (ع) است
هست مصون ز آفتاب روز قیامت
هر که پناهنده لوای حسین (ع) است
نیست در آن عالم از عنایت محروم
هر که در این عالم آشنای حسین (ع) است
دوش بگفتم بسینه در تو چه باشد
گفت ندانی دل است و جای حسین (ع) است
داری اگر آرزوی جنت و غلمان
جنّت و فردوس کربلای حسین (ع) است

در بروی عزادارن باز گردید

عالم ربانی استوره تقوا معلم اخلاق ، مخلص اهلبیت عصمت و طهارت و ولایت (صلوات اللّه علیهم اجمعین) شهید محراب آیة اللّه سید عبدالحسین دستغیب (رضوان اللّه تعالی علیه) نقل فرمود :
در اوقات مجاورت در نجف اشرف در ماه محرم سنه 1358 از طرف حکومت وقت عراق اکیدا از قمه زدن و سینه زدن و بیرون آمدن دسته جات منع شده بود .
شب عاشورا برای اینکه در حرم مطهر و صحن شریف سینه زنی نشود از طرف حکومت عراق اول شب درهای حرم و رواق را قفل کردند و همچنین درهای صحن را . آخرین دری را که مشغول بستن آن بودند در قبله بود که یک لنگه آنرا بسته بودند که ناگهان جمعیت دسته سینه زن هجوم آوردند وارد صحن شده و رو بحرم مطهر آوردند درها را بسته دیدند در همان ایوان مشغول عزاداری و سینه زنی شدند .
ناگهان عدّه ای شُرطی (پلیس) با رئیس آنها آمده و آن رئیس با چکمه ای که به پا داشت در ایوان آمده و بعضی را می زد و امر کرد آنها را بگیرند سینه زنها بر او هجوم آوردند و او را بلند کرده و در صحن انداختند و سخت او را مجروح و ناتوان ساختند و چون دیدند ممکن است قوای دولتی تلافی کنند و بالا خره مزاحمشان شود با کمال التجاء و شکستگی خاطر همه متوجه درِ بسته حرم شده و به سینه می زدند و می گفتند (یا عَلی فُکَّ الْبابَ) یا علی باز کن در را ، ما عزاداران فرزندت حسینیم (ع) .
پس در یک لحظه ، درهای حرم و رواق و صحن گشوده گردید و میلهای آهنین که بین درها و دیوار بود وسط آنها بریده شده و بالجمله سینه زنان وارد حرم مطهر می شوند .
سایر نجفی ها که با خبر می شوند همه در صحن و حرم جمع می شوند و شرطی ها پنهان می گردند موضوع را به بغداد گزارش می دهند دستور داده می شود که مزاحم آنها نشوند .
در آن سال در نجف و کربلا بیش از سالهای گذشته اقامه عزاء شد و این معجزه باهره را شعراء در اشعار خود نقل نموده و منتشر ساختند از آن جمله یکی از فضلای عرب اشعار یکی از ایشان را بر لوحی نوشته و بدیوار حرم مطهر چسباندند و آن اشعار این است . (9) مَنْ لَمْ یُقِرُّ بِمُعْجِزاتِ الْمُرْتَضی (ع)
صِنْوِا النَّبِیِّ (ص) فَلَیْسَ بِمُسْلِمٍ
فَتَحَتْ لَنَا الاَبْوابَ راحَةُ کَفِّهِ
اَکْرِمْ بِتِلْکَ الراحَتَی نِ وَ اَنْعِمِ

اِذْ قَدْ اَرادُوا مَنْعَ اَرْبابِ الْعَزاءْ
بِوُقُوعِ ما يَجْرى الدَّمُ بِمُحَّرمٍ
فَاِذا اَلْوَصِيُّ بِراحَتَيْهِ اَرْخُوا
اَوْ ما فَفُكَّ الْبابُ حِفْظا لِلدَّم

یا حسین (ع) دیوانه ام از بادهٔ مستانه ات
خرّم آن دل مست شد ز آن شربت جانانه ات
من نه تنها هستم از عشق تو اندر عاشقی
عالمی دیوانه اند از باده پیمانه ات
هر که نوشید از ازل آن شربت مهر تو را
کی دیگر دل می کند ز آن خانه و غم خانه ات
شیعیان را مکّه کوی منا کوی تو شد
جان بقربان تو و آن کعبه کاشانه ات
کی خدا خلقت کند دیگر حسینی هم چو تو
کی دیگر آید پدر چون حیدر فرزانه ات
هر که اندر روز عاشورا بیاد آرد تو را
می شود آگه ز ذات گوهر یک دانه ات

شفای مرد افلیج

شیخ ابو جعفر نیشابوری رضوان اللّه تعالی علیه نقل فرمود :
سالی با جمعی از رفقا برای زیارت حضرت سیّد الشّهداء(ع) از شهر و دیارمان بیرون آمدیم .
چون بدو سه فرسخی کربلا که رسیدیم یکی از رفقائیکه با ما بود ناگاه بدنش خشک و کم کم فلج شد و مثل یک قطعه گوشت گردید از این وضع ناراحت شده و به ما التماس می کرد و قسم خدا می داد که او را وانگذاریم و با خود به کربلا ببریم .
شخصی ایستادگی کرد و او را کمک پرستاری و محافظت نمود و او را بر روی حیوانی گذارد تا به کربلا رسیدیم .
چون داخل حرم شدیم او را در یک پارچه ای گذاشتند و دو نفر از ما دو سر آن را گرفته و او را به سوی قبر حضرت آقا سیّد الشّهداء (ع) بلند کردیم آن مرد افلیج دعا می کرد و گریه و تضرع و ناله می نمود ، خدا را به حق حسین (ع) قسم می داد که او را شفاء دهد .
چون آن پارچه را به زمین گذاشتند آن مرد نشست و بعد بر خواست و راه رفت چنانچه گوئی از بند رهائی و نجات یافت . (10) ای که بر درگه حقّ عزّت و جاهی داری
بود آیا که به عشاق نگاهی داری
خاک پا را نظری از سر رحمت انداز
تو سلیمانی و موری سر راهی داری

گریه حضرت زهرا (س) برای حسین (ع)

متقی ولائی و اهل دانش و دین شمس المحدثین حسینی فرمود که : برای ما نقل نمود معاصر جلیل حاج شیخ محمّد طاهر روضه خوان شوشتری که از متدیّنین و موثّقین در نجف اشرف است .
من در طفولیت که به سنّ دوازده سالگی بودم در شب دوشنبه ای ساعت شش از شب گذشته بود به اتّفاق پدرم به مجلسی از مجالس عزاداری امام حسین (ع) رفتیم که پدرم روضه بخواند چون وارد آن مجلس شدیم ، صاحب مجلس (که مشهدی رحیم نام داشت) اعتراض کرد به پدرم که چرا دیر آمدی مردم در این وقت نمی آیند و باید ابتداء مجلس را زودتر قرار دهیم . از اعتراض او پدرم دلش شکست و گفت ای مشهدی رحیم بدانکه پیغمبر (ص) علی و حسن و حسین (علیهم السلام) حاضرند و سوگند یاد می کنم که بی بی فاطمه زهرا سلام اللّه علیها و فرزندان معصومش (علیهم السلام) حاضرند شما غم نخورید انشاءاللّه تا هفته آینده مجلس شما بهتر و مرتب تر از این خواهد شد .
پس پدرم با دل شکسته (از سخنان صاحب مجلس) منبر رفت و مشغول به خواندن مصیبت شد تا شروع به خواندن مصیبت کرد و رسید به به خواندن اشعار دعبل ابن علی خزاعی در آن وقت من در طرف راست منبر نشسته بودم که ناگاه پدرم رسید به این بیت :
افاطم لو خلت الحسین مجدلا
و قد مات عطشانا بشط فرات
یک وقت ناله ضعیفی از طرف راست منبر بلند شد و به گوشم رسید که گویا زنی زمزمه می کند چون گوش دادم شنیدم که گریه می کرد و سخنانی می فرمود که : از جمله سخنانش این بود که می فرمود : (یا ولدی یا حسین) یعنی ای فرزندم ای حسین (ع) چون من متوجه سمت چپ و راست شدم کسی را ندیدم از این مسئله تعجب نمودم ! ! آنگاه یقین نمودم این صدای بی بی عالم زهرای اطهر سلام اللّه علیها می باشد پس بی اختیار شدم و بر سر و سینه خود چنان زدم که پدرم از بالای منبر متوجه من شد و گفت چه رسیده است تو را ؟
من ساکت شدم ولی صدای ناله پی در پی می آمد تا اینکه پدرم از منبر فرود آمد و آن ناله قطع شد چون از آن مجلس خارج شدیم پدرم به من فرمود به تو چه رسیده بود که در وقت مصیبت خواندن من تو بی طاقت شدی و حال اینکه این نحو اشعار را تو می دانی .
قصه را برای مرحوم پدرم نقل کردم آن مرحوم بی طاقت شده و مشغول بگریه کردن شد و مرا دعا نمود که با محمّد و آل او صلوات اللّه علیهم

اجمعین محشور شوم آنگاه فرمود : منهم با تو باشم .
چون هفته دیگر شد در همان وقت هفته گذشته به آن مجلس رفتیم ناگاه دیدم مملو از جمعیت است که من ایشان را نمی شناختم و نور از صورت های ایشان متصاعد بود پس تعجب نمودم ! ! !
با خود گفتم : اینها مردمان نجف نیستند . و یقین نمودم که اینها انوار اللّه اند که برای خوشنودی صاحب آن مجلس حاضر شده اند . و بعد از آن قضیه تمام هفته هائیکه آن مشهدی رحیم روضه داشت ، ازدحام کثیری می شد تا اینکه بانی مجلس فوت شد مجلس تعطیل گردید . و من این سرگذشت را می گویم در حالیکه شاهد می گیرم بر خود خدا را که در گفتار خود صادقم . (11) بازم بسر فتاد هوای تو یا حسین (ع)

در دل مرا است شوق لقای تو یا حسین (ع)
خواهد که دم زند به ثنای تو طبع من
باشد شعار من چه ثنای تو یا حسین (ع)
بستیم در الست چه پیمان بعهد تو
شکسته ایم عهد و وفای تو یا حسین (ع)
روز جزا که اجر محبّان خود دهی
کوچک بود بهشت سخای تو یا حسین (ع)
پیغمبران که هادی خلقند در جهان
امیدوار فضل ولای تو یا حسین (ع)
گشتی تو کشته از غم تو اهلبیت تو
بودند نوحه گر بخدای تو یا حسین (ع)
از آفتاب حشر سیدّ بیچاره را چه غم
بگرفته جای زیر لوای تو یا حسین (ع)

نعل سرد گردید

یکی از دوستان صمیمی و ولائی و مداح و عاشق اهلبیت عصمت و طهارت علیهم صلوات اللّه که راضی نیست اسم او را در اینجا ببرم نقل نمود :
یک روز با مادرم تندی و غضب نمودم شب که به خواب رفتم در عالم رؤ یا دیدم ، نعل آتشی را بطرف من می آورند که مرا بسوزانند .
همینکه آن نعل نزدیک من شد که ببدنم برسد سه مرتبه صدا زدم یا حسین یا حسین یا حسین ((ع)) در آن وقت مشاهده نمودم آن نعل سرد و سلام شد . (12) ای سوخته دل سرای دلدار اینجاست
پیوسته کلید مشکل کار اینجاست
گر در پی عشق حسین زهرائی (ع)
خوش آمده ای که خانه یار اینجاست

توسل به حضرت سیدالشهداء (ع)

مرحوم حاج میرزا علی ایزدی فرزند مرحوم حاج محمّد رحیم مشهور به آبگوشتی (که سبب شهرتش به آبگوشتی این بود که ایشان اخلاص و ارادت زیادی به حضرت سیدالشهداء (ع) داشت و مواظب خواندن زیارت عاشورا بود .
هر روز در مسجد گنج که بخانه اش متصل بود پس از نماز جماعت یک یا دو نفر روضه می خواندند پس از روضه خوانی سفره پهن می کردند و مقداری زیاد نان و آبگوشت در آن می گذاشتند هر کس مایل بود همانجا می خورد و هر که می خواست همراه خود به خانه می برد .
نقل نمود که : پدرم سخت مریض شد و بما امر نمود که او را به مسجد ببریم گفتیم برای شما هتک است چون تجاّر و اشراف بعیادت شما می آیند و در مسجد مناسب نیست .
گفت می خواهم در خانه خدا بمیرم و علاقه شدیدی به مسجد داشت ناچار او را به مسجد بردیم تا شبی که خیلی مرضش شدید شد و در حال اغماء بود که او را بمنزل بردیم و آن شب در حال سکرات مرگ بود و ما به مردنش یقین کردیم پس در گوشه ای از حجره نشسته و گریان بودیم و سرگرم مذاکره تجهیزات و محل دفن و مجلس ترحیمش بودیم .
هنگام سحر شد ناگاه ، من و برادرم را صدا زد . نزدش رفتیم دیدیم عرق بسیاری کرده است بما گفت آسوده باشید و بروید بخوابید و بدانید که من نمیمیرم و از این مرض خوب می شوم ما حیران شدیم .
صبح شد در حالیکه هیچ اثری از آن مرض در او نبود و بسترش را جمع کرده او را به حمام بردیم و این قضیه در شب اول ماه محرم سنه 1330 قمری اتفاق افتاد و حیاء مانع شد از اینکه از او بپرسیم سبب خوب شدن و نمردنش چه بود ؟
موسم حج نزدیک شد پس به تصفیه حساب و اصلاح کارهایش سعی کرد و مقدمات و لوازم سفر حج را تدارک دید تا اینکه با نخستین قافله حرکت کرد . به بدرقه اش در باغ جنت یک فرسخی شیراز رفتیم و شب را با او بودیم .
ابتدا به ما گفت از من نپرسیدید که چرا نمردم و خوب شدم اینک بشما خبر می دهم که آن شب مرگ من رسیده بود و من در حالت سکرات مرگ بودم پس در آن حال خود را در محله یهودیها دیدم و از بوی گند و هول منظره آنها سخت ناراحت شدم و دانستم که تا مُردم جز آنها خواهم بود .
پس در آن حال به پروردگار خود نالیدم ندائی شنیدم که اینجا محل ترک کنندگان حج است گفتم : پس چه شد توسلات و خدمات من نسبت به

حضرت سیدالشهداء(ع) .
ناگاه آن منظره هول انگیز به منظره فرح بخش مبدل شد و بمن گفتند تمام خدمات تو پذیرفته است و به شفاعت آن حضرت ده سال بر عمر تو افزوده شد و تاءخیر در مرگت افتاد تا حج واجب را بجا آوری و چون اینک عازم حج شده ام .
پیش از محرم سال 1340 مرض مختصری عارض پدرم شد و گفت شب اول ماه موعد مرگ من است و همان طور که خبر داده بود شب اول محرم هنگام سحر از دار دنیا رحلت فرمود رحمة اللّه علیه . (13) مهر ترا به روضه رضوان نمی دهم
این لطف ذوالعطاست من آسان نمی دهم
اشکی که در عزای تو ریزم ز دیدگان
آن اشک را به لؤ لؤ و مرجان نمی دهم
من عاشقم بروی تو ای شاه تشنه لب
آن عشق را بقیمت این جان نمی دهم
جان می دهم در سر کوی تو یا حسین
آن تربتت بملک سلیمان نمی دهم
می میرم از فراق تو شاها نظر نما
لطف تو را به لعل بدخشان نمی دهم
من آرزوی جمال تو یا حسین
این آرزو به منصب شاهان نمی دهم
در وقت احتضار کشم انتظار تو
تا بر سرم پا ننهی جان نمی دهم
شیری که خورده ام شده با حب تو عجین
این حبّ را بطور موسی عمران نمی دهم
من در عزای تو نالم چو نای نی
این سوگ را بحق تو پایان نمی دهم
من تشنه جمال تو هستم ای شها
این تشنه گی به چشمه حیوان نمی دهم
دم می زنم ز نام تو هر صبح و هر مسا
این دم زدن به حور و به غلمان نمی دهم
کمتر گدای کوی توام کنز لافتا
درویشیم به جود حاتم دوران نمی دهم
نام تو گر بگوش رسید می خرم ز جان
این صوت را به بلبل خوشخوان نمی دهم
آن غنچه ای که بوی تو دارد بکام خود
آن غنچه را به صد گل خندان نمی دهم

تربت خونین در کفن

مرحوم مغفور جنت مکان حاجی مؤ من رحمة اللّه علیه فرمود :
مخدره محترمه ای (که نماز جمعه اش را ترک نمی کرد) بمن خبر داد که مقدار نخودی تربت اصلی حضرت امام حسین (ع) بمن رسیده و آنرا جوف کفن خود گذارده ام و هر سال روز عاشورا خونی می شود بطوری که رطوبت خون ها به کفن سرایت می کند و بعد تدریجا خشک می شود .
از آن مخدره خواهش کردم ، که روز عاشورا به منزلش بروم و آن را ببینم قبول کرد .
روز عاشورا رفتم بمنزل آن مخدره بقچه کفنش را آورد و باز کرد .
حلقه ای از حلقه خون در کفن مشاهده نمودم و تربت مبارک را دیدم همانطوری که آن مخدره گفته بود تر و خونین و علاوه لرزان است .
از دیدن آن منظره و تصور بزرگی مصیبت آن حضرت سخت گریان و نالان و از خود بیخود شدم . (14) ای حسین جانم سفر تا کوی جانان کرده ای
خاک گرم کربلا را بوسه باران کرده ای
خاتم انگشتری را نوش کردی جای آب
با سر از تن جدایت ذکر قرآن کرده ای

تربت در روز عاشوراء خونین می شود

ثقه عادل مرحوم مغفور ملا عبدالحسین خوانساری رحمة اللّه علیه نقل نمود :
مرحوم آقا سید مهدی پسر آقا سیدعلی صاحب شرح کبیر (رضوان اللّه تعالی علیهما) در آن زمانی که مریض شده بود ، برای استشفاء شیخ محمّد حسین صاحب فصول و حاج ملا جعفر استرآبادی را که هر دو از فحول و علماء عدول بودند فرستاد که غسل کنند و با لباس احرام داخل سرداب قبر مطهر حضرت ابی عبداللّه (ع) شوند و از تربت قبر مطهر با آداب وارده بردارند و برای مرحوم سید بیاورند و هر دو شهادت دهند که آن تربت قبر مطهر است و جناب سید از آن تربت مقداری تناول نماید .
آن دو بزرگوار حسب الامر رفتند و از خاک قبر مطهر برداشتند و بالا آمدند و از آن خاک قدری به بعضی از حضار اخیار عطا کردند که از جمله ایشان شخصی بود از معتبرین و عطار و آن شخص را در مرض موت عیادت کردم و باقی مانده آن را از ترس اینکه بعد از او بدست نا اهل افتد بمن عطا کرد .
من بسته را آوردم و در میان کفن والده گذاردم اتفاقا روز عاشوراء نظرم به ساروق آن کفن افتاد رطوبتی در آن احساس کردم چون آن را بر داشته و گشودم دیدم کیسه تربت که در جوف کفن بوده مانند شکری که رطوبت ببیند حالت رطوبتی در آن عارض شده و رنگ آن مانند خون تیره گردیده و خونابه مانند شده ، اثر آن از باطن کیسه به ظاهر و از آن به کفن و ساروق رسیده با آنکه رطوبت و آبی آنجا نبود .
پس آن را در محل خود گذارده در روز یازدهم ساروق را آورده و گشودم آن تربت را به حالت اول خشک و سفید دیدم اگر چه آن رنگ زردی در کفن و ساروق کما کان باقیمانده بود و دیگر بعد از آن در سایر ایام عاشوراء که آنرا مشاهده کردم همینطور آن را متغیّر دیده ام و دانستم که خاک قبر مطهر در هر جا باشد در روز عاشوراء شبیه بخون می شود .
(15) پرتو شمس قِدَم ز روی حسین (ع) است
جلوه طور از رخ نکوی حسین (ع) است
آنچه در آئینه وجود هویداست
ذره از آفتاب روی حسین (ع) است
هر چه که آیات در کتاب مبین است
مجمع اوصاف خلق و خوی حسین (ع) است
نزهت خلد برین و آیت عظمی
آیت روی بتول و بوی حسین (ع) است

کشتی این بحر را چه باک ز طوفان
لنگر این فلک تار موی حسین (ع) است
پیر مغان در قِدم بَدُرکشان گفت
باده جانبخش در سبوی حسین (ع) است
خواهی اگر پی بری بکعبه مقصود
کعبه و معراج عشق و کوی حسین (ع) است
ما بحریم جلال راه نیابیم
چونکه در آن خمیه گفتگوی حسین (ع) است
بار خدایا گناه قطره فزون است
چشم امیدش بآبروی حسین (ع) است

شفای چشم در زیر قبه

عالم متقی سید محمّد جعفر سبحانی امام جماعت مسجد آقا لر فرمود :
در خواب محل اجابت دعا را در قبه حضرت امام حسین (ع) بمن نشان دادند و آن قسمت بالای سر مقدس تا حدیکه محاذی قبر جناب حبیب بن مظاهر اسدی (رحمة اللّه علیه) بود .
در سفری که با مرحوم والد مشرف شدیم پدرم ناگهان چشم درد گرفت و از هر دو چشم نابینا شد .
من سخت ناراحت و در زحمت بودم زیرا باید دائما مراقبش باشم و دستش را بگیرم و حوائجش را برآورده کنم .
یک روز به حرم مطهر مشرف شدم و در همان جای اجابت دعا عرض کردم یا سیدالشهداء چشم پدرم را از شما می خواهم شب که به خواب رفتم در عالم رؤ یا دیدم بزرگواری ببالین پدرم آمد دست مبارک را بر چشم پدرم کشید و به من فرمود : این چشم ولی اصل خراب است .
چون بیدار شدم دیدم هر دو چشم پدرم خوب و بینا شده است ولی معنی کلمه اصل خرابست را ندانستم تا سه روز که از این قضیه گذشت پدرم از دنیا رفت آنگاه معنی کلمه واضح شد . (16) این حسین (ع) کیست که
عرش دل ما خانه اوست
کعبه دل حرم و منزل جانانه اوست
همه خلق جهان در غم او حیرانند
همه دلها به جهان عاشق و دیوانه اوست
دل عشاق جهان خاک نثاران رهش
محفل امن و امان جایگه و خانه اوست
(ف ی بُیُوتٍ اَذِنَ اللّه) که در قرآنست
بهتر از بیت و حرم کعبه و کاشانه اوست
گر به گیتی سخن آید به میان از غم و عشق
که زند نارو شرر بر دل و غم خانه اوست
سوخت جانها همه از آتش سوزان غمش
غم او شمع دل و جان همه پروانه اوست
سالک راه چو فیض دل خود می جوید
اثر گریه و زاری عزا خانه اوست
دل تهی دار بجز عشق حسینی (ع) که حقیر
در الست عهد به بستی و پیمانه اوست

امام زمان (ع) روضه می خواند

شهید عظیم الشاءن شیخ احمد کافی واعظ اهلبیت (علیهم السلام) رضوان اللّه تعالی علیه نقل فرمود که خود مرحوم ملا احمد مقدس اردبیلی فرمود : با طلاب ها پیاده کربلا می آمدیم (اوقات زیارتی حضرت اباعبداللّه (ع) که می شود از نجف ده تا ده تا ، بیستا بیستا ، حرکت می کنند و کربلا می آیند) در بین راه یک آقا طلبه ای بود که گاهی برای ما روضه می خواند که امام حسین (ع) یک نمکی در حنجره اش گذاشته بود .
مقدس اردبیلی می فرماید : آمدم کربلا زیارت اربعین بود از بسکه دیدم زائر آمده و شلوغ است ، گفتم : داخل حرم نروم با این طلبه ها مزاحم زوار از راه دور آمده نشویم . گفتم : همین گوشه صحن می ایستم زیارت می خوانم ، طلبه ها را دور خودم جمع کردم یک وقت گفتم : طلبه ها این آقا طلبه ای که در راه برای ما روضه می خواند کجا است ، گفتند : آقا در بین این جمعیت نمی دانیم کجا رفته است .
در این اثناء دیدم یک عربی مردم را می شکافت و بطرف من آمد و صدا زد ملا احمد مقدس اردبیلی می خواهی چه کنی ؟ گفتم می خواهم زیارت اربعین بخوانم ، فرمود : بلندتر بخوان من هم گوش کنم .
زیارت را بلندتر خواندم یکی دو جا توجه ام را به نکاتی ادبی داد وقتی که زیارت تمام شد به طلبه ها ، گفتم : این آقا طلبه پیدایش نشد ؟ گفتند : آقا نمی دانیم کجا رفته است یک وقت این عرب بمن فرمود مقدس اردبیلی چه می خواهی ، گفتم : یکی از این طلبه ها در راه برای ما گاهی روضه می خواند ، نمی دانم کجا رفته ، می خواستم اینجا بیاید و برای ما روضه بخواند .
آقای عرب بمن فرمود مقدس اردبیلی می خواهی من برایت روضه بخوانم ؟ گفتم : آری آیا به روضه خواندن واردی ؟ فرمود : آری که در این اثناء دیدم عرب رویش را به طرف ضریح اباعبداللّه الحسین (ع) کرد و از همان طرز نگاه کردن ما را منقلب کرد یکوقت صدا زد یا اباعبداللّه نه من و نه این مقدس اردبیلی و نه این طلبه ها هیچ کدام یادمان نمی رود از آن ساعتی که می خواستی از خواهرت زینب (علیهاالسلام) جدا شوی در این هنگام دیدم کسی نیست فهمیدم این عرب مهدی زهرا(علیهاالسلام) بوده واقعا ساعت حساس و عجیبی بود . (17) مهلاً مهلا یابن الزّهرا(علیهاالسلام)

مهلاً مهلا یابن الزهرا(علیهاالسلام)
در آن وداع آخرین
زینب به آه آتشین

می گفت با سلطان دین
مهلاً مهلا یابن الزهرا(علیهاالسلام)
جان جهان آهسته رو
روح روان آهسته رو
آرام جان آهسته رو
مهلاً مهلا یابن الزهرا(علیهاالسلام)
کرده وصیت مادرت
بینم جمال انورت
بوسم گلوی اطهرت
مهلاً مهلا یابن الزهرا(علیهاالسلام)
ما بی کسان در اضطراب
این دختران در انقلاب
تو می روی با صد شتاب
مهلاً مهلا یابن الزهرا(علیهاالسلام)
آخر در این دشت بلا
با این سپاه پر جفا
بر گو چه سازم یا اخا
مهلاً مهلا یابن الزهرا(علیهاالسلام)
از بعد تو بی یاورم
از جور دشمن مضطرم
آیا چه آید بر سرم
مهلاً مهلا یابن الزهرا(علیهاالسلام)
آه یتیمان یک طرف
بیمار نالان یک طرف
ظلم فراوان یک طرف
مهلاً مهلا یابن الزهرا(علیهاالسلام)
شیر سنگی خون می گرید
در ریاض الشهادة منقول است :
در بلدی از بلاد روم سنگی است که صورت شیری از آن کنده اند . هر سال روز عاشورا که می شود از چشمهای آن شیر خون جاری می گردد تا اینکه آن روز شب شود .
مردم آن بلد بقدری گریه و زاری و ناله و بیقراری می کنند که هر که در آنجا حاضر شود و آن منظره را مشاهده نماید از خود بی خود می گردد .
(18) یا حسین از سر گذشتن بهر جانان آرزوست
بهر اهداف شریفت دادن جان آرزوست
ای مسیحا دم ز انفاست جهانی زنده شد

یا حسین راه ترا بر جمله یاران آرزوست
در ره دین از سر و جان عزیزان در گذشتی
جان عالم باد قربانت که ایمان آرزوست
عاشقان بهر وصالت روز و شب
رنج هجران می کشند چون آب حیوان آرزوست
مهر تو اندر دل ما همچنان روح روان
از تو ای سرّ خدا اسرار پنهان آرزوست
راه تو سلک خداوند کریم ذوالعطاست
ای که مصباح الشهدائی راه رضوان آرزوست
ما همه پروانه گرد شمع رویت تا سحر
سوز و ساز ما یکی چون راه خوبان آرزوست
آرزوی دیدنت دارم بهر صبح و مسا
گر ببینم روی تو مردن چو مردان آرزوست

پناهندگی به مولای خود

سید جلیل القدر جناب آقای سید محمّد جعفر نقل فرمود :
در سالی باتفاق مرحوم والده کربلا مشرف بودم و آن مرحومه مریض شد و مرضش بیش از چهل روز طول کشید و به این واسطه مبتلای به قرض بسیاری شدم .
در این مدت هم ، نه از شیراز و نه از راه دیگر ، چیزی بمن نرسید ، پناهنده به مولای خود آقا سیدالشهداء(ع) شده به حرم مطهر مشرف شدم .
همان بالای سر عرض کردم یا مولای شما که می دانی چقدر ناراحت و گرفتار هستم به فریاد من برسید .
از حرم خارج شدم پس از فاصله کمی نماینده مرحوم آیة اللّه آقا میرزا محمّد تقی شیرازی اعلی اللّه مقامه بمن رسید وگفت از طرف میرزا سفارش شده که هر چه لازم دارید به شما بدهم ، گفتم : تا چه اندازه ؟
گفت : تعیین نشده بلکه هر چه شما تعیین کنید . پس تمام قروض را اداء کردم و تا کربلا مشرف بودم تمام مخارج من تاءمین گردید . (19) ای حسین جان که ترا عاشق شوریده بسی است
هر که شد واله و دلداده عشق تو کسی است
عاشقان را مکن از کرب و بلایت محروم
تا که از عمر دمی مانده و باقی نفسی است

سوء ظن به عزادار حسینی (ع)

سید بزرگوار عالم ربانی مرحوم سید محمود عطاران رضوان اللّه تعالی علیه فرمود :
سالی در ایام عاشورا جزء دسته سینه زنان محله سردزک بودم . جوانی زیبا در اثناء زنجیر زدن بزنان نگاه می کرد من طاقت نیاورده و غیرت کردم و او را سیلی زدم و از صف خارجش کردم .
چند دقیقه بعد دستم درد گرفت و تدریجا شدت کرد تا اینکه به ناچار به دکتر مراجعه کردم . دکتر گفت : اثر درد و جهت آن را نفهمیدم ولی روغنی است که دردش را ساکت می کند .
روغن را به کار بردم نفعی نبخشید بلکه دیدم هر لحظه دردش شدیدتر و ورمش و آماسش بیشتر می شود .
به خانه آمدم و فریاد می زدم ، شب خواب نرفتم ، آخر شب لحظه ای خوابم برد . حضرت شاهچراغ (ع) را دیدم ، فرمود : باید آن جوان را راضی کنی .
چون بخود آمدم دانستم سبب درد چیست . رفتم جوان را پیدا کردم و معذرت خواستم و بالاخره راضیش کردم در همان لحظه درد ساکت و ورمها تمام شد و معلوم شد که من خطا کرده بودم و سوء ظن بوده است و به عزادار حضرت سیدالشهداء (ع) توهین کرده بودم . (20) ای که از دوست تمنای نگاهی داری
بهر اثبات ارادت چه گواهی داری
بایدت واله چو یعقوب شدن در شب و روز
گر چه او یوسف گم گشته به چاهی داری
از برون اشک و درون سوز نهانی باید
گر که از درگه او خواهش جاهی داری
تا که هستی به گدائی در دربار حسین (ع)
عزت و فخر به هر مهتر و شاهی داری
نام تو ثبت به دیباچه عشاق شود
گر که مهرش بدل خود پر کاهی داری
ای که در راه حسین (ع) استی و اولاد حسین (ع)
خوش به فردای دگر پشت و پناهی داری
اشک امروز بود توشه ره فردایت
گر به دیوان عمل جرم و گناهی داری
اجر پیوسته تو نزد حسین بن علی (ع) است
تا که در ماتم او اشکی و آهی داری

کربلا آرزوی ماست حسین (ع) جان مددی
چه بسی منتظر چشم براهی داری
خاک راه تو بود حامد و زر می گردد
گر که بر خاک ره خویش نگاهی داری

مهمان نوازی حضرت

آقای حاج سیدعبدالرسول خادم نقل فرمود : از سید عبدالحسین کلیددار حضرت سیّدالشّهداء (ع) پدر کلیددار فعلی که آن مرحوم اهل فضل و از خوبان بود .
شبی در حرم مطهر می بیند عربی پابرهنه خون آلود پای خونین و کثیف خود رابه ضریح زده و عرض حال می کند . آن مرحوم او را نهیب می دهد و بالاخره امر می کند که او را از حرم بیرون نمایند در حال بیرون رفتن آن عرب رو به ضریح حضرت امام حسین (ع) کرد و گفت : یا حسین من گمان می کردم این خانه تو است حالا معلوم شد خانه دیگریست و با حال منقلب از در حرم بیرون رفت .
همان شب آن مرحوم در خواب می بیند آقا حضرت امام حسین (ع) روی منبر در صحن مقدس تشریف دارند در حالی که ارواح مؤ منین در خدمت هستند حضرت از خادم خود شکایت می کند کلیددار می ایستد و عرض می کند یا جدا مگر چه خلاف ادبی از ما صادر شده ؟
حضرت می فرماید امشب عزیزترین مهمانان مرا از حرم من با زجر بیرون کردی و من از تو راضی نیستم و خدا هم از تو راضی نیست مگر اینکه او را راضی کنی . عرض کردم یا جداه او را نمی شناسم و نمی دانم کجاست ؟
حضرت فرمود : الان در خان حسین پاشا (نزدیک خیمه گاه) خوابیده و به حرم ما آمده بود زیرا او را با ما کاری بود که انجام دادیم و آن شفای فرزندش که مفلوج بوده و فردا با قبیله اش می آیند آنان را استقبال کن .
چون بیدار می شود با چند نفر از خادمها به سوی خان پاشا می رود و آن غریب را در همانجائی که حضرت فرموده بود می یابد و دستش را می بوسد و با احترام بخانه خود می آورد و از او بخوبی پذیرائی می نماید .
فردا هم به اتفاق سی نفر از خدام به استقبال می رود چون مقداری راه می رود می بیند جمعی هوسه کنان (شادی کنان) می آیند و آن بچه مفلوج را که شفا یافته بود همراه آوردند و به اتفاق به حرم مطهر آقا امام حسین (ع) مشرف می شوند . (21) ای حسین جان ما بدرگاهت پناه آورده ایم
همره خود سینه ای پر سوز و آه آورده ایم
جملگی دلداده و سر گشته و دیوانه ات
قلب سوزان چشم گریان را گواه آورده ایم
کربلایت آرزوئی بر دل بی تاب ماست
با دو صد حسرت به سوی آن نگاه آورده ایم

شد مزارت قبله گاه عاشقان بی قرار
ما امید خویش بر آن جایگاه آورده ایم
برف پیری آمد و شد تارهای مو سفید
لیک با خود نامه تار و سیاه آورده ایم
در کف ما نیست از نیکی نشانی ای دریغ
کوله باری از خطاها و گناه آورده ایم
قطره های اشک ما ریزد به بحر رحمتت
کوه عصیانیم و همره پر کاه آورده ایم
بارگاهت ملجاء درماندگان بی پناه
ما پناه خود سوی این بارگاه آورده ایم
ای که کشتی نجات هستی و مصباح الهدی
ما ز تاریکی و ظلمت رو به ماه آورده ایم
رحمتی بر حامد و عشاق کویت یا حسین
ما گدایانیم و حاجت سوی شاه آورده ایم

خدا را به حق حسین قسم داد

جناب حجة الاسلام آقای شیخ محمّد انصاری رحمة اللّه علیه ساکن سر کوه داراب نقل فرمود :
در سنه 1370 کربلا مشرف شدم و پسرم مریض شد ، و او را به قصد استشفاء همراه بردم .
روز اربعین شد با فرزندم در کنار و گوشه ای از شریعه فرات برای غسل زیارت در آب رفتیم و مشغول غسل کردن بودم که ناگهان دیدم آب فرزندم را برد و فاصله زیادی بین من و او قرار گرفت و تنها سر او را می دیدم و توانائی شنا کردن نداشتم و کسی هم نبود که بتواند شنا کند و او را نجات دهد پس با کمال حضور قلب و خلوص و شکستگی دل به پروردگار ملتجی شده و خدا را بحق حضرت سیدالشهداء (ع) قسم دادم و فرزندم را طلب کردم هنوز فرزندم را می دیدم ، که ناگاه دیدم رو بمن بر می گردد تا نزدیک من رسید دست او را گرفته از آب بیرون آوردم از حالش پرسیدم .
گفت : کسیرا ندیدم ولی مثل اینکه کسی بازوی مرا گرفته بود و مرا به شما رسانید پس به سجده رفتم و خدای را بر اجابت دعایم شکر نمودم .
(22) ای حسین جون به هوایت دل ما پر می زنه
بی قرارت شده و به سینه و سر می زنه
هر که درهای دیگه بسته روی خود می بینه
عاشقونه میاد و این خونه رو در می زنه
هر که مضطر میشه و در دل خود دردی داره
دست حاجت به تو و زینب مضطر می زنه
عشق تو ، تو قلبش و نام تو بر زبونشه
از دل و جون دم از مولا و سرور می زنه
هر که این راه اومد و ضره عشق تو چشید
سنگ عشقت رو به سینه تا به آخر می زنه
هر که از تشنگی و سوز تو یادی میکنه
چوب نفرین به سر خصم ستمگر می زنه
یاد یاران تو و لحظه تنهائی تو
بر دل و دیده ما شعله آذر می زنه
آتشی بر دل ما می زنه بی کس شدنت
یاد مظلومی تو آتش دیگر می زنه
خون پاک تو وابنای به خون خفته تست
کز زمین سر همه جا لاله احمر می زنه

حامد مونده براه اومده و بهر نجات
دس به دامان تو و ساقی کوثر می زنه

شاهرگهای بریده در دل سنگ کارگر شده

جناب حجة الاسلام عالم جلیل صدرالدین ابن ملاحسن قزوینی رضوان اللّه علیه در کتاب خود ریاض الاحزان ذکر نموده .
در سفری که به مکه داشتم عبورم به شهر حماء افتاد که در میان باغات و بستانهای آن شهر مسجدی را مشاهده نمودم که مسمی به مسجد الحسین (ع) بود .
وارد آن مسجد شدم در بعضی از عمارات آن مسجد پرده کشیده شده بود و آن پرده از سقف به پائین آویخته بودند چون کنار پرده را برچیدم دیدم سنگی بدیوار نصب است و اثر موضع گلوی بریده و شریان در آن سنگ نقش بسته بود و خون خشکیده در آن موضع از جای گلو در آن سنگ موجود بود .
از خدام مسجد پرسیدم این سنگ چیست ؟ و این خون چه می باشد ؟
گفتند : این سنگی است که چون لشکر ابن زیاد (علیه اللعنة و العذاب الالیم) از کوفه به دمشق می رفتند و سرهای شهیدان و اسیران را می بردند به این شهر وارد شدند و سر مطهر حضرت سید الشهداء (ع) را روی این سنگ نهادند .
فَاَثَرَ ف ی هذَا الْحَجَرَ ما تَراهُ ، پس اثر در این سنگی که می بینی کرده یعنی اوداج (شاهرگهای) بریده در دل سنگ کارگر شده .
یکی از آن خدام گفت من سالها است خادم این مسجدم ، لاینقطع از میان عمارت مسجد صدای قرائت قرآن می شنوم و کسیرا نمی بینم و در هر سال که شب عاشورای حسینی (ع) می شود شب که از نیمه می گذرد نوری از این سنگ ظاهر می شود که بدون چراغ مردم در مسجد جمع می گردند و اطراف این سنگ گریه و زاری و عزاداری می کنند و در آخرهای شب عاشورا از موضع گردن بنا به خون ترشح کردن می کند .
(وَ یَبْقی کَذلِکَ وَ یَنْجَمِدُ و همین طور که می بینی خون می ماند و می خشکد و احدی جراءت جسارت ندارد که از آن خون بردارد .
سپس آن خادم گفت : آن خدّامی که قبل از من در این مسجد خدمت می کردند او هم سالهای سال این سنگ را به همین حالت با این اثر با این خون منجمد با صوت قرآن و نور در نصف شب عاشورا مشاهده می کرده و می گفت : خدام قبل از او هم همین را برای او نقل کرده بوده پس از مسجد بیرون آمدم و از اهالی آن شهر کیفیات آن مسجد و سنگ را سئوال نمودم همه گفته های آن خادم را گفتند . (23) عشق حسین مظلوم عشقی است جاودانه
اشک روان یاران اشکی است عاشقانه

داغ غمش نشسته بر سینه های خسته
آنرا که بوده مظلوم کشته ظالمانه
یا رب به حق خون پاک حسین مظلوم
از کربلای خونین ما را مساز محروم
وادی کربلا شد میدان سربداران
خاکش شده معطرّ از خون گل عذاران
پیشی گرفته هر یک در نوبت شهادت
مولا غریب و تنها در سوگ جمله یاران
یا رب به حق خون پاک حسین مظلوم
از کربلای خونین ما را مساز محروم
ای جان فدای کام سوزان و آتشینت
ما جمله عاشقان سر گشته و غمینت
بودی در آن بیابان با کام خشک و عطشان
نوشت نبوده غیر از انگشتر و نگینت
یارب به حق خون پاک حسین مظلوم
از کربلای خونین ما را مساز محروم

خون از درخت می ریزد

در کتاب ریاض الشهادة مسطور است که : در یکی از بلاد روم درختی بود که در روز عاشورا پیوسته از آن خون می ریخت ، که بنده از جمعیت کثیری از تجار و مترددین شنیده ام :
در روز عاشورا نزدیک بزوال آفتاب شاخه از آن درخت سرازیر می شود و از برگهای آن قطرات خون می چکد تا غروب آفتاب بعد از آن شاخه های درخت خشک می شود تا سال دیگر باز شاخ و برگ می دهد و دوباره روز عاشورا در همان وقت بهمان طور در می آید .
هر سال جمع کثیری بزیارت آن درخت می روند و در آن روز تعزیه و عزاداری برای حضرت سیدالشهداء (ع) می نماید . (24) دلا بیا که رَه یار اختیار کنیم
مدار کار بر این پایه استوار کنیم
غبار و گرد معاصی نشسته بر دل ما
به آب دیده ز دل شستشو غبار کنیم
به یاد کربلا خاک یوسف زهرا(س)
دل تپیده رها تا دیار یار کنیم
به صد نیاز دمی در کنار او باشیم
قرار بر دل محزون و بی قرار کنیم
نثار لاله رخان شهید و لب تشنه
درود و رحمت بی حدّ و بی شمار کنیم
در این مصیبت عظمی که نیست ثانی آن
سز است گریه که در لیل و النهار کنیم
ز اشک و ماتم امروز در عزای حسین
برای روز دگر کسب اعتبار کنیم
در این عزای حسینی چه جان و دلها سوخت
نگاه دل چو به هر گوشه و کنار کنیم
خدا بود که نصیبی شود زیارت او
طواف عشق ز شش گوشه مزار کنیم
روان ما همه شادان شود اگر حامد
ز دیده اشک روان بهر او نثار کنیم

این امانت حسین (ع) است

سید بزرگوار ثقه جلیل حاج سید عبدالرحیم کهروردی عراقی حشره اللّه مع اجداده الطاهرین نقل فرمود :
در وقت حج ما سوار کشتی شدیم و بعد از اعمال حج به طرف قریه کهرورد با کشتی برگشته و در بین راه هوا طوفانی گشت و کشتی ما چندین وقت از کار افتاد .
چون سفر ما به طول انجامید کسان ما از آمدن ماءیوس گشتند به خیال اینکه در دریا گرفتار گشته و از بین رفته ایم .
از طول سفر ذخیره ما به آخر رسید و ما احساس ترس و گرسنگی و تلف نمودیم تا اینکه فضل خداوند شامل اهل کشتی گردید خود را بساحل مخا ، که شهری است واقع در بعضی جزایر دریا رسانیدیم و اهل کشتی برای تجدید ذخیره از کشتی بیرون آمده بشهر مخا رفتند ، توقف کشتی در آن مکان به سه روز طول کشید .
اهل کشتی به نزد ناخدا آمده و شکایت نمودند که ما مدتی است در دریا مانده ایم و سایر حجاج به خانه های خود رفته اند و خبر مرگ ما را برده اند .
ناخدا قبول کرده و از شهر مخا به ساحل آمده و بر قایق کوچک سوار شده خود را به مرکب و کشتی بزرگ رسانیده سوار می کردند تا آنکه از حجاج چند نفری باقی ماندند که از جمله آنها سیدی بود از اهل خراسان و مسمی به حاج حسین بود او مردی عالم و عابد و بزرگوار بود .
با او جمعی از بزرگان وارحام و اهل خراسان بودند و آن سید به سبب بزرگی و حسن اخلاق سائر همراهان و اهل کشتی را بر خود رؤ ف و مهربان کرده بود .
بعد از اهل کشتی آن جماعت آمده بر کشتی کوچک و قایق سوار شده به سوی مرکب بزرگ روانه گردیدند .
اتفاقا وقتی از ساحل کمی جدا شدند طوفانی شدید وزیدن گرفت و قایق و کشتی کوچک را آورد بر کشتی بزرگ زد و آن را منتقلب نمود اهل آن جمیعا به دریا ریختند و ضجه و ناله از کسان آنهائی که در مرکب بزرگ بودند بر آمد بلکه همه اهل مرکب بر حالت حاج سید حسین گریستند .
ناخدا نجات غریقانی داشت همه را به دریا فرستاد تا آنها را نجات دهد ولی آنها هر چه گشتند چیزی نیافتند مگر آنکه غریقی را که مرده بود بیرون آوردند .
اهل کشتی چون این منظره را دیدند از حیات کسان خود ماءیوس گردیدند و اگر کسی را هم بیرون می آوردند چون مرده بود و باید او را تقثیل می

کرده و دوباره در آب می انداختند دست از جستجو کشیده و کشتی را براه انداختند .
هوا تاریک و صاف شد ، کشتی با کمال ملایمت روانه گردید لکن کسان سید مذکور و سایر همراهان از غصه و اندوه و مفارقت ایشان گریان و نالان و سر در گریبان بودند .
صبح صادق از افق دریا طالع گردید فریضه صبح را ادا نمودیم و هوا روشن گردید و ناخدا بر عرشه کشتی بر آمد شادان و خندان و صلوات گویان اهل کشتی را بشارت داد که اگر کسان شما غرق شدند لکن در عوض این مصیبت خداوند منت گذاشته و هوا را موافق نموده و در یک شب هیجده روز مسافرت طی نمودیم و اینک ساحل دریا نزدیک و زمان خروج از کشتی نزدیک گشته اهل کشتی از این بشارت خوشحال شدند و اندکی آرامیدند تا آنکه آفتاب طلوع نمود .
ناگاه در جلو راه ما ، کشتی که در سواحل دریا کار می کرد ظاهر شد و شخصی از آن کشتی پارچه در بالای نیزه زده بود که دلیل بر این است که با این کشتی کار دارد .
نا خدای کشتی قایق کوچکی به دریا انداخت و خود را به آن کشتی رسانید وقتی ملاحظه کردیم دیدیم که سید جلیل حاج سید حسین مذکور از آن کشتی برخواست و اهل کشتی از مشاهده او مبهوت شدند و از گریه شوق ایشان صدای ضجه از میان کشتی بلند شد .
از آن مردی که سید را آورده بود شرح حال را پرسیدیم ؟
چون عرب بود و قادر بر مکالمه با ما نبود به ناخدا گفت که دیشب در ساحل با همراهان دور هم حلقه داشتیم و آتشی بر افروخته بودیم و ماهی کباب می کردیم .
ناگهان صدائی شنیدیم که فرمود هذا ودیعة الحسین یعنی این امانت امام حسین (ع) است و این مرد را در حلقه ما گذاشت و دیگر کسی را ندیدیم وقتی لباس او را مشاهده کردیم او را غریق دیدیم و چون به حالش آوردیم و از حال او پرسیدیم ؟ چون زبانش عربی نبود همین قدر بما فهمانید که اهل این مرکب بوده و دیشب در ساحل مخا غرق شده .
به او گفتیم که غم مخور ما آن کشتی را می شناسیم و معبرش از اینجا خواهد بود چون بیاید تو را به آن می رسانیم ، تا آنکه روز بر آمد و این کشتی نمایان گردید اگر چه طی این مسافت در ظرف یکشب بعید بود لکن از مشاهده علامات دانستیم که همانست لهذا او را سوار کرده رسانیدیم .
اهل کشتی او را به نزد خود آوردند و آن مرد بزرگوار را احسان و انعام نمودند کشتی به راه خود ادامه داد ، سپس اهل کشتی بعد از سکوت از گریه شوق و مصافحه و معانقه با سید مذکور شرح حالش را پرسیدند ؟

فرمود : وقتی کشتی واژگون گردید من شنا بلد بودم و دیدم نجات غریق به کمک ما آمدند من شنا می کردم تا خود را روی آب نگه دارم دیدم آنها در غیر محل جستجو می کنند تا هوا قدری تاریک شد و من هم صدا می زدم که مرا در اینجا دریابید ناگاه موج دریا مرا فرو برد دوباره با زحمت خود را از آب بیرون آوردم هوا تاریک تر و خود را دورتر دیدم .
باز نفس تازه کردم و صدا زدم باز موج مرا فرو برد تا آنکه در دفعه سوم خارج شدم مشاهده کردم هوا تاریک شده و کسی برای نجات ما نیامد ماءیوس گشتم و خود را متوجه بسمت کربلا و عزیز زهرا سیدالشهداء(ع) کردم و عرض نمودم یا جدا یا اباعبداللّه ادرکنی مرا دریاب زیرا عیال و اطفالم چشم براه من هستند .
این بگفتم و دیگر بار غرق گشتم و دیگر حالم را نفهیمدم تا آنکه خود را در میان حلقه عرب ها دیدم . (25) هر دم که خاک پاک ترا آرزو کنم
از تربت معطر کوی تو بو کنم
دستم نمی رسد چو به گلزار کربلا
هر گلشنی نشان تو را جستجو کنم
از نای من برون نشود جز نوای عشق
باز سوز این نوا همه جا گفتگو کنم
خونی که هست مانده بدل از غم فراق
جز آب دیده با چه توان شستشوکنم
دل پاره شد ز یاد تن پاره پاره ات
نفرین بی حساب نثار عدو کنم
گر سوز سینه کم شود از عشقت ای حسین
آن سینه را برون و ز پی زیر و رو کنم
گاه نماز سجده به خاک معطّرت
پیوند اشک چشم به آب وضو کنم
بر درگهت روان شده با چشم اشکبار
خواهم بدین سبب طلب آبرو کنم
بی توشه دست ما شد و خالی بسوی ما
باز آمدم ز بحر سخا پر سبو کنم
حامد غریق بحر گنه گشته یا حسین (ع)
ای کشتی نجات به سوی تو روکنم

احترام به پدر و مادر

عالم زاهد و وارسته زمانش مرحوم شیخ حسین بن شیخ مشکور رضوان اللّه تعالی علیه فرمود :
در عالم رؤیا دیدم در حرم مطهر حضرت ابا عبداللّه (ع) مشرف هستم و حضرت در آنجا تشریف دارند .
یک نفر جوان عرب معدی (دهاتی) وارد حرم شد و با لبخند به آن حضرت سلام کرد و حضرت با لبخند جوابش دادند .
فردای آن شب که شب جمعه بود به حرم مشرف شدم و در گوشه حرم توقف کردم ناگهان آن جوان عرب معدی را که در خواب دیده بودم وارد حرم شد و چون مقابل ضریح مقدس رسید با لبخند به آن حضرت سلام کرد ولی حضرت سیدالشهداء (ع) را ندیدم و مراقب آن عرب بودم تا از حرم خارج شد .
عقب سرش رفتم و سبب لبخندش را با امام (ع) پرسیدم .
و تفصیل خواب خود را برایش نقل کردم و گفتم چه کرده ای که امام (ع) با لبخند بتو جواب می دهد .
گفت : مرا پدر و مادر پیری است و در چند فرسخی کربلا ساکنیم و شبهای جمعه که برای زیارت می آیم یک هفته پدرم را سوار بر الاغ کرده می آوردم و یک هفته هم مادرم را می آوردم .
تا اینکه شب جمعه ای که نوبت پدرم بود چون سوارش کردم مادرم گریه کرد و گفت : مرا هم باید ببری شاید هفته دیگر زنده نباشم .
گفتم : باران می بارد ، هوا سرد است ، مشکل است ، نپذیرفت ناچار پدر را سوار کردم و مادرم را بدوش کشیدم و با زحمت بسیار آنها را به حرم رسانیدم و چون در آن حالت با پدر و مادرم وارد حرم شدم حضرت سیدالشهداء (ع) را دیدم و سلام کردم آن بزرگوار برویم لبخند زد و جوابم را داد و از آن وقت تا بحال هر شب جمعه که مشرف می شوم حضرت امام حسین (ع) را می بینم و با تبسم جوابم را می دهد . (26) ای که بر دوست تمنای نگاهی داری
بهر اثبات ارادت چه گواهی داری
بایدت واله چو یعقوب شدن در شب و روز
گر چو او یوسف گم گشته به چاهی داری
از بردن اشک درون سوز نهانی باید
گر که از درگه او خواهش جاهی داری
تا که هستی به گدائی در دربار حسین (ع)
عزّت و فخر به هر مهتر و شاهی داری

نام تو ثبت به دیباچه عشاق شود
گر که مهرش بدل خود پر کاهی داری
ای که در راه حسین استی و اولاد حسین (ع)
خوش به فردای دگر پشت و پناهی داری
اشک امروز بود توشه ره فردایت
گر به دیوان عمل جُرم و گناهی داری
اجر پیوسته تو نزد حسین بن علی است
تا که در ماتم او اشکی و آهی داری
کربلا آرزوی ماست حسین جان مددی
چه بی منتظر چشم براهی داری
خاک راه تو بود حامد و زر می گردد
گر که بر خاک ره خویش نگاهی داری

شفای بچه

جناب حجة الاسلام و المسلمین آقای مولوی حفظه اللّه نقل فرمود : که برادرم محمّد اسحاق در بچگی مسلول شد و از درمان نا امید گردیدیم .
پدرم او را به کربلا برد و در حرم حضرت اباالفضل (ع) او را به ضریح مقدس بست و از آن بزرگوار خواست که از خداوند متعال شفاء یا مرگ او را بخواهد . بچه را بست و خود در رواق مشغول نماز شد .
هنگامیکه برمی گشت بچه گفت بابا گرسنه ام بصورتش نگاه کردم دیدم رخسارش تغییر کرده و شفا یافته است .
او را بیرون آورده و فردای آنروز انار خواست و 8 دانه انار و یک قرص نان بزرگ خورد و اصلاً از آن مرض خبری نشد . (27) ما غریقیم و توئی هادی و کشتی نجات
دست ما گیر که یکقطره ز دریای توئیم
تو چراغ شب تاری و همه مانده براه
گمرهانیم که هر دم به تمنای توئیم

عزاداری شیر

عالم بزرگوار جناب حاج سید محمّد رضوی کشمیری فرزند مرحوم آقا سید مرتضی کشمیری فرمود :
در کشمیر بدامنه کوهی حسینیه ایست و اطراف آن طوریست که می توان از بیرون داخل آن را دید و پشت بام آن جهت روشنائی و هوا مقداری باز است .
هر سال ایام عاشوراء در آن اقامه عزای حضرت سیدالشهداء(ع) می شود و گروهی از شیعیان جمع می شوند و عزاداری می کنند از شب اول محرم از بیشه نزدیک شیری می آید و بپشت بام حسینیه می رود و سرش را از همان روزنه داخل می کند و عزاداری را می نگرد و قطرات اشگ پشت سر هم می ریزد .
و تا شب عاشوراء هر شب بهمین کیفیت ادامه می دهد و پس از پایان مجلس می رود . و فرمود در این قریه اول محرم هیچ وقت مشتبه و مورد اختلاف نمی شود و با آمدن شیر معلوم می شود شب اول عاشورای حضرت امام حسین (ع) است . (28) در عشق حسین (ع) با دلی پاک بیا
بسیار سر و به سینه چاک بیا
با یاد ز عطشان لب و سوزان جگرش
دلسوخته و دیده نمناک بیا

ای حسین (ع) یا مرگ یا شفا

جناب حجة الاسلام و المسلمین آقای مولوی دامت برکاته نقل فرمود : در قندهار حسینیه ایست از اجداد ما که در آنجا اقامه عزای حضرت سیدالشهداء(ع) بر پا می باشد .
دختر عموی مادرم بنام (عالم تاب) که عمه مرحوم حاج شیخ محمّد طاهر قندهاری بود با اینکه به مکتب نرفته بود و درسی هم نخوانده و نمی توانست خط بخواند .
بواسطه صفای عقیده ای که داشت وضو می گرفت و یک صلوات می فرستاد و دست روی سطر قرآن مجید گذارده و آنرا تلاوت می کرد و برای هر سطری صلوات می فرستاد و آنرا می خواند و باین ترتیب قرآن را می خواند و الان هم چنین است .
این زن پسری دارد بنام عبدالرؤ ف که در بچگی در سینه و پشت او کاملاً بر آمدگی (قوز) داشت و من خود بارها مشاهده کرده بودم که در حسینیه مزبور شب عاشوراء برای عزاداری بچه چهار ساله خودش را همراه می آورد .
پدر و مادرش آرزوی مرگش را داشتند چون هم خودش و هم آنان ناراحت بودند .
پس از پایان عزاداری گردنش را بمنبر می بندند و می گویند یا حسین از خدا بخواه که این بچه را تا فردا یا مرگ یا شفای ده .
ما خواب بودیم که ناگهان از صدای غرش همه بیدار شدیم دیدیم بدن بچه می لرزد و بلند می شود و می افتد و نعره می زند ما پریشان شدیم .
مادر به عالم تاب گفت : بچه را به خانه رسان که آنجا بمیرد تا پدرش که عصبانیست اعتراض نکند مادر بچه را در بر گرفت از شدت لرزش بچه مادر هم می لرزید تا اینکه منزلش رفتم لرزش بچه تا سه چهار روز ادامه داشت پس از این لرزشهای متوالی گوشتهای زیادتی آب شد و سینه و پشت او صاف گردید بطوریکه هیچ اثری از بر آمدگی نماند .
چندی قبل که بزیارت باتفاق مادرش بعراق آمده بود او را ملاقات کردم جوان رشید و بلندقدی شده بود . (29) حسین جان گر تهی دستم بدل مهر ترا دارم
ندارم صبر و آرامی چو در عشقت گرفتارم
گدای کوی تو دارد مقام بی نیازی را
من این سرمایه جاوید را از دست مگذارم
نبودم بر حذر آنی ز دام صیل نفسانی
کنون با نفس سرکش همچو خصمی گرم و پیکارم

شب تاریک و ره باریک و من گمراه و سر گردان
تو مصباح الهدی هستی فروزان کن شب تارم
پلیدیها ز دریا می شود پاکیزه و بی غش
اگر آلوده ام دریای رحمت چون توئی دارم
گلی بی خار و روح افزا اگر مهرت هست بر دلها
منم آن عاشق زاری که پای گلبنت خارم
توئی یکتا گل گلزار هستی باغبان حیدر
فدای آن گل و آن باغبان و خاک گلزارم
ندارم توشه راهی به غیر از عشق جانکاهی
بروز حشر این ره توشه را سوی تو می آرم
بسویت آمدم ای هادی گم گشتگان رحمی
کمر خم گشته از عصیان و هم سنگینی بارم
توسل بر شه خوبان مراد حامدست امروز
که فردا او شفیع و من سیه روی گنه کارم

به جهت زیارت عاشوراء به این مقام رسید

فقید زاهد مرحوم شیخ جوادبن شیخ مشکور که از اجله علماء و فقهاء نجف اشرف و مرجع تقلید جمعی از شیعیان عراق بوده و نیز از ائمه جماعت صحن مطهر بوده است در سال 1237 در حدود نودسالگی وفات نموده و در جوار پدرش در یکی از حجره های صحن مدفون گردیده نقل فرمود :
در شب 26 ماه صفر 1236 در نجف اشرف در خواب حضرت عزرائیل ملک الموت (ع) را دیدم پس از سلام پرسیدم از کجا می آیی ؟
فرمود : از شیراز می آیم و روح میرزا ابراهیم محلاتی را قبض کردم .
گفتم : روح او در برزخ در چه حال است ؟
فرمود : در بهترین حالات و در بهترین باغهای عالم برزخ و خداوند هزار ملک موکل او کرده است که فرمان او را می برند .
گفتم : برای چه عملی از اعمال به چنین مقامی رسیده است ؟ آیا برای مقام علمی و تدریس و تربیت شاگردان ؟ فرمود نه .
گفتم : آیا برای نماز جماعت و رساندن احکام دین بمردم ؟
فرمود : نه .
گفتم : پس برای چه ؟
فرمود : برای زیارت عاشوراء .
(مرحوم میرزای محلاتی سی سال آخر عمرش زیارت عاشوراء را ترک نکرد و هر روزی که بیمار ی یا امری که داشت و نمی توانست بخواند نایب می گرفته است) .
چون شیخ از خواب بیدار می شود فردا به منزل آیة اللّه میرزا محمّد تقی شیرازی می رود و خواب خود را برای ایشان نقل می کند .
مرحوم میرزا تقی گریه می کند و از ایشان سبب گریه را می پرسند ؟
می فرماید : میرزای محلاتی از دنیا رفت و استوانه فقه بود ، به ایشان گفتند : شیخ خواب دیده واقعیت آن معلوم نیست .
میرزا فرمود : بلی خواب است اما خواب شیخ مشکور است نه افراد عادی ، فردای آنروز تلگراف فوت میرزای محلاتی از شیراز به نجف می رسد و تصدیق رؤ یای شیخ مرحوم آشکار می گردد . (30) عاشقم بر سرور و میر شهیدان عاشقم
آنکه کشتی را بود ناجی ز طوفان عاشقم
بر حسین آن ماه تابان سرور آزادگان
مظهر مهر و وفا و عشق و ایمان عاشقم
آنکه می تازید بر هر ظالم بیدادگر

بر معین و یاور و یار ضعیفان عاشقم
آنکه بی تاب و توان می شد ز دیدار یتیم
بوسه ها از شوق داده بریتیمان عاشقم
آنکه دشمن کرد از او جرعه آبی دریغ
بر شهید پاره پیکر شاه عطشان عاشقم
آنکه با خون کرد بنیان مکتب آزادگی
پاسداری کرده از اسلام و قرآن عاشقم
آن حسینی که همه هستی براه دوست داد
بود تسلیم و مطیع امر یزدان عاشقم

جناب حاج ملاعلی بن حسن کازرونی رحمة اللّه علیه فرموده من در کودکی بی پدر و مادر شدم و کسی مرا به مکتب نفرستاد و بی سواد بودم تا سالی که به عزم درک زیارت عرفه به کربلا مشرف شدم .
روز عرفه برخاستم مشرف شوم از کثرت جمعیت راه عبور مسدود بود به طوریکه نمی توانستم حرم مشرف شوم و هر چه تفحّص کردم یک نفر با سواد را که مرا زیارت دهد و با او زیارت وارده را بخوانم کسی را ندیدم ، با دل شکسته و نالان به حضرت سیدالشهداء(ع) خطاب کردم :
آقا آرزوی زیارتت مرا اینجا آورده و سوادی ندارم کسی هم نیست مرا زیارت دهد .
ناگهان سید جلیلی دست مرا گرفت فرمود : با من بیا ، پس از وسط انبوه جمعیت راه باز شد پس از خواندن اذن دخول وارد حرم شدیم ، زیارت وارث را با من خواند و پس از زیارت به من فرمود :
بعد از این زیارت وارث امین اللّه را می توانی بخوانی و آنها را ترک مکن و کتاب مفاتیح تماماً صحیح است و یک نسخه آنرا از کتابفروشی شیخ مهدی درب صحن بگیرید .
در این حال متذکر شدم لطف الهی و مرحمت حضرت سیدالشهداء(ع) را که چطور این آقا را برای من رسانید و در چنین ازدحامی موفق شدم ، پس سجده شکری بجا آوردم چون سر برداشتم آن آقا را ندیدم هر طرف که رفتم او را نیافتم از کفش داری پرسیدم گفت آقا را نشناختم .
خلاصه چون از صحن خارج شدم و شیخ مهدی کتابفروش را دیدم قبل از آنکه از او مطالبه کتاب کنم این مفاتیح را بمن داد و گفت نشانه صفحه زیارت وارث و امین اللّه را گذاشتم خواستم قیمت آنرا بدهم گفت پرداخت شده و بمن سفارش کرد این مطلب را فاش نکن .
چون به منزل رفتم متذکّر شدم کاش از شیخ مهدی پرسیده بودم شخصی که حواله مفاتیح مرا به او داده چه کسی بوده است ؟ از خانه بیرون آمدم که از او بپرسم ، فراموش کردم و از پی کار دیگری رفتم ، مرتبه دیگر بقصد این پرسش از خانه بیرون شدم باز فراموش کردم خلاصه تا وقتی که در کربلا بودم موفق نشدم .
سفرهای دیگر که مشرف می شدم در نظر داشتم این پرسش را بکنم تا سه سال هیچ موفق نشدم پس از سه سال که موفق بزیارت شدم شیخ مهدی مرحوم شده بود(رحمة اللّه علیه)(31) خواهی که به روز حشر گریان نشوی
درمانده به پای عدل و میزان نشوی

در سوگ حسین (ع) اشکی امروز بریز
تا در صف حشر اشک ریزان نشوی

شفا دادن حر

جناب حجة الاسلام و المسلمین آقای مولوی (حفظه اللّه) نقل فرمود :
بنده 23 سال قبل در کربلا بودم و به مرض تب مزمن و اختلال حواس مبتلا بودم رفقا مرا برای تفریح و تغییر هوا به سمت قبر جناب حر شهید علیه الرحمه بردند .
در حرم حر بودم و قدرت ایستادن نداشتم نشسته زیارت خواندم در این اثناء دیدم زن عربی بیابانی وارد شد و نزدیک ضریح نشست و انگشت خود را در حلقه ضریح گذارد و این دعا را خواند .
یا کاشِفَ الْکَرْبِ عَنْ وَجْهِ مَوْلانا الْحُسَیْن ((ع)) اِکْشِفْ لَنَا الْکَرْبِ الْعِظامِ بِحَقِّ مَوْلانَا الْحُسَیْن ((ع))
پس انگشت خود را بر می داشت و در حلقه متصل به آن گذاشته و آن ذکر را می خواند و دور می زد و دور پنجم یا ششم او بود که من هم آن جمله را حفظ کردم .
چون توانائی ایستادن نداشتم که از بالا شروع کنم خود را کشان کشان به ضریح رسانده و انگشتم را به حلقه پائین ضریح گذاشتم و همان جمله را خواندم و بعد در حلقه دیگر و چون به حلقه سوم مشغول خواندن شدم گرمی مختصری از داخل ضریح به انگشتانم رسید بطوریکه به داخل بدن و تمام رگهای بدنم سرایت کرد مانند دوائی و آمپولی که تزریق می کنند ، حس کردم می توانم برخیزم ، پس برخواستم و بقیه حلقها را ایستاده خواندم و به کلی آن مرض بر طرف گردید و اثری از آن پیدا نشد .

خوش آن کسی که در عالم شود غلام حسین
خوش آن سری که در آن سر بود هوای حسین
خوش آن نفس که در آید به عشق خسرو دین
خوش آن زبان که بگوید کلام حسین
خوش آنکه دست توسل بر حسین دراز کند
خوش آنکه خوانده خدارا در مقام حسین
خوش آن دلی که در آن دل بود مهر حسین
خوش آنکه هست مرامش چو مرام حسین
خوش آنکه زد قدم اندر سرای شاه شهید
خوش آنکه داده جانرا به یک سلام حسین
خوش آن دیده که بیند جمال نورانیش
خوش آن لبی که گشوده شود بنام حسین

مقام گریه کنندگان حسین (ع)

صالح متقی جناب حجة الاسلام و المسلمین آقای سیدهادی روضاتی نوه آیة اللّه سید حبیب اللّه روضاتی (رضوان اللّه تعالی علیه) در راه جمکران برایم نقل فرمود :
یکي از خویشان (موسوی الکاظمی) که مردی با اخلاص و یکی از (در ŸŠŸŠŮŐ) روضه خوانهای آقا ابا عبداللّه الحسین (ع) بود و هر جا مجلسی از حضرت سیّد الشّهداء(ع) از او دعوت می کردند می رفت از دنیا رحلت نمود .
چند شب پیش خواب او را دیدم که بالای منبری است و تمام علماء پای منبر ایشان هستند و می فرمایند این است مقام کسی که استغفار و طلب رحمت زیاد کند و این است مقام کسی که برای امام حسین (ع) گریه کند . (32) گر گریه کنی حسین بی همتا را
خوشنود کنی جان و دل زهرا را
غافل منشین و بهر خود روشن کن
با گوهر اشک ، ظلمت فردا را

ارواح طیبه عصمت بزیارت حسین (ع)

جناب حاج ملا علی کازرونی رحمة اللّه علیه که یکی از افراد و با ایمان با اخلاص بود نقل فرمود : شب 23 ماه رمضان بالای منزل تنها احیاء داشتم که هنگام سحر ناگاه حالت سستی و بی خودی به من دست داد .
در آن حال متوجه شدم که تمام عالم اعلاء مملو از جمعیت و غلغله است و سر و صدای فراوانی است از صدائی که فصیحتر و به من نزدیکتر بود ، پرسیدم تو را به خدا تو کیستی ؟ فرمود : من جبرائیل هستم ، گفتم : چه خبر است امشب ؟ فرمود : حضرت بی بی عالم فاطمه زهراء با مریم و آسیه و خدیجه و کلثوم (هنّ) برای زیارت قبر حضرت سیدالشهداء(ع) می روند .
و این جمعیت ارواح پیغمبران و ملائکه هستند .
گفتم : برای خدا مرا هم ببرید ، فرمود : زیارت تو از همین جا قبول است و سعادتی داشتی که این منظره را ببینی .
حضرت آیة اللّه شهید دستغیب فرمود براستی حاجی مزبور علاقه شدیدی به حضرت سیدالشهداء (ع) نصیبش شده بود که در همان مجلس دو ساعتی چند مرتبه که اسم مبارک حضرت را می برد بی اختیار گریان و نالان می شد
و تا چند دقیقه نمی توانست سخن بگوید و فرمود : من طاقت ذکر مصیبت آن حضرت را ندارم . (33) این دل تنگم عقده ها دارد
گوئیا میل کربلا دارد
قلب سوزانم ، ناله ها دارد
چشم گریانم اشکها دارد
این دلم یارب کربلا خواهد
چون حسین (ع) نام دلربا دارد
قلب من سوزد بر شهیدی که
فاطمه بهر او عزا دارد
می رود بوسد ، آن مزاری که
تربت پاک جان فزا دارد
تربت پاک شاه مظلومان
بهر بیماران ، بس شفا دارد
پر زند این دل در هوای او
که شهیدان باوفا دارد
بر ابوالفضلش دیده می گرید
که دو دست از تن او جدا دارد

می رود بیند قاسم نا شاد
دستها را از خون حنا دارد
بر علی اصغر ، این دلم سوزد
کز دم پیکان ، ناله ها دارد
میرود بیند تا علی اکبر
پیکری پر خون ، از جفا دارد

جناب حاج ملاعلی مذبور فرمود :
پس از عنایتی که حضرت سیدالشهداء (ع) به من عنایت کردند و مفاتیح را فرا گرفتم اینک به آن حضرت متوسل شدم که چون چنین عنایتی را فرمودید خوب است توانائی قرآن را به من مرحمت فرمائید .
شبی آن حضرت را در خواب دیدم پنج دانه رطب دانه دانه بمن مرحمت فرمود و بنده هم می خوردم و طعم و عطرش قابل وصف نیست و فرمود می توانی قرآن بخوانی .
پس از آن این قرآن مجید را شخصی از مصر برایم هدیه آورد و من مرتب از آن می خوانم . (34) ما از خم حسین قدح نوش گشته ایم
در عشق او فتاده و مدهوش گشته ایم
تا شاد و رو سفید در آئیم روز حشر
در سوگ او غمین و سیه پوش گشته ایم

مقام و سلطنت حسین (ع)

مرحوم آقای سید محمّد تقی گلستان (مدیر روزنامه گلستان سابق) نقل نمود :
در اوائل سن جوانی چند همسال و با هم یک دل و یک جهت بودیم و دورانی داشتیم ، هر شبی در منزل یکی از دوستان می رفتیم و با هم بودیم .
یکی از آنان پدرش حسینی بود یعنی به حضرت سیدالشهداء (ع) سخت علاقمند بود و در تعزیه و گریه و زاری بر آن حضرت بی اختیار بود تا جائیکه شبی که نوبت میهمانی پسرش بود می گفت : من راضی نیستم در منزل من بیائید مگر اینکه روضه خوانی هم بیاید و ذکری از حضرت سیدالشهداء (ع) کند .
و لذا هر شبی که نوبت آن رفیق بود مجلس ما به تعزیه و روضه خوانی تبدیل می گشت .
پس از چندی آن پیر مرد محترم مرحوم شد مرگش همه ما را ناراحت کرد تا اینکه شبی در عالم رؤ یا او را دیدم و متفکر شدم که مرده است و هر کس انگشت ابهام (شست) مرده را بگیرد هر چه از او بپرسد جواب می گوید .
لذا ابهام او را گرفتم و گفتم تو را رها نمی کنم تا برایم حالات خود را از ساعت مرگ تا کنون را نقل کنی .
حالت ترس و لرز شدیدی بر او دست داد و گفت نپرس که گفتنی نیست ، چون از گفتن حالش ماءیوس شدم ، گفتم : پس چیزی را که در این عالم فهمیدی برایم بگو تا من هم بدانم .
گفت : برایت بگویم امام حسین (ع) را که در دنیا یادش می کردیم نشناختیم اینجا که آمدم مقام و سلطنت و عزت او را مشاهده کردم و طوری است که آن را هم نمی توانم به تو بفهمانم جز اینکه خودت بیائی در این عالم ببینی . (35) محفل هر دوست گفتگوی حسین است
مقصد هر شیعه خاک کوی حسین است
کوثر و انهار و سلسبیل بهشتی
رشته آب فرات جوی حسین است
روشنی مهر و مه ، ثوابت و سیار
جمله یکایک ز نور روی حسین است
بوی بهشت است اگر مفرح جانها
شمّه ای از خاک مشک بوی حسین است
سلسه ممکنات و عالم هستی

بسته به یک رشته تار موی حسین است
آنچه صفات کمال و خصلت نیکو
دیده شود جملگی ز خون حسین است
رونق احکام دین ، رواج حقایق
زمزمه و راز و گفتگوی حسین است
چون که حسین شد ز شوق کشته داور
قلب همه عارفان بسوی حسین است
ما همه غرق گناه و مانده و مضطر
آبروی ما ز آبروی حسین است
نام حسین است همیشه یاد مقدم
در دم مردن به جستجوی حسین است (

فرانسوی و روضه خوانی

مرحوم مغفور حضرت حجة الاسلام شیخ محمّد باقر واعظ نقل فرمود :
در ماه محرمی از جانب تاجرهای ایرانی مقیم پاریس برای خواندن روضه و اقامه عزاداری دعوت شدم و رفتم .
شب اول محرم یک نفر جواهر فروش فرانسوی با زوجه و پسر خود در مرکز ایرانیهائی که من آنجا بودم از آنجا تمنا کرد که من نذری دارم شیخ روضه خوان خود را به این آدرس شب بیاورید که برای ما روضه بخواند .
حاضرین از من اجازه گرفتند قبول کردم چون از روضه ایرانیها فارغ شدم حاضرین مرا برداشتند با فرانسوی به خانه اش بردند یک مجلس روضه خواندم هم هموطنان استفاده نمودند و گریه کردند هم فرانسوی و فامیلش ، مغموم ، مهموم گوش می دادند ، فارسی نمی فهمیدند و تقاضای ترجمه را نمی نمودند تا شب تاسوعا بهمین منوال بود .
شب عاشوراء بواسطه اعمال مستحبه و خواندن دعاهای وارده و زیارت ناحیه مقدسه منزل فرانسوی نرفتیم فردا آمد و ملول بود عذر آوردیم که ما در شب عاشوراء اعمال ویژه مذهبی داشتیم قانع شد و تقاضا کرد پس برای شب یازدهم بجای شب گذشته بیائید تا ده شب نذر من کامل شود .
روضه که تمام شد یک صد لیره طلا برایم آورد گفتم قبول نمیکنم تا سبب نذر خود را نگوئید .
گفت : ماه محرم سال گذشته در بمبئی صندوقچه جواهراتم را که تمام سرمایه ام بود دزد برد ، از غصه به حد مرگ رسیدم بیم سکته داشتم . در زیر غرفه من جاده وسیعی بود که مسلمانان ذوالجناحی درست کرده و بیرون آورده بودند و سر و پای برهنه سینه و زنجیر می زدند و عبور می کردند من هم از پله فرود آمده بین عزاداران مشغول عزاداری شدم با صاحب عزا نذر کردم که اگر به کرامت خود جواهرات سرقت شده ام را به من برساند سال آینده هر جا باشم صد لیره طلا نذر روضه خوانی را می پردازم چند قدمی پیمودم شخصی پهلویم آمد با نفس تنگ و رنگ پریده صندوقچه را به دستم داد و گریخت .
حالم خوش شد مقداری راه رفتن را ادامه دادم و به خانه ام وارد شدم صندوقچه را باز کردم و شمردم یک دانه را هم دزد تصرف نکرده بود .
(36) هر آنکس عارف حق شد بسر شور و نوا دارد
هر آن دل پر ز ایمان شد هوای کربلا دارد
شنیدی کربلا ، اما ندیدی اصل معنا را
هر آنکس دید آنرا صد هزاران مدعّا دارد
بیا بین از شمیم درگهش جانها شود زنده

بهر صبحی به از جنّت نسیم جان فزا دارد
گلستان علی در کربلا گشته خزان یک سر
که بهر دیدنش دلها همه شوق لقا دارد
بیا در کربلا بنگر ، جلال شاه مظلومان
ببین این بارگه بی شک تجلّی خدا دارد
بیا گر آرزو داری ، تهی کن عُقده دل را
نگر آن شه به زوّارش چسان مهر و وفا دارد
چه گویم ای عزیزان از مزار زاده زهرا
که خاکش برتری بر کعبه و ارض و سما دارد

بواسطه خواندن زیارت عاشوراءمرض برداشته شد

علامه بزرگوار حضرت آقای شیخ حسن فرید گلپایگانی که از علمای طراز اول تهران هستند نقل فرمود از استاد خود مرحوم آیة اللّه حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی اعلی اللّه مقامه که فرمود :
اوقاتی که در سامراء مشغول تحصیل علوم دینی بودم اهالی سامراء به بیماری وباء و طاعون مبتلا شدند و همه روزه عده ای می مردند روزی در منزل استادم مرحوم سیّد محمّد فشارکی اعلی اللّه مقامه و جمعی از اهل علم بودند ، ناگاه مرحوم آقا میرزا محمّد تقی شیرازی تشریف آوردند و صحبت از بیماری وباء شد که همه در معرض خطر مرگ هستند .
مرحوم میرزا فرمود : اگر من حکمی بدهم آیا لازم است انجام شود یا نه ؟ همه اهل مجلس تصدیق نمودند که بلی .
سپس فرمود : من حکم می کنم که شیعیان ساکن سامراء از امروز تا ده روز همه مشغول خواندن زیارت عاشوراء شوند و ثواب آنرا هدیه روح شریف نرجس خانم والده ماجده حضرت حجة بن الحسن (ع) نمایند تا این بلاء از آنها دور شود اهل مجلس این حکم را به تمام شیعیان رساندند و همه مشغول زیارت عاشوراء شدند .
از فردا تلف شدن شیعه موقوف شد و همه روزه عده ای از سنی ها می مردند به طوریکه بر همه آشکار گردیده برخی از سنی ها از آشناهای خود از شیعه ها پرسیدند : سبب اینکه دیگر از شما تلف نمیشوند چیست ؟
به آنها گفته بودند : زیارت عاشوراء ، آنها هم مشغول شدند و بلاء از آنها هم بر طرف گردید .
جناب آقای فرید سلمه اللّه تعالی فرمودند : وقتی گرفتاری سختی برایم پیش آمد فرمایش آن مرحوم بیادم آمد از اول محرم سرگرم زیارت عاشوراء شدم روز هشتم بطور خارق العاده برایم فرج شد . (37) آرزو
دارم حسین جان تا شوم قربان تو
جان ندارد قابلی گردد فدای جان تو
آرزو دارم حسین جان تا ببینم روی تو
کاش می گشتم فدای روی تو در کوی تÖ
آرزو دارم حسین جان تا ببینم کربلا
ای همه هستی من بادا فدای نینوا
آرزو دارم حسین جان تا بپویم راه تو
روز و شب جویم ، شوم دلخواه تو

احترام به حضرت

مرحوم حاج عبدالعلی معمار عالم فر (علیه الرحمه) نقل کرد :
اوقاتی که موفق به زیارت کربلا بودم روزی در صحن مقدس حضرت اباعبداللّه (ع) نشسته بودم یک نفر هم نزدیک من نشسته بود اسم او را پرسیدم ؟
گفت : خراسانی ، از شغل او پرسیدم ؟ گفت : بنائی ، دیدم با من هم شغل است .
پرسیدم : زوار هستی یا مجاور ؟ گفت : سالهاست در این مکان شریف سرگرم بنائی هستم .
گفتم : در این مدت اگر عجائبی دیده ای برایم نقل کن . گفت : متصل به صحن شریف سمت قبله قبریست مشهور به قبر دده و چون مشرف به خرابی بود چند نفر حاضر شدند آن را تعمیر کنند و به من مراجعه نمودند و من اقدام نمودم و برای محکم شدن شالوده به کارگرها دستور دادم اطراف قبر را بکنند قسمتی که نزدیک قبر بود در اثناء حفر جسد آشکار گردید به من خبر دادند .
چون مشاهده کردم دیدم جسد تازه است و لکن به سمت چپ خوابیده یعنی صورتش رو به قبر مطهر حضرت سیدالشهداء (ع) است و پشت او رو به قبله است و بهمان حالت قبر را پوشانده و تعمیر آن را به اتمام رساندم . بله به احترام آقا سیدالشهداء (ع) همه مردگان رو به حضرت بودند . (38) جان به قربان تو و کرب و بلایت یا حسین

این سر شوریده ام دارد هوایت یا حسین
روز و شب در آرزوی مرقدت آرم به سر
کی شود ماوی کنم در کربلایت یا حسین
آرزو دارم ببینم مرقد دلجوی تو
آیم و شیون کنم در خیمه هایت یا حسین
تو پناه مستمندان ، ما گدایان بر درت
حاجت ما را روا کن ازعطایت یا حسین
عقده ها دارد بسی دلهای ما از ماتمت
چشمها گریان از آن ماتم سرایت یا حسین
با عزیزانت شدی قربانی راه خدا
زنده شد اسلام از آن عهد و وفایت یا حسین
از غم جانسوز تو ای تشنه لب خون شد دلم
دیده ام گریان دما دم در عزایت یا حسین
آه سوز تشنگان آتش زده بر جان من

هر کسی دارد به سر شور و نوایت یا حسین
کی رود از یاد من آن پیکر صد پاره ات
قدسیان محزون شده در ماجرایت یا حسین
عمر من طی شد به یادت آمده جانم به لب
کاش آئی بر سرم بینم لقایت یا حسین
شافع روزجزائی تو شفاعت کن ز ما
از جلالی که ترا داده خدایت یا حسین
کی توان گوید (مُقدم) ماتم جانسوز تو
صبر عاجز شد از آن صبر و رضایت یا حسین

احترام به حضرت سیدالشهداء (ع)

مرحوم عالم بزرگوار سید اعظم حاج میرزا حسین نوری (اعلی اللّه مقامه) نقل نموده که استاد ما علامه بزرگوار شیخ عبدالحسین تهرانی (اعلی اللّه مقامه) برای توسعه سمت غربی صحن مطهر حضرت سیدالشهداء (ع) خانه هائی خرید و جزء صحن شریف قرار داد و قریب شصت سرداب برای دفن اموات در همان قسمت قرار داد و روی آنها طاق زدند و مردم مُردگان خود را در آن سردابها دفن می کردند .
چون مدتی گذشت دانسته شد که طاق روی سردابها در اثر کثرت عبور مردم آن توانائی تحمل را ندارد و ممکن است فرو ریزد و سبب زحمت و هلاکت شود .
لذا شیخ امر فرمود : که طاق را بردارند و از نو با استحکام بیشتری بنا کنند و چون جماعت بسیاری در سردابها دفن شده بودند امر فرمود : سردابی را خراب کنند و بنا نمایند بعد سرداب دیگر و هر سردابی را خراب می کردند یک نفر پائین می رفت و خاک بر جسد مرده می ریخت به مقداری که کشف نشود هتک حرمت اموات نگردد پس مشغول شدند تا رسیدند به سردابی که مقابل ضریح مقدس بود چون پائین رفتند برای پوشانیدن جسدها دیدند تمام جسدهائی که در این قسمت هست سرهایشان که در جهت غرب بوده بجای پایشان که رو به قبر شریف بوده قرار گرفته و پایشان به سمت غرب است .
مردم با خبر شدند جماعت به شماری می آمدند این منظره عجیبه را مشاهده می کردند و آن جسدهائی که در این قسمت بوده منقلب گردیده سه جسد بود که یکی از آنها جسد آقا میرزا اسماعیل اصفهانی نقاش بود که در صحن مقدس مشغول نقاشی بوده .
پسرش وقتی که منظره جسد پدر را می بیند گواهی می دهد که من هنگام دفن پدرم حاضر بودم و بدن پدرم را که دفن کردم پاهایش رو به ضریح مقدس بود و الحال می بینم سرش رو به ضریح است و آشکار شد بر مردم اینکه این تغییر وضع جسد چند مرده تاءدیبی از طرف خداوند است بندگانش را ، که بشناسند راه ادب و طریقه معاشرت با ائمه (علیهم السلام) را . (39) ای حسین جان همگی واله و شیدای توئیم
گشته مدهوش از آن جرعه صهبای توئیم
در نظر نقش نمودیم رخ ماه تو را
مات روی چومه و عاشق سیمای توئیم
هر زمان خنده زند طفل جگر گوشه ما
یاد گریان شدن اصغر نو پای توئیم

گر ببینیم به گلزار یکی لاله سرخ
یاد آن سرو روان اکبر رعنای توئیم
در غم بی حد تو با دل خون نوحه کنان
غرق ماتم شده و همدم غم های توئیم
چون تو عاشق به خدائی و خدا یاورتست
آرزومند تو و یاری فردای توئیم
همه داریم گناه و سوی تو چشم براه
بر تو دلباخته در بند تولاّی توئیم
ما غریقیم و توئی هادی و کشتی نجات
دست ما گیر که یک قطره ز دریای توئیم
تو چراغ شب تاری و همه مانده براه
گمرهانیم که هر دم به تمنای توئیم
حامد و جمله ما سوی تو رو آوردیم
مستحق کمکی از تو و زهرای توئیم

بی ادبی به ساحت مقدس

فاضل صالح عالم متقی حاجی ملا ابوالحسن مازندانی (رحمة اللّه علیه) نقل می فرمود :
مدتی پیش از ظهور این معجزه داستان قبل ، خوابی دیدم که در تعبیر آن حیران بودم تا آن روزی که این معجزه تغییر مردگان تعبیرش آشکار گردید و آن خواب این بود .
تقیه صالحه خاله فرزندم چون فوت شد او را همین قسمت از صحن مقدس (سرداب داستان قبل) دفن کردم .
شبی در خواب او را دیدم و از حالش پرسیدم و آنچه برایش پیش آمده پرسش کردم ؟
گفت : به خیر و عاقبت و خوبی و سلامتی هستم غیر از اینکه تو مرا در مکان تنگی دفن کردی که نمی توانم پایم را دراز کنم و دائماً باید سرم را به زانو گذارم .
چون بیدار شدم جهت آنرا ندانستم تا آن معجزه را که فهمیدم پا را بسمت قبر مطهر دراز کردن بی ادبی به ساحت قدس امام حسین (ع) است .
(40) کرب و بلا گلشن تو یا حسین
جامه حق بر تن تو یا حسین
غرق به دریای گناهان منم
دست من و دامن تو یا حسین

شفا دادن حضرت سیدالشهداء (ع)

جناب آقای سیّد عبدالرسول خادم حضرت اباالفضل (ع) نقل فرمود :
در چند سال قبل مرحوم حاج عبدالرسول رسالت شیرازی از تهران تلگرافاً خبر داد که آقای ناصر رهبری (محاسب دانشکده کشاورزی تهران) جهت زیارت مشرف می شود از ایشان پذیرائی شود .
پس از چند روز درب منزل خبر دادند که زوار ایرانی تو را می خواهند چون نزد ماشین رفتم دیدم یک نفر مرد با یک خانم بود ، خانم پیاده شد و آهسته به من فهمانید که ایشان آقای رهبری شوهر من است و مدتی است که مبتلا شده و استخوانهای فقرات پشت او خشکیده است و هشت ماه بیمارستان بوده و او را جواب کرده اند و بیمارستان لندن هم گفته علاج ندارد و بهمین زودی تلف می شود و فعلاً به قصد استشفاء ، اینجا آمده ایم و به تنهایی نمی تواند حرکت کند .
دو نفر حمال آوردم زیر بغل های او را گرفتند و رو به منزل آمدیم سینه و پشت او را بوسیله فنرهای آهنی بسته بودند بانهایت سختی هر چند دقیقه قدمی بر می داشت .
وقتی که چشمش به گنبد مطهر افتاد پرسید : این آقا حسین (ع) است یا قمر بنی هاشم ؟ گفتم : قمربنی هاشم است ، با دل شکسته و چشم گریان عرض کرد آقا من آبروئی نزد حسین ندارم شما از برادرت حسین (ع) بخواهید که ایشان از خدا بخواهد اگر عمر من تمام است همین جا زیر سایه شما بمیرم و اگر از عمرم چیزی باقی هست با این حالت برنگردم که دشمن شاد شوم و بخواه ، مرا شفاء دهد .
پسر کوچک او تقریباً هشت ساله همراهش بود با گریه و زاری می گفت ای قمر بنی هاشم زود است من یتیم شوم من در مجلس عزاداری شما خدمت کردم و استکانها را جمع می نمودم ، سپس رهبری گفت مرا ببرید حرم شریف را زیارت کنم .
گفتم : با این حالت نمی شود ، قبول نمی نمود ، با همان حالت سختی او را منزل بردیم و روی تخت خوابانیدیم و طوری بود که هیچ حرکت نمی توانست بکند و باید او را حرکت دهند .
فردایش اصرار کرد مرا به نجف ببرید با سختی او را به نجف اشرف منتقل کردیم ، ولی نشد در حرم مشرف شود ، از همان بیرون زیارت نموده به کربلا برگردانیدیم .
اصرار می کرد مرا به کاظمین و سامراء ببرید ، گفتم : تلف می شوی ، گفت : می خواهم اگر بمیرم این مشاهد را زیارت کرده باشم بالاخره او را فرستادم .

در مراجعت خانمش نقل کرد : پس از بیرون آمدن از سامراء راننده پرسید : آیا امام زاده سید محمّد (فرزند حضرت هادی (ع)) را مایل هستید زیارت کنید ؟
آقای رهبری گفت : مرا ببرید (در آن زمان قبر آن حضرت چند کیلومتر از جاده آسفالت دور بود و جاده هم خاکی و خراب بود)پس حضرت سید محمّد را باکمال سختی زیارت کردیم .
در مراجعت یک نفر عرب که عمامه سبز بر سرداشت جلو ماشین ما را گرفت و به عربی با راننده سخن گفت و راننده جوابش می داد آقای رهبری پرسید : آقا ، سید چه می گوید ؟
آقای راننده گفت می گوید : من را سوار کن تا اول جاده آسفالت ، من گفتم : ماشین دربست شما است و اجازه ندارم .
آقای رهبری گفت : آقا را سوار کن چون سوار شد سلام کرد و نزد راننده نشست .
در اثناء راه آقای رهبری ناله می کرد و می گفت : یا صاحب الزمان ، سید فرمود : از آقا چه می خواهی ؟
خانم جریان مرض آقای رهبری را می گوید ، سید فرمود : نزدیک بیا ، گفتم : نمی تواند ، بالاخره کمی نزدیک شد ، سید دست را دراز کرد و بستون فقرات او کشید و فرمود : انشاءاللّه اگر خدا بخواهد شفاء می یابی .
از فرمایش سید امیدی در ما پیدا شد ، گفتم : آقا ما برای شما نذر می کنیم فرمود : خوب است .
گفتم : اسم شما چیست ؟
گفت : عبداللّه . آقای رهبری گفت : محل شما کجاست تا بوسیله پست برای شما بفرستیم ؟
فرمود : به وسیله پست به ما نمی رسد شما هر چه برای ما نذر کردید هر سیدی را که دیدید باو بدهید و چون نزدیک جاده آسفالت رسیدیم ، فرمود : نگه دارید .
موقعی که خواست پیاده شود فرمود : آقای رهبری امشب شب جمعه است و خداوند اجابت دعاء را تحت قبه جدّم حسین (ع) قرار داده و شفاء را در تربت او ، امشب خود را به قبر او برسان و پیغام مرا به او برسان .
گفتم : هر چه می فرمائید می رسانم . فرمود : بگو یا امام حسین (ع) فرزندت برای من دعاء کرده و شما آمین بگوئید .
آن سید بزرگوار رفت و من به خود آمدم که این آقا که بود ؟ به راننده گفتم : ببین از کدام سمت رفت و او را پیدا کن ، چون راننده نگاه کرد ابداً اثری از آن بزرگوار پیدا نبود .
خلاصه آقای سیدعبدالرسول در همان شب او را در حرم امام حسین (ع) برده و مکرر می گفت : آقا من از شما یک آمین می خواهم فرزندت چنین

گفته است و حالش طوری بود که هر کس نزدیک او بود همه را گریان می ساخت .
سپس او را به منزل آورده خوابانیدم روی تخت و چون سختی مسافرت در او اثر کرده بود حالش بدتر از قبل بود .
پیش از اذان خوابیده بودم خادمه منزل درب حجره ام مرا صدا زد بیرون آمدم .
گفتم : چه خبر است ؟
گفت : بیا تماشا کن که آقای رهبری نماز می خواند . تعجب کردم از آئینه درب نظر کردم دیدم ایشان روی سجاده ایستاده و مشغول نماز است .
از خانمش جریان را پرسیدم ؟
گفت : مرا سحر صدا زد بلند شدم .
گفت : آب وضو بیاور .
گفتم : ناراحت هستی ، نمی توانی .
گفت : در خواب آقا امام حسین (ع) به من فرمود : خدا تو را شفاء داد برخیز نماز بخوان و من هم می توانم .
پس آب وضوء آوردم با کمال آسانی برخواست وضوء گرفت گفت : سجاده بیاور .
گفتم : نشسته نماز بخوان .
گفت : چون امام فرموده البته می توانم ، فنرهای آهنی سینه و پشت مرا باز کن ، بالا خره با اصرارش همه راباز کردم و حالا ایستاده مشغول نماز خواندن است چنانچه می بینی .
سپس وارد حجره شدم و او را در بغل گرفتم و هر دو گریه شوق کردیم و حمد خدا را بجا می آوردیم .
سپس تلگراف بشارت به تهران مخابره کردیم چند تن از بستگان ایشان آمدند و با کمال عافیت به شام مشرف شدند سپس به تهران برگشتند و تا این مدت تاریخ در کمال عافیت در تهران هستند و چند مرتبه زیارت کربلا و یک حج مشرف شده اند . (41) مهر تو را به روضه رضوان نمی دهم
این لطف ذوالعطاست من آسان نمی دهم
اشکی که در عزای تو ریزم ز دیدگان
آن اشک را به لؤ لؤ و مرجان نمی دهم
من عاشقم بروی تو ای شاه تشنه لب
آن عشق را بقیمت این جان نمی دهم
جان می دهم در سر کوی تو یا حسین
آن تربتت به ملک سلیمان نمی دهم
می میرم از فراق تو شاها نظرنما
لطف ترا به لعل بدخشان نمیدهم

من دارم آرزوی جمال تو یاحسین
این آرزو به منصب شاهان نمی دهم
در وقت احتضار کشم انتظار تو
تا بر سرم پا ننهی جان نمی دهم .
شیری که خورده ام شده با حب تو عجین
این حبّ را بطور موّی عمران نمی دهم

اجنه هم عزاداری می کنند

قسمت اول

عالم بزرگوار حضرت حجة الاسلام و المسلمین آقای سید حسن ابطحی (دامت برکاته) نقل فرمود : یک روز با همراهان به زیارت قبور شهداء احد و حضرت حمزه سیدالشهداء (ع) در دامنه کوه رفتیم و آن پاسداران اسلام را زیارت کردیم و در مسجد نماز خواندیم .
در گوشه ای مردی که هر دو پایش از ران و هر دو دستش از بازو قطع شده بود و در عین حال خیلی چاق مانند توپی روی زمین افتاده و گدایی می کرد .
مردم هم به حال او رقّت می کردند و روی دستمالی که پهن کرده بود پول زیادی می ریختند . من در کناری ایستاده و منتظر شدم سرش خلوت شود تا چند دقیقه احوالش را بپرسم او متوجه من شد و با زبان عربی مرا صدا زد گفت : می دانم بچه فکر می کنی ، مایلی شرح حال مرا بدانی و من بدون استثناء هر که باشد اگر اصرار هم کند شرح حالم را برایش نمی گویم ، نمی دانم چرا دلم خواست برای شما قصه ام را نقل کنم .
در این بین یک نفر متوجه حرف زدن ما شد و طبعاً فهمید ما راجع به علت قطع شدن دست و پای آن مرد گدا حرف می زنیم او هم نزدیک آمد می خواست گوش بدهد که آن مرد گدا به من گفت اینجا نمی شود با هم حرف بزنیم چون مردم جمع می شوند بیا باهم به منزل برویم تا من جریان را برای شما نقل کنم ، من به دو علت از این پیشنهاد استقبال کردم .
1 بخاطر آنکه راست می گفت ممکن نبود کنار معبر عمومی با او حرف زد زیرا مردم جمع می شدند .
2 بخاطر آنکه ببینم او چطور به خانه می رود زیرا او نه پا داشت و نه دست لذا موافقت نمودم ولی به او گفتم الان زوار زیاد است اگر ازاینجا بروی احسان مؤ منین از دستت می رود .
گفت : نه من هر روز به قدریکه مخارج خودم و زن و بچه و خدمتگذارنم رو براه شود بیشتر پول از مردم نمی گیرم و وقتی آن مقدار معین تهیه شد به منزل می روم و استراحت می کنم .
گفتم : امروز آنقدر را بدست آوردی ؟ گفت : بله . گفتم : هنوز اول صبح است ؟ گفت : هر روز همان اول درظرف مدت دو ساعت آن پول می رسد ، گفتم : ممکن است بگوئید در روز چقدر مخارج دارید و باید چقدر پول برسد ؟
خنده ای کرد و گفت : خواهش می کنم از اسرار ناگفتنی سئوال نکن و از طرفی هم شاید در ضمن نقل جریان خودم مجبور شوم این را هم برایتان بگویم .

گفتم : با شما می آیم اگر مایلید برویم او اول با یک حرکت سریع و مخصوص بدنش را روی دستمال پولها انداخت و آنچنان ماهرانه آنرا جمع کرد و وارد جیبیکه برروی پیراهنش دوخته بودند نمود که خود این عمل به قدری شگفت انگیز بود که دیگر برای من مسئله رفتن به منزل حل شده بود ولی در عین حال حرکات ماهرانه او تماشائی بود او همانطور که نشسته بود مقعد شرا روی زمین حرکت می داد و آنچنان سریع می رفت که گاهی من عقب می افتادم .
در عین حال یک جوان قوی هیکلی هم که بعداً معلوم شد نوکرش است هوای او را داشت و آماده بود که اگر خسته بشود کولش کند البته احتیاج نبود زیرا در همان نزدیکی ماشین شورلت بزرگی مهیا بود و آن آقا نوکره او رابغل کرد و در صندلی راست عقب ماشین نشاند و به من گفت از طرف چپ ماشین سوار شوید .
من به همراهان گفتم : شما به مدینه برگردید تا یکی دو ساعت دیگر من هم به شما ملحق می شوم و سوار ماشین آنها شدم و به مدینه رفتم .
خانه این مرد مفصل بود زندگی خوبی داشت و زن و فرزندان مؤ دبی داشت همه از او حساب می بردند او را زیاد احترام می گذاردند .
اول کاری که پس از ورود به منزل برای او انجام دادند زنش پیش او آمد و لباسهایش را عوض نمود و پیراهن تمیزی به تن او کرد بعد او را بغل کردند و به اطاق پذیرائی بردند و به من هم تعارف کردند که به آنجا بروم .
این اطاق مفروش به فرشهای ایرانی و کاملاً مرتب و تزئین شده به لوسترهائی بود وقتی نشستم او قصه خود را اینطور آغاز نمود من تابیست سالگی یعنی بیست سال قبل هم دست داشتم و هم پا داشتم در همین خانه با همین زن که تازه ازدواج کرده بودم زندگی می کردم .
در نیمه های شب پشت در منزل ما صدای فریاد زنی که معلوم بود او را جمعی بقصد کشتن می زنند بلند شد ، من لباسم را پوشیدم و به در منزل رفتم دیدم آن زن بر روی زمین افتاده و خون از سرش که شکافی برداشته بود جاریست و سه نفر جوان که او را می زدند وقتی مرا دیدند فرار کردند و من از آنها در تاریکی شبحی بیشتر ندیدم فوراً ماشینم را برداشتم و آن زن را به بیمارستان رساندم که شاید بتوانند او را از مرگ نجات دهند .
ولی از همان ساعتی که روی زمین افتاده بود بیهوش بود که من هر چه زیر چراغ ماشین خواستم او را بشناسم ، نتوانستم قیافه اش را تشخیص دهم بهر حال مسئله از نظر من مهم نبود زیرا من روی حس انسان دوستی اینکار را انجام دادم و احتیاج به شناسائی او زیاد نداشتم .
او را به بیمارستان تحویل دادم متصدی بیمارستان طبق معمول گزارشی از من سئوال کرد و من هم تمام جریان را از اول تا آخر برای او گفتم او

همه را نوشت و زیر آن گزارش آدرس کامل مرا هم نوشت و من از بیمارستان بیرون آمدم .
وقتی به منزل رسیدم دیدم در منزل باز است و زن جوانم که در منزل بوده از او خبری نیست ولی یک لنگه از کفشهایش آنجا افتاده است .
فورا باز سوار ماشین شدم و جریان را بشرطه (پلیس) خبر دادم او مرا به شهربانی برد و اجازه گرفت که با اسلحه همراه من بیاید و ما دو نفری سوار ماشین شدیم و در آن نیمه شب دور کوچه ها و خیابانها می گشتیم .
من بی صبرانه گریه می کردم و اسم زنم را با فریاد صدا می زدم تا آنکه از عقب یک کوچه بن بست صدای ناله زنم را شنیدم که مرا به کمک می طلبید . فوراً ماشین را متوقف کردم دیدم او بروی زمین افتاده و از سر و صورتش خون می ریزد او را برداشتم و به داخل ماشین انداختم و آن شرطه هم کمک کرد تا او را به بیمارستان برسانیم که ناگاه در وسط راه سنگ محکمی به شیشه ماشینم خورد و شیشه ماشینم خورد شد و روی زمین ریخت .
من باز ماشینم را در گوشه ای متوقف کردم و از ماشین بیرون آمدم که ببینم چه کسی آن سنگ را زده است سنگ دوم به سرم خورد و من نقش زمین شدم .
شرطه متوحشانه در حالیکه یک پایش از ماشین بیرون گذاشته بود ولی جراءت نمی کرد که کاملاً پیاده شود اسلحه اش را کشید و به اطراف شلیک می کرد .
مردم صدای تیراندازی را که شنیدند از خانه ها بیرون آمدند و خیابان شلوغ شد یکی از میان جمع صدا زد که فعلاً مجروحین را به بیمارستان برسانید تا بعد ببینیم چه کسی به این کارها دست زده است یک نفر از اهالی همان خیابان پشت فرمان نشست و به شرطه گفتند تو تحقیق کن ببین آیا ضارب را پیدا می کنی یا نه ؟
شرطه در واقع می ترسید که بماند و لذا بهانه آورد که دشمن ممکن است در تعقیب اینها باشد لذا باید تا بیمارستان محافظ اینها باشم .
و بالاخره من و زنم را عقب ماشین انداختند و راننده و شرطه جلو ماشین شیشه شکسته نشستند و هر دوی ما را به بیمارستان رساندند .
زخم من سطحی بود چند تا بخیه ای بیشتر لازم نداشت ولی زخم زنم عمیق تر بود او احتیاج به عمل پیدا کرد و علاوه بدنش در اثر کتک خوردن سخت کوبیده و کبود بود و احتیاج زیادی به استراحت داشت .
رئیس بیمارستان در حالیکه کاغذ و قلمی در دست گرفته بود برای تهیه گزارش پیش من آمد و اسم مرا پرسید وقتی من جواب دادم به من گفت : شما همان آقائیکه دو ساعت قبل خانم مجروحی را به اینجا آوردید نیستید ؟

گفتم : چرا ، گفت : ببخشید من شما را نشناختم سر و صورتت خون آلود بود و قیافه تان خوب مشخص نبود شناخته نمی شدید .
من از رئیس بیمارستان سئوال کردم حال آن زن چطور است ؟ گفت : اگر مایلید با او ملاقات کنید مانعی ندارد ، گفتم : متشکرم و لذا با او رفتیم ، وقتی شوهر آن زن مرا دید از من تشکر کرد و گفت : اگر به او نمی رسیدید آن طور که این آقا (یعنی دکتر بیمارستان) می گفت زنم مرده بود .
من ابتداء برای رئیس بیمارستان و شوهر آن زن جریان خودم را نقل کردم و بعد به شوهر آن زن گفتم جریان زن شما چه بوده است که آن سه نفر او را اینطور کتک زدند و بعد به خاطر کمکی که من به او کردم این بلاء را سر من و زنم آوردند .
شوهر آن زن گفت من امشب دیرتر به منزل آمدم وقتی که وارد منزل شدم زنم را در منزل ندیدم و هیچ اطلاعی از جریان او نداشتم تا آنکه نیم ساعت قبل این آقا (دکتر) به منزل ما تلفن زد و مرا به اینجا احضار نمود و هنوز زنم حالی پیدا نکرده که بتواند جریان را نقل کند .
تا آنجا این موضوع برای افراد کاملاً به بغرنج بود و تنها کسانیکه از جریان اطلاع داشتند زن من و آن زن بود که متاءسفانه آنها هم حالی نداشتند که بتوانند جریان را نقل کنند بعلاوه دکتر می گفت : چون به آنها ضربه مغزی وارد شده هر چه دیرتر جریان را از آنها سئوال کنید و دیرتر حرف بزنند بهتر است .
بالاخره آن شب گذشت و جریان در ابهام کامل باقی بود تا آنکه من صبح فردای آن شب از زنم که نسبتاً حالش بهتر بود سئوال کردم که دیشب بعد از رفتن من چه شد که مجروح شدی و در آن کوچه بن بست افتاده بودی .
گفت وقتی که شما آن زن را بردید که به بیمارستان برسانید من هنوز دم در ایستاده بودم ناگهان سه جوان نقاب دار پیدا شدند اول یکی از آنها در دهان مرا گرفت که فریاد نکنم ولی من تلاش می کردم که خودم را از دست آنها نجات بدهم .
یکی از آنها با چیزی که در دست داشت به سر من زد من بیهوش شدم .
دیگر نفهیمدم چه شد تا آنکه تازه قدری بهوش آمدم که شما مرا در آن کوچه پیدا کردید و به بیمارستان آوردید .
موضوع از ابهامش بیرون نیامد شوهر آن زن هم وقتی از زنش سؤ ال می کند که چه شد مجروح شدی و در میان آن کوچه افتادی می گوید : زنگ در منزل زده شد گمان کردم که شمائید در را باز کردم ناگهان مورد هجوم سه نفر نقابدار واقع شدم آنها اول دهان مرا گرفتند و بعد مرا برداشتند و در کوچه بردند من نفهمیدم که چه می خواهند بکنند که دستشان از در دهان من کنار رفت من فریاد زدم آنها با چیزیکه در دستشان بود به سر من

کوبیدند من بیهوش شدم و در بیمارستان بهوش آمدم .
در این بین رئیس بیمارستان نزد ما آمد و گفت : متوجه شدید بالاخره دیشب چه شد ؟
گفتم : نه ، گفت : بعد از جریان شما پنج نفر زن جوان دیگر را بهمین نحو زخمی کرده اند ، و به این بیمارستان که مخصوص سوانح است آورده اند و ما به شرطه خبر داده ایم امروز رئیس شرطه با جمعی از متخصصین علل جرائم ، بسیج شده اند وعجیب این است که از هر کدام از این مجروحین سئوال می شد چه بر سر شما آمده آنها عین همین مطالبی را که زنهای شما می گویند گفته اند .
بالاخره ما هفت نفر شوهرهای آن زنهای مجروح دور هم نشستیم و هر چه افکار مان را روی هم ریختیم که ببینیم چرا این بلاء مشترک به سرما آمده چیزی متوجه نشدیم .
یکی از آنها گفت من دلائلی دارم که این کار را اجنه کرده اند بقیه خندیدند و گفتند : اجنه چه دشمنی با ما داشته اند که هفت نفر را انتخاب کنند ؟
من گفتم : لطفا دلائلتان را بفرمائید استفاده کنیم ؟ ! گفت : ببینید یک نواختی حوادث و یک نحو رفتار کردن با همه و نکشتن هیچکدام از آنها و بیهوش شدن همه و با این سرعت بهبودی همه دلیل بر این است که این کار بشر نبوده .
من گفتم این دلیل نمی شود زیرا اولاً خیلی یک نواخت انجام نشده بلکه مختصرا اختلافی هم داشته ، ثانیا از کجا معلوم که حتماً کار اجنه یکنواخت باشد و کار انسان نامنظم باشد و از طرف دیگر چه دشمنی با زنهای ما داشتند این کار را بکنند .
دیگری گفت من که مایلم هر چه زودتر خودم و زنم را از این جریان بیرون بکشم یکی دو نفر دیگر هم که من جمله شوهر آن زنی بود که من او را به بیمارستان آورده بودم از بس ترسیده بودند با او موافقت کردند .
ولی من گفتم : باید ریشه اینکار را به کمک پلیس در بیاورم و این سه جوان جانی را به کیفر برسانم ، شما هم اگر با من موافقت کنید بهتر است چون زودتر به هدف می رسیم ولی آنها هر کدام اظهار بی میلی کردند حق هم داشتند زیرا دیده بودند که بخاطر رساندن یک مجروح به بیمارستان با من چه کردند ، شیشه ماشینم را شکستند ، خودم را مجروح کرده بودند و بالاخره ممکن بود که اگر آنها هم وارد این کار شوند به آنها هم صدمه وارد کنند .
اما من این مسئله را تعقیب کردم حدود ده شب در کوچه هائیکه آنها این عده را مجروح کرده بودند با اسلحه که از شهربانی گرفته بودم می گشتم ولی چیزی دستگیرم نشد بالاخره نزدیک بود ماءیوس شوم که به فکرم رسید خوب است در این موضوع با آقای شیخ عبدالمجید که استاد دانشگاه

در روان شناسی است مشورت کنم روز بعد نزد او رفتم و جریان را به او گفتم او به من گفت : آیا ممکن است من با مجروحین ملاقاتی داشته باشم ؟
گفتم : ترتیبش را هم می دهم و لذا یکی دو روز معطل شدم تا توانستم از شوهرهای آن زنهائیکه در آن شب دچار این جریان شده بودند دعوت کنم آنها در یک جا با زنهایشان جمع شوند تا استاد از آنها سؤ الاتی کند .
محل ملاقات همین منزل من بود در همین اطاق همه آنها نشسته بودند استاد دانشگاه که من تا آنروز نمی دانستم در علوم معنوی و روحی چقدر وارد است سئوالاتی را به ترتیب از اول کسی که دچار حادثه شده بود و منزلش هم در کنار شهر مدینه منوره بود و بعد هم به ترتیب از یک یک آنها سئوالهائی کرد تا آنکه آخرین آنها اتفاقا زن من بود سئوالش این بود که باید به من بگوئید روز قبل از حادثه از اول صبح تا وقیتکه جریان اتفاق افتاده چه می کردید ؟
آنها همه را برای او نقل کردند و او آنچه آنها می گفتند می نوشت ، سئوال دوم او این بود که چگونه آن حادثه برای شما اتفاق افتاد و چند نفر در کار شرکت داشتند ؟
آنها هر کدام خصوصیاتی را برای او نقل کردند و او نوشت . سئوال سوم او این بود که آیا بعد از این حادثه چه تغییر حالی پیدا کردید ؟ آنها هر کدام حالاتی را از خود نقل کردند که باز او آنها را نوشت و بعد گفت : من باید در این مطالب که نوشته ام سه روز مطالعه کنم و سپس نتیجه را به شما بگویم .
من که عجله داشتم و نمی خواستم موضوع این قدر طول بکشد به استاد گفتم : به این ترتیب آنها دیگر فرار می کنند و ممکن است بخاطر طول زمان موفق به دستگیری آنها نشویم .
استاد به من گفت : حالا هم موفق به دستگیری آنها نمی شوی و اگر بیشتر از این در تعقیب آنها کوشش کنی خودت هم دچار حادثه ای خواهی شد که جبران ناپذیر است .
گفتم : پس مطالعه سه روزه شما به چه درد می خورد ، گفت : اولاً از نظر علمی اهمیت زیادی دارد . ثانیا احتمالا شما کاری می کنید که ارواح خبیثه و یا اجنه با آن مخالفند و شما را اذیت کرده اند و اگر آنرا ادامه دهید ابتلائات بیشتری پیدا خواهید کرد .

من که آنوقت این حرفها را خرافی می دانستم خنده تمسخر آمیزی کردم و گفتم : من که تا آخرین قطره خونم پای تحقیق از این موضوع ایستاده ام و خودم آن سه جوان را دیدم که فرار می کردند ولذا حتی احتمال هم نمی دهم که آنها اجنه و یا چیز دیگری از این قبیل باشند .
استاد گفت : پس احتیاج به جواب ندارید ؟ ولی من به شما توصیه می کنم که بیش از این کار را تعقیب نکنی که ناراحتت می کنند . دوستانیکه زنهایشان مبتلا به آن جریان شده بودند همه متفقا گفتند : ولی ما تقاضا داریم که جواب را به ما بدهید و حتی یکی دو نفر از آنها هم او را در اینکه اینکار ممکن است از اجنه صادر شده باشد تأ ییدکردند .
به هر حال آن روز آن مجلس بهم خورد و من از اینکه این استاد دانشگاه را برای تحقیق از این موضوع دعوت کرده بودم پشیمان بودم تا آنکه تا سه روز گذشت ، استاد دانشگاه به من مراجعه کرد وگفت : حاضرم در جلسه دیگریکه شوهرهای آن زنها جمع شوند ولی زنها و یا شخص غریبه ای در مجلس نباشد نتیجه ، مطالعاتم را برای آنها و شما بگویم من گفتم : بسیار خوب ، باز هم در منزل ما جلسه تشکیل شود ولی چون کار زیادی دارم چند روز دیگر آنها را دعوت می کنم تا شما با آنها حرف بزنید .
گفت : دیر می شود اگر شما همین امروز اقدام نمی کنید که جلسه تشکیل شود من خودم آنها را دعوت می کنم و مطلب را به آنها می گویم گفتم نه من وقت ندارم خودتان این کار را بکنید (اما من وقت داشتم ولی نمی خواستم حرفهای خرافی او را گوش کنم .)
او وقتی از من جدا شد آهی کشید و به من گفت : جوان تو حیفی خودت را به خاطر نادانی و سر سختی بی چاره می کنی ، من اهمیت ندادم او ظاهراً همان روز در منزل خودش جلسه ای تشکیل می دهد و طبق آنچه یکی از دوستان که زنش دچار جریان شده بود می گفت :
او چند موضوع از حالات زنها را قبل از حادثه و چند موضوع را در وقت حادثه و چند موضوع بعد از حادثه مشترک می دانست اما موضوعات مشترکه برای آنها قبل از حادثه اتفاق افتاده بود این بود :
1 همه آنها روز قبل از حادثه در منزل یا برای تفریح و یا برای سرگرمی و یا بخاطر عقاید خرافی وسائل سرور و شادی متجاوز از حد تشکیل داده بودند و از صبح تا شب می خندیدند .
2 آنها آن روز نماز و اعمال عبادی خود را انجام نداده بودند و حتی هیچ کدام یادشان نبود که حتی برای یک مرتبه بسم اللّه الرحمن الرحیم گفته باشند .

3 صبح آن روز عمل زناشوئی انجام داده و تا شبِ وقت حادثه غسل نکرده بودند .
4 غذای خوشمزه ای تهیه کرده بودند و زیاد خورده بودند و معده آنها کاملاً سنگین بوده است .
5 بدر خانه آنها فقیری که از آنها بعضی اظهار کرده بودند از اشراف (سادات) هستیم آمده بودند آنها با آنکه امکانات داشتند جواب مثبتی بآنها نداده بودند و بلکه جسارت هم کرده بودند .
6 آب جوش روی زمین ریخته و بسم اللّه نگفته بودند او معتقد بود که همه آنها دست به دست هم داده بودند و این حادثه را برای آنها بوجود آورده بود و یا بعضی از اینها در جریانی که اتفاق افتاده مؤ ثر بوده است و حتما این کار مربوط به اجنه است .
اما موضوعات مشترکی که بین آنها در وقت حادثه بوده عبارتست از :
1 همه آنها سه نفر جوان را می دیدند که نقابدارند و به آنها حمله می کرده اند .
2 در اولین ضربه ای که بسر آنها وارد می کردند آنها را بیهوش می نمودند و بعد آنها را بجای دور دست می انداختند .
3 همه ضربه هائیکه به سر آنها وارد شده هیچ آثار ضربه ای در بدن آنها نبوده است .
4 با آنکه تقریبا ضربه هائیکه به سر آنها وارد شده عمیق بوده است آنها دچار آسیب مهلکی نشدند .
5 همه آنها اظهار می کردند که وقتی آن جوانها به ما می رسیدند حرف نمی زدند و هیچ کدام از آنها صدای آن جوانها را نشنیده بودند .
6 همه آنها اظهار می کردند که وقتی آن جوانها با ما تماس می گرفتند و ما را بغل می کردند به قدری دستها و بدنشان لطیف بود که ما احساس فشار بر بدنمان نمی کردیم .
7 با آنکه زنها جوان بودند و بیشتر از هر چیز احتمال بی عفتی از طرف جوانها نسبت به آنها می رفت در عین حال با هیچ یک از آنها عمل منافی با عفت انجام نداده بودند .
او متعقد بود که این دلائل ثابت می کند که عاملین آن جریان ارواح یا اجنه بودند که به صورتهائی در آمدند اما موضوعاتی که بعد از حادثه برای آنها اتفاق افتاده بود .
1 به همه آنها یک حالت ضعف ورخوت عجیبی دست داده بود که خود آنها آن را مربوط به خونی که از آنها رفته بود می دانستند ولی از نظر طبیعی نباید از ده روز که از حادثه گذشته برای زنهای جوانی که می توانند زودتر از این ، آن ضایعه را جبران کنند ادامه داشته باشد .
2 آنها در حال حزن عجیبی بودند که در این مدت ده روز حتی یک تبسم هم

نکرده بودند .
3 در حال خواب فریاد می زدند و گاهی بی جهت از خواب می پریدند .
4 حالت وحشت و ترس عجیبی به آنها دست داده بود که با هر صدائی از جا می پریدند .
5 رنگ آنها بیشتر از آنچه توقع می رفت زرد شده بود و روز بروز بدتر می شدند و لذا شوهرهای زنهائیکه مبتلا به این حادثه بودند خیلی زیاد اصرار داشتند که اگر ممکن است این موضوع پیگیری شود تا زنهایشان از این حالات بیرون بیایند .
اما من با سر سختی عجیبی اینها را تصادفی تصور می کردم و می گفتم : اینها خرافات است هر کسی که ضربه مغزی می خورد ضعف دارد در خواب فریاد می زند رنگش زرد می شود ترس بر او مستولی می شود و خواهی نخواهی به خاطر این ناراحتی ها حال حزن خواهد داشت .
و لذا تصمیم گرفتم از پا ننشینم تا آن سه جوان را پیدا کنم حتی یک روز به شهربانی رفتم و به رئیس شهربانی پرخاش کردم که در مدینه منوره ناامنی نبوده شما چرا این سه جوان را که اینطور با جمعی رفتار کرده اند پیدا نمی کنید تا آنها را مجازات کنند .
رئیس شهربانی به من گفت : ما در تعقیب آنها بوده ایم حتی در روزنامه و مجلات اعلام کرده ایم که مردم آنها را دستگیر کنند ولی چه کنیم که کوچکترین رد پائی از آنها مشاهده نمی شود .
آن استاد دانشگاه که بعدا معلوم شد تسخیر جن هم دارد به دوستان گفته بود که من جنهایم را احضار کرده ام و از آنها در باره این موضوع تحقیق نموده ام آنها می گویند این عمل را سه نفر از جن هائی که شیعه بودند و با ما سنیها مخالفند انجام داده اند .
استاد دانشگاه از آنها پرسیده بود : چرا آنها این هفت نفر از زنهای سنی را انتخاب کرده اند و به بقیه اهل سنت اذیت وارد نکرده اند ؟ در جواب جنیهای استاد دانشگاه گفته بودند :
چون آن روزی که شب بعدش آن جریان اتفاق می افتد روز عاشوراء بوده است و شیعیان عزادار بوده اند و به خصوص شیعیان از اجنه مجلس عزا در آن محلهائی که آن زنها زندگی می کردند داشته اند و چون آنها آن روز زیادتر از دیگران خوشحال بوده اند و آنها زیاد می خندیدند به سه نفر جوان از اجنه مأموریت می دهند که آنها را تنبیه کنند .
استاد دانشگاه گفته بود : من به آنها گفتم که تقصیری نداشتند ، اولاً عزاداری شیعیان اجنه را نمی دیدند و ثانیا از عاشوراء خبری نداشتند (چون اهل سنت به خصوص در مدینه از این موضوع غافلند) آنها گفته بودند ما یک افرادی را به صورت فقراء به در خانه های آنها فرستادیم .
ولی آنها عوض آنکه از خنده و خوشحالی دست بردارند از آنها زبانا و

بعضی عملاً به حضرت سیدالشهداء(ع) توهین هم کرده بودند و تا آنها از این عملشان توبه نکنند رنگشان رو به زردی می رود و این حالات مشترک آنها را رنج می دهد .
لذا استاد دانشگاه اصرار داشت که آنها هر چه زودتر توبه کنند تا حالشان خوب شود بعضی از آنها بدون آنکه جریان شان را برای کسی نقل کنند نزد شیعیان درمحله نخاوله رفته بودند و پولی برای عزاداری حضرت سیدالشهداء(ع) داده بودند و توبه کرده بودند .
اما من همچنان این مسئله را توجیه می کردم و حتی به استاد دانشگاه یک روز گفتم : مثل اینکه تو شیعه هستی و با این کلک می خواستی از این موقعیت استفاده کنی و این عده را با شیعیان مرتبط نمایی .
او به من گفت : به خدا من شیعه نیستم این آن چیزی بود که من فهمیده بودم و حالا تو هم خواهی فهمید ، مبادا جریان را به پلیس بگوئی که هم تو دیگر نمی توانی ضررها را جبران کنی و هم من با این همه محبتی که به شما بدون تقاضای مزدی کرده ام در ناراحتی می اُفتم .
گفتم : شما که جن دارید می توانید از آنها کمک بگیرید ، او هر چه التماس کرد من توجه نکردم و چون در آن مدت با پلیس همکاری کرده بودم و آنها به من اعتماد پیدا کرده بودند جریان را به آنها گزارش کردم .
رئیس شهربانی مرا در خلوت خواست و گفت : تو بد کردی که مسئله را در حضور افسرها و به خصوص افسر نگهبان عنوان کردی زیرا او خیلی متعصب است حالا من مجبورم آن استاد دانشگاه را تعقیب کنم .
و اگر صبر می کردی تا ببینیم اگر حال زنان خوب شد و تنها زن تو مریض باقی ماند معلوم می شود جریان صحت داشته و چه اشکالی دارد که بخاطر رفع کسالت زنت پولی به شیعیان برای عزاداری حضرت حسین بن علی (ع) بدهی ! !
من عصبانی شدم گفتم : مثل اینکه شما هم از این بدعتها بدتان نمی آید ، این اعتقادها با رژیم عربستان سعودی که مذهب رسمی آن وهابیت است منافات دارد ! !
رئیس شهربانی زنگی زد یک نفر پلیس آمد اول به او دستور داد که فلان استاد دانشگاه را به اینجا دعوتش کنید و بعد گفت : اسلحه این جوان را هم تحویل بگیرید و دیگر او را بدون اجازه به اینجا راه ندهید .
بالاخره آن روزاسلحه مرا گرفتند و مرا از شهربانی بیرون نمودند من به منزل رفتم ، شب تا صبح برای درد سر درست کردن استاد دانشگاه و رئیس شهربانی و آن عده که پول به شیعیان داده بودند نقشه می کشیدم ، عاقبت فکرم به اینجا رسید که نزد قاضی القضات (ابن باز) بروم از همه شکایت کنم و جریان را از اول تا به آخر به او بگویم او قدرت دارد حتی رئیس شهربانی را هم تعقیب کند به خصوص که آن روز وقتی شنیدم که

استاد دانشگاه مسافرت رفته و این دستور رئیس شهربانی برای نجات او از محاکمه بوده بیشتر عصبانی شدم و مستقیما به در خانه (ابن باز) رفتم او تصادفا در منزل نبود به خدمتکارانش گفتم : فردا به محضرشان مشرف می شوم .
دوباره شب را به منزل رفتم و در اطاق خواب استراحت کردم و از اذیت این افراد بیرون نمی رفتم که ناگهان دیدم شخصی وارد اطاق خواب من شد اول فکر کردم زنم از اطاق بیرون رفته و حالا برگشته است .
ولی وقتی به او نگاه کردم دیدم مرد قوی هیکلی است با حربه مخصوصی که در دست داشت می خواهد به من بزند ، من فکر کردم این یکی از همان هائیست که آن زنها را مجروح کرده ، از جا برخاستم و با فریاد به او گفتم : بدبخت امروز که اسلحه نداشتم از ترس به سراغم آمدی می دانم با تو چکار کنم ، ولی او فقط یک دستش را دراز کرد و وقتی دستش نزدیک من آمد بزرگ شد تا جائی که هر دو پای مرا با یک دست گرفت و به قدری فشار داد که از حال رفتم وقتی بهوش آمدم صبح شده بود پاهایم دردشدیدی می کرد .
زنم به من گفت : چه شده ؟ جریان را به او ، گفتم او گفت : خواب بدی دیده ای حالا از جا برخیز تا بشارتی به تو بدهم هر چه کردم در اثر درد پا نتوانستم برخیزم به او گفتم : بشارتت چیست بگو ؟
گفت : من علت کسالت خود را پیدا کرده ام و آن اینست که روز قبل از جریان آن شب سید فقیری به در خانه ما آمد و از من چیزی درخواست کرد من از رادیو آهنگ مخصوصی را گوش می دادم فوق العاده خوشحال بودم و حتی گاهی می رقصیدم و به او اعتنائی نکردم او به من گفت : امروز عاشوراء است شیعیان برای حضرت حسین (ع) عزادرای می کنند چرا تو اینقدر خوشحالی ؟
به او گفتم : خفه شو و چند جمله جسارت به حسین بن علی ((ع)) و شیعیان کردم او مرا نفرین کرد و رفت که شب آن اتفاق افتاد ولی دیروز غروب همان سید فقیر را دیدم از او عذر خواستم ، او به من گفت : اگر پولی به شیعیان نخاوله برای عزادرای سیدالشهداء (ع) بدهی شفا خواهی یافت .
من به گمانم آن دوستان به زنم کلک زده اند و او این دروغ را جعل کرده که مرا به آنچه استاد دانشگاه گفته معتقد کنند سیلی محکمی به صورت زنم زدم و به او گفتم :
دیگر این دروغ ها را به من نگوئی ولی بعد پشیمان شدم به خصوص که آنچه استاد دانشگاه گفته بود از او پنهان می کردم .
پاهایم هم به خاطر این عصبانیت دردش شدیدتر شد و من از طرفی فریاد می زدم و زنم به خاطر کتکی که خورده بود گریه می کرد بالاخره طاقت

نیاوردم .
به او گفتم : مرا هر چه زودتر به مریض خانه برسان ، او مرا به مریضخانه برد .
دکتر گفت : مثل اینکه پاهای شما ضربه شدیدی خورده و خون از جریان افتاده اگر موفق بشویم خون را به جریان بیندازیم با ماساژ دادن درد پای شما دفع می شود .
آنها تا شب پاهای مرا ماساژ می دادند ولی نه خون به جریان افتاد و نه درد پای من بهتر شد دکتر معالجم گفت : شما اگر اصل جریان پایتان را بگوئید ، ممکن است در معالجه اش مؤ ثر باشد .
من جریان را برای او گفتم ، او گفت : شما ترسیده اید ، چیزی نیست خیالم را راحت کردی ، ولی درد پا مرا بی طاقت کرده بود ، قرصهای مسکن ابداً تأ ثیری نداشت .
اواخر شب نمی دانم به خواب رفته بودم یا اینکه بیدار بودم دیدم در اطاق باز شد این دفعه سه نفر نقابدار وارد اطاق شدند پرستار هم ایستاده بود ! ! !
اما مثل اینکه او آنها را نمی دید اول یکی از آنها صورتش را باز کرد دیدم همان مردیست که شب قبل پاهایم را فشار داده بود .
به من گفت : تا بحال با شماها حرف نمی زدم چون مردمی که تا این حد نافهمند نباید با آنها حرف زد ولی حالا مجبورم به تو چند چیز را بگویم :
اولاً ما همان سه نفری هستیم که به خاطر جسارتی که آن هفت نفر زن به عاشوراء و حضرت حسین بن علی (ع) کرده بودند آنها را تنبیه کردیم .
ثانیا بدان که پاهای تو ولو توبه کنی خوب نمی شود و اگر آنها را قطع نکنند تو از بین می روی در این بین آن دو نفر هم نقابها را از صورت برداشتند و آن شخص که با من حرف می زد به یکی از آنها گفت : حالا به خاطر اینکه زنش را سیلی زده و هم موضوع را درست باور نمی کند یک دستش را تو فشار بده و دست دیگرش را او فشار بدهد ، تا دیگر پا نداشته دستهم نداشته باشد دنبال این کارها برود و دست هم نداشته باشد که سیلی به صورت زنش بزند آنها دست مرا فشار دادند من داد کشیدم .
پرستار با آنکه در تمام این مدت در مقابل من ایستاده بود مثل اینکه از خواب پریده گفت : چه شده و تا او نزدیک تخت من آمد من از حال رفته بودم .
وقتی بهوش آمدم طبیب بالای سرم ایستاده و شانه های مرا ماساژ می داد و دستهایم هم مثل پاهایم درد می کرد وقتی جریان را به طبیب گفتم .
پرستار گفت : پس چرا من کسی را ندیدم ؟
من به طبیب اسرار کردم دست و پای مرا قطع کنید تا من از درد راحت شوم ، طبیب گفت : ما حالا معالجات لازم را انجام می دهیم اگر فایده ای

نکرد بعد آن کار را خواهیم کرد .
به هر حال اطباء حدودبیست روز برای معالجه من تلاش کردند علاوه بر آنکه نتیجه ای نداشت روز بروز دست و پایم بدتر می شد کم کم مثل اینکه رگهای دست و پای مرا قطع کنند از همان جائی که ملاحظه می کنید سیاه شده و اطباء تجویز کردند که آنها را یکی پس از دیگری قطع کنند و مرا به این روز بنشانند .
چند شب قبل از آنکه از بیمارستان بیرون بیایم و تقریبا جای زخمم بهبود پیدا کرده بود خیلی نگران وضع خودم بودم که حالا وقتی با این وضع از بیمارستان بیرون بیایم چه بکنم ، زنم به من گفت : من تو را تا این حد لجباز نمی دانستم بیا قبول کن که مقداری پول نذر عزاداری حسین بن علی ((ع)) نمائی و آن را به شیعیان بدهی شاید وضعت از این بدتر نشود .
گفتم : مانعی ندارد پولی برای آنها فرستادم و به آنها پیغام دادم که مجلس عزاداری برای حضرت حسین بن علی (ع) ترتیب بدهند و برای رفع کسالت من دعاء کنند .
آنها هم ظاهرا آن مجلس را بر پا کرده بودند و متوسل به حضرت اباالفضل (ع) شده بودند من از این توسل اطلاعی نداشتم .
در عالم رؤ یا حضرت اباالفضل (ع) را دیدم که به بالینم آمده اند و مرا به خاطر آنکه آنها برای من توسل کرده اند شفا دادند و بحمداللّه از آن روز تا به حال همین زندگی خوبی را که می بینی دارم این بود قضیه من ، بنده به او گفتم : شما با این کراماتی که از عزاداری حضرت سیدالشهداء (ع) دیده اید چرا شیعه نمی شوید ؟ گفت : هنوز حقانیت مذهب شیعه برایم ثابت نشده ولی به عزاداری برای حضرت سیدالشهداء (ع) خیلی عقیده دارم و در ایام عاشوراء خودم مجلس ذکر مصیبت تشکیل می دهم و از شیعیان دعوت می کنم که در آن مجلس اجتماع کنند امید است که اگر حق با شیعه باشد از همین مجالس مستبصر شوم . و اینکه قصه ام را برای شما گفتم برای این بود که به شیعیان علاقه دارم . (42)

از تربت خون می ریزد

آقای عبدالحمید حسانی فرزند عبدالشهید حسانی ساکن فراشنید فارس نسبت به تربت امام حسین (ع) قبلاً در داستانهای شگفت تاءلیف حضرت آیة اللّه آقای حاج سید عبدالحسین دستغیب شیرازی خوانده بود ، نقل می کند :
من و خانواده ام که سواد فارسی داشتیم این کتاب را خواندیم که روز عاشورا تربت به رنگ خون در آمده است .
در سال اخیر قبل از محرم پدرم عازم کربلا شد و مقداری تربت خریداری کرده و آورد ، خواهرم (بنام ساره) متوسل شد به ائمه (علیهم السلام) تربتی که پدرم آورده بود مقدار کمی از آن را با پارچه ای از حرم آقا ابوالفضل (ع) می پیچد و شب را احیاء می دارد(یعنی شب عاشوراء) و از ائمه و فاطمه زهراء سلام اللّه علیها می خواهد که اگر ما یک ذره نزد شما قابلیت داریم این تربت همان حالتی که آقا در کتاب نوشته اند برای ما بشود .
اتفاقا روز عاشورای گذشته بعد از نماز ظهر یک و ده دقیقه بعد از ظهر به آن نگاه می کنند و خواهر و زن برادرم آن را می بینند و یک مرتبه به گریه و زاری می افتند .
می بینند همان حالتی که آقا در کتاب نوشته اند اتفاق افتاد و تربت مزبور حالت خون پیدا کرده بود و حقیر که بعد از مسجد آمدم خودم هم دیدم و مقداری به خدمت حضرت آقای آیة اللّه العظمی دستغیب دادم .
و تربت مزبور هنوز موجود است و رنگ تربت به طور کلی جگری شده رطوبت کمی برداشته بود بعد به تدریج حالت خشکی پیدا کرده و هنوز هم باقی است با همان رنگ جگری و نظیر همین قضیه که ذکر شد .
مقداری تربت مزبور در سال 98 قمری باز در فراشبند فارس کوی مسجد الزهراء منزل مشهدی عبدالرضا نوشادی بوده و در جلسه نشان دادند به خون مبدل شده که همه آن را مشاهده کردند . (43) من در عزای تو (یاحسین) نالم چو نای نی
این سوگ را به حق تو پایان نمی دهم
من تشنه جمال تو هستم ای شها
این تشنگی بچشمه حیوان نمی دهم
دم می زنم ز نام تو هر صبح و هر مسا
این دم زدن به حور و به غلمان نمی دهم
کمتر گدای کوی تواءم کنزلافنا
درویشیم به جود حاتم دوران نمی دهم

نام تو گر به گوش رسد می خیزم زجان
این صوت را به بلبل خوشخوان نمی دهم
آن غنچه ای که بوی تو دارد بکام خود
آن غنچه را به صد گل خندان نمی دهم
دل در غمت نشسته شها روز و شب همی
این درد و غم به چهچه مستان نمی دهم

خرج روضه خوانی را تاءمین کرد و به آن مقام رسید

مرحوم استاد شیخ عبدالحسین تهرانی رحمة اللّه علیه نقل نمود :
وقتی میرزا نبی خان که یکی ازنزدیکان محمّد شاه قاجار بود وفات کرد(او در حیاتش به فسق و فجور در ظاهر معروف بود) .
شبی در خواب دیدم که گویا در باغها و عمارتهای بهشتی گردش می کند و کسی نیز همراه من است که منازل و قصرها را می شناسد ، پس به جائی رسیدیم ، آن شخص گفت : اینجا منزل (نبی خان) است و اگر می خواهی خودش را ببینی آنجا نشسته سپس به جائی اشاره کرد .
من متوجه آنجا شده دیدم که او(میرزانبی خان) در تالاری نشسته است اوچون مرا دید به من اشاره کرد که بیا بالا من نزد او رفتم پس برخاست و سلام کرد و مرا در صدر مجلس نشانید و خودش به همان عادتی که در دنیا داشت نشست ، و من در حال او متفکر بودم .
او به من نگاه کرد و گفت : ای شیخ گویا از مقام من تعجب می کنی ، زیرا اعمال من در دنیا خوب نبود نتیجه ای جز عذاب دردناک نداشتم البته اینطور هم بود .
اما من در طالقان معدن نمکی داشتم و هر سال در آمد آن را به نجف اشرف می فرستادم تا صرف برگزاری مراسم عزاداری حضرت سیدالشهداء (ع) شود .
خداوند این مکان و باغ را در عوض آن به من عطاء کرد .
مرحوم شیخ تهرانی گفت : من از خواب بیدار شدم در حالتی که متعجب بودم ، فردای آن روز این رؤ یا را در مجلس بازگو نمودم پس یکی از فرزندان ملا مطیع طالقانی گفت :
این خواب صادقانه است او در طالقان معدن نمکی داشت و درآمد آن را که نزدیک صدتومان بود هرساله به نجف می فرستاد و پدر من مسئول خرج کردن آن در راه عزاداری امام حسین (ع) بود .
مرحوم شیخ تهرانی فرمود : تا آن وقت من نمی دانستم که او در طالقان ملک دارد و هر سال در نجف مراسم عزاداری بر پا می کند . (44) هر که شرح غم جانسوز تو بشنید بسوخت
یا مزار و حرمت کربلا دید بسوخت
هر که آزاده شد و تن به حقارت نسپرد
بر دل صافی خود عشق تو بگزید بسوخت

نجات به دست حسین (ع)

در رجال ممقائی در باره مختار نقل می کند که آقا امام صادق (ع) فرمود :
روز قیامت رسول خدا (ص) و امیرالمؤ منین و امام حسن و امام حسین (علیهم السلام) از کنار جهنم عبور می کنند .
از میان آتش جهنم سه مرتبه صدایی بلند می شود که یا رسول اللّه به فریادم برس ! !
اما حضرت به او اعتنائی نمی کنند پس آن صدا سه مرتبه می گوید یا امیرالمؤ منین به فریادم برس ! !
اما حضرت جوابی به او نمی دهند سپس آن صدا سه مرتبه ندا می دهد یا حسین به فریادم برس زیرا من کشنده دشمنان تو هستم .
در این موقع رسول خدا(ص) به امام حسین (ع) می فرماید : جواب او را بده .
امام حسین (ع) او را از آتش بیرون می آورند وقتی از امام صادق (ع) سبب دوزخ رفتن مختار را پرسیدند .
امام فرمود : چون مختار سلطنت را دوست داشت و خواستار دنیا و نقش و نگار آن بود مجازات می شود ، زیرا دوستی دنیا سرچشمه همه گناهان است . (45) عزّت و مردانگی بارد زسیمای حسین
سرو گردد شرمگین از قد و بالای حسین
بهر نشر دین و آئین همتی مردانه کرد
در کجا بیند کسی همپا و همتای حسین
اعتلای نام حق و دفتر و قرآن او
از خدای خویش این بودی تمنای حسین
روزها پیکار با خصم و شب اندرکوی دوست
روشنی بخش دل و دین است شب های حسین
امتی را درس آزادی و دفع زور داد
پیشه کن آزادگی چون خوی ابنای حسین
با پیامی راه را بر جمله یاران باز کرد
کوه می لرزید ، از آن نطق عزّای حسین
عاشقی را از حسین آموز در روز قیام
عشق وصل انداخت آتش در سراپای حسین

شفای چشم

مرحوم سید نعمت اللّه جزائری (رضوان اللّه تعالی علیه) حدود سیصد سال قبل در مدرسه منصوریه شیراز در آن وقت که شیراز دارالعلم بوده است تحصیل می کرده .
شبها از نهایت فقر چراغ نداشته و از شعاع مهتاب برای مطالعه استفاده می کرده است .
بالاخره چشمش را از دست می دهد خودش در کتابش شرح حالش را می نویسد : خواستم شیاف بگیرم و بچشم بمالم پول نداشتم خواستم به طبیب بروم پول نداشتم .
با خود گفتم چرا من به دنبال طبیب حقیقی نروم ، بیاد آیه قرآن افتادم که خداوند در قرآن تعریف آب باران و عسل رافرموده و آن را مبارک و شفا خوانده .
قدری از تربت قبر امام حسین (ع) را با آب باران مخلوط کردم و با میلچه در چشمم نمودم و خوابیدم فردا صبح که چشمم را باز کردم چشم روشن شد بدون اینکه نیازی به شیاف یا معالجه دیگری داشته باشم .
(46) ای سوخته دل سرای دلدار اینجاست
پیوسته کلید مشکل کار اینجاست
گر در پی عشق یوسف زهرائی
خوش آمده ای که خانه یار اینجاست

توسل به حضرت اباالفضل (ع)

مداح اهل بیت (علیهم السلام) آقای امیر محمّدی که خدا حوائج دین و دنیا و آخرت ایشان را عنایت کند برایم نقل فرمود :
چند روز قبل یک نفر یهودی در اصفهان یک کیسه نقره از قبیل گلدان و سایر چیزهای نقره قدیمی و پر ارزش داشته وارد اتوبوس خط واحد می گردد و روی یکی از صندلی ها می نشیند و کیسه را هم کنار پایش می گذارد و چون راه مقداری طولانی بوده او را مقدار خوابی می رباید .
وقتی چشم باز می کند مشاهده می کند که کیسه اش نیست بر سرزنان پیاده می شود . در راه به آقا قمر بنی هاشم (ع) توسّل پیدا می کند و یک گوساله نذر می نماید (ای قمر بنی هاشم من نمی دانم تو کی هستی اما همین را می دانم که این شیعه ها به تو توسل می کنند وتو حوائج آنها را می دهی حالا از تو می خواهم که مال و دارائیم را به من برگردانی من هم همین الان یک گوساله نذر تو می کنم .)
می گفت : آمد درب مغازه قصابی پول یک گوساله را به او می دهد و می گوید : این گوساله را ذبح کن و به فقراء و مستمندان و مستضعفان بده و بگو نذر آقا ابوالفضل (ع) است .
می گوید : فردای آن روز آمدم درب مغازه نشسته بودم و در فکر بودم یک وقت دیدم یک نفر وارد شد و دو گلدان نقره دستش است و می گوید : آقا اینها را می خری ؟
نگاه کردم دیدم گلدانهای نقره خودم است گفتم : اینها خوب نقره هائی است و قیمتش خیلی است من می خواهم اگر باز هم داری با قیمت خوب از شما می خرم .
گفت : بله دارم اما در منزل است ، گفتم : خوب نمی خواهد بیاوری می ترسم برایت اسباب زحمت شود و دکاندارهای دیگر بفهمند و ترا اذیت کنند ، تو آدرس منزل را بده من خودم با شاگردم می آیم ، آدرس را به من داد و رفت من هم رفتم کلانتری یک پلیس مخفی را که یکی از رفقا بود جریان را به او گفتم و او را با خود سر قرار و آدرس بردم .
درب را زدم آمد درب را باز نمود ما را به زیر زمین منزلش برد دیدم همان کیسه خودم است .
به پلیس گفتم : همان کیسه خودم است و اسلحه اش را در آورد او را دستگیر کرد و به کلانتری برد .
من هم کیسه نقره ام را برداشتم و به مغازه بردم . . ای مسلمانها و ای شیعه ها قدر آقای خود حضرت ابوالفضل را داشته باشید که آقا خیلی کارها از دستشان بر می آید . (47) ساقی لب تشنگان میرو علمدار حسین

ای ابو فاضل توئی یار و سپهدار حسین
خیمه ها بی آب و طفلان از عطش افسرده اند
یک نظر کن کودکان از تشنگی پژمرده اند

حسین (علیه السّلام) از عذاب نجاتش داد

شهید بزرگوار متقی عالم و عارف ربانی استاد اخلاق آیة اللّه دستغیب در یکی از کتابهای پربهای خود(گنجینه ای از قرآن) فرمود : یکی از علماء در حدود بیست سال پیش برای بنده نقل فرمود که یکی از شیوخ عرب در عراق مُرد .
در خواب دیدند که معذب است و با غل های آتشین در محضر آقا امیرالمؤ منین (ع) حاضرش کردند حضرت از او پرسیدند : در دنیا چه عملی داشتی ؟
گفت : خرابکاری داشتم ولی کارهای خوب هم داشته ام مثلاً مردم رابه خیرات وامی داشتم و به مجالس روضه خوانی دعوت می کردم .
حضرت فرمود : آری ولی مردم را به رودربایستی وادار می کردی .
عرض کرد : بلی ولی جلال شما را با این کار ظاهر می کردم .
حضرت فرمود : غرضت آن بود که ریاستت محفوظ بماند ، عرض کرد : صحیح است که من یک عمل صالح و خالص نداشتم ولی شما خودتان شاهدید که در دلم خوش داشتم نام شما بلند شود عزای حسینت (ع) بر پا گردد .
حضرت فرمود : پس حسابت با حسین (ع) است یعنی باید از باب الحسین وارد گردی و گرنه از طریق عدل راهی برایش نیست .
گفت : دیدم در گوشه ای حضرت سیدالشهداء(ع) قرار گرفته این شیخ عرب را نزد آقا آوردند .
حضرت فرمود : (خلوه) او را رها کنید . (48) یا حسین جانها فدایت
جان به قربان وفایت
در دلم همواره باشد
آرزوی کربلایت
تو عزیز مصطفائی
کشته راه خدائی
تو شهید سر جدائی
روز و شب گریم برایت
من که غرق سیاّتم
تو عطا فرما براتم
تشنه آب فراتم
شربتی ده از عطایت
در دلم مهر تو باشد
هر کجا ذکر توباشد

می زنم بر سینه و سر
روز و شب اندر عزایت
در عزایت دل غمینم
از غمت ، زار و حزینم
کی شود ، آیم نشینم
یا حسین ، در نینوایت
تو اصیل مجد و عزتّ
از کرم ، روز قیامت
بهر ما ، بنما شفاعت
یا حسین ، نزد خدایت
تو حبیب کربلائی
نور چشم مرتضائی
زاده خیر النسائی
بر سرم باشد هوایت
ذکر تو سامان ما شد
تربتت درمان ما شد
می کند دلهای ما را
زنده نام دلربایت
از غمت دلها پر از غم
بهر تو بر پاست ماتم
یا حسین دارد مقدّم
بر سرش شوق لقایت

مبادا شکایت حسین را به پدرش کنی

مرحوم آقا شیخ مرتضی انصاری (رضوان اللّه علیه) این مرد جلیل القدر اسلام بین طلاب و شاگردانی که داشته یک شیخ طلبه بوده است که گاهی از وضع طلبگی ناراحت و از فقرجان به لب آمده بود .
تصمیم می گیرد که در نزد قبر حضرت امام حسین (ع) تحت قبه دعا کند جهت دو حاجتی که داشته ، مرسومش این بوده است که هر شب جمعه که درس تعطیل است از نجف به کربلا می آمده .
آن شب جمعه در کربلا تحت قبه در خواست کرده یا حسین من از تو دو چیز می خواهم یکی خانه و دیگری زن .
زیرا شیخ مرتضی انصاری به غیر از خرج نان و پنیر چیزی اضافه به من نمی دهد . پیش خود مدتی معین کرد که تا یک هفته دیگر باید حاجتم را بدهی چنانچه به من داده نشد شکایت تو را به پدرت علی (ع) خواهم کرد .
شب جمعه دیگر موعد من است چنانچه نگرفتم دیگر به زیارتت نخواهم آمد پس از مراجعت به نجف اشرف هفته دیگر بنا به مرسوم خودش به جانب کربلا رهسپار گردید همچون که به وادی ایمن کربلا رسید و چشمش به گنبد مطهر افتاد گفت : آقا حالا که حاجت مرا روا نساختی و یک هفته منقضی شد من هم به زیارتت نمی آیم و از همانجا برگشت خسته و مانده وارد نجف شد خواست به حرم علی (ع) برود قارد نبود گفت : صبح می روم .
اول آفتاب طلبه ای از طرف مرحوم شیخ با عجله آمد و گفت : شیخ شما را پیغام داده که حتما قبل از تشرف به حرم امیرالمؤ منین (ع) نزد من بیا زیرا امر واجبی در کار است طلبه هم خدمت مرحوم شیخ رفت .
مرحوم شیخ فرمود : حضرت امام حسین (ع) به من امر کرده که به وضع تو رسیدگی کنم و رضایتت را به عمل آورم قبل از اینکه به حرم مشرف شوی .
مبادا شکایت حسین را به پدرش بنمائی .
سپس شیخ خانه ای برای او خریداری نمود و یکی از تجار را طلبید و در خواست کرد که دخترش را جهت شخص طلبه مزاوجت نماید خلاصه به توسط توسل به آقا امام حسین (ع) به هر دو حاجت خود رسید . (49)

مهر تو شد روضه جنات ما
کوی تو شد عرش و سماوات ما
گشت مُعلّی از تو کرب و بلا
روا شد از سوی تو حاجات ما

قبله عشاق همه عالمی
بهر تو شد ذکر و مناجات ما
به عاشقان گر بنمائی نظر
دفع شود جمله بلّیات ما
چشم امید همه بر سوی تست
تو عارفی به قلب و نیّات ما
به مجلس سوگ تو گریان همه
توئی نماز شب و آیات ما
به اشک چشمان محبت نگر
نما تو امضای زیارات ما

به خاطر عزاداری بلاء را از مردم تهران برداشت

حاج شیخ باقر ملبوبی (رضوان اللّه تعالی علیه) از حناب ثقه لحسائی نقل می کند در خواب دیدم حضرت بی بی عالم زهراء مرضیه (علیهاالسلام) را پیراهنی از فرزندش بدست دارد و از ظلم امت شکایت می کند .
و نیز نقل می فرمود که :
در خواب دیدم خداوند متعال می خواهد برساکنان تهران عذاب نازل فرماید در این هنگام آقا حضرت سیدالشهداء (ع) عرضه داشت خدایا آنان را به من ببخشای زیرا آنان برای من عزاداری و گریه می کنند . (50)
حسین ای معنی دریای رحمت
کلید اعظم درهای رحمت
تو ای عطشان دشت ، خون که هستی ؟
که در هر قطره خونم نشستی
نه تنها اولیا سرمست جامت
خدا هم عشق می ورزد به نامت
نه تنها دور دل سوی تو باشد
خدا هم عاشق روی تو باشد
تو را روح تقدس می شناسیم
خدای عشق فطرس می شناسیم
همیشه کربلایت پیش چشم است
دو تصویر از عطایت پیش چشم است

دو نفر از معمرین و بزرگان اهل منبر در یزد که فعلاً هم یکی از آنها زنده و در حیات است . همدیگر قرار می گذارند و عهد می کنند که هر کدام از آنها زودتر از دنیا رفتند به خواب دیگری بیایند و وضع خود را به هم خبر دهند .
یکی از آنها فوت می کند دو شب بعد از فوتش به خواب دیگری می آید و در باغ مصفائی قدم زنان دوست خود را ملاقات می کند پس از او می پرسد : با تو چه کردند ؟
گفت : وقتی مرا در قبر نهادند آن دو ملک بنام نَکی رَیْن برای سئوال و جواب وارد قبر شدند و از من هر چه سئوال کردند زبانم بند آمده بود ونمی توانستم جواب بدهم .
فقط یک کلمه به زبانم آمد و گفتم : من روضه خوان آقا حسینم ((ع)) آنها تا این حرف را شنیدند ساکت شدند و چیزی نگفتند و مرا به حال خودم به این حال که می بینی گذاردند و رفتند . (51) گر راه حسین رفته ، آگاه شوی
هم عاشق بی قرار این راه شوی
داخل چو شوی به جمع یاران حسین
چون یوسف مصر خارج از چاه شوی

نجات از آتش

علامه بزرگوار عالم جلیل القدر مرحوم نراقی (رضوان اللّه تعالی علیه) فرمود :
در مدینه زنی روسپی زندگی می کرد که روزی خود را از راه فاحشه گری در می آورد و در همسایگی این زن اغلب به عزاداری امام حسین (ع) مشغول بودند و جمعی در آن خانه گرد هم جمع می شدند و برای مصائب آقا سیدالشهداء(ع) گریه می کردند و بعد از آن مقدار غذائی که تهیه دیده بودند به آنها داده می شد .
در همان خانه دیگی بر روی آتش نهاده و طعام جهت جمعیت درست می کردند از اتّفاق آتش زیر دیگ خاموش شد .
زن فاحشه برای آتش زیر اجاق خود به خانه آنها آمده می بیند آتش زیر دیگ خاموش شده مشغول روشن کردن آتش زیر دیگ می شود در حالی که داشت آتش را روشن می کرد دودی از آن برخاسته و در چشم این زن می رود و چند قطره اشک از چشمان او جاری می گردد .
چون آتش روشن شد مقداری از آن را برداشته به خانه خود می برد پس از ساعتی بواسطه گرمی هوا استراحت نموده و به خواب می رود .
در عالم رؤ یا مشاهده می کند که قیامت بر پا شده ناگهان آتش زبانه گرفت و با غلها و زنجیرهای آتشین او را بسته می کشانند .
در این وقت که زن فریاد می زد کسی به دادش نمی رسید چون خواستند او را به آتش جهنم اندازند ناگهان شخصی صدا زد که دست از او بردارید .
ملائکه عرض کردند : یابن رسول اللّه این زن فاحشه است و جمیع اوقات خود را به فسق و فجور می گذارند . حضرت امام حسین (ع) فرمود : بلی ولی امروز در همسایگی اش جمعی از شیعیان ما مشغول عزاداری من بودند رفته بوده آتش بردارد دیده آتش زیر دیگ خاموش شده و به واسطه روشن کردن آتش چند قطره اشک از چشمانش جاری شد و قدری از دستش برای ما سوخته شده او را ببخشید .
زن از خواب بیدار می شود فورا خود را به آن مجلس می رساند و توبه و انابه می کند و مؤ منه می شود .
بله ، هر کاری که برای امام حسین (ع) انجام شود آقا امام حسین (ع) منظور دارد . و خدمت در مجالس امام حسین (ع) باعث توبه از گناهان می شود . مجلس حسین (ع) مجلس نجات است . هر گنه کاری که به مجلس امام حسین (ع) آید توفیق توبه پیدا می کند . (52) مرا غیر از حسین سرور نباشد
در این دنیا جز او یاور نباشد

من شوریده را بر سر هوائی
به غیر از دیدن دلبر نباشد
مرا در این دل تنگ آرزوئی
به جز دیدار آن سرور نباشد
در این وادی من گم کرده ره را
به غیر از او کسی رهبر نباشد
در این دنیای پر طوفان و موّاج
بر این کشتی جز او لنگر نباشد
در این گرداب بحر دار حوادث
نجات از عرصه محشر نباشد
مگر با یاری فرزند زهرا
که او جر زاده حیدر نباشد
سفینه هم حسین و عترت اوست
حدیث از غیر پیغمبر نباشد
چه باک از محشر و روز قیامت
محبّت را جز او یاور نباشد

زمین کربلا

مرحوم جنت مکان حاج حسین نوری در دارالسلام خود نقل کرده و در کتاب کلمه طیبه از مرحوم میرزا سید علی صاحب شرح کبیر که می فرماید :
من عصرهای پنج شنبه مواظبت داشتم به زیارت قبرهائی که در اطراف خیمه گاه است .
شبی در عالم رؤ یا دیدم که رفته ام به زیارت همان قبرها ، ناگهان شنیدم هاتفی به زبان فارسی می گوید : خوشا به حال کسی که در این زمین مقدس (کربلا) مدفون شود اگر چه با هزاران گناه باشد از هول قیامت سالم می ماند و هیهات است که از هول قیامت سلامت باشد کسی که در این زمین دفن نشود . (53) کربلا خاکت دهد بوی بهشت

کربلا هستی تو چون کوی بهشت
کربلا خاکت معطر از چه شد
بین گلها امتیازت از که شد
کربلا گو بوی عطرت از کجاست
عنبر و بوی عبیرت از کجاست
کربلا بوی خدائی می دهی
کی ز او بوی جدائی می دهی
کربلا جانم فدای بوی تو
کی شود رو آورم بر سوی تو
کربلا گشتی معلی بعد از آن
برتر از عرش خدائی بعد از آن
کربلا من زنده از بوی تواءم
کربلا من عاشق روی توأ م
کربلا هر کس که یادت می کند
زائرت حق را زیارت می کند

هیچکس را از کربلا به سوی جهنم نمی برند

آخوند ملا محمّد کاظم هزار جریبی (رضوان اللّه علیه) فرمود : شنیدم از آقا میرزا محمّد شهرستانی که عالم جلیل القدری بود که بر جنازه سیدبحرالعلوم نماز خواند فرمود :
من در اوایل جوانی مجاورت زمین کربلا را اختیار کرده بودم رفیقی داشتم صالح و متقی مجاور نجف اشرف بود از اهل خاتون آباد ، اسمش حاج حسنعلی بود مکرر مرا تکلیف می کرد که به نجف رویم و در آنجا مجاورت نمائیم زیرا در کربلا قساوت می آورد و مجاورت در نجف به مراتب بهتر است ، تا شبی خواب دیدم در رواق حضرت امیرالمؤ منین (ع) می باشم و همان رفیقمان حاج حسنعلی هم آنجا بود و بر من مجاورت کربلا را باز انکار می کرد .
نا گاه دیدم آقا امام زمان (عجل اللّه فرجه الشریف) در رواق تشریف دارند حاج حسن علی خدمت آن حضرت عرض کرد : شما اینجا تشریف دارید و مردم به زیارت شما ، به سامرا می آیند .
فرمود : آنجا هم هستم پس بدست مبارک اشاره کرد بسوی ضریح و فرمود : بِحَقِّ اَمی رِالْمُؤ مِنی نَ لایُقَوِّدُونَ اَحَدا مِنْ کَرْبَلا اِلی جَهَنَّم
یعنی : به امیرالمؤ منین قسم که هیچ کس را از کربلا به سوی جهنم نبرند .
سپس فرمود : به شرط این که شبی را در آنجا مانده باشد من گمان کردم مقصود حضرت از بیتوته یعنی مشغول عبادت باشد .
من عرض کردم : ما شبها را می خوابیم تا هنگام طلوع آفتاب ، فرمود : اگر چه خوابیده باشد تا هنگام طلوع آفتاب به این جهت من هم مجاورت زمین کربلا را اختیار کردم . (54) سر زمین کربلا گنجینه اسرار دارد

اندر آن دار الشّرف مکنونه احرار دارد
گر بچشم دل به بینی سر پیدا و نهان را
گوهر نابیّ و گِردش هاله ابرار دارد
ماه تابان در میان ، گردش کواکب در تلؤ لؤ
روی قلبش یک نگین از فتنه اشرار دارد
آن قمر باشد حسین و دور او اصحاب و یاران
و ان نگین باشد علی دُردانه اسرار دارد
پیر مردی چون حبیب و نوجوانی همچو قاسم
باشد اکبر در حضور و دیده خونبار دارد
می درخشد پیکر صد پاره عباس زان سو
در کنار علقمه او وجهه کرار دارد
کربلا شد لاله زار و بوستان آل طه

اشک چشم شیعیانش راه بر گلزار دارد
راه و رسمش تا قیامت رهنمای شیعیان شد
کربلاهایش در ایران غنچه بی خار دارد
اشک غم ریزد محبّت تا دلش آرام گردد
منصب مداّحی جانانه دلدار دارد .

کدام ملک جراءت دارد سئوال کند

مرحوم حاج حسین نوری (رضوان اللّه علیه) نقل کرد که حضرت آیة اللّه العظمی آقا باقر بهبانی (رضوان اللّه تعالی علیه) فرمود :
من در خواب دیدم حضرت سیدالشهداء (ع) را ، عرض کردم :
یا سَیِّدی هَلْ یُسْئَلُ عَمَّنْ یَدْفَنُ فی جَوارِکُم .
آیا سئوال (نکیر و منکر) می شود از کسی که در جوار شما دفن می شود .
حضرت سیدالشهداء (ع) فرمود : کدام ملک جراءت می کند که از او سئوال کند . (55) با عشق حسین خلق و خو باید کرد
از کرب بلایش گفتگو باید کرد
با دیده گریان به درو درگاهش
رو کرده و کسب آبرو باید کرد

رهایش کنید پناه به من آورده

مرحوم آقای شیخ باقر بیرجندی اعلی اللّه مقامه در کتاب خود (کبریت احمر) نقل کرده است که پدر شیخ بهائی رضوان اللّه علیه فرمود :
شبی را در حرم مطهر سیدالشهداء (ع) مشرف بودم وقت سحر شد ، دیدم دو نفر به صورتهای مهیب و عجیبی آمدند و زنجیری از آتش بدست آنها بود بالای سر قبری رفتند که صاحبش را در همان روز دفن کرده بودند نعشی را از آن قبر بیرون آوردند و آن زنجیر آتشین را به گردنش گذاردند و گفتند :
ای بدبخت تو را چه قابلیت است که در این زمین مقدس دفن شوی خواستند او را بیرون ببرند رو کرد به قبر حضرت سیدالشهداء (ع) و عرض کرد :
یا اَبا عَبْدِاللّهِ اِنّی اِسْتَجَرْتُ بِجَوارِکَ وَ اَنَا ضَیْفُکْ .
یعنی : آقا من مهمان تو هستم و به تو پناه آورده ام . ناگهان دیدم در ضریح باز شد و آقا سیدالشهداء (ع) بیرون آمدند و رو کردند به آن دو نفر و فرمودند :
خُلُوهُ خُلُوهُ فَاِنَّهُ یَسْتَجارُ بِنا .
یعنی او را رهایش کنید زیرا به من پناه آورده .
پس غُل زنجیر آتشین را از گردنش برداشتند و رفتند .
آقا ، یا اباعبداللّه دوستانت همه آرزو دارند بیایند کربلا و در جوار شما باشند که آنها را پناه دهی . (56) به جز حسین مرا مقصد و پناهی نیست

بر این عقیده یقین است اشتباهی نیست
اگر که راه حق اندر جهان تو می جوئی
به غیر راه شه دین حسین راهی نیست
ببین به چشم خرد بر جمال نورانیش
که مثل آن مه من هیچ مهر و ماهی نیست
بیا ببین که مرامش چه بوده در عالم
که غیر آن به خدا هیچ عزّ و جاهی نیست
رسیده خواجه عالم ز لطف در دنیا
بگو به جمله که جز او خیر خواهی نیست
هزار حاجت شرعی اگر بدل داری
به غیر درگه آن شه ، حواله گاهی نیست
هزار بار گنه گر تراست ای شیعه
به پیش لطف و سخای حسین کاهی نیست
همین بس است در عالم غلام دربارش

بروز معرکه گوید مثل من شاهی نیست
بیا به چشم حقیقت نگر تو کربلای حسین
به مثل جاه و جلالش هیچ بارگاهی نیست
بیا رویم و ببینیم قبر شش گوشه اش
خدا نصیب کند ، طول راه راهی نیست
بود امید من و دوستان به صبح و مسا
وصال روی تو جز این بدل آهی نیست
گدای کوی تواءم یا حسین شهید
گرم قبول کنی خوفم از دادگاهی نیست
بحق حق که منم کلب درگهت شاها
گرم برانی از آن در جز تو دادخواهی نیست
کریمی اَر که بمیرد نبیند آن قبرت
به غیر قبر تو شاها وعده گاهی نیست

خاک و غبار کربلا

مرحوم تاج الدین حسن سلطان محمّد رضوان اللّه علیه در کتاب خود (تحفةُ المجالس) می نویسد :
در بغداد مرد فاسقی بود که هنگام احتضار وصیت کرده بود که مرا ببرید نجف اشرف دفن کنید شاید خداوند مرا بیامرزد و به خاطر حضرت امیرالمؤ منین (ع) ببخشد .
چون وفات کرد قوم و خویشان او حسب الوصیه او را غسل داده و کفن نمودند و در تابوتی گذاردند و به سوی نجف حمل کردند .
شب حضرت امیر(ع) به خواب بعضی از خدامان حرم خود آمدند و فرمودند : فردا صبح نعش یک فاسقی را از بغداد می آورند که در زمین نجف دفن کنند بروید و مانع این کار شوید و نگذارید او را در جوار من دفن کنند .
فردا که شد خدام حرم مطهر یکدیگر را خبر کردند رفتند بیرون دروازه نجف ایستادند که نگذارند نعش آن فاسق را وارد کنند هر قدر انتظار کشیدند کسی را نیاوردند .
شب بعد باز در خواب دیدند حضرت امیر(ع) را که فرمود : آن مرد فاسق را که شب گذشته گفتم نگذارید وارد شوند فردا می آیند بروید به استقبال او ، و او را با عزّت و احترام تمام بیاورید و در بهترین جاها دفن کنید .
گفتند : آقا شب قبل فرمودید نگذارید و حالا می فرماید بهترین جاها دفن شود ! ؟
حضرت فرمود : آنهائیکه آن نعش را می آوردند شب گذشته راه را گم کردند و عبورشان به زمین کربلا افتاد باد وزیده خاک و غبار زمین کربلا در تابوت او ریخته از برکت خاک کربلا و احترام فرزندم حسین (ع) خداوند از جمیع تقصیرات او گذشته و او را آمرزید و رحمت خود را شامل حالش گردانیده . (57) حریم کعبه عشق است آستان حسین

محیط جوهر عشق خداست جان حسین
چراغ هیچ کس اَر تا به سحر نمی سوزد
جهان فروز بود نور جاودان حسین
حدیث کربلا نقش دفتر دلهاست
که تا ابد نشود کهنه داستان حسین
بهار هر چمن را خزان رسد از پی
ولی همیشه بهار است بوستان حسین
به حکم شرع حرام است خوردن هر خاک
به غیر خاک شفا بخش آستان حسین

به خاطر غبار کربلا نسوخت

فاضل کامل سیدالواعظین مرحوم سید محمود امامی اصفهانی رضوان اللّه تعالی علیه نقل نموده :
یکی از خلفای بنی مروان اولاد دار نمی شد به مقتضای عقیده فاسد خود نذر کرد که اگر خدا پسری به او بدهد او را بر سر راه زوارهای حضرت سیدالشهداء(ع) بفرستد و آنها را به قتل برساند .
اتفاقاً بعد از مدتی خداوند پسری به او عطا می نماید تا اینکه بزرگ می شود به او وصیت می کند که باید بروی سر راه زوارهای حسین و آنها را به قتل برسانی .
پسر شبی در خواب دید قیامت است و ملائکه غلاض و شداد جمعی را می برند به سوی جهنم تا یک شخصی را آوردند بکشند به سوی آتش ، رسول خدا (ص) به ملائکه فرمود : اگر چه این مرد گنهکار است لیکن شما نمی توانید او را به جهنم ببرید زیرا روزی به زمین کربلا می گذشته غباری از آن زمین بر بدن او نشسته است .
عرض کرد : غبار را از او می شوئیم ، حضرت فرمود : غبار را می شوئید اما چشم او که به بقعه و بارگاه فرزندم حسین (ع) افتاده نمی شود که بشوئید .
پس ملائکه عذاب او را رها کردند و ملائکه رحمت آمدند و او را به بهشت بردند .
آن پسر از خواب بیدار شد و از قصد فاسد خود برگشت وتوبه نمود خودش به زیارت آن حضرت رفت و زوار را حرمت و نوازش می کرد . (58)

حسین ای همه هستی نثار مقدم تو
بهار دین و سیاست بود محرم تو
کنند منع عزاداری تو دشمنان چون هست
سلاح خانه بر انداز کفر ماتم تو
اگر که تا به قیامت ز پا نمی افتد
خدا بدست خود افراشته است پرچم تو
به خلقت تو خدا قدرتی دگر کرده است
که از تمام عوالم جداست عالم تو
به آستان الهی کس تقرب یافت
که سوخت بیشتر و گریه کرد از غم تو
کرم ز پشت در و عذر خواهی از سائل
نمونه ای بود از رحمت مجسم تو
از آنچه را که خدایت به حشر می بخشد

شفاعت است در آن عرصه رتبه کم تو
تو کعبه دل و هر رکن تو جدا افتاد
که شد قوام بنای قیام محکم تو
خلیل دشت بلائی و ذبح بسیارت
علی اصغر شش ماهه ذبح اعظم تو
هزار لاله زخم تنت شکفته و هست
ز خاک گرم بیابان عشق رهم تو

یادی از لب تشنه حسین (ع)

حضرت آقای موسی خسروی در کتاب پند تاریخ نقل می فرمود :
روز قیامت اعمال بنده را می سنجند کارهای نیک در یک طرف و افعال ناپسند در طرف دیگر پس از بررسی ، اعمال زشت او سنگین تر از کردار نیکش می شود .
ملائکه می خواهند او را به طرف جهنم ببرند ، خطاب می رسد نگاه دارید این بنده من عملی داشته که در نزد من است و شما خبر و اطلاع از آن ندارید .
عمل او این است که هر وقت آب می آشامیده یادی از تشنگی اولاد پیغمبر حسین بن علی (علیهماالسلام) می کرده و بر ستمگران او لعنت می نموده .
وقتی آن عمل را در طرف کردار نیک می گذارند حسناتش زیادتی پیدا می کند بر کردار زشتش . (59) به جز حسین مرا ملجاء و پناهی نیست

در این عقیده یقین دارم اشتباهی نیست
ره نجات حسین است و دوستی حسین
به سوی حق به جز از این طریق راهی نیست
به غیر درگه تو یا حسین در دو جهان
مرا به درگه دیگر حواله گاهی نیست
گدای درگهت ای پادشاه کشور عشق
به چشم اهل نظر کم ز پادشاهی نیست
غلام ترک سیاه تو یا حسین به حشر
ز روشنی رخش چهر مهر و ماهی نیست
اگر مرا به غلامی خود قبول کنی
به دل دگر غم و اندو هم از گناهی نیست
هر آنکه را تو پذیری خداش بپذیرد
که قرب و بعد و سفیدی و نی سیاهی نیست
شهان بجاه و جلال غلام تو نرسند
که فوق آن به دو عالم جلال و جاهی نیست
گه حساب که روز قیامتش خوانند
به جز حسین مرا یار و دادخواهی نیست
ز کوه گرچه گناهم فزون تراست ولی
به پیش عفو تو کوه گناهی کاهی نیست
خدا نکرده بر آئیم از درگه خویش
به هیچ درگهم ای شه پناه گاهی نیست

غلام و ذاکر و مدّاح و خانه زاد تواءم
به دادگاه الاهم جز این گواهی نیست
اگر تو حکم غلامی من کنی امضاء
به هیچ محکمه خوفم ز دادگاهی نیست
مپوش چشم ز فانی به وقت جان دادن
امید او ز تو آن دم به جز نگاهی نیست

به خاطر غبار زوار کربلا نسوخت

مرحوم قاضی نوراللّه رضوان اللّه تعالی علیه در آخر کتاب مجالس المؤ منین در ذیل حالات شعراء می نویسد :
جمال الدین الخلیعی موصلی پدر او حاکم موصل و ناصبی و یکی از دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) بود ، مادرش هم ناصبیه بود چون پسری برایش متولد نمی شد به مقتضای عقیده فاسد خودش نذر کرد که اگر خدای تعالی به او پسری عطا کند به شکرانه او پسر را سر راه زوارهای حضرت اباعبداللّه (ع) بفرستد تا زوارها از شام و جبل عامل که می آیند و عبور آنها به موصل می شود آنها را به قتل برساند .
بعد از مدتی جمال الدین متولد می شود چون به حدّ جوانی رسید مادرش او را از نذر خود با خبر می کند لاجرم با مادرش از عقب زواریکه از موصل عبور کرده بودند رفت .
چون به مسیب رسید ، دید زوار از جسر عبور کرده اند همان جا توقف کرد تا هنگامی که مراجعت کردند آنها را به قتل برساند .
در کناری کمین کرده بود که در همین حال خوابش برد در عالم رؤ یا دید قیامت شده ملائکه آمدند او را گرفتند و در آتش انداختند آتش او را نسوزاند وبه او اثر نکرد .
ملک جهنم خطاب کرد به آتش ، چرا او را نمی سوزانی ؟
آتش گفت : غبار (زوّار) کربلا به او نشسته است ، او را بیرون آوردند ، شستشویش دادند دو باره او را در آتش انداختند باز آتش او را نسوزاند .
ملک گفت : چرا دیگر او را نمی سوزانی ؟
آتش گفت : شما ظاهر او را شستید اما غبار داخل درجوف او شده !
از خواب بیدار شد و از آن عقیده فاسد برگشت و مذهب تشیع را اختیار کرد و مشغول مداحی حضرت امیرالمؤ منین (ع) شد و بعضی می نویسند آمد کربلا و بعضی شعراء به او این شعر را نسبت داده اند .
اِذا شِئْتَ النَّجاةَ فَزُرْ حُسَیْنا
لِکَیْ تَلْقی اِلا لَه قَریرَ عَیْنِ
فَاِنَّ النّارَ لَیْسَ تَمُسُّ جِسْما
عَلَیْهِ غُبارُ زُوّارِ الْحُسَیْنِ
یعنی اگر نجات از آتش می خواهی پس زیارت کن آقا امام حسین (ع) را زیرا که آتش نمی رسد به بدن که غبار زوار حسین (ع) بر او نشسته باشد . (60) اگر خواهی رهی از آتش قهر
زیارت کن غریب کربلا را

نمی سوزد به آتش آنکه از شوق
زیارت کرد شاه نینوا را

امام حسین (ع) سه بار به زیارتش آمد

مرحوم حاج شیخ عباس قمی (رضوان اللّه تعالی علیه) در مفاتیح الجنان نقل فرموده که صالح متقی ملاحسن یزدی که یکی از نیکان و مجاورین نجف اشرف است و پیوسته مشغول عبادت و زیارت است نقل کرده از ثقه امین حاج محمّد علی یزدی که مرد فاضل صالحی بود در یزد که دائما مشغول اصلاح امر آخرت خود بوده .
شبها در قبرستان خارج از یزد که در آن جماعتی از صلحاء مدفونند و معروف است به مزار به سر می برد گفت :
یکی از رفقاء که از کوچکی با هم همسایه بودیم و با هم نزد یک معلم می رفتیم و با هم بزرگ شدیم ما برای خودمان یک شغلی انتخاب کردیم و او هم شغل عشاری را برای خود پیشه گرفت و بود تا از دنیا رفت و در همان قبرستان نزدیک محله ای که من در آن بیتوته می کردم به خاک سپردند .
چند روز از فوتش گذشته او را بود در خواب دیدم که بسیار خوشحال و در جای خوبی است پس نزد او رفتم و گفتم : من می دانم که تو در دنیا کارهای خوبی نداشتی و این حالات در مقام تو نیست و شغل تو مقتضی این مکان نبود و تو باید در عذاب باشی با کدام عمل به این مقام رسیدی .
گفت : همین طور است که می گوئی من از روزی که از دنیا رفتم به بدترین عذابها گرفتار بودم تا دیروز که همسر استاد اشرف حداد فوت شد و در این مکان او را دفن کردند و اشاره کرد به موضعی که نزدیک 50 متری بود .
گفت : در شب وفات او آقا ابا عبداللّه (ع) سه مرتبه او را زیارت کرد و در مرتبه سوم امر فرمود به رفع عذاب از این قبرستان والحمدللّه حالم به این نحو است که می بینی و در نعمت الهی افتاده ایم .
از خواب متحیرانه بیدار شدم و حداد را نمی شناختم و محله او را هم نمی دانستم ، پس به بازار آهنگران رفته و آدرس اشرف حداد را گرفتم و او را پیدا کردم .
از او پرسیدم تو زوجه داشتی ؟
گفت : بله دو سه روز است که وفات کرده و او را فلان محل (همان موضع را اسم برد) دفن کردم .
گفتم : او به زیارت کربلای آقا اباعبداللّه (ع) رفته بود ؟
گفت : نه گفتم : ذکر مصائب حضرت را می کرد ؟ گفت : نه گفتم : مجلس تعزیه داری داشت ؟ گفت : نه .
پرسید برای چه اینها را می پرسی ؟ خوابم را برایش نقل کردم گفت : این زن مواظبت بر زیارت عاشوراء داشت . (61) ای که بر درگه حق عزّت و

جاهی داری
بود آیا به عشاق نگاهی داری
خاک پا را نظری از سَر رحمت انداز
تو سلیمانی و مور سر راهی داری

توسّل به حضرت اباالفضل (ع) و شفای چشم

حضرت حجّة الاسلام و المسلمین سید حسن ابطحی دامت برکاته فرمودند :
یک روز به حرم رؤ وس شهداء در باب الصغیر رفته بودم کسی در حرم نبود ولی جوانی در گوشه حرم سرش را روی زانو گذاشته بود مثل اینکه خوابش برده بود .
من هم تنها بودم ، زیارت مختصری خواندم و نزدیک به همین جوان مشغول نماز زیارت شدم ، بعد از نماز آن جوان سرش را از روی زانویش بلند کرد و گفت : آقا من خواب نبودم بلکه حتی چشمهایم هم باز بود ولی همانطور که سرم روی زانویم بود می دیدم تمام شهدائی که سرشان اینجا دفن است حضور دارند و حوائج زوارشان را می دهند و یکی از حوائج مهم مرا هم بنا شد امشب بدهند .
آیا این خواب یا بیداری می تواند حقیقت داشته باشد ؟
گفتم : اگر مقداری صبر کنید حقیقت این خواب یا بیداری برای شما طبعا روشن می شود گفت : چطور ؟
گفتم : امشب اگر آن حاجت مهم شما داده شد معلوم می شود که حقیقت داشته و الا ممکن است آنچه دیده اید خیالاتی بیش نبوده گفت : برای شما هم توضیح می دهم چیزیرا که به من وعده داده شده تا شما هم ناظر جریان باشید .
گفت : من دختربچه ای دارم که از مادر نابینا متولد شده و بسیار خوش استعداد است به من امروز می گفت : اینکه می گویند فلان چیز قشنگ است و فلان چیز زشت است یعنی چه ؟
گفتم : تو چون چشم نداری این چیزها را نمی توانی بفهمی گفت : چطور می شود که انسان چشم داشته باشد ؟
گفتم : بعضی ها از مادر با چشم متولد می شوند و بعضی ها بدون چشم متولد می شوند و تو هم بدون چشم متولد شدی گفت : حالا هیچ راهی ندارد که من هم چشم داشته باشم ؟
گفتم : چرا اگر من با خودت به اهل بیت عصمت و طهارت متوسل شویم ممکن است به تو چشم عنایت کنند .
گفت : پس پدر این کار را بکن و به من هم تعلیم بده تا من هم به آنها متوسل شوم شاید چشم دار گردم من گریه ام گرفت و او را در منزل رو به قبله نشانیدم و گفتم : بگو یا اباالفضل چشمم را بده تا من به بیایم حالا من اینجا آمده ام و حاجتم هم شفای دخترم بوده که این خواب یا بیداری را دیده ام .

گفتم : بسیار خوب امشب اگر بچه ات چشم دار شد معلوم می شود که آنچه دیده ای حقیقت دارد یا نه ، آن مرد مرا به منزل خود برد و دخترک را به من نشان داد . گفت : شما فردا صبح هم همین جا بیائید و از ما خبری بگیرید ، اتفاقا خانه او در شارع الامین و سر راه مابود .
فردای آن روز وقتی از آن منزل خبر گرفتم دیدم جمعی به آن خانه می روند و می آیند پرسیدم چه خبر است ؟
گفتند : دیشب در این خانه کوری به برکت اباالفضل (ع) شفا یافته وقتی وارد شدم دیدم آن دخترک با چشمهای زیبا درشت و بینا نشسته و پدرش هم پهلوی او نشسته بود .
وقتی چشمش به من افتاد گفت : آقا دیدید که آن جریان حقیقی بوده است و آقا اباالفضل دخترم را شفا داد . (62) ای حرمت قبله حاجات ما
یاد تو تسبیح و مناجات ما
تاج شهیدان همه عالمی
دست علی ماه بنی هاشمی
ماه کجا روی دل آرای تو
سرو کجا قامت رعنای تو
ماه و درخشنده تر از آفتاب
مشرق تو جان و تن بو تراب
هم قدم قافله سالار عشق
ساقی عشاق و علمدار عشق
سرور و سالار سپاه حسین
داد سر و دست به راه حسین
عمّ امام و اخ وابن امام
حضرت عباس (ع)
مکتب تو مکتب عشق و وفاست
درس الفبای تو صدق و صفاست
مکتب جانبازی و سربازی است
بی سری آنگاه سرافرازی است
شمع شد و آب شد و سوخته
روح ادب را ادب آموخته
درگه والای تو در نشاءتین
هست در رحمت و باب حسین
هر که به دردی به غمی شد دچار
گوید اگر یکصد و سی و سه بار
ای علم افراخته در عالمین
اکشف یا کاشف کرب الحسین

از کرم و لطف جوابش دهی
تشنه اگر آمده آبش دهی

سه دینار از حسین (ع) می خواهم

شیخ علی اکبر ترک تبریزی یکی از واعظهای معروف تهران فرموده بود .
یک روز آمدم حرم آقا امام حسین (ع) نشستم ، حرم خلوت بود هیچ کسی بالا سر نبود . مشغول زیارت خواندن شدم همین طور که داشتم زیارت می خواندم یک وقت دیدم یک ترک آذربایجانی یا تبریزی (من فراموش کردم) آمد و پهلوی ضریح حضرت روی زمین نشست با زبان ترکی خودش با آقا امام حسین (ع) داشت صحبت و درد دل می کرد .
من ترکی بلد بودم و می فهمیدم چی دارد می گوید ، دیدم دارد می گوید : یا امام حسین آقا جان من پولهایم تمام شده مصرفم خلاص گردیده و پولهائی را که آورده بودم تمام شده ، نمی خواهم از رفیقهایم قرض کنم و زیر بار منت آنها بروم ، آقا من به سه دینار احتیاج دارم سه دینار برایم بس است (در آن وقت سه دینار خیلی بوده) شما این سه دینار را به من بدهید که ما به وطنمان برگردیم ، یا اللّه زود سه دینار رد کن بیاد .
با خود گفتم این چطوری با آقا صحبت می کند مثل اینکه آقا را دارد می بیند .
من داشتم همین طور او را مشاهده می کردم که چکار می کند یک وقت یک خانمی آمد پهلویش یک چیزی به او گفت . به ترکی گفت : نه نمی خواهم بعد دیدم یک مرتبه دارد توی سر و صورت خود می زند از جای خود بلند شد و از حرم بیرون رفت .
گفتم : این چه شد این خانم که بود این پول را گرفت یا نه من هم زیارت را رها کردم و دنبالش دویدم از ایوان طلا و در صحن دستش را گرفتم ، گفتم : قارداش (برادر) بیا ، قصه چه بود چکار کردی ؟
دیدم چشمهایش پر از اشک و منقلب است به ترکی گفت : من سه دینار از امام حسین (ع) می خواستم گرفتم ، دستش را باز کرد به من نشان داد ، گفتم : چطوری گرفتی ؟
گفت : تو دیدی و گوش می کردی ؟ گفتم : بله نگاه می کردم و گوش دادم . گفت : شنیدی به آقا گفتم سه دینار بده ؟ آن خانم را دیدی آمد نزد من ؟ گفتم : بله کی بود ؟
گفت : این خانم آمد فرمود چکار داری چه می خواهی از حسین ؟ گفتم : سه دینار می خواهم .
فرمود : بیا این سه دینار را از من بگیر گفتم : نه نمی خواهم اگر من خواستم از تو بگیرم از رفیقهایم می گرفتم من از خود حسین می خواهم .
فرمود : به تو می گویم بگیر من مادرش فاطمه هستم من اول ردش کردم وقتی گفت من مادرش فاطمه هستم گفتم : بی بی جان اگر شما مادرش

فاطمه هستی پس چرا قدت خمیده است .
من از منبری ها و روضه خوانها شنیدم مادر امام حسین (ع) فاطمه (علیهاالسلام) جوان هیجده ساله بود چرا پس این طوری هستی ؟
یک وقت فرمود : پول را بگیر برو ، پهلویم را شکستند . (63) ای مبتلای غم که جهان مبتلای تو است
پیر و جوان شکسته دل اندر عزای تو است
هم قبله گاه اهل سمک خاک درگهت
هم سجده گاه خیل ملک کربلای تو است
ای جان محترم که ز جانهای محترم
چون نینوا ز واقعه نینوای تو است
ای بر لقای دوست تو مشتاق و عالمی
مشتاق خاک کوی تو بهر لقای تو است
ای بر هوای یار تو مفتون و کشوری
مفتون اشتیاق تو اندر هوای تو است
گلگون قبار عکس شفق آسمان هنوز
از هجر روی اکبر گلگون قبای تو است
در خون طپیده مرغ دل مجتبی چه دید
در خون طپیده قاسم تو کدخدای تو است
گردید اسیر سلسله غم علی چه دید
زنجیر کین به گردن زین العباد تو است
روحی فداک ای تن اطهر که از شرف
خون خدا توئی و خدا خونبهای تو است
جسمی فداک ای سر انور که برسنان
آیات حق عیان ز لب حق نمای تو است
گاهی بدیر راهب و گه بر سر درخت
گه بر فراز نیزه و گه خاک جای تو است
گویم حکایت از بدنت یا که از سرت
یا از عیال بی کس و غمدیده خواهرت

نصرانی مهمان

حاجی طبرسی نوری رضوان اللّه علیه نقل می کند :
در بصره یک تاجر نصرانی بود که سرمایه زیادی داشت که از نظر معاملات تجارتی بصره گنجایش سرمایه او را نداشت شریکهایش از بغداد نوشتند سزاوار نیست با این سرمایه شما در بصره باشید خوبست وسیله حرکت خود را به بغداد فراهم کنید زیرا بغداد توسعه معاملاتش خیلی بیشتر است .
مرد نصرانی مطالبات خود را نقد کرده و با کلیه سرمایه اش به طرف بغداد حرکت نمود .
در بین راه دزدان به او بر خورد کردند و تمام موجودیش را گرفتند چون خجالت می کشید با آن وضع وارد بغداد شود ناچار پناه به اعراب بادیه نشین بُرد و به عنوان مهمانی در مهمانسرای اعراب که در هر قبیله ای یک خیمه مخصوص مهمانان بود به سر بُرد .
بالاخره به یک دسته از اعراب رسید که در میان آنها جوانانی بودند بر اثر تناسب اخلاقی کم کم با آنها انس گرفت چندی هم در مهمانسرای آن دسته ماند .
یک روز جوانان قبیله او را افسرده دیدند علت افسردگی اش را سئوال نمودند ؟ گفت : مدتی است که من در خوراک تحمیل بر شما هستم از این جهت غمگینم .
بادیه نشینان گفتند : این مهمانسرا مخارج معینی دارد که با بودن و نبودن تو اضافه و کم نمی گردد و بر فرض رفتنت این مقدار جزء مصرف همیشگی میهمانان خانه ماست .
تاجر وقتی فهمید توقف آن در آنجا موجب مخارج زیادتر و تشریفات فوق العاده ای نیست شادمان گشت و بر اقامت خود در آنجا افزود روزی عده ای از قبائل اطراف به عنوان زیارت کربلا با پای برهنه وارد بر این قبیله شدند .
جوانهای آنها نیز با شوق تمام به ایشان پیوسته و مرد نصرانی هم به همراهی آنها حرکت کرد و در بین راه تاجر نگهبانی اسباب آنها را می کرد و از خوراکشان می خورد .
آنها ابتداء به نجف آمدند پس از انجام مراسم زیارت مولاامیرالمؤ منین (ع) شب عاشوراء وارد کربلا شدند اسباب و اثاثیه خود را داخل صحن گذاشتند و به نصرانی گفتند : تو روی اسباب و اثاثیه ما بنشین ، ما تا فردا بعد از ظهر نمی آئیم و برای زیارت به طرف حرم مطهر رفتند .
تاجر وضع عجیبی مشاهده کرد دید همراهانش با اشکهای جاری چنان ناله

می زدند که در و دیوار گوئی با آنها هم آهنگ است .
مرد نصرانی بواسطه خستگی راه روی اسباب و اثاثیه خوابش برد پاسی از شب گذشت در خواب دید شخص بسیار جلیل و بزرگواری از حرم خارج شد در دو طرف او دو نفر ایستاده اند به هر یک از آن دو نفر دفتری داده یکی را ماءمور کرد اطراف خارجی صحن را بررسی کند هر چه زائر و مهمان امشب وارد شده یادداشت نماید دیگری را برای داخل صحن ماءموریت داد .
آنها رفتند پس از مختصر زمانی باز گشته و صورت اسامی را عرضه داشتند آقا نگاه کرده فرمود : هنوز هستند که شما نامشان را ننوشته اید برای مرتبه دوم به جستجو شدند برگشته اسامی را به عرض رساندند باز هم آن جناب فرمود : کاملاً تفحص کنید غیر از اینها من هنوز زائر دارم .
پس از گردش در مرتبه سوم عرض کردند ما کسی را نیافتیم مگر همین مرد نصرانی که بر روی اسباب و اثاثیه به خواب رفته و چون نصرانی بود اسم او را ننوشتیم .
حضرت فرمود : چرا ننوشتید (اما حل بساحتنا) آیا به در خانه مانیامده نصرانی باشد وارد بر ما است .
تاجر از مشاهده این خواب چنان شیفته توجه مخصوص اباعبداللّه (ع) گردید که پس از بیدار شدن اشک از دیده گانش ریخت و اسلام اختیار نمود سرمایه مادی خود را اگر از دست داد سرمایه ای بس گرانبها بدست آورد . (64) ای حسین جان که ترا عاشق شوریده بسی است
هر که شد واله و دلداه عشق تو کسی است
عاشقان را مکن از کرب و بلایت محروم
تا که از عمر دمی مانده و باقی نفسی است

خادم العباس

مرحوم شیخ محمّد طه که یکی از علمای بزرگ و از متاءخرین بوده فرموده است :
در سفری به قصد زیارت حضرت سیدالشهداء (ع) از نجف اشرف بیرون آمده و با جمعی از علماء و طلاب دینی به جهت احترام امام حسین (ع) پای پیاده به جانب کربلا رهسپار شدیم .
بین راه به مضیف خانه (مهمانخانه) یکی از بزرگان عشایر به جهت صرف غذا و استراحت وارد شده اتفاقاً صاحب خانه نبود ولی زنی در KĄÅبود که خیلی از ما پذیرائی گSЪšو تعارف زیادی کرد .
فقط چیزی که باعث نگرانی و ناراحتی ما بود این بود که در تمام احوال بین تعارف ، به ما خادم العباس خطاب می کرد و همه ما از این عنوان ناراحت بودیم که چرا این زن به یک عده از علماء خادم العباس خطاب می نماید .
وقتی که صاحب خانه یعنی شوهر آن زن به خانه آمد و خیلی گرم خوش آمد گفت و از پذیرائی اهل خانه نسبت به آنها سئوال کرد ؟ خیلی اظهار امتنان نمودند فقط در باره این نکته سئوال کردیم که چرا خانواده شما عنوانیکه جهت ما قائل شده اند خادم العباس است در حالیکه ما از خدام حضرت عباس (ع) نیستیم .
صاحب خانه بیان کرد که آقایان همسر بنده نهایت احترام را از برای شما قائل شده اند زیرا او یک داستان عجیبی راجع به حضرت اباالفضل (ع) دارد روی همین اصل هر کس را که بخواهد عنوانی جهتش قائل شود او را خادم العباس می گوید .
فرزند این جانب به مرض صعب العلاجی مبتلا گردیده بود که همه دکترها از معالجه او عاجز ماندند .
ما دسته جمعی به کربلا مشرف شده و طفل مانرا که یکتا پسر مورد علاقه همه بود به ضریح مطهر حضرت اباالفضل (ع) بستیم و برای او ناله و گریه و دعای بسیار نمودیم ولی نتیجه نگرفتیم و به فاصله کمی طفلمان از دنیا رفت و جان تسلیم کرد .
در این وقت عیال من مادر همان طفل کاری کرد در حرم مطهر که تمام زوار بی اختیار به حالش گریان شدند به قسمی که صدای ضجه از میان جمعیت برخاست فقط فریاد می زد ای اباالفضل تو باب الحوائج بودی من فرزندم را در پناه تو قرار دادم و برای شفای طفلم در خانه تو آمدم عجب شفایش دادی بجای شفا بچه ام را کشتی .
در همین وقت جوانی وارد شد و بر ما سلام کرد و فورا صاحب خانه متوجه

ما شد و گفت : آقایان این جوان همان طفل مریض مذکور است که مجددا خدا او را زنده گردانیده و البته بقیه احوال را می گذارم تا از خودش سئوال کنید و رو به جوان کرد و گفت : بقیه را خودت بگو .
جوان گفت : بلی من در کنار ضریح قبض روح شدم و روح من داشت بالا می رفت بین آسمان رسیدم به انواری چند که کسی گفت : اینها انوار محمّد و آل محمّد(علیهم السلام) هستند .
یکی از آنها خاتم الانبیاء (ص) و یکی علی مرتضی (ع) و دیگری فاطمه زهرا (علیهاالسلام) و دیگری حسن مجتبی (ع) و یکی حضرت سیدالشهداء (ع) می باشد سپس نور دیگری که گفتند : این قمر بنی هاشم (ع) است .
آقا حضرت اباالفضل (ع) آمد نزد حضرت امام حسین (ع) و تقاضا نمود که آقا شما ببینید این زن ، مادر طفل در حرم چه می کند و مرا رسوا نموده و من استدعا می کنم شما از خدا بخواهید که این لقب باب الحوائجی را از من بردارد زیرا این زن آبروی مرا برده .
حضرت سکوت نمودند سپس به نزد حضرت امیرالمؤ منین (ع) رفت و شکایت نمود حضرت سکوت فرمودند سپس نزد حضرت زهراء (علیهاالسلام) رفت خلاصه همگی فرمودند : ما در برابر مشیت خدا هیچ گونه اقدامی نمی توانیم بکنیم .
بالاخره حضرت اباالفضل (ع) نزد پیغمبر (ص) رفت با چشم گریان التماس کنان تقاضا کرد که در شما از خدا بخواهید این لقب باب الحوائجی را از من بردارد زیرا این زن مرا رسوا کرده .
حضرت سکوت فرمود و همان جواب را داد که در این وقت حضرت اباالفضل (ع) گریان و انوار مقدسه هم محزون یک مرتبه خطاب رسید به ملک الموت که روح این طفل را برگردان به واسطه قرب و منزلت قمربنی هاشم ((ع)) به درگاه ما .
در آن حال روح من به بدنم برگشت و احساس کردم که هیچ گونه کسالتی ندارم . (65) دوست دارم شمع باشم تا که خود تنها بسوزم
بر سر بالینت از غم فردا بسوزم
دوست دارم هاله باشم تا ببوسم روی ماهت
یا شوم پروانه ازشوق تو بی پروا بسوزم
دوست دارم ماه باشم تا سحر بیدار باشم
تا چو مشعل بر سر راهت در این صحرا بسوزم
دوست دارم سایه باشم تا در آغوشم بخوابی
چشم دوزم بر جمالت ز ان رخ گیرا بسوزم
دوست دارم لاله باشم بر سر راهت نشینم
تا نهی پا بر سرم و ز شوق سر تا پا بسوزم

دوست دارم خال باشم بر رخ مهر آفرینت
از لبت آتش بگیرم تا جهانی را بسوزم
دوست دارم خار باشم دامن وصلت بگیرم
تا ز مهر آتشینت ای گل زهرا بسوزم
دوست دارم ژاله باشم من به خاک پایت افتم
تا چه گل شاداب باشی و من از گرما بسوزم
دوست دارم خادمت باشم کنم دربانیت را
دل نهم در بوته عشقت شها یک جا بسوزم
دوست دارم کام عطشان ترا سیراب سازم
گر چه خود از تشنه کامی بر لب دریا بسوزم
دوست دارم اشک ریزم تا مگر از اشک چشمم
تو شوی سیراب و من خود جای آن لبها بسوزم
دوست دارم دستم افتد شاید از دستم بگیری
لحظه ای پیشم نشینی تا سپند آسا بسوزم

شفای نیمه بچه

سید جلیل القدر حاج آقا عطاء اللّه شمس دولت آبادی نقل فرمود :
یکی از علماء که برای حاجتی ده شب در حرم مطهر حضرت امیرالمؤ منین (ع) بیتوته کرده و نتیجه نگرفت .
پس به حرم حضرت اباعبداللّه (ع) رفته و در کربلا ده شب در حرم آن حضرت بیتوته کرد باز هم نتیجه نگرفت .
پس ده شب در حرم آقا اباالفضل (ع) بیتوته کرد و نتیجه ندید ، آخرین شب بیتوته در آنجا دید زنی وارد حرم آن حضرت شد و یک طفل نیمه بچه را انداخت کنار ضریح و گفت یا ابوالفضل من از شما اولاد خواستم اینک خدا به من یک بچه ناقص و نیمه طفلی لطف کرده است . و من از اینجا نمی روم مگر اینکه معجزه کنی و طفل کاملی از برای من بگیری . ناگهان غوغا بر پا شد و گفتند : بچه نیمه طفل سالم گردید زن بچه را در آغوش گرفته و بیرون رفت .
این مرد عالم خیلی دل تنگ شد آمد کنار ضریح گفت : یا اباالفضل ببین من یک ماه است که کنار قبر پدر و برادر تو از خدا حاجت خواستم حاجتم داده نشد ولی این زن عرب بادیه نشین را فورا حاجت دادید .
سپس در کنار ضریح خوابش برد در عالم رؤ یا حضرت به او فرمود : هر کس به قدر معرفت خود حاجت می خواهد و خداوند هر نوع صلاح بداند به او کرامت می کند او همین اندازه نسبت به ما آشنائی دارد اما حساب شان با تو جداست و ما به نظر لطف به تو می نگریم و صلاح شما را در این حال می بینیم . (66) قربان عاشقی که شهیدان کوی عشق
در روز حشر رتبه او آرزو کنند
عباس نامدار که شاهان روزگار
از خاک کوی او طلب آبرو کنند
سقّای آب بود لب تشنه جان سپرد
می خواست تا که آب کوثرش اندر گلو کنند
دستش فتاد داد خدا دست خود به وی
آنانکه منکرند بگو روبرو کنند
گر دست او نه دست خدائی است پس چرا
از شاه تا گدا همه رو سوی او کنند
در بار او چه قبله ارباب حاجت است
باب الحوائجش همه جا گفتگو کنند

یادی از لب تشنه حسین (ع)

مرحوم حاج میرزا حسین نوری رضوان اللّه تعالی علیه شرحی دارد که از کلیددار حضرت امام حسین (ع) روایت کرده :
در زمان مرحوم فتحعلی شاه قاجار شبی او را در حرم امام حسین (ع) دیدم خیلی تعجب نمودم که چطور شده است شاه بی سر و صدا به کربلا آمده و به زیارت حرم مطهر مشغول است .
بیرون آمدم و از کفش داریها پرسیدم گفتند : همچه چیزی نیست و ما در این باره خبری نداریم به حرم برگشتم او را ندیدم سه روز بعد خبر رسید که او مرحوم شده است .
من در این فکر بودم که این چه قضیه ای بود تا آنکه شبی در عالم خواب دیدم میان حرم حضرت سیدالشهداء (ع) است به ایشان گفتم : آقا من چند شب پیش شما را در حرم مطهر امام حسین (ع) دیدم .
گفت : بلی من بودم و علت این که مرا در حرم دیدید اینست که شبی در بستر در حال استراحت بودم چون آن شب ماهی شوری خورده بودم خیلی عطش بر من غالب شده بود به قدری که نزدیک بود هلاک شوم و کسی هم به بالینم حاضر نبود .
خودم برخاستم ظرف آبی پیدا کرده آب خوردم و یادی از لب تشنه امام حسین (ع) نمودم و حضرت بیاد آنکه من آنشب در آن حال بیادش بودم روح مرا به اینجا آوردند . (67) مهر تو را به عالم امکان نمی دهم
این گنج پر بهاست من ارزان نمی دهم
گر انتخاب جنت وکویت به من دهند
کوی تو را به جنت و رضوان نمی دهم
نام تو را به نزد اجانب نمی برم
این اسم اعظم است به دیوان نمی دهم
جان می دهم به شوق وصال تو یا حسین
تا بر سرم قدم ننهی جان نمی دهم
ای خاک کربلای تو مُهر نماز من
آن مُهر را به مُلک سلیمان نمی دهم
ما را غلامی تو بود تاج افتخار
این تاج را به افسر شاهان نمی دهم
دل جایگاه عشق تو باشد نه غیر تو
این خانه خداست به شیطان نمی دهم
گر جرعه ای ز آب فراتم شود نصیب
آن جرعه را به چشمه حیوان نمی دهم

تا سر نهاده ام چو موید به درگهت
تن زیر بار منت دو نان نمی دهم

قطره اشکی برای من ریختی

مرحوم فقیه و محقق ربانی دانشمند بزرگ شیعه مربی زهد و تقوا احمد بن محمّد معروف به مقدس اردبیلی (رضوان اللّه علیه) فرمود :
عمروبن لیث امر نمود که لشکرهایش از جلوی او به صف رژه روند و مقرر نموده بود که هر سرداری با خود هزار نفر مجهز نماید و دست هر سردار لشکر یک پرچم به عنوان علامت باشد(که این لشکر هزار نفر است) بر او عرضه نماید و یک گرز از طلا به عنوان جایزه بگیرد . . . .
در این هنگام صد و بیست پرچم بر پا شد که هر علمی علامت هزار نفر بود چون از مشاهده لشکر خود فارغ گردید صد و بیست گرز طلا به آنها داد وقتی که لفظ صد و بیست گرز که نشانه صدوبیست هزار مرد باشد به او گوش زد شد خود را از اسب به زمین انداخت و سر به سجده نهاد و روی خود را به خاک مالید و زار زار می گریست و زمانی ممتد در آن گریه و زاری بماند و بی هوش گردید .
و بعد از آنکه به هوش آمد هیچ کس قدرت نداشت که جهت گریه و زاری را از او بپرسد ولی یک ندیمی داشت که از او پروائی نداشت پیش آمد و گفت : ای پادشاه کسی که اینطور لشکری دارد باید خوشحال و خندان باشد و حالا که وقت گریه نبود چرا اینکارها را نمودی ؟
عمروبن لیث گفت : شنیدم که عدد لشکریان من صدو بیست هزار نفر بودند یک وقت واقعه کربلا به خاطرم افتاد حسرت بردم و آرزو کردم که کاشکی آن روز در آن صحرا می بودم و دمار از کفار بر می آوردم . یا من نیز جان را فدا می کردم .
چون عمروبن لیث وفات نمود خوابش را دیدند که تاج بر سر دارد و در جای بسیار رفیعی است و حوریان در خدمت او می باشند به او گفتند : از کجا به این مقام رسیدی ؟
گفت : وقتی که مرا در قبر گذاردند و ملک برای سئوال از من بر آمدند از عهده جواب بر نیامدم خواستند مرا عذاب دهند یک وقت سمت راست قبرم شکافته شد و جوانی خوش رو وارد قبرم گردید و فرمود او را واگذارید زیرا خدا او را به من بخشیده .
گفتند : سمعا وطاعةً یا سیدی و مولای رفتند .
من دست بردامنش انداختم و گفتم : تو کیستی که در این وقت به فریادم رسیدی ؟
فرمود : من حسین بن علی هستم که آمدم تلافی نمایم به جهت آن قطره اشکی که برای من ریختی و آرزوی کمک مرا نمودی اینک بفریاد تو رسیدم . (68) در هر دو جهان حسین جانانه ماست

آنکونه حسین است بیگانه ماست
گر هر شبه داریم عزایش چه عجب
چون بزم عزای او شفا خانه ماست
در تاب و تب یوسف زهرا دل ماست
آمیخته با عشق حسینی گل ماست
ما یکدله در صراط مولا هستیم
در روز جزا شفاعتش حاصل ماست

کار سقائی را پیش گرفت

در شهر کربلا سقائی بود به نام حاج محمّد علی که شاید فعلاً هم زنده باشد ، این مرد در اطراف حرم مطهر حضرت امام حسین (ع) مشغول سقائی بود و روزی شرح حال زندگی خود را بیان کرد .
گفت : من قبلاً شغلم سقائی نبود بلکه درب صحن مطهر امام حسین (ع) مشغول عطاری بودم در نزدیکی خیمه گاه وبسیار کار و بارم خوب بود و مقدمه خوبی کار من این شد که وقتی که اطراف حرم را کندند به خاطر تعمیر ضریح مطهر من قدری تربت اصل تهیه نمودم و شروع کردم به فروختن آن و هر مثقالی یک لیره عثمانی قیمت نهادم .
به خاطر آن کار کم کم شهرتی پیدا کردم به قسمی که حتی از نقاط و شهرهای اطراف می آمدند به نشانی معین از من تربت خریداری و به این وسیله کار من خوب شد .
روزی در حرم مطهر حضرت اباعبداللّه (ع) بودم دیدم مردی آمد و فریاد می زند که یا امام حسین پول مرا دزدیدند این چه وضعی است حالا من چه کنم .
من هم گفتم : یا امام حسین راست می گوید چرا باید این طور به سرش بیاید چرا دزد را تحویل نمی دهی .
همان شب در عالم رؤ یا حضرت سیدالشهداء(ع) را دیدم به من فرمود : اگر بخواهم دزد را معرفی نمایم خود تو هم دزد هستی خاک مرا می دزدی و به قیمت گزافی می فروشی آیا درست است ؟ به چه مجوزی این ثروت را از این راه درآوردی ؟
حالا صبح برو آن گدای درب صحن را از جایش بلند کن سنگی زیر اوست آن سنگ رابردار اموال زیادی از زوار دزدیده شده و در آنجا پنهان است بردار و مال این مرد هم روی آنهاست به صاحبش رد کن .
صبح برخاستم و موضوع را با کفشداری در میان گذارده و با عده ای به سراغ آن وسائل رفته و او را از جایش بلند کرده و سنگ را برداشتیم و اموال را مشاهده کرده و تمامش را به صاحبان آن رد کردیم .
و خود من هم اعلان کردم هر که پولی بابت تربت به من داده است بیاید بگیرد یا بجای آن هر چه می خواست جنس بردارد به همان میزان همه را رد کردم و آنهائیکه از ولایت دور آمده و از من خریداری کرده بودند به همان مقدار از علماء سئوال کردم بنا شد اجناس را فروخته و رد مظالمش را بدهم همه را رد کردم و خودم به سقائی مشغول شدم . (69) عاشقان را آرزو باشد گل روی حسین
گل گرفته عطر خود از تربت کوی حسین

سر گذاریم از ره اخلاص هنگام نماز
بهر نزدیکی به حق بر خاک گلبوی حسین

بی احترامی به مُهر تربت

مرحوم حاج میرزا حسین نوری رضوان اللّه علیه فرمود :
یکی از برادرانم مهری از تربت حضرت سیدالشهداء (ع) داشت که بر آن نماز و سجده می نهاد و بعد درجیبهای خود می گذارد چون قبا می پوشید جیبهایش پشت رانش می افتاد والده ام به او گوش زد می نمود و می گفت : چرا بی ادبی به تربت آقا سیدالشهداء(ع) می نمائی شاید روی جیبت بنشینی این مهر بشکند و زیر پایت بماند .
برادرم گفت : بلی تاکنون دو مهر به این کیفیت شکسته ام پس متعهد شد که دیگر تربت را در جیبهای پائین قبا نگذارد .
چند روز از این قضیه گذشت والدم در عالم خواب دید که حضرت سیدالشهداء (ع) به دیدن او آمده و در کتابخانه اش نشسته است و اظهار ملاطفت بیش از حد به او نموده و فرمود : بگو پسرهایت بیایند تا آنکه من به آنها اکرام بنمایم و جایزه بدهم .
پدرم پسرهایش را حاضر ساخت و با من پنج نفر بودیم و همه در جلو در طاق کتابخانه ایستادیم و در نزد حضرت امام حسین (ع) لباس های فاخر و اشیاء نفیسه بود .
حضرت یک یک فرزندان پدرم را صدا زد و بر اندرون اطاق طلبید و جائزه به او مرحمت می فرمود و از اطاق بیرون می آمد .
تا آنکه نوبت به همان برادرم رسید که مهر تربت را پیش از این در جیبش می گذاشت آنگاه حضرت نگاه غضب آلودی به سوی او نمود و به پدر فرمود : این پسر تو تا به حال دو مهر از تربت قبر مرا در جیبش گذارده و شکسته است چون روی آنها نشسته .
سپس قاب شانه ای از ترمه در بیرون اطاق انداخته تا او بردارد او را مثل سایرین به نزد خود نطلبید چون پدرم از خواب برخواست خوابش را به مادرم نقل کرد و او پدرم را از این قضیه (مهریکه در جیب برادرم بوده و منع او را از این امر ، همه را) مطلع نمود سپس پدرم از صدق این رؤ یا و خواب عجیبه تعجب نمود و حمد خدای را بجای آورد که موجب سَخَت حضرت واقع نشده است . (70) حسین جان بر سرم باشد هوایت
عزیز فاطمه ، جانم فدایت
خوش آن روزی که زوار تو گردم
ببندم بار سوی کربلایت
حسین جان گر بر آید آرزویم
نشینم روز و شب در نینوایت
خوش آن ساعت که بینم مرقدت را

حریم و بارگاه با صفایت
به یاد غربتت ، شیون نمایم
فغان از دل کشم در ماجرایت
به یاد آن مصیبتهای جان سوز
حسین جان می کنم بر پا عزایت
شود گر قسمتم آب فراتت
ز دیده ، اشکها ریزم برایت
ببوسم مرقدت را از دل و جان
ببویم تربت دارالشفایت
گذارم روی خود بر قبر اکبر
بنالم ازبرای ناله هایت
به وقت مرگ من در انتظارم
که آئی بر سرم بینم لقایت
بمیرم من اگر در کربلایت
پناهم ده حسین جان در سرایت
مقدم شد حسین جان ذاکر تو
فقیر است و به سر دارد هوایت

عباس مرا شفا داد

علامه شیخ عبدالرحیم شوشتری متوفی 1313 از شاگردان شیخ انصاری اعلی اللّه مقامه گفت : پس از زیارت اباعبداللّه (ع) به زیارت آقا اباالفضل (ع) مشرف شدم .
زائری رادیدم پسر مسلول خود را به شبکه ضریح مقدس ارتباط داده و با توسل و تضرع شفای او را خواهان است یک مرتبه دیدم پسر بلند شد وَیَص یخُ شافانِی الْعَباس فریاد می زد عباس مرا شفا داد .
بی درنگ مردم ازدحام کردند و لباسش را برای تبرک قطعه قطعه نمودند .
وقتی این کرامت را به چشم دیدم به ضریح چسبیدم و با عصبانیت عرض کردم عرب جاهلی را شفا می دهی و مسرور می گردانی و من که با تحمل زحمات علم و معرفت را تحصیل و با ادب در برابرت تمنا می کنم حاجتم را نمی دهی و محرومم برمی گردانی اگر نیازمندی مرا رفع نکنی ابدا زیارتت نخواهم کرد .
وقتی از حال عصبانیت آرامش یافتم از تجاسر و سوء ادب خودم بساحت پروردگار استغفار نمودم و از محضر حضرتش یقین و هدایت خواستم وقتی به نجف اشرف برگشتم شیخ مرتضی انصاری (قدّس اللّه روحه) به ملاقات مفتخرم فرمود .
و دو کیسه پول به من داد و گفت : این آن چیزی است که از اباالفضل العباس (ع) مسئلت کردی (منزلی برای خود خریداری و به حج بیت اللّه مشرف شو) توسل من به آن حضرت برای همین دو امر بود . (71) ای امیری که علمدار شه کرب و بلائی
اسد بیشه صولت پسر شیر خدائی
به نسب پور دلیر علی آن شاه عدو کش
به لقب ماه بنی هاشم و شمع شهدائی
یک جهان صولت و پنهان شده در بیشه و تمکین
یک فلک قدرت و تسلیم به تقدیر قضائی
من چه خوانم به مدیح تو که خود اصل مدیحی
من چه گویم به ثنای تو که خود عین ثنائی
بی حسین آب ننوشیدی و بیرون شدی از شط
تو یَم فضلُ و محیط ادب و بحر حیائی
دستت افتاد زتن مشک به دندان بگرفتی
تا مگر دست دهد باز سوی خیمگه آئی
گره کار تو نگشود چو از دست همانا
خواستی تا مگر آن عقده ز دندان بگشائی

هیچ سقّا نشنیدیم که لب تشنه دهد جان
جز تو ای شاه که سقّای یتیمان ز وفائی
چشم امید صغیر است به سوی تو و خواهد
که به سویش نظری هم تو ز رأ فت بنمائی

عباس انگشتم را قطع کرد

سید بزرگوار و جلیل القدر آقا نصراللّه مدرس حائری رضوان اللّه تعالی علیه می فرمود :
که روزی در میان خدام در صحن آقا حضرت اباالفضل (ع) بودم دیدم مردی از حرم شتابان بیرون رفت و با دستش انگشت کوچک دست دیگر را گرفته بود که خون نریزد ولی خون از آن می ریخت .
او را نگاه داشتم که بپرسم چه شده ؟ گفت : عباس انگشتم را قطع کرده رفتم داخل حرم دیدم انگشت مقطوع او به پنجره ضریح معلق و مانند اینست که از مرده قطع شده و خون در آن دیده نمی شود .
فردای آن روز دانستیم که آن مرد اهانت به ساحت مقدس حضرت اباالفضل (ع) نموده و آن اهانت سبب قطع انگشت وی شده . (72) مادر
سر خود عشق تو داریم عباس
جان را به ره تو می سپاریم عباس
هرگاه دری به روی ما بسته شود
رو بر در و درگاه تو آریم عباس

به ولایت اقرار کن

علامه شیخ حسن دخیل برای مؤ لف کتاب العباس نقل نموده :
در موسم گرما بعد از زیارت اباعبداللّه (ع) به زیارت اباالفضل (ع) مشرف شدم سوای خادمی در حرم زائری نبود .
پس از زیارت و خواندن نماز ظهر و عصر در عظمت قمر بنی هاشم (ع) فکر می کردم که ناگاه دیدم بانوی محجوبه ای با پسرش به طواف مشغولند پشت سر آنها مردی بلند قامت به هیبت اکراد که به آن دو مربوط بود نه مانند شیعه زیارت می خواند و نه مانند اهل تسنن فاتحه می خواند پشت به قبر مطهر کرده و به شمشیرها و خنجرها و اشیاء آویزان آن در حرم نگاه می کرد هیچ توجه به عظمت صاحب حرم و رعایت احترام آن بزرگوار نداشت از گمراهی و بی ادبی این تاریک دل و صبر آقا در تنبیه او در شگفت بودم .
ناگهان دیدم این مرد از زمین بلند شد و به شدت به شبکه ضریح کوبیده شد و انگشتانش متشنج و چهره اش متغیر و پیرامون ضریح فرار می کرد .
در این حین آن زن دست پسرش را گرفت و مقابل ضریح به این بیان به حضرت متوسل شد ابوالفضل دخیلک انا و ولدی .
خادم که از در حرم این منظره را نگریسته بود سید جعفر خادم دیگر را صدا زد آمدند و این مرد را گرفتند و به حرم آقا امام حسین (ع) بردند و به آن زن و پسرش گفتند همراه ما بیائید (مشهدالحسین) تا حرم حسینی رفتیم وعده زیادی از مشاهده احوال آن مرد همراه شدند .
خادم او را به شبکه ضریح حضرت علی اکبر ارتباط داد و دخیل بست خوابش برد پس از چهار ساعت به حال وحشت بیدار شد در حالیکه می گفت :
اَشْهَدُ اَنْ لا اِلهَ اِلا اللّهُ وَ اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ وَ اَنَّ اَمی رَالْمُؤْمِنِینَ عَلِیّ بْنَ اَب ی طالِبٍ خَل یفَةُ رَسُولِ اللّهِ بِلافَصْلٍ وَ اَنَّ الْخَل یفَةَ مِنْ بَعْدِهِ وَلَدُهُ اَلْحَسَنِ ثُمَّ اَخُوهُ الْحُسَیْنِ ثُمَّ عَلُی بْنُ اَلْحُسَیْنِ و شمرد ائمه را تا حجت بن الحسن المهدی عجل اللّه فرجه .
این جریان را از او پرسیدم ؟
گفت : رسول خدا (ص) را الا ن زیارت کردم فرمود : اِعْتَرِفْ بِهئُولاءِ یعنی به ولایت ائمه اقرار کن و برای من اسامی آنها را بیان فرمود :
وَ اِنْ لَمْتَفْعَلْ یُهْلِکِ الْعَباس .
فرمود : اگر پیروی ائمه را نکنی عباس تو را هلاک می کند .
این است که به ولایت و امامت این بزرگواران شهادت دادم و از غیر ایشان تبری می جویم از او پرسیدند در حرم اباالفضل (ع) چگونه مضرب

شدی ؟ گفت : در حرم عباس دیدم مردی بلند بالا مرا فشرده و گفت : ای سگ تا به حال به گمراهی به سر می بردی می خواهی در ضلالت بمانی و به شدت مرا به ضریح کوبیده و با عصا به پشتم می زد و من فرار می کردم .
بعد از آن زن احوالش را پرسیدند ؟ گفت : ما شیعیان بغداد می باشیم و این مرد اهل سلیمانیه و از تسنن و ساکن بغداد می باشد برادرم مرا به این مرد تزویج کرد وقتی اجازه زیارت کاظمین را می خواستم به خرافات قائل می شد .
همین که حامله شدم گفت : نذر کن اگر پسری به ما روزی شود به زیارت قیام می کنم چون پسر متولد شد گفت : وقتی به سن بلوغ که رسید به نذر وفا می کنم .
پسرم به سن بلوغ 15 سال رسید از روی اکراه موافقت کرد در حرم امامین کاظمین و عسکریین متوسل شدم که شوهر گمراهم را با بروز کرامتی به امامت معتقد فرمائید .
در خواستم عملی نشد و شوهرم استهزاء و اسائه ادب خود را هم ترک نمی کرد در کربلا که رسیدیم نخست به زیارت اباالفضل (ع) مشرف شدیم عرض کردم تو ابوفاضل و باب الحوائج هستی اگر کرامتی آشکار نکنی که شوهرم هدایت شود به زیارت برادرت حسین و پدرت امیرالمؤ منین (ع) مشرف نخواهم شد و به بغداد بر می گردم .
همین که داستان گمراهی و سخریه این مرد را نسبت به ائمه اطهار به ابی الفضل عرض می کردم این کرامات باهره که مشاهده نمودید و شوهرم از گمراهی نجات یافت و به سعادت فایز گردید . (73) مهری که ز عباس بود بر دل ما
آمیخته شد به تار و پود و گل ما
با دست یدالهی خود باز کند
هر جا گره بسته و هر مشکل ما

برخیز مصیبت بخوان

سید سعید پسر خطیب سیدابراهیم که به 27 پشت به امام موسی کاظم (ع) می رسد خود و پدرش اهل منبر و صاحب تأ لیفات است در کتاب اعلام الناس فی قصایل العباس می نویسد :
در ذیقعده 1351 هجری همسر اختیار کردم بعد از یک هفته زکام و تب عارضم شد که پزشکان نجف نتوانستند معالجه نمایند در جمادی الاولی 1353 به کوفه رفتم مدتی درمان نمودم فایده نبخشید .
به نجف برگشتم در ذیحجه از دکترهای مهم بغداد و نجف آمدند جلسه شور تشکیل دادند و آراء ایشان به اتفاق به فایده نداشتن معالجه و دارو پایان یافت و حَکَمُوا بِالْمَوْتِ .
در محرم 1354 پدرم برای اقامه عزاداری به قریه قاسم بن امام کاظم (ع) رفت و مادرم شب و روز برایم گریان بود تا شب هفتم محرم مردی با هیبت و چهره نورانی شبیه سید مهدی رشتی را در خواب دیدم که از پدرم پرسید و فرمود پس که می خواند(رسم ما به تشکیل مجلس روضه در روز پنج شنبه بود و امشب شب پنج شنبه است) پس از غیب شدن از نظرم دو مرتبه برگشت و گفت : پسرم سعید را به کربلا فرستادم مجلس مصیبت اباالفضل برقرار نماید تو هم برو کربلا مصیبت عباس را بخوان از خواب بیدار شدم دیدم مادرم بالای سرم گریان است .
دو مرتبه خوابم برد آن آقا آمد و فرمود :
اَلَمْ اَقُلْ لَکَ اَنَّ وَلَدی سَعیدٌ ذَهَبَ اِلی کَرْبَلا وَ اَنْتَ تَقْرَءُ فی ماتَمِ اَبِی الْفَضْلِ فَاَجِبْهُ .
نگفتم به تو پسرم سعید را برای عزاء به کربلا فرستادم تو هم نزد او برو بیدار شدم باز خوابیدم این مرتبه آن آقا به تندی فرمایش خود را تکرار فرمود :
فَما هذا التَّأْخی ر ؟ چرا در رفتن تأ خیر می کنی ؟ !
در حال ترس بیدار شدم و برای مادرم شرح دادم مسرور شد و تفاءل زد که این سید بزرگوار ابوالفضل می باشد .
با تصمیم به رفتن به کربلا به واسطه ضعف توانائی نشستن و سوار شدن در ماشین را نداشتم بستگان هم با حرکت من موافق نبودند تا به وسیله تابوتی مرا حمل و شب سیزده محرم نزد ضریح مطهر اباالفضل قرار دادند .
در حال اغماء بودم که همان آقا را زیارت کردم ، فرمود از روز هفتم که به تو گفتم تأ خیر کردی سعید به انتظار تو بود فَهذا یَوْمُ دَفْنِ الْعَبّاسِ وَ هُوَ یَوْمُ ثَلاثِ عَشَرَ فَقُمْ وَ اَقْرَءْ .

امروز سیزده محرم روزی است که عباس را دفن می کنند پس بلند شو بخوان از نظرم غائب شد دو مرتبه برگشت وَ اَمَرَنی بِالْقَرائَةِ .
امر فرمود به خواندن و غائب شد ، دفعه سوم حاضر در حالیکه به پشت سمت راست خوابیده بودم .
دست مبارک بر شانه چپم گذاشت و فرمود :
اِلی مَتی اَلنَّوْمِ قُمْ وَ اذْکُرْ مُصی بَتی فَقُمْتُ وَ اَنَا مَدْهُوشٌ مَذْعُورٌ مِنْ هَیْبَتِهِ وَ اَبْوارِهِ .
تا کی می خوابی برخیز و مصیبت بخوان ، از هیبت آن بزرگوار و انوار مقدّس مدهوش و سر پا ایستادم به صورت به زمین افتادم و از حال غشوه بیدار شدم عرق صحت در خود احساس کردم زائرین که شاهد این منظره بودند ازدحام کردند و صدای جمعیت در حرم و صحن و بازار به تکبیر و تهلیل بلند شد و مردم لباس مرا پاره می کردند و به تبرک می بردند در این حال شرطه مرا ازتهاجم خلق دور کرد و نزد امام حرم برد و مصیبت حضرت اباالفضل (ع) را از قصیده سید راضی آغاز کردم .
ابا الفضل یا من اسس الفضل و الا با
اباالفضل الا ان تکون له ابا . . .
پس از آمدن به منزل با حضور بستگان نیز مصائب قمر بنی هاشم را خواندم به شدت گریستند و چندی نگذشت که به برکات اباالفضل همسرم حامله شد و پسری خدا داد که نامش را (فاضل) گذاشتم و اولاد دیگر نیز بنام عبداللّه و حسن و محمّد و فاطمه و ام البنین خدا مرحمت فرمود .
(74) عالمی در غم و اندوه و عزایت عباس
دیده ها اشک فشان جمله برایت عباس
بوده ئی از دل و جان یار وفادار حسین
جان به قربان تو و مهر و وفایت عباس
یاد تشنه لب مولا و ننوشیدن آب
آیتی از کرم و صدق و صفایت عباس
ای که مظلومی و هم سنگر مظلوم حسین
عاشقان را برسان صحن و سرایت عباس
پرچم سرخ حسینی به کف قدرت تست
تا ابد هست به جا نام و لوایت عباس
شهره شد شرح فداکاری و جانبازی تو
بوده راضی شدن دوست رضایت عباس
گرچه اغیار تو هم آمده و یار شدند
کس ندانست همه قدر و بهایت عباس
ماه یک قوم نه ای ماه جهان آرائی
منفعل مهر و مه از ماه لقایت عباس

ملتمس بر در تو پیر و جوانند بسی
بهره ور کن همه از لطف و عطایت عباس

شفای فلج

عالم و ثقة الاسلام شیخ حسن نواده صاحب جواهر از حاج مینشد که مورد وثوق و شاهد کرامت بوده نقل می کند :
مردی بنام مخیلف به فلج مبتلا و سه سال مرضش طول کشید ، به مجالس عزای امام حسین (ع) در مُحْمَرِه حاضر می شد و به کمک مردم نشیمنگاه خود را روی دستها قرار می داد و به سختی جلوس می کرد و از همسری و اولاد ناتوان بود .
ماه محرم در حسینیه عزاداری حسینی بر پا بود روز هفتم محرم مرسوم بود که مصیبت آقا اباالفضل را می خواندند مخیلف چون پای خود را دراز می کرد زیر منبر به آن حال نشسته بود .
رسم بود وقتی که ذاکر بخواندن شهادت می رسید اهل مجلس از زن و مرد قیام می کردند و با نوحه و زاری بلهجه های مختلف و آهنگ عزاء لطمه به صورت و سینه می زدند همین که به جوش و خروش آمدند و فریاد وا عباسا بلند می شد در و دیوار مجلس هم گویا با عزاداران هم ناله بودند .
یک مرتبه دیدند مخیلف در میان آنها ایستاده و به سر و سینه می زند و نوحه می خواند انا مخیلف قیمنی العباس . . دانستند توجه اباالفضل (ع) به عزادارانش معطوف شده و این فضیلت و کرامت که شفای مرد افلیج است به ظهور رسیده .
عزاداران هجوم آوردند و لباس مخیلف را برای تبرک پاره کردند و دست و صورت او را می بوسیدند آن روز در محمره بزرگتر از روز عاشوراء عزاداری شد و در گریه و زاری و نوحه مردان هلهله و صراح و لطمه زنان .
هر روز عاشورا اطعام می شد آن روز از گریه و عویل انقلاب احوال تا سه ی بعد از ظهر آرامش حاصل نکرد .
پس از اینکه جوش حسینی به حال عادی برگشت و غذا صرف و رفع خستگی شد از مخیلف جریان کرامت و مشاهداتش را پرسیدند ؟
گفت در حینی که اهل مجلس قیام و برای مصائب حضرت عباس (ع) بسر و صورت می زدند و می گریستند در زیر منبر مرا حالتی ما بین خواب و بیداری فرا گرفت دیدم مرد زیبا چهره نورانی و بلند قامت بر اسب سفید بلند بالائی سوار و در مجلس حاضر شد و فرمود : یا مخیلف لم لا تلطم علی العباس مع الناس یعنی ای مخیلف تو چرا به همراه مردم برای عباس به سر و صورت و سینه نمی زنی ؟
عرض کردم ای آقاجان به این امر توانائی ندارم ، باز به من فرمود :

قم و الطلم علی العباس یعنی بلند شو تو هم بر سَر و صورت و سینه برای عباس بزن ، شرح ناتوانی خود را تکرار کردم فرمود :
قم و الطم قلت له یا مولای اعطنی یدک لاقوم یعنی فرمود : بلند شو و بر سر و سینه بزن گفتم آقاجان مولای من دستت را بده تا بلند شوم .
فقال انا ما عندی یدین فرمود : برخیز و سینه بزن گفتم ای آقا جان دستت را مرحمت فرما تا بگیرم بلند شوم ، فرمود : دست در بدن ندارم گفتم : پس چگونه بایستم ؟ قال الزم رکاب الفرس و قم فرمود بگیر رکاب اسب را و بلندشو . حسب الامر به رکاب اسب چسبیدم و از زیر منبر بیرون آمدم از نظرم غائب شد و خود را صحیح و تندرست یافتم . (75) اباالفضل انی جئتک الیوم سائلاً
لتیسیر ما ارجوفانت اخوا الشبل
فلا غروان اسعفت مثلی بائسا
لانک للحاجات تدعی ابوالفضل
مشکل گشای عالمی و دست کبریا
عباس آن یگانه علمدار کربلا
گوئی که دست او نبود دست ایزدی
پس از چه اوست قاضی حاجات ما سوی
داد عاشقانه در ره جانان چو دست خود
دستی که داد در ره حق شد گره گشا
نور و ضیاء مهر و مه آل هاشم است
خورشید و ماه ذره ای زین نور در سماء
پشت و پناه و میر سپاه شه وجود
آن یکه تاز عرصه رزم مظهر فتی
همت نگر ز آب گذشت و نخورد آب
بوده است چه یاد تشنه لب شاه کربلا
چون شد جدا دست یدالهیش ز تن
گفتا به آن گروه عنود دشمن خدا
گر دستم از تنم بره حق جدای گشت
کی باک باشدم ز شما قوم اشقیاء
سوگند به حق ، حمایت آئین حق کنم
یاری دهم تا به ابد دین مصطفی
من حامیم به دین خدا و امام حق
آن زاده رسول خدا نور کبریا
پروانه ای به شمع وجود عزیز حق
جان داد بر نثار شه دشت نینوا

درد چشم بر طرف شد

حضرت آیة اللّه بروجردی رضوان اللّه علیه علاقه زیادی به سوگواری حضرت ائمه معصومین (علیهم السلام) خصوصا حضرت سیدالشهداء (ع) داشت و از این رو پس از مراجعت از نجف اشرف به بروجرد برگشت و تا آخر عمر تمام ایام شهادت ائمه معصومین (علیهم السلام) و بزرگان دین و ایّام عاشوراء و ده روز آخر صفر را در منزل اقامه عزا می نمود .
علاوه بر سایر کمکهائی که برای مجالس عزا و روضه خوانی به تکایا می دادند و از کثرت علاقمندی معظم له به این مجالس وصیت فرمودند که : ثلث ما ترک او وقف باشد و به مصرف روضه خوانی حضرت سیدالشهداء و سایر ائمه هدی علیهم صلوات اللّه برسد و باکثرت مشغله ای که داشتند حتی الامکان در مجلس روضه خوانی شرکت می کرد و از واردین قدر دانی می نمود و مقید به این بودند که مجالس متعلق به خودشان از هر جهت مرتب باشد و مشغول ذکر مصیبت می شدند ایشان متوجه منبر بودند و زود منقلب می شدند و اشک می ریختند و برای وعّاظ و روضه خوانها مقام ارجمندی را قائل بودند و از آنها بسیار عملاً و قولاً تشویق می فرمودند .
بلکه هر کس کوچک ترین ارتباطی به مجلس روضه خوانی داشت او را احترام می کردند و از دستجاتی که به منزل معظم له وارد می شدند بسیار تقدیر می نمود و می فرمودند به مقداری که حضرت امام حسین (ع) بزرگ است منسوبین به آن حضرت هم لازم احترام می باشند .
معظم له فرمودند : من در بروجرد که بودم مبتلا به چشم درد سختی شدم و هر چه معالجه نمودم درد چشم ساکت نمی شد و حتی اطباء آنجا مرا از چشم ماءیوس نمودند .
تا اینکه روزی در ایام عاشوراء که معمولاً دستجات عزاداری برای تسلیت به منزل ما می آمدند نشسته بودم (مرسوم عزاداری بروجرد در عاشوراء چنین بود که خود را به گل آلوده می کنند و این خود موجب تاءثر و ابکاء است) و در حالیکه به هیئت عزا نگاه می کردم اشک می ریختم و از جهت درد چشم هم ناراحت بودم .
در همان حال کاءنّه ملهم شدم که قدری از آن گلهایی که به سر و صورت اهل عزا مالیده شده به چشم خود بکشم و لذا مقداری از گلهای سر شانه یک نفر از اهل عزا به نحوی که کسی متوجه نشد گرفتم و به چشم مالیدم فوراً در چشم احساس تخفیف درد کردم و به این نحو چشم من رو به بهبودی گذاشت . تا اینکه به کلی کسالت آن رفع شد و بعداً هم در چشم خود نور و جلائی دیدم که خط بسیار ریز را می دیدم و ابداً محتاج به عینک

نگشتم و در چشم معظم له در سن هشتادو نه سالگی ابدا اثر ضعف دیده نمی شد و اطباء حاذق چشم اظهار تعجب نمودند که ممکن نیست چشم شخصی که مادام العمر ازچشم خود به این اندازه استفاده خواندن و نوشتن برده باشد باز در سن هشتاد و نه سالگی محتاج به عینک نباشد .

(76) من که از کودکی عاشق رویت شدم
کن قبولم که من زنده به بویت شدم
چون شدم ریز خوار خوان احسان تو
زان جهت من سگ حلقه به گوشت شدم
حاصل عمر من جمله حسین جان توئی
از همان کودکی خادم کویت شدم
شیر با اشک چشم مادرم خورده ام
تا به پیری چنین تشنه جویت شدم
دستگیری نما پیر غلام تواءم
مادح مجلس سوگ و عزایت شدم
جان آن پهلوی شکسته مادرت
بین محبّت تو و صحن و سرایت شدم
تو مرانی مرا ز درگهت ای شها
از ادب جان نثار خاک پایت شدم
از محبّت نما ز راه احسان قبول
رو سیاهم ولی عاشق خویت شدم

توسل به حضرت سیدالشهداء (ع)

مرحوم آیه اللّه العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری رضوان اللّه علیه نقل می کنند :
در موقعی که سرپرستی حوزه علمیه اراک رابه عهده داشتند برای حضرت آیة اللّه حاج مصطفی اراکی نقل فرموده بودند .
هنگامی که من در کربلا بودم شبی که شب سه شنبه بود در خواب دیدم شخصی به من گفت : شیخ عبدالکریم کارهایت را انجام بده سه روز دیگر خواهی مرد . من از خواب بیدار شدم و متحیر بودم گفتم : البته خواب است و ممکن است تعبیر نداشته باشد .
روز سه شنبه و چهارشنبه مشغول درس و بحث بودم تا خواب از خاطرم رفت روز پنج شنبه که تعطیل بود با بعضی از رفقاء به طرف باغ مرحوم سید جواد رفتیم در آنجا قدری گردش و مباحثه علمی نمودیم تا ظهر شد ناهار را همانجا صرف کردیم پس از ناهار ساعتی خوابیدیم .
در همین موقع لرزه شدیدی مرا گرفت رفقاء آنچه عبا و رواندار داشتم روی من انداختند ولی همچنان بدنم لرزه داشت و در میان آتش تب افتاده بودم حس کردم که حالم بسیار وخیم است به رفقا گفتم مرا به منزلم برسانید آنها وسیله ای فراهم کرده و زود مرا به شهر کربلا آوردند و به منزلم رساندند
در منزل بی حال و بی حس افتاده بودم بسیار حالم دگر گون شد در این میان به یاد خواب سه شب پیش افتادم علائم مرگ را مشاهده کردم با در نظر گرفتن خواب احساس آخر عمر کردم .
ناگهان دیدم دو نفر ظاهر شدند و در طرف راست و چپ من نشستند وبه همدیگر نگاه می کردند و گفتند : اجل این مرد رسیده مشغول قبض روحش شویم .
در همین حال با توجه عمیق قلبی به ساحت مقدس حضرت اباعبداللّه (ع) متوسل شدم و عرض کردم : ای حسین عزیز دستم خالی است کاری نکردم و زادی تهیه ننموده ام شما را به حق مادرتان زهرا (علیهاالسلام) از من شفاعت کنید که خدا مرگ مرا تاءخیر اندازد تا فکری به حال خود نمایم .
بلافاصه پس از توسل دیدم شخصی نزد آن دو نفر که می خواستند مرا قبض روح کنند آمد و گفت : حضرت سیدالشهداء (ع) فرمودند : شیخ عبدالکریم به ما توسل کرده و ما هم در پیشگاه خدا از او شفاعت کردیم که عمرش را تاءخیر اندازد .
خداوند اجابت فرموده بنابر این شما روح او را قبض نکنید در این موقع آن

دو نفر به هم نگاه کردند و به آن شخص گفتند : سَمْعا وَ طاعَةً سپس دیدم آن دو نفر و فرستاده امام حسین (ع) (سه نفری) صعود کردند و رفتند .
در این موقع احساس سلامتی کردم صدای گریه و زاری شنیدم که بستگانم به سر و صورت می زدند آهسته دستم را حرکت دادم و چشمم را گشودم دیدم چشمم را بسته اند و به رویم چیزی کشیده اند خواستم پایم راجمع کنم ملتفت شدم که شستم (انگشت بزرگ پایم) را بسته اند .
دستم را برای برداشتن چیزی بلند کردم شنیدم می گویند ساکت شوید گریه نکنید که بدن حرکت دارد آرام شدند رواندازی که بر روی من انداخته بودند برداشتند و چشمم را گشودند و پایم را فوری باز کردند ، با دست اشاره به دهانم کردم که به من آب بدهند آب به دهانم ریختند کم کم از جا برخاستم و نشستم .
تا پانزده روز ضعف و کسالت داشتم و به حمداللّه از آن حالت به کلی خوب شدم این موهبت به برکت مولایم آقا سیدالشهداء(ع) بود آری به خدا . (77) ای حسین جان عاشق روی تواءم
ای حسین جان زنده با بوی تواءم
ریزه خوار خوان احسانت شدم
ای حسین جان تشنه جوی تواءم
استخونی گر دهی بر من رواست
ای حسین جان من سگ کوی تواءم
روز و شب چشمم به راه کربلاست
ای حسین جان دیده بر سوی تواءم
خصم ظالم بودن از آئین تست
ای حسین جان عاشق خوی تواءم
تو محبّت را نرانی از درت
چونکه مداحّ سرکوی تواءم

بی احترامی به تربت

موسی بن عبدالعزیز نقل نمود :
در بغداد یوحنای نصرانی مرا دید و گفت : تو را به حق دین و پیغمبرت قسم می دهم که این شخصی که در کربلا است و مردم او را زیارت می کنند کیست ؟
گفتم : پسر علی بن ابی طالب (ع) است و دختر زاده رسول آخر زمان محمّد (ص) می باشد و اسمش حضرت سیدالشهداء (ع) است چطور شده که این سئوال را از من می کنی ؟
گفت : قضیه عجیبی دارم گفتم : بگو گفت : خادم هارون الرشید نصف شبی بود آمد درب خانه و مرا با عجله برد تا به خانه موسی بن عیسی هاشمی .
گفت : امر خلیفه است که این مرد را که قوم و خویش من است علاج کنی وقتی که نشستم و معاینه کردم دیدم بی خود است وفایده ندارد .
پرسیدم چه مرضی دارد و چطور شد که این طور گردید ؟ دیدم طشتی حاضر کردند و هر آنچه درون شکمش بود در طشت خالی گردیده گفتم چه واقع شده گفتند : ساعتی پیش از این نشسته بود و با خانواده خود صحبت می کرد و الحال به این حال افتاده سبب را پرسیدم گفتند : شخصی قبل از این در مجلس بود که از بنی هاشم بود و صحبت از حسین بن علی (ع) و خاک قبر او در میان آمد .
موسی بن عیسی گفت : شیعه ها در باب حسین بن علی تا حدی غلو دارند که خاک قبر او را برای مداوا استفاده می کنند .
آن شخص گفت این بر من واقع شد مرا فلان مرض بود اما با تربت امام حسین (ع) آن درد به کلی از من زایل شد و حق تعالی مرا بوسیله آن تربت نفع کلی بخشید .
موسی بن عیسی گفت از آن تربت نزد تو چیزی هست گفت : بلی گفت : بیاور آن شخص رفت و بعد از چند لحظه آمد و اندکی از آن تربت را آورده و به موسی بن عیسی داد . موسی هم آن را برداشت و از روی استهزاء و تمسخر به آن شخص ، تربت را در میان دبر خود گذاشت و لحظه بر نیامده که فریاد فغانش بر آمد النار النار الطشت الطشت و تا طشت آوردند از اندرون او اینها که می بینی بیرون آمد .
فرستاده هارون گفت : هیچ علاجی در آن می بینی ؟
من چوبی را برداشتم و دل و جگر او را نشانش دادم و گفتم : مگر عیسی پیغمبر که مُرْده ها را زنده می کرده این مرض را علاج کند .
از خانه بیرون آمدم و آن بدبخت بد عاقبت را در آن حال واگذاردم چون

سحر گردید صدای نوحه و شیون و زاری از آن خانه بلند گردید یوحنا به این سبب مسلمان گردید و اسلام را بر خود قبول کرد و مکرّر زیارت حضرت سیدالشهداء می رفت و طلب آمرزش گناهان خود را در آن بقعه شریف می نمود این سزای کسی است که تربت امام حسین (ع) را مسخره نماید . (78)

یک دانه تسبیح او را خوب کرد

شیخ طوسی قدس اللّه سره نقل فرموده که : حسین بن محمّدعبداللّه از پدرش نقل نموده :
گفت : در مسجد جامع مدینه نماز می خواندم مردان غریبی را دیدم که به یک طرف نشسته با هم صحبت می کردند .
یکی به دیگری می گفت : هیچ می دانی که بر من چه واقع شده گفت : نه گفت : مرا مرض داخلی بود که هیچ دکتری تشخیص آن مرض را نتوانست بدهد تا دیگر نا امید شدم .
روزی پیرزنی به نام سلمه که همسایه ما بود به خانه من آمد مرا مضطرب و ناراحت دید گفت : اگر من تو را مداوا کنم چه می گوئی ؟ گفتم : به غیر از این آرزوئی ندارم .
به خانه خود رفته پیاله ای از آب پر کرد و آورد و گفت این را بخور تا شفاء یابی من آن آب را خوردم بعد از چند لحظه خود را صحیح و سالم یافتم و از آن درد و مرض در من وجود نداشت تا چند ماه از آن قضیه گذشت و مطلقا اثری از آن مرض در من نبود .
روزی همان عجوزه به خانه من آمد به او گفتم ای سلمه بگو ببینم آن شربت چه بود که به من دادی و مرا خوب کردی و از آن روز تا به حال دردی احساس نمی کنم و آن مرض برطرف گردید .
گفت : یک دانه از تسبیح که در دست دارم پرسیدم : که این چه تسبیحی بود گفت : تسبیح از تربت امام حسین (ع) بوده است که یک دانه از این تسبیح تربت در آن آب کرده بتو دادم .
من به او پرخاش کردم و گفتم : ای رافضه (ای شیعه)مرا به خاک قبر حسین مداوا کرده بودی دیدم غضبناک شد و از خانه بیرون رفت و هنوز او به خانه خود نرسیده بود که آن مرض بر من برگشت والحال به آن مرض گرفتار و هیچ طبیبی آنرا علاج نمی تواند بکند و من بر خود ایمن نیستم و نمی دانم که حال من چه خواهد شد .
در این سخن بودند که مؤ ذن اذان گفت ما به نماز مشغول شدیم و بعد از آن نمی دانم که حال آن مرد به کجا است و چه به حال او رسیده . (79)

ای مهد پناه بی کسان درگاهت
ای شهد شفاء محبّت دلخواهت
ای تربت پاک کربلای تو حسین
درد همه را دوای درمانگاهت

مرثیه بخوان تا چشمت خوب شود

میرزا محمّد شفیع شیرازی متخلص به وصال متوفی 1262 قمری در شیراز از بزرگان و شعراء و ادباء و عرفای عصر فتحعلی شاه قاجار است علاوه بر مراتب علمیه ظاهریه و باطنیه در تمام خطوط هفتگانه نسخ و نستعلیق و ثلث ورقاع و ریحان و تعلیق و شکسته مهارتی به سزا داشته و کتابهائی که با خطوط مختلف نوشته بسیار است .
در ریحان الادب به نقل از گلشن وصال آورده که وصال 67 قرآن به خط زیبای خود نوشته .
در کشکول شمس آمده که زمانی چشم ایشان آب آورد به دکتر مراجعه کرد دکتر گفت : من چشمت را خوب می کنم به شرطی که دگر با او نخوانی ننویسی پس او معالجه شد و چشمش خوب گردید .
مجددا شروع به خواندن و نوشتن کرد تا اینکه به کلی نابینا شد و در راه رفتن دستش را به دیوار می گرفت آخر الامر متوسل شد به محمّد و آل محمّد صلوات اللّه علیهم اجمعین .
شبی در عالم رؤ یا پیغمبر اکرم را در خواب دید حضرت به او فرمود :
چرا در مصائب حسین مرثیه نمی گوئی بگو تا خدای متعال چشمت را شفادهد .
در همان وقت حضرت فاطمه زهراء سلام اللّه علیها حاضر گردید و فرمود وصال اگر شعر مصیبت گفتی شرطش آن است که اول از حسنم شروع کنی زیرا فرزندم حسن خیلی مظلوم است .
صبح که شد وصال شروع کرد دور خانه قدم زدن و دست به دیوار گرفتن و این شعر را گفت :
در تاب رفت و طشت ببر خواند و ناله کرد
آن طشت را از خون جگر باغ لاله کرد
نیم دوم شعر را که گفت چشمانش روشن و بینا شدند سپس گفت :
خونی که خورد در همه عمر از گلو بریخت
دل را تهی ز خون دل چند ساله کرد
زینب کشید معجر و آه از جگر کشید
کلثوم زد به سینه و از درد ناله کرد(80)

شیخ احمد معرفت واعظ متقی اهل بیت عصمت (علیهم السلام) نقل نمود .
یکی از مراجع تقلید نقل کرد یکی از علماء نجف اشرف که یک شخصیت علمیست ایشان مقید بود هر هفته حرکت می کرده و به کربلا می رفته روزهای پنجشنبه که حوزه تعطیل می شد صبح که نماز می خواند پیاده از راه خانه که یک راه کویری بود تقریبا سیزده فرسخ هست می آمد کربلا برای زیارت حضرت سیدالشهداء (ع) و بعد بر می گشت .
به او گفتند : آقا شما دیگر پیر شده اید ناتوان گردیده اید سرما گرما حرکت می کنید می روید کربلا آخر آن هم پیاده پس سواره بروید زیرا برای شما زحمت است .
ایشان فرمودند : واقعش آن وقتی که چیزی ندیده بودم می رفتم حالا که چیز ها هم دیدم نروم گفتند : چه دیدی ؟ فرمود : یک سال تابستان هوا خیلی گرم بود نماز صبح را خواندم رسم این بود یک مقدار غذا یک کوزه آب یک عصا آن هم آن غذا را می بستم توی بسته ای با کوزه آب می گذاشتم سر عصا و عصا را می انداختم سر شاند و راه می افتادم .
قدری که از نجف بیرون آمدم در آن هوای قلب الاثر تشنه شدم گفتم : از این آبها بخورم اما حیفم آمد دیدم یک کوزه آب بیشتر نیست به راه افتادم هوا خیلی گرم بود یک مقدار دیگر راه آمدم کم کم آفتاب بالای سرم آمد دیدم دیگر نمی توانم تحمل کنم گفتم : مقداری از این آبها بخورم عصا را برگرداندم کوزه را برداشتم نگاه کردم دیدم تمام آبها بخار شده رفته هوا یک قطره آب توی کوزه نیست وای من تشنه وسط بیابان ، دیگر نفهمیدم چه شد چشمهایم سیاهی رفت خوردم زمین از هوش رفتم .
در چه حالی بودم نمی دانم یک وقت دیدم نسیم خنکی به صورتم خورد چشمهایم را باز کردم دیدم باغ و گلستان درختها نهرهای جاری به چقدر عالی اینجا کجاست این درختها چیه این نهرهای جاری چیه این آدمهای خوشرو وزیبا و تو دل بُرو کیا هستند .
از جای خودم بلند شدم کوزه هم دستم بود ولی خشک و آب داخل آن نبود آمدم به این آقایانی که تشریف داشتند گفتم : آقا اینجا کجاست من بین نجف و کربلا این تشکیلات را ندیده بودم ؟
گفتند : حالا آب را بخور چون تشنه هستی کوزه ات را هم پرکن چون به دردت می خورد بعد ما به شما می گوئیم کجا هستی وقتی از آب خوردم دیدم عجب آبی این چه آبی است ! ؟ چقدر لذیذ چقدر عالی کوزه ام را پر کردم سر حال شده آمدم جلو .

گفتم : خوب آقایان اینجا کجاست گفتند : اینجا عالم برزخ زوار قبر آقا امام حسین (ع) است یعنی آنهائی که حساب با امام حسین (ع) باز کردند عالم برزخ ایشان اینجاست . یک وقت دیدم باد گرم به صورتم می خورد چشمهایم را باز کردم دیدم همان وسط صحرای نجف است هیچ اثری از آن درختها و باغها نیست و فقط آنچه که هست کوزه پر از آب است اما از آن آبها .
گفت : حالا منی که به چشمم این چیزها را دیده حالا دیگر زیارت آقایم امام حسین (ع) را ترک کنم . ای کسانی که با امام حسین (ع) حساب باز کردید خیلی قدر خودتان را بدانید . (81) خوشا جانی که جانانش حسین است

خوشا دردی که درمانش حسین است
بود فرمانروای کشور دل
خوشا ملکی که سلطانش حسین است
به چرخ دین نجوم بیشماریست
ولی ماه درخشانش حسین است
نگردد محفل اسلام تاریک
بلی شمع شبستانش حسین است
به نامش دفتر توحید مفتوح
خوش آن دفتر که عنوانش حسین است
حسن جان عزیز مصطفی بود
ولی آرامش جانانش حسین است
به راه عشق پایان نیست لیکن
یقین دارم که پایانش حسین است
علی را بر خلیل اللّه فخریست
بلی چون ذبح عطشانش حسین است
چه صحرائی است یا رب وادی عشق
که تنها مرد میدانش حسین است
زمین نینوا هر دم بهار است
چمن پیرای بستانش حسین است
گرش خون خدا خوانم عجب نیست
خدا را اصل قربانش حسین است
بگو اهریمنان کربلا را
که این صحرا سلیمانش حسین است
مؤ ید را چه غم باشد ز محشر
که پوزش خواه عصیانش حسین است

مجلسی ، روضه وداع بخوان

مرحوم ثقة الاسلام حاج شیخ عباس قمی (رضوان اللّه علیه) در منتهی الامال نوشته است .
میرزا یحیی ابهریست در عالم رؤ یا علامه مجلسی رضوان اللّه تعالی علیه را در صحن مطهر حضرت سیدالشهداء (ع) در طرف پائین پای حضرت در اطاق روضة الصفّا نشسته و مشغول تدریس است سپس مشغول موعظه شد و چون خواست شروع در مصیبت کند .
یک وقت کسی آمد و گفت : حضرت صدیقه طاهره سلام اللّه علیها فرمودند :
اذکر المصائب المشتملة علی وداع ولدی الشهید یعنی ذکر کن مصائبی را که مشتمل بر وداع فرزند شهیدم باشد .
مرحوم مجلسی نیز مصیبت وداع را ذکر کرد و خلق زیادی جمع بودند و گریه شدیدی نمودند که مثل آن روز در عمرم ندیده بودم . (82) این اشک که بر عزایت پیداست
در روز جزا مشتری او زهراست
دُری است گران بها حقیرش مشمار
یک قطره او به حشر دریا دریاست

ای دوست

سیّد عطاء اللّه شمس دولت آبادی نقل فرمود :
تقریبا شصت سال قبل که اینجا طفلی بودم و با مرحوم پدرم به عزم زیارت کربلا مشرف شده بودیم چون در آن عصر هواپیما و ماشین مسافر بری نبود و سائلی جز اسب و کجاوه نبود و با این وسیله به زیارت می رفتند .
آن زمان مرسوم این بود که از شهری قافله دسته جمعی به راه می افتاد و در کربلا شبهای جمعه که زوار واهل هر شهر می رسید برای خود جدا جدا هیئتی تشکیل می داد و به سینه زنی و عزاداری مشغول می شد .
هر نقطه ای از حرم و رواق و ایوان اختصاص به یکی از شهرستانها داشت ، ولی چون اهل کرمانشاه خیلی به کربلا نزدیکتر بودند و اغلب آنها با اهالی کربلا مربوط ، و رفت و آمد داشتند به این مناسبت بهترین محل یعنی در حرم مطهر و اطراف آن را مخصوص اهل کرمانشاه معین کرده بودند لذا از ساعت دوازده ، نصف شب به بعد سینه زدن و عزاداری کردن در حرم مطهر مخصوص زوار کرمانشاهی بود .
در یکی از شبهای جمعه و در حدود دو ساعت بعد از نصف شب جمعی از اهالی کرمانشاه که اتفاقا عده زیادی آن سال از رجال متدینین به زیارت مشرف شده بودند در حرم جمع گردیده و مشغول عزاداری شدند .
به غیر این عده احدی در حرم مطهر رفت و آمد نمی کرد وضع عجیبی بود رجال و متدینین و بزرگان اطراف حرم نشسته و در وسط یعنی دو ضریح مقدس عده ای مشغول سینه زدن بودند و سید پیرمرد بزرگواری هم که خیلی مورد توجه مردم بود و صاحب نفس هم بود و مرشد آن دسته سینه زنی بود .
در آن زمان مرسوم این طور بود که فعلاً هم به این طریق سینه می زنند گاهی مرشد سکوت می نمود و از سینه زنان فقط صدای زدن دستها به سینه شنیده می شد در همان حال که سکوت محض حرم مطهر را فرا گرفته بود .
ناگهان از ضریح مطهر صدائی حزین شنیده شد و گفت : یا خلیل یعنی ای دوست ، جمعیت یک مرتبه دستهایشان سست شده و نفسها در سینه ها قطع گردید و زمزمه یکبار متوقف شد و همگی متوجه شدند این صدا از کجا بلند گردید .
بار دیگر همین جمله که یا خلیل شنیده شد همگی فهمیدند که بدون تردید این صدا از ضریح مطهر آقا سیدالشهداء (ع) است گویا بدون استثناء همه انتظار داشتند بار دیگر این صدا را که به منزله معجزه ای بود در حرم

بشنوند .
ناگهان برای مرتبه سوم آن صدا از ضریح مطهر شنیده شد که جمعیت از هر سو خود را به طرف ضریح پرتاب نمودند در همین بین بود که سرپائی به شدت به پهلوی من رسیده و فورا غش کردم .
یک وقت که به هوش آمدم خود را روی دست پدرم مشاهده کردم که با چشم های گریان به من می نگریست تا دید من به هوش آمدم و سالم هستم صدا زد عزیزم بگو ببینم تو چه دیدی ؟ چرا به این حال افتادی گفتم : من در حرم متوجه سینه زدن جمعیت و زمزمه گوشه و کنار حرم بودم نا گاه صدائی از میان ضریح شنیدم که گفت : یا خلیل بار دوم که این جمله را شنیدم دیدم تمام این جمعیت متوجه ضریح مطهر گردیدند .
امام مرتبه سوم که آن صدا از ضریح مطهر بلند شد یک مرتبه دیدم جمعیت از جای کنده شد و خود را به ضریح پرتاب نمودند ولی ناگهان لگدی به پهلوی من خورده و دیگر چیزی نفهمیدم .
مرحوم ابویم گفت : عزیزم می دانی گوینده آن جمله و صدا چه کسی بود ؟ گفتم : نه . گفت : او خود آقا ابا عبداللّه بود که چون وضع اخلاص و عزاداری بی ریای آن جمع را به طور مخصوصی احساس کرد ناگهان از شدت شوق سه بار فرمود : ای دوست و خود این بیان اظهار تشکری بود .
(83) یا حسین دلم خون شد در هوای کوی تو
دمبدم حسین گویم قاصدم به سوی تو
هر کسی به سر دارد آرزوی دنیا را
در دلم نمی باشد ، غیر آرزوی تو
یا حسین اگر پستم و خوارم و تهی دستم
دل ز هر جهت بستم تا رسم به کوی تو
خسرو کریمانی ، پادشاه ایمانی
سرور شهیدانی ، عاشقم به روی تو
تشنه جان سپردی تو ، تشنه فراتم من
کی شود کنم ماءوی ، در کنار جوی تو
یا حسین گرفتارم ، از غم تو بیمارم
جان من به لب آمد ، زنده ام به بوی تو
تو شفیع یزدانی ، ما گدای سبحانی
آبروی ما نبود ، جز به آبروی تو
شیون و نوا دارند ، جمله آرزومندان
ای خوش آن زمان آید مژده ای ز سوی تو
ذاکرین تو گویند هر شبی ز سوز دل
کی شود به بَرگیریم ، مَرقد نکوی تو

شد مقدم ار خسته کنج عزلتی جسته
دیده از جهان بسته جز ز گفتگوی تو

اولین سفر به شام

متقی صالح حضرت آیة اللّه حاج سید حسن ابطحی ادام اللّه ظله فرمود :
در سفری که به شام می رفتم و با ماشین شخصی با خانواده ام هم سفر بودیم ، حدود دویست کیلومتر که به شام مانده بود عیبی در موتور ماشین پیدا شد که به هیچ وجه روشن نمی شد در این بین آقا مهدی در بیابان با ماشین بنزش پیدا شد و باکمال محبت ماشین ما را بکسل کرد و به شهر شام آورد ولی از این وضع من خیلی ناراحت بودم و به حضرت زینب (علیهاالسلام) عرض کردم : که چرا ما با این وضع در سفر اول وارد شام شدیم .
شب در عالم رؤ یا خدمت حضرت زینب سلام اللّه علیها رسیدم آن حضرت در جواب من فرمودند : آیا نمی خواهی شباهتی به ما داشته باشی ؟ مگر نمی دانی که ما در سفر اولی که به شام آمدیم اسیر بودیم (چه سختی ها کشیدیم) تو هم چون از ما هستی (منظورشان این بود که چون تو سید و از ذُریّه ما هستی) باید در اولین سفری که به شام وارد می شوی اسیر وار وارد شوی .
گفتم : قربانتان گردم قبول کردم و با این توجیه همه خستگی سفر از تنم بر طرف شد . (84) مرغ دلم پر می زند اندر هوایت یا حسین

دارد دل بشکسته ام شوق لقایت یاحسین
من عاشق دل خسته ام بر مهر تو دل بسته ام
از قید دنیا رسته ام گریم برایت یاحسین
طی شد بهار عمر من در آرزوی کوی تو
خواهم ز حق گیرم مکان در کربلایت یاحسین
هر گه کنم یاد غمت گریم برای ماتمت
دارم به سر شور و نوا در ماجرایت یا حسین
زان حالت جانسوز تو آتش زده بر جان من
آه و فغان زان تشنگی جانم فدایت یا حسین
اکنون ز پا افتاده ام بیمار و زار و خسته ام
یک دم قدم نه بر سرم دارم هوایت یا حسین
آن دم که جان گردد روان از پیکر ای آرام جان
گوید مقدّم با فغان دارم عزایت یا حسین

در زمان شاه صفوی سفیری (که در علوم ریاضیه و نجوم مهارتی تمام داشت و گه گاهی هم از ضمایر و اسرار و اخبار غیبیه می گفت) . از طرف دولت استعمارگر فرنگ به ایران آمد در آن زمان پایتخت ایران اصفهان بود وارد اصفهان شد تا که تحقیقی درباره ملت و اسلام کند و دلیلی برای آن پیدا نماید
سلطان وقتی او را دید و از خیالاتش آگاهی پیدا کرد تمام علمای شهر اصفهان را برای ساکت کردن و محکوم کردن آن شخص خارجی دعوت نمود که از جمله آنها مرحوم آخوند ملا محسن فیض کاشانی رضوان اللّه تعالی علیه که معروف بفیض کاشی بود حضور پیدا کرد . حضرت آخوند کاشی روبه آن سفیر فرنگی نمود و فرمود قانون پادشاهان آنستکه از برای سفارت مردان بزرگ و حکیم و دانا و فهمیده و باسواد را اختیار می کنند . چطور شده که پادشاه فرنگ آدمی مثل تو را انتخاب کرده ؟ !
سفیر فرنگی خیلی ناراحت شده و بر آشفت و گفت : من خودم دارای علوم و سرآمد تمام علمها می باشم آنوقت تو بمن میگوئی من حکیم و دانا نیستم ؟ !
مرحوم فیض کاشی فرمود : اگر خود را آدم دانا و فهمیده و تحصیل کرده می دانی بگو ببینم در دست من چیست ؟
سفیر مسیحی بفکر فرو رفت و پس از چند دقیقه ای رنگ صورتش زرد شد و عرق انفعال بر جبینش پیدا شد .
مرحوم کاشی لبخندی زد و فرمود : این بود کمالات تو که از این امر جزئی عاجز شدی ؟ تو که می گفتی ازنهان و اسرار انسانها خبر می دهم چه شد ؟
سفیر گفت : قسم به مسیح بن مریم که من متوجه شده ام که در دست تو چیست و آن تربتی از تربتهای بهشت است لکن در حیرتم که تربت بهشت را از کجا بدست آورده ای ؟ !
مرحوم آخوند فیض کاشی فرمود : شاید در محاسباتت اشتباه کرده ای و قواعدی را که در استکشافات این امور بکار برده ای ناقص بوده سفیر مسیحی گفت خیر اینطور نیست لکن تو بگو تربت بهشت را از کجا آورده ای . مرحوم فیض فرمود : آیا اگر بگویم اقرار بحقیقت دین اسلام میکنی ؟ آنچه در دست من هست تربت پاک آقا حضرت سید الشهداء (ع) است ! سپس دست خود را باز کرد و تسبیحی را که از تربت کربلا بود به سفیر نشان داد و فرمود : پیغمبر ما (ص) فرموده کربلا قطعه ای از بهشت است . و تصدیق سخن توست ؟ ! تو خود اقرار کردی و گفتی قواعد و

علوم این حدیث من خطا نمی کند و حدیث پیغمبر را هم در صدق گفتارش اعتراف کردی و پسر پیغمبر ما در این تربت که قطعه ای از بهشت است ، مدفونست اگر غیر این بود در بهشت و تربت آن مدفون نمی شد ، سفیر چون قاطعیت و برهان و دلیل را مشاهده نمود مسلمان شد . (85) بوی
گلهای بهشتی زفضا می آید
عطر فردوس هم آغوش صبامی آید
دل بصحرای جنون سرنهد ازبوی نسیم
مگر از سلسله ای عقده گشا می آید
هاتفم گفت که این بوی حسین است امروز
زین جهت بوی بهشت از همه جا می آید
سرگل مصطفوی ، زینت باغ علوی
مظهر پنج تن آل عبا می آید

پی نوشتها

1-دار السلام .
2-مؤ لف .
3-داستانهای شگفت .
4-داستانهای شگفت .
5-داستانهای شگفت .
6-ظرافة الاسلام .
7-داستانهای شگفت .
8-داستانهای شگفت .
9-داستانهای شگفت .
10-معجزات الائمة .
11-مناقب و معجزات الائمة .
12-مؤ لف .
13-داستانهای شگفت .
14-داستانهای شگفت .
15-داستانهای شگفت .
16-داستانهای شگفت .
17-مرحوم کافی .
18-ریاض الشهادة .
19-داستانهای شگفت .
20-داستانهای شگفت .
21-داستانهای شگفت .
22-داستانهای شگفت .
23-ریاض الاحزان .
24-ریاض الاحزان .
25-راحة الروح یا کشتی نجات .
26-داستانهای شگفت .
27-داستانهای شگفت .
28-داستانهای شگفت .
29-داستانهای شگفت .
30-داستانهای شگفت .
31-داستانهای شگفت .
32-مؤ لف .
33-داستانهای شگفت .

34-داستانهای شگفت .
35-داستانهای شگفت .
36-داستانهای شگفت .
37-داستانهای شگفت .
38-داستانهای شگفت .
39-دار السلام .
40-داستانهای شگفت .
41-داستانهای شگفت .
42-شبهای مکه .
43-داستانهای شگفت .
44-داستانهای شگفت .
45-رجال مامقانی .
46-گنجینه های قرآن .
47-مؤ لف .
48-گنجینه های قرآن .
49-کشکول شمس .
50-الوقایع و الحوادث .
51-کشکول شمس .
52-کشکول شمس .
53-دار السلام .
54-ثمرات الحیوة .
55-ثمرات الحیوة .
56-کبریت احمر.
57-تحفة المجالس .
58-ثمرات الحیوة .
59-پند تاریخ .
60-مجالس المؤ منین .
61-مفاتیح الجنان .
62-شبهای مکه .
63-مؤ لف .
64-پند تاریخ .
65-کشکول شمس .
66-کشکول شمس .
67-دار السلام .
68-حدیقة الشیعة .
69-کشکول شمس .

70-دار السلام .
71-زندگانی حضرت ابوالفضل العباس (ع).
72-زندگانی حضرت ابوالفضل العباس (ع).
73-زندگانی حضرت ابوالفضل العباس (ع).
74-زندگانی حضرت ابوالفضل العباس (ع).
75-زندگانی حضرت عباس (ع).
76-پند جاوید.
77-پند جاوید.
78-تحفة المجالس .
79-امالی شیخ طوسی .
80-کشکول شمس .
81-مؤ لف .
82-منتهی الا مال .
83-کشکول شمس .
84-شبهای مکه .
85-دارالسلام

جلد دوم

مقدمه

الحمدللّه ربّ العالمین و الصّلوة و السّلام علی سیّدنا محمّد و آله (ص) سیّما مولانا حجّة بن الحسن روحی و ارواح العالمین له الفداه .
مسئله کرامات و معجزمات طوری در این دنیای قرن بیستم و علم جلب توجّه کرده که بیشتر دانشمندان دنیا در این باره مطالب و مسائل نوشته اند و معترف به معجزات و کرامات و خوارق عادات گردیده اند که نمونه ای از آن را در مقدمه جلد اول این کتاب مفصلا متذکر شده ام . ولی جالب اینجاست که در این دنیای پیشرفته امروز ، دانشمندان روان شناسی ثابت کرده اند توسّل و دعا و طلب آمرزش و تلقینهای معنوی موجب برطرف شدن بسیاری از امراض روحی و جسمی شده و به خاطر همین هم هست که با گذشت زمان نه تنها اینگونه دعا و زیارت و توسل کهنه و فرسوده شده ، بلکه با کنار رفتن پرده های جهل و نادانی ، مفاهیم و آثار آن روشن و متوجه شدن به ذات اقدس حق می گردد و از آن منبع فیض نیرو می گیرد .
توسّل به درگاه ائمه علیهم السلام علی الخصوص آقا سیّدالشّهداءع یعنی تمسک جستن ، سخن گفتن ، دعا کردن و توسل نمودن به پروردگار عالم است .
اینک بنده حقیر با تشویق و تمجید شما بزرگواران و به فضل خدا و عنایات حضرت ولی عصر عجّل اللّه تعالی فرجه الشریف دوباره به جمع آوری داستانهای واقعی و آثار تمسّک به آقا امام حسین ع نمودم ، که انسان با خواندن این داستانهای حقیقی ، متوسّل و متمسک به آن وجود پاک و مقدّس و مطهر خود را در یک فضای ملکوتی و آسمان رحمت الهی به پرواز درآورد و با عقیده ای محکم و اراده ای قوی خود را در وادی توسّل و تمسّک اندازد و از فیوضات ربانی بهره مند گردد؛ لذا از تمام بزرگوارانی که بنده را لسانا ، یدا ، قدما ، فکرا ، معنویا ، مادیا ، یاری و مساعدت نمودند تشکر و قدردانی می نمایم .
علی میر خلف زاده
تهران 1374

ملا عباس

دانشمند شهید ، واعظ شهیر ، مرحوم حضرت حجة الاسلام و المسلمین آقای حاج شیخ احمد کافی خراسانی رضوان اللّه تعالی علیه فرمود : مرحوم حاج شیخ مهدی مازندرانی رضوان اللّه تعالی علیه در کربلا بود ، پنجاه سال صبحها در رواق حرم امام حسین ع منبر می رفت ، آدم خوب ومعروفی بود . چند جلد کتاب نوشته بنامهای کوکب درّی ، معال السبطین ، شجره طوبی ، آثار الحسین ع در کتاب آثار الحسینش نوشته :
در آن مازندران ما یک نفر به نام ملا عباس چاوش بود ، این هر سال یک پرچم می گرفت روی دوشش و می رفت طرف کربلا ، یک عده از مردم هم دنبال این پرچم چاوشیش می رفتند .
می گوید : یک سال تصمیم گرفت کربلا نرود چون یک گرفتاری برایش پیش آمده بود ، سی و دو نفر از این جوانهای اطراف ده اش آمدند و گفتند : ملاعباس بیا برویم کربلا ؟ گفت : من امسال یک گرفتاری دارم که نمی توانم بیایم . گرفتاریش را بر طرف کردند .
ملاعباس چاوش پرچم را برداشت و گفت : هرکه دارد هوس کربلا خوش باشد ، ملاعباس چاوش براه افتاد ، جمعیتی از مردم از این ده و آن شهر جمع شدند و شهر به شهر آمدند تا رسیدند نزدیکی های کربلا ، منزلگاه منزل کردند دورهم نشتند ، سر شب یک وقت ملاعباس گفت رفقا امشب چه شبی است ؟ !
گفتند : امشب شب جمعه است . گفت : رفقا آن چراغها را می بینید ؟ گفتند : آری . گفت : آنها چراغهای گلدسته های حرم امام حسین ع است یک منزل بیشتر نمانده ، می دانم خسته و مانده وناراحتید ، امّا بیایید چون شب جمعه است این منزل دیگر را هم برویم ، شب جمعه یک زیارتی از امام حسین ع بکنیم .
گفتند : باشد می رویم همه راه افتادند آمدند آن وقتها مسافرخانه و هتل نبود سراهایی بود ، اینها با اسبها و الاغها رفتند توی سرای ، اسب هایشان را بستند طبقه پائین ، خودشان هم بارها رفتند اطاقهای بالا منزل کردند ، اثاثها را گذاشتند . ملاعباس گفت : رفقا اثاثها را رها کنید باید تا صبح نشده برویم حرم آقا امام حسین ع .
همه آمدند توی صحن امام حسین ع که رسیدند یک مشت جوانها آمدند دورش را گرفتند و گفتند : ملاعباس آن شبهای جمعه ای که ما مازندران بودیم توی ده مان می آمدیم دورت جمع می شدیم تو یک نوحه می خواندی . ما برای امام حسین ع سینه می زدیم ، حالا شب جمعه آمدیم کربلا توی صحن و حرمش .

گفت : چَشم . امشب هم برایتان نوحه می خوانم .
ملاعباس می گوید : من با خودم گفتم می رویم توی حرم آقا امام حسین ع و زیارت می خوانم برایشان . بعد می رویم بالای سر امام حسین ع این دفترچه نوحه ام را در می آورم لایش را باز می کنم هر نوحه ای آمد همان نوحه را می خوانم . گفت : آمدم بالای سر امام حسین ع دفترچه را در آوردم لای دفتر را باز کردم دیدم سرصفحه نوحه علی اکبر ع آمد . فهمیدم این اشاره خود ابی عبداللّه ع است : گفت : نوحه علی اکبر خواندم حالا شما مناسبتها را ببینید . یک مشت جوان و سفر اول و توی حرم امام حسین ع و دل شب جمعه و نوحه علی اکبر و یک حالی پیدا کردند . بعد صدا زد رفقا بس است برویم استراحت کنیم همه را برداشت آمد توی سری . همه خسته وماندە افتادیم ، خوابمان برد .
ملاعباس می گوید : تا خوابم برد ، در عالم خواب یکوقت دیدم یک کسی در سری را می زند . می گوید : من بلند شدم آمدم ببینم کیست ؟ دیدم یک غلام سیاهی است . به من سلام کرد گفت : ملاعباس چاوش شمائید ؟ ! گفتم : بله . گفت : آقا فرمودند به رفقا بگوئید مهیا بشوید ما می خواهیم به دیدن شما بیائیم . گفتم . آقا کیه ؟ !
گفت : آقا کیه ؟ ! آقا همانی است که این همه راه به عشق و علاقه او آمدی . گفتم آقا حسین ع را می گوئی ؟ ! گفت : آری .
گفتم : امام حسین ع می خواهد بیاید اینجا ؟ ! گفت : آری .
گفتم : کجاست ما می رویم برای پا بوسیش . گفت : نه آقا فرموده می آیم .
ملا عباس می گوید : آمدم تو عالم خواب رفقا را خبر کردم و همه مؤ دّب نشستیم که الا ن آقا می آیند . طولی نکشید یک وقت دیدم دَرِ سری باز شد مثل اینکه خورشید طلوع کند ، همچنین نوری ظاهر شد ، یکدفعه من با رفقایم آمدیم بلند شویم یکوقت دیدیم آقا اشاره کرد و فرمود : ملاعباس تو را به جان حسین بنشینید ، شما خسته اید تازه رسیده اید راحت باشید . یک یک احوال ما را پرسید ، یکوقت فرمود : ملاعباس ؟ ! گفتم : بله آقا جان . فرمود : می دانی چرا من امشب اینجا آمدم ؟ ! گفتم : نه آقا جان . فرمود من سه تا کار داشتم گفتم : چیست آقا جانم ؟ فرمود : اولا بدان هر کس زائر ما باشد به دیدنش می رویم مرحوم کافی فرمود : حسین جان هرکس تو را زیارت کند بدیدنش می روی اگر اینجوره من الا ن امشب به همه این مردم می گویم بگویند السلام علیک یا اباعبداللّه . ای حسین ترا به خدا امشب یک پا بیا مهدیه یک سری به این مردم بزن آی پسر فاطمه . . .
فرمود : ملاعباس کار دوم این است که شبهای جمعه وقتی مازندران هستی و جلسه دارید دورهم می نشینید یک پی رمردی دَمِ در می نشیند و کفش ها را درست می کند سلام حسین را به او برسان ایَ حسین . . . ای

مردم هرکاری از دست تان می آید برای امام حسین ع مضایقه نکنید همه اش را منظور دارد . صدا زد ملاعباس کار سوّم هم این است آمدم بِهِتْ بگویم اگر دو مرتبه رفقا را شب جمعه حرم آوردی . گفتم : بله آقا . یک وقت دیدم بغض راه گلویش را گرفت گفتم آقا چیه ؟ ! فرمود : ملا عباس اگر دومرتبه رفقایت را شب جمع حرم آوردی و خواستی نوحه بخوانی دیگر نوحه علی اکبر نخوانی . گفتم : چرا نخوانم ، مگر بد خواندم ، غلط خواندم ؟ ! فرمود : نه گفتم : چرا نخوانم ؟ !
صدا زد : ملا عباس مگر نمی دانی شبهای جمعه مادرم فاطمه زهرا سلام اللّه علیها کربلا می آید .
خدا قسمت همه کند برویم کربلا شب های جمعه عده ای از طرف حرم ابی الفضل ع دسته سینه زنی در می آورند و می روند به حرم امام حسین ع و این دو شعر را می خواندند من هم برای شما بخوانم .
شبهای جمعه فاطمه ، با اضطراب و واهمه
آید به دشت کربلا گوید حسین من چه شد
گردد به دور خیمه گاه آید میان قتلگاه
گوید حسین من چه شدنور دوعین من چه شد

ثقة عادل ملا عبدالحسین خوانساری رحمة اللّه علیه که در کربلای معلی معروف بتربت پیچ بود زیرا تربت آقا ابی عبداللّه الحسین ع را از مواضع شریفه و با آداب ماءثوره برمیداشت و بزوار عطا می نمود . داستانی از اوائل مجاورتش در کربلا دارد که مرحوم عراقی می فرماید من او را در مجلسی ملاقات کردم و در چهره اش حالت صلاح و تقوی را دیدم و متوجه شدم که سالهاست موفق به مجاورت حضرت آقا ابی عبداللّه ع است و ملازم حرم مطهر بوده از او خواستم که از عجایب و غرائب و کرامات و معجزاتی که خود مشاهده نموده ای برایم نقل کن . از جمله غرائبی را که نقل کرد این بود که گفت : مسقط الراءس من خوانسار است ولی در بعضی از قرای جابلق که از توابع شهر بروجرد است مدتی توقف داشتم تا آنکه عشق و علاقه و شوق مجاورت قبرمطهر آقا امام حسین ع بسرم زد هواهم سرد بود مقدمات سفر هم جور نبود امّا عشق است چه می شود کرد خلاصه دوتا الاغ تهیه کردم و بارها و بچه ها را روی الاغ بستم همینکه آمدم حرکت کنم ملا محمد جعفر که ملای این ده بود و خیلی آدم مهربان و خوبی بود اطلاع پیداکرد و آمد سر راه مرا گرفت و گفت : کجا می خواهی بروی ؟ هوا به این سردی نرو و از او ممانعت و از من اصرار تا آخر که ماءیوس شد و با دست خود روی زمین خطی کشید و گفت میروی ولی بچه ها را بکشتن می دهی خلاصه ما هم حرکت کردیم و بفضل خدا و توجه عزیز زهراء سلام اللّه علیها همگی سالم وارد کربلا شدیم و چند وقتی از آمدن ما گذشت تا اینکه موقع زیارتی آقا اباعبداللّه الحسین ع فرارسید و چند نفر یکی از اهل همان ده که یکی همشیره زاده ملا محمد جعفر مذکور بود که با آنها آمده بود که من باخودم گفتم خوبست آنها را مهمان کنم و یکی اینکه ببینند بحمد اللّه همه سالم رسیدیم و زندگی خوبی داریم و خوف ملاجعفر هم درست در نیامد که برای ما خطی کشید . لهذا آنها را برای صبحانه به منزل دعوت نمودم که در حال حرف زدن و خوردن بودیم که فرزند بزرگم بنام حسن میان حیاط بازی میکرد و از پله بالا می رود و از آنجا آویزان می شود که ما را تماشا کند که از طبقه سوم سقوط و روح از بدنش مفارقت میکند چون خلاف مطلوب خود را دیدم و عیش و سرور مبدل بحزن و اندوه شد تا این حالت را دیدم با سروپای برهنه بسوی حرم آقا ابی عبداللّه الحسین ع دویدم و به محض ورود بصحن و حرم مطهر عرضکردم السلام علیک یا وارث عیسی روح اللّه و خود را به باب ضریح مطهر چسبانیدم و شال را از کمرم باز کردم یکسر آن را بقفل و سر دیگرش را بگردنم بستم و با صدای بلند صیحه زدم و گریه کردم و گفتم :

که نشد وبحق مادرت زهرا سلام اللّه علیها نخواهد شد که خود را راضی کنم برآنکه خط ملامحمد جعفر بر من راست آید و سخن او بر کرسی نشیند نشد و نخواهد شد ، خدام و زوار و اهل حرم گرد من جمع شدند و از حالت من متعجب بودند و سبب عروض حالت مرا از هم می پرسیدند که چه چیز باعث این کار شده بعضی خیال می کردند که من دیوانه و مجنون شده ام . . .
یکی از همسایه هائی که از اهل علم بود جهت تشییع جنازه دنبال من آمد که مرا بلند کند و ببرد وبا زبان خوش مرا موعظه و نصیحت کرد که ای آخوند تو مرد عالمی هستی و مُردن برای همه هست و با این کارها مرده زنده نمی شود بیا تا برویم و این طفل میت رابرداریم مادرش خود را هلاک کرد هر قدر موعظه کرد در من مفید واقع نشد . آخر الامر لسان و زبان ملامت بسوی من گشود و مردم گفتند بله راست می گوید بلند شو من لجبازی می کردم و با حالت ناراحتی به آنها گفتم به شماها ربطی ندارد بروید دنبال کارتان بعضی ها مرا مسخره کردند بعضی بر من خندیدند من قلبم شکست و گریه زیادی کردم و آقا امام حسین ع را به مادرش قسم می دادم می گفتم بحق مادرت زهرا سلام اللّه علیها دست از ضریحت نمی کشم و از حرمت خارج نمی شوم تا آنکه از خدا بخواهی یا مرگ مرابرساند یا بچه را شفا دهد این حرف را زدم و گریبانم را چاک زدم و داد و فریاد کردم و بسرم می زدم و این کار نصف روز طول کشید و من هنوز در ناله و گریه بودم که نزدیکیهای ظهر بود که ناگهان شنیدم صدای هلهله و ضجه و سروصدا می آید و مردم از توی حرم بسوی صحن تجمع کردند و ازدحامی شد من نمی دانستم چه شده تا اینکه مردم داخل حرم شدند و بطرف من می آمدند خوب که نگاه کردم دیدم حسن فرزندم که مرده بود و آن همسایه اهل علم و مادرش باجمعی از زنان دنبال هم می آیند و صدای صلوات همه فضا را پر می کرد تا او را مشاهده کردم بزمین افتادم و سجده شکر را بجا آوردم بعد فرزندم را به آغوش گرفتم و سروچشمهایش را می بوسیدم .
بعد چگونگی حال را پرسیدم آنشخص همسایه اهل علم گفت : بعد آنکه از تو ماءیوس شدم به منزلت برگشتم و مصلحت دیدم که او را برداریم و غسل دهیم و کفن کنیم و دفن نمائیم لهذا او را در خارج از شهر به غسالخانه بردیم و برهنه کردیم و همینکه کاسه را پر از آب کردم و بر رویش ریختم ناگهان دیدم پرهای بینیش حرکت می کند گویا کسی آنرا میمالد سپس سر خود را حرکت داده و عطسه کرد و نشست و مانند کسی که از خواب بیدار شود بلند شد نشست ماهم لباسش را بتنش کرده و به حرم آوردیم . (1) وادی رحمت به کربلای حسین است
کربلا خانه خدای حسین است

پیکر اسلام را حیات حسین است
دائره گردان کائنات حسین است
قائم قد قامت الصلاة حسین است
خوبترین کشتی نجات حسین است
باغ جهان رابهار عشق حسین است
دشت بلا را سوار عشق حسین است
نابغه روزگار عشق حسین است
حاصل دارو ندار عشق حسین است

چاله پرآتش

مرحوم فاضل در بندی رضوان اللّه تعالی علیه در کتاب اسرار از سید اجل فاضل متقی و کامل صالح نقی سید محمد علی مولوی هندی دکنی که از اجله احباب و اوثق اصحاب اوبوده و در اول عمر در شهر دکن و بعد در قریه حیدر آباد هند زندگی می کرد نقل می نمود : در قریه دکن که از توابع حیدر آباد هند است در شب هفتم ماه محرم گودال بزرگی مدور حفر می کنند که عمق آن گودال تقریبا پنجاه متر می شود سپس درختان بزرگی از اشجار تمر هندی که استقامت در آتش و سوزندگی آن غیر قابل وصف است از ریشه میکنند و آنرا تکه تکه می کنند و بآن گودال می اندازند و آنرا در همانشب آتش می زنند و از شب هفتم تا شب دهم آنرا می سوزانند تا آنکه آنگودال مانند دریائی از آتش شعله ور و موج می زند .
چون نصفهای شب عاشورا نزدیک می شود اهل آن قریه از پیر و جوان بزرگ و کوچک از منزلهای خود بیرون می آیند در چاهی که در آن نزدیکی است و بنام بیت العاشورا است غسل می کنند و هر یک لنگی برای ستر عورت بر کمر می بندند باپای برهنه فریاد زنان و نوحه کنان شاه حسین شاه حسین گویان بسوی آن گودال روانه می شوند و علمها و پرچمها را در جلوی آنها برده می شود . تا آنکه کنار آن گودال می رسند در کنار این گودال افرادی ایستاده اند و با بادبزنهائی که در دست دارند آتش را باد میزنند که خاکستر و غبار از روی آن برود و شعله های آتش سوزان ترگردد و حرارت آن طوری می باشد که ده متر به بالا پرنده را در هوای مقابل می سوزاند و آتش آن چوبها هم در اصل طبیعت بطوریستکه اگر ذره ای از آن بر بدن انسان افتد تا استخوانش را می سوزاند . شاه حسین گویان بر آن آتش وارد می شوند اول بزرگ ایشان با نیزه بلندی که در دست خود دارد ، داخل گودال می شود و سایرین شاه حسین شاه حسین گویان همگی بر روی آتش مانند روی زمین راه می روند بدون آنکه پاهای آنها در آتش فرو رود یا آنکه بربدن یاپای آنها آتشی افتد و این عادت هر سال در میانشان جاریست و من بچشم خود کرارا دیده ام . (2) من به قربون تو و محبت و وفات حسین

جان ناقابل من کاشکی بشه فدات حسین
آنقدر دوست دارم هیچوقت زِیادم نمیری
اشک حسرت میریزم بیاد لاله هات حسین
هر کی میمیره ازم یواش یواش یادم میره
اما یادم نمیره مصیبت و عزات حسین
وقتی عزرائیل بیاد برای جان گرفتنم

باتمام قدرتم هی میزنم صدات حسین
منکه یک عمری برات به سینه و سر میزنم
چی میشه اگر بِدی منو زغم نجات حسین

یکی از بزرگان هند برای مجاورت آقا ابی عبداللّه الحسین ع به کربلا آمد ، در این مدت شش ماهی را که در کربلا بود اصلا از منزل بیرون نیامد حتی به صحن و سرای و حرم مطهر حضرت سیدالشهداء ع هم قدم نگذاشت و هر وقت که اراده زیارت عزیز زهرا سلام اللّه علیها داشت می رفت بالای بام خانه و از آنجا بحضرت سلام میداد و زیارت مینمود .
این خبر به گوش عالم بزرگوار و برجسته آن عصر مرحوم سید مرتضی رضوان اللّه تعالی علیه رسید ، حضرت سید مرتضی رضوان اللّه تعالی علیه بمنزل آن بنده خدای هندی آمد و او را ملامت و سرزنش نمود ، و فرمود : از آداب زیارت در مذهب اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام اینستکه داخل حرم شوی و عتبه و ضریح را ببوسی و این طریقه ای که توداری از برای کسانی است که در شهرهای دور دست هستند و راهی به این حرم مطهر ندارند و دستشان از اینجا کوتاه است .
آن بنده خدای هندی وقتی این حرفها را شنید گفت : ای سید هر چه از مال و منال دنیا میخواهی بتومیدهم ولی این خواهش را از من مکن و مرا از رفتن به صحن و حرم معاف دار ، سید مرتضی از این سخن متغیر شد و فرمود : من برای مال دنیا این حرف را نزدم و اگر کسی این عمل را انجام ندهد بدعت کرده و کسی را که دستور مرا اجرا نکند . منکر میدانم .
آن بنده خدای هندی وقتی این حرف را شنید آه سردی از جگر پردرد کشید سپس از جا حرکت کرد و به حمام رفت غسل زیارت کرد وبهترین لباسهای خود را پوشید و از خانه باپای برهنه باسکینه و وقار بیرون آمد و باخشوع و خضوع تمام و بانالە و گریه متوجه حرم حضرت ابی عبداللّه الحسین ع شد تا اینکه به در صحن مطهر آقا سید الشهداءع رسید به خاک افتاد و عتبه شریف را بوسید سپس ترسان و لرزان برخواست مانند جوجه گنجشکی که آن را در هوای سرد در آب انداخته باشند بارنگ و روی زرد و مانند کسی که ثلث روحش خارج شده باشد تا آنکه وارد کفشداری مطهر گردید باز مقابل درب حرم بسجده افتاد و زمین را بوسید مثل کسیکه در حال نزع جان و احتضار باشد برخواست خود را بر طرف ایوان مقدس حضرت کشید و با تمام مشقت و سختی خود را به در رواق رسانید و تا چشمش به قبر مطهر حضرت سید الشهداء ع افتاد آه اندوهناکی کشید و ناله جانسوزی مثل کسیکه بچه مرده داشته باشد زد ، سپس باصدای بلند و دلگداز گفت اَهذا مَصْرَعَ سَیدالشهداء اَهذا مَقتل سید الشهداء یعنی اینجاست جای افتادن حسین +ع است ؟ آیا اینجا جای کشته شدن حسین ع است سپس فریادی زد و افتاد و جان بجان آفرین تسلیم نمود و بشهدای آن زمین

ملحق گردید رحمة اللّه علیه . (3) من به قربان تو و گلهای پرپرت حسین
من به قربان تو و قاسم و اکبرت حسین
من به قربان تو و ناله یارب یاربت
من به قربان تن بخون شناورت حسین
من به قربان تو و با خون وضو گرفتنت
من به قربان تو و نماز آخرت حسین
بمیرم برات که لب تشنه تو را سر بریدند
مگر آب نبود از اول مهر مادرت حسین
بمیرم برات که خم شد کمرت تو علقمه
وقتی دیدی غرقه خون نعش برادرت حسین
شنیدم که کوفیان به بچه هات آب ندادند
تیرزدند بجای آب بحلق اصغرت حسین
شنیدم زمانیکه سر از تنت شمر می برید
می آمد تو قتلگه صدای مادرت حسین

مقرری گوشت

مرحوم فاضل نبیل وثقه جلیل آخوند ملا علی محمد طالقانی رضوان اللّه تعالی علیه از یکی از طلابی که ساکن صحن مطهر حایر آقا ابی عبداللّه الحسین ع بود نقل می فرمود : یک روزی از روزهائی که در حجره صحن بودیم و درس می خواندیم و در اوئل دوران طلبگیم بود امر معاش بر من تنگ شد بقدری که تمکن بر خرید قدری گوشت که یک شب بپزم و صرف کنم نداشتم و بوی گوشت که از همسایه هم حجره ایم که غذا می پخت بر مشامم می رسید بدنم می لرزید ، یک روز به این فکر افتادم که کبوترهای زیاد به صحن و حجره می آیند و اینها هم که صاحب و مالکی ندارند زیرا از صحراها می آیند و صید کردن حیوان صحرائی هم جایز است . چطور است ، ما از این کبوترها بجای گوشت استفاده کنیم و دلی از عزا در آوریم پس تصمیم گرفتم کبوترها را صید کنم ، ریسمانی به در حجره بستم و کبوتری به عادت سابقشان وارد حجره شد و من ریسمان را کشیدم در بسته شد و کبوتر را گرفتم سر آن را بریدم و پرهایش را کنده و او کبوتر را زیر ظرفی گذاشتم . که بعد آن را بپزم و بخورم نزدیکیهای ظهر بود گفتم باخیال راحت یک خواب قیلوله کنم و بعد آن را پخته و بخورم با همین خیال به خواب رفتم یک وقت در عالم رؤ یا دیدم آقا حضرت ابی عبداللّه الحسین ع وارد حجره شد و با حالت خشم آلود و غضبناک به من نگاه می کند ، فرمود : چرا کبوتر را گرفتی و کُشتی ؟ ! یعنی این کبوترها هم در پناه من و من صاحبان آنها هستم من از کار زشتی که کرده بودم از خجالت سرم را زیر انداختم و حرفی نزدم ، دوباره حضرت فرمود مگر باتو نیستم چرا کبوتر را گرفتی کشتی ؟ ! من باز سکوت کردم . حضرت فرمود : دلت گوشت می خواست که این کار را کردی ؟ دیگر این کار را مکن من روزی یک وُقیه گوشت به تو می دهم .

من از خواب بیدار شدم در حالیکه از زیادی خجالت لرزان و هراسان و از عمل خود نادم و پشیمان بودم ، پس برخواستم وضوگرفتم و به حرم مقدس آقا حضرت ابی عبداللّه الحسین سیدالشهدا ع رفتم ، و فریضه ظهرین را بعد از زیارت ادا کردم و از عمل خود توبه نمودم بعد به اراده حرم شریف حضرت عباس ع از حرم خارج شدم از بازار که می رفتم عبورم به دکان قصابی افتاده تا از در دکان قصابی گذشتم ناگهان قصاب مرا صدا زد اول اعتنائی نکردم دوباره صدا زد گفتم : بله آقا بفرمائید با بنده کاری داشتید . گفت بیا گوشت بگیر گفتم نمی خواهم گفت چرا ؟ گفتم پول ندارم گفت از تو پول نمی خواهم گوشت را در ترازو گذاشت و وزن کرد و گفت از امروز به بعد روزی یک وُقیه گوشت پیش من داری می

توانی بیایی ببری و چند بار تاکید کرد .
گوشت را گرفته آوردم حجره پختم و یکی از همسایگان حجره را هم دعوت نمودم و باهم خوردیم و بعد از من سؤ ال کرد از کجا آوردی به او گفتم یک نفر روزی یک وقیه گوشت قرار داده و که به من بدهد و آن هم برای من زیاد است . گفت : ما که باهم همسایه هستیم گوشت از تو و سایر چیزها مثل نان و مخلفات دیگر پای من و باهم سر یک سفره می نشینیم . گفتم مانعی ندارد و تا مدتها زندگی ما بر این منوال می چرخید و کم کم قضیّه گوشت را همه دوستان و آشنایان فهمیدند و من هم هوای مسافرت به ایران بسرم افتاد با خود گفتم که مقرری گوشت خود را تا یکسال بفروشم و پولش را خرج راه کنم .
رفتم یکی از طلبه ها را پیدا کردم و مقرری گوشت را به او فروختم که سیصدوشصت وقیه گوشت که نود حقه کربلا می شد و هر حقه پنج چارک من تبریز می شد که مجموع آن یکصد و دوازده من تبریزی و نصف من می شود فروختم به قیمت معین و معلوم پس آن طلبه را در مغازه آن قصاب بردم و به او گفتم : آن یک وقیه گوشت مقرری را تا مدت یکسال به این مرد بده . قصاب تا این حرف را از من شنید خندید و گفت آنکس که مرا امر به این کار کرده بود منع نمود . تا این حرف را شنیدم آه سردی از دل پر درد کشیده و برگشتم . چون شب شد مهموم و متفکر خوابیدم مولای خود آقا حضرت سید الشهداء ع را در خواب دیدم که به من نظر می کنند و فرمود خیال رفتن به ایران را داری ؟
از خجالت حرفی نزدم و سرم را زیر انداختم سپس فرمود خوب خوددانی اگر خواستی بمانی اینجا نان و ماستی پیدا می شود ، این را فرمود و از خواب بیدار شدم و از عمل خود نادم و پشیمان شدم که چرا دست خود را از خوان و عطای آن بزرگوار بریدم . (4) بهتر زنوکری تو نبود سعادتی
برتر ز دوستی تو نبود عیادتی
ازجان و دل غلامی توکردم اختیار
باکسی مرا به غیرتو نبود ارادتی
شاها اگر مرا نپذیری به نوکری
نبود مرا دگر به جهان هیچ حاجتی
باشم مریض وصل تو در بستر وصال
آیا شود زمن بنمایی عیادتی ؟
من دامنت رهانکنم تا بروز حشر
باشد مرا بسوی تو چشم شفاعتی
خواهم به وقت مرگ به فریادمن رسی
آسان کنی تومشکل من با اشارتی

کبوترها

نتیجة العلماء الاعلام حاج میرزا اسماعیل بن الحاج میرزا لطفعلی بن میرزا احمد مجتهد تبریزی فرمود : یکی از رفقای اهل تبریز که برادر مشهدی حسین ساعت ساز تبریزی که در صحن و سرای حایر آقا ابی عبداللّه الحسین ع بود و در یکی از حجرات آن ساعت سازی میکرد و از اعتبار خوبی هم در این باب برخوردار بود ، اتفاقی مبتلا به فلج شد و مدتی هم معالجه کرد ولی نتیجه ای نگرفت دیگر به دکترها مراجعه نکرد و از عافیت مایوس گردید مردم او را سرزنش کردند که چرا معالجه نمی کنی با اینکه این مرض قابل معالجه است و امید بهبودی هست .
گفت من از شفا ماءیوسم . سبب یاءس را پرسیدند ؟ گفت : من در این حجره ساعت سازی میکردم و این کبوترها خیلی به حجره می آمدند و اسباب و اثاثیّه مرا می شکستند و مرا اذیت می کردند . یک روز باخود خیال کردم که این کبوترها بلا صاحب و صحرایی هستند و صید کردن آنها جایز است ، روزی یک جفت از آنها می گرفتم و با عیال و اهل بیتم می خوردیم ، و این کار دو سود داشت یکی اینکه گوشت رایگان خورده ایم دوم اینکه اذیت آنها کمتر می شود ، پس دامی برای آنها پهن کرده و آنها را صید کردم و به این ترتیب روزی دوتا کبوتر صید می نمودم مدتها از این کارگذشت . یک شب در عالم خواب آقا سیدالشهداءع را زیارت نمودم که ناراحت به من نگاه کرده و فرمود این کبوترها از تو شکایت دارند ، آنها را اذیت مکن ، تا این حرف را شنیدم ترسیدم و هراسان از خواب برخواستم و از کرده خود پشیمان و تائب گردیدم مدتی این کار را رها کردم تا آنکه نفس مرا اغواء نمود که به خواب اعتباری نیست و در این باب شرعا جایز است باز شروع به صید کبوترها نمودم و می خوردیم تا آنکه باز یک شب دیگر عزیز زهرا آقا سید الشهداء علیهماالسلام را در خواب دیدم که تندتر از دفعه قبل به من نظر می کند و فرمود این کبوترها به من پناه آورده اند مگر نگفتم آنها را اذیت مکن و الا تو را اذیت می کنم باز ترسان و هراسان از خواب بیدار شدم نادم و تائب شدم . دوباره پس از مدتی باز نفس اماره در مقام وسوسه برآمد که این خواب بوده و معلوم نیست صحیح باشد و ما هم مجاورین در خانه آن حضرت هستیم و پناه به او آورده ایم و چطور می شود که کبوتر صحرایی را از ما منع نمایند و ما را به جهت آنها اذیت کنند باز به عمل سابق برگشتم دامی گذاشتم و دوباه مشغول صید شدم و این ناخوشی عارضم شد که جزای آن کار است . (5) بینش اهل حقیقت چو حقیقت بین است
در تو ببینند حقیقت که حقیقت این است

من اگر جاهل گمراهم اگر شیخ طریق
قبله ام روی حسین است و همینم دین است
ماسوا عاشقِ رنگند سوای تو حسین
که جبین و کَفَنت از خون سرت رنگین است
نه همین روی تو در خواب چراغ دل ماست
هر شبم نور تو شمعیست که بر بالین است
یادم از پیکر مجروح تو آید همه شب
تا دم صبح که چشمم به رخ پروین است

فاضل برغانی در کتاب محزن از مرحوم حضرت علامه مقدس اردبیلی رضوان اللّه تعالی علیه نقل کرده که علامه فرمود : در خزینه یکی از پادشاهان که علامه نخواسته اسم آن پادشاه را بگوید کتابی دیدم که این حدیث را در آن کتاب با آب طلا نوشته بودند که یحیی برمکی گفت با جابر بن عبداللّه انصاری برای زیارت آقا سید الشهداء ع به کربلا رفتم ، شب نوزدهم ماه صفر بود که به یک منزلی کربلا رسیدیم و در آنجا فرود آمدیم ، و منزل کردیم . هَمسرم خدیجه در آن سفر همراهم بود ، لهذا از برای او چادر و خیمه ای برپا نمودیم و من با جابر در گوشه ای نشسته بودم و باهم گفتگوی فردا را که وارد کربلا می شویم و به زیارت آقا و مولای خود حضرت سیدالشهداء ع فایز گردیم چه کنیم . . . در این صحبت ها بودیم که ناگهان صدای ناله و گریه همسرم را باصدای بلند شنیدم تا صدای او را شنیدم مضطربانه بسوی خیمه او دویدم خدیجه را سر برهنه و بر سینه کوبان و موپریشان مثل آدمهائی که مصیبتی به آنها وارد شده باشد دیدم ، پریشان خاطرتر شدم سبب گریه را پرسیدم ؟ گفت یحیی بنشین تا برایت بگویم ، وقتی نشستم ، گفت : ای یحیی خواب بودم الا ن در عالم رؤ یا حضرت فاطمه زهرا سلام اللّه علیها را دیدم که لباس سیاه پوشیده و موهایش پریشان بود و گریه و ناله کنان با چهار هزار حوریه وارد زمین کربلا شدند و چون چشم حضرت زهرا سلام اللّه علیها بر قبر فرزندش مظلوم کربلا افتاد خود را بربالای قبر آن سرور انداخت و نوحه و گریه سرداد و از سوزدل می فرمود : ای نور دیده مادر ، ای فرزند برگزیده مادر ، ای شهید بی مادر ، ای غریب بی مادر ، ای لب تشنه مادر ، فدای حلقوم بناحق بریده ات شوم ، بعد از من این مردم بی وفا بر تو رحم نکردند و از جد بزرگوارت شرم ننمودند ، ای فرزندم ترا با فرزندان و برادران و برادرزادگان و یاورانت لب تشنه مانند گوسفندان سر بریدند ، ای عزیز گرامی بعد از تو فرزندان خوردسالت را کی غمخواری نمود و خواهرانت را چه بر سر آمد ، ای فرزند بدن بی سرت را در میان خاک و خون چگونه ببینم .

ای یحیی آن مظلومه پس از گریه و زاری بسیاری پیش کسوت حوریان که طیبه نام داشت احضار نمود ، و فرمود ای طیبه برو سر قبر پدر بزرگوارم حضرت رسول اللّه ص و بگو که فاطمه بر سر قبر فرزندش حسین آمده که فردا روز اربعین تعذیه داری و عزاداری کند و انتظار قدوم شما را می کشند به حوریه دیگر فرمود : برو نجف اشرف و پدر حسین آقا امیرالمؤ منین ع را خبردار کن ، چون آن حوریه ها رفتند باز بی بی عالم فاطمه

زهرا سلام اللّه علیها خود را بر سر قبر فرزندش حسین ع انداخت و شروع به گریه و نوحه کرد ، که در این هنگام ، ناگهان مرد محاسن سفیدی بسرعت تمام آمد و بعد از آن یک بزرگوار دیگر رسید .
من از حوریه ای پرسیدم که آنها چه کسانی هستند ، حوریه گفت آنکه اول آمد آقا رسول اللّه ص است و آن دیگری آقا امیرالمؤ منین علی ع است و آن سبز پوش حضرت امام حسن ع می باشد ، سپس دیدم که رسولخدا ص تا پاره جگرش فاطمه زهرا سلام اللّه علیها را دید که خود را روی قبر فرزندش حسین ع انداخته وآنطور نوحه و زاری و بیقراری میکند ، فرمود : ای فاطمه اینقدر گریه وزاری مکن زیرا که ساکنان ملاء اعلی را به گریه و نوحه و خروش آوردی .
حضرت زهرا سلام اللّه علیها از شدت پریشانی خاطر ملتفت کلام پدر بزرگوار خود نشد ، پس حضرت رسول اللّه ص متوجه فرزندش امام حسن ع شد و فرمود ای فرزندم به مادرت بگو که از سر قبر برادرت برخیزد و کمتر گریه کند ، پس آن مظلوم و مهموم خدمت مادر آمد و فرمود : ای مادر منم فرزندت حسن که جگرم را پاره پاره کردند و از گلویم بیرون آمد ، ای مادر دیگر بس است از روی قبر برادرم سر بردار آن بی بی عالم سر از قبر برداشت و در حالیکه شیشه پر از آب در دست داشت . فرمود : ای فرزندم فدای جگر پاره پاره ات و حلقوم بناحق بریده برادرت شوم سپس آن شیشه را بدست امام حسن ع داد و فرمود : ای فرزندم این شیشه را نگهدار که آب چشم عزادران برادرت را در آن جمع کرده ام ، در این وقت ارواح پیغمبران و رسولان و مؤ منان گروه گروه باهودجها حاضرشدند و من از حوریه ای پرسیدم که اینها چه کسانی هستند ، آن حوریه گفت آنهائی که جلو هستند ارواح پیغمبران و آنان که پشت سر آنها هستند ارواح مؤ منین است و آنها که در هودجها هستند ارواح زنان مؤ منه هستند که بخاطر کمک و یاری بی بی عالم فاطمه زهرا سلام اللّه علیها در عزاداری فرزندش حسین ع آمده اند . سپس زنان از هودجها بیرون آمدند و در برابر بی بی زهرا سلام اللّه علیها ایستادند بر آن مظلومه سلام کردند و عزاداری و تعزیت گفتند و بر دور قبر آن مظلوم حلقه ماتم زدند و مشغول عزاداری شدند و من از خواب بیدار شدم . (6) دیده بریز اشک غم بهرعزای حسین

فاطمه نوحه سرا گشته برای حسین
به هرکجائی عزا شود برایش بپا
بال ملایک شود فرش عزای حسین
آتش غم شعله ور مراشود از جگر
یاد کنم هرکجا زنینوای حسین
ناله کنم های های گریه کنم زارزار
بربدن بی سرو بر شهدای حسین

ختم رسول مبین گفت به صوت حزین
ای پدر و مادرم باد فدای حسین

درد چشم

فاضل بزرگوار صاحب کتاب دارالسلام مرحوم شیخ محمود عراقی رضوان اللّه تعالی علیه در کتاب دارالسلام فرموده : در سال هزار و دویست و هفتادو دوم هجری که اوائل مجاورتم به نجف اشرف بود ، حقیر را رَمَدی درد چشم شدیدی عارض شد که تابحال مثل آن درد چشم را ندیده بودم که تقریبا شش روز طول کشید و شاید در این مدت نخوابیدم ، روزهای زیارتی مخصوصه آقا ابی عبداللّه الحسین ع هم نزدیک بود ، جمعی از طلاب بعیادتم آمدند یکی از آنها شمسیه حقیر را از برای سفرخواست ، گفتم خودم نیاز دارم ، گفت تو با اینحال چگونه می توانی بیائی ، گفتم هنوز ماءیوس نشده ام و بعد هم آنها رفتند اتفاقا منزل خالی بود و عیال هم نبود تنهائی و طول چشم درد و تنگی وقت زیارت و رفتن رفقا به کربلا باعث رقت قلبم شد ، بر خواستم و متوجه کربلا شدم عرض کردم السلام علیک یا ابا عبداللّه شنیده بودم در روز عاشورا در وقت اشتغال به غزوه جنگ کربلا سلطان قیس هندی در هندوستان به چنگال شیر مبتلا شد و استغاثه به جانب اقدست کرد او را دریافتی ، من که اراده زیارتت را دارم . . . این را گفتم و گریه گلویم را گرفت پس سر خود را بر پشتی گذاشتم خوابم برد و در اثنای خواب دیدم آقا حضرت سید الشهداء ابا عبداللّه الحسین ع بر بالای تل بلندی تشریف دارد و حقیر در وسط آن تل ایستاده ام پس آن حضرت با صدای بلند فرمود : بیا حقیر به زبان حال نه مقال گویا عرض کردم با این چشم رمد آلود چگونه بیایم .
ناگاه آن بزرگوار به سرعت از بالای آن تل به نزد من آمد و انگشت مبارک را بر پشت چشم من نهاده مانند کسی که حفته دست گذاشته که بیدار شود از خواب بیدار شدم چشمم را باز کردم هیچ دردی در آن احساس نکردم و عرصه اطاق و فضای خانه را روشن دیدم شکر خدا را به جا آوردم ، زود بر خواستم وضو گرفتم و خود را به حرم رساندم آن طلابی را که به عیادتم آمده بودند در حرم دیدم که برای وداع از آقا امیرالمؤ منین ع آمده بودند چون مرا دیدند تعجب کردند و گفتند تو یک ساعت پیش به آن حالت بودی چطور شد که این طور شدی گفتم شنیدید که ماءیوس نیستم الحمد لله خداوند به من عافیت داد پس از حرم بیرون آمدیم آنها در همان روز از راه آب رفتند و حقیر فردای آن روز از راه خشک رفتم و یک روز زودتر از آنها وارد کربلا شدم . (7) به قربان جود و سخایت حسین

نظر کن به من از عنایت حسین
بسوی تو دست نیازم بود
تو سلطانی و من گدایت حسین

شهید توام ای شهید خدای
دهم جان به شوق لقایت حسین
غم بی کسی را زخاطر برم
دمی بشنوم گر صدایت حسین
امید دل نا امیدان ببین
چسان میدهم جان برایت حسین
بری از همه آرزوهای خود
هر آن دل که شد آشنایت حسین

حاج شیخ جعفر شوشتری(ره)

علامه محقق حاج شیخ محمد تقی شوشتری در کتاب آیاتٌ بیّنات فی حقیقة بعض المنامات صفحه صدو چهل و سه می نویسد : مرحوم آیة اللّه العظمی حاج شیخ جعفر شوشتری نور اللّه مرقد ، الشریف صاحب کتاب خصائص الحسینیه که خود به حق نابغه عصر و زمان خویش بوده می فرماید : یک روز که از تحصیلات علمی در نجف اشرف فارغ شدم و به وطن خویش شوشتر مراجعت نمودم با تمام وجود دریافتم که می بایستی در هرچه بیشتر آشنا کردن و مردم با معارف حقه اسلام انجام وظیفه بنمایم لذا روزهای جمعه و بعدها با رسیدن ماه مبارک رمضان به خاطر این مهم ، تفسیر صافی را به دست می گرفتم و از روی آن مردم را موعظه می کردم و در آخر گفتار برای اینکه به قول مشهور هر غذائی نیاز به نمک دارد و نمک مجالس وعظ و ارشاد ، ذکر مصائب مولی الکونین حضرت ابی عبداللّه الحسین ع است ، ناچار بودم از کتاب روضة الشهداء کاشفی نیز مقداری مرثیه بخوانم . ماه محرم را هم که در پیش بود بدین طریق گذرانیدم متاسفانه به هیچ وجه تحمل جدائی از کتاب را در وقت منبر نداشتم ، یعنی بدون در دست داشتن کتاب نمی توانستم مردم را موعظه کنم . از طرفی مردم هم بهره کافی نمی بردند ، تا اینکه یکسال به همین منوال گذشت ، سال بعد نزدیکی ماه محرّم با خود گفتم تا کی می بایستی کتاب در دست بگیرم و از روی آن صحبت کنم و نتوانسته باشم از حفظ منبر بروم باید اندیشه ای بنمایم و خود را از این مخمصه نجات دهم ، هرچه در این باره فکر کردم به جائی نرسیدم و راه چاره ای ندیدم و در اثر فکر کردن خستگی سر تا سر وجودم را فرا گرفت ، در این حال از شدت نگرانی به خواب رفتم و در عالم رؤ یا دیدم که در زمین کربلا هستم . آنهم درست در موقعی که موکب آقا ابی عبداللّه الحسین ع آنجا نزول اجلال کرده چشمم به خیمه ای که بر افراشته بودند متوجه دشمنان که با صفوفی فشرده مقابل آن خیمه ایستاده اند جلورفتم و داخل خیمه شدم . دیدم حضرت در آنجا نشسته اند بعد از سلام و معانقه آن حضرت مرا در نزدیکی خود جای دادند و به حبیب بن مظاهر رحمة اللّه علیه فرمودند فلانی اشاره به من کردند مهمان ما می باشد از مهمان می بایستی پذیرائی کرد . آب در نزد ما پیدا نمی شود و لکن آرد و روغن موجود است برخیزید با آنها بر ایشان طعامی درست کن ، حبیب بن مظاهر حسب الامر حضرت از جای بر خواست و بعد ازچند لحظه به داخل خیمه آمدند و طعامی با خود آوردند و آن را در پیش روی من گذاشتند فراموش نمی کنم که قاشقی هم در ظرف طعام بود چند لقمه از آن طعام بهشتی صفت

خوردم سپس بلافاصله از خواب بیدار شدم دریافتم که از برکت زیارت آن حضرت مُلْهِم به نکات و لطائف و کنایاتی در آثار اهلبیت معصومین صلوات اللّه علیهم اَجمعین شده ام که تا به حال به هیچ کس بر فهم آنها از من پیشی نگرفته و دلیل بر این گفتار کتاب خصائص الحسینیه و شصت مجلس و سی مجلس و چهار مجلس همه از ترشحات و قلمی ایشان هستند . (8)

ای حسین جانم ، جان به قربانت
جان به قربان لطف و احسانت
ای عزیز فاطمه دستم به دامانت
ای عزیز فاطمه دستم به دامانت
من به قربان کربلای تو
یار و انصار با و فای تو
اشک غم ریزم از برای تو
غرقه خون شد پیکر پاک جوانانت
من به قربان شاهدان تو
و آن همه اشک عاشقان تو

درخت خون گریه می کند

شگفت انگیزتر اینکه آثار دگرگونی اجسام از شهادت آقا امام حسین ع پس از گذشت چهارده قرن هنوز در گوشه و کنار به چشم می خورد یکی از آنها جاری شدن خون از درخت چنار زر آباد است . زر آباد یکی از قصبات قزوین و در نزدیکی قلعه الموت است که هر سال روز عاشورا هزاران نفر برای مشاهده چنار خونبار به آنجا می روند و روان شدن خون را از درخت به چشم خود می بینند .
آیة اللّه فقید سید موسی زرآبادی در کتاب کرامات به تفصیل از جاری شدن خون از درخت چنار در روز عاشورا گفتگو کرده از پدرش سید علی و از جدش سید مهدی نقل کرده که در هیچ سالی این موضوع تعطیل نشده است ، این کتاب چاپ شده و خطّی آن در کتابخانه پسرش سید جلیل زرآبادی در قزوین موجود است . آیة اللّه مظفّری فشرده آن را در کتاب ایضاح الحجّة آورده است مرحوم آیة اللّه العظمی مرعشی نجفی در حاشیه عروه به هنگام بر شمردن خون های پاک می نویسد :
همچنین است خونی که از درختی موجود در قریه زرآباد از توابع قزوین خارج می شود . نویسنده سطور مقدمةً خصائص الحسینیه سال گذشته با جمعی از دوستان به زرآباد رفته و روان شدن خون را از این درخت با چشم خود دیده است و از خوانندگان کتاب دعوت می کند که روز عاشورا را به زرآباد رفته این درخت را با چشم خود ببینید این درخت در کنار قبر مطهر امام زاده ای مشهور به علی اصغر بن موسی بن جعفر ع قرار دارد و ظاهرا بیش از ششصد یا هفتصد سال از عمرش گذشته است در سال گذشته که این ناچیز افتخار حضور داشته درست لحظه اذان صبح خون جاری شد و بیش از چهار ساعت ادامه داشت . (9) شهر پر ولوله آفاق پر از شور ونواست

ماتم کیست خدایا که جهان پرغوغاست
گرچه در روضه فردوس نباشد غم و رنج
اهل فردوس غمینند خدایا چه عزاست
ماتم کیست که خون می رود از چشم رسول
عرش ماتمکده جبریل امین نوحه سراست
ای دریغا که شد از سم ستوران پامال
تن شاهی که از او آدم و عالم برپاست
از چپ و راست بجز نیزه و شمشیرندید
هرچه افکند در آن دشت نظراز چپ و راست

زین مصیبت نه همی خلق که خلق ملکوت
جای اشک از مژه ارخون می فشانند رواست

بدن حضرت رقیه(ع)

مرحوم شیخ احمد کافی این شهید گمنام و سرباز واقعی امام زمان و عاشق ولی عصر عجل اللّه تعالی فرجه الشریف و واعظ شهیر و شهید در راه دین رضوان اللّه تعالی علیه فرمود : مرحوم سید هاشم رضوان اللّه تعالی علیه یکی از علماء بزرگ شیعه شام بود که سه دختر‌داشته ، می گوید یکی از دخترهایم خواب رفت یک شب بیدار شد صدا زد : بابا در شب بی بی رقیه را خواب دیدم . بی بی به من فرمود : دختر به بابات سیدهاشم بگو آب آمده در قبر من و بدن من نارحت است قبر مرا تعمیر کنید . بابا اعتنائی نکرد ، مگر می شود با یک خواب دست به قبر دختر امام حسین ع زد .
فردا شب دختر و سطی همین خواب را دید : باز بابا اعتنایی نکرد . شب سوم دختر کوچولوی سید این خواب را دید شب چهارم خود سید هاشم می گوید خوابیده بودم یک وقت دیدم یک دختر کوچولو دارد می آید این دختر از نظر سِنّی کوچک است اما آنقدر با اُبهت است باصولت و جلالت دارد می آید رسید جلوی من به من فرمود سید هاشم مگر بچه هایت به تو نگفتند که من ناراحتم قبر مرا تعمیر کن ؟
گفت : من با وحشت از خواب پریدم رفتم والی شام را دیدم جریان را گفتم والی نامه نوشت به سلطان عبد الحمید ، سلطان جواب نوشت برای والی که ما جراءت نمی کنیم اجازه نبش قبر بدهیم به همین آقای سید هاشم بگوئید خودش اگر جراءت می کند قبر را نبش کند و بشکافد پائین برود قبر را تعمیر کند مادست نمی زنیم سید هاشم چند تا از علمای شیعه را دید ، اینها حرم را قُرُقْ کردند ، ضریح را کنار گذاشتند کلنگ به قبرزدند ، مقدار کمی که قبر را کندند آثار رطوبت پیدا شد ، پائین تر رفتند ، دیدند آب آمده در قبر بدن بی بی در کفن لای آب افتاده ، سید هاشم رفت پائین دستهایش را برد زیر بدن این سه ساله ، بدن را با کفن از توی آبها آورد بیرون ، روی زانویش گذاشت ، آب قبر را کشیدند ، نزدیک ظهر شد ، بدن را گذاشتند در یک پارچه سفید نماز خواندند ، غذا خوردند ، دو مرتبه آمد بدن را گرفت روی دستش ، تا غروب اینها مشغول بودند ، تا سه روز قبر را تعمیر کردند ، و به جای آب گُلاب مصرف می کردند ، و گِل درست می کردند و قبر را می ساختند ، جلوگیری از آن آبها شد و قبر ساخته شد ، یک تکه پارچه دیگر سیدهاشم از خودش آورد ، روی کفن انداخت ، بدن را برداشت ، در قبر گذارد . علمای شیعه می گویند در این چند روز همه گریه می کردند سید هاشم هم همینطور ، اما روز سوم وقتی سید هاشم بدن را در قبر گذاشت و آمد بیرون دیگر داد می زد گفتم سید هاشم چی شده چرا

فریاد می زنی ؟ گفت به خدا دیدم آنچه شنیده بودم ، این کلمه را بگویم امروز آتشت بزنم هِی داد می زد رفقا به خدا دیدم آنچه شنیده بودم . گفتیم سید هاشم چه دیدی ؟ گفت به خدا وقتی این بدن را بردم در قبر دستم را از زیر بدن بیرون کشیدم یک مقدار گوشه کفن عقب رفت دیدم هنوز بدنش کبود و سیاه است ، هنوز جای آن تازیانه ها روی بدن این سه ساله باقی است . (10) عمه جون بیابیین مهمون برامون آمده
یک سَرِ غرقه به خون تو غمسرامون اومده
بگو بچه ها دیگه گریه و زاری نکنین
از عزا بیرون بیان آخه بابامون اومده
مادر علی بیاد سراغ اکبر بگیره
اینکه توی طبقه از کربلامون اومده
نباید کسی دیگه تو این خرابه بمونه
اونکه ما رو ببره به خونهامون اومده
بگو بچه ها بیان پاها مونونشون بدیم
اونکه مرهم بزاره به زخم پامون اومده
عمه جون هرچی می خوای شکایت ازدشمنابکن
اونکه ویران کنه کاخ دشمنامون اومده
امشب از هر طرفی صدای یا حسین میاد
کربلائی که شده نوحه سرامون اومده

دانشمند توانا شهید حاج شیخ احمد کافی رضوان اللّه تعالی علیه فرمود یکی از منبری های مهم تهران مرحوم حاج شیخ علی اکبر ترک بود خیلی منبر خوبی بود او دو خوبی داشت یکی آدم رشید بود دوم آدم متدینی بود ، عالی بود ، حاج شیخ علی اکبر تبریزی آن سال که من نجف بودم ایام فاطمیّه عراق می آمد فاطمیه اول را کربلا منبر می رفت فاطمیه دوم نجف ، من از خودش شنیدم .
مرحوم حاج شیخ علی اکبر تبریزی می گفت : من جوان بودم تبریز منبر می رفتم ماه رمضان تا شب بیست و هفتم ماه رمضان پیش نیآمد ما شبی نامی از آقا امام حسین ع ببریم غرضی هم نداشتم زمینه حرف جور نشد منبراست گفت همان شب بیست و هفتم رفتم خانه خوابیدم در عالم رؤ یا مشرف شدم محضر مقدس بی بی فاطمه سلام اللّه علیها سلام کردم حضرت کِدرانه جوابم داد . گفتم بی بی جان من از آن نوکرهای بی ادب نیستم اسائه ادبی خیال نمی کنم از من سر زده باشد که از من کدر شده باشید . چرا این طور جواب مرا می دهید ؟
حضرت فرمود : حاج شیخ مگر حسن پسر من نیست ؟ فهمیدم کار از کجا آب خورده چرا یادی از حسنم نمی کنی ؟ حسنم غریب است حسنم مظلوم است . (11) شهی که بود ز جانها لطیف تر بدنش
شدی بسان زمرد ز زهر کینه تنش
امام دوم و سبط رسول و پور بتول
که ذوالجلال بنامید از ازل حسنش
روا نبود که آبش بزهر آلایند
کسی که فاطمه دادی زجان خود لبنش
فلک بدست حسن داد تا که کاسه زهر
بریخته جگر پاره پاره در لنگش
چه حرفها که شنیداززبان دشمن و دوست
که سخت تر بدی از زخم نیزه بر بدنش
زبسکه جام بلانوش کرد و صبر نمود
فزون زجد و پدر بود گوئیا محنش
کمان جور کشیدند بر جنازه او
که پاره پاره زپیکان تیر شد کفنش

شفای حضرت زینب(س)

حضرت حجة الاسلام حاج شیخ محمد تقی صادق در تحقیقاتی که در مورد داستان ذیل کرده و برای مرحوم آیة اللّه العظمی بروجردی نوشته و فرستاده که ترجمه آن اینست . که معظم له بعد از سلام و درود به مخاطب خود و به تمام مؤ منین ازشیعه آل محمد علیهم السلام چنین می نویسد : و تقدیم می دارم بسوی تو کرامتی را که هیچ گونه شک و شبهه ای در او نباشد و آن کرامت از علیا مکرمه حضرت زینب سلام اللّه علیها بانوی بانوان عالم و برگزیده امت است و آن قضیه اینست که : زنی به نام فوزیة زیدان از خاندان مردمی صالح و متقی و پرهیزکار در یکی از قراء روستاهای جبل عامل بنام جویة مبتلا به درد پای بی درمانی شد تا به جائی که به عنوان عمل جراحی متوسل به بیمارستانهای متعددی گردید ولی نتیجه این شد که سستی در رانها و ساق پای وی پدید آمد و هیچ قادر به حرکت نبود مگر اینکه نشسته و به کمک دو دست راه می رفت و روی همین اصل بیست و پنج سال تمام خانه نشین شد و به همان حال صبر می کرد و مدام با این حال می بود تا اینکه عاشورای آقا ابی عبداللّه الحسین ع فرا رسید ولی او دیگر از مرض به ستوه آمده بود و عنان صبر را از دست او گرفته ناچار برادران و خواهران خود را که از خوبان مؤ منین به شمار می روند خواست و از آنان تقاضا کرد که او را به حرم حضرت زینب علیهاالسلام در شام برده تا در اثر توسل به ذیل عنایت دختر کبرای علی ع شفا یافته و از گرفتاری مزبور بدر آید ولی برادران پیشنهاد وی را نپذیرفتند و گفتند که شرعا مستحسن نیست که تو را با این حال به شام ببریم واگر بناست حضرت تو را شفا دهد همینجا که در خانه ات قرار داری برای او امکان دارد .
فوزیه هرچه اصرار کرد بر اعتذار آنان می افزود ناچار وی خود را به خدا سپرده و صبر بیشتری پیشه کرد تا اینکه در یکی از روزهای عاشورا در همسایگی مجلسی عزائی جهت حضرت سید الشهداء ع بر پا بود فوزیه به حال نشسته و به کمک دو دست به خانه همسایه رفت ، از بیانات وعاظ استماع کرد و دعا کرد و توسل نمود و گریه زیادی کرد ، تا اینکه بعد از پایان عزاداری با همان حال به خانه بر می گردد . شب با حال گریه و توسل بعد از نماز می خوابد و نزدیک صبح بیدار می شود که نماز صبح را بخواند می بیند هنوز فجر طالع نشده او به انتظار طلوع فجر می نشیند در این اثناء متوجه دستی می شود که بالای مچ وی را گرفته و یک کسی به او می گوید : قومی یا فوزیه برخیز ای فوزیه . او با شنیدن این سخن و کمک آن دست فوری بر می خیزد و به دو قدمی خود می ایستد و از عقال و پای

بندی که از او برداشته شده بی اندازه مسرور و خوشحال می شود . آن وقت نگاهی براست و چپ می کند احدی را نمی بیند سپس رو می کند به مادرش که در همان اطاق خوابیده بود و بنا می کند به اللّه اکبر و لا اله الا اللّه گفتن وقتی که مادرش او را به آن حال دید مبهوت شد سپس از نزد مادرش بیرون دوید و به خارج از خانه رفت و صدای خود را به اللّه اکبر و لا اله الا اللّه بلند کرد تا اینکه برادرانش با صدای خواهر بسوی او می آیند وقتی آنان او را به آن حال غیر مترقبه دیدند صدا به صلوات بلند کردند آنگاه همسایگان خبردار می شوند و آنها نیز صلوات و تهلیل و تکبیر بر زبان جاری می کنند این خبر کم کم به تمام شهر رسید و سایر بلاد و قراء مجاور نیز خبر دار می شوند و مردم از هر جانب برای دیدن واقعه می آیند و تبرک می جویند و خانه آنها مرکز رفت و آمد مردم دور و نزدیک می شود پس سلام و درود بی پایان بر تربت پاک مکتب وحی حضرت زینب سلام اللّه علیها باد . (12) به اهل ذکر بگو مجلس دعا اینجاست

سعادت ار طلبی راه و راهنما اینجاست
بدست غیب زده پرچم سیه بربام
عزا وماتم سلطان کربلا اینجاست
به دردمند ومریض و زپا فتاده بگو
کسی که درد ترا می کند دوا اینجاست
ستاده صاحب بزم عزادراین مجلس
نظاره گر ، به رخ یک یک شما اینجاست
به چشم دل اگر ای دوست نظاره کنید
ستاده فاطمه با جامه سیاه اینجاست
به سوی غیر مکن رو برای حاجت خود
بیا به بزم محبت که آشنا اینجاست

یهودیان مسلمان شدند

در یکی از روزنامه های کثیر الانتشار ایران اطلاعات ص 10 ، دی ماه شماره 11279 1342 مسلمان شدن یک خانواده یهودی را اعلام کرد که عده زیادی زن و مرد در حیاط مسجد صدر الامور آبادان جمع شده بودند و درباره افراد یک خانواده یهودی که بدین اسلام مشرف شده و برای اداء نماز بمسجد آمده بودند گفتگو میکردند ، وقتی افراد این خانواده نماز گزاردند و از مسجد خارج شدند از آنها در مورد علّت و کیفیت تشرف بدین اسلام سؤ ال شد و یکی از آنها که معلوم بود بزرگ خانواده است گفت من و همسرم که دارای دو فرزند هستیم قبل از آنکه بدین مبین اسلام مشرف شویم در بغداد سکونت داشتیم وقتی کاخ ریاست جمهوری عراق بمباران گردید و حکومت نظامی اعلام شد از شدت ترس مغازه طلافروشی خود را که از مغازه های معتبر بغداد بود بستم و تعطیل و بامید خدا رها کردم و بخانه پناه بردم ولی دو روز بعد بمغازه رفتم متوجه شدم از طلاآلات و نقدینه ام اثری نیست .
چند روزی من و همسرم و فرزندانم در ناراحتی و اندوه بسر می بردیم یکشب که از فرط ناراحتی گریه زیادی کردم و با چشمهای اشک آلود خوابیدم در عالم رؤ یا بخاطرم آمد که بزیارت مرقد مطهر امام حسین ع بروم طلاآلات و نقدینه ام را بدست خواهم آورد پس از آنکه از خواب بیدار شدم جریان را با همسرم در میان گذاشتم و فردای آن روزبار سفر بستم و عازم کربلا شدیم و بزیارت مرقد مطهر حضرت امام حسین ع نائل آمدیم سپس با اتومبیل بنجف اشرف مشرف شدیم و ضمن اقامت در آن شهر بسراغ یکی از دوستان قدیمی خود که از زرگرهای معروف نجف است رفتیم و ساعتی در مغازه او نشستیم اما موقعیکه قصد داشتم با او خدا حافظی کنم و ازمغازه بیرون آیم زن و مرد شیک پوشی وارد مغازه شدند و از دوستم خواستند تا مقداری جواهرات و طلاجات آنان را خریداری کند چون دوستم قصد خرید نداشت من با آنان وارد معامله شدم ولی وقتی طلاجات مذکور را که در یک جعبه بزرگ قرار داشت بدقت نگاه کردم متوجه شدم طلاجاتی است که از مغازه ام به سرقت برده اند بلافاصله جعبه را برداشتم و از مغازه بیرون رفتم تا پلیس راخبر کنم ولی آن دو نفر قبل از آنکه بدام ماءمورین بیافتند فرار را بر قرار ترجیح دادند و متواری شدند باین ترتیب همانطور که در خواب بذهنم خطور کرده بود جواهر وطلاجات مسروقه را پیداکردم . من و فرزندانم و همسرم بدین مقدس اسلام مشرف شدیم این مرد اضافه کرد قبلا نامم سالم الیا هو بود و همسرم هیلانام نام داشت ولی حالا نام من محمد و همسرم زهرا می باشد

. (13) ای عزیز فاطمه ای زاده شیر خدا
کن روا حاجات ما
ازره لطف و کرم حاجات ما راکن روا
کن رواحاجات ما
ماعزاداران اصحاب و جوانان توایم
از محبان توایم
حسرودنیا و دین مادیده گریان توایم
از محبان توایم
تو امام و رهبری ای پیشوا و رهنما
کن رواحاجات ما

شفای ضعف چشم

آقای حاج میرزا مهدی بروجردی نزیل قم که از علماء و بزرگان حوزه علمیه و صاحب تاءلیفات عدیده است من جمله اسلام و مستمندان که در آن نوشته است ، در سن بیست سالگی در اثر ضعف چشم محتاج بعینک شدم و بالنتیجه لازم دانستم که برای علاج آن اقدام عاجلی بعمل آورم برای این منظور باطباء مخصوص چشم مراجعه کردم ولی بعد از مداوای زیاد نتیجه مثبت بدست نیامد و برای خواندن خطوط و دیدن افراد نیازمند بعینک بودم ، تا اینکه سالی بعد از مراجعت از مکه از طرف کویت بکاظمین مشرف شدم ، نزدیک اربعین که شب زیارتی قبر امام حسین ع است باید در چنین شبی درک فیض کرد ، مردم از اطراف بکربلا میرفتند تا فیوضات آن شب و عنایات و الطاف الهی در حرم امام حسین ع بهره مند باشند منهم بهمین منظور عازم شدم که تا بتوانم بلکه شفای ضعف چشم خودم را در کنار آن مرقد مطهر از خدای متعال بخواهم و باتوسل بذیل عنایت آقا سید الشهداء ابا عبداللّه الحسین ع خدا حاجتم را برآورد ، عصر روز نوزدهم صفر بود به عزم کربلا کاظمین را ترک گفتم . وسیله ما باقطار راه آهن بود معلوم است که قطار برای پیاده و سوار کردن مسافرین ایستگاههای متعدد دارد ، از آنجائیکه شب اربعین بود . جمعیت زیادی که ازدهات مجاور می آمدند در ایستگاهها برای سوارشدن بقطار ایستاده بودند بهرحال جمعیت زیادی داخل قطار را پرکرده تا بحدیکه در داخل کوپه های مسافربری جانبود و مادر کوپه ای بودیم که محل بارچهار پایان بود و صندلی هم نداشت و مردم اکثرا سراپا ایستاده بودند در راهرو و کوپه ها هیچ جای اضافی نبود در عین حال باز در هر ایستگاه بر جمعیت و تزاحم افزوده میشد خصوصا در یکی از ایستگاه ها بعضی از اعراب بَدَوی و کثیف باپای برهنه و گل آلود سوار شدند و بعضی ها را در داخل کوپه ای که ما بودیم جا کردند البته وضع لباس و اندام آنها نحوه ای بود که من واقعا متنفر بودم و با خود میگفتم که اینها کی هستند و باپاهای گل آلود میخواهند بکجا بروند ؟ !
با این وضع چه زیارتی ؟ آیا اینها از زوار محسوبند ؟ ! در این فکر بودم که ناگاه بفکرم رسید که لباس و صورت و تجملات ظاهری نشانه آدمیت نیست ،

تن آدمی شریف است بجان آدمیت
نه همین لباس زیباست نشان آدمیت

از کجا که اینها زائر واقعی امام حسین ع نباشند چه بسا مردمی بزیارت می روند که صاحب تجملند ولی در اثر خبث باطنی زائر نیستند پس اینها

راسبک نشمار شاید تقربشان نزد حق زیادتر باشد ، و دمی از این اندیشه آرام گرفتم بعد بیاد این افتادم که من در سن بیست سالگی و گل جوانی بضعف چشم گرفتار شدم . خدایا می شود بر من توجهی کنی و در اثر توکل بامام حسین ع سلامت چشم را بمن باز دهی آیا توسل من امشب نتیجه دارد ؟ آیا امام حسین ع به من عنایتی می فرماید ؟ آیا خدا امشب حاجتم را بر می آورد اجابت دعا که در تحت قبه و بارگاه حضرت امام حسین ع از وعده های حق است ، ناگاه بخود گفتم بزیارت میروم که عرض حاجت کنم وه چه مقام بزرگی وه چه حاجت کوچکی مقام رفیع و بلند اباعبداللّه جانباز زکوی حق کجا شفای ضعف چشم ، چه انتظار و خواسته کوچکی برای نیل به این حاجت می توانم بخواست خدااز زوار حضرتش استفاده کنم در این حال باقلبی دور از شائبه باصفای باطنی و معنوی باتوجه بمقام زائرین آن حضرت چشمم بر خورد به پای یکی از مسافرین کربلا که پایش گل آلود بوده آهسته دست بردم و به مقدار عدسی از گل خشکیده پای او را برداشتم و در دست سرمه کردم و با دست چپ عینک از چشم برداشتم و بادست راست آن خاک را بچشم مالیدم ، مالیدن همان شد خوب شدن و رفع ضعف چشم هم همان دیگر نیازی به عینک پیدانکردم اللهم ارزقنا زیارة قبره و شفاعة جده آمین رب العالمین . (14) من ذاکر و مداح و ثناخوان حسینم
من خاک کف پای غلامان حسینم
یک دست کتاب اللّه و یک دست به عترت
در محفل پر فیض محبّان حسینم
این فخر مرا بس که در این ره اعظم
یک عمر سر سفره احسان حسینم
با آب ولایش بسرشتند گلم را
زین روست که در خط عزیزان حسینم
در سفره من هر شبه نان و نمک اوست
عمریست نمک خوار نمکدان حسینم

ماءیوس از معالجه

دانشمند محترم حضرت حجة الاسلام حاج آقای لنگرودی فرمود : یکی از مطالبی که از مسموعات حقیر است و قطعا واقعیت دارد اینست که در حدود ده سال قبل شخصی ثقه و راستگو که معروف به سردار بود و حدود صدسال از عمرش میگذشت و فعلا برحمت ایزدی پیوسته خدای رحمتش کند برای بنده نقل میکرد : روزی دخترم مرض سختی گرفت بطوریکه تمام دکترهای حاذق تهران از معالجه اش ماءیوس شدند و از دادن نسخه خودداری کردند ولی در اثر شدت علاقه نتوانستم از او دل برگیرم و از طرفی چون محبت محمد و آل محمد ص در سرشت و نهادم بود روزی باقلبی شکسته و پریشان دراطاق خلوتی نشستم و یک استکان بدست گرفته و یک یک از مصائب حضرت سید الشهداء اباعبداللّه الحسین ع را بیاد می آوردم متاءثر شده و در حال تاءثر گاهی بیاد علی اکبر و ناکامی او و گاهی بیاد علی اصغر و تشنه کامی او و گاهی بیاد حضرت زینب و پریشانی او و گاهی بیاد ابوالفضل و ناامیدی او و . . . . تا اینکه اشکم سیل آسا جاری گردید ، موقع را مغتنم شمرده استکان را زیر دیده گانم قرار دادم و اشکها را در استکان جمع نمودم ، بعد از این عمل ببالبین دختر مریضم آمده و با قاشق کوچکی از همان اشک چشم که در راه مصائب حضرت امام حسین ع ریخته بودم در دهان مریضه ریختم طولی نکشید که دوچشم باز کرده و بمن سلام کرد ، پرسیدم حالت چطور است ؟ گفت قلبم روشن شده از آن روز به بعد بحمد اللّه کم کم کسالت او مرتفع گردید و شفای کامل نصیبش شد منهم شکرانه چنین موهبتی را بجای آورده و از نگرانی واندوه نجات یافتم . (15) ای که بر درد دل عاشق بیچاره دوائی
پسر فاطمه و سبط رسول دوسرائی
نور چشمان علی ونبی و حضرت خاتم
کشتی راه نجات تو و مصباح هدائی
فخر دین ، نور مبین ، شافع امت ، یم رحمت
به حیات وبه ممات و به صراط و به جزائی
نَبی ات خواند حسین از من و من هم زحسینم
جان پیغمبر و قلب علی و خون خدائی
ای امید دل غمدیده عشاق جگر خون
چه شود گر نظر لطف سوی مابنمائی

مرحوم فیض الاسلام از علماء وارسته و سید بزرگواری است که تاءلیفات بسیاری دارد منجمله کتابهای معروف وی ترجمه و خلاصه تفسیر قرآن عظیم و ترجمه و شرح نهج البلاغه و ترجمه و شرح صحیفه کامله سجّادیه و ترجمه خاتون دو سرا میباشد ، این بزرگوار در تاریخ شب یکشنبه بیست و پنجم ماه صفر هزار وسیصد و نود و پنج هجری قمری کتاب ترجمه خاتون دو سرا را تمام کرده و در مقدمه نوشته بیش از دوازده سال پیش به درد شکم گرفتار شدم و مُعالَجه اَطِبّاء سودی نبخشید برای استشفاء به اتفاق و همراهی اهل بیت و خانواده به کربلاء مُعَلّی مشرف شدیم ، در آنجا هم سخت مُبتلی گشتم ، روزی دوستی از زائرین در نجف اشرف ، من و گروهی را به منزلش دعوت نمود با اینکه رنجور بوده رفتم ، در بین گفتگوی گوناگون یکی از عُلماء رحمة اللّه علیه که در آن مجلس بوده فرمود : پدرم میگفت : هرگاه حاجت و خواسته ای داری خدای تعالی را سه بار بنام علیا حضرت زینت کبری سلام اللّه علیها بخوان بی شک و دو دلی ، خدای عزّوجل خواسته ات را روا میسازد از این رو منهم چنین کرده و شِفاء و بهبودی بیماریم را از خدای تعالی خواستم ، و علاوه بر آن نذر نموده و با پروردگارم عهد و پیمان بسته که اگر از این بیماری بهبودی یافته کتابی در احوال سیده معظمه صلوات اللّه علیها بنویسم تا همگان از آن بهرمند گردند ، حمد و سپاس خدای جل شاءنه را که پس از زمان کوتاهی شِفا یافتم .
از بسیاری اشتغال و کارها و نوشتن و چاپ و نشر کتاب ترجمه و خلاصه تفسیر قرآن عظیم به نذر خود وفاء ننمودم تا اینکه چند روز پیش یکی از دخترانم مرا آگاه ساخت که به نذر وفا ننموده من هم از خدای عَزَّاسمهُ توفیق و کمک خواسته بنوشتن آن شروع نمودم و آن را کتاب ترجمه خاتون دو سرا سیّدتنا المعصومه زینب الکبری ارواحنا لتراب اقدامها الفداء نامیدم . (16) کیست زینب ، واله و شیدای حق

همچو مادر عصمت کبرای حق
کیست زینب ، بنت زهرای بتول
دخت حیدر ، پاره قلب رسول
کیست زینب ، زاده بیت الحرام
حورزمزم ، دختر رکن و مقام
کیست زینب ، مظهر صبر خدا
بر زمین و آسمان فرمانروا

تاج فخر دانش و عقل و ادب
زان عقیله داده شد او را لقب

درمان مرض

از حارث بن مغیره بصری روایت شده که گفت : من به آقا امام صادق ع عرض کردم من مردی هستم که به علل مزاجی به بیماری بسیاری مبتلا هستم ، دوائی هم نبوده که استعمال نکرده باشم ، ولی هیچ سودی از تمام آن دواها نبرده ام . حضرت فرمود کجائی تو ؟ چرا از تربت و خاک قبر آقا سید الشهداء ابا عبداللّه الحسین ع غافلی ، زیرا در آن شفاء هر درد و ایمن از خوف و ترس است ، پس هر وقت آن را بدست آوردی و خواستی تناول کنی این کلمات را بگو :
اَللّهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ بِحَقِّ هذِهِ الطّینَةِ وَ بِحَقِّ الْمَلَکِ الَّذی اَخَذَها وَ بِحَقِّ النَّبِیِّ الَّذی قَبَضَها وَ بِحَقِّ الْوَصِیِّ الَّذی حَلَّ فی ها صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ اَهْلِ بَیْتِهِ وَافْعَلْ بی کَذا وَ کَذا .
یعنی خداوندا از تو سئوال می کنم و می خواهم به حق این خاک و به حق فرشته ای که آن را برداشته و به حق پیغمبری که آن را قبض کرده و گرفته و بحق وصیّی که در آن خاک واقع گردیده درود بفرست بر محمد و اهل بیت او و عنایت فرما به من اینطور و این چنین یعنی حاجت مرا بر آور .
راوی گفت : آنگاه حضرت فرمودند فرشته ای که آن خاک را قبض کرده جبرئیل ع است و به حضرت رسول ص نشان داد و عرض کرد این خاک قبر فرزند تو حسین ع است که امت تو پس از تو او را شهید کنند و آن پیغمبر که آن خاک را قبض کرد حضرت محمد ص است و امّا وصیّی که در آن خاک دفن می گردد ، حضرت ابا عبداللّه الحسین ع است و شهیدان در رکاب اویند .
راوی گوید : عرض کردم فدایت شوم معنی شفاء خاک او را برای هر دردی دانستم پس چگونه موجب ایمنی از هر خوف و ترسی خواهد بود ؟ حضرت فرمودند : هرگاه از سلطان یا غیر آن بترسی ، از خانه خود بیرون نیا مگر آنکه مقداری از خاک قبر حضرت ابا عبداللّه الحسین ع همراه تو باشد و بگو :
((اَللّهُمَّ اِنّی اَخَذْتُهُ مِنْ قَبرِ وَلِیِّکَ وَابْنِ وَلِیِّکَ فَاجْعَلْهُ لی اَمْنا وَ حِرْزا لِما اَخافُ وَ ما لااَخافُ فَاِنَّهُ قَدْ یَرِدُ ما لایَخافُ)) .
یعنی خداوندا این خاک را از قبر مطهّر ولیّ و دوست تو و پسر دوست تو برداشتم پس قرار ده آن را برای من موجب ایمنی و حفظ من از آنچه می ترسم و آنچه را که جهت عدم توجه نمی ترسم زیرا گاهی بر آدمی وارد می گردد آنچه که نمی ترسد .
حارث بن مغیره گوید : همانطور که حضرت فرمان داده بود از آن خاک

گرفتم و آنچه فرموده بود گفتم ، بدنم سالم وموجب ایمنی از آنچه می ترسیدم و توجه نداشتم ونمی ترسیدم گردید همچنانکه خود حضرت فرموده بود و با عملی نمودن این دستور بحمد اللّه مکروه ناپسندی ندیدم و از چیزی نترسیدم . (17) خوشا سعادت آن کس که درکنارتوباشد حسین جان

بهشت کی طلبد آنکه در جوارتوباشد حسین جان
مدار عالم امکان قرار هر دل تاریک
شفای مرضم تربت مزار تو باشد حسین جان
لسان ناطق حق پرده دار غیب شهودی
بله سزد که بهای تو کردگار تو باشد حسین جان
حسین جان نظر به روی سیاهم کن و ببارگناهم
بوقت مرگ دو چشمم درانتظارتوباشد حسین
جان

استجابت دعا در حائر

در مزار بحار از کامل الزیارة از ابی هاشم جعفری روایت شده که وارد شدم بر حضرت هادی ع در حالی که آن بزرگوار تب دار و علیل بود . فرمود یا اباهاشم بفرست مردی از دوستان ما را که برود به حائر آقا ابی عبداللّه الحسین ع و دعا کند برای شفای من ، گفت : حسب الامر از خدمت حضرت مرخص شدم و در بین راه با علی بن هلال برخورد کردم ، گفته های حضرت را به او گفتم و از او التماس کردم که به حائر آقا سید الشهداء ع برود گفت سمعا و طاعه ، چشم آقاجان ولی من می گویم که حضرت هادی ع از حائر آقا امام حسین ع افضل تر است بنابراین از او جدا شدم و برگشتم خدمت آقا امام هادی ع و ماجرا را برای حضرت عرض کردم و گفتم که علی بن هلال همچنین گفت : حضرت هادی از حائر افضل تر است . حضرت فرمود : به او بگو که پیغمبر ص از خانه کعبه و از حجر الاسود بهتر بود اما در عین حال دور خانه کعبه طواف می کرد و استلام حجر می نمود . بدانکه برای خدا بقعه هائیست که خدا دوست دارد در آن بقعه ها دعا شود و اجابت فرماید و حائر آقا ابی عبداللّه الحسین ع از آن بقعه هائیست که دعا مستجاب می شود . (18) گفت ای حبیب دادگر ای کردگار من

امروز بود در همه عمر انتظار من
این خنجر کشیده و این حنجر حسین
سر و جان برای تست نیاید بکار من
گو تارهای طره اکبر بباد رو
تا یاد تست مونس شبهای نار من
عیسی اگر ز دار بلا زنده برد جان
این نقد جان بدست سر نیزه دار من
در گلشن جنان بخلیل ای صبا بگو
بگذر بکربلا و ببین لاله زار من

و در کتاب مفاتیح الجنان به سند معتبر روایت شده که شخصی گفت حضرت امام رضا ع برای من از خراسان بسته متاعی فرستاد چون بسته را باز کردم دیدم در میان آن خاکی بود ، از آن مردی که بسته را آورده بود پرسیدم که این خاک چیست ؟ گفت : خاک قبر حائر امام حسین ع است ، تا به حال نشده که حضرت چیزی برای کسی بفرستد و در میان آن جامه و لباسها یک مقدار تربت حائر حسینی ع نگذارد و می فرماید این تربت امان است از بلاها باذن و مشیت خداوند متعال . (19) ما را بود به خانه دل آروزی تو
از خاک کربلای تو جوئیم بوی تو
بوئیم خاک کوی تو ای شاه کربلا
گیریم شمه ای زگلستان کوی تو
قبر تو در دلی است که با مهرت آشناست
آن دل که هست روی امیدش بسوی تو
بی گوهر ولای توکس را چه آبرو
کز مخزن ولاست ، دُرّ آبروی تو
نام تو بر کتیبه آفاق نقش بست
با خامه جلال زخون گلوی تو

شفای مرض

حضرت حجة الاسلام والمسلمین حاج آقای تاج لنگرودی در کتاب شریفش می نویسد در مجلسی که بعنوان عزاداری مولی الکونین امام حسین ع برپا می شد یکی از خدمتگذاران آن مجلس را بنام آقای عباس جمالی که ضعف و زردی صورت نمایان گر ناراحتی درون بود می دیدم و گاهی آن بنده خدا از مرضش که هنوز اطباء تشخیص نداده بودند نزد من درد دل می کرد و التماس دعا داشت و خیلی توسل می جست تا اینکه بعد از مدتی وضع مزاج و روحیه او عوض شده ، در خود احساس بهبودی می کرد و رفته رفته از حالت اولی درآمد و سلامتی کامل را دریافت و کیفیت بهبودی را از او پرسیدم ، در جواب گفت که شدت مرض مرا بستوه آورده بود و ناراحتی من هر روزه بیشتر می شد و چاره ای جز توجه به حضرت حق ندیدم و پیوسته متوسل بودم تا اینکه شبی در عالم رؤ یا دیدم که در منزل قدیمی خودم روی پله اش نشسته ام بر وضع ناگوارم می نالم و به ائمه اطهار گله می کنم که این همه توسلات چرا تا حال نتیجه نداد مخصوصا بر امام حسین ع تکیه می کردم واشک می ریختم ، در چنین حالی ناگهان دیدم مولی الکونین امام حسین ع از درخانه وارد شد به محض آنکه چشمم به حضرتش افتاد گفتم آقا ترا بحق برادرت ابوالفضل قسم می دهم درباره من توجهی فرمائید و شفای مرا از خدا بخواهید آقا فرمودند : عباس خدا ترا شفا داد ، اما ختم انعامی را که نذر کرده بودی فراموش نکن از خواب برخاستم بیادم آمد که من چنین نذری کرده بودم به همین منظور از هیئت های مذهبی دعوت کردم و در منزل خودم از آنان پذیرائی و ختم انعام طبق دستور برگزار گردید بالنتیجه از الطاف الهی بهرمنده گردیده و سلامتی کامل را دریافتم . (20) روز و شب چشم و دلم سوی حسین است ، حسین

کعبه و مسجد من کوی حسین است حسین
جلوات رخ خورشید سماء و مه نو
ذّره از رخ نیکوی حسین است حسین
گر در آئینه ارکان عوالم نگری
اندر آئینه عیان روی حسین است حسین
آنکه ره از همه مشتاق زده روز الست
بخدا طاق دو ابروی حسین است ، حسین
جاودانست اگر گلشن فردوس برین
اثر نکهت گیسوی حسین است حسین

آن قیامت که شود روز قیامت بر پا
از قد و قامت دلجوی حسین است حسین

شفای افلیج

در ایران گه گاهی شبیه صحنه کربلا را در حسینیه ها یا کنار خیابانها یا در صحرا درست می کنند مثلا چند نخل و خیمه و اسب و وسائل جنگ افزار قدیمی مثل شمشیر و نیز . . . درست کرده و صحنه کربلا را در این محلها پیاده نموده که هر بیننده ای که می بیند به یاد واقعه اسفبار و غم انگیز کربلا و مصائب وارده بر اهلبیت عصمت و طهارت علیهم السلام بیفتند و رقّت قلب نمایند و ناراحت و متاءثر و گریان شوند و حالی درشان پیدا شود .
من با خود بارها شنیده و دیده ام که در اینچنین تعزیه ها و شبیه خوانیها ، بسیاری از مردم غم دیده حوائج مشروعه خود را گرفته ، اگر مریض بوده شفا پیدا کرده و اگر مریضی داشته سلامتی او را بازگرفته و اگر گرفتاری داشته رفع گرفتاری شده و اگر حوائجی داشته . . . گرفته است بله کسی که با نیت پاک و خالص در خانه اهلبیت عصمت و طهارت علیهم السلام علی الخصوص آقا سیدالشهداءع برود ، بدون هیچ بروبرگرد مطلب و مهم خود را خواهد گرفت .
یکی از کسانیکه با نیت خالص و پاک در خانه سیدالشهداءع رفته ، پدر و مادر یک بچه فلج مادرزادی است که در شهمیرزاد شفای فرزند شش ساله خود را از آقا اباعبداللّه الحسین ع گرفته اند .
خبرنگار کیهان نقل میکرد : یک کودک بنام محسن منصوری که فلج مادرزادی بود در شهمیرزاد شفا یافت ، پدر مادر محسن بچه شش ساله خودشان را در مراسم تعزیه شب عاشورا مدت سه شبانه روز به نخل محل اسرای کربلا بستند ، هنگامیکه مردم عزادار شهمیرزاد در مصیبت سالار شهیدان آقا اباعبداللّه الحسین ع به سر و سینه خود میزدند حالی پیدا کرده و شفا یافت .

دل واله نهضت حسین است
جان محو حقیقت حسین است
دلهای همه خداپرستان
کانون محبت حسین است
شد کشته که عدل و دین نمیرد
این سرّ شهادت حسین است
فتح هدف از شکست خودیافت
این اصل سیاست حسین است
بر پاست ز وی اصول اسلام
دین زنده به همت حسین است

ارمنی متوسل به ابوالفضل(ع)

ثقة الاسلام آقای شیخ رضای فاضل که یکی از ثقات اهل منبر و نزیل تهران است در جمعی که متعلق به آقایان اهل منبر بود می گفت : روزی در یکی ازخیابان هاشمی که ارامنه مسکن دارند میگذشتم در این حال زنی لچک به سر روسری که در درب خانه خود ایستاده بود بر من سلام کرد و بدنبال آن گفت آقا شما روضه می خوانید ؟ گفتم بله گفت بفرمائید ، من بدرون خانه رفتم او مرا باطاقی راهنمائی کرد و صندلی گذاشت و اظهار داشت که متوسل به حضرت ابوالفضل ع شوید . روضه را خواندم هنگام خدا حافظی برای چهار روز متوالیا دعوتم کرد و در تمام روزها متوسل بحضرت ابوالفضل ع بود روز پنچم پاکتی بعنوان حق القدم بما داد وقتی که بخانه آمدم و محتوی پاکت را شمردم جمعا چهار صدوهشتاد وشش ریال بود . از اینکه او چهار صدوپنچاه و یا پانصد ریال نداده بود تعجب کردم فکر می کردم این پول خورد چرا ؟
روزی دیگر از همانجا گذشتم همان زن را در همانجا ایستاده دیدم می خواستم از چگونگی آن پول بپرسم اما در عین حال انفعال مانع من بود ولی او از روحیه ام متوجه شد که با او حرفی دارم نزدیک آمد بعد از سلام گفت آقا پول شما کم بود ؟ گفتم نه ولی از شما می خواستم بپرسم چرا چهارصد و هشاد و شش ریال دادید و چهار صدو پنجاه یا پانصد ریال ندادید ، گفت ما ارمنی هستیم شوهرم کاسب است برای اینکه شکستی بکار ما وارد نیاید به حضرت ابوالفضل ع متوسل شدیم و در منفعت کسب و کار با او شرکت داریم و هر سالی یک مرتبه حساب میکنیم آنچه سهمیه حضرت ابوالفضل ع شده برای او پنج روز روضه خوانی می کنیم حساب امسال حضرت ابوالفضل ع همان بود که تقدیم شد . (21) ای حرمت قبله حاجات ما
یاد تو تسبیح و مناجات ما
تاج شهیدان همه عالمی
دست علی ماه بنی هاشمی
همقدم قافله سالار عشق
ساقی عشاق و علمدار عشق
سرور وسالار سپاه حسین
داده سرودست براه حسین
غم امام واخ و ابن امام
حضرت عباس ع
ای علم کفر نگون ساخته ای

پرچم اسلام برافراخته ای
مکتب تو مکتب عشق و وفاست
درس الفبای تو صدق و صفاست
شمع شده آب شده سوخته
روح ادب را ادب آموخته

شفای زن فرانسوی

یکی از دوستان که خود اهل منبر و فنّ خطابه و گویندگی از مشاهیر است و مکرّر به شام و زیارت قبر حضرت رقیه بنت الحسین علیهماالسلام رفته ، روزی بر روی منبر نقل می کرد ، در حرم حضرت رقیه علیهاالسلام زن فرانسوی را دیدند که دوقالیچه گرانقدر و گرانقیمت بعنوان هدیه به آستانه مقدسه آورده است مردم که میدانستند او فرانسوی و مسیحی است ازدیدن این عمل در تعجب شدند که چه باعث شده یک زن نامسلمان به اینجا آمده و هدیه قیمتی آورده است چنین موقع است که حس کنجکاوی در افراد تحریک میشود روی همین اصل از او علت راپرسیدند او در جواب گفت به همان نحوه ای که میدانید من مسلمان نیستم ولی وقتی که از فرانسه به عنوان ماءموریت به اینجا آمده بودم در منزلی که مجاور این آستانه بود مسکن کردم ، اول شبی که می خواستم استراحت کنم ، صدای گریه شنیدم چون آن صداها ادامه داشت و قطع نمی شد پرسیدم این گریه و صدا از کجاست ؟ در جواب گفتنداین گریه ها از جوار قبر دختری است که در این نزدیکی مدفون است من خیال می کردم که آن دختر امروز مرده و امشب دفن شده است که پدر و مادر و سایر بازماندگان نوحه سرائی می کنند ولی گفتند الآن متجاوز از هزار سال است از مرگ و دفن او می گذرد بر شگفتی من افزوده شد که چرا مردم بعد از صدها سال اینگونه ارادت به خرج میدهند بعد معلوم شد این دختر با دختران عادی فرق دارد او دختر امام است که پدرش را مخالفین و دشمنان کشته اند و فرزندانش را به اینجا که پایتخت یزید بوده به اسیری آورده اند و این دختر در همینجا از فراق پدر جان سپرده و مدفون گشته است . بعد از این ماجرا روی به این جا آوردم دیدم مردم از هر سو عاشقانه می آیند و نذرها میکنند و هدیه ها می آورند و متوسل می شوند محبت او چنان در دلم جا گرفته که علاقه زیادی بوی پیداکردم ، پس از مدتی بعنوانی زایمان مرابه بیمارستان و زایشگاه بردند پس ازمعاینه بمن گفتند کودک شما غیر طبیعی بدنیا می آید و ماناچار به عمل جراحی هستیم من همین که نام عمل جراحی را شنیدم دانستم که در دهان مرگ قرارگرفته ام خدایا چه کنم خدایا ناراحتم گرفتارم چه کنم ؟ چاره چیست ؟ چاره ای جز توسل ندارم باید متوسل شوم به ناچار دستم را بسوی این دختر دراز کرده گفتم خدایا بحق این دختری که در اسارت کتک و تازیانه خورده است و به حق پدرش که امام برحق و نماینده رسولت بوده است و او را ازطریق ظلم کشته اند قسم می دهم مرا از این ورطه هلاکت نجات بده آنگاه خود این دختر رامخاطب قرارداده و گفتم اگر من از این ورطه هلاکت نجات یابم دو

قالیچه قیمتی به آستانه ات هدیه می کنم خدا شاهد است پس از نذر کردن و متوسل شدن طولی نکشید بر خلاف انتظاراطباء و متصدیان زایمان ، ناگهان فرزندم بطوری طبیعی متولد شد واز هلاکت نجات یافتم من هم به عهد و نذرم وفاکردم و قالیچه ها را تقدیم میکنم . (22) ای آه جگر سوز سوی شام گذر کن
بر تربت آن دختر دُردانه نظر کن
کن پرسش احوال دل غمزده اش را
جویای اسارت شو و آن شام غم افزا
از دختر ارزنده سالار شهیدان
کن پرسش احوال دل زینب نالان
دیدی اگر آن چهره زیبا شده نیلی
نفرین بنما آنکه برویش زده سیلی
از آتش تب سرخ شده گونه زودش
در خواب پدر دیده و افزون شده دردش
چون مرغک بشکسته پرافتاده پریشان
در کنج قفس از ستم فرقه عدوان
از خار مغیلان به دوپا آبله دارد
آزاد بود یا که به پا سلسله دارد
گوید که ز داغ پدر آخر جگرم سوخت
از آتش بیداد گران بال و پرم سوخت .

ناراحتی حنجره

مرحوم حاج میرزا علی محدث زاده فرزند مرحوم محدث عالیمقام حاج شیخ عباس قمی رضوان اللّه تعالی علیهما از وعاظ و خطباء مشهور تهران بود می فرمود : من سالی به بیماری و ناراحتی حنجره و گرفتگی صدا مبتلا شده بودم تاجائیکه منبر رفتن و سخنرانی کردن برایم ممکن نبود مسلّم هر مریض در چنین موقعی در فکر معالجه می شود من نیز با در نظر گرفتن طبیبی متخصّص و باتجربه باو مراجعه کردم پس از معاینه معلوم شد بیماری آنقدر شدید است که بعضی از تارهای صوتی از کار افتاده و فلج شده و اگر لاعلاج نباشد صعب العلاج است طبیب معالج در ضمن نسخه ای که نوشتند دستور استراحت دادند که تا چند ماه از منبر رفتن خود داری کنم و حتی با کسی حرف نزنم و اگر چیزی بخواهم و یا مطلبی را از زن و بچه ام انتظار داشته باشم آنها را بنویسم تا در نتیجه استراحت مداوم و استعمال دارو شاید سلامتی از دست رفته مجدّد به من برگردد . البته صبر در مقابل چنین بیماری و حرف نزدن با مردم حتی با زن و بچّه خیلی سخت و طاقت فرساست زیرا انسان از همه بیشتر احتیاج به گفت و شنود دارد چطور می شود تا چند ماه هیچ نگویم و حرفی نزنم و پیوسته در استراحت باشم آنهم معلوم نیست که نتیجه چه باشد بر همه روشن است که باپیش آمد چنین بیماری خطرناکی چه حال اضطرار به بیمار دست میدهد این اضطرار و ناراحتی شدید است که آدمی را به یاد یک قدرت فوق العاده می اندازد این حالت پریشانی است که انسان امیدش ازتمام چاره های بشری قطع شده و بیاد مقربان درگاه الهی می افتد تا بوسیله آنها به درگاه خداوند متعال عرض حاجت کرده واز دریای بی پایان لطف خداوند بهره ای بگیرد منهم با چنین پیش آمد چاره ای جز توسّل به ذیل عنایت حضرت آقا ابی عبداللّه الحسین ع نداشتم روزی بعد از نماز ظهر و عصر حال توسّل بدست آمد و خیلی اشک ریختم و سالار شهیدان حضرت سید الشهداء ع را که به آن وجود مقدّس متوسّل بودم مخاطب قرار داده و گفتم یابن رسول اللّه ص صبر در مقابل چنین بیماری برای من طاقت فرسا است و علاوه اهل منبرم و مردم از من انتظار دارند و من از اول عمر تا بحال علی الدّوام منبر میرفتم و از نوکران شما اهلبیتم ولی حالا چه شده که یکباره از این پست حساس بر اثر بیماری برکنار باشم و علاوه ماه مبارک رمضان نزدیک است . دعوت ها را چکنم آقا عنایتی بفرما تا خدا شفایم دهد . بدنبال این توسل طبق معمول کم کم خوابیدم در عالم خواب خودم را در اطاق بزرگی که نیمی از اطاق منوّر و روشن بود وقسمت دیگر اطاق کمی تاریک بود دیدم .

در آن قسمتی که روشن بود مولای من و مولی الکونین آقا سید الشهداء اباعبد اللّه الحسین ع را دیدم که نشسته است خیلی خوشحال و خوشوقت شدم و همان توسلی را که در حال بیداری داشتم در حاال رؤ یا نیز پیداکردم و بنا کردم عرض حاجت نمودن مخصوصا اصرار داشتم که ماه مبارک رمضان نزدیک است و در مساجد متعدده دعوت شدم ولی با این حنجره از کار افتاده چطور می توانم منبر رفته و سخنرانی نمایم و حال آنکه دکتر منع کرده حتی با بچه های خودم نیز حرفی نزنم چون خیلی الحاح و تضرع و زاری داشتم حضرت اشاره کرد بمن و فرمود با آن آقا سیّد که دم درب نشسته بگو چند جمله از مصیبت دخترم رقیه را بخواند و شما کمی اشک بریزید انشاء اللّه تعالی خوب می شوی من نگاه کردم به درب اطاق دیدم شوهر خواهرم آقا مصطفی طباطبائی قمی که از علماء و خطباء و از ائمه جماعت تهران است . نشسته امریّه آقا را به آقای نامبرده رساندم ولی ایشان میخواست از ذکر مصیبت خود داری کند ، حضرت سید الشهداء ع فرمود بخوان روضه دخترم را ، ایشان مشغول ذکر مصیبت حضرت رقیّه علیهاالسلام شد و منهم گریه میکردم و اشک می ریختم امّا متاءسفانه بچه ها مرا از خواب بیدار کردند و منهم با ناراحتی از خواب بیدار شده و متاءسف و متاءثر بودم که چرا از آن مجلس پر فیض محروم ماندم ولی دوباره دیدن آن منظره عالی امکان نداشت ، همان روز یاروز بعد به همان متخصص مراجعه نمودم خوشبختانه پس از معالجه معلوم شد که اصلا اثری از ناراحتی و بیماری قبلی نیست او که در تعجّب بود از من پرسید شما چه خوردید که به این زودی و سریع نتیجه گرفتید . من چگونگی توسل و خواب خودم را بیان کردم دکتر قلم در دست داشت و سراپا ایستاده بود ولی بعد از شنیدن داستان توسلم بی اختیار قلم از دستش برزمین افتاد و با یک حالت معنوی که بر اثرنام مولی الکونین امام حسین ع باو دست داده بود پشت میز طبابت نشست و قطره قطره اشک بر رخسارش میریخت او گریه کرد سپس گفت آقا این ناراحتی شما جز توسّل و عنایات وامداد غیبی چاره راه و علاج دیگری نداشت . (23) عمه بیا که مهمان بهر تو ازدرآمده
اگر که پای آمدن نداشت باسر آمده
به من نوید می دهد نگاه غمگنانه اش
که با سر بریده اش در برخواهر آمده
نویدمی دهدبه من به نقد بوسه ای پدر
که از برای بردن سه ساله دختر آمده
عمه مرا حلال کن ناله دگر نمی کنم
که بهر دلنوازی رقیه دلبر آمده
عمه دگر ز چشم من سرشک غم نمی چکد

که نور چشم من کنون به دیده ترآمده
زسیلی عدو دگر سرخ رخم نمی شود
که بهر بردنم پدر زنزد مادر آمده
به تازیانه ام دگر خصم مرا نمی زند
که عمر درد و رنج من در این جهان سرآمده
لب بلبش نهاده ام که جان نثار او کنم
که او به نقد بوسه ای بریده حنجر آمده

نظر امام حسین ع به حسینیّه ها

در سال هزار و سیصد و پنجاه و یک شمسی هیئت کربلائیهای مقیم یزد در صدد تشکیلات دینی و تبلیغاتی برآمدند و به همین منظور مسجد کوچکی را که به مساحت پنجاه متر مربع بیش نبود اختیار نمودند ، در ابتدا افراد شرکت کننده انگشت شمار بودند اما بر اثر حسن نیّت و پایداری آنها بر تعداد افراد روز بروز افزوده می شد تا بجائی رسید که قابل تحسین و اعجاب بود به همین مناسبت برادران کربلائی جهت برنامه های دینی و تهیه نیازمندیهای ضروری هیئت به فکر جای وسیع تر افتادند چون آن مسجد دیگر پاسخ گوی آن افراد نبود و از طرفی چون به عزاداران اطعام می دادند مسجد گنجایش پذیرائی از عزاداران را نداشت لذا در سدد پناهگاهی برآمده که بتوانند بنحو دلخواه و خوبی برنامه عزادارای و روضه خوانی را اداره کنند و هم با طبخ غذا به ضیافت عمومی عزاداران و مردم بپردازند از قضا در همان محله حسینیّه ای بود معروف به عمارت ناظم که نظر برادران را جلب توجه میکرد زیرا آن مکان برای اجرای برنامه های مذهبی و مردم مناسب بود چون عمارت ناظم حسینیّه ای بزرگ و دوطبقه و با سبک معماری سنّتی بسیار زیبایی که به همّت یکی از تجّار خیّر و خدمتگذاری بنام مرحوم حاج محمد صادق ناظم التجار رحمة اللّه علیه که محبّت و ارادتی نسبت به آقای خود حضرت سید الشهداء ابی عبداللّه الحسین ع داشته بنا کرده تا عاشقان کوی حسینی ع بتوانند هر موسم جهت عزاداری استفاده کنند . بعد از فوت آن مرحوم نظارت بناء به عهده فرزندش مرحوم حاج احمد که او نیز مردی نامی و محترم و سرشناس و خیر بود و اگذار شده بود بعضی از مسئولین هیئت برای کسب اجازه و استفاده از حسینیّه به نزد ایشان رفتند و چون او مریض و بستری بود اجازه استفاده و اطعام داد ، ولی برای طبخ غذا اجازه نداد ، ناگزیر هیئت برای تهیّه غذا محلّ دیگری را انتخاب کردند که آنجا طبخ شود و بعد اطعام در حسینیّه باشد و این کار نیز مشکل بود پانزده روز از این ماجرا گذشته بود که یک روز فرزند حاج احمد آقا ناظم بنام علی ناظم در حالی که هیجان و تاءثر در چهره اش نمایان بود و پرده ای از اشک چشمانش را پوشانده بود به نزد ما آمد و گفت مسئول هیئت کیست ؟
بعد از معرفی با صدای گره خورده و شمرده شمرده گفت من آمده ام شما را به حسینیّه دعوت کنم تا اینکه بطور کامل برنامه عزاداری و طبخ غذا را انجام دهد . ما حیرت زده گفتیم پدر شما که متولی حسینیه بود اجازه طبخ غذا را نداد شما چگونه اجازه می دهید ؟ یک وقت دیدم به گریه افتاد و در حالی که بریده بریده حرف می زد گفت : چند روز قبل پدرم از

دنیا رفت و من او را در خواب دیدم که به من گفت تمام اختیارات حسینیّه را به برادران کربلایی واگذار کن که آنها مورد عنایت سالار شهیدان آقا سید الشهداء ابا عبداللّه الحسین ع هستند بله هرکه با آقا امام حسین ع حساب باز کند آقا به او عنایت دارد و شیفتگان کوی خود و این عاشقان دلباخته را به خانه خود پذیرفته تا بر شور وارادة و امید آنها نسبت به حضرتش زیادتر گردد .

یا حسین ای پسر فاطمه ای روح عدالت
تو کریمی و من آورده سویت دست گدائی
من که عمری زغمت اشک فشانم ز دو دیده
دارم امید دم مرگ به دیدار من آئی
یادم آمد که لب تشنه بگفتی جگرم سوخت
تشنه لب سروپیکرت افتاد جدائی
تا قیامت به عزای تو بگریند ملایک
مادرت بر شهدای تو کند نوحه سرائی
داغ عباس و علی اکبر و یاران شهیدت
سوخت یک عمر دل سوخته کربلائی

بیمه حسینی (ع)

تازه به حسینیه مذکور آمده بودیم به خاطر کمبود روشنائی در فضای عمارت و احتیاج به پریز اضافی در آشپزخانه کابل مسی و ضخیمی با فشار قوی در مسیر و گذرگاه واردین از کنار دیوارها و بعضی را از زیر قالیها عبور داده بودیم غافل از اینکه در روز عاشورا به خاطر زیادی جمعیت و ازدحامی که به وجود می آید ناچار بودیم فرشهای بعضی از نقاط حسینیّه را جمع کنیم تا پایمال نشود روز سیزده محرم کار هیئت تمام شد و کلیه اثاث ضبط شد نوبت به جمع کردن کابل مسی شد که از درب ورودی حسینیّه تا انتهای آشپزخانه امتداد داشت در موقع حلقه کردن کابل ناگهان متوجه شدیم مقداری از آن در اثر پایمال شدن زیر پای مردم چنان ضربه و فشار دیده که روکش کابل از بین رفته بطوری که تمام سیمهای مسی آن قسمت ظاهر شده و کلیه سیمهای مثبت و منفی با آن قدرت فوق العاده جریان الکتریسیته باهم تماس داشته و به برکت و نظر آقا سید الشهداء ع هیچ عکس العملی از قبیل خاموشی و غیره در بر نداشته و باید گفت سیم مسی کابل که از نظر قانون علمی خود هادی جریان الکتریسیته بوده و برای انتقال سریع برق آنهم برق قوی آمادگی و اثر فوری داشته چگونه با پای برهنه عرق کرده عزاداران ملاطفت ورزیده و نه تنها کسی را در اثر برق زدگی نکُشته بلکه جرقه ای هم نزده است چرا که عزاداران و عاشقان کوی حسینی با اعتقادات پاک خود جانشان در سازمان قدرت آن حضرت گوئی بیمه شده است .

هرچند که ما گناهکاریم حسین
امید به کس جز تو نداریم حسین
عمریست که از خون و پیام و هدفت
در سنگر اشک پاسداریم حسین

نجات از مرگ

حسینیّه مذکور دارای دو طبقه بود که هم کف سالن سخنرانی و سینه زنی و محلی برای اطعام بود و زیر زمین که مجزّا و جدا از ساختمان و آخر عمارت قرار داشت که آشپزخانه حسینیه را تشکیل می داد و در مجاورت آشپزخانه با زیر به عمق چهار متر قرار دارد که در حکم انبار ساختمان به شمار می رفت و چون در بیشتر بنای عمارت خشت خام و آجر به کار رفته بود ، در برابر رطوبت و آب زود مقاومت خود را از دست می دهد و لذا در اثر شست وشوی ظروف و دیگهای وقفی و نظافت قسمتی از زمین وآشپزخانه و دیوار انبار خیس خورده و بناگاه حدود دو متر مربع از زمین فرو رفته و تا عمق چهار متری زیر زمین پیش می رود در حالی که در آن هنگام یکی از دوستان ما آقای جمال طرازی که با بعضی از رفقا برای نظافت و شستشوی آمده بود درست در همان قسمت ویران شده قرار داشت و در همان موقعی که زمین زیر پایش می لرزد تا ویران شود قرار داشت . در همان موقع زمین زیر پایش می لرزد ایشان با گفتن یا حسین به گوشه ای پرتاب شده و بیهوش می شود و از مرگ حتمی نجات می یابد چون اگر با سردر عمق چهار متری زیرزمین سقوط کرده بود خرواری گِل و خاک و آجر او را در خود مدفون ساخته بی جان می ساخت ولی چون حساب با آقا اباعبداللّه الحسین ع است نجات پیدا کرد .

خلق شد هستی از برای حسین ع
هست این گفته خدای حسین
روی آور به درگه لطفش
که بود عرش حق سرای حسین

شفای جوان فلج

در یکی از شبهای هفتم یا هشتم محرم سال هزار و چهارصد و پنج هجری قمری بود مردم دسته دسته به حسینیّه وارد می شدند و مجلس خود به خود شکل می گرفت سکوتی آمیخته با احترام و توسّل بر مجلس حاکم بود که ناگاه جوانی را که افلیج و پریشان حال بود بر چرخی نشانده بودند آمدند که گاهی ساکت و بهت زده و به مردم نگاه می کرد و زمانی همچنان آشفته و طوفانی می شد که به مردم اطراف خود حمله ور می شد و کسی را که به چنگ خود می گرفت دیوانه وار لباسهایش را پاره پاره میکرد بطوری که فامیل و بستگان جوان بیمار از مردم عاجزانه میخواستند تا به او نزدیک نشوند بنده پرسیدم چرا این جوان با این وضع را به خانه اش نمی برید ؟ گفتند او را آورده ایم به حسینیّه تاشفایش را بگیریم .
گفتم پس او را ببرید داخل حسینیّه گفتند اگر به حسینیّه برود نظم و آرامش جلسه را بهم می زند و مردم را پریشان می کند اما امام حسین ع به پناهندگان بینوای خود در موردی و محلی لطف می فرماید و حاجت روا می کند .
ساعتی نگذشت که مجلس رسمیّت پیداکرد و آرامش تواءم با روحانیّت بر مجلس حاکم شد در آن زمان یکی از منبری های معروف منبر می رفت و با روح ولایتی مخصوص به خود شور و هیجان به مردم می داد و جامعه را به معارف اسلامی و ولایت و محبّت ائمه هدی بویژه امام حسین ع آشنا میساخت لذا در گرما گرم مصیبت و حالت عزا و توسل انقلابی به خویشان و بستگان آن جوان بیمار دست داد بطوری که به جوان نظر افتاد ناگاه جوان معلول از چرخ خود به زیر آمده و با تعجب و حیرت میگفت چرا مرا با چرخ آورده اید و اینجا چه حسینیّه ای است ؟ که یکمرتبه صدای هماهنگ سلام و صلوات از مردم و اطرافیان برخواست ولباسهایش را برای تبرک می بردند وهم اکنون آن جوان به صورت مردی برومند در مقابل حسینیّه واقع در خیابان سلمان فارسی در یک مغازه خیاطی به کار مشغول می باشد .

ما دل به عنایت تو بستیم حسین
وز جام ولایت تو مستیم حسین
کی مست تو در آتش دوزخ سوزد
ما سوخته عشق توهستیم حسین

اهانت به عزاداران

در روز عاشورا مردم از اطراف و اکناف شهر و روستاها به حسینیّه ها هجوم آورده بودند که اقامه عزاداری کنند و بعد از عزاداری سفره ای پهن می کردند و اطعام می دادند خوب چون جمعیت زیاد بود در حسینیه هم جانبود مردم در کوچه گاهی برای نوبت گرفتن و تناول غذا مانع از عبور و مرور ماشین و خودروها می شدند تا اینکه وارد کوچه شوند و گاهی از ازدحام عبور وسائل طول میکشید در این اوقات ماشینی از راه می رسد و شلوغی مانع رفتن او می شود یکی از سرنشینان آن ماشین به تندی می پرسد چه خبر است که این گذر آنقدر شلوغ است ؟
یکی میگوید : مردم آمده اند از غذای امام حسین ع تناول کنند . آن سرنشین که زنی تهرانی بود گفت خاک برسرتان گُشنه گداها خجالت نمی کشید ؟ بروید گم شوید چه شلوغی کرده اند ؟ !
این زن به ظاهر اشرافی باگستاخی و بی حیائی به خود اجازه میدهد که به مهمانان آقا ابی عبداللّه الحسین ع زخم زبان بزند تا به این وسیله راه باز شود و برود ، ولی فردای آن روز که روز یازدهم محرم بود میگوید من در قسمت آخر آشپزخانه حسینیّه به نظافت و نظم اثاثها مشغول بودم تازه خورشید میخواست سوبزند که احساس کردم کسی درب حسینیّه را می زند من خیال کردم رفقاهستند درب را باز کردم زنی را دیدم که چهره ای اشک آلود و پریشان التماس کنان که اجازه دهید داخل حسینیّه شوم ، گفتم چرا ، گفت مرا راه دهید برای شما میگویم ، وقتی که وارد شد انگشت خود را با آب دهان ترمی کرد و می مالید بر روی چهار چوب درب حسینیّه و میخورد و مرتب می گفت آقاجان حسین جان غلط کردم نفهمیدم مرا ببخش و با این کلمات در پیشگاه امام حسین ع عذر خواهی می کرد و بعد ، از کیف دستی خود دستمالی درآورد مقداری از خاک درگاه را در آن ریخته آن را گره زده و در کیفش نهاد و بعد از من درخواست کرد که اگر غذائی از دیروز باقی مانده به من بده ، من گفتم خیر چیزی از غذای دیروز نمانده باید همان دیروز برای صرف غذا می آمدید دیدم آن زن مقداری به سر و صورت خود زد و اشک ریزان ، با صدای گره خورده گفت دیروز از تهران برای دیدار فامیلم به یزد آمدم ماشین ما از این کوچه میگذشت جمعیت فشرده بود گفتم برای چه این مشکل بوجود آمده ؟ گفتند در حسینیّه نهار میدهند ، من هم از روی نادانی و غرور حرفهای ناروایی زدم .
ولی شب در عالم خواب دیدم که هوا بیرحمانه گرم است و من از شدت تشنگی گلویم می سوزد و چشمهایم فضا را تیره می بیند و می خواهم از جوار همین حسینیّه بگذرم در عالم رؤ یا دیدم درب حسینیه باز است و سید

بزرگواری در کنار چهار چوب در ایستاده وهر کسی که عازم حسینیّه است از این آقا براتی و اجازه نامه ای میگیرد و داخل می شود و همچنین روبروی آن آقا بانوئی مجلل به همین کیفیت نوشته ای به زنان میدهد تا وارد شوند من پیش رفتم به آن خانم گفتم نوشته ای هم به من بدهید تا وارد شوم ایشان با حالی متاءثر فرمود شما به مهمانهای ما اهانت کرده ای چطور انتظار دست خط ما را داری ؟
من از شدت شرمندگی و عطش از خواب بیدار شدم و تا صبح خواب به چشمم راه نیافت و با خود فکر میکردم که در چه محلی به عزاداران جسارت کردم تا اینکه ماجرای روز گذشه در نظرم آمد ، حالا اگر غذائی وجود دارد به من بدهید .
گفتم : هیچ غذائی وجود ندارد دیدم رفت تکه های نان که آلوده بود بدست گرفت و شست و خورد و در و دیوار حسینیّه را با گریه می بوسید بطوری که مرا سخت منقلب و گریان ساخت و میگفت ای خاندان عصمت و طهارت و ای عزیز زهرا مرا ببخش . (24) دلم می خواد کبوتر بام حسین بشم من

فدای صحن و حرم ونام حسین بشم من
دلم می خواد پربزنم توصحن و بارگاهش
دلم می خواد فدابشم میون قتلگاهش
دلم می خواد پروانه شم پربزنم بسویش
بسوزم از شراره شمع وصال رویش
دلم می خواد به خون پیکرم وضوبگیرم
مدال افتخار نوکری از او بگیرم
دلم می خواد چو لاله ای نشکفته پرپربشم
شهد شهادت بنوشم مهمان اکبر بشم
دلم می خواد حسین فاطمه بیاد در برم
سربزارم به دامنش اون لحظه آخرم

زن زانیه و تربت آقا

در زمان حضرت صادق ع زن زانیه ای بود که هروقت بچه ای از طریق نامشروع می زائید به تنوری می انداخت . و آنهارا می سوزاند ، تا اینکه اجلش رسید و مُرد . اَقربای و خویشان او ، زن را غسل و کفن کردند و نماز برایش خواندند و بخاکش سپردند ، ولی یک وقت متوجه شدند زمین جنازه این زن بدکاره را قبول نمی کند و به بیرون انداخته آن عده که در جریان دفن این زن بدکاره شرکت داشتند احساس کردند شاید اشکال از زمین و خاک باشد ، جنازه را در جای دیگر دفن کردند ، دوباره صحنه قبل تکرار شد ، یعنی زمین جسد را نپذیرفت و این عمل تا سه مرتبه تکرار شد . مادرش متعجب شد آمد محضر مقدس آقا امام صادق آل محمد ص و گفت ای فرزند پیغمبر بفریادم برس . . . و جریان را برای حضرت بازگو کرد و متمسک و ملتجی به حضرت گردید ، وجود مقدس آقا امام صادق ع وقتی جریان را از زبان مادرش شنید و متوجه شد کار آن زن زنا و سوزاندن بچه های حرامزاده بوده ، فرمود هیچ مخلوقی حق ندارد مخلوق دیگر را بسوزاند ، و سوزاندن به آتش فقط بدست خالق است .
مادر آن زن بدرکاه به امام عرض کرد حالا چه کنم ، حضرت فرمرد : مقداری از تربت جدّم آقا سید الشهداء ابی عبداللّه الحسین ع را همراه جنازه اش در قبر بگذارید زیرا تربت جدم حسین ع مشکل گشای همه امور است . مادر ، زن زانیه مقداری تربت تهیه نمود و همراه جنازه گذاشت دیگر تکرار نشد . (25) عزت و مردانگی بارد ز سیمای حسینGGGGG
سرو گردد شرمگین از قدو بالای حسین
بهر نشر دین و آئین همتی مردانه کرد
در کجا بیند کسی همپا و همتای حسین
اعتلای نام حق و دفتر و قرآن او
از خدای خویش این بودی تمنای حسین

توقیع امام زمان(ع)

یکی از شیعیان به حضرت حجة بن الحسن عجل اللّه تعالی فرجه الشریف در زمان غیبت صغری توسط نائب خاص حضرت می نویسد : آقا جایز است ، تربت آقا حسین ع را باميّت در قبر بگذاریم یا با تربت حسین روی کفن بنوسیم ؟ در توقیع مبارک حضرت صاحب الامر والعصر عجل اللّه تعالی فرجه الشریف نیز اذن داده شده است و وجود مقدسش در پاسخ چنین مرقوم فرموده بودند هر دو جایز و کار پسندیده است البته باید رعایت احترام تربت بشود . مُهر یا تربت مقابل یا زیر صورت میت باشد تاشاید به برکت خاک قبر حضرت حسین ع قبرمیّت محل امن باشد و او از هربلا و آفت و عذابی در امان بماند . از این مرقوم شریفه چنین استنباط می شود اگر میت در خود خاک کربلا دفن شود چه بهتر است .

مهر تو را به عالم امکان نمی دهم
این گنج پربهاست من ارزان نمی دهم
نام ترا نزد اجانب نمی برم
چون اسم اعظم است به دیوان نمی دهم
گرانتخاب جنت و کویت به من دهند
کوی ترا به جنت و رضوان نمی دهم
جان میدهم به شوق وصال تو یاحسین
تابرسرم قدم ننهی جان نمی دهم
ای خاک کربلای تو مهر نماز من
این مهر را به مهر سلیمان نمی دهم
من را غلامی توبود تاج افتخار
این تاج را به افسر شاهان نمی دهم

سی سال عمر

مرحوم آقا میرزا محمود رضوان اللّه تعالی علیه فرمود مرحوم آقا شیخ محمد حسین قمشه ای که از فضلاء و تلامیذ و شاگردان مرحوم آقاسید مرتضی کشمیری بود و بنام از گور گریخته مشهور بود و سبب این شهرت چنانچه از خود آن مرحوم شنیدم آن بود که : ایشان در سن هیجده سالگی در قمشه مبتلا به مرض حصبه می شود روزبروز مرضش سخت تر می گردد و اتفاقا فصل انگور بوده و انگور زیادی در همان اطاقی که مریض بوده است می گذارند ، ایشان بدون اطلاع کسی پنهانی مقدار قابل توجهی از آن انگورها را تناول می کند پس مرضش شدیدتر می شود تا اینکه می میرد . وقتی حاضرین صحنه را می بینند در آن حال گریان می شوند . در این لحظه مادرش وارد می شود و مشاهده می کند فرزندش مرده می گوید : کسی حق ندارد دست به جنازه فرزندم بزند تا من برگردم .
مادر فورا قرآن مجید را بر داشته و به پشت بام می رود و در آنجا شروع به تضرّع به حضرت پروردگار و قرآن و علی الخصوص حضرت اباعبداللّه الحسین ع می کند و وجود مقدس حضرت را شفیع قرار می دهد می گوید : ای حسین جان تا فرزندم را بمن برنگردانی دست از توبرنمی دارم . چند دقیقه از این تضرع ها و دعاها نگذشته بود که جان به کالبد آقا شیخ محمد حسین بر می گردد و با طراف خود نظر می کند ، چون مادرش را نمی بیند میگوید به والده بگوئید بیاید که خداوند مرا به حضرت اباعبداللّه ع بخشید . حاضرین مادر شیخ محمد حسین را باخبر کردند و آنگاه شیخ محمد حسین نحوه بازگشت خویش را مجددا به این دنیا چنین نقل می کند .
چون مرگ من رسید دو نفر نورانی سفید پوش نزدم حاضر شدند و گفتند چه باکی داری گفتم تمام اعضایم درد می کند در این هنگام یکی از آنها دست برپایم کشید پایم راحت شد و هرچه دست را به سمت بالا می آورد درد بدنم راحت می شد ، یکدفعه دیدم تمام اهل خانه گریانند هرچه خواستم به آنها بفهمانم که من راحت شدم نتوانستم تا بالاخره آن دو نفر مرا به بالا حرکت دادند و از این حرکت بسیار خوشحال بودم و در بین راه بزرگی نورانی جلوی من حاضر شد و به آن دو نفر فرمود : ماسی سال عمر به این شخص عطاء کردیم واین عطاء عمر در اثر توسل مادرش بما بود شما او را برگردانید و این دو نفر به سرعت مرابرگرداندند و ناگهان چشم خود را باز کردم و اطرافیان را گریان دیدم و آنگاه به مادر خود گفتم ای مادر توسل شما به ابی عبداللّه الحسین ع پذیرفته شد و مرا سی سال عمر دادند آیت اللّه شهید دستغیب در پایان اضافه فرموده که اغلب آقایان

نجف که این داستان را از خود آقا شیخ محمد حسین شنیده بودند منتظر مرگ او در راءس سی سال بودند و این حادثه در همان راءس سی سال در نجف اشرف اتفاق افتاد و ایشان مرحوم گردید .

من که مستم از می جام ولایت یا حسین
عاشقم عاشق به طوف کربلایت یاحسین
من که هستم سائل و هستی تو ارباب کرم
یک نظر کن از عنایت بر گدایت یا حسین
روزوشب چشم انتظارم تا رسد وقت سفر
همچو مرغی پرکشم اندرهوایت یاحسین
ریزه خوارخوان احسان توبودم همه عمر
گربلب دارم کنون مدح و ثنایت یاحسین

شفای مفلوج

شهید محراب حضرت آیة اللّه دستغیب رضوان اللّه تعالی علیه از عالم بزرگوار السید الزاهد العابد مولانا حاج سید فرج اللّه بهبهانی رضوان اللّه تعالی علیه که در سفر حج توفیق ملاقات ایشان نصیبش شده بود چنین نقل می کند : شنیدم که در منزل ایشان در مجلس تعزیه داری حضرت سید الشهداء ع معجزه واقع شده پس از خدمت ایشان تقاضا و خواهش نمودم که معجزه واقعه را برای بنده بنویسند و آن بزرگوار جریان معجزه را بطور مشروح با خط خود مرقوم داشته و برای اینجانب ارسال فرمودند و اینک نظر خوانندگان محترم را به عین نوشته ایشان که در ذیل می آید جلب می نمایم شخصی بنام عبداللّه مسقط الراءس او جابرنان است از توابع رامهرمز ، ولی ساکن بهبهان است و این مرد در تاریخ 28 شهر محرم الحرام سنه 1383 قمری از یک پا مفلوج گردید و قدرت بر حرکت نداشت مگر به وسیله دو چوب که یکی را زیر بغل راست و دیگری را زیر بغل چپ می گذاشت و با زحمت اندک راهی می رفت و از مؤ منین در حق معاش او کمک می شد . تا اینکه مراجعه کرده بود به دکتر غلامی و ایشان جواب یاءس داده بودند و بعدا آمد نزد حقیر که وسیله حرکتشان را به اهواز فراهم آورم وسائل حرکت بحمداللّه فراهم گردید خط سفارشی به محضر آیة اللّه بهبهانی ارسال و آنجناب هم پذیرائی فرمود و او را نزد دکتر فرهاد طبیب زاده پزشک بیمارستان جندی شاپور ارسال داشته پس از عکس برداری و مراجعه اظهار یاءس کرده و گفته بود پای شما قابل علاج نیست و در وسط زانویتان غده سرطانی مشاهده می شود باخرج خود او را به بیمارستان شرکت نفت آبادان انتقال می دهد آنجا هم چهار قطعه عکس از پایش برداشتند و اظهار داشتند علاج شدنی نیست با این حالت برمیگردد به بهبهان و عبداللّه مرقوم میگوید : در خلال این مدت خوابهای نوید دهنده می دیدم که قدری راحت می شدم تا اینکه شبی در واقعه دیدم وارد منزل بیرونی شما شده ام و شما خودتان آنجا نیستید ولی دو نفر سید بزرگوار نورانی تشریف دارند و در این اثناء شماوارد شدید بعد از سلام و تحیت آن بزرگوار خودشان را معرفی فرمود یکی از آن دو بزرگوار حضرت امام حسین ع و دیگری فرزند آن بزرگوار حضرت علی اکبر ع بودند . حضرت ابی عبداللّه الحسین ع دو سیب به شما مرحمت فرمودند و فرمودند یکی برای خودت و دیگری برای فرزندت باشد و پس از دوسال نتیجه این دو سیب را می بیند و شش کلمه با حضرت حجة بن الحسن ع صحبت می کند .
عبداللّه گفت : در این حال از شما درخواست نمودم که شفای مرا از آن

بزرگوار بخواهید یکی از آن دو بزرگوار فرمودند روز دوشنبه ماه جمادی الثانیه سنه 84 پای منبر که برای عزاداری در منزل فلانی که منظور حقیر بودم منعقد است میروی و باپای سالم برمیگردی از شوق از خواب بیداد شدم و به انتظار روز موعود بودم و خواب را برای حقیرنقل کرده همان روز دوشنبه دیدم عبداللّه بادو چوب زیر بغل آمد و پای منبر نشست خودش اظهار داشت که پس از یک ساعت جلوس حس کردم که پای مفلوجم تیر می کشد گوئی خون در پایم جریان پیدا کرده است پایم را دراز کرده و جمع نمودم دیدم سالم شده با اینکه روضه خوان هنوز ختم نکرده بود بپاخواستم و نشستم بدون عصاء قضیه را به اطرفیان گفتم حقیر دیدم عبداللّه آمد و باحقیر مصافحه نمود یک مرتبه دیدم صدای صلوات از اهل مجلس بلند شد و دیگر آن فلج به کلی راحت شد پس درشهر مجالس جشن گرفته شد و در روز بعد مهر 43 از ساعت 18 الی 11 صبح در منزل حقیر مجلس جشن به اسم اعجاز حضرت سیدالشهداء ع گرفته شد و جمعیت کم نظیری حاضر و عکسبرداری شده والسلام علیکم و رحمة اللّه الاحقر السیّد فرج اللّه الموسوی .

روزو شب چشم ودلم سوی حسین است حسین
کعبه و مسجد من کوی حسین است حسین
جلوات رخ خورشید سماء و مه نو
ذره از رخ نیکوی حسین است حسین
گر در آئینه ارکان عوالم نگری
اندر آئینه عنان روی حسین است حسین
آنکه ره از همه مشتاق زده روز الست
بخدا طاق دو ابروی حسین است حسین

شفای هفت حصبه ای

عبد صالح متقی مرحوم حاج مهدی هاشم سلاحی علیه الرحمه داستانی بدین مضمون نقل می کند مرحوم سلاحی علیه الرحمه در ماه محرم تقریبا حدود بیست سال قبل که مرض حصبه در شیراز شایع شده بود و کمتر خانه ای بود که در آن مریض حصبه ای نباشد ، یکروز فرمود : در منزل جناب آقای حاج عبدالرحیم سر افراز سلمه اللّه هفت نفر مبتلا به حصبه را خداوند به برکت حضرت سید الشهداء ع شفامرحمت فرمود و تفصیل آن را برایم بیان کرد . بعد از مدتی آقای سرافراز را ملاقات کردم و قضیه واقعه را از ایشان پرسش نمودم و ازایشان مطابق آنچه مرحوم سلاحی بیان کرده بود تقاضا نمودم که آن واقعه را به خط خودشان نوشته و برای اینجانب ارسال فرماید و ایشان متن زیر را برایم ارسال نموده تقریبا بیست سال قبل که اغلب مردم مبتلا به مرض حصبه می شدند در خانه حقیر هفت نفر مبتلا به مرض حصبه در یک اطاق خوابیده بودند شب هفتم ماه محرم الحرام برای شرکت در مجلس عزاداری مریضها را در خانه به حال خود گذاشتیم و ساعت 5 از شب گذشته با خاطری پریشان به مجلس تعزیه داری خودمان که مؤ سّس آن مرحوم حاج ملاعلی سیف علیه الرحمه بود رفتم موقع تعزیه داری سینه زنی ، نوحه و مرثیه حضرت قاسم بن الحسن ع قرائت شد پس از فراغت از تعزیه داری واداء نماز صبح باعجله به منزل میرفتم و درقلب خود شفای هفت نفر مریض را به وسیله فرزند زهرا آقا امام حسین علیهماالسلام از خدا میخواستم وقتی به منزل رسیدم دیدم بچه ها اطراف منقل آتش نشسته و مختصر نانی که از روز قبل و شب باقیمانده است روی آتش گرم می کنند و با اشتهای کامل مشغول خوردن آن نانها هستند از دیدن این منظره عصبانی شدم زیرا خوردن نان آن هم نانی که از روز و شب گذشته باقی مانده برای مبتلا به مریض حصبه مضر است دختر بزرگم که حالت عصبانیت مرا دید گفت ما همه خوب شدیم و از خواب برخواستیم و گرسنه ایم نان و چای میخوریم .
گفتم : خوردن نان برای مرض حصبه خوب نیست گفت پدر بنشین تا من خواب خودم را تعریف کنم و ماهمه خوب شده ایم گفتم خوابت رابگو گفت : در خواب دیدم اطاق روشنی زیادی دارد ، مردی آمد در اطاق ما و فرش سیاهی در این قسمت از اطاق پهن کرد و پهلوی درب اطاق با ادب ایستاد آن وقت پنج نفر با نهایت جلالت و بزرگواری وارد شدند که یک نفر آنها زن مجلله ای بود اول به طاقچه های اطاق به کتیبه ها که به دیوار زده بود و اسم چهارده معصوم علیهم السلام را روی آنها نوشته بود خوب با دقت نگاه کردند پس از آن اطراف آن فرش سیاه نشسته و قرآنهای کوچکی از بغل

بیرون آورده و قدری خواندند پس از آن یک نفر از آنها شروع کرد به روضه حضرت قاسم ع به عربی خواندن و من از اسم حضرت قاسم که مکرر می گفتند فهمیدم روضه حضرت قاسم ع را می خوانند و همه شدیدا گریه می کردند و مخصوصا آن زن خیلی سوزناک گریه می کرد و پس از آن در ظرفهای کوچکی چیزی مثل قهوه همان مردی که قبل از همه آمده بود آورد و جلو آنها گذشت .
من تعجب کردم که اشخاصی با این جلالت چرا پاهایشان برهنه است جلو رفتم و گفتم شما را به خدا قسم می دهم کدام یک از شما حضرت علی هستید یکی از آنها جواب داد و فرمود : منم خیلی با محبت بود ، گفتم شما را به خدا چرا پاهای شما برهنه است پس با حالت گریه فرمود : ما این ایام عزاداریم و پای ما برهنه است ؛ فقط پای آن زن در همان لباس سیاه پوشیده بود گفتم ما بچه ها همه مریضیم مادر ماهم مریض است خاله ما هم مریض است آن وقت حضرت علی ع از جای خود برخواستند و دست مبارک را بر سر و صورت یک یک ما کشیدند و نشستند و فرمودند : خوب شدید . مگر مادرم . گفتم مادرم هم مریض است فرمودند : مادرت باید برود از شنیدن این حرف گریه کردم و التماس نمودم پس در اثر عجز و لابه من برخواستند دستی هم روی لحاف مادرم کشیدند آن وقت خواستند ازاطاق بیرون روند رو به من کرده و فرمودند بر شما باد به نماز که تا شخص مژه چشمش بهم می خورد باید نماز بخواند تا درب کوچه عقب آنها رفتم ، دیدم مرکبهای سواری که برای آنان آورده اند روپوشهای سیاه دارد آنها رفتند و من برگشتم . در این وقت از خواب بیدار شدم صدای اذان صبح را شنیدم دست بر دست خودم و برادرانم و خاله ام و مادرم گذاشتم دیدم هیچکدام تب نداریم همه برخاستیم و نماز صبح را خواندیم چون احساس گرسنگی زیاد در خود می کردیم لذا چایی درست کرده با نانی که بود مشغول خوردن شدیم تا شما بیائید و تهیه صبحانه کنید و بالجمله تمام هفت نفر سالم و احتیاجی به دکتر و دوا پیدا نکردند .

دلم از بهر عشقت خانه کردم
بدست خود دلم دیوانه کردم
نهال عشقت از نور خدا بود
به شاخ آتشینش لانه کردم
ز مهرت بر دلم آتش فکندم
فروزان خاک این کاشانه کردم
زدم آتش به کاخ خود پرستی
دلم را با رضا ، ویرانه کردم
مگر عشقت خلیل بت شکن بود
که او را وارد بتخانه کردم

شکست عشق تو بتهای هوی را
نبردی با هوس مردانه کردم
تو ماندی و خدا در خانه دل
دلم چون کعبه محرمخانه کردم

مقدمات سفر کربلا

حضرت آیة اللّه شهید دستغیب رضوان اللّه تعالی علیه داستانی را از مرحوم حاج شیخ محمد شفیع آورده است مرحوم حاج شیخ محمد قریب سی سال با حضرت آیة اللّه شهید دستغیب رضوان اللّه تعالی علیهما رفاقت داشته و چند مرتبه حج و زیارت عتبات با او مصاحبت داشته عالمی عامل و مروجی مخلص و مردی خلیق و عابدی صادق بود . در هر شهری که می رسید با خوبان و اخیار آن شهر آمیزش داشت و در هر مجلسی که بود اهل آن مجلس را به یاد خدا و آل محمد ص می انداخت و از ذکر مناقب آن بزرگواران و ملامت دشمنان آنها خود داری نداشت و در ملکات فاضله خصوصا تواضع و حیا و ادب و محبت به بندگان خدا و سخاوت و خیرخواهی خلق به راستی کم نظیر بود رضوان اللّه تعالی علیه . که نقل آن از سوی مرحوم چنین است : سالی عید غدیر ، نجف اشرف مشرف شدم و پس از زیارت به سمت شهر و بلد خود جم مراجعت کردم و ایام عاشورا در حسینیّه اقامه مجلس عزاداری حضرت سید الشهداء ع نمودم و روز عاشورا سخت مشتاق زیارت آن بزرگوار شدم و از آن حضرت در رسیدن به این آرزو استمداد نمودم چرا که از حیث اسباب عادتا محال به نظر می آمد .
همان شب در عالم رؤ یا جمال مبارک حضرت امیرالمؤ منین ع و حضرت سید الشهداء ع را زیارت کردم ، حضرت امیر به فرزند خود فرمود : چرا حواله محمد شفیع را نمی دهی .
حضرت سید الشهداء ع فرمود : همراه آورده ام پس ورقه به من مرحمت فرمود که در آن دو سطر از نور نوشته بود و از هر دو طرف هم مساوی بود چون نظر کردم دیدم دو شعر است که نوشته شده و با اینکه اهل شعر نبودم به یک نظر از حفظم شد :

از مخلصان درگه آن شاه او کشف
اسمش محمد است و شفیع از ره شرف
توفیق شد رفیق رود سوی کربلا
با آنکه اندکی است که برگشته از نجف

مرحوم حاج محمد شفیع فرمود : چون بیدار شدم با کمال بهجت و یقین به رواشدن حاجت منتظر بودم و بحمداللّه در همان روز وسائل حرکت مُیسر شد و به سمت کربلا حرکت کرده و به آن آستان قدس مشرف شدم .

ای ماه عشق ، تشنه لب کربلا توئی
ای بدر غیب ، رهبر راه خدا توئی
ای شاهدی که روی تو مراءت ذات اوست

سلطان عشق در حرم کبریا توئی
نور و صفای پیر و جوان از صفای تست
فیاض غیب و منبع صدق و صفا توئی
دلهای دوستان همه باشد بسوی تو
روح و روان و جان و دل و دلربا توئی
باشد بقای هر دو جهان از فنای تو
فانی زخویشتن شده ای جان فدا توئی
مهر توهست در دل و عشق تو در وجود
ای بدر عشق مظهر مهرو وفا توئی

عزاداری حیوانات

در کتاب دارالسلام مرحوم عراقی و کلمه طیبه مرحوم نوری و داستانهای شگفت و کتابهای دیگر که مطالعه کرده ام همه از عالم جلیل وکامل نبیل صاحب کرامات باهره و مقامات ظاهره آخوند ملازین العابدین سلماسی اعلی اللّه مقامه نقل کرده اند و مکررا از موثقین نقل شده و آثار حزن از حیوانات در عاشورای آقا ابا عبداللّه الحسین ع بارها به چشم مشاهده شده چنانچه در جلد یک همین کتاب نوشته شده ، خلاصه این عالم بزرگوار که اهل مکاشفه می باشد و بارها خدمت امام زمان عجل اللّه تعالی فرجه الشریف رسیده فرموده وقتی که از سفر زیارت حضرت رضا ع بر می گشتم عبور و گذر ما به کوه الوند افتاد که در نزدیکی همدان واقع شده است جهت استراحت در آنجا فرود آمدیم ، موسم بهار هم بود ، همراهان و رفقا و دوستان مشغول خیمه زدن شدند ، من هم نظر به دامنه کوه می کردم و منظره دل فریب آنجا را مشاهده می کردم که ناگهان چشمم به یک چیز سفیدی افتاد چون تاءمل کردم پیر مردی محاسن سفید را دیدم که عمامه کوچکی بر سر داشت و بر سکوئی نشسته که قریب به چهار صد زرع ارتفاع داشت و بر دور آن سنگهای بزرگ چیده که به جز سر چیزی از او نمایان نبود ، نزدیک رفته و سلام کردم ، مهربانی نمود پس با من انس گرفت و کم کم با او هم صحبت شدم فهمیدم که به خاطر گناه و معصیت از شهر به دیار و اهل و عیال وخویشان و مردم دور شده و برای عبادت بیشتر به کوه و دشت آمده و هیجده سال است که در اینجا سکونت دارد و رساله های عملیه علما را هم با خود داشت و از جمله تعریفهای عجیبیه ای که برایم نقل کرد این بود .

گفت : اولین روزی که من به اینجا آمدم ماه رجب بود و من هم اینجا را خلوت دیدم گفتم برای عبادت عالیست و شروع به تهذیب نفس کردم ، پنج ماه واندی گذشت ، شبی مشغول نماز مغرب بودم که ناگهان صدا و ولوله عظیم و عجیبی شنیدم ، از ترس نمازم را سریع خواندم ، یک نگاهی به این دشت و بیابان کردم ، دیدم بیابان پر از حیوانات عجیب و غریب است و تا مرا دیدند به طرف من آمدند اضطراب و خوف و ترسم زیاد شد و از آن اجتماع تعجب کردم ، چون دیدم در آنها حیوانات مختلفه و متضاده اند مثل شیر و آهو و گاو کوهی و پلنگ و گرگ باهم مختلطند و به صداهای غریبی صیحه می زنند پس در این محل دور من جمع شدند و سرهای خود را به سوی من بلند نموده و فریاد می زنند ، با خود گفتم دور هم جمع شدن این وحوش و درندگان که با هم دشمنند برای دریدن من نیست زیرا اگر برای من بود همدیگر را می دریدند ، پس باید برای امر بزرگی باشد باید یک

حادثه عجیبی در دنیا رخ داده باشد . خوب که فکر کردم فهمیدم امشب شب عاشورای آقا ابا عبداللّه الحسین ع می باشد و این فریادها و سرو صداها و فغان و اجتماع ونوحه گری و گریه و ناله برای مصیبت حضرت سید الشهداءع است ، وقتی مطمئن شدم عمامه را از سر برداشتم و بر سر خودم زدم و خود را از این مکان انداختم و می گفتم : حسین ، حسین ، شهید کربلا حسین و امثال این کلمات ، پس حیوانات در وسط خود جائی برایم خالی کردند و دورم حلقه زدند . بعضی از حیوانات سر به زمین می زدند و بعضی خود را در خاک می انداختند و همین طور تا طلوع فجر عزاداری می کردیم پس آنها که وحشی تر از همه بودند رفتند و به همین ترتیب یک یک حیوانات رفتند و متفرق شدند و از آن سال تا به حال که مدت هیجده سال است این عادت ایشانست و هر وقت من فراموش می کنم یا بر من مشتبه می شود آنها با جمع شدنشان به من توجه می دهند .

پرسیدم از هلال چرا قامتت خم است
آهی کشید و گفت که ماه محرم است
گفتم که چیست ماه محرم بناله گفت
ماهی که خلق جمله افلاک در غم است
گفتم برای که بفغان داد این جواب
ماه عزای اشرف اولاد آدم است
اینماه گشته کُشته به صحرای کربلا
سبط رسول تشنه لب این غم مگر کمست
آید بسوی خلق ز یزدان همی پیام
نیلی ببرکنید که ماه محرم است
در خلد حوریان همه سیلی بروزنند
در عرش قدسیان همه چشمان پر از نم است
زهرا سیاه بر سر وحیدر زند بسر
در این عزا رسول خدا قامتش خم است
در کربلا به چشم بصیرت نظر نما
بنگر هنوز زینب و کلثوم در غم است
گوید سکینه گشته یتیمی نصیب ما
در روزگار درد یتیمی مگر کم است (26)

منبری امام حسین (ع)

حضرت آیة اللّه شهید بزرگوار محراب سید عبد الحسین دستغیب رضوان اللّه تعالی علیه فرمود : پیش از سی سال قبل روضه خوانی بود به نام شیخ حسن که چند سال آخر عمرش به شغل حرامی سرگرم بود ، پس از مردنش یکی از خوبان او را در خواب می بیند که برهنه است و چهره اش سیاه و شعله های آتش از دهان و زبان آویزانش بالا می رود بطوری وحشتناک بود که آن شخص فرار می کند پس از گذشتن ساعاتی وطی عوالمی باز او را می بیند و لکن در فضای فرح بخش در حالی که آن شیخ چهره سفید و بالباس است روی منبر نشسته و خوشحال است نزدیکش می رود و می پرسد : شما شیخ حسن هستید می گوید بلی . می پرسد شما همان هستید که در آن حالت عذاب و شکنجه بودید . می گوید بله آنگاه سبب دگرگون شدن حالش را می پرسد ، ایشان پاسخ می دهد آن حالت اولی در برابر ساعاتیست که در دنیا به کار حرام سرگرم بودم و این حالت خوب در برابر ساعاتیست که از روی اخلاص از آقا سید الشهداء ابا عبداللّه الحسین ع یاد می نمودم و مردم را می گریاندم و تا اینجا هستم در کمال خوشی و راحتی می باشم و چون آنجا می روم همانست که دیدی . به او گفت : حال که چنین است از منبر پائین نیا و آنجا نرو گفت : نمی توانم و مرا می برند .

منبع فیض کبریاست حسین
مخزن رحمت خداست حسین
علت خلقت خلائق اوست
برهمه خلق رهنماست حسین
زینت گوشوار عرش خداست
افضل از کل ماسواست حسین
حریم کبریا و رکن وصفاست
معنی مکه ومناست حسین
زنده شد هرکه سر براهش داد
چونکه سر چشمه بقاست حسین
شافع عاصیان بروز جزا
کُشته دشت کربلاست حسین

بدون گذرنامه به کربلا رفت

حضرت آیة اللّه شهید دستغیب رضوان اللّه تعالی علیه می فرماید : مکرر شنیده بودم که یکی از اخیار زمان بنام حاج محمد علی فشندی تهرانی توفیق تشریف به خدمت حضرت بقیة اللّه عجل اللّه تعالی فرجه الشریف نصیبش شده بود و اینجانب دوست داشتم او را ببینم و از خودش ماجرا را بشنوم ، در ماه ربیع الثانی نود و پنج در تهران حضرت سید العلماء العاملین حاج آقا فیض شیرازی رضوان اللّه تعالی علیه را به اتفاق جناب حاج محمد علی فشندی تهرانی ملاقات نمودم آثار خیر و صلاح و صدق و دوستی اهل بیت علیهم السلام از او آشکار بود . از آقای حاج آقا معین خواهش کردم آنچه حاجی مزبور می گویند ایشان مرقوم فرمائید ، اینک برای بهره مندی خوانندگان این کتاب عین مرقومه ایشان ثبت می شود ، بسم اللّه الرحمن الرحیم قریب سی سال قبل برای زیارت اربعین عازم کربلا شدیم موقعی بود که برای هر نفر جهت گذرنامه ، خانواده گفت من هم می آیم ناراحت شدم که چرا قبلا نگفته بود ، خلاصه بدون گذرنامه حرکت کردیم و جمعیت ما پانزده نفر بود چهار مرد و یازده زن و یک علویه صدو پنج ساله بود خیلی به زحمت او را حرکت دادیم و با سهولت و نداشتن گذرنامه خانواده را از دور مرز ایران و عراق گذراندیم و به کربلا مشرف شدیم قبل از اربعین و بعد از اربعین نجف اشرف مشرف شدیم . همه اش به برکت توسل به ابی عبداللّه الحسین ع بود که بدون گذرنامه رفتیم و برگشتیم .

سر خلقه عشق همه عشاق حسین است
شیرازه مجموعه اخلاق حسین است
آنکس که وفا کرده به میثاق حسین است
واضح تر از آن باعث احیای صلوه است
گرروضه رضوان طلبی کوی حسین است
گرنافه مشکبو طلبی بوی حسین است
گرلاله شب بوطلبی روی حسین است
چون ذکر حسین است بهار صلوة است
حسین باب نجات است
حسین مظهر ذات است

حضرت آیة اللّه سید حسن ابطحی که خدا انشاء اللّه این وجود پاک را حفظ فرماید در کتاب ملاقات با امام زمان فرموده یکی از تجار اصفهان که مورد وثوق من و جمعی از علماء بود نقل می کرد : من در منزل ، اطاقی بزرگ را به عنوان حسینیّه اختصاص داده ام و اکثرا در آنجا روضه خوانی و ذکر مصائب آقا سیّد الشّهداء ابا عبداللّه الحسین ع را برقرار می کنیم .
شبی در خواب دیدم که من از منزل خارج شده ام و به طرف بازار می روم ولی جمعی از علماء اصفهان به طرف منزل ما می آیند . وقتی به من رسیدند گفتند : فلانی کجا می روی ؟ مگر نمی دانی منزلت روضه است . گفتم : نه منزل ما روضه نیست . گفتند چرا منزلت روضه است و ما هم به آنجا می رویم و حضرت بقیّة اللّه عجل اللّه تعالی فرجه الشریف هم آنجا تشریف دارند ، من فورا با عجله خواستم به طرف منزل بروم آنها به من گفتند : با ادب وارد منزل شو ، من مؤ دّبانه وارد شدم ، دیدم جمعی از علماء در حسینیه نشسته و در صدر مجلس هم حضرت ولی عصر عجل اللّه تعالی فرجه الشریف نشسته اند ، وقتی به قیافه آن حضرت دقیق شدم دیدم ، مثل آنکه ایشان را در جائی دیده ام . لذا از آن حضرت سئوال کردم که آقا من شما را کجا دیده ام فرمود : همین امسال در مکه در آن نیمه شب در مسجد الحرام ، وقتی آمدی نزد من و لباسهایت را نزد من گذاشتی و من به تو گفتم مفاتیح را زیر لباسهایت بگذار .
تاجر اصفهانی می گفت همینطور بود یک شب در مکه خواب از سرم پریده بود با خود گفتم . چه بهتر که به مسجد الحرام مشرف شوم و در آنجا بیتوته کنم و مشغول عبادت بشوم ، لذا وارد مسجد الحرام شدم به اطراف نگاه می کردم که کسی را پیدا کنم لباسهایم را نزد او بگذارم وبروم وضو بگیرم ، دیدم آقائی در گوشه ای نشسته اند ، خدمتش مشرف شدم و لباسهایم را نزد او گذاشتم می خواستم مفاتیح را روی لباسهایم بگذارم فرمود مفاتیح را زیر لباسهایت بگذار و من طبق دستور ایشان عمل کردم ومفاتیح را زیر لباسهایم گذاشتم و رفتم و وضو گرفتم و برگشتم و تا صبح در خدمتش و در کنارش مشغول عبادت بودم ولی در تمام این مدت حتی احتمال هم ندادم که ایشان امام عصر روحی و ارواح العالمین له الفدا باشد به هر حال در خواب از آقا سئوال کردم فرج شما کی خواهد بود ؟ فرمود نزدیک است به شیOÙÜما بگوئید دعای ندبه را روزهÙÜجمعه بخوانند .
این ملاقات به ما چند چیز را می گوید :

1 آن حضرت در هر جاکه روضه خوانی و ذکر مصائب حضرت سید الشهداء ابا عبداللّه الحسین ع باشد و در هر مکان که بنام جدش امام حسین ع باشد حضرت ولی عصر در آنجا حاضر و ناظر و عزادار و به عزاداران جدش احترام و ملاطفت دارد . و خیلی دوست دارد در حسینیّه ها و در هر جا که بنام جدش حضرت ابا عبداللّه الحسین ع دوستان و شیعیان آن حضرت دورهم جمع شوند و برای آقا اشک ریخته شود .
2 آن حضرت دوست دارد که دوستانش لااقل روزهای جمعه گِرد یکدیگر بنشینند ، و زانوی غم در بغل بگیرند و اشک از دیدگان بریزند و همه باهم بگویند این بقیة اللّه . . . بگویند این الطالب بدم المقتول بکربلا . . .
3 در همه عزاداری ها نظر دارند و با عزاداران ، عزاداری می کنند و اهمیت زیاد می گذارند و این قضیه را جهت این عرض کردم که بگویم آقا امام زمان هم خود برای جدش عزادار است و ناظر بر عزاداری شیعیان خود می باشد و ما هم باید حتی الامکان تا می توانیم در این گونه مجالس شرکت کنیم تا انشاء اللّه باعث خشنودی قلب آن سرور گردد . (27)

طایرجان پرزند اندر هوایت یا حسین
صد هزاران جان ما بادا فدایت یا حسین
کن به پابوست طلب ما رابه حق مادرت
تاکنیم اندر حرم برپا عزایت یا حسین
هر زمان آید بیادم از لبان تشنه ات
خون دل جاری نمایم از برایت یا حسین
هر دمی چشمم فتد بر آسمان و انجمش
در نظر گردد مجسم زخمهایت یا حسین

گریه حضرت ولی عصر(عج)

آقای حاج سید حسن ابطحی استاد عزیز و بزرگوار در کتاب ملاقات با امام زمان نقل فرموده اندآقای حاج آقاجواد رحیمی قضیه جالبی از مرحوم آیة اللّه قاضی رضوان اللّه تعالی علیه نقل میکند مرحوم آیة اللّه حاجی سید حسین قاضی فرمودند : شب تولد حضرت بی بی عالم زهرا سلام اللّه علیها یعنی شب بیستم جمادی الثانی سال هزاروسیصدوچهل وهشت درمسجد جمکران بودم ناگهان مشاهده شد که انواری از آسمان به زمین وبخصوص روی آسمان جمکران فرومیریزند دراین جاآقای رحیمی فرمودند من هم اتفاقا آن شب درمسجد جمکران بودم و آن انوار را دیدم و بلکه همه مردم آنها رامی دیدند در همان شب شخصی که مورد وثوق آقای قاضی بود برای ایشان نقل کرده بود که من درمسگرآباد تهران بودم یکی ازاولیاء خدا مرا باطیّ الارض به مسجد جمکران آورد با او در مسجد جمکران به مجلس روضه ای که درگوشه ای تشکیل شده بود رفتیم از همان اول مجلس حضرت بقیة اللّه ارواحنافداه در روضه شرکت فرمودند روضه خوان اشعاری از کتاب گلزار آل طه که مرحوم آیة اللّه حاج سید علی رضوی سروده است میخواند و حضرت ولی عصر ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء گوش میدادند وگریه میکردند پس از خاتمه مجلس حضرت حجة بن الحسن عج اللّه تعالی فرجه الشریف دعاکردند و از مجلس برخاستند و تشریف بردند ، جمعی که درآن مجلس بودند به شخصی که ازدیگران به حضرت نزدیکتر بود اصرار میکردند که شماهم دعائی بکنید او می گفت حضرت ولیعصرعج اللّه تعالی فرجه دعاء فرمودند بالاخره بااصرار زیاد او را وادار به دعاء کردند او هم چند جمله دعاء درباره فرج کرد و مجلس خاتمه یافت . احتمالا دعا کننده خود مرحوم قاضی بوده ولی نمی خواسته اسمش را ببرد . بله نتیجه میگیریم که چون آقا حجة بن الحسن عج اللّه تعالی فرجه الشریف به مجالس روضه علاقمندند به آنجاتشریف فرمامیشوند وبرای جد عزیز خود آقا سید الشهداء اباعبداللّه الحسین ع اشک میریزند .

آسمان خون گریه کن برلعل عطشان حسین
ای زمین کُن ناله بر احوال طفلان حسین
در سَما خِیلِ ملک بزم عزا کرده بپا
در عزای جانگداز نونهالان حسین
یارسول اللّه بیا در کربلا بنما نظر
بین بخاک و خون بود نعش عزیزان حسین
یا امیرالمؤ منین برخیز زینب را ببین

لب نهاده بر گلوی سرخ عطشان حسین
فاطمه رخت عزا بر تن نما در این عزا
نوحه سرکن برتن صد چاک عریان حسین
شیعیان بر سینه و بر سرزنان باسوزوآه
ازغم جانسوز طفلان پریشان حسین
خون روان گردیده از پهنای صحرای دلم
از غریبی و اسیری یتیمان حسین

زیارت امام حسین(ع)

مرحوم سید بن طاووس رضوان اللّه تعالی علیه نقل نموده از محمد بن داود که گفت : همسایه ای داشتم معروف به علی بن محمد بود که ایشان برایم گفت من از ایام جوانی هرماه بزیارت حضرت امام حسین ع میرفتم تا اینکه سن من بالا رفت و نیروی جسمیم ضعیف شد و یک چند وقتی زیارت را ترک کردم ، پس از مدتی بقصد زیارت پیاده حرکت کردم پس از چند روز بکربلا رسیدم و بزیارت آقا امام حسین ع نائل شدم و دو رکعت نماز بجا آوردم و بعد از زیارت و نماز از فرط خستگی راه کنار حرم خوابم برد . در عالم خواب دیدم مشرف شدم خدمت آقای خودم ابی عبداللّه الحسین ع حضرت رویشان را به بنده کرد و فرمود : ای علی چرا به من جفا کردی با اینکه نسبت بمن خوبی و نیکی می کردی ؟ عرضکردم : ای سیدی ای آقای من بدنم ضعیف شده و توانایی خود را ازدست دادم و توان آمدن ندارم و چون فهمیده ام آخر عمرم است و با آن حالی که داشتم این چند روز راه را به عشق شما بزیارت آمدم و روایتی از شما شنیدم دوست داشتم آن را از خود شما بشنوم . حضرت فرمود آن روایت رابگو : گفتم چنین نقل شده که قال من زارنی فی حیوتی زرته بعد وفاته هر که مرا در حال حیاتش زیارت کند و بزیارت من نائل گردد من هم بعد از وفاتش او را زیارت میکنم و بزیارت او می آیم حضرت فرمود بله من گفته ام ، حتی اگر او را زیارت کننده ام را در آتش ببینم نجاتش خواهم داد . (28) مقصود ما از کعبه و بتخانه کوی تست
هرجارویم روی دل ما بسوی تست
این بس بود شگفت که جای تودردلست
وین دل هنوز درطلب جستجوی تست
خوانند دیگران بزبان گرتورا ، مرا
کام وزبان و دل همه درگفتگوی تست
گفتی بوقت مرگ نهم پای برسرت
جانم بلب رسیده و در آرزوی تست

انکار ثواب گریه

مرحوم علامه بزرگوار و عالم جلیل القدر شیعه محدث اهلبیت عصمت و طهارت علیهم السلام زنده کننده اسلام مرحوم علامه مجلسی رضوان اللّه تعالی علیه از بعضی از اهل وثوق از سید علی حسینی رحمة اللّه علیه نقل فرمود : من مجاور برقبرمولایم آقا علی بن موسی الرضا ع بودم ، چون روز عاشورا شد مردی از دوستان ما ، کتاب مقتل آقا امام حسین ع را شروع کرد به خواندن تا به این روایت رسید که حضرت باقر ع فرمود : هرکس در مصائب آقا سید الشهداء اباعبداللّه الحسین ع از چشمهایش باندازه پرپشه ای اشک ریزد حق تعالی گناهان او را می آمرزد ، اگر چه بقدر کف دریاباشد . در آن مجلس مرد جاهلی که مدعی علم بود حاضر بود و بعقل ناقص خود اعتقاد تمام داشت گفت گمان نکنم این حدیث صحیح باشد ، زیرا چطوری می شود که گریه کردن بر آن حضرت اینقدر ثواب داشته باشد ؟ ما با او به بحث و مجادله زیادی پرداختیم ولی او دست از ضلالت خود برنداشت و برخواست رفت چون صبح شد یک وقت دیدم او با یک اضطراب و حالتی آمد و نزد ما نشست و از ما معذرت خواست و از گفته های دیروز خود نادم وپشیمان بود علت را سؤ ال کردیم گفت وقتی از شما جدا شدم و شب شد به بستر رفته و خوابیدم درعالم خواب دیدم قیامت برپاشده ، و همه مردم را در یک صحرا جمع کرده اند و ترازوهای اعمال را آویخته اند و صراط را بروی جهنم کشیده اند و دیوانهای عمل را گشوده اند و آتش جهنم را افروخته اند و قصرهای بهشت را بجلوه در آورده اند در آن وقت تشنگی شدیدی بر من غالب شد چون نظر کردم بطرف راست خود دیدم حوض کوثر است و برلب حوض دومرد و یک زن مجلله ایستاده اند که نور جمال ایشان صحرای محشر را روشن کرده و لباس های سیاه پوشیده اند و میگریند ، از مردی که نزدیکم بود ، پرسیدم اینها کیستند که کنار حوض کوثر ایستاده اند ؟ گفت : آقا رسول اکرم ص و آقا امیرالمؤ منین علی ع و آن زن مجلله فاطمه زهرا سلام اللّه علیها است گفتم چرا لباسهای مشکی و سیاه پوشیده اند و میگریند ؟ گفت مگر نمی دانی که امروز روز عاشورا است و روز شهادت آقا سید الشهداء ابا عبداللّه الحسین ع است ؟ من جلو رفتم وقتی نزدیک حضرت بی بی عالم فاطمه زهرا سلام اللّه علیها شدم ، گفتم ای بی بی جان ای دختر رسول اللّه تشنه ام ، آن حضرت از روی غضب بمن نظر کرد و فرمود : تو آنکس نیستی که فضیلت گریه کردن بر مصیبت فرزند دلبندم نورعین و دیده و چشم من شهید مظلوم حضرت اباعبداللّه الحسین ع را انکار کردی ؟ از وحشت از خواب بیدار شدم واز گفته خود پشیمان شدم و حالا از شما

معذرت میخواهم و از تقصیر من بگذرید . (29) این چه غوغائی است
جبریل از پرش خون می چکد
حضرت زهرا ز چشمان ترش خون می چکد
یا رسول اللّه بدشت کربلا بنما نظر
بین چسان خون خدا از پیکرش خون می چکد
چشم حق باشد امیرالمؤ منین کز دیدگان
از برای نوگلان پرپرش خون می چکد .

غبار جاروب

عالم جلیل القدر مرحوم آیة اللّه نهاوندی رضوان اللّه تعالی علیه نقل فرمود از سید جلیل مرحوم جزائری رحمة اللّه علیه فرمود مدتها بود که چشمهایم ضعیف شده بود روزی برای زیارت عرفه کربلا مشرف شدم و تحت قبه حضرت سیدالشهداء ع نشسته بودم که زوار بیرون رفتند و خدمه در روز دوم و سوم روضه مطهر را جاروب میکردند و غباری از زمین بلند شده بود که مردم در میان روضه همدیگر را نمی دیدند پس من و جمعی که در آنجا بودیم گفتیم از این غبارها استفاده کنیم ، آمدیم میان غبارها و چشمهایمان را باز وبسته کردیم که غبار داخل چشم رود هرکس که بامن بود و ضعف چشم داشت وقتی از روضه شریفه در آمدیم دیدم چشمهایم نورانی و شفاف و روشن شده است و وقتی از رفقا پرسیدم آنها هم گفتند ما هم چشمهایمان نورانی شده است و از آن روز تا بحال هرگز چشم درد نگرفته ام و همیشه از تربت امام حسین ع مانند سرمه بر چشمهایم می کشم . (30) عشق تو در سینه دارم یاحسین

از فراقت بی قرارم یاحسین
نوکری بردرگهت عمری بحق
شد کمال افتخارم یاحسین
مهر تو داده مرا عزّ وشرف
هرچه دارم از تو دارم یاحسین
برتو و راه تو و نام توشد
عشق ورزیدن شعارم یاحسین
از در لطفت نگردم نا امید
من گدائی کهنه کارم یاحسین
چونکه دردنیا به عشقت زنده ام
خوفی از عقبا ندارم یاحسین
تانهی یکدم قدم بردیده ام
سالها چشم انتظارم یاحسین
بس که دارم جرم و عصیان و گناه
از حضورت شرمسارم یاحسین
گرتوهم رانی مرا از درگهت
روبدرگاه که آرم یاحسین

دو ماءمور پست

دانشمند محترم آقای احمد امین نقل میکرد که شخص مورد اطمینانی برای من نقل نمود که دو نفر ماءمور پست بمنظور زیارت قبر آقا امام حسین ع تهران را ترک کردند و چون دولت اجازه مسافرت بعتبات مقدسه را بکسی نمی داد ، ناچار از راه قاچاق رفتند ، در بیابان شوره زاری گرفتار شدند و بقدری تشنگی بر آنها فشار آورد که یکی از آنها از تشنگی مُرد و دیگری بفضل خدا از مهلکه خود را نجات داد و تندرست نزد خانوده خود آمد پس از مدتی دوست و همکار خود را در خواب دید که در باغ زیبائی باکمال راحتی بسر میبرد از حال او پرسید ، گفت : خدا را شکر و ستایش میکنم که ببرکت آقا سید الشهداء اباعبداللّه الحسین ع کاملا راحتم ولی عقربی همه روزه پیش من می آید و انگشت ابهام پایم را نیش می زند و بقدری مرا رنج می دهد که نزدیک است جان بدهم ، گفتم ناراحتی تو از برای چیست ؟
گفت بمن خبر داده اند که این ناراحتی برای اینستکه یکروز به خانه فلان دوستم مهمان شدم و ضمن اینکه بادوست خود باقلا میخوردم چاقوی کوچکی از خانه او سرقت نمودم و آنرا در گوشه سمت چپ فلان نقطه خانه ام پنهان ساخته ام از تو انتظار دارم که به خانه من بروی و سلام مرا به همسر و فرزندانم برسانی و از قول من به او بگوئی که چاقو را بتو بدهند و بصاحبش برگردانی و از او برای من طلب بخشش نمائی شاید خداوند از سر خطای من درگذرد .
این شخص میگوید طبق خوابی که دیده بودم عمل نمودم مرتبه دیگر دوستم را در خواب دیدم که در منتهای راحتی و خوشی است و از من تشکر و سپاسگذاری نمود . (31) چه قبولت افتد ؟ گرکه جان ندهم بپای تو یاحسین

من و زیستن چکنم اگرنشوم فنای تویاحسین
تو چو آفتاب برآمدی ز کران مشرق هستیم
منم آن ستاره که دل نهاده روشنای تو یاحسین
تو مرابه جذبه کشانده ای تومرا زغیر رهانده ای
به اشارتی که توخوانده ای شدم آشنای تویاحسین
به قنوت نافله غمت چه شبانه ها که نخوانده ام
که به استجابت بیکران رسم از دعای تو یاحسین

دارالسلام مرحوم نوری جلدیک صفحه دویست و چهارده از امالی مفید نیشابوری نقل شده : خانم و مخدره ای که نوحه گر و مداحه بنام زره بوده که درتمام مجالس زنانه شرکت میکرده و اقامه عزاداری حضرت سیدالشهداء اباعبداللّه الحسین ع را برپا می نموده و خانم خوب و جلسه ای و اهل تقوی بوده و مخدرات دیگر را تشویق به عزاداری و گریه مینموده خلاصه برای عزاداری اهلبیت هرکاری که از دستش برمی آمده انجام میداده .
یکشب که بعد از جلسات به منزلش برمیگردد باحال خسته به بستر می رود و بخواب می رود . یکوقت در عالم خواب می بیند که مشرف شد محضر مقدس بی بی عالم فاطمه زهرا سلام اللّه علیها حضرت بی بی نزد قبر مقدس حضرت سید الشهداء ع نشسته و گریه و زاری می کند . و بعد با چشم گریان روبه این مخدره عنایت فرموده و می فرماید ای زره درمجالس عزای فرزند دلبندم سیدالشهداء ع این اشعار را بخوان .
ایها العینان فیضا
واستهلا لاتغیضا
وابکیا بالطف میتا
ترک الصدر و ضیضا
لم امرضه قتیلا
لا و لا کان مریضا
یعنی : ای دو چشمان وای دودیده من اشک بسیار از چشم و دیده اشکبار بریزید ، زیاد گریه کنید ، و باشک کم اکتفا نکنید ، و گریه کنید بر آنشهیدی که در زمین کربلا افتاده و سینه اش زیر سم اسبها شکسته شده است مریض نبود و از دار دنیا رفته است یعنی نه مریض از دنیا رفت و نه خودش از دنیا رفت بلکه او را کشتند . (32) کنار قتلگه زهرای اطهر
کشد آه از جگر بادیده تر
زداغ ماتم نور دوعینش
زندگاهی بسینه گاه برسر
همی گوید حسینم جان مادر
ترانشناختند این قوم کافر
جوانان ترا کشتند و گشتی
غریب و بیکس و تنها حسینم
بگو مادر چه آمد بر سرتو
جدا کردند سر از پیکر تو

چه شد عباس و عون و جعفر تو
بخون خفته علی اکبر تو
نکرده ساربان شرم از پیمبر
برید انگشت و برد انگشتر تو
تومانده و بدنهای عزیزان
بخون غلطان در این صحرا حسینم

زیارت ابی عبداللّه(ع)

مرحوم نوری در دارالسلام جلد یک صفحه دویست و چهل و پنج ازمرحوم طریحی در منتخب روایت نموده از سلیمان اعمش که گفت من در کوفه همسایه ای داشتم که گاهی شبها نزدش می رفتم و با هم صحبت و اختلاط می کردیم ، یک شب در میان صحبت ها اتفاقا صحبت کربلا پیش آمد الکلام یجرالکلام حرف حرف را می آورد . من از او سئوال کردم که عقیده تو درباره زیارت حضرت سید الشهداء آقا ابی عبداللّه الحسین ع چیست ؟
یک وقت گفت : زیارت حسین بدعت است و هر بدعتی گمراهی و ضلالت است و منتهی گمراهی آتش جهنم است . من خیلی ناراحت و خشمگین شدم و از پیشش برخاستم و باخود گفتم وقتی که سحر شد نزدش می روم و شمه ای از فضائل آقا سید الشهداء ع را برای او نقل می کنم اگر بر عناد و انکارش اصرار ورزید او را میکشم .
سلیمان گفت : وقتی که سحر شد آمدم پشت در خانه اش و دق الباب کردم ، همسرش پشت در آمد شوهرش را خواستم گفت ازاول شب به زیارت آقا سیدالشهداء ع رفته ، تعجب کنان از او خدا حافظی کردم و من هم به طرف کربلا رهسپار شدم گفتم اول زیارتی کرده باشم دوم دوستم را ببینم .
وقتی که وارد حرم مطهر شدم دیدم همسایه ام سر به سجده گذاشته و پیوسته گریه می کند و از خدا طلب استغفار و توبه می کند بعد از مدت زیادی سراز سجده برداشت و مرا دید ، نزدش رفتم دیدم حالش منقلب است ، گفتم ای مرد تو که دیروز می گفتی زیارت حسین بدعت است و هر بدعتی گمراهیست و منتهی گمراهی آتش دوزخست . و امروز می بینم برای زیارت آمده ای ؟ !
گفت : ای سلیمان مرا سرزنش نکن زیرا من قائل به امامت اهلبیت علیهم السلام نبودم تا امشب که خوابم برد خوابی دیدم که به وحشت افتادم .
گفتم چه خوابی دیدی ؟ گفت در عالم خواب دیدم مردی جلیل القدر که نمی توانم وصف جمال و جلال و کمالش را بیان کنم دور او را جمعیتی احاطه کرده بودند در جلوی او سواری بود و آن سوار تاجی بر سرداشت وآن تاج دارای چهار رکن بود و بر هر رکن گوهری درخشان نصب بود که تا مسافت ها راه را روشن مینمود . به یکی از خدمتگزاران آنحضرت گفتم : این آقاکیست ؟ گفت : آقا رسول اللّه ص است . گفتم آنکه در پیش روی اوست کیست ؟ ! گفت آقا امیرالمؤ منین علی ع وصی رسول اللّه ص است بعد نگاه کردم دیدم ناقه ای از نور پیدا شد و بر آن ناقه هودجی از نور بود و ناقه ما بین زمین و آسمان پرواز می کرد . پرسیدم این ناقه از

کیست ؟ ! گفت از حضرت خدیجه کبری و فاطمه زهرا سلام اللّه علیهما است پرسیدم این جوان کیست ؟ ! گفت حضرت امام حسین ع است که همه برای زیارت مظلوم کربلا آقا سید الشهداء ابا عبداللّه الحسین ع می روند . متوجه هودجی شدم دیدم نوشته هائی از طرف آن بزمین پخش می شود پرسیدم اینها چیست ؟ گفت در اینها نوشته شده کسانی که شب جمعه به زیارت آقا حسین ع می آیند از آتش جهنم در امان هستند .
من خواستم یکی از آنها را بردارم گفت تو که میگفتی زیارت امام حسین ع بدعت است این نوشته بدست تو نمی رسد مگر اعتقاد به فضیلت و شرافت آن حضرت را پیداکنی با حالت جزع و فزع و گریه و ترس و وحشت از خواب بیدار شدم و در همان ساعت به زیارت حضرت سید الشهداء آقا اباعبداللّه الحسین ع مشرف شده و توبه کردم . ای سلیمان بخدا قسم من از قبر امام حسین ع جدا نمی شوم تا روح از بدنم جدا شود . (33) ای جان فدای نام تو و جان پاک تو

کن قسمتم که چهره بسایم بخاک تو
جان مرا چه قدر که گردد فدا تورا
جان جهان فدای تن چاک چاک تو
چون رعد ناله کرد ، چو برق بهار سوخت
هرکس شنید شرح غم دردناک تو
خورشید چهره کرد ز خجلت نهان چو دید
کردند دشمنان تو قصد هلاک تو
روشن به نور رحمت خود کن مرا
ای توتیای دیده من خاک پاک تو

بی ارزش کردن زیارت

مرحوم محدث نوری رحمة اللّه علیه در دار السلام جلد دوم صفحه سیصدو سی وسه نقل نموده از علی بن عبدالحمید در کتاب انوار المضیئة که سید جعفر بن علی از عمویش نقل کرده که باجماعتی به خانه خدا رفتیم در این بین فقیه بن ثویره سوراوی متولی و معلم و راهنمای حج واحرام مابود ، در آنجا با مردی که از اهل یمن بود با ما دوست شد و پیشنهاد کرد که به منزل او در مکه برویم ما هم پذیرفتیم و با او حرکت کردیم و به منزلش رفتیم او غلامها وتجملات و ثروت زیادی داشت و برای ما غذائی حاضر کرد وپذیرائی گرمی از ما شد بعد از صرف غذا آماده مراجعة شدیم ، فقیه را نگه داشت و گفت با تو کاری دارم ما حرکت کردیم قبل از اینکه به منزل خود برسیم فقیه بما ملحق شد سپس همگی باهم بطرف ابطح براه افتادیم چون شب از نیمه گذشت ناگهان دیدیم فقیه از خواب بیدار شده و گریه می کند و کلمه لااله الااللّه میگوید ما را قسم می داد که برگردیم و در همان نیمه شب خود را به خانه اسعد بن اسد برسانیم هر چه عذر آوردیم که خطر جانی داردزیرا دزدان وراهزنان در آنجا زیاد هستند قبول نکرد و به اصرار و التماس ماهم با او همراهی کردیم تا به در سرای اسعد بن اسد رسیده و دق الباب کردیم پشت در آمد خود را معرفی کردیم گفت در این وقت ساعت از شب میترسم در را بروی شما بازکنم زیاد مبالغه نمودیم تا در را باز کرد و فقیه محرمانه با او به گفتگو پرداخت و او را قسم میداد و او هم میگفت هرگز اینکار را نخواهم کرد . پرسیدم قضیه چیست ؟ اسعد گفت روز قبل من به ایشان گفتم تو بکربلا نزدیکی و زیاد بزیارت حضرت سید الشهداء ع می روی ولی من از کربلا دور هستم و توفیق زیارت آن حضرت را ندارم ولی من بزیارت بیت اللّه الحرام و حج زیاد رفتم ، از تو یک تقاضا و خواهشی دارم و آن اینکه یکی از زیارتهائی که کربلا رفتی بمن بفروشی بیک حج ، قبول نکرد تا بالاخره راضی شدم نه حج و چهار مثقال طلای سرخ باو بدهم و او هم یک زیارت کربلا در مقابل بمن واگذارد راضی شد و الحال بمن میگوید معامله را فسخ کن سبب فسخ را هم نمی گوید و من هم حاضر نیستم این معامله را بهم بزنم . ما به فقیه گفتیم چرا قبول نمی کنی ؟ جوابی نداد تا اینکه اصرار زیاد کردیم تاجریان را به این نحو نقل کرد ، که امشب در عالم رؤ یا دیدم قیامت برپاشده و مردم بطرف بهشت و جهنم روانه هستند منهم روانه بهشت شدم تا بحوض کوثر رسیدم و از مولا حضرت امیرالمؤ منین ع تقاضای آب کردم حضرت فرمود برو از حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام آب بگیر متوجه شدم که حضرت زهرا سلام اللّه علیها لب حوض کوثر نشسته سلام

کردم صورت مبارک را از من برگردانید و اعتنایی بمن نفرمود ، عرضکردم بی بی من یکی از موالیان و دوستان و از شیعیان شما وفرزندان شما هستم فرمود : تو به ساحت مقدس فرزندم اهانت کردی و ارزش زیارت فرزندم حسین ع را پائین آوردی و در آنچه گرفته ای خداوند بتو برکت ندهد ، با کمال ترس و وحشت از خواب برخاستم حالا هرچه الحاح میکنم این شخص نمی پذیرد اسعد تا این قضیه را شنید گفت حالا که اینطور است اگر تمام کوههای مکه را طلا کنی و به من بدهی معامله را فسخ نخواهم کرد . . . بعد برگشتیم .
دوسال از این داستان گذشت که فقر و بیچارسگی فقیه را در بر گرفت و کارش بگدائی کشید و میگفت همه این بلاها بواسطه آن نفرین بی بی عالم زهرا سلام اللّه علیها می باشد . (34) خاک تو مرا مُهر نماز است حسین جان

سوی تو مرا دست نیاز است حسین جان
کن قسمت من از کرمت کربلا را
کین دل همه در سوز وگدازاست حسین جان
نزدیکتر از هرکه توئی در دل عشاق
راه حرمت گرچه دراز است حسین جان
نومید نگردد کسی از لطف و عطایت
خوان کرمت برهمه باز است حسین جان
مدح دگران را نکنم غیر تو زیرا
مداح تو درنعمت و نا زاست حسین جان
تا اینکه ز پستی بر هم راه تو پویم
زیرا که رهت راه فراز است حسین جان

حضرت موسی(ع) به زیارت حسین(ع)

ابی حمزه ثمالی فرمود در اواخر سلطنت بنی مروان اراده زیارت آقا ابی عبداللّه الحسین ع را نمودم و پنهانی از اهل شام خود را به کربلا رساندم در گوشه ای پنهان شدم تا اینکه شب از نیمه گذشت پس بسوی قبر شریف روانه شدم تا آنکه نزدیک قبر مقدس و شریف رسیدم . ناگهان مردی را دیدم که بسوی من می آید و گفت خدا ترا اجر و پاداش دهد برگرد زیرا به قبر شریف نمی رسی من وحشت زده و ترسان مراجعت کردم و در گوشه ای دوباره خود را پنهان کردم تا آنکه نزدیک طلوع صبح شد باز به جانب قبر روانه شدم و چون دوباره نزدیک شدم باز همان مرد آمد و ممانعت کرد و گفت به آن قبر نمی توانی برسی . به او گفتم عافاک اللّه چرا من به آن قبر نمی رسم و حال اینکه از کوفه به قصد زیارت آن حضرت آمده ام بیا بین من و آن قبر حائل نشو ، زیرا من می ترسم که صبح شود و اهل شام مرا ببینند و مرا در اینجا به قتل برسانند ، وقتی این حرف را از من شنید گفت یک مقدار صبر کن چون حضرت موسی بن عمران +ع از خدای خود اجازه گرفته که به زیارت آقا سید الشهداء ع بیاید و خدا به او اجازه داده و با هفتاد هزار ملائکه به زیارت آقا آمده اند و از اول شب تا به حال در خدمت قبر شریف هستند و تا طلوع صبح کنار قبر هستند و بعد به آسمان عروج می کنند . ابوحمزه ثمالی گوید از آن مرد پرسیدم که تو کیستی ؟
گفت من یکی از آن ملائکه هستم که ماءمور پاسبانی و پاسداری قبر آقا سید الشهداء ع هستم و برای زوار آقا طلب مغفرت می کنیم تا این را شنیدم برگشتم پنهان شدم و هنگام طلوع صبح سر قبر حضرت آمدم دیگر کسی را ندیدم که مانع شود پس زیارتم را کردم و بر کشندگان آن حضرت لعن نمودم و نماز صبح را در آنجا اقامه کردم و از ترس مردم شام سریع به کوفه برگشتم . (35) چون به نظم آورم ثنای ترا
خود ستایش کنم خدای ترا
کربلایت خریدنی باشد
من به جان می خرم بلای ترا
ای رخت رشک مهرومه ندهم
به جهان ذره ای ولای ترا
یا که در دیده ای و یا در دل
گر ندانند خلق جای ترا
در همه عمر گر نمی بینم
یک نظر روی دلربای ترا

دل ما خانه محبت تست
سر ما پرورد هوای ترا
چون شود گر رخت نظاره کنم
کی شود بشنوم ندای ترا
از عطایت مکن مرا نومید
ای ستوده خدا عطای ترا

نظر حضرت

سید جلیل مرحوم حاج سید نورالدین نهاوندی از تجار معروف و متدین اراک بوده است گرچه سواد نداشته لکن بسیار با ایمان و عقیده و صادق بوده است و مردم اراک به او عقیده داشته اند و کراماتی به او منسوب است منجمله عالم جلیل و محقق نبیل حضرت حجة الاسلام آقای آقاعلی میریحیی دام ظله العالی از آن سید بزرگوار دو قضیه نقل کرده اند که یکی از آنها این است که سید نور الدین گفت قبل از اینکه متاءهل شوم به اتفاق مادرم همراه قافله به عزم زیارت آقا اباعبداللّه الحسین ع به طرف کربلا حرکت کردیم البته در راه خیلی به مادرم خدمت می کردم مدتی در کربلا بودیم و به زیارت حضرت امیرالمؤ منین علی ع و سایر عتبات مقدسه را زیارت کردیم و برای آخرین مرتبه به عنوان وداع به کربلا رفتیم تا اینکه از طرف رئیس قافله ابلاغ شد که فردا عازم حرکت باشیم آن شب هم شب جمعه بود . به مادرم خبر دادم که برویم برای زیارت وداع لکن مادرم قبول نکرد وگفت الان خسته هستیم چند ساعتی استراحت می کنیم هنگام سحر به زیارت مشرف می شویم من هم رضایت مادر را ترجیح داده خوابیدم سحر از خواب بیدار شدم متاءسفانه دیدم کار خراب شده و جنب شده ام با عجله هرچه تمام تر به عزم غسل کردن روانه حمام شدم درب حمام بسته بود به حمام دیگری رفتم آن هم باز نبود .
خلاصه هرکجا رفتم در برویم باز نشد با ناراحتی فوق العاده ای روانه صحن مطهر شدم دیدم همراهان همه به زیارت وداع مشغولند به اندازه ای غم و اندوه مرا فرا گرفت که نمی توانم توصیف نمایم از روی تاءسف و ناراحتی چندان به پشت دست خود زدم که دستم مجروح شد با حالت بیچارگی و اضطرار پشت پنجره آمدم ناگهان چشمم افتاد به جمال دل آرای حضرت سید الشهداء ع در حالی که از بالای ضریح آهسته به طرف من می آمد نگاه محبت آمیزی به من فرمود ، و دست محبت به صورتم کشید .
آنانکه خاک را به نظر کیمیا کنند
آیا شود که گوشه چشمی به ما کنند ؟
فرمود سید نورالدین خیلی ناراحتی برو غسل کن تا برسی در حمام باز می شود ناگهان به حال خود آمدم دیدم خبری از آقا نیست با کمال عجله به طرف حمام روانه شدم دیدم تازه حمامی می خواهد درب حمام را باز کند با کمال شوق غسل کرده و به زیارت وداع موفق شدم . (36) دلبرا گر بنوازی بنگاهی ما را
خوش تر است ار بدهی منصب شاهی ما را

به من بی سرو پا گوشه چشمی بنما
که محالست جز این گوشه پناهی ما را
بردل تیره ام ای چشمه خورشید بتاب
نبود بدتر از این روز سیاهی ما را
از ازل در دل ما تخم محبت کشتند
نبود بهتر از این مهر گاهی ما را
گرچه از پیشگه خاطر ناظر دوریم
هم مگر یاد کند لطف توگاهی ما را
باغم عشق که کوهیست گران بردل ما
عجب است ارنخرد دوست بکاهی ما را

دعا در تحت قبه حسین(ع)

در کتاب معجزات و کرامات نقل شده که عالم جلیل و زاهدی بی بدیل جناب آقای حاج سیّد عزیزاللّه فرمودند : من در زمانی که در نجف اشرف مشرف بودم برای زیارت حضرت سیّد الشهداء ع در عید فطر به کربلا رفتم و در مدرسه صدر میهمان یکی از دوستان بودم و بیشتر اوقاتم را در حرم مطهر امام حسین ع میگذرانیدم ، یک روز که به مدرسه وارد شدم دیدم جمعی از رفقا دورهم جمعند و میخواهند به نجف اشرف برگردند ضمنا از من سؤ ال کردند که شما چه وقت به نجف برمیگردی ؟ گفتم شما بروید من میخواهم از همین جا به زیارت خانه خدا بروم گفتند چطور ؟ گفتم زیر قبه حضرت سید الشهداء ع دعا کردم که پیاده رو به محبوب بروم و ایام حج را در حرم خدا باشم .
همراهان و دوستان بالاتفاق مرا سرزنش کردند و گفتند مثل اینکه در اثر کثرت عبادت و ریاضت دماغت خشک شده و دیوانه شده ای توچگونه میخواهی با این ضعف مزاج و کسالت پیاده در بیابانها سفر کنی و تو در همان منزل اول به دست عربهای بادیه نشین میافتی و تو را از بین می برند . من از سرزنش و گفتار آنها فوق العاده متاءثر شدم و قلبم شکست با اشک ریزان از اطاق بیرون آمدم و یکسره به حرم مطهّر حضرت سید الشهداء ع رفتم و زیارت مختصری کردم و به طرف بالای سر مبارک رفتم و گوشه ای نشستم و به دعا و توسل و گریه وناله مشغول شدم ناگهان دیدم دست یداللّهی حضرت بقیة اللّه روحی فداه بر شانه من خورد و فرمود آیا میل داری بامن پیاده به خانه خدا مشرف شوی عرضکردم : بله آقا ، فرمود پس قدری نان خشک که برای یک هفته تو کافی باشد و احرام خود را بردار و در روز و ساعت فلان همین جا حاضر باش و زیارت وداع را بخوان تا با یکدیگر از همین مکان مقدس به طرف مقصود حرکت کنیم عرضکردم چشم اطاعت میکنم . آن حضرت از من جدا شد و من از حرم بیرون آمدم ومقداری به همان اندازه ای که مولا فرموده بودند نان خشک تهیّه کردم ولباس احرامم را برداشتم و به حرم مطهر مشرف شدم و در همان مکان معیّن مشغول زیارت وداع بودم که آن حضرت را ملاقات کردم و در خدمتش از حرم بیرون آمدیم و از صحن و شهر خارج شدیم ساعتی راه پیمودیم نه آنحضرت بامن صحبت میکرد و نه من میتوانستم با او حرف بزنم و مصّدع اوقات او بشوم و خیلی باهم عادی بودیم تا در همان بیابان به محلّی که مقداری آب بود رسیدیم آن حضرت خطّی به طرف قبله کشیدند و فرمودند این قبله است تو اینجا بمان نمازت را بخوان و استراحت کن من عصری میآیم تا باهم به طرف مکه برویم من قبول کردم

آن حضرت تشریف بردند حدود عصر بود که تشریف آوردند و فرمودند برخیز تا برویم ، من حرکت کردم و خورجین نان را برداشتم و مقداری راه رفتیم غروب آفتاب به جائی رسیدیم که قدری آب در محلّی جمع شده بود آن حضرت به من فرمودند : شب را در اینجا باش و خطّی به طرف قبله کشیدند و فرمودند این قبله و من فردا صبح می آیم تا باز هم بطرف مکّه برویم .
بالاخره ، تا یک هفته به همین نحو گذشت صبح روز هفتم آبی در بیابان پیداشد به من فرمودند در این آب غسل کن و لباس احرام بپوش و هر کاری که من میکنم توهم انجام بده و بامن لبیک ها را بگو که اینجا میقات است من آنچه حضرت فرمودند و عمل کردند انجام دادم و بعد مختصری راه رفتیم به نزدیک کوهی رسیدیم صداهائی بگوشم رسید عرض کردم : این صداها چیست ؟ فرمودند : از کوه بالا برو در آنجا شهری می بینی داخل آن شهر شو آن حضرت این را فرمودند و از من جدا شدند من از کوه بالا رفتم و به طرف آن شهر سرازیر شدم از کسی پرسیدم اینجا کجاست ؟ گفت این شهر مکّه است و آن هم خانه خداست یک مرتبه به خود آمدم و خود را ملامت میکردم که چراهفت روز خدمت آن حضرت بودم ولی استفاده ای نکردم و با این موضوع به این پراهمیتی خیلی عادی برخورد نمودم به هرحال ماه شوال و ذیقعده و چند روز از ماه ذیحجّه را در مکّه بودم بعد از آن رفقائی که باوسیله حرکت کرده بودند پیدا شدند من در این مدت مشغول عبادت و زیارت و طواف بودم و باجمعی آشنا شده بودم وقتی آشنایان و دوستان مرا دیدند تعجب کردند و قضیه من در بین آنهایی که مرا می شناختند معروف شد و این از همان دعایی بود که تحت قبه حرم سید الشهداء اباعبداللّه الحسین ع کردم و دعایم را بتوسط حضرت سید الشهداء ع مستجاب کردند . (37) من گدای سرای حسینم
عاشق کربلای حسینم
حب او گشته آئین ودینم
حق بود این و باشد یقینم
کی شود کربلایش ببینم
منکه مدحت سرای حسینم
در جهان این بود آرزویم
راه کرب وبلا را بپویم
مرقدش را چوبوسم بگویم
من رهین عطای حسینم
من گدای سرای حسینم
عاشق کربلای حسینم

مرحوم حاجی نوری در کتاب نجم الثاقب می گوید عالم جلیل مجمع فضائل و فواضل شیخ علی رشتی رضوان اللّه تعالی علیه که عالم با تقوی و زاهد و دارای علوم بسیار بود . و شاگرد مرحوم شیخ مرتضی انصاری اعلی اللّه مقامه و سید استاد اعظم بود ، و من در سفر و حضر با او بودم و کمتر کسی را مانند او در فضل و اخلاق و تقوی دیدم نقل کرد که : یک زمانی از زیارت حضرت ابی عبداللّه الحسین ع از راه آب فرات به طرف نجف برگشتم در کشتی کوچکی که بین کربلا و طویرج با مسافر می رفت بنشتم . مسافرین آن کشتی همه اهل حلّه بودند هم مشغول لهو و لعب و مزاح وخنده بودند فقط یک نفر در میان آنها خیلی با وقار و سنگین نشسته بود و با آنها در مزاح و لهو و لعب مشغول نمی شد و گاهی آن جمعیّت با او در مذهبش سر به سر می گذاشتند و به او طعن می زدند و او را اذیت می کردند و در عین حال در غذا و طعام با او شریک و هم خرج بودند ، من زیاد تعجب می کردم ولی در کشتی نمی توانستم از او چیزی سئوال کنم بالاخره به جائی رسیدیم که عمق آب کم بود و چون کشتی سنگین بود و ممکن بود به گل بنشیند ما را از کشتی پیاده کردند در کنار فرات راه می رفتیم من از آن مرد باوقار پرسیدم چرا شما با آنها اینطورید و آنها شما را اینطور اذیت می کنند ؟
گفت : اینها اقوام منند اینها همه سنی هستند پدرم هم سنی بود ولی مادرم شیعه بود و من خودم هم سنی بودم ولی به برکت حضرت ولی عصر ارواحنا فداه به مذهب تشیع مشرف شدم .
گفتم : شما چطور شیعه شدید ؟ گفت : اسم من یاقوت و شغلم روغن فروشی در کنار جسر حلّه بود ، چند سال قبل برای خریدن روغن از حلّه با جمعی به قراء و چادرنشینان اطراف حلّه رفتم تا آنکه چند منزل از حلّه دور شدم بالاخره آنچه خواستم خریدم و با جمعی از اهل حلّه برگشتم در یکی از منازل که استراحت کرده بودم خوابم برد وقتی بیدار شدم دیدم رفقا رفته اند و من تنها در بیابان مانده ام و اتفاقا راه ما تا حلّه راه بی آب و علفی بود و درندگان زیادی هم داشت و آبادی هم در آن نبود به هر حال من برخاستم و آنچه داشتم بر مرکبم بار کردم و عقب سر آنها رفتم ولی راه را گم کردم و در بیابان متحیر ماندم و کم کم از درندگان و تشنگی که ممکن بود به سراغم بیایند فوق العاده به وحشت افتادم به اولیاء خدا که آن روز به آنها معتقد بودم مثل ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه و غیرهم متوسّل شدم استغاثه کردم ولی خبری نشد یادم آمد که مادرم به من گفت که ما امام زمانی داریم که زنده است و هروقت کار بر ما مشکل می شود

و یا راه را گم می کنیم او به فریادمان می رسد و کنیه اش اَبا صالح است من با خدای تعالی عهد بستم که اگر او مرا از این گمراهی نجات بدهد به دین مادرم که مذهب شیعه دارد مشرف می گردم بالاخره به آن حضرت استغاثه کردم و فریاد می زدم که یا ابا صالح ادرکنی ناگهان دیدم یک نفر کنار من راه می رود و بر سرش عمامه سبزی مانند اینها اشاره کرد به علفهائی که کنار نهر روئیده بود است و راه را به من نشان می دهد و می گوید به دین مادرت مشرف شو ، و فرمود : الا ن به قریه ای می رسی که اهل آنجا همه شیعه اند . گفتم : ای آقای من با من نمی آئی تا مرا به این قریه برسانی ، فرمود : نه زیرا در اطراف دنیا هزارها نفر به من استغاثه می کنند و من باید به فریاد شان برسم و آنها را نجات بدهم و فورا از نظر غائب شد .
چند قدمی که رفتم به آن قریه رسیدم با آنکه به قدری مسافت تا آنجا زیاد بود که رفقایم روز بعد به آنجا رسیدند وقتی به حلّه رسیدم ، رفتم نزد سید فقهاء سید مهدی قزوینی ساکن حلّه و قضیّه ام را برای اونقل کردم و شیعه شدم و معارف تشیّع را از او یاد گرفتم و سپس از او سئوال کردم که من چه بکنم تا یک مرتبه دیگر هم خدمت حضرت ولی عصر ارواحنا فداه برسم و آن حضرت را ملاقات کنم ؟
فرمود چهل شب جمعه به کربلاء برو و امام حسین ع را زیارت کن ، من این کار را مشغول شدم و هر شب جمعه از حلّه به کربلا می رفتم ، تا آنکه شب جمعه آخر بود تصادفا دیدم ماءمورین برای ورود به شهر کربلا جواز می خواهند و آنها این دفعه سخت گرفته اند و من هم نه جواز و تذکره داشتم و نه پولی داشتم که آن را تهیّه کنم ، متحیّر بودم مردم صف کشیده بودند و جنجالی بود هرچه کردم از یک راهی مخفیانه وارد شهر شوم ممکن نشد در این موقع از دور حضرت صاحب الزمان عجل اللّه تعالی فرجه الشریف را در لباس اهل علم ایرانی که عمّامه سفیدی بر سر داشت داخل شهر کربلاء دیدم ، من پشت دروازه بودم ، به او استغاثه کردم ، ازدروازه خارج شد و نزد من تشریف آورد و دست مرا گرفت وداخل دروازه کرد مثل آن که مرا کسی ندید وقتی داخل شدم و قصد داشتم با او مصاحبت کنم او ناگهان غائب شد و دیگر او را ندیدم از این داستان متوجه می شویم که آقا امام زمان همیشه کنار مرقد جدّ شریفش حضرت سید الشهداء ع است و هرکسی که به زیارت جدش برود از او خشنود و به کمکش می آید .

هاله ای برچهره از نور خدا دارد حسین
جلوه هر پنج تن آل عبا دارد حسین
آشنای عشق را بی آشنا گفتی خطا است
در غریبی هم هزاران آشنا دارد حسین

در هوای کوی وصلش بی قراران بی شمار
دل مگرکاه است وگوئی کهربادارد حسین
معجز قرآن جاویدان حسین بن علی
برترین اعجازها در کربلا دارد حسین
خیمه گاهش کعبه وآب فراتش زمزم است
قتلگاهی برتر از کوه منا دارد حسین
شورشیرین غمش رمزبقای سرمدی است
از سرشک دیدگان آب بقادارد حسین
تا شفا بخشد روان و جسم هربیمار را
درحریم وصل خودخاک شفادارد حسین
حرمت ذبح عظیم کربلا بنگر حسان
خونبهائی همچو ذات کبریا دارد حسین

روضه ابوالفضل (ع)

بدون تردید حضرت بقیة اللّه روحی فدا در مجالس عزاداری حضرت سید الشهداء ابا عبداللّه الحسین ع حاضر می شوند زیرا آن حضرت خود را صاحب عزاء می دانند به خصوص اگر مجلس را افراد متّقی و با اخلاص ترتیب داده باشند و باز بالاخص اگر در اَمکنه متبرّکه تشکیل شود و یا روضه ای خوانده شود که مورد علاقه آن حضرت باشد . مثَلا غالبا در مجالسی که روضه حضرت ابوالفضل ع خوانده می شود آن حضرت نظر لطفی به آن مجلس دارند .
حضرت آیة اللّه سید حسن ابطحی حفظه اللّه می فرماید یکی از دوستان که راضی نیست اسمش را بگویم . در سال هزار و سیصد و شصت و سه به مکّه معظمه مشرف می شود روحانی کاروان که مرد خوبی بود سه شب قبل از آنکه به عرفات برویم در عالم رؤ یا حضرت ولی عصر ع را زیارت می کند آن حضرت به او می فرماید که در روز عرفه روضه حضرت ابوالفضل ع را بخوان که من هم می آیم ضمنا مخدره ای که فلج بود در کاروان بوده که باید زیر بغلهایش را بگیرند تا او اعمالش را انجام دهد . در ضمن زن دائی ایشان هم در آن کاروان بوده که فرزندش در جبهه شهید شده بود شب عرفه در خواب می بیند که پسرش آمده می گوید حالم خوب است و من کشته نشده ام این مادر از خواب بیدار می شود عکس فرزندش را می بوسد وگریه زیادی می کند ، آن زن افلیج می گوید جریان چیست ؟ این عکس کیست ؟ او جریان شهادتش را برای زن افلیج نقل می کندو عکس پسرش را به او نشان می دهد زن افلیج عکس پسر زن دائی را می گیرد و مثل کسی که با شخصی زنده حرف می زند به او خطاب می کند و اشک می ریزد و می گوید تو امروز که روز عرفه است باید از خدا بخواهی که امام زمان ع را به کاروان ما بفرستد و مرا شفا دهند .
بعد از ظهر عرفه در بین دعاء عرفه روحانی کاروان مشغول روضه حضرت ابوالفضل العباس ع شد . همه اهل کاروان می دیدند که ناگهان مردی بسیار نورانی با لباس احرام در وسط جمعیّت نشسته و برای مصائب حضرت ابوالفضل ع زیاد گریه می کند افراد کاروان کم کم می خواستند متوجّه او شوند به خصوص بعد از آنکه روحانی کاروان گفت که من چند شب قبل خواب دیدم که حضرت بقیّة اللّه روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفدا به من فرمودند که روز عرفه روضه حضرت ابوالفضل ع را بخوان من هم می آیم آن مرد ناشناس متوجّه شد که بعضی به او نگاه می کنند همه منجمله زن افلیج معتقد شده بودند که او خود حضرت است لذا

از میان جمعیّت حرکت کرد می خواستند از در خیمه بیرون بروند که آن زن افلیج صدا زد آقا و اشاره به پایش کرد یعنی پاهای من فلج است حضرت برگشتند و به او نگاه کردند و با اشاره به او فهماندند خوب می شوی و از در خیمه بیرون رفتند .
دوست ما می گفت که این زن همان ساعت کسالتش برطرف شد و توانست تمام اعمال حجّش را انجام دهد . (38)

باز افتادم بسرم سودای عشق
می کند مجنون دلم دعوای عشق
عاشقان را با سرو باجان چکار
عاشقان را دست و پا نایدبکار
عاشق آن باشد که در دریای آب
تشنه لب جان را سپارد دل کباب
آنکه بهر آبی از عالم گذشت
بهر معشوقش فدای آب گشت
جوئی ار از عاشق صادق نشان
من نشانت می دهم اندر جهان
نام او گویم به آواز جلی
هست او عباس فرزند علی
کرد کاری در ره سودای عشق
آنچنان نوشید او مینای عشق
عاشقان پا در گل حیرت شدند
جانفدایان جمله در خجلت شدند
آنزمان کو رایت همّت فراشت
داد در راه برادر آنچه داشت
نی همی در راه او از جان گذشت
از جهان و هرچه اندر آن گذشت

مرحوم آیة اللّه آقای حاج سیّد حسین حائری که در مشهد ساکن بودند و به قول مرحوم آیة اللّه حاج شیخ علی اکبر نهاوندی در کتاب عبقری الحسان او افتخار علمای عاملین بوده است نقل می کرد : من در سال 1345 هجری قمری در کرمانشاه ساکن بودم و منزلی داشتم که اکثر زوّار سید الشهداء ع در وقت رفتن و برگشتن به کربلا وارد آن می شدند و هرچند روز که می خواستند در آنجا می ماندند منجمله در اوائل محرّمی سیّد غریبی که او را قبلا نمی شناختم در منزل ما وارد شد و چند روزی در آنجا ماند و ما هم طبق معمول پذیرائی می کردیم .
در این بین یکی از اهالی شهر نجف که به ایران آمده بود به دیدن من آمد وقتی چشمش به آن سیّد افتاد به من با اشاره گفت : که این سیّد را می شناسی ؟ گفتم : نه . چون سابقه ای با ایشان ندارم . گفت او یکی از کسانی است که سالها به تزکیه نفس و ریاضت مشغول بوده و به ظاهر در کوچه مسجد هندی دکان عطاری داشته و غالبلا در دکان نبوده و هرچند وقت یکبار مفقود می شود و وقتی کسانش از او تجسّس می کنند می بینند که او در مسجد کوفه در یکی از اطاقها مشغول ریاضت است . بعدها معلوم شد که اسم این شخص سیّد محمّد و اهل رشت است . من وقتی از حال او اطلاّع پیدا کردم به او بیشتر محبّت نمودم و گفتم : بعضی شما را از اولیاء خدا می دانند . اول انکار کرد ولی پس از اصرار به من گفت : بله من دوازده سال در مسجد کوفه و غیره مشغول ریاضت بودم و این طور به من گفته بودند که شرایط تکمیل ریاضت دوازده سال است و در کمتر از آن کسی به مقام کمالی نمی رسد . من از او خواستم که چیزی به من بگوید :
گفت : احضار جنّ می دانم ولی چون آنها گاهی راست وگاهی دروغ می گویند به آنها اعتمادی نیست . و نیز احضار ملائکه هم صلاح نیست چون آنها مشغول عبادتند و از عبادتشان باز می مانند . ولی برای شما روح علماء بزرگ را احضار می کنم که از آنها هرچه سئوال کنیم جواب می دهند .
ضمنا من در چند سال اخیر که دولت به جوانها و زنها به اصطلاح آزادی داده بود و بی بندوباری و بی دینی زیاد گردیده بود یعنی در دوران رضا شاه و توهین به مجالس سینه زنی و روضه خوانی می گردید مقیّد بودم که به خاطر تقویت اساس روضه خوانی مجلس مفصّل عزاداری در منزل اقامه نمایم و آن مجلس از اوّل طلوع فجر تا یک ساعت بعد از ظهر ادامه داشت .
در آن مجلس شصت نفر روضه خوان می آمدند که سی نفر آنها منبر می

رفتند و بقیّه به نوبت روزهای دیگر منبر می رفتند و به تمام آنها پول داده می شد ، پنج نفر مدّاح هم تعزیه می خواندند و ساعتی هم سینه زنی می شد .
طبیعی است که یک چنین مجلسی بسیار پر زحمت و پر خرج بود ولی من نمی دانستم که آیا این مجلس در عین حال مورد قبول حضرت بقیة اللّه روحی فداه هست یانه .
لذا از آقای سیّد محمّد میهمانمان خواستم که او از ارواح علماء سئوال کند که آیا این مجلس مورد قبول اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام هست یانه ؟
او گفت : بسیار خوب ، من امشب از چهار نفر از علمائی که از دنیا رفته اند سئوال می کنم تا ببینم که آیا این مجلس مورد قبول آنها هست یا خیر و آن چها رنفر عالم عبارتند از مرحوم آیة اللّه میرزا حبیب اللّه رشتی و مرحوم میرزای شیرازی و مرحوم سیّد اسماعیل صدر و مرحوم سید علی داماد یعونی آقای حاج شیخ حسن ممقانی . صبح که نزد او رفتم او گفت : دیشب روح این چهار نفر را احضار کردم و از آنها پرسیدم که آیا این مجلس مورد قبول اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام هست یا خیر ؟ آنها به اتّفاق آراء گفتند : بله این مجلس مورد توجّه و مقبول اهلبیت عصمت علیهم السلام می باشد و روز نهم محرّم تاسوعا و یازدهم محرّم عاشورا حضرت بقیة اللّه روحی فداه هم به این مجلس تشریف می آورند . من خیلی خوشحال شدم و به او گفتم : چرا روزش را تعیین نفرموده اند . گفت : مانعی ندارد باز امشب از همانها سئوال می کنم و روز و ساعتش را هم تقاضا می نمایم تا تعیین کنند . ضمنا وضع من در آن مجلس خلاف مجالسی که اکثرا علماء تشکیل می دهند بود ، که یک قسمت جائی که خود می نشستم با علماء باشد وبقیه مردم در قسمتهای دیگر بنشینند . بلکه من دم در منزل غالبا ایستاده بودم و برای همه احترام قائل بودم لذا این مجلس مورد توجّه عموم اهل شهر بود و جمعیّت زیادی در آن مجلس حاضر می شدند و بلکه راه عبور و مرور بسته می شد و جمعی در کوچه های اطراف منتظر می شدند تا جمعیّتی که در داخل منزل هستند بیرون بروند و بعد اینها در جای آنها بنشینند .
بالاخره فرادی آن روز آقا سیّد محمّد گفت : که دیشب از همان علماء مطلب شما را سئوال کردم آنها جواب دادند که حضرت ولی عصر ع روز نهم تاسوعا و در فلان ساعت و فلان دقیقه وقتی که شما کنار چاه که نزدیک در منزل است نشسته اید به مجلس تشریف می آورند در آن وقت یک مرتبه حال شما تغییر می کند و تمام بدنتان تکان می خورد . در آن وقت نگاه کنید در این نقطه معیّن اشاره به قسمتی از منزل کرد می بینید که عده ای حدود دوازده نفر به هیئت خاص و لباس مخصوص نشسته اند .

یکی از آنها حضرت بقیة اللّه روحی له الفداء است . یک ساعت آنجا هستند و بعد با مردم بیرون می روند و شما با همه توجّهی که خواهید کرد متوجّه رفتن آنها نمی شوید . شما مقید باشید که در آن وقت با وضو باشید و شما می روید که خدمتی بکنید مثل چای دادن و استکان برداشتن آنها برای شما قیام نمی کنند و می گویند اینجا خانه خودمان هست شما بروید دم در خانه و از مردم پذیرائی بکنید ، در مدت یک ساعتی که حضرت ولی عصر ع و همراهانشان در مجلس تشریف دارند دو نفر روضه خوان منبر می روند و آنها با آنکه مصیبت نمی خوانند مجلس بسیار با حال و پرشور می شود . ضجّه مردم به گریه و ناله بلند می شود که باروزهای دیگر خیلی فرق دارد . و آقای اشرف الواعظین که هر روز منبرش یک ساعت طول می کشید و مجلس دو بعد از ظهر ختم می گردد آن روز در این ساعت بر خلاف عادت می آید و منبر می رود و از حضرت بقیة اللّه روحی فدا صحبت می کند .
به هر حال آقای سیّد محمّد این مطلب را روز پنجم محرم بود که برای من گفت و من تا روز تاسوعا ساعت شماری می کردم روز تاسوعا اتفاقا جمعیّت عجیبی به مجلس آمده بود من در اثر کثرت جمعیّت در آن ساعت معین کنار چاه نشسته بودم که ناگاه بدنم به لرزه افتاد تکان عجیبی خوردم فورا به همان نقطه معیّن نگاه کردم دیدم دوازده نفر حلقه وار دور یکدیگر نشسته اند . لباسشان متعارف بود همه کلاه نمدی کرمانشاهی به سر داشتند ، همه آنها سبزه و قوی هیکل بودند ، همه آنها در حدود سنّ چهل سالگی بودند ، موهای ابرویشان و موهای سرشان سیاه بود ، من فورا جمعیّت را شکافتم و به خدمتشان رسیدم و با فریاد صدا زدم برای آقایان چائی بیاورید . آنها به روی من تبسّم کردند ولی احترامی که در آن مجلس حتّی حکومت و امراء و همه مردم از من می کردند آنها نسبت به من ننمودند و به من گفتند : اینجا خانه خودمان است برای ما همه چیز آورده اند شما بروید دم در خانه و از مردم پذیرائی کنید .
من بدون اختیار برگشتم دم درخانه و نمی دانستم که آنها از کجا وارد شده اند ولی احتمال دادم که از در اطاق بین بیرونی و اندرونی آمده باشند . به هر حال در آن ساعت دو نفر از وعّاظ به منبر رفتند و با آنکه رسم است روز تاسوعا باید از حالات ابوالفضل ع بخوانند ، ناخود آگاه آنها خطاب به حضرت ولی عصر ارواحنا فدا مطالبی می گفتند که مردم در فراق آن حضرت گریه می کردند ، آنها به آن حضرت تسلیت می گفتند و از آن حضرت در فشارهای دنیا استمداد می کردند ، مجلس هم شور عجبی داشت از نظر گریه و زاری هنگامه ای بود .
آقای اشرف الواعظین که باید بعد از ظهر بیاید ومجلس را ختم کند طبق گفته آقای سیّد محمّد در همان اول صبح آمد و بر خلاف عادت که باید به اطاق روضه خوانها برود ، کنار من دم درب خانه نشست وگفت : من

امروز تعطیل کرده ام که رفع خستگی کنم زیرا فردا که عاشورا است مجالس زیادی دارم و باید خود را برای فردا مهیّا کنم . ولی این مجلس را نتوانستم تعطیل کنم و بعد در همان ساعت منبر رفت و وقتی روی منبر نشست سکوت ممتدّی کرد مثل کسی که نمی داند چه باید بگوید سپس با صدای بلند بدون مقدمه معمولی که اهل منبر به آن مقیّدند گفت : ای گمشده بیابانها روی سخن ما باتو است . مردم به قدری از این کلمه بی تابانه به سر و صورت می زدند و اشک می ریختند که اکثر آنها بی حال شدند من مرتّب چشمم به آن دوازده نفر بود ولی ناگهان دیدم آنها نیستند و از مجلس خارج شده اند . (39) باز این چه آتش است که بر جان عالمست ؟

باز این چه شعله و غم و اندوه و ماتم است
باز این حدیث حادثه جانگداز چیست ؟
با از این چه قصّه ایست که با غُصّه تواءم است
این آه جانگزاست که در ملک دل بپاست
با لشکر عزاست که در کشور غم است ؟
آفاق پر ز شعله برق و خروش و رعد
یا ناله پیاپی و آه دمادم است
چون چشمه چشم مادرگیتی زطفل اشک
روی جهان چه موی پدر مرده درهم است
زین قِصّه سر به چاک گریبان کرو بیان
در زیر بار غصه قد قدسیان خم است
ماه تجلّی مه خوبان بود به عشق
روز بروز جذبه جانباز عالم است

زیارت عاشورا بخوان

مرحوم حاج شیخ عباس قمی رضوان اللّه تعالی علیه در مفاتیح نوشته مرحوم حاجی نوری رضوان اللّه تعالی علیه فرماید : جناب مستطاب تقی صالح ، سید احمد بن سیّد هاشم بن سیّد حسن موسوی رشتی ، تاجر ساکن رشت ، ایداللّه تعالی برایم نقل کرد و گفت : در سال هزار و دویست و هشتاد به قصد حج از رشت به تبریز آمدم و در منزل حاج صفر علی تاجر تبریزی معروف وارد شدم و چون قافله ای برای رفتن به مکّه نبود متحیّر بودم که چه باید بکنم تا آنکه حاجی جبّار جلو دار سدهی اصفهانی قصد رفتن به طرابوزن را داشت ، من هم از او مالی کرایه کردم و با او رفتم در منزل اوّل سه نفر دیگر هم به نام حاج ملاّ محمد باقر تبریزی و حاج سیّد حسین تاجر تبریزی و حاج علی به من ملحق شدند و همه باهم روانه راه شدیم ، تا رسیدیم به ارض روم و از آنجا عازم طرابوزن شدیم .
در یکی از منازل بین راه ، حاج جبّار جلودار نزد ما آمد و گفت : این منزل که در پیش داریم بسیار مخوف است . لطفا قدری زودتر حرکت کنید تا بتوانیم ، همراه قافله باشیم البته در سایر منزلها غالبا ما از قافله فاصله داشتیم . ما فورا حرکت کردیم و حدود دوساعت و نیم و یا سه ساعت به صبح با قافله حرکت کردیم ، حدود نیم فرسخ که از منزل دور شدیم ، برف تندی باریدن گرفت ، هوا تاریک شد ، رفقا سرشان را پوشانده بودند و با سرعت می رفتند ، من هرچه کردم که خودم را به آنها برسانم ممکن نشد ، تا آنکه آنها رفتند و من تنها ماندم ، از اسب پیاده شدم و در کنار راه نشستم و فوق العاده ناراحت و مضطرب بودم ، چون حدود ششصد تومان برای مخارج همراهم بود ، بالاخره فکرم به اینجا رسید که تا صبح همینجا بمانم و چون هنوز تازه از شهر بیرون آمده بودیم ، می توانم به جائی که از آنجا حرکت کرده ام برگردم و چند محافظ بردارم و خودم را به قافله برسانم . ناگهان همان گونه که در این افکار بودم در مقابل خود آن طرف جادّه باغی دیدم و در آن باغ باغبانی به نظرم رسید که بیلی در دست داشت و به درختها می زد که برف آنها بریزد ، باغبان نزد من آمد و با فاصله کمی ایستاد و با زبان فارسی گفت : تو که هستی ؟ گفتم : رفقا رفته اند و من مانده ام و راه را نمی دانم .
فرمود : نافله بخوان تا راه پیدا کنی ! من مشغول نافله شدم پس از پایان تهجّدم ، باز آمد و فرمود نرفتی ؟ گفتم واللّه راه را نمی دانم .
فرمود : زیارت جامعه بخوان من با آنکه زیارت جامعه را حفظ نبودم و هنوز هم حفظ نیستم ، آنجا مشغول خواندن زیارت جامعه شدم و تمام آن

را بدون غلط از حفظ خواندم .
باز آمد و فرمود : هنوز نرفتی و اینجا هستی من بی اختیار گریه ام گرفت ، گفتم بله هنوز هستم راه را بلد نیستم که بروم . فرمود : زیارت عاشورا را بخوان با آنکه حفظ نبودم و تا به حال هم حفظ نیستم ، از اوّل تا به آخر با صد لعن و صد سلام و دعاء علقمه خواندم پس از آنکه تمام کردم باز آمد و فرمود : نرفتی هستی ! ؟ گفتم تا صبح اینجا هستم .
فرمود من الا ن تو را به قافله می رسانم ، سوار الاغی شدم و بیلش را به روی دوشش گذاشت و فرمود : ردیف من بر الاغ سوار شو ، من سوار شدم و مهار اسبم را کشیدم اسب نیامد و از جا حرکت نکرد .
فرمود : مهار اسب را به من بده به او دادم بیل را به دوش چپ گذاشت و مهار اسب را گرفت و به راه افتاد ، اسب فورا حرکت کرد ، در بین راه دست روی زانوی من گذاشت و فرمود : شما چرا نافله شب نمی خوانید ؟ نافله ، نافله ، نافله این جمله را سه بار برای تاءکید و اهمیّت آن تکرار کرد باز فرمود : شما چرا زیارت جامعه نمی خوانید ؟ جامعه ، جامعه ، جامعه و با این تکرار بر اهمیت آن . بعد فرمود شما چرا عاشورا نمی خوانید ؟ عاشورا ، عاشورا ، عاشورا و با این تکرار به این سه موضوع تاءکید زیادی فرمود ، او راه را دائره وار می رفت یک مرتبه برگشت و فرمود آنها رفقای شما هستند ، دیدم آنها لب جوی آبی پائین آمده اند و مشغول وضو برای نماز صبح هستند ، من ازالاغ پیاده شدم ، که سوار اسب شوم و خود را به آنها برسانم ولی نتوانستم به اسب سوار شوم آن آقا از الاغ پیاده شد و مرا سوار اسب کرد و سر اسب را به طرف هم سفرانم برگرداند در آن حال به فکر افتادم که این شخص که بود ؟ که اولا فارسی حرف می زد باآنکه در آن حدود فارسی زبان نیست و همه ترکند و مذهبی جز مسیحی در آنجا نیست ، این مرد به من دستور نافله و جامعه و زیارت عاشورا می داد ، و مرا پس از آن همه معطلی که در آنجا داشتم به این سرعت به رفقایم رساند ؟ !
و بالاخره متوجه شدم که او حضرت بقیة اللّه ارواحنا فداه است ولی وقتی به عقب سر خود نگاه کردم ، احدی را ندیدم و از او اثری نبود .

ای آبروی خلق جهان ز آبروی تو
وی توتیای چشم خرد خاک کوی تو
ما را گذشت عمر بسودای آن خوشیم
کز ما سخن نرفت مگر گفتگوی تو
پژمرده بود گلشن توحید لاجرم
خرم دوباره گشت زخون گلوی تو
کردی بخون دل تو وضو در نماز عشق
جان جهان فدای نماز و وضوی تو

با آرزوی روی تو زینب چو رفت گفت
رفتم ولی بدل بودم آرزوی تو
بر نوک نی چو راءس منیرت بدید و گفت
بر من نگر که روی دلم هست سوی تو

گریه امام زمان

جناب حجّة الاسلام آقای قاضی زاهدی گلپایگانی گفت من در تهران از جناب آقای حاج محمّد علی فشندی که یکی از اخیار تهران است . شنیدم که می گفت : من از اول جوانی مقیّد بودم که تا ممکن است گناه نکنم و آن قدر به حجّ بروم تا به محضر مولایم حضرت بقیة اللّه روحی فداه مشرّف گردم لذا سالها به همین آرزو به مکّه معظّمه مشرف می شدم .
در یکی از این سالها که عهده دار پذیرائی جمعی از حجّاج هم بودم ، شب هشتم ماه ذیحجّه با جمیع وسائل به صحرای عرفات رفتم تا بتوانم یک شب قبل از آنکه حُجّاج به عرفات می روند ، من برای زوّاری که با من بودند جای بهتری تهیّه کنم . تقریبا عصر روز هفتم وقتی بارها را پیاده کردم و در یکی از آن چادرهائی که برای ما مهیّا شده بود مستقر شدم و ضمنا متوجّه گردیده بودم که غیر از من هنوز کسی به عرفات نیامده یکی از شرطه هائی که برای محافظت چادرها آنجا بود نزد من آمد و گفت : تو چرا امشب این همه وسائل را به اینجا آورده ای مگر نمی دانی ممکن است سارقین در این بیابان بیایند و وسائلت را ببرند ؟ ! به هر حال حالا که آمده ای باید تا صبح بیدار بمانی و خودت از اموالت محافظت بکنی .
گفتم : مانعی ندارد ، بیدار می مانم وخودم از اموالم محافظت می کنم .
آن شب در آنجا مشغول عبادت و مناجات با خدا بودم و تا صبح بیدار ماندم تا آنکه نیمه های شب بود که دیدم سیّد بزرگواری که شال سبز به سر دارد ، به در خیمه من آمد و مرا به اسم صدا زد و گفت : حاج محمّد علی سلامٌ علیکم ، من جواب دادم و از جا برخاستم . او وارد خیمه شد و پس از چند لحظه جمعی از جوانها که هنوز تازه موازصورتشان بیرون آمده بود مانند خدمتگزار به محضرش رسیدند ، من ابتدا مقداری از آنها ترسیدم ولی پس از چند جمله که با آن آقا حرف زدم محبّت او در دلم جای گرفت و به آنها اعتماد کردم ، جوانها بیرون خیمه ایستاده بودند ولی آن سیّد داخل خیمه شده بود . او به من رو کرد و فرمود : حاج محمّد علی خوشا به حالت ، خوشا به حالت . گفتم : چرا ؟
فرمود : شبی در بیابان عرفات بیتوته کرده ای که جدّم حضرت سید الشهداء اباعبد اللّه الحسین ع هم در اینجا بیتوته کرده بود گفتم در این شب چه باید بکنیم ؟
فرمود : دو رکعت نماز میخوانیم ، پس از حمد یازده قل هواللّه بخوان لذا بلند شدیم و این کار را با آن آقا انجام دادیم ، پس از نماز آن آقا یک دعائی خواند ، که من از نظر مضامین مثلش را نشنیده بودم ، حال خوشی داشت اشک از دیدگانش جاری بود ، من سعی کردم که آن دعاء را حفظ کنم ، آقا

فرمود : این دعاء مخصوص امام معصوم است و تو هم آن را فراموش خواهی کرد سپس به آن آقا گفتم ببینید من توحیدم خوب است ؟ فرمود : بگو من هم به آیات آفاقیه و انفسیّه به وجود خدا استدلال کردم و گفتم : معتقدم که با این دلائل خدائی هست فرمود : برای تو همین مقدار از خدا شناسی کافی است . سپس اعتقادم را به مسئله ولایت برای آن آقا عرض کردم فرمود : اعتقاد خوبی داری . بعد از آن سئوال کردم که : به نظر شما الا ن امام زمان ع در کجاست ؟ حضرت فرمود : الا ن امام زمان در خیمه است .
سئوال کردم روز عرفه که میگویند حضرت ولیّ عصر ع در عرفات است در کجای عرفات می باشند فرمود حدود جبل الرّحمة گفتم : اگر کسی آنجا برود آن حضرت را می بیند ؟ فرمود : بله او را می بیند ولی نمی شناسد .
گفتم : آیا فردا شب که شب عرفه است حضرت ولی عصر عج اللّه تعالی فرجه الشریف به خیمه های حجاج تشریف می آورند و به آنها توجهّی دارند ؟
فرمود : به خیمه شما می آید ، زیرا شما فردا شب به عمویم حضرت ابوالفضل ع متوسل می شوید در این موقع آقا به من فرمودند حاج محمّد علی چائی داری ؟ ناگهان متذکر شدم که من همه چیز آورده ام ولی چائی نیاورده ام . عرض کردم آقا اتفاقا چائی نیاورده ام و چقدر خوب شد که شما تذکر دادید زیرا فردا میروم و برای مسافرین چائی تهیه می کنم .
آقا فرمودند : حالاچائی بامن و از خیمه بیرون رفتند و مقداری که به صورت ظاهر چائی بود ولی وقتی دَم کردیم به قدری معطّر و شیرین بود که من یقین کردم آن چائی از چائی های دنیا نمی باشد آوردند و به من دادند من از آن چائی خوردم بعد فرمودند غذائی داری بخوریم ؟ گفتم : بلی نان و پنیر هست . فرمودند من پنیر نمی خورم گفتم : ماست هم هست . فرمود : بیاور ، من مقداری نان و ماست خدمتش گذاشتم . او از آن نان و ماست میل فرمود :
سپس به من فرمود : حاج محمد علی به تو صد ریال سعودی می دهم تو برای پدر من یک عمره بجابیاور .
عرضکردم چشم اسم پدرشما چیست ؟ فرمود اسم پدرم سید حسن است . گفتم : اسم خودتان چیست ؟
فرمود : سید مهدی پول را گرفتم و در این موقع آقا از جابرخاست که برود ، من بغل باز کردم واو را به عنوان معانقه در بغل گرفتم ، وقتی خواستم صورتش را ببوسم دیدم خال سیاه بسیار زیبائی روی گونه راستش قرار گرفته لبهایم را روی آن خال گذاشتم و صورتش را بوسیدم .
پس از چند لحظه که او ازمن جداشد من در بیابان عرفات هرچه این طرف و آن طرف را نگاه کردم کسی را ندیدیم یک مرتبه متوجّه شدم که

او حضرت بقیة اللّه ارواحنی فداه بوده بخصوص که او اسم مرا می دانست : فارسی حرف میزد نامش مهدی بود پسر امام حسن عسکری بود !
بالاخره نشستم و زار ، زار گریه کردم ، شرطه ها فکر میکردند که من خوابم برده و سارقین اثاثیه مرا برده اند ، دور من جمع شدند ، به آنها گفتم شب است مشغول مناجات بودم گریه ام شدید شد .
فردای آن روز که اهل کاروان به عرفات آمدند من برای روحانی کاروان قضیّه را نقل کردم ، او هم برای اهل کاروان جریان را شرح داد ، در میان آنها شوری پیداشد .
اوّل غروب شب عرفه نماز مغرب و عشاء را خواندیم بعد از نماز با آنکه من به آنها نگفته بودم که آقا فرموده اند فردا شب من به خیمه شما می آیم زیرا شما به عمویم حضرت عباس ع متوسل می شوید خود به خود روحانی کاروان روضه حضرت ابوالفضل ع را خواند شوری بر پاشده و اهل کاروان حال خوبی پیدا کرده بودند ولی من دائما منتظر مقدم مقدس حضرت بقیة اللّه روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفدا بودم .
بالا خره نزدیک بود روضه تمام شود که من حوصله ام سر آمد از میان مجلس برخاستم و از خیمه بیرون آمدم ، دیدم حضرت ولی عصر روحی فداه بیرون خیمه ایستاده اند و به روضه گوش می دهند و گریه می کنند خواستم داد بزنم و به مردم اعلام کنم که آقا اینجاست بادست اشاره کردند که چیزی نگو و در زبان من تصرّف فرمودند که من نتوانستم چیزی بگویم ، من این طرف درخیمه ایستاده بودم و حضرت بقیة اللّه روحی فداه آن طرف خیمه ایستاده بودند و هر دومان بر مصائب حضرت ابوالفضل ع گریه میکردیم و من قدرت نداشتم که حتی یک قدم به طرف حضرت ولی عصر ع حرکت کنم . وقتی روضه تمام شد آن حضرت هم تشریف بردند .

ای که توئی مظهر اللّه و نور
نور خدا کرده زرویت ظهور
ای زبزرگی بعلی منتسب
ماه بنی هاشمت آمد لقب
شیر فلک رم کند از بیم تو
بود علی رهبر تعلیم تو
از تو پسر ز بیدادگر خاکیان
فخر فروشند بر افلاکیان
ای حرمت قبله اهل صفا
ختم شد الحق بتو نام وفا
قبله آفاق بود روی تو
کعبه عشاق بود کوی تو

پیر خرد طفل دبستان تو
عشق بود بنده فرمان تو
از شهداء برده ز میدان عشق
کوی سبق در خم چوگان عشق

احترام امام زمان به زوار حسین(ع)

مرحوم آیة اللّه حاج میرزا محمّد علی گلستانه اصفهانی در آن وقتی که ساکن مشهد بودند برای یکی از علماء بزرگ مشهد نقل فرموده بودند که ، عموی من مرحوم آقای سید محمّد علی از که مردان صالح و بزرگوار بود نقل میکرد ، در اصفهان شخصی بود به نام جعفر نعلبند که او حرفهای غیر متعارف ، از قبیل آن که من خدمت امام زمان ع رسیده ام وطی الارض کرده ام میزد و طبعا با مردم هم کمتر تماس میگرفت و گاهی مردم هم پشت سر او به خاطر آن که چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند ، حرف می زدند .
روزی به تخت فولاد اصفهان برای زیارت اهل قبور میرفتم ، در راه دیدم ، آقا جعفر به آن طرف میرود ، من نزدیک او رفتم و به او گفتم دوست داری باهم راه برویم ؟ گفت مانعی ندارد ، در ضمن راه از او پرسیدم مردم درباره شما حرفهائی می زنند آیا راست می گویند که تو خدمت امام زمان ع رسیده ای ؟
اول نمی خواست جواب مرابدهد ، لذا گفت آقا از این حرفها بگذریم و باهم مسائل دیگری را مطرح کنیم ، من اصرار کردم و گفتم : من انشاءاللّه اهلم .
گفت : بیست و پنج سفر کربلا مشرف شده بودم تا آنکه در همین سفر بیست و پنجم شخصی که اهل یزد بود در راه بامن رفیق شد چند منزل که باهم رفتیم ، مریض شد و کم کم مرضش شدت کرد تا رسیدیم به منزلی که قافله به خاطر نا امن بودن راه دو روز در آن منزل ماند تا قافله دیگری رسید و باهم جمع شدند و حرکت کردند و حال مریض هم رو به سختی گذاشته بود وقتی قافله می خواست حرکت کند من دیدم به هیچ وجه نمی توان اورا حرکت داد لذا نزد او رفتم و به او گفتم من می روم و برای تو دعاء میکنم که خوب شوی و وقتی خواستم با او خدا حافظی کنم ، دیدم گریه می کند ، من متحیر شدم از طرفی روز عرفه نزدیک بود و بیست و پنج سال همه ساله روز عرفه در کربلا بوده ام و از طرفی چگونه این رفیق را در این حال تنها بگذارم و بروم ؟ !
به هرحال نمی دانستم چه کنم او همینطور که اشک می ریخت به من گفت : فلانی من تا یک ساعت دیگر می میرم این یک ساعت را هم صبر کن ، وقتی من مُردم هرچه دارم از خورجین و الاغ و سایر اشیاء مال تو باشد ، فقط جنازه مرا به کربلا برسان و مرا در آنجا دفن کن .
من دلم سوخت و هر طور بود کنار او ماندم ، تا او ازدنیا رفت قافله هم برای من صبر نکرد و حرکت نمود .

من جنازه او را به الاغش بستم و به طرف مقصد حرکت کردم ، از قافله اثری جز گرد و غباری نبود و من به آنها نرسیدم حدود یک فرسخ که راه رفتم ، هم خوف مرا گرفته بود و هم هرطور که آن جنازه را به الاغ می بستم ، پس از آنکه یک مقدار راه می رفت باز می افتاد و به هیچ وجه روی الاغ آن جنازه قرار نمی گرفت . بالاخره دیدم نمی توانم او را ببرم خیلی پریشان شدم ایستادم و به حضرت سید الشهداء ع سلامی عرض کردم و با چشم گریان گفتم : آقا من با این زائر شما چه کنم ؟ اگر او را در این بیابان بگذارم مسئولم و اگر بخواهم بیاورم می بینید که نمی توانم درمانده ام و بی چاره شده ام .
ناگهان دیدم ، چهار سوار که یکی از آنها شخصیت بیشتری داشت پیدا شدند و آن بزرگوار به من گفت : جعفر بازائرما چه میکنی ؟
عرض کردم : آقا چه کنم ؟ در مانده شده ام نمی دانم چه بکنم ؟ در این بین آن سه نفر پیاده شدند ، یکی از آنها نیزه ای در دست داشت با آن نیزه زد چشمه آبی ظاهر شد آن میّت را غسل دادند و آن آقا جلو ایستاد ، وبقیّه کنار او ایستادند و بر او نماز خواندند و بعد او را سه نفری برداشتند و محکم به الاغ بستند و ناپدید شدند .
من حرکت کردم با آنکه معمولی راه می رفتم دیدم به قافله ای رسیدم که آنها قبل از قافله ما حرکت کرده بودند ، از آنها عبور کردم پس از چند لحظه باز قافله ای را دیدم ، که آنها قبل از این قافله حرکت کرده بودند از آنها هم عبور کردم بعد از چند لحظه دیگر به پل سفید که نزدیک کربلا است رسیدم و سپس وارد کربلا شدم و خودم از این سرعت سیر تعجب می کردم .
بالاخره او را بردم در وادی ایمن قبرستان کربلا دفن کردم ، من در کربلا بودم ، پس از بیست روز رفقائی که در قافله بودند به کربلا رسیدند آنها از من سئوال میکردند توکی آمدی ؟ و چگونه آمدی ؟ من برای آنها به اجمال مطالبی را میگفتم و آنها تعجب می کردند ، تا آنکه روز عرفه شد وقتی به حرم حضرت سیدالشهداء اباعبداللّه الحسین ع رفتم دیدم بعضی از مردم را بصورت حیوانات مختلف می بینم از شدت وحشت به خانه برگشتم باز دو مرتبه از خانه در همان روز بیرون آمدم ، باز هم آنها را به صورت حیوانات مختلف دیدم .
عجیب تر این بود که بعد از آن سفر چند سال دیگر هم ایام عرفه به کربلا مشرف شده ام و تنها روز عرفه بعضی از مردم را به صورت حیوانات می بینم ولی در غیر آن روز آن حالت برایم پیدا نمی شود .
لذا تصمیم گرفتم دیگر روز عرفه به کربلا مشرف نشوم و من وقتی این مطالب را برای مردم در اصفهان می گفتم آنها باور نمی کردند و یا پشت سر من حرف می زدند . تا آنکه تصمیم گرفتم که دیگر باکسی از این

مقوله حرف نزنم و مدتی هم چیزی برای کسی نگفتم ، تا آنکه یک شب باهمسرم غذا می خوردیم ، صدای در حیاط بلند شد ، رفتم در را باز کردم دیدم شخصی می گوید : جعفر حضرت صاحب الزمان ع تو را میخواهد .
من لباس پوشیدم و در خدمت او رفتم مرا به مسجد جمعه در همین اصفهان برد ، دیدم آن حضرت در صفحه ای که منبر بسیار بلندی در آن هست نشسته اند و جمعیّت زیادی هم خدمتشان بودند من با خودم میگفتم : در میان این جمعیت چگونه آقا را زیارت کنم و چگونه خدمتش برسم ؟
ناگهان دیدم به من توجّه فرمودند و صدا زدند جعفر بیا ، من به خدمتشان مشرّف شدم فرمودند چرا آنچه در راه کربلا دیده ای برای مردم نقل نمی کنی ؟
عرضکردم ای آقای من آنها را برای مردم نقل میکردم ولی از بس مردم پشت سرم بدگوئی کردند ترکش نمودم ، حضرت فرمودند توکاری به حرف مردم نداشته باش تو آن قضیّه را برای آنها نقل کن تا مردم بدانند که ما چه نظر لطفی به زوّار جدّمان حضرت ابی عبداللّه الحسین ع داریم .

(40) زنده بود دین ز قیام حسین
فخر کند شیعه بنام حسین
هیچ کسی را نبود نزد حق
عزت و اجلال و مقام حسین
فخر به شاهان جهان میکند
هرکه زجان گشته غلام حسین
اهل ولایکسره ازجان ودل
سرخوش و مستمند ز جام حسین
هست بجا تابه ابد درجهان
زنده و جاوید کلام حسین
مرگ به از زندگی ننگ بار
نیست جز این متن پیام حسین

جوان مسیحی مسلمان شد

حضرت آیة اللّه جناب آقای حاج شیخ محمد رازی که از شاگردان درس اخلاق مرحوم حاج شیخ محمد تقی بافقی می باشند می فرمودند که استادمان مرحوم آقای بافقی به خادمش آقای حاج عبّاس یزدی دستور داده بود که شبها در خانه را باز بگذارد و مواظب باشد که اگر ارباب حوائج مراجعه کردند به آنها جواب مثبت بدهد و حتی اگر لازم شد در هر موقع شب که باشد او را بیدار کند تا کسی بدون دریافت جواب از درخانه او برنگردد . آقای حاج عباس یزدی نقل می کند :
نیمه شبی در اطاق خودم که کنار در حیاط منزل آقای حاج شیخ محمد تقی بافقی بود ، خوابیده بودم ، ناگهان صدای پائی در داخل حیاط مرا از خواب بیدار کرد من فورا از جا برخاستم . دیدم جوانی وارد منزل شده و در وسط حیاط ایستاده است نزد او رفتم و گفتم شما که هستید و چه میخواهید ؟ مثل آنکه نمیتوانست فورا جواب مرا بدهد حالا یا زبانش از ترس گرفته بود و یا متوجّه نشد که من به فارسی به او چه میگویم زیرا بعدا معلوم شد اواهل بغداد و عرب است ولی مرحوم آقای بافقی قبل از آنکه او چیزی بگوید از داخل اطاق صدازد که حاج عباس او یونس ارمنی است و بامن کار دارد او را راهنمائی کن که نزد من بیاید . من او را راهنمائی کردم او به اطاق آقای بافقی رفت . مرحوم آقای بافقی وقتی چشمش به او افتاد بدون هیچ سؤ الی به او فرمود : احسنت ، می خواهی مسلمان شوی ، او هم بدون هیچ گفتگوئی به ایشان گفت ، بلی برای تشرف به اسلام آمده ام .
مرحوم آقای بافقی بدون معطلی بلافاصله آداب و شرایط تشرف به اسلام را به ایشان عرضه نمود و او هم مشرّف به دین مقدّس اسلام شد ، من که همه جریانات برایم غیر عادّی بود از یونس تازه مسلمان سؤ ال کردم که جریان توچه بوده و چرا بدون مقدّمه به دین مقدس اسلام مشرف گردیدی و چرا این موقع شب را برای این عمل انتخاب نمودی ؟
او گفت : من اهل بغدادم و ماشین باری دارم و غالبا از شهری به شهری بار می برم یک روز از بغداد به سوی کربلا می رفتم ، دیدم در کنار جادّه پیرمردی افتاده و ازتشنگی نزدیک به هلاکت است ، فورا ماشین را نگه داشتم و مقداری آب که در قمقمه داشتم به او دادم ، سپس او را سوار ماشین کردم و به طرف کربلا بردم ، او نمی دانست که من مسیحی و ارمنی هستم ، وقتی پیاده شد گفت : برو جوان حضرت ابوالفضل العبّاس اجر تو رابدهد .
من از او خدا حافظی کردم و جدا شدم ، پس از چند روز باری به من دادند

که به تهران بیاورم ، امشب سر شب به تهران رسیدم و چون خسته بودم خوابیدم ، درعالم رؤ یا دیدم در منزلی هستم و شخصی در آن منزل را می زند ، پشت در رفتم و در را باز کردم دیدم شخصی سوار اسب است و می گوید : من ابوالفضل العباس هستم ، آمده ام حقّی که به ما پیدا کردی به تو بدهم . گفتم چه حقی ؟
فرمود : حق زحمتی که برای آن پیرمرد کشیدی سپس اضافه فرمود و گفت : وقتی از خواب بیدار شدی به شهر ری می روی شخصی تو را بدون آنکه تو سئوال کنی به منزل آقای شیخ محمد تقی بافقی می برد و قتی نزد ایشان رفتی به دین مقدّس اسلام مشرف می گردی .
من گفتم چشم قربان و آن حضرت از من خدا حافظی کرد و رفت ، من از خواب بیدار شدم و شبانه به طرف حضرت عبدالعظیم حرکت کردم ، در بین راه آقائی را دیدم که بامن تشریف می آورند و بدون آنکه چیزی از ایشان سئوال کنم ، مرا راهنمائی کردند و به اینجا آوردند و من مسلمان شدم . وقتی ما از مرحوم آقای حاج شیخ محمد تقی بافقی سئوال کردیم که شما چگونه او را شناختید و می دانستید که او آمده است که مسلمان بشود ؟
فرمود : آن کس که او را به اینجا راهنمائی کرد یعنی حضرت حجة بن الحسن ع به من فرمودند که او می آید و چه نام دارد و چه می خواهد .

(41) عباس آنکه ذاتش پاکیزه از رذائل
در رفعت و جلالت معروف در قبائل
بوالفضل شد مکنی چون بود بوالفضائل
چون بود نزد اقران ممتاز درشمائل
زان روی شد ملقب بر ماه آل هاشم
گویم چو مهررویش باشد زهی تعلل
گویم چوچرخ قدش باشد زهی تنزل
گویم چو بحر جودش باشد زهی تعطل
گویم فرشته خویش باشد در این تاءمل
زیرا که نیست نسبت مخدوم را بخادم
ماهیکه از سه خورشید نور و ضیاء گرفته
آداب جنگوئی از مرتضی گرفته
علم و وقارو تمکین از مجتبی گرفته
هم از حسین مظلوم رسم وفاگرفته
زین هر سه یافت تعلیم کوشید در مراسم
در رتبه قنوت برلامکان علم زد
در منهج اخوت بر فرقدان قدم زد
چون دفتر وفا را دست قضارقم زد

برجمله با وفایان عنوان او قلم زد
مهر و وفا بنامش بود از ازل ملازم

هر شب و صبح گریه برحسین (ع)

حضرت آیة اللّه آقا سید حسن ابطحی فرمود : یکی از دوستان من فرمود من از ولیّی از اولیاء خدا شنیده بودم که هرکس هر صبح و شام بر مصائب حضرت سیدالشهداء ع گریه کند و این کار را لااقل یکسال ادامه دهد به محضر مبارک حضرت بقیة اللّه روحی فداه مشرف میگردد من این کار را برای آنکه به آن حضرت اقتداء کرده باشم ، زیرا معروف است که خود حضرت در زیارت ناحیه مقدسه فرموده : ای جدّ بزگوار برای تو هر صبح و شام گریه می کنم .
و به خاطر آنکه ثوابهای زیادی برای گریه کردن بر حضرت ابی عبداللّه الحسین ع وعده داده شده و بالاخره به خاطر آنکه شاید موّفق به زیارت آن حضرت گردم یک سال ادامه دادم .
در این مدّت روح انعطاف پذیر عجیبی پیداکرده بودم ، رقّت قلب که از علائم انسانیّت است در من ایجاد شده بود و بالاخره یک روز که طبق معمول همه روزه ام کتاب مقتل را باز کرده بودم و مشغول مطالعه مصائب آن حضرت بودم و خود را مهیّا برای گریه کردن میکردم ، دیدم قبل از من صدای گریه از اطرافم آهسته آهسته بلند می شود ، اول گمان کردم که در آن نزدیکی جمعی دور یکدیگر جمع شده اند و برچیزی گریه می کنند ، ولی با کمال تعجّب این چنین نبود ، یعنی کسی در آن نزدیکی وجود نداشت که صدای گریه اش تا این حد سریع به گوش من برسد به هر حال مشغول کار خودم شدم و کم کم اشکی از گوشه های چشمم سرازیر شد ، یادم هست که آن روز روضه حضرت علی اصغر ع را میخواندم و بر مصائب آن طفل شیر خوار گریه می کردم ، صدای گریه ای که در اطرافم بود با شدّت گریه من شدّت میگرفت ، کم کم خودم را مثل آنکه در مجلس روضه پرجمعیّت و با حالی قرار گرفته باشم حس می کردم .
حال نمی دانم در و دیوار بامن گریه می کردند ، یاملائکه آسمان در آن خانه جمع شده بودند و زمزمه داشتند ، یا آنکه مؤ منین از جنّ بامن هماهنگی می کردند ، هرچه بودمن خوشحال بودم که امروز تنها نیستم ، مدتی این وضع به طول انجامید کم کم صداهای گریه و شیون تمام شد و سپس مجلس معطّر و منّور به تجلیّات حضرت بقیّة اللّه ع گردید و فیوضات فوق العاده ای نصیبم شد که از نقلش معذورم . اینجا من هرچه اصرار کردم که مختصری از خصوصیّات آن تشرف را نقل کند ، حاضر نشد و من هم که همین مقدار از قصه را در اینجا نقل کردم برای این که به عاشقان حضرت بقیة اللّه روحی فداه بگویم گریه بر سیّد الشّهدا ع آن هم صبح و شام فوائد بسیاری دارد و اگر کسی بخواهد به فیض عظمی ملاقات

آن حضرت موفق شود می تواند به این وسیله متوسل گردد . (42) بیا ای دوست تا باهم بسوزیم
چو شمع محفل ماتم بسوزیم
من و تو سوگوار یک عزیزیم
بیاتا هردو در یک غم بسوزیم
بیا چون شمع و چون پروانه باشیم
به گردهم برای هم بسوزیم
بیا بامحرمان دمساز گردیم
چرا از طعن نامحرم بسوزیم
چو می خواهی در آن عالم نسوزی
همان بهتردر این عالم بسوزیم

شفای ریه

یکی از وعاظ محترم ایران که من خودم شاهد کسالت سخت ریوی او بودم واطبّاء ایران از معالجه اش ماءیوس شده بودند و پوست بدنش به استخوانهایش چسبیده بود و آخرین خون بدنش از حلقومش بیرون می آمد و قسمت عمده ریه اش فاسد شده بود و او را می خواستند برای معالجه بااسرع وقت به بیمارستان شوروی در مسکو ببرند ، ناگهان بدون آنکه او را معالجه کنند خود من آقای سید حسن ابطحی شاهد بودم که پس از چند روز شفای کاملی پیدا کرد . وقتی علّت شفای او را از او سؤ ال کردم گفت : آخرین شبی که صبحش بنابود مرا به مسکو ببرند و می دانستم که یا در راه و یا در همان مملکت کفر از دنیا میروم ، منتظر شدم تا برادرم که پرستاری مرا به عهده داشت از اتاق بیرون برود ، وقتی بیرون رفت در همان حال ضعف رو به طرف کربلا کردم و حضرت سید الشهداء ع را مورد خطاب قرار دادم وگفتم : آقا یادتان هست که به منزل فلان پیرزن رفتم وروضه خواندم وپول نگرفتم و نیّتم تنها و تنها رضایت خدای تعالی و شما بود ؟ ! و بالاخره چند قلم از این قبیل اعمالی که بااخلاص انجام داده بودم متذکر شدم و در مقابل آن اعمال شفایم را از آن حضرت خواستار شدم ناگهان دیدم در اتاق باز شد و حضرت سیدالشهداء و برادرشان حضرت ابوالفضل ع وارد اتاق شدند .
حضرت سیّد الشهداء ع به حضرت ابوالفضل العباس ع فرمودند برادر بیمار ما را معالجه کن ، ایشان هم دستی به صورت من تا روی سینه ام کشیدند و از جا حرکت کردند و رفتند . من بعد از آن احساس سلامتی کردم که دیگر احتیاجی به دکتر و بیمارستان نداشتم و این چنین که ملاحظه می کنید صحیح و سالم گردیدم . (43) یاحسین ای که شد از مهر تو کامل دینم
بسته دام تو هست این دل مهر آئینم
عَلَم افراختم از فخر بر این چرخ بلند
تا تو کردی بعلمداری خود تعیینم
من امان نامه دشمن بغضب رد کردم
تا تو بخشی زوفا دردو جهان تاءمینم
دست در راه تو دادم که بگیری دستم
جان بپای تو فشانم که امید است اینم
چشم با تیر عدو دوختم از عالم و هست
مایل دیدن تو چشم حقیقت بینم .

سینه زدن امام زمان(ع)

شاید بعضی از بی خردان متوجّه اهمیّت عزاداری برای حضرت سیّد الشهداء ع را نشوند و ندانند که دهها حدیث در اهمیّت عزاداری برای حضرت ابی عبداللّه الحسین ع رسیده و حتّی تمام علماء و مراجع تقلید خودشان به آن مبادرت میکرده اند و یکی از وسائل تشرف به محضر حضرت بقیّة اللّه روحی فداه را گریه بر حضرت سید الشهداء ع می دانسته اند در سال هزارو سیصدو سی و سه که برای تحصیل به نجف اشرف مشرّف بودم با جمعی از علما اعلام پیاده به کربلا میرفتیم در بین راه به محلّی به نام طویرج که باکربلای معلاّ بیشتر از چهار فرسخ فاصله نداشت رسیدیم یکی از علماء بزرگ به من گفت :
روز عاشورا دسته های سینه زن از اینجا به کربلا حرکت می کنند و جمعی از علماء و حتّی بعضی از مراجع به آنها ملحق می شوند و با آنها سینه میزنند ، سپس آن عالم بزرگ به من می گفت : روز عاشورائی بود که من با دسته طویرج بسوی کربلا می رفتیم ، در میان سینه زنها یکی از مراجع تقلید فعلی که آن وقت از علماء بزرگ اهل معنی محسوب می شد با کمال اخلاص و اشک جاری مشغول سینه زدن بود . من از آن عالم بزرگ سئوال کردم که شما به چه دلیل علمی این کار را انجام می دهید ؟
فرمود : مرحوم علاّمه سید بحر العلوم روز عاشورائی باعدّه ای از طلاب از کربلا به استقبال دسته سینه زنی طویرج می روند ، ناگهان طلاب می بینند مرحوم سیّد بحرالعلوم با آن عظمت و مقام شامخ علمی عمامه و عبا و قبا و عصا را کنار انداخت و مثل سایر سینه زنها لخت شده و خود را میان عزاداران و سینه زنان انداخت و بسر و سینه می زند .
طلاّبی که با معظم له به استقبال آمده بودند هرچه می کنند که مانع ازآن همه احساسات پاک و محبّت بشوند میّسر نمی گردد بالاخره عدّه ای از طلاّب برای حفظ سیّد بحرالعلوم اطراف ایشان را میگیرند که مبادا زیردست و پا بیافتد و ناراحت شود ، تا اینکه بعد از اتمام برنامه سینه زنی بعض از خواص از آن عالم بزرگ می پرسند چگونه شد که شما بی اختیار وارد دسته سینه زنی شدید و آنگونه مشغول عزاداری گردیدید ؟
فرمود : وقتی به دسته سینه زنی رسیدم دیدم حضرت بقیة اللّه عجّل اللّه تعالی فرجه الشریف با سروپای برهنه میان سینه زنها به سر و سینه می زنند و گریه می کنند من نتوانستم طاقت بیاورم لذا از خود بی خود شدم درخدمت حضرتش مشغول سینه زدن گردیدم . (44) هر که باعشق تو راهی به محرم دارد
هرکجا هست سراپرده ماتم دارد

مکتب سرخ تشیع زمحرم باقی است
جان ما برخی دینی که محرم دارد
در محرم همه ساعت شب قدری دگر است
آری این ماه شرف بر رمضان دارد
ای که سرمایه هستی همه از تست حسین
هرکسی مهر تو دارد چه دگر کم دارد
در فیض است و گشوده است خدا برمردم
در عزای تو هر آن خانه که پرچم دارد
بخدا فلک نجاتی تو و مصباح هدی
این بیانی است که پیغمبر اکرم دارد
انبیاء را غم عشق تو ، رسانده به کمال
شاهدم سوزوگدازی است که آدم دارد
جان عاشق بتو ، پیوسته برد فیض بهشت
دل فارغ زتو ، در سینه جهنم دارد
زان نگینی که در انگشت سلیمان جا داشت
بنده کوی تو بسیار به خاتم دارد
عالم بی توجهیم است از آن می گویم
سگ کوی تو شرف بر همه عالم دارد

سه حاجت آیة اللّه مرعشی(ره)

سید جلیل القدر و عالم بزرگوار حضرت آیة اللّه حاج سید اسماعیل هاشمی طالخنچه ای اصفهان که از علمای فعلی اصفهان می باشند نقل فرمود : از عالم نبیل حضرت آیة اللّه العظمی حاج سید شهاب الدین مرعشی نجفی رضوان اللّه تعالی علیه که فرموده بودند :
من در دوران جوانی و اوائل طلبگی بسیار کم هوش و کند ذهن بودم و دیر درس را یاد می گرفتم و زود فراموش می کردم و دوم هم وسواس داشتم پشت سر هرکسی نماز نمی خواندم و سوم هم شخصی بود که هر وقت مرا میدید که کم هوش و کندذهن هستم می گفت تو که نمی توانی درس بخوانی برو کار کن و با حرفهایش مرا آزار می داد و گوشه و طعنه زیاد می زد این سه مسئله عجیب مرا ناراحت می کرد این سه چیز باعث رنجش خاطرم بود .
یک روز تصمیم گرفتم که بیایم کربلا و حلّ این مشکلات را از آقا ابی عبداللّه الحسین ع بخواهم ، آمدم کربلا ، و یک راست رفتم خدمت کلیددار وقت و آن زمان حرم آقا سید الشهداء ع ، و گفتم شما پدر و جدم را می شناسی از علماء بوده اند یک حاجتی از تو دارم و آن اینکه امشب باحضرت خلوت کنم و حوائجم را از آقا حضرت سیّد الشّهداء ابا عبداللّه الحسین ع بگیرم .
کلیددار قبول کرد و من شب در حرم رفتم و خدام حرم درهای حرم و صحن را بستند . وقتی که به حرم وارد شدم و خود را با حضرت خلوت دیدم با خود فکر کردم که حضرت به چه کسی بیشتر علاقه دارد د رکتابها دیده بودم که حضرت سید الشهداء ع به آقا حضرت علی اکبر خیلی علاقمند بوده لهذا آمدم مابین قبر حضرت سید الشهداء ع و حضرت علی اکبر ع نشستم و مشغول توسل و دعا و تضرع و نماز شدم . ناگهان دیدم مرحوم پدرم در حرم نشسته و قرآن میخواند رفتم خدمت مرحوم ابوی سلام کردم و احوال پرسی نمودم و حاجت خود را بیان کردم مرحوم ابوی فرمود هرچه می خواهی از آقا بگیر و اشاره به قبر حضرت سید الشهداء ع نمود . نگاه کردم دیدم حضرت سید الشهداءع روی ضریح مقدس نشسته ، آمدم نزد ضریح و به آقاعرض حاجت نمودم و توسل و گریه زیادی کردم حضرت میوه ای اسم آن میوه را مؤ لف فراموش کرده را از بالای ضریح برای من انداخت من آن را خوردم ، یک وقت دیدم کسی نیست و صبح شده و صدای اذان از گلدسته های حرم بلند است درب حرم باز شد مردم جهت نماز جماعت به حرم جمع شدند یکی از علماء امام جماعت ایستاد مردم هم ایستادند و من هم ایستادم و اقتداء نمودم بعد از نماز از حرم

بیرون آمدم آن شخص که همیشه به من زخم زبان می زد و می گفت برو کار کن را دیدم تا به من رسید بعد از سلام و مصافحه گفت دیشب در فکر بودم که اگر شما درس بخوانی بهتر است بعد آمدم حجره کتاب را برداشتم دیدم هرچه می خوانم در ذهنم ضبط می شود متوجه شدم که آقا حضرت سید الشهداء ابا عبداللّٰه الحسین ع تمام حوائجم را عنایت فرموده است .

سر حلقه عشق همه عشاق حسین است
شیرازه مجموعه اخلاق حسین است
آنکس که وفا کرده به میثاق حسین است
واضح تر از آن باعث احیای صلوة است
گرروضه رضوان طلبی کوی حسین است
گرنافه مشکبو طلبی بوی حسین است
گر لاله شب بو طلبی روی حسین است
چون ذکر حسین است بهار صلوة است
حسین باب نجات است
حسین مظهر ذات است

توسعه رزق و روزی

عالم جلیل و زاهد مسلم حاج آقای شیخ عبد الجواد حائری مازندرانی فرمود روزی کسی آمد خدمت خلد مکان شیخ الطایفه زین العابدین مازندرانی قدّس اللّه سره العالی شکایت از تنگی معاش خود کرده شیخ به او فرمود برو حرم حضرت اباعبداللّه ع زیارت عاشورا بخوان رزق و روزی به توخواهد رسیداگرنرسید بیا نزد من ، من خواهم داد .
آن بنده خدا رفت بعد از زمانی آمد خدمت آقا ، آقا فرمود چه کارکردی ؟ گفت در حرم مشغول خواندن زیارت عاشورا بودم کسی آمد و وجهی به من داد و در توسعه قرارگرفتم . (45) حسین ای همه هستی نثار مقدم تو
بهار دین وسیاست بودمحرم تو
کنند منع عزای تودشمنان چون هست
سلاح خانه براندازکفر ماتم تو
اگر که تا به قیامت زپا نمی افتد
خدا بدست خود افراشته است پرچم تو
به خلقت توخدا قدرتی دگر کرده است
که ازتمام عوالم جداست عالم تو
به آسمان الهی کسی تقرب یافت
که سوخت بیشتر و گریه کرد از غم تو
کرم زپشت دروعذر خواهی ازسائل
نمونه ای بود از رحمت مجسم تو
از آنچه را که خدایت به حشر می بخشد
شفاعت است درآن عرصه رتبه کم تو
توکعبه دل و هر رکن تو جدا افتاد
که شدقوام بنای قیام محکم تو

زیارت عاشورا هر روز

عالم جلیل القدر شیخ عبدالهادی حائری مازندرانی از والد خود مرحوم حاجی ملاّ ابوالحسن نقل کرده که من حاجی میرزا علی نقی طباطباژی رابعد از رحلتش درخواب دیدم به اوگفتم آروزئی هم در آنجا داری ؟ گفت : هیچ آروزئی ندارم جز یکی و آن هم اینست که چرا در دنیا هر روز زیارت عاشورای ابی عبدلله الحسین الشهیدع را نخواندم ، رسم سیّد این بود که در دهه محرم زیارت عاشورا میخواند نه در تمام سال و لذا افسوس می خورد که چرا تمام سال نمی خواندم . (46) تا درگه تو قبله راز است حسین

ما را به درت روی نیاز است حسین
گردد در کعبه باز سالی یک بار
وین کعبه درش همیشه باز است حسین

شیخ محمد حسن انصاری برادر زاده و داماد خاتم الفقهاء شیخ مرتضی انصاری ، چند فرزند داشت ، سومین فرزند ایشان شیخ مرتضی معروف به آقا شیخ بزرگ بود و همچنین از اجله اهل فضل نجف اشرف بود که در سال هزار و دویست و هشتاد ونه در نجف اشرف تولد یافت و در سال هزار وسیصد و بیست و دو در سن سی وسه سالگی در دزفول به سبب مارگزیدگی از دنیا رحلت نمود .
ایشان عادت داشت به خواندن زیارت عاشورا و هر صبح و عصر مقید بر آن بود . بعد از وفاتش اورا دیدند از او پرسیدند چه عمل بیشتر برای اینجا نافع است ؟
در جواب سه بار فرمود : عاشورا ، عاشورا ، عاشورا . (47) آن دل که ورا غم نپذیرد عجب است
عاشق که از او جدا بمیرد عجب است
ما عبد حسینیم و چنین آقائی
گر دست غلام خود نگیرد عجب است

مرحوم آیة اللّه سید محمد حسین شیرازی نوه مرحوم آیة اللّه العظمی میرزای شیرازی بزرگ بعد از وارد شدن به ایران و مسدود شدن راه عراق در اثر جنگ جهانی دوم به اینجا آید برای خانواداش که در نجف بودند ، فوق العاده ناراحت می شود مراجعه می کند به کسی که ارتباط با ارواح بر قرار می کرده نه به وسیله هیپنوتیزم . . . . دو سؤ ال می کند مطابق باواقع جواب می آید ، علاقمند می شود ، سؤ ال سوّم می کند بهترین عمل برای سفر آخرت چیست ؟ بعد ازموعظه ها چنین جواب می آید بهترین عمل برای سفر آخرت زیارت عاشورا است ، بدین جهت مرحوم آیة اللّه سید محمد حسین شیرازی تا آخر عمر ملتزم و مداوم به زیارت عاشورا بود . (48) مائیم مدام دیده گریان حسین
سوزیم بیاد لب عطشان حسین
پروا نبود ز نار نیران ما را
داریم چو ما دست به دامان حسین

فرزند برومند آیة اللّه امینی رضوان اللّه تعالی علیه آقای دکتر محمّد هادی امینی می نویسند :
پس از گذشت چهار سال از فوت مرحوم آیة اللّه العظمی علاّمه امینی نجفی پدر بزرگوارم مؤ لف کتاب الغدیر . . . یعنی سال هزار و سیصدو نود و چهار هجری قمری شب جمعه ای قبل از اذان فجر ، وی را در خواب دیدم ، او را شاداب و خرسند یافتم . . . جلو رفته و پس از سلام و دست بوسی عرض کردم : پدرجان در آنجا چه عملی باعث سعادت و نجات شما گردید ؟
فرمود : چه میگوئی ؟ مجددا عرض کردم : آقا جان در آنجا که اقامت دارید ، کدام عمل موجب نجات شما شد ، کتاب الغدیر . . . یا سایر تاءلیفات . . . یا تاءسیس و بنیاد کتابخانه امیرالمؤ منین ع ، پاسخ دادند : نمی دانم چه میگوئی قدری واضح تر و روشن تر بگو .
گفتم : آقا جان شما اکنون از میان ما رفته و رخت بربسته اید و به جهان دیگر منتقل شده اید در آنجا که هستید کدامین عمل باعث نجات شما گردید از میان صدها خدمات و کارهای بزرگ علمی ودینی ومذهبی ؟ مرحوم علاّمه امینی . . . . درنگ و تاءملی نمودند سپس فرمودند : فقط زیارت ابی عبداللّه الحسین ع عرض کردم : شما میدانید اکنون روابط بین ایران و عراق تیره و تار است و راه کربلا بسته ، چه کنم ؟ فرمود : در مجالس و محافلی که جهت عزاداری امام حسین ع برپا می شود شرکت کن ثواب زیارت امام حسین ع را به تو می دهند .
سپس فرمودند : پسر جان در گذشته بارها تو را یادآور ساختم و اکنون به تو توصیه میکنم که زیارت عاشورا را هیچ وقت و به هیچ عنوان ترک و فراموش مکن ، مرتبا زیارت عاشورا را بخوان و بر خودت وظیفه بدان ، این زیارت دارای آثار و برکات و فوائد بسیاری است که موجب نجات و سعادتمندی در دنیا و آخرت تو می باشد . . . و امید دعادارم .
فرزند مرحوم آیة اللّه امینی می نویسد : علاّمه امینی با کثرت مشاغل و تاءلیف و مطالعه و تنظیم رسیدگی به ساختمان کتابخانه امیرالمؤ منین ع در نجف اشرف مواظبت کامل به خواندن زیارت عاشورا داشته و سفارش به زیارت عاشورا می نمودند و بدین جهت خودم حدود سی سال است مداوم به زیارت عاشورا می باشم . (49) عالم همه قطره اند و دریا است حسین
مردم همه بنده اند و مولا است حسین

ترسم که شفاعت کند از قاتل خویش
از بس که کرم دارد و آقا است حسین

مادر قبر کن

حضرت حجة الاسلام و المسلمین آقای حاج آقا حسین نظام الدینی اصفهانی رحمة اللّه علیه نوشته اند : روزی منزل حاج عبدالغفور یکی از حاجی های موجه و ملازم آیة اللّه حاج سید محمد تقی فقیه احمد آبادی صاحب کتاب شریف مکیال المکارم فی فوائد الدعاء للقائم ع بودم ، یکی از رفقاء ایشان به نام حاج سید یحیی مشهور به پنبه کار می گفت : برادرم را که مدتی بود فوت نموده در خواب دیدم با وضع و لباس خوبی که موجب تعجب شگفت بود ، گفتم : داداش دیگر آن دنیا کلاه چه کسی را برداشتی ؟ گفت : من کلاه کسی را بر نداشتم .
گفتم : من تو را می شناسم این لباس و این موقعیت ازآن تو نیست ، گفت : آری ، دیشب ، شب اول قبرِ مادرِ قبر کن بود ، آقا حضرت سید الشهداء ابا عبداللّه الحسین ع به دیدن آن زن تشریف آوردند و فرمودند : به کسانی که اطراف آن قبر بودند خلعت ببخشند و من هم از آن عنایات بهره مند شدم بدین جهت از دیشب وضع و حال ما خوب و این لباس فاخر را پوشیده ام .
از خواب بیدار شدم نزدیک اذان صبح بود ، کارهای خود را انجام داده و حرکت کردم برای تخت فولاد قبرستان تاریخی و با عظمت اصفهان برای تحقیقات سر قبر برادرم رفتم ، بعضی قرآن خوانها کنار قبر قرآن می خواندند از قبرهای تازه پرسش کردم ، قبر مادر قبر کن را معرفی کردند .
گفتم : کی دفن شده ؟ گفتند : دیشب شب اول قبر او بوده ، متوجه شدم تاریخ با گفته برادرم در خواب مطابق است .
رفتم نزد آقای قبر کن در تکیه مرحوم آیة اللّه آقا میرزا ابوالمعالی استاد مرحوم آیة اللّه العظمی بروجردی و صاحب کرامات عجیبه که محازی قبر آن زن بود ، احوالپرسی نمودم راز فوت مادرش را سئوال کردم . گفت : دیشب شب اول قبر او بود .
گفتم : ایشان روضه خوانی می کرد ؟ روضه خوان بود ؟ کربلا مشرف شده بود ؟ گفت : خیر ، سئوال کرد : این پرسشها برای چیست ؟ خواب خود را گفتم . گفت : مادرم هر روز زیارت عاشورا می خواند . حاج عبدالغفور در تکیه آقا میرزا ابوالمعالی بالا خانه ای داشتند که هر وقت ایشان با رفقایشان می رفتند تخت فولاد در این اطاق منزل می کردند ، روزی به اتفاق ایشان و مرحوم حاج آقا مصطفی فقیه ایمانی و حاج شیخ امیر آقا و حاج آقا حسین مهدوی اردکانی . . . و جمعی از علماء و بزرگان و امام جماعتهای اصفهان و رفقاء حاج عبد الغفور به تکیه آمیرزا ابوالمعالی رفتیم ، حاج عبدالغفور قبر مادر قبرکن را نشان داد و گفت :

مادر قبرکن قبرش اینجاست که امام حسین ع به دیدن او تشریف آوردند و خلعت دادند به کسانی که اطراف قبر او دفن شدند . (50) ای خرمن فیض و ما سوا خوشه تو
در راه طلب خدا بود توشه تو
در هر طرف از چهار گوشه دل ما
نقشی بود از مزار شش گوشه تو

مداومت زیارت عاشورا

یکی از بزرگان می فرمود مرحوم آیة اللّه حاج آقا حسین خادمی و حاج شیخ عباس قمی و حاج شیخ عبدالجواد مداحیان روضه خوان امام حسین ع را در خواب دیدم که در غرفه ای از غرفه های بهشت دور یکدیگر جمع بودند . از آیة اللّه خادمی احوال پرسی کردم و گفتم : با هم بودن شما یک آیة اللّه و آقای حاج شیخ عباس قمی یک محدث وحاج شیخ عبدالجواد روضه خوان امام حسین ع ، چه مناسبتی دارد که با یکدیگر یک جا قرار گرفته اید ؟
جواب دادند : ما همگی مداومت به زیارت عاشورا داشتیم و در مقدار خواندن زیارت عاشورا مثل هم بودیم . (51) دارم اندر سر هوای کربلایت یا حسین
دل شده غرق تمنای وصالت یا حسین
من نه تنها واله و حیران بهامون غمت
عالمی دل گشته داری مبتلایت یا حسین
نور شمس و زهره و پروین و ماه و مشتری
همچو ذره پیش خورشید جمالت یا حسین
کی شود پروانه سان گرد مزارت پر زنم
تا کنم این جان ناقابل فدایت یا حسین
حاتم و صدها سلیمان سائل درگاه تو
سلطنت بخشی و دولت بر گدایت یا حسین
سر بدادی در ره دین همچو سربازی زعشق
زنده شد دین از تو و خون لقایت یا حسین

مواظبت بر زیارت عاشورا

حضرت صادق ع به صفوان می فرماید : این زیارت و دعا را بخوان و از آن مواظبت کن بدرستی که من چند چیز را برای خواننده آن تضمین می کنم :
1 زیارتش قبول .
2 سعی و کوشش مشکور باشد .
3 حاجات او هرچه باشد از طرف خداوند بزرگ بر آورده شود و نا امید از درگاه خدا بر نگردد . ای صفوان این زیارت را به این ضمان از پدرم یافتم و پدرم از پدرش علی بن الحسین ع و او از امام حسین ع و ایشان از برادرش امام حسن ع و ایشان از پدرش امیرالمؤ منین علی ع و آن حضرت از رسول خدا ص و آن حضرت از جبرئیل و جبرئیل از خدای متعال ، هرکدام این زیارت را به این ضمان یعنی ضامن شدن در برآمدن و استجابت حاجات تضمین کرده و از خداوند متعال نقل فرمودند و خداوند عزّوجل قسم خورده به ذات اقدس خود که هرکس زیارت کند حسین ع را به این زیارت از نزدیک یا دور دعا کند به این دعا ، زیارت و دعای او را قبول می کنم و خواسته اش هرچه باشد بر آورده سازم ، و عطا کنم .
پس از درگاه من با ناامیدی و زیان باز نگردد و او را به برآمدن حاجتش ، و رسیدن به بهشت و آزادی از دوزخ خرسند و خوشحال می کنم و شفاعت او را در حق هر کس که شفاعت کند بپذیرم . (52) حضرت صادق ع فرمود : ای صفوان هرگاه برای تو بسوی خدای عزّوجل حاجتی روی داد ، یعنی اگر از خدا حاجتی خواستی پس بوسیله این زیارت به سوی آن حضرت توجه کن از هر جا ومکانی که بوده باشی و بخوان این دعا را و حاجتت را از پروردگار خود بخواه که بر آورده باشد و خداوند و عده خود را خلاف نخواهد کرد .
آری هرکس حاجت و مهمّ بزرگی داشته باشد حوائج و خواسته هایش با چهل روز خواندن زیارت عاشورا خواهد گرفت و تجربه گواه عارف و عامی است و حکایات در کتابها زیاد نقل شده و خود و دوستان دیده و شنیده ایم ونمونه هایی هم که در این کتاب نوشته شده این تجارب را نشان می دهد .
عظمت زیارت عاشورا و آثار برکات آن سبب شده که علماء و بزرگان دین این زیارت را ورد وذکر دائمی خود قرار داده و در کارها و مشکلات به آن متوسل شوند .
وقایع و رؤ یاهای صادقه که حکم مکاشفه حقه را دارند ، خصایص عظیمه و منافع جلیله این زیارت را ثابت کرده آنقدر زیاد است که جمع آوری آنها بطور کامل کاری بسیار مشکل است لکن برای آگاهی دوستان و علاقه

مندان به اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام توصیه می شود به نمونه هائی از آن به کتاب شریف زیارت عاشورا و آثار شگفت دانشمند معظم عالم بزرگوار سید جلیل القدر جناب حاج آقای سید علی موحد ابطحی اصفهانی مراجعه فرمائید . (53) خوشا به حال کسی درمنا فدای تو گردید

که داعی تو شد و ساکن منای تو گردید
هرآنکه خواست حیات ابد ز فرد صمد
مقیم و عرصه رضوان کربلای تو گردید
بهشت خلق شد از نور طلعت تو حسین جان
که بارگاه و حرم خانه و سرای تو گردید
به قدر شاءن تو نازل شده کتاب مبین
ولی که حامد و مداح تو خدای تو گردید
لب تو خشک ولی قلب کائنات سوخت
ولی پریش دل بحر لعل زای تو گردید
سفینه در همه کائنات ذات حسین است
خدای حیّ مبین ، زوج نوح و ناخدای تو گردید

ماءمور رفع گرفتاری

یکی از علما و حجج اسلام و از ذریّه رسول اللّه ص در یاد داشتهای خود چنین فرموده بود : شبی از طریقی به من الهام شد که مبلغ چهل و پنج هزار تومان ببر درب مغازه یکی از بندگان خدا که مرد محترمی از اهل اصفهان است و نخواسته اسمش گفته شود صبح متحیّر بودم چه کنم ، آیا آنچه فهمیدم صحیح است یانه و نمی دانستم چقدر پول دارم ؟ وقتی مراجعه کردم دیدم موجودی من چهل و پنج هزار تومان است ، اوّل وقت رفتم درب مغازه آن آقا که از محترمین شهر بود ، دیدم دو نفر درب مغازه او ایستاده اند ، به آن آقا گفتم : من با شما کاری دارم ، می خواهم با هم برویم جائی و برگردیم ، گفت بسیار خوب ، من ایشان را بردم مسجد النبی واقع در خیابان جی ، آنجا عمله و بنا کار می کردند ، لب ایوان طرف قبله نشستیم من به ایشان گفتم : من ماءمور هستم گرفتاری شما را اصلاح کنم ، مشکلی داری بگو ، هرچه اصرار کردم نگفت ، بالاخره آن مبلغ را به ایشان دادم ولی نگفتم چقدر است ، ایشان بی اختیار به گریه افتاد و گفت : من چهل و پنج هزار تومان قرض داشتم ، چهل زیارت عاشورا نذر کردم بخوانم و امروز بعد از اذان آخر آن را خواندم و از آقا ابی عبداللّه الحسین ع خواستم رفع گرفتاریم شود که بحمداللّه گره باز گردید . (54) تا

غم عشق تو در دل ای مه تابان گرفتم
عشرت عالم بدادم محنت دوران گرفتم
خلق را چون من بدیدم مست و مفتون جمالت
من هم از این باده خوردم خوی آن مستان گرفتم
دیدمی پروانه را سوزان بدور شمع گردان
گرد شمع روی تو گشتم دلی سوزان گرفتم
راستی تا با تو گشتم آشنا ای مهر رخشان
رنگ زرد من ز هجران تو در دوران گرفتم
باز با این حال خود خندان و خوشحالم در عالم
راحتی را گرچه دادم عشق تو ارزان گرفتم

حاج خانم علویه ای که برای زیارت حضرت زینب سلام اللّه علیها و حضرت رقیه علیهاالسلام به شام مشرّف شده بود می گفت : محل راءس الشهداء علیهم السلام برای من حالت خاص روحی داشت ، همیشه آنجا می رفتم و زیارت می خواندم و با حال خوشی گریه می کردم ، روزی در موقع زیارت حال خاصّی پیدا کردم ودریچه ای از عالم دیگر برای من گشوده شد ، در آن حال که بیدار بودم مثل خواب دیدن این منظره و واقعه را دیدم ، عدّه ای زن بودند که مادرم نیز در میان آنها بود و از من تشکر می کرد که برای من زیارت و دعا می خوانی ، در این اثناء زن چهار شانه ، بلند قامتی تشریف آوردند ، زنها خدمت ایشان حاجت خود را عرض می کردند و من هم حاجت خود را عرض کردم ، و سپس گفتم : ما مجلس روضه خوانی داریم و در آن زیارت عاشورا می خوانیم ، چرا شما شرکت نمی کنید ؟
فرمودند : من می آیم و شرکت هم می کنم به آن نشانی و دلیل که پسر خاله شما با عیالش یک جعبه شیرینی آوردند در مجلس شما و برای رفع مشکل منزل شان نذر کردند در مجلس زیارت عاشورای شما شرکت کنند ، مشکل آنها به واسطه خواندن زیارت عاشورا رفع شد و منزل جدید را ساختند و در آن نشستند ، امّا بعد دیگر در جلسه زیارت عاشورا شرکت نکردند . . .
حضرت حاج آقای ابطحی فرمودند : من صاحب نذر را می شناختم ، جریان را به او گفتم ، رنگش تغییر کرد و به گریه افتاده همسرش را صدا کرد و گفت : بشنو از کجا خبر می دهند و با تاءسف و حزن گفت مطلب دقیق همین است که گفتید ، چه کنم مشکلات زندگی نگذاشته به نذر خود وفا کنم . (55) سکه عشق و وفا خورده به نام من و تو
در ره دین خدا بوده قیام من و تو
تو و من مظهری از عشق و وفائیم حسین
سکه عشق و وفا خورده به نام من و تو
یار مظلوم شدن دشمن ظالم گشتن
بوده خود شیوه آباء کرام من و تو
خیمه سلطنت عشق به دلها زده ایم
گرچه از آتش کین سوخت خیام من و تو

زیارت عاشورا در آفتاب

یکی از فامیلهای نزدیک آقا سیّد زین العابدین ابرقوئی سخت دچار دل درد می شود تا حدّی که خون از گلوی او بیرون می آید ، دکترها ماءیوس شده و دستور حرکت به تهران و عمل جراحی را دادند ، خبر را به آقا سیّد زین العابدین رساندند و درخواست دعا و توسل نمودند ، ایشان به فرزندان خود دستور دادند وضوء بگیرند و در میان آفتاب مشغول زیارت عاشورا بشوند ، و شفای او را بخواهند و خود ایشان هم مشغول می شوند ، پس از ساعتی ناگهان از اطاق خود بیرون آمده و گفتند شفا حاصل شد ، برخیز و مژده دهید به مادرتان که خداوند برادرت را شفا داد . (56) یکی از علماء اصفهان که از ملازمین ایشان بودند گفتند آقای سیّد زین العابدین ختم زیارت عاشورا برداشته بودند برای کمالات نفسانی و رسیدن به درجه یقین ، بدین جهت آن حالات برای ایشان پیدا شده بود . شرح حال سید زین العابدین ابر قوئی طباطبائی مؤ لف کتاب ولایة المتقین . (57) جلوه حق

روی دلربای حسین است
اشک جنان خاک کربلای حسین است
قبله جان است بزم معرفت او
عارف روشن روان خدای حسین است
معنی سعی وصفا طواف حریمش
کعبه دل کوی با صفای حسین است
عشق خدا جاری است در همه ذرات
عشق و حقیقت شعار و راءی حسین است
معنی دیدار حق تجلی آن شاه
در همه جا جلوه گر بقای حسین است
عرش چه باشد مقام قدس و محبت
جان که مقدس شد آشنای حسین است

مشکل مهم

یک بنده خدائی می گوید دو مرتبه مشکل مهمی برای من پیدا شد و با زیارت عاشورا بر طرف شد ، توسل اول : برای حقیر سه مشکل مهم پیدا شده بود که سخت مرا نارحت کرده بود .
1 مبلغ دویست هزار تومان بابت خرید منزل بدهکار بودم که نزدیک نه سال طول کشیده شده بود و قدرت پرداخت آن را نداشتم .
2 گرفتاری سخت دیگری که از بیان آن معذورم .
3 از جهت امر معاش سخت در مضیقه بودم . این سه گرفتاری عرصه را بر من تنگ کرده بود ، بعد از توسل به بی بی فاطمه معصومه علیهاالسلام به خاطرم رسید که چهل روز زیارت عاشورا را بخوانم و ثوابش را به حضرت نرجس خاتون هدیه نمایم که آن حضرت نزد فرزندشان آقا امام زمان عجل اللّه تعالی فرجه الشریف شفاعت نموده که این سه گرفتاری بر طرف شود .
توسل را به این طریق شروع کردم : بعد از نماز صبح هر روز زیارت امین اللّه به قصد زیارت امیرالمؤ منین ع و سپس زیارت عاشورا با صد لعن و صد سلام و سجده و دو رکعت نماز و بعد از آن دعای معروف علقمه ، روز بیست و هفتم ، گرفتاری دوم به گونه ای خارق العاده بر طرف شد ، روز سی و هشتم شخصی از دوستان که اجمالا از بدهکاری بنده خبر داشت پس از احوال پرسی ، بدون مقدمه مبلغ دویست هزار تومان که مطابق با بدهکاری حقیر بود به اینجانب داد و گفت : این پول مال شما است بابت بدهکاری منزل ، بعد از اتمام چهل روز امر معاش به اندازه کفایت به گونه ای که در مضیقه نباشم حل شد و الحمد للّه تا این ساعت به مشکلی از جهت معاش برخورد نکردم .

تا خدا در عالم امکان خدائی می کند
کشتی دین را حسینش ناخدائی می کند
گوئی از گردونه هستی بدور افتاده است
هر که از دربار او فکر جدائی می کند

توسل دوم

بعد از یک سال که از توسل اول گذشته بود گرفتاری دیگری برای حقیر به وجود آمد بدین گونه که یکی از تجار تهرانی قرار گذارد مال التجاره قابل توجهی بفرستد که بعد از فروش وجه آن پرداخت شود ، بعد از مشورت با دو سه نفر از بازاریها قرار شد هفتصد هزار تومان پول نقد بابت بیعانه فرستاده شود ، یکی از رفقا پانصد هزار تومان و بنده هم دویست هزار تومان قرض الحسنه تهیه نموده و ارسال شد ، و بناشد که پس از سه روز جنس خریداری شده بدست ما برسد ، اما متاءسفانه معلوم شد که تاجر مزبور قصد کلاهبرداری داشته و پس از دریافت پول از بانک با هفتاد میلیون تومان بدهکاری ناپدید شده ، و بعد از سه ماه سعی و کوشش برای پیداکردن شخص مزبور و استرداد پول ، هیچگونه نتیجه ای جز ناامیدی حاصل نشد .
باتجربه ای که از خواندن زیارت عاشورا برای حقیر بدست آمده بود ، و از طرفی هم آبرو در خطر بود ، متوسل به زیارت عاشورا شدم به همان طریق ونیت ذکر شده در توسل او روز بیستم بود که بطور غیر منتظره ای با آن شخص تماس تلفنی برقرار کردم . و چهل روز تمام نشده بود که مبلغ دویست هزار تومان دریافت شد و آن شخص بابدهکاری و کلاهبرداری قریب به هفتاد میلیون تومان به زندان افتادو هیچکدام از طلبکارهای دیگر نتوانستند پول و طلب خود را وصول نمایند . البته لازم به تذکر است که هر دو مرحله ، توسل باقلبی شکسته و یاد مصائب حضرت سیدالشهداء ع و قطع امید از جمیع اسباب مادی همراه بود . (58) ای یگانه مظهر خلاق اکبر یاحسین
حجت ارض و سما سبط پیمبر یاحسین
چشمه انوار یزدان ناجی دین مبین
مقدمت کرده زمین عرضه عرش برین
سرو باغ مصطفی جان امیرالمؤ منین
نور چشم حضرت زهرای اطهر یاحسین

علم کیمیا

آقای شیخ محمّد سمامی حائری می نویسند : مرحوم سیّد موسی سبط الشیخ برای حقیر در نجف اشرف نقل نمودند شخصی جهت قرار گرفتن علم کیمیا ، متوسل به حضرت سید الشهداء ع گردید و سه سال پیوسته زیارت عاشورا معروفه و غیر معروفه را در ساعت و جای معین در حرم مطهر سید الشهداء ع خواند پس از سه سال حضرت را در خواب می بیند حضرت از او می پرسند برای چه این قدر توسل پیدا می کنی و چه می خواهی ؟
عرض می کند : علم کیمیاء را طالبم ، حضرت می فرمایند : این علم بدرد تونمی خورد ، عرض می کند : من طالب این علم هستم . حضرت می فرماید : صبحها مرد نابینائی در کنار قبر حبیب بن مظاهر اسدی می ایستد او دارای این علم است .
این شخص از خواب بیدار شده فورا بطرف حرم حرکت کرده و منتظر باز شدن حرم می شود می بیند این آقا فقیری است و مردم به او کمک می کنند ، پیش اورفته و خواسته خود را بیان می کند و اوّل انکار ، بعد از ماءیوس شدن از او به توسل خود ادامه می دهد ، در مرتبه دوّم حضرت در خواب می فرمایند : خواسته تو پیش همان شخص است . . . بالاخره در مرتبه سوّم حضرت همان شخص را معرّفی می نماید و می فرمایند دیگر مرا در خواب نخواهی دید .
بعد از بیدار شدن و اصرار و پافشاری به آن شخص او را همراه خود می برد به مقبره ابن ابی فهد حلّی و چند نوع دارو به او می دهد و دستورات لازم را داده و می گوید من طالب علم کیمیای ولایت اهل بیت علیهم السلام هستم و احتیاجی به این داروها ندارم ، آن شخص می گوید برای مطلب بیشتر سه روزدیگر مراجعه کن ، روز سوم که مراجعت می کند متوجه می شود آن شخص فوت نموده و تمام اثاث ولوازمش را از اطاق خارج کردند و دور ریخته اند . (59)

آمدم تاسرنهم برخاک پایت یاحسین
جان خود سازم بقربان و فایت یاحسین
آمده سوی تو ای مولای من عبد ذلیل
بنگرم من جلوه حق از عطایت یاحسین
آمدم همچون گدایان بر دراحسان تو
کن نظر شاها در ایندم برگدایت یاحسین
از گناه زشت خود زاروپشیمان آمدم
جویم امید عنایت از سخایت یاحسین

تشنه فیض توباشم ای سحاب مرحمت
گرچه خود لب تشنه دارند اشقیایت یاحسین
عشق روی تو گرفته در دل وجانم مقر
آید از نای وجود من نوایت یاحسین

عنایت آقا ابی عبداللّه الحسین(ع)

یک روز با حضرت حجة الاسلام والمسلمین حاج آقا محسن کافی آقازاده مرحوم شهید حاج شیخ احمد کافی رضوان اللّه تعالی علیه به زیارت مرحوم آیة اللّه حاج آقا احمد امامی رضوان اللّه تعالی علیه به کتابخانه شان رفتیم ، حضرت آیة اللّه خاطره ای برای ما نقل فرمودند : که یک روز با دوستان به دیدار و منبر مرحوم کافی می آمدیم یکی از رفقا گفت حاج آقا ، آقای کافی که مجتهد نیست چطور شده همه مردم او را دوست دارند و این همه سیل جمعیت پای منبر او می آید و از یک عالم معروف تر است در حالی که نه آیة اللّه العظمی است نه چیزی ؟ گفتم الا ن به زیارتشان می رویم و از او می پرسیم ، آمدیم پای منبر مرحوم کافی بعد از منبر اطاقی بود که ایشان آنجا می نشستند و علما به زیارتشان می آمدند بعد از احوال پرسی گفتم حاج آقای کافی مردم می گویند شما که مجتهد و عالم نیستید چرا اینقدر معروف هستید ؟ مرحوم کافی فرمود : آری ، همین طور است ، روزی مرا رژیم شاه معلون به کرمانشاه تبعید کرد ، یکشب مرا در یک خرابه ای گذاشتند از وحشت قلبم درد گرفت بعد از چند روز به تهران آمدم آقای فلسفی را دیدم احوال بنده را پرسیدند گفتم قلبم درد می کند گفت اگر می خواهی شناسنامه ات را بده بدهم رفقا برایت یک ویزا بگیرند برو خارج عمل کن قلبت خوب شود . گفتم این که می خواهی ویزای خارج بگیری و مرا بفرستی زیر دست یک مشت دکترهای بی دین و یهودی و کافر و بعد هم معلوم نیست خوب شوم یانه . بیا و یک ویزا بگیر برویم کربلا پیش طبیب اصلی و ارباب کل آقا سید الشهداء ابا عبداللّه الحسین ع شِفایم را از آقا و ولی نعمتم بگیرم .
ویزا گرفته شد و آمدم کربلا ، آمدم پیش کلیددار در حرم آقا حسین ع گفتم آقاجان حرم را در چه روزی می شوئید گفت در فلان شب گفتم آقا جان عطری گلابی نیاز هست که با خود بیاورم گفت نه نیاز نیست من رفتم و آن شب آمدم وارد حرم شدم و همانطوری که داشتم حرم را می شستم منقلب شدم و فهمیدم آقا می خواهد به بنده عنایتی کند لطفی کند فهمیدم یک چیزهائی می خواهند به من بدهند پریدم ضریح را گرفتم و دادند آنچه که می خواستند بدهند از آن شب به بعد معروف شدم .
آی حسین ، آی حسین ، آی حسین جان .
مهرتو را به عالم امکان نمی دهم
این گنج پربهاست من ارزان نمی دهم
گرانتخاب جنّت و کویت بمن دهند
کوی تو را به جنّت رضوان نمی دهم

نام تو را بنزد اجانب نمی برم
این اسم اعظم است به دیوان نمی دهم
جان می دهم بشوق وصال تو یا حسین
تا بر سرم قدم ننهی جان نمی دهم
ای خاک کربلای تو مهر نماز من
آن مهر را در ملک سلیمان نمی دهم
ما را غلامی تو بود تاج افتخار
این تاج رابه افسر شاهان نمی دهم
دل جایگاه عشق تو باشد نه غیر تو
این خانه خداست به شیطان نمی دهم
گرجرعه ای ز آب فراتم شود نصیب
آن جرعه را به چشمه حیوان نمی دهم

در تهران کمتر کسی است که نام مسجد مجد را نشنیده باشد مسجد نامبرده امام جماعتی داشت بنام حاج شیخ محمّد تقی آملی که مجتهد جامع الشرائط بود ، یاد دارم که شیخ ما آیة اللّه خوشوقت می فرمود ایشان شایستگی مرجعیّت داشت ولی به عنوان آنکه در این رابطه مطرح نباشد فقط به امامت مسجد مجد و تدریس می پرداخت و بس و در بعضی از کتابهائیکه حالات علماء بزرگ و عرفا را نوشته اند ، آمده که مرحوم آیة اللّه شیخ محمد تقی آملی از جمله کسانی است که به تشرّف خدمت حضرت ولیّ عصر عجل اللّه تعالی فرجه الشریف مفتخر گردیده است در مجلّه حوزه پنجاه و یک آمده که مرحوم آیة اللّه آملی می فرمود : حدود چهل سال از سنّ من میگذشت ، روزی به قم مشرّف شدم ، روز عاشورا در صحن حضرت معصومه علیهاالسلام عزاداری مفصّلی بود ، روضه می خواندند و منهم خیلی متاءثرّ شدم و زیاد گریه کردم ، سپس به قبرستان شیخان رفتم و زیارت اهل قبور می خواندم . السلام علی اهل لااله الاّاللّه . در این هنگام دیدم تمام ارواح روی قبرهایشان نشسته اند و همگی می گفتند علیکم السلام آنگاه زمزمه هائی شنیدم مثل آنکه درباره امام حسین ع و عاشورا بود ای حسین ای حسین ای حسین جان به این معنی که آنها هم عزاداری می نمودند . (60) ای قبله راز یا ابا عبداللّه

وی روح نماز یا اباعبداللّه
خود را زخداوندی و کوی توبود
خلوتگه راز یا اباعبداللّه
راه تو بحق بود و نبردی ز آن رو
فرمان ز مجاز یا اباعبداللّه
سوزد دل ما که از عطش بود دلت
در سوز و گداز یا اباعبداللّه
هرکس بوسیله ای نموده راهی
در کوی توباز یا اباعبداللّه
کس خط عبور کربلایم ندهد
ده خود تو جواز یا اباعبداللّه

عنایت حسین(ع)

مرحوم مرتاضی لنگرودی فرزند سلطان الواعظین لنگرودی میگفت : در عالم خواب دیوار باغی را دیدم آن قدر رفتم تا به در ورودی باغ رسیدم چون در باز بود وارد شدم ، آنچنان باغ پرگل و گیاهی دیدم که تابحال ندیده بودم . در وسط باغ قصری دیدم که تاج الواعظین لنگرودی در ایوان یکی از غرفه هابود .
گفتم : آقای تاج این باغ و کاخ از کیست ؟ گفت : از من ، گفتم خانه ات را دیده بودم این چنین نبود ، گفت : این باغ و کاخ را مولایم حضرت سیّد الشّهداء امام حسین ع به من عنایت فرموده است ، خوشا به حال نوکران امام حسین ع . (61) شناخت هر که تو را جز خدا بجوید نه
بغیر راه توراهی دگر بپوید نه
اسیر عشق توآزادیش در این بند است
شکسته از غم تو مومیا بجوید نه
نسیم مهر تو در بوستان اگر ندمد
گل از گیاه و گیاه از زمین بروید نه
اگر که عطر تو را از بهشت برگیرند
دگر محب تو یک گل از آن ببوید نه
بغیربارش اشک غمت دگر چیزی
سیاه نامه ما را توان بشوید نه
بخویش گفت موید چه می کنی که حسین ع
اگر بگاه شفاعت بمن بگوید نه .

سهمیه از طرف مولا

مرحوم حجة الاسلام حاج سیّد رضا سعادت از علماء بزرگ مازندران بود و در ساری مسکن داشت و چون از بیان وافی هم بهره مند بود علاوه بر امامت منبر هم میرفت ، حقیر چند سالی متوالیا در آن شهرستان سابقه منبر داشته ام مؤ لف کتاب دین ما علمای ما روی همین اصل با نامبرده از نزدیک آشنا بودم و از منبر شیرین و پرمحتوایش نیز استفاده بردم که یکی از سخنرانیهای آقای سعادت در جلد سوّم گفتار وعاظ به چاپ رسیده روزی در منزل ایشان باجمعی از وعاظ نشسته بودیم ، معظّم له میفرمودند هر واعظ و مدّاح و روضه خوانی سهمیّه از طرف مولای خود حضرت سید الشهداء ع دارد هرچه حواله شد همان خواهد رسید و بهتر آن است که منبری ها در رابطه با پول حرفی نزنند و دعوت کننده را آزاد بگذارند ، آنگاه جریانی از مرحوم تاج نیشابوری نقل کرد .
آقای تاج نیشابوری از منبری های مشهور ایران بود و آنچنان از شهرت بهره مند بود که هر سال محرّم و صفر با دعوت مردم تهران به تهران می آمد و مجالس مهمّی را اداره می کرد و اشکها از چشمها سرازیر می شد سالی طبق معمول با دعوت قبلی باید از خراسان به تهران بیاید شب قبل از حرکت در عالم خواب دید حضرت سید الشهداء سلام اللّه علیه درجائی نشسته و بزرگان در خدمت حضرتند ، در این حال شخصی آمد و دفتری آورد که در آن دفتر نام وّعاظ و مداحان و ذاکرین ثبت بود ، دفتر دار از حضرت خواست که سهمیّه منبری ها را مقرّر فرموده تا در دفتر نوشته شود .
حضرت فرمود نام یکایک منبرها را بخوان ، وقتی که نام یکی از منبرها گفته می شد حضرت مقداریکه باید در طول محرّم و صفر بگیرد بیان میکرد و او هم مینوشت ، تا آنکه بنام نیشابوری رسید ، حضرت فرمود : بنویس دوقران .
شایان ذکر است که قران واحد پول آن روز بود ، که هر واعظی در مقابل هر منبر چند قران میگرفت و تاج نیشابوری باید بیش از همه بگیرد و در طول محرّم و صفر ده هاتومان باید در آمد داشته باشد . ولی حواله مولا دوقران است . پس از آنکه از خواب بیدار شد هیچ نتوانست چنین خوابی را رؤ یای صادقه بحساب آورد لذا بخودش وعده های زیادی می داد ، تا آنکه باوسیله نقلیّه آن روز به تهران حرکت کرد ولی در بین راه نزدیک تهران بیمار شد و به محض ورود به تهران بستری شد ، او همچنان بیمار بود تا روز آخرماه صفر قدری در خودش احساس بهبوی کرد ، عصابدست گرفت تا در کوچه قدری قدم بزند ، وقتیکه قدم می زد زنیکه کار گریک

خانه ای بود جلو آمد و گفت : خانم من در منزل سفره حضرت ابوالفضل ع دارد به من گفت یک روضه خوان تهیه کنم اگر ممکن است شما قبول فرمائید ، آقای تاج بهمان منزل رفت و بعد از منبر دو قران به ایشان دادند و این تعبیر خوابش بود که باور نمی کرد . (62) عرض حاجت زچه بر مردم سفاک بریم
گوهر پاک چرا در بر ناپاک بریم
نیست جز خدمت برمردم و طاعت بخدا
بهره عمر که از این کره خاک بریم
ما جگر سوخته عشق حسینیم مدام
نام آن تشنه جگر با دل صدچاک بریم
گر سرما برود در ره آن خون خدا
یاد او کی بخدا زین دل غمناک بریم
جان ما چون که برآید زبدن همره خویش
پرچم نوکریش جانب افلاک بریم

آقای دانشمند محترم حاج شیخ محمد مهدی تاج لنگرودی فرمود : یکی از دوستانم حجة الاسلام آقای امامی ثیلی برای حقیر نقل کرد که در مسجد صاحب الزمان واقع در خیان هلال احمر چهار راه عباسی پای منبر آقای حاج میرزاعلی آقای محدث زاده بودم ، که بالای منبر فرمود : یکی از وعّاظ مشهور تهران عصر روز آخر ذی الحجّة از منزل بیرون آمد که شب اول محرّم به منبرهای دهه عاشورا که وعده داده برسد ، در وسطهای کوچه پیرزنی آمد و گفت : آقا من از امشب تا ده شب در منزل خودم روضه دارم لطفا تمام شبها را تشریف بیاورید و برای ما روضه بخوانید .
واعظ گفت من وقت ندارم پیرزن گفت هر وقت شب به منزل برگشتید تشریف بیاورید اگرچه به اندازه چند دقیقه باشد ، واعظ باکمال خونسردی و بی میلی جواب مثبت داد که می آیم ، شب اول محرّم که دیر وقت از روضه برگشته بود بهمان منزل رفت پرچم سیاه کوچکی دید که بالای در آویزان است و روی پرچم سلام بر حسین شهید نوشته ، چون در باز بود با گفتن یک یااللّه وارد شده ، بدرون اطاقی وی را راهنمائی کردند ، وقتی وارد شد دید سه یا چهار نفر زن با چادر مشکی نشسته اند و چون صندلی نداشت خشت و آجر را بروی هم گذاشته اند تا بعنوان منبر از آن استفاده شود .
آقای واعظ روی منبر نشست و بعد از خطبه چند جمله از فضائل حضرت سید الشهداءع گفت و روضه خواند و زنهای حاضر در مجلس گریه کردند و با جمله صلی اللّه علیک یا اباعبداللّه و دعا کردن به مجلس خاتمه داد و این کار تا چند شب ادامه داشت ولی شب پنجم یا ششم از مجالس مهم شهر برگشت و با خود گفت خوب است امشب منزل پیر زن را نادیده انگاشته و نروم ، او به منزل خود رفت و شام خورد و بدرون بستر رفت که بخوابد به محض آنکه خوابید حضرت بی بی عالم صدّیقه طاهره فاطمه زهرا سلام اللّه علیها را در خواب دید ، خدمت حضرتش عرض ادب کرد ولی بی بی نسبت به واعظ بی اعتنا بود ، واعظ لرزید و گفت : مگر از من خطائی سرزده که اینگونه به من بی مهرید ؟ حضرت فرمود : چرا آن پیرزن را منتظر نگهداشتی و نرفتی ؟ !
واعظ از خواب برخاست و تند تند لباس پوشید و رفت ، دید پیرزن دم در ایستاده و نگاه به راه می کند به محض آنکه آقا را دید گفت چرا اینقدر دیرکردی ، واعظ که قلبش می طپید و از چشمانش اشک می بارید چیزی نگفت و بدرون منزل رفت و از هر شب بهتر روضه خواند و برگشت ، فهمید هرجا روضه امام حسین ع هست آنجا صاحب عزا بی بی عالم

حضرت فاطمه زهرا سلام اللّه علیها هم هست . (63)هر شب جمعه از جنان زهرا
کربلا آید با دو صد غوغا
همرهش باشند مریم وحوا
گریدوگوید آه و واویلا
کربلا سرو بوستانم کو ؟
میوه قلب ناتوانم کو ؟
شمع جان نور دیدگانم کو
گو چه شد ماه یثرب و بطحا ؟
کربلا شاه انس و جانت کو ؟
خسرو دور از خانمانت کو ؟
تازه مهمان مهربانت کو ؟
گو چه شد آخر یوسف زهرا ؟
کو سلیمانم کو نگین او
کو سپاه و یار و معین او
کو علمدار بیقرین او
آصف دوران فارس هیجا
کو علی اکبر شبه پیغمبر
قوت قلب غمزده مادر
زاده لیلا آن الم پرور
سرو بستان سید طاها
نوگل طرف جویبارم کو
لاله فصل نوبهارم کو
اصغر آن طفل شیرخوارم کو
آن شکر ریزم طوطی گویا
هاشمی زهرا تا صف محشر
میکند افغان میزند بر سر
گرید و گوید با دو چشم تر
واحسینم واقرة العینا

پی نوشتها

1- دارالسلام عراقی ، ص 539.
2- دارالسلام ، ص 536.
3- دارالسلام ، ص 510.
4- دارالسلام ، ص 507.
5- دارالسلام ، ص 508.
6- دار السلام ، ص 495.
7- دارالسلام ، 493.
8- ترجمه خصائص الحسینیه ، ص 20.
9- ترجمه خصائص الحسینیه ، 63.
10- نغمه هائی از بلبل بوستان حضرت مهدی عج ، ج 1، ص 29.
11- نغمه هائی از بلبل بوستان حضرت مهدی ، ج 3، ص 198.
12- توسلات ، 51 .
13- توسلات ، 57.
14- توسلات ، 80 .
15- توسلات ، 114.
16- خاتون دو سرا، ص 3.
17- توسلات ، 85، نقل از طرائف الحکم .
18- توسلات ، 116.
19- توسلات ، 88.
20- توسلات ، 133.
21- توسلات ، 135.
22- توسلات ، 161.
23- توسلات ، 168.
24- کرامات حسینیّه .
25- آثار، 21.
26- خزائن الشهداء، 71.
27- ملاقات با امام زمان : ج 1، ص 65.
28- زندگانی عشق ، 185، نقل دارالسلام نوری ، 2، ص 138.
29- زندگانی عشق ، 199.
30- زندگانی عشق ، 201.
31- زندگانی عشق ، نقل از راه تکامل ، ج 3، ص 150.
32- زندگانی عشق ، 209.
33- زندگانی عشق ، 210.

34- زندگانی عشق .
35- زندگانی عشق ، 216، نقل از کامل الزیارت ، 111.
36- زندگانی عشق ، 226.
37- ملاقات با امام زمان عج ، جلد 2، ص 229.
38- ملاقات با امام زمان ع ، ج 2، ص 312.
39- ملاقات ، ج 2، ص 270.
40- ملاقات ، /1/291.
41- ملاقات ، /2/ 88.
42- ملاقات با امام زمان عج ، 2/173.
43- ملاقات ، 2/187.
44- ملاقات ، /2/318.
45- تذکرة الزائرین ناقل زیارت عاشورا و آثار شگفت : 19.
46- تذکرة الزائرین ناقل زیارت عاشورا و آثار شگفت : 19.
47- زندگانی و شخصیت شیخ انصاری آثار شگفت : ص 34.
48- آثار، ص 95.
49- آثار، ص 51.
50- آثار، ص 60.
51- آثار، ص 67.
52- بحار الانوار: ج 98/300.
53- آثار، ص 14.
54- آثار، ص 38.
55- آثار، ص 41.
56- آثار، ص 48.
57- آثار، ص 30.
58- آثار، ص 61.
59- آثار.
60- دین ما علمای ما، 154.
61- دین ما علمای ما، 158.
62- علماء، ص 169.
63- علماء، 182.

10- چهل داستان و چهل حدیث از امام حسین (ع)

پیشگفتار

به نام هستی بخش جهان آفرین
شکر و سپاس بی منتها ، خدای بزرگ را ، که ما را از امّت مرحومه قرار داد و به صراط مستقیم ، ولایت اهل بیت عصمت و طهارت صلوات اللّه علیهم اجمعین هدایت نمود .
بهترین تحیّت و درود بر روان پاک پیامبر عالیقدر اسلام صلّی اللّه علیه و آله ، و بر اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السّلام ، مخصوصا سوّمین خلیفه بر حقّش ، امام أباعبداللّه ، حسین ، سیدالشّهداء علیه السّلام .
و لعن و نفرین بر دشمنان و مخالفان اهل بیت رسالت که در حقیقت دشمنان خدا و قرآن هستند .
مجموعه نوشتاری که در اختیار شما خواننده گرامی قرار دارد برگرفته شده است از زندگی سراسر آموزنده دوّمین سبط اکبر ، یکی از دو زینت بخش عرش الهی ؛ پنجمین معصوم و سوّمین نور هدایت و امامت که پیغمبر اسلام جدّ بزرگوارش صلّی اللّه علیه و آله ، در شأن و عظمت او فرمود :
حسین علیه السّلام زینت بخش آسمان ها و زمین است ، همچنین بر عرش الهی مکتوب است : حسین چراغ روشنائی بخش و هدایت گر می باشد؛ و کشتی نجات از گرداب های خطرناک خواهد بود .
و صدها آیه قرآن ، حدیث قدسی و روایت که در منقبت و عظمت آن امام مظلوم ، سرا پا ایمان و تقوا ، با سندهای بسیار متعدّد وجود دارد که در کتاب های مختلف وارد شده است .
و این نوشتار گوشه ای از قطرات اقیانوس بی کران وجود جامع و کامل آن امام همام می باشد ، که برگزیده و گلچینی است از ده ها کتاب معتبر(1)؛ در جهت های مختلف : عقیدتی ، سیاسی ، فرهنگی ، عبادی ، اقتصادی ، اجتماعی ، اخلاقی ، تربیتی و . . .
باشد که این ذرّه دلنشین و لذّت بخش مورد استفاده و إ فاده عموم مخصوصا جوانان عزیز قرار گیرد .
و ذخیره ای باشد (لِیَوم لایَنفَع مال وَ لا بَنون إ لاّ مَن أتَی اللّه بِقَلب سَلیم لی وَلِوالِدَیّ و لِمَن لَه علیّ حَقّ) انشأ اللّه تعالی
مؤ لّف : عبداللّه صالحی

آن حضرت روز پنج شنبه یا سه شنبه ؛ و بنابر مشهور سوّم شعبان ، سال چهارم هجری (2) - سالی که در آن جنگ خندق واقع شد - در شهر مدینه منوّره دیده به جهان گشود .
ولادت آن حضرت دَه ماه و بیست روز بعد از برادرش - امام حسن مجتبی علیه السّلام - رخ داد؛ و شش ماهه به دنیا آمد . (3)
نام : حسین (صلوات اللّه و سلامه علیه) . (4)
کنیه : ابوعبداللّه ، ابوعلیّ ، ابوالشّهداء ، ابوالاحرار ، ابوالضّیم و . . . .
ألقاب : سیّد ، مظلوم ، رشید ، عطشان ، طیّب ، وفیّ ، زکیّ ، مبارک ، قتیل ، شهید ، سبط ، سعید و . . . .
پدر : امام علیّ بن ابی طالب ، امیرالمؤ منین صلوات اللّه علیه .
مادر : حضرت فاطمه زهراء علیها السّلام
نقش انگشتر : یکی (اِنَّ اللّه بالغ امره) ، و دیگری (لا اله الاّ اللّه عدّة للقاءاللّه) بوده است .
مدّت عمر : آن حضرت حدود شش سال در حیات جدّش رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله ، حدود هفت سال و اندی در حیات مادرش فاطمه زهراء علیها السّلام ، 37 سال در حیات پدرش امیرالمؤ منین علیّ علیه السّلام ؛ و چهل و هفت سال نیز هم زمان با برادرش امام حسن مجتبی علیه السّلام زندگی و عمر خود را سپری نمود ، که جمعا عمر با برکت آن حضرت را بین 57 تا 58 سال گفته اند .
فرزندان : در تعداد فرزندان ؛ و نیز اسامی دختران و پسران امام حسین علیه السّلام اختلاف است ، ولی مشهور شش نفر گفته اند .
امامت : حضرت در سنّ 47 سالگی ، پس از شهادت برادرش امام حسن مجتبی علیه السّلام ، روز جمعه ، 28 ماه صفر ، سال پنجاهم هجری قمری (5) به منصب امامت نائل آمد .
و حدود یازده سال - در زمان حکومت معاویه و فرزندش یزید - امامت و رهبری جامعه اسلامی را به عهده داشت .
خروج از مدینه : حضرت شبِ یک شنبه ، 28 رجب ، سال 60 هجری از شهر مدینه طیّبه به سمت مکّه معظّمه خارج شد؛ و روز جمعه سوّم شعبان همان سال وارد شهر مکّه گردید .
و چون عدّه ای به سرکردگی عمرو بن سعید از طرف یزید ، به قصد آشوب و کشتار و پایمال نمودن خون حضرت ابا عبداللّه الحسین علیه السّلام وارد شهر مکّه شده بودند ، به ناچار حضرت روز هشتم ذی الحجّة - روز تَرْویه - پس از انجام سعی بین صفا و مروه ، که روز سه شنبه باشد

به سوی عراق حرکت نمود .
و روز چهارشنبه یا پنج شنبه دوّم محرّم الحرام ، سال 61 هجری (6) وارد سرزمین کربلای پربلا گردید .
کیفیّت شهادت : آن امام مظلوم علیه السّلام ، به دستور یزید بن معاویه ؛ و با لشکرکشی عبیداللّه بن زیاد؛ و فرماندهی عمر بن سعد ، توسطّ شمر بن ذی الجوشن و خولی بن یزید و سنان بن انس لعنة اللّه علیهم اجمعین ، با وضعیّتی فجیع و دلخراش در حال تشنگی و غربت به قتل و شهادت رسید .
زمان شهادت : روز عاشورای محرّم الحرام ، سال 61 قمری ، بعد از نماز عصر؛ این حادثه دلخراش واقع گردید .
محلّ و چگونگی دفن : در کربلا - در ضلع غربی فرات - در همان قتلگاه خویش ، توسطّ امام سجّاد علیه السّلام ؛ و یاری بنی اسد بدون غسل و کفن ، دفن گردید .
ثواب زیارت : از حضرت صادق آل محمّد ، جعفر بن محمد علیهماالسّلام وارد شده است : هرکس که قبر شریف امام حسین علیه السّلام را با معرفت زیارت کند ، خداوند ثواب هزار حجّ مقبول و نیز هزار عمره مقبوله در نامه اعمالش ثبت می نماید و تمام گناهانش - غیر از حقّالنّاس و . . . - بخشوده می گردد . (7)
نماز آن حضرت : دو رکعت است ، در هر رکعت پس از خواندن سوره حمد ، بیست و پنج مرتبه سوره توحید خوانده می شود ، بعد از سلام نماز ، تسبیحات حضرت زهراء علیها السّلام گفته می شود؛ و پس از آن تقاضا و درخواست حوایج مشروعه از درگاه خداوند متعال ، که ان شاءاللّه تعالی برآورده خواهد شد .

مدح و منقبت سوّمین اختر فروزنده امامت و ولایت

ای آن که أ قدم از همه ، ما سوی توئی
محرم به خلوت حرم کبریا توئی
ذات تو گر نبود ، ز هستی نشان نبود
مقصود حقّ ز هستی هر ماسوا توئی
ای مظهر خدا ، تو خدا نیستی ولی
أ ندر محیط علمِ خدا ناخدا توئی
تا وصف طلعت تَو شنیدم ، به خویشتن
گفتم که معنی قسم والضُّحی توئی
واجب ولای تو به همه أ ولیا بود
باب النّجات سلسله أ نبیا توئی
هم جسم مصطفائی و هم روح مصطفی
مِرآت و مظهر علیّ مرتضا توئی
نور دو چشم و زاده زهرائی ، ای حسین
یکتا برادر حسن مجتبی توئی
وصف صفات ذات تو ، برتر ز فهم ماست
مدح تو بس ، که خامس آل عبا توئی
مخصوص رتبه لقب لافتی علیّ است
بعد از علیّ فتی پسر لافتی توئی
غیر تو کَسْ نگشته مشرّف به این شرف
این فخر بس تو را که شه کربلا توئی
روز جزا به ذاکر عاصی شفیع باش
از بهر آن که شافع روز جزا توئی (8)

صفیّه ، دختر عبدالمطلّب گوید : هنگامی که حسین علیه السّلام تولّد یافت ، رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود : ای عمّه ! نوزادم را نزد من بیاور ، که خداوند او را نظیف و تمیز گردانیده است .
هنگامی که نوزاد را خدمت پیامبر خدا آوردم ، حضرت او را تحویل گرفت ؛ و زبان خود را در دهان نوزاد قرار داد و نوزاد آن را همچون شیر و عسل می مکید و میل می نمود؛ و سپس حضرت رسول در گوش راست نوزادش اذان ؛ و در گوش چپش اقامه گفت . پس از آن ، جبرئیل علیه السّلام نازل شد و اظهار داشت : ای محمّد ! خداوند متعال تو را سلام می رساند و می فرماید : نام این نوزاد را (حسین) ، همچون (شُبیر) فرزند هارون قرار ده .
و روز هفتم ولادت ، حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله برای نوزاد دو گوسفند عقیقه و قربانی نمود ، همچنین موهای سر نوزاد را تراشید و هم وزن آن به فقراء ، نقره صدقه داد و فرمود : در همین روز هفتم سنّت ختنه را جاری کنید .
امام جعفر صادق علیه السّلام فرمود : زمانی که حضرت ابا عبداللّه الحسین سلام اللّه علیه تولّد یافت ، خداوند به خازن دوزخ خطاب نمود : به احترام نوزاد محمّد صلّی اللّه علیه و آله آتش را بر أ هلش خاموش گردان ؛ و همچنین به مَلَک مسئول بهشت وحی فرستاد : به جهت نوزاد محمّد صلّی اللّه علیه و آله بهشت را مزیّن گردان ؛ و نیز حورالعین را دستور بده تا خود را بیارایند و زینت بخشند . (9)

قنداق حضرت و شفای فطرس ملک

مرحوم شیخ صدوق رضوان اللّه تعالی علیه درکتاب اعمالی خود به نقل ازامام جعفر صادق صلوات اللّه علیه آورده است : هنگامی که حضرت ابا عبداللّه الحسین علیه السّلام تولّد یافت ، خداوند متعال جبرئیل علیه السّلام را مأمور گردانید تا به همراه یک هزار ملائکه یر زمین فرود آیند و رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله را بر ولادت نوزادش تبریک و تهنیت گویند . جبرئیل علیه السّلام هنگام نزول ، عبورش بر جزیره ای افتاد که فرشته ای به نام فُطرس (10) در آنجا قرار داشت .
و چون فُطرس در انجام وظائف الهی کُندی و سستی کرده بود ، بال هایش شکسته و در آن جزیره مدّت هفت سال به عبادت خداوند مشغول گشت تا آن که امام حسین علیه السّلام تولّد یافت . وقتی فطرس مَلَک ، متوجّه عبور جبرئیل و همراهانش علیهم السّلام شد ، سؤ ال نمود : ای جبرئیل ! کجا می روی ؟ پاسخ داد : همانا خداوند متعال نعمتی - نوزاد - به محمّد صلّی اللّه علیه و آله عطا کرده است ؛ و مرا جهت ابلاغ سلام و تهنیت بر آن حضرت مأمور گردانید . فُطرس اظهار داشت : اگر امکان دارد ، مرا نیز همراه خود ببرید ، شاید محمّد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله برایم دعائی کند . جبرئیل تقاضای فطرس را پذیرفت و به کمک همراهانش او را نیز با خود آوردند . امام صادق علیه السّلام افزود : زمانی که جبرئیل بر پیامبر خدا وارد شد ، از طرف خداوند متعال ؛ و نیز از جانب خود به آن حضرت سلام و تبریک و تهنیت گفت ؛ و پس از آن موقعیّت فطرس را به عرض حضرت رسول رساند . حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله فرمود : به فطرس بگو که خود را به این نوزاد بمالد و سپس به مکان اولیّه خود مراجعت کند . و چون فطرس خود را به قنداقه امام حسین علیه السّلام مالید ، مشکلش برطرف شد ، اظهار داشت : ای رسول خدا ! امّت تو به زودی این نوزاد را به قتل خواهد رساند ، هرکس او را زیارت کند و یا بر او سلام و درود فرستد ، در هر کجا و در هر موقعیّتی که باشد ، من برای جبران این کرامت ، سلام او را به حسین علیه السّلام ابلاغ خواهم کرد . سپس فُطرس به سمت آسمان عروج کرد .

عید و لباس بهشتی

ابو عبداللّه نیشابوری در کتاب أمالی خود به نقل از حضرت علیّ ابن موسی الرّضا علیهماالسّلام آورده است :
در یکی از عیدها که امام حسن و حسین علیهماالسّلام لباس مرتّبی به تن نداشتند ، به مادرشان ، حضرت زهراء علیها السّلام اظهار داشتند : مادرجان ! بچّه های مدینه برای عید لباس نو پوشیده و خود را زینت کرده اند؛ ولی ما چیزی نداریم و برهنه ایم ، چرا ما را لباس نو نمی پوشانی و زینت نمی کنی ؟ حضرت زهراء علیها السّلام فرمود : عزیزانم ! لباس های شما نزد خیّاط است ، هرگاه بیاورد شما را زینت می کنم . لحظات به همین منوال گذشت ، تا آن که شب عید فرا رسید و حسن و حسین باز هم نزد مادرشان آمده و همان سخنان قبل را تکرار نمودند؛ در همین لحظه حضرت فاطمه زهراء علیها السّلام به شدّت غمگین و اندوهناک شد و گریست ؛ و همان جواب قبلی را برای عزیزانش مطرح داشت . پس چون تاریکی شب فرا رسید ، کوبنده ای درب خانه را کوبید ، حضرت فاطمه زهراء فرمود : کیست ؟ جواب آمد : ای دختر رسول خدا ! من خیّاط هستم ، لباس ها را آورده ام ، پس حضرت زهراء علیها السّلام درب را گشود؛
و آن گاه دستمال بسته ای را تحویل گرفت و داخل منزل آمد . هنگامی که آن دستمال بسته را باز کرد ، دو پیراهن ، دو شلوار ، دو رداء ، دو عمامه و دو جفت کفش سیاه منگوله دار در آن مشاهده نمود . خوشحال و شادمان گشت ؛ و به نزد حسن و حسین آمد؛ و عزیزانش را از خواب بیدار نمود و لباس های عید را به ایشان پوشاند . در همین لحظه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله ، وارد منزل شد و چون حَسَنین را با آن وضعیّت مشاهده نمود ، آن ها را در آغوش گرفت و بوسید؛ و سپس به دخت گرامیش فاطمه زهراء خطاب کرد و اظهار داشت : دخترم ! خیّاط را دیدی ؟ حضرت فاطمه علیها السّلام پاسخ داد : بلی ، او را دیدم . حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله فرمود : ای دخترم ! او خیّاط نبود بلکه خزینه دار بهشت بود . حضرت فاطمه علیها السّلام سؤ ال نمود : چه کسی شما را از این موضوع آگاه نمود؟ حضرت رسول در پاسخ فرمود : او پیش از آن که به آسمان عروج نماید ، نزد من آمد و مرا از این جریان آگاه نمود . (11)

بچّه آهو و بی طاقتی ملائکه

روزی امام حسن مجتبی علیه السّلام در کنار حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله ایستاده بود ، که یک شکارچی در حالی که بچّه آهوئی را به همراه داشت وارد شد؛ و اظهار داشت : یا رسول اللّه ! من این بچّه آهو را شکار کرده ام و آن را برای فرزندانت حسن و حسین علیهماالسّلام هدیه آورده ام . حضرت آن بچّه آهو را قبول نمود و به امام حسن مجتبی علیه السّلام داد و برای شکارچی دعای خیر نمود . و پس از ساعتی حسین علیه السّلام آمد؛ و چون دید برادرش با بچّه آهوئی سرگرم بازی است گفت : آن را از کجا آورده ای ؟ جواب داد : جدّم رسول اللّه آن را به من داد . امام حسین علیه السّلام سریع به سوی جدّش رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله روانه شد و اظهار داشت : چرا به برادرم بچّه آهو داده ای و به من نمی دهی ؟ ! و مرتّب این سخن را تکرار می نمود و حضرت رسول نیز او را با ملاطفت و مهربانی دلداری می داد ، تا آن که حسین علیه السّلام مشغول گریه شد . ناگاه جلوی مسجد سر و صدائی به پا شد ، هنگامی که مشاهده کردند ، دیدند که گرگی آهوئی را به همراه بچّه اش آورده است . همین که نزد حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله رسیدند ، آهو با زبان فصیح ، به عربی لب به سخن گشود و گفت : یا رسول اللّه ! من دارای دو بچّه شیرخواره بودم ، یکی از آن ها را شکارچی گرفت و برای شما آورد؛ و این بچّه برایم باقی ماند و خوشحال بودم . و هنگامی که مشغول شیردادنش بودم صدائی شنیدم که می گفت : زود باش ! با سرعت بچّه ات را نزد پیامبر خدا بِبَر ، چون حسین علیه السّلام با حالت گریه درخواست آن را دارد؛ و تا قبل از آن که اشک بر گونه هایش جاری گردد ، خودت را با بچّه ات باید آن جا رساني ؛ وگرنه این گرگ تو و بچّه ات را نابود می کند . سپس گفت : یا رسول اللّه ! من مسافت زیادی را با سرعت آمده ام و خدا را شکر می گویم که پیش از جاری شدن اشک بر صورت مبارک فرزندت حسین خود را به اینجا رسانده ام . در این هنگام صدای تکبیر از جمعیّت بلند شد؛ و حضرت برای آهو دعا نمود و بچّه اش را تحویل حسین علیه السّلام داد؛ و آن را نزد مادرش حضرت زهراء علیها السّلام آورد و همگی شادمان گردیدند . (12)

بزرگواری و گذشت و اهمیّت صلح

طبق آنچه تاریخ نویسان آورده اند : در دوران کودکی ، روزی بین امام حسین علیه السّلام و برادرش ، محمّد حنفیّه مشاجره و نزاعی به وجود آمد؛ و محمّد حنفیّه به سوی منزل خود رهسپار گشت ، نامه ای به این مضمون - پس از حمد و ثنای الهی - برای امام حسین علیه السّلام نوشت و فرستاد : ای برادر ، حسین ! به قدری شرافت و منزلت تو بسیار است که من به آن مرحله نخواهم رسید . فضل و بزرگواری تو را من هرگز درک نخواهم کرد؛ ولی پدر من و تو ، علیّ علیه السّلام است که هیچ کدام ما بر او فضیلت و برتری نداریم .
و امّا مادر من از بنی حنفیّه و مادر تو فاطمه ، دختر رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله ، می باشد که چنانچه تمامی موجودات روی زمین پر از مثل مادر من باشد ، هرگز به مقام و منزلت مادر تو دست نخواهند یافت .
برادرم ! چنانچه نامه مرا خواندی ، لباس و کفش خود را بپوش و به نزد من بیا و مرا راضی گردان ؛ و مواظب باش که من در یک چنین فضیلتی بر تو سبقت نگیرم که تو در آن سزاوارتری . وقتی که نامه به دست امام حسین علیه السّلام رسید و آن را قرائت نمود ، با سرعت به سوی برادرش حرکت کرد و او را از خویش راضی و خوشحال گرداند . (13)
همچنین مرحوم فیض کاشانی در کتاب خود آورده است : در دوران کودکی حَسَنَین علیهماالسّلام ، بین آن دو نزاعی واقع شد ، یکی از اصحاب از این جریان اطّلاع یافت ، به حسین علیه السّلام پیشنهاد داد که برادرت از تو بزرگ تر می باشد و سزوار است تو بر او وارد شوی و صلح نمائید . حسین علیه السّلام فرمود : از جدّم رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله ، شنیدم که فرمود : چنانچه بین دو نفر نزاعی واقع شود؛ و یک نفر از ایشان در رضایت خواهی و صلح پیشقدم گردد ، همانا او قبل از دیگری وارد بهشت خواهد شد . و سپس افزود : و من دوست ندارم که در این امر از برادر بزرگترم سبقت گیرم ؛ و چون این خبر به برادرش ، امام حسن علیه السّلام رسید سریع نزد وی آمد . (14)

در کتاب مقتل آل الرّسول حکایت شده است : روزی یک نفر عرب بیابان نشین به محضر مبارک حضرت اباعبداللّه الحسین علیه السّلام شرفیاب شد و اظهار داشت : ای پسر رسول خدا! من دیه کامله ای را تضمین کرده ام ؛ ولیکن از پرداخت آن ناتوانم ، با خود گفتم : بهتر است نزد بخشنده ترین و بزرگوارترین افراد برسم و از او تقاضای کمک نمایم ؛ و از شما اهل بیت رسالت گرامی تر و بخشنده تر نیافتم . حضرت فرمود : ای برادر عرب ! من از تو سه مطلب را سؤ ال می کنم ، چنانچه یکی از آن ها را جواب دهی ، یک سوّم دیه را می پردازم و اگر دوتای آن سؤ ال ها را پاسخ صحیح گفتی ، دوسوّم آن را خواهم پرداخت ؛ و در صورتی که هر سه مسئله را پاسخ درست دادی ، تمام دیه و بدهی تو را پرداخت می نمایم . اعرابی گفت : یاابن رسول اللّه ! آیا شخصیّتی چون شما که اهل فضل و کمال هستی از همانند من بیابان نشین سؤال می کند؟! حضرت فرمود : از جدّم رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله شنیدم که فرمود : نیکی و احسانی را که به دیگری می کنی ، بایستی به مقدار شناخت و معرفت آن شخص باشد . اعرابی عرضه داشت : پس آنچه دوست داری سؤ ال فرما ، چنانچه توانستم پاسخ می دهم ؛ وگرنه از شما می آموزم ، و در همه امور از خداوند متعال کمک و یاری می طلبم . حضرت سؤ ال نمود : کدام کارها افضل اعمال است ؟ اعرابی پاسخ داد : همانا ایمان و اعتقاد به خداوند سبحان ، افضل اعمال و برترین کارها است . حضرت فرمود : راه نجات از هلاکت چگونه است ؟
اعرابی در جواب گفت : توکّل و اعتماد بر خداوند متعال ، بهترین وسیله نجات و رستگاری است . سوّمین سؤ ال این بود : چه چیز موجب زینت مرد خواهد بود؟ اعرابی در پاسخ اظهار داشت : علم و دانشی که همراه با صبر و شکیبائی باشد . سپس امام حسین علیه السّلام اظهار نمود : چنانچه برای انسان اشتباهی رخ دهد؟ اعرابی گفت : مال و ثروتی که همراه با مروّت و وجدان باشد . و پس از آن حضرت فرمود : چنانچه باز هم اشتباه کند؟ اعرابی اظهار داشت : تنها راه نجات او این است ، که صاعقه ای از آسمان فرود آید و او را بسوزاند و نابودش کند . حضرت در این لحظه تبسّمی نمود و همیانی را جلوی اعرابی قرار داد که در آن مقدار هزار دینار بود؛ و همچنین انگشترش را که نگین آن صد درهم ارزش داشت به اعرابی اهدا نمود و فرمود : ای اعرابی ! این مبلغ را بابت بدهی خود بپرداز؛ و انگشتر را هزینه زندگی خود کن . و چون اعرابی آن هدایا را گرفت ، از حضرت تشکّر و قدردانی کرد و گفت : (اللّهُ یَعْلَمُ حَیْثُ یَجْعَلُ

رِسالَتَهُ) یعنی ؛ خداوند متعال می داند خلافت و رسالت خود را به چه کَسانی واگذار نماید . (15)

فخر فرزند بر پدر ، روی دامان پیامبر علیهم السّلام

روزی رسول خدا به همراه امام علیّ بن ابی طالب صلوات اللّه علیهما در محلّی نشسته بودند ، ناگهان حضرت ابا عبداللّه الحسین علیه السّلام ؛ در سنین شش سالگی وارد شد . پس حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله او را در آغوش گرفت ، و بر پیشانی و لب هایش بوسه زد؛ و وی را بر دامان خویش نشانید . وقتی حضرت ابا عبداللّه علیه السّلام روی زانوی جدّش نشست ، امیرالمؤ منین علیّ علیه السّلام اظهار داشت : یا رسول اللّه ! آیا فرزندم ، حسین را دوست داری ؟ پیامبر خدا پاسخ داد : چگونه او را دوست نداشته باشم ، در حالی که او پاره تن من می باشد . امیرالمؤ منین علیه السّلام سؤ ال نمود : کدام یک از ما دو نفر نزد شما محبوب تر و گرامی تر هستیم ؟ در این لحظه حضرت ابا عبداللّه علیه السّلام قبل از آن که جدّش لب به سخن گشاید ، اظهار نمود : پدرجان ! هرکس شریف تر و مقامی والاتر داشته باشد ، نزد جدّم رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله محبوب تر خواهد بود . امیرالمؤ منین علیه السّلام خطاب به فرزندش نمود : ای حسین جان ! آیا بر من - که پدرت هستم - فخر می ورزی ؟! پاسخ داد : بلی ، چنانچه مایل باشی ثابت خواهم کرد . پس امام علیّ علیه السّلام در برابر فرزندش ، حدود هشتاد فضیلت از فضائل و مناقب خود را بیان نمود؛ و در پایان حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله خطاب به حسین علیه السّلام کرد و فرمود : ای اباعبداللّه ! آنچه را که از فضائل پدرت شنیدی یک ملیونم - و قطره ای از دریای مناقب و - فضائلش نمی باشد . آن گاه حسین علیه السّلام اظهار داشت : خداوند را شکرگزاریم ، که ما اهل بیت را بر دیگر خلایقش فضیلت و برتری داده است ؛ و پس از بیان مفصّلی افزود : ای پدر! و ای امیرمؤ منان ! آنچه را که بیان نمودی صحیح و حقّ است . بعد از آن رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله به حسین علیه السّلام فرمود : فرزندم ! اکنون فضائل و مناقب خود را بازگو نما . حضرت اباعبداللّه اظهار نمود : ای پدر! من حسین فرزند امیرالمؤ منین علیّ بن ابی طالب علیه السّلام هستم ؛ و مادرم فاطمه زهراء علیها السّلام است که سرور همه زنان جهان می باشد . و همچنین جدّم محمّد مصطفی صلّی اللّه علیه و آله ، سیّد و سرور تمام انسان ها خواهد بود؛ و در پیشگاه خداوند مقام وی از هر جهت بر همه موجودات جهان آفرینش برتر و والاتر است . و شکیّ نیست که مادرم از مادر شما افضل است ؛ و پدرم از پدرت اشرف و افضل می باشد ، و همچنین جدّ من از جدّ شما با شرافت تر و بلکه از همه موجودات عالم افضل است .

سپس افزود : و من در گهواره بودم که جبرئیل امین آرام بخش و مونس

من بود. و در پایان ، با همان حالتی که روی زانو و در آغوش جدّش رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله نشسته بود ، اظهار نمود : ای پدرجان ، ای علیّ ، ای امیرمؤ منان ! شما در نزد خداوند از من افضل هستی ؛ ولیکن من از جهت حسب و نسبی که دارم - یعنی ؛ جدّ و پدر و مادر خود - بر شما فخر و مباهات می کنم . (16)

کرامت در مجازات

طبق آنچه تاریخ نویسان نگاشته اند : یکی از پیش خدمتان امام حسین علیه السّلام خلافی مرتکب شد که مستحقّ عقوبت و تادیب گشت . به همین جهت ، حضرت اباعبداللّه الحسین علیه السّلام دستور داد تا نامبرده تادیب و تنبیه شود . ولیکن پیش از آن که غلام مجازات شود ، خود را به مولایش امام حسین علیه السّلام رساند و عرضه داشت : ای سرورم ! خداوند متعال در قرآن کریم فرموده است : (وَالْکاظِمینَ الْغَیْظَ) . پس حضرت با مشاهده حالت او؛ و شنیدن این آیه مبارکه قرآن تبسّمی نمود و فرمود : او را رها سازید ، من خشم خود را فرو نشاندم . آن گاه پیش خدمت گفت : (وَالْعافینَ عَنِ النّاسِ) . امام حسین علیه السّلام با شنیدن این قطعه از آیه شریفه ، خطاب به غلام کرد و اظهار داشت : از تو گذشتم و تو را مورد عفو و بخشش خود قرار دادم . در این هنگام ، غلام کرامت و بخششی بیش از این تقاضا کرد و اظهار داشت : (وَاللّهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنینَ) یعنی ؛ خداوند متعال نیکوکاران و کرامت کنندگان را دوست دارد . حضرت ابا عبداللّه الحسین علیه السّلام با دیدن حالت غلام و تلاوت آخرین قسمت آیه مبارکه قرآن ، فرمود : همانا من تو را به جهت خوشنودی و رضایت خداوند متعال آزاد کردم . و پس از آن دستور داد تا همچنین هدیه ای مناسب ، که رفع مشکل و نیاز غلام کند به وی عطاء گردد . (17)

یکی از راویان و تاریخ نویسان آورده است : پس از آن که معاویه بر یکی از اصحاب و یاران باوفای امیرالمؤ منین علیّ علیه السّلام - به نام حُجر بن عدی و اصحابش - دست یافت و آن ها را یکی پس از دیگری با شکنجه های مختلفی به شهادت رساند ، عازم مکّه معظّمه شد . وقتی وارد آنجا شد ، حضرت ابا عبداللّه الحسین علیه السّلام را ملاقات کرد و عرضه داشت : ای أ باعبداللّه ! آیا خبردار شده ای آنچه را نسبت به حُجر بن عدی و دوستان و شیعیان پدرت انجام داده ایم ؟ حضرت اظهار نمود : با آن ها چه کرده اید؟ معاویه گفت : آن ها را به قتل رساندیم ؛ و سپس آن ها را کفن کرده و نماز بر جنازه هایشان خواندیم و به خاک سپردیم . امام حسین علیه السّلام تبسّمی نمود و فرمود : همانا آنان خصم و دشمن تو هستند؛ و فردای قیامت در پیشگاه ربوبی پروردگار شاکی و خصم تو خواهند بود .
ولیکن بدان ، چنانچه ما شیعیان و پیروان تو را بکشیم ، نه آن ها را کفن می کنیم ؛ و نه بر جنازه هایشان نماز می خوانیم ؛ و نه آن ها را در قبرستان دفن می کنیم . و سپس فرمود : ای معاویه ! من تمام جنایات تو را نسبت به پدرم امام علیّ علیه السّلام ؛ و کینه ات را نسبت به خودمان و شیعیان و دوستانمان می دانم ، اگر چنین باشد که هست ، بایستی در کار خود تجدید نظر کنی . (18)
همچنین آورده اند : روزی مروان بن حکم در جمع عدّه ای دهان به یاوه گوئی باز کرد؛ و به امام حسین علیه السّلام گفت : چنانچه نسبتی با فاطمه دختر رسول خدا نمی داشتید ، چگونه و به چه چیز بر ما بنی امیّه افتخار می کردید؟
امام حسین علیه السّلام با شنیدن این سخن ، از جای خود برخاست و حلقوم مروان را گرفت و فشار داد و عمامه اش را برگردنش پیچید به طوری که بی حال وبی هوش روی زمین افتاد .
بعد از آن ، حضرت خطاب به حاضران کرد و فرمود : ای جماعت ! شما را به خدا سوگند می دهم که اگر راست می گویم ، مرا تصدیق کنید : آیا شما در روی زمین نزد رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله ، شخصی محبوب تر از من و برادرم می شناسید؟ و آیا بر روی کره زمین جز من و برادرم ، کسی دیگر را به فرزندی دختر رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله می شناسید؟ همگی پاسخ دادند : خیر ، ما هیچ کسی غیر از شما دو نفر را نمی شناسیم .
امام حسین علیه السّلام بعد از آن فرمود : و همانا من نیز در تمام زمین ، هیچ ملعونِ فرزند ملعونی را نمی شناسم ، جز مروان و پدرش را که رانده

و تبعید شده رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله ؛ و نیز مورد خشم و غضب خداوند بوده و هستند . و آن گاه خطاب به مروان کرد و فرمود : سوگند به خدا ، که تو و پدرت دشمن ترین افراد برای خدا و رسولش و اهل بیت او می باشید . (19)

سُلَیْم بن قیس و دیگر راویان حدیث آورده اند : هنگامی که خلافت و حکومت به دست معاویه رسید ، از انواع شکنجه ها و جسارت ها نسبت به شیعیان امام علیّ علیه السّلام و ذراری فاطمه زهراء علیها السّلام هیچ دریغ نمی کرد .
و همچنین دین مقدّس اسلام و احکام الهی و نیز قرآن بازیچه بنی امیّه و بوالهوسان فرصت طلب قرار گرفت ، تا آن که امام حسن مجتبی علیه السّلام را به شهادت رساندند؛ و هر روز بر مشکلات و مشقّات شیعه ها و سادات به نوعی افزوده می گشت . و یک سال پیش از آن که معاویه به دَرَک واصل شود ، حضرت اباعبداللّه الحسین صلوات اللّه علیه به همراه عبداللّه بن عبّاس و عبداللّه بن جعفر و تنی چند از بنی هاشم از مدینه طیّبه جهت انجام مناسک حجّ عازم مکّه معظّمه گردیدند . و چون وارد شهر مکّه شدند ، دستور داد تا تمام کسانی که به مکّه آمده بودند ، در محلّی گرد هم جمع شوند . به همین جهت ، با تبعیّت از فرمان امام علیه السّلام تمام افراد ، چه آن هائی که حجّ انجام داده بودند و از احرام خارج شده ، و چه کسانی که هنوز در حال إ حرام بودند ، اعمّ از زن و مرد ، خردسال و بزرگسال - که بیش از هزار نفر بودند - در محلّی تجمّع کرده و اجتماع عظیمی را تشکیل دادن . (20)
سپس حضرت ابا عبداللّه علیه السّلام در جمع ایشان برخاست و پس از حمد و ستایش خداوند متعال ، اظهار نمود :
این حاکم ستمگر - معاویة بن ابی سفیان - آنچه از ظلم و تباهی و خون ریزی و فساد که در توانش بوده ، نسبت به ما و شیعیان ما انجام داده است ؛ و تمامی شماها آگاه و شاهد بر جنایات او بوده اید .
و بعد از آن افزود : من امروز تصمیم دارم در این جمع عظیم ، مطالبی را بیان نمایم ، و شما را به جلالت و عظمت پروردگار و به حقانیّت رسول گرامی اسلام سوگند می دهم ، که چنانچه سخنانم مورد تایید و قبول شما گردید ، آن ها را تصدیق و تایید نمائید؛ وگرنه مرا تکذیب کنید . و پس از آن در فضائل و مناقب اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السّلام ، با استفاده از آیات شریفه قرآن و فرمایشات جدّش رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله ، مطالبی چند بیان نمود ، که به بعضی از آن ها اشاره می شود : آیا شما می دانید که وقتی پیامبر خدا بین اصحاب و یاران مواخات و برادری بر قرار نمود ، نیز بین علیّ بن ابی طالب و خودش - صیغه - اُخوّت و برادری را جاری نمود؟ آیا شاهد و گواه هستید ، که رسول خدا صلوات اللّه علیه تمام درب ها و روزنه های مسجد را از طرف خداوند مسدود

نمود ، به جز درب ورودی امام علیّ علیه السّلام را ، که باز گذاشت ؟ آیا می دانید ، که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به حضرت فاطمه علیها السّلام فرمود : تو را به بهترین فرد از اهل بیتم شوهر دادم ، او قبل از همه ، مسلمان شد؛ و حِلم و بردباریش از دیگران عظیم تر است ؛ و نیز موقعیّت علم و دانش او برتر و والاتر می باشد؟ آیا شما شاهد بودید ، که حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله فرمود : من سیّد تمام بنی آدم هستم ؛ و برادرم علیّ علیه السّلام سیّد همه عرب ها است ؛ و فاطمه علیها السّلام سیّده زنان اهل بهشت خواهد بود؛ و حسن و حسین علیهماالسّلام پسرانم ، دو سیّد جوانان اهل بهشت می باشند؟
و همچنین نکاتی پیرامون ولایت و خلافت مطرح کرد ، مبنی بر این که ولایت در تمامی امور ، تنها مخصوص اهل بیت رسالت است و دیگران غاصب می باشند .
و نیز مواردی از جنایات و منکرات دستگاه حاکمه معاویة بن ابوسفیان را بر شمرد . و عدّه ای از جمعیّت ، یکایک موارد و مطالب حضرت را با گفتن : (خدایا! صحیح است) ، مورد تایید قرار می دادند . و عدّه ای دیگر با گفتن : (آری ، صحیح است ، خدایا! آنچه را حسین می گوید به راستی حقّ است ؛ ما این مطالب را از رسول خدا شنیده ایم) ، و به طور مرتّب سخنان و فرمایشات حضرت را تصدیق و تایید می کردند . سپس در پایان فرمایشات خود افزود :
اکنون که سخنان مرا شنیدید؛ و دانستید که حقّ است ، پیشنهاد می دهم ، هنگامی که به شهرها و خانواده های خود مراجعت کردید ، گفته های مرابرای آن هائی که مورد اطمینان شما هستند ، بازگو کنید؛ و آنها را به حقایق و مسائل روز آشنا سازید . (21)

جدا شدن دست مرد از زن در کنار کعبه الهی

امام جعفر صادق علیه السّلام حکایت فرماید : روزی در مراسم حجّ و طواف کعبه الهی ، زنی چون دیگر مسلمان ها مشغول طواف کردن بود ، در حالتی که دستش از آستین عبایش بیرون و نمایان بود ، که ناگاه مرد بوالهوسی - که او نیز مشغول طواف کعبه الهی بود - چشمش به به آن زن افتاد و دید که دستش نمایان است ، نزدیک او آمد و دست خود را بر روی مُچ دست زن کشید . در این لحظه به قدرت خداوند متعال دست مرد - هوس باز - به دست آن زن - بی مبالات - چسبیده شد؛ و هر چه تلاش کردند نتوانستند دست خود را از یکدیگر جدا سازند . افرادی که در حال طواف بودند ، اطراف این زن و مرد جمع شدند و هرکس به نوعی فعالیّت کرد تا شاید دست های این دو نفر را از یکدیگر جدا کنند ، ولی سودی نبخشید؛ و در اثر ازدحام جمعّت ، طواف قطع گردید . و بعد از آن که ناامید گشتند ، فقها و قضات آمدند و هر یک به شکلی نظریّه ای صادر کرد : بعضی گفتند : باید دست زن قطع شود؛ چون دستش را ظاهر گردانیده و سبب فساد و گناه شده است . و برخی گفتند : بلکه مرد مقصّر است ؛ و باید دست او قطع گردد .

و چون بین آن ها اختلاف نظر پیدا شد و نتوانستند این مشکل را حلّ نمایند ، به ناچار در جستجوی اهل بیت و فرزندان رسول خدا صلوات اللّه علیهم اجمعین بر آمدند؛ و سؤ ال کردند که کدام یک از ایشان در مراسم حجّ مشارکت کرده است ؟ گفته شد : حضرت ابا عبداللّه الحسین علیه السّلام شب گذشته وارد مکّه شده است ؛ و تنها او می تواند مشکل گشا باشد ، پس شخصی را فرستادند تا امام حسین علیه السّلام را در آن جمع بیاورد .

وقتی حضرت ابا عبداللّه علیه السّلام در آن جمع حضور یافت ، امیر مکّه خطاب به حضرت کرد و گفت : یاابن رسول اللّه ! نظریّه شما درباره این مرد و زن - تبه کار - چیست ؟ حضرت رو ، به جانب کعبه الهی نمود و دست های خود را به سمت آسمان بلند کرد و دعائی را زمزمه نمود؛ و چون دعای حضرت خاتمه یافت دست مرد از زن جدا شد .

امیر مکّه پرسید : اکنون آن ها را چگونه مجازات کنیم ؟ امام حسین علیه السّلام فرمود : دیگر مجازاتی بر آن ها نیست ، (زیرا خداوند توانا آن ها را مجازات نمود) . (22)

شناسائی مجرمین در حضور استاندار

مرحوم قطب الدّین راوندی رحمة اللّه علیه و همچنین دیگر علما به نقل از امام جعفر صادق علیه السّلام حکایت کرده اند : عدّه ای از دوستان و غلامان حضرت اباعبداللّه الحسین علیه السّلام قصد خروج از شهر مدینه منوّره را داشتند .
امام حسین علیه السّلام به آن ها فرمود : در فلان روز از مدینه خارج نشوید؛ بلکه روز پنج شنبه حرکت کنید و از شهر بیرون روید . و سپس افزود : چنانچه مخالفت نمائید با خطر مواجه خواهید شد و دزدان راهزن ، راه را بر شما می بندند و ضمن غارت کردن اموال ، شما را نیز به قتل می رسانند . ولی آن ها مخالفت کرده و بر خلاف پیشنهاد امام حسین علیه السّلام از شهر مدینه خارج شدند؛ و عدّه ای از راهزن ها راه را بستند؛ و بر آن ها یورش برده و تمامی آن افراد را کشتند و اموالشان را به غارت بردند . وقتی امام حسین علیه السّلام از این جریان آگاه شد ، حرکت نمود و نزد والی - استاندار - مدینه رفت . همین که حضرت وارد شد ، والی مدینه قبل از هر سخنی اظهار داشت : یا ابن رسول اللّه ! شنیده ام که دوستان و غلامان شما را کشته اند و اموال آن ها را به یغما برده اند ، امیدوارم که خداوند به شما و خانواده هایشان صبر و پاداش نیک عطا فرماید . امام حسین علیه السّلام به او خطاب کرد و فرمود : چنانچه آن ها را شناسائی و معرّفی کنم ، آیا دست گیر و مجازاتشان می نمائی ؟ والی مدینه گفت : مگر آن ها را می شناسی ؟
حضرت فرمود : بلی ، آن ها را می شناسم ، همان طور که تو را می شناسم ؛ و سپس به شخصی که حضور داشت اشاره کرد و فرمود : این یکی از آن دزدان قاتل می باشد . آن شخص بسیار تعجّب کرد و عرضه داشت : یا ابن رسول اللّه ! چگونه تشخیص دادی که من یکی از آن ها می باشم ؟ !حضرت فرمود : چنانچه علامت ها و نشانه ها را برایت بیان نمایم ، تایید و تصدیق می کنی ؟جواب داد : بلی ، به خدا سوگند تصدیق و تایید خواهم کرد .
آن گاه امام حسین علیه السّلام فرمود : فلان وقت تو به همراه دوستانت - فلان و فلانی - از منزل خارج شدید و در بیرون شهر مدینه چنین و چنان کردید . و بعد از آن که امام علیه السّلام تمام نشانی ها و خصوصیّات را یکی پس از دیگری بیان نمود ، استاندار مدینه به آن کسی که حضرت او را معرّفی نموده بود ، خطاب کرد و گفت : قسم به صاحب این منبر ! چنانچه حقیقت را نگوئی و اعتراف به گناه خویش نکنی ، دستور می دهم که تمام گوشت ها و استخوان های بدنت را ریز ریز کنند . پس او در پاسخ گفت :

به خدا سوگند ، حسین بن علیّ علیه السّلام دروغ نگفته است ؛ بلکه تمام گفته هایش حقیقت و واقعیّت دارد ، مثل این که آن حضرت شخصا همراه ما بوده است . بعد از آن والی مدینه دستور داد : تمام متّهمین را إ حضار کردند؛ و یکایک آن ها بدون هیچ گونه تهدیدی ، اعتراف و اقرار به قتل و دزدی خویش کردند . و سپس والی مدینه همه آن ها را محکوم به اعدام کرده و یکایک ایشان را گردن زدند . (23)

آرزوی غلام به واقعیّت پیوست

روزی امام حسین علیه السّلام در جمع عدّه ای از اصحابش حضور یافت و آن ها را مورد خطاب قرار داد و فرمود :
از نظر من صحّت قول رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله ثابت است که فرمود : بهترین اعمال و کارها بعد از نماز صبح ، دلی را شاد گرداندن است ، به وسیله آنچه که سبب گناه نشود . و سپس افزود : روزی غلامی را دیدم که با سگی هم غذا بود ، وقتی سبب آن را از او پرسیدم ، در پاسخ گفت : ای پسر رسول خدا ! من غمناک و ناراحت هستم ، می خواهم با خوشحال کردن این سگ ، خودم را شادمان و مسرور گردانم . سپس در ادامه اظهار داشت : من دارای اربابی یهودی هستم که آرزو دارم ، شاید بتوانم از او جدا شده و آسوده گردم . امام حسین علیه السّلام می فرماید : من با شنیدن سخنان غلام ، نزد ارباب او آمدم و تصمیم گرفتم تا مبلغ دویست دینار به عنوان قیمت غلام تحویل أ ربابش دهم و او را خریداری نمایم . پس چون یهودی از تصمیم من آگاه شد ، اظهار داشت : ای پسر رسول خدا ! آن غلام فدای قدمت باد ، او را به تو بخشیدم و این باغ را هم به او بخشیدم ؛ و سپس پول ها را هم نیز برگرداند .
امام حسین علیه السّلام فرماید : من پول ها را به او پس دادم ؛ و اظهار داشتم : من هم این پول را به تو می بخشم .
یهودی گفت : پول ها را پذیرفتم و به غلام بخشیدم . امام علیه السّلام افزود : من غلام را آزاد کردم و باغ را هم به او بخشیدم ؛ و آن دویست دینار را هم دریافت کرد . پس همسر یهودی که شاهد این جریان بود مسلمان شد و مهریه خود را به شوهرش بخشید . و در پایان یهودی چون چنین برخوردی را دید ، گفت : من نیز مسلمان شدم و این خانه مسکونی را به همسرم بخشیدم . (24)

اُسامه که یکی از اصحاب پیامبراسلام صلّی اللّه علیه و آله بود؛ و همچنین یکی از کسانی بود که نسبت به بیعت با امام علیّ علیه السّلام سر باز زد و تخلّف کرد . روزی سخت مریض شده بود ، همان مریضی که نیز سبب مرگ و فوت وی گردید . امام حسین علیه السّلام چون شنید که اُسامه مریض شده و در بستر بیماری افتاده است ، تصمیم گرفت تا به عنوان عیادت و دیدار از او به منزلش برود . وقتی حضرت وارد منزل اُسامه گردید ، کنار بستر او نشست و جویای احوال وی شد . اُسامه که انتظار چنین برخورد محبّت آمیزی را از امام نداشت ؛ آهی کشید و اظهار داشت : یا ابن رسول اللّه ! غم و اندوه بسیاری دارم . حضرت ابا عبداللّه علیه السّلام به او خطاب کرد و فرمود : مشکل و ناراحتی تو چیست ؟ اُسامه اظهار داشت : قَرْض و بدهی سنگینی بر دوش دارم که به مقدار شصت هزار درهم می باشد . حضرت او را دلداری داد و فرمود : ناراحت نباش ، تمام قرضی که بر عهده داری ، من تعهّد می نمایم که آن ها را بپردازم . اُسامه گفت : می ترسم پیش از آن که بدهکاری هایم پرداخت شود ، از دنیا بروم . امام حسین علیه السّلام فرمود : مطمئن باش پیش از آن که من ، بدهی تو را نپرداخته ام ، هرگز نخواهی مُرد . سپس حضرت . از نزد اُسامه حرکت نمود تا قرض هایش را پرداخت نماید؛ و پس از آن که بدهکاری هایش پرداخت شد ، فوت کرد . (25)

همچنین آورده اند : روزی حضرت ابا عبد اللّه الحسین علیه السّلام در مجلس معاویة ابن ابی سفیان شد و دید که یک نفر عرب بیابان نشین از معاویه تقاضای کمک دارد ، ولی معاویه از کمک به آن عرب ، خودداری نمود؛ و با حضرت مشغول صحبت گردید . عرب بیابان نشین از برخی افراد حاضر در مجلس سؤ ال کرد : این شخص تازه وارد کیست ؟ پاسخ دادند : او حسین فرزند علیّ بن ابی طالب علیه السّلام است . آن گاه اعرابی حضرت را مخاطب قرار داد و گفت : ای فرزند رسول خدا ! من از شما خواهش می کنم تا نسبت به رفع مشکل من با معاویه صحبت کنی ؟ حضرت هم درخواست اعرابی را پذیرفت و سفارش او را به معاویه کرد و معاویه هم خواسته اعرابی را برآورد و نیازش را برطرف ساخت . سپس اعرابی با اشعاری چند امام حسین علیه السّلام را مدح و ثنا گفت ؛ و از آن حضرت قدردانی و تشکّر کرد . معاویه به اعرابی معترض شد که من به تو کمک نمودم و تو حسین را تمجید و تعریف می کنی ؟ !

اعرابی در پاسخ گفت : ای معاویه ! آنچه را که تو به من دادی از حقّ آن

حضرت بود که سفارش و وساطت او را پذیرفتی ؛ و به جهت او مرا کمک و یاری کردی . (26)

مرحوم شیخ صدوق رحمة اللّه علیه در کتاب خود آورده است : در یکی از روزها شخصی ، محضر مبارک امام حسین علیه السّلام شرفیاب شد و ضمن احوال پرسی عرضه داشت : یا ابن رسول اللّه ! در چه حالتی هستی ؟ و شب را چگونه به صبح آورده ای ؟ حضرت در جواب فرمود : در حالتی به سر می برم که پروردگارم در هر لحظه شاهد و ناظر بر اعمال و کردارم می باشد . و آتش دوزخ را بر سر راه خود می بینم ، مرگ که به دنبال من است ، هر لحظه مرا می جوید؛ و می دانم که محاسبه ، نسبت به گفتار و کردارم حتمی است ، پس سعادت و خوشبختی خود را در گرو اعمال و گفتار خود می دانم ؛ و هر آنچه را دوست داشته باشم ، به آن دست نمی یابم ؛ و از آنچه بی زار و ناخرسندم ، نمی توانم خود را برهانم ؛ و بالا خره باید تابع مقدّرات الهی ، باشم ؛ و ایمان دارم که تمامی امور من به دست دیگری است ، که اگر بخواهد مرا مؤ اخذه می کند؛ و اگر مایل باشد مرا عفو می نماید . پس با یک چنین حالتی کدام فقیری در پیشگاه خداوند ، از من فقیرتر و نیازمندتر خواهد بود . (27)

همچنین مرحوم شیخ صدوق رضوان اللّه علیه در کتاب عیون أ خبار الرّضا علیه السّلام داستانی را آورده است که از جهاتی قابل اهمیّت می باشد : روزی از روزها امام حسین علیه السّلام در حال داخل شدن دست شویی - مستراح - ، تکّه نانی را مشاهده نمود ، آن را برداشت و تحویل غلام خود داد و فرمود : هنگامی که خارج شدم آن را به من بازگردان . غلام لقمه نان را از حضرت گرفت ؛ و پس از آن که آن را تمیز و نظیف کرد ، خورد . وقتی که حضرت از دست شوئی - مستراح - بیرون آمد ، غلام را مخاطب قرار داد و فرمود : آن لقمه نان را چه کردی ؟
غلام عرضه داشت : یا ابن رسول اللّه ! آن را تمیز کردم و خوردم . امام حسین علیه السّلام فرمود : همانا تو در راه خداوند متعال و به جهت خوشنودی و رضایت او آزاد کردم . در این هنگام شخصی در آن حوالی حاضر بود و متوجّه این جریان گردید ، به همین جهت جلو آمد و خطاب به حضرت کرد و عرضه داشت : ای سرورم ! - به همین سادگی - او را آزاد گرداندی ؟ ! امام حسین علیه السّلام فرمود : بلی ، چون از جدّم رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله شنیدم که فرمود : هرکس لقمه نانی را که بر روی زمین یا در جائی افتاده است ، ببیند و آن را بردارد و تمیز کند؛ و تناول نماید ، در درونش استقرار نمی یابد مگر آن که خداوند متعال او را از آتش دوزخ آزاد و رها گرداند . و سپس امام حسین علیه السّلام افزود : من نخواستم کسی را که خداوند مهربان از آتش آزاد نموده ، عبد و غلام من باشد ، به همین جهت او را آزاد کردم . (28)

اصبغ بن نباته که یکی از اصحاب و یاران امام علیّ علیه السّلام است ، حکایت کند : مدّتی پس از آن که مولای متقیّان علیّ علیه السّلام به شهادت رسید ، محضر مبارک حضرت ابا عبداللّه الحسین علیه السّلام شرفیاب شدم و عرضه داشتم : یاابن رسول اللّه ! درخواستی دارم ، اگر اجازه بفرمایی آن را مطرح کنم ؟ و امام حسین علیه السّلام پیش از آن که من سخن را ادامه دهم ، فرمود : ای اصبغ ! آمده ای تا کاری کنم که بتوانی برخورد جدّم رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله را با ابوبکر ، در مسجد قبا ، بنگری ؟ عرض کردم : بلی ، ای پسر رسول خدا ! خواسته من همین است .
امام علیه السّلام در همان مجلسی که در شهر کوفه بودیم ، فرمود : برخیز ، و من جای خود برخاستم و ایستادم ، ناگهان خود را در مسجد قُبا دیدم ؛ و چون بسیار تعجّب کرده و متحیّر شدم . حضرت ضمن تبسّمی ، اظهار داشت : ای اصبغ ! حضرت سلیمان بن داود علیهماالسّلام نیروی باد در کنترل و اختیارش بود و در یک چشم بر هم زدن مسافتی را به سرعت می پیمود . و ما اهل بیت عصمت و طهارت ، بیش از حضرت سلیمان و دیگر پیامبران علیهم السّلام به تمام علوم و فضائل آشنا و آگاه می باشیم .
عرضه داشتم : با این حرکت طیّ الارض از کوفه به مکّه در کمتر از یک لحظه ، تصدیق می کنم ، که شما از همه بالاتر می باشید . حضرت فرمود : آری ، تمام علوم و معارف الهی نزد ما اهل بیت رسالت خواهد بود؛ و ما محرَم اسرار و علوم خداوند متعال هستیم . من با شنیدن چنین مطالبی ، اظهار داشتم : خدا را شکر می کنم که مرا از دوستان شما اهل بیت رسالت قرار داده است . آن گاه حضرت فرمود : اکنون وارد مسجد شو .
وقتی داخل مسجد رفتم ، دیدم که حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله در محراب نشسته و عبای خود را بر دوش افکنده است . بعد از آن امام علیّ علیه السّلام را دیدم که گریبان ابوبکر را گرفته است و هر دو در حضور رسول خدا ایستاده اند . و حضرت رسول انگشت مبارک خود را به دندان گرفت ؛ و اظهار داشت : ای ابوبکر! تو و یارانت پس از رحلت من ، مرتکب حرکت ناشایسته ای شده اید . (29)

اهمیّت تعلیم و تعلّم

در کتاب مناقب آل ابی طالب آمده است : حضرت ابا عبداللّه الحسین علیه السّلام یکی از فرزندان خود را به مکتب خانه ای فرستاد . پس از گذشت چند روزی ، معلّم - که عبدالرّحمان سلمی نام داشت - سوره مبارکه (الحمد) را به وی تعلیم نمود . بعد از آن که فرزند ، از مکتب به منزل مراجعت کرد ، سوره حمد را برای پدرش امام حسین علیه السّلام قرائت نمود . امام سلام اللّه علیه ، به جهت این آموزش معلّم ، مبلغی معادل یک هزار دینار؛ و نیز هزار حُلّه به وی اهدا کرده و او را تشویق و دل گرم نمود ، همچنین دهانش را پُر از دُرّ کرد . شخصی که شاهد این جریان بود ، از این برخورد تعجّب کرد و سپس لب به اعتراض گشود؛ و اظهار داشت : آیا آن همه هدایا به یک معلّم پرداخت می شود؟ ! امام حسین علیه السّلام در پاسخ به او ، با متانت چنین فرمود : این هدایا نسبت به کار معلّم که همانا تعلیم و تربیت فرزندان است بسیار ناچیز و بی ارزش خواهد بود . و سپس اشعاری را بدین مضمون سرود :
هنگامی که دنیا به تو روی آورد؛ پس تا می توانی به وسیله آن به مردم نیکی و احسان کن ، پیش از آن که دنیا از تو روی گرداند؛ و تو ناتوان و عاجز گردی . و توجّه داشته باش که نه جود و سخاوت ، نیکی و محبّت را نابود می گرداند؛ و نه بخل و حسادت می تواند اموال و ثروتی را ، تا ابد نگه دارد . (30)

تلاش و جواب مخالف

بنابر آنچه روایت کرده اند :
روزی حضرت ابا عبداللّه الحسین علیه السّلام از منزل خویش خارج شد؛ و برخی از دوستان مخفیانه دنبال حضرت حرکت کردند . پس مشاهده کردند که حضرت در باغستانی مشغول بیل زدن زمین گردید و در حین کار این آیه شریفه قرآن ایَحْسَبُ الا نْسانُ أنْ یُتْرَکَ سُدیً را تا آخر سوره مبارکه تلاوت می نمود . و اشک از دیدگانش بر محاسن و صورت مبارکش جاری بود . اصحاب با دیدن این صحنه همگی گریان شدند . و پس از لحظاتی سکوت ، یکی از اصحاب ، از حضرت سؤ الی کرد؛ و حضرت جواب او را داد . آن شخص بعد از آن گفت : به خدا سوگند! که حقّ برای شما روی آورد؛ ولی طایفه ات نپذیرفتند . امام حسین علیه السّلام به آن شخص خطاب کرد و فرمود : خاموش باش و ساکت شو ، که همانا وعدگاه الهی ، روز جدائی حقّ از باطل فرا خواهد رسید . (31)

دستگیری از تهی دستان

در یکی از روزها امام حسین علیه السّلام از محلّی گذشت و عبورش به عدّه ای از فقرا و تهی دستان افتاد ، که سفره نانی پهن کرده و مشغول خوردن غذا بودند . هنگامی که آن افراد حضرت را مشاهده کردند او را برای خوردن غذا دعوت نمودند . و حضرت دعوت آنان را پذیرفت ؛ و چون در کنار آن ها نشست ، پس از لحظه ای فرمود : چنانچه خوراک شما صدقه نمی بود ، حتما با شما غذا می خوردم . (32)سپس امام حسین علیه السّلام در ادامه فرمایشاتش افزود : هنگامی که غذایتان را میل نمودید ، بلند شوید تا با همدیگر به منزل ما رویم ؛ و میهمان من باشید .
آن ها هم دعوت امام علیه السّلام را اجابت کردند و چون وارد منزل شدند؛ حضرت آن ها را مورد لطف و احترام قرار داد؛ و تعدادی لباس به همراه مقداری پول نقد به هر یک از آن ها پرداخت نمود . (33)

منزلی از یاقوت قرمز

هنگامی که شهادت امام حسن مجتبی علیه السّلام نزدیک شد و أ ثرات زهر در بدن شریفش ظاهر گشته بود ، برادرش حسین علیه السّلام کنار بستر او آمد و نشست ؛ و سپس اظهار داشت : چرا چهره ات به رنگ سبز متمایل گشته است ؟
امام حسن علیه السّلام گریست و فرمود : برادرم ، سخن جدّم درباره من عملی شد ، وبعد از آن یکدیگر را در بغل گرفته ؛ و هر دو گریان شدند . و پس از لحظاتی فرمود : جدّم مرا خبر داد : موقعی که در شب معراج در یکی از باغ های بهشت وارد شدم و بر منازل مؤ منین عبور کردم ، دو قصر و آپارتمان بسیار مجلّل کنار هم ، مرا جلب توجّه کرد که یکی از زبرجد سبز و دیگری یاقوت قرمز بود . به جبرئیل گفتم : این دو قصر مربوط به کیست ؟ پاسخ داد : مربوط به حسن و حسین است . گفتم : چرا یک رنگ نیستند؟ پاسخی نداد و ساکت ماند ، گفتم : چرا سخن نمی گوئی ؟ گفت : از تو خجالت دارم و شرمنده ام . گفتم : تو را به خدا سوگند می دهم ، مرا از علّت آن خبر دهی ، که چرا دارای دو رنگ می باشند؟ اظهار داشت : آن ساختمانی که سبز رنگ است مربوط به حسن علیه السّلام خواهد بود ، چون که او را مسموم می کنند و موقع مرگ ، رنگش سبز خواهد شد . و ساختمانی که قرمز می باشد مربوط به حسین علیه السّلام است ، چون که او را خواهند کشت و رنگش از خون ، قرمز خواهد شد . هنگامی که امام حسن علیه السّلام این مطلب را بیان نمود ، با برادرش حسین علیه السّلام همدیگر را در آغوش گرفته و سخت گریستند؛ و تمامی افراد حاضر در کنار ایشان ، شروع به شیون و گریه کردند . (34)

تفسیر چشم و گوش و قلب

حضرت عبدالعظیم حسنی از دهمین پیشوای مسلمین ، امام علیّ هادی و آن حضرت از پدران بزرگوارش علیهم السّلام حکایت کند : امام حسین علیه السّلام فرمود : روزی در حضور جدّم رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله نشسته بودم ، که آن حضرت چنین فرمود : ابوبکر به منزله گوش من ، و عمر به منزله چشم من ، و عثمان به منزله قلب من هستند .
فردای آن روز نیز دوباره بر آن حضرت وارد شدم ؛ و پدرم امیرمؤ منان علیّ علیه السّلام و همچنین ابوبکر ، عمر و عثمان را نیز در آن مجلس مشاهده نمودم . پس خطاب به جدّم کردم و گفتم : روز گذشته شنیدم که سخنی پیرامون بعضی از اصحاب خود که حضور دارند فرمودی ، می خواهم بدانم که منظورتان چه بود؟ رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود : بلی ، و سپس به ایشان اشاره نمود و اظهار داشت : به راستی ایشان گوش و چشم و قلب من خواهند بود ، زیرا که به زودی درباره جانشینم علیّ علیه السّلام مورد سؤ ال قرار می گیرند . و سپس آیه مبارکه قرآن إ نَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤ ادَ کُلُّ اُولئِکَ کانَ عَنْهُ مَسْئولا را تلاوت نمود ، یعنی ؛ همانا گوش و چشم و قلب ، تمامی آن ها نسبت به او - یعنی امیرالمؤ منین علیّ علیه السّلام - مورد سؤ ال و بازخواست قرار خواهند گرفت . و بعد از آن افزود : قسم به عزّت پروردگارم ، که تمامی امّت مرا در روز قیامت متوقّف خواهند نمود و درباره ولایت امام علیّ علیه السّلام مورد سؤ ال قرار می دهند ، همان طوری که خداوند متعال در قرآن حکیم به آن تصریح نموده است : وَقِفُوهُمْ اِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ یعنی ؛ ایشان را نگه دارید ، چون آن ها مسئول هستند و باید پاسخگوی اعمال و برخوردهای خویش باشند . (35)

زراره که یکی از شاگردان و اصحاب امام صادق علیه السّلام است ، از آن حضرت حکایت کند : در زمان حضرت ابا عبداللّه الحسین علیه السّلام شخصی به نام عبداللّه بن شدّاد لیثی ، دچار بیماری و تب سختی شده بود . امام حسین علیه السّلام به جهت عیادت و دیدار او راهی منزلش شد ، و چون که حضرت خواست وارد منزل شود بلافاصله تب او برطرف گردید؛ و مریض گفت : راضی شدم به حقّانیّتی که از طرف خداوند متعال به شما اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السّلام ارزانی شده است تا جائی که تب از شما فرار می کند . امام حسین علیه السّلام فرمود : قسم به خداوند! چیزی آفریده نشده است مگر آن که تحت فرمان ما خواهد بود . زراره گوید : سپس صدائی را شنیدیم که می گفت : لبّیک یا ابن رسول اللّه ! و آن گاه امام حسین علیه السّلام فرمود : آیا امیرالمؤ منین علیه السّلام تو را دستور نداده است که فقط به افرادی نزدیک شوی که یا دشمن ما بوده و یا گناهکار باشد ، که سبب کفّاره گناهش شود ، پس چرا به این شخص روی آورده ای . (36)

مرز پیروی از پدر

روزی عبدالرّحمان فرزند عمرو بن عاص با عدّه ای در محلّی نشسته بودند ، که امام حسین علیه السّلام از جلوی آن ها عبور نمود ، در همان حال عبدالرّحمان گفت : هرکس می خواهد به بهترین شخص در زمین و آسمان نگاه کند ، به این رهگذر نظر نماید . و سپس افزود : گرچه من بعد از دوران جنگ بصره تاکنون با آن حضرت صحبت نکرده ام ؛ ولی بدانید که او به طور حتم برترین انسان ها است . و پس از گذشت چند روزی عبدالرّحمان به همراه ابو سعید خدری حضور آن حضرت شرفیاب شدند؛ و حضرت عبدالرّحمان را مورد خطاب قرار داد و فرمود : آیا معتقد هستی که من بهترین فرد روی زمین و آسمان می باشم ؟به راستی اگر چنین اعتقادی داری ، پس چرا با من و پدرم - امیرالمؤ منین علیّ بن ابی طالب علیه السّلام - در جنگ بصره مقاتله و جنگ می کردی ؟ !و حال آن که پدرم از من بهتر و برتر می باشد . عبدالرّحمان با حالت سرافکندگی ، از امام علیه السّلام عذرخواهی کرد؛ و عرضه داشت : جدّت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله به من دستور داد : از پدرت پیروی و اطاعت کن . امام حسین علیه السّلام فرمود : آیا قول خداوند متعال را در قرآن حکیم نشنیده ای ، که فرمود : (وَإِنْ جاهَداکَ عَلی أنْ تُشْرِکَ بی مالَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ فَلاتُطِعْهُم ا) یعنی ؛ چنانچه پدر و مادرت سعی کردند که تو را مشرک و گمراه کنند ، از آنان پیروی مکن . و مقصود جدّم رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله این است که پیروی و اطاعت از پدر و مادر در کارهای نیک و خوب خواهد بود ، که منطبق با فرامین قرآن و اهل قرآن بوده باشد . و همچنین فرمود : اطاعت و پیروی از مخلوقی که انسان را به نافرمانی و معصیت خداوند وادار نماید ، حرام است . (37)

نماز بر جنازه منافقین

صفوان به نقل از امام جعفر صادق علیه السّلام روایت کرده است : در زمان امام حسین علیه السّلام ، یکی از منافقین مُرده بود؛ و حضرت به دنبال جنازه آن منافق حرکت می نمود ، در بین راه ، به یکی از اصحاب خویش برخورد نمود که به سرعت از آنجا عبور می کرد تا همراه جنازه قرار نگیرد ، حضرت به او فرمود : کجا می روی ؟ عرض کرد : از جنازه این منافق فرار می کنم که بر او نماز نخوانم . امام حسین علیه السّلام فرمود : همراه من بیا ، و در نماز بر او آنچه از زبان من شنیدی ، تو هم مثل من همان کلمات را بازگو کن . پس از آن که جنازه را بر زمین گذاشتند و شروع به خواندن نماز میّت کردند ، حضرت دست های خود را همانند دیگران بالا برد و پس از تکبیر ، گفت :
(اَللّهُمَّ خُذْ عَبْدَکَ فی عِبادِکَ وَ بِلادِکَ ، اَللّهُمَّ أصِلْهُ اَشَدَّ نارِکَ ، اَللّهُمَّ اَذِقْهُ حَرَّ عَذابِکَ ، فَاِنَّهُ کانَ یَتَوَلّی اَعْدائَکَ ، وَ یُعادی اَوْلیائکَ ، وَ یُبْغِضُ أهَلَبَیْتِ نَبِیِّکَ)
خداوندا ! او را از بین بندگان و شهرها برگیر ، و شدیدترین عذاب را بر او مسلّط گردان ؛ و سوزش و سختی عذاب را به او بچشان ، چون او دشمنان تو را دوست ، و دوستان تو را دشمن می داشت و از دوستان تو بیزار بود ، و با أ هل بیت پیغمبرت بغض و کینه داشت . (38)
همچنین در کتاب تفسیر امام عسکری علیه السّلام آمده است : امام حسین علیه السّلام فرمود : پس از آن که خداوند ، حضرت آدم علیه السّلام را آفرید و اسامی تمامی چیزها را به او تعلیم نمود و حضرت آدم آن اسامی را بر ملائکه عرضه داشت . سپس خداوند ، حضرت محمّد ، علیّ ، فاطمه ، حسن و حسین صلوات اللّه علیهم را همچون شَبَحی در صلب حضرت آدم علیه السّلام قرار داد و به وسیله انوار مقدّس ایشان ، تمام جهان هستی را روشنائی بخشید . بعد از آن خداوند به ملائکه دستور داد تا برای آدم به جهت عظمت و فضل آن اشباح پنج گانه سجده نمایند . پس تمامی افراد ملائکه ، سجده کردند مگر شیطان که از فرمان خداوند؛ و از تواضع در مقابل انوار اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السّلام سرپیچی و امتناع ورزید . و به همین جهت که تکبّر و بلند پروازی کرد ، در زمره کافرین قرار گرفت . (39)

معرّفی جانشینان پیامبر اسلام صلوات اللّه علیهم

در یکی از روزها ، شخص عربی به حضور امام حسین علیه السّلام شرفیاب شد و ضمن صحبت های مفصّلی ، سؤ ال کرد : ای پسر رسول خدا ! تعداد خلفا و ائمّه اطهار ، پس از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله چند نفر می باشند؟
امام حسین علیه السّلام فرمود : دوازده نفر می باشند ، به تعداد پیشوایان دوازده گانه بنی اسرائیل . اعرابی اظهار داشت : چنانچه ممکن است ، اسامی آن ها را برایم بیان فرما؟
حضرت فرمود : ای برادر ! امام و خلیفه بعد از رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله پدرم امیرالمؤ منین علیّ بن ابی طالب علیه السّلام می باشد؛ و سپس برادرم حسن مجتبی و بعد از او هم من خواهم بود؛ و مابقی خلفا و اوصیا نه نفر دیگر از فرزندان من هستند ، به نام های :
پسرم ، علیّ - زین العابدین - .
و بعد از او پسرش ، محمّد - باقرالعلوم - .
و بعد از او پسرش ، جعفر - صادق آل محمّد - .
و بعد از او پسرش ، موسی - کاظم - .
و بعد از او پسرش ، علیّ - رضا - .
و بعد از او پسرش ، محمّد - جوادالائمّة - .
و بعد از او پسرش ، علیّ - هادی - .
و بعد از او پسرش ، حسن - عسکری - .
و همچنین پس از او پسرش به عنوان (خَلَف صالح ، مَهْدی موعود)- صلوات اللّه علیهم - جانشین و پیشوای هدایت گر برای جامعه خواهند بود ، که - دوازدهمین ایشان - نهمین فرزند من می باشد؛ و او هنگامی که ظهور نماید تمام موارد احکام دین مبین اسلام را به اجرا در خواهد آورد . (40)

نماز باران در کوفه به دستور پدر

مرحوم سیّد مرتضی رحمة اللّه علیه آورده است : حضرت صادق آل محمّد ، به نقل از پدران بزرگوارش علیهم السّلام حکایت فرماید : در زمان مولای متقّیان ، امام علیّ علیه السّلام مدّتی باران نازل نشد . پس عدّه ای از اهل کوفه نزد امام امیرالمؤ منین ، علیّ علیه السّلام حضور یافته و ضمن اظهار ناراحتی از نیامدن باران ، تقاضا کردند تا حضرت از درگاه خداوند ، طلب نزول باران نماید . امام علیّ علیه السّلام خطاب به فرزندش حضرت ابا عبداللّه الحسین سلام اللّه علیه کرد و فرمود : ای حسین ! حرکت کن و برای این اهالی از درگاه خداوند متعال درخواست بارش باران نما .
حضرت ابا عبداللّه الحسین طبق پیشنهاد پدر از جای برخاست و ایستاد؛ و پس از حمد و ثنای الهی ، بر پیامبر خدا و بر اهل بیت گرامیش تحیّت و درود فرستاد؛ و آن گاه اظهار داشت : ای خداوندی که عطاکننده خیرات هستی ، و برکات و رحمت هایت را مرتّب بر ما می فرستی ! امروز از آسمان ، باران رحمت و برکت خود را بر ما بندگانت فرود فرست ؛ و ما را از باران خیر و برکت سیراب گردان . و تمام موجودات تشنه را کامیاب و سیراب گردان . تا آن که ضعیفان خوشحال و دلشاد گردند . و زمین های مرده سرسبز و زنده در آیند؛ و برکات را ظاهر نمایند .
پس ای پروردگار جهانیان ! دعا و خواسته ما بندگانت را مستجاب و برآورده فرما . همین که حضرت أ با عبداللّه الحسین علیه السّلام دعایش پایان یافت و آمیّن گفت ، ناگهان ابرهای بسیاری در آسمان پدیدار شد و باران رحمت شروع به باریدن کرد و تمام مناطق را باران فرا گرفت . به طوری که بعضی از بیابان نشین های اطراف کوفه به خدمت امام علیه السّلام وارد شدند و گفتند : بارش باران ، تمام حوالی کوفه را فراگرفته ؛ و تمام باغات و نهرها پر از آب گردیده است . (41)

سخن گفتن شیرخوار و سنگسار مادر

صفوان به نقل از امام جعفر صادق علیه السّلام حکایت کند : در زمان حضرت ابا عبداللّه الحسین علیه السّلام دو نفر مرد بر سر بچّه ای شیرخوار نزاع و اختلاف داشتند؛ و هر یک مدّعی بود که بچّه برای او است . در این میان ، امام حسین علیه السّلام عبورش بر ایشان افتاد و چون متوّجه نزاع آن ها شد ، آن ها را مخاطب قرار داد و فرمود : برای چه سر و صدا می کنید؛ و داد و فریاد راه انداخته اید؟یکی از آن دو نفر گفت : یاابن رسول اللّه ! این همسر من است . و دیگری اظهار داشت : این بچّه مال من است . امام حسین علیه السّلام به آن شخصی که مدّعی بود زن همسر اوست ، خطاب کرد و فرمود : بنشین ؛ و سپس خطاب به زن نمود و از او سؤ ال کرد که قضیّه و جریان چیست ؟ پیش از آن که رسوا شوی حقیقت را صادقانه بیان کن . زن گفت : ای پسر رسول خدا! این مرد شوهر من است و این بچّه مال اوست ؛ و آن مرد را نمی شناسیم . در این لحظه امام حسین علیه السّلام به بچّه اشاره کرد و فرمود : به إ ذن خداوند متعال سخن بگو و حقیقت را برای همگان آشکار گردان ، که تو فرزند کدام یک از این دو مرد هستی . پس طفل شیرخوار به اعجاز امام حسین علیه السّلام به زبان آمد و گفت : من مربوط به هیچ یک از این دو مرد نیستم ؛ بلکه پدر من چوپان فلان أ رباب است . سپس حضرت ابا عبداللّه الحسین صلوات اللّه علیه دستور داد تا زن را طبق دستور قرآن سنگسار نمایند . امام صادق علیه السّلام در ادامه فرمایش افزود : آن طفل ، بعد از آن جریان ، دیگر سخنی نگفت و کسی از او کلامی نشنید . (42)

زنده شدن زنی مرده

مرحوم قطب الدّین راوندی در کتاب خود آورده است : عدّه ای در حضور مبارک امام حسین علیه السّلام نشسته بودند ، که ناگاه جوانی گریه کنان وارد شد . امام حسین علیه السّلام به او فرمود : چرا گریان و ناراحت هستی ؟جوان اظهار داشت : هم اکنون مادرم بدون آن که وصیّتی کرده باشد ، فوت نمود و از دنیا رفت ؛ و او اموال بسیاری داشت ، پیش از آن که بمیرد به من گفت که بدون مشورت با شما هیچ دخالت و تصرّفی در اموالش نکنم . پس امام حسین علیه السّلام به کسانی که آنجا حضور داشتند فرمود : برخیزید تا به طرف منزل این زنی برویم که از دنیا رفته است . لذا همگی حرکت کردند و به منزلی که جنازه زن در آن نهاده شده بود ، وارد شدند و جلوی درب اتاق ایستادند . در این هنگام حضرت ابا عبداللّه الحسین علیه السّلام دعائی را خواند؛ و به اذن خداوند متعال آن زن مُرده ، زنده شد . همین که زنده شد نشست و پس از گفتن شهادتین ، نگاهی به امام علیه السّلام انداخت و گفت : ای سرورم ! سخنی بفرما و مرا به دستورات خود راهنمایی نما . حضرت ابا عبداللّه الحسین علیه السّلام داخل اتاق شد و بر بالشی تکیه داد و فرمود : هم اینک وصیّت کن ، خداوند تو را رحمت نماید . زن اظهار داشت : ای پسر رسول خدا ! من اموالی چنین و چنان در فلان مکان دارم ، یک سوّم آن ها را به شما می دهم تا در هر راهی که مصلحت می دانی ، مصرف نمایی . و دو سوّم دیگر آن ها را به این پسرم می دهم ؛ البتّه به شرط آن که او از دوستان و علاقه مندان شما اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السّلام باشد . ولی چنانچه مخالف شما گردد ، پس تمامی اموال خودم را در اختیار شما قرار می دهم ؛ چون که مخالفین شما هیچ حقّی در اموال مؤ منین ندارند . سپس آن زن از حضرت خواهش نمود که بر جنازه اش نماز بخواند؛ و مسائل کفن و دفنش را نیز خود حضرت بر عهده گیرد . (43)

یکی از اصحاب پیامبر گرامی اسلام صلّی اللّه علیه و آله ، به نام حذیفه یمانی حکایت کند : روزی حسین علیه السّلام در حالی که کودکی بیش نبود ، اظهار داشت : به خداوند قسم ! ستمگران بنی امیّه بر قتل من ، گرد هم خواهند آمد و عمر سعد پیش قدم و سرلشگر آن ها خواهد بود . پس به او گفتم : آیا رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله چنین مطلبی را برایت گفته است ؟ فرمود : خیر . بعد از آن به حضور پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله رفتم ؛ و حضرت را از پیش گویی فرزندش حسین علیه السّلام آگاه ساختم که در دوران کودکی ، پیش گویی می کند و از اتّفاقات آینده خبر می دهد !! حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله فرمود : ای حذیفه ! همانا علم من ، علم حسین است ؛ و علم او علم من است ، چون ما - اهل بیت عصمت و طهارت - به تمام حوادث روزگار پیش از آن که واقع شود آگاه و آشنا می باشیم . (44)

همچنین مرحوم قطب الدین راوندی آورده است : روزی شخصی به محضر مبارک حضرت ابا عبداللّه الحسین علیه السّلام شرفیاب شد و اظهار داشت : ای فرزند رسول خدا ! من می خواهم که با فلان زن ، از فلان خانواده ازدواج کنم ، و قبل از هر اقدامی محضر شما آمده ام تا با شما مشورت کنم ، چون شما اهل بیت رسالت به تمام امور و مصالح افراد آگاه و آشنا هستید . امام حسین صلوات اللّه علیه فرمود : من صلاح نمی دانم که تو با آن زن ازدواج نمائی .

ضمناً آن زن ، ثروت بسیاری داشت و مرد هم از دارائی و اموال بسیاری برخوردار بود . امّا مرد با نظریّه حضرت مخالفت کرد و با آن زن مورد نظر خود ازدواج نمود ، پس از گذشت مدّتی کوتاه مرد تهی دست و فقیر گردید و به ناچار نزد امام حسین علیه السّلام آمد و موضوع را بازگو کرد . حضرت فرمود : من تو را راهنمائی کردم ، ولیکن تو اهمیّت ندادی ، با این حال الا ن هم نظر من این است که او را رها نموده و طلاق دهی ، که خداوند بهتر از آن را برایت مقدّر می گرداند . سپس پیشنهاد فرمود که با فلان زن از فلان خانواده ازدواج نما ، و چون پیشنهاد حضرت را اجرا کرد ، پس از مدّتی مرد دارای ثروتی انبوه شد ، همچنین خداوند متعال فرزندانی پسر و دختر به آن ها عطا نمود و تمام خوبی ها و سعادت ها به آن ها روی آورد . (45)

آب دهان و شفای چشم

صالح بن میثم اسدی حکایت کند : روزی به حضور عمّه ام ، حُبابه والبیّه - که در اثر سجود و عبادت بسیار ، نحیف و لاغر گشته بود - وارد شدم ؛ و پس از احوال پرسی ، عمّه ام به من گفت : ای برادرزاده ! مایل هستی تا حدیثی از امام حسین علیه السّلام برایت بیان کنم ؟ گفتم : بلی ، برایم بازگو کن ، تا بشنوم . عمّه ام ، حُبابه گفت : من هر روز جهت زیارت و ملاقات حضرت ابا عبداللّه الحسین علیه السّلام به دیدارش می رفتم تا آن که ناراحتی چشم پیدا کردم و دیگر نتوانستم به محضر شریفش حضور یابم . چند روزی بدین منوال گذشت ، تا آن که روزی امام حسین علیه السّلام با جمعی از اصحابش در حالی که من در جایگاه عبادت خود نشسته بودم بر من وارد شد و فرمود : ای حبابه ! کجائی ، مدّتی است ، که تو را نمی بینم ؟ عرضه داشتم : ای پسر رسول خدا ! ناراحتی چشم برایم پیش آمده است و به این جهت نتوانستم محضر شما شرفیاب گردم . پس حضرت دستور داد و روسری خود را از صورتم کنار زدم ، آن گاه نگاهی به چشم من کرد و سپس آب مبارک دهان خود را به چشم من مالید و اظهار داشت : ای حُبابه ! خداوند متعال را شکرگزار باش ، که ناراحتی چشم تو را برطرف نمود و بهبودی بخشید . بعد از آن به جهت شکر و سپاس پروردگار به سجده رفتم ؛ و حضرت به من خطاب کرد و اظهار نمود : ای حبابه ! سرت را بلند کن و بنشین و در آئینه نگاه کن ، و ببین در چه حالتی هستی ؟ حبابه گوید : چون سر از سجده بلند کردم ، دیگر هیچ درد و ناراحتی در چشم خود احساس نکردم ؛ پس حمد و ستایش خداوند متعال را به جای آوردم . پس از آن امام حسین علیه السّلام افزود : ما اهل بیت و شیعیان ما ، همه بر یک فطرت هستیم و از یک سرشت آفریده شده ایم ؛ و دیگران از ما جدا و بیزار می باشند . (46)

روزی معاویه نامه ای برای مروان استاندار خود در مدینه به این مضمون نوشت : ای مروان ! از تو می خواهم که امّکلثوم دختر عبداللّه فرزند جعفر طیّار را برای فرزندم ، یزید خواستگاری نمائی ؛ و عقد و ازدواج آن دو نفر را جاری گردانی . هنگامی که نامه معاویه به دست والی مدینه رسید ، حرکت کرد و نزد عبداللّه آمد و او را از محتوای پیام معاویه آگاه نمود . عبداللّه بعد از شنیدن سخنان مروان در پاسخ چنین اظهار داشت : اختیار دخترم ، امّکلثوم به دست حضرت ابا عبداللّه الحسین علیه السّلام است ؛ چون او سیّد ما و دائی دخترم می باشد . وقتی موضوع را برای امام حسین علیه السّلام تعریف کردند ، فرمود : استخاره می کنم تا خداوند آنچه را که صلاح آل محمّد علیهم السّلام و صلاح دین و دنیای دختر باشد بیان نماید . و پس از آن که عدّه ای از مردم در مسجدالنّبیّ صلّی اللّه علیه و آله اجتماع کردند ، مروان استاندار مدینه نیز در جمع آن ها حاضر شد و در کنار امام حسین علیه السّلام نشست و اظهار داشت :
معاویه به من دستور داده است تا امّکلثوم ، دختر عبداللّه فرزند جعفر طیّار را به عقد و ازدواج پسرش یزید درآورم ؛ و مهریه او را هر چه پدرش بگوید می پردازم و بین دو طایفه صلح و دوستی برقرار کنم ، همچنین تمام بدهی های آن ها را هر چه باشد پرداخت نمایم . بعد از آن افزود : عدّه ای در این ماجرا ناراحت هستند و غبطه می خورند؛ ولی من تعجّب می کنم با این که یزید دامادی بی همتا است ، چطور از او مهریه گرفته می شود . در همین لحظه ، حضرت ابا عبداللّه الحسین علیه السّلام لب به سخن گشود و فرمود : حمد و ستایش می کنم خداوندی را ، که ما را از بین بندگانش برگزید و فضیلت و برتری بخشیده است . و سپس ضمن بیان فضائل و مناقب اهل بیت رسالت علیهم السّلام خطاب به مروان کرد و افزود : ای مروان ! نسبت به این مهریّه ای که گفتی هر چه پدر دختر بگوید خواهی پرداخت ، بدان که اگر بخواهیم مهریّه مطالبه کنیم ، هرگز از سنّت رسول خدا تجاوز نمی کنیم و همان مبلغ چهارصد و هشتاد درهم را مهریّه قرار می دهیم . و امّا این که إ ظهار داشتی : می خواهید بین دو طایفه صلح و آشتی برقرار شود ، آگاه باش که ما طایفه بنی هاشم طبق احکام الهی با شما دشمن و مخالف هستیم و به جهت متاع دنیا با شما سازش نمی کنیم . و تمام گفتار مروان را یکی پس از دیگری مطرح و ردّ نمود ، و آن گاه فرمود : آن هایی که نادان و بی خرد باشند با ما حسود و مخالف خواهند بود و آن هایی که اهل درک و شعور و معرفت باشند ، با شما ستمگران ، مخالف و دشمن هستند . و در پایان فرمایشاتش اظهار نمود : تمام شما

حُضّار شاهد باشید ، که من - حسین بن علیّ - امّکلثوم دختر عبداللّه بن جعفر را به ازدواج پسر عمویش قاسم بن محمد درآوردم . و مهریّه او را مقدار چهارصد و هشتاد درهم قرار دادیم ، و نیز نخلستان خود را به ایشان بخشیدم که بتوانند با درآمد آن إ مرار معاش نمایند . در این هنگام چهره مروان دگرگون شد و با حالت خشم گفت : شما بنی هاشم کینه توز هستید و می خواهید دشمنی و کینه ها تداوم یابد . امام حسین علیه السّلام در پاسخ فرمود : آیا فراموش کرده اید که وقتی برادرم امام حسن مجتبی علیه السّلام ، عایشه دختر عثمان را خواستگاری نمود ، شما چه کردید؟و او را به ازدواج عبداللّه ، فرزند زبیر در آوردید؛ و آیا فراموش کرده اید که شما به همراه عایشه و دیگران با جنازه برادرم - حضرت مجتبی علیه السّلام - چه کردید؟ ! حال قضاوت کنید که آیا ما اهل بیت رسالت عداوت و کینه داریم یا شما کینه توز و سنگ دل هستید . (47)

پودر و خمیر شدن ریگ ها و نقش ائمّه اطهار علیهم السّلام

یکی از زنان دانشمند به نام امّ سلیم - که به کتاب های آسمانی ، مانند تورات و انجیل آشنایی کامل داشت - پس از آن که به محضر پیامبر اسلام و امیرالمؤ منین و امام مجتبی صلوات اللّه علیهم شرفیاب شد و معجزات و کراماتی از آن بزرگواران مشاهده کرد ، حکایت نماید : بعد از آن که به حضور حضرت ابا عبداللّه الحسین علیه السّلام رفتم و همان اوصاف و نشانه ها را که در کتب آسمانی خوانده بودم ، در او مشاهده کردم . ولی چون او کودکی خردسال بود ، متحیّر شدم که چگونه از او نشانه امامت و معجزه ، طلب نمایم . در هر صورت ، نزدیک آن حضرت که بر لبه سکوی مسجد نشسته بود وارد شدم و گفتم تو کیستی ؟ فرمود : من گمشده تو هستم ، ای امّ سلیم ! من خلیفه اوصیا خداوند هستم ، من پدر - نُه - امام هدایت گر می باشم . من جانشین برادرم امام حسن مجتبی و خلیفه او هستم ؛ و او خلیفه پدرم امام علیّ بن ابی طالب علیه السّلام می باشد؛ و او نیز جانشین و خلیفه رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله بود .
امّ سلیم گوید : من از گفتار و صراحت لهجه و بیان امام حسین علیه السّلام در آن کودکی شگفت زده گشتم و گفتم : علامت و نشانه گفتار شما چیست ؟ حضرت فرمود : چند عدد ریگ از روی زمین بردار و به من بده . همین که چند عدد سنگ ریزه از روی زمین برداشتم و تحویل آن کودک عزیز دادم ، آن ها را در کف دست های خود قرار داد و سائید تا آن که تبدیل به پودر شد و سپس آن ها را خمیر نمود؛ و انگشتر خود را بر آن زد و نقش انگشتر بر خمیر نمایان شد . آن گاه خمیر را با همان حالت به من داد و فرمود : ای امّسلیم ! خوب در آن دقّت کن ، ببین چه می بینی ؟ وقتی خوب دقّت کردم ، اسامی مبارک حضرت رسول و امام علیّو حسن و حسین و - نه - فرزندش صلوات اللّه علیهم را به همان ترتیبی که در کتاب های آسمانی خوانده و دیده بودم ، مشاهده کردم مگر نام جعفر و موسی علیهماالسّلام را . پس به همین جهت بیش از حدّ تصوّر تعجّب کردم و با خود گفتم : چه نشانه ها و علامت های ارزشمند و عظیمی برایم آشکار گشت و اظهار داشتم : ای سرورم ! چنانچه ممکن باشد علامتی دیگر برایم آشکار گردان . امام حسین علیه السّلام تبسّمی نمود و از جای برخاست و ایستاد؛ و آن گاه دست راست خود را به سمت آسمان بالا برد که دیدم که دست مبارکش همانند عمود و ستونی نورانی آسمان ها را شکافت و از چشم من ناپدید شد !
بعد از آن فریادی کشیدم و بیهوش روی زمین افتادم . و پس از لحظه ای که به هوش آمدم ، و چشم های خود را گشودم ، دیدم دسته ای از گل یاس

در دست دارد و آن را بر صورت و بینی من گذارد ، که تا امروز که سال های سال از آن گذشته است هنوز بوی آن گل یاس برایم باقی مانده است . بعد از آن گفتم : ای سرور من ! وصیّ و خلیفه بعد از شما کیست ؟ حضرت فرمود : هر که همانند من و گذشته گانم بتوانند چنین کراماتی را انجام دهد . (48)

خواهش از چه کسی ؟

در یکی از روزها شخصی از انصار به حضور مبارک امام حسین علیه السّلام رسید و خواسته و نیاز خود را بدین مضمون روی کاغذی نوشت : ای سرورم ! ای ابا عبداللّه ! من به فلان شخص مبلغ پانصد دینار بدهکار هستم و توان پرداخت آن را ندارم ، چون تنگ دست بوده از لحاظ مالی ، سخت در مضیقه می باشم . پس از آن که امام حسین علیه السّلام نامه او را قرائت نمود ، یک هزار دینار تحویل وی داد و او را موعظه نمود و اظهار داشت : در تمام حالات سعی کن ، خواهش و خواسته خود را فقط به یکی از سه شخص بگو و از او تقاضا کن :
1 - این که سعی کن خواسته ات را از کسی تقاضا نمایی که مؤ من و مورد اطمینان باشد .
2 - با مروّت و جوانمرد باشد ، که حتّی الا مکان ناامیدت نکند .
3 - دارای حسب و نسب شریفی باشد ، که تو را سبک نشمارد ، بلکه برایت اهمیّت و ارزش قایل شود .
امّا دین دار مؤ من ، ایمانش سبب می شود که خواسته و خواهش تو را برآورده نماید .
و امّا کسی که حسب و نسب درستی داشته و جوانمرد باشد ، هرگز روی تو را زمین نمی اندازد و به هر شکلی که باشد آبروی تو را حفظ و خواسته ات را برآورده می کند . (49)
همچنین آورده اند : روز عاشورا ، برخی از افراد بر پشت امام حسین علیه السّلام أ ثراتی را مشاهده کردند .
پس موضوع را برای فرزندش ، امام سجّاد زین العابدین علیه السّلام بازگو کردند و علّت آن را جویا شدند؟
حضرت سجّاد علیه السّلام پاسخ داد : این أ ثرها به این جهت است که پدرم سلام اللّه علیه ، کیسه های آرد ، خرما و . . . را بر پشت خود حمل می نمود و درب منازل خانواده های بی سرپرست و تهی دستان و بیوه زنان و یتیمان می برد و شخصاً تحویل آن ها می داد . (50)

مرحوم قطب الدّین راوندی در کتاب خود موسوم به خرائج و جرائح نقل کرده است : روزی پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله در محلّی نشسته بود و اطراف آن بزرگوار ، امام علیّ ، حضرت فاطمه ، حسن و حسین علیهم السّلام گرد آمده بودند . در این هنگام ، رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله به ایشان خطاب کرد و فرمود : چگونه اید در آن هنگامی که هر یک از شما از یکدیگر جدا و پراکنده گردد؛ و قبر هر یک در گوشه ای از زمین قرار گیرد؟ حسین علیه السّلام لب به سخن گشود و اظهار داشت : یا رسول اللّه ! آیا به مرگ طبیعی می میریم ، یا آن که کشته خواهیم شد؟ حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله در پاسخ فرمود : ای پسرم ! همانا شما مظلومانه کشته خواهید شد .
و سپس افزود : و ذراری شما در روی زمین پراکنده خواهند شد . حسین علیه السّلام سؤ ال نمود : یا رسول اللّه ! چه کسی ما را خواهد کشت ؟ حضرت رسول صلوات اللّه علیه در پاسخ فرمود : شرورترین افراد ، شما را به قتل می رسانند . حسین علیه السّلام همچنین سؤ ال کرد : آیا کسی به زیارت قبور ما خواهد آمد؟ رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود : آری ، عدّه ای از - مردان و زنان - امّت جهت زیارت شما بر سر قبور شما می آیند ، و با آمدنشان بر مزار شما ، مرا خوشحال می نمایند . و چون قیامت بر پا شود من در صحرای محشر حاضر خواهم شد ، و آن هائی را که به زیارت قبور شماها آمده باشند شفاعت می کنم ؛ و از شداید و سختی های قیامت نجاتشان خواهم داد . (51)

بازگشت اوّلین شخصیّت در رجعت

حضرت ابوجعفر ، باقرالعلوم صلوات اللّه و سلامه علیه حکایت فرماید بر این که جدّ بزرگوارش ، امام حسین علیه السّلام پس از آن که به صحرای کربلا وارد شد ، در جمع اصحاب و یاران خود چنین اظهار داشت : روزی در حضور جدّم ، رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله بودم که فرمود : ای فرزندم ! بعد از من ، تو را به سوی عراق سوق می دهند ، به سرزمینی که پیامبران الهی و جانشینان آن ها (علیهم السّلام) وارد آن سرزمین شده اند . در آن سرزمین ، تو و اصحاب و یاران تو را شهید می نمایند؛ ولی سوزش و درد زخم های شمشیر را درک نخواهید کرد و همان طوری که آتش برای حضرت ابراهیم علیه السّلام سرد و دلنشین گردید ، نیز زخم های شمشیر و جراحات آن نیز بر بدن شما بی تاثیر است و آن را حسّ نمی کنید . امام حسین علیه السّلام افزود : پس ای یاران باوفا! شما را بشارت باد که اگر کشته شدیم ، بر جدّم رسول اللّه وارد می شویم . و من به مقدار زمانی که خداوند بخواهد - در عالم برزخ - می مانم ؛ و چون امام زمان ، قائم آل محمّد صلوات اللّه علیه ظهور و قیام نماید ، اوّلین شخصیّتی که قبرش شکافته شود و از درون آن بیرون آید ، من هستم و همزمان نیز امیرالمؤ منین علیّ علیه السّلام از قبر خارج خواهد شد . پس از آن لشکری انبوه از آسمان بر من نازل می شوند که تاکنون هرگز قدم بر زمین ننهاده باشند . همچنین جبرئیل ، میکائیل و إ سرافیل علیهم السّلام هر یک به همراه لشکری نزد من وارد می شوند . سپس من به همراه جدّم حضرت محمّد ، رسول خدا و علیّ بن ابی طالب خلیفه اش و برادرم حسن مجتبی صلوات اللّه علیهم در مکانی گرد هم جمع می شویم . و آن گاه جدّم ، حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله پرچم خود را به اهتزاز در خواهد آورد؛ و سپس آن را به همراه شمشیر خود تحویل حضرت قائم ، امام زمان صلوات اللّه علیه می دهد و با همین وضعیّت مدّت زمانی را خواهیم ماند . بعد از آن ، خداوند متعال در میان مسجد کوفه چشمه ای از روغن و چشمه ای از شیر و چشمه ای از آب ظاهر می گرداند . و در آن هنگام امیرالمؤ منین علیّ علیه السّلام سلاح رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله را به دست من می دهد و مرا به شرق و غرب عالم می فرستد تا در هر کجا دشمنی از دشمنان خدا باشد ، او را به هلاکت رسانم . و هر کجای جهان ، بُتی باشد سرنگون سازم تا آن که وارد هندوستان می شوم و آن را فتح می کنم . و نیز حضرت دانیال و حضرت یوشع علیهماالسّلام به همراه امیرالمؤ منین صلوات اللّه علیه ، خارج شوند و گویند : همانا خدا و رسولش راست گفته اند؛ و هنگام وعده الهی فرا رسیده است . پس

خداوند متعال هفتاد مرد جنگی به همراه آن دو پیغمبر بسیج می نماید تا تمام قاتلین و دشمنان خود را نابود و هلاک نمایند تا آن که سرزمین روم را فتح کنند و در قلمرو حکومت اسلامی در آید .
سپس امام حسین علیه السّلام در ادمه فرمایشاتش افزود : بعد از آن ، به من ماموریّت داده می شود که تمام حیوانات نجس و پلید را نابود کرده و زمین را از تمام پلیدی ها پاک سازم تا تنها چیزهای خوب و مفید باقی بماند .
سپس دین مبین اسلام را بر تمام یهود و نصاری و دیگر ملل و ادیان و مذاهب عرضه می کنم ؛ و چنانچه پذیرای آن باشند آزاد خواهند بود وگرنه خون آن ها ریخته خواهد شد . و تمام افراد مریض ، نابینا و فلج به برکت ما اهل بیت عصمت و طهارت ، شفا می یابند . و برکت و رحمت الهی ، همه جا را فرا خواهد گرفت . و تمام درختان ، حدّاکثر ثمر و میوه خود را به بار می آورند و حتّی در زمستان میوه تابستان و در تابستان میوه زمستان به دست می آید .
و این وعده الهی است که فرمود : (وَلَوْأَنَّ أَهْلَ الْقُرى آمَنُوا وَاتَّقَوا لَفَتَحْنا عَلَيْهِمْ بَرَكاتٍ مِنَ السَّماءِ وَالأَرْضِ وَلكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْناهُمْ بِما كانُوا يَكْسِبُونَ) . یعنی ؛ چنانچه تمام شهرها و دیار ایمان آورند و تقوای الهی پیشه نمایند ، ما نیز برکات زمین و آسمان را بر آن ها ظاهر می سازیم .
ولیکن دروغ گفتند و آنان به کیفر و نتیجه اعمالشان ، مجازاتشان را خواهند دید . سپس خداوند به وسیله ما اهل بیت ، کرامت و عظمت خود را برای شیعیان ما ظاهر می سازد؛ و دیگر چیزی بر آن ها مخفی و پوشیده نمی باشد . (52)

مرحوم شیخ مهدی مازندرانی - یکی از علما بزرگ - به نقل از کتاب کبریت الاحمر آورده است : حضرت ابا عبداللّه الحسین صلوات اللّه علیه در روز عاشورا ، در آن موقعیّت جنگ و ستیز؛ و در همان لحظات آخر ، هنگامی که به بعضی از افراد و اهالی کوفه برخورد می کرد که در لشکر عمر بن سعدِ ملعون بودند . با این که می توانست آن افراد را به هلاکت برساند؛ ولی بدون آن که آسیبی بر آنان وارد نماید ، از کنارشان می گذشت . واین صحنه برای بسیاری از افراد تعجّب آور و غیر قابل هضم بود ، تا آن که مدّت زمانی سپری گشت و علّت جوان مردی و بزرگواری امام حسین علیه السّلام آشکار و روشن گردید . و آن این بود که در صُلب آن افراد ، انسان هایی پاک طینت وجود داشته است و مؤ من و معتقد به ولایت اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السّلام می باشند . و آن حضرت با علم امامت خویش ، با یک نظر ، آن ها را شناسائی می نمود و به ایشان آسیبی نمی رساند . سپس مرحوم مازندرانی در همین راستا با استناد به فرمایش امام سجّاد زین العابدین علیه السّلام افزوده است : حضرت سجّاد علیه السّلام فرمود : پدرم ، حسین بن علیّ علیهماالسّلام در روز عاشورا ، برخی از افرادی را که در لشکر عمر بن سعد بودند ، به هلاکت نرساند ، با این که می توانست آن ها را به راحتی نابود و هلاک گرداند . پس هنگامی که امامت به من منتقل شد ، با علم امامت و ولایت متوجّه شدم که افرادی مؤ من و پاک در صُلب آن اشخاص قرار داشته است . و پدرم حسین علیه السّلام از روی علم امامت با یک نگاه به چهره و قیافه آن ها دریافته بود که فرزندانی صالح و پاک از آن ها به وجود خواهند آمد .
و به همین جهت آن ها را مورد عفو و گذشت قرار می داد و از ریختن خونشان می گذشت . (53)

ورود به کربلای پُربلا

بسیاری از تاریخ نویسان آورده اند : چون حضرت ابا عبداللّه الحسین صلوات اللّه علیه از مکّه معظّمه عازم شهر کوفه و سرزمین کربلا گردید .
به همین منظور به همراه اهل بیت و دیگر دوستان و یاران خود حرکت کرد ، در بین راه در محاصره شدید لشکر عبیداللّه بن زیاد لعین به سرکردگی حرّ بن یزید ریاحی قرار گرفتند . و پس از صحبت ها و مجادله ها ، سرانجام توافق شد که حضرت به راه خود ادامه دهد تا از سوی عبیداللّه - والی کوفه - دستور بعدی بیاید . لذا امام علیه السّلام با همراهان به مسیر خود ادامه داد تا آن که به محلّی به نام (عُذَیْبُ الهِجانات) رسیدند . در این هنگام از طرف والی کوفه - عبیداللّه - برای حرّ که فرمانده لشکر بود ، نامه ای به این مضمون آمد که بایستی از هر جهت بر حسین علیه السّلام و همچنین یارانش سخت گرفته شود . حرّ ، نامه عبیداللّه را برای امام حسین علیه السّلام قرائت کرد .
و چون اصحاب و یاران حضرت از پیام شوم عبیداللّه آگاه شدند ، اظهار داشتند : یا ابن رسول اللّه ! اجازه فرما تا با لشکر او مبارزه و قتال کنیم ؟ حضرت پس از شنیدن سخنان اصحاب و یاران خود ، فرمود : تا آنان جنگ را شروع نکنند ، من هرگز اقدام نخواهم کرد . آن گاه یکی از یاران به نام زُهیر بن قین عرضه داشت : پس به سوی سرزمین کربلا که در همین نزدیکی قرار دارد ، حرکت کنیم . همین که امام حسین علیه السّلام نام کربلا را شنید ، گریست گرفت و سپس اظهار نمود :
(اَللّهُمَّ إ نّی اعُوذُ بِکَ مِنْ کَرْبٍ وَبَلا) یعنی ؛ خداوندا ، از مشکلات و بلاهای این سرزمین - کربلا - به تو پناه می برم . و سپس مقداری به مسیر خود ادامه داد و فرمود : در همین جا فرود آئید و بارها را باز کنید و بر زمین بگذارید ، که این جا وعده گاه جدّم رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله می باشد . و قبر و مقبره من در این سرزمین خواهد بود . (54)بنابراین ، حضرت ابا عبداللّه الحسین علیه السّلام در روز چهارشنبه و یا پنج شنبه ، دوّم محرّم الحرام ، سال 61 هجری قمری وارد سرزمین کربلا شد . (55)

نان گندم آن را هم نخوری

محدّثین و مورّخین در کتاب های مختلف آورده اند : آن هنگامی که حضرت ابا عبداللّه الحسین صلوات اللّه و سلامه علیه به سرزمین کربلا وارد شد ، چند روزی پس از آن ، یکی از یاران خود را با پیامی به سوی عمر بن سعد فرستاد که : با تو صحبتی دارم ، امشب در میان دو لشکر همدیگر را ملاقات کنیم . به همین منظور عمر بن سعد به همراه بیست اسب سوار و همچنین امام حسین علیه السّلام نیز به همان ترتیب از لشکرگاه خود خارج شدند و چون به محلّ ملاقات یکدیگر رسیدند . پس امام حسین علیه السّلام همراهان خود را قدری عقب نگه داشت ، مگر برادرش حضرت ابوالفضل و پسرش علیّاکبر را؛ و همچنین عمر بن سعد همراهان خود را به جز پسرش و یکی از غلامانش را عقب راند .
و چون کنار یکدیگر آمدند ، امام علیه السّلام بعد از صحبت ها و مذاکراتی به عمر بن سعد خطاب کرد و ضمن نصیحت هائی فرمود : وای بر تو! آیا از عذاب خداوند در روز قیامت نمی هراسی ؟ آیا با من که از هر جهت مرا می شناسی ، جنگ می کنی ؟! این چه کاری است که انجام می دهی ؟ اگر همراه من باشی و آن ها را که دشمنان من و خدا و رسولش هستند رها کنی ، همانا در پیشگاه خداوند متعال مقرّب خواهی شد . عمر بن سعد در پاسخ ، به آن حضرت چنین گفت : می ترسم خانه ام را خراب کنند؛ و زندگی و اموالم را به غارت ببرند .
امام علیه السّلام فرمود : من بهتر از آن را برایت تضمین می کنم . عمر گفت : بر خانواده و بچّه هایم می ترسم که به آن ها آسیبی برسد . حضرت فرمود : من سلامتی آن ها را نیز تضمین می نمایم . در این لحظه عمر بن سعد ساکت ماند و دیگر جوابی نداد . امام حسین علیه السّلام روی مبارک خود را از او برگرداند و فرمود : ای عمر! تو را چه شده است ؟! خدا تو را بکشد؛ و مورد مغفرت و رحمت خویش قرارت ندهد . سوگند به خداوند ، امیدوارم که از گندم عراق نخوری . عمر در کمال بی حرمتی اظهار داشت : جو ، عوض گندم خواهد بود؛ و سپس برخاستند و از یکدیگر جدا گشتند و هر کدام با همراهان خود به محلّ خود بازگشتند . (56)

نکاتی حسّاس با گذری بر شب آخر تا عروج

مرحوم شیخ مفید رحمة اللّه علیه و دیگر محدّثین و تاریخ نویسان در کتاب های مختلف آورده اند :
چون شب عاشورا فرا رسید حضرت ابا عبداللّه الحسین صلوات اللّه علیه به جهت خستگی بیش از حدّ ، جلوی خیمه نشسته بود و سر مبارک خود را بر سر زانوهای خود نهاده ، تا قدری استراحت نماید . پس ناگهان حضرت زینب علیها السّلام با شنیدن صدای صیحه اسبان و هجوم دشمنان ، نزدیک برادرش امام حسین علیه السّلام آمد و به آن حضرت خطاب کرد و اظهار داشت : ای برادر! آیا صدای اسبان را نمی شنوی ، که هجوم آورده اند؟! پس امام حسین علیه السّلام سر از زانوی خود برداشت و ایستاد؛ و آن گاه برادر خود حضرت اباالفضل العبّاس علیه السّلام را صدا کرد و فرمود : برادرجان عبّاس ! حرکت کن و به سوی مهاجمین برو؛ و از ایشان بخواه که امشب را به ما مهلت دهند ، تا در این شب با پروردگار متعال مناجات و راز و نیاز نمائیم . خدا می داند که من نماز و تلاوت قرآن ، همچنین مناجات و استغفار به درگاه خداوند متعال را خیلی دوست دارم . لذا حضرت اباالفضل علیه السّلام از آن ها مهلت گرفت . و در آن شب امام حسین علیه السّلام و دیگر اصحاب و یاران آن حضرت هر کدام به نوعی مشغول عبادت و استغفار و راز و نیاز با قاضی الحاجات شدند . و هنگامی که نماز صبح عاشورا را اقامه نمودند ، ناگاه تعدادی از لشکر دشمن به سمت خیمه های حضرت ، هجوم آوردند و شمر ملعون در حالتی که فرماندهی آن ها را به عهده داشت ، نعره می کشید و به امام علیه السّلام و اهل بیت رسالت جسارت می کرد . یکی از یاران حضرت ، به نام مسلم بن عوسجه از حضرت اجازه خواست تا شمر را مورد هدف تیر قرار دهد . ولی حضرت سلام اللّه علیه ضمن ممانعت از تیراندازی ، فرمود : من دوست ندارم که ما شروع کننده جنگ و کشتار باشیم . پس از آن حضرت جلو آمد و لشکر عمر بن سعد را موعظه نصیحت کرد ولی سودی نبخشید . و در نهایت ، سپاه دشمن با فرماندهی عمر بن سعد تیراندازی به سمت امام حسین علیه السّلام و اصحاب باوفایش را آغاز کردند . و چون اصحاب و یاران حضرت یکی پس از دیگری به شهادت رسیدند ، و امام علیه السّلام در میدان نبرد تنها ماند؛ ولی آن حضرت باز هم برای اتمام حجّت ، دشمنان را موعظه و راهنمائی نمود . و بطور مرتّب از آن ها درخواست آب می کرد . امّا آن سنگ دلان به جای آن که به حضرت پاسخی دهند؛ و با این که از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله شنیده بودند ، که وی یکی از دو سیّد جوانان اهل بهشت می باشد ، اعتنائی نکرده ؛ و اطراف حضرت را

محاصره کرده و هر کسی به شیوه ای امام علیه السّلام را هدف پرتاب تیر ، سنگ ، نیزه و . . . قرار می داد .
تا آن که حضرت علیه السّلام در اثر شدّت جراحات و نیز تشنگی بیش از حدّ نقش بر زمین گردید . در همین بین ، دشمنان برای غارت اموال زنان و کودکان به خیمه ها یورش بردند؛ و چون حضرت متوجّه هجوم دشمن به خیمه اهل و عیال خود شد ، فریادی بر آن ها کشید : وای بر شماها ، ای پیروان ابوسفیان ! اگر دین ندارید و از روز قیامت نمی هراسید ، آزاده و با غیرت باشید ، و اگر مرد هستید مردانه بجنگید . در این هنگام ، شمر ملعون صدا کرد : ای حسین ! چه می گوئی ؟حضرت سلام اللّه علیه فرمود : می گویم شما با من جنگ می کنید و زنان چه گناهی دارند ، سربازان و نیروهای خود را تا من زنده هستم از حرم و ناموس من دور نگه دارید و ایشان را مورد تجاوز و اذیّت قرار ندهید .
پس دشمن عقب گرد کرد و عمر بن سعد ملعون دستور داد که بروید کار او را تمام کنید . و چند نفر از فرماندهان لشکر آمدند و خواستند حضرت ابا عبداللّه الحسین علیه السّلام را به شهادت برسانند ، ولی طاقت نیاوردند و بازگشتند .
تا آن که در نهایت ، شمر ملعون وارد قتلگاه شد و با وضعی رقّت بار و دلخراش سر مقدّس آن امام مظلوم و غریب را از بدن جدا کرد(57) که زبان و قلم از گفتار آن شرم دارد . صَلَواتُ اللّهِ وَسَلامُهُ عَلَیْهِ ، وَعَلی جَمیعِ الشُّهَدا ، وَرَحْمَةُاللّهِ وَ بَرَکاتُهُ . وَلَعَنَةُ اللّهُ علی قاتِلیهِ وَ ظالِمیهِ ، وَمَنْ اسَّسَ اساسَ الظُّلْمِ وَالْجَورِ عَلی اهْلِ بَیْتِ النُّبُوَّةِ .
آمّینَ یا رَبَّ الْعالَمینَ .

در رثای پنجمین اختر تابناک ولایت

آمدم در کربلا تا با خدا سودا کنم
از دل و جان حکم او را مو به مو اجرا کنم
آمدم تا در ره عهدی که بستم با خدا
دین و قرآن را به خون خویشتن احیا کنم
آمدم تا برگه آزادی اسلام را
با نثار خون هفتاد و دو تن امضا کنم
آمدم تا نخل توحید خدا را بارور
با نثار اکبر و عبّاس مه سیما کنم
آمدم تا بر علیه دشمنان جدّ خود
با قیام خویش بر پا ، محشر عظمی کنم
آمدم تا تشنه لب ، جان در ره جانان دهم
نقش خود را در زمین کربلا ایفا کنم
آمدم تا بندگان را رهنمائی سوی حقّ
با اسیری رفتن ذریّه زهراء کنم
آمدم تا با نثار کودک شش ماهه ام
زاده مرجانه را بی چاره و رسوا کنم (58)
شرح احوال شهیدان ، گرچه زد آتش به جانم
از غم سالار ایشان ، سوخت مغز استخوانم
یادم آمد رفتنش ، چون با تن تنها به میدان
اشک ریزان همچو باران ، از سحاب دیدگانم
از پی اتمام حجّت ، ایستاد آن حجّت حقّ
لیک با حالی که تقریرش نگنجد در زبانم
گفت و ای ، لشکر من آخر زِیْن عرش کردگارم
بنده خاصّ خدا و پادشاه إ نس و جانم
علّت ایجاد موجودات و سِرّ کافِ و نونم
مقصد و مقصود حقّ از خلقت کَون و مکانم
واجب ممکن نما و ممکن واجب صفاتم
اوّلین مخلوق خلاّق زمین و آسمانم
صورت انسان کامل از سلاله ما و طینم
احسن التّقویم حقّ را معنی و شرح و بیانم
یادگار حیدر صفدر ، امیرالمؤ منینم
زاده خیرالبشر ، پیغمبر آخر زمانم

شاه بطحا ، ماه یثرب ، زاده زهرای اطهر
گر نباشم ، هر چه باشم ، من شما را میهمانم

پنج درس ارزنده و آموزنده

(1)

روز عاشورا بین دو لشکر حقّ و باطل ، آتش جنگ با شدّت تمام شعله ور بود .
در وسطهای روز ، یکی از یاران امام حسین صلوات اللّه علیه جلو آمد و به آن حضرت عرضه داشت : هنگام نماز فرا رسیده است ؛ و اکنون که به ملاقات خداوند متعال می روم ، دوست دارم آخرین نماز را خوانده باشم . حضرت ابا عبداللّه الحسین علیه السّلام نگاهی به سمت آسمان کرد و فرمود : یادی از نماز کردی ، خداوند تو را از نمازگزاران قرار دهد؛ بلی ، وقت نماز فرا رسیده است ، از دشمن بخواهید تا مهلت دهند و نمازمان را بخوانیم . ولی دشمن نپذیرفت ، به همین جهت امام علیه السّلام به زهیر بن قین و سعید بن عبداللّه دستور داد تا جلوی نمازگزاران بایستند و خود را سپر قرار دهند ، تا آن که حضرت به همراه دیگران نماز را اقامه نماید . آن دو نفر با چند تن دیگر از یاران جلوی حضرت ایستادند و بقیّه اصحاب پشت سر آن حضرت قرار گرفتند و نماز را به جماعت به عنوان نماز خوف اقامه نمودند(59) .

(2)

روزی عدی فرزند حاتم طائی به همراه عُبِیْده ، فرزند عمر به محضر مبارک امام حسین صلوات اللّه علیه آمدند و در حالی که تپش قلبش بسیار شدید بود گفت : ای ابا عبداللّه ! ذّلت را با عزّت - در صلح امام حسن علیه السّلام با معاویه - مبادله کردید؛ و متاعی قلیل پذیرفتید و عظمت خود را از دست دادید ، همه ما ، به وسیله شما مطیع شدیم و یک عُمْر باید مخالف باشیم . اکنون برادرت حسن و جریان صلح را رها کن و نیروها و شیعیانت را از کوفه و دیگر شهرها جمع نما . امام حسین علیه السّلام فرمود : ما معاهده بسته ایم و راهی بر شکست آن نیست ، چون عهدشکنی شیوه ما نمی باشد . (60)

(3)

هنگامی که امام حسین علیه السّلام به سرزمین کربلا وارد شد ، نامه ای از سوی عبیداللّه ملعون برای آن حضرت ارسال شد . همین که نامه به دست امام علیه السّلام رسید ، و آن را خواند؛ پاره نمود و روی زمین ریخت و فرمود : مردمی که خوشنودی مخلوق را بر رضایت خالق مقدّم بدارند ، هرگز رستگار و موفّق نخواهند شد(61) .

(4)

روزی فَرَزْدقِ شاعر ، به محضر و مجلس امام حسین صلوات اللّه علیه وارد شد ، و پس از خواندن اشعاری در مدح اهل بیت رسالت صلوات اللّه علیهم ، حضرت چهارصد دینار به او هدیه داد . شخصی که شاهد جریان بود اعتراض کرد و گفت : او شاعری فاسق و هتّاک است ؟ !حضرت فرمود : بهترین مال و ثروت آن است که آبروی شخص را حفظ کند ، و رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله با کعب بن زهیر شاعر چنین کرد و نیز درباره عبّاس فرزند مرداس فرمود : زبانش را از من قطع کنید (کنایه از این که به او کمکی شود تا . . .) . (62)

(5)

امام حسین صلوات اللّه و سلامه علیه در ضمن یکی از سخنانش قرآن را به چهار بخش تقسیم نمود : عبارات و الفاظ ، اشارات و کنایات ، لطیفه ها و داستان ها ، حقایق و واقعیّات . عبارت ها و الفاظ برای مردم عادی ، و اشارات برای اهل اطلاّع ، و لطایف برای اولیا ، و حقایق برای أ نبیا و أ وصیا می باشد . (63)

مدح و منقبت پنجمین اختر امامت

آن که جانان طلبد ، بهر چه خواهد جان را
ترک جان گوی ، اگر می طلبی جانان را
قرب جانان ، هوس هر دل و جان نیست ، ولی
دل کسی داد به جانان ، که نخواهد جان را
دعوی عشق و محبّت نه به حرف است ، حکیم
باید از خون گلو زد رقم این عنوان را
بندگان را همه بر لقمه نظر باشد و بس
چشم هر بنده ندارد نظر لقمان را
تا نمیری ز خودی ، زنده نگردی به خدای
نفی کفر است ، که اثبات کند ایمان را
عالِم آن است ، که آزادی عالَم طلبد
کامل آن است ، که از خلق برد نُقصان را
کیست آن بنده زیبنده به جز نفس حسین
که به لطفی اثر از قهر برد یزدان را
بحر موّاج کرم اوست که با تشنه لبی
نخورد آب و دهد آب لب عطشان را
خالق عزّ و جلّ کرد ز ایجاد حسین
ختم بر امّت خاتم کرد و احسان را
دید پیش از گِل ما بار گُنه بر دل ما
که آفرید از پی این درد ، خدا درمان را
غرق طوفان گناهیم و به یک قطره اشک
فضل آن بحر کرم بین ، که خَرد طوفان را
مظهر اسم عَفوٌّ است ، چو این منبع جود
مغفرت جوی و بدین اسم بجو غفران را
حتم شد نار جهنّم چو ز سلطان قِدَم
بر بنی آدم اگر زد قَدَم عصیان را
آفتاب از افق جود بر آمد که منم
آن که از پرتو خود ، نور کند نیران را
شاه اقلیم فتوّت ، عَلَم افراشت که من
دست گیری کنم این امّت سرگردان را
نوع خود را بدهم جان و ز جانان بخرم
تا ببینند ملایک شرف انسان را
گوی سبقت به کَرَم در برم از عالَمیان

تا نگیرند پس از من به کرم چوگان را
مقصد ممکن و واجب همه تشریف من است
نقطه قطب منم ، دایره امکان را
این چنین شد ز ازل شرط عبودیّت من
که به خون غلطم و تقدیس کنم سبحان را
تا به دامان زندم دست گنه کار محّب
زده ام بهر شفاعت به کمر دامان را
بینش اهل حقیقت ، چون حقیقت بین است
در تو بینند حقیقت ، که حقیقت این است
من اگر جاهل گمراهم ، اگر شیخ طریق
قبله ام روی حسین است و همینم دین است
سجده بر نور خدا ، در گلِ آدم نکند
چشم شیطان لعین ، چون نظرش بر طین است
ماسوا عاشقِ رنگند سوای تو حسین
که جبین و کَفَت از خون سرت رنگین است
خَردَلی بار غمت را دل عالم نکشد
آه از این بار امانت ، که عجب سنگین است
پیکرت مظهر آیات شد از ناوک تیر
بدنت مصحف و سیمات مگر یاسین است
باغ عشق است ، مگر معرکه کربُبَلا
که ز خونین کفنان غرق گُل و نسرین است
بوسه زد خسرو دین بر دهن اصغر و گفت
دهنت باز ببوسم ، که لبت شیرین است
شیر دل آب کند ، بیند اگر کودک شیر
جای شیرش به گلو آب دم زوبین است
از قفا دشمن و اطفال تو هر سو به فرار
چون کبوتر که به قهر از پی او شاهین است
در خَم طُرّه اکبر ، دل لیلا می گفت
سفرم جانب شام و وطنم در چین است
دختری را به که گویم که سر نعش پدر
تسلیت سیلی شمر و سر نِیْ تسکین است (64)

چهل حدیث گهربار منتخب

(1)

قالَ الاْ مامُ ابُوعَبْدِاللّهِ الْحُسَيْن ، صَلَواتُاللّهِ وَسَلامُهُ عَلَيْهِ :
إ نَّ قَوْما عَبَدُواللّهَ رَغْبَةً فَتِلْکَ عِبادَةُالتُّجارِ ، وَإ نَّ قَوْما عَبَدُواللّهَ رَهْبَةً فَتِلْکَ عِبادَةُالْعَبْيدِ ، وَإ نَّ قَوْما عَبَدُواللّهَ شُکْرا فَتِلْکَ عِبادَةُ الاْحْرارِ ، وَهِىَ افْضَلُ الْعِبادَةِ . (65)
ترجمه :
فرمود : همانا ، عدّه ای خداوند متعال را به جهت طمع و آرزوی بهشت عبادت می کنند که آن یک معامله و تجارت خواهد بود . و عدّه ای دیگر از روی ترس خداوند را عبادت و ستایش می کنند که همانند عبادت و اطاعت نوکر از ارباب باشد . طائفه ای هم به عنوان شکر و سپاس از روی معرفت ، خداوند متعال را عبادت و ستایش می نمایند؛ و این نوع ، عبادت آزادگان است که بهترین عبادات می باشد .

(2)

قالَ علیه السّلام : إنَّ اجْوَدَالنّاسِ مَنْ اعْطی مَنْ لا یَرْجُوهُ ، وَ إ نَّ اعْفَی النّاسِ مَنْ عَفی عَنْ قُدْرَةٍ ، وَ إ نَّ اَوْصَلَ النّاسِ مَنْ وَصَلَ مَنْ قَطَعَهُ . (66)
ترجمه :
فرمود : همانا سخاوتمندترین مردم آن کسی است که کمک نماید به کسی که امیدی به وی نداشته است . و بخشنده ترین افراد آن شخصی است که - نسبت به ظلم دیگری با آن که توان انتقام دارد - گذشت نماید . صله رحم کننده ترین مردم و دید و بازدید کننده نسبت به خویشان ، آن کسی ست که صله رحم نماید با کسی که با او قطع رابطه کرده است .

(3)

قيلَ : مَا الْفَضْلُ؟ قالَ عَلَيْهِ السَّلامَ : مُلْكُ اللِّسانِ ، وَ بَذْلُ الاْحْسانِ ، قيلَ : فَمَا النَّقْصُ؟ قالَ : التَّكَلُّفُ لِما لا يُعنيکَ . (67)

ترجمه :

از حضرت سؤ ال شد کرامت و فضيلت در چيست ؟ در پاسخ فرمود : کنترل و در اختيار داشتن زبان و سخاوت داشتن ، سؤ ال شد نقص انسان در چيست ؟ فرمود : خود را وا داشتن بر آنچه که مفيد و سودمند نباشد .

(4)

قالَ علیه السّلام : النّاسُ عَبیدُالدُّنْیا ، وَالدّینُ لَعِبٌ عَلی أَلْسِنَتِهِمْ ، یَحُوطُونَهُ ما دارَتْ بِهِ مَعائِشَهُمْ ، فَإِ ذا مُحِصُّوا بِالْبَلا قَلَّ الدَّیّانُونَ . (68)

ترجمه :

فرمود : افراد جامعه بنده و تابع دنیا هستند و مذهب ، بازیچه زبانشان گردیده است و برای إ مرار معاش خود ، دین را محور قرار داده اند - و سنگ اسلام را به سینه می زنند - . پس اگر بلائی همانند خطر - مقام و ریاست ، جان ، مال ، فرزند و موقعیّت ، . . . - انسان را تهدید کند ، خواهی دید که دین داران واقعی کمیاب خواهند شد .

(5)

قالَ علیه السّلام : إ نَّ الْمُؤْمِنَ لایُسی ءُ وَلایَعْتَذِرُ ، وَالْمُنافِقُ کُلَّ یَوْمٍ یُسی ءُ وَیَعْتَذِرُ . (69)
ترجمه :
فرمود : همانا شخص مؤ من خلاف و کار زشت انجام نمی دهد و عذرخواهی هم نمی کند . ولی فرد منافق هر روز مرتکب خلاف و کارهای زشت می گردد و همیشه عذرخواهی می نماید .

(6)

قالَ علیه السّلام : إ عْمَلْ عَمَلَ رَجُلٍ یَعْلَمُ انّه ماءخُوذٌ بِالْاجْرامِ ، مُجْزیٍ بِالْإ حْسانِ . (70)
ترجمه :
فرمود : کارها و امور خود را همانند کسی تنظیم کن و انجام ده که می داند و مطمئن است که در صورت خلاف تحت تعقیب قرار می گیرد و مجازات خواهد شد . و در صورتی که کارهایش صحیح باشد پاداش خواهد گرفت .

(7)

قالَ علیه السّلام : عِبادَاللّهِ لاتَشْتَغِلُوا بِالدُّنْیا ، فَإ نَّ الْقَبْرَ بَیْتُ الْعَمَلِ ، فَاعْمَلُوا وَلاتَغْعُلُوا . (71)
ترجمه :
فرمود : ای بندگان خدا ، خود را مشغول و سرگرم دنیا - و تجمّلات آن - قرار ندهید که همانا قبر ، خانه ای است که تنها عمل - صالح - در آن مفید و نجات بخش می باشد ، پس مواظب باشید که غفلت نکنید .

(8)

قالَ علیه السّلام : لاتَقُولَنَّ فی اخیکَ الْمُؤ مِنِ إ ذا تَواری عَنْکَ إ لاّ مِثْلَ ماتُحِبُّ انْ یَقُولَ فیکَ إ ذا تَوارَیْتَ عَنْهُ . (72) ترجمه :
فرمود : سخنی - که ناراحت کننده باشد - پشت سر دوست و برادر خود مگو ، مگر آن که دوست داشته باشی که همان سخن پشت سر خودت گفته شود .

قالَ علیه السّلام : یا بُنَیَّ إ یّاکَ وَظُلْمَ مَنْ لایَجِدُ عَلَیْکَ ناصِرا إ لاّ اللّهَ . (73)
ترجمه :
فرمود : بپرهیز از ظلم و آزار رساندن نسبت به کسی که یاوری غیر از خداوند متعال نمی یابد .

قالَ علیه السّلام : إ نّی لاارى الْمَوْتَ إ لاّ سَعادَة ، وَلااَلْحَیاةَ مَعَ الظّالِمینَ إ لاّ بَرَما . (74)
ترجمه :
فرمود : به درستی که من از مرگ نمی هراسم و آن را جز سعادت نمی بینم . و همچنین زندگی با ستمگران و ظالمان را عار و ننگ می شناسم .

(11)

قالَ علیه السّلام : مَنْ لَبِسَ ثَوْبا یُشْهِرُهُ کَساهُ اللّهُ یَوْمَ الْقِیامَةِ ثَوْبا مِنَ النّارِ . (75)

ترجمه :

در احادیث امام حسن علیه السّلام هم آمده است . فرمود : هرکس لباس شهرت و انگشت نما بپوشد ، خداوند او را در روز قیامت لباسی از آتش خواهد پوشانید .

(12)

قالَ علیه السّلام : انَا قَتیلُ الْعَبَرَةِ(76) ، لایَذْکُرُنی مُؤْمِنٌ إ لاّ اِسْتَعْبَرَ . (77)
ترجمه :
فرمود : من کشته گریه ها و اشک ها هستم ، هیچ مؤ منی مرا یاد نمی کند مگر آن که عبرت گرفته و اشک هایش جاری خواهد شد .

قالَ علیه السّلام : لَوْ شَتَمَنی رَجُلٌ فی هذِهِ الاُذُنِ ، وَ اوْمی إ لی الْیُمْنی ، وَاعْتَذَرَ لی فی الْأُخْری لَقَبِلْتُ ذلِکَ مِنْهُ ، وَ ذلِکَ أنَّ امیرَ الْمُؤْمِنینَ عَلَیْهِالسّلام حَدَّثَنی انَّهُ سَمِعَ جَدّی رَسُولَ اللّهِ صلّی اللّه عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ یَقُولُ : لایَرِدُ الْحَوْضَ مَنْ لَمْ یَقْبَلِ الْعُذرَ مِنْ مُحِقٍّ اوْ مُبْطِلٍ . (78)

ترجمه :

فرمود : چنانچه با گوش خود بشنوم که شخصی مرا دشنام می دهد و سپس معذرت خواهی او را بفهمم ، از او می پذیرم و گذشت می نمایم ، چون که پدرم امیرالمؤ منین علیّ علیه السّلام از جدّم رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله روایت نمود : کسی که پوزش و عذرخواهی دیگران را نپذیرد ، بر حوض کوثر وارد نخواهد شد .

قیلَ لِلْحُسَیْنِ بن علیّ علیه السّلام : مَنْ اعْظَمُ النّاسِ قَدْرا؟ قالَ : مَنْ لَمْ یُبالِ الدُّنْیا فی یَدَیْ مَنْ کانَتْ . (79)
ترجمه :
از حضرت سؤ ال شد : با شخصیّت ترین افراد چه کسی است ؟در جواب فرمود : آن کسی است که اهمیّت ندهد که دنیا در دست چه کسی می باشد .

(15)

قالَ علیه السّلام : مَنْ عَبَدَاللّهَ حَقَّ عِبادَتِهِ ، آتاهُ اللّهُ فَوْقَ امانیهِ وَکِفایَتِهِ . (80)

ترجمه :

فرمود : هرکس خداوند متعال را با صداقت و خلوص ، عبادت و پرستش نماید؛ خدای متعال او را به بهترین آرزوهایش می رساند و امور زندگیش را تامین می نماید .

قالَ علیه السّلام: احْذَرُوا کَثْرَةَ الْحَلْفِ ، فِإ نَّهُ یَحْلِفُ الرَّجُلُ لِعَلَلٍ ارَبَعَ : إ مّا لِمَهانَةٍ یَجِدُها فی نَفْسِهِ ، تَحُثُّهُ عَلی الضَّراعَةِ إ لی تَصْدیقِ النّاسِ إ یّاهُ . وَ إ مّا لِعَیٍّ فی الْمَنْطِقِ ، فَیَتَّخِذُ الاْ یْمانَ حَشْوا وَصِلَةً لِکَلامِهِ . وَ إ مّا لِتُهْمَةٍ عَرَفَها مِنَ النّاسِ لَهُ ، فَیَری انَّهُمْ لایَقْبَلُونَ قَوْلَهُ إ لاّ بِالْیَمینِ . وَ إ مّا لاِ رْسالِهِ لِسانَهُ مِنْ غَیْرِ تَثْبیتٍ . (81)

فرمود : خود را از قسم و سوگند برهانید که همانا انسان به جهت یکی از چهار علّت سوگند یاد می کند : در خود احساس سستی و کمبود دارد ، به طوری که مردم به او بی اعتماد شده اند ، پس برای جلب توجّه مردم که او را تصدیق و تایید کنند ، سوگند می خورد . و یا آن که گفتارش معیوب و به دور از حقیقت است ، و می خواهد با سوگند ، سخن خود را تقویت و جبران کند . و یا در بین مردم متّهم است - به دروغ و بی اعتمادی - پس می خواهد با سوگند و قسم خوردن جبران ضعف نماید . و یا آن که سخنان و گفتارش متزلزل است - هر زمان به نوعی سخن می گوید - و زبانش به سوگند عادت کرده است .

قالَ علیه السّلام : إیُّما إ ثْنَیْنِ جَری بَیْنَهُما کَلامٌ ، فَطَلَبَ احَدُهُما رِضَی الاَّخَرِ ، کانَ سابِقَهُ إ لیَ الْجَنّةِ . (82)
ترجمه :
فرمود : چنانچه دو نفر با یکدیگر نزاع و اختلاف نمایند و یکی از آن دو نفر ، در صلح و آشتی پیشقدم شود ، همان شخص سبقت گیرنده ، جلوتر از دیگری به بهشت وارد می شود .

قالَ علیه السّلام : وَاعْلَمُوا إ نَّ حَوائِجَ النّاسِ إ لَیْکُمْ مِنْ نِعَمِ اللّه عَلَیْکُمْ ، فَلا تَمیلُوا النِّعَمَ فَتَحَوَّلَ نَقِما . (83)
ترجمه :
فرمود : توجّه داشته باشید که احتیاج و مراجعه مردم به شما از نعمت های الهی است ، پس نسبت به نعمت ها روی ، بر نگردانید؛ وگرنه به نقمت و بلا گرفتار خواهد شد .

قالَ علیه السّلام : یَابْنَ آدَم ، اُذْکُرْ مَصْرَعَکَ وَ مَضْجَعَکَ بَیْنَ یَدَی اللّهِ ، تَشْهَدُ جَوارِحُکَ عَلَیْکَ یَوْمَ تَزِلُّ فیهِ الْاقْدام . (84)

ترجمه :

فرمود : ای فرزند آدم ، بیاد آور لحظات مرگ و خواب گاه خود را در قبر ، همچنین بیاد آور که درپیشگاه خداوند قرار خواهی گرفت و اعضا و جوارحت بر علیه تو شهادت خواهند داد ، در آن روزی که قدم ها لرزان و لغزان می باشد .

قالَ علیه السّلام : مُجالَسَةُ اهْلِ الدِّناةِ شَرٌّ ، وَ مُجالَسَةُ اهْلِ الْفِسْقِ ریبَةٌ . (85)

ترجمه :

فرمود : همنشینی با اشخاص پست و رذل سبب شرّ خواهد گشت ، و همنشینی و مجالست با معصیت کاران موجب شکّ و بدبینی خواهد شد .

(21)

قالَ علیه السّلام : إ نَّ اللّهَ خَلَقَ الدُّنْیا لِلْبَلا ، وَ خَلَقَ اهْلَها لِلْفَناءِ . (86)
ترجمه :
فرمود : به درستی که خداوند متعال دنیا - و اموال آن - را برای آزمایش افراد آفریده است و همچنین موجودات دنیا را جهت فنا - و انتقال از این دنیا به جهانی دیگر - آفریده است .

قالَ علیه السّلام : لایَامَنُ یوم الْقِیامَةِ إ لاّ مَنْ قَدْ خافَ اللّهَ فی الدُّنْیا . (87)
ترجمه :
فرمود : کسی در روز قیامت از شدائد و احوال آن در امان نمی باشد ، مگر آن که در دنیا از خداوند متعال ترس داشته باشد - و اهل گناه و معصیت نگردد - .

قالَ علیه السّلام : لِکُلِّ داءٍ دَواءٌ ، وَ دَواءُ الذُّنُوبِ الا سْتِغْفارِ . (88)
ترجمه :
فرمود : برای هر غم و دردی درمان و دوائی است و جبران و درمان گناه ، طلب مغفرت و آمرزش از درگاه خداوند می باشد .

قالَ علیه السّلام : مَنْ قَرَءَ آیَةً مِنْ کِتابِ اللّه عَزَّ وَ جَلَّ فی صَلاتِهِ قائِما ، یُکْتَبُ لَهُ بِکُلِّ حَرْفٍ مِاءةُ حَسَنَة . (89)
ترجمه :
فرمود : هرکس آیه ای از قرآن را در نمازش تلاوت نماید ، خداوند متعال در مقابل هر حرفی از آن یکصد حسنه در نامه اعمالش ثبت می نماید .

قالَ علیه السّلام : سَبْعَةُ اشْیاءٍ لَمْ تُخْلَقْ فی رَحِمٍ :
فَاءوّلُها آدَمُ(علیه السّلام) ، ثُمَّ حَوّاء ، وَالْغُرابُ ، وَ کَبْشُ إ بْراهیم (علیه السّلام) ، وَناقَةُاللّهِ ، وَعَصا مُوسی (علیه السّلام) ، وَالطَّیْرُالَّذی خَلَقَهُ عیسیَ بْنُ مَرْیَم (علیهماالسّلام) . (90)
ترجمه :
ضمن جواب سؤ ال های پادشاه روم ، فرمود : آن هفت موجودی که بدون خلقت در رحم مادر ، آفریده شده اند ، عبارتند از : حضرت آدم علیه السّلام و همسرش حوّاء . و کلاغی که برای راهنمائی دفن هابیل آمد . و گوسفندی که برای قربانی ، به جای حضرت اسماعیل علیه السّلام آمد . و شتری که خداوند برای پیامبرش ، حضرت صالح فرستاد .
و عصای حضرت موسی علیه السّلام . و هفتمین موجود آن پرنده ای بود که توسّط حضرت عیسی علیه السّلام آفریده شد .

قالَ علیه السّلام : إ نَّ اَعْمالَ هذِهِ الاُمَّةِ ما مِنْ صَباحٍ إ لاّ و تُعْرَضُ عَلَی اللّهِ تَعالی . (91)
ترجمه :
فرمود : همانا - نامه کردار و - اعمال این امّت ، در هر صبحگاه بر خداوند متعال عرضه می گردد .

(27)

قالَ علیه السّلام : إجْتَنِبُواالْغِشْیانَ فی اللَّیْلَةِالَّتی تُریدُون فیها السَّفَرَ ، فإنَّ مَنْ فَعَلَ ذلِکَ ، ثُمَّ رُزِقَ وَلَدٌ کانَ جَوّالَةً . (92)
ترجمه :
فرمود : در آن شبی که قصد مسافرت دارید ، با همسر خود زناشوئی نکنید ، که چنانچه عمل زناشوئی انجام گردد و در آن زمان فرزندی منعقد شود ، بسیار متحرّک و افکارش مغشوش می باشد .

(28)

قالَ علیه السّلام : الرّکْنُ الْیَمانی بابٌ مِنْ ابْوابِ الْجَنَّةِ ، لَمْ یَمْنَعْهُ مُنْذُ فَتَحَهُ ، وَإِ نَّ ما بَیْنَ الرُّکْنَیْنِ - الا سْوَد وَالْیَمانی - مَلَکٌ یُدْعی هُجَیْرٌ ، یُؤَمِّنُ عَلی دُع االْمُؤْمِنینَ . (93)

ترجمه :

فرمود : رُکن یَمانیِ کعبه الهی ، دربی از درب های بهشت است و مابین رکن یمانی و حجرالا سود ملک و فرشته ای است که برای استجابت دعای مؤ منین آمّین می گوید .

(29)

قالَ علیه السّلام : إ نَّ الْغِنی وَالْعِزَّ خَرَجا یَجُولانِ ، فَلَقیا التَّوَکُلَّ فَاسْتَوْطَنا . (94)

ترجمه :

فرمود : عزّت و بی نیازی - هر دو - شتاب زده به دنبال پناهگاهی می دویدند ، چون به توکّل برخورد کردند ، آرامش پیدا نموده و آن را پناهگاه خود قرار دادند .

(30)

قالَ علیه السّلام : مَنْ نَفَّسَ کُرْبَةَ مُؤْمِنٍ ، فَرَّجَ اللّهُ عَنْهُ کَرْبَ الدُّنْیا والْآخِرَةِ . (95)

ترجمه :

فرمود : هرکس گره ای از مشکلات مؤ منی باز کند و مشکلش را برطرف نماید ، خداوند متعال مشکلات دنیا و آخرت او را اصلاح می نماید .

قالَ علیه السّلام : مَنْ والانا فَلِجَدّی صلّی اللّه علیه و آله والی ، وَمَنْ عادانا فَلِجَدّی صلّی اللّه علیه و آله عادی . (96)
ترجمه :
فرمود : هر که ما را دوست بدارد و پیرو ما باشد ، پس دوستی و محبّتش به جهت جدّم رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله می باشد . و هرکس با ما دشمن و کینه توز باشد ، پس دشمنی و مخالفت او به جهت جدّم رسول خدا خواهد بود .

(32)

قالَ علیه السّلام : یَابْنَ آدَمَ ، اذْکُرْ مَصارِعَ آبائِکَ وَ أبْنائِکَ ، کَیْفَ کانُوا ، وَ حَیْثُ حَلُّوُا ، وَ کَأنَّکَ عَنْ قَلیلٍ قَدْ حَلَلْتَ مَحَلَّهُمْ . (97)

ترجمه :

فرمود : ای فرزند آدم ، بیاد آور آن لحظاتی را که پدران و فرزندان - و دوستان - تو چگونه در چنگال مرگ قرار گرفتند ، آن ها در چه وضعیّت و موقعیّتی بودند و سرانجام به کجا منتهی شدند و کجا رفتند . و بیندیش که تو نیز همانند آن ها به ایشان خواهی پیوست - پس مواظب اعمال و رفتار خود باش - .

(33)

قالَ علیه السّلام : یَاابْنَ آدَمَ ، إ نَّما أنْتَ أیّامٌ ، کُلَّما مَضی یَوْمٌ ذَهَبَ بَعْضُکَ . (98)

ترجمه :

فرمود : ای فرزند آدم ، بدرستی که تو مجموعه ای از زمان ها و روزگار هستی ، هر آنچه از آن بگذرد ، زمانی از تو فانی و سپری گشته است - بنابراین لحظات عمرت را غنیمت شمار که جبران ناپذیر است - .

(34)

قالَ علیه السّلام : مَنْ حاوَلَ أ مْراً بِمَعْصِیَةِ اللّهِ کانَ أ فْوَتُ لِما یَرْجُو وَ أ سْرَعُ لِمَجیی ءِ ما یَحْذَرُ . (99)
ترجمه :
فرمود : هرکس از روی نافرمانی و معصیتِ خداوند ، کاری را انجام دهد ، آنچه را آرزو دارد سریع تر از دست می دهد و به آنچه هراسناک و بیمناک می باشد مبتلا می گردد .

(35)

قالَ علیه السّلام : الْبُکأ مِنْ خَشْیَةِاللّه نَجاتٌ مِنَ النّارِ وَ قالَ : بُکاءُالْعُیُونِ ، وَ خَشْیَةُالْقُلُوبِ مِنْ رَحْمَةِاللّهِ . (100)
ترجمه :
فرمود : گریان بودن به جهت ترس از - عذاب - خداوند ، سبب نجات از آتش دوزخ خواهد بود؛ و فرمود : گریان بودن چشم و خشیت داشتن دل ها یکی از نشانه های رحمت الهی - برای بنده - است .

قالَ علیه السّلام : لایَکْمِلُ الْعَقْلُ إ لاّ بِاتّباعِ الْحَقِّ . (101)
ترجمه :
فرمود : بینش و عقل و درک انسان تکمیل نمی گردد مگر آن که - اهل حقّ و صداقت باشد و - از حقایق ، تبعیّت و پیروی کند .

(37)

قالَ علیه السّلام : اهْلَکَ النّاسَ إ ثْنانِ : خَوْفُ الْفَقْرِ ، وَ طَلَبُ الْفَخْرِ . (102)

ترجمه :

فرمود : دو چیز مردم را هلاک و بیچاره گردانده است : یکی ترس از این که مبادا در آینده فقیر و نیازمند دیگران گردند . و دیگری فخر کردن - در مسائل مختلف - و مباهات بر دیگران است .

قالَ علیه السّلام : مَنْ عَرَفَ حَقَّ ابَوَیْهِ الاْ فْضَلَیْنِ مُحَمَّدٍ وَ عَلیٍّ ، وَ اطاعَهُما ، قیلَ لَهُ : تَبَحْبَحْ فی ایِّ الْجِنانِ شِئْتَ . (103)
ترجمه :
فرمود : هر شخصی که حقّ والدینش محمّد صلّی اللّه علیه و آله ، و علیّ علیه السّلام را که با شرافت و با فضیلت ترین انسان ها هستند ، بشناسد و - در تمام امور زندگی - از ایشان تبعیّت و اطاعت کند؛ در قیامت به او خطاب می شود : هر قسمتی از بهشت را که خواستار باشی ، می توانی انتخاب کنی و در آن وارد شوی .

(39)

قالَ علیه السّلام : مَنْ طَلَبَ رِضَی اللّهِ بِسَخَطِ النّاسِ کَفاهُ اللّه اُمُورَ النّاسِ ، وَ مَنْ طَلَبَ رِضَی النّاسِ بِسَخَطِاللّهِ وَ کَلَّهُ اللّهُ إ لَی النّاسِ . (104)
ترجمه :
فرمود : هرکس رضایت و خوشنودی خداوند را - در امور زندگی - طلب نماید گرچه همه افراد از او رنجیده شوند ، خداوند مهمّات و مشکلات او را کفایت خواهد نمود . و کسی که رضایت و خوشنودی مردم را طالب گردد گرچه مورد خشم و غضب پروردگار باشد ، خداوند امور این شخص را به مردم واگذار می کند .

قالَ علیه السّلام : إ نَّ شیعَتَنا مَنْ سَلِمَتْ قُلُوبُهُمْ مِنْ کُلِّ غِشٍّ وَ غِلٍّ وَ دَغَل (105) .

ترجمه :

فرمود : شیعیان و پیروان ما - اهل بیت رسالت - آن کسانی هستند که افکار و درون آن ها از هر گونه حیله و نیرنگ و عوام فریبی سلامت و تهی باشد .

پاورقی ها

1- فهرست نام و مشخّصات بعضی از کتابهایی که مورد استفاده این مجموعه قرار گرفته است ، در آخرین قسمت جلد دوّم همین مجموعه نفیسه موجود می باشد .
2-مطابق با بیستم دی ماه ، سال چهارم شمسی .
3-برخلاف اعیان الشّیعة که اظهار داشته : امام حسن مجتبی علیه السّلام شش ماهه به دنیا آمده ؛ و امام حسین علیه السّلام طبق روال عادی مدّت حمل را گذرانده است .
4-نام حضرت به عنوان حسین ، شهید ، به رمز حروف ابجد : 128 ، 319 می باشد .
5-مطابق با نهم فروردین ماه ، سال چهل و نه شمسی .
6-مطابق با بیست و یکم مهرماه ، سال پنجاه و نه شمسی .
7-بحارالا نوار ج 97 ، ص 87 .
جهت تدوین و تنظیم خلاصه حالات حضرت کتابهای ذیل مورد استفاده قرار گرفته است :
اصول کافی : ج 1 ، مستدرک الوسائل ، اعیان الشّیعة : ج 1 ، مناقب ابن شهرآشوب : ج 2 ، بحارالا نوار : ج 43 و44 ، کشف الغمّة : ج 1 ، عیون معجزات شیخ حسین عبدالوهاب ، دلائل الا مامة ، تاریخ اهل بیت ، مجموعه نفیسه ، تذکرة الخواصّ ، النصول المهمّة ، ینابیع المودّة ، حلیة الابرار : ج 3 ، جامع المقال طریحی : ص 187 و . .
8- اشعار : از شاعر محترم آقای ذاکر .
9- اعیان الشّیعة : ج 1 ، ص 562 - 510 ، بحارالا نوار : ، ج 43 ، ص 240 و 243 .
10-بحارالا نوار : ج 43 نسبت به نام فُطرس با اختلاف نقل کرده است ، در ص 248 دردائیل و در ص 259 صلصائیل و در ص 243 فطرس می باشد ، ضمنا مرحوم شیخ صدوق در کتاب إ کمال الدّین : ص 282 ، ح 36 داستان را به طور مشروح بیان نموده ، و مدینة المعاجز : ج 7 ، ص 432 ، ح 954 همین داستان را به طور مفصّل از چند کتاب دیگر نقل کرده است .
11- بحارالا نوار : ج 43 ، ص 271 و 281 .
12-منتخب طریحی : ص 123 ، بحارالا نوار : ج 43 ، ص 312 .
13-بحارالا نوار : ج 44 ، ص 191 ، حیاة الا مام الحسین علیه السّلام : ص 125 .
14-محجّة البیضاء : ج 4 ، ص 228 .
15-بحارالا نوار : ج 44 ، ص 196 ، به نقل از جامع الا خبار .

16-حلية الا برار : ج 2 ، ص 123 ، ج 6 ، فضائل شاذان بن جبرئيل قمّى : ص 83 .
17-حياة الا مام الحسين عليه السّلام : ج 1 ، ص 124 ، بحارالا نوار : ج 44 ، ص 195 ، حلية الا برار : ج 3 ، ص 183 ، ج 4 .
18-محجّة البيضاء : ج 4 ، ص 227 ، بحار : ج 81 ، ص 298 ، احتجاج طبرسى : ج 2 ، ص 19 .
19-احتجاج طبرسى : ج 2 ، ص 23 ، بحارالا نوار : ج 44 ، ص 204 .
20-عدّه اى از مؤ رّخين ، محلّ تجمّع را صحراى منى و عرفات گفته اند .
21-بحارالا نوار : ج 33 ، ص 173 - 185 ، ح 456 ، كتاب سُليم بن قيس : ص 199 ، احتجاج طبرسى : ج 1 ، ص 192 . حديث بسيار طولانى است ، كه در ترجمه به مواردى از آن اشاره و اكتفا شده است .
22-تهذيب الا حكام : ج 5 ، ص 470 ، ح 293 ، مناقب ابن شهرآشوب : ج 4 ، ص 51 ، بحارالا نوار : ج 44 ، ص 183 ، ج 10 .
23-الخرائج والجرائح : ج 1 ، ص 246 ، الثّاقب فى المناقب : ص 342 ، ح 266 ، بحار : ج 44 ، ص 181 ، ح 5 ، مدينة المعاجز : ج 3 ، ص 455 ، ح 975 ، اثبات الهداة : ج 2 ، ص 587 ، ح 62 .
24-بحارالا نوار : ج 44 ، ص 189 .
25-حياة الا مام الحسين عليه السّلام : ج 1 ، ص 128 ، بحارالا نوار : ج 44 ، ص 189 .
26-بحارالا نوار : ج 44 ، ص 210 ، مناقب آل ابى طالب : ج 4 ، ص 81 .
27-بحارالا نوار : ج 76 ، ص 15 ، ح 2 ، چاپ بيروت ، و ج 73 ، چاپ ايران .
28-عيون الا خبار : ج 2 ، ص 43 ، ح 154 ، بحارالا نوار : ج 66 ص 433 ، و ج 80 ، ص 186 ، وسائل الشيعه : ج 1 ، ص 254 . ضمنا همين داستان را به بعضى ديگر از معصومين عليهم السّلام نسبت داده اند؛ و در كتابهاى مختلفى وارد شده است .
29-مناقب ابن شهرآشوب : ج 4 ، ص 52 ، بحارالا نوار : ج 44 ، ص 184 ، ضمن حديث 11 .
30-بحار الا نوار : ج 44 ، ص 191 ، مناقب آل ابى طالب : ج 3 ، ص 66 ، حلية الا برار : ج 3 ، ص 183 ، ح 4
31-حياة الامام الحسين عليه السّلام : ج 1 ، ص 300 .
32-چون صدقه بر ذرارى رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله حرام است .
33-بحارالا نوار : ج 44 ، ص 191 ، عوالم : ج 17 ، ص 65 .
34-بحارالانوار : ج 44 ، ص 145 .
35-بحارالا نوار : ج 36 ، ص 77 ، نورالثّقلين : ج 3 ، ص 164 .
36-بحارالا نوار : ج 44 ، ص 183 ، مناقب ابن شهرآشوب : ج 4 ، ص 51 ،

س 6 .
37-نورالثّقلين : ج 4 ، ص 304 ، حلية الا برار : ج 3 ، ص 125 ، ح 13 .
38-وسائل الشّيعه : ج 2 ، ص 770 ، ح 3040 ، كافى : ج 3 ، ص 189 ، ح 2 ، جامع الا حاديث : ج 3 ، ص 326 ، بحارالا نوار : ج 44 ، ص 202 ، ح 20 .
39-بحارالا نوار : ج 26 ، ص 326 .
40-بحارالا نوار : ج 36 ، ص 384 .
41-بحالا نوار : ج 44 ، ص 187 ، ح 16 ، به نقل از عيون المعجزات شيخ حسين عبدالوهّاب ، منسوب به سيّد مرتضى .
42-بحارالا نوار : ج 44 ، ص 184 ، مناقب ابن شهرآشوب : ج 4 ، ص 51 ، س 24 .
43-بحارالا نوار : ج 44 ، ص 180 ، به نقل از كتاب خرايج مرحوم راوندى .
44-بحارالا نوار : ج 44 ، ص 184 ، به نقل از دلائل الامامة طبرى .
45-بحارالا نوار : ج 44 ، ص 182 ، ح 6 ، به نقل از خرائج راوندى .
46-بحارالا نوار : ص 44 ، ص 180 ، دعوات راوندى : ص 65 ، ح 163 ، رجال كشّى : ص 115 ح 183 ، مدينة المعاجز : ج 1 ، ص 457 ، ح 976 .
47-مناقب ابن شهرآشوب : ج 4 ، ص 38 ، بحارالا نوار : 44 ، ص 207 ، ح 4 ، و در ص 119 ، ح 13 ، همين جريان را به امام حسن مجتبى عليه السّلام نسبت داده است .
48-بحارالا نوار : ج 25 ، ص 187 ، اين داستان در بسيارى از كتابهاى تاريخى و روائى آمده است .
49-تحف العقول : ص 176 ، بحارالانوار ، ج 78 ، ص 119 .
50-بحارالانوار : ج 44 ، ص 190 ، به نقل از مناقب ابن شهرآشوب .
51-بحارالا نوار : ج 18 ، ص 120 .
52-مختصربصائرالدّرجات : ص 37 - 38 و ص 50 - 51 .
53-حديقة الشّيعة : ج 2 ، ص 150 .
54-المفيد فى ذكرى السبطالشّهيد : ص 66 .
55-مقتل خوارزمى : ج 1 ، ص 237 ، تاريخ طبرى : ج 4 ، ص 309 .
56-بحارالا نوار : ج 44 ، ص 388 ، خصائص الحسينيّه : ص 184 ، مقتل خوارزمى : ج 1 ، ص 254 ، حلية الابرار : ج 3 ، ص 184 ، ح 4 ، مناقب ابن شهرآشوب : ج 4 ، ص 55 ، س 4 .
57-تلخيص از : مقتل خوارزمى : ج 2 ، ص 33 ، تاريخ طبرى : ج 4 ، ص 344 ، مشيرالاحزان : ص 72 ، بحارالانوار : ج 45 ، ص 5747 .
58-اشعار از شاعر محترم ژوليده .
59-المفيد : ص 95 ، تاريخ طبرى : ج 4 ، ص 334 ، مقتل خوارزمى : ج 1 ، ص 17 .

60-حیاة الامام الحسین علیه السّلام : ج 2 ، ص 116 .
61-بحارالا نوار : ج 44 ، ص 383 ، مقتل خوارزمی : ج 1 ، ص 239 .
62-بحارالانوار : ج 44 ، ص 189 .
63-الحکم الزاهرة : ج 1 ، ص 127 .
64-اشعار از شاعر محترم آقای فؤ اد کرمانی .
65-تحف عقول : ص 177 ، بحارالا نوار : ج 75 ، ص 117 ، ح 5 .
66-نهج الشّهادة : ص 39 ، بحارالا نوار : ج 75 ، ص 121 ، ح 4 .
67-مستدرک الوسائل : ج 9 ، ص 24 ، ح 10099 به نقل از مجموعه شهید .
68-محجّة البیضاء : ج 4 ، ص 228 ، بحارالا نوار : ج 75 ، ص 116 ، ح 2 .
69-تحف العقول : ص 179 ، بحارالا نوار : ج 75 ، ص 119 ، ح 2 .
70-بحارالا نوار : ج 2 ، ص 130 ، ح 15 و ج 75 ، ص 127 ، ح 10 .
71-نهج الشّهادة : ص 47 .
72-بحالا نوار : ج 75 ، ص 127 ، ح 10 .
73-وسائل الشّیعة : ج 11 ، ص 339 ، بحارالا نوار : ج 46 ، ص 153 ، ح 16 .
74-بحار الا نوار : ج 44 ، ص 192 ، ضمن ح 4 ، و ص 381 ، ضمن ح 2 .
75-وسائل الشّیعة : ج 5 ، ص 25 ، کافی : ج 6 ، ص 445 ، ح 4 .
76-عِبْرَة به معنای اعتبار و عبرت گرفتن است .
عَبْرَة به معنای گریان و جریان اشگ می باشد . مجمع البحرین : ج 1 ، ص 111 ، (عبر) .
77-امالی شیخ صدوق : ص 118 ، بحارالا نوار : ج 44 ، ص 284 ، ح 19 .
78-إ حقاق الحقّ : ج 11 ، ص 431 .
79-تنبیه الخواطر ، معروف به مجموعة ورّام : ص 348 ، س 11 .
80-تنبیه الخواطر : ص 427 ، س 14 ، بحارالا نوار : ج 68 ، ص 183 ، ح 44 .
81-تنبیه الخواطر ، معروف به مجموعة ورّام : ص 429 ، س 6 .
82-محجّة البیضاء : ج 4 ، ص 228 .
83-نهج الشّهادة : ص 38 .
84-نهج لشّهادة : ص 59 .
85-نهج الشّهادة : ص 47 ، بحارالا نوار : ج 78 ، ص 122 ، ح 5 .
86-نهج الشّهادة : ص 196
87-بلاغة الحسین علیه السّلام : ص 285 ، بحار الا نوار : ج 44 ، ص 192 ، ح 5 .
88-وسائل الشّیعة : ج 16 ، ص 65 ، ح 20993 ، کافی : ج 2 ، ص 439 ، ح 8 .

89-اصول كافى : ج 2 ، ص 611 ، بحارالا نوار : ج 89 ، ص 200 ، ح 17 .
90-تحف العقول : ص 174 ، و بحارالا نوار : ج 10 ، ص 137 ، ح 4 .
91-بحارالا نوار : ج 70 ، ص 353 ، ح 54 ، به نقل از عيون الا خبارالرّضا عليه السّلام .
92-وسائل الشّيعة : ح 20 ، ج 3 ، ص 243 ، بحارالا نوار : ج 100 ، ص 292 ، ح 39 .
93-مستدرک الوسائل : ج 9 ، ص 391 ، ج 1 ، بحارالا نوار : ج 69 ، ص 354 ، ح 11 .
94-مستدرک الوسائل : ج 11 ، ص 218 ، ح 15 ، بحارالا نوار : ج 75 ، ص 257 ، ح 108 .
95-مستدرک الوسائل : ج 12 ، ص 416 ، ح 13 ، بحارالا نوار : ج 75 ، ص 121 ، ح 4 .
96-ينابيع المودّة : ج 2 ، ص 37 ، ح 58 .
97-نهج الشّهادة : ص 60 .
98-نهج الشّهادة : ص 346 .
99-اصول كافى : ج 2 ، ص 373 ، ح 3 ، بحارالا نوار : ج 75 ، ص 120 ، س 6 ، وسائل الشّيعة :ج 16 ، ص 153 ، ح 3 .
100-نهج الشّهادة : ص 370 ، مستدرک الوسائل : ج 11 ، ص 245 ، ح 12881 .
101-نهج الشّهادة : ص 356 ، بحارالا نوار : ج 75 ، ص 127 ، ح 11 .
102-بحارالا نوار : ج 75 ، ص 54 ، ح 96 .
103-نهج الشّهادة : ص 293 ، تفسيرالامام العسكرى عليه السّلام : ص 330 ، بحار : ج 23 ، ص 260 ، ح 8 .
104-امالى شيخ صدوق : ص 167 ، مستدرک الوسائل : ج 12 ، ص 209 ، ح 13902 .
105-تفسيرالا مام العسكرى عليه السّلام : ص 309 ، ح 154 ، بحارالا نوار : ج 65 ، ص 156 ، ح 11 .

11- نامه ها و ملاقاتهای امام حسین (ع)

مقدمه ناشر

نـهـضـت حسین (ع) , نهضتی است جاودانه که همواره در طول تاریخ اسلام , عامل ایجادحرکت ها ونـهضت ها وانقلابها علیه ظالمان وستمگران وطواغیت دوران بوده است بی گمان انقلاب مقدس اسـلامـی ایـران نـیـز, نـشـات گـرفته از این حرکت انسانساز وپایداراست که مردم رنج کشیده مـسـلـمـان رابـه خـروش وحـرکت بی وقفه علیه رژیم منحوس شاهنشاهی واداشت واین قدرت اهریمنی را با آن همه پشتوانه های شیطانی به سقوط ونابودی کشاند . نـهـضت مقدس امام حسین (ع) برای همگان وتمام نسل ها وعصرها باید آموزنده , سازنده ومحرک بـاقـی بـمـانـد واز ایـن مـشـعـل فروزان الهی , ملت ها پیوسته فروغ گیرند ودر زندگی عملی خودشعارهای جاودانه اش را به کار بندند ندای بلند ((هیهات منا الذله)) امام حسین سلام اللّه علیه بـایـد بـرای تـمام مؤمنین الگو وسرمشق باشد واین شعار آمیخته با شعور انقلابی , زمینه مبارزه با اسـتـکـبـار جهانی را درامت اسلامی بیافریند نه تنها این شعار که تمام شعارهای عاشورای حسین آمـوزنـده وحـرکـت آفـرین است پس می بایست این شعارهارا از لابلای گفته ها, ملاقات ها, نامه ها وگـفـتگوهای امام (ع) استخراج ودر دسترس عموم قرار داد که به فضل الهی , این مطالب ارزنده هـمراه با توضیحات لازم ومطالب گوناگون دیگر, که هریک در حد خود,مفید وقابل تقدیراست در کتاب حاضر گردآوری شده وتقدیم خوانندگان عزیز می گردد . ایـن کـتـاب مـجـمـوعـه ای از سـخـنـرانـیـهای خطیب توانا حضرت حجة الاسلام والمسلمین آقـای نظری است که توسط حجة الاسلام آقای عالمی , مطالب آن جمع آوری ومصادرش از کتابها ومنابع اسلامی , ثبت وضبط گردیده وبا تغییرات واضافاتی به صورت کنونی در آمده است . کتاب مزبور حاوی سه بخش است : . 1 ـ نامه های امام حسین (ع) . 2 ـ ملاقاتها ودیدارهای امام حسین (ع) . 3 ـ پاسخهای امام (ع) به افراد . امـیـداسـت نـشـر ایـن مجموعه ارزشمند توسط بنیاد معارف اسلامی که پیوسته در نشر وتبلیغ واحـیـای آثـار عـتـرت طـاهره علیهم السلام , پیشگام وپیش قدم بوده است , مورد پذیرش درگاه حـضـرت احـدیـت وتـوجه سیدالشهدا (ع) وقبولی محبین وعلاقمندان به خاندان رسالت ونبوت علیهم افضل صلوات اللّه ,قرار گیرد . بنیاد معارف اسلامی قم .

بسم اللّه الرحمن الرحیم .
قال الصادق (ع) : . ((خیر الناس من بعدنا من ذاکر بامرنا ودعا الی ذکرنا)) ((1)) . از دیـر زمـان خـطـابه وبیان یکی از وسائل وابزار مهم تبلیغ وترویج بشمار می رفته است اگر چه ابزارتبلیغ وترویج در انحصار نطق وخطابه نیست بلکه قلم وکتابت نیز در جای خود همین نقش را ایفا مینمایدولکن بدون تردید خطابه وبیان در زمینه تاثیر در نفوس وجانها وبیداری انسانها نقش بـسـزائی داشـتـه وجـایگاه اول را داراست خطابه دارای اقسامی است ممکن است خطابه , حماسی وجـنـگـی بـاشـدوممکن است سیاسی ویا قضائی ایراد گردد که هدف از آن آشنا نمودن مردم به حـقـوق سـیـاسی ویا اجتماعی میباشد وگاهی خطابه بمنظور تحریک وبیدار کردن شعور دینی واخـلاقـی ووجـدانـی انـسـانهااست که مقصوددر این جا همین است که خطیب با سخن وبیانش آگاهی دینی واخلاقی مردم را ارتقا دهد وعواطف واحساسات مردم را درجهت خیر وصلاح آنها بر اسـاس بـینش وآگاهی از دین ومذهب بر انگیزاند از آغازپیدایش اسلام , پیامبر خود عهده دار این مـسـئولیت بود هنگامیکه آیه مبارکه (فاصدع بما تؤمر واعرض عن المشرکین) ((2)) نازل گردید رسـول خـدا بجهت اظهار ماموریت خود بیرون آمد ودر کنار حجر ایستادوفرمود : ((معاشر العرب ادعوکم الی شهادة ان لا اله الا اللّه وانی رسول اللّه وآمرکم بخلع الانداد والاصنام فاجیبونی)) ((3)) . خـطـبـه هـای رسـول خـدا در احـد وتـبـوک وحـجة الوداع وروز عید اضحی وغدیر خم گویای این حقیقت است پس از رسول خدا (ص) امام امیرالمؤمنین سلام اللّه علیه که خود میفرمود : ((وانا لامـرا الـکلام وفینا تنشبت عروقه وعلینا تهدلت غصونه)) ((4)) امیر سخن مائیم ریشه های سخن یعنی معانی ومطالب در زمین وجود ما رشد کرده وشاخه های سخن بر سرما سایه افکنده است . او که سخنش فوق کلام بشراست وسخنان فصیح وبلیغ او حاکی از این واقعیت است , خطب فراوان اورا مـردم مـی شـنـیـدنـد وحـفـظ مـیـکردند تا جائیکه مسعودی نقل کرده آنچه از خطبه های امـیـرالـمـؤمـنین مردم حفظ کرده اند چهارصد وهشتاد وچند خطبه است که آنهارا بالبداهه ایراد نموده است ((5)) . وگـاهـی یـارانـش را امـر میفرمود که خطبه بخوانند صعصعه بن صوحان خطیبی بزرگوار بود امـام صـادق (ع) درباره او میفرمود : در میان اصحاب علی (ع) بجز صعصعه واصحاب او کسی امام عـلـی رانـشناخت ((6)) صعصعه وبرادرش سیحان بن صوحان هر دو خطیب از قبیله عبدالقیس بـودنـد ((7)) زنان

نیز درمواقع ضروری ولازم با نطق های آتشین به ایراد سخن می پرداختند ودر جنگ ها ومواقع ضروری با بیان وخطابه عواطف واحساسات را تحریک کرده وآنان را به دفاع از حق دعـوت مـیکردند در صفین خطابه های حماسی سوده همدانیه وزرقا دختر عدی بن قیس ودیگر زنان خطیبه ماثور ومشهوراست ((8)) . نمونه بارز آن خطبه ها, خطبه ای تاریخی ومعجزه آسای صدیقه کبری فاطمه زهرا (س) است . خـطـبـه های عقیله بنی هاشم زینب کبری در کوفه وشام آنچنان مردم را تحت تاثیر قرار داد که بـااسـتـماع آن می گریستند وهمچنین خطب علی بن الحسین (ع) خصوصا خطبه آنحضرت در مسجد دمشق که با ایراد آن فریاد گریه وزاری مردم برخاست ((9)) . از امـام مـجـتـبـی (ع) نیز خطبه هائی نقل شده است که حاکی از قدرت بیان ونیرومندی آن امام صابرومظلوم است که برخی از آنهارا مسعودی نقل کرده است ((10)) . سـالار شـهـیـدان امـام حـسین (ع) با خطبه های حماسی وآتشین خود در کربلا حجت را بر مردم تـمـام کرد وضمن معرفی خود, دشمن وخصم را محکوم واراده وعزم خودرا در جهت دفاع از حق وایـستادگی دربرابر باطل وایثار وفداکاری بیان کرد وفرمود : ((الا وان الدعی ابن الدعی قد رکز بین اثنتین بین السلة والذلة وهیهات منا الذلة)) . امـام (ع) نـه تـنـهـا با ایراد خطبه وسخنرانی که در روز عاشورا خود به انجام این مسئولیت اقدام نمودبلکه بعضی از یاران واصحابش مثل حبیب بن مظاهر وزهیر بن قین وحنظله بن اسعد نیز به ایراد خطبه پرداختند وبا همین سخنان امام (ع) بود که فرمانده سپاه کوفه ((حر بن یزید ریاحی)) تحت تاثیر شدید قرارگرفت ونادم گردید وبه سپاه امام پیوست وبشهادت رسید . مـجـمـوعـه حـاضـر کـه از نـظـر خـوانـنـدگان میگذرد حاصل تلاش وکوشش برادر بزرگوار حـضـرت حـجـة الاسـلام جـنـاب آقـای عالمی دامغانی است که این جانب در محرم 1413 قمری بمناسبت ایام , بحثهائی راتحت عنوان ملاقاتها ونامه های امام حسین (ع) در چندین مجلس مطرح نـمـودم که ایشان در این رابطه تتبع لازم وسعی وافررا مبذول داشته وضمن جمع آوری وتکمیل ملاقات ها ونامه های آنحضرت , منابع وماخذآنهارا نیز تهیه واضافه نموده اند که با سپاس وقدردانی از زحمات وتلاش نسبت باین مجموعه , موفقیت ایشان را از درگاه ایزد منان مسئلت دارم . بـرای آشـنـائی بـا تـنـظـیـم وتـرتـیب مطالب مندرج در این نوشتار اشاره ای کوتاه به محتویات آن لازم است : . 1 ـ نـامـه هـای امـام (ع) کـه بـرخـی از آنـها از جهت زمان تقدم دارد در ابتدا عنوان گردیده که تعدادی از آنها مربوط به دوران حیات امام مجتبی سلام اللّه علیه وبعضی در زمان امامت آنحضرت , ودر قـسـمت سوم نامه های مربوط به نهضت کربلا وقیام عاشوراست که در 19 مجلس جمع آوری شده است .

2 ـ مـلاقـاتـهـا از زمان انتشار خبر مرگ معاوية بن ابى سفيان كه در ماه رجب سنه 60 رخ داده تا روزدهـم محرم سال 61 يعنى روز عاشورا مى باشد كه حاوى مطالبى مهم وقابل توجه است كه در طى 30 مجلس تنظيم شده است . 3 ـ در بـخش سوم اين مجموعه , پاسخ هاى آنحضرت به سؤالات افراد به اضافه بعضى مطالب ديگر كه در طى 7 مجلس بيان شده است . 4 ـ در پايان هر مجلس بذكر مصيبت بتناسب آن مجلس حتى الامكان پرداخته شده است . در پـايـان از مـؤسـسه محترم بنياد معارف اسلامى كه عهده دار چاپ ونشر اين مجموعه شده اند ودرايـن جـهت سعى لازم را مبذول داشته اند وبراى تسريع در چاپ ونشر آن اقدام نموده اند تشكر وقدردانى وتوفيقات روز افزون تمام آن برادران را از خداى بزرگ خواهانم والسلام عليكم ورحمة اللّه وبركاته . قم ـ على نظرى منفرد .

نامه امام حسین (ع) به برادرش امـام حسن (ع) . ((انت اعلم منی بان خیر المال ما وقی العرض)) ((11)) .
امـام حـسـن (ع) بـه برادرش فرمود : ((چرا این قدر به شعرا صله زیاد می دهی)) ,حضرت در پاسخ فرمود : ((تو بهتر از من می دانی که بهترین مصرف مال جایی است که آبروی انسان را حفظ کند)) . اسـلام بـا شـعـر خـوب , مـخـالفتی ندارد بلکه تعریف وحمایت هم کرده است ,چنانچه ((قیس بن عـاصـم)) مـواعظ پیامبر (ص) را در قالب شعر ریخت ((12)) وچه بسا اثرشعر در افراد بیشتر از نثر باشد که در تاریخ نمونه هایی از آن ذکر شده است : . اشعار ابو العتاهیه وهارون الرشید . ((اصـمعی)) می گوید : روزی بر ((هارون الرشید)) وارد شدم که مشغول خواندن ورقه ای بود, در حالی که اشک چشمش بر گونه هایش جاری بود, مدتی صبر کردم تاآرام گرفت , آنگاه متوجه من شد وآن ورقه را جلو من انداخت وگفت : ((این عاقبت دنیااست)) : . ((اصـمـعـی)) مـی گـوید : وقتی به ورقه نگاه کردم تا ببینم چه چیزی نوشته که موجب ناراحتی هارون شده , دیدم با خط زیبایی , اشعار ابو العتاهیه (اسماعیل بن قاسم) نوشته شده : . این الملوک واین غیرهم ـــــ صاروا مصیرا انت صائره . یا مؤثر الدنیا بلذته ـــــ والمستعد لمن یفاخره . نل ما بدالک ان تنال ـــــ من الدنیا فان الموت آخره ((13)) . ((کجا رفتند پادشاهان وغیر آنان ؟
آنان به راهی رفتند که تو خواهی رفت)) . ای کسی که لذات دنیارا برای خودت برگزیدی وخودرا آماده کرده ایی که به هرکسی فخر کنی)) . ((هر مقدار که از دنیا استفاده کنی , پس بدان که پایان آن مرگ است)) .
هارون الرشید گفت : ((گویا مخاطب این اشعار فقط من هستم)) که بعد از این جریان , دیگر عمر هارون چندان وفا نکرد وجان باخت . شعرا و صله . از قـدیـم رسـم بر این بوده که شعرا وقتی شخصیتی را مدح می کردند, ممدوح ,چیزی را به عنوان ((حق الزحمه)) به او می داد که این را ((صله)) می گفتند واین بستگی به شعر وممدوح داشت که شـعـر در چه سطحی وممدوح نیز از چه روحیه ای بر خورداربا‌شد, گاهی ممدوح , مانند ((منصور عـباسی)) بود که با انواع حیله ها, شعرارا از صله ,محروم می کرد, چون از حافظه ای قوی برخوردار بـود, به نحوی که اگر شعری را فقطیک بار می شنید آن را حفظ می شد ودر کنارش , جاریه ای هم بود که با دوبار شنیدن ,شعررا حفظ می کرد . لذا ((منصور)) به شعرا گفته بود در صورتی صله می گیرند که شعرشان تازه وجدید باشد,

آن هم بـه وزن کاغذ یا پوستی که شعررا روی آن نوشته اند, برای همین ,شعرا با چه زحمتی ,شعری را انشا مـی کـردند ودر حضور منصور که می خواندند, درهمان بار اول آن را حفظ می شد ومی گفت : این کـه شـعر تازه ای نبود, چون من می خوانم تا بدانی که من هم این را حفظ هستم , بعد از خواندن او, جـاریه هم حفظمی شد ومی گفت اگر باور نداری ببین که این بانو هم این شعررا در حفظ دارد, لذا ازصله خبری نبود وشعرا باسر افکندگی , مجلس را ترک می کردند . منصور واصمعی . ((اصـمـعی)) که به حیله ((منصور)) پی برده بود, به فکر چاره ای افتاد, لذا اشعاربسیار سنگینی را سـرود وبر روی سنگ نوشت وبرای اینکه شناخته نشود,صورتش را هم پوشاند ودر حضور منصور, شروع به خواندن شعر کرد که چند بیت آن را اینجا می آوریم : . هیـج قلبی الثمل ـــــ والرقص قدطبطبلی . و صوت صفیرالبلبل ـــــ والطبل طبطبطبلـی . وقــال لا لا لــلا ـــــ والسقف سقسقسقلی . و قد غدا مهرول ((منصور)) که نتواسته بود اینهارا حفظ کند, نگاهی به جاریه انداخت اما او هم مثل منصور بود, لذا رو به شاعر کرد وگفت : کاغذ خودرا بیاور تا هموزن آن به تو صله بدهم . ((اصـمـعی)) گفت : ((کاغذی پیدا نکردم , لذا روی پاره سنگی نوشتم !)) وقتی ((اصمعی)) صله را گـرفـت واز مجلس خارج شد, منصور گفت : این شخص باید ((اصمعی)) باشد وقتی اورا آوردند ونـقاب از چهره بر گرفت , گفت : منصور ! جماعت شعرا, فقیر وبینوا هستند وبا زحمت , شعری را مـی گـویـند که از تو چیزی بگیرند ولی تو از حافظه ات بهره می گیری ودر نتیجه آنان را محروم می کنی ((14)) . گـاهـی هـم شـعـرا از چهره هایی بودند که ممدوح , مجبور بود برای اینکه جلوزبان آنان را بگیرد وآبروی خودرا حفظ کند, صله بیشتری بدهد, چنانچه سیدالشهدا (ع) خطاب به برادرش , همین را بیان می کند که : ((بهترین مال , آن است که آبروی انسان را حفظ کند)) . شـخـصیت های بر جسته اجتماعی , همیشه مواجه با یک سری افراد ماجراجو,دله , بد زبان , هرزه , طماع , بی هویت وبی ریشه هستند که مجبورند به آنان چیزی بدهند تا از گزندشان در امان بمانند به قول شاعر : . نان را به کسی ده که بگیرد دستت ـــــ یا پیش سگی نه که نگیرد پایت . مـرحوم ((حاج نصراللّه تراب)) در ((لمعات البیان)) نقل می کند که با استاد اعظم ((شیخ مرتضی انـصـاری ـقدس سره)) در ((حجر اسماعیل)) نشسته بودیم که یکی ازخواجه های سیاه , پشت به کـعبه وروبه روی ما نشست وگفت : ((شما اهل عجم , همگی کفار وکلاب وخنازیر بلکه انجس از همه اینها هستید ! !)) . ((شـیخ انصاری)) ربع ریال فرنگی به او داد, غلام سیاه رو به کعبه کرد وگفت : ((ورب هذا البیت اعجم اخیار وابرار وطیبون ((15)))) . ائمه (ع) وشعرا . ائمـه (ع) مظهر جود وسخاوت بودند وشعرا هم که

ائمه (ع) را مدح می کردند,طمع وچشم داشتی بـه مـال آنـان نـداشـتند, مع الوصف , امامان (ع) با اصرار, به شعرا صله می داند حضرت رضا (ع) به ((دعبل)) صد دینار طلا صله دادند, امام سجاد (ع) به ((کمیت)) چهار صد هزار درهم عنایت کرد وبه ((فرزدق)) , دوازده هزار درهم , مرحمت فرمودند . امام حسین (ع) وفرزدق . چـون ((مروان)) , ((فرزدق)) را از مدینه بیرون کرد, سیدالشهدا (ع) چهار صددینار به او دادند به حـضـرت گـفـتند که او شاعری فاسق وپرده دراست امام (ع) فرمود : ((ان خیر مالک ما وقیت به عـرضـک وقـد اثـاب رسـول اللّه (ص) کـعـب بـن زهـیر وقال فی عباس بن مرداس اقطعوا لسانه عنی ((16)))) . به راستی , بهترین مال تو آن است که آبرویت را حفظ کند, همانا پیامبر (ص) به کعب بن زهیر چیزی داد ودر مورد عباس بن مرداس فرمود : زبان اورا از من قطع کنید)) . پیامبر (ص) وعباس بن مرداس . بـه دنبال غنایم چشمگیری که ارتش اسلام در ((طائف)) بدست آورد,پیامبر (ص) در ((جعرانه)) مشغول تقسیم غنایم شدند که چهار شتر هم به ((عباس بن مرداس)) رسید . او با اشعارش پیامبر (ص) را چنین مورد عتاب قرار داد : . فاصبح نهبی ونهب العبیـ ـــــ ـد بین عیینة والاقرع . ((اموال واسبان من مورد غارت قرار گرفت وبین دو طایفه عیینه واقرع , تقسیم گردید)) . ((ابوبکر)) اشعارش را به عرض پیامبر (ص) رساند, حضرت فرمود : ((اقطعوالسانه عنی , زبان اورا از من قطع کنید)) لذا صد شتر ویا به نقلی دیگر, پنجاه شتر به اودادند ((17))) . پیامبر (ص) ومرد عرب . امـام صـادق (ع) نـقـل مـی کند که روزی , مرد عربی به خدمت پیامبر (ص) رسیدوبا زبان تندی با رسـول خـدا (ص) سخن گفت که موجب غضب وناراحتی آن حضرت گردید, حضرت فرمود : ای مردعرب ! زبان تو چند حجاب ومانع دارد ؟
گفت : دو تا, یکی لبها ودیگری دندآنها . پـیـامـبـر فـرمـود : ((آیا یکی از این دو کافی نبود که زبانت را کنترل کنی وبا این تندی با ما سخن نگویی ؟)) . بـعـد فرمود : ((اما انه لم یعط احد فی دنیاه شیئا هو اضر له فی آخرته من طلا قة لسانه یا علی ! قم فاقطع لسانه فظن الناس انه یقطع لسانه فاعطاه دراهم ((18))) . ((در نـعـمتهای دنیایی , چیزی برای انسان مضرتر برای آخرت او نیست , از آزادبودن زبان (سپس فرمود) ای علی برخیز وزبان اورا قطع کن مردم خیال کردند که امیرالمؤمنین (ع) زبان اورا قطع می کند, اما دیدند که چندین درهم به او عطا کرد)) .
روضه .
شـعـرایـی کـه در حـضور ائمه (ع) از امام حسین (ع) شعر ومرثیه خواندندوموجب تاثر خاطر آنان گردیدند عبارتنداز : .
1-کمیت بن زید .

در ایـام تـشـریق در ((منی)) به حضور امام صادق (ع) شرفیاب شد وعرض کرد : اجازه می فرمایید اشعاری را بخوانم ؟
حضرت فرمود : ((انها ایام عظام قال : انها فیکم ,قال (ع) : هات)) .
این روزهای با عظمت , وقت خواندن شعر نیست , کمیت گفت : این اشعاردرباره شما خاندان است . (حـضرت به دنبال بعضی از اهل بیت فرستاد وآنگاه فرمود) بخوان)) ((کمیت)) شروع به خواندن کرد به نحوی که صدای گریه همه بلند شد تا رسید به این اشعار : . کان حسینا والبهالیل حوله ـــ لا سیافهم ما یختلی المتبتل . فلم ار مخذولا لاجل مصیبة ـــ واوجب منه نصرة حین یخذل . ((گـویـا حـسـیـن را مـی بـیـنم که بزرگانی اطرافش هستند وبا شمشیرهایشان دشمنان را درو می کنند)) .
((کـسـی را نـدیدم که به خاطر مصیبتی که بر او وارد شده , خوار گردد ویاریش واجب تر از ایشان باشد)) . امام صادق (ع) دستهارا به سوی آسمان بلند کرد وفرمود : ((اللهم اغفر للکمیت ماقدم واخر وما اسر واعلن واعطه حتی یرضی ((19)))) .
2 ـسفیان بن مصعب عبدی کوفی .
او بـر امـام صـادق (ع) وارد شـد, حضرت فرمود به زیاد ام فروه (کنیه مادر امام صادق (ع)) بگویید بیاید وبشنود که بر جدش چه گذشته است ((فتسمع ما صنع بج دها, فجائت فقعدت خلف الستر)) . حضرت خطاب به سفیان فرمود : ((بخوان)) چون بیت اول را خواند : . ((فرو جودی بدمعک المسکوب)) . ای ام فروه ! هر چه می توانی تلاش کن وبرای جدت حسین (ع) اشک بریز)) . ((فـصـاحت وصحن النسا وقال ابو عبداللّه (ع) الباب ! الباب ! فاجتمع اهل المدینه علی الباب فبعث الیهم ابو عبداللّه (ع) صبی لنا غشی علیه ((20)))) . ((ام فـروه وزنـهـا صـیـحـه ایی زدند (وچون زمان تقیه وخوف بود ونمی توانستند به طور آشکار, عـزاداری کـنند حضرت فرمود : متوجه درب منزل باشید, مردم مدینه جلو درب اجتماع کردند تا بفهمند که چه خبر شده , امام (ع) فرمود : فرزندی از ما غش کرده است)) . نـکته : کلام امام (ع) یا حمل بر تقیه میشود ویا آنکه واقعا, بر اثر گریه زنهاوهیجان مجلس , فرزند خردسالی غش کرده باشد .
3 ـسید اسماعیل حمیری .
او بر امام صادق (ع) وارد شد حضرت دستور داد پرده ای آویختند وزنها پشت پرده نشستند, آنگاه به ((اسماعیل حمیری)) فرمودند اشعاری را درمرثیه جدم حسین (ع) بخوان : . امرر علی جدث الحسین ـــ فقل لا عظمه الزکیة . یا اعظما لا زلت من ـــ وطفا ساکبة رویة . واذا مررت بقبره ـــ فاطل به وقف المطیة . ما لذ عیش بعد رض ـــ ک بالجیاد الاعوجیة ((21)) . ((هنگامی که بر بدن حسین (ع) عبورت افتاد, به

استخوانهای پاکش بگو :)) . ((پیوسته از اشک چشمان سیراب خواهی بود)) . ((هنگامی که بر قبرش گذر کردی , مرکبت را مدت زیادی نگه دار وبگو :)) . پس از آنکه بدنت را با سم ستوران خرد کردند, زندگی لذت ندارد)) . اشکهای امام صادق (ع) جاری شد وصدای گریه وشیون از پشت پرده بلند شدکه کوچه های مدینه را پر کرد, حضرت که چنین دید فرمود : بس است .

4 ـجعفربن عفان طائی .

((زید شحام)) می گوید : خدمت امام صادق (ع) نشسته بودیم که ((جعفربن عفان)) نابینا وارد شد حضرت خطاب به او فرمود : ((شنیده ام درباره امام حسین (ع) خوب شعر می گویی)) . گفت : آری حضرت فرمود : ((بخوان)) . ((جعفر)) شروع کرد به خواندن اشعار امام واطرافیانش بسیار گریستند بعدحضرت فرمود : به خدا سوگند ! فرشتگان مقرب خدا حضور یافتند واشعارت راشنیدند ومانند ما گریه کردند وخداوند تورا آمرزید وبهشت را بر تو واجب کرد)) . واما اشعاری که در مجلس امام صادق (ع) سروده این است : . غداة حسین للرماح دریئة ـــ وقد نهلت منه السیوف وعلت . وغودر فی الصحرا لحما مبددا ـــ علیه عتاق الطیر باتت وظلت ((22)) . ((روزی که نیزه ها پیکر حسین (ع) را شکافتند وشمشیرها از خونش سیراب شدند)) . ((بدن قطعه قطعه حسین را در بیابان سوزان کربلا رها کردند تا مورد نوازش مرغان هوایی قرار گرفت وبر آن سایه افکندند)) .

5 ـابو هارون المکفوف .

وی خدمت امام صادق (ع) شرفیاب شد, حضرت فرمود : از حسین (ع) برایم شعر بخوان , ابو هارون شروع به خواندن شعر کرد ولی حضرت آن سبک را نپسندیدوفرمود : همانطوریکه در کنار قبر حسین (ع) شعر میخوانید, بخوان , لذا ابوهارون به همان روش چنین خواند : . امرر علی جدث الحسین ـــ فقل لاعظمه الزکیة . با شنیدن این شعر حضرت گریست , لذا ابوهارون توقف کرد, ولی حضرت فرمود, ادامه بده , شاعر چنین ادامه داد : . یا مریم قومی واندبی مولاک ـــ وعلی الحسین فاسعدی ببکاک . که در اثر گریه امام (ع) وزنها مجلس منقلب شد ((23)) .

پاسخ امام حسین (ع) به نامه جعدة بن هبیره مخزومی .
((امـا اخـی فانی ارجو ان یکون اللّه قد وفقه وسدده , واما انا فلیس رایی الیوم ذاک فالصقوا رحمکم اللّه بـالارض , واکمنوا فی البیوت واحترسوا من الظنة ما دام معاویة حیا, فان یحدث اللّه به حدثا وانا حی , کتبت الیکم برایی والسلام ((24)))) . عـده ای از شـیـعـیـان نـزد ((جـعـدة بن هبیره)) ((25)) جمع شدند واز او خواستند تا نامه ای به سـیـدالـشـهدا (ع) بنویسد واز حضرت بخواهد که علیه معاویه دست به قیام بزند لذا ((جعده)) به نمایندگی از طرف شیعیان , نامه ای به این مضمون برای امام (ع) می نویسد : . امـا بـعد : فان من قبلنا من شیعتک متطلعة انفسهم الیک , لا یعدلون بک احداوقدکانوا عرفوا رای الـحـسن اخیک فی الحرب , وعرفوک باللین لاولیائک والغل ظة علی اعدائک , والشدة فی امر اللّه , فان کنت تحب ان تطلب هذا الامر فاقدم علینا فقد وطناانفسنا علی الموت معک)) . ((شـیـعـیـان شما در اینجا دلهایشان به شما روشن وبه شما امید بسته اند وغیر ازشمارا هم قبول ندارند ورای وتصمیم برادرت امام مجتبی (ع) را در جنگ با معاویه دانستند وشمارا هم به ملاطفت بـا دوسـتان وشدت وتندی با دشمنان وامرالهی می شناسند پس اگر می خواهی این حکومت را به دست گیری به سوی ما بیا که ما تاپای جان با تو هستیم)) . پاسخ امام حسین (ع) . حضرت در پاسخ ((جعده)) چنین مرقوم فرمودند : . بـرادرم ! کـه امـیـدوارم خـداوند تورا محکم وموفق بدارد, تصمیم امروز من حرکت وقیام نیست , خـداونـد شـمـارا مورد رحمت قرار دهد به زمین بچسبید ودرخانه هایتان بنشینید واز کاری که مـوجب تهمت علیه شمااست , بپرهیزید, مادامی که معاویه زنده است پس هرگاه معاویه مرد ومن زنده بودم , آنگاه شمارا از تصمیم خودم آگاه می کنم)) .
تحلیل نامه امام حسین (ع) .
ایـن نامه در واقع دفاع از امام مجتبی (ع) است که نشان می دهد روش امام حسین (ع) هم نسبت به مـعـاویـه , هـمـان روش بـرادر بـزرگوارش است , چون بعد ازشهادت امام حسن (ع) ده سال امام حسین (ع) با معاویه بود وهیچ حرکتی علیه اوانجام نداد شرایطی که امام حسن به خاطر آن مجبور شد صلح کند وامام حسین (ع) هم همان روش را ادامه بدهد, از این قراراست : . 1 ـ جـنـگـهـای پی درپی از قبیل ((جمل , صفین ونهروان)) ونا امیدی وسرخوردگی شیعیان که طبعا رمقی برای جنگ با معاویه باقی نگذاشته بود . 2 ـ از دسـت دادن نـیـروهـای زبـده در جمل

وصفین که زبده ترین نیروهارا ازامیرالمؤمنین (ع) گـرفت , چهره هایی از قبیل عبداللّه بن بدیل (به تعبیر معاویه , قوچ قوم) عمار یاسر, هاشم بن عتبه (مرقال) , اویس قرنی ابوالهیثم بن تیهان , خزیمة بن ثابت (ذوالشهادتین) وخلاصه در صفین طبق نقل ((نصر بن مزاحم)) هفتصد نفر ازاصحاب علی (ع) از دست رفتند . 3 ـ تـلـفـات سـنـگـین مردم عراق در صفین که طبق نقل صاحب وقعه صفین ,25000 نفر کشته دادند ((26)) . 4 ـ خیانت فرماندهان سپاه امام حسن (ع) . 5 ـ رشوه های کلان معاویه . 6 ـ جلوگیری از خونریزی بیشتر . در اصـول کـافـی بـابـی داریـم تـحت عنوان ((ان الائمة کلهم قائمون بامر اللّه)) , منتهاهر زمانی اقـتـضـایـی دارد, بـعضی از شیعیان خیال می کنند همیشه باید جنگید در حالی که گاهی جنگ خـوب اسـت وصـلـح بـد, و گـاهی هم به عکس می باشد جریان ((سدیرصیرفی)) به خوبی نشان مـی دهـد کـه سـدیر وامثال او آگاه به شرایط نبودند, لذا از امام صادق (ع) می خواهد که حضرت دست به شمشیر ببرد وجنگی را بپا کند .
گفتگوی سدیر صیرفی با امام صادق (ع) . ((سـدیـر صـیـرفـی)) ((27)) بـه خـدمت امام صادق (ع) شرفیاب شد وعرض کرد : واللّه مایسعک
القعود ! , به خدا قسم ! در خانه نشستن برای شما روانیست !)) . امام (ع) : چرا یا سدیر ؟
. سـدیـر : بـرای ایـنـکـه دوسـتان وشیعیان ویاوران شما آنقدر زیادند که اگر این جمعیت را جدت امیرالمؤمنین (ع) داشت , دیگران طمع در حکومت او پیدانمی کردند . امام (ع) : شیعیان مارا چقدر تخمین می زنی ؟
. سدیر : صدهزار . امام (ع) : صد هزار ! . سدیر : بلکه بالاتر, دویست هزار نفر . امام (ع) : دویست هزار نفر ! . سدیر : بلکه بالاتر, نیمی از جمعیت دنیا طرفدار شما هستند . امـام (ع) : سکوت کردند, آنگاه رو کردند به سدیر وفرمودند : ((آیا می توانی همراه ما تا ینبع ((28)) بیایی ؟
)) . عرض کردم : آری . امـام (ع) فرمود : ((الاغ واستری را آماده کردند, من جلو رفتم که بر الاغ سوارشوم , حضرت فرمود : الاغ را به من بده , عرض کردم : استر برای شما زیبنده ترومحترم تراست . فـرمود : الاغ برای من راحت تراست , من پیاده شدم وحضرت بر الاغ ومن براستر سوار شدم , مدتی راه رفتیم , چون وقت نماز رسید, حضرت فرمود : پیاده شو تانماز بخوانیم بعد فرمود : اما این زمین شـوره زاراست ونماز در آن روا نیست ((29)) , دوباره به راه خود ادامه دادیم تا به زمین خاک سرخ رسیدیم , حضرت به جوانی که مشغول چرانیدن تعدادی بزغاله بود, اشاره

کرد وفرمود : . ((واللّه یا سدیر ! لو کان لی شیعة بعدد هذه الجدا ما وسعنی القعود)) . ((بـه خـدا سـوگـند ! اگر تعداد شیعیان من به اندازه این بزغاله ها بود, نشستن درخانه برایم روا نبود)) . آنـگـاه پیاده شدیم ونمازرا خواندیم , پس از تمام شدن نماز, بزغاله هارا شمردم , (فقط) هفده راس بود ((30)))) .
روضه .
((ام کـلـثـوم)) مـی گوید شب نوزدهم ماه مبارک رمضان پدرم مهمان ما بود بعد ازنماز مغرب , طبقی محتوی دو قرص نان جو ومقداری شیر نزدش گذاشتیم چون نگاهی به آن انداخت , حرک راسه وبکی بکا شدیدا, سررا تکانی داد وگریه بلندی نمود وفرمود : ((اتریدین ان یطول وقوفی غدا بین یدی اللّه عزوجل یوم القیامة ؟
)) . ((دخترم ! دو نوع غذا می آوری , آیا می خواهی فردای قیامت مدت طولانی برای حساب بمانم ؟
)) . انـا اریـد ان اتـبـع اخـی وابن عمی رسول اللّه (ص) ما قدم الیه ادامان فی طبق واحدالی ان قبضه اللّه ((31)))) . ((ام کلثوم)) به پدر عرض کرد : برای نماز, جعده را بفرستید, فرمود : ((از مرگ راه فراری نیست)) . موقع بیرون آمدن , قلاب , در کمربند آن حضرت بند شد وکمربند از کمرمبارکش باز شد ((32)))) . دست در دامن مولا زد در ـــــ که علی بگذر واز ما مگذر . شال شه واشد ودامن به گرو ـــــ زینبش دست به دامن که مرو . شال می بست وندای مبهم ـــــ که کمربند شهادت محکم . مدتی گذشت , ناگهان جبرئیل در آسمان وزمین ندا در داد که همه شنیدند : . ((تـهـدمـت واللّه ارکـان الـهـدی وانـطـمـست اعلام التقی وانفصمت العروة الوثقی ,قتل ابن عم المصطفی , قتل الوصی المجتبی , قتل علی المرتضی , قتله اشقی الا شقیا ((33)))) . به خدا سوگند ! ارکان هدایت درهم شکست ونشانه های تقوا خاموش وگسیخته شد عروة الوثقای الهی , کشته شد پسر عموی پیامبر بدست شقی ترین افراد)) .

نامه امام حسین (ع) به معاویه در مـورد مصـادره اموال معاویـه .
((مـن الحسین بن علی الی معاویة بن ابی سفیان : اما بعد, فان عیرا مرت بنا من الیمن , تحمل مالا وحـلـلا وعـنـبرا وطیبا الیک لتودعها خزائن دمشق , وتعل بها النهل ببنی ابیک وانی احتجت الیها فاخذتها, والسلام ((34)))) . کـاروانـی از یـمـن , اموال وزینت آلات وعنبر وعطریات را به دمشق حمل می کرد, امام حسین (ع) اینهارا ضبط نمود وبه معاویه نوشت که : . ((کاروانی از یمن , عطریاتی را به دمشق حمل می کرد که تو آنهارا در خزائن دمشق ذخیره نمائی تا تشنگان اولاد پدرت را مکرر سیراب کنی , من به آن اموال نیازداشتم , لذا آنهارا مصادره کردم)) . مـصـادره دومـی هم توسط امام حسین (ع) در زمان یزید اتفاق افتاد که اموالی رااز یمن برای یزید مـی بـردند, حضرت در محل تنعیم آنهارا مصادره کرد وسپس به صاحبان شتر فرمود : ((هر یک از شـمـا مـی خـواهد همراه ما به عراق بیاید وهر کس هم که می خواهد از اینجا برود, ما کرایه اورا به مقداری که آمده , پرداخت می کنیم ((35)))) . ((علامه بحرالعلوم)) این اخباررا صحیح نمی داند ومقام امام معصوم (ع) را بالاتراز اینها می داند که اموال حکومت را ضبط نماید وبین محتاجین تقسیم کند ((36)) . برای تبیین مساله لازم است به چند مساله توجه داشته باشیم : . اولا : پیامبر (ص) اموال مشرکین را مصادره کرده است , هنگامی که اصحاب خودرا جمع کرد وحتی برای رفتن قرعه هم می انداختند واز یکدیگر سبقت هم می گرفتند, فرمود : ((هذه عیر قریش فیها اموالهم , لعل اللّه یغنمکموها ((37)))) . ایـن کـاروان قـریش است , اموالتان در این کاروان می باشد (بشتابید تا) شایدخداوند شمارا بی نیاز کند)) . وثانیا : بنی امیه وبنی عباس همگی غاصب وتصرفات آنها غیر شرعی وحرام بوده است وحتی بر طبق روایـات اسـلامی , ترافع وتخاصم در نزد آنهاحرام است بنابراین , خلیفه هر عصر, امام معصوم همان عـصـراست وسایر تصرفات ومداخلات باید به اجازه آنها باشد ودر عصر غیبت , با اذن فقهای عادل می باشد . وثـالـثـا : امام (ع) بدینوسیله عدم مشروعیت حکومتهای غاصب را می رساندواعلان می کند که این اموال , مربوط به بیت المال است وامثال معاویه ویزید, حق تصرف در این اموال را ندارند . مـضافا که اصحاب ائمه (ع) در آن عصر, همین تلقی را داشتند ومتوجه بودندااموالی را که از طریق دستگاه بنی امیه وبنی عباس به دست می آورند, باطل است وحق تصرف ندارند, لذا آنهارا به خدمت ائمه (ع) می آوردند, چون معتقد بودند زمین وآنچه در آن است

فیها از آن امام معصوم (ع) است .
جریان علبا اسدی .
((علبا اسدی)) حاکم بحرین بود واز این راه هفتاد هزار دینار واموال دیگری راکسب کرده بود چون به مدینه آمد, تمام اموال خودرا خدمت امام صادق (ع) آوردوعرض کرد . ((انی ولیت البحرین لبنی امیة وافدت کذا وکذا وقد حملته الیک وعلمت ان اللّه عزوجل لم یجعل لـهـم من ذلک شیئا وانه کله لک , فقال ابو عبداللّه (ع) : هاته فوضع بین یدیه فقال له (ع) : قد قبلنا منک ووهبناه لک واحللناک منه وضمنا لک علی اللّه الجنة ((38))) . ((مـن از طـرف بـنی امیه حاکم بحرین بودم واموالی را بدست آوردم , اکنون آنهارانزد شما آوردم , چـون مـی دانم که خداوند متعال برای آنان حقی در این اموال قرارنداده وتمام آنها برای شماست حـضـرت فـرمـود : بیاور آن اموال را, علبا, تمام اموال رانزد حضرت گذاشت , آنگاه امام (ع) فرمود : ایـنـهـارا از تـو قبول کردیم وبه تو بخشیدیم وبرای تو حلال کردیم وبهشت را هم برای تو ضمانت کردم)) .
خمس اموال مسمع بن عبدالملک .
((مـسـمـع)) خدمت امام صادق (ع) رسید وعرض کرد : ((در بحرین از راه غواصی ,چهار صد هزار درهم به دست آورده ام واکنون هشتادهزار درهم آن را به عنوان خمس , خدمت شما آورده ام)) . حـضـرت فرمود : ((خیال می کنی فقط خمس اموال برای مااست : ان الارض کلهالنا فما اخرج اللّه منها من شی فهو لنا)) . زمین وآنچه از زمین به دست می آید برای ماست)) . ((مسمع)) گفت : ((پس تمام اموال را خدمت شما می آورم)) . امام (ع) فرمود : ((آنهارا برای تو حلال کردیم واین هشتادهزار درهم را هم به توبخشیدیم ((39)))) . پس جای تاملی باقی نمی ماند که امام حسین (ع) می تواند اموال معاویه ویزیدرا مصادره کند, چون آنان غاصب هستند .
روضه .
توسل به حضرت جواد الائمة (ع) .
قضی شهیدا وهو فی شبابه ـــ دس الیه السم فی شرابه . افطر عن صیامه بالسم ـــ فانفطرت منه سما العالم . تبکی علی غربته الاملاک ـــ تنوح فی صریرها الافلاک . تبکیه حزنا اعین النجوم ـــ تلعن قاتلیه بالرجوم . *** . یاد کوی تو می کنم امروز ـــ گفتگوی تو می کنم امروز . جستجوی تو می کنم امروز ـــ یا جوادالائمه ! ادرکنی . *** . عزت عالمین می خواهم ـــ سفر کاظمین می خواهم . طوف قبر حسین می خواهم ـــ یا جواد الائمه ! ادرکنی . *** . خسته ودل شکسته وزارم ـــ گره افتاده است در کارم . جز به کویت کجا پناه آرم ـــ یا جواد الائمه ! ادرکنی . *** . ای که روح عبادتی مارا ـــ عذر خواه قیامتی مارا . جان

زهرا عنایتی مارا ـــــ یا جواد الائمه ! ادرکنی . *** . همسرت کرد نامراد تورا ـــــ کرد مسموم از عناد تورا . ای که خوانده خدا جواد تورا ـــــ یا جواد الائمة ادرکنی . ((شعر از : مؤید)) . ((رحیل)) که رضیع امام جواد (ع) است می گوید : در حالی که امام هادی (ع) با ((مؤدب)) نشسته بود, ناگاه صدای گریه بلند شد, ((مؤدب)) سؤال کرد علت گریه چیست ؟
. حضرت فرمود : ((ان ابا جعفر توفی الساعة , الان پدرم از دنیا رفت)) . سؤال کردیم از کجا دانستید, فرمود : ((دخلنی من اجلال اللّه عزوجل شی لم یکن اع رفه قبل فعلمت ان ابی قد مضی ((40)))) . ((از عظمت پروردگار, حالتی به من دست داد که قبلا نبود, پس دانستم که پدرم رحلت کرده است)) .

مجلس چهارم

نامه امـام حسین (ع) به معاویه در مورد ازدواج با کنیزی .
((قـد رفـع اللّه بالا سلا م الخسیسة ووضع عنابه النقیصة , فلا لوم علی امرئ مسلم الا فی امر ماثم وانما اللوم لوم الجاهلیة)) . ((معاویه در مدینه جاسوسی داشت که موظف بود اخباررا به اطلاع او برساند,در یکی از گزارشها بـه مـعـاویـه اطـلاع داد که حسین بن علی (ع) کنیزی را که داشته , آزادکرده وسپس با او ازدواج کرده است , عملی که در آن عصر, چندان مورد پسند اجتماع نبود که شخصیت بزرگی با یک کنیز آزاد شـده , ازدواج کـنـد وقـهرا افرادی که مادرشان کنیز بود, در اجتماع از اعتبار واحترام بالایی برخوردار نبودند وچه بسا مورد ملامت وسرزنش دیگران هم قرار می گرفتند . معاویه به استناد این گزارش , نامه ای به این مضمون برای حضرت نوشت : . به من خبر رسیده که با کنیزی ازدواج کرده ای , وزنان قریش که کفو وشان توبوده اند رها کرده ای , کـه ازدواج با آنان موجب مجد وسرافرازی وبرای اولاد, موجب نجابت وآبرو می شود, با این عمل نه مصلحت خودرا در نظر گرفته ای ونه فرزندانت را ! !)) .
پاسخ امام (ع) به نامه معاویه .
حـضـرت , در پاسخ معاویه مرقوم فرمود : ((بدان که تمام شرافتها ونسبت های بزرگ به پیامبر (ص) منتهی می شود این کنیز ملک من بود که به خاطر ثواب , اورا آزادکردم , سپس بر طبق سنت نبوی بـا او ازدواج کـردم خـداونـد با ظهور اسلام , این نوع پستی ها وحقارتهارا برداشت وآن نقص وافت اجـتـمـاعی به وسیله ما برداشته شدسرزنش مسلمان روا نیست مگر درمعصیت پروردگار وآنچه سزاوار ملامت می باشد, اعمال زمان جاهلیت است ((41))) . مـعاویه وقتی پاسخ امام حسین (ع) را خواند, نامه را جلو یزید انداخت وگفت : ((چقدر حسین بر تو فخر می کند)) . یزید گفت : ((لا ولکنها السنة بنی هاشم الحداد التی تفلق الصخر وتغرف من البحر)) . ((خـیـر, ایـن طـور نـیـسـت , بلکه زبان بنی هاشم آنچنان تیزاست که صخره رامی شکافد واز دریا سرچشمه می گیرد وسیراب می شود .
ملامت , صفت ناپسند .
سـرزنـش مـسـلـمان , محکوم است , حتی شخص عاصی را باید نهی از منکر کنیم ولی حق ملامت نـداریم ملامت در تمام امور, مذموم است , چه امر عبادی , یا بدنی ,اقتصادی , خانوادگی , تحصیلی وچه غیر اینها . معاویه , امیرالمؤمنین (ع) را سرزنش می کند که چرا دست حضرت فاطمه (س) وحسن وحسین (ع) را می گیرد وشبها به دنبال احقاق خود می رود .

((تحمل قعیدة بیتک لیلا علی حمار ویداک فی یدی ابنیک حسن وحسین ((42)))) . گاهی رفاقت بعضی , برای شناخت عیوب وپرونده سازی علیه انسان است امام صادق (ع) می فرماید : . ((ابعد ما یکون العبد من اللّه عزوجل ان یوافی الرجل وهو یحفظ علیه زلا ته لیعیره بها یوما ((43)))) . دورترین بنده از درگاه الهی آن کسی است که با کسی دوست شود ولغزشهای اورا در نظر بگیرد تا روزی اورا سرزنش کند)) . روزی ((ابوذر)) , مردی را سرزنش کرد که مادرت سیاه چهره است رسول خدا (ص) فرمود : ((تعیره بامه یا اباذر !)) . ابوذر ! اورا به خاطر مادرش سرزنش می کنی)) . ((ابوذر)) هم در مقام توبه واستغفار, آنقدر سر وصورت خودرا در خاک مالید تاپیامبر (ص) راضی شود ((44)))) .
عاقبت ملامتگر . امام صادق (ع) می فرماید : ((من عیر مؤمنا بذنب لم یمت حتی یرکبه ((45)))) .
((هر کسی مؤمنی را بر گناهی سرزنش کند, نمی میرد مگر آنکه خودش به آن گناه , مبتلا می شود)) .
پرهیز از ملامت بیماران .
در چهره ((یونس بن عمار)) لکه های سفیدی که احتمالا برص یا جذام بود,پدید آمد عده ای تصور کردند به خاطر گناه به این مرض مبتلا شده وبنده خوبی برای خدا نبوده است حضرت صادق (ع) فرمود : . ((لقد کان مؤمن آل فرعون مکنع الاصابع ویمد یده ویقول : یا قوم اتبعواالمرسلین ((46)))) . ((مؤمن آل فرعون , انگشتانش به هم چسبیده بود وبا همان حال , دستهارامی کشید ومی گفت : ای مردم ! از انبیا پیروی کنید)) .
ازدواج جویبر با ذلفا .
اسلام با ظهور خود با افکار جاهلیت مبارزه کرد وتنها ملاک امتیازرا به ((تقوا)) دانسته است در ازدواج شرطاست که طرفین کفو هم باشند, یعنی در اسلام وایمان , هردو مثل هم باشند هر چند در سایر امور, با هم اختلاف داشته باشند دستور پیامبر (ص) مبنی بر ازدواج ((جویبر)) با ((ذلفا)) در همین راستااست . ((جویبر)) مردی از اهل یمامه وتازه اسلام آورده بود, ولی مردی سیاه چهره وفقیر بود پیامبر (ص) اورا در مسجد اسکان داد وجز ((اصحاب صفه)) گردید . روزی پیامبر (ص) خطاب به ((جویبر)) فرمود : ((چقدر خوب است که ازدواج کنی !)) . جویبر : ((بابی انت وامی ! من یرغب فی , فواللّه ما من حسب ولا نسب ولا مال ولاجمال)) . پدر ومادرم فدای شما ! کدام زن است که به من رغبت پیدا کند من نه اصل وتبارخوبی دارم , نه شرافت خانوادگی , نه مال ونه زیبایی)) . پیامبر (ص) فرمود : . ((ان اللّه قد وضع بالاسلام من

کـان فی الجاهلیة شریفا وشرف بالاسلام من کان فی الجاهلیة وضیعا)) . ((خداوند به برکت اسلام , آنانی که در جاهلیت بزرگ وعزیز بودند, ذلیل وحقیر کرد وآنان که حقیر بودند, عزیز وبزرگ گرداند)) . آنـگـاه فـرمـود : ((اکنون به خانه ((زیاد بن لبید)) که شریف ترین مردم قبیله ((بنی بیاضه)) است , می روی ومی گویی پیامبر دستور داده که دخترت , ((ذلفا)) را به عقد من درآوری)) . ((جـویـبـر)) وقـتـی وارد شـد که ((زیاد بن لبید)) با جمعی از بستگان خود دور هم جمع بودند, گفت : ((پیامی از طرف رسول خدا (ص) دارم آشکارا بگویم یا خصوصی)) . زیاد بن لبید گفت : ((پیغام رسول خدا (ص) موجب افتخاراست , آشکارا بگو)) . ((جویبر : پیامبر (ص) پیغام داده دخترت ذلفارا به عقد من در آوری)) . زیاد : ((پیامبر (ص) تورا برای ابلاغ این پیام نزد من فرستاده ؟ !)) . جویبر : ((آری , من سخن دروغ به رسول خدا (ص) نسبت نمی دهم)) . زیاد : ((انا لا نزوج فتیاتنا الا اکفائنا من الانصار)) . ((بـه پـیـامـبر عرض کن که ما دخترانمان را نمی دهیم مگر به طایفه انصار که همکفو وهمشان ما باشند)) . ((جویبر)) بر گشت : ((ذلفا)) که سخنان این دورا از پشت پرده می شنید, به پدرش گفت : هر چه زودتر جویبررا از میان راه برگردان , زیرا او به پیامبر (ص) دروغ نمی بندد)) . ((زیـاد)) شـخـصـا بـه مـحـضـر پـیـغمبر (ص) مشرف شد وهمان جمله قبلی را تکرارکرد که ما دخترانمان را فقط به انصار می دهیم . رسول خدا (ص) فرمود : ((جویبر, مؤمن والمؤمن کفو للمؤمنة والمسلم کفوللمسلمة)) . ((جویبر, مؤمن است ومؤمن کفو مؤمنه ومرد مسلمان هم , کفو زن مسلمان است)) . ((زیـاد بـن لـبـید)) به خانه برگشت ومطالب را به اطلاع دخترش رساند دختر گفت : پدر جان ! ایـن را بـدان کـه مـخـالـفـت بـا فرمان پیامبر (ص) موجب کفر می شود, لذا به این ازدواج تن داد ومـقـدمات عروسی مهیا گشت وخانه ای هم با اسباب ولوازمات برای جویبر تهیه شد وبه شکرانه این نعمت تا سه شب جویبر مشغول عبادت شد ((47)) . وبدینگونه حضرت ختمی مرتب با این ازدواج به تمام افکار جاهلیت , خطقرمز کشید واعلان فرمود که : (ان اکرمکم عند اللّه اتقاکم) ((48)) .

روضه .

سـپـاه یـزیـد سـرهای شهدارا به نیزه زدند وبه دروازه شهر کوفه رسیدند, مردم هم برای تماشای سـرهـا, اجتماع کرده بودند وطبعا هر نیزه داری می خواسته توجه مردم رابه خودش جلب کند, اما در مـیـان ایـن سرها, سری نورانی توجه همه را به خود جلب کرده ونیزه دار هم برای معرفی خود چنین گفت : . ((انا صاحب الرمح الطویل ـــ انا صاحب السیف الصقیل)) . ((انا قاتل ذی دین الاصیل)) . ((مـن دارای نیزه بلند

هستم , من دارای شمشیر آبدیده هستم , من کشنده کسی هستم که دارای دین محکمی بود)) . ((حضرت زینب)) متوجه نیزه دار شد وگفت تو اگر می خواهی صاحب این سررا معرفی کنی بگو : . ((من ناغاه فی المهد جبرائیل ومن بعض خدامه میکائیل واسرافیل وعزرائیل ومن عتقائه صلصائیل ومـن اهـتـز لـقتله عرش الجلیل (وبگو) : انا قاتل محمد المصطفی وعلی المرتضی وفاطمة الزهرا والحسن المزکی وائمة الهدی ((49)))) . ((من کشنده کسی هستم که جبرئیل برای او ذکر خواب در گهواره می گفت ,میکائیل واسرافیل وعـزرائیـل , خدمتکار او بودند وصلصائیل به خاطر او آزاد شدوشهادتش , عرش الهی را به لرزه در آورد بگو من قاتل پیامبر وامیرالمؤمنین وفاطمه وحسن وائمه (ع) هستم)) . این حسین است کز برایش جبرئیل ـــــ وحی , نغمه سرایی می کند . این حسین است کز فروغ روی او ـــــ شمس , کسب روشنایی می کند . این حسین است کز تمام ما سوا ـــــ دل برید ودل ربائی می کند .

پاسخ امام حسین (ع) به نامه معاویه در مورد تقاضای بیعت با یزید .
((وانی لا اعلم لها فتنة اعظم من امارتک علیها)) . معاویه , طی نامه ای به ((عمرو بن سعید)) حاکم مدینه , از او خواست که از ((حسین (ع) , ابن عباس , عبداللّه بن جعفر وعبداللّه بن زبیر)) برای ولایت عهدی یزیدبیعت بگیرد وچون حاضر به بیعت نشدند, معاویه برای هر یک نامه ای جداگانه نوشت , از جمله نامه ای هم برای امام حسین (ع) نوشت ومتذکر شد اخباری از شمارسیده که متوقع نبود متن نامه معاویه این است : . ((اما بعد : فقد انتهت الی منک امور, لم اکن اظنک بها رغبة عنها وان احق الناس بالوفا لمن اعطی بیعة من کان مثلک فی خطرک وشرفک ومنزلتک التی انزلک اللّه فلا تنازع الی قطیعتک واتق اللّه ولا تردن هذه الامة فی فتنة وانظر لنفسک ودینک وامة محمدولا یستخ فنک الذین لا یوقنون)) . ((اما بعد, اخباری از شما به من رسیده که خیال نمی کردم آنهارا از روی میل ورغبت انجام داده باشی وسزاوارترین مردم در میان کسانی که بیعت کرده ودرموقعیت وعظمت وشرافت خدادادی شما باشد, باید به بیعت وفادار بماند, از خدابترس ومردم را به فتنه نینداز وبه خودت ودینت وامت پیامبر (ص) دقت کن وکسانی که یقین به آخرت ندارند, شمارا سبک نکنند)) . پاسخ امام حسین (ع) . حضرت در جواب , پاسخ کوبنده ورسوا کننده ای برای معاویه نوشت ومعاویه را مبدا تمام مصایب مسلمین دانستند وجنایات معاویه وبدعتهای اورا متذکرشدند که به خاطر اهمیت آن , متن نامه وترجمه آن را می آوریم : . ((اما بعد : فقد جانی کتابک تذکر فیه انه انتهت الیک عنی امور, لم تکن تظننی بها,رغبة بی عنها, وان الحسنات لا یهدی لها, ولا یسدد الیها الا اللّه تعالی . واما ما ذکرت انه رقی الیک عنی فانما رقاه الملا قون , المشاؤون بالنمیمة, المفرقون بین الجمع , وکذب الغاوون المارقون , ما اردت حربا ولا خلافا, وانی لا خشی اللّه فی ترک ذلک , منک ومن حزبک , القاسطین الملحدین حزب الظالم , واعوان الشیطان الرجیم . الست قاتل حجر, واصحابه العابدین المخبتین , الذین کانوا یستفظعون البدع ویا مرون بالمعروف وینهون عن المنکر فقتلتهم ظلما وعدوانا, من بعد مااعطیتهم المواثیق الغلیظة , والعهود المؤکدة , جراة علی اللّه واستخفافا بعهده ؟
! . اولست بقاتل عمرو بن الحمق الذی اخلقت وابلت وجهه العبادة , فقتلته من بعدما اعطیته من العهود ما لو فهمته العصم نزلت من شعف الجبال ؟
! . اولست المدعی زیادا فی الاسلام فزعمت انه ابن ابی سفیان وقد

قضی رسول اللّه (ص) ان الولد لـلفراش ول لعاهر الحجر ثم سلطته علی اهل الاسلام , یقتلهم ویقطع ایدیهم وارجلهم من خلا ف , ویصلبهم علی جذوع النخل ؟
! سبحان اللّه یا معاویة ! کانک لست من هذه الامة ولیسوا منک . اولـسـت قاتل الحضرمی الذی کتب الیک فیه زیاد, انه علی دین علی کرم اللّه وجهه ودین علی هو دیـن ابـن عـمـه (ص) الذی اجلسک مجلسک الذی انت فیه , ولولا ذلک کان افضل شرفک وشرف ابائک تجشم الرحلتین رحلة الشتا والصیف , فوضعها اللّه عنکم بنا, منة علیکم ؟
! . وقلت فیما قلت : لا ترد هذه الامة فی فتنة وانی لا اعلم لها فتنة اعظم من امارتک علیها . وقلت فیما قلت انظر لنفسک ولدینک ولامة محمد وانی واللّه ما اعرف افضل من جهادک فان افعل فانه قربة الی ربی وان لم افعله فاستغفر اللّه لدینی , واساله التوفیق لما یحب ویرضی . وقلت فیما قلت : متی تکدنی , اکدک , فکدنی یا معاویة ! فیما بدالک , فلعمری قدیمایکاد الصالحون , وانی لارجو ان لا تضر الا نفسک , ولا تمحق الا عملک , فکدنی ما بدالک واتق اللّه یا معاویة ! واعلم ان للّه کتابا لا یغادر صغیرة ولا کبیرة الا احصاها . واعـلـم ان اللّه لیس بناس لک قتلک بالظنه , واخذک بالتهمة , وامارتک صبیایشرب الشراب ویلعب بالکلاب ما اراک الا وقد ابقت نفسک , واهلکت دینک واضعت الرعیة , والسلام)) ((50)) . اما بعد, نامه تو به من رسید وباد آور شدی که اموری از من به تو رسیده که به گمان تو, سزاوار من نبوده است , همانا برای رسیدن به خوبیها وتوفیق , جز پروردگارعالم , کسی وجود ندارد . واما آنـچـه از من به تو رسیده , سخن افراد چاپلوس وسخن چین است که تفرقه انداز ودروغگویان گـمراه هستند من تصمیم به جنگ ومخالفت با تورا نگرفته ام وازاینکه جنگ با تو وحزب ظالم تو که یاران شیطان هستند, ترک کردم از خداوند خائف هستم . آیـا تـو قـاتـل ((حـجـر بن عدی)) ویارانش نیستی که عابد ومتواضع بودند, آنها که بدعتهارا ناروا مـی شمردند, امر به معروف ونهی از منکر می کردند, بعد از آنکه امان وعهد محکم دادی , به ناحق آنان را کشتی , با این عمل بر خدا جرات کردی وعهد اوراسبک شمردی . آیـا تـو قـاتـل ((عـمـر بن حمق)) نیستی ؟
آن انسانی که در اثر عبادت , بدنش لاغروصورتش زرد ونـحـیـف شده بود, بعد از آن همه عهد وپیمانهای محکم , اورا هم کشتی به نحوی که اگر آهوان می فهمیدند از بالای کوهها پایین می آمدند . آیا تو ((زیاد بن ابیه)) را به پدرت ابو سفیان ملحق نکردی در حالی که پیامبر (ص) فرمود که فرزند بـرای صـاحـب بستراست وبرای زنا کار سنگ است ؟
واورابر مردم مسلط کردی که آنان را می کشد ودسـت وپـایشان را قطع می کند وآنان را برشاخه های درخت خرما آویزان می کند, سبحان اللّه !

ای معاویه ! گویا تو از این امت نیستی واین امت هم از تو نیستند ؟ . آیـا تـو قـاتـل ((حـضرمیین)) ((51)) نیستی که ((زیادبن ابیه)) با تو مکاتبه کرد که اینان طرفدار علی (ع) هستند ودین علی همان دین پیامبر (ص) است که تو امروز به جای اونشسته ای , اگر دین پـیـامـبـر نـبـود, شرافت تو وپدرانت همانند شرافت کوچ کنندگان درزمستان وتابستان بود که خداوند به خاطر ما بر شما منت نهاد وآن را بر داشت . معاویه ! در نامه ات نوشته ای که این امت را به فتنه نیندازم , ولی من فتنه ای رابالاتر از این نمی بینم که تو امیر بر این مردم هستی . بـاز گفته ای که مصلحت خود ودین وامت پیامبر (ص) را در نظر بگیرم , به خداقسم ! من چیزی را بـهـتر از جنگ با تو نمی بینم که اگر این کاررا انجام بدهم , مقرب درگاه الهی شده ام واگر ترک کنم , از خدا استغفار می کنم واز خداوند آنچه موجب محبت ورضایت اوست , می طلبم . باز گفته ای که هر وقت من حیله کنم , تو هم حیله می کنی , پس معاویه هر چه می توانی حیله کن , به جان خودم قسم همیشه صالحین مورد حیله قرار می گرفتندومن امیدوارم که ضررش متوجه خودت بشود واعمالت را نابود سازد . مـعـاویـه ! از خـدا بترس که خداوند متعال نامه اعمالی دارد که تمام اعمال صغیره وکبیره در آن ضبطاست . معاویه ! خداوند فراموش نمی کند که چگونه اولیااللّه را به صرف گمان درباره آنان , آنان را کشتی یا دسـتـگـیـر نـمودی وپسرت (یزید) را که شراب می نوشد وسگ بازی می کند بر گرده مردم سوار کـرده ای مـی بـیـنم تورا که خود واهل ودینت را نابودکرده ای ومردم را حقیر وکوچک شمرده ای , والسلام)) .

رؤوس مهم جوابیه امام (ع) .

1 ـ سـیـاسـت امـام حـسـیـن (ع) هـمان سیاست امام مجتبی (ع) نسبت به معاویه است وتا معاویه زنده است , قصد جنگ ومبارزه با اورا ندارد, چنانچه در پاسخ ((جعده)) , همین را متذکر شد . 2 ـ مـعاویه , ((قاتل حجربن عدی)) است ((حجر)) در قریه ((مرج عذرا)) نزدیک شام با شش نفر از دوسـتـان ویارانش به دستور معاویه به شهادت رسیدند شهادت ((حجر)) ,تاثیر عمیقی در روحیه مـسـلـمـانان گذاشت ونقاب از چهره معاویه بر گرفت , ((عایشه وحسن بصری)) نیز از قتل آنان شگفت زده شدند وحتی خود معاویه از کشتن ((حجر)) پشیمان شد . حـضـرت مـی فـرمـاید : جرم ((حجر)) چه بود ؟

آیا نماز نمی خواند ؟

آیا امر به معروف ونهی از منکر نمی کرد ؟

چه حلالی را حرام وچه حرامی را حلال کرده بود ؟

دراولین بر خورد عایشه با معاویه این مـساله مطرح شد, معاویه گفت : ((دعینی وحجراحتی نلتقی عند ربنا, امر من وحجررا به فردای قـیامت

بگذارید)) در موقع شهادت ,حجر وصیت کرد : ((لا تنزعوا عنی حدیدا ولا تغسلوا عنی دما فانی لاق معاویة علی الجادة)) ((52)) . ((زنجیررا از تنم در نیاورید وخونهارا نشویید تا فردای قیامت با همین وضع ,جلو معاویه را بگیرم)) . 3 ـ مـعـاویه , قاتل ((عمرو بن حمق)) است , وی از رفقای ((حجربن عدی)) می باشدکه ((زیاد بن ابـیـه)) در تـعـقـیـب اوست , لذا به کوههای موصل فرار می کند وبا سربازان آنجا درگیر وکشته می شود, سرش را جدا کرده به نزد معاویه فرستاد ومعاویه آن سررابه نیزه زد واین اولین سری بود کـه در اسـلام بـه نیزه رفت وی از اصحاب رسول خدا (ص) بود ودر جمل , صفین ونهروان شرکت کرد وبرای علی (ع) به منزله ((سلمان)) برای پیامبر (ص) بود ((53)) . 4 ـ مـخالفت با حدیث نبوی (ص) : پیامبر (ص) در حدیثی فرموده : ((فرزند برای صاحب بستراست وسزای زناکار, سنگ می باشد)) وقتی ((زیاد)) متولد شد, هفت نفر ازجمله ((ابو سفیان)) , ادعای پـدری اورا داشتند با اینکه در خانه ای متولد شد که مادرش سمیه وپدرش غلامی به نام ((عبید)) بود . 5 ـ معاویه , قاتل طایفه حضرمیین است . 6 ـ امارت معاویه بر مردم , بزرگترین بلیه می باشد وبزرگترین فضلیت , جهادبا معاویه است منتها شرایط زمانی ومکانی , اجازه این کاررا نمی دهد . 7 ـ بدتر از معاویه , ولایت عهدی یزیدبن معاویه است , جوانی که شرب خمرمی کند . یزید در دوران خلافتش مرتکب سه جنایت بزرگ شد : . الف : شهادت حسین (ع) ویارانش در کربلا . ب : حمله به مدینه ومباح شمردن جان ومال وناموس مسلمین وکشتن بالغ برده هزار نفر از جمله هشتاد نفر از صحابه پیامبر (ص) وهفتصد نفر از قریش وانصار . ج : حمله به مکه معظمه ونصب منجنیق برای سرنگونی ((عبداللّه بن زبیر)) ((54)) .

روضه .

سخنان امیرالمؤمنین (ع) با قبر پیامبر (ص) هنگام دفن صدیقه کبری (ع) .

الـسـلام عـلیک یا رسول اللّه عنی وعن ابنتک النازلة فی جوارک والسریعة اللحاق بک قل یا رسول اللّه ! عـن صـفـیـتک صبری ورق عنها تجلدی وستنبئک ابنتک بتضافر امتک علی هضمها فاحفها السؤال واستخبرها الحال)) ((55)) . ((سـلام مـن ودخترت را بپذیر که زود در جوار تو آرمید وبه شما ملحق شد بارفتن فاطمه , صبرم انـدک وپـوسـت بدنم نازک گردیده است ای رسول خدا ! به زودی دخترت از مصیبتهایی که امت شـمـا بـر او وارد کـردند, به شما خبر می دهد (اما اگر زهراـ علیها السلام ـ دم فروبست وچیزی نگفت) شما در پرسیدن , اصرار ورزید واز حال او جویا شوید)) . رفتی ولی از غصه دل با پدر مگو ـــ گفتی کنار تربت

پاکش دگر مگو . یا فاطمه ! رسول امین را غمین مخواه ـــ با او زجور امت بیدادگر مگو . از ماجرای غصب فدک ایها البتول ـــ زآن سیلی وگرفتن قرص قمر مگو . از آستان خانه به وقت هجوم خصم ـــ زآن ماجرا وقصه قتل پسر مگو . زین غم که گشت مکتب توحید منحرف ـــ با او به قلب خسته وچشمان تر مگو . ز آن ضرب تازیانه واین بازوی کبود ـــ کز من نهفته ماند برای پدر مگو . زآن اشکها کز غم هجران روی باب ـــ از دیده ریختی همه شب تا سحر مگو . و زحال زار شیعه واز شاهد غمین ـــ کاینسان نهفته قبر تو شد از نظر مگو . (شعر از : حسین آستانه پرست) .

وصیتنامه امام حسین (ع) .
بسم اللّه الرحمن الرحیم : هذا ما اوصی به الحسین بن علی الی اخیه محمد بن الحنفیة . یـشـهـد ان لا اله الا اللّه وحده لا شریک له وان محمدا عبده ورسوله , جا بالحق من عن د الحق وان الـجـنة والنار حق وان الساعة اتیة لا ریب فیها وان اللّه یبعث من فی القبور, وانی لم اخرج اشرا ولا بـطـرا ولا مفسدا ولا ظالما وانما خرجت لطلب الاصلا ح فی امة جدی (ص) ارید ان امر بالمعروف وانـهـی عـن المنکر واسیر بسیرة جدی وابی علی ابن ا بی طالب (ع) فمن قبلنی بقبول الحق فاللّه اولـی بـالـحـق ومن رد علی هذا اصبرحتی یقضی اللّه بینی وبین القوم بالحق وهو خیر الحاکمین وهذه وصیتی یا اخی الیک وما توفیقی الا باللّه علیه توکلت والیه انیب)) ((56)) . بعد از آنکه ((محمدبن حنفیه)) خدمت برادر بزرگوارش سیدالشهدا (ع) شرفیاب شد وحضرت را از رفـتن به سمت عراق بر حذر داشت)) وحضرت امتناع کرد, آنگاه کاغذ وقلم طلب کرد ووصیتنامه فوق را مرقوم فرمود وبه دست برادر سپرد : . ((بـعـد از حـمـد وثنای الهی , این چیزی است که حسین بر برادرش محمد حنفیه وصیت می کند : شهادت می دهم به توحید ویگانگی خداوند واینکه محمد بنده وفرستاده بحق اوست واینکه بهشت وجـهـنـم حـق است وقیامت بدون هیچ شکی واقع می شود وخداوند انسانهارا زنده می کند خروج وقـیـام من از روی سرکشی وخوشگذرانی وفساد وظلم در روی زمین نیست , بلکه قیام من برای اصـلاح در امـت پـیـامـبـر (ص) وامـر بـه مـعـروف ونـهـی از مـنـکـراست , ومی خواهم به سیره پـیـامـبـر (ص) وپـدرم عـلـی بـن ابـیـطـالـب عـمـل کـنـم پـس هـر کـس قبول کند, در واقع خـداونـدراپـذیـرفـته است (چون راه من از راه خدا جدا نیست) وهر که تخلف کند, صبر می کنم تـاخداوند بین من ومردم ستمکار, حکم کند برادرم ! این وصیت وسفارش من به تواست وتوفیق از خداونداست وتوکل به او می کنم وبازگشت هم به سوی اوست)) . هـمـچنان که از متن وصیتنامه آشکاراست , این از قبیل وصیتنامه های معمولی وعرفی نیست که اشخاص درباره اموال ودارایی خود می نویسند, بلکه اهداف وخطمشی وانگیزه امام حسین (ع) را در حـرکـت خـود بـازگـو مـی کـند هر چند دروصیتنامه های شرعی گفته شده که سزاوار نیست مسلمانی شب بخوابد مگر آنکه وصیتنامه اش در زیر سرش باشد ((57)) .
امر به معروف ونهی از منکر .
از اهداف قیام امام حسین (ع) احیای)) امر به معروف ونهی از منکر))

است که متاسفانه در جامعه ما کـم رنـگ شده وچه بسا ارزش خودرا هم از دست داده وتبدیل به ضد ارزش شده است , چون اگر می بینیم کسی با فساد وبدعت وظلمی مبارزه می کند,اورا توبیخ هم می کنیم . مـرحـوم ((شـیـخ حر عاملی)) در کتاب شریف ((وسائل الشیعه)) بالغ بر هفتصدروایت در زمینه ((امر به معروف ونهی از منکر)) آورده است : . فـقـهای عظیم الشان در کتب فقهی , شرایط ومراحل امر به معروف ونهی ازمنکررا بیان کرده اند قـدم اول در مبارزه با منکر, چهره درهم کشیدن است به راستی اگردر اجتماع , انسانهای عاصی وخـاطی در هـمه جا با چهره های عبوس ودرهم , مواجه شوند, خود به خود ((منکر)) از جامعه بر داشته می شود : . قال امیرالمؤمنین (ع) : ((امرنا رسول اللّه (ص) ان نلقی اهل المعاصی بوجوه مکفهرة)) ((58)) . امـیـرالـمـؤمـنـیـن (ع) می فرماید : ((پیامبر (ص) به ما امر می کرد که با چهره های درهم وترش با گناهکاران رو به رو شویم)) . اکـنـون لازم اسـت شـاهدی از تاریخ بیاوریم که چگونه پیامبر (ص) دستور می دادبا گناهکاران با چره های عبوس مواجه شوند : .

غزوه تبوک .

یکی از غزوات صدر اسلام , ((غزوه تبوک)) است که به خاطر راه طولانی .

وفصل تابستان وکمبود مرکب وآذوقه , از آن به ((ساعة العسره وجیش العسرة)) تعبیرشده است . سـه نـفر به نامهای ((کعب بن مالک , مرارة بن ربیع وهلال بن امیه)) به خاطرسستی وتنبلی , در ایـن جـنـگ شـرکـت نـکردند وقتی پیامبر (ص) از تبوک مراجعت فرمود, اینان برای عذرخواهی , شـرفـیـاب مـحـضر رسول خدا (ص) شدند ولی پیامبر (ص) با آنان سخن نگفت وبه مسلمانان هم دسـتـور داد بـا آنـان سـخن نگویند,آنان در یک قهر اجتماعی قرار گرفتند تا جائی که حتی زنها وبـچـه هـا هم با آنان سخنی نمی گفتند شهر مدینه بر ایشان تنگ شد لذا به کوههای اطراف پناه بردند به نحوی که همسرانشان برای آنان غذا می بردند ولی با آنان سخن نمی گفتند . ایـن سـه نـفـر گـفـتند : اکنون که همه مردم با ما قهر کرده اند پس بیایید ما هم بایکدیگر سخن نـگوییم , شاید فرجی حاصل شود پنجاه روز به این منوال گذشت وآنان به درگاه الهی توبه وانابه مـی کردند تا اینکه آیه شریفه ذیل , نازل گردید وخبر ازپذیرش توبه آنان داد : (و علی الثلاثة الذین خلفوا حتی ضاقت علیهم الارض بما رحبت وضاقت علیهم انفسهم وظنوا ان لا ملجا من اللّه الا الیه ثم تاب علیهم لیتوبوا ان اللّه هوالتواب الرحیم) ((59)) . سیره نبوی وعلوی . از اهـداف دیـگـر قـیـام حـسـیـنـی , احـیای سنت پیامبر (ص) وامیرمؤمنان (ع) است قرآن مجید, پـیامبر (ص) را الگو واسوه معرفی می کند وبه

مردم دستور می دهد که دراعمال ورفتار وکردار, در سخن گفتن وسکوت کردن , در نشستن وبر خواستن وراه رفتن و معاشرت با مردم , در تربیت اولاد وهمسرداری , در احترام به پدر ومادر, درنرمخویی با دوستان وخشونت با کفار وتبهکاران وخلاصه در تمام امور عبادی ,اجتماعی , فردی , به پیامبر (ص) اقتدا کنید . دستگاه ظالم بنی امیه آنچه در توان داشتند به کار بردند تا سنت نبوی (ص) رامحو کنند که وقتی مردم اعمال ستم وجور خلفارا می بینند, با روش پیامبر (ص) مقایسه نکنند وخیال کنند اسلام همان است که خلفای غاصب ومعاویه ویزید به خورد مردم می دهند ودر راستای همین هدف , جلو نشر احادیث را گرفتند,احادیث را آتش زدند, روات حدیث را یا تبعید کردند ویا در مدینه تحت مراقبت وکنترل قرار دادند, گاهی مطالب جعلی را به پیامبر (ص) مستند می کردند وگاهی هم برای خود, فضیلت جعل می کردند وخودشان را در راستای انسانهای الهی قرارمی دادند این وضع , قریب نود سال ادامه پیدا کرد حافظین حدیث از دنیا رفتند, کتب حدیث نابود شد, جلو انتشار حدیث گرفته شد, تا زمان ((عمربن عبدالعزیز)) دستورنوشتن حدیث وضبط آن از طرف وی صادر شد . امام صادق (ع) در نامه ای خطاب به اصحاب ویارانش می فرماید : . ((علیکم بثار رسول اللّه (ص) وسنته وآثار الا ئمة الهداة من اهل بیت رسول اللّه (ص) من بعده وسنتهم , فان من اخذ بذلک فقد اهتدی ومن ترک ذلک ورغب عنه ضل)) ((60)) . بر شما باد که آثار وروش پیامبر (ص) وائمه (ع) را اخذ کنید که راه هدایت است وهر که آن را ترک کند, گمراه می شود)) . قدم دوم در امر به معروف ونهی از منکر, ((زبان)) است که انسان موعظه کند یاتحذیر نماید البته وقتی که از قدم اول نتیجه ای گرفته نشود وقدم سوم , ((مرحله شمشیر وزور)) است که سیدالشهدا (ع) از همین راه استفاده کرد وبرای اقامه امر به معروف ونهی از منکر, از جان خود وعزیزانش سرمایه گذاری کرد . البته برای تبیین مرحله سوم وشرایط آن , باید به کتب فقهی مراجعه نمود واین طور نیست که هر کس به بهانه امر به معروف ونهی از منکر, دست به شمشیر ببردوجان ومال مردم وامنیت اجتماعی را خدشه دار کند وجو ارعاب ووحشت ایجادنماید .

روضه .

روز عاشورا به صد جوش وخروش ـــ قاسم آمد نزد پیر می فروش .
گفت جامی از می نابم بده ـــ تشنه آبم عمو آبم بده . ای می قالوا بلی را جرعه نوش ! ـــ جرعه ای ز آن باده هم بر من بنوش . طالب جام الستم ای عمو ! ـــ کن زجام عشق مستم ای عمو ! . آمدم تا اذن میدانم دهی ـــ افتخار دادن جانم دهی . آمدم کز ناله خاموشم کنی ـــ بهر

جنگیدن کفن پوشم کنی . سیزده ساله ام اندر روزگار ـــــ می کشم بهر شهادت انتظار . همجوار اکبر خود کن مرا ـــــ پیش مرگ اصغر خود کن مرا . ای عمو ! هنگام شیدایی بود ـــــ چون نبرد من تماشایی بود . اذن جنگم ده تماشا کن مرا ـــــ مرحبا بر گو و شیدا کن مرا . *** . ((استاذن فی القتال فلم یاذن له فما زال به حتی اذن له)) : . *** . جان زهرا کربلائی کن مرا ـــــ در ره قرآن فدائی کن مرا . ای عمو ! حق علی بت شکن ـــــ دست رد بر سینه قاسم مزن . به طرف میدان آمد وجنگید تا در لحظه آخر, امام حسین (ع) را صدا زد,حضرت , خودرا با عجله بر بالین ((قاسم)) رساند ودید که قاسم پاهارا به زمین می زند : . کاش نمی دید عمو پیکرت ـــــ تا ببرد هدیه بر مادرت . کاش نمی دید تورا اینچنین ـــــ جان دهی وپا زنی بر زمین . ((ثم قال (ع) : عز علی عمک ان تدعوه فلا یجیبک او یجیبک فلا ینفعک اجابته)) ((61)) . سخت است بر عمویت که اورا صدا بزنی ولی نتواند پاسخ تورا بدهد یا پاسخ تورا بدهد, ولی فایده ای برای تو نداشته باشد)) . *** . بکاه عمه علی بلا ئه ـــــ کاد یذوب الصخر من بکائه . وقد بکی علی فتی الفتیان ـــــ فتیان فهر وبنی عدنان . بکی علی شبابه شبانها ـــــ ناح علی فارسها فرسانها . وصرخة العقائل الزواکی ـــــ لقد علت الی ذری الافلا ک . بکی علی مهجته الرسول ـــــ ناحت علی بهجتها البتول . بکاه جده الوصی المرتضی ـــــ مذ فت فی ساعده حکم القضا . وحق ان یبکی ابوه المجتبی ـــــ دما فان نور عینه خبا . وکیف لا یبکی علی خضابه ـــــ من دمه وهو علی شبابه . اظلمت الدنیا بعین عمه ـــــ واحزنی لهمه وغمه . لما رای قرة عینه علی ـــــ وجه الثری یفحص من عظم البلا . قد عجبت من صبره الاملا ک ـــــ ولا یحبط وصفه الادراک .

پاسخ امام حسین (ع) از اشعار یزید .
((بسم اللّه الرحمن الرحیم , (فان کذبوک فقل لی عملی ولکم عملکم انتم بریئون مما اعمل وانا بری مما تعملون) , والسلام)) . ((یزید بن معاویه نامه ای بهمراه اشعاری برای ((عبداللّه بن عباس)) , یا طبق نقلی ,برای ((عمرو بن سعید)) حاکم مکه فرستاد تا آن را در مراسم حج بخواند, یزید چون ازروحیه مردم مدینه وروحیه سلحشوری سید الشهدا (ع) مطلع بود ومی دانست که آنان زیربار حکومت غاصبانه یزید نمی روند , لذا تصمیم داشت از باب مصالحه ونرمش , وقوع جنگ را بگیرد, زیرا می دانست جنگ وکشته شدن حسین بن علی (ع) برای او گران تمام می شود, مردم مدینه وقتی اشعار یزیدرا دیدند, آن را خدمت امام حسین (ع) فرستادند, رهبر آزادگان جهان با یک نظر به فراست دانست که این اشعاررا یزید فرستاده , لذا در پاسخ او به یک آیه از قرآن کریم بسنده کردند که خطاب به پیامبر (ص) می فرماید : . (وان کذبوک فقل لی عملی ولکم عملکم انتم بریئون مما اعمل وانا بری مماتعلمون) . ((اگر کفار تورا تکذیب کردند, بگو من مسؤول اعمال خودم هستم وشما هم مسؤول اعمال خودتان , شما از اعمال من بیزار هستید ومن هم از آنچه شما انجام می دهید بیزار هستم)) . اینک چند نمونه از اشعار یزید : . یا قومنا لا تشبوا الحرب اذ سکنت ـــــ تمسکوا بحبال الخیر واعتصموا . قد غرت الحرب من قد کان قبلکم ـــــ من القرون وقد بادت به الامم . فانصفوا قومکم لا تهلکوا بذخا ـــــ فرب ذی بذخ زلت به القدم ((62)) . ((آتش جنگ را که خاموش است شعله ور نسازید, وبه راه خیر چنگ بزنید . ((جنگ اقوام گذشته را مغرور کرد وجمیعت هائی را نابود ساخت . ((در حق خویشان خود, نیکی کنید وکبر وبزرگی را کنار بگذارید که چه بساافراد متکبر قدم هایشان لغزید)) .

تحلیل پاسخ امام (ع) .
سید الشهدا (ع) با تمسک به آیه شریفه سوره یونس , اعلان برائت از کفارومشرکین ومنافقین وهمه دشمنان اسلام می نماید که اصولا هیچ راه مصالحه وسازش با آنها وجود ندارد ودر واقع این آیه اجمالی است از آنچه در سوره کافرون آمده که شش نفر از کفار به رسولخدا (ص) , پیشنهاد کردند که : ((یک سال تو خدایان مارا عبادت کن , یک سال هم ما خدای تورا پرستش می کنیم , در نتیجه اگر مسلک مابهتر بود, تو ضرر نکرده ای , واگر دین تو بهتر بود, ما ضرر نکرده ایم وشریک در کیش

تو شدیم)) ((63)) . اما در این حال سوره کافرون نازل شد وپاسخ محکمی به همه این پیشنهادات داد, زیرا قرآن کریم هرگونه همکاری ومساعدت ومودت ودوستی ومطاوعه وسازش با کفار ومشرکین ودشمنان اسلام را ممنوع کرده است . خداوند متعال میفرماید : (یا ایها الذین امنوا لا تتخذوا عدوی وعدوکم اولیاتلقون الیهم بالمودة وقد کفروا بما جاکم من الحق) ((64)) . ((ای مؤمنین ! دشمنان من وخودتان را, دوست نگیرد, شما نسبت به آنها اظهارمحبت می کنید در حال که به آنچه از حق برای شما آمده کافر شده اند . شان نزول آیه در مورد حاطب بن ابی بلتعه است که مفسرین چنین نقل کرده اند .

جریان سارة وحاطب بن ابی بلتعه .

سارة از خوانندگان مکه بود که دو سال بعد از واقعه بدر در مدینه خدمت پیامبر (ص) رسید, حضرت از او پرسید آیا آمده ای مسلمان شوی یا به مدینه هجرت کرده ای ؟

گفت : هیچکدام , بلکه محتاج شده ام , آمده ام از شما کمک بگیرم , حضرت فرمود : پس جوانان مکه چه شدند که تو با خوانندگی برای آنها, زندگیت تامین شود ؟

گفت ((ما طلب منی بعد وقعة بدر)) بعد از جنگ بدر دیگر, کسی حال خوشی ندارد که من برای او خوانندگی کنم , اینجا بود که حضرت دستور داد مقداری لباس وکمک های نقدی به او کردند, واین در حالی بود که پیامبر (ص) برای فتح مکه خودراآماده می کرد . حاطب بن ابی بلتعه که خانواده اش در مکه بودند واز آزار واذیت کفار نسبت به فرزندانش نگران بود, تصمیم گرفت که با مشرکین مکه همکاری اطلاعاتی نماید تاآنها هم متقابلا خانواده اورا تحت فشار قرار ندهند, لذا نامه ای به مردم مکه نوشت وآنهارا از آمدن پیامبر (ص) وجنگیدن مسلمانان بر حذر داشت ((ان رسول اللّه یریدکم فخذوا حذرکم)) حاطب نامه را به ساره داد که به مردم مکه برساند . جبرئیل این جریان را به اطلاع پیامبر رساند, علی (ع) , عمار, عمر, زبیر, طلحة ,مقداد بن اسود وابو مرثد, مامور تعقیب ساره وگرفتن نامه از او شدند, اما وقتی اثاث ساره را بازرسی کردند چیزی نیافتند لذا خواستند برگردند, اما امیرالمؤمنین (ع) فرمود : ((واللّه ما کذبنا ولا کذبنا وسل سیفه وقال لها اخرجی الکتاب والا واللّه لاضربن عنقک)) نه ما دروغ می گوئیم ونه پیامبر, لذا شمشیررا کشید وفرمود : یا نامه رابه ما بده یا تورا خواهم کشت , اینجا بود که ساره , نامه را از لای گیسوان خود بیرون آورد وتحویل داد . پیامبر (ص) حاطب را احضار کرد واز این خیانت او سؤال کرد, حاطب گفت تمام مهاجرین , افرادی را در مکه دارند که از زن وبچه آنها حمایت کند مگر من که درمکه هیچ پشتیبانی را ندارم لذا به این وسیله خواستم جلوی آزار واذیت کفاررا

نسبت به خانواده ام بگیرم , این در حالی است که میدانم این نامه برای آنها مفید نخواهد بودوخداوند متعال اراده خودرا محقق می سازد ((65)) این حادثه تاریخی نشان میدهد که مؤمنین نسبت به کفار هرگز حق همکاری ومساعدت ومصالحه را ندارند .
((روضه)) .
چون به مرکز باز شد سلطان ابرار ـــــ که آساید دمی از رزم وپیکار .
((فوقف یستریح ساعة)) . فلک سنگی فکند از دست دشمن ـــــ به پیشانی وجه اللّه احسن . چو زد از کینه آن سنگ جفارا ـــــ شکست آینه ایزد نمارا . ((اذا اتاه حجر فوقع علی جبهته)) . که گلگون گشت روی عشق سرمد ـــــ چو در روز احد روی محمد . به دامان کرامت خواست آن شاه ـــــ که خون بزداید از آن چهر چون ماه . ((فاخذ الثوب لیمسح الدم عن جبهته)) . یکی الماس وش , تیری ز لشکر ـــــ گرفت اندر دل شه جای تاپر . که از پشت پناه اهل ایمان ـــــ عیان گردید زهر آلود پیکان . ((فاتاه سهم مسموم له ثلاث شعب فوقع علی قلبه)) . سنان زد نیزه بر پهلو چنانش ـــــ که جنب اللّه ببرید از سنانش . ((فطعنه سنان بن انس النخعی فی ترقوته)) . بدیدارش دلارا, رایت افراشت ـــــ سمند عشق , بار عشق بگذاشت . زبهر وصل , فخر نسل آدم ـــــ به روافتاد ومی گفت اندر آن دم . *** . ترکت الخلق طرا فی هواکا ـــــ وایتمت العیال لکی اراکا . فلو قطعتنی فی الحب اربا ـــــ لما حن الفؤاد الی سواکا ((66)) . *** . نه ذوالجناح دگر تاب استقامت داشت ـــــ نه سید الشهدا بر قتال طاقت داشت . بلند مرتبه شاهی ز صدر زین افتاد ـــــ اگر غلط نکنم عرش بر زمین افتاد .

پاسخ امام حسین (ع) به نامه مسور بن مخرمه .
((استخیر اللّه فی ذلک)) . از جـمـلـه کـسـانـی کـه امـام (ع) را از رفـتـن بـه سـمـت عـراق بـرحـذر داشـتـه , ((مـسـور بن مخرمه)) ((67)) است او نامه ای به این مضمون برای حضرت نوشت : . ((ایـاک ان تـغتر بکتب اهل العراق , ویقول لک ابن الزبیر, الحق بهم , فانهم ناصروک , ایاک ان تبرح الـحـرم , فـانهم ان کانت لهم بک حاجة فسیضربون اباط الابل حتی یوافوک , فتخرج الیهم فی قوة وعدة)) ((68)) .
یـعـنـی : ((مـبادا به نامه های مردم عراق , مغرور شوی وسخن عبداللّه بن زبیررابپذیری وبه عراق بـروی , مـبادا از مکه دور شوی , اگر مردم عراق واقعا به شما احتیاج دارند, زیر بغلهای شتر بزنند (یـعـنـی بر شتران را هوار سوار شوند) وخودرا به زحمت بیندازند تا به خدمت شما رسیده آنگاه با قدرت وامکانات , خارج شوید (یعنی تنهانوشتن نامه کافی نیست بلکه باید حرکت کنند وخودشان به حضور برسند)) .
اشتباه مسور بن مخرمه .
((مسور بن مخرمه)) خیال می کند که حضرت , صرفا به خاطر نامه های مردم عراق حرکت می کند واز کثرت نامه ها, خوشحال شده ویا اینها, باعث تحریک وتشجیع حضرت برای رفتن به سمت عراق شده است در حالی که نمی داند نه بر حذرداشتن امثال ((ابن عباس , ومحمد بن حنفیه , وام سلمه وعـبـداللّه بـن عـمـر)) , حضرت رامنصرف می کند ونه ارسال نامه های مردم عراق وترغیب امثال ((عـبـداللّه بـن زبیر)) امام (ع) را بر رفتن , مصر می سازد, او امام معصوم وخامس اصحاب کسااست وایـن حـرکـت وقـیام یک ماموریت الهی است که اراده حقتعالی بر این تعلق گرفته که حسین بن علی (ع) در این راه کشته شود وزنها وبچه ها هم اسیر شوند تا دین الهی پایداربماند . *** . زود بیرون رو تو در سمت عراق ـــــ کربلا دارد به خونت اشتیاق . حق تورا غلطان به خونت خواسته ـــــ این قبا بر پیکرت آراسته . کودکانت را ببر همراه خود ـــــ نینوارا پر سوزکن از آه خود .
پاسخ امام (ع) .
سـیـد الـشـهدا (ع) در پاسخ ((مسور)) فقط به یک جمله اکتفا می کنند وآن ((استخیر اللّه)) است , یعنی از خداوند می خواهم آنچه را خیر ومصلحت من است همان را عملی سازد, نکته ای که در کتب روایی واخلاقی بابی به آن اختصاص داده شده , تحت عنوان ((التفویض الی اللّه والتوکل علیه)) که مؤمن باید اموراتش را به خدای متعال واگذار کند وبر

او توکل نماید تا او هرچه مصلحت بنده است , همان راعملی سازد .
توسل جستن یوسف (ع) به مخلوق .
وقتی که حضرت یوسف (ع) دانست که به زودی یکی از رفقای زندانیش آزادمی شود, به او گفت : (اذکـرنـی عـنـد ربـک) یعنی وقتی از زندان آزاد شدی , نزد سلطان سفارش مرا هم بکن وبگو که یوسف , بی گناه در زندان افتاده است , اما او پس ازآزادی , فراموش کرد . در روایـتـی امـام صادق (ع) می فرماید : جبرئیل (ع) نزد حضرت یوسف آمدوگفت : چه کسی تورا زیباترین مردم قرارداد ؟
. گفت : خدای من . گفت , چه کسی در میان برادرانت , علاقه تودرا در دل پدرت قرار داد ؟
. گفت : خدای من . گفت : چه کسی تورا از درون چاه نجات داد ؟
. گفت : خدای من . گفت : چه کسی سنگ را (که از بالای چاه انداخته بودند) از تو دور کرد ؟
. گفت : خدای من . گفت چه کسی تورا از چاه رهایی بخشید ؟
. گفت : خدای من . گفت : چه کسی مکر وحیله زنان مصررا از تو دور کرد ؟
. گفت : خدای من . پس از این اقرارها واعترافها, جبرئیل گفت : . ((فـان ربـک یـقـول مـا دعاک الی ان تنزل حاجتک بمخلوق دونی البث فی السجن بماقلت بضع سنین)) ((69)) . یـعـنـی : ((خـدای مـتعال می فرماید : پس چرا در اینجا به مخلوقی پناه بردی وبه اوعرض حاجت کردی ؟
اکنون به خاطر این عمل , باید چند سال دیگر در زندان بمانی)) . الـبـته استمداد واستعانت از مخلوق با حفظ توکل منافاتی ندارد مخصوصا که انسان برای نجات از دسـت ظالمی , متوسل به دیگران بشود, ولی این مساله برای افرادعادی وعوام است , اما شخصیتی مـانـنـد حـضـرت یـوسف (ع) که علاوه بر مقام نبوت , آن همه عنایات الهی را به چشم دیده است , نمی بایست به مخلوقی متوسل می شد .
حدیثی جالب از امام صادق (ع) .
((مـحـمد بن عجلان)) می گوید : سالی دچار تنگدستی وقرض زیادی شدم وطلبکاران هم مرتب در طـلـب خـود اصرار می کردند, لذا تصمیم گرفتم نزد ((حسن بن زید)) امیر مدینه بروم واز او بخواهم که به من کمک کند, مخصوصا که از سابق باهم آشنا بودیم در بین راه با محمد بن عبداللّه بـن عـلـی بـن الـحـسـین (ع) برخورد کردم که ازقدیم با او هم رفقاتی داشتم , دست مرا گرفت ومـتـوجـه مـن شـد وگفت : می دانم به کجاوبرای چه منظوری می روی ؟
از چه کسی برای رفع گرفتاریت کمک می طلبی ؟

. گفتم : از حسن بن زید . گـفـت : پـس بـدان که حاجت روا نمی شوی وبه مقصود خود نمی رسی ؟
برو نزدکسی که ((اجود الاجـودین)) است واو می تواند گره از کار تو بازکند, زیرا از پسر عمویم ـ امام صادق (ع) شنیدم که حدیثی را از ابا گرامش وآنان از رسول خدا (ص) نقل می کنند که : . ((اوحی اللّه الی بعض انبیائه فی بعض وحیه الیه : وعزتی وجلالی , لاقطعن امل کل مؤمل امل غیری بالایاس , ولا کسونه ثوب المذلة فی النار [الناس خ ل] ولابعدنه من فرجی وفضلی , ایؤمل عبدی فی الـشدائد غیری , والشدائد بیدی , او یرجو سوای ,وانا الغنی الجواد, بیدی مفاتیح الابواب وهی مغلقة وبابی لاملی مفتوح لمن دعانی الم یعلموا ان من دهته نائبة لم یملک کشفها عنه غیری , فمالی اراه بـامـله معرضا عنی وقداعطیته بجودی وکرمی ما لم یسالنی , فاعرض عنی ولم یسالنی , وسال فی نـائبـته غیری , وانا اللّه ابتدئ بالعطیة قبل المسالة , افاسال فلا اجود, کلا , اولیس الجودوالکرم لی , اولـیس الدنیا والاخرة بیدی , فلو ان سبع سماوات وارضین سالونی جمیعا, فاعطیت کل واحد منه مسالته ما نقص ذلک من ملکی مثل جناح بعوضة وکیف ینقص ملک انا قیمته فیابوس لمن عصانی ولم یراقبنی)) ((70)) . یـعنی : ((خداوند متعال به بعضی از انبیا وحی فرستاد که به عزت وجلالم سوگند ! هرکس به غیر مـن امـیـد ببندد اورا مایوس می کنم ولباس مذلت را بر اومی پوشانم , آیا در شداید به غیر من تکیه می کند در حالی که حل شداید به دست من است , کلید درهای بسته به دست من است وهرکس که مـرا بـخـوانـد, آرزوی اورا بـرآورده مـی کنم , من خدایی هستم که قبل از سؤال , عطایای افرادرا می دهم واگر هفت آسمان وزمین از من چیز بخواهند وبه هرکس آنچه می خواهد بدهم , مانند پر مگس می ماند که چیزی از خزائن من کم نمی شود)) . ((محمد بن عجلان)) چون این حدیث را شنید, گفت : دوباره این حدیث را برای من بخوان , تا سه مـرتـبـه ایـن حدیث را برای او خواند وگفت : دیگر از احدی چیزی نمی خواهم , مدتی نکذشت که خداوند متعال رزقش را فرستاد وتنگدستی اوبرطرف شد . سـیـد الشهدا (ع) هم در صبح عاشورا فرمود : ((اللهم انت ثقتی فی کل کرب ورجائی فی کل شدة وانـت لـی فی کل امر نزل بی ثقة وعدة , کم من هم یضعف فیه الفؤادوتقل فیه الحیلة ویخذل فیه الـصدیق ویشمت فیه العدو انزلته بک وشکوته الیک رغبة منی الیک عمن سواک فکشفته وفرجته فانت ولی کل نعمة وصاحب کل حسنة ومنتهی کل رغبة)) ((71)) . یـعنی : ((خدایا ! تو تکیه گاه من در هر گرفتاری ومصیبت هستی , چه مقدارغمهایی که در برابر آن قـلب انسان ضعیف وراه چاره مسدود می شود غمهایی که بادیدن آن , دوستان , خوار ودشمنان زبـان شـماتت می گشایند, در چنین مواقع , تنها به توشکایت

آورده واز دیگران قطع امید نمودم وایـن تو بودی که مرا از گرفتاریها نجات دادی , همانا تو صاحب هر نعمت وحسنه هستی وآخرین تکیه گاه من می باشی)) .
تجربه فخر رازی .
((فـخـری رازی)) می گوید : ((آنچه را تا امروز درسن 57 سالگی تجربه کرده ام این است که انسان , هـرگـاه در امـری بر غیر خداوند متعال تکیه کند,موجب گرفتاری ومحنت می شود وهرگاه از ابـتـدا بـه ذات بـاری تـعـالـی مـتوجه شود واز مردم منقطع شود,به آرزوی خود به بهترین وجه می رسد)) ((72)) .
((روضه)) .
یکی از شعرایی که برای امام حسین (ع) شعر گفته است ((ابو یعلی نظام الدین محمد بن محمد)) مـعـروف به ((ابن هباریه)) , متوفای 509 است این شاعر به کربلا آمدودر کنار قبر سید الشهدا (ع) تاسف خورد از اینکه چرا زمانه اورا به تاخیر انداخت ودر حادثه عاشورا حاضر نبود تا جان خودرا فدا کـنـد, لـذا در این زمینه اشعار ذیل راسرود, آنگاه خوابش برد ودر عالم رؤیا پیامبر (ص) را دید که حضرت فرمود : . ((ابشر فان اللّه قد کتبک ممن جاهد بین یدی الحسین (ع))) . یـعـنـی : ((بـشـارت باد ترا که خداوند نام تورا در زمره کسانی ثبت کرد که مقابل حسین (ع) جان فشانی کردند)) . لو کنت شاهد کربلا لبذلت فی ـــ تنفیس کربک جهد بذل الباذل . لکننی اخرت عنک لشقوتی ـــ فبلابلی بین الغری وبابل . اذ لم افز بالنصر من اعداکم ـــ فاقل من حزن ودمع سائل ((73)) .
یـعـنی : ((اگر در کربلا بودم تا آنجا که می توانستم در راه برطرف کردن گرفتاریهاشما کوشش می کردم)) . ((اما از بی سعادتی در آن عصر نبودم , وغصه های من برای نجف وکربلااست)) . ((اکنون که نبودم تا با دشمنان شما بجنگم , همیشه محزون هستم واشک من جاری گردد)) .
ایـن شاعر وقتی نگاهش به قبر ابی عبداللّه (ع) می افتد اینقدر متاثر می شود, پس چه حالی داشتند فـرزنـدان شـهـید کربلا که تا شام سر مقدس پدررا در مقابل خودمی دیدند, در دروازه شام , ((ام کـلـثـوم)) بـه مـاموران گفت : سر حسین (ع) را از میان محملها بیرون برید وبین ما وسر, فاصله بـیـندازید, زیرا آنقدر مردم به ما نگاه کردند که ما خجالت می کشیم , ((فقد خزینا من کثرة النظر الینا)) ((74)) .

پاسخ امام حسین (ع) به نامه عمره بنت عبدالرحمن .
((فلا بد لی اذا من مصرعی)) . ((عـمـرة بـنت عبدالرحمن بن سعد انصاری)) ((75)) از کسانی است که برای سیدالشهدا (ع) نامه نـوشـتـه وخـواسـتـار پیروی حضرت از حکومت شده است ! وی تصمیم امام (ع) راتصمیمی بزرگ مـی شـمـارد ومـی خـواهـد کـه حضرت , خودرا ازجماعت مردم جدا نکند وگرنه به سوی قتلگاه خـودقـدم بـر می دارد وبه خیال خودبرای برحذر داشتن امام (ع) از حدیث رسول خدا (ص) شاهد می آورد که : . ((اشـهـد لـسـمعت عائشة تقول : انها سمعت رسول اللّه (ص) یقتل الحسین بارض بابل)) از عائشه شنیدم که وی از پیامبر (ص) شنیده است که حسین (ع) را در سرزمین بابل می کشند)) . امام (ع) در پاسخ عمره , فقط به یک جمله اکتفا کردند : . ((لابد لی اذا من مصرعی)) ((76)) . یعنی : ((چاره ای نیست جز اینکه من باید کشته شوم)) . نـامه ((عمره)) نشان می هد که حتی زنها هم از شهادت حسین بن علی (ع) اطلاع داشتند ومساله بر کسی پوشیده نبوده است .
اخبار پیامبر (ص) از شهادت امام حسین (ع) .
رسـول خـدا (ص) در مـوارد مـتـعـدد از شهادت حسین (ع) خبر داده ودر کتب شیعه وسنی نقل شده است که اجمال آنهارا از کتاب ((الاحادیث الغیبة)) متذکرمی شویم : . 1 ـ ((یقتل حسین بن علی علی راس ستین من مهاجرتی)) . یعنی : ((حسین در سال شصتم از هجرت من کشته می شود)) . 2 ـ ((یقتل الحسین حین یعلوه القتیر)) . یعنی : ((زمانی که پیری به سراغ حسین آمد کشته میشود)) . 3 ـ ((یا بنی ! انک ستساق الی العراق وهی ارض تدعی عمورا, وانک تستشهدبها)) . یـعـنـی : ((پسرم ! توبه عراق کشانده می شوی , ودر زمینی که ((عمورا)) نامیده میشود به شهادت میرسی)) . 4 ـ ((ان الحسین تقتل بشط الفرات)) . یعنی : ((همانا حسین در کنار فرات کشته می شود . 5 ـ ((یا ام اسلمه ! اذا تحولت هذه التربة دما فاعلمی ان ابنی قد قتل)) . یعنی : ((ای ام سلمه , هرگاه این خاک مبدل به خون شد, بدان که پسرم کشته شده است)) . 6 ـ ((یزید لا یبارک اللّه فی یزید, ثم ذرفت عیناه (ص) . ثـم قـال : نعی الی واتیت بتربته واخبرت بقاتله)) خبر شهادت حسین را برایم آوردند خداوند برای یزید مبارک نگرداند, آنگاه اشک در چشمان پیامبر (ص) حلقه زد وفرمود : . مقداری از تربت اورا برایم آورده اند وقاتل اورا هم به من گفته اند)) . 7 ـ ((وکانی به وقد خضبت

شیبته من دمه , یدعو فلا یجاب , ویستنصر فلاتنصر)) . یعنی : ((گویا حسین را می بینم که محاسنش با خون خضاب شده , وهرچه صدامی زند وکمک می طلبد, پاسخ اورا نمیدهند . 8 ـ ((یا عمة ! تقتله الفئة الباغیة من بنی امیة)) ((77)) . پیامبر (ص) در موقع ولادت حسین (ع) خطاب به جناب ((صفیه)) دخترعبدالمطلب , عمه بزرگوارشان فرمودند : ((این کودک , به دست گروه ستمکار از بنی امیه , کشته می شود)) .
اخبار امیرالمؤمنین (ع) از شهادت حسین (ع) .
1 ـ ((خیر الخلق وسیدهم بعد الحسن ابنی اخوه الحسین المظلوم بعد اخیه المقتول فی ارض کربلا)) . یعنی : ((بهترین انسانها بعد از امام حسن (ع) برادرش حسین مظلوم است که درکربلا کشته می شود . 2 ـ ((واللّه لتقتلن هذه الامة ابن نبیها فی المحرم لعشر مضین منه , ولیتخذن اعداءاللّه ذلک الیوم یوم برکة)) . یعنی : ((بخدا سوگند, این امت , فرزند پیامبر (ص) را در دهم محرم می کشندودشمنان خدا آن روز را روز برکت قرار می دهند . 3 ـ ((اوه ! اوه ! مالی ولال ابی سفیان , مالی ولال حرب حزب الشیطان واولیاءالکفر, صبرا یا ابا عبداللّه فقد لقی ابوک مثل الذی تلقی منهم)) ((78)) . یعنی : ((آه , آه , مرا با ابو سفیان چکار, مرا چکار با حزب شیطان وسران کفر,حسین جان صبرکن , که پدرت همان مصائبی را دید که تو می بینی .
چرا باید حسین (ع) کشته شود ؟
.سید الشهدا (ع) در پاسخ عمره می فرماید : ((چاره ایی از کشته شدن من نیست)) .
اکنون این سؤال مطرح می شود که چرا حضرت باید کشته شود ؟
پاسخ را بایددر شرایط آن روز جستجو کرد که حکومت بنی امیه تصمیم به نابودی اسلام گرفته بودند واگر فرصت پیدا می کردند نام پیامبر (ص) را هم دفن می نمودند جریان ((مغیرة بن شعبه)) شاهد این مساله است .
جریان مغیره ومعاویه .
((مطرف)) فرزند ((مغیرة بن شعبة)) است , می گوید : پدرم خیلی به عقل ودرایت معاویه معتقد بود وهر شب که به خانه می آمد از سیاستمداری او سخن می گفت , شبی آمد در حالی که مغموم وگرفته بود, فهمیدم حادثه ای رخ داده است , از علت آن جویاشدم , گفت : . ((یا بنی جئت من عند اکفرالناس واخبثهم)) . پسرم ! از نزد کافرترین وخبیث ترین مردم می آیم)) . گفتم چه شده ؟
کفت : امشب با معاویه خلوت کرده بودم , به او گفتم به آرزوهایت که می خواستی , رسیدی , اکنون به عدالت رفتار کن ودر حق بنی هاشم خوبی کن ومطمئن باش که خطری تورا تهدید نمی کند واین رویه باعث

می شود که نام نیکی از تو در تاریخ باقی بماند . مـعاویه در پاسخ گفت : هیهات ! هیهات ! به چه نامی امید داشته باشم که از من باقی بماند, ابو بکر وعمر رفتند, امروز چه مقدار از آنان نام برده می شود ؟
اما نام پیامبر (ص) را می بینی که روزی پنج مـرتـبـه در مـاذنـه هـا بـرده مـی شود ای بیچاره ! بعد ازنام پیامبر (ص) چه عملی وچه نامی باقی می ماند ؟
نه , به خدا سوگند ! مگر آنکه این نام محمد (ص) دفن شود ! ! . ((فای عمل یبقی , وای ذکر یدوم بعد هذا, لا ابا لک , لا واللّه الا دفنا دفنا)) ((79)) .
روضه .
((فـلـئن اخـرتـنـی الـدهور وعاقنی عن نصرک المقدور فلاندبنک صباحا ومساولابکین لک بدل الدموع دما حسرة علیک)) ((80)) . از هجر تو بی قرار بودن تاکی ؟
ـــــ بازیچه روزگار بودن تاکی ؟
. ترسم که چراغ عمر گردد خاموش ـــــ دور از تو, به انتظار بودن تاکی ؟
. مارا که به خدمتت رسیدن , سخت است ـــــ دیدن همه را, تورا ندیدن سخت است . بار غم تو, به جان کشیدن آسان ـــــ از دشمن تو, طعنه شنیدن سخت است . ((سـید حیدر بن سلیمان)) , متوفای 1304 در حله , خطاب به امام عصر (ع) درباره ((واقعه طف)) چنین می گوید :
. ماذا یهیجک ان صبر ـــــ ت لوقعة الطف الفظیعة . اتری تجئ فجیعـة ـــــ بامـض مـن تلـک الفجیعـة . حیث الحسین علی الثری ـــــ خیل العدی طحنت ضلوعه . قتلته آل امیة ـــــ ظام الی جنـب الشریعـة . ورضیعه بدم الوریـ ـــــ ـد مخضب فاطلب رضیعـه . یـعـنـی : ((چـه چـیز شمارا به هیجان می آورد, صبر تاکی ؟
آیا واقعه کربلا شمارا به هیجان نیاورد ومـنـتظری حادثه بدتری از آن اتفاق بیفتد اسب سوارن , استخوانهای سینه جدت حسین (ع) را در بـالای بـلـنـدی خـورد کردند وبنی امیه اورا در کنار فرات ,تشنه به شهادت رساندند, شیر خواره حسین (ع) به خون گلو آغشته شد, بیا وانتقام خون اورا بگیر)) ((81)) .

نامه سیدالشهدا (ع) به مردم کوفه .
اما بعد : فان هانیا وسعیدا قدما علی بکتبکم وکانا آخر من قدم علی من رسلکم وقد فهمت ما اقتصصتم من مقالة جلکم انه لیس علینا امام فاقبل لعل اللّه یجمعنا بک علی الحق والهدی وانی باعث الیکم اخی وابن عمی وثقتی من اهل بیتی مسلم بن عقیل ف ان کتب الی انه قد اج تمع رای ملئکم وذوی الحجی والفضل منکم علی مثل ما قدمت به رسلکم وقرات فی کتبکم فانی اقدم الیکم وشیکا ان شا اللّه , فلعمری ما الا مام الا الحاکم بالکتاب , القائم بالقسط الدائن بدین الحق الحابس نفسه علی ذات اللّه , والسلام)) ((82)) . ((اما بعد : ((هانی وسعید)) نامه های شمارا آوردند واینها آخرین فرستاده های شمابودند واز منظور شما آگاه شدم که می گویید ما پیشوا نداریم واز من میخواهید به طرف شما بیایم , تا به وسیله ما, شما بر حق وهدایت قرار گیرید من برادر وپسرعمویم که مورد اطمینان ما خاندان است , یعنی ((مسلم بن عقیل)) را به سوی شمامی فرستم , پس اگر به من نامه نوشت که بزرگان وشرافتمندان شما اتفاق نظر دارند به همان نحوی که فرستادگان شما گفتند من به سرعت به سوی شما خواهم آمد به جان خودم سوگند ! امامت ورهبری مردم را کسی نمی تواند عهده دار شود مگر آنکه حکومتش بر اساس کتاب الهی باشد, عدالت را جاری کند متدین به دین حق باشد,خودرا در محدوه شریعت بداند واز مرزهای الهی خارج نشود)) .
حاکم کوفه عوض می شود .
به دنبال مرگ معاویه , شیعیان در کوفه جمع شدند ونامه های مختلفی را برای حضرت نوشتند که : ((اخضرت الجنات واینعت الثمار واعشبت الارض واورقت الاشجار)) . ((باغها سر سبز شده , میوه ها رسیده , گیاهان روییده وبرگ درختان سبز شده ولشگری آماده در خدمت شما هستند)) . نامه هارا به همراهی ((سعید بن عبداللّه حنفی ((83)) وهانی بن هانی)) به مکه به خدمت سیدالشهدا (ع) فرستادند . امام (ع) در پاسخ نامه فوق را نوشتند و ((سعید وهانی)) را قبل از ((مسلم بن عقیل)) به کوفه بر گرداندند . به دنبال این نامه , ((مسلم بن عقیل)) روانه کوفه می گردد, حاکم شهر, ((نعمان بن بشیر)) می خواهد از راه مسالمت آمیز, مسائل را حل کند ولی خبر به یزید می رسدچنانچه به حکومت کوفه نیاز دارد باید فرد دیگری را تعیین کند پس از مشاوره , ((عبیداللّه بن زیاد)) , تعیین وروانه کوفه می گردد واز

ابتدای ورود با ارعاب وتهدیدوقتل وزندان , مردم را از اطراف مسلم پراکنده می کند تا مسلم تنها می ماند وسرانجام ,به شهادت می رسد . عـمـده در این نامه , روح نامه سیدالشهدا (ع) است که حضرت , شرایط امام مسلمین را بیان می کند که حاکم نباید از جاده مستقیم خارج واز محدوده کتاب وقوانین الهی , بیرون شود واز اینجا تفاوت حکومتهای علوی واموی روشن می گردد .

سیاست علوی واموی .

اولین شرط حاکم الهی , عمل به قوانین الهی است قرآن کریم خطاب به پیامبر (ص) می فرماید : .

(انا انزلنا الیک الکتاب بالحق لتحکم بین الناس بما اراک اللّه) ((84)) . ((ما قرآن را بر تو نازل کردیم تا بین مردم به آنچه خداوند می خواهد, قضاوت کنی)) . اگـر حاکمی به جای کتاب الهی , به هوای نفس خود عمل کرد, خود به خودمنعزل است , اگر در فقه شیعه , ((عدالت)) در امام جماعت , امام جمعه , قاضی , شهودومجتهد معتبراست , برای آن است که از محدوده کتاب وسنت , خارج نشود . مولای متقیان امیر مؤمنان (ع) در نامه به ((عثمان بن حنیف)) می نویسد : . ((هیهات ان یغلبنی هوای)) ((85)) . وقـتی ((عمر بن الخطاب)) در بستر مرگ افتاده بود به جمع شش نفری سفارشاتی نمود تا رسید به امیرالمؤمنین (ع) وچنین گفت : . ((فان ولیت هذا الا مر فاتق اللّه یا علی فیه ولا تحمل احدا من بنی هاشم علی رقاب الناس ! !)) . ((اگـر تـو بـه حـکومت رسیدی , بترس از خدا از اینکه احدی از بنی هاشم را به گردن مردم سوار کنی ! !)) . بعدا ((عبدالرحمن بن عوف)) گفت : ((یا علی ! با این شرط با تو بیعت می کنم)) اماحضرت فرمود : . ((فان علی الا جتهاد لا مة محمد حیث علمت القوة والا مانة استعنت بها, کان فی بنی هاشم او غیر هم)) . قال عبدالرحمن : ((لا واللّه حتی تعطینی هذا الشرط)) . قال علی : ((واللّه لا اعطیکه ابدا)) , فترکه ((86)) . ((از هـر شخص با قدرت وامانتدار برای اداره حکومت , کمک می گیرم , خواه دربنی هاشم باشد یا غیر بنی هاشم)) . ((عبدالرحمن)) گفت : ((بیعت نمی کنم تا این شرطرا بپذیری)) . حضرت فرمود : به خدا قسم ! چنین قولی را به تو نمی دهم , لذا عبدالرحمن هم رها کرد)) . این سیاست علوی است که چه در موضع ضعف یا قوت باشد, آنچه را قبول ندارد, نمی پذیرد . ولـی در سـیـاسـت امـوی , مهم نیست که روزی از موضع ضعف , شرطی را بپذیردوبعدا از موضع قدرت آن را زیر پا نهد, چنانچه معاویه بعد از صلح با امام حسن (ع) گفت : . ((کل شرط شرطته فتحت قدمی هاتین)) ((87)) . ((هر شرطی را که پذیرفتم اکنون زیر این دو قدم من می باشد)) . در سـیـاست علوی , ترور ممنوع

است و ((مسلم بن عقیل)) به خاطر یک حدیث نبوی (ص) از قتل ((ابن زیاد)) خودداری می کند, ولی در سیاست اموی , ترور ومسموم کردن ((مالک اشتر, محمدبن ابی بکر, حجربن عدی)) برای حفظ حکومت , مانعی ندارد ! ! . در حکومت علوی , سهم فرزندان وفامیل علی (ع) به اندازه سایرمسلمانان است , ولی در حکومت اموی , در یک بذل وبخشش جزئی ((عثمان)) ,چهارصد هزار درهم به ((عبداللّه بن خالد)) وصدهزار درهم به ((حکم بن ابی العاص)) ,تبعید شده پیامبر (ص) ودویست هزار درهم به ((ابوسفیان)) می رسد ! ! ((88)) . در حکومت علوی , آب به روی سپاهیان وحیوانات دشمن , باز گذاشته می شود, ولی در حکومت وسیاست اموی , معاویه ویزید, سپاهیان وحتی زنهاوبچه هارا از آشامیدن آب محروم می کنند . در حکومت علوی , جنازه ((عمربن عبدود)) سالم می ماند, ولی در سیاست اموی , بدن حمزه سید الشهدا (ع) مثله می شود وبدن حسین (ع) زیر سم اسبان لگدکوب می گردد . در حکومت علوی , خانه , ((ابوسفیان)) در فتح مکه , مامن مردم می شود, ولی درسیاست اموی , حرم امن الهی برای فرزند پیامبر (ص) نا امن وحضرتش آواره شهرهامی گردد . ((معاویه)) بعد از قتل عثمان , طی نامه ای به ((مروان بن حکم)) چنین می نویسد : . ((فاذا قرات کتابی هذا, فکن کالفهد لا یصطاد الا غیلة ولا یتشازر الا عن حیلة وکالثعلب لا یفلت الا روغانا, واخف نفسک منهم اخفا القنفذ راسه عند لمس الاکف)) ((89)) . ((چون نامه مرا خواندی مانند یوزپلنگ باش که صید نمی کند مگر به طورناگهانی ونگاه نمی کند مگر از روی حیله ومانند روباه باش که فرار نمی کند مگر به این طرف وآن طرف , ومخفی کن خودت را مانند مخفی کردن جوجه تیغی سرش راهنگامی که می خواهند اورا بگیرند)) . بین نامه امام حسین (ع) ونامه معاویه چقدر تفاوت است , حضرت حاکم مسلمین را محصور ومحدود در احکام الهی می داند, ولی معاویه چه دستور العملی به مروان می دهد وانجام هر عملی را مباح وجایز بلکه لازم وواجب هم می داند ! ! .

روضه .

((اما واللّه لقد تقمصها ابن ابی قحافة , وانه لیعلم ان محلی منها محل القطب من الرحی , ینحدر عنی السیل ولا یرقی الی الطیر, فسدلت دونها ثوبا وطویت عنها کشحا,وطفقت ارتای بین ان اصول بید جذا او اصبر علی طخیة عمیا, یهرم فیها الکبیرویشیب فیها الصغیر ویکدح فیها مؤمن حتی یلقی ربه , فرایت ان الصبر علی هاتاحجی , فصبرت وفی العین قذی وفی الحلق شجا, اری تراثی نهبا)) ((90)) . ((به خدا قسم ! پسر ابو قحافه لباس خلافت را به زور به تن کرد در حالی که می

دانست موضع من نـسـبت به خلافت , همانند قطب سنگ آسیاب است (که سنگ بدون قطب , قابل حرکت نیست) از آبـشـار علم من معلومات , فرو می ریزد, به کوه علمم پرنده ای دسترسی ندارد, در عین حال میان خـود وخلافت پرده ای انداختم واززیر بار ان شانه خالی کردم وبه این فکر فرو رفتم که آیا با دست کوتاه به جنگم ویا درهوای تاریک , صبر کنم , وضعی که میان سالان , فرسوده وبچه ها, پیر می شوند ومـؤمـن آنـقـدر رنـج مـی کـشـد تـا بـمـیـرد پـس بـه ایـن فکر رسیدم که صبر با این وضع , به عـقـل نـزدیکتراست , لذا مانند آنانی که چشمهایشان سو می زند ونمی توانند خوب ببینندوهمانند آنـانـکه بغض کرده اند ونمی توانند حرف بزنند, اوضاع را نگریستم ودرشرایطی که می دیدم میراث من به غارت می رود, سخنی نگفتم)) . *** . ای چراغ دل ویرانه من ـــــ بی تو تاریک شده خانه من . گوشه خانه نشستم چه کنم ـــــ هستی ام رفته زدستم چه کنم . رشته صبر علی پاره شده ـــــ چاره ساز همه بیچاره شده . ای حمایتگر من خیز وببین ـــــ فاتح بدر شده خانه نشین . بعد تو همدم من آه شده ـــــ همدم راز دلم چاه شده . آه آن شب که تورا می شستم ـــــ خورد بر بازوی نیلی دستم . این سخن ورد زبانها افتاد ـــــ دیدی آخر علی از پا افتاد .

پاسخ امام حسین (ع) به نامه مسلم بن عقیـل .
((یـابـن عـم انی سمعت جدی رسول اللّه (ص) یقول : ما منا اهل البیت من تطیر ولایتطیر به , فاذا قرات کتابی فامض علی ما امرتک والسلام علیک ورحمة اللّه وبرکاته)) ((91)) . به دنبال تقاضاهای مکرر مردم کوفه از امام حسین (ع) که ما امام وپیشواندارید , سیدالشهدا (ع) از مکه معظمه ((مسلم بن عقیل)) را به سوی کوفه فرستاد : ((انا باعث الیکم اخی وابن عمی وثقتی)) . ((مـسـلـم)) در مـاه مبارک رمضان از مکه به سوی مدینه حرکت کرد ودر آنجا با اهل وعیال خود وداع کرده وپس از زیارت قبر پیامبر (ص) همراه دو نفر راهنما از قبیله قیس به سوی کوفه حرکت کـرد, آن دو نـفـر, راه را گـم کردند ودر اثر تشنگی مردند, درآنجا مسلم صیادی را هم دید که به دنبال آهویی می تازد وآن را صید وسپس ذبح نمودمسلم این را به فال بد گرفت , لذا از آنجا نامه ای به امام حسین (ع) نوشت که من این سفررا مبارک نمی بینم ومرا معاف بدارید .
متن نامه مسلم بن عقیل (ع) .
((امـا بـعد : فانی اقبلت من المدینة مع دلیلین فجازا عن الطریق فضلا واشتدعلیهما العطش فلم یـلـبـثـا ان مـاتـا, واقبلنا حتی انتهینا الی الما فلم ننج الا بحشاشة انفسنا وذلک الما بمکان یدعی الـمـضـیـق مـن بـطن الخبت , وقد تطیرت من وجهی هذا فان رایت اعفیتنی منه وبعثت غیری , والسلام)) .
پاسخ امام حسین (ع) .
((امـا بعد : فقد خشیت ان لا یکون حملک علی الکتاب الی الا ستعفا من الوجه الذی وجهتک له الا الجبن فامض لوجهک الذی وجهتک)) . حـضـرت در پـاسخ فرمود : ((خیال می کنم علت استعفای تو ترس باشد, به همان نحوی که مامور شده ای برو . من از پیامبر (ص) شنیدم که می فرمود : از ما خاندان نیست کسی که فال بد بزندویا مسلمانی را به فال بد بگیرد)) . ایـن مـکـاتـبـه را اکثر مورخین نقل کرده اند هر چند صاحب کتاب ((حیاة الامام الحسین (ع)) از جهاتی این نامه را مجعول می داند ((92)) .
تفال وتطیر .
((تـفـال)) در خـوبـیـهـا و ((تـطـیـر)) در بـدیـهـا اسـتـعـمال می شود ((تطیر)) از ((طیر)) به مـعـنـای ((پـرنـده)) اسـت وعـرب غـالبا فال بدرا به وسیله پرندگان می زدند البته از ((تطیر)) نهی شده است ,

چنانچه قرآن کریم می فرماید : . (وان تصبهم سیئة یطیروا بموسی ومن معه) ((93)) . ((اگر به فرعونیان بدی می رسید, آن را از موسی (ع) وهمراهانش می دانستند)) . (قالوا اطیرنا بک وبمن معک قال طائرکم عند اللّه بل انتم قوم تفتنون) ((94)) . بـه صالح پیامبر وپیروانش تطیر وفال بد می زدند, او در پاسخ می گفت : تطیرومقدرات , به دست خداونداست وشما قومی هستید که مورد آزمایش قرار گرفته اید)) .

فال نیک .

بـه خـلاف ((تـطـیـر)) , شریعت مقدسه اسلام از ((تفال)) استقبال کرده , چون منشا کاروفعالیت واصلاح امور واز همه مهمتر, تکیه گاه انسان , پروردگار عالم می شودواعتقاد به اینکه مؤثری در وجود, جز ذات پروردگار نیست . ((دمـیـری)) در روایـتـی از پـیـامـبـر (ص) نـقـل مـی کـنـد کـه : ((یـعـجـبـنـی الفال و احب الفال الصالح)) ((95)) . ((فال خوب را دوست دارم)) . در داسـتـان ((صـلـح حـدیـبیه)) , ((سهل بن عمرو)) وقتی آمد وپیامبر (ص) از نام اوسؤال کرد, حضرت فرمود : ((سهیل علیکم امرکم , کار شما آسان می شود)) . یا در قضیه پاره کردن نامه پیامبر (ص) توسط ((خسروپرویز)) که در پاسخ نامه پیامبر (ص) مقداری خاک فرستاد, حضرت فرمود : ((مؤمنین , به زودی مالک اراضی آنان می شوند)) ((96)) . ((عامر بن اسماعیل)) که قاتل ((مروان بن محمد)) است , در راه به شخصی برخورد کرد واز نام او سـؤال نـموده گفت : ((منصور بن سعد)) , هر دو اسم را به فال نیک گرفت و ((مروان)) را تعقیب کرد تا اورا کشت ((97)) .

فال بد .

از فـال بـد کـه در عـربـی از آن به ((تطیر)) یاد می شود, مذمت شده است و ((تطیر)) از ((طیر)) گرفته شده و به معنای پرواز وسرعت می باشد, یعنی مصیبت وبلا, زود ملحق می گردد . ((تطیر)) در اسلام نکوهش شده وهیچ اثر خارجی بر آن بار نمی شود, بلکه صرفا اثر روانی دارد که برخی از اشخاص مثلا از پرواز کلاغی متاثر می شوند وازانجام کار مورد نظر, منصرف می گردند . امام صادق (ع) می فرماید : . ((الـطـیـرة عـلـی مـا تجعلها ان هونتها تهونت وان شددتها, تشددت وان لم تجعلهاشیئا لم تکن شیئا)) ((98)) . ((فـال بد به همان نحوی است که آن را بپذیری , اگر آن را سبک بشماری , کم اثرخواهد بود واگر به آن اعتنا کنی وترتیب اثر بدهی , برایت سخت وناگواراست واگر به آن بی اعتنا باشی , هیچ اثری بر آن بار نخواهد شد)) .

تطیر در حد شرک .

((تـطـیـر)) در روایـات در حد شرک شمرده شده است البته در صورتی که انسان ذات پروردگار عـالـم را مـؤثر نداند وپریدن کلاغ را مثلا مؤثر

حقیقی بداند, یا آن را هم درکنار اراده ازلی خداوند چیـزی بداند مؤمن وموحد واقعی , کسی است که در این نظام هستی , هیچ موجودی را مؤثر نداند وبـدانـد آنـچـه اراده الـهـی به آن تعلق گرفته باشد,همان واقع می شود روایتی را عامه از رسول خدا (ص) نقل می کنند که حضرت فرمود : . ((مـن رجعته الطیرة عن حاجته فقد اشرک قالوا وما کفارة ذلک یا رسول اللّه ؟
قال (ص) , ان یقول احدکم اللهم لا طیرا الا طیرک ولا خیر الا خیرک ولا اله غیرک ثم یمضی لحاجته)) ((99)) . هـر کـسـی بـه خاطر فال بد زدن از انجام کارش منصرف شود, مشرک شده است ,عرض کردند یا رسـول اللّه ! کفاره آن چگونه است ؟
فرمود : بگوید : خدایا ! فالی نیست مگر از ناحیه تو وخیری نیست مگر از ناحیه تو, وخدایی جز تو نیست , آنگاه به دنبال حاجتش برود)) .
روضه .
((مـسـلـم)) را بـعد از دستگیری به مجلس ((عبیداللّه)) آوردند و در حین ورود به مجلس , سلام نکرد : . ((فقال له الحرسی , سلم علی الامیر, فقال له اسکت ویحک ! ما هو لی بامیر)) . ((مامورین گفتند : به امیر سلام کن , گفت : خاموش , او امیر من نیست)) . چـون خـبـر شـهادت حضرت ((مسلم بن عقیل وهائی بن عروه)) به سیدالشهدا (ع) رسید : ((قال الراوی : وارتج الموضع بالبکا لقتل مسلم بن عقیل وسالت الدموع کل مسیل)) ((100)) . ((همه یکپارچه برای مسلم گریه کردند واشک ریختند)) . ((سید باقر هندی)) رحمة اللّه علیه می فرماید : . رموک من القصر اذ اوثقوک ـــــ فهل سلمت فیک من جارحة . ((تورا دست بسته از بالای قصر پرتاب کردند, آیا جایی از بدن تو سالم ماند ؟
)) . اتقضی ولم تبکک الباکیات ـــــ اما لک فی المصر من نائحة . ((ای مـسـلـم ! آیا کشته شوی وکسی برای تو گریه نکنند ؟
! آیا در شهر یک نفر نبود برای تو اشک بریزد ؟
!)) . لئن تقض نحبا فکم فی زرود ((101)) ـــــ علیک العشیة من صائحة ((102)) . ((اگـر در کـوفـه کـسـی برای تو گریه نکرد, در عوض در محل ((زرود)) که خبرشهادت تو, به حسین (ع) رسید, برای تو گریه کردند)) . *** . ای خدا شب شده ومن چه کنم ـــــ یک تن واین همه دشمن چه کنم . کوفیان همه پیمان شکنند ـــــ چون نمک خورده نمکدان شکنند . صبح با من همه پیمان بستند ـــــ شب در خانه به رویم بستند . صبح بر دامن من چنگ زدند ـــــ شب از بام به من سنگ زدند .

نامه امام حسین (ع) به اشراف وبزرگان بصره .
((اما بعد : فان اللّه اصطفی محمدا (ص) علی خلقه واکرمه بنبوته واختاره لرسالته ثم قبضه اللّه الیه وقـد نـصـح لـعـباده وبلغ ما ارسل فیه وکنا اهله واولیائه واوصیائه وورثته واحق الناس بمقامه فی الـنـاس فـاسـتاثر علینا قومنا بذلک فرضینا وکرهنا الفرقة واحببنا لکم العافیة ونحن نعلم انا احق بـذلـک الـحـق الـمستحق علینا ممن تولا ه وقد بعثت الیکم رسولی بهذا الکتاب وانا ادعوکم الی کـتـاب اللّه وسـنـة نـبـیـه فـان السنة قد امیتت وان البدعة قد احییت فان تسمعوا قولی وتطیعوا امری اهدکم سبیل الرشاد)) ((103)) . امـام (ع) از مـکه مکرمه نامه فوق را برای بزرگان بصره مانند : ((مالک بن مسمع ,احنف بن قیس , مـنـذر بن جارود عبدی , مسعود بن عمرو ازدی , قیس بن هیثم وعمروبن عبیداللّه بن معمر)) به وسیله ((سلیمان بن زرین)) فرستادندنامه از سه جهت قابل بررسی است . 1 ـ پیام نامه . 2 ـ سرنوشت قاصد . 3 ـ عکس العمل مخاطبین نامه .
پیام نامه : .
اصـولا هـر شخصیت مذهبی , سیاسی , اجتماعی , وقتی تصمیم به آغاز حرکتی می گیرد, ملاقاتها, مـکـاتبات , مصاحبه ها وسخنان او نشانگر اهداف وانگیزه حرکت اوست امام حسین (ع) در این نامه می فرماید : ((خداوند پیامبر (ص) را برای مردم برانگیخت وبعد از مدتی که رسالت خودرا انجام داد, اورا بـه سـوی خـود برد وبعد ماجانشینان واوصیای آنحضرت به این مقام از همه سزاوارتر هستیم مـنـتـهـا عـده ای ایـن حق را از ما گرفتند وما هم برای اینکه اختلاف ایجاد نشود, خاموش شدیم اکنون قاصدم را با این نامه به سوی شما می فرستم وشمارا به کتاب خدا وسنت پیامبر (ص) می خوانم هـمـانـا سـنـت وروش پـیامبر (ص) از بین رفته وبدعت , زنده شده وجای آن را گرفته , پس اگر سـخـنـان مـرا بـپذیرید واز فرمانم اطاعت کنید, شمارا به راهی که رشد وصلاح شما در آن است , هدایت می کنم)) . عمده پیام نامه حضرت , دو مطلب است : . 1 ـ سنت باید زنده شود . 2 ـ بدعتها از بین برود .
احیای سنت .
در نـظـر بدوی , انسان تصور می کند که خلفای غاصب فقط با امیر مؤمنان (ع) آن هم بر سر مساله خـلافـت اخـتلاف داشتند, اما وقتی تاریخ را ورق می زنیم , می بینم که اینها با اساس اسلام وبعثت پیامبر (ص) دشمن بودند, زیرا بلافاصله بعد از رحلت پیامبر (ص) مبارزه با سنت

نبوی را آغاز کردند کـه یـکـی از مـصـادیـق آن , مـبـارزه بـا نشرحدیث نبوی بود تا جائی که کسی جرات نمی کرد از پـیـامـبر (ص) حدیث نقل کندروات حدیث را تبعید کردند ووقتی هم که از تبعید نتیجه نگرفتند ودیـدنـد بـر عـکـس احادیث در اقصی نقاط دنیا منتشر شده , به دستور عمر بن الخطاب , راویان حـدیث رادر مدینه جمع کردند وتحت کنترل ومراقبت قرار دادند, واین سیاست تا زمان ((عمربن عبدالعزیز)) همچنان ادامه داشت تا به دستور وی , افرادی مامور جمع آوری وضبط احادیث شدند اکنون لازم است از تاریخ , شواهدی بیاوریم تا سخن به گزاف نگفته باشیم . ((استاد محقق سید مرتضی عسگری)) از مصادر عامه نقل می کند : . 1 ـ ((عمر بن خطاب , قرظة بن کعب)) را جهت فرماندهی در عراق تا منطقه ((صرار)) بدرقه کرد وهنگام خدا حافظی گفت : . اتدرون لم مشیت معکم : قلنا لحق صحبة رسول اللّه (ص) ولحق الانصار)) . ((مـی دانـید چرا شمارا همراهی کردم ؟
گفتیم به خاطر مصاحبت ما با پیامبر (ص) وحقشناسی از انصار)) .
گفت شما به منطقه ای می روید که سینه های مردم از قرآن مملواست , با نقل روایت از پیامبر (ص) آنـان را از قرآن خواندن باز ندارید ((فاقلوا الروایة عن رسول اللّه (ص) , از رسول خدا (ص) حدیث کم نقل کنید)) . ((قرظة بن کعب)) می گوید : گاهی در مجالسی می نشستیم وبحث از احادیث نبوی (ص) می شد ومـن هـم احـادیثی زیاد از آن بزرگوار حفظ بودم , ولی چون به یادسفارش ((عمر)) می افتادم از نقل حدیث خودداری می کردم : ((فاذا ذکرت وصیة عمر,سکتت)) ((104)) .
باید از عمر بن الخطاب سؤال کرد مگر سخن پیامبر (ص) غیر از کلام الهی است که آنان را با حدیث نـبوی (ص) از قرآن خواندن باز دارند ؟
! قرآن مجیدمی فرماید : (ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی) ((105)) . مـردم عراق پیامبر (ص) را ندیده اند وشیفته کلمات وبیان سیره آن حضرت هستند, ولی ((قرظه)) حتی یک حدیث هم نقل نمی کند . 2 ـ عـمر, ((عبداللّه بن مسعود وابو دردا وابوذر)) را جمع کرد وگفت : ((ما هذاالحدیث عن رسول اللّه (ص))) . ایـن احـادیـث چـیـسـت کـه از پیامبر (ص) نقل کرده اید, لذا اینهارا در مدینه حبس کرد تا کشته شد ((106)) .
مبارزه با بدعتها .
بـعـد از حـضـرت خـتمی مرتبت (ص) افرادی به جای آن بزرگوار نشستند که همه چیزرا عوض کـردند, احکام را به بازی گرفتند, زحمات رسول خدا (ص) ومجاهدین بدر واحد وحنین را به هدر دادند . ((زهری)) می گوید : در دمشق بر ((انس بن مالک)) وارد شدم در حالی که گریه می کرد گفتم چرا گریه می کنی ؟

گفت : . ((لا اعرف شیئا مما ادرکت الا هذه الصلاة وهذه الصلاة قد ضیعت)) ((107)) . ((از آنچه در عصر پیامبر (ص) دیدم چیزی باقی نمانده مگر همین نماز که این راهم ضایع کردند)) . همینطور هنگامی که برای شکایت از ((حجاج بن یوسف ثقفی)) به شام ((نزدعبدالملک)) می آمد, در بین راه گفت : . ((واللّه ! ما عرف شیئا مما کنا علیه علی عهد النبی (ص) الا شهادة ان لا اله الا اللّه)) ((108)) . ((بـه خـدا سـوگـنـد ! آنـچه را در عصر نبوی (ص) می شناختیم , همه از بین رفت مگراینکه فقط شهادت به توحید باقی مانده است)) . شـرح بـدعـتـهـایـی کـه خـلـفای جور بعد از پیامبر (ص) از خود باقی گذاشتند, دراین مختصر نمی گنجد, هر چند بزرگترین منکر, وجود خود خلفای غاصب است . ((مـرحوم علامه مجلسی)) در کتاب شریف ((بحار الانوار)) , بدعتهای خلیفه دوم را بیان کرده که ما فقط فهرست آن را در اینجا می آوریم : . ((صـلاة تراویح , وضع مالیات بر زمینهایی که در زمان او مفتوح عنوة فتح شد,بدون آنکه به ارباب خـمـس , از آن چـیزی بدهد, بدعت در سه طلاق در مجلس واحد,تبدیل جزیه به زکات در مورد نـصـاری , مـنع از ازدواج در مواردی که به نظرش کفونباشند, مسح علی الخفین , کم کردن یک تـکـبـیـر از نماز میت , قول به عول وتعصیب ومحرومیت از ارث عجم از عرب , اضافه کردن جمله ((الصلاة خیر من النوم)) را دراذان وموارد دیگر)) ((109)) .

2 ـ سرنوشت قاصد .

نـامـه را ((سلیمان بن رزین)) مولی الحسین (ع) به کوفه آورد, یکی از مخاطبین نامه , ((منذر بن جارود)) پدر عیال ((عبیداللّه بن زیاد)) بود ((منذر)) از باب خوش خدمتی به حکومت ویا از ترس اینکه شاید این نامه امام حسین (ع) نباشد بلکه دسیسه خودابن زیاداست که خواسته منذررا محک بزند, لذا ((سلیمان)) را همراه نامه به نزد عبیداللّه آورد وعبیداللّه شبی که فردای آن می خواست از بصره به کوفه بیاید, دستور داد قاصدامام حسین (ع) را در بصره به دار آویختند ((110)) . توضیح : سپاه حسینی از دو دسته تشکیل شده بود : ((عرب وغیر عرب)) که غیرعرب را ((موالی)) می گفتند که تعداد موالیان را به اختلاف نوشته اند از جمله : . 1ـ سلیمان مولی للحسین . 2ـ حارث بن نبهان مولی حمزة بن عبدالمطلب . 3ـ منجح مولی للحسین . 4ـ عامر بن مسلم . 5ـ جابر بن حجاج مولی عامر بن نهشل . 6 ـ سعد مولی عمر بن خالد صیداوی . 7ـ قارب الدئلی مولی للحسین . 8ـ رافع مولی لاهل شنوة . 9ـ شوذب مولی لشاکر . 10ـ اسلم الترکی مولی للحسین . 11ـ جون مولی ابی ذر . 12ـ زاهر مولی عمر بن خزاعی ((111)) . 13ـ سالم مولی عامر العبدی . 14ـ سالم مولی بنی المدینة الکلبی . 15ـ سعد مولی علی (ع) . 16ـ

شبیب مولی حرث . 17ـ قارب مولی الحسین (ع) . 18ـ نصر مولی علی (ع) . 19ـ واضح مولی حرث ((112)) . 3 ـ عکس العمل مخاطبین نامه . یکی از مخاطبین نامه ((احنف بن قیس)) است که از اشراف بصره واز یاران امیرالمؤمنین (ع) است وی از نـظـر سـجـایای اخلاقی , مردی حلیم است که حلم اوضرب المثل بوده در جنگ جمل هم شـرکـت کـرده وبـه حضرت عرض می کند : اگرمی خواهید با دویست نفر سرباز شمارا یاری کنم واگر می خواهید شش هزار نفررا ازجنگیدن علیه شما باز دارم , حضرت راه دوم را پذیرفت ((113)) . ((احـنـف)) در پـاسـخ امام (ع) به یک آیه از قرآن مجید اکتفا کرد واشاره نمود که فعلا زمان قیام نـیـسـت وبـه عـراق نـیـا کـه تـضعیف می شوی : ((فاصبر ان وعداللّه حق ولا یستخفنک الذین لا یوقنون)) ((114)) . ((یـزیـد بـن مـسعود)) هم قبایل ((بنی تمیم وبنی حنظله وبنی سعد)) را جمع کرد وازآنان قول همکاری گرفت وی طی نامه ای به امام (ع) اظهار آمادگی نمود وچون نامه وی به حضرت رسید, در حق او دعا کرد : ((امنک اللّه من الخوف وارواک یوم العطش الا کبر)) . اما هنگامی که می خواست با جمعیتی برای نصرت حضرت بیاید, خبر رسیدکه حسین بن علی (ع) به شهادت رسیده است ((115)) .

روضه .

چون جراحات سیدالشهدا (ع) زیاد شد, به گونه راست از اسب بر زمین افتاد ((وهو یقول : بسم اللّه وبـاللّه وعلی ملة رسول اللّه (ص) وخرجت زینب من باب الفسطاطوهی تنادی : وا اخاه ! وا سیداه ! وا اهل بیتاه ! لیت السما اطبقت علی الا رض)) . *** . آن دم بریدم من از حسین دل ـــــ کمد به مقتل شمر سیه دل . او می دوید ومن می دویدم ـــــ او سوی مقتل من سوی قاتل . او می کشید ومن می کشیدم ـــــ او خنجر از کین , من ناله از دل . او می نشست ومن می نشستم ـــــ او روی سینه , من در مقابل . او می برید ومن می بریدم ـــــ او از حسین سر من از حسین دل . *** . ((صالخ شمر باصحابه ما تنتظرون بالرجل , فحملوا علیه من کل جانب)) ((116)) . ((شمر فریاد زد : چرا منتظرید, لذا هر کس از هر طرف به حضرت حمله کرد)) .

نامه امام حسین (ع) به حبیب بن مظاهر .
((من الحسین بن علی بن ابی طالب الی الرجل الفقیه حبیب بن مظاهر اما بعد : یاحبیب , فانت تعلم قرابتنا من رسول اللّه (ص) وانت اعرف بنا من غیرک , وانت ذوشیمة وغیرة فلا تبخل علینا بنفسک , یجازیک رسول اللّه (ص) یوم القیامة)) ((117)) . ((از حسین بن علی به مرد فقیه , حبیب بن مظاهر ای حبیب ! قرابت مارا باپیامبر (ص) می دانی وتو بهتر از دیگران مارا می شناسی وشخص آزاد مردوغیرتمندی هستی از جان خود بر ما مضایقه مکن , رسول خدا (ص) در قیامت پاداش آن را به تو خواهد داد)) . این نامه متاسفانه در کتب قدیمی که مصدر هستند, نیامده فقط در تالیفات متاخرین مانند ((ادب الحسین , بلاغة الحسین , فرسان الهیجا)) ذکر شده است , وطبق این نقل , وقتی حضرت نامه را نوشتند که از شهادت ((مسلم بن عقیل)) آگاه شدند, لذادوازده پرچم را برافراشت وهر پرچم را به دست یک نفر از اصحاب داد تا یک پرچم باقی ماند بعضی گفتند این را به ما بسپارید, حضرت فرمود : خداوند به شما جزای خیر بدهد, صاحب این پرچم خواهد آمد, آنگاه این نامه را برای ((حبیب)) نوشتندچون در این نامه کلمه ((فقیه)) آمده , لازم است معنای ((فقه)) توضیح داده شودقرآن کریم می فرماید : . (فلولا نفر من کل فرقة طائفة لیتفقهوا فی الدین ولینذروا قومهم اذا رجعواالیهم) ((118)) . آیه شریفه در بین آیات جهاد آمده است , یعنی مساله تفقه وتعلم احکام دینی ,آنقدر مهم است که همه نباید رهسپار میدان جنگ شوند, بلکه جمعی هم باید عازم میدانهای فرهنگی شوند ومرزبان دین واعتقادات مردم باشند .
فقه در روایات .
((فقه)) در لغت به معنای ((فهم)) است ودر اصطلاح امروزه , ((فقیه)) به کسی گفته می شود که در احکام شرعی , صاحب نظر ومجتهد باشد وقدرت استنباط احکام شرعیه را از ادله آنها داشته باشد البته روشن است که منظور از کلمه ((فقیه)) در نامه امام حسین (٠) این معنا نیست , زیرا در آن عصر, فقیه به معنای امروزی مصطلح نبوده ومنظور از آن صاحب فهم ودرک در امور دینی است که اثر ونتیجه آن در اعضاوجوارح آشکار شود در حدیث آمده است : ((من حفظ علی امتی اربعین حدیثا بعثه اللّه فقیها عالما)) ((119)) . امیر المؤمنین (ع) می فرماید : . ((الا اخبرکم بالفقیه حق الفقیه ؟
من لم یقنط الناس من رحمة اللّه ولم یؤمنهم من عذاب اللّه ولم یرخص

لهم فی معاصی اللّه)) ((120)) . ((آیا به شما خبر دهم که فقیه واقعی کیست ؟
آن کسی است که مردم را از رحمت الهی مایوس نکند واز طرفی هم ایمن از عذاب الهی نکند (مردم را در حالت خوف ورجا نگه دارد) واجازه انجام معاصی الهی را ندهد)) . صاحب رجال کشی , ((حبیب)) را این گونه ترجمه کرده است : . ((کان حبیب من السبعین الرجال الذین نصروا الحسین (ع) ولقوا جبال الحدیدواستقبلوا الرماح بصدورهم والسیوف بوجوههم وهم یعرض علیهم الا مان الا موال فیابون ویقولون لا عذر لنا عند رسول اللّه (ص) ان قتل الحسین ومنا عین تطرف حتی قتلوا حوله)) ((121)) . ((حبیب , جز هفتاد نفری است که حسین (ع) را کمک وکوههای آهن را ملاقات کردند (یعنی با افرادی که غرق در اسلحه بودند مواجه شدند) , وبا سینه وصورت , به استقبال تیرها وشمشیرها رفتند وبه آنان امان می دادند وبا اموال , آنان را تطمیع می کردند ولی زیر بار نمی رفتند ومی گفتند اگر حسین (ع) کشته شود, نزد پیامبر (ص) عذری نداریم در حالی که ما زنده باشیم وچشمان ما حرکت کند آنچنان ایستادگی کردند تا آنکه اطرافش کشته شدند)) .
سؤال حبیب از امام حسین (ع) .
((حبیب)) از امام (ع) سؤال کرد قبل از آنکه خداوند متعال حضرت آدم (ع) راخلق کند, شما کجا بودید ؟
. حضرت فرمود : ((کنا اشباح نور ندور حول عرش الرحمن فنعلم للملا ئکة التسب یح والتهلیل والتحمید)) ((122)) . ما همانند نوری بودیم که اطراف عرش الهی می چرخیدیم وبه ملائکه حمدوتسبیح الهی را می آموختیم)) .
رؤیای شیخ جعفر شوشتری (ره) .
((شیخ جعفر شوشتری)) بعد از مراجعت از نجف اشرف به موطن خود,قدرت بر اداره منبر وجلسات وعظرا نداشت , لذا در ماه رمضان کتاب ((تفسیر صافی)) ودر ماه محرم , کتاب ((روضة الشهدا)) را از روی کتاب برای مردم می خواندونمی توانست چیزی را حفظ کند یک سال به همین منوال گذشت تا محرم سال آینده ,شبی به فکر رفت که من تا کی صحفی باشم وکتاب را از رو برای مردم بخوانم در این اثنا خوابش می برد, در عالم رؤیا, خودرا در صحرای کربلا ودر مقابل خیمه امام حسین (ع) می بیند, می گوید وارد خیمه امام (ع) شدم وسلام کردم , آن حضرت مرانزدیک خود طلبید وبه ((حبیب بن مظاهر)) فرمود : ((فلانی , مهمان ماست وآب هم که نداریم , ولی مقداری آرد وروغن هست , برخیز واز اینها طعامی درست کن)) . ((حبیب)) , طعام را آماده کرد ونزد من نهاد ومن چند قاشق از آن خوردم وبیدارشدم ودر اثر

این عنایت حسینی (ع) مجلس ((شیخ جعفر)) به جایی رسیدکه : ((یغتبطه س کان الملا الا علی , ساکنان آسمانها غبطه این مجالس را می خوردند)) ((123)) .
پیشگوییهای حبیب , میثم ورشید .
روزی ((میثم تمار)) که سوار بر اسب بود, ((حبیب بن مظاهر اسدی)) که در جمع بنی اسد بود, از او استقبال کرد وبا یکدیگر سخن گفتند . ((حبیب)) گفت : گویا می بینم مرد بزرگی را که جلو سرش مو ندارد وشکم فربهی دارد وجلو ((دار الرزق)) خربزه می فروشد به جرم محبت اهل بیت اورا بر دارمی زنند وشکمش را پاره می کنند (منظورش از این سخنان ((میثم)) بود))) . ((میثم)) هم گفت : ((من هم می شناسم مرد سرخ چهره ای را که برای یاری فرزندپیامبر خروج می کند تا کشته می شود وسرش را در کوفه می گردانند (منظورش ((حبیب)) بود))) . این دو, پس از این سخنان , از همدیگر جدا شدند, کسانی که در اطراف ایستاده بودند وسخنان این دورا می شنیدند گفتند : به خدا احدی را دروغگوتر از اینها ندیدیم همینطور که اهل مجلس نشسته بودند, ((رشید هجری)) از راه رسید وسراغ آن دونفررا گرفت , مردم هم مطالب آنان را برای او نقل کردند . ((رشید)) گفت : ((خدا رحمت کند میثم را که یک مطلب را فراموش کرده بگویدوآن اینکه کسی که سر حبیب را می آورد, صد درهم از دیگران بیشتر جایزه می گیرد)) این سخن را گفت ورفت اهل مجلس گفتند : این دیگر از آن دو نفردروغگوتر بود اما همان مردم شاهد بودند که روز وشبها نگذشت مگر اینکه تمام پیشگوییهای آنان محقق شد و ((میثم تمار)) را جلو خانه ((عمرو بن حریث)) به دار زدندوسر ((حبیب)) را در کوفه گرداندند ((124)) .
روضه .
چون ((مسلم بن عوسجه)) بر زمین افتاد, حضرت حسین (ع) همراه ((حبیب)) بربالین او حاضر شدند حبیب گفت : ((اگر نبود اینکه ساعتی دیگر من هم به تو ملحق می شوم , دوست داشتم وصی تو باشم)) . گفت : ((آری تورا سفارش می کنم که در راه حسین (ع) کشته شوی)) . حبیب گفت : ((همین کاررا خواهم کرد)) مدتی گذشت تا اینکه به وسیله ضربت ((بدیل بن صریم)) از بنی تمیم , حبیب بر زمین افتاد, ((حصین بن تمیم)) , شمشیری برفرقش زد وبه شهادت رسید مرد تمیمی , سر حبیب را جدا کرد حصین بن تمیم گفت : ((من هم در کشتن او با تو شریک هستم)) . تمیمی گفت : ((من قاتل حبیب هستم)) . حصین گفت : ((من طمعی در جایزه ندارم , سررا تو ببر واز عبیداللّه جایزه بگیر,لکن لحظه ای سررا به من بده که به گردن اسبم بیندازم وجولان بدهم تا مردم بدانند که من در قتل حبیب شریک هستم)) ولی

تمیمی حاضر نمی شد تا اینکه بستگان طرفین ,به همین نحو بین آنان اصلاح دادند . ((ابـو مـحـنـف)) نـقل کرده است : ((لما قتل حبیب بن مظاهر هد ذلک الحسین , شهادت حبیب , حسین (ع) را شکست داد)) . ((مرحوم سماوی)) چنین می گوید : . ان یهد الحسین قتل حبیب ـــــ فلقد هد قتله کل رکن . قتلوا منه للحسین حبیبا ـــــ جامعا فی فعاله کل حسن ((125)) . ((شهادت حبیب نه تنها حسین (ع) را شکست , بلکه تمام ارکان شکسته شد)) . ((با شهادت حبیب , دوستی را از حسین گرفتند که جامع افعال نیکو بود)) .

پسر حبیب وقاتل پدر .

پـس از واقـعـه کربلا, مرد تمیمی سر حبیب را بر گردن اسب خود انداخته ومنتظر ملاقات ((ابن زیـاد)) بـود ((قـاسم)) پسر حبیب که هنوز به سن بلوغ نرسیده بود,همراه سر پدر می رفت , لذا از قاسم پرسید چرا همراه من می آیی ؟

. گفت : چون این سر پدر من است , می خواهم آن را به من بدهی تا دفن کنم . مرد تمیمی گفت : خیر, امیر راضی نمی شود ومن هم می خواهم جایزه خوبی از امیر بگیرم . قـاسـم گـفـت : ((اما خداوند بدترین پاداش را به تو می دهد)) قاسم عجالتا قاتل پدررا رها کرد اما مـتـرصـد بود تا انتقام بگیرد سرانجام در زمان ((مصعب بن زبیر)) که درنزدیکی موصل اردو زده بـود, در نـیمروزی , مرد تمیمی در خیمه خود در خواب قیلوله بود, قاسم انتقام پدررا با کشتن او گرفت .

روضه .

کودکی را که پدر در سفراست ـــــ دائما چشم امیدش به دراست .

هر صدائی که ز در میاید ـــــ بخیالش که پدر میاید . امام حسین (ع) دختر چهار ساله ائی داشت که فقط صاحب ریاحین الشریعه درج3 /ص 290 نام اورا رقـیـه ذکـر کـرده است , شبی در شام در عالم رؤیا, پدررا دیدوشکایت از ستم های مردم نمود, اما چون بیدار شد, جای پدررا خالی دید . بگفت ای عمه بابایم کجا رفت ـــــ بدی این دم برم , دیگر چرا رفت .

عمه من بی پدری ندیده بودم ـــــ سخت است کنون که آزمودم . لـذا سر پدررا برایش آوردند, مدتی , خیره , خیره به سر نگاه کرد ومی گفت : چه کسی رگ گلوی تورا برید ومرا در این سن یتیم کرد ؟

تا اینکه لبهایش را بر لبان پدرنهاد وروحش از قفس دنیا پرواز کرد . رموز عشق بر عالم نشان داد ـــــ لبش را برلبش بنهاد وجان داد ((126)) .

نامه امام حسین (ع) به برادرش محمد بن حنفیه وجماعتی از بنی هاشم .
((بسم اللّه الرحمن الرحیم : فان من لحق بی استشهد ومن لم یلحق لم یدرک الفتح)) ((127)) . ((هر کس به من ملحق شود, به شهادت می رسد وهر کس تخلف کند, به فتح وپیروزی نمی رسد)) . این نامه را امام حسین (ع) از مکه برای برادرش ((محمد بن حنفیه)) وجماعتی ازبنی هاشم نوشته اند . حدیث از امام صادق (ع) نقل شده وسند در غایت صحت است وبعضی تصورکرده اند که نامه را حضرت از کربلا نوشته که اشتباه است .
تحلیل نامه امام (ع) .
این نامه در عین اختصار, حاوی مطالب ارزشمندی است که باید به آن توجه شود : .
1 ـ علم امام حسین (ع) به شهادت خود واصحابش . در مناسبتهای مختلف در این کتاب متذکر شدیم که حضرت , مساله کشته شدن خودرا مطرح کرده است از جمله : در نامه ای به ((عبداللّه بن جعفر)) , در ملاقات با ((محمدبن حنفیه)) , در گفتگو با ((ابا هرم)) در بر خورد با ((عمرالاطرف)) ودر سخن با ((ام سلمه وابو محمد واقدی)) ودهها مورد دیگر, به کشته شدن خود تصریح کرده اندوعلت اصرار اصحاب بر نرفتن امام (ع) به کوفه برای همین بود که از پیامبر (ص) وامیرالمؤمنین (ع) شنیده بودند که در عراق حسین (ع) را خواهند کشت . در اصول کافی , بابی داریم تحت عنوان ((باب ان الائمة (ع) یعلمون متی یموتون)) , امام صادق (ع) می فرماید : . ((ای امام لا یعلم ما یصیبه والی ما یصیر, فلیس ذلک بحجة للّه علی خلقه)) ((128)) . ((هر امامی که نداند چه اتفاقی برای او می افتد وکارش به کجا منتهی می شود,این حجت خداوند بر مردم نیست)) . 2 ـ پایان کاررا برای همه روشن کرده است که همه کشته می شوند وهر کس برای هدف دیگری آمده , از همینجا بر گردد, فردا عده ای نگویند ما به طمع حکومت وریاست رفته بودیم ولی مطلب عوض شد, لذا در مراحل مختلف , بیعت را ازاصحاب برداشت که هر کس می خواهد برود, برود وقتی خبر شهادت ((حضرت مسلم)) رسید, فرمود : ((من احب منکم الا نصراف فلینصرف , لیس علیه منا ذمام)) ((129)) . وشاهدش هم کلمات اصحاب در شب عاشورا خطاب به امام حسین (ع) است که آگاهانه این راه را انتخاب کردند امام (ع) در شب عاشورا خطاب به ((بشر بن عمرحضرمی)) فرمود : ((خبردار شدم که فرزندت در سر حدات ری

اسیر شده , من بیعت خودرا از تو برداشتم , برو در آزادی فرزندت تلاش کن)) اما او در پاسخ گفت : . ((اکلتنی السباع حیا ان فارقتک یا ابا عبداللّه)) ((130)) . ((زنده , زنده طعمه درندگان شوم اگر دست از یاری تو بر دارم ای حسین !)) . ((زهیر بن قین بجلی)) گفت : . ((واللّه لـوددت انی قتلت ثم نشرت ثم قتلت حتی اقتل کذا الف قتلة وان اللّه یدفع بذلک القتل عن نفسک)) ((131)) . ((دوسـت دارم هـزار مـرتبـه کشته شوم وآنگاه زنده شوم تا بدینوسیله خداوندقتل را از شما دفع کند)) . ((مسلم بن عوسجه)) برخاست وچنین گفت : . ((لا ابرح حتی اکسر فی صدورهم رمحی واضربهم بسیفی ما ثبت قائمه بیدی)) ((132)) . ((از شـمـا دست بر نمی دارم مگر آنکه نیزه ام را در سینه آنان بشکنم وتا جان دارم با شمشیر با آنان بجنگم)) . ((سعید بن عبداللّه حنفی)) چنین گفت : . ((واللّه لا نـخـلـیـک حتی یعلم اللّه انا قد حفظنا نبیه محمدا (ص) فیک , واللّه لوعلمت انی ا قتل ثم احیی ثم احرق حیا ثم اذر یفعل بی ذلک سبعین مرة ما فارقتک)) ((133)) . ((بـه خـدا سـوگند ! از شما دست بر نمی دار تا یقین کنیم که سفارش پیامبر (ص) رادر مورد شما رعـایـت کـرده ایـم به خدا ! اگر هفتاد مرتبه کشته شوم سپس زنده شوم ,آنگاه مرا بسوزانند (باز) دست از یاری تو بر نمی دارم)) . لـذا آنـانـی کـه برای مطامع دنیوی آمده بودند, زودتر وحتی در بین راه ,حضرت را تنها گذاشته ورفته بودند : . مدعی خواست که آید به تماشاگه راز ـــــ دست غیب آمد وبر سینه نا محرم زد . 3 ـ بعد از شهادت حسین (ع) امید فتح وپیروزی برای کسی نیست , چنانچه می بینیم بعد از واقعه کـربـلا, حـرکـت های زیادی انجام شد, ولی موفقیتهای کامل به دست نیامد, ((قیام توابین , واقعه حـره , قـیـام زید ویحیی)) از همین قبیل است که در نوبه خود در رسوایی حکام اموی , تاثیر داشت ولـی نـتـوانست ریشه حکومت اموی رابخشکاند سید الشهدا (ع) در پیش بینی از آینده ومشکلات وستمهایی که مردم خواهند دید در صبح عاشورا چنین فرمود : . ((ایـم اللّه , لا تـلـبـثون بعدها الا کریث ما یرکب الفرس حتی تدور بکم دور الرحی وتقلق بکم قلق المحور, عهد عهده الی ابی عن جدی (ص)) ((134)) . ((به خدا سوگند ! بعد از من , فرصت چندانی پیدا نمی کنید مگر آن مقداری که اسب سوار, سوار بر اسـب شـود وبعد آسیاب زمانه شمارا می چرخاند ونرم ودچاراضطراب می کند, این خبری است که پدرم از رسول خدا (ص) به من داده است)) .

روضه .

در شب عاشورا سیدالشهدا (ع) اجازه بازگشت داد وچنین فرمود : .

((اللهم انی احمدک علی ان اکرمتنا بالنبوة وعلمتنا القران وفقهتنا فی الدین امابعد : فانی لا اعلم اصـحـابـا اوفـی ولا خـیـرا من اصحابی ولا اهل

بیت ابر ولا اوصل عن اه ل بیت ی انی قد اذنت لکم فانطلقوا جمیعا فی حل لیس علیکم منی ذمام وهذا اللیل قدغشیکم فاتخذوه جملا)) ((135)) . مـنـتـهـا آیا اصحاب می توانستند امام (ع) را تنها بگذارند ؟
آیا حفظ جان امام (ع) براصحاب , واجب نـبـود ؟
واگر کسی حضرت را تنها گذاشته باشد, مؤاخذه نمی شود ؟
پاسخ علامه مامقانی (قده) را در حـالات ((محمد بن حنفیه)) ذکر کردیم , پاسخی هم مرحوم مقرم در کتاب مقتل الحسین (ع) داده اند .
*** . گفت ای گروه هر که ندارد هوای ما ـــــ سر گیرد وبرون رود از کربلای ما . نا داده تن به خواری وناکرده ترک سر ـــــ نتوان نهاد پای به خلوت سرای ما . این عرصه نیست جلوه گه روبه وگراز ـــــ شیر افکن است بادیه ابتلای ما . بر گردد آنکه با هوس کشور آمده ـــــ سرناورد به افسر شاهی گدای ما . مارا هوای سلطنت ملک دیگراست ـــــ کاین عرصه نیست در خور فرهمای ما . ((نیر تبریزی)) .

پاسخ امام حسین (ع) به نامـه عبداللّه بن جعفـر .
((لـو کـنـت فـی جحر هامة من هوام الا رض لا ستخرجونی حتی یقتلونی , واللّه ,لیعتدن علی کما اعتدت الیهود فی یوم السبت)) ((136)) .
یـکـی از کسانی که برای امام حسین (ع) نامه نوشته وشخصا به ملاقات آن حضرت رفته , ((عبداللّه بـن جـعـفر طیار)) ((137)) است ((عبداللّه)) وقتی از حرکت سیدالشهدا (ع) به سمت عراق مطلع می شود, نامه ای به این مضمون به حضرت می نویسد وبه دو فرزندش ((عون ومحمد)) می دهد که به حضرت برسانند : . ((انـی مـشـفق علیک من هذا الوجه ان یکون فیه هلا کک واستئصال اهل بیتک ,ان هلک ت الیوم اطـفـئ نـور الا رض , فـانـک علم المهتدین ورجا المؤمنین , فلا تعجل بالسیرفانی ف ی اثر کتابی والسلام)) . ((از ایـن سفر بر شما بیمناک هستم که کشته شوی وخاندانت اسیر ودرمانده شوند, با کشته شدن شـمـا, نور زمین خاموش می شود, زیرا شما چراغ هدایت وامیدمؤمنین هستی در حرکت به طرف عراق عجله مکن وخودم به دنبال این نامه , خدمت خواهم رسید والسلام)) . این نامه , ((عبداللّه)) را آرام نکرد, زیرا موقعیت حساس وبا روحیه حسین بن علی (ع) نیز آشنااست که او رهبر آزادگان می باشد وتن به ذلت نمی دهد, لذا دست به اقدام دیگری می زند وآن رفتن به نـزد ((عـمـرو بن سعید)) حاکم مکه وگرفتن امان نامه برای حضرت است وبرای اطمینان خاطر بـیـشتر امام (ع) برادر حاکم مکه , ((یحیی بن سعید)) را همراه خود می آورد, ولی حضرت در پاسخ همه این اقدامات می فرماید : . ((اگـر در لانه جنبنده ای از جنبنده های زمین باشم , مرا بیرون می آورندوخواهند کشت وبر من ستم می کنند همچنان که یهود, ستم کردند ودر روز شنبه به صید ماهی پرداختند وحریم الهی را شکستند)) . انی رایت رسول اللّه (ص) فی منامی وامرنی بامر لا بد ان انتهی الیه)) . ((پیامبررا در عالم رؤیا دیدم وبه من دستوری فرموده که باید آن را انجام بدهم)) . ((عبداللّه)) پرسید : آن رؤیا ودستور چیست ؟
. حضرت فرمود : ((ما حدثت احدا بها وما انا محدث بها حتی القی ربی)) ((138)) . ((به احدی نگفته ونخواهم گفت تا هنگامی که خداوندرا ملاقات کنم)) .
فرزندان شهید عبداللّه .
تاریخ , دو یا سه فرزند شهیداز ((عبداللّه بن جعفر)) در واقعه طف , ذکرکرده است : .

1 ـ عون بن عبداللّه . که مادرش حضرت زینب علیها السلام است که به میدان جهاد آمد وگفت : . ان تنکرونی فانا ابن جعفر ـــ شهید صدق فی الجنان ازهر . یطیر فیها بجناح اخضر ـــ کفی بهذا شرفا من معشر ((139)) . 2 ـ محمدبن عبداللّه . نام مادرش ((حوصا بنت حفصه)) است به میدان آمد وگفت : . اشکو الی اللّه من العدوان ـــ فعال قوم فی الردی عمیان . قد بدلوا معالم القران ـــ ومحکم التنزیل والتبیان ((140)) . اما صاحب مقاتل الطالبیین , فرزند سومی به نام ((عبیداللّه)) را هم از عبداللّه ذکرمی کند که او هم جز شهدای کربلا بود ونام مادرش حوصا بنت حفصه است)) ((141)) .
عکس العمل غلام عبداللّه بن جعفر .
چـون خبر شهادت فرزندان ((عبداللّه)) به مدینه رسید, ((ابو السلاسل)) غلام ((عبداللّه)) , گفت : ((هـذا مـا لـقینا من حسین)) , عبداللّه آنچنان عصبانی شد که گفت : تو این چنین درباره حسین سخن می گویی : ((واللّه , لو شهدته لاحببت ان لا افارقه حتی اقتل م عه)) . به خدا سوگند ! دوست داشتم که من هم همراه او کشته می شدم ولی اگرنتوانستم خودم شرکت کنم , لااقل با فرزندانم , اورا کمک کردم)) ((142)) .
سخاوت عبداللّه .
وی یـکی از سخاوتمندان روزگاراست که حکایات زیادی از او نقل شده ازجمله : روزی وارد باغی شـد وغـلامی را دید که مشغول کار کردن است چون موقع ناهار رسید, غلام سفره ای را باز کرد که سـه قـرص نـان در آن بـود, سگی پیدا شد ومقابل سفره نشست , غلام یک نان را جلو سگ انداخت , حـیـوان آن را خـورد وبـاز بـه سـفره نگاه می کرد معلوم بود که خیلی گرسنه است غلام نان دوم وسوم را هم جلوی اوانداخت وسفره را بدون اینکه خودش چیزی خورده باشد, جمع کرد . ((عبداللّه)) پرسید : جیره غذای تو هر روز چه مقداراست ؟
. ((غلام)) : همین مقداری که دیدی . ((عبداللّه)) پس برای خودت چی ؟
. ((غلام)) : این محله ما سگ ندارد واین حیوان از راه دور آمده ومن دوست نداشتم با شکم گرسنه بر گردد . ((عبداللّه)) : پس امروزرا چه می کنی ؟
. ((غلام)) : روزرا به شب می رسانم . اینجا بود که عبداللّه خطاب به رفقایش گفت : ((الا م علی السخا وهذا اسخی منی)) . ((مرا به خاطر سخاوت زیاد, سرزنش می کنند در حالی که این غلام باسخاوت تر از من است)) . آنگاه باغ را خرید وبه غلام بخشید ((143)) . چند نکته اخلاقی در این داستان قابل توجه است : . 1 ـ در حـد امـکـان , نـیـاز

حاجتمدان را مرتفع سازیم , رسول خدا (ص) فرمود : ((من قطع رجا من ارتجاه قطع اللّه منه رجاه یوم القیامة)) ((144)) . ((هـر کس امید کسی را قطع کند که به او امید بسته , خداوند متعال هم امید اورادر قیامت قطع می کند)) . 2 ـ در مـوقـع غـذا خـوردن , اگر بیننده ای هست لقمه ای هم به او بدهیم یا تعارف کنیم , محدث خـبـیـر ((شیخ عباس قمی)) (قده) نقل می کند که در تبریز چند روزی مهمان شخصی بودم که غذای چند نفررا می خورد ولی سیر نمی شد, می گفت من مبتلا به ((مرض جوع)) هستم وهر چه مـی خـورم سـیـر نمی شوم , چون وقتی غذامی خوردم , سگی پیدا شد ونگاه می کرد ولی من حتی لـقـمـه ای به او ندادم , حیوان با ناامیدی نگاهی به آسمان کرد ورفت واز آن وقت من مبتلا به این مرض شده ام ((145)) . 3 ـ آنـچـه را انسان در راه خداوند بدهد, ضرر نمی کند, قرآن کریم می فرماید : (وما انفقتم من شی فهو یخلفه) ((146)) . ((آنچه را در راه خدا بدهید, خداوند جبران می کند)) چنانچه آن غلام چند قرص نان به حیوانی داد و از لطف خدا, صاحب باغی شد .
روضه .
((واشتد العطش بالحسین (ع) فرکب المسناة یرید الفرات والعباس اخوه بین ی دیه فاعترضته خیل ابن سعد فرمی رجل من بنی دارم الحسین (ع) بسهم فاثبته فی حنکه الشریف حتی امتلات راحتاه من الدم ثم رمی به وقال : اللهم انی اشکو الیک مایفعل بابن بنت نبیک)) ((147)) .
توئی کعبه وحرم , توئی مکه و منا ـــــ توئی مشعر همم , توئی زمزم وصفا . توئی حجر ومستجار, توئی قبله دعا ـــــ توئی خیر من یطوف , توئی خیر من سعا . توئی مطلب رسول , توئی مقصد خدا . هم از رکن وهم مقام , هم از عمره هم ز حج . تو روح مصوری , تو جان مجسمی ـــــ تو نفس مجردی , تو عقل مکرمی . تو لوحی وتو قلم , تو عرش معظمی ـــــ تو آیات منزلی , تو اسما اعظمی . ز آدم مؤخری , به آدم مقدمی . توئی آیت رجا, توئی معنی فرج . ز آبی که خضررا ندادند در حیات ـــــ به قبر شریف او ببندند در ممات . ولی سوی شه نرفت , نمود آب احترام ـــــ نه در مردگی به قبر, نه در زندگی به کام . ((شعر از : میرزا یحیی مدرس اصفهانی (قده))) .

پاسخ امام حسین (ع) به نامه عمرو بن سعید اشدق .
((وخیر الا مان , امان اللّه , ولم یؤمن باللّه من لم یخفه فی الدنیا, فنسال اللّه مخافة فی الدنیا توجب امان الا خرة عنده)) ((148)) . ((عـمـرو بـن سعید اشدق)) والی مکه از طرف یزیداست در حالات ((عبداللّه بن جعفر)) گفتیم هـنـگـامـیکه وی از حرکت امام (ع) مطلع می شود, نزد ((عمرو بن سعید)) می آید وامان نامه ای را برای حضرت می گیرد : . ((بـلـغـنی انک قد عزمت علی الشخوص الی العراق , فانی اعیذک باللّه من الشقاق ,فان کنت خائفا فاقبل الی , فلک عندی الامان والصلة)) . ((با خبر شدم که تصمیم داری به سمت عراق حرکت کنی , تورا به خدا ! ازاختلاف بپرهیز واگر از روی ترس وناچاری به سمت عراق می روی , به سوی من بیاکه در امان وتوجه من هستی)) . حضرت در پاسخ , جمله فوق را مرقوم فرمود : . ((بـهترین امانها, امان خدااست وکسی که در دنیا از خدا, ترس و واهمه نداشته باشد, به خدا ایمان ندارد از خداوند تعالی ترسی را در دنیا می خواهم که موجب امان آخرت در نزد او باشد)) .
خوف از خداوند .
اصولا امان نامه را به کسی می دهند که از حکومت , متواری شده است , لذادولتها اعلام می کنند که در صورت تسلیم شدن , متعرض آنان نخواهند شد . حـاکـم مدینه , سیدالشهدا (ع) را خوب نشناخته وخیال می کند او هم به خاطرترس از حکومت به طـرف عـراق می رود, در حالی که حضرت می فرماید, اگر درقاموس انسان مسلمان , ترس وجود داشـتـه بـاشـد, تـرس از خـدااست وبس که درآخرت از عذاب الهی در امان باشد امام صادق (ع) می فرماید : . ((من خاف اللّه اخاف اللّه منه کل شی ومن لم یخف اللّه اخافه اللّه من کل شی)) ((149)) . ((آنکه از خدا بترسد, خداوند هم , همه را از او می ترساند وآنکه از خداوندنترسد, خدای تعالی اورا از همه می ترساند)) . بـه هـر مـقـدار کـه انسان در دنیا از خدا بترسد, در قیامت ایمن خواهد بود وهراندازه که در دنیا بی پروا باشد, در قیامت خائف خواهد بود . ((قـال رسـول اللّه (ص) : قـال اللّه تـبارک وتعالی : وعزتی وجلا لی لا اجمع علی عبدی خوفین ولا اجـمـع لـه امـنـیـن , فـاذا امـنـنـی فـی الـدنیا اخفته یوم القیامة واذا خافنی فی الدنیاامنته یوم القیامة)) ((150)) . ((در ایـن حـدیث قدسی پیامبر (ص) از پروردگار عالم نقل می کند که : به عزت وجلالم سوگند ! خـوف در دنیا وآخرت با امن در دنیا وآخرت با هم جمع نخواهدشداگر در دنیا از عذاب من

ایمن باشد, در قیامت ترسان خواهد بود واگر در دنیاخائف از پروردگار شد, در قیامت ایمن خواهد بود)) . اصولا به امان دولتها وحکومتها اطمینان نیست , چه بسا افرادی مورد عفو قرارگرفتند ولی بعدا مورد غضب واقع شدند یا امان نامه های آنان پاره وشکسته شد وعهدوپیمانها نقض گردید که به یک جریان تاریخی اشاره می شود تا بیان امام حسین (ع) بهتر روشن شود که امان واقعی همان امان الهی است .
امان نامه ای که پاره شد .
((یحیی بن عبداللّه بن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب)) که به او ((اثلثی)) هم گفته می شود, به منطقه دیلم رفت ودر آنجا عده زیادی با او بیعت کردند . ((هارون الرشید)) سخت به وحشت افتاد, لذا به ((فضل بن یحیی)) گفت : ((ان یحیی قذاة فی عینی)) یحیی خاری در چشم من است لذا ((فضل)) با سپاهی عظیم حرکت کرد واز راه تهدید وتطمیع با یحیی وارد مذاکره گردید وبنا شد که امان نامه ای برای ((یحیی)) بنویسند که حکومت , متعرض او نشود, لذا امان نامه محکمی که هیچ راه خدشه وشبهه ای در آن نباشد, برای یحیی نوشته شد ویحیی به سلامت به مدینه بازگشت . ((عبداللّه بن مصعب زبیری)) نزد هارون از یحیی سخن چینی کرد وگفت : ((یحیی از من خواسته با او بیعت کنم)) این خبر, هارون را سخت ناراحت کرد, لذا هردورا با هم رو به رو کرد, ((یحیی)) اورا با قسم خاصی سوگند داد, ولی ((زبیری)) استنکاف می کرد تا به اصرار هارون به همان نحو سوگند خورد ودر اثر سوگند دروغ بعد از سه روز هلاک شد اما هارون فکرش ناراحت ومشوش بود, لذا دستوردستگیری اورا صادر کرد ((یحیی)) امان نامه را حاضر کرد که حق تعرض به من رانداری هارون امان نامه را به ((ابو یوسف قاضی)) داد وی گفت : ((صحیح است وراهی برای ابطال آن وجود ندارد)) اما ((ابو البختری)) گفت : ((امان نامه ازجهاتی مخدوش است)) . هارون گفت : پس خودت آن را پاره کن ابو البختری در حالی که دستهایش می لرزید, آن را پاره کرد, لذا ((یحیی)) مجددا روانه زندان شد وبه طور مشکوکی به شهادت رسید ((151)) .
امان نامه شمر .
((شمر)) از طایفه ((کلاب)) و ((ام البنین)) مادر حضرت عباس (ع) هم از همین طایفه است شمر امان نامه ای از عبیداللّه بن زیاد برای فرزندان ام البنیین آورد وجلوسپاه حسینی ایستاد وصدا زد : ((این بنو اختنا ؟
)) , کسی پاسخ اورا نداد . امام حسین (ع) فرمود : ((اورا پاسخ دهید, هر چند فاسق باشد)) . حضرت ابوالفضل (ع) وبرادرش جلو آمدند, شمر گفت : ((شما در امان هستید !)) , اما یکصدا پاسخ شنید که : ((

لعن اللّه ولعن امانک , خداوند تو وامان نامه ات رالعنت کند)) ((152)) .
روضه .
یکی از القاب حضرت عباس (ع) ((باب الحوائج)) است ((سید صالح حلی)) دراشعارش می فرماید : .
باب الحوائج ما دعته مروعة ـــــ فی حاجة الا ویقضی حاجتها . *** . یـعـنـی : حضرت عباس باب الحوائجی است که هیچ شخص گرفتاری اورا صدانمی زند مگر آنکه حاجت روا می شود)) . عشاق چون بدرگه معشوق رو کنند ـــــ از آب دیدگان تن خود شستشو کنند . قربان عاشقی که شهیدان کوی عشق ـــــ در روز حشر رتبه او آرزو کنند . عباس نامدار که شاهان روزگار ـــــ از خاک کوی او طلب آبرو کنند . بی دست ماند وداد خدا دست خود به او ـــــ آنانکه منکرند بگو روبه رو کنند . گر دست او نه دست خدائی است پس چرا ـــــ از شاه تا گدا همه رو سوی او کنند . در گاه او که درگه باب الحوائج است ـــــ باب الحوائجش همه جا گفتگو کنند . حضرت عباس (ع) چون بر زمین افتاد : ((نادی باعلی صوته : ادرکنی یا اخی ,فانقض علیه ابو عبداللّه کـالصقر فراه مقطوع الیمین والیسار, مرضوخ الجبین ,مشکوک العین بسهم مرتثا بالجراحة فوقف علیه منحنیا وجلس عند راسه یبکی حتی فاضت نفسه)) ((153)) .
بـا صـدای بـلند, برادررا صدا زد, حضرت مانند باز شکاری , سریعا خودرا بربالین عباس رساند در حالی که دو دست عباس قطع , پیشانی شکسته , چشم با اصابت تیری مجروح شده بود, حضرت , با کمر خمیده , در بالین سر او گریه کنان نشست)) . دیده برهم منه ای سرو بخون غلطیده ـــــ که نگویند حسین داغ برادر دیده .

نامه دوم امام حسین (ع) به مردم کوفـه .
((بـسـم اللّه الـرحـمن الرحیم , من الحسین بن علی الی وجوه اخوانه المؤم نین والمسلمین , سلا م عـلیکم , فانی احمد اللّه الذی لا اله الا هو, اما بعد : فان کتاب مسلم بن ع قیل جانی یخبر فیه بحسن رایکم واجماع ملاکم علی نصرنا والطلب بحقنا, فسالت اللّه ان یحسن لنا الصنیع وان یصیبکم علی ذلـک اعـظـم الا جـر وقـد شـخصت الیکم عن مکة یوم الث لا ثا لثمان مضین من ذی الحجة یوم الـتـرویـة , فـاذا قـدم عـلیکم رسولی فانکمشوا فی امرکم وجدوا, فانی قادم علیکم فی ایامی هذه , والسلام علیکم)) . حـضـرت نامه را از منزلگاه ((حاجر)) ((154)) , از ((بطن الرمه)) برای مردم کوفه فرستادندحامل نامه , ((قیس بن مسهر صیداوی)) است نامه وقتی نوشته شده که هنوز از شهادت مسلم , خبری به امام (ع) نرسیده بود سیدالشهدا (ع) . در این نامه پس از حمد وثنای الهی می فرماید : . ((نامه مسلم که حاکی از اتحاد واتفاق وگرفتن حق ما بود, رسید, از خداوندمتعال می خواهم که کـارهـای مـا بـه خوبی انجام گیرد وبه شما هم اجر ومزد فراوان عنایت فرماید من روز سه شنبه , هـشـتـم ذیحجه , مصادف با روز ترویه , از مکه خارج شدم وچون فرستاده ام نزد شما آمد, در انجام کارهای خود کوشش کنید که همین روزها به شما ملحق می شوم , والسلام)) .
سرنوشت قاصد .
((قـیـس بن مسهر)) با عجله به طرف کوفه حرکت کرد تا نامه حضرت را به مردم برساند, چون به ((قـادسـیـه)) رسـیـد, مواجه با مامورین فراوان به فرماندهی ((حصین بن نمیر)) شد که راههارا کـنترل وافرادرا بازرسی می کنند, وقتی ((قیس)) را بازرسی بدنی کردند, نامه حضرت را پاره کرد که به دست مامورین نیفتد, لذا اورا دست بسته به نزدابن زیاد آوردند . عبیداللّه : چرا نامه را پاره کردی ؟
. قیس : تا از مضمون آن مطلع نشوی ! . عبیداللّه : نامه برای چه کسانی بود ؟
. قیس : اسامی آنان را نمی دانم ! . عبیداللّه : اکنون که حاضر به معرفی آنان نیستی , پس بالای منبر برو واز حسین ,بد گویی کن ! ! . ((قیس)) بالای منبر رفت وگفت : . ((ایـهـا الـنـاس , ان الحسین بن علی (ع) خیر خلق اللّه وابن فاطمة بنت رسول اللّه , انارسوله الیکم , وقد فارقته بالحاجر فاجیبوه , ثم لعن عبیداللّه بن زیاد واباه وصلی علی امیر المؤمنین (ع))) . ((ای مـردم ! بـه راسـتـی کـه حـسـیـن بـن علی بهترین خلق

خداوند وپسر فاطمه دختررسول خداونداست من فرستاده او به سوی شما هستم من در حاجر, از او جدا شدم ,پس اجابت کنید اورا سپس قیس , عبیداللّه بن زیاد وپدر اورا لعنت وبر علی (ع) دوردفرستاد)) . لـذا بـه دستور ابن زیاد ((قیس)) را بالای قصر بردند واز همانجا به زمین انداختندوبدن شریفش , قطعه قطعه شد .
اطلاع امام (ع) از شهادت قیس . حـضـرت , چون به ((عذیب هجانات)) ((155)) رسید با ((طرماح)) بر خورد وخبرشهادت قیس را دریافت کردند با شنیدن این خبر, حضرت بسیار متاثر شد : . ((فترقرقت عینا الحسین (ع) وقال : فمنهم من قضی نحبه ومنهم من ینتظر, اللهم اجعل لنا ولهم الجنة منزلا واجمع بیننا وبینهم فی مستقر رحمتک ورغائب مذخورثواب ک)) ((156)) . ((اشک در چشمان حسین (ع) جاری شد وآیه شریفه ((منهم من قضی)) را تلاوت فرمود, آنگاه دعا کـرد که خدایا ! جایگاه ما وآنان را بهشت قرار بده ورحمت خودراشامل ما بفرما وبیشترین پاداش را نصیب ما بگردان)) .
کوفه حرم امیرالمؤمنین (ع) .
نـامـه سیدالشهدا (ع) نشان می دهد که مردم کوفه تا مدت زیادی بر عهدوپیمانی که بسته بودند, وفادار ماندند, منتها از روزی که ((نعمان بن بشیر)) از حکومت کوفه معزول وبه جای او ((عبیداللّه بـن زیاد)) منصوب شد وجو ترور, خفقان ووحشت را ایجاد نمود, مردم ترسیدند و ((مسلم)) را تنها گـذاشـتـنـد والا شـهـر کـوفـه ومردم آن , مورد تمجید ائمه (ع) قرار گرفته اند, وبه عنوان حرم امـیـرالـمـؤمـنـیـن (ع) مـعـرفـی شـده اسـت وروایـات مـتعددی در فضیلت کوفه وارد شده , از جمله : ((الکوفة روضة من ریاض الجنة)) . ((کوفه , باغی از باغهای بهشت است)) . ((عـبـداللّه بن ولید)) می گوید : ((در زمان مروان , بر امام صادق (ع) وارد شدم ,حضرت فرمود : از کدام شهر هستی ؟
. عرض کردم : از کوفه . ((فـقـال (ع) : ((لـیـس بـلد من الب لدان ومصر من الا مصار اکثر محبا لنا من اهل الکوفة , ان اللّه هـداکـم لا مـر جهله الناس فاجبتمونا وابغضنا الناس وصدقتموناوکذبنا الناس واتبعتمونا وخالفنا الناس فجعل اللّه تعالی محیاکم محیاناومماتکم مماتنا)) ((157)) . ((هـیـچ شـهر ومحلی نیست که به اندازه کوفه , به ما علاقه مند باشند, خداوندشمارا هدایت کرد وشـمـا مـارا اجـابـت کـردید در حالی که دیگران با ما عداوت کردند,شما مارا تصدیق , اما دیگران تکذیب کردند شما از ما پیروی , ولی دیگران مخالفت نمودند, خداوند حیات وممات شمارا با ما قرار بدهد)) .
روضه .
امـیـرالـمؤمنین (ع) نگاهی به کوفه کرد وفرمود : ((چقدر زیبا هستی !

خدایا ! قبرمرا در کوفه قرار بده)) ((158)) . ((محمد بن حنفیه)) می گوید : ((شب بیستم را در کنار پدرم امیرالمؤمنین (ع) گذراندم در حالی که سم به دو پای حضرت سرایت کرده بود, آن شب , نمازرا نشسته خواند ومرتب تا طلوع فجر مارا سفارش ونصیحت می فرمودواز عاقبت خود خبر می داد چون صبح شد, مردم برای عبادت حضرت آمدند, اجازه ملاقات داده شد : . ثم قال : ایها الناس سلونی قبل ان تفقدونی وخففوا سؤالکم لمصیبة امامکم ,فبکی الناس عند ذلک بکا شدیدا واشفقوا ان یسالوه تخفیفا عنه)) . ((آنگاه فرمود : قبل از آنکه از میان شما بروم , سؤالات خودرا بپرسید, اماسؤالات را به خاطر مصیبتی که به امام شما وارد شده کوتاه کنید اینجا بود که صدای گریه مردم بلند شد ورعایت حالت امام (ع) را نمودند وسؤالی نکردند)) ((159)) . اثیر بن عمرو طبیب معروف کوفه بعد از معاینه که فهمید ستم به مغز سرسرایت کرده گفت : ((یا امیرالمؤمنین , اعهد عهدک , فان عدو اللّه قد وصلت ضربته الی ام راسک)) ((160)) . ای علی (ع) , وصیت های خودرا بگو, زیرا ضربه این دشمن خدا به مغز سرسرایت کرده است . *** . طبیبا ! وامکن زخم سرم را ـــــ مسوزان قلب زینب دخترم را . طبیبا ! کار از درمان گذشته ـــــ زد آتش زخم سر, این پیکرم را . در ودیوار مسجد هست شاهد ـــــ که من گفتم اذان آخرم را . وداع زندگی را گفتم آن روز ـــــ که زد در کوچه قنفذ, همسرم را .

نامه امام حسین (ع) به برادرش محمد بن حنفیه وجماعتی از بنی هاشم از کربلا .
((بسم اللّه الرحمن الرحیم , اما بعد : فکان الدنیا لم تکن وکان الا خرة لم تزل ,والسلا م)) ((161)) . ((گویا دنیایی نبوده وگویا آخرت همیشه بوده است)) . طـبـق نقل ((ابن قولویه)) , امام حسین (ع) این نامه را از کربلا برای برادرش ((محمدبن حنفیه)) وجماعتی از بنی هاشم نوشته است .
تحلیل نامه امام (ع) .
اولـین نکته در این نامه دیدگاه حضرت نسبت به دنیا وآخرت است که مؤمن باید تصور کند اصولا دنـیـایـی نـبوده وآخرت همیشه بوده است که قهرا علاقه به دنیا هم منتفی می شود واساسا تا این دیـدگاه نباشد, نمی تواند از جان خود بگذرد وشهادت واسارت فرزندان خودرا ببیند, شهید ابتدا خـودرا از همه تعلقات دنیوی آزاد می کندوآنگاه عازم میدان نبرد می شود هر قدر انسان خودرا از دنـیـا آزاد کرده باشد, به همان مقدار, مرگ برایش آسانتراست , وهر مقدار خودرا به دنیا گره زده باشد, دل کندن وجدا شدن از آن , برایش مشکل است امام صادق (ع) می فرماید : . ((من کثر اشتباکه بالدنیا, کان اشد لحسرته عند فراقها)) ((162)) . ((کسی که بیشتر پنجه در دنیا انداخته باشد, موقع فراق وجدایی بیشتر حسرت می خورد)) . امام سجاد (ع) می فرماید : . ((خـرجنا مع الحسین بن علی (ع) فما نزل منزلا ولا رحل منه الا ذکر یحیی ابن زکریا وقتله , وقال ومن هوان الدنیا علی اللّه ان راس یحیی بن زکریا اهدی الی بغی من بغایا بنی اس رائیل)) ((163)) . ((همراه امام حسین (ع) (به طرف کربلا) که می رفتیم به هر منزلی که فرودمی آمد ویا از آن کوچ مـی کـرد, یـادی از یحیی (ع) وشهادت اومی کرد ومی فرمود : دربی ارزشی دنیا همین بس که سر یحیی بن زکریارا به عنوان هدیه به سوی فرد بی عفتی از بی عفتهای بنی اسرائیل بردند)) . ((امـا اگـر شـخـصـیتی همانند امیرالمؤمنین (ع) علاقه اش به مرگ , از علاقه طفل به شیر مادر بیشتراست , رمزش در این نهفته است که دنیا در نظرش از استخوان خنزیری که در دست جذامی باشد, بی ارزشتراست : . ((واللّه لدنیاکم هذه اهون فی عینی من عراق خنزیر فی ید مجذوم)) ((164)) ! . موقع حرکت امام حسین (ع) از مدینه , ((ابن عباس)) جلو می آید وحضرت راقسم می دهد که از این سفر, صرفنظر کند سید الشهدا (ع) .
پس از بیان مطالبی در بیان بی اعتباری دنیا به ((داستان بثینه)) ((

165)) اشاره می کند . پیش صاحبنظران ملک سلیمان بر باداست ـــــ بلکه آن است سلیمان که ز ملک آزاداست . خیمه انس مزن بر در این کهنه رباط ـــــ که اساسش همه بی موقع وبی بنیاداست .
هارون الرشید وتکیه بر ستون .
((هارون)) سالی به حج آمده بود واز اسب پیاده شد ومدتی پیاده رفت تا خسته شد وبه ستونی تکیه کرد, آنگاه به ((ابو العتاهیه)) گفت : ((مارا از این ستون حرکت بده)) ,اینجا بود که ((ابو العتاهیه)) اشعاری را سرود : . هب الدنیا تواتیکا ـــــ الیس الموت یاتیکا . الا یا طالب الدنیا ـــــ دع الدنیا لشانیکا . وما تصنع بالدنیا ـــــ وظل المیل یکفیکا ((166)) . ((فرض کن که تمام دنیا به تو رو آورد, آیا مرگ به سراغ تو نمی آید ؟
)) . ((ای طالب دنیا ! دنیارا رها کن وبرای دشمنانت بگذار)) . ((چه نیازی به دنیا داری در حالی که سایه یک ستون برای تو کافی است)) .
نکته دومی که در نامه سیدالشهدا (ع) به آن اشاره شده , بقا وهمیشگی بودن قیامت است وبه خاطر همین دیدگاه است که امام (ع) واصحاب بزرگوارش هر چه به مرگ نزدیکتر می شدند, خوشحالتر می گشتند واعجاب همه را بر می انگیخت که : ((انظروا الیه لا یبالی بالموت , ببینید از مرگ واهمه ای ندارد)) . اکنون که عنان سخن به اینجا کشیده شد, به نظر آمد که داستان وفات مرحوم آیت اللّه العظمی حاج سید محمد حجت اعلی اللّه مقامه الشریف را از زبان دامادش مرحوم آیت اللّه حاج شیخ مرتضی حائری بیان کنیم تا معلوم شود اعتقاد به مرگ درنزد اولیااللّه چگونه است .
داستان وفات مرحوم آیت اللّه حجت .
مرحوم آیت اللّه آقای حائری می فرمایند : با اینکه مرحوم آقای حجت , استادوابو الزوجه حقیر بودند, ولی خیلی به منزل ایشان آمد وشد نمی کردم ودر امورمربوط به ریاست ایشان دخالتی نداشتم , اوایل زمستان بود که مرحوم آیت اللّه حجت ,مشغول تعمیر منزل بودند وبانی این تعمیرات هم یکی از ارادتمندان ایشان بود . یک روز صبح به اندرون رفتم وحالشان غیر عادی نبود وبه خاطر ((برنشیت مزمن)) , در سردی هوا, دچار ناراحتی می شدند, معلوم شد که بنا وعمله هارا جواب کرده اند گفتم آقا ! چرا عمله وبناهارا جواب گفته اید . ایشان به طور صریح وجزم گفت : ((من بنا هست بمیرم دیگر بنایی برای چه ؟
)) بعد فرمود : ((عزیزم ! این چند روز اینجا بیا, یعنی مثل سابق دوری مکن)) . من ظاهرا هر روز صبح پس از تمام شدن درس مکاسب که در اطاق بیرونی منزل ایشان می گفتم , به خدمتش می رفتم یک روز که به ظن غالب روز چهارشنبه بود,مخصوصا پیغام دادند که خدمتشان

برسم , جلو رویشان , ((آیة اللّه حاج سید احمدزنجانی (قدس سره))) نشسته بودند, اوراق واسناد مالکیت وغیره را به پای آقای زنجانی وآنچه پول نقد در جعبه بود, به بنده دادند که به مـصـارف معینه برسانم وصیت کرده بودند که آنچه پول نزد وکلای ایشان موجوداست , همه سهم مبارک امام (ع) می باشد وچند روز هم بود که پول وجوه , از کسی نمی گرفتند . وقتی که وجوه محتوای جعبه را به نگارنده دادند تا به محل آن برسانم , درحالی که دستها به طرف آسمان بود, گفت : ((خدایا ! من به آنچه تکلیف داشتم عمل کردم تو هم مرگ مرا برسان)) . مـن بـه ایـشـان گـفـتـم : ((آقا ! شما بی خود این قدر ترسیده اید, شما هر سال درزمستان همین ناراحتی را دارید, بعدا خوب می شود)) . فـرمـود : ((نـه , امـر من یا وفات من ظهراست)) من دیگر چیزی نگفتم وفورا در پی انجام فرموده ایـشان رفتم واز لحاظ اینکه مبادا ایشان , ظهر وفات نمایند, درشکه گرفته وسوار شدم وبه دنبال کارها رفتم وظهر نشده , بر گشتم وایشان آن روز ظهروفات نکردند وشنبه بعد از این چهارشنبه وفـات کـردنـد, به محض وفات ایشان , من آمدم جانب بیرونی , صدای اذان از مدرسه حجتیه تازه بلند شده بود . یـکـی از هـمین روزهای نزدیک وفات بود که در یک آن , چشمش به در بودوپیدا بود که یک چیز بالخصوصی را مشاهده می کند ومی گفت : ((آقا علی ! بفرما)) , ولی طولی نکشید که به حال عادی برگشت . روز وفـات ایـشان , من باکمال اطمینان درس مکاسب را در منزل گفتم , چون حالشان خیلی غیر عـادی نـبـود, پـس از آن رفتم در همان اطاق کوچک که ایشان بستری بودند, سلام کردم جواب دادند وگفتند : امروز چه روزی است ؟
. گفتم : روز شنبه . گفتند : اقای بروجردی به درس رفتند ؟
. گفتم : آری چند مرتبه گفت : ((الحمدللّه)) . دختر ایشان که زوجه این جانب است گفتند, قدری تربت به ایشان بدهیم گفتم خوب است ایشان تـربـت را فراهم کردند من خدمتشان عرض کردم که میل بفرمایید,ایشان نشستند ومن استکان را جـلـوشـان بـردم خـیال می کردند غذا یا دواست , قدری باهم ؟
اوقات تلخی گفتند : این چیست ؟
گفتم : تربت است , فوری قیافه باز شد وآب تربت را تا آخر, سر کشیدند وبعدا این کلمه را من خودم شنیدم که گفتند : ((آخر زادی من الدنیا تربة الحسین)) ودو مرتبه خوابیدند . برای دومین بار به امر وتقاضای خودشان , ((دعای عدیله)) را برای ایشان قرائت کردند ((آقای سید حـسـیـن)) پـسـر دوم ایـشان , رو به قبله نشسته وخود ایشان هم در حالی که سینه اش را تکیه به مـتـکـایی داده بود, درحال نشسته می خواندند وبا فارسی وترکی با کمال شدت وصمیمیت عقاید خودرا در مقابل حق تعالی ابراز

می داشتند یادم هست که نسبت به امیرالمؤمنین (ع) پس از اقرار به خلافت , به زبان ترکی می گفتند : (بلا فصل هیچ فصلی یوخدو) . این را نیز شنیدم که می گفت : ((خدایا ! عقاید من همه حاضراست , همه را به توسپردم وبه من برگردان)) در همان حال نفسشان نیامد, خیال کردند که آقا قلبشان گرفته , قدری قطره کرامین به دهن ایشان ریختند, من دیدم که قطره از اطراف لبهافروریخت , همان آن از دنیا رفته بودند وحتی چند قطره کرامین هم به دستگاه گوارش ایشان نرسید من کاملا متوجه شدم که ایشان از دنیا رفته اند آمدم بیرونی که صدای اذان را از مدرسه حجتیه شنیدم که فوت ایشان مقارن اول ظهر حقیقی بود ایشان آدم بسیار دقیق وباریک بین وعجول بود, ولی در این سفر آرام وبی دغدغه بود . مرحوم آیت اللّه حاج شیخ مرتضی حائری رضوان اللّه تعالی علیه سه نتیجه گیری از این قضیه می کند : . 1 ـ خبر دادن از مرگ خود که در ظهر واقع می شود . 2 ـ مکاشفه واینکه امیرالمؤمنین (ع) را مشاهده نمودند . 3 ـ خبر دادن به اینکه آخرین توشه من از دنیا ((تربت)) است ((167)) . تاریخ وفات مرحوم آیة اللّه حجت ((لی 1372)) است .
روضه .
پیش بینی سیدالشهدا (ع) به فرزندش امام سجاد (ع) که حکایت من همانندحضرت یحیی است در دو مکان محقق شد, یکی در مجلس ابن زیاد ودوم در مجلس یزید هنگامی که دستور داد زنها وبچه هارا در حالی که در ریسمان بسته شده بودند,حاضر کردند : ((قال علی بن الحسین (ع) انشدک اللّه یا یزید, ما ظنک برسول اللّه (ص) لورانا علی هذه الصفة ؟
)) . ((اگر الان پیامبر (ص) بیاید ومارا در چنین صحنه ای ببیند, چه جوابی داری ؟
)) . ((ثم وضع راس الحسین (ع) بین یدیه واجلس النسا خلفه لئلا ینظرن الیه ,فراه علی بن الحسین (ع) فلم یاکل بعد ذلک ابدا, واما زینب فانها لما راته اهوت الی جیبها فشقته ثم نادت بصوت حزین یفزع القلوب : یا حسیناه , یا حبیب رسول اللّه ,یابن م کة ومنی , یابن فاطمة الزهرا سیدة النسا, یابن بنت المصطفی ؟
قال الراوی : فابکت واللّه کل من کان فی المجلس)) ((168)) . ((سر مبارک را در مقابل خود گذاشت وزنهارا در جایی نشاند که نگاهشان به سرمبارک نیفتد, چون نگاه علی بن الحسین (ع) به سر افتاد, بعد از آن دیگر غذانخوردواما زینب چون نگاهش به سر بریده افتاد, دست برد وگریبان پاره کرد, آنگاه باصدای اندوهناکی که دلهارا به لرزه در می آورد وهمه اهل مجلس را به گریه انداخت ,گفت : یا حسیناه ! یا حبیب رسول اللّه)) . اندر سریر ناز تو خوش آرمیده ای ـــــ شادی از اینکه راس

حسین را بریده ای . من ایستاده بر سر پا وکسی نگفت ـــــ بنشین که روی خار مغیلان دویده ای .
ملاقاتهای امام حسین .

ملاقات ولید بن عتبه حاکم مدینه با امام حسین (ع) .
((ایـها الا میر ! انا اهل بیت النبوة ومعدن الرسالة ومختلف الملائکة وبنا فتح اللّه وبنا ختم اللّه ویزید رجـل فـاسق شارب الخمر, قاتل النفس المحرمة , معلن بالفسق ومثلی لا یبایع ل مثله ولکن نصبح وتصبحون وننظر وتنظرون , اینا احق بالخلا فة والبیعة)) ((169)) . بـه دنبال هلاکت ((معاویه)) در نیمه رجب سال شصت وروی کار آمدن یزید,وی , طی نامه ای به ((ولید بن عتبه)) پسر عمویش که حاکم مدینه بود از او خواست تا ازسه نفر بیعت بگیرد : . 1 ـ امام حسین (ع) . 2 ـ عبداللّه بن زبیر . 3 ـ عبداللّه بن عمر . چـون نـامـه بـه او رسـید, وی جریان را با ((مروان)) در میان گذاشت , مروان گفت : ((مصلحت ایـن اسـت کـه تـا خبر مرگ معاویه منتشر نشده واینان مطلع نشده اند, از آنان بیعت بگیری واگر مخالفت کردند, گردنشان را بزنی)) . ((ولـیـد)) در هـمـان شـب به سراغ امام حسین (ع) فرستاد حضرت با سی نفر ازجوانان بنی هاشم وغلامان خود در حالی که مسلح بودند به مقابل دار الخلافه رسیدندوآنان بیرون ایستادند که اگر صدای امام (ع) بلند شد برای دفاع از امام , وارد شوند . بعد از مطرح کردن مرگ معاویه وبیعت با یزید, حضرت در پاسخ فرمود : . ((ای امـیـر ! ما خاندان نبوت ورسالت هستیم , خانه ما محل رفت وآمدملائکه است , تمام امور از ما شروع شده وبه ما ختم می شود ویزید مردی دریده وشارب الخمر وقاتل انسانهای بی گناه است که علنی مرتکب فسق می شود وشخصی همانند من با او بیعت نمی کند اکنون ما وشما صبر می کنیم تا پایان کار ونتیجه را ببینیم که کدام سزاوارتر به خلافت هستیم)) . حضرت در این ملاقات , به دو سابقه اساسی اشاره می کند : . اول : مـا از خـانـدان نـبـوت هستیم که خداوند متعال اراده فرموده این خاندان , باعظمت بمانند, چنانچه در سوره نور, آیه 36 می فرماید : . (فی بیوت اذن اللّه ان یرفع ویذکر فیها اسمه) . وقتی که این آیه شریفه نازل شد, ابوبکر برخاست وبا اشاره به خانه امیرالمؤمنین (ع) وفاطمه (س) گفت : ((آیا این خانه هم از همان خانه هایی است که خداوند اراده فرموده تعظیم شود ؟
)) . پیامبر (ص) فرمود : ((نعم من افاضلها ((170)) , آری , از برترین آنهااست)) . اگر کسی بخواهد به خدا برسد, راه آن از طریق اهل بیت است , چنانچه امام باقر (ع) می فرماید : . ((ال محمد ابواب اللّه ورسله والدعاة الی الجنة والقادة الیها والادلا علیها الی یوم القیامة)) ((171)) . ((آل مـحـمـد, راه رسـیـدن بـه خداوند هستند, دعوت به

بهشت می کنند ومردم را به آن هدایت می کنند تا روز قیامت)) . خانه های ما محل تردد ورفت وآمد ملائکه است , منتها ملائکه گاهی برای زیارت آل محمد می آیند وگـاهـی بـرای عـرض اعـمال بندگان وگاهی هم برای فراگرفتن علوم , چنانچه ((حبیب بن مظاهر)) از امام حسین (ع) سؤال می کند : . ((ای شـی کـنـتـم قـبل ان یخلق اللّه تعالی آدم (ع) ؟ قال : کنا اشباح نور ندور حول ع رش الرحمن فنعلم الملا ئکة التسبیح والتهلیل والتحمید)) ((172)) . ((دوم)) : چهره یزید وکارنامه سه ساله او . پیامبر (ص) در حدیثی می فرماید : . ((لا یـزال امـر امـتـی قـائمـا بـالـقـسـط, حـتی یکون اول من یثلمه رجل من بنی امیة یقال ل ه یزید)) ((173)) . ((امر امت من به عدالت ودرستی است تا به دست شخصی از بنی امیه به نام یزید, شکسته می شود)) . یـزیـد, مردی عیاش , قمار باز, شرابخوار واهل لعب ولهو بود ((عبداللّه بن حنظله)) یزیدرا اینگونه معرفی می کند : . ((انه رجل ینکح امهات الا ولا د والبنات والا خوات ویشرب الخمرویدع الصلاة)) ((174)) . ((یزید, مردی است که با محارم جمع می شود, شرب خمر می کند ونمازنمی خواند)) . از ابـوالحسن عمادالدین علی بن محمد طبری (الکیاالهراسی) که از فقهای شافعیه است , در مورد جـواز لعن بر یزید سؤال کردند, گفت : ((ما صراحتا می گوییم که لعن او جایزاست وچطور چنین نباشد در حالی که به دنبال شکار یوزپلنگ ومردی قمار باز وشرابخوار بود هو المتصید بالفهد واللا عب بالنرد ومدمن الخمر)) ((175)) . ((یزید)) در دوران حکومتش , مرتکب سه عمل زشت شد که ننگ آن در تاریخ مانده است : . 1 ـ شهادت امام حسین (ع) واصحابش واسارت خاندان وی . 2 ـ قتل عام مردم مدینه که در تاریخ به ((واقعه حره)) از آن یاد می شود . سـپـاهـی به فرماندهی ((مسلم بن عقبه)) مامور قتل عام مردم مدینه شدند وجان ومال وناموس مسلمین در کنار روضه نبوی را مباح شمردند که رسول خدا (ص) درباره مردم مدینه فرمود : . ((من اخاف اهل المدینة اخافه اللّه وعلیه لعنة اللّه والملا ئکة والناس اجمعین)) ((176)) . ((هر کس مردم مدینه را بترساند, لعنت خداوند وملائکه ومردم بر او باد)) . ((ابن قتیبه)) نقل می کند : ((در واقعه حره , هشتاد نفر از صحابه پیامبر (ص) وهفتصد نفر از قریش وانـصار وده هزار نفر از مردم مدینه کشته شدندودیگر, از اصحاب بدر کسی باقی نماند این واقعه در 27 ذیحجه سال 63 واقع شده است)) ((177)) . 3 ـ حـمـلـه بـه خـانـه خدا ومحاصره مکه جهت سرکوبی ((عبداللّه بن زبیر)) که در اثرآتشبارها, پرده های خانه خدا سوخت این واقعه در صفر سنه 64 واقع شده است یزید,در نیمه ربیع الاول سال 64 جان به مالک دوزخ سپرد .

روضه .

((قـال الـراوی : ثـم ادخـل ثـقـل الحسین (ع) ونساه ومن تخلف من اهل بیته علی یزید بن معاویة لـعنهماالله وهم مقرنون فی الحبال ثم وضع راس الحسین (ع) بین یدیه ثم دعا یزید ـ علیه اللعنة ـ بقضیب خیزران فجعل ینکث به ثنایا الحسین (ع) فاقبل علیه ابوبرزة الاسلمی وقال : ویحک یا یزید اتنکث بقضیبک ثغر الحسین (ع)) ((178)) . ((یزید, دستور داد زنها وبچه های امام حسین (ع) را در حالی که به ریسمان بسته شده بودند, وارد مجلس کنند آنگاه سر مقدس ابی عبدالله (ع) را مقابل خود گذاشت وبا چوب خیزران به دندانهای حسین (ع) می زد ابو برزه اسلمی گفت : وای بر تو ای یزید ! به لب ودندانی چوب می زنی که خودم مرتب می دیدم پیامبر (ص) آن لبهارابوسه می زد)) . آتش به آشیانه مرغی نمی زنند ـــ گیرم که خیمه , خیمه آل عبا نبود . لب تشنه کی کشند کسی را کنار آب ـــ گیرم حسین , سبط رسول خدا نبود . دنیا ندیده کودک لب تشنه را کشند ـــ ای کاش ! روی دست پدر این جفا نبود . راس بریده را که زند چوب خیزران ـــ گیرم لبش به خواندن ذکر خدا نبود .

کـلام امـام حسیـن (ع) به مروان بن حکم .
((انا للّه وانا الیه راجعون , وعلی الا سلا م السلا م اذ قد بلیت الا مة براع مثل یزیدولقد سمعت جدی رسول اللّه (ص) یقول : الخلا فة محرمة علی آل ابی سفیان)) ((179)) . یکی از ملاقاتهای سیدالشهدا (ع) در مدینه , ملاقاتی است که با ((مروان بن حکم)) انجام شده است وقـتـی ولید بن عتبه , حاکم مدینه شبانه امام (ع) را برای بیعت بایزید احضار کرد, حضرت فرمود : ((بیعت باید علنی باشد)) . مروان گفت : ((امیر, عذر اورا نپذیر واگر بیعت نمی کند, اورا گردن بزن ! ! !)) . ((فغضب الحسین (ع) ثم قال : ویل لک یابن الزرقا ! انت تامر بضرب عنقی کذبت و اللّه ولؤمت)) . بعد حضرت , رو به ولید کرد وفرمود : . ((انا اهل بیت النبوة ومعدن الرسالة ومختلف الملا ئکة وبنا فتح اللّه وبنا ختم اللّه ویزید رج ل فاسق شارب الخمر, قاتل النفس المحرمة , معلن بالفسق ومثلی لا یبایع مثله)) . ((ما خاندان نبوت ومعدن رسالت هستیم که خانه ما محل رفت وآمدملائکه است شروع وختم امور, بـه مـاست ویزید مردی فاسق وشارب الخمر وکشنده مردم بی گناه وفاسق دریده است وشخصی همانند من با او بیعت نمی کند)) . مروان رو به ولید کرد وگفت : ((با پیشنهاد من مخالفت کردی)) . ولید گفت : ((آنگاه دین ودنیارا از دست می دادم)) . بـر خورد دوم امام (ع) با مروان , فردای همان شب بود که احضار شده بودندحضرت از منزل بیرون آمـدند تا از اخبار مطلع شوند, با مروان بر خورد کردندمروان به حضرت عرض کرد : من خیرخواه شما هستم وپیشنهاد مرا بپذیرید !حضرت فرمود چیست ؟
. گفت : ((با یزید بیعت کنید که برای دنیا وآخرت شما خوب است ! !)) . حـضـرت فـرمـود : ((انـا للّه وانـا الـیه راجعون , فاتحه اسلام را باید خواند که امت اسلامی گرفتار فـرمـانروایی مثل یزید شده باشند, از جدم رسول خدا (ص) شنیدم که می فرمود : خلافت بر آل ابو سفیان حرام است)) ((180)) . تـاثـیـر کـلام مروان به امام (ع) از تیرهای روز عاشورا به بدن حضرت , کمتر نبودکه به شخصیتی هـمـانـند حسین (ع) بگویند شما با فردی همانند یزید بیعت کنید گاهی انسان از بعضی اشخاص سخنانی را می شنود که قلبش آتش می گیرد به نحوی که اگرتیر می زدند, این قدر نمی سوخت .
مروان کیست ؟
.((مـروان حـکـم)) , پـسـر عمو وداماد عثمان بن عفان ومانند پدرش , از دشمنان صریح وبی پرده خـانـدان رسـالـت که از هیچ اقدامی در این

راه کوتاهی نکرده است مروان , چون بی اندازه بلند وبد قواره بود, اورا ((خیط باطل)) می نامیدند,چنانچه برادرش ((عبدالرحمن)) که از بیعت مردم شام با او ناراحت شده بود, گفت : . لحا اللّه قوما امروا خیط باطل ـــــ علی الناس یعطی ما یشا ویمنع . ((خداوند زشت گرداند صورت مردمی که مروان را امیر کردند که به هر کس بخواهد می بخشد یا منع می کند)) ((181)) .
پدر مروان .
پـدر مـروان , حـکـم بـن ابـی الـعـاص , عموی عثمان بن عفان , از مسخره کنندگان پیامبر (ص) بوده است وپشت سر حضرت , با حرکات دست وپا, تقلید آن حضرت رادر می آورد که پیامبر (ص) در چنین حالتی نگاهش به او افتاد وفرمود : ((کن کذلک)) ودراثر نفرین پیامبر (ص) تا آخر عمر, دچار لـقـوه وارتعاش بدن گردید وقتی هم اجازه ورود به مجلس پیامبر (ص) را خواست , پیامبر (ص) از صـدایش اورا شناخت , فرمود : ((ائذنواله , لعنة اللّه علیه وعلی من یخرج من صلبة الا المؤمن منهم ذو مکر وخدیعة)) . ((اجـازه دهـید وارد شود, لعنت خدا بر او و بر کسانی که از صلب او بیرون می آیند مگر مؤمنین از آنان که دارای خدعه وفریب هستند)) . پـیـامـبـر (ص) وی را بـه طـائف تبعید نمود عثمان در زمان خلافت ابوبکر وعمروساطت کرد که عمویش را به مدینه بر گردانند ولی آنان حاضر نشدند فرمان پیامبر (ص) را نقض کنند اما وقتی که حـکـومـت بـه خـود عـثـمـان رسید, با زیر پا گذاشتن دستور پیامبر (ص) عمویش را به مدینه بر گرداند ! ! ((182)) . ((مـروان)) از طـرف مـعاویة تا سال 48 حاکم ((مکه , مدینه وطائف)) بود, ولی بعدااورا عزل کرد مجددا بعد از مرگ معاویه , عده ای از مردم شام با او بیعت کردندوحدود ده ماه حکومت کرد, چون ((ضـحاک بن قیس فهری)) برای ((عبداللّه بن زبیر)) بیعت می گرفت , در ((مرج راهط)) این دو دسته با هم جنگیدند وضحاک کشته شدوحکومت شام ومصر برای مروان , قطعی گردید .
مرگ مروان .
((خـالـد)) پـسر ((یزید بن معاویه)) حکومت را میراث خود می دانست ومروان این را احساس کرده بـود, لـذا بـرای تـحـقـیر خالد, با مادرش ام خالد ازدواج کرد روزی مروان به خالد گفت : ((یابن الرطبة الا ست ! فقال له خالد : انت مؤتمن خائن)) . ((به مادر مروان توهین کرد, خالد گفت : تو خائنی هستی که تورا امین پنداشته اند)) . ((خـالد)) با گریه , شکایت مروان را به نزد مادرش برد, ولی مادرش اورا تسلی دادوگفت : چنین وانـمـود کن که این را به من نگفته ای چون مروان به خانه خالد رفت , به وسیله شیر مسموم ویا در قـول دیگر, با همدستی

کنیزان , اورا در لحاف پیچیدند تاخفه شد ونامش در فهرست کسانی قرار گرفت که به دست زنها کشته شده اند ((183)) .
روضه .
بـعـد از غـسـل وکـفـن امـام مجتبی (ع) مروان وجمعی از بنی امیه مسلحانه همراه عایشه آمدند وگفتند نمی گذاریم جنازه امام (ع) را در کنار قبر پیامبر (ص) دفن کنید درحالی که عثمان را در دورترین نقطه مدینه دفن کرده اند ((184)) . ((وشهید فوق الجنازة قد شکت اکفانه بالسهام)) ((185)) . ایمنع الحبیب عن حبیبه ـــــ ظلما ولا مانع عن رقیبه . ایستباح قربه لصاحبه ـــــ ویحرم الا قرب من اقاربه . ایحرم الزکی عن قرب النبی ـــــ وساغ قربه لرجس اجنبی . ما راقبوا النبی فی قرباه ـــــ بعدا لمن ابعد مجتباه ((186)) . *** . غربت آن است که فردی مظلوم ـــــ شود از کینه خصمش مسموم . غربت آن است که بعد از مردن ـــــ آتش تیر ببارد به بدن . تیر بارید ز بس بر بدنت ـــــ بدنت گشت یکی با کفنت . آتش تیر چو افروخته شد ـــــ کفن وجسم به هم دوخته شد .

امام حسین (ع) در کنار قبر پیامبر (ص) .
((الـسلا م علیک یا رسول اللّه ! انا الحسین بن فاطمة , فرخک وابن فرختک وسبطک الذی خ لفتنی فـی امـتـک , فـاشـهـد یا نبی اللّه ! انهم خذلونی ولم یحفظونی وهذه شکوای حتی القاک , صلی اللّه علیک)) ((187)) . به دنبال مرگ معاویه در رجب سنه شصت واحضار شبانه امام حسین (ع) به دارالاماره برای بیعت بـا یزید ونپذیرفتن آن بزرگوار, حضرت برای وداع با پیامبر (ص) به کنار روضه شریفه , مشرف شد وجملات فوق را عرض کرد که : . ((سـلام بـر تـو ای رسـول گرامی ! من فرزندت حسین پسر فاطمه هستم که خیلی به من علاقه داشـتی , ای رسول خدا ! شاهد باش که این امت رعایت مارا نکردند, این گلایه من است تا وقتی که شمارا ملاقات کنم)) . عبارت ((شیخ صدوق)) در امالی این است : . ((فلما وصل الی القبر سطع له نور من القبر فعاد الی موضعه)) ((188)) . شد اندر روضه سلطان لولاک ـــــ ز درد هجر, رخ می سود بر خاک . یکی نوری در آن دم گشت ساطع ـــــ میان عقل وعشق افتاد مانع . مشهور آن است که سیدالشهدا (ع) در عالم رؤیا پیامبر (ص) را دید, اکنون این سؤال مطرح می شود که آیا در بیداری می توان پیامبر یا امام واصولا شخص متوفارادید یا خیر ؟
. این مساله شواهد تاریخی زیادی دارد که در صفحات آینده هم به آن اشاراتی می شود, ولی در این بحث به چند نمونه آن را متذکر می شویم : . بـعـد از رحـلـت پیامبر (ص) وبیعت مردم با ابوبکر, امیرالمؤمنین (ع) به اوفرمود : ((چطور به این مـسـاله حاضر شدی در حالی که پیامبر (ص) به تو دستور داده بود که از من اطاعت کنی ؟
اکنون اگر پیامبررا ببینی , حاضری از خلافت کنار بروی ؟
)) . ابوبکر گفت : ((چطور می توانم پیامبررا ببینم ؟
)) . امـیـرالـمـؤمـنین (ع) اورا به مسجد قبا آورد ورسول خدا (ص) را دید وحضرت فرمود : ((الم آمرک بالتسلیم لعلی واتباعه ؟
, مگر به تو دستور ندادم که تسلیم علی (ع) باشی واز او پیروی کنی ؟
)) . ابو بکر حاضر شد که خلافت را به امیرالمؤمنین (ع) بر گرداند, ولی عمر اوراپشیمان کرد ((189)) .
جبرئیل در روز عاشورا .
امام صادق (ع) می فرماید : .
((در روز عاشورا, شخصی در لشکر صیحه می زد, گفتند چرا فریاد می زنی ؟

گفت : چطور صیحه نـزنـم در حـالـی کـه پیامبر (ص) را می بینم که ایستاده , گاهی به زمین وگاهی هم به شما نگاه می کند : . ((اخـاف ان یـدعوا اللّه علی اهل الا رض فاهلک فیهم , می ترسم اهل زمین را نفرین کند من هم در میان آنها هلاک شوم)) . وقـتی این خبر منتشر شد, نزدیک بود که موجب تفرقه در سپاه عمر سعد شود,لذا گفتند : ((این شخص دیوانه است)) . راوی به امام صادق (ع) عرض کرد : آن شخص کی بود ؟
. حضرت فرمود : ((ما نراه الا جبرئیل , ((190)) او جبرئیل بود)) .
معجزه امام حسین (ع) .
بـعـد از شهادت امام مجتبی (ع) جماعتی از مردم به امام حسین (ع) عرض کردند : ((پدرت دارای عجایبی بود, آیا شما هم سهمی از آن معجزات وعجایب دارد ؟
)) . حضرت فرمود : ((آیا پدرم را می شناسید ؟
)) . همه گفتند : ((آری (ما اورا دیده بودیم) ما می شناسیم)) . آنـگاه حضرت پرده ای که جلو درب آویزان بود, کنار زدند وفرمودند : ((انظروافی البیت , به درون خـانه نگاه کنید)) چون نظر افکندند, امیرالمؤمنین (ع) را دیدند,آنگاه همگی گفتند که او خلیفه بحق الهی بود وتو هم فرزند او هستی ((191)) .
آیا بدن پیامبر وامام (ع) از بین می رود ؟
.اکنون که عنان قلم به اینجا کشیده شد, لازم است مساله دیگری را در موردپیامبر وائمه (ع) مطرح کـنـیم وآن اینکه آیا بدن عنصری پیامبر وامام (ع) در همان زمینی که دفن شده اند, موجوداست ؟
روایات در این مساله دارای اختلاف زیادی است که برسه دسته تقسیم می شوند : . 1 ـ دسته اول از روایات آن است که بدن , بیشتر از سه روز در زمین باقی نمی ماند : . ((عـن ابـی عـبداللّه (ع) : ما من نبی ولا وصی فی الا رض تبقی فی الا رض اکثر من ثلا ثة ایام حتی یـرفـع بـروحـه وعـظـمه ولحمه الی السما وانما یؤتی موضع آثارهم ویب لغ بهم من بعید السلا م ویسمعونهم علی آثارهم من قریب)) ((192)) . امـام صادق (ع) می فرماید : هر پیامبر یا وصی او از دنیا برود, بدنش بیشتر از سه روز در زمین باقی نـمـی مـانـد تـا اینکه خداوند متعال روح وجسم اورا به آسمان می برد,مردم بر مدفن آنان می آیند وسلام می کنند وآنان نیز از نزدیک , می شنوند)) . وهمینطور روایات دیگری که در کامل الزیارات آمده است ((193)) . 2 ـ دسـتـه دوم از روایـات آن اسـت کـه بـدن مـبـارک آنـان بیش از چهل روز باقی نمی ماند امام صادق (ع) می فرماید : . ((عن ابی عبداللّه (ع) : لا تمکث جثة نبی ولا وصی نبی فی الا رض اکثر من اربعین ی وما)) ((194)) . ((بدن پیامبر یا وصی پیامبر,

بیش از چهل روز در زمین باقی نمی ماند)) . مرحوم ((سید عبدالرزاق مقرم)) برای جمع بین این دو دسته روایات چنداحتمال ذکر کرده است : . 1 ـ روایات در مقام بیان اقل واکثراست , یعنی از سه روز تا چهل روز . 2 ـ اختلاف در مراتب مقام انبیا واوصیا آنان است که از سه تا چهل روز درزمین باقی می مانند . 3 ـ چـون بـعضی از خوارج در صدد نبش قبور بعضی از ائمه (ع) بویژه امیرالمؤمنین (ع) بودند, لذا ایـن روایـات برای منع آنان وارد شده که از این عمل منصرف شوند وبدانند که بدن آنان در زمین نیست ((195)) . 3 ـ دسـتـه سـوم از روایـات ایـن است که بدن مبارک انبیا واوصیا در زمین باقی می ماند, چنانچه دسته ای از روایات ناظر به همین نظراست .

((قال رسول اللّه (ص) : حیاتی خیر لکم ومماتی خیر لکم , فاما حیاتی فان اللّه هداکم بی من الضلا لة وانـقـذکم من شفا حفرة من النار واما مماتی فان اعمالکم تع رض علی فما کان من حسنة استزدت اللّه لکم وما کان من قبیح استغفرت اللّه لکم فقال رجل من المنافقین وکیف ذاک یا رسول اللّه (ص) وقد رممت ؟

فقال (ص) : کلا ان اللّه حرم لحومنا ع لی الا رض فلا تطعم منها شیئا)) ((196)) . ((پـیامبر (ص) فرمود : زندگی ومرگ من برای شما خیراست , اما زندگی من ,چون خداوند تعالی بـه وسـیـلـه مـن شمارا هدایت می کند واز آتش جهنم نجات می دهدواما مرگ من هم برای شما خـیـراسـت , چون اعمال شمارا نزد من می آورند, اگر حسنه باشد از خداوند می خواهم که بیشتر بـشـود واگـر گناه باشد, برای شما استغفارمی کنم یکی از منافقین گفت : چطور چنین چیزی مـمـکـن است در حالی که بدنت پوسیده شده ؟

! فرمود : ابدا چنین نیست خداوند بدن مارا بر زمین حرام کرده ودرزمین نمی پوسد)) .

ماجرای ابراهیم دیزج .

((ابـراهـیـم دیزج)) می گوید : ((متوکل مرا مامور نبش قبر امام حسین (ع) کرد, چون با چند نفر بـرای انـجـام ایـن کار آمدیم وقبررا نبش کردیم بدن حسین (ع) را دیدیم که بوی عطری از آن بر خاست , علیها بدن الحسین بن علی ووجدت منه رائحة المسک)) ((197)) . خلاصه , بدن مبارک انبیا واولیا اللّه در زمین سالم می ماند واین موضوع شواهد تاریخی زیادی دارد که حتی نسبت به علما وشهدای صدر اسلام مانند ((عبداللّه بن عمر انصاری)) پدر جابر از شهدای احد ویا ((مرحوم کلینی)) اتفاق افتاده است ((198)) .

روضه .

چون پیامبر (ص) اشرف کائنات است , قهرا مصیبت او هم اعظم مصائب

است ,چنانچه امام صادق (ع) بـه ((عـمـرو بـن سعید)) فرمود در مصائب , به یاد مصیبت رسول خدا (ص) بیفتید, زیرا که مردم مانند آن مصیبتی ندیدند ((199)) . اه ! آن دم کز این جهان به جنان رفت ـــــ شد همه ماتم سرا, سرای محمد . ریخت ز مرگ پدر, سرشگ چون باران ـــــ فاطمه آن دخت باوفای محمد . فـاطـمه علیها السلام گریه کنان خودرا روی سینه پدر انداخت , پیامبر (ص) هم گریه کرد آنگاه فرمود : . ((لا تبکی فداک ابوک , فانت اول من تلحقین بی مظلومة مغصوبة)) ((200)) . لذا مرتب به زیارت قبر پدر می آید واین اشعاررا زمزمه می کند : . اذا اشتد شوقی زرت قبرک باکیا ـــــ انوح واشکو, لا اراک مجاوبی . فان کنت عنی فی التراب مغیبا ـــــ فما کنت عن قلب الحزین بغائب ((201)) . امیرالمؤمنین (ع) میفرماید : . ((ولـقـد قـبض رسول اللّه (ص) وان راسه لعلی صدری ولقد ولیت غسله والملائکة اعوانی , فضجت الـدار والافـنیة , ملا یهبط وملا یعرج , وما فارقت سمعی هینمة منهم یصلون علیه حتی وارپناه فی ضریحه)) ((202)) . پیامبر (ص) در حالی جان داد که سر آنحضرت برروی سینه ام بود من متصدی غسل آنحضرت شدم ومـلائکه هم به من کمک میکردند, در ودیوار به ضجه آمده بودند دسته ائی از فرشتگان از آسمان پـائین میامدند ودسته ائی دیگر بالا میرفتند,گوشم از زمزمه فرشتگان که برای آنحضرت صلوات میفرستادند پر شده بود تاهنگامیکه اورا در قبر گذاشتیم .

ملاقات امام حسین (ع) با عمر الاطرف .
ملاقات امام حسین (ع) با عمر الاطرف ((203)) . ((حدثنی ابی ان رسول اللّه (ص) اخبره بقتله وقتلی وان تربتی تکون بقرب تربته فتظن انک عل مت مالم اعلمه وانه لا اعطی الدنیة من نفسی ابداولتلقین فاطمة اباها شاکیة ما لقیت ذریتها من امته ولا یدخل الجنة احد اذاها فی ذریتها)) ((204)) . هـنـگـامی که سیدالشهدا (ع) از بیعت با یزید امتناع می کند, ((عمر الاطرف)) به خدمت برادرش مـی رسـد در حـالـی که حضرت , تنهاست عرض می کند : از برادرت امام حسن مجتبی (ع) شنیدم اینجا گریه وصدای ناله وضجه او بلند می شودونمی تواند به سخنانش ادامه بدهد امام حسین (ع) اورا به سینه خود می چسباندومی فرماید : ((شنیدی که من کشته خواهم شد)) عرض می کند : خدا آن روزرا نیاورد . امام (ع) فرمود : ((سالتک بحق ابیک بقتلی اخبرک ؟
, به حق پدرت سوگند ! آیا به قتل من تورا خبر داده است ؟
)) . عرض می کند : آری , چه می شود که بیعت کنی ؟
!)) . سـیـدالـشـهـدا (ع) فـرمـود : ((پـدرم بـه مـن خـبـر داد کـه پـیـامـبـر (ص) خـبـر کشته شدن او (امـیـرالـمـؤمـنـین (ع)) ومرا داده است واینکه تربت من وپدرم نزدیک هم خواهد بود آیاگمان می کنی آنچه را که تو می دانی من نمی دانم , ولی من حاضر نیستم زیر بار ذلت بروم وفاطمه علیها الـسـلام پـدرش رسـول خـدا (ص) را مـلاقات خواهد کرد وازمصیبتهایی که به فرزندانش رسیده شکایت خواهد نمود وکسی که در حق فرزندان فاطمه ستم کند, وارد بهشت نخواهد شد)) . وقتی که ((عمر الاطرف)) خبر شهادت حسین (ع) را شنید چنین گفت : . ((ویـقـال انـه لما بلغه قتل اخیه خرج فی معصفرات له وجلس بفنا داره وقال اناالغلا م الحازم ولو خرجت معهم لذهبت فی المعرکة)) ((205)) .
حسین (ع) مظهر آزادگی .
در سخنان حضرت به ((عمر الاطرف)) آمده بود که ((زیر بار ذلت نخواهم رفت)) ابن ابی الحدید, امـام حـسین (ع) را چنین توصیف می کند : ((سید اهل الا با الذی علم الناس الحمیة والموت تحت ظـلا ل السیوف , اختیارا له علی الدنیة , ابوعبداللّه الحسین بن علی (ع) عرض علیه الا مان واصحابه فاختار الموت علی ذلک)) ((206)) . ((رهـبـر وبرزگ آنانی که زیر بار ذلت نرفتند, آن کسی که به مردم درس آزادگی ومرگ در سایه شـمـشیررا یاد داد که زیر بار ذلت نروند, حسین بن علی (

ع) است به اوواصحابش امان دادند ولی آنان مرگ را انتخاب کردند)) .
*** . بزرگ فلسفه , نهضت حسین این است ـــ که مرگ سرخ به از زندگی ننگین است . نه ظلم کن به کسی , نی به زیر ظلم برو ـــ که این مرام حسین است ومنطق دین است . همین نه گریه بر آن شاه تشنه لب کافی است ـــ اگر چه گریه بر آلام قلب تسکین است . ببین که همت والای او چه بود ای دوست ـــ که درک آن سبب عزوجاه وتمکین است . فرازنی سر وی گر رود نباشد باک ـــ که سر فرازی طاها وآل یاسین است . اگر چه داغ جوان تلخ کام کردش گفت ـــ که مرگ در ره حفظ شرف چه شیرین است .
احترام سادات .
نکته دیگری که در کلام امام حسین (ع) مطرح شده بود, شکایت فاطمه زهرا (س) است از آنچه مردم در حق فرزندان او انجام داده اند, هر کس در حق ذریه آن حضرت ستم کرده باشد, وارد بهشت نمی شود, احتمالا منظور از ستمی که موجب محرومیت از بهشت می شود, ستمی است که در حق امام حسن وامام حسین ـ علیهماالسلام ـ وفرزندان بلا فصل حضرت فاطمه (س) . بشود واگر ظاهر کلام امام حسین (ع) را اخذ کنیم وذریه را مطلق بدانیم , منظور این می شود که هر کس به ذریه فاطمه (س) آنچنان ظلم وستم نابخشودنی کند که موجب حرمان از بهشت وورود به آتش گردد . احترام سادات واولاد فاطمه (س) بر همه لازم است وتوهین وجسارت به آنان موجب بروز آثار وضعی وتکلیفی در زندگی انسان می شود اگر کسی از سادات خطایی را دید آن را به گردن همه نیندازد وهمه را خطا کار ومجرم نداند البته سادات هم باید حرمت پیامبر (ص) وائمه معصومین (ع) را حفظ کنند وبه قول معروف ((متولی باید احترام امامزاده را نگهدارد)) چنانچه قرآن کریم خطاب به همسران پیامبر (ص) می فرماید : . ((یا نسا النبی من یات منکن بفاحشة مبینة یضاعف لها العذاب)) ((207)) . ((ای همسران پیامبر ! هر یک از شما اگر مرتکب خطای آشکاری شود, عقاب اودو برابر می شود (چون با این خطا, حرمت پیامبر (ص) هم شکسته خواهد شد)) .
اشعار ابن عنین ورؤیای فاطمه (س) .
((نصراللّه بن عنین دمشقی ((شاعر)) , برای زیارت خانه خدا مشرف شد در حالی که مقداری کالا وپارچه همراه خودداشت بعضی از سادات بنی داود راه را بر او گرفته واموالش را به سرقت بردند وخودش را نیز مجروح کردند لذا نامه ای به ((عزیز بن ایوب)) پادشاه یمن نوشت واز او خواست که مرتکبین این عمل را کیفر دهد ودر این زمینه اشعاری را سرود, از جمله : . وان اردت جهادا فارق سیفک من ـــ قوم اضاعوا

فروض اللّه والسننا . ولا تقل انهم اولاد فاطمة ـــ لو ادركوا آل حرب حاربوا الحسنا . ((اگـر مـی خواهی جهاد کنی , شمشیرت را به روی کسانی بکش که احکام خداوندوسنت را ضایع کردند)) . ((نـگـو اینان فرزندان فاطمه هستند که اگر معاویه را هم درک می کردند به جنگ امام حسن (ع) می رفتند)) . چـون ایـن اشعاررا گفت , شب در عالم رؤیا صدیقه کبری (س) را می بیند که مشغول طواف خانه خـداسـت , ((ابـن عنین)) سلام می کند ولی حضرت , اعتنایی به اونمی کند, بار دوم سلام می کند ولی پاسخی نمی شنود, به گریه وتضرع می افتد که چه شده به من اعتنایی نمی کنید ؟
. حضرت زهرا (س) در پاسخ می فرماید : . لئن اسا من ولدی واحد ـــ جعلت کل السب عمدا لنا . فتب الی اللّه فمن یقترف ـــ ذنبا بنا یغفر له ما جنی . اکرم لعین المصطفی جدهم ـــ ولا تهن من اله اعینا . فکلما نالک منهم عنا ـــ تلقی به فی الحشر منا هنا . ((اگر یکی از فرزندان من بدی کند, تو تمام بدی را عمدا به ما نسبت می دهی)) . ((از گناه خود توبه کن که هر کس از ما گناهی کند, خداوند به خاطر ما اورامی بخشد)) . ((تو به خاطر جدشان محمد (ص) آنان را احترام کن وبه احدی از فرزندانش توهین نکن)) . ((هر ناراحتی که از ناحیه فرزندان فاطمه به تو برسد, جزای آن را در قیامت خواهی گرفت)) . آنـگاه صدیقه کبری (س) با دست مبارکش چیزی شبیه آب بر بدن نصراللّه می ریزد و ((نصراللّه بن عـنـیـن)) از خـواب بـیـدار مـی شـود در حالی که جراحتهای بدنش خوب شده بود, لذا در مقام عذرخواهی از حضرت , این اشعاررا سرود : . عذرا الی بنت نبی الهدی ـــ تصفح عن ذنب مسی جنی . واللّه لو قطعنی واحد ـــ منهم بسیف البغی او بالقنا . لم ار ما یفعله سیئا ـــ بل اره فی الفعل قد احسنا ((208)) . ((از دختر پیامبر (ص) عذر می خواهم واینکه از گناه من که جنایت کرده ام چشم پوشی کنند)) . به خدا قسم ! اگر یکی از فرزندان فاطمه , مرا با شمشیر یا نیزه , قطعه ـ قطعه کند)) . ((این کاررا بد نمی دانم بلکه آنچه انجام داده خوب می دانم)) .

وصایای علامه حلی به فرزندش .

علامه حلی در آخر کتاب فقهی قواعد, وصایایی خطاب به فرزندش ((محمدبن حسن)) معروف به ((فخر المحققین)) دارد, از جمله می فرماید : . بـر تـواسـت کـه نـسـبت به ذریه پیامبر (ص) صله ومهربانی کنی , زیرا خداوندمتعال در حق آنان سـفـارش فرموده ومحبت در حقشان را اجر رسالت قرار داده وفرموده : (قل لا اسالکم علیه اجرا الا المودة فی القربی) ((209)) . پـیـامبر (ص) هم فرموده من در قیامت برای چهار دسته شفاعت می کنم هر چندمرتکب گناهان تمام مردم دنیا شده

باشند : . 1 ـ شخصی که به فرزندان من کمک کند . 2 ـ مردی که مالش را در سختی فرزندانم مصرف کند . 3 ـ آنکه فرزندان مرا با زبان وقلب دوست داشته باشد . 4 ـ مردی که در حوایج فرزندانم کوشا باشد هنگامی که به آوارگی مبتلاشوند . ((رجل نصر ذریتی ورجل بذل ماله لذریتی عند المضیق ورجل احب ذریتی باللسان والقلب ورجل سعی فی حوائج ذریتی اذا طردوا وشردوا)) ((210)) . روضه . سید اسماعیل حمیری درباره وصایای صدیقه کبری (س) چنین می گوید : . وفاطم قد اوصت بان لا یصلیا ـــ علیها ولا یدنوا من رجا القبر . ((فاطمه وصیت کرد که آن دو نفر بر او نماز نخوانند وبه قبر نزدیک نشوند)) . علیا ومقدادا وان یخر جوابها ـــ رویدا بلیل فی سکوت وفی ستر . ((علی (ع) ومقداد در تاریکی شب در خاموشی وپنهانی , بدن فاطمه (س) را دفن کنند)) . *** . بـر احـوالـم ببار ای ابر اشک از آسمان امشب ـــ که من با دست خود سازم گلم , در گل نهان امشب . حـسـن نـالان , حـسـین گریان , پریشان زینبین ازغم ـــ چسان آرام بنمایم من این بی مادران امشب . گـرفـتـم آنکه بر خیزم به سوی خانه برگردم ـــ چه گویم گر ز من خواهند مادر, کودکان امشب . زمین با پیکر رنجیده زهرا مدارا کن ـــ که این پهلو شکسته بر تو باشد میهمان امشب . *** . ابضعة الطهر العظیم قدرها ـــ تدفن لیلا ویعفی قبرها . ما دفنت لیلا بستر وخفا ـــ الا لوجدها علی اهل الجفا . ما سمع السامع فیما سمعا ـــ مجهولة بالقدر والقبر معا . یا ویلهم من غضب الجبار ـــ بظلمهم ریحانة المختار . آیا پاره تن پیامبر (ص) باید شبانه دفن شود واثر قبرش مخفی بماند . شبانه ومخفیانه بخاک سپرده نشد مگر بخاطر غضبی که بر دشمنان داشت . هیچکس تاکنون نشنیده که کسی هم قدرش مجهول باشد وهم قبرش . وای بر آنها از غضب خداوند که اینچنین به دختر پیامبر ستم کردند .

کلام امام حسین (ع) به ام سلمه .
((یا اماه ! وانا اعلم انی مقتول مذبوح ظلما وعدوانا وقد شا عزوجل ان یری حرمی ورهطی مشردین واطفالی مذبوحین ماسورین مقیدین وهم یستغیثون فلا یجدون ناصرا)) ((211)) . از کسانی که در مدینه خدمت حضرت رسیده وعرض می کند شمااز سفر به عراق منصرف شوید ((ام سلمه)) است او به حضرت گفت : . ((لا تحزنی بخروجک الی العراق , فانی سمعت جدک رسول اللّه (ص) یقول : یقتل ولدی الح سین بارض یقال لها کربلا)) . ((مرا با خروج خود به سوی عراق , اندوهگین مساز, به راستی که از جدت رسول خدا (ص) شنیدم که می فرمود : فرزندم حسین در زمینی که کربلا می گویند,کشته خواهد شد)) . امام (ع) در پاسخ فرمود : . ((یا اماه ! وانا اعلم انی مقتول مذبوح ظلما وعدوانا)) . ((مادر ! من هم می دانم که از روی ظلم وستم کشته خواهم شد (وفرزندانم اسیروبه غل وزنجیر کشیده خواهند شد))) . ((قالت ام سلمة : وا عجبا ! فانی تذهب وانت مقتول ؟
!)) . ((ام سلمه گفت : تعجب است که اگر می دانی کشته می شوی , پس چرامی روی ؟
!)) . ((قال (ع) : یا اماه ! ان لم اذهب الیوم , ذهبت غدا وان لم اذهب فی غد, ذهبت بعد غدوما من الموت واللّه بد)) . حضرت فرمود : ((ای مادر ! اگر امروز نروم , فردا خواهم رفت واگر فردا نروم روز بعد از آن خواهم رفت واز مرگ گریزی نیست من می دانم در چه روز ودر چه ساعتی کشته ودر کجا دفن خواهم شد واز اینجا به آن مدفن نگاه می کنم همانطور که به شما نگاه می کنم واگر بخواهی , مدفن خود ومکان اصحابم را نشان بدهم)) . ((ام سلمه)) چون این را در خواست کرد, حضرت تربت خود واصحابش را به اونشان داد ومقداری از آن تربت را هم به او داد وفرمود : ((اینهارا در شیشه ای نگهداری کن وهر روز که دیدی از آن خون فوران کرد, بدان که من کشته شده ام)) . چند ماه از این واقعه گذشت تا در روز عاشورا, ام سلمه دید که از این شیشه خون فوران می کند وفهمید که حسین (ع) کشته شده است .
ام سلمه کیست ؟
.((ام سلمه)) ,همسر رسول خدا (ص) است که به مقتضای بعضی از روایات وارده , بعد از حضرت خدیجه , افضل زوجات آن حضرت است نامش ((هند)) ودخترعمه پیامبر (ص) است , چون مادرش ((عاتکه)) دختر جناب ((عبدالمطلب)) است وآخرین زن از ازواج پیامبر (ص

) است که از دنیا رفته است . وی قبلا همسر ابو سلمه (عبداللّه بن عبدالاسد) بوده واز او چهار فرزند داشته وبه حبشه مهاجرت کرده وبعدا به مدینه برگشته است ((ابو سلمه)) در احد مجروح شدوبعد از گذشت هشت ماه , به شهادت رسید ابوبکر وعمر از او خواستگاری کردندولی نپذیرفت تا رسول خدا (ص) از او خواستگاری کرد عرض کرد اولا من زنی هستم بچه دار وبا شوهر کردن من , آنان بی سرپرست می شوند وثانیا بستگانم راضی نخواهند شد وثالثا زنی غیور وحسود هستم . پیامبر (ص) فرمود : ((اما فرزندانت را خودت سرپرستی خواهی کرد وامابستگانت هم با من مخالفت نمی کنند ودعا می کنم که خداوند حسدرا از دل تو ببرد)) ,لذا ام سلمه ازدواج با رسول خدارا پذیرفت ((212)) . امام صادق (ع) می فرماید : . ((ان الکتب کانت عند امیرالمؤمنین (ع) فلما صار الی العراق , استودع الکتب ام سلمه)) . ((امیر المؤمنین (ع) نامه ها ومکتوبات را که از اسرار امامت بوده , موقع حرکت به عراق به ام سلمه سپرده است)) . واز بعضی اخبار استفاده می شود که سید الشهدا (ع) هم در موقع حرکت ازمدینه , نامه های خودرا به ام سلمه سپرده وبعدا به امام سجاد (ع) . رسیده است ((213)) .

قطع شدن حقوق ام سلمه .

وقتی حضرت صدیقه کبری (ع) را از ((فدک)) محروم کردند ودختر پیامبر (ص) آن سخنان معروف را درباره فدک فرمود واین سخنان به گوش ابوبکر رسید, به مسجد آمد وبه منبر رفت وجسارتهایی به ((بضعة الرسول)) نمود ! !چون این سخنان راام سلمه شنید گفت : . ((ا لمثل فاطمة بنت رسول اللّه (ص) یقال هذا القول)) . ((آیا این چنین با فاطمه سخن می گویید در حالی که فاطمه در بهترین خانه تربیت شده ؟

آیا گمان می کنید که پیامبر (ص) دخترش را از ارث محروم کرده وبه اوخبر نداده یا خبر داده وزهرا مخالفت می کند در حالی که فاطمه (س) بهترین زنان عالم است وپیامبر (ص) چقدر به این دختر علاقه داشت وای بر شما ! به زودی خواهید دانست که چه کرده اید)) . آنگاه به خاطر این سخنان اعتراض آمیز بود که حقوق ام سلمه را یک سال ازبیت المال قطع کردند)) ! !((214)) .

گفتگوی ام سلمه با عایشه .

وقتی ((طلحه وزبیر)) به مکه می روند وعایشه را برای بردن به میدان جنگ جمل حاضر می کنند, ام سلمه مطلع می شود وبر طبق بعضی از نقلها, نامه ای می نویسد ویاحضورا نزد عایشه می رود واورا از رفتن به سمت عراق بر حذر می دارد وبه عایشه می گوید که تو به نص آیه شریفه

: (وقرن فی بیوتکن) ((215)) موظف به نشستن در خانه هستی . ((ام سلمه)) به او می گوید : تو حریم رسول خدا (ص) هستی وبا شکسته شدن تو, حریم پیامبر (ص) هم شکسته می شود, با نشستن در خانه , باید حرمت پیامبر (ص) را حفظ کنی قرآن دامن تورا جمع کرده وتو با بیرون رفتن خود, آن راآشکار مکن اگر چنین وظیفه ای داشتی حتما پیامبر (ص) به تو دستور می داد, بلکه تورا از آن نهی هم کرده است : . ((ان عمود الا سلام لا یثاب بالنسا ان مال , ولا یراب بهن ان صدع)) . ((اگـر سـتـون اسلام کج شود, به وسیله زنهاراست نگردد واگر رخنه ای پیدا کند,به دست زنها مـرمـت نشود بهترین چیزی که برای زنها نیکوست این است که چشم خودرا از نامحرم بپوشانند و حـیا داشته باشند ورفت وآمدرا کم کنند اگر پیامبر (ص) رادر میان این صحراها وراهها ببینی چه پـاسـخی داری ؟
! کارهایت بر خداوند تعالی پوشیده نیست وبر پیامبر وارد خواهی شد, در حالی که پـرده حـریـمـش را دریـده ای اگـرمـن مـسـیـر تورا بروم وبعد به من بگویند وارد بهشت شو, از پـیـامـبـر (ص) خـجالت می کشم در حالی که حریمش را شکسته ام , خانه ات را حصار خود گردان وپـشـت پـرده بـودن را قـبـر خـودت قـرار بـده تـا رسول خدا (ص) را ملاقات کنی که بدینوسیله خـدارااطـاعـت کرده ودین خدارا یاری نموده ای واگر تورا به یاد جمله ای بیندازم که خودت هم آن را مـی دانـی , آنـچـنـان مـی سـوزی وآتـش مـی گیری که اگر افعی انسان را بگزد, آدم آنگونه می سوزد)) . ((عـایـشـه)) گـفت : ((چنین نیست که تصور کرده ای بهترین راه همین مسیراست که دو دسته دچار اختلاف شده اند وبه من رو آورده اند, پس اگر بنشینم گناهی مرتکب نشده ام واگر حرکت کنم راه خوبی رفته ام ! ! !)) ((216)) .
اطلاع ام سلمه از شهادت امام حسین (ع) .
((ابـن عباس)) می گوید در خانه خوابیده بودم که صدای گریه بلندی از خانه ام سلمه مرا بیدار کـرد بـه طـرف مـنـزل او حرکت کردم وچون وارد شدم گفتم : ((یاام المؤمنین ! مالک تصرخین وتغوثین ؟
!)) . ام سلمه , متوجه هاشمیات شد وگفت : ((همراه من گریه کنید, زیرا حسین (ع) کشته شده است)) . ابن عباس گوید : ((گفتم از کجا خبردار شدی ؟
)) . ام سـلـمـه گفت : الان پیامبر (ص) را در عالم رؤیا محزون وخاک آلود دیدم , ازعلت آن جویا شدم فرمود : . ((قتل ابنی الحسین (ع) واهل بیته الیوم فدفنتهم والساعة فرغت من دفنهم)) . ((فـرزنـدم حـسـیـن واهل بیتش را امروز کشتند وآنان را دفن کردم وهم اکنون ازدفن آنان فارغ شده ام)) ((217)) . آنـگـاه بـه طرف آن شیشه خاکی رفت که قبلا از سیدالشهدا (ع) گرفته بود, دیدکه از آن شیشه خون جاری شده

است .
روضه .
روز عاشورا, مردم مدینه از طریق ((ام سلمه)) از شهادت حسین (ع) مطلع شدند, روز دیگری هم بـا آمـدن ((بـشـیـر)) وکاروان اسرا به تسلیت داغدیدگان رفتندحضرت سجاد (ع) به ((بشیر بن جذلم)) فرمود : . ((ادخل المدینة وانعی ابا عبداللّه (ع))) . ((وارد مدینه شو وخبر شهادت حسین (ع) را به اطلاع مردم برسان)) . ((بشیر)) چون وارد مسجد پیامبر (ص) شد, صدای گریه اش بلند شد وگفت : . یا اهل یثرب ! لا مقام لکم ـــــ قتل الحسین فادمعی مدرارا . الجسم منه بکربلا مضرج ـــــ والراس منه علی القناة یدار ((218)) . *** . حسین را در غریبی سربریدند ـــــ تن پاکش به خاک وخون کشیدند . تنش در کربلا عریان فتاده ـــــ سرش بر نیزه های کین نهاده . *** . فـریـاد بـشـیر, گویا نفخه صور بود که در مدینه قیامتی بپا کرد, زنان ومردان وبچه ها, سراسیمه وآشـفـتـه بـه طرف دروازه مدینه با فریاد ((وا محمداه , وا حسیناه)) به سرعت حرکت کردند وبه تسلیت داغدیدگان شتافتند, حضرت سجاد (ع) را, بر روی کرسی دیدند, در حالیکه نمی توانست از گریه خودداری کند آنگاه فرمودند : . ((ان اللّه وله الحمد ابتلا نا بمصائب جلیلة فی الاسلام عظیمة , قتل ابو عبداللّه الحسین (ع) وعترته وسبی نسائه وصبیته وداروا براسه فی البلدان من فوق عالی السنان وهذه الرزیة التی لا مثلها رزیة , واللّه لو ان النبی (ص) تقدم الیهم فی الوصایة بنا لما زادوا علی ما فعلوا بنا فانا للّه وانا الیه راجعون)) .

ملاقات امام حسین (ع) با هاشمیات .
((قـال الباقر (ع) لما هم الحسین (ع) بالشخوص عن المدینة اقبلت نسا بنی عبدالمطلب فاجتمعن للنیاحة حتی مشی فیهن الحسین فقال : انشدکن اللّٰه ان تبدین هذاالا مر معصیة للّٰه ولرسوله فقالت لـه نـسـا بـنی عبدالمطلب : فلمن نستبقی النیاحة والبکا فهو عندنا کیوم مات فیه رسول اللّٰه (ص) وعـلی وفاطمة ورقیة وزینب وام کلثوم فننشدک اللّٰه وجعلنا اللّٰه فداک من الموت یا حبیب الا برار من اهل القبور ! . واقبلت بعض عماته تبکی وتقول : یا حسین ! لقد سمعت الجن ناحت نبوحک وهم یقولون : . فان قتیل الطف من ال هاشم ـــــ اذل رقابا من قریش فذلت . حبیب رسول اللّٰه لم یک فاحشا ـــــ ابانت مصیبتک الا نوف وجلت)) ((219)) . ((جابر از امام باقر (ع) نقل می کند, هنگامی که امام حسین (ع) تصمیم به حرکت از مدینه گرفت , زنـان بـنـی هـاشم جمع شدند وشروع به نوحه وگریه کردند امام (ع) درمیان آنان رفت وفرمود : شـمـارا به خدا سوگند ! مبادا کاری انجام دهید که موجب معصیت خدا ورسول شود بانوان عرض کـردند : پس برای چه کسی گریه کنیم ؟
امروزهمانند روزی است که پیامبر (ص) , امیرالمؤمنین , فاطمه , رقیه , زینب وام کلثوم وفات کردند, تورا قسم می دهیم وجان ما فدایت که مبادا در این راه کشته شوی ! . بعضی از عمه های حضرت , گریه کنان خدمت حضرت عرض کردند که ازجنیان شنیدیم که برای شما نوحه می خواندند وگریه می کردند وچنین می گفتند : . حـسـیـن (ع) بـا کـشته شدنش , بزرگانی از قریش را خوار کرده وآنان هم خوارشدند فرزند مورد عـلاقـه پـیامبر, شخص بدی نبود (که مستحق قتل باشد) وبا کشته شدن حسین , بینی ها به خاک مالیده شد)) . الـبـتـه جنیان در موارد متعددی برای حضرت نوحه خوانده اند که علاقمندان می توانند به کتاب کامل الزیارات , باب 29 مراجعه فرمایند .
نقش بانوان در حادثه کربلا .
زنـهـا در حـادثـه کـربـلا نقش مهمی را ایفا کردند بزرگ بانوان در کاروان کربلا,عقیله بنی هاشم ((زینب کبری (س))) که بعد از شهادت ابا عبداللّٰه (ع) راه حضرت را بااسارت خود وفرزندان , ادامه مـی دهـد, ولی گذشته از او, زنان دیگر هم در حرکت امام (ع) شهامتهای بی نظیری از خود نشان دادند, از جمله ((جنادة بن کعب)) همراه عیال وفرزندش به کربلای آیند و ((عمرو بن جناده)) در مـکـه بـه سیدالشهدا (ع) ملحق می شود تا اینکه در روز عاشورا جنادة بن کعب به شهادت می رسد

وفـرزنـدش بـعـد ازپـدر, عـلـم را بـه دسـت مـی گیرد وبه میدان می آید, ولی امام (ع) اورا منع می کندومی فرماید هم اکنون پدرت کشته شده وآمدن تو به میدان , برای مادرت سنگین است اما او گفت : ((ان امی هی التی امرتنی , مادرم به من فرمان داده که جان ناقابل خودرا فدای شما کنم)) جـوان بـه مـیـدان آمـد تا اینکه کشته شد, سپاه عمر سعد, سراورا به طرف امام حسین (ع) پرتاب کـردنـد اما مادر, سر فرزندش را برداشت وآن را به طرف یکی از دشمنان پرتاب کرد ویک نفررا هم کـشـت , آنـگـاه بـه خـیـمـه آمـد وعمودخیمه را برداشت که به میدان برود, ولی حضرت اورا بر گردانید ((220)) .

شهادت همسر عبداللّه بن عمیر کلبی .

بعد از شهادت ((عبداللّه بن عمیر کلبی)) , همسرش به طرف جنازه شوهر آمدودر بالین او نشست وخـاک را از صـورتـش تـمـییز کرد ومی گفت : ((هنیئا لک الجنة , اسال اللّه الذی رزقک الجنة ان یصحبنی معک)) . ((بهشت بر تو گوارا باد, آرزو دارم که من هم در بهشت در کنار تو باشم)) . در ایـن هـنگام شمر به غلامش ((رستم)) دستور داد تا با عمودی به آن زن حمله کند واورا بکشد وبدین وسیله همسر ((عبداللّه بن عمیر)) نیز در زمره شهدای کربلانامش جاودانه شد ((221)) .

مادرانی که شاهد شهادت فرزندان خود بودند .

نه نفر از شهدا در مقابل چشم مادرانشان جان دادند : .

1 ـ عبداللّه بن الحسین (علی اصغر) , نام مادرش رباب , دختر امرؤالقیس . 2 ـ عون بن عبداللّه بن جعفر, مادرش عقیله بنی هاشم , زینب کبری (س) . 3 ـ قاسم بن الحسن , مادرش رمله . 4 ـ عبداللّه بن الحسن ,مادرش , بنت شلیل . 5 ـ عبداللّه بن مسلم , مادرش , رقیه , دختر امیرالمؤمنین (ع) . 6 ـ محمد بن ابی سعید بن عقیل , نام مادرش ذکر نشده است . 7 ـ عمر بن جناده ,نام مادرش ذکر نشده است . 8 ـ عبداللّه بن عمیر کلبی که مادرش اورا بعد از شهادت پدر, تشویق به جهادنمود . 9 ـ عـلی بن الحسین (علی اکبر) که طبق نقل بعضی از مورخین , مادرش ((لیلی)) شاهد شهادت فرزند بود ((222)) .

روضه .

کـاروان کـربـلا, بـا گـریـه ونـاله هاشمیات بدرقه شد وبا آه وگریه هم از آن استقبال شد وقتی ((بشیر)) خبر شهادت امام (ع) را اعلام کرد, زنی در خانه نبود مگر آنکه بیرون آمد وبه سر وصورت خود زد : ((فلم ار باکیا اکثر من ذلک الیوم)) . مـردم , امـام سجاد (ع) را در حالی دیدند که نمی توانست از گریه خودداری کند : ((وهو لا یتمالک عن العبرة وارتفعت اصوات الناس بالبکا)) . با اشاره حضرت , مردم آرام شدند, آنگاه فرمود : . ((قتل ابو عبداللّه (ع) وعترته وسبی نساه وصبیته وداروا

براسه فی البلدان من فوق عالی السنان)) , حسین (ع) واصحابش را کشتند, زن وبچه های اورا اسیر کردندوسر مبارکش را بالای نیزه در میان شهرها گرداندند)) ((223)) . امام سجاد (ع) خطاب به قبر رسول خدا (ص) چنین گفت : . وما انقضی بکاه حتی قضی ـــــ حیاته وهو حلیف للرضا . وکیف لا یبکی وقد شاهد ما ـــــ بکت له عین السما بالدما . وکیف لا تبکی دما عین السما ـــــ وقد بکت سحائب القدس دما . وفی ذری العوالم العلویة ـــــ اقیمت الماتم الشجیة . ناهیک فی ذلک لطم الحور ـــــ فی جنة الحبور والسرور . فکیف تنسی هذه الرزیة ـــــ والوتر وتر سید البریة . ان یکن الموتور سید الوری ـــــ فهل تری اعظم منه هل تری ((224)) . *** . کنز مخفی بود, لیکن شهره هر شهر شد ـــــ تا شود سر محبت آشکارا ومبین . ناله یا لیت امی لم تلدنی ! بر کشید ـــــ بهر هتک حرمت ناموس رب العالمین . لا تقل هجرا شنید از معدن جهل وغرور ـــــ عین اسرار علوم اولین وآخرین . *** .

ملاقات امام حسین (ع) با جابر بن عبداللّه انصاری .
((یـا جـابـر ! قـد فعل اخی ذلک بامر اللّه وامر رسوله , وانی ایضا افعل بامر اللّه وامررسول ه , اترید ان استشهد لک رسول اللّه (ص) وعلیا واخی الحسن بذلک الان ؟
)) ((225)) . یـکـی از مـلاقـاتـهای سیدالشهدا (ع) در مدینه با ((جابر بن عبداللّه انصاری)) ((226)) ,است که از امـام (ع) در خـواست می کند که مانند برادرش امام مجتبی (ع) Ę˜کند واز رفتن به عراق صرف نظر نماید . امـا حضرت در پاسخ می فرماید : ((آنچه را برادرم انجام داد به فرمان خداوپیامبر (ص) بود وآنچه را هـم مـن انـجـام مـی دهـم , بـه دسـتـور خـداوپـیـامـبر (ص) است واگر بخواهی , بر این مطلب , پیامبر (ص) وامیرالمؤمنین (ع) وبرادرم را هم شاهد می آورم)) . ((جـابر)) می گوید : ((اینجا حضرت نگاهی به آسمان کرد ودرهای آسمان باز شدکه پیامبر (ص) , وعـلـی (ع) , حـسـن , حمزه وجعفررا دیدم که به زمین فرود آمدند من ترسان وهراسان برخاستم پـیامبر (ص) فرمود : آیا به تو نگفتم که درباره حسن , مؤمن نیستی مگر آنکه تسلیم امر همه امامان شوی واعتراض نکنی ؟
آیا می خواهی جایگاه معاویه ویزیدرا ببینی ؟
. عـرض کـردم : آری یا رسول اللّه (ص) , آنگاه پایش را به زمین زد وزمین شکافته شد ودریایی پدیدار گـشـت آن نیز شکافته شد, باز زمینی آشکار گردید تا هفت زمین ودریا و زیر همه اینها آتش بود کـه ولـید بن مغیره , وابوجهل ومعاویه طاغی ویزیدرا به یک زنجیر بسته بودند وشیاطین را هم به آنان ملحق کرده بودند . بـعـد فـرمود : سرت را بالا کن , درهای آسمان را گشوده دیدم که بهشت بالای آن بود آنگاه رسول خـدا (ص) بـا کسانی که همراهش بودند بالا رفتند, چون به فضارسیدند, پیامبر (ص) حسین (ع) را صـدا زد وفـرمـود : یـا بـنـی ! الحقنی , پسرم به من ملحق شو پس همگی در بهشت در آمدند آنگاه پیامبر (ص) مرا صدا زد وفرمود : ای جابر ! این فرزندم با من است پس تسلیم امر او باش ودر او شک مکن تا اینکه مؤمن باشی . جابر می گوید : چشمان من کور باد اگر آنچه را از رسول خدا (ص) نقل کردم ,ندیده باشم)) . این داستان تاریخی , حاوی غرایبی است که لازم است توضیح داده شود : . 1 ـ آیا امکان رؤیت پیامبر (ص) وائمه (ع) بعد از رحلت آنان وجود دارد ؟
. 2 ـ آیا امکان دیدن عذابهای برزخی یا نعمتهای برزخی هست ؟
. 3 ـ ایـن جـریـان وقتی اتفاق افتاده که یزید در قید حیات بوده , آن وقت

جابرچگونه عذاب یزیدرا دیده است ؟
. پاسخ سؤال اول . اما درباره سؤال اول , تردیدی نیست که می توان پیامبر وامام (ع) را دید,چنانچه ((ابن قولویه)) در روایـتـی از امـام صـادق (ع) نـقـل می کند که در روز عاشورا,شخصی صیحه می زد که ای مردم ! پـیـامـبـر (ص) را مـی بینم که ایستاده و به زمین نگاه می کند وگاهی هم نگاهی به شما می کند : ((اخاف ان یدعوا اللّه علی اهل الارض فاهلک فیهم)) . ((می ترسم اهل زمین را نفرین کند من هم در میان آنها هلاک شوم)) . چـون این خبر منتشر شد ونزدیک بود در میان لشکر عمر سعد ایجاد بلوا کند,گفتند این شخص دیوانه است . راوی به امام صادق (ع) عرض کرد, آن شخص کی بود که فریاد می زد ؟
امام صادق (ع) فرمود : ((ما نراه الا جبرئیل , جز جبرئیل کسی دیگر نبود که بتواندپیامبر (ص) را ببیند)) ((227)) .
میرداماد وحرز امیرالمؤمنین (ع) .
در احوالات ((محمد باقر استرآبادی قدس سره)) , معروف به ((میرداماد)) آمده است که می گوید : . ((حـرزی از امیرالمؤمنین (ع) رسیده بود ومن می خواستم بدانم به همان نحوی که در کتب است , از زبـان حضرت صادر شده یا نه روزی در شهر قم در سال 1011مشغول تعقیب نماز عصر بودم که حـالـت خـلسه ای به من دست داد, شخصیت نورانی امیرالمؤمنین (ع) را دیدم که مشغول خواندن حرزاست ودوباره تکرار کرد ومن هم باحضرت خواندم تا کاملا حفظ شدم : فلقد کانت هی الیقظة الحقة)) ((228)) . پس امکان تشرف به خدمت حضرات معصومین علیهم صلوات اللّه وجوددارد, منتها نه همیشه ونه بـرای هـر کـس ومـرحوم علامه مجلسی ـ قدس اللّه روحه ـ درجلد 27 بحار الانوار, بابی را به این مساله اختصاص داده است . پاسخ سؤال دوم . آیـات قـرآنـی , در نـعـمـتـهـا وعذابهای برزخی صراحت دارد, از جمله درباره ((مؤمن آل یس)) می فرماید : . (قیل ادخل الجنة قال یا لیت قومی یعلمون بما غفرلی ربی وجعلنی من المکرمین) ((229)) . ((وقـتـی مورد رحمت الهی قرار گرفت , گفت : ای کاش ! قوم من می دانستند که به چه سعادتی رسیدم)) . روشـن اسـت کـه ایـن کـلام وقتی گفته می شود که عده ای در دنیا هستند والا درقیامت , اولین وآخرین جمع هستند .
وهمچنین درباره عذاب برزخی فرعون می فرماید : . (وحـاق بال فرعون سؤ العذاب النار یعرضون علیها غدوا وعشیا ویوم تقوم الساعه ادخلوا ال فرعون اشد العذاب) ((230)) . ((عـذاب , قـوم فرعون را احاطه کرده است , صبح وشب بر آنان نازل می شودوهمینطور, روزی که قیامت بر پا شود, (خطاب گردد که) آل فرعون را در سخت ترین عذابها وارد کنید)) . استدلال به آیه شریفه بر عذابهای برزخی , از دو جهت است : .

اولا : روز وشب از مختصات این جهان است ودر قیامت صبح وشبی وجودندارد . وثـانیا : دو عذاب را برای آل فرعون بیان کرده است , یکی ((غدوا وعشیا)) که عذاب برزخی می شود ودیگری : ((یوم تقوم الساعة)) که عذاب قیامت را جدا ذکرکرده است .
سخن پیامبر (ص) با اجساد کفار در بدر .
بعد از پایان جنگ بدر که جنازه هارا به درون چاه انداختند, رسول خدا (ص) بالای چاه آمد ویکی ـ یکی آنان را صدا زد : ((یا عتبه ! یا شیبه ! یا امیه ! یاابا جهل ! هل وجدتم ما وعدکم ربکم حقا)) . ((آیا وعده الهی (عذاب) را به حق یافتید ؟)) . ((قالوا یا رسول اللّه ! تنادی قوما قد ماتوا ؟ ! قال (ص) : قد علموا ان ما وعدهم ربهم حق)) ((231)) . ((اصـحاب گفتند یا رسول اللّه ! با مردگان سخن می گویید ؟ ! فرمود : همانا اینان وعده الهی را به حق یافتند)) .
ماجرای جالب پدر وپسر .
((ضـبـیان بن جعفر)) می گوید : ((خدمت امام کاظم (ع) نشسته بودم که جوانی ازاهل شام وارد شد وبه حضرت عرض کرد : یابن رسول اللّه ! پدرم از دوستان بنی امیه بود ولی خودم از شیعیان شما مـی بـاشم وما همیشه در حال نزاع با یکدیگر بودیم وبه همین خاطر در موقع مرگش حاضر نشد محل اموال مخفی خودرا به من نشان بدهد,آیا راهی برای دستیابی به آنها هست ؟
. حـضـرت نـوشـتـه ای را بـه آن جـوان دادنـد وفـرمودند : این را ببر به قبرستانی که پدرت در آنجا مـدفـون اسـت , آنگاه صدا بزن ((ذرجان)) ! شخصی می آید, این نوشته را به او بده تا برود وپدرت را بیاورد وآنچه را می خواهی از او سؤال کن . جوان دستورات را انجام داد تا ذرجان رفت ویک خرس سیاهی را که به زنجیربسته شده بود آورد . مـرد شـامـی گـفت : چرا این را آوردی ؟
خرس سیاه , خودش به زبان آمد وگفت : پسر ! من پدر تو هـسـتم که در اثر بغض اهل بیت به این روز افتاده ام بدانکه روزی هفتادمرتبه مروان , معاویه , یزید وبـنـی امـیـه را با پیروانشان می سوزانند واین سیاهی چهره من در اثر آتش آنان است ونقدینه ها در حجره است , آنهارا بر می داری وپنجاه درهم آن رابه موسی بن جعفر (ع) . می دهی)) ((232)) .
پاسخ سؤال سوم . اما در پاسخ سؤال سوم لازم است چند آیه شریفه را در مورد عذاب کفار نقل نماییم : . الف ـ (ویستعجلونک بالعذاب وان جهنم لمحیطة بالکافرین) ((233)) . ((کفار, عذاب را فورا می خواهند, در حالی که متوجه نیستند وعذاب آنان رااحاطه کرده است)) . ب ـ (انا جعلنا فی اعناقهم اغلالا فهی الی الا ذقان فهم مقمحون) ((234)) . ((

ما, در گردن کفار زنجیرهایی قرار دادیم که تا چانه می رسد وسرهایشان بالاست)) . ج ـ (ان الا برار لفی نعیم وان الفجار لفی جحیم یصلونها یوم الدین) ((235)) . ((نیکان در نعمت وفجار در جهنم هستند ودر قیامت آن را خواهند چشید)) .
پـس اسـتـبـعادی ندارد که اگر حجابها برداشته شود, افراد در همان چهره واقعی خودشان دیده شـونـد وکـفـار در دنـیـا هـم معذب هستند, چنانچه ((ابو بصیر)) مردم را درهمان چهره باطنی خـودشـان مـشاهده می کند هنگامی که ابو بصیر (یحیی بن قاسم) که اعمی است , به امام باقر (ع) عرض می کند : . ((مـا اکـثـر الـحجیج واقل الضجیج , حاجی زیاد, ولی ناله کم است)) حضرت می فرماید : ((ما اکثر الضجیج واقل الحجیج , حاجی کم , ولی ناله زیاداست)) . لذا برای اثبات مطلب , دستی به چشمان ((ابو بصیر)) می گذارد واو بینا می شودوجمعیتی زیاد از مـیمون وخوک مشاهده می کند, ولی انسان بسیار کم می بیند وبه امام (ع) عرض می کند : صحیح فرمودید که ناله بسیار ولی حاجی کم است ((236)) .
روضه .
وقـتـی مـجـنـون (قـیس بن ملوح) از مرگ ((لیلی بنت سعد)) با خبر شد, واردقبرستان شد واز کودکی سؤال کرد که قبر ((لیلی)) کجاست ؟
کودک در پاسخ گفت : . برو در این بیابان جستجو کن ـــــ ز هر خاکی کفی بردار و بو کن . ز هر خاکی که بوی عشق برخاست ـــــ یقین دان تربت لیلی همانجاست . *** . در اربـعین , جابر به همراه ((عطیه عوفی)) به زیارت سیدالشهدا (ع) آمد, ((جابر)) در فرات غسل کـرد وخودرا معطر نمود تا آهسته ـ آهسته , خودرا بالای قبر رساند, سه مرتبه ((اللّه اکبر)) گفت , آنگاه بی هوش شد وبر زمین افتاد, وقتی به هوش آمد, گفت : . ((الـسـلام عـلـیـکـم یـا آل اللّه ! الـسـلام عـلـیـکـم یـا صـفـوة اللّه ! الـسـلام علیکم یا خیرة اللّه من خلقه !)) ((237)) . بگفتا یا حبیبی ! یا حبیبی ! ـــــ که خونت عالمی را مشکبو کرد . سلامت می کنم برگو جوابم ـــــ که طبعم میل گفتار نکو کرد . چو نشنید او جواب خویش از یار ـــــ که حل مشکل خود موبه مو کرد . به خود گفتا ندیده کس به عالم ـــــ تن بی سر که بتوان گفتگو کرد . ((شعر از : ژولیده)) .

مجلس بیست وششم

ملاقات امام حسین (ع) با ملائکه .
طبق نقل ((لهوف)) , از امام صادق (ع) آن حضرت می فرماید : ((هنگامی که سیدالشهدا (ع) به قصد حـرکـت بـه کـربلا از مکه خارج شدند, جمعیت زیادی ازملائکه با حضرت , ملاقات کردند که در دست آنان حربه هایی بود وبر اسبهای بهشتی سوار بودند, به حضرت سلام کرده وعرض کردند : . ((یـا حـجـة اللّه عـلی خلقه بعد جده وابیه واخیه ! ان اللّه عزوجل امد جدک رسول اللّه (ص) بنا فی مواطن کثیرة وان اللّه امدک بنا, فقال لهم , الموعد حفرتی وبقعتی التی استشهد فیها وهی کربلا)) . ((ای حجت خدا بر مردم ! خداوند متعال جدت رسول خدا (ص) را به وسیله مادر بسیاری از جنگها کمک کرده است واکنون هم مارا برای نصرت شمافرستاده است)) . حضرت در پاسخ فرمود : ((وعده گاه من وشما در کربلا)) . گـفتند : ((ما از طرف پروردگار مامور به اطاعت از شما هستیم , اگر خوف این باشد که آنان در بین راه به شما صدمه ای بزنند ما همراه شما باشیم)) . امام حسین (ع) فرمود : ((تا به کربلا نرسم , آنان نمی توانند به من آزاری برسانند)) ((238)) . در حـالات ((ابو محمد واقدی وزرارة بن خلج)) توضیح داده شد که نزول ملائکه در جنگها صرفا برای تقویت روحیه واطمینان قلب سربازان اسلام است واگرملائکه مستقیما وارد صحنه , کارزار شـونـد, دیـگر ارزشی برای شهید وجهاد باقی نمی ماند اکنون لازم است با ملائکه وهدف از خلقت واصناف آنان آشنا شویم .
نام ملائکه در قرآن .
در قـرآن کریم نام ((جبرئیل , میکائیل , وهاروت وماروت)) آمده است وبقیه , فقطاوصاف آنان ذکر شده و ((اسرافیل وعزرائیل)) در روایات از آنان نام برده شده است .
خلقت ملائکه .
نظر به اینکه ملائکه موجودات نامرئی هستند, لذا از قلمرو درک وحس ماخارج می باشند وقهرا از کـیفیت خلقت آنان نیز اطلاعی نداریم مگر آن مقداری را که خداوند متعال در قرآن مجید از آنان توصیف کرده است . اجـمـالا ملائکه موجوداتی هستند که عصیان الهی نمی کنند, مشغول تسبیح وتقدیس پروردگار هـستند واز عبادت پروردگار, سیر وخسته نمی شوند اکنون آیاتی از قرآن کریم در این باره آورده می شود تا زمینه آشنایی بیشتری فراهم آید : . 1 ـ ملائکه ای دارای دوبال وبعضی سه بال وبعضی چهار بال هستند : . (الحمد للّه فاطر السموات والارض جاعل الملائکة

رسلا اولی اجنحة مثنی وثلاث ورباع) ((239)) . ((آیا منظور از ((بال)) , همین بال شبیه پرندگان است ؟
آن وقت سه بال معنا ندارد,لذا اینها تعابیر کنایی هستند واشاره به مقامات آنان دارد که ((ما منا الا له مقام معلوم)) ((240)) . 2 ـ ملائکه , جنبه امارت وفرماندهی دارند مانند جبرئیل : (مطاع ثم امین) ((241)) . 3 ـ حمل عرش الهی : (الذین یح ملون العرش ومن حوله یسبحون بحمدربه م) ((242)) . 4 ـ شـفـاعت به اذن الهی : (وکم من ملک فی السموات لا تغنی شفاعتهم شیئا الامن بع د ان یاذن اللّه لمن یشا) ((243)) . 5 ـ لعن بر کفار : (اولئک علیهم لعنة اللّه والملائکة) ((244)) . 6 ـ بـشـارت بـه مؤمنان : (ان الذین قالوا ربنا اللّه ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکة الا تخاف وا ولا تحزنوا وابشروا بالجنة) ((245)) . 7 ـ کتابت اعمال : (وان علیکم لحافظین کراما کاتبین) ((246)) . 8 ـ امـداد مـؤمـنـین : (واذ تقول للمؤمنین الن یکفیکم ان یمدکم ربکم بثلاثة آلاف من الملا ئکة منزلین) ((247)) . 9 ـ حفظ انسانها از حوادث : (له معقبات من بین یدیه ومن خلفه یحفظونه من ام ر اللّه) ((248)) . 10 ـ مامور تدبیر واداره امور جهان هستند : (فالمقسمات امرا) ((249)) , (فالمدبرات امرا) ((250)) .
رؤیت ملائکه .
آیا ملائکه دیده می شوند ؟
قرآن کریم , دو مورد از رؤیت را ذکر کرده است : .
الـف ـ ((در عـذاب قـوم لـوط)) , ملائکه ابتدا نزد حضرت ابراهیم (ع) آمدند,ابراهیم (ع) برای آنان گـوسـالـه ای بـریـان کرد, ولی مشاهده کرد که آنان لب به طعام نمی زنند, لذا ترسید اما ملائکه گفتند : ((نترس ما ماموران عذاب قوم لوط هستیم)) : . (فـلـمـا رای ایـدیـهـم لا تـصـل الـیـه نکرهم واوجس منهم خیفة قالوا لا تخف انا ارسلناالی قوم لوط) ((251)) . ب ـ ودر مـورد حضرت مریم (س) آمده که ملکی به صورت آنسان نزد او آمد,مریم ترسید, فرشته گفت : . (انما انا رسول ربک لا هب لک غلاما زکیا) ((252)) . از وقایع جنگ بدر هم استفاده می شود که مؤمنین , ملائکه را در بدرمشاهده کرده اند, منتها آنان را نشناخته اند ((253)) .
عصمت ملائکه .
آیـا مـلائکـه از مقام عصمت برخودار هستند ؟
چند آیه در قرآن کریم آمده است که ملائکه معصیت نمی کنند, یکی مربوط به مامورین جهنم است : . (یـا ایـهـا الذین امنوا قوا انفسکم واهلیکم نارا وقودها الناس والحجارة علیهاملا ئکة غلاظ شداد لا یعصون اللّه ما امرهم ویفعلون ما یؤمرون) ((254)) . دیـگـری در مـقـام تنزیه

پروردگار از داشتن فرزنداست که ((ملائکه)) فرزندان خداوند نیستند : (وقـالـوا اتـخذ اللّه ولدا سبحانه بل عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول وهم ب ام ره یعملون) ((255)) (یخافون ربهم من فوقهم ویفعلون ما یؤمرون) ((256)) . علامه طباطبائی (قدس سره) می فرماید : . ((تـکلیف ملائکه از سنخ تکالیف معهود اجتماعی انسانی نیست که به دنبال آن ثواب وعقاب بیاید, بـلکه ملائکه موجودات نورانی هستند که چیزی را انجام نمی دهند مگر آنکه پروردگار عالم اراده کرده باشد, لذا پاداش وکیفری هم بر اعمال آنان مترتب نیست وتکوینا مکلف هستند)) ((257)) .

روضه .

مـصـیـبت عطش امام حسین (ع) اعظم مصائب است , زیرا جبرئیل هم وقتی برای حضرت آدم (ع) روضـه می خواند, به ((مصیبت عطش)) اشاره می کند, وقتی ذات پروردگار عالم اراده فرمود که تـوبـه آدم (ع) را قـبول نماید, پرده از جلو چشمش برداشته شد ودر ساق عرش , اسامی خمسه آل عبارا دید, حضرت آدم سؤال کرد ای جبرئیل آنان را چگونه بخوانم ؟

گفت بگو : . ((یـا حمید بحق محمد ! یا عالی بحق علی ! یا فاطر بحق فاطمة ! یا محسن بحق الحسن والحسین ! ومنک الاحسان)) . حضرت آدم سؤال کرد : چرا در موقع بردن نام حسین (ع) قلبم شکست واشکم جاری شد ؟

! . جـبـرئیـل عـرض کـرد : چـون بـرای فـرزندت مصیبتی ر خ می دهد که تمام مصائب در کنار آن کوچک است . آدم پرسید آن مصیبت چگونه است ؟

. جبرئیل گفت : ((یقتل عطشانا غریبا وحیدا فریدا, لیس له ناصر ولا معین ولوتراه یا آدم وهو یقول : وا عطشاه ! وا قلة ناصراه ! حتی یحول العطش بینه وبین السماکالدخان فلم یجبه احد الا بالسیوف وشـرب الـحـتوف فیذبح ذبح الشاة من قفاه وینهب رحل ه اعداؤه وتشهر راسه ورؤوس انصاره فی البلدان ومعهم النسوان)) ((258)) . از آب هم مضایقه کردند کوفیان ـــــ خوش داشتند حرمت مهمان کربلا . بودند دیو ودد همه سیراب ومی مکید ـــــ خاتم ز قحط آب , سلیمان کربلا . ز آن تشنگان هنوز به عیوق می رسد ـــــ فریاد العطش ز بیابان کربلا .

ملاقات امام حسین (ع) با جن .
به دنبال روایت امام صادق (ع) در لهوف که ملائکه به خدمت امام حسین (ع) رسیدند که در مبحث قبلی گذشت , امام صادق (ع) می فرماید : . ((واتته افواج من مؤمنی الجن فقالوا یا مولا نا نحن شیعتک وانصارک فمرنا بماتشا)) . ((جماعتی از مؤمنین از اجنه به خدمت سیدالشهدا (ع) رسیدند وعرض کردندما از شیعیان ویاران شـما هستیم , هر دستوری بدهید آماده هستیم , اگر امر کنید به کشتن تمام دشمنانتان در حالی که شما اینجا باشید, شر همه آنان را از شما کوتاه می کنیم)) . امام (ع) در حق آنان دعا وسپس فرمود : مگر قرآن را نخوانده اید آنجا که می فرماید : . (قل لو کنتم فی بیوتکم لبرز الذین کتب علیهم القتل الی مضاجعهم) (259)) . ((اگر در خانه های خود بمانید آنان که مقدر شده کشته شوند, به سوی قبور خودخواهند رفت)) . ((فـاذا اقـمـت فـی مـکانی فبم یمتحن هذا الخلق المتعوس وبماذا یختبرون ومن ذایکون ساکن حفرتی وقد اختارها اللّه تعالی یوم دحی الا رض وجعلها معقلا لشیعتناومحبینا)) . ((اگـر مـن ایـنجا بمانم , پس این مردم وارونه به چه وسیله امتحان شوند ؟
وچه کسی در قبر من خـواهـد خـوابـیـد در صورتی که خداوند روزی که زمین را گسترد, آن رابرای من برگزید وپناه شـیعیان ودوستان ما قرار داد اعمال ایشان را در آنجا قبول ودعای آنان را اجابت می فرماید شیعیان ما در آن زمین , مسکن می کنند وبرای آنان دردنیا وآخرت , امان خواهد بود, ولی شما روز شنبه که روز عاشوراست نزد من بیایید)) . ودر روایـت دیـگـر آمده که حضرت به آنان فرمود : ((در روز جمعه که من درپایان آن روز, کشته مـی شـوم وکسی از اهل بیت من وخویشان وبرادران من باقی نمی مانند سر مرا برای یزید می برند, نزد من حاضر شوید)) . مـؤمـنـین جن گفتند : ((به خدا قسم ! اگر طاعت امر شما واجب نبود, مخالفت می کردیم وتمام دشمنانت را قبل از آنکه به شما آسیبی برسانند, می کشتیم)) ((260)) .
خلقت جن .
((جـن)) در لـغـت به معنای پوشیده و22 بار نام آن در قرآن آمده است ,موجودی است با شعور وبا اراده وپـوشـیـده وغـیر حسی ودر میان آنان مطیع , عاصی ,مؤمن ومشرک وجود دارد اینک برای آشنایی بیشتر, آیاتی از کتاب الهی در این زمینه آورده می شود : . 1 ـ ((جن)) از آتش سوزان خلق شده است : . (والجان خلقناه من قبل من نار السموم) ((

261)) . 2 ـ ((جن)) مثل انس مکلف است : . (و ما خلقت الجن والا نس الا لیعبدون) ((262)) . 3 ـ عاصیان از ((جن)) به آتش می روند : . (ولقد ذرانا لجهنم کثیرا من الجن والانس) ((263)) . 4 ـ ((جن)) مارا می بیند ولی ما آنان را نمی بینیم : . (انه یرایکم هو و قبیله من حیث لا ترونهم) ((264)) . 5 ـ جماعتی از جن به پیامبر (ص) ایمان آوردند : . (قـل اوحـی الـی انه استمع نفر من الجن فقالوا انا سمعنا قرانا عجبا, یهدی الی الرشد فامنا به ولن نشرک بربنا احدا) ((265)) . 6 ـ ((جن)) در تسخیر سلیمان بود : . (ومن الجن من یعمل بین یدیه باذن ربه) ((266)) . 7 ـ نر وماده بودن ((جن)) : . (و من کل شی خلقنا زوجین لعلکم تذکرون) ((267)) .

جن در خدمت ائمه (ع) .

((سدیر صیرفی)) نقل می کند که امام باقر (ع) در مدینه به من دستوراتی را فرمودومن برای انجام آنـهـا از مـدیـنه خارج شدم وچون به روحا (سی یا چهل میلی مدینه) رسیدم مردی را دیدم که به لـباس خود اشاره می کند ومن خیال کردم تشنه است , ظرف آبی را به او دادم , گفت : نیازی به آب ندارم , آنگاه نامه ای را به من داد که مرکب آن خشک نشده بود, به مهر پایین نامه نگاه کردم , دیدم مـهـر حـضـرت بـاقر العلوم (ع) است ,گفتم کی حضرت را دیدی ؟

گفت : همین الان ودر آن نامه حضرت دستوراتی را به من داده بود, وقتی متوجه شدم , کسی را در مقابل خود ندیدم . ((سدیر)) وقتی به خدمت حضرت رسید وجریان نامه را عرض کرد,امام (ع) فرمود : . ((یا سدیر ! ان لنا خدما من الجن فاذا اردنا السرعة بعثناهم)) . ((مـا خـدمـتـکـارانـی از جـن داریـم کـه هـرگاه بخواهیم کاری را به سرعت انجام دهیم آنان را می فرستیم)) ((268)) .

دعبل وظبیان .

((دعـبـل)) می گوید : ((هنگامی که از ترس معتصم عباسی متواری بودم , شبی را درنیشابور تنها در اتاقی نشسته بودم ودر مقام تنظیم قصیده ای در مورد عبدالله بن طاهربودم در حالی که درب اطاق بسته بود, شخصی وارد شد وسلام کرد, خیلی ترسیدم ,گفت : نترس که من یکی از برادران جـنـی توام که ساکن یمن هستم ویکی از جنیان عراق , قصیده تورا برای ما خواند, دوست دارم که آن را از زبان خودت بشنوم , دعبل شروع کرد به خواندن قصیده : . مدارس آیات خلت من تلاوة ـــ ومنزل وحی مقفر العرصات . اناس علی الخیر منهم وجعفر ـــ وحمزة والسجاد ذوالثفنات . آنقدر گریه کرد که بیهوش بر زمین افتاد, سپس گفت : حدیثی را برایت بخوانم که تورا در عقیده ومذهبت استوار نماید گفتم : بخوان . گـفـت : مـدتـی بود که نام جعفر بن محمد (س) را می شنیدم تا اینکه

اورا در مدینه ملاقات کردم حـدیثی را از پیامبر (ص) نقل کرد که : ((علی واهل بیته الفائزون)) چون خواست خداحافظی کند, از نام او پرسیدم , گفت : من ((ظبیان بن عامر)) هستم ((269)) .
روضه .
((دعـبـل)) هـنگامی که اشعارش را برای حضرت رضا (ع) خواند, حضرت هم دوبیت به آن اضافه فرمود : . وقبر بطوس یا لها من مصیبة ـــــ الحت علی الاحشا بالزفرات . الی الحشر حتی یبعث اللّه قائما ـــــ یفرج عنا الهم والکربات . ((دعـبـل)) عـرض کرد در طوس قبری را نمی شناسم امام (ع) فرمود : ((آنجا قبر من است ومدتی نـمـی گذرد که آنجا محل رفت وآمد شیعیان ما می شود : ((الا فمن زارنی فی غربتی بطوس کان معی فی درجتی یوم القیامة مغفورا)) ((270)) . *** . ای غریبی که ز جد وپدر خویش جدائی ! ـــــ خفته در خاک خراسان , تو غریب الغربائی . این رواق تو وصحن وحرمت همچو بهشت است ـــــ روضه ات جنت فردوس مسما به رضائی . آه از آن دم که ز سوز جگر وحال پریشان ـــــ ناله ات گشت بلند آه تقی جان به کجائی . ای شه یثرب وبطحا تو غریبی به خراسان ـــــ سرور جمله غریبان ومعین الضعفائی . اغنیا مکه روند وفقرا سوی تو آیند ـــــ جان به قربان تو شاها که تو حج فقرائی . *** . بکت علیه هاطلا ت القدس ـــــ ناحت علیه نفحات الانس . ناح الامین وهو ذو شجون ـــــ مما جنت به ید المامون . علیه سید الوری ینوح ـــــ حزنا فکیف لا ینوح الروح . ناحت علیه الانبیا والرسل ـــــ بل العقول والنفوس والمثل . ناحت علیه الحور فی الجنان ـــــ تاسیا بخیرة النسوان . بکی علیه ما یری ولا یری ـــــ والبر والبحر واطباق الثری . لقد بکی البیت ومستجاره ـــــ وکیف لا ومنه عز جاره . وقد بکاه المشعر الحرام ـــــ والحجر الاسود والمقام . لفقد عزها ومن حماها ـــــ بعزه عن کل مادهاها . بل هو عز الا رض والسما ـــــ والملا الاعلی علی سوا ((271)) .

کلام امام حسین (ع) بـه عبـداللّه بـن مطیـع .
((اما وقتی هذا ارید مکة , فاذا صرت الیها استخرت اللّه فی امری بعد ذلک)) . در مسیر حرکت سیدالشهدا (ع) به سمت مکه , حضرت با ((عبداللّه بن مطیع)) بر خورد کردند که مـشـغـول حـفر چاه بود عبداللّه به امام (ع) عرض کرد : حفر چاه تمام شده ومقداری آب در آمده , دعـایـی بفرمایید که برکت کند, حضرت مقداری از آب چاه را طلبید ونوشید ومضمضه کرد وبه درون چاه ریخت وآب گوارا شد بعد به حضرت عرض کرد عازم کجا هستید ؟
. امـام (ع) فـرمـود : ((الان بـه قصد مکه می روم وبعد از آن برای مقصدم از خدای تعالی خیرخواهی طلب می کنم که آنچه مصلحت بنده است برای من قرار دهد)) . عـبـداللّه : ((مـن هـم می خواهم خداوند آنچه خیر ومصلحت است برای شما قراردهد ولی به شما نـکـتـه ای را عـرض می کنم , امیدوارم که آن را بپذیرید, وقتی به مکه رسیدید بپرهیزید از اینکه به سوی کوفه بروید, زیرا پدرت در آنجا کشته شدوبرادرت آماج طعنه ها ودشنامها قرار گرفت , شما ملازم حرم باشید که سیادت وآقایی شما محفوظ خواهد ماند, به خدا قسم ! اگر شما کشته شوید, خاندان شما به خاطر شما کشته می شوند)) . حـضرت از او تشکر کرد وخداحافظی نمود تا به مکه معظمه رسید, چون نگاه حضرت به کوههای اطراف مکه افتاد, این آیه شریفه را تلاوت فرمود : . ((ولما توجه تلقا مدین قال عسی ربی ان یهدینی سوا السبیل)) ((272)) .
عبداللّه بن مطیع کیست ؟
.((عبداللّه)) فرزند ((مطیع بن اسود)) است که چهره او بیشتر بعد از ((واقعه حره)) آشکار شده زیرا وقـتـی مـردم مـدینه ((عثمان بن محمد بن ابی سفیان)) پسر عموی یزیدرااز امارت مدینه خلع کـردنـد, ((عـبـداللّه بـن حنظله)) به عنوان امیر بر انصار و ((عبداللّه بن مطیع)) به عنوان امیر بر قریش برگزیده شدند تا هنگامی که شهر مدینه در محاصره سپاهیان یزید به سرکردگی ((مسلم بـن عقبه)) قرار گرفت , ((عبداللّه بن مطیع)) از مدینه گریخت ودر مکه به ((عبداللّه بن زبیر)) مـلحق شد وتا زمان محاصره مکه از طرف حجاج , برای جبران فرارش از مدینه , با سپاهیان حجاج جـنـگـیـد واز اشعار اوست که می گوید من در روز حره فرار کردم وانسان حر, یک بار بیشتر فرار نمی کند . انا الذی فررت یوم الحرة ـــ والحر لا یفر الا مرة ((273)) . وی از نـظـر اعتقادی , مسلک تشیع را نداشته است بلکه هنگامی که از طرف ((

عبداللّه بن زبیر)) با اصحاب مختار جنگ می کرد, روزی در ضمن سخنرانی گفت : ((ان من عجب العجب عجزکم من عصبة منکم قلیل عددها خبیث دینها)) ((274)) .
اعتراض عبداللّه بن عمر به عبداللّه بن مطیع .
وقتی مردم مدینه با ((عبداللّه بن مطیع)) بیعت کردند, ((عبداللّه بن عمر)) بر ((ابن مطیع)) وارد شد, وی دستور داد برای مهمانش فرشی بیندازند . ((عبداللّه بن عمر)) گفت : ((نیامده ام که با تو بنشینم بلکه آمده ام تا برایت حدیثی رااز پیامبر (ص) نـقـل کـنم که فرمود : من خلع یدا من طاعة لقی اللّه یوم القیامة ولا حجة له ومن مات ولیس فی عنقه بیعة مات میتة جاهلیة)) . عـجـیـب از ((عـبـداللّه بن عمر)) است که یزیدرا امام مسلمین می داند ونقض بیعت اورا نادرست مـی شـمـارد وهـر کس در آن عصر مرده باشد ولی بیعت یزید بر گردنش نباشد, مرگش را مرگ جاهلیت می داند ! ! ! ((275)) .
تفاوت خروج حضرت موسی وامام حسین (ع) .
حـضـرت سـیدالشهدا (ع) موقع حرکت از مدینه , حالتی مانند حضرت موسی (ع) در خروج از مصر ووارد شـدن به ((مدین)) دارد : (فخرج منها خائفایترقب) ((276)) , اما وقتی به مدین رسید : (قال عسی ربی ان یهدینی سوا السبیل) ((277)) . اما بین حضرت موسی (ع) وحضرت حسین (ع) تفاوت بسیاراست , زیراموسی (ع) هر چند ((خائفا)) از مـصـر خـارج شد ولی وقتی به ((مدین)) رسید, احساس آرامش وامنیت نمود ودر آنجا با دختر حـضـرت ((شـعـیـب)) ازدواج کـرد وبـعـد از ده سال هم با احترام وعزت وارد شهر خود شد, اما سـیدالشهدا (ع) حتی در مکه هم ((خائفایترقب)) احساس امنیت نمی کرد ومی فرمود : ((خفت ان یغتالنی یزید)) . حـسـیـن بـن عـلـی (س) دیـگـر بـه وطن خود بر نگشت وزنها وبچه های حسین (ع) هم با وضع ناهنجاری , مردم کوفه وشام از آنان استقبال کردند .
استخاره وطلب خیرخواهی .
موضوع دیگری که اینجا مطرح شده , کلمه ((استخرت اللّه)) در بیان سیدالشهدا (ع) است که البته اسـتـخـاره اصـطـلاحـی مـنظور نیست هر چند استخاره متعارف واگذار کردن امور به خداوند متعال است واینکه آنچه ذات باری تعالی برای بنده می پسندد, همان واقع شود واین یکی از صفات مؤمن است که تصمیم خودرا درمقابل اراده ازلی پروردگار, چیزی نداند واز خداوند بخواهد آنچه خـیـر ومـصـلـحـت وعـاقـبـت بـه خـیـری بـرای بـندگان است , همان محقق شودانسان چون فکرش محدوداست قهرا نمی تواند آینده نگر باشد, وبه همین علت است که تصمیمی می گیرد وبعد پـشـیمان می شود, یا چه بسا بر انجام امری مصر بوده ولی بعدا که

آن امرواقع نمی شود, چقدر هم خـوشـحـال می شود ومی گوید الحمدللّه که واقع نشدوخداوند خیر مرا خواسته بود, منتها انسان وقتی اموررا به خداوند واگذار می کند,قهرا در مقابل اراده الهی , باید تسلیم باشد واعتراض نکند, حضرت موسی (ع) عرض کرد : خدایا ! کدام یک از بندگانت مبغوض ترند : . ((قال الذی یتهمنی , قال ومن خلقک من یتهمک , قال نعم الذی یستخیرنی فاخیر له والذی اقضی القضا له وهو خیر له فیتهمنی)) ((278)) . ((خـطـاب آمـد آن بنده ای که مرا متهم کند عرض کرد : آیا از بندگان کسی هست که تورا متهم کـنـد ؟
خـطـاب آمـد بلی , آن بنده ای که از من خیرخواهی می کند ومن خیرش را در پیش او قرار مـی دهـم وآن بـنـده ای کـه قـضـا وتقدیرم را برای او قرار می دهم وبرایش خیراست , اما مرا متهم می کند)) . الـبته استخاره اصطلاحی که امروزه در میان شیعیان رواج دارد از همین باب است که انسان چون از عـاقبت امور اطلاعی ندارد, قهرا از خداوند متعال می خواهد که اورا از سرگردانی وتحیر نجات دهد وآنچه خیر اوست برایش قرار دهد .
روضه .
زیـنب (س) وسایر زنهاا وبچه ها گفتند مارا به قتلگاه ببرید تا بدن حسین (ع) راببینیم , ((بحق اللّه الا مـررتم بنا علی مصرع الحسین (ص))) چون وارد قتلگاه شدندونگاهشان به بدنهای شهدا افتاد, با ناله وافغان به چهره زدند . زینب (س) در کنار بدن برادر آمد, منتهی چگونه بدن حسین (ع) را در میان آن اجساد مطهر بخون آغـشـتـه شـناسائی کرده روشن نیست , اما وصال شیرازی در زبان شعر می گوید, زینب (س) که نتوانست بدن برادررا بشناسد, بلکه حسین (ع) ازحلقوم بریده خواهررا صدا زد : . می گفت ومی گریست چه جانسوز ناله ای ـــ کامد ز حنجر شه لب تشنگان برون . کی عندلیب گلشن جان , آمدی بیا ـــ ره گم نکرده , خوش به نشان آمدی , بیا . در کـنـار بـدن بـرادر, نـشـسـت وبـا نـاله ای دردناک ودلی شکسته از داغ برادر وبرادرزادگان پیامبر (ص) را صدا زد : ((یا محمداه , صلی علیک ملائکة السما, هذا حسین مرمل بالدما)) . پس با زبان پرگله , آن بضعة الرسول ـــ روکرد در مدینه که یا ایها الرسول . این کشته فتاده به هامون حسین تست ـــ وین صید دست وپا زده در خون حسین است . قال الراوی : ((فابکت واللّه کل عدو وصدیق)) ((279)) . آنگاه در موقع وداع , دو جمله , هم با بدن برادر سخن گفت : . به سوی شام وکوفه چه ظالمانه می برند ـــ نمی روم ولی مرا به تازیانه می برند . سر تورا به نوک نی زدند این ستمگران ـــ نمی روم ولی مرا به این بهانه می برند .

ملاقات امام حسین (ع) با ابن عباس . ((یابن عم ! انی واللّه لاعلم انک ناصح مشفق ولکنی ازمعت واجمعت علی المسیر)) ((287)) . از مـلاقاتهای سیدالشهدا (ع) در مکه معظمه , ملاقاتی است که بین حضرت و ((عبداللّه بن عباس)) واقع شده است . ((ابـن عـبـاس)) به خدمت امام (ع) می رسد واز تصمیم آن حضرت جویامی شودامام (ع) در پاسخ می فرماید : ((امروز وفردا به طرف عراق خواهم رفت)) . اما ((ابن عباس)) آن حضرت را به شدت بر حذر می دارد ومی گوید, اگر واقعامردم کوفه خواهان شـمـا هستند, ابتدا محیطرا با بیرون کردن استاندار یزید ودشمنان شما, آماده کنند, آنگاه تشریف ببرید ومن در این سفر بر شما مطمئن نیستم . ((فقال له حسین : وانی استخیراللّه وانظر ما یکون)) . ((حضرت فرمود : در این مورد از خدای متعال طلب خیر می کنم تا ببینم چه می شود)) . الـبـته در اینجا استخاره اصطلاحی منظور نیست بلکه مؤمن کارهارا به خداوندوا می گذارد تا او آنچه مصلحت بنده است مقدر فرماید . ((ابن عباس)) مجددا شب یا فردای همان روز به خدمت حضرت رسید وعرض کرد : . ((یا بن عم ! انی اتصبر ولا اصبر, انی اتخوف علیک فی هذا الوجه الهلاک والا ستئصال)) . ((ای پـسـر عـمو ! هر چند به ظاهر صبر کنم , اما در واقع , تحمل فراق شمارا ندارم ودر این سفر بر شـما بیمناک هستمکه کشته شوی وفرزندانت اسیر وبیچاره شوندوچنانچه در رفتن اصرار داری , حـداقل به طرف یمن برو, چون شیعیان پدرت درآنجا هستند وسرزمینی است که دارای کوههای مرتفع وبلند می باشد که دشمن نمی تواند در آنجا نفوذ پیدا کند)) . امام (ع) در پاسخ فرمود : . ((ای پـسـر عـمو ! به خدا قسم ! می دانم که تو خیرخواه من هستی , اما من تصمیم خودرا گرفته ام واین مردم تا مرا نکشند, دست از من بر نمی دارند, اما بعد از من , دچارذلت وزبونی می شوند)) .

ابن عباس به طائف تبعید می شود .

ابن عباس از کسانی است که با ((عبداللّه بن زبیر)) بیعت نکرد وبه همین جهت به طائف تبعید شد وقـتـی کـه یزید از این قضیه مطلع شد, خوشحال شد وبرای ابن عباس نامه ای نوشت وگفت : هر چـه را فراموش کنیم , این شجاعت تو, فراموش شدنی نیست که حق مارا رعایت کردی وبا ابن زبیر ملحد, بیعت نکردی ! ! .

پاسخ تاریخی ابن عباس به نامه یزید .

((انـت قـتلت الحسین بن علی بفیک الکثکث ولک الا ثلب , انک انت ان

تمنک نفسک ذلک لعازب الرای وانک لانت المفند المهور, لا تحسبنی لا ابا لک , نسیت قتلک حسینا وفتیان بنی عبدالمطلب مـصـابـیح الدجی ونجوم الاعلام , غادرهم جنودک مصرعین فی صعید,مرملین بالتراب مسلوبین بالعرا, لا مکفنین , تسفی علیهم الریاح وتعاورهم الذئاب ,وتنشی بهم عرج الضباع , حتی اتاح اللّه لهم اقـواما لم یشترکوا فی دمائهم فاجنوهم فی اکفانهم وبی واللّه وبهم عززت وجلست مجلسک الذی جلست . ومـا انـس مـن الا شـیـا, فـلست بناس اطرادک الحسین بن علی من حرم رسول اللّه الی حرم اللّه , ودسک الیه الرجال تغتاله , فاشخصته من حرم اللّه الی الکوفة فخرج منهاخائفا یترقب . ثم انک الکاتب الی ابن مرجانة ان یستقبل حسینا بالرجال وامرته بمعاجلته وترک مطاولته والا لحاح علیه حتی یقتله ومن معه من بنی عبدالمطلب . ثـم طـلب الحسین بن علی الیه الموادعة وسالهم الرجعة فاغتنمتم قلة انصاره واستئصال اهل بیته فعدوتم علیهم فقتلوهم کانما قتلوا اهل بیت من الترک والکفر . فلا شی عندی اعجب من طلبک ودی ونصری وقد قتلت بنی ابی وسیفک یقطرمن دمی وانت آخذ ثـاری فـان یـشـا اللّه لا یـطل لدیک دمی ولا تسبقنی بثاری وان سبقتنی فی الدنیا فقبلنا ما ق تل النبییون وآل النبیین وکان اللّه الموعد . الا ومـن اعـجب الاعاجیب وما عشت اراک الدهر العجیب , حملک بنات عبدالمطلب وغلمة صغارا من ولده الیک بالشام کالسبی المجلوب , تری الناس انک قهرتنا وانک تامر علینا ولعمری لئن کنت تـصبح وتمسی اللّه منا لجرح یدی , انی لارجوا ان یعظم جراحک بلسانی ونقضی وابرامی فلا یستقر بک الجدل ولا یمهلک اللّه بعد قتلک عترة رسول اللّه الا قلیلا حتی یاخذک اخذا الیما فیخرجک اللّه من الدنیا ذمیما اثیما, فعش لاابالک فقد واللّه ارداک عند اللّه ما اقترفت)) .

ابـن عـبـاس در پـاسـخ یـزید می نویسد : تو خیال کردی بیعت نکردن من با او به خاطر بیعت با تو بـوده است ! با اینکه تو حسین بن علی را کشتی خاک به دهانت ای خاک بر سر ! راستی از کم خردی وبـی فکری تواست اگر نفست چنین نویدی به تومی دهد ودر خور سرزنش هستی وهلاکت سزای تـواسـت ای بـی پـدر ! گـمـان مبر که کشتن حسین وجوانان بنی عبدالمطلب , چراغهای تاریکی وستارگان راهنمارا از یادبرده ام , لشکرهای تو آنان را آغشته به خاک , برهنه تن وبی کفن در بیابان روی زمین انداختند, بادها بر ایشان می وزید تا خداوند برای ایشان مردمانی را وسیله قرار داد که در خـونـشان شریک نبودند, آن بدنهارا کفن کردند کسانی را که به خاطر من وآنان توعزیز شدی وبه این مقام رسیدی که الان به آن تکیه زده ای . هر چه را فراموش کنم , اما فراموش نمی کنم که حسین (ع) را از حرم پیامبر (ص) به حرم الهی طرد کردی , آنگاه افرادی را پنهانی به طرف او فرستادی تااورا به طور ناگهانی بکشند, پس

اورا از حرم الهی به کوفه روانه کردی وبا حالت خوف وترس , مکه را ترک نمود . آنـگـاه به پسر مرجانه نوشتی تا با سپاهیانش سر راه حسین را ببندند وگفتی که کار حسین را زود یکسره کنند وامروز وفردا نکنند تا او وفرزندان عبدالمطلب رابکشد . سپس حسین بن علی در خواست ترک جنگ وبازگشت کرد, ولی کمی یاران وبر انداختن خاندان اورا غـنـیـمـت شـمـردید وبر ایشان تاختید وآنان را کشتید, گویاخاندانی از ترک وکفررا به قتل رساندید . هـیچ چیز عجیب تر از این نیست که از من خواسته ای دوستدار ویاور تو باشم در حالی که فرزندان پـدرم را کـشـتـی وخون من از شمشیر تو می چکد وانتقام از تو,یکی از آرزوهای من است پس اگر خـداوند بخواهد, خون من در نزد تو پایمال نمی شود واز خونخواهی من نمی توانی فرار کنی واگر هم در دنیا به انتقام نرسی , قبل از ما چقدر از پیامبران وفرزندانشان کشته شدند ووعده گاه آنان نزد خداونداست . از هـمـه عـجـیـب تـر کـه اگـر زنده باشی , روزگار از این عجایب زیاد دارد آن است که دختران عـبـدالمطلب وپسران صغیر از نسل اورا مانند اسیران دستگیر شده , به شام بردی تا به مردم نشان دهی که بر ما پیروز شده ای وبر ما فرمانفرایی می کنی , به جان خودم سوگند ! که اگر هم در صبح وشـام از زخـم دست من آسوده بوده ای , اما امیدوارم که زخم زبانم وشکستن وبستنم بر تو گران آیـد وخـوشحالی تو پایدار نماند وخداوندبعد از کشتن فرزندان پیامبر (ص) به تو مهلت ندهد مگر کـم , تـا تـورا بگیرد گرفتنی سخت ودردناک ومذموم وتورا گنهکار از دنیا ببرد, پس ای بی پدر ! زندگی کن که آنچه انجام داده ای تورا در نزد پروردگار, هلاک ساخت)) ((288)) .

عبداللّه بن عباس کیست ؟

.((عبداللّه بن عباس)) پسر عموی رسول خدا (ص) است که سه سال قبل ازهجرت , متولد شده ودر موقع رحلت آن بزرگوار, سیزده ساله بوده ودر سن هفتادسالگی در طائف از دنیا رفته است چون بـه خاطر بیعت نکردن با ((عبداللّه بن زبیر)) به طائف تبعید شده بود, محمد بن حنفیه بر او نماز خواند وگفت : ((الیوم مات ربانی هذه الامة)) . وی در اثر دعای پیامبر (ص) که در حق او فرمود : ((اللهم علمه الحکمة وتاویل القران)) , در تفسیر قـرآن مـهارت خاصی پیدا کرد وی همراه پیامبر (ص) بود که جبرئیل را دید ولی نشناخت در جنگ جمل , صفین ونهروان , همراه امیرالمؤمنین (ع) شرکت کرده است ((289)) . بـعـضی از محققین شیعه , ابن عباس را به خاطر عدم شرکت در واقعه طف ,سرزنش می کنند وهر کـس به نحوی درباره او سخن گفته است , ولی حضرت حسین (ع) از بعضی مانند عبداللّه بن عمر وعـبـیـداللّه حـر جـعفی رسما دعوت کرده ولی از ابن عباس وابن حنفیه دعوت نفرمود, هر

چند امام (ع) یک دعوت عمومی وهمگانی داشته است . دفـاع ((مرحوم مامقانی)) را از تنقیح الرجال در احوالات محمد بن حنفیه ذکرکردیم وگفته شد امثال ابن عباس ومحمد بن حنفیه که در واقعه کربلا شرکت نکردند,آیا معذور هستند یا خیر ؟
. ولی خود ابن عباس در پاسخ به این اشکال که چرا در کربلا شرکت نکردی می گفت : ((ا ن اصحاب الحسین (ع) لم ینقصوا رجلا ولم یزیدوا رجلا نعرفهم باسمائهم من قبل شهودهم)) . ((اسامی اصحاب حسین (ع) را از قبل می دانستیم , نه یک نفر کم ونه یک نفرزیاد)) ((290)) .
ولـی اجـمـالا آنـچـه مسلم وقطعی است این است که ابن عباس از مدافعین سرسخت اهل بیت (ع) بوده است که چند نمونه از تاریخ ذکر می شود : . 1 ـ بـعـد از جنگ جمل , ابن عباس به دستور امیرالمؤمنین (ع) به در خانه عایشه آمد ولی او اجازه نـداد, لـذا ابـن عباس بدون اجازه وارد منزل شد, عایشه از پشت پرده صدا زد : ((دخلت بیتنا بغیر اذننا, بدون اجازه وارد خانه ما شدی)) . ابن عباس گفت : ((آن خانه ای که باید با اجازه وارد شد, در مدینه است نه دربصره)) ((291)) . 2 ـ در اواخـر عـمـر کـه نـابینا شده ودستش در دست پسرش بود, صدای جمعیتی را شنید که به امـیرالمؤمنین (ع) ناسزا می گفتند, به پسرش گفت : مرا نزد این مردم برگردان , وقتی برگشت گفت : . ((ایکم الساب للّه)) ؟
. قالوا : ((نعوذ باللّه ان نسب اللّه !)) . فقال : ((ایکم الساب رسول اللّه (ص))) . فقالوا : ((نعوذ باللّه ان نسب رسول اللّه (ص) !)) .
فقال : ایکم الساب علی بن ابی طالب (ع) ؟
)) . فقالوا : ((اما هذا فنعم ! !)) . قـال : ((اشـهـد لـقـد سـمـعـت رسـول اللّه یـقـول : مـن سـبـنـی فـقـد سـب اللّه ومـن سـب علیافقدسبنی)) ((292)) . ((کدامیک از شما به خدا وپیامبر (ص) دشنام می داد ؟
)) . گفتند : ((نعوذ باللّه که خداوند وپیامبر (ص) را دشنام دهیم !)) .
گفت : ((کدامیک از شما به علی بن ابیطالب (ع) ناسزا می گفت ؟
)) . گفتند : ((بلی , ما بودیم)) . گفت : ((شهادت می دهم که از رسول خدا (ص) شنیدم که می فرمود : هر کس به من ناسزا گوید, خداوندرا دشنام داده وهر کس به علی (ع) دشنام دهد, مرا دشنام داده است)) .
وفات ابن عباس .
عـده ای از اهـل طائف به عیادت ابن عباس آمدند او گفت : ((پیامبر (ص) تمام حوادث عمر مرا به مـن خـبـر داده , از قـبـیـل دوبار هجرت , نابینایی , غرق , قتال با ناکثین ,قاسطین , خوارج , قدریه ومرجئه)) .
آنگاه گفت : . ((الـلـهـم انـی احـمیی علی ما حی علیه علی بن ابی طالب

واموت علی ما مات علیه علی بن ابی طالب)) ((293)) . ((خـدایـا ! زندگی ومرگ من همانند علی بن ابیطالب (ع) است , به هر عقیده ومرامی که علی (ع) زندگی کرد واز دنیا رفت , من هم به همان عقیده هستم)) .
روضه .
در روز عاشورا دو نفررا سنگباران کردند : .
اول : ((عـابس بن شبیب شاکری)) است که چون نتوانستند اورا از پای در آورند,عمر سعد صدا زد ((ارضخوه بالحجارة)) عابس با دیدن این صحنه , زره را از تن درآورد ((294)) . *** . وقت آن آمد که من عریان شوم ـــــ جسم بگذارم سراسر جان شوم . آزمودم مرگ من در زندگی است ـــــ چون رهم زین زندگی , پایندگی است . دوم : ((سـیـد الـشـهـدا (ع)) را هم سنگباران کردند, در آن لحظات آخر از فرطخستگی مقداری ایستاد تا تجدید نیرو نماید : . ((اذا اتـاه حـجـر فوقع علی جبهته فاخذ الثوب لیمسح الدم عن جبهته فاتاه سهم مسموم له ثلاث شعب)) . ((سـنـگـی بـر پـیشانی مبارک اصابت کرد, حضرت پیراهن را بالا زد که خونهاراتمیز کند, تیر سه شعبه ای که مسموم بود, بر سینه حضرت اصابت کرد)) . *** . فلک سنگی فکند از دست دشمن ـــــ به پیشانی وجه اللّه احسن . چو زد از کینه آن سنگ جفارا ـــــ شکست آئینه ایزد نمازا .

ملاقات امام حسین (ع) با برادرش محمد بن حنفیه .
((اتـانـی رسول اللّه (ع) بعد ما فارقتک فقال : یا حسین ! اخرج فان اللّه قد شا ان یراک قتیلا فقال ابن الـحـنـفـیة : انااللّه و انا الیه راجعون , فما معنی حملک هؤلا النسوة معک وانت تخرج علی مثل هذه الحال ؟
فقال له : قد قال لی : ان اللّه قد شا ان یراهن سبایا)) ((280)) .
یـکـی از ملاقاتهای سیدالشهدا (ع) در مکه معظمه , با برادرش ((محمد بن حنفیه)) ((281)) است هنگامی که محمد از حرکت امام (ع) مطلع می شود, به خدمت حضرت می رسد وعرض می کند : . ((یـا اخی ! ان اهل الکوفة من قد عرفت غدرهم بابیک واخیک وقد خفت ان یکون حالک ک حال من مـضی , فان رایت ان تقیم فانک اعز من فی الحرم وامنعه فقال یا اخی ! قدخفت ان یغتالنی یزید بن معاویة فی الحرم فاک ون الذی یستباح به حرمة هذا البیت)) . ((ای بـرادر ! مردم کوفه را خوب می شناسی ومی دانی که با پدر وبرادرت چه کردند ومن می ترسم کـه سـرنوشت شما نیز همان سرنوشت گذشتگان بشود اگرمصلحت بدانی , در مکه بمان که هم جانت سالم می ماند وهم عزت واحترامت محفوظاست)) . حضرت فرمود : ((خوف این را دارم که یزید به طور ناگهانی مرا بکشد ومن همان کسی باشم که با کـشـته شدنش حرمت حرم شکسته می شود (کلام امام (ع) اشاره به ((عبداللّه بن زبیر)) است که با کشته شدنش , حرمت خانه خدا هتک می شد))) . محمد بن حنفیه گفت : ((پس به اطراف یمن بروید که مناطق امنی است)) .
امـام (ع) فرمود : ((در این گفته شما تامل می کنم)) اما وقت سحر, حضرت حرکت کرد محمد بن حنفیه آمد ومهار شتر امام (ع) را گرفت وعرض کرد : ((مگر بنا نشد درگفته من تامل کنی ؟
!)) . حضرت فرمود : ((آری)) . گفت : ((پس چه شد که در حرکت کردن عجله کرده ای ومی خواهی زودتربروی)) . امـام (ع) فـرمـود : ((بـعـد از رفـتن تو, پیامبر (ص) را در خواب دیدم وبه من فرمود : بیرون برو که خداوند خواسته تورا کشته ببیند)) . محمد بن حنفیه کلمه استرجاع را بر زبان آورد وگفت : ((اکنون که عازم بر رفتن هستی پس چرا زنان را با خودت می بری ؟
)) . حضرت فرمود : ((خداوند خواسته که اینان را اسیر ببیند)) . الـبـتـه محمد بن حنفیه دوبار با سیدالشهدا (ع) ملاقات کرده , یک بار در مدینه وبار دوم در مکه معظمه ((282)) . در زندگی ((محمد بن حنفیه)) دو مساله نظر اهل نظررا به خود جلب کرده است : . 1 ـ ادعای امامت بعد از

امام حسین (ع) . 2 ـ حاضر نشدن در کربلا همراه امام حسین (ع) .
آیا محمد بن حنفیه مدعی امامت بود ؟
!.
از مـجـموعه اخبار وتاریخ , استفاده می شود که اگر ((محمد)) چنین ادعایی هم داشته , منصرف شده است هنگامی که برای تعیین امامت به حکمیت ((حجر الاسود)) تن در می دهد وموقع سخن گفتن حضرت سجاد (ع) حجر الاسود, مضطرب می شوداو از ادعای خود دست بر می دارد وشاید هـم از ابـتدا چنین ادعائی نداشته وصرفابرای تثبت مقام امام سجاد (ع) این کاررا انجام داده است وبه تعبیر مرحوم آیت اللّه العظمی خوئی ـ نور اللّه مضجعه ـ در ذیل این قضیه می فرمایند : . ((الروایة صحیحة السند, دالة علی ایمانه وقوله بامامة علی بن الحسین (ع))) . ((روایت از لحاظ سند, صحیح است ودلالت می کند بر اینکه وی به امامت حضرت سجاد (ع) مؤمن بوده است)) . علی الخصوص روایتی از امیرالمؤمنین (ع) رسیده که : ((ان المحامدة تابی ان یعصی اللّه عزوجل)) . محمد بن جعفر بن ابیطالب , محمد بن ابی بکر, محمد بن حنفیة ومحمد ابن حذیفه , پرهیز دارند از اینکه خداوند متعال معصیت بشود)) . وبه تعبیر مرحوم علامه مامقانی , این تعریف , فوق مرتبه عدالت است . ((ابـو خـالـد کـابـلی)) می گوید : سالیان متمادی که در خدمت محمد بن حنفیه بودم ,تردیدی نداشتم که او امام است , روزی اورا قسم دادم که آیا وی امام مفترض الطاعه است ؟
گفت : . ((الامام علی وعلیک وعلی کل مسلم الامام علی بن الحسین (ع))) . ((امروز, حجت خداوند بر من وتو وهر مسلمانی , امام زین العابدین (ع) است)) ((283)) .
چرا محمد بن حنفیه در کربلا شرکت نکرد ؟
.الـبـته اشکال حاضر نشدن در واقعه طف , تنها متوجه ((محمد بن حنفیه)) نیست بلکه این قضیه دامن بسیاری از بزرگان آن عصررا نیز می گیرد, از جمله ((ابن عباس ,عمر الاطرف , عبداللّه بن جعفر, جابر بن عبداللّه انصاری)) وصدها نفر از اخیاروبزرگان آن عصر . مرحوم علامه مامقانی در حالات محمد بن حنفیه پاسخی کلی از ایشان وهمه کسانی که در کربلا شـرکـت نکردند, داده اند که عبارت ایشان را نقل می کنم وقضاوت رابه عهده خوانندگان محترم می گذاریم : . ((والـحـسـین (ع) حین حرکته من الحجاز وان کان یدری هو انه یستشهد بالعراق الا انه فی ظاهر الـحـال لـم یـکـن لیمضی الی الحرب حتی یجب علی کل مکلف متابعته وانماکان یمضی للامامة بمقتضی طلب اهل الکوفة فالمتخلف عنه غیر مؤاخذ بشی وانمایؤاخذ لترک نصرته من حضر الطف او کـان بـالـقـرب مـنه علی وجه یمکنه الوصول الیه ونصرته ومع ذلک لم یفعل وقصر فی نصرته

فالمتخلفون بالحجاز لم یکونوا مکلفین بالحرکة معه حتی یوجب تخلفهم الفسق ولذا ان جملة من الاخیار الابدال الذین لم یکتب اللّه تعالی لهم نیل هذا الشرف الدائم بقوا فی الحجاز ولم یتامل احد فی عدالتهم)) ((284)) . امام حسین (ع) موقع حرکت از حجاز, هر چند واقعا می داند که در عراق به شهادت خواهد رسید ولی بحسب ظاهر, برای جنگ نمی رود تا بر همه مکلفین متابعت وهمراهی امام واجب باشد, بلکه حضرت برای اجابت دعوت مردم کوفه حرکت می کند وهر کس که نرفت , مؤاخذه نمی شود, بلی , آنانی که در کربلا یا درسرزمینهای اطراف آن بودند ومی توانستند حضرت را کمک کنند ولی کوتاهی کردند,مؤاخذه می شوند اما آنانی که در حجاز بودند, واجب نبود که همراه امام (ع) حرکت کنند تا تخلف آنان موجب فسق بشود ولذا بسیاری از خوبان ونیکان آن عصر که به فیض شهادت نایل نیامدند, در حجاز ماندند و احدی هم در عدالت آنان شبهه وتاملی نکرد)) . در ((مناقب ابن شهر آشوب)) آمده است که از محمد بن حنفیه سؤال کردند چرادر ((وقعه طف)) شرکت نکردی ؟
در پاسخ گفت : . ((ان اصحابه عندنا لمکتوبون باسمائهم واسما ابائهم)) ((285)) . ((اسامی شهدای کربلا ونام پدرانشان از قبل در نزد ما نوشته شده بود)) .
روضه .
وقتی کاروان کربلا به شهر مدینه رسید وخبر شهادت حسین (ع) منتشر شد,شهر یکپارچه شیون وماتم گشت , محمد بن حنفیه در بستر بیماری خوابیده بود, ازغلامش سؤال کرد این سر وصداها از چیست ؟
(چون نباید خبر ناگوار به بیماربدهند) گفت : برادرت از سفر می آید . محمد بن حنفیه حرکت کرد تا از برادر استقبال کند, ولی نگاهش که به علمهای سیاه افتاد, فهمید بی برادر شده است , صیحه ای زد واز اسب بر زمین افتاد غلام نزد امام سجاد (ع) آمد وگفت : . ((ادرک عمک قبل ان تفارق روحه الدنیا)) . قبل از آنکه عمویت از دنیا برود, اورا دریاب)) .
امام سجاد (ع) بر بالین عمو حاضر شد, چون محمد بن حنفیه به هوش آمدونگاهش به امام چهارم افتاد, گفت : . ((یا بن اخی ! این اخی ؟
این قرة عینی ؟
این ثمرة فؤادی ؟
)) . حضرت فرمود : ((آتیتک یتیما لیس معی الا نسا حاسرات فی الذیول عاثرات ,باکیات نادبات وللیتامی فاقدات)) . *** . ایا عماه ان اخاک اضحی ـــ بعیدا عنک بالرمضا رهینا . بلا راس تنوح علیه جهرا ـــ طیور والوحوش الموحشینا ((286)) .

کلام امام حسین (ع) به عبداللّه بن زبیر .
((یابن زبیر ! لئن ادفن بشاطئ الفرات احب الی من ان ادفن بفنا الکعبة)) ((295)) . ((عـبـداللّه بـن زبیر)) از کسانی است که در مکه معظمه خدمت امام حسین (ع) رسید وعرض کرد شما در مکه بمانید وما هم در خدمت شما هستیم ولی باطنا آرزو داشت که هر چه سریعتر, حضرت مـکـه را خالی کند تا محیط برای اومساعد بشود حضرت هم کاملا قصد اورا می دانست لذا فرمود : ((او دوست دارد که من هر چه زودتر از مکه خارج شوم تا به دنیای خودش برسد)) . امـام (ع) در پاسخ به پیشنهاد ((عبداللّه بن زبیر)) فرمود : ((اگر در سرزمین فرات دفن شوم برایم بهتراست از اینکه در آستانه کعبه به خاک سپرده شوم)) . ان ابی حدثنی ان بها کبشا یستحل حرمتها, فما احب ان اکون ذلک الکبش)) .
((پـدرم بـه من خبر داد که در مکه , قوچی کشته می شود که به وسیله او حرمت خانه خدا شکسته می گردد ومن دوست ندارم هتک حرمت الهی به دست من واقع شود)) . یـعـنی تو هستی که برای ریاست چند روزه دنیا, حریم الهی را می شکنی هنگامی که حضرت (ع) از مکه خارج شد, ابن عباس رو کرد به ابن زبیر وگفت : . یا لک من قبرة بمعمر ـــــ خلا لک الجو فبیضی واصفری . ونقری ما شئت ان تنقری ـــــ ورفع الفخ فماذا تحذری . لا بد من صیدک یوما فاصبری . ایـن اشـعار از ((طرفة بن عبد)) است که همراه عمویش در سفر در کنار آبی به نام ((معمر)) فرود آمـدند وچند ((قبره)) را که در فارسی به آن ((چکاوک)) می گویند, دید, دامی گذاشت وهر چه به انتظار نشست , کبوتری نیامد, لذا مایوسانه دام را جمع کرد وموقع حرکت این اشعاررا خواند که : ((مـا رفـتـیم وفضا برای پرواز تو خالی شد, پس تخم کن وآواز بخوان وهر کجا که می خواهی لانه بساز)) ((296)) .
عبداللّه بن زبیر کیست ؟
.((عـبـداللّه)) فـرزنـد ((زبیر بن عوام)) پسر عمه رسول خدا (ص) ومادرش ((اسما)) دختر ابوبکر, معروف به ((ذات النطاقین)) است وی در نزدیکی مدینه متولد شد واولین مولود از مهاجرین است کـه بـا تـولدش , مسلمانان خوشحال شدند, چون یهودمی گفتند ما مسلمین را جادو کرده ایم لذا صاحب فرزند نمی شوند, اما زندگی اوصدمات وخسارتهای زیادی برای مسلمین به بار آورد . امیرالمؤمنین (ع) در اخبار غیبیه خود اشاره به او کرده است آنجا که می فرماید : . ((خب ضب , یروم امرا لا یدرکه , ینصب حبالة الدین لا صطیاد الدنیا وهوبعدمصلوب)) (

(297)) . ((سوسمار حیله گری که به دنبال کاری می رود ولی به آن نمی رسد, ریسمان دین را پهن می کند تا دنیارا صید کند ودر آخر هم به دار زده می شود)) . ((عـبـداللّه)) کـه لـقـب ((عائذ البیت)) را به خود اختصاص داده , از آن بازیگران روزگاراست که عـمری عبادت می کند تا روزی به خلافت برسد وبه قول عبداللّه بن عمر : ((واللّه ما یرید ابن الزبیر بعبادته غیرهن , یعنی هدف عبداللّه از عبادت , رسیدن به خلافت بود)) ((298)) . وی از دشمنان سرسخت امیرالمؤمنین (ع) وبنی هاشم بود, چهل روز درخطبه های نماز جمعه نام مـبـارک پـیـامـبـر (ص) را نمی برد, وقتی که به او اعتراض کردند,گفت : چون وقتی نام پیامبررا می برم , بنی هاشم به خود افتخار می کنند ! ! !. سـالی , معاویه به حج رفت وهر چه درهم ودینار با خود آورده بود, تمام شد,لذا شبانه از مکه خارج شد . ((عـبداللّه)) که از حرکت معاویه مطلع شده بود, اورا تعقیب کرد معاویه که درهودج خوابیده بود صدای سم اسب , اورا بیدار کرد واز صاحب اسب سؤال کرد . عبداللّه گفت : ((من هستم)) واز باب شوخی گفت : ((می خواهی الان تورا ترورکنم ؟
)) . معاویه گفت : ((تو کشنده پادشاهان نیستی , هر پرنده به اندازه خود صید می کند)) . عبداللّه گفت : ((با من چنین سخن می گویی در حالی که در مقابل علی در جنگهاقرار گرفتم)) . معاویه گفت : ((انه قتلک واباک بیسری یدیه وبقیت یده الیمنی فارغة یطلب من یقتله بها)) . عـلـی (ع) تـو وپـدرت را بـا دسـت چـپ از پـا در مـی آورد در حـالی که دست راست اوبی کار بود ومی گردید که کسی را هم با دست راست خود بکشد)) . عبداللّه گفت : ((تمام این مجاهدتهای من برای نصرت عثمان بود)) . مـعـاویـه گـفت : ((خل هذا عنک , فواللّه لولا شدة بغضک ابن ابی طالب لجررت برجل عثمان مع الضبع)) . ((اگر نبود دشمنی تو با علی پای عثمان را می گرفتی باکفتار می کشیدی)) ((299)) .
پایان کار عبداللّه .
او نـه سال در منطقه حجاز حکومت کرد تا آنکه زمان عبدالملک مروان , حجاج با دوهزار نفر برای سـرکـوبی او از ماه ذیحجه تا نیمه جمادی الاخر, سنه 73 مکه را درمحاصره قرار دادند در نتیجه اکـثر سربازان عبداللّه کشته ویا فراری شدند روز آخرعمرش , نزد مادرش آمد وگفت : ((همه مرا تنها گذاشتند حتی پسرم , چه کنم ؟
)) . مـادرش گـفـت : ((اگـر بـرای حـق جـنـگـیـده ای پس ادامه بده واگر برای دنیا بوده که خود وسربازانت را هلاک کرده ای)) . عبداللّه گفت : ((می ترسم بدنم را مثله کنند)) . مـادرش گـفت : ((ان الشعاة لا تتالم بالسلخ , گوسفند بعد از ذبح , از کندن پوست بدنش ناراحت نمی شود)) ((300)) .

روضه .
مـرحـوم ((سـیـد عـبـدالرزاق مقرم)) می گوید : خون سه شهید در عاشورا به آسمان صعود کرد وقطره ای از آن به زمین برنگشت : . 1 ـ حضرت علی اکبر (ع) که در زیارتنامه آمده : ((بابی انت دمک المرتقی به الی حبیب اللّه)) . 2 ـ حـضـرت عـلـی اصغر (ع) که در زیارتنامه آمده : ((السلام علی عبداللّه الرضیع المرمی الصریع المصعد بدمه الی السما)) . 3 ـ سید الشهدا (ع) وقتی تیر به بدن مبارکش اصابت کرد, خونهارا به آسمان پاشید وقطره ای از آن به زمین برنگشت)) ((301)) . البته این مساله شواهد تاریخی زیادی دارد چنانچه پیامبر (ص) در موردشهدای احد فرمود : . ((لفوهم بدمائهم وجراحهم , فانه لیس احد یجرح فی اللّه الا جا یوم القیامة بجرحه)) ((302)) . ((ایـن شـهـدارا با همین ابدان مجروح وخون آلود, دفن کنید, زیرا هر کس در راه خدا جراحتی بر دارد, در قیامت هم با همان بدن مجروح , محشور می شود)) . یـا امـیـرالـمـؤمـنـیـن (ع) در مـورد شـهـدای جـمـل فرمود : ((واروا قتلانا فی ثیابهم التی قتلوا فیها)) ((303)) . عـظـمـت حضرت علی اصغر از اینجا روشن می شود که خون این شهید بایدذخیره بماند تا روزی مورد محاجه قرار گیرد در آن لحظه آخر, امام (ع) برای وداع ,جلو خیمه آمد وبه خواهرش فرمود : . ((ناولینی ولدی الصغیر حتی اودعه فاخذه واوما الیه لیقبله فرماه حرملة بن الکاهل الاسدی (لعنه اللّه تـعـالـی) بسهم فوقع فی نحره فذبحه ثم حضر له عند الفسطاطحفیرة فی جفن سیفه فدفنه فیها بدمائه)) ((304)) . ((فرزند خرد سالم را بیاور تا با او وداع کنم , چون اورا گرفت وخواست ببوسد,حرمله تیری را پرتاب کـرد کـه بـه گلوی جناب علی اصغر اصابت کرد وحضرت کنارخیمه برای او قبری را حفر کردند واورا با همان وضع خون آلود, دفن نمودند)) . *** .
بخواب ای نوگل پژمان و پرپر ـــــ بخواب ای غنچه نشکفته اصغر . بخواب آسوده اندر دامن خاک ـــــ ندیده دامن پر مهر مادر . بخواب وخواب راحت کن شب وروز ـــــ که خاموش است صحرا بار دیگر . همه افتاده در خوابند وخاموش ـــــ توئی صحرا وچندین نعش بی سر .

کلام امام حسین (ع) به عبداللّه بن عمر .
((امـا عـلـمـت ان مـن هـوان الدنیا علی اللّه , ان راس یحیی بن زکریا اهدی الی بغی من بغایا بنی اسرائیل اتق اللّه یا ابا عبدالرحمن ! ولا تدعن نصرتی)) ((305)) . از جـمـلـه کسانی که در مکه مکرمه با امام حسین (ع) ملاقات کرده ((عبداللّه بن عمر)) است وبه حضرت پیشنهاد می کند که با یزید صلح نماید والا کشته می شود : . ((فـانی سمعت رسول اللّه (ص) یقول : حسین مقتول ولئن قتلوه ولن ینصروه لیخذلهم اللّه الی یوم القیامة)) . از جـدت پـیـامـبـر (ص) شنیدم که می فرمود : حسین کشته خواهد شد وهرگاه اورایاری نکنند, خداوند متعال تا قیامت آنان را خوار می سازد)) . امـام (ع) مـی فـرمـاید : ((این دنیا آنقدر بی وفااست که سر یحیی (ع) را برای ستمگری از ستمگران بنی اسرائیل هدیه بردند ای ابو عبدالرحمن ! از خداوند بترس وهمراهی با من را رها نکن)) . اما ((عبداللّه بن عمر)) وقتی با تصمیم قاطع حضرت مبنی بر حرکت به سوی عراق مواجه می شود, عرض می کند : . ((اکشف لی عن موضع الذی کان رسول اللّه یقبله , فکشف الحسین عن سرته فقبلها ابن عمرو وبکی وقال : استود عک اللّه یا ابا عبداللّه انک مقتول . ((پـیـراهن را کنار بزن تا آنجایی را که پیامبر می بوسید, ببوسم , بعد هم گریه کردوگفت : حسین جان ! تورا به خدا می سپارم در حالی که کشته خواهی شد)) .
عبداللّه بن عمر کیست ؟
.وی فـرزنـد ((عـمـر بـن خـطـاب)) اسـت کـه همزمان با پدرش ویا زودتر از او اسلام آورده است پـیامبر (ص) به خاطر سن کم او اجازه نداد در جنگ بدر و ا حد شرکت کند ((306)) اما در غزوات بـعـدی , شـرکـت کرده است 86 سال عمر کرد ودر سنه 73 در مکه مکرمه , سه ماه بعد از هلاکت ((عـبـداللّه بـن زبیر)) فوت نمود, عامه اورا شدید الاحتیاطدر فتوا واعلم به مناسک حج می دانند وبـخـاطـر این شدت احتیاطاست که در جنگهای امیرالمؤمنین (ع) شرکت نکرده است ! ! وبه تعبیر صاحب استیعاب : . ((کان لورعه قد اشکلت علیه حروب علی وقعد عنه وندم علی ذلک حین حضرته الوفاة)) . ((بـه خـاطـر تـقـوایـش بـود که در جنگهای علی (ع) شرکت نکرد, هر چند در موقع مرگ تاسف می خورد که ای کاش ! با گروه باغیه , جنگ می کرد)) . عبداللّه بن عمر, شصت سال بر کرسی افتا تکیه زد وفتوا داد ((307)) .
یک نمونه از فتاوای عبداللّه بن عمر .

در ((مـسـاله نذر)) , فقهای می فرمایند : ((نذر وقتی صحیح است که رجحان داشته باشد)) مرحوم عـلامـه امینی نقل می کند که شخصی نزد عبداللّه بن عمر آمد وسؤال کرد : ((نذر کرده ام یک روز عریان در آفتاب بنشینم آیا این نذر صحیح است ؟
!)) . او گفت : ((اوف بنذرک , به نذرت وفا کن ! !)) . هـمـیـن سـؤال را از ((ابـن عـبـاس)) پـرسـیـد, او در پـاسـخ گـفت : ((او لست تصلی , مگرنماز نمی خوانی ؟
)) . سائل گفت : چرا . ابن عباس گفت : ((عمل به نذر تو, موجب ترک نماز یا آوردن نماز در حال عریان می شود واین نذر تو, باطل وشیطان خواسته بااین نذر, تورا مسخره کند)) ((308)) .
زندگی سیاسی عبداللّه بن عمر .
((عبداللّه)) بعد از عثمان با امیرالمؤمنین (ع) بیعت نکرد وگفت : ((هر وقت همه بیعت کردند من آخرین فردی هستم که بیعت می کنم ! !)) . مالک اشتر خطاب به علی (ع) گفت : چون از شمشیر شما واهمه ندارد, بیعت نمی کند)) . حضرت فرمود : ((لست ارید منه علی کره من بیعت اجباری نمی خواهم)) ((309)) . امـا ذلـت وخـواری او به جایی رسید که شبانه با عجله بر حجاج بن یوسف واردشد وبا او به عنوان نماینده عبدالملک مروان بیعت کرد, اکنون این شما واین تاریخ . بـعـد از کـشـته شدن ((عبداللّه بن زبیر)) به دست حجاج , عبداللّه بن عمر از ترس ,شبانه در خانه حجاج را زد تا به وسیله او با عبدالملک مروان بیعت کرده باشد, چون ازپیامبر (ص) شنیده بود که ((من مات ولا امام له مات میتة الجاهلیة)) . حجاج هم آنقدر اورا خوار کرد که : ((اخرج رجله من الفراش فقال : اصفق بیدک علیها)) ((310)) . ((بـا همان حالت خوابیده , پای خودرا از رختخواب در آورد وگفت : حال برخاستن ودست دادن با تورا ندارم , دست خودرا به عنوان بیعت به پای من بزن)) . وقتی عبداللّه از شهادت حسین آگاه شد, نامه ای برای یزید نوشت که : ((فقدعظمت الرزیة وجلت المصیبة وحدث فی الاسلام حدث عظیم ولا یوم کیوم الحسین)) . یزید در پاسخ نوشت : ((ای احمق ! اگر ما بر حق هستیم پس از حق خود دفاع کرده ایم واگر هم بر حق نیستیم , پدرت اول کسی بود که این اساس را بنا گذاشت)) ((311)) . عبداللّه بن عمر, جریانی هم با ((عبداللّه بن مطیع)) دارد که در احوالات عبداللّه بن مطیع متعرض شدیم ((312)) .
تشابه امام حسین (ع) وحضرت یحیی (ع) .
بـیـن حـضرت یحیی وابا عبداللّه الحسین (ع) تشابه زیادی وجود دارد مرحوم ((محدث قمی)) به هشت وجه آن اشاره کرده است : . 1 ـ قبل از ولادت این دو بزرگوار, کسی همنام یحیی وحسین (ع) نبوده است ((

313)) . 2 ـ مدت حمل هر دو, ششماه بوده است . 3 ـ قبل از ولادت هر دو, اخبار آسمانی به ولادت وجریانات هر دو آمده است ,چنانچه در ذیل آیه شریفه : (حملته امه کرها ووضعته کرها) , محدثین ومفسرین این مطلب را نقل کرده اند . 4 ـ گریستن آسمان بر هر دو, چنانچه قطب راوندی نقل کرده است که : ((بکت السما علیهما اربعین صباحا)) . 5 ـ قاتل هر دو, ولد الزنا بوده است . 6 ـ سر هر دورا در طشت طلا گذاشتند, اما سر یحیی (ع) را در طشت بریدند که خونش به زمین نریزد که موجب شدت غضب الهی شود, به خلاف امام حسین (ع) که سر مبارکش را روی زمین کربلا بریدند . 7 ـ تکلم سر یحیی وسیدالشهدا (ع) . 8 ـ انتقام الهی برای حضرت یحیی وامام حسین (ع) ((314)) . بی اعتباری دنیا ومرگ عجیب واثق . چون در کلام امام حسین (ع) سخن از بی اعتباری دنیا آمده , خوب است شاهدی از تاریخ آورده شود تا کلام حضرت , بهتر وبیشتر روشن شود . ((واثق عباسی)) نهمین خلیفه از بنی عباس ونوه ((هارون الرشید)) است ((احمدبن محمد واسطی)) می گوید : در بیماری واثق من جز پرستاران واثق بودم , حالت بیهوشی به او دست داد وخیال کردم از دنیا رفت , لذا من بر خاستم وجلو واثق آمدم تااز حال او خبری بگیرم که ناگاه چشمان خودرا باز کرد, آنچنان چشمهایش نافذ وباهیبت بود که نزدیک بود بمیرم , همینطور به عقب برگشتم اما قبضه شمشیری که به کمر بسته بودم به درب گیر کرد ومن به زمین خوردم , مدتی گذشت تا واثق مرد ومن آمدم دهان وچشمهای اورا بستم . مامورین آمدند وفرش گرانبهایی که زیر پای خلیفه بود, جمع کردند وبه خزانه برگرداندند ((احمد بن ابی داوود قاضی)) به من گفت : ما به دنبال تعیین خلیفه وبیعت بااو می رویم , تو هم اینجا باش تا جنازه اورا دفن کنیم)) . ((احمد واسطی)) می گوید : ((همینطور که بیرون اطاق نشسته بودم , ناگاه صدای ضعیفی را احساس کردم , داخل اتاق شدم تا ببینم چه خبراست : فاذا جرذ قد دخل من بستان هناک فاکل احدی عینی الواثق فقلت : لا اله الا اللّه هذه العین التی فتحهامن ساعة فاندق سیفی هیبة لها صارت طعمة لدابة ضعیفة)) ((315)) . ((دیدم چندین موش از باغ آمده اند ویکی از چشمان خلیفه را خورده اند گفتم لا اله الا اللّه , این چشمی که تا ساعتی قبل , آنچنان با هیبت بود که به خاطر آن , بر زمین خوردم , اما بعد از لحظاتی غذای حیوان ضعیفی شد)) .

روضه .

در این ملاقات , نام یحیی (ع) آمده , زین العابدین (ع) هم می فرماید : .

((خرجنا مع الحسین بن علی (ع) فما نزل منزلا ولا رحل منه الا ذکر یحیی بن زکریا)) . ((همراه پدرم سید الشهدا (ع) به عراق می

آمدیم , در هر منزلی که فرود می آمد یااز آن کوچ مـی کـرد, بـه یـاد حـضـرت یـحیی (ع) می افتاد ومی فرمود : این دنیا چقدر بی ارزش است که سر یحیی (ع) را به عنوان هدیه برای بی عفتی از بی عفتهای بنی اسرائیل ,به هدیه بردند)) ((316)) . حـضـرت به این وسیله می خواهد حوادث آینده را برای فرزندانش ترسیم کندکه شما هم روزی با چنین مصائبی مواجه خواهید شد وسر حسین را در مجلس یزیدخواهید دید که ((ابو برزه اسلمی)) بـر سـر یـزیـد فـریـاد زد : ((ویـحک اتنکت بقضیبک ثغرالحسین (ع) ابن فاطمة ؟
اشهد لقد رایت النبی (ص) یرشف ثناياه وثنایا اخیه الحسن ویقول انتما سیدا شباب اهل الجنة)) ((317)) . ((آیـا چـوب بـر دنـدانـهای حسین می زنی ؟
گواهی می دهم که پیامبر (ص) را دیدم که دندانهای ثنایای حسین وبرادرش را می بوسید ومی فرمود : شما دو آقای جوانان اهل بهشت هستید)) . عصمت کبرای حق مطلع صبح جهان ـــ زینب شوریده دل , مظهر غیب وعیان . چونکه به دست یزید, دید یکی خیزران ـــ گفت : چه خواهی دگر از دل ما بی کسان . این سر پر خاک وخون ز راه دور آمده ـــ موسی عمران من ز کوه طور آمده . چوب مزن ای یزید بر لب ودندان او ـــ به پیش چشمان من در بر طفلان او . وافظع الکل دخول الطاهرة ـــ حاسرة علی ابن هند العاهرة . وما لها ومجلس الشراب ـــ وهی ابنة السنة والکتاب . اتوقف الحرة من آل العبا ـــ بین یدی طلیقها وا عجبا . یشتمها طاغیة الالحاد ـــ وهی سلا لة النبی الهادی . بل سمعت من ذالک اللعین ـــ سب ابیها وهو اصل الدین . اتنسب الطاهرة الصدیقة ـــ للکذب وهی اصدق الخلیقة . اصفوة الولی نخبة النبی ـــ عدوة اللّه فیا للعجب . وا حر قلباه لقلب الحرة ـــ فما راته لا اطیق ذکره . شلت ید مدت بقرع العود ـــ الی ثنایا العدل والتوحید . تلک الثنایا مرشف الرسول ـــ وملثم الطاهرة البتول . وما جناه باللسان اعظم ـــ وکفره المکنون منه یعلم ((318)) .

ملاقات امام حسین (ع) با ابو محمد واقدی وزرارة بن خلج .
((لولا تقارب الاشیا وحبوط الا جر لقاتلتهم بهؤلا ولکن اعلم یقینا ان هناک م صرع اصحابی لا ینجو منهم الا ولدی علی)) . در مسیر حرکت سیدالشهدا (ع) از مکه به سمت عراق , دو نفر به نامهای ((ابومحمد واقدی وزرارة بن خلج)) با حضرت برخورد کردند وبعد از سؤال از مقصدامام (ع) عرض کردند که : ((دلهای مردم با شماست , ولی شمشیرهارا به روی شماکشیده اند)) . اینجا بود که حضرت با دست به آسمان اشاره کردند : ((ففتحت ابواب السماونزلت الملا ئکة عددا لا یحصیهم الا اللّه عزوجل)) . ((درب های آسمان باز شد وآنقدر فرشته به زمین فرود آمدند که تعداد آنان راکسی جز ذات پروردگار نمی داند)) . آنگاه فرمود : ((اگر نبود که امور باید نزدیک هم باشند (وبا هم سنخیت داشته باشند) واینکه اجر وپاداش از بین می رفت , به وسیله این ملائکه با این مردم می جنگیدم ولکن یقینا می دانم که آنجا (کربلا) مقتل ومصرع یارانم می باشد وهمه کشته می شوند مگر زین العابدین علی بن الحسین)) ((319)) . این جریان , یکی از معجزات حضرت است که هم فرشته را ببیند وهم آنان رابرای دیگران نشان بدهد واستبعادی هم ندارد, زیرا قرآن مجید می فرماید ملک به صورت انسان برای حضرت مریم متمثل شد : (فتمثل لها بشرا سویا) ((320)) . یا در بنی قریظه وحنین , ((حارثة بن نعمان)) جبرئیل را به صورت ((دحیه کلبی)) مشاهده کرد که در حال صحبت کردن با پیامبر (ص) بود, جبرئیل عرض کرد : ((اگرحارثه به ما سلام می کرد, پاسخ اورا می دادیم)) . بعد رسول خدا (ص) به حارثه فرمود : ((او دحیه نبود, بلکه جبرئیل بود)) ((321)) .
سلونی قبل ان تفقدونی .
روزی امیرالمؤمنین (ع) در منبر فرمود : ((سلونی قبل ان تفقدونی)) , شخصی برخاست وگفت : ((این جبرئیل فی هذا الوقت ؟
جبرئیل الان کجاست ؟
)) . حضرت نگاهی به بالا وپایین وراست وچپ انداخت وبعد فرمود : ((خودت جبرئیل هستی که ناگاه از نظرها پنهان شد)) ((322)) .
چرا امام حسین (ع) از ملائکه استمداد نکرد ؟
.روش انبیا واولیا این بوده است که اموررا از طرق معمولی وطبیعی پیش ببرندوبه همین دلیل , گاهی پیروز می شدند وگاهی شکست می خوردند, گاهی می کشتندوگاهی هم کشته می شدند . در دو سوره آل

عمرآن , آیه 124 وانفال , آیه 9 داستان نزول ملائکه در جنگ بدر آمده , ولی نه برای جـنـگیدن بلکه صرفا برای اطمینان وقوت قلب سربازان اسلام بوده است : (وما جعله اللّه الا بشری لکم ولتطمئن به قلوبکم) . واصـولا اگر در بعضی آیات , سه هزار فرشته ودر بعضی دیگر, پنج هزار فرشته بیان شد, همه برای تقویت روحیه سپاهیان اسلام بوده والا یک فرشته برای انهدام یک شهر وکشور کافی است , چنانچه جبرئیل (ع) قوم لوطرا با یک پر خود, هلاک کرد ((323)) . و اگـر بـنا باشد ملائکه مستقیما وارد صحنه جنگ شوند ودشمنان توحیدرانابود کنند, دیگر چه فـضیلتی برای جنگجویان باقی می ماند ؟
آن وقت این همه آیات وروایات , در فضیلت جهاد وشهید وصـبـر, بـرای عـملی می شود که ملائکه انجام داده اند, چنانچه سیدالشهدا (ع) می فرماید : ((اگر خـواسـتـه بـاشـم , از طریق ملائکه کمک می گیرم , ولی اولا اینان از سنخ بشر نیستند وثانیا اجر وپاداش ضایع می گردد)) . امام صادق (ع) می فرماید : . ((لما کان من امر الحسین (ع) ما کان , ضجت الملائکة الی اللّه بالبکا وقالت یارب هذا الحسین صفی ک وابن نبیک , قال : فاقام اللّه ظل القائم (ع) وقال بهذا انتقم لهذا)) ((324)) . ((وقـتـی مـصـیـبت حسین (ع) واقع می شد, ملائکه ضجه وناله کردند وعرض کردند : بارالها این حـسـیـن (ع) بـرگـزیـده وفرزند پیامبر تواست اینجا خداوند سایه حضرت حجت (ع) را نشان داد وگفت : به وسیله این امام , انتقام خون حسین رامی گیرم)) .
مسخ انسانی به صورت سگ .
امام باقر (ع) می فرماید : هنگامی که امیرالمؤمنین (ع) آماده حرکت به طرف صفین می شد, دو نفر بـرای مـخـاصمه وحل نزاع , خدمت حضرت شرفیاب شدند,یکی از آن دو نفر برای اثبات حقانیت خـود, زودتر شروع به سخن گفتن نمود وزیادهم سخن می گفت , حضرت عصبانی شد وفرمود : ((اخـسا کلمه ای که در مورد سگ استعمال می شود)) بلا فاصله سر این شخص به صورت سگ در آمـد ومـوجـب بهت وتعجب حاضرین گردید شخص مسخ شده شروع کرد به التماس کردن که یا علی ! مرابه صورت اول باز گردان . حضرت جمله ای را به زیر زبان گفت ونگاهی به او کرد که صورت او به حال اول بازگشت . بعضی از اصحاب عرض کردند : شما که چنین قدرتی دارید, چرا از این قدرت علیه معاویه استفاده نمی کنید واین همه زحمت تجهیز نیرو ونفرات ومسافرت را به خود می دهید ؟
. امـام (ع) فرمود : اگر بخواهم می توانم با همین پا با بودن بیابانها وکوهها به سینه معاویه بزنم واورا سرنگون بسازم ومی توانم خدای تعالی را قسم بدهم که قبل ازبرخاستن از این مجلس ودر کمتر از یک چشم بر

هم زدن , این کار انجام شود, اما طبق آیه شریفه ما مطیع پروردگار هستیم ودر امور بر او سبقت نمی گیریم : . ((عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول وهم بامره یعملون)) ((325)) .
روضه .
چـون اهـل بـیت از شام به مدینه در حرکت بودند, به راهنمای قافله گفتند : ((مربنا علی طریق کـربـلا, فـوصلوا الی موضع المصرع فوجدوا جابر بن عبداللّه الانصاری رحمه اللّه وجماعة من بنی هـاشم ورجالا من آل رسول اللّه (ص) قد وردوا لزیارة قبرالحسین (ع) فوافوا فی وقت واحد وتلا قوا بالبکا والحزن واللطم واقاموا المتم المقرحة للاکباد)) ((326)) . آه از آن ساعت که با صد شور و شین ـــــ زینب آمد بر سر قبر حسین . السلام ای کشته راه خدا ـــــ السلام ای نور چشم مصطفی . السلام ای شاه بی غسل وکفن ـــــ السلام ای کشته دور از وطن . السلام ای تشنه آب فرات ـــــ السلام ای کشتی بحر نجات . بهر تو امروز مهمان آمده ـــــ خواهرت از شام ویران آمده . چون تو رفتی بی کس ویاور شدم ـــــ دستگیر فرقه کافر شدم . آتش کین کوفیان افروختند ـــــ خیمه مارا به آتش سوختند . الغرض از کوفه تا شام خراب ـــــ گر چه ما دیدیم ظلم بی حساب . لیک دارم شکوه ها از اهل شام ـــــ کز سر دیوار و از بالای بام . آه از آن ساعت که از روی غضب ـــــ زاده سفیان یزید بی ادب . در حضور خواهر گریان تو ـــــ چوب می زد بر لب ودندان تو .

ملاقات امام حسین (ع) با یزید بن ثبیط وفرزندانش .
((السلام علی یزید بن ثبیط القیسی , السلام علی عبداللّه وعبیداللّه ابنی یزید بن ثبیط القیسی)) ((327)) . ((یزید بن ثبیط)) ودو فرزندش از شهدای کربلا هستند که نام آنان در زیارت ناحیه آمده است وی از شیعیان بصره ومورد احترام قبیله اش بود . در بصره زنی بود به نام ((ماریه)) دختر ((منقذ عبدی)) که خانه اش محل تجمع شیعیان بود هنگامی که ((ابن زیاد)) از آمدن امام (ع) به عراق مطلع شد, دستور دادراههارا کنترل کنند وجاسوس بگمارند که کسی نتواند به حضرت ملحق شود, اما باتمام این کنترلها, یزید تصمیم به خروج از بصره می گیرد وبه ده فرزندش می گوید : کدامیک از شما آمادگی خروج به همراهی مرا دارید ؟
. دو فرزندش به نامهای ((عبداللّه وعبیداللّه)) پدررا همراهی می کنند اما شیعیان ,اورا بر حذر می داشتند که راهها تحت نظر ومراقبت است ونمی توان از بصره خارج شد . یزید بن ثبیط گفت : ((به خدا قسم ! اگر تمام راههارا با سم اسبان پر کنند, من ازتصمیم خود بر نمی گردم ونمی توانند مرا دستگیر کنند)) . آنگاه با دوفرزندش وغلامش وعامر وسیف بن مالک وادهم بن امیه از بصره خارج شدند هیات هفت نفری به سرپرستی ((یزید)) , عازم مکه شدند, وقتی به مکه رسیدند که امام (ع) در ابطح بود, یزید شب را سپری کرد وصبح عازم جایگاه امام (ع) شد . از طرفی هم امام (ع) چون از ورود این هفت نفر مطلع شده بود, به طرف منزل آنان حرکت کرده بود, اما ملاحظه فرمود که یزید به سراغ حضرت رفته , لذا امام (ع) در منزل ((یزید بن ثبیط)) توقف کردند تا او بر گردد چون یزید بن ثبیط از آمدن حضرت به منزلگاهش , مطلع شد, با عجله برگشت ودید که حضرت آنجا نشسته وبادیدن آن بزرگوار این آیه را خواند : . ((بفضل اللّه وبرحمته فبذلک فلیفرحوا, السلام علیک یا بن رسول اللّه !)) . با تشریف فرمایی خود, موجب نزول رحمت وبرکت شدید وباید خوشحال بود, درود بر تو ای پسر رسول خدا !)) . آنگاه امام (ع) را در جریان آمدن خود ویاران قرار داد ووسایل خودرا به جایگاه امام منتقل نمود وهمراه حضرت به سمت کربلا آمدند تا در کربلا, خود ودو فرزندش به شهادت رسیدند . ((عامر)) فرزند یزید در سوگ پدر وبرادرانش , چنین سروده است : . یا فرو قومی فاندبی ـــ خیر البریة فی القبور . وابکی الشهید بعبرة ـــ من فیض دمع ذی درور . وارث الحسین مع التفجع ـــ والتاوه والزفیر . وابکی یزید مجدلا ـــ وابنیه

فـی حر الهجیـر . مترملیــن دماهــم ـــــ تجری علی لبب النحور ((328)) . ((ای فروه ! (نام مادر یا یکی از زنان قبیله) برخیز وبرای بهترین انسانها گریه کن)) . ((آنچنان بر شهید گریه کن که اشک از سر چشمه دیدگان مانند سیلاب ازگونه ها بریزد)) . ((برای حسین (ع) با آه وناله و درد وافغان سوگواری کن)) . ((بـرای یزید بن ثبیط گریه کن که در خون آغشته است وفرزندانش که در گرمای سوزان , کشته شدند)) . ((در خون خود آغشته اند وخون از سینه وگردن آنان روان است)) .
روضه .
مـوقـع رفتن علی اکبر به میدان , سیدالشهدا (ع) نگاه مایوسانه ای به دنبال جوانش کرد واشک در چـشـمـانـش جاری شد وگریه کرد : ((نظر الیه نظرة ایس منه وارخی عینیه وبکی ثم قال : اللهم اشهد فقد برز الیهم غلام اشبه الناس خلقا وخلقاومنطقا برسولک)) . چون به میدان ز حرم اکبر رفت ـــــ روح از جسم حرم یکسر رفت . همه گفتند که پیغمبر رفت . زان طرف مرگ به استقبالش ـــــ زین طرف چشم حسین دنبالش . من نگویم مرو ای ماه , برو ـــــ لیک قدری بر من راه برو . ای جگر گوشه من ای پسرم ـــــ هیچ دانی که چه آری به سرم . مرو این گونه شتابان ز برم ـــــ قدری آهسته من آخر پدرم . نه همین از پی خود می کشیم ـــــ ای مسیحا نفسی می کشیم . مـدتـی جـنگید تا به وسیله تیری که ((منقذ بن مره عبدی)) ((329)) به طرف حضرت علی اکبر پرتاب کرد, به شهادت رسید : . ((فنادی یا ابتاه ! علیک منی السلام , هذا جدی یقرؤک السلام ویقول لک عجل القدوم علینا)) . رنگ خود باخت زبانگ پسرش ـــــ ز آنکه دانست چه آمد به سرش . تا به من بانگ تو در خیمه رسید ـــــ دید زینب ز رخم رنگ پرید . آمدم با چه شتابی سویت ـــــ خواستم زنده ببینم رویت . فوضع خده علی خده . سپه کوفه همه استاده ـــــ به تماشای شه وشه زاده . شه روی نعش علی افتاده ـــــ همه گفتند حسین جان داده . به یقین جان حسین برلب بود ـــــ آنکه جان داد به او زینب بود . شعر : از علی انسانی .

کلام امام حسین (ع) به فرزدق .
((صـدقـت , للّه الا مـر, واللّه یفعل ما یشا, وکل یوم ربنا فی شان , ان نزل القضا بمانحب فنحمد اللّه عـلی نعمائه , وهو المستعان علی ادا الشکر وان حال القضا دون الرجا فلم یعتد من کان الحق نیته , والتقوی سریرته)) ((330)) . در منزل ((زباله یا شوق یا صفاح)) بود که امام (ع) با ((فرزدق شاعر)) برخوردکردند فرزدق همراه مـادرش , عـازم حـج بـود واز اینکه امام (ع) را در آن موقع در آن سرزمین مشاهده می کند, تعجب می نماید لذا با تعجب می پرسد : ((ما اعجلک عن الحج ,چقدر زود از مناسک حج فارغ شدید)) .
حضرت فرمود : ((لو لم اعجل لا خذت , اگر عجله نمی کردم مرا می کشتند)) .
آنگاه امام (ع) از او سؤال کرد از کوفه چه خبر ؟
. ((فـرزدق)) گـفت : از شخص مطلعی سؤال کردید, قلبهای مردم با شماست , ولی شمشیرهارا به روی شما کشیده اند وقضای الهی هم از آسمان نازل می شود . حضرت فرمود : ((صدقت للّه الامر, درست گفتی)) خداوند هر کاری را بخواهدانجام می دهد وهر روز فـرمـان تازه ای دارد اگر قضای الهی بر آنچه ما می پسندیم واقع شود اورا شکر گذار هستیم واگـر قـضای الهی میان ما وخواسته هایمان حایل گردد,آنکه در راه حق قدم بر می دارد وباطن وفطرتش بر تقوای الهی است , از مسیر حق خارج نمی گردد . ((فـرزدق)) با پرسیدن چند مساله شرعی از محضر حضرت , مرخص شد وهیچ اظهار تمایلی مبنی بر شرکت در نهضت مقدس حسین (ع) نکرد ! ! .
دومین ملاقات فرزدق با امام حسین (ع) .
مرحوم ((میرزا محمد تقی سپهر)) احتمال می دهد که فرزدق دوبار حضرت راملاقات کرده باشد, بار اول موقع رفتن به حج وبار دوم در مراجعت از حج در منزل زباله , چون در ملاقات اول , خبری از شـهـادت مـسـلـم نـبـود, در حالی که در ملاقات دوم فرزدق می گوید : چطور به سمت کوفه می روی در حالی که پسر عمویت را شهیدکردند وحضرت فرمود : . ((رحـم اللّه مسلما فلقد صار الی روح اللّه وریحانه وتحیته ورضوانه اما انه قدقضی ما علیه وبقی ما علینا)) ((331)) .
مطلبی مشهور ولی غلط .
به مناسبت جمله فرزدق که گفت : ((ما اعجلک عن الحج)) لازم است مطلبی راتذکر دهیم که در بـعـضـی کـتـب وسـخنرانیها هم گفته شده که

امام حسین (ع) حج تمتع رابدل به عمره مفرده کـرده اسـت در حـالـی کـه این اشتباه است جمعی از دانشمندان درکتب خود متذکر این موضوع شده اند که اصولا حج حضرت از ابتدا, ((عمره مفرده)) بوده است وکسی که نخواهد حج تمتع را بجا آورد, می تواند عمره مفرده را بجاآورد در کتاب شریف ((تهذیب)) , دو روایت نقل شده است که یک روایت آن را اینجامی آوریم : . ((عـن معاویة بن عمار : قلت لابی عبداللّه (ع) : من این افترق المتمتع والمعتمر ؟
فقال : ان المتمتع مرتبط بالحج والمعتمر اذا فرغ منها ذهب حیث شاوقداعتمرالحسین (ع) فی ذی الحجة ثم راح یوم الـتـرویـة الـی الـعـراق والـنـاس یـروحـون الی منی ولا باس بالعمرة فی ذی الحجة لمن لا یرید الحج)) ((332)) . ((مـعـاویـة بـن عـمار از امام صادق (ع) سؤال کرد که فرق حج تمتع وعمره درکجاست ؟
حضرت فرمود : تمتع , مربوط به حج است , ولی معتمر هر گاه از عمره فارغ شد, به هر کجا خواست می رود وبـه تحقیق حسین بن علی (ع) در ذیحجه عمره را بجاآورد, آنگاه روز ترویه به سوی عراق حرکت کـرد در حـالی که مردم به طرف منی می رفتند ومانعی ندارد انجام عمره مفرده در ذیحجه برای کسی که قصد حج را ندارد)) .
فرزدق کیست ؟
.((هـمـام بن غالب بن صعصعه)) مشهور به ((فرزدق)) حق بزرگی در ادبیات عرب دارد که اگر اشـعار او نبود, ثلث لغات عرب از دست می رفت , وی نزد خلفا وامرا به حالت نشسته شعر می خواند غـالـب اشـعـار او در مـدح خـلـفای غاصب اموی است , تنهادر قصیده معروف در مقابل هشام بن عبدالملک که هنوز به خلافت نرسیده بود, اززین العابدین علی بن الحسین (ع) دفاع کرد آن وقت کـه مـردم از هشام سؤال کردند او (امام سجاد) کیست ؟
هشام گفت نمی شناسم ! ! وکان الفرزدق حاضرا فقال انااعرفه فقال الشامی من هذا یا ابا فراس ؟
فقال : . هذا الذی تعرف البطحا وطاته ـــــ والبیت یعرفه والحل والحرم ((333)) .
چشم وهمچشمی .
سالی در کوفه خشکسالی پدید آمد, ((غالب)) پدر فرزدق که رئیس قبیله خودش بود, برای نجات طـایـفـه از گـرسنگی , در نزدیکی کوفه در محلی به نام ((صوا)) کوچ کردند قبیله دیگری هم به سـرپـرسـتی ((سحیم بن وثیل)) کوچ کردند روزی ((غالب)) شتری را نحر کرد وآبگوشتی را طبخ نـمودند, کاسه ای از آن را توسط غلامی برای ((سحیم)) فرستاد, وی ناراحت شد وکاسه آبگوشت را ریـخـت وقاصدرا هم کتک

زد وگفت : ((کار ما باید به آنجا برسد که محتاج غذای غالب باشیم !)) , لذا برای تفاخر,شتری را نحر کردند . روز دوم , غـالـب دو شـتر نحر کرد, سحیم هم دو شتر, تا روز چهارم , غالب صدشتر نحر کرد, ولی سـحیم نتوانست به مقابله با این مقدار برخیزد, ولی در فکر جبران بود تا وقتی که خشکسالی تمام شـد, اهـل قـبـیله به ((سحیم)) گفتند که تو در تاریخ برای مانندگی باقی گذاشتی که فراموش نمی شود, چرا آن روز صد شتر نحر نکردی که ما دوبرابر آن را جبران می کردیم . گفت : شتران من در دسترس نبودند, لذا سیصد شتررا نحر کرد وبه مردم گفت استفاده کنید . وقتی این خبر به امیرالمؤمنین (ع) رسید, فرمود : ((از این گوشتها نخورید, زیرا ((هذه ذبحت لغیر ماکلة)) , اینهارا برای خوردن ذبح نکرده اند بلکه برای مباهات ومفاخرت ذبح نموده اند)) , لذا تمام گوشتهارا در کناسه کوفه ریختند ونصیب حیوانات شد ((334)) .

فرزدق وحفظ قرآن .

روزی پـدر فـرزدق در ایـام خـلافت امیرالمؤمنین (ع) بر حضرت وارد شد,مولای متقیان از نام او سؤال کرد, گفت : ((من غالب بن صعصعة هستم)) . حضرت فرمود : ((همان کسی که دارای شتران زیاد بود ؟)) . غالب گفت : ((آری)) . حضرت فرمود : ((ما فعلت ابلک الکثیرة ؟ قال : ذعذعتها الحقوق)) . ((پس شتران فراوانت چه شدند ؟ گفت : ((در راه بدهکاریها وحقوق مالی صرف گردید)) . امام (ع) فرمود : ((ذلک احمد سبلها, این بهترین راه مصرف آنهاست)) . سپس حضرت پرسید ((این جوان همراه تو کیست ؟)) . او گفت : ((پسرم همام است که به او شعر یاد داده ام وامیدوارم در آینده شاعربزرگی بشود)) . حضرت امیر (ع) فرمود : ((لو اقراته القران فهو خیر له , اگر به او قرآن یادمی دادی بهتر بود)) . ((فـرزدق)) مـی گـوید : ((این کلام حضرت آنچنان در من تاثیر کرد که تصمیم گرفتم تا قرآن را حفظ نکرده ام به چیز دیگری مشغول نشوم)) , لذا بدینوسیله حافظ قرآن شد ((335)) .

روضه .

چـون اهل بیت نزدیک دمشق رسیدند, ((ام کلثوم)) به شمر گفت , وقتی به شهررسیدیم , مارا از راه خـلـوتـی ببر تا مردم مارا کمتر ببینند وهم چنین سرهارا از میان محمل ها ببرید ومارا دورتر از سرها قرار بدهید تا مردم کمتر به ما نگاه کند زیرا آنقدربه ما نگاه کردن که ما خجالت می کشیم اما آن نـا نجیب بر عکس اهل بیت را از محل ای پر جمیعت عبور داد ((فاحملنا فی درب قلیل النضارة فـقـد خـزینا من کثرة النظر الینا)) آنگاه اهل بیت را با همین وضع وارد مجلس یزید کردند : ((قال علی بن الحسین (ع) : ماظنک برسول اللّه (ص) لو رانا علی هذه الصفة)) ((

336)) . کی روا بودن ولی کردگار ـــــ تا چهل منزل شود اشتر سوار .
آن یکی گفتا که اینان کیستند ـــــ دیگری گفتا مسلمان نیستند . آن یکی گفتا که این بیمار کیست ـــــ دیگری گفتا که بابش خارجی است . آن یکی گفتا عجب افسرده است ـــــ دیگری گفتا برادر مرده است .
علیا ومقدادا وان یخر جوابها ـــــ رویدا بلیل فی سکوت وفی ستر .
بیت الاحزان . الحدید, 20/108 الی 149 استیعاب , 3/906 . ومی فرمود : ((خفت ان یغتالنی یزید)) . ((کان لورعه قد اشکلت علیه حروب علی وقعد عنه وندم علی ذلک حین حضرته الوفاة)) .

پاسخ امام حسین (ع) به بشر بن غالب .
((امام دعا الی هدی فاجابوه الیه , وامام دعا الی ضلالة فاجابوه الیها, هولا فی الجنة وهو لا فی النار, وهو قوله عزوجل : (فریق فی الجنة وفریق فی السعیر) ((337)) . ((بشر بن غالب)) که نام او در زمره اصحاب ائمه (ع) ذکر شده , در بین راه ازسیدالشهدا (ع) از تفسیر آیه شریفه سوره اسرا, آیه 71 : (یوم ندعوا کل اناس بامامهم) سؤال کرد وپرسید اینکه خداوند متعال می فرماید : ((در روز قیامت هرجمعیتی را با امام ورهبر خودشان صدا می زنیم)) , یعنی چه ؟
. حضرت در پاسخ فرمود : ((امامی که مردم را به هدایت می خواند ومردم اورااجابت می کنند وامامی که مردم را به ضلالت وگمراهی دعوت می کند وعده ای هم اورا پاسخ (مثبت) می دهند دسته اول در بهشت ودسته دوم در آتش هستند واین است معنای آیه شریفه سوره شوری , آیه هفتم که می فرماید : دسته ای به بهشت می روندودسته ای به آتش)) . یعنی آیه شریفه سوره شوری , مبین ومفسر آیه شریفه در سوره اسرااست . این از نظر قرآن مسلم است که انسان در دنیا به هر کس وهر چیز علاقه مندباشد, در قیامت هم با او محشور می شود در روایت ((ریان بن شبیب)) که محدث قمی در مقدمه نفس المهموم مسندا باسی واسطه از ریان بن شبیب نقل می کند, آمده است : در روز اول محرم به خدمت حضرت رضا (ع) رسیدم ودر ضمن حدیث مفصلی , درخاتمه امام (ع) فرمود : . ((یا بن شبیب ! ان سرک ان تکون معنا فی الدرجات العلی من الجنان فاحزن لحزننا وافرح لفرحنا وعلیک بولایتنا, فلو ان رجلا تولی حجرا لحشره اللّه معه یوم القیامة)) . ((ای پسر شبیب ! اگر می خواهی که فردای قیامت با ما در درجات عالی بهشت باشی , در حزن ما محزون ودر شادی ما شاد باش , وبر تو باد که به ولایت ما چنگ بزنی , بدان اگر کسی سنگی را هم دوست بدارد, فردای قیامت , خدای تعالی اورا باهمان سنگ محشور می کند)) . وهمچنین در روایت دیگر امام صادق (ع) می فرماید : . ((الا تحمدون اللّه اذا کان یوم القیامة فدعا کل قوم الی من یتولونه ودعانا الی رسول اللّه (ص) وفزعتم الینا, فالی این ترون یذهب بکم الی الجنة ورب الکعبة , قالهاثلاثا)) ((338)) . ((آیا خداوندرا شکر نمی گذارید هنگامی که روز قیامت فرا برسد, هرجمعیتی را صدا می زنند با کسی که به آنان علاقه مند بوده است ومارا هم به سوی پیامبر (ص) می خوانند وشما به ما پناه می آورید, آنگاه کجا خواهید رفت ؟

به خدای کعبه سوگند که شمارا به بهشت می برند ! حضرت این جمله را سه مرتبه تکرار فرمود)) .
مشخصات امام نور وامام نار .
امام صادق (ع) در بیان مشخصات امام نور وامام نار می فرماید : ((امام نور, امروفرمان وحکم الهی را بـر امـر وحـکـم خـود مـقـدم مـی دارد, ولی امام نار به خلاف این رفتار می کند وتابع هوا وهوس خوداست)) ((339)) . امـام نـور, مـردم را به سعادت در دنیا وآخرت سوق می دهد, اما امام نار همه رافدای بقای حکومت وریـاست خود می نماید, اکنون برای روشن شدن موضوع ,جریانی را از جنگ جمل نقل می کنیم تا معلوم شود که امامان نار چگونه جمعیتی رافدای خود کردند .
داستانی از جنگ جمل .
عـلامـه فـقید ((شیخ محمد تقی شوشتری قدس سره)) از مروج الذهب نقل می کندکه : در بصره مـردی بـود گوش بریده , از علت آن جویا شدند که چگونه گوش تو بریده شده , گفت : در جنگ جـمـل در میان کشته ها می گشتم , شخصی نظرم را جلب کرد اوسرش را پایین وبالا می برد واین شعررا زمزمه می کرد : . لقد اوردتنا حومة الموت امنا ـــــ فلم تنصرف الا ونحن روا . ((بـه تـحقیق مادرمان (عایشه) مارا تا نزدیکی مرگ آورد وبرنگشت مگر اینکه مارا سیراب از مرگ کرد)) . گفتم در موقع مرگ , این چه شعری است که می خوانی , به جای این , کلمه ((لا اله الا اللّه)) بگو, او گفت : . ((ادن لقنی الشهادة فصرت الیه فاستدنانی والت قم اذنی , فذهب بها,فجعلت العنه فقال : اذا صرت الی امک فقالت : من فعل بک هذا ؟
فقل : عمیر بن الاهلب الضبی مخدوع المراة التی ارادت ان تکون امیرة للمؤمنین)) ((340)) . ((نـزدیـک من بیا وشهادتین را تلقین کن , جلو رفتم که لا اله الا اللّه را تلقین کنم ,گوش مرا برید, من هم در مقابل این عمل شروع کردم به لعن ونفرین او گفت : هرگاه به نزد مادرت رفتی واز تو سؤال کرد که گوش تورا چه کسی برید, بگو عمیر بن اهلب که گول زنی را خورد وآرزو داشت که روزی امیر وفرمانروای مؤمنین بشود)) .
اینها به تعبیر امیرالمؤمنین (ع) جند المراه بودند که خودرا فدا کردند تا عائشه به حکومت برسد اما جمله ای هم از اتباع البهیمه بشنوید : .
طـبـری نقل می کند که مردانی از طایفه ازد, پشکل شتر عایشه را می گرفتندوآن را باز می کردند ومی بوییدند ومی گفتند ((بعر جمل امنا ریحه ریح مسک , پشکل شتر مادرمان عایشه , بوی مشک می دهد)) ((341)) .
روضه .
امیرالمؤمنین (ع) بعد از تغسیل وتکفین فاطمه (س) , ودر موقع بستن

بندهای کفن صدا زد : ((یا ام کـلثوم , یا زینب , یا سکینة , یا فضة , یا حسن , یاحسین , هلموا تزودوامن امکم فهذا الفراق , واللقا فی الجنة)) ای فرزندانم ! بیائید برای آخرین بار, مادرتان راببینید که ملاقات به ق ƇŰŘϘموکول می شود . امـیـرالمؤمنین (ع) میفرماید : خدارا شاهد می گیرم که فاطمه (س) ناله ائی کردودستهای خودرا گـشـود وحـسن وحسین (ع) را به آغوش گرفت , که در همین حال صدائی از آسمان به گوشم رسـیـد که ((ارفعهما عنها, فلقد ابکیا واللّه ملائکة السماوات)) فرزندان را از روی سینه مادرشان بردار, بخدا سوگند که ملائکه آسمانهارا به گریه درآوردند ((342)) . امـیـرالـمؤمنین (ع) چون بدن را در قبر گذاشت , غم ها به او روی آوردواشکهایش بر گونه هایش جاری شد ((هاج به الحزن وارسل دموعه علی خدیه)) ((343)) . بخواب آرام , ای ماه یگانه ـــــ نخواهی خورد, دیگر تازیانه . بخواب آرام ای پهلو شکسته ـــــ علی بالین قبر تو نشسته . بخواب آرام با رخسار نیلی ـــــ به پیغمبر نشان ده جای سیلی . بخواب آرام ای نور دو عینم ـــــ که من شبها پرستار حسینم . *** . لما قضت فاطم الزهرا غسلها ـــــ عن امرها بعلها الهادی وسبطاها . وقام حتی اتی بطن البقیع بها ـــــ لیلا فصلی علیها ثم واراها . ولم یصل علیها منهم احد ـــــ حاشا لها من صلا ة القوم حاشاها ((344)) . چون فاطمه (س) وفات یافت , به وصیت او, شوهر ودو فرزندانش اورا غسل دادند . ودر تـاریـکـی شـب , هـنگامیکه همه درخواب بودند, اورا به بقیع بردند وبعد ازنماز خواندن بر او بدنش را دفن کردند . وهیچکس از آنها (دشمنان) در نماز بر او شرکت نکردند, زیرا به نماز آنهانیازی نبود .

کلام امام حسین (ع) خطاب به مردی از اهل کوفه .
((امـا واللّه یـا اخـا اهل الکوفة ! لو لقیتک بالمدینة لاریتک اثر جبرئیل من دارناونزوله بالوحی علی جدی)) ((345)) . سـیـدالـشـهدا (ع) در مسیر حرکت به طرف کربلا, در ((ثعلبیه)) با شخصی برخورد کردند واز او سؤال فرمودند که : ((اهل کدام شهر هستی ؟
)) . گفت : ((از کوفه)) . حـضـرت فـرمـود : ((ای بـرادر کـوفی ! به خدا سوگند ! اگر تورا در مدینه ملاقات می کردم , آثار جـبرئیل ونزول وحی بر جدم رسول اللّه (ص) را در خانه هایمان به تونشان می دادم ای برادر کوفی ! مردم از چشمه علم ما سیراب می شوند, آن وقت آنان می دانند وما نمی دانیم ؟
چنین نیست)) . در این ملاقات ومکالمه , نکاتی قابل توجه است : . اول اینکه : خانه پیامبر (ص) دارای آداب واحکام مخصوص است : . اولا : (لا تدخلوا بیوت النبی الا ان یؤذن لکم) ((346)) . ثانیا : (لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی) ((347)) . ثالثا : (فی بیوت اذن اللّه ان ترفع ویذکر فیها اسمه) ((348)) . از رسـول خـدا (ص) سـؤال شـد این کدام خانه است که خداوند اراده فرموده تعظیم شود ؟
فرمود : ((خانه انبیاست)) . ((فقام ابوبکر فقال : یا رسول اللّه ! هذا البیت منها یعنی بیت علی وفاطمة ؟
قال : نعم من افاضلها)) . ((ابـو بـکـر بـرخاست وگفت : آیا این خانه علی وفاطمه (ع) هم از همان خانه هااست ؟
پیامبر (ص) فرمود : آری از برترین آنهاست)) ((349)) . آن وقـت مـراد از ((بـیـت)) یـا بیت معنوی منظوراست که از خانواده های اصیل ونجیب , تعبیر به ((بـیـت)) می کنند ویا مراد همان منازل مسکونی وحجره امیرالمؤمنین (ع) وفاطمه (س) است ویا مراد اعم می باشد .
ابو بصیر با حال جنابت در خانه امام صادق (ع) .
اکـنون با توجه به نزول آیه ((مباهله وتطهیر)) استفاده می کنیم که خانه ائمه (ع) درحفظ حرمت وقـداسـت هـمانند خانه پیامبر (ص) است , لذا وقتی ((ابو بصیر)) می بیندعده ای قصد شرفیابی به محضر مبارک امام صادق (ع) را دارند واز طرفی هم جنب است وتا بخواهد غسل کند, فیض حضوررا دست می دهد, با همان حالت جنابت به خدمت حضرت می رسد, مورد مؤاخذه قرار می گیرد که : . ((یا ابا بصیر ! اما علمت ان بیوت الانبیا واولاد الانبیا لا یدخلها الجنب)) ((350)) . ((مگر نمی دانی که جنب نباید وارد خانه انبیا واولاد انبیا بشود)) .

حدیث امام باقر (ع) .
امـام پـنجم (ع) می فرماید : ((بیت علی وفاطمة (ع) من حجرة رسول اللّه (ص) وسقف بیتهم عرش رب العالمین والملائکة تنزل علیهم بالوحی صباحا ومسا و ما من بیت من بیوت الائمة منا الا و فیه معراج الملائکة لقول اللّه تنزل الملائکة والروح فیهاباذن ربهم)) ((351)) . ((خـانه امیرالمؤمنین وفاطمه (ع) از حجره پیامبر (ص) است وسقف خانه های آنان عرش الهی است ومـلائکـه صـبـح وشـام بـا وحـی بـر آنـان فـرود می آیند وهر خانه ای ازخانه های ائمه (ع) معراج ملائکه است , زیرا خداوند می فرماید : ((تنزل الملائکة والروح)) .
قتاده دست وپای خودرا گم می کند . خـانـه ائمه (ع) آنچنان عظمتی دارد که وقتی ((قتادة بن دعامه بصری)) ((352)) به خدمت امام
باقر (ع) می رسد, عرض می کند : . ((لـقـد جـلست بین یدی الفقها وقدام ابن عباس فما اضطرب قلبی قدام احد منهم کما اضطرب قدامک فقال (ع) اتدری این انت , بین یدی بیوت اذن اللّه ان ترفع)) ((353)) . ((همانا در مقابل فقها وابن عباس نشستم ولی هیچگاه در حضور آنان قلبم مضطرب نشد آن طور کـه در مقابل شما مضطرب می شود امام باقر (ع) فرمود : آیامی دانی کجا نشسته ای ؟
تو در خانه ای نشسته ای که خداوند اراده فرموده آنها تعظیم شوند)) .
دوم ایـنـکـه : علم ائمه (ع) است که تمام علوم از این خاندان سرچشمه گرفته است ودر زندگانی ائمه (ع) موارد زیادی از پیشگوییهای آنان نسبت به گذشته وآینده به چشم می خورد . ((عـمـار یـاسـر)) مـی گوید : ((در مراجعت از یکی از غزوات , همراه امیرالمؤمنین (ع) بودم که به زمینی برخورد کردیم که مملو از مورچه بود, عرض کردم آیا کسی هست که تعداد این مورچه هارا بداند ؟
حضرت فرمود : . ((نعم یا عمار ! انا اعرف رجلا یعلم عدده وکم فیه ذکر و فیه انثی ؟
)) . ((آری من می شناسم فردی را که هم تعداد اینهارا بداند وهم نر وماده اینهارا)) . عمار گفت : ((آن شخص کیست ؟
)) . حـضـرت فرمود : ((مگر سوره یس را نخوانده ای که می فرماید : (وکل شی احصیناه فی امام مبین ,) تـعـداد وشـماره هر چیزی را در نزد امام مبین قرار دادیم , اناذلک الامام المبین , ان امام مبین که تعداد همه مخلوقات وموجودات را می داند, من هستم)) ((354)) .
جنب به محضر امام (ع) وارد نمی شود .
امـام سـجـاد (ع) مـی فـرماید : ((مرد عربی که وصف امام حسین (ع) را از دور شنیده بود, وقتی به مـدیـنه آمد, می خواست به خیال خودش حضرت را امتحان کند, لذا وقتی که جنب بود, به محضر امام حسین (ع)

رسید, حضرت فرمود : . ((اما تستحی یا اعرابی ان تدخل الی امامک وانت جنب ؟
! فقال الاعرابی قد بلغت حاجتی مما جئت فیه فخرج من عنده فاغتسل)) ((355)) . ((آیـا حیا نمی کنی که با حال جنابت بر امام خود وارد می شوی ؟
مرد عرب گفت : به مقصودی که داشتم رسیدم , آنگاه برای غسل کردن از محضر امام (ع) خارج شد)) .
روضه .
پـیامبر (ص) هر روز به جلو حجره امیرالمؤمنین وفاطمه (ع) می آمد ودستگیره درب را می گرفت ومـی فـرمـود : ((السلام علیکم اهل البیت , انما یرید اللّه لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا)) ((356)) . آنـگـاه پـس از چـنـد روز از رحـلـت پیامبر (ص) , عمر جلو همین خانه آمد وگفت : ((لتخرجن او لاحرقنها علی من فیها ! فقیل یا ابا حفص ! ان فیها فاطمة ! ! فقال : وان ! !)) ((357)) . *** . ایضرم النار بباب دارها ـــ وآیة النور علی منارها . اهکذا یصنع بابنة النبی ـــ حرصا علی الملک فیا للعجب . ولست ادری خبر المسمار ـــ سل صدرها خزانة الاسرار . *** . در گلشن رسالت , آتش زبانه می زد ـــ گل گشته بود خاموش , بلبل ترانه می زد . در بوستان توحید, یک ناشکفته گل بود ـــ گر می گذاشت گلچین , این گل جوانه می زد . من ایستاده بودم دیدم که مادرم را ـــ دشمن گهی به کوچه , گاهی به خانه می زد . گردیده بود همدست , قنفذ با مغیره ـــ او با غلاف شمشیر, این تازیانه می زد . *** .
امـام مـجتبی (ع) به مغیره فرمود : ((انت ضربت فاطمة بنت رسول اللّه (ص) حتی ادمیتها والقت ما فی بطنها)) ((358)) .

ملاقات امام حسین (ع) با ابو هرم .
((یا ابا هرم ! ان بنی امیة اخذوا مالی فصبرت وشتموا عرضی , فصبرت وطلبوادمی فهربت , وایم اللّه لـتقتلنی الفئة الباغیة ولیلبسنهم اللّه ذلا شاملا وسیفا قاطعاولیسلطن اللّه علیهم من یذلهم حتی یکونوا اذل من قوم سبا اذ ملکتهم امراة فحکمت فی اموالهم ودمائهم)) ((359)) .
حـضـرت حسین (ع) شب را در ((ثعلبیه)) گذراندند, صبح مردی با کنیه ابوهرم (ابوهره) خدمت حضرت رسید وسلام کرد واز اینکه حضرت را در میان بیابانهاوراهها می بیند, تعجب می کند که چه شـده حـسین بن علی (ع) در این موقع که باید درمکه معظمه باشد, همراه اهل وعیال خود, آواره شده اند, به قول ((تاج نیشابوری)) . به روز ترویه محمل ببستند ـــــ خواتین اندر آن محمل نشستند . حرم را از حرم کردند بیرون ـــــ همه سر گشته اندر دشت وهامون . کسانی را که در عالم پناهند ـــــ برون کردند از بیت خداوند . *** . لذا با تعجب پرسید : ((من الذی اخرجک عن حرم اللّه وحرم جدک رسول اللّه (ص))) . ((چه کسی شمارا از مکه ومدینه بیرون کرده است ؟
)) . امـام (ع) در پـاسـخ فرمود : ای ابوهرم ! بنی امیه اموالم را گرفتند, صبر کردم ,آبرویم را بردند, صبر کردم , اما این مرتبه قصد جانم را کرده اند لذا از مدینه خارج شدم (البته حسین (ع) از مرگ هراسی نـدارد) بـه خدا قسم ! گروه ستمگر مرا خواهند کشت ,اما بعد از این جنایت , خداوند متعال لباس ذلـت وخواری را بر آنان می پوشاندوشمشیر برانی را بر آنان حاکم می کند وافرادی را بر آنان مسلط می کند که آنچنان آنان را خوار وذلیل نماید که از قوم سبا ((360)) ذلیل تر می شوند که زنی بر آنان حکومت می کرد وبر مال وجان آنان مسلط بود)) .
تحقق پیشگویی سیدالشهدا .
دستگاه بنی امیه می خواستند با کشتن حسین (ع) پایه های حکومت خودراتقویت کنند در حالی که انـسـان از راه مـعصیت به جایی نمی رسد, اکنون پایان وانقراض ذلت بار حکومت اموی را بنگرید تا کلام امام حسین (ع) بهتر روشن شود . ((ابـو العباس سفاح)) اولین خلیفه عباسی , در ((حیره)) بر تخت خلافت تکیه زده بود وعده ای از بـنی هاشم وبنی امیه هم اطراف تخت , دور او حلقه زده بودند که دربان خلیفه آمد وگفت : ((مرد سـیـاه چـهـره ای سوار بر اسب , نقاب از چهره بر نمی گیردوخودش را هم معرفی نمی کند, اجازه ورود به مجلس را می خواهد)) . سـفاح گفت : ((اجازه دهید وارد شود که وی غلام ما ((سدیف)) است))

وقتی سدیف وارد مجلس شـد, چهره هایی را اطراف خلیفه دید که تا دیروز, اطراف خلفای اموی را گرفته بودند وبرای آنان تـملـق وچـاپـلوسی می کردند ودر کشتن حسین (ع) وزید ویحیی ودیگر اولاد بنی هاشم شرکت کـردنـد, امـروز هـم کـه ورق بـر گـشته , ثنا گوی ((سفاح)) شده اند ونان را به نرخ روز وساعت مـی خـورنـد, لـذا بـرخاست واشعاری را درمدح خلیفه عباسی وذم خلفای اموی , انشاد کرد که به اختلاف نقل شده ولی آنچه راابن الحدید از ابوالفرج نقل کرده , به دو بیت آن بسنده می کنیم : . واذکرن مصرع الحسین وزید ـــ وقتیلا بجانب المهراس . والقتیل الذی بحران امسی ـــ ثاویا بین غربة وتناس . ((کشته شدن حسین وزید وحمزه سیدالشهدا (ع) را به یاد آور وفراموش مکن)) . ((همینطور کشتن ابراهیم بن محمد که همه اینها دفن شدند در حال غربت وفراموشی)) . ((مـهراس)) نام آبی در احد ومراد حمزه سیدالشهدا (ع) است وقتیل حران , ((ابراهیم بن محمد بن علی امام)) است . رنـگ سـفاح , متغیر وبدنش دچار رعشه شد یکی از فرزندان ((سلیمان بن عبدالملک)) به دیگری گفت : ((به خدا قسم ! این غلام مارا به کشتن داد)) . سفاح گفت : ((کسی از فرزندان خودرا در اینجا نمی بینم وشما همه راکشتیداینجا بود که جلادان به مجلس حمله کردند وتمام بنی امیه را کشتند مگر ((عزیزپسر عمر بن عبداللّه العزیز)) که متوسل بـه ((داوود بـن علی)) شد, لذا به خاطر سوابق پدرش , مورد عفو قرار گرفت وسفاح طی دستور العملی به فرمانداران خود دستورداد که بنی امیه را هر کجا دیدید, بکشید . وقـتی هم که سر ((مروان حمار)) را نزد سفاح آوردند, سجده ای طولانی کردوگفت : ((الحمد للّه الذی قد قتلت بالحسین (ع) الفا من بنی امیة)) . ((خدارا شکر که با کشتن هزار نفر از بنی امیه , انتقام خون حسین (ع) را گرفتم)) . ذلت وخواری بنی امیه حتی دامنگیر مردگانشان هم گردید, ((هشام بن عبدالملک)) کسی است کـه دسـتـور داد جـنـازه زیـد بن علی (ع) را آتش بزنندوخاکسترش را به باد دهند, بعد از انقراض بـنـی امـیـه , ((عـمـرو بـن هـانـی)) می گوید با ((عبداللّه بن علی)) برای نبش قبور بنی امیه به ((قـنـسـریـن)) رفـتیم , قبر هشام را نبش کردیم وجنازه اورا در آوردیم وعبداللّه هشتاد تازیانه به بدنش زد, آنگاه بدن را سوزاندوهمینطور جنازه ((سلیمان بن عبدالملک , ولید, وعبدالملک ویزید بن معاویه)) ((361)) .

روضه .

عصر روز دوم محرم , کاروان ابا عبداللّه (ع) به کربلا رسیدند, حضرت سؤال فرمود : .

((ما اسم هذه الارض)) ((362)) ؟

فقیل کربلا, فقال (ع) . اللـهـم انـی اعوذ بک من الکرب والبلا ثم قال :

انزلوا, ههنا محط رحالنا ومسفک دمائنا وهنا محل قبورنا)) ((363)) .
بار بگشائید یاران اینجا کربلاست ـــــ آب وخاکش با دل وجان آشناست .
بار بگشائید خوش منزلگهی است ـــــ تا به جنت زین مکان اندک رهی
است . اینـجـا لحظه نزول اهل بیت است , یک روزهم , روز حرکت از این
سرزمین فرامی رسد, اما بین آن روز واین روز, تفاوت زیادی است : .
پس از چندی فلک در گردش افتاد ـــــ قضا تیر جفایش پرش افتاد . همین
زن شد به سوی شام ویران ـــــ بیاوردند اشترهای حیران . به بعضی
محمل بشکسته شد بار ـــــ به بعضی بار شد درهای شهوار . قرة بن قیس
می گوید : ((لما مرت النسوة بالقتلی صحن ولطمن خدودهن به چون
زنهارا از کنار قتلگاه عبور دادند, همه گریه کردند وبه صورت زدند)) ((
364)) .

کلام امام حسین (ع) به یک رهگذر .
((ان هـؤلا اخـافـونـی وهـذه کـتب اهل الکوفه وهم قاتلی , فاذا فعلوا ذلک ولم یدعواللّه محرما الا انتهکوه بعث اللّه الیهم من یقتلهم حتی یکونوا اذل من فرام الامة)) . ((ریـاشـی)) از مـردی کـه نـامـش را ذکر نکرده , نقل می کند که آن شخص می گویدبعداز انجام مـناسک حج , از همسفرانم جدا شده وبه تنهایی راه می رفتم که خیمه هایی نظرم را جلب کرد, به طـرف خـیـمـه هـا رفتم تا به خیمه کوچکی رسیدم واز صاحب خیمه سؤال کردم , گفتند خیمه حسین (ع) است جلو خیمه حضرت را دیدم که نشسته ومشغول خواندن نامه ها می باشد . این شخص از اینکه در چنین زمانی حضرت را در چنین مکانی مشاهده می کند, تعجب کرده است , زیـرا تـصـور مـی کرد که امام (ع) باید الان در مکه معظمه پاسخگوی مسائل دینی مردم باشد, لذا سؤال می کند . ((بابی انت وامی ! ما انزلک فی هذه الا رض القفرا التی لیس فیها ریف ولا منعة)) . ((پـدر ومـادرم فـدای شـما باد ! چه باعث شده که به این سرزمین آمده ای که نه آب وعلفی برای حیوانات است ونه سنگری که خودرا حفظ کنید ؟)) . امام (ع) در پاسخ فرمود : . ((هؤلا اخافونی وهذه کتب اهل الکوفة وهم قاتلی)) . ((ایـنـان مرا ترساندند واین هم نامه های مردم کوفه است وهمینها مرا خواهندکشت , اما وقتی مرا کـشـتند وهیچ حرمت الهی نماند مگر آنکه آن را شکستند, خداوندمتعال شخصی را بر آنان مسلط می کند تا آنان را بکشد واز کهنه حیض هم پست ترخواهند شد)) ((365)) . مـحـقـق مـتتبع ((شیخ فضل علی قزوینی ((قدس سره)) می فرماید : ((در بعضی ازنسخ به جای کـلـمه اخافونی , ((اخوتی)) آمده وظاهرا این صحیح می باشد واین ملاقات در ((ذات عرق)) واقع شده است)) ((366)) .

تحقق پیشگویی سید الشهدا (ع) .

یـکـی از موارد تحقق پیشگویی امام (ع) تسلط ((حجاج بن یوسف ثقفی)) است که خباثت وقساوت قلب او شهره آفاق است تا جائی که ((عمر بن عبدالعزیز)) می گوید : . ((لـو ان الامـم تـخـابـثـت یـومـا فـاخـرجـت کـل امـة خـبـیـثـهـا ثـم اخـرجـنـا الـحجاج بن یوسف لغلبناهم)) ((367)) . اگر بنا شود که روزی از هر جمعیتی , خبیث آن معرفی شود وما هم حجاج رابیاوریم , بر همه آنان غالب می شویم)) . امیرالمؤمنین (ع) هم در خطبه 115 نهج البلاغه اشاره به آمدن حجاج می کند,آنجا که می فرماید : . ((امـا واللّه ! لـیـسـلـطن علیکم غلام ثقیف الذیال المیال , یاکل

خضرتکم ویذیب شح متک م , ایه ابا وزحة)) . ((بـه خدا قسم ! مردی از قبیله ثقیف بر شما مسلط می شود که در راه رفتن , ازروی تکبر لباسهای خـودرا بـه زمـین می کشد, اموالتان را نابود می کند وپیه شمارا آب می کند, بیاور آنچه داری ای ابا وزحه !)) . ((سـید رضی رحمه اللّه)) می فرماید : ((وزحه به معنای جعل وسوسک است که بدینوسیله حضرت خواسته حجاج را تحقیر نماید)) . ((ابن ابی الحدید)) می گوید : ((وزحه , به معنای خنفسا را از ادبا نشنیده ام ودرکتابی هم ندیده ام ونمی دانم که سید رضی این را از کجا نقل کرده است)) . آنـگاه ابن ابی الحدید در علت این تعبیر, وجوهی را ذکر کرده که یک وجه آن این است که : ((روزی حـجاج , خنفسایی را دید که به سجاده نمازش نزدیک میشود, سه مرتبه این حیوان را طرد کرد, اما بـاز بـر می گشت تا اینکه آن را گرفت ودردستش فشارداد ودر اثر همین , دست حجاج ورم کرد وبـاعـث مـرگش شد که گفتند همچنان که خداوند نمرودرا به وسیله پشه ای به هلاکت رساند, حجاج را هم به وسیله خنفسایی به جهنم واصل کرد)) ((368)) .

جنایات حجاج .

((حـجـاج)) مدت بیست سال از طرف ((عبدالملک بن مروان)) حاکم علی الاطلاق عراق بود در این مدت , تعداد زیادی از شیعیان امیرالمؤمنین (ع) وعلویون را به شهادت رساند ((سعید بن جبیر, یـحیی بن ام طویل , کمیل بن زیاد نخعی , قنبر غلام امیرالمؤمنین (ع) همه به دست این ملعون به شـهـادت رسـیـدنـد جو اختناق وتبلیغات علیه امیرالمؤمنین (ع) به جایی رسید که اگر به کسی نسبت کفر وزندقه می دادندخوشحالتر می شد تا اینکه نسبت دوستی علی (ع) بدهند . ((مـسعودی)) نقل می کند : ((حجاج)) , در مدت بیست سال حکومتش , 120 هزارنفررا با شکنجه کشت وهنگام مرگش , پنجاه هزار مرد وسی هزار زن در زندان اوگرفتار بودند, آن هم زندانی که سـقـف نـداشت واز سرما وگرما محفوظ نبودند حتی آب آشامیدنی زندانیان , مخلوط به خاکستر بود)) ((369)) . در جمعه آخر عمرش هم وقتی که به نماز جمعه می رفت , صدای ضجه وناله ای به گوشش رسید, سـؤال کرد این صداها از کجاست ؟

! گفتند : صدای زندانیان است که از سرما وگرما شکایت دارند گـفت : ((اخسؤا فیها ولا تکلمون)) عمرش به جمعه دیگر وفا نکرد ودر سیزدهم رمضان سنه 94, جان به مالک دوزخ سپرد ((370)) .

روضه .

((السلام علی المرمل بالدما, السلام علی خامس اهل الکسا السلام علی غریب الغربا السلام علی من بـکته ملا ئکة السما السلا م علی الاجساد العاریات , السلام علی الدما السائلات السلام علی الا عضا الـمـقطعات ,

السلا م على النسوة البارزات , السلام على الا بدان السليبة السلام على المدفونين بلا اكـفان , السلام على الرؤوس المفرقة عن الابدان السلام على من افتخر به جبرئيل السلام على من نـاغـاه فى المهد ميكائيل ,السلام على المقطوع الوتين , السلام على الشيب الخضيب , السلام على الـخـد الـتـريـب ,الـسـلام عـلـى الممنوع من ما الفرات , السلام على اخيه المسموم , السلام على الرضيع الصغير)) ((371)) . زينب چو ديد پيكر آن شه به روى خاک ـــــ از دل كشيد ناله به صد درد سوزناک . كاى خفته خوش به بستر خون ديده بازكن ـــــ احوال ما ببين وسپس خواب نازكن . اى وارث سرير امامت زجاى خيز ـــــ بر كشتگان بى كفن خود نمازكن . برخيز صبح شام شد اى مير كاروان ـــــ مارا سوار بر شتر بى جهازكن .

کلام امام حسین (ع) خطاب به عمرو بن لوذان .
((لیس یخفی علی الرای , ولکن اللّه تعالی لا یغلب علی امره)) . یکی از ملاقاتهای امام حسین (ع) در ((بطن العقبه)) , ملاقاتی است بین آن حضرت و ((عمرو بن لوذان)) . عمرو وقتی حضرت را دید سؤال کرد به کجا می روید ؟
. امام (ع) فرمود : به کوفه . عمرو بن لوذان : ((شمارا به خدا قسم می دهیم که برگردید, زیرا به طرف نوک نیزه ها وتیزی شمشیرها می روید, ((وما تقدم الا علی الاسنة وحد السیوف)) . امام (ع) ((مطلب بر من مخفی نیست وبر اراده الهی هم نمی توان غالب شد به خدا قسم ! این مردم مرا رها نمی کنند تا این لخته خون را از تنم بیرون آورند وهرگاه چنین کردند, خداوند فردی را بر آنان مسلط می کند که آنان را ذلیل نماید)) ((372)) . سخن ((عمروبن لوذان)) , مطلب تازه ای نبود بلکه تکرار تحذیرها وهشدارهای دیگران بود, وپاسخ امام (ع) هم همان سخنی بود که به دیگران فرموده بود : ((از اراده الهی مفری نیست , (واللّه غالب علی امره) ((373)) . ((امر)) گاهی مقابل ((نهی)) استعمال می شود, مثل آیه شریفه : (وما امروا الالیعبدواللّه مخلصین له الدین) ((374)) وگاهی هم به معنای اراده است : (وما امرنا الا واحد کلمح بالبصر) ((375)) .
محافظین نامرئی الهی . قرآن کریم می فرماید : (له معقبات من بین یدیه ومن خلفه یحفظونه من ام راللّه) ((376)) .
((برای هر انسانی ملائکه حافظی هستند که اورا از حوادث واتفاقات وحیوانات درنده وحریق وغرق , حفظ می کنند (اما وقتی مقدر الهی آمد ومرگ فرارسید, اوراتنها می گذارند)) . لذا تا امر الهی مقدر نشده باشد, تمام اسباب ولوازم مادی , از کار می افتد اکنون برای روشن شدن بحث , دو جریان را از تاریخ شاهد می آوریم مبنی بر اینکه تاخداوند چیزی را اراده نکند, آن چیز واقع نمی شود واگر هم روزی امر الهی مقدرشود, تمام نیروها از کار می افتند .
نجات پیامبر (ص) از مرگ قطعی .
((اربد بن قیس وعامر بن طفیل)) در مدینه خدمت پیامبر (ص) رسیدند عامرعرض کرد : یا رسول اللّه (ص) ! اگر مسلمان شوم برای من چه امتیازی قرار می دهید . حضرت فرمود : ((لک ما للمسلمین وعلیک ما علیهم)) . ((مانند همه مسلمین با تو رفتار می شود, آنچه برای همه است برای تو هم خواهد بود وآنچه علیه آنان است بر تو نیز

همان خواهد بود)) . عامر : ((اگر مسلمان شوم مرا بعد از خودت , جانشین قرار می دهی ؟
)) . پیامبر (ص) : ((جانشینی من برای تو واقوامت نخواهد بود, ولی لجام اسبهابرای تو باشد)) . عـامـر : ((پـس پـشـم برای من وکلوخ برای شما ! کنایه از اینکه منافع , برای من وضررها برای شما باشد)) . پیامبر (ص) : ((خیر)) . عـامـر چـون نـتـیـجـه نـگرفت , تهدید کرد وگفت : ((لاملا نها علیک خیلا ورجالا, اسب سواران وپیادگان را علیه شما بسیج می کنم ! ! !)) . پیامبر (ص) : ((خداوند مانع اقدام تو خواهد شد)) .
اینـجا بود که ((عامر)) برای کشتن پیامبر (ص) با ((اربد)) نقشه ای طرح ریزی کرد,به او گفت : ((من پیامبر (ص) را به حرف زدن مشغول می کنم وتو به طور ناگهانی به اوحمله کن واورا به قتل برسان وبعد از کشته شدن محمد (ص) کار ما به جنگ نمی کشدوبا گرفتن دیه از ما, قضیه خاتمه پیدا می کند ! ! ! . ((عامر)) به طرف حضرت حرکت کرد وگفت : ((بیا که با تو کلامی دارم)) . چـون حـضـرت را به طرف دیوار آورد, ((اربد)) شمشیر را بالا برد که به پیامبر (ص) حمله کند اما ناگاه دستش خشک شد واقدامش علیه آخرین رسول الهی ,خنثی گردید ((377)) .
فرار از مرگ ممکن نیست .
در ذیـل آخرین آیه شریفه سوره لقمان (بای ارض تموت) بعض از مفسرین ,جریانی را نقل کرده اند کـه روزی ملک الموت در حضور حضرت سلیمان , به شخصی که آنجا بود, چشمانش را خیره کرد وقـتی حضرت عزرائیل رفت , این شخص پرسیدکه یا نبی اللّه آن شخص که بود ؟
حضرت سلیمان فرمود : ((او ملک الموت بود)) . او گـفـت ((مـن دیگر نمی توانم اینجا زندگی کنم , چون دچار ترس شده ام , به بادکه در اختیار شماست , دستور بده تا مرا به هندوستان ببرد)) . حضرت سلیمان نیز تقاضای اورا بر آورده کرد . بـعدا که ملک الموت به حضور حضرت سلیمان آمد, حضرت سلیمان از اوسؤال کرد چرا آن روز به اونـگـاه مـی کردی ؟
ملک الموت گفت : ((به من امر شده بود که در همان روز اورا در هندوستان قـبـض روح کـنـم ومن متحیر بودم که او این مسافت بعیده را چگونه طی خواهد نمود, اما وقتی رفـتم , اورا در آنجا دیدم)) آری , این همان اراده الهی است که وقتی چیزی تعلق بگیرد, دیگر از آن راه فراری نیست ((378)) .
علم ائمه (ع) .
اگـر مـی بـیـنیم که امیرالمؤمنین (ع) صبح نوزدهم ماه مبارک رمضان به مسجدمی رود, یا امام مجتبی (ع) شیر مسموم را می نوشد , یا حضرت کاظم (ع) رطب مسموم را تناول می کند, یا حضرت جـواد (ع) دستمال

مسمومی را که ام الفضل مسموم کرده , استفاده می کند, یا از آن طرف , منصور, وقتی قصد جان امام صادق (ع) رامی کند, حضرت با خواندن دعا اورا منصرف می کند, یا حضرت هادی (ع) در بیماری ,فردی را میفرستد تا در حرم امام حسین (ع) برایش دعا کنند, همه این امور برای این است که تا امر الهی واقع نشده , ائمه معصومین , به امور عادی وطبیعی متوسل می شدند, اما وقتی هم که اجل می آمد, تسلیم مقدرات الهی شده وتسلیم مرگ می گردیدند . بعد از شهادت حضرت کاظم (ع) ثامن الحجج ـ علیه الاف التحیة والثنا ـدعوت را در عصر هارون الرشید علنی فرمود عده ای اعتراض کردند که ابا واجدادگرام شما مطلب را به تقیه می گذراندند پس چطور شما علنی کردید ؟
. حضرت می فرماید : ابولهب وابوجهل وقتی پیامبر (ص) را تهدید می کردندحضرت می فرمود : ((اگر من از ناحیه آنان کمترین خدشه ای را ببینم , پیامبر نیستم , شماهم بدانید که اگر من از ناحیه هارون , صدمه ای ببینم امام نخواهم بود : ((ان اخذ هارون من راسی شعرة فاشهدوا انی لست بامام)) . این واقعه , نشان می دهد که ائمه (ع) از مرگ خود مطلع بودند وتا وقتی اجل آنان نرسیده بود, نگرانی دیگران را مرتفع می ساختند وهنگام مرگ هم تسلیم می شدند .
روضه .
((ومسموم قد قطعت بجرع السم امعائه)) .
سجستانی)) می گوید : ((در مدینه بودم که حضرت رضا (ع) وارد مسجد شدومکرر وداع می کرد وبرمی گشت وصدایش به گریه ونوحه بلند بود خدمتش رسیدم وسلام کردم , فرمود : . ((فانی اخرج من جوار جدی (ص) فاموت فی غربة وادفن فی جنب هارون)) ((379)) . ((ابو نواس)) نیز می گوید : . قیل لی انت اوحد الناس طرا ـــ فی علوم الوری وشعر البدیه . فعلی ما ترکت مدح ابن موسی ـــ والخصال التی تجمعن فیه . قلت لا استطیع مدح امام ـــ کان جبرئیل خادما لابیه ((380)) . *** . در مدینه صدای گریه ثامن الحجج (ص) در کنار قبر پیامبر (ص) بلند شد ودرکربلا هم صدای گریه سیدالشهدا (ع) بر بالین علی اکبر (ع) بلند بود که قبل از آن صدای گریه حضرت شنیده نشده بود . بابا نگشودی لب خود هر چه تورا بوسیدم ـــ تو نگفتی سخنی هرچه صدایت کردم . اکبرا داغ تو دانی با دل چه کرد ـــ عمر کوتاه بتوان مثل تو حاصل کرد .

مجلس چهل ویکم

کلام امام حسین (ع) خطـاب بـه زهیـر بن قین .
((لا یبعدنک اللّٰه یا زهیر ! ولعن اللّٰه قاتلیک لعن الذین مسخوا قردة وخنازیر)) . یکی از ملاقاتهای سید الشهدا (ع) در منزل ((زرود)) با زهیر بن قین بن قیس انماری)) است اینکه در این ملاقات چه سخنی رد وبدل شده , تاریخ چیزی ننوشته وشاید هم سخن مهمی گفته نشده , بـلـکـه دیـدن امام حسین (ع) یک مرتبه ((زهیر)) راعوض کرد واورا حسینی کرد, چنانچه در روز عاشورا به ((عزرة بن قیس)) می گوید : ((فلما رایته ذکرت به رسول اللّٰه (ص) ومکانه منه)) . نـگاهم که به چهره حسین (ع) افتاد, به یاد پیامبر (ص) افتادم واینکه حسین (ع) بجای پیامبر (ص) نشسته است)) . چـنـانچه در محاورات عرفی این سخن زیاد گفته می شود که ((وقتی فلانی رادیدم به یاد پدرش افتادم واینکه تمام اعمال ورفتارش همانند پدرش می باشد)) . ((زهـیر)) نخست عثمانی بوده واز اینکه با سید الشهدا (ع) روبه رو بشود, پرهیزمی کند, اما چگونه وقتی با حضرت روبه رو می گردد, یکمرتبه عوض می شود وعاقبت به خیر می گردد ویا از طرفی هـم افـرادی را مـی بـینیم ویا در تاریخ می خوانیم که عمری را در عبادت وبندگی خداوند متعال گذراندند اما سرانجام دچار سؤ عاقبت شدند .
خبر غیبی امیرالمؤمنین (ع) .
((کمیل بن زیاد نخعی)) می گوید : در تاریکی شب , همراه امیرالمؤمنین (ع) ازمسجد کوفه خارج وبـه طـرف مـنزل می رفتیم که صدای دلنشین قرآن , همراه با حزن وگریه , توجه مرا به خودش جلب کرد : . (امن هو قانت انا اللیل ساجدا وقائما یحذر الاخرة ویرجوا رحمة ربه) ((381)) . ((کـمیل)) لحظه ای تامل کرد وبه حال خود تاسف وبر حال این مرد غبطه خوردوگفت خوشا به حـالـش کـه در دل شب بر خاسته وبا خدای خود مناجات می کند, اما بلافاصله امیرالمؤمنین (ع) خطاب به کمیل فرمود : ((لا یعجبک طنطنة الرجل انه من اهل النار)) . ((صوت قرآن این شخص , تورا متعجب نکند, زیرا او اهل آتش است)) . سالها از این پیشگویی امام (ع) گذشت تا جریان خوارج نهروان پیش آمد,حضرت در میان مقتولین می گشت تا اینکه نگاهش به جنازه ای افتاد, شمشیررا بر سریکی از این جنازه ها گذاشت وفرمود : ((کمیل ! (امن هو قانت انا اللیل) ((382)) .
مراحل چهارگانه زندگی زهیر .
((زهـیـر)) در زنـدکی , مراحل مختلفی را طی کرده است , مرحله اول

اوهنگامی است که از لحاظ عـقـیـده , عـثـمـانی بود وعلاقه ای به اهل بیت نداشت وی ازمحترمین طایفه خود بود در کوفه زندگی می کرد ودر میدانهای جنگ , رشادتهایی ازخود نشان داده است . در سال شصت همراه خانواده اش به حج رفت ودر مراجعت مسیر حرکت اوبا قافله امام حسین (ع) یـکـی گردید, منتها از اینکه با حضرت برخورد کند پرهیزمی کرد به این نحو که اگر حضرت راه مـی رفت , او می ایستاد واگر امام (ع) توقف می کرد او حرکت می نمود تا بالاخره در منزلی به ناچار هـر دو رحل اقامت افکندند,منتها با فاصله از همدیگر, زهیر با خانواده اش مشغول غذا خوردن بود کـه قـاصـد امام حسین (ع) آمد وچنین گفت : ((ان ابا عبدالله الحسین (ع) بعثنی الیک لتاتیه)) با شـنیدن این پیغام , لقمه غذا از دست همه افتاد وحالت تحیر وسکون به همه آنان دست داد : ((کان علی رؤوسنا الطیر)) . ((دلـهم بنت عمر)) زوجه زهیر گفت : ((چرا نشسته ای ؟
! ((زهیر)) حرکت کردوشرفیاب حضور امام (ع) گشت , در این تشرف چه گفته وشنیده شد, تاریخ مطلبی راضبط نکرده است , همینقدر آمده که زهیر با حالت خوشحالی وبشارت برگشت واثاثیه خودرا از سایر اثاثیه ها جدا کرد وحسینی شد . دامن ز هوس پیش تو برچیدم ورفتم ـــــ فریاد دل غم زده بشنیدم ورفتم . با دست تهی پیش تو آمده بودم ـــــ این گوهر دل را به تو بخشیدم ورفتم . وبعد هم رو کرد به همسرش وگفت : ((نمی خواهم تو به خاطر من صدمه ای ببینی , لذا تورا طلاق می دهم)) . گفت جفتش الفراق ای خوش خصال ـــــ گفت نی نی الوصال است الوصال . گفت آن رویت کجا بینیم ما ـــــ گفت اندر خلوت خاص خدا . بـعد به رفقا ودوستانش هم گفت : ((هرکس که به همراه من می آید که بیایدوالا این آخرین وداع مـن بـا شماست اما در اینجا برای شما خبری را نقل می کنم : در ((بلنجر)) ((383)) مشغول جنگ بـودیـم که پیروزی وغنیمت زیادی نصیب ما گشت ,سلمان ((384)) به ما گفت آیا از فتح امروز خـوشـحـال شـدیـد ؟
گـفتیم : آری , گفت : اما وقتی سید جوانان آل محمد (ص) را درک کردید وهـمـراه او جـنـگـیـدید, بیشتر خوشحال خواهید شد در پایان هم با دوستانش خدا حافظی کرد ورفت)) . مرحله دوم . از زمـانی است که به امام حسین (ع) ملحق گردید تا عصر تاسوعا وقتی که ((حرین یزید ریاحی)) جلو حضرت را گرفت , زهیر گفت : . ((یابن رسول الله ! ان قتال هؤلا اهون علینا من قتال من بعدهم)) . الان که (دشمنان) در موضع ضعف هستند جنگ با اینان آسانتراست)) . امام (ع) فرمود : ((من آغازگر جنگ نخواهم بود)) . مرحله سوم . مـرحـلـه سـوم از زندگی زهیر, سخنان او در عصر روز تاسوعا وشب عاشوراست هنگامی که عصر

تـاسـوعـا, سپاه ((عمر سعد)) قصد جنگ داشتند وحضرت ابو الفضل (ع) آن شب را مهلت گرفت , اصـحاب امام (ع) هریک سخنانی گفتند تا اینکه نوبت به ((زهیر)) رسید رفیق قدیمی زهیر به نام ((عزرة بن قیس)) به زهیر گفت : ((ما کنت عندنا من شیعة هذا البیت , انما کنت عثمانیا)) . ((تو عثمانی بودی واز شیعیان این خاندان نبودی ؟)) . زهیر گفت : اینکه امروز اینجا هستم دلیل این است که من از این خاندان هستم البته من نه نامه ای بـرای حـسـیـن (ع) نوشتم ونه قاصدی برای او فرستادم ونه وعده نصرت به او داده بودم ((ولکن الطریق جمع بینی وبینه , فلما رایته ذکرت به رسول اللّه (ص) ومکانه منه)) . بـلـکـه راه , بین من وحسین (ع) جمع کرد ووقتی اورا دیدم به یاد پیامبر (ص) افتادم , لذا تصمیم گـرفـتـم جـانـم را فـدای او کنم در شب عاشورا هم آن وقتی که امام (ع) بیعت خودرا از اصحاب برداشت ((زهیر)) برخاست وگفت : . ((واللّه لـوددت انی قتلت ثم نشرت ثم قتلت حتی اقتل کذا الف قتلة وان اللّه یدفع بذلک القتل عن نفسک وعن انفس هؤلا الفتیة من اهل بیتک)) . ((به خدا قسم ! دوست دارم کشته شوم , بعد زنده شوم , باز کشته شوم وبعد زنده شوم تا هزار مرتبه , تا بدینوسیله خداوند متعال , مرگ را از شما واز جوانان این خاندان دفع کند)) . مرحله چهارم . مرحله چهارم زندگی زهیر, صبح عاشورا وشهادت زهیراست صبح عاشوراامام حسین (ع) زهیررا در میمنه وحبیب را در میسره لشکر قرارداد وزهیر, سوار براسب برای موعظه سپاه عمر سعد جلو آمد وچنین گفت : . ((ان حقا علی المسلم نصیحة اخیه الم سلم ونحن حتی الان اخوة وعلی دین واحد وملة واحدة ما لم یقع بیننا وبینکم السیف , فاذا وقع السیف انقطعت العصمة)) . ((ای مـردم کـوفـه ! شـمـارا از عذاب الهی بر حذر می دارم ! هر مسلمان وظیفه خیرخواهی برادر مسلمانش را دارد, ما وشما تا الان برادر هستیم واز یک ملت وازیک دین هستیم مادامی که بین ما وشـماخونی ریخته نشده باشد وبعد از آنکه شمشیردر بین ما کشیده شد, این روابط قطع می شود بـیـایید حسین (ع) را یاری کنید وازهمراهی عبیداللّه دست بردارید اینان (مانند فرعون) چشمان شمارا کور وپای شماراقطع وشمارا بر درخت خرما آویزان می کنند)) . مردم کوفه به جای پذیرفتن نصایح , زهیررا ناسزا گفتند واز عبید اللّه حمایت کردند زهیر گفت : ((اگـر حـاضـر نـیـستید حسین بن علی (ع) را کمک کنید, حد اقل ازکشتن او صرف نظر کنید وحسین (ع) ویزیدرا به حال خود بگذارید ویزید بدون کشتن حسین هم از شما راضی می شود)) . ایـنجا بود که ((شمر)) تیری را به طرف زهیر پرتاب کرد وگفت : ((اسکت , اسکت اللّه نامتک , فقد ابرمتنا بکثرة کلامک , ساکت شو مارا با حرفهایت خسته کردی)) . زهـیـر در پاسخ شمر گفت : ((ای عرب بیابانی ! روی سخن

من با تو نیست , هماناتو حیوانی بیش نیستی !)) , بعد رو کرد به مردم وگفت : ((عباد اللّه ! لا یغرنکم عن دینکم هذا الجلف الجافی واشباهه)) ای بندگان خدا ! این مرد جلف ونظایر او, شمارا فریب ندهد, هرکس دستش به خون فرزندان پیامبر (ص) آغشته شود, به شفاعت آن حضرت نمی رسد)) . همینطور که زهیر مشغول موعظه مردم بود, قاصدی از طرف سید الشهدا (ع) آمد وگفت : . ان ابا عبداللّه (ع) یقول لک اقبل , فلعمری لئن کان مؤمن آل فرعون نصح لقومه وابلغ فی الدعا, لقد نصحت لهؤلا وابلغت , لو نفع النصح والا بلا غ)) . امام (ع) می فرماید برگرد, به جان خودم سوگند ! همچنانکه مؤمن آل فرعون قومش را نصیحت کرد, تو هم اینان را نصیحت کردی البته اگر نصیحت به حال آنان فایده ای ببخشد)) .

شهادت زهیر .

بعد از شهادت حبیب , صحنه جنگ داغ شد, موقع ظهر, حضرت , نمازراخواند, زهیر جلو آمد وحمله را آغاز کرد وگفت : . انا زهیر وانا بن القین ـــــ اذودکم بالسیف عن حسین . دوباره خدمت حضرت رسید وبا این اشعار با امام (ع) وداع کرد : . فدتک نفسی هادیا مهدیا ـــــ الیوم القی جدک نبیا . وحسنا والمرتضی علیا ـــــ وذا الجناحین الشهید الحیا . مدتی جنگید تا برزمین افتاد, ابا عبداللّه الحسین (ع) خودش را بر بالین زهیررساند وفرمود : . ((لا یبعدنک اللّه یا زهیر ! ولعن اللّه قاتلیک لعن الذین مسخوا قردة وخنازیر)) ((385)) . در زیارت ناحیه , خطاب به زهیر, چنین می خوانیم : . ((السلام علی زهیر بن القین البجلی القائل للحسین وقد اذن له فی الانصراف , لاواللّه لا یکون ذلک ابدا ا اترک ابن رسول اللّه اسیرا فی ید الاعدا وانجو انا لا ارانی اللّه ذلک الیوم)) ((386)) .

کلام امام حسین (ع) به حـر بن یزید ریاحـی .
((انت کما سمتک امک الحر, حر فی الدنیا وسعید فی الاخرة)) . بـعـد از حرکت کاروان کربلا از ((بطن العقبه)) , حضرت شب را در ((شراف)) ((387)) گذراندند صـبـح , مـوقـع حـرکت , امام (ع) به اصحاب خود تاکید کردند که هرچه می توانید همراه خود آب بردارید, ولی آنان علت تاکید حضرت را نمی دانستند بعد ازپر کردن مشکها وظرفها تا نزدیک ظهر به راه ادامه دادند که صدای تکبیر یکی ازاصحاب , توجه همه را به خود جلب کرد : . ((فقال الحسین (ع) : لم کبرت ؟
قال : رایت النخل)) . ((حضرت فرمود : چرا تکبیر گفتی ؟
گفت : نخلستان را دیدم)) . بـعـضی که آشنای به محل بودند گفتند اینجا درخت خرمایی وجود ندارد : ((انماهو اسنة الرماح واذان الخیل بلکه اینها نیزه ها وگوشهای اسبان است)) . امام (ع) فرمود : ((انا اراه ذلک , من هم همین را می بینم)) . بـعـد سؤال فرمودآیا پناهگاهی را سراغ دارید که اگر بخواهند با ما جنگ کنند ازخود دفاع کنیم ؟
کـوه ((ذوحسم)) که محل شکار ((نعمان بن منذر)) بوده و در سمت چپ قرارداشت را به حضرت معرفی کردند, حضرت به آنجا رفتند وخیمه هارا برافراشتند . مـدتـی نـگـذشـت کـه ((حر بن یزید ریاحی)) با هزار نفر سرباز مقابل حضرت حاضر شدند, وقتی امام (ع) متوجه شد که سربازان حر, تشنه هستند, فرمود : ((سربازان واسبان آنان را سیراب کنید)) اینجا بود که اصحاب متوجه شدند به چه علت حضرت بر پر کردن مشکها اصرار می ورزید . ((عـلـی بن طعان)) آخرین نفر از سربازان حر بود که با حالت تشنگی از راه رسید,حضرت فرمود : ((انـخ الـراویـه)) ((راویـه)) در لـغـت عراقی به مشک آب گفته می شود, امااو مقصود حضرت را نـفـهمید, مجددا امام (ع) فرمود : ((انخ الجمل , شتررابخوابان)) ((علی بن طعان می گوید : شتررا خـوابـاندم وآب نوشیدم ولی آب از اطراف مشک می ریخت , حضرت فرمود : ((اخنث السقا, اما او از کـثـرت تـشـنـگـی نمی داند چه کند)) حضرت تشریف آورد ودهانه مشک او را برگرداند تا خود واسبش سیراب شدند آنگاه امام (ع) به حمد وثنای الهی پرداخت وفرمود : . ((انی لم آتکم حتی اتتنی کتبکم وقدمت بها علی رسلکم ان اقدم علینا فانه لیس لنا امام ولعل اللّه ان یـجـمعنا بک علی الهدی فان کنتم علی ذلک فقد جئتکم فاعطونی مااطمئن به من عهودکم ومـواثـیـقکم وان کنتم لمقدمی کارهین انصرفت عنکم الی المکان الذی جئت منه الیکم فسکتوا جمیعا)) . ((مـن نـیـامده

ام مگر آنکه نامه ها وقاصدان شما آمدند ومرا دعوت کردند که ما امام ورهبر نداریم وخـداونـد بـه وسـیـلـه مـا شـمارا هدایت نماید, اکنون اگر بر همان دعوت پایدار هستید, پیمان ومـیـثاقی را به من بدهید که از شما مطمئن شوم واگر از آمدن من ناراحت هستید, برمی گردم , اینجا همگی سکوت کردند چون نه می توانستند نامه هارامنکر شوند ونه می توانستند به حسین بن علی (ع) بگویند برگرد)) . وقـت نـماز فرا رسید, ((حجاج بن مسروق جعفی)) که نامش در زمره شهدای کربلا جاودانه شده اذان گـفت حضرت خطاب به ((حر)) فرموده ((آیا توهم با اصحاب ویارانت نماز می خوانی عرض کـرد : ((لا بـل نـصلی جمیعا بصلاتک , همگی در نماز به شما اقتدا می کنیم)) بعد از نماز, حضرت شروع به سخنرانی فرمود : . ((نحن اهل بیت محمد (ص) اولی الناس بولایة هذا الامر من هؤلا المدعین مالیس لهم والسائرین فیکم بالجور والعدوان)) . ((مـا خـانـدان پـیـامبر (ص) به ولایت وتصدی حکومت سزاوارتر هستیم ازکسانی که هیچ اساس وریـشه ای ندارند ودر میان شما ظلم وستم می کنند واگر از آنچه در نامه هایتان نوشته اید, تغییر عقیده داده اید, من بر می گردم)) . حـر گـفـت : ((واللّه مـا ادری مـا هـذه الکتب التی تذکر, سوگند به خدا ! من از این نامه هایی که می گویی اطلاعی ندارم)) . ایـنـجـا بـود که حضرت به ((عقبة بن سمعان)) دستور داد دو خرجین که مملو ازنامه های مردم کـوفـه بـود, بیرون آورد وجلو حر ریخت حر با دیدن این نامه ها گفت : من برای شما نامه ننوشتم ومامور هستم شمارا رها نکنم تا شمارا به ((ابن زیاد)) تحویل دهم ! ! . حـضرت فرمود : ((الموت ادنی الیک من ذلک , مرگ برای من از این آسانتراست که به نزد عبیداللّه بیایم)) . آنگاه بلا فاصله به اصحاب وزنها دستور حرکت داد ولی حر ممانعت کرد,حضرت فرمود : ((ثکلتک امک , مادرت به عزایت بنشیند)) . حـر گـفـت : ((اگـر کسی دیگر از اعراب نام مادرم را می برد, من هم نام مادرش رامی بردم , ولی درباره مادرت , جز به عظمت نمی توانم سخن بگویم اکنون راه سومی راپیش بگیر که نه راه مدینه بـاشد ونه کوفه تامن با عبیداللّه مکاتبه کنم وپایان این کار,عاقبت به خیری برای من باشد ودستم به خون شما آغشته نشود)) . ایـنجا حضرت سمت چپ جاده از طریق ((عذیب هجانات وقادسیه)) را در پیش گرفتند وحر هم مراقب بود تا در منزل ((بیضه)) خطبه معروف ((من رای سلطاناجائرا)) را خواندند . بعد حر گفت : ((ترا به خدا ! به جانت رحم کن که اگر جنگ کنی , کشته می شوی)) . امام (ع) فرمود : ((افبالموت تخوفنی)) آیا مرا از مرگ می ترسانی ؟

! نمی دانم چه پاسخی به تو بدهم مـگـر هـمـان پاسخ برادر اوسی به پسر عمویش هنگامی که عازم نصرت پیامبر (ص) بود, ولی پسر عمویش اورا

بر حذر می داشت , به او گفت : . سامضی فما بالموت عار علی الفتی ـــــ اذا ما نوی حقا وجاهد مسلما . فان عشت لم اندم وان مت لم الم ـــــ کفی بک عارا ان تلام وتندما . ((می روم ومرگ بر جوان عار نیست هنگامی که نیتش حق ومجاهدتش تسلیم در برابر خدا باشد . پس اگر زنده بمانم پشیمان نیستم واگر بمیرم , سرزنش نمی شوم , ولی این ننگ برای تو کافی است که سرزنش شوی وپشمان گردی . با شنیدن این اشعار, حر خودرا کنار کشید تا اینکه قصر ((بنی مقاتل)) را پشت سر گذاشتند, ناگهان اسب سوار مسلحی که از سمت کوفه می آمد, توجه همه را به خود جلب کرد, چون نزدیک رسید, به حر سلام کرد ولی به حضرت توجهی ننمودوی ((مالک بن نسرکندی)) ,حامل نامه ابن زیاد به حر بود با این بیان : . ((فجعجع بالحسین (ع) حین یبلغک کتابی ویقدم علیک رسولی , فلا تنزله الا بالعرا فی غیر حصن وعلی غیر ما وقد امرت رسولی ان یلزمک ولا یفارقک حتی یاتینی بانفاذک امری)) . ((وقتی نامه ام به تو رسید وقاصدم نزد تو آمد, بر حسین سخت بگیر واورا درزمین بی آب وعلف ودور از آبادی فرود آور وبه قاصدم دستور داده ام که ملازم ومراقب تو باشد تا به من خبر دهد که فرمان مرا اجرا کرده ای یا نه)) . ((حر)) نامه را همراه قاصد عبیداللّه به خدمت سیدالشهدا (ع) آورد وگفت : ((این شخص جاسوس است ومن وظیفه دارم بر شما سخت بگیرم)) . امام (ع) فرمود : ((اجازه بده در ((نینوی یا غاضریه ویا شفیه)) اقامت گزینم)) . حر گفت : ((نمی توانم , زیرا این مرد جاسوس است)) . ((زهیر بن قین)) گفت : ((ای پسر پیامبر ! الان جنگ با اینها آسانتر می باشد, چون جمیعتشان کم است , اجازه بده با اینان جنگ کنیم)) . امام (ع) فرمود : ((ما کنت ابداهم بقتال , من آغازگر جنگ نخواهم بود)) . زهیر گفت : ((اکنون که نمی خواهید جنگ کنید در این نزدیکی قریه ای است درکنار شط فرات , هم پناه گاه است وهم در کناب آب وفقط از یک جهت می توانند بامابجنگند)) . حضرت از نام آن قریه سؤال کرد ؟

گفت : عقر, فرمود : ((اللهم انی اعوذ بک من العقر)) . سپس حضرت به حر فرمود : ((مقداری دیگر راه برویم , هر دو لشکر مقداری راه رفتند تا به سرزمین ((کربلا)) رسیدند با شنیدن نام ((کربلا)) , اشک در چشمان سبطپیامبر, حلقه زد وفرمود : . ((اللهم انی اعوذ بک من الکرب والبلا, ههنا محط رکابنا وسفک دمائنا ومحل قبورنا بهذا حدثنی جدی رسول اللّه (ص))) . ((خدایا ! از بلا وسختی به تو پناه می برم ! آنجا محل پیاده شده وجنگیدن وریخته شدن خون ما ومحل قبورماست واین قضیه را پیامبر (ص) به من خبرداده است)) .

صبح عاشورا وتوبه حر .

صبح عاشورا قبل از شروع جنگ , ((حر)) نزد ((عمر سعد)) رفت وگفت : ((امقاتل انت هذا الرجل)) آیا تو با حسین خواهی جنگید ؟ !)) . عمر سعد گفت : ((ای واللّه ! قتالا ایسره ان تسقط الرؤوس وتطیح الایدی)) . ((آری جنگی که کمترین آن این است که سرها از تن جدا شود ودستها از بدن قطع گردد)) . حر گفت : ((حد اقل با یکی از پیشنهادات حسین موافقت کن)) . عمر سعد گفت : ((لو کان الامر الی لفعلت ولکن امیرک قد ابی)) . ((اگر کار به دست من بود, می پذیرفتم ولی امیر تو راضی نمی شود)) . ((حر)) خودرا کنار کشید ودر محل توقف کرد, بعد رو کرد به ((قرة بن قیس ریاحی)) وگفت : ((آیا اسب خودرا آب دادی ؟
)) . ((قرة)) گفت : ((خیر)) حر گفت : ((نمی خواهی آب بدی)) . ((قرة بن قیس)) می گوید فهمیدم که می خواهد دور از نظر من , میدان را ترک کند,لذا به بهانه سیراب کردن اسب , خودرا کنار کشیدم , اما اگر می دانستم چه منظوری دارد, من هم به او ملحق می شدم وخودرا به خیمه حسین (ع) می رساندم : ((فاخذ یدنومن الحسین قلیلا قلیلا, حر, آهسته آهسته خودرا به حسین نزدیک می کرد)) . ((مهاجر بن اوس ریاحی)) گفت : ((چه می کنی ؟
آیا می خواهی حمله کنی ؟
)) . حر چیزی نگفت در حالی که لرزه بدنش را گرفته بود . مهاجر به او گفت : ((ان امرک لمریب , رفتار تو انسان را به شک می اندازدهیچگاه مانند اینجا تورا این چنین ندیده بودم , زیرا اگر می گفتند شجاع ترین مردم کوفه کیست ؟
غیر تو کسی را معرفی نمی کردم , این حرکت امروز تو ناشی از چیست ؟)) . حر گفت : ((انی واللّه ! اخیر نفسی بین الجنة والنار ووالله لا اختار علی الجنة شیئا ولو قطعت وحرقت)) . ((خودم را بین بهشت وجهنم می بینم , ولی من بهشت را انتخاب می کنم هر چنددر این راه قطعه قطعه وسوخته شوم)) . سپس عنان مرکبش را به طرف خیمه امام حسین (ع) گردانید وگفت من همان کسی هستم که راه را بر شما بستم : . ((وانی قد جئتک تائبا مما کان منی الی ربی ومواسیا لک بنفسی حتی اموت بین یدیک افتری لی توبة قال نعم , یتوب اللّه علیک ویغفر لک)) . ((آمدم تا توبه کرده ودر مقابل شما جانم را فدا کنم , آیا توبه من پذیرفته است ؟
حضرت (ع) فرمود : آری , خداوند تعالی توبه تورا می پذیرد وگذشته تورا می بخشد)) . قبل از شروع به جنگ , مردم را نصیحت کرد ولی به جای پذیرفتن نصایحش ,اورا تیرباران کردند وکسی را یارای مقابله با او نبود, تا اسب حر را پی کردند, آنگاه دریک حمله دستجمعی توانستند حر را به

شهادت برسانند ((388)) .
روضه .
بعضی از اصحاب در مرثیه ((حر)) چنین گفته اند : .
لنعم الحر حر بنی ریاح ـــــ صبور عند مشتبک الرماح . ونعم الحر اذ نادی حسینا ـــــ وجاد بنفسه عند الصباح . روان شد سوی جیش رحمت حق ـــــ به حق پیوست وبا حق گشت ملحق . بگفت ای شه منم آن عبد گمراه ـــــ که بگرفتم سر راهت به اکراه . دل دلدادگان عشق یزدان ـــــ شکستم من به نادانی وطغیان . خطایم بخش ای شاه عدوبند ـــــ گنه از بنده وعفو از خداوند . چو بخشیدش خطا شاه خطابخش ـــــ روان شد سوی میدان فارس رخش . بگفت ای قوم بد کیش زنازاد ـــــ همان حرم ولکن گشتم آزاد . امیری بر گزیدم در دو عالم ـــــ که باشد بهترین فرزند آدم . سـیـد الـشـهدا (ع) بر بالین ((حر)) حاضر شد وفرمود : ((انت کما سمتک امک الحر,حر فی الدنیا وسعید فی الاخرة)) . هر یک از اصحاب که به زمین می افتاد, جنازه اورا به خیمه می آوردندوحضرت حسین (ع) فرمود : ((قتلة مثل قتلة النبیین وال النبیین)) ((389)) .

مجلس چهل وسوم

ملاقات امام حسین (ع) با مجمع بن عبداللّه وچند نفر دیگر در عذیب هجانات .
((امـا اشـراف الـنـاس فـقط عظمت رشوتهم وملئت غرائزهم یستمال بذلک ودهم وتستخلص به نـصـیـحـتهم فهم الب واحد علیک ,واما سائر الناس بعد فان افئدتهم الیک وسیوفهم غدا مشهورة علیک)) . مـامـوریـن حکومت , راههای منتهی به کوفه را شدیدا کنترل کرده بوده اندبنحوی که کسی نتواند خودرا به امام (ع) برساند وبعضی هم که به حضرت ملحق شدند, شبانه از راههای مخفی , خودرا به کربلا رساندند . ((عمر بن خالد , جنادة بن حرب , مجمع بن عبداللّه , عائذ بن مجمع , واضح ,غلام حرث , سعد غلام عـمـرو بـن خـالـد)) به همراهی ((طرماح بن عدی)) به عنوان راهنماوآشنای به راه , از کوفه واز راههای مخفی بازحمت در ((عذیب هجانات)) ((390)) خودرا به امام (ع) رساندند, اما,با حر مواجه شدند که راه را بسته ومنتظر آمدن دستور بود, وقتی حر, این چند نفررا دید, به حضرت عرض کرد ((اینها از همراهان شما نیستند, لذااینانرا یا حبس می کنم ویا به کوفه برمی گردانم)) . امام (ع) فرمود : ((انما هؤلا انصاری واعوانی , اینان اصحاب ویاران من هستندوتو هم متعهد شدی تا نامه ابن زیاد نیامده متعرض ما نشوی)) . حر گفت : ((صحیح است ولی اینان از همراهان شما نیستند)) . امام (ع) فرمود : ((هم اصحابی وهم بمنزلة من جا معی , اینان اصحاب من هستند وبه منزله کسانی هستند که به همراه من آمده اند)) . بعد از این مکالمات , حضرت خطاب به این چند نفر فرمود : ((از مردم (کوفه) چه خبر دارید ؟
)) . ((مـجـمـع بن عبداللّه)) که همراه پسرش ((عائذ)) در کربلا به شهادت رسیدند,عرض کرد : ((اما اشـراف وبـزرگـان کوفه را با رشوه های کلان خریدند وخرجینهای آنان را پر کردند که بدینوسیله مـحبت آنان را به خود جلب نمایند تا آنکه برای ناصح وخیرخواه شدند ویکپارچه برای جنگ با شما متفق گردیدند اما سایر مردم قلبهایشان با شماست ولی از ترس حکومت , فردا شمشیررا علیه شما به کار می برند)) . بـعـد از این , خبر شهادت ((قیس بن مسهر)) را به اطلاع حضرت رساندند, امام باشنیدن این خبر, آیه شریفه : (فمنهم من قضی نحبه ومنهم من ینتظر) را قرائت فرمودوبعدهم دعا کردند : . ((اللهم اجعل لنا ولهم الجنة واجمع بیننا وبینهم فی مستقر رحمتک من رحمتک ورغائب مذخور ثوابک)) . آنـگـاه امـام (ع) فرمود : ((آیا در میان شما کسی هست که آشنای به راههای انحرافی باشد تا از غیر مسیر برویم ؟

)) . ((طـرماح بن عدی طائی)) عرض کرد : ((من آشناهستم)) طرماح همینطور که سواربر شتر بود, جلو قافله حرکت می کرد واین اشعاررا زمزمه می نمود : . یا ناقتی لا تذعری من زجری ـــ وامضی بنا قبل طلوع الفجر . بخیر فتیان وخیر سفر ـــ آل رسول اللّه اهل الفخر . امدد حسینا سیدی بالنصر ـــ علی الطغاة من بقایا الکفر ((391)) . ((ای شتر من ! از زجر وفشار من ناراحت نباش وپیش از طلوع فجر, مرا حرکت ده تا برسانی به :)) . ((بهترین جوانان وبهترین مسافران آل پیامبر (ص) که موجب فخرومباهات است)) . آقایم حسین (ع) را بر طاغوتها که از بقایای کفار هستند, کمک کن)) . سـپـس ((طـرماح)) عرض کرد : ((قبل از خارج شدنم از کوفه , جمیعتی را یکپارچه در کنار کوفه دیدم , از علت ازدحام آنان سؤال کردم گفتند می خواهند اینان را به جنگ با حسین (ع) بفرستند, شمارا به خدا قسم ! به طرف آنا مرو که حتی یک نفر هم شماراکمک نخواهد کرد وهمراه من بیایید تـا شـمـارا بـه کـوهـهـای ((اجا)) ببرم که پناهگاهای محکمی دارد ودر سابق هم مارا از حملات پادشاهان غسان وحمیر ونعمان حفظمی کرده است به خدا قسم ! از آمدن شما به آنجا ده روز بیشتر نـخـواهـد گذشت که پیاده وسواران قبیله طی , شمارا کمک خواهند کرد ومن به شما اطمینان مـی دهـم که بیست هزار نفر شمشیر زن از قبیله طی شمارا کمک می کنند تا شما تصمیم خودرا بگیرید)) . امـام (ع) در حق او وخاندانش دعا کرد وفرمود : ((بین ما ومردم کوفه پیمانی است که نمی توانیم از آن صرفنظر کنیم تا پایان کار ما وآنان به خیر منتهی شود)) . طـرمـاح وقـتـی نا امید شد, اجازه گرفت تا برای خانواده اش آذوقه ببرد وزودبرگردد اما وقتی بـرگـشـت کـه در ((عـذیـب هـجانات)) خبر شهادت حسین (ع) را شنید ((392)) البته به استثنا ((طرماح)) این شش نفر همگی در کربلا شهید شدند . شـاهـد گـفـتـار ((مـجـمع بن عبداللّه)) نامه یزید به ((ابن زیاد)) است که در آن دستورمی دهد عطاهای سران واشراف کوفه را افزایش دهد : . ((اما بعد, فزد اهل الکوفة اهل السمع والطاعة فی اعطیاتهم ماة ماة)) ((393)) . ((عـطـایـای مردم کوفه را که از حکومت , حرف شنوایی دارند ومطیع هستند,صدتا صدتا افزایش بده)) .

رشوه خواری .

مـوضـوع رشـوه خواری از مسائلی است که اسلام به شدت با آن مبارزه کرده به حدی که رشوه در قضاوت را در حد کفر شمرده است : . ((قال رسول اللّه (ص) : لعن اللّه الراشی والمرتشی والماشی بینهما)) . عن ابی عبداللّه (ع) ((ان الرشا فی الحکم هو الکفر باللّه)) . ((ایاکم والرشوة فانها محض الکفر ولا یشم صاحب الرشوة ریح الجنة)) ((394)) . ((رشـوه)) , گاهی در امر قضایی پرداخت می گردد, گاهی برای

انجام کاری خارج از نوبت داده مـی شود وگاهی هم برای خریدن افراد در حرکتهای اجتماعی وسیاسی به کار میرود چنانچه در تاریخ نمونه های فراوانی دارد که یکی از آنهارا نقل می نماییم .
شهادت ناحق .
روزی رسول خدا (ص) در جمع همسرانش فرمود : ((می بینم یکی از شمارا به راه ناحقی می برند که سگهای منطقه ((حواب)) بر او عوعو می کنند)) سپس رو کرد به عایشه وفرمود : ((ایاک یا حمیرا ان تکونیها, تو آن زن نباشی)) . این خبر غیبی پیامبر (ص) در حرکت اصحاب جمل از مکه به طرف بصره محقق شد, هنگامی که به منطقه ((حواب)) رسیدند وسگها عوعو کردند, شخصی ازمیان جمیعت گفت : ((لعن اللّه الحواب فما اکثر کلابها !)) وقتی عایشه نام ((حواب)) راشنید,گفت : (ردونی , ردونی , مرا برگردانید, مرا برگردانید که پیامبر (ص) مرا از آمدن به چنین راهی , نهی فرموده است)) . ((زبیر)) آمد وگفت : ((ما ازحواب چندین فرسخ گذشته ایم ! !)) . ((عـایـشـه)) گـفـت : ((افـرادی را داری کـه شهادت بدهند اینجا حواب نیست تاخاطرم آسوده شود ؟
!)) . زبیر, پنجاه نفررا با رشوه خرید وبرای آنان پولی قرارداد تا نزد عایشه قسم بخورند وشهادت بدهند که اینجا ((حواب)) نیست , ((فکانت هذه اول شهادة زور فی الاسلام)) ((395)) . رشـوه , لـبـاسـهای مختلفی دارد, گاهی جهت جعل فضیلت برای افراد بی هویت وبی ریشه است وگـاهـی هـم برای سلب فضیلت از انسانهای پاک سرشت می باشد,چنانچه معاویه , هزار درهم به ((سـمـرة بـن جـنـدب)) مـی دهـد تـا آیـه شـریـفـه : (ومن الناس من یشر ی نفسه ابتغا مرضات اللّه) ((396)) را دربـاره ((ابـن مـلـجم)) روایت کند وآیه شریفه : (ومن الناس من یعجبک قوله فی الـحـیـاة الـدنیا) ((397)) را در حق امیرالمؤمنین (ع) نقل کند, ولی ((سمره)) به این مبلغ راضی نمی شود, معاویه رشوه را به چهار هزار درهم افزایش می دهد تا او بپذیرد ((398)) . آری , ایـن عـلاقـه بـه مـال دنـیـااسـت کـه بـرای آن , شـهـادت نـاحـق می دهند وفضیلتی را از امیرالمؤمنین (ع) سلب می کنند وگاهی هم اشراف کوفه را به جنگ حسین (ع) آماده می کنند وبه خاطر همین درهم ودیناراست که به قول ((ابن عباس)) وقتی سکه زده شد, شیطان به آنها نگاهی کـرد وآنـهارا روی چشمانش گذاشت وسپس به سینه اش چسباند, آنگاه از روی خوشحالی فریاد کـشـید وگفت : ((شما نور چشم من ومیوه دل من هستید ! اگر انسانها فقط شمارا دوست بدارند کافی است وبرای من مهم نیست که بت پرستی نکنند (زیرا شما بهترین بت هستید))) . ((ا ن اول درهـم ودیـنـار ضـربا فی الارض نظر الیهما

ابلیس فلما عاینهما اخذهمافوضعهما علی عـینیه ثم ضمهما الی صدره , ثم صرخ صرخة ثم ضمهما الی صدره ثم قال : انتما قر ة عینی وثمرة فؤادی ما ابالی من بنی آدم اذا احبوکما ان لا یعبدوا وثناحسبی من بنی آدم ان یحبکما)) ((399)) .
روضه .
تعبیر به ((رض)) یعنی ((له شدن وکوبیده شدن)) در مورد دو امام وارد شده است : .
1 ـ سیدالشهدا (ع) که ((اسید بن مالک)) در مقابل ابن زیاد گفت : . نحن رضضنا الصدر بعد الظهر ـــ بکل یعبوب شدید الاسر . 2 ـ حـضـرت مـوسـی بـن جعفر (ع) که در زیارت جامعه ائمة المؤمنین می خوانیم : ((ومکبل فی السجن قد رضت بالحدید اعضائه)) . گوشه زندان ودر غربت کسی یادم نکرد ـــ در قفس من مردم وصیاد آزادم نکرد . خسته وخاموش در کنج قفس افتاده ام ـــ آنقدر نالیده ام تا از نفس افتاده ام . نـوبختی)) در ((فرق الشیعه)) , صفحه 85 می گوید : ((ویقال فی روایة اخری انه دفن بقیوده وانه اوصی بذلک)) . مرحوم ((آیت اللّه غروی اصفهانی)) با اشاره به همین وصیت , می فرماید : . امثل موسی وارث الرسالة ـــ یحمل نعشه مع الحمالة . وکیف نعش صاحب الخلا فة ـــ یرمی علی الجسر من الرصافة . تنوح فی غربته علیه ـــ خشخشة الحدید فی رجلیه .

مجلس چهل وچهارم

سخن امام حسین (ع) خطاب به عبیداللّه بن حر جعفی .
((ومـا کـنـت متخذ المضلین عضدا وانصحک کما نصحتنی , ان استطعت ان لا تسمع صراخنا ولا تشهد وقعتنا فافعل فواللّه لا یسمع واعیتنا احد ولا ینصرنا الا اکبه اللّه فی نار جهنم)) ((400)) . یـکـی از مـلاقـاتهای سیدالشهدا (ع) ملاقاتی است که با عبیداللّه بن حر جعفی)) داشته اند ((401)) کـاروان کـربـلا طـبـق نـقـل ((شیخ مفید)) در ((ارشاد)) , وقتی به ((قطقطانیه)) ویا به ((قصر مـقـاتـل)) ((402)) طـبـق نـقـل شـیـخ ((صـدوق)) در ((امـالـی)) رسید, امام (ع) خیمه ای را مـشـاهـده فرمودند که نیزه ای جلو خیمه نصب شده واین نشانگر شجاعت صاحب خیمه است ودر کنار خیمه هم اسبی بسته شده , سؤال کردند خیمه از آن کیست ؟
. گفتند : ((عبیداللّه حر جعفی)) .
حـضـرت مـؤذنان خودرا به نامهای ((حجاج بن مسروق جعفی ویزید بن مغفل جعفی)) که هر دو نامشان در فهرست شهدای کربلا جاودانه شده است ـ به نزد ((عبیداللّه)) فرستادند واورا دعوت به نـصـرت ویـاری خویش نمودند این دو نفر آمدندوپیام امام (ع) را رساندند, ولی ((عبیداللّه)) پاسخ گـفـت : ((مـن از کـوفـه بیرون آمده ام تادستم به خون حسین (ع) واهل بیتش آغشته نشود ودر کوفه , شیعه وناصری برای حضرت نمانده وهمه به دنیا رو آورده اند)) . پـیـام آوران وقـتـی پاسخ ((عبیداللّه)) را به عرض حضرت رساندند,سیدالشهدا (ع) شخصا همراه عده ای از اصحاب ویاران واطفال , به طرف خیمه ((عبیداللّه)) حرکت کردند . ((عـبیداللّه جعفی)) می گوید : در خیمه نشسته بودم که ناگاه حسین (ع) به همراه کودکان وارد شدند : . ((مـا رایـت قـط احـسن من الحسین ولا املا للعین ولا رققت علی احد قط رقتی علیه حین رایته یمشی والصبیان حوله ونظرت الی لحیته فرایتها کانها جناح غراب فقلت له : اسواد ام خضاب ؟
قال : یابن الحر عجل علی الشیب فعرفت انه خضاب)) . ((در عـمـرم کـسـی را به زیبایی حسین (ع) ندیدم که این چنین چشم را پر کند,هنگامی که دیدم کـودکـان اطـرافـش حـلقه زده اند ونگاه به محاسنش نمودم که مانند بال غراب سیاه شده بودم , پـرسـیـدم ایـن سیاهی , طبیعی است یا خضاب کرده اید ؟
فرمود : پسر حر ! پیری زود به سراغم آمد, فهمیدم که محاسن سفید شده وحضرت خضاب کرده است)) . بعد از نشستن در خیمه , امام (ع)

خطاب به عبیداللّه فرمود : . ((ان علیک ذنوبا کثیرة , فهل لک من توبة تمحی بها ذنوبک ؟
)) . ((گـناهان زیادی مرتکب شده ای , اکنون می توانی با نصرت ما, گذشته خودراجبران کنی وتوبه نمایی)) . ((عبیداللّه)) گفت : ((مرا معذور دارید ! اما اسبی تیزرو دارم به نام ((ملحقه)) که آن راتقدیم شما می کنم . امام (ع) فرمود : ((لا حاجة لنا فیک ولا فی فرسک)) . ((ما نه به تو احتیاجی داریم ونه به اسب تو وطبق بیان قرآن کریم , انسانهای ظالم را تکیه گاه خود قرار نمی دهم اکنون که مارا یاری نمی کنی , زودتر از اینجا خارج شو, زیرا هرکس فریاد استغاثه مارا بشنود ومارا یاری نکند, خداوند متعال اورا به صورت , به آتش جهنم می اندازد)) ((403)) . پاسخ به یک سؤال . در جریان این ملاقات وآمدن امام (ع) به خیمه ((عبیداللّه)) سؤالی مطرح می شودوآن اینکه چطور امـام (ع) از طـرفی ((عبیداللّه حر جعفی وعبداللّه بن عمر)) را دعوت می کند واز سویی هم افرادرا آزاد می گذارد که بروند وامام را تنها بگذارند ؟
. پـاسـخ ایـن اشـکـال از بیان سیدالشهدا (ع) روشن است که فرمود : ((عبیداللّه حرجعفی ! گذشته تاریکی داری , تو در صفین , معاویه را کمک کردی , تو قطع طرق کردی , اکنون می توانی از فرصت استفاده کنی وتوبه نمایی)) . ودر واقـع , آمـدن امـام (ع) بـه خـیـمـه ((عـبیداللّه)) برای نجات غریق است , هرچندبعضی آمدن حضرت را به خیمه ((عبیداللّه)) مستبعد شمرده اند ولی گاهی طبیب باید به سراغ مریض برود .
ندامت عبیداللّه .
بعد از واقعه جانسوز کربلا, عبیداللّه همیشه تاسف می خورد که چرا حسین بن علی (ع) را یاری نکرد واشعاری را هم سروده که چند بیت آن را از کتاب ((نفس المهموم , باب مراثی)) نقل می کنیم : . فیا ندمی الا اکون نصرته ـــ الا کل نفس لا تسدد نادمة . وان ي علی ان لم اکن من حماته ـــ لذو حسرة ما ان تفارق لازمة . سقی اللّه ارواح الذین تازروا ـــ علی نصره سقیا من الغیث دائمة . وقفت علی اطلالهم ومحالهم ـــ فکاد الحشی ینفض والعین ساجمه . ((چـقـدر تـاسـف مـی خـورم کـه حـسـین را یاری نکردم ! آری هر انسان نادرست ,روزی پشیمان می شود)) . ((به خاطر نصرت نکردن او, تا زنده هستم حسرت می خورم)) . ((خداوند, ارواح ناصرین اورا از باران رحمتش سیراب کند)) . ((در کنار قبورشان ایستادم در حالی که نزدیک بود قلبم پاره واشک چشمم خشک شود)) .
استخدام وسیله .
استشهاد امام حسین (ع) به آیه شریفه : (وما کنت متخذ المضلین عضدا

) , بیانگرموضوع مهم دنیای امـروزاسـت کـه آیـا برای رسیدن به اهداف حق , می توان از راههای باطل استفاده کرد می توان از اشخاص گمراه , استمداد کرد ؟
می توان دروغ گفت وتهمت زد ووعده دروغ داد یا خیر ؟
. در مـکـتـب دنـیـا پرستان , همه چیز مباح وحلال وروا شمرده شده است , ولی درمنطق مسلمان معتقد به مبدا ومعاد, نمی توان به این راهها متمسک شد وهمه چیزراحلال شمرد . سـیـره پـیامبر (ص) براین استوار بود که از انسانهای مشرک وگمراه در اهداف حق استفاده نکند اکنون به جریانی از تاریخ عنایت کنید تا کلام سیدالشهدا (ع) بهترروشن شود : .
پیامبر از کفار کمک نمی گیرد .
در حرکت پیامبر (ص) به طرف ((بدر)) , دوتن از مشرکین به نامهای ((خبیب بن یساف وقیس بن مـحـرث)) هـمراه مسلمانان حرکت کردند ((خبیب)) در حالی که غرق دراسلحه بود وزره به تن وکـلاه خـود بـر سر داشت , رسول خدا (ص) اورا شناخت وبه ((سعد بن معاذ)) که در کنار حضرت حرکت می کرد, فرمود : ((آیا او خبیب نیست)) . سعد عرض کرد بلی , آنگاه پیامبر (ص) متوجه آن دو نفر شد وفرمود : . ((ما اخرجکما معنا ؟
, چه چیز باعث شد که همراه ما حرکت کنید ؟
)) . گـفتند ((به خاطر اینکه شما فامیل وهمسایه ما بودید وبرای رسیدن به غنایم می خواهیم در این نبرد شرکت کنیم)) . حـضـرت فرمود : ((لا یخرجن معنا رجل لیس علی دیننا, هرکس به دین ومرام مانیست , همراه ما نیاید)) . ((خبیب)) گفت : ((قد علم قومی انی عظیم الغنا فی الحرب , شدید النکایة , فاقاتل معک للغنیمه ولن اسلم)) . ((بـستگانم می دانند که در جنگ , وجود من مؤثراست ومی توانم غنایم زیادی رابه دست آورم وبر دشـمـن بـتازم , اکنون هم حاضرم بدون اینکه مسلمان شوم , برای به دست آوردن غنیمت , همراه شما بجنگم)) . پیامبر (ص) فرمود : ((اسلم ثم قاتل , ابتدا اسلام بیاور, آنگاه عازم میدان نبردشو)) ((404)) همیشه , هم هدف باید مقدس باشد هم وسیله وبرای رسیدن به مقاصد عالی ,نباید از وسیله باطل استفاده کرد . قـبیله ((ثقیف)) خدمت پیامبر (ص) رسیدند وعرض کردند به شرطی حاضریم ایمان بیاوریم که : ((لا نـنـحنی ولا نکسر الها بایدینا وتمتعنا باللا ت سنة ! فقال (ص) : لاخیر فی دین لیس فیه رکوع وسجود, فاما کسر اصنامکم بایدیکم فذلک لکم اما الطاغیة اللا ت فانی غیر ممتعکم بها)) ((405)) . ((نـمـاز نـخوانیم , بتهارا هم با دست خود نشکنیم واجازه بدهید یک سال دیگر,این بتهارا عبادت کنیم ! ! رسول خدا (ص) در پاسخ فرمود : دینی که در آن نماز نباشد,در آن خیری نیست , اما بتهارا می توانید خودتان

بشکنید واما عبادت بتهارا هم به شمااجازه نخواهم داد)) . در حـالـی کـه اگـر کـسی قائل به هدف ووسیله مقدس نباشد, می گوید : هر نحووهر زمانی که می خواهند ایمان بیاورند, مانعی ندارد .
روضه .
اهل بیت از قتلگاه عبور کردند, زینب آنچنان ناله کرد که دوست ودشمن را به گریه در آورد, آنگاه سکینه بدن آغشته به خون پدررا در بغل گرفت : ((ثم ان سکینه اعتنقت جسد ابیها الحسین (ع))) . بابا چرا سر از خاک یک لحظه برنداری ـــــ حق داری ای پدر جان ! زیرا که سرنداری . مارا سوار کردند با ضرب تازیانه ـــــ بابا مگر تو با ما عزم سفر نداری . ((فاجتمعت عدة من الا عراب حتی جروها عنه)) ((406)) . مزنیدم که در این دشت مرا کاری هست ـــــ گرچه گل نیست ولی صفحه گلزاری هست . ساربانا تو مزن این همه آواز رحیل ـــــ آخر این قافله را قافله سالاری هست .

کلام امام حسین (ع) به عمروبن قیس مشرقی وپسر عمویش .
((انـطـلـقـا فـلا تـسمعا لی واعیة ولا تریا لی سوادا, فانه من سمع واعیتنا اورای سوادنا فلم یجبنا واعیتنا, کان حقا علی اللّه ان یکبه علی منخریه فی نار جهنم)) ((407)) . یـکـی از ملاقاتهای سیدالشهدا (ع) در ((قصر مقاتل)) ((408)) , ملاقاتی است که حضرت با ((عمرو بـن قـیـس مـشـرقی وپسر عمویش)) داشته اند پسر عموی عمرو,نگاهی به محاسن سیاه حضرت انداخت وعرض کرد ((هذا الذی اری خضاب اوشعرک ؟ فقال خضاب)) . این سیاهی , طبیعی است یا خضاب کرده اید ! ؟
امام (ع) فرمود : ((خضاب است وپیری زود به سراغ ما بنی هاشم می آید)) . بعد, حضرت از این دو پسر عمو سؤال فرمود که آیا برای نصرت من آمده اید ؟
. عمرو بن قیس گفت : ((انا رجل کبیر السن ! کثیر العیال ! وفی یدی بضایع للناس !)) . ((سـن مـن بـالا رفـته وعایله زیاد دارم وامانتهای مردم هم دردست من است ونمی خواهم امانتها دردست من ضایع شود ! !)) . پـسـر عموی او هم مثل او عذر تراشی کرد آنگاه حضرت فرمود : ((پس اکنون که آماده همکاری با مـن نیستید, هرچه زودتر از اینجا خارج شوید,زیرا هرکس جمیعت مارا ببیند ویا فریاد استغاثه مارا بشنود, ولی مارا یاری نکند, سزاواراست که خداونداورا با بینی , به آتش جهنم بیندازد)) . شـبیه این تعبیررا امام (ع) ((به هرثمة بن سلیم وعبیداللّه حر جعفی)) فرموده اندکه در محل خود ذکر گردید .
مجرمین چگونه به آتش وارد می شوند . 1 ـ (فادخلوا ابواب جهنم) ((409)) , از درهای جهنم وارد شوید .
2 ـ (فتلقی فی جهنم) ((410)) , اینان را به آتش می اندازند . 3 ـ (ونسوق المجرمین الی جهنم وردا) ((411)) , مجرمین را به آتش می کشانیم . 4 ـ (ومـن جـا بـالـسـیـئة فـکـبـت وجـوههم فی النار) ((412)) , گناهکاران را با صورت به آتش مـی اندازند, که با صورت انداختن , نشانه ذلت وخواری بیشتراست , وکلام سیدالشهدا (ع) اشاره به ایـن آیـه شـریـفـه دارد که سرپیچی زدن از دعوت امام معصوم (ع) نه تنها موجب دخول در آتش مـی گـردد, بـلـکـه بـا صـورت بـه آتـش انداخته می شدند, چنانچه این تعبیر در مورد دشمنان امـیـرالـمـؤمنین (ع) هم وارد شده است ((حسکانی)) از رسول خدا (ص) نقل می کند که دشمنان علی (ع) راخداوند متعال بابینی به آتش می اندازد (اکبهم اللّه علی مناخرهم فی النار) ((413)) .

رؤیای عجیب .
هـمانطور که دشمنان امیرالمؤمنین (ع) به آتش می افتند, همانطور آنانی که علقه محبت خودرا با ایـن خـانـدان قـطـع نـکـرده انـد ولـی گناهکار بودند, مولی الموحدین امیرالمؤمنین (ع) از آنها دسـتـگـیـری مـی کند ((علامه نحریر, بهاالدین علی نیلی نجفی)) در کتاب ((انوار المضیئة)) از والـدش نـقـل مـی کند در ((قریه نیله)) که قریه خودشان است ,شخصی بود که تولیت مسجد آن قریه را داشت , روزی از خانه بیرون نیامد, لذا مردم به دنبالش رفتند, عذر آورد که نمی توانم بیرون بـیـایـم , وقـتی تحقیق کردند, معلوم شدکه بدنش به آتش سوخته مگر دو طرف ورک او تا طرف زانوها که آسیب ندیده ودردوالم , اورا بی قرار کرده , علت را جویا شدند گفت : . ((در خـواب دیـدم کـه قـیامت برپا شده ومردم در حرج عظیم هستند وبسیاری به آتش می روند واندکـی به بهشت ومرا به بهشت فرستادند, همینکه به طرف بهشت می رفتم , به پلی رسیدم که عـرض وطول آن بزرگ بود, گفتند این ((صراط)) است , پس ازروی آن عبور کردیم وهرچه از آن طی مـی کـردیم , عرضش کم وطولش زیاد می شد تابه جایی رسید که مثل تیزی شمشیر شد, در زیر آن دید که وادی بسیار بزرگی است ودر آن آتش سیاهی است ومی جهد, در آن جمره هایی مثل قله کوهها ومردم بعضی نجات می یابند وبعضی در آتش می افتند ومن طوری می رفتم که نیفتم تا آخـر بـه جـایـی رسـیـدم کـه نـتـوانـستم خودرا حفظ کنم , ناچار در آتش افتادم وخودرا به کنار وادی رسـانـدم وهـرچـه دسـت می انداختم , دستم به جایی بند نمی شد وآتش مرا پایین می کشید وعقل از من پریده بود, پس ملهم شدم به اینکه گفتم : ((یا علی بن ابیطالب !)) پس دیدم مردی در کنار وادی ایستاده ودر دلم افتاد که او امیرالمؤمنین (ع) است فرمود : دست خودرا نزدیک بیار پس دسـت خـودرا بـه جانب آن حضرت کشیدم دست مرا گرفت وبیرون افکند, آنگاه آتش را به دست شریف خود از دو طرف ورک من دور کرد که وحشت زده از خواب بیدار شدم واکنون در این حال هـسـتـم که می بینیدوتمام بدن من سوخته مگر آن قسمتی را که امام (ع) دست مالیده است , پس مـدت سـه مـاه مـرهـم کـاری کـردند تا بهتر شد وبعد کم اتفاق می افتاده که این حکایت را برای کسی نقل کند وتب ننماید ((414)) .
روضه .
حموی در معجم الادبا از خالع نقل می کند که در سال 346 که من کودکی بودم با پدرم در مجلس کبودی در بغداد نشسته بودیم ومجلس از جمعیت موج می زد,ناگاه مردی غبار آلود, عصا بدست وارد شـد وگـفـت : ((انا رسول فاطمة الزهرا (س) اتعرفون لی احمد المزوق النائح)) من

فرستاده حضرت زهرا (س) هستم ,آیا می توانید احمد مزوق نوحه خوان را به من معرفی کنید ؟
. گفتند : در همین مجلس نشسته است . آنگاه خطاب به احمد نوحه خوان گفت : من فاطمه (س) را در عالم رؤیا دیدم که به من فرمود, به بـغـداد بـرو واز احـمـد مـزوق جویا شو وبگو شعر ناشی را که در آن گفته : ((بنی احمد قلبی لکم یتقطع)) را برای فرزندم نوحه سرائی کن . تصادفا خود شاعرهم یعنی : ((علی بن عبداللّه بن وصیف)) معروف به ((ناشی)) متوفای 365 در آن مجلس حاضر بود, چون این سخن را شنید, او واحمد وسایرین سیلی به صورت خود زدند وآنگاه تا ظهر همچنان به نوحی سرائی مشغول بودند . واما اشعار ناشی که مورد عنایت صدیقه کبری (س) بوده عبارت است از : . بنی احمد قلبی لکم یتقطع ـــــ بمثل مصابی فیکم لیس یسمع . فما بقعة فی الا رض شرقا ومغربا ـــــ ولیس لکم فیها قتیل ومصرع . جسوم علی البوغا ترمی وارؤس ـــــ علی ارؤس اللدن الذوابل ترفع . کان رسول اللّه اوصی بقتلکم ـــــ واجسامکم فی کل ارض توزع ((415)) . ای فرزندان احمد, دلم در مصیبت شما خونست ومانند مصیبت شما شنیده نشده است . در مشرق ومغرب , سرزمینی نیست مگر آنکه از شما کشته ویا بخاک وخون آغشته ای در آنجا نباشد . بدنهائی را بر خاک نرم تیره گذاشتند وسرهائی را بر نوک نیزه ها برافراشتند . گویا پیامبر (ص) چنین وصیت کرده بود که شمارا بکشند وهیچ سرزمینی را ازبدنهای شما خالی نگذارند .

کلام امام حسین (ع) در بیابـان به یک رهگذر .
((هـذه کـتـب اهـل الکوفة الی , ولا اراهم الا قاتلی , فاذا فعلوا ذلک , لم یدعوا للّه حرمة الا انتهکوها فیسلط اللّه علیهم من یذلهم حتی یکونوا اذل من فرام الامة)) . شـخـصـی بـه نـام ((یـزید الرشک)) ((416)) از کسی نقل می کند که خیمه ای را در بیابان دیده , مـی گـویـد جلو خیمه آمدم وپرسیدم خیمه از آن کیست ؟
گفتند : از حسین بن علی (ع) است به جـلـو خـیـمه رسیدم ((فاذا شیخ یقرا القرآن , والدموع تسیل علی خدیه ولحیته , قلت له : بابی انت وامی یابن بنت رسول اللّه (ص) ما انزلک هذه البلاد والفلاة التی لیس بها احد ؟)) . ((پیر مردی را دیدم که مشغول خواندن قرآن است واشک برگونه ها ومحاسنش جاری است , عرض کـردم پدر ومادرم فدای شما ای پسر پیامبر (ص) ! چه شده که آواره بیابانها وسرزمینهایی شده ای که احدی در آن زندگی نمی کند)) . امام (ع) فرمود : ((اینها نامه های مردم کوفه است که برای من فرستاده اند وکسی هم جز اینان قاتل مـن نـیـسـت , وهرگاه این عمل را انجام دادند وهیچ حریمی از حرمات الهی نماند مگر آنکه آن را شـکـسـتـنـد خـداونـد مـتـعال شخصی را بر آنان مسلط می کند که از کهنه پاره کنیزان , خوارتر شوند)) ((417)) . در ایـن ملاقات , نکاتی قابل توجه است , از جمله نامه های مردم کوفه , قرآن خواندن امام حسین (ع) وهتک حرمات الهی وانتقام خداوند از مردم .

اهتمام به قرآن .
اولین توصیه رسول خدا (ص) به قرآن کریم است که قرآن را بخوانید وبه آن عمل کنید ودر حوادث وفـتـنـه هـا به قرآن پناه آورید, قرآن میزان است که امور باید با آن سنجیده شود درجات بهشت به مقدار خواندن آیات قرآن کریم است که خطاب آید : ((اقر وارق)) . امـام حـسـین (ع) می فرماید : ((کتاب خداوند بر چهار قسم است : عبادات ,اشارات , لطایف وحقایق عبارات , برای عوام , اشارات , برای خواص , لطایف , برای اولیا وحقایق , برای انبیااست)) ((418)) . شـخـصـی از پیامبر (ص) تقاضا کرد که مقداری برایش قرآن بخواند, حضرت سوره زلزال را قرائت فرمود, وقتی به آیه : (فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره) رسید,گفت : ((یکفینی هذه وانصرف , فقال رسول اللّه (ص) انصرف الرجل وهو فقیه)) . ((همین آیه برای من کافی است واز همانجا برگشت , رسول خدا (ص) فرمود : در حالی برگشت که در امر دین فقیه وبیناشد)) ((419)

) . ((مـحدث نوری)) نقل می کند که : ((ابو عبدالرحمن سلمی , سوره حمدرا به یکی از فرزندان امام حسین (ع) تعلیم کرد, حضرت دستور فرمود مقدارهزار اشرفی وهزار جامه به او بدهند ودهانش را پـر از مـروارید نمایند بعضی به این مقدار عطیه زیاد, اعتراض کردند, فرمود : عطای من در مقابل تعلیم قرآن اوکم است)) ((420)) .

احتجاج به قرآن در عاشورا .

در عـصـر تـاسوعا وقتی که امام (ع) حضرت عباس را فرستاد تا آن شب را هم مهلت بگیرد, حضرت چنین دلیل آورد : ((فهو یعلم انی کنت احب الصلاة وتلاوة کتابه)) . ((خدای متعال می داند که من نماز وتلاوت قرآن را دوست دارم)) ((421)) . صبح عاشورا هم مواعظ خودرا با کلام الهی آغاز کرد : ((فاجمعوا امرکم وشرکاکم ثم لا یکن امرکم علیکم غمة ثم اقضوا الی ولا تنظرون ان ولیی اللّه الذی نزل الکتاب وهو یتولی الصالحین)) ((422)) . ((در لـحظات آخر هم وقتی حضرت اصرار ولجاجت آن قوم را برکشتن خودملاحظه فرمود, قرآن را در مـقابل آنان باز کرد وروی سرقرار داد وبا صدای بلندفرمود : بین من وشما کتاب الهی وجدم پـیـامـبـر (ص) حـاکم باشد ای مردم ! چرا خون مرامباح شمرده اید, مگر من پسر پیامبر (ص) شما نیستم)) . ((لـمـا رآهـم الـحسین (ع) مصرین علی قتله , اخذ المصحف ونشره وجعله علی راسه ونادی بینی وبینکم کتاب اللّه وجدی محمد (ص) یا قوم بم تستحلون دمی الست ابن بنت نبیکم)) ((423)) .

حرمات الهی چه کسانی هستند ؟

.در روایـات اسـلامـی از حـضـرات ائمـه معصومین (ع) تعبیر به ((حرمات)) شده است , در ذیل آیه شریفه : ((ومن یعظم حرمات اللّه فهو خیر له عند ربه)) از ((حرمات)) چند تفسیر شده است : . 1 ـ حرمة الاسلام . 2 ـ کتاب اللّه . 3 ـ بیته الذی جعل قبلة للناس . 4 ـ حرمة الرسول (ص) . 5 ـ حرمة عترة الرسول (ص) . 6 ـ حرمة المؤمن ((424)) . حـفـظ حـرمت وحریم اشخاص برای همه لازم است وترک آن موجب آثاروضعی وتکلیفی می شود خـدای مـتعال برای خودش حریمی دارد,پیامبر (ص) وائمه (ع) هم برای خود حریمی دارند, علما ومراجع ووالدین واستاد,هریک در نوبه خود, حریمی دارند . در عصر رسول خدا (ص) شخصی در ضمن سخنان خود چنین گفت : . ((مـن اطـاع اللّه ورسوله فقد فاز ومن عصاهما فقد غوی , فقال (ص) : بئس الخطیب انت ؟

هلا قلت من عصی رسوله)) . ((هـرکـس طـاعت خدا وپیامبر (ص) را نماید, رستگار می شود وهرکس آنان رامعصیت کند, همانا گـمـراه شـده اسـت پـیـامبر (ص) فرمود : گوینده بدی هستی ؟

چرانگفتی هرکس معصیت خدا ورسول را نماید گمراه می شود)) . یـعـنی چرا نام خدای متعال وپیامبر (ص) را با ضمیر تثنیه ودر کنارهم ذکرکردی , بلکه می بایست اینهارا جدا ـ جدا ذکر می کردی ((425)) . روضه .
سر مبارک ابی عبداللّه (ع) در مواردی تکلم کرده وقرآن خوانده است : . 1 ـ ((زیـد بـن ارقم)) می گوید ((سر مبارک را دیدم که در حال خواندن قرآن است : (ام حسبت ان اصـحاب الکهف والرقیم کانوا من آیاتنا عجبا) , موی بر تنم راست شدوگفتم : این ماجرا عجیبت تر از جریان اصحاب کهف ورقیم است)) . 2 ـ وقـتـی سررا به درختی آویزان می کنند ونوری از آن ساطع می شود, قرآن می خواند : (وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون) . 3 ـ ((هـلال بـن نـافـع)) مـی گـویـد : ((مـردی را دیدم که سررا حمل می کند وسر مقدس به او می گوید : بین سر وبدنم جدایی انداختی , خداوند بین سر وبدنت جدایی بیندازد)) . 4 ـ ((سلمة بن کهیل)) می گوید : ((از زبان مقدس سر شنیدم که می خواند : (فسیکفیکهم اللّه وهو السمیع العلیم) . 5 ـ ((ابـن وکیده)) صدایی می شنود اما نمی داند که از سر مقدس است یا ازدیگری , سر, اورا مورد خطاب قرار می دهد که : ((یابن وکیده ! اما علمت انا معشر الائمة احیا عند ربهم یرزقون)) . 6 ـ ((منهال بن عمر)) می گوید : ((سررا در دمشق دیدم ومردی سوره کهف میخواند زبان مقدس به سخن آمد وگفت : ((اعجب من اصحاب الکهف قتلی وحملی)) ((426)) . الـبـتـه ایـن اسـتـبـعادی ندارد, زیرا حضرت موسی (ع) از درختی شنید که : (یاموسی انی انا رب العالمین) ((427)) . یـا در خـیـبـر, زن یـهودیه گوسفندی را مسموم کرد وجلو پیامبر (ص) گذاشت ,حضرت فرمود : ((کفوا ایدیکم فان هذه الذراع تخبرنی انها مسمومة)) ((428)) . ((این پاچه گوسفند به من خبر می دهد که مسموم است)) . ((تـذکـرة الشهدا)) نقل می کند که از ((شیخ مفید)) سؤال کردند آیا خواندن قرآن ازبالای نی در مـورد سـر مـبـارک حـسین (ع) صحیح است ؟
می فرماید : روایتی از ائمه نرسیده ولی من منکر هم نیستم در جایی که در قیامت دست وپای گنهکاران شهادت بدهد . گفتم سر پر خون ز که داری تو شکایت ـــ از سوره کهف است ترا از چه حکایت ؟
. ای قرص قمر از چه پر از خون شده رویت ـــ بینم زپس پرده چه مه روی نکویت . اندر عقب قافله داری نظر ای سر ـــ در کوفه مگر هست تورا همسفر ای سر .

مجلس چهل وهفتم

کـلام امـام حسیـن (ع) به هرثمة بن سلیم .
((فـول هـربـا حـتی لا تری لنا مقتلا فوالذی نفس محمد (ص) بیده , لا یری مقتلناالیوم رجل ولا یغیثنا الا ادخله اللّه النار)) . از کـسـانـی که در کربلا با امام (ع) ملاقات داشته وازنصرت وهمراهی آن حضرت خودداری کرده ((هرثمة بن سلیم)) است . جـریـان او در حادثه کربلا به جنگ صفین بر می گردد, هنگامی که جز سربازان امیرالمؤمنین (ع) بـود, گـویـد وقـتـی امـیـرالمؤمنین (ع) به سرزمین کربلا رسید, پیاده شدونمازرا با آن حضرت خواندیم , بعد از نماز, مقداری از خاک کربلارا برداشت وبوییدوفرمود : . ((واها لک ایتها التربة ! لیحشرن منک قوم یدخلون الجنة بغیر حساب)) . ((ای خاک ! جمیعتی از اینجا محشور می شوند که بدون حساب وارد بهشت می گردند)) . ((هرثمة)) که این خبر غیبی را شنید, چون اعتقاد کاملی به امام (ع) نداشت , درمراجعت از صفین , بـه هـمـسـرش ((جردا بنت سمیر)) که از شیعیان مخلص امیرالمؤمنین (ع) بود, می گوید : ((الا اعـجـبک من صدیقک ابی الحسن ؟
, می خواهی مطلب عجیبی را از امامت علی (ع) برایت نقل کنم وآن این است که درباره آینده کربلا خبرغیبی را فرمود ولی او از غیب چه خبردارد ؟
)) . ((جردا)) گفت : ((ان امیرالمؤمنین لم یقل الا حقا, حضرت , هرچه می گویدحق است)) . بـیش از 23 سال از این خبر غیبی گذشت تا هنگامی که ((عبیداللّه بن زیاد)) سپاهی را برای جنگ با حسین (ع) به کربلا فرستاد ویکی از سربازان این سپاه همین ((هرثمه)) است . ((هـرثـمـه)) مـی گـوید چون به کربلا رسیدیم وحسین (ع) را دیدم به یاد آن خبرغیبی علی (ع) افـتادم , ومتاسف وناراحت شدم که چرا برای جنگ با حسین (ع) به اینجا کشیده شده ام لذا سوار بر اسـب , شـرفـیاب محضر مقدس سیدالشهدا (ع) شدوسلام کرد وآنچه را از پدر بزرگوارش در این مکان دیده وشنیده بود, برای حضرت عرض کرد . ((فـقـال الحسین : معنا انت او علینا ؟
فقلت : یابن رسول اللّه ! لا معک ولا علیک ,ترکت اهلی وولدی اخاف علیهم من ابن زیاد)) . ((حضرت فرمود : اکنون با ما هستی یا در مقابل ما ؟
عرض کردم , باهیچکدام ,چون زن وبچه ام را در کوفه گذاشته ام وآمده ام واز ابن زیاد بر جان آنان می ترسم)) . ایـنـجـا بـود که حضرت فرمود : (

(پس زود از این منطقه فرار کن ودور شو تا جنگ مارا نبینی , به خـدایـی کـه جـان پیامبر (ص) در دست اوست , سوگند که هرکس مقاتله مارا شاهد باشد اما مارا کمک نکند, خداوند اورا وارد آتش می کند)) لذا ((هرثمة)) مخفیانه از کربلا خارج شد ((429)) .
نکات قابل توجه در این جریان .
1 ـ خـبـر غـیبی امیرالمؤمنین (ع) از حادثه کربلا, چنانچه حضرت در مسجدکوفه هم , ((خالد بن عـرفـطه)) را امیر لشکر و ((حبیب بن حمار)) را پرچمدار سپاه ابن زیاددر فاجعه طف معرفی کرد و ((ابن ابی الحدید)) این خبررا در فهرست اخبار غیبیه امیرالمؤمنین (ع) آورده است ((430)) . 2 ـ اعـتقاد قلبی ((جردا)) همسر هرثمه به امیرالمؤمنین (ع) واینکه این خبر, لامحاله واقع خواهد شد واینکه در آن عصر هم چه بسا شوهر, شیعه نبوده ولی زن ازطرفداران جدی تشیع بوده است . 3 ـ بـهـانـه ((هـرثمه)) که گفت : ((ترکت اهلی وولدی اخاف علیهم من ابن زیاد)) بهانه تازه ای نـیست ومشابه آن در ((غزوه احزاب)) است عده ای خدمت رسول خدا (ص) رسیدند وبرای شرکت نـکـردن در جنگ گفتند خانه های ما درب وپیکر ندارد وایمن ازدزد ودشمن نیست , اما در واقع قصد فرار از جنگ داشتند : (ان بیوتنا عورة وماهی بع ورة ان یریدون الا فرارا) ((431)) . بـهـانـه دیـگـر در ((غـزوه تـبوک)) بود, هنگامی که پیامبر (ص) مسلمانان را آماده نبردبا رومیان مـی کـرد, ((جـد بـن قـیس)) از بنی سلمه گفت : ((یا رسول اللّه (ص) ! اجازه دهیدمن در مدینه بـمـانـم , زیـرا اگـر به تبوک بیایم ونگاهم به دختران رومی بیفتد, دچار فتنه وفساد می شوم ! !)) پیامبر (ص) هم اجازه فرمود تا در مدینه بماند اما آیه 49 سوره برائت در مذمت او نازل شد که شما الان هم در فتنه واقع شده اید ((432)) . (ومنهم من یقول ائذن لی ولا تفتنی الا فی الفتنة سقطوا وان جهنم لمحیطة بالکافرین) ((433)) . ولـی ((هـرثـمة)) هرچند سعادت شرکت در واقعه کربلارا پیدا نکرد,ولی سپاه دشمن را هم کمک نکرد . 4 ـ شـبـیـه عبارت ((لا یغیثنا الا ادخله اللّه النار)) را خطاب به ((عبیداللّه بن حرجعفی وعمرو بن قیس مشرقی)) هم تکرار شده است وتکرار آن دلیل اهمیت مساله است که تمام کسانی که در کربلا واطراف آن فریاد استغاثه سیدالشهدا (ع) راشنیدند ولی بی تفاوت ماندند ویا به کمک سپاه مقابل شـتافتند, همه آنان اهل آتش هستند واین مساله , شدت وجوب اطاعت امام معصوم (ع) را میرساند ومـخـالـفـت بـاآنـان مـوجب عذاب الهی می شود, چنانچه وقتی ((عروة بن داوود دمشقی)) در نبردصفین در مقابل امیرالمؤمنین (ع) قرار گرفت گفت : . ((ای ابـو الـحـسـن ! اگـر معاویه از جنگ با تو اکراه دارد, من مشتاق جنگیدن باشماهستم ! ! !)) , حضرت ضربه ای به او

زدند که نیمی از بدنش به سمت راست ونیمی دیگر به سمت چپ افتاد آنگاه امام (ع) فرمود : . ((اذهـب یـا عـروة ! فـاخـبـر قـومک , اما والذی بعث محمدا بالحق لقد عاینت النارواصبحت من النادمین)) ((434)) . ((ای عـروه ! بـه دوسـتانت خبر ده , به خدایی که پیامبر (ص) را بر گزید سوگند ! آتش را دیدی و پشیمان شدی)) .
روضه .
((هـلال بـن نافع)) می گوید : من بدنبال خبر کشته شدن حسین (ع) به طرف آن حضرت حرکت کـردم : ((وانـه لـیجود بنفسه , فواللّه ما رایت قط قتیلا مضرجا بدمه احسن منه ولا انور وجها ولقد شغلنی نور وجهه وجمال هیئته عن الفکرة فی قتله فاستسقی فی تلک الحال ما)) ((435)) . ((در حـالـی کـه حـسین (ع) در حال جان دادن بود, به خدا قسم تاکنون کشته ای ندیدم در خون خودش غلطان باشد که نیکوتر ونورانی تر از حسین (ع) باشدونورانیت چهره وزیبایی هیئت , مرا از فکر کردن در کشته شدن او مشغول کرده بودودر همین حال تقاضای آب می گیرد)) .
از حرم تاقتلگاه زینب صدا می زد حسین ـــ در میان مقتل خود دست وپا می زد حسین . غوطه در گرداب خون می زد شهید کربلا ـــ در میان مقتل خود دست وپا می زد حسین . از دم خنجر صدا می زد ایا قوم العطش ـــ در میان مقتل خود دست وپا می زد حسین . یک طرف زهرا ز غم مویه کنان , صیحه زنان ـــ در میان مقتل خود دست وپا می زد حسین .

مجلس چهل وهشتم

کـلام امـام حسیـن (ع) به عمر بن سعد .
((مالک ! ذبحک اللّه علی فراشک , ولا غفر لک یوم حشرک , فواللّه انی لارجوا ان لاتاکل من بر العراق الا یسیرا)) . یـکی از ملاقاتهای سیدالشهدا (ع) در کربلا با ((عمر بن سعد)) است که بدون نتیجه , پایان پذیرفت ایـن جلسه به در خواست امام (ع) وبا حضور حضرت ابو الفضل وحضرت علی اکبر (ع) از یک طرف واز جانب دیگر ((عمر سعد)) همراه پسرش ((حفص)) وغلامش ((لاحق)) تشکیل شد ودیگران نیز بـیرون خیمه ایستادند اما اینکه دراین جلسه چه گفته وچه شنیده شد, تاریخ مطالب زیادی نقل نکرده است . ((ابن کثیر)) این جلسه را چنین توصیف می کند : . ((حـتـی ذهـب هـزیع من اللیل ولم یدر احد ما قالا, قسمتی از شب (ثلث یا ربع) گذشت وکسی ندانست که آن دو باهم چه گفتند)) . ولی آنچه در کتب آمده است این که حضرت به ((عمر سعد)) فرمود : ((ازخدابترس ! توکه می دانی من فرزند چه کسی هستم پس چرا مرا یاری نمی کنی ؟
. ((عمر سعد)) بهانه آورد که : ((اخاف ان تهدم داری , می ترسم خانه ام را ویران کنند)) . حضرت فرمود : ((من آن را از نو برای تو می سازم)) . باز به بهانه دیگر متوسل گردید که : ((اخاف ان تؤخذ ضیعتی , می ترسم باغ وزراعتم را بگیرند)) . حضرت (ع) فرمود, ((من بهتر از آن را در حجاز به تو می دهم)) . بـاز ((عـمر سعد)) به بهانه دیگری متمسک شد که : ((ان لی بالکوفة عیالا, می ترسم زن وبچه ام را ابن زیاد در کوفه بکشد)) . ایـنـجـا بـود کـه حـضـرت , عـصـبـانی شد وفرمود : ویرانی خانه ومزرعه , موجب جواز قتل فرزند پـیـامبر (ص) نمی شود, لذا اورا نفرین کرد وفرمود : ((خداوند تورا دررختخوابت ذبح کند ودر روز قیامت تورا مورد بخشش قرار ندهد وامیدوارم که ازگندم عراق نخوری مگر مقدار کم)) . ((عمر سعد)) با استهزا گفت : ((اگر گندم نخوردیم از جو خواهیم خورد)) ((436)) . ((ابـن حـجـر)) نـقـل می کند که روزی عمر سعد به امام حسین (ع) گفت : ((ان قوما من السفها یزعمون انی اقتلک)) . ((جمعی از نادانان می گویند که من قاتل شما هستم)) . حضرت فرمود : ((اینان سفیه نیستند ودرست می گویند)) ((437)) .
سعد بن ابی وقاص کیست ؟
.((سـعـد بـن ابـی وقـاص)) پـدر ((عمر سعد)) از کبار صحابه پیامبر (ص) ودارای موقعیت ممتاز اجـتماعی بود ویکی از شش نفری بود که ((

عمر بن خطاب)) برای خلافت , کاندید کرده بود, وی در نـقـل فضایل امیرالمؤمنین (ع) کوتاهی نمی کرد درسفر حج برای دو همسفر عراقی خود, پنج حـدیـث مـهـم از فـضـایـل آن حـضـرت را نقل کرد : ((حدیث برائت , ابواب , رایت , منزلت , غدیر)) وهـنـگـامـی که در مکه دید اطرافیان معاویه مشغول دشنام دادن به علی (ع) هستند, گریه کرد وگـفـت : ((در آن حـضرت ,فضائلی است که اگر یکی از آنها در من بود, از دنیا وآنچه در آن است برایم بهتر بود)) . عـامـه , اورا از ((عـشره مبشره)) می دانند, در سن هفده سالگی ایمان آورده ودرسال 50 یا 55 به وسـیـلـه مـعـاویه مسموم گردید وصیت کرد مرا در آن لباسی که در جنگ بدر به تن داشتم وبا مـشـرکـیـن مـی جـنـگـیدم , دفن کنید ((438)) منتها چرا با اعتراف به مقام امیرالمؤمنین (ع) با آن حـضـرت بیعت نکرد, پاسخ این است که او خودش داعیه حکومت داشت ورمز آن را باید در جمله امـیرالمؤمنین (ع) در خطبه 43 از نهج البلاغه جستجو کرد که فرمود : ((ان اخوف ما اخاف علیکم اثنان : اتباع الهوی وطول الامل)) , ولی مع الوصف دسته مقابل را هم کمک نکرد, ((هم الذین خذلوا الـحـق ولـم یـنـصـروواالـبـاطل)) وی در موقع مرگ , 36 فرزند از یازده زن داشت که یکی از آنان ((عمرسعد)) است .

عمر بن سعد .

ولادت ((عمر سعد)) در سال 23 در روز مرگ عمر بن خطاب است ودر واقعه کربلا 37 سال داشته ودر سن 43 سالگی به دستور مختار کشته شد . مـطـلـب مـشـهـوری ولـی غـلـط بـه ((سـعـد بـن ابـی وقـاص)) نسبت داده می شود که وقتی امـیـرالمؤمنین (ع) جمله : ((سلونی قبل ان تفقدونی)) را فرمود : ((سعد)) برخاست وگفت : ((در سروریش من چند تار موی هست ؟

)) . حضرت فرمود : ((در خانه تو بزغاله ای هست که فرزندم حسین را شهیدمی کند)) . اولا : چنین سؤال جاهلانه ای از شخصیتی مانند ((سعد بن ابی وقاص)) بسیاربعیداست . وثانیا : در موقع ایراد خطبه , عمر سعد نوجوان بوده است . ((مـحـقـق کـم نظیر, میرزا ابو الفضل تهرانی قدس سره)) , صاحب کتاب نفیس ((شفا الصدور)) می فرماید : ((این جریان در امالی صدوق , مجلس 28 آمده ودر آنجانامی از ((سعد)) نیست وتعبیر بـه رجل شده است وچند نفر از مجاهیل در سلسله روایت قرار گرفته اند واصولا سعد از متخلفین از بـیـعـت بوده وبه کوفه نیامده است ومؤید این مطلب کلام ((ابن ابی الحدید)) است که وقتی این جریان را در عداد اخبارغیبیه امیرالمؤمنین ذکر کرده , آن شخص را ((انس نخعی)) پدر ((سنان)) یا تمیم بن اسامة پدر حصین معرفی می کند)) ((439)) .

بستن آب در کربلا .
یکی از اعمال زشتی که در کربلا رخ داد, ماجرای بستن آب به روی خیمه های حسینی وزنها واطفال بود . ((یزید بن حصین همدانی)) ((440)) که نامش در فهرست شهدای کربلا, جاودانه شده است ـبه سید الشهدا (ع) عرض کرد : ((اگر اجازه دهید در مساله بستن آب , باعمر بن سعد صحبتی کنم شاید مؤثر واقع شود)) . امام (ع) اجازه فرمود ((یزید بن حصین)) به طرف چادر وخیمه ((عمر ابن سعد)) حرکت کرد وچون وارد شد, به ((عمر سعد)) سلام نکرد واین رفتار, ((عمر سعد)) رابسیار ناراحت کرد وگفت : . ((یا اخا همدان ! ما منعک من السلام , الست مسلما !)) . ((ای برادر همدانی ! چرا سلام نکردی ؟
مگر من مسلمان نیستم !)) . ((فقال له : هذا ما الفرات تشرب منه کلاب السواد وخنازیرها وهذا الحسین بن علی ونساؤه واهل بیته یموتون عطشا وانت تزعم انک تعرف اللّه ورسوله)) . ((یزید بن حصین گفت : این آب فرات است که همه حیوانات از آن استفاده می کنند, اما حسین (ع) زنان وبچه هایش در اثر تشنگی در حال هلاک شدن هستند, مع الوصف تو ادعای مسلمانی داری !)) . ((عمر سعد)) سرش را پایین انداخت وگفت : ((واللّه یااخا همدان ! انی لاعلم حرمة اذاهم ولکن ما اجد نفسی تجیبنی الی ترک الری لغیری)) . ((می دانم آزار واذیت این خاندان حرام است , اما خواهشهای درونی من اجازه نمی دهد که از حکومت ری به نفع دیگری دست بکشم ! !)) . ((یزید بن حصین)) برگشت وبه حضرت عرض کرد, ((قد رضی ان یقتلک بولایة الری , عمر سعد برای رسیدن به حکومت ری , راضی به قتل شما شده است)) ((441)) .
جوانمردی .
مساله بستن آب در کربلا, قضیه تازه ای نبود بلکه در نبرد صفین هم ((معاویه)) آب را به روی سپاهیان امیرالمؤمنین (ع) بست , هرچند ((عمرو عاص)) با این عمل مخالف بود ومی گفت : ((معاویه ! سربازان علی تشنه نمی مانند وتو وسربازانت سیراب)) اما معاویه بر بستن آب , اصرار می ورزید تا به دنبال مذاکرات بی فایده , ((مالک اشتر واشعث بن قیس)) شریعه را از دست سربازان معاویه در آوردند آنگاه معاویه به عمرو عاص گفت : ((آیا به نظر تو علی دست به عمل مقابله به مثل می زند ؟
)) . ((عمرو)) می گوید : ((ظنی انه لا یستحل منک ما استحللت منه وان الذی جا له غیر الما)) ((442)) . ((عقیده ام این است که امیرالمؤمنین روا نمی دارد چیزی را که تو آن را روا داشتی , چون علی برای بستن آب به اینجا نیامده است)) به قول ((ملای رومی)

) . در شجاعت شیر ربا نیستی ـــــ در مروت خود که دانه کیستی . ((مرحوم شهریار هم به این جریان اشاره دارد : . سه بار دست به دست آمد آب ودر هربار ـــــ علی چنین هنری کردی واو چنان هوسی . فضول گفت که ارفاق تا به این حد بس ـــــ که بی حیائی دشمن زحد گذشت بسی . جواب داد که ما جنگ بهر آن داریم ـــــ که نان وآب نبندد کسی به روی کسی . توهم بیا وتماشای حق وباطل کن ـــــ به بین که درپی سیمرغ می جهد مگسی .
قاصد عمر سعد .
((عمر سعد)) از جنگ با امام حسین (ع) کراهت داشت ومی خواست به نحوی مساله از راه مسالمت آمیز, فیصله پیدا کند, لذا از ((عزرة بن قیس)) خواست که باامام (ع) ملاقات کند واز علت آمدن حضرت به کربلا جویا شود, ولی او عذر خواست وگفت : ((من از کسانی بودم که برای حضرت نامه نوشتم)) لذا ((کثیر بن عبداللّه)) که مردی شجاع وبی باک وجسور بود, این ماموریت را پذیرفت وگفت : ((اگر بخواهی حتی حسین را هم به طور ناگهانی می کشم)) وقتی به طرف خیمه حسین آمد ((ابو ثمامه اورا دید, به حضرت عرض کرد : ((قد جاک شر اهل الارض)) جلو آمد وبه ((کثیر)) گفت : ((شمشیرت را زمین بگذار, اما او نپذیرفت , گفت : پس من دسته شمشیر تورا می گیرم وتو سخن بگو, باز قبول نکرد ابو ثمامه گفت : پس پیامت را بگو تا من به حسین (ع) برسانم , باز زیر بار نرفت , لذا برگشت وجریان را برای ((عمر سعد)) تعریف کرد . ((عمر سعد)) , ((قرة بن قیس حنظلی)) را به سوی امام (ع) فرستاد, وقتی نزدیک امام (ع) رسید, حضرت فرمود : ((آیا اورا می شناسید ؟

)) . ((حـبـیـب بـن مـظـاهـر)) گفت : ((آری او از حنظله وپسر خواهر ما وخوش طینت است وخیال نمی کردم که در سپاه عمر سعد باشد)) . ((قـرة بن قیس)) آمد پیغام را رساند حضرت در پاسخ فرمود : ((کتب الی اهل مصرکم هذا ان اقدم فاما اذا کرهتمونی فانی انصرف عنکم)) . ((مـردم شـهـر شـمـا بـرای مـن نـامـه نـوشته اند ومرا دعوت کرده اند, اکنون اگرنمی خواهید, برمی گردم)) . ((حبیب بن مظاهر)) , ((قرة بن قیس)) را نصیحت کرد که چرا در سپاه عمر سعدهستی ؟
به سوی مـا بـیـا تـا فردا پیامبر (ص) تورا شفاعت کند ((قرة بن قیس)) گفت : ((پاسخ امام را به عمر سعد برسانم , آن وقت در این باره فکر خواهم کرد ! !)) ((443)) .
آخرین ملاقات .
آخـریـن باری که سیدالشهدا (ع) با عمر سعد ملاقات کرد, صبح عاشورا بعد ازخواندن خطبه دوم واتـمـام حـجت بود که , عمر سعدرا خواست , اگر چه او از رو به روشدن با حضرت کراهت داشت , ولی به حضور امام آمد, حضرت خطاب به اوفرمود : . ((اتزعم انک تقتلنی ویولیک الدعی بلاد الری وجرجان ؟
واللّه لا تتهنا بذلک , عهدمعهود فاصنع ما انـت صـانـع فـانک لا تفرح بعدی بدنیا ولا آخرة وکانی براسک علی قصبة یتراماه الصبیان بالکوفة ویتخذونه غرضا بینهم)) ((444)) . ((خیال می کنی در قبال کشتن من , ابن زیاد حکومت ری وجرجان را به تومی دهد ؟
به خدا قسم ! به این خوشحال نخواهی شد, زیرا این عهد وپیمانی است پیش بینی شده , اکنون هرکاری از دستت بـر مـی آید انجام بده , اما بدان بعد از این در دنیاوآخرت خوشحال نخواهی بود وگویا از هم اکنون مـی بـیـنـم کـه سر تورا بالای نی می زنند وکودکان کوفه آن را به هم پاس می دهند ووسیله بازی کودکان خواهد شد)) .
اولین تیر .
صبح عاشورا بعد از آنکه وساطتها, درخواستها ومواعظ, سودی نبخشیدووقوع جنگ حتمی شد .
((فتقدم عمر بن سعد فرمی نحو معسکر الحسین (ع) وقال اشهدوا لی عند الا میرانی اول من رمی واقبلت السهام من القوم کانها المطر)) ((445)) . ((عـمر سعد جلو آمد واولین تیررا به سوی لشکر حسینی پرتاب کرد وگفت : نزد عبیداللّه گواهی دهـیـد مـن اول کسی بودم که تیررا پرتاب کردم , آنگاه , باران تیرها به طرف سپاه حسینی سرازیر شد)

) . دیده شه چون تیرباران جفا ـــــ کرد رو با یاوران با وفا . گفت هان آماده باشید ای کرام ـــــ که رسول این گروه است این سهام .
آخرین تیر .
در آخرین لحظات پایانی حادثه کربلا که سیدالشهدا (ع) در گودال قتلگاه افتاده بود, هرکس با هر وسیله ای که در اختیار داشت به امام حسین (ع) حمله می کرد تا آنکه ((سنان)) تیری را به طرف حضرت پرتاب کرد ((فوقع السهم فی نحره فسقط (ع) , تیر به گلوی حضرت قرار گرفت واز اسب بر زمین افتاد . ((فقال عمر بن سعد لرجل عن یمینه , انزل فارحه , عمر سعد به شخصی که درسمت راستش ایستاده بود گفت از اسب پیاده شو وحسین را راحت کن)) . ((خولی)) جلو آمد ولی وحشت اورا گرفت وبرگشت تا اینکه ((سنان بن انس نخعی)) سر مبارک حضرت را از تن جدا کرد ((446)) . اینجا خبر غیبی امیرالمؤمنین (ع) محقق شد که : ((ای انس ! فرزندت قاتل فرزندرسول خدا (ص) است)) .
خبر راهب وخیر خواهی کامل .
بعد از پیشنهاد فرماندهی لشکر از طرف ابن زیاد به عمر بن سعد, وی در قبول این منصب با افرادی مشورت کرد از جمله با یکی از دوستان قدیمی پدرش به نام ((کامل)) . ((کامل)) در پاسخ ((عمر بن سعد)) گفت : ((وای بر تو ! می خواهی حسین (ع) رابکشی ؟
اگر تمام دنیارا به من بدهند که یکی از امت پیامبر (ص) را بکشم , چنین نخواهم کرد, چه برسد به کشتن فرزند پیامبر (ص))) . ((عمر سعد)) : ((اگر حسین را بکشم بر هفتاد هزار سرباز سواره , امیر خواهم بود !)) . ((کامل)) وقتی دید که به قتل امام حسین (ع) مصمم است , از گذشته خبری را به این صورت برای او نقل کرد : . ((با پدرت ((سعد)) به سوی شام مسافرت می رفتیم که من به خاطر کند روی ازآنان عقب افتادم وتشنه شدم , به دیر راهبی رسیدم واز اسب پیاده شدم وتقاضای آب نمودم . راهب پرسید : ((آیا تو از این امتی هستی که بعضی , بعض دیگررا می کشند ؟
)) . گفتم : ((من از امت مرحومه هستم)) . راهب گفت : ((وای بر شما در روز قیامت از اینکه فرزند پیامبرتان را بکشیدوزنها وبچه هایش را اسیر کنید)) . گفتم : ((آیا ما مرتکب این عمل می شویم ؟
)) . گفت : ((آری , ودر آن وقت , زمین وآسمان ضجه می کند وقاتلش چندان در دنیانمی ماند تا شخصی خروج می کند وانتقام اورا می گیرد)) . آنگاه راهب گفت : ((تورا با قاتل او آشنا می بینم)) . گفتم : ((پناه بر خدا ! که من قاتل او باشم)) . گفت : ((اگر تو هم نباشی یکی از نزدیکان تو خواهد بود, عذاب قاتل حسین (ع) از فرعون وهامان

بیشتراست)) , آنگاه درب را بست . ((کـامـل)) می گوید سوار بر اسب شدم وبه رفقا ملحق گردیدم , وقتی جریان رابرای پدرت نقل کردم , گفت : ((راهب راست می گوید)) . آنـگـاه پـدرت گـفـت : ((او هـم قـبلا راهب را دیده وجریان را از او شنیده که پسرش قاتل فرزند پیامبر (ص) است)) . ((کـامـل)) ایـن جریان را برای ((عمر سعد)) نقل کرد وخبر به ((ابن زیاد)) رسید,دستور داد اورا احضار کردند وزبانش را قطع نمودند وبیش از یک روز زنده نماند وازدنیا رفت ((447)) .

مرگ عمر بن سعد .

((مـختار)) قاصدی را نزد ((عبداللّه بن زبیر)) به مکه فرستاد وضمنا به او گفت که با ((محمد بن حـنفیه)) دیدار کن وسلام وارادت مارا به او برسان قاصد, پیام ((مختار)) را که رساند, ((محمد بن حـنـفیه)) گفت : ((مختار چگونه به ما اظهار علاقه می کند در حالی که عمر سعد هنوز زنده است ودر مجلس او می نشیند)) . بـه دنـبـال رسیدن این پیغام , ((مختار)) به رئیس شرطه خود دستور داد تا عده ای رااجیر کند تا مـقـابـل خـانـه عـمر سعد برای سید الشهدا (ع) عزاداری کنند, وقتی این نقشه پیاده شد, ((عمر سـعـد)) , پـسـرش ((حـفص)) را نزد مختار فرستاد وگفت : ((ما شان النوائح یبکین الحسین علی بابی ؟

, چرا برای عزاداری حسین , جلو خانه ما جمع شده اند ؟

)) . وقـتـی ((حفص)) آمد, مامورین وارد خانه ((عمر سعد)) شدند واورا در رختخواب دیدند, گفتند برخیز ((فقام الیه وهو ملتحف , او برخاست در حالی که لحاف را به دورش پیچیده بود)) , در همان حال , سرش را از تن جدا کردند ونزد مختارآوردندمختار رو کرد به ((حفص)) وگفت : ((هل تعرف هذا الراس ؟

, آیا این سررامی شناسی ؟

)) , ((حفص)) گفت : آری ((مختار)) گفت : ((آیا می خواهی تورا هم به او ملحق کنم ؟

)) . ((حفص)) گفت : ((وما خیر الحیاة بعده , بعد از او دیگر در زندگی خیری نیست)) ,لذا ((مختار)) اورا هم به پدرش ملحق کرد ((448)) .

روضه .

وقتی حضرت زینب (ع) وارد مسجد پیامبر (ص) شد, دو بازوی درب راگرفت وگفت : .

((یا جداه ! انی ناعیة الیک اخی الحسین (ع))) ((449)) . ((یا رسول اللّه (ص) ! خبر شهادت برادرم حسین (ع) را برایت آورده ام)) . برخیز حال زینب خونین جگر بپرس ـــــ از دختر ستمزده حال پسر بپرس . با کشتگان به دشت بلا گر نبوده ای ـــــ من بوده ام حکایتشان سر به سر

بپرس . از ماجرای کوفه و از سرگذشت شام ـــــ یک قصه ناشنیده حدیث دگر بپرس . بال وپرم ز سنگ حوادث به هم شکست ـــــ برخیز حال طائر بشکسته پر بپرس . مـرحـوم ((مـحـدث نـوری)) در ((دار الـسلام)) از مرحوم ((سید محمد باقرسلطان آبادی)) نقل مـی کـنـد که در بروجرد به چشم درد مبتلا شدم , به نحوی که همه اطبا شهر از معالجه آن عاجز شـدنـد لـذا مرا به سلطان آباد (اراک) آوردند ولی اطباآنجاهم نتوانستند مرا معالجه کنند, ودرد چـشـم آرامـش در روز واسـتـراحـت در شـب راازمن گرفته بود, یکی از رفقا که عازم کربلا بود پـیشنهاد کرد که همراه او به کربلا جهت استشفا بروم ولی اطبا می گفتند اگر راه بروی به کلی بینائی خودرا از دست می دهی . بـاز یکی دیگر از دوستان که عازم کربلا بود گفت شفا تو در این است که خاک کربلارا سرمه چشم کنی , لذا همراه او حرکت کردم اما به منزل دوم که رسیدم دردچشم شدت کرد وهمه مرا ملامت کردند وگفتند بهتراست که برگردی . شـب در اثـر چـشـم درد نـخـوابـیـدم تـا موقع سحر , لحظه ائی خوابم برد, در عالم رؤیا حضرت زیـنـب (س) را دیدم , گوشه مقنعه اورا گرفته وبر چشمم مالیدم وازخواب که بیدار
شدم , دیگر آثاری از ناراحتی چشم در من نبود ((450)) .

کلام امام حسین (ع) به ضحاک بن عبداللّه مشرقی .
((لا تشلل , لا یقطع اللّه یدک , جزاک اللّه خیرا عن اهل بیت نبیک (ص))) . ((ضحاک بن عبداللّه مشرقی ومالک بن نضر ارحبی)) از کسانی هستند که درکربلا با امام حسین (ع) ملاقات کرده اند, از تاریخ طبری استفاده می شود این جریان در روز تاسوعا واقع شده است ضحاک در واقعه عاشورا شرکت کرد وبسیاری ازقضایارا از نزدیک دیده ونقل کرده است ((مشرق)) نام طایفه ای از قبیله ((همدان)) است . ((ضحاک)) می گوید : من ومالک بن نضر, به خدمت سیدالشهدا (ع) رسیدیم وبعد از سلام واحوالپرسی امام (ع) از علت شرفیابی ما به محضرش جویا شد, عرض کردیم : . ((جئنا لنسلم علیک وندعواللّه لک بالعافیة ونحدث بک عهدا ونخبرک خبر الناس وانا نحدثک انهم قد اجمعوا علی حربک فرایک)) . ((آمدیم تا خدمت شما سلامی عرض کرده باشیم واز خداوند موفقیت شمارابخواهیم وتجدید عهدی هم شده باشد واوضاع مردم را به اطلاع برسانیم که همه تصمیم به جنگ با شما گرفته اند, این شما واین مردم , اکنون هر تصمیمی که داریدبگیرید)) . امام (ع) در پاسخ فرمود : ((حسبی اللّه ونعم الوکیل)) . بعد از این مذاکرات , چون آماده خدا حافظی شدیم , حضرت فرمود : . ((فما یمنعکما من نصرتی ؟
فقال مالک بن النضر : علی دین ولی عیالی فقلت له : ان علی دینا وان لی لعیالا ولکنک ان جعلتنی فی حل من الانصراف اذا لم اجد مقاتلا قاتلت عنک ما کان لک نافعا وعنک دافعا, قال : فانت فی حل)) . ((چه می شود که اینجا بمانید ومرا یاری کنید ! مالک گفت : من , هم قرض دارم وهم زن وبچه (وبا این بهانه , امام (ع) را تنها گذاشت ورفت) من هم گفتم : من نیزقرض دارم وزن وبچه اما حاضرم در رکاب شما بجنگم البته مادامی که شما سربازانی داشته باشید وجنگیدن من برای شما مفید باشد وخطری را از شما دفع کنم واماهنگامی که یاران خودرا از دست دادید وبودن من برای شما فایده ای نداشته باشد, مراآزاد بگذارید تا صحنه نبرد را ترک کنم ! !)) . حضرت هم تقاضای مرا پذیرفت . ((ضحاک بن عبداللّه)) می گوید : ((هنگام شب , امام (ع) اصحاب خودرا جمع کردوفرمود : . ((هذا اللیل قد غشیکم فاتخذوه جملا, وتفرقوا فی سوادکم ومدائنکم حتی یفرج اللّه , فان القوم انما یطلبونی ولو قد اصابونی لهوا عن طلب غیری)) . ((از تاریکی شب استفاده کنید ودر شهرها وبیابانها پراکنده شوید تا خداوندفرجی برساند, همانا مقصود این مردم تنها من

هستم وهرگاه به این منظور برسند, بادیگران کاری ندارند)) . اینجا بود که هریک از اصحاب , سخنان مهمی را در حمایت از امام حسین (ع) بیان کردند که مشهور ودرجای خود ذکر شده است . صبح عاشورا, نبرد آغاز شد واکثر یاران امام حسین (ع) کشته شدند وغیر از ((سوید بن عمرو وبشیر بن عمر)) ((451)) کسی باقی نماند ودشمن به حضرت واهل بیتش تسلط پیدا کرد, ((ضحاک بن عبداللّه)) به خدمت حضرت رسید وعرض کرد : . ((یابن رسول اللّه (ص) ! می دانی که بین من وشما شرطی بود وآن اینکه از شمادفاع کنم مادام که یارانی داشته باشی وچون بی یاور شدی ومانده من برای شمافایده ای نداشته باشد, در رفتن از میدان جنگ آزاد باشم ! !)) . امام (ع) فرمود : ((صدقت وکیف لک بالنجاة , ان قدرت علی ذلک فانت فی حل)) . ((درست می گویی)) اما چگونه می توانی خودرا از اینجا نجات بدهی , اگرمی توانی برو که از طرف من آزاد هستی)) . ((ضحاک بن عبداللّه)) به طرف اسبش رفت وچون ((عمر سعد)) اسبان را پی می کرد, وی اسب خودرا در وسط خیمه ها بسته بود وپیاده جنگ می کرد که دو نفرراکشت ودست دیگری را قطع کرد, آن روز, حضرت چندین بار فرمود : ((دستت شل مباد ! خداوند متعال از اهل بیت پیامبر (ص) جزای خیر یه تو عنایت کند)) . گوید : ((سوار بر اسب شدم وحرکت کردم , ناچار لشکریان دشمن به من راه دادند تا از صف آنان بیرون آمدم اما پانزده نفر مرا تعقیب کردند تا در قریه ((شفیه)) ,نزدیک فرات , مرا یافتند, ((کثیر بن عبداللّه وایوب بن مشرح)) مرا شناختند وگفتند این شخص پسر عموی ماست , لذا خداوند مرا از دست آنان نجات داد ((452)) .

موضعگیریها در حادثه کربلا .

مردم در عصر سیدالشهدا (ع) در مقابل حادثه کربلا چند نوع موضعگیری کردند : .

1 ـ حق را یاری کردند وتا آخرین رمق جنگیدند وبه فیض شهادت نایل آمدند . 2 ـ باطل را کمک کردند وشقاوت ابدی را برای خود خریدند . 3 ـ بی تفاوت ماندند وهیچ طرف را یاری نکردند, مانند ((ابن عباس وعبیداللّه حر جعفی)) ودیگران)) . 4 ـ حق را تا حدودی یاری کردند تا آنجایی که به جان ومال آنان ضرری واردنشود, مانند ((ضحاک بن عبداللّه)) . اکنون این سؤال مطرح می شود که در یک حادثه حق وروشن , چرا مردم چندنوع موضعگیری می کنند ؟

چرا یکی ((حبیب بن مظاهر)) می شود, دیگری ((ضحاک بن عبداللّه)) وسومی ((عمر سعد)) ؟

. پاسخ این سؤالهارا باید از قرآن کریم بگیریم آنجا که می فرماید : . (ما کان اللّه لیذر المؤمنین علی ما انتم علیه حتی یمیز الخبیث من الطیب) ((

453)) . ((چنین نیست که خداوند مؤمنین را به همان صورتی که شما هستید بگذاردوآنان را تصفیه نکند, مگر آنکه خبیث را از طیب جدا کند)) . آیه شریفه , اشاره به یکی از سنن الهی دارد که همه باید در این دنیا تصفیه شوندوآن هم وقتی است کـه مـیـدان عـمـل پیش آید وصره از ناصره جدا شود, هرچند خداوندمی تواند قبل از امتحان هم مردم را معرفی کند ولکن دنباله آیه می فرماید . (وما کان اللّه لیطلعکم علی الغیب ولکن اللّه یجتبی من رسله من یشا) . خـداونـد مـتـعـال , شمارا بر غیب آگاه نمی سازد ولی از میان پیامبران افرادی راانتخاب می کند وآنان را از این علم غیب , بهره مند می سازد)) . ایـن سـنت الهی باید جاری شود ومردم مؤمن وکافر در میدان عمل , تصفیه گردند, اگر افرادی , عـمری را در عبادت وطاعت پروردگار می گذرانند, اما در اخر عمربه همه چیز پشت پا می زنند ومنحرف می شوند, یا به عکس , انسانهایی هم عمری رادر عصیان الهی سپری کرده اند, اما در اواخر عمر, عاقبت به خیر می شوند, رمزش درهمین سنت الهی نهفته است که انسانهای طیب وخبیث , بـایـد از هـمـدیـگـر جـدا شـوندهرکدام در کنار رفقای خود قرار گیرند, آنگاه در قیامت آنان را بارهبرانشان صدا بزنندکه : (یوم ندعوا کل اناس بامامهم) ((454)) . ((ضـحـاک بـن عـبـداللّه)) نـقل می کند در شب عاشورا که سپاه ((عمر بن سعد)) اطراف خیمه حسینی را محاصره کرده بودند, سیدالشهدا (ع) این آیات را قرائت می فرمود : . (ولا یـحـسـبـن الذین کفروا انما نملی لهم خیر لا نفسهم انما نملی لهم لیزدادوا اثماولهم عذاب مهین وما کان اللّه لیذر المؤمنین علی ما انتم علیه حتی یمیز الخبیث من الطیب) ((455)) . ((عـبـداللّه بـن شهر)) از انسانهای هرزه وجسور, وقتی این آیه را شنید گفت : ((نحن ورب الکعبة الطیبون میزنا منکم)) . ((ضـحـاک بـن عـبـداللّه)) بـه بریر بن خضیر)) گفت : ((این شخص را می شناسی ؟
اوعبداللّه بن شهراست . بریر وقتی اورا شناخت رو کرد به او وگفت : . ((انت یجعلک اللّه فی الطیبین)) . ((عبداللّه بن شهر)) پرسیدتو کیستی ؟
((بریر)) خودرا معرفی کرد . گفت : ((وای بر من که هلاک وگمراه شدم ای بریر !)) . بریر گفت : ((هل لک ان تتوب الی اللّه من ذنوبک العظام فواللّه انا لنحن الطیبون)) . ((آیا می خواهی از گناهان بزرگ توبه کنی ؟
قسم به خدا ! طیبون ما هستیم)) . عبداللّه گفت : ((قبول دارم که شما از ((طیبون)) وما از ((خبیثون)) هستیم)) . بریر گفت : ((پس چرا معطلی ؟
)) !. عبداللّه گفت : ((بریر بن عذره عنزی را چگونه پشیمان کنم)) .

برير گفت : ((او بامن)) . عـبـداللّه گـفـت : ((قـبـح اللّه رايـک على كل حال)) , وبا گفتن اين جمله , جز ((خبيثون)) قرار گرفت ((456)) . الخبيثات الخبيثين را بخوان ـــ رووپشت اين سخن را بازدان . مرخبيثان را نسازد طيبات ـــ در خورو لايق نباشد اى ثقات .
روضه .
سيد الشهدا (ع) تا زنده بود, اجازه نمى داد كسى به خيمه ها نزديک شود, حتى خواستند به خيمه ها حمله كنند, فرياد بر آورد : ((اگر دين نداريد, آزاد مرد باشيد)) . اى سپه دون به كجا مى رويد ـــ جانب ناموس خدا مى رويد . تا نرود بر سر نيزه سرم ـــ كس به اسيرى نبرد دخترم . ((انى اقاتلكم وتقاتلوننى , والنسا ليس عليهن جناح فامنعوا عتاتكم وجهالكم وطغاتكم من التعرض لحرمى ما دمت حيا)) . يعنى : ((اين منم كه با شما جنگ مى كنم وشما نيز با من سر جنگ داريد, وبر زنان حرجى نيست , تا زنده هستم سركشها, نادانها وظالمان را از حرم من دور كنيد)) . قال اقصدونى بنفسى واتركوا حرمى ـــ قد حان حينى ولا حت لوائحه . ((فقال شمر ـ لعنه اللّه ـ : لک ذلک يابن فاطمة !)) . يعنى : ((پس شمر ـ لعنه اللّه عليه ـ گفت اى پسر فاطمه ! اين حق را به تو مى دهم)) .
شـمـر گفت : از حرم حسين دور شويد ومتوجه شخص حسين شويد وهرچه نيرو داريد در كشتن حسين به كار ببريد, لذا از دو طرف جنگ سختى درگرفت مع الوصف عطش سيد الشهدا (ع) زياد شده بود وطلب آب مى كرد, اما كسى نبود كه حسين (ع) را سيراب نمايد ((457)) .
از آب هم مضايقه كردند كوفيان ـــ خوش داشتند حرمت مهمان كربلا .
بودند ديو ودد همه سيراب ومى مكيد ـــ خاتم ز قحط آب سليمان كربلا .
ز آن تشنگان هنوز به عيوق مى رسد ـــ فرياد العطش ز بيابان كربلا .
حصروه من ما الفرات وشربه ـــ ولكل ذى روح الحيات محلل . تبا لقوم قد سقوا انعامهم ـــ والسبط من حر الظما يتململ . حسين (ع) را از نوشيدن آب فرات ممنوع كردند, در حاليكه هر موجودزنده اى از آن استفاده ميكرد . نـفـريـن بر مردمى كه حيواناتشان را (هم) سيراب كردند, اما فرزند پيامبر (ص) از تشنگى به خود مى پيچيد .

کلام امـام حسیـن (ع) به عصام بـن مصطلق .
یکی از برخوردهای امام حسین (ع) در مدینه , با ((عصام بن مصطلق شامی)) است . مردم شام در اثر تبلیغات سؤ معاویه , علیه امیرالمؤمنین (ع) نسبت به حضرت وفرزندانش , عداوت خاصی پیدا کرده بودند که جریان ذیل , حاکی از همین مساله است . ((عـصام)) می گوید : وارد مدینه شدم وچون نگاهم به امام حسین (ع) افتاد, حسن سیرت واخلاق حمیده آن بزرگوار,مرا به حسادت واداشت که آن بغض وکینه درونی خودرا نسبت به او وپدرش , ظاهر کنم , لذا به حضورش رسیدم وگفتم : . ((انـت ابن ابی تراب ؟
فقال نعم : فبالغت فی شتمه وشتم ابیه فنظر الی نظرة عاطف رؤف ثم قال : اعـوذ بـاللّه مـن الـشیـطـان الرجیم , بسم اللّه الرحمن الرحیم : خذ العفووامر بالعرف واعرض عن الجاهلین)) . یـعـنـی : ((تـو فرزند ابو تراب ((458)) هستی , فرمود : بلی , پس آنچه توانستم به اووپدرش دشنام دادم ! ! امـا حضرت نگاه محبت آمیزی به من نمود وآیه شریفه : (خذالعفو) را قرآئت فرمود که اشاره به مکارم اخلاق پیامبر (ص) است که بدی را با بدی مکافات نکند واز جاهلات اعراض نماید)) . آنگاه فرمود ((ازخداوند برای خود وتو استغفار می کنم)) . ((قـال عـصام : فتوسم منی الندم علی ما فرط منی فقال : (لا تثریب علیکم الیوم یغفر اللّه لکم وهو ارحم الراحمین) . ((عـصـام)) مـی گـوید : ((از کرده خود پشیمان شدم , ولی حضرت فرمود, ملامتی برشمانیست , خداوند از گناهان شما صرف نظر می کند)) . این جمله از زبان حضرت یوسف (ع) خطاب به برادرانش است آن هنگام که پشیمان شدند . آنگاه امام (ع) فرمود : ((تو از اهل شام هستی)) ؟
. عرض کردم : آری . ((فقال (ع) : شنشة اعرفها من اخزم ((459)) , ضرب المثلی است ومقصود این است که) سنت دشنام دادن به امیرالمؤمنین (ع) را معاویه بنیانگذاری کرد)) . بعد هم فرمود : ((هر حاجت وخواسته ایی داری از من بخواه تا برای تو انجام بدهم)) . ((عـصـام)) مـی گوید : با این برخورد حضرت , آنچنان زمین بر من تنگ شد که دوست داشتم به زمـیـن فروبروم سپس آهسته از محضرش خارج شدم که متوجه من نشوند واز آن به بعد در روی زمین کسی به اندازه او وپدرش مورد علاقه من نبود ((460)) .
بزرگواری حضرت یوسف (ع) .
در ذیل آیه شریفه (لا تثریب علیکم) , بعضی از مفسرین جریانی را نقل

کرده اندکه عظمت حضرت یوسف (ع) را می رساند وآن اینکه وقتی برادران یوسف ,یوسف (ع) را شناختند (قالوا انت یوسف) , هنگام صرف طعام , جناب یوسف (ع) به دنبال برادرانش می فرستاد که بیائید تا سر سفره باهم بنشینیم , اما برادرانش می گفتند : ما از گذشته خود نسبت به تو سخت شرمنده هستیم لذا در سفره نگاهمان به تومی افتد وخجالت می کشیم , اما یوسف (ع) در پاسخ گفت : مردم مصر هنوز به من به چشم همان غلامی نگاه می کنند که به بیست درهم فروخته شد, ولی اکنون که شماراديدند, بر عظمت من افزوده شد وفهمیدند که من از فرزندان حضرت ابراهیم (ع) هستم ((461)) .

عفو عمومی در جریان فتح مکه .

جریان فتح مکه وروش پیامبر (ص) نسبت به کفار ومشرکین , مظهر عفو درعین قدرتمندی است , هنگامی که پیامبر اکرم دستور داد خانه خدا از بتها برچیده شودومردم , اطراف کعبه حلقه زده بودند, فرمود : . ((الحمد للّه الذی صدق وعده ونصر عبده وهزم الاحزاب وحده , ماذا تقولون وماذا تظنون ؟

قالوا : نقول خیرا ونظن خیرا, اخ کریم وابن اخ کریم , وقد قدرت . فقال رسول اللّه (ص) : فانی اقول کما قال اخی یوسف : (لا تثریب علیکم الیوم ی غفر اللّه لکم وهو ارحم الراحمین) ((462)) . یعنی : ((خدارا شکر که وعده خودرا عملی ساخت ومارا کمک کرد وبه تنهایی دشمنان را نابود ساخت , بعد فرمود : درباره من چه گمانی دارید وچه می گویید ؟

می گفتند : از شما جز خیر ونیکی انتظاری نمی رود, هم خودت فرد بزرگی هستی وهم فرزند برادر بزرگوار هستی که امروز این قدرت را خداوند به شما داده است ,آنگاه رسول خدا (ص) فرمود : من جمله ای را می گویم که برادرم یوسف (ع) به برادرانش گفت : ملامتی بر شما نیست , خداوند گناهان شمارا می آمرزد واو ارحم الراحمین است)) . امیرالمؤمنین (ع) می فرماید : . ((اذا قدرت علی عدوک فاجعل العفو عنه شکرا للقدرة علیه)) ((463)) . یعنی : ((هنگامی که بر دشمنت پیروز شدی , عفو از اورا سپاسگزاری از خدابرای پیروزی بر دشمن قرار بده)) .

اشعار ابن صیفی .

((نصراللّه بن مجلی)) از ثقات اهل سنت , می گوید : شبی در عالم رؤیا به خدمت امیرالمؤمنین (ع) رسیدم وعرض کردم : . ((تفتحون مکة فتقولون من دخل دار ابی سفیان فهو امن ثم یتم علی ولدک الحسین یوم الطف ما تم ؟

)) . یعنی در فتح مکه , خانه ابو سفیان را مامن قراردادید که هرکس به آنجا برود درپناه است , آن وقت در کربلا با فرزندت حسین (ع) انطور رفتار شد که دیدید)) . حضرت فرمود : پاسخ تورا ((ابن صیفی)) در اشعارش داده است صبح به نزد ابن صیفی (معروف به حیص وبیص , متوفای 574) آمدم وخواب خودم را تعریف کردم ,صیحه ای زد وگفت عجبا ! این اشعاررا دیشب گفتم در حالی که هنوز برای کسی نخوانده ام وبه روی کاغذهم نیاورده ام : . ملکنا فکان العفو منا سجیة ـــ فلما ملکتم سال بالدم ابطح . وحللتم قتل الا ساری وطالما ـــ غدونا علی الا سری نمن ونصفح . فحسبکم هذا التفاوت بیننا ـــ وکل انا بالذی فیه ینضح ((464)) . یعنی : ((وقتی ما به حکومت رسیدیم , همه را عفو کردیم , زیرا عفو, صفت ماخاندان است , اما شما که به حکومت رسیدید, بیابان وسیعی را پر از خون نمودید)) . ((شما قتل اسیران را مجاز شمردید ولی ما آنان را بخشیدیم وعفو کردیم)) . ((این تفاوت بین ما وشما کافی است , زیرا از کوزه برون تراود آنچه در اوست)) .

روضه .

عن ابی عبداللّه (ع) قبضت فاطمة فی جمادی الاخرة وکان سبب وفاتها ان قنفذامولی عمر لکزها بنعل السیف بامره , فاسقطت محسنا ((465)) . ((امام صادق (ع) میفرماید : ((حضرت فاطمه (س)) در جمای الاخرة از دنیارفت , وعلت وفاتش ضربه ائی بود که ((قنفذ)) غلام ((عمر)) بدستور وی با قبضه شمشیربه فاطمه (س) زد و ((محسن)) را سقط کرد . ((سید حیدر حلی)) , در اشعارش مبد حوادث ((کربلا)) را از زمان رحلت پیامبر (ص) وسقیفه می داند : . الیوم من هو عن اسامة خلفت ـــ صاروا الی حرب الحسین جمیعا . الیوم جردت السقیفة سیفها ـــ فغدا به راس الحسین قطیعا . الیوم من اسقاط فاطمة محسنا ـــ سقط الحسین عن الجواد صریعا . افرادی که از لشکر ((اسامة)) تخلف کردند, در واقع همان روزآماده جنگ باحسین (ع) شدند همان روزی که در سقیفه شمشیر کشیدند, در واقع همان روز سر ((حسین (ع))) را بریدند همان روزی که ((فاطمه)) ((محسن)) را ساقط کرد, در واقع همان روز ((حسین (ع))) از اسب برزمین افتاد . فریاد که یار ضعفا یار ندارد ـــ مولود حرم محرم اسرار ندارد . سوگند به مظلومی تاریخ , که تاریخ ـــ مظلوم تر از حیدر کرار ندارد . بر حاشیه برگ شقایق بنویسید ـــ گل تاب فشار در و دیوار ندارد . ای سینه سپر, کاش به جای تو علی بود ـــ چون سینه تو طاقت مسمار ندارد .

مجلس پنجاه ویکم

پاسخ امام حسین (ع) به سؤال حارث بن عبداللّه اعور همدانی .
((حارث بن عبداللّه)) ((466)) از سید الشهدا (ع) از تفسیر آیه شریفه (والشمس وضحها) سؤال کرد, امام (ع) در پاسخ فرمود : . مراد از (والشمس وضحها) وجود مقدس رسول خدا (ص) است که خورشیدعالمتاب است وبا طلوع خود, به تاریکها وظلمتهای عصر جاهلیت , پایان داد . مراد از (والقمر اذا تلاها) امیرالمؤمنین (ع) است که هنگام غروب خورشید, ماه بیرون می آید وجانشین خورشید می گردد . مراد از (والنهار اذا جلاها) که روی صفحه زمین را روشن می کند, وجودمقدس قائم آل محمد (ع) است که زمین را پر از عدل وداد می نماید . مراد از (والليل اذا يغشاها) که شب , صفحه زمین را می پوشاند, ((بنی امیه)) هستند که با ظلم وتعدیات بی حد وحصر خود, جهان اسلام را در تاریکی فرومی برند ((467)) . البته تطبیق آیه شریفه ((والليل)) بر ((بنی امیة)) از باب ذکر مصداق است والا درروایات عدیده بر کلیه حکام جور وستمگران غاصب که به جای خورشید وماه نشستند ومردم را در تاریکی قرار دارند, اطلاق شده است ((468)) .
پیامبر, خورشید فروزان .
پیامبر در عصری مبعوث به رسالت شد که به تعبیر امیرالمؤمنین (ع) ((انتم مع شر العرب علی شر دین وفی شر دار, منیخون بین حجارة خشن وحیات صم ,تشربون الكدر وتاكلون الجشب , وتسفكون دماكم وتقطعون ارحامكم , الاصنام فيكم منصوبة والاثام بكم معصوبة)) , جمیعت عرب در بدترین وضع زندگی می کردندوبدترین آیین را پرستش می کردند, اما این خورشید عالمتاب با ظهور خود به آن وضع خاتمه داد وتاریکهارا مبدل به روشنایی نمود .
ماجرای جعفر بن ابی طالب وپادشاه حبشه .
به دنبال مهاجرت جمعی از مسلمانان به حبشه , قریش , ((عمروبن عاص وعبداللّه بن ابی ربیعه)) را به تعقیب آنان فرستادند تا ((نجاشی)) را متقاعد کرده ومسلمانان را مجبور به بازگشت نماید,اما نجاشی زیر بار قضاوت یکطرفه عمروعاص نرفت وبناشد مسلمانان را بخواهد واز آنان در مورد دین جدیدشان تحقیق نماید جلسه با حضور سران مملکت وعلمای مسیحیت تشکیل شد, نجاشی از این جمعیت مهاجر, پرسید : چرا از آیین خود دست کشیدید وبه آیین ما وآیین دیگر هم روی نیاوردید ؟
اینجا بود که ((جعفر بن ابیطالب)) برخاست وگفت : . ((ایها الملک ! انا كنا قوما فی جاهلية نعبد الاصنام وناكل الميتة وناتی الفواحش ,ونقطع

الا رحام ونسی الجوار ویاکل القوی منا الضعیف , فکنا علی ذلک حتی بعث اللّه عزوجل علینا رس ولا منا, نعرف نسبه وصدقه وامانته وعفافه , فدعانا الی اللّه لنوحده ونعبده ونخلع ما کنا علیه نحن واباؤنا من دونه , من الحجارة والاوثان , وامرنابصدق الحدیث وادا الامانة وصلة الرحم وحسن التجاوز والکف عن المحارم والدماونهانا عن سائر الفواحش وقول الزور, واکل مال الیتیم وقذف المحصنة وامرنا ان نعبداللّه لا نشرک به شیئا والصلاة وبالزکاة والصیام)) ((469)) . یعنی : ((ای پادشاه ! ما مردمی بودیم که در جهل ونادانی بسر می بردیم , بت می پرستیدیم وگوشت مردار می خوردیم , مرتکب فواحش وفجور می شدیم , قطع رحم می کردیم وبا همسایگان بدی می نمودیم , قوی دستان ما زیر دستان رامی خوردند, این رفتار وکردار ما بود تا آنکه خداوند متعال , پیامبری را از میان ما برانگیخت که نسب وصداقت وپاکدامنی اورا به خوبی می شناسیم , مارا به توحید ویکتاپرستی ودست برداشتن از آنچه پدران ما می پرستیدند دعوت نمود, مارا به صداقت وامانتداری وصله ارحام ونیکی به همسایگان ودوری از گناه وخونریزی وزشتیهاوگفتار ناروا وخوردن مال یتیمان ونسبت ناسزا به دیگران دادن دعوت می کند, به مادستور داده که تنهاخداوندرا بپرستیم وشریکی برای او قایل نشویم وامر به نمازوزکات وروزه داده است)) . آنگاه ((جعفر)) , آیاتی از سوره مریم (کهیعص ذکر رحمة ربک عبده زکریا) رابرای نجاشی قرائت کرد که اشک چشم او بر محاسنش جاری شد . آری این یک شاهد تاریخی است که چگونه رسول خدا (ص) مردم را ازتاریکها نجات داد وآنان را به صراط مستقیم هدایت فرمود وبعد از غروب این خورشید عالمتاب , امیرالمؤمنین (ع) به جای او نشست , هرچند نگذاشتند حضرت ,این مردم را همانند پیامبر (ص) هدایت نماید وحکام غاصب ودستگاه ظلم بنی امیه ,آنچنان مردم را در تاریکی بردند که تمام تلاش خودرا در محو آثار نبوی (ص) وعلوی به کار بردند که هنوز هم آثار سؤ آن باقی است . ومنظور از (والنهار اذا جلا ها) حضرت مهدی (عج) است که با طلوع خودتاریکی هارا از بین می برد چنانچه در روایات آمده است : ((کما ینتفعون بالشمس اذاسترها سحاب)) کیفیت بهرمند شدن مردم از حضرت همانند خورشیدی است که درپشت ابر قرار بگیرد ((470)) .

ستمگران بنی امیه .

قبلا به مناسبتهای مختلف , از مظالم بنی امیه مطالبی را متذکر شدیم , اکنون به مناسبت بیان سید الشهدا (ع) که ((شب تاریک)) , بنی امیه هستند, اجمالا با بعض ازخلفای اموی , آشنا شویم : .

عبدالملک بن مروان .

یکی از خلفای غاصب بنی امیه , ((عبدالملک بن مروان)) است وی

بعداز هلاکت ((عبداللّه بن زبـیر)) در مکه مکرمه در سنه 75, خطبه خواند وگفت : ((من مانند عثمان ,معاویه ویزید نیستم که با ضعف با شما برخورد کنم ویا خواسته باشم با شما کناربیایم , ((انی لا اداوی ادوا هذه الامة الا بـالـسـیـف , تمام مخالفتهارا با شمشیر پاسخ می دهم ! ! هرکس بخواهد مرا به تقوا دعوت کند, اورا گردن می زنم)) . وی ((حـجـاج)) را بـر مردم عراق مسلط کرد به تعبیر ((سیوطی)) , اگر عبدالملک ,هیچ گناهی نـداشته باشد مگر آنکه حجاج را بر مردم عراق مسلط کرده , برای اوکافی است وقتی هم که مریض شـد ویقین به مرگ پیدا کرد, به پسرش ((ولید)) سفارش کرد که ((حجاج)) را احترام کن ! ! زیرا او راه را بـرای شما صاف کرد وشکایت احدی رادرباره حجاج قبول نکن , بدان آن مقداری که تو به او احتیاج داری بیشتراست از نیازاو به تو . هـنـگـام بیماری , پسرش ولید از او عیادت کرد وقتی حال پدر راکه دید گریه کرد,اما عبدالملک گفت : این گریه برای چیست ؟
آیا مانند زنها گریه می کنی : . ((اذا مـت فـشـمر وائتز, والبس جلد النمر وضع سیفک علی عاتقک فمن ابدی ذات نفسه فاضرب عنقه)) ((471)) . یـعـنـی : وقـتـی که من مردم , آماده شو وپوست پلنگ برتن کن , شمشیرت را روی گردنت بگذار وهرکس مخالفت کرد, گردن اورا بزن ! !)) .
ولید بن یزید بن عبدالملک .
یـکـی دیـگر از خلفای بنی امیه ((ولید بن یزید بن عبدالملک)) است که در میان خلفای بنی امیه مـانـند او در تهتک , وفسق دیده نشده , روزی در حال مستی با کنیزی جمع شده بود وچون وقت نـمـاز رسـیـد ولید قسم خورد که این کنیز باید به جای من نماز بخواند, لذا کینز لباسهای ولیدرا پوشید وبا حالت مستی وجنابت برای مردم امامت کرد ! ! . در روایـات آمـده است : در این امت شخصی به نام ((ولید)) است که از فرعون بدتراست , زیرا او بود کـه وقـتـی قـرآن را کـشـود وآیـه شریفه : (واستفتحوا وخاب کل جبارعنید) آمد,قرآن را پاره کرد وگفت : فردای قیامت بگو که خدایا ولید مرا پاره کرد)) ((472)) . روضه . زیـنب (س) میگوید : بعد از ضربت خوردن پدرم امیرالمؤمنین (ع) ومایوس شدن از زندگی او به او گفتم : ام ایمن حدیثی را برایم نقل کرده , ولی دوست دارم آن رااز زبان شما بشنوم . ((فـقـال : یـا بـنـیـة , الـحدیث کما حدثتک ام ایمن وکانی بک وببنات اهلک سبایا بهذاالبلد, اذلا خاشعین , تخافون ان یتخطفکم الناس فصبرا)) ((473)) . دخـتـرم , حـدیـث هـمـان است که ام ایمن برایت کفته است گویا تورا می بینم که توبا عده ائی از دخـتـران وزنان در حال اسارت , وخاری وذلت وارد این شهر (کوفه) می شوید, ومردم از هر طرف شمارا به سرعت احاطه کرده اند, ولی

دخترم , در آن حال صبر وشکیبائی را از دست مده . آن شب پدر بهر پسر چشمان تردداشت ـــــ گویا خبر از تشت واز زخم جگر داشت . آن شب سخن از هر دری می گفت مولا ـــــ از پاره پاره پیکری می گفت مولا . آن شب حکایت از یزید وملک ری بود ـــــ صحبت از قرآن خواندن سر روی نی بود . آن شب علی بازینبش راز نکو داشت ـــــ گوئی سخن از بوسه وزیر گلوداشت . للّه صبر زینب العقیلة ـــــ کم صابرت مصائبا مهولة . رات رؤوسا بالقنا شال ـــــ وجثثا اکفانها الرمال . رات رضیعا بالسهام یفطم ـــــ وصبیة بعد ابیهم ایتموا ((474)) . تعجب از صبر ((زینب (س) است که چه مقدار مصائب شدیدی را تحمل کرد . سرهائی را بالای نیزه دید, وبدنهائی که کفن آنها شن های بیابان بود . شیر خواره ای را دید که باتیر اورا از شیر گرفتند وبچه هائی که یتیم شدند .

پاسخ امام حسین (ع) به نامه مردی از اهل کوفه .
((یا سیدی , اخبرنی بخیر الدنیا والاخرة)) . فـکتب (ع) : ((بسم اللّه الرحمن الرحیم , اما بعد : فان من طلب رضی اللّه بسخطالناس کفاه اللّه امور الناس ومن طلب رضی الناس بسخط اللّه وکله اللّه الی الناس)) ((475)) . شخصی از اهالی کوفه در نامه ای از حضرت , سؤال کرد که خیر دنیا وآخرت در چیست ؟
. امام (ع) بعد از حمد وثنای الهی , در پاسخ فرمود : . ((آنـکـه رضـایـت خداوندرا مقدم بدارد بر رضایت مردم , خداوند امور مردم را ازاو کفایت می کند وآنکه رضایت مردم را حاصل کند به سخط پروردگار, خداوند اورابه مردم واگذارد)) . در این مکاتبه نکاتی قابل توجه است : .
اولا : بـعـضـی از مـردم در خود احساس فقر دینی دارند, لذا به دنبال تعلیم احکام می روند, مانند بیماری که به دنبال طبیب می رود اما متاسفانه گاهی انسانها خودراسالم می دانند واز مراجعه به طـبـیـب روحـانی وجسمانی , خودداری می کنند, در حالی که بیمار هستند, در زندگی اصحاب ائمـه (ع) بـسـیار دیده شده که افرادی به خدمت آن بزرگواران رسیده وعقاید حقه خودرا عرضه مـی داشتند چنانچه امثال ((عبدالعظیم حسنی)) به خدمت امام هادی (ع) می رسد وعقاید خودرا بیان می کند .
در زمانهای گذشته , علاقه مردم به یاد گرفتن مسائل شرعی ومذهبی بیشتر بودتا امروز ((جابر بن عبداللّه انصاری)) از صحابه گرانقدر پیامبر (ص) برای شنیدن یک حدیث نبوی در باب مظالم , یک ماه از مدینه به شام می رود تا آن حدیث را از ((عبداللّه بن انیس جهنی)) بشنود)) ((476)) . امـا متاسفانه گاهی برای فرا گرفتن احکام دینی , حاضر نمی شویم حتی یک ساعت وقت را صرف کنیم وبه مساجد بیاییم ومسائل شرعی را بشنویم .
خیر چیست ؟
.بـسیاری از مردم در تشخیص مصداق ((خیر وشر)) اشتباه می کنند, خیال می کنندکه خیر انسان در کثرت مال وثروت ومقام است در حالی که امیرمؤمنان (ع) می فرماید : . ((لیس الخیر ان یکثر مالک وولدک ولکن الخیر ان یکثر علمک وعملک ویعظم حلمک)) . ((خیر این نیست که مال وفرزندانت زیاد باشد, بلکه خیر, علم وعمل زیادهمراه با حلم است)) .
سـیـد الشهدا (ع) هم در این پاسخ , خیر دنیا وآخرت را در رضایت پروردگارمی داند, قهرا شر دنیا وآخرت هم جلب رضایت مردم وسخط پروردگاراست .

انسان بر سر دو راهی .
بـشـر, هـمیشه در زندگی , بر سر دو راهی قرار می گیرد وخودرا بین سعادت وشقاوت می بیند, مـنـتـها الطاف الهی باید شامل حال انسان شود وانسان را کمک کنددرحادثه کربلا, ((حر بن یزید ریاحی)) بر سر دو راهی قرار گرفت ((عمر سعد)) , هم بر سردو راهی قرار گرفت ((عمروعاص)) هـم همنیطور شش سال آخر عمر عمرو عاص , هرخواننده ای را تحت تاثیر قرار می دهد که در سن بالای هشتاد سالگی , چطور به کمک معاویه شتافت وشقاوت را برای خود خرید .
بیوگرافی عمروعاص .
وی فـرزند ((عاص بن وائل)) ومادرش معروف به ((نابغه)) است شش نفر بامادرش زنا کردند وهر کـدام مـدعی ابوت او شدند تا اینکه قرار شد خود ((نابغه)) قضاوت کند او هم ((عاص بن وائل)) را انـتخاب کرد ! با اینکه ابو سفیان می گفت : عمروعاص از صلب من است وشباهتی هم به او داشت , ولی نابغه می گفت : ابوسفیان بخیل است ! اما عاص کمک بیشتری به من می کند !)) . عـمـرو عـاص , بـچـه هـای مـکـه را جـمـع می کرد وبه آنان اشعاری تعلیم می کرد که بدینوسیله پیامبر (ص) را هجو کنند رسول خدا (ص) می فرماید : . ((خدایا ! عمروعاص مرا هجو کرد, من شاعر نیستم اما تو به عدد هر بیت شعر,اورا لعن کن)) . عمروعاص , در شب عید فطر, سال 43 در سن نود سالگی مرد ((477)) .
عمروعاص بر سر دو راهی .
((مـعـاویه)) طی نامه ای به ((عمرو عاص)) , از وی خواست که از فلسطین به شام بیاید عمرو, دو پـسـر داشـت بـه نـامهای ((عبداللّه ومحمد)) , پیشنهاد معاویه را با دوفرزندش در میان گذاشت ((عبداللّه)) در پاسخ گفت : ((فاقم فی منزلک)) , در خانه ات بنشین)) اگر به طرف معاویه بروی , نـهـایـت آن اسـت کـه از حـاشـیـه نـشینان او باشی وازدنیای کمی بهره مند شوی عمرو عاص از ((محمد)) نظر خواهی کرد محمد بر عکس برادر بزرگتر, گفت : . ((اری انک شیخ قریش فالحق بجماعة اهل الشام واطلب بدم عثمان)) . ((تو بزرگ قریش هستی , در خونخواهی عثمان , به مردم شام ملحق شو !)) . عمروعاص نیز چنین نتیجه گیری کرد : . ((امـا انت یا عبداللّه , فامرتنی بما هو خیر لی فی دینی واما انت یا محمد فقدامرتنی بما هو خیر لی فی دنیای)) . ((عبداللّه ! تو مصلحت دین مرا گفتی ومحمد, مصلحت دنیای مرا)) . آنگاه رو کرد به غلامش به نام ((وردان)) که زیرک وبا هوش بود, گفت : . ((یا وردان ! : احطط, اثاثهارا پایین بگذار)) . ((یا وردان ! : ارحل , اثاثهارا بار کن)) . ((یا وردان ! : احطط, اثاثهارا پایین بگذار)) . ((یا وردان !

: ارحل , اثاثهارا بار کن)) . وردان گفت : ((می خواهم تورا از آنچه در قلبت می گذرد خبر دهم)) . عمرو عاص گفت : بگو . وردان گـفـت : ((اعـتـرکت الدنیا والا خرة علی قلبک , فقلت مع علی الاخرة بلا دنیا,ومع معاویة الدنیا بغیر آخرة)) . ((دنیا وآخرت در دلت به جنگ پرداخته اند, می گویی با علی (ع) آخرت است ودنیا نیست وبا معاویه دنیا هست وآخرت نیست)) . عمرو عاص گفت : ((در این نظرت , خطا نرفتی , اکنون تو چه می بینی ؟
. وردان گفت : . ((اری ان تـقـیـم فـی مـنـزلـک فان ظهر اهل الدین عشت فی عفو دینهم وان ظهر اهل الدنیا لم یستغنوا عنک)) . ((بـنشین در خانه , اگر اهل دین پیروز شدند, در سایه دین آنان , زندگی می کنی واگر اهل دنیا پیروز شدند, از تو بی نیاز نیستند)) . عـمـرو عـاص گفت : اکنون این شایعه پر شده است که من به معاویه ملحق شده ام وبدینوسیله به معاویه پیوست ((478)) . امیر المؤمنین (ع) می فرماید : . ((لـم یـبـایـع حـتـی شـرط ان یـؤتـیـه عـلـی الـبـیعة , ثمنا فلا ظفرت ید البایع وخزیت امانة ال مبتاع)) ((479)) . ((عـمرو عاص بیعت نکرد مگر آنکه اول ثمن بیعت را گرفت (حکومت مصر) فروشنده برکت نکند واین معامله موجب رسوایی گردد)) . نـکـته : عمروعاص در حالی به معاویه ملحق شد که سن او بالغ بر هشتاد بودونقش عمده ای را در جنگ صفین بازی کرد ودر سال 43 هجری هم جان به مالک دوزخ سپرد .
عمروعاص در حال احتضار .
در موقع احتضار, محافظین خودرا جمع کرد وگفت : ((من برای شما چگونه بودم ؟
)) .
گفتند : آقای خوبی بودی ودر حق ما بسیار احسان کردی . گفت : ((من اینهارا انجام می دادم تا امروز مرگ را از من دفع کنید)) آنان به همدیگر نگاهی کردند که چه می گوید ؟
. ((فـنظر القوم الی بعض فقالوا : واللّه , ما کنا نحسبک تکلم بالعورا یا ابا عبداللّه ,قدعلم ت انا لا نغنی عنک من الموت شیئا)) . ((گفتند باور نمی کردیم که امروز این چنین سخن بگویی , تو می دانی که مانمی توانیم مرگ را از تو دور کنیم)) . عـمروعاص گفت : من هم می دانم که این کار در حیطه قدرت شما نیست , خدارحمت کند علی بن ابیطالب را که می گفت : ((حرس المر اجله)) ((480)) .
گریستن عمروعاص هنگام مرگ .
((ابن شماسه)) می گوید : در حال احتضار عمروعاص , در کنارش بودم ,صورتش را به طرف دیوار کـرد ومـدت زیـادی گـریـه کرد پسرش پرسید چرا گریه می کنی ؟

گفت : در عمرم , سه دوران گذشته است : . 1 ـ دوران کفر که اگر مرگم فرا می رسید, یقینا اهل آتش بودم . 2 ـ دوران مصاحبت با پیامبر (ص) که اگر مرگم می رسد, اهل سعادت می شدم . 3 ـ دوران پـس از پیامبـر که مرتکـب اموری شـدم ونمـی دانـم چـه خواهدشد .
توصیف مرگ از دیدگاه عمروعاص .
عـمـروعـاص همیشه می گفت : ((انسانی که در حال احتضاراست وعقل هم دارد,چطور مرگ را تـوصـیف نمی کند)) وقتی موقع مرگش فرا رسید, پسرش ((عبداللّه بن عمرو)) گفت : ((اکنون مرگ را برای ما توصیف کن)) . گـفـت : پـسرم ! مرگ قابل توصیف نیست ولی همین مقدار برایت بگویم که گویادر گردنم کوه رضـوی , سـنگینی می کند ودر درون خودم , خار درخت را احساس می کنم وگویا جانم از سوراخ سوزن بیرون می آید)) .
وصایای عمروعاص .
عمروعاص به فرزندانش دستور غسل وکفن داد وآنگاه گفت : .
((شـدوا عـلـی ازاری فـانی مخاصم , ولا تجعلن فی قبری خشبة ولا حجرا واذاواریتمونی فاقعدوا عندی نحر جزور وتقطیعها استانس بکم)) ((481)) . ((لـنـگ مـرا محکم ببندید که مورد خصومت هستم ودر قبر من چوب وسنگ نگذارید وبه مقدار نحرشتر وقطعه کردن گوشتهای آن , نزد من بمانید تا به شما انس پیدا کنم)) .
روضه .
((ولما رای الحسین (ع) مصارع فتیانه واحبته عزم علی لقا القوم بمهجته ونادی : هل م ن ذاب یذب عـن حـرم رسول اللّه ؟
(ص) , هل من موحد یخاف اللّه فینا ؟
هل من مغیث یرجواللّه باغاثتنا ؟
هل من معین یرجو ما عند اللّه فی اغاثتنا ؟
فارتفعت اص وات النسا بالعویل)) ((482)) . ((چون حسین (ع) کشته شدن جوانان وعزیزانش را دید, آماده گذشتن از خودوجانبازی شد, لذا با صدای بلند فرمود : آیا کسی هست که از حرم پیامبر (ص) دفاع کند ؟
آیا خدا پرستی هست که از خدا بـتـرسـد به خاطر ما ؟
آیا کسی هست که به خاطرخداوند به ما فریاد رسی کند ومارا کمک نماید ؟
اینجا بود که صدای گریه وناله زنهابلند شد)) اما دیگر برای حسین (ع) کسی باقی نمانده : . لـذا مـتوجه ابدان شهدا شد وفرمود : ((یا ابطال الصفا, ویا فرسان الهیجا, مالی انادیکم فلا تجیبونی وادعـوکـم فـلا تـسـمـعـونـی فـقـومـوا عـن نومتکم ایها الکرام , وادفعواعن حرم الرسول

الطغاة اللثام)) ((483)) . شاعر عرب هم چنین می گوید : . فناداهم قوموا عجالا فما العری ـــ بدار ولا هذا المقام مقام . فماجت علی وجه الصعید جسومهم ـــ ولو اذن اللّه القیام لقاموا . ((ابـدان مطهر شهدارا صدا زد که زود برخیزید چرا برهنه در این خاک افتاده ایددر حالی که اینجا جای خوابیدن نیست در پاسخ , بدنهای شهدا روی خاک حرکتی کردند که اگر خداوند اجازه بدهد وزنـده شـویـم , بـر مـی خـیـزیم (یعنی حسین (ع) تو ازحضرت مسیح کمتر نیستی , مارا با آن دم مسیحائی زنده کن تا برخیزیم واز تو دفاع کنیم))) . کجا رفتند آن رعنا جوانان ـــ کجا رفتند آن پاکیزه جانان . همه بار سفر بستند ورفتند ـــ همه دست از جهان شستند ورفتند .

پاسخ امام حسین (ع) به . سؤال حسن بصری ((484)) در مورد ((قدر)) .
((فـاتـبـع مـا شرحت لک فی القدر مما افضی الینا اهل البیت فانه من لم یؤمن بال قدرخیره وشره کفر, ومن حمل المعاصی علی اللّه عزوجل فقد افتری علی اللّه افتراعظیما . ان اللّه تـبارک وتعالی لا یطاع باکراه ولا یعصی بغلبة , ولا یهمل العباد فی الحکمة , لکنه المالک لما مـلـکـهـم والـقـادر لـما علیه اقدرهم , فان ائتمروا بالطاعة لم یکن صادا عن ها مبطنا وان ائتمروا بالمعصیة فشا ان یمن علیهم فیحول بینهم وبین ما ائتمروا به فعل , وان لم یفعل فلیس هو حملهم عـلـیها قسرا ولا کلفهم جبرا, بل بتم کینه ایاهم بعد اعذار ه وانذاره لهم واحتجاجه علیهم طوقهم ومکنهم وجعل لهم السبیل الی اخذ ما الیه دعاه م وترک ما عنه نهاهم . جعلهم مستطیعین لا خذ ما امرهم به من شی غیر اخذیه , ولترک ما نهاهم عنه من شی غیر تارکیه , والحمد للّه الذی جعل عباده اقویا لما امرهم به , ینالون بتلک القوة و ما نهاهم عنه وجعل العذر لمن لـم یـجـعل له السبیل حمدا مقبلا فانا علی ذلک اذهب , وبه اقول واللّه وانا واصحابی ایضا علیه وله الحمد)) ((485)) . ((این شرحی است در مورد ((قدر)) که به ما اهل بیت رسیده وافاضه شده , از آن پیروی کن بدان هر کـس کـه به ((قدر)) ایمان نیاورد, چه خوب وچه بد آن , کافرشده است وهر کس که گناهان را به حساب خداوند بگذارد (وخودرا تبرئه کند) افترای بزرگی را به خداوند نسبت داده است . خـداونـد مـتـعـال , به اجبار اطاعت نمی شود وبه جبرهم معصیت نمی شودوبندگان خدا هم در حکمت (انتخاب راه) آزاد گذاشته نشده اند, بلکه خداوند مالک آن چیزی است که بندگان دارند وقادر بر آن چیزی است که بندگانش قدرت دارند . پس اگر بندگان , دنبال طاعت بروند, خداوند مانع نمی شود واگر به دنبال معصیت بروند, اگر بـخـواهد بین آنها وگناه , مانعی را ایجاد می کند واگر این کاررا نکند,معنایش این نیست که پس بـندگانش را جبرا بر آن مجبور ساخته است , بلکه بعد ازانذار وارشاد واتمام حجت آنان را بر اعمال مـسـلـط کـرده اسـت خـداونـد بر بندگان خودراهی نهاده است که بتوانند اوامر اورا انجام دهند ومنهیات اورا ترک نمایید . خـداونـد بـه بندگانش نیرویی عنایت کرده تا اوامر اورا انجام دهند ونواهی اوراترک نمایند حمد خـدای را که بندگانش را در انجام اوامرش قوی گردانده است وبا این قوه ونیرو, اوامر ونواهی اورا بـجـا مـی آورنـد وآنـانـی را کـه قـدرت ترک ندارند معذوردانسته واین حمد وسپاس مورد قبول درگـاهـش واقـع بشود من هم

بر همین عقیده ومرام , معتقدم وبر طبق آن مشی می کنم به خدا سوگند ! راه من ویارانم همین است وحمد مخصوص خداوند می باشد)) .
حسن بصری وجنگ جمل .
بـعـد از واقـعـه جـمـل , حضرت امیرالمؤمنین (ع) حسن بصری را در حال وضوگرفتن دید, به او فرمود : ((وضویت را خوب بگیر)) . حـسـن بـصـری گـفـت : ((دیروز افرادی را کشتی که شهادتین می گفتند ونمازهای پنجگانه را می خواندند وخوب هم وضو می گرفتند ! !)) . امیرالمؤمنین (ع) فرمود : ((اگر آنان را به ناحق کشتم , پس چرا یاریشان نکردی ؟
)) . حسن بصری گفت : ((آری , برای کمک به آنان حرکت کردم تا به محلی از بصره (خریبه) رسیدم , مـنـادی صدا کرد که در این جنگ , قاتل ومقتول در آتش هستند, لذا باوحشت , بر گشتم وتا سه روز این عمل تکرار شد ! !)) . امـام (ع) فـرمـود : ((راسـت مـی گـویی , آن منادی , برادرت شیطان بود ودرست گفته که قاتل ومقتول از سپاه ناکثین در آتش هستند)) ((486)) .
نصیحت امام حسین (ع) به حسن بصری .
امـام حـسـین (ع) در مقابل حسن بصری ایستاد در حالی که حسن بصری ,حضرت را نمی شناخت سـیـدالشهدا (ع) به او فرمود : ((آیا (چنین حالتی را) برای روزقیامت خود می پسندی ؟
گفت : نه , حـضـرت فـرمـود : چـه کـسی از تو, به خودش خیانت کارتراست در حالی که آنچه را برای آن روز نمی پسندی , ترک کنی !)) آنگاه سیدالشهدا (ع) رفت حسن بصری پرسید : این شخص که بود ؟
)) . گفتند : ((حسین بن علی (ع) است)) . گفت : ((مطلب بر من آسان شد)) ((487)) .
معنای ((قضا)) در قرآن کریم . در قرآن مجید, ((قضا)) به ده معنا آمده است : ((488)) .
1 ـ ((علم)) ـ (الا حاجة فی نفس یعقوب قضاها) , یعنی علمها ((489)) . 2 ـ ((اعلام)) ـ (و قضینا الی بنی اسرائیل فی الکتاب) ((490)) . 3 ـ ((حکم)) ـ (واللّه یقضی بالحق) ((491)) . 4 ـ ((قول)) ـ (واللّه یقضی بالحق) ((492)) . 5 ـ ((حتم)) ـ (فلما قضینا علیه الموت) ((493)) . 6 ـ ((امر)) ـ (و قضی ربک الا تعبدوا الا ایاه) ((494)) . 7 ـ ((خلق)) ـ (فقضیهن سبع سموات فی یومین) ((495)) . 8 ـ ((فعل)) ـ (فاقض ما انت قاض) ((496)) . 9 ـ ((اتمام)) ـ (فلما قضی موسی الا جل) ((497)) . 10 ـ ((فراغ از شئ)) ـ (قضی الامر الذی فیه تستفتیان) ((498)) . ((قدر)) به معنای اندازه وتعیین است : . (قد جعل اللّه لکل شی قدرا) ((499)) . (انا کل شی

خلقناه بقدر) ((500)) . بـحث ((قضا وقدر)) از موضوعاتی است که از قدیم توجه بشررا به خود جلب کرده وعلمارا وادار به بـحـث وکـنـکـاش کـرده است , آیا انسان آزاد آفریده شده یا مجبور ؟
طبعا اینجا سه نظریه مطرح می شود : . 1 ـ انسان , موجودی است صد در صد آزاد ومختار که ((معتزله)) از طرفداران این نظریه هستند . 2 ـ انسان , موجودی است صد درصد مجبور ومقهور واز خود هیچ اراده ای ندارد, سرنوشتش از قبل تـعیین شده واز خود هیچ اختیاری ندارد همانند زندانی که دستهایش در دست ماموراست وبه هر طرف بخواهد اورا می برد ! . 3 ـ حد وسط وراه اعتدال , یعنی در عین اینکه همه چیز, مقدر به قضای الهی است وخداوند متعال فـکـر واندیشه واسباب را در اختیار بشر نهاده است , مع الوصف انسان در انتخاب راه آزاداست قرآن کریم می فرماید : . (انا هدیناه السبیل اما شاکرا واما کفورا) ((501)) . کـلـمـه ((قـدری)) , نـوعا به طرفداران آزادی واختیار بشر اطلاق می شود, ولی درلسان روایات , گاهی به طرفداران جبر هم , ((قدری)) گفته شده است وبه خاطر مذمتی که در روایات از قدری شده , هر کدام از قبول این نسبت به خود پرهیز کرده وبه دیگری حواله داده است . رسول خدا (ص) می فرماید : ((القدریة مجوس هذه الامة , لعن اللّه القدریة علی لسان سبعین نبیا)) . ورمـز تـشـبـیـه بـه مـجـوس آن اسـت کـه مجوس , تقدیر الهی را محدود به ((خیر)) می دانستند و ((شرور)) را از قلمرو الهی خارج می کردند وبه اصطلاح قائل به ((یزدان واهرمن)) بودند ! !. خـلاصـه : ((قـدری)) بـه افـرادی گـفته می شود که منکر ((قضا وقدر)) هستند وهمه چیزرا در محدوده اختیار بشر می دانند وتقدیر ومشیت خداوند متعال را قبول نکرده اند توضیح بیشتر در این زمینه را از کتب مربوطه وکتاب ((انسان وسرنوشت)) مرحوم آیت اللّه مطهری , مطالبه نمایید .
رؤیای عجیب .
((مرحوم سید ضیاالدین دری از وعاظ بیست سال قبل تهران , در سال آخرعمرشان , در شب هشتم یا نهم محرم , جوانی پایین منبر از ایشان سؤال می کند که مقصود از این شعر حافظ چیست ؟
. مرید پیر مغانم زمن مرنج ای شیخ !ـــــ چرا که وعده تو کردی و او بجا آورد . ایـشـان در پاسخ می فرماید : مراد از ((شیخ)) حضرت آدم (ع) است که وعده نخوردن گندم را داد ولی عمل نکرد ومراد از ((پیر مغان)) , امیرالمؤمنین (ع) است که به وعده عمل کرد ودر تمام عمر, نان گندم نخورد . ((مـرحـوم دری)) بـرای سـال آیـنـده بـرای هـمان مجلس دعوت می شوند, ولی عمرشان کفاف نـمـی دهـد, در ماه محرم , دقیقا در همان شب به خواب آن جوان می آیدومی گوید سال قبل این سـؤال را از

من پرسیدی ومن جوابی دادم , ولی چون به این عالم آمدم , معنای شعر این طور کشف شـد کـه مـراد از ((شـیـخ)) , حضرت ابراهیم (ع) ومنظور از ((پیرمغان)) , سید الشهدا (ع) ومراد از ((وعـده)) , ذبح فرزنداست که حضرت ابراهیم وفای به امر کرد, ولی سیدالشهدا (ع) حقیقت وفارا در کربلا درمورد حضرت علی اکبر (ع) . انجام داد ((502)) . چون امام حسین (ع) فریاد حضرت علی اکبر (ع) را شنید با عجله آمد وبر بالین جوانش قرار گرفت وفرمود : . ((قـتـل اللّه قـوما قتلوک یا بنی ! فما اجراهم علی اللّه وعلی انتهاک حرمة الرسول (ص) ثم استهلت عیناه ب الدموع وقال : علی الدنیا بعدک العفا)) . ((حـمـید بن مسلم)) می گوید : ((ناگاه زنی از خیمه بیرون آمد وفریاد می زد : ((یاحبیباه , یابن اخیاه , فسالت عنها فقالوا هذه زینب بنت علی (ع) فجات حتی انکبت علی ه فجا الحسین الیها واخذ بیدها الی الفسطاط ورجع فقال لفتیانه احملوا اخاکم فحملوه من مصرعه)) ((503)) . نـظـام وفا (م1343) در اشعارش می گوید جناب علی اکبر نه فقط تشنه آب بود,بلکه تشنه دیدار پدر هم بود : . تشنه بود آری ولیکن بیشتر ـــــ تشنه بودش دل , به دیدار پدر . گفت باب از عطش بگداختم ـــــ سویت ای بحر حقیقت تاختم . شه زبان خود نهادش در دهان ـــــ از یم عشق بزد آبی به جان . گفت هان ! آهنگ رفتن ساز کن ـــــ بار دیگر کارزار آغاز کن . جد تو, دیده به سویت بسته است ـــــ منتظر در راه تو بنشسته است . تا کند سیرابت ای پژمرده جان ! ـــــ کو بود ساقی بزم عاشقان . یا ساعد اللّه اباه مذخبا ـــــ نیره الاکبر فی ظل الظبا . رای الخلیل فی منی الطفوف ـــــ ذبیحه ضریبة السیوف . لهفی علی عقائل الرسالة ـــــ لما راینه بتلک الحالة . علا نحیبهن والصیاح ـــــ فاندهش العقول والارواح . لهفی لها اذتندب الرسولا ـــــ فکادت الجبال ان تزولا . لهفی لها مذ فقدت عمیدها ـــــ وهل یوازی احد فقیدها . ومن یوازی شرفا وجاها ـــــ میال یاسین وقلب طاها ((504)) .

پاسخ امام حسین (ع) به سؤال مردم بصره در معنای ((صمد)) .
مردم بصره طی نامه ای از امام حسین (ع) از تفسیر کلمه ((صمد)) سؤال کردندوحضرت در پاسخ چنین فرمود : . ((بسم اللّه الرحمن الرحیم , اما بعد : فلا تخوضوا فی القرآن , ولا تجادلوا فیه ولا تتکلموا فیه بغیر علم , فقد سمعت جدی رسول اللّه (ص) یقول : من قال فی القرآن بغیرع لم فلیتبؤ مقعده من النار وان اللّه قد فسر الصمد فقال اللّه ((اللّه احد, اللّه الصمد)) ثم فسره فقال : لم یلد ولم ی ولد ولم یکن له کفوا احد . ((لم یلد)) لم یخرج عنه شی کثیف کالولد وسائر الا شیا الکثیفة التی تخرج من المخل وقین ولا شی لطیف کالنفس ولا یتشعب منه البدوات کالسنة والنوم والخطرة والهم والحزن والبهجة والضحک والبکا والخوف والرجاوالرغبة والسامة والجوع والشبع , تعالی ان یخرج منه شی , وان یتولد منه شی کثیف او لطیف . ((ولم یولد)) , لم یتولد من شی ولم یخرج من شی کما یخرج الا شیا الکثیفة من عناصرها کالشی من الشی والدابة من الدابة والنبات من الا رض والما من الی نابیع والثمار من الا شجار, ولا کما یخرج الا شیا اللطیفة من مراکزها کالبصر من العین والسمع من الا ذن والشم من الا نف والذوق من الفم والکلا م من اللسان والمعرفة والتمیزم ن القلب وکالنار من الحجر, لا بل هو اللّه الصمد الذی لا من شی ولا فی شی ولا علی شی . مبدع الا شیا وخالقها ومنشئ الا شیا بقدرته , یتلا شی ما خلق للفنا بمشیته ,ویبقی ما خلق للبقا بعلمه , فذلکم اللّه الصمد الذی لم یلد ولم یولد,عالم الغیب والشهادة الکبیر المتعال , ولم یکن له کفوا احد)) ((505)) . امام حسین (ع) در پاسخ مردم بصره از تفسیر کلمه ((صمد)) این طور مرقوم فرمودند : . ((بعد از حمد وثنای الهی , در قرآن , خوض ومجادله نکنید وبدون علم از آن سخن نگویید, به تحقیق از جدم رسول خدا (ص) شنیدم که می فرماید : . کسی که بدون علم از قرآن سخن بگوید, جایگاهش در آتش خواهد بود خداوندمتعال صمدرا تفسیر فرموده به اینکه ((اللّه احد)) , اللّه الصمد)) آنگاه این را تفسیر کرده به (لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد) مع زاده نشده ونزاییده وموجودی همتای اونیست . ((لم یلد)) , یعنی اجسام مادی وحجم دار از او متولد نشده , مانند فرزند که ازمخلوقها متولد می شود همینطور اشیا لطیف مثل ((نفس)) هم از او متولدنشده است وهیچیک از عوارض مادی مانند چرت زدن , خواب , غم , غصه , شادی ,خنده , گریه , ترس , وامید, گرسنگی وتشنگی در او نیست . خداوند منزه است از آنکه مانند مادیات از چیزی متولد شود یا چیزی از

اومتولد شود . ((لـم یـولـد)) , نـه از چیزی زاییده شده ونه از عنصری پدید آمده مانند اجسام مادی که از عناصر مادی پدید می آیند, بدانگونه که حیوانات از یکدیگر یا گیاه از زمین وآب از چشمه ومیوه از درخت بـه وجـود مـی آید همینطور خداوند مانند اجسام لطیف وغیرمادی نیست که از محلی سر چشمه مـی گیرند مثل بینایی از چشم وشنیدنی از گوش وبوییدنی از قوه شامه وطعم از دهان وکلام از زبان ومعرفت وشناخت از دل وآتش ازسنگ , ذات باری تعالی مانند هیچیک از اینها نیست بلکه او خدای صمداست که نه ازچیزی پدید آمده ونه در چیزی جا گرفته ونه بر چیزی قرار گرفته است . (بـلـکـه) پـدید آورنده اشیااست وهمه چیزرا با دست قدرت خود خلق کرده است آنچه را برای فنا ونابودی خلق کرده است فنا می پذیرد وآنچه را برای بقاخلق کرده با علم او باقی می ماند . ایـن خدای صمداست که نه زاییده شده ونه از او زاییده می شوند, به غیب وآشکار عالم است , بزرگ وبلند مرتبه است وبرای او کفو وشانی نیست)) . در ایـن پاسخ , امام (ع) که مستوفا واژه ((صمد)) را توضیح فرمودند, نکاتی درشرح وایضاح آن بیان می شود : .

((صمد)) در لغت .

((راغـب)) در مـفـردات مـی گـویـد : ((الصمد, السید الذی یصمد الیه فی الامر, صمد,به معنای بزرگی است که در کارها به او مراجعه می کنند)) . ((اقرب الموارد)) , ((صمد)) را به معنای قصد واعتماد معناه کرده است , ((قصده واعتمده)) .

پنج معنا برای صمد .

در حدیثی دیگر سیدالشهدا (ع) پنج معنا برای ((صمد)) نقل کرده اند : .

1 ـ ((صمد)) , وجودی است که جوف ندارد . 2 ـ ((صمد)) , وجودی است که سیادت همه موجودات به او منتهی می شود . 3 ـ ((صمد)) نمی خورد ونمی آشامد . 4 ـ ((صمد)) , وجودی است که , نمی خوابد . 5 ـ ((صمد)) , وجودی است همیشگی و ازلی ((506)) .

تفسیر قرآن به قرآن وحدیث .

در تـفسیر قرآن , هر مفسری , اسلوبی خاص به خود دارد, ولی بهترین روش آن , تفسیر آیات با آیات یا آیات با روایات ماثوره از ائمه معصومین (ع) است , مثلاخداوند متعال در شان خمسه طیبه واولاد طاهرینش , آیه تطهیررا نازل فرموده : . (انما یرید اللّه لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا) ((507)) . بعد در آیه دیگر می فرماید : . (انه لقران کریم فی کتاب مکنون لا یمسه الا المطهرون) ((508)) . بـه قرینه آیه دوم فهمیده می شود که تنها خاندان وحی ورسالت هستند که می تواند تفسیر قرآن را برای مردم بیان کنند وبرای تفسیر, باید از آیات وروایات

کمک گرفت . امـا کسی که اول تصمیم خودرا گرفته ومی خواهد آن را بر قرآن تحمیل نماید,این همان ((تفسیر بـه رای)) است که از آن نهی شده است تفسیر مادی کردن از معجزات انبیا ویا به آنان جنبه تمثیل دادن از مصادیق ((تفسیر به رای)) است که متاسفانه در بعضی از تفاسیر عامه , به چشم می خورد .
فضیلت خواندن سوره توحید .
قـرائت ایـن سـوره , مـعادل با قرائت ثلث قرآن است در تشییع جنازه ((سعد بن معاذ)) هفتادهزار فـرشـتـه شـرکـت کـرد پـیـامـبر (ص) از جبرئیل سؤال کرد چطور ((سعد بن معاذ)) این افتخار واستحقاق را پیدا کرد که بر جنازه او نماز بخوانید ؟
. عرض کرد : ((بقراة قل هو اللّه احد قاعدا وقائما وراکبا وماشیا و ذاهباوجائیا)) ((509)) . چـون سـعـد, ((قـل هـو اللّه احـد)) را در حـال نـشـسته , ایستاده , سواره , پیاده ورفت وبرگشت , می خواند)) .
امیرالمؤمنین (ع) می فرماید : . ((یک شب قبل از جنگ بدر, حضرت خضر (ع) را در خواب دیدم وبه او گفتم : چیزی به من تعلیم کـن کـه بـر دشـمـنـان غالب آیم فرمود بخوان : یا هو, یا من لا هو الا هو,صبح , خواب خودرا برای پـیـامـبر (ص) نقل کردم , فرمود : یا علی , علمت الاسم الاعظم بعد حضرت امیر (ع) سوره توحیدرا خواند وآنگاه این جملات را بر زبان جاری کرد)) . ودر ((صـفـیـن)) هم همنیطور, ((عمار یاسر)) عرض کرد : این کنایات که بر زبان جاری می کنی چیست ؟
فرمود : ((اسم اعظم خداونداست)) ((510)) .
میدان جنگ ودرس توحید .
در میدان ((جمل)) , مردی برخاست وگفت : ((یا امیرالمؤمنین , اتقول ان اللّه واحد ؟
فحمل الناس علیه وقالوا : یا اعرابی , اما تری ما فیه امیرالمؤمنین (ع) من تقسم القلب , فقال امیرالمؤمنین دعوه , فان الذی یریده الاعرابی هو الذی نرید من القوم)) ((511)) . ((ای امیرالمؤمنین ! تو می گویی خدا یکی است ؟
مردم از هر طرف به او اعتراض کردند که الان در مـیـدان جـنگ با این ناراحتی فکری حضرت , وقت این سؤالهاست ؟
حضرت فرمود : اورا رها کنید, آنـچـه را اعـرابی می خواهد همان چیزی است که ما ازاین مردم می خواهیم (آنگاه حضرت برای او توضیح دادند که منظور از یکی بودن خدا, عددی نیست , زیرا ((یک)) , وقتی اطلاق می شود که در کنارش ((دو و سه)) هم باشد, بلکه منظور یکی بودن در صفات است) .
روضه .

((قال ابو عبداللّه (ع) : لما كان من امر الحسين (ع) ما كان ضجت الملا ئكة الى اللّه ب البكا وقالت : يا رب , هذا الحسين صفيک وابن بنت نبيک , فاقام اللّه ظل القائم (ع) وقال به ذا انتقم لهذا)) ((512)) .
*** . پرده ای دوست از لقا بردار ـــ غم هجران زجان ما بردار . پی تکبیر, لعل لب بگشا ـــ مهر از آن چشمه بقا بردار . تکیه بر خانه خدا بزن ـــ آن زمان دست بر دعا بردار . ای اجابت کننده دعوات ! ـــ دست بر درگه خدا بردار . با ندای انا ولی اللّه ـــ بانگ در وادی منی بردار . مکه را رونقی ببخش وسپس ـــ قدمی سوی کربلا بردار . ای چو موسی ولادتت مخفی ! ـــ نسل فرعونیان بیا بردار . مهدی آمد که والی است وولی ـــ یادگار محمداست وعلی شعر از : ((مؤید)) .

پاسخ امام حسین (ع) به سـؤال ((نضـر بن مـالک)) .
نحن وبنو امیة اختصمنا فی اللّه عزوجل , قلنا : صدق اللّه وقالوا کذب اللّه ,فنحن واياه م الخصمان یوم القیامة)) . ((نـضـر بـن مالک)) از سید الشهدا (ع) از آیه شریفه سوره حج سؤال کرد که مراداز این آیه شریفه چیست ؟
. (هذان خصمان اختصموا فی ربهم) این دو دسته که در محکمه عدل الهی به مخاصمه می پردازند چه کسانی هستند ؟
. حـضرت فرمود : ((آن دو دسته ما وبنی امیه هستیم , ما می گوییم خداوند متعال صادق است ولی آنان می گویند خداوند کاذب است)) ((513)) . تفسیر آیه شریفه . در اینکه مراد از (خصمان اختصموا) چه کسانی هستند, تفاسیر مختلفی شده که غالب آنها از قبیل جـری وانطباق است وبه قرینه آیات قبلی , این دو دسته ((الذین امنوا)) و : ((الذین اشرکوا)) هستند کـه در روز قیامت مورد مخاصمه قرارمی گیرند, چون پیروان تمام ادیان اعم از صابئین (پیروان حـضـرت یـحـیی (ع)) ومجوس ونصاری از دو حال بیرون نیستند یا حق هستند یا باطل , یا مؤمن هستند یاکافر, یعنی در اصل پذیرش پروردگار مشترک وحق هستند منتها در صفات وشریک قرار دادن برای پروردگار, از مرز ایمان خارج شده وبرای خداوند شریک قائل می شوند . ((ابـو ذر غـفاری)) قسم می خورد که این آیه درباره شش نفر در جنگ بدر نازل شده است , حمزه , عـلـی (ع) وعـبـیـدة بـن حـارث , در دسـته مؤمنان وعتبه , شیبه ووليد بن عتبه در زمره کافران ومشرکان . قال علی (ع) : انا اول من یجثو للخصومة بین یدی اللّه تعالی یوم القیامة)) ((514)) . یکی از مصادیق آیه شریفه بیان سید الشهدا (ع) است که مراد از آیه , اهل بیت وبنی امیه هستند, چون آیات قرآن مربوط به زمان ومکان وشخص معین نیست و درهمه امور حق وباطل جاری است آنگاه مراد از ((الذین امنوا)) خاندان وصی و رسالت ومراد از ((الذین اشرکوا)) بنی امیه می شوند .
فتنه بنی امیه .
دربـاره ((بنی امیه)) که نسب آنها به ((امیة بن عبد شمس بن عبد مناف)) می رسد,آیات وروایات فـراوان در مـذمت آنان رسیده ودر زیارت عاشورا همه آنان مورد لعن قرار گرفته اند این مختصر گنجایش شرح مفاسد ومظالم وبدعتهای آنان را ندارد . یـکی از تفاسیر آیه سوره اسرا (والشجرة الملعونة) بنی امیه هستند که پیامبر (ص) در عالم رؤیا دید که میمونها از منبرش بالا می روند ومحزون شد ((515)) .

امیرالمؤمنین (ع) در خطبه 92 نهج البلاغه از بنی امیه به ((فتنة عمیا مظلمة)) تعبیر می کند . امام مجتبی (ع) می فرماید : اگر از بنی امیه حتی یک زن عجوزه باقی بماند, دین خدارا به انحراف می کشاند : . ((لو لم یبق لبنی امیة الا عجوز دردا لبغت دین اللّه عوجا)) ((516)) .
ابوذر وعثمان .
چـون معاویه , ابوذررا بر شتر بی جهاز به مدینه نزد عثمان فرستاد, عثمان از اوپرسید تو هستی که از پـیـامبر (ص) نقل می کنی که حضرت فرمود : ((اذاکملت بنـو امیة ثلا ثیـن رجلا اتخذوا بلاد اللّه دولا وعباد اللّه خولا ودیـن اللّه دغلا)) . ((هر گاه بنی امیه به سی نفر برسند, زمین خدارا ملک شخصی وبندگان خدارانوکر ودین خدارا به دغلبازی می گیرند)) .
ابوذر گفت : ((آری)) . عـثمان به اهل مجلس گفت : ((آیا کسی هست که گفتار ابوذررا تصدیق کند ؟
)) همه منکر شدند امـیـرالـمـؤمـنین (ع) آمد وفرمود : ((ابوذر درست می گوید, زیراپیامبر (ص) تمام گفتار ابوذررا تصدیق کرده آنجا که فرمود : . ((ما اظلت الخضرا ولا اقلـت الغبرا ذا لهجة اصدق من ابـی ذر)) ((517)) .
هشام در صحرا .
روزی ((هـشـام بـن عبدالملک)) برای شکار به بیابان رفته بود که با پیر مردی برخورد کرد, از او سؤال کرد از کدام قبیله هستی ؟
. پیرمرد در پاسخ گفت : ((من از کوفه هستم ولی از هر قبیله باشم , سود وضرری به حال تو ندارد)) . هـشام گفت : ((معلوم می شود که از قبیله پستی هستی که نسب خودرا مخفی می کنی وهر کس که از قبیله تو نباشد باید خداوندرا شکر کند)) . پیرمرد که مخاطب خودرا نمی شناخت , از او سؤال کرد که تو از کدام قبیله هستی ؟
. هشام : ((از قریش)) . پیرمرد : ((از کدام دسته ؟
. هشام : ((از بنی امیه)) . پیرمرد به خنده افتاد وگفت : مرا به اشتباه انداختی , زیرا خیال می کردم از قبیله با شرافتی هستی در حالی که اجداد شما در جاهلیت , ربا خوار وزانی بودند وچون مسلمان شدند, آزار واذیت رسول خدا (ص) را آغاز کردند, در چهل جنگ قبیله تو به جنگ پشت کردند وبه گواهی رسول خدا (ص) از اهـل آتـش هـسـتند, مردان شما از عارنسب , نمی توانند خودرا معرفی کنند وزنان شما از خبث طینت , نمونه ندارند . ((عتبة بن ربیعه)) از سران کفار در جنگ بدر, از شماست . ((هند)) , مادر معاویه که در جاهلیت , صاحب پرچم بوده از شماست . ((ابو سفیان ومعاویه)) از دودمان شما هستند . ((یزید)) که حسین (ع) را شهید کرد ودر واقعه حره , سه روز جان ومال وناموس مردم مدینه را مباح شمرد, از شماست . ((عـتـبة بن ابی معیط)) که یهودی بود وپیامبر

(ص) نسب اورا از قریش نفی کردولی شما اورا به خود ملحق ساختید وبه او زن دادید وعلی (ع) اورا گردن زد, ازشماست . فرزندش ((ولید)) که در کوفه با حال مستی , نماز صبح را چهار رکعت خواند ! ازشماست . ((عبدالملک مروان)) که یکی از عمال او در عراق , حجاج است , از شماست . واولاد او ((سلیمان , ولید, هشام ویزید)) که هر یک به نوبه خود به اسلام ضربه زدند, از شماست . یکی از زنان شما ((هند)) ودیگری ((ام جمیل)) زن ابولهب , از شماست . آنگاه بعد از این مطالب , سوار بر مرکب شد واین اشعاررا خواند : . الا فخذها یا بنی امیة ـــــ تکون لکم منها کیة . لا تعجزن بعدها علیة ـــــ ما ترکت فخرا لکم سمیة . ((در دودمانی که سمیه باشد, ننگ آن بر پیشانی شما نقش بسته وابدی است)) . با شنیدن این مطالب , آنچنان عرصه بر ((هشام)) تنگ شد که دیگر نفهمید چه کند سپس به غلام خود گفت : این پیرمرد چیزی برای ما باقی نگذاشت آیا از سخنان اوچیزی به یاد داری ؟
. غـلام کـه زیـرک بود, گفت : فراموش کردم ومی خواستم اورا بکشم ولی پیرمردی کافر وفصیحی سخنور بود)) . هشام گفت : ((اگر غیر از این می گفتی , تورا گردن می زدم)) . هشام دستور تعقیب پیرمردرا داد ولی وی خودرا از طریق آبهای بنی کلب , به کوفه رساند ((518)) .
اسامی خلفای بنی امیه .
- معاویة بن ابی سفیان .
- یزید بن معاویه . - معاویة بن یزید . - مروان بن حکم . - عبدالملک بن مروان . - ولید بن عبدالملک . - سلیمان بن عبدالملک . - عمر بن عبدالعزیز . - یزید بن عبدالملک . - هشام بن عبدالملک . - یزید بن ولید بن عبدالملک . - ابراهیم بن ولید (ناقص) . - مروان بن محمد (حمار) ((519)) .
فرجام کفران نعمت .
((خـیزران)) , مادر ((هادی وهارون الرشید عباسی)) است روزی در قصر نشسته بود که خادم آمد وگفت : ((زنی زیبا که لباسهای کهنه به تن دارد, اجازه ورودمی خواهد)) اجازه داده شد, هنگامی که وارد شد, گفت : ((من مزنه , همسر مروان بن محمد هستم , روزگار مارا به اینجا رسانده است که حتی این لباسهای کهنه هم عاریه است)) . خیزران متاثر شد ((زینب)) , دختر ((سلیمان بن علی)) که در مجلس نشسته بود,اورا شماتت کرد کـه یـادت هست در ((حران)) نزد تو آمدم وتو روی این فرش نشسته بودی ودرباره جسد ابراهیم امـام ((520)) با تو سخن گفتم , تو گفتی , زنان را با این امورچکار ؟
ولی ((مروان)) از تو بهتر بود, هـر چـنـد بـه دورغ گفت : ابراهیم را من نکشته ام ولی می خواهی جنازه را دفن کنیم , می خواهی تحویل شما

بدهیم . مزنه گفت : ((آری این نتیجه اعمال ماست , ولی تو هم بترس از چنین روزی)) لذاخیزران دستور داد اورا به اطاقی راهنمایی کنند وهمه نوع امکانات در اختیارش قراردهند . کـنیز می گوید : چون اورا به طرف اطاق می بردم , این آیه را می خواند : (وضرب اللّه م ثلا قریة کانت امنة مطمئنة یاتیها رزقها رغدا من کل مکان فکفرت بان عم اللّه فاذاقها اللّه لباس الجوع والخوف بما کانوا یصنعون) ((521)) .
سعد الخیر اموی .
((سعد بن عبدالملک)) یکی از فرزندان ((عبدالعزیز بن مروان اموی)) است .
کـه امام باقر (ع) اورا ((سعد الخیر)) می خواندند با اینکه از خاندان بنی امیه بود مع الوصف اورا جز اهل بیت دانسته است .
((ابـو حـمـزه ثمالی)) می گوید : ((خدمت امام باقر (ع) نشسته بودیم که ((سعد الخیر)) وارد شد ومانند زن بچه مرده شروع کرد به گریه کردن)) . حضرت فرمود : ((چرا گریه می کنی ؟
)) . عرض کرد : ((چطور گریه نکنم در حالی که من از شجره ملعونه هستم)) . امام باقر (ع) فرمود : ((لست منهم , انت منا اهل البیت)) . ((تو از آنان نیستی , بلکه از ما خاندان هستی)) , مگر کلام الهی را نشنیدی که فرموده : (فمن تبعنی فانه منی) . ((هر کس از من پیروی کند از من خواهد بود)) ((522)) . روضه . یـکی از شهدای کربلا ((عبداللّه بن حسن بن علی بن ابیطالب (ع)) است وی هنوز به بلوغ نرسیده بـود کـه چـون تـنهائی عموی بزرگوارش را مشاهده کرد,از خیمه خارج وبه طرف میدان جنگ شتافت ((فلحقته زینب لتحبسه فابی , فقال لها الحسین احبسیه یا اخیه)) زینب (س) بدنبالش آمد کـه مـانـع رفـتـن او بـه میدان شود, ولی نوجوان حاضر به مراجعت نمی شد, امام (ع) هم صدا زد خواهرم ! دست اورا بگیر ونگذار به میدان بیاید, اما عبداللّه مصمم بود از عموی بزرگوارش حمایت کند تا خودرابه عمورساند . ((بـحـر بـن کـعب)) خواست با شمشیر به حسین (ع) حمله کند اما ((عبداللّه)) دست خودرا سپر قـرارداد وگـفت : ((ویلک یابن الخبیثة اتقتل عمی)) ؟
لذا شمشیر به دست جوان خورد ودست به پـوست آویزان شد, اینجا بود که عبداللّه مادرش را صدا زد, ((فاخذه الحسین (ع) وضمه الیه وقال : یـابـن اخـی اصـبـر علی مانزل بک واحتسب فی ذلک الخیر, فان اللّه یلحقک بابائک الصالحین)) , حضرت اورا در کنار خود گرفت وفرمود : ای پسر برادر ! بر این مصائب صبر کن واینهارا خیر بدان , همانا خداوند تورا به اجدادطاهرینت ملحق می کند ((523)) . *** . یکی طفلی برون آمد زخرگاه ـــــ سوی شه شد روان چون قطعه ماه . درآن دم , خواهران را گفت آن شاه ـــــ که این کودک برون ناید زخرگاه . گریزان از حرم گردید

آن ماه ـــــ دوان تارفت در آغوش آن شاه . شهش بگرفت همچو جان شیرین ـــــ بگفت ای یادگار یار دیرین . چرا بیرون شدی از خرگه ای جان ـــــ نمی بینی مگر پیکان بران . بناگه کافری زان قوم گمراه ـــــ حوالت کرد تیغی بر سر شاه . زبهر حفظ شه , کودک حذر کرد ـــــ بر آن تیغ , دست خود سپر کرد . جدا گردید دست کودک از بن ـــــ بشه گفتا به بین چون کردبام . چه دیدش حرمله آن کفر بدبخت ـــــ بزد بر سینه اش تیری چنان سخت . که کودک جان بداد وبی مهابا ـــــ پرید از دست شه تا نزد بابا ((524)) .

در خواست موعظه از امام حسین (ع) .
((کتب رجل الی الحسین (ع) عظنی بحرفین , فکتب الیه : من حاول امرابمعصیة اللّه کان افوت ل ما یرجو واسرع لمجی ما یحذر)) ((525)) . ((امام صادق (ع) می فرماید : ((شخصی به امام حسین (ع) نامه نوشت وازحضرت تقاضا کرد که مرا با دو جمله موعظه فرمایید . امـام (ع) در پـاسـخ مـرقوم فرمودند : آنکه از راه معصیت خداوند بخواهد به کاری برسد, آنچه را از دست می دهد بیشتراست از آنچه به آن دل بسته بود واگر از راه معصیت بخواهد چیزی را از خود دفع کند, آن چیز زودتر به سراغ او می آید که خودرااز آن بر حذر می داشت)) . نکات قابل توجه در این مکاتبه : . 1 ـ هر انسانی احتیاج به موعظه دارد, منتها گاهی این نیازرا در خود احساس می کند ومانند بیمار به دنبال طبیب می رود ونسخه می گیرد وعمل می کند وگاهی چنین احساسی را ندارد البته در مـوعـظـه لازم نیست که آن را نداند, چه بسا مواعظی رامی داند منتها وقتی آن را از شخصی الهی وصاحب نفس می شنود, اثر خاصی دروجودش می گذارد واورا منقلب می کند . پیامبر (ص) با اینکه اشرف مخلوقات است وهمه باید از فیض او بهره ببرند,مع الوصف از جبرئیل (ع) در خواست موعظه می کند, جبرئیل هم در پاسخ می فرماید : . ((یـا مـحـمـد, عش ما شئت , فانک میت , واحبب ما شئت فانک مفارقه , واعمل ما شئت ,فانک ملا قیه)) ((526)) . ((ای پیامبر ! هر قدر زندگی کنی , عاقبت خواهی مرد وبه هر چه علاقه داشته باشی , عاقبت از آن جدا خواهی شد, وهر کاری که انجام بدهی , ثمره ونتیجه آن راخواهی دید)) . 2 ـ مواعظ نباید طولانی باشد, گفتار ومواعظ پیامبر (ص) همیشه کوتاه بوده است . ((عـن جـابـر بـن سـمـرة , کـان رسـول اللّه (ص) لا یـطـیل الموعظة یوم الجمعة انماهن کلمات یسیر)) ((527)) . ((رسـول خـدا (ص) در روز جـمـعـه , مـواعظرا طولانی نمی کرد وفقط به چندجمله کوتاه اکتفا می کرد)) . ((عمار یاسر می گوید : ((امرنا رسول اللّه (ص) باقصار الخطب)) ((528)) . ((پیامبر (ص) به ما دستور می داد که خطبه هارا کوتاه بخوانیم)) . چون وقتی روح پذیرش واستعداد قبول در آنان باشد, فورا قبول می کنند واثرمی گذارد . ((صعصعة بن ناجیه (جد فرزدق شاعر))) وقتی دو آیه آخر سوره زلزال را شنید,گفت : . ((حسبی ما ابالی ان لا اسمع من القران شیئا)) ((529)) . ((همین دو آیه برایم کافی است هر چند سایر آیات قرآن را نشنوم)) . گـاهـی هـم مـتـقابلا مثل ((ابوجهل)) وقتی سوره ((الرحمن)) را از زبان ((

عبداللّه بن مسعود)) می شنود, سیلی محکمی به او می زند که خون جاری می شود ((530)) . یـا مـانـنـد مـردم زمـان نـوح (ع) کـه هـر چـه بـرای مردم موعظه می خواند, انگشتان خودرا در گوشهایشان می گذاشتند که نشنوند : . (کلما دعوتهم لتغفر لهم جعلوا اصابعهم فی اذانهم) ((531)) . بـعد از این دو مقدمه , به بیان سیدالشهدا (ع) می رسیم که انسان از راه معصیت به جایی نمی رسد ((زلـیـخـا)) مـی خـواسـت از راه گناه به مقصود خود برسد ودامن پیامبرالهی را آلوده کند, ولی یـوسـف , زندان را می پذیرد اما حاضر به معصیت نمی شود,عاقبت گناه این می شود که عزیز مصر, ذلـیـل ویـوسـف , بـزرگ مصر می گردد روزی زلیخا صدای همهمه جمعیت را شنید, گفت : چه خبراست ؟
گفتند : یوسف می آید,گفت : . ((الحمدللّه الذی جعل الملوک بمعصیتهم عبیدا, وجعل العبید بطاعتهم ملوکا)) ((532)) . در حادثه کربلا هم , ((یزید وعبیداللّه وعمر سعد)) خواستند با معصیت به جایی برسند ولی به جایی نرسیدند, زیرا با کشتن انبیا واولاد آنان , پایه های حکومت محکم نمی شود . ((عبدالملک مروان)) در نامه ای به ((حجاج)) حاکم عراق می نویسد : . ((جنبنی دما بنی هاشم واحقنها, فانی رایت آل ابی سفیان لما اولعوا فیها لم یل بثوا الی ان ازال اللّه الملک عنهم)) ((533)) . ((از ریـختن خون بنی هاشم پرهیز کن که من دیدم خاندان ابوسفیان هرگاه درریختن خون آنان اصرار ورزیدند, حکومتشان از بین رفت)) . امیرالمؤمنین (ع) می فرماید : . ((ما ظفر من ظفر الا ثم به , والغالب بالشر مغلوب)) ((534)) . ((آنـکـه از راه گـنـاه پـیـروز شود, پیروز نشده وکسی که از راه شر غالب شود,مغلوب وشکسته خورده است)) .
اینک نوبت آن رسیده که شاهدی از تاریخ بیاوریم : .
شاهدی از تاریخ .
در سـفـر بـی نـتـیجه ((عمرو عاص وعمارة بن ولید (برادر خالد بن ولید))) به حبشه که برای بر گرداندن مسلمانان به مکه صورت گرفت , عماره , مردی زیبا وخوش قامت بود که زنها به او میل پیدا می کردند هر دو سوار کشتی شدند وشراب خوردندومست شدند عماره , به عمروعاص گفت : ((به همسرت که همراهت آمده بگو که مرابوسد ! !)) . عمروعاص هم به همسرش گفت که خواسته عماره را اجابت کن . عماره , نقشه ای کشید که عمروعاص را به دریا بیندازد وهمسرش را تصاحب کند, چون عمروعاص برای ادرار کردن به کنار کشتی رفت , عماره اورا به دریاانداخت اما عمروعاص با شنا کردن خودرا به کشتی رساند عماره هم گفت : چون می دانستم شنا بلد هستی این کاررا کردم . عـمروعاص از نقشه او آگاه شد, ولی چیزی نگفت ودر فکر نقشه ای برای نابودی عماره افتاد این جریان گذشت تا اینکه به حبشه رسیدند عمرو عاص نامه ای برای

پدرش عاص بن وائل نوشت که از مـن سـلـب مـصونیت کن تا چنانچه دست به هراقدامی زدم جرم آن متوجه تو نشود چون نامه عـمـرو رسـیـد, پدرش نزد طایفه ((بنی مغیره وبنی مخزوم)) آمد وگفت : عمرو وعماره , هر دو انسانهای شرور هستند : ((انی ابرا الیکم من عمرو وجریرته فقد خلعته)) . ((مـن از جـرائم عـمرو, خودرا بر حذر می دارم واورا از فرزندی خلع کردم)) طایفه ((عماره)) هم متقابلا اورا از خود نفی کردند . عماره , با همسر ((نجاشی)) ارتباط بر قرار کرده بود ورفت وآمد می کرد, ولی عمروعاص می گفت من باور نمی کنم توانسته باشی به حرم نجاشی راه پیدا کنی اگرراست می گویی مقداری از عطر مخصوص نجاشی را بیاور تا یقین کنم . عـمـاره هـم عـطـررا به عمروعاص داد وعمرو هم عطررا نزد نجاشی آوردوگفت : ((قربان ! من دوستی دارم که سفیه ونادان است ومن می ترسم روزی باعث خجالت وشرمندگی من بشود, این شخص با همسر شما ارتباط بر قرار کرده وشاهدش هم عطر مخصوص شمااست)) . چـون نـگـاه نـجـاشی به عطر افتاد, یقین کرد, عماره را احضار کرد وگفت : ((چون در کشور من هستی تورا نمی کشم ولی بدتر از کشتن را با تو انجام می دهم)) . سـاحـران را طـلـبـید ودر آلت او آنچنان دمیدند که دیوانه شد ورو به صحراگذاشت وهمیشه با وحوش زندگی می کرد واز دیدن انسان وحشت می نمود به نحوی که اگر بوی انسان را استشمام می کرد, فرار می نمود در زمان عمر, پسر عمویش ((عبداللّه بن ابی ربیعه)) در تعقیب او آمد تا اورا در کنار آب , با وحوش پیدا کرد واوراگرفت عماره گفت : مرا رها کن والا الان می میرم , او هم اورا نگه داشت تا در میان دستهای عبداللّه جان داد ((535)) .

روضه .

در غـزوه احزاب , وقتی امیرالمؤمنین (ع) عمرو بن عبدودرا کشت , متعرض زره ولباس واسلحه او نشد عمر اعتراض کرد وگفت : ((هلا سلبت درعه ؟

چرا زره را ازتنش در نیاوردی ؟

)) . خـواهر عمر, نگاهی به بدن برادر انداخت وگفت : ((به دست جوانمردی کشته شده ای والا تا زنده بودم برایت گریه می کردم)) ((536)) . اما سیدالشهدا (ع) می داند که این دنیا پرستان , نمی توانند حتی این لباس کهنه را هم بر تن حسین ببینند, لذا در آن لحظات آخر فرمود : . ابغوا لی ثوبا لا یرغب فیه , اجعله تحت ثیابی لئلا اجرد منه)) . ((لباس کهنه ای بیاورید که آن را زیر لباسها بپوشم که آن را در نیاورند)) . لباس کوتاهی را آوردند ولی نپسندید وفرمود : . ((ذاک لباس من ضربت علیه الذلة)) . ((ایـن لـبـاس ذلـت اسـت)) لذا لباس دیگری را آوردند وآن

را زیر لباسها پوشید ((فلما قتل جردوه منه)) . بـعد از شهادت امام حسین (ع) ((بحر بن کعب)) آن لباس را از تن امام (ع) در آوردوبه عقوبت این عـمـل دسـتـهـایـش در تـابـسـتـان خـشـک مـی شد ودر زمستان , خون وچرک وجراحت از آن می آمد ((537)) . لباس کهنه چه حاجت که زیر سم ستور ـــــ تنی نماند که پوشند جامه یا کفنش . نه جسم یوسف زهرا چنان لگد کوب است ـــــ کز او توان به پدر برد بوی پیرهنش .

فهرست ماخذ .
ـ قرآن مجید .
ـ ابصار العین , لمحمد السماوی ـ مکتبة بصیرتی ـ قم , 1408 هـ . ـ الاحادیث الغیبیة , مؤسسة المعارف الاسلامی , قم 1415 هـ . ـ الاخبار الطوال , لابن قتیبة , شریف رضی , قم 1409 هـ . ـ ادب الطف , لجواد شبر, دار المرتضی , بیروت . ـ الاستیعاب فی معرفة الاصحاب , لابن عبدالبر, دار نهضة , مصر . ـ اسد الغابة فی معرفة الصحابة , لابن الاثیر, مکتبة الاسلامیة , طهران . ـ الاصابة فی تمییز الصحابة , للعسقلانی , دار احیا التراث العربی . ـ اصول الکافی وفروعه , لمحمد بن یعقوب الکلینی , اسلامیة , 1388 . ـ اعلام الدین ـ للدیلمی , ال البیت , قم , 1408 هـ . ـ اعلام النسا, لعمر رضا کحالة , الرسالة , بیروت , 1402 هـ . ـ امالی , شیخ صدوق , ترجمه کمره ائی اسلامیة , 1362 ـ طهران . ـ امالی , للشیخ الطوسی , مؤسسه بعثت , 1414 هـ . ـ الامام الحسین واصحابه , لفضلعلی قزوینی , المتوفی 1367 ـ قم . ـ الامامة والسیاسة , لابن قتیبة , دار المعرفة , بیروت . ـ انساب الاشراف , للبلاذری , نشر فرانش شتاینر بقیسبادن بیروت . ـ الانوار الساطعة فی شرح زیارة الجامعة لجواد بن عباس الکربلائی . ـ بحار الانوار, للعلامة المجلسی , مؤسسة الوفا, بیروت . ـ البدایة والنهایة , لابن کثیر,دار الفکر, بیروت . ـ البرهان فی تفسیر القرآن , السید هاشم البحرانی ـ المطبعة العلمیة ـ قم . ـ بصائر الدرجات , لمحمد الصفار القمی , مکتبة ایة اللّه المرعشی . ـ بلاغة الحسین , لمصطفی محسن الموسوی الحائری , تهران 1369 . ـ بهج الصباغة , لمحمد تقی التستری , صدر 1390 . ـ بیت الاحزان , للشیخ عباس القمی , عماد زاده ـ اصفهان 1404 هـ . ـ پیغمبر ویاران ـ محمد علی عالمی , بصیرتی , 1386 ـ قم . ـ تاریخ الاسلام , للذهبی , دار الکتاب العربی , بیروت , 1410 هـ . ـ تاریخ الخلفا, للسیوطی , شریف الرضی , 1370 , ش . ـ تاریخ الطبری , لابی جعفر بن جریر الطبری , دار سویدان ـ بیروت . ـ تـاریـخ الیعقوبی ,لاحمد بن ابی یعقوب ,دار صادر ودار بیروت 1379,وترجمه محمد ابراهیم آیتی , انتشارات علمی وفرهنگی ـ تهران . ـ تتمة المنتهی ـ شیخ عباس قمی . ـ ترجمة الامام الحسین (ع) لابن عساکر, مجمع احیا القافة الاسلامیة , 1414هـ . ـ تفسیر الصافی , لفیض الکاشانی , اسلامیة . ـ

التفسير الكبير, لفخر الرازى , دار الكتب العلمية ـ طهران . ـ تفسير نمونه , جمعى از نويسندگان , دار الكتب الاسلامية , طهران . ـ تفسير منهج الصادقين , لمولى فتح اللّه الكاشانى , علمية اسلاميه . ـ التنبيه والاشراف , للمسعودى , مؤسسة منابع الثقافة الاسلامية ـ قم . ـ تنقيح المقال , للعلامة المامقانى , المطبعة الحيدرية 1352 . ـ تهذيب الاحكام , لابى جعفر الطوسى , اسلاميه , طهران . ـ تهذيب التهديب , لابن حجر العسقلانى , بيروت 1415 هـ . ـ الثاقب فى المناقب , لابن حمزه , دار الزهرا, بيروت 1411 . ـ جامع الرواة , للاردبيلى , دار الاضوا, بيروت 1403 هـ . ـ الجمل ـ للشيخ المفيد, الداورى , قم 1397 . ـ حياة الحيوان , للدميرى , ناصر خسرو, طهران . ـ حسين (ع) نفس مطمئنه , محمد على عالمى , هاد ـ تهران 1372 . ـ الخرائج والجرائح , للراوندى , مؤسسة الامام المهدى (ع) ـ قم . ـ الدمعة الساكبة , للبهبهانى , اعلمى , بيروت 1409 هـ . ـ ديوان السيد حيدر الحلى , اعلمى ـ بيروت , 1404 هـ . ـ رجال كشى , لمحمد بن الحسن الطوسى , دانشگاه مشهد . ـ الرد على المتعصب العنيد , لابن جوزى , 1403 هـ . ـ روح مجرد, محمد حسين حسينى طهرانى ـ حكمت 1414 هـ . ـ سفينة البحار, للشيخ عباس القمى , سنائى . ـ سلونى قبل ان تفقدونى , لمحمد رضا حكيمى , اعلمى . ـ سنن ابن ماجه , للقزوينى , دار احيا التراث العربى , بيروت 1395 . ـ سنن دارمى , لعبداللّه بن بهرام الدارمى , دار الفكر, قاهره 1398 هـ . ـ سير اعلام النبلا, للذهبى , مؤسسة الرسالة ـ بيروت , 1405 هـ . ـ شاگردان مكتب ائمه عليهم السلام , محمد على عالمى , چاپخانه علميه ـ قم 1371 . ـ شرح نهج البلاغه , لابن ابى الحديد, تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم , دار احيا الكتب العربى . ـ شفا الصدور فى شرح زيارة العاشور, ميرزا ابوالفضل طهرانى , چاپخانه سيدالشهدا قم 1409 . ـ صحيح البخارى , لمحمد بن اسماعيل البخارى ,دار الفكر, 1401 هـ . ـ الطبقات الكبرى , لابن سعد, دار صادر ودار بيروت , بيروت 1377 . ـ العباس , لعبدالرزاق الموسوى المقرم . ـ العروة الوثقى , للسيد محمد كاظم الطباطبائى . ـ على الاكبر عليه السلام , لعبدالرزاق الموسوى المقرم . ـ عمدة الطالب ,لابن عنبه انصاريان ـ قم 1417 هـ . ـ الغدير, للعلامة الامينى , دار الكتب العربى , بيروت , 1403 هـ . ـ فتح البارى , لابى جعفر العسقلانى , دار احيا التراث العربى . ـ فرق الشيعة , للنوبختى , المرتضوية , النجف الاشرف . ـ الفوائد الرجالية , للسيد محمد مهدى بحر العلوم , مكتبة الصادق . ـ فوائد الرضويه , شيخ عباس قمى . ـ قاموس الرجال , لمحمد تقى التسترى , نشر الكتاب , طهران . ـ قاموس قرآن , سيد على اكبر قرشى , اسلاميه ـ طهران . ـ قواعد الاحكام , للعلامة الحلى , منشورات الرضى قم . ـ كامل الزيارات , لابن قولويه مكتبة المرتضوية النجف الاشرف . ـ الكامل فى التاريخ , لابن الاثير, دار صادر, دار

بیروت , 1385 هـ . ـ کحل البصر, للشیخ عباس القمی , من منشورات الرسول المصطفی . ـ کشف الغمه , لعلی بن عیسی الاربلی ـ بنی هاشمی , تبریز 1381 هـ . ـ کشکول ابن العلم شیخ علی محمد ابن العلم . ـ الکنی والالقاب , للشیخ عباس القمی , انتشارات بیدار . ـ لغتنامه دهخدا, علی اکبر دهخدا, انتشارات دانشگاه تهران , 1373 . ـ لؤلؤ ومرجان ,میرزا حسین نوری , انتشارات نور . ـ مجمع البیان فی تفسیر القرآن , للطبرسی , دار احیا التراث العربی . ـ مجموعه ورام , لورام بن ابی فراس , مکتبة الفقیه , قم . ـ مراة العقول , للعلامة المجلسی , اسلامیه ـ 1363 . ـ مروج الذهب , للمسعودی , دار الاندلس , بیروت . ـ المستدرک علی الصحیحین , لمحمد بن محمد الحاکم النیسابوری ,دار المعرفة , بیروت . ـ معالی السبطین , محمد مهدی مازندرانی , قرشی , تبریز . ـ معانی الاخبار, شیخ صدوق , جامعه مدرسین ـ قم 1361 . ـ معجم رجال الحدیث , للسید ابو القاسم الموسوی الخوئی , مدینة العلم , قم 1409 . ـ معراج المحبة , شیخ علی ابن شیخ العراقین الطهرانی . ـ المغازی , محمد بن عمر الواقدی , نشر دانش اسلامی , 1405 هـ . ـ مقاتل الطالبیین ,لابی الفرج , منشورات الرضی والزاهدی ـ قم . ـ مقتل الحسین علیه السلام , للخوارزمی , مکتبة المفید . ـ مقتل الحسین علیه السلام , لعبدالرزاق الموسوی المقرم , مکتبة بصیرتی , قم . ـ مناقب ال ابی طالب ,لابن شهراشوب , مکتبة العلامة , قم . ـ منتخب الاثر, للطف اللّه الصافی , صدر, طهران . ـ منتهی الامال , شیخ عباس قمی , جاویدان . ـ موسوعة کلمات الامام الحسین علیه السلام , نشر دار المعروف , قم . ـ ناسخ التواریخ , میرزا محمد تقی سپهر, اسلامیه . ـ نفس المهموم , ترجمه شعرانی , علمیه اسلامیه 1374 . ـ نقش ائمه در احیا دین , سید مرتضی عسکری , بعثت , 1370 . ـ المیزان فی تفسیر القرآن ـ للعلامة الطباطبائی , اعلمی , بیروت 1394 . ـ نهج الحق وکشف الصدق , للعلامة الحلی , دار الهجرة , قم 1414 . ـ وسائل الشیعة , لمحمد بن الحسن الحر العاملی , دار احیا التراث العربی , بیروت . ـ وفا الوفا, لعلی بن احمد السمهودی , دار احیاالتراث العربی ,بیروت , 1414 . ـ وفاة الصدیقة الزهرا (س) ,لعبدالرزاق الموسوی المقرم ,بصیرتی , قم . ـ وفیات الاعیان , لابن خلکان , دار صادر , بیروت . ـ وقعة صفین , لنصر بن مزاحم المنقری , مکتبة ایة اللّه المرعشی , قم . ـ یادداشتهای خطی آیت اللّه حائری . ـ ینابیع المودة , للقندوزی , بصیرتی , قم 1385 .

پی نوشت ها

1- بحار الانوار 1/200 .
2- سوره حجر آیه 93 .
3- تفسیر کنز الحقائق 7/165 .
4- نهج البلاغة خطبه 231 .
5- مروج الذهب 2/419 .
6- تنقیح المقال 2/98 .
7- الاستیعاب 2/717 .
8- عقد الفرید 1/218 و 220 .
9- نفس المهموم 451 .
10- مروج الذهب 2/431 .
11- کشف الغمة , 2/ 31, الامام الحسین , ابن عساکر, 220 .
12- امالی صدوق , مجلس 1ح4 .
13- مروج الذهب , 3/366 .
14- ناسخ التواریخ , احوالات حضرت کاظم (ع) , 2/57 .
15- کشکول ابن العلم ,288 .
16- بحار, 44/189 .
17- مغازی , واقدی , 2/947 .
18- بحار, 22/86, معانی الاخبار, 171 .
19- الغدیر, 2/192 .
20- جامع الرواة اردبیلی , 1/367, اعیان , 7/268 .
21- الغدیر, 2/235 .
22- بـحـار 45/286 اعـیـان 4/128, مـعـجم رجال الحدیث 4/81 سفینه , ((جعفر)) با استفاده از شاگردان مکتب ائمه (ع) .
23- کامل الزیارات باب 33/106 , بحار 44/287 .
24- حیاة الحسین , 2/229 الاخبار الطوال , ص 221 .
25- ((جـعده)) خواهر زاده امیرالمؤمنین (ع) وداماد آن حضرت است , مادرش ((ام هانی)) موسوم بـه ((فاخته)) دختر جناب ابوطالب است در شب نوزدهم رمضان , ((ام کلثوم)) به پدر عرض کرد : بـرای نماز, جعده را به مسجد بفرستید, حضرت ابتدا پذیرفت اما بعد فرمود : ((لا نفر من الاجل , از مرگ گریزی نیست وخودم می روم)) . در صفین هم وقتی ((عتبه بن ابی سفیان)) به او گفت : تو به خاطر دائی ات علی (ع) وعمویت ابن ابـی سلمه بمیدان صفین آمدی , در پاسخ گفت : ((اما حبی لخالی فواللّه ان لو کان لک خال مثله لنسیت اباک)) (سفینة , ((

جعد)) کشی , 63 الحدید, 10/77) . ((اگر تو هم یک دایی مثل دایی من داشتی , پدرت را فراموش می کردی)) .
26- وقعه صفین , 558 .
27- سدیر ـ بالسین المهملة المفتوحة , ((تنقیح المقال)) سدیر .
28- ((ینبع)) نام محلی است که حجاج مصری از آنجا عبور می کردند ودارای چشمه , وزراعت ونخلستان بوده است .
29- صاحب عروة الوثقی در امکنه مکروهه برای نماز می فرماید : ((التاسع : الارض السبخة , زمینی که شوره زار باشد, نماز خواندن در آن کراهت دارد)) , (عروة , کتاب الصلاة , باب الامکنة المکروهة) .
30- اصول کافی , 2/242, ((باب قلة عدد المؤمنین)) .
31- بحار, 42/276 .
32- بحار, 42/278 .
33- بحار 42/282 , منتهی الامال , 1/214 .
34- ناسخ التواریخ , 1/195 (احوالات سیدالشهدا (ع) .
35- طبری , 5/385 ـ البدایة والنهایة , 8/166, حیاة الحسین , 3/59 .
36- رجال بحرالعلوم , 4/48 .
37- مغازی , واقدی , 1/20 .
38- جامع الرواة , 1/545 .
39- کافی , 1/408, ح3 باب ان الارض کلها للامام (ع) .
40- ناسخ التواریخ , 8/128 (احوالات امام هادی (ع) .
41- اعیان الشیعه , 1/583 .
42- سفینة , ((عیر)) بحار, 28/313 .
43- بحار, 75/219 .
44- بحار, 75/146 .
45- کافی , 2/356, ((باب التعییر)) .
46- اصول کافی , 2/259 ((باب شدة ابتلا المؤمن)) .
47- فروع کافی , 5/339 باب ان المؤمن کفو المؤمنة .
48- حجرات /13 .
49- الدمعه الساکبه , 5/46 .
50- الامامة والسیاسة , 1/155 ـ 157, اعیان الشیعه , 1/583, بحار 44/212 .
51- ((زیاد بن ابیه)) به دستور معاویه , ((مسلم بن زیمر وعبداللّه بن نجر حضرمی)) را به جرم تشیع به دار زد وچندین روز جنازه اینان جلو خانه هایشان بر دار بود (الغدیر, 11/61) .
52- اعیان الشیعه , 4/580, اسد الغابه , 1/386 .
53- سفینه , ((عمرو)) کشی , 46 .

54- الامامة والسياسة , 1/187, حياة الحيوان , 1/86 .
55- نهج البلاغه , خطبه 193 .
56- بحار, 44/329, مقتل خوارزمی , 1/188 حياة الحسين , 2/264 .
57- وسائل , 13/352, ((باب وجوب الوصية)) .
58- وسائل 11/413 ((باب وجوب اظهار الكراهة للمنكر .
59- مجمع البيان , 5/79, ذيل آيه شريفه 118 سوره توبه .
60- سفينه , ((سنن)) بحار, 78/216 .
61- ابصار, 27 .
62- مقتل خوارزمی , ج1 , ص 218/تاريخ ابن عساكر, ص 203 ناسخ , ج2 , ص 28 .
63- مجمع البيان 10/552 , تفسير فخر رازی 32/144 .
64- ممتحنه / 1 .
65- مجمع البيان 9/269, التفسير الكبير 29/296 .
66- معراج المحبة , ص 98 .
67- ((مسور بن مخرمه)) در سال دوم از هجرت متولد ودر سال هشتم به مدينه آمده ورسول خدا (ص) را ديده خاطراتی از آن حضرت نقل كرده است , بعد همراه ((عبداللّه بن زبير)) بوده تاآنكه سپاهيان يزيد كه درسنه 64 بعد از ((واقعه حره)) برای جنگ با ((عبداللّه بن زبير)) مكه را درمحاصره قرار دادند, سنگی به ((مسور)) اصابت كرد وكشته شد (الاصابه , ج3 , ص 420) .
68- حياة الحسين , ج3 /ص 24 تاريخ ابن عساكر, ترجمه الامام الحسين (ع) , ص 220 .
69- تفسير مجمع البيان , ج5 , ص 235 .
70- اعلام الدين , ديلمی , ص 212 امالی شيخ طوسی , مجلس 24, ح13 , ج2 /584, مجموعه ورام ,ج2 , ص 73 .
71- حياة الحسين , ج3 , ص 180 ـ البداية والنهاية , ج8 , ص 169 .
72- التفسير الكبير, ج18 , ص 145 .
73- بحار, 45, ص 256 ادب الطف , جواد شبر, ج3 , ص 21 اعيان , ج9 , ص 407 .
74- ملهوف : ص 73 .
75- ((عمره)) دختر ((عبدالرحمن)) در كنار عايشه بوده واحاديث زيادی را از او نقل كرده است وآگاهترين مردم به زندگی وحالات عايشه بوده وفات اورا بين سالهای 98 تا 103هجری نوشته اند . وی حافظ احاديث زيادی بوده است چنانچه ((عمر بن عبدالعزيز)) به ((ابو بكر بن محمد بن حزم)) دستور می دهد آنچه از احاديث نبوی (ع) يا سنت گذشتگان يا احاديث عمره است , ثبت كنيد, زيرا خوف دارم علم

وعالمان از دست بروند (تهذيب التهذيب , ج12 , ص 389 اعلام النسا, ج3 ص 356) .
76- حياة الحسين , ج3 , ص 37 ـ البداية والنهاية , ج8 , ص 163 .
77- الاحاديث الغيبة , ج1 , ص 171 ـ 193 .
78- الاحاديث الغيبية , ج2 , ص 152 ـ 160 .
79- الحديد, 5 , ص 129 ـ بحار الانوار, ج33 , ص 169 .
80- بحار, ج101 , ص 320 .
81- اعيان الشيعه , ج6 , ص 268 , ديوان سيد حيدر 1/90 .
82- اعيان الشيعه , 1/589, ابصار, 5 ـ 125, الامام الحسين واصحابه , 54 .
83- سعيدبن عبداللّه جز شهداى كربلاست , بعد از ظهر عاشورا كه جنگ شدت گرفت ودشمن به امام حسين (ع) نزديک شد, خودرا سپر بلاى حضرت قرار داده بود وتيرها ونيزه هارا به جان مى خريد كه به حضرت اصابت نكند, تا آنكه در اثر كثرت جراحات , بر زمين افتاد ومى گفت : ((اللهم العن عاد وثمود, اللهم ابلغ نبيک عنى السلام وابلغه ما لقيت من الم الجراح فانى اردت ثوابک فى نصرة نبيک ثم التفت الى الحسين فقال : اوفيت يابن رسول اللّه (ص) ؟ قال : نعم انت امامى فى الجنة)) (ابصار, 126, اعيان الشيعه , 7/241) .
84- نسا /105 .
85- نهج البلاغه نامه 45 .
86- الامامة والسياسة , 1/30, 29 .
87- الحديد, 16/15 .
88- الحديد, 1/198 .
89- الحديد, 10/236 .
90- نهج البلاغه , خطبه 3 .
91- ابصار, 41, بلاغة الحسين , 68 طبرى , 5/354, تاريخ الكامل , 4/21 الامام الحسين واصحابه , 56 .
92- استاد باقر شريف قرشى , چهار وجه براى جعلى بودن نامه ذكر كرده اند :
1 ـ ((مضيق الخبت)) , محلى كه از آنجا مسلم براى امام حسين (ع) نامه نوشته , طبق تصريح ((حموى)) در ((معجم البلدان)) , بين مكه ومدينه است , در حالى كه ((مسلم)) دو راهنمارا از ((مدينه)) اجير كرد وبه سمت عراق حركت كردند وگم شدند وسپس مردند وطبيعتا اين واقعه بين مدينه وعراق اتفاق افتاده است نه بين مكه ومدينه .
2 ـ اگر فرض كنيم كه بين مدينه وعراق هم محلى به اين نام بوده وحموى

آن را ذکر نکرده باشد, سفـر از آنـجا تا به مکه وپاسخ آوردن از امام حسین (ع) حداقل ده روز طول می کشد درحالی که مورخین ذکر کرده اند که ((مسلم بن عقیل)) پانزدهم رمضان از مکه خارج شده وبعد ازبیست روز در پـنجم شوال به کوفه رسیده است , یعنی مسافت 1600 کیلومتری را در بیست)) روز حداقل طی کـرده اسـت وفـرض کنیم ده روز مسلم توقف کرده که قاصد به مکه برود وپاسخ بیاورد, آن وقت چطور ((مسلم)) این مسافت طولانی را در عرض ده روز طی کرده است واین عادتا محال است .
3 ـ سیدالشهدا (ع) در نامه اش , ((مسلم)) را به جبن وترس متهم کرده است در حالی که این سخن با توثیق امام (ع) که فرمود : ((قد بعثت الیکم اخی وابن عمی وثقتی من اهل بیتی)) منافات دارد .
4 ـ اتهام ((مسلم)) به ترس با سیره مسلم در شجاعت وشهامت , منافات دارد, این قهرمان به تعبیر ((بـلاذری)) , شـجاع ترین فرزندان عقیل است , هنگامی که مردم کوفه اورا تنها می گذارند اویک تنه می ایستد ومی جنگد وتسلیم دشمن نمی شود (حیاة الحسین , 2/343) .
93- اعراف /131 .
94- نمل /47 .
95- حیاة الحیوان , 1/664 .
96- المیزان , 19/375 .
97- الحدید, 19/77 پاورقی .
98- المیزان , 19/78 .
99- حیاة الحیوان , 1/665, ((طیر)) .
100- الملهوف , 30 .
101- ((زرود)) نـام مـحلی است که خبر شهادت مسلم به امام حسین (ع) رسید در بعضی از کتب مـقـاتل آمده است مسلم , دختری یازده ساله داشته به نام ((حمیده)) که همراه امام حسین (ع) به کـربـلامـی آمـده , چـون خبر شهادت مسلم به امام (ع) رسید, به خیمه آمد ودختررا طلبید واورا نـوازش کـرد دخـتـر از ایـن حـرکت امام (ع) مطلبی را احساس کرد وگفت : ((گویا پدرم شهید شـده اسـت)) امـام حـسـیـن (ع) نـتـوانست از گریه خودداری کند, فرمود : ((دخترم ! من پدرت ودخترانم , خواهرانت هستند)) اینجا بود که با منتشر شدن این خبر, ضجه وناله وگریه وصیحه در میان زنها وفرزندان عقیل برخاست وهمه مشغول عزاداری شدند معالی السبطین , 1/163 .
102- منتهی الامال 1/386 .
103- اعـیـان الـشـیـعه , 1/590 ابصار, 53 حیاة الحسین , 2/322 طبری 5/357 تاریخ کامل , 4/23 الامام الحسین واصحابه , 58 .

104- نـقش ائمه در احیا دین ,151 به نقل از سنن دارمی , 1/85 باب من هاب الفتیا مخافة السقط, سنن ابن ماجه , 1/12 باب التوقی فی الحدیث عن رسول (ص) .
105- نجم /3 .
106- نقش ائمه در احیا دین / 152 به نقل از مستدرک حاکم 1/110 .
107- صحیح بخاری , کتاب مواقیت الصلاة , 1/134 .
108- فتح الباری , 2/10 باب مواقیت الصلاة .
109- بحار الانوار, 31/ص 7 ـ 43 .
110- طبری , 5/357, ابصار, 53, ملهوف , 19 .
111- حیاة الحسین , 3/152 .
112- ابصار العین , 111,108, 54, 79, 54, 54و85 .
113- سفینة , ((حنف)) بحار, 44/339 . 114و 4) حیاة الحسین , 2/323 ملهوف , 18 .
116- ملهوف , 52 تاریخ کامل , 4/78 .
117- معالی السبطین , 1/228 .
118- توبه /122 .
119- سفینة ((فقه)) .
120- کافی , 1/36 باب صفة العلما .
121- رجال کشی , 78, رقم الترجمه 133 معجم رجال الحدیث , 4/223 اعیان الشیعه , 4/554 .
122- بحار الانوار, 60/311 .
123- فوائد الرضویه , 67 .
124- کشی , 78 معجم رجال الحدیث , 4/222 سفینة , ((حبب)) .
125- ابصار العین 60 البدایة والنهایة 8 / 183 .
126- نفس المهموم 259 .
127- کامل الزیارات : باب 23/75 ملهوف ,27بحار, 45/85الامام الحسین واصحابه ,61 .
128- کافی , 1/258 ((باب ان الائمة (ع) یعلمون متی یموتون)) .
129- طبری , 5/398 ابصار, 48 .
130- ابصار, 103 . 131و 3) ابصار, 62 ـ 97 طبری , 5/419 .
133- طبری , 5/419 ابصار, 126 .
134- ملهوف , 42 ابصار, 12 .
135- ابصار, 9 طبری , 5/418 .
136- مقتل الحسین (ع) خوارزمی , 1/217 .
137- ((عـبـدالله)) فـرزنـد ((جـعفر طیار)) , برادر زاده وداماد امیرالمؤمنین (ع) است , همسرش ((زیـنـب کـبری)) ومادرش ((

اسما بنت عمیس)) است وی اولین مولود از مسلمانان در سرزمین حـبـشه است در سنه هشتاد, در سن نود سالگی از دنیا رفته است , مادرش ((اسما)) بعد از شهادت جعفر طیار, باابوبکر وبعد از او با امیرالمؤمنین (ع) ازدواج کرده است لذا ((عبداللّه)) ومحمد بن ابی بکر ویحیی بن علی)) برادران امی هستند (اسدالغابه , 3/133 استیعاب , 3/880) .
138- طبری , 5/387 کامل ابن اثیر, 4/40 .
139- و 2) ابصار,39,
140- حیاة الحسین , 3/258 .
141- حیاة الحسین , 3/260 مقاتل الطالبیین , 61 .
142- حیاة الحسین , 3/419 .
143- حیاة الحیوان , 2/257, ((کلب)) .
144- حیاة الحیوان , 2/257, ((کلب)) .
145- کشکول ابن العلم , 160 .
146- سبا/39 .
147- ملهوف , 49 .
148- طبری , 5/388 البدایة والنهایه , 8/164 حیاة الحسین , 3/30 الامام الحسین واصحابه , 65 .
149- کافی , 2/68 ـ باب الخوف والرجا .
150- بحار الانوار, 70/379 .
151- معجم رجال الحدیث , 20/62 کامل ابن اثیر, 6/125 مقاتل الطالبیین ص 318 .
152- العباس , مقر, 106 .
153- ابصار, 30 .
154- ((بـطـن الـرمـه)) سرزمینی وسیعی در منطقه نجداست واستراحتگاه حجاج بصره وکوفه بوده ویکی از مناطق آن , به نام ((حاجر)) بوده است .
155- ((عـذیـب هـجـانات)) محل تربیت وپرورش اسبان نعمان , مالک حیره بوده وچهار منزل تا کربلافاصله داشته است .
156- اعیان , 1/594 ابصار, 65 الامام الحسین واصحابه , 1/65 حیاة الحسین , 3/62 .
157- سفینه , ((کوف)) بحار, 25/215 .
158- سفینه , ((کوف)) .
159- بحار, 42/295 .
160- الحدید, 6/120 .
161- کامل الزیارات , باب 23 بحار, 45/87 الامام الحسین واصحابه , 66

.
162- سفینه , ((دنی)) .
163- تفسیر نمونه , 13/21 بنقل از نور الثقلین , 3/324 .
164- نهج البلاغه حکمت 236 .
165- ((داستان بثینه)) بر وزن ((جهینه)) از این قراراست : روزی امـیرالمؤمنین (ع) در بعضی از مزارع فدک , مشغول کشاورزی , وبیل در دستش بودکه زن زیـبایی شبیه ((بثینه)) دختر ((عامر جمحی)) که از زیباترین زنهای زمان خودش بود, درنظرش متمثل شد وبه حضرت عرض کرد : ((هل لک ان تتزوجنی واغنیک عن هذه المسحاة)) . ((اگـر مـرا به ازدواج خودت در بیاوری تورا از این بیل زدن بی نیاز می کنم وخزائن زمین را به تو نشان می دهم)) . امیرالمؤمنین (ع) فرمود : ((تو کیستی که به خواستگاری تو بیایم ؟)) . گفت : ((من دنیا هستم)) . حـضـرت فـرمـود : ((برو وشوهری غیر از من برای خودت پیدا کن که تو برای من نیستی)) دوباره مشغول بیل زدن شد واین اشعاررا زمزمه کرد :
لقد خاب من غرته دنیا دنیة آتتنا علی ذی العزیز بثینة فقلت لها غری سوای فاننی عزوف عن الدنیا ولست بجاهل
وماهی ان غرت قرونا بطایل وزینتها فی مثل تلک الشمائل عزوف عن الدنیا ولست بجاهل عزوف عن الدنیا ولست بجاهل
(بحار, 73/84) .
166- مروج الذهب , 3/450 .
167- تلخیص از یادداشتهای خطی آیت اللّه حائری , 82 .
168- ملهوف , 75 .
169- ملهوف 10 الامام الحسین واصحابه , 1/105 اعیان الشیعه , 1/587 بحار, 44/325 .
170- مجمع البیان , 7/144 .
171- مجمع البیان , 1/284 .
172- الانوار الساطعه فی شرح زیارة الجامعة , 1/415 بحار 60/311 .
173و 4) تاریخ الخلفا, سیوطی , 208 ـ 209 .
175- حیاة الحیوان , 2/175, ((فهد)) .
176- تاریخ الخلفا, سیوطی , 209 .
177- الامامة والسیاسة , 1/185 .
178- ملهوف , 74 .
179- ملهوف , 11 .
180- ملهوف , 11 طبری 5/340 .
181- اسدالغابه , 5/145, الحدید, 6/151 .

182- اسدالغابه , 2/34 الحديد, 6/149 حياة الحيوان , 2/422 پيغمبر ويارا ن , 2/273 .
183- شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد, 6/165 پيغمبر ويارا ن , 5/205 .
184- كشف الغمه , 1/586 .
185- زيارت جامعه غير معروفه .
186- شعر از علامه غروى اصفهانى .
187- بحار, 44/327, مقتل الحسين (ع) خوارزمى , 1/186 الامام الحسين واصحابه , 1/106 .
188- امالى صدوق , مجلس 30, ص 152 بحار, 44/312 .
189- بحار, ج22 /551 ج27 /304 ـ ج29 /25 .
190- كامل الزيارات , باب 108, 336 .
191- موسوعه , 337 اثبات الهداه , 5/195 .
192- بحار, 22/550 بصائر, 445 .
193- كامل الزيارات , باب 32, ص 103, باب 108, ص 326 .
194- تهذيب , شيخ طوسى , 6/106, باب من الزيادات بحار, 100/130 .
195- مقتل الحسين , پاورقى , 145 .
196- بحار, 27/299 ج22 /550 .
197- بحار, 45/394 .
198- الفوائد الرجاليه , 3/335 .
199- بحار, 78/227 ح97 .
200- كحل البصر, 132 .
201- بحار, 22/547 .
202- نهج البلاغه خطبه 190 .
203- ((عـمـر الاطـرف)) آخـريـن فـرزنـد اميرالمؤمنين (ع) وكنيه اش ((ابوالقاسم)) است چون شـرافـتـش فـقط ازناحيه پدراست , به او ((اطرف)) گفته مى شود, در مقابل ((عمرو بن على بن حسين)) كه ((اشرف)) ناميده مى شود, چون شرافتش از طرف پدر, به اميرالمؤمنين (ع) واز طرف مـادر, به حضرت زهرا عليها السلام منتهى مى شود ((عمر الاطرف)) با خواهرش ((رقيه)) تواما به دنيا آمدند نام مادرش ((صهبا ثعلبيه)) است , فرزندش ((محمد بن عمر الاطرف)) با خديجه دختر حـضـرت سـجـاد (ع
) ازدواج كرد واز او صاحب سه فرزند شده است به نامهاى : ((عبداللّه , عبيداللّه وعـمر)) درسن 75 سالگى در ((ينبع)) وفات يافته است حجاج مى خواست ((عمر الاطرف)) را در تـولـيـت صـدقات پيامبر (ص) وعلى (ع) با ((حسن مثنى)) شريک نمايد ولى ((حسن)) نپذيرفت وشـكـايت حجاج را نزد عبدالملک به شام برد, لذا توليت موقوفات ,

منحصرا با ((حسن مثنى)) شد (سفينه , ((عمر)) عمدة الطالب , 331) .
204- ملهوف , 12 الامام الحسين واصحابه , 1/108 .
205- قاموس الرجال , 7/215 .
206- ابن ابى الحديد, 3/249 .
207- احزاب /30 .
208- ينابيع الموده باب 64, 367 عمدة الطالب 119 .
209- شورى /23 .
210- قواعد الاحكام 2/346 .
211- بحار, 45/89 الخرائج والجرائح , 1/253 موسوعة كلمات الحسين (ع) , 292 .
212- اسدالغابه , 5/588 .
213- قاموس الرجال , 10/396 .
214- بيت الاحزان , محدث قمى , 125 .
215- احزاب /33 .
216- الحديد, 6/220 بحار الانوار, 32/149 جمل , شيخ مفيد, 126 الامامة والسياسة , ابن قتيبه , 55 .
217- بحار, 45/230 تاريخ الخلفا, سيوطى , 208, تاريخ يعقوبى , 2/246 .
218- ملهوف : 83 .
219- كامل الزيارات باب 29, باب نوح الجن على الحسين (ع) , 94, الامام الحسين واصحابه , 1/111 .
220- ابصار, 94 حياة الحسين , 3/233 قاموس الرجال , 7/129 .
221- ابصار, 107 .
222- ابصار العين , 130 .
223- ملهوف , 84 .
224- الانوار القدسية ص 70 .
225- الثاقب فى المناقب , 322, نفس المهموم , 35 (فصل3) .
226- ((جـابر بن عبداللّه انصارى)) از صحابه جليل القدر پيامبر (ص) وپدرش ((عبداللّه انصارى)) از شهداى احداست ((جابر)) در غزوه بدر وهيجده غزوه از غزوات پيامبر (ص) شركت كرده وسلام آن حـضرت را به حضرت باقر العلوم (ع) رسانده است وى آخرين صحابه پيامبر (ص) است كه درسنه 78 وفات كرده است . ((جـابـر)) , لـوح حـضرت فاطمه (س) را ديده كه اسامى ائمه (ع) در آن منقوش بوده واز روى آن , اسـتـنـسـاخ كـرده اسـت وى اولـين زاير قبر امام حسين (ع) است كه در اربعين به همراه عطيه , آن حضرت را زيارت كرده است جابر, عصا

به دست در کوچه های مدینه راه می رفت ومی گفت : ((عـلـی خـیـر الـبشر, فمن ابی فقد کفر, یا معاشر الانصار ! ادبوا اولادکم علی حب علی فمن ابی فلینظر فی شان امه)) . امـا ایـنکه چرا ((جابر, ابن عباس ومحمد بن حنفیه)) در واقعه کربلا شرکت نکردند, محققین هر یـک پـاسـخـهـایی داده اند, پاسخ مرحوم ((علامه مامقانی)) را در احوالات ((محمد ابن حنفیه)) ذکـرکـردیـم , طـالـبین مراجعه فرمایند (سفینه , ((جبر)) رجال کشی ص 40 ش 86 معجم رجال الحدیث ,4/14) .
227- کامل الزیارات , باب 108 , 336 .
228- فوائد الرضویه , 424 .
229- یس /27 .
230- غافر/45 .
231- مغازی , واقدی , 1/112 .
232- ناسخ التواریخ , 8/342, احوالات حضرت کاظم (ع) .
233- عنکبوت /54 .
234- یس /8 .
235- انفطار/13 .
236- بحار, 46/261 شاگردان مکتب ائمه (ع) , 1/93 .
237- بحار, 101, 329 .
238- لهوف , 27 بحار, 44/330 .
239- فاطر/1 .
240- صافات / 164 .
241- تکویر / 21 .
242- غافر/7 .
243- نجم /26 .
244- بقره /161 .
245- فصلت /30 .
246- انفطار/11 .
247- آل عمران /124 .
248- رعد/11 .
249- ذاریات /4 .
250- نازعات /5 .
251- هود/70 .
252- مریم /19 .
253- مغازی , واقدی , 1/79 .
254- تحریم /5 .
255- انبیا / 26 .

256- نحل / 50 .
257- المیزان , 19/33 .
258- بحار, 44/245, حسین (ع) نفس مطمئنه , 41 .
259- آل عمران /154 .
260- ملهوف , 28 بحار, 44/330 .
261- حجر/27 .
262- ذاریات /56 .
263- اعراف /179 .
264- اعراف /27 .
265- جن /1 .
266- سبا/12 .
267- ذاریات /49 .
268- اصول کافی , 1/394 باب ان الجن یاتیهم .
269- سفینه , ((جنن)) , بحار, 63/128 .
270- بحار, 49/239 .
271- الانوار القدسیة : 100, للعلامة الشیخ محمد حسین الاصفهانی ((قدس سره)) .
272- تاریخ الاسلام , ذهبی , 8 (حوادث سنه 61) تاریخ الکامل , 4/19 حیاة الحسین , 2/306 .
273- اسدالغابه , 3/262, استیعاب 3/994 .
274- قاموس الرجال , 6/151 .
275- بحار, 29/332 به نقل از صحیح مسلم , 3/1478, ح58 .
276- قصص /22 .
278- سفینه , ((خیر)) بحار, 13/356 .
279- ملهوف 55 ـ البدایة والنهایة 8/193 .
280- ملهوف , 27 .
281- ((محمد بن حنفیه)) , فرزند امیرالمومنین (ع) ومادرش ((خوله)) دختر ((جعفر بن قیس بن سلمه حنفیه)) است وی از شجاعان روزگار ودر جنگهای ((جمل وصفین)) شرکت کرده است تولدش درسنه 21 ووفاتش سال 81 می باشد بعد از امیرالمؤمنین (ع) مانند سایر بنی هاشم , گوشه گیر ومنزوی بود ((مختار)) اورا امام خواند وبه نام او بر عراق مستولی شد ودر سال 66 چون حاضرنشد با ((عبداللّه بن زبیر)) بیعت کند, به طائف تبعید گردید ((فرقه کیسانیه)) اورا امام می خوانندومی گویند او در ((جبل رضوی)) زنده است , ابوهاشم فرزند او از علمای تابعین به شمارمی رود (تنقیح المقال , 3/112 سفینه , ((حمد)) .

282- لهوف , 27 حياة الحسين , 3/31 اعيان الشيعه , 1/588 ـ 593 .
283- كافى , 1/348 تنقيح المقال , 3/115 معجم رجال الحديث , 16/48 .
284- تنقيح المقال , 3/112, ((محمد)) .
285- مناقب , 4/53 .
286- معالى السبطين , 2/122 .
287- طبرى , 5/384, تاريخ كامل , 4/37 .
288- تاريخ يعقوبى 20/250 ـ 247 با استفاده از ترجمه مرحوم آيتى , 2/186 .
289- اسدالغابه , 3/192 استيعاب , 3/933 .
290- مناقب , 4/53 .
291- قاموس الرجال , 6/3 .
292- فوائد الرضويه , 312 قاموس الرجال , 6/28 امالى صدوق , م 21, 97 .
293- بحار, 42/152 سفينه ((عبس)) .
294- ابصار, 76 .
295- كامل الزيارات , باب 23, 72 طبرى , 5/384 تاريخ كامل , 4/38 .
296- طبرى , 5/384 نفس المهموم (پاورقى) 82 .
297- تتمة المنتهى , 65 .
298- الحديد, 20/108 الى 149 استيعاب , 3/906 .
299- الحديد, 20/126 .
300- تاريخ كامل , 4/348 .
301- على الاكبر, مقرم ,ص 86 .
302- مغازى , واقدى , 1/309 .
303- جمل , تاليف شيخ مفيد, 211 .
304- ملهوف ,49 ابصار, 24 .
305- ملهوف , 14 امالى صدوق , م 30, 153 حياة الحسين , 2/318 الامام الحسين واصحابه 1/119 .
306- مغازى , 1/216 .
307- استيعاب , 3/950 بحار, 44/34 .
308- الغدير, 10/38 .
309- الحديد, 4/9 .
310- الحديد, 13/242 .
311- بحار, 45/328 .
312- بحار, 29/332 .
313- سيوطى نقل مى كند كه : ((لم يعرف هذا الاسم فى الجاهلية ,

ان اللّه حجب اسم الحسن والحسين حتى سمى بهما النبى (ص) ابنيه ( ) . ((دو نـام حسن وحسين را در جاهليت كسى نمى دانست , خداوند اين دو اسم را مخفى كرده بود تا پيامبر (ص) فرزندانش را به اين نام نهاد)) , (تاريخ الخلفا, 187) .
314- منتهى الامال , 1/538 .
315- مراة العقول , 6/111 حياة الحيوان , 1/118, ((اوز)) .
316- تفسير نمونه , 13/21 به نقل از نورالثقلين .
317- ملهوف ص 75 .
318- الانوار القدسية : ص 137 للعلامة الشيخ محمد حسين الاصفهانى ((قدس سره)) .
319- ملهوف , 26 .
320- مريم /16 .
321- مغازى , واقدى , 499 ـ 901 .
322- سلونى قبل ان تفقدونى , 1/254 .
323- مجمع البيان , 4/525 .
324- ملهوف , 53 .
325- بحار, 33/280 .
326- ملهوف 82 .
327- بحار, 101/273 .
328- ابصار, 110 .
329- ((مـره عـبـدى)) از فـرماندهان لشكر اميرالمؤمنين (ع) است كه در جنگ جمل به شهادت رسيدبعداز او پسرش ((منقذ)) پرچم را به دست گرفت و در صفين ونهروان هم از ملازمين ركاب حـضـرت امـيـر (ع) بـود, ولى بعدا منحرف شد ودر حادثه كربلا به سپاه ((عمر سعد)) ملحق شد وجناب على اكبر (ع) را به شهادت رساند (حياة الحسين , 3/247) .
330- طبرى , 5/386 خوارزمى , 1/223 انساب الاشراف , 3/164 اعيان , 1/594 كامل ابن اثير, 4/40 .
331- ناسخ التواريخ , 2/146 (احوالات سيدالشهدا (ع) .
332- تهذيب , 5/1519, وسائل , 10/246, ابواب العمره , باب 7, ح3 .
333- وفيات الاعيان , 6/95 فرهنگ دهخدا, 10/15052 .
334- وفيات الاعيان , 6/86 .
335- الحديد, 20/96 .
336- ملهوف , 73 .
337- بحار الانوار, 44/313 .
338- مجمع البيان , 6/430 .

339- کافی , 1/216 .
340- بهج الصباغه , 5/192 مروج الذهب , 2/370 .
341- بهج الصباغه , 5/192 تاریخ طبری , 4/523 طبری , 4/523 .
342- بحار ج43 /179 .
343- فاطمة الزهرا (س) ـ مقرم / 110 .
344- زندگانی فاطمه زهرا (ع) ص 199 دکتر سید جعفر شهیدی .
345- کافی , 1/398, ح3 , باب مستقی العلم من بیت ال محمد (ص) .
346- احزاب /53 .
347- حجرات /2 .
348- نور/36 .
349- مجمع البیان , 7/144 .
350- کشف الغمه , 2/169 .
351- بحار, 25/97, سفینه , ((بیت)) .
352- ((قتادة بن دعامة بصری)) در سنه 61 اعمی متولد شد در سنه 117 در واسط عراق , در اثر طاعون ,مرده است وی از حافظه بسیاری قوی بر خوردار بوده واز نظر اعتقادی , مسلک ((قدری)) داشته است واز محدثین قوی اهل سنت ونسبت به امیرالمؤمنین (ع) علاقه ومحبت داشته است ,چون وقتی از خالد بن عبداللّه قسری امیر مکه , درباره علی (ع) مذمتی را شنید, از نزد او برخاست وسه مرتبه گفت : ((زندیق ورب الکعبة , به خدای کعبه سوگند که خالد بن عبداللّه زندیق است !)) , سفینه ((قتد)) (تهذیب التهذیب , 8/306) .
353- سفینه ((قتد)) بحار, 46/357 .
354- بحار, 40/76 .
355- بحار, 44/181 .
356- وفا الوفا, 1 ـ 2, 467 .
357- الامامة والسیاسه , 1/19 .
358- سفینه , ((غیر)) , بحار, 43/197 .
359- لهوف , 29, اعیان الشیعه , 1/595 .
360- ((قوم سبا)) مردمی آفتاب پرست بودند که در ناز ونعمت زندگی می کردند ولی ناسپاس وبدکاربودند وزنی بر آنان حکومت می کرد حضرت سلیمان به دیار آنان لشکر کشی کرد وسد آنان راشکست ودچار ویرانی ونابودی شدند مسکن قوم سبا سرزمین ((یمن)) فعلی بوده است کلمه ((سبا)) دوباره در قرآن کریم استعمال شده است : ((و جئتک من سبا بنبا یقین
انی وجدت امراة تملکهم واوتیت من کل شی ولها عرش عظیم)) , (قاموس قرآن , 3/203) .

361- شرح ابن ابی الحدید, 7/125 ـ 131 .
362- چـرا سـیـدالـشهدا (ع) از نام این سرزمین سؤال کرد ؟ آیا نمی داند در حالی که امام معصوم , عـالـم بـمـا کـان ومـا هـو کـائن الـی یـوم الـقـیـمـه است یا در این سؤال حضرت , اسرار غامضی نـهـفـته است ,چنانچه شبیه این سؤالات در قرآن کریم هم دیده می شود, خداوند تعالی خطاب به حضرت موسی فرمود : ((ما تلک بیمینک یا موسی)) . یا خطاب به عیسی (ع) می فرماید : ((ا انت قلت للناس اتخذونی وامی الهین)) . یـا وقـتـی پـیـامـبـر (ص) بـه طـرف بـدر در حـرکـت اسـت , از نـام دو کـوه اطـراف سـؤال مـی کـند (مغازی واقدی , 1/51) , شاید مصالح خفیه ای در سؤال حضرت بوده ویا اینکه می خواسته تـوجـه دیـگـران را بـه این سرزمین جلب کند والا حضرت (ع) می داند که قضای الهی لا محاله در اینجاواقع می شود (پاورقی مقتل الحسین , مقرم , 231) .
363- ملهوف 32 .
364- البدایة والنهایة : 8/193 .
365- البدایة والنهایة , 8/169 مقتل الحسین , مقرم 204 .
366- الامام الحسین واصحابه 1/161 .
367- الرد علی المتعصب العنید, ابن جوزی , 78 .
368- ابن ابی الحدید, 7/279 .
369- التنبیه والاشراف , ص 274 .
370- سفینه , ((حجج)) .
371- بحار, 101/235 .
372- بحار, 44/375 طبری , 5/399 .
373- یوسف /21 .
374- بینه /5 .
375- قمر/50 .
376- رعد/11 .
377- المیزان , 11/329 .
378- تفسیر منهج الصادقین , 7/253 .
379- بحار, 49/117 .
380- منتهی الامال , 2/292 .
381- زمر/9 .
382- سفینة ((کمل)) بحار, 33/399 .
383- ((بـلـنـجـر)) شـهری در خوراست که در زمان عثمان به دست ((سلیمان بن ربیعه)) فتح شده است (ابصار, ص 100) .
384- سـلـمـان در ایـنـجا ((سلمان بن ربیعه باهلی)) است یا ((

سلمان فارسی)) چنانچه ابن اثیر ذکرکرده است ابصار, 100 .
385- طبری , 5/396 ابصار ان , 95 تاریخ کامل , 4/63 .
386- بحار الانوار, 101/272 .
387- ((شراف)) نام شخصی است که در آن منطقه چاهی را حفر کرده بود .
388- ابصار, 7 ـ 115 خوارزمی , 1/230, ((اعیان)) 4/612 تاریخ کامل , 4/47 ملهوف , 43 .
389- مقتل الحسین (ع) , 302 .
390- ((عـذیـب هـجـانـات)) وادی بنی تمیم وتا قادسیه شش میل فاصله دارد ووجه تسمیه آن ایـن اسـت که اسبان ((نعمان بن منذر)) پادشاه حیره را در آنجا پرورش می دادند (مقتل الحسین , مقرم , 220) .
391- طبری , 5/405 ـ حیاة الحسین , 3 / 84 .
392- البدایة والنهایة , 8/173 ابصار, 66 ـ 85 مقتل الحسین , مقرم , 221 .
393- حیاة الحسین , 3/56 به نقل از انساب الاشراف .
394- سفینه ((رشو)) بحار, 104 / 274 .
395- الحدید, 9/311 .
396- بقره / 207 .
397- بقرة / 204 .
398- الحدید, 4/73 معجم رجال الحدیث , 8/306 .
399- تفسیر نمونه , 27/322 .
400- طبری , 5/407 الفوائد الرجالیه , 1/324 .
401- ((عـبـیداللّه بن حر)) از اشراف وبزرگان کوفه ومردی شاعر وشجاع بود سیصد نفر تیرانداز دراخـتـیـار داشـتـه اسـت از نـظر عقیده , عثمانی است ودر نبرد صفین , امیرالمؤمنین (ع) را تنها گـذاردوبـه مـعاویه ملحق گردید ! ! در واقعه کربلا از دعوت امام حسین (ع) سرپیچی کرد وبعد پـشـیـمـان شـد وهـمراه ((مختار)) قیام نمود واز قاتلان حسین (ع) انتقام گرفت سپس بر علیه ((مختار)) قیام کردوبه قری واطراف کوفه حمله کرد واطرافیان مختاررا کشت خانه او به دستور مـخـتـار ویران گردید بعد به جنگ ((مصعب بن زبیر)) رفت ولی سربازانش اورا تنها گذاشته واز تـرس ایـنـکـه مـبـاداسیر بشود خودرا در فرات انداخت وغرق شد وبه قول علا مه , مردی صحیح الاعتقاد ولی بدعمل بوده است (الفوائد الرجالیه , 1/328 ـ 323 سفینه 2/143 نفس المهموم) . ((عـبـیـداللّه)) در پـیـشـامـد جـنگ صفین , همسرش را در کوفه گذارد وخودش به شام رفت مـدتـی گـذشت وخبری از ((عبیداللّه)) نیامد, لذا همسرش به تصور اینکه در میدان جنگ کشیته شده به ازدواج

مردی به نام ((عکرمة بن خبیص)) در آمد ((عبیداللّه)) برای پیگیری ماجرا به کوفه آمـد, ولـی ((عـکـرمـه)) حـاضـر نـشـد عـیـالـش را بـه او بـرگـردانـد, لذا جهت مخاصمه نزد امیرالمؤمنین (ع) آمد,حضرت به او فرمود : ظاهرت علینا عدونا, آیا تو نبودی که دشمن مارا کمک کردی ؟)) در پاسخ گفت : ((ایمنعنی ذلک مـن عـدلـک ؟ قـال : لا, ایـن بـاعـث مـی شـود که امروز مرا از عدالت
خود محروم کنی ؟ حضرت فرمود : هرگز . لـذا ((عکرمه)) را احضار کرد وفرمود : حق تماس با این زن را نداری وچون این زن حامله است ,نزد شخص امینی بماند تا از عده وطی به شبهه بعد از وضع حمل , خارج شود, آنگاه به خانه ((عبیداللّه حر جعفی)) برگردد (کامل ابن اثیر, 3/382) . آری , قرآن مجید می فرماید : (لا یجرمنکم شنئان قوم علی ان لا تعدلوا) . ((دشمنی با افراد, باعث نشود که از مسیر عدالت خارج شوید)) .
402- قصر مقاتل , منسوب است به مقاتل بن حسان .
403- مـعـجـم رجـال الـحدیث , 11/67 , ش 7453 ابصار العین , 89 ـ مقتل الحسین , مقرم , 223 ,حسین (ع) نفس مطمئنه , 149 .
404- مغازی , واقدی , 1/47 .
405- بحار, 18/203 .
406- ملهوف , 56 .
407- کشی , 113 , بحار, 27/204 حیاة الحسین , 3/88 .
408- قصر مقاتل , منسوب به مقاتل بن حیان است .
409- نحل / 29 .
410- اسرا / 39 .
411- مریم / 86 .
412- نمل / 90 .
413- مجمع البیان , 7 / 236 .
414- فوائد الرضویه , 308 .
415- الغدیر 4/30 .
416- ((یـزیـد الـرشـک)) هـو یـزیـد بـن ابـی یزید الضبعی ابوالازهر البصری , ثقة مات سنة 130 (تهذیب التهذیب , 11/323) .
417- سیر اعلام النبلا, 3/305 البدایة والنهایة , 8/169 حیاة الحسین , 3/44 .
418و419- 3 سفینه , ((قر)) بحار, 92/107 .
420- لؤلؤ ومرجان , 44 .
421و 422- و 3 ابصار العین , 28 , 10 , طبری , 5/424 کامل ابن اثیر, 4/57 ـ 61 .

423- سفینه , ((صحف)) .
424- بحار, 24/185 , احادیث 1 , 2 , 4 و 5 .
425- تفسیر نمونه , 8/20 مستدرک حاکم , 1/289 .
426- مقتل الحسین , مقرم , 434 .
427- قصص / 30 .
428- مغازی , واقدی , 2 / 678 .
429- وقعة صفین , 140 ـ بحار, 32 / 419 الحدید, 3 / 169 .
430- الحدید, 2 / 286 .
431- احزاب / 12 .
432- مجمع البیان , 5 / 36 .
433- توبه / 49 .
434- وقعه صفین , 458 .
435- ملهوف , 53 .
436- بحار,44/388, اعیان الشیعة , 1 / 595 البدایة والنهایة , 8 / 175 , خوارزمی ,1/245 .
437- تهذیب التهذیب 7/450 .
438- اسد الغابه , 2/290 بحار, 28/130 40/39 پیغمبر ویاران , 3/124 .
439- شفا الصدور, 1/373 , شرح نهج ابن ابی الحدید, 2/286 10/14 .
440- شبیه این جریان برای ((انس بن حرث کاهلی وبریر بن خضیر همدانی)) هم ذکر شده است که یاتعدد قضیه بوده یا اشتباه در اسامی روات , رخ داده است .
441- کشف الغمة , 2/47 .
442- وقعه صفین , 186 .
443- ابصار, 69 ـ حیاة الحسین , 3/126 اعیان , 1/599 ـ حسین (ع) نفس مطمئنه , 164 .
444- مقتل الحسین (ع) خوارزمی , 2/8, مقتل الحسین مقرم , 289 .
445- ملهوف ,42 البدایة والنهایة , 8/181 .
446- ملهوف , 52 .
447- بحار, 44/306 .
448- الامامة والسیاسة , 2/19 طبری , 6/62 .
449- منتهی الامال , 1/542 .
450- ریاحین الشریعه 3/164 .
451- ((سوید بن عمرو بن ابی مطاع)) روز عاشورا مدتی جنگید وبدنش جراحات زیادی برداشت وباصورت به زمین افتاد, لذا تصور کردند که کشته شده , اما وقتی سیدالشهدا (ع) به شهادت رسیدواین خبررا سوید شنید, با همان تن مجروح با کاردی که همراه داشت

جنگید چون شمشیرش را برده بودند تا به شهادت رسید . ((بـشـیـر بـن عـمـرو حـضـرمـی)) در روز عـاشـورا با خبر شد که فرزندش را در سرحدات ری اسـیـرکـرده انـد, امـام (ع) به او فرمود : ((من بیعت خودرا از تو برداشتم , برو ودر آزادی فرزندت تـلاش کـن)) , اما او گفت : ((اکلتنی السباع حیا ان فارقتک یا حسین , زنده , زنده طعمه حیوانات درنـده بـیـابـان شوم اگر دست از یاری تو بردارم ای حسین !)) ملهوف , 47 ابصار العین , 101103 کامل ابن اثیر,4/79 .
452- طبری , 5/419 ـ 445 .
453- آل عمران / 180 .
454- اسرا / 71 .
455- آل عمران / 179 ـ 180 .
456- طبری , 5/421 .
457- ملهوف 50 .
458- کـنـیه ((ابو تراب)) از طرف پیامبر (ص) به امیرالمؤمنین (ع) داده شده است وبهترین نامی کـه حـضـرت را بـه آن صـدا مـی زدنـد, خوشحال می شد ودوست می داشت , همین ((ابو تراب)) بود,هرچند مردم شام با گفتن این جمله , قصد تنقیص حضرت را داشتند . ((غـزوه ذوالـعـشـیره)) , در مسجد خوابیده بود, رسول خدا (ص) تشریف آوردند وملاحظه کردند کـه پـارچـه ایـی کـه روی حـضـرت بـوده , کـنـار رفـتـه وگـرد وغبار روی سروصورت حضرت نـشـسته است ,رسول خدا (ص) غبارهارا از روی امیرالمؤمنین پاک کردند ودو مرتبه فرمود : برخیز ای ابوتراب ! (بحار, ج35 , ص 50 ـ ابن ابی الحدید, ج1 , ص 11 نهج الحق , علامه حلی , ص 222) .
459- شـعـر از ((ابـی اخـزم طـائی)) است , پسری داشت نسبت به پدر بدرفتاری می کرد, پس از مـدتی ((اخزم)) مرد وچند پسر از او باقی ماند,روزی پسرانش بر جد خود هجوم بردند واورا کتک زدند ! آنگاه این بیت شعر را گفت :
ان بنی ضر جونی بالدم شنشنة اعرفها من اخزم .
شنشنة اعرفها من اخزم . شنشنة اعرفها من اخزم .
460- نفس المهموم , ص 614 منتهی الامال , ج1 , ص 349 .
461- تفسیر کشاف , ج2 , ص 503 .
462- مغازی , واقدی , ج2 , ص 835 , شرح ابن ابی الحدید, ج17 , ص 281 .
463- نهج البلاغه , خطبه 11 .
464- الکنی والالقاب , ج1 , ص 327 (ابن وفیات الاعیان , ج2 , ص 365 حیاة الحیوان , ج1 , ص 186 .

465- بحار 43/170 .
466- ((حـارث هـمـدانی)) از تابعین واز خواص اصحاب امیرالمؤمنین (ع) است که علوم زیادی را ازحـضـرت کـسب کرده است , ((قبیله همدان)) در ولا ودوستی حضرت نظیر ندارند لذا حضرت درحق آنان می فرماید :
فلو کنت بوابا علی باب جنة لقلت لهمدان ادخلی بسلام
لقلت لهمدان ادخلی بسلام لقلت لهمدان ادخلی بسلام
((حارث)) , راوی حدیث : ((لا یموت عبد یحبنی فتخرج نفسه حتی یرانی حیث یحب)) است وی از اختلاف مردم نسبت به امیرالمؤمنین (ع) رنج می برد, اما حضرت , جمله معروف را به او فرمود که : ((اعرف الحق تعرف اهله)) وفات حارث را بین سالهای 63 تا 70 نوشه اند (تنقیح المقال , ج1 ص 245 ـ اعیان , ج4 , ص 366 بحار, ج39 , ص 239 الحدید, ج1 , ص 299) .
467- بحار 24/79 .
468- نور الثقلین , ج5 , ص 585 تفسیر برهان , ج4 , ص 466 تفسیر صافی , ج2 , ص 822 .
469- الحدید, ج6 , ص 309 .
470- منتخب الاثر ص 271 .
471- تاریخ الخلفا, سیوطی , ص 220 .
472- تاریخ الخلفا, سیوطی 251 , حیاة الحیوان 1/103 .
473- بحار 28/60 .
474- مقتل الحسین مقرم 399, اشعار از مرحوم ((آیة اللّه شیخ هادی کاشف الغطا)) است .
475- بحار, 78/126 .
476- پیغمبر ویاران , 4/117 به نقل از اسدالغابه , 3/119 .
477- الحدید, 6/282 .
478- الامامة والسیاسة , 1/87 .
479- نهج البلاغه , خطبه 26 .
480- اشـاره بـه حـکـمت 312 نهج البلاغه است ((کفی بالا جل حارسا)) برای مرگ کافی است که نگهبان انسان باشد)) .
481- طبقات ابن سعد, 4/6 استیعاب , 3/1184 رقم الترجمة 1931 .
482- ملهوف , 49 .
483- ناسخ التواریخ , 2/377 .
484- وی ((حـسن بن یسار)) , مادرش ((خیره)) کنیز ((ام سلمه)) , همسر رسول خدا (ص) است , او ازطـرفـداران ((مـسـلـک قـدری)) بـوده ودر ایـن زمـیـنـه مـکاتباتی هم با امام حسن وامام حسین (ع)

داشته است شاگردش ((ابن ابی العوجا)) مادی پرست معروف است که بعدا از وی دست مـی کشد,چون می گفت : حسن بصری آدم مختلطی است , گاهی جبری می شود وگاهی قدری ویک عقیده ثابت ندارد . ((حسـن بـصـری)) از مـنـحـرفـیـن ومـعـتـرضـین به امیرالمؤمنین (ع) بود ودر اثر نفرین آن حـضـرت هـمـیشه محزون بود گویا از دفن رفیقش بر گشته یا گمشده ایی داشته ومی گفت : ((نفرین مردصالحی دامنگیر من شده است)) حضرت , لقب ((سامری امت)) به او داده است توحید صدوق , 253بحار, 41/302, سفینه , ((حسن)) .
485- بحار الانوار, 5/123 بلاغة الحسین , 57 .
486- بحار, 32/225 .
487- تاریخ یعقوبی , 2/246 .
488- توحید صدوق , 385 .
489- یوسف /68 .
490- اسرا/4 .
491- غافر/20 .
492- غافر/20 وصحیح آیه شریفه سوره نمل آیه 77 (ان ربک یقضی بینهم بحکمه) است .
493- سبا/14 .
494- اسرا/17 .
495- فصلت /12 .
496- طه /72 .
497- قصص /29 .
498- یوسف /41 .
499- طلاق /3 .
500- قمر/49 .
501- انسان /3 .
502- روح مجرد, آیت اللّه حسینی تهرانی , 455 .
503- ابصار, 23 .
504- الانوار القدسیة ص 142 .
505- توحید صدوق , 90 مجمع البیان , 10/565 سفینه , ((صمد)) .
506- توحید صدوق , 90, ح3 .
507- احزاب /33 .
508- واقعه /79 .
509- مجمع البیان , 10/561 .
510- توحید صدوق , باب 4, 89 .
511- اعلام الدین , دیلمی , 66 .

512- ملهوف , 53 .
513- خصال , 49, ح35 , ((باب الاثنين)) الميزان 14/364 .
514- تفسير كبير, فخر رازى , 23/21 .
515- تفسير كبير, 20/236 تاريخ الخلفا, سيوطى13 .
516- سفينة ((امى)) .
517- تاريخ يعقوبى , 2/67 (ترجمه مرحوم آيتى) .
518- ناسخ التواريخ , 2/100 (احوالات امام صادق (ع) .
519- تاريخ الخلفا سيوطى , 194 ـ 254 حياة الحيوان , 1/84 ـ 104 .
520- ابراهيم بن محمد بن على بن عبداللّه بن عباس بن عبدالمطلب .
521- نحل /112 مروج الذهب 3/313 .
522- قاموس الرجال4 /321, سفينه ((سعد)) .
523- ابصار 38 ـ ملهوف 51 .
524- شعر از : عمان سامانى .
525- وسائل , 11/421, ((ابواب الامر بالمعروف والنهى عن المنكر)) .
526- سفينة , ((وعظ)) . 527و 3) مستدرک حاكم , 1/289, كتاب الجمعه .
529- مجمع البيان , 10/527 .
530- تفسير نمونه , 27/171 .
531- نوح /7 .
532- سفينه ((زلخ)) .
533- بحار, 46/28 سفينه , ((كتب)) .
534- نهج البلاغه , كلمات قصار 327 .
535- الحديد, 6/306, ذيل خطبه 83 با استفاده از پيغمبر وياران , 2/171 .
536- بحار, 20/260 الحديد, 1/20 مستدرک حاكم , 3/33 .
537- ملهوف , 51

12- داستانهایی از گریه بر امام حسین (ع)

نویسنده

حجة الاسلام والمسلمین شیخ علی میرخلف زاده

مقدمه

الحمد لله رب العالمین ، الصلوة و السلام علی اشرف الانبیاء و المرسلین حبیب اله العالمین ابی القاسم محمد المعصومین الذین اذهب الله عنهم الرجس اهل البیت و طهرهم تطهیرا ، سیما حجة بن الحسن العسکری روحی وارواح العالمین له الفداء ،
قال الله تبارک وتعالی فی محکم کتابه العظیم ((ومن یعظم شعائر الله فانها من تقوی القلوب))(1)
هر کس شعائر و نشانه ها و علامتهای دین خدا را محترم و گرامی بدارد شایسته تکریم و احترام بوده و از کمالات پاکدلی و خداشناسی است .
یکی از اعمالی که شعائر و نشانه ها و زمینه های تقوی و رشد معنوی و روحی را فراهم می کند ، عزاداری و سوگواری و ماتم و نوحه سرایی و مرثیه خوانی و ناله و زاری وبی تابی و شیون و جزع وفزع و گریه کردن برای حضرت امام حسین (ع) است ، چه شعاری از این بالاتر چه یادی از این بهتر چه ذکری از این مهمتر چه علامتی از این واضحتر که انسان یاد حسین (ع) که یاد خداست کند ، چه ذکری از ذکر حسین (ع) مهمتر که خدا از اول ما خلق الله همه اش یاد حسین (ع) بوده و به همه عرشیان و انبیاء و واوصیاء و اولیاء توصیه و سفارش یاد وذکر وگریه و عزاداری حسین (ع) را کرده ، خود خدا به حضرت موسی ع خطاب کرد :
ای موسی کسیکه گریه کند و یا بگریاند و یا خود را شبیه به گریه کنندگان در آورد بدنش به آتش جهنم حرام میشود . (2)
خود پیغمبر خدا(ص) فرمود : هرچشمی در روز قیامت گریان است مگر چشمی که برای حسین (ع) گریه کند که در آن روز خندان و مژده به نعمتهای بهشت به او داده می شود .
خود حضرت امیر المؤ منین علی (ع) وقتی به امام حسین نظر کرد فرمود : ای گریه هر مؤ من .
خود حضرت زهرا(علیهاالسلام) برای امام حسین (ع) اشک ریخت .
خود حضرت امام حسن (ع) فرمود : هیچ روزی مثل روزهای مصیبت تو ای حسین نمی شود .
خود امام حسین (ع) فرمود : من کشته اشکهای شما هستم . هیچ بنده ای نیست که برای ما یک قطره اشک از چشمش بریزد یا گریان شود ، جز اینکه خداوند جای او را همیشه در بهشت قراردهد .
خود امام سجاد(ع) وقتی طعام و آب می دید همه اش برای باباش امام حسین (ع) گریه می کرد .
خود امام باقر(ع) فرمود : هر مؤ منی که برای کشته شدن امام حسین (ع

) چشمهاش گریان بشود بطوری که اشک بر صورتش جاری بشود خدا او را برای همیشه در غرفهای بهشت جا می دهد .
اگر کسی برای امام حسین (ع) نوحه و ندبه و گریه کند و خانواده و فامیل ودوستان و شیعیان را برای اقامه عزا دعوت کند و بعد به هم تسلی بدهند ، من ضامن هستم که خدا ثواب دو هزار حج و دو هزار عمره و دو هزار جنگ در راه خودش (خدا) را در نامه عملش بنویسد .
هرکس که بیاد مصیبتهای ما و حسین و اهلبیتش بیفتد و دلش برای ما بسوزد ، ملائکه تمام گناهانش را می آمرزند .
خود امام صادق (ع) فرمود : هرکس که مصیبتهای ما را یاد کند یا ما پیش او یاد آور شویم و به اندازه پر مگسی برای ما اشک بریزد خدا تمام گناهان او را اگر چه به اندازه کف دریا هم باشد می بخشد .
هر کس برای مظلومی ما و ظلمی که به ما شده ، مهموم و مغموم و گریان شود و برای ما آه بکشد خدای سبحان ثواب تسبیح به او می دهد . و حزنش برای ما عبادت است . . .
هر کس چشمش گریان شود برای خونی که از ما ریخته شده یا حقی که از ما گرفته شده یا حرمت و شخصیت ما را هتک کرده شده ، خداوند همیشه جای او را در بهشت قرار می دهد .
هر جزع و گریه مکروه است ، مگر برای حسین (ع) که ثواب هم دارد .
امام حسین (ع) برای زوار و گریه کنندگانش طلب مغفرت می کند . اگر زائر یا گریه کننده بداند چه مقامی پیش خدا دارد . . .
هر کسی که در مرثیه و نوحه سرای حسین (ع) شعر بگوید و پنجاه نفر را بگریاند بهشت برای اوست تا میرسد به ده یا و یک نفر و یا خودش برای ما گریه کند و خود را شبیه گریه کنندکان در آورد جایش در بهشت است . . .
ویا خود حضرت موسی بن جعفر(ع) برای جدش عزاداری و گریه سرایی می کردند . . . .
یا خود امام رضا(ع) میفرماید : هر کس بیاد مصیبتهای ما و آنچه که به سرما آورده اند گریه کند ، روز قیامت در درجه و مقام ما هست و هر کس بیاد مصیبتهای ما بگرید و بگریاند ، در روزیکه تمام چشمها گریان است چشم او گریان نمی شود .
هر کس در مجلسی که امر ما را احیاءو زنده میکنند ، بنشیند ، خدا قلب او را نمی میراند در روزی که همه قلبها مرده است .
اگر گریه بر امام حسین (ع) کنی و اشکت روی صورتت جاری بشود حق تعالی همه گناهان کبیره و صغیر ترا می آمرزد خواه کم باشد یا زیاد ، اگر هنگامی که می خواهی خدا را ملاقات کنی می خواهی هیچ گناهی نداشته باشی ، پس بر امام حسین (ع) زیارت بخوان و گریه کن .
خود امام جواد و امام هادی و امام عسگری و خود امام زمان (ع) برجد

خودشان امام حسین گریه می کردند . اصلا خود امام زمان فرمودند : اگر اشکهای چشمم تمام شود برایت خون گریه می کنم . که انشاالله در جایش خواهد آمد .
این اوراق آغشته به تحریر را که در مقابل می خوانید ((ثواب گریه و تاریخچه گریه و روضه بر امام حسین (ع) است)) که برای ما روشن می کند که عزاداری و روضه و گریه برای امام حسین (ع) از زمان حضرت آدم بوده نه از زمان صفویها که یکسری آدمهای کج فکر می گویند : روضه خوانی از زمان صفویها بوده که آنها درست کرده اند .
با تحقیق و بررسی هایی که به عمل آمده از زمان آن حضرت (آدم) بوده و اولین روضه خوان حضرت جبرئیل (ع) و اولین گریه کن حضرت آدم بوده تا الا ن .
انشاءالله خدا همگی ما را جزو گریه کنندکان حضرت اباعبدالله قرار دهد و اگر هم این جزو (داستانهایی از گریه بر امام حسین جلد اول) ثوابی داشته باشد ، آن رابه روح امام راحل ، شهدا ، علما ، بزرگان ذوالحقوق ، همچنین برادر شهیدم آشیخ احمد میرخلف زاده هدیه می نمایم .
السلام علیکم و رحمة الله .
نوکر و روضه خوان آستان حسین آل محمد(ص)
علی میرخلف زاده

گریه حضرت آدم

وقتی که حضرت آدم (ع) از بهشت بیرون شد از کاری که کرده بود و از فراق حوا و بهشت ، آنقدر گریه کرد ، که روی صورتش دو شیار مثل جوی درست شد و اشک چشمش از آن جاری می شد که پرنده ها از آن میآشامیدند .
و تا چهل سال این گریه ادامه داشت ، و از کرده خود پشیمان و تائب بود . و توبه کرد . خداوند متعال توبه او را پذیرفت و حضرت جبرئیل (ع) را فرستاد که کلماتی به حضرت آدم (ع) بیاموزد و آن کلمات همان بود که قبلا در عرش دیده بود .
حضرت جبرئیل (ع) به او فرمود : بگو : یا حمید بحق محمد ، یا عالی بحق علی ، یافاطر بحق فاطمه ، یامحسن بحق الحسن و (یاذ الاحسان بحق) الحسین منک الاحسان .
وقتی حضرت آدم (ع) به اسم امام حسین (ع) رسید ، اشکش جاری شد و قلبش به درد آمد . فرمود :
ای برادر جبرئیل چرا در ذکر پنجمین اسم که حسین است قلبم شکست و اشکم جاری شد ؟
حضرت جبرئیل فرمود : ای آدم به این فرزندت مصبتی وارد می شود که تمام دردها و غمها و مصیبتها پیش این ناچیز است ؟ حضرت آدم (ع) فرمود : ای برادر آن مصیبت چیست ؟ حضرت جبرئیل (ع) واقعه کربلا را برای او می گوید ، و میفرماید : او را تشنه و غریب و بیکس و تنها و بی یار و یاور شهید می کنند ، ای آدم ؛ اگر او را در حالی که می فرمود : واعطشاه ، واقلة ناصراه می دیدی . . . بطوری که تشنگی میان او و آسمان مثل دود حایل شده بود . . . . هیچکس جواب او را نمی دهد .
مگر با شمشیر و . . . او را مانند گوسفند از پشت سر ذبح می کنند و مال و کاروانش را بتاراج و غارت می برند . . . سر او و یارانش را شهر به شهر می گردانند . . .
حضرت آدم (ع) تا این واقعه را شیند مثل مادری که جوانش را از دست داده بلند بلند گریه کرد . (3)

ای در عزایت آدم و حوا گریست
یا که ساکنان عالم بالا گریسته
پیمبران مرسل و ذرات کائنات ،
از هفت ارض تا به ثریا گریسته
این بس برای غریبیت ای باعث نجات
گبر و یهود و قوم نصاری گریسته

هم ساکنان معبد و هم واقفان دیر
هم جاثلیق پیر کلیسا گریسته
آن ظلمها که شد بتو در دشت کربلا
هم دوست گریه کرد و هم اعدا گریسته
حوران باغ خلد برین تو ای شهید
اندر جنان بهره لعیا گریسته
بر کشته تو ای شه بی غسل و کفن
مجنون وار زینب و لیلا گریسته
ما دام عمر ، سیّد سجاد ناتوان
اندر عزات ای شه والا گریسته (4)

نفرین آدم به یزید

وقتی که حضرت آدم (ع) به زمین آمد ، حضرت حوا(علیهاالسلام) را ندید ، ناراحت شد و به دنبال او رفت و اطراف زمین را گشت که مرورش بکربلا افتاد ، وقتی که به زمین کربلا رسید ، مریض احوال شد و عقب افتاد و سینه اش تنگ و بی جهت به زمین افتاد ، اتفاقا آنجایی که زمین خورد قتگاه حضرت سیدالشهدا(ع) بود و از پای حضرت آدم خون آمد . حضرت ناراحت سرش را بآسمان بلند کرد و عرضکرد : ای خدای من مگر چه گناهی از من سرزده که اینجور ببلاء گرفتار شدم ، در حالی که تمام زمین را گشتم اینطور بلایی به من نرسید ولی تا پایم را به این سرزمین گذاشتم ، به این بلاها گرفتار شدم مگر این زمین چه زمینی است ؟ !
خطاب رسید : ای آدم هیچ گناهی از تو سر نزده ، لیکن اینجا سرزمین کربلاست سرزمینی است که فرزندت حسین را بدون هیچ گناهی می کشند ، و این خونی که از پای تو جاری شد بخاطر اینستکه با خون حسین موافقت کند و با او هم پیمان گردی . حضرت آدم (ع) عرض کرد : آیا حسین پیغمبر است ؟
خطاب رسید : خیر ، ولیکن نوه پیغمبر اسلام حضرت محمد(ص) است .
عرض کرد : قاتل و کشنده او کیست ؟
فرمود : قاتلش یزید است و او را لعن کن .
حضرت آدم چهار مرتبه او را لعن کرد و چند قدمی که رفت بکوه عرفات رسید و حوا را پیدا کرد . (5)

میسوزم و زسوزش جان ناله می کنم
در قلبم آتشی است از آن ناله می کنم
در ماتم خزان زده گلهای پرپری
چون بلبلی زپرده جان ناله می کنم
دارم خبر زنای گلوی بریده ای
زین رو چو نی به آه و فغان ناله می کنم
آثار طبع من نبود شعر ساده ای
با اشک و خون دیده حسان ناله می کنم (6)

گریه و نفرین حضرت نوح

وقتی که حضرت نوح (ع) سوار کشتی شد ، همه دنیا را سیر کرد ، تا به سرزمین کربلا رسید ، همینکه به سرزمین کربلا رسید ، زمین کشتی او را گرفت ، بطوری که حضرت نوح (ع) ترسید غرق شود ، دستها را به دعا و نیایش برداشت ، وپروردگارش را خواند و عرضکرد : خدایا ، من همه دنیا را گشتم ، مشکلی برایم پیدا نشد ، ولی تا به این سرزمین رسیدم ترس و وحشت عجیبی برایم ظاهر گشت ، و بدنم لرزید و خوف شدیدی تمام وجودم را گرفت ، که تا بحال اینجوری نشده بودم ، خدایا علتش چیست ؟
حضرت جبرئیل (ع) نازل شد و فرمود : ای نوح در این سرزمین سبط خاتم پیغمبران و فرزند خاتم اوصیاء کشته می شود . و روضه کربلا را خواند .
حضرت نوح (ع) منقلب گشته و اشکهایش سرازیر شد و فرمود : ای جبرئیل قاتل او کیست که اینطور ناجوان مردانه حسین (ع) را بشهادت میرساند ؟ !
حضرت جبرئیل (ع) فرمود : او را کسی که نفرین شده اهل هفت آسمان و هفت زمین است می کشد .
حضرت نوح (ع) (درحالیکه ناراحت وگریان بود) قاتلین او را لعنت کرد ، و کشتی براه افتاد تا به کوه جودی (حرم شریف حضرت امیرالمؤ منین علی (ع) است) رسید و در آنجا ایستاد . (7)

زخم ترا شویم از اشک دودیده
بوسه بگیرم زرگهای بریده
وای حسینم وای حسینم
شکوه برم بر خدا با دل خسته
یک بدن و این همه نیزه شکسته
وای حسینم وای حسینم
بسکه مرا زد عدو از ره کینه
سوخت به حال دلم قلب سکینه
وای حسینم وای حسینم
قاتل تو می برد محمل ما را
گوشه ویران دهد منزل ما را
وای حسینم وای حسنیم
خواست به لبهای تو خنده نباشد
بعد تو زینب دگر زنده نباشد
وای حسینم وای حسینم

موسم دوری ما و تو رسیده
همسفرم شو به رگهای بریده
وای حسینم وای حسینم
داغ تو دیشب چراغ دل ما بود
خیمه آتش زده منزل ما بود
وای حسینم وای حسینم (8)

حزن حضرت آدم

وقتی که انوار خمسه طاهره در انگشتان او اشراق نمود ، نور جناب امام حسین (ع) در ابهام قرار گرفت ، و هر وقت چشم حضرت آدم (ع) به ابهامش می افتاد مهموم و محزون می شد . و این اثر تا حال باقی است که هر کس ، خنده بر او غالب شود وقتی که به انگشت ابهام نگاه کند حزن بر او غالب می شود . (9)

ایکاش در عزای تو خون می گریستم
دمساز زخمه های جنون می گریستم
یک سینه داشتم به زلالی آسمان
از ابرهای تیره فزون می گریستم
همناله با تمامی یاران تو حسین
ایکاش در تمام قرون می گریستم
سر چشمه های اشکم اگر خشک می شدند
آنگاه می نشستم و خون می گریستم
عشقت مگر نبود که دست مرا گرفت
وقتی زپا فتاده نگون می گریستم
این گریه آبروی من است و دلیل عشق
ای عشق بی نگاه تو ، چون می گریستم
ایکاش در ترنم شعر زلال اشک
از مرزهای واژه برون می گریستم (10)

حزن نوح

حضرت جبرئیل (ع) بنام آن حضرت (حسین((ع))) میخی به کشتی حضرت نوح (ع) کوبید .
از موضع میخ نوری درخشید و رطوبتی مانند خون از آن ظاهر شد که موجب حزن و اندوه حضرت (ع) و نوحه او گردید . (11)
قطره ای اشک تو یک دریا عطش
هرم لبهای تو یک صحرا عطش
در نگاه گرم تو حس می شود
یک جهان ایثار ، یک دنیا عطش
تانبینی عاشقان را تشنه کام
آمدی دریای غیرت با عطش
تا کویر خشک لبهای تو دید
سوخت چون خورشید سر تا پا عطش
تشنه بیرون آمدی تا از فرات
بی تو دارد آب هم حتّی عطش
بی تو در میخانه خُمّ می شکست
علقمه شد بزم غم ، سقّا عطش
بعد تو روح بلند عاطفه
قطره قطره آب میشد با عطش (12)

گذر حضرت ابراهیم بکربلا

حضرت ابراهیم (ع) سوار براسب بود که گذرش به سرزمین کربلا افتاد تا به محل شهادت حضرت ابی عبدالله (ع) رسید ، اسب حضرت بزمین خورد و حضرت ابراهیم (ع) از اسب بزمین افتاد و سرش شکست و خونش جاری گشت و اشکش آمد و مخزون گردید .
در آن حال شروع باستغفار کرد و فرمود : خدایا مگر چیزی از من سرزده که دچار این بلا شدم ؟
حضرت جبرئیل (ع) نازل شد و فرمود : ای ابراهیم ؛ گناهی از تو سر نزد لیکن در اینجا نوه دختر پیغمبر خاتم انبیاء صلی علیه و پسر خاتم اوصیا کشته می شود و این خونی که از تو جاری شد با خون او موافقت کرد .
حضرت ابراهیم (ع) با حالت حزن و اندوه فرمود : ای جبرئیل چه کسی او را می کشد ؟
جبرئیل فرمود : آن کسی که اهل آسمان و زمین او را لعنت کرده اند و قلم بدون اذن بر لوح به لعن او جاری شده ، و خداوند وحی فرمود : به قلم که تو مستحق ستایش و مدح و ثنا هستی ، بخاطر اینکه این لعن را نوشتی .
حضرت ابراهیم (ع) (محزون و گریان) دستهایش را بلند کرد و یزید را زیاد لعن کرد و اسبش بازبان فصیح آمین گفت .
حضرت ابراهیم (ع) به اسبش فرمود : از نفرین من چه چیزی
را متوجه شدی که آمین گفتی ؟
گفت : ابراهیم یکی از افتخارات من اینستکه که تو سوار بر من شوی و وقتی که به زمین خوردم و شما از پشت من افتادی خیلی خجالت کشیدم ، و مسببش هم یزید لعنتی بوده . (13)

دلی خونین چو باغ لاله دارم
به سینه زخم چندین ساله دارم
به نای دل بیاد نینوایت
نوای هفت بند ناله دارم
زاشکت ژاله ها را آفریدند
زداغت لاها را آفریدند
بیادت هر نیستان نینوا شد
به سوگت ناله ها را آفریدند(14)

گریه ابراهیم

وقتی که پرورگار متعال به حضرت ابراهیم (ع) دستور داد که بجای حضرت اسماعیل (ع) این گوسفند را ذبح کند . (خواست او را امتحان کند که آیا بدستور پرورگارش فرزند دلبندش حضرت اسماعیل را ذبح می کند یا خیر . و راءفت پدر و فرزندی او را می گیرد و آن چیزی که در قلب هر پدری نسبت به فرزندش می باشد یا نه .)
حضرت ابراهیم (ع) محکم و استوار بر دستور خداوند ایستادگی نمود تا به آن ثواب عالی که به مصبیت دیده ها می دهند او هم استحقاق پیدا کند .
که الحمدلله هم خوب امتحان پس داد و به آن ثواب هم رسید و خداوند هم گوسفندی برای او فرستاد و فرمود :
این گوسفند را بجای اسماعیل ذبح کن و جهت ارتفاء درجه به حضرت ابراهیم (ع) وحی فرمود : ای ابراهیم ؛ محبوب ترین خلق نزد تو کیست ؟
عرض کرد : بار پروردگارا خلقی نیافردی که پیش من محبوب تر از حبیب تو محمد (ص) باشد .
پروردگار عالم فرمود : آیا او را بیشتر دوست داری یا خودت را ؟ عرض کرد : او را بیشتر دوست دارم .
خطاب رسید : آیا فرزندت را بیشتر دوست داری یا فرزند او را ؟ عرض کرد : فرزند او محبوتر است .
خطاب رسید : آیا ذبح فرزند او به ظلم و ستم به دست دشمنان پیش تو درد آورتر است یا ذبح فرزندت به دست خودت به اطاعت من ؟ !
فرمود : خدایا خب معلوم است کشته شدن ذبح او به دست دشمنان برای قلبم درد آورتر و محزون تر است .
در اینجا خداوند متعال برای حضرت ابراهیم (ع) روضه خوانی کرد و فرمود : ای ابراهیم گروهی که خود را از امت پیغمبر اسلام محمد(ص) می پندارند ، فرزندش حسین (ع) را بعد از او به ظلم و ستم می کشند و بخاطر این کارشان سزاوار خشم و غضب من می گردند . . .
حضرت ابراهیم با شنیدن این مصائب ناله ای زد و دلش به درد آمد و صدای خود را به گریه بلند نمود .
خطاب رسید : ای ابراهیم ناله و فریاد و هَمَّت را که برای فرزندت اسماعیل که می خواستی بادست خودت به ناراحتی و ناله ذبح کنی ، بر حسین و کشته شدن حسین فدا کردم و بخاطر این گریه و ناله هایی که برای حسین کردی ، بالاترین درجات اهل ثواب بر مصیبت واجب کردم و فدیناه بذبح عظیم . (15)
ای در غمت همین نه دو عالم گریسته

چندین هزار عالم و آدم گریسته
عالم چگونه بر تو نگرید کز این عزا
جد تو مهتر همه عالم گریسته
تنها نه روح نوح بود بر تو نوحه گر
کاروان انبیاء همه با هم گریسته
ادریس و شیث و یوشع و داود و هود و لوط
الیاس و خضر و صالح و آدم گریسته
در صحن خلد موسی عمران شکسته دل
در بام چرخ عیسی مریم گریسته
تا تشنه دید لعل تو ای شهریار دین
خیف و منا و مشعر و زمزم گریسته (16)

نفرین حضرت اسماعیل

گوسفندان حضرت اسماعیل (ع) کنار شط و نهر و آب فرات میچریدند که چوپان برای حضرت خبرآورد که چند روز است گوسفندان از این مشرعه آب نمی خورند .
حضرت اسماعیل (ع) سبب آن را از خداوند متعال پرسید ؟ ! حضرت جبرئیل (ع) نازل شد و فرمود : ای اسماعیل سبب آن را از گوسفندان سئوال کن آنها به تو میگویند .
حضرت اسماعیل (ع) از گوسفندان سئوال کرد که به چه جهت آب نمی خورید ؟
گوسفندان به زبان فصیح گفتند : بما خبر رسیده که فرزند تو حسین (ع) که نوه دختری پیغمبر محمد صلی علیه و آله است در اینجا تشنه کشته می شود . پس ما هم بخاطر این مصیبت محزون و مهموم هستیم و از این شریعه آب نمی خوریم بیاد آن اندوه و غم و غصه ای که برامام حسین (ع) وارد شده .
حضرت اسماعیل ناراحت و گریان فرمود : چه کسی او را بقتل می رساند . گوسفندان گفتند : قاتلین آن بزرگوار نفرین شده آسمانها و زمین ها و همه خلایق است .
حضرت اسماعیل (ع) نالان و گریان فرمود : بارالها بر قاتلین حضرتش لعنت فرست . (17)

فاش از فلک بر آن تن بی سرگریستی
ز آنروز تا به دامن محشر گریستی
زاشک ستاره دیده ی گردون تهی شدی
بروی بقدر زخم تنش گر گریستی
ایکاش چون فلک بدی اعضا تمام چشم
تا بهر نور چشم پیمبر گریستی
کشتند و از نشان ز مسلمانی ایدریغ
آنرا که از غمش دل کافر گریستی
آه از دمی که بادل چاک از پی دفاع
خواهر بنعش چاک برادر گریستی (18)

مرور حضرت موسی و نماینده اش

یک روز حضرت موسی (ع) با حضرت یوشع بن نون (ع) در اطراف زمین سیر میکرند که به سرزمین کربلا رسیدند ، اتفاقا کفش حضرت موسی (ع) پاره و کف آن جدا شد و خاری به پای حضرتش اثابت کرد و پایش خونی شد و درد کشید ، ناراحت و محزون سر بطرف آسمان بلند کرد و فرمود : خدا چه بدی از من سرزده بود که دچار این بلیه شدم .
خداوند متعال به او وحی ، و روضه کربلا را فرمود : اینجا حسینم را شهید می کنند ، اینجا خونش را می ریزند ، اینجا حسین را محزون و نالان می کنند و من می خواستم خون و حزن تو با او موافق باشد .
حضرت موسی (ع) فرمود : خدایا حسین کیست ؟ ! وحی رسید : او سبط محمد مصطفی (ص) و پسر حضرت علی مرتضی (ع) است .
موسی ناراحت و گریان شد و فرمود : قاتل او کیست ؟ خطاب رسید : او نفرین شده ماهی دریا و وحشی های بیابان و پرندگان هواست .
حضرت موسی نالان و گریان دستها را بالا برد و یزید را لعنت و نفرین کرد و حضرت یوشع بن نون (ع) هم گریان به دعای حضرت موسی (ع) آمین گفت و بعد رفتند . (19)

فغان ز سینه بر آمد ، زماجرای حسین
بیا قیامت خون بین ، به کربلای حسین
به نینوای شهادت نگر شهیدان را
بخاک و خون شده غلطان ، به امرورای حسین
قلم چگونه نویسد ، حدیث عاشورا
که دیده خون شود از شرح ماجرای حسین
دگر به نام جهان مهر و مه نمی تابد
ستارگان همه یک یک نشسته در عزای حسین
به روز حادثه ، باران تیغ و نیزه گرفت
همی به سینه و پشت و به دست و پای حسین
به بام نیزه بر آمد ، چو آن سر خونین
شفق به سرزد و آسیمه شد برای حسین
زسوز سینه زینب خبر نداری تو
درون خیمه نشسته کند دعای حسین
خوشا تلاوت قرآن ، به بام نیزه و تیغ
چه خوش بود ار بشنوی زنای حسین
کنون که خون خدا در رگ زمان جاری است
بیا بزن به قلّه خون پرچم و لوای حسین

خوشا به کرب و بلای وطن شوم کشته
که جان کوچک خود را کنم فدای حسین
رضای درگه حقم زحق نخواهم هیچ
بجز رضای خدا و به دل ولای حسین

موسی و مناجات

حضرت موسی (ع) در مناجات خود عرضکرد : خدایا به چه جهتی امت پیغمبر آخر الزمان (ص) را بر سائر امتها فضیلت و شرافت دادی ؟ !
خداوند متعال فرمود : بواسطه ده صفت خوبی که دارند .
عرض کرد : آن ده خصلت و خوبی کدامند که بنی اسرائیل را به آن امر کنم که انجام دهند ؟ !
پروردگار متعال فرمود : نماز و زکوة و روزه و حج و جهاد و جمعه و جماعت و قرآن و علم و عاشوراء .
حضرت موسی (ع) فرمود : خدایا عاشورا دیگر چیست ؟ !
خطاب رسید : گریه و عزاداری و مرثیه خوانی در مصیبت فرزند مصطفی (ص) است ، ای موسی هر کس از بندگانم که در آن زمان گریه و عزاداری کند و بر فرزند مصطفی صلی علیه وآله مهموم و مغموم گردد ، بهشت را برای او جاودان قرار دهم و هر بنده ای که مال خود را در محبت فرزند پیغمبر(ص) صرف نماید از هر چه باشد از طعام و . . . . من به او برکت دهم و در برابر هر درهمی که خرج کرده هفتاد برابر به او عنایت کنم . و او را عافیت دهم و او را از گناهانش می آمرزم تا وارد بهشت شود .
قسم به عزت و جلالم هر کس که در روز عاشورا یا در غیر آن یک قطره اشک برای حسینم بریزد ، ثواب صد شهید را برای او می نویسم . (21)

باشد فزون زگوهر غلطان بهای اشگ
خلد برین نهفته بود لابلای اشگ
ای دل بکوش سنگ جهان بشکند ترا
آری دل شکسته بود رهنمای اشگ
نشکن بخیره قیمت این پربها گهر
زیرا که فوق عرش برین است جای اشگ
یک قطره اش هزار در بسته وا کند
غافل مشو ز پنجه مشگل گشای اشگ
هرگز کسی بقیمت او پی نمیبرد
نشناخت قدر اشگ کسی جز خدای اشگ
گرگوش دل بزمزمه اشگ وا کنی
آید همی نوای انالحق زنای اشگ
اشگ سحر به آینه دل دهد جلا
صافی دل است آنکه بداند بهای اشگ
اشگ بصر غبار گنه میبرد ز دل

گردد سرای دل چمن با صفای اشگ
ما و تو قدر اشگ ندانیم ای دریغ
جان میدهند اهل دعا از برای اشگ
رونق خدا باشگ بصر داده در جهان
گر چه ابوالبشر بنهاده بنای اشگ
((ثابت)) اگر سعادت دارین طالبی
دامن بریز از سر شفقت بپای اشگ (22)

حضرت موسی در مناجات

حضرت موسی (ع) در مناجات خود از پروردگار متعال برای یکنفر از بنی اسرائیل در خواست آمرزش نمود .
خداوند تبارک و تعالی فرمود : ای موسی هر کس از من در خواست آمرزش و بخشش کند من او را می بخشم و مورد عفو خود قرار میدهم ، مگر قاتلین حسین (ع) .
حضرت موسی (ع) عرض کرد : پروردگارا این حسین کیست ؟ ! خداوند متعال فرمود :
همان کسی است که در کوه طور ذکری از او شنیدی . عرضکرد : قاتلین او چه کسانی هستند ؟ !
خداوند متعال فرمود : گروهی از طاغیان و ظالمان امت جدش در زمین کربلا او را می کشند و اسب او ناله می کند و فریاد می زند الظلیمة الظلیمة من امة قتلت ابن بنت نبیها (فریاد ، فریاد ، از امتی که پسر دختر پیامبرشان را کشتند .) پس بدن او بدون غسل و کفن برروی ریگها می گذارند و اموال او را بغارت میبرند و اهل و عیال او را به اسیری می برند و یار و یاورانش را می کشند و سرمقدسش را با سر یاورانش بر روی نیزه می گذارند و می گردانند .
ای موسی ؛ اطفال کوچکش از تشنگی میمیرند و پوست بدن بزرگانشان از تشنه گی جمع می شود ، هر چه استغاثه و امان می خواهند کسی آنها را یاری نمی کند و امان نمی دهد .
حضرت موسی (ع) گریه کرد و عرضکرد؛ ای پروردگارا چه عذابی برای قاتلین او هست . خداوند متعال فرمود : عذابی که اهل آتش از شدت آن عذاب بآتش پناه میبرند رحمت من و شفاعت جدش بآنها نخواهد رسید و اگر برای کرامت و بزرگواری آن حضرت نبود من همه آنها را بزمین فرو می بردم .
حضرت موسی (ع) فرمود ؛ پروردگا را از آنها و کسانیکه راضی بکار آنها باشند بیزارم . خداوند متعال فرمود : من برای تابعین آن حضرت رحمت قرار دادم .
و بدان : هرکس که بر او گریه کند و یا دیگری را بگریاند یا خود را مانند گریه کنندگان در آورد ، بدن او را بر آتش حرام میگردانم . (23)

حضرت موسی (ع) به حضرت حضر نبی علی نبینا وآله و (ع) رسید و بعد از احوال پرسی ، حضرت موسی (ع) برای حضرت خضر (ع) از فضائل و مناقب آل محمد(ص) فرمود و بعد از مصائب و ابتلائات آنها نقل کرد تا به قضیه حسین (ع) رسید صدای آنها به ناله و گریه بلند شد . (24)

گریه در ماتمت از شادی دوران خوشتر
آری از عیش جهان دیده گریان خوشتر
غمت ای لاله خونین به دل ماست هنوز
بر دل این مُهر غم از مُهر سلیمان خوشتر
خاک کوی توبه هر درد شفابخش بود
کوی دلجوی تو از روضه رضوان خوشتر
خاک آن وادیه چون گشت عجین باخونت
آن تراب آمده از لاله نعمان خوشتر
تا که شاداب شود مزرعه دین گفتی
خفتن اندر یم خون با تن عریان خوشتر
همه جا بود شعار تو حسین جان برخلق
مردن از زندگی سر به گریبان خوشتر
مرگ یکبار بود ناله و شیون یکبار
گردهم زود بر این مخمصه پایان خوشتر
بشکستی قفس تن نشکستی پیمان
گفتی از جان برود بر سر پیمان خوشتر
ببریدی ز جوانان نبریدی ز خدا
که تو را لطف حق ار داغ جوانان خوشتر
اذن میدان به پسر دادی و گفتی بخرام
در برم ای قدت از سرو خرامان خوشتر
نشدی تابع زور و سخنت بود چنین
مرگ باشد به من از بیعت دو نان خوشتر
تا رخ خون جبین ریخت تو را بسرودی
سرخ رویی ز خجالت بر جانان خوشتر
خوش بود از لب لعل تو شنیدن قرآن
لیک از عرشه نی خواندن قرآن خوشتر
ثابتم مهر تو را از دو جهان دارم وبس
این متاعم بود از نعمت امکان خوشتر (25)

حضرت سلیمان ع

روزی حضرت سلیمان علی نبینا وآله و (ع) روی فرش و بساطش با لشکریان نشسته بود و در هوا سیر می کرد ، باد بساط آن حضرت را بسوی مقصد حرکت می داد .
در مسیر راه گذرش به سرزمین کربلا افتاد ، ناگاه بساط حضرت سه مرتبه دور خودش پیچید بطوری که حضرت و لشکریانش همه ترسیدند که سقوط کنند . بعد باد آرام گرفت و ساکت شد و بساط و فرش را در سرزمین کربلا فرود آورد .
حضرت سلیمان (ع) ناراحت شد و باد را توبیخ کرد و فرمود : چرا اینجوری شدی و چرا اینجا فرود آمدی ؟ ! باد بامر پروردگار متعال شروع به روضه خوانی و مرثیه خوانی و ذکر مصیبت حضرت سیدالشهداء نمود و گفت : ای سلیمان در همینجا حسین (ع) را بقتل رسانیدند . همینجا بود که نوه پیغمبر اسلام محمد مختار (ص) و پسر علی کرار را شهید کردند .
حضرت سلیمان (ع) گریه کرد و بعد فرمود : چه کسی او را شهید می کند ؟ !
گفت : یزید پلید که نفرین شده تمام آسمان و زمین است .
حضرت سلیمان (ع) هر دو دستشان را بالا بردند . و یزید و اتباعش را نفرین کردند و تمام لشکریان از انس وجن . . . آمین گفتند . سپس باد وزیدن گرفت و بساط و فرش را بحرکت در آورد . (26)

دلم از واقعه کربلا پر خون است
زین الم ز ابر بصر دامن من جیحون است
میطپد مرغ دل اندر برم از داغ حسین
دیده از اشگ بصر تا به ابد گلگون است
شد کمان قامت کلثوم زداغ عباس
زینب زار از این واقعه دل پر خون است
آه از آندم که زدند آتش کین در حرمش
دل بشد خون و روان از بصرم جیحون است
یاد سرو قد اکبر چو نماید بجهان
ام لیلای ستم دیده زغم مجنون است
هم سکینه شده غمگین ز غم داغ پدر
عابدین همدم رنج والم آن دلخون است
شد رباب از غم مرگ علی اصغر بی تاب
ناله او ز زمین تا زبر گردون است
هم رقیه زغم مرگ پدر گریه کنان

زینبش مویه کنان سر بسوی هامون است
خامه منشق شد از این شرح الم (مرتضوی)
قلم افتاد زبس شرح غمش افزون است (27)

حضرت عیسی (ع) با حواریون در بیابان سیاحت می کردند ، در اثناء راه مسیرشان به سرزمین کربلا افتاد . دیدند ، شیری دستهای خود را پهن کرده و راه را برآنها گرفته .
حضرت عیسی (ع) جلوی شیر آمد و فرمود : چرا اینجا نشسته ای و ما را رها نمی کنی که برویم ؟ ! شیر با زبان فصیح گفت : من به شما راه نمی دهم ، تا اینکه یزید قاتل امام حسین (ع) را لعن کنید .
حضرت عیسی (ع) فرمود : حسین کیست ؟
شیر گفت : او نوه دختری حضرت محمد (ص) و آله نبی امی و پسر حضرت علی ولی (ع) است .
حضرت عیسی (ع) نالان و گریان فرمود : قاتلش کیست ؟ ! شیر گفت : او یزید است که نفرین شده همه وحشیها و درندگان است ، خصوصا در ایام عاشورا .
(خلاصه روضه کربلا را خواند که حضرت عیسی و حواریون گریه زیادی نمودند . بعد حضرت عیسی (ع) دستهایش را بالا برد و با حال گریه یزید را لعن کرد و یارانش هم به دعای حضرت آمین گفتند . سپس شیر از آنجا دور شد . (28)

ایدوست در هوای تو می سوزم
می سوزم و برای تو می سوزم
چون ابر از فراق تو می گریم
چون شمع در هوای تو می سوزم
پروانه وار از شرر عشقت
تا جان کنم فدای تو می سوزم
دل با تو آشنا شد و می سوزد
من هم ز آشنای تو می سوزم
دارم به سینه داغ عزیزانت
چون لاله در عزای تو می سوزم
از درد اشتیاق تو می نالم
از داغ کربلای تو می سوزم
من ذرّه حقیر و تو خورشیدی
در سایه لوای تو می سوزم
مهرت بهشت و این عجب ای مولا
که امروز با ولای تو می سوزم
در حسرت حریم تو روز و شب

تا سر نهم بپای تو می سوزم
فردا مرا سزد که نسوزانند
که امروز از برای تو می سوزم (29)

در تفسیر آیه (واذکر من الکتاب اسماعیل انه کان صادق الوعد و کان رسولا) اسماعیل بن ابراهیم علیهماالسلام نبود ، بلکه مقصود از آن پیامبری از پیامبران عظام بوده که حق تعالی وی را به طرف قومش مبعوث فرمود ، متاسفانه قومش او را گرفته و پوست سر و صورتش را کندند .
خداوند متعال فرشته ای را نزدش فرستاد و عرضه داشت : خداوند متعال مرا به سوی تو فرستاده و امر کرده که به تو عرض کنم که هر چه می خواهی از او بخواه تا به تو عنایت شود .
حضرت اسماعیل با حال گریه فرمود : از خدا بخواه که آنچه از بلا و محنت به حسین (ع) می رسد مرا پیرو آن حضرت کن و به من آن توجه را عنایت فرما .

نوحه سرایی حضرت زکریا

حضرت زکریا (ع) از پروردگار متعال خواست که اسماء خسمه پنج تن آل عبا (علیهم السلام) را به او بیاموزد . جبرئیل بر آن حضرت نازل شد و اسم پنج تن (علیهم السلام) را به او یاد داد .
وقتی که حضرت زکریا (ع) اسم حضرت محمد(ص) و فاطمه (علیهاالسلام) و حسن (ع) را می فرمود ، هم و غم او برداشته می شد و اندوهش بر طرف می گشت ، ولی وقتی که اسم حضرت حسین (ع) را فرمود ، گریه گلوگیر او می شد و پشت سر هم نفس می زد .
روزی فرمود : خداوندا چرا من وقتی اسم آن چهار حضرت را می برم با نام آنها غم و غصه ام بر طرف می شود ولی تا اسم حسین را می برم اشک از چشمانم سرازیر می شود . و نفسم منقطع و هیجانی می شود ؟ !
خداوند تبارک و تعالی ، حضرت زکریا را از قصه امام حسین (ع) با خبر کرد و روضه کربلا را برای آن حضرت تعریف کرد . و به او فرمود : کهیعص .
کاف : اسم کربلااست .
هاء : هلاک عترت طاهره .
یاء : یزید قاتل ظلم کنند بر حسین (ع) .
عین : عطش حسین (ع) .
صاد : صبر حسین (ع) بر مصائب .
وقتی که حضرت زکریا (ع) این کلمات را شنید ، سه روز درب مسجد را بست و از رفت و آمد مردم به مسجد ممانعت نمود و مشغول گریه وزاری و مرثیه خوانی شد . (30)

ای حسینی که جهان در محنت خون گرید
آسمان بر تو و قبر و وطنت خون گرید
گلشن عشق بود کربلایت اما
عوض خنده گل این چمنت خون گرید
بود آخر سخنت زمزمه واعطشا
دل هر سوخته بر آن سخنت خون گرید
جامه پوشید ترا زینب و هنگام وداع
دید بر پیکر تو پیرهنت خون گرید
بسکه با نیزه و شمشیر به جانت زده اند
هر سر موی تو بر زخم تنت خون گرید
شد کفن کهنه حصیری به تن صد چاکت
زخمهای بدنت بر کفنت خون گرید
همه از داغ تو گریند ولی باز حسین

دیده تو به یتیم حسنت خون گرید
در شب یازدهم انجمنی بود ترا
دل ما از غم انجمنت خون گرید
نیمی از راه بلا را تو بسر پیمودی
عالمی بر سر دور از بدنت خون گرید
زغمت بسکه دل ما و ((مؤ یّد)) خون است
دل آن سوخته چون چشم منت خون گرید (31)

گریه حوریه

حضرت خاتم انبیاء محمد صلی علیه و آله فرمود : شب معراج حضرت جبرئیل (ع) دست مرا گرفت و داخل بهشت نمود و من مسرور بودم ، سپس دیدم درختی از نور در آنجاست که دو ملک زیر آن تا روز قیامت به درست کردن زیور و حلّه مشغولند .
سپس جلو رفتم ، دیدم یک سیب بزرگی که به بزرگی آن ندیده بودم آنجاست ، پس یک دانه از آن را گرفتم و شکافتم . ناگهان حوریه ای از آن ظاهر شد که مژگانش مانند اطراف سر بال بود .
گفتم : تو مال کیستی ؟
حوریه گریه ای کرد و گفت : من از آن فرزند مظلوم تو حسین بن علی (ع) هستم . (32)

ای حسین ، ایکه ز داغت در و دیوار گریست
هر دل زنده و هر دیده بیدار گریست
انبیاء را همه دل سوخت به مظلومی تو
اولیاء را همگی دیده و ، دل زار گریست
در دل نوح غم تشنگیت طوفان کرد
که به طوفان زد و چون موج گرانبار گریست
گفت چون واقعه کربلا را جبریل
فاطمه ناله زد و ، احمد مختار گریست
دید در خواب ترا چون بدل لُجّه خون
با دلی غرقه بخون حیدر کرار گریست
بود ذکر عطشت پیشتر از خلقت آب
ایکه ابر ، از غم تو بر سر کهسار گریست
پیش دریا چو نظر کرد بحالت عباس
خون دل در عوض اشک ، علمدار گریست
گرچه از تاب تب و سوز عطش اشک نداشت
از غم بیکسیت نرگس بیمار گریست
برزمین ماند تنت ثابت و سیار سرت
هم به سر هم به تنت ثابت و سیار گریست
از همه بیش ((مؤ یّد)) دل زینب می سوخت
که چو شمعی که بگرید به شب تار گریست (33)

مجلس گریه

مرحوم آیة الله آشیخ جعفر شوشتری رضوان الله تعالی علیه در کتاب خصائص الحسینه در ارتباط با گریه پیغمبر اکرم (ص) قبل از تولد امام حسین (ع) می فرماید : مسجد پیغمبر و در اینجا مرثیه خوان گاهی جبرئیل (ع) بود ، و گاهی پیغمبر (ص) و گاهی ملک قطر زمین ، و گاهی دوازده ملک که بصورت مختلف آمدند و مرثیه حضرت را گفتند ، و گاهی همه ملائکه چنانکه در خبر است که هیچ ملکی باقی نماند ، مگر اینکه آمد و تعزیت آن حضرت را به فرزندش حسین (ع) گفت . و این مجالس در تحت ضبط و حصر نیامده ، و هر چه بخواهم به عدد در بیاورم این مجالس نبویّه را از حیثیت احوال ، امکنه و ازمنه و غیر آن ، می بینم ممکن نیست ، زیرا که از تتبع اخبار چنین ظاهر می شود که از اول ولادت حسین (ع) بلکه از اوّل حملش تمام مجالس پیغمبر(ص) به مجلس مرثیه آن سرور بود .
در شب و روز ، در مسجد و خانه ، و بساتین و کوچه و بازار ، و سفر و حضر ، در خواب و بیداری ، گاهی خود بیان میفرمود از برای اصحاب ، و گاهی از ملائکه استماع می نمود ، گاهی به خاطر می آورد ، پس آه می کشید ، گاهی تصور حالات او را می نمود . پس گاهی می فرمود : گویا می بینم او را که استغاثه می کند و کسی یاریش نمی کند ، و گاهی می فرمود : گویا می بینم اسیران را که بر شتران سوارند ، و گاهی می فرمود : گویا می بینم که سر او را هدیه از برای یزید میبرند ، پس هر کس نظر کند به آن سرو فرحناک شود ، در میان زبان و قلبش خدا مخالفت اندازد ، گاهی می فرمود : صبرکن ای اباعبدالله . (34)

چشم ما چشمه اشک است و دل ما خون است
ز حدیثی که از آن خاطره دلها خون است
چه توان بود به جز واقعه کربلا
که زیادش دل هر بنده و مولا خون است
تا ابد نهضت مردانه و خونین حسین
ثبت بر صفحه تاریخ جهان با خون است
هر دلی خون شود از این غم جانسوز ولی
بیشتر از همه دلها دل زهرا خون است
چه بلا خواست که در ساحل دریای فرات
زکران تا به کران ساحل دریا خون است
گوش تا می شنود ، زمزمه واعطشاست
چشم تا می نگرد دامن صحرا خون است

تشنه گان را ز عطش خون دل از دیده رود
آب نایاب و بود آنچه که پیدا خون است
ساقی تشنه لبان خفته بر آب ولی
عوض آب روان بر لب سقا خون است
وه چه زیباست رخ شبه پیمبر اما
زچه رو پرده آن صورت زیبا خون است
زدم از خون دل این نامه جانسوز رقم
که ((مویّد)) دلم از این غم عظمی خون است (35)

گریه هنگام تولد

حضرت صفیه دختر عبدالمطلب علیهماالسلام فرمود : من قابله حضرت امام حسین (ع) بود . وقتی که آن حضرت متولد شد ، حضرت رسول (ص) فرمود : ای عمه فرزندم را بیاور ببینم .
گفتم : یا رسول الله هنوز آن را پاکیزه نکرده ام .
حضرت فرمود : تو آن را پاکیزه کنی ؟ ! خدا آن را پاکیزه و مطهر خلق کرده .
وقتی که قنداقه حضرت امام حسین (ع) را خدمت آن حضرت بردم ، قنداقه را در دامن گذاشت و زبان مبارک خود را در دهان حضرت امام حسین (ع) نهاد ، آنحضرت چنان می مکید که گویا شیر و عسل از زبان آن حضرت بدهان آقازاده میآید .
بعد پیشانی و میان دو دیده او را بوسیده و قنداقه حضرت را بمن داد ، در این هنگام صدای گریه حضرت بلند شد و سه مرتبه فرمود : خدالعنت کند گروهی را که تو را شهید می کنند .
گفتم : پدر و مادرم فدای شما شوند ، چه کسی او را خواهد کشت ؟ !
فرمود : باقی مانده جمعی از ظالمان و ستمگران بنی امیه . (36)

ایکه چشم ملک العرش برای تو گریست
در فلک عیسی مریم به عزای تو گریست
چون علی چشم خدا بود برایت گریان
میتوان گفت برای تو خدای تو گریست
آدم بوالبشر از بهر تو شد نوحه سرا
چونکه بشنید ز جبریل رثای تو گریست
بسکه جانسوز بود واقعه کربلات
آب آتش شد و آتش به هوای تو گریست
تا سرت را به بسر نیزه اعداد دیدند
آسمان نعره زد و چرخ به پای تو گریست
چه مگر دید در آن روز امام سجّاد
که چهل سال پس از کربلای تو گریست
بیشتر از همه کس ای پسر خون خدا
پسرت مهدی موعود برای تو گریست (37)

فطرس ملک

وقتی که حضرت سیدالشهداء (ع) متولد شد ، خداوند تبارک و تعالی حضرت جبرئیل (ع) را با هزار ملک بر پیغمبر (ص) نازل فرمود که به پیغمبر(ص) تهنیت گوید .
همینطوری که حضرت جبرئیل (ع) بر پیغمبر (ص) نازل می شد گذرش به جزیزه ای که فطرس یکی از ملک مقرب که از حاملان عرش الهی بود که بر اثر اشتباهی که از او سرزده بود و در آن جزیزه زندان شده بود و بالش شکسته بود و به عذاب گرفتار بود و در بعضی روایات بمژه های چشمش معلق و آویزان بود و از زیر او دود بدبویی می آمد افتاد .
فطرس وقتی که جبرئیل (ع) را با ملائکه ها دید ، گفت : ای جبرئیل با این همه ملک کجا می روی ؟ ! آیا خبری شده ؟
حضرت جبرئیل (ع) فرمود : خداوند متعال به حضرت محمد(ص) نعمتی کرامت فرمود . و مرا فرستاده که از جانب خودش به او مبارک باد بگویم .
فطرس گفت : ای جبرئیل اگر می شود مرا هم با خود ببرید شاید حضرت محمد(ص) برای من دعا کند و من از این گرفتاری نجات پیدا کنم .
حضرت جبرئیل (بقول ما دلش سوخت و) فطرس را با خودش به محضر مقدس حضرت رسول الله (ص) آورد . وقتی که خدمت حضرت رسید از طرف حق تعالی تنهیت گفت در ضمن سفارش حال فطرس را هم خدمت آن بزرگوار کرد .
حضرت فرمود : ای فطرس خودت را به این مولود مبارک بمال که انشاء الله حالت خوب می شود . فطرس ، میگریست و خود را به قنداقه حضرت اباعبدالله (ع) مالید ، بمحض مالیدن متوجه شد پرشکسته اش خوب شد و خدا بخاطر حضرت امام حسین (ع) توبه اش را قبول کرد .
خلاصه بالا رفت و چون به آسمان رسید گریه می کرد و صدا می زد : ای ملائکه ها من آزاد شده حسینم . کیست کسی مثل من که آزاد کرده حسین باشد ، بعد برگشت ، و گفت : ای رسول خدا به همین نزدیکی های می آید که این مولود را خواهند کشت و روضه کربلا را برای پیغمبر (ص) تعریف کرد ، هم خودش و هم پیغمبر و هم تمام ملائکه ها گریه کردند و بعد گفت : یا رسول الله در مقابل این حقی که این مولود گردن من دارد من ضامن می شوم که هر کس بزیارت این شهید غریب برود یا اشکی برای او بریزد چه از راه دور و نزدیک آن سلام و گریه را به حضرتش ابلاغ کنم . . . (38)

اشکم ز هجر روی تو خوناب شد حسین
مویم ز غصّه رشته مهتاب شد حسین
هر جا کنار آب نشستم زداغ تو

از بسکه سوختم جگرم آب شد حسین
جانسوزتر ز داغ تو دیگر کسی ندید
خورشید هم ز داغ تو در تاب شد حسین
یادت که بود مونس جانم به روزها
شبها چراغ گوشه محراب شد حسین
باز آمدم به شام کنار رقیه ات
جائی که نور چشم تو در خواب شد حسین
تو غرق خون به خاک فتادی و تشنه کام
اما بنای زینبت از آب شد حسین (39)

خبر جبرئیل

حضرت جبرئیل (ع) پیش از ولادت حضرت سیدالشهداء بر حضرت رسول اکرم (ص) نازل شد ، و فرمود : خداوند متعال به تو پسری میدهد که امت تو بعد از تو او را شهید خواهند کرد .
حضرت رسول (ص) صدای گریه شان بلند شد و فرمود : ای جبرئیل ما به اینچنین فرزندی احتیاج نداریم . این حرف و بحث سه مرتبه تکرار شد .
حضرت رسول (ص) ، حضرت امیرالمؤ منین علی (ع) را طلبید و موضوع را با حضرتش در میان گذاشت . حضرت علی (ع) هم گریه ای کرده فرمود ما به اینچنین فرزندی احتیاج نداریم . و این بحث سه مرتبه تکرار شد .
حضرت رسول (ص) فرمود : یا علی در عوض از حسین (ع) فرزندانی خواهند آمد که همه امام و وارث آثار پیغمبران و خازنان علوم اولین و آخرین خواهند بود .
حضرت امیرالمؤ منین (ع) خدمت حضرت بی بی دو عالم فاطمه زهرا(علیهاالسلام) تشریف آورده و جریان را برای ایشان تعریف کردند ، حضرت زهرا(علیهاالسلام) خیلی ناراحت شد و گریه نمود و فرمودند : ما احتیاجی به اینجور فرزندی نداریم .
این بحث و گفتگو سه مرتبه بین حضرت علی (ع) و بی بی دو عالم رد و بدل شد و حضرت او را بشارت به فرزندان امام او و پیشوایان و وارثان و خازنان علم نبوت . . . دادند . تا حضرت زهرا سلام الله علیها راضی شد . . (40) .

خیمه شد از اشک چشم تشنگان دریا
داده پیغام اصغر از گهواره بر سقّا
العطش العطش یا ابوفاضل
جسم اصغر گشته آب از قحط آب امشب
اشک خجلت ریزد از چشم رباب امشب
العطش العطش یا ابوفاضل
از لب خشک سکینه این ندا آید
ناله هر طفل معصومی جدا آید
العطش العطش یا ابوفاضل
با اشاره مشگ خشکیده سخن گوید
کودکی با ناله و رنج و محن گوید
العطش العطش یا ابوفاضل
خون غیرت در رگ سقّا بجوش آید

از تمام خیمه ها او را بگوش آید
العطش العطش یا ابوفاضل
نو نهال کوچکی از گلبن زهرا
زیر خاری جان دهد لب تشنه در صحرا
العطش العطش یا ابوفاضل
تشنگی افکنده آتش در دل دریا
مانده تصویر سکینه بر دل دریا
العطش العطش یا ابوفاضل(41)

گریه حضرت زهرا علیهاالسلا

حضرت رسول اکرم (ص) به حضرت زهرا سلام الله علیها ولادت حضرت سیدالشهدا (ع) و بعد قضیه کربلا را تعریف نمود و شهادت آن حضرت را بازگو کرد چنانچه خداوند متعال در قرآن به آن اشاره فرمود : ((و وصینا الانسان بوالدیه حسنا حملته امه کرها و وضعته کرها)) یعنی ما به انسان وصیت کردیم که به پدر و مادرش نیکی کند ، زیرا مادر ، او را با کراهت وضع حمل کرد . . . در تفسیر دارد که او را با کراهت حمل می نمود ، حضرت زهرا (ع) آن مولود حضرت حسین (ع) بود که وقتی فهمید اینکه حمل می کند به شهادت می رسد .
بی بی دو عالم (ع) خیلی ناراحت و مهموم و مغموم و گریان شدند . . (42)

دوست دارم در غم سالار مظلومان بگریم
بوسه باران سازم آن لعل لب عطشان بگریم
دوست دارم بر تن پاکی که شد بعد از شهادت
استخوانش خرد در زیر سم اسبان بگریم
دوست دارم بر لب خشکیده ای کاندر سر نی
پیش دشمن خواند با آوای خوش قرآن بگریم
دوست دارم کربلا بودم در آن روز مصیبت
تا برای غربتش با ناله و افغان بگریم
دوست دارم خیمه ماتم کنم بر پا بهر جا
تا بیاد خیمه سوزان او از جان بگریم
دوست دارم سر بزانوی غم و ماتم گذارم
تا قیامت در عزایت هم چنان یاران بگریم
دوست دارم نوحه خوان محفل اُنس تو باشم
یا پریشان چون فراز از ماتمت پنهان بگریم ***(43)

گریه پیغمبر

چون روز هفتم تولد حضرت سیدالشهداء (ع) شد ، حضرت رسول (ص) تشریف آوردند و فرمودند : فرزندم را نزدم بیاور . قنداقه حضرت را به دست حضرت رسول (ص)دادند و حضرت گوسفند سیاه و سفیدی برای امام عقیقه کرد و یک رانش را بقابله داد و سر مبارک حضرت حسین (ع) را تراشید و بوزن موی حضرتش نقره تصدق کرده و خلوق بر سر مبارکش مالید سپس او را بر دامن خود گذاشت و گریه زیادی کردند و فرمود : ای اباعبدالله خیلی بر من گرانست کشتن تو .
اسماء می گوید : گفتم پدر و مادرم فدای شما باشد این چه خبری است که شما می فرمائید ؟ و عوض شادی گریه می کنید ؟ !
حضرت رسول (ص)فرمود : گریه ام برای این فرزند دلبندم است که گروهی کافر و ستمکار از بنی امیه او را خواهند کُشت و خدا شفاعت مرا به آنها نمی رساند ، و آنها رخنه در دین خواهند کرد ، خداوندا از تو مسئلت میکنم آنچه را که حضرت ابراهیم در حق فرزندان وذریه اش از تو در خواست کرد ، خداوندا دوست بدار دوستان او را و لعنت کن دشمنان آنها را لعنتی که آسمان و زمین را پر کند . . . (44)

چشم گریان چشمه فیض خداست
هم پشیمانی از جرم و گناهست
گریه کن از ترس و از خوف خدا
گریه بر هر درد بی درمان دواست
در قیامت چشمها گریان بود
جز همان چشمی که گریان از خوف خداست
دیگر آن چشمی که شادان باشد او
آن عزادار حسین مصطفی است
دیگر آن چشمی که شاد و خرم است
آن چشمی که از حرام پوشاست
گریه کن بهر حسین شاه شهید
اشک چشم تو شفای دردهاست
هر کسی کوثر ببیند خرم است
کوثر هم شاد از عزادار حسین مرتضی است (45)

اشک رسول الله ص

ام الفضل دختر حارث گفت : خدمت حضرت رسول الله (ص) بودم ، عرض کردم یا رسول الله دیشب خواب بدی دیدم .
حضرت فرمود : چه خوابی دیدی ؟ گفتم ، خواب خیلی بد و سختی بود .
حضرت فرمود : چه دیدی ؟ عرضکردم : در خواب دیدم که پاره ای از بدن شما جدا شد و در آغوش من افتاد .
حضرت فرمود : خواب خوبی دیدی ، از حضرت فاطمه پسری متولد می شود که در آغوش تو می باشد . بعد امام حسین (ع) متولد شد و همانطور که حضرت فرموده بودند ، در آغوش من بود .
یکروز بر پیامبر(ص)وارد شدم و حضرت سیدالشهداء را هم با خود برداشته بودم و در آغوش پیغمبر(ص)گذاشتم ، یک وقت دیدم حضرت دارد اشک می ریزد . عرضکردم ، پدر و مادرم قربانت گردد یا رسول الله چه شده که شما را در حال گریه می بینم ؟ !
حضرت فرمود ، جبرئیل پیش من بود و به من خبر داد که گروهی از امتّم این پسرم را می کشند .
عرض کردم : این حسین ؟ ! فرمود : بلی ، همین حسین را ، و مقداری تربت سرخ بود برایم آورد . (46)

غبار غم چرا بگرفته روی گنبد گردون
چرا از دیدگان جاری شده سیلاب اشک و خون
چرا از هر طرف برخاسته طوفانی از ماتم
چرا اوضاع واحوال جهان گردیده دیگرگون
امشب
چرا عیسی پریشان گشته در چارم فلک
ملایک از چه ماتم زار و گریانند برگردون
شده برپا عزا در بارگاه کبریا گویی
که غوغای عزاداری شد از نه آسمان بیرون
مگر پرپر شده گلهای گلزار نبی کز غم
هزاران گلستان راست ناله از هزار افزون (47)

خاک کربلا

عایشه می گوید : حضرت پیغمبر اکرم (ص)در حال وحی بودند که حضرت حسین (ع) وارد شد . و از پشت پیغمبر بالا رفت نشست و مشغول بازی شد .
جبرئیل فرمود : ای محمّدامت تو بعد از تو فتنه بپا می کنند و این فرزندت را بعد از تو به قتل می رسانند ، آنگاه حضرت جبرئیل دست دراز کرد مقداری خاک سفید آورد و فرمود :
در این زمین فرزندت را می کشند که اسم آن طف است ، بعد وقتی که حضرت جبرئیل (ع) رفت .
پیغمبر در حالیکه خاک در دست مبارکشان بود با حالت گریه به طرف اصحابش (که ابوبکر و عمر و حضرت امیر المؤ منین و حذیفه و عمّار و ابوذر در میان آنها بود) آمد .
اصحاب عرض کردند : یارسول اللّه چرا گریه می کنید ؟ !
حضرت فرمود : حضرت جبرئیل به من خبر داد که فرزندم حسین بعد از من در زمین طّف کشته خواهد شد . و این تربت را برای من آورد و خبر داد که همان جا هم دفن می گردد . (48)

از دیده اهل حرم خون گشته جاری
شد وقت میدان رفتن و وقت سواری
بسته صف کودکان مو پریشان زنان
الله الله یا ثارالله
گفتا کمی آهسته تر آیم بسویت
کرده وصیت مادرم بوسم گلویت
من ترا زینبم زغم جان بر لبم
الله الله یا ثارالله
از صدر زین سلطان مظلومان نگون شد
آئینه عرش الهی غرق خون شد
از حرم شد بپا بانگ وا غربتا
الله الله یا ثارالله
گلهای باغ مصطفی گردیده پرپر
صد پاره تن روی زمین عباس و اکبر
شد به دشت بلا حق ز باطل جدا
الله الله یا ثارالله(49)

صدای ناله جانسوز

امّ سلمه می فرماید : روزی حضرت رسول الله (ص) در خانه من نشسته بود فرمود : هیچکس نزد من نیاید ، من منتظر نشسته بودم که حضرت سیدالشهداء(ع) داخل شد ، ناگهان صدای ناله جگر سوز پیغمبر اکرم (ص)را شنیدم که گریه میکرد .
وقتی من با خبر شدم ، دید حضرت حسین (ع) در آغوش و پهلوی حضرت نشسته و حضرت دست به سر مبارک حسین (ع) می کشد و گریه می کند رفتم جلو و عرضکردم : آقاجان
بخدا قسم وقتی که وارد شد من متوجه نشدم .
حضرت رسول (ص) فرمود : الآن حضرت جبرئیل (ع) با ما در خانه بودو گفت : آیا حسین را دوست داری ؟ گفتم : بله . دوستش دارم نه بخاطر دوستی دنیا . حضرت جبرئیل (ع) فرمود : امت تو در سرزمین کربلا او را می کشند . بعد مقداری از خاک آن زمین را آورد و به پیامبر (ص) نشان داد . (50)

قبیله بنی اسد با اشگ دیده
در جستجوی پیکری در خون طپیده
تا نماید کفن بوریا بر بدن
الله الله یا ثارالله
سرتای دشت بلا محراب خونست
پوشیده از گلهای سرخ و لاله گونست
اکبر و اصغرش جسم آب آورش
الله الله یا ثارالله (51)

خاک اشک زا

حضرت علی (ع) فرمود : یکروز خدمت حضرت پیغمبراکرم (ص) وارد شدم ، دیدم چشمان مبارک حضرت گریان است ، عرضکردم : پدر و مادرم فدای شما ای پیغمبر خدا چه شده ؟ ! آیا کسی شما را ناراحت کرده ؟ ! چرا گریه می کنید ؟ ! حضرت رسول (ص) فرمود : چند لحظه قبل حضرت جبرئیل (ع) نزد من آمده بود و به من فرمود : حسین در (کنار) شّط فرات کشته می شود بعد فرمود : آیا می خواهی از تربتش استشامم کنی ؟ گفتم : بله دستش را دراز کرد و مشتی از آن خاک برداشت و آن را به من داد مقداری بوئیدم ، بی اختیار اشکم جاری شد و اسم آن سرزمین کربلا است . (52)

هر که شد از سر اخلاص عزادار حسین
نام او ثبت نمایند به طومار حسین
ای خوش آن پاک سرشتی که غم خود بنهاد
شد در این عمر پریشاندل و غمخوار حسین
ای خوش آنکس که حسینی شد و از روی خلوص
پیروی کرد زاندیشه و افکار حسین
گر بخوبان جنان فخر فروشند رواست
روز محشر همه یاران و فادار حسین
یارب این منصب شاهانه زما باز مگیر
تا که پیوسته بمانیم عزادار حسین
گر چه هستیم گنه کار خدایا مگذار
در قیامت دل ما حسرت دیدار حسین (53)

چون دو سال از ولادت حضرت سیدالشهداء (ع) گذشت ، حضرت رسول الله (ص) به سفری رفت ، پس روزی در اثناء راه ایستاد و فرمود (اناالله وانا الیه راجعون) ((ما از خدائیم و بسوی او باز می گردیم)) . و گریه زیادی کرد .
چون سببش را سئوال کردند : فرمود : جبرئیل مرا از زمینی که نزد شّط فراط است خبر داد که آن را کربلا میگویند ، فرزندم حسین (ع) را در آنجا شهید می کنند ، گویا می بینم محل شهادتش و موضع دفنش را ، و گویا اسیران را سوار بر جهاز شتران سوار می بینم و سر فرزندم حسین را به هدیه می برند . . . (54)

چونکه یاد آرم زدشت کربلا با شور و شین
مینمایم گریه از بهر علمدار حسین
هر کس آرد در نظر لب تشنگان کربلا
میشود آگاه بر اطفال بی یار حسین
روز عاشورا سکینه تشنه لب مشکی گرفت
نزد عمویش اباالفضل وفادار حسین
گفت عموجان تو سقّا باشی و ما تشنه لب
فکر آبی کن عموجان ای سپهدار حسین
حضرت عباس چون بشنید از وی این سخن
مشک بگرفت از سکینه آن علمدار حسین
گشت وارد در شریعه ساقی لب تشنگان
مشک را از آب پر کرد آن وفادار حسین
کف بزیر آب برد و خواست نوشد از فرات
یاد آورد آنزمان از دختر زار حسین
مشک بر دوش آب ناخورده شدی از شط برون
شد سوار آنگاه گفت ای حی دادار حسین
من رسانم آب را در خیمه آل رسول
بهر آن لب تشنگان اطفال بی یار حسین (55)

پس از مراجعت از سفری حضرت رسول اکرم (ص) با حزن و اندوه بالای منبررفت حضرت حسن و حسین (ع) را هم به همراهش بالای منبر برد ، پس خطبه ای خواند و موعظه نمود ، پس دست راست بر سر حسن (ع) و دست چپ را بر سر حسین گذاشت و فرمود : خدایا ، محمد بنده و پیغمبر تو است ، و این دو نفر از نیکان عترت منند . و اخیار عشیره من ، و بهترین ذریه من و کسانی که بعد از خود در میان امت می گذارم و بدرستی که جبرئیل به من خبر داد که این پسر را به زهر می کشند ، و این دیگری را به شمشیر شهید می کنند . خدایا شهادت را بر او مبارک گردان و او را سید الشهدا قرار ده به قاتل او برکت مده و آنها را به اسفل درک جهیم برسان . راوی گوید : سپس صدای ناله و گریه از اهل مسجد بلند شد ، حضرت فرمود : ایها الناس بر او گریه می کنید و او را یاری نمی کنید ؟ خدایا تو یاور او باش ، ای مردم من دو چیز نفیس یا سنگین در میان شما می گذارم ، یکی کتاب خدا و دیگری عترت خود را که میوه دل و ثمره فواد من هستند و آن دو از هم جدا نمیشوند ، تا بر حوض به من وارد شوند .
آگاه باشید که از شما سئوال نمی کنم ، مگر آنچه مرا خدا امر کرده است ، و آن این است که سئوال می کنم از شما مودّت و دوستی آنها . پس بترسید از اینکه به نزد من آیید و حال اینکه به عترت من اذیتی کرده باشید و به ایشان ظلم تعدی کرده باشید(56)

می روم از سر کوی تو و خون میگریم
با دل غم زده از سوز درون میگریم
همه اشیا نگرانند به گرییدن من
تو هم از خاک به بین عمه که چون میگریم
کاروان عازم راه است و من خسته هنوز
بر سر قبر تو افتاده و خون میگریم
آمدم با تو در این غمکده شام ولی
میروم بی تو و از سوز درون میگریم
عمه جان منکه بهر رنج و غمی کردم صبر
دیگر از هجر تو بی صبر و سکون میگریم
همچو مرغ سحر از داغ غمت مینالم
همچو ابر از ستم چرخ نگون میگریم
آنچه در سینه غم عقده بهم پیوستم
چون مجال آمده در دست کنون میگریم
دیگر از گریه و زاری نکند کس منعم

فارغ از سرزنش دشمن دون می گریم
خود بدست خودم ایدختر ناکام حسین
کردمت دفن وزین درد فزون می گریم
هر زمان سوگ رقیه ز (مؤ ید) شنوم
سخت مینالم و زاندازه برون می گریم (57)

گل خوشبو

روزی رسول خدا (ص) در منزل حضرت زهرا (ع) تشریف داشتتند ، درحالی که حضرت امام حسین (ع) در دامن آن جناب بود ، حضرت گریه زیادی کردندو به سجده رفتند و بعد فرمودند : ای فاطمه ، ای دختر در این ساعت و در همین مکان خداوند علی اعلا به توسط جبرئیل به من فرمود : ای محمد آیا حسین را دوست داری ؟
گفتم : بلی نور دیده و گل خوشبو و میوه دل و پرده ما بین دیدگان من است . جبرئیل در حالی که دست بر سر حسین گذاشته بود فرمود : ای محمد او را در سرزمین کربلا شهید . . . (58)

من از بهر غریبان ناله ها اندر جگر دارم
بهر صبح و مسا از دل نوای پر شرر دارم
دل زارم بسی پر خون برای بیکسان باشد
بدامن هر زمان جاری مدام اشک از بصر دارم
به بینم گر غریبی را بکنجی واله و محزون
بیاد غربت طفل حسین خون جگر دارم
فغان زاندم که طفل نورس شاهنشه خوبان
بگفتا عمه جان من شوق دیدار پدر دارم
ز وصل روی بابم عمه جان خونشد دل زارم
شب و روز از غم هجرش دو چشم پر گهر دارم
ندارم آرزوئی غیر وصل باب اندر دل
بسی شکوه از این قوم لعین پر شرر دارم
مگر ما را نباشد خانه کاندر کنج این ویران
که خشت خام جای بستر اندر زیر سر دارم
در آندم راءس پر خون پدر شد در برش حاضر
بگفتا جان بابا از فراقت دیده تر دارم (59)

گریه پدر و دختر

حضرت زهرا (ع) حضرت سیدالشهدا را بغل کرده بودند ، حضرت رسول الله (ص) حضرت را از بغل دختر گرامشان گرفتند گریه کردند و فرمودند : خدا قاتلین تو را لعنت کند .
خدا کسانی را که لباسهایت را از تنت در آورند لعنت کند .
خدا بکشد آن کسانی را که همدیگر را بر علیه تو کمک می کنند . حضرت زهرا (ع) ناراحت و گریان شدند و فرمودند : ای پدر چه می فرمائید ؟ حضرت فرمودند . دخترم مصیبت هائی که بعد از من و تو به او می رسد و اذّیتها و ظلم ها و مکرها و تعّدی هائی که متوجهش می گردد را به یاد آوردم ، او در آن روز در میان جمعی مردان که جملگی همچون ستارگان درخشانند بوده و همگی به طرف مرگ و کشتن حرکت می کنند ، گویا اکنون لشکرآنهارا کاملا می بینم و به جایگاه و محل دفن ایشان می نگرم .
حضرت زهرا (ع) گریان فرمودند : ای پدر جائی را که می فرمائید کجاست ؟ حضرت فرمود : به آنجا کربلا می گویند . و آن زمین برای ما و امت موجب اندوه و بلاست ، بدترین افراد امت من بر آنها خروج می کنند .
اگر تمام اهل آسمانها و زمین شفیع یک نفر از این گروه شرور باشند ، شفاعتشان پذیرفته نمیشود و بطور قطع تمام آنها در جهنم جاوید خواهند ماند .
حضرت فاطمه (ع) فرمود : پدر این طفل کشته خواهد شد ؟ ! حضرت فرمود : بله دخترم ، قبل از او کسی اینطور کشته نشده که آسمانها و زمین و فرشتگان و حیوانات وحشی و ماهی های دریا کوهها برایش گریه کنند . اگر این موجودات ماءذون بودند پس از شهادت این طفل هیچ نفس کشی روی زمین باقی نمی ماند و گروهی از دوستان خواهند آمد که در روی زمین کسی از آنها اعلم به خدا نبوده و . . . و حضرت رسول (ص) و حضرت زهرا (ع) صدای به گریه بلند نمودند . . . (60)

کاش بودم تا کنم جانرا فدایت یا حسین
چون نبودم اشک ریزم در عزایت یا حسین
کاش اندر کربلا بودم تو را یاری کنم
گویمت لبیک و در راهت فدا کاری کنم
در ره عبد سیاهت خون خود جاری کنم
چون نبودم کربلا شاها عزاداری کنم
کاش بودم زائر کربلایت یا حسین
کاش بودم تا بلاگردن اصغر می شدم

یابقربان قد رعنای اکبر میشدم
یا فدای دست عباس دلاور میشدم
یا نثار قاسم و هم عون و جعفر میشدم
میشدم ملحق بخاک کشته هایت یا حسین
کاش بودم میخریدم تیر عشقت را بجان
دست از جان میکشیدم بر حیات جاودان
مینهادم سر بکویت بر طفیل عاشقان
مشت خاکی میشدم در سایه این آستان
بر امید عزّت روز لقایت یا حسین
کاش بودم از غلامان سیاه و موکبت
کاش بودم جبهه سای خاک سم مرکبت
کاش بودم تا رسانم آب سردی بر لبت
کاش بودم تا رهانم آتش تاب و تبت
کاش بودم آشنای آشنایت یا حسین (61)

ریحانه پیامبر

حدیث مفصلی از ابن عباس نقل کرده اند که :
روزی حسین 7 گریه کنان خدمت مادرش فاطمه آمد و عرضکرد : جدم پیامبر از من سیر شده از بس که به خدمتش رفته ام ، حضرت فاطمه (علیهاالسلام) فرمود : مادرت فدایت شود مگر چه شده ؟
عرض کرد : امروز صبح برادرم حسن را به زانوی راست خود نشانید و دهان او را بوسید و مرا به زانوی چپ نشانید و از دهان من اعراض کرد زیر گلوی مرا بوسید ، ای مادر بیا دهان مرا بو کن ببین بوی بدی می دهد که جدم دهان مرا نبوسیده .
حضرت فاطمه (علیهاالسلام) فرمود : نه ای فرزندم جدت از تو ملالت پیدا نمی کند به خدا قسم بسیار شنیده ام که جدت می فرمود : حسین از من است و من از حسین می باشم تو در گهواره گریه می کردی پدرم وارد خانه شد فرمود : ای فاطمه ، حسین را ساکت کن آیا نمی دانی گریه او مرا اذیت می کند مکرر جدت می فرمود : ((اللهم انی احبّه و احب من یحبه)) خدایا من حسین را دوست می دارم و دوست می دارم کسیکه حسین را دوست دارد .
حضرت فاطمه (علیهاالسلام) : دست حسین (ع) را گرفت و حضور پیامبر(ص) آورد و عرضکرد : بابا آیا شما نمی فرمودی حسین ریحانه من است ، آیا نفرمودی حسین زینت زمین و آسمان است ، آیا نفرمودی بوی بهشت را از حسین می شنوم .
فرمود : بلی . عرض کرد : حسین از این رنجیده که چرا دهان او را نبوسیده ای مثل آنکه دهان برادرش را بوسیده ای فرمود در این مطلب سرّی است که می ترسم دلت بشکند و طاقت نیاوری ، عرض کرد شما را به حق خدا سرّش را بفرما .
فرمود : اینک جبرئیل به من خبر داد که به حسن 7 زهر می خورانند و من محل زهر خوردن او را بوسیدم و حسین 7 را با تیغ جفا نحر می کنند ، پس جای نحر او را بوئیدم . همینکه حضرت فاطمه (علیهاالسلام) این قضیه را شنید بلند بلند گریه کرد و به صورت خود لطمه زد و خاک به سر کرد ، فاطمه 3 فرمود : حسین را کجا می کشند ؟ فرمود : در زمینی که آنجا را کربلا می گویند ، عرضکرد : به چه سبب او را شهید می کنند ؟ فرمود : اهل کوفه نامه هایی برای او می نویسند که تو از جانب خدا و پیامبر خلیفه می باشی به سوی ما بیا ، همینکه می رود او را با لب تشنه شهید می کنند .
هر چه صدا می زند آیا کسی هست ما را یاری کند کسی جوابش نمی دهد

عاقبت او را مثل گوسفند ذبح می کنند ، برادران و فرزندان او را شهید می کنند ، سرهای آنها را بالای نیزه می کنند ، فاطمه فریاد برآورد پس تمام مردم به گریه درآمدند جبرئیل نازل شد یا محمد خدا به تو سلام می رساند و می فرماید فاطمه را ساکت کن که ملائکه آسمانها را به گریه درآورد و می فرماید و به عزت و جلالم قسم که شیعیانی برای او خلق می کنم که مالها و جانهای خود را در راه عزا و زیارت او انفاق کنند ، آگاه باش که هر کس او را بعد از شهادتش زیارت کند به هر قدمی که برمی دارد ثواب یک حج مقبول برایش نوشته می شود و هر کس برایش گریه کند ملائکه اشکهای او را در شیشه های بلور ضبط می کنند و روز قیامت که می شود و آتش جهنم شعله می کشد به او می گویند : ای دوست خدا بگیر این اشکی است که در مصیبت مولایت حسین ریخته ای و از آتش آزاد شدی ، پس یک قطره از آن اشکها را به آتش جهنم می زنند آتش جهنم پانصد سال راه از آن بنده دور می شود .
پیامبر خدا(ص) به حضرت فاطمه (علیهاالسلام) این بشارتها را داد فاطمه سجده شکر به جای آورد حسین عرضکرد یا جداه جزای آنها در نزد شما چیست ؟ فرمود : من آنها را در نزد خدا شفاعت می کنم رو به پدر بزرگوارش کرد و فرمود : شما چه می کنی ؟ فرمود : من هم آنها را از آب کوثر سیراب می کنم ، از برادرش امام حسن 7 پرسید شما چه می کنی ؟ فرمود : من داخل بهشت نمی شوم مگر با آنها داخل شوم .
حضرت فاطمه (علیهاالسلام) هم فرمود : به عزت پروردگارم قسم و به حق پدر و شوهرم من جلوی در بهشت با چشم گریان می ایستم تا خداوند مرا شفیع آنها کند .
حضرت سیدالشهداء 7 هم فرمود : به حق جد و پدرم قسم من هم از خدا سؤ ال می کنم که قصرهای آنها در بهشت مقابل قصر خودم باشد . (62)

همه را فدای حسین

ابن عباس می گوید : یک روز خدمت پیغمبر (ص) خدا مشرف بودم و آن حضرت ، حسین (ع) را روی زانوی راست خود نشانیده بود و ابراهیم پسر خود را روی زانوی چپ نشانده بود ، گاهی حسین را و گاهی ابراهیم را می بوسید ، ناگاه آثار وحی بر آن حضرت ظاهر شد بعد از آن فرمود : جبرئیل از جانب پروردگار بر من نازل شد که خدا به تو سلام می رساند و می فرماید : ما این دو فرزند را برای تو با هم نمی گذاریم یکی از آنها را فدای دیگری گردان .
حضرت نگاهی به صورت حسین (ع) کرد و گریه کرد و نگاهی به صورت ابراهیم و گریه کرد ، پس فرمود : ابراهیم مادرش کنیز است هرگاه بمیرد کسی غیر از من برای او محزون نمی شود ، اما حسین مادرش فاطمه و پدرش علی است که به منزله گوشت و خون من هستند هرگاه حسین بمیرد دخترم فاطمه محزون و غصه دار می شود پسر عمم علی هم محزون می شود ، من نیز محزون می شوم و من حزن خود را بر حزن آنها انتخاب می کنم . حضرت فرمود : من به جبرئیل عرض کردم : ای جبرئیل ابراهیم بمیرد من او را فدای حسین کردم ، ابراهیم پس از سه روز از دنیا رفت .
بعد از مردن ابراهیم هرگاه پیامبر حسین را می دید او را به سینه خود می چسبانید و می بوسید و می فرمود : من به فدای کسی شوم که پسرم ابراهیم را فدای او گردانیدم . از بس که پیامبر در فوت ابراهیم محزون و غصه دار شد خداوند سوره کوثر را در تسلی قلب آن حضرت نازل کرد . (63)

جای شمشیر

هر وقت حضرت سیدالشهداء (ع) بر پیامبر اکرم (ص) داخل می شدند حضرت او را به خود می چسباندند و سپس به حضرت امیرالمومنین علی (ع) می فرمودند :
او را بگیر و بعد او را می بوسیدند و گریه می کردند .
امام حسین (ع) می فرمود : ای پدر چرا گریه می کنی ؟
حضرت رسول (ص) فرمود : فرزندم جاهای شمشیر را بوسیدم و گریه ام گرفت .
حضرت امام حسین (ع) فرمود : ای پدر من کشته خواهم شد ؟ حضرت رسول (ص) فرمود : بلی به خدا قسم تو و پدرت و برادرت همگی کشته خواهید شد .
حضرت امام حسین (ع) فرمود : پدر ، قبور ما از هم متفرق و پراکنده می باشد ؟
حضرت رسول (ص) فرمود : بلی پسرم .
حضرت امام حسین (ع) فرمود : از امت شما چه کسانی به زیارت ما میآیند ؟ حضرت رسول (ص) فرمود : من و پدرت و برادرت و تو را زیارت نخواهد نمود مگر راست گویان امت من . (64)

آمده ام بقتلگه بابا عزا بپا کنم
درد دل از برای تو زجور اشقیا کنم
بابا نگر حزینه ام من دخترت سکینه ام
آوردی از مدینه ام بی تو سفر چرا کنم
بابا گلی گم کرده ام چون اصغر شیرین زبان
میگردم اندر کشتگان شاید گلم پیدا کنم
هم سفرم شمروسنان گریه کنم بر تو چنان
سیلی خورم ز دشمنان چه ناله و نوا کنم
خیز و به بین که من شدم عازم کوفه خراب
بگو چسان در این سفربی تو دلم رضا کنم
خیز وزخاک و خون شها مرا بدامنت نشان
اگر که شب رسد پدر دامن که ماءوی کنم
نه طاقتی ترا بود ز زخمهای دشمنان
نه مرحمی مرا بود گذارم و دوا کنم

جمیع حالات امام حسین (ع) اسبات حزن و گریه پیغمبربود .
چنانکه هر وقت او را به دوش مبارک بر میداشت و سرش بر دوش او تکیه می کرد بیاد می آورد سر او را بر روی نیزه ها . . . . ، پس می گریست .
و به اصحاب می فرمود : گویا می بینم اسیران را بر شتران و سر فرزندانم را بصورت هدیه برای یزید می برند .
چون به دامان می نشاند نظر به صورت او می نمود و می گریست ، و می فرمود : یابن عباس گویا می بینم او را که ریشش را به خونش خضاب نموده اند و هر چند طلب یاری می کند کسی یاریش نمی کند و چون روز عید جامه (لباس) جدید می پوشید میگریست ، گویا به یاد می آورد که او را برهنه بر خاک می اندازند ، و چون بر سرسفره می نشست با جد و پدر و مادر و برادر ، طعام میخورد ، پیغمبر (ص) اول خوشحال می شد ، بعد به گریه در می آمد ، و گویا به یاد می آورد تشنگی خود و اطفالش را که دنیا جلو چشمشان از شدت عطش سیاه می شود ، و همه متفرق می شوند ، و بعضی را می کشند ، و بعضی را اسیر می نمایند . و چون گلویش را می بوسید می گریست ، و گاهی با امیرالمؤ منین (ع) می فرمود : او را نگاه دار ، آنگاه تمام بدنش را می بوسید و می گریست ، عرض کرد : چرا گریه می کنید ؟ میفرمود : موضع شمشیرها را می بوسم ، و گاهی لب و دندانش را می بوسید ، گویا یاد می آورد چوب خیزران در مجلس یزید و ابن زیاد (لعنة الله علیهما) را ، چنانکه زیدبن ارقم در نزد ابن زیاد حاضر بود ، چون این حرکت شنیع را دید ، فریاد برآورد که چوبت را از این لبهای مبارک بردار که قسم به آن خدائی که غیر او خدائی نیست دیدم دندانهای پیغمبر (ص) را که بر این دندانها گذاشته شده بود و آن را می بوسید .
(65)

نام تو هست زنده و جاوید یا حسین
عشق تو هست مایه امّید یا حسین
با مهر تو چو داد مرا شیر مادرم
جانم اسیر عشق تو گردید یا حسین
در باغ آرزو که بروید گل امید
وصل تو هست غایت امّید یا حسین
از عطر جانفزای تو سرمست می شود
هر کس زباغ عشق تو گل چید یا حسین
هر کس شنید قصه جانسوز نینوا
سیلاب اشک از مژه بارید یا حسین

جانم فدای آن که به دنیا هر آن چه داشت
در راه دوستی تو بخشید یا حسین
ای جان فدای نام تو کز نام تو به جاست
نام بلند مکتب توحید یا حسین
با چشم اشکبار به یادت ((نوید)) گفت
نام تو هست زنده جاوید یا حسین (66)

سر روی نیزه

روزی پیغمبر اکرم (ص) در مسجد نشسته بودند ، که جمعی از قریش وارد شدند و با آنها ابن سعد ملعون هم بود .
رنگ پیغمبر (ص) متغیّر شد و حالش دگرگون گردید ، اصحاب عرضکردند : یارسول الله تو را چه می شود ؟ ! حضرت فرمود : به یاد آوردم آنچه بر اهل بیت من وارد می شود از کشتن وزدن و سّب و شتم و پریشان و در بدری و اوّل سری که بر سر نیزه می شود سر فرزندم حسین خواهد بود . (67)

شوری به اشک می دهد آوای یا حسین
امشب شب دعا شب پرواز یاحسین
امشب که میهمان گل منور می کند
لب تشنگان خیمه خورشید را حسین
نجوای زینب است در آشوب اشک ها
با پاره های آن تن تب دار یا حسین
می گفت : نیزه ها مگر از یاد برده اند
جاری ست در وجود تو خون خدا حسین
این سو کبود می شود از درد گونه ها
آن سوی دشت زیر سم اسب ها حسین
یک سو کبوتران حرم تشنه و اسیر
یک سو وداع زینب بی یار با حسین
فردا خراب خطبه تقدیر کوفه ها
فردا شکوه جاری فریادها حسین
فردا که روح تازه به پرواز می دهند
پروانه های سوخته در کربلا حسین (68)

حال احتضار

تمام ایام زندگانی در شب و روز در سفر و حضر ، حال پیغمبر (ص) چنین بود ، حتی در حال احتضار امام حسین (ع) را به سینه چسبانیدو عرق آن حضرت بر حسین (ع) جاری بود و میفرمود : مرا با یزید چه کار است ، خدا یزید را لعنت کند و به او برکت ندهد . پس غش کرد ، باز بحال آمد ، بعد امام حسین (ع) را بوسید و اشک میریخت و می فرمود : مرا با قاتلین تو نزدخدا موقفی خواهد بود . (69)

ای که چشم ملک العرش برای تو گریست
در فلک عیسی مریم به عزای تو گریست
آدم بوالبشر از بهر تو شد نوحه سرا
چون که بشنید ز جبریل رثای تو گریست
چون علی چشم خدا بود برایت گریان
می توان گفت که بهر تو خدای تو گریست
پس که جانسوز بود واقعه کرب و بلا
آب آتش شد و آتش به هوای تو گریست
تا سرت را به سر نیزه اعداء دیدند
آسمان نعره زد و چرخ به پای تو گریست
چه مگر دید در آن روز امام سجّاد
که چهل سال پس از کرب و بلای تو گریست
بیشتر از همه کس ای پسر خون خدا
پسرت مهدی موعود برای تو گریست
گر نبودی تو در آن دشت بلا یازهرا
دخترت زینب غمدیده به جای تو گریست
می رود روز جزا خّرم و خندان به بهشت
هر که شد پیرو و در زیر لوای تو گریست
نه همین دیده ((خسرو)) زغمت گریان است
هر کسی داشت به دل مهر و ولای تو گریست (70)

ابن عباس می گوید : در رکاب حضرت امیرالمؤ منین (ع) بودم در زمانی که به صفین تشریف می بردند ، وقتی که به نینوا رسیدیم ، نزدیک شط فرات بود ، با صدای بلند فرمود : یابن عباس آیا این مکان را می شناسی ؟ عرضکردم : خیر نمی شناسم ! فرمود : اگر می شناختی مثل من ، از آن نمی گذشتی مگر مثل من گریه می کردی . پس حضرت علی (ع) گریه شدیدی نمود ؟ تا اینکه محاسن شیریفش تر شد و اشکها برسینه اش جاری گردید .
ما هم به تبع آن حضرت گریه کردیم .
سپس حضرت فرمود : اُوّه اُوّه ، مرا با آل سفیان چکار است که جنگ کنیم آنها از جنود سپاهیان شیطانند ، ای اباعبدالله صبر کن زیرا هر بلائی که بسرت اینها می آورند ، سر من آوردند ، سپس حضرت آبی جهت وضو گرفت و وضویی ساخت و چند نماز خواند ، باز آن حرفها را زد ، بعد یک مقدار خواب رفته و بعد بیدار شد ، سپس فرمود : یابن عباس آیا از خوابی که دیده ام تو را با خبر کنم ؟ عرض کردم : انشاءالله که خیر است ! بفرمایید ، حضرت فرمود : دیدم گویا مردانی با علمهای سفید از آسمان به زمین آمدند ، شمشیرهای سفید و درخشنده بر کمر داشتند ، سپس گرد این زمین خطی کشیدند ، فرمودند : دیدم گویا شاخه های این نخلها بزمین رسیده و در میان خون شناور شد ، و گویا فرزندم حسین (ع) و میوه دلم ، و نور بصرم ، در آن غرق شده و هر چه استغاثه میکند . کسی به فریادش نمی رسد ، و گویا آن مردانی را که از آسمان آمده بودند . ندا می کردند و می گفتند : ای آل رسول صبر کنید .
که شما را خواهند کشت . و شما بدست یک مشت مردم شر کشته خواهید شد . و اینک بهشت مشتاق شما است . ای اباعبدالله .
سپس رو به سوی من کردند و مرا تعزیت دادند و فرمودند :
یا اباالحسین به تو بشارت باد و خدا روز قیامت چشمت را روشن کند .
از خواب بیدار شدم . بخدا قسم که قبلا حضرت رسول صادق ابوالقاسم (ص) بمن خبر دادند .
که من به سوی اهل بغی می روم . و به این زمین میرسم . . .
آه در اینجا فرزندم حسین با هفده نفر از اولاد من واز اولاد فاطمه (ع) دفن می شوند . و این زمین در آسمان معروف به کربلا است ، چنانکه در زمین حرمین و بقعه بیت المقدس معروف است . سپس فرمود : یابن عباس ببین در این نواحی فضولات آهوان را می بینی ؟ به خدا قسم به من دروغ نگفته اند ، و آنها زرد شده اند به رنگ زعفران ، ابن عباس گفت :

بررسی کردم و پیدا کردم و فریاد زدم : یاامیرالمؤ منین این را پیدا کردم که فرمودید . حضرت فرمود : صدق الله و رسوله . هر وله کشان به سمت آنها دوید . و آنها را بوئیده و فرمود : این همان است . آیا میدانی قضیه اینها چیست ؟ عرض کردم : خیر آقا نمی دانم .
حضرت فرمود : این سرزمین ، زمینی است که وقتی که حضرت عیسی (ع) با حواریین به این زمین رسید ، دید در اینجا چند تا آهو دور هم جمع شده اند و گریه میکنند ، سپس حضرت عیسی (ع) نشست و حواریین هم نشستند و مشغول گریه شدند .
حواریین گفتند : یا روح الله سبب گریه شما چیست ؟ فرمود : این زمین کربلا است که در آن فرزند پیغمبر خدا احمد (ص) و فرزند بتول عذرا (علیهاالسلام) شبیه مادرم حضرت مریم (علیهاالسلام) است کشته خواهد شد و در اینجا مدفون میگردد . تربتی است که از مشک معّطرتر است ، زیرا که تربت آن جناب است و این آهوان با من سخن گفتند : که مادراینجا بخاطر شوق به آن جناب مانده ایم و در امان هستیم .
حضرت عیسی (ع) مقداری از فضولات را برداشته و بوئید و فرمود : خوشبویی آن بخاطر علفهای این صحرا است . خدایا اینها را باقی بگذار تا اینکه پدرش ببوید و تعزیت او شود . و این است که تا حال مانده است و رنگش از طول مدت زرد شده ، و این زمین کرب و بلا است ، پس با صدای بلند فرمود : ای خدای عیسی بن مریم ، مبارک مکن بر کشندگانش و کسا نیکه آنها را یاری می کنند .
سپس حضرت مدت مدیدی گریست تا اینکه به رو افتاد و غش کرد ، ما هم گریه کردیم . چون به حال آمد چند بعره برداشت و در گوشه ردا پیچید ، و به من فرمود : تو هم بردار و نگه دار اگر دیدی که از آن خون تازه میجوشد و جاری می شود ، بدانکه حسینم شهید شده .
ابن عباس می گوید : من هم برداشتم و از آن نگه داری کردم تا اینکه یک روز خواب بودم ، وقتی که از خواب بیدار شدم ، دیدم از آن خون تازه ای جاری گردید . و آستینم مملو از خون است پس نشستم و گریه کردم و با خودم گفتم : یقینا حسین را کشتند . البته علی (ع) تا بحال خبری به من نداده بود که واقع نشده باشد .
پس بیرون آمدم ، دیدم شهر مدینه گویا ابر نازکی آن را فرا گرفته آفتاب ظاهر شده گویا کسوف گرفته ، گویا از در و دیوار شهر خون تازه میریزد .
از زاویه خانه صدایی شنیدم که شخصی مرثیه می خواند و مضمونش این است که ای آل پیغمبر صبر کنید که فرزند زهرای بتول را کشتند . و روح الامین با گریه و افغان نازل شد و با صدای بلند گریه می کرد . من هم گریه ام گرفت و آن روز را که روز عاشورا بود ضبط کردم و بعد بعضی از افراد و کسانیکه همراهم بودند این قضیه را گفتم آنها هم حرف مرا تصدیق

کردند .
و گفتند ما هم این صدا را شنیدیم . ولی گوینده اش را ندیدیم شاید حضرت خضر بوده . (71)
حیات آب بقا جز غم تو نیست حسین
نمیرد آن که دلش با غم تو زیست حسین
صفای عمر ابد یافت هر که در غم تو
به قدر یک مژه بر هم زدن گریست حسین
به روز حشر که محشر کند شفاعت تو
کسی که سایه نشین تو نیست کیست حسین
جهنم است بهشتی که خالی از تو بود
بهشت بی گل رویت بهشت نیست حسین
تویی که آیت حُرّیت از رُخت پیداست
خوشا کسی که چو حّر بر تو بنگریست حسین
گدای راه تو هر کس که گشت آقا شد
که گرد خاک رهت تاج سروریست حسین
نشسته بر سر راه تو ((رستگار)) مدام
به دستگیری او لحظه ای بایست حسین (72)

گریه جبرئیل

یک روز عید حضرت امام حسن (ع) و امام حسین (ع) به حجره جدشان حضرت رسول الله (ص) وارد شدند و فرمودند : یا جداّه امروز روز عید است و فرزندان عرب همه با لباسهای رنگارنگ خود را آراسته اند و لباسهای نو پوشیده اند و ما لباس نو نداریم و برای همین کار هم خدمت شما آمده ایم که فکری بحال ما کنید .
حضرت حال آنها را بررسی کرد و گریه ای نمود . . . تا آنجا که دو قطعه لباس از بهشت که به کمک حضرت جبرئیل (ع) یکی برای امام حسن لباس سبز و دیگری برای امام حسین (ع) لباس سرخ آورد و آنها پوشیدند و خوشحال شدند حضرت جبرئیل وقتی این حالات را مشاهده نمود ، گریه نمود .
حضرت رسول (ص) فرمود : ای برادرم ای جبرئیل در یک مثل امروزی که فرزندان من شاد و خرسند هستند ، تو چرا گریه می کنی و مهموم و مغموم و محزون هستی ؟ !
ترا بخدا قسمت می دهم که اگر خبری هست به من بگو و مرا از این ناراحتی برهان . حضرت جبرئیل فرمود : ای رسول خدا بدان اینکه برای دو فرزندت رنگ مختلف اختیار گردید . یکی حضرت حسن ناچار است زهر بنوشد و از شدت زهر رنگش سبز می شود . و حضرت حسین را ذبح می کنند و بدنش را با خونش خضاب می کنند . در اینجا پیامبر (ص) خیلی گریه کرد . (73)

جان جهانیان به فدای تو یا حسین
باید گریست خون به عزای تو یا حسین
باشد حدیث عشق تو بسیار سینه سوز
دنیا به ماتمند برای تو یا حسین
بر ضّد ظلم پیشه به پا خاستی به جا
صد آفرین به همّت و رای تو یا حسین
افتاد دیو ظلم به وحشت چو راست شد
بر ضّد ظلم قّد رسای تو یا حسین
بشکافت گرچه فرق علی اکبرت زتیغ
نشنید کس به شکوه صدای تو یا حسین (74)

توفیق ندانست

هرثمه ابن ابی مسلم نقل کرده که با حضرت امیرالمؤ منین (ع) از صفین مراجعت می کردیم ، سر زمین کربلا رسیدیم پس حضرت از نماز صبح فراغ شد ، و قدری از خاک آنجا برداشت و گریه کرد و فرمود : عجب خاکی هستی ، که از تو جمعی محشور خواهند شد بدون حساب وارد بهشت می شوند . هرثمه می گوید : ما برگشتیم و این ماجرا را برای همسر شیعه ام بازگو کردم ، همسرم گفت : هر چه امیرالمؤ منین بگوید؛ حق است ، تا اینکه آن روز گذشت و بعدها حضرت سیدالشهدا (ع) وارد سرزمین کربلا شدند هرثمه جزء لشکر عمر سعد بود و حرف حضرت امیر(ع) را یاد آورد بعد سوار شتر شده و محضر مقدش امام حسین (ع) مشرف شد و حدیث حضرت علی (ع) را نقل کرد . حضرت فرمودند : حالا خیال تو چیست ؟ با ما هستی یا بر ما . گفت : نه با شما و نه با آنها .
اولاد کوچکی را در کوفه گذاشته ام و برای آنها می ترسم که این زیاد آنها را اذیت کند حضرت فرمود : پس بیرون برو و بجای برو که مقتل ما را مشاهده نکنی و صدای ما را نشنوی زیرا بخدا قسم اگر کسی امروز صدای استغاثه ما را بشنود ، ما را یاری نکند حتما به رو در آتش جهنم خواهد افتاد . (75)

هوا گرفته و دل بی بهانه می گرید
به یاد شام غربیان زمانه می گرید
زحج نیمه تمام توای تمامی حج
صفا و مروه غمین است و خانه می گرید
دمیده از سر زلف سیاه تو گل سرخ
به یاد زلف تو گیسو و شانه می گرید
به قامتی که به قدقامتش قیامت کرد
صفیر تیر بلا بی بهانه می گرید
شکسته چوبه محمل از آن شکسته دلی
که بار غم کشد و فاتحانه می گرید
همین نه من زفراق تو سوختم تنها
که نینوا ز غمت جاودانه می گرید
تو رفتی و حرمت ماند و یاس های کبود
به حال اهل حرم تازیانه می گرید
مصیبت تو به عالم چنان گذاشت اثر
که در عزای تو چشم زمانه می گرید
گلوی گلین ششماهه ات چو گلگون شد

نهال عاطفه خم شد جوانه می گرید
حسین من چه بگویم که چارده قرن است
هوا گرفته و دل بی بهانه می گرید(76)

پی نوشتها

1- حج : 32 .
2-معرفت الحسین : 28 .
3-بحارالا نوار، 44، 245.
4-لاله های عشق ، ص 23.
5-اسرار الشهاده ، ص 80، منتخب طریحی ، ص 48 ناسخ 1/ 270.
6-لاله های عشق ، ص 181 .
7-بحار 44، 234. ناسخ 1، 271 منتخب 48.
8-گلچین گل نغمه ص 86.
9-ترجمه خصائص حسینیه ، 94، نقل از بحارالانوار: 11/ 150 و151.
10-گلچین گل نغمه ص 13.
11-همان 95 نقل بحارالانوار، 44، 230.
12-گلچین گل نغمه ، ص 24.
13-متخب طریحی ، 49.
14-گلچین گل نغمه ، ص 41.
15-بحار الا نوار: 44، 225.
16-شمیم ولایت ، ص 126.
17-بحار الا نوار: 44، 223، ناسخ 273 منتخب طریحی 49.
18-نوحه سینه زنی و زنجیرزنی ، ص 42.
19-بحار الا نوار: 44، 244 ناسخ 1، 284.
20-گلواژه ، 4، ص 478.
21-مجمع البحرین لغت عشر.
22-گلزار ثابت ، ص 17.
23-بحار الا نوار: ج 44، ص 308.
24-بحار، ج 73، 301.
25-گلزار ثابت ، ص 94.
26-بحار، 44، 244 منتخب 50 ناسخ 1، 274.
27-مصائب الائمه ، 213.
28-منتخب طریحی 50 ناسخ ، 1، 275 بحار، 44، 244.
29-گلهای اشک ، ص 28.
30-بحار الا نوار: 44، 223 .
31-گلهای اشک ، ص 111.
32-بحار الا نوار: 44، 241 . خصائص 216.
33-گلهای اشک ، ص 101.

34-ترجمه خصائص الحسینه ، 224.
35-گلهای اشک ، ص 105.
36-جلاءالعیون ، 2، 433.
37-لاله عشق ، ص 65.
38-جلاء العیون ، 2، 433 ترجمه کامل الزیارات ، 204.
39-آینه عزا، ص 37.
40-جلاء العیون ، 2، 434.
41-آینه عزا، ص 108.
42-جلاء 2، 435.
43-نغمه کربلا، 2، ص 92.
44-جلاءالعیون ، 436.
45-گلهای باغ محمدی ، ج 2، ص 165.
46-جلاالعیون ، ج 2، 479.
47-اهلبیت ، ص 95.
48-تاریخچه عزاداری ، 20 نقل شد اقناع اللائم علی اقامة المات 30.
49-اهلبیت ، ص 164.
50-همان 25، همان 31.
51-اهلبیت ، ص 165.
52-همان 26 مسند احمد بن حنبل 1، 85 ترجمه خصائص الحسینه 226.
53-منتخب المصائب ، 64.
54-ترجمه خصائص الحسینه ، 226.
55-متخب المصائب ، ج 3، ص 84.
56-همان .
57-منتخب المصائب ، ج 3، ص 136.
58-ترجمه کامل الزیات ، 206.
59-منتخب المصائب ، ج 3، ص 138.
60-کامل الزیارات ، 212.
61-منتخب المصائب ، ج 3، ص 181.
62-ثمرات الحیوة : ج 1، ص 98.
63-ثمرات الحیوة : ج 1، ص 102.
64-ترجمه کامل الزیارات ، 215.
65-خصائص حسینیه ، 228.
66-رستاخیز لاله ها، ص 32.
67-همان 229.
68-رستاخیز لاله ها، ص 33.
69-همان .

70-رستاخیز لاله ها، ص 57.
71-بحارالانوار، 44، 252 امالی صدوق مجلس 87، 78 4 48.
72-رستاخیز لاله ها، ص 74.
73-بحار الا نوار: 44، 245.
74-رستاخیز لاله ها، ص 88.
75-بحار الا نوار: 44، 255 اعالی صدوق مجلس : 28، ص 117.
76-رستاخیز لاله ها، ص 137.

13- داستانهایی از فضیلت زیارت امام حسین (ع)

نویسنده:علی میرخلف زاده

مقدمه

الحمدللّه رب العالمین ، و الصلوه و السلام علی اشرف الانبیاء و المرسلین ابا القاسم محمد صلی اللّه علیه و آله المعصومین ، سیما حجة بن الحسن (روحی و ارواح العالمین له الفداء
حمد و سپاس بی کران مخصوص ذات لایزال و درود فراوان بر پیغمبر اسلام (ص) و اهلبیت طاهرینش ، زیارت امام حسین (ع) ثوابها و فضیلتهای زیادی دارد که ما قطره ای از آن را در اینجا می شماریم منجمله :
1 - عبادت مکرمین را که ملائکه هستند به زوار امام حسین (ع) عنایت می فرمایند .
2 - عبادت مصطفین را که انبیاء هستند .
3 - با انبیاء و اوصیاء همنشین می شوند .
4 - سر سفره انبیاء و اوصیاء می نشیند و با آنها طعام می خورد .
5 - پیامبران با او مصافحه می کنند .
6 - هم صحبت با پیامبران می شود .
7 - خداوند به زوار امام حسین (ع) مباهات می کند .
8 - خداوند به زوار امام حسین (ع) نظر رحمت می کند .
9 - دلیل محبت امام حسین (ع) هستند .
10 - مورد دعای پیامبران و اوصیاء و اولیاء و ائمه هستند .
11 - سلام خدا و ملائکه و پیامبران بر آنها است .
12 - با مراتب عباد صالحین و مخلصین و مؤ منین و متقین و زاهدین و خائفین . . . است .
13 - جمیع عباداتش مقبول است از نماز و روزه و حج و جهاد . . . .
14 - مرابطه و وقف و صدقه و آداب مستحبه او قبول است .
15 - ثواب اعلاء درجات نیت خالص به او خواهند داد .
16 - ثواب عبادات تمام عمر بلکه تمام دهر را به او خواهند داد .
17 - تمام گناهانش آمرزیده می شود .
18 - تمام گناهان پدر و مادر و دوستانش آمرزیده می شود .
19 - محدث خدا در عرش است .
20 - در علیّین اسمش مسطور می شود .
21 - مورد خطاب و ندای پروردگار قرار می گیرد .
22 - ثواب جهاد و شرکت در رکاب امام حسین (ع) به او می دهند .
23 - شریک در اعمال شهدای کربلا است .
24 - ثواب در خون غلطیدن در راه خدا را به او می دهند .

25 - اگر شقی باشد سعید می شود .
26 - از کرّوبین شمرده می شود .
27 - از یاوران حضرت زهرا(علیهاالسلام) می باشد .
28 - اعضای او از صورت و چشم و قلب محل دعای امام صادق (ع) است .
29 - در روز قیامت شافع است .
30 - از باب الحسین وارد می شود .
31 - از آب کوثر به او می خورانند .
32 - ملائکه او را بدرقه می کنند .
33 - ملائکه به تشییع جنازه او می آیند .
34 - عزائیل با او مدارا می کند .
35 - ملائکه بر جنازه او نماز می خوانند .
36 - وارد بهشت می شود .
37 - مقرب و هم صحبت الهی می گردد .
38 - فوز به وصال حورالعین می شود .
39 - پیغمبر اکرم (ص) به زیارت او می آید .
40 - شامل دعا و محبت و احترام و اکرام پیغمبر و اهلبیت مخصوصاحضرت زهرا (علیهم صلوات الله) میگردد .

و ما در اینجا قطره ای از دریای بیکران فضائل زیارت امام حسین (ع) را آورده ایم که انشاءاللّه خوانندگان محترم از آن استفاده های فراوان نمایند و این حقیر بی بضاعت را از دعای خیر خودشان فراموش نفرمایند و انشاءاللّه این مجموعه مورد قبول درگاه حق قرار گرفته و هدیه ایست به ساحت مقدس امام زمان (ع) و ثوابش نثار ارواح طیبه مؤ منین و علماء و فضلا و امام راحل (ره) و شهداء و برادر عزیزم آشیخ احمد میر خلف زاده گردد .

ریزه خوار و روضه خوان حضرت ابی عبداللّه الحسین (ع)
علی میر خلف زاده .

ثواب زیارت

((امّ سعید احمسیّه ،)) می گوید :
محضر مبارک ((حضرت ابی عبداللّه (ع))) شرف یاب شدم ، کنیزم آمد و اظهار کرد که اسب را برایت آماده کرده ام .
امام (ع) به من فرمودند :
اسب برای چیست ، مگر کجا می خواهی بروی ؟
عرض کردم : به زیارت قبور شهداء می روم .
حضرت فرمودند : امروز را به تاءخیر بیانداز ، ((از شما اهل عراق متعجّبم که راه دوری را طی کرده و به زیارت قبور شهداء می روید ولی سیّدالشّهداء(ع) را ترک کرده و به زیارتش نمی روید ؟ !))
عرض کردم : ((سیّدالشّهداء)) کیست ؟
حضرت فرمودند : ((سیّدالشّهداء حضرت حسین بن علیّ(ع))) می باشد .
عرض کردم : من زن هستم .
امام (ع) فرمودند :
کسی که مثل شما باشد اشکالی ندارد به آنجا رفته و آن حضرت را زیارت کند . عرض کردم : ((در زیارت ما چه ثواب و اجری هست ؟)) حضرت فرمودند : ((زیارت شما معادل با یک حجّ و یک عمره و اعتکاف دو ماه در مسجدالحرام و روزه آن بوده و بهتر از کذا و کذا .)) ام سعید می گوید :
حضرت سه مرتبه دست های مبارک را باز کرده بستند .

السلام ای شاه مظلومان حسین
السلام ای کشته تیر وسنین
السلام ای نور چشم مصطفی
السلام ای زاده خیرالنساء
ای پدر ای کشته شمشیر کین
از وفا بنگر بزین العابدین
ای پدر آیم من از شام خراب
بادل پر حسرت و چشم پر آب
ای پدر دانی که بر من چون رسید
از جفای پور بوسفیان یزید
پای من شد بسته زیر راحله
گردنم غل پای واندر سلسله

زیارت گروهی از آسمان

از ((حضرت ابی عبداللّه (ع)) شنیدم که فرمودند :
((مساحت قبر حسین بن علی صلوات اللّه علیهما بیست ذراع در بیست ذراع بوده و آن باغی است از باغ های بهشت و از آنجا فرشتگان به آسمان عروج می کنند و هیچ فرشته مقرّبی و نبّی مرسلی نیست ، مگر آنکه از خدا طلب زیارت آن حضرت را می کند ، لذا فوجی از آسمان به زمین آمده تا آن حضرت را زیارت کرده و فوجی پس از زیارت از زمین به آسمان می روند .))

السّلام ای برادر شهیدم حسین
بی تو پرپر شده گل امیدم حسین
منکه پروانه روی تواءم
زائر کوی تواءم
سیّدی یا حسین

زیارت فرشته ها و انبیاء

((صفوان جمّال)) گفت :
وقتی ((حضرت ابوعبداللّه (ع))) به ((حیره)) تشریف آوردند به من فرمودند : آیا مایل به زیارت قبر امام حسین (ع) هستی ؟
عرض کردم : فدایت شوم آیا قبر آن حضرت را زیارت می کنی ؟
حضرت فرمودند : چگونه آن را زیارت نکنم و حال آن که خداوند متعال در هر شب جمعه با فرشتگان و انبیاء و اوصیاء به زمین هبوط کرده و او را زیارت می کنند .
البتّه حضرت محمّد(ص) افضل انبیاء و ما افضل اوصیاء هستیم .
(طبق فرموده مرحوم مجلسی مقصود از زیارت حق تعالی ، انزال رحمت های خاصه اش بر آن حضرت و زوّار آن جناب می باشد) .
سپس صفوان عرض کرد : فدایت شوم پس ، هر شب جمعه قبر آن حضرت را زیارت کرده تا بدین وسیله زیارت پروردگار را نیز کرده باشیم ؟
حضرت فرمودند : بلی ، ای صفوان ملازم این باش برایت زیارت قبر حسین (ع) را می نویسند و این تفضیلی است (یعنی زیارت قبر حسین (ع) این فضیلت را دارد که در آن زیارت پروردگار نیز می باشد) .

آمدم از گرد ره در کربلایت یا حسین
ای تمام هستی ام بادا فدایت یا حسین
آمدم بر تربتت تا عقده دل واکنم
بسته ام دل بر تو و لطف و عطایت یا حسین
باز کن در را بروی سائل درگاه خود
تا شود مهر نمازم خاک پایت یا حسین
خواب می بینم و یا بیدارم اینجا کربلاست
من کجا و حرمت صحن و سرایت یا حسین
بر سرم منت نهادی تا بکویت آمدم
دعوتم کردی تو بر خوان عطایت یا حسین
بر تو از خیل غلامانت سلام آورده ام
یک جهان دل می زند پر در هوایت یا حسین
می کنم عرض سلام و از تو می خواهم جواب
ن که عمری بر لبم باشد ثنایت یا حسین

هفتاد هزار فرشته

از حضرت ((ابو عبداللّه (ع))) شنیدم که می فرمود :
خداوند متعال مخلوقی زیادتر از فرشتگان نیافریده ، در هر شب هفتاد هزار فرشته از آسمان نازل شده و از اوّل شب تا طلوع صبح بیت اللّه الحرام را طواف می کنند و پس از طلوع صبح به طرف قبر نبی اکرم (ص) برگشته و به آنجا که رسیدند به حضرتش سلام نموده و بعداً به نزد قبر امیرالمؤ منین (ع) رفته و به آن جناب سلام کرده و پس از آن به نزد قبر حسین (ع) آمده و بر آن وجود مبارک سلام داده و قبل از طلوع آفتاب به آسمان عروج می کنند و پس از ایشان فرشتگان روز که آنها نیز هفتاد هزار نفر هستند به زمین آمده ابتداء بیت اللّه الحرام را طواف کرده و طول روز به آن اشتغال دارند و پس از غروب آفتاب به طرف قبر رسول خدا(ص) رفته و بر آنجناب سلام داده و پس از آن نزد قبر امیرالمؤ منین (ع) می آیند و بر آن حضرت سلام کرده و بعد به نزد قبر حسین (ع) حاضر شده و بر آن حضرت سلام داده و سپس پیش از غروب آفتاب به آسمان می روند .

عمری تو را مشتاق دیدارم حسین جان
در پای گلزار تو چون خارم حسین جان
تنها بدرگاه تو یا مولی الموالی
من افتخار نوکری دارم حسین جان
سودا کنم تا با ولای تو به جانم
درد و بلایت را خریدارم حسین جان
دستی ندیدم جز تو بر مشکل گشائی
هر جا گره افتاده در کارم حسین جان
بینی اگر بیمارم و رنجور و نالان
بر درد عشق تو گرفتارم حسین جان
مولای من لطفی کن و دل را صفا ده
خود درد عشقم داده ای خود هم شفاده (1)

زیارت پنجاه هزار فرشته

((اسحاق بن عمّار)) نقل می کند :
محضر مبارک حضرت ابی عبداللّه (ع) عرض کردم : شب عرفه در حائر بوده و نماز می خواندم و در آنجا قریب پنجاه هزار نفر از مردمی دیدم زیبا روی و خوش بو که طول مدّت شب را در آنجا نماز می خواندند و هنگامی که صبح طلوع نمود به سجده رفتم و پس از برداشتن سر احدی از ایشان را ندیدم .
امام (ع) به من فرمودند :
پنجاه هزار فرشته به ((حسین (ع))) عبور کرده و در حالی که آن حضرت کشته شده بودند پس به آسمان بالا رفتند و خداوند متعال به ایشان وحی فرستاد :
به پسر حبیبم مرور کردید در حالی که او کشته شده بود ، پس چرا کمک و یاری او نکردید ؟ حال به زمین فرو روید و نزد قبرش ساکن شوید و با هیئتی ژولیده و حالی غمگین باقی بمانید تا قیامت بپا شود . (2)

یا حسین زائر کرب و بلای توام
سائل درگه لطف و عطای توام
حرمت قبله حاجات ماست
ذکر نام تو مناجات ماست
یاحسین یاحسین ، یاحسین یاحسین
ای که باشد خجل آب فرات از لبت
جان عالم بقربان تو و زینبت
آمدم خط براتم بده
تشنه ام آب فراتم بده
یاحسین یاحسین ، یاحسین یاحسین
ای که هستی سفینة النجات همه
رومگردان زما بحرمت فاطمه
در کنار حرمت آمدم
به امید کرمت آمدم
یاحسین یاحسین ، یاحسین یاحسین

((امام صادق (ع))) به من فرمودند :
ای ((معاویه)) به جهت ترس و وحشت زیارت قبر حضرت امام حسین (ع) را ترک مکن ، زیرا کسیکه زیارت آن حضرت را ترک کند چنان حسرتی بخورد که آرزو نماید قبر آن حضرت نزد او باشد و بتواند زیاد به زیارتش برود ، ((آیا دوست داری که خدا تو را در زمره کسانی ببیند که حضرت رسول (ص) و حضرت علی و فاطمه و ائمه (ع) در حقشان دعاء فرموده اند .))(3)

گریه لوح دلم شستشو میدهد
عاشقان را خدا آبرو میدهد
منکه در کویت سر و سامان گرفتم
مرده بودم از نگاهت جان گرفتم
هرچه دارم از تو دارم
نوکری شد افتخارم

((معاویة بن وهب)) گفت :
اذن خواستم که بر امام صادق (ع) داخل شوم ، به من گفته شد که داخل شو ، پس داخل شده آن جناب را در نمازخانه منزلشان یافتم ، نشستم تا حضرت نمازشان را تمام کردند ، پس شنیدم که با پرودگار مناجات نموده و می فرمودند :
بار خدایا ، از کسی که ما را اختصاص به کرامت داده و وعده شفاعت دادی و مختص به وصیّت نمودی (یعنی : ما را وصی پیامبرت قرار دادی) و علم به گذشته و آینده رابه ما اعطاء فرمودی ، و قلوب مردم را مایل به طرف ما نمودی ، من و برادران و زائرین قبر پدرم ((حسین (ع))) را بیامرز .
آنانکه اموالشان را انفاق کرده و بدنهایشان را به سختی و تعب انداخته به جهت میل و رغبت در احسان به ما ، و به امید آنچه در نزد تست به خاطر صله و احسان به ما و به منظور اداخال سرور بر پیغمبرت و به جهت اجابت فرمان ما و به قصد وارد نمودن غیظ بر دشمنان ما .
اینان اراده و نیّتشان از این ایثار تحصیل رضا و خشنودی تو است ، پس تو هم از طرف ما این ایثار را جبران کن و بواسطه رضوان احسانشان را جواب گو باش ، و در شب و روز حافظ و نگاهدارشان بوده و اهل و اولادی که از ایشان باقی مانده اند را بهترین جانشینان آنها قرار بده و مراقب و حافظشان باش .
و شر و بدی هر ستمگر عنود و منحرفی از ایشان و از هر مخلوق ضعیف و قوی ، خود کفایت نما و ایشان را از شر شیاطین انسی و جنّی محفوظ فرما و به ایشان برترین چیزی را که در بودنشان از وطنهای خویش از تو آرزو کرده اند اعطاءکن .
و نیز به ایشان برتر و بالاتر از آنچه را که بواسطه اش ما را بر فرزندان و اهل و نزدیکانشان اختیار کرده اند ببخش .
بار خدایا دشمنان ما بواسطه خروج بر ایشان آنان را مورد ملامت و سرزنش قرار داده اند ولی این حرکت اعداء ایشان را از تمایل به ما باز نداشت و این ثبات آنان از باب مخالفتشان است با مخالفین ما ، پس تو این صورت هائی که حرارت آفتاب آنها را درراه محبّت ما تغییر داده مورد ترحّم خودت قرار بده .
و نیز صورت هائی را که روی قبر ((ابی عبداللّه الحسین (ع))) می گذارند و بر می دارند ، مشمول لطف و رحمتت قرار بده و همچنین به چشم هائی که از باب ترحم بر ما اشک ریخته اند ، نظر عنایت فرما و دل هائی که

برای ما به جزع آمده و بخاطر ما سوخته اند را ترحم فرما .
بار خدایا به فریادهائی که بخاطر ما بلند شده برس ، خداوندا من این ابدان و این ارواح را نزد تو امانت قرار داده تا در روز عطش اکبر که بر حوض کوثر وارد می شوند آنها را سیراب نمائی .
و پیوسته امام (ع) در سجده این دعاء را می خواندند و هنگامی که از آن فارغ شدند ، عرض کردم : فدایت شوم این فقرات و مضامین ادعیه ای که من از شما شنیدم اگر شامل کسی شود که خداوند عزّ و جلّ را نمی شناسد ، گمانم این است که دوزخ هرگز به آن فائق نیاید ! ! !
به خدا سوگند آرزو دارم آن حضرت (حضرت امام حسین (ع)) را زیارت کرده ولی به حج نروم .
امام (ع) به من فرمودند :
چقدر تو به قبر آن جناب نزدیک هستی ، پس چه چیز تو را از زیارتش باز می دارد ؟
سپس فرمودند : ای معاویه زیارت آن حضرت را ترک مکن . عرض کردم : فدایت شوم نمی دانستم که امر چنین بوده و اجر و ثواب آن این مقدار است . حضرت فرمودند :
ای معاویه کسانی که برای زائرین امام حسین (ع) در آسمان دعاء می کنند به مراتب بیشتر هستند از آنانکه در زمین برای ایشان دعاء و ثناء می نمایند . (4)

آستان تو بود قبله حاجات حسین
شور عشق تو بود روح مناجات حسین
نه نبیّ و نه علی بلکه خداوند جهان
به وجود تو کند فخر و مباهات حسین
تو که هستی تو چه هستی که زتاءیید تو شد
طفل ششماهه تو قاضی حاجات حسین
بعد انجام فرائض که دوام از تو گرفت
ذکر فضل تو بود افضل طاعات حسین (5)

مصافحه با رسول خدا(ص)

معاوية بن وهب از حضرت ابی عبداللّه نقل کرده ، وی گفت :
امام (ع) به من فرمودند :
ای معاوية به خاطر ترس و خوف زيارت امام حسين (ع) را ترک مکن ، زيرا کسی که آن را ترک کند چنان حسرتی بخورد که آرزو کند قبر آن حضرت نزدش باشد و بتواند زياد به زيارتش برود آيا دوست داری که خدا تو را در زمره کسانی ببيند که حضرت رسول (ص) و حضرات علی و فاطمه و ائمّه (عليهم السلام) در حقشان دعاء فرموده اند ؟ !
آيا دوست داری از کسانی باشی که به واسطه آمرزش لغزشهای گذشته طومار اعمالت تغيير يابد و گناهان هفتاد سال از تو آمرزيده شود ؟ !
آيا دوست داری از کسانی باشی که از دنيا رفته بدون اينکه گناه قابل مؤ اخذه داشته باشی ؟ !
آيا دوست داری از کسانی باشی که رسول خدا(ص) با آنها مصافحه می فرمايند ؟ ! (6)

ای سراپای تو عشق خدايی حسين
جان حق باوران بر تو فدايی حسين
محرم راز شهادت تويی
سرّ اعجاز شهادت تويی
يا حسين مظلوم
يکطرف جلوه ولايت و رهبری
يکطرف فتنه و ظلم و ستمگری
در صف معرکه کربلا
خطّ باطل شده از حق جدا
يا حسين مظلوم
نسل آزادگی قبله او کربلاست
سجده بر مهُر خون نماز اهل ولاست
کشته مکتب عشق غريب
چون زُهير است و برير و حبيب
يا حسين مظلوم
خون عباس و قاسم و علی اکبرت
حلق معصوم لب تشنه علی اصغرت
سند عشق تو امضا کند
سرّ ايثار تو معنا کند
يا حسين مظلوم (7)

نماز زائر

((عنبسه)) ، از ((حضرت ابی عبداللّه (ع))) نقل کرد :
شنیدم از ((امام صادق (ع))) که می فرمودند :
خداوند متعال هفتاد هزار فرشته را بر قبر ((حضرت حسین بن علی (ع))) موکّل ساخته که او را نزد قبر عبادت کنند ، یک نماز از یک نفر آنها معادل با هزار نماز آدمیان می باشد و ثواب نمازشان برای زوار قبر حضرت امام حسین (ع) است .
و وزر و وبال زوار برای قاتل آن حضرت که لعنت خدا و ملائکه و مردم اجمعین بر او باد محسوب می گردد . (8)
ای درود ما ، دمادم بر روانت یا حسین
وی سلام ما ، به قلب مهربانت یا حسین
ای فراز بام گیتی ، طایر آزادگی
سینه عشاق باشد ، آشیانت یا حسین

حق خدا و رسول

((عبدالرحمن بن کثیر)) غلام ابی جعفر ، از ((حضرت ابی عبداللّه (ع)))
نقل کرده که آن جناب فرمودند :
اگر یکی از شما طول دهر و عمرش را به حجّ رفته ، ولی به زیارت حسین بن علی (ع) نرود حتماً محقّقاً حقّی از حقوق خدا و حقوق رسول خدا(ص) را ترک کرده ، زیرا حق حسین (ع) فریضه و تکلیفی است از جانب خداوند که بر هر مسلمانی واجب می باشد . (9)

جاری چو گردد بر زبان نام حسین جان
بر دل بتابد پرتوی از نور ایمان
ای آیت فتح و ظفر
بر عاشقان خود نگر
مظلوم حسین جان
مظلوم حسین جان

حوض کوثر

((محمّد بصری)) ، از ((حضرت ابی عبداللّه (ع))) نقل کرد :
((امام صادق (ع))) فرمودند : از پدرم شنیدم به یکی از دوستانشان که از زیارت (مقصود زیارت قبر امام حسین (ع) است) سؤ ال کرده بود فرمودند :
چه کسی را زیارت می کنی و چه کسی را با این زیارت اراده می نمائی ؟ یعنی : با این زیارت قصد تقرّب به چه کسی را داری ؟
عرض کرد : مراد و مقصودم خداوند تبارک و تعالی است ، یعنی قصدم تقرّب به خدا می باشد .
حضرت فرمودند : کسی که بدنبال زیارت یک نماز بخواند و با این نماز قصد تقرّب خدا را داشته باشد ، در روزی که خدا را ملاقات می کند بر او نوری احاطه می کند که تمام اشیائی که او را می بینند فقط نور مشاهده می نمایند و خداوند متعال زوّار قبر مطهّر امام حسین (ع) را مورد اکرام قرار می دهد و آتش جهنّم را از رسیدن به آنها باز می دارد .
و زائر در نزد حوض کوثر مقامی بسیار مرتفع و مرتبه ای لایتناهی دارد و امیرالمؤ منین (ع) که در کنار حوض ایستاده اند با او مصافحه کرده و وی را از آب سیراب می فرماید و احدی در وارد شدن بر حوض بر وی سبقت نمی گیرد مگر پس از او و سیراب شدن او ، و پس از سیراب گشتن به جایگاهش در بهشت برگشته و در حالی که فرشته ای از جانب امیرالمؤ منین (ع) با او بوده که به صراط امر می کند برای وی پائین بیاید و با او مدارا کرده تا از روی آن بگذرد و به آتش جهنّم فرمان می دهد که حرارت و سوزشش را به او نرساند تا وی از آن گذر کند .
و نیز با او فرستاده ای است که امیرالمؤ منین (ع) آن را فرستاده اند . (10)

سلام ما بر حسین کشته راه خدا
درود بر روح آن تشنه لب نینوا
سلام ما بر قاسم و اکبر و هم اصغرش
به امّ کلثوم و بر زینب غم پرورش

حسرت زیارت

((هشام بن سالم)) از حضرت ابی عبداللّه (ع) در حدیثی طولانی نقل کرده که شخصی نزد امام صادق (ع) مشرّف شد و به آن جناب عرض کرد :
ای پسر رسول خدا(ص) : آیا پدر شما را می توان زیارت کرد ؟
حضرت فرمودند :
بلی ، علاوه بر زیارت نماز هم نزد قبر می توان خواند ، منتهی نماز را باید پشت قبر بجا آورد نه مقدّم و جلو آن .
آن شخص عرض کرد : کسی که آن حضرت را زیارت کند چه ثواب و اجری دارد ؟
حضرت فرمودند :
اجر او بهشت است مشروط به اینکه به آن حضرت اقتداء کرده و از او تبعیّت کند .
عرض کرد : اگر کسی زیارت آن حضرت را از روی بی رغبتی و بی میلی ترک کند چه خواهد دید ؟
حضرت فرمودند : روز حسرت (روز قیامت) حسرت خواهد خورد .
عرض کرد : کسی نزد قبر آن جناب اقامت کند اجر و ثوابش چیست ؟
حضرت فرمودند : هر یک روز آن معادل یک ماه می باشد .
عرض کرد : کسی که برای رفتن و زیارت نمودن آن حضرت متحمل هزینه و خرج شده و نیز نزد قبر مطهّر پول خرج کند چه اجری دارد ؟
حضرت فرمودند : در مقابل هر یک درهمی که خرج کرده هزار درهم دریافت خواهدنمود .
عرض کرد : اجر کسی که در سفر به طرف آن حضرت فوت کرده چیست ؟
حضرت فرمودند : فرشتگان مشایعتش کرده و برای او حنوط و لباس از بهشت آورده و وقتی کفن شد بر او نماز خوانده و روی کفنی که بر او پوشانده اند . فرشتگان نیز کفن دیگری قرار می دهند و زیر او را از ریحان فرش می نمایند و زمین را چنان رانده و جلو برده که از جلو فاصله سه میل طی شده و از پشت و جانب سر و طرف پا نیز مانند آن این مقدار مسافت و فاصله منهدم و ساقط می گردد .
و برای آن دربی از بهشت به طرف قبرش گشوده شده و نسیم و بوی خوش بهشتی به قبر او داخل گشته و تا قیام قیامت بدین منوال خواهد بود .
آن شخص می گوید : محضر مبارکش عرضه داشتم :

کسی که نزد قبر نماز بگذارد اجر و ثوابش چیست ؟
حضرت فرمودند : کسی که نزد قبر مطهّرش دو رکعت نماز بخواند از خداوند چیزی را در خواست نمی کند ، مگر آنکه حق جلّ و علی آن را به او اعطاء می فرماید .
عرض کردم : اجر کسی که از آب فرات غسل کرده و سپس به زیارت آن جناب رود چیست ؟
حضرت فرمودند : زمانی که شخص از فرات غسل کرده در حالی که اراده زیارت آن حضرت را داشته باشد تمام لغزش ها و گناهانش ساقط و محو شده و وی نظیر آن روزی می باشد که از مادر متولّد شده است .
آن شخص می گوید : عرض کردم :
اجر کسی که دیگری را مجهّز کرده و به زیارت قبر آن حضرت بفرستد ، ولی خودش بواسطه عارضه و علّتی که پیش آمده به زیارت نرود ، چیست ؟
حضرت فرمودند : به هر یک درهمی که خرج کرده و انفاق نموده حقتعالی همانند کوه احد حسنات برای او منظور می فرماید و باقی می گذارد و بر او چند برابر آنچه متحمّل شده و بلا و گرفتاری هائی که بطور قطع نازل شده تا به وی اصابت کرده را از او دفع می نماید و مال و دارائی او را حفظ و نگهداری می کند .
آن شخص می گوید : عرض کردم :
اجر و ثواب کسی که نزد آن حضرت کشته شود چیست ؟ مثلا سلطان ظالمی بر وی ستم کرده و او را آنجا بکشد ؟
حضرت فرمودند : اولین قطره خونش که ریخته شود خداوند متعال تمام گناهانش را می آمرزد و طینتی را که از آن آفریده شده فرشتگان غسل داده تا از تمام آلودگی ها و تیره گی ها پاک و خالص شده همان طوری که انبیاء مخلص خالص و پاک می باشند و بدین ترتیب آنچه از اجناس طین اهل کفر با طینت وی آمیخته شده زدوده می گردد .
و نیز قلبش را شستشو داده و سینه اش را فراخ نموده و آنرا مملو از ایمان کرده و بدین ترتیب خدا را ملاقات کرده در حالی که از هر چه ابدان و قلوب با آن مخلوط هستند پاک و منزه می باشد و برایش مقرّر می شود که اهل بیت و هزار تن از برادران ایمانی خود را بتواند شفاعت کند .
و فرشتگان با همراهی جبرئیل و ملک الموت متولی خواندن نماز بر او می گردند و کفن و حنوطش را از بهشت آورده و در قبرش توسعه داده و چراغ هائی در آن می افروزد و دربی از آن بهشت باز می کنند و فرشتگان برایش اشیاء تازه و تحفه هائی بدیع از بهشت می آورند و پس از هیجده روز او را به ((خطیره القدس)) (بهشت) برده پس پیوسته در آنجا با اولیاء خدا خواهد بود تا نفخه ای که با دمیده شدنش هیچ چیز باقی نمی

ماند دمیده شود .
و وقتی نفخه دوّمی دمیده شد و وی از قبر بیرون آمد اوّلین کسی که با او مصافحه می کند ((رسول خدا(ص) و امیرالمؤ منین (ع) و اوصیاء سلام اللّه علیهم)) بوده که به وی بشارت داده و می گویند : با ما باش و سپس او را کنار حوض کوثر آورده و از آن به او می نوشانند و سپس به هر کسی که او بخواهد و دوست داشته باشد نیز می آشامانند .
آن شخص می گوید : عرض کردم :
اجر و ثواب کسی که به خاطر زیارت آن حضرت حبس شده چیست ؟
حضرت فرمودند : در مقابل هر روزی که حبس شده و غمگین می گردد سرور و شادی منظور شده که تا قیامت ادامه دارد و اگر پس از حبس او را زدند در قبال هر یک ضربه ای که به وی اصابت می کند یک حوریّه ای به او داده شده و به ازاء هر دردی که بر پیکرش وارد می شود هزار هزار حسنه ملاحظه گردیده و هزار هزار لغزش و گناه از او محو و زائل گشته و هزار هزار درجه ارتقاء داده می شود و از ندیمان رسول خدا(ص) محسوب شده تا از حساب فارغ گردد و پس از آن فرشتگانی که حَمَله عرش هستند با او مصافحه کرده و به او می گویند : آنچه دوست داری بخواه . و زننده وی را برای حساب حاضر می کنند پس هیچ سئوالی از او نکرده و با هیچ چیز اعمالش را نسنجیده و محاسبه نکرده بلکه دو بازویش را گرفته و او را برده و به فرشته ای تحویل داده و آن فرشته به او جرعه ای از ((حمیم)) (آب داغ جهنم) و جرعه ای از ((غسلین)) (آب چرک که از پوست و گوشت دوزخیان جاری می باشد) می چشاند و سپس او را روی تکه ای سرخ از آتش قرار داده و به وی می گویند : بچش چیزی را که دست هایت بواسطه زدن شخصی که او را زدی برای تو پیش فرستاده اند ، کسی را که زدی پیک و پیام آور خدا و رسول خدا بود و در این هنگام مضروب را آورده و نزدیک درب جهنّم نگاه داشته و به او می گویند : به زننده خود بنگر و به آنچه به سرش آمده نظر نما آیا سینه ات شفاء می یابد ؟ این عذابی که به او وارد شد بخاطر قصاص برای تو می باشد ، پس می گوید :
حمد خدا را که من و فرزند رسول خدا را یاری فرمود . (11)

((عبداللّه بن بکیر)) در ضمن حدیثی طولانی می گوید : حضرت ابو عبداللّه (ع) فرمودند :
ای ابن بکیر خداوند متعال از بقاع و اماکن روی زمین شش بقعه را اختیار فرموده :
بیت الحرام ، حَرَم ، مقابر انبیاء ، مقابر اوصیاء ، مقابر شهداء ، و مساجدی که نام خدا در آنها برده می شود .
ای ابن بکیر ، آیا می دانی اجر کسی که قبر حضرت ابی عبداللّه الحسین (ع) را زیارت کند چیست ؟
هیچ صبح و بامدادی نیست مگر آنکه هاتفی از فرشتگان بالای قبر آن حضرت فریاد می کند : ای خواستاران خیر رو کنید به برگزیده خدا و کوچ کنید بطرف ارجمندی و بزرگی و بدین ترتیب از ندامت و حسرت در امان باشید .
اهل مشرق و مغر ب نداء این هاتف را می شنوند ، مگر جنّ و انس و در زمین هیچ فرشته ای از فرشتگان حافظ و نگهبان در وقتی که بندگان خواب هستند باقی نمی ماند ، مگر آنکه به قبر مطهّر روی آورده و هجوم می کنند تا در آن مکان مقدّس حقتعالی را تسبیح نموده و از درگاه جلالش بخواهند تا از آنها راضی گردد .
و هیچ فرشته ای در هوا باقی نمی ماند که نداء هاتف را شنیده ، مگر آنکه در جواب آن حق تعالی را تقدیس می کند و بدین ترتیب اصوات و صداهای فرشتگان بلند و قوی شده پس اهل و سکنه آسمان دنیا به آنها جواب داده و در نتیجه اصوات و صداهای فرشتگان و سکنه آسمان دنیا تشدید یافته به حدّی که طنین آن به اهل و سکنه آسمان هفتم رسیده و بدین ترتیب انبیاء عظام صداهای ایشان را استماع کرده پس رحمت و صلوات بر حضرت امام حسین (ع) فرستاده و زائرین آن حضرت را دعاء می کنند . (12)

بار بگشائید اینجا کربلاست
آب و خاکش با دل و جان آشناست
السلام ای سرزمین کربلا
السلام ای منزل نور خدا

ترس از ظلم

از حضرت ابی عبداللّه (ع) نقل کرده ، وی گفت : محضر مبارک امام (ع) عرضه داشتم : من به شهر ((ارجان)) وارد شده و در آنجا نازل شدم ولی قلب و دلم آرزوی زیارت قبر مطهّر پدر بزرگوارتان را داشت لذا از شهر به قصد زیارت آن جناب خارج شدم امّا دلم ترسان و لرزان بود و از خوف و ترس سلطان و ساعیان و عمّام وی و مرزبانان تا زمان مراجعت در وحشت و دهشت بودم .
حضرت فرمودند :
ای پسر بکیر آیا دوست نداری که خداوند تو را از کسانی که در راه ما ترسان و خائف می باشند محسوب فرماید ؟
آیا می دانی کسی که به خاطر خوف ما خائف باشد حقتعالی او را در سایه عرش مکان دهد و هم صحبتش حضرت امام حسین (ع) در زیر عرش می باشد و حق تعالی او را از فزع های روز قیامت در امان می دارد ، مردم به فزع و جزع آمده ولی او فزع نمی کند ، پس اگر فزع کند فرشتگان آرامش کرده و بواسطه بشارت دادن قلبش را ساکت و ساکن می نمایند . (13)

زنده با عشق حسینم که جهان زنده اوست
خادم درگه اویم که ملک بنده اوست
کربلا پایگه عشق حسین بن علی است
که به پا دین حق از دولت پاینده اوست
خاتم حلقه جود است و سلیمان وجود
لاله گون جامه ایثار برازنده اوست
عشقبازان حریمش همه مهپاره نور
رخ عبّاس بهین اختر تابنده اوست
ز عطش سوخت گل باغ ولایت افسوس
تا ابد نهر فرات است که شرمنده اوست
حنجر غنچه اش را ناوک دشمن بدرید
عالمی واله و مفتون شکر خنده اوست
چون ((کمیل)) است زجان شاعر درگاه حسین
شاملش در دو جهان مهر فزاینده اوست (14)

((عبداللّه بن عبدالرحمن اصم)) نقل کرده :
حدیث گفت برای ما ((معاذ)) ، از ((ابان)) ، که گفت :
از او شنیدم که می گفت :
حضرت ابوعبداللّه (ع) فرمودند :
کسیکه به زیارت قبر ((حضرت ابا عبداللّه الحسین (ع))) رود محققا به رسول خدا و به ما اهل بیت احسان نموده و غیبتش جایز نبوده و گوشتش بر آتش حرام است و در مقابل هر یک درهمی که انفاق کرده خداوند متعال انفاق اهالی و سکنه ده هزار شهرهائی که در کتابش مضبوط و معلوم است را به او اعطاء می فرماید ، و بدنبال آن حوائج و نیازمندی هایش را روا می فرماید ، و آنچه را که از خود باقی گذارد حقتعالی حافظ آنها است و در خواست و سؤ ال چیزی از خدا نمی کند مگر آنکه باری تعالی اجابتش می فرماید اعم از آنکه سریع و بدون مهلت حاجتش را روا کرده یا با تاءخیر و مهلت آنرا برآورده نماید . (15)
السلام ای کعبه آمال ما
ای صفا و شور عشق و حال ما
خاک تو دارالولای اهل دل
مروه و سعی و صفای اهل دل
کربلا بوی خدایی می دهی
عطرناب آشنایی می دهی (16)

عاق اهلبیت

((حلبی)) ، از حضرت ابی عبداللّه (ع) در ضمن حدیث طویلی نقل کرده ، وی گفت :
محضر مبارک امام (ع) عرضه داشتم : فدایت شوم چه می فرمائید درباره کسی که با داشتن قدرت زیارت آن حضرت را ترک می کند ؟
حضرت می فرمایند : می گویم :
این شخص عاق رسول خدا(ص) و عاق ما اهل بیت می باشد و امری که به نفع او است را سبک شمرده است .
و کسی که آن حضرت را زیارت کند :
خداوند متعال حوائجش را برآورده نماید و آنچه از دنیا مقصود او است را کفایت فرماید .
و نیز زیارت آن حضرت موجب جلب رزق برای زائر می باشد .
و آنچه در این راه انفاق کرده بر او باقی مانده و جانشین و یادگارش خواهد بود و همچنین زیارت آن حضرت موجب می شود :
گناهان پنجاه ساله او آمرزیده شده و وی به اهلش بازگردد در حالی که بر عهده اش نه وزر و وبالی بوده و نه لغزشی و آنچه از گناه در صحیفه اعمالش ثبت شده جملگی محو و پاک می گردد .
اگر زائر در سفر زیارت فوت شود فرشتگان نازل گشته و او را غسل می دهند و نیز درب هائی از بهشت به روی او گشوده می شود و نسیم خوش آن در قبر بر او وزیده و در قبر پراکنده و منتشر می گردد .
و اگر وی در سفر زیارت سالم و از گزند مرگ در امان ماند دربی به روی او گشوده می شود که رزق و روزی وی از آن نازل می گردد و در مقابل هر درهمی که انفاق کرده ده هزار درهم قرار داده می شود و آن را برای وی ذخیره کرده و هنگامی که محضور شد و از قبر بیرون آمد به او گفته می شود :
در مقابل هر درهمی که در سفر زیارتت خرج کردی ده هزار درهم مال تو است و خداوند به تو نظر نموده و آنها را نزد خودش برای او ذخیره خواهد کرد . (17)

((صفوان جمّال)) از حضرت ابی عبداللّه (ع) حدیثی طولانی را نقل کرده و در ضمن آن می گوید :
محضر مبارک امام (ع) عرضه داشتم : چه اجر و ثوابی است برای کسی که نزد قبر مطهّر آن حضرت (امام حسین (ع)) نماز بخواند ؟
حضرت فرمودند :
کسی که نزد قبر آن جناب دو رکعت نماز بخواند چیزی را از خدا نخواسته مگر آنکه حق تعالی آن را به وی اعطاء می فرماید .
عرض کردم : چه اجر و ثوابی است برای کسی که از آب فرات غسل کرده و سپس به زیارت آن حضرت رود ؟
امام (ع) فرمودند :
هنگامی که با اراده زیارت آن حضرت از فرات غسل می کند تمام گناهانش ریخته شده و پاک می گردد ، مثل اینکه تازه از مادر متولد گردیده .
عرض کردم : ثواب و اجر کسی که خودش بخاطر جهتی نمی تواند به زیارت رود ولی دیگری را مجهّز ساخته و به زیارت فرستد چه می باشد ؟
حضرت فرمودند :
در مقابل هر یک درهمی که خرج کرده خداوند متعال به قدر کوه اُحُد از حسنات به وی داده و چند برابر هزینه ای را که متحمل شده برایش باقی می گذارد ، و نیز بلاهائی که نازل شده را از وی دور می گرداند و همچنین مال و دارائی وی را حفظ و نگهداری می فرماید . (18)

بجز کربلا آرزوئی ندارم
که بی او به محراب روئی ندارم
بود مُهر محراب من خاک پاکش
ز بهر وضو آبروئی ندارم
به سوی حسین است روی نیازم
دگر چشم رحمت به سوئی ندارم

((محمّد بن مسلم)) برای ما نقل کرد که :
محضر مبارک حضرت ابی عبداللّه (ع) عرض کردم : هرگاه به زیارت پدر بزرگوارتان (حضرت امام حسین (ع)) می رویم آیا بهمان هیئت و کیفیّتی که به حج می رویم باشیم ؟
حضرت فرمودند : بلی .
عرض کردم : پس آنچه بر حاجی لازم است بر ما نیز لازم است ؟
حضرت فرمودند : چه چیزهائی را گفتی ؟
عرض کردم : اشیائی را که بر حاجی لازم می باشد .
حضرت فرمودند :
بر تو لازم است که با همراهانت خوش رفتار باشی ، سخن اندک بگوئی و حتی الامکان تکلّم نکنی مگر به خیر .
بر تو لازم است زیاد بیاد خدا باشی .
و بر تو لازم است جامه و لباس هایت را نظیف و پاکیزه نگاه داری .
و بر تو لازم است پیش از اینکه به حائر برسی غسل نمائی .
لازم است بر تو که خاشع بوده و زیاد نماز خوانده و بسیار بر محمّد و آل محمّد صلوات بفرستی و به آنچه از تو نیست ومال دیگری است احترام گذارده و بر نداری .
لازم است به آنچه حلال نیست نگاه نکرده و چشم خود را از آن فرو ببندی .
لازم است وقتی برادر ایمانی خود را نیازمند دیده و ملاحظه کردی که بواسطه نداشتن نفقه از ادامه عمل عاجز است به دیدنش رفته او را کمک کرده و به مواسات با او رفتار نمائی .
بر تو لازم است تقیه که دین تو به آن قائم است را رعایت کنی .
واجب است از آنچه منهی هستی و از خصومت و دشمنی و زیاد قسم خوردن و از جدال کردن که در اثناء آن به خوردن قسم مبادرت می ورزی اجتناب و دوری کنی .
و وقتی به این دستورها عمل کردی البتّه حجّ و عمره تو تمام و کامل بوده و به واسطه صرف نفقه و دور شدن از اهل و عیالت و روی تافتن از آنچه به آن مایل هستی از کسی که آنچه نزدش بوده و تو آن را طلب کردی استحقاق پیدا می کنی که از سفرت مراجعه کرده در حالی که مغفرت و رحمت و رضوانش شامل تو شده باشد . (19)
دوش دیدم عاشقی صحرا نورد
خواندم از نقش جبینش خطّ درد

در سکوتش یک جهان فریاد بود
از علائق فارق و آزاد بود
گفتم ای مجنون شیدا عشق چیست ؟
پاکبازی چیست آیا عشق چیست ؟
در جوابم گفت از خود رستن است
تار و پود خویش را بگسستن است
عشق یعنی زندگی دادن جان بهر او
لن تنال البرّ حتّی تنفقوا
عشق گوید شمع شو در بزم یار
سوختن را پیشه کن پروانه وار
عشق یعنی جان فشاندن در نبرد
عشق یعنی پافشردن همچو مرد
عشق یعنی تیغ حیدر بی نیام
عشق یعنی ذوالفقار سرخ فام

حال زائر

((حضرت امام صادق (ع))) فرمودند :
هنگامی که اراده زیارت حضرت حسین (ع) را نمودی پس آن حضرت را با حالی غمگین و اندوه ناک و ناراحت و ژولیده و گرفته و گرسنه و تشنه زیارت نما .
زیرا حضرتش کشته شدند در حالی که غمگین و ناراحت و ژولیده و گرفته و گرسنه و تشنه بودند و از آن جناب حوائج و خواسته های خود را بخواه و سپس از آنجا برگرد و آن مکان شریف را وطن برای خود قرار مده . (20)

من از کودکی نو کرت بودام
سگ رو سیاه درت بوده ام
من آن مرغ عشقم ایا شمع جمع
چو پروانه خاکسترت بوده ام
به امّن یجیب خدای بزرگ
که من عاشق مضطرت بوده ام
اگر خوب اگر بد مران از درت
که من کمترین ذاکرت بوده ام

رستگاران

((حسین بن ثویر بن ابی فاخته)) ، می گوید :
حضرت ابوعبداللّه (ع) فرمودند :
ای حسین ! کسی که از منزلش بیرون آید و قصدش زیارت قبر حضرت حسین بن علی (ع) باشد ، اگر پیاده رود خداوند منّان به هر قدمی که بر می دارد یک حسنه برایش نوشته و یک گناه از او محو می فرماید .
تا زمانی که به حائر برسد و پس از رسیدن به آن مکان شریف حق تبارک و تعالی او را از رستگاران قرار می دهد ، تا وقتی که مراسم و اعمال زیارت را به پایان برساند ، که در این هنگام او را از فائزین محسوب می فرماید ، تا زمانی که اراده مراجعت نماید ، در این وقت فرشته ای نزد او آمده و می گوید :
رسول خدا(ص) سلام رسانده و به تو می فرماید :
از ابتداء عمل را شروع کن ، تمام گناهان گذشته ات آمرزیده شد . (21)

حضرت ابی عبداللّه (ع) فرمودند :
شخصی که به زیارت قبر حضرت حسین بن علی (ع) می رود ، زمانی که از اهلش جدا شد با اولین گامی که بر می دارد تمام گناهانش آمرزیده می شود .
سپس با هر قدمی که بر می دارد پیوسته تقدیس و تنزیه شده تا به قبر برسد و هنگامی که به آنجا رسید ، حق تعالی او را خوانده و با وی مناجات نموده و می فرماید :
بنده من ! از من بخواه تا به تو عنایت کنم ، من را بخوان اجابتت نمایم ، از من طلب کن به تو بدهم ، حاجتت را از من بخواه تا برایت روا سازم .
راوی می گوید ، امام (ع) فرمودند :
و بر خداوند متعال حق و ثابت است آنچه را که بذل نموده اعطاء فرماید .
(22)

دوست خدا

حضرت ابی عبداللّه (ع) فرمودند :
خداوند متعال فرشتگانی دارد که موکّل قبر حضرت امام حسین (ع) می باشند ، هنگامی که شخص قصد زیارت آن حضرت را می نماید حق تعالی گناهان او را در اختیار این فرشتگان قرار می دهد و زمانی که وی قدم برداشت فرشتگان تمام گناهانش را محو می کنند .
سپس قدم دوّم را که برداشت حسناتش مضاعف می گردد ، تا به حدّی می رسد که بهشت برایش واجب و ثابت می گردد ، سپس اطرافش را گرفته و تقدیسش می کنند و فرشتگان آسمان نداء داده و می گویند : زوّار دوست خداست ، دوست خدا را تقدیس نمائید .
و وقتی زوّار غسل کردند ، حضرت محمّد(ص) ایشان را مورد نداء قرار داده و می فرماید :
ای مسافران خدا ! بشارت باد بر شما که در بهشت با من هستید .
سپس امیرالمؤ منین (ع) به ایشان نداء نموده و می فرماید : من ضامنم که حوائج شما را برآورده نموده و بلاء را در دنیا و آخرت از شما دفع کنم ، سپس پیامبر اکرم (ص) با ایشان از طرف راست و چپ ملاقات فرموده تا بالا خره به اهل خود باز گردند . (23)

آشنا کرد خدا عشق ترا با دل ما
از ازل کرد عجین مهر ترا با گِل ما
ما به دریای غمت دل بسپردیم حسین
شده ای خون خدا بحر غمت ساحل ما
ای تو مصباح هدی ای پسر شیر خدا
یک نگاه تو کند حل همه مشکل ما
سر تو بر سر نی سر دهد آیات خدا
بفدای سر تو این سر ناقابل ما
هر کجا نام تو آید بمیان شور و نواست
بجز از اشک در آنجا نبود حاصل ما
به صبا گوی به باغ دلِ ما کن گذری
عطر جانبخش تو از لطف کند شامل ما
منظر دیده بود بی گل رویت (خاموش)
روشن از جلوه عشق تو شود محفل ما(24)

((اءبی الصّامت)) ، می گوید :
از حضرت ابی عبداللّه (ع) شنیدم که می فرمودند :
کسی که پیاده به زیارت قبر حضرت امام حسین (ع) برود ، خداوند متعال به هر قدمی که بر می دارد ، هزار حسنه برایش ثبت و هزار گناه از وی محو می فرماید ، و هزار درجه مرتبه اش را بالا می برد ، سپس فرمودند : وقتی به فرات وارد شدی ابتداء غسل کن و کفش هایت را آویزان نما و پای برهنه راه برو و مانند بنده ذلیل راه برو و وقتی به درب حائر رسیدی چهار مرتبه تکبیر بگو ، سپس اندکی حرکت کن باز چهار بار تکبیر گفته بعد به طرف بالای سر حضرت برو و در آنجا بایست و سپس چهار مرتبه تکبیر بگو و نزد قبر نماز بخوان و از خداوند متعال حاجت خود را بخواه . (25)

هزار گناه محو

((عبداللّه بن مُسکان)) ، از حضرت ابی عبداللّه (ع) ، نقل کرد که : آن حضرت فرمودند :
کسی که از شیعیان ما بوده و حسین (ع) را زیارت کند ، از زیارت برنگشته مگر آنکه تمام گناهانش آمرزیده می شود و برای هر قدمی که برمی دارد و هر دستی که بالا می رود و اسبش را حرکت داده و می راند هزار حسنه ثبت شده و هزار گناه محو گشته و هزار درجه مرتبه اش بالا می رود . (26)

بسر دارم هوای تو
شده دل مبتلای تو
بلب دارم ثنایِ تو
بیاد کربلایِ تو
پناه عالمین
حسین جانم حسین
گل باغ هدائی تو
شهید کربلائی تو
بحکم حق رضائی تو
ذبیحً بالقفائی تو

کرامت حق

شنیدم از امام (ع) که می فرمودند :
احدی نیست که در روز قیامت مگر آنکه آرزو می کند از زوّار امام حسین (ع) باشد ، زیرا مشاهده می کند با ایشان چه معامله ای شده و چه کرامتی حق تبارک و تعالی درباره آنها منظور می فرماید .
و نیز آن حضرت فرمودند :
کسی که دوست دارد در روز قیامت بر سفره های نور بنشیند ، پس باید از زوّار حضرت حسین بن علی (ع) باشد . (27) سلام ما بر حُسین کشته راه خُدا

درود بر روح آن تشنه لب نینوا
سلام بر قاسم و اکبر و هم اصغرش
به امّ کلثوم و برزینب غم پرورش

فرشته ها ملازم زوار

((مفضّل بن عمر)) نقل کرده که : حضرت ابو عبداللّه (ع) فرمودند :
گویا می بینم که فرشتگان با مؤ منین بر سر قبر حضرت حسین بن علی (ع) ازدحام کرده اند .
راوی می گوید : عرضه داشتم : آیا مؤ منین فرشته را می بینند ؟
حضرت فرمودند : هرگز ، هرگز ، آنها به خدا قسم ملازم و همراه مؤ منین بودند ، حتّی با دست هایشان به صورت های آنها مسح می کشند .
سپس امام (ع) فرمودند : خداوند منّان هر صبح و شام از طعام بهشت بر زوّار امام حسین (ع) نازل می فرماید و خدمتکاران ایشان فرشتگانند .
هیچ بنده ای از بندگان خداوند حاجتی از حوائج دنیا و آخرت را از خداوند متعال درخواست نمی کنند ، مگر آنکه خدا به او عطاء می فرماید .
راوی می گوید : عرض کردم : به خدا قسم این کرامت می باشد .
امام (ع) به من فرمودند : ای مفضّل : برایت بیشتر بگویم ؟
عرضه کردم ، بلی سرور من .
حضرت فرمودند : گویا می بینم تختی از نور را که گذارده اند و بر روی آن قبّه ای از یاقوت سرخ زده شده که با جواهرات آن را زینت نموده اند و حضرت امام حسین (ع) بر روی آن تخت نشسته اند و اطراف آن حضرت نود هزار قبه سبز زده اند و مؤ منین آن حضرت را زیارت کرده و بر آن جناب سلام می دهند .
پس خداوند متعال به ایشان می فرماید :
ای دوستانم از من سؤ ال کنید و بخواهید ، پس زیاد اذیّت شدید و خوار و مقهور گردیدید ، امروز روزی است که حاجتی از حاجات دنیا و آخرتتان را از من درخواست نکرده ، مگر آنرا روا نمایم .
پس خوردن و آشامیدنشان در بهشت می باشد ، پس به خدا قسم کرامت و احسانی که زوال نداشته و انتهاء آن را نمی توان درک کرد همین است .
(28)

جزء عمر حساب نشود

((حضرت ابی الحسن الرضا(ع))) نقل نموده و آن جناب از پدر بزرگوارشان حکایت کرده اند که ابو عبداللّه جعفربن محمّد الصادق (ع) فرمودند :
ایّام زیارت حضرت امام حسین (ع) جزء عمر زائر شمرده نشده و از اجلشان محسوب نمی گردد . (29)
امام صادق (ع) فرمود :
کسی که می خواهد در همسایگی رسول خدا(ص) و حضرت علی و فاطمه (علیهاالسلام) باشد ، زیارت حسین بن علی (ع) را ترک نکند . (30)

ای برق عشقت بر دلم
یادِ تو شمع محفلم
بأبی أنت یا ثارالله
یا مولا یا اباعبدالله

زیارت مظلوم

((ابی بصیر ،)) می گوید :
از حضرت ابا عبداللّه (ع) یا ابا جعفر(ع) شنیدم که می فرمودند :
کسی که دوست دارد محل سکنا و منزلش بهشت باشد پس زیارت مظلوم (کربلاء) را ترک نکند .
عرض کردم : مظلوم کیست ؟
حضرت فرمودند : مظلوم حسین بن علی (ع) که صاحب کربلاء است می باشد ، کسی که بخاطر شوق به آن حضرت و محبّت به رسول خدا(ص) و فاطمه (علیهاالسلام) و حبّ به امیرالمؤ منین صلوات اللّه و سلامه علیهم اجمعین حضرتش را زیارت کند ، خداوند او را بر سر سفره های بهشتی نشانده که با آن سروران هم غذا باشد ، در حالی که مردم در حساب می باشند . (31)

حساب قیامت

اشاره

((عبداللّه بن زراره ،)) می گوید :
از حضرت ابو عبداللّه (ع) شنیدم که می فرمودند :
در روز قیامت برای زوّار حسین بن علی (ع) بر سایر مردم فضیلت و برتری می باشد .
عرض کردم ، فضیلتشان چیست ؟
حضرت فرمودند :
پیش از دیگران و چهل سال قبل از آنها به بهشت داخل می شوند در حالی که مردم در حساب و موقف می باشند . (32)
دل تنگم سفر کربلا می خواهد
آستان بوسی شاه شهدا می خواهد
روز و شب در غم دوری حسین بیمار است
جرم بیمار چه باشد که دوامی خواهد(33)

عرفان و شناخت

حضرت ((عبد صالح (ع))) می گوید :
بر آن حضرت داخل شده و سلام کرده و محضرش عرض کردم :
فدایت شوم : همه گروه از مردم حضرت حسین (ع) را زیارت می کنند ، چه کسانی که به این امر عرفان و شناخت دارند (امر ولایت را) و چه آنانکه منکر آن می باشند و نیز زنان سوار مراکب شده و به زیارت آن حضرت می روند و این زیارت ها در حالی واقع می شود که زیارت کنندگان مشهور و مشخص شده اند که از دوستان این خاندان هستند و من چون این شهرت را در خارج حسّ کرده و لمس نمودم از رفتن به زیارت خودداری نمودم ، وظیفه در اینجا چیست ؟
راوی می گوید :
امام (ع) مکث طولانی نموده و جواب من را ندادند سپس روی مبارک به من نموده و فرمودند : ای عراقی اگر آنها خود را آشکار و مشهور نمودند تو خود را مشهور نساز به خدا قسم هیچ کسی به زیارت حضرت امام حسین (ع) نمی آید ، در حالی که عارف به حق آن جناب باشد ، مگر آنکه حق تعالی گناهان گذشته و آینده اش را می آمرزد . (34)
حضرت اءبو عبداللّه فرمودند :
کسی که به زیارت قبر امام حسین (ع) برود و به حق آن حضرت عرفان و آگاهی داشته باشد ، مانند کسی است که سه حج با رسول خدا(ص) انجام داده باشد . (35)

عمری است هوای کربلا دارد دل
زین پرده بسی شور و نوا دارد دل
تا باز شود مگر ره کوی حسین
هر شب بخدا دست دعا دارد دل (36)

کنار نهرها

اشاره

((محمّد بن ابی جریر قمّی)) گفت :
از حضرت اباالحسن الرضا(ع) شنیدم که به پدرم می فرمودند :
کسی که حضرت حسین بن علی (ع) را زیارت کند در حالی که به حق آن حضرت عارف و آگاه باشد از هم صحبت های حق تعالی بالای عرش می باشد ، سپس این آیه را قرائت فرمودند : انّ المتّقین فی جنّات و نهر ، فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر .
(همانا اهل تقوی در باغ ها و کنار نهرها منزل گزینند ، در منزل گاه صدق و حقیقت نزد خداوند عزّت و سلطنت جاودانی متنعّم می باشند) . (37)
عمری است هوای سر کویت دارم
دل قبله آرزو بسویت دارم
روزی که ز من روی بتابند همه
امید نظاره ای به رویت دارم (38)

طلب رحمت

حضرت ابو عبداللّه (ع) ، فرمودند :
هنگامی که روز قیامت شود منادی نداء می کند :
زوّار حسین بن علی (ع) کجا هستند ؟
گردن های تعدادی از مردم کشیده می شود که عدد آنها را غیر از خداوند متعال کس دیگری نمی داند ، پس به ایشان گفته می شود قصد شما از زیارت قبر حضرت حسین بن علی (علیه السلام) چه بود ؟
می گویند : پروردگارا آن حضرت را زیارت کردیم بجهت محبّتی که به رسول خدا(ص) و حضرت علی و فاطمه (علیهاالسلام) داشته و به منظور طلب رحمت برای صاحب قبر به ازاء آنچه از آن حضرت صادر گردید .
پس به آنها گفته می شود :
ایشان محمّد و علی و فاطمه و حسن و حسین سلام اللّه علیهم هستند ، به آنها ملحق شوید .
شما با ایشان و در درجه و مرتبه آنها هستید ، به لواء و پرچم رسول خدا(ص) ملحق گردید ، پس بطرف لواء آن حضرت رهسپار شده و در سایه آن قرار می گیرند ، در حالی که لواء به دست امیرالمؤ منین علی (ع) می باشد و بدین ترتیب به بهشت وارد می شوند ، ایشان جلو پرچم و سمت راست و جانب چپ و پشت آن بوده و چهار طرف لواء را گرفته اند (39) .

شناخت هر که تو را جز خدا بجوید نه
بغیر راه تو راهی دگر بپوید نه
اسیر عشق تو آزادیش در این بند است
شکسته از غم تو مومیا بجوید نه
نسیم مهر تو در بوستان اگر ندمد
گل از گیاه و گیاه از زمین بروید نه
اگر که عطرت را از بهشت برگیرند
دگر محب تو یک گل از آن ببوید نه
بغیر بارش اشک غمت دگر چیزی
سیاه نامه ما را توان بشوید نه
که مژده داد سروشم که آن تجلّی لطف
بود محال که بر نوکرش بگوید نه (40)

از روی شوق

اشاره

حضرت ابی جعفر(ع) ، آن حضرت فرمودند :
اگر مردم می دانستند که در زیارت قبر حضرت حسین بن علی (ع) چه فضل و ثوابی است حتما از شوق و ذوق قالب تهی می کردند و بخاطر حسرت ها نفس هایشان به شماره افتاده و قطع خواهد شد .
راوی می گوید : عرض کردم : در زیارت آن حضرت چه اجر و ثوابی می باشد .
حضرت فرمودند :
کسی که از روی شوق و ذوق به زیارت آن حضرت رود خداود متعال هزار حجّ و هزار عمره قبول شده برایش می نویسد و اجر و ثواب هزار شهید از شهداء بدر و اجر هزار روزه دار و ثواب هزار صدقه قبول شده و ثواب آزاد نمودن هزار بنده که در راه خدا آزاد شده باشند برایش منظور می شود و پیوسته در طول ایام سال از هر آفتی که کمترین آن شیطان باشد محفوظ مانده و خداوند متعال فرشته کریمی را بر او موکّل کرده که وی را از جلو و پشت سر و راست و چپ و بالا و زیر قدم نگهدارش باشد و اگر در اثناء سال فوت کرد فرشتگان رحمت الهی بسویش حاضر شده و او را غسل داده و کفن نموده و برایش استغفار و طلب آمرزش کرده و تا قبرش مشایعتش نموده و به مقدار طول شعاع چشم در قبرش وسعت و گشایش ایجاد کرده و از فشار قبر در امانش قرار داده و از خوف و ترس دو فرشته منکر و نکیر بر حذرش می دارند و برایش دربی به بهشت می گشایند و کتابش را به دست راستش می دهند و در روز قیامت نوری به وی اعطاء می شود که بین مغرب و مشرق از پرتو آن روشن می گردد و منادی نداء می کند : این کسی است که از روی شوق و ذوق حضرت امام حسین (ع) را زیارت کرده و پس از این نداء احدی در قیامت باقی نمی ماند مگر آنکه تمنّا و آرزو می کند که کاش از زوّار حضرت اباعبداللّه الحسین (ع) می بود . (41)

من گدایم ، گدای حسینم
مستحق عطای حسینم
عشق او مایه سوز و سازم
روی او قبله گاه نیازم

بندگان مکرم

((محمّد بن مسلم)) ، می گوید :
محضر مبارک ابی عبداللّه (ع) عرض کردم : چه اجر و ثوابی هست برای کسی که حسین (ع) را زیارت کند ؟
حضرت فرمودند :
کسی که از روی شوق و ذوق به زیارت حضرت امام حسین (ع) رود از بندگان مکرّم خداوند منّان محسوب می شود و در روز قیامت زیر لواء و پرچم حضرت حسین بن علی (ع) بوده تا وقتی که این دو بزرگوار داخل بهشت شوند . (42) من یا حسین بر در این آستان سگم
گر بنده ات نخوانیم اما بخوان سگم
دارای صاحبی است بود هر کجا سگی
تو صاحب منی و منت همچنان سگم

((ذریح محاربی)) ، وی می گوید : محضر مبارک حضرت ابی عبداللّه (ع) عرض کردم : از خویشاوندان و فرزندانم کسی را ملاقات نکردم مگر وقتی به آنها خبر دادم به اجر و ثوابی که در زیارت قبر حضرت امام حسین (ع) هست ، من را تکذیب نموده و گفتند : تو بر حضرت جعفر بن محمّد(علیه السلام) دروغ بسته و این خبر را از پیش خودت می گوئی !
حضرت فرمودند :
ای ذریح مردم را رها کن هر کجا که می خواهند بروند ، بخدا قسم حق تعالی به زائرین امام حسین (ع) مباهات کرده و افتخار می نماید و مسافر و زائر را فرشتگان مقرّب خدا و حاملین عرش رهبری می کنند حتی حق تعالی به فرشتگان می فرماید :
آیا زوّار حسین بن علی (علیه السلام) را می بینید که از روی شوق و محبّت به آن حضرت و علاقه به حضرت فاطمه (علیهاالسلام) دخت رسول اللّه (ص) به زیارت آمده اند ؟ به عزّت و جلال و عظمت خود قسم کرامت خویش را بر ایشان واجب کرده ام و ایشان را حتما به بهشتی که برای دوستانم و برای انبیاء و رسل و فرستادگانم آماده کرده ام داخل می کنم .
ای فرشتگان من ! ایشان زوّار قبر حسین حبیب محمّد رسول من بوده و محمّد(ص) حبیب من است و کسی که من را دوست داشته باشد حبیب من را نیز دوست می دارد و کسی که حبیب من را دوست داشته باشد دوست دار حبیبم را نیز دوست دارد و کسی که نسبت به حبیب من بغض ورزد ، کسی است که به من بغض می ورزد و بر من واجب است که به اشد عذاب ، عذابش نموده و به آتش دوزخم او را بسوزانم و جهنم را مسکن و مکانش قرار داده و وی را چنان عذابی کنم که احدی از اهل عالم را آن طور عذاب نکرده باشم . (43)

بر سر کوی تو با راز و نیاز
به نیاز آمدام ای همه ناز
بارها گفته و می گویم باز
یاحسین ابن علی ادرکنی
زجهان غم عشق تو بس است
بی رضایت دو جهان قفس است
این بیان است مرا تا نفس است
یاحسین ابن علی ادرکنی
خونشد از غم دل زارم چکنم

گره افتاده بکارم چکنم
سوی تو روی نیارم چکنم
یاحسین ابن علی ادرکنی

ثواب عمره

حضرت امام صادق (ع) فرمودند : کسی که به امید ثواب و اجر به زیارت حضرت امام حسین (ع) برود نه از روی تکبّر و نخوت و نه ریاء و سمعه گناهانش پاک شده همانطور که جامه با آب پاک و طاهر می گردد ، بنابراین هیچ آلودگی و لغزش بر او باقی نمی ماند و بهر قدمی که برداشته ثواب یک حج به او داده و هرگاه گام و قدمش را از روی زمین بلند می کند ثواب یک عمره دارد(44)

شود آیا که ره کربلا بگشایند
در رحمت به رخ اهل ولا بگشایند
شود آیا که دگر قافله ها ، طایفه ها
بار در بادیه کربلا بگشایند

بدون تکبر

((عبداللّه بن میمون قداح)) ، از حضرت ابی عبداللّه (ع) می گوید :
محضر مبارک امام (ع) عرض کردم : کسی که به زیارت قبر حضرت حسین بن علی (علیه السلام) برود در حالی که عارف به حق آن جناب بوده و زیارتش بدون تکبر و نخوت باشد ثوابش چیست ؟
حضرت فرمودند :
هزار حج مقبول و هزار عمره پذیرفته شده برایش می نویسند و اگر شخص شقی باشد او را سعید قلمداد می نمایند و پیوسته در رحمت خداوند عزّوجلّ غوطه می خورد . (45)

ما که از عشقت گفتگو داریم
ای حسین جانم - ای حسین جانم
کربلایت را آرزو داریم
ای حسین جانم - ای حسین جانم

طلب آمرزش

((عبداللّه بن مسکان)) ، می گوید :
محضر مبارک حضرت ابا عبداللّه (ع) بودم در حالی که گروهی از اهل خراسان محضرش مشرف بودند ، آنان راجع به زیارت قبر حسین بن علی (علیه السلام) و فضل و ثواب آن از حضرت سؤ ال کردند ؟
حضرت فرمود :
پدرم از جدّم نقل فرمود که آن بزرگوار می فرمودند :
کسی که امام حسین (ع) را زیارت کند و نیّتش فقط خدا باشد حق تعالی گناهانش را محو نموده و او را از ذنوب بیرون آورده همانند مولودی که مادرش او را زائیده باشد و فرشتگان او را در سیر و سفرش مشایعت می کنند ، یعنی : بالای سرش بال زده و گاهی بالهایش را بر سرش پهن نموده بدون اینکه حرکت دهند و بهمین کیفیّت او را مشایعت نموده تا وی به منزل و اهلش برسد .
فرشتگان از پروردگار متعال برای او طلب آمرزش نموده و از اطراف و اکناف آسمان رحمت او را احاطه کرده و فرشتگان او را نداء داده و می گویند :
پاکی و پاک است آن کسی که تو زیارتش نمودی (یا : خوشا بر تو و خوشا بر کسی که زیارتش نموده ای) و او را در میان اهل و عیالش حفظ و نگهداری می کنند . (46)

سلام ما به تو ای سومین امام حسین
که در حضور تو مهدی کند سلام حسین
سلام بر تو که در زیر تیغ با لب خشک
برای شیعه فرستاده ای پیام حسین
سلام بر تو و آن قطره های خون سرت
که ریخت روی زمین در مسیر شام حسین
سلام بر تو و آن لحظه ای که قاتل تو
نهاد تیغ بر آن لعل تشنه کام حسین
سلام بر تو و آن دم که زینبت می گفت
بیا گلوی تو بوسم بجای مام حسین
سلام بر تو و بر اصغرت که تیر جفا
بریخت شهد شهادت را بکام حسین

حاجت دنیا و آخرت

حضرت ابو عبداللّه (ع) فرمودند : کسی که قبر حضرت امام حسین (ع) را قربة الی اللّه و برای خدا زیارت کند ، حقتعالی او را از آتش جهنم آزاد نموده و روز فزع اکبر او را در امان قرار می دهد و حاجتی از حوائج دنیا و آخرت را از خداوند نخواسته مگر آنکه باری تعالی به وی اعطاء می فرماید . (47)

خرم دل آنکه رفت به بستان کربلا
بهر طواف قبر شهیدان کربلا
از بهر عاشقان خدا در ره وصال
جولانگهی است عرصه جولان کربلا
خوش گلشنیست گلشن کربلا که هست
رنگین و خون پاک جوانان کربلا
از خط سبز و سرخ جوانان گلعذار
خوش جلوه گاه گشته گلستان کربلا

محبوبترین اعمال

اشاره

حضرت ابی عبداللّه (ع) فرمودند :
محبوب ترین اعمال نزد حق تعالی زیارت قبر حضرت حسین (ع) بوده و برترین اعمال نزد او جلّ و علی ادخال سرور و شادی بر مؤ من است و نزدیک ترین بنده به خدا ، بنده ای است که در حال سجود بدرگاه الهی گریان باشد . (48)

السّلام ، السّلام ، بر تو ای کربلا
ای که پاینده شد ، از تو دین خدا
از کعبه شد جدا ، سیدالشّهداء
به قربانگاه عشق ، می رود از منا
حسین فاطمه ، عزیز مصطفی
نور چشم علی ، همتای مجتبی
السّلام ، السّلام ، بر تو ای کربلا
ای که پاینده شد از تو دین خدا

زیارت قبر مطهر

((محمّد بن سنان)) از بشیر دهّان برایم نقل کرد و گفت :
در هر سال به حجّ مشرّف می شدم ، یکسال تنبلی کرده و آنرا ترک کردم و سال بعد که به حج رفته و محضر حضرت ابی عبداللّه (ع) رسیدم به من فرمودند :
ای بشیر چه چیز تو را در سال گذشته از حج سست و تنبل کرده ؟
عرض کردم : فدایت شوم مالی داشتم که از مردم می خواستم و خوف داشتم تلف شود .
لذا به حج نیامده ولی در عوض روز عرفه به زیارت قبر مطهّر حضرت امام حسین (ع) رفتم .
حضرت به من فرمودند :
آنچه نصیب اهل موقف (حاجی ها) شد ، از تو فوت نگردید ، ای بشیر کسی که قبر حسین (ع) را زیارت کند ، در حالی که به حق آن حضرت عارف و آگاه باشد ، مانند : کسی است که خدا را در عرش زیارت نموده . (49)

عاشقم عاشق کربلای حسین
عاشقم عاشق نینوای حسین
ای خدا آرزو دارم من در نهان
بوسه باران کنم قبر آن سروران
قبر شش گوشه اش را بگیرم ز بر
درد دلها کنم ای خدا تا سحر
پرسم از اصغر و اکبر نوجوان
داغ اکبر چه شد گشته ای ناتوان
ای حسین نور چشم پیمبر سلام
از همه دوستان آورده ام من پیام
از چه زوار نخواهی تو شاها دیگر
از فراقت عزیز گشته ایم خون جگر
یک شب جمعه کن یا حسین تو نظر
چشم گریان این دوستان را نگر
کربلا را حسین راهنما شو دگر
دوستان را امیر کاروان شود دگر
دوستان مردند از حسرت کربلا
ای خدا باز کن این ره کربلا
یاحسین یاحسین یاحسین (50)

رزق و عمر طولانی و در زمره سعدا

((عبدالملک خثعمی)) ، از حضرت ابی عبداللّه (ع) ، گفت : حضرت به من فرمودند :
ای عبدالملک زیارت حسین بن علی (ع) را ترک مکن و یاران و اصحابت را به آن امر فرما ، و شیعیان ما را امر کنید به زیارت آن حضرت ، زیرا حق تعالی بواسطه آن عمر تو را طولانی کرده و روزی و رزقت را واسع می فرماید و اموری که بدی و شر را جلب می کند دفع می نماید . در حال حیات سعید و سعادتمند نموده و نخواهی مرد مگر سعید و تو را در زمره سعداء می نویسد . (51)
و زیارت آن حضرت بر هر مؤ منی که اقرار به امامت حضرتش از طرف خدا دارد واجب است .

حاجت روا

اشاره

((بشیر دهّان)) ، از ابی عبداللّه (ع) ، حضرت درباره کسی که به زیارت قبر امام حسین (ع) می رود فرمودند :
وی هنگامی که از اهلش جدا می شود به هر قدمی که بر می دارد گناهانش آمرزیده می شود و سپس پیوسته به هر قدمی تقدیس و تنزیه شده تا به قبر مطهر می رسد وقتی به آنجا رسد خداوند متعال او را خوانده و می فرماید :
بنده من از من سؤ ال کن تا به تو اعطاء کنم ، من را بخوان تا اجابتت نمایم ، از من طلب نما تا به تو بدهم ، حاجتت را از من بخواه تا برآورده نمایم .
راوی گفت :
امام (ع) فرمودند :
و حق است بر خدا که آنچه بذل نموده را اعطاء فرماید . (52)

مسافرین خدا

حضرت ابی عبداللّه (ع) حضرت فرمودند :
خداوند متعال فرشتگانی دارد که موکّل قبر مطهّر حضرت حسین بن علی (علیه السلام) می باشند ، هنگامی که شخص قصد زیارت آن حضرت را می نماید خداوند گناهان او را به این فرشتگان اعطاء نموده و در اختیار آنها می گذارد وقتی وی قدم گذارد فرشتگان گناهان را محو می کنند سپس وقتی قدم بعدی را برداشت حسنات او را مضاعف می نمایند و پیوسته حسنات او را مضاعف کرده تا جائی که بهشت را برای وی واجب می گردانند سپس اطرافش را گرفته و تقدیس و تنزیهش می نمایند و سپس فرشتگان آسمان را نداء می دهند که زوّار حبیب حبیب خدا را تقدیس و تنزیه نمائید و وقتی زوّار غسل زیارت نمودند حضرت محمّد(ص) ایشان را نداء داده و می فرماید :
ای مسافرین خدا بشارت باد شما را که با من در بهشت همراه خواهید بود .
سپس امیرالمؤ منین (ع) ایشان را نداء داده و می فرماید :
من ضامنم که حوائج شما را برآورده و در دنیا و آخرت بلاء و محنت را از شما دور نمایم .
پس از آن فرشتگان دور ایشان حلقه زده و از راست و چپ آنان را در بر گرفته تا به اهل و خویشاوندان خود بازگردند . (53)

تا جان بتن مراست هوایِ تو در سر است
بر سر مرا هوای تو از لطف داور است
در دل مرا زیارت قبر تو آرزوست
قبر توام زخُلد برین با صفاتر است
ای افتخار خلق جهان ، خون پاک تو
پیروز در مصاف بشمشیر و خنجر است
باشد همیشه پرچم گلگون تو بپا
تا بانگ روح پرور اللّه اکبر است
هر بلبلی بباغ خزان تو در فغان
بر غنچه های نورس و گلهای پرپر است

کرامت خداوند

((عبد اللّه بن یحیی الکاهلی)) ، از حضرت ابی عبداللّه (ع) فرمودند : کسی که می خواهد روز قیامت در کرامت خداوند متعال باشد و شفاعت حضرت محمّد صلوات اللّه علیه و آله شاملش گردد پس باید حسین (ع) را زیارت کند چه آنکه بالاترین کرامت حقتعالی به وی رسیده و ثواب و اجر نیک به او داده می شود و گناهانی که در زندگانی دنیا مرتکب شده وی را مورد سؤ ال و باز خواست قرار نمی دهند ، اگر چه گناهانش به تعداد ریگ های بیابان وبه بزرگی کوره های تهامه و به مقدار روی دریاها باشد ، حسین بن علی سلام اللّه علیهما در حالی کشته شد که :
اوّلاً : مظلوم بود .
ثانیاً : نفس و جسمش مقهور و مورد ستم قرار گرفته بود .
ثالثاً : خود و اهل بیت و اصحابش تشنه بودند . (54)

سلام ما بر حسین کشته راه خدا
درود بر روح آن تشنه لب کربلا
سلام ما بر قاسم و اکبر و هم اصغرش
به امّ کلثوم و بر زینب غم پرورش
به حامی کودکان و ساقی لشکرش
که در ره دین شده دو دستش از تن جدا
به آخرین وداع و سوز دل زینبش
به آخرین نماز و زمزمه یاربش
به آخرین کلامی که بود ورد لبش
که گفت یا رب منم بر آنچه خواهی رضا
آنکه براه خدا هستی خود را بداد
بهر نجات بشر جان بکف خود نهاد
داد به خلق جهان درس قیام و جهاد
بر همه مسلمین داد به خونش بها
قبله دلها بود کربلای حسین
وعده گه عاشقان صحن و سرای حسین
می طپد این قلب ما فقط برای حسین
خدا خدا کی شود نصیب ما کربلا(55)

((حسن بن راشد)) ، از ((حضرت ابی ابراهیم (ع)) ، که آن حضرت فرمودند :
کسی که از خانه اش خارج شده و قصدش زیارت قبر مطّهر حضرت ابا عبداللّه الحسین بن علیّ سلام اللّه علیهما باشد ، خداوند متعال فرشته ای را بر او می گمارد پس آن فرشته انگشتش را در پشت او قرار داده و پیوسته آنچه از دهان این شخص خارج شود می نویسد تا به حائر وارد گردد و وقتی از درب حائر خارج شد کف دستش را وسط پشتش نهاده سپس به او می گوید :
آنچه گذشت تمام مورد غفران و آمرزش واقع شد اینک از ابتداء به عمل بپرداز . (56)

رحمت واسعه

((عبداللّه بن مسکان)) ، می گوید :
حضور مبارک حضرت اباعبداللّه (ع) رسیدم در حالی که گروهی از اهل خراسان خدمت آن جناب مشرّف شده بودند ، ایشان از آن جناب راجع به زیارت قبر حضرت حسین بن علی (ع) و ثوابی که در آن است سؤ ال نمودند ؟
حضرت فرمودند :
پدرم از جدّم نقل کردند که می فرمودند :
کسیکه آن حضرت را صرفاً برای خدا و به قصد قربت زیارت کند خداوند متعال از گناهان رهایش نموده و او را همچون نوزادی که مادر زائیده قرار می دهد و در طول سفرش فرشتگان مشایعتش کرده و بالای سرش بال های خود را گشوده و با این حال او را همراهی کرده تا به اهلش باز گردد و نیز فرشتگان از خداوند می خواهند که او را بیامرزد و از اطراف و اکناف آسمان رحمت واسعه الهی او را فرا گرفته و فرشتگان نداء کرده و به وی می گویند :
پاک هستی و آن کس که زیارتش نمودی نیز پاک و مطهّر است و پیوسته وی را بین اهل و خویشانش حفظش می نمایند . (57)
بهر طواف تربت گلهای چیده
غسل زیارت می کنم با آب دیده
کو حسین من نور عین من
من زینب بر گشته از شام ویرانم
در اربعین بر باغ خون تازه مهمانم
کو حسین من نور عین من
بوی محبّت آید از این خاک صحرا
اینجابخاک و خون طپیده گلهای زهرا
کو حسین من نور عین من
من شاهد جان دادن خود بودم اینجا
دیدم حسینم زیر تیغ یکّه و تنها
کو حسین من نور عین من
من روضه خوان ماتم خون خدایم
شاهد پرپر گشتن این لاله هایم
کو حسین من نور عین من

ثواب ده حج و عمره

((هارون بن خارجه)) ، گفت :
مردی از حضرت اباعبداللّه (ع) سؤ ال کرد و من نیز آنجا حاضر بودم ، سائل پرسید :
چه اجر و ثوابی است برای کسی که حضرت امام حسین (ع) را زیارت کند ؟
حضرت فرمودند : خداوند متعال چهار هزار فرشته را به آن حضرت موکّل کرده که جملگی ژولیده و غبار آلوده بوده و تا روز قیامت برای آن حضرت گریه می کنند .
عرض کردم : پدر و مادرم فدایت شوند ، از پدر بزرگوارتان نقل شده که فرموده اند :
ثواب زیارت امام حسین (ع) معادل حج و عمره است ؟
حضرت فرمودند : بلی ، حجّ و عمره بعد تعداد حجّ و عمره را شمرد تا به ده حجّ و عمره رسید . (58)

سی حج مقبول

اشاره

((موسی بن قاسم حضرمی)) می گوید :
((حضرت ابو عبداللّه (ع)) در ابتداء حکومت ((ابو جعفر عباسی)) (منصور دوانیقی) وارد عراق شده و در نجف نزول اجلال فرمودند ، به من فرمودند :
ای موسی ، برو کنار جاده بزرگ بایست و منتظر باش که عنقریب مردی از طرف ((قادسیّه)) خواهد آمد ، هر گاه نزدیک تو شد به وی بگو : یکی از فرزندان رسول خدا(ص) تو را می خواند ، او بزودی با تو خواهد آمد .
موسی می گوید : من به طرف جاده مزبور رفته و به آنجا رسیدم و کنار آن ایستاده و هوا بسیار گرم بود ، پیوسته در آنجا ایستاده بودم بحدّی که نزدیک بود مخالفت کرده و بر گشته و ملاقات با او را ترک کنم ، در این هنگام چشمم به چیزی خورد که به جلو می آید و شبیه مردی است که روی شتری نشسته ، پس چشم به آن دوخته تا نزدیک به من شد ، به او گفتم : ای مرد در اینجا یکی از فرزندان رسول خدا(ص) شما را می خواند ایشان شما را به من معرفی کرده و پیام برایت فرستاده اند .
مرد گفت : با هم به خدمتش برویم .
موسی می گوید : او را بردم تا نزدیک خیمه رسیدیم ، وی شترش را خواباند و درب خیمه ایستاد منتظر اذن دخول بود ، پس حضرت از درون خیمه او را خواندند ، اعرابی داخل خیمه شد و من نیز نزدیک شده تا درب خیمه رسیده و سخن ایشان را می شنیدم ولی آنها را نمی دیدم .
حضرت ابو عبداللّه (ع) به وی فرمودند ، از کجا آمدی ؟
او گفت : از دورترین نواحی یمن .
حضرت فرمودند : تو از فلان و فلان مکان هستی ؟
او عرض کرد : بلی من از فلان موضع می باشم .
حضرت فرمودند : برای چه به این صوب و طرف آمدی ؟
عرض کرد : به قصد زیارت حضرت اباعبداللّه الحسین (ع) آمدم .
حضرت فرمودند :
تنها برای زیارت آمده ای و هیچ حاجت دیگری نداشتی ؟
عرض کرد : هیچ حاجتی نداشتم مگر آنکه به سر قبر مطهّر آن حضرت رفته و نماز خوانده و جنابش را زیارت کرده و سپس از حضرتش خداحافظی کرده و به اهل و خویشانم برگردم .
حضرت فرمودند : در زیارت آن حضرت چه می بینید ؟
عرض کرد : در زیارتش برکت در عمر خود و اهل و اولاد و اموال و معایشمان بوده و حوائج و خواسته هایمان بر آورده شده و گرفتاریمان بر

طرف می گردد .
موسی می گوید : امام (ع) به وی فرمودند :
ای برادر یمنی آیا از فضیلت زیارت آن حضرت بیشتر از این برایت نگویم ؟
آن مرد عرض کرد : از پسر رسول خدا زیادتر بفرمائید :
حضرت فرمودند :
زیارت امام حسین (ع) معادل یک حجّ مقبول و پاکیزه ای است که با رسول خدا(ص) انجام شود .
آن مرد از این گفتار تعجب کرد .
حضرت فرمودند : آری ، به خدا سوگند معادل دو حجّ مقبول و پاکیزه ای است که با رسول خدا(ص) انجام شود .
آن مرد بر تعجبش افزوده شد پس بدین ترتیب امام (ع) بر تعداد حج های مقبول می افزودند تا اینکه در آخر فرمودند :
زیارت آن حضرت معادل با سی حجّ مقبول و پاکیزه ای است که با رسول خدا(ص) انجام گیرد . (59)

((یزید بن عبدالملک)) می گوید :
محضر مبارک حضرت ابی عبداللّه (ع) بودم پس گروهی که بر درازگوش ها سوار بودند بر ما گذشتند .
حضرت به من فرمودند : اینها قصد کجا را دارند ؟
عرض کردم : به زیارت قبور شهداء می روند .
فرمودند ، چه چیز ایشان را از زیارت غریب شهید باز داشت ؟ ! !
مردی از اهل عراق محضر مبارکش عرض کرد : آیا زیارت آن حضرت (امام حسین (ع)) واجب است ؟
حضرت فرمودند : زیارت آن جناب از یک حجّ عمره و یک عمره و یک حجّ بهتر است .
سپس حضرت تعداد حجّ و عمره ها را زیاد کرده تا بیست حجّ و بیست عمره شمردند و بعد فرمودند : البتّه تمام آنها مقبول و مبرور باشند .
راوی می گوید : به خدا سوگند از محضرش مرخّص نشده بودم که مردی آمد و حضورش رسید و عرض کرد : من نوزده حجّ انجام داده ام ، از خداوند بخواهید که یک حجّ دیگر نصیبم شده و بدین ترتیب تا عدد بیست کامل گردد .
حضرت فرمودند : آیا قبر امام حسین (ع) را زیارت کرده ای ؟ آن مرد عرض کرد : خیر . حضرت فرمودند : زیارت آن حضرت از بیست حجّ بهتر می باشد . (60)

اِذا شِئتَ النِّجاتَ فَزُر حسیناً
لِکَی تَلقَی الالهَ قَریرَ عَینی
فَاِنّ النّارَ لَیسَ تَمُسُّ جِسمًا
عَلَیه غُبارُ زُوارِ الحُسَین

اگر خواهی رهی از آتش قهر
زیارت کن غریب کربلا را
نمیسوزد به آتش آنکه از شوق
زیارت کرد شاه نینوا را(61)

پنجاه حج

((مسعدة بن صدقه)) ، وی می گوید : محضر مبارک حضرت ابی عبداللّه عرض کردم ، برای کسی که قبر حضرت امام حسین (ع) را زیارت کند چه اجر و ثوابی است ؟
حضرت فرمودند : ثواب یک حجّی که با رسول خدا بجا آورند می باشد .
راوی می گوید : محضرش عرضه داشتم : فدایت شوم ، ثواب یک حجّ با رسول خدا(ص) ؟ ! !
حضرت فرمودند : بلی بلکه ثواب دو حجّ .
راوی می گوید : عرض کردم : فدایت شوم ، ثواب دو حجّ ؟
امام (ع) فرمودند : بلی بلکه ثواب سه حجّ و پیوسته تعداد حجّها را حضرت اضافه می کردند تا به ده حجّ رسیدند .
عرض کردم : فدایت شوم ، ثواب ده حجّ با رسول خدا(ص) ؟ ! !
امام (ع) فرمودند : بلی بلکه ثواب بیست حجّ .
عرض کردم : فدایت شوم ، ثواب بیست حجّ ؟ !
پس پیوسته عدد حجّها را بالا می بردند تا به پنجاه تا رسید و دیگر سکوت اختیار فرمودند . (62)

ایخدا عاشق کربلایم
از فراق حسین در نوایم
روز و شب سوزم از این مصیبت
از کرم چاره ئی کن برایم
بوده از کودکی آرزویم
کربلای حسین جستجویم
هر شبی یاد او گفتگویم
من در اینراه حق جان فدایم
عاشق خیمه های حسینم
ذاکر سرور عالمینم
در عزایش بصد شور و شینم
ای خدا عازم نی نوایم
از مزار حسین دل غمینم
آرزو دارم آن را به بینم
رفته در قتلگاهش نشینم
نالم از ماتم آن شهیدان
گریم از سوز آه اسیران
زائر اکبر سر جدایم

پیر گشتم ندیدم نجف را
مسجد کوفه و آن شرف را
روز و شب میخورم این اسفرا
کربلا گشته ورد و ثنایم
تشنه شربتی از فراتم
دل شکسته بحال مماتم
رحمتی کن ز آب حیاتم
تا که از بار محنت در آیم
گرچه قرب و لیاقت ندارم
در عزای حسین غمگسارم
راضیم در رهش جان سپارم
من چه سازم فقیر و گدایم
کن نصیبم خدا کربلا را
عمره و حج و شام بلا را

هزار حج و هزار عمره

((عبداللّه بن نیمون قدّاح)) ، از حضرت ابی عبداللّه ، می گوید : محضرش عرض کردم :
برای کسی که به زیارت امام حسین (ع) رود در حالی که به حق آن حضرت عارف و آگاه بوده و هیچ استکبار و استنکافی از زیارتش نداشته باشد چه اجر و ثوابی می باشد ؟
حضرت فرمودند : برای او ثواب هزار حجّ و هزار عمره مقبول می نویسند و اگر شقی بوده سعید محسوبش می کنند و پیوسته در رحمت خدا غوطه ور است . (63)

هرکه دارد به دلش مهر شه کربلا
بشتابد به زیارت که دیگر آزادست
عازم کوی حسینم عزیزان به نوا
زائر کوی حسین روز جزا دلشادست (64)

بنده آزاد کردن

((ابو سعید مدائنی)) ، می گوید :
محضر حضرت ابو عبداللّه (ع) عرض کردم : فدایت شوم ، آیا به زیارت قبر فرزند رسول خدا(ص) بروم ؟
حضرت فرمودند : بلی ، ای اباسعید و زیارت قبر فرزند رسول خدا(ص) که پاکیزه ترین پاکیزه گان و نیکوکارترین نیکوکاران هست برو و وقتی آن حضرت را زیارت کردی خداوند متعال برای تو ثواب آزاد کردن بیست و پنج بنده را می نویسد . (65)

یا حسین خون شد دلم در هوای کوی تو
دمبدم حسین گویم قاصدم بسوی تو
هر کسی به سر دارد آرزوی دنیا را
در دلم نمی باشد ، غیر آرزوی تو

شافع قیامت

((سیف تمّار)) ، از حضرت ابی عبداللّه (ع) ، وی گفت :
زائر امام حسین (ع) در روز قیامت صد نفر که همگی اهل دوزخ بوده و در دنیا از مسرفین بودند را شفاعت می کند . (66)
((وشّاء)) نقل کرد : شنیدم از ((امام رضا(ع))) که فرمودند :
هر امامی در گردن دوستان و شیعیانش عهدی دارد و زیارت قبورشان از مصادیق وفاء به عهد و حسن اداء وظیفه محسوب می شود ، لذا کسی که از روی رغبت و میل به زیارتشان رود ایشان در روز قیامت شفیع او خواهند بود . (67)

((عبداللّه بن شعیب تیمی)) ، از حضرت ابا عبداللّه (ع) نقل می کند که حضرت فرمودند :
روز قیامت منادی ندا می کند : شیعیان آل محمّد در کجا هستند ؟ !
پس از میان مردم گردنهائی کشیده شده و افرادی بپا می خیزند که عدد آنها را غیر از حقتعالی کس دیگر نمی داند . ایشان در قسمتی از مردم بپا خاسته اند ، سپس منادی ندا می کند : زوّاز قبر حضرت امام حسین (ع) در کجا هستند ؟ !
خلق بسیاری به پا می خیزند .
پس به ایشان گفته می شود : دست هر کسی را که دوست دارید بگیرید و آنها را به بهشت ببرید ، پس شخصی که جزء زائرین است هر کسی را که بخواهد گرفته و به بهشت می برد ، حتی بعضی از مردم به برخی دیگر می گویند : ای فلانی من را می شناسی ؟ من کسی هستم که در فلان روز و در فلان مجلس برای تو ایستاده و احترام از او نمودم پس من را نیز دریاب ، زائر او را نیز گرفته و به بهشت داخل نموده بدون اینکه دافع و مانعی در بین باشد . (68)

این دل تنگم عقده دارد
گوئیا میل کربلا دارد
ای حسین جانم
ای دل مهجور مانده در غربت
میل دیدارِ آشنا دارد
ای حسین جانم
بلبل جان عاشق مُضطر
میل گلزار نینوا دارد
ای حسین جانم
کربلا قربانگاه عُشّاقست
هر وجب خاکش قصّه ها دارد
ای حسین جانم
هر کجا بر پا شد عزای او
همچو مهدی صاحب عزا دارد(69)

ملائکه گریان

((ابی الصباح کنانی)) ، می گوید :
از حضرت امام صادق (ع) شنیدم که می فرمود :
در طرف شما قبری است که هیچ مکروب و اندوهگینی به زیارت آن نمی رود ، مگر آنکه خداوند متعال اندوهش را بر طرف کرده و حاجتش را روا می سازد و از روزی که آن حضرت شهید شدند چهار هزار فرشته که جملگی ژولیده و غبار آلود و گرفته هستند اطراف قبر مطهّرش بوده و تا روز قیامت بر آن جناب می گریند و کسی که او را زیارت کند فرشتگان تا وطن و ماءوایش مشایعتش کرده و اگر مریض و بیمار شود عیادتش کنند و اگر بمیرد جنازه اش را تشییع نمایند . (70)

ارواح طیبه عصمت بزیارت حسین (ع)

جناب حاج ملا علی کازرونی رحمة اللّه علیه که یکی از افراد و با ایمان با اخلاص بود نقل فرمود : شب 23 ماه رمضان بالای منزل تنها احیاء داشتم که هنگام سحر ناگاه حالت سستی و بی خودی به من دست داد .
در آن حال متوجه شدم که تمام عالم اعلاء مملو از جمعیت و غلغله است و سر و صدای فراوانی است از صدائی که فصیحتر و به من نزدیکتر بود ، پرسیدم تو را به خدا تو کیستی ؟ فرمود : من جبرائیل هستم ، گفتم : چه خبر است امشب ؟ فرمود : حضرت بی بی عالم فاطمه زهراء با مریم و آسیه و خدیجه و کلثوم (هنّ) برای زیارت قبر حضرت سیدالشهداء(ع) می روند .
و این جمعیت ارواح پیغمبران و ملائکه هستند .
گفتم : برای خدا مرا هم ببرید ، فرمود : زیارت تو از همین جا قبول است و سعادتی داشتی که این منظره را ببینی .
حضرت آیة اللّه شهید دستغیب فرمود براستی حاجی مزبور علاقه شدیدی به حضرت سیدالشهداء (ع) نصیبش شده بود که در همان مجلس دو ساعتی چند مرتبه که اسم مبارک حضرت را می برد بی اختیار گریان و نالان می شد
و تا چند دقیقه نمی توانست سخن بگوید و فرمود : من طاقت ذکر مصیبت آن حضرت را ندارم . (71)

این دل تنگم عقده ها دارد
گوئیا میل کربلا دارد
قلب سوزانم ، ناله ها دارد
چشم گریانم اشکها دارد
این دلم یارب کربلا خواهد
چون حسین (ع) نام دلربا دارد
قلب من سوزد بر شهیدی که
فاطمه بهر او عزا دارد
می رود بوسد ، آن مزاری که
تربت پاک جان فزا دارد
تربت پاک شاه مظلومان
بهر بیماران ، بس شفا دارد
پر زند این دل در هوای او
که شهیدان باوفا دارد
بر ابوالفضلش دیده می گرید

که دو دست از تن او جدا دارد
می رود بیند قاسم نا شاد
دستها را از خون حنا دارد
بر علی اصغر ، این دلم سوزد
کز دم پیکان ، ناله ها دارد
میرود بیند تا علی اکبر
پیکری پر خون ، از جفا دارد

نصرانی مهمان

حاجی طبرسی نوری رضوان اللّه علیه نقل می کند :
در بصره یک تاجر نصرانی بود که سرمایه زیادی داشت که از نظر معاملات تجارتی بصره گنجایش سرمایه او را نداشت شریکهایش از بغداد نوشتند سزاوار نیست با این سرمایه شما در بصره باشید خوبست وسیله حرکت خود را به بغداد فراهم کنید زیرا بغداد توسعه معاملاتش خیلی بیشتر است .
مرد نصرانی مطالبات خود را نقد کرده و با کلیه سرمایه اش به طرف بغداد حرکت نمود .
در بین راه دزدان به او بر خورد کردند و تمام موجودیش را گرفتند چون خجالت می کشید با آن وضع وارد بغداد شود ناچار پناه به اعراب بادیه نشین بُرد و به عنوان مهمانی در مهمانسرای اعراب که در هر قبیله ای یک خیمه مخصوص مهمانان بود به سر بُرد .
بالاخره به یک دسته از اعراب رسید که در میان آنها جوانانی بودند بر اثر تناسب اخلاقی کم کم با آنها انس گرفت چندی هم در مهمانسرای آن دسته ماند .
یک روز جوانان قبیله او را افسرده دیدند علت افسردگی اش را سئوال نمودند ؟ گفت : مدتی است که من در خوراک تحمیل بر شما هستم از این جهت غمگینم .
بادیه نشینان گفتند : این مهمانسرا مخارج معینی دارد که با بودن و نبودن تو اضافه و کم نمی گردد و بر فرض رفتنت این مقدار جزء مصرف همیشگی میهمانان خانه ماست .
تاجر وقتی فهمید توقف آن در آنجا موجب مخارج زیادتر و تشریفات فوق العاده ای نیست شادمان گشت و بر اقامت خود در آنجا افزود روزی عده ای از قبائل اطراف به عنوان زیارت کربلا با پای برهنه وارد بر این قبیله شدند .
جوانهای آنها نیز با شوق تمام به ایشان پیوسته و مرد نصرانی هم به همراهی آنها حرکت کرد و در بین راه تاجر نگهبانی اسباب آنها را می کرد و از خوراکشان می خورد .
آنها ابتداء به نجف آمدند پس از انجام مراسم زیارت مولاامیرالمؤ منین (ع) شب عاشوراء وارد کربلا شدند اسباب و اثاثیه خود را داخل صحن گذاشتند و به نصرانی گفتند : تو روی اسباب و اثاثیه ما بنشین ، ما تا فردا بعد از ظهر نمی آئیم و برای زیارت به طرف حرم مطهر رفتند .
تاجر وضع عجیبی مشاهده کرد دید همراهانش با اشکهای جاری چنان ناله

می زدند که در و دیوار گوئی با آنها هم آهنگ است .
مرد نصرانی بواسطه خستگی راه روی اسباب و اثاثیه خوابش برد پاسی از شب گذشت در خواب دید شخص بسیار جلیل و بزرگواری از حرم خارج شد در دو طرف او دو نفر ایستاده اند به هر یک از آن دو نفر دفتری داده یکی را ماءمور کرد اطراف خارجی صحن را بررسی کند هر چه زائر و مهمان امشب وارد شده یادداشت نماید دیگری را برای داخل صحن ماءموریت داد .
آنها رفتند پس از مختصر زمانی باز گشته و صورت اسامی را عرضه داشتند آقا نگاه کرده فرمود : هنوز هستند که شما نامشان را ننوشته اید برای مرتبه دوم به جستجو شدند برگشته اسامی را به عرض رساندند باز هم آن جناب فرمود : کاملاً تفحص کنید غیر از اینها من هنوز زائر دارم .
پس از گردش در مرتبه سوم عرض کردند ما کسی را نیافتیم مگر همین مرد نصرانی که بر روی اسباب و اثاثیه به خواب رفته و چون نصرانی بود اسم او را ننوشتیم .
حضرت فرمود : چرا ننوشتید (اما حل بساحتنا) آیا به در خانه مانیامده نصرانی باشد وارد بر ما است
تاجر از مشاهده این خواب چنان شیفته توجه مخصوص اباعبداللّه (ع) گردید که پس از بیدار شدن اشک از دیده گانش ریخت و اسلام اختیار نمود سرمایه مادی خود را اگر از دست داد سرمایه ای بس گرانبها بدست آورد . (72)

ای حسین جان که ترا عاشق شوریده بسی است
ر که شد واله و دلداه عشق تو کسی است
عاشقان را مکن از کرب و بلایت محروم
تا که از عمر دمی مانده و باقی نفسی است

زیارت امام حسین (ع)

مرحوم سید بن طاووس رضوان اللّه تعالی علیه نقل نموده از محمد بن داود که گفت : همسایه ای داشتم معروف به علی بن محمد بود که ایشان برایم گفت من از ایام جوانی هرماه بزیارت حضرت امام حسین (ع) میرفتم تا اینکه سن من بالا رفت و نیروی جسمیم ضعیف شد و یک چند وقتی زیارت را ترک کردم ، پس از مدتی بقصد زیارت پیاده حرکت کردم پس از چند روز بکربلا رسیدم و بزیارت آقا امام حسین (ع) نائل شدم و دو رکعت نماز بجا آوردم و بعد از زیارت و نماز از فرط خستگی راه کنار حرم خوابم برد . در عالم خواب دیدم مشرف شدم خدمت آقای خودم ابی عبداللّه الحسین (ع) حضرت رویشان را به بنده کرد و فرمود : ای علی چرا به من جفا کردی با اینکه نسبت بمن خوبی و نیکی می کردی ؟ عرضکردم : ای سیدی ای آقای من بدنم ضعیف شده و توانایی خود را ازدست دادم و توان آمدن ندارم و چون فهمیده ام آخر عمرم است و با آن حالی که داشتم این چند روز راه را به عشق شما بزیارت آمدم و روایتی از شما شنیدم دوست داشتم آن را از خود شما بشنوم . حضرت فرمود آن روایت رابگو : گفتم چنین نقل شده که (قال من زارنی فی حیوتی زرته بعد وفاته) هر که مرا در حال حیاتش زیارت کند و بزیارت من نائل گردد من هم بعد از وفاتش او را زیارت میکنم و بزیارت او می آیم حضرت فرمود بله من گفته ام ، حتی اگر او را (زیارت کننده ام را) در آتش ببینم نجاتش خواهم داد . (73)

مقصود ما از کعبه و بتخانه کوی تست
رجارویم روی دل ما بسوی تست
این بس بود شگفت که جای تودردلست
وین دل هنوز درطلب جستجوی تست
خوانند دیگران بزبان ، مرا
گرتوراکام وزبان ودل
همه درگفتگوی تست
گفتی بوقت مرگ نهم پای برسرت
جانم بلب رسیده و درآرزوی تست

حضرت موسی (ع) به زیارت حسین (ع)

ابی حمزه ثمالی فرمود در اواخر سلطنت بنی مروان اراده زیارت آقا ابی عبداللّه الحسین (ع) را نمودم و پنهانی از اهل شام خود را به کربلا رساندم در گوشه ای پنهان شدم تا اینکه شب از نیمه گذشت پس بسوی قبر شریف روانه شدم تا آنکه نزدیک قبر مقدس و شریف رسیدم . ناگهان مردی را دیدم که بسوی من می آید و گفت خدا ترا اجر و پاداش دهد برگرد زیرا به قبر شریف نمی رسی من وحشت زده و ترسان مراجعت کردم و در گوشه ای دوباره خود را پنهان کردم تا آنکه نزدیک طلوع صبح شد باز به جانب قبر روانه شدم و چون دوباره نزدیک شدم باز همان مرد آمد و ممانعت کرد و گفت به آن قبر نمی توانی برسی . به او گفتم عافاک اللّه چرا من به آن قبر نمی رسم و حال اینکه از کوفه به قصد زیارت آن حضرت آمده ام بیا بین من و آن قبر حائل نشو ، زیرا من می ترسم که صبح شود و اهل شام مرا ببینند و مرا در اینجا به قتل برسانند ، وقتی این حرف را از من شنید گفت یک مقدار صبر کن چون حضرت موسی بن عمران (ع) از خدای خود اجازه گرفته که به زیارت آقا سید الشهداء (ع) بیاید و خدا به او اجازه داده و با هفتاد هزار ملائکه به زیارت آقا آمده اند و از اول شب تا به حال در خدمت قبر شریف هستند و تا طلوع صبح کنار قبر هستند و بعد به آسمان عروج می کنند . ابوحمزه ثمالی گوید از آن مرد پرسیدم که توکیستی ؟
گفت من یکی از آن ملائکه هستم که ماءمور پاسبانی و پاسداری قبر آقا سید الشهداء (ع) هستم و برای زوار آقا طلب مغفرت می کنیم تا این را شنیدم برگشتم پنهان شدم و هنگام طلوع صبح سر قبر حضرت آمدم دیگر کسی را ندیدم که مانع شود پس زیارتم را کردم و بر کشندگان آن حضرت لعن نمودم و نماز صبح را در آنجا اقامه کردم و از ترس مردم شام سریع به کوفه برگشتم . (74)

چون به نظم آورم ثنای ترا
خود ستایش کنم خدای ترا
کربلایت خریدنی باشد
من به جان می خرم بلای ترا
ای رخت رشک مهرومه ندهم
به جهان ذره ای ولای ترا
یا که در دیده ای و یا در دل
گر ندانند خلق جای ترا
در همه عمر گر نمی بینم

یک نظر روی دلربای ترا
دل ما خانه محبت تست
سر ما پرورد هوای ترا

احترام امام زمان به زوار حسین (ع)

مرحوم آیة اللّه حاج میرزا محمّد علی گلستانه اصفهانی در آن وقتی که ساکن مشهد بودند برای یکی از علماء بزرگ مشهد نقل فرموده بودند که ، عموی من مرحوم آقای سید محمّد علی از که مردان صالح و بزرگوار بود نقل میکرد ، در اصفهان شخصی بود به نام جعفر نعلبند که او حرفهای غیر متعارف ، از قبیل آن که من خدمت امام زمان (ع) رسیده ام وطی الارض کرده ام میزد و طبعا با مردم هم کمتر تماس میگرفت و گاهی مردم هم پشت سر او به خاطر آن که چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند ، حرف می زدند .
روزی به تخت فولاد اصفهان برای زیارت اهل قبور میرفتم ، در راه دیدم ، آقا جعفر به آن طرف میرود ، من نزدیک او رفتم و به او گفتم دوست داری باهم راه برویم ؟ گفت مانعی ندارد ، در ضمن راه از او پرسیدم مردم درباره شما حرفهائی می زنند آیا راست می گویند که تو خدمت امام زمان (ع) رسیده ای ؟
اول نمی خواست جواب مرابدهد ، لذا گفت آقا از این حرفها بگذریم و باهم مسائل دیگری را مطرح کنیم ، من اصرار کردم و گفتم : من انشاءاللّه اهلم .
گفت : بیست و پنج سفر کربلا مشرف شده بودم تا آنکه در همین سفر بیست و پنجم شخصی که اهل یزد بود در راه بامن رفیق شد چند منزل که باهم رفتیم ، مریض شد و کم کم مرضش شدت کرد تا رسیدیم به منزلی که قافله به خاطر نا امن بودن راه دو روز در آن منزل ماند تا قافله دیگری رسید و باهم جمع شدند و حرکت کردند و حال مریض هم رو به سختی گذاشته بود وقتی قافله می خواست حرکت کند من دیدم به هیچ وجه نمی توان اورا حرکت داد لذا نزد او رفتم و به او گفتم من می روم و برای تو دعاء میکنم که خوب شوی و وقتی خواستم با او خدا حافظی کنم ، دیدم گریه می کند ، من متحیر شدم از طرفی روز عرفه نزدیک بود و بیست و پنج سال همه ساله روز عرفه در کربلا بوده ام و از طرفی چگونه این رفیق را در این حال تنها بگذارم و بروم ؟ !
به هرحال نمی دانستم چه کنم او همینطور که اشک می ریخت به من گفت : فلانی من تا یک ساعت دیگر می میرم این یک ساعت را هم صبر کن ، وقتی من مُردم هرچه دارم از خورجین و الاغ و سایر اشیاء مال تو باشد ، فقط جنازه مرا به کربلا برسان و مرا در آنجا دفن کن .
من دلم سوخت و هر طور بود کنار او ماندم ، تا او ازدنیا رفت قافله هم برای من صبر نکرد و حرکت نمود .

من جنازه او را به الاغش بستم و به طرف مقصد حرکت کردم ، از قافله اثری جز گرد و غباری نبود و من به آنها نرسیدم حدود یک فرسخ که راه رفتم ، هم خوف مرا گرفته بود و هم هرطور که آن جنازه را به الاغ می بستم ، پس از آنکه یک مقدار راه می رفت باز می افتاد و به هیچ وجه روی الاغ آن جنازه قرار نمی گرفت . بالاخره دیدم نمی توانم او را ببرم خیلی پریشان شدم ایستادم و به حضرت سید الشهداء (ع) سلامی عرض کردم و با چشم گریان گفتم : آقا من با این زائر شما چه کنم ؟ اگر او را در این بیابان بگذارم مسئولم و اگر بخواهم بیاورم می بینید که نمی توانم درمانده ام و بی چاره شده ام .
ناگهان دیدم ، چهار سوار که یکی از آنها شخصیت بیشتری داشت پیدا شدند و آن بزرگوار به من گفت : جعفر بازائرما چه میکنی ؟ عرض کردم : آقا چه کنم ؟ در مانده شده ام نمی دانم چه بکنم ؟ در این بین آن سه نفر پیاده شدند ، یکی از آنها نیزه ای در دست داشت با آن نیزه زد چشمه آبی ظاهر شد آن میّت را غسل دادند و آن آقا جلو ایستاد ، وبقیّه کنار او ایستادند و بر او نماز خواندند و بعد او را سه نفری برداشتند و محکم به الاغ بستند و ناپدید شدند .
من حرکت کردم با آنکه معمولی راه می رفتم دیدم به قافله ای رسیدم که آنها قبل از قافله ما حرکت کرده بودند ، از آنها عبور کردم پس از چند لحظه باز قافله ای را دیدم ، که آنها قبل از این قافله حرکت کرده بودند از آنها هم عبور کردم بعد از چند لحظه دیگر به پل سفید که نزدیک کربلا است رسیدم و سپس وارد کربلا شدم و خودم از این سرعت سیر تعجب می کردم .
بالاخره او را بردم در وادی ایمن (قبرستان کربلا) دفن کردم ، من در کربلا بودم ، پس از بیست روز رفقائی که در قافله بودند به کربلا رسیدند آنها از من سئوال میکردند توکی آمدی ؟ و چگونه آمدی ؟ من برای آنها به اجمال مطالبی را میگفتم و آنها تعجب می کردند ، تا آنکه روز عرفه شد وقتی به حرم حضرت سیدالشهداء اباعبداللّه الحسین (ع) رفتم دیدم بعضی از مردم را بصورت حیوانات مختلف می بینم از شدت وحشت به خانه برگشتم باز دو مرتبه از خانه در همان روز بیرون آمدم ، باز هم آنها را به صورت حیوانات مختلف دیدم .
عجیب تر این بود که بعد از آن سفر چند سال دیگر هم ایام عرفه به کربلا مشرف شده ام و تنها روز عرفه بعضی از مردم را به صورت حیوانات می بینم ولی در غیر آن روز آن حالت برایم پیدا نمی شود .
لذا تصمیم گرفتم دیگر روز عرفه به کربلا مشرف نشوم و من وقتی این مطالب را برای مردم در اصفهان می گفتم آنها باور نمی کردند و یا پشت سر من حرف می زدند . تا آنکه تصمیم گرفتم که دیگر باکسی از این

مقوله حرف نزنم و مدتی هم چیزی برای کسی نگفتم ، تا آنکه یک شب باهمسرم غذا می خوردیم ، صدای در حیاط بلند شد ، رفتم در را باز کردم دیدم شخصی می گوید : جعفر حضرت صاحب الزمان (ع) تو را میخواهد .
من لباس پوشیدم و در خدمت او رفتم مرا به مسجد جمعه در همین اصفهان برد ، دیدم آن حضرت در صفحه ای که منبر بسیار بلندی در آن هست نشسته اند و جمعیّت زیادی هم خدمتشان بودند من با خودم میگفتم : در میان این جمعیت چگونه آقا را زیارت کنم و چگونه خدمتش برسم ؟
ناگهان دیدم به من توجّه فرمودند و صدا زدند جعفر بیا ، من به خدمتشان مشرّف شدم فرمودند چرا آنچه در راه کربلا دیده ای برای مردم نقل نمی کنی ؟
عرضکردم ای آقای من آنها را برای مردم نقل میکردم ولی از بس مردم پشت سرم بدگوئی کردند ترکش نمودم ، حضرت فرمودند توکاری به حرف مردم نداشته باش تو آن قضیّه را برای آنها نقل کن تا مردم بدانند که ما چه نظر لطفی به زوّار جدّمان حضرت ابی عبداللّه الحسین (ع) داریم . (75)

14- از غروبِ عاشوراىِ حسینى علیه السلام تا طلوعِ ظهورِ مهدى علیه السلام

مشخصات کتاب

نام کتاب: از غروبِ عاشوراىِ حسینی علیه السلام تا طلوعِ ظهورِ مهدی علیه السلام
تألیف: حسین احمدی قمی
ناشر: انتشارات مسجد مقدّس جمکران
تاریخ نشر: بهار 1386
نوبت چاپ: اوّل
چاپ: پاسدار اسلام
شمارگان: 3000 جلد
قیمت: 850 تومان
شابک: 3 - 078 - 973 - 964 - 978
مرکز پخش: انتشارات مسجد مقدّس جمکران
فروشگاه بزرگ کتاب واقع در صحن مسجد مقدّس جمکران
تلفن و نمابر: 7253700 ، 7253340 - 0251
قم - صندوق پستی: 617
«حق چاپ مخصوص ناشر است»

مقدّمه مؤلّف

در سال چهل و نهم هجری، وقتی امام حسن مجتبی علیه السلام به شهادت رسید، خوابِ پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم، تعبیری کامل یافت. کرسی خلافت الهی، بازیچه دستِ خفّاشانی شده بود که مانعِ نورافشانی اخترانِ امامت بودند. آری! وقتی نور بیاید، ظلمت نخواهد ماند... .
از غدیر خم مدّتی نگذشته بود که چشم‌ها بسته شد و آینه‌ها غبار گرفتند...
علی علیه السلام که مولودِ کعبه و امام بر حق بود، رها گردید و ایمان‌های ظاهری با اندکی سیم و زر فروخته شد و اطرافِ سیاه‌دِلان شلوغ شد!
منبرِ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تبدیل به تختِ پادشاهی گشت و ارتداد جایگزین ایمان گردید...
همین‌جا بود که خاشاکِ زیرِ خاکسترِ جاهلیّت، روشن شد و علی علیه السلام و دخت پیامبرعلیها السلام تنها ماندند و انحراف، ریشه دوانید و آنچه نباید، اتّفاق افتاد...
نتیجه این چنین بود که شبِ سیاهِ حاکمیّتِ ظلم و فساد و انحراف، با شفقِ عاشورا آغاز شود و سرخیِ این شفق، خونِ مطهّرِ فرزندانِ رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد...
خورشیدِ تاریخ، طلوعی دوباره کرد و روشنایی و نور را بر دلِ مرده جاهلانی که زمینه سازِ حکومتِ امویان بودند، تاباند. چشم‌ها باز شد، دل‌ها نورانی گردید، فکرها روشن شد و دستی الهی از نیام، شمشیرِ عدالت‌گستری و دین محوری را بر کشید تا ریشه تباهی و انحراف و ظلم را قطع کند و راهِ راست را بنمایانَد. واقعه‌ای به عظمت و بزرگیِ عاشورا شکل گرفت. اتّفاقی که اگر نمی‌افتاد، خبری از دین و آئین محمّدی نبود و سیاهی، گستره ظلمتِ خود را تا ابد بر فکر و دل و جانِ بشر حاکم می‌نمود.
امّا در شهرِ کوردلان، عجبی نیست اگر خورشید را دشنام دهند و حاکمیّتِ تاریکی را بخواهند و خفّاشان را به جایِ انسان برگزینند...
این چنین بودند مردمی که حسین علیه السلام، حجّتِ حق را که زیر بارِ بیعتِ شیطان صفتی چون یزید نرفت، یاری نکردند؛ او را دشنام دادند و خورشیدِ کربلا، در اوجِ مظلومیّت و تنهایی، در عصرِ عاشورا غروب نمود و حقّانیّتِ اسلامِ نابِ محمّدی‌صلی الله علیه و آله و سلم در شفقِ سرخِ عاشورا ترسیم گردید...
امّا اگر چه چشمانِ خود را ببندند، اگر چه خونِ خورشیدِ عشق را بریزند، اگر چه...
خورشید را غروبی همیشگی نیست؛ او فیض دادن را نه از کسی آموخته و

نه آن را منّتی بر خلق، می‌پندارد؛ بلکه او خورشید است و کسی که خود را از فیضِ نور گرفتن محروم می‌کند، تأثیر در فیّاضی او ندارد. این طلوعِ خیراندیش بارها اتّفاق افتاده و رسمِ جهان نیز بر همین بوده و هست... .
این بار منتظرِ طلوعی جهان شمول و بی‌غروب هستیم تا خونخواهِ مظلومانی باشد که در گستره تاریخ، همچو شمع برایِ نور افشانی و هدایتِ همنوعانِ ظاهریِ خود، سوختند... .
آری! غروبِ عاشورا به امیدِ طلوعِ ظهورِ منتقم و منجیِ عالَم، دلپذیر خواهد بود و انتظارِ این طلوعِ امیدآور، شورانگیز و آرمانی می‌باشد که بشر، بویژه شیعیان را در تمامیِ تاریخ، زنده و پویا نگهداشته است... .
رویارویی با همه مشرکان و مستکبران و به زانو درآوردن همه قدرت‌هایِ طاغوتیِ دنیا، دلاوری بی نظیر و استواری بی‌بدیل می‌طلبد. کسی که همچون امام حسین علیه السلام مردِ میدانِ رزم باشد و همانندِ امام علی علیه السلام زرهش پشت نداشته باشد و همچون رسول اللّه‌صلی الله علیه و آله در گرماگرمِ پیکارها، رزمش مایه دلگرمی رزم‌آوران، و حضورِ قاطعانه‌اش پشتوانه کفر ستیزان باشد.
به امید آن روزی که بیاید و جهان به دستِ او گلستان شود و درختانِ شیرین ثمر عدالت در بوستان‌هایِ خلیفة اللهی به بار نشینند و کامِ تمامیِ ظلم ستیزانِ عالم به آن شیرین گردد.
سرسلسله این دو قیام و نهضت، ارتباطِ بسیار نزدیک و مشابهی با هم دارند: همین که مهدی‌علیه السلام فرزندِ حسین علیه السلام است؛ در یکصد و هفت حدیث فرموده‌اند که امامان دوازده نفرند، نه نفرشان از نسلِ حسین و نهمی آنان قائم است. و در یکصد و چهل و هشت حدیث صریحاً آمده که مهدی از اولادِ حسین علیه السلام است؛(1) نسبت به شهادت امام حسین علیه السلام(2) و غیبت و ظهورِ حضرتِ مهدی‌علیه السلام(3) حضرت پیامبر و امیرالمؤمنین‌علیهما السلام پیشگویی فرموده‌اند که: زمانه آن دو امام‌علیهما السلام انحرافِ فکری جامعه، فساد اجتماعی، رواجِ بی‌دینی و بدعت در سطحِ جهانی، مشابهِ یکدیگر است؛ یارانِ آن دو، از معرفت، محبّت و اطاعت نسبت به امامِ خود برخوردارند؛(4) هر دو سازش ناپذیرند. امام حسین علیه السلام در ردِّ درخواستِ بیعت با یزید، با قاطعیّت می‌گوید: «مثلی لایبایع مثله.»(5) حضرتِ مهدی‌علیه السلام نیز با هیچ کس سَرِ سازش ندارد. امام باقر و امام صادق‌علیهما السلام می‌فرمایند: «لیس شانه الاّ السیف؛(6) او فقط شمشیر را می‌شناسد(7) و «یقتل اعدا اللّه حتی یرضی اللّه؛(8) دشمنانِ رشدِ معنویِ جامعه را می‌کشد تا خدا راضی گردد.» در القابِ «ثارالله» و «وترالموتور» و «طرید الشدید» هر دو شریکند؛(9) هر دو امام در هدف مشترکند. امام باقرعلیه السلام می‌فرماید: هنگامی که قائم قیام کند، هر آینه باطل از بین می‌رود.

(10) و هدفِ امام حسین علیه السلام نیز در زیارت اربعین آمده است: «خون خود را تقدیم تو کرد، تا انسان‌ها را از نادانی و گمراهی رهایی بخشد.»(11)؛ در روایات آمده است که بعد از شهادت، غسل و کفن و دفنِ حضرتِ مهدی‌علیه السلام به دستِ امام حسین علیه السلام واقع خواهد شد(12) و این هم در جای خود بسیار جالب است که بزرگ‌ترین چهره انقلابی تاریخ، حضرت سیّدالشّهداء، امام حسین علیه السلام، در غسل و کفن و دفنِ مصلحِ بزرگ جهان حضور یابد و... همه و همه دلالت بر ارتباطِ نزدیک و مشابهِ بین دو امام دارد.
این تقابل و تکاملِ نهضتِ حسینی و قیامِ مهدوی، منظَری است که بناست در این مقام به نظّاره آن بنشینیم.
در ابتدا نیم نگاهی به روایاتی خواهیم داشت که بیانگرِ امتدادِ شجره طیّبه امامت و خلافتِ الهی از نسلِ سیّدالشّهداء به امام حسن عسکری‌علیه السلام است. در فصلِ دوّم، کلامِ دو امام را با تأمّلی دوباره، کاوش نموده و آنچه در بیانِ ایشان، به هم مربوط بودند، جدا نمودیم. در فصل سوّم، ندایِ «این الطّالب بدم المقتول بکربلا» را باری دیگر به تحلیل نشستیم و در فصلِ چهارم، حضور و ظهورِ منجی در کربلا و امتدادِ این راه را به گفتگو نشسته و بالاخره در فصلِ پنجم به توصیفِ طلوعِ زیبای مهدویّت و حضورِ سالارِ آزادگانِ جهان می‌پردازیم که شاید به حلَوا گفتن، دهانی شیرین نموده و ضرب المثل «وصف العیش، نصف العیش» را عینیّتی بخشیده باشیم....
امید است که گوشه چشم و عنایتی شود... راهنمایی‌هایِ عزیزان را ارج می‌نهیم.
حسین احمدی قمی
29 / 8 / 85
قم المقدّسه
سفید

فصل اوّل: شجره طیّبه (مهدی‌علیه السلام، فرزندِ حسین علیه السلام)

مهدی‌علیه السلام، از نسلِ سیّدالشّهداءعلیه السلام
در کتاب غیبت شیخ جلیل، فضل بن شاذان از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است: «وقتی در شب معراج به سدرة المنتهی رسیدم، از حضرت ربّ الارباب خطاب رسید: «یا محمّد!»
گفتم: «لبیک! لبیک! ای پروردگارِ من!»
خداوند عالمیان فرمود: «ما هر پیغمبری به دنیا و اهلِ دنیا فرستادیم، وقتی ایّامِ حیات و نبوّتِ او تمام می‌شود، برای او جانشینی تعیین می‌کنیم تا هدایتِ امّت را برعهده گیرد و نگهبانِ شریعت باشد.
ما علی بن ابی‌طالب را خلیفه تو و امامِ امّتِ تو قرار دادیم. پس از او نیز حسن و سپس حسین، سپس علی بن الحسین، سپس محمّد بن علی، سپس جعفر بن محمّد، سپس موسی بن جعفر، سپس علی بن موسی، سپس محمّد بن علی، سپس علی بن محمّد، سپس حسن بن علی، سپس حجة بن الحسن - صلوات اللَّه علیهم اجمعین - را قرار دادیم. ای محمّد! سر بالا کن!»
چون سر بالا کردم، انوارِ علی و حسن و حسین و نُه تن از فرزندانِ حسین را دیدم و حجّت را در میان ایشان دیدم می‌درخشید که گویا ستاره‌ای درخشنده است.
پس خدای تعالی فرمود: «این‌ها خلیفه‌ها و حجّت‌های من اند در زمین و خلیفه‌ها و اوصیای توأند بعد از تو. پس خوشا به حال کسی که ایشان را دوست دارد و وای بر کسی که ایشان را دشمن دارد.»(13)
ملک العلما، شهاب الدّین بن عمر دولت آبادی در هدایة السّعداء روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «بعد از حسین بن علی علیهما السلام از پسرانِ او، نُه امام است که آخرِ ایشان قائم‌علیه السلام است.»(14)
موفّق ابن احمد خوارزمی در مناقب خود از سلمان محمّدی روایت کرده که گفت: داخل شدم بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که دیدم حسین علیه السلام بر زانویِ آن جناب بود و او دو چشمانش را می‌بوسید و دهنش را می‌بویید و می‌فرمود: «تو سیّدی! پسرِ سیّدی! پدرِ ساداتی! تو امامی! پسر امامی! برادر امامی! پدر ائمّه‌ای! تو حجّتی! پسر حجّتی! برادر حجّتی! پدر نُه حجّتی که از نسلِ تواند که نُهمِ ایشان قائم ایشان است.»(15)
ابن شهر آشوب، در مناقب(16) از طریق اهل سنّت از عبداللَّه بن مسعود روایت کرده که گفت: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

می‌فرمود: «ائمّه بعد از من دوازده تن اند، نُه تن ایشان از نسلِ حسین علیه السلام است که نهمِ ایشان مهدی است.»
حارث بن عبداللَّه حارنی همدانی و حارث بن‌شرب، هر یک خبر دادند که ایشان در نزدِ علی بن ابی طالب علیه السلام بودند، پس هرگاه حسن علیه السلام پیش می‌آمد، حضرت می‌فرمود: «مرحبا ای پسرِ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم!»
هرگاه حسین علیه السلام پیش می‌آمد، می‌فرمود: «پدرم فدایِ تو! ای پدرِ پسرِ بهترین کنیزان!»
پس کسی به آن جناب عرض کرد: «یا امیرالمؤمنین! به چه سبب است که شما به حسن علیه السلام می‌گویید ای پسرِ رسولِ خدا! و به حسین علیه السلام می‌گویید پدرِ پسرِ بهترین کنیزان! منظورِ شما از بهترین کنیزان کیست؟»
حضرت در جواب فرمودند: «او غایبِ آواره، م ح م د بن الحسن بن علی، از پسرانِ حسین است.»
و دست مبارک را بر سرِ حسین علیه السلام گذاشت.(17)
محمّدِ بن عثمان بن محمّد صیدانی و غیر او به طریقِ معتبر از جابر بن عبداللَّه انصاری روایت کرده‌اند که رسولِ خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «به درستی که خدای تعالی از روزها روزِ جمعه را برگزید و از شب‌ها شبِ قدر را و از ماه‌ها ماهِ رمضان را و نیز مرا و علی علیه السلام را برگزید. و از علی، حسن و حسین علیهما السلام را برگزید و از حسین علیه السلام، حجّت عالمیان را برگزید که نهم ایشان قائمِ اعلمِ احکمِ ایشان است.»(18)
ابومحمّد عبداللَّه ابن اسحاق بن عبدالعزیز خراسانی معدل از رجال اهل سنّت از شهر بن خوشب از سلمان فارسی روایت کرده که گفت: با رسولِ خدا صلی الله علیه و آله و سلم در جایی نشسته بودیم و حسین بن علی علیهما السلام بر زانویِ آن جناب بود که ناگاه حضرت به تأمّل در رخسارِ او نگاه کرد و فرمود: «ای ابوعبداللَّه! تو سیّدی از سادات و تو امامی از امامان هستی! پدرِ نُه امام که نهمِ ایشان، قائم ایشان است و امام و اعلمِ احکمِ افضلِ ایشان است.»(19)
ابراهیم بن محمّد بن اسحاق بن یزید، می‌گوید که از سهل بن سلیمان، از ابی هارون عبدی شنیدم که گفت: نزدِ ابی‌سعید خدری رفتم به او گفتم: آیا در بدر حاضر بودی؟
گفت: آری!
پرسیدم: آیا از آنچه که رسولِ خدا، در حقّ و فضیلتِ امیرالمؤمنین‌علیه السلام فرموده و تو شنیده‌ای، به من چیزی نمی‌گویی؟
او در جواب گفت: بلی! برایَت می‌گویم، رسِول خدا صلی الله علیه و آله و

سلم مریضی بر ایشان عارض شد، که بعداً هَم خوب شد. در همان وقتِ کسالت، فاطمه‌علیها السلام برایِ عیادتِ ایشان آمد. من طرفِ راستِ رسولِ خدا نشسته بودم. وقتی فاطمه‌علیها السلام وضعیّتِ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را مشاهده نمود، گریه گلویش را گرفت و اشک ریخت.
پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: برای چه گریه می‌کنی؟
فاطمه‌علیها السلام فرمود: از تباه شدنِ [زحماتِ شما] می‌ترسم.
پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ای فاطمه! آیا ندانستی که خدای تعالی به نظر علم و قدرتِ خود، به سویِ زمین نگریست، و پدرِ تو را برگزید، پس او را به پیغمبری مبعوث فرمود؛ آن‌گاه در مرتبه دوّم به سویِ زمین نگریست و شوهرِ تو را برگزید، پس به من وحی فرمود و من تو را به او تزویج نمودم و او را وصیِّ خود قرار دادم.
آیا ندانستی که خداوند به جهتِ اکرام، تو را به داناترین و حلیم‌ترین و پیش‌ترین ایشان در اسلام تزویج نمود؟»
فاطمه‌علیها السلام خندید و خوشحال شد؛ پس رسولِ خدا صلی الله علیه و آله و سلم اراده فرمود که خیرِ زیادی را که خدای تعالی آن را برایِ محمّد و آل محمّد - صلوات اللّه علیهم اجمعین - قسمت فرموده بود، زیادتر کند....
سپس فرمود: «ای فاطمه! به ما اهلِ بیت، شش خصلت داده شده که به احدی از اوّلین داده نشده و احدی از آخرین، غیر از ما اهلِ بیت آن را به دست نیاورد:
پیغمبرِ ما بهترین پیغمبران است و آن پدرِ تو است.
وصیِّ ما بهترین اوصیاست و آن شوهرِ تو است.
شهیدِ ما بهترین شهداست و آن حمزه، عمویِ پدرِ تو است.
از ما است دو سبطِ این امّت و آن دو پسرانِ تو هستند.
از ما است مهدیِ این امّت که پشتِ سرِ او عیسی‌علیه السلام به نماز می‌ایستد.»
آن گاه دست خود را بر شانه حسین علیه السلام زد و فرمود: «از این است مهدیِ این امّت!»(20)
محمّد بن عبداللّه گفت: « بعد از وفاتِ امام عسکری‌علیه السلام به خدمتِ حکیمه خاتون، دخترِ حضرت جوادعلیه السلام رفتم که از او، از پیرامون حضرت حجّت‌علیه السلام و بلاتکلیفیِ مردم سؤال کنم.
ایشان به من فرمود: «بنشین!»
سپس فرمود: «ای محمّد! به درستی که خدای‌تعالی زمین را از حجّت خالی نمی‌گذارد و آن را در دو برادر بعد از حسن و حسین علیهما السلام قرار نداده است. آن هم به این جهت بوده که امام حسن و امام حسین

علیهما السلام را در زمین فضیلت داده باشد و ایشان را از همه برتر قرار دهد.
خدای تعالی فرزندانِ حسین علیه السلام را بر فرزندان حسن علیه السلام برتری و ویژگی عنایت فرمود، چنان‌که فرزندانِ هارون را بر فرزندانِ موسی‌علیه السلام برتری داد، هر چند موسی‌علیه السلام بر هارون حجّت بود.
پس برتری و فضل، برایِ فرزندانِ حسین علیه السلام است تا روزِ قیامت....»(21)
حضرت فاطمه‌علیها السلام به امام حسین علیه السلام فرمود: هنگامی که تو به دنیا آمدی، رسولِ خدا بر من وارد شد، تو را در بغل گرفت و فرمود: «ای فاطمه! حسینَت را بگیر و بدان که او پدرِ نُه امام است و از نسلَش امامان صالِحی به وجود خواهند آمد که نُهمیِ آنان قائم است ...»(22) و سه حدیث دیگر به همین مضمون.
حسن بن علی علیه السلام فرمود: «امامان بعد از رسولِ خدا صلی الله علیه و آله و سلم دوازده نفرند. نُه نفرِشان از نسلِ برادرم حسین علیه السلام به وجود می‌آیند و مهدیِ این امّت از ایشان است ...»(23) و چهار حدیث دیگر به همین مضمون.
مفضل بن عمر گوید: امام صادق‌علیه السلام فرمود: «خدای تعالی چهارده هزار سال پیش از آن که خلقش را بیافریند، چهارده نور آفرید که ارواحِ ما بود.» گفته شد: «یا بن رسول اللّه! آن چهارده تن چه کسانی هستند؟» فرمود: «محمّد و علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه از فرزندان حسین و آخرین آنها قائمی است که پس از غیبتش قیام کند و دجال را بکشد و زمین را از هر جور و ظلمی پاک کند.»(24)
از خصوصیّاتِ امام قائم عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف این است که آن حضرت از ناحیه پدر از نسلِ امام حسین علیه السلام است و از ناحیه مادر از نسلِ امام حسن علیه السلام است، از این رو که مادر امام باقرعلیه السلام از فرزندانِ امام حسن علیه السلام است.(25)
مشابهت در فضایل
پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «ما خاندانِ عبدالمطلب سادات و بزرگانِ بهشت هستیم، من و برادرم علی علیه السلام و عمویَم حمزه و جعفر و حسن و حسین و مهدی‌علیهم السلام».(26)
پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «بهشت مشتاقِ چهار نفر از خاندانِ من است که خدا آنها را دوست دارد و مرا به دوستی با آنها فرمان داده است: 1- علی بن ابیطالب علیه السلام 2- حسن علیه السلام 3- حسین علیه السلام 4- مهدی عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف که پشتِ سر مهدی عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف حضرت عیسی‌علیه السلام نماز

می‌خواند.»(27)
امیرالمؤمنین‌علیه السلام روزی به امام حسین علیه السلام نظر افکنده، به اصحابِ خود فرمودند: «در آینده خداوند از نسلِ او مردی را پدید می‌آورد که همنامِ پیامبر شماست و در ویژگی‌هایِ ظاهری و سجایای اخلاقی به او شباهت دارد.»(28)
روزی حضرت علی علیه السلام به امام حسین علیه السلام نگاه کرد و فرمود: این پسرم آقا است چنان‌که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را آقا خواند، و بزودی خداوند در نسلِ او مردی ظاهر سازد که همنامِ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شماست، و در صورت و سیرت شبیهِ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است، وقتی که مردم در غفلت به سر می‌برند و حق زیر پا قرار گرفته و مرده شده و ظلم و جور آشکار گشته، خروج می‌نماید. سوگند به خدا اگر خروج به قیام نکند، گردنش را می‌زنند، اهل آسمان و ساکنان آن از خروجش شاد می‌شوند. بلند پیشانی و برآمده بینی، سطبر شکم، لاغر ران و در گونه راستش، خالی هست، گشاده دندان می‌باشد، زمین را همچنان که از ظلم و جور پر شده، از عدل و داد پر کند.»(29)
در مهیج الاحزان(30) از کتاب نورالعین روایت کرده که حضرت سیّد الشّهداعلیه السلام در شبِ عاشورا به اصحابِ خود فرمود: «جدّم مرا خبر داد که فرزندم حسین علیه السلام در بیابانِ کربلا، غریب و بی‌کس و تشنه کشته خواهد شد؛ پس کسی که او را یاری کند به تحقیق مرا یاری کرده و فرزندش، قائم منتظرعلیه السلام را یاری نموده.»

فصل دوّم: توصیف نور از زبانِ نور

شیخ فرات بن ابراهیم در تفسیرِ خود(31) روایت‌کرده که جنابِ باقرعلیه السلام فرمود: حارث اعور، به حسین علیه السلام عرض کرد: یابن رسول اللّه! فدایِ تو شوم! مرا از قولِ خداوند در کتابِ خود «وَالشَّمْسِ وَ ضُحیها»(32) خبر ده!
فرمود: «وای بر تو ای حارث! این محمّد، رسولِ خدا صلی الله علیه و آله و سلم است.»
گفتم: فدای تو شوم! مرا از قولِ خداوند «وَالْقَمَرِ إِذا تَلیها» خبر ده!
فرمود: «این امیرالمؤمنین، علی بن ابی‌طالب علیه السلام است که بعد از محمّدصلی الله علیه و آله و سلم آمده است.»
گفتم: از قولِ خداوند «وَالنَّهارِ إِذا جَلَّیها» خبر ده!
فرمود: «این قائم است از آلِ محمّدعلیهم السلام که زمین را از عدل و داد پُر کند.»
امام حسین علیه السلام در حدیثی طولانی پیرامونِ ظهورِ حضرت حجّت‌علیه السلام به اصحابش فرمود: «ثمّ إنّ اللّه یخرج من مسجد الکوفة عیناً من دهن وعیناً من ماء وعیناً من لبن؛(33) سپس خداوند از مسجد کوفه چشمه‌ای از روغن و چشمه‌ای از آب و چشمه‌ای از شیر بیرون می‌آورد.»
1امام حسین علیه السلام پیرامونِ ظهورِ امام زمان‌علیه السلام فرمود: «احسان و انفاق کنید، سوگند به خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید! روزی فرا می‌رسد که دیگر برایِ انفاق یک درهم و یا یک دینار به مستحق محلّی پیدا نشود.»(34)
2بشر بن غالب اسدی گوید: حسین بن علی علیهما السلام به من فرمود: «یا بشر! ما بقآء قریش إذا قدم القآئم المهدیّ منهم خمس مائة رجل فضرب أعناقهم صبراً، ثمّ قدم خمس مائة فضرب أعناقهم [صبراً] ثمّ قدم خمس مائة فضرب أعناقهم صبراً؟ قال: فقلت [له : أصلحک اللّه! أیبلغون ذلک؟ فقال الحسین بن علیّ‌علیهما السلام: إنّ مولی القوم منهم، قال: فقال [لی بشیر بن غالب أخو بشر بن غالب: أشهد أنّ الحسین بن علیّ‌علیهما السلام عدّ علیّ ستّ عدات؛(35) ای بُشر! چگونه است بقای قریش، وقتی «قائم مهدی»علیه السلام آمد، پانصد مرد را می‌آورند و گردن‌هایشان را می‌زنند؟ سپس پانصد نفر دیگر و پانصد نفر دیگر.
گفتم: عددشان به این تعداد می‌رسد؟
فرمود: غلامانشان با آن‌ها می‌باشد.
بشیر بن غالب برادرِ بشر گفت: شهادت می‌دهم که حسین بن علی علیهما

السلام شش مرتبه، آن تعداد را شمرد.»
3سعد بن محمّد از عیسی خشّاب نقل می‌کند: به حسین بن علی علیهما السلام گفتم: آیا صاحبِ این امر تو هستی؟
فرمود: «لا، ولکن صاحب هذا الأمر الطرید الشرید الموتور(36) بأبیه المکنّی بعمّه، یضع سیفه علی عاتقه ثمانیة أشهر؛(37) نه، و لکن صاحبِ این امر، فراری رانده شده و دور افتاده و پایمال شده حقّ قصاص خونِ پدر و مخفی شده از ترس است که هم کُنیه عمویش می‌باشد و شمشیرش را هشت ماه به دوش می‌گذارد.»
امام حسین علیه السلام فرمود: «إنّ لصاحب هذا الأمر غیبتان: إحداهما تطول حتّی یقول بعضهم مات وبعضهم قتل وبعضهم ذهب، ولایطّلع علی موضعه أحد من ولیّ ولا غیره إلّا المولی الّذی یلی أمره؛(38) همانا برایِ صاحب این امر دو غیبت خواهد بود، یکی طولانی می‌شود، به گونه‌ای که بعضی گویند: از دنیا رفته، برخی دیگر گویند: کشته شده است و بعضی گویند: رفته است. به محل زندگی‌اش، هیچ کس از دوست و غیر دوست، مطّلع نشود، مگر خدمتکاری که به کارهایَش رسیدگی می‌کند.»
4امام حسین علیه السلام فرمود: «قآئم هذه الأمّة التاسع من ولدی صاحب هذا الأمر وهو الّذی یقسّم میراثه وهو حیّ؛(39) قائمِ این امّت، نهمین نفر از اولاد من صاحب این امر است. او کسی است که میراثش را در حالِ زنده بودن تقسیم می‌کنند.»(40)
5امام حسین علیه السلام فرمود: «أما أنّ الصابر فی غیبته علی الأذی والتکذیب، بمنزلة المجاهد بالسیف بین یدی رسول اللّه‌صلی الله علیه و آله؛(41) آگاه باش! شکیبایان بر اذیّت و تکذیب در زمانِ غیبتِ امام زمان‌علیه السلام به منزله شمشیرزنان (راه خدا) در پیش روی رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند.»
6از امام حسین علیه السلام سؤال شد: آیا مهدی‌علیه السلام متولّد شده است؟ فرمود: «لا، لو أدرکته لخدمته أیّام حیاتی؛(42) نه، اگر او را درک می‌کردم (و می‌دیدم) روزهایِ عمرم رادر خدمت او می‌بودم.»
7در احتجاج(43) از امام حسین علیه السلام روایت شده است که در ضمنِ حالاتِ امام زمان‌علیه السلام فرمود: «خداوند عمرِ آن حضرت را طولانی می‌کند، آن‌گاه او را به قدرتِ خود همچون جوان، حدود چهل ساله، ظاهر می‌کند و این برای آن است که بدانند خداوند بر همه چیز قادر است.»(44)
8امام حسین بن علی علیهما السلام فرمود: «از ما دوازده مهدی است، اوّلِ ایشان، امیرالمؤمنین، علی بن ابی‌طالب علیه السلام و آخرِ ایشان نُهم از فرزندانِ من است و اوست قائم به حقّی که خداوند به او، زمین را بعد از مردن زنده کند و خداوند به او دین را بر همه دین‌ها غالب کند هرچند

مشرکین نخواهند؛ برایِ او غیبتی است که در آن جمعی برگردند.»(45) و سیزده حدیث دیگر به همین مضمون.
9امام حسین علیه السلام فرمودند: «مهدی عجّل اللَّه تعالی فرجه الشّریف را با سکینه و وقار، شناختِ حلال و حرام، نیازِ همگان به او و بی نیازیِ او از همه خواهید شناخت.»(46)
10
امام حسین علیه السلام فرمود: «امام زمان‌علیه السلام از نظرها پنهان است تا کسی او را به بیعت خود نخواند، و او زیر پرچم هیچ رهبر ناشایستی نرود.»(47)
11
امام حسین علیه السلام فرمودند: «هنگامِ ظهور، منادیِ آسمانی به نام مهدی‌علیه السلام ندا می‌کند که همه اهلَ مشرق و مغرب آن ندا را می‌شنوند.(48)
12
از حسین بن علی علیه السلام روایت شده که فرمود: رسول اللَّه‌صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: «من به مؤمنین از خودشان به خودشان سزاوارترم، پس تو ای علی از مؤمنین به خودشان سزاوارتری، پس بعد از تو، حسن سزاوارتر است به مؤمنین از خودشان... و حجة بن الحسن به مؤمنین سزاوارتر از خودشان. امامان نیکوکار، آن‌ها با حق و حق با آن‌هاست.»(49)

سیّدالشّهداء در کلامِ منتقم

تفسیر کهیعص(50)
سَأَلَ سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْقَائِمَ‌علیه السلام عَنْ تَأْوِيلِ كهيعص قَالَ‌علیه السلام هَذِهِ الْحُرُوفُ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ أَطْلَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا عَبْدَهُ زَكَرِيَّا ثُمَّ قَصَّهَا عَلَى مُحَمَّدٍصلی الله علیه و آله وَ ذَلِكَ أَنَّ زَكَرِيَّا سَأَلَ رَبَّهُ أَنْ يُعَلِّمَهُ أَسْمَاءَ الْخَمْسَةِ فَأَهْبَطَ عَلَيْهِ جَبْرَئِيلَ‌علیه السلام فَعَلَّمَهُ إِيَّاهَا فَكَانَ زَكَرِيَّا‌علیه السلام إِذَا ذَكَرَ مُحَمَّداًصلی الله علیه و آله وَ عَلِيّاً وَ فَاطِمَةَ وَ الْحسن علیه السلام سُرِّيَ عَنْهُ هَمُّهُ وَ انْجَلَى كَرْبُهُ وَ إِذَا ذَكَرَ اسْمَ الْحسین علیه السلام خَنَقَتْهُ الْعَبْرَةُ وَ وَقَعَتْ عَلَيْهِ الْبُهْرَةُ فَقَالَ‌علیه السلام ذَاتَ يَوْمٍ إِلَهِي مَا بَالِي إِذْ ذَكَرْتُ أَرْبَعَةً مِنْهُمْ تَسَلَّيْتُ بِأَسْمَائِهِمْ مِنْ هُمُومِي وَ إِذَا ذَكَرْتُ الْحُسَيْنَ تَدْمَعُ عَيْنِي وَ تَثُورُ زَفْرَتِي فَأَنْبَأَهُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى عَنْ قِصَّتِهِ فَقَالَ كهيعص فَالْكَافُ اسْمُ كَرْبَلَاءَ وَ الْهَاءُ هَلَاكُ الْعِتْرَةِ وَ الْيَاءُ يَزِيدُ وَ هُوَ ظَالِمُ الْحسین علیه السلام وَ الْعَيْنُ عَطَشُهُ وَ الصَّادُ صَبْرُه؛(51)
سعد بن عبداللّه قمی می‌گوید: پس از آن که در مناظره با بعضی از ناصبی‌ها دچار مشکل شدم، حدودِ چهل پرسش را نوشتم و رفتم که از عالِم شهر، احمد بن اسحاق بپرسم. گفتند که او به سفر برای ملاقات با امام عسکری‌علیه السلام رفته است.
من هم به دنبالش رفتم و در راه به او رسیدم. با هم به محضر امام حسن عسکری‌علیه السلام مشرّف شدیم. احمد بن اسحق کیسه‌ای از وجوهات آورده بود که تقدیم کند.
امام عسکری‌علیه السلام فرمود: تحویل پسرم مهدی بده.
امام زمان - عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف - که کودکی روی زانوی پدر بود، یک به یک اسامی را گفت و حرام‌ها و حلال‌ها را جدا کرد. امّا احمد بن اسحاق حو آله مختصرِ یک پیرزن را در محلّ اقامت جا گذاشته و فراموش کرده بود که بیاورد و حضرت مهدی - عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف - به یادش آورد.
احمد بن اسحاق رفت تا آن بسته را بیاورد. در این فاصله امام حسن عسکری‌علیه السلام فرمود: ای سعد! چه شد که به حضورِ ما آمدی؟
گفتم: احمد بن اسحاق تشویقم کرد که می‌توانم به زیارتِ شما بیایم.
آن حضرت فرمود: پس آن مسائل را که می‌خواستی بپرسی چه شد؟
عرض کردم: آری! هنوز هم می‌خواهم بپرسم.
حضرت فرمود: از پسرم بپرس. و اشاره کرد به حضرت مهدی - عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف -.
حضرت مهدی - عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف - فرمود:

سَلْ عمّا بدا لک منها؛ هر چه در ذهن داری بپرس.
سعد بن عبداللّه قمی می‌گوید: سؤالات زیادی پرسیدم. یکی از آنها این بود که عرض کردم: یا بن رسول اللّه! از تفسیر کلمه «کهیعص» برایم بگو!
حضرت مهدی - عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف - فرمود: این حروف از خبرهای غیبی هستند که خداوند آن‌ها را به اطّلاع بنده‌اش، حضرت زکریاعلیه السلام رساند و سپس داستان آن را برای حضرت محمّدصلی الله علیه و آله نقل کرد. جریانش این گونه بوده است که حضرت زکریّا از خداوند خواست، اسم‌های پنج تن را به او بیاموزد. جبرئیل نازل شد و اسم‌های پنج تن را برایش آورد و گفت آنان عبارتند از حضرت محمّدصلی الله علیه و آله حضرت علی، حضرت فاطمه، امام حسن و امام حسین علیهم السلام و با این نام‌ها، غم و غصّه‌اش از بین می‌رفت و اندوهش به خوشی تبدیل می‌گشت. امّا وقتی به نامِ مبارک امام حسین علیه السلام می‌رسید، اشک در چشمانَش حلقه می‌زد و نفس‌هایَش به شماره می‌افتاد.
روزی عرض کرد: پروردگارا! مرا چه می‌شود که وقتی نامِ چهار نفر اوّل از پنج تن را می‌برم، با نام آن‌ها آرامش خاطر پیدا می‌کنم و اندوهم برطرف می‌گردد، امّا وقتی نامِ امام حسین علیه السلام را بر زبان جاری می‌کنم، اشکم جاری می‌شود و آه از جگرم بلند می‌شود؟
خداوند داستانِ امام حسین علیه السلام را برای زکریّا نقل کرد و فرمود: «کهیعص»: پس «کاف» علامت اختصاری نام کربلا است و «هاء» علامت شهادت خاندان امام حسین علیه السلام است و «یاء» علامت نام یزید است، همان کسی که این ستم را بر امام حسین علیه السلام روا داشت؛ و «عین» علامت عطش و تشنگی امام حسین علیه السلام در روز عاشورا است و «صاد» علامت صبر و بردباری امام حسین علیه السلام است.
13
اسحاق بن یعقوب گوید: از محمّد بن عثمان عَمری درخواست کردم نامه‌ای را که مشتمل بر مسائل دشوارم بود. به عرضِ امام برساند.
بعد توقیعی به خطّ مولایِ ما صاحب الزّمان‌علیه السلامَ چنین صادر شد:
.... و امّا اعتقادِ کسی که می‌گوید حسین علیه السلام کشته نشده است، آن کفر و تکذیب و گمراهی است.(52)
14
رُوِیَ لَنَا عَنِ الصَّادِقِ‌علیه السلام أَنَّهُ کَتَبَ عَلَی إِزَارِ إِسْمَاعِیلَ ابْنُهُ إِسْمَاعِیلُ یَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَهَلْ یَجُوزُ لَنَا أَنْ نَکْتُبَ مِثْلَ ذَلِکَ بِطِینِ الْقَبْرِ أَمْ غَیْرِهِ فَأَجَابَ‌علیه السلام یَجُوزُ ذَلِکَ وَ سَأَلَ هَلْ یَجُوزُ أَنْ یُسَبِّحَ الرَّجُلُ بِطِینِ الْقَبْرِ وَ هَلْ فِیهِ فَضْلٌ فَأَجَابَ‌علیه السلام یُسَبِّحُ بِهِ فَمَا مِنْ شَیْ‌ءٍ مِنَ التَّسْبِیحِ أَفْضَلَ مِنْهُ وَ مِنْ فَضْلِهِ أَنَّ الرَّجُلَ یَنْسَی التَّسْبِیحَ وَ یُدِیرُ السُّبْحَةَ فَیُکْتَبُ لَهُ التَّسْبِیح؛(53)

محمدَ بن عبداللّه حمیری طیّ نامه‌ای از حضرت صاحب الزّمان - عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف - پرسید: آیا انسان می‌تواند از خاکِ قبر «تربت امام حسین علیه السلام» تسبیح تهیّه کند و آیا این کار فضیلتی دارد؟
حضرت در جواب فرمودند: کسی که از تربتِ امام حسین علیه السلام دانه‌هایِ تسبیح تهیّه کرده است، می‌تواند به وسیله آن تسبیح خداوند بگوید و هیچ چیزی برایِ تسبیح گفتن، بافضیلت‌تر از آن نیست و برایِ نمونه، یکی از فضیلت‌های آن این است که، انسان با تسبیح تهیّه شده از تربت که ذکر می‌گوید ممکن است گاهی گفتن ذکر را فراموش کند، امّا همین که دانه‌ها را در دست دارد و می‌گرداند، خداوند ثوابِ گفتن ذکر را به او عنایت می‌کند.
15
... وَ سَأَلَ عَنِ السَّجْدَةِ عَلَى لَوْحٍ مِنْ طِينِ الْقَبْرِ وَ هَلْ فِيهِ فَضْلٌ فَأَجَابَ‌علیه السلام يَجُوزُ ذَلِکَ وَ فِيهِ الْفَضْلُ ... ؛(54)
از حضرت صاحب الزّمان - عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف - پرسیدند: آیا سجده کردن بر یک قطعه از تربت قبرِ امام حسین علیه السلام صحیح است؟ و آیا این کار فضیلت و ثوابی هم دارد؟
امام زمان - عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف - در جواب نوشتند:
این کار جایز است و فضیلت هم دارد.
16
امام زمان‌علیه السلام فرمودند:
هر کس این دعا را رویِ یک ظرفِ مصرف نشده، با تربتِ امام حسین علیه السلام بنویسد و بعد آن را با کمی آب بشوید و آن آب را بنوشد، از بیماری شفا پیدا می‌کند.
و آن دعا این است: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ بِسْمِ اللَّهِ دَوَاءٌ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ شِفَاءٌ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ كِفَاءٌ هُوَ الشَّافِي شِفَاءً وَهُوَ الْكَافِي كِفَاءً أَذْهِبُ الْبَأْسَ بِرَبِّ النَّاسِ شِفَاءً لا يُغَادِرُهُ سُقْمٌ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ و آله النُّجَبَاءِ؛(55)
به نام خداوند بخشنده مهربان، به نام خداوندی که دوای درد است، و حمد و ستایش مخصوص خدایی است که شفای بیماری‌ها است و خدایی جز خدای یکتا نیست که نگه دارنده از هر مشکلی است.
شفا دهنده اصلی خداست و نگه دارنده اصلی خداست. با قدرت پروردگار بیماری را ببر و شفا را بیاور. آن چنان شفایی که هیچ گونه درد و مرضی یارای مقاومت در برابر آن را نداشته باشد و بر محمد و خاندان نجیبِ او درود فرست.»
17
از حضرت مهدی - عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف - نقل شده است که فرمود: حضرت یحیای پیامبرعلیه السلام به همان گونه‌ای سَر بریده شد،

که سرِ مبارک امام حسین علیه السلام بریده شد و سر هر دو بزرگوار را از پشت گردن بریدند و زمین و آسمان گریان نشدند مگر برای آن دو نفر و هرگز آثار شهادت آن دو به تأخیر نیفتاد.(56)
18
امام زمان‌علیه السلام در موردِ زیارت امام حسین علیه السلام دستورِ زیر را ایراد فرمودند که وقتی اراده زیارتِ امام حسین علیه السلام را نمودید، این‌طور بگویید: «پروردگارا! به حقّ محمّد، خاتم پیامبران، فرستاده تو برای هدایت همه هستی و به حقّ برادر و پسرعمویش، همان دانشمند والا مرتبه، یعنی حضرت علی علیه السلام و به حقّ فاطمه، بزرگِ زنان جهان و به حقّ امام حسن، طیّب و طاهر و پارسا و نگهبان پرهیزکاران و به حقّ امام حسین، کریم‌ترین فرد از شهیدان و به حقّ فرزندان شهیدِ امام حسین و به حقّ اهل بیت مظلوم امام حسین، و به حقّ امام علی بن الحسین، زین العابدین و به حقّ امام باقر پیش‌قراول و پیش‌آهنگ بازگشت کنندگان(57) و به حقّ امام ششم، راستگوترین راستگویان، و به حقّ امام موسی بن جعفر، جلوه گاه دلایل و براهین و به حقّ امام هشتم، علی بن موسی، یاور دین و به حقّ امام نهم، محمد بن علی، نمونه راه یافتگان و به حقّ امام دهم، علی بن محمد، پارساترین پارسایان و به حقّ امام یازدهم حسن بن علی، وارث بازماندگان و به حقّ امام دوازدهم، حجّت و گواه بر همه مخلوقات، تو را قسم می‌دهم که بر محمّد و خاندان پاک و راست کردارش، همان آل طاها و یاسین درود فرستی و در قیامت مرا از ایمن‌های مطمئنِ نجات یافته، و خوشحال بشارت دیده، قرار دهی.
پروردگارا! نامِ مرا در لیست مسلمانان بنویس و مرا به نیکوکاران ملحق ساز، و به من نسبت به دیگران، زبان راستگو عنایت کن و مرا بر سرکشان پیروزی عنایت فرما و از حیله حسودان حفظ کن و حیله همه حیله گران را از من دور بدار.
دستِ سلطه ستمگران را از سر من کوتاه بگردان و به رحمت خودت ای رحم کننده‌تر از همه رحم کنندگان، مرا با بزرگان خجسته و با برکت، به همراه همان پیامبرانی که مشمول نعمت خود قرار دادی و نیز شهیدان و نیکوگفتارانِ نیکومنش، همنشین قرار ده.
پروردگارا! تو را به پیامبر معصومت و به حکم ثابت و استوارت و نهی پنهانت و به حقِّ این قبری که ارادتمندان برای زیارتش می‌آیند، که در درون آن، امام معصوم، همان کشته مظلوم جای گرفته است، قَسَمت می‌دهم که همه اندوه هایم را برطرف کنی و شرّ قضا و قدر پنهان را از من دور بداری و از شرّ آتش زهرآگین و خفقان آور پناهم دهی.
پروردگارا! با ارزانی داشتن نعمت خود بر من، مرا در خورِ ستایش خود قرار ده و نسبت به آن اندازه از روزی که به من دادی، مرا راضی ساز و

مرا تحت پوشش جود و کرم خویش قرار ده و مرا از غضب خویش و نقشه هایی که علیه دشمنانت می‌کشی، دور بدار.
پروردگارا ! مرا از لغزش نگه دار و در گفتار و کردار به من استواری عنایت کن و فراخی و فزونی در مدّت اجل من ایجاد کن و مرا از تحمیل سختی گرسنگی و مریضی دور نگه دار و به حقّ رهبران دینی‌ام، امامان معصوم‌علیهم السلام و به فضل و کرمت، بهترین آرزوها را نصیب من بفرما.

پروردگارا! بر محمّد و خاندانش درود فرست و توبه‌ام را بپذیر و بر گریه و اندوه شدیدم ترحّم کن و از لغزش من درگذر و سختی‌هایم را برطرف ساز و گناهانم را بیامرز و نسل من را پاک و اصلاح کن.
پروردگارا! در این بارگاه ملکوتی و مکانِ باکرامت، تمامی گناهانم را بیامرز و کلیّه عیب‌هایم را بپوشان و تمام غصّه هایم را برطرف گردان و روزی‌ام را در همه زمینه‌ها گسترش بده و مقام و موقعیّت اجتماعی‌ام را فزونی بخش و همه مفاسد زندگی‌ام را اصلاح کن و من را به همه آرزوهایم برسان و همه دعاهایم را مستجاب گردان.
و همه تنگناهای زندگی من را به رفاه مبدّل گردان و هر جمعیّت منتسب به من را منسجم گردان و هر کار مربوط به من را به سرانجام برسان و اموال و دارایی ام را بسیار گردان و اخلاقم را نیکو کن. و انفاقم را به جا و سزاوارتر قرار ده و سال مرا، سالی خوش قرار ده و هر حسود نسبت به من را خوار و ذلیل گردان و همه دشمن هایم را هلاک گردان و من را از آسیب هر شرّی بازدار.
و همه بیماری هایم را شفا بخش و همه آرزوهای دورم را نزدیک و قابل دسترسی قرار ده و هر پراکندگی در زندگی ام را جمع کن و موارد همه درخواست هایم را به من عطا فرما.
پروردگارا! خیر دنیا و پاداش آخرت را از تو می‌خواهم.
پروردگارا! به وسیله روزیِ حلالت، مرا از مالِ حرام بی نیاز گردان و به وسیله فضل و رحمت خود، من را از تمام مخلوقات بی نیاز گردان.
پروردگارا! من از تو دشمنی منفعت رساننده و قلبی فروتن و یقینی کامل و کرداری پاک و صبری نیکو و پاداشی عظیم درخواست دارم.
پروردگارا! توفیق شکرگزاری نعمت هایی که به من داده‌ای را عنایت فرما و احسان و کرمت را بر من بیش از پیش گردان و مردم را نسبت به گفتارم شنوا گردان و کردارم را در نزد خودت صاحب جایگاه قرار ده و خیرات و نیکی‌هایم را دامنه‌دار گردان و دشمنم را خوار و ذلیل گردان.
پروردگارا! بر محمّد و خاندانش‌علیهم السلام، در تمامِ لحظه‌هایِ شب و روز درود فرست و شرّ اشرار را از من بازدار و من را از گناهان و وِزر و وبال‌ها پاک ساز و در برابر آتش جهنّم پناهم باش و بهشت جاویدان را برایم مقرّر گردان و به رحمت خودت، ای ترحّم کننده‌تر از همه ترحّم کنندگان، من و همه برادران و خواهران دینی من را بیامرز.»
حضرت صاحب الزّمان در ادامه دستورش به زیارت کننده قبر امام حسین علیه السلام می‌فرماید:

«سپس رو به قبله بایست و دو رکعت نماز به جای آور. در رکعت اوّل «بعد از حمد» سوره انبیاء را بخوان و در رکعت دوم «بعد از حمد» سوره حشر را بخوان. و در قنوت بگو:
خدایی نیست جز خدای یکتا که بردبار و باکرامت است.
خدایی نیست جز خدای بلند مرتبه و با عظمت، خدایی نیست جز خدایِ هفت آسمان و زمین، و هر چه که در آن آسمان‌ها و زمین‌ها زندگی می‌کنند و هر آن که بین این آسمان‌ها و زمین‌ها هستند.
این شهادت به یگانگی را از باب مخالفت با دشمنان خدا و تکذیب کسانی که از خداوند اعراض کرده‌اند و از باب اقرار به خداوندی خدا و فروتنی در برابر عظمت او بر زبان جاری کرده‌ام.
همان کس که پیشینه همه چیز است و پیش از او هیچ نبوده است و آخر همه چیز است و خود آخری ندارد و با قدرت خود بر هر چیزی اشراف دارد و با دانش و مهربانی خود، از درون همه چیز اطّلاع دارد.
عقل‌هایِ بشری به حقیقتِ وجودیِ او دسترسی ندارند و تصوّرِ بشری، وجودِ او را درک نمی‌کند و مفهوم چگونگی وجود او برایِ بشر، قابل تصوّر نیست و بر باطن اشخاص آگاهی دارد و اسرار دل انسان‌ها را می‌شناسد و از خیانت چشم‌ها و از رازهای پنهان شده در سینه‌ها آگاه است.
پروردگارا! من بر پذیرش پیامبرت و ایمان آوردنَم به او و آگاه بودنم به جایگاه رفیع او، تو را گواه می‌گیرم و گواهی می‌دهم که حضرت محمّدصلی الله علیه و آله همان پیامبری است که قرآن کریم در فضیلتِ او سخن گفت و همه پیامبران به آمدن او بشارت داده‌اند و آن آیات قرآنی که خود او آورده بود، از مردم دعوت کرد که به پیامبری او اقرار کنند.
و خداوند از طریقِ آیه مبارکه‌ای که نازل کرد، مردم را تشویق به تصدیق او نمود که فرمود: «همان‌ها که از فرستاده خدا، پیامبر پیروی می‌کنند، پیامبری که صفاتش را در تورات و انجیلی که در نزدشان است، می‌یابند. آن‌ها را به معروف دستور می‌دهد و از منکر باز می‌دارد.
اشیاء پاکیزه را برای آن‌ها حلال می‌شمرد و ناپاکی‌ها را حرام می‌کند و بارهای سنگین و زنجیرهایی را که بر آن‌ها بود (از دوش و گردنشان) بر می‌دارد.»(58)
و بر برادر و پسر عموی پیامبر، حضرت علی علیه السلام، همان دو بزرگواری که حتّی در یک چشم به هم زدن هم مشرک نشده‌اند و نیز بر فاطمه زهرا، بانوی زنان جهان و بر دو مولای جوانان بهشت، امام حسن و امام حسین علیهما السلام، به پایداری ابدیّت و به تعداد قطره‌های نم نم باران و هم وزن تپّه‌ها و کوه‌ها، تا موقعی که درختان برگ دهند و زندگی و شب و روز برقرار باشد، درود فرست.
و بر خاندان آن پیامبر، همان امامان معصوم هدایت شده و مدافعین دین

خدا، یعنی: َحضرت علی بن الحسین علیه السَلام، حضرت محمد بن علی علیه السلام، حضرت جعفر بن محمّدعلیه السلام، حضرت موسی بن جعفرعلیه السلام، حضرت علی بن موسیعلیه السلام، حضرت محمد بن علی علیه السلام، حضرت علی بن محمّدعلیه السلام، حضرت حسن بن علی علیه السلام، و حضرت حجّت بن الحسن العسکریعلیه السلام همان‌ها که بر پای دارندگان عدل هستند و همگی از نسل سبطِ پیامبر [امام حسین علیه السلام هستند، درود و سلام فرست.
پروردگارا! به همین امام دوازدهم «امام زمان - عجّل اللَّه تعالی فرجه الشّریف -» قسمت می‌دهیم که ظهورش را نزدیک نمایی، و صبری نیکو و پیروزی کامل و بی نیازی از خلق و پایداری در راه هدایت و توفیق دست یابی به آن چه که تو راضی هستی و دوست می‌داری، به ما عنایت فرمایی.
پروردگارا! روزیِ فراوان، حلال، پاک، سبک، همیشگی و روان که از هر طرف فزونی داشته باشد، و مورد علاقه و اشتیاق باشد و بدون دردسر و زحمت زیاد و بدون منّت کشیدن از دیگران به دست آید، به ما عنایت فرما.
پروردگارا! ما را از هر گرفتاری و درد و مریضی رهایی بخش و توفیقِ شکرگزاری بر سلامتی و بر نعمت هایت را به ما عنایت فرما و هر گاه زمانِ مرگ ما رسید، ما را بر بهترین حالتی که در حالِ طاعت تو و رعایت دستورات تو باشیم، بمیران تا با رحمت خود، ای مهربان‌ترین مهربانان! ما را به بهشت جاویدان وارد کنی.
پروردگارا! بر محمّد و خاندانش درود فرست و من را از دنیا بیزار و با آخرت مأنوس ساز، زیرا هیچ چیز جز ترس از تو، باعث فرار از دنیا نمی‌شود و هیچ چیز جز امید به تو، باعث انس با آخرت نمی‌گردد.
پروردگارا! برهان در اختیار توست و تو همیشه حاکمی و هرگز برهانی علیه تو اقامه نشد و تو محکوم نشدی. پروردگارا! همگان از ستم دیگران به سوی تو عرض حال می‌آورند و هرگز از دست تو به سوی کسی عرض حال برده نمی‌شود.
پس بر محمد و خاندانش درود فرست و من را در جهت پیروزی بر نفس ستمگر و سرکش و هواپرستی فراوانی که در درونم قرار دارد، یاری فرما و من را عاقبت به خیر گردان.
پروردگارا! این که از یک طرف از تو طلب مغفرت می‌کنم و از طرفی دیگر بر ارتکاب معصیت اصرار می‌ورزم، به خاطر کمی حیا است و باز با این که می‌دانم دائره بردباری تو وسیع است، باز هم توبه نمی‌کنم و از تو طلب مغفرت نمی‌نمایم، ضایع ساختن و هدر دادن امید به توست.
پروردگارا! گناهانم مرا از امید بستن به تو ناامید می‌کند و یقین من به

فراگیری رحمتت، مانع ترسیدن از تو می‌شود. پس بر محمّد و خَاندانش درود فرست و امیدم را تلقّی به قبول کن و کوتاهیِ مرا نادیده بگیر و در جایگاه بهترین گمان کنندگان به خود، همراه من باش، ای کریم کریمان!
پروردگارا! بر محمّد و خاندانش درود فرست و برای مصون ماندن از گناه کمکم کن و زبانم را به حکمت و دانش عقلانی گویا ساز و من را جزء کسانی قرار ده که به سبب از دست دادن فرصتِ گذشته پشیمان می‌شوند و در استفاده از فرصتِ هر روز خود متضرّر نمی‌شوند و غصّه روزی فردا را ندارند.
پروردگارا! بی نیاز آن کسی است که محتاج تو باشد و به وسیله تو از دیگران بی نیازی بجوید و فقیر آن کسی است که با دست نیاز به سوی خلق دراز کردن، خود را از تو بی نیاز بداند.
پس بر محمّد و خاندانش درود فرست و با لطف خود، من را از مخلوقات بی نیاز کن و من را جزء کسانی قرار ده که به سوی هیچ کس جز تو دست خویش را دراز نمی‌کنند.
پروردگارا! بدبخت کسی است که مأیوس شود در حالی که در پیش رویش توبه قرار گرفته است و در پشت سرش رحمت بی پایان تو واقع شده است. اگر چه در کردار ضعیف هستم، امّا در عرصه رحمت تو از آرزومندترین‌ها هستم، پس ضعف کردارم را با توجّه به فزونی امید و آرزویم به تو، بر من ببخش.
پروردگارا! اگر تو می‌دانی که در بین بندگانت از من سنگدل‌تر و گنهکارتر نیست، امّا من هم می‌دانم که برتر از تو در عظمت و گسترده‌تر از تو در عفو و رحمت مولایی وجود ندارد.
پس ای مولایی که در عفو و رحمت یکتایی، کسی را که در این دنیا تنها فردی نیست که نافرمانی تو را می‌کند، مورد عفو و رحمت خود قرار ده.
پروردگارا! تو به ما دستور دادی، امّا ما نافرمانی کردیم؛ و ما را از بدی‌ها برحذر داشتی و ما از بدی‌ها دوری نکردیم؛ و خطرها را به ما یادآوری کردی، امّا ما خود را به فراموشی زدیم؛ و تو ما را به سوی بینایی کشاندی، امّا ما خودمان را به نابینایی زدیم؛ و تو به ما هشدار دادی، امّا ما به تجاوزکاری ادامه دادیم.
این برخورد ما، سزای آن نیکی‌های تو به ما نبود و تو آگاه‌تری از آن چه که ما در پیدا و پنهان انجام می‌دهیم و تو از آن چه که ما تاکنون انجام دادیم و آن چه که بعداً انجام می‌دهیم، باخبرتری، پس بر محمد و خاندان او درود فرست و ما را به خاطر آن اشتباه کاری‌ها و فراموش کاری‌ها مجازات نکن.
و از حقوقی که بر گردن ما داری درگذر و احسانت را به ما به آخر برسان و ما را از تمام احسانت بهره‌مند گردان و رحمت خویش را بر ما جاری

ساز.
خدایا! ما به حرمت این امام راستین [امام حسین علیه السلام دستِ نیاز به سویِ تو دراز می‌کنیم و به تو متوسّل می‌شویم و به حقِّ عظمتی که برایِ این امام و جدّش رسول خودت و پدر و مادرش، علی و فاطمه که جزء اهل بیت رحمت هستند، قرار دادی؛ تو را قسم می‌دهیم که روزی دایم را که پایه‌های حیات ماست، برای ما مقرّر بفرمایی. و اصلاح امور زندگی خانوادگی ما را مقرّر بگردانی.
پس تو همان کریمی هستی که بخشندگی فراوان داری و هر گاه بخواهی چیزی را که از کسی دریغ کنی، با قدرت و توانایی از او دریغ می‌کنی.
خدایا! ما از تو آن رزق و روزی را می‌خواهیم که صلاح دنیای ما و رستگاری آخرت ما در آن باشد.
پروردگارا! بر محمد و خاندانش درود فرست و گناهان ما و پدر و مادر ما و همه مردان مؤمن و زنان با ایمان و همه زن و مرد مسلمان، چه زنده و چه مرده، همه را بیامرز و از نیکی دنیا و آخرت ما را بهره‌مند گردان و ما را از عذاب جهنّم نگهدار باش.»
سپس حضرت صاحب الزّمان - عجّل اللَّه تعالی فرجه الشّریف - فرمود: «رکوع انجام می‌دهی و به سجده می‌روی و بعد تشهّد می‌خوانی و نماز را سلام می‌دهی. بعد وقتی تسبیحات حضرت زهرا را گفتی، صورت خویش را روی خاک بگذار و بگو: منزّه است خدا و سپاس مخصوص خداست و خدایی جز خدای یکتا نیست و خدا بزرگ است.
این ذکر را چهل مرتبه تکرار می‌کنی، سپس مصون ماندن از گناه، نجات از خطرات، آمرزش گناهان و توفیق کار خیر و قبولی اعمالی را که باعث نزدیک شدن به خداوند می‌شوند و تو آرزوی آن را داری، همگی را از خدا بخواه.
و بعد برو قسمت بالای سر بایست و به همان صورتی که گفته شد، دو رکعت نماز به جا آور، سپس به رو خود را روی قبر بیانداز و قبر مطهّر را ببوس و بگو: خداوند شرافت شما را زیاد کند و درود خدا و رحمت و برکات خداوند بر شما باد. بعد از آن برای خود و پدر و مادرت و نیز برای هر کس که خواستی دعا کن.»(59)

او می‌آید...
او یگانه منتقم خونِ امام حسین علیه السلام است، چنان‌که در دعای ندبه می‌خوانیم: «این الطالب بدم المقتول بکربلا این المنصور علی من اعتدی علیه وافتری ...؛ کجاست طالبِ خونِ حسین علیه السلام که در کربلا کشته شد؟ کجاست آن که بر متجاوزان و مفتریان بر او یاری شده است.»
1امام باقرعلیه السلام در وجهِ نامگذاری حضرت مهدی‌علیه السلام به «قائم آل محمدصلی الله علیه و آله و سلم حدیثی قدسی را روایت فرمود: «زمانی که جدم حسین که صلوات خدا بر او باد به شهادت رسید، فرشتگان با گریه و زاری به درگاه خداوند عزّوجلّ نالیدند و گفتند: پروردگارا! آیا از آنان که برگزیده و فرزند برگزیده(60) تو را، و امام انتخاب شده از بین خلق را کشتند، در می‌گذری؟! خداوند به آنان وحی فرمود: «فرشتگان من! آرام گیرید. سوگند به عزّت و جلالم که از آنان انتقام می‌گیرم، اگرچه بعد از گذشت زمانی طولانی باشد.» سپس فرزندان از نسل حسین علیه السلام را که پس از او به امامت می‌رسند به ملائکه نشان داد و آنان شاد شدند.
در بین این پیشوایان، یک نفرشان به نماز ایستاده بود «فإذا احدهم قائم یصلّی فقال اللّه عزّوجلّ: بذلک القائم أنتقم منهم؛ خداوند عزّوجلّ فرمود: به وسیله آن «قائم» از دشمنان و قاتلان حسین علیه السلام انتقام می‌گیرم.»(61)
2هروی گوید که به امام رضاعلیه السلام عرض کردم: «یا بن رسول اللَّه ما تقول فی حدیث روی عن الصادق‌علیه السلام أنه قال: إذا خرج القائم قتل ذراری قتلة الحسین علیه السلام بفعال آبائهم؟! فقال‌علیه السلام: هو کذلک. فقلت: وقول اللّه - عزّوجلّ - «وَلا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ أُخْری (62) ما معناه؟ قال: صدق اللّه فی جمیع أقو آله ولکن ذراری قتلة الحسین علیه السلام یرضون بفعال آبائهم ویفتخرون بها ومن رضی شیئا کان کمن أتاه ولو أنّ رجلاً قتل بالمشرق فرضی بقتله رجل بالمغرب لکان الراضی عند اللّه عزّوجلّ شریک القاتل وإنما یقتلهم القائم‌علیه السلام إذا خرج لرضاهم بفعل آبائهم...؛(63) ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله چه می‌فرمایید درباره حدیثی که از امام صادق‌علیه السلام روایت شده است؟ و آن حضرت فرموده: «زمانی که «قائم‌علیه السلام» خروج کرد، ذریه قاتلانِ حسین علیه السلام را به خاطرِ کارهایِ پدرانِشان می‌کُشد!؟»
فرمود: چنان است (که شنیده‌ای)!
گفتم: پس آیه «وَلا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ أُخْری (64) معنایَش چیست؟

حضرت فرمود: «خداوند در تمام گفته‌هایش صادق است. لکن فرزندانِ قاتلانِ حسین علیه السلام به کارهایِ پدران [نیاکانِشان]راضی می‌شوند و به آن افتخار می‌کنند و هر کس به چیزی راضی شود، مانندِ کسی است که خود، آن را انجام داده است، اگر مردی در مشرق کشته شود و دیگری در مغرب به کار او راضی شود، راضی در نزدِ خدای - عزّوجلّ - شریکِ جرمِ او خواهد بود.
قائم‌علیه السلام که بعد از خروج، آن‌ها را می‌کشد، به سببِ رضایتِشان به اعمالِ پدرانِشان خواهد بود.»
3امام باقرعلیه السلام فرمود: از آن جهت «قائم‌علیه السلام» قائم نامیده شد که وقتی جدّم حسین علیه السلام کشته شد، ملائکه به سویِ خدا با گریه و ناله ضجّه کردند تا این که فرمود: پس خداوند برایِ آن‌ها انوارِ ائمّه را کشف کرد، یکی از آن‌ها قائم (ایستاده) بود و نماز می‌گزارد. پس خداوند فرمود: با این شخص قائم‌علیه السلام از آن‌ها انتقام خواهم کشید.(65)
در روایات بسیار آمده است که آن حضرت از ذرّیه قاتلین امام حسین علیه السلام انتقام خواهد گرفت؛ چون آن‌ها نیز به کرده‌ها و کارهای پدران خود راضی و خوشنود هستند و آن را صحیح می‌دانند؛ چنان که امام صادق‌علیه السلام فرمود: هرگاه قائم‌علیه السلام خروج کند، فرزندان قاتلینِ حسین علیه السلام را به علّت رضایت به افعال پدران خود می‌کشد.
4امام زمان‌علیه السلام وقتی که به مسجدالحرام برسد، مابینِ رکن و مقام پنج ندا سر دهد:
«أَلا یا أَهْلَ الْعالَمِ اَنَا الامامُ القائمُ الثّانی عَشَرَ؛
أَلا یا أَهْلَ الْعالَمِ اَنَا الصّمْصامُ المُنْتَقِم؛
أَلا یا أَهْلَ الْعالَمِ اِنَّ جَدّیَ الْحُسَیْن قَتَلوهُ عَطْشاناً؛
أَلا یا أَهْلَ الْعالَمِ اِنَّ جَدّیَ الْحُسَیْن طَرَحوهُ عُرْیاناً؛
أَلا یا أَهْلَ الْعالَمِ اِنَّ جَدّیَ الْحُسَیْن سَحَقوهُ عُدواناً؛(66)
ای مردم جهان! من امام دوازدهم قائم هستم، ای مردم جهان! من شمشیر برّان انتقام گیرنده هستم. ای مردم جهان! جدّم حسین علیه السلام را با لبِ عطشان کشتند. ای مردم جهان! جدّم حسین علیه السلام را بعد از کشته شدن برهنه بر زمین انداختند. ای مردم جهان! پیکر جدّم حسین علیه السلام را پس از کشته شدن، از رویِ دشمنی، پامال سمّ اسبان و ستوران قرار دادند.»(67)
5قائم از القابِ خاصّه مشهوره متداوله آن حضرت است. در زبور برلبوموا نیز به این لقب از ایشان یاد شده است.(68)
«قائم» یعنی بر پا شونده در فرمانِ حق‌تعالی؛ چه آن حضرت، پیوسته در شب و روز، مهیّایِ فرمان الهی است که به محض اشاره، ظهور نماید.

از ابوحمزه ثمالیَ روایت شده که از حضرت امامَ محمّد باقرعلیه السلام سؤال کردم: «یابن رسول اللّه! آیا همه شما قائم به حق نیستید؟»
فرمود: «بلی، همه قائم به حقّیم.»
گفتم: پس چگونه حضرت صاحب الامرعلیه السلام را قائم نامیدند؟
فرمود: «چون جدّم، حضرت امام حسین علیه السلام شهید شد، ملائکه در درگاه الهی صدا به گریه و ناله بلند کردند و گفتند: ای خداوند و سیّد ما! آیا از قتلِ برگزیده خود و فرزندِ پیغمبر پسندیده خود و بهترین خلق خود غافل می‌شوی؟
پس حق تعالی، به سویِ ایشان وحی کرد: «ای ملائکه من! قرار گیرید! قسم به عزّت و جلال خود که هر آینه انتقام خواهم کشید از ایشان، هر چند بعد از زمان‌ها باشد.» پس حق تعالی حجاب‌ها را برداشت و نور امامان از فرزندان حسین را به ایشان نمود و ملائکه به آن شاد شدند؛ پس یکی از آن انوار را دیدند که در میان آن‌ها ایستاده، به نماز مشغول بود؛ حق تعالی فرمود: «به وسیله این ایستاده [قائم از ایشان انتقام خواهم کشید.»(69)
6در چند روایت، از امام زمان‌علیه السلام به «مَوْتور» یاد شده است.
موتور به کسی می‌گویند که پدرش کشته شده و خونخواهیِ او نشده است.
مرحوم مجلسی‌رحمه الله فرموده: «مراد به والِد[پدر]، یا حضرتِ عسکری‌علیه السلام است یا جنابِ امام حسین علیه السلام یا جنسِ والد، که شامل همه ائمّه‌علیهم السلام باشد؛ یعنی انتقام گیرنده خونِ تمامِ اجدادِ خود.»(70)
7در تفسیر شیخ فرات بن ابراهیم کوفی(71) از حضرت باقرعلیه السلام روایت شده است که در تفسیرِ آیه شریفه «وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنا لِوَلِيِّهِ سُلْطاناً...»(72) فرمود: مظلومِ کشته شده حسین علیه السلام است.
«فَلا يُسْرِفْ فِی الْقَتْلِ اِنَّهُ كانَ مَنْصُوراً»(73) فرمود: «خداوند مهدی‌علیه السلام را منصور نامید، چنان‌که احمد، محمّد و محمودصلی الله علیه و آله و سلم و عیسی‌علیه السلام مسیح نامیده شده است.» و شاید، نکته تعبیر از آن جناب به امام منصور در زیارت عاشورا، آیه مذکور باشد به مناسبتی که وجهِ آن واضح است. واللّه العالم.(74)
8حَدَّثَنِی أَبِی عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِعلیه السلام فِی قَوْلِهِ «أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ»(75) قَالَ إِنَّ الْعَامَّةَ يَقُولُونَ نَزَلَتْ فِی رَسُولِ اللَّهِ لَمَّا أَخْرَجَتْهُ قُرَيْشٌ مِنْ مَكَّةَ وَ إِنَّمَا هُوَ الْقَائِمُعلیه السلام إِذَا خَرَجَ يَطْلُبُ بِدَمِ الْحُسَيْنِ وَ هُوَ قَوْلُهُ نَحْنُ أَوْلِيَاءُ الدَّمِ وَ طُلَّابُ الدِّيَةِ؛(76)
امام صادق‌علیه السلام در تفسیرِ آیه 39 از سوره مبارکه حج که خداوند می‌فرماید:
«به کسانی که جنگ بر آنان تحمیل گردیده است، اجازه جهاد داده شده

است، چرا که مورد ستم قرار گرفته‌اند و خدا بر یاری آن‌ها تواناست.» فرمود: اهل سنّت می‌گویند: این آیه در موردِ رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شده است زمانی که قریش، پیامبر اکرم‌صلی الله علیه و آله را از مکّه بیرون کردند.
در حالی که شأن نزولِ آیه، در موردِ قائم آل محمّد - عجّل اللَّه تعالی فرجه الشّریف - است و آیه مربوط است به زمانی که حضرت مهدی - عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف - ظهور می‌کند و به خون خواهی امام حسین علیه السلام برمی‌خیزد و این معنایِ جمله آن حضرت است که: «ما خون خواهان امام حسین علیه السلام و طلب کنندگانِ دیه هستیم.»
9امیرمؤمنان علی‌بن‌ابی‌طالب علیه السلام فرمود: «به خدا قسم من و این دو فرزندم [امام حسن و حسین علیهما السلام شهید خواهیم شد، خداوند در آخرالزّمان مردی از فرزندانَم را به خونخواهیِ ما برخواهد انگیخت و او مدّتی غایب خواهد شد تا مردم آزمایش شوند و گمراهان جدا گردند، تا جایی که افرادِ نادان می‌گویند: خداوند دیگر به آلِ محمّد کاری ندارد.»(77)
10
در این‌که منتقم بودنِ حضرت مهدی‌علیه السلام از مسلّماتِ تاریخی و اعتقادیِ بین مسلمین است، استاد شهید مطهّری‌رحمه الله می‌فرمایند: «اوّلین باری که اثرِ اعتقادِ مهدویّت را در تاریخ اسلام می‌بینیم، در جریانِ انتقامِ مختار از قاتلینِ امام حسین علیه السلام است. جایِ تردید نیست که مختار مردِ بسیار سیاستمداری بوده و روشش هم بیش از آن‌که روشِ یک مردِ دینی و مذهبی باشد، روشِ یک مردِ سیاسی بوده است. البتّه نمی‌خواهم بگویم مختار آدمِ بد یا خوبی بوده است، کار به آن جهت ندارم، مختار می‌دانست که ولو این‌که موضوع، موضوع انتقام گرفتن از مردم قاتلان سیّدالشهداء است و این زمینه، زمینه بسیار عالی‌ای است امّا مردم تحتِ رهبریِ او حاضر به این کار نیستند. شاید (بنابر روایتی) با حضرت امام زین العابدین‌علیه السلام هم تماس گرفت و ایشان قبول نکردند.
مسئله مهدی موعود را که پیغمبر اکرم‌صلی الله علیه و آله و سلم خبر داده بود، به نام محمّد بن حنفیه پسر امیرالمؤمنین و برادر سیّدالشهداء، مطرح کرد. چون اسمِ او محمّد بود، زیرا در روایاتِ نبوی آمده است «اسمه اسمی» نامِ او نامِ من است. گفت: ایّها النّاس! من نایبِ مهدی زمانم، آن مهدی‌ای که پیغمبر خبر داده است.(78)
مختار مدتی به نامِ نیابت از مهدیِ زمان، بازیِ سیاسیِ خودش را انجام داد. حال آیا محمّد بن حنفیه واقعاً خودش هم قبول می‌کرد که من مهدی موعود هستم یا نه، بعضی می‌گویند قبول می‌کرد برایِ این‌که بتوانند انتقام را بِکِشند که این ثابت نیست. امّا در این‌که مختار، محمّدبن حنفیه را به عنوان

مَهدی موعود معرفی می‌کرد شکّی نیست، و بعدها از همین جا مذهبِ کیسانیّه پدید آمد. محمّد بن حنفیه هم که مُرد گفتند مهدیِ موعود که نمی میرد مگر این‌که زمین را پر از عدل و داد کند، پس محمّد ابن حنفیه نمرده است و در کوهِ رَضْوی غایب شده است...»(79)

فصل چهارم تماشا گه راز

در سوگِ سیّدالشّهداء

زیارتِ ناحیه مقدّسه

اشاره

زیارتِ ناحیه مقدّسه، خون گریه و سوگنامه حضرت مهدیعلیه السلام و مرثیه بلندِ آن بزرگوار بر مصایب و رنج‌هایِ جدّش، اباعبداللّه الحسین علیه السلام در عاشورا است. این زیارت، ترسیم و توصیفِ لحظه‌هایِ شهادت اباعبداللّه‌علیه السلام، غربت ومظلومیّتِ اهل بیت‌علیهم ا

قسمت اول

سلام بر حضرت امیرالمؤمنین، علی بن ابیطالب علیه السلام که به برادری برای حضرت محمّدصلی الله علیه و آله اختصاص داده شد.
سلام بر حضرت فاطمه زهراعلیها السلام، دختر حضرت محمّدصلی الله علیه و آله.
سلام بر ابومحمّد، امام حسن مجتبیعلیه السلام، وصیّ و جانشین پدرش، حضرت علی علیه السلام.
سلام بر امام حسین علیه السلام که با خون خود، جانش را در راه خدا ارزانی داشت.
سلام بر آن امامی [امام حسین علیه السلام که در پیدا و پنهان، اطاعت خداوند را پیشه خود ساخت.
سلام بر آن امامی که خداوند در تربتِ خاکِ قبر او شفای بیماران را قرار داد.
سلام بر آن امامی که دعا در زیر گنبد او مستجاب است.
سلام بر آن امامی که دیگر امامان معصومعلیهم السلام از نسل او به دنیا آمده‌اند.
سلام بر فرزندِ خاتم پیامبران.
سلام بر فرزند بهترین اوصیای پیامبران.
سلام بر فرزند فاطمه زهراعلیها السلام.
سلام بر فرزند خدیجه کبری.
سلام بر فرزند «سدرة المنتهی»(82).
سلام بر فرزند «جنّة المأوی (83).
سلام بر فرزند زمزم و صفا.
سلام بر آن امام آغشته به خون.
سلام بر آن امامی که خیمه هایش را پاره پاره کردند.
سلام بر پنجمین نفر از آل عبا «خامس آل عبا».
سلام بر آن غریب‌تر از همه غریبان.
سلام بر آن شهیدِ بالاتر از همه شهیدان.
سلام بر آن امامی که به دست افراد بی اصل و نسب به قتل رسید.
سلام بر آن امامِ ساکن کربلا.
سلام بر آن امامی که فرشتگان آسمان در عزایش گریستند.
سلام بر آن امامی که همه نسل او از افراد پارسا و برگزیده‌اند.
سلام بر سلطان دین.
سلام بر محلّ نزول براهین و دلایل واضح الهی.

سلام بر امامانِ دارای مقام سروَری.
سلام بر سینه‌های چاک چاک «از شمشیر و نیزه».
سلام بر آن لبان خشکیده «از تشنگی».
سلام بر جسم‌های کنده شده «از دنیا».
سلام بر جان‌های ربوده شده.
سلام بر بدن‌های برهنه.
سلام بر جسم هایی که بر اثر تابش آفتاب بر آنان، رنگشان تغییر کرد.
سلام بر آن خون‌های جاری شده.
سلام بر آن بدن که اعضایِ آن قطعه قطعه شده.
سلام بر سرهایی که در بلَندی قرار گرفت «بالای نیزه» و همراه کاروان اسیران «در حرکت بود».(84)
سلام بر زنان «بدون پوشش مناسب» به اسارت رفته، سلام بر حجّت خدای هستی.
سلام بر تو «ای حسین» و بر پدران پاک تو. سلام بر تو و بر فرزندان شهیدت.
سلام بر تو و بر ذرّیّه‌ات که به یاری تو برخاسته‌اند.
سلام بر تو و بر فرشتگان خفته در کنارت.
سلام بر آن کشته مظلوم.
سلام بر برادر مسمومش «امام حسن مجتبی‌علیه السلام»، سلام بر حضرت علی اکبرعلیه السلام.
سلام بر شیر خواره، حضرت علی اصغرعلیه السلام.
سلام بر بدن‌های افتاده «رها شده» در بیابان.
سلام بر خاندان نزدیک پیامبر صلی الله علیه و آله.
سلام بر افتادگان در بیابان. سلام بر دور از وطن‌ها.
سلام بر بی کفن دفن شده‌ها. سلام بر آن سرهایی که از بدن‌ها جدا شدند.
سلام بر آن امامِ امر به معروف و نهی از منکر کننده بردبار.
سلام بر مظلوم بی یاور. سلام بر ساکن خاکِ پاک.
سلام بر صاحب بارگاه باشکوه.
سلام بر آن امامی که خدای بزرگ او را از پلیدی‌ها پاک ساخت.
سلام بر آن امامی که جبرئیل به وجودِ او افتخار کرد.
سلام بر آن امامی که در کودکی و در گهواره، حضرت میکائیل با او به زبان کودکی سخن گفت.
سلام بر آن امامی که هم پیمان‌های او پیمان شکنی کردند.
سلام بر آن امامی که حرمت حریم او را شکستند.
سلام بر آن امامی که خونش به ناحق بر زمین ریخته شد.
سلام بر آن امامی که غسلش با خون زخم‌های بدنش بود.

سلام بر آن امامی که نیزه‌هایِ زیادی بر او فرود آمد.
سلام بر آن ستم دیده‌ای که خونش مباح شد.
سلام بر آن امامی که در بیابان سربریده شد.
سلام بر آن امامی که روستاییان او را دفن کردند.
سلام بر آن امامی که شاهرگ گردنش را قطع کردند.
سلام بر آن امامِ مورد حمایتی که «در روز عاشورا» بدون یاور ماند.
سلام بر آن محاسنِ به خون خضاب شده.
سلام بر آن صورتِ بر خاک افتاده. سلام بر آن جنازه بر زمین مانده.
سلام بر آن لب و دندانی که با «چوب خیزران» به آن زدند.
سلام بر آن سرِ بالایِ نیزه‌ها.
سلام بر آن بدن‌های برهنه‌ای که در بیابان‌ها افتاده بودند و گرفتار نیش ستم گرگ‌های ستمگر شدند. و درندگان وحشی به سوی آنان در رفت و آمد بودند.
سلام بر تو ای مولای من ! و بر فرشتگانی که در اطراف بارگاهت در رفت و آمدند.
همان فرشتگانی که بر تربت تو حلقه زدند و در صحن و سرایت در حال طوافند و برای زیارتت بر تو وارد شدند.
سلام بر تو، همانا من به سوی تو آمده‌ام و رستگاری را نزد تو می‌جویم.
سلام بر تو از طرفِ کسی که حرمتِ حریم تو را می‌شناسد و با اخلاص، ولایت تو را پذیرفته است و با ابراز محبّت به تو، می‌خواهد به خداوند نزدیک شود و از دشمنان تو بیزار گردد.
سلامی از قلبی که به خاطر مصیبت‌های وارده بر تو زخمی و مجروح است و در هنگام یاد تو اشک هایش جاری است. سلام انسانی دردمند و محزون و سرگردان، خوار و ذلیل.
سلام بر تو از طرف کسی که اگر در کربلا(85) حضور داشت، با سپر قرار دادن جان خود، جسم تو را از شمشیرها محافظت می‌کرد و برای مردن در راه تو، آخرین نَفَس خود را هدیه می‌کرد و در رکاب تو جهاد می‌کرد و تو را در جنگ بر علیه دشمنانی که بر تو شوریده‌اند، یاری می‌داد و جسم و جان و مال و فرزند و روح و روان خود را فدای جان تو کرده و اهل بیت خود را سپر بلای اهل بیت تو قرار می‌داد.
گر چه روزگار، تولّد من را به تأخیر انداخت و قضا و قدر الهی مرا از یاری تو بازداشت و نتوانستم در برابر دشمن تو رو در رو بجنگم و در برابر کسی که عَلَم دشمنی بر علیه تو برافراشته بپاخیزم، امّا هر آینه هر صبح و شام، به نوحه و زاری برایت می‌پردازم و در عزایت به جایِ اشک، خون از دیده می‌بارم.
این همه برای این است که بر آن چِه که بر تو گذشت، حسرت می‌خورم و

غمگین هستم و بر گرفتاری‌ات تأسّف می‌خورم. و هم چنان افسوس می‌خورم تا از اندوه مصیبت وارده بر تو و غصّه افسردگی و دل شکستگی بمیرم.
شهادت می‌دهم تو نماز را برپا داشتی و زکات را ادا کردی و امر به معروف نموده و از منکر و دشمنی با خدا نهی کردی و مطیع خداوند بودی و نافرمانی نکردی و به خداوند و ریسمان الهی تمسّک جُستی.
پس او را از خود راضی نگه داشتی و خدا ترسی پیشه کردی و مراقبت نَفْس نمودی و دعوت خداوند را اجابت کردی. و سنّت‌های الهی را به پا داشتی و فتنه‌ها را خاموش کردی و به راه هدایت، مردم را دعوت کردی و راه راستی و درست کرداری را روشن ساختی.
و آن گونه که حقّش بود، در راه خدا جهاد کردی و مطیع پروردگار و جدّت حضرت محمّدصلی الله علیه و آله، رسول خدا بودی. و به گفتار پدرت حضرت علی علیه السلام گوش شنوا داشتی و به سرعت، وصیّت برادرت امام حسن مجتبی‌علیه السلام را عمل کردی و ستون دین را برافراشتی و طغیان و سرکشی را در نطفه خفه کرده و از بین بردی و کوبنده طاغیان و سرکشان بودی و برای امّت اسلام، اندرز دهنده بودی.
و در لحظه‌هایِ مرگ و سختیِ جان کندن، آسوده خاطر رفتی و با فاسقان مبارزه کردی و با بَراهین الهی قیام کردی و برای اسلام و مسلمین شفقت نشان داده و عاطفه به خرج دادی. و حق را یاری کردی و در گرفتاری و آزمایش‌های الهی، بردبار بودی و از دین محافظت کردی و از گستره حضور دین دفاع کردی.
از آرمان هدایت، نگه‌داری کرده و آن را یاری نموده‌ای. عدالت را گسترش داده و به نشر آن اقدام کرده‌ای. دین را یاری کرده و فرهنگ دین داری را علنی ساختی. بازیچه قرار دهندگان دین را از کارشان باز داشته و مانع آنان شدی.
داراییِ سرمایه‌دارانِ ظالم را به نفع افراد مستضعف مصادره کرده و بین قوی و ضعیف به تساوی تقسیم کردی. بهارِ امید یتیمان و نگه دارنده مردمان، و مایه عزّت اسلام و معدن احکام الهی و ملازم نعمت‌ها بودی.
راه و روش جدّ و پدرت را طیّ کردی و در وصیّت کردن به روش برادرت امام حسن علیه السلام وصیّت کردی. در پیمان‌ها دارای خوی و خصلت پسندیده و کرامت روشن هستی. حتّی در تاریکی‌ها «جهل و نادانی جهان» به کوشش ادامه دادی و راه‌های استوار را انتخاب کردی.
با شرف و با کرامت‌تر از همه مخلوقاتی. پیشینه‌ای عظیم و عالی داری. حَسَب و نَسَب شریف و بلندی داری، و دارایِ رتبه والا و مناقب بسیار و نژادی پسندیده‌ای. و بردبار، رستگار و بازگشت کننده به سویِ خدایی.
تو بخشنده دانا، نیرومند و بلند مرتبه هستی. امام شهید، بسیار ناله کننده

در پیشگاه خدا و بازگشت کننده به سوی خدایی. دوست داشتنی و دارای هیبت و وقاری.
برای پیامبر خدا، فرزند و برای قرآن کریم بررسی کننده و برای امّت اسلام بازوانی. و در طاعت پروردگار کوشا و نسبت به عهد و پیمان وفادار، و از راه فاسقان کناره‌گیری کننده‌ای و انجام دهنده تمامی سعی و تلاش هستی و نیز دارای رکوع و سجود طولانی هستی.
و همانندِ کسی که می‌خواهد از دنیا کوچ کند، از دنیا کناره گرفتی و به دنیا مانند کسی که از دنیا وحشت داشته باشد، نگاه می‌کنی. از آرزوهای دنیایی چشم پوشیدی و نظرِ همّت خود را از زینت‌های دنیا برگرداندی و نگاهت از خوشی‌های دنیا برگرفته شده است و اشتیاقت به آخرت شناخته شده است.
تا آن جا که وقتی ستم، همه توان خود را به میدان آورد و بیدادگری پرده از چهره برداشت و گمراهی پیروانش را فراخواند؛ تو در آن هنگام در کنارِ حرم جدّت در مدینه، سکونت داشتی و با ستمگران بیگانه بودی و همنشین خانه و محراب و کناره گیرنده از شهوات و لذّات بودی و به اندازه طاقت خود، با قلب و زبانت نهی از منکر می‌نمودی.
پس از آن، آگاهی‌ات از منکرات در جامعه، اقتضا کرد که نهی از منکر عملی و علنی انجام دهی؛ و عملاً در برابر تبهکاران ایستاده و با آنان به نبرد بپردازی. به همین دلیل به همراه

فرزندانت و اهل بیت و نیز پیروان و دوستانت، کوشش آغاز کردی و مقصود خود را با دلیل و برهان آشکار کردی و با استفاده از علم و دانش و بردباری و موعظه نیکو، مردم را به سوی خداوند دعوت کردی و به اقامه حدود الهی و اطاعت از خداوند امر و از پلیدی و سرکشی‌ها نهی کردی.
امّا آنان با ستم و تجاوز با تو مقابله کردند و تو بعد از حذر داشتن آنان و تکرار بیّنه و برهان بر آنان، با آن‌ها به جهاد برخاستی. ولی آن‌ها حرمت حریم تو و بیعت با تو را شکستند. و پروردگارت و نیز جدّت رسول خدا صلی الله علیه و آله را خشمگین کردند و آغازگر جنگ با تو بودند.
پس صحنه، صحنه ضربت شمشیر و نیزه شد و تو مرگ را بر لشکر کفّار تحمیل کردی و در گرد و غبار میدان جنگ غرق شدی و با ذوالفقاری وارد شدی که گویا علیّ مرتضی در میدان جنگ حاضر شده است.
وقتی که دیدند تو اقوام و یاران ثابت قدمی داری و بی قراری و ترس در تو مشاهده نمی‌شود، حیله‌های آشوب برانگیز خود را در مورد تو اجرا کردند و با حیله و نیرنگ و بدی هایشان با تو به نبرد پرداختند و آن ملعون به لشکرش امر کرد که از رسیدن آب به تو جلوگیری شود و نیز مانع رسیدنت به آب شدند و با تو جنگیدند و با عجله از تو خواستند در بیابان کربلا فرود آیی.
و تیرها به سویَت پرتاب کردند و برای در آوردنِ ریشه‌ات، دست‌ها دراز کردند و پیمانی را که با تو بسته بودند، رعایت نکردند و در هنگامه کشتن دوستان و یارانت و مصادره اموالت، هرگز فکر نکردند که این اقدامِ آن‌ها گناهی بزرگ است.
در حالی که تو در میان گرد و غبار جنگ بودی و آزار و اذیّت‌ها را تحمّل می‌کردی، آن گونه که حتّی فرشتگان آسمان از بردباری‌ات تعجّب کردند، آن دشمنان از هر جهت تو را محاصره کردند و با زخم‌هایِ زیادی که بر تو وارد کردند، ناتوانَت ساختند و بینِ تو و خیمه‌هایِ حرم فاصله انداختند و مانع رفت و آمدنت به خیمه‌هایِ حرم شدند، آن گونه که حتّی یک یاور هم برایت نماند، در حالی که تو آمر به معروف و ناهی از منکر بودی.
بردبار بودی و مدام از زنان و فرزندانت دفاع می‌کردی؛ تا آن که تو را از اسب بر زمین انداختند. پس در حالی که مجروح بودی، بر زمین قرار گرفتی، تا آن جا که زیر سُم اسبان قرار گرفتی، یا این که سرکشان، شمشیر بر بدن تو زدند و عرقِ مرگ بر پیشانی تو نشست و از این پهلو به آن پهلو می‌شدی.
آن گاه که نگاه مأیوسانه‌ای به خیمه‌های حرم و اهل بیت خویش کردی. آن

گونه که از شدّت دردها و جراحات می‌رفت که فرزندان و اهل بیت خود را فراموش کنی. در این بین ذوالجناح به سرعت رَم کرد و به طرف خیمه‌های حرم رفت، در حالی که شیهه‌های گریه آلود داشت.
وقتی که زنان حرم اسب را ذلیل و شرمسار دیدند و مشاهده کردند که زین اسب بر اسبت آویزان است، مو پریشان و در حالی که سیلی بر صورت‌های خود می‌نواختند، نقاب از چهره گرفتند، از پشت پرده بیرون دویدند و شیون کنان و در حالی که آثار ذلّت بعد از عزّت را می‌دیدند، به سوی قتلگاهت شتابان دویدند.
در همان حال، شمر ملعون روی سینه‌ات نشسته بود. شمشیرش را بر گلویت می‌کشید، در حالی که با دست دیگرش ریشِ مبارک تو را گرفته بود، که با شمشیر هندی خود، سر از بدنت جدا کند.
در همان حال بود که حواسّ پنج گانه‌ات از کار افتاد و نفس‌هایِ آخر را زدی و سرت روی نیزه قرار گرفت و اهل بیت تو، همانند بردگان به اسارت برده شدند و با زنجیر آهنی به بند کشیده شدند و بر روی پالان چهارپایان «شتران» سوار شدند، به گونه‌ای که شدّت گرمای تابستان صورت آنان را سوزانید و آنان از صحراها و بیابان‌ها بُرده شدند.
و در حالی که دست‌های بسته آنان به گردنشان آویزان شده بود، در بازار شهرها چرخانده می‌شدند.
پس وای بر گنهکاران فاسد که با کشتن تو، اسلام را به قتل رساندند و نماز و روزه را تعطیل کردند و سنّت‌ها و احکام الهی را شکستند و پایه‌های ایمان را منهدم کردند و آیات قرآن را تحریف کردند و در طغیان‌گری و دشمنی با اهل بیت‌علیهم السلام سرعت گرفتند و قساوت به خرج دادند.
از این پس یک بار دیگر رسول خدا صلی الله علیه و آله موردِ ستم قرار گرفت و ولیّ دم شد و حقّ انتقام گرفتن برایش باقی ماند و قرآن کریم یک بار دیگر غریب واقع شد.
و وقتی که تو به شکست کشانده شدی، حق یک بار دیگر مورد خیانت قرار گرفت و شکست خورد و با رفتن تو تکبیر و تهلیل [لا اله الاّ اللّه و حلال و حرام و قرآن و تفسیر آن، همگی از بین رفت. و بعد از شهادت تو تغییر و تبدیل و تحریفِ احکام و دشمنی با دین، تعطیل شدن احکام و هواپرستی و گمراهی و فساد و باطل گرایی، به صورت فرهنگ جامعه درآمد و ظاهر شد.
پس آن کس که خبر شهادت تو را در مدینه در کنار قبر جدّت رسول خدا صلی الله علیه و آله اعلان می‌کرد، با اشک‌های طولانی خبر مرگ تو را به پیامبر داد.
در حالی که خطاب به رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌گفت: ای رسول خدا! نوه و جوانت [حسین کشته شد و تعرّض به اهل بیت تو و افراد مورد

حمایت تو را مباح شمردند و بعد از تو، فرزندان و نوه‌هایِ تو به اسارت برده شدند و هر رفتار غیر اصولی و غیر انسانی را نسبت به عترت و اهل بیت تو انجام دادند.
آن جا بود که پیامبر خدا برآشفت و گریه از درون قلبِ آرام او برآمد و در عزای تو فرشتگان و پیامبران الهی به او تسلیت گفتند و در شهادت تو مادرت زهراعلیها السلام سوگوار شد و لشکرهایی از فرشتگان مقرّب درگاه خداوند، برای تسلیت گفتن به پدرت، حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام در رفت و آمد بودند و در عزایِ تو در بالاترین طبقاتِ بهشت، محافل عزا برپا کردند و در عزایِ تو زنانِ بهشتی بر صورت‌هایِ خود سیلی زدند و همه آسمان‌ها و ساکنان آن و بهشت و نگهبانان آن و کوه‌های مرتفع و دامنه‌های آن و دریاها و ماهی‌های آن و بهشت و افراد آن، و خانه کعبه و مقام ابراهیم و مشعر و آنان که در احرام بودند و نیز آنان که از احرام بیرون آمدند، همگی در عزای تو گریه کردند.
پروردگارا! به حرمت این مکان ارزشمند [کربلا] بر محمّد و خاندانش درود فرست و مرا در قیامت به همراه آنان و جزء گروه آنان محشور کن و با شفاعت آنان مرا وارد بهشت کن.
2امام زمان - عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف - فرمود: اگر خواستی امام حسین علیه السلام را در روز عاشورا زیارت کنی، در مقابل قبرش بایست و بگو:
سلام بر حضرت آدم، برگزیده خدا از بین مخلوقات.
سلام بر حضرت شیث، ولیّ خدا و برگزیده او.
سلام بر حضرت ادریس که به اقامه برهان الهی در بین مردم پرداخت.
سلام بر حضرت نوح که خداوند دعایش را در مورد ارسال عذاب بر قوم کافر مستجاب کرد.
سلام بر حضرت هود که با یاری خداوند به پیش رفت.
سلام بر حضرت صالح که به خاطر کرامت خداوند بر او، به سوی پروردگار متوجّه شد.
سلام بر حضرت ابراهیم که خداوند با دوست خود و خلیل قرار دادنش، از او حمایت کرد.
سلام بر حضرت اسماعیل که خداوند گوسفندی ارزشمند را از بهشتِ خود به عنوان فدایی او برای او فرستاد.
سلام بر حضرت اسحاق که خداوند پیامبران را از نسل او قرار داد.
سلام بر حضرت یعقوب که خدا به رحمت خودش بینایی او را به او بازگرداند.
سلام بر حضرت یوسف که خداوند به عظمت و قدرت خود او را از درون چاه نجات داد.

سلام بر حضرت موسی که خداوند به قدرت خودش دریا را برایش شکافت.
سلام بر حضرت هارون که خداوند با برگزیدنش به پیامبری، او را به خود اختصاص داد.
سلام بر حضرت شعیب که خداوند او را بر قومش پیروز ساخت.
سلام بر حضرت داوود که خداوند از خطای او درگذشت و توبه او را پذیرفت.
سلام بر حضرت سلیمان که به وسیله عزّت و جلال خداوند، جنّیان و پریان در تسخیر او قرار گرفتند.
سلام بر حضرت ایّوب که خداوند از آن بیماری شفایش عنایت فرمود.
سلام بر حضرت یونس که خداوند ضمانت قومش را از نفرین یونس پذیرفت، و آن‌ها را نجات داد.
سلام بر حضرت عُزَیْر که خداوند پس از آن که او مرده بود، او را دوباره زنده کرد.
سلام بر حضرت زکریّا که در مصیبت وارده [قتل یحیی صبر و بردباری پیشه کرد.
سلام بر حضرت یحیی که خداوند به خاطر دادن لیاقت شهادت، او را به خود نزدیک کرد.
سلام بر حضرت عیسی، روح خدا و کلمه پروردگار.
سلام بر حضرت محمّدصلی الله علیه و آله حبیب و دوست خدا و برگزیده او.(86)

1ترجمه زیارت ناحیه مقدّسه

فصل پنجم غروب عاشورا، طلوع ظهور

«قال الحسين عليه السلام لأصحابه قبل أن يقتل: إن رسول اللَّه قال لى: يا بنى إنک ستساق إلى العراق وهى أرض قد التقى بها النبيون و أوصياء النبيين و هى أرض تدعى عمورا وإنک تستشهد بها ويستشهد معک جماعة من أصحابک لا يجدون ألم مس الحديد وتلا: «قلنا يا نار كونى بردا وسلاما على إبراهيم» (الأنبياء: 69) يكون الحرب بردا وسلاما عليک وعليهم.
فابشروا فواللَّه لئن قتلونا فانا نرد على نبينا قال: ثم أمكث ما شاء اللَّه فأكون أول من ينشق الأرض عنه فأخرج خرجة يوافق ذلک خرجة أمير المؤمنين وقيام قائمنا ثم لينزلنّ علىّ وفد من السماء من عند اللَّه لم ينزلوا إلى الأرض قط ولينزلن إلى جبرئيل وميكائيل وإسرافيل وجنود من الملائكة. ولينزلنّ محمّد و على و أنا و أخى و جميع من من اللَّه عليه فى حمولات من حمولات الرب خيل بلق من نور لم يركبها مخلوق ثم ليهزن محمّد لواءه وليدفعنه إلى قائمنا مع سيفه ثم إنا نمكث من بعد ذلک ما شاء اللَّه ثم إن اللَّه يخرج من مسجد الكوفة عينا من دهن وعينا من ماء و عينا من لبن.
ثم إن أمير المؤمنين‌عليه السلام يدفع إلى سيف رسول اللَّه‌صلى الله عليه و آله ويبعثنى إلى المشرق والمغرب فلا آتى على عدو للَّه إلا أهرقت دمه ولا أدع صنما إلا أحرقته حتى أقع إلى الهند فأفتحها. وإن دانيال ويوشع يخرجان إلى أمير المؤمنين يقولان صدق اللَّه ورسوله ويبعث اللَّه معهما إلى البصرة سبعين رجلا فيقتلون مقاتليهم ويبعث بعثا إلى الروم فيفتح اللَّه لهم.
ثم لأقتلن كل دابة حرم اللَّه لحمها حتى لا يكون على وجه الأرض إلا الطيب وأعرض على اليهود والنصارى وسائر الملل: و لأخيّرنّهم بين الاسلام والسيف فمن أسلم مننت عليه ومن كره الاسلام أهرق اللَّه دمه و لا يبقى رجل من شيعتنا إلا أنزل اللَّه إليه ملكا يمسح عن وجهه التراب ويعرفه أزواجه ومنزلته فى الجنة ولا يبقى على وجه الأرض أعمى ولا مقعد ولا مبتلى إلا كشف اللَّه عنه بلاءه بنا أهل البيت.
ولينزلنّ البركة من السماء إلى الأرض حتى أن الشجرة لتقصف بما يريد اللَّه فيها من الثمرة ولتأكلن ثمرة الشتاء فى الصيف وثمرة الصيف فى الشتاء وذلک قوله تعالى «ولو أن أهل الكتاب آمنوا واتقوا لفتحنا عليهم بركات من السماء والأرض ولكن كذبوا فأخذناهم بما كانوا يكسبون» ثمّ إن اللَّه ليهب لشيعتنا كرامة لا يخفى عليهم شئ فى الأرض وما كان فيها حتى أن الرجل منهم يريد أن يعلم علم أهل بيته فيخبرهم بعلم ما يعملون.
مختصر بصائرالدّرجات: مما رواه لى السيد على بن عبد الكريم بن عبد الحميد الحسنى بإسناده عن سهل مثله.

ایضاح: (لتقصف) أی تنکسر أغصانها لکثرة ما حملت من الثمار.(87)
سهل بن زیاد از ابن محبوب نقل می‌کند که ابن فضیل گوید: سعد الجلاب از قول جابر گوید که امام باقرعلیه السلام فرمود: امام حسین علیه السلام پیش از شهادتش به اصحاب خود فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: همانا تو به زودی به سوی عراق کشانده می‌شوی و آن زمینی است که پیغمبران و اوصیای آن‌ها در آن گرفتاری‌ها کشیده‌اند و آن زمینی است که به آن «عمورا» گفته می‌شود.
تو (ای حسین) و گروهی از اصحابت که درد کشیده شدنِ آهن بر بدنِ خود را احساس نمی‌کنند، در آن شهید می‌شوید و این آیه را تلاوت نمود: «قُلْنَا یا نَارُ کُونی بَرْداً وَسلاماً عَلی إِبْراهِیمَ»(88) جنگ برای تو و اصحابت سرد و سالم می‌شود. پس مژده باد بر شما!
به خدا قسم! اگر ما را بکشند، به حضور پیغمبرمان وارد می‌شویم و در آن جا می‌مانیم تا خدا بخواهد. پس من اوّلین کسی هستم که زمین برای او شکافته شود. پس بیرون می‌آیم هم زمان با خروج امیرالمؤمنین و قیامِ «قائم» ما.
سپس دسته‌ای از آسمان از نزد خدا برای من فرود می‌آیند که تا آن وقت ابداً فرود نیامده‌اند و جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و لشکر فرشته‌ها برای من نازل می‌شوند. حتماً محمّدصلی الله علیه و آله و علی علیه السلام نازل می‌شوند و من و برادرم و تمامی آنان که خداوند به آن‌ها منّت گذاشته است، فرود می‌آیند، بر مرکب‌هایی از مراکب خدا، اسبانی سفید پیشانی و نورانی که هیچ مخلوقی تاکنون سوارِ آنها نشده است.
سپس محمّدصلی الله علیه و آله پرچم خود را به اهتزاز در می‌آورد و همراهِ شمشیرِ خود به «قائم‌علیه السلام» ما تحویل می‌دهد، بعد از آن مقدار که خدا خواهد می‌مانیم و خداوند از مسجد کوفه چشمه‌هایی از روغن و آب و شیر بیرون می‌آورد؛(89) سپس امیرالمؤمنین‌علیه السلام شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله را به من می‌دهد و مرا به مشرق و مغرب می‌فرستد. پس به سوی دشمن خدا نمی‌روم، مگر این که خونش را می‌ریزم و بُتی رها نمی‌کنم، مگر آن را می‌سوزانم تا به «هندوستان» می‌رسم و آن را می‌گشایم و دانیال و یوشع به سوی امیرالمؤمنین‌علیه السلام بیرون می‌آیند و می‌گویند: راست گفت خدا و رسولش! خداوند همراه آن‌ها هفتاد نفر را به سوی بصره می‌فرستد و جنگجویان آن جا را می‌کشند و واحدی از ارتش را به روم اعزام می‌دارند و آن جا را فتح می‌کنند.
سپس تمام حیوانات حرام گوشت را می‌کشم، به گونه‌ای که در روی زمین غیر از (حلال گوشت و) پاک پیدا نشود.
به یهود و نصارا و سایر ملّت‌ها پیشنهاد می‌کنم و آن‌ها را میان پذیرفتن

اسلام و شمشیر مخیّر می‌سازم، پس هر کس مسلمان شد، منّت گذارم به او و هر کس اسلام را نپذیرفت خونش را می‌ریزم.
مردی از شیعیان ما باقی نمی‌ماند، مگر این که خداوند فرشته‌ای به سوی او می‌فرستد و از روی او خاک را برطرف ساخته و همسران و جایگاه او را در بهشت به او معرّفی می‌کنند و نمی‌ماند در روی زمین نابینایی و زمین‌گیر و گرفتاری، مگر این که خداوند بلا را از او بر می‌دارد به خاطر ما اهل بیت‌علیهم السلام.
از آسمان به زمین برکت نازل می‌شود، به اراده خداوند متعال حتّی شاخه‌های درخت از کثرتِ میوه می‌شکند و میوه‌های زمستان در تابستان و میوه‌های تابستان در زمستان خورده شود و این است (معنای) گفته خداوند «و اگر اهل شهرها و آبادی‌ها ایمان می‌آوردند و تقوا پیشه می‌کردند، برکات آسمان و زمین را برای آن‌ها می‌گشودیم، ولی آن‌ها (حقّ را) تکذیب کردند، ما هم آنان را به کیفر اعمالشان مجازات کردیم.»(90)
سپس خداوند به شیعیانِ ما کرامتی می‌نماید که به آن‌ها چیزی در زمین و هر چه در آن است مخفی نماند، حتّی مردی از آن‌ها بخواهد جریان‌های درونی خانواده خود را بداند، به آن‌ها هرکاری را که می‌کنند خبر می‌دهد (از کرده‌های آنان مطّلع می‌شوند).»

عن الصّادق‌علیه السلام سئل عن الرجعة أحقّ هی؟ قال: نعم فقیل له: من أول من یخرج؟ قال: الحسین یخرج علی أثر القائم‌علیهما السلام قلت: ومعه الناس کلهم؟ قال: لا، بل کما ذکر اللّه تعالی فی کتابه «یوم ینفخ فی الصور فتأتون أفواجا» قوم بعد قوم؛(91)

از امام صادق‌علیه السلام سؤال کردند: آیا «رجعت» حقّ است؟!

فرمود: بلی. پرسیده شد: اوّلین کسی که بیرون آید کیست؟

فرمود: «حسین علیه السلام» پشت سرِ «قائم‌علیه السلام» خروج نماید.

گفتم: همه مردمان با او خواهند بود؟

فرمود: نه، بلکه آن‌گونه که خدای تعالی در کتابش فرموده است: «روزی که در صور دمیده شد، گروه گروه می‌آیید» یعنی گروهی بعد از گروهی.

داوود بن راشد از حمران از ابی جعفرعلیه السلام که فرمود: «إنّ أوّل مَن یرجع لجارکم الحسین علیه السلام فیملک حتّی یقع حاجباه عینه من الکبر؛ (92) همانا اوّل کسی که بر می‌گردد همسایه‌تان حسین علیه السلام است. پس مالک می‌شود تا از زیادیِ سن، ابروانَش به رویِ چشمانش بریزد.»

معلّی بن خنیس گوید که امام صادق‌علیه السلام به من فرمود: «أوّل من یرجع إلی الدنیا الحسین بن علی علیهما السلام فیملک حتّی یسقط حاجباه علی عینیه من الکبر؛(93) همانا اوّل کسی که به دنیا برمی‌گردد حسین علیه السلام است. پس آن‌قدر حکومت می‌کند تا از زیادی سن ابروانش به روی چشمانش می‌ریزد.»

یونس بن ظبیان گوید که امام صادق‌علیه السلام فرمود: «إنّ الّذی یلی حساب الناس قبل یوم القیامة الحسین بن علی علیهما السلام فأمّا یوم القیامة فإنّما هو بعث إلی الجنّة وبعث إلی النار؛(94) آن کسی که پیش از قیامت به حساب مردم می‌رسد حسین بن علی علیهما السلام است،(95) امّا روز قیامت برانگیخته شدن به سوی بهشت یا جهنّم است.»

مفضّل بن عمر گوید که امام صادق‌علیه السلام فرمود: «کأنّی بسریر من نور قد وضع وقد ضربت علیه قبة من یاقوتة حمراء مکللة بالجوهر وکأنّی بالحسین علیه السلام جالسا علی ذلک السریروحوله تسعون ألف قبة خضراء وکأنّی بالمؤمنین یزورونه ویسلمون علیه. فیقول اللّه عزّوجلّ لهم: أولیائی سلونی! فطالما أوذیتم وذللتم واضطهدتم فهذا یوم لاتسألونی حاجة من حوائج الدنیا والآخرة إلا قضیتها لکم فیکون أکلهم وشربهم من الجنة فهذه واللّه الکرامة؛(96) [در زمان رجعت]گویا تختی از نور گذاشته شده را می‌بینم، در حالی که بر روی آن قبّه‌ای از یاقوت سرخ و زینت داده شده از گوهر را زده‌اند و گویا حسین علیه السلام را می‌بینم که بر روی آن تخت نشسته و در اطراف آن نود هزار قبّه سبز است که مؤمنان او را زیارت کرده و بر او سلام می‌کنند.
پس خدای - عزّوجلّ - به آن‌ها می‌فرماید: دوستان من! (هرچه دلتان می‌خواهد) از من بخواهید؛ چون زمان طولانی در راه من اذیّت شدید و ذلیل گردیدید و سختی کشیدید. امروز روزی است که از نیازهای دنیا و آخرت هرچه بخواهید برای شما برآورده می‌کنم.
پس خوردن و آشامیدن آن‌ها از بهشت (تأمین) می‌شود. این است به خدا سوگند کرامت (خداوندی).»

محمّد بن جعفر الرزاز عن ابن أبی الخطاب وأحمد بن الحسن ابن علی بن فضال عن مروان بن مسلم عن برید العجلی قال: قلت لأبی عبد اللّه‌علیه السلام: یا بن رسول اللّه‌صلی الله علیه و آله أخبرنی عن إسمعیل الذی ذکره اللَّه فی کتابه حیث یقول: «واذکر فی الکتاب إسماعیل إنه کان صادق الوعد وکان رسولا نبیاً»(97) أکان إسماعیل بن‌إبراهیم‌علیهما السلام فان الناس یزعمون أنه إسماعیل بن إبراهیم؟ فقال‌علیه السلام:إن إسماعیل مات قبل إبراهیم وإن إبراهیم کان حجة للّه قائما صاحب شریعة فإلی من ارسل إسماعیل إذا. قلت: فمن‌کان جعلت‌فداک؟ قال: ذاک إسماعیل بن حزقیل النبی‌علیه السلام بعثه اللّه إلی‌قومه فکذبوه وقتلوه وسلخوا فروة وجهه فغضب‌اللّه له علیهم فوجه إلیه سطاطائیل ملک العذاب فقال له: یا إسماعیل أنا سطاطائیل ملک العذاب وجهنی رب العزة إلیک لاعذب قومک بأنواع العذاب کما شئت فقال له إسماعیل: لا حاجة لی فی ذلک یا سطاطائیل. فأوحی اللّه إلیه: فما حاجتک یا إسماعیل؟ فقال إسماعیل: یا رب إنک أخذت المیثاق لنفسک بالربوبیة ولمحمد بالنبوة ولأوصیائه بالولایة وأخبرت خلقک بما تفعل امته بالحسین بن علی علیهما السلام من بعد نبیها وإنک وعدت الحسین أن تکره إلی الدنیا حتی ینتقم بنفسه ممن فعل ذلک به فحاجتی إلیک یا رب أن تکرنی إلی الدنیا حتی أنتقم ممن فعل ذلک بی‌ما فعل کما تکر الحسین. فوعداللّه إسماعیل بن حزقیل ذلک فهو یکر مع الحسین بن علی علیهما السلام.(98)

برید عجلی گوید: به امام صادق‌علیه السلام عرض کردم: یابن رسول اللَّه به من خبر ده از اسماعیلی که خداوند در قرآن از او به «واذکر فی الکتاب إسماعیل إنّه کان صادق الوعد وکان رسولاً نبیّاً»(99) یاد کرده است، آیا اسماعیل پسر ابراهیم است، مردم گمان می‌کنند او اسماعیل فرزند ابراهیم است؟

فرمود: اسماعیل پیش از ابراهیم وفات کرد، در حالی که ابراهیم حجّت خدا و صاحب شریعت بود. پس اسماعیل به که فرستاده شده بود!

گفتم: فدایت شوم، پس آن اسماعیل چه کسی بود؟!

فرمود: او اسماعیل بن حزقیل پیغمبرعلیه السلام بود خداوند او را به سوی قومش مبعوث کرد، پس او را تکذیب کرده و او را کشتند و پوست صورتش را کندند. خداوند بر آن‌ها غضب کرد و به سوی او «سطاطائیل» ملک عذاب را فرستاد و به او گفت: ای اسماعیل! من سطاطائیل فرشته عذابم! خداوند صاحب عزّت، مرا به سوی تو فرستاده تا قوم تو را آن‌گونه که دلت خواست عذاب نمایم با انواع عذاب!

پس اسماعیل گفت: ای سطاطائیل! من در این مورد حاجتی ندارم.
بنابراین خداوند به او (اسماعیل بن حزقیل پیغمبرعلیه السلام) وحی کرد: ای اسماعیل! حاجتت چیست؟
اسماعیل گفت: پروردگارا! تو پیمان گرفتی برای خودت به ربوبیّت و به محمّد به نبوّت و به اوصیای او به ولایت و خبردادی به خلق خود از کارها (ظلم‌های) امّت او به حسین بن علی علیهما السلام بعد از پیغمبرش‌صلی الله علیه و آله و تو وعده دادی حسین علیه السلام را به دنیا برگردانی تا انتقام خود را از کسانی که آن کارها(ستم‌ها) را بر او روا داشتند بگیرد؛ پس حاجت من به تو این است، ای پروردگار! مرا هم به دنیا برگردانی تا من نیز از ستمکارانم انتقام بگیرم، آن‌گونه که حسین علیه السلام را برمی‌گردانی! پس خداوند این را به اسماعیل بن حزقیل وعده داد تا با حسین علیه السلام برگردد (انتقام خود را از ظالمانش بگیرد).

قال حریز: جعلت فداک ما أقل بقاءکم أهل البیت وأقرب آجالکم بعضها من بعض مع حاجة هذا الخلق إلیکم؟ فقال: إن لکل واحد منا صحیفة فیها ما یحتاج إلیه أن یعمل به فی مدته فإذا انقضی ما فیها مما امر به عرف أن أجله قد حضر وأتاه النبی ینعی إلیه نفسه وأخبره بما له عند اللّه. وإن الحسین صلوات اللّه علیه قرأ صحیفته التی اعطیها وفسر له ما یأتی وما یبقی وبقی منها أشیاء لم تنقض فخرج إلی القتال وکانت تلک الامور التی بقیت أن الملائکة سألت اللّه فی نصرته فأذن لهم فمکثت تستعد للقتال وتتأهب لذلک حتی قتل فنزلت وقد انقطعت مدته وقتل صلوات اللّه علیه. فقالت الملائکة: یا رب أذنت لنا فی الانحداروأذنت لنا فی نصرتهفانحدرنا وقد قبضته؟ فأوحی اللّه تبارک وتعالی إلیهم أن الزموا قبته حتی ترونه قد خرج فانصروهوابکوا علیه وعلی ما فاتکم من نصرته وإنکم خصصتم بنصرته والبکاء علیه فبکت الملائکة تقربا وجزعا علی ما فاتهم من نصرته فإذا خرج صلوات اللّه علیه یکونون أنصاره.(100)

حریز گوید: به امام صادقعلیه السلام عرض کردم: فدایت شوم! چقدر کم است ماندن شما [کوتاه است عمر شما]اهل بیت و اجلهایتان یکی از دیگری نزدیک است با این که مردم به وجود شما نیاز دارند؟!

حضرت فرمود: برای هر یک از ما دستورالعملی است که در آن تا پایان عمرش به هرچه احتیاج دارد (نوشته شده) است، پس زمانی مأموریتش منقضی شد، می‌داند که اجلش فرا رسیده است و پیغمبرصلی الله علیه و آله حضور یافته، مرگ او را ابلاغ می‌نماید و به او می‌گوید: که در پیش خدا چه دارد.

حسین علیه السلام نیز صحیفه‌ای که به او داده بودند، قرائت کرد و آن چه می‌آید و می‌ماند چیزهایی که هنوز به عمل نیامده را تفسیر کرد و به جنگیدن بیرون رفت.

از کارهایی که ماند (جریان) فرشته‌ها بود که از خدا خواستند به او کمک کنند و خدا هم اجازه داد و آن‌ها نیز به جنگیدن آماده می‌شدند تا این‌که او کشته شد. هنگامی آمدند که حسین علیه السلام شهید شده و مدّت (امامتش) به سر آمده بود.

فرشته‌ها گفتند: خدایا! فرود آمدن و کمک نمودن را به ما اجازه دادی، حال که نازل شدیم، قبض روحش کرده‌ای؟!

پس خداوند به آن‌ها وحی کرد: ملازم بارگاه او باشید تا ببینید که او (در رجعت) خروج کرده است و به او کمک کنید و به او و آن چه از شما فوت شده‌است بگریید؛ (چون) شما به نصرت و گریستن به او اختصاص یافتید!

پس ملائکه برای تقرّب و اظهار همدردی و آن چه را که از دست داده بودند، نالیدند تا هنگامی که خروج کرد از یاوران او باشند.»

رفاعه بن موسی گوید که امام صادق‌علیه السلام فرمود: «إن أول من یکرّ إلی الدنیا الحسین بن علی علیهما السلام وأصحابه ویزید بن معاویة وأصحابه فیقتلهم حذو القذة بالقذة ثم قال أبوعبداللّه‌علیه السلام «ثم رددنا لکم الکرة علیهم و أمددناکم بأموال و بنین و جعلناکم أکثر نفیرا»؛(101) اوّلین کسی که به دنیا برمی‌گردد حسین بن علی علیهما السلام و اصحابش و یزید بن معاویه و یارانش هستند؛ پس آن‌ها را نفر به نفر به قتل می‌رساند. سپس امام صادق‌علیه السلام آیه «ثمّ رددنا لکم الکرّة...» را تلاوت کرد.»

امام سجّادعلیه السلام در تأویلِ آیه «إنّ الّذی فرض علیک القران لرادّک إلی معاد»(102) فرمود: پیامبر و امیرالمؤمنین و ائمّه‌علیهم السلام دوباره باز می‌گردند.(103)
هم چنین فرمود: نخستین کسی که در رجعت برمی‌گردد، حسین بن علی علیهما السلام است و چهل سال زندگی می‌کند، به گونه‌ای که ابروانَش بر رویِ دو چشمش می‌ریزد.(104)

«أبا عبد اللَّه‌عليه السلام يقول: أول من تنشق الأرض عنه ويرجع إلى الدنيا الحسين بن على عليه السلام وإن الرجعة ليست بعامة وهى خاصة لا يرجع إلا من محض الايمان محضا أو محض الشرک محضاً.(105)
حضرت صادق‌عليه السلام فرمود: اوّلين كسى كه زمين برايش شكافته مى‌شود و به دنيا باز مى‌گردد «حسين بن على عليهما السلام» است و رجعت همگانى نيست، بلكه خاصّ است. رجوع نمى‌كند، مگر كسى كه مؤمن محض يا مشرک محض باشد.»

جابر بن یزید جعفی از امام باقرعلیه السلام روایت می‌کند که شنیدم آن حضرت فرمود: «واللّه لیملکنّ منّا أهل البیت رجل بعد موته (أی بعد القائم) ثلاثمأة سنة ویزداد تسعاً قلت: متی یکون ذلک؟ قال بعد القائم قلت وکم یقوم القائم فی عالمه؟! قال تسع عشر سنة ثمّ یخرج المنتصر فیطلب بدم‌الحسین علیه السلام ودماء اصحابه فیقتل ویسبی حتّی یخرج السفاح (و هو أمیر المؤمنین‌علیه السلام)؛(106) به خدا قسم! به یقین مردی از ما اهل بیت، بعد از مرگ او (یعنی قائم‌علیه السلام) 300 سال به اضافه 9 سال مالک می‌شود (حکومت می‌نماید).
گفتم: این چه وقت خواهد شد؟
فرمود: بعد از «قائم‌علیه السلام».
گفتم: «قائم‌علیه السلام» خود در عالم چه قدر می‌ماند؟
فرمود: 19 سال. سپس «منتصر» خروج می‌کند، برای خونخواهی حسین علیه السلام و یارانش؛ می‌کُشد و اسیر می‌کند تا «سفّاح» خروج نماید (او هم امیرالمؤمنین‌علیه السلام است).»

«ثمّ رددنا لكم الكرّة عليهم»(107) خروج الحسين عليه السلام فى سبعين من أصحابه عليهم البيض المذهبة لكلّ بيضة وجهان المؤدّون إلى الناس أنّ هذالحسين قد خرج حتّى لا يشک المؤمنون (فيه) وأنّه ليس بدجّال و«شيطان»(108)و الحجّة القائمعليه السلام بين أظهركم فإذا ستقرّت المعرفة فى قلوب المؤمنين أنّه الحسين عليه السلام جاء الحجّة الموت فيكون الّذى يلى يغسّله ويكفّنه ويحنّطه ويلحده فى حفرته الحسين (بن على)عليهما السلام و لا يلى الوصىّ إلّاالوصىّ؛(109) تأويل آيه مبارکه به خروج حسين عليه السلام با 70 تن از اصحابش که بر سر آن‌ها کلاه‌خود طلايی است... و به مردم اعلام می‌کنند که اين حسين عليه السلام است که خروج کرده است تا مؤمنان به او شک نکنند... در حالی که حجّت در ميان شماست. پس از استقرار يافتن شناسايی در دل‌های مؤمنان که او خود حسين عليه السلام است، مرگ حجّت فرا می‌رسد. پس آن که عهده‌دار غسل و کفن و حنوط و دفنش می‌شود، حسين بن علی عليهما السلام خواهد بود (زيرا) وصی را وصی غسل دهد و کفن و دفن می‌کند.»

و عنه (امام صادق)علیه السلام: و یقبل الحسین علیه السلام فی أصحابه الذین قتلوا معه ومعه سبعون نبیا کما بعثوا مع موسی بن عمران‌فیدفع إلیه القائم‌علیه السلام الخاتم فیکون الحسین علیه السلام هو الذی یلی غسله وکفنه وحنوطه ویواریه فی حفرته.(110)
امام صادق‌علیه السلام فرمود: حسین بن علی علیهما السلام می‌آید و «قائم‌علیه السلام» خاتم را [شاید خاتم سلیمان که جزء مواریث انبیا است به وی تسلیم می‌کند و امام حسین علیه السلام نیز عهده‌دار غسل و کفن و دفن و حنوط وی می‌باشد و آن حضرت را درون قبر می‌گذارد.

«فإذا استقرّ عند المؤمن أنّه الحسين علیه السلام لایشکّون فیه وبلغ عن الحسین الحجّة القائم‌علیهما السلام بین أظهر الناس وصدّقه المؤمنون بذلک جاءالحجّة الموت فیکون الّذی یلی غسله وکفنه وحنطه وایلاجه فی حفرته الحسین ولا یلی الوصی إلّا الوصیّ (و زاد ابراهیم فی حدیثه)ثمّ یملکهم الحسین علیه السلام حتی یقع حاجباه علی عینیه؛(111) پس زمانی که نزد مؤمن به یقین رسید که او (یعنی آن شخص حضور یافته) حسین علیه السلام است، در آن شک نمی‌کنند و هرگاه از (جانب) حسین علیه السلام رسید که او حجّت «قائم‌علیه السلام» است، در میان مردم و مؤمنان نیز این را تصدیق کردند، مرگ حجّت (بن الحسن) فرا رسد. پس حسین علیه السلام متولّی غسل و کفن و حنوط و گذارنده در قبر خواهد شد؛ چون به کارهای وصیّ اقدام نمی‌کند، مگر وصیّ.
(ابراهیم یکی از راویان در حدیث خود اضافه کرده است) سپس حسین علیه السلام زمام امور را (بعد از او) در دست گیرد و حکومت نماید تا (در اثر پیری) ابروهایش روی چشمانش بریزد.»

امام حسین علیه السلام در تشریح رجعت خود بعد از «قائم‌علیه السلام» به اصحاب خود در شب عاشورا فرمود: «ولایبقی علی وجه الأرض أعمی ولا مقعد ولا مبتلی إلّا کشف اللّه عنه بلائه بنا أهل البیت...؛(112) و باقی نمی‌ماند در روی زمین نابینایی و زمین‌گیری و گرفتاری، مگر این که خداوند بلا را به خاطر ما اهل بیت‌علیهم السلام از او برمی‌دارد...»

امام حسین علیه السلام فرمود: «ثمّ إنّ اللَّه لیهب لشیعتنا کرامة لایخفی علیهم شیء فی الأرض وما کان فیها حتی إنّ الرجل منهم یرید أن یعلم علم أهل بیته فیخبرهم بعلم ما یعملون؛(113) سپس خداوند به شیعیان ما کرامتی می‌نماید که به آن‌ها چیزی در زمین و هر چه در آن است مخفی نمی‌ماند، حتی مردی از آن‌ها اگر بخواهد از جریان‌های درونی خانواده خود خبردار شود، آن‌ها هرکاری را که می‌کنند، باخبر می‌شود. (از کرده‌های آنان مطّلع می‌شوند).»

قال الحسین علیه السلام فی لیلة العاشوراء لأصحابه فی خطبته....و قد قال جدّی رسول اللّه‌صلی الله علیه و آله و سلم: ولدی الحسین یقتل بطفّ کربلاء غریباً وحیداً عطاشاً و فریداً ،فمن نصره فقد نصرنی و نصر ولده الحجّة و لو نصرنا بلسانه فهو فی حزبنا یوم القیامة.(114)
امام حسین علیه السلام شب عاشورا در ضمن خطبه‌ای که خواند فرمود: جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: فرزندم حسین در طفّ کربلا غریب و وحید و عطشان و تنها کشته می شود، پس هرکس او را یاری نماید، مرا و فرزندش حجّت را یاری کرده است، و اگر با زبان نیز به ما کمک نماید، روز قیامت در حزب ما [حزب اللّه خواهد بود.

در حدیث مفصّلی از مفضّل روایت شده است که به امام صادق‌علیه السلام گفت: ای آقا و مولای من، پس 72 تن مردان که با حسین بن علی علیهما السلام شهید شدند با 313 تن خواهند بود؟! فرمود: «أبوعبداللّه حسین بن علی علیهما السلام ظاهر می‌شود با 12 هزار نفر مؤمن از شیعیان علی علیه السلام که بر سرش عمامه سیاه خواهد داشت».(115)

امام صادق‌علیه السلام فرمود: «ثمّ یظهر الحسین علیه السلام فی اثنی عشر ألف صدّیق واثنین وسبعین رجلاً أصحابه یوم کربلاء، فیا لک عندها من کرّة زهرآء بیضآء؛(116) سپس حسین علیه السلام ظاهر می‌شود با دوازده هزار صدّیق و هفتاد و دو تن اصحاب او در کربلا، ای خوش به حال برانگیخته شدگان سفید درخشنده با چهره‌هایِ نورانی.»

امام حسین علیه السلام ضمنِ حدیثِ طولانی فرمود: «ولینزلنّ محمّد وعلیّ وأنا وأخی وجمیع من منّ اللّه علیه، فی حمولات من حمولات الربّ خیل بلق من نور لم یرکبها مخلوق، ثمّ لیهزّنّ محمد لوآءه ولیدفعنّه إلی قآئمنا مع سیفه، ثم إنّا نمکث من بعد ذلک ما شآء اللّه»؛(117)
و حتماً محمّد و علی علیهما السلام نازل شوند و من و برادرم و تمامی آنان که خداوند به آن‌ها منّت گذاشته است، فرود آیند، در مرکب‌هایی از مراکب خدا، اسبانی ابلق از نور که مخلوقی به آن‌ها سوار نشده است.
سپس محمّدصلی الله علیه و آله پرچم خود را به اهتزاز درآورد و آن پرچم را با شمشیرش به «قائم»علیه السلام ما تحویل دهد، سپس بعد از آن، مقداری که خدا خواهد می‌مانیم.»

ابی‌بصیر گوید که امام صادق‌علیه السلام فرمود: «یقوم القآئم یوم عاشوراء؛(118) قائم روز عاشورا قیام می‌کند.»

وُهیب بن حفص از ابی‌بصیر نقل کرده است که امام صادق‌علیه السلام فرمود: «إنّ القائم‌علیه السلام ینادی باسمه لیلة ثلاث وعشرین ویقوم یوم عاشوراء، یوم قُتِلَ فیه الحسین بن علی علیهما السلام؛(119) همانا به نام قائم‌علیه السلام در شب 23 (رمضان) ندا شود و روز عاشورا، روزی که حسین بن علی علیهما السلام شهید شد، قیام می‌کند.»

محمّد بن مسلم گوید که امام صادق‌علیه السلام در ضمن حدیثی فرمود: «فعند ذلک ینادی باسم القآئم‌علیه السلام فی لیلة ثلاث وعشرین من شهر رمضان ویقوم یوم عاشوراء؛(120) در هنگامِ ظهور، در شب بیست سوّم از ماه رمضان، به نام «قائم» ندا می‌شود و روز عاشورا قیام می‌نماید.»(121)

ابن اعثم کوفی در کتابِ الفتوح از امیرمؤمنان‌علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «ویحاً للطالقان! فإنّ للّه عزّوجلّ بها کنوزاً لیست من ذهب ولا من فضّة، ولکن بها رجال مؤمنون عرفوا اللّه حقّ معرفته وهم أیضاً أنصار المهدیّ فی آخر الزمان؛(122) ای خوشا به حال طالقان! همانا برای خدا در آن گنج‌هایی هست، نه از طلا و نه از نقره می‌باشد ولکن مردان با ایمانی هستند که در آن جا خدا را با معرفتِ کامل می‌شناسند و نیز آن‌ها در آخر الزّمان از یاران مهدی‌علیه السلام می‌باشند.»

فضیل بن یسار گوید: امام صادق‌علیه السلام فرمود: «له کنز بالطالقان ما هو بذهب ولا فضّة، وراية لم تنشر منذ طويت، ورجال كأن قلوبهم زبر الحديد لا يشوبها شكّ فی ذات اللّه أشدّ من الحجر، لو حملوا على الجبال لأزالوها، لا يقصدون برایاتهم بلدة إلّا خربوها، كأنّ على خيولهم العقبان يتمسّحون بسرج الإمام‌علیه السلام يطلبون بذلک البركة، ويحفّون به يقونه بأنفسهم فی الحروب، ويكفونه ما يريد فيهم. رجال لا ينامون الليل، لهم دوی فی صلاتهم كدوی النحل، يبيتون قياماً على أطرافهم، ويصبحون على خيولهم، رهبان بالليل ليوث بالنهار، هم أطوع له من الأمة لسيّدها، كالمصابيح كأنّ قلوبهم القناديل، وهم من خشية اللّه مشفقون يدعون بالشهادة، ويتمنّون أن يقتلوا فی سبيل اللّه شعارهم: يا لثارات الحسين! إذا ساروا بسير الرعب أمامهم مسيرة شهر يمشون إلى المولى إرسالاً، بهم ينصر اللّه إمام الحقّ.(123)

امام صادق‌علیه السلام فرمودند: برای او گنجی است در طالقان، که از طلا و نقره نیست و پرچمی است که از روزی که پیچیده شده، گشوده نشده است و مردانی که گویی دل‌های آن‌ها قطعات آهن است، در ذات خدا شکی به دل‌هایِ آنان راه پیدا نمی‌کند، سخت‌تر از سنگ می‌باشند. اگر به کوه‌ها حمله برند، از جا می‌کنند. با پرچم‌هایشان به شهری نمی‌تازند مگر این که آن را ویران سازند، مانند این است که بر اسبان، عقاب‌های مرگ سوارند، زین اسب امام را دست می‌مالند و با این کار طلب برکت می‌نمایند. اطراف او را می‌گیرند و با جان خود او را در جنگ‌ها از گزند نگه می‌دارند و هر چه بخواهد کفایت می‌کنند. شب‌ها نمی‌خوابند، در نمازشان برای آن‌ها زمزمه‌ای است مانند زمزمه زنبور عسل، شب زنده دارانند و بامدادان سوار بر اسبان خود (آماده کارزار)؛ راهبان شب و شیران روز هستند. آنان در اطاعت مولایشان فرمانبردارتر از کنیزان نسبت به مولای خود هستند، مانند چراغ‌های روشنایی بخش و دل‌هایشان مانند قندیل‌های

پرتو افکن می‌باشد. آن‌ها از ترس خدا هراسانند و خواستار شهادت هستند. آرزویشان کشته شدن در راه خداست. شعارشان «یالثارات الحسین» است. هرگاه راه روند، رعب و ترس یک ماه جلوتر از آن‌ها حرکت می‌کند. به سوی مولا با متانت می‌روند. خداوند به وسیله آن‌ها امام حق را یاری می‌نماید.»

در روایتی از امام صادق‌علیه السلام نقل شده است:
... وَ سَيِّدُنَا الْقَائِمُ‌علیه السلام مُسْنِدٌ ظَهْرَهُ إِلَى الْكَعْبَةِ وَ يَقُولُ يَا مَعْشَرَ الْخَلَائِقِ أَلَا وَ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى آدَمَ وَ شَيْثٍ‌علیهما السلام فَهَا أَنَا ذَا آدَمُ وَ شَيْثٌ‌علیهما السلام أَلَا وَ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى نُوحٍ وَ وَلَدِهِ سَامٍ فَهَا أَنَا ذَا نُوحٌ وَ سَامٌ أَلَا وَ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ فَهَا أَنَا ذَا إِبْرَاهِيمُ وَ إِسْمَاعِيلُ أَلَا وَ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى مُوسَى وَ يُوشَعَ فَهَا أَنَا ذَا مُوسَى وَ يُوشَعُ أَلَا وَ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى عِيسَى وَ شَمْعُونَ فَهَا أَنَا ذَا عِيسَى وَ شَمْعُونُ أَلَا وَ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى مُحَمَّدٍ وَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا فَهَا أَنَا ذَا مُحَمَّدٌصلی الله علیه و آله وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ‌علیه السلام أَلَا وَ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى الْحَسَنِ وَ الْحسين‌علیه السلام فَهَا أَنَا ذَا الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ أَلَا وَ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى الْأَئِمَّةِ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ‌فَهَا أَنَا ذَا الْأَئِمَّةُ‌علیهم السلام أَجِيبُوا إِلَى مَسْأَلَتِي فَإِنِّي أُنَبِّئُكُمْ بِمَا نُبِّئْتُمْ بِهِ وَ مَا لَمْ تُبَشَّرُوا بِهِ وَ مَنْ كَانَ يَقْرَأُ الْكُتُبَ وَ الصُّحُفَ فَلْيَسْمَعْ مِنِّي ثُمَّ يَبْتَدِئُ بِالصُّحُفِ الَّتِي أَنْزَلَهَا اللَّهُ عَلَى آدَمَ وَ شَيْثٍ‌علیهما السلام وَ يَقُولُ أُمَّةُ آدَمَ وَ شَيْثٍ هِبَةِ اللَّهِ هَذِهِ وَ اللَّهِ هِيَ الصُّحُفُ حَقّاً وَ لَقَدْ أَرَانَا مَا لَمْ نَكُنْ نَعْلَمُهُ فِيهَا وَ مَا كَانَ خَفِيَ عَلَيْنَا وَ مَا كَانَ أُسْقِطَ مِنْهَا وَ بُدِّلَ وَ حُرِّفَ ثُمَّ يَقْرَأُ صُحُفَ نُوحٍ وَ صُحُفَ إِبْرَاهِيمَ وَ التَّوْرَاةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ الزَّبُورَ فَيَقُولُ أَهْلُ التَّوْرَاةِ وَ الْإِنْجِيلِ وَ الزَّبُورِ هَذِهِ وَ اللَّهِ صُحُفُ نُوحٍ وَ إِبْرَاهِيمَ‌علیهما السلام حَقّاً وَ مَا أُسْقِطَ مِنْهَا وَ بُدِّلَ وَ حُرِّفَ مِنْهَا هَذِهِ وَ اللَّهِ التَّوْرَاةُ الْجَامِعَةُ وَ الزَّبُورُ التَّامُّ وَ الْإِنْجِيلُ الْكَامِلُ وَ إِنَّهَا أَضْعَافُ مَا قَرَأَنَا مِنْهَا ثُمَّ يَتْلُو الْقُرْآنَ فَيَقُولُ الْمُسْلِمُونَ هَذَا وَ اللَّهِ الْقُرْآنُ حَقّاً الَّذِي أَنْزَلَهُ اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍصلی الله علیه و آله وَ مَا أُسْقِطَ مِنْهُ وَ حُرِّفَ وَ بُدِّلَ.(124)
مولایِ ما، قائم آل محمّدصلی الله علیه و آله پشت به دیوار کعبه می‌دهد و می‌گوید: ای مردم آگاه باشید! هر کس می‌خواهد در چهره حضرت آدم و شیث‌علیهما السلام نگاه کند، این منم همان آدم و شیث. آگاه باشید! هر کس که بخواهد در چهره حضرت نوح و فرزندش سام بنگرد، این منم همان نوح و سام.
آگاه باشید! هر کس بخواهد در چهره ابراهیم و اسماعیل‌علیه السلام بنگرد، این منَم همان ابراهیم و اسماعیل. آگاه باشید! هر کس بخواهد در چهره حضرت موسی و یوشع‌علیهما السلام بنگرد، این منَم همان موسی و یوشع.
آگاه باشید! هر کس که بخواهد در چهره حضرت محمّدصلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام بنگرد، پس این من هستم همان محمّد - که درود خدا بر او و بر خاندانش باد - و امیرالمؤمنین علی علیه السلام.

آگاه باشید! هر کس بخواهد در چهره امام حسن و امام حسین علیهما السلام بنگرد، پس این منم همان امام حسن و امام حسین علیهما السلام.
آگاه باشید! هر کس بخواهد در چهره امامان معصوم از نسلِ امام حسین علیهم السلام بنگرد، پس این منم همان چهره امامان معصوم‌علیهم السلام.
پس به درخواستِ من پاسخ مثبت دهید، زیرا من در موردِ چیزهایی که تاکنون شنیدید و آن چیزهایی که تاکنون نشنیدید، اخباری دارم. و هر کس که اهلِ خواندن کتاب‌ها و صحیفه‌هایِ آسمانی است، پس باید به حرفِ من گوش فرا دهد.
پس از آن حضرتِ مهدی - عجّل اللَّه تعالی فرجه الشّریف - ابتدا شروع به خواندنِ آن کتاب آسمانی که بر حضرت آدم و شیث نازل شده است می‌کند و امّت حضرت آدم و شیث‌علیهما السلام می‌گویند: این صحیفه آسمانی به خدا قسم! همان کتاب‌هایِ آسمانی است که بر آدم و شیث نازل گردید. البتّه خدا از طریقِ آن کتاب در موردِ بسیاری از چیزها که ما نمی‌دانستیم و بسیاری دیگر از علوم که بر ما پوشیده بود، به ما آگاهی داد. این را که می‌خوانید، اصل آن کتاب‌هاست و هیچ کلمه‌ای از آن کم نشد و از دست نرفت و نیز جابه جایی در مطالب آن و تحریف در آن راه نیافت.
سپس شروع می‌کند به قرائتِ کتاب‌هایِ نوح و ابراهیم و نیز تورات و انجیل و زبور به گونه‌ای که اهل تورات و انجیل و زبور می‌گویند:
به خدا قسم به راستی این اصل کتاب‌های حضرت نوح و حضرت ابراهیم است و هیچ کلمه‌ای از آن حذف نشده و نیز تبدیل و تحریف در آن انجام نگرفته است.
به خدا قسم! این را که در اختیار دارد، همان تورات جامع است که توسّط حضرت موسی جمع‌آوری گردید و این‌هایی که در دست دارد، همان زبور کامل ابراهیم و همه انجیل حضرت عیسی است و این مطالبی را که قرائت کرد، در هر موضوعی چندین برابر آن مطالبی است که ما قرائت می‌کردیم و در اختیار داریم.
سپس شروع به خواندن قرآن می‌کند، که در این جا مسلمانانی که آگاهی به قرآن دارند می‌گویند:
به خدا قسم که این عینِ قرآن است که می‌خواند، همان قرآنی که خداوند بر حضرت محمّدصلی الله علیه و آله نازل کرده است و یک حرف از آن کم و یا جابه جا نکرده است و هیچ تحریفی در آن ایجاد نشده است.(125)

در کامل الزیاراة(126) و غیبت نعمانی(127) از امام صادق‌علیه السلام روایت شده که در ضمنِ حالاتِ حضرت قائم‌علیه السلام فرمود: «بر او سیزده هزار و سی صد و سیزده ملک نازل می‌شود.»
ابوبصیر می‌گوید: «گفتم این همه ملائکه!؟»
حضرت فرمود: «آری! این‌ها همان ملائکه‌هایی هستند که با حضرت نوح‌علیه السلام در کشتی بودند؛ با ابراهیم‌علیه السلام همراه بودند آن زمانی که او را در آتش انداختند و با موسی‌علیه السلام بودند زمانی که دریا را برایِ بنی‌اسرائیل شکافت و با عیسی‌علیه السلام بودند زمانی که خداوند او را به آسمان بالا برد.
و چهار هزار ملائکه مسوّمین، یعنی نشان کرده شده به عمّامه‌های زرد که با پیغمبرصلی الله علیه و آله و سلم بودند و هزار ملائکه مردفین، یعنی از پیِ یکدیگر درآمده و سیصد و سیزده ملک که در بدر بودند و چهار هزار ملَک که نازل شدند و می‌خواستند که حسین بن علی علیهما السلام را یاری کنند و حضرت، ایشان را در مقاتله اذن نداد و آنها در نزدِ قبرِ آن حضرت ژولیده غبارآلود، هستند و بر او تا روزِ قیامت گریه می‌کنند. رئیسِ ایشان مَلَکی است که او را منصور می‌گویند.
پس، زایری آن حضرت را زیارت نمی‌کند مگر آن که او را استقبال می‌کنند و وداع کننده‌ای او را وداع نمی‌کند مگر آن که او را بدرقه می‌کنند و از زائرانِ ایشان احدی مریض نمی‌شود، مگر آن که او را عیادت می‌کنند و از ایشان کسی نمی‌میرد مگر آن که نماز بر جنازه او می‌خوانند و استغفار می‌کنند بر او بعد از مردنش و همه این‌ها در زمین اند و انتظار می‌کشند برخاستن قائم‌علیه السلام را تا وقت خروجش.»

ابان بن تغلب گوید: شنیدم امام صادق‌علیه السلام فرمود: «كأنّی أنظر [إلی القآئم علی ظهر نجف [فإذا استوی علی ظهر النجف رکب فرساً أدهم أبلق بین عینیه شمراخ، ثمّ ینتفض به فرسه، فلا یبقی أهل بلدة إلّا وهم یظنّون أنّه معهم فی بلادهم، فإذا نشر رایة رسول اللّه‌صلی الله علیه و آله انحطّ علیه ثلاثة عشر ألف ملک وثلاثة عشر ملکاً کلّهم ینتظرون القآئم‌علیه السلام وهم الذین کانوا مع نوح‌علیه السلام فی السفینة، والذین کانوا مع إبراهیم الخلیل‌علیه السلام حیث ألقی فی النار، وکانوا مع عیسی‌علیه السلام حین رفع، وأربعة آلاف مسوّمین ومردفین وثلاثمائة وثلاثة عشر ملکاً یوم بدر، وأربعة آلاف ملک الذین هبطوا یریدون القتال مع الحسین بن علیّ‌علیهما السلام فلم یؤذن لهم، فصعدوا فی الاستیذان وهبطوا، وقد قتل الحسین علیه السلام فهم شعث غبر یبکون عند قبر الحسین إلی یوم القیامة، وما بین قبر الحسین إلی السمآء مختلف الملآئکة؛(128) گویا «قائم»علیه السلام را در پشتِ نجف (کوفه) می‌بینم. پس زمانی که در پشت نجف مستقر شد، بر اسبی سیاه و سفید که در میان دو چشمش سفیدی روشنی است سوار می‌شود، اسب را حرکت می‌دهد، شهری نمی‌ماند، مگر خیال می‌کنند که آن حضرت با آن‌هاست. وقتی که پرچم رسول خداعلیه السلام را گشود، سیزده هزار و سی و سیزده فرشته فرود می‌آیند، همگی منتظران قائم‌علیه السلام هستند. آنان همان فرشتگانند که با نوح‌علیه السلام در کشتی بودند و با ابراهیم‌علیه السلام در آن جا که به آتش انداخته شد، با موسی‌علیه السلام هنگامی که دریا برای او شکافته شد، با عیسی‌علیه السلام وقتی که خداوند او را به سوی خود بالابرد و چهارهزارفرشتگان مسوّمین و مردفین که با رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند و سی صد و سیزده فرشته‌ای که با آن حضرت در روز «بدر» بودند و چهار هزار فرشته‌ای که می‌خواستند به امام حسین علیه السلام کمک نمایند و به آن‌ها اجازه جنگ داده نشد، پس به آسمان بالا رفتند تا اجازه جنگ در رکاب حسین علیه السلام را بگیرند، ولی وقتی که به زمین فرود آمدند، آن حضرت کشته شده بود و آنان در نزد قبر او پریشان و غبارآلود هستند، تا روز رستاخیز بر او می‌گریند و مسیر قبر امام حسین علیه السلام تا آسمان‌ها محل رفت و آمد ملائکه است.»

أَبُو مُحَمَّدٍ الْمُحَمَّدِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْفَضْلِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَالِكٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ بُنَانٍ الْخَثْعَمِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ الْمُعْتَمِرِ عَنْ عَمْرِو بْنِ ثَابِتٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍعليه السلام فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ قَالَ يَدْخُلُ الْمَهْدِيُّ الْكُوفَةَ وَ بِهَا ثَلَاثُ رَايَاتٍ قَدِ اضْطَرَبَتْ بَيْنَهَا فَتَصْفُو لَهُ فَيَدْخُلُ حَتَّى يَأْتِيَ الْمِنْبَرَ وَ يَخْطُبَ وَ لَا يَدْرِي النَّاسُ مَا يَقُولُ مِنَ الْبُكَاءِ وَ هُوَ قَوْلُ رَسُولِ اللَّهِصلی الله علیه و آله كَأَنِّي بِالْحَسَنِيِّ وَ الْحُسَيْنِيِّ وَ قَدْ قَادَاهَا فَيُسَلِّمُهَا إِلَى الْحُسَيْنِيِّ فَيُبَايِعُونَهُ فَإِذَا كَانَتِ الْجُمُعَةُ الثَّانِيَةُ قَالَ النَّاسُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ الصَّلَاةُ خَلْفَكَ تُضَاهِي الصَّلَاةَ خَلْفَ رَسُولِ اللَّهِصلی الله علیه و آله وَ الْمَسْجِدُ لَا يَسَعُنَا فَيَقُولُ أَنَا مُرْتَادٌ لَكُمْ فَيَخْرُجُ إِلَى الْغَرِيِّ فَيَخُطُّ مَسْجِداً لَهُ أَلْفُ بَابٍ يَسَعُ النَّاسَ عَلَيْهِ أَصِيصٌ وَ يَبْعَثُ فَيَحْفِرُ مِنْ خَلْفِ قَبْرِ الْحسين عليه السلام لَهُمْ نَهَراً يَجْرِي إِلَى الْغَرِيَّيْنِ حَتَّى يَنْبِذَ فِي النَّجَفِ وَ يَعْمَلُ عَلَى فُوَّهَتِهِ قَنَاطِرَ وَ أَرْحَاءَ فِي السَّبِيلِ وَ كَأَنِّي بِالْعَجُوزِ وَ عَلَى رَأْسِهَا مِكْتَلٌ فِيهِ بُرٌّ حَتَّى تَطْحَنَهُ بِكَرْبَلَاءَ؛(129)

بر اساس روایتی که مرحوم شیخ طوسی‌قدس سره و علّامه مجلسی‌قدس سره نقل کرده‌اند، می‌توان برداشت کرد که یکی از ملاقات‌هایِ سردار حسنی و حضرت صاحب الزّمان - عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف - در کوفه است و شهر کوفه در زمان ظهور آن حضرت، تحت رهبری یک سردار حسنی است، که در برابر حضرت مهدی - عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف - تسلیم می‌شود.

امام باقرعلیه السلام فرمود: قائم آل محمد وقتی ظهور می‌کند، واردِ کوفه می‌شود و آن زمانی است که کوفه با شنیدنِ خبرِ ظهور به پا خاسته است و سه پرچم در شهر، تحت سرپرستی آن سردار حسنی، در اهتزار است و مردم همگی آماده پذیرایی از آن حضرت می‌شوند.

آن بزرگوار واردِ شهر می‌شود و بر منبر می‌رود و خطبه می‌خواند، ولی مردم از شدّت گریه نمی‌توانند به حرفش گوش دهند و نمی‌فهمند که چه می‌گوید.

این ورود به کوفه مصداقِ همان فرمایش پیامبر خداست که فرمود: گویا هم اکنون می‌بینم که سردار حسنی و آن سردار حسینی «حضرت مهدی - عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف -» هر دو پرچم قیام و رهبری را به دست می‌گیرند و شهر تسلیمِ سردارِ حسینی «حضرت مهدی - عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف -» می‌شود و مردم با او بیعت می‌کنند.

وقتی جمعه دوّم فرا می‌رسد، مردم خطاب به حضرت صاحب الزّمان - عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف - می‌گویند: یابن رسول اللّه! نماز خواندن

پشت سر تو، همانند نماز خواندن پشت سر پیامبر خداست. در حالی که مسجد کوفه گنجایش این همه جمعیّت را ندارد.
حضرت صاحب الزّمان - عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف - می‌فرماید: من برایتان مسجدی آماده می‌کنم.
پس از آن به سویِ نجف اشرف می‌رود و نقشه مسجدِ بسیار مستحکم و بزرگی را طرح‌ریزی می‌کند که هزار درب دارد و همه مردم در آن جای می‌گیرند سپس دستور می‌دهد از قسمت پشت مزار امام حسین علیه السلام در کربلا، نهری(130) جاری کنند که در زمین‌های نجف و کوفه جاری می‌شود و کشاورزان از آن نهر استفاده می‌کنند و در مسیر آن نهر، پل‌ها و آسیاب‌های بادی ساخته می‌شود.(131)
امام باقرعلیه السلام فرمود: گویا هم اکنون می‌بینم، زنی از اهل کوفه را که زنبیل گندمی روی سر گذاشته و به طرف کربلا می‌رود که در آسیاب‌های بین راه کربلا آرد کند.(132)

در نیمه شعبان زیارتِ حضرت امام حسین علیه السلام و همچنین زیارتِ امام زمان‌علیه السلام مستحب است.(133)

در مورد زیارت امام حسین علیه السلام در شبِ نیمه شعبان بخصوص در صورتِ امکان در کنار قبرش، وارد شده هر که بشناسد امام حسین علیه السلام را و شهادت او و هدف شهادتش را که موجب نجات امت گردید و وسیله و راهگشائی برای رسیدن به فوز عظیم شد (خلاصه این‌که عبادتش در این شب از روی توجه و علاقه و معرفت خاص باشد) آن‌گونه خویشتن را در برابر خدا خاضع نماید که شایستگی آن را دارا می باشد و نیز از خدا خواسته‌های شرعی‌اش را تقاضا کند.

با فضیلت‌ترین اعمالِ شب ولادت حضرت مهدی‌علیه السلام زیارتِ امام حسین علیه السلام است.(134)

روایاتی وارد شده است که نیمه شعبان همان شبِ قدر و تقسیمِ ارزاق و عمرها است، و در بعضی از این روایات است که شبِ نیمه شعبان شبِ امامان‌علیهم السلام است و شب قدر، شبِ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است.
از جمله فضایلِ این شب این است که، از شب‌هایِ مخصوص زیارت امام حسین علیه السلام است که صد هزار پیامبرعلیهم السلام آن حضرت را در این شب زیارت می‌کنند.(135)
دقّت در این نکته که در روایات اسلامی وارد شده در شب تولّد امام زمان‌علیه السلام زیارت امام حسین علیه السلام را بخوانند، با توجه به محتوای این زیارت و ارتباط این دو، نتیجه می گیریم، که مسأله راحت طلبی در کار نیست بلکه مسأله قیام و انقلاب و شهادت طلبی و جهاد تا سر حد شهادت و نفرت شدید از دشمن است و باید با چنین روشی خود را به امام زمان‌علیه السلام نزدیک کنیم، در اینجا نقل این روایت بجا است، امام صادق‌علیه السلام در ضمن حدیثی فرمود:
«اذا قام قائمنا سقطت التقیة و جرد السیف و لم یأخذ من الناس و لم یعطهم الا بالسیف؛ وقتی که قائم علیه السلام ما قیام کند تقیه برداشته شود و شمشیر کشیده گردد و با مردم (متمرد) در داد و ستد جز شمشیر (حکومت) در میان نباشد.»(136)

ضمائم

خاطره‌ای از مرحوم ابوترابی‌رحمه الله

اواخر سال 1360 در پادگان عنبر عراق موقع نماز مغرب و عشا خبرِ دادند که حدود 27 یا 28 نفر اسیر جدید به اردوگاه آورده‌اند. معمولاً شیوه عراقی‌ها این بود که افرادی را که تازه وارد اردوگاه می‌شدند حسابی تنبیه می‌کردند تا به اصطلاح زهر چشمی از آن‌ها گرفته باشند و.... ما برای این که آن‌ها زیاد احساسِ تنهایی نکنند و تحتِ تأثیر ارعابِ صدّامیان واقع نشوند، تصمیم گرفتیم پس از نماز به طورِ دسته جمعی سرود «ای ایران ای مرز پر گهر...» را با صدای بلند بخوانیم تا برادرانِ تازه وارد متوجّه حضور هموطنان خود در اردوگاه باشند و احساس تنهایی نکنند. البتّه می‌دانستیم که اگر این کار را بکنیم فردا صبح زود یک تنبیه شدید دسته جمعی در انتظار ماست. با این همه تصمیم خودمان را عملی کردیم و فردایِ همان روز توسّط یکی از افسرانِ بسیار سنگدل بعثی به نام محمود به شدّت کتک خوردیم. امّا این کار همان طور که انتظار داشتیم، اثرِ خوبی در روحیه دوستان تازه وارد گذاشته بود و تا حدِّ زیادی تهدیدهایِ صدامیان را خنثی کرده بود.
در بینِ این 28 - 27 نفر، برادر بسیار رشید به نام علی اکبر بود که حدود 19 سال سن و تقریباً 70 یا 80 کیلو وزن داشت و بسیار سرِ حال‌تر از سایرین بود. اما مزدوران عراقی به اندازه‌ای او را شکنجه دادند و تنبیه کردند که هنوز یکسال از ورودِ او به اردوگاه نگذشته بود که وزنِ او به حدود 28 کیلو رسید و به دل درد شدید دچار شد. به گونه‌ای که وقتی دل درد او شروع می‌شد، بی اختیار از شدّتِ درد خود را به در و دیوار و زمین می‌کوبید. لِذا برادران دیگر همیشه مواظبش بودند و به محض شروع درد، محکم دست و پا و سر او را می‌گرفتند تا به او آسیبی نرسد... .
یادم هست نزدیکی‌هایِ اربعین، ما پیشنهاد کردیم دهه آخر صفر را دوستانی که می‌توانند به یاد مصیبت‌هایِ امام حسین علیه السلام روزه بگیرند و تأکید نمودیم که افراد مریض و خیلی ضعیف از این کار خودداری کنند. روز اربعین همه برادران که حدود هزار و چهارصد نفر بودند روزه گرفتند و یک فضای معنوی عجیبی در اردوگاه حاکم شد که غیرِ قابل وصف است.
فردایِ همان روز حدود ساعت یازده یا دوازده بود که خبر دادند دلِ درد علی اکبر شروع شده و او را به بیمارستان اردوگاه برده‌اند. من فوراً خودم را به سلّولی که به اصطلاح آن را بیمارستان می‌نامیدند رساندم. دیدم چند نفری محکم دست و پای او را گرفته‌اند و او هم تقریباً بی حال افتاده است. وقتی مأموران سنگدل اردوگاه از ساکت شدن دل درد علی اکبر

ناامید شدند، تصمیم گرفتند او را به یک بیمارستان در خارج اردوگاه منتقل کنند. ما از این کار خوشحال شدیم که آن جا بهتر به او رسیدگی می‌کنند....
حدود ساعت 5/3 یا 4 عصر بود که ناگهان در بند باز شد. صدای انداختن چیزی به روی زمین سیمانی سالن به گوش رسید که به هیچ وجه احتمال نمی‌دادیم که این بدن علی اکبر است که به زمین انداخته‌اند، ولی وقتی نزدیک‌تر رفتیم با بدن بی جان او رو به رو شدیم. واقعاً انسان از این همه شقاوت و سنگدلی دیوانه می‌شد. ما خیال می‌کردیم مقداری لباس یا چند عدد پتو و... را به سالن انداختند.
به هر حال وقتی بچه‌ها با بدن علی اکبر رو به رو شدند که هیچ‌گونه حرکتی نداشت و مثل چوب خشک در آن جا افتاده بود. بی اختیار همگی شروع به گریه کردند. دو نفر او را بلند کردند و به طرف سلّول بردند. دیدن این صحنه ناله همه برادران را درآورده بود. اردوگاه را یک پارچه ماتم فرا گرفت. همه شروع به دعا برای شفای علی اکبر کردند. همان شب ما در آسایشگاه شماره 3 بودیم. در آسایشگاه شماره 5 که دو آسایشگاه بعد از ما بود، قبل از اذان صبح اتفاق عجیبی افتاده بود. یکی از برادران که اسمش محمد بود ناگهان از خواب بلند می‌شود و یکی از هم سلّولی‌هایِ خود را که پیرمردی بود وخودش هم پدر شهید بود، بیدار می‌کند و می‌گوید: «حاج آقا! امام زمان(عج) علی اکبر را شفا دادند.» پیرمرد می‌گوید: «محمد چه می‌گویی؟ خوابی یا بیدار؟ ما در آسایشگاه شرق اردوگاه هستیم، علی اکبر در غرب اردوگاه، از کجا می‌گویی که علی اکبر شفا یافته است؟» محمد می‌گوید: «حاج آقا! فردا صبح معلوم می‌شود که راست می‌گویم یا نه!»
صبح‌ها معمولاً درهایِ آسایشگاه را باز می‌کردند و همه برادران به خط می‌نشستند تا بعثی‌ها آمار بگیرند. آمارگیری که تمام می‌شد، بچّه‌ها متفرّق می‌شدند.
ولی این بار که آمارگیری تمام شد، دیدم همه جمعیّت به طرفِ سلّولی که علی اکبر در آن جا بستری بود، هجوم بردند. همه فریاد می‌زدند آقا امام زمان‌علیه السلام علی اکبر را شفا داده است. ما هم به سرعت به سمتِ همان سلّول رفتیم. علی اکبر در بستر خود بود ولی چهره او عوض شده و دیگر از آن رنگ پریده و بی‌حال خبری نبود.
مثلِ روزهای اوّلِ اسارت، بشّاش و شاداب بود. بچّه‌ها علی اکبر را در آغوش می‌گرفتند، او را می‌بوسیدند و این در حالی بود که پیش از آن بعثی‌ها اجازه تجمّعِ بیش از سه نفر را نمی‌دادند. ولی در این پیشامد آن‌ها هم کاری نداشتند. حتّی خودِ مأمورانِ بعثی برایِ دیدنِ صحنه می‌آمدند و حدود 14 آزاده به صف ایستاده بودند و یکی یکی به سلّولی که علی اکبر در آن بستری بود می‌رفتند و او را زیارت می‌کردند و بر می‌گشتند. بالاخره

نوبت به من هم رسید. به نزد علی اکبر رفتم و از ایشان پرسیدم چه شد که خوب شدی؟ او گفت: دیشب عنایتی فرمودند. در عالم خواب شفا یافتم. چون فرصت مهیا نبود، نتوانستم زیاد صحبت کنم با او. بعد که از پیش علی اکبر بیرون آمدم سراغِ محمّد رفتم و از او پرسیدم تو در خواب چه دیدی که فهمیدی علی اکبر شفا پیدا کرده است؟ او جریان را این گونه تعریف کرد: واقع مطلب این است که من از حدود 17 - 18 سالگی هر شب قبل از خواب، دو رکعت نماز آقا امام زمان را با صد «ایاک نعبد و ایاک نستعین» می‌خوانم و سپس می‌خوابم و بعد از نماز هم فقط یک دعا می‌کنم و آن هم دعا برای فرج آقا امام زمان است. چون می‌دانم اگر فرج آن حضرت برسد، هر چه خیر و خوبی و صلاح و سعادت است، حاصل خواهد شد. اما وقتی دیشب علی اکبر را در آن حال دیدم بعد از نماز امام زمان شفای علی اکبر را از امام‌علیه السلام خواستم. بعد که خوابیدم نزدیکی‌های اذان صبح بود که در خواب دیدم که در یک مکان سرسبز هستم.
مثل این که به من گفتند حالا آقا امام زمان از این محل عبور خواهد کرد. لِذا من با دقّت مواظبِ اطراف بودم تا حضرت را زیارت کنم. در همین حال دیدم ماشینی رسید. جلوتر رفتم چند نفر سید در داخل ماشین نشسته بودند. سؤال کردم که از آقا امام زمان علیه السلام خبر دارید؟ می‌گویند حالا به این جا خواهد آمد. یکی از آن‌ها به من گفت مگر نوری را که در اردوگاه هست نمی‌بینی؟
ناگهان به پشتِ سرِ خود نگاه کردم دیدم جلویِ آسایشگاهِ سوّم هستم. به طرف سلّولی که علی اکبر در آن بستری بود به راه افتادم. دیدم از سلّول نور بسیار زیبایی به صورت یک ستون به طرف آسمان تا آن جا که چشم کار می‌کند، کشیده شده است و همه آسایشگاه و بلکه اردوگاه از آن نور روشن شده است. بی اختیار در همان عالم خواب از ذهنم گذشت، امام زمان‌علیه السلام علی اکبر را مورد عنایت و لطف خود قرار داده است، آمده‌اند تا او را شفا دهند. در این لحظه از خواب بیدار شدم و بلافاصله حاج آقا (پدر شهید) را صدا کردم و موضوع را به او گفتم... .
بعدها سرِ یک فرصت از خود علی اکبر مشروح جریان را پرسیدم. ایشان گفت: من در خواب بودم که حضرت را زیارت کردم و چون خیلی درد داشتم از آقا خواستم تا مرا شفا دهد. امام‌علیه السلام در جوابم فرمودند: «ان شاء اللّه شفا پیدا می‌کنی!» از همان تاریخ به طور کلّی اثری از دل درد علی اکبر دیده نشد. بچّه‌ها روزِ بعد همگی روزه گرفتند یادم هست در همان روزها که از طرف صلیب سرخ هیأتی آمده بود همراه آن‌ها چند دکتر بود که جهت معاینه بچه‌ها آمده بودند و می‌گفتند بنابر آن شده است تا مریض‌ها را با اسرای مریض عراقی در ایران معاوضه کنند.

با این همه که آن روز مأموران صلیب سرخ اصرار ورزیدند که مریض‌ها به دکترهای آن‌ها مراجعه کنند، هیچ کس نرفت و زبان حال همه این بود که «وقتی امام زمان داریم نیازی به دکترهای شما نداریم!»(137)

سیّدکریم پینه دوز و توسّلاتِ مداوم به سیّدالشهداء

کریم محمودی در گوشه‌ای از بازارِ تهران به پینه دوزی و پاره دوزی مشغول بود و از این راه امرار معاش می‌کرد و چون از سادات بود، او را سیّد کریم می‌گفتند. بزرگمردی که از راه توسّلات مداوم در هر صبح و شام به ساحتِ حضرت ابا عبداللّه الحسین علیه السلام به مقامی دست یافته بود که امام زمان‌علیه السلام به طورِ هفتگی برایِ او وعده دیدار، قرار داده بود.(138)

ملاقاتِ علاّمه بحرالعلوم با امام زمان‌علیه السلام

درباره علامه بحرالعلوم می‌گویند: روز عاشورایی بود و موجِ سوگواران از هر سو، به طرفِ کربلا در حرکت بودند، علاّمه بحرالعلوم نیز به همراهِ گروهی از طلاّب، به استقبالِ عزاداران حرکت کردند. به محلّه طویریج رسیدند که دسته سینه زنی و سبکِ سینه‌زنی‌شان مشهور بود. هنگامی که علاّمه و همراهانَش به آنان رسیدند، ناگهان با آن کهولتِ سن و موقعیّتِ اجتماعی و علمی، لباسِ خود را به کناری نهاده، سینه خویش را گشود و در صف سینه زنان با شوری وصف‌ناپذیر به سینه زدن پرداخت. علما و طلاّب هر چه تلاش کردند تا مانِع کار او شوند که مبادا صدمه‌ای بر او وارد شود، موفّق نشدند.
پس از پایانِ سوگواری، یکی از خواص از او پرسید: چه رویدادی پیش آمد که شما چنان دچار احساسات پاک و خالصانه شدید؟ علاّمه فرمود: حقیقت آن است که با رسیدن به دسته سوگواران، به ناگاه چشمم به محبوبِ دل‌ها، امام عصرعلیه السلام افتاد و دیدم آن گرامی با سر و پایِ برهنه، در میانِ انبوهِ سینه زنان، در سوگِ پدر والایش حسین علیه السلام با چشمانی اشکبار به سر و سینه می‌زند؛ به همین جهت آن منظره مرا به حالی انداخت که قرارم از کف رفت و در برابرِ کعبه مقصود و قبله موعود به سوگواری پرداختم.(139)

شفايِ مريض

«سرور» كه از كودكى گنگ بود و قدرتِ سخن گفتن نداشت، سيزده يا چهارده ساله بود كه پدرش دست او را گرفت و نزدِ سوّمين سفير خاص، جناب حسين بن روح آورد و از او درخواست كرد كه از حضرت مهدى‌عليه السلام تقاضا كند كه خود آن گرامى، شفاى زبان او را از خدا بخواهد. جناب حسين بن روح پس از اندكى به آنان گفت: حضرت مهدى‌عليه السلام به شما دستور داده است كه به مرقد مطهّرِ امام حسين عليه السلام برويد. آن جوان گنگ را پدرش به همراه عمويش به كربلا آوردند و پس از زيارت مرقد منوّرِ پيشواى شهيدان، پدر و عمويش او را به نام صدا كردند و گفتند: «سرور!» كه به ناگاه با زبانى فصيح و گشاده گفت: «لبّيک» پدرش گفت: «پسرم! سخن گفتى؟» سرور گفت: «آرى! پدرجان!»(140)

تشرّف علّامه حلّی‌قدس سره به محضر امام زمان‌علیه السلام در راهِ کربلا

مرحوم تنکابنی از آخوند ملاصفر علی لاهیجی نقل کرده است که گفت: استادم سیّد محمّد مجاهد، صاحب کتاب المناهل فی الفقه، فرزند سیّد علی طباطبایی، مؤلّف کتاب ریاض به من گفت: در حاشیه کتاب تهذیب الأحکام شیخ طوسی‌قدس سره، نوشته‌ای را که به خطّ علّامه حلّی‌قدس سره بود، مشاهده کرد که در کنار حدیثی نوشته بود:
این حدیثی است که در راه حلّه به کربلا، حضرت مهدی - عجّل اللَّه تعالی فرجه الشّریف - آدرس آن را به من داد.
در موردِ این داستان، مرحوم تنکابنی‌قدس سره با سندی آورده است: علّامه حلّی‌قدس سره گفت: در شب جمعه‌ای به قصد زیارت امام حسین علیه السلام به سویِ کربلا حرکت کردم. در حالی که تنها و سوار بر الاغ بودم و تازیانه‌ای برای راندنِ مَرکب در دست داشتم.
در بین راه عربی پیاده همراه من به راه افتاد و با من هم صحبت شد. کم کم فهمیدم شخص دانشمندی است، واردِ مسائلِ عِلمی شدیم و برخی از مشکلات علمی را که داشتم از او پرسیدم و پاسخ مناسب داد، تا این که در موضوعی سخن به میان آمد و آن عرب فتوایی داد و من منکر شدم و گفتم: این فتوا پشتوانه روایتی ندارد و حدیثی بر طبق آن نداریم.
آن مرد عرب گفت: در این موضوع شیخ طوسی در تهذیب حدیثی را آورده است. شما از اوّل تهذیب، فلان مقدار صفحه(141) بزن در سطر فلان حدیث را خواهی یافت.
متحیّر شدم که این شخص کیست؟ که این همه آمادگی علمی دارد؟ در این حال به فکرم رسید که از او بپرسم آیا این امکان وجود دارد که انسان حضرت صاحب الزّمان - عجّل اللَّه تعالی فرجه الشّریف - را ببیند؟
در این جا از شدّتِ لرزشی که بدنم را فرا گرفت، تازیانه از دستم افتاد و آن بزرگوار خم شد و تازیانه را از زمین گرفت و در دستم گذاشت و فرمود:
چگونه صاحب الزّمان - عجّل اللَّه تعالی فرجه الشّریف - را نمی‌توانی ببینی، در حالی که اکنون دستِ او در دستِ توست.(142)
مرحوم علّامه‌قدس سره پس از شنیدنِ این سخن، بی اختیار خود را از رویِ چهار پایی که سوار بود، بر زمین انداخت تا پایِ امام را ببوسد، امّا از شدّت شوق، بی هوش بر زمین افتاد، پس از آن که به هوش آمد کسی را ندید.
پس از بازگشت، به کتاب التّهذیب مراجعه کرد و حدیث را پیدا کرد و در حاشیه کتاب، در کنار حدیث نوشت: این حدیثی است که مولایم حضرت

مهدی - عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف - خبرِ وجودِ این حدیث را در این کتاب به من داد.

تشرّف حاج علی بغدادی خدمت آن جناب(143)

قضیّه صالح صفی متّقی حاجی علی بغدادی که در آن فواید بسیاری است و در این نزدیکی‌ها واقع شده، عیناً از کتاب شریف نجم الثاقب نقل می‌شود که شرح آن چنان است: که در ماه رجب سال گذشته که مشغول تألیف رساله جنّة المأوی بودم، عازم نجف اشرف شدم به جهت زیارت مبعث.
وارد کاظمین شدم و خدمت جناب عالم عامل و فقیه کامل، سیّد سند و حبر معتمد آقا سیّد محمّد بن العالم الاوحد، سیّد احمد بن العالم الجلیل والموحد النبیل سیّد حیدر الکاظمینی - ایّده اللّه - رسیدم و او از تلامذه خاتم‌المجتهدین و فخر الاسلام و المسلمین الیه ریاسة الامامیه فی العلم و العمل استاد اعظم شیخ مرتضی - اعلی اللّه تعالی مقامه - است و از اتقیای علمای آن بلده شریفه و از صلحای ائمّه جماعت صحن و حرم شریف و ملاذ طلّاب و غربا و زوّار. پدر و جدّش از علمای معروفین و تصانیف جدّش سیّد حیدر در اصول و فقه و غیره موجود است.
از ایشان سؤال کردم: اگر حکایت صحیحه‌ای در این باب، دیده یا شنیده، نقل کنند.
سپس، این قضیّه را نقل نمود و خود، سابقاً شنیده بودم ولکن ضبط اصل و سند آن نکرده بودم. پس مستدعی شدم که آن را به خطّ خود بنویسد.
فرمود: «مدّتی است شنیدم و می‌ترسم در آن زیاد و کمی شود، باید او را ملاقات کنم و بپرسم، آن‌گاه بنویسم و لکن ملاقات او و تلقّی از او صعب، چه او از زمان وقوع این قضیّه، اُنسش با مردم کم شده است.
مسکنش بغداد و چون به زیارت مشرّف می‌شود به جایی نمی‌رود و بعد از زیارت بر می‌گردد و گاه شود که در سال یک دفعه یا دو دفعه در رفت و آمدها ملاقات می‌شود و علاوه بنایش بر کتمان است، مگر برای بعضی از خواص از کسانی که ایمن است از نشر و اذاعه آن، از خوف استهزای مخالفین مجاورین که منکرند ولایت مهدی‌علیه السلام و غیبت او را و خوف نسبت دادن عوام او را به فخر و تنزیه نفس.»
گفتم: تا مراجعت حقیر از نجف، مستدعی‌ام که به هر قسم است او را دیده و قصّه را پرسیده که حاجت، بزرگ و وقت تنگ است.
سپس از ایشان مفارقت کردم و به قدر دو یا سه ساعت بعد، جناب ایشان برگشتند و فرمودند: «از اعجب قضایا آن که چون به منزل خود رفتم، بدون فاصله، کسی آمد که جنازه‌ای از بغداد آوردند و در صحن گذاشتند و منتظرند که بر آن نماز کنید. چون رفتم و نماز کردم، حاجی مزبور را در مشیّعین دیدم. پس او را به گوشه‌ای بردم و بعد از امتناع به هر قسم بود،

قضیّه را شنیدم. پس بر این نعمت سنیّه، خدای را شکر کردم. پس تمام قضیّه را نوشتند و در جنّة المأوی ثبت کردم.
پس از مدتی با جمعی از علمای کرام و سادات عظام به زیارت کاظمین‌علیهما السلام مشرّف شدیم و از آن جا به بغداد رفتیم به جهت زیارت نوّاب اربعه - رضوان اللّه علیهم -.
پس از ادای زیارت، خدمت جناب عالم عامل و سیّد فاضل، آقا سیّد حسین کاظمینی، برادر جناب آقا سیّد محمّد مذکور که ساکن است در بغداد و مدار امور شرعیّه شیعیان بغداد - ایدهم اللّه - با ایشان است، مشرّف و مستدعی شدیم که حاجی علی مذکور را احضار نماید.
پس از حضور، مستدعی شدیم که در مجلس قضیّه را نقل کند، ابا نمود. پس از اصرار، راضی شد در غیر آن مجلس، به جهت حضور جماعتی از اهل بغداد. پس به خلوتی رفتیم و نقل کرد و فی‌الجمله اختلافی در دو سه موضوع داشت که خود معتذر شد که به سبب طول مدّت است و از سیمای او آثار صدق و صلاح به نحوی لایح و هویدا بود که تمام حاضرین با تمام مداقه که در امور دینیّه و دنیویّه دارند، قطع به صدق واقعه پیدا کردند.
حاجی مذکور - ایّده اللّه - نقل کرد: «در ذمّه من هشتاد تومان مال امام‌علیه السلام جمع شد. رفتم به نجف اشرف، بیست تومان از آن را دادم به جناب عَلم الهدی و التقی شیخ مرتضی - اعلی اللّه مقامه - و بیست تومان به جناب شیخ محمّد حسین مجتهد کاظمینی و بیست تومان به جناب شیخ محمّد حسن شروقی و باقی ماند در ذمّه من بیست تومان که قصد داشتم در مراجعت بدهم به جناب شیخ محمّد حسن کاظمینی‌آل یس - ایّده اللّه -.
چون مراجعت کردم به بغداد، خوش داشتم که تعجیل کنم در ادای آن چه باقی بود در ذمّه من. پس در روز پنج شنبه بود که مشرّف شدم به زیارت امامین همامین کاظمین‌علیهما السلام و پس از آن رفتم خدمت جناب شیخ سلّمه اللّه و قدری از آن بیست تومان را دادم و باقی را وعده کردم که بعد از فروش بعضی از اجناس به تدریج بر من حو آله کنند که به اهلش برسانم و عزم کردم بر مراجعت به بغداد در عصر آن روز. جناب شیخ خواهش کرد بمانم. متعذّر شدم که باید مزد عمله کارخانه شعربافی که دارم بدهم. چون رسم چنین بود که مزد هفته را در عصر پنج شنبه می‌دادم. پس برگشتم.
چون ثلث از راه را تقریباً طی کردم، سیّد جلیلی را دیدم که از طرف بغداد رو به من می‌آید. چون نزدیک شد، سلام کرد و دست‌های خود را گشود برای مصافحه و معانقه و فرمود: «اهلاً و سهلاً» و مرا در بغل گرفت و معانقه کردیم و هر دو یکدیگر را بوسیدیم و بر سر، عمّامه سبز روشنی

داشت و بر رخسار مبارکش خال سیاه بزرگی بود.
ایستاد و فرمود: «حاجی علی! خیر است، به کجا می‌روی؟»
گفتم: کاظمین‌علیهما السلام را زیارت کردم و برمی‌گردم به بغداد.
فرمود: «امشب شب جمعه است، برگرد!»
گفتم: یا سیّدی! متمکّن نیستم.
فرمود: «هستی! برگرد تا شهادت دهم برای تو که از موالیان جدّ من امیرالمؤمنین‌علیه السلام و از موالیان مایی و شیخ شهادت دهد؛ زیرا که خدای تعالی امر فرموده که دو شاهد بگیرید.»
و این اشاره بود به مطلبی که در خاطر داشتم که از جانب شیخ خواهش کنم نوشته به من دهد که من از موالیان اهل بیتم‌علیهم السلام و آن را در کفن خود بگذارم.
پس گفتم: تو چه می‌دانی و چگونه شهادت می‌دهی؟
فرمود: «کسی که حقّ او را به او می‌رسانند، چگونه آن رساننده را نمی‌شناسد؟»
گفتم: چه حقّ؟
فرمود: «آن که رساندی به وکیل من».
گفتم: وکیل تو کیست؟
فرمود: «شیخ محمّد حسن».
گفتم: وکیل تو است؟
فرمود: «وکیل من است» و به جناب آقا سیّد محمّد گفته بود که در خاطرم، خطور کرد که این سیّد جلیل مرا به اسم خواند با آن که من او را نمی‌شناسم. پس به خود گفتم: شاید او مرا می‌شناسد و من او را فراموش کردم. باز در نفس خود گفتم: این سیّد از حقّ سادات از من چیزی می‌خواهد و خوش دارم که از مال امام‌علیه السلام چیزی به او برسانم.
پس گفتم: ای سیّد من! در نزد من از حقّ شما چیزی مانده بود؛ رجوع کردم در امر آن به جناب شیخ محمّد حسن برای آن که ادا کنم حقّ شما، یعنی سادات را به اذن او.
پس در روی من تبسّمی کرد و فرمود: «آری! رساندی بعضی از حقّ ما را به سوی وکلای ما در نجف اشرف.»
پس گفتم: آن چه ادا کردم، قبول شد؟
فرمود: «آری.»
در خاطرم گذشت که این سیّد می‌گوید بالنسبه به علمای اعلام: «وکلای ما!» و این در نظرم بزرگ آمد. پس گفتم: علما وکلایند در قبض حقوق سادات و مرا غفلت گرفت.
آن گاه فرمود: «برگرد و جدّم را زیارت کن!»

پس برگشتم و دست راست او در دست چپ من بود. چون به راه افتادیم، دیدم در طرف راست ما، نهر آب سفید صاف جاری است و درختان لیمو و نارنج و انار و انگور و غیر آن همه با ثمر در یک وقت با آن که موسم آنها نبود بر بالای سر ما سایه انداخته‌اند.
گفتم: این نهر و این درخت‌ها چیست؟
فرمود: «هرکس از موالیان ما که زیارت کند جدّ ما را و زیارت کند ما را، این‌ها با او هست.»
پس گفتم: می‌خواهم سؤالی کنم.
فرمود: «سؤال کن!»
گفتم: شیخ عبدالرزاق مرحوم، مردی بود مدرّس. روزی نزد او رفتم، شنیدم که می‌گفت: کسی که در طول عمر خود، روزها را روزه باشد و شب‌ها را به عبادت به سر برد و چهل حجّ و چهل عمره به جای آرد و در میان صفا و مروه بمیرد و از موالیان امیرالمؤمنین‌علیه السلام نباشد، برای او چیزی نیست.
فرمود: «آری، واللّه! برای او چیزی نیست.»
پس از حال یکی از خویشان خود پرسیدم که او از موالیان امیرالمؤمنین‌علیه السلام است؟
فرمود: «آری! او و هر که متعلّق است به تو.»
پس گفتم: سیّدنا! برای من مسأله‌ای است.
فرمود: «بپرس!»
گفتم: قرّاء تعزیه حسین علیه السلام می‌خوانند که سلیمان اعمش، آمد نزد شخصی و از زیارت سیّدالشهداعلیه السلام پرسید. گفت: بدعت است! پس در خواب دید هودجی را میان زمین و آسمان.
سؤال کرد: کیست در آن هودج؟
گفتند: فاطمه زهرا و خدیجه کبری‌علیهما السلام.
گفت: به کجا می‌روند؟ گفتند: به زیارت حسین علیه السلام در امشب که شب جمعه است و دید رقعه‌هایی را که از هودج می‌ریزد و در آن مکتوب است: «امان من النار لزّوار الحسین علیه السلام فی لیلة الجمعة امان من النار یوم القیمة» این حدیث صحیح است؟
فرمود: «آری، راست و تمام است.»
گفتم: سیّدنا! صحیح است که می‌گویند هرکس زیارت کند حسین علیه السلام را در شب جمعه، پس برای او امان است؟
فرمود: «آری واللّه!»
و اشک از چشمان مبارکش جاری شد و گریست.
گفتم: سیّدنا! مسألة.
فرمود: «بپرس!»

گفتم: سنه هزار و دویست و شصت و نه حضرت رضاعلیه السلام را زیارت کردیم و در یکی از مناطق، شخصی از عرب‌های شروقیه را - که از بادیه نشینان طرف شرقی نجف اشرف اند، - ملاقات کردیم و او را ضیافت کردیم و از او پرسیدم: چگونه است ولایت رضاعلیه السلام. گفت: بهشت است، امروز پانزده روز است که من از مال مولای خود، حضرت رضاعلیه السلام خورده‌ام ! چه حدّ دارد منکر و نکیر که در قبر نزد من بیایند؟ گوشت و خون من از طعام آن حضرت روییده در مهمان خانه آن جناب. این صحیح است که علی بن موسی‌الرضاعلیه السلام می‌آید و او را از منکر و نکیر خلاص می‌کند؟
فرمود: «آری، واللَّه ! جدّ من ضامن است.»
گفتم: سیّدنا ! مسأله کوچکی است، می‌خواهم بپرسم.
فرمود: «بپرس !»
گفتم: زیارت من از حضرت رضاعلیه السلام مقبول است؟
فرمود: «قبول است، ان شاءاللَّه.»
گفتم: «سیّدنا ! مسأله.»
فرمود: «بسم اللَّه !»
گفتم: حاجی محمّد حسین بزاز باشی پسر مرحوم حاجی احمد بزّاز باشی، زیارتش قبول است یا نه؟ و او با من رفیق و شریک در مخارج بود در راه مشهد رضاعلیه السلام.
فرمود: «عبد صالح، زیارتش قبول است.»
گفتم: سیّدنا !مسأله.
فرمود: «بسم اللَّه.»
گفتم: فلان که از اهل بغداد و همسفر ما بود، زیارتش قبول است؟
پس ساکت شد.
گفتم: «سیّدنا ! مسأله.»
فرمود: «بسم اللَّه.»
گفتم: این کلمه را شنیدی یا نه؟ زیارت او قبول است یا نه؟
جوابی نداد.
حاجی مذکور نقل کرد که ایشان چند نفر بودند از اهل مترفین بغداد که در بین سفر پیوسته به لهْو و لعِب مشغول بودند و آن شخص مادر خود را نیز کشته بود.
پس در راه به مکانی رسیدیم که جادّه وسیعی دارد و دو طرفِ آن باغ‌هایی به طرفِ شهر شریف کاظمین است و موضعی از آن جادّه، که متّصل است به باغ‌ها از طرف راست آن که از بغداد می‌آید و آن مال بعضی از ایتام سادات بود که حکومت به جور، آن را داخل در جادّه کرد و اهل تقوا و ورع سکنه این دو بلد، همیشه کناره می‌کردند از راه رفتن در آن قطعه از

زمین. پس دیدم آن جناب را که در آن قطعه راه می‌رود.
گفتم: ای سیّد من! این موضع مال بعضی از ایتام سادات است، تصرّف در آن روا نیست.
فرمود: «این موضع مال جدّ ما، امیرالمؤمنین‌علیه السلام و ذریّه او و اولاد ماست، حلال است برای موالیان ما تصرّف در آن.»
در قرب آن مکان، در طرف راست، باغی است مال شخصی که او را حاجی میرزا هادی می‌گفتند و از متموّلین معروفین عجم بود که در بغداد ساکن بود. گفتم: سیّدنا! راست است که می‌گویند زمین باغ حاجی میرزا هادی، مال حضرت موسی بن جعفرعلیهما السلام است؟
فرمود: «چه کار داری به این.» و از جواب اعراض نمود.
پس رسیدیم به جوی آب که از رودخانه دجله می‌کشند برای مزارع و بساتین آن حدود و از جادّه می‌گذرد و آن جا دو راه می‌شود به سمتِ شهر، یکی راه سلطانی است و دیگری راه سادات و آن جناب میل کرد به راه سادات.
پس گفتم: بیا از این راه، یعنی راه سلطانی، برویم.
فرمود: «نه، از همین راه خود می‌رویم.»
پس آمدیم و چند قدمی نرفتیم که خود را در صحن مقدّس در نزد کفش‌داری دیدیم و هیچ کوچه و بازاری را ندیدیم. پس داخل ایوان شدیم از طرف باب المراد که از سمت شرقی و طرف پایین پاست و در درِ رواق مطهّر، مکث نفرمود و اذن دخول نخواند و داخل شد و بر درِ حرم ایستاد. پس فرمود: «زیارت بکن!»
گفتم: من قاری نیستم.
فرمود: «برای تو بخوانم؟»
گفتم: آری!
پس فرمود: «ءَادخل یا اللّه! السلام علیک یا رسول اللّه! السلام علیک یا امیرالمؤمنین... .» و هم چنین سلام کردند بر هر یک از ائمّه‌علیهم السلام تا رسیدند در سلام، به حضرت عسکری‌علیه السلام و فرمود: «السلام علیک یا ابا محمّد الحسن العسکری.»
آن گاه فرمود: «امام زمان خود را می‌شناسی؟»
گفتم: چرا نمی‌شناسم؟
فرمود: «سلام کن بر امام زمان خود.»
گفتم: «السلام علیک یا حجّة اللّه یا صاحب‌الزمان یا بن الحسن.»
تبسّم نمود و فرمود: «علیک السلام و رحمة اللّه و برکاته.»
داخل شدیم در حرم مطهّر و ضریح مقدّس را چسبیدیم و بوسیدیم.
فرمود به من: «زیارت کن!»
گفتم: من قاری نیستم.

فرمود: «زیارت بخوانم برای تو؟»
گفتم: آری.
فرمود: «کدام زیارت را می‌خواهی؟»
گفتم: هر زیارت که افضل است، مرا به آن زیارت ده.
فرمود: «زیارت امین‌اللّه، افضل است.»
آن گاه مشغول شدند به خواندن و فرمود:
«السّلام علیکما یا امین اللّه فی ارضه وحجّتیه علی عباده. تا آخر»
چراغ‌های حرم را در این حال روشن کردند، پس شمع‌ها را دیدم روشن است ولکن حرم روشن و منوّر است به نوری دیگر، مانند نور آفتاب و شمع‌ها مانند چراغی بودند که روز در آفتاب روشن کنند و مرا چنان غفلت گرفته بود که هیچ ملتفت این نشانه‌ها نمی‌شدم. چون از زیارت فارغ شد، از سمت پایین پا آمدند به پشت سر و در طرف شرقی ایستادند و فرمودند: «آیا زیارت می‌کنی جدّم حسین علیه السلام را؟»
گفتم: آری، زیارت می‌کنم، شب جمعه است.
پس زیارت وارث را خواندند و مؤذّن‌ها از اذان مغرب فارغ شدند. به من فرمود: «نماز کن و ملحق شو به جماعت!»
پس تشریف آورد در مسجد پشت سر حرم مطهّر و جماعت در آن جا منعقد بود و خود به انفراد ایستادند در طرف راست امام جماعت، محاذی او و من داخل شدم در صف اول و برایم مکانی پیدا شد.
چون فارغ شدم، او را ندیدم. از مسجد بیرون آمدم و در حرم تفحّص کردم، او را ندیدم و قصد داشتم او را ملاقات کنم و چند قرانی به او بدهم و شب، او را نگاه دارم که مهمان باشد.
آن‌گاه به خاطرم آمد که این سیّد کی بود؟ آیات و معجزات گذشته را ملتفت شدم، از انقیاد من ام(ن)او را در مراجعت با آن شغل مهم که در بغد(؟)داشتم و خواندن مرا به اسم، با آن که او را ندیده بودم و گفتن او: «موالیان ما» و این که «من شهادت می‌دهم» و «دیدن نهر جاری و درختان میوه‌دار در غیر فصل» و غیر از این‌ها از آن چه گذشت که سبب شد برای یقین من به این که او حضرت مهدی‌علیه السلام است. خصوص در فقره «اذن دخول» و پرسیدن از من، بعد از سلام بر حضرت عسکری‌علیه السلام که «امام زمان خود را می‌شناسی؟» چون گفتم: می‌شناسم، فرمود: سلام کن! چون سلام کردم، تبسّم کرد و جواب داد.
پس آمدم در نزد کفشدار و از حال جنابش سؤال کردم. گفت: «بیرون رفت.»
و پرسید که: «این سیّد رفیق تو بود؟»
گفتم: بلی، پس آمدم به خانه مهماندار خود و شب را به سر بردم. چون صبح شد، رفتم به نزد جناب شیخ محمّد حسن و آن چه دیده بودم نقل

کردم. پس دست خود را بر دهان خود گذاشت و نهی نمود از اظهار این قصّه و افشای این سرّ.
فرمود: «خداوند تو را موفّق کند.»
پس آن را مخفی می‌داشتم و به احدی اظهار ننمودم تا آن که یک ماه از این قضیّه گذشت.
روزی در حرم مطهّر بودم، سیّد جلیلی را دیدم که آمد نزدیک من و پرسید: «چه دیدی؟» اشاره کرد به قصّه آن روز.
گفتم: چیزی ندیدم. باز اعاده کرد آن کلام را. به شدّت انکار کردم. پس از نظرم ناپدید شد و دیگر او را ندیدم.

فضیلت زیارت عاشورا(144)

در فضل و مقام زیارت عاشورا، همان بس که از سنخ سایر زیارات نیست که به ظاهر از انشا و املای معصومی باشد؛ هر چند که از قلوب مطهّره ایشان، چیزی جز آن چه از عالم بالا به آن جا رسد، بیرون نیاید. بلکه از سنخ احادیث قدسیّه است که به همین ترتیب از زیارت و لعن و سلام و دعا از حضرت احدیّت - جلّت عظمته - به جبرئیل امین و از او به خاتم النبیین‌صلی الله علیه و آله و سلم رسیده و به حسب تجربه، مداومت به آن، در چهل روز یا کمتر، در قضای حاجات و رسیدن به مقصود و دفع دشمنی‌ها، بی‌نظیر!
اجمال آن که ثقه صالح متّقی، حاجی ملّا حسن یزدی که از نیکان مجاورین نجف اشرف است و پیوسته مشغول عبادت و زیارت، نقل کرد از ثقه امین، حاجی محمّد علی یزدی که مرد فاضل صالحی بود در یزد که دائماً مشغول اصلاح امر آخرت خود بود و شب‌ها در مقبره خارج یزد که در آن جماعتی از صلحا مدفونند و معروف است به مزار، به سر می‌برد.
او را همسایه‌ای بود که در کودکی با هم بزرگ شده و در نزد، یک معلم می‌رفتند. تا آن که بزرگ شد و شغل عشّاری(145) پیش گرفت. تا آن که مُرد و در همان مقبره، نزدیک محلّی که آن مرد صالح بیتوته می‌کرد، دفن کردند. پس او را در خواب دید، پس از گذشتن کمتر از ماهی که در هیأت نیکویی است.
پس به نزد او رفت و گفت: من می‌دانم مبدأ و منتهای کار تو و ظاهر و باطن تو را و نبودی از آنها که احتمال رود نیکی در باطن ایشان و شغل تو مقتضی نبود جز عذاب را. پس به کدام عمل به این مقام رسیدی؟
گفت: چنان است که گفتی و من در اشدّ عذاب بودم از روز وفات تا دیروز، که زوجه استاد اشرف حدّاد فوت شد و در این مکان دفن کردند - و اشاره کرد به موضعی که قریب صد ذرع، از او دور بود - و در شب وفات او، حضرت ابی عبداللّه الحسین علیه السلام سه مرتبه او را زیارت کرد و در مرتبه سوم امر فرمود به رفع عذاب از این مقبره. پس حالت ما نیکو شد و در سعه و نعمت افتادیم.
پس از خواب، متحیّرانه بیدار شد و حدّاد را نمی‌شناخت و محلّه او را نمی‌دانست. پس در بازارِ آهنگرها، از او تفحّص کرد و او را پیدا نمود و از او پرسید: برای تو زوجه‌ای بود؟
گفت: آری، دیروز وفات کرد و او را در فلان مکان - و همان موضع را اسم برد - دفن کردم.
پرسید: او به زیارت ابی عبداللّه‌علیه السلام رفته بود؟

گفت: نه.
پرسید: ذکر مصایب او می‌کرد؟
گفت: نه.
پرسید: مجلس تعزیه داری داشت؟
گفت: نه.
آن گاه پرسید: چه می‌جویی؟
خواب را نقل کرد.
گفت: آن زن مواظبت داشت به زیارت عاشورا.
و مخفی نماند که سیّد احمد، صاحب قضیّه از صلحا و اتقیا و مواظب طاعات و زیارات و ادای حقوق و طهارت جامه و بدن از آلودگی‌های مشتبه، و معروف به تقوی و سداد در اهل بلد و غیره و نوادر لطف‌هایی که کمتر به کسی می‌شود در هر زیارت به او می‌رسید که مقام ذکر آن نیست.

کتابنامه

1. قرآن کریم.
2.اثبات الهداة.شیخ حرّ عاملی محمّد بن حسن (م 1104ه)، قم: مطبعه علمیّه، بیتا.
3.الاحتجاج علی أهل اللجاج.ابو منصور احمد بن علی بن ابی طالب طبرسی(م 620ه)، تحقیق: ابراهیم بهادری و محمّد هادی به، تهران: انتشارات اسوه، چاپ اوّل،1413ه. .
4. إحقاق الحقّ و إزهاق الباطل.شهید قاضی نور اللّه بن سیّد شریف شوشتری(م 1019ه)، با تعلیقات آیة اللّهالعظمی سیّد شهاب الدین مرعشی نجفی، قم: کتاخانه، آیة اللّه مرعشی نجفی،چاپ اوّل، 1411ه. .
5.الاختصاص.منسوب به ابو عبداللّه محمّد بن محمّد بن نعمان عکبری بغدادی، معروف به شیخ مفید(م413ه)،تحقیق: علی اکبر غفّاری، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اوّل،1414ه. .
6.الإرشاد فی معرفة حجج اللّه علی العباد.ابو عبداللّه محمّد بن محمّد بن نعمان عکبری بغدادی، معروف به شیخ مفید(م413ه)، تحقیق: مؤسسه آل البیتعلیهم السلام ،1413ه. .
7.أسد الغابة فی معرفة الصحابة.ابوالحسن عزّ الدین علی بن ابی الکرم محمّد بن محمّد بن عبدالکریم شیبانی،معروف به ابن اثیر جزری(م630ه) دارالکتب العلمیّه، چاپ اوّل،1415ه. .
8.أعلام الدین فی صفات المؤمنین. ابو محمّد حسن بن محمّد دیلمی (م711ه)، تحقیق:مؤسسه آل البیتعلیهم السلام،قم:موسسه آل البیتعلیهم السلام،بی‌تا.
9.الإقبال بالأعمال الحسنة فیما یعمل مرّة فی السنة.ابوالقاسم علی بن موسی حلّی، معروف به ابن طاووس(م664ه)، تحقیق: جواد قیّومی،قم:دفتر تبلیغات اسلامی،چاپ اوّل،1414ه. .
10.الأمالی.ابو جعفر محمّدبن علی بن حسین بن بابویه قمّی، معروف به شیخ صدوق(م381ه)، تحقیق: مؤسّسه بعثت، قم:موسّسه بعثت، چاپ اوّل،1407ه. .
11.الأمالی.ابو جعفر محمّد بن حسن معروف به شیخ طوسی(م460ه)، تحقیق: موسسه بعثت، قم: دارالثقافة، چاپ اوّل، 1414ه. .
12.الأمالی.ابو عبداللّه محمّد بن نعمان عکبری بغدادی، معروف به شیخ مفید(م413ه)،تحقیق:حسین أستاد ولی و علی اکبر غفّاری، قم: دفترانتشارات اسلامی،چاپ دوم، 1404ه. .
13.بحارالانوار الجامعة لدُرَر أخبار الأئمّة الأطهارعلیهم السلام.محمّد باقر

بن محمّد تقی مجلسی(م1110ه)، بیروت: مؤسسه الوفاء، چاپ دوم، 1403ه. .
14.بصائر الدرجات.ابو جعفر محمّد بن حسن صفّار قمّی، معروف به ابن فرّوخ(م290ه)،قم:کتابخانه آیة اللّه العظمی مرعشی نجفی، چاپ اوّل، 1404ه. .
15.تُحَف العقول عن آل رسول‌صلی الله علیه و آله .ابو محمّد حسن بن علی حرّانی، معروف به ابن شعبه(م381ه)، تحقیق: علی اکبر غفّاری، قم:دفتر انتشارات اسلامی، چاپ دوم، 1404ه. .
16.تفسیرالقمّی.ابو الحسن علی بن ابراهیم بن هاشم قمّی(م307ه)، تصحیح: سیّد طیّب موسوی جزایری، نجف: چاپخانه اشرف، بیتا.
17.تفسیر نورالثقلین.شیخ عبد علی بن جمعه عروسی حویزی(م1112ه)، تحقیق: سید هاشم رسولی محلاتی، قم: مؤسسه اسماعیلیان، چاپ چهارم، 1412ه. .
18.تنبیه الخواطر ونزهة النواظر.(مجموعه ورّام). ابوالحسین ورّام بن ابی فراس(م605ه) بیروت: دارالتعارف و دار صعب، بیتا.
19.تهذیب الأحکام فی شرح المقنعة. ابو جعفر محمّد بن حسن، معروف به شیخ طوسی (م460ه)، بیروت: دارالتعارف، چاپ اول،1401ه. .
20.ثواب الأعمال و عقاب الأعمال.ابو جعفر محمّد بن علی قمّی، معروف به شیخ صدوق(م381ه)، تحقیق:علی اکبر غفّاری، تهران: کتابخانه صدوق، بیتا.
21.جامع الأحادیث.ابو محمّد جعفر بن احمد بن علی قمّی، معروف به ابن رازی(قرن چهارم)، تحقیق:سیّد محمّد حسینی نیشابوری، مشهد: مؤسّسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، چاپ اوّل، 1413ه. .
22.الخرائج و الجرائح. ابوالحسین سعید بن عبداللّه راوندی، معروف به قطب الدّین راوندی(م573ه)، تحقیق:مؤسّسه امام مهدی(عج)، قم: مؤسسه امام مهدی(عج)، چاپ اول،1409ه. .
23.الخصال.ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمّی، معروف به شیخ صدوق(م381ه)، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چاپ چهارم، 1414ه. .
24.الدعوات.ابو الحسن سعید بن عبداللّه راوندی، معروف به قطب الدین راوندی(م573ه)، تحقیق: مؤسّسه امام مهدی(عج)، قم: مؤسّسه امام مهدی(عج)، چاپ اوّل، 1407ه. .
25.الدرّة الباهرة من الأصداف الطاهرة.محمّد بن شیخ جمال الدّین مکّی بن محمّد بن حامد بن احمد عاملی نبطی جزّینی، ملقّب به شهید اوّل (م786ه)، مشهد:مؤسّسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، 1365 ش. .
26. دلائل الإمامة.ابو جعفر محمّد بن جریر طبری(م310ه)، تحقیق:

مؤسّسه بعثت، قم: مؤسّسه بعثت، چاپ اوّل، 1413 ه. .
27.صحیح مسلم.ابو الحسین مسلم بن حجّاج قشیری نیشابوری (م261ه)، تحقیق:محمّد فؤاد عبدالباقی، قاهره: دراالحدیث، چاپ اول، 1412ه. .
28. علل الشرائع.ابو جعفر محمّد بن علی بن حسین بن بابویه قمی، معروف به شیخ صدوق(م381ه)، بیروت: دار احیاء التراث ، چاپ اول، 1408ه. .
29.عمدة الطالب فی أنساب آل أبی طالب.ابن عنبه احمد بن علی حسنی(م828ه)، تحقیق: آل طالقانی،قم:منشورات رضی، چاپ دوم، 1362 ش. .
30.عوالی اللآلی العزیزیّة فی الأحادیث الدینیّة. محمّد بن علی بن ابراهیم احسانی، معروف به ابن ابی جمهور(م940ه)، تحقیق: حاج شیخ مجتبی عراقی،قم: چاپخانه سیدالشهداءعلیه السلام، چاپ اول،1403ه.
31. عیون أخبار الرضاعلیه السلام.ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی، معروف به شیخ صدوق(م381ه)، تحقیق:سید مهدی حسینی لاجوردی، بیروت: مؤسّسه اعلمی،بیتا.
32.عیون الحکم و المواعظ.ابو الحسن علی بن محمد لیثی واسطی(قرن ششم ه)، تحقیق: حسین حسنی بیرجندی، قم: دارالحدیث، چاپ اول، 1376 ش. .
33.الغیبة.ابو جعفر بن حسن بن علی بن حسن طوسی(م460ه)، تحقیق: عباد اللّٰه طهرانی و علی احمد ناصح، قم: موسسه معارف اسلامی،چاپ اول،1411ه. .
34.الغیبة.ابو عبداللَّه محمد بن ابراهیم بن جعفرکاتب نعمانی(م350ه)، تحقیق: علی اکبر غفاری،تهران: کتاب فروشی صدوق، بی تا.
35.الکافی.ابو جعفر ثقة الاسلام محمدبن یعقوب بن اسحاق کلینی رازی (م 329ه)، تحقیق: علی اکبر غفاری، بیروت: دار صعب و دار التعارف، چاپ چهارم، 1401ه. .
36.کامل الزیارات.ابو القاسم جعفر بن محمد بن قولویه (م367ه)، تحیق:جواد قیومی ، قم: نشر الفقاهة، چاپ اول، 1417ه. .
37.کتاب من لا یحضره الفقیه.ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی، معروف به شیخ صدوق(م 381ه)، تحقیق:علی اکبر غفاری، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چاپ دوم، بیتا.
38.کفایة الأثر فی النّص علی الأئمّة الإثنی عشر.ابو القاسم علی بن محمد بن خزّاز قمی (قرن چهارم)، تحقیق: سید عبداللطیف حسینی کوه کمری، قم: انتشارات بیدار، 1401ه. .
39.کمال الدین و تمام النعمة.ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی، معروف به شیخ صدوق (م 381ه)، تحقیق: علی اکبر غفاری، قم:

دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول،1405ه. .
40. نهج الحیاة: فرهنگ سخنان حضرت مهدیعلیه السلام محمد دشتی، قم: موسسه تحقیقاتی امیر المؤمنینعلیه السلام، چاپ اوّل، 1384 ه.ش. .
41.کنزالعمّال فی سنن الأقوال و الأفعال.علاء الدین علی متقی بن حسام الدین هندی (م975ه)، تصحیح:صفوة سقا،بیروت: مکتبة التراث الاسلام، چاپ اول،1397ه. .
42.کنزالفواید. ابو الفتح محمد بن علی بن عثمان کراجکی طرابلسی (م449ه)، تصحیح: عبداللّه نعمة، قم: دارالذخائر، چاپ اول،1410ه. .
43.مجموعة وفیات الأئمّة.(وفیات الأئمّه). گروهی از نویسندگان، قم: انتشارات شریف رضی، چاپ دوم، 1415ه. .
44.مشکاة الأنوار فی غرر الأخبار. ابو الفضل علی طبرسی(قرن هفتم)، تحقیق: مهدی هوشمند، قم: دارالحدیث، چاپ اول، 1418ه. .
45. معانی الأخبار.ابو جعفر محمدبن علی بن حسین بن بابویه قمی،معروف به شیخ صدوق(م381ه)، تحقیق:علی اکبر غفاری، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول،1361 ش. .
46.مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل.میرزا حسین نوری طبرسی (م1320ه)، تحقیق: مؤسسه آل البیتعلیهم السلام، قم:موسسه آل البیتعلیهم السلام، چاپ اول، 1407ه. .
47.مسند أحمد.احمدبن محمد بن حنبل شیبانی(م241ه)، تحقیق: عبداللّهمحمد درویش، بیروت: دارالفکر، چاپ دوم،1414ه. .
48.مصباح المتهجّد.ابو جعفر محمدبن حسن بن علی بن حسن طوسی (م460ه)، تحقیق: علی اصغر مروارید، بیروت:موسسه فقه الشیعه، چاپ اول،1411ه. .
49. مناقب آل أبی طالب. (المناقب لابن شهر آشوب). ابو جعفر رشید الدین محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی (م 588ه)، قم: چاپخانه علمیه، بیتا. .
50. نهج البلاغه. ابو الحسن شریف رضی محمد بن حسین بن موسی موسوی(م406ه)، شرح:محمد عبده، بیروت: موسسة المعارف،1416ه. .
51. وسائل الشیعه. محمد بن حسن حرّ عاملی (م1104ه)، تحقیق: موسسه آل بیتعلیهم السلام، قم موسسه آل البیتعلیهم السلام، چاپ اوّل، 1409 م. .

پی نوشت ها

1) منتخب الاثر : 140 - 139 ؛ 254 - 264.
2) بحارالانوار 41 : 295.
3) منتخب الاثر : 629.
4) بحارالانوار 52 : 308 و 386.
5) بحارالانوار 44 : 325.
6) کمال‌الدّین 1 : 331.
7) برای سرکشان و دشمنانِ بشریّت شمشیر مناسب و کارا و نتیجه بخش است.
8) الغیبةللطّوسی : 32.
9) کمال‌الدّین 1 : 318؛ مفاتیح الجنان، زیارت صاحب الامر.
10) الکافی 8 : 278.
11) مفاتیح الجنان، زیارت اربعین.
12) به کتب پیرامونِ مبحث رجعت مراجعه شود.
13) ر ک. کفایة المهتدی [گزیده ، حدیث هشتم : 57.
14) نجم الثّاقب 1 : 349.
15) نجم الثّاقب 1 : 349.
16) مناقب آل ابی‌طالب علیه السلام 1 : 254.
17) مقتضب الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر : 31. کمال‌الدّین 1 : 304؛ اثباةالهداة 6 : 395.
18) نجم الثّاقب 1 : 348.
19) مقتضب الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر : 9.
20) کفایة الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام : 501 - 503.
21) نجم الثاقب : 66.
22) اثبات الهداة 2: 552.
23) اثبات الهداة 2 : 555.
24) کمال الدّین 2 : 7.
25) اثباة الهداة 7 : 184.
26) کشف الغمة 3 : 376؛ اثباة الهداة 4 : 208.
27) اثباة الهداة 7 : 103.
28) بحارالانوار 51 : 39، حدیث 19.
29) اثباة الهداة 7 : 238.
30) مهیج الاحزان : 98، مجلس چهارم.

31) تفسیر فرات الکوفی : 563.
32) سوره مبارکه شمس، آیه 1.
33) بحارالأنوار 53 : 61.
34) عقدالدّرر : 171.
35) بحارالانوار 52 : 349.
36) طرید: فراری؛ شرید: رانده شده؛ موتور: آن‌که قصاص از قاتل کشته خود نگرفته؛(المنجد)
تا اینجای روایت از امیرمؤمنان‌علیه السلام نیز آمده است، بحارالأنوار 51 : 120 به نقل از کمال الدّین.
37) بحارالأنوار 51 : 133 به نقل از کمال الدّین.
38) عقدالدّرر : 134.
39) إعلام الوری : 401.
40) عمویِ امام زمان‌علیه السلام، جعفر کذّاب، منکرِ تولّد و وجود او شده و ماترکِ برادرش امام حسن عسکری‌علیه السلام را با همدستی خلیفه عبّاسی تقسیم نمود و برای وارثِ حقیقیِ او امام قائم - عجّل اللّه فرجه الشریف -، نصیب و حصّه‌ای تعیین نکردند.
41) بحارالأنوار 51 : 133؛ اعلام الوری : 384؛ الزام النّاصب : 67؛ غیبت طوسی : 204؛ الملاحم و الفتن : 153؛یوم الخلاص : 190؛ الإمام المهدی : 89.
42) عقدالدّرر : 160؛ یاد مهدی : 132.
43) الاحتجاج 2 : 10.
44) نجم الثاقب 1 : 202؛ الاحتجاج 2 : 10.
45) مقتضب الاثر فی النّص علی الائمّة الاثنی عشر : 23؛ اعلام الوری : 384؛ کمال الدّین 1 : 584؛ بحارالأنوار 51 : 133؛ اثبات الهداة 2 : 333 و 339.
46) الغیبة للنّعمانی : 127؛ منتخب الاثر : 309.
47) بحارالأنوار 52 : 279.
48) الغیبةللنّعمانی : 134.
49) الکافی 1 : 187 ؛ کمال‌الدّین 1 : 270.
50) آیه اوّل سوره مبارکه مریم.
51) کمال الدّین : 461.
52) کمال الدّین 2 : 239 - 240.
53) وسائل الشّیعة 6 : 457؛ الاحتجاج 2 : 583.
54) الاحتجاج 2 : 583؛ وسائل الشّیعة 5 : 366؛ بحارالأنوار 53 : 165.
55) بحارالأنوار 53 : 226؛ دارالسّلام : 194؛ نجم الثّاقب : 307.
56) المناقب 4 : 92؛ نور الثقلین 4 : 628.

57) این جمله اشاره دارد به بازگشت اسراء خاندان پیامبرعلیهم السلام از کربلا، چون کوچک ترها به خاطر مصون ماندن از خطرات احتمالی به گونه‌ای حرکت داده می‌شوند که مورد حمایت بزرگ‌ترها باشند. امام باقرعلیه السلام که شاید تنها کودک پسر باقی مانده از نسل امام حسین بود پیش پای بزرگ‌ترها حرکت داده می‌شد. به همین دلیل به پیشاهنگ اسیران نامیده شده است.
58) سوره مبارکه اعراف آیه 157.
59) کامل الزیارات : 233.
60) فرزند علی علیه السلام.
61) ینابیع المودة 3 : 242؛اثبات الهداة 3 : 455؛ بحارالأنوار 52 : 313.
62) سوره انعام، آیه 164.
63) عیون اخبار الرضا : 212؛ الزام النّاصب 1 : 72.
64) ترجمه: «هیچ کس بارِ گناهِ دیگری را بر دوش نمی‌گیرد،» این مطلب در آیاتِ سوره‌های مبارکه انعام : 164، الإسراء : 15، فاطر : 18، الزمر : 7، النجم : 38، آمده است.
65) دلائل الإمامة : 452؛ منتخب الأثر : 368؛ علل الشّرایع 1 : 160؛ بحارالأنوار 51 : 28.
66) چنان که ملاحظه می‌کنید امام قائم «عج» در این فرازها از سه مصیبت‌جانسوز امام حسین علیه السلام یاد کرده است که عبارتند از: تشنگی او، و برهنه انداختن بدن او، و پایمال نمودن پیکر نازنین او.
قابل ذکر است که واژه «سحق» در فارسی به معنی «لِه کردن» می‌آید.
67) إلزام النّاصب 2 : 282 ؛ معجم‌الملاحم والفتن 4 : 7.
68) رک: تذکرة الائمّة : 184.
69) علل الشرایع 1 : 160.
70) بحارالانوار 51 : 37.
71) تفسیر فرات : 240.
72) سوره مبارکه اسراء، آیه 33.
وَمَن قُتِلَ مَظلوماً فَقَد جَعَلْنا لِوَلِیِّهِ سُلْطاناً فَلا یُسْرِف فِی الْقَتلِ إِنَّهُ کانَ مَنْصوراً.
73) سوره مبارکه اسراء، آیه 33.
74) نجم الثّاقب 1 : 160.
75) سوره مبارکه حج، آیه 39.
76) تفسیر صافی 3 : 381؛ بحارالأنوار 24 : 224.

77) الغیبة للنّعمانی : 141.
78) این را هم توجّه داشته باشید: از صدرِ اسلام، زمان ظهور مهدی‌علیه السلام هیچ وقت مشخّص نشده است؛ اگرچه یک خواصّی می‌دانستند که او چه کسی است و پسر چه کسی است، ولی در روایاتی که از پیغمبر آمده همین قدر فرمودند: مهدی از اولادِ من حتماً باید ظهور کند. ولی سخنی که تاریخِ آن را نیز مشخّص نماید وجود نداشت.
79) سیری درسیره ائمه اطهارعلیهم السلام 1 : 281.
80) سلام موعود، دکتر سنگری : 5.
81) فرهنگ عاشورا، جواد محدثی : 227.
82) درختی است در بهشت یا در آسمان هفتم در طرف راست عرش الهی.
83) یکی از بهشت‌های هشت گانه.
84) قابل ذکر است که «مُشالات» که اکنون در عبارت «رؤوس المشالات» از آن به سرهایی که در بلندی قرار گرفتند تعبیر شده است در لغت از باب افعال و اسم مفعول از اَشال یُشیل «شال یشول» جمع مؤنث و به معنای در ارتفاع قرار داده شده است و ترجمه به «نیزه» که توسّط برخی مترجمین انجام شده است از باب قرائن است که سرهای شهداء کربلا را با قرار دادن روی نیزه‌ها در بین کاروان از دیگر چیزها بالاتر گرفته بودند تا در معرض دید باشد.
85) از این بابت به کربلا سرزمین طف گویند چون در کنار فرات و بر ساحل واقع شده است.
86) المزار : 498؛ بحارالأنوار 98 : 121.
87) بحارالأنوار 53 : 61.
88) سوره مبارکه انبیاء، آیه 69. ترجمه: [سرانجام ابراهیم را به آتش افکندند؛ ولی ما] «گفتیم: ای آتش! بر ابراهیم سرد و سالم باش!»
89) احتمالاً منظور این است که به قدری آباد می‌شود که بزرگ‌ترین مرکز تجاری و کشاورزی می‌شود و با روایات دیگر که آب از کربلا به پشتِ کوفه جریان پیدا می‌کند، مطابقت دارد.
90) سوره مبارکه اعراف، آیه 96. «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»
91) سوره مبارکه نبأ، آیه 18. بحَارالأنوار 53 : 103.
92) بحارالأنوار 53 : 43.
93) الاختصاص : 53.

94) الاختصاص : 57.
95) که ظاهراً اشاره به رجعت است.
96) بحارالأنوار 53 : 116، بیان: سؤال حوائج الدنیا یدل علی أن هذا فی الرجعة إذ هی لا تسأل فی الآخرة.
97) سوره مبارکه مریم، 54.
98) سوره مبارکه أسری، آیه 6. بحارالأنوار 53 : 105.
99) سوره مبارکه مریم، آیه 54.
100) اصول کافی 1 : 283.
101) سوره مبارکه أسری، آیه 6. تفسیر عیاشی 2 : 282؛ بحارالأنوار 53 : 76.
102) سوره مبارکه قصص، آیه86.
103) تفسیر البرهان: ذیلِ آیه موردِ بحث.
104) بحارالأنوار 53 : 46 به نقل از اختصاص.
105) بحارالأنوار 53 : 39، به نقل از بصائر الدّرجات.
106) السّفّاح: قادر علی الکلام (مجمع البحرین)؛ غیبت نعمانی : 181؛ بحارالأنوار 52 : 298.
107) سوره مبارکه اسراء، آیه 6.
108) این جمله روایت مشعر بر این است که این دو هنوز نمرده‌اند درحالی که طبق روایات گذشته دجّال تا آن روز در دست مسیح‌علیه السلام و شیطان با دست رسول خدا صلی الله علیه و آله و حضرت «قائم»علیه السلام کشته خواهد شد یا این‌که به گمان مردم آن دو دوباره برمی گردند. واللّه العالم.
109) روضةالکافی : 206؛ تفسیر عیاشی 2 : 281 و...
110) بحارالأنوار : 53، باب رجعت ح 130.
111) تفسیر عیاشی 2 : 281.
112) بحارالأنوار 53 : 61.
113) بحارالأنوار 53 : 61.
114) معالی السبطین: 209.
115) بحارالأنوار 53 : 7.
116) بحارالأنوار 53 : 16.
117) بحارالأنوار 53 : 61.
118) غیبت نعمانی : 151؛ بحارالأنوار 52 : 297.
119) الارشاد للمفید : 341؛ بحارالأنوار 52 : 290. شاید منظور این باشد که در شب قدر، دعاهایِ فرج مستجاب می‌شود و ظهور در روزِ عاشوراست و جالب است که تنها در شب بیست و سوّمِ ماه مبارکِ رمضان که شبِ قدر باشد، سفارش به دعایِ شریفِ «اللهم کن لولیک

الحجة بن...» شَده است. رک: مفاتیح الجنان : َ اعمالِ شب بیست و سوّم ماه مبارک رمضان.
120) منتخب الأثر : 575.
121) بر اساسِ این روایاتِ شریفه، فاصله ندای آسمانی و ظهور، حدودِ 107 روز می‌شود.
122) بحارالأنوار 51 : 87 به نقل کشف الغمّة باب 5؛ ینابیع المودة 3 : 167.
123) بحارالأنوار 52 : 307؛ بشارةالإسلام : 225؛ الزام النّاصب : 227؛ یوم الخلاص : 223.
124) بصائر الدّرجات : 184؛ بحارالأنوار 53 : 9؛ الزام النّاصب 2 : 258؛ مکیال المکارم 1 : 195.
125) لازم به ذکر است که بر اساس روایات کتاب‌های آدم و شیث و نوح و ابراهیم و داوود همان زمان به وسیله امّت‌هایشان نابود شد و کتابی وجود ندارد تا در زمان ظهور افرادی به عنوان پیرو وجود داشته باشند که امام زمان - عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف - را تصدیق کنند.
البتّه بعید نیست بگوییم این تصدیق هایی که در روایت هست مربوط به پیروان تورات و انجیل و قرآن است که برخی از مطالب کتب حضرت آدم و دیگر پیامبران برایشان نقل شده بود.
126) کامل الزیارات : 233.
127) الغیبة : 311.
128) قال الجوهری الشمراخ غرة الفرس إذا دقت وسالت، وجللت الخیشوم ولم تبلغ الجحفلة.
بحارالأنوار 52 : 325.
129) الغیبة للطّوسی : 469؛ بحارالأنوار 52 : 330.
130) در روایت تعبیر به فوَّهته شده است و این نشان می‌دهد که پل‌ها و آسیاب‌ها مانند لب و دندانی است برای نهر در طول مسیر آن جلوه می‌کنند.
131) شاید منظور این است که مسیرِ فرات را به سویِ منطقه نجف هدایت می‌کنند و زمین‌هایِ زرخیزِ بین کربلا تا نجف و اطرافِ کوفه آباد می‌شود.
132) شاید منظور این باشد که منطقه امن می‌شود و همه آرزودارانِ کربلا و نجف از سراسرِ جهان به آن سو کوچ می‌کنند و کربلا و نجف اشرف به هم متّصل می‌گردد. ان شاء اللّه...
133) اثباة الهداة 7 : 162.
134) مفاتیح الجنان، اعمال شب نیمه شعبان.
135) بحارالانوار 51 : 322.

136) اثباة الهداة 7 : 128.
137) روزنامه رسالت به تاریخ 18/8/79.
138) آقا شیخ مرتضایِ زاهد، محمّد حسن سیف اللهی : 145.
139) دیدار یار، علی کرمی 2 : 200.
140) الغیبةللطّوسی : 188.
141) در زمان قدیم کتاب‌ها فاقد شماره صفحه بودند و به همین دلیل برای آدرس دادن به اشخاص می‌گفتند: از اوّل کتاب چند صفحه جلو برو و یا از آخر کتاب چند صفحه به عقب برگرد.
142) عبقری الحسان 2 : 61؛ قصص العلماء : 346؛ منتخب الاثر 2 : 554.
143) نجم الثّاقب 1 : 121
144) نجم الثّاقب 1 : 610.
145) عشار: راه‌دار، باج‌گیر، خراج‌ستان.

15- پیشوای سوم حضرت امام حسین (ع)

نویسنده :هیئت تحریریه موسسه اصول دین قم

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحیم
به روز سوم ماه شعبان سال چهارم هجرت (1) دومین فرزند برومند حضرت علی و فاطمه،که درود خدا بر ایشان باد،در خانه‌ی وحی و ولایت،چشم به جهان گشود.
چون خبر ولادتش به پیامبر گرامی اسلام (ص) رسید،به خانه‌ی حضرت علی و فاطمه (ع) آمد و اسماء (2) را فرمود تا کودکش را بیاورد.اسماء او را در پارچه‌یی سپید پیچید و خدمت رسول اکرم (ص) برد،آن گرامی به گوش راست او اذان و به گوش چپ او اقامه گفت (3) .
به روزهای اول یا هفتمین روز ولادت با سعادتش،امین وحی الهی،جبرئیل،فرود آمد و گفت:
سلام خداوند بر تو باد ای رسول خدا،این نوزاد را به نام‌پسر کوچک هارون شبیر» (4) که به عربی حسین خوانده می‌شود،نام بگذار. (5) چون علی (ع) برای تو بسان هارون برای موسی بن عمران است جز آنکه تو خاتم پیغمبران هستی.
و به این ترتیب نام پر عظمت حسین از جانب پروردگار،برای دومین فرزند فاطمه انتخاب شد.
به روز هفتم ولادتش،فاطمه‌ی زهراء که سلام خداوند بر او باد،گوسفندی را برای فرزندش به عنوان عقیقه (6) کشت،و سر آن حضرت را تراشید و هم وزن موی سر او نقره صدقه داد. (7)

حسین و پیامبر (ص)

از ولادت حسین بن علی (ع) که در سال چهارم هجرت بود تا رحلت رسول الله (ص) که شش سال و چند ماه بعد اتفاق افتاد،مردم از اظهار محبت و لطفی که پیامبر راستین اسلام (ص) در باره‌ی حسین (ع) ابراز می‌داشت،به بزرگواری و مقام شامخ پیشوای سوم آگاه شدند.
سلمان فارسی می‌گوید:دیدم که رسول خدا (ص) حسین (ع) را بر زانوی خویش نهاده او را می‌بوسید و می‌فرمود:
تو بزرگوار و پسر بزرگوار و پدر بزرگوارانی،تو امام و پسر امام و پدر امامان هستی،تو جت‌خدا و پسر حجت‌خدا و پدر حجت‌های خدایی که نه نفرند و خاتم ایشان،قائم ایشان (امام زمان عج) می‌باشد. (8)
انس بن مالک روایت می‌کند:
وقتی از پیامبر پرسیدند کدامیک از اهل بیت‌خود را بیشتر دوست می‌داری،فرمود:حسن و حسین را، (9) بارها رسول گرامی حسن و حسین را به سینه می‌فشرد و آنان را می‌بویید و می‌بوسید. (10)
ابو هریره که از مزدوران معاویه و از دشمنان خاندان امامت است در عین حال اعتراف می‌کند که:
رسول اکرم (ص) را دیدم که حسن و حسین (ع) را بر شانه‌های خویش نشانده بود و به سوی ما می‌آمد،وقتی به ما رسید فرمود:هر کس این دو فرزندم را دوست‌بدارد مرا دوست داشته و هر که با آنان دشمنی ورزد با من دشمنی نموده است. (11)
عالی‌ترین،صمیمی‌ترین و گویاترین رابطه‌ی معنوی و ملکوتی بین پیامبر و حسین را می‌توان در این جمله‌ی رسول گرامی اسلام (ص) خواند که فرمود:حسین از من و من‌از حسینم. (12)

حسین با پدر

شش سال از عمرش با پیامبر بزرگوار سپری شد،و آنگاه که رسول خدا (ص) چشم از جهان فرو بست و به لقاء پروردگار شتافت،مدت سی سال با پدر زیست.پدری که جز به انصاف حکم نکرد،و جز به طهارت و بندگی نگذرانید،جز خدا ندید و جز خدا نخواست و جز خدا نیافت. پدری که در زمان حکومتش لحظه‌ای او را آرام نگذاشتند،همچنانکه به هنگام غصب خلافتش جز به آزارش برنخاستند.در تمام این مدت،با دل و جان از اوامر پدر اطاعت می‌کرد، و در چند سالی که حضرت علی (ع) متصدی خلافت ظاهری شد،حضرت حسین (ع) در راه پیشبرد اهداف اسلامی،مانند یک سرباز فداکار همچون برادر بزرگوارش می‌کوشید،و در جنگهای جمل ،«صفین و«نهروان شرکت داشت. (13) و به این ترتیب،از پدرش امیر المؤمنین (ع) و دین خدا حمایت کرد و حتی گاهی در حضور جمعیت‌به غاصبین خلافت اعتراض می‌کرد.

در زمان حکومت عمر،امام حسین (ع) وارد مسجد شد،خلیفه‌ی دوم را بر منبر رسول الله (ص) مشاهده کرد که سخن‌می‌گفت.بلا درنگ از منبر بالا رفت و فریاد زد:از منبر پدرم فرود آی... (14)

امام حسین با برادر

پس از شهادت حضرت علی علیه السلام،به فرموده‌ی رسول خدا (ص) و وصیت امیر المؤمنین (ع) امامت و رهبری شیعیان به حسن بن علی علیه السلام،فرزند بزرگ امیر المؤمنین (ع) منتقل گشت و بر همه‌ی مردم واجب و لازم آمد که به فرامین پیشوایان امام حسن (ع) گوش فرا دارند.امام حسین (ع) که دست پرورد وحی محمدی و ولایت علوی بود، همراه و همکار و همفکر برادرش بود.
چنانکه وقتی بنابر مصالح اسلام و جامعه‌ی مسلمانان و به دستور خداوند بزرگ امام حسن (ع) مجبور شد که با معاویه صلح کند و آن همه ناراحتیها را تحمل نماید،امام حسین (ع) شریک رنجهای برادر بود و چون می‌دانست که این صلح به صلاح اسلام و مسلمین است، هرگز اعتراض به برادر نداشت و حتی یکروز که معاویه،در حضور امام حسن و امام حسین (ع) دهان آلوده‌اش را به بدگویی نسبت‌به امام حسن و پدر بزرگوارشان امیر مؤمنان (ع) گشود، امام حسین (ع) به دفاع برخاست تا سخن در گلوی معاویه بشکند و سزای ناهنجاریش را به کنارش بگذارد ولی امام حسن (ع) او را به‌سکوت و خاموشی فرا خواند،امام حسین (ع) پذیرا شد و به جایش باز گشت،آنگاه امام حسن (ع) خود به پاسخ معاویه بر آمد،و با بیانی رسا و کوبنده،خاموشش ساخت. (15)

امام حسین علیه السلام در زمان معاویه

چون امام حسن (سلام خدا و فرشتگان خدا بر او باد) ازدنیا رحلت فرمود،به گفته‌ی رسول خدا و امیر المؤمنین (ع) و وصیت‌حسن بن علی (ع) امامت و رهبری شیعیان به امام حسین (ع) منتقل شد و از طرف خدا مامور رهبری جامعه گردید.
امام حسین (ع) می‌دید که معاویه با اتکاء به قدرت اسلام،بر اریکه‌ی حکومت اسلام به ناحق تکیه زده،سخت مشغول تخریب اساس جامعه‌ی اسلامی و قوانین خداوند است،و از این حکومت پوشالی مخرب به سختی رنج می‌برد،ولی نمی‌توانست دستی فراز آورد و قدرتی فراهم کند تا او را از جایگاه حکومت اسلامی پائین بکشد،چنانچه برادرش امام حسن (ع) نیز وضعی مشابه او داشت.
امام حسین (ع) می‌دانست اگر تصمیمش را آشکار سازد و به سازندگی قدرت بپردازد،پیش از هر جنبش و حرکت مفیدی به قتلش می‌رسانند،ناچار دندان بر جگر نهاد و صبر را پیشه ساخت که اگر بر می‌خاست،پیش از اقدام به دسیسه کشته می‌شد،و از این کشته شدن هیچ نتیجه‌یی گرفته‌نمی‌شد.
بنابر این تا معاویه زنده بود چون برادر زیست و علم مخالفت‌های بزرگ نیفراخت،جز آنکه گاهی محیط و حرکات و اعمال معاویه را به باد انتقاد می‌گرفت و مردم را به آینده‌یی نزدیک امیدوار می‌ساخت که اقدام مؤثری خواهد نمود.و در تمام طول مدتی که معاویه از مردم برای ولایت عهدی یزید،بیعت می‌گرفت،حسین به شدت با او مخالفت کرد،و هرگز تن به بیعت‌یزید نداد و ولیعهدی او را نپذیرفت و حتی گاهی سخنانی تند به معاویه گفت و یا نامه‌یی کوبنده برای او نوشت. (16) معاویه هم در بیعت گرفتن برای یزید،به او اصراری نکرد و امام (ع) همچنین بود و ماند تا معاویه در گذشت...

یزید پس از معاویه بر تخت‌حکومت اسلامی تکیه زد و خود را امیر المؤمنین خواند،و برای اینکه سلطنت ناحق و ستمگرانه‌اش را تثبیت کند،مصمم شد برای نامداران و شخصیت‌های اسلامی پیامی بفرستد و آنان را به بیعت‌با خویش بخواند.به همین منظور،نامه‌ای به حاکم مدینه نوشت و در آن یادآور شد که برای من از حسین (ع) بیعت‌بگیر و اگر مخالفت نمود بقتلش برسان.حاکم این خبر را به امام حسین (ع) رسانید و جواب مطالبه نمود،امام حسین (ع) چنین‌فرمود:
انا لله و انا الیه راجعون و علی الاسلام السلام اذا بلیت الامة براع مثل یزید. (17) آنگاه که افرادی چون یزید، (شراب خوار و قمار باز و بی ایمان و نا پاک که حتی ظاهر اسلام را هم مراعات نمی‌کند) بر مسند حکومت اسلامی بنشیند،باید فاتحه اسلام را خواند. (زیرا این گونه زمامدارها با نیروی اسلام و به نام اسلام،اسلام را از بین می‌برند) .
امام حسین (ع) می‌دانست اینک که حکومت‌یزید را به رسمیت نشناخته است اگر در مدینه بماند به قتلش می‌رسانند،لذا به امر پروردگار،شبانه و مخفی از مدینه به سوی مکه حرکت کرد.آمدن آن حضرت به مکه،همراه با سرباززدن او از بیعت‌یزید،در بین مردم مکه و مدینه انتشار یافت،و این خبر تا به کوفه هم رسید.کوفیان از امام حسین (ع) که در مکه بسر می‌برد دعوت کردند تا به سوی آنان آید و زمامدار امورشان باشد.امام (ع) مسلم بن عقیل (ع) ،پسر عموی خویش را به کوفه فرستاد تا حرکت و واکنش اجتماع کوفی را از نزدیک ببیند و برایش بنویسد.
مسلم به کوفه رسید و با استقبال گرم و بی سابقه‌یی روبرو شد،هزاران نفر به عنوان نایب امام (ع) با او بیعت کردند،و مسلم (ع) هم نامه‌یی به امام حسین (ع) نگاشت و حرکت فوری امام (ع) را لازم گزارش داد.هر چند امام حسین (ع) کوفیان را به خوبی می‌شناخت،و بی‌وفایی و بی دینی‌شان را در زمان حکومت پدر و برادر دیده بود و می‌دانست‌به گفته‌ها و بیعت‌شان با مسلم (ع) نمی‌توان اعتماد کرد،و لیکن برای اتمام حجت و اجرای اوامر پروردگار تصمیم گرفت که به سوی کوفه حرکت کند.
با اینحال تا هشتم ذی حجه،یعنی روزیکه همه‌ی مردم مکه عازم رفتن به منی بودند (18) و هر کس در راه مکه جا مانده بود با عجله‌ی تمام می‌خواست‌خود را به مکه برساند،آن حضرت در مکه ماند و در چنین روزی با اهل بیت و یاران خود،از مکه به طرف عراق خارج شد و با این کار هم به وظیفه‌ی خویش عمل کرد و هم به مسلمانان جهان فهماند که پسر پیغمبر امت، یزید را به رسمیت نشناخته و با او بیعت نکرده بلکه علیه او

قیام کرده است.
یزید که حرکت مسلم (ع) را به سوی کوفه دریافته و از بیعت کوفیان با او آگاه شده بود،ابن زیاد را (که از پلیدترین یاران یزید و از کثیف‌ترین طرفداران حکومت‌بنی امیه بود) به کوفه فرستاد.
ابن زیاد از ضعف ایمان و دو رویی و ترس مردم کوفه استفاده نمود و با تهدید و ارعاب آنان را از دور و بر مسلم پراکنده ساخت،و مسلم (ع) به تنهایی با عمال ابن زیاد به‌نبرد پرداخت،و پس از جنگی دلاورانه و شگفت،با شجاعت‌شهید شد. (سلام خدا بر او باد) .و ابن زیاد جامعه‌ی دورو و خیانتکار و بی ایمان کوفه را علیه امام حسین (ع) بر انگیخت،و کار به جایی رسید که عده‌ای از همان کسانیکه برای امام (ع) دعوت نامه نوشته بودند،سلاح جنگ پوشیدند و منتظر ماندند تا امام حسین (ع) از راه برسد و به قتلش برسانند.
امام حسین (ع) از همان شبی که از مدینه بیرون آمد،و در تمام مدتی که در مکه اقامت گزید،و در طول راه مکه به کربلا،تا هنگام شهادت،گاهی به اشاره،گاهی به صراحت،اعلان می‌داشت که:مقصود من از حرکت،رسوا ساختن حکومت ضد اسلامی یزید و بر پا داشتن امر به معروف و نهی از منکر و ایستادگی در برابر ظلم و ستمگری است و جز حمایت قرآن و زنده داشتن دین محمدی هدفی ندارم.
و این ماموریتی بود که خداوند به او واگذار نموده بود،حتی اگر به کشته شدن خود و اصحاب و فرزندان و اسیری خانواده‌اش اتمام پذیرد.
رسول گرامی و امیر مؤمنان و حسن بن علی (ع) پیشوایان پیشین اسلام،شهادت امام حسین (ع) را بارها بیان فرموده بودند.حتی در هنگام ولادت امام حسین (ع) ،رسول گرانمایه اسلام (ص) شهادتش را تذکر داده بود. (19) و خود امام حسین (ع) به علم امامت می‌دانست که آخر این سفر به‌شهادتش می‌انجامد،ولی او کسی نبود که در برابر دستور آسمانی و فرمان خدا برای جان خود ارزشی قائل باشد،یا از اسارت خانواده‌اش واهمه‌ای به دل راه دهد.او آنکس بود که بلا را کرامت و شهادت را سعادت می‌پنداشت. (سلام ابدی خدا بر او باد) .
خبر«شهادت حسین (ع) در کربلا»به قدری در اجتماع اسلامی مورد گفتگو واقع شده بود که عامه‌ی مردم از پایان این سفر مطلع بودند.چون جسته و گریخته،از رسول الله (ص) و امیر المؤمنین (ع) و امام حسن بن علی (ع) و دیگر بزرگان صدر اسلام شنیده بودند.
بدین سان حرکت امام حسین (ع) با آن درگیریها و ناراحتی‌ها.احتمال کشته شدنش را در اذهان عامه تشدید کرد.به ویژه که خود در طول راه می‌فرمود:
«من کان باذلا فینا مهجته و موطنا علی لقاء الله نفسه فلیرحل معنا (20)

»هر کس حاضر است در راه ما از جان خویش بگذرد و به ملاقات پروردگار بشتابد همراه ما بیاید».
و لذا در بعضی از دوستان این توهم پیش آمد که حضرتش را از این سفر منصرف سازند.
غافل از اینکه فرزند علی بن ابیطالب (ع) امام و جانشین پیامبر،و از دیگران به وظیفه‌ی خویش آگاهتر است و هرگز از آنچه خدا بر عهده‌ی او نهاده دست نخواهد کشید.باری امام حسین (ع) با همه‌ی این افکار و نظریه‌ها که اطرافش را گرفته بود به راه خویش ادامه داد،و کوچکترین خللی در تصمیمش راه نیافت.
سر انجام،رفت،و شهادت را دریافت،نه خود تنها،بلکه با اصحاب و فرزندان،که هر یک ستاره‌ای درخشان در افق اسلام بودند،رفتند و کشته شدند،و خون‌هایشان شن‌های گرم دشت کربلا را لاله باران کرد تا جامعه‌ی مسلمان بفهمد،یزید (باقی مانده‌ی بسترهای گناه آلود خاندان امیه) جانشین رسول خدا نیست،و اساسا اسلام از بنی امیه و بنی امیه از اسلام جداست.
راستی هرگز اندیشیده‌اید اگر شهادت جانگداز و حماسه آفرین حسین (ع) به وقوع نمی‌پیوست،و مردم یزید را خلیفه‌ی پیغمبر (ص) می‌دانستند و آنگاه اخبار دربار یزید و شهوترانیهای او و عمالش را می‌شنیدند چقدر از اسلام متنفر می‌شدند،زیرا اسلامی که خلیفه‌ی پیغمبرش یزید باشد به راستی نیز تنفر آور است...
و خاندان پاک حضرت امام حسین (ع) نیز اسیر شدند تا آخرین رسالت این شهادت را به گوش مردم برسانند،و شنیدیم و خواندیم که در شهرها،در بازارها،در مسجدها،در بارگاه متعفن پسر زیاد و دربار نکبتبار یزید،هماره و همه جا دهان گشودند و فریاد زدند،و پرده‌ی زیبای فریب را از چهره‌ی زشت و جنایتکار جیره‌خواران بنی امیه برداشتند و ثابت کردند که یزید سگ باز و شرابخوار است،هرگز لیاقت‌خلافت ندارد و این اریکه‌ای که او بر آن تکیه زده جایگاه او نیست،سخنانشان رسالت‌شهادت حسینی را تکمیل کرد،طوفانی در جان‌ها بر انگیختند چنانکه نام یزید تا همیشه مترادف با هر پستی و رذالت و دنائت گردید و همه‌ی آرزوهای طلایی و شیطانیش چون نقش بر آب گشت.نگرشی ژرف می‌خواهد تا بتوان بر همه‌ی ابعاد این شهادت عظیم و پر نتیجه دست‌یافت.
از همان اوان شهادتش تا کنون،دوستان و شیعیانش،و همه‌ی آنان که به شرافت و عظمت انسان ارج می‌گذارند،همه ساله سالروز به خون غلطیدنش را،سالروز قیام و شهادتش را با سیاه پوشی و عزاداری محترم می‌شمارند،و خلوص خویش را با گریه بر مصائب آن بزرگوار ابراز می‌دارند.پیشوایان مآل اندیش و معصوم ما،هماره به واقعه‌ی کربلا و به

زنده داشتن آن عنایتی خاص داشتند.غیر از اینکه خود به زیارت مرقدش می‌شتافتند و عزایش را بر پا می‌داشتند،در فضیلت عزا داری و محزون بودن برای آن بزرگوار،گفتارهای متعددی ایراد فرموده‌اند.
ابو عماره گوید:روزی به حضور امام ششم صادق آل محمد (ص) رسیدم،فرمود اشعاری در سوگواری حسین (ع) برای ما بخوان،وقتی شروع به خواندن نمودم صدای گریه حضرت برخاست،من می‌خواندم و آن عزیز می‌گریست چندانکه صدای گریه از خانه برخاست.بعد از آنکه اشعار را تمام کردم،امام علیه السلام در فضیلت و ثواب مرثیه و گریاندن مردم بر امام حسین (ع) مطالبی بیان فرمود. (21)
و نیز از آن جناب است که فرمود:گریستن و بی‌تابی کردن در هیچ مصیبتی شایسته نیست مگر در مصیبت‌حسین بن علی (ع) که ثواب و جزایی گرانمایه دارد. (22)
باقر العلوم،امام پنجم (ع) به محمد بن مسلم که یکی از اصحاب بزرگ او است فرمود:
به شیعیان ما بگویید که به زیارت مرقد حسین (ع) بروند،زیرا بر هر شخص با ایمانی که به امامت ما معترف است،زیارت قبر ابا عبد الله (ع) لازم می‌باشد. (23)
امام صادق (ع) می‌فرماید:
«ان زیارة الحسین علیه السلام افضل ما یکون من الاعمال .
همانا زیارت حسین (ع) از هر عمل پسندیده‌ای ارزش و فضیلتش بیشتر است. (24)
زیرا که این زیارت در حقیقت مدرسه‌یی بزرگ و عظیم است که به جهانیان درس ایمان و عمل صالح می‌دهد و گویی روح را،به سوی ملکوت خوبی‌ها و پاکدامنی‌ها و فداکاریها پرواز می‌دهد.
هر چند عزاداری و گریه بر مصائب حسین بن علی (ع) ،ومشرف شدن به زیارت قبرش و باز نمایاندن تاریخ پر شکوه و حماسه ساز کربلایش ارزش و معیاری والا دارد،لکن باید دانست که نباید تنها به این زیارت‌ها و گریه‌ها و غم گساریدن اکتفا کرد،بلکه همه‌ی این تظاهرات، فلسفه‌ی دین داری-فداکاری-حمایت از قوانین آسمانی را به ما گوشزد می‌نماید،و هدف هم جز این نیست،و نیاز بزرگ ما از درگاه حسینی آموختن انسانیت و خالی بودن دل از هر چه غیر از خداست می‌باشد،و گرنه اگر فقط به صورت ظاهر قضیه بپردازیم هدف مقدس حسینی به فراموشی می‌گراید.

با نگاهی اجمالی به 56 سال زندگی سراسر خدا خواهی و خدا جویی حسین (ع) ،در می‌یابیم که همواره وقت او به پاکدامنی و بندگی و نشر رسالت احمدی و مفاهیم عمیقی والاتر از درک و دید ما گذشته است.
اکنون مروری کوتاه به زوایای زندگانی آن عزیز که پیش روی ما است:
جنابش به نماز و نیایش با پروردگار و خواندن قرآن و دعا و استغفار علاقه‌ی بسیاری داشت. گاهی در شبانه روز صدها رکعت نماز می‌گزاشت. (25) و حتی در آخرین شب زندگی دست از نیاز و دعا بر نداشت،و خوانده‌ایم که از دشمنان مهلت‌خواست تا بتواند با خدای خویش به خلوت‌بنشیند و فرمود:خدا می‌داند که من نماز و تلاوت قرآن و دعای زیاد و استغفار را دوست دارم. (26)
حضرتش بارها پیاده به خانه‌ی کعبه شتافت و مراسم حج را برگزار کرد. (27)
پسران غالب اسدی (بشر و بشیر) حکایت کرده‌اند که:در عصر روز عرفه،نهم ذیحجة الحرام، در بیابان عرفات همراه حسین (ع) بودیم.آن حضرت با کمال خشوع و بندگی از خیمه بیرون آمد و با جمع کثیری از اصحاب و فرزندان به دامنه‌ی چپ کوه ایستاد،صورت مبارک به جانب کعبه گرداند،دستها را چونان مستمند ضعیفی به سوی آسمان گشود،و این دعا را قرائت فرمود:
«حمد و سپاس خدایی را که چیزی نمی‌تواند قضا و خواسته‌ی او را رد کند و از عطا و بخشش او جلوگیری نماید.
دست او در سخاوت و کرم باز است و هر چیزی را به حکمت‌خویش نیکو و متقن قرار داده است،تلاش پنهان کاران بر او مخفی نیست و آنچه به او سپرده شود تباه نمی‌گردد اوست پاداش و کیفر دهنده‌ی همه و اصلاح کننده‌ی حالات بندگان قناعت پیشه و رحم کننده‌ی ناتوانان و ضعیفان،فرود آورنده منافع و کتاب جامع-قرآن-نورانی و فروزان،و اوست‌شنونده‌ی دعاها و برطرف کننده‌ی گرفتاریها و بالا برنده‌ی درجه‌ی نیکوکاران و کوبنده‌ی ستمگران، خدایی به جز او نیست،همتا ندارد وچیزی مانندش نیست،و اوست‌شنوا و بینا و لطیف (28) و آگاه،و بر هر چیزی قادر و توانا.
بارالها به سوی تو روی می‌آورم و به پروردگاری تو گواهی می‌دهم،اعتراف و اقرار دارم که تو پروردگارم هستی و بازگشتم به سوی توست،پیش از آنکه چیزی باشم و نشانی از من باشد به نعمت‌بر من آغاز کردی و مرا از خاک آفریدی...
سپس مرا صحیح و سالم،برای هدایتی که از پیش مقدر فرموده بودی به

دنیا آوردی و مرا در گهواره که کودکی خردسال بودم حفظ کردی و از غذاها،شیر گوارا روزیم دادی،دل پرستاران را نسبت‌به من مهربان ساختی،و مادران دلسوز را به تربیت من وا داشتی،و مرا از آزارها و شرور پنهانی جن حفظ کردی و از فزونی و کاستی سالم نگاهداشتی،-پس تو بلند مرتبه‌یی ای رحیم ای رحمان-تا آنگاه که زبان به سخن گشودم،و تمام گردانیدی به من نعمتهای کامل خود را و همه ساله مرا پروراندی تا که خلقتم کامل شد و نیرویم اعتدال یافت، جت‌خود را بر من تمام کردی که معرفت و شناخت‌خود را به من الهام نمودی،و مرا به عجایب حکمت‌خود شگفت زده کردی و به آفرینش‌های بی سابقه‌ات که در آسمان و زمینت‌بوجود آوردی هشیارم ساختی و برای سپاسگزاری و یادت آگاهم ساختی و اطاعت و پرستش خویش به من واجب کردی و آنچه پیامبرانت آوردند به من فهماندی و پذیرفتن آنچه موجب خشنودیت می‌شود بر من سهل و آسان کردی و به یاری و لطفی که در همه‌ی این مراحل نسبت‌به من داشتی بر من منت نهادی.
بارالها راضی نشدی که برخی از نعمتها را به من ندهی،به جود عظیم و احسان دیرینه‌ات انواع خوردنیها و آشامیدنیها و انواع پوششها و لباسها را روزیم گردانیدی.
آنگاه که همه‌ی نعمتها را بر من تمام گردانیدی و همه‌ی بلاها را از من دور گردانیدی،نادانی من و نیز گستاخیم بر تو بازت نداشت که مرا به موجبات قرب راهنمایی کنی و به آنچه مرا در نزد تو جا می‌دهد موفق گردانی.
خدایا کدام یک از نعمتهایت را بر شمرم و یاد کنم یا به شکر کدامیک از عطایای تو بپردازم در حالیکه نعمتها و عطایای تو بیش از آن است که شمارندگان بتوانند آن‌ها را بشمارند یا حسابداران بتوانند به آن علم پیدا کنند.اضافه شدت‌ها و ناراحتی‌ها و بلاهایی که از من دور داشتی افزونتر از سلامتی و عافیت و راحتی‌هایی است که برای من آشکار است.
خدایا من ترا به حقیقت ایمانم و...گواه می‌گیرم،و اگر به فرض در همه‌ی عصرها و دهرها زنده بمانم و در صدد بر آیم و بکوشم که شکر یکی از نعمتهایت را به جا آورم توانایی آن راندارم، مگر تو بر من منت نهی که خود موجب شکر جدید و ثنای تازه‌یی خواهد گردید...
بارالها مرا چنان کن که از تو آن چنان ترسم که گویی ترا می‌بینم و مرا به نعمت تقوی و پرهیزگاری سعادتمند گردان و به سبب ارتکاب معصیت و نافرمانی بدبختم نگردان.
بارالها بی نیازی را در نفس و جانم،و یقین را در دلم،و اخلاص را در عملم،و روشنی را در دیده‌ام،و بصیرت و بینایی را در دینم،قرار ده و مرا به عضوها و جوارحم بهره‌مند گردان...
بارالها اگر بخواهم نعمتهای وجود و بخششهای گرانمایه‌ات را بر شمارم

نمی‌توانم.
مولای من،تویی که کرم کردی‌تویی که نعمت دادی‌تویی که نیکی کردی‌تویی که به فضیلت رفتار کردی‌تویی که بخششت را به کمال رساندی‌تویی که روزی دادی‌تویی که توفیق عنایت فرمودی‌تویی که عطا کردی‌تویی که بی نیاز گرداندی‌تویی که مایه دادی‌تویی که پناه دادی‌تویی که مهمات مرا کفایت فرمودی‌تویی که هدایت کردی‌تویی که ما را از لغزشها و خطرها حفظ کردی‌تویی که پرده پوشی نمودی‌تویی که آمرزیدی‌تویی که عفو کردی‌تویی که یاری کردی‌تویی که نیرو بخشیدی‌تویی که نصرت نمودی‌تویی که شفا بخشیدی‌تویی که عافیت دادی‌تویی که گرامی داشتی‌تبارکت ربی و تعالیت فلک الحمد دائما و لک الشکر واصبا، بزرگی و والایی ای پروردگار من،حمد و ثنا تا به ابد ویژه و مخصوص توست و همیشه و هماره برای توست.
پس آفریدگارابه عصیانم معترفم مرا ببخش و از گناهانم در گذر. (29) »
در آن روز حسین علیه السلام آنچنان دلها را با خواندن این دعا به سوی خدا کشید که انبوه خلایق صدایشان به گریه برخاست چنانکه خدای را همراه کلمات امامشان به اجابت‌خواندند و آمین گفتند.ابن اثیر در کتاب اسد الغابه می‌نویسد:
«کان الحسین رضی الله عنه فاضلا کثیر الصوم و الصلوة و الحج و الصدقة و افعال الخیر جمیعها (30) »
حسین (ع) بسیار روزه می‌گرفت و نماز می‌گذارد و به حج می‌رفت و صدقه می‌داد و همه‌ی کارهای پسندیده را انجام می‌داد.شخصیت‌حسین بن علی (ع) آنچنان بلند و دور از دسترس و پر شکوه بود که وقتی با برادرش امام مجتبی (ع) ،پیاده به کعبه می‌رفتند،همه‌ی بزرگان و شخصیت‌های اسلامی باحترامشان از مرکب پیاده شده،همراه آنان راه پیمودند. (31)
احترامی که جامعه برای حسین (ع) قائل بود بدان جهت‌بود که او با مردم زندگی می‌کرد-از مردم و معاشرتشان کناره نمی‌جست-با جان جامعه هماهنگ بود،چونان دیگرها از مواهب و مصائب یک اجتماع برخوردار بود و بالاتر از همه ایمان بی تزلزل او به خداوند او را غمخوار و یاور مردم ساخته بود.
و گرنه،او نه کاخ‌های مجلل داشت و نه سربازان و غلامان محافظ و هرگز مثل جباران راه آمد و شد را به گذرش بر مردم نمی‌بستند و حرم رسول الله (ص) را برای او خلوت نمی‌کردند... این روایت‌یک نمونه از اخلاق اجتماعی اوست،بخوانیم:
روزی از محلی عبور می‌فرمود،عده‌ای از فقرا بر عباهای پهن شده‌اشان نشسته بودند و نان پاره‌های خشکی می‌خوردند،امام حسین (ع) می‌گذشت که تعارفش کردند و او هم پذیرفت، نشست و تناول فرمود و آنگاه بیان

داشت:
ان الله لا یحب المتکبرین. (32)
خداوند متکبران را دوست نمی‌دارد.
سپس فرمود:من دعوت شما را اجابت کردم،شما هم دعوت مرا اجابت کنید.آنها هم دعوت آن حضرت را پذیرفتند و همراه جنابش به منزل رفتند،حضرت دستور داد هر چه در خانه موجود است‌به ضیافتشان بیاورند، (33) و بدین ترتیب پذیرایی گرمی از آنان به عمل آمد و نیز درس تواضع و انسان دوستی را با عمل خویش به جامعه آموخت.
شعیب بن عبد الرحمن خزاعی می‌گوید:
چون حسین بن علی (ع) به شهادت رسید،بر پشت مبارکش آثار پینه مشاهده کردند علتش را از امام زین العابدین (ع) پرسیدند،فرمود:این پینه‌ها اثر کیسه‌های غذایی است که پدرم شبها به دوش می‌کشید و به خانه‌ی زنهای شوهر مرده و کودکان یتیم و فقرا می‌رسانید. (34)
شدت علاقه امام حسین (ع) را به دفاع از مظلوم و حمایت‌از ستم دیدگان می‌توان در داستان ارینب و همسرش عبد الله بن سلام دریافت،که اجمال و فشرده‌اش را در اینجا متذکر می‌شویم:
یزید به زمان ولایت عهدی،با اینکه همه نوع وسائل شهوترانی و کام جوئی و کامروایی از قبیل پول،مقام،کنیزان رقاصه و...در اختیار داشت چشم ناپاک و هرزه‌اش را به بانوی شوهردار عفیفی دوخته بود.
پدرش معاویه به جای اینکه در برابر این رفتار زشت و ننگین عکس العمل کوبنده‌ای نشان دهد،با حیله‌گری و دروغ پردازی و فریبکاری،مقدماتی فراهم ساخت تا زن پاکدامن مسلمان را از خانه‌ی شوهر جدا ساخته به بستر گناه آلوده‌ی پسرش یزید بکشاند.حسین بن علی (ع) از قضیه با خبر شد در برابر این تصمیم زشت ایستاد و نقشه‌ی شوم معاویه را نقش بر آب ساخت و با استفاده از یکی از قوانین اسلام،زن را به شوهرش عبد الله بن سلام باز گرداند و دست تعدی و تجاوز یزید را از خانواده‌ی مسلمان و پاکیزه‌یی قطع نمود و با این کار همت و غیرت الهی‌اش را نمایان و علاقمندی خود را به حفظ نوامیس جامعه‌ی مسلمان ابراز داشت و این رفتار داستانی شد که در مفاخر آل علی (ع) و دنائت و ستمگری بنی امیه،برای همیشه در تاریخ به یادگار ماند. (35)
علائلی در کتاب سمو المعنی می‌نویسد:ما در تاریخ انسان به مردان بزرگی برخورد می‌کنیم که هر کدام در جبهه و جهتی عظمت و بزرگی خویش را جهانگیر ساخته‌اند یکی در شجاعت، دیگری در زهد،آن دیگر در سخاوت،و...اما شکوه و بزرگی امام حسین (ع) حجم عظیمی است که ابعاد بی نهایتش هر یک مشخص کننده‌ی یک عظمت فراز تاریخ است،گویا او جامع همه‌ی والایی‌ها و فرازمندی‌هاست. (36)

آری مردی که وارث بی کرانگی نبوت محمدی است،مردی که وارث عظمت عدل و مروت پدری چون حضرت علی (ع) است و وارث جلال و درخشندگی فضیلت مادری چون حضرت فاطمه (ع) است،چگونه نمونه‌ی برتر و والای عظمت انسان و نشانه‌ی آشکار فضیلت‌های خدایی نباشد.
درود ما بر او باد که باید او را سمبل اعمال و کردارمان قرار دهیم.
امام حسین (ع) و حکایت زیستنش و شهادتش و لحن گفتارش و ابعاد کردارش نه تنها نمونه‌ی یک بزرگ مرد تاریخ را برای ما مجسم می‌سازد،بلکه او با همه‌ی خویشتن،آیینه‌ی تمام نمای فضیلت‌ها،بزرگ منشی‌ها،فداکاریها،جان بازی‌ها،خداخواهی‌ها و خدا جویی‌ها می‌باشد،او به تنهایی می‌تواند جان را به لاهوت راهبر باشد و سعادت بشریت را ضامن گردد.
بودن و رفتنش،معنویت و فضیلت‌های انسان را ارجمندنمود.
به سخنان دل آویز زندگی سازش بپردازیم:
«الناس عبید الدنیا و الدین لعق علی السنتهم یحوطونه ما درت معایشهم فاذا محصوا بالبلاء قل الدیانون (37) .»
مردم بنده‌ی دنیا هستند و دین را فقط با زبانشان لمس می‌کنند،تا وقتی بدانند این گفتگوی ظاهری به ضرر دنیایشان نیست‌بر محور دین چرخ می‌خورند،اما آنگاه که به امتحانی آزموده شوند (که لازم آید از دنیا ببرند و به دین بپیوندند) دین داران واقعی کم هستند.
امام حسین (ع) به فرزندش امام زین العابدین (ع) فرمود:
«ای بنی ایاک و ظلم من لا یجد علیک ناصرا الا الله جل و عز». (38)
پسرم،از ستم نمودن به کسی که جز خداوند بزرگ و عزیز یاوری ندارد بپرهیز. (خداوند بزودی داد چنین مظلومی را از ظالم خواهد گرفت) .
شخصی از امام حسین (ع) خواست‌خیر دنیا و آخرت را برای او بنویسد،حضرت در جواب او نوشت:
«بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد فان من طلب رضی الله بسخط الناس کفاه الله امور الناس و من طلب رضی الناس بسخط الله وکله الله الی الناس‌و السلام . (39)
یعنی:هر کس خواهان رضایت‌خداوند باشد و خشنودی خداوند را به غضب مردم نفروشد، آفریدگار اموری که بدست مردم است‌برای او کفایت‌خواهد کرد،و هر کس طالب رضایت مردم باشد و خشنودی مردم را به غضب خدا بخرد،پروردگار او را به مردم وا می‌گذارد.
شخصی به امام حسین (ع) عرض کرد:ای پسر رسول خدا (ص) ،من آلوده‌ی به گناه هستم و یارابیم نیست که از عصیانم بگریزم،مرا موعظه فرما.
امام حسین (ع) فرمود به پنج کار بپردازد و هر چه خواستی عصیان ورز.

1-از نعمت‌های خداوند استفاده نکن،آنگاه به گناه رو کن.
2-اگر می‌توانی از حکومت و سر پرستی پروردگار خارج شوی گناه کن.
3-به جائی پناه ببر که آفریدگارت ترا ننگرد بعد هر چه خواستی گناه کن.
4-اگر می‌توانی هنگام مرگ جان به فرشته‌ی خدا تسلیم ننمایی هر گناهی می‌خواهی به جای آور.
5-اگر می‌توانی وقتی که ترا به شعله‌های دوزخ می‌سپارند وارد نشوی هر اندازه می‌خواهی عصیان کن. (40) (اکنون که نمی‌توانی این پنج کار را انجام دهی باید از گناه و آلودگی بپرهیزی) .
و نیز حسین بن علی (ع) فرمود:ای انسان سرمایه و هستی تو عمر تست،هر روز که از عمر تو می‌گذرد قسمتی از هستی تو از بین رفته است (بنگر از هستی و سرمایه‌ات استفاده کرده‌ای؟ و متوجه باش در آینده بیهوده آنرا تلف نکنی) . (41)
«پایان

پی‌نوشتها

1- در سال و ماه و روز ولادت امام حسین (ع) اقوال دیگری هم گفته شده است،ولی ما قول مشهور بین شیعه را نقل کردیم.ر.به.ک.اعلام الوری طبرسی ص 213
2- احتمال دارد منظور از اسماء،دختر یزید بن سکن انصاری باشد.ر.به.ک.اعیان الشیعه جزء 11 ص 167
3- امالی شیخ طوسی ج 1 ص 377
4- شبر بر وزن حسن و شبیر بر وزن حسین و مشبر بر وزن محسن نام پسران هارون بوده است و پیغمبر اسلام (ص) فرزندان خود حسن و حسین و محسن را به این سه نام نامیده است- تاج العروس ج 3 ص 389،این سه کلمه در زبان عبری همان معنی را دارد که حسن و حسین و محسن در زبان عربی دارد- لسان العرب ج 6 ص 60
5- معانی الاخبار ص 57
6- در منابع اسلامی در باره‌ی عقیقه سفارش فراوان شده و برای سلامتی فرزند بسیار مؤثر دانسته شده است،ر.به.ک.وسائل الشیعه ج 15 ص 143 به بعد.
7- کافی ج 6 ص 33.
8- مقتل خوارزمی ج 1 ص 146- کمال الدین صدوق ص 152.
9- سنن ترمذی ج 5 ص 323.
10- ذخائر العقبی ص 122.
11- الاصابه ج 11 ص 330.
12- سنن ترمذی ج 5 ص 324- در این قسمت روایاتی که در کتابهای اهل تسنن آمده است نقل شد تا برای آنها هم سندیت داشته باشد.
13- الاصابه ج 1 ص 333.
14- تذکرة الخواص ابن جوزی ص 34- الاصابه ج 1 ص 333،آنطور که بعضی از مورخین گفته‌اند این موضوع تقریبا در سن دهسالگی امام حسین (ع) اتفاق افتاده است.
15- ارشاد مفید ص 173.
16- رجال کشی ص 94- کشف الغمه ج 2 ص 206.
17- مقتل خوارزمی ج 1 ص 184- لهوف ص 20.
18- روز هشتم ماه ذیحجه مستحب است که حاجیها به منی بروند،و در آن زمان به این حکم استحبابی عمل می‌کردند،ولی در زمان ما مرسوم شده است که از روز هشتم یکسره به عرفات می‌روند.
19- کامل الزیارات ص 68 به بعد- مشیر الاحزان ص 9.

20- لهوف ص 53.
21- کامل الزیارات ص 105.
22- کامل الزیارات ص 101.
23- کامل الزیارات ص 121.
24- کامل الزیارات ص 147.
25- عقد الفرید ج 3 ص 143.
26- ارشاد مفید ص 214.
27- مناقب ابن شهر آشوب ج 3 ص 224- اسد الغابه ج 2 ص 20.
28- مرحوم شیخ صدوق در معنای کلمه‌ی لطیف که یکی از نامهای خداست چنین می‌نویسد:
لطیف دو معنا دارد:
1- آفریدگار چیزهای کوچک و کسی که کارها و تدبیرات او ظریف و دقیق است.
2- نیکویی کننده به بندگان و کسی که به بندگان خود لطف دارد. (توحید صدوق ص 217) .
29- این دعا در کتاب اقبال سید بن طاوس ص 350- 339 و بلد الامین کفعمی ص 258- 251 و بحار الانوار علامه‌ی مجلسی ج 98 ص 213 به بعد و مفاتیح الجنان مرحوم محدث قمی و سایر کتابها نقل شده است.کسانی که بخواهند از متن عربی آن استفاده کنند می‌توانند به کتاب مفاتیح الجنان که در دسترس همه می‌باشد مراجعه نمایند.
30- اسد الغابه ج 2 ص 20.
31- ذکری الحسین ج 1 ص 152 به نقل از ریاض الجنان چاپ بمبئی ص 241انساب الاشراف.
32- سوره‌ی نحل آیه‌ی 22.
33- تفسیر عیاشی ج 2 ص 257.
34- مناقب ج 2 ص 222.
35- الامامة و السیاسه ج 1 ص 253 به بعد.
36- از کتاب سمو المعنی ص 104 به بعد نقل به معنی شده است.
37- تحف العقول ص 244.
38- تحف العقول ص 246.
39- امالی شیخ صدوق ص 121.
40- از بحار ج 78 ص 126 نقل به معنی شده است.
41- بلاغة الحسین ص 87 به نقل از ارشاد القلوب دیلمی.

16- مسند فاطمة بنت الحسين عليهما السلام

مقدمه

به پیشگاه رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) و امامان شیعه پیشوایان هدایت و رستگاری .
به امامانی که شاگردی چونان فاطمه بنت الحسین (علیهما السلام)را تربیت کردند و حضرت زهرا (علیها السلام) .
و پیشوایانی که با ذکر روایت او نام وی را گرامی داشتند.
به حضرت فاطمه بنت الحسین (علیهما السلام) که خود از حماسه سازان عاشورا و عاشورائیان عصر امامت از حسین شهید تا صادق آل محمّد (صلی الله علیه وآله وسلم) است .
به فاطمه فرزند امام شهید ، حسین (علیه السلام) و مادر شهیدان . به او که امروز نیز در «الخلیل» شاهد مظلومیّتی دیگر است .
«أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللهُ مَثَلاً كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَة طَيِّبَة أَصْلُهَا ثابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَآءِ . تُؤْتِىْ اُكُلَهَا كُلَّ حِين بِإِذْنِ رَبِّها ، وَيَضْرِبُ اللهُ الأمْثالَ لِلّناسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرونَ» .
«ای رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) ندیدی که چگونه خدا کلمه پاکیزه را به درخت زیبایی مَثَل زده که اصل ساقه آن برقرار باشد و شاخه آن به آسمان رفعت و سعادت برشود. آن درخت (زیبا) به اذن خدا همه اوقات میوه های مأکول و خوش دهد ، خدا اینگونه مَثَلهای واضح برای تذکر مردم می آورد» .
(ابراهیم ـ 24 و 25)

سخن ناشر

سابقه تدوین مسانید حدیثی به قرون اولیه از تاریخ اسلام میرسد . امروزه دهها کتاب حدیثی تحت همین عنوان تدوین شده است که احادیث یکی اصحاب پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و یا چند تن از آنان را به صورت مستقل نقل کرده است . این نوع کتب حدیثی گاه به خود آن صحابی نسبت داده می شود و گاه به گردآورنده آن . «مسند ابی بکر» و «مسند ابی هریرة» ، از نوع اوّل و «مسند احمد بن حنبل» از نوع دوم نامگذاری است .
هر گاه کتاب حدیث ، احادیث مرویه یکی از معصومین باشد نیز مسند نامیده می شود . مانند . «مسند الرّسول الأعظم» ، «مسند فاطمة» ، «مسند الامام الحسین (علیه السلام)» .
همچنین هرگاه کتاب حدیثی ، احادیث مرویه یکی از راویان باشد خواه آن راوی از اصحاب پیامبر باشد و یا اصحاب امامان معصوم (علیهم السلام) ، آن نیز مسند نامیده می شود مانند «مسند هشام بن الحکم» ، «مسند عبد العظیم الحسنی» .
برخی از کتب حدیثی که به صورت مسند تدوین شدهاند به قرار زیر است :
ـ مسند الرسول الأعظم (صلی الله علیه وآله وسلم)شیخ یحیی فلسفی دارابی شیرازی (معاصر)
ـ مسند أمیر المؤمنین (علیه السلام)عبد العزیز بن یحیی الجلودی البصری (قرن سوم)
ـ مسند امیر المؤمنین (علیه السلام)یعقوب بن شیبة السدوسی (متوفی 262هـ ق)
ـ مسند علی (علیه السلام)احمد بن شعیب النسائی (متوفی 303 هـ ق)
ـ مسند علی (علیه السلام)سید حسن بن علی القبانجی النجفی (معاصر)
ـ مسند فاطمه (علیها السلام)ابو جعفر محمد جریر طبری (متوفی 310 هـ ق)
ـ مسند فاطمه (علیها السلام)محمد بن احمد الدولابی (متوفی 320 هـ ق)
ـ مسند الامام الحسن (علیه السلام)محمد بن احمد الدولابی
ـ مسند الامام الحسین (علیه السلام)محمد بن احمد الدولابی
ـ مسند الامام الباقر (علیه السلام)سید محمد کاظم کفایی (معاصر)
ـ مسند الامام الصادق (علیه السلام)عبد الله بن جعفر الحمیری (متوفی حدود 300 هـ ق)
و دهها مسند دیگر .

از ویژگی های نگارش و تدوین کتابهای حدیثی به صورت مسند این است که طبقات رجال و راویان در این اسلوب مورد شناسایی قرار می گیرند . بدین ترتیب ما با تدوین «مسند علی (علیه السلام)» راویان وی را نیز در کنار تدوین حدیث مشخص کرده ایم و طبقه رجالی آنها نیز تعیین شدهاند . مثلاً راوی حدیث امام علی (علیه السلام) از تابعین بوده است و یا از اصحاب . و یا اصحاب امام صادق (علیه السلام) در کدامیک از طبقات رجالی جای دارند . چون ممکن است برخی از روات از دو طبقه و یا سه طبقه محسوب شوند . با شناخت طبقه راویان حدیث مشخص میگردد که آیا حدیثی که سند آن ذکر شده ، نام یکی ، دو نفر حذف شده و مرسله است ، یا نه تمامی سلسله سند آمده است .

در مسند بانوان محدثه موارد نیز مورد توجه است :

1 ـ حیات علمی بانوان محدثه .

2 ـ حوزه علمی و مکتب حدیثی آنان .

3 ـ شناخت رجالی بانوان محدثه در طبقه رجالی ، اساتید و شاگردان آنها .

4 ـ نوع احادیث منقول از بانوان محدثه و ویژگی حوزههای علمیه بانوان شیعه در ادوار مختلف عصر امامت .

5 ـ رفع نقیصه کتب رجالی که تنها در مواردی خاص نام بانوان محدثه را ذکر کردهاند .

از خداوند متعال مسئلت داریم که در پرتو فیوضات ربانی و هم جواری با کریمه اهل بیت حضرت فاطمه معصومه (علیها السلام) ما را در این کار یاری فرماید .

پیشگفتار

قسمت اول

خدای را سپاسگزاریم که بر ما منّت نهاد تا بار دیگر بر خوان نعمت اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) حاضر آئیم و از کلمات طیبه آنان بهره بریم .
نخستین بهره ما از بیانات نورانی خاندان عصمت «مسند فاطمه معصومه سلام الله علیها» بود در آن گزارش کوتاه از حوزه های علمی بانوان محدثه در عصر رسالت و امامت داده شد و آنگاه پس از آشنایی اجمالی با زندگی کریمه اهل بیت ، احادیث وارده از ایشان را نقل نموده و سلسله اسناد و طرق روایی آنها را مورد بررسی قرار دادیم .
وعده داده بودیم که برای دستیابی به احادیث معصومین (علیهم السلام)و شناخت حوزه های علمی بانوان محدثه ، روایات دیگر بانوان حدیث گوی را تدوین نموده و با بررسی رجال سند هر یک از روایات ابهامات تاریخی و رجالی را در حدّ میسور برطرف سازیم .
«مسند فاطمة بنت الحسین (علیهما السلام)» دومین اثر از این نوع است که ما را در شناسایی احادیث وارده از طریق دخت سید الشهدا (علیه السلام)یاری می رساند . شخصیت بزرگ علمی ، فرهنگی و سیاسی که علاوه بر افتخار انتساب به امام حسین (علیه السلام) ، از بزرگان حوزه حدیثی عصر حسینی محسوب می شود که در واقع کربلا حضور داشته و با بیانات حماسی خویش حضور زن مسلمان را در عرصه سیاست به نمایش گذاشته است .
بانوی مکرّمهای که با سپر پرهیز کاری و عرفان الهی ، خویشتن خویش را از ناپاکی ها پیراسته و در تعالی روح ریاضتها کشیده است . شخصیت بزرگی که در دامان خویش فرزندانی را پرورش داده که شهادت را با آغوش باز استقبال نموده و با رویی سرخ به لقاء معبود شتافته اند . واین چنین شخصیت عظیمی زیبنده است که فرزند امام حسین (علیه السلام) باشد و خواهر امام زین العابدین (علیهما السلام) . در فرهنگ قرآنی و روایی اصحاب خاص پیامبران و امامان عنوان «حواریّین» به خود گرفتهاند و در واقع این اصحاب از خاصان اهل ایمان در عصر خویش بوده و از شاگردان مکتب توحید و ناشران معارف الهی محسوب میشدند . چنانکه در قرآن کریم آمده است :
(یا أَیُّهَا الذَّینَ آمَنُوا کُونُوا أَنْصَارَ اللهِ کَما قَالَ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ لِلْحُواریّینَ مَنْ أَنْصاری إلی اللهِ ، قَالَ الْحَوارِیُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ الله...)(1).
«ای اهل ایمان شما هم یاران خدا باشید ، چنانکه عیسی بن مریم به حواریّین گفت : کیست مرا برای خدا یاری کند ؟ آنها گفتند : ما یاران

خدائیم ...» .
همچنین آمده است :
(فَلَمَّا أَحَسَّ عِیسَی مِنْهُمْ الْکُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصارِیَ إِلَی اللهِ ، قَالَ الْحَوَارِیُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللهِ ، ءَامَنَّا بِاللهِ وَاشْهَدْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ)(2).
«پس چون عیسی به یقین دریافت که قوم ایمان نخواهند آورد (به همان شاگردانش که ایمان آوردند) گفت: کیست که با من دین خدا را یاری کند ؟ حواریّان گفتند : ما یاری کنندگان دین خدائیم و به خداوند ایمان آوردهایم ، گواهی ده که ما تسلیم فرمان اوئیم» .
پاورقی
(1) صف ـ 14 .
(2) آل عمران ـ 52 .
در فرهنگ اهل بیت (علیهم السلام) هم به پیروی از قرآن کریم اصحاب خاص ایشان با عنوان «حواریّین» مدح شدهاند . چنانکه «کشی» در رجال به نقل از محمد بن قولویه گوید :
قال حدثنی سعد بن عبد الله بن ابی خلف ، قال حدثنی علی بن سلیمان بن داود الرازی ، قال حدثنا علی بن اسباط، عن ابیه اسباط بن سالم ، قال : قال ابو الحسن موسی بن جعفر (علیهما السلام) :
اذا کان یوم القیمة نادی مناد : أین حواری محمد بن عبد الله (صلی الله علیه وآله وسلم)رسول الّذین لم ینقضوا العهد ومضوا علیه ؟
فیقوم سلمان والمقداد وابوذر .
ثم ینادی مناد : أین حواری علی بن ابی طالب (علیه السلام) ، وصی محمد بن عبد الله (صلی الله علیه وآله وسلم) رسول الله ؟ فیقوم عَمرو بن الحمق الخزاعی و محمد بن ابی بکر و میثم بن یحیی التمّار ، مولی بن اسد و اویس القرنی .
قال ، ثم ینادی المنادی أین حواری الحسن بن علی(علیه السلام)، بن فاطمة بنت محمد بن عبد الله (صلی الله علیه وآله وسلم) رسول الله؟
فیقوم سفیان بن ابی لیلی الهمدانی و حذیفة بن اسید اسد الغفاری .
قال ، ثم ینادی]المنادی[: أین حواری الحسین بن علی(علیه السلام)؟
فیقوم کل من استشهد معه ولم یتخلّف عنه .
قال : ثم ینادی]المنادی[: أین حواری علی بن الحسین(علیه السلام)؟
فیقوم جبیر بن مطعم و یحیی بن ام الطویل و ابو خالد الکابلی و سعید بن المسیّب
ثم ینادی المنادی : أین حواری محمد بن علی (علیه السلام) و حواری جعفر بن محمّد (علیه السلام) ؟
فیقوم عبد الله بن شریک العامریّ و زرارة ابن اعینَ و برید بن معاویة العجلی و محمد بن مسلم و ابو بصیر لیث بن البختری المرادی و عبد الله

بن ابی یعفور و عامر بن عبد الله بن جذاعة و حجر بن زایدة و حمران بن اعین.
ثم ینادی سایر الشیعة مع سایر الأئمة (علیهم السلام) یوم القیمة ، فهؤلاء]المتحورة[(1) اوّل السابقین و اوّل المقرّبین و اوّل المتحورین من التابعین»(2).
حضرت امام کاظم (علیه السلام) میفرماید :
«روز قیامت منادی ندا می کند که کجایند حواریّین محمد بن عبد الله (صلی الله علیه وآله وسلم) که به عهد آن حضرت درگذشتند و اصلاً نقض پیمان نکردند ؟
پس سلمان و مقداد و ابوذر برمی خیزند .
سپس منادی ندا می کند : کجایند حواریّین علی بن ابی طالب (علیه السلام) وصی رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) ؟
پس عمرو بن حمق خزاعی ، محمد بن ابی بکر ، میثم تمّار و اویس قرنی برخیزند
سپس منادی ندا می کند : حواریّان حضرت امام حسن مجتبی (علیه السلام) ، فرزند فاطمه زهرا (علیها السلام) دختر رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم)کجایند ؟
پاورقی
(1) ای الذین صاروا حواریّین .
(2) «اختیار معرفة الرجال» ، ص9و10 ، حدیث 20 .
پس سفیان بن ابی لیلی و حذیفة بن اسید غفاری برخیزند .
سپس منادی ندا می کند : حواریین امام حسین (علیه السلام)کجایند؟
پس از این ندا تمام شهدای کربلا برخیزند .
سپس منادی ندا می کند : حواریّان امام سجاد (علیه السلام) کجایند ؟
پس جبیر بن مطعم ، یحیی بن ام طویل ، ابو خالد کابلی و سعید بن مسیّب برخیزند .
سپس منادی ندا می کند : حواریّین حضرت امام باقر و امام صادق (علیه السلام) کجایند ؟
پس عبد الله بن شریک عامری ، زرارة بن اعین ، برید بن معاویه ، محمد بن مسلم ، ابو بصیر لیث بختری ، عبد الله بن ابی یعفور ، عامر بن عبد الله بن جذاعة ، حجر بن زایدة و حمران بن اعین برخیزند .
سپس منادی حواریین سایر ائمه (علیهم السلام) را مخاطب قرار می دهد و این حواریین در روز محشر اول سابقین و مقربین و تابعین شناخته می شوند» .
هر چند حضرت فاطمه بنت الحسین (علیهما السلام) از شهدای کربلا نیست ، لیکن از امام حسین (علیه السلام) و نهضت عاشورا نیز جدا نیست

. چه حضور او از کربلا تا کوفه و شام و مدینه در نهادی شدن فرهنگ عاشورا نقش مؤثری داشته است و او به حق از حواریان امام حسین (علیه السلام) است آنسان که فرزند اوست .
پایه های نهاد عاشورا با نوحه سرایی جبرئیل و گریه آدم صفی آغاز و با نفرین نوح پیامبر بر قاتلان او دوام یافت(1) پس پیامبران الهی از ابراهیم خلیل و اسماعیل ذبیح و تا موسای کلیم و عیسای مسیح همه در مصیبتی که بر امام شهید وارد خواهد شد ، گریستند . تا اینکه با بعثت نبی اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) نهادی کردن فرهنگ عاشورا رسمیت یافت و آن حضرت از روز تولد مصائب سرور جوانان بهشت را با قطرات بلورین اشک خویش یاد آور شد(2) چه اینکه حسین رکنی از ارکان و امّتی از امم است .
«حُسَیْنٌ سِبْطٌ مِنَ الأسْباطِ وَاُمَّةٌ مِنَ الاُمَمِ»(3).
امام حسین (علیه السلام) که به گواهی مورخان و سیره نویسان شبیه ترین افراد به رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) بود در سیرت نیز به جد بزرگوارش اقتدا کرده بود . از اینرو درباره وی فرمود :
«حُسَیْنٌ مِنّی وَأنا مِنهُ أحَبَّ اللهُ مَنْ أحَبَّ حُسَیْناً . الْحَسَنُ وَالْحُسَیْنُ سِبْطانِ مِنَ الأسْباطِ»(4)
«حسین از من و من از اویم . خدای دوست میدارد کسی را که حسین را دوست بدارد . حسن و حسین دو رکن از ارکان اسلام می باشند» .
نهاد ، نظام سازمان یافته و پایداری از الگوهای اجتماعی است که برخی رفتارهای تأیید شده و یکنواختی را در جهت برآورده ساختن نیازهای بنیادی جامعه ایجاب می کند .
نهاد خانواده ، نهاد آموزشی و نهاد حکومتی از جمله نهادهای بنیادی اجتماعی هستند که هر یک کارکردها و مسؤلیتهای معینی دارند که به افراد جامعه واگذار می شوند .
پاورقی
(1) «بحار الانوار» ، ج44 ، ص243 ، 245 .
(2) «بحار الانوار» ، ج101 ، ص243 به نقل از امالی صدوق .
(3) «حفیدة الرسول» ، ص40 .
(4) «الجامع الصغیر» ، ج1 ، ص148 ، «کنز العمال» ، ج6 ، ص223 ، «أمالی» ، شریف مرتضی، ج1 ، ص219 .
نهاد دارای کارکرد اجتماعی ویژهای است که به نحو مستقل از اراده اعضاء به حیات خود ادامه میدهد . افراد به دنیا می آیند و از بین میروند در حالیکه نهاده ای اجتماعی نظیر : نهاد سیاسی ، نهاد اقتصادی ، نهاد خانوادگی و یا نهاد مذهبی پا برجا هستند ، هرچند در طول زمان تحولاتی پیدا کنند . نهاد بخشی از ساخت جامعه است و دارای نقش ویژهای در

حیات اجتماعی است و هنجارهایی به همراه دارد که گرایش به اجباری بودن دارد ، و در طی نسلهای متمادی ، هدفهای آشکاری را تعقیب می کند و ارزشهای خاصی را در محدوده خود پذیرفته است . این هنجارها و ارزشها در عین اینکه می توانند تحول یابند ، دارای وحدت و انسجام نیز هستند ، و در حقیقت نهاد اجتماعی مبیّن واقعیّتی است که در جامعه استقرار یافته است .

قسمت دوم

نهاد اجتماعی از استمرار و دوام در طول تاریخ برخوردار است ، چرا که نهادها مقاوم هستند و دارای سمبلهایی می باشند که پیوستگی و دوام میان خود را حفظ می نمایند . نهادها دارای قوالب رفتاری هستند که در سطح فردی بررفتار افراد جامعه تأثیر می گذارند والگوهای رفتاری آنها در بیشتر موارد مشخص می باشند . چنانکه اصول دین اسلام ما را با عقیده مندی به توحید ، نبوت ، امامت ، عدل و معاد به سلسله رفتارهای فردی بر می انگیزد که در جامعه تأثیر مستقیم دارند .
ایدهئولوژیهای معین نهادها ، کارکرد و موجودیت آنها را توجیه می کنند . ساخت هر نهادی ممکن است بسیار قاطع و خشن و یا قابل انعطاف و سست باشد. و کارکرد آنها به دو صورت «آشکار» و «مخفی» هستند که نقش آشکار به گونه ای علنی باز شناسی می شوند ، در حالیکه کارکردهای مخفی در حقیقت نتایج کارکردهای نهادی هستند که باز شناسی نمی شوند .
نهادی شدن الزاماً در ترکیب کاملاً نوینی ممکن است صورت نگیرد و به طور کلی منظّم به نهادهای قبلی و مستقر در جامعه گردد . چنانکه نهادی شدن فرهنگ عاشورا با نهاد مذهبی تشیع به هم پیوسته است .
هر نهادی در برآوردن نیازهای اجتماعی هدف خاصی را دنبال می کند و برای رسیدن به هدفهایش کارکردهای چندگانهای را انجام می دهد . چنانکه نهاد خانواده مسؤول نظارت بر کارکرد تولید مثل ، اجتماعی کردن کودکان و تأمین امنیت اقتصادی و فرهنگی برای اعضایش را فراهم میآورد و نهاد حکومت مسؤول تأمین نظم در جامعه ، دفاع از جامعه در برابر حملات خارجی و تثبیت قوانین است .
نهادهای اساسی خانواده ، آموزش و پرورش ، اقتصاد ، سیاست و مذهب چنان برای یک فرهنگ اساسی هستند که بدون آنها تصور زندگی اجتماعی میسر نیست و مردم شناسان هرگز نتوانسته اند جامعه اولیهای ، اعم از معاصر یا تاریخی را پیدا کنند که در آن این نهادهای اساسی وجود نداشته باشند .
هر فرد از لحظه تولید تا مرگ در ارتباط با نهادهای اجتماعی است و در این ارتباط ، میراثهای اجتماعی از نسلی به نسل دیگر منتقل می شود .
وقتی سخن از نهادی شدن عنصری از عناصر فرهنگ است ، از تثبیت شدن هنجاری فرهنگی بحث می گردد که «ارزشها» و «آداب و رسوم» و «عرف» آن را به صورت نهادی سازماندهی کرده است .
نهاد خانواده به همان اندازه از این اصل پیروی می کند که نهاد آموزش و

پرورش . و نهاد حکومت به میزان نهاد اقتصاد . و در حقیقت پیدایی نهادهای اساسی فرهنگ به صورتی با هنجارهای فرهنگی در ارتباط هستند و در بوجود آوردن نهاد مورد نظر ایفای نقش نمودهاند .
ارزشها احساسات ریشه داری هستند که اعضای یک جامعه در آنها سهیمند . این ارزشها برخاسته از مفاهیم اخلاقی و ایده ئولوژی هاست . بایدهای اخلاقی در قالب ارزش در جامعه جلوه گری می کنند . و این ارزشها در ایده ئولوژی اسلامی به متون دینی متکی هستند .
ارج نهادن به «جهاد فی سبیل الله» و «شهادت» در قرآن کریم و سیره نبوی (صلی الله علیه وآله وسلم)و ائمه شیعه (علیهم السلام) به گونهای است که توانسته است «نهضت حسینی» و «قیام عاشورا» را به صورت نهادی سازماندهی نماید . و در مسیر تاریخ تداوم یابد . این سازماندهی ناشی از ثقل اخلاقی ارزش اجتماعی شهادت است . چنانکه دیگر مفاهیم ارزشی اسلام ، گاه با میزان شهادت سنجیده می گردند . هر چند در مرتبه شان بالاتر از شهادت جای گرفته باشند .
از جمله حدیث مشهوری است که می فرماید : «مِدادُ الْعُلَماءِ أفْضَلُ مِنْ دِماءِ الشُّهَداءِ» و یا «... فَتُوزَنُ دِماءُ الشُّهَداءِ مَعَ مِدادِ الْعُلَماء ، فَیُرَجَّحُ مِدادُ الْعُلَماءِ عَلی دِماءِ الشُّهَداءِ»(1).
به همین مناسبت برخی از ارزشها از بعضی دیگر مهمتر هستند چرا که محرک عمدهای برای انجام کارها در جامعه می باشند و سبب مشارکتهایی میان افراد و گروهها می گردند . این ارزشهای متعالی نشان می دهند که چه چیز در جامعه خواستنی و حتی اساسی است و نقش عمدهای در استمرار و رفاه جامعه دارد .
ارزشها را می توان بر اساس کارکرد نهادی هر یک در چارچوب فرهنگ طبقه بندی نمود و در چنین موقعیتی است که ارزشهای اجتماعی مانند نقشها و روابط اجتماعی ، حالت نهادی پیدا می کنند .
نهادی کردن فرهنگ عاشورا از هنر عشق ورزی به حضرت سید الشهداء (علیه السلام)بوجود آمد . به این معنی که امت اسلامی و شیعیان علوی نخست عاشق امام حسین (علیه السلام) گردیدند ، به او وآرمانهای والایش دلبستگی پیدا کردند و آرمانهای او ، اهداف او جزیی از وجودشان شد . آتش عشق زبانه کشید و به صورت نیروی فعال در اعضای فرد و جامعه جلوه نمود و با پایداری در عشق ،حالت فدا کاری بوجود آمد و دلسوزی ، احساس مسؤولیت ، احترام و دانایی یکی پس از دیگری در جان عاشق شعله کشید و در برپایی عزاداری حسینی و بزرگداشت نام و یاد او در هر روزی ، در هر آب آشامیدنی خود نمایی کرد ، تا عشق به امام حسین (علیه السلام)حالت نهادی به خود گرفت و یکی از عناصر جدایی ناپذیر فرهنگ تشیع شد .

پاورقی
(1) سفینة البحار ، ج2 ، ص220 .
علاوه بر عناصر اصیل فرهنگ تشیع امام زین العابدین و امام باقر (علیهما السلام)که در واقع عاشورا حضور داشتند و در نهادی کردن فرهنگ عاشورا گامهای مؤثری برداشته اند ، مردانی که مجروح شده و در آن روز به شهادت نرسیدند ، با انتقال حماسه عاشورا فرهنگ سرخ حسینی را به نسلهای بعد انتقال دادند و نیز بانوان مکرمه و شیر زنان نامداری در روز عاشورا حضور داشتند که در نهادی کردن فرهنگ عاشورا به ایفای نقش پرداختند . بانوان حاضر در روز حماسه عبارتند از :
1 ـ حضرت زینب بنت علی بن ابی طالب (علیه السلام) .
2 ـ حضرت فاطمه بنت علی بن ابی طالب (علیه السلام)(1).
3 ـ حضرت فاطمه بنت الحسین (علیه السلام) .
4 ـ حضرت سکینه بنت الحسین (علیه السلام) .
پاورقی
(1) «بحار الانوار» ، ج45 ، ص146 .
5 ـ رباب بنت امرء القیس (همسر امام حسین (علیه السلام))(1).
6 ـ ام کلثوم صغری (سیده نفیسه)(2).
7 ـ ام وهب نمریه قاسطیه بنت عبد الله (همسر عبد الله بن عمیر کلبی ، که در کربلا به شهادت رسید)(3).
8 ـ دلهم بنت عمرو (همسر زهیر بن قین بجلی) .
9 ـ زنی از قبیله بکر بن وائل .
10 ـ ام عبد الله بن عمیر (وی در یاری امام حسین (علیه السلام) در کربلا جنگید)
11 ـ ام عمر بن جنادة (وی در کربلا بادشمنان امام حسین (علیه السلام)جنگ کرد) .
12 ـ کنیز مسلم بن عوسجه(4).
همانگونه که یاران امام حسین (علیه السلام) در میان مردان به دو گروه عمده بنی هاشم و غیر آن از بنی اسد ، هَمْدان ، مذحج ، بجلی و ازدی... تقسیم میشود ، در بین بانوان نیز اینگونه است و نیمی از بانوان حاضر در کربلا که به یاری دین خدا وامام زمان خویش پرداخته اند از بنی هاشم می باشند.
حضرت فاطمه بنت الحسین (علیه السلام) یکی از شخصیتهای مهم واقعه طف است که با خطبه حماسی خود از نخستین ناشران فرهنگ عاشورا محسوب می شود . ولی در طی حیات پربارش ، تعالیم دینی مکتب حسینی را به آیندگان منتقل نمود . این مجموعه که در چهار فصل تنظیم شده است ، زندگی حضرت فاطمه بنت الحسین (علیه السلام) ، حوزه علمیه

بانوان شیعه در عصر وی ، احادیث منقول از او و راویان احادیثش را مورد بررسی قرار داده است .
پاورقی
(1) «بررسی تاریخ عاشورا» ، آیتی ، ص164 ، 174 ، «مقتل الحسین» ، ابی مخنف ، ص214 .
(2) «زندگانی علی بن الحسین (علیه السلام)» ، دکتر شهیدی ، ص56 .
(3) «ابصار العین فی انصار الحسین» ، سماوی ، ص106 ـ 108 .
(4) همان ، ص132و133 .
بخش عمدهای از فصل سوم کتاب توسط برادر فاضل حضرت حجة الاسلام والمسلمین جناب آقای الیاس محمد بیگی (صادقی) تهیه و تدوین شده است ، که پیشاپیش از ایشان تشکر می کنم و توفیقات روز افزو نشان را از خداوند متعال خواستارم .
والله ولیّ التوفیق

فصل اول

قال الامام الحسین (علیه السلام)
«... فاطَمَةَ فَهِیَ أکْثَرُها شِبْهاً بِاُمّی فاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللهِ (صلی الله علیه وآله وسلم) ، أمّا فی الدّینِ فَتَقُومُ اللَّیْلَ کُلَّهُ وَتَصُومُ النَّهارَ ، و...» .
«... فاطمه بیشتر به مادرم فاطمه دخت رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) شبیه است ، در دین داری جنان می باشد که شب را سراسر به عبادت به سر می برد و روز را به روزه...» .

حضرت فاطمه بنت الحسین (علیهما السلام)

حضرت فاطمه بنت الحسین (علیهما السلام) یکی از فرزندان حضرت سید الشهدا است که در خانواده امامت تولد یافت و در اثر تعالیم پدر بزرگوارش از علم و دانش الهی بهره برد و مدارج کمال را پیموده در مقامات معنوی به درجات عالی ایمان رسید .
امام حسین (علیه السلام) که در سوم شعبان از سال چهارم هجرت تولد یافته بود(1) در عاشورای سال شصت و یک هجری در کربلا به شهادت رسید(2). در این واقعه خاندان عصمت و طهارت امام عصر خویش را از مدینه تا مکه و از مکه تا کربلا همراهی نمودند و پس از شهادت امام حسین (علیه السلام) و اصحابش به اسارت برده شده و سپس به مدینه بازگشتند . حضرت فاطمه دختر والاگهر آن حضرت نیز یکی از آن بانوان مطهره و محدثه بود .

فرزندان امام حسین (علیه السلام)

«شیخ مفید» فرزندان حضرت امام حسین (علیه السلام) را شش نفر به ترتیب ذکر می کند :
1 ـ علی بن الحسین ، اکبر : که کنیهاش ابو محمد و مادرش شاه زنان دختر یزدگردشاه ایران است
2 ـ علی بن الحسین ، اصغر : که در کربلا در رکاب پدر بزرگوارش شهید شد... مادرش لیلی دختر ابو مره ثقفی است .
پاورقی
(1) «مسار الشیعة» ، للشیخ مفید ، ص37 . «مصباح المتهجد» ص758 ، «بحار الانوار» ، ج101 ، ص347 ، «اثبات الهداة» ، ج2 ، ص477 ، «الاقبال» ص689 «بحار الانوار»، ج53 ، ص94 .
(2) «الکافی» ج1 ، ص463 ، «التهذیب» ج6 ، ص42 ، «الارشاد» ، ص283 ، «اثبات الوصیه» ص163 «المعارف لابن قتیبة» ص142 ، «اخبار الطوال» ص253 .
3 ـ جعفر بن الحسین : نسلی از وی باقی نماند و مادرش از قبیله بنی قضاعه بود و در زمان خود ابا عبد الله (علیه السلام) وفات یافت .
4 ـ عبد الله بن الحسین : در واقعه کربلا ، در دامان پدرش به تیر بیداد به شهادت رسید . مادرش رباب دختر امرء القیس است .
5 ـ سکینه : مادرش رباب دختر امرء القیس است .
6 ـ فاطمه : مادرش ام اسحاق دختر طلحه تمیمیه است(1).
«ابن طلحه» و «ابن خشاب» دو دختر دیگر به نامهای «فاطمه» و «زینب» و دو پسر به نامهای «محمد» و «علی» را بر تعداد اولاد امام حسین(علیه السلام) می افزایند(2).
«ابو حنیفه دینوری» و «اعثم کوفی» می گویند : آن حضرت پسر دیگری نیز به نام «عمر» داشته است(3).

فاطمه کبری

آنگونه که از عبارات دانشمندان انساب ، تاریخ و حدیث برمی آید حضرت امام حسین (علیه السلام) یازده فرزند داشتند که چهارتن از آنها دختر بودند . در میان دختران حضرت دو تن به نام «فاطمه» نامگذاری شده اند، که شدت علاقه امام (علیه السلام) به این نام را نشان می دهد .
پاورقی
(1) «الارشاد» ، ص491 ، «بحار الانوار» ج45 ، ص329 ، «جمهره انساب العرب» ، ص41و42 «ابن عنبه» نیز همین فرزندان شش گانه را برای امام حسین (علیه السلام) بر می شمارد و یادآور میشود که اعقاب آن حضرت از امام سجاد (علیه السلام) است که گفته شده وی از مادر دیگری غیر از شهربانو تولد یافته است .
«عمدة الطالب» ، ص192 ، 193 ، «المجدی» ص91 ـ 92
(2) «کشف الغمة» ، ج2 ، ص39 .
(3) «اخبار الطوال» ، ص259 .
1 ـ فاطمه کبری .
2 ـ فاطمه صغری .
گویا فاطمه کبری بزرگترین دختر امام حسین (علیه السلام) نیز بوده است(1)مادر وی «ام اسحاق» دختر طلحة تمیمة است . او در کربلا حضور داشت، ودایع امامت را تا بهبودی امام سجاد (علیه السلام) حمل کرد و در کوفه به ایراد خطبه پرداخت . فاطمه کبری دختر امام حسین (علیه السلام)در مقابل حضرت فاطمه زهرا به «فاطمه صغری» معروف است(2) و گاه در اسناد روایات از وی با این عنوان نام برده شده است(3).

وی یکی دیگر از فرزندان حضرت امام حسین (علیه السلام) است که به جهت علاقه آن حضرت به مادرش به نام وی اسم گذاری شده است . او به هنگام عزیمت امام به مکه مکرمه بیمار بود و نتوانست همراه پدر باشد و امام در مدینه با وی وداع کرد .
جوینی از اعلام قرن هفتم و هشتم هجری در «فرائد السمطین» گوید :
«أخبرنی العزیز محمد بن ابی القاسم ابن ابی الفضل اجازة بروایته ، عن ام المؤیّد بنت أبی القاسم عبد الرحمان بن الحسن إجازة .
وأنبأنی الشیخ الجمال أحمد بن محمد بن محمد ، والقاضی عماد الدین زکریا ابن محمد بن محمود الکمونی القزوینیّان ، قال : أنبأنا الإمام عزّ الدین محمد بن عبد الرحمان بن المعالی الوارینی ، قال : أنبأنا زاهر بن طاهر بن محمد الشحامی ، قال : أنبأنا الحافظ أبو بکر أحمد بن الحسین البیهقی ، قال : أنبأنا الحاکم أبو عبد الله محمد بن عبد الله الحافظ(1) قال : حدثنا یحیی بن محمد بن أحمد بن محمد ابن عبد الله أبو محمد ابن زبارة العلوی ، قال : حدثنا أبو محمد]الحسین بن محمد العلوی صاحب کتاب النسب به بغداد(2) حدثنا أبو محمد إبراهیم بن علیّ الرافعی من ولد أبی رافع مولی رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) ، حدثنا الحسین بن علیّ الحلوانی ، عن علیّ بن معمر ، عن إسحاق بن عباد ، عن المفضل بن عمر الجعفی]قال[: سمعت جعفر بن محمد یقول : حدثنی أبی محمد بن علیّ ، حدثنی أبی علیّ بن الحسین قال :
پاورقی
(1) در حدیث آمده است : «... دعا ابنته الکبری فاطمة فدفع إلیها کتاباً ملفوفاً» بصائر الدرجات ، ص40 شیخ ذبیح الله محلاتی گوید : «در سن از خواهرش سکینه بزرگتر...» «ریاحین الشریعة» ج3 ، ص281 «مستدرکات علم رجال الحدیث» ، ج8 ، ص592و593 .
(2) «مسند فاطمة الزهراء» ، عطاردی ، ص600و601 ، «اربعین حسینیة» ، ارباب ، ص318 .
(3) بنابر گزارش ابن بطوطه ، لقب شریف ایشان آنگونه که بر سنگ مزارشان نقش بسته «ام سلمه» است . «سفرنامه ابن بطوطه» ص47 .
لمّا قتل الحسین بن علیّ (علیهما السلام) جاء غراب فوقع]فی دمه ، ثم تمرّغ ، ثم طار فقعد بالمدینة علی جدار دار فاطمة(3) بنت الحسین بن علیّ ـ وهی الصغری ـ ونعب الغراب فرفعت رأسها ونظرت إلیه ، فبکت بکاءاً شدیداً وأنشدت :
نَعَبَ الْغُرابُ فَقُلتُ مَنْ

تَنْعاه وَيْلَکَ يا غُرابْ
قالَ الإمامَ . فَقُلْتُ : مَنْ ؟
قالَ : المَوُفّقُ لِلْصوابْ(4)
پاورقی
(1) وقد رواه الخوارزمی بسنده عنه فی الفصل الثانی عشر من مقتله : ج2 ص92 .
(2) کذا فی أصلیّ ، غیر أن ما بین المعقوفین مأخوذ من مقتل الخوارزمی : ج2 ص92 . وفیه بعده ، هکذا : «حدثنا أبو علیّ الطرطوسی ، حدثنی الحسن بن علیّ الحلوانی ، عن علیّ بن معمر...» .
(3) ما بین المعقوفان مأخوذ من مقتل الخوارزمی ، وقد سقط عن أصلیّ من فرائد السمطین .
(4) وبعده فی مناقب الخوارزمی هکذا :
إن الحسین بکربلا
بین المواضی والحراب
قلت الحسین فقال لی
ملقی علی وجه التراب
ثم استقلّ به الجناح
ولم یطق ردَّ الجواب
فبکیت منه بعبرة
ترضی الإله مع الثواب
قُلْتُ : الْحُسَیْنُ ؟ فَقالَ لِی ؟
حَقّاً لِقَدْ سَکَنَ التُّرابْ
إنَّ الْحُسَیْن بِکَرْبَلاءِ
بَیْنَ الأسِنَّةِ وَالضِّرابْ
فَابْکِ الْحُسَیْنَ بِعَبْرَة
تُرْضِی الإلهَ مَعَ الثَّوابْ
ثُمَّ اسْتَقَلَّ بِهِ الجِناح
فَلَمْ یَطْق رَدَّ الْجوابْ
فَبَکیتُ مِمّا حَلَّ بِی
بَعْدَ الوَصِیّ الْمُسْتَجَابْ
قال محمّد بن علیّ بن الحسین : فنعته(1) لأهل المدینة فقالوا : قد جاءتنا بسحر]بنی[عبد المطّلب . فما کان بأسرع من أن جاءهم الخبر بقتل الحسین(علیه السلام)»(2).
مفضل بن عمر گوید : از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که میگوید پدرم امام باقر (علیه السلام)به من نقل کرد که پدرم امام سجاد (علیه السلام) فرمود :

زمانیکه امام حسین (علیه السلام) به شهادت رسید ، کلاغی بال و پر خود را در خون حضرت آغشت سپس به سوی مدینه پرواز کرد و بر لب دیوار خانه فاطمه صغری نشست . به بانگ کلاغ ، فاطمه صغری سربرداشت و آن مرغ خون آلود را دید و به شدت گریست و این اشعار را سرود :
غراب البین بانگ مرگ برآورد . به او گفتم : خبر مرگ که را می دهی ای کلاغ ؟ گفت : امام . پس به او گفتم : کدام امام . گفت : او که در طریق درستی موفق بود .
گفتم : حسین (علیه السلام) را میگویی . پس به من گفت : حقیقت دارد که به تحقیق در خاک جای گرفت حسین (علیه السلام) در کربلا در میان نیزه ها و خنجرها به شهادت رسید .
پاورقی
(1) هذا هو الظاهر الموافق لمقتل الخوارزمی ، وفی أصلیّ : «فقال : محمد بن علیّ بن الحسین : قال : أتی علیّ فنعته ....
(2) «فرائد السمطین» ، ج2 ، ص163و164 ، حدیث 451 ، «بحار الانوار» ج45 ، ص171 ، «مستدرکات علم رجال الحدیث» ، ج8 ، ص593 .
با اشکهای ریزان بر حسین (علیه السلام) گریه کن ، تا رضایت خدا و ثواب اخروی را کسب کنی
سپس به پرواز درآمد و نتوانست پاسخ گوید .
پس آنچه بر من مصیبت فرود آمد ، بعد از وصی امام حسین (علیه السلام) که دعایش مستجاب بود ، گریستم .
امام باقر (علیه السلام) فرمود : پس بر اهل مدینه بانگ زد . آنان گفتند : به واقع چیزی همانند سحر بنی عبد المطلب بر ما آمد . چیزی نگذشت که خبر شهادت امام حسین (علیه السلام) به مدینه رسید .

ولادت

یافعی نام حضرت فاطمه را در میان درگذشتگان سال 110 هجری ذکر میکند(1) و یا توجه به این نکته که وی هفتاد سال زیسته اند ، تاریخ ولادت ایشان سال 40 هجری بوده است . از اینرو حضرت فاطمة بنت الحسین (علیه السلام) عصر امام حسن مجتبی ، امام حسین ، امام سجاد و امام باقر(علیهم السلام) را درک کرده است .

شیخ مفید و ابو الفرج اصفهانی مادر فاطمه بنت الحسین (علیه السلام) را «ام اسحاق» دختر طلحة بن عبید الله تمیمی می دانند(2). طلحه از اصحاب مشهور پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله وسلم)محسوب می شد و به «طلحة الخیر» و «طلحة الفیاض» ملقب گردیده بود .

پاورقی

(1) «وفیها سنة عشرة و مائة توفیت فاطمة بنت الحسین بن علی رضی الله عنهم التی اصدقها الدیباج عبد الله بن عمرو بن عثمان بن عفان الف الف درهم...» مرآةُ الجنان ج1 ، ص234 .

(2) «الارشاد» ، ص491 ، «مقاتل الطالبیین» ، ص122 .

وقتی فاطمه دخت سیّد الشهداء بعد از ارتحال حسن مثنی به همسری «عبد الله بن عمرو بن عثمان»(1) درآمد ، شاعر مدیحه سرا «موسی بن یسار»(2) به هنگام بردن عروس به خانه داماد این ابیات را انشاد نمود که در آن به نسب فاطمه بنت الحسین (علیه السلام) اشاره شده است :

«طَلْحَةُ الْخَیْرِ جَدُّکُمْ
وَلِخَیْرِ الْفَواطِمِ
أَنْتِ لِلطاهراتِ مِنْ
فَرْعِ تیم وَهَاشِمِ
أَرْتَجیکُم لِنَفْعِکُمْ
وَلِدَفْعِ الْمَظالِمِ»(3)

«طلحة الخیر جدّ شماست و نسبت به بهترین فاطمه ها می برید» .

«تو زاده زنان پاک از شاخه بنی تیم و بنی هاشم هستی» .

«به شما امید دارم چون مراسود می رسانید و ستمها را از من دفع می کنید» .

مادر «ام اسحاق» ، «جَرباء دختر قسامة بن رومان» از قبیله طی بود(4).

پاورقی

(1) نخستین شوی فاطمه بنت الحسین (علیه السلام) ، «حسن بن حسن بن علی (علیه السلام) پسر عمش بود و بعد از مرگ او به همسری «عمرو» نواده «عثمان بن عفان» درآمد . بعد از مرگ عمرو شوهر دیگری اختیار نکرد . «الأعلام» زرکلی ، ج5 ، ص326 .

(2) ابو محمد موسی بن یسار ، معروف به موسی شهوات ، شاعری مدیحه سرا و نکته سنج از اهالی آذربایجان بود که در مدینه تولد و پرورش یافت و همانجا درگذشت . وی از موالی قریش بود . او را بدان جهت شهوات لقب دادند که درباره یزید بن معاویه گفت :

لَسْتَ مِنّا وَلَیْسَ خالَکَ مِنّا
یا مُضیع الصّلاة بِالشّهواتِ
(3) «الاغانی» ، ج1 ، ص359 .
(4) جهت اینکه دختر قسامة بن رومان را «جَرباء» میگفتند ، زیبایی بینظیر او بود . چون هر زنی از زنان عرب هر چند هم زیبا بود ، در کنار او میایستاد ، زشت می نمود . از اینرو زنان عرب از نزدیک شدن به او خودداری می کردند تا از جلوه و زیبایشان کاسته نشود ، و او را به شتری که مبتلا به مرض جَرَب است و شتران دیگر از ترس دچار شدن به آن مرض از او دوری می جویند ،تشبیه کردند «مقاتل الطالبیین» ص122 .

امام حسن مجتبی (علیه السلام) پانزده فرزند داشتند(1) که یکی از آنها «حسن بن حسن بن علی (علیه السلام)» است . و به «حسن مُثنی» شهرت دارد . مادر حسن مثنی «خولة» دختر «منظور فزاریّة» است .
حسن مثنی روزی جهت خواستگاری یکی از دختران عموی گرامی خود ، نزد حضرت ابی عبد الله الحسین (علیه السلام) رفت . امام حسین (علیه السلام) در انتخاب همسر وی را آزاد گذاشت تا خودش یکی از دو فرزندش فاطمه یا سکینه را به همسری برگزیند و فرمود :
«اختر یا بنیّ احبّهما الیک»(2).
«ای فرزندم ، خودت هر یک را که بیشتر دوست داری انتخاب کن» .
حسن مثنی از روی شرمساری سخنی نگفت . امام فرمود :
«اختارُکَ فاطمَةَ فَهِیَ أکْثَرُها شَبَهاً بِاُمّیِ فاطمَةَ بِنْتِ رَسولِ اللهِ (صلی الله علیه وآله وسلم) ; أمّا فی الدّینِ فَتَقومُ اللّیلَ کُلَّهُ وَتَصُومُ النَّهارَ ، وَفی الْجَمالِ تَشْبَهُ الْحورَ العینِ...(3).
«فاطمه را برایت بر می گزینم که بیش از خواهرش به مادرم فاطمه دخت رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) شبیه است . در دین داری چنان می باشد که شب را سراسر به عبادت به سر می برد و روز را به روزه ، و در جمال انسان که حور العین را مانند است» .
با توجه به اینکه حضرت فاطمه بنت الحسین (علیه السلام) در سال 40 هجری متولد شده و امام حسن (علیه السلام) در سال 49 یا 50 هجری به شهادت رسیده اند(1) و با عنایت به عبارت «یا بنی ـ ای فرزندم» که امام حسین (علیه السلام)درباره حسن مثنی بکار برده اند ، می توان احتمال داد که ازدواج حضرت فاطمه بنت الحسین (علیه السلام) بعد از شهادت امام حسن (علیه السلام) بوده است . چه اینکه قبل از آن فاطمه بنت الحسین (علیه السلام) کمتر از ده سال داشت از خطاب امام حسین (علیه السلام) به حسن مثنی بر می آید که آن حضرت موضع پدرانه به وی داشته و گویا حسن مثنی نیز از افراد تحت تکفل امام (علیه السلام) محسوب می شده است . و از طرف دیگر چون امام حسین (علیه السلام) به سال 61 هجری به شهادت رسیده اند ، باید حضرت فاطمه به هنگام ازدواج کمتر از بیست سال داشته باشند .
پاورقی
(1) «الارشاد» ، ص360 .
(2) «مقاتل الطالبیین» ، ص122 ، «بحار الانوار» ، ج44 ، ص167 .
(3) «اسعاف الراغبین» ، در حاشیه نور الابصار ، ص202 ، «السیدة

سکینة» ، مقرم ، ص31 .
حسن مثنی به همراه امام حسین (علیه السلام) در کربلا حاضر شد ، جنگید و هفده تن از دشمنان اسلام را کشت و خود به سختی مجروح شده ، بیهوش زمین افتاد . یازدهم محرم عمر سعد دستور داد سرهای شهیدان کربلا را از بدنهاشان جدا کنند . حسن مثنی هنوز زنده بود ، به تقاضای «اسماء بن خارجه» دایی خود از کربلا به کوفه انتقال داده شد . حسن در کوفه به هوش آمد . وی پس از حماسه کربلا به عنوان یکی از ایثارگران نهضت حسینی از عناصر مخالف رژیم اموی شناخته شد و در سن 35 سالگی به دستور عبد الملک بن مروان مسموم و به شهادت رسید و در بقیع مدفون گردید(2).
حضرت فاطمه دختر امام حسین (علیه السلام) پس از درگذشت پسر عمو و شوهرش خیمهای بر سر مزارش بر پا کرد و یک سال همان جا ماند و چون سال تمام شد خیمه را جمع کرده و به خانه خویش بازگشت(1).
پاورقی
(1) «تواریخ النبی والآل» ، ص59 .
(2) سادات طباطبایی از نسل حسن مثنی هستند . «بحار الانوار» ، ج44 ، ص166 ، 167 .
ایشان پس از رحلت حسن مثنی به همسری «عبد الله بن عمرو بن عثمان بن عفان» درآمد(2) پس از آن ازدواج نکرد .

هاشم و عبد شمس از فرزندان عبد مناف بودند که فرزندان هاشم گوی سبقت را ربوده و در مقامات معنوی به مدارج عالی کمال راه یافتند رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) از فرزندان هاشم محسوب می گردد . ولی در عین حال خویشی بین این دو برقرار بود و در طی ازدواجهای مکرر بین فرزندان آنها این خویشاوندی تجدید می شد . پیامبر دو دختر خود «رقیه» و «ام کلثوم» را به همسری عثمان بن عفان بن ابی العاص درآورد(3) و دخترش «زینب» را در دوره جاهلی به همسری ابو العاص بن ربیع بن عبد العزّی بن عبد شمس درآورد .
ابو لهب ، «ام جمیل» دختر حرب بن امیه را در دوره جاهلی به زنی گرفت و پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) ، «ام حبیبه» دختر ابو سفیان بن حرب را به همسری خود درآورد و عبد الله بن عمرو بن عثمان ، «فاطمه دختر حسین بن علی(علیه السلام)» را به همسری گرفت(4).
پاورقی
(1) «شرح نهج البلاغة» ، ابن ابی الحدید ، ج10 ، ص287 ، 288 .
(2) زرکلی گوید : فاطمة بنت الحسین بن علی بن ابی طالب (40 ـ 110هـ) : تابعیة ، من راویات الحدیث. روت عن جدتها فاطمة مرسلاً ، وعن أبیها و غیرهما . ولا قتل أبوها حُملت إلی الشام مع أختها سکینة، و عمّتها أم کلثوم بنت علی ، وزینب العقیلیة ، ... فتزوجها ابن عمها «الحسن بن الحسن بن علی» ومات عنها ، فتزوجها «عبد الله بن عمرو بن عثمان» ، ومات ، فأبت الزواج من بعده إلی أن توفیق» . «ج5 ، ص326 ، 327 و نیز «التنبیه والاشراف» ص271 .
(3) ابن ابی الحدید به نقل از ابو عثمان ، علت ملقب شدن «عثمان بن عفان» به «ذو النورین» را همین می داند که دو دختر رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) همسر وی بودند .
(4) «شرح نهج البلاغه» ، ابن ابی الحدید ، ج15 ، ص195 ـ 196 ، نامه 28 .

فرزندان

حضرت فاطمه دختر امام حسین (علیه السلام) دوبار ازدواج نمود . یکبار در زمان حیات پدر بزرگوارش امام حسین (علیه السلام) که به همسری حسن مثنی ، پسر عموی خود درآمد و بار دوم یکسال پس از فوت حسن مثنی با عبد الله نواده عثمان بن عفان ازدواج کرد.
ثمره ازدواج فاطمه با حسن مثنی سه پسر و یک دختر به نامهای زیر است :
1 ـ عبد الله بن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب (علیه السلام) ، معروف به «عبد الله محض» .
2 ـ ابراهیم بن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب (علیه السلام) ، معروف به «ابراهیم غمر» .
3 ـ حسن بن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب (علیه السلام) ، معروف به «حسن مثلث»(1).
4 ـ زینب بنت حسن مثنی .
فرزندان فاطمه کبری از عبد الله بن عمرو دو پسر و یک دختر به نامهای زیر است :
1 ـ محمد بن عبد الله بن عمرو بن عثمان بن عفان ، معروف به «دیباج» .
2 ـ قاسم بن عبد الله بن عمرو بن عثمان بن عفان .
3 ـ رقیه بنت عبد الله بن عمرو(2).
پاورقی
(1) «عمده الطالب» ، ص98 ـ 101 .
(2) «الحسین (علیه السلام)» ، علی جلال الحسینی ،ج2 ، ص131 ، «الطبقات الکبیر» ، واقدی ج8 ، ص347 ، 348 .

از مهمترین فرازهای زندگی حضرت فاطمه دختر امام حسین (علیه السلام)حضور در حماسه حسینی است . او به همراه دهها تن از خاندان رسالت با حضور در کاروان شهادت ، اطاعت از ولایت و امامت و هم پیمانی با اهداف و آرمانهای متعالی امام حسین (علیه السلام) را به نمایش گذاشت .

یاران امام حسین (علیه السلام) از آل ابی طالب به قرار زیر است :

1 ـ حضرت امام علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب (علیه السلام) .
2 ـ عبد الله بن الحسین بن علی بن ابی طالب (علیه السلام) .
3 ـ عباس بن علی بن ابی طالب (علیه السلام) .
4 ـ عبد الله بن علی بن ابی طالب (علیه السلام) .
5 ـ عثمان بن علی بن ابی طالب (علیه السلام) .
6 ـ جعفر بن علی بن ابی طالب (علیه السلام) .
7 ـ ابو بکر بن علی بن ابی طالب (علیه السلام) .
8 ـ ابو بکر بن الحسن بن علی بن ابی طالب (علیه السلام) .
9 ـ قاسم بن الحسن بن علی بن ابی طالب (علیه السلام) .
10 ـ عبد الله بن الحسن بن علی بن ابی طالب (علیه السلام) .
11 ـ عون بن عبد الله بن جعفر بن ابی طالب (علیه السلام) .
12 ـ محمد بن عبد الله بن جعفر بن ابی طالب (علیه السلام) .
13 ـ مسلم بن عقیل بن ابی طالب (علیه السلام) .
14 ـ عبد الله بن مسلم بن عقیل بن ابی طالب (علیه السلام) .
15 ـ محمد بن مسلم بن عقیل بن ابی طالب (علیه السلام) .
16 ـ محمد بن ابی سعید بن عقیل بن ابی طالب (علیه السلام) .
17 ـ عبد الرحمن بن عقیل بن ابی طالب (علیه السلام) .
18 ـ جعفر بن عقیل بن ابی طالب (علیه السلام) .

البته برخی از منسوبان به این خاندان نیز از یاران امام حسین (علیه السلام)
بودند. افرادی چون :

1 ـ عبد الله بن یقطر الحمیری ، رضیع الحسین (علیه السلام) .
2 ـ سلیمان بن رزین مولی الحسین (علیه السلام) .
3 ـ اسلم بن عمرو مولی الحسین (علیه السلام) .
4 ـ قارب بن عبد الله الدئلی مولی الحسین (علیه السلام) .
5 ـ منجح بن سهم مولی الحسن بن علی (علیه السلام) .
6 ـ سعد بن الحارث مولی علی بن ابی طالب (علیه السلام) .

7 ـ نصر بن أبی نَیْرَزْ مولی علی بن ابی طالب (علیه السلام) .
8 ـ الحرث بن بنهان مولی حمزة بن عبد المطلب (علیه السلام)(1).
علاوه بر مردان بنی هاشم گروهی از بانوان نیز در این حماسه همراه ابا عبد الله الحسین (علیه السلام) بودند که زینب و فاطمه دختران حضرت مولی الموحدین علی بن ابیطالب (علیه السلام) و فاطمه و سکینه دختران امام حسین (علیه السلام)از مشهورترین آنها هستند . به قول علامه شهید آیة الله مطهری ، امام حسین (علیه السلام) آنان را برای انجام رسالتی برد(2). تا زن نیز در این حرکت الهی به ایفای نقش پردازد . همانگونه که در طول تاریخ حرکتهای الهی و بعث انبیاء ، زنان نیز همانند مردان ایفای نقش کردهاند شخصیتهای بزرگی چون حضرت مریم ، حضرت خدیجه ، حضرت زهرا و... از نخستین زنانی که در حماسه حسینی به ایفای نقش پرداخت ، زنی است که مسلم بن عقیل را پس از پیمان شکنی کوفیان در خانه خود مخفی نمود(3). پس از آن به نام مبارک حضرت زینب سلام الله علیها بر می خوریم که با برادرش در «خزیمیه» صحبت کرده است(1). سومین لحظه حضور ، حاضر شدن امام حسین (علیه السلام) در شب عاشورای 61 هجری در خیمه دختران خاندان طهارت و صحبت حضرت زینب (علیها السلام) با آن حضرت است(2). که روز عاشورا امام دیگر بار به خیمه آنها آمده و با اهلبیت وداع کرده است .
پاورقی
(1) گروه دیگری از موالی نیز بودهاند که هیچ کس نام آنها را ذکر نکرده است و تعداد ایشان را ندانسته اند . «ابصار العین» ص21 ـ 55 .
(2) «حماسه حسینی» ، ج1 ، ص319 .
(3) «تاریخ طبری» ، ج7 ، ص258 ، «کامل ابن اثیر» ، ج4 ، ص16 .
از لحظه های حضور حضرت فاطمه بنت الحسین (علیه السلام) در حماسه کربلا که کتب تاریخ و حدیث به آن اشاره نمودهاند . همین روز است که ودایع امامت به ایشان سپرده میشود .
البته «ام وهب» همسر «عبد الله بن عمیر کلبی» به هنگام جهاد همسرش در میدان مبارزه حاضر شد و پس از شهادت آن خود وی نیز به دستور شمر توسط غلامش جان به جان آخرین تسلیم کرد(3). و یا پس از شهادت علی اکبر ، حضرت زینب (علیها السلام) خود را به وی رساند و امام حسین(علیه السلام) دستش را گرفت و او را به خیمه برد(4).

ابو جارود از امام باقر (علیه السلام) نقل میکند : «روز عاشورا چون وقت شهادت امام حسین (علیه السلام) رسید ، پدرم امام زین العابدین (علیه السلام) به شدت بیمار بود ، به صورتی که گویا بی هوش شده بود . در این هنگام امام حسین (علیه السلام)دختر خود فاطمه کبری را به نزدش فراخواند و کتاب سربسته ای را به او سپرد که حاوی وصیت ظاهره و باطنه بود . بعد فاطمه کتاب را به علی بن الحسین (علیه السلام) تحویل داد و پس آن کتاب به دست ما رسید» .

پاورقی

(1) «مقتل خوارزمی» ، ج1 ، ص225 .

(2) «ارشاد» ، ص233 ، «تاریخ طبری» ، ج7 ، ص324 ، مقتل خوارزمی «ج1 ، ص327 «انساب الاشراف» ، ج3 ، ص185 .

(3) «ابصار العین» ، ص106 و 107 .

(4) همان ، ص21 ـ 24 .

ابو جارود گوید ،به امام باقر (علیه السلام) عرض کردم : ای مولای من ، خداوند متعال جانم را فدای شما گرداند ، در آن کتاب چه مطالبی نوشته شده بود؟

حضرت فرمود : در آن کتاب آنچه مورد احتیاج بندگان از آغاز خلقت تا پایان دنیا است وجود دارد ، در آن کتاب احکام الهی و مسایل حدود حتی احکام جزئی ترین مسایل و خلافها و حتی حکم خراشی که به کسی وارد می شود ، ضبط گردیده است»(1).

غارت خیمه ها

از دیگر لحظههای حضور فاطمه بنت الحسین (علیهما السلام) در کربلا ، واقعه غارت خیمههاست که خود به روایت آن نشسته است . شیخ صدوق در امالی از فاطمه بنت الحسین (علیهما السلام) نقل می کند که : غارتگران به خیمه ما آمدند من دختر کوچکی بودم(2) و دو خلخال طلا در پاهایم بود . مردی خلخال را از پاهایم می کشید و می گریست .
پاورقی
(1) محمد بن احمد عن محمد بن الحسین عن ابن سنان عن أبی الجارود عن ابی جعفر (علیه السلام) قال : إنّ الحسین (علیه السلام) لمّا حضره الّذی حضره دعا ابنته الکبری فاطمة فدفع إلیها کتاباً ملفوفاً و وصیّة ظاهرة و وصیّة باطنة ، وکان علی بن الحسین مبطوناً لا یرون إلاّ لا به]الا انه لما به[فدفعت فاطمة الکتاب إلی علی بن الحسین (علیه السلام)ثمّ صار ذلک الکتاب إلینا ، فقلت: فما فی ذلک الکتاب ؟
فقال : فیه والله جمیع ما یحتاج إلیه ولد آدم إلی أن تفنی الدّنیا» ج1 ، ص303 «بصائر الدرجات» ص40 ، «بحار الانوار» ج26 ، ص36 ، همچنین «اصول کافی» ج1 ، ص303 ، «تنقیح المقال» ج3 ، ص82 و روی الصفار فی ص40 ایضاً باسناده عن موسی بن جعفر عن ابی الجارود نحوه مع اختصار . «عوالم العلوم» ، ج18 ، ص25 ، «بحار الانوار» ، ج26 ، ص17و18 .
(2) با توجه به این نکته که تولد ایشان سال 40 هجری و واقعه کربلا سال 61 هجری روی نموده است می بایست در آن زمان حدود 20 یا 21 سال سن داشته باشند .
گفتم : چرا گریه میکنی ای دشمن خدا ؟ !
گفت : چرا نگریم ؟ من دارم دختر رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) را غارت می کنم .
گفتم : خوب غارت نکن !
گفت : میترسم اگر من نبرم دیگری بیاید و اینها را ببرد .
حضرت فاطمه بنت الحسین (علیهما السلام) ادامه می دهد : هر چه در چادرها بود چپاول کردند ، تا آن که رو اندازها را از پشت ما کشیدند(1).

در مجلس یزید

پس از شهادت امام حسین (علیه السلام) و یارانش در کربلا ، خیمه های اهل بیت پیامبر غارت و خودشان به اسیری برده شدند . لیکن در همان حال وقتی به کوفه رسیدند شخصیتهای ممتاز کاروان چون حضرت فاطمه بنت الحسین (علیهما السلام) به ایراد خطبه پرداختند(2) و حکومت یزید و ستم او بر خاندان رسالات را افشا نمودند . وقتی کاروان اسیران به شام رسیدند ، آنان را وارد مجلس یزید کردند .
سپس یزید با اهل شام مشورت نمود که با اسیران چه کند ؟ آنان نظری دارند. نعمان بن بشیر گفت : ببین رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) با آنان چه می کرد ؟ تو نیز همان کن .
آنگاه مردی از اهل شام نگاهش به فاطمه دختر امام حسین (علیه السلام)افتاد . گفت : یا امیر المؤمنین این کنیز را به من ارزانی دار .
فاطمه به عمّهاش زینب گفت : عمّه جان یتیم شدم ، کنیز هم بشوم ؟
زینب فرمود : اعتنایی به این فاسق نکن .
پاورقی
(1) «امالی» شیخ صدوق ، ص140 ، «مناقب» ابن شهر آشوب ، ج4 ، ص112 ، «تذکرة الخواص» ابن جوزی ، ص228 .
(2) به فصل دوم از این کتاب رجوع کنید .
شامی گفت : این کنیزک کیست ؟
یزید گفت : این فاطمه دختر حسین است و آنهم زینب دختر علی بن ابی طالب .
شامی گفت : حسین پسر فاطمه و علی فرزند ابو طالب ؟ ! !
گفت : آری .
شامی گفت : خدا تو را لعنت کند . ای یزید . فرزند پیامبر را می کشی و خاندانش را اسیر می کنی به خدا قسم من گمان کردم اینان اسیران روم هستند .
یزید گفت : به خدا که تو را نیز به آنان می پیوندم . پس دستور داد ، گردنش را زدند(1).
پاورقی
(1) «الملهوف» ، ص218 ، 219 ، این واقعه را در شیخ مفید به گونهای دیگر نقل کرده است .
«فاطمه بنت الحسین (علیهما السلام) می گوید : وقتی وارد مجلس یزید شدیم ، دلش به حال ما سوخت ، ناگهان مردی شامی برخاست و از یزید خواست تا مرا به خادمی برگزیند . فاطمه گوید : بدنم از پم لرزید و

پنداشتم که این کار برای آنها انجام شدنی است . پس به لباس عمه ام زینب چسبیدم زیرا او می دانست که این کار ناشدنی است.
عمهام زینب به مرد شامی بانگ زد : دروغ گفتی و لئامت کردی ، این کار نه برای تو جائز است و نه برای او (یزید) .
یزید خشمگین شد و گفت : تو دروغ گفتی این کار برای من جائز است و اگر بخواهم انجام میدهم .
حضرت زینب فرمود : نه به خدا هرگز خداوند چنین کاری برای تو مقرر نکرده است مگر آن زمان که از ملت ما اسلام خارج شوی و به دین دیگری درآیی .
یزید از خشم از جا پرید و گفت : به من چنین می گویی ، پدر تو و برادر تو از دین خارج شدند .
زینب فرمود : یزید تو و جدت و پدرت به دین پدرم و دین برادرم ، هدایت شدهاید اگر مسلمانی .
یزید گفت : دروغ گفتی ای دشمن خدا .
زینب فرمود : تو اکنون امیر و فرمانروایی ، به ستم دشنام دهی و به سلطنت بر ما چیره شوی .
یزید گویا از این سخنان شرمنده گردید و خاموش شد . آن مرد شامی بار دیگر خواهش خود را تکرار کرد . و گفت : این دخترک را به من ببخش .
یزید به او گفت : دور شو ، خدا برای تو مرگ پیش آرد .
«الارشاد» ، ص246 ، و نیز نگاه کنید : «الکامل فی التاریخ» ، ج4 ، ص86 «تاریخ الطبری» ، ج6 ، 265 ، «سیر أعلام النبلاء» ، ج3 ، ص204 ، «مقتل الحسین (علیه السلام)للخوارزمی» ، ج2 ، ص62 .

تجلیل از شاعر اهل بیت (علیهم السلام)

کُمیت بن زید أسدی (شهید به سال 126 هـ ق) از لحاظ نسب به مضر بن نزار بن عدنان می پیوندد . وی از شاعران قرن اول و دهه های آغاز قرن دوم هجری است که در سال شهادت امام حسین (علیه السلام) دیده به جهان گشود.
ارتباط او با رهبری انقلاب ، امام سجاد ، امام باقر ، امام صادق (علیهم السلام) و همکاری مداوم او با انقلابیانی چون زید بن علی و فرزندش در سه جبهه سیاسی ،نظامی و ایدئولوژیکی ، زندگی اش را از حوصله یک حیات معمولی خارج کرده بود . به همین علت شبانگاهان ، دور از چشم دشمن ، در مدینه با امام بود ، و یا در راه نشر پیام انقلاب ، و یا در زندان ، و یا در نبرد فکری با جناحهای رقیب مدعی رهبری امّت ، ویا سر انجام با اشاره و رمز «اُخْرُجْ مَعَنا یا اُعَیْمش»(1) به سوی جبهه نبرد فراخوانده می شد . اگر چه موفق نشدپادر میدان نبرد نهد و با زید بن علی (علیه السلام)همگام مبارزه کند . لیکن به تحریک امویان وی را به شهادت رساندند . پسرش مُستَهَل که هنگام شهادت بر بالین پدرش حاضر بود ، نقل می کند : در حالیکه جان تسلیم می کرد چشم گشود و سه بار گفت : پاورقی
(1) «ای کسیکه در چشمانت کم سویی است هان ، زمان فرارسید به سویمان بشتاب» . این رمزی بین انقلابیان و زید بوده و به عنوان فن مخفی کاری رعایت می شده است .
«اللّهم آل محمّد ، اللّهم آل محمّد ، اللّهم آل محمّد» و سپس جان به جان آفرین سپرد(1). اشعار وی ، بررسی انقلابهای اصیل اسلامی ، معرفی پیامبر و خاندان علی و ارزیابی انقلابیان شیعه چون زید بن علی(علیه السلام) ، طرح حکومت اسلامی در زبان شعر و بر شمردن فجایع بنی امیه بود .
«صاعد» گوید . روزی با کمیت به خدمت فاطمه دختر امام حسین (علیه السلام)رسیدیم . فرمود : «این مرد ، شاعر ما خاندان پیامبر است . سپس قدحی که در آن شربتی گوارا بود ، آورد و آن را به هم زد و به کمیت نوشاند ، و او آشامید . پس از آن دستور داد ، سیصد دینار با اسبی سواری به کمیت بدهند . دیده های کمیت به اشک نشست و گفت : نه ، به خدا سوگند نمی پذیرم ، که من شما را به اندیشه دنیا داری ، دوست نمی دارم(2).

حضرت سید الشهداء امام حسین (علیه السلام) با قیام و شهادت خود و یارانش فرهنگ شهادت را در بین شیعیان رواج داد . بر این اعتقاد قیامهایی به خونخواهی امام حسین (علیه السلام) روی داد که «قیام توابین» نخستین قیام جمعی از این نوع است .
توابین به رهبری سلیمان بن صرد خزاعی به موجب گناهی که مرتکب شده ، فرزند علی (علیه السلام) را به دام بلاکشانده و سپس او را تنها رها نموده بودند تا به دست سپاه یزید به شهادت برسد ، جانشان را کفاره گناه خویش یافتند و در تشکیلات یکصد نفری خود که غالباً عمرشان کمتر از شصت سال نبود به صورت مخفی بر علیه رژیم اموی اندیشیدند . رفته رفته تعداد یاوران افزایش یافت با شعار «ای خون خواهان حسین به پیش» قیام نموده و با شهادت خود زمینه قیام بر علیه امویان را فراهم ساختند . سپس مختار ثقفی دست به قیام زد ، کوفه را گرفت و قاتلان نهضت کربلا را به مجازات رسانید . از آن پس تشیع شکل جدیدی در کوفه گرفت زمینه قیام های دیگر فراهم شد . فاطمه دختر امام حسین (علیه السلام) و شوهرش حسن مثنی هر دو در کربلا حضور داشتند و با اهداف امام آشنا بوده و خود را از جانبازان حضرتش می دانستند . حسن در این واقعه مجروح شد و به همراه دیگر اسیران کوفی که آزاد شدند ، به کوفه منتقل گردید وی در کربلا به شهادت نرسید لیکن در سال 97 هجری بوسیله سم کشته شد(1).
پاورقی
(1) «شرح الهاشمیات»، محمد محمود الرافعی ، مقدمه ص20 ، «ادبیات انقلاب در شیعه» ، ص59 ـ 64 .
(2) «الأغانی» ، ج15 ، ص123 ، «الغدیر» ، ج2 ، ص198 .
فاطمه بنت الحسین (علیه السلام) نیز در کربلا و سپس از آن خود از افشاگران رژیم ستم بود و در طی حکومت امویان و عباسیان با هدایت مردم به خاندان عصمت و امامت به نفی حاکمیت پوشالی آنها می پرداخت . در این گذر شماری از فرزندان او از حسن مثنی و عبد الله بن عمرو قیام کرده و به شهادت رسیدند . در واقع حضرت فاطمه بنت الحسین مادر انقلابیان شهید در عصر امامت است .
سه فرزند حسن مثنی در زمان منصور به سال 145 هجری به نامهای «عبد الله بن حسن» در 75 سالگی ، «حسن بن حسن» در 68 سالگی و «ابراهیم بن حسن» در سال 67 سالگی در زندان هاشم به شهادت رسیدند(1).

پاورقی
(1) علامه سید محسن امین تحت عنوان «الحسن المثنی أبو محمد بن الحسن السبط بن علی بن ابیطالب(علیه السلام)» به حیات و وفات حسن مثنی اشاره میکند . وی معتقد است که حسن مثنی در سال 97 هجری به وسیله سم کشته شد و در آن زمان 53 سال داشته است . اقوال دیگری نیز در این خصوص آمده است . رجوع کنید : «اعیان الشیعه» ، ج5 ، ص43 ـ 47 سید بن طاووس معتقدات که حسن مثنی نیز همراه دیگر اسراء بود . «الملهوف» ص191 .
«محمد بن عبد الله بن عمرو» فرزند دیگر فاطمه بنت الحسین (علیهما السلام)که از طرفداران عبد الله بن حسن بود همراه آنان به قتل رسید .
البته ابو عبد الله ادریس بن عبد الله بن حسن مثنی که در سال 169 هجری به همراه رهبر قیام فخ بر ضد عباسیان قیام کرد ، پس از شهادت حسین رهبر قیام فخ و یارانش ، همراه راشد غلام خود به مصر و از آنجا به اقصای افریشته گریخت و در شهر «ولیله» فرود آمد «اسحاق بن محمد» امیر شهر ، ادریس را به گرمی پذیرفت و از اطاعت عباسیان خارج شده برای ادریس بیعت گرفت . سلسله حکومت ادریسیان که از زمان امامت امام موسی کاظم (علیه السلام) آغاز شد تا سال 375 هجری تداوم یافت .

وفات

سر انجام حضرت فاطمه بنت الحسین (علیه السلام) پس از تربیت فرزندان مجاهد و عالمی که خط سرخ شهادت را پس از امام حسین (علیه السلام) دوام بخشیدند ، در سال 110هجری از دنیا رفت . چنانکه یافعی در وقایع سال 110 هجری گوید :
«وفیها توفیت فاطمة بنت الحسین بن علی رضی الله عنهم التی اصدقها الدیباج عبد الله بن عمرو بن عثمان بن عفان الف الف درهم»(2).
ابن بطوطه در سفرنامه خود وقتی به شهر «الخلیل» می رسد از مسجدی که در آن غار مقدسی است ، گزارش می دهد در آن غار آرامگاه حضرت ابراهیم ، اسحاق و یعقوب و همسران آنها قرار دارد(1). وی ادامه می دهد :
پاورقی
(1) «مقاتل الطالبیین» ، ص122 ـ 128 . ابو الفرج اصفهانی شمار زیادی از بنی الحسن را که در زندانهای بنی عباس به شهادت رسیدهاند ، گزارش داده است .
(2) «مرآةُ الجنان و عبرة الیقظان» ج1 ، ص234 .
«در قسم شرقی حرم حضرت ابراهیم خلیل بر روی تل مرتفعیقبر لوط در داخل اطاقی خوش ساخت و سفید کاری شده . قرار گرفته است... در نزدیکی قبر لوط «مسجد الیقین» واقع شده است که روی تل مرتفعی بنا گردیده و نور و تلالؤ بی مانندی دارد ... نزدیک این مسجد مغاره ایست که قبر فاطمه دختر حسین بن علی (علیه السلام) در آن واقع است . و دو لوح مرمر در قسمتهای بالا و پائین قبر هست که در یکی به خط زیبائی این عبارت نوشته شده :
«بسم الله الرحمن الرحیم . لله العزّة والبقاء وله ماذرء و ما برء وعلی خلقه کتب الفناء وفی رسول الله اسوة . هذا قبر ام سلمه فاطمة بنت الحسین رضی الله عنها» .
[به نام خداوند بخشنده و مهربان . خدای راست عزّت و پایندگی و برای اوست آنچه خلق کرد و بیافرید . مرگ و نیستی را بر بندگان خود مقرر داشت . زندگی پیامبر برای شما سرمشق است . این مرقد ام سلمه فاطمه دختر حسین بن علی (علیه السلام)می باشد] .
در لوح دیگر نوشته اند :
«عمل کرد محمد بن ابی سهل نقاش در مصر» .
و زیر آن اشعاری به این مضمون آمده است :
«اسکنت من کان فی الاحشاء مسکنه

بالرغم منی بین التراب والحجر
پاورقی
(1) «سفرنامه ابن بطوطه» ، ص45 .
یا قبر فاطمة بنت ابن فاطمة
بنت الائمة بنت الانجم الزهر
یا قبر ما فیک من دین ومن ورع
ومن عفاف ومن صوف ومن صخر»
«آنرا که در دلم جای داشت بر خلاف میل خود در میان خاکها و سنگها جای دادم» .
«ای قبر فاطمه دختر پسر فاطمه ، دختر امامان ، دختر ستارگان درخشان» .
«ای قبر ! چه مایه از دین و تقوی و عفت و پاکدامنی در تو نهفته است»(1).
لازم به یادآوری است که برخی سال 117 هجری قمری را سال وفات حضرت فاطمة بنت الحسین (علیهما السلام)می دانند(2).
پاورقی
(1) همان ، ص47و48 ، «مزارات اهل البیت و تاریخها» ، ص255و256 .
(2) «مسدرکات علم رجال الحدیث» ، ج8 ، ص592و593 .
لازم به ذکر است که «ابن الزیّات» از پس از ذکر آرامگاههایی که در جوار مرقد سیدة نفیسه در مصر به خاک سپرده شده اند به مقبرة حضرت فاطمه بنت الحسین (علیهما السلام) نیز اشاره می کند . با توجه به این نکته که امام حسین (علیه السلام) دو فرزند به این نام داشته اند ممکن است یکی از آنها در مصر مدفون شده باشد . «الکواکب السیارة فی ترتیب الزیارة» شمس الدین ابو عبد الله محمد بن ناصر الدین الانصاری ، المعروف بابن الزیات ، المتوفی 814هـ ق ، مکتبة المثنی ببغداد ، ص46 .

فصل دوم: حوزه علمیه بانوان شیعه

اشاره

قال الامام الحسین (علیه السلام)
«فإنّی لا أعْلَمُ أصْحاباً أوْلی وَلا خَیْراً مِنْ أصْحابی ، وَلا أهْلَ بَیْت أبَرَّ وَلا أوْصَلَ مِنْ أهْلِ بَیْتی ، فَجزاکُمُ اللهُ عَنّی جَمیعاً خیراً» .
«من اصحاب و یارانی بهتر از یاران خود ندیدهام و اهل بیت و خاندانی با وفاتر و صدیقتر از اهل بیت خود سراغ ندارم ، خداوند به همه شما جزای خیر دهد» .

پیدایی حوزه علمیه

در میان اعراب جاهلی که قبل از ظهور اسلام در ناحیه حجاز می زیستند ، تعلیم و تربیت قابل ذکری وجود نداشت . چنانکه بلاذری تعداد کسانی را که مقارن بعثت نبوی (صلی الله علیه وآله وسلم) از نعمت خواندان و نوشتن برخوردار بوده اند ، حدود هفده نفر تخمین می زند و بر آنند که همه آنان از میان شهروندان مکه و یثرب(1) و از سه قبیله معروف «قریش» ، «اوس» و «خَزْرَج» بودهاند آنان هنر نگارش را از مردم حیره آموخته بودند(2). گویا تنها کسی که در میان بانوان خط می نوشت «شفاء عدویه» دختر عبد الله از کسان عمر بن خطاب بود .
بلاذری نقل می کند که پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به «شفاء عدویه» فرمود تا «حفصه» را نوشتن آموزد و سپس از افرادی چون «ام کلثوم دختر عقبه» ، «عایشه دختر سعد» ، «کریمه دختر مقداد» نام می برد که به نگارش می پرداختند
با توجه به آیات قرآنی و روایات اسلامی ، نخستین حوزه علمی و مرکز تعلیم و تربیت در مکه به همّت والای رسول اعظم الهی (صلی الله علیه وآله وسلم)صورت گرفت . همانگونه که قرآن کریم با آیات سوره علق رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) را به خواندن دعوت فرمود ، رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) نیز خود را بتصریح معلم خواند و فرمود : «إنَّما بُعِثْتُ مُعَلّماً»(3).
پاورقی
(1) «فتوح البلدان» ، ص457 ، «تاریخ آموزش در اسلام» ، احمد شبلی ، ترجمه محمد حسین ساکت ، ص41 ، دفتر نشر فرهنگ اسلامی ، 1361هـ ش .
(2) «فروغ ابدیت» ، استاد جعفر سبحانی ، ج1 ، ص68 ، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی ، قم ، 1363هـ ش .
(3) «احیاء علوم الدین» ، ابو حامد غزالی ، ج1 ، ص10 ، چاپ قاهره ، 1311هـ ق
با عنایت به روایت فوق و نقل بلاذری ، رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم)بنیانگذار حوزههای علمیه میباشد که در آن زنان و مردان را به خواندن و نوشتن فرا میخواند . چون با هجرت رسول اکرم از مکه به مدینه و تأسیس حکومت اسلامی زمینه های رشد جامعه اسلامی فراهم آمد ، حوزه علمیه مدینه نیز همگام با نظام سیاسی حکومت نبوی (صلی الله علیه وآله وسلم) رشد کرد و دهها دانشمند فرزانه را به جهان اسلام عرضه نمود .

حوزه علمیه مدینه

حوزه علمیه مدینه منوره به دورههای مختلف واعصار گوناگون تقسیم میشود و یکی از مهمترین و پر تحرک ترین حوزه علمیه شیعه در عصر معصومین (علیهم السلام) است .

دوره اوّل (سال 12 بعثت)
سال دوازدهم بعثت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) دوازده تن از انصار به مکه آمده، در محلّی به نام «عقبه» با پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) ملاقات کردند . «مصعب بن عمیر» همراه آنان به مدینه رفت و در ترویج دین اسلام کوشید و به آنان قرآن آموخت . وی از فرزندان هاشم بن عبد مناف و از فاضلترین یاران رسول خداست که به فرمان پیامبر تبلیغ دین خدا را برعهده گرفت و در جنگ بدر واُحُد حضوریافت . وی در جنگ احد در حالی که پرچمدار اسلام بود ، به شهادت رسید و پرچم را علی بن ابی طالب (علیه السلام) برپا داشت.
دوره دوم (11 ـ 1 هـ ق)
این دوره با هجرت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) از مکه به مدینه آغاز گردید و تا رحلت ایشان ادامه داشت . هجرت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و تأسیس حکومت اسلامی در مدینه ، موجب تشکل هر چه بیشتر امت اسلامی گردید و حضور آن حضرت ، مدینه را به بزرگترین مرکز نشر معارف اسلامی تبدیل نمود . حوزه پر برکت نبوی (صلی الله علیه وآله وسلم)شاگردان فرزانه و عزیز الوجودی را پرورید که بعدها خود محور علمی ، فرهنگی و سیاسی حوزه علمیه آن دیار مقدس گردیدند . در این بین شخصیتهای بزرگ عالم اسلام و تشیع ، مولی الموحدین امام علی بن ابی طالب (علیه السلام)حضرت فاطمه زهرا(علیها السلام)، امام حسن مجتبی (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) ، تربیت یافتگان خاص مکتب وحی بودند که در دامان پیامبر پرورش یافتند و از منبع نورانی وحی سیراب گشتند . آنان به اسراری دست یافتند که دیگران را دسترسی به آن غیر ممکن بود .

ب ـ عصر امامت

حوزه علمیه مدینه منوره در عصر امامت ، هشت دوره را به خود دید و از تربیت امامان شیعه بهرهها برد . دوره هفتم که از سال 95 هجری آغاز شد و تا سال 148 ادامه داشت ، عصر امامت حضرت امام محمد باقر و امام صادق (علیهما السلام) و یکی از پربارترین دورههای حوزه علمیه شیعه و جهان اسلام محسوب می گردد .

دوره سوم (40 ـ 11 هـ ق)

این دوره نخستین دوره از عصر امامت حوزه علمیه مدینه است . دوره سوم با رحلت رسول اعظم الهی (صلی الله علیه وآله وسلم) آغاز میشود و با شهادت امام علی بن ابیطالب(علیه السلام) به پایان می رسد .

دوره چهارم (60 ـ 41 هـ ق)

این دوره بیست ساله خلافت و امامت حضرت امام حسن مجتبی (علیه السلام)

و قسمت عمده امامت امام حسین (علیه السلام) را در برگرفته است .

دوره پنجم (95 ـ 61 هـ ق)

این دوره ، روزگار امامت امام چهارم حضرت علی بن الحسین (علیه السلام)است . امامت ایشان از روزی آغاز شد که امام حسین (علیه السلام) در کربلا به شهادت رسید و بازماندگان به دست سپاه اموی به اسیری برده شدند . امام سجاد (علیه السلام) چه در دوران اسارت و چه بعد از آن ، تفسیر نهضت حسینی را عهده دار شد و فلسفه سیاسی اسلام را در مورد رهبری اسلامی و مدینه قرآنی روشن ساخت

دوره ششم (148 ـ 95 هـ ق)

در این دوره حوزه علمیه مدینه از رهبری و تربیت دو امام ، حضرت امام محمد باقر (علیه السلام) و حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) بهره برد . در عصر صادقین (علیهما السلام) به موجب اوضاع مساعد اجتماعی زمینه طرح و گسترش علوم اهل بیت (علیهم السلام) فراهم گشت و هزاران دانش پژوه فقه و اصول و تفسیر و عقاید و... در حوزه آن دو پیشوای رستگاری و علم حاضر شدند و علوم اهل بیت (علیهم السلام) را در سرزمینهای اسلامی و غیر اسلامی منتشر ساختند(1).

حوزه علمیه مدینه در عصر امام حسین (علیه السلام) در راستای حوزه علمیهای فعالیت میکرد که رسول اعظم الهی بنا نهاد و حضرت صدیقه طاهره (علیها السلام)و حضرت علی و امام حسن مجتبی (علیهما السلام) با شهادتشان مبانی تربیتی آن را حضرت امام حسین (علیه السلام) با تأکید بر برنامههای تربیتی و فرهنگی عصر رسالت و در راستای خط مشی پدر بزرگوارش امام علی (علیه السلام) و برادر معصومش امام حسن(علیه السلام) در حوزه مدینه به تربیت شاگرد پرداخت

پاورقی

(1) برای آشنایی با ادوار مختلف این حوزه رجوع کنید به : «حوزه های علمیه جهان تشیع» . بیمه کردند .

حوزه عصر رسالت شامل حرکت فرهنگی رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در حوزه مدینه و مکه بود و حضرت علی و امام حسن (علیهما السلام) نیز در حوزه مدینه و کوفه به فعالیت پرداختند .

امام حسین (علیه السلام) پس از شهادت برادر رهبری حوزه علمیه مدینه را برعهده گرفت . خالد محمد خالد در کتاب خود تحت عنوان «و کانت حلقات درس الحسین (علیه السلام) عامّة فی الجلال والمهابة» به نقل از معاویه بن ابی سفیان گوید :

«اذا دخلت مسجد رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) فرأیت حلقة فیها قوم کان علی رؤوسهم الطیر فتلک حلقة ابی عبد الله الحسین»(1).

«وقتی داخل مسجد رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) شدم ، حلقه درسی را دیدم که در آن مردم با توجّه کامل نشسته بودند و آن حلقه درس حضرت ابی عبد الله الحسین (علیه السلام) بود»(2).

بزرگی کار امام حسین (علیه السلام) زمانی روشن می شود که ما به عصر امام حسن مجتبی (علیه السلام) و خفقان شدیدی که در زمان ایشان پس از استیلای سیاسی ونظامی حکومت منحوس معاویه پیش آمد و تا عصر امام حسین(علیه السلام) ادامه داشت ، توجه پیدا کنم .

پاورقی

(1) «ابناء الرسول (صلی الله علیه وآله وسلم) فی کربلا» ، ص14 .

(2) «... فیها قوم کان علی رؤوسهم الطیر» اصطلاحی بین اَعراب است ، یعنی : گویا پرندهای بر سر شنوندگان نشسته بود و از ترس اینکه پرواز کند ، حرکت نمی کردند و با سکوت کامل و توجه تمام به سخنان امام حسین (علیه السلام) گوش می دادند .

خفقان حکومت اموی در عصر حسنین (علیهما السلام) به حدّی بود که با

گنجاندن موادّی در صلح نامه برای حفظ حقوق امّت و رهبری اسلامی ، مواد قرارداد به فراموشی سپرده شد و تحرک فرهنگی امام حسن (علیه السلام)برای معاویه ناخشنود آمد و لذا امام را به زهر کین به شهادت رساند تا حرکت مکتبی و هدفدار امام (علیه السلام) به ثمر نرسد . با این همه امام حسن (علیه السلام)توانست بالغ بر یکصد و سی نفر را در حوزه درسی خود پرورش دهد و به آنان علم دین آموزد(1).
سیره عملی امام حسین (علیه السلام) در مدینه به گونه ای بود که دانشجویان و اساتید حوزه را تشویق نموده و با گفتارهای تربیتی خویش جایگاه علم و علم آموزی را در جامعه اسلامی تبیین می فرمود . از سخنان آن حضرت است :
«الْعِلْمُ لِقاحُ الْمَعْرِفَةِ ، وَطُولُ التَّجارُبِ زِيادَةٌ فی الْعَقْلِ ، وَالشَّرَفُ التَّقْوی ، والْقُنُوعُ راحَةُ الأبْدانِ ، وَمَنْ أحَبَّکَ نَهاکَ، وَمَنْ أبْغَضَکَ أغْراکَ»(2).
امام در این روایت هدف از تدریس را بارور کردن درخت معرفت اعلام می کند ، بر نقش تجربه و پیش آمادگیها ، بر رشد و توسعه عقل و اندیشه بشری تأکید می نهد ، شرف انسانی را در آیینه جمال تقوای الهی می نگرد ، بین خود بسندگی و آسودگی جسم و جا پیوند می زند ، و از تأثیر دوستان صادق ومخلص بر امر آموزش و تربیت سخن به میان می آورد .
امام (علیه السلام) با چنین بینش ژرفی رهبری و مدیریت حوزه علمیه مدینه را به دست میگیرد و همسان با رهبری امت اسلامی به تربیت اصحاب خویش پرداخته و با هماهنگی نظام فرهنگی و سیاسی ، انقلاب بزرگ حسینی را بنیان می نهد .
پاورقی
(1) «مسند الامام المجتبی (علیه السلام)» ، ص735 ، 790 .
(2) «موسوعة کلمات الامام الحسین (علیه السلام)» ، ص743 ، «اعلام الدین» ، ص298 ، «بحار الانوار» ج78 ، ص128 ، حدیث 11 و فیه «دراسة العلم ...» .

راویان احادیث امام حسین (علیه السلام) جمعی از شیعیان خاص خاندان عصمت و طهارت هستند که گروهی از آنها مکتب علوی و حسنی را نیز درک کرده اند . از ویژگی های این اصحاب حضور آنان در صحنه علم و عمل و جهاد و اجتهاد است . هر چند در میان اصحاب حضرت امیر المؤمنین علی (علیه السلام) نیز شخصیتهای برجسته ای از این نوع وجود داشت لیکن اصحاب امام حسین (علیه السلام) با وجود جوّ نامساعد سیاسی مر زبان حماسه جاوید شده و در دفتر جهاد فرهنگی و نظامی نام نوشتند . ابن عساکر در تاریخ دمشق روایتگران احادیث حضرت سیّد الشهداء را اینگونه بیان می دارد :

«الحسین بن علی بن ابی طالب بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف : ابو عبد الله سبط رسول الله صلی الله علیه وسلم و ریحانته من الدنیا .

حدث عن النّبی صلی الله علیه وسلم و عن ابیه .

روی عنه ابنه علیّ بن الحسین وابنته فاطمة وابن أخیه زید بن الحسن ، وشعیب بن خالد]شیث بن خالد[وطلحة بن عبید الله العقیلی و یوسف بن الصباغ عبید الله بن حنین و همّام بن غالب الفرزدق ، وأبو هشام»(1).

و در جای دیگر گوید :

پاورقی1

(1) «ترجمة الامام الحسين من تاريخ مدينة دمشق» ، الحافظ ابى القاسم على بن الحسن بن هبة الله الشافعى المعروف بابن عساكر ، تحقيق الشيخ محمد باقر المحمودى ، ص5 ، موسسة المحمودى للطباعة والنشر بيروت ، لبنان ، 1398هـ ق ـ 1978م .
«... الحسين بن على بن ابى طالب ، ابو عبد الله الهاشمى ابن رسول الله و ريحانته و شبهه ، ولد الخمس ليال خلون من شعبان سنة أربع من الهجرة و قتل و هو ابن ثمان ـ وقيل ابن تسع ـ و خمسين :
روى عنه ابو هريرة وابنه على و فاطمه و سكينه ابنتاه ، و عبيد الله بن ابى يزيدكذا والمطلب بن عبد الله بن حنطب ، و سنان بن ابى سنان ، وابو حازم الأشجعى و غيرهم»(1).
ابن حجر عسقلانى مى نويسد :
«الحسين بن على بن ابى طالب الهاشمى ابو عبد الله المدنى سبط رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) و ريحانته من الدنيا واحد سيدى شباب اهل الجنة .
روى عن جده و ابيه و امه و خاله هند بن ابى هالة و عمر بن الخطاب .
عنه اخوه الحسن و بنوه على و زيد و سكينة و فاطمة و ابن ابنه ابو جعفر الباقر و الشعبى و عكرمة و كرز التيمى و سنان بن ابى سنان الدؤلى و عبد الله بن عمرو بن عثمان والفرزدق و جماعة...»(2).
طبرانى چهارده نفر از راويان حديث امام حسين (عليه السلام) را در معجم خويش اينگونه مى شمارد :
1 ـ على بن الحسين (عليهما السلام) .
2 ـ فاطمة بنت الحسين (عليهما السلام) .
پاورقی
(1) همان ، ص25 .
(2) «تهذيب التهذيب» ، لابن حجر العسقلانى ، ج2 ، ص345 .
3 ـ سكينة بنت الحسين (عليهما السلام) .
4 ـ عبيد الله بن أبى يزيد .
5 ـ عبيد الله بن الحارث .
6 ـ مطلب بن عبد الله بن الحسين (عليه السلام) .
7 ـ طلحة بن عبيد الله .
8 ـ بشر بن غالب .
9 ـ البهزى .
10 ـ ابو سعيد التميمى عقيصا .

11 ـ سنان بن ابی سنان .
12 ـ عباية بن رفاعة .
13 ـ حبيب بن ابی ثابت .
14 ـ ابو حازم الأشجعی(1).
شيخ الطائفه ابی جعفر محمد بن الحسن الطوسی «متوفی 460هـ ق) يكصد و يک نفر از راويان حديث امام حسين (عليه السلام) را می شمارد كه 34 تن از آنها به شهادت رسيده و شماری مجروح شده اند . هر چند در عصر رسالت برخی از اصحاب رسول اكرم (صلی الله عليه وآله وسلم)به شهادت نايل آمدند و اين رويه در زمان امامت و خلافت حضرت مولی الموحدين علی بن ابی طالب (عليه السلام)نيز ادامه داشت ، ليكن شهدای حوزه علميه در عصر امامت حضرت سيد الشهداء (عليه السلام) بيش از هر زمان ديگر بوده است .
از اينرو امام حسين (عليه السلام) به اصحاب و اهل بيت خود فرمايد :
«فإنّی لا أعْلَمُ أصْحاباً أوْلی وَلا خَيْراً مِنْ أصْحابی وَلا أهْلَ بَيْت أبَرَّ وَلا أوْصَلَ مِنْ أهْلِ بَيْتی فَجَزاكُمُ اللهُ عَنّی جَميعاً خيراً»(1).
پاورقی
(1) «المعجم الكبير» ، ج3 ، ص127 ـ 136 .
«من اصحاب ويارانی بهتر از ياران خود نديدهام و اهل بيت و خاندانی با وفاتر و صديقتر از اهل بيت خود سراغ ندارم ، خداوند به همه شما جزا خير دهد» .
اصحاب امام حسين (عليه السلام) به نقل شيخ طوسی به قرار زير است :
1 ـ انس بن الحارث الكاهلی .
2 ـ اسعد بن حنظلة الشبامی ، قبيلة من اليمن من همدان .
3 ـ اسلم ، مولی من المدينة .
4 ـ بشر بن غالب .
5 ـ بكيل بن سعيد .
6 ـ جابر بن عبد الله الأنصاری .
7 ـ جعفر بن علی ، اخوه (عليه السلام) قتل معه ، امّه ام البنين .
8 ـ جون ، مولی أبی ذر ، قتل مع الحسين (عليه السلام) .
9 ـ جوين بن مالک .
10 ـ جنادة بن الحرث السلمانی .
11 ـ جندب بن حجير .
12 ـ جعيد الهمدانی .
13 ـ حبيب بن مظاهر الأسدی (ضبطه العلامة الحلی (رحمه الله) فی القسم الاول من خلاصة الأقوال (مظهر) بضم الميم و فتح الظاء المعجمة و تشديد الهاء ثم الرّاء ، (ثم قال) وِ قيل مظاهر ، وهو أشهر منِ أن يحتاج الی

بیان فی جلالة قدره و علو شأنه و کان من السبعین رجلاً الذین نصروا الحسین (علیه السلام) فی کربلا و صبروا علی البلاء حتی قتلوا معه ،وقد تقدم عده من اصحاب علی والحسن (علیهما السلام)) .
پاورقی
(1) «تاریخ طبری» ، ج4 ، ص321و322 ، «مقتل الحسین ، امین ، ص105 .
14 ـ حنظلة (لعلّ «حنظلة» هذا هو نفس «حنظلة بن أسعد الشبامی» الآتی ذکره ، والذی قتل مع الحسین (علیه السلام) فی کربلا و کان یرسله (علیه السلام) إلی عمر بن سعد بالمکالمة ، وشبام بالباء الموحدة حی من همدان) .
15 ـ الحرّ بن یزید بن نجیة بن سعید ، من بنی ریاح بن یربوع .
16 ـ الحجّاج بن مالک .
17 ـ الحجّاج بن مرزوق .
18 ـ الحلاّش بن عمرو .
19 ـ حنظلة بن اسعد الشبامی .
20 ـ رشید الهجری .
21 ـ رمیث بن عمرو .
22 ـ زید بن ارقم .
23 ـ زید بن معقل .
24 ـ زاهر صاحب عمرو بن الحمق (هو زاهر بن عمر الأسلمی الکندی من اصحاب الشجرة ، روی عن النبی (صلی الله علیه وآله وسلم) و شهد الحدیبیة ، حج سنة ستین فالتقی مع الحسین (علیه السلام) فصحبه و کان ملازماً له حتی حضر معه کربلا واستشهد بین یدیه) .
25 ـ زهیر بن القین .
26 ـ سلیم بن قیس الهلالی .
27 ـ سلیم ، مولی الحسین (علیه السلام) قتل معه .
28 ـ سیف بن مالک .
29 ـ سوید بن عمرو بن أبی المطاع (سوید هذا حضر الطف و قتل مع الحسین (علیه السلام)) .
30 ـ سفیان بن سریع .
31 ـ سوار بن المنعم بن الحابس (سوار بن منعم بن حابس بن أبی عمیر بن نهم الهمدانی النهمی کان ممن أتی الی الحسین (علیه السلام) أیام المهادنة و
بقی معه الی یوم العاشر فلما شب القتال قاتل فی الحملة الأولی فجرح و صرع فأتی به أسیراً الی عمر بن سعد فشفع فیه قومه و بنو عمومته و بقی عندهم جریحاً حتی توفی علی رأس ستة أشهر) .

32 ـ سعد بن عبد الله (سعد بن عبد الله مولى عمرو بن خالد الأسدى الصيداوى و كان سيداً شريف النفس والهمة وقد تبع مولاه عمرو و أتى معه الى الحسين (عليه السلام)وقتل معه فى كربلا) .
33 ـ شبيب بن عبد الله النهشلى (قال اهل السير كان تابعياً من اصحاب أمير المؤمنين (عليه السلام) وانضم الى الحسن (عليه السلام) ثم الى الحسين (عليه السلام) و قتل معه فى كربلا فى الحملة الاُولى) .
34 ـ شريح بن سعد بن الحارثة .
35 ـ شوذب ، مولى شاكر (شوذب هذا هو ابن عبد الله الهمدانى الشاكرى، مولى شاكر . و كان من رجال الشيعة و وجوهها و من الفرسان المعدودين ، وكان حافظاً للحديث حاملاً له عن الامام على(عليه السلام) ، وكان يجلس للشيعة فيأتونه للحديث ، و مضى بعد خذلان مسلم بن عقيل إلى مكة فالتحق بالحسين (عليه السلام)ولازمه حتى جاء معه الى كربلا و قاتل يوم الطف قتال الأبطال حتى قتل من القوم جمعاً كثيراً ثم استشهد) .
36 ـ ضرغامة بن مالک .
37 ـ الطرماح بن عدى (من الموالين والمخلصين لأمير المؤمنين (عليه السلام)ولأهل بيته (عليهم السلام)ولازم أبا عبد الله الحسين (عليه السلام) فى الطف الى ان جرح و سقط بين القتلى و كان به رمق فأتوه قومه و جعلوه و داووه فبرىء و عوفى ، وبقى على حبه لأهل البيت إلى أن مات) .
38 ـ ظالم بن عمرو ، ويكنى ابا الأسود الدؤلى .
39 ـ عقيصا ، يكنى ابا سعيد .
40 ـ عمرو بن قيس المشرقى .
41 ـ العباس بن على بن أبى طالب ، قتل معه وهو السقاء قتله حكيم بن الطفيل ، أمه أمّ البنين بنت حزام بن خالد بن ربيعة بن الوحيد ، من بنى عامر .
43 ـ عبد الله بن على ، اخوه ، أمه أم البنين ايضاً قتل معه (عليه السلام) .
44 ـ على بن الحسين الأصغر ولده قتل معه (عليه السلام) ، امّه ليلى بنت أبى قرة بن عروة بن مسعود بن معبد الثقفى ، وامها ميمونة بنت أبى سفيان بن حرب .
45 ـ عبد الله بن الحسن بن على بن ابى طالب (عليه السلام) ، قتل معه (عليه السلام) ، امّه الرّباب بنت امرىء القيس بن اوس بن جابر بن كعب بن عليم ، من بنى كلب ابن وبرة .
46 ـ عون بن عبد الله بن جعفر بن أبى طالب ، قتل معه (عليه السلام) .
47 ـ عبد الله بن مسلم بن عقيل ، قتل معه (عليه السلام) ، امه رقية بنت على بن ابى طالب (عليه السلام).
48 ـ عبد الله بن يقطر ، رضيعه (عليه السلام) . قتل بالكوفة و كان رسوله رمى به من فوق القصر فتكسر فقام اليه عمرو الأزدى فذبحه و يقال بل

فعل ذلک عبد الملک ابن عمر النخعی .
49 ـ عبد الرحمان بن عبد ربه الخزرجی .
50 ـ عمران بن کعب .
52و51 ـ عبد الله و عبد الرحمان ، ابنا عرزة (عرزة ـ بالعین المهملة المفتوحة ثم الراء والزای والهاء ، وفی بعض النسخ «عروة» بالعین المضمومة ثم الراء والواو والهاء ولعلها الأصح کما ذکره ارباب السیر والمقاتل ، قتلا کلاهما مع الحسین(علیه السلام) فی کربلا ، وکانا من أشرف اهل الکوفة ، وکان جدهما حراق من اصحاب أمیر المؤمنین علی(علیه السلام)و ممن حارب معه فی حروبه الثلاثة) .
53 ـ عمرو بن ضبیعة .
55 و 54 ـ عبد الله و عبید الله ، معروفان .
56 ـ عامر بن مسلم ، مجهول (یقال إن عامر هو ابن مسلم بن حسان بن شریح بن سعد بن حارثة السعدی البصری الذی ذکره اهل السیر أنه کان من الشیعة فی البصرة فلما بلغه خبر الحسین (علیه السلام)خرج هو و مولاه سالم مع یزید بن ثبیط العبدی وانضموا الی الحسین (علیه السلام)بالأبطح من مکة حتی ورودوا معه الی کربلا و کانوا معه یوم الطف ، فقتلوا فیمن قتلوا رضوان الله علیهم) .
57 ـ عمار بن حسان (عمار بن حسان بن شریح الطائی ، کان من الشیعة المخلصین فی الولاء لأهل البیت (علیهم السلام) ومن الشجعان ، صحب الحسین (علیه السلام) من مکة ولازمه حتی أتی الی کربلا فقتل معه رضوان الله علیه) .
58 ـ عمرو بن ثمامة .
59 ـ عیاض بن أبی المهاجر .
60 ـ عمرو بن عبد الله الأنصاری ، یکنی ابا ثمامة (کان ابو ثمامة هذا فی الکوفة یأخذ البیعة للحسین (علیه السلام) فلما قتل مسلم بن عقیل لحق هو و نافع بن هلال بالحسین (علیه السلام) و قتلا معه فی کربلا) .
61 ـ عبد الرحمان بن عبد الله الأرحبی (قتل عبد الرحمان هذا مع الحسین (علیه السلام) فی کربلا ، وکان مع مسلم بن عقیل) .
62 ـ عمار بن ابی سلامة الدالانی .
63 ـ عابس بن أبی شبیب الشاکری (ذکر اهل سیر أن عابس هو ابن شبیب بن شاکر بن ربیعة بن مالک بن صعب بن معاویة بن کثیر بن مالک بن جشم بن حاشد الهمدانی الشاکری ، وکان عابس من رجال الشیعة رئیساً شجاعاً خطیباً ناسکاً متهجداً ، وکان بنو شاکر من المخلصین بولاء أهل البیت (علیهم السلام) خصوصاً أمیرالمؤمنین (علیه السلام)، قتل مع الحسین(علیه السلام) یوم الطف) .
64 ـ عمران بن عبد الله الخزاعی ، من خزاعه .

65 ـ عبد الله بن سليمان .
66 ـ العباس بن الفضل ، يكنى ابا الفضل يروى عن الحسين (عليه السلام)خطبته .
67 ـ عقبة بن سمعان (ذكره الطبرى و غيره من المؤرّخين ، وكان عبداً للرباب زوجة الحسين (عليه السلام) فلما قتل الحسين (عليه السلام) فر على فرس فاخذه اهل الكوفة ثم اطلق ، وجعل يروى واقعة الطف ، ومنه أخذت أخبارها) .
68 ـ عبد الله بن عميرة .
69 ـ عبد الله بن حكيم .
70 ـ الفراس بن جعدة بن زهير .

71 ـ قرطة بن كعب الأنصارى (هكذا جاء بالطاء المهملة والمشهور بالظاء المعجمة كما ذكره ارباب السير والتواريخ ، ابنه عمرو من شهداء الطف ، واما قرظه فقد توفى فى داره بالكوفة وصلى عليه على (عليه السلام)).
72 ـ قيس بن مسهّر الصيداوى (قيس بن مسهر هذا قبض عليه ابن زياد ورمى من سطح القصر الى الارض فتقطع ومات ولمّا بلغ خبره الحسين (عليه السلام) ترقرقت عيناه ولم يملک دمعه ثم قال «منهم من قضى نحبه ومنهم من ينتظر») .
73 ـ قاسط بن عبد الله .
74 ـ القاسم بن حبيب .
75 ـ كنانة بن عتيق .
76 ـ كيسان بن كليب ، يكنى ابا صادق .
77 ـ لوط بن يحيى ، يكنى ابا مخنف .
78 ـ ميثم التمار (ميثم بن يحيى ـ او عبد الله ـ التمّار النهروانى ، حاله أشهر من أن يذكر، وقتل قبل قدوم الحسين (عليه السلام) الى عراق بعشرة أيام ، وطلب بعد ان قطع لسانه).
79 ـ المنهال بن عمرو الأسدى .
80 ـ محمد بن على ، امّه ام ولد (هو محمد الأصغر ابن أمير المؤمنين (عليه السلام)، قتل مع اخيه الحسين (عليه السلام) بالطف ، وكنيته أبو بكر) .
81 ـ محمد بن عبد الله بن جعفر بن ابى طالب ، قتل معه (عليه السلام) .
82 ـ محمد بن أبى سعيد بن عقيل بن أبى طالب (قتل مع الحسين (عليه السلام)بالطف وله من العمر سبع سنين ، قتله لقيظ بن أياس ـ أو ياسر ـ الجهنى) .
83 ـ منجح ، مولى الحسين (عليه السلام) ، قتل معه (عليه السلام) .
84 ـ مسلم بن عوسجة (مسلم بن عوسجة بن سعد بن ثعلبة بن دودان بن أسد بن خزيمة ، ابو جهل الأسدى السعدى ، وكان صحابياً ممن رأى النبى (صلى الله عليه وآله وسلم) وكان رجلاً شجاعاً ، استشهد فى كربلا مع الحسين(عليه السلام)) .
85 ـ مقسط بن عبد الله ، أخو قاسط .
86 ـ مسلم ، مولاه (عليه السلام) ، مجهول .
87 ـ مسعود بن الحجاج .
88 ـ محمد بن عبد الله .
89 ـ مسلم بن كثير الأعرج .

90 ـ منير بن عمرو بن الاحدب .
91 ـ مالک بن سريع .
92 ـ منذر بن سليمان .
93 ـ منيع بن رقاد .
94 ـ نعيم بن عجلان .
95 ـ نافع بن هلال الجملى (نافع بن هلال بن نافع بن جمل بن سعد العشيرة من مذحج ، وهو جملى مرادى ، وهو الّذى استقدم باللواء أمام أبى الفضل العباس (عليه السلام)وعشرين رجلاً الذين ارسلهم الحسين(عليه السلام) للاتيان بالماء ، فقتل من طعنة اصابته) .
96 ـ النعمان بن عمرو (النعمان بن عمرو الأزدى الراسبى ، أتى إلى كربلا ليلة الثامن من محرم وانضم الى الحسين (عليه السلام) ولزمه حتى قتل (رحمه الله)) .
97 ـ يزيد بن ثبيط .
98 ـ يزيد بن الحصين المشرقى .
99 ـ ابو بكر بن على (عليه السلام) ، اخوه قتل معه ، اُمّه ليلى بنت مسعود بن خالد بن مالک بن ربعى بن سلمة بن جندل بن نهشل ،من بنى دارم) .
100 ـ ابن أبى الأسود الدؤلى(1).
شيخ طوسى (رحمه الله) در باب النساء . تنها به نام «فاطمة بنت حبابة الوالبية»(2) اشاره ميكند حال آنكه علاوه و بر او «حبابة الوالبية» كه خود از اصحاب مولى الموحدين على بن ابيطالب و امام حسن (عليهما السلام)است ، از اصحاب امام حسين (عليه السلام) نيز مى باشد . همچنين «فاطمة الكبرى بنت الحسين (عليه السلام)» شخصيت مورد نظر ما و خواهر گرامى او «سكينة بنت الحسين (عليه السلام)» از راويان احاديث پدر بزرگوار خود حضرت امام حسين (عليه السلام)شمرده ميشوند .

حضرت امام حسین (علیه السلام) با برپایی نهضت عاشورا درنظر داشت به احیای اسلام و سنّت نبوی پردازد و مکتب علوی را استوار سازد و با افشای سلطه استبدادی بنی امیه بر حاکمیت غیر موجّه آنان خاتمه بخشد. آنگونه که در وصیت نامهاش به محمد حنفیه می فرماید :

پاورقی

(1) «رجال الطوسی» ، ص71 ـ 81 .

(2) همان ، ص81 .

بِسْمِ اللهِ الرَّحمنِ الرّحیْم

هذا ما أوْصی بِهِ الْحُسَیْنُ بْنُ عَلِیٍّ إلی أخیهِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنَفِیَّةِ .

أنَّ الْحُسَیْنَ یَشْهَدُ أنْ لا إلهَ إلاّ اللهُ وَحْدَهُ لا شَریکَ لَهُ وَأنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ . جاءَ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِهِ وَأنَّ الْجَنَّةَ حَقٌّ وَالنّارَ حَقٌّ وَالسّاعَةَ آتِیَةٌ لا رَیْبَ فیها . وَأنَّ اللهَ یَبْعَثُ مَنْ فی الْقُبُورِ .

وَإنّی لَمْ أخْرُجْ أشَراً وَلا بَطَراً وَلا مُفْسِداً وَلا ظالِماً وَإنَّما خَرَجْتُ لِطَلَبِ الإصْلاحِ فی أُمَّةِ جَدّی (صلی الله علیه وآله وسلم) ، اُریدُ أنْ آمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأنْهی عَنِ الْمُنْکَرِ وَأسیرَ بِسیرَةِ جَدّی وَأبی عَلِیِ بْنِ أبی طالِب فَمَنْ قَبِلَنی بِقَبُولِ الْحَقِّ فَاللهُ أوْلی بالْحَقِّ وَمَنْ رَدَّ عَلَیَّ هذا أصْبِرُ حَتّی یَقْضِیَ اللهُ بَیْنی وَبَیْنَ الْقَوْمِ وَهُوَ خَیْرُ الْحاکِمینَ وَهذِهِ وَصِیَّتی إلَیْکَ .

یا أخی وَما تَوْفیقی إلاّ بِاللهِ ، عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَإلَیْهِ اُنیبُ»(1).

«به نام خداوند بخشنده مهربان ، این وصیت حسین بن علی به برادرش محمد حنفیه است . همانا حسین به یگانگی خداوند گواهی می دهد که برای خدا شریکی نیست و شهادت می دهد که محمّد (صلی الله علیه وآله وسلم) بنده و فرستاده اوست و آئین حق (اسلام) را از سوی خدا (برای جهانیان) آورده است و شهادت می دهد که بهشت و دوزخ حق است و روز جزاء بدون شک به وقوع خواهد پیوست و خداوند همه انسانها را در چنین روزی زنده خواهد نمود .

پاورقی

(1) «سخنان حسین بن علی (علیه السلام) از مدینه تا کربلا» ، ص36 ، «مقتل خوارزمی» ، ج1 ، ص188 ، «مقتل عوالم» ، ص54 .

من نه از روی خود خواهی و یا برای خوشگذرانی و نه برای فساد و ستمگری از مدینه خارج میگردم ، بلکه هدف من از این سفر امر به معروف و نهی از منکر ، و خواستهام از این حرکت اصلاح مفاسد امت و احیاء سنت جدم رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) و راه و رسم پدرم علی بن ابی طالب (علیه السلام) است .

پس هرکس این حقیقت را از من بپذیرد (و از من پیروی کند) راه خدا را پذیرفته است و هرکس رد کند (و از من پیروی نکند) من با صبر و استقامت راه خود را در پیش خواهم گرفت تا خداوند در میان من و این افراد حکم کند که او بهترین حاکم است .
و برادر ، این وصیت من بر توست ، و توفیق از طرف خداست . بر او توکل می کنم و برگشتم بسوی اوست» .
هر چند قیام امام در کوتاه مدت به پیروزی نرسید ، ولی اهداف آن حضرت که آگاهی دهی به امّت اسلامی و افشای رژیم ستم بنی امیّه بود رخ داد و با قیامهای مکرّر نظام پوشالی آنان از هم گسیخت .
در مرتبه نخست امام سجاد (علیه السلام) با بیانات قدسی خویش نهضت عاشورا را به تفسیر نشست و در مرتبه دوم دیگر حاضران واقعه طف از خاندان رسالت به این مهم پرداختند .
که حضرت زینب (علیها السلام) و حضرت فاطمه بنت الحسین (علیه السلام) از برترین شخصیتهای عاشورایی محسوب میگردد .
در حقیقت کسانی نهضت علمی ، فرهنگی و سیاسی اجتماعی مکتب حسینی را اشاعه دادند که خود از خاندان رسالت و امامت بوده و با شهادت ، جانبازی و اسارت این ارتباط را مستحکم نموده بودند .
حضرت فاطمه بنت الحسین (علیه السلام) ، فرزند شهادت(1) و الگوی استقامت و شجاعت یکی از بانوان محدثه مکتب حسینی است که حاصل آموزشهای مکتب امام حسین (علیه السلام) را در این بیان خلاصه نموده است :
«ما نالَ أحَدٌ مِنْ أهْلِ السَّفَهِ بِسَفَهِهِمْ شیئاً وَلا أدْرَکُوا مِنْ لَذّاتِهِمْ شَیْئاً ، إلاّ وَقَدْ نالَهُ أهْلُ الْمَروُاتِ ، فَاسْتَتَرُوا بِجَمیلِ سَتْرِ اللهِ»(2).
«هیچ نادان ، با نادانی خویش به جایی نرسد و از خویشهای مادّی و معنوی بهرهای نبرد ، تنها افراد جوانمرد کامیابند ، چرا که خود را در پوشش زیبای الهی قراردادهاند» .
بدین سان ما در سیره علمی و عملی حضرت فاطمه بنت الحسین (علیه السلام)و حیات همسر و فرزندانش جز جوانمردی و جانبازی و شهادت در راه خدا چیز دیگری نمی یابیم .
خطبه حضرت فاطمه بنت الحسین (علیه السلام) در کوفه و مجموعه احادیث آن حضرت که از طرق اهل سنّت و شیعه به دست ما رسیده درباره امامت و فضایل اهل بیت (علیهم السلام) ، عبادات ، اخلاق و بهداشت است . در واقع دختر امام حسین (علیه السلام)عصاره علوم حوزه درسی پدرش را در مجموعه حدیثی خویش جمع کرده است که مباحث امامت و فضایل اهل بیت (علیهم السلام) و مباحث اخلاقی عناوین عمده این روایات میباشند .

با اینکه تا عصر امام باقر (عęвÀالسلام) نقل و تدوین حدیث از سوی امویان ممنوع بوده و حدود نیمی از عمر شریف حضرت فاطمه بنت الحسین (علیه السلام)در عصر امامت ، امام حسین و امام سجاد (علیهما السلام) سپری شده ، لیکن در مقایسه با عصر موسوی و شمار احادیث وارده از حضرت فاطمه معصومه (علیها السلام) روایات نسبتاً بیشتری از حضرت فاطمه بنت الحسین (علیه السلام) به ما رسیده است که می توان علل عمده آن را اینگونه بر شمرد :

پاورقی

(1) حضرت فاطمه بنت الحسین (علیه السلام) ، فرزند شهید ، همسر شهید و مادر شهید است .

(2) الاعلام ، خیر الدین زرکلی ، ج5 ، ص327 .

1 ـ عصر شهادت و واقعه عاشورا انگیزه راویان حدیث را در آموزش علوم الهی از اهل بیت عصمت و خاندان طهارت افزایش داده است .

2 ـ شهادت امام حسین (علیه السلام) موجب شده تا نظام اموی پس از واقعه طف نسبت به بازماندگان کاروان با ملایمت برخورد نماید ، تا انگیزهای برای قیامهای بعد بر علیه امویان از بین برود .

3 ـ تربیت یافتگان مکتب فاطمه بنت الحسین (علیه السلام) ، افراد با شهامتی بوده و در حفظ و انتقال حدیث از هیچ کوششی دریغ نکردهاند .

4 ـ قرابت سببی با خلیفه سوم موجب حفظ احادیث حضرت فاطمه بنت الحسین (علیه السلام) شده چنانکه روایات ایشان از دو طریق اهل سنت و شیعه نقل گردیده است .

5 ـ حضرت فاطمه بنت الحسین (علیه السلام) دوران کوتاه تدوین حدیث در خلافت عمر بن عبد العزیز (99 ـ 101هـ ق) را درک کرده است(1).

6 ـ با توجه به این نکته که ادریسیان ، فرزندان عبد الله بن حسن مثنی در عصر موسوی به حکومت رسیده و حکومت آنان تا سال 375هجری تداوم داشته است ، موجب شده تا احادیث ایشان از بین نرود و یا تا حدودی نسبت به احادیث دیگر بانوان محدثه در عصر امامت حفظ گردد .

از ویژگی های احادیث حضرت فاطمه بنت الحسین (علیه السلام) این است که غالب کسانی که از ایشان روایت می کنند از خاندان رسالت و امامت می باشند ، بیشتر آنها از طریق فرزندانشان به ما رسیده است و در طریق برخی از احادیث ائمه شیعه واقع شدهاند که این نشانه عظمت شخصیت علمی و سلوک عملی آن بانوی مکرمه است .

پاورقی

(1) عمر بن عبد العزیز به ابو بکر بن محمد خرم نوشت : «انظر ما کان من حدیث رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) او سنّته فاکتبه فانّی خفت دروس العلم و ذهاب العلماء» . «جامع المسانید والسنن» ، مقدمه ،

ص65 ، «ارشاد الساری فی شرح صحیح البخاری» ، ج1 ، ص6 .
چنانکه گذشت حضرت فاطمه بنت الحسین (علیه السلام) روایتگر حماسه حسینی است و به علّت حضور در صحنه سیاسی و ایراد خطبه از شخصیتهای ممتاز حماسه عاشورا است که خود به روایت واقعه پرداخته است . همانگونه که حضرت حکیمه بنت الجواد (علیه السلام)روایاتی در زمینه تولد حضرت مهدی (عج) نقل نموده است(1).

راویان حدیث فاطمه بنت الحسین (علیه السلام)

حضرت فاطمه بنت الحسین (علیه السلام) از پدرش حضرت امام حسین (علیه السلام)حضرت امام حسن (علیه السلام) و حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) ، حضرت زینب دختر حضرت علی (علیه السلام) ، ابن عباس، اسماء بنت ابی بکر ، عایشه و اسماء بنت عمیس روایت نقلکرده است.

راویان حدیث فاطمه بنت الحسین (علیه السلام) عبارتند از :

ـ امام سجاد (علیه السلام) (امام چهارم ، برادرش) .

ـ امام باقر (علیه السلام) (امام پنجم ، برادر زادهاش) .

ـ فاطمه بنت علی بن الحسین (علیهما السلام) (دختر برادرش) .

ـ عبد الله بن الحسن المثنی (فرزندش) .

ـ عمر بن علی بن الحسین (علیهما السلام) (برادر زادهاش) .

ـ ابراهیم بن الحسن المثنی (فرزندش) .

ـ حسن مثلث (فرزندش) .

پاورقی

(1) رجوع کنید به : «کمال الدین» ، شیخ صدوق ، ج2 ، ص424 ، حدیث 1 ، ص426 ، حدیث 2 ، ص433 ، حدیث 14 ، البته احادیث دیگری نیز ایشان درباره معجزات امام جواد (علیه السلام) نقل کرده است .

ـ محمد بن عبد الله بن عمرو بن عثمان (فرزندش) .

ـ شیبة بن نعامة .

ـ اسحاق بن ابی یحیی .

ـ امّ عباد بن زیاد .

ـ یعلی بن ابی یحیی .

ـ عمارة بن غزیة .

ـ عایشه بنت طلحه .

ـ ابو المقدام (هشام بن زیاد ، هشام ابی الولید) .

از ویژگی های مکتب حدیثی حضرت فاطمه بنت الحسین (علیه السلام)این است که وی به طور غالب از خانواده خود که خاندان عصمت و طهارت بودهاند نقل حدیث کرده و شاگردان مکتبش نیز بیشتر از اهل بیت خود بودند ، البته محدودیت خاصی که در عصر موسوی است و حضرت فاطمه معصومه (علیها السلام) جزاز افراد خانواده خود روایت نقل نکرده است در عصر حسینی مشاهده نمیشود . لذا باید حوزه علمی بانوان شیعه در عصر حسینی را دورهای ذکر کرد که نه چون عصر رسالت که بانوان محدثه علوم خود را به دیگران انتقال می دادند ، و نه چون عصر خفقان عباسیان

در عصر موسوی که خاندان امامت علوم الهی را تنها به خانواده خود منتقل می کردند ، دورهای بین این دو عصر دانست . البته هر چه از عصر رسالت دور می شویم روند انتقال حدیث کندتر شده است .
ویژگی خاص طرق روایی حضرت فاطمه بنت الحسین (علیه السلام) ، نقل روایت امامان معصوم شیعه از وی است .]حدیث 1 و2 و3 و9و10و11و15و21و29[. هر چند هیچ ضرورتی نبود تا احادیث از طریق ایشان نقل شود و ائمه خود با سلسله نورانی خود احادیث را از
رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل میکردند(1). لیکن با ذکر طریق روایی خود و رساندن آن به فاطمه بنت الحسین (علیه السلام) ، سیره علمی و عملی آن بانوی مکرمه مورد تأیید قرار گرفته است . طریق نورانی روایت ائمه شیعه از حضرت فاطمه بنت الحسین (علیه السلام) که به رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) منتهی می شود ، همانند «حدیث سلسلة الذهب» حضرت امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام)است . و درواقع هر گاه ائمه شیعه (علیه السلام)می خواستند مسألهای را مورد تأکید قرار دهند از این روش استفاده نموده اند . نمونه هایی از این روش نقل حدیث که در آن شماری از ائمه معصومین (علیهم السلام) قرار گرفتهاند در «امالی» شیخ الطائفه ابی جعفر محمد بن حسن طوسی و کتب روایی دیگر آمده است .

پس از واقعه عاشورا و شهادت حضرت سید الشهدا (علیه السلام) ، بازماندگان کاروان شهادت را از کربلا کوچ دادند ، آنان همانند اسیران کافر به شهری که روزی مرکز خلافت حضرت امیر المؤمنین علی (علیه السلام)بود ، انتقال یافتند. سوار بر شترانی بی محمل و بی سایبان ، با صورتهایی گشوده . حال آنکه ازحکومت پنج ساله امام علی(علیه السلام) در کوفه، بیش از بیست سال نمی گذشت مردمی که سن آنان از سی تجاوز می کرد فرزندان علی (علیه السلام) را به خاطر داشتند . دیدن این منظره خاطرات گذشته را زنده کرد . کوی و برزن و کوچه و بازار پر از شیون شد .

پاورقی

(1) با توجه به روایاتی از این نوع که امام صادق (علیه السلام) می فرماید : «حدیثی حدیث ابی ، وحدیث ابی حدیث جدّی ، وحدیث جدّی حدیث الحسین ، وحدیث الحسین حدیث الحسن ، وحدیث الحسن حدیث امیر المؤمنین ، وحدیث أمیر المؤمنین حدیث رسول الله ، وحدیث رسول الله قول الله عزّ وجل» ـ کافی ، ج1 ، ص53 ـ لزومی نداشت تا ائمه شیعه (علیهم السلام) از فاطمه بنت الحسین (علیه السلام) روایت نقل کنند ، مگر اینکه می خواستند شخصیت علمی ، اجتماعی و سیاسی آن بانوی مکرمه را تأئید نمایند .

امّا زینب دخت علی بن ابی طالب (علیه السلام) نگریست ، و به ایراد خطبه پرداخت. چنانکه بشیر بن خزیم اسدی گوید :

«آن روز زینب دختر علی (علیه السلام) توجه مرا به خود جلب کرد ، زیرا به خدا قسم زنی را که سراپا شرم و حیا باشد ، از او سخنران تر ندیده ام . که گویی سخن گفتن را از زبان امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام)فرا گرفته بود»(1).

سپس فاطمه دختر امام حسین (علیه السلام) به ایراد خطبه پرداخت و سپس ام کلثوم(2) تا اینکه حضرت امام زین العابدین (علیه السلام) خطبه خویش را به مردم کوفه القاء نمود(3).

خطبه حضرت فاطمه بنت الحسین (علیه السلام) به شرح زیر است :

عن زید بن موسی عن ابیه عن آبائه قال : خطبت فاطمة الصغری بعد ان ردّت من کربلا فقالت :

الْحَمْدُ لِلهِ عَدَدَ الرَّمْلِ وَالحِصی ، وَزِنَةَ الْعَرْشِ إلَی الثَّری ، أَحْمَدُهُ وَاُؤْمِنُ بِهِ ، وَأَتَوَکَّلُ عَلَیْهِ ، وَأَشْهَدُ أنْ لا إلهَ إلاّ اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِیْکَ لَهُ ، وَأنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ ، وَأنَّ أوْلادَهُ ذُبِحُوا بِشَطِّ الفُراتِ مِنْ غَیْرِ ذَحْل وَلا تُراث .

اللّهُمَّ إنّی أعُوذُ بِکَ أنْ أفْتَرِیَ عَلَیْکَ ، وَأنْ أقُولَ عَلَیْکَ خِلافَ ما أنْزَلْتَ مِنْ أخْذِ العُهُودِ وَالْوَصِیَّةِ لِعَلِیّ بْنِ أبِی طالِب الْمَغْلُوبِ حَقُّهُ ، الْمَقْتُولِ مِنْ غَیْرِ ذَنْب فِی بَیْت مِنْ بُیُوتِ اللهِ

پاورقی

(1) «الملهوف» ص192 .

(2) دکتر شهیدی گوید : اگر ام کلثوم در این شهر خطبهای خوانده باشد ، مقصود ام کلثوم صغری (سیده نفیسه) است ، چه ام کلثوم کبری (دختر حضرت علی (علیه السلام)) سالها پیش از حادثه کربلا زندگی را بدرود گفته است . «زندگانی علی بن الحسین (علیه السلام)» ص56 .

(3) در ترتیب خطبه ها ، نقل سیه ابن طاووس در «الملهوف» رعایت شده است .

تَعالی کَما قُتِلَ وَلَدُهُ بِالاَمْس وَبِها مَعْشَرٌ مُسْلِمَةٌ بِألْسِنَتِهِمْ ، تَعْساً لِرُؤُوسِهِمْ ما دَفَعَتْ عَنْهُ ضَیْماً فِی حَیاتِهِ ، وَلا عِنْدَ مَماتِهِ حَتّی قَبَضَهُ اللهُ تَعالی إلَیْهِ مُحْمُودَ النَّقِیبَةِ ، طَیِّبَ الْعَرِیکَةِ ، مَعْرُوفَ الْمَناقِبِ ، مَشْهُورَ الْمَذاهِبِ ، لَمْ تَأخُذْهُ فیکَ لَوْمَةُ لائِم ، وَلا عَذْلُ عاذِل ، هَدَیْتَهُ اللّهُمَّ لِلإسْلام صَغِیراً ، وَحَمَدْتَ مَناقِبَهُ کَبیراً ، وَلَمْ یَزَلْ ناصِحاً لَکَ وَلِرَسُولِکَ ، زاهِداً فی الدُّنْیا غَیْرَ حَریْص عَلَیْها ، راغِبٌ فی الآخِرَةِ ، مُجاهِداً لَکَ فی سَبیلِکَ ، رَضِیتَهُ فَاخْتَرْتَهُ ، وَهَدَیْتَهُ إلی صِراط مُسْتَقِیم .

أمّا بَعْدُ یا أهْلَ الکُوفَةِ ، یا أهْلَ المَکْرِ والْغَدْرِ والْخُیَلاءِ ، إنّا أهْلُ بَیْت إبْتَلانا اللهُ بِکُمْ ، وَابْتَلاکُمْ بِنا ، فَجَعَلَ بَلاءَنا حَسَناً ، وَجَعَلَ عِلْمَهُ عِنْدَنا وَفَهْمَهُ لَدَیْنا ، فَنَحْنُ عَیْبَةُ عِلْمِهِ ، وَوِعاءُ فَهْمِهِ وَحِکْمَتِهِ ، وَحُجَّتُهُ عَلی الأرْض فی بِلادِهِ لِعِبادِهِ ، أکْرَمَنَا اللهُ بِکَرامَتِهِ ، وَفَضَّلَنا بِنَبِیِّهِ مُحَمَّد صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ عَلی کثیر مِمَّنْ خَلَقَ اللهُ تَفْضِیلاً .

فَکَذَّبْتُمُونا وَکَفَّرْتُمُونا ، وَرَأیْتُمْ قِتالَنا حَلالاً ، وَأمْوالَنا نَهَباً ، کَأنَّنا أوْلادُ تُرْک أوْ کابُل ، کَما قَتَلْتُمْ جَدَّنا بِالأمْسِ وَسُیُوفُکُمْ تَقْطُرُ مِنْ دِمانا أهْلِ الْبَیْتِ لِحِقْدٍ مُتَقَدِّم ، قَرَّتْ لِذلِکَ عُیُونُکُمْ، وَفَرَحَتْ قُلُوبُکُمْ إفْتِراءً عَلی اللهِ ، وَمَکْراً مَکَرْتُمْ واللهُ خَیْرُ الماکِرِینَ(1) فَلا تَدْعُوَنَّکُمْ أنْفُسُکُمْ إلی الْجَذَلِ بِما أصَبْتُمْ مِنْ دِمائِنا ، وَنالَتْ أیْدِیکُمْ مِنْ أمْوالِنا ، فَإنَّ ما أُصِبْنا مِنَ الْمَصائِبِ الْجَلیلَةِ وَالرَّزایا الْعَظِیْمَةِ فی کِتاب مِنْ قَبْلِ أنْ نَبْرَأها إنَّ ذلِکَ عَلَی اللهِ یَسیْرٌ ، لِکَیْلا تأسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَلا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ ، وَاللهُ لا یُحِبُّ کُلَّ مُخْتالِ فَخُور(2).

پاورقی

(1) آل عمران ـ 54 .

(2) حدید ـ 22و23 .

تَبّاً لَکُمْ فَانْتَظِرُوا اللَّعْنَةَ وَالْعَذابَ ، فَکَأنْ قَدْ حَلَّ بِکُمْ وَتَواتَرَتْ مِنَ السَّماءِ نَقِماتٌ فَیُسْحِتَکُمْ بِعَذاب ، وَیُذیْقَ بَعْضَکُمْ بَأسَ بَعْض ، ثُمَّ تَخْلُدُونَ فی

الْعَذابِ الأليمِ يَوْمَ الْقِيامَةِ بِما ظَلَمْتُمونا ، أَلالَعْنَةُ اللهِ عَلَى الظّالِمينَ(1).
وَيْلَكُمْ أتَدْرُونَ أيَّةَ يَد طاعَنَتْنا مِنْكُمْ ؟ وَأيَّةَ نَفْس نَزَعَتْ إلى قِتالِنا ؟ أمْ بِأيِّ رِجْل مَشَيْتُمْ إلَيْنا ؟ تَبْغُونَ مُحارَبَتَنا ؟ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ ، وَغَلُظَتْ أكْبادُكُمْ ، وَطَبَعَ اللهُ عَلى أفئِدَتِكُمْ ، وَخَتَمَ عَلى سَمْعِكُمْ وَبَصَرِكُمْ ، وَسَوَّلَ لَكُمُ الشَّيْطانُ وَأمْلى لَكُمْ ، وَجَعَلَ عَلى بَصَرِكُمْ غِشاوَةً فَأنْتُمْ لا تَهْتَدُونَ .
تَبّاً لَكُمْ يا أهْلَ الْكُوفَةِ ، أيُّ تُراث لِرَسُولِ اللهِ قِبَلَكُمْ ، وَذُحُول لَهُ لَدَيْكُمْ، ثُمَّ غَدَرْتُمْ بِأخِيهِ عَلِيِّ بْنِ أبى طالِب (عليه السلام)جَدّى ، وَبَنيهِ عِتْرَةِ النَّبىِّ الأخْيارِ، وَافْتَخَرَ بِذلِكَ مُفْتَخِرُكُمْ :
نَحْنُ قَتَلْنا عَلِيّاً وَبَنِى عَلىّ
بِسُيُوف هِنْدِيَّة وَرِماح
وَسَبَيْنا نِساءَهُمْ سَبْىَ تُرْک
وَنَطَحْناهُمْ فَأىَّ نِطاح
بِفِيکَ أيُّها القائِلُ الْكَثْكَثُ وَالأثْلَبُ ، إفْتَخَرْتَ بِقَتْلِ قَوْم زَكّاهُمُ وَطَهَّرَهُمْ وَأذْهَبَ عَنْهُمْ الرِّجْسَ ، فَأكْظِمْ وَاقْعِ كَما أقْعى أبُوكَ ، فَإنَّما لِكُلِّ امْرِئ ما اكْتَسَبَ وَما قَدَّمَتْ يَداهُ ، حَسَدْتُمُونا وَيْلاً لَكُمْ عَلى ما فَضَّلَنَا اللهُ تَعالى :
فَما ذَنْبُنا إنْ جاشَ دَهْراً بُحُورَنا
وَبَحْرُکَ ساجٍ لا يُوارِى الدّعامِصا
«ذلِکَ فَضْلُ اللهِ يُؤْتِيْهِ مَنْ يَشاءُ»(2) «واللهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظيم»(3)، «وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللهُ لهُ نُوراً فَما لَهُ مِنْ نُور»(4).
عندئذ ارتفعت الأصوات بالبكاء والنحيب ، وقالوا :
پاورقى
(1) طه ـ 61 .
(2) مائده ـ 54 .
(3) بقره ـ 105 .
(4) نور ـ 40 .
حسبک يا ابنة الطاهرين فقد أحرقتِ قلوبنا ، وانضجتِ نحورنا وأضرمتِ أجوافنا ، فسكتت «عليها وعلى أبيها وجدها السلام»(1).
زيد بن موسى بن جعفر از پدران خود روايت مى كند كه فاطمه صغرى پس از آنكه از كربلا وارد كوفه شد ، اين خطبه را ايراد فرمود :
«سپاس براى خدا . سپاسى به شماره ريگها و سنگها ، و هم وزن آنچه از روى زمين تا عرش اوست . او را حمد مى كنم و به او ايمان دارم و توكّلم بدوست . شهادت مى دهدم كه خدا يكى است و شريكى براى او نيست و محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) بنده و پيامبر اوست .
گواهى مى دهم كه فرزندان او را در كنار فرات سر بريدند ، بى آنكه خونى از آنان طلبكار باشند و خون خواهى كنند .
پروردگارا من به تو پناه مى برم از اينكه به ذات مقدس تو دروغ و افترا

ببندم ، یا بر خلاف آنچه به پیامبرت دستور فرمودی که : از مردم برای وصیّ خود علی بن ابیطالب بیعت بگیرد ، سخنی بگویم . همان علی بن ابیطالب که حقش را غصب کردند و او را در خانه ای از خانه های تو بیگناه کشتند ، چنانکه دیروز فرزند او را در کربلا کشتند گروهی که با زبان مسلمان و در دل کافر بودند ، نابود باد قومی که در حیات و به وقت تسلیم جان ، نسبت به او ظلمها کردند تا تو او را با منقبتی
ستوده و طبیعتی پاکیزه ، و با فضائل اخلاقی معروف و مناقب مشهور به جوار رحمت خود بردی .
پاورقی
(1) «الاحتجاج» ج2 ، ص27 ، «الملهوف» ص194و197 ، «بحار الانوار» ج45 ، ص110و111 ، «وفیات الاعیان» ، ج3 ، ص271 ، «جامع الرواة» ، ج1 ، ص343 ، «تنقیح المقال» ، ج1 ، ص471 ، «الکامل فی التاریخ» ، ج6 ، ص104 ، «جمهرة انساب العرب» ، ص55 ، «مقاتل الطالبیین» ص534 .
خداوندا تو می دانی که ملامت هیچ ملامت گری او را از عبودیت و بندگی تو باز نداشت . تو او را در کودکی به اسلام رهنمون شدی و چون بزرگ شد مناقب او را ستودی . او همواره در راه تو و برای خشنودی پیامبر تو ، امت را نصیحت کرد ، تا آنکه او را به سوی خود باز گرفتی .
او به دنیا بی اعتنا و بی علاقه و به آخرت راغب بود ، ودر راه تو همواره با دشمنانت مبارزه کرد . تو از او خشنود شدی و او را برگزیدی و به راه راست هدات فرمودی .
اما بعد ای مردم کوفه ، ای اهل مکر و خدعه ! خداوند ، ما را با شما آزمایش نمود و شما را با ما . ما را نیکو به این امتحان ستوده داشت و فهم و علم خود را به امانت به ما سپرد . پس ما گنجینه علم و فهم و حکمت او هستیم . ما در همه بلاد حجت خداوند در روی زمینیم . خداوند ما را به کرامت خود بزرگ داشت و به واسطه محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) بر بسیاری از خلق خود تفضیل داد . شما ما را تکذیب و تکفیر کردید ، ریختن خونمان را مباح و جنگ با ما را حلال و غارت اموالمان را جایز دانستید. گویا ما از اسیران ترکستان و کابلیم ! دیروز جدّ ما را کشتید و هنوز خون ما بر اثر کینه های دیرین شما ، از شمشیرهایتان می چکد و از بهتانی که بر خدا بستید و خدعه و مکری که نمودید ، چشمه ای شما روشن و دلهای شما خوشحال و شادمان است ، ولی بدانید که خداوند بهترین مکر کنندگان است . اکنون شما از ریختن خون ما و چپاول و غارت اموال ما خشنود نباشید ، زیرا این مصائب پیش از این در کتاب نوشته شده و بر خداوند سهل و آسان است ، تا اینکه بر زیانها ملول و افسرده نشوید ، واز منافع و سودها خشنود نباشید، زیرا خداوند حیله گران و گردن کشان را دوست نمی دارد.

ای اهل کوفه ! هلاکت بر شما باد ! اینک منتظر لعنت و عذاب خدا باشید که به همین زودی ، پی در پی از آسمان بر شما وارد خواهد شد . و شما را به کیفر کارهایتان معذّب خواهد نمود و بعضی تان را به دست بعض دیگر مبتلا کرده و از شما انتقام خواهد کشید . آنگاه به سزای این ستمها که در حق ما نمودید ، روز قیامت در آتش دردناک دوزخ مخلّد و جاودان خواهید بود . هان که لعنت خدا بر ستمکاران باد !
وای بر شما ای کوفیان ! آیا میدانید با کدامین دست ما را نشان تیر و شمشیر ساختید و با کدام نفس به جنگ ما پرداختید و با کدام پا به جنگ ما گام نهادید ؟ به خدا سوگند دلهای شما را قساوت گرفته و جگرهای شما سخت و خشن شده و سینه هایتان از علم بی بهره مانده و چشم و گوشتان از کار افتاده است .
ای اهل کوفه ! شیطان شما را فریب داد و از راه راست منحرف ساخت و پرده جهل مقابل دیدگان شما کشید ، به گونهای که دیگر هدایت نخواهید شد .
ای اهل کوفه ! هلاکت بر شما باد . آیا می دانید کدام خون از پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به گردن شماست و او آن را از شما طلب خواهد کرد ؟ و نیز آن دشمنی هایی که با برادرش علی بن ابیطالب (علیه السلام) و فرزندان و عترت او کردید و بعضی از شما به این جنایتها افتخار نیز نموده است و می گوید : ما علی (علیه السلام) و فرزندان علی (علیه السلام) را با شمشیرهای هندی و نیزه ها کشتیم و خاندانش را اسیر گرفتیم چونان اسیران ترک و آنها را با سرنیزه زدیم چه زدنی !
سنگ و خاک بر دهانت ای کسی که به کشتن مردمانی که خداوند آنها را از هر آلودگی مبرا داشته و پاک و پاکیزه شان گردانیده است ، افتخار می کنی . ای ناپاک دهان بربند و مانند سگ برجای خود فرونشین ، چنانکه پدرت نشست . همانا برای هرکس ، همان است که بجا آورده و از پیش فرستاده است . وای بر شما آیا به ما برچیزی که خداوند ما را بدان تفضیل داده است ، حسد می برید :
فَما ذَنْبُنا إنْ جاشَ دَهْراً بُحورُنا
وَبَحْرُکَ ساج ما یُوارِی الدَّعا مَصا
ما را گناهی نیست جز اینکه دریای کرم ما روزگار را به خروش آورده است و دریای فضل شما با دعا هم قابل مکیدن نیست !
این فضل خداوند است و اوست صاحب فضل بزرگ که به هر که خواهد عطا فرماید . و کسی را که خداوند از نور خود بی بهره گرداند ، پیوسته در تاریکی خواهد بود» .
چون خطبه فاطمه به اینجا رسید ، مردم با صدای بلند گریستند و گفتند :

ای دختر پاکان و پاکیزگان ، دلها و سینه هامان را آتش زدی و جگره امان را به آتش اندوه سوزاندی ، بس کن ! فاطمه ساکت شد» .

شرح خطبه

جایگاه خطابه بیش از اسلام و دوره اسلامی را اینگونه توصیف شده است :
«خطابه محتاج بلاغت و تصورات شاعرانه است و از آنرو میتوان آنرا نوعی شعر (نثر) غیر منظوم دانست . گرچه خطا به و شعر با هم فرق دارد، از آنجمله اینکه خطابه نیازمند رجز خوانی (حماسه) است و در مردم دلیر آزادیخواه و استقلال طلب تأثیر بسیار میکند ، در صورتیکه چنین شرایطی برای شعر لازم نیست ، از آنرو ایام جاهلیت یونان و عرب از این حیث با هم شبیه است زیرا هر دو ملت اهل شعر و خطابه واستقلال طلب و با مناعت بودند و بهمین جهات خطابه در میان رومیان رایج بوده و بهمان لحاظ یهودیان پیش از خطابه ، شعر میگفتند ، در صورتی که رومیان پیش از شعر بخطابه پرداختند چون یهودیان برعکس رومیان ذلیل و ضعیف و ناتوان بودند و مردم ضعیف و ذلیل طبعاً بیشتر شعر می سرایند و بیشتر اشعار پر آه و ناله و سوز و گداز می گویند و قریحه آنان بمرثیه و حکمت و پند و اندرز متوجه میشود .
اما عربها بواسطه مقتضیات محیط خود بآزادی و حماسه علاقه داشته و مثل سایر مردمان خیال باف احساساتی دارای عواطف سرشاری بودند و سخنان بلیغ در آنان مؤثر بوده است . بقسمیکه یک احساسات بلیغ غرور آمیز آنان را تحریک کرده آنها را بجنگ می برد و یا از جنگ باز می داشت و چون عربها با یکدیگر زد و خورد داشتند برای مباهات و ابراز تنفر به خطابه سرائی احتیاج داشتند تا بدان وسیله طرف را مجاب سازند و یا دسته بندی کنند ولی بیشتر خطابه ها برای مباهات به ایل و تبار و یا برای اظهار فضل و ادب بوده و در مجالس عمومی و خصوصی القاء می شده است . خطیب معمولاً عمامه بر سر و عصا در دست گرفته ایستاده خطابه می خواند و با عصا و نیزه افکار خود را مجسم می ساخت ، گاه هم روی بار و یا شتر خود نشسته خطبه میخواند ، از جمله دلایل بر تشابه خطبه و شعر اینکه بیشتر شاعران خطیب و بیشتر خطیبان شاعر بودند و از عهده خطابه و شعر بر می آمدند . منتهی اگر شعر بهتر می گفتند
شاعر می شدند و گر نه به خطیب شهرت می یافتند . اتفاقاً هر قبیلهای که شاعرش زیاد بود خطیبش هم زیاد بوده است»(1).
«عربها با اینکه خواندن و نوشتن نمی دانستند خطبه های فصیح و بلیغی می گفتند . زیرا خطابه سرائی مانند شعر گوئی فطری آنان شده بود و پیران ، جوانان خود را از آغاز جوانی بخطابه سرائی عادت می دادند و تمرین می نمودند . چون همانطور که شعر و شاعری را برای حفظ نسب

و دفاع از ناموس خود لازم میدانستند خطبه سرائی را نیز برای اعزام هیئتها ضروری می شمردند ، زیرا اعزام مأمورین مخصوص بنقاط مختلف از لوازم اجتماعی زندگانی آنان بود و بهمین جهت در جاهلیت شاعر بر خطیب مقدم بوده و پس از ظهور اسلام خطیب جلو افتاده ، زیرا در ایام جاهلیت وجود شاعر برای حفظ و نجات تبار و دفاع از شرافت و ناموس قبیله ضرور بود و در اسلام اعزام مأمورین و هیئتهای مختلف که از لوازم اوضاع اجتماعی بود وجود خطیب را ایجاب می کرد تا بدان وسیله جمعیت هائی تشکیل یابد و طرف را مجاب وقانع کند ، قبایل عرب که غالباً باعزام هیئتها (وفود) محتاج بودند ، بخطا به سرا اهمیت می دادند چون خطیب زبان اهل قبیله و نماینده تمام مردم قبیله محسوب میشد»(2).
خطبه حضرت فاطمه بنت الحسین (علیه السلام) از دو جهت قابل بررسی و دقت نظر است .
الف : سبک ادبی .
ب : مفاهیم الهی .
سبک ادبی خطبه همانند خطبههای رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) ، حضرت امیر المؤمنین و ائمه معصومین علیهم افضل صلوات المصلین از اسلوب قرآن کریم بهره برده و در موارد عدیدهای از آیات الهی الهام گرفته است . حضرت فاطمه (علیها السلام) با توجه به محدودیت سیاسی و سنّی ، با صلابتی چون کوه و عزمی استوار به ایراد خطبه پرداخته و از آیات قرآنی بهره برده و سبک خاندان عصمت را در اسارت هم حفظ نموده است .
پاورقی
(1) «تاریخ تمدن اسلام» ، ص424و425 .
(2) همان ص425 .
امّا در قسمت دوم از بررسی که به مفاهیم الهی خطبه توجه پیدا می کنیم ، مضامین عالی حماسی ، عرفانی آن است که شهادت امام حسین(علیه السلام) را نه یک کشته شدن عادی ، بلکه برای برقراری عدل و داد و اجرای احکام و حدود الهی دانسته و ویژگی آن حضرت و علل مقابله دشمنان وی را مورد بررسی قرار داده است .

الف ـ سبک ادبی

اشاره

سبک ادبی خطبه حضرت فاطمه دختر امام حسین (علیه السلام) از دو ویژگی خاص برخوردار است :
1 ـ الهام از قرآن کریم .
2 ـ ادبیات حماسی .
مادر هر یک از بخشها اشاراتی به سبک ادبی آن بانوی مکرمه خواهیم داشت .

1 ـ الهام از قرآن کریم

از ویژگی های این خطبه ، الهام گرفتن از مضامین عالی آیات قرآنی و احادیث شریف خاندان عصمت و طهارت است(1).
پاورقی
(1) این فن را در علم بدیع «اقتباس» گویند . به عنوان مثال در عبارت حریری : «فَلَمْ یَکُنْ إلاّ کَلَمْحِ الْبَصَرِ أوْ هُوَ أقْرَبُ حَتّی أنْشَدَ وَأغْرَبَ» الاّ کلمح البصر او هر اقرب ، از آیات قرآنی است «نحل ـ 77» رجوع کنید به کتابهایی در این فن از جمله : «درر الأدب» ، حسام العلماء ، ص226و227 .
به عنوان نمونه وقتی به شهادت حضرت علی (علیه السلام) اشاره می کند ، می فرماید: (فی بَیْت مِنْ بُیُوتِ الله تَعالی) الهام از آیه 36 سوره نور است که می فرماید :
(فی بُیُوت أذِنَ اللهُ أنْ تُرْفَعَ وَیُذْکَرَ فِیهَا اسْمُهُ یُسَبِّحُ لَهُ فیهَا بِالغُدُوِّ والأصال) .
«در خانه هایی (مانند معابد و مساجد و منازل انبیاء و اولیاء) خدا رخصت داده که آنجا رفعت یابد و در آن ذکر نام خدا شود و صبح و شام تسبیح و تنزیه ذات پاک او کنند» .
و در ضمن یادآور این نکته است که به وصی رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم)در مسجد نیز رخصت داده نشد ، حال آنکه خانه های پیامبران و امامان نیز خانه های امن محسوب میگردد .
همچنین عبارت «أکْرَمَنا اللهُ بِکَرامَتِهِ ، وَفَضَّلْنا بِنَبِیِّهِ مُحَمَّد صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ عَلی کَثیر مِمَّنْ خَلَقَ اللهُ تَفْضِیلاً» برگرفته از آیه 70 سوره اسراء است که میفرماید :
«وَلَقَدْ کَرَّمْنا بَنی آدَمَ وَحَمَلْناهم فی البَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنهُمْ مِنَ الطَّیِّبتِ وَفَضَّلْنَهُمْ عَلی کَثیْر مِمَّنْ خَلَقْنا تَفْضِیلاً» .
«وما فرزندان آدم را بسیار گرامی داشتیم و آنها را به مرکب برّ و بحر سوار کردیم و از هر غذای لذیذ و پاکیزه آنها را روزی دادیم و بر بسیاری از مخلوقات خود برتری و فضیلت کامل بخشیدیم
همچنین عبارت «خَتَمَ عَلی سَمْعِکُمْ وَبَصَرِکُمْ وَسَوَّلَ لَکُمْ الشَّیطانُ وَأمْلی لَکُمْ ، وَجَعَلَ عَلی بَصَرِکُمْ غِشاوَةً فَأنْتُمْ لا تَهْتَدُونَ» برگرفته از آیات سورههای انعام و بقره است .
آیه 46 از سوره انعام با ضمیر مخاطب چنین است :
(قُلْ أرَءَیْتُمْ إنْ أخَذَ اللهُ سَمْعَکُمْ وَأبْصرَکُمْ وَخَتَمَ عَلی

قُلَوبِكُمْ مِنْ إلهٌ غَيْرُ اللهِ يَأْتِيَكُمْ بِهِ اَنْظَرْ كَيْفُ نُصَرِّفُ الآيتِ ثُمَّ هُمْ يَصْدِفُونَ) .
«بگو ای پیغمبر اگر خدا گویش و چشمهای شما گرفت و مُهر بر دل شما نهاد ، آیا خدایی غیر خدا هست که این نعمتها به شما باز دهد ، بنگر که نا چگونه آیات را روشن می گردانیم ، باز آنها چگونه اعراض می کنند» .
و نیز آیه 7 از سوره بقره با ضمیر غائب اینگونه است :
(خَتَمَ اللهُ عَلی قُلُوبِهِمْ وَعَلی سَمْعِهِمْ وَعَلی أبْصرِهِمْ غِشَوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظیمٌ) .
«قهر خدا مُهر بر دلها پرده برگوشها و چشمهای ایشان نهاد که فهم حقایق و معارف الهی را نمی کنند و ایشان را در قیامت عذابی سخت خواهد بود» .
و عبارت (لِكُلِّ اُمْرِىء مَا اكْتَسَبَ و...) الهام از آیه 11 نور است . با توجه به این نکته در مواردی عین عبارت کلام الهی را در خطبه جای داده و آیات سور بقره ، آل عمران ، مائده ، طه ، حدید و نور بهره گرفته است . با توجه به احاطه کامل به آیات موضوعی قرآن کریم و انتقال آن به مخاطبین در آن شرایط حادّ و حساس ، باید گفت : اگر نگوئیم حضرت فاطمه بنت الحسین (علیه السلام) حافظ قرآن است ، باید گفت از قرآن کریم بهره وافی برده است .

2 ـ ادبیات حماسی

ادبیات حماسی زمانی شکل می گیرد که خطیب یا شاعر به توصیف مردانگی ها و افتخارات فردی یا قومی برخیزد . در ادبیات حماسی اسلام، شخصیتهای ممتاز ، انسانهای کامل الهی هستند که از سوی خداوند متعال برگزیده و بسوی مردم برانگیخته شده اند .
رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) و جانشینان وی محور ادبیات حماسی اسلام را شکل می دهند و در مرتبه فروتر اصحاب فداکار آنها چون حضرت حمزه سیّد الشهدا جای دارند(1).
پاورقی
(1) به پیروی از سیره ائمه شیعه و فرزندان گرامیشان ، در شعر و نثر فارسی نیز ادبیات حماسی ، و حماسه دینی بخشی از ادبیات فارسی را به خود اختصاص داده که همواره مورد توجه اهل بینش بوده است . برخی از این آثار به قرار زیر می باشند :
1 ـ خاوران نامه : در شرح حال سفرها و جنگهای حضرت علی (علیه السلام) اثر مولانا محمد بن حسام الدین مشهور به «ابن حسام» از شعرای قرن نهم ، متوفی 875 هجری قمری .
2 ـ صاحبقران نامه : این منظومه درباره حضرت حمزه سید الشهدا (س) است . ناظم آن معلوم نیست . تاریخ نظم آن سال 1073 هجری قمری میباشد .
3 ـ حمله حیدری : این اثر توسط میرزا محمد رفیع خان باذل در قرن دوازدهم درباره زندگی حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) و امام علی بن ابی طالب (علیه السلام) به نظم کشیده شده است .
4 ـ مختار نامه : این منظومه توسط عبد الرزاق بیک بن نجفعلی خان دنبلی ، متخلص به «مفتون» در خصوص غزوات مختار بن ابی عبیده ثقفی به نظم آمده است .
5 ـ شاهنهامه حیرتی : حیرتی شاعر عهد شاه طهماسب صفوی این منظومه را در قرن دهم هجری در ذکر غزوات حضرت رسول اکرم و ائمه اطهار ساخته است که بیست هزار هشتصد بیت دارد .
6 ـ غزونامه اسیری : این منظومه به بحر متقارب در شرح غزوات حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم)ساخته شده و گوینده آن اسیری از شاعران عهد شاه طهماسب اول است .
7 ـ حمله راجی : ملا بمانعلی ، متخلص به «راجی» از مردم کرمان ، منظومه خود را به امر شاهزاده ابراهیم خان آغاز کرده که در آن به تولد

حضرت علی (علیه السلام) در بعضی از حالات رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم)پرداخته است .
8 ـ خداوند نامه : ملک الشعراء فتحعلی خان صبای کاشانی این اثر را در شرح احوال پیامبر اسلام و حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) به نظم کشیده است .
9 ـ اردیبهشت نامه : میرزا محمد علی سروش اصفهانی ، شمس الشعرا این اثر را در عهد قاجار در شرح حال رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) و ائمه اثنی عشر (علیهم السلام) ساخته است .
10 ـ دلگشا نامه : میرزا غلامعلی آزاد بلگرامی از شعرای قرن دوازدهم هجری این منظومه را در ذکر اخبار مختار بن ابو عبیده ثقفی سروده است .
11 ـ جنگنامه : این منظومه از شاعری متخلص به «آتشی» است که جنگهای حضرت امیر (علیه السلام) را به رشته نظم آورده است .
12 ـ داستان علی اکبر : این منظومه در شرح حال حضرت علی بن الحسین (علیه السلام)مشهور به «علی اکبر» و «قاسم بن حسن» است . شاعر آن محمد طاهر بن ابو طالب این اثر را در سال 1298 هجری به پایان رسانده است .
رجوع کنید به : «حماسه سرایی در ایران» ص377 ، 390
لذا وقتی حضرت فاطمه بنت الحسین (علیه السلام) به ایراد خطبه می پردازد ، درنظر دارد جایگاه رفیع امامت و ولایت را در اسلام و جامعه اسلامی مشخص نماید . از اینرو پس از حمد الهی و شهادت به رسالت رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) ، شهادت فرزندان پیامبر را در ادامه جریان انحراف از خط امامت پس از رحلت سفیر الهی حضرت محمّد (صلی الله علیه وآله وسلم) دانسته و شهادت امام حسین را به شهادت جدّش حضرت امیر المؤمنین علی (علیه السلام) مانند می کند که بدست خوارج در محراب کوفه به لقاء معبود شتافت . همانگونه که حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) در جریان انحراف امّت از خط ولایت با خطبه حماسی خویش به شناسایی و معرفی وصی پیامبر قیام می نماید .
پس از واقعه عاشورا نیز فرزندان فاطمه (علیها السلام) ، حضرت زینب (علیها السلام) و فاطمه بنت الحسین (علیه السلام) حماسه عاشورا را به تفسیر نشسته و امت را با امام خویش آشنا ساخته ، رشته کلام را به امام عصر خویش حضرت زین العابدین امام علی بن الحسین (علیه السلام) می سپارند .

ب ـ مفاهيم خطبه

مفاهیم خطبه

خطابه حضرت فاطمه بنت الحسین (علیه السلام) به دو بخش عمده تقسیم می شود . وی نخست حمد الهی را بجای میآورد سپس مردم کوفه را مخاطب قرارداده و از مکر آنان و ستم یزید بن معاویه سخن می گوید .

1 ـ حمد الهی

نخستین فراز از بیانات دختر امام حسین (علیه السلام) حمد و سپاس خداوند متعال است .
«الْحَمْدُ ِللهِ عَدَدَ الرَّمْلِ وَالحِصی ، وَزِنَةَ الْعَرْشِ إلی الثَّری» .
«سپاس برای خدا ، سپاسی به شماره ریگها و سنگها ، و هموزن آنچه از روی زمین تا عرش اوست» .
با این بیان فاطمه بنت الحسین (علیه السلام) به عالم ملکوت توجه نموده ، در جلوه جمال مطلق مستغرق گشته و بی پایانی سپاس خویش را با موجودات غیر قابل شمار وی بجای می آورد . او در این فراز پیروی از مکتب حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) را آشکارا نشان می دهد .
حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) در آغاز خطبه خویش در مسجد النّبی (صلی الله علیه وآله وسلم)می فرماید :
«الْحَمْدُ ِللهِ عَلی ما أَنْعَمَ ، وَلَهُ الشُّكْرُ عَلی ما أَلْهَمْ ، وَالثَّناءُ بِما قَدَّمَ مِنْ عُمُومِ نِعَمٍ إبْتَدَأَها ، وَسُبُوغِ آلاء أَسْداها ، وَتَمامِ مِنَنٍ والاها ، جَمَّ عَنِ الإحْصاءِ عَدَدُهاَ وَنآی عَنْ الْجَزاءِ أَمَدُها، وتَناوَتَ عَنِ الإدْراكِ أَبَدُها ، وَنَدَبَهُمْ لِاَسْتِزادَتها بِالشُّكْرِ لإتِّصالِها وَاسْتَحْمَدَ إلی الخلائِقِ بِإجزالِها وَثَنّی بِالنَّدْبِ إلی أَمْثالِها»(1).
ÜŞЛЪ▯M▯
(1) خطبه فوق به نوزده طریق در 64 منبع حدیثی ، تاریخی ذکر شده است . رجوع کنید: «شرح نهج البلاغه» ، ابن میثم بحرانی ، ج5 ، ص105 و «نهج الحیاة» ، حدیث 57 ، ص100 ـ 119 .
لازم به یادآوری است که حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) علاوه بر خطبه در مسجد النبی(صلی الله علیه وآله وسلم) در جمع زنان مهاجر و انصار که به عیادتش رفته بودند و در میان گروهی از مردم کوچه و بازار به ایراد خطبه پرداخته است . لذا در سیره عملی نیز فاطمه بنت الحسین و حضرت زینب و ام کلثوم (سیده نفیسه) (علیهما السلام) پیرو حضرت فاطمه زهرا(علیها السلام) هستند . و برای انجام فریضه ، فرقی میان مسجد و کوچه و بازار نمی گذارند .
«ستایش مخصوص ذات جامع کمالات الهی است ، بر نعمتهایی که ارزانی داشته ، و سپاس فراوان بر آنچه الهام فرموده . و درود فراوان بر آنچه که مرحمت فرموده ، از آغاز نعمتهای عمومی ، و رسا و فراخ بودن نعمتها ، و تمام و پشت سرهم بودن عطایای گرانبها که عدد آنها بقدری زیاد است که قابل شمارش نیست و دامنه نعمت بقدری بی پایان است که نمی توان در

مقام پاداش برخاست
ابدیت این نعمتها به قدری متعالی است که قابل درک نیست . برای فزونی نعمتها دعوت به شکر نمود و با فرو فرستادن و کامل کردن نعمتها به ستایش فراخواند و در آخرت مردم را به مثل این نعمتها دعوت نمود» .
همچنین در دعای صبح حضرت صدیقه کبری آمده است :
«... فَتَقَبَّلْ حَمْدی بِحَمْدِ أوَّلِ الْحامِدینَ ، ... وَبِعَدَدِ زِنَةِ ذَرِّ الرِّمالِ وَالتِّالِ وَالْجِبالِ ، وَعَدَدِ جُرَعِ ماءِ الْبِحارِ ، وَعَدَدِ قَطَرِ الأمْطارِ ، وَوَرَقِ الأشْجارِ...»(1).
«... حمد و ستایش مرا بپذیر ، همراه حمد و ستایش اولین ستایشگر ... و به تعداد وزن ذرات شنها و تپّه ها و کوهها ، و تعداد جرعه های آب دریاها ، و تعداد قطرات بارانها ، و برگ درختان ...» .
پاورقی
(1) «مصباح المتهجد» ، ص19 ـ 202 ، «مصباح کفعمی» ، ص72 ، «بلد الأمین» ، ص55 «بحار الانوار» ، ج95 ، ص205 ـ 209 و «صحیفه فاطمیة» ، جواد قیومی ، ص74 ـ 90 .

2 ـ گواهی به رسالت پیامبر

پس از شهادت به یگانگی خداوند ، گواهی به رسالت رسول اعظم الهی (صلی الله علیه وآله وسلم) یکی از سنن اسلامی شمرده می شود چنانکه در تشهد گواهی به رسالت جزئی از نماز است و تمامی سخنرانان این سلوک عملی را به پیروی از رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) برگزار می کردند .
نکته دیگری که گواهی به رسالت را فرضه عاشورائیان ساخته ، این است که یزیدیان ، اسرای کربلا را خروج کنندگان بر دین محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) ، معرفی می کردند که با خطبه های حضرت زینب ، حضرت فاطمه بنت الحسین (علیه السلام) و... این شایعه اموی با شکست روبرو شد(1).
پاورقی
(1) چنانکه در «الملهوف» ص189 ـ 190 آمده است : آنان را همسان اسرای ترک و روم باسرهای باز از کربلا به سوی کوفه حرکت دادند و در کوفه وقتی زنی از زنان پرسید . شما از کدام فامیل هستید ؟ اسیران گفتند ما از آل محمّدیم . زن هر چه چادر و روسری داشت ، جمع کرده به اسیران داده و آنان پوسیدند .
این واقعه نشان می دهد که شایعه خروج بر دین محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) در کوفه نیز رایج بود لیکن کوفیان با سخنرانی های خاندان رسالت به واقعیت پی بردند .
البته این شایعه در دمشق رواج بیشتری داشت . چنانکه سید ابن طاووس نقل می کند : مردی در روی علی بن الحسین (علیه السلام) ایستاد و گفت :
سپاس خدایی را که شما را کشت و نابود ساخت و مردمان را از شرتان آسوده کرد و امیر المؤمنین را بر شما پیروز گردانید .
علی بن الحسین (علیه السلام) خاموش ماند . تا مرد شامی آنچه در دل داشت برون ریخت . سپس از او پرسید :
ـ قرآن خوانده ای ؟
ـ آری .
ـ این آیه را خواندهای ؟ «قُلْ لا أسْئَلُکُمْ عَلِیْهِ أجْراً إلاّ الْمَوَدَّةَ فی الْقُرْبی» .
«بگو بر رسالت مزدی از شما نمی خواهم ، مگر دوستی نزدیکان من» (شوری ، 22) .
ـ آری !

ـ و این آیه را : (وَآتِ ذا الْقُرْبی حَقَّهُ) «و حق خویشاوندان را بده» (اسراء ـ 26)
ـ و این آیه را : «إنَّما یُریدُ اللهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمْ الرِّجْسَ أهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهیراً»، «همانا خدای خواهد پلیدی را از شما اهل بیت ببرد و شما را پاک سازد ، پاک ساختنی» (احزاب ـ 33) .
ـ آری !
ـ ای شیخ این آیه ها در حق ما نازل شده . مائیم ، ذَوِی القُرْبی ، مائیم اهل بیت پاکیزه از آلایش .
شیخ دانست آنچه درباره این اسیران شنیده درست نیست . آنان خارجی نیستند . فرزندان پیغمبراند و از آنچه گفته بود پشیمان شده و گفت :
ـ خدایا من از بغضی که از اینان در دل داشتم به تو توبه می کنم . من از دشمنان محمد و آل محمد بیزارم . «مقتل خوارزمی» ، ج2 ، ص61و62 ، «الملهوف» ، ص211 ـ 213 .

3 ـ گواهی به امامت علی (علیه السلام)

حضرت فاطمه (علیها السلام) پس از شهادت به یگانگی خداوند و رسالت رسولش به ولایت مولی الموحدین علی (علیه السلام) گواهی می دهد ، آنسان که امروزه جزیی از شعائر اسلامی محسوب می گردد . دختر امام حسین (علیه السلام)با یاد کرد وصایت حضرت علی (علیه السلام) احادیث وارده از سوی رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) را به خاطر کوفیان میآورد :

«ما مِنْ نَبیٍّ إلاّ وَلَهُ نظیرٌ فی اُمّتهِ وَعلیٌّ نظیری»(1).

«عَلیٌّ مِنّی بمنزلةِ رأسی مِنْ بَدَنی»(2).

«عَلیٌّ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلیٍّ وَلَنْ یَفْتَرِقا حَتّی یَرِدا عَلَیَّ الْحَوْضَ یَوْمَ الْقیامَةِ»(3).

«عَلیٌّ مَعَ الْقُرآنِ وَالْقُرآنُ مَعَهُ لا یَفْتَرِقانِ حَتّی یَرِدا عَلیَّ الْحَوْضَ»(1).

پاورقی

(1) «الغدیر» ، ج3 ، ص23 ، «الریاض النضرة» ، ج2 ، ص164 .

(2) «الغدیر» ، ج3 ، ص22 ، «نور الابصار» ، ص80 ، «فیض القدیر» ، ج4 ، ص357 ، «شرح العزیزی» ، ج2 ، ص417 ، «الریاض النضرة» ، ج2 ، ص162 .

(3) «الغدیر» ، ج3 ، ص177 ، وقد رواه منهم الخطیب فی تاریخه ، ج14 ، ص321

وی انحراف از خط ولایت را آغاز تمامی این گناهان بزرگ میشمرد ، دشمنی های کوفیان با علی (علیه السلام) را خاطر نشان می شود :

«ای اهل کوفه ! هلاکت بر شما باد . آیا می دانید کدام خون از پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله وسلم)به گردن شماست و او آن را از شما طلب خواهد کرد ؟ و نیز آن دشمنیهایی که با برادرش علی بن ابی طالب (علیه السلام) و فرزندان و عترت او کردید و بعضی از شما به این جنایتها افتخار نیز نموده است و می گوید : «ما علی (علیه السلام) و فرزندان علی (علیه السلام) را با شمشیرهای هندی و نیزهها کشتیم و خاندانش را به اسیری گرفتیم . چونان اسیران ترک و آنها را با سر نیزه زدیم ، چه زدنی !...» .

آیا با این پیشامدهای ناگواری که در تاریخ اسلام روی داده ، گواهی دادن ، ولایت حضرت امام علی بن ابی طالب (علیه السلام) در اذان عملی مطلوب و عبادتی مقبول نیست ؟

یاد کرد اصل امامت و ولایت در هر فریضه ای ، وظایف امت را در مقابل رهبر و مقتدای خویش تاکید می کند و پیوند ناگستنی بین امام و امت ایجاد

می نماید. در اینجا به نقل از کتاب «الشهادة الثالثة المقدسة»(2)نظریات فقهای شیعه، درباره گواهی دادن به امامت حضرت علی (علیه السلام) در اذان را ذکر می کنیم ، تا اهمیّت موضوع روشن گردد .

پاورقی

(1) «الغدیر» ، ج3 ، ص180 ، «مستدرک حاکم» ، ج3 ، ص124 ، «الصواعق المحرقة» ، ص74 «تاریخ الخلفاء» للسیوطی ، ص116 .

(2) «الشهادة الثالثة المقدسة» ، عبد الحلیم الغزی ، ص281 ـ 301 .

افتونا وأحسنوا إلینا جزاکم الله خیر جزاء المحسنین :

ماهو نظرکم الشریف بخصوص الشهادة الثالثة المقدّسة بالولایة والإمرة لسیّد الأوصیاء صلوات الله علیه وعلیهم فی الأذان والإقامة للصلوات المفروضة ؟

پاسخ معظم له :

بسم الله الرحمن الرحیم

لیست شرعاً جزؤاً من الاذان ولا الاقامة ، ولکن لا مانع منها اذا لم تکن بقصد الورود والجزؤیة للاذان والاقامة .

بل تکون راجحةً اذا کانت لمجرّد اظهار الاذعان والاعتراف بما یعتقده فی خلیفة رسول الله صلّی الله علیه وعلی أوصیائه المعصومین .

یک صفحه دست نویس

4 ـ شهادت امام حسین (علیه السلام)

حضرت فاطمه بنت الحسین (علیهما السلام) بلا فاصله ، پس از گواهی به رسالت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) میفرماید :
«... وَأنَّ أوْلادَهُ ذُبِحُوا بِشَطِّ الْفُراتِ مِنْ غَيْرِ ذَحْلٍ وَلا تُراث» .
«... گواهی می دهم که فرزندان او را در کنار فرات سربریدند، بی آنکه خونی از آنان طلبکار باشند و خون خواهی کنند» .
وی پس از فرازی شهادت امام حسین (علیه السلام) را به شهادت مولی الموحدین علی بن ابی طالب (علیه السلام) مانند می کند که در محراب مسجد کوفه به دست گروه خوارج به شهادت رسید . در واقع با این بیان اتهام خارجی بودن نهضت عاشورا و اسیران کربلا متوجه خود امویان و یزیدیان گردید . گروه ناپاکی که هر چند خود را به حسب ظاهر پایبند به اصول دینی معرفی می کردند ، وصی رسول خدا را در محراب عبادت به شهادت می رساندند ، و برای رسیدن به قدرت از کشتن زن باردار هم چشم پوشی نمی کردند .
آن حضرت می فرماید :
«پروردگارا من به تو پناه می برم از اینکه به ذات مقدس تو دروغ و افترا ببندم ، یا بر خلاف آنچه به پیامبرت دستور فرمودی که : از مردم برای وصیّ خود علی بن ابی طالب بیعت بگیرد ، سخنی بگویم . همان علی بن ابی طالب که حقش را غصب کردند و او را در خانهای از خانه های تو بی گناه کشتند ، چنانکه دیروز فرزند او را در کربلا کشتند» .
سپس به کشندگان امام نفرین فرستاده ، فضایل آن حضرت را یادآور می شود شخصیت بزرگی که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) درباره وی و برادر امامش «الحسن والحسین سیّدا شباب اهل الجنة»(1).
فرمود :
«الحسن والحسین سبطان من الأسباط»(2).

ناسپاسی در مقابل نعمتهای الهی و از بزرگترین آنها ، نعمت برخورداری از امامت و رهبری معصوم که از جانب خداوند متعال انتخاب شده است . انتقام الهی را درپی دارد . از اینرو قسمت عمده خطبه دختر والاگهر امام حسین (علیه السلام) به این مسأله معطوف است که :
«فَانْتَظِرُوا اللَّعْنَةَ وَالْعَذابَ ، فَكَأَنْ قَدْ حَلَّ بِكُمْ وَتَواتَرَتْ مِنَ السَّماءِ نَقِماتٌ ، فَيُسْحِتُكُمْ بِعَذاب ، وَيُذِيقُ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْض ، ثُمَّ تَخْلُدُونَ فى الْعَذابِ الأَلِيمِ يَوْمَ القيامَةِ بِما ظَلَمْتُمونا ، أَلا لَعْنَةُ اللهِ عَلى الظّالمينَ» .
«ای اهل کوفه ! هلاکت بر شما باد . اینک منتظر لعنت و عذاب خدا باشید که به همین زودی ، پی درپی از آسمان بر شما وارد خواهد شد . و شما را به کیفر کارهایتان معذّب خواهد نمود و بعضی تان را به دست بعض دیگر مبتلا کرده و از شما انتقام خواهد کشید . آنگاه به سزای این ستمها که در حق ما نمودید ، روز قیامت در آتش دردناک دوزخ مخلّد و جاودان خواهید بود . هان که لعنت خدا بر ستمکاران باد» .
این بیانات برگرفته از آیات قرآنی است که سرنوشت محتوم نظام های ظلم و مردم کفرپیشه را بیان نموده است . لیکن گاهی به رژیم های ستم پیشه مهلت داده می شود تا بیشتر گناه کنند تا به عذابی سخت تر و دردناکتر گرفتار شوند و گاهی از باب لطف الهی است که سقوط را به تأخیر می اندازد تا جامعه برای اصلاح خود فرصتی دیگر پیدا کند که اگر این فرصت را هم از دست بدهد دیگر سقوط ونابودی حتمی است . این دو مطلب به ترتیب از آیات زیر استفاده می شود :
پاورقی
(1) «ملحقات احقاق الحق» ، ج10 ، ص544 ، به نقل از «مسند احمد بن حنبل» ، ج3 ، ص3 این حدیث به طرق دیگر در دهها کتاب حدیثی اهل سنت آمده است
(2) «ملحقات احقاق الحق ، ج10 ، ص634 ، «تاریخ الکبیر» ، بخاری ، ج4 ، رقم 2 ، ص415 .
«وَلا يُحسَبَنَّ الّذينَ كَفَرُوا أَنَّما نُمْلى لَهُمْ خَيْرٌ لأنْفُسِهِمْ إنّما نُمْلى لَهُمْ لِيَزْدادُوا إثْماً وَلَهُمْ عَذابٌ مُهينٌ»(1).
«آنها که کافر شدند ، گمان نکنند اینکه به آنها مهلت دادیم به نفع آنها است . ما به آنان مهلت می دهیم تا بر گناهانشان افزوده گردد و برای آنهاست عذابی خوار کننده» .
«وَلَوْ يُواء خِذُ اللهُ النّاسَ بِما كَسَبُوا ما تَرَكَ عَلى ظَهْرِها مِنْ دابَّة وَلكِنْ

يُؤَخِّرُهُمْ إلى أجَل مُسَمّى فَإذا جاءَ أجَلَهُمْ كان اللهُ بِعبادِهِ بَصيراً»(2).
«اگر خداوند مردم را در مقابل آنچه که انجام دادهاند مؤاخذه می کرد ، برروی زمین هیچ جنبدهای باقی نمی ماند ، ولی آنها را برای زمان معیّنی به تأخیر می اندازد و چون زمانشان فرارسید ، خداوند بر بندگان خود بینا است» .
حضرت علی (علیه السلام) نیز در مورد سنتهای تخلف ناپذیر الهی فرماید :
«أمَّا بَعْدُ ، فَإنَّ اللهَ لَمْ يَقْصِم جَبَّارِی دَهْر قَطُّ إلاّ بَعْدَ تَمْهِيْل وَرَخاء ، وَلَمْ يَجْبُرْ عَظْمَ أحَد مِنَ الاُمَمِ إلاّ بَعْدَ أزْل وَبَلاء»(1).
پاورقی
(1) آل عمران ـ 178 .
(2) فاطر ـ 65 .
«اما بعد ، همانا که خداوند هیچ ستمکاری را ، تا مهلتش نداده ، زندگی فراخ عطایش نکرده ، هرگز در همش نکوبیده است و در مقابل ، استخوانهای شکسته هیچ ملتی را ، پیش از گذراندن دوران سختی و فشار ، ترمیم نکرده است» .
و در جای دیگر می فرماید :
«ولِئنْ أمْهَلَ الظّالِمَ فَلَنْ يَفُوتَ أخْذُهُ وَهُوَ لَهُ بِالمِرْصادِ عَلَى مَجازِ طَريقِهِ ، وَبِمَوْضِعِ الشَّجَى مِنْ مَسَاغِ رِيقِهِ»(2).
«خداوند هرچند ستمگر را مهلت دهد ، هرگز امکانش نمی دهد که از سرپنجه پرقدرت عدلش رهایی یابد . در گذرگاهش همواره در کمین باشد و چونان استخوانی گلوگیر ، فرود آب خوش را از گلویش دریغ دارد» .
چنانکه می دانیم پس از نهضت خونین عاشورا ، «قیام توابین» در سال 65 هجری روی داد و سپس «انقلاب مدینه» ، «انقلاب زید بن علی بن الحسین (علیه السلام) و... که به فرموده حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) آب گورا از گلوی امویان پایین نرفت و پس از مدتی که خداوند قرارداده بود ، به حکومت بنی امیه خاتمه داده شد(3).

حضرت فاطمه بنت الحسین (علیهما السلام) پس از اشاره به انتقام الهی ، فضل خداوند نسبت به خاندان رسالت را یادآور شده و علت مخالفت با آنان را در رشک ورزی به آنها می یابد .

پاورقی

(1) «نهج البلاغة» ، صبحی صالح ، خطبه 88 .

(2) «نهج البلاغة» ، خطبه 97 .

(3) «رجوع کنید به: «تاریخ طبری» ، ج4 و «پیشوایان» ، عادل ادیب ، ص152 ـ 153 .

«... حَسَدْتُمُونا وَیْلاً لَکُمْ عَلی ما فَضَّلْنَا الله تعالی :

فَما ذَنْبُنا إنْ جاشَ دَهْراً بُحُورَنا

وَبَحْرُکَ ساج لا یُواری الدَّعامِصا»

ذلِکَ فَضْلُ اللهِ یُؤْتِیْهِ مَنْ یَشاءُ وَاللهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظیمِ ، وَمَنْ لَمْ یَجْعَلِ اللهُ لَهُ نُوراً فَما لَهُ مِنْ نُور» .

«وای شما ، آیا به ما برچیزی که خداوند ما را بدان تفضیل داده است ، حسد می برید :

«ما را گناهی نیست جز اینکه دریای کرم ما روزگار را به خروش آورده است و دریای فضل شما با دعاهم قابل مکیدن نیست !» .

این فضل خداوند است و اوست صاحب فضل بزرگ که به هر که خواهد عطا فرماید . و کسی را که خداوند از نور خود بی بهره گرداند ، پیوسته در تاریکی خواهد بود» .

برتری خاندان رسالت نسبت به دیگران ، وجود انسان کامل در آن خاندان است و این ویژگی به خانواده و عشیره دیگری تعلق ندارد . خداوند متعال رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم)را به عنوان انسان کاملی که وحی الهی را دریافت کرده به سوی مردم فرستاد تا معارف الهی و احکام دینی را به آنها ابلاغ فرماید و پس از ارتحال آن وجود مقدس اوصیای آن حضرت را پیشوایان امت و راهنمایان بشر قرارداد . آنانکه به مقام انسان کامل رشک برند از اوج به حفیض فرود می آیند و با مقابله با آنها و به شهادت رساندشان به پست ترین درجه وجود فرود آمده و از حیوانات و جمادات نیز پست ترمی گردند .

حضرت مولی الموحدین فرماید :

اللَّهُمَّ بَلی ! لاَ تَخْلُو الأرْضُ مِنْ قائِمٍ للهِ بِحُجَّة . إمَّا ظَاهِراً مَشْهُوراً ، أوْ خائِفاً مَغْمُوراً ، لئَلاَّ تَبْطُلَ حُجَجُ اللهِ وَبَیِّناتُهُ . وَکَمْ

ذا وَأَيْنَ اولَئِکَ ؟ أولئِکَ ـ واللهِ ـ الأقَلّونَ عَدَداَ ، والأعْظَمُونَ عِنْدَ اللهِ قَدْراَ . يَحْفَظُ اللهُ بِهِمْ حُجَجَهُ وَبَيِّنَاتِهِ ، حَتَّى يُودِعُوهَا نُظَراءَهُمْ ، وَيَزْرَعُوهَا فى قُلُوبِ أشْباهِهِمْ . هَجَمَ بِهِمُ الْعِلْمُ عَلى حَقِيْقَةِ الْبَصيْرَةِ ، وَبَاشَرُوا رُوحَ الْيَقِيْنِ ، واسْتَلاَنُوا مَا اسْتَعْوَرَهُ الْمُتْرَفُونَ ، وَأنِسُوا بِمَا اسْتَوْحَشَ مِنْهُ الْجَاهِلُونَ ، وَصَحِبُوا الدُّنْيَا بِأبْدان أرْوَاحُهَا مُعَلَّقَةٌ بِالْمَحَلِّ الأعْلى . اولئِکَ خُلَفَاءُ اللهِ فى أرْضِهِ ، وَالدُّعَاةُ إلى دِيْنِهِ . آهِ آهِ شَوْقاً إلى رُؤْيَتِهِمْ !(1)» .

«بار خدایا چنین است ! اما زمین از کسانی که دین خدای را به حجت برپای دارند تهی نماند . خواه شهره و آشکار باشند یا خائفانی نهان از چشم ، تا برهان های حق و نشانه های روشن او از میان نرود اما اینان چندند و کجایند ؟

به خدای سوگند که به شمار بس اند کند و به منزلت بس بسیار .

خدای حجتها و نشانه های روشن خویش بوسیله آنان نگاه می دارد تا آنرا به نظیران خویش به امانت بسپارند و در دل اشباه خویش کشت کنند و بارور رسازند

دانش ، آنان را به حقیقت بینائی ، رهنمونی می کند و آنرا با آرامش یقین به کار می بندند . پارسایی و پرهیز را که متنعمان ناز پرورد دشوار می شمارند آسان می گیرند ، و با آنچه نادانان از آن به هراسِ اندرند خودارند .

در دنیا با کالبدی زندگانی می کنند که روح آن کالبد به محل اعلی وابسته است .

پاورقی

(1) «نهج البلاغة» ، صبحی صالح ، کلمات قصاء 147 .

ایناننند جانشینان خدای برروی زمین و فرا خوانندگان بدین خدای . وه ، که به دیدارشان چه مشتاقم !»(1).

شاه نعمت الله ولی کرمانی گوید :

«انسان کامل است که مجلای ذات اوست
مجموعهای که جامع ذات وصفات اوست
او چشمه حیات و همه زندهاند از او
او حیّ جاودان به بقای حیات اوست
انسان کامل است که او کون جامع است
تیغ ولایت است که برهان قاطع است»(2)

جلال الدین محمد بلخی گوید :

«تاج کرمناست بر فرق سرش
طوق اعطیناست آویز برش
جوهر است انسان و چرخ او را عرض
جمله فرع و پایهاند و او غرض

بحر علمی در نمی پنهان شده
در سه گزتن ، عالمی پنهان شده»(3)
خداوند متعال پس از شهادت امام حسین (علیه السلام) ، تاج کرمنا را بر فرق مبارک فرزند والا تبارش حضرت امام زین العابدین و سید الساجدین علی بن الحسین (علیه السلام)گذاشت . و این کرامت خاص پس از وی به فرزندانش منتقل گردید و اینک ما در سایه وجود حضرت بقیة الله امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف به حیات خویش ادامه می دهیم .
پاورقی
(1) مولانا جلال الدین در دیوان کبیر گوید :
دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر
کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست
گفتم : که یافت مینشود گشتهایم ما
گفت : آنکه «یافت می نشود» آنم آرزوست»
(2) ««دیوان شاه نعمت الله ولی ماهانی کرمانی» ، به اهتمام محمود علمی ، ص94و589 .
(3) «مثنوی معنوی» تصحیح نیکلسون ، دفتر پنجم ص1005 .
پس از پایان خطبه حضرت زینب (علیها السلام) وحضرت فاطمه بنت الحسین(علیهما السلام) ، انسان کامل حضرت زین العابدین (علیه السلام) با بیانات ملکوتی خویش غفلت زدگان کوفه را موعظه نمود .
مفاهیم احادیث
مفاهیم احادیث حضرت فاطمه بنت الحسین (علیهما السلام) همانند خطبه ای که در کوفه ایراد فرموده بر اصل امامت و فضایل اهل بیت عصمت تأکید دارد. همچنین روایاتی درباره عبادات ، اخلاق و بهداشت از ایشان وارد شده است .
با توجه به مفاهیم حدیثی مکتب فاطمه بنت الحسین (علیهما السلام) ، دو موضوع عمده روشن می گردد :
1 ـ حضرت فاطمه بنت الحسین (علیهما السلام) به فضایل علمی و عملی آراسته بوده و در ترویج مکتب علوی از هیچ کوششی دریغ نمیکرده است . وی پس از واقعه عاشورا در ابعادی گسترده به نشر آراء و عقاید مکتب خونین حسینی پرداخته و بی هیچ ملاحظه ای ، اهداف نهضت عاشورا را به روایت از پدرش ، از حضرت علی(علیه السلام) از فاطمه زهرا (علیها السلام) ، از رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) به امت اسلامی بیان مینموده است .
2 ـ با تأمل در احادیث حضرت فاطمه بنت الحسین (علیهما السلام) ، ابعاد حوزه تمدن اسلامی و آشنایی مردم آن دوره با علوم و معارف الهی روشن می شود . در واقع باید نهضت امام حسین (علیه السلام) را هشداری به

تمدن نوپای اسلامی دانست . تمدن جوانی که تنها شصت سال از حیات آن می گذرد ، گرفتار حکومت اسراف کار و زیانبار یزیدی شده و تمامی تلاشهای پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) و اوصیای او را از بین می برد . لذا امام حسین (علیه السلام) با قیام علیه حکومت یزیدی در صدد پایداری اسلام و تمدن دینی است ، از اینرو در عصر حسینی مسائل حقوقی ، اخلاقی و بهداشتی مورد توجه قرار گرفته است .

1 ـ بهداشت :

پیشرفت در علوم پزشکی یکی از مظاهر تمدن شناخته می شود چنانکه در ایران قبل از اسلام دانش پزشکی پیشرفت قابل توجهی داشت و دانشگاه جندی شاپور از مشهورترین دانشگاههای آن عصر محسوب می شد(1).

اصول و مبانی بهداشتی در قرآن کریم مطرح شده است آنجا که میفرماید . «کلوا واشربوا ولا تسرفوا» به اصل پیشگیری اشاره میکند . چون وقتی آدمی در مصرف غذا شیوه اعتدال را پیش گیرد ، از ابتلاء به بسیاری از بیماری ها جلوگیری کرده است . ما سه رساله مستقل از دانش پزشکی را در دست داریم که به سه دوره اسلامی ، عصر نبوی ، جعفری و رضوی بر می گردد که با توجه به اوضاع فرهنگی آن در می یابیم که در این سه دوره تمدن اسلامی به نقطه هایی از اوج رسیده است و دانش پزشکی به عنوان یکی از علوم ضروری در جامعه اسلامی مطرح شده و مبانی آن از سوی پیشوایان دینی به تمدن اسلامی القاء گردیده است تا دانش پژوهان این رشته از علوم را نیز همانند دانشهای دینی چون تفسیر و حدیث پیگیری نمایند .

«طب النبی (صلی الله علیه وآله وسلم)» رسالهای است که علامه مجلسی آن را در مجلدات احادیث بهداشتی این مسند یادآور این نکته است که در مکتب حسینی نیز دانش پزشکی به عنوان یکی از علوم رایج مطرح بود که بواسطه نامساعد بودن اوضاع سیاسی رشده نکرده و یا روایات آن حضرت به دست ما نرسیده است .

پاورقی

(1) رجوع کنید به : «تاریخ طب در ایران» ، دکتر محمود نجم آبادی ، از انتشارات دانشگاه تهران

بحار الانوار ، «السماء والعالم» آورده است و «طب الصادق (علیه السلام)» در کتب دعائم الاسلام ، فصول المهمة ، کشف الاخطار ، خصال و بحار الانوار ذکر گردیده و «طب الرضا(علیه السلام)» که به «رساله ذهبیه» معروف است در «بحار الانوار» السماء والعالم آمده است(1).

2 ـ حقوق :

از دیگر مسائل عمدهای که در عصر حسینی مورد توجه پیشوایان دین و شاگردان مکتبش قرار گرفته توجه به مسائل حقوقی است ، حقوق

درخواست کنندگان و بینوایان و توجه به کرامت انسانی و اصلاح اخلاق اجتماعی و تعمیم حقوق به حیوانات از عناوین مطرح شده در این مسند است . همانگونه که حضرت امام سجاد (علیه السلام) در رساله حقوق خویش وظایف هر یک از اعضای جامعه را معین فرموده است .
با توجه به اینکه عهدنامه رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در فتح مکه از نخستین اسناد حقوقی بر جامانده در تاریخ بشری محسوب می شود و سابقه حقوق بشر و صدور اعلامیه جهانی حقوق بشر در قرن بیستم مسیحی ، برابر با قرن چهاردهم هجری محدود می شود(2). باید یادآور شد ، حق حیات شایسته واصل کرامت انسانی در عصر حسینی نادیده گرفته شد و فاجع های را پیش آورد که همانند آن در تاریخ مشاهده نشده است .
پاورقی
(1) رجوع کنید به : «طب و بهداشت در اسلام» ترجمه و اقتباس جواد فاضل .
(2) رجوع کنید به : «تاریخچه و اسناد حقوق بشر در ایران» ، شیرین عبادی و «حقوق جهانی بشر از دیدگاه اسلامی و غرب» اثر استاد علامه محمد تقی جعفری
بررسی رجال
با توجه به اینکه روایات حضرت فاطمه بنت الحسین (علیهما السلام) از دو طریق اهل سنت و شیعه وارد شده و راویان شیعه آن نیز غالباً فرزندان مجاهد ایشان بودند ، برخی از رجال آن در کتب رجالی توثیق نشدهاند لیکن باید متذکر شد که احادیث وارده از ایشان بیان احکام شرعی نیست و روایاتی که سند آنها مورد ایراد قرار می گیرد در ردیف «اخبار من بلغ» یا «تسامح در ادله سنن» قرار می گیرد
تسامح در ادلّه سنن
احادیث فراوانی از طرق شیعه و سنّی در دست است که ، هرگاه کسی بر مبنای حدیثی برای رسیدن به ثواب عملی را انجام دهد ، خداوند ثواب آن عمل را به او خواهد داد . تسامح در ادله ، شامل ادله اصول عقاید و احکام شرعی نیست . بلکه خاص اخلاقیات و مستحبات است . شیخ اعظم انصاری گوید :
«المشهور بین اصحابنا والعامّة التسامح فی ادلّة السّنن ، بمعنی عدم اعتبار ما ذکروه من الشروط للعمل بأخبار الأحاد، من الاسلام والعدالة والضبط فی الروایات الدالة علی السنن فعلاً او ترکاً»(1).
شهید ثانی هم در تفسیر این اصطلاح فرماید :
«وجوز الاکثر العمل به ای : بالخبر الضعیف فی نحو : القصص والمواعظ وفضائل الاعمال ، لا فی نحو : صفات الله
پاورقی

(1) «التسامح فی ادلة السنن» ، ص11 .
المتعال واحکام الحلال والحرام»(1).
روایاتی در حد تواتر با مضمون واحدی وجود دارد که به لحاظ وجود کلمه «من بلغ» در ابتداء آنها ، احادیث «من بلغ» گفته شده است(2). سه مورد از این احادیث نقل میشود .
1 ـ عن محمد بن مروان ، قال سمعت ابا جعفر (علیه السلام)یقول: «مَنْ بَلَغَهُ ثَوابٌ مِنَ اللهِ عَلی عَمَل فَعَمِلَ ذلِکَ الْعَمَلَ اِلْتِماسَ ذلِکَ الثَّوابِ اُوتِیَهُ وَاِنْ لَمْ یَکُنِ الْحَدِیثُ کَما بَلَغَهُ»(3).
«کسی که اطلاع یابد خداوند بر انجام عملی ثواب می دهد . پس او آن عمل را به امید درک آن ثواب انجام دهد ، خداوند ثواب آن را به او می دهد ، هر چند حدیث آنگونه که به او رسیده، نباشد» .
2 ـ عن هشام بن سالم عن ابی عبد الله (علیه السلام) قال : «مَنْ بَلَغَهُ عَنِ النَّبِیِّ (صلی الله علیه وآله وسلم)شَیْءٌ مِنَ الثَّوابِ فَعَمِلَهُ کانَ أجْرُ ذلِکَ لَهُ وَإنْ کانَ رَسُولُ اللهِ (صلی الله علیه وآله وسلم) ، لَمْ یَقُلْهُ»(4).
«هرگاه طبق حدیث پیامبر ، ثوابی بر عملی مترتب باشد و انسان آن را انجام دهد ، پاداش آن عمل برایش خواهد بود ، هر چند رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم)چنین حدیثی نفرموده باشد» .
3 ـ لِما ورد عن النّبی (صلی الله علیه وآله وسلم) ـ من طریق الخاصة والعامة ـ انّه قال : «مَنْ بَلَغَهُ عَنِ اللهِ تَعالی فَضِیلَةٌ ، فَأخَذَها وَعَمِلَ بِما فِیها ، إیماناً بِاللهِ وَرَجاءَ ثَوابِهِ ، أعْطاهُ اللهُ تَعالی ذلِکَ ، وَإنْ لَمْ یَکُنْ کَذلِکَ»(1).
پاورقی
(1) «الرعایة فی علم الدرایة» ص94 .
(2) «مرآت العقول» ، ج8 ، ص113 .
(3) «کافی» ، ج2 ، ص87 ، «وسائل الشیعة» ، ج1 ، ص60 ، حدیث 7 .
(4) «وسائل الشیعة» ، ج1 ، ص60 ، حدیث 3 .
«هرکس به ثواب فضیلتی از سوی خداوند متعال آگاهی یابد . پس آن را انجام دهد در حالیکه به خدا ایمان دارد و به ثواب عمل امیدوار است ، خداوند ثواب عمل را به او اعطاء خواهد فرمود ، هرچند خبر آنگونه که به او رسیده ، نباشد» .
از مجموع روایات در این باب استفاده می شود که ترتب ثواب ، مشروط به انجام عمل به داعی امتثال امر خدا و رسول او (صلی الله علیه وآله وسلم) و نیل به ثواب می باشد و اگر عمل اینگونه انجام گرفت و بعد کشف خلاف شد که معصوم چنین نفرموده ، در هر حال ثواب آن عمل به او داده خواهد شد .
البته عمل به این روایات در صورتی شایسته است که روایت شدت ضعف نداشته و مضمون آن مخالف با دلیل قطعی از کتاب و سنّت نباشد و

معارض اقوی نداشته باشد . مشروح این مباحث در کتب درایه و اصول فقه آمده است(2).
پاورقی
(1) «عدّة الداعی» ، ص4 ، «الرعایة فی علم الدرایة» ، ص94 و در کنز العمال آمده است: عن جابر : «من بلغه عن الله شیءٌ فیه فضیلةٌ فأخذَ به إیماناً ورجاءَ ثوابهِ أعطاه الله ذلک و إن لم یکن کذلک» ج15 ، ص791 ، حدیث 43132 ، همانند این حدیث از انس نیز نقل شده است حدیث 43133 .
(2) رجوع کنید به : «کفایة الاصول» ، آخوند خراسانی ، ص401 و شروح آن .

فصل سوم :مسند فاطمة بنت الحسين (عليه السلام)

اشاره

قال النّبی (صلی الله علیه وآله وسلم):
«لِکُلِّ نَبِیٍّ عَصَبَةٌ یُنْتَمونَ إلَیْهِ وَإنَّ فاطِمَةَ عَصَبَتی إلیَّ تُنْتَمی» .
«برای هر پیامبری برگزیدگانی از قوم و عشیره اوست که به وی نسبت می برند ، وهمانا فاطمه برگزیده قوم است که به من منتسب است» .

بخش اول :امامت

وألطف طريق وقع بهذا الحديث وأغربه : ما حدّثنا به شيخنا خاتمة الحفّاظ ابوبكر محمّد بن عبد الله بن المحبّ المقدّسى مشافهة قال : أخبرتنا الشيخة أمّ محمّد زينب ابنة أحمد بن عبد الرحيم المقدسيّة ، عن أبى المظفّر محمّد بن فتيان الحسينى أخبرنا أبو موسى محمّد بن ابى بكر الحافظ ، أنبأنا ابن عمّة والدى القاضى أبو القاسم عبد الواحد بن محمد بن عبد الواحد المدينى بقراءتى عليه ، أنبأنا ظفر بن داعى العلوى باستراباذ ، أنبأنا والدى وأبو احمد إبن مطرف المطرفى قالا : حدّثنا أبو سعيد الإدريسى إجازة ـ فيما أخرجه فى تاريخ استراباذ ـ حدّثنى محمّد بن محمّد بن الحسن أبو العباس الرّشيدى من ولد هارون الرشيد بسمرقند ـ وما كتبناه إلاّ عنه ـ حدّثنا أبو الحسن محمد بن جعفر الحلوانى ، حدّثنا على بن محمّد بن جعفر الأهوازى مولى الرّشيد ، حدّثنا بكر بن أحمد القصرى، حدّثتنا فاطمة بنت على بن موسى الرضا حدثتنى فاطمة وزينب واُمّ كلثوم بنات موسى بن جعفر ، قلن : حدّثتنا فاطمة بنت جعفر بن محمّد الصادق ، حدّثتنى فاطمة بنت محمد بن على ، حدّثتنى فاطمة بنت على بن الحسين حدثتنى فاطمة وسُكينة ابنتا الحسين بن علىّ عن اُمّ كلثوم بنت فاطمة بنت النبى صلى الله عليه]وآله[وسلم :

عن فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه]وآله[وسلم

ورضى عنها : قالت :

«أَنْسَيْتُمْ قَوْلَ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله وسلم يَوْمَ غَدِيْرِ خُمّ : مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ ؟(1) وَقَوْلَهُ صلى الله عليه]وآله[وسلم : أَنْتَ مِنّى بِمَنْزِلةِ هارُونَ مِنْ مُوسى(عليهما السلام)»(2).

«حضرت فاطمه زهرا (عليها السلام) فرمود : آيا فراموش كرديد فرمايش رسول خدا(صلى الله عليه وآله وسلم) را در روز غدير كه فرمود : «هركس من مولاه و رهبر اويم ، على مولا و رهبر اوست» ، وآيا فراموش كرديد فرمايش حضرت را كه فرمود : يا على تو نسبت بمن همانند هارون نسبت به موسى مى باشى .

أخبرنا أبو العباس أحمد بن الطحان المقرّی شیخنا مشافهة عن محمّد بن محمّد بن محمّد الشیرازی أخبرنا محمود بن ابراهیم بن منذة الحافظ پاورقی
(1) ورواه أیضاً الحافظ الکبیر ابن عساکر بسند آخر فی الحدیث : (457) من ترجمة أمیر المؤمنین (علیه السلام)من تاریخ دمشق» : ج1 ، ص395 ط2 ولفظه : «من کنت ولیّه فعلیّ ولیه» .
وأیضاً روی حدیثها صلوات الله علیها الحافظ ابن عقدة فی حدیث الولایة والمنصور الرازی فی کتاب «الغدیر» کما نقله عنهما العلامة الأمینی فی «الغدیر» ، ج1 ، ص58 ط بیروت .
(2) وهکذا أخرجه الحافظ الکبیر أبو موسی المدینی فی کتابه المسلسل بالأسماء وقال : «وهذا الحدیث مسلسل من وجه آخر وهو أنّ کل واحدة من الفواطم تروی عن عمّة لها ، فهو روایة خمس بنات أخ کل واحدة منهنّ عن عمّتها» .
«أسمی المناقب فی تهذیب أسنی المطالب» فی مناقب الإمام أمیر المؤمنین علی بن ابیطالب (علیه السلام) ، الشیخ المقرّی محمّد بن محمّد بن محمّد الجزری الدّمشقی الشافعی (751 ـ 833هـ ق) ، هذّبه وعلّق علیه الشیخ محمد باقر المحمودی ، ص32و33 ، طبع 1403هـ ق ، 1983م .
فی کتابه]إلی[من اصبهان ، أخبرنا محمّد بن أبی بکر الحافظ ، أخبرنا الشیخ أبو سعد محمّد بن الهیثم بن محمد ، اخبرنا ابو الحسین بن ابی القاسم ، حدّثنا أحمد بن موسی حدّثنا أحمد بن محمّد بن الشری الکوفی حدّثنا الحسین بن جعفر القرشی حدّثنا جندل بن والق ، حدّثنا محمّد بن عمر الکاسی عن جعفر بن محمد ، عن ابیه عن علی بن الحسین ، عن فاطمة الصغری عن الحسین بن علی رضی الله عنهما :
عن فاطمة بنت محمّد صلی الله علیه وآله وسلّم ورضی عنها قالت : «خَرَجَ عَلَیْنا رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه]وآله [وسلم فَقالَ : إنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ باهی بِکُمْ فَغَفَرَ لَکُمْ عامَّةً وَغَفَرَ لِعَلِیٍّ خاصَّةً . وَإنّی رَسُولُ اللهِ إلَیْکُمْ غَیْرَ هائِبٍ لِقَوْمِی وَلا مُحابٌّ لِقَرابَتِی هذا جَبْرَئِیْلُ (علیه السلام) یُخْبِرُنِی أنَّ السَّعِیدَ کُلَّ السَّعِیدِ حَقَّ السَّعِیدَ مَنْ أحَبَّ عَلِیّاً فی حَیاتِی وَبَعْدَ وَفاتِی»(1).
«فاطمه صغری از پدرش امام حسین (علیه السلام) وآنحضرت از فاطمه زهراء (علیها السلام) نقل می کند که : رسولخدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به نزد ما آمد و فرمود : «خداوند به شما اهل بیت مباهات کرده و همه شما بویژه علی را مورد آمرزش خویش قرار داده است . و براستی

من فرستاده خدایم بسوی شما که نه به قوم خود بی مهرم و نه دوستیم بر اساس خویشاوندی است ; این جبرئیل است که خبر می دهد به من که : انسان سعادتمند کامل و واقعی کسی است که علی را در زمان زندگی و مرگ من دوست بدارد» .
پاورقی
(1) «أسمی المناقب فی تهذیب أسنی المطالب» ، ص70 قال المؤلّف : هذا حدیث غریب رواه الحافظ أبو موسی المدینی فی کتابه «حجّة ذوی الصلابة» بهذا الإسناد وهذا اللفظ .

رواه عبد الله بن أحمد فی الحدیث (243) من فضائل علی (علیه السلام)قال :
وکتب الینا ابو جعفر الحضرمی قال : حدّثنا جندل بن والق ، حدّثنا محمّد ابن عمر ، عن عبّاد الکلبی عن جعفر بن محمّد ، عن ابیه عن علی بن الحسین ، عن فاطمة الصغری عن الحسین بن علی عن اُمّه فاطمة بنت محمّد]رسول الله[صلی الله علیه]و علیها و علی آلهما [قالت :
خَرَجَ عَلَیْنا رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه وآله وسلم عَشیَّةَ عَرَفَةَ فَقالَ : إنَّ اللهَعَزَّ وَجَلَّ باهی بِکُمْ وَغَفَرَ لَکُمْ عامَّةً وَلِعَلیّ خاصَّةً . وَإنّی رَسُولُ اللهِ إلَیْکُمْ غَیْرَ مُحابٍّ بقَرابَتِی إنَّ السَّعِیْدَ کُلَّ السَّعیْدَ حَقّ السَّعِیْدَ مَنْ أحَبَّ عَلِیّاً فی حیاتِهِ وَبَعْدَ مَوْتِهِ»(1).
«فاطمه صغری از پدرش امام حسین (علیه السلام) و آنحضرت از فاطمه زهرا(علیها السلام) نقل می کند که :
شام عرفه رسولخدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نزد ما آمد و فرمود : «براستی خداوند به شما اهلبیت مباهات کرده و همه شما به ویژه علی را مورد آمرزش خود قرارداده است ; و همانا من فرستاده خدایم به سوی شما که دوستیم بر محور خویشاوندی نیست ، براستی سعادتمند کامل و راستین کسی است که علی را در زمان زندگی او و بعد از آن دوست بدارد» .
پاورقی
(1) «أسمی المناقب فی تهذیب أسنی المطالب» ، ص71 .
ـ و رواه عنه ابن أبی الحدیث فی شرح المختار (145) من نهج البلاغة ، ج2 ، ص499 من طبع القدیم ، وفی طبع الحدیث ، ج9 ، ص169 .
ـ ورواه أیضاً الطبرانی کما رواه عنه الهیثمی فی باب مناقب علی (علیه السلام) من «مجمع الزوائد» ، ج9 ، ص132 .
ـ و رواه المتقی الهندی فی الحدیث : من باب فضائل علیّ (علیه السلام) من «کنز العمال» ج15 ، ص127 ، طبع 2 نقلاً عن الطبرانی و ابن الجوزی والبیهقی فی فضائل الصحابه .
ـ ورواه ایضاً الخوارزمی فی آخر الفصل (6) من کتاب «مناقب علیّ (علیه السلام)» ص37 .

حدّثنا أحمد بن الحسن القطّان ، قال : حدّثنا عبد الرّحمن بن محمّد الحسينىّ قال : حدّثنا أبو الطيّب محمّد بن الحسين بن حميد اللّخمىّ قال : حدّثنا أبو عبد الله محمّد بن زكريّا ، قال : حدّثنا محمّد بن عبد الرّحمن المهلّبى ، قال : حدّثنا عبد الله بن محمّد بن سليمان ، عن أبيه ، عن عبد الله بن الحسن ، عن اُمّه فاطمة بنت الحسين (عليهما السلام)قال :

لمّا اشْتَدَّتْ عِلَّةُ فاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللهِ صَلواتُ اللهِ عَلَيْها إجْتَمَعَ عِنْدَها نِساءُ الْمُهاجِرِيْنَ وَالأنْصارِ فَقُلْنَ لَها : يا بِنْتَ رَسُولِ اللهِ كَيْفَ أصْبَحْتِ ، مِنْ عِلَّتِكِ ؟ فَقالَتْ : أصْبَحْتُ وَاللهِ عائِفَةً لِدُنْياكُمْ قالِيَةً لِرِجالِكُمْ(1)، لَفَظْتُهُمْ قَبْلَ أن عَجَمْتُهُمْ ، وَشَنَأتُهُمْ بَعْدَ أن سَبَرْتُهُمْ ، فَقُبْحاً لِفُلُولِ الْحَدِّ وَخَوْرِ القَناةِ(2)، وخَطَلِ الرّأىْ ، وَبِئسَ ما قَدَّمَتْ لَهُمْ أنْفُسُهُمْ أنْ سَخِطَ اللهُ عَلَيْهِمْ وَفى العَذابِ هُمْ خالِدُونَ ، لا جَرَمَ لَقد قَلَّدْتُهُمْ رِبْقَتَها وَشَنَنْتُ عَلَيْهِمْ عارَها فَجَدْعاً وَعَقْراً وَسُحْقاً لِلْقَوْمِ الظّالِمِيْنَ ، وَيْحَهُم أنّى زَحْزَحُوها عَنْ رَواسِى الرسالَةِ وَقَواعِدِ النُّبُوّةِ وَمَهْبِطِ الْوَحْىِ الأمِينِ وَالطّبّيْنِ بأمرِ الدّنْيا والدِّينِ ، ألا ذلِكَ هُوَ الْخُسْرانُ الْمُبِينُ ، وَما نَقَمُوا مِنْ أبى الْحَسَنِ ، نَقَمُوا وَاللهِ مِنْهُ نَكِيرَ سَيْفِهِ ، وَشِدَّةَ وَطْأتِهِ ، وَنكالَ وَقْعَتِهِ ، وَتَنَمُّرَهُ فِى ذاتِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ ، وَاللهِ لَوْ تَكافُّوا عَنْ زِمامٍ نَبَذَهُ رَسُولُ اللهِ (صلى الله عليه وآله وسلم)لاعْتَلَقَهُ ، وَلَسارَ بِهِمْ سَيْراً سُجُحاً لا يَكْلِمُ خِشاشُهُ وَلا يُتَعْتَعُ راكِبُهُ ، وَلأوْرَدَهُمْ مَنْهَلاً نَمِيراً فَضْفاضاً تَطْفَحُ ضِفَّتاهُ ، وَلأصْدَرَهُمْ بِطاناً ، قَدْ تَخَيَّرَ لَهُمُ الرّىَّ غَيْرَ مُتَحَلٍّ مِنْهُ بِطائِلٍ إلاّ بِغَمْرِ الْماءِ وَرَدْعِهِ سَوْرَةَ السّاغِبِ وَلَفُتِحَتْ عَلَيْهِمْ بَرَكاتُ السَّماءِ وَالأرْضِ وَسَيَأخُذُهُمُ اللهُ بِما كانُوا يَكْسِبُونَ ، أَلا هَلُمَّ فَاسْمَعْ وما عِشْتَ أراكَ الدَّهْرُ الْعَجَبَ وَإنْ تَعْجَبْ وَقَدْ أعْجَبَكَ الْحادِثُ ، إلى أىِّ سِناد إسْتَنَدُوا ؟ وَبِأيَّةِ عُرْوَة تَمَسَّكُوا ؟ إسْتَبْدَلُوا الذُّنابَى وَاللهِ بِالقَوادِمِ ، وَالْعَجُزَ بِالْكاهِلِ ، فَرَغْماً لِمَعاطِسِ قَوْم يَحْسَبُونَ أنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً ، أَلا إنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلكِنْ لا يَشْعُرُوُنَ ، أفَمَنْ يَهْدِى إلى الحَقِّ أحَقُّ أنْ يُتَّبَعَ أمَّنْ لا يَهِدِّى إلاّ أنْ يُهْدى فَمالَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ ؟ أما لَعَمْرُ إلهِكَ لَقَدْ لَقِحَتْ فَنَظِرَةٌ رَيْثَما تَنْتِجُوا ، ثُمَّ احْتَلِبُوا طِلاعَ القَعْبِ دَماً عَبيْطاً وَزُعافاً مُمْقِراً ، هُنالِكَ يَخْسِرُ الْمُبْطِلُونَ وَيَعْرِفُ التّالُونَ غِبَّ ما أسَّسَ الأوَّلُونَ ، ثُمَّ طِيبُوا عَنْ أنْفُسِكُمْ]أَ[نْفُساً ، وَاطْمَأنُّوا لِلفِتْنَةِ جَأشاً وَأبْشِرُوا بِسَيْف صارِم وَهَرْج شامِل وَاسْتِبْداد مِنَ الظّالِمِيْنَ ، يَدَعُ فِيْكُمْ زَهِيداً وَزَرْعَكُمْ حَصِيداً . فَيا حَسْرَتى لَكُمْ وَأنّى بِكُمْ وَقَدْ عَمِيَتْ عَلَيْكُمْ أنُلزِمُكُمُوها وَأنْتُمْ لَها كارِهُونَ(1).

پاورقی

(1) فى بعض النسخ «عايفة لدنياكن ، قالية لرجالكن» وسيأتى تفسير كلامها (عليها السلام) فى المتن .

(2) الخور ـ بفتحتین والراء المهملة ـ : الضعف والانکسار ، والقناة : الرمح .
عبد الله بن حسن از مادرش فاطمه بنت الحسین (علیهما السلام)نقل می کند که : «چون بیماری فاطمه زهرا (علیها السلام) شدید شد عدهای از زنان مهاجر و انصار به عیادتش آمدند و به او گفتند :
«دختر پیغمبر چگونهای ؟ با بیماری چه می کنی ؟» .
پاورقی
(1) معانی الاخبار 355 ـ 354 ، «بحار الانوار» ، ج43 ، ص158و159 .
آنحضرت در جوابشان فرمود : «بخدا دنیای شما را دوست نمی دارم و از مردان شما بیزارم ! درون و برونشان را آزمودم و از آنچه کردند ناخشنودم ! چون تیغ زنگار خورده نابُرّا ، وگاه پیش روی واپس گرا ، وخداوندان اندیشه ای تیره و نارسایند . خشم خدا را بخود خریدند و در آتش دوزخ جاویدند .
ناچار کار را بدانها واگذار ، وننگ عدالت کشی را برایشان بار کردم نفرین بر این مکّاران و دور بُوَنْداز رحمت حق این ستمکاران .
وای بر آنان . چرا نگذاشتند حق در مرکز خود قرار یابد ؟ و خلافت بر پایه های نبوت استوار ماند ؟
آنجا که فرود آمد نگاه جبرئیل امین است . و برعهده علی که عالم بامور دنیا و دین است . به یقین کاری که کردند خسرانی مبین است . بخدا علی را نه پسندیدند ، چون سوزش تیغ او را چشیدند و پایداری او را دیدند . دیدند که چگونه بر آنان می تازد و با دشمنان خدا نمی سازد .
بخدا سوگند ، اگر پایدر میان می نهادند ، وعلی را بر کاری که پیغمبر بعهده او نهاد می گذاردند ، آسان آسان ایشان را براه راست می برد . وحق هر یک را بدو می سپرد ، چنانکه کسی زیانی نبیند و هرکس میوه آنچه کشته است بچیند . تشنگان عدالت از چشمه معدلت او سیر و زبونان در پناه صولت او دلیر می گشتند . اگر چنین می کردند درهای رحمت از زمین و آسمان برروی آنان می گشود . اما نکردند و بزودی خدا به کیفر آنچه کردند آنانرا عذاب خواهد فرمود
بیایید ! وبشنوید ! :
شگفتا ! روزگار چه بو العجب ها در پس پرده دارد و چه بازیچه ها یکی از پس دیگری برون می آرد . راستی مردان شما چرا چنین کردند ؟ و چه عذری آوردند ؟ دوست نمایانی غدّار . در حق دوستان ستمکار و سرانجام به کیفر ستمکاری خویش گرفتار . سر را گذاشته به دُم چسبیدند . پی عامی رفتند و از عالم نپرسیدند . نفرین بر مردمی نادان که تبه کارند . و تبه کاری خود را نیکوکاری می پندارند .
وای بر آنان . آیا آنکه مردم را براه راست می خواند ، سزاوار پیروی است ، یا آنکه خود راه را نمی داند ؟ در این باره چگونه داوری می کنید ؟

بخدایتان سوگند ، آنچه نباید بکنند کردند . نواها ساز و فتنه ها آغاز شد . حال لختی بپایند ! تا بخود آیند ، و ببینند چه آشوبی خیزد و چه خونها بریزد ! شهد زندگی در کامها شرنگ و جهان پهناور بر همگان تنگ گردد . آنروز زیانکاران را باد در دست است و آیندگان بگناه رفتگان گرفتار و پای بست .

اکنون آماده باشید ! که گرد بلا انگیخته شد و تیغ خشم خدا از نیام انتقام آهیخته . شما را نگذارد تا دمار از روزگارتان برآرد، آنگاه دریغ سودی ندارد .

جمع شما را بپراکند و بیخ و بنتان را برکند . دریغا که دیده حقیقت بین ندارید. بر ما هم تاوانی نیست که داشتن حق رانا خوش می دارید .

حدّثنا محمّد بن علىّ بن الحسين قال : حدّثنى أحمد بن زياد بن جعفر قال : حدّثنى أبو القاسم جعفر بن محمّد العلوىّ العريضىّ قال : قال أبو عبد الله أحمد بن محمّد بن خليل : قال : أخبرنى علىّ بن محمّد بن جعفر
الأهوازىّ قال : حدّثنى بكر بن أحنف قال : حدّثتنا فاطمة بنت علىّ بن موسى الرضا (عليه السلام) قال : حدّثتنى فاطمة و زينب واُمّ كلثوم بنات موسى بن جعفر (عليهما السلام) قلن حدّثتنا فاطمة بنت جعفر بن محمّد (عليهما السلام) قالت : حدّثتنى فاطمة بنت محمّد بن علىّ (عليهم السلام) قالت : حدّثتنى فاطمة بنت علىّ بن الحسين (عليهما السلام) قالت : حدّثتنى فاطمة وسكينة ابنتا الحسين بن علىّ (عليهما السلام)عن اُمّ كلثوم بنت علىّ (عليه السلام) عن فاطمة بنت رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) قالت : سمعت رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) يقول :
لَمّا اُسْرِىَ بِى إلى السَّماءِ دَخَلْتُ الْجَنَّةَ فَإذا أنَا بِقَصْر مِنْ دُرَّة بَيْضاءَ مُجَوَّفَة ، وَعَلَيْها بابٌ مُكَلَّلٌ بِالدُّرِّ وَالْياقُوتِ ، وَعَلى الْبابِ سَتْرٌ فَرَفَعْتُ رَأسىْ فَإذا مَكْتُوبٌ عَلَى الْبابِ «لا إلهَ إلاّ اللهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ عَلِىٌّ وَلىُّ الْقَوْمِ» وَإذا مَكْتُوبٌ عَلَى السَّتْرِ بَخ بَخ مَنْ مِثْلُ شِيْعَةِ عَلِىٍّ ؟
فَدَخَلْتُهُ فَإذا أنَا بِقَصْر مِنْ عَقِيْق أحْمَرَ مُجَوَّف ، وَعَلَيْهِ بابٌ مِنْ فِضَّة مُكَلَّل بِالزَّبَرْجَدِ الأخْضَرِ ، وَإذا عَلَى الْبابِ سَتْرٌ ، فَرَفَعْتُ رَأسِىْ فَإذا مَكْتُوبٌ عَلى الْبابِ «مُحمَّدٌ رَسُولُ اللهِ عَلِىٌّ وَصِىُّ الْمُصْطَفى» وَإذا عَلَى السَّتْرِ مَكْتُوبٌ : «بَشِّرْ شِيْعَةَ عَلِىٍّ بِطيبِ الْمَوْلِدِ» .
فَدَخَلْتُهُ فَإذا أنَا بِقَصْر مِنْ زُمُرُّد أخْضَرَ مُجَوَّف لَمْ أرَ أحْسَنَ مِنْهُ ، وَعَلَيْهِ بابٌ مِنْ ياقُوتَة حَمْراءَ مُكَلَّلَة بِاللُّؤْلُؤِ وَعَلى الْبابِ سَتْرٌ فَرَفَعْتُ رَأسِى فَإذا مَكْتُوبٌ عَلَى السَّتْرِ «شِيْعَةُ عَلِىٍّ هُمُ الْفائِزُونَ» فَقُلْتُ : حَبيبِى جَبْرَئِيْلُ لِمَنْ هذا ؟ فَقالَ : يا مُحَمَّدُ لإبْنِ عَمِّكَ وَوَصِيِّكَ عَلِىِّ بْنِ أبِى طالِب (عليه السلام) يُحْشَرُ النّاسُ كُلُّهُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ حُفاةً عُراةً إلاّ شِيْعَةَ عَلِىٍّ وَيُدْعَى النّاسُ بِأسْماءِ اُمَّهاتِهِمْ ما خَلا شِيْعَةِ عَلِىٍّ (عليه السلام) فَإنَّهُمْ يُدْعَوْنَ بِأسْماءِ آبائِهِمْ فَقُلْتُ : حَبِيبِى جَبْرَئِيْلُ وَكَيْفَ ذاكَ ؟ قالَ : لأنَّهُمْ أحَبُّوا عَلِيّاً فَطابَ مَوْلِدُهُمْ(1).
فاطمه و سكينه دخترا امام حسين (عليه السلام) از ام كلثوم دختر على (عليه السلام) و او نقل مى كند از فاطمه زهراء (عليها السلام) كه شنيدم پيامبر خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمود :
در شب معراج ، داخل بهشت شدم ، آنجا قصرى ديدم از دُرّ ميان تهى ، كه داراى درى بود آراسته به دُرّ و ياقوت و بر آن در پردهاى آويخته بود ; من سرم را بلند كردم ، ديدم بر آن نوشته شده است :

«لا إلهَ إلاّ اللهُ ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ ، عَلِیٌّ وَلِیُّ الْقَوْمِ» .
«خدایی جز خدای یکتا نیست ; محمّد فرستاده خدا است; علیّ ولیّ (و رهبر) مردم است» .
و بر پرده نوشته بود : «بخٍّ ، بَخٍّ ، مَنْ مِثْلُ شِیعَةِ عَلِیٍّ ؟» .
«بَه ! بَه ! کیست مانند شیعه علی (علیه السلام) ؟» .
داخل آن قصر شدم ، در آنجا قصری از عقیق سرخ میان تهی دیدم که دری داشت از نقره که به «زبرجد» سبز مزیّن بود و بر آن در نیز پرده ای آویخته بود ، به بالا نگاه کردم ، دیدم بر آن در نوشته شده بود :
«مُحَمَّدٌ رسولُ الله ، عَلیٌّ وَصیُ الْمُصْطَفی» .
«محمد رسول خدا و علی جانشین محمد مصطفی است» .
و بر پرده نوشته شده بود.
«بَشِّرْ شِیْعَةَ عَلِیٍّ بِطِیْبِ الْمَوْلِدِ...» .
«بشارت بده شیعیان علی را به پاک سرشتی» ;
داخل آن قصر شدم ، قصری از زبرجد سبز میان خالی دیدم که بهتر از آن ندیده بودم; این قصر دری داشت از یاقوت سرخ که آراسته به لؤلؤ بود و بر آن در پردهای آویخته بود ; سرم را بلند کردم ، دیدم بر پرده نوشته شده :
پاورقی
(1) جامع الاحادیث ، «کتاب المسلسلات» ، ابو محمد جعفر بن احمد بن علی القمی ، ص108 .
«شِیعَةُ عَلِیٍّ هُمُ الْفَائِزُونَ» .
«تنها شیعیان علی (علیه السلام) رستگارند» .
گفتم : ای جبرئیل این قصر برای کیست ؟ گفت : برای پسر عمو و جانشین تو علی بن ابی طالب است و همه مردم در روز قیامت عریان و پابرهنه محشور میشوند مگر شیعیان علیّ» .

6 ـ طهارت امام حسين (عليه السلام) :

احمد بن الحسين ، عن الحسن بن علىّ السكرىّ ، عن الجوهرىّ ، عن الضّبى ، عن الحسين بن يزيد ، عن عمر بن على بن الحسين ، عن فاطمة بنت الحسين ، عن أسماء بنت أبى بكر ، عن صفيّة بنت عبد المطلب قالت:
«لَمّا سَقَطَ الْحُسَيْنُ مِنْ بَطْنِ اُمِّهِ وَكُنْتُ وَلِيَّتُها (عليها السلام) قالَ النَّبىُّ (صلى الله عليه وآله وسلم) : يا عَمَّة هَلُمِّي إلَىَّ إبْنى ، فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللهِ(صلى الله عليه وآله وسلم) ،إنّا لَمْ نُنَظِّفَهُ بَعْدُ ، فقال (صلى الله عليه وآله وسلم) : يَا عَمَّةَ أنْتَ تُنَظِّفِيْهِ؟ إنَّ اللهَ تَبارَک وَتَعالى قَدْ نَظَّفَهُ وَطَهَّرَهُ»(1).
فاطمه دختر امام حسين (عليه السلام) از اسماء دختر ابوبكر از صفيّه دختر عبد المطلب نقل مى كند :
«آنگاه كه امام حسين (عليه السلام) از مادر متولد شد ، من پرستارى كودک را برعهده داشتم . پيامبر خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمود : عمّه ! فرزندم را براى من بياور ; گفتم : يا رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) ما او را پاک نكرده ايم : فرمود : اى خواهر پدر ، تو ميخواهى او را پاكيزه گردانى ؟ همانا خداوند تبارک وتعالى او را پاكيزه گردانيده و مطهرش نموده است» .
پاورقى
(1) «الامالى» ، الشيخ صدوق ، ص117 ، «بحار الانوار» ، ج43 ، ص243 .
7 ـ امام حسين (عليه السلام) در آغوش جدّش رسول خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) :
حدثنا احمد بن الحسين المعروف بأبى على بن عبدويه ، قال حدّثنا محمد بن زكريا الجوهرى ، قال حدثنا العباس بن بكار ، قال حدثنى الحسين ابن يزيد عن عمر بن على بن الحسين عن فاطمة بنت الحسين(عليهما السلام)عن اسماء بنت أبى بكر عن صفية بنت عبد المطلب قالت :
لَمّا سَقَطَ الْحُسَيْنُ (عليه السلام) مِنْ بَطْنِ اُمِّهِ فَدَفَعْتُهُ إلى النَّبِيِّ(صلى الله عليه وآله وسلم) فَوَضَعَ النَّبِيُّ لِسانَهُ فِى فِيهِ (فَمِهِ) ، وَأقْبَلَ الْحُسَيْنُ عَلى لِسانِ رَسُولِ اللهِ يَمُصُّهُ ، قالَتْ وَما كُنْتُ أحْسِبُ رَسُولَ اللهِ يَغْذُوهُ إلاّ لَبَناً أوْ عَسَلاً قالَتْ فَبالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ فَقَبَّلَ النَّبِيُّ بَيْنَ عَيْنَيْهِ ثُمَّ دَفَعَهُ إلَىَّ وَهُوَ يَبْكِى وَيَقُولُ لَعَنَ اللهُ قَوْماً هُمْ قاتِلُوکَ يابُنَىَّ يَقُولُها ثلاثاً ، قالَتْ ، فَقُلْتُ : فِداکَ أبِى وَاُمِّى ، وَمَنْ يَقْتُلُهُ . قالَ : بَقِيَّةُ الْفِئَةِ الْباغِيَةِ مِنْ بَنِى اُمَيَّةَ لَعَنَهُمُ اللهُ(1).
فاطمه بنت الحسين از اسماء بنت ابى بكر و او از صفيه بنت عبد المطلب نقل مى كند كه :
«زمانى كه امام حسين (عليه السلام) از مادر متولد شد او را به رسولخدا

(صلی الله علیه وآله وسلم) دادم ; حضرت زبان خود را به دهان او گذاشت ; حسین (علیه السلام) (با لذّتی تمام) زبان پیامبر را می مکید که من گمان کردم حضرت به او شیر یا عسل می خوراند» .
صفیه می گوید : « ـ در همانحال ـ حسین (علیه السلام) بر لباس حضرت بول کرد; پیامبر خدا او را بوسید و با چشمانی گریان به من برگرداند و سه مرتبه فرمود : «فرزندم ! خدا لعنت کند مردمی را که تو را خواهند کشت» .
پاورقی
(1) «امالی الصدوق» ، المجلس الثامن والعشرون ، حدیث 5 ، ص117 .
صفیه می گوید : «به حضرت گفتم : «چه کسانی او را می کشند ؟» ; پیامبر خدا فرمود : «گروه ستمگر از بنی امیه ، که خدایشان لعنت کند» .

اخبرنی ابو محمّد الحسن بن محمّد بن یحیی قال : حدّثنا جدّی قال : حدّثنی ادریس بن محمّد بن یحیی بن عبد الله بن حسن بن حسن واحمد بن عبد الله بن موسی واسمعیل بن یعقوب جمیعاً قالوا : حدّثنا عبد الله بن موسی عن ابیه عن جدّه(1) قال :
«کانَتْ اُمّي فاطِمَةُ بِنْتُ الْحُسَیْنِ (علیه السلام)تَأمُرُنِی أنْ أجْلِسَ إلی خالِی عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ (علیه السلام) ، فَما جَلَسْتُ إلَیْهِ قَطَّ إلاّ قُمْتُ بِخَیْرٍ قَدْ أفَدْتُهُ إمّا خَشْیَةً ِللهِ فِی قَلْبِی لِما أری مِنْ خَشْیَتِهِ ِللهِ ; أوْ عِلْم إسْتَفَدْتُهُ مِنْهُ»(2):
عبد الله بن حسن می وید :
«همیشه مادرم به من دستور می داد که در محضر دائیم (امام سجاد (علیه السلام)) حاضر شوم ; پس من بر محضر آنحضرت شرفیاب نمی شدم جز اینکه هنگام برخاستن از مجلس او بهره خبری نصیبم می شد ; و آن یا ترس از خدا بود که با مشاهده خوف آنحضرت از حضرت ربوبی در من پدیدار می شد و یا دانشی الهی که از آن بزرگوار می اندوختم» .
پاورقی
(1) عبد الله بن موسی بن عبد الله بن الحسن عن موسی بن عبد الله بن الحسن عن عبد الله بن الحسن
(2) «ارشاد مفید» 494 ، «بحار الانوار» ، ج46 ، ص73 ، «عوالم العلوم» ، ج18 ، ص93و148 .

بخش دوّم: فضایل اهل بیت

الاربلی مرفوعاً عن جعفر بن محمّد عن ابیه عن علیّ بن الحسین عن فاطمة الصغری عن حسین بن علیّ (علیه السلام) عن امّه فاطمة بنت محمّد (صلی الله علیه وآله وسلم)قالت :
«خَرَجَ عَلَیْنا رَسُولُ اللهِ (صلی الله علیه وآله وسلم) عَشِیَّةَ عَرَفَةَ . فَقالَ : «إنَّ اللهَ (عزّ وجلّ) باهی بِکُمْ وَغَفَرَ لَکُمْ عامَّةً وَلِعَلِیٍّ خاصَّةً وَإنّی رَسُولُ اللهِ (عَزَّ وَجَلَّ) إلَیْکُمْ غَیْرَ مُحابٍّ لِقَرابَتی ; إنَّ السَّعِیدَ کُلَّ السَّعِیدِ مَنْ أحَبَّ عَلِیّاً فِی حَیوتِهِ وَبَعْدَ مَوْتِهِ»(1):
فاطمه صغری (دختر امام حسین (علیه السلام)) از پدرش امام حسین (علیه السلام) و ایشان از مادرش فاطمه زهرا (علیها السلام) نقل میکند که فرمود :
«رسولخدا در شب عرفه به نزد ما آمد و فرمود : «خداوند به وجود شما اهل بیت ، به ویژه علی مباهات می کند و مشمول آمرزش قرارتان می دهد ; و همانا من فرستاده خدا به سوی شما هستم : که دوستیم بر محور خویشاوندی نیست به راستی سعادتمند واقعی کسی است که علیّ را در حال حیات و مرگش دوست بدارد» .
پاورقی
(1) «کشف الغمّة» ، ج1 ، ص450 .

على بن محمد بن الحسن القزوينىّ عن محمد بن عبد الله الحضرمى عن جندل بن والق عن محمد بن عمر المازنىّ عن عبّاد الكلبى عن جعفر بن محمد عن ابيه عن على بن الحسين عن فاطمة الصغرى عن الحسين بن على عن امّه فاطمة بنت محمّد صلوات الله عليهم قالت : خرج علينا رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) عَشيّة عرفة فقال :
«إنَّ اللهَ تَبارَکَ وَتَعالى باهى بِکُمْ وَغَفَرَ لَکُمْ عامَّةً وَلِعَلِیٍّ خاصَّةً ، وَإنِّی رَسُولُ اللهِ إلَیْکُمْ غَیْرَ مُحابٍّ لِقَرابَتِی هذا جَبْرَئِیْلُ یُخْبِرُنِی أنَّ السَّعِیْدَ کُلَّ السَّعِیْدِ حَقَّ السَّعیدِ مَنْ أحَبَّ عَلِیّاً فی حَیاتِهِ وَبَعْدَ مَوْتِهِ ، وَإنَّ الشَّقِیَّ کُلَّ الشَّقیِّ حَقَّ الشَّقیِّ مَنْ أبْغَضَ عَلِیّاً فِی حَیاتِهِ وَبَعْدَ وَفاتِهِ»(1):
فاطمه صغرى از پدرش امام حسين (عليه السلام) و آنحضرت از فـاطمه زهرا(عليها السلام)نقل ميكند كه رسولخدا (صلى الله عليه وآله وسلم) شام عرفه به نزد ما آمد
و فرمود :
«خداوند متعال به شما اهل بيت مباهات كرده و مورد آمرزشتان قرار مى دهد و على مورد آمرزش خاص خداونديست ; و براستى من فرستاده خدايم به سوى شما كه دوستيم بر محور خويشاندى نباشد و اين جبرئيل است كه خبر مى دهد مرا به اينكه سعادتمند كامل و واقعى دوستدار على است در مرگ و حيات آنحضرت ; و بدبخت واقعى دشمن اوست در زمان زندگى و مرگ آن بزرگوار» .
پاورقى
(1) «بحار الانوار» ، ج27 ، ص74و75 ، «امالى الصدوق» ، ص109و110 .

بشارة المصطفی بهذا الإسناد عن أحمد بن محمد العطریفی ، عن الحسین بن محمّد بن هارون ، عن محمّد بن مهران ، عن عبدان ، عن حبیب بن المغیرة ، عن جندل بن والق ، عن محمد بن عمر المازنیّ ، عن جعفر بن محمد ، عن أبیه ، عن علی بن الحسین ، عن فاطمة الصغری ، عن حسین بن علی ، عن اُمّه فاطمة (علیهم السلام)قالت : خرج علینا رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم)عشیّة عرفة فقال :
«إنَّ اللهَ تَعالی باهی بِکُمْ الْمَلائِکَةَ ، فَغَفَرَ لَکُمْ عامَّةً وَغَفَرَ لِعَلِیٍّ خاصَّةً ، وَإنِّی رَسُولُ اللهِ إلَیْکُمْ غَیْرَ هائِب لِقَوْمِی وَلا مُحابٌّ لِقِرابَتِی ، هذا جَبْرَئِیْلُ یُخْبِرُنی : أنَّ السَّعِیْدَ کُلَّ السَّعِیدِ حَقَّ السَّعِیدِ مَنْ أحَبَّ عَلِیّاً فِی حَیاتِی وَبَعْدَ مَوْتِی»(1):
فاطمه صغری از پدرش امام حسین (علیه السلام) و آنحضرت از فاطمه زهرا(علیها السلام)نقل می کند که رسولخدا (صلی الله علیه وآله وسلم) شام عرفه به نزد ما آمد و فرمود :
«خداوند متعال به شما اهلبیت بر فرشتگان مباهات می کند و شما به ویژه علی را مورد آمرزش خود قرارداده است و به راستی من فرستاده خدایم به سوی شما که نه بر امّتم بی مهری نمایم و نه دوستیم بر اساس خویشاوندی باشد ; این جبرئیل است که خبر می دهد مرا به اینکه : سعادتمند کامل و راستین دوستدار علی است در زمان زندگی و مرگ من» .

ابو محمد عبد الله بن محمد بن عثمان المزنی حدّثنا محمود بن محمد وهو الواسطی حدّثنا عثمان حدّثنا عبید الله بن موسی حدّثنا فضیل بن مرزوق عن ابراهیم بن الحسن عن فاطمة بنت الحسین عن اسماء بنت عمیس قالَتْ :

پاورقی

(1) «بحار الانوار» ، ج39 ، ص284 ، «بشارة المصطفی» ، ص182و183 .

«كانَ رَسُولُ اللهِ (صلی الله علیه وآله وسلم) یُوحی إلَیْهِ وَرَأْسُهُ فِی حِجْرِ عَلِیٍّ ، فَلَمْ یُصَلِّ الْعَصْرَ حَتّی غَرُبَتِ الشَّمْسُ فَقالَ رَسُولُ اللهِ (صلی الله علیه وآله وسلم) : (صَلَّیْتَ یا عَلِیُّ ؟ قالَ : لا ; فَقالَ رَسُولُ اللهِ (صلی الله علیه وآله وسلم): «اللّهُمَّ إنَّ عَلِیّاً كانَ عَلی طاعَتِکَ وَطاعَةِ رَسُولِکَ فَارْدُدْ عَلَیْهِ الشَّمْسَ» ; فَرَأَیْتُها غَرُبَتْ ، ثُمَّ رَأَیْتُها طَلَعَتْ بَعْدَ ما غَرُبَتْ»(1):

فاطمه بنت الحسن از اسماء بنت عمیس نقل می کند که :

«سر مبارک رسولخدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در حال وحی بر دامن علیّ (علیه السلام)بود و آنحضرت نتوانست تا غروب آفتاب نماز عصر را بخواند; بعد از پایان وحی ، رسولخدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به علیّ (علیه السلام) فرمود: «نماز عصر را خواندی ؟» ; علیّ (علیه السلام)عرض کرد : «نه» . آنگاه رسولخدا (صلی الله علیه وآله وسلم) عرض کرد : «پروردگارا ! چون علی بر طاعت تو وطاعت رسولت بود ـ نماز عصر را قبل از غروب نخواند ـ پس خورشید را برای او برگردان» ام سلمه می گوید : «خودم آفتاب را بعد از غروب دیدم که با دعای رسولخدا (صلی الله علیه وآله وسلم) دوباره طلوع کرد» .

ابو العرفان الشيخ برهان الدين ابراهيم بن حسن بن شهاب الكردى الكورانى ثمّ المدنى المتوفى 1102 ، ذكره فى كتابه «ألامم لايقاظ الهمم» ص63 عن «الذرية الطاهرة» للحافظ ابن بشير الدولابى ، قال : قال : حدثنى إسحق بن يونس ، حدّثنا سُويد بن سعيد عن مطلب بن زياد عن ابراهيم بن حيّان عن عبد الله بن الحسن عن فاطمه بنت الحسين عن الحسين بن على رضى الله عنهما قال :

پاورقى

(1) مناقب علىّ بن ابى طالب (عليه السلام) ، ابن المغازلى / 96 .

«كانَ رَأسُ رَسُولِ اللهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) فِى حِجْرِ عَلِىٍّ وَكانَ يُوحى إلَيْهِ فَلَمَّا سَرى عَنْهُ قالَ لِى يا عَلِىُّ صَلَّيْتَ الفَرْضَ ؟ قالَ : لا . قالَ : أللّهُمَّ إنَّكَ تَعْلَمُ أنَّهُ كانَ فِى حاجَتِكَ وَحاجَةِ رَسُولِكَ فَرُدَّ عَلَيْهِ الشَّمْسَ . فَرَدَّها عَلَيْهِ فَصَلّى وَغابَتِ الشَّمْسُ»(1):

فاطمه بنت الحسين از امام حسين (عليه السلام) نقل مى كند كه فرمود:

پاورقى

(1) «الغدير» ، ج3 ، ص137 .

علامه امينى در توضيح اين حديث نقل مى كند كه طبرانى پس از نقل حديث ميگويد : حافظ جلال الدين سيوطى در جزوه «كشف اللبس فى حديث ردّ الشمس» گويد : حديث ردّ الشمس معجزه پيغمبر ما محمّد (صلى الله عليه وآله وسلم) است ، و امام ابو جعفر طحاوى و ديگران اين حديث را صحيح مى دانند . ابو عبد الله محمد بن يوسف دمشقى صالحى در جزوه «مزيل اللبس عن حديث ردّ الشمس» گويد : بدان كه اين حديث را طحاوى در كتاب شرح مشكل الآثارش از اسماء بنت عميس به دو طريق روايت كرده و گفته است اين دو حديث هر دو ثابت و محقق است و راويان هر دو ثقه و مورد اطمينانند . وقاضى عياض در «الشفاء» و حافظ ابن سيّد النّاس در «بشرى اللبيب» و حافظ علاء الدين مغلطاى در كتاب «الزهر الباسم» آن را نقل كرده و حافظ ابن الفتح (ابو الفتح) ازدى صحت آن را تأييد ، وحافظ ابوزعة ابن عراقى ، و شيخ ما حافظ جلال الدين سيوطى در «الدرر المنتثرة» آن را حسن دانسته اند .

حافظ «احمد بن صالح» گويد : در عظمت اين حديث كافى است كه هركس در طريق دانش گام بردارد ، شايسته نيست از حديث اسماء تخلف كند ، زيرا اين حديث از بزرگترين علائم نبوت است . حافظ «ابو الفضل ابن حجر» گويد : «اين حديث از طريق اسماء بنت عميس و على بن ابى طالب و فرزندش حسين ، وابى سعيد وابى هريرة (رضى الله عنهم)

روایت شده ، آنگاه مطلب را پیرامون حدیث کشانده و از رجالش سخن به میان آورده ، گوید : از مطالبی که پیش از این از بیانات حافظان احادیث در پیرامون این حدیث آوردیم و رجال حدیث را بیان کردیم معلوم شد در میان راویان آن نه متّهمی وجود دارد ونه مطرود مورد اتفاقی وقطعیت وعدم بطلان حدیث بر شما آشکار شده...» .
«سر رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در دامن علی بود و به او وحی نازل می شد . وقتی به خود آمد فرمود : یاعلی ، نماز فریضه را گزارده ای ؟
علی گفت : نه .
پیغمبر فرمود : بار خدایا تو می دانی که او (علی) در خدمت گذاری تو و خدمت گذاری رسول تو بود ، خورشید را بر او بازگردان ، پس خورشید برای او بازگشت . علی نماز گزارد و خورشید غروب کرد» .

ابو جعفر الامامی قال : حدّثنی القاضی ابو اسحاق ابراهیم ابن احمد بن محمد بن احمد الطبری ، قال : أخبرنا ابو فاطمة محمد بن احمد بن البهلول القاضی الانباری التنوخی ، قال : حدّثنا ابراهیم بن عبـد السّلام قال : حدّثنا عثمان بن ابی شیبة ، قال : حدّثنی حریز عن شیبة بن
نعامة ، عن فاطمة الصغری عن ابیها ، عن فاطمة الکبری (علیها السلام)قالت : قال النّبیّ :
«لِکُلِّ نَبِیٍّ عَصَبَةٌ یُنْتَمَوْنَ إلَیْهِ وَإنَّ فاطِمَةَ عَصَبَتِی إلَیَّ تُنْتَمی»(1):
فاطمه صغری (دختر امام حسین (علیه السلام)) از پدرش و آنحضرت از مادرش فاطمه کبری (علیها السلام) نقل می کند که رسولخدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود :
«برای هر پیامبری برگزیدگانی از قوم و عشیره اوست که به وی نسبت می برند ; و همانا فاطمه برگزیده قوم من است که به من منتسب است» .
پاورقی
(1) دلائل الامامة / 76 .

عن عن ابی عبد الله (علیه السلام) قال : حدّثنی ابی ، عن فاطمة بنت الحسین(علیهما السلام)قالت : سمعت ابی یقول :
«یُقْتَلُ مِنْکِ أَوْ یُصابُ مِنْکِ نَفَرٌ بِشَطِّ الْفُراتِ ، ما سَبَقَهُمُ الأوَّلُونَ وَلا یُدْرِکُهُمُ الاْخَرُونَ»(1):
فاطمه بنت الحسین (علیهما السلام) می گوید : شنیدم که پدرم فرمود :
«عدهای از فرزندان تو (بنی الحسن) در نزدیکی شط فرات کشته یا گرفتار شوند ، که گذشتگان و آیندگان به رتبه و مقام آنان نرسند» .

حدّثنا القاضی ابو اسحاق ابراهیم بن احمد بن محمّد الطبری... حدّثنا ابو الفرج علی بن الحسین بن محمّد الاصبهانی الکاتب قال : حدّثنی علیّ بن ابراهیم بن محمّد ابن الحسن بن محمّد بن عبید الله بن الحسین بن علیّ بن الحسین بن علیّ بن ابی طالب (علیهم السلام)قال : حدّثنی سلیمان بن ابی العطوس ، قال : حدّثنا محمّد بن عمران ابن ابی لیلی قال : حدّثنا عبد ربّه ـ یعنی ابن علقمه ـ عن یحیی بن عبد الله ، عن الّذی افلت من الثمانیة قال : .... حدّثنا .

عبد الله عن فاطمة الصغری عن ابیها عن جدّتها فاطمة الکبری بنت رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) قالت : قال لی رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) :

«یُدْفَنُ مِنْ وُلْدِی سَبْعَةٌ بِشاطِئِ الْفُراتِ ، لَمْ یَسْبِقْهُمُ الاْوَّلُونَ وَلَمْ یُدْرِکْهُمُ الآخَرُونَ»(1):

پاورقی

(1) «تنقیح المقال» ج2 ص177 «بحار الانوار» ، ج47 ، ص302 ، «الغدیر» ، ج3 ، ص271و272 .

فاطمه صغری از پدرش (امام حسین (علیه السلام)) از جدّهاش فاطمه کبری (علیها السلام)نقل می کند که فرمود : رسولخدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به من فرمود

«هفت نفر از فرزندان من در نزدیکی شط فرات دفن می شوند که نه گذشتگان بر آنان پیشی گیرند و نه آیندگان به آن مقام برسند» .

وجدت فی بعض کتب المناقب : أخبرنا علی بن أحمد العاصمیّ عن اسماعیل بن احمد بیهقی عن ابیه احمد بن الحسین ، عن ابی عبد الله الحافظ ، عن ابی محمّد الخراسانی ، عن ابی بکر بن ابی العوام عن ابیه ، عن حریز بن عبد الحمید عن شیبة ابن نعامة ، عن فاطمة بنت الحسین عن فاطمة الکبری قالت : قال رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) :
«کُلُّ بَنِی آدَمَ یُنْتَمَوْنَ إلی عَصَبَتِهِمْ إلاّ وُلْدَ فاطِمَةَ فَإِنِّی أنَا أبُوهُمْ وَعَصَبَتُهُمْ»(2):
فاطمه بنت الحسین (علیهما السلام) از فاطمه کبری (علیها السلام) نقل می کند که رسولخدا(صلی الله علیه وآله وسلم)فرمود :
«همه بنی آدم به قوم و عشیره (پدری) خود نسبت داده میشوند جز فرزندان (دخترم) فاطمه که من پدر آنهایم و آنها به من منتسبند» .
پاورقی
(1) «دلائل الامامة» ص72 ، «مقاتل الطالبیین» ص131 ، «بحار الانوار» ، ج47 ، ص302 .
(2) «بحار الانوار» ، ج43 ، ص228 ، «فرائد السّمطین» ، ج2 ، ص69 ، «تاریخ بغداد» ج11، ص285 .

روت فاطمة بنت الحسين (عليهما السلام) عن عائشة انّها قالت : قال رسول الله(صلى الله عليه وآله وسلم)لفاطمة (عليها السلام) :
«يا فاطِمَةُ أما تَرْضِينَ أنْ تَكوْنِى سَيِّدَةَ نِساءِ الْعالَمِينَ»(1):
فاطمه بنت الحسين (عليهما السلام) نقل ميكند از عائشه كه رسولخدا (صلى الله عليه وآله وسلم)به فاطمه زهرا (عليها السلام) فرمود:
«اى فاطمه ! آياخرسند نميشوى از اينكه سرور زنان عالم باشى ؟».
19 ـ رازگويى پيامبر (صلى الله عليه وآله وسلم) با فاطمه زهرا (عليها السلام) :
حدثنا ابو خالد ـ يزيد بن سنان ـ حدّثنا سعيد بن ابى مريم ، حدّثنا نافع بن يزيد ، عن ابن غزيّة عن محمّد بن عبد الله بن عمرو بن عثمان : انّ امّه فاطمة بنت الحسين حدّثته انّ عائشة كانت تقول :
«إنَّ رَسُولَ اللهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) ـ فِى مَرَضِهِ الَّذِى قُبِضَ فِيهِ ـ قالَ لِفاطِمَةَ : «يا بُنَيَّةَ اُحْنِى عَلَىَّ» ; فَأحَنَتْ عَلَيْهِ فَناجاها ساعَةً ، ثُمَّ انْكَشَفَتْ عَنْهُ وَهِىَ تَبْكِى ، وَعائِشَةُ حاضِرَةٌ .
ثُمَّ قالَ رَسُولُ اللهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) بَعْدَ ذلِكَ بِساعَة : «اُحْنِى عَلَىَّ يا بُنَيَّةَ» ، فَأحَنَتْ عَلَيْهِ ، فَناجاها ساعَةً ثُمَّ انْكَشَفَتْ عَنْهُ وَهِىَ تَضْحَكُ .
قالَتْ :
فَقالَتْ عائِشَةُ : «أَىْ بُنَيَّةَ أخْبِرِينِى ، ماذا ناجاكِ أَبُوكِ ؟» .
قالَتْ : «اُوشِكْتِ رَأيْتِيهِ ناجانِى عَلى حالِ سِرٍّ ، ثُمَّ ظَنَنْتِ
پاورقى
(1) حلية الاولياء / 2 / 40 .
أنِّى اُخْبِرُ بِسِرِّهِ وَهُوَ حَىٌّ ؟» .
قالَتْ : «فَشَقَّ ذلِكَ عَلى عائِشَةَ أنْ يَكُونَ سِرٌّ دُونَها» .
فَلَمّا قَبَضَهُ اللهُ ، قالَتْ عائِشَةُ : «أسْأَلُكِ بِالَّذِى عَلَيْكِ مِنَ الْحَقِّ أخْبِرِيْنِى بِما سارَّكِ بِهِ رَسُولُ اللهِ» .
قالَتْ فاطِمَةُ : أمَّا الاْنَ فَنَعَمْ ، ناجانِى فِى الْمَرَّةِ الاُْولى فَأخْبَرَنِى أَنَّ جِبْرِيلَ كانَ يُعارِضُهُ بِالْقُرآنِ فِى كُلِّ عام مَرَّةً ـ وَأَنَّهُ عارَضَنِى الْقُرآنَ الْعامَ مَرَّتَيْنِ ـ وَأخْبَرَنِى : «أنَّهُ لَمْ يَكُنْ نَبِىٌّ إلاّ عاشَ نِصْفَ عُمْرِ الَّذِى كانَ قَبْلَهُ وَإنَّهُ اَخْبَرَنِى : أنَّ عِيسى عاشَ عِشْرِينَ وَمِأةَ سَنَة ، فَلا اَرانِى اِلاّ ذاهِبٌ عَلى رَأسِ سِتِّينَ» ، فَأبْكانِى ذلِكَ ; وَقالَ : يا بُنَيَّةَ إنَّهُ لَيْسَ مِنْ نِساءِ الْمُسْلِمِينَ إمْرَأةٌ أعْظَمَ رَزِيَّةً مِنْكِ ، فَلا تَكُونِى أدْنى مِنِ امْرَأة صَبْراً . ثُمَّ ناجانِى فِى الاْخِرَةِ فَأخْبَرَنِى أنِّى أوَّلُ أهْلِهِ لُحُوقاً بِهِ ; وَقالَ : «إنَّكِ سَيِّدَةُ نِساءِ أهْلِ الْجَنَّةِ إلاّ ما كانَ مِنَ الْبَتُولِ مَرْيَمَ بِنْتِ عِمْرانَ ، فَضَحِكْتُ لِذلِكَ»(1):

فاطمه بنت الحسین نقل می کند از عائشه :
که رسولخدا (صلی الله علیه وآله وسلم) ـ در بیماریی که از دنیا رفت ـ به فاطمه(علیها السلام) فرمود «نزدیک من بیا» ; فاطمه (علیها السلام) نزدیک حضرت آمد ; پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) آهسته با او سخنی گفت ; که فاطمه زهرا(علیها السلام) گریه کرد .
بعد از ساعتی دوباره حضرت فرمود : «دخترم نزدیک من بیا» ; حضرت فاطمه (علیها السلام) نزدیک حضرت آمد ، باز حضرت با او آهسته سخن گفت ; در حالی که حضرت زهرا (علیها السلام) از شنیدن آن سخن ، خوشحال و خندان شد ، عائشه با دیدن این منظره به فاطمه (علیها السلام) گفت : «دخترم خبر ده مرا به آنچه که رسولخدا(صلی الله علیه وآله وسلم) آهسته به تو فرمود» حضرت زهرا (علیها السلام) فرمود : «گمان کردی ، رازی را که پدرم به من فرمود ، در زمان حیاتش فاش خواهم کرد ؟ !» «این برخورد حضرت و مخفی ماندن راز ، بر عائشه سخت وناگوار آمد» .
پاورقی
(1) الذرّیة الطاهرة / 147 ـ 148 .
زمانی که رسولخدا (صلی الله علیه وآله وسلم) از دنیا رفت ، عائشه به حضرت زهرا (علیها السلام) گفت : «به آن حقّی که برتو دارم ، خبر ده به من ، رازی را که رسولخدا (صلی الله علیه وآله وسلم) با تو گفت» .
حضرت فرمود : «خبر اوّل رسولخدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به من این بود که فرمود : «هرسال جبرئیل یکبار قرآن را بر من عرضه میکرد ولی امسال دو مرتبه قرآن را بر من عرضه داشته است» و جبرئیل به من خبر داد که : «عمر هیچ پیامبری بیش از نصف عمر پیامبر پیشین نبوده» . و خبر داد که : «عیسی پیامبر (علیه السلام)صد و بیست سال عمر کرد» ; واکنون من عمرم به شصت سالگی رسیده است ; پس مرگ من نزدیک است» ; از شنیدن این خبر بود که من گریستم ; با دیدن این منظره رسولخدا(صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود : «دخترم ! هیچ زنی مصیبتش بزرگتر از تو نیست پس در صبر وشکیبایی کمترین آنها نباش»
آنگاه رسولخدا (صلی الله علیه وآله وسلم) راز دوّم را به من خبر داد ; و فرمود : «تو اوّلین کس از اهل بیت هستی که به من ملحق خواهی شد ; و تویی سرور زنان بهشتی جز مریم دختر عمران» با شنیدن این مژده بود که من خوشحال و خندان شدم» .

20 ـ حبّ آل محمّد (صلى الله عليه وآله وسلم)

روى السيد محمّد الغمارى الشافعى عن فاطمة بنت الحسين الرضوى عن فاطمة بنت محمد الرضوى عن فاطمة بنت ابراهيم الرضوى عن فاطمة بنت الحسن الرضويّ عن فاطمة بنت محمد الموسوى عن فاطمة بنت عبد الله العلويّ عن فاطمة بنت الحسن الحسينى عن فاطمة بنت ابى هاشم الحسينى عن فاطمة بنت محمّد بن احمد بن موسى المبرقع عن فاطمة بنت احمد بن المبرقع عن فاطمة بنت موسى المبرقع عن فاطمة بنت الامام الرضا (عليه السلام) عن فاطمة بنت موسى بن جعفر (عليه السلام)عن فاطمة بنت الصادق (عليه السلام) عن فاطمة بنت الباقر (عليه السلام) عن فاطمة بنت السجّاد (عليه السلام)عن فاطمة بنت الحسين (عليه السلام) عن زينب بنت امير المؤمنين (عليها السلام) عن فاطمة الزهراء (عليها السلام)انّها قالت : قال ابى رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«ألا مَنْ ماتَ عَلى حُبِّ آلِ مُحَمَّد ماتَ شَهيداً»(1):

حضرت فاطمه بنت الحسين (عليهما السلام) از زينب كبرى (عليها السلام) و او از فاطمه زهراء(عليها السلام)نقل مى كند كه رسولخدا (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمود :

«آگاه باشيد ! كسى كه بردوستى آل محمد بميرد ، شهيد از دنيا رفته است» .

حدّثنی ابو عبد الله أحمد]ابن محمد[بن ایوب (رحمه الله) قال : حدّثنی علی بن محمد بن سویدة بن عنبسة .
وحدّثنی احمد بن محمد بن الجراح قال : حدّثنی أحمد بن الفضل الأهوازی قال : حدثنی بکر بن احمد قال : حدّثنی محمد بن علی ، عن ابیه قال : حدّثنی موسی بن جعفر عن ابیه ، عن محمد بن علی ، عن فاطمة بنت الحسین ، عن ابیها وعمها الحسن بن علی قالا حدّثنا أمیر المؤمنین(علیه السلام)قال : قال رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) :
پاورقی
(1) «عوالم المعارف» ، ج21 ، ص454 .
«لَمّا دَخَلْتُ الجَنَّةَ رَأیْتُ فیها شَجَرَةً تَحْمِلُ الْحُلِیَّ وَالْحُلَلَ ، أسْفَلُها خَیْلٌ بَلِقٌ ، وَأوْسَطُها حُورُ الْعِینِ ، وَفِی أعْلاهَا الرِّضْوانُ .
قُلْتُ یا جَبْرَئِیْلُ ، لِمَنْ هذِهِ الشَّجَرَةُ ؟ قَالَ هذِهِ لابْنِ عَمِّکَ أمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ (علیه السلام) ، إذا أمَرَ اللهُ الْخَلْقَ بِالدُّخُولِ إلَی الْجَنَّةِ ، یُؤْتی بِشِیْعَةِ عَلِیِّ بْنِ أبِی طالِب حَتّی یَنْتَهِیَ بِهِمْ إلی هذِهِ الشَّجَرَةِ فَیَلْبِسُونَ الْحُلِیَّ وَالْحُلَلَ وَیَرْکَبُونَ الْخَیْلَ الْبَلِقَ وَیُنَادِی مُنادٍ : هؤُلاءِ شِیعَةُ عَلِیِّ بْنِ أبِی طالِب ، صَبَرُوا فِی الدُّنْیا عَلَی الأذی ، فَأکْرِمُوهُمُ الْیَوْمَ»(1).
حضرت فاطمة بنت الحسین (علیهما السلام) از پدر و عمویش امام حسن (علیه السلام)نقل می کند که فرمودند : علی (علیه السلام) به ما خبر داد که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم)فرمود
«وقتی شب معراج وارد بهشت شدم در آنجا درختی دیدم که به زیور آلات و پارچه های بهشتی آراسته بود . پائین آن اسبهای سفید و سیاه بهشتی و در میانه آن حور العین و در بالای آن بهشت رضوان بود .
به جبرئیل گفتم : این درخت از آن کیست ؟ گفت : این درخت برای پسر عمویت امیر المؤمنین علی است . زمانیکه خداوند مردم را امر به ورود به بهشت کند ، شیعیان علی را می آورند تا اینکه آنها را به این درخت می رسانند ، آنگاه زیور آلات و پارچه های بهشتی آن را می پوشند و بر اسبان ابلق بهشتی سوار میشوند . آنگاه منادیی ندا می کند : اینها شیعیان علی هستند ، که در دنیا صبر نمودند و امروز از طرف خداوند متعال گرامی داشته شدند» .
پاورقی
(1) «مأئة منقبة» ، ابن شاذان ، المنقبة السادسة والتسعون ، ص158و159 اخرجه الخوارزمی فی کتابه مقتل الحسین (علیه السلام) : 40 وفی کتابه «المناقب» : 32 بسنده و قد أبدل فی السند (علی بن

محمد بن سويدة بن عنبسة) بـ (على بن محمد بن عيينة بن رويدة) و زاد بعده (بكر بن احمد) ، والسيد بن طاووس فى «كتابه اليقين» : 31 الباب 20و63 الباب 86 و رواه العلامة المجلسى فى «بحار الانوار» : 18 : 401، 84 : 138 ح51 عن «كتاب اليقين» و 27 : 120 ح101 عن ابن شاذان والبحرانى فى «غاية المرام» : 19 ح22و587 ح92 ، «بحار الانوار» ج8 ، ص139 .

بخش سوم : عبادات

عبد الله بن الحسن عن امّه فاطمة بنت الحسين عن فاطمة (عليها السلام)قالت :
«كانَ رَسُولُ اللهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) إذا دَخَلَ الْمَسْجِدَ ; قالَ : «بِسْمِ اللهِ وَالْحَمْدُ ِللهِ ، وَصَلَّى اللهُ عَلى رَسُولِهِ ، اَللّهُمَّ اغْفِرْلِى ذُنُوبِى وَسَهِّلْ لِى أَبْوابَ رَحْمَتِکَ» وَإذا خَرَجَ قالَ مِثْلَ ذلِکَ» ، الاّ انّه يقول : «اَللّهُمَّ اغْفِرْ لِى ذُنُوبِى وَسَهِّلْ لِى أَبْوابَ رَحْمَتِکَ وَفَضْلِکَ»(1):
عبد الله بن حسن از مادرش فاطمه بنت الحسين و او از مادرش فاطمه زهرا(عليها السلام) نقل می کند که :
رسولخدا (صلى الله عليه وآله وسلم) هنگام ورود به مسجد میگفت «بِسْمِ اللهِ وَالْحَمْدُ ِللهِ ـ تا آخر دعا ـ » وهنگام خروج از مسجد هم همين دعا را میخواند ولی کلمه «وَفَضْلِکَ» را به آن اضافه می فرمود» .

حدّثنا الشيخ ابو جعفر محمد بن الحسن بن على بن الحسن الطوسى ، قال : أخبرنا جماعة ، عن أبى المفضل ، قال حدّثنا أبو جعفر محمّد بن جرير بن يزيد الطبرى ، قال حدّثنى محمد بن عبيد المحاربى ، قال : حدّثنا صالح بن موسى الطلحي ، عن عبد الله بن الحسن بن الحسن ، عن امّه فاطمة بنت الحسين ، عن أبيها الحسين ، عن على (عليه السلام) :

پاورقی

(1) كشف الغمّة / 1 / 553 .

أَنَّ رَسُولَ اللهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) كانَ إذا دَخَلَ الْمَسْجِدَ قالَ : «اَللّهُمَّ افْتَحْ لِى أَبْوابَ رَحْمَتِکَ» ، فَإِذا خَرَجَ قالَ : «اَللّهُمَّ افْتَحْ لِى أَبْوابَ رِزْقِکَ»(1).

«فاطمه بنت الحسين از پدرش امام حسين (عليه السلام) و آنحضرت از على (عليه السلام)نقل مى كند كه :

«هميشه رسولخدا (صلى الله عليه وآله وسلم) به هنگام ورود به مسجد ميگفت : «پروردگارا ! درهاى رحمت خود را بر من بگشا» ; وبه هنگام خروج از مسجد مى گفت : «پروردگارا ! درهاى روزيت را بر من باز فرما» .

کتاب الامامة : لمحمد بن جریر الطبری ، عن ابی المفضل محمد بن عبد الله ، عن محمد بن هارون بن حمید عن عبد الله بن عمر بن ابان عن قطب بن زیاد ، عن لیث بن سلیم ، عن عبد الله بن الحسن بن الحسن ، عن فاطمة الصغری ، عن ابیها ، عن فاطمة الکبری ابنة رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) :
«أَنَّ النَّبِیَّ کانَ إِذا دَخَلَ الْمَسْجِدَ یَقُولُ : «بِسْمِ اللهِ اللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد فَاغْفِرْ ذُنُوبِی وَافْتَحْ أَبْوابَ رَحْمَتِکَ» وَإِذا خَرَجَ یَقُولُ : «بِسْمِ اللهِ اللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد وَاغْفِرْ ذُنُوبِی وَافْتَحْ لِی أَبْوابَ فَضْلِکَ»(2).
فاطمه صغری از پدرش امام حسین (علیه السلام) و ایشان از فاطمه زهرا (علیها السلام)
پاورقی
(1) «الأمالی» ، للشیخ الطوسی ، المجلس السادس والعشرون ، ح11 ، ص596 «بحار الانوار» ج84 ، ص26 ، «مستدرک الوسائل» ، ج3 ، ص389 .
(2) «بحار الانوار» ج84 ، ص23 ، «دلائل الامامة» ، ص75 چاپ جدید ، ص7 چاپ قدیم .
نقل می کند که :
رسولخدا (صلی الله علیه وآله وسلم) هنگام ورود به مسجد می گفت : «بِسْمِ اللهِ اللّهُمَّ صَلِّعَلی مُحَمَّد وَاغفِرْ ذُنُوبِی وَافْتَحْلِی أَبْوابَ فَضْلِکَ».

حدثنا علی بن حجر حدّثنا اسمعیل بن ابراهیم عن لیث عن عبد الله بن الحسن عن امّه عن جدّتها فاطمة الکبری قالت :
«کانَ رَسُولُ اللهِ إِذا دَخَلَ الْمَسْجِدَ صَلّی عَلی مُحَمَّد وَسَلَّمَ وَقالَ رَبِّ اغْفِرْ لِی ذُنُوبِی وَافْتَحْ لی أَبْوابَ رَحْمَتِکَ وَإِذا خَرَجَ صَلّی عَلَی مُحَمَّد وَسَلَّمَ وَقالَ رَبِّ اغْفِرْ لِی ذُنُوبِی وَافْتَحْلِی أَبْوابَ فَضْلِکَ(1)» .
فاطمه بنت الحسین (علیهما السلام) از جدهاش فاطمه زهرا (علیها السلام) نقل می کند که :
«همیشه رسولخدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به هنگام ورود در مسجد ، بعد از صلوات و درود بر محمد ، می گفت : «پروردگارا ! مرا آمرزیده گردان و درهای رحمت خویش را بر من بگشا» و به هنگام خروج از مسجد هم بعد از صلوات و درود بر محمد ، می گفت : «پروردگارا ! مرا بیامرز و درهای فضل خود را بر من بگشا» .
پاورقی
(1) «سنن ترمذی» ، کتاب الصلاة ، حدیث 289 ، وقال علی بن حجر قال اسماعیل بن ابراهیم فلقیت عبد الله بن الحسن بمکة فسألته عن هذا الحدیث فحدثنی به قال کان اذا دخل قال : رَبِّ افْتَحْ لِی بابَ رَحْمَتِکَ» وَإِذا خَرَجَ قال «رَبِّ افْتَحْ لِی بابَ فَضْلِکَ» . قال ابو عیسی وفی الباب عن أبی حمید وابن اسید و ابی هریرة ، قال ابو عیسی حدیث فاطمة حدیثٌ حسن ولیس اسناده بمتّصل وفاطمة بنت الحسین لم تُدرک فاطمة الکبری ، انّما عاشت فاطمة بعد النّبی أشهراً .

حدثنا ابو بکر بن ابی شیبة حدثنا إسمعیل بن ابراهیم وابو معاویة عن لیث عن عبد الله بن الحسن عن امّه عن فاطمة بنت رسول الله ، قالت :
کانَ رَسُولُ اللهِ اِذا دَخَلَ الْمَسْجِدَ یَقُولُ : «بِسْمِ اللهِ وَالسَّلامُ عَلی رَسُولِ اللهِ» اللّهُمَّ اغْفِرْ لِی ذُنُوبِی وَافْتَحْ لِی أَبْوابَ رَحْمَتِکَ . وَإِذا خَرَجَ قالَ : بِسْمِ اللهِ وَالسَّلامُ عَلی رَسُولِ اللهِ ، اللّهُمَّ اغْفِرْ لِی ذُنُوبِی وَافْتَحْ لِی أَبْوابَ فَضْلِکَ»(1):
عبد الله بن حسن از مادرش ـ فاطمه بنت الحسین (علیهما السلام) ـ وآنحضرت از مادرش فاطمه زهرا (علیها السلام) نقل می کند که :
«همیشه رسولخدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به هنگام ورود در مسجد میگفت: «به نام خدا و درود بر رسولخدا ، پروردگارا ! مرا بیامرز و درهای رحمت خویش به رویم بگشا» و به هنگام خروج از مسجد می گفت : «به نام خدا و درود بر رسولخدا ، پروردگارا ! آمرزش خود را شامل حالم گردان و درهای فضل خویش بر من بگشا» .

الخطيب : اخبرنا على بن محمد بن الحسن المالكى حدّثنا ابوبكر محمد بن عبد الله الابهرى حدّثنا ابو الحسن علىّ بن الفتح بن عبد الله العسكرى... حدّثنا الحسن بن عرفة حدّثنا عمر بن عبد الرحمن ابو حفص الابار عن ليث بن ابى سليم ، عن عبد الله بن الحسن عن امّه عن فاطمة بنت رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) : انّ رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم)قال :

پاورقى

(1) «سنن ابن ماجة» ، المساجد والجماعات ، حديث 763 .

«خيارُكُمْ اَلْيَنُكُمْ مَناكِبَ فِى الصَّلاةِ»(1).

فاطمه بنت الحسين (عليهما السلام) از فاطمه زهراء (عليها السلام) نقل مى كند كه رسول خدا(صلى الله عليه وآله وسلم)فرمود :

«بهترين شما خاشع ترينتان در نماز است» .

قال أخبرنا أبو عبد الله أحمد بن محمد بن الحسن بن عياش (رحمه الله)قال حدثنا أحمد بن محمد بن يحيى العطار عن عبد الله بن جعفر الحميرى قال حدثنى محمد بن الحسن عن نصر بن مزاحم عن أبى خالد عن عبد الله بن الحسن بن الحسن عن امّه فاطمة بنت الحسين (عليهما السلام) عن أبيها الحسين بن على صلوات الله عليهما قال :
كانَ رَسُولُ اللهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) يَدْعُوا بِهذا الدُّعاءِ بَيْنَ كُلِّ رَكْعَتَيْنِ مِنْ صَلاةِ الزَّوالِ .
«رسول خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) هميشه بعد از هر دو ركعت از نوافل نماز ظهر اين دعا را مى خواند :
الرَّكْعَتانِ الأوَّلَتانِ :
پس از دو ركعت اول مى گفت :
«اللّهُمَّ أنْتَ أكْرَمُ مَأتِيٍّ وَأكْرَمُ مَزُور وَخَيْرُ مَنْ طُلِبَ إلَيْهِ الْحاجاتُ وَأجْوَدُ مَنْ أعْطى وَأرْحَمُ مَنِ اسْتُرْحِمْ وَأرْءَفُ مَنْ عَفى وَأعَزُّ مَنِ اعْتُمِدَ اللّهُمَّ بِى إلَيْكَ فاقَةٌ وَلِى إلَيْكَ حاجاتٌ وَلَكَ عِنْدِى طَلِباتٌ مِنْ ذُنُوب أنَا بِها مُرتَهَنٌ وَقَدْ أوْقَرَتْ ظَهْرِى وَأوْبَقَتْنِى وإلاّ تَرْحَمْنِى وَتَغْفِرْ لِى أكُنْ مِنَ الْخاسِرِينَ
پاورقى
(1) تاريخ بغداد ، ج12 ، ص49 ـ 50 .
اللّهمَّ إعْتَمَدْتُکَ فِيها تائِباً إلَيْکَ فَصَلِّ عَلى مُحَمَّد وَآلِهِ وَأغْفِرْ لِى ذُنُوبِى كُلَّها قَدِيمَها وَحَدِيثَها سِرَّهَا وَعَلانِيَّتَها خَطاها وَعَمْدَها صَغِيرَها وَكَبِيرَها وَكُلَّ ذَنْب أذْنَبْتُهُ وَأنَا مُذْنِبُهُ مَغْفِرَةً عَزْماً جَزْماً لا تُغادِرُ ذَنْباً واحِداً وَلا أكْتَسِبُ بَعْدَها مُحَرَّماً أبَداً وَأقْبَلْ مِنِّى الْيَسيْرَ مِنْ طاعَتِکَ وَتَجاوَزْنِى عَنِ الْكَثِيرِ مِنْ مَعْصِيَتِکَ يا عَظِيمُ إنَّهُ لا يَغْفِرُ الْعَظِيمَ إلاّ الْعَظِيمُ يَسْأَلُهُ مَنْ فِى السَّمواتِ وَالأرْضِ كُلَّ يَوْم هُوَ فِى شَأن يا مَنْ هُوَ كُلَّ يَوْم فِى شَأن صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَآلِهِ وَاجْعَلْ لِى فِى شَأنِکَ شَأنَ حاجَتِى وَحاجَتِى هِيَ فِكاکُ رَقَبَتِى مِنَ النّارِ وَالأمانُ مِنْ سَخَطِکَ وَالْفَوْزُ بِرِضْوانِکَ وَجَنَّتِکَ وَصَلِّ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد وَأمْنُنْ بِذلِکَ علىَّ وَبِكُلِّ مافِيهِ صَلاحِى اسْأَلُکَ بِنُورِکَ السّاطِعِ فِى الظُّلُماتِ أنْ تُصَلِّيَ عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد وَلا تُفَرِّقْ بَيْنِى وَبَيْنَهُمْ فِى الدُّنْيا وَالآخِرَةِ إنَّکَ عَلى كُلِّ شَىْء قَدِيرٌ اللّهُمَّ وَأكْتُبْ لِى عِتْقاً مِنَ النّارِ مَبْتُولاً وَاجْعَلْنِى مِنَ الْمُنِيبينَ إلَيْکَ التّابِعِينَ لأمْرِکَ الْمُخْبِتينَ الَّذِينَ إذا ذُكِرْتَ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَالْمُسْتَكْمِلِينَ مَناسِكَهُمْ وَالصّابِرِينَ فِى الْبَلاءِ وَالشّاكِرِينَ فِى الرَّخاءِ وَالْمُطِيعِينَ لأمْرِکَ فِيما أمَرْتَهُمْ بِهِ وَالْمُقِيمينَ الصَّلاةَ وَالْمُؤْتِينَ الزَّكاةَ وَالْمُتَوَكِّلِينَ عَلَيْکَ اللّهُمَّ أصْعِفْنِي يا كَرِيمُ كِرامَتَکَ وَأجْزِلْ لِى عَطِيَّتَکَ وَالْفَضِيلَةَ لَدَيْکَ وَالرَّاحَةَ مِنْکَ وَالْوَسِيلَةَ إلَيْکَ وَالْمَنْزِلَةَ عِنْدَکَ ما تَكْفِينِى بِهِ كُلَّ هَوْل دُونَ الْجَنَّةِ وَتُظِلَّنِى

فِی ظِلِّ عَرْشِکَ یَوْمَ لا ظِلّ إلاّ ظِلّکَ وَتُعْظِمُ نُورِی وَتُعْطِینِی کِتابِی بِیَمِینِی وَتُضْعِفُ حَسَناتِی وَتَحْشُرُنِی فِی أفْضَلِ الْوافِدِینَ إلَیْکَ مِنَ الْمُتَّقِینَ وَتُسْکِنُنِی فِی عِلِّیینَ وَاجْعَلْنِی مِمَّنْ تَنْظُرُ إلَیْهِ بِوَجْهِکَ الْکَرِیمِ وَتَتَوَفّانِی وَأنْتَ عَنّی راض وَالْحِقْنِی بِعِبادِکَ
الصّالِحِینَ اللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِهِ وَاقْلِبْنِی بِذلِکَ کُلِّهِ مُفْلِحاً مُنْجِحاً قَدْ غَفَرْتَ لِی خَطایایَ وَذُنُوبِی کُلَّها وَکَفَّرْتَ عَنّی سَیِّئاتِی وَحَطَطْتَ عَنِّی وِزْرِی وَشَفَّعْتَنِی فِی جَمِیعِ حَوائِجِی فِی الدُّنْیا وَالآخِرَةِ فِی یُسْرٍ مِنْکَ وَعافِیَة اللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِهِ وَلا تُخْلِطْ بِشَیْء مِنْ عَمَلِی وَلا بِما تَقَرَّبْتُ بِهِ إلَیْکَ رِیاءً وَلا سُمْعَةً وَلا أشِراً وَلا بَطِراً وَاجْعَلْنِی مِنَ الْخاشِعِینَ لَکَ اللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِهِ وَأعْطِنِی السَّعَةَ فِی رِزْقِی وَالصِّحَّةَ فِی جِسْمِی وَالْقُوَّةَ فِی بَدَنِی عَلی طاعَتِکَ وَعِبادَتِکَ وَأعْطِنِی مِنْ رَحْمَتِکَ وَرَضْوانِکَ وَعافِیَتِکَ ما تُسْلِمُنِی بِهِ مِنْ کُلِّ بَلاءِ الآخِرَةِ وَالدُّنْیا وَأرْزُقْنِی الرَّهْبَةَ مِنْکَ وَالرَّغْبَةَ إلَیْکَ وَالْخُشُوعَ لَکَ وَالوِقارَ وَالْحَیاءَ مِنْکَ وَالتَّعْظِیمَ لِذِکْرِکَ وَالتَّقْدِیسَ لِمَجْدِکَ أیّام حَیاتِی حَتّی تَتَوَفّانِی وَأنْتَ عَنّی راض اللّهُمَّ وَأسْئَلُکَ السَّعَةَ وَالدّعَةَ وَالأمْنَ وَالْکِفایَةَ وَالسَّلامَةَ وَالصِّحَّةَ وَالْقُنُوعَ وَالْعِصْمَةَ وَالْهُدی وَالرَّحْمَةَ وَالْعَفْوَ وَالْعافِیَةَ وَالْیَقِینَ وَالْمَغْفِرَةَ وَالشُّکْرَ وَالرّضا وَالصَّبْرَ وَالْعِلْمَ وَالصِّدْقَ وَالْبِرَّ وَالتَّقْوی وَالْحِلْمَ وَالتَّواضُعَ وَالْیُسْرَ وَالتَّوْفِیقَ اللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِهِ وَاعْمُمْ بِذلِکَ أهْلَ بَیْتِی وَقَراباتِی وَإخْوانِی فِیکَ وَمَنْ أحْبَبْتُ وَأحَبَّنِی فِیکَ أوْ وَلَّدْتُهُ وَوَلَدَنِی مِنْ جَمِیعِ الْمُؤْمِنِینَ وَالْمُؤْمِناتِ وَالْمُسْلِمِینَ وَالْمُسْلِماتِ وَاسْئَلُکَ یارَبِّ حُسْنَ الظَّنِّ بِکَ وَالصِّدْقَ فِی التَّوَکُّلِ عَلَیْکَ وَأعُوذُ بِکَ یارَبِّ أنْ تَبْتَلِیَنِی بِبَلِیَّة تَحْمِلُنِی ضَرُورَتُها عَلَی النَّعَوُّثِ بِشَیْء مِنْ مَعاصِیکَ وَأعُوذُ بِکَ یارَبِّ أنْ أکُونَ فِی حالِ عُسْر أوْ یُسْرٍ أظُنُّ أنَّ مَعاصِیَکَ أنْجَحُ فِی طَلِبَتِی مِنْ طاعَتِکَ وَأعُوذُ بِکَ مِنْ تَکَلُّف ما لا تُقَدِّرُ لِی فِیهِ رِزْقاً وَما قَدَّرْتَ لِی مِنْ رِزْق فَصَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِهِ وأتِنِی بِهِ فِی یُسْر مِنْکَ وَعافِیَة یا أرْحَمَ الرّاحِمِینَ» .
(امام حسین (علیه السلام) میفرماید : سپس بگو :) وَقُلْ : «رَبِّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِهِ وَأجِرْنِی مِنَ السَّیِّئاتِ وَاسْتَعْمِلْنِی عَمَلاً بِطاعَتِکَ وَأرْفَعْ دَرَجَتِی بِرَحْمَتِکَ یااللهُ یا رَبِّ یا رَحْمنُ یا رَحِیمُ یا حَنّانُ یا ذا الْجَلالِ وَالإکْرامِ أسْئَلُکَ رِضاکَ وَجَنَّتَکَ وَأعُوذُ بِکَ مِنْ ناركَ وَسَخَطِکَ أسْتَجِیرُ بِاللهِ مِنَ النّارِ» .
تَرْفَعُ بِها صَوْتَکَ . (جملات بالا را با صدای بلند بگو)
ثمّ تخر ساجداً وتقول : (سپس با حال خشوع به سجده برو و بگو :)
«اللّهُمَّ إنِّی أتَقَرَّبُ إلَیْکَ بِجُودِکَ وَکَرَمِکَ وَأتَقَرَّبُ إلَیْکَ بِمُحَمَّد عَبْدِکَ وَرَسُولِکَ وَأتَقَرَّبُ إلَیْکَ بِمَلائِکَةِ الْمُقَرَّبِینَ وَأنْبِیائِکَ الْمُرْسَلِینَ أنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّد وَأنْ تُقِیلَنِی عَثْرَتِی وَتَسْتُرَ عَنِّی ذُنُوبِی وَتَغْفِرُها لِی وَتَقْلِبَنِی الْیَوْمَ بِقَضاءِ حاجَتِی وَلا تُعَذِّبْنِی بِقَبِیح کانَ مِنّی یا أهْلَ التَّقْوی وَأهْلَ الْمَغْفِرَةِ یا بَرُّ یا کَرِیمُ أنْتَ أبَرُّ بِی مِنْ أبِی وَامُّی وَمِنْ نَفْسِی وَمِنَ النّاسِ أجْمَعِینَ بِی إلَیْکَ فاقَةٌ وَفَقْرٌ وَأنْتَ غَنِیٌّ عَنِّیَ أنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّد وَآل مُحَمَّد وَأنْ تَرْحَمَ

فَقْرِی وَتَسْتَجِیبَ دُعائِی وَتَکُفَّ عَنِّی أَبْوابَ الْبَلاءِ فَإِنَّ عَفْوَکَوَجُودَکَ یَسِعانِی.
التسلیمة الثانیة : (و بعد از سلام دو رکعت دوم پیامبر میفرمود :)
«اللّهُمَّ إلهَ السَّماءِ وَإلهَ الأَرْضِ وَفاطِرَ السَّماءِ وَفاطِرَ الأَرْضِ وَنُورَ السَّماءِ وَنُورَ الأَرْضِ وَزَیْنَ السَّماءِ وَزَیْنَ الأَرْضِ وَعِمادَ السَّماءِ وَعِمادَ الأَرْضِ وَبَدِیْعَ السَّماءِ وَبَدِیعَ الأَرْضِ
ذِی الْجَلالِ وَالإِکْرامِ صَرِیخَ الْمُسْتَصْرِخِینَ وَغَوْثَ الْمُسْتَغِیثِینَ وَمُنْتَهی غایَةِ الْعابِدِینَ أَنْتَ الْمُفَرِّجُ عَنِ الْمَکْرُوبِینَ أَنْتَ الْمُرَوِّحُ عَنِ الْمَغْمُومِینَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرّاحِمِینَ مُفَرِّجُ الْکَرْبِ وَمُجِیبُ دَعْوَةِ الْمُضْطَرِّینْ إلَهُ الْعالَمِینَ الْمَنْزُولُ بِهِ کُلُّ حاجَة یا عَظیمَا یُرْجی لِکُلِّ عَظِیم صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد وَافْعَلْ بِی کَذا وَکَذا» .
وقل : (پس بگو :)
«رَبِّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد وَأَجِرْنِی مِنَ السَّیِّئاتِ وَاسْتَعْمِلْنِی عَمَلاً بِطاعَتِکَ وَارْفَعْ دَرَجَتِی بِرَحْمَتِکَ یا اللهُ یا رَبِّ یا رَحْمنُ یا رَحِیمُ یا حَنّانُ یا مَنّانُ یاذَا الْجَلالِ وَالإِکْرامِ أَسْئَلُکَ رِضاکَ وَجَنَّتَکَ وَأَعُوذُ بِکَ مِنْ نارِکَ وَسَخَطِکَ أَسْتَجِیرُ بِاللهِ مِنَ النّارِ» ;
ترفع بها صوتک . (جملات بالا را با صدای بلند بگو)
التسلیمة الثالثة : (بعد از سلام دو رکعت سوم پیامبر میفرمود :)
«یا عَلِیُّ یا عَظِیمُ یا حَیُّ یا عَلِیمُ یا غَفُورُ یا رَحِیمُ یا سَمِیعُ یا بَصِیرُ یا واحِدُ یا أَحَدُ یا صَمَدُ یا مَنْ لَمْ یَلِدْ وَلَمْ یُولَدْ وَلَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً أَحَدٌ یا رَحْمنُ یا رَحِیمُ یا نُورَ السَّمواتِ وَالأَرْضِ تَمَّ نُورُ وَجْهِکَ أَسْئَلُکَ بِنُورِ وَجْهِکَ الَّذِی أَشْرَقَتْ لَهُ السَّمواتُ وَالأَرْضُ وَبِاسْمِکَ الْعَظِیمِ الأَعْظَمِ الأَعْظَمِ الأَعْظَمِ الَّذِی إذا دُعِیتَ بِهِ أَجَبْتَ وَإذا سُئِلْتَ بِهِ أَعْطَیْتَ وَبِقُدْرَتِکَ عَلی ما تَشاءُ مِنْ خَلْقِکَ فَإنَّما أَمْرُکَ إذا أَرَدْتَ شَیْئاً أَنْ تَقُولَ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ أَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد وَأَنْ تَفْعَلَ بِی کَذا وَکَذا» .
وقل : (پس بگو :)
«رَبِّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِهِ وَأَجِرْنِی مِنَ السَّیِّئاتِ وَاسْتَعْمِلْنِی عَمَلاً بِطاعَتِکَ وَارْفَعْ دَرَجَتِی بِرَحْمَتِکَ یا اللهُ یا رَبِّ یا رَحْمنُ یا رَحِیمُ یا حَنّانُ یا مَنّانُ یاذَا الْجَلالِ وَالإِکْرامِ أَسْئَلُکَ رِضاکَ وَجَنَّتَکَ وَأَعُوذُ بِکَ مِنْ نارِکَ وَسَخَطِکَ أَسْتَجِیرُ بِاللهِ مِنَ النّارِ» .
التسلیمة الرابعة : (بعد از سلام دو رکعت چهارم پیامبر میفرمود :)
«اللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد شَجَرَةِ النُّبُوَّةِ وَمَوْضِعَ الرِّسالَةِ وَمُخْتَلَفَ الْمَلائِکَةِ وَمَعْدِنَ الْعِلْمِ وَأَهْلَ بَیْتِ الْوَحْیِ اللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد الْفُلْکِ الْجارِیَةِ فِی اللُّجَجِ الْغامِرَةِ یَأمَنُ مَنْ رَکِبَها وَیَغْرَقُ مِنْ تَرَکَها الْمُتَقَدِّمُ لَهُمْ مارِقٌ . وَالْمُتَأَخِّرُ عَنْهُمْ زاهِقٌ وَاللاّزِمُ لَهُمْ لاحِقٌ اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد الْکَهْفِ الْحَصِینِ وَغِیاثِ الْمُضْطَرِّ الْمُسْتَکِینِ وَمَلْجَأِ الْهارِبِینَ وَعِصْمَةِ الْمُعْتَصِمِینَ اللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآل مُحَمَّد صَلاَةً کَثِیرَةً تَکُونُ لَهُمْ

رِضىً وَلِحْقِ مُحَمَّد وَآلِهِ(علیهم السلام) أداءً بِحَوْل مِنْکَ وَقُوَّة یارَبَّ الْعالَمِینَ اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد الَّذِینَ أوْجَبْتَ حَقَّهُمْ وَمَوَدَّتَهُمْ وَفَرَضْتَ وِلایَتَهُمْ اللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد وَاعْمُرْ قَلْبِی بِطاعَتِکَ وَلا تُخْزِنِی بِمَعْصِیَتِکَ وَارْزُقْنِی مُواساتَ مَنْقَتَّرْتَ عَلَیْهِ مِنْ رِزْقِکَ بِما وَسَّعْتَ عَلَیَّ مِنْ فَضْلِکَ الْحَمْدُ لِلهِ عَلی نِعَمِهِ وَاسْتَغْفِرُ اللهَ مِنْ کُلِّ ذَنْب وَلا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إلاّ بِاللهِ مِنْ کُلِّ هَوْل»(1).

پاورقی

(1) «فلاح السائل» ، ص128 ـ 131 ، «مستدرک الوسائل» ج4 ، ص170 .

ابن مقبرة ، عن محمّد بن عبد الله الحضرمی ، عن جندل بن والق عن محمّد بن عمر المازنیّ عن عبادة الکلبی ، عن جعفر بن محمد (علیه السلام)عن ابیه عن علیّ بن الحسین عن فاطمة الصغری عن الحسین بن علی (علیهما السلام) عن اخیه الحسن بن علیّ بن ابیطالب (علیهم السلام) قال :
«رَأیْتُ اُمِّی فاطِمَةَ (علیها السلام) قامَتْ فِی مِحْرابِها لَیْلَةُ جُمُعَتها فَلَمْ تَزَلْ راکِعَةً وَساجِدَةً حَتَّی اتّضح عَمُودُ الصُّبْحِ وَسَمِعْتُها تَدْعُو لِلْمُؤْمِنِیْنَ وَالْمُؤْمِناتِ وَتُسَمِّیْهِمْ وَتُکْثِرُ الدُّعاءَ لَهُمْ وَلا تَدْعُو لِنَفْسِها بِشَیْء ، فَقُلْتُ لَها : یا اُمّاهُ لِمَ لا تَدْعِینَ لِنَفْسِکِ کَما تَدْعِینَ لِغَیْرِکِ فَقالَتْ : «یا بُنَیَّ ! الْجارَ ثُمَّ الدّارَ»(1).
فاطمه صغری بنت الحسین (علیه السلام) از پدرش وایشان از برادرش امام حسن (علیه السلام)نقل می کند که :
«مادرم فاطمه (علیها السلام) شب جمعه ای را تا به صبح مشغول عبادت بود و مردان و زنان مؤمن بسیاری را به اسم دعا می کرد ; به ایشان گفتم : مادر جان ! چرا برای خودتان دعا نمی کنید همانگونه که به دیگران دعا می کنید ؟
ـ در جوابم ـ فرمود : «پسرم ! نخست به فکر همسایه باید بود و سپس خانه وافراد خانواده» .

قال عبد الله بن الحسن قالت امّى فاطمة بنت الحسين (عليهما السلام) :
پاورقى
(1) «بحار الانوار» ، ج43 ، ص81و82 و ج89 ، ص313 ، «كشف الغمّة» ج1 ، ص468.
«رَأيْتُ رَسُولَ اللهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) فِى النَّوْمِ فَقالَ لِى : «يا بُنَيَّةَ لا تُخْسِرِى مِيزانَكِ وَأقِيمِى وَزْنَهُ وَثَقِّلِيهِ بِقِراءَةِ آيَةِ الْكُرْسِيِّ ، فَما قَرَأها مِنْ أهْلِى أحَدٌ إلاّ ارْتَجَّتِ السَّمواتُ وَالأرْضُ بِمَلائِكَتِها ، وَقَدَّسُوا بِزَجْلِ التَّسْبيحِ وَالتَّهْلِيلِ وَالتَّقْدِيسِ وَالتَّمْجِيدِ ثُمَّ دَعَوا بِأجْمَعِهِمْ لِقارِيها ، يُغْفَرُ لَهُ كُلُّ ذَنْب وَيُجاوَزُ عَنْهُ كُلُّ خَطِيئَة»(1).
عبد الله بن الحسن می گويد : مادرم فاطمه بنت الحسين (عليهما السلام)فرمود :
«رسولخدا (صلى الله عليه وآله وسلم) را در خواب ديدم پس به من فرمود : «دخترم ترازوی عمل خويش را دچار خسران مساز و سنجش آنرا استوارنما و آنرا با خواندن آية الكرسى سنگين كن . پس نخواند آنرا يكى از اهل بيت من جز اينكه آسمانها و زمين و فرشتگان الهى بلرزند و با گفتن «سبحان الله» و «لا إله إلاّ الله» و به پاكى و بزرگى ياد كردن خداوند متعال او را تقديس نمايند و همگان برای خواننده آية الكرسى دعا كنند و گناهانش آمرزيده و خطاهايش بخشيده شود» .

حدثنا یزید بن سنان ، حدثنا الحسن بن علیّ الواسطی حدّثنا بشیر بن میمون الواسطی حدثنا عبد الله بن الحسن بن الحسن بن علیّ بن ابی طالب(علیهما السلام) قال : حدّثتنی امّی فاطمة بنت الحسین ، عن فاطمة الکبری بنت محمّد (صلی الله علیه وآله وسلم) :
أنَّ رَسُولَ اللهِ (صلی الله علیه وآله وسلم) کانَ یُعَوِّذُ الْحَسَنَ وَالْحُسَیْنَ وَیُعَلِّمُهُما هؤُلاءِ الْکَلَماتِ کَما یُعَلِّمُهُما السُّورَةَ مِنَ الْقُرْآنِ ، یَقُولُ : «أعُوذُ بِکَلِماتِ اللهِ التّامَّةِ مِنْ شَرِّ کُلِّ شَیْطان وَهامَّة وَمِنْ کُلِّ عَیْن لامَّة»(1).
پاورقی
(1) «سفینة البحار» ج2 ، ص477 ; «جامع الاحادیث» کتاب العروس ، ابو جعفر بن احمد بن علی القمی ، 53 ، «بحار الانوار» ، ج89 ، ص355و356 .
فاطمه بنت الحسین از فاطمه زهرا (علیها السلام) نقل می کند :
«که رسولخدا (صلی الله علیه وآله وسلم) همیشه امام حسن(علیه السلام) و امامحسین(علیه السلام)را در پناه این کلمات قرارداده و آنها را مانند قرآن به ایشان تعلیم می فرمود و می گفت : «پناه می برم به کلمات نام خداوند از شرّ هر شیطان و هر حیوان گزنده و از شر هر شور چشمی» .

32 ـ تجدید پیمان با خدا :

حدّثنی احمد بن یحیی حدّثنا ابو کریب حدّثنا سعید بن خثیم عن اسحاق بن ابی یحیی عن فاطمة بنت الحسین عن ابیها قال : قال رسول الله(صلی الله علیه وآله وسلم) :
«لَمّا أخَذَ اللهُ مِیثاقَ الْعِبادِ جُعِلَ فِی الْحَجَرِ فَمِنَ الْوَفاءِ بِالْبَیْعَةِ إسْتِلامُ الْحَجَرِ»(2).
فاطمه بنت الحسین از پدرش امام حسین (علیه السلام) نقل می کند که رسولخدا(صلی الله علیه وآله وسلم)فرمود :
«عهد و پیمان (بندگی) را که خداوند (در عالم ذرّ) از بندگانش گرفت ، در حجر الاسود قرارداده شده ; پس استلام (دست کشیدن) بر حجر الاسود به هنگام طواف خانه خدا ، تجدید عهد و پیمان بندگی است» .
پاورقی
(1) الذّریّة الطاهرة ، ص149 .
(2) الذریّة الطاهرة ، ص131 .

بخش چهارم: اخلاق

حدّثنا عبد الله بن مسلمة بن قعنب القعنبی حدّثنا خالد بن النّاس عن محمد بن عبد الله بن عمرو بن عثمان عن فاطمة بنت الحسين عن الحسين بن علی (علیه السلام) قال : قال رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) :
«إنَّ اللهَ يُحِبُّ مَعالِیَ الأخْلاقِ وَأشْرافَها وَيُكْرِهُ سَفْسافَها»(1).
فاطمه بنت الحسين (علیه السلام) از پدرش امام حسين (علیه السلام) وآنحضرت از رسولخدا(صلی الله علیه وآله وسلم) نقل می کند که حضرت فرمود :
«خداوند صفات عالی و ارزشمند اخلاقی را دوست دارد و خصلتهای پَست اخلاقی را نمی پسندد» .

34 ـ کمال ایمان:

حدّثنا الشیخ ابو جعفر محمد بن الحسن بن علی بن الحسن الطوسی ، قال اخبرنا جماعة ، عن ابی المفضّل ، قال : حدّثنا محمد بن محمود ابن بنت الأشجّ الکندی باسوان ، قال : حدّثنا محمد بن عیسی بن هشام الناشری الکوفی ، قال : حدّثنا الحسن بن علی بن فضّال ، قال : حدّثنا عاصم بن حمید الحنّاط عن أبی حمزة ثابت بن أبی صفیة ، قال : حدّثنی أبو جعفر محمّد بن علی (علیه السلام) عن آبائه (علیهم السلام)قال عاصم : وحدّثنی ابو حمزة، عن عبد الله بن الحسن بن الحسن عن امّه فاطمة بنت الحسین (علیهما السلام)، عن أبیها الحسین ، عن أبیه (علیه السلام) ، قال : قال رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) :

پاورقی

(1) الذریّة الطاهرة ، ص129 .

«ثَلاثُ خِصال مَنْ کُنَّ فِیهِ إسْتَکْمَلَ خِصالَ الإیمانِ : الَّذِی إذا رَضِیَ لَمْ یُدْخِلْهُ رِضاهُ فِی باطِلٍ ، وَإذا غَضِبَ لَمْ یُخْرِجْهُ الغَضَبُ مِنَ الْحَقِّ ، وَإذا قَدَرَ لَمْ یَتَعاطَ مالَیْسَ لَهُ»(1).

فاطمه بنت الحسین (علیهما السلام) از پدرش امام حسین (علیه السلام) و آنحضرت از پدرش علی (علیه السلام) نقل می کند که رسولخدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود :

«کسی که سه خصلت در او باشد صفات ایمانیش را به کمال رسانده : چون خشنود شود در باطل نیفتد و به هنگام خشم از طریقحق برون نرود و زمان توانمندیش حق دیگران را ضایع نسازد» .

عن احمد بن محمد بن خالد عن ابن فضّال عن عاصم بن حمید عن ابی حمزة الثمالی عن عبد الله بن الحسن عن امّه فاطمة بنت الحسین بن علی (علیهم السلام) قال : قال رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) :
«ثَلاثُ خِصال مَنْ كُنَّ فِيهِ إسْتَكْمَلَ خِصالَ الايمانِ :]الّذي[إذا رَضِيَ لَمْ يُدْخِلْهُ رِضاهُ فِي باطِل ; وَإذا غَضِبَ لَمْ يُخْرِجْهُ الْغَضَبُ مِنَ الْحَقِّ وَإذا قَدَرَ لَمْ يَتَعاطَ مالَيْسَ لَهُ»(1).
پاورقی
(1) «الأمالی» ، المجلس السابع والعشرون ، ح5 ، ص603 ، شیخ مفید در «الاختصاص» حدیث فوق را اینگونه ذکر میکند : «عن ابی حمزة قال : سمعت فاطمة بنت الحسین (علیهما السلام) تقول : قال رسول الله(صلی الله علیه وآله وسلم) : ثلاث من کنّ فیه استکمل خصال الایمان الّذی إذا رضی لم یدخله رضاه فی باطل ، وإذا غضب لم یخرجه غضبه من الحق ، واذا قدر لم یتعاط مالیس له «الاختصاص» ص233 ، «بحار الانوار» ج16 ، ص125 و ج71 ، ص359 و ج75 ، ص28 ، «الکافی» ، ج2 ، ص239 .
عبد الله بن حسن از مادرش فاطمه بنت الحسین نقل میکند که رسولخدا(صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود :
«سه خصلت است که دارنده آن ، صفات ایمانی را به کمال رسانده : چون خشنود شود به باطل نیفتد و به گاه خشم از حق برون نرود و زمان قدرتمندیش حق دیگران را نگیرد» .

محمد بن احمد الأسدی ، عن أحمد بن محمد بن الحسن العامری ، عن ابراهیم بن عیسی السدوسی ، عن سلیمان بن عمرو ، عن عبد الله بن الحسن ، عن اُمّه فاطمة بنت الحسین ، عن ابیها (علیه السلام) قال : قال رسول الله(صلی الله علیه وآله وسلم) :
«إنَّ صَلاحَ أوَّلِ هذِهِ الاُمَّةِ بِالزُّهْدِ وَالْیَقینِ ، وَهَلاکَ آخِرِها بِالشُّحِّ وَالأمَلِ»(2).
فاطمه بنت الحسین (علیهما السلام) از پدرش نقل می کند که رسولخدا (صلی الله علیه وآله وسلم)فرمود :
«براستی سعادتمندی امت مسلمان درصدر اوّل اسلام به زهد ورزی و دین باوری بود و نابودی و هلاکت امّت اسلامی در آخر الزمان به زر اندوزی وآرزوهای (باطل) خواهد بود» .

عن محمد بن احمد الأسدی ، عن أحمد بن محمّد العامری ، عن ابراهیم بن عیسی بن عبید ، عن سلیمان بن عمرو ، عن عبد الله بن الحسن بن الحسن ، عن امّه فاطمة بنت الحسین ، عن أبیها (علیه السلام) قال : قال رسول الله(صلی الله علیه وآله وسلم) :

پاورقی

(1) «اصول کافی» ج2 ، ص239 ، «بحار الانوار» ج67 ، ص300 .

(2) «بحار الانوار» ، ج70 ، ص173 . و ج73 ، ص164و30 «امالی الصدوق» ، ص137، «بحار الانوار» ، ج73 ، ص164و30 .

«الرَّغْبَةُ فِی الدُّنْیا تُکْثِرُ الْهَمَّ وَالْحُزْنَ وَالزُّهْدُ فِی الدُّنْیا یُرِیحُ الْقَلْبَ وَالْبَدَنَ»(1).

فاطمه بنت الحسین (علیهما السلام) از پدرش وآنحضرت از رسولخدا (صلی الله علیه وآله وسلم)نقل می کند که فرمود :

«دلدادگی به دنیا غم و اندوه را افزون نماید و زهد ورزی و بی اعتنایی به دنیا ، جسم و روح را آسوده سازد» .

«حدّثنا الشیخ ابو جعفر محمد بن الحسن بن علی بن الحسن الطوسی ، قال اخبرنا جماعة ، عن أبی المفضل ، قال حدّثنا ابو احمد عبید الله بن حسین بن ابراهیم ، قال : حدّثنا ابو اسماعیل ابراهیم بن احمد بن ابراهیم العلوی الحسینی ، قال حدّثنی عمّی الحسن بن ابراهیم ، قال : حدّثنی أبو ابراهیم بن اسماعیل ، عن ابیه اسماعیل ، عن أبیه ابراهیم بن الحسن بن الحسن ، عن امّه فاطمة بنت الحسین ، عن أبیها الحسین بن علی ، عن ابیه علی بن أبی طالب (علیهم السلام) ، قال : قال رسول الله(صلی الله علیه وآله وسلم) :
«مَنْ اُعْطِیَ أرْبَعَ خِصال فِی الدّنْیا ، فَقَدْ اُعْطِیَ خَیْرَ الدُّنْیا وَالآخِرَةِ ، وَفازَ بِحَظِّهِ مِنْهُما : وَرَعٌ یَعْصِمُهُ عَنْ مَحارِمِ اللهِ ، وَ حُسْنُ خُلْق یَعِیشُ بِهِ فِی النّاسِ ، وَحِلْمٌ یَدْفَعُ بِهِ جَهْلَ الْجاهِلِ ، وَزَوْجَةٌ صالِحَةٌ تُعِینُهُ عَلی امْرِ الدُّنْیا وَالآخِرَةِ»(2).
پاورقی
(1) «بحار الانوار» ، ج73 ، ص91 ، «الخصال» ، ج1 ، ص37 .
(2) «الأمالی»، المجلس الثالث والعشرون ، ح4 ، ص576و577 ، «بحار الانوار» ، ج69، ص404 و ج103 ، ص237و238 ، «مستدرک الوسائل» ، ج14 ، ص170و171
فاطمه بنت الحسین (علیه السلام) از پدرش و آنحضرت از علی (علیه السلام) نقل می کند که رسولخدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود :
«کسی که چهار خصلت در او باشد از خیر دنیا و آخرت بهرمند خواهد بود : خداترسی که او را از گناهان حفظ کند ; و اخلاق پسندیدهای که او را با مردم دمساز نماید ; و بردباریی که نادانی نابخردان را از او دور سازد ; و همسری شایسته که در امر دنیا و آخرت یاور او باشد» .

عن ابی الفضل محمد بن عبد الله قال : حدّثنا ابراهیم بن حماد القاضی قال حدّثنا الحسن بن عرفة قال : حدّ ثنا عمر بن عبد الرحمن ابو جعفر الایادی عن لیث بن ابی سلیم عن عبد الله بن الحسن عن امّه فاطمة بنت الحسین عن ابیها عن امّه فاطمة ابنة رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) ان رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم)قال :
«خِیارُکُمْ أَلْیَنُکُمْ مَناکِبَ وَأَکْرَمُهُمْ لِنِسائِهِمْ»(1).
فاطمه بنت الحسین (علیهما السلام) از پدرش و آنحضرت از مادرش فاطمه زهراء(علیها السلام)نقل می کند که رسولخدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود :
«بهترین مسلمان کسی است که متواضعتر باشد و زنان را بیشتر گرامی بدارد».

40 ـ زن و جامعه

اشاره

حدّثنا الشيخ ابو جعفر محمد بن الحسن بن على بن الحسن الطوسى ، قال : أخبرنا جماعة ، عن أبى المفضّل ، قال حدّثنا ابو عبد الله جعفر بن محمد بن جعفر الحسنى ، قال : حدّثنا موسى بن عبد الله بن موسى الحسنى عن جدّه موسى بن عبد الله ، عن ابيه عبد الله بن الحسن ، و عميّه ابراهيم والحسن ابنى الحسن ، عن اُمّهم فاطمة بنت الحسين ، عن ابيها ، عن جدها على بن ابى طالب (عليه السلام) ، عن النّبى (صلى الله عليه وآله وسلم)قال :

پاورقى

(1) دلائل الإمامة ، ص75 ـ 76 .

«النِّساءُ عَىٌّ وَعَوْراتٌ ، فَاسْتُرُوا عَيَهُنَّ بِالسُّكُوتِ وَعَوْرَتَهُنَّ بِالْبُيُوتِ»(1).

پاورقى

(1) «الأمالى» ، المجلس الرابع والعشرون ، ح14 ، ص584 ـ 585 و «وسائل الشيعة» كتاب النكاح ، باب 24 ، حديث 6 ، ص43 آمده است : «النساء عىّ و عورات فداووا عيهنّ بالسّكوت وعوراتهنّ بالبيوت». «بحار الانوار» ، ج103 ، ص251 .

اخيراً كتابى تحت عنوان «النساء فى اخبار الفريقين» به چاپ رسيده كه در آن به ذكر احاديثى چون حديث فوق پرداخته (احاديث 50،58،143،222،223،224و225) و با مقدمهاى كه آورده چنين وانمود كرده است كه زن بايد فردى خانه نشين و دور از جامعه باشد و گرنه حضور آنان در جامعه معصيت است . وى در مقدمه خود گويد : «هذه وجيزة جمعتها في النساء من طرق الفريقين لعلها لها ثمره لبعض النسوان وإن كنت مأيوساً من الأثر فى هذه الازمان ولكن «ليهلک من هلک عن بيّنة ويحيى من حىّ عن بيّنة» وان لايقول قائل «لولا ارسلت الينا رسولاً فنتبع آياتک من قبل ان نذل ونخزى» ص3.

حال آنكه در اين مجموعه احاديثى در بزرگداشت مقام زن نيز به چشم مى خورد كه در واقع حضور زن در جامعه را عارى از اشكال مى داند . چنانكه در حديث 154 به نقل از كنز العمال ج16 ، ص414 نقل مى كند كه : «لا تمنعوا اماء الله المساجد ، ولكن ليخرجن وهو تفلات» يعنى مانع بيرون رفتن كنيزان خود جهت حضور در مساجد نشويد ، ليكن در موقع رفتن عطر استعمال نكنند . ودر حديث 155 به نقل از كنزل العمال نقل ميكند كه : «لا تمنعوا نسائكم المساجد وبيوتهنّ خير لهنّ» يعنى مانع از رفتن زنانتان به مساجد نشويد ، ليكن خانههاشان براى آنها بهتر است . بدين ترتيب

چنانکه سیره اهل بیت عصمت نیز گواهی میدهد ، حضور زن در جامعه مانعی ندارد لیکن باید شرایط آن رعایت شود و جلب توجه دیگران را فراهم نسازد . حضور زن مسلمان در نهضتهای اسلامی چون «نهضت فاطمی» و خطبه پرشور ایشان و یا حضور حضرت زینب ، سکینه ، فاطمه بنت الحسین و فاطمه بنت علی (علیه السلام)در نهضت عاشورا خطبه خواندن برخی از آنها برای روشن شدن ظلم یزید و اجرای امر به معروف و نهی از منکر وابلاغ رسالت حسینی به جامعه شام و کوفه ، در مجالسی که مردان حاضر بودند و مخاطب قراردادن افراد پستی چون یزید بن معاویه ، ما را به این نکته هدایت میکند که زن مسلمان نیز چون مردان حق حضور در جامعه را دارد لیکن شرایط هر یک متفاوت است و زمان و مکان در این حضور نقش عمده را دارد .
علامه شهید آیة الله مطهری تحت عنوان آفت زدگی «در یکی از مباحث کتاب «عدل الهی» فرماید :
«... آفتهای دیگری نیز برای اعمال وجود دارد ، شاید یکی از آن آفتها بیتفاوتی و بی حسی در دفاع از حق وحقیقت است . انسان نه تنها باید در مقابل حقیقت حجود و استنکار نداشته باشد ، بی طرف هم نمی تواند باشد . باید از حق دفاع کند .
مردم کوفه می دانستند که حق با حسین بن علی (علیه السلام) است و این معنی را اعتراف هم کرده بودند . ولی در حمایت از حق و دفاع از آن کوتاهی کردند . ثبات قدم نشان ندادند واستقامت نورزیدند . در حقیقت، حمایت نکردن از حق ، جحود عملی آنست» . آنگاه خطبه معروف حضرت زینب (علیها السلام) را در حمایت از حق یادآور میشود . ص317 .
استاد شهید در طی مقالهای تحت عنوان «نقش بانوان در تاریخ معاصر ایران» می فرماید : «... یکی از جنبههای جالب و حیرت انگیز انقلاب اسلامی ایران که می دانید یک انقلابی است که معیارهای جامعه شناسان را درهم ریخته و معادلات آنها را به هم زده است همین مسأله است یعنی یک انقلابی با یک ویژگیهایی در یک جامعه ای پیدا شده که از نظر آنها که برای خودشان یک معیارهایی دارند ، غیر قابل پیش بینی و غیر قابل سنجش بوده است .
در غرب این تبلیغ زیاد شده است به طوری که برای خود آنها باور آمده است که زن در جامعه اسلامی از حقوق محروم بوده و هست و زنها عنصرهایی ناراضی در میان مسلمانان هستند و بنابر این اگر به آنها عرضه شود که یک انقلابی در جهت اسلامی می خواهد پیدا بشود ، انقلابی که می خواهد خواهان برقراری ارزشهای اسلامی باشد ، زنها حتماً در جبهه مخالف شرکت خواهند کرد . چون بر اساس فرضیه آنها ، زنها از اسلام و از جامعه ای که با معیارهای اسلامی اداره بشود ، ناراضیند . پس بنابر این در این

انقلاب شرکت نخواهند کرد . ولی در عمل زنها نه تنها شرکت کردند بلکه اگر آنها شرکت نمی کردند ، این خود واقعیتی است که این انقلاب به ثمر نمیرسید . چون زنان نه فقط شرکت مستقیمشان مؤثّر بود ، شرکت غیر مستقیمشان یعنی تأثیری که روی شوهران ، روی فرزندان ، روی پدران ، روی برادرانشان داشتند از تأثیر مستقیم خودشان کمتر نبود و این خود یک مسأله فوق العادهای است . مرد الهام گیر از زن است و اگر در یک جریان اجتماعی زنها هماهنگی نداشته باشند از تأثیر مرد هم فوق العاده می کاهند و برعکس اگر زنها نقش موافق واحساسات موافق داشته باشند ، نیروی مردها را هم چند برابر می کنند . یعنی نه تنها ترمزی برای مردها نمی شوند ، نیروی محرکی هم برای مردها به شمار می روند ، و این مطلب در این نهضت فوق العاده مشهود بود... در روز هفده شهریور در میدان شهدا آن طوری که معمولا نقل می کنند و فیلمها نشان می دهد ، زنها بیشتر از مردها شهید دادند.. ، در پانزده خرداد زنان نقش زیادی نداشتند . بعد از پانزده خرداد یک نوع حالت وحشت و عقب نشینی ولو برای موقت در مردم پیدا شد . فاجعه خونین پانزده خرداد ، پانزده سال این انقلاب را عقب انداخت . بعد از فاجعه هفده شهریور که از نظر کشتار از فاجعه پانزده خرداد مهمتر بود، گفتند که فرماندار نظامی وقت رفت پیش شاه و گفت قربان ! تا بیست و پنج سال دیگر خیالتان راحت باشد . ولی فردایش دو مرتبه قضیه شروع شد . اگر زنها شرکت نداشتند ، مطمئناً از فردایش هر زنی دست بچه خودش را میگرفت ، دست شوهر خودش را می گرفت ، میگفت دیگر نمیگذارم از خانه بروی بیرون ، ولی از فردایش بیشتر تشویق و ترغیب کردند و این فاجعه نه تنها وقفه ای ایجاد نکرد و چوب لای چرخ انقلاب نگذاشت بلکه حرکت موتور انقلاب را شدیدتر و تندتر کرد» .
«پیرامون جمهوری اسلامی» ص50 ـ 52
فاطمه بنت الحسین (علیهما السلام) از پدرش و آنحضرت از پدرش علی (علیه السلام)نقل می کند که پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود :
«زنان در گفتارشان واماندهاند و آشکار شدنشان در جامعه باعث شرمندگی است پس ناتوانی در گفتار آنان را با سکوتشان و آشکار شدن شرم آنها را با نگاهداشتن در خانه بپوشانید» .

2 ـ ابتلاء به مصيبت و ذكر انّا لله

حدّثنا عبد الله حدّثنى ابى حدّثنا يزيد و عبّاد بن عبّاد قالا : أنْبَأنا هشام بن ابى هشام قال عباد بن زياد عن امّه عن فاطمة ابنة الحسين عن ابيها الحسين بن على عن النّبى (صلى الله عليه وآله وسلم) قال :
«ما مِنْ مُسْلِم وَلا مُسْلِمَة يُصابُ بِمُصِيبَة فَيُذْكِرُها وَإنْ طالَ عَهْدُها (قال عَبَّادُ) : «قَدُمَ عَهْدُها» فَيُحْدِثُ لِذلِكَ إسْتِرْجاعاً إلاّ جَدَّدَ اللهُ لَهُ عِنْدَ ذلِكَ فَأعْطاهُ مِثْلَ أجْرِها يَوْمَ اُصِيبَ بِها»(2).
فاطمه بنت الحسين (عليهما السلام) از پدرش امام حسين (عليه السلام) و آنحضرت از پيامبر خدا(صلى الله عليه وآله وسلم) نقل مى كند كه حضرت فرمود :
«كسى كه به مصيبتى مبتلا شود و هنگام ياد كردن آن (هر چند بعد از مدّتى طولانى) ، (انّا لله) بگويد ، خداوند پاداش مجدد آن مصيبت را به او خواهد داد» .
پاورقى
(1) الذّريّة الطاهرة ، ص148 ـ 149 .
(2) «مسند احمد بن حنبل» ، مسند اهل البيت ، حديث 1644 .

3 ـ قرائت آیه استرجاع

قال الطبرانی : حدّثنا ابو خلیفة الفضل بن الحباب الجمحی ، وابراهیم عن هاشم البغوی ، قالا : حدّثنا عبد الرحمن بن سلام الجمحی حدّثنا هشام ابو المقدام عن امّه عن فاطمة بنت الحسین عن الامام الحسین (علیه السلام)انّه قال :
«مَنْ أصابَتْهُ مُصِیبَةٌ فَقالَ : إذا ذَکَرَها : (إنّا ِللهِ وَإنّا إلَیْهِ راجِعُونَ) جَدَّدَ اللهُ لَهُ مِنْ أجْرِها مِثْلَ ماکانَ لَهُ یَوْمَ أصابَتْهُ»(1).
فاطمه بنت الحسین (علیهما السلام) نقل می کند از امام حسین (علیه السلام) که آنحضرت فرمود :
«کسی که به مصیبتی مبتلا شود و به هنگام یادکردن آن «إنّا للهِ وَإنّا إلَیْهِ راجعُونَ» بگوید ، خداوند پاداش مجدد آن مصیبت را به او خواهد داد» .

4 ـ قرائت آیه استرجاع

حدّثنا ابو بکر بن أبی شیبة حدّثنا وکیف بن الجرّاح عن هشام بن زیاد عن امّه عن فاطمه بنت الحسین عن ابیها قال : قال النّبی :
«مَنْ اُصِیبَ بِمُصِیبَةٍ فَذَکَرَ مُصِیبَتَهُ فَأَحْدَثَ اسْتِرْجاعاً وَإنْ تَقَادَمَ عَهْدُهَا کَتَبَ اللهُ لَهُ مِنْ الأَجْرِ مِثْلَهُ یَوْمَ اُصیبَ»(2).
پاورقی
(1) المعجم الکبیر ، ج3 ، ص131 ، ح2895 ; کنز العمال ، ج3 ، ص302 ، ح6651 .
(2) «سنن ابن ماجة» ، ماجاء فی الجنائز ، حدیث 1589 .
فاطمه بنت الحسین (علیهما السلام) از پدرش نقل میکند که رسولخدا (صلی الله علیه وآله وسلم)فرمود :
«کسی که به مصیبتی گرفتار شود ، و با یاد کردن آن (هر چند پس از مدّتی طولانی) (إنّا ِللهِ وَإنّا إلَیْهِ راجِعُونَ) بگوید ، خداوند به او پاداش مجدد آن مصیبت را خواهد داد» .

5ـ تصدیق کلام خدا و رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم)

حدثنا عبد الله بن عمران حدثنا ابو داود حدّثنا هشام بن ابی الولید ، عن امّه ، عن فاطمة بنت الحسین (علیهما السلام) عن ابیها الحسین بن علیّ (علیه السلام)قال :
«لَمّا تُوُفِّیَ الْقاسِمُ بْنُ رَسُولِ اللهِ (صلی الله علیه وآله وسلم) ، قالَتْ خَدِیْجَةُ : یارَسُولَ اللهِ دَرَّتْ لَبَنِیَّةُ الْقاسِمِ ; فَلَوْ کانَ اللهُ أبْقاهُ حَتّی یَسْتَکْمِلَ رِضاعَهُ ، فَقالَ رَسُولُ اللهِ(صلی الله علیه وآله وسلم) : «إِنَّ اتْمامَ رِضاعِهِ فِی الْجَنَّةِ . قالَتْ : «لَوْ أَعْلَمُ ذلِکَ یا رَسُولَ اللهِ لَهُوِّنَ عَلَیَّ أمْرُهُ ، فَقالَ رَسُولُ اللهِ (صلی الله علیه وآله وسلم) : «إِنْ شِئْتِ دَعَوْتُ اللهَ «تَعالی» فَاسْمَعَکِ صَوْتَهُ» ; قالَتْ : «یا رَسُولَ اللهِ بَلْ اُصَدِّقُ اللهَ وَرَسُولَهُ»(1).
فاطمه بنت الحسین (علیه السلام) از پدرش امام حسین (علیه السلام) نقل میکند که حضرت فرمود :
«وقتی ـ قاسم ـ فرزند رسولخدا (صلی الله علیه وآله وسلم) از دنیا رفت ، حضرت خدیجه به رسولخدا (صلی الله علیه وآله وسلم) گفت : «ای رسول خدا شیر قاسم در سینهام جمع شده است ; ای کاش زنده میماند و شیر خوارگی را کامل می کرد» . رسولخدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود : «شیر خوارگی قاسم در بهشت کامل می شود» . خدیجه (علیها السلام) گفت :
پاورقی
(1) «سنن ابن ماجة» ، ما جاء فی الجنائز ، حدیث 1501 .
«اگر این مطلب را میدانستم مصیبت فراق و مرگ او بر من آسان میشد» .
رسولخدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود : «اگر بخواهی از خدا میخواهم که صدای قاسم را به تو برساند» .
خدیجه (علیها السلام) گفت : «من خدا و رسولش را تصدیق می کنم ، بیآنکه صدای قاسم را بشنوم» .

6 ـ حقوق درخواست کنندگان

حدّثنا عبد الله حدّثنی ابی حدّثنا وکیع و عبد الرحمن قال حدّثنا سفیان عن مصعب بن محمّد عن یعلی بن ابی یحیی عن فاطمة بنت الحسین ، عن ابیها : انّ النّبیّ (صلی الله علیه وآله وسلم) قال :
«لِلسّائِلِ حَقٌّ وَإنْ جاءَ عَلی فَرَس»(1).
فاطمه بنت الحسین (علیهما السلام) از پدرش امام حسین (علیه السلام) نقل میکند که رسولخدا(صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود :
«درخواست کننده کمک مالی ، بر مسلمین حقی دارد (که باید خواسته او را برآورند) گرچه سوار بر مرکبی عالی (و دارای ظاهری چون توانگران) باشد» .

7 ـ حقوق درخواست کننده کمک مالی

حدثنا محمد بن کثیر ، اخبرنا سفیان ، حدّثنا مصعب بن محمد بن شرحبیل ، حدّثنی یعلی بن أبی یحیی عن فاطمة بنت الحسین عن حسین بن علی قال : قال رسول الله :

پاورقی

(1) «مسند احمد بن حنبل» ، مسند اهل البیت ، حدیث 1640 .

«لِلسَّائِلِ حَقٌّ وَإِنْ جاءَ عَلی فَرَس»(1).

حضرت فاطمه بنت الحسین (علیه السلام) از پدرش امام حسین (علیه السلام) نقل می کند که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود :

«بر درخواست کننده مال حقی است ، گرچه بر مرکبی عالی سوار باشد» .

8 ـ مغلوب شدن سپاه ظلم

حدّثنا احمد بن يحيى الصوفى ، حدّثنا عبد الرّحمن بن دبيس ، حدّثنا بشير بن زياد ، عن عبد الله بن حسن عن امّه عن فاطمة الكبرى ، قالت : قالَ رَسُولُ اللهِ(صلى الله عليه وآله وسلم) :
ما الْتَقى جُنْدانِ ظالِمانِ إلاّ تَخَلَّى اللهُ مِنْهُما فَلَمْ يُبالِ أيُّهُما غَلَبَ ، وَمَا الْتَقى جُنْدانِ ظالِمانِ إلاّ كانَتِ الدّائِرَةُ عَلى أعْتاهُما»(2).
عبد الله بن حسن از مادرش (فاطمه بنت الحسين) واو از فاطمه كبرى (عليها السلام)نقل ميكند كه رسولخدا (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمود :
«دو سپاهى كه (بر اساس ظلم وستم نبرد مى كنند) به هم نرسند جز اينكه خداوند آنها را بخودشان واگذارد و هيچكدام را يارى نكند و از ايندو سپاه آن مغلوب شود كه ظلم و ستمش فزونتر باشد» .

9 ـ كِبر

عن يحيى بن عبد الباقى ، قال : حدّثنا محمّد بن سليمان لوين ، حدّثنا پاورقى
(1) «سنن ابى داود» ، كتاب الزكاة ، حديث 1418 .
(2) الذرية الطاهرة ، ص149 .
عبد الحميد بن سليمان عن عمّارة بن غزية ، عن فاطمة بنت الحسين عن ابيها : انّ عبد الله بن عمر جاء الى النبىّ (صلى الله عليه وآله وسلم) فقال :
يا رَسُولَ اللهِ مِنَ الْكِبْرِ أنْ ألْبِسَ الْحُلَّةَ الْحَسَنَةَ ؟ قال : «لا» .
قالَ : أفَمِنَ الْكِبْرِ أنْ أصْنَعَ طَعاماً فَأدْعُوَ قَوماً يَأكُلُونَ عِنْدِى وَيَمْشُونَ خَلْفَ عَقِبِى ؟
قالَ : «لا» .
قالَ فَمَا الْكِبْرُ ؟ قالَ : «أنْ تَسْفَهَ الْحَقَّ وَتَغْمِسَ النّاسَ»(1).
فاطمه بنت الحسين (عليهما السلام) نقل ميكند از پدرش امام حسين (عليه السلام)كه فرمود :
«عبد الله بن عمر نزد رسولخدا (صلى الله عليه وآله وسلم) آمد و گفت : «اى رسولخدا ! اگر لباس نيكو و زيبا به تن كنم اين از كبر است ؟» .
رسولخدا (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمود : «خير» . عبد الله گفت : «اگر غذايى تهيه كنم و مردم را براى خوردن غذا دعوت نمايم و جلوتر از آنها راه بروم ; اين از كبر است ؟» . رسولخدا (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمود : «خير» .
عبد الله گفت : پس كبر چيست ؟
رسولخدا (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمود : «كبر آنستكه حق را بشناسى و زير پا گذارى و مردم را در باطل اندازى» .

حدّثنا محمد بن عبد الله الحضرمى حدّثنا موسى بن عبد الرحمن البكرى حدّثنا عثمان بن عبد الرحمن القرشى حدّثتنا عائشة بنت طلحة عن فاطمة بنت الحسين عن ابيها انّ رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) قال :
پاورقى
(1) المعجم الكبير للطبرانى ، ج3 ، ص132 ، ح2898 ، موسوعة كلمات الإمام الحسين (عليه السلام) ، ص749 .
«لا تَطْرُقُوا الطَّيْرَ فِى أوْكارِها ، فَإنّ اللَّيْلَ لَهُ أمانٌ»(1).
فاطمه بنت الحسين (عليهما السلام) از پدرش نقل ميكند كه رسولخدا (صلى الله عليه وآله وسلم)فرمود :
«شبانه برلانه پرندگان وارد نشويد ; كه شب زمان امنيّت و آسايش آنهاست» .
پاورقى
(1) المعجم الكبير ، الطبرانى ، ج3 ، ص3 ، ص131 .

1 ـ رحمت الهی بر بنده بیمار

حدّثنا احمد بن یحیی الصوفی ، حدّثنا عبد الرحمن بن دبیس الملائی، حدّثنا بشیر بن زیاد الجزری ، عن عبد الله بن حسن عن امّه فاطمة بنت الحسین عن فاطمة الکبری ، قالت : قال النّبی (صلی الله علیه وآله وسلم) :
«إذا مَرَضَ الْعَبْدُ أوْحَی اللهُ إلی مَلائِکَتِهِ أنِ ارْفَعُوا عَنْ عَبْدِیَ الْعَلَمَ مادامَ فِی وَثاقِی ، فَإنِّی أنَا حَبَسْتُهُ ، حَتّی أقْبِضَهُ أوْ اُخَلِّیَ سَبِیلَهُ»(1).
فاطمه بنت الحسین (علیهما السلام) از فاطمه زهرا (علیها السلام) نقل میکند که رسولخدا(صلی الله علیه وآله وسلم)فرمود :
«هنگامی که بنده خدا بیمار شود خداوند به فرشتگان وحی نماید که : قلم تکلیف از او بردارید و دربارهاش چیزی ننویسید; تا زمانی که در گروه ـ بندگی ـ من است ; چونکه (با این بیماری) من او را محدود و محبوس ساختم تا اینکه یا قبض روحش نمایم و یا (سلامتیش) بخشیده «و پاک از گناه» رهایش سازم» .

بخش پنجم :بهداشت

1 ـ رعایت بهداشت به هنگام ملاقات بیماران

قال عبد الله بن احمد : حدثنی ابو ابراهیم التّرجُمانی حدّثنا الفَرَج بن فضّالة عن محمّد بن عبد الله بن عمرو بن عثمان عن اُمّه فاطمة بنت الحسین عن الحسین عن ابیه عن النّبی قال :
«لا تُدِیمُوا النَّظَرَ إلَی المُجَذّمِینَ ، وَإذا کَلَّمْتُمُوهُمْ فَلْیَکُنْ بَیْنُکُمْ وَبَیْنَهُمْ قِیدُ رُمْح»(1).
فاطمه بنت الحسین (علیهما السلام) از پدرش وایشان از پدرشان علی (علیه السلام)نقل می کند که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) همیشه می فرمود :
«نگاه به بیماران جذامی را ادامه ندهید و به هنگام سخن گفتن به اندازه (گره کمان) بین شما و آنها فاصله باشد» .

حدّثنا عبد الرّحمن بن ابراهيم ، حدّثنا عبد الله بن نافع عن ابن أبى الزّناد ، وحدّثنا على بن أبى الخصيب حدّثنا وكيع عن عبد الله بن سعيد ابن أبى هند جميعاً عن محمد بن عبد الله بن عمرو بن عثمان عن امّه فاطمة بنت الحسين عن ابن عباس أنّ النّبىّ قال :
پاورقى
(1) «المسند» ، للإمام احمد بن محمد بن حنبل (164 ـ 241هـ ق) ، شرحه وصنع فهارسه احمد محمّد شاكر ، ج2 ، ص581و582 ، الطبعة الثانية ، دار المعارف بمصر.
«لا تُديمُوا النَّظَرَ إلى الْمَجْذُومينَ»(1).
«نگاه به بیماران جذامی را ادامه ندهید» .

3 ـ بهداشت دست

عبد الله بن الحسن عن امّه فاطمة بنت الحسين عن فاطمة الكبرى بنت رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) قالت :
قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) : «لا يَلُومَنَّ إلاّ نَفْسَهُ مَنْ باتَ وَفِى يَدِهِ غَمْرٌ»(2).
فاطمه بنت الحسين (عليهما السلام) از فاطمه زهرا (عليها السلام) و ايشان از رسولخدا(صلى الله عليه وآله وسلم)نقل می كند كه حضرت فرمود :
«كسی كه با دست آغشته به چربی بخوابد ـ وبه بيماريی مبتلا شود ـ جز خودش را سرزنش ننمايد» .

حدّثنا احمد بن يحيى الأودى ، حدثنا جبارة بن مغلس ، حدّثنا عبيد بن الوسيم عن حسين(3) بن الحسن ، عن امّه فاطمة بنت الحسين ، عن ابيها عن فاطمة بنت رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) ، قالت : قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :
«لا يَلُومَنَّ إلاّ نَفْسَهُ مَنْ باتَ وَفِى يَدِهِ غَمْرٌ»(4).
پاورقى
(1) «سنن ابن ماجة» ، الطب ، حديث 3533 و در «مسند احمد بن حنبل» آمده است : «لا تديموا الى المجذومين النظر» ، مسند بنى هاشم ، حديث 1971 .
(2) كشف الغمّة ، ج1 ، ص554 .
(3) حسين بن الحسن ، در سند روايت بايد حسن بن الحسن باشد چون حسن مثنى فرزندى به نام حسين نداشته است .
(4) الذريّة الطاهرة ، ص138 .
«كسى كه با دست آغشته به چربى بخوابد و به بيمارى مبتلا شود ، به غير از خود كسى را ملامت نكند» .

5 ـ بهداشت دست

حدّثنا جُبارة بنُ المُغَلَّس حدّثنا عبيد بن وَسيم الجمّال حدّثنى الحسن بن الحسن عن امّه فاطمة بنت الحسين عن الحسين بن على عن امّه فاطمة ابنة رسول الله قالت : قال رسول الله :
«ألا لا يَلُومَنَّ امْرُؤٌ إلاّ نَفْسَهُ يَبيتُ وَفِى يَدِهِ ريحُ غَمَر»(1).
«بدانيد كسى كه با دست آغشته به چربى بخوابد و به بيمارى مبتلا شود ، به غير از خود كسى را ملامت نكند» .
پاورقى
(1) «سنن ابن ماجة» ، الاطعمة ، حديث 3287 .

فصل چهارم: راویان احادیث

«ما نالَ اَحَدٌ مِنْ اَهْلِ السَّفْهِ بِسَفَهِهِمْ شَيْئاً ، وَلا اَدْرَكُوا مِنْ لَذّاتِهِمْ شَيْئاً ، اِلاّ وَقَدْ نالَهُ اَهْلُ الْمَروآتِ ، فَاسْتَتَرُوا بِجَميلِ سَتْرِ اللهِ» .
«هیچ نادانی ، با نادانی خویش به جایی نرسد و از خوشیهای مادّی و معنوی بهرهای نبرد ، تنها افراد جوانمرد کامیابند ، چرا که خود را در پوشش زیبای الهی قراردادهاند» .

ابراهیم بن الحسن بن الحسن (علیه السلام)

ابراهیم بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب (علیه السلام) ، کنیهاش «ابو الحسن» ومادرش «فاطمه بنت الحسین (علیهما السلام)» است . گویند در زمان خود شبیه ترین افراد به رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بود .
وی در زمان خلافت منصور دوانیقی به همراه برادرانش از مدینه به کوفه آورده شد . و در زندان هاشمیه به شهادت رسید .
ابو الفرج اصفهانی گوید : «مرگ ابراهیم نیز در همان زندان هاشمیه در سال صد وچهل و پنج اتفاق افتاد و هنگام مرگ شصت و هفت سال از عمرش می گذشت ، واو نخستین کسی بود که از زندانیان زندان هاشمیه در آنجا از دنیا رفت»(1).
آیة الله خویی می نویسد :
«روی عن فاطمه بنت الحسین (علیه السلام) ، وروی عنه عبد الله بن موسی . ذکره الصدوق فی المشیخة فی طریقه الی أسماء بنت عمیس»(2).
طریق روایتی وی در این مسند اینگونه است :
ـ ابراهیم بن الحسن ، عن فاطمة بنت الحسین (علیه السلام) ، عن اسماء بنت عمیس» حدیث 12 .
ـ ابراهیم بن الحسن ، عن فاطمه بنت الحسین ، عن ابیها الحسین (علیه السلام) حدیث 38 .
ـ ابراهیم والحسن ابنی الحسن ، عن امهم فاطمه بنت الحسین ، عن ابیها حدیث 40 .
پاورقی
(1) «مقاتل الطالبیین» ، ص137 .
(2) «معجم رجال الحدیث» ، ج1 ، ص79 ، رقم 127 .

اسحاق بن ابی یحیی

اسحاق بن ابی یحیی کعبی یکی از راویان احادیث حضرت فاطمه بنت الحسین (علیه السلام) است حدیث 32 مؤلّف کتاب «المجروحین گوید :
«اسحاق بن أبی یحیی الکعبی ، یروی عن ابن جریح ، روی عنه علی بن معبد ینفرد عن الثقات مالیس من حدیث الأثبات ، ویأتی عن الأئمة المرضیین ماهو من حدیث الضعفاء والکذابین ، لایحل الاحتیاج به ولا الروایة عنه إلا علی سبیل الاعتبار ، وهو الذی روی عن ابن جریح عن عطا عن ابن عباس قال : کان للنبی (صلی الله علیه وآله وسلم)مؤذن یطرب ، فقال له النبی (صلی الله علیه وآله وسلم) إن الأذان سَمْح سهل ، فإن کان أذانَک سمحاً سهلاً وإلا فلا تؤذِّن ، ثنا مکحول ببیروت ثنا یوش بن عبد الأعلی ثنا علی بن معبد ثنا اسحق ابن ابی یحیی الکعبی عن ابن جریح اولیس لهذا الحدیث أصل من حدیث رسول الله»(1).

اسماء بنت ابی بکر

شیخ الطائفه طوسی وی را از اصحاب رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم)میشمارد(2). اسماء بنت ابی بکر 27 سال قبل از هجرت متولد شده و از عایشه ده سال بزرگتر بود . گویند وی از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) 58 و یا 56 حدیث نقل کرده است . چهارده روایت وی در هر دو کتاب صحیح مسلم و بخاری آمده است و احادیثی به روایت وی در هر یک از صحیحین آمده که در دیگری نیست(3).

پاورقی

(1) کتاب المجروحین ، ج1 ، ص137 .

(2) «رجال الطوسی» ، رقم 12 ، ص33 ، «معجم رجال الحدیث» ، ج23 ، ص201 ، رقم 15545 .

(3) «اعلام النساء» ، ج1 ، ص38 ، به نقل از «مطالع الأنوار» ، للکازرونی ، «الکمال فی معرفة الرجال» للحافظ المقدسی و «المجتنی» ، لابن الجوزی .

اسماء بنت ابی بکر ، همسر «زبیر» و مادر «عبد الله بن زبیر» است . او چند روز پیش از کشته شدن عبد الله در سال 73 هجری از دنیا رفت(1).

طریق روایتی فاطمه بنت الحسین (علیه السلام) از اسماء بنت ابی بکر اینگونه است

ـ عمر بن علی بن الحسین (علیه السلام) ، عن فاطمه بنت الحسین (علیه السلام) ، عن اسماء بنت ابی بکر (حدیث 6 و 7) .

أسماء بنت عُمِيْس فرزند «معدن بن الحارث بن تيم بن كعب الخثعمى» است و مادرش «هند دختر عوف بن زهير بن الحارث ابن كنانه» مى باشد .
وى سه بار شوهر كرد و بعد از شهادت حضرت على (عليه السلام) زنده بود(2).
شيخ طوسى وى را در شمار اصحاب رسول اعظم الهى (صلى الله عليه وآله وسلم)مى داند(3).
اسماء از بانوانى است كه در سال پنجم بعثت به همراه شوهر خود «جعفر بن ابيطالب» وحدود هشتاد نفر از مردان و زنان مخلص و مجاهد ، براى حفظ دين خود از مكه به حبشه هجرت كرده و پس از سيزده سال اقامت در آن كشور به سال هشتم هجرت بعد از جنگ خيبر به مدينه مهاجرت نموده است . او محرم اسرار حضرت فاطمه زهرا (عليها السلام) و از بانوان پرهيزكارى بود كه به خدمتگزارى در خانه دخت نبى اكرم(صلى الله عليه وآله وسلم)افتخار مى كرد .
پاورقى
(1) «اعلام النساء» ، ج1 ، ص42 .
(2) يک خواهر اسماء ، ام المؤمنين ميمونه است خواهر ديگرش سلمى زوجه حمزة بن عبد المطلب و ديگرى لبابه زوجه عباس بن عبد المطلب مى باشد .
(3) «رجال الطوسى» ، اصحاب رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) ، رقم 38 ، ص34 نسب الميرزا فى كتابيه إلى رجال الشيخ علّها من اصحاب على (عليه السلام) ايضاً ، لكن سائر النسخ خالية عن ذكره ، «معجم رجال الحديث» ، ج23 ، ص202 رقم 15546 .
اسماء پس از شهادت جعفر بن ابى طالب ، به همسرى ابو بكر درآمد و سپس همسر مؤلى الموحدين امير المؤمنين على (عليه السلام) شد .
به روايت ابن عنبه وى از جعفر هشت فرزند داشت به نامهاى عبد الله، عون، محمّد اكبر ، محمّد اصغر ، حميد ، حسين ، عبد الله اكبر و عبد الله اصغر .
محمد اكبر كه از هواداران عمش على بن ابى طالب (عليه السلام) بود ، در صفين كشته شد و عون و محمد اصغر در كربلا به شهادت رسيدند(1).
شيخ صدوق تحت عنوان «الاخوات من أهل الجنة سبع» نقل ميكند :
«حدّثنا أبى (رضى الله عنه) قال : حدّثنا سعد بن عبد الله ، عن احمد بن محمد ابن عيسى، عن احمد بن محمد بن ابى نصر البزنطى ، عن عاصم بن حميد ، عن أبى بصير ، عن أبى جعفر (عليه السلام) قال : سمعته يقول :

رحم الله الأخوات من أهل الجنَّةِ فَسَمّاهنَّ : أسماء بنت عميس الخثمية وكانت تحت جعفر بن أبى طالب (عليه السلام) ، وسَلمى بنت عميس الخثعميّة وكانت تحت حمزة ، وخمس من بنى هلال : ميمونة بنت الحارث كانت تحت النّبى (صلى الله عليه وآله وسلم) وامّ الفضل عند العبّاس اسمها هند والغميصاء اُمّ خالد بن الوليد ، وعزّة كانت فى ثقيف عند الحجّاج بن غلاّظ ، وحميدة لم يكن لها عقب»(2).

امام باقر (عليه السلام) فرمايد :

«خداوند رحمت كند خواهرانى را كه اهل بهشت مى باشند» پس نامشان را اينگونه بيان فرمود : «اسماء بنت عميس همسر جعفر بن ابى طالب ، سلمى بنت عميس همسر حمزه سيد الشهداء و پنج تن از بنى هلال : ميمونة بنت حارث همسر رسول خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) ، امّ الفضل همسر عباس كه اسمش هند بود ، غميصاء ، امّ خالد بن وليد و عزّة كه در ثقيف همسر حجاج بن غلاّظ بود و حميده كه فرزندى نداشت» .

پاورقى

(1) «عمدة الطالب» ، ص36و37 .

(2) «كتاب الخصال» ، ج2 ، ص363 .

طريق روايتى وى در اين مسند بدين ترتيب است :

ــ ابراهيم بن الحسن ، عن فاطمه بنت الحسين (عليه السلام) ، عن اسماء بنت عميس (حديث 12) .

ابو الحسن ، على بن ابى طالب (عليه السلام) نخستين امام از ائمه اثنى عشر (عليهم السلام)ويكى از پنج تن آل عبا (عليهم السلام) است . آن حضرت دومين شخص عالم اسلام پس از رسول اكرم (صلى الله عليه وآله وسلم) و وصى و ولى مطلق هستند . اعتقاد به امامت و وصايت و ولايت آن حضرت ويازده فرزندش يكى از اصول مذهب اماميه است .
تولد امام على (عليه السلام) روز سيزدهم ماه رجب ، سى سال از واقعه عام الفيل گذشته در خانه كعبه روى داد . او اولين وآخرين كسى است كه در اين مكان مقدس پاى به كره خاک نهاده است . حضرت مولى الموحدين اسلام آورنده نخستين و از جانبازان مكتب نبوى (صلى الله عليه وآله وسلم)است كه در ليلة المبيت به جاى رسول خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) در بستر ايشان خوابيد ، تا آن حضرت از مكه به مدينه هجرت نمايد . از ويژگيهاى خاص امام على (عليه السلام) ازدواج ايشان با حضرت فاطمه زهرا (عليها السلام) است كه فرزندان مباركى را بوجود آورد و خاندان امامت شكل گرفت . حضرت رسول در سال دهم هجرى پس از بازگشت از حجة الوداع در غدير خم طى خطبه اى امامت و وصايت حضرت على (عليه السلام) را اعلام داشت .
حضرت مولى الموحدين على بن ابى طالب (عليه السلام) پس از ابوبكر ، عمر و عثمان به خلافت ظاهرى رسيد هرچند پيش از آن پس از رحلت رسول اكرم به مقام امامت منصوب شده بود .
حيات امام در عين آميختگى با سياست و مسائل اجتماعى ، حيات علمى بود و حتى سياست و فرمانهاى سياسى او نيز نشانگر مقام والاى علمى اوست و چون جز در زمان رسول اكرم (صلى الله عليه وآله وسلم) و حضرت على (عليه السلام) و چند ماه خلافت امام حسن (عليه السلام) معصومين (عليهم السلام)حكومتى نداشتند ، احكام و احاديث سياسى واقتصاد سياسى غالباً از اين دوره به دست ما رسيده است و بررسى ابعاد گوناگون احاديث وارده از اين زمان امرى ضرورى
است .
مكتب علوى شاگردان بسيارى را تربيت كرد كه شيخ طوسى در رجال خود به 439 تن از آنها اشاره ميكند . حوزه علميه شيعه هرچند در عصر رسالت حيات خود را آغاز كرده بود ، ليكن به واسطه اينكه امامت نخستين امام شيعيان پس از ارتحال رسول اعظم الهى (صلى الله عليه وآله وسلم) واقع شده ، دوره خاص خود را از عصر امامت حضرت على (عليه السلام) شروع ميكند كه باگروههاى مختلف فكرى روبرو شده و به آنها پاسخ داده

است .
طرق روایی که در این مسند ما را به امام علی (علیه السلام) می رساند به قرار زیر است :
ـ حدثنی محمد بن علی التقی عن ابیه قال : حدثنی موسی بن جعفر عن ابیه، عن محمد بن علی ، عن فاطمه بنت الحسین ، عن ابیها وعمها الحسن بن علی قالا حدثنا امیر المؤمنین (علیهم السلام)قال : قال رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) : حدیث 21 .
ـ عبد الله بن الحسن بن الحسن ، عن امّه فاطمه بنت الحسین ، عن ابیها الحسین، عن علی (علیه السلام) الحدیث 23.
ـ عبد الله بن الحسن بن الحسن عن امّه فاطمه بنت الحسین ، عن ابیها الحسین ، عن ابیه (علیه السلام) قال : قال رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم)]حدیث 34[.
ـ ابراهیم بن الحسن بن الحسن ، عن امه فاطمه بنت الحسین ، عن ابیها الحسین بن علی ، عن ابیه علی بن ابی طالب (علیهم السلام) قال : قال رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) حدیث 38.
ـ موسی بن عبد الله بن موسی الحسنی عن جده موسی بن عبد الله ، عن ابیه عبدالله بن الحسن وعمیه ابراهیم والحسن ابنی الحسن ، عن امّهم فاطمه بنت الحسین ، عن ابیها ، عن جدّها علی بن ابی طالب عن النبی (صلی الله علیه وآله وسلم) حدیث 40 .
ـ محمد بن عبد الله بن عمرو بن عثمان عن امّه فاطمة بنت الحسین عن الحسین عن ابیه عن النبی (صلی الله علیه وآله وسلم) حدیث 51[.

ابو محمد ، حسن بن علی بن ابی طالب (علیه السلام) ، امام دوم شیعیان و چهارمین معصوم از خاندان طهارت است . که در 15 رمضان(1) سال دوم هجری(2) در مدینه به دنیا آمد و در سال 49 یا 50 هجری به لقاء الله شتافت(3).
برخی از فرزندان امام حسن (علیه السلام) در کربلا حضور یافته و مجروح یا شهید شدند . در واقع باید گفت فرزندان امام حسن مجتبی (علیه السلام) در طول تاریخ قیامها و مبارزات بسیاری علیه ظلم نمودند و در عصر امامت حکومت ادریسیان را در مراکش تأسیس کردند . مؤسس این سلسله «ادریس بن عبد الله بن حسن بن علی بن ابی طالب (علیهما السلام)» است که پس از قیام در سال 168 هجری به مصر رفته و در مراکش سلسلهای را در سال 172 بنا نهاد که تا سال 375 ادامه داشت(4).
شیخ طوسی شمار اصحاب آن حضرت را 41 نفر ذکر کرده(5).
مسند الامام المجتبی (علیه السلام) شمار اصحاب 138 نفر احصاء شده است(6).
امام حسن مجتبی (علیه السلام) موقعیت سیاسی عصر خویش را اینگونه بیان می دارد:
پاورقی
(1) «کافی» ج1 ، ص461 ، «بحار الانوار» ، ج44 ، ص134 ، حدیث 1 ، «الارشاد» ، ص205 «بحار الانوار» ، ج43 ، ص250 ، حدیث 26 ، «المستدرک» ج15 ، ص148، حدیث اول «مسار الشیعة» ، ص7 .
(2) «التهذیب» ، ج6 ، ص39 ، کلینی در کافی ج1 ، ص461 سال سوم هجری را سال تولد ایشان میداند.
(3) «تواریخ النبی والآل» ص59 .
(4) «طبقات سلاطین اسلام» ، ص29 .
(5) «رجال الطوسی» ، ص66 ـ 71 .
(6) «مسند الامام المجتبی (علیه السلام)» ، ص735 ـ 790 .
«وَاللهِ ما سَلَّمْتُ الأمْرَ اِلَیْهِ اِلاّ أنّی لَمْ أجِدْ اَنْصاراً ، وَلَوْ وَجَدْتُ اَنْصاراً لَقاتَلْتُهُ لَیْلی وَنَهاری ، حَتّی یَحْکُمَ اللهُ بَیْنی وَبَیْنَهُ ...»(1).
«سوگند به خدا ، من از این روی امرخلافت را به او واگذاشتم که یارانی نیافتم . اگر یارانی می یافتم شب وروز را در جنگ و جهاد با معاویه می گذرانیدم ، تا خدا خود میان من و او حکم فرماید» .
همچنین از بیانات آن حضرت است :

«اَیُّهَا النّاس ! اِنَّ مُعاوِیَةَ زَعَمَ اَنّی رَأیْتُهُ لِلْخِلافَةِ اَهْلاً ، وَلَمْ اَرَ نَفْسی لَها اَهْلاً ، وَکَذَبَ مُعاوِیَةَ . اَنَا اَوْلَی النّاسِ بِالنّاسِ ، فی کتابِ اللهِ وَعَلی لِسانِ نَبِیّ اللهِ ، فَاُقْسِمُ بِاللهِ لَوْ اَنَّ النّاسَ بایَعُونی وَاَطاعُونی وَنَصَرُونی لاَعْطَتْهُمْ السَّماءُ قَطْرَها ، وَالأَرْضُ بَرَکَتَها ، وَلَما طَمِعْتَ فیها یا مُعاوِیَة...»(2).
«ای مردم ! معاویه چنان وانمود کرده است که من او را شایسته خلافت دانستهام ، نه خود را ، اما دروغ گفته است . من سزاوارترین همه مردمم به تصرف در امور و شؤون مردم ، به حکم کتاب خداست رسول خدا .
به خدا قسم ، اگر مردم با من بیعت میکردند و از من فرمان می بردند و مرا یاری میدادند ، آسمان و زمین برکات خود را بر آنان ارزانی می داشتند . وتو ای معاویه ، در خلافت طمع نمی کردی ...» .
معاویه پس از قرارداد صلح با امام حسن (علیه السلام) به وی گفت فضایل ما را بیان کن. امام حسن مجتبی (علیه السلام) این خطبه را پس از حمد و ثنای خدا و درود بر رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) ایراد فرمود :
پاورقی
(1) «الاحتجاج» ج2 ، ص71 .
(2) همان ، ج2 ، ص66 .
«هر که مرا شناسد که میشناسد و هرکه نشناسد من پسر پیغمبرم ، من پسر بشیر و نذیرم ، من پسر برگزیده بمقام رسالتم ، پسر آن کسم که ملائکه بر او درود فرستادند ، پسر آن کسم که این امت را شرف بخشید ، وجبرئیل بسفارت از جانب خدا بر او نازل شد ، پسر آن کسم که مبعوث شد تا برای جهانیان رحمت باشد صلی الله علیه وآله اجمعین .
معاویه طاقت نیاورد بیش از این دشمنی و حسد را در سینه نگه دارد ، گفت : حسن ، خرما را برای ما توصیف کن فرمود : معاویه ، نخل خرما را باد بارور کند ، خورشید تناور سازد ، ماه رنگ آمیزی کند ، گرما بپزد ، (هوای ملایم) شب ، سردکند، سپس چنین بگفتارش ادامه داد :
من پسر آنکسم که دعایش بدرگاه خدا مستجاب بود ، من پسر آنکسم که بمقام قرب خدا تا حدّ «قاب قوسین او ادنی» (مقدار دو کمان یا کمتر) رسید ، من پسر شافع فرمانروایم ، من پسر مکه و منایم من پسر آنکسم که قریش ناچار در برابرش تسلیم شد ، من پسر آنکسم که پیروش سعادتمند و مخالفش نگون بخت است ، من پسر آنکسم که زمین را برایش پاک کننده و سجده گاه قرار دادند ، من پسر آن کسم که خبرهای آسمان پیاپی بر او نازل میشد ، من پسر آنهایم که خدا آلودگیها را از ساحتشان دور و آنها را (از هر پلیدی) ، سخت پاک ساخت ، معاویه گفت :
حسن ، گمان می کنم هوای خلافت در سرداری ، فرمود : وای بر تو معاویه ، خلیفه کسی استکه روش پیغمبر پیش گیرد ، ودستور خدا بکار بندد و

بجان خودم سوگند که مائیم راهنمایان هدایت و چراغهای تقوی ، وتو ای معاویه از آنها هستی که سنّتها را نابود و بدعتها را زنده کردند ، بندگان خدا را به بردگی کشیدند ، و دین را ببازیچه گرفتند ، این قدرت ومقام که تو داری بی ارزش و ناچیز است ، دیری نپاید و وزر وبالش پیوسته بگردنت بماند ، معاویه ، والله ، خدا دو شهر یکی در مشرق و دیگر در مغرب بنام جابلقا وجابلسا آفریده و برای هیچ یک پیامبری جز جدّ من نفرستاده است .
معاویه گفت :
ای ابو محمد ما را از شب قدر خبرده .
امام حسن فرمود :
آری چنین سؤال کن . خداوند آسمانها را هفت و زمین را هفت آفرید ، جن را از هفت و آدمی را از هفت بوجود آورد . از شب بیست و سوم تا شب بیست و هفتم، قدر را باید جست . سپس از جا حرکت کرد»(1).
طرق روایی که در این مسند ما را به نام مقدس حضرت امام حسن مجتبی(علیه السلام)هدایت می کند بدین ترتیب است :
ـ حدثنی محمد بن علی عن ابیه قال : حدثنی موسی بن جعفر عن ابیه، عن محمد بن علی الباقر (علیه السلام) ، عن فاطمه بنت الحسین (علیه السلام) ، عن ابیها وعمها الحسن بن علی (علیه السلام) قالا حدثنا امیر المؤمنین (علیه السلام) ، قال : قال رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) ... حدیث 21 .
با توجه به این نکته که حضرت امام حسن (علیه السلام) در سال 49 یا 50 هجری از دنیا رفته و حضرت فاطمه بنت الحسین (علیه السلام) در سال 40 تولد یافته است و حضرت فاطمه در دوران کودکی و نوجوانی عصر امامت امام مجتبی (علیه السلام) را درک کرده ، نقل احادیث وی از آن حضرت به مراتب کمتر از نقل روایتش از پدر بزرگوارش است ، تنها یک روایت وی به دست ما رسیده است .
پاورقی
(1) «تحف العقول» ، ص262 ـ 264 ، امام (علیه السلام) در خاتمه به جهت نادانی مخاطب از مباحث دینی والهی سخن را به اجمال بیان کرده است .

ابو عبد الله ، حسین بن علی بن ابی طالب (علیهما السلام) ، امام سوم از ائمه اثنی عشر و پنجمین معصوم از چهارده معصوم است .
حوزه علمیه شیعه در عصر حسینی به جهت واقع شدن در زمان حکومت یزید بن معاویه یکی از حساس ترین دورههای فرهنگی سیاسی را تحمل کرده است و شیفتگان امامت با حضور در صحنه جهاد میزان عشق و علاقه خود را با کشته شدن در راه اهداف متعالی ابو الشهدا ، سیّد الاحرار حضرت ابا عبد الله الحسین(علیه السلام)نشان دادهاند . از اینرو اصحاب آن حضرت هم در حوزه علمی و هم در حوزه نظامی به فعالیت پرداخته و با جهاد در راه خدا گوی سبقت را از دیگران ربوده اند .
هر چند امامت 11 ساله حضرت امام حسین (علیه السلام) از پرخفقان ترین دوران امامت ائمه اثنی عشر (علیهم السلام) محسوب می گردد و همزمان با دوره منع نقل حدیث و تدوین کتب حدیثی است ، لیکن در اثر مجاهدت های اصحاب خاص ائمه (علیهم السلام)امروزه بالغ بر یک هزار عنوان حدیث از امام به دست ما رسیده است .
احادیث آن حضرت به چهار دوره تاریخی برمی گردد :
1 ـ سخنان آن حضرت در زمان رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) .
2 ـ سخنان آن حضرت در زمان حضرت امیر المؤمنین علی (علیه السلام) .
3 ـ سخنان آن حضرت در زمان امام حسن مجتبی (علیه السلام) .
4 ـ سخنان آن حضرت در زمان امامت خودشان .
که این بیانات . به پنج بخش عمده عقاید ، احکام ، اخلاق ، ادعیه و اشعار تقسیم می گردند(1).
از امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) نقل شده است که فرمودند :
«خداوند عوض قتل امام حسین (علیه السلام) چهار ویژگی به آن حضرت عطا فرموده است
اول : امامت را در ذرّیه او قرار داده است .
دوم : شفا را در تربت آن حضرت قرار داده است .
سوم : کنار وزیر قبه او دعا مستجاب میباشد .
چهارم : ایامی که زیارت کنندگان به زیارت وی مشغولند از عمرشان حساب نمی شود»(2).
از اینرو گفته اند :
«الإسْلامُ نَبَوِیٌّ الْحُدُثِ وَحُسَیْنِیٌّ الْبَقاءِ» .
«دین را وجود مقدس محمدی شروع نموده و بقای آن به واسطه وجود مبارک امام حسین است»(3).

حسین بن شعبه حرانی گوید :
«از امام حسین (علیه السلام) پرسیدند : جهاد سنّتی است که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)بنیاد کرده یا فرضی که خداوند لازم شمرده است ؟
فرمود :
جهاد چهارگونه است : دو فرض و دو سنّت که یکی از آنها جز با فرض برگزار نشود . اما فرض : یکی جهاد با نفس است که انسان خود را از گناه بازدارد و این بزرگترین جهاد است و دیگر جهاد با کفاری که در همسایگی مسلمانان هستند .
پاورقی
(1) رجوع کنید به : «موسوعة کلمات الامام الحسین» ، اعداد لجنة الحدیث : محمود شریفی ، سید حسین زینالی ، محمود احمدیان و سید محمود مدنی ، معهد تحقیقات باقر العلوم ، منظمة الاعلام الاسلامی.
(2) «وسائل الشیعة» ، شیخ حرّ عاملی ، ج10 ، ص329 .
(3) عبد الرزاق موسوی مقرم گوید : «لقد کانت نهضة الحسین الجزء الأخیر من العلة التامة لاستحکام عروش الدّین حیث انّها فرقت بین دعوة الحقّ والباطل ومیزت احدی الفریقین عن الآخر حتی قیل : «انّ الاسلام بدؤه محمدی وبقاؤه حسینی» . «مقتل الحسین (علیه السلام)» ، ص97
امّا جهاد سنّت که جز با فرض انجام نگیرد ، جهاد با دشمن است که بر همه امّت فرض است که اگر ترک کنند امّت گرفتار عذاب شوند . و این جهاد بر امام سنّت است (پس این سنّت جهاد امام جز با فرض یعنی جهاد مردم سرنگیرد) و حدّش این است که امام با امّت بر سر دشمن هجوم بر دو با آنها بجنگد .
امّا جهاد سنّت محض ، هر رسم نیکی است که کسی از خود بگذارد و در پایه گذاری و اجرا و احیای آن بکوشد هر فعالیت و کوششی که در این راه انجام دهد ، افضل اعمال است ، چه این زنده کردن سنّت است . رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم)فرماید :
«هر که سنّت و رسم نیکی بگذارد ، اجر آن سنّت و اجر هر که تا قیامت به آن رفتار کند ، از آن اوست ، بدون آنکه از اجر آنها کاسته گردد»(1).
غالب روایات حضرت فاطمه بنت الحسین (علیه السلام) از پدر بزرگوارش میباشد و گاهی از حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) اسماء بنت ابی بکر ، اسماء بنت عمیس ، عایشه ، زینب بنت أمیر المؤمنین (علیه السلام)وابن عباس نقل شده است .
پاورقی
(1) «تحف العقول» ، ص276و277 .

ابو محمد ، على بن حسين (عليه السلام) امام چهارم از ائمه اثنى عشر (عليه السلام)است كه به «زين العابدين» و «سيد الساجدين» ، «سجاد» و «ذو الثفنات» ملقب گرديده است . تولد آن حضرت پنجم شعبان(1) سال 38 هجرى(2) روى داده است . با اين حال حضرت سجاد (عليه السلام) در كربلا 23 سال داشته اند و فرزندشان امام باقر (عليه السلام) چهار ساله بودند .
امام سجاد (عليه السلام) بيست و پنجم محرم و يا بيست و هشتم آن ماه در سال 92 ، 94 و يا 95 هجرى به شهادت رسيدهاند(3).
نهضت عاشورا در سال 61 ، واقعه حره در سال 63 و قيام مختار در سال 66 هجرى از جمله حوادث مهم سياسى عصر امام سجاد (عليه السلام)هستند .
علاوه بر احاديث ايشان ، دو اثر مهم از حضرت امام زين العابدين (عليه السلام)به دست ما رسيده است كه عبارتند از :
1 ـ صحيفه سجاديه .
2 ـ رسالة الحقوق .
كه هر يک از آنها بارها شرح و تفسير شده است . مبانى اصلى مكتب امام سجاد (عليه السلام) در اين دو اثر نفيس مشخص شده امام در صحيفه سجاديه معارف الهى را با اسلوب عرفانى در قالب دعا عرضه كرده و در رسالة الحقوق مبانى حقوقى و حكمت عملى را بيان داشته است . آيا اين بيانات چه فاصله زمانى با نهضت عاشورا دارند ، بر ما مشخص نيست . ولى قطعاً پس از آن واقعه جانگذار و شهادت مظلومانه امام حسين (عليه السلام) و يارانش بوده است . امام سجاد (عليه السلام) در قسمتى از رسالة الحقوق مى فرمايد :
پاورقى
(1) «الفصول المهمة» ، ص183 ، «بحار الانوار» ، ج46 ، ص14 و ص8 ، «الدروس» ، ص153 «كشف الغمة» ، ج2 ، ص105 .
(2) «الكافى» ، ج1 ، ص466 ، «بحار الانوار» ، ج46 ، ص12و13 ، «الارشاد» ، ص284 در سال ولادت ايشان اختلاف است . رجوع كنيد : «تواريخ النبى والآل» ص29 .
(3) «تواريخ النبى والآل» ، ص66و67 .
«... وَأمّا حقُّ المنعم عليک بالولاء ، فان تعلم انّه أنفق فيک ماله وأخرجک من ذُلّ الرّقّ و وحشته إلى عزّ الحرّية وانسها وأطلقک من أسر الملكة وفكّ عنکَ حلق العبوديّة ، وأوجدک رائحة العزّ ، وأخرجک من سجن القهر

ودفع عنک العسر ، وبسط لک لسان الإنصاف وأباحک الدّنیا کلها فملکک نفسک وحلّ أسرک وفرّغک لعبادة ربک واحتمل بذلک التقصیر فی ماله .
فتعلم انّه أولی الخلق بک بعد اولی رحمک فی حیاتک وموتک وأحقُّ الخلق بنصرک ومعونتک ومکانفتک فی ذات الله ، فلا تؤثر علیه نفسک ما احتاج إلیک»(1).
«حق مولایی که ترا آزاد کرده این است که بدانی : مالش را در راه تو خرج کرده ، از ذلّت و وحشت بردگی به عزّت و آرامش آزادی رسانده است از اسیری مملوک بودن رهانده ، زنجیر بردگیت راگسسته ، رائحه عزّت به مشامت رسانده است. از زندان مقهوری و مغلوبی بیرونت کشیده ، سختیت را برطرف کرده ، زبان انصاف برایت گشوده است . همه دنیا را برایت حلال کرده ، ترا مالک خود ساخته ، بند اسیری از پایت گسسته برای عبادت پروردگار فارغت کرده و در این راه از مال خود کاسته است .
باید بدانی که او پس از خویشان در زندگی و مرگ از همه خلق به تو سزاوار تر است . و از همه مردم به یاری و کمک با تو در راه خدا ، شایسته تر است . اگر نیازی به تو پیدا کرد خود را بر او مقدم ندار» .
پاورقی
(1) «تحف العقول» ، رسالة الحقوق ، فقره 25 ، ص300 .
آیا آزادشدگان فتح مکه حقوق پیامبر اسلام و اهل بیت او را نگاه داشتند ؟ و پاسخ «المودَّةَ فی القربی»(1) را بجا آوردند ؟
امام سجاد (علیه السلام) از فاطمه بنت الحسین (علیه السلام) روایت نقل میکند . طریق روایتی ایشان چنین است :
ــ علی بن الحسین (علیه السلام) ، عن فاطمة الصغری ، عن الحسین بن علی (علیه السلام)]حدیث 2و3و9و10و11و29[.
پاورقی
(1) شوری ـ 23 .

ابو جعفر محمد بن على بن الحسين بن على بن ابى طالب (عليهم السلام)، امام پنجم از ائمه اثنا عشر و يكى از چهارده معصوم (عليهم السلام) است . تولّد ايشان سال 58 هجرى(1) و يا 56 هجرى(2) ذكر شده است كه بنابر فرمايش خود امام باقر (عليه السلام)كه در واقعه كربلا چهارساله بودند ، ولادتشان سال 57 هجرى است(3). شيخ صدوق نقل ميكند :
«وَقالَ زُرارَةُ بْنُ أعْيَنَ لأبى جَعْفَر (عليه السلام) : أدْرَكْتَ الْحُسَيْنَ(عليه السلام) ؟
قال (عليه السلام) : نَعَمْ أذْكُرُ وَأنَا مَعَهُ فى الْمَسْجِدِ الْحَرامِ وَقَدْ دَخَلَ فيهِ السَيْلَ وَالنّاسُ يَتَخَوَّفُونَ عَلَى الْمَقامِ يَخْرُجُ الْخارِجُ فَيَقُولُ : قَدْ ذَهَبَ بِهِ السَّيْلُ ، وَيَدْخُلُ الدّاخِلُ فَيَقُولُ : هُوَ مَكانَهُ ، قَالَ : فَقَالَ : يا فُلانُ ! ما يَصْنَعُ هؤُلاءِ ؟
فَقُلْتُ : أصْلَحَكَ اللهُ يَخافُونَ أنْ يَكُونَ السَّيْلُ قَدْ ذَهَبَ بِالمَقامِ ، قالَ : اِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ جَعَلَهُ عَلَماً لَمْ يَكُنْ لِيَذْهَبَ بِهِ ، فَاسْتَقِرُّوا» .

17- دانستنیهای حضرت امام حسین علیه السلام (مصباح الهدی)

مشخصات کتاب

سرشناسه: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، 1388
عنوان و نام پدیدآور:
دانستنی های حضرت امام حسین علیه السلام (مصباح الهدی) / واحد تحقیقات مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان
مشخصات نشر: اصفهان: مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان، ۱۳88.
مشخصات ظاهری: نرم افزار تلفن همراه و رایانه
وضعیت فهرست نویسی: فیپا
موضوع: چهارده معصوم -- دانستنیها
موضوع: حسین بن علی (ع ، امام سوم، ۶۱ - ۴ق

زندگینامه

ولادت

منتهی الامال شیخ عباس قمی قسمت امام حسین فصل اول:
در ولادت با سعادت حضرت سید الشّهداء علیه السّلام
در تاریخ حضرت اباعبداللّه الحسین علیه السّلام در بیان ولادت حُسین بْن عَلی علیهماالسّلام و برخی از فضائل آن حضرت مشهور آن است که ولادت آن حضرت در مدینه در سوم ماه شعبان بوده، و شیخ طوسی رحمه اللّه روایت کرده که:
بیرون آمد توقیع شریف به سوی قاسم بن عَلاءِ همدانی وکیل امام حسن عسکری علیه السّلام که مولای ما حضرت حسین علیه السّلام در روز پنجشنبه سوّم ماه شعبان متولّد شده، پس آن روز را روزه دار و این دعا را بخوان:
(اَللّهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ بِحَقِ الْمَوْلوُدِ فی هذَا الْیوْم (1) ...)
و ابن شهر آشوب رحمه اللّه ذکر کرده که ولادت آن حضرت بعد از ده ماه و بیست روز از ولادت برادرش امام حسن علیه السّلام بوده و آن روز سه شنبه یا پنجشنبه پنجم ماه شعبان سال چهارم از هجرت بوده، و فرموده روایت شده که:
ما بین آن حضرت و برادرش فاصله نبوده، مگر به قدر مدّت حمل و مدّت حمل، شش ماه بوده است (2).
و سید بن طاووس و شیخ ابن نما و شیخ مفید در(ارشاد) نیز ولادت آن حضرت را در پنجم شعبان ذکر فرموده‌اند، (3)و شیخ مفید در (مقنعه)
و شیخ در (تهذیب) و شهید در (دروس)، آخر ماه ربیع الاوّل ذکر فرموده‌اند، (4) و به این قول درست می شود روایت (کافی) از حضرت صادق علیه السّلام که ما بین حسن و حُسین علیهماالسّلام طُهری فاصله شده و ما بین میلاد آن دو بزرگوار شش ماه و ده روز واقع شده (5) و اللّه العالِم.
و بالجمله؛ اختلاف بسیار در باب روز ولادت آن حضرت است

امّا کیفیت ولادت آن جناب

شیخ طوسی رحمه اللّه و دیگران به سند معتبر از حضرت امام رضا علیه السّلام نقل کرده‌اند که چون حضرت امام حسین علیه السّلام متولد شد، حضرت رسول صلی اللاه علیه و آله و سلّ اسْماء بنت عُمَیس را فرمود که:
بیاور فرزند مرا ای اَسْماء، اَسْماء گفت:
آن حضرت را در جامه سفیدی پیچیده به خدمت حضرت رسالت صلی اللّه علیه و آله و سلّم بردم، حضرت او را گرفت و در دامن گذاشت و در گوش راست او اذان و در گوش چپش اقامه گفت، پس جبرئیل نازل شد و گفت:
حق تعالی ترا سلام می رساند و می فرماید که چون علی علیه السّلام نسبت به تو به منزله هارون است نسبت به موسی علیه السّلام پس او را به اسم پسر کوچک هارون نام کن که شبیر است و چون لغت تو عربی است او را حسین نام کن.
پس حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم او را بوسید و گریست و فرمود که:
تو را مصیبتی عظیم در پیش است خداوندا!
لعنت کن کشنده او را پس فرمود که:
اَسْماء، این خبر را به فاطمه مگو.
چون روز هفتم شد حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود که:
بیاور فرزند مرا، چون او را به نزد آن حضرت بردم گوسفند سیاه و سفیدی از برای او عقیقه کرد یک رانش را به قابله داد و سرش را تراشید و به وزن موی سرش نقره تصدّق کرد و خلوق بر سرش مالید، پس او را بر دامن خود گذاشت و فرمود:
ای ابا عبداللّه!
چه بسیار گران است بر من کشته شدن تو، پس بسیار گریست.
اَسماء گفت:
پدر و مادرم فدای تو باد این چه خبر است که در روز اوّل ولادت گفتی و امروز نیز می فرمائی و گریه می کنی؟!
حضرت فرمود:
که می گریم بر این فرزند دلبند خود که گروهی کافر ستمکار از بنی امیه او را خواهند کشت، خدا نرساند به ایشان شفاعت مرا، خواهد کشت او را مردی که رخنه در دین من خواهد کرد و به خداوند عظیم کافر خواهد شد، پس گفت:
خداوندا!

سئوال می کنم از تو در حقّ این دو فرزندم آنچه راکه سئوال کرد ابراهیم در حقّ ذُریت خود، خداوندا!
تو دوست دار ایشان را و دوست دار هر که دوست می دارد ایشان را و لعنت کن هر که ایشان را دشمن دارد لعنتی چندان که آسمان و زمین پر شود.(6)
شیخ صدوق و ابن قولویه و دیگران از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده‌اند که چون حضرت امام حسین علیه السّلام متولّد شد حقّ تعالی جبرئیل را امر فرمود که:
نازل شود با هزار ملک برای آنکه تهنیت گوید حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم را از جانب خداوند و از جانب خود، چون جبرئیل نازل می شد گذشت در جزیره ای از جزیره های دریا، به ملکی که او را (فطرس) می گفتند و از حاملان عرش الهی بود.
وقتی حق تعالی او را امری فرموده بود و او کندی کرده بود پس حقّ تعالی بالش را در هم شکسته بود و او را در آن جزیره انداخته بود پس فطرس هفتصد سال در آنجا عبادت حق تعالی کرد تا روزی که حضرت امام حسین علیه السّلام متولّد شد.
و به روایتی دیگر حقّ تعالی او را مخیر گردانید میان عذاب دنیا و آخرت، او عذاب دنیا را اختیار کرد پس حقّ تعالی او را معلّق گردانید به مژگانهای هر دو چشم در آن جزیره و هیچ حیوانی در آنجا عبور نمی کرد و پیوسته از زیر او دود بد بوئی بلند می شد چون دید که جبرئیل با ملائکه فرود می آیند از جبرئیل پرسید که اراده کجا دارید؟
گفت:
چون حقّ تعالی نعمتی به محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلّم کرامت فرموده است، مرا فرستاده است که او را مبارک باد بگویم، ملک محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلّم کرامت فرموده است، مرا فرستاده است که او را مبارک باد بگویم، ملک گفت:
ای جبرئیل!
مرا نیز با خود ببر شاید که آن حضرت برای من دعا کند تا حقّ تعالی از من بگذرد.
پس جبرئیل او را با خود برداشت و چون به خدمت حضرت رسالت صلی اللّه علیه و آله و سلّم رسید تهنیت و تحّیت گفت و شرح حال فطرس را به عرض رسانید.
حضرت فرمود که:
به او بگو که خود را به این مولود مبارک بمالد و به مکان خود بر گردد.
فطرس خویشتن را به امام حسین علیه السّلام مالید، بال برآورد و این کلمات را گفت و بالا رفت عرض کرد:

یا رسول اللّه !
همانا زود باشد که این مولود را امّت تو شهید کنند و او را بر من به این نعمتی که از او به من رسید مکافاتی است که هر که او را زیارت کند من زیارت او را به حضرت حسین علیه السّلام برسانم، و هر که بر او سلام کند من سلام او را برسانم، و هر که بر او صلوات بفرستد من صلوات او را به او می رسانم.(7)
و موافق روایت دیگر چون فطرس به آسمان بالا رفت می گفت کیست مثل من حال آنکه من آزاد کرده حسین بن علی و فاطمه و محمّدم علیهماالسّلام. (8)
ابن شهر آشوب روایت کرده که:
هنگام ولادت امام حسین علیه السّلام فاطمه علیهاالسّلام مریضه شد و شیر در پستان مبارکش خشک گردید رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم مُرضِعی طلب کرد یافت نشد پس خود آن حضرت تشریف آورد به حجره فاطمه علیهاالسّلام و انگشت ابهام خویش را در دهان حسین می گذاشت و او می مکید.
بعضی گفته‌اند که:
زبان مبارک را در دهان حسین علیه السّلام می گذاشت و او را زقه می داد چنانچه مرغ جوجه خود را زقه می دهد تا چهل شبانه روز رزق حسین علیه السّلام را حقّ تعالی از زبان پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم گردانیده بود، پس روئید گوشت حسین علیه السّلام از گوشت پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم، و روایات به این مضمون بسیار است.(9)
و در (علل الشّرایع) روایت شده که:
حال امام حسین علیه السّلام در شیر خوردن بدین منوال بود تا آنکه روئید گوشت او از گوشت پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم و شیر نیاشامید از فاطمه علیهاالسّلام و نه از غیر فاطمه. (10)
و شیخ کلینی در (کافی)از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که:
حسین علیه السّلام از فاطمه علیهاالسّلام و از زنی دیگر شیر نیاشامید او را به خدمت پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم می بردند حضرت ابهام مبارک را در دهان او می گذاشت و او می مکید و این مکیدن اورا، دو روز سه روز کافی بود.
پس گوشت و خون حسین علیه السّلام از گوشت و خون حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم پیدا شد و هیچ فرزندی جز عیسی بن مریم و حسین بن علی علیه السّلام شش ماهه از مادر متولّد نشد که بماند، (11)
و در بعضی روایات به جای عیسی، یحیی نام برده شده.
عَرَبیه:
(قائل سید بحر العلوم است)

شعر:
لِلّهِ مُرْتَضِعٌ لَمْ يرْتَضِعْ اَبَداً
مِنْ ثَدْی اُنْثی وَ من طه مَراضِعُهُ

فصل دوّم:
در بیان فضائل و مناقب و مکارم اخلاق آن حضرت علیه السّلام از(اربعین مؤذّن) و (تاریخ خطیب) و غیره نقل شده که جابر روایت کرده که:
رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود:
خداوند تبارک و تعالی فرزندان هر پیغمبری را از صُلبْ او آورد و فرزندان مرا از صلب من و از صلب علی بن ابی طالب علیه السّلام آفرید، به درستی که فرزندان هر مادری را نسبت به سوی پدر دهند مگر اولاد فاطمه که من پدر ایشانم.
مؤلف گوید:
از این قبیل احادیث بسیار است که دلالت دارد بر آنکه حسنین علیهماالسّلام دو فرزند پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم می باشند و امیرالمؤمنین علیه السّلام در جنگ صفّین هنگامی که حضرت حسن علیه السّلام سرعت کرد از برای جنگ با معاویه، فرمود:
باز دارید حسن را و مگذارید که به سوی جنگ رود؛ چه من دریغ دارم و بیمناکم که حسن و حسین کشته شوند و نسل رسول خدا منقطع گردد.
ابن ابی الحدید گفته:
اگر گویند که حسن و حسین پسران پیغمبرند، گویم هستند؛ چه خداوند که در آیه مباهله فرماید:
(آبائنا)(12) جز حسن و حسین را نخواسته، و خداوند عیسی را از ذرّیت ابراهیم شمرده اهل ęژęخلافی ندارند که فرزندان دختر از نسل پدر دخترند، و اگر کسی گوید که خداوند فرموده است:
(ما کانَ محمّدٌ اَبا اَحَدٍ مِنْ رِجالکُمْ)(13)
یعنی نیست محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلّم پدر هیچ یک از مردان شما؛
در جواب گوئیم که محمّد را پدر ابراهیم ابن ماریه دانی یا ندانی؟
به هر چه جواب دهد جواب من در حقّ حسن و حسین همان است.
همانا این آیه مبارکه در حّق زید بن حارثه وارد شد؛ چه او را به سنّت جاهلیت فرزند رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم می شمردند و خداوند در بطلان عقیدت ایشان این آیه فرستاد که محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلّم پدر هیچ یک از مردان شما نیست لکن نه آن است که پدر فرزندان خود حسنین و ابراهیم نباشد.(14)
در جمله‌ای از کتب عامّه روایت شده که:
حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم دست حسنین را گرفت و فرمود - در حالی که اصحابش جمع بودند:

ای قوم!
آن کس که مرا دوست دارد و ایشان را و پدر و مادر ایشان را دوست دارد، در قیامت با من در بهشت خواهد بود.(15)
و بعضی این حدیث را نظم کرده اند:
شعر:
اَخَذَ النَّبِی یدَ الْحُسَینِ و صِنْوِهِ
یوْماً وَ قالَ وَ صَحْبُهُ فی مَجْمَعً
مَنْ وَدَّنی یا قَومِ اَوْ هذین اَو
اَبَوَیهما فَالْخُلْدُ مَسْکَنُهُ مَعی (16)
و روایت شده که:
رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم حسنین را بر پشت مبارک سوار کرد حسن را بر اَضلاع راست و حسین را بر اَضلاع چپ و رختی برفت و فرمود:
بهترین شترها، شتر شما است و بهترین سوارها، شمائید و پدر شما فاضلتر از شما است. (17) ابن شهر آشوب روایت کرده که:
مردی در زمان رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم گناهی کرد و از بیم پنهان شد تا هنگامی که حسنین را تنها یافت، پس ایشان را بر گرفت و بر دوش خود سوار کرد و به نزد حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم آورد و عرض کرد:
یا رسول اللّه !اِنّی مُسْتَجیرٌ باللّه وَ بِهما؛
یعنی من پناه آورده‌ام به خدا و به این دو فرزندان تو از آن گناه که کرده ام، رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم چنان بخندید که دست به دهان مبارک گذاشت و فرمود بر او که آزادی و حسنین را فرمود که:
شفاعت شما را قبول کردم در حقّ او، پس این آیه نازل شد (وَ لَوْ اَنَّهُمْ اِذْ ظَلَمُوا اَنْفُسَهُمْ(18) ...). (19)
و نیز ابن شهر آشوب از سلمان فارسی روایت کرده که:
حضرت حسین علیه السّلام بر ران رسول خدا ی صلی اللّه علیه و آله و سلّم جای داشت پیغمبر او را می بوسید و می فرمود:
تو سید پسر سید و پدر ساداتی و امام و پسر امام و پدر امامانی و حجّت پسر حجّت و پدر حجّتهای خدائی، از صُلب تو نُه تن امام پدید آیند و نُهم ایشان قائم آل محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلم است. (20)
و شیخ طوسی به سند صحیح روایت کرده است که حضرت امام حسین علیه السّلام دیر به سخن آمد روزی حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم آن حضرت رابه مسجد برد در پهلوی خویش بازداشت و تکبیر نماز گفت، امام حسین علیه السّلام خواست موافقت نماید درست نگفت، حضرت از برای او بار دیگر تکبیر گفت و او نتوانست، باز حضرت مکرّر

کرد تا آنکه در مرتبه هفتم درست گفت به این سبب هفت تکبیر در افتتاح نماز سنّت شد. (21)
و ابن شهر آشوب روایت کرده است که روزی جبرئیل به خدمت حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم آمد به صورت دحیه کلبی و نزد آن حضرت نشسته بود که ناگاه حسنین علیهماالسّلام داخل شدند و چون جبرئیل را گمان دحیه می کردند به نزدیک او آمدند و از او هدیه می طلبیدند، جبرئیل دستی به سوی آسمان بلند کرد سیبی و بهی و اناری برای ایشان فرود آورد و به ایشان داد.
چون آن میوه‌ها را دیدند شاد گردیدند و نزدیک حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم بردند حضرت از ایشان گرفت و بوئید و به ایشان ردّ کرد.
و فرمود که:
به نزد پدر و مادر خویش ببرید و اگر اوّل به نزد پدر خود ببرید بهتر است پس آنچه آن حضرت فرموده بود به عمل آوردند و در نزد پدر و مادر خویش ماندند تا رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم نزد ایشان رفت و همگی از آن میوه‌ها تناول کردند و هر چه می خوردند به حال اوّل برمی گشت و چیزی از آن کم نمی شد و آن میوه‌ها به حال خود بود تا هنگامی که حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم از دنیا رفت و باز آنها نزد اهل بیت بود و تغییری در آنها به هم نرسید تا آنکه حضرت فاطمه علیهاالسّلام رحلت فرمود پس انار بر طرف شد و چون حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام شهید شد بِهْ برطرف شد و سیب ماند، آن سیب را حضرت امام حسن علیه السّلام داشت تا آنکه به زهر شهید شد و آسیبی به آن نرسید، بعد از آن نزد امام حسین علیه السّلام بود.
حضرت امام زین العابدین علیه السّلام فرمود:
وقتی که پدرم در صحرای کربلا محصور اهل جور و جفا بود آن سیب را در دست داشت و هر گاه که تشنگی بر او غالب می شد آن را می بوئید تا تشنگی آن حضرت تخفیف می یافت چون تشنگی بسیار بر آن حضرت غالب شد و دست از حیات خود برداشت دندان بر آن سیب فرو برد چون شهید شد هر چند آن سیب را طلب کردند نیافتند، پس آن حضرت فرمود که:
من بوی آن سیب را از مرقد مطّهر پدرم می شنوم هنگامی که به زیارت او می روم و هر که از شیعیان مخلص ما در وقت سحر به زیارت آن مرقد معطّر برود بوی سیب را از آن ضریح منور می شنود. (22) و از (امالی) مفید نیشابوری مروی است که حضرت امام رضا علیه السّلام فرمود:
برهنه مانده بودند امام حضرت امام حسن و امام حسین علیهماالسّلام و نزدیک عید بود پس حسنین علیهماالسّلام به مادر خویش فاطمه

علیهاالسّلام گفتند:
ای مادر!
کودکان مدینه به جهت عید خود را آرایش و زینت کرده‌اند پس چرا تو ما را به لباس آرایش نمی کنی و حال آنکه ما برهنه ایم چنانکه می بینی؟
حضرت فاطمه علیهاالسّلام فرمود:
ای نوردیدگان من!
همانا جامه های شما نزد خیاط است هر گاه دوخت و آورد آرایش می کنم شما را به آن در روز عید و می خواست به این سخن خوشدل کند ایشان را، پس شب عید شد دیگر باره اعاده کردند کلام پیش را، گفتند امشب شب عید است پس چه شد جامه های ما؟
حضرت فاطمه گریست از حال ترحّم بر کودکان و فرمود:
ای نوردیدگان!
خوشدل باشید هر گاه خیاط آورد جامه‌ها را زینت می کنم شما را به آن ان شاء اللّه، پس چون پاسی از شب گذشت ناگاه کوبید دَرِ خانه را کوبنده ای، فاطمه علیهاالسّلام فرمود:
کیست؟
صدائی بلند شد که ای دختر پیغمبر خدا !بگشا در را که من خیاط می باشم جامه های حسنین علیهماالسّلام را آورده ام، حضرت فاطمه علیهاالسّلام فرمود چون در را گشودم مردی دیدم با هیبت تمام و بوی خوشی پس دستار بسته ای به من داد و برفت.
پس فاطمه علیهاالسّلام به خانه امد گشود آن دستار را دید در و ی بود دو پیراهن و دو ذراعه و دو زیر جامه و دو رداء و دو عمامه و دو کفش، حضرت فاطمه علیهاالسّلام بسی شاد و مسرور شد، پس حسنین علیهماالسّلام را بیدار کرد و جامه ها را به ایشان پوشانید، پس چون روز عید شد پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم بر ایشان و ارد شد و حسنین را بدان زینت دید ایشان را ببوسید و مبارک باد گفت و بر دوش خویش حسنین را برداشت و به سوی مادرشان برد، فرمود:
ای فاطمه!
آن خیاطی که جامه ها را آورد شناختی؟
عرضه داشت نه به خدا سوگند نشناختم او را و نمی دانستم که من جامه نزد خیاط داشته باشم خدا و رسول داناترند به این مطلب، فرمود:
ای فاطمه!
آن خیاط نبود بلکه او رِضْوان خازِن جنّت بوده و جامه‌ها از حلل بهشت بوده، خبر داد مرا جبرئیل از نزد پرودگار جهانیان. (23) و قریب به این حدیث است خبری که در(منتخب) روایت شده که:
روز عید حسنین علیهماالسّلام به حضور مبارک رسول خدا صلی اللّه علیه و

آله و سلّم آمدند و لباس نو خواستند جبرئیل جامه های دوخته سفید برای ایشان آورد و حسنین علیهماالسّلام خواهش لباس رنگین نمودند.
رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم طشت طلبید و حضرت جبرئیل آب ریخت حضرت مجتبی علیه السّلام خواهش رنگ سبز نمود و حضرت سید الشّهداء خواهش رنگ سرخ نمود و جبرئیل گریه کرد و اخبار داد رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم رابه شهادت آن دو سبط و اینکه حسن علیه السّلام آغشته به زهر شهید می شود و بدن مبارکش سبز شود و حضرت امام حسین علیه السّلام آغشته به خون شهید شود. (24)
عیاشی و غیر او روایت کرده‌اند که روزی امام حسین علیه السّلام به جمعی از مساکین گذشت که عباهای خود را افکنده بودند و نان خشکی در پیش داشتند و می خوردند چون حضرت را دیدند او را دعوت کردند، حضرت از اسب خویش فرود آمد و فرمود:
خداوند مّتکبران را دوست نمی دارد و نزد ایشان نشست و با ایشان تناول فرمود، پس به ایشان فرمود که:
من چون دعوت شما را اجابت کردم شما نیز اجابت من کنید و ایشان را به خانه برد و به جاریه خویش فرمود که:
هر چه برای مهمانان عزیز ذخیره کرده ای حاضر ساز و ایشان را ضیافت کرد و انعامات و نوازش کرده و روانه فرمود. (25)

جود و سخا

و از جود و سخای آن حضرت روایت شده که:
مرد عربی به مدینه آمد و پرسید که کریمترین مردم کیست؟
گفتند حسین بن علی علیه السّلام، پس به جستجوی آن حضرت شد تا داخل مسجد شد دید که آن حضرت در نماز ایستاده پس شعری (26) چند در مدح و سخاوت آن حضرت خواند.
چون حضرت از نماز فارغ شد فرمود که:
ای قنبر آیا از مال حجاز چیزی به جای مانده است؟
عرض کرد:
بلی چهار هزار دینار، فرمود حاضر کن که مردی که اَحَقّ است از ما به تصّرف در آن حاضر گشته، پس به خانه رفت و ردای خود را که از بُرد بود از تن بیرون کرد و آن دنانیر را در بُرد پیچید و پشت در ایستاد و از شرم روی اعرابی از قلّت زر از شکاف در دست خود را بیرون کرد و آن زرها را به اعرابی عطا فرمود و شعری (27) چند در عذرخواهی از اعرابی خواند، اعرابی آن زرها را بگرفت و سخت بگریست، حضرت فرمود:
ای اعرابی!
گویا کم شمردی عطای ما را که می گریی، عرض کرد:
بر این می گریم که دست با این جود و سخا چگونه در میان خاک خواهد شد!
و مثل این حکایت را از حضرت حسن علیه السّلام نیز روایت کرده‌اند.
مؤلف گوید:
که بسیاری از فضائل است که گاهی از امام حسن علیه السّلام روایت می شود و گاهی از امام حسین علیه السّلام و این ناشی از شباهت آن دو بزرگوار است در نام که اگر ضبط نشود تصحیف و اشتباه می شود.
و در بعضی از کتب منقول است از عصام بن المصطلق شامی که گفت:
داخل شدم در مدینه معظّمه پس چون دیدم حسین بن علی علیهماالسّلام را پس تعّجب آورد مرا، روش نیکو و منظر پاکیزه او، پس حسد مرا واداشت که ظاهر کنم آن بغض و عداوتی را که در سینه داشتم از پدر او، پس نزدیک او شدم و گفتم توئی پسر ابو تراب؟
(مؤلف گوید:
که اهل شام از امیرالمؤمنین علیه السّلام به ابو تراب تعبیر می کردند و گمان می کردند که تنقیص آن جناب می کنند به این لفظ و حال آنکه هر وقت ابو تراب می گفتند گویا حُلی و حلل به آن حضرت می پوشانیدند ...).
بالجمله؛ عصام گفت:

گفتم به امام حسین علیه السّلام توئی پسر ابوتراب؟
فرمود:
بلی. قال فَبالَغْتُ فی شَتْمِهِ وَ شَتْم اَبیه؛
یعنی هر چه توانستم دشنام و ناسزا به آن حضرت گفتم. فَنَظَرَ اِلَی نَظْرَةَ عاطِفٍ رَؤُفٍ؛ پس نظری از روی عطوفت و مهربانی بر من کرد و فرمود:
(اَعُوذُ بِاللّهِ مِنَ الشَیطانِ الرَّجیم بِسْمِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ خُذِ الْعَفْوَ وَ اْمُرْ بِالمْعُرْفِ وَ اَعْرِضْ عَنِ الْجاهِلینَ الا یات اَلیه قوله ثُمَّ لا یقْصِرُونَ). (28)
و این آیات اشارت است به مکارم اخلاق که حقّ تعالی پیغمبرش را به آن تأدیب فرموده از جمله آنکه به میسور از اخلاق مردم اکتفا کند و متوقّع زیادتر نباشد و بد را به بدی مکافات ندهد و از نادانان رو بگرداند و در مقام وسوسه شیطان پناه به خدا گیرد. ثُمَّ قالَ:
خَفِّضْ عَلَیکَ اِسْتَغْفِرِ اللّهَ لی وَ لَکَ.
پس فرمود به من، آهسته کن و سبک و آسان کن کار را بر خود، طلب آمرزش کن از خدا برای من و برای خودت، همانا اگر طلب یاری کنی از ما تو را یاری کنم و اگر عطا طلب کنی ترا عطا کنم و اگر طلب ارشاد کنی تو را ارشاد کنم. عصام گفت:
من از گفته و تقصیر خود پشیمان شدم و آن حضرت به فراست یافت پشیمانی مرا فرمود:
(لا تَثْریبَ عَلَیکُم الْیوْمَ یغْفِرُاللّهُ لَکُمْ وَ هُوَ اَرْحَمُ الرّاحِمینَ). (29)
و این آیه شریفه از زبان حضرت یوسف پیغمبر است به برادران خود که در مقام عفو از آنها فرمود که:
عتاب و ملامتی نیست بر شما، بیامرزد خداوند شماها را و اوست ارحم الرّاحمین.
پس آن جناب فرمود به من که از اهل شامی تو؟
گفتم:
بلی. فرمود:
شِنْشِنَة اِعْرِفُها مِنْ اَخْزَمٍ و این مثلی است که حضرت به آن تمثل جُست:
حاصل اینکه این دشنام و ناسزا گفتن به ما، عادت و خوئیست در اهل شام که معاویه در میان آنها سنّت کرده پس فرمود:
حیاناً اللّه وَ ایاکَ هر حاجتی که داری به نحو انبساط و گشاده روئی حاجت خود را از ما بخواه که می یابی مرا در نزد افضل ظنّ خود به من ان شاء اللّه تعالی. عصام گفت:
از این اخلاق شریفه آن حضرت در مقابل آن جسارتها و دشنام ها که از من سر زد و چنان زمین بر من تنگ شد که دوست داشتم به زمین فرو بروم، لا جرم از نزد آن حضرت آهسته بیرون شدم در حالی که پناه به مردم می بردم به نحوی که آن جناب ملتفت من نشود لکن بعد از آن مجلس نبود نزد

من شخصی دوست تر از آن حضرت و از پدرش. از(مقتل خوارزمی) و (جامع الاخبار)روایت شده است که مردی اعرابی به خدمت امام حسین علیه السّلام آمد و گفت:
یا بن رسول اللّه !
ضامن شده‌ام ادای دیت کامله را و ادای آن را قادر نیستم لا جرم با خود گفتم که باید سئوال کرد از کریم ترین مردم و کسی کریمتر از اهل بیت رسالت علیهماالسّلام گمان ندارم.
حضرت فرمود:
یا اَخا العرب !
من سه مسأله از تو می پرسم اگر یکی را جواب گفتی ثلث آن مال را به تو عطا می کنم و اگر دو سئوال را جواب دادی دو ثُلث مال خواهی گرفت و اگر هر سه را جواب گفتی تمام آن مال را عطا خواهم کرد، اعرابی گفت:
یابن رسول اللّه !
چگونه روا باشد که مثل تو کسی که از اهل علم و شرفی از این فدوی که یک عرب بدوی بیش نیستم سؤال کند؟
حضرت فرمود که:
از جدّم رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم شنیدم که فرمود:
الْمعروُف بِقَدْرِ الْمعرِفَةَ؛ باب معروف و موهبت به اندازه معرفت به روی مردم گشاده باید داشت، اعرابی عرض کرد:
هر چه خواهی سئوال کن اگر دانم جواب می گویم و اگر نه از حضرت شما فرا می گیرم و لا قُوَّة اِلاّ بِاللّهِ.
حضرت فرمود:
که افضل اعمال چیست؟
گفت:
ایمان به خداوند تعالی. فرمود:
چه چیز مردم را از مهالک نجات می دهد؟
عرض کرد:
توکّل و اعتماد بر حقّ تعالی. زینت آدمی در چه چیز است؟
اعرابی گفت:
علمی که به آن عمل باشد.
فرمود که:
اگر بدین شرف دست نیابد؟
عرض کرد:
مالی که با مروّت و جوانمردی باشد.
فرمود که:

اگر این را نداشته باشد؟
گفت:
فقر و پریشانی که با آن صبر و شکیبائی باشد.
فرمود:
اگر این را نداشته باشد؟
اعرابی گفت که صاعقه ای از آسمان فرود بیاید و او را بسوزاند که او اهلیت غیر این ندارد.
پس حضرت خندید و کیسه ای که هزار دینار زر سرخ داشت نزد او افکند و انگشتری عطا کرد او را، که نگین آن دویست درهم قیمت داشت و فرمود که:
به این زرها ذمّه خود را بری کن و این خاتم را در نفقه خود صرف کن.
اعرابی آن زرها را برداشت و این آیه مبارکه را تلاوت کرد:
(اَللّهُ اَعْلَمُ حَیثُ یجْعَلُ رِسالَتَه (30)). (31)
و ابن شهر آشوب روایت کرده که:
چون امام حسین علیه السّلام شهید شد بر پشت مبارک آن حضرت پینه‌ها دیدند از حضرت امام زین العابدین علیه السّلام پرسیدند که این چه اثری است؟
فرمود:
از بس که انبانهای طعام و دیگر اشیاء چندان بر پشت مبارک کشید و به خانه زنهای بیوه و کودکان یتیم و فقراء و مساکین رسانید این پینه‌ها پدید گشت. (32) و از زهد و عبادت آن حضرت روایت شده است که بیست و پنج حجّ پیاده به جای آورد و شتران و محملها از عقب او می کشیدند و روزی به آن حضرت گفتند که چه بسیار از پروردگار خود ترسانی؟
فرمود که:
از عذاب قیامت ایمن نیست مگر آنکه در دنیا از خدا بترسد. (33) و ابن عبدربّه در کتاب (عقد الفرید) روایت کرده است که خدمت علی بن الحسین علیه السّلام عرض شد که چرا کم است اولاد پدر بزرگوار شما؟
فرمود:
تعجّب است که چگونه مثل من اولادی از برای او باشد؛ چه آنکه پدرم در هر شبانه روز هزار رکعت نماز می کرد پس چه زمان فرصت می کرد که نزد زنها برود !؟ (34)
و سید شریف زاهد ابو عبداللّه محمّد بن علی بن الحسن ابن عبد الرّحمن علوی حسینی در کتاب (تغازی) روایت کرده از ابوحازم اعرج که گفت:
حضرت امام حسن علیه السّلام تعظیم می کرد امام حسین علیه السّلام را چنانکه گویا آن حضرت بزرگتر است از امام حسن علیه السّلام. از ابن عبّاس روایت کرده که:

گفت:
سبب آن را پرسیدم از امام حسن علیه السّلام؟
فرمود که:
از امام حسین علیه السّلام هیبت می برم مانند هیبت امیرالمؤمنین علیه السّلام، و ابن عبّاس گفته که امام حسن علیه السّلام با ما در مجلس نشسته بود هرگاه که امام حسین علیه السّلام می آمد در آن مجلس حالش را تغییر می داد به جهت احترام امام حسین علیه السّلام. و به تحقیق بود حسین بن علی علیه السّلام زاهد در دنیا در زمان کودکی و صِغَر سنّ و ابتداء امرش و استقبال جوانیش، می خورد با امیرالمؤمنین علیه السّلام از قوت مخصوص او، و شرکت و همراهی می کرد با آن حضرت در ضیق و تنگی و صبر آن حضرت و نمازش نزدیک به نماز آن حضرت بود و خداوند قرار داده بود امام حسن و امام حسین علیهماالسّلام را قُدوه و مقتدای امّت، لکن فرق گذاشته بود ما بین اراده آنها تا اقتدا کنند مردم به آن دو بزرگوار، پس اگر هر دو به یک نحو و یک روش بودند مردم در ضیق واقع می شدند.
روایت شده از مسروق که گفت:
وارد شدم روز عرفه بر حسین بن علی علیه السّلام و قدح های سویق مقابل آن حضرت و اصحابش گذاشته شده بود و قرآنها در کنار ایشان بود یعنی روزه بودند و مشغول خواندن قرآن بودند، و منتظر افطار بودند که به آن سویق افطار نمایند پس مسأله ای چند از آن حضرت پرسیدم جواب فرمود، آنگاه از خدمتش بیرون شدم؛ پس از آن خدمت امام حسن علیه السّلام رفتم دیدم مردم خدمت آن جناب می رسند و خوانهای طعام موجود و بر آنها طعام مهیا است و مردم از آنها می خورند و با خود می برند، من چون چنین دیدم متغیر شدم حضرت مرا دید که حالم تغییر کرده پرسید:
ای مسروق چرا طعام نمی خوری؟
گفتم:
ای آقای من!
من روزه دارم و چیزی را متذکّر شدم، فرمود:
بگو آنچه در نظرت آمده،
گفتم:
پناه می برم به خدا از آنکه شما یعنی تو و برادرت اختلاف پیدا کنید، داخل شدم بر حسین علیه السّلام دیدم روزه است و منتظر افطار است و خدمت شما رسیدم شما رابه این حال می بینم!
حضرت چون این را شنید مرا به سینه چسبانید فرمود:
یابن الاشرس!
ندانستی که خداوند تعالی ما را دو مقتدای امّت قرار داد، مرا قرار داد

مقتدای افطار کنندگان از شما، و برادرم را مقتدای روزه داران شما تا در وسعت بوده باشید. و روایت شده که:
حضرت امام حسین علیه السّلام در صورت و سیرت شبیه ترین مردم بود به حضرت رسالت صلی اللّه علیه و آله و سلّم و در شبهای تار نور از جبین مبین و پائین گردن آن حضرت ساطع بود و مردم آن حضرت را به آن نور می شناختند. (35) و در مناقب ابن شهر آشوب و دیگر کتب روایت شده که:
حضرت فاطمه علیهاالسّلام حسنین علیهماالسّلام را به خدمت حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم آورد و عرض کرد:
یا رسول اللّه این دو فرزند را عطائی و میراثی بذل فرما، فرمود:
هیبت و سیادت خود را به حسن گذاشتم و شجاعت وجود خود را به حسین عطا کردم، عرض کرد راضی شدم. (36) و به روایتی فرمود حسن را هیبت و حلم دادم و حسین را جود و رحمت. و ابن طاووس از حذیفه روایت کرده است که گفت:
شنیدم از حضرت حسین علیه السّلام در زمان حضرت رسالت صلی اللّه علیه و آله و سلّم در حالتی که امام حسین علیه السّلام کودک بود که می فرمود:
به خدا سوگند!
جمع خواهند شد برای ریختن خون من طاغیان بنی امّیه و سر کرده ایشان عمربن سعد خواهد بود، گفتم که حضرت رسالت صلی اللّه علیه و آله و سلّم، ترا به این مطلب خبر داده است؟
فرمود که:
نه، پس من رفتم به خدمت حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم و سخن آن حضرت را نقل کردم، حضرت فرمود که:
علم او علم من است.
و ابن شهر آشوب از حضرت علی بن الحسین علیه السّلام روایت کرده است که فرمود:
در خدمت پدرم به جانب عراق بیرون شدیم و در هیچ منزلی فرود نیامد و از آنجا کوچ نکرد مگر اینکه یاد می کرد یحیی بن زکریّا علیهماالسّلام را و روزی فرمود که:
خواری و پستی دنیا است که سر یحیی را برای زن زانیه از زنا کاران بنی اسرائیل به هدیه فرستادند. (37) و در احادیث معتبره از طریق خاصّه و عامّه روایت شده است که بسیار بود که حضرت فاطمه علیهاالسّلام در خواب بود و حضرت امام حسین علیه السّلام در گهواره می گریست و جبرئیل گهواره آن حضرت را می جنبانید و با او سخن می گفت و او را ساکت می گردانید، چون فاطمه علیهاالسّلام بیدار می شد می دید که

گهواره حسین علیه السّلام می جنبد و کسی با او سخن می گوید و لکن شخصی نمایان نیست چون از حضرت رسالت می پرسید می فرمود: او جبرئیل است. (38)

فصل سّوم:
در بیان ثواب بکاء و گفتن و خواندن مرثیه و اقامه مجلس عزا برای آن حضرت شیخ جلیل کامل جعفر بن قولویه در (کامل)از ابن خارجه روایت کرده است که گفت:
روزی در خدمت حضرت صادق علیه السّلام بودیم و جناب امام حسین علیه السّلام را یاد کردیم حضرت بسیار گریست و ما گریستیم، پس حضرت سر برداشت و فرمود که:
امام حسین علیه السّلام می فرمود:
که منم کشته گریه و زاری، هیچ مؤمنی مرا یاد نمی کند مگر آنکه گریان می گردد. (39) و نیز روایت کرده است که هیچ روزی حسین بن علی علیه السّلام نزد جناب صادق علیه السّلام مذکور نمی شد که کسی آن حضرت را تا شب متبسّم بیند و در تمام آن روز محزون و گریان بود و می فرمود که:
جناب امام حسین علیه السّلام سبب گریه هر مؤمن است. (40)
و شیخ طوسی و مفید از ابان بن تغلب روایت کرده‌اند که حضرت صادق علیه السّلام فرمود که:
نَفَسِ آن کسی که به جهت مظلومیت ما مهموم باشد تسبیح است، و اندوه او عبادت و پوشیدن اسرار ما از بیگانگان در راه خدا جهاد است.
آنگاه فرمود که:
واجب می کند این حدیث به آب طلا نوشته شود. (41)
و به سندهای معتبره بسیار از ابو عماره مُنْشِد(یعنی شعر خوان)روایت کرده‌اند که گفت:
روزی به خدمت جناب صادق علیه السّلام رفتم حضرت فرمود که:
شعری چند در مرثیه حسین علیه السّلام بخوان، چون شروع کردم به خواندن حضرت گریان شد و من مرثیه می خواندم و حضرت می گریست تا آنکه صدای گریه از خانه آن حضرت بلند شد.
و به روایت دیگر حضرت فرمود:
به آن روشی که در پیش خود می خوانید و نوحه می کنید بخوان، چون خواندم حضرت بسیار گریست و صدای گریه زنان آن حضرت نیز از پشت پرده بلند شد، چون فارق شدم حضرت فرمود که:
هر که شعری در مرثیه حضرت حسین علیه السّلام بخواند و پنجاه کس را بگریاند بهشت او را واجب گردد. و هر که سی کس را بگریاند بهشت او را واحب گردد. و هر که بیست کس را و هر که ده کس را و هر که پنج کس

را. و هر که یک کس را بگریاند بهشت او را واجب گردد. و هر که مرثیه بخواند و خود بگرید بهشت او را واجب گردد. و هر که او را گریه نیاید پس تَباکی کند بهشت او را واجب گردد. (42)
و شیخ کَشّی رحمه اللّه از زید شحّام روایت کرده است که من با جماعتی از اهل کوفه در خدمت حضرت صادق علیه السّلام بودیم که جعفر بن عفّان وارد شد حضرت او را اکرام فرمود و نزدیک خود او را نشانید، پس فرمود:
یا جعفر!
عرض کرد:
لَبّیک خدا مرا فدای تو گرداند، حضرت فرمود:
بَلَغَنی انّکَ تَقُولُ الشِعْر فی الْحُسَینِ وَ تَجیدُ؛ به من رسید که تو در مرثیه حسین علیه السّلام شعر می گوئی و نیکو می گوئی، عرض کرد:
بلی فدای تو شوم، فرمود که:
پس بخوان. چون جعفر مرثیه خواند حضرت و حاضرین مجلس گریستند و حضرت آن قدر گریست که اشک چشم مبارکش بر محاسن شریفش جاری شد.
پس فرمود:
به خدا سوگند که ملائکه مقربّان در اینجا حاضر شدند و مرثیه تو را برای حسین علیه السّلام شنیدند و زیاده از آنچه ما گریستیم گریستند. و به تحقیق که حقّ تعالی در همین ساعت بهشت را با تمام نعمتهای آن از برای تو واجب گردانید و گناهان ترا آمرزید.
پس فرمود:
ای جعفر!
می خواهی که زیادتر بگویم؟
گفت:
بلی ای سید من، فرمود که:
هر که در مرثیه حسین علیه السّلام شعری بگوید و بگرید و بگریاند البتّه حقّ تعالی بهشت را برای او واجب گرداند و بیامرزد او را. (43) حامی حوزه اسلام سید اجلّ میر حامد حسین طاب ثراه در (عبقات) از (معاهد التّنصیص) نقل کرده که محمّد بن سهل صاحب کُمَیت گفت که من و کمیت داخل شدیم بر حضرت صادق علیه السّلام در ایام تشریق کمیت گفت:
فدایت شوم اذن می دهی که در محضر شما چند شعر بخوانم؟
فرمود:
این ایام شریفه خواندن شعر، عرضه داشت که این اشعار در حقّ شما است؛ فرمود:
بخوان و حضرت فرستاد بعض اهل بیتش را حاضر کردند که آنها هم استماع کنند، پس کمیت اشعار خویش بخواند و حاضرین گریه بسیار کردند

تا به این شعر رسید
شعر:
یصیبُ بِهِ الرّامُونَ عَنْ قَوْسِ غَیرهِم
فَیا اُخِراً اَسْدی لَهُ الْغَی اَوَّلَهُ
حضرت دستهای خود را بلند کرد و گفت:
اَللّهُمَ اْغفِرْ لِلْکُمَیتِ وَ ما قَدَّمَ وَ ما اَخَّرَ وَ ما اَسَرَّ وَ ما اَعْلَنَ وَ اَعْطِهِ حَتّی یرْضی. (44)
و شیخ صدوق رحمه اللّه در (امالی) از ابراهیم بن ابی المحمود روایت کرده که:
حضرت امام رضا علیه السّلام فرمودند:
همانا ماه محرّم ماهی بود که اهل جاهلیت قتال در آن ماه را حرام می دانستند و این امّت جفا کار خونهای ما را در آن ماه حلال دانستند و هتک حرمت ما کردند و زنان و فرزندان ما را در آن ماه اسیر کردند و آتش در خیمه های ما افروختند و اموال ما را غارت کردند و حرمت حضرت رسالت صلی اللّه علیه و آله و سلّم را در حقّ ما رعایت نکردند، همانا مصیبت روز شهادت حسین علیه السّلام دیده های ما را مجروح گردانیده است و اشک ما را جاری کرده و عزیز ما را ذلیل گردانیده است و زمین کربلا مُوَرِث کرب و بلاء ما گردید تا روز قیامت، پس بر مثل حسین باید بگریند گریه کنندگان، همانا گریه بر آن حضرت فرو می ریزد گناهان بزرگ را.
پس حضرت فرمود که:
پدرم چون ماه محرّم داخل می شد کسی آن حضرت را خندان نمی دید و اندوه و حزن پیوسته بر او غالب می شد تا عاشر محرّم چون روز عاشورا می شد روز مصیبت و حزن و گریه او بود و می فرمود:
امروز روزی است که حسین علیه السّلام شهید شده است. (45) و ایضاً شیخ صدوق از آن حضرت روایت کرده که:
هر که ترک کند سعی در حوائج خود را در روز عاشورا، حقّ تعالی حوائج دنیا و آخرت او را بر آورد و هر که روز عاشورا روز مصیبت و اندوه و گریه او باشد، حق تعالی روز قیامت را روز شادی و سرور او گرداند و دیده‌اش در بهشت به ما روشن باشد و هر که روز عاشورا را روز برکت شمارد و برای برکت آذوقه در آن روز در خانه ذخیره کند، برکت نیابد در آنچه ذخیره کرده است و خدا او را در روز قیامت با یزید و عبیداللّه بن زیاد و عمر بن سعد - لعنهم اللّه - دراسفل درک جهنم محشور گرداند.

روایت شبیب

و ایضاً به سند معتبر از ریان بن شبیب - که خال معتصم خلیفه عبّاسی بوده است - روایت کرده که:
گفت:
در روز اوّل مُحَرّم به خدمت حضرت امام رضا علیه السّلام رفتم، فرمود که:
ای پسر شبیب آیا روزه‌ای؟
گفتم:
نه، فرمود که:
این روزی است که حقّ تعالی دعای حضرت زکرّیا را مستجاب فرمود در وقتی که از حقّ تعالی فرزند طلبید و ملائکه اورا ندا کردند در محراب که خدا بشارت می دهد تو را به یحیی، پس هر که این روز را روزه دارد دُعای او مستجاب گردد چنانکه دعای زکرّیا مستجاب گردید.
پس فرمود که:
ای پسر شبیب !محرّم ماهی بود که اهل جاهلیت در زمان گذشته ظلم و قتال را در این ماه حرام می دانستند برای حرمت این ماه، پس این امّت حرمت این ماه را نشناختند و حُرمت پیغمبر خود را ندانستند، و در این ماه با ذریت پیغمبر خود قتال کردند و زنان ایشان را اسیر نمودند و اموال ایشان را به غارت بردند پس خدا نیامرزد ایشان را هرگز !. ای پسر شبیب ! اگر گریه می کنی برای چیزی، پس گریه کن برای حسین بْن علی علیهماالسّلام که او را مانند گوسفند ذبح کردند و او را با هیجده نفر از اهل بیت او شهید کردند که هیچ یک را در روی زمین شبیه و مانندی نبود.
و به تحقیق که گریستند برای شهادت او آسمان های هفتگانه و زمینها و به تحقیق که چهار هزار ملک برای نصرت آن حضرت از آسمان فرود آمدند چون به زمین رسیدند آن حضرت شهید شده بود.
پس ایشان پیوسته نزد قبر آن حضرت هستند ژولیده مو گردآلود تا وقتی که حضرت قائم آل محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلّم ظاهر شود، پس از یاوران آن حضرت خواهند بود و در وقت جنگ شعار ایشان این کلمه خواهد بود:
یا لَثاراتِ الْحُسَین علیه السّلام. ای پسر شبیب !
خبر داد مرا پدرم از پدرش از جدّش که چون جدّم حسین علیه السّلام کشته شد آسمان خون و خاک سرخ بارید؛ ای پسر شبیب !
اگر گریه کنی بر حسین علیه السّلام تا آب دیده تو برروی تو جاری شود، حقّ تعالی جمیع گناهان صغیره و کبیره ترا بیامرزد خواه اندک باشد و خواه

بسیار. ای پسر شبیب !اگر خواهی خدا را ملاقات کنی و هیچ گناهی بر تو نباشد پس زیارت کن امام حسین علیه السّلام را. ای پسر شبیب !اگر خواهی که در غرفه عالیه بهشت ساکن شوی با رسول خدا و ائمه طاهرین علیهماالسّلام پس لعنت کن قاتلان حسین علیه السّلام را. ای پسر شبیب ! اگر خواهی که مثل ثواب شهدای کربلا را داشته باشی پس هرگاه که مصیبت آن حضرت را یاد کنی بگو:
یا لَیتَنی کُنْتُ مَعَهُم فَاَفُوزَ فَوْزًا عَظیما؛
یعنی ای کاش من بودم با ایشان و رستگاری عظیمی می یافتم. ای پسر شبیب !اگر خواهی که در درجات عالیات بهشت با ما باشی پس برای اندوه ما، اندوهناک باش، و برای شادی ما، شاد باش و بر تو باد به ولایت و محبّت ما که اگر مَردی سنگی دوست دارد حقّ تعالی اورا در قیامت با آن محشور می گرداند. (46)
ابن قولویه به سند معتبر روایت کرده از ابی هارون مکفوف (یعنی نابینا)، که گفت:
به خدمت حضرت صادق علیه السّلام مشرّف شدم آن حضرت فرمود که:
مرثیه بخوان برای من، پس شروع کردم به خواندن، فرمود:
نه این طریق بلکه چنان بخوان که نزد خودتان متعارف است و نزد قبر حسین علیه السّلام می خوانید پس من خواندم:
اُمْرُرْ عَلی جَدَثِ الْحُسَینِ فَقُلْ لاِعَظْمِهِ الزَّکِیة. - تتمّه این شعر درآخر باب در ذکر مراثی خواهد آمد - حضرت گریست من ساکت شدم فرمود:
بخوان، من خواندم آن اشعار را تا تمام شد، حضرت فرمود:
باز هم برای من مرثیه بخوان، من شروع کردم به خواندن این اشعار:
شعر:
یا مَرْیمُ قوُمی فَانْدُبی مَوْلاکِ
وَ عَلَی الْحُسَینِ فَاسْعَدی ببُکاکِ
پس حضرت بگریست و زنها هم گریستند و شیون نمودند.
پس چون از گریه آرام گرفتند، حضرت فرمود:
ای ابا هارون !
هر که مرثیه بخواند برای حسین علیه السّلام پس بگریاند ده نفر را، از برای او بهشت است پس یک یک کم کرد از ده تا، تا آنکه فرمود:
هر که مرثیه بخواند و بگریاند یک نفر را، بهشت از برای او لازم شود، پس فرمود:
هر که یاد کند جناب امام حسین علیه السّلام راپس گریه کند، بهشت اورا واجب شود. (47)
و نیز به سند معتبر از عبداللّه بن بُکَیر روایت کرده است که گفت:
روزی از حضرت صادق علیه السّلام پرسیدم که یابن رسول اللّه !

اگر قبر حضرت امام حسین علیه السّلام را بشکافند آیا در قبر آن حضرت چیزی خواهند دید؟
حضرت فرمود که:
ای پسر بُکَیر!
چه بسیار عظیم است مسائل تو، به درستی که حسین بن علی علیهماالسّلام با پدر و مادر و برادر خود است در منزل رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم و با آن حضرت روزی می خورند و شادی می نمایند و گاهی بر جانب راست عرش آویخته است و می گوید:
پروردگارا!
وفا کن به وعده خود که با من کرده ای و نظر می کند به زیارت کنندگان خود و ایشان را با نامهای ایشان و نام پدران ایشان و مسکن و مأوای ایشان و آنچه در منزلهای خود دارند می شناسد زیاده از آنچه شما فرزندان خود را می شناسید و نظر می کند به سوی آنها که بر او می گریند و طلب آمرزش از برای ایشان می کند و از پدران خود سؤال می نماید که از برای ایشان استغفار کنند و می گوید:
ای گریه کننده بر من!
اگر بدانی آنچه خدا برای تو مهیا گردانیده است از ثوابها، هر آینه شادی تو زیاد از اندوه تو خواهد بود، و از حّق تعالی سؤال می کند که هر گناه و خطا که گریه کننده بر او کرده است بیامرزد. (48)
ایضا به سند معتبر از (مِسْمَع کِرْدین) روایت کرده است که حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام به من فرمود که:
ای مِسْمَع!
تو از اهل عراقی آیا به زیارت قبر امام حسین علیه السّلام می روی؟
گفتم:
نه، چه من مردی می باشم معروف و مشهور از اهل بصره و نزد ما جماعتی هستند که تابع خلیفه‌اند و دشمنان بسیار داریم از اهل قبایل و ناصبیان و غیر ایشان و ایمن نیستیم که احوال مرا به والی بگویند و از ایشان ضررها به من رسد، حضرت فرمود که:
آیا هرگز به خاطر می آوری آنچه به آن حضرت کردند؟
گفتم:
بلی. فرمود که:
جزع می کنی برای مصیبت آن حضرت؟
گفتم:
بلی، به خدا قسم که جزع می کنم و می گریم تا آنکه اهل خانه من اثر اندوه در من بیابند و امتناع می کنم از خوردن طعام تا از حال من آثار مصیبت ظاهر می شود.

حضرت فرمود که:
خدا رحم کند گریه ترا به درستی که تو شمرده می شوی از آنهائی که جزع می کنند از برای ما و شاد می شوند برای شادی ما و اندوهناک می شوند برای اندوه ما و خائف می گردند برای خوف ما و ایمن می گردند برای ایمنی ما و زود باشد که بینی در وقت مرگ خود که پدران من حاضر شوند نزد تو و سفارش کنند ملک موت را در باب تو و بشارتها دهند ترا که دیده تو روشن گردد و شاد شوی و ملک موت بر تو مهربانتر باشد از مادر مهربان نسبت به فرزند خویش.
پس حضرت گریست و من نیز گریستم تا آخر حدیث که چشم را روشن و دل را نورانی می کند. (49)

و نیز به سند معتبر از زُراره روایت کرده است که حضرت صادق علیه السّلام فرمود:
ای زُراره!
به درستی که آسمان گریست بر حسین علیه السّلام چهل صباح به سرخی و کسوف و کوه‌ها پاره شدند و از هم پاشیدند و دریاها به جوش و خروش آمدند و ملائکه چهل روز بر آن حضرت گریستند و زنی از زنان بنی هاشم خضاب نکرد و روغن بر خود نمالید و سرمه نکشید و موی خود را شانه نکرد تا آنکه سر عبیداللّه بن زیاد را برای ما آوردند و پیوسته ما در گریه ایم از برای آن حضرت و جدّم علی بن الحسین علیهماالسّلام، چون پدر بزرگوار خود را یاد می کرد آن قدر می گریست که ریش مبارکش از آب دیده‌اش تر می شد و هر که آن حضرت را بر آن حال می دید از گریه او می گریست، و ملائکه ای که نزد قبر آن امام شهیدند گریه برای او می کنند و به گریه ایشان مرغان هوا و هر که در هوا و آسمان است از ملائکه، گریان شوند. (50) و نیز ابن قولویه به سند معتبر از داود رقّی روایت کرده است که گفت:
روزی در خدمت حضرت صادق علیه السّلام بودم که آب طلبید چون بیاشامید آب از دیده های مبارکش فرو ریخت و فرمود:
ای داود!
خدا لعنت کند قاتل حسین علیه السّلام را، پس فرمود:
هر بنده ای که آب بیاشامد و یاد کند آن حضرت را و لعنت کند بر قاتل او، البته حقّ تعالی صد هزار حسنه برای او بنویسد و صد هزار گناه از او رفع کند و صد هزار درجه برای او بلند کند و چنان باشد که صد هزار بنده آزاد کرده باشد و در روز قیامت با دل خنک و شاد و خرّم مبعوث گردد. (51)
شیخ طوسی به سند معتبر روایت کرده است که معاویة بن وهب گفت:
روزی در خدمت امام جعفر صادق علیه السّلام نشسته بودیم که ناگاه پیرمردی منحنی به مجلس در آمد و سلام کرد حضرت فرمود:
و علیک السّلام و رحمة اللّه، ای شیخ!
بیا نزدیک من.
پس آن مرد پیر به نزدیک آن حضرت رفت و دست مبارک امام را بوسید و گریست.
حضرت فرمود:
سبب گریه تو چیست ای شیخ؟
عرض کرد:
‌‌

یا بن رسول اللّه !
من صد سال است آرزومندم که شما خروج کنید و شیعیان را از دست مخالفان نجات دهید و پیوسته می گویم که در این سال خواهد شد و در این ماه و این روز خواهد شد و نمی بینم آن حالت را در شما، پس چگونه گریه نکنم.
پس حضرت به سخن آن پیرمرد گریان شد فرمود:
ای شیخ !
اگر اجل تو تأخیر افتد و ما خروج کنیم با ما خواهی بود و اگر پیشتر از دنیا مفارقت کنی، در روز قیامت با اهل بیت حضرت رسالت صلی اللّه علیه و آله و سلّم خواهی بود؛ آن مرد گفت:
بعد از آنکه این را از جناب شما شنیدم هر چه از من فوت شود پروا نخواهم کرد.
حضرت فرمود که:
رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود:
که در میان شما دو چیز بزرگ می گذارم که تا متمسّک به آنها باشید و گمراه نگردید:
کتاب خدا و عترت من اهل بیت من، چون در روز قیامت بیائی با ما خواهی بود؛ پس فرمود:
ای شیخ !
گمان نمی کنم از اهل کوفه باشی؟
عرض کرد از اطراف کوفه ام، فرمود که:
آیا نزدیکی به قبر جدّم حسین مظلوم علیه السّلام؟
گفت:
بلی، فرمود:
چگونه است رفتن تو به زیارت آن حضرت؟
گفت:
می روم و بسیار می روم:
فرمود که:
ای شیخ !
این خونی است که خداوند عالم طلب این خون خواهد کرد و مصیبتی به فرزندان فاطمه علیهاالسّلام نرسیده است و نخواهد رسید مثل مصیبت حسین. به درستی که آن حضرت شهید شد با هفده نفر از اهل بیت خود که برای دین خدا جهاد کردند و برای خدا صبر کردند پس خدا جزا داد ایشان را به بهترین جزاهای صبر کنندگان. چون قیامت بر پا شود حضرت رسالت صلی اللّه علیه و آله و سلّم بیاید و حضرت امام حسین علیه السّلام با او باشد و حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم دست خود را بر سر

مبارک امام حسین علیه السّلام گذاشته باشد و خون از آن ریزد، پس گوید:
پروردگارا!
سئوال کن از امّت من که به چه سبب کشتند پسر مرا!
پس حضرت فرمود:
هر جزع و گریه مکروه است مگر جزع و گریه کردن بر حضرت امام حسین علیه السّلام

فصل چهارم:
در ذکر اخباری که در شهادت آن حضرت رسیده (52)
شیخ جعفر بن قولویه روایت کرده است از سلمان که گفت:
نماند در آسمانها ملکی که به خدمت حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم نیامد و تعزیت نگفت آن حضرت را در مصیبت فرزندش حسین علیه السّلام، و همه خبر دادند آن حضرت را به ثوابی که حقّ تعالی به شهادت او کرامت فرموده است و هر یک آوردند برای آن حضرت آن تربت را که آن مظلوم را در آن تربت به جور و ستم شهید خواهند کرد و هر یک که می آمدند حضرت می فرمود که:
خداوندا مخذول گردان هر که او را یاری نکند و بکش هر که او را بکشد، و ذبح کن هر که او را ذبح کند و ایشان را به مطلب خود نرسان.
راوی گفت:
دعای آن حضرت در حقّ ایشان مستجاب شد و یزید بعد از کشتن آن جناب تمتّعی از دنیا نبرد حقّ تعالی به ناگاه او را گرفت. شب مست خوابید صبح او را مرده یافتند مانند قیر سیاه شده بود.
وهیچ کس نماند از آنها که متابعت او کردند در قتل آن حضرت یا در میان آن لشکر داخل بودند مگر آنکه مبتلا شدند به دیوانگی یا خوره یا پیسی و این مرضها در میان اولاد ایشان نیز به میراث بماند(53) و نیز از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام روایت کرده است که چون حضرت امام حسین علیه السّلام در کودکی به نزد حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم می آمد، آن حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام رامی فرمود که:
یا علی، او را برای من نگاه دار پس اورا می گرفت و زیر گلوی او را می بوسید و می گریست !روزی آن امام مظلوم گفت:
ای پدر !چرا گریه می کنی؟
حضرت فرمود:
ای فرزند گرامی !چون نگریم که موضع شمشیر دشمنان را می بوسم
حضرت امام حسین علیه السّلام گفت که ای پدر !
من کشته خواهم شد؟
فرمود:
بلی، واللّه تو و برادر تو و پدر تو همه کشته خواهید شد، امام حسین علیه السّلام گفت:
پس قبرهای ما از یکدیگر دور خواهد بود؟
حضرت فرمود:

بلی ای فرزند، امام حسین علیه السّلام گفت:
پس که زیارت ما خواهد کرد از امّت تو؟
پس حضرت فرمود که:
زیارت نمی کنند مرا و پدر ترا و برادر ترا مگر صدّیقان از امّت من. (54)
و نیز از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده است که فرمود:
روزی حضرت امام حسین در دامن حضرت رسول علیه السّلام نشسته بود حضرت با او بازی می کرد و او را می خندانید پس عایشه گفت:
یارسول اللّه !چه بسیار خوش داری این طفل را !حضرت فرمود که:
وای برتو !چگونه دوست ندارم آن را و خوش نیاید مرا از او و حال آنکه این فرزند میوه دل من است و نوردیده من است و به درستی که امت من او را خواهند کشت پس هر که بعد از شهادت او، او را زیارت کند حقّ تعالی برای او یک حجّ از حجّهای من بنویسد، عایشه تعجّب کرد از روی تعجّب گفت که یک حجّ از حجّهای تو؟
حضرت فرمود:
بلکه دو حجّاز حجّ های من باز او تعجّب کرد، حضرت فرمود:
بلکه چهار حجّ و پیوسته او تعجّب می کرد و حضرت زیاده می کرد و تا آنکه فرمود:
نود حجّ از حجّ های من که با هر حجّی عمره بوده باشد. (55)
و شیخ مفید و طبرسی و ابن قولویه و ابن بابویه (رضوان اللّه علیهم) به سندهای معتبره از اصبغ بن نباته و غیره روایت کرده‌اند که روزی حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام بر منبر کوفه خطبه می خواند و می فرمود که:
از من بپرسید آنچه خواهید پیش از آنکه مرا نیابید، پس به خدا سوگند که هر چه سؤال کنید از خبرهای گذشته و آینده البتّه به آن شما را خبر می دهم؛ پس سعد بن (56)ابی وقاص (57) برخاست و گفت:
یا امیرالمؤمنین !
خبر ده مرا که در سر و ریش من چند مو هست؟
حضرت فرمود که:
خلیل من رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم خبر داد که تو این سؤال از من خواهی کرد و خبر داد او مرا که چند مو در سر و ریش تو هست و خبر داد که در بن هر موئی از تو شیطانی هست که ترا گمراه می کند و در خانه تو فرزندی هست که فرزند من حسین را شهید خواهد کرد، و اگر خبر دهم عدد موهای ترا تصدیق من نخواهی کرد ولیکن به آن خبری که گفتم حقیقت گفتار من ظاهر خواهد شد و در آن وقت عمر بن سعد کودکی بود و تازه به رفتار آمده بود لعنة اللّه علیه (در روایت (ارشاد) و(احتجاج)اسم سعد برده نشده بلکه دارد مردی برخاست و این سؤال را نمود و حضرت همان جواب را فرمود و در آخر فرمود اگر نه آن بود که آنچه پرسیدی

برهانش مشکل است به تو خبر می دادم عدد موهای ترا لکن نشانه آن همان بچه تو است الخ. (58) حمیری در (قُرب الاسناد) از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده است که حضرت امیرالمومنین علیه السّلام با دو کس از اصحاب خود به زمین کربلا رسید چون داخل آن صحرا شد آب از دیده های مبارکش ریخت فرمود که:
این محل خوابیدن شتران ایشان است و این محل فرود آوردن بارهای ایشان است و در اینجا ریخته می شود خونهای ایشان، خوشا به حال تو ای تربت که خونهای دوستان خدا بر تو ریخته می شود. (59)
شیخ مفید روایت کرده است:
عمر بن سعد به حضرت امام حسین علیه السّلام گفت که نزد ما گروهی از بی خردان هستند که گمان می کنند من تو را خواهم کشت، حضرت فرمود که:
آنها بی خردان نیستند ولیکن عُلما و دانایانند، امّا به این شادم که بعد از من گندم عراق نخواهی خود مگر اندک زمانی. (60)
و شیخ صدوق از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده است که امام حسین علیه السّلام روزی بر امام حسن علیه السّلام وارد شد چون چشم وی بر برادر افتاد گریست و فرمود:
ای اباعبداللّه!
چه به گریه در آورد؟
گفت گریه من به جهت بلائی است که به تو می رسد، امام حسن علیه السّلام فرمود:
آنچه به من می رسد سمّی است که به من می دهند ولکن لایوْمَ کَیومِک؛
روزی چون روز تو نیست!
سی هزار نفر به سوی تو آیند همه مدّعی آن باشند که از امّت جدّ تواَند و منتحل دین اسلامند و اجتماع بر قتل و ریختن خون و انتهاک حرمت و سبی نساء و ذَراری و غارت مال و متاع تو می کنند و در این هنگام لعنت بر بنی امیه فرود می آید و آسمان خون می بارد و هر چیز بر تو می گرید حتّی وحوش در بیابانها و ماهیها در دریاها. (61)
مؤلف گوید:
که الحق اگر متأمل بصیری ملاحظه کند مصیبتی اعظم از این مصیبت نخواهد دید که از اوّل دنیا تا کنون بعد از مراجعه به تواریخ و سِیر واقعه ای به این بزرگی ندیدیم که پیغمبر زاده خودشان را با اصحاب و اهل بیت او یک روز بکشند و رحل و متاع او را غارت کنند و خِیام او را بسوزانند و سر او را و اصحاب و اولاد او را با عیال و اطفال شهر به شهر ببرند و یکسره پشت پای به ملّت و دینی که اظهار انتساب به او می کنند بزنند و سلطنت و قوّت ایشان استناد به همان دین باشد نه دین دیگر و ملّت دیگر.

ما سَمِعْنا بِهذا فی آبائنا اَلاَوَّلینَ فَاِنّا للّه وَ اِنّا اِلَیهِ راجعُونَ مِنْ مُصیبَةٍ ما اَعْظَمَها وَ اَوْجَعَها وَ اَنْکاها لِقُلُوبِ الْمُحِبّینَ وَ للّهِ دَرَّمَهْیار حَیثُ قالَ:
شعر:
یعَظِّمُونَ لَهُ اَعْوادَ مَنْبَرِهِ
وَ تَحْتَ اَرْجُلِهِمْ اَوْلادَهُ وَضَعُوا
بِاَی حُکْمٍ بَنُوهُ یتْبَعُونَکُمُ
وَ فَخْرُکُمُ اَنَّکُمْ صَحْبٌ لَهُ تَبَعٌ (62)

حرکت از مدینه

مقصد دوم:
در بیان اموری که متعلّق است به حضرت امام حسین ع از هنگام حرکت از مدینه طیبه تا ورود به کربلا و شهادت مسلم بن عقیل و شهادت دو کودک
او فصل اوّل:
در بیان توجّه ابی عبداللّه علیه السّلام به جانب مکّه معظّمه
بیان امُوری که متعلّق به حضرت سیدالشّهداء علیه السّلام است از زمان حرکت آن حضرت از مدینه تا ورود به کربلا و شهادت مسلم بن عقیل و
شهادت دو کودک او:
چون در کتب فَریقَین این واقعه هائله به طور مختلف ایراد شده دراین رساله اکتفاء می شود به مختصری از آنچه اعاظم عُلما در کتب معتبره ذکر نموده‌اند و ما تا ممکن باشد از روایت شیخ مفید و سید بن طاووس و ابن نما و طبری تجاوز نمی کنیم و روایت ایشان را
به روایت سایرین اختیار می کنیم، و غالباً در صدر مطلب اشاره به محلّ اختلاف و ناقِل آن می رود. الحال می گوئیم:
بدان که چون حضرت امام حَسَن علیه السّلام به ریاض قدس ارتحال نمود شیعیان در عراق به حرکت در آمده عریضه به حضرت امام حسین علیه السّلام نوشتند که ما معاویه را از خلافت خلع کرده با شما بیعت می کنیم حضرت در آن وقت صلاح در آن امر ندانسته امتناع از آن فرموده و ایشان را به صبر امر فرمود تا انقضاء مدّت خلافت معاویه پس چون معاویه علیه اللّعنه در شب نیمه ماه رجب سال شصتم هجری از دنیا رخت بر بست فرزندش یزید علیه اللّعنه به جای او نشست و به اِعداد امر خلافت خود پرداخت نامه ای نوشت به ولید بن عتبة بن ابی سفیان که از جانب معاویه حاکم مدینه بود به این مضمون که:
ای ولید!
باید بیعت بگیری از برای من از ابو عبداللّه الحسین و عبداللّه بن عمر (63) و عبداللّه بن زبیر و عبد الرحمن بن ابی بکر، و باید کار بر ایشان تنگ گیری و عذر از ایشان قبول ننمائی و هر کدام از بیعت امتناع نماید سر از تن او برگیری و به زودی برای من روانه داری. چون این نامه به ولید رسید مروان را طلبید و با او در این امر مشورت کرد.
مروان گفت:
که تا ایشان از مردن معاویه خبر دار نشده‌اند به زودی ایشان را بطلب و بیعت از برای یزید از ایشان بگیر و هر کدام که قبول بیعت نکند او را به قتل رسان.

پس در آن شب ولید ایشان را طلب نمود و ایشان در آن وقت در روضه منوّره حضرت رسول صلی اللّٰه علیه و آله و سلّم مجتمع بودند، چون پیغام ولید به ایشان رسید
امام حسین علیه السلام فرمود که:
چون به سرای خود باز شدم من دعوت ولید را اجابت خواهم کرد.

پیک ولید

پیک ولید که عمر بن عثمان بود برگشت عبد اللّه زبیر گفت که یا ابا عبد اللّه !
دعوت ولید در این وقت بی هنگام می نماید و مرا پریشان خاطر ساخت در خاطر شما چه می گذرد؟
حضرت فرمود:
گمان می کنم که معاویه طاغیه مرده است و ولید ما را از برای بیعت یزید دعوت نموده. چون آن جماعت بر مکنون خاطر ولید مطّلع گردیدند عبداللّه عمر و عبدالرّحمن بن ابی بکر گفتند که ما به خانه های خود می رویم و در به روی خود می بندیم. و ابن زبیر گفت که من هرگز با یزید بیعت نخواهم کرد.
حضرت
امام حسین علیه السلام فرمود که:
مرا چاره ای نیست جز رفتن به نزد ولید پس حضرت به سرای خویش تشریف برد و سی نفر از اهل بیت و موالی خود را طلبید و امر فرمود که:
سلاح بر خود بستند و آنها را با خود برد و فرمود که:
شما بر در خانه بنشینید و اگر صدای من بلند شود به خانه در آئید.
پس حضرت داخل خانه شد چون وارد مجلس گردید دید که مروان نیز در نزد ولید است پس حضرت نشست. ولید خبر مرگ معاویه را به حضرت داد آن جناب کلمه استرجاع گفت پس ولید نامه یزید را که در باب گرفتن بیعت نوشته بود برای آن حضرت خواند، آن جناب فرمود:
من گمان نمی کنم که تو راضی شوی به آنکه من پنهان با یزید بیعت کنم بلکه خواهی خواست از من که آشکارا در حضور مردم بیعت کنم که مردم بدانند، ولید گفت:
بلی چنین است.
حضرت فرمود:
پس امشب تأخیر کن تا صبح تا ببینی رأی خود را در این امر. ولید گفت:
برو خداوند با تو همراه تا آنکه در مجمع مردم ترا ملاقات نمائیم. مروان به ولید گفت که دست از او بر مدار اگر الحال از او بیعت نگیری دیگر دست بر او نمی یابی مگر آنکه خون بسیار از جانِبَین ریخته شود اکنون دست بر او یافته ای او را رها مکن تا بیعت کند و اگر نه او را گردن بزن. حضرت از سخن آن پلید در غضب شد و فرمود که:
یابن الزّرقاء !
تو مرا خواهی کشت یا او، به خدا سوگند که دروغ گفتی و تو و او هیچ یک

قادر بر قتل من نیستید.
پس رو کرد به ولید و فرمود:
ای امیر!
مائیم اهل بیت نبوّت و معدن رسالت و ملائکه در خانه ما آمد و شد می کنند و خداوند ما را در آفرینش مقدّم داشت و ختام خاتمیت بر ما گذاشت و یزید مردی است فاسق و شرابخوار و کشنده مردم به ناحقّ و علانیه به انواع فسوق و معاصی اقدام می نماید و مثل من کسی با مثل او هرگز بیعت نمی کند و دیگر تا ترا ببینم گوئیم و شنویم. این را فرمود و بیرون آمد و با یاران خود به خانه مراجعت نمود و این واقعه در شب شنبه سه روز به آخر ماه رجب مانده بود، چون حضرت بیرون رفت مروان با ولید گفت که سخن مرا نشنیدی به خدا سوگند دیگر دست بر او نخواهی یافت.
ولید گفت:
وای بر تو!
رأیی که برای من پسندیده بودی موجب هلاکت دین و دنیای من بود، به خدا سوگند که راضی نیستم جمیع دنیا از من باشد و من در خون حسین علیه السّلام داخل شوم، سُبحان اللّه تو راضی می شوی که من حسین را بکشم برای آنکه گوید با یزید بیعت نکنم؛ به خدا قسم هر که در خون او شریک شود او را در قیامت هیچ حسنه نباشد و نخواهد بود، مروان در ظاهر گفت که اگر از برای این ملاحظه بود خوب کردی ولکن در دل رأی ولید را نپسندید. ولید در همان شب در بیعت ابن زبیر مبالغه نمود و او امتناع می کرد تا آنکه در همان شب از مدینه فرار نموده متوجّه مکّه شد چون ولید بر فرار او مطّلع شد مردی از بنی امیه را با هشتاد سوار از پی او فرستاد چون از راه غیر متعارف رفته بود چندان که او را طلب کردند نیافتند و برگشتند.

چون صبح شد حضرت امام حسین علیه السّلام از خانه بیرون آمده و در بعضی از کوچه های مدینه مروان آن حضرت را ملا قات کرد و گفت:
یا ابا عبداللّه !
من ترا نصیحت می کنم مرا اطاعت کن و نصیحت مرا قبول فرما.
حضرت فرمود:
نصیحت تو چیست؟
گفت:
من امر می کنم ترا به بیعت یزید که بیعت او بهتر است از برای دین و دنیای تو !؟
حضرت فرمود:
اِنّا لِلهِ وَ اِنّا اِلَیهِ راجِعُونَ وَ عَلَی الْاِسْلامِ السَّلام ... کلمات حیرت انگیز مروان باعث این شد که حضرت کلمه استرجاع بر زبان راند و فرمود:
بر اسلام سلام باد هنگامی که امت مبتلا شدند به خلیفه ای مانند یزید و به تحقیق که من شنیدم از جدّم رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم که می فرمود خلافت حرام است بر آل ابی سفیان و سخنان بسیار در میان حضرت و مروان جاری شد پس مروان گذشت از آن حضرت به حالت غضبان چون آخر روز شنبه شد باز ولید کسی به خدمت حضرت امام حسین علیه السّلام فرستاد و در امر بیعت تأکید کرد حضرت فرمود:
صبر کنید تا امشب اندیشه کنم و در همان شب که شب یکشنبه دو روز به آخر رجب مانده بود متوجّه مکّه شد و چون عازم خروج از مدینه شد سر قبر جدّش پیغمبر و مادرش فاطمه و برادرش حسن علیهماالسّلام رفت و با آنها وداع کرد و با خود برداشت فرزندان خود و فرزندان برادر و برادران خود و تمام اهل بیت خود را مگر محمّد بن الحنفیه رحمه اللّه که چون دانست که آن حضرت عازم خروج است به خدمت آن حضرت آمد و گفت:
ای برادر گرامی !
تو عزیزترین خلقی نزد من و از همه کس به سوی من محبوب تری و من آن کس نیستم که نصیحت خود را از احدی دریغ دارم و تو سزاوارتری در باب آنچه صلاح شما دانم عرض کنم؛ زیرا که تو ممازجی با اصل من و نفس من و جسم من و جان من و توئی امروز سند و سید اهل بیت و تو آن کسی که طاعتت بر من واجب است؛ چه آنکه خداوند ترا برگزیده است و در شمار سادات بهشت مقررّ داشته است. ای برادر من، صلاح شما را چنین می دانم که از بیعت یزید کناره جوئی و از بلاد و شهرهائی که در تحت فرمان او است دوری گزینی و به بادیه ملحق شوی و رسولان به

سوی مردم بفرستی و ایشان را به بیعت خویش دعوت نمائی پس اگر بیعت تو را اختیار نمایند خدا را حمد کنی و اگر با غیر تو بیعت کردند به این دین و عقل تو نکاهد و به مروّت و فضل تو کاهش نرسد. همانا من می ترسم بر تو که داخل یکی از بلاد شوی و اهل آن مختلف الکلمه شوند گروهی با تو و طایفه ای مخالف تو باشند و کار به جدال و قتال منتهی شود آن وقت اوّل کس توئی که هدف تیر و نشان شمشیر شوی و خون تو که بهترین مردمی از جهت نفس و از قبل پدر و مادر ضایع شود و اهل بیت شریف، ذلیل و خوار شوند.
حضرت فرمود که:
ای برادر، پس به کجا سفر کنم؟
گفت:
برو به مکّه و در همانجا قرار گیر و اگر اهل مکّه با تو شیوه بی وفائی مسلوک دارند متوجّه بلاد یمن شو که اهل آن بلاد شیعیان پدر و جّد تواَند و دلهای رحیم و عزمهای صمیم دارند و بلاد ایشان گشاده است و اگر در آنجا نیز کار تو استقامت نیابد متوجّه کوهستانها و ریگستانها و درّه‌ها شو و پیوسته از جائی به جائی منتقل شو تا ببینی که عاقبت کار مردم به کجا منتهی شود.
حضرت فرمود که:
ای برادر هر آینه نصیحت و مهربانی کردی و امید دارم که رأیت محکم و متین باشد و موافق بعضی روایات پس محمّد بن حنفیه سخن را قطع کرد و بسیار گریست و آن امام مظلوم نیز گریست پس فرمود که:
ای برادر، خدا ترا جزای خیر دهد نصیحت کردی و خیرخواهی نمودی اکنون عازم مکّه معظّمه گردیده‌ام و مهیای این سفر شده‌ام و برادران و فرزندان برادران و شیعیان خود را با خود می برم و اگر تو خواهی در مدینه باش و دیده بان و عین من باش و آنچه سانح شود به من بنویس.
پس آن حضرت دوات و قلم طلبیده وصیت نامه نوشت و آن را در هم پیچیده و مهر کرد و به دست او داد و درآن میان شب روانه شد. (64)
و موافق روایت شیخ مفید در وقت بیرون رفتن از مدینه این آیه را آن حضرت تلاوت نمود که در بیان قصّه بیرون رفتن حضرت موسی است از ترس فرعون به سوی مَدْیَن. (فَخَرَجَ مِنْها خائِفاً یتَرَقَّبُ قالَ رَبِّ نَجِّنی مِنَ الْقَوْمِ الظّالِمینَ)؛(65)
یعنی پس بیرون رفت از شهر در حالتی که ترسان و مترقَب رسیدن دشمنان بود گفت پروردگارا نجات بخش مرا از گروه ستمکاران. و از راه متعارف آن حضرت روانه شد پس اهل بیت آن حضرت گفتند که مناسب آن است که از بیراهه تشریف ببرید چنانکه ابن زبیر رفت تا آنکه اگر کسی به طلب شما بیاید شما را در نیابد، حضرت فرمود که:

من از راه راست به در نمی روم تا حق تعالی آنچه خواهد میان من و ایشان حکم کند. (66)
و از جناب سکینه علیهاالسّلام مروی است که فرمود وقتی ما از مدینه بیرون شدیم هیچ اهل بیتی از ما اهل بیت رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم ترسان و هراسان تر نبود.
از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام روایت است که چون حضرت امام حسین علیه السّلام اراده نمود که از مدینه طیبه بیرون رود مخدّرات و زنهای بنی عبدالمطّلب از عزیمت آن حضرت آگهی یافتند پس به خدمت آن حضرت شتافتند و صدا را به نوحه و زاری بلند کردند تا آن که آن حضرت در میان ایشان عبور فرمود و ایشان را قسم داد که صداهای خود را از گریه و نوحه ساکت کنند و صبر پیش آورند. آن محنت زدگان جگر سوخته گفتند:
پس ما نوحه و زاری را برای چه روز بگذاریم به خدا سوگند که این زمان نزد ما مانند روزی است که حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلم از دنیا رفت و مثل روزی است که امیرالمؤمنین علیه السّلام و فاطمه علیهاالسّلام و رقّیه و زینب و امّ کلثوم دختران پیغمبر از دنیا رفتند، خدا جان ما را فدای تو گرداند ای محبوب قلوب مؤمنان و ای یادگار بزرگواران، پس یکی از عمّه های آن حضرت آمد و شیون کرد و گفت:
گواهی می دهم ای نور دیده من که دراین وقت شنیدم که جنّیان بر تو نوحه می کردند و می گفتند:
شعر:
وَ اِنَّقَتیلَ الطَّفّ مِنْ آلِ هاشِمٍ
اَذَلُّ رقابًا مِنْ قُریشٍفَذَلَّتِ(67)

و موافق روایت قطب راوندی و دیگران، امّ سلمه زوجه طاهره حضرت رسالت صلی اللّه علیه و آله و سلّم در وقت خروج آن حضرت به نزد آن جناب آمد عرض کرد:
ای فرزند، مرا اندوهناک مگردان به بیرون رفتن به سوی عراق؛ زیرا که من شنیدم از جدّ بزرگوار تو که می فرمود که:
فرزند دلبند من حسین در زمین عراق کشته خواهد شد در زمینی که آن را کربلا گویند.
حضرت فرمود که:
ای مادر به خدا سوگند که من نیز این مطلب رامی دانم و من لا محاله باید کشته شوم و مرا از رفتن چاره ای نیست و به فرموده خدا عمل می نمایم، به خدا قسم که می دانم در چه روزی کشته خواهم شد و می شناسم کشنده خود را و می دانم آن بقعه را که در آن مدفون خواهم شد و می شناسم آنان را که با من کشته می شوند از اهل بیت و خویشان و شیعیان خودم و اگر خواهی ای مادر به تو بنمایم جائی راکه در آن کشته و مدفون خواهم گردید.
پس آن حضرت به جانب کربلا اشاره فرمود به اعجاز آن حضرت زمینها پست شد و زمین کربلا نمودار گشت و امّ سلمه محلّ شهادت آن حضرت را و مضجع و مدفن او را و لشکرگاه او را بدید و های های بگریست.
پس حضرت فرمود:
که ای مادر!
خداوند مقدّر فرموده و خواسته مرا ببیند که من به جور و ستم شهید گردم و اهل بیت و زنان و جماعت مرا متفّرق و پراکنده دیدار کند و اطفال مرا مذبوح و اسیر در غُل و زنجیر نظاره فرماید در حالتی که ایشان استغاثه کنند و هیچ ناصری و معینی نیابند.
پس فرمود:
ای مادر!
قَسَم به خدا من چنین کشته خواهم شد اگر چه به سوی عراق نروم نیز مرا خواهند کشت.
آنگاه ام سلمه گفت که در نزد من تربتی است که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم مرا داده است و اینک در شیشه آن را ضبط کردم.
پس حضرت امام حسین علیه السّلام دست فراز کرد و کفی از خاک کربلا بر گرفت و به‌ام سلمه داد و فرمود:
ای مادر!

این خاک را نیز با تربتی که جدّم به تو داده ضبط کن و در هر هنگامی که این هر دو خاک خون شود بدان که مرا در کربلا شهید کرده‌اند.
علاّمه مجلسی رحمه اللّه در (جلاء) فرموده و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده‌اند (شیخ مفید و دیگران) که چون حضرت سیدالشّهدا علیه السّلام از مدینه معلّی بیرون رفت فوج های بسیار از ملائکه با علامتهای محاربه و نیزه‌ها در دست و بر اسبهای بهشت سوار، بر سر راه آن حضرت آمدند و سلام کردند و گفتند:
ای حجّت خدا بر جمیع خلایق بعد از جدّ و پدر و برادر خود، به درستی که حقّ تعالی جدّ ترا در مواطن بسیار به ما مَدَد و یاری کرد اکنون ما را به یاری تو فرستاده است.
حضرت فرمود:
وعده گاه ما و شما آن موضعی است که حقّ تعالی برای شهادت و دفن من مقرّر فرموده است، و آن کربلا است، چون به آن بقعه شریفه برسم به نزد من آئید، ملائکه گفتند:
ای حجّت خدا!
هر حکمی که خواهی بفرما که ما اطاعت می کنیم و اگر از دشمنی می ترسی ما همراه توئیم و دفع ضرر ایشان از تو می کنیم حضرت فرمود که:
ایشان ضرری به من نمی توانند رسانید تا به محل شهادت خود برسم، پس افواج بی شمار از مسلمانان جنّیان ظاهر شده چون به خدمت آن حضرت آمدند گفتند:
ای سید و بزرگ ما، ما شیعیان و یاوران توئیم آنچه خواهی در باب دشمنان خود و غیر آن بفرما تا ما اطاعت کنیم و اگر بفرمائی جمیع دشمنان ترا در همین ساعت هلاک کنیم بی آنکه خود تعبی بکشی و حرکتی بکنی به عمل آوریم؛ حضرت ایشان را دعا کرد و فرمود:
مگر نخوانده‌اید این آیه را:
اَینَما تَکوُنُوا یدرِکْکُمُ الْمَوتُ وَلَوْکُنْتُمْ فی بُروُج مُشَیدَةٍ.
در قرآن که حقّ تعالی بر جدّمن فرستاد.
یعنی در هر جا باشید در می یابد شما را مرگ و هر چند بوده باشید در قلعه های محکم. و باز فرموده است:
قُلْ لَوْ کُنْتُم فی بُیوتِکُمْ لَبَرَزَ الَذینَ کُتِبَ عَلَیهِمُ الْقَتْلُ اِلی مَضاجِعِهِم؛
یعنی بگو ای محمّد به منافقان که اگر می بودید در خانه های خود البتّه بیرون می آمدند آنها که برایشان کشته شدن نوشته شده بود به سوی محلّ کشته شدن و استراحت ایشان، اگر من توقّف نمایم و بیرون نروم به جهاد به که امتحان خواهند کرد این خلق گمراه را و به چه چیز ممتحن خواهند کرد این گروه تباه را و که ساکن خواهد شد در قبر در کربلا که حق تعالی بر گزیده است آن را در روزی که زمین را پهن کرده است و آن

مکان شریف را پناه شیعیان من گردانیده و بازگشت به سوی آن بقعه مقدّسه را موجب ایمنی دنیا و آخرت ایشان ساخته ولیکن به نزد من آئید در روز عاشوراء که در آخر آن روز من شهید خواهم شد در کربلا در وقتی که احدی از اهل بیت من نمانده باشد که قصد کشتن او نمایند و سر مرا برای یزید پلید ببرند.
پس جنّیان گفتند که ای حبیب خدا، اگر نه آن بود که اطاعت امر تو واجب است و مخالفت تو ما را جایز نیست هرآینه می کشتیم جمیع دشمنان ترا پیش از آنکه به تو برسند.
حضرت فرمود که:
به خدا سوگند که قدرت ما بر ایشان زیاده از قدرت شما است ولیکن می خواهیم که حجّت خدا را بر خلق تمام کنیم و قضای حقّ تعالی را انقیاد نمائیم. (68)
شیخ ممجّد آقای حاجی میرزا محمّد قمی صاحب (اربعین حسینیه) دراین مقام فرمود:
شعر:
گفت من با این گروه بد ستیز
دادخواهی دارم اندر رستخیز
کربلا گردیده قربانگاه من
هست هفتاد و دو تن همراه من
بقعه من کعبه اهل دل است
مر گروه شیعیان را معقل است
گر بمانم من به جای خویشتن
پس که مدفون گردد اندر قبر من
تا پناه خیل زَوّاران شود
شافع جرم گنهکاران شود
امتحان مردم برگشته خو
کی شود گر من گریزم از عدو
موعد من با شما در کربلا است
روز عاشورا که روز ابتلا است

ورود به مکه و آمدن نامه های اهل کوفه

فصل دوم:
در ورود آن حضرت به مکّه و آمدن نامه های اهل کوفه
در سابق گذشت که خروج سید الشّهداء علیه السّلام از مدینه در شب یکشنبه دو روز به آخر رجب مانده بود.
پس بدان که آن حضرت در شب جمعه که سوم ماه شعبان بود وارد مکّه معظّمه شد و چون داخل مکّه شد به این آیه مبارکه تمثّل جست:
(وَ لَمّا تَوَجَّهَ تِلْقاءَ مَدْیَنَ قالَ عَسی رَبّی اَنْ یهْدِینی سَواءَ السَّبیل)؛(69)
یعنی چون حضرت موسی علیه السّلام متوجّه شهر مدین شد گفت:
امید است که پرودگار من هدایت کند مرا به راه راست که مرا به مقصود برساند.
واز آن سوی چون ولید بن عتبه والی مدینه بدانست که امام حسین علیه السّلام نیز به جانب مکّه شتافت کسی به طلب عبداللّه بن عمر فرستاد که حاضر شود برای یزید بیعت کند، عبداللّه در پاسخ گفت:
چون دیگران تقدیم بیعت کردند من نیز متابعت خواهم کرد، چون ولید در بیعت ابن عمر نگران سود و زیانی نبود مصلحت بتوانی دید و او را به حال خود گذاشت، عبداللّه بن عمر نیز طریق مکّه پیش داشت.

بالجمله؛ چون اهل مکّه و جمعی که از اطراف به عمره آمده بودند خبر قدوم مسرّت لزوم حضرت حسین علیه السّلام را شنیدند، به خدمت آن جناب مبادرت نمودند و هر صبح و شام به ملازمت آن حضرت می شتافتند و عبداللّه بن زبیر در آن وقت رحل اقامت به مکّه افکنده بود و ملازمت کعبه نموده بود و پیوسته برای فریب دادن مردم در جانب کعبه ایستاده مشغول به نماز بود و اکثر روزها بلکه در هر دو روز یک دفعه به خدمت آن حضرت می رسید ولکن بودن آن حضرت در مکّه بر او گران می نمود؛ زیرا می دانست که تا آن حضرت در مکّه است کسی از اهل حجاز با او بیعت نخواهد کرد.
و چون خبر وفات معاویه به کوفه رسید و کوفیان از فوت او مطّلع شدند و خبر امتناع امام حسین علیه السّلام و ابن زبیر از بیعت یزید و رفتن ایشان به مکّه به آنها رسید شیعیان کوفه در منزل سلیمان بن صُرد خزاعی جمع شدند و حمد و ثنای الهی ادا کردند و در باب فوت معاویه و بیعت یزید سخن گفتند، سلیمان گفت که ای جماعت شیعه!
همانا بدانید که معاویه ستمکاره رخت بربست و یزید شرابخواره به جای او نشست و حضرت امام حسین علیه السّلام سر از بیعت او بر تافت و به جانب مکّه معظّمه شتافت و شما شیعیان او و از پیش شیعه پدر بزرگوار او بوده‌اید پس اگر می دانید که او را یاری خواهید کرد و با دشمنان او جهاد خواهید نمود نامه به سوی او نویسید و او را طلب نمائید، و اگر ضعف و جُبْن بر شما غالب است و در یاری او سستی خواهید ورزید و آنچه شرط نیک خواهی و متابعت است به عمل نخواهید آورد او را فریب ندهید و در مهلکه‌اش نیفکنید. ایشان گفتند که اگر حضرت او به سوی ما بیاید همگی به دست ارادت با او بیعت خواهیم کرد، و در یاری او با دشمنانش جان فشانیها به ظهور خواهیم رسانید.
پس کاغذی به اسم سلیمان بن صُرد و مُسَیب بن نَجَبَه (70) و رفاعة بن شدّاد بجَلی (71) و حبیب بن مظاهر رحمه اللّه و سایر شیعیان به سوی او نوشتند و در آن نامه بعد از حمد و ثنا، بیان هلاکت معاویه درج کردند که یابن رسول اللّه!
ما در این وقت امام و پیشوایی نداریم به سوی ما توجّه نما و به شهر ما قدم رنجه فرما تا آنکه شاید از برکت جناب شما حقّ تعالی حقّ را بر ما ظاهر گرداند و نعمان بن بشیر حاکم کوفه در قصر الاماره در نهایت ذلّت نشسته و خود را امیر جماعت دانسته لکن ما او را امیر نمی دانیم و به امارت نمی خوانیم و به نماز جمعه او حاضر نمی شویم و در عید با او به

جهت نماز بیرون نمی رویم، و اگر خبر به ما رسد که حضرت تو متوجّه این صوب گردیده او را از کوفه بیرون می کنیم تا به اهل شام ملحق گردد والسلام.
پس آن نامه را با عبداللّه بن مِسْمعَ همدانی و عبداللّه بن وال به خدمت آن زبده اهلبیت عِصمت و جلال فرستادند و مبالغه کردند که ایشان آن نامه را با نهایت سرعت به خدمت آن حضرت برسانند، پس ایشان به قدم عجل و شتاب راه در نور دیدند تا دهم ماه رمضان به مکّه معظّمه رسیدند و نامه کوفیان را به خدمت آن امام معظّم رسانیدند. مردم کوفه بعد از دو روز از فرستادن آن قاصدان، قیس بن مُسْهِر صیداوی و عبداللّه بن شدّاد و عُم ارَة بْنِ سلولی را به سوی آن حضرت فَرستادند با نامه های بسیار که قریب به صد و پنجاه نامه باشد که هر نامه ای از آن را عظمای اهل کوفه از یک کس و دو کس و سه و چهار کس نوشته بودند، و دیگر باره صنادید کوفه بعد از دو روز هانی بن هانی سبیعی و سعید بن عبداللّه حنفی را به خدمت آن حضرت روان داشتند با نامه ای که در آن این مضمون را نوشتند:
بسم اللّه الرّحمن الرّحیم؛ این عریضه ای است به خدمت حسین بن علی علیه السّلام از شیعیان و فدویان آن حضرت. امّا بعد، به زودی خود را به دوستان و هوا خواهان خود برسان که همه مردم این ولایت منتظر قدوم مسّرت لزوم تواند و به غیر تو نظر ندارند البتّه البتّه شتاب فرموده و به تعجیل تمام خود را به این مشتاقان مستهام برسان
والسّلام.
پس شَبَث بن رِبْعی و حَجّار ْبْنِ اَبْجَرْ و یزید بن حارث بن رُوَیم و عُرْوة بن قیس و عمروبن حَجّاج زبیدی و محمّد بن عمرو تیمی نامه ای نوشتند به این مضمون:
امّا بعد؛
صحراها سبز شده و میوه ها رسیده پس اگر مشیت حضرت تو تعلّق گیرد به سوی ما بیا که لشکر بسیاری از برای یاری تو حاضرند و شب و روز به انتظار مقدم شریف تو به سر می برند والسلام.
و پیوسته این نامه‌ها به آن حضرت می رسید تا آنکه در یک روز ششصد نامه از آن بی وفایان به آن حضرت رسید و آن جناب تأمل می نمود و جواب ایشان را نمی نوشت تا آنکه جمع شد نزد آن حضرت دوازده هزار نامه. (72)

فرستادن مسلم بن عقیل به کوفه

فصل سوّم:
در فرستادن آن حضرت سید جلیل مسلم بن عقیل را به جانب کوفه و فرستادن نامه ای با رسول دیگر به اشراف بصره چون رُسُل و رَسائل کوفیان بی وفا از حّد گذشت تا آنکه دوازده هزار نامه نزد حضرت سید الشهداء علیه السّلام جمع شد لاجرم آن جناب نامه ای به این مضمون در جواب آنها نگاشت:
بسم الله الرحمن الرحیم این نامه ای است از حسین بْن علی به سوی گروه مسلمانان و مؤمنان کوفیان
امّا بعد؛
به درستی که هانی و سعید آخر کس بودند از فرستادگان شما برسیدند و مکاتیب شما را برسانیدند بعداز آنکه رسولان بسیار و نامه های بی شمار از شماها به من رسیده بود و بر مضامین همه آنها اطلاع یافتم و حاصل جمیع آنها این بود:
که ما امامی نداریم به زودی به نزد ما بیا شاید که حقّ تعالی ما رابه برکت تو برحقّ و هدایت مجتمع گرداند. اینک به سوی شما فرستادم برادر و پسر عّم و ثقه اهل بیت خویش مُسلم بن عقیل را پس اگر بنویسد به سوی من که مجتمع شده است رأی عُقَلاء و دانایان و اشراف شما بر آنچه در نامه‌ها درج کرده بودید، همانا من به زودی به سوی شما خواهم آمد ان شاء اللّه، پس قَسَم به جان خودم که امام نیست مگر آن کسی که حکم کند در میان مردم به کتاب خدا و قیام نماید در میان مردم به عدالت و قدم از جّاده شریعت مقدّسه بیرون نگذارد و مردم را بر دین حقّ مستقیم دارد، و السلام.
پس مسلم بن عقیل پسر عّم خویش راکه به وفور عقل و علم و تدبیر و صلاح و سداد و شجاعت ممتاز بود.
طلبید و برای بیعت گرفتن از اهل کوفه با قیس بن مسهر صیداوی و عمارة بن عبداللّه سلولی و عبدالرّحمن بن عبداللّه اَرْحبی متوجّه آن صوب گردانید و امر کرد او را به تقوی و پرهیزکاری و کتمان امر خویش از مخالفان و حُسن تدبیر و لطف و مدارا و فرمود که:
اگر اهل کوفه بر بیعت من اتفاق نمایند، حقیقت حال را برای من بنویس، پس مسلم آن حضرت را وداع کرده از مکّه بیرون شد. سید بن طاووس و شیخ بن نما و دیگران نوشته‌اند که حضرت امام حسین علیه السّلام نامه نوشت به مشایخ و اشراف بصره که از جمله احنف بن قیس و منذر بن جارود و یزید بن مسعود نهشلی و قیس بن هیثم (73) بودند، بدین

مضمون:
بسم اللّه الرحمن الرحیم این نامه ای است از حسین بن علی بن ابی طالب.
امّا بعد؛
همانا خداوند تبارک و تعالی محمّد مصطفی صلی اللّه علیه و آله و سلّم را به نبوّت و رسالت بر گزید تا مردمان را بذل نصیحت فرمود و ابلاغ رسالت پروردگار خود نمود آنگاه حق تعالی او را تکرّما به سوی خود مقبوض داشت و بعد از آن اهل بیت آن حضرت به مقام او اَحَقّ و اَوْلی بودند ولکن جماعتی بر ما غلبه کردند و حقّ ما را به دست گرفتند و ما به جهت آنکه فتنه انگیخته نشود و خونها ریخته نگردد خاموش نشستیم اکنون این نامه را به سوی شما نوشتم و شما را به سوی خدا و رسول می خوانم پس به درستی که شریعت نابود گشت و سنّت رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم بر طرف شد، اگر اجابت کنید دعوت مرا و اطاعت کنید فرمان مرا شما را از طریق ضلالت بگردانم و به راه راست هدایت نمایم والسلام.
پس آن نامه را به مردی از موالیان خود سلیمان نام که مُکّنی به ابو رزین بود سپرد که به تعجیل تمام به صنادید بصره رساند، سلیمان چون نامه آن حضرت را به اشراف بصره رسانید از مضمون آن آگهی یافتند و شادمان شدند.
پس یزید بن مسعود نهشلی مردم بنی تمیم و جماعت بنی حنظله و گروه بنی سعد را طلب فرمود چون همگی حاضر شدند گفت:
ای بنی تمیم !چگونه است مکانت و منزلت من در میان شما؟
گفتند به به !
از برای مرتبت تو به خدا سوگند که تو پشت و پشتوان مائی و هامه فخر و شرف و مرکز عزّ و علائی و در شرف و مکانت بر همه پیشی گرفته ای،
یزید بن مسعود گفت:
همانا من شما را انجمن ساختم تا با شما مشورتی کنم و از شما استعانتی جویم، گفتند:
ما هیچ دقیقه از نصیحت تو فرو نگذاریم و آنچه صلاح است در میان آریم اکنون هرچه خواهی بگوی تا بشنویم. گفت دانسته باشید که معاویه هلاک گشته و رشته جور بگسیخت و قواعد ظلم و ستم فرو ریخت و معاویه پیش از آنکه بمیرد برای پسرش بیعت گرفت و چنان دانست که این کار بر یزید راست آید و بنیان خلافت او محکم گردد و هیهات از این اندیشه محال که صورت بندد جز به خواب و خیال و با این همه یزید شرابخوار فاجر در میان است دعوی دار خلافت و آرزومند امارت است و حال آنکه از حلیه حلم بری و از زینت علم عُری است، سوگند به خدا که قتال با او از جهاد با مشرکین افضل است. هان ای جماعت !حسین بن علی پسر رسول خدا

است صلی اللّه علیه و آله و سلّم با شرافت اصل و حَصافَت عقل او را فضلی است از هندسه صفت بیرون و علمی است از اندازه جهت افزون، او را به خلافت سلام کنید، یعنی محکم دست بیعت با او فرا دهید که با رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم قرابت دارد و عالِم به سُنَن و احکام است، صغیر را عطوفت کند و کبیر را ملاطفت فرماید، و چه بسیار گرامی است رعّیت را رعایت او و امّت را امامت او لاجرم خداوند اورا بر خلق حجّت فرستاد و موعظت او را ابلاغ داد.
هان ای مردم!
ملاحظه کنید تا کورکورانه از نور حقّ به یک سوی خیمه نزنید و خویشتن را در وادی ضلالت و باطل نیفکنید، همانا صخر بن قیس یعنی احنف در یوم جمل از رکاب امیرالمؤمنین علیه السّلام تقاعد ورزید و شما را آلایش خذلان داد، اکنون آن آلودگی را به نصرت پسر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم بشوئید. سوگند به خدای که هر که از نصرت آن حضرت مسامحت آغازد خداوند او را در چاه مذلّت اندازد و ذلّت او در عترت و عشیرت او به وراثت سرایت کند و اینک من زره مبارزت در بر کرده‌ام و جوشن مشاجرت بر خود پوشیده ام، و بدانید آن کس که کشته نشود هم سرانجام جان دهد و آن کس که از مرگ بگریزد عاقبت به چنگ او گرفتار آید، خداوند شما را رحمت کند مرا پاسخ دهید و جواب نیکو در میان آرید.
نخست بنو حنظله بانگ برداشتند و گفتند:
یا ابا خالد!
ما خدنگهای کنایه توئیم و رزم آزمودگان عشیرت توئیم اگر ما از کمان گشاد دهی بر نشان زنیم و اگر بر قتال فرمائی نصرت کنیم چون به دریای آتش زنی واپس نمانیم، و چند که سیلاب بلا بر تو روی کند روی نگردانیم با شمشیرهای خود به نصرت تو بپردازیم و جان و تن را در پیش تو سپر سازیم.
آنگاه بنو سعد بن یزید ندا در دادند که یا ابا خالد!
ما هیچ چیز را مبغوضتر از مخالفت تو ندانیم و بیرون تو گام نزنیم، همانا صخر بن قیس ما را به ترک قتال مأمور ساخت و هنر ما در ما مستور ماند، اکنون ما را لحظه ای مهلت ده تا با یکدیگر مشاورت کنیم پس از آن صورت حال را به عرض رسانیم. از پس ایشان بنو عامر بن تمیم آغاز سخن کردند و گفتند:
یا ابا خالد!
ما فرزندان پدران توئیم و خویشان و هم سوگندان توئیم، ما خشنود نگردیم از آنچه که ترا به غضب آرد و ما رحل اقامت نیفکنیم آنجا که میل تو روی به کوچ و سفر آورد دعوت ترا حاضر اجابتیم و فرمان ترا ساخته اطاعتیم.
ابو خالد گفت:

ای بنو سعد!
اگر گفتار شما با کردار شما راست آید خداوند همواره شما را محفوظ دارد و به نصرت خود محفوظ فرماید.
ابو خالد چون بر مکنون خاطر آن جماعت اطّلاع یافت نامه ای برای جناب امام حسین علیه السّلام بدین منوال نوشت:
بسم اللّه الرّحمن الرّحیم
امّا بعد؛
پس به تحقیق که نامه شما به من رسید و بر مضمون آن آگهی یافتم و دانستم که مرا به سوی اطاعت خود خواندی و به یاری خویش طلب فرمودی، همانا خداوند تعالی خالی نگذارد جهان را از عالمی که کار به نیکوئی کند و دلیلی که به راه رشاد هدایت فرماید و شما حجّت خدائید بر خلق، و امان و امانت او در روی زمین، و شما شاخه های زیتونه احمدیه‌اید و آن درخت را اصل رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم و فرع شمائید اکنون به فال نیک به سوی ما سفر کن که من گردن بنی تمیم را در خدمت تو خاضع داشتم و چنان در طاعت و متابعت تو شایق گماشتم که شتر تشنه مر آبگاه را، و قلاّده طاعت ترا در گردن بنی سعد انداختم و گردن ایشان را برای خدمت تو نرم و ذلیل ساختم و به زلال نصیحت ساحت ایشان را که آلایش تقاعد و توانی در خدمت داشت بشستم و پاک و صافی ساختم.
چون این نامه به حضرت حسین علیه السّلام رسید فرمود:
خداوند در روز دهشت ایمن دارد و در روز تشنه کامی سیراب فرماید. امّا احنف بن قیس او نیز حضرت را به این نمط نامه کرد:
(امّا بعد؛
فَاصْبِرْ فَاِنَّ وَعْدَ اللّهِ حَقٌّ وَ لا یسْتَخِفَنَّکَ اَلذَّینَ لا یوقنوُنَ)(74)
از ایراد این آیه مبارکه به کنایت اشارتی از بی وفائی اهل کوفه به عرض رسانید. امّا چون نامه امام حسین علیه السّلام به منذر بن جارود رسید بترسید که مبادا این مکاتبت از مکیدتهای عبیداللّه بن زیاد باشد و همی خواهد اندیشه ه
ای مردم را باز داند و هر کس را به کیفر عمل خود رساند و دختر منذر که (بحریه) نام داشت نیز در حباله نکاح عبیداللّه بود، لاجرم منذر آن مکتوب را با رسول آن حضرت به نزد ابن زیاد آورد و چون ابن زیاد آن مکتوب را قرائت کرد امر کرد که رسول آن حضرت را گردن زدند
و بعضی گفته‌اند که:
به دار کشید. و این رسول همان ابو رزین سلیمان مولای آن حضرت بوده که جلالت شأنش بسیار بلکه شیخ ما در کتاب (لؤلؤ و مرجان) به مراتب عدیده رتبه او را از هانی بن عروه مقدم گرفته (75) و چون ابن زیاد از قتل او بپرداخت بالای منبر رفت و مردم بصره را به تهدید و تهویل تنبیهی

بلیغ نمود و برادرش عثمان بن زیاد را جای خود گذاشت و خود به جانب کوفه شتافت.
و بالجمله مردم بصره وقتی تجهیز لشکر کردند که در کربلا به نصرت امام حسین علیه السّلام حاضر شوند ایشان را آگهی رسید که آن حضرت را شهید کردند، لاجرم بار بگشودند و به مصیبت و سوگواری بنشستند. (76)

فصل چهارم:
درآمدن جناب مسلم به کوفه و کیفیت بیعت مردم
در فصل سابق به شرح رفت که حضرت امام حُسین علیه السّلام جواب نامه های کوفیان را نوشت و مُسلم بن عقیل را فرمان داد تا به سمت کوفه سفر نماید و آن نامه را به کوفیان برساند.
اکنون، بدان که جناب مسلم حسب الا مر آن حضرت مهیای کوفه شد، پس آن حضرت را وداع کرده از مکّه بیرون شد (موافق بعضی کلمات، مسلم نیمه شهر رَمَضان از مکّه بیرون شد و پنجم شوّال در کوفه وارد شد) و طی منازل کرده تا به مدینه رفت و در مسجد مدینه نماز کرد و حضرت رسالت صلی اللّه علیه و آله و سلّم را زیارت کرده به خانه خود رفت و اهل و عشیرت خود را دیدار کرده و وداع آنها نموده و با دو دلیل از قبیله قیس متوجّه کوفه شد. ایشان راه را گم کرده و آبی که با خود برداشته بودند به آخر رسید و تشنگی برایشان غلبه کرده تا آنکه آن دو دلیل هلاک شدند و جناب مسلم به مشقّت بسیار خود را در قریه مضیق به آب رسانید و از آنجا نامه ای در بیان حال خود و استعفاء از سفر کوفه برای جناب امام حسین علیه السّلام نوشت و به همراهی قیس بن مسهر برای آن حضرت فرستاد.
حضرت استعفای او را قبول نفرموده و او را امر به رفتن کوفه نمود. چون نامه حضرت به مسلم رسید به تعجیل به سمت کوفه روانه شد تا آنکه به کوفه رسید و در خانه مختار بن ابی عبیده ثقفی که معروف بود به خانه سالم بن مسیب نزول اجلال فرمود
به روایت طبری بر مسلم بن عوسجه نازل شد و مردم کوفه از استماع قدوم مسلم اظهار مسرّت و خوشحالی نمودند و فوج فوج به خدمت آن حضرت می آمدند و آن جناب نامه امام حسین علیه السّلام را برای هر جماعتی از ایشان می خواند و ایشان از استماع کلمات نامه گریه می کردند و بیعت می نمودند.
در (تاریخ طبری) است که میان آن جماعت عابس بن ابی شبیب شاکری رحمه اللّه بوده برخاست و حمد ثنای الهی به جای آورد و گفت:
امّا بعد؛
پس من خبر نمی دهم شما را از مردم و نمی دانم چه در دل ایشان است و مغرور نمی سازم. شما را با ایشان، به خدا سوگند که من خبر می دهم شما را از آنچه توطین نفس کرده‌ام بر آن، به خدا قسم که جواب دهم شما را هرگاه مرا بخوانید و کارزار خواهم کرد البتّه با دشمنان شما و

پیوسته در یاری شما شمشیر بزنم تا خدا را ملاقات کنم و مزد خود نخواهم مگر از خدا.
پس حبیب بن مظاهر برخاست و گفت:
خدا ترا رحمت کند ای عابس همانا آنچه در دل داشتی به مختصر قولی ادا کردی، پس حبیب گفت:
قَسَم به خداوندی که نیست جز او خداوند بحقّ من نیز مثل عابس و بر همان عزمم.
پس حنفی برخاست (ظاهراً مُراد سعید بن عبداللّه حنفی است)(77) و مثل این بگفت.
شیخ مفید رحمه اللّه و دیگران گفته‌اند که:
بر دست مسلم هیجده هزار نفر از اهل کوفه به شرف بیعت آن حضرت سرافراز گردیدند و در این وقت مسلم نوشت به سوی آن حضرت که تا کنون هیجده هزار نفر به بیعت شما در آمده‌اند اگر متوجّه این صوب گردید مناسب است. (78) چون خبر مُسلم و بیعت کوفیان در کوفه منتشر شد، نعمان بن بشیر که از جانب معاویه و یزید در کوفه والی بود مردم را تهدید و توعید نمود که از مُسلم دست کشیده و به خدمتش رفت و آمد ننماید، مردم کلام اورا وقعی ننهادند و به سمع اطاعت نشنیدند. عبداللّه بن مسلم بن ربیعه که هوا خواه بنی اُمیه بود چون ضعف نعمان را مشاهده نمود نامه به یزید نوشت مشتمل بر اخبار آمدن مسلم به کوفه و بیعت کوفیان و سعایت در امر نعمان و خواستن والی مقتدری غیر از آن و ابن سعد و دیگران نیز چنین نامه نوشتند و یزید را بر وقایع کوفه اِخبار دادند. چون این مطالب گوشزد یزید پلید گردید به صوابدید (سر جون) که در شمار عبید معاویه بود لکن به مرتبه بلند در نزد معاویه و یزید رسیده بود چنان صلاح دید که علاوه بر امارت بصره، حکومت کوفه را نیز به عهده عبیداللّه بن زیاد واگذارد و اصلاح این گونه وقایع را از وی بخواهد.
پس نامه نوشت به سوی عبیداللّه بن زیاد که در آن وقت والی بصره بود، بدین مضمون:
که یابن زیاد!
شیعیان من از مردم کوفه مرا نامه نوشتند و آگهی دادند که پسر عقیل وارد کوفه گشته و لشکر برای حسین جمع می کند چون نامه من به تو رسید بی تَأَنّی به جانب کوفه کوچ کن و ابن عقیل رابه هر حیله که مقدور باشد به دست آورده و در بندش کن یا اینکه او رابه قتل رسان و یا از کوفه بیرونش کن. چون نامه یزید به ابن زیاد پلید رسید همان وقت تهیه سفر کوفه دید، عثمان برادر خود را در بصره نایب الحکومه خویش نمود. و روز دیگر با مسلم بن عمرو باهلی و شریک بن اعور حارثی و حشم و اهل بیت خود به سمت کوفه روانه شد چون نزدیک کوفه رسید صبر کرد تا هوا

تاریک شد آنگاه داخل شهر شد در حالتی که عمامه سیاه بر سر نهاده و دهان خود را بسته بود، و مردم کوفه چون منتظر قدوم امام مظلوم بودند در شبی که ابن زیاد داخل کوفه می شد گمان کردند که آن حضرت است که به کوفه تشریف آورده اظهار فرح و شادی می کردند و پیوسته بر او سلام می کردند و مرحبا می گفتند و آن ملعون را به واسطه ظلمت و تغییر هیئت نمی شناختند تا آنکه از کثرت جمعیت مسلم بن عمرو به غضب در آمد و بانگ زد برایشان و گفت:
دور شوید
ای مردم که این عبیداللّه بن زیاد است، پس مردم متفرّق شدند و آن ملعون خود را به قصر الاماره رسانید و داخل قصر شد و آن شب را بیتوته نمود. چون روز دیگر شد مردم را آگهی داد که جمع شوند آنگاه بر منبر رفت و خطبه خواند و کوفیان را تهویل و تهدید نمود و از معصیت سلطان، ایشان را سخت بترسانید و در اطاعت یزید ایشان را وعده جایزه و احسان داد آنگاه از منبر فرود آمد و رؤساء قبائل و محلاّت را طلبید و مبالغه و تأکید نمود که هر که را گمان برید که در مقام خلاف و نفاق است با یزید، نام اورا نوشته و بر من عرضه دارید، واگر در این امر توانی و سُستی کنید خون و مال شما بر من حلال خواهد گردید.
و به روایت (طبری) و (ابوالفرج) چون مسلم داخل باب خانه هانی شد پیغام فرستاد برای او که بیرون بیا مرا با تو کاری است، چون هانی بیرون آمد مسلم فرمود که:
من به نزد تو آمده‌ام که مرا پناه دهی و میهمان خود گردانی، هانی پاسخش داد که مرا به امر سختی تکلیف کردی و اگر نبود ملاحظه آنکه داخل خانه من شدی و اعتماد بر من نمودی دوست می داشتم که از من منصرف شوی لکن الحال غیرت من نگذارد که ترا از دست دهم و ترا از خانه خویش بیرون کنم داخل شو، پس مسلم داخل خانه هانی شد. (79)
و به روایت سابقه چون مسلم داخل خانه هانی شد شیعیان در پنهانی به خدمت آن جناب می رفتند و با او بیعت می کردند و ازهر که بیعت می گرفت او را سوگند می داد که افشای راز ننماید، و پیوسته کار بدین منوال بود تا آنکه
به روایت ابن شهر آشوب بیست و پنج هزار تن با او بیعت کردند و ابن زیاد نمی دانست که مسلم در کجا است و بدین جهت جاسوس قرار داده بود که بر احوال مسلم اطّلاع یابند تا آنکه به تدبیر و حیل به واسطه غلام خود معقل مطّلع شد که آن جناب در خانه هانی است و معقل هر روز به خدمت مسلم می رفت و بر خفایای احوال شیعیان آگهی می یافت و به ابن زیاد خبر می داد و چون هانی از عبیداللّه بن زیاد متوهّم بود تمارض نمود و به بهانه بیماری به مجلس ابن زیاد حاضر نمی شد. روزی ابن زیاد محمّد بن

اشعث و اسماء بن خارجه و عمروبن الحجّاج پدر زن هانی را طلبید و گفت:
چه باعث شده که هانی نزد من نمی آید؟
گفتند:
سبب ندانیم جز آنکه می گویند او بیمار است. گفت:
شنیده‌ام که خوب شده و از خانه بیرون می آید و در دَرِ خانه خود می نشیند و اگر بدانم که او مریض است به عیادت او خواهم رفت اینک شما بشتابید به نزد هانی و او را تکلیف کنید که به مجلس من بیاید و حقوق واجبه مرا تضییع ننماید، همانا من دوست ندارم که میان من و هانی که از اشراف عرب است غبار کدورتی مرتفع گردد.
پس ایشان به نزد هانی رفتند و او را به هر نحوی که بود به سمت منزل ابن زیاد حرکت دادند، هانی در بین راه به اسماء، گفت:
ای پسر برادر من از ابن زیاد خائف و بیمناکم، اسماء گفت:
مترس زیرا که او بدی با تو در خاطر ندارد و او را تسلّی میداد تا آنکه هانی را به مجلس آن ملعون در آوردند به مکر و خدعه و تزویر و حیله آن شیخ قبیله را نزد عبیداللّه آورند، چون نظر عبیداللّه به هانی افتاد گفت:
اَتتکَ بِخائنٍ رِجْلاُه؛
مراد آن که به پای خود به سوی مرگ آمدی پس با او شروع کرد به عتاب و خطاب که ای هانی!
این چه فتنه ای است که در خانه خود بر پا کرده ای و با یزید در مقام خیانت بر آمده ای و مسلم بن عقیل را در خانه خود جا داده ای و لشکر و سلاح برای او جمع می کنی و گمان می کنی که این مطالب بر ما پنهان و مخفی خواهد ماند. هانی انکار کرد پس ابن زیاد، مَعْقِل را که بر خفایای حال هانی و مسلم بن عقیل مطّلع بود طلبید چون نظر هانی بر معقل افتاد دانست که آن ملعون جاسوس ابن زیاد بوده و آن لعین را بر اسرار ایشان آگاه کرده و دیگر نتوانست انکار کند.
لا جرم گفت:
به خدا سوگند که من مسلم را نطلبیده‌ام و به خانه نیاورده‌ام بلکه به جبر به خانه من آمده و پناه طلبید و من حیا کردم که او را از خانه خود بیرون کنم اکنون مرا مرخص کن تا بروم و او را از خانه خود بیرون کنم تا هر کجا که خواهد برود و از پس آن به نزد تو بر گردم و اگر خواسته باشی رهنی به تو بسپارم که نزد تو باشد تا مطمئن باشی به برگشتن من به نزد تو؛ ابن زیاد گفت:
به خدا قسم که دست از تو بر ندارم او تا را به نزد من حاضر گردانی، هانی گفت:
به خدا سوگند هرگز نخواهد شد، من دخیل و مهمان خود را به دست تو

دهم که او را به قتل آوری؛ و ابن زیاد مبالغه می کرد در آوردن و او مضایقه می کرد.
پس چون سخن میان ایشان به طول انجامید مسلم بن عمر و باهلی برخاست و گفت:
ایها الا میر!
بگذار تا من در خلوت با او سخن گویم و دست او را گرفته به کنار قصر برد و در مکانی نشستند که ابن زیاد ایشان رامی دید و کلام ایشان را می شنید، پس مسلم بن عمرو گفت:
ای هانی!
ترا به خدا سوگند می دهم که خود را به کشتن مده و عشیره و قبیله خود را در بلا میفکن، میان مسلم و ابن زیاد و یزید رابطه قربت و خویشی است و او را نخواهند کشت، هانی گفت:
به خدا سوگند که این ننگ را بر خود نمی پسندم که میهمان خود را که رسول فرزند رسول خدا است به دست دشمن دهم و حال آن که من تندرست و توانا باشم و اعوان و یاوران من فراوان باشند، به خدا سوگند اگر هیچ یاور نداشته باشم مسلم را به او وا نخواهم گذاشت تا آن که کشته شوم. ابن زیاد چون این سخنان را بشنید هانی را به نزد خود طلبید چون او را به نزدیک او بردند هانی را تهدید کرد و گفت:
به خدا سوگند که اگر در این وقت مسلم را حاضر نکنی فرمان دهم که سر از تنت بردارند، هانی گفت:
ترا چنین قوّت و قدرت نیست که مرا گردن زنی چه اگر پیرامون این اندیشه گردی در زمان سرای تو را با شمشیرهای برهنه حصار دهند و ترا به دست طایفه مَذْحِج کیفر فرمایند، و چنان گمان می کرد که قوم و قبیله او با او همراهی دارند و در حمایت او سستی نمی نمایند، ابن زیاد گفت:
و الهفاه عَلَیکَ اَبا الْبارِقَهِ تُخَوفُنی؛ گفت:
مرا به شمشیرهای کشیده می ترسانی.
پس امر کرد که هانی را نزدیک او آوردند.
پس با آن چوب که در دست داشت بر رو و بینی او بسیار زد تا بینی هانی شکست و خون بر جامه های او جاری شد و گوشت صورت او فرو ریخت تا چندان که آن چوب شکست و هانی دلیری کرده دست زد به قائمه شمشیر یکی از اعوانی که در خدمت ابن زیاد بود و خواست آن شمشیر را به ابن زیاد بکشد آن مرد طرف دیگر آن تیغ را گرفت و مانع شد که هانی تیغ براند، ابن زیاد که چنین دید بانگ بر غلامان زد که هانی را بگیرید و بر زمین بکشید و ببرید، غلامان او را بگرفتند و کشیدند و در اتاقی از بیوت خانه‌اش افکندند و در بر او بستند، چون اسماء بن خارجه
و به روایت شیخ مفید حسّان بن اسماء این حالت را مشاهده کرد روی به

ابن زیاد آورد و گفت:
تو ما را امر کردی و رفتیم و این مرد را به حیله آوردیم اکنون با او غدر نموده این نحو رفتار می نمائی؟!
ابن زیاد از کلام او در غضب شد و امر کرد که او را مشت بر سینه زدند و به ضرب مشت و سیلی او را نشانیدند. و در این وقت محمّد بن الاشعث برخاست و گفت:
امیر مؤدّب ما است آنچه خواهد بکند ما به کرده او راضی می باشیم.
پس خبر به عمروبن حجّاج رسید که هانی کشته گشته، عمرو قبیله مَذْحج را جمع کرد و قصر الاماره آن لعین را احاطه کرد و فریاد زد که منم عمروبن حجّاج اینک شجاعان قبیله مَذْحج جمع شدند و طلب خون هانی می نمایند ابن زیاد متوهّم شد، شُریح قاضی را فرمان کرد که به نزد هانی رو و او را دیدار کن آنگاه مردم را خبر ده که او زنده است و کشته نگشته است. شُریح چون به نزد هانی رفت دید که خون از روی او جاری است و می گوید کجایند قبیله و خویشان من اگر ده نفر از ایشان به قصر در آیند مرا از چنگ ابن زیاد برهانند.
پس شُریح از نزد هانی بیرون شد و مردم را آگهی داد که هانی زنده است و خبر قتل او دروغ بوده، چون قبیله او بدانستند که او زنده است خدا را حمد نموده و پراکنده شدند.
و چون خبر هانی به جناب مسلم رسید امر کرد که در میان اصحاب خود ندا کنند که بیرون آئید از برای قتال بی وفایان کوفه چون صدای را شنیدند بر دَرِ خانه هانی جمع شدند مسلم بیرون آمد برای هر قبیله عَلَمی ترتیب داد در اندک وقتی مسجد و بازار پر شد از اصحاب او و کار بر ابن زیاد تنگ شد و زیاده از پنجاه نفر در دار الاماره با او نبودند و بعضی از یاوران او که بیرون بودند راهی نمی یافتند که به نزد او روند پس اصحاب مُسلم قصر الاماره را در میان گرفتند و سنگ می افکندند و بر ابن زیاد و مادرش دشنام می دادند. ابن زیاد چون شورش کوفیان را دید، کثیر بن شهاب را به نزد خود طلبید و گفت:
ترا در قبیله مَذْحج دوستان بسیار است از دارالاماره بیرون شوبا هر که ترا اطاعت نماید از مَذْحج مردم را از عقوبت یزید و سوُء عاقبت حرب شدید بترسانید و در معاونت مُسلم ایشان را سُست گردانید، و محمّد بن اشعث را فرستاد که دوستان خود را از قبیله کِنْدَه در نزد خود جمع کند و رایت امان بگشاید و ندا کند که هر که در تحت این رایت درآید به جان و مال و عِرْض در امان باشد.
و همچنین قعقاع ذهلی و شَبَث بن رِبْعی و حَجّار بن الجبر و شمر ذی الجوشن را برای فریب دادن آن بی وفایان غدّار بیرون فرستاد.
پس محمّد بن اشعث عَلَمی بلند کرد و جمعی برگرد آن جمع شدند و آن

گروه دیگر به وساوس شیطانی مردم را از موافقت مسلم پشیمان می کردند و جمعیت ایشان را به تفرّق مبدّل می گردانیدند تا آنکه گروهی بسیار از آن غدّاران را گرد آوردند و از راه عقب قصر به دارالاماره در آمدند.
و چون ابن زیاد کثرتی در اتباع خود مشاهده کرد عَلَمی برای شَبثَبن رِبْعی ترتیب داد و او را با گروهی از منافقان بیرون فرستاد و اشراف کوفه و بزرگان قبایل را امر کرد که بر بام قصر بر آمده و اتباع مسلم را ندا کردند که ای گروه بر خود رحم کنید و پراکنده شوید که اینک لشکرهای شام می رسند و شما را تاب ایشان نیست و اگر اطاعت کنید، امیر متعهّد شده است که عذر شما را از یزید بخواهد و عطاهای شما را مضاعف گرداند، و سوگند یاد کرده است که اگر متفّرق نشوید چون لشکرهای شام برسند مردان شما را به قتل آورند و بی گناه را به جای گناهکار بکشند و زنان و فرزندان شما بر اهل شام قسمت شود.
و کثیر بن شهاب و اشرافی که با ابن زیاد بودند نیز از این نحو کلمات مردم را تخویف و انذار می دادند تا آنکه نزدیک شد غروب آفتاب، مردم کوفه را این سخنان وحشت آمیز دهشت انگیز شد بنای نفاق و تفرّق نهادند.

مُتفرّق شدن کوفیان بی وَفا از دور مُسْلِم بن عَقیل رحمه اللّه

اَبُو مِخْنَف از یونس بن اسحاق روایت کرده و او از عبّاس جدلی که گفت:
ما چهار هزار نفر بودیم که با مسلم بن عقیل برای دفع ابن زیاد خروج کردیم هنوز به قصر الاماره نرسیده بودیم که سیصد نفر شدیم یعنی به این نحو مردم از دور مسلم متفرّق شدند.(80)
بالجمله؛ مردم کوفه پیوسته از دور مسلم پراکنده می شدند و کار به جائی رسید که زنها می آمدند و دست فرزندان یا برادران خویش را گرفته و به خانه می بردند، و مردان می آمدند و فرزندان خود را می گفتند که سر خویش گیرید و پی کار خود روید که چون فردا لشکر شام رسد ما تاب ایشان نیاوریم، پس پیوسته مردم، از دور مسلم پراکنده شدند تا آنکه وقت نماز شد و مسلم نماز مغرب را در مسجد ادا کرد، در حالتی که از آن جماعت انبوه با او باقی نمانده جز سی نفر، مسلم چون این نحو بی وفائی از کوفیان دید خواست از مسجد بیرون آید هنوز به باب کِنْدَه نرسیده بود که در مرافقت او زیاده از ده کس موافقت نداشت، چون پای از در کِنْدِه بیرون نهاد هیچ کس با او نبود و یک تنه ماند، پس آن غریب مظلوم نگاه کرد یک نفر ندید که او را به جائی دلالت کند یا او را به منزل خود برد یا او را معاونت کند اگر دشمنی قصد او نماید.
پس متحیرانه در کوچه های کوفه می گردید و نمی دانست که کجا برود تا آنکه عبور او به خانه های بنی بَجیلَه از جماعت کِنْدَه افتاد چون پاره ای راه رفت به در خانه طَوْعَه رسید و او کنیز اشعث بن قیس بود که او را آزاد کرده بود و زوجه اسید خضرمی گشته بود و از او پسری به هم رسانیده بود، و چون پسرش به خانه نیامده بود طَوْعَه بر در خانه به انتظار او ایستاده بود، جناب مسلم چون او را دید نزدیک او تشریف برد و سلام کرد طوعه جواب سلام گفت پس مسلم فرمود:
یا اَمَةَ اللّهِ اِسْقنی ماءً.
شعر:
غریب کوفه با چشم پر اختر
بدان زن گفت کای فرخنده مادر
مرا سوز عطش بربوده از تاب
رَسان بر کام خشکم قطره آب
مرا به شربت آبی سیراب نما، طَوْعَه جام آبی برای آن جناب آورد، چون مسلم آب آشامید آنجا نشست، طوعه ظرف آب را برد به خانه گذاشت و برگشت دید آن حضرت را که در خانه او نشسته گفت:
ای بنده خدا!

مگر آب نیاشامیدی؟
فرمود:
بلی. گفت:
بر خیز و به خانه خود برو، مسلم جواب نفرمود، دوباره طوعه کلام خود را اعاده کرد همچنان مسلم خاموش بود تا دفعه سوم آن زن گفت:
سُبْحان اللّه، ای بنده خدا!
بر خیز به سوی اهل خود برو؛ چه بودن تو در این وقت شب بر در خانه من شایسته نیست و من هم حلال نمی کنم برای تو:
شعر:
شب است و کوفه پر آشوب و تشویش
روان شو سوی آسایش‌گه خویش
مسلم بر خاست فرمود:
یا اَمَة اللّه!
مرا در این شهر خانه و خویشی و یاری نیست غریبم و راه به جائی نمی برم آیا ممکن است به من احسان کنی و مرا در خانه خود پناه دهی و شاید من بعد از این روز مکافات کنم ترا، عرضه کرد قضیه شما چیست؟
فرمود:
من مُسلم بن عقیلم که این کوفیان مرا فریب دادند و از دیار خود آواره کردند و دست از یاری من برداشتند و مرا تنها و بی کس گذاشتند، طوعه گفت:
توئی مسلم؟ !فرمود بلی. عرض کرد:
بفرما داخل خانه شو؛پس او را به خانه آورد و حجره نیکو برای او فرش کرد و طعام برای آن جناب حاضر کرد، مسلم میل نفرمود، آن زن مؤمنه به قیام خدمت اشتغال داشت، پس زمانی نگذشت پسرش بلال به خانه آمد چون دید مادرش به آن حجره رفت و آمد بسیار می کند در خاطرش گذشت که مطلب تازه ای است لهذا از مادر خویش از سبب آن حال سؤال نمود مادرش خواست پنهان دارد پسر اصرار و الحاح کرد، طَوْعَه خبر آمدن مُسلم رابه او نقل کرد و او را سوگند داد که افشاء آن راز نکند، پس بلال ساکت گردید و خوابید.
وامّا ابن زیاد لَعین چون نگریست که غوغا و غُلوای (بالضّم و فتح اللاّم و یسکن، سرکشی و از حدّ در گذشتن)
اصحاب مسلم دفعةً واحده فرونشست با خود اندیشید که مبادا مسلم با اصحاب خویش در کید و کین من مکری نهاده باشند تا مُغافِصَةً بر من بتازند و کار خود را بسازند و بیمناک بود که دَرِ دارالاماره بگشاید و از برای نماز به مسجد در آید. لاجرم مردم خویش را فرمان داد که از بام مسجد تختهای سقف را کنده و روشن کنند و ملاحظه نمایند مبادا مسلم و

اصحابش در زیر سقفها و زوایای مسجد پنهان شده باشند، آنها به دستور العمل خویش رفتار کردند و هرچه کاوش نمودند خبری از مسلم نجستند، ابن زیاد را خبر دادند که مردم متفرّق شده‌اند و کسی در مسجد نیست، پس آن لعین امر کرد که باب سدّه را مفتوح کردند و خود با اصحاب خویش داخل مسجد شد و منادی او در کوفه ندا کرد که هر که از بزرگان و رؤساء کوفه به جهت نماز خفتن در مسجد حاضر نشود خون او هدر است.
پس در اندک وقتی مسجد از مردم مملو شد پس نماز را خواند و بر منبر بالا رفت بعد از حمد و ثنا گفت:
همانا دیدید ای مردم که ابن عقیل سفیه جاهل چه مایه خلاف و شقاق انگیخت، اکنون گریخته است پس هر کسی که مسلم در خانه او پیدا شود و ما را خبر نداده باشد جان و مال او هدر است و هر که او را به نزد ما آورد بهای دیت مسلم را به او خواهم داد و ایشان را تهدید و تخویف نمود.
پس از آن رو کرد به حُصَین بن تَمیم و گفت. ای حُصَین !
مادرت به عزایت بنشیند اگر کوچه های کوفه را محافظت نکنی و مسلم فرار کند، اینک ترا مسلّط بر خانه های کوفه کردم و داروغه گری شهر را به تو سپردم، غلامان و اتباع خود را بفرست که کوچه و دروازه های شهر را محافظت نمایند تا فردا شود خانه‌ها را گردش نموده و مسلم را پیدا کرده حاضرش نمایند.
پس از منبر به زیر آمد و داخل قصر گردید، چون صبح شد آن ملعون در مجلس نشست و مردم کوفه را رخصت داد که داخل شوند و محمّد بن اشعث را نوازش نموده در پهلوی خود جای داد، پس در آن وقت پسر طوعه به در خانه ابن زیاد آمد و خبر مسلم را به عبدالرّحمن پسر محمّد اشعث داد، آن ملعون به نزد پدر خود شتافت و این خبر را آهسته به او گفت، ابن زیاد چون در جنب محمّد اشعث جای داشت بر مطلب آگهی یافت پس محمّد را امر کرد که برخیزد و برود و مسلم را بیاورد و عبیداللّه بن عبّاس سلمی را با هفتاد کس از قبیله قیس همراه او کرد.
پس آن لشکر آمدند تا در خانه طوعه رسیدند مسلم چون صدای پای اسبان را شنید دانست که لشکر است و به طلب او آمده‌اند، پس شمشیر خود را برداشت و به سوی ایشان شتافت آن بی حیاها در خانه ریختند آن جناب برایشان حمله کرد و آنها را از خانه بیرون نمود باز لشکر بر او هجوم آوردند مسلم نیز بر ایشان حمله نمود و از خانه بیرون آمد.
ودر (کامل بهائی) است که چون صدای شیهه اسبان به گوش مسلم رسید مُسلم دعا می خواند دعا را به تعجیل به آخر رسانید و سلاح بپوشید و گفت:
آنچه بر تو بود ای طَوْعَه از نیکی کردی و از شفاعت حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم نصیب یافتی، من دوش در خواب بودم عمّم

امیرالمؤمنین علیه السّلام را دیدم مرا فرمود:
فردا پیش من خواهی بود. (81)
و (مسعُودی) و (ابوالفرج) گفته اند:
چون مسلم از خانه بیرون شد و آن هنگامه و اجتماع کوفیان را دید و نظاره کرد که مردم از بالای بامها سنگ بر او می زنند و دسته های نی را آتش زده بر بدن او فرو می ریزند فرمود:
اَکُلَّما اَری مِنَ الاَجْلابِ لِقَتْلِ ابْنِ عَقیلٍ یا نَفْسُ اُخْرُجی اِلَی الَمْوتِ الَّذی لَیسَ مِنْهُ مَحیصٌ؛.
یعنی آیا این هنگامه و اجتماع لشکر برای ریختن خون فرزند عقیل شده؟ ای نفس بیرون شو به سوی مرگی که از او چاره و گریزی نیست، پس با شمشیر کشیده در میان کوچه شد و بر کوفیان حمله کرد و به کارزار مشغول شدو رجز خواند.
شعر:
اَقْسَمْتُ لا اُقْتَلُ اِلاّحُرّاً
وَاِنْ رَاَیتُ المَوْتَ شَیئانُکْراً
کُلَّ امْرِءٍ یوْماًمُلاقٍ شَرّاً
اَوْ یخْلُطَ الْبارِد سُخْناً مُرّاً
رُدَّ شعاعِ(82) النَفْسِ فَاسْتَقَرّا اَخافُ اَنْ اُکْذَبَ اَوْ اُغَرّا (83)

مبارزه مسلم رحمه اللّه با کوفیان

علاّمه مجلسی رحمه اللّه در (جلاء) فرموده که چون مسلم صدای پای اسبان را شنید دانست که به طلب او آمدند گفت:
اِنّا لِلّه وَ اِنّا اِلَیه راجِعُونَ و شمشیر خود را برداشت و از خانه بیرون آمد چون نظرش بر ایشان افتاد شمشیر خود را کشید و بر ایشان حمله آورد و جمعی از ایشان را بر خاک هلاک افکند و به هر طرف که رو می آورد از پیش او می گریختند تا آنکه در چند حمله چهل و پنج نفر ایشان را به عذاب الهی واصل گردانید، و شجاعت و قوّت آن شیر بیشه هیجاء به مرتبه ای بود که مردی را به یک دست می گرفت و بر بام بلند می افکند تا آنکه بکر بن حمران ضربتی بر روی مکرّم او زد و لب بالا و دندان او را افکند و باز آن شیر خدا به هر سو که رو می آورد کسی در برابر او نمی ایستاد چون از محاربه او عاجز شدند بر بامها بر آمدند و سنگ و چوب بر او می زدند و آتش بر نی می زدند و بر سر آن سرور می انداختند، چون آن سید مظلوم آن حالت را مشاهده نمود و از حیات خود ناامید گردید شمشیر کشید و بر آن کافران حمله کرد و جمعی را از پا درآورد. چون ابن اشعث دید که به آسانی دست بر او نمی توان یافت گفت:
ای مسلم!
چرا خود را به کشتن می دهی ما ترا امان می دهیم و به نزد ابن زیاد می بریم و او اراده قتل تو ندارد مسلم گفت:
قول شما کوفیان را اعتماد نشاید و از منافقان بی دین وفا نمی آید، چون آن شیر بیشه هیجاء از کثرت مقاتله اعداء و جراحتهای آن مکّاران بی وفا مانده شد و ضعف و ناتوانی بر او غالب گردید ساعتی پشت به دیوار داد.
چون ابن اشعث بار دیگر امان بر او عرض کرد به ناچار تن به امان در داد با آنکه می دانست که کلام آن بی دینان را فروغی از صدق نیست به ابن اشعث گفت:
که ایا من در امانم؟
گفت:
بلی.
پس به رفیقان او خطاب کرد آیا مرا امان داده اید؟
گفت:
بلی دست از محاربه برداشت و دل بر کشته شدن گذاشت.
و به روایت سید بن طاووس هر چند امان بر او عرض کردند قبول نکرده در مقاتله اعدا اهتمام می نمود تا آنکه جراحت بسیار یافت و نامردی از عقب او در آمد و نیزه بر پشت او زد و او را به روی انداخت آن کافران

هجوم آوردند و او را دستگیر کردند انتهی. (84) پس استری آوردند و آن حضرت را بر او سوار کردند و بر دور او اجتماع نمودند و شمشیر او را گرفتند. مسلم در آن حال از حیات خود مأیوس شد و اشک از چشمان نازنینش جاری شد و فرمود:
این اوّل مکر و غدر است که با من نمودید، محمّد بن اشعث گفت:
امیدوارم که باکی بر تو نباشد، مسلم فرمود:
پس امان شما چه شد؟!
پس آه حسرت از دل پر درد بر کشید و سیلاب اشک (85) از دیده بارید و گفت:
اَنّا لِلّهِ وَ اِنّا اِلَیهِ راجعُونَ. عبداللّه بن عبّاس سلمی گفت:
ای مسلم!
چرا گریه می کنی آن مقصد بزرگی که تو در نظر داری این آزارها در تحصیل آن بسیار نیست. گفت:
گریه من برای خودم نیست بلکه گریه‌ام بر آن سید مظلوم جناب امام حسین علیه السّلام و اهل بیت او است که به فریب این منافقان غدّار از یار و دیار خود جدا شده‌اند و روی به این جانب آورده‌اند نمی دانم بر سر ایشان چه خواهد آمد.
پس متوجّه ابن اشعث گردید و فرمود:
می دانم که بر امان شما اعتمادی نیست و من کشته خواهم شد، التماس دارم که از جانب من کسی بفرستی به سوی حضرت امام حسین علیه السّلام که آن جناب به مکر کوفیان و وعده های دروغ ایشان ترک دیار خود ننماید و بر احوال پسر عمّ غریب و مظلوم خود مّطلع گردد؛ زیرا میدانم که آن حضرت امروز یا فردا متوجّه این جانب می گردد، و به او بگوید که پسر عمّت مسلم می گوید که از این سفر برگرد پدر و مادرم فدای تو باد که من در دست کوفیان اسیر شدم و مترصّد قتلم و اهل کوفه همان گروهند که پدر تو آرزوی مرگ می کرد که از نفاق ایشان رهائی یابد؛ ابن اشعث تعهّد کرد.
پس مسلم را به در قصر ابن زیاد برد و خود داخل قصر شد و احوال مسلم را به عرض آن ولد الزّنا رسانید. ابن زیاد گفت:
تو را با امان چه کار بود من ترا نفرستادم که او را امان بدهی، ابن اشعث ساکت ماند. چون آن غریق بحر محنت و بلا را در قصر بازداشتند تشنگی بر او غلبه کرده بود و اکثر اعیان کوفه بر در دار الاماره نشسته منتظر اذن بار بودند در این وقت مسلم نگاهش افتاد بر کوزه ای از آب سرد که بر در قصر نهاده بودند رو به آن منافقان کرده و فرمود:
جرعه آبی به من دهید، مسلم بن عمرو گفت:
ای مسلم!

می بینی آب این کوزه را چه سرد است به خدا قسم که قطره ای از آن نخواهی چشید تا حمیم جهنّم را بیاشامی، جناب مسلم فرمود:
وای بر تو کیستی تو؟
گفت:
من آن کسم که حقّ را شناختم و اطاعت امام خود یزید نمودم هنگامی که تو عصیان او نمودی، منم مسلم بن عمرو باهلی. حضرت مسلم فرمود:
مادرت به عزایت بنشیند چقدر بد زبان و سنگین دل و جفا کار می باشی هر آینه تو سزاوارتری از من به شُرب حمیم و خلود در جحیم.
پس جناب مسلم از غایت ضعف و تشنگی تکیه بر دیوار کرد و نشست، عمروبن حریث بر حال مسلم رقّتی کرد غلام خود را فرمان داد که آب برای مسلم بیاورد و آن غلام کوزه پر آب با قدحی نزد مسلم آورد و آب در قدح ریخت و به مسلم داد چون خواست بیاشامد قدح از خون دهانش سرشار شد آن آب را ریخت و آب دیگر طلبید این دفعه نیز خوناب شد. در مرتبه سوم خواست که بیاشامد دندانهای ثنایای او در قدح ریخت. مسلم گفت:
اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ لوْ کانَ مِنَ الرِّزْقِ اَلْمقْسُوم لَشَرِبتُهُ. گفت:
گویا مقدور نشده است که من از آب دنیا بیاشامم. در این حال رسول ابن زیاد آمد مسلم را طلبید، آن حضرت چون داخل مجلس ابن زیاد شد سلام نکرد یکی از ملازمان ابن زیاد بانگ بر مسلم زد که بر امیر سلام کن، فرمود:
وای بر تو!
ساکت شو سوگند به خدا که او بر من امیر نیست،
و به روایت دیگر فرمود:
اگر مرا خواهد کشت سلام کردن من بر او چه اقتضا دارد و اگر مرا نخواهد کشت بعد از این سلام من بر او بسیار خواهد شد، ابن زیاد گفت:
خواه سلام بکنی و خواه نکنی من تو را خواهم کشت.
پس مسلم فرمود:
چون مرا خواهی کشت بگذار که یکی از حاضرین را وصی خود کنم که به وصیت های من عمل نماید، گفت:
مهلت ترا تا وصیت کنی، پس مسلم در میان اهل مجلس رو به عُمر بن سعد کرده گفت:
میان من و تو قرابت و خویشی است من به تو حاجتی دارم می خواهم وصیت مرا قبول کنی، آن ملعون برای خوش آمد ابن زیاد گوش به سخن مسلم نداد.
شعر:
عبیداللّه گفت ای بی حمّیت

ز مسلم کن قبول این وصیت
ای عُمر!
مسلم با تو رابطه قرابت دارد چرا از قبول وصّیت او امتناع می نمایی بشنو هر چه می گوید. عُمر چون از ابن زیاد دستور یافت دست مسلم را گرفت به کنار برد، مسلم گفت:
وصّیت های من آن است که:
اولاً من در این شهر هفتصد درهم قرض دارم شمشیر و زره مرا بفروش و قرض مرا ادا کن. دوم آنکه چون مرا مقتول ساختند بدن مرا از ابن زیاد رخصت بطلبی و دفن نمائی. سوّم آنکه به حضرت امام حسین علیه السّلام بنویسی که به این جانب نیاید چون که من نوشته‌ام که مردم کوفه با آن حضرت اند و گمان می کنم که به این سبب آن حضرت به طرف کوفه می آید؛ پس عمر سعد تمام وصیت های مسلم را برای ابن زیاد نقل کرد، عبیداللّه کلامی گفت که حاصلش آن است که ای عُمر تو خیانت کردی که راز او را نزد من افشا کردی امّا جواب وصیت های او آن است که ما را با مال او کاری نیست هر چه گفته است چنان کن، و امّا چون او را کشتیم در دفن بدن او مضایقه نخواهیم کرد.
و به روایت ابوالفرج ابن زیاد گفت:
امّا در باب جثّه مسلم شفاعت ترا قبول نخواهم کرد چون که او را سزاوار دفن کردن نمی دانم به جهت آنکه با من طاغی و در هلاک من ساعی بود.
امّا حسین اگر او اراده ما ننماید ما اراده او نخواهیم کرد، پس ابن زیاد رو به مسلم کرد و به بعضی کلمات جسارت آمیز با آن حضرت خطاب کرد مسلم هم با کمال قوّت قلب جواب او را می داد و سخنان بسیار در میان ایشان گذشت تا آخر الا مر ابن زیاد - علیه اللّعنة ولد الزّنا - ناسزا به او و حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام و امام حسین علیه السّلام و عقیل گفت، پس بکر بن حمران را طلبید (86) و این ملعون را مسلم ضربتی بر سرش زده بود پس او را امر کرد که مسلم را ببر به بام قصر و او را گردن بزن، مسلم گفت به خدا قسم اگر در میان من و تو خویشی و قرابتی بود حکم به قتل من نمی کردی. (87)
و مراد آن جناب از این سخن آن بود که بیاگاهاند که عبیداللّه و پدرش زیاد بن ابیه زنازادگانند و هیچ نسبی و نژادی از قریش ندارند.
پس بکر بن حمران لعین دست آن سلاله اخیار را گرفت و بر بام قصر برد و در اثنای راه زبان آن مقرّب درگاه به حمد و ثناء و تکبیر و تهلیل و تسبیح و استغفار و صلوات بر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم جاری بود و با حقّ تعالی مناجات می کرد و عرضه می داشت که بارالها تو حکم کن میان ما و میان این گروهی که ما را فریب دادند و دروغ گفتند و دست از یاری ما برداشتند پس بکر بن حمران - لعنة اللّه علیه - آن مظلوم را در

موضعی از بام قصر که مشرف بر کفشگران بود برد و سر مبارکش را از تن جدا کرد و آن سر نازنین به زمین افتاد پس بدن شریفش را دنبال سر از بام به زیر افکند و خود ترسان و لرزان به نزد عبیداللّه شتافت. آن ملعون پرسید که سبب تغییر حال تو چیست؟
گفت:
در وقت قتل مسلم مرد سیاه مهیبی را دیدم در برابر من ایستاده بود و انگشت خویش را به دندان می گزید و من چندان از او هول و ترس برداشتم که تا به حال چنین نترسیده بودم، آن شقی گفت:
چون می خواستی به خلاف عادت کار کنی دهشت بر تو مستولی گردیده و خیال در نظر تو صورت بسته:
شعر:
چه شد خاموش شمع بزم ایمان
بیاوردند هانی را ز زندان
گرفتندش سر از پیکر به زودی
به جرم آن که مهماندار بودی
پس ابن زیاد هانی را برای کشتن طلبید و هر چند محمّد بن اشعث و دیگران برای او شفاعت کردند سودی نبخشید، پس فرمان داد هانی را به بازار برند و در مکانی که گوسفندان را به بیع و شرا در می آورند گردن زنند، پس هانی را کتف بسته از دار الاماره بیرون آوردند و او فریاد بر می داشت که وا مَذْحِجاهُ وَ لا مَذحِجَ لِی الیوْم یا مَذْحِجاهُ وَ اَینَ مَذْحِجُ.
از (حبیب السِیر) نقل است که هانی بن عروه (88) از اشراف کوفه و اعیان شیعه بشمار می رفت و روایت شده که:
به صحبت پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم تشرّف جسته و در روزی که شهید شد هشتاد و نه سال داشت (89). و در (مروج الذّهب) مسعودی است (90) که تشخّص و اعیانیت هانی چندان بود که چهار هزار مرد زره پوش با او سوار می شد و هشت هزار پیاده فرمان پذیر داشت و چون اَحْلاف یعنی هم عهدان و هم سوگندان خود را از قبیله کِنْدَه و دیگر قبائل دعوت می کرد سی هزار مرد زره پوش او را اجابت می نمودند این هنگام که او را به جانب بازار برای کشتن می بردند چندان که صیحه می زد و مشایخ قبائل را به نام یاد می کرد و وامَذْحِجاهُ می گفت هیچ کس او را پاسخ نداد لاجرم قوّت کرد و دست خود را از بند رهائی داد و گفت:
آیا عمودی یا کاردی یا سنگی یا استخوانی نیست که من با آن جدال و مدافعه کنم، اعوان ابن زیاد که چنین دیدند به سوی او دویدند و او را فرو گرفتند و این دفعه او را سخت ببستند و گفتند:
گردن بکش!
گفت:

من به عطای جان خود سخی نیستم و بر قتل خود اعانت شما نخواهم کرد پس یک تن غلام ابن زیاد که (رشید ترکی) نام داشت ضربتی بر او زد و در او اثر نکرد هانی گفت:
اِلَی اللّهِ الْمعاد اللّهم اِلی رَحْمَتِکَ وَ رِضْوانِکَ؛
یعنی بازگشت همه به سوی خدا است، خداوندا!
مرا ببر به سوی رحمت و خشنودی خود، پس ضربتی دیگر زد و او را به رحمت الهی واصل گردانید.
وچون مسلم و هانی کشته گشتند به فرمان ابن زیاد، عبد الاعلی کلبی را که از شجعان کوفه بود و در روز خروج مسلم به یاری مسلم خروج کرده بود و کثیر بن شهاب او را گرفته بود، و عمارة بن صلَخت ازدی را که او نیز اراده یاری مسلم داشت و دستگیر شده بود هردو را آوردند و شهید کردند.
و موافق روایت بعضی از مقاتل معتبره، ابن زیاد امر کرد که تن مسلم و هانی را به گرد کوچه و بازار بگردانیدند و در محلّه گوسفند فروشان به دار زدند. و سبط بن الجوزی گفته که بدن مسلم را در کناسه به دار کشیدند.
و به روایت سابقه چون قبیله مَذْحِج چنین دیدند جُنْبشی کردند و تن ایشان را از دار به زیر آوردند و بر ایشان نماز گزاردند و به خاک سپردند. (91)
پس ابن زیاد سر مسلم را به نزد یزید فرستاد و نامه ا به یزید نوشت و احوال مسلم و هانی را در آن درج کرد، چون نامه و سرها به یزید رسید شاد شد و امر کرد تا سر مسلم و هانی را بر دروازه دمشق آویختند و جواب نامه عبیداللّه را نوشت و افعال او را ستایش کردو اورا نوازش بسیار نمود و نوشت که شنیده‌ام حسین علیه السّلام متوجّه عراق گردیده است باید که راهها را ضبط نمائی و در ظفر یافتن به او سعی بلیغ به عمل آوری و به تهمت و گمان، مردم را به قتل رسانی و آنچه هر روز سانح می شود برای من بنویسی. و خروج مسلم در روز سه شنبه ماه ذی الحجّه بود و شهادت او در روز چهارشنبه نهم که روز عرفه باشد واقع شد. و ابوالفرج گفته مادَر مسلم ام ولد بود و (علیه)نام داشت و عقیل اورا در شام ابتیاع نموده بود. (92)
مؤلف گوید:
که عدد اولاد مسلم رادر جائی نیافتم، لکن آنچه بر آن ظفر یافتم پنج تن شمار آوردم. نخستین:
عبداللّه بن مسلم که اوّل شهید از اولاد ابو طالب است در واقعه طَفّ بعد از علّی اکبر و مادَرِ او رقیه دختر امیرالمؤمنین علیه السّلام است.
دوّم:
محمّد و مادَرِ او امّ ولد است و بعد از عبداللّه در کربلا شهید گشت. و دو تن دیگر از فرزندان مسلم
به روایت مناقب قدیم، محمّد و ابراهیم است که مادَر ایشان از اولاد جعفر

طیار می باشد، و کیفیت حبس و شهادت ایشان بعد اَز این به شرح خواهد رفت. فرزند پنجم:

دخترکی سیزده ساله

به روایت اعثم کوفی و او با دختران امام حسین علیه السّلام در سفر کربلا مصاحبت داشت. و بدان که مسلم بن عقیل را فضیلت و جلالت افزون است از آنکه در این مختصر ذکر شود کافی است در این مقام ملاحظه حدیثی که در آخر فصل پنجم از باب اوّل به شرح رفت و مطالعه کاغذی که حضرت امام حسین علیه السّلام به کوفیان در جواب نامه های ایشان نوشت و قبر شریفش در جنب مسجد کوفه واقع و زیارتگاه حاضر و بادی و قاصی و دانی است. و سید بن طاووس از برای او دو زیارت نقل فرمود و احقر هردو زیارت را در کتاب (هدیة الزّائرین) نقل نمودم. (93) و قبر هانی رحمه اللّه مقابل قبر مسلم واقع است. و عبداللّه بن زبیر اسدی، هانی و مسلم را مرثیه گفته در اشعاری که صدر آن این است:

شعر:

فَاِنْ کُنْت لاتَدرینَ مَا الْمُوتُ فَانْظُری اِلی

ِالی هانِی فی السّوقِ وَ ابْنِ عَقیلٍ

(وَ اِنّی لاَ سْتَحْسِنُ قَوْلَ بَعْضِ السّادَةِالجَلیلِفی رِثاءِ مُسْلِمِ بْنِ عقیلٍ):

شعر:

سَقَتْکَ دَماً یا بْنَ عَمِّ الْحُسَینِ

مَدامِعُ شیعَتِکَ السّافِحَة

وَ لا بَرِحَتْ هاطِلاتُ الدُّمُوعِ

تُحَیکَغَادِیةًرائِحَةً

لاِ نّکَ لَم تُرْوَ مِنْ شَرْبَةٍ

ثنایاکَ فیها غَدَتْ طائِحَةً(94)

رَمُوکَ مِنَ الْقَصْرِ اِذْ اَوْ ثَقُوکَ

فَهَلْ سَلِمَتْ فیکَ مِنْ جارِحَةٍ

تَجُرُّ بِاَسْواقِهِمْ فِی الْحِبالِ

اَلَسْتَ اَمیرَ هُمُ الْبارِحَة

اَتَقضی وَ لَمْ تَبْکِکَ الْباکیاتُ

اَمالَکَ فِی الْمِصْرِ مِن نائِحة

لَئِنْ تِقْضِ نَحْباً فَکَمْ فی زَرُوْد(95)

عَلَیکَ العَشیةُ مِنْ صائحةٍ

فصل پنجم:
در کیفیت اسیری و شهادت طفلان مسلم چون ذکر شهادت مسلم شد مناسب دیدم که شهادت طفلان او را نیز ذکر کنم اگر چه واقعه شهادت آنها بعد از یک سال از قتل مسلم گذشته واقع شده؛ شیخ صدوق به سند خود روایت کرده از یکی از شیوخ اهل کوفه که گفت:
چون امام حسین علیه السّلام به درجه رفیعه شهادت رسید اسیر کرده شد از لشکرگاه آن حضرت دو طفل کوچک از جناب مسلم بن عقیل و آوردند ایشان را نزد ابن زیاد، آن ملعون طلبید زندانبان خود را و امر کرد او را که این دو طفل را در زندان کن و بر ایشان تنگ بگیر و غذای لذیذ و آب سرد به ایشان مده آن مرد نیز چنین کرده و آن کودکان در تنگنای زندان به سر می بردند و روزها روزه می داشتند، و چون شب می شد دو قرص نان جوین با کوزه آبی برای ایشان پیرمرد زندانی می آورد و به آن افطار می کردند تا مدّت یک سال حبس ایشان به طول انجامید، پس از این مدّت طویل یکی از آن دو برادر دیگری را گفت که ای برادر مدّت حبس ما به طول انجامید و نزدیک شد که عمر ما فانی و بدنهای ما پوسیده و بالی شود پس هرگاه این پیرمرد زندانی بیاید حال ما را برای او نقل کن و نسبت ما را به پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم به او بگو تا آنکه شاید بر ما توسعه دهد، پس هنگامی که شب داخل شد آن پیرمرد به حسب عادت هر شب آب و نان کودکان را آورد، برادر کوچک او را فرمود که:
ای شیخ!
محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلّم را می شناسی؟
گفت:
بلی چگونه نشناسم و حال آنکه آن جناب پیغمبر من است!
گفت:
جعفر بن ابی طالب را می شناسی؟
گفت:
بلی، جعفر همان کسی است که حق تعالی دو بال به او عطا خواهد کرد که در بهشت با ملائکه طیران کند.
آن طفل فرمود که:
علی بن ابی طالب را می شناسی؟
گفت:
چگونه نشناسم او پسر عمّ و برادر پیغمبر من است.
آنگاه فرمود:

ای شیخ !
ما از عترت پیغمبر تو می باشیم، ما دو طفل مسلم بن عقیلیم اینک در دست تو گرفتاریم این قدر سختی بر ما روا مدار و پاس حرمت نبوی را در حقّ ما نگه دار.
شیخ چون این سخنان را بشنید بر روی پای ایشان افتاد و می بوسید و می گفت:
جان من فدای جان شما ای عترت محمّد مصطفی صلی اللّه علیه و آله و سلم این در زندان است گشاده بر روی شما به هر جا که خواهید تشریف ببرید.
پس چون تاریکی شب دنیا را فرا گرفت آن پیرمرد آن دو قرص نان جوین را با کوزه آب به ایشان داد و ایشان را ببرد تا سر راه و گفت:
ای نوردیدگان !
شما را دشمن بسیار است از دشمنان ایمن مباشید پس شب را سیر کنید و روز پنهان شوید تا آنکه حقّ تعالی برای شما فرجی کرامت فرماید.
پس آن دو کودک نورس در آن تاریکی شب راه می پیمودند تا هنگامی که به منزل پیر زنی رسیدند پیر زن را دیدند نزد در ایستاده از کثرت خستگی دیدار او را غنیمت شمرده نزدیک او شتابیدند و فرمودند:
ای زن !
ما دو طفل صغیر و غریبیم و راه به جائی نمی بریم چه شود بر ما منّت نهی و ما را در این تاریکی شب در منزل خود پناه دهی چون صبح شود از منزلت بیرون شویم و به طریق خود رویم؟
پیرزن گفت:
ای دو نوردیدگان !
شما کیستید که من بوی عطری از شما می شنوم که پاکیزه تر از آن بوئی به مشامم نرسیده؟
گفتند:
ما از عترت پیغمبر تو می باشیم که از زندان ابن زیاد گریخته ایم. آن زن گفت:
ای نوردیدگان من !
مرا دامادی است فاسق و خبیث که در واقعه کربلا حضور داشته می ترسم که امشب به خانه من آید و شما را در اینجا ببیند و شما را آسیبی رساند.
گفتند:
شب است و تاریک است و امید می رود که آن مرد امشب اینجا نیاید ما هم بامداد از اینجا بیرون می شویم.
پس زن ایشان را به خانه در آورد و طعامی برای ایشان حاضر نمود و کودکان طعام تناول کردند و در بستر خواب بخفتند. و موافق روایت دیگر

گفتند:
ما را به طعام حاجتی نیست از برای ما جا نمازی حاضر کن که قضای فَوائِت خویش کنیم پس لختی نماز بگذاشتند و بعد از فراغ به خوابگاه خویش آرمیدند. طفل کوچک برادر بزرگ را گفت که ای برادر چنین امید می رود که امشب راحت و ایمنی ما باشد بیا دست به گردن هم کنیم و استشمام رایحه یکدیگر نمائیم پیش از آنکه مرگ ما بین ما جدائی افکند.
پس دست به گردن هم در آوردند و بخفتند چون پاسی از شب گذشت از قضا داماد آن عجوزه نیز به جانب منزل آن عجوزه آمد و در خانه را کوبید
زن گفت:
کیست؟
آن خبیث گفت:
منم زن پرسید که تا این ساعت کجا بودی؟
گفت:
در باز کن که نزدیک است از خستگی هلاک شوم، پرسید مگر ترا چه روی داده؟
گفت:
دو طفل کوچک از زندان عبیداللّه فرار کرده‌اند و منادی امیر ندا کرد که هر که سر یک تن از آن دو طفل بیاورد هزار درهم جایزه بگیرد و اگر هر دو تن را بکشد دو هزار درهم عطای او باشد و من به طمع جایزه تا به حال اراضی کوفه را می گردم و به جز تَعَب و خستگی اثری از آن دو کودک ندیدم. زن او را پند داد که ای مرد از این خیال بگذر و بپرهیز از آنکه پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم خصم تو باشد، نصایح آن پیر زن در قلب آن ملعون مانند آب در پرویزن می نمود بلکه از این کلمات بر آشفت و گفت:
تو حمایت از آن طفل می نمائی شاید نزد تو خبری باشد برخیز برویم نزد امیر همانا امیر ترا خواسته. عجوزه مسکین گفت:
امیر را با من چکار است و حال آنکه من پیرزنی هستم در این بیابان به سر می برم، مرد گفت:
در را باز کن تا داخل شوم و فی الجمله استراحتی کنم تا صبح شود به طلب کودکان برآیم، پس آن زن در باز کرد و قدری طعام و شراب برای او حاضر کرد، چون مرد از کار خوردن بپرداخت به بستر خواب رفت یک وقت از شب نفیر خواب آن دو طفل را در میان خانه بشنید مثل شتر مست بر آشفت و مانند گاو بانگ می کرد و در تاریکی به جهت پیدا کردن آن دو طفل دست بر دیوار و زمین می مالید تا هنگامی که دست نحسش به پهلوی طفل صغیر رسید آن کودک مظلوم گفت تو کیستی؟
گفت:

من صاحب منزلم، شما کیستید؟
پس آن کودک برادر بزرگتر را پیدا کرد که بر خیز ای حبیب من، از آنچه می ترسیدیم در همان واقع شدیم.
پس گفتند:
ای شیخ !
اگر ما راست گوئیم که کیستیم در امانیم؟
گفت:
بلی. گفتند:
در امان خدا و پیغمبر؟
گفت:
بلی !
گفتند:
خدا و رسول شاهد و و کیل است برای امان؟
گفت:
بلی !
بعد از آنکه امان مغلّظ از او گرفتند، گفتند:
ای شیخ !ما از عترت پیغمبر تو محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلّم می باشیم که از زندان عبیداللّه فرار کرده ایم، گفت:
از مرگ فرار کرده‌اید و به گیر مرگ افتاده‌اید و حمد خدا را که مرا برشما ظفر داد.
پس آن ملعون بی رحم در همان شب دو کتف ایشان را محکم ببست و آن کودکان مظلوم به همان حالت آن شب را به صُبح آوردند، همین که شب به پایان رسید آن ملعون غلام خود را فرمان داد که آن دو طفل را ببرد در کنار نهر فرات و گردن بزند، غلام حسب الامر مولای خویش ایشان را برد به نزد فرات چون مطّلع شد که ایشان از عترت پیغمبر می باشند اقدام در قتل ایشان ننمود و خود را در فرات افکند و از طرف دیگر بیرون رفت آن مرد این امر را به فرزند خویش ارجاع نمود، آن جوان نیز مخالفت حرف پدر کرده و طریق غلام را پیش داشت، آن مرد که چنین دید، شمشیر برکشید به جهت کشتن آن دو مظلوم به نزد ایشان شد کودکان مسلم که شمشیر کشیده دیده اشک از چشمشان جاری گشت و گفتند:
ای شیخ !
دست ما را بگیر و ببر بازار و ما را بفروش و به قیمت ما انتفاع ببر و مارا مکش که پیغمبر دشمن تو باشد، گفت:
چاره نیست جز آنکه شما را بکشم و سر شما را برای عبیداللّه ببرم و دو هزار درهم جایزه بگیرم، گفتند:
ای شیخ !قرابت و خویشی ما را با پیغمبر خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم

ملاحظه نما، گفت:
شما را به آن حضرت هیچ قرابتی نیست، گفتند:
پس ما را زنده ببر به نزد ابن زیاد تا هر چه خواهد در حقّ ما حکم کند، گفت:
من باید به ریختن خون شما در نزد او تقّرب جویم. گفتند:
پس بر صِغَرِ سنّ و کودکی ما رحم کن. گفت:
خدا در دل من رحم قرار نداده. گفتند:
الحال که چنین است، و لابدّ ما را می کشی پس ما را مهلت بده که چند رکعت نماز کنیم؟
گفت:
هر چه خواهید نماز کنید اگر شما را نفع بخشد، پس کودکان مسلم چهار رکعت نماز گزاردند.
پس از آن سربه جانب آسمان بلند نمودند و با حقّ تعالی عرض کردند:
یا حَییا حَلیم یا اَحْکَمَ الْحاکمینَ اُحْکُمْ بَینَنَا وَ بَینَهُ بِالْحَقّ.
آنگاه آن ظالم شمشیر به جانب برادر بزرگ کشید و آن کودک مظلوم را گردن زد و سر او را در توبره نهاد طِفل کوچک که چنین دید خود را در خون برادر افکند و می گفت به خون برادر خویش خضاب می کنم تا به این حال رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم ملاقات کنم، آن ملعون گفت:
الحال ترا نیز به برادرت ملحق می سازم پس آن کودک مظلوم را نیز گردن زد سر از تنش برداشت و در توبره گذاشت و بدن هر دو تن را به آب افکند و سرهای مبارک ایشان را برای ابن زیاد برده، چون به دارالاماره رسید و سرها را نزد عبیداللّه بن زیاد نهاد، آن ملعون بالای کرسی نشسته بود و قضیبی بر دست داشت چون نگاهش به آن سرهای مانند قمر افتاد بی اختیار سه دفعه از جای خود برخاست و نشست و آنگاه قاتل ایشان را خطاب کرد که وای بر تو در کجا ایشان را یافتی؟
گفت:
در خانه پیرزنی از ما ایشان مهمان بودند، ابن زیاد را این مطلب ناگوار آمد گفت:
حقّ ضیافت ایشان را مراعات نکردی؟
گفت:
بلی، مراعات ایشان نکردم، گفت:
وقتی که خواستی ایشان را بکشی با تو چه گفتند؟
آن ملعون یک یک سخنان آن دو کودکان را برای ابن زیاد نقل کرد تا آنکه گفت:
آخر کلام ایشان این بود که مهلت خواستند نماز خواندند پس از نماز دست نیاز به در گاه الهی برداشتند و گفتند:

یاحُی یا حَلیم یا اَحْکَمَ الْحاکمِینَ اَحْکُمْ بَینَا وَ بَینَهُ بِالْحّقِ. عبیداللّه گفت:
احکم الحاکمین حکم کرد.
کیست که بر خیزد و این فاسق را به درک فرستد؟
مردی از اهل شام گفت:
ای امیر!
این کار رابه من حوالت کن، عبیداللّه گفت که این فاسق را ببر در همان مکانی که این کودکان در آنجا کشته شده‌اند گردن بزن و مگذار که خون نحس او به خون ایشان مخلوط شود و سرش را زود به نزد من بیاور. آن مرد نیز چنین کرده و سر آن ملعون را بر نیزه زده به جانب عبیداللّه کوچ می داد، کودکان کوفه سر آن ملعون را هدف تیر دستان خویش کرده و می گفتند:
این سر قاتل ذریه پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلم است (96)
مؤلف گوید:
که شهادت این دو طِفل به این کیفیت نزد من مستبعد است لکن چون شیخ صَدوق که رئیس محدّثین شیعه و مروّج اخبار و عُلوم ائمّه علیهماالسّلام است آن را نقل فرموده و در سند آن جمله‌ای از عُلما و اجلاّء اصحاب ما واقع است لاجرم ما نیز متابعت ایشان کردیم و این قضیه را ایراد نمودیم. واللّه تعالی العالم.

فصل ششم:
در توجّه حضرت سیدالشّهداء علیه السّلام به جانب کربلا چون حضرت سیدالشهداء علیه السّلام در سوم ماه شعبان سال شصتم از هجرت از بیم آسیب مخالفان مکّه معظّمه را به نور قدوم خود منورّ گردانیده در بقیه آن ماه و رمضان و شوال و ذی القعده در آن بلده محترمه به عبادت حقّ تعالی قیام داشت و در آن مدّت جمعی از شیعیان از اهل حجاز و بصره نزد آن حضرت جمع شدند، و چون ماه ذی الحجّه درآمد حضرت احرام به حجّ بستند، و چون روز ترویه یعنی هشتم ذی الحجّه شد عمرو بن سعید بن العاص با جماعت بسیاری به بهانه حجّ به مکّه آمدند، و از جانب یزید مأمور بودند که آن حضرت را گرفته به نزد او برند یا آن جناب را به قتل رسانند. حضرت چون بر مکنون ضمیر ایشان مطلّع بود از اِحْرام حجّ به عُمره عدول نموده و طواف خانه و سعی مابین صفا و مروه به جا آورده و مُحِل شد و در همان روز متوجّه عراق گردید. و از ابن عبّاس منقول است که گفت دیدم حضرت امام حسین علیه السّلام را پیش از آنکه متوجّه عراق گردد وبر در کعبه ایستاده بود و دست جبرئیل در دست او بود، و جبرئیل مردم را به بیعت آن حضرت دعوت می کرد ندا می داد که:
هَلُمُّواالِی بَیعَةِ اللّهِ؛ بشتابید
ای مردم به سوی بیعت خدا!
و سید بن طاووس روایت کرده است که چون آن حضرت عزم توجّه به عراق نمود از برای خطبه خواندن به پای خاست پس از ثنای خدا و درود بر حضرت مصطفی صلی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود که:
مرگ بر فرزندان آدم ملازمت قلاّده دارد مانند گلوبند زنان جوان و سخت مشتاقم دیدار گذشتگان خود را چون اشتیاق یعقوب دیدار یوسف را، و اختیار شده است از برای من مَصْرَع و مَقْتَلی که ناچار بایدم دیدار کرد، و گویا می بینم مفاصل و پیوندهای خودم راکه گرگان بیابان، یعنی لشکر کوفه، پاره پاره نمایند در زمینی که مابین (نواویس) و (کربلا) است، پس انباشته می کنند از من شکمهای آمال و انبانهای خالی خود را چاره و گریزی نیست از روزی که قلم قضا برکسی رقم رانده و ما اهل بیت، رضا به قضای خدا داده ایم و بر بلای او شکیبا بوده ایم و خدا به ما عطا خواهد فرمود مزدهای صبر کنند گان را، و دور نمی افتد از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم پاره گوشت او و با او مجتمع خواهد شد در حظیره قدس یعنی در بهشت برین، روشن می شود چشم رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم بدو و راست می آید وعده او. اکنون کسی که در راه ما از بذل

جان نیندیشد، و در طلب لقای حقّ از فدای نفس نپرهیزد باید با من کوچ دهد چه من بامدادان کوچ خواهم نمود ان شاء اللّه تعالی. (97)
ایضا به سند معتبر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده است:
در شبی که حضرت سید الشهداء علیه السّلام عازم بود که صباح آن از مکّه بیرون رود محمّد بن حنفیه به خدمت آن حضرت آمد و عرض کرد:
ای برادر!
همانا اهل کوفه کسانی هستند که دانسته ای چگونه با پدر و برادر تو غدر کردند و مکر نمودند من می ترسم که با شما نیز چنین کنند، پس اگر رأی شریفت قرار گیرد که در مکّه بمانی که حرم خدا است عزیز و مکرّم خواهی بود و کسی متعرّض جناب تو نخواهد شد، حضرت فرمود:
ای برادر!من می ترسم که یزید مرا در مکّه ناگهان شهید گرداند و با این سبب حرمت این خانه محترم ضایع گردد. محمّد گفت:
اگر چنین است پس به جانب یمن برو و یا متوجّه بادیه مشو که کسی بر تو دست نیابد، حضرت فرمود که:
در این باب فکری کنم. چون هنگام سحر شد حضرت از مکّه حرکت فرمود، چون خبر به محمّد رسید بی تابانه آمد. و مهار ناقه آن حضرت را گرفت عرض کرد:
ای برادر!
به من وعده نکردی در آن عرضی که دیشب کرد متأمل کنی؟
فرمود:
بلی، عرض کرد:
پس چه باعث شد شما را که به این شتاب از مکه بیرون روی؟
فرمود که:
چون تو از نزدم رفتی پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم نزد من آمد و فرمود که:
ای حسین بیرون رو همانا خدا خواسته که ترا کشته راه خود ببیند، محمّد گفت:
اِنّا للّه وَ اِنّا اِلَیهِ راجِعُون هر گاه به عزم شهادت می روی پس چرا این زنها را با خود می بری؟
فرمود که:
خدا خواسته آنهارا اسیر ببیند پس محمّد با دل بریان و دیده گریان آن حضرت را وداع کرده برگشت. (98)
و موافق روایات معتبره از (عَبادِلَه)(99) آمدند و آن حضرت را از حرکت کردن به سمت عراق منع می کردند و مبالغه در ترک آن سفر می نمودند حضرت هر کدام را جوابی داده و وداع کردند و برگشتند. و ابوالفرج اصبهانی و غیر او روایت کرده که:

چون عبداللّه بن عبّاس تصمیم عزم امام را بر سفر عراق دیده مبالغه بسیار نمود در اقامت به مکّه و ترک سفر عراق و برخی مذمّت از اهل کوفه کرد و گفت که اهل کوفه همان کسانی هستند، که پدر تو را شهید کردند و برادرت را زخم زدند و چنان پندارم که با تو کنند و دست از یاری تو بردارند و جناب ترا تنها گذارند، فرمود:
این نامه های ایشان است در نزد من و این نیز نامه مسلم است نوشته که اهل کوفه در بیعت من اجتماع کرده‌اند. ابن عبّاس گفت:
الحال که رأی شریفت براین سفر قرار گرفته پس اولاد و زنهای خود را بگذار و آنها را با خود حرکت مده و یادآور آن روز را که عثمان را کشتند و زنها عیالاتش او را بدان حال دیدند چه بر آنها گذشت، پس مبادا که شما را نیز در مقابل اهل و عیال شهید کنند و آنها ترا به آن حالت مشاهده کنند، حضرت نصیحت اورا قبول نکرد و اهل بیت خود را با خود به کربلا برد. (100)
و نقل کرده بعض از کسانی که در کربلا بود در روز شهادت آن حضرت که آن جناب نظری به زنها و خواهران خود افکند دید که به حالت جزع و اضطراب از خیمه‌ها بیرون می آیند و کشتگان نظر می کنند و جزع می نمایند و آن حضرت را به آن حالت مظلومیت می بینند و گریه می کنند، آن حضرت کلام ابن عبّاس را یاد آورد و فرمود:
لِلّهِ دَرُّ ابْنُ عبّاس فیما اَشارَ عَلَی بِهِ. (101)
و بالجمله؛ چون ابن عبّاس دید که آن حضرت به عزم سفر عراق مصممّ است و به هیچ وجه منصرف نمی شود چشمان خویش به زیر افکند و بگریست و با آن حضرت وداع کرد و برگشت، چون آن حضرت از مکّه بیرون شد ابن عبّاس، عبداللّه بن زبیر را ملاقات کرد و گفت:
یابنَ زُبیر!
حسین بیرون رفت و ملک حجاز از برای تو خالی و بی مانع شد و به مراد خود رسیدی، و خواند از برای او:
شعر:
یالَکِ مِن قَنْبرَة بمَعْمَرٍ
خلاّلَکِ الْجَوُّفَبیضی وَ اَصْفِری
وَنَقّری ما شِئْتِ اَنْ تَنَقّری
هذَالْحُسَینُ خارِجٌ فَاسْتَبْشری (102)
بالجمله؛ چون حضرت امام حسین علیه السّلام از مکّه بیرون رفت عمروبن سعید بن العاص برادر خود یحیی را با جماعتی فرستاد که آن حضرت را از رفتن مانع شود، چون به آن حضرت رسیدند عرض کردند کجا می روید بر گردید به جانب مکّه، حضرت قبول برگشتن نکرد و ایشان ممانعت می کردند از رفتن آن حضرت، و پیش از آنکه کار به مقاتله منتهی شود دست

برداشتند و برگشتند و حضرت روانه شد، چون به منزل (تنعیم) رسید شترهای چند دید که بار آنها هدیه ای چند بود که عامل یمن برای یزید فرستاده بود، حضرت بارهای ایشان را گرفت؛ زیرا که حکم امور مسلمین با امام زمان است و آن حضرت به آنها اَحَقّ است، آنها را تصّرف نموده و با شتربانان فرمود که:
هر که با ما به جانب عراق می آید کرایه او را تمام می دهیم و با او احسان می کنیم و هر که نمی خواهد بیاید او را مجبور به آمدن نمی کنیم کرایه تا این مقدار راه را به او می دهیم، پس بعضی قبول کرده با آن حضرت رفتند و بعضی مفارقت اختیار کردند. (103)
شیخ مفید روایت کرده که:
بعد از حرکت جناب سید الشهّداء علیه السّلام از مکّه عبداللّه بن جعفر پسر عمّ آن حضرت نامه ای برای آن جناب نوشت بدین مضمون:
امّا بعد؛
همانا من قسم می دهم شما را به خدای متعال که از این سفر منصرف شوید به درستی که من بر شما ترسانم از توّجه به سمت این سفر مبادا آنکه شهید شوی و اهل بیت تو مستاصل شوند، اگر شما هلاک شوید نور اهل زمین خاموش خواهد شد؛ چه جناب تو امروز پشت و پناه مؤمنان و پیشوا و مقتدای هدایت یافتگانی، پس در این سفر تعجیل مفرمائید و خود از عقب نامه مُلحق خواهم شد.
پس آن نامه را با دو پسر خویش عون و محمّد به خدمت آن حضرت فرستاد و خود رفت به نزد عمروبن سعید و از او خواست که نامه امان برای حضرت سیدالشهّداء علیه السّلام بنویسد و از او بخواهد که مراجعت از آن سفر کند.
عمرو خطّ امان بر آن حضرت نوشته و وعده صله و احسان داد که آن حضرت برگردد و نامه را با برادر خود یحیی بن سعید روانه کرد و عبداللّه بن جعفر با یحیی همراه شد بعد از آنکه فرزندان خویش را از پیش روانه کرده بود چون به آن حضرت رسیدند نامه به آن جناب دادند و مبالغه در مراجعت از آن سفر نمودند، حضرت فرمود که:
من پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم را در خواب دیده‌ام مرا امری فرموده که در پی امتثال آن امر روانه ام، گفتند:
آن خواب چیست؟
فرمود:
تا به حال برای احدی نگفته‌ام و بعد از این هم نخواهم گفت تا خدای خود ملاقات کنم.
پس چون عبداللّه مأیوس شده بود فرمود فرزند خود عون و محمّد را که ملازم آن حضرت باشند و در سیر و جهاد در رکاب آن جناب باشند و خود با

یحیی بن سعید در کمال حسرت برگشت و آن حضرت به سمت عراق حرکت فرمود و به سرعت و شتاب سیر می کرد تا در (ذات عِرْق) منزل فرمود. (104)
و موافق روایت سید در آنجا بشر بن غالب را ملاقات فرمود که:
از عراق آمده بود آن حضرت از او پرسید که چگونه یافتی اهل عراق را؟
عرض کرد:
دلهای آنها با شما است و شمشیر ایشان با بنی امیه است!
فرمود راست گفتی همانا حقّ تعالی به جا می آورد آنچه می خواهد و حکم می کند در هر چه اراده می فرماید. و شیخ مفید روایت کرده که:
چون خبر توّجه امام حسین علیه السّلام به ابن زیاد رسید حُصَین بن نمیر(105) را با لشکر انبوه بر سر راه آن حضرت به قادسیه فرستاد و از (قادسیه) تا (خَفّان) و تا (قُطْقطانیه) از لشکر ضلالت اثر خود پر کرد و مردم را اعلام کرد که حسین علیه السّلام متّوجه عراق شده است تا مطلع باشند، پس حضرت از (ذات عِرْق) حرکت کرد به (حاجز) (به راء مهمله که موضعی است از بطن الرّمه) رسید، پس قیس بن مسهر صیداوی و به روایتی عبداللّه بن یقْطُر برادر رضاعی خود را به رسالت به جانب کوفه فرستاد و هنوز خبر شهادت جناب مسلم رحمه اللّه به آن حضرت نرسید بود و نامه ای به اهل کوفه قلمی فرمود بدین مضمون: (106)

نامه به کوفیان

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم این نامه ای است از حسین بن علی به سوی برادران خویش از مؤمنان و مسلمانان و بعد از حمد و سلام مرقوم داشت:
به درستی که نامه مسلم بن عقیل به من رسیده و در آن نامه مندَرَج بود که اتفاق کرده‌اید بر نصرت ما و طلب حقّ از دشمنان ما، از خدا سؤال می کنم که احسان خود را بر ما تمام گرداند و شما را بر حُسن نیت و خوبی کردار عطا فرماید بهترین جزای ابرار،
آگاه باشید که من به سوی شما از مّکه بیرون آمدم در روز سه شنبه هشتم ذیحجّه چون پیک من به شما برسد کمر متابعت بر میان بندید و مهیای نصرت من باشید که من در همین روزها به شما خواهم رسید و اَلسَّلامَ عَلَیکُمْ وَ رَحْمَةُ اللّه وَ بَرَکاتُهُ و سبب نوشتن این نامه آن بود که مسلم علیه السّلام بیست و هفت روز پیش از شهادت خود نامه ای به آن حضرت نوشته بود و اظهار اطاعت و انقیاد اهل کوفه نموده بود، و جمعی از اهل کوفه نیز نامه‌ها به آن حضرت نوشته بودند که در اینجا صد هزار شمشیر برای نصرت تو مهیا گردیده است خود را به شیعیان خود برسان.
(107) چون پیک حضرت روانه شد به قادسیه رسید حُصَین بن تمیم او را گرفت،
و به روایت سید(108) خواست او را تفتیش کند قیس نامه را بیرون آورد و پاره کرد، حصین او را به نزد ابن زیاد فرستاد، چون به نزد عبیداللّه رسید آن لعین از او پرسید که تو کیستی؟
گفت:
مردی از شیعیان علی و اولاد او می باشم، ابن زیاد گفت:
چرا نامه را پاره کردی؟
گفت:
برای آن که تو بر مضمون آن مطّلع نشوی، عبیداللّه گفت:
آن نامه از کی و برای کی بود؟
گفت:
از جناب امام حسین علیه السّلام به سوی جماعتی از اهل کوفه که من نامهای ایشان را نمی دانم، ابن زیاد در غضب شد و گفت:
دست از تو بر نمی دارم تا آنکه نامهای ایشان بگوئی یا آنکه بر منبر بالا روی و بر حسین و پدرش و برادرش ناسزا گوئی و گرنه ترا پاره پاره خواهم کرد، گفت:
امّا نام آن جماعت را پس نخواهم گفت و امّا مطلب دیگر را روا خواهم

نمود.
پس بر منبر بالا رفت و حمد و ثنای حقّ تعالی را ادا کرد و صَلَوات بر حضرت رسالت و درود بسیار بر حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام و امام حسن و امام حسین علیهماالسّلام فرستاد و ابن زیاد و پدرش و طاغیان بنی امیه را لعنت کرد پس گفت:
ای اهل کوفه!
من پیک جناب امام حسینم به سوی شما و او را در فلان موضع گذاشته‌ام و آمده‌ام هر که خواهد یاری او نماید به سوی او بشتابد. چون خبر به ابن زیاد رسید امر کرد که او را از بالای قصر به زیر انداختند و به درجه شهادت فایز گردید.
و به روایت دیگر چون از قصر به زیر افتاد استخوانهایش در هم شکست و رمقی در او بود که عبدالملک بن عمیر لحمی او را شهید کرد.
مؤلف گوید:
که قیس بن مُسْهِرِ صیداوی اَسَدی مردی شریف و شجاع و در محبّت اهل بیت علیهماالسّلام قدمی راسخ داشت. و بعد از این بیاید که چون خبر شهادتش به حضرت امام حسین علیه السّلام رسید بی اختیار اشک از چشم مبارکش فرو ریخت و فرمود:
(فَمِنْهُم مَنْ قَضی نَحْبَهُ وَ مِنْهُم مَنْ ینْتَظِرُ ...). (109) و کُمَیت بن زید اسدی اشاره به او کرده و تعبیر از او به شیخ بنی الصیدا نموده در شعر خویش:
وَ شَیخ بَنَی الصَّیداء قَدْ فاظَ بَینَهُمْ (فاظَ ای: ماتَ)
و شیخ مفید رحمه اللّه فرموده که حضرت امام حسین علیه السّلام از (حاجز) به جانب عراق کوچ نمودند به آبی از آبهای عرب رسیدند، عبداللّه بن مُطیع عَدَوی نزدیک آن آب منزل نموده بود و چون نظر عبداللّه بر آن حضرت افتاد و به استقبال او شتافت و آن حضرت را در بر گرفته و از مرکب خود پیاده نمود و عرض کرد:
پدر و مادرم فدای تو باد!
برای چه به این دیار آمده‌ای؟
حضرت فرمود:
چون معاویه وفات کرد چنانچه خبرش به تو رسیده و دانسته ای اهل عراق به من نامه نوشتند و مرا طلبیدند. اِبن مطیع گفت:
ترا به خدا سوگند می دهم که خود را در معرض تلف در نیاوری و حرمت اسلام و قریش و عرب را بر طرف نفرمائی؛ زیرا که حرمت تمام به تو بسته است، به خدا سوگند که اگر اراده نمائی که سلطنت بنی امیه را از ایشان بگیری ترا به قتل می رسانند و بعد از کشتن تو از قتل هیچ مسلمانی پروا نخواهند کرد و از هیچ کس نخواهند ترسید، پس زنهار که به

کوفه مرو و متعرّض بنی امیه مشو. حضرت متعرّض سخنان او نگردید و از آنچه از جانب حقّ تعالی مأمور بود تقاعد نورزید این آیه را قرائت فرمود:
(لَنْ یصیبَنا اِلاّ ما کَتَبَ اللّهُ لَنا)(110) و از او گذشت. و ابن زیاد از واقصه که راه کوفه است تا راه شام و تا راه بصره را مسدود کرده بود و خبری بیرون نمی رفت و کسی داخل نمی توانست شد و کسی بیرون نمی توانست رفت، و حضرت امام حسین علیه السّلام بدین جهت از اخبار کوفه به ظاهر مطلع نبود و پیوسته در حرکت و سیر بود تا آنکه در بین راه به جماعتی رسید و از ایشان خبر پرسید گفتند:
به خدا قسم!
ما خبری نداریم جز آنکه راهها مسدود است و ما رفت و آمد نمی توانیم کرد. (111)
و روایت کرده‌اند جماعتی از قبیله فَزاره و بَجیلَه که ما با زُهَیر ین قَین بَجَلی رفیق بودیم در هنگام مراجعت از مکّه معظّمه و در منازل به حضرت امام حسین علیه السّلام می رسیدیم و از او دوری می کردیم؛ زیرا که کراهت و دشمن می داشتیم سیر با آن حضرت را، لاجرم هر گاه امام حسین علیه السّلام حرکت می کرد زهیر می ماند و هر گاه آن حضرت منزل می کرد زهیر حرکت می نمود، تا آنکه در یکی از منازل که آن حضرت در جانبی منزل کرد ما نیز از باب لابُدّی در جانب دیگر منزل کردیم و نشسته بودیم و چاشت می خوردیم که ناگاه رسولی از جانب امام حسین علیه السّلام آمده و سلام کرد و به زُهیر خطاب کرد که ابا عبداللّه الحسین علیه السّلام ترا می طلبد، ما از نهایت دهشت لقمه‌ها را که در دست داشتیم افکندیم و متحیر ماندیم به طریقی که گویا در جای خود خشک شدیم و حرکت نتوانیم کرد.
زوجه زهیر که (دلهم) نام داشت به زهیر گفت که سبحان اللّه!
فرزند پیغمبر خدا ترا می طلبد و تو در رفتن تأمل می کنی؟
برخیز برو ببین چه می فرماید. زهیر به خدمت آن حضرت رفت و زمانی نگذشت که شاد و خرّم با صورت برافروخته برگشت و فرمود که:
خیمه او را کندند و نزدیک سراپرده های آن حضرت نصب کردند و زوجه خود را گفت که تو از قید زوجیت من یله و رهائی ملحق شو به اَهل خود که نمی خواهم به سبب من ضرری به تو رسد. (112)
و موافق روایت سید(113) به زوجه خود گفت که من عازم شده‌ام با امام حسین علیه السّلام مصاحبت کنم و جان خود را فدای او نمایم پس مَهْر او را داده و سپرد او را به یکی از پسران عمّ خود که اورا به اهلش رساند.
شعر:
گفت جفتش اَلْفَراق ای خوش خِصال
گفت نی نی اَلْوصال است اَلْوصال!

گفت آن رویت کَجا بینیم ما
گفت اندر خلوت خاصّ خدا
زوجه‌اش با دیده گریان و دل بریان برخاست و با او وداع کرد و گفت:
خدا خیر ترا میسّر گرداند از تو التماس دارم که مرا در روز قیامت نزد جدّ حضرت حسین علیه السّلام یاد کنی.
پس زهیر با رفیقان خود خطاب کرد هر که خواهد با من بیاید و هر که نخواهد این آخرین ملاقات من است با او، پس با آنها وداع کرده و به آن حضرت پیوست. و بعضی ارباب سِیَر گفته‌اند که:
پسر عمّش سلمان بن مضارب بن قیس نیز با او موافقت کرده و در کربلا بعدازظهر روز عاشورا شهید گردید.
شیخ مفید رحمه اللّه روایت کرده است از عبداللّه بن سُلَیمان اَسَدی و مُنْذِر بن مُشْمَعِلّ اسدی که گفتند:
چون ما از اعمال حجّ فارغ شدیم به سرعت مراجعت کردیم و غرض ما از سرعت و شتاب آن بود که به حضرت حسین علیه السّلام در راه ملحق شویم تا آنکه ببینیم عاقبت امر آن جناب چه خواهد شد.
پس پیوسته به قدم عجل و شتاب طی طریق می نمودیم تا به (زرود) که نام موضعی است نزدیک ثَعْلَبیه به آن حضرت رسیدیم چون خواستیم نزدیک آن جناب برویم ناگاه دیدیم که مردی از جانب کوفه پیدا شد و چون سپاه آن حضرت را دید راه خود را گردانید و از جادّه به یک سوی شد و حضرت مقداری مکث فرمود تا او را ملاقات کند چون مأیوس شد از آنجا گذشت. ما با هم گفتیم که خوب است برویم این مرد را ببینیم و از او خبر بپرسیم؛ چه او اخبار کوفه را می داند؛ پس ما خود را به او رساندیم و بر او سلام کردیم و پرسیدیم از چه قبیله می باشی؟
گفت:
از بنی اسد. گفتیم:
ما نیز از همان قبیله ایم پس اسم او را پرسیده و خود را به او شناسانیدیم؛ پس از اخبار تازه کوفه پرسیدیم، گفت:
خبر تازه آنکه از کوفه بیرون نیامدم تا مسلم بن عقیل و هانی بن عروه را کشته دیدم و دیدم پاهای ایشان گرفته بودند در بازارها می گردانیدند پس از آن مرد گذشتیم و به لشکر امام حسین علیه السّلام ملحق شدیم و رفتیم تا شب در آمد به ثعلبیهّ رسیدیم حضرت در آنجا منزل کرد، چون آن زبده اهل بیت عصمت و جلال در آنجا نزول اجلال فرمود، ما بر آن بزرگوار وارد شدیم و سلام کردیم و جواب شنیدیم پس عرض کردیم که نزد ما خبری است اگر خواسته باشید آشکارا گوئیم و اگر نه در پنهانی عرض کنیم، آن حضرت نظری به جانب ما و به سوی اصحاب خود کرد فرمود که:
من از این اصحاب خود چیزی پنهان نمی کنم آشکارا بگوئید، پس ما آن خبر

وحشت اثر را که از آن مرد اسدی شنیده بودیم در باب شهادت مُسلم و هانی بر آن حضرت عرض کردیم، آن جناب از استماع این خبر اندوهناک گردید و مکرّر فرمود:
اِنّا لِلّه وَ انّااِلَیه راجعُون، رَحْمَةُاللّهِ عَلَیهِما.
خدا رحمت کند مسلم و هانی را، پس ما گفتیم:
یابنَ رسول اللّه!
اهل کوفه اگر بر شما نباشند از برای شما نخواهند بود و التماس می کنیم که شما ترک این سفر نموده و برگردید، پس حضرت متوجّه اولاد عقیل شد و فرمود:
شما چه مصلحت می بینید در برگشتن، مسلم شهید شده؟
گفتند:
به خدا سوگند که برنمی گردیم تا طلب خون خود نمائیم یا از آن شربت شهادت که آن غریق بحر سعادت چشیده ما نیز بچشیم، پس حضرت رو به ما کرد و فرمود:
بعد از اینها دیگر خیر و خوبی نیست در عیش دنیا.
ما دانستیم که آن حضرت عازم به رفتن است گفتیم:
خدا آنچه خیر است شما را نصیب کند، آن حضرت در حقّ ما دعا کرد.
پس اصحاب گفتند که کار شما از مسلم بن عقیل نیک است اگر کوفه بروید مردم به سوی جناب تو بیشتر سرعت خواهند کرد، حضرت سکوت فرمود و جوابی نداد؛ چه خاتمت امر در خاطر او حاضر بود.
به روایت سید چون حضرت خبر شهادت مسلم را شنید گریست و فرمود:
خدا رحمت کند مسلم را هر آینه به سوی روح و ریحان و جنّت و رضوان رفت و به عمل آورد آنچه بر او بود و آنچه بر ما است باقیمانده است، پس اشعاری ادا کرد در بیان بی وفائی دنیا و زهد در آن و ترغیب در امر آخرت و فضیلت شهادت و تعریض بر آنکه تن به شهادت در داده‌اند و شربت ناگوار مرگ را برای رضای الهی بر خود گوارا گردانیده‌اند. (114)
و از بعض تواریخ نقل شده که مسلم بن عقیل علیه السّلام را دختری بود سیزده ساله که با دختران جناب امام حسین علیه السّلام می زیست و شبانه روز با ایشان مصاحبت داشت، چون امام حسین علیه السّلام خبر شهادت مسلم بشنید به سراپرده خویش در آمد و دختر مسلم را پیش خواست و نوازشی به زیادت و مراعاتی بیرون عادت با وی فرمود، دختر مسلم را از آن حال صورتی در خیال مصوّر گشت عرض کرد:
یا بن رسول اللّه!
با من ملاطفت بی پدران و عطوفت یتیمان مرعی می داری مگر پدرم مسلم را شهید کرده باشند؟
حضرت را نیروی شکیب رفت و بگریست و فرمود:

ای دختر!
اندوهگین مباش اگر مسلم نباشد من پدر تو باشم و خواهرم مادر تو و دخترانم خواهران تو باشند و پسرانم برادران تو باشند. دختر مسلم فریاد برآورد و زار زار بگریست، و پسرهای مسلم سرها از عمامه عریان ساختند و به های های بانگ گریه در انداختند و اهل بیت علیهماالسّلام در این مصیبت با ایشان موافقت کردند و به سوگواری پرداختند و امام حسین علیه السّلام از شهادت مسلم سخت کوفته خاطر گشت.
و شیخ کلینی روایت کرده است که چون آن حضرت به ثَعْلبیه رسید مردی به خدمت آن حضرت آمد و سلام کرد آن جناب فرمود که:
از اهل کدام بلدی؟
گفت:
از اهل کوفه ام. فرمود که:
اگر در مدینه به نزد من می آمدی هر آینه اثر پای جبرئیل را در خانه خود به شما می نمودم که از چه راه داخل می شده و چگونه وحی را به جدّ من می رسانیده، آیا چشمه آب حَیوان علم و عرفان در خانه ما و از نزد ما باشد پس مردم بدانند علوم الهی را و ما ندانیم؟
این هرگز نخواهد بود!. (115)
و سید بن طاووس نیز نقل کرده که آن حضرت در وقت نصف النّهار به ثَعْلَبیه رسید در آن حال قیلوله فرمود، پس از خواب برخاست و فرمود:
در خواب دیدم که هاتفی ندا می کرد که شما سرعت می کنید و حال آنکه مرگهای شما، شما را به سوی بهشت سرعت می دهد، حضرت علی بن الحسین علیه السّلام گفت:
ای پدر!
آیا ما بر حقّ نیستیم؟
فرمود:
بلی ما بر حقّیم به حقّ آن خداوندی که بازگشت بندگان به سوی او است.
پس علی علیه السّلام عرض کرد:
ای پدر!
الحال که ما بر حقّیم پس، از مرگ چه باک داریم؟
حضرت فرمود که:
خدا ترا جزای خیر دهد ای فرزند جان من، پس آن حضرت آن شب را در آن منزل بیتوته فرمود، چون صبح شد مردی از اهل کوفه که او را اَبا هرّه اَزْدی می گفتند به خدمت آن حضرت رسید و سلام کرد گفت:
یابنَ رسول اللّه!
چه باعث شد شما را که از حرم خدا و از حرم جدّ بزرگوارت رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم بیرون آمدی؟

حضرت فرمود که:
ای اَبا هرَّه بنی امیه مالم را گرفتند صبر کردم و هتک حرمتم کردند صبر نمودم و چون خواستند خونم بریزند از آنها گریختم، و به خدا سوگند که این گروه یاغی طاغی مرا شهید خواهند کرد و خداوند قهّار لباس ذلّت و خواری و عار بر ایشان خواهد پوشانید و شمشیر انتقام برایشان خواهد کشید و برایشان مسلّط خواهد گردانید کسی را که ایشان را ذلیل تر گرداند از قوم سبا که زنی فرمانفرمای ایشان بود و حکم می کند به گرفتن اموال و ریختن خون ایشان. (116)
و به روایت شیخ مفید و غیره:
چون وقت سحر شد جوانان انصار خود را فرمود که:
آب بسیار برداشتند و بار کردند و روانه شد تا به منزل (زُباله) رسیدند و در آنجا خبر شهادت عبداللّه بن یقْطُر به آن جناب رسید چون این خبر موحش را شنید اصحاب خود را جمع نمود کاغذی بیرون آورد و برای ایشان قرائت فرمود بدین مضمون:
بسم اللّه الرّحمن الرّحیم؛ اما بعد:
به درستی که به ما خبر شهادت مُسلم بن عقیل و هانی بن عُروه و عبداللّه بن یقْطُر رسیده و به تحقیق که شیعیان ما دست از یاری ما برداشته‌اند پس هر که خواهد از ما جدا شود بر او حرجی نیست.
پس جمعی که برای طمع مال و غنیمت و راحت و عزّت دنیا با آن جناب همراه شده بودند از استماع این خبر متفرق گردیدند و اهل بیت و خویشان آن حضرت و جمعی روی یقین و ایمان اختیار ملازمت آن سرور اهل ایقان نموده بودند ماندند.
پس چون سحر شد اصحاب خود را امر فرمود که:
آب بردارند آب بسیار برداشتند و روانه شدند تا در بَطْن عَقَبهَ نزول نمودند، و در آنجا مرد پیری از بَنَی عِکْرَمه را ملاقات فرمودند، آن پیرمرد از آن حضرت پرسید که کجا اراده دارید؟
فرمودند:
کوفه می روم. آن مرد عرض کرد:
یا بنَ رَسوْلِ اللّه !ترا سوگند می دهم به خدا که برگردی، به خدا سوگند که نمی روی مگر رو به نوک نیزه‌ها و تیزی شمشیرها، و از این مقوله با آن حضرت تکلّم کرد آن جناب پاسخش داد که ای مرد!
آنچه تو خبر می دهی بر من پوشیده نیست ولیکن اطاعت امر الهی واجب است و تقدیرات ربّانی واقع شدنی است.
پس فرمود:
به خدا سوگند که دست از من بر نخواهند داشت تا آنکه دل پر خونم از اندرونم بیرون آورند و چون مرا شهید کنند حقّ تعالی برایشان مسلّط

گرداند کسی را که ایشان را ذلیلترین امّتها گرداند. و از آنجا کوچ فرمود و روانه شد. (117)

فصل هفتم:
در ملاقات امام حسین علیه السّلام با حُرّ بن یزید ریاحی
آنچه در بین ایشان واقع شده تا نزول آن جناب به کربلا چون حضرت سید الشهداء علیه السّلام از بَطْن (عَقَبَه) کوچ نمود به منزل (شرف)(به فتح شین) نزول فرمود و چون هنگام سحر شد، امر کرد جوانان را که آب بسیار برداشتند و از آنجا روانه گشتند و تا نِصف روز راه رفتند در آن حال مردی از اصحاب آن حضرت گفت:
اَللّهُ اکْبَرُ!
حضرت نیز تکبیر گفت و پرسید، مگر چه دیدی که تکبیر گفتی؟
گفت:
درختان خرمائی از دور دیدم، جمعی از اصحاب گفتند:
به خدا قسم که ما هرگز در این مکان درخت خرمائی ندیده ایم!
حضرت فرمود:
پس خوب نگاه کنید تا چه می بینید؟
گفتند:
به خدا سوگند گردنهای اسبان می بینیم، آن جناب فرمود که:
و اللّه من نیز چنین می بینم.
و چون معلوم فرمود که:
علامت لشکر است که پیدا شدند به سمت چپ خود به جانب کوهی که در آن حوالی بود و آن را (ذو حُسَم) می گفتند میل فرمود که:
اگر حاجت به قتال افتد آن کوه را ملجاء خود نموده و پشت به آن مقاتله نمایند، پس به آن مواضع رفتند و خیمه بر پا کرده و نزول نمودند. و زمانی نگذشت که حُرّ بن یزید تمیمی با هزار سوار نزدیک ایشان رسیدند در شدّت گرما در برابر لشکر آن فرزند خَیرُ الْبَشَر صف کشیدند، آن جناب نیز با یاران خود شمشیرهای خود را حمایل کرده و در مقابل ایشان صف بستند، و چون آن منبع کرم و سخاوت در آن خیل ضلالت آثار تشنگی ملاحظه فرمود، به اصحاب و جوانان خود امر نمود که ایشان و اسبهای ایشان را آب دهید؛ پس آنها ایشان را آب داده و ظروف و تشت ها را پر از آب می نمودند و به نزدیک چهار پایان ایشان می بردند و صبر می کردند تا سه و چهار و پنج دفعه که آن چهار پایان به حسب عادت سر از آب برداشته و می نهادند و چون به نهایت سیراب می شدند دیگری را سیراب می کردند تا تمام آنها سیراب شدند:
شعر:

در آن وادی که بودی آب نایاب
سوار و اسب او گردید سیراب
علی بن طعّان محاربی گفته که من آخر کسی بودم از لشکر حُر که آنجا رسیدم و تشنگی بر من و اسبم بسیار غلبه کرده بود، چون حضرت سید الشهداء علیه السّلام حال عطش من و اسب مرا ملاحظه نمود فرمود به من که اَنخِ الرّاویه؛ من مراد آن جناب را نفهمیدم پس گفت:
یا بْنَ الْاَخ اَنخِ الْجَمَل؛
یعنی بخوابان آن شتری که آب بار اوست.
پس من شتر را خوابانیدم، فرمود به من که آب بیاشام چون خواستم آب بیاشامم آب از دهان مَشک می ریخت فرمود که:
لب مشک را برگردان من نتوانستم چه کنم، خود آن جناب به نفس نفیس خود برخاست و لب مَشک را برگردانید و مرا سیراب فرمود.
پس پیوسته حُر با آن جناب در مقام موافقت و عدم مخالفت بود تا وقت نماز ظهر داخل شد حضرت حَجّاج بن مَسروق را فرمود که:
اذان نماز گفت چون وقت اقامت شد جناب سیدالشهداء علیه السّلام با اِزار و نَعلَین و رِداء بیرون آمد در میان دو لشکر ایستاد و حمد و ثنای حقّ تعالی به جای آورد، پس فرمود:
اَیهَا النّاس!
من نیامدم به سوی شما مگر بعد از آنکه نامه های متواتر و متوالی و پیک های شما پیاپی به من رسیده و نوشته بودید که البته بیا به سوی ما که امامی و پیشوائی نداریم شاید که خدا ما را به واسطه تو بر حقّ و هدایت مجتمع گرداند، لاجرم بار بستم و به سوی شما شتافتم اکنون اگر بر سر عهد و گفتار خود هستید پیمان خود را تازه کنید و خاطر مرا مطمئن گردانید و اگر از گفتار خود برگشته‌اید و پیمانها را شکسته‌اید و آمدن مرا کارهید من به جای خود بر می گردم؛ پس آن بی وفایان سکوت نموده و جوابی نگفتند.
پس حضرت مُؤذّن را فرمود که:
اقامت نماز گفت، حُرّ را فرمود که:
می خواهی تو هم با لشکر خود نماز کن.
حُرّ گفت:
من در عقب شما نماز می کنم؛ پس حضرت پیش ایستاد و هر دو لشکر با آن حضرت نماز کردند، بعد از نماز هر لشکری به جای خود بر گشتند و هوا به مثابه ای گرم بود که لشکریان عنان اسب خود را گرفته در سایه آن نشسته بودند، پس چون وقت عصر شد حضرت فرمود مهّیای کوچ شوند و منادی ندای نماز عصر کند، پس حضرت پیش ایستاد و همچنان نماز عصر را ادا کرد و بعد از سلام نماز روی مبارک به جانب آن لشکر کرد و خطبه

ای ادا نمود و فرمود:
ایها النّاس !اگر از خدا بپرهیزید و حقّ اِهل حقّ را بشناسید خدا از شما بیشتر خشنود شود، و ما اهل بیت پیغمبر و رسالتیم و سزاوارتریم از این گروه که به نا حقّ دعوی ریاست می کنند و در میان شما به جور و عدوان سلوک می نمایند، و اگر در ضلالت و جهالت را سخید و رأی شما از آنچه در نامه‌ها به من نوشته‌اید برگشته است باکی نیست برمی گردم. حُرّ در جواب گفت:
به خدا سوگند که من از این نامه‌ها و رسولان که می فرمائی به هیچ وجه خبر ندارم. حضرت، عُقْبَة بن سِمْعان را فرمود که:
بیاور آن خورجین را که نامه‌ها در آن است، پس خورجینی مملوّ از نامه کوفیان آورد و آنها را بیرون ریخت، حُرّ گفت:
من نیستم از آنهائی که برای شما نامه نوشته‌اند و ما مأمور شده ایم که چون ترا ملاقات کنیم، از تو جدا نشویم تا در کوفه ترا به نزد ابن زیاد ببریم. حضرت در خشم شد و فرمود که:
مرگ برای تو نزدیکتر است از این اندیشه، پس اصحاب خود را حکم فرمود که:
سوار شوید، پس زنها را سوار نمود و امر نمود اصحاب خود را که حرکت کنید و بر گردید، چون خواستند که بر گردند حُرّ با لشکر خود سر راه گرفته و طریق مراجعت را حاجز و مانع شدند حضرت با حُر خطاب کرد که ثَکَلَتْکَ اُمُّکَ ما تُریدُ؟
مادرت به عزایت بنشیند از ما چه می خواهی؟
حّر گفت:
اگر دیگری غیر از تو نام مادر مرا می برد البتّه متعرّض مادَرِ او می شدم و جواب او را به همین نحو می دادم هر که خواهد باشد امّا در حقّ مادَرِ تو به غیر از تعظیم و تکریم سخنی بر زبان نمی توانم آورد !
حضرت فرمود که:
مطلب تو چیست؟
حُرّ گفت:
می خواهم ترا به نزد امیر عبیداللّه ببرم. آن جناب فرمود که:
من متابعت ترا نمی کنم. حُرّ گفت:
من نیز دست از تو بر نمی دارم و از این گونه سخنان در میان ایشان به طول انجامید تا آنکه حُرّ گفت:
من مأمور نشده‌ام که با تو جنگ کنم بلکه مأمور م که از تو مفارقت ننمایم تا ترا به کوفه ببرم الحال که از آمدن به کوفه امتناع می نمائی پس راهی را اختیار کن که نه به کوفه منتهی شود و نه ترا به مدینه بر گرداند تا من نامه در این باب به پسر زیاد بنویسم تا شاید صورتی رو دهد که من به

محاربه چون تو بزرگواری مبتلا نشوم. آن جناب از طریق قادسیه و عُذَیب راه بگردانید و میل به دست چپ کرد و روانه شد، و حُرّ نیز با لشکرش همراه شدند و از ناحیه آن حضرت می رفتند تا آنکه به عُذَیبِ هجانات رسیدند ناگاه در آنجا چهار نفر را دیدند که از جانب کوفه می آیند سوار بر اشترانند و کتل کرده‌اند اسب نافع بن هلال را که نامش (کامل) است و دلیل ایشان طرماح بن عدی است (بودن این طرماح فرزند عَدی بن حاتم معلوم نیست بلکه پدرش عَدی دیگر است عَلَی الظّاهر) و این جماعت به رکاب امام علیه السّلام پیوستند. حُرّ گفت:
اینها از اهل کوفه‌اند من ایشان را حبس کرده یا به کوفه برمی گردانم، حضرت فرمود:
اینها انصار من می باشند و به منزله مردمی هستند که با من آمده‌اند و ایشان را چنان حمایت می کنم که خویشتن را پس هرگاه با همان قرار داد باقی هستی فَبِها والاّ با تو جنگ خواهم کرد.
پس حُرّ از تعرّض آن جماعت باز ایستاد. حضرت از ایشان احوال مردم کوفه را پرسید. مجمّع بن عبداللّه که یک تن از آن جماعت نو رسیده بود گفت:
امّا اشراف مردم پس رشوه های بزرگ گرفتند و جوال های خود را پر کردند، پس ایشان مجتمع اند به ظلم و عداوت بر تو و امّا باقی مردم را دلها بر هوای تُست و شمشیرها بر جفای تو، حضرت فرمود:
از فرستاده من قیس بن مُسهر چه خبر دارید؟
گفتند:
حُصَین بن نُمیر او را گرفت و به نزد ابن زیاد فرستاد ابن زیاد او را امر کرد که لعن کند بر جناب تو و پدرت، او درود فرستاد بر تو و پدرت و لعنت کرد ابن زیاد و پدرش را و مردم را خواند به نصرت تو و خبر داد ایشان را به آمدن تو، پس ابن زیاد امر کرد او را از بالای قصر افکندند هلاک کردند، امام علیه السّلام از شنیدن این خبر اشک در چشمش گردید و بی اختیار فروریخت و فرمود:
(فَمِنهُم مَنْ قَضی نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ ینْتَظِرُ وَ ما بَدّلوُ تَبْدیلاً) (118)
اَللّهُمَّ اجْعَلْ لَنا وَ لَهُمُ الْجَنَّةَ نُزُلاً وَ اجْمَعْ بَینَنا وَ بَینَهُمْ فی مُسْتَقَرّرَحْمَتِکَ وَ غائبَ مَذْخُورِ ثَوابِکَ.
پس طرماح نزدیک حضرت آمد و عرض کرد:
من در رکاب تو کثرتی نمی بینم اگر همین سواران حُرّ آهنگ جنگ ترا نمایند ترا کافی خواهند بود من یک روز پیش از بیرون آمدنم از کوفه به پشت شهر گذشتم اُردوئی درآنجا دیدم که این دو چشم من کثرتی مثل آن هرگز در یک زمین ندیده بود، پس سبب آن اجتماع را پرسیدم گفتند می خواهند سیان ببینند پس از آن ایشان را به جنگ حسین بفرستند، اینک یا بن

رسول اللّه ترا به خدا قسم می دهم اگر می توانی به کوفه نزدیک مشو به قدر یک وجب و چنانچه معقل و پناهگاهی خواسته باشی که خدا ترا در آنجا از هجوم دشمن نگاه دارد تا صلاح وقت به دست آید، اینک قدم رنجه دار که ترا در این (کوه اَجَاء) که منزل برخی از بطون قبیله طی است فرود آورم و از اَجَاء و کوه سلمی بیست هزار مرد شمشیر زن از قبیله طی در رکاب تو حاضر سازم که در مقابل تو شمشیر بزنند، به خدا سوگند که هر وقت از ملوک غسّان و سلاطین و حِمْیر و نُعمان بن مُنْذِر و لشکر عرب و عجم حمله بر ما وارد آمده است ما قبیله طی به همین (کوه اَجَاء)پناهیده ایم و از احدی آسیب ندیده ایم حضرت فرمود:
جَزاکَ اللّهُ وَ قَوْمَکَ خَیراً، ای طرماح!
میانه ما و این قوم مقاله ای گذشته است که ما را از این راه قدرت انصراف نیست و نمی دانیم که احوال آینده ما را به چه کار می دارد. و طرماح بن عدی در آن وقت برای اهل خود آذوقه و خواربار می برد پس حضرت را به درود نمود و وعده کرد که بار خویش به خانه برساند و برای نصرت امام علیه السّلام باز گردد و چنین کرد ولی وقتی که به همین عُذَیب هِجانات رسید سماعة بن بدر را ملاقات کرد او خبر شهادت امام را به طرماح داد طرماح برگشت.
بالجمله؛ حضرت از عُذَیب هِجانات سیر کرد تا به قصر بنی مقاتل رسید و در آنجا نزول اجلال فرمود پس ناگاه حضرت نظرش به خیمه ای افتاد پرسید:
این خیمه از کیست؟
گفتند:
از عبیداللّه بن حُرّ جُعْفی است فرمود:
او را به سوی من بطلبید؛ چون پیک آن حضرت به سوی او رفت و او را به نزد حضرت طلبید عبیداللّه گفت:
اِنّا لِلّهِ وَ انَّا اِلَیهِ راجِعوُنَ به خدا قسم من از کوفه بیرون نیامدم مگر به سبب آنکه مبادا حسین داخل کوفه شود و من در آنجا باشم به خدا سوگند که می خواهم او مرا نبیند و من او را نبینم، رسول آن حضرت برگشت و سخنان آن محروم از سعادت نقل کرد، حضرت خود برخاست و به نزد عبیداللّه رفت و بر او سلام کرد و نزد او نشست و او را به نصرت خود دعوت کرد، عبیداللّه همان کلمات سابق را گفت و استقاله کرد از دعوت آن حضرت، حضرت فرمود:
پس اگر یاری ما نخواهی کرد پس بپرهیز از خدا و در صدد قتال من بر میا به خدا قسم که هر که استغاثه و مظلومیت ما را بشنود و یاری ما ننماید البتّه خدا او را هلاک خواهد کرد، آن مرد گفت:
ان شاء اللّه تعالی چنین نخواهد شد، پس حضرت برخاست و به منزل خود

برگشت:
و چون آخر شب شد جوانان خویش را امر کرد که آب بردارند و از آنجا کوچ کنند. (119)
پس از قصر بنی مقاتل روانه شدند، عُقْبَة بن سِمْعان گفت که ما یک ساعتی راه رفتیم که آن حضرت را بر روی اسب خواب ربود پس بیدار شد و می گفت:
اِنّا لِلّهِ وَ اِنّا اِلَیهِ راجِعُونَ وَ الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِ الْعالَمینَ
و این کلمات را دو دفعه یا سه دفعه مکرّر فرمودند، پس فرزند آن حضرت علی بن الحسین علیه السّلام رو کرد به آن حضرت و سبب گفتن این کلمات را پرسید، حضرت فرمود که:
ای پسر جان من!
مرا خواب برد و در آن حال دیدم مردی را که سوار است و می گوید که این قوم همی روند و مرگ به سوی ایشان همی رود؛ دانستم که خبر مرگ ما را می دهد حضرت علی بن الحسین علیه السّلام گفت:
ای پدر بزرگوار!
خدا روز بد نصیب شما نفرماید، آیا مگر ما بر حقّ نیستیم؟
فرمود:
بلی ما بر حقّیم عرض کرد:
پس ما چه باک داریم از مردن در حالی که بر حقّ باشیم؟
حضرت او را دعای خیر کرد، پس چون صبح شد پیاده شدند، و نماز صبح را ادا کردند و به تعجیل سوار شدند، پس حضرت اصحاب خود را به دست چپ میل می داد و می خواست آنها را از لشکر حُر متفرّق سازد و آنها می آمدند و ممانعت می نمودند و می خواستند که لشکر آن حضرت را به طرف کوفه کوچ دهند و آنها امتناع می نمودند و پیوسته با این حال بودند تا در حدود نینوا به زمین کربلا رسیدند، در این حال دیدند که سواری از جانب کوفه نمودار شد که کمانی بر دوش افکنده و به تعجیل می آید آن دو لشکر ایستادند به انتظار آن سوار چون نزدیک شد بر حضرت سلام نکرد و نزد حُرّ رفت. و بر او و اصحاب او سلام کرد و نامه ای به او داد که ابن زیاد برای او نوشته بود، چون حُرّ نامه را گشود دید نوشته است:
امّا بعد؛ پس کار را بر حسین تنگ گردان در هنگامی که پیک من به سوی تو رسد و او را میاور مگر در بیابانی که آبادانی و آب در او نایاب باشد، و من امر کرده‌ام پیک خود را که از تو مفارقت نکند تا آنکه انجام این امر داده و خبرش را به من برساند.
پس حرّ نامه را برای حضرت و اصحابش قرائت کرد و در همان موضع که زمین بی آب و آبادانی بود راه را بر آن حضرت سخت گرفت و امر به نزول نمود.

حضرت فرمود:
بگذار ما را که در این قریه های نزدیک که نینوا یا غاضریه یا قریه دیگر که محل آب و آبادانی است فرود آئیم، حرّ گفت:
به خدا قَسم که مخالفت حکم ابن زیاد نمی توانم نمود با بودن این رسول که بر من گماشته و دیده بان قرار داده است. زُهَیر بن القَین گفت:
یا بن رسول اللّه!
دستوری دهید که ما با ایشان مقاتله کنیم که جنگ با این قوم در این وقت آسان تر است از جنگ با لشکرهای بی حدّ و احصا که بعد از این خواهند آمد، حضرت فرمود که:
من کراهت دارم از آنکه ابتدا به قتال ایشان کنم، پس در آنجا فرود آمدند و سرادق عصمت و جلالت را برای اهل بیت رسالت بر پا کردند، و این در روز پنجشنبه دوّم شهر محرم الحرام بود.
و سید بن طاووس نقل کرده که نامه و رسول ابن زیاد در عُذَیب هجانات به حُرّ رسید و چون حُرّ به موجب نامه امر را بر جناب امام حسین علیه السّلام تضییق کرد حضرت اصحاب خود را جمع نمود و در میان ایشان به پا خاست و خطبه ای در نهایت فصاحت و بلاغت مشتمل بر حمد و ثنای الهی ادا نموده پس فرمود:
همانا کار ما به اینجا رسیده که می بینید و دنیا از ما رو گردانیده و جرعه زندگانی به آخر رسیده و مردم دست از حقّ برداشته‌اند و بر باطل جمع شده‌اند. هر که ایمان به خدا و روز جزا دارد باید که از دنیا روی بر تابد و مشتاق لقای پروردگار خود گردد؛ زیرا که شهادت در راه حقّ مورث سعادت ابدی است، و زندگی با ستمکاران و استیلای ایشان بر مؤمنان به جز محنت و عنا ثمری ندارد.
پس زُهَیر بن القَین برخاست و گفت:
شنیدیم فرمایش شما را یا بن رسول اللّه، ما در مقام شما چنانیم اگر دنیا برای ما باقی و دائم باشد هر آینه اختیار خواهیم نمود بر او کشته شدن با ترا. و نافع بن هلال برخاست و گفت:
به خدا قسم که ما از کشته شدن در راه خدا کراهت نداریم و در طریق خود ثابت و با بصیرتیم و دوستی می کنیم با دوستان تو و دشمنی می کنیم با دشمنان تو.
پس بُرَیر بن خضیر برخاست و گفت:
به خدا قسم یا بن رسول اللّه که این منّتی است از حقّ تعالی بر ما که در پیش روی تو جهاد کنیم و اعضای ما در راه تو پاره پاره شود پس جّد تو شفاعت کند ما را در روز جزا. (120)

مقصد سوّم:
در ورود حضرت امام حسین علیه السّلام به زمین کربلا
فصل اوّل:
در ورود آن حضرت به سرزمین کربلا بدان که در روز ورود آن حضرت به کربلا خلاف است و اصح اقوال آن است که ورود آن جناب به کربلا در روز دوم محرم الحرام سال شصت و یکم هجرت بوده و چون به آن زمین رسید پرسید که این زمین چه نام دارد؟
عرض کردند:
کربلا می نامندش، چون حضرت نام کربلا شنید گفت:
اَللّٰهُمَ اِنّی اَعُوذُبِکَ مِنَ الْکَرَبِ وَ الْبَلاءِ!
پس فرمود که:
این موضع کَرَبْ و بَلا و محل محنت و عنا است، فرود آئید که اینجا منزل و محل خِیام ما است، و این زمین جای ریختن خون ما است. و در این مکان واقع خواهد شد قبرهای ما، خبر داد جدّم رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم به اینها.
پس درآنجا فرود آمدند. و حرّ نیز با اصحابش در طرف دیگر نزول کردند و چون روز دیگر شد عمر بن سعد (ملعون) با چهار هزار مرد سوار به کربلا رسید و در برابر لشکر آن امام مظلوم فرود آمدند.
ابوالفرج نقل کرده پیش از آنکه ابن زیاد عمر سعد را به کربلا روانه کند او را ایالت ری داده و والی ری نموده بود چون خبر به ابن زیاد رسید که امام حسین علیه السّلام به عراق تشریف آورده پیکی به جانب عمر بن سعد فرستاد که اوّلاً برو به جنگ حسین و او را بکش و از پس آن به جانب ری سفر کن. عمر سعد به نزد ابن زیاد آمده گفت:
ای امیر!
از این مطلب عفو نما. گفت:
ترا معفوّ می دارم و ایالت ری از تو باز می گیرم عمر سعد مردّد شد ما بین جنگ با امام حسین علیه السّلام و دست برداشتن از ملک ری لاجرم گفت:
مرا یک شب مهلت ده تا در کار خویش تأملی کنم پس شب را مهلت گرفته و در امر خود فکر نمود، آخر الا مر شقاوت بر او غالب گشته جنگ سید الشهداء علیه السّلام را به تمنّای ملک ری اختیار کرد، روزی دیگر به نزد ابن زیاد رفت و قتل امام علیه السّلام را بر عهده گرفت، پس ابن زیاد بالشکر عظیم او را به جنگ حضرت امام حسین علیه السّلام روانه کرد.

(121)
سبط ابن الجوزی نیز قریب به همین مضمون را نقل کرده، پس از آن محمّد بن سیرین نقل کرده که می گفت:
معجزه ای از امیرالمؤمنین علیه السّلام در این باب ظاهر شد؛ چه آن حضرت گاهی که عمر سعد را در ایام جوانیش ملاقات می کرد به او فرموده بود:
وای بر تو یابن سعد!
چگونه خواهی بود در روزی که مُردّد شوی ما بین جنّت و نار و تو اختیار جهنّم کنی. (122)
بالجمله؛ چون عمرسعد وارد کربلا شد عُروة بن قیس اَحمسی را طلبید و خواست که او را به رسالت به خدمت حضرت بفرستد و از آن جناب بپرسد که برای چه به این جا آمده ای و چه اراده داری؟
چون عُروه از کسانی بود که نامه برای آن حضرت نوشته بود حیا می کرد که به سوی آن حضرت برود و چنین سخن گوید، گفت:
مرا معفوّدار و این رسالت را به دیگری واگذار، پس ابن سعد به هر یک از رؤسای لشکر که می گفت به این علّت ابا می کردند؛ زیرا که اکثر آنها از کسانی بودند که نامه برای آن جناب نوشته بودند و حضرت را به عراق طلبیده بودند پس کثیر بن عبداللّه که ملعونی شجاع و بی باک و بی حیائی فتّاک بود برخاست و گفت که من برای این رسالت حاضرم و اگر خواهی ناگهانی اورا به قتل در آورم، عمر سعد گفت:
این را نمی خواهم ولیکن برو به نزد او و بپرس که برای چه به این دیار آمده؟
پس آن لعین متوجّه لشکرگاه آن حضرت شد. اَبُو ثُمامه صائدی را چون نظر برآن پلید افتاد به حضرت عرض کرد که این مرد که به سوی شما می آید بدترین اهل زمین و خون ریزترین مردم است این بگفت و به سوی (کثیر) شتافت و گفت:
اگر به نزد حسین علیه السّلام خواهی شد شمشیر خود را بگذار و طریق خدمت حضرت را پیش دار. گفت:
لا وَاللّه!
هرگز شمشیر خویش را فرو نگذارم، همانا من رسولم اگر گوش فرا دارید ابلاغ رسالت کنم و اگر نه طریق مراجعت گیرم. اَبُو ثُمامه گفت:
پس قبضه شمشیر ترا نگه می دارم تا آنکه رسالت خود را بیان کنی و برگردی. گفت:
به خدا قسم نخواهم گذاشت که دست بر شمشیر گذاری. گفت:
به من بگو آنچه داری تا به حضرت عرض کنم و من نمی گذرم که چون تو مرد فاجر و فتّاکی با این حال به خدمت آن سرور روی، پس لختی با هم بد

گفتند و آن خبیث به سوی عمر سعد بر گشت و حکایت حال را نقل کرد، عُمر، قُرّة بن قیس حَنْظَلی را برای رسالت روانه کرد.
چون قُرّة نزدیک شد حضرت با اصحاب خود فرمود که:
این مرد رامی شناسید؟
حبیب بن مظاهر عرض کرد:
بلی مردی است از قبیله حَنْظَله و با ما خویش است و مردی است موسوم به حُسن رأی من گمان نمی کردم که او داخل لشکر عمر سعد شود!
پس آن مرد آمد به خدمت آن حضرت و سلام کرد و تبلیغ رسالت خود نمود، حضرت در جواب فرمود که:
آمدن من بدین جا برای آن است که اهل دیار شما نامه های بسیار به من نوشتند و به مبالغه بسیار مرا طلبیدند، پس اگر از آمدن من کراهت دارید برمی گردم و می روم پس حبیب رو کرد به قُرّه و گفت:
وای بر تو!
ای قرّة، از این امام به حق رومی گردانی و به سوی ظالمان می روی؟
بیا یاری کن این امام را که به برکت پدران او هدایت یافته ای، آن بی سعادت گفت:
پیام ابن سعد را ببرم و بعد از آن باخود فکر می کنم تا ببینم چه صلاح است.
پس برگشت به سوی پسر سعد و جواب امام را نقل کرد، عمر گفت:
امیدوارم که خدا مرا از محاربه و مقاتله با او نجات دهد.
پس نامه ای به ابن زیاد نوشت و حقیقت حال را در آن درج کرده برای ابن زیاد فرستاد. (123)
حسّان بن فائد عَبَسی گفته که من در نزد پسر زیاد حاضر بودم که این نامه بدو رسید چون نامه را باز کرد و خواند گفت:
شعر:
اَلاَنَ اِذْ عُلِقَتْ مَخالِبُنا بِه
یرجُوالنَّجاةَ وَ لاتَ حِینَ مَناصٍ
یعنی الحال که چنگالهای ما بر حسین بند شده در صدد نجات خود بر آمده و حال آنکه مَلْجاء و مَناصی از برای رهائی او نیست.
پس در جواب عمر نوشت که نامه تو رسید به مضمون آن رسیدم، پس الحال بر حسین عرض کن که او و جمیع اصحابش برای یزید بیعت کنند تا من هم ببینم رأی خود را در باب او بر چه قرار خواهد گرفت و السّلام (124)
پس چون جواب نامه به عمر رسید آنچه عبیداللّه نوشته بود به حضرت عرض نکرد؛ زیرا که می دانست آن حضرت به بیعت یزید راضی نخواهد شد. ابن زیاد پس از این نامه، نامه دیگری نوشت برای عمر سعد که یابن

سعد حایل شومیان حسین و اصحاب او و میان آب فرات و کار را بر ایشان تنگ کن و مگذار که یک قطره آب بچشند چنانکه حائل شدند میان عثمان بن (125) عفّان تقی زکی و آب در روزی که او را محصور کردند.
پس چون این نامه به پسر سعد رسید همان وقت عمر بن حجّاج را با پانصد سوار بر شریعه موکّل گردانید و آن حضرت را از آب منع کردند، و این واقعه سه روز قبل از شهادت آن حضرت واقع شد و از آن روزی که عمر سعد به کربلا رسید پیوسته ابن زیاد لشکر برای او روانه می کرد، تا آنکه
به روایت سید تا ششم محرّم بیست هزار نزد آن ملعون جمع شد. (126)
و موافق بعضی از روایات پیوسته لشکر آمد تا به تدریج سی هزار سوار نزد عمر جمع شد، و ابن زیاد برای پسر سعد نوشت که عذری از برای تو نگذاشتم در باب لشکر باید مردانه باشی و آنچه واقع می شود در هر صبح و شام مرا خبر دهی.
پس چون حضرت آمدن لشکر را برای مقاتله با او دید به سوی ابن سعد پیامی فرستاد که من با تو مطلبی دارم و می خواهم ترا ببینم پس شبانگاه یکدیگر را ملاقات نموده و گفتگوی بسیار با هم نمودند پس عمر به سوی لشکر خویش برگشت و نامه به عبیداللّه بن زیاد نوشت که ای امیر خداوند آتش برافروخته نزاع ما را با حسین خاموش کرد و امر امّت را اصلاح فرمود، اینک حسین علیه السّلام با من عهد کرده که بر گردد به سوی مکانی که آمده یا برود در یکی از سرحدّات منزل کند و حکم او مثل یکی از سایر مسلمانان باشد در خیر و شرّ یا آنکه برود در نزد امیر یزید دست خود را در دست او نهد تا او هر چه خواهد بکند.
و البته در این مطلب رضایت تو و صلاحیت امّت است.
مؤلف گوید:
اهل سِیر و تواریخ از عُقْبَهِ بن سِمْعان غلام رباب زوجه امام حسین علیه السّلام نقل کرده‌اند که گفت:
من با امام حسین علیه السّلام بودم از مدینه تا مکّه و از مکّه تا عراق و از او مفارقت نکردم تا وقتی که به درجه شهادت رسید، و هر فرمایشی که در هر جا فرمود اگر چه یک کلمه باشد خواه در مدینه یا در مکه یا در راه عراق یا روز شهادتش تمام را حاضر بودم و شنیدم این کلمه را که مردم می گویند آن حضرت فرمود دست خود را در دست یزید بن معاویه گذارد، نفرمود. فقیر گوید:
پس ظاهر آن است که این کلمه را عمر سعد از پیش خود در نامه درج کرده تا شاید اصلاح شود و کار به مقاتله نرسد؛ چه آنکه عمر سعد از ابتداء جنگ با آن حضرت را کراهت داشت و مایل نبود.
و بالجمله:

چون نامه به عبیداللّه رسید و خواند گفت:
این نامه شخصی ناصح مهربانی است با قوم خود و باید قبول کرد.
شِمر ملعون برخاست و گفت:
ای امیر!
آیا این مطلب را از حسین قبول می کنی؟
به خدا سوگند که اگر او خود را به دست تو ندهد و در پی کار خود رود، امر او قوّت خواهد گرفت و ترا ضعف فرو خواهد گرفت اگر خلاف کند دفع او را دیگر نتوانی کرد، لکن الحال به چنگ تو گرفتار است و آنچه رأیت در باب او قرار گیرد از پیش می رود.
پس امر کن که در مقام اطاعت و حکم تو بر آید، پس آنچه خواهی از عقوبت یا عفو در حقّ او و اصحابش به عمل آور. ابن زیاد حرف او را پسندید و گفت:
نامه ای می نویسم در این باب به عمر بن سعد و با تو آن را روانه می کنم و باید ابن سعد آن را بر حسین و اصحابش عرض نماید اگر قبول اطاعت من نمود، ایشان را سالماً به نزد من بفرستد و اگر نه با ایشان کارزار کند و اگر پسر سعد از کارزار با حسین اِبا نماید تو امیر لشکر می باش و گردن عمر را بزن و سرش را برای و سرش را برای من روانه کن.
پس نامه ای نوشت به این مضمون:
ای پسر سعد!
من ترا نفرستادم که با حسین رفق و مدارا کنی و در جنگ او مسامحه و مماطله نمائی و نگفتم سلامت و بقای او را متمنّی و مترجّی باشی و نخواستم گناه او را عذر خواه گردی و از برای او به نزد من شفاعت کنی، نگران باش اگر حسین و اصحاب او در مقام اطاعت و انقیاد حکم من می باشند پس ایشان را به سلامت برای من روانه نما؛ و اگر اباء و امتناع نمایند با لشکر خود ایشان را احاطه کن و با ایشان مقاتلت نما تا کشته شوند و آنها را مُثلْه کن، همانا ایشان مستحق این امر می باشند و چون حسین کشته شد سینه و پشت او را پایمال ستوران کن؛ چه او سرکش و ستمکار است و من دانسته‌ام که سُم ستوران مردگان را زیان نکند چون بر زبان رفته است که اگر او را کشم اسب بر کشته او برانم این حکم باید انفاذ شود.
پس اگر به تمام آنچه امرت کنم اقدام نمودی جزای شنونده و پذیرنده به تو می دهم و اگر نه از عطا محرومی و از امارات لشکر معزول و شِمر بر آنها امیر اƏqƈو منصوب والسلام. آن نامه را به شمر داد و به کربلا روانه نمود. (127)

فصل
دوّم:
در وقایع روز تاسوعا و ورود شمر ملعون چون روز پنجشنبه نهم محّرم الحرام رسید شِمر ملعون با نامه ابن زیاد لعین در امر قتل امام علیه السّلام به کربلا وارد شد و آن نامه را به ابن سعد نمود، چون آن پلید از مضمون نامه آگه گردید خطاب کرد به شمر و گفت:
مالک وَیلَکَ، خداوند ترا از آبادانی ها دور افکند و زشت کند چیزی را که تو آورده ای، سوگند به خدای چنان گمان می کنم که تو باز داشتی ابن زیاد را از آنچه من بدو نوشتم و فاسد کردی امری را که اصلاح آن را امید می داشتم، واللّه !
حسین آن کس نیست که تسلیم شود و دست بیعت به یزید دهد؛ چه جان پدرش علی مرتضی در پهلوهای او جا دارد؛ شمر گفت:
اکنون با امر امیر چه خواهی کرد؟
یا فرمان او بپذیر و با دشمن او طریق مبارزت گیر و اگر نه دست از عمل بازدار و امر لشکر را با من گذار، عمر سعد گفت:
لا وَ لا کَرامَةَ لَکَ من این کار را انجام خواهم داد تو همچنان سرهنگ پیادگان باش و من امیر لشکرم، این بگفت و در تهیه قتال با جناب سید الشهّداء علیه السّلام شد. شمر چون دید که ابن سعد مهیای قتال است به نزدیک لشکر امام علیه السّلام آمد و بانگ زد که کجایند فرزندان خواهر من عبداللّه و جعفر و عثمان و عبّاس؛ چه آنکه مادر این چهار برادر امّ البنین از قبیله بنی کلاب بود که شمر ملعون نیز از این قبیله بوده. جناب امام حسین علیه السّلام بانگ او را شنید برادران خود را امر فرمود که:
جواب اورا دهید اگر چه فاسق است لکن با شما قرابت و خویشی دارد، پس آن سعادتمندان با آن شقّی گفتند:
چه بود کارت؟
گفت:
ای فرزندان خواهر من !
شماها در امانید با برادر خود حسین رزم ندهید از دَوْر برادر خود کناره گیرید و سر در طاعت امیر المؤمنین یزید در آورید. جناب عبّاس بن علی علیه السّلام بانگ براو زد که بریده باد دستهای تو و لعنت باد بر امانی که تو از برای ما آوردی، ای دشمن خدا !امر می کنی مارا که دست از برادر و مولای خود حسین بن فاطمه علیهاالسّلام برداریم و سر در طاعت ملعونان و فرزندان ملاعینان در آوریم آیا ما را امان می دهی و از برای پسر رسول

خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم امان نیست؟
شمر از شنیدن این کلمات خشمناک شد و به لشکر گاه خویش بازگشت.
پس ابن سعد لشکر خویش را بانگ زد که یا خیل اللّه ارکبی و بالجنّة ابشری؛
ای لشکرهای خدا سوار شوید و مستبشر بهشت باشید، پس جنود نا مسعود او سوار گشته و رو به اصحاب حضرت سید الشّهداء علیه السّلام آوردند در حالی که حضرت سیدالشّهداء علیه السّلام در پیش خیمه شمشیر خود را بر گرفته بود و سر به زانوی اندوه گذاشته و به خواب رفته بود و این واقعه در عصر روز نهم محرّم الحرام بود.
شیخ کلینی از حضرت صادق علیه السّلام روایت فرموده که:
آن جناب فرمود روز تاسوعا روزی بود که جناب امام حسین علیه السّلام و اصحابش را در کربلا محاصره کردند و سپاه اهل شام بر قتال آن حضرت اجتماع کردند، و ابن مرجانه و عمر سعد خوشحال شدند به سبب کثرت سپاه و بسیاری لشکر که برای آنها جمع شده بودند و حضرت حسین علیه السّلام و اصحاب او را ضعیف شمردند و یقین کردند که یاوری از برای آن حضرت نخواهد آمد و اهل عراق او را مدد نخواهند کرد، پس فرمود:
پدرم فدای آن ضعیف و غریب!
و بالجمله؛ چون جناب زینب علیهاالسّلام صدای ضجّه و خروش لشکر را شنید نزد برادر دوید و عرض کرد:
برادر مگر صداهای لشکر را نمی شنوید که نزدیک شده اند؟
پس حضرت سر از زانو برداشت و خواهر را فرمود که:
ای خواهر اکنون رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم را در خواب دیدم که به من فرمود تو به سوی ما خواهی آمد، چون حضرت زینب علیهاالسّلام این خبر وحشت اثر را شنید طپانچه بر صورت زد و صدا را به وا ویلا بلند کرد، حضرت فرمود که:
ای خواهر وَیل و عذاب از برای تو نیست ساکت باش خدا ترا رحمت کند.
پس جناب عبّاس علیه السّلام به خدمت آن حضرت آمد و عرض کرد:
برادر!
لشکر روی به شما آورده‌اند. حضرت برخاست و فرمود:
ای برادر عباس، سوار شو جانم فدای تو باد و برو ایشان را ملاقات کن و بپرس چه شده که ایشان رو به ما آورده‌اند. جناب عبّاس علیه السّلام با بیست سوار که از جمله زُهَیرْ و حبیب بودند به سوی ایشان شتافت و از ایشان پرسید که غرض شما از این حرکت و غوغا چیست؟
گفتند:
از امیر حکم آمده که بر شما عرض کنیم که در تحت فرمان او در آئید و اطاعت او را لازم دانید و اگر نه با شما قتال و مبارزت کنیم، جناب عبّاس

علیه السّلام فرمود:
پس تعجیل مکنید تا من برگردم و کلام شما را با برادرم عرضه دارم.
ایشان توقف نمودند جناب عبّاس علیه السّلام به سرعت تمام به سوی آن امام اَنام شتافت و خبر آن لشکر را بر آن جناب عرضه داشت.
حضرت فرمود:
به سوی ایشان برگرد و از ایشان مهلتی بخواه که امشب را صبر کنند و کارزاز را به فردا اندازند که امشب قدری نماز و دعا و استغفار کنم؛ چه خدا می داند که من دوست می دارم نماز و تلاوت قرآن و کثرت دعا و استغفار را، و از آن سوی اصحاب عبّاس در مقابل آن لشکر توقّف نموده بودند و ایشان را موعظه می نمودند تا جناب عبّاس علیه السّلام برگشت و از ایشان آن شب را مهلتی طلبید. سید فرموده که ابن سعد خواست مضایقه کند، عَمرو بن الحجّاج الزبیدی گفت:
به خدا قسم!
اگر ایشان از اهل تُرک و دیلم بودند و از ما چنین امری را خواهش می نمودند ما اجابت می کردیم ایشان را، تا چه رسد به اهل بیت پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم. (128) و در روایت طبری است که قیس بن اشعث گفت:
اجابت کن خواهش ایشان را و مهلتشان ده لکن به جان خودم قسم است که این جماعت فردا صبح با تو مقاتله خواهند کرد و بیعت نخواهند نمود.
عمر سعد گفت:
به خدا قسم اگر این را بدانم امر ایشان را به فردا نخواهم افکند پس آن منافقان آن شب را مهلت دادند، و عمر سعد، رسولی در خدمت جناب عبّاس علیه السّلام روان کرد و پیام داد برای آن حضرت که یک امشب را به شما مهلت دادیم بامدادان اگر سر به فرمان در آورید شما را به نزد پسر زیاد کوچ خواهیم داد، و اگر نه دست از شما بر نخواهیم داشت و فیصل امر را بر ذمّت شمشیر خواهیم گذاشت، این هنگام دو لشکر به آرامگاه خود باز شدند. (129)

پس همین که شب عاشورا نزدیک شد حضرت امام حسین علیه السّلام اصحاب خود را جمع کرد، حضرت امام زین العابدین علیه السّلام فرموده که من در آن وقت مریض بودم با آن حال نزدیک شدم و گوش فرا داشتم تا پدرم چه می فرماید، شنیدم که با اصحاب خود گفت:
اُثْنی عَلَی اللّهِ اَحْسَنَ الثَّناءِ تا آخر خطبه که حاصلش به فارسی این است ثنا می کنم خداوند خود را به نیکوتر ثناها و حمد می کنم او را بر شدّت و رخاء، ای پروردگار من!
سپاس می گذارم ترا بر اینکه ما را به تشریف نبوّت تکریم فرمودی، و قرآن را تعلیم ما نمودی، و به معضلات دین ما را دانا کردی، و ما را گوش شنوا و دیده بینا و دل دانا عطا کردی، پس بگردان ما را از شکر گزاران خود.
پس فرمود:
امّا بعد؛
همانا من اصحابی باوفاتر و بهتر از اصحاب خود نمی دانم و اهل بیتی از اهل بیت خود نیکوتر ندانم، خداوند شما را جزای خیر دهد و الحال
آگاه باشید که من گمان دیگر در حقّ این جماعت داشتم و ایشان را در طریق اطاعت و متابعت خود پنداشتم اکنون آن خیال دیگر گونه صورت بست لاجرم بیعت خود را از شما برداشتم و شما را به اختیار خود گذاشتم تا به هر جانب که خواهید کوچ دهید و اکنون پرده شب شما را فرو گرفته شب را مَطیَّه رهوار خود قرار دهید و به هر سو که خواهید بروید؛ چه این جماعت مرا می جویند چون به من دست یابند به غیر من نپردازند. چون آن جناب سخن بدین جا رسانید، برادران و فرزندان و برادر زادگان و فرزندان عبداللّه جعفر عرض کردند:
برای چه این کار کنیم آیا برای آنکه بعد از تو زندگی کنیم؟
خداوند هرگز نگذارد که ما این کار ناشایسته را دیدار کنیم. و اوّل کسی که به این کلام ابتدا کرد عبّاس بن علی علیهماالسّلام بود پس از آن سایرین متابعت او کردند و بدین منوال سخن گفتند.
پس آن حضرت رو کرد به فرزندان عقیل و فرمود که:
شهادت مسلم بن عقیل شما را کافی است زیاده بر این مصیبت مجوئید من شما را رخصت دادم هر کجا خواهید بروید. عرض کردند:
سبحان اللّه!
مردم با ما چه گویند و ما به جواب چه بگوئیم؟
بگوئیم دست از بزرگ و سید و پسر عمّ خود برداشتیم و او را در میان

دشمن گذاشتیم بی آنکه تیر و نیزه و شمشیری در نصرت او به کار بریم، نه به خدا سوگند!
ما چنین کار ناشایسته نخواهیم کرد بلکه جان و مال و اهل و عیال خود را در راه تو فدا کنیم و با دشمن تو قتال کنیم تا بر ما همان آید که بر شما آید، خداوند قبیح کند آن زندگانی را که بعد از تو خواهیم. این وقت مسلم بن عَوْسَجَه برخاست و عرض کرد:
یا بن رسول اللّه!
آیا ما آن کس باشیم که دست از تو باز داریم پس به کدام حجّت در نزد حقّ تعالی ادای حقّ ترا عذر بخواهیم، لا واللّه!
من از خدمت شما جدا نشوم تا نیزه خود را در سینه های دشمنان تو فرو برم و تا دسته شمشیر در دست من باشد اندام اَعدا را مضروب سازم و اگر مرا سلاح جنگ نباشد به سنگ با ایشان محاربه خواهم کرد، سوگند به خدای که ما دست از یاری تو بر نمی داریم تا خداوند بداند که ما حرمت پیغمبر را در حقّ تو رعایت نمودیم، به خدا سوگند که من در مقام یاری تو به مرتبه ای می باشم که اگر بدانم کشته می شوم آنگاه مرا زنده کنند و بکشند و بسوزانند و خاکستر مرا بر باد دهند و این کردار را هفتاد مرتبه با من به جای آورند هرگز از تو جدا نخواهم شد تا هنگامی که مرگ را در خدمت تو ملاقات کنم، و چگونه این خدمت را به انجام نرسانم و حال آنکه یک شهادت بیش نیست و پس از آن کرامت جاودانه و سعادت ابدیه است.
پس زهیر بن قَین برخاست و عرضه داشت:
به خدا سوگند که من دوست دارم که کشته شوم آنگاه زنده گردم پس کشته شوم تا هزار مرتبه مرا بکشند و زنده شوم و در ازای آن خدای متعال دور گرداند شهادت را از جان تو و جان این جوانان اهل بیت تو. و هر یک از اصحاب آن جناب بدین منوال شبیه به یکدیگر با آن حضرت سخن می گفتند و زبان حال هر یک از ایشان این بود:
شعر:
شاها من اَرْ به عرش رسانم سریر فضل
مملوک این جنابم و محتاج این درم
گر بر کنم دل از تو و بردارم از تو مهر
این مِهر بر که افکند آن دل کجا بَرَم
پس حضرت همگی را دُعای خیر فرمود.
و علاّمه مجلسی رحمه اللّه نقل کرده که در آن وقت جاهای ایشان را در بهشت به ایشان نمود و حور و قصور و نعیم خود را مشاهده کردند و بر یقین ایشان بیفزود و از این جهت احساس اَلم نیزه و شمشیر و تیر نمی کردند و در تقدیم شهادت تعجیل می نمودند. (130)
و سید بن طاووس روایت کرده که:

در این وقت محمّد بن بشیر الحضرمی را خبر دادند که پسرت را در سر حدّ مملکت ری اسیر گرفتند، گفت:
عوض جان او و جان خود را از آفریننده جانها می گیریم و من دوست ندارم که او را اسیر کنند و من پس از او زنده و باقی بمانم. چون حضرت کلام او را شنید فرمود:
خدا ترا رحمت کند من بیعت خویش را از تو برداشتم برو و فرزند خود را از اسیری برهان، محمّد گفت:
مرا جانوران درنده زنده بدرند و طعمه خود کنند اگر از خدمت تو دور شوم!
پس حضرت فرمود:
این جامه های بُرد را بده به فرزندت تا اعانت جوید به آنها در رهانیدن برادرش، یعنی فدیه برادر خود کند، پس پنج جامه بُرد او را عطا کرد که هزار دینار بها داشت (131)
شیخ مفید رحمه اللّه فرموده که آن حضرت پس از مکالمه با اصحاب به خیمه خود انتقال فرمود و جناب علی بن الحسین علیهماالسّلام حدیث کرده:
در آن شبی که پدرم در صباح آن شهید شد من به حالت مرض نشسته بودم و عمّه‌ام زینب پرستاری من می کرد که ناگاه پدرم کناره گرفت و به خیمه خود رفت و با آن جناب بود جَوْن (132) آزاد کرده ابوذر و شمشیر آن حضرت را اصلاح می نمود و پدرم این اشعار را قرائت می فرمود:
شعر:
یادَهْرُ اُفٍّ لَکَ مِنْ خَلیلِ
کَمْ لَکَ بالاِشْراقِ وَ الْاَصیلِ
مِنْ صاحِبٍ وِ طالِبٍ قَتیلِ
وَ الدَّهْرُ لا یقْنَعُ بالْبَدیلِ
و اِنَّما الْاَمْرُ اِلَی الْجَلیلِ
و کُلُّ حَی سالِکٌ سَبیلِ(133)
چون من این اشعار محنت آثار را از آن حضرت شنیدم دانستم که بَلیه نازل شده است و آن سرور تن به شهادت داده است به این سبب گریه در گلوی من گرفت و بر آن صبر نمودم و اظهار جزع نکردم ولکن عمّه‌ام زینب چون این کلمات را شنید خویشتن داری نتوانست؛ چه زنها را حالت رقّت و جزع بیشتر است برخاست و بی خودانه به جانب آن حضرت شتافت و گفت:
واثَکْلاهُ!
کاش مرگ مرا نابود ساختی و این زندگانی از من بپرداختی، این وقت زمانی را مانَدْ که مادرم فاطمه و پدرم علی و برادرم حسن از دنیا رفتند؛

چه ای برادر تو جانشین گذشتگانی و فریادرس بقیه آنهائی، حضرت به جانب او نظر کرد و فرمود:
ای خواهر!
نگران باش که شیطان حِلْم ترا نرباید. و اشک در چشمهای مبارکش بگشت و به این مثل عرب تمثّل جست
لَوْ تُرِکَ الْقِطا نامَ؛
یعنی اگر صیاد مرغ قَطا را به حال خود گذاشتی آن حیوان در آشیانه خود شاد بخفتی؛ زینب خاتون علیهاالسّلام گفت:
یاوَیلَتاه!
که این بیشتر دل ما را مجروح می گرداند که راه چاره از تو منقطع گردیده و به ضرورت شربت ناگوار مرگ می نوشی و ما را غریب و بی کس و تنها در میان اهل نفاق و شقاق می گذاری، پس لطمه بر صورت خود زد و دست برد گریبان خود را چاک نمود و بر روی افتاد و غش کرد.
پس حضرت به سوی او برخاست و آب به صورت او بپاشید تا به هوش آمد، پس او رابه این کلمات تسلیت داد فرمود:
ای خواهر!
بپرهیز از خدا و شکیبائی کن به صبر، و بدان که اهل زمین می میرند و اهل آسمان باقی نمی مانند و هر چیزی در معرض هلاکت است جز ذات خداوندی که خلق فرموده به قدرت، خلایق را و بر می انگیزاند و زنده می گرداند و اوست فرد یگانه. جدّ و پدر و مادر و برادر من بهتر از من بودند و هر یک، دنیا را وداع نمودند، و از برای من و برای هر مسلمی است که اقتدا و تأسی کند بر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم، و به امثال این حکایات زینب را تسلّی داد، پس از آن فرمود:
ای خواهر من!
ترا قسم می دهم و باید به قسم من عمل کنی وقتی که من کشته شوم گریبان در مرگ من چاک مزنی و چهره خویش را به ناخن مخراشی و از برای شهادت من به وَیل و ثبور فریاد نکنی، پس حضرت سجّاد علیه السّلام فرمود:
پدرم عمّه‌ام را آورد در نزد من نشانید. انتهی. (134) و روایت شده که:
حضرت امام حسین علیه السّلام در آن شب فرمود که:
خیمه های حرم را متصل به یکدیگر بر پا کردند و بر دور آنها خندقی حفر کردند و از هیزم پر نمودند که جنگ از یک طرف باشد و حضرت علی اکبر علیه السّلام را با سی سوار و بیست پیاده فرستاد که چند مشک آب با نهایت خوف و بیم آوردند، پس اهل بیت و اصحاب خود را فرمود که:
از این آب بیاشامید که آخر توشه شما است و وضو بسازید و غسل کنید و جامه های خود بشوئید که کفن های شما خواهد بود، و تمام آن شب را به

عبادت و دعا و تلاوت و تضرّع و مناجات به سر آوردند و صدای تلاوت و عبادت از عسکر سعادت اثر آن نور دیده خَیر البشر بلند بود. (135)
فَباتُوا وَ لَهُمْ دَوِی کَدَوِی النَحْلِ ما بَینَ راکِعٍ وَ ساجِدٍ وَ قائمٍ و قاعِدٍ.
شعر:
وَ باتُوا فَمِنْهُمْ ذاکِرٌ وَ مُسَبِّحٌ
وَ داعٍ وَ مِنْهُمْ رُکَّعٌ وَ سُجُودٌ
و روایت شده که:
در آن شب سی و دو نفر از لشکر عُمر بد اَخْتَر به عسکر آن حضرت ملحق شدند و سعادت ملازمت آن حضرت را اختیار کردند و در هنگام سحر آن امام مطهّر برای تهیه سفر آخرت فرمود که:
نوره برای آن حضرت ساختند در ظرفی که مُشک در آن بسیار بود و در خیمه مخصوصی در آمده مشغول نوره کشیدن شدند و در آن وقت بُریر بن خضیر همدانی و عبدالرّحمن بن عَبْدَ ربه انصاری بر در خیمه محترمه ایستاده بودند منتظر بودند که چون آن سرور فارغ شود ایشان نوره بکشند بُریر در آن وقت با عبدالرّحمن مضاحکه و مطایبه می نمود، عبد الرّحمن گفت:
ای بُریر!
این هنگام، هنگام مطایبه نیست. بُریر گفت:
قوم من می دانند که من هرگز در جوانی و پیری مایل به لهو و لعب نبوده‌ام و در این حالت شادی می کنم به سبب آنکه می دانم که شهید خواهم شد و بعد از شهادت حوریان بهشت را در بر خواهم کشید و به نعیم آخرت متنعّم خواهم گردید. (136)

فصل سوّم:
در بیان وقایع روز عاشوراء
چون شب عاشورا به پایان رسید و سپیده روز دهم محرّم دمید حضرت سیدالشّهداء علیه السّلام نماز بگزاشت پس از آن به تَعْبیه صفوف لشکر خود پرداخت و به روایتی فرمود که:
تمام شماها در این روز کشته خواهید شد و جز علی بن الحسین علیه السّلام کس زنده نخواهد ماند. و مجموع لشکر آن حضرت سی دو نفر سوار و چهل تن پیاده بودند
و به روایت دیگر هشتاد و دو پیاده، و به روایتی که از جناب امام محمّد باقر علیه السّلام وارد شده چهل و پنج سوار و صد تن پیاده بودند و سبط ابن الجوزی در (تذکره) نیز همین عدد را اختیار کرده (137) و مجموع لشکر پسر سعد شش هزار تن و موافق بعضی مَقاتل بیست هزار؛ و بیست و دو هزار و به روایتی سی هزار نفر وارد شده است و کلمات ارباب سِیر و مقاتل در عدد سپاه آن حضرت و عسکر عمر سعد اختلاف بسیار دارد.
پس حضرت صفوف لشکر را به این طرز آراست زهیر بن قین را در میمنه بازداشت، و حبیب بن مظاهر را در میسره اصحاب خود گماشت و رایت جنگ را به برادرش عبّاس عطا فرمود و موافق بعض کلمات بیست تن با زُهیر در میمنه و بیست تن با حبیب در میسره بازداشت و خود با سایر سپاه در قلب جا کرد و خِیام محترم را از پس پشت انداختند و امر فرمود که:
هیزم و نی هائی را که اندوخته بودند در خندقی که اطراف خِیام کنده بودند ریختند و آتش در آنها افروختند برای آنکه آن کافران را مانعی باشد از آنکه به خِیام محترم بریزند.
و از آن سوی نیز عمر سعد لشکر خود را مرتّب ساخت (138) میمنه سپاه را به عمرو بن الحجّاج سپرد و شمر ملعون ذی الجوشن را در میسره جای داد و عروة بن قیس را بر سواران گماشت و شَبَث بن رِبْعی را با رجّاله بازداشت، و رایت جنگ را با غلام خود در ید گذاشت. و روایت است که امام حسین علیه السّلام دست به دعا برداشت و گفت:
و اَنْتَ رَجائی فی کُلِّ شِدَّةٍ وَ اَنْتَ لی فی کُلِّ اَمرٍ نَزَلَ بی ثِقَةٌ وَ عُدَّةٌ کَمْ مِنْ هَمٍّ یضْعُفُ فیهِ الْفؤ ادُ وَ تَقِلُّ فیهِ الْحیلَةُ وَ یخْذُلُ فیهِ الصَدیقُ وَ یشْمَتُ فیهِ الْعَدُوُّ اَنزَلْتُهُ بِکَ وَ شَکَوْتُهُ اِلَیکَ رَغْبةً مِنّی اِلَیکَ عَمَّنْ سِواکَ فَفَرَّجْتَهُ عَنّی وَ کَشَفْتَهُ فَاَنْتَ وَلِی کُلِّ نِعْمَةٍ وَ صاحِبُ کُلّ حَسَنَةٍ وَ مُنْتَهی کُلِّ رَغْبَةٍ. (139)

این وقت از آن سوی لشکر پسر سعد جنبش کردند و در گرداگرد معسکر امام حسین علیه السّلام جولان دادند از هر طرف که می رفتند آن خندق و آتش افروخته را می دیدند.
پس شمر ملعون به صدای بلند فریاد برداشت که ای حسین!
پیش از آنکه قیامت رسد شتاب کردی به آتش، حضرت فرمود:
این گوینده کیست؟
گویا شمر است، گفتند:
بلی جز او نیست، فرمود:
ای پسر آن زنی که بز چرانی می کرده، تو سزاوارتری به دخول در آتش.
مسلم بن عَوْسَجَه خواست تیری به جانب آن ملعون افکند آن حضرت رضا نداد و منعش فرمود، عرض کرد:
رخصت فرما تا او را هدف تیر سازم همانا او فاسق و از دشمنان خدا و از بزرگان ستمکاران است و خداوند مرا بر او تمکین داده.
حضرت فرمود:
مکروه می دارم که من با این جماعت ابتدا به مقاتلت کنم. این وقت حضرت امام حسین علیه السّلام راحله خویش را طلبید و سوار شد و به صوت بلند فریاد برداشت که می شنیدند صدای آن حضرت را بیشتر مردم و فرمود آنچه حاصلش این است:
ای مردم!
به هوای نفس عجلت مکنید و گوش به کلام من دهید تا شما را بدانچه سزاوار است موعظتی گویم و عذر خودم را بر شما ظاهر سازم پس اگر با من انصاف دهید سعادت خواهید یافت و اگر از دَرِ انصاف بیرون شوید، پس آرای پراکنده خود را مجتمع سازید و زیر و بالای این امر را به نظر تأمل ملاحظه نمائید تا آنکه امر بر شما پوشیده و مستور نماند پس از آن بپردازید به من و مرا مهلتی مدهید؛ همانا ولی من خداوندی است که قرآن را فرو فرستاده و اوست متّولی امور صالحان.
راوی گفت که چون خواهران آن حضرت این کلمات را شنیدند صیحه کشیدند و گریستند و دختران آن جناب نیز به گریه در آمدند، پس بلند شد صداهای ایشان حضرت امام حسین علیه السّلام فرستاد به نزد ایشان برادر خود عبّاس بن علی علیه السّلام و فرزند خود علی اکبر را و فرمود به ایشان که ساکت کنید زنها را، سوگند به جان خودم که بعد از این گریه ایشان بسیار خواهد شد.
و چون زنها ساکت شدند آن حضرت خدای را حمد و ثنا گفت به آنچه سزاوار اوست و درود فرستاد بر حضرت رسول و ملائکه و رسولان خدا علیهماالسّلام و شنیده نشد هرگز متکلّمی پیش از آن حضرت و بعد از او به بلاغت او.

پس فرمود:
ای جماعت!
نیک تأمل کنید و ببینید که من کیستم و با که نسبت دارم آنگاه به خویش آئید و خویشتن را ملامت کنید و نگران شوید که ایا شایسته است برای شما قتل من و هتک حرمت من؟
آیا من نیستم پسر دختر پیغمبر شما؟
آیا من نیستم پسر وصی پیغمبر و ابن عمّ او و آن کسی که اول مؤمنان بود که تصدیق رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم نمود به آنچه از جانب خدا آورده بود؟
آیا حمزه سید الشّهدا عمّ من نیست؟
آیا جعفر که با دو بال در بهشت پرواز می کند عمّ من نیست؟
آ یا به شما نرسیده که پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم در حقّ من و برادرم حسن علیه السّلام فرمود که:
ایشان دو سید جوانان اهل بهشت اند؟
پس اگر سخن مرا تصدیق کنید اصابه حقّ کرده باشید، به خدا سوگند که هرگز سخن دروغ نگفته‌ام از زمانی که دانستم خداوند دروغگو را دشمن می دارد، و با این همه اگر مرا تکذیب می کنید پس در میان شما کسانی می باشند که از این سخن آگهی دارند، اگر از ایشان بپرسید به شما خبر می دهند، بپرسید از جابر بن عبداللّه انصاری، و ابو سعید خُدری و سهل بن سعد ساعدی، و زید بن ارقم، و اَنَس بن مالک تا شما را خبر دهند، همانا ایشان این کلام را در حقّ من و برادرم حسن از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم شنیده‌اند.
آیا این مطلب کافی نیست شما رادر آنکه حاجز ریختن خون من شود؟
شمر به آن حضرت گفت که من خدا را از طریق شک و ریب بیرون صراط مستقیم عبادت کرده باشم اگر بدانم تو چه گوئی. چون حبیب سخن شمر را شنید گفت:
ای شمر!
به خدا سوگند که من ترا چنین می بینم که خدای را به هفتاد طریق از شکّ و ریب عبادت می کنی، و من شهادت می دهم که این سخن را به جناب امام حسین علیه السّلام راست گفتی که من نمی دانم چه می گوئی البتّه نمی دانی؛ چه آنکه خداوند قلب ترا به خاتمِ خشم مختوم داشته و به غشاوت غضب مستور فرموده. دیگر باره جنابَ امام حسین علیه السّلام لشکر را خطاب نموده و فرمود:
اگر بدانچه که گفتم شما را شکّ و شبهه ای است آیا در این مطلب هم شکّ می کنید که من پسر دختر پیغمبر شما می باشم؟
به خدا قسم که در میان مشرق و مغرب پسر دختر پغمبری جز من نیست،

خواه در میان شما و خواه در غیر شما، وای بر شما!
آیا کسی از شما را کشته‌ام که خون او از من طلب کنید؟
یا مالی را از شما تباه کرده ام؟
یا کسی را به جراحتی آسیب زده‌ام تا قصاص جوئید؟
هیچ کس آن حضرت را پاسخ نگفت، دیگر باره ندا در داد که ای شَبَث بن رِبْعی و ای حَجّار بن اَبْجَر و ای قیس بن اشعث و ای زید بن حارث مگر شما نبودید که برای من نوشتید که میوه های اشجار ما رسیده و بوستانهای ما سبز و ریان گشته است اگر به سوی ما آیی از برای یاریت لشکرها آراسته ایم؟
این وقت قیس بن اشعث آغاز سخن کرد و گفت:
ما نمی دانیم چه می گوئی ولکن حکم بنی عمّ خود یزید و ابن زیاد را بپذیر تا آنکه ترا جز به دلخواه تو دیدار نکند، حضرت فرمود:
لا واللّه هرگز دست مذلّت به دست شما ندهم و از شما هم نگریزم چنانکه عبید گریزند.
آنگاه ندا کرد ایشان را و فرمود:
عِبادَ اللّهِ!
اِنی عُذْتُ بِرَبّی وَ رَبِّکُمْاَنْ تَرْجُمُونِ وَ اَعُوذُ بِرَبّی وَ رَبِّکُمْ مِنْ کُلِّ مُتَکَبِّرٍ لا یؤ مِنُ بِیوْمِ الْحِسابِ. (140)
آنگاه از راحله خود فرود آمد و عقبة بن سمعان را فرمود تا آنرا عقال برنهاد ابوجعفر طبری نقل کرده از علی بن حنظلة بن اسعد شبامی از کثیر بن عبداللّه شعبی که گفت:
چون روز عاشورا ما به جهت مقاتله با امام حسین علیه السّلام به مقابل آن حضرت شدیم، بیرون آمد به سوی ما زُهیر بن القین در حالی که سوار بود بر اسبی دراز دُم غرق در اسلحه، پس فرمود:
ای اهل کوفه!
من انذار می کنم شما را از عذاب خدا، همانا حقّ است بر هر مسلمانی نصیحت و خیرخواهی برادر مسلمانش و تا به حال بر یک دین و یک ملّتیم و برادریم با هم تا شمشیر در بین ما کشیده نشده، پس هر گاه بین ما شمشیری واقع شد برادری ما از هم گسیخته و مقطوع خواهد شد و ما یک امّت و شما امّت دیگر خواهید بود.
همانا مردم بدانید که خداوند ما و شما را ممتحن و مبتلا فرموده به ذرّیه پیغمبرش تا بیند ما چه خواهیم کرد با ایشان، اینک من می خوانم شما را به نصرت ایشان و مخذول گذاشتن طاغی پسر طاغی عبیداللّه بن زیاد را؛ زیرا که شما از این پدر و پسر ندیدید مگر بدی، چشمان شما را در آوردند و دستها و پاهای شما را بریدند و شما را مُثْله کردند و بر تنه درختان خرما به دار کشیدند و اَشراف و قُرّاء شما را مانند حُجر بن عَدی و اصحابش و

هانی بن عروه و امثالش را به قتل رسانیدند.
لشکر ابن سعد که این سخنان شنیدند شروع کردند به ناسزا گفتن به زُهیر و مدح و ثنا گفتن بر ابن زیاد و گفتند:
به خدا قسم که ما حرکت نکنیم تا آقایت حسین و هر که با اوست بکشیم یا آنها را گرفته و زنده به نزد امیر عبیداللّه بن زیاد بفرستیم. دیگر باره جناب زُهْیر بنای نصیحت را گذاشت و فرمود:
ای بندگان خدا!
اولاد فاطمه علیهاالسّلام اَحَقّ و اَوْلی هستند به مودّت و نصرت از فرزند سُمَیه، هر گاه یاری نمی کنید ایشان را پس شما را در پناه خدا در می آورم از آنکه ایشان را بکشید، بگذارید حسین را با پسر عمّش یزید بن معاویه هر آینه به جان خودم سوگند که یزید راضی خواهد شد از طاعت شما بدون کشتن حسین علیه السّلام. این هنگام شمر ملعون تیری به جانب او افکند و گفت:
ساکت شو خدا ساکن کند صدای ترا همانا ما را خسته کردی از بس که حرف زدی:
زهیر با وی گفت:
یا بْنَ الْبَوّالِ عَلی عَقِبَیه ما اِیاکَ اُخاطِبُ اِنَّما اَنْتَ بَهیمَةٌ؛
ای پسر آن کسی که بر پاشنه های خود می شاشید من با تو تکلّم نمی کنم تو انسان نیستی بلکه حیوان می باشی؛ به خدا سوگند گمان نمی کنم ترا که دو آیه محکم از کتاب اللّه را دانا باشی پس بشارت باد ترا به خزی و خواری روز قیامت و عذاب دردناک. شمر گفت که خداوند ترا و صاحبت را همین ساعت خواهد کشت. زهیر فرمود:
آیا به مرگ مرا می ترسانی؟
به خدا قسم مردن با آن حضرت نزد من محبوب تر است از مخلّد بودن در دنیا با شماها.
پس رو کرد به مردم و صدای خود را بلند کرد و فرمود:
ای بندگان خدا!
مغرور نسازد شما را این جلف جانی و امثال او به خدا سوگند که نخواهد رسید شفاعت پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم به قومی که بریزند خون ذُریه و اهل بیت او را و بکشند یاوران ایشان را.
راوی گفت:
پس مردی او را ندا کرد و گفت:
ابو عبداللّه الحسین علیه السّلام می فرماید بیا به نزد ما. فَلَعَمْری لَئِنْ کانَ مؤمن آلِ فِرعَوْنَ نَصَحَ لِقَوْمِهِ وَ اَبْلَغَ فِی الدُّعاءِ لَقَدْ نَصَحْتَ وَ اَبْلَغْتَ لَو نَفَعَ النُّصْحُ وَ اَلاِبْلاغُ.
و سید بن طاووس رحمه اللّه روایت کرده که:

چون اصحاب پسر سعد سوار گشتند و مهیای جنگ با آن حضرت شدند آن جناب بُرَیر بن خضیر را به سوی ایشان فرستاد که ایشان را موعظتی نماید، بریر در مقابل آن لشکر آمد و ایشان را موعظه نمود. آن بدبختان سیه روزگار کلام او را اصغا ننمودند و از مواعظ او انتفاع نبردند.
پس خود آن جناب بر ناقه خویش و به قولی بر اسب خود سوار شد و به مقابل ایشان آمده و طلب سکوت نمود، ایشان ساکت شدند، پس آن حضرت حمد و ثنای الهی را به جای آورد و بر حضرت رسالت پناهی و بر ملائکه و سایر انبیاء و رُسل درود بلیغی فرستاد پس از آن فرمود که:
هلاکت و اندوه باد شما را ای جماعت غدّار و ای بی وفاهای جفاکار در هنگامی که به جهت هدایت خویش ما را به سوی خود طلبیدید و ما اجابت شما کرده و شتابان به سوی شما آمدیم پس کشیدید بر روی ما شمشیرهایی که به جهت ما در دست داشتید و بر افروختید بر روی ما آتشی را که برای دشمن ما و دشمن شماها مهیا کرده بودیم پس شما به کین و کید دوستان خود به رضای دشمنان خود همداستان شدید بدون آنکه عدلی در میان شما فاش و ظاهر کرده باشند و بی آنکه طمع و امید رحمتی باشد از شماها در ایشان، پس چرا. از برای شما باد؛ ویلها که از ما دست کشیدید؟
و حال آنکه شمشیرها در حبس نیام بود و دلها مطمئن و آرام می زیست و رأیها محکم شده و نیرو داشت لکن شما سرعت کردید و انبوه شدید در انگیزش نیران فتنه مانند ملخها و خویشتن را دیوانه‌وار در انداختید در کانون نار چون پروانه گان
پس دور باشید از رحمت خدا ای معاندین امت و شاذ و شارد جمعیت و تارک قرآن و محرّف کلمات آن و گروه گناهکاران و پیروان وساوس شیطان و ماحیان شریعت و سنّت نبوی.
آیا ظالمان را معاونت می کنید و از یاری ما دست برمی دارید؟
بلی! سوگند به خدای که غدر و مکر از قدیم در شماها بوده با او به هم پیچیده اصول شما و از او قوّت گرفته فروع شما. لاجرم شما پلیدتر میوه‌اید گلوگاه ناظر را و کمتر لقمه‌اید غاصب را
الحال آگاه باشید که زنازاده فرزند زنازاده یعنی ابن زیاد علیه اللعنة مرا مردّد کرده میان دو چیز:
یا آنکه شمشیر کشیده و در میدان مبارزت بکوشم، و یا آنکه لباس مذلّت بر خود بپوشم و دور است از ما ذلّت و خداوند رضا ندهد و رسول نفرماید و مؤمنان و پروردگان دامنهای طاهر و صاحبان حمیت و اربابهای غیرت ذلّت لئام را بر شهادت کرام اختیار نکنند، اکنون حجّت را بر شما تمام کردم و با قلّت اعوان و کمی یاران با شما رزم خواهم کرد.
پس متصل فرمود کلام خود را به شعرهای فَروة بن مُسَیک مُرادی:

شعر:
فَاِنْ نَهْزِمْ فَهَزّامونَ قِدْماً
وَ اِنَ نُغْلَبْ فَغَیر مُغَلَّبینا
وَ ما اِن طِبُّنا جُبْنٌ وَ لَکِنْ
مَنایا نا وَ دَوْلَةَ(141)آخرینا اِذا مَا المَوْتُرَفَّعَ عَنْاُناسٍ
کَلا کِلَهُ اَناخَ بِاٰخَرینا
فَاَفْنی ذلِکُمْ سَرَواتِ(142)قومی کَما اَفْنَی الْقروُنَ الاْ وَّلینا
فَقُلْ لِلشّامِتینِ بِنا اَفیقوُا
سَیلْقَی الشّامِتُونَ کَما لَقینا
آنگاه فرمود:
سوگند به خدای که شما بعد من فراوان و افزون از مقدار زمانی که پیاده سوار اسب باشد زنده نمانید، روزگار، آسیای مرگ بر سر شما بگرداند و شما مانند میله سنگ آسیا در اضطراب باشید، این عهدی است به من از پدر من از جد من، اکنون رأی خود را فراهم کنید و با اتباع خود همدست شوید و مشورت کنید تا امر برشما پوشیده نماند پس قصد من کنید و مرا مُهلت مدهید همانا من نیز توکّل کرده‌ام بر خداوندی که پروردگار من و شما است که هیچ متحرّک و جانداری نیست مگر آنکه در قبضه قدرت اوست و همانا پروردگار من بر طریق مستقیم و عدالت استوار است جزای هر کسی را به مطابق کار او می دهد.
پس زبان به نفرین آنها گشود و گفت:
ای پروردگار من باران آسمان را از این جماعت قطع کن و برانگیز بر ایشان قحطی مانند قحطی زمان یوسف علیه السّلام که مصریان را به آن آزمایش فرمودی و غلام ثقیف (143) را برایشان سلطنت ده تا آنکه برساند به کامهای ایشان کاسه های تلخ مرگ را؛ زیرا که ایشان فریب دادند ما را و دست از یاری ما برداشتند و توئی پروردگار ما، بر تو توکّل کردیم و به سوی تو انابه نمودیم و به سوی تو است بازگشت همه.
پس از ناقه به زیر آمد و طلبید (مُرْتَجِز) اسب رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم را و برآن سوار گشت و لشکر خود را تعبیه فرمود(144)
طبری از سَعد بن عُبَیده روایت کرده که:
پیر مردان کوفه بالای تلّ ایستاده بودند و برای سید الشهداء علیه السّلام می گریستند و می گفتند:
اَللّٰهُمَّ اَنْزِلْنَصْرَکَ؛
یعنی بارالها!
نصرت خود را بر حسین نازل فرما. من
گفتم:
ای دشمنان خدا چرا فرود نمی آئید او را یاری کنید؟

سعید گفت:
دیدم حضرت سیدالشّهداء علیه السّلام که موعظه فرمود مردم را در حالتی که جُبّه ای از (بُرد) در بر داشت و چون رو کرد به سوی صفّ خویش مردی از بَنی تَمیم که او را عمر طُهَوَی می گفتند تیری به آن حضرت افکند که در میان کتفش رسید و بر جُبّه‌اش آویزان شد و چون به لشکر خود ملحق شد نظر کردم به سوی آنها دیدم قریب صد نفر می باشند که در ایشان بود از صُلب علی علیه السّلام پنج نفر و از بنی هاشم شانزده نفر و مردی از بَنی سُلَیم و مردی از بَنی کِنانه که حلیف ایشان بود و ابن عمیر بن زیاد انتهی. (145)
و در بعضی مَقاتل است که چون حضرت این خطبه مبارکه را قرائت نمود فرمود:
ابن سعد را بخوانید تا نزد من حاضر شود، اگر چه ملاقات آن حضرت بر ابن سعد گران بود لکن دعوت آن حضرت را اجابت نمود و با کراهتی تمام به دیدار آن امام علیه السّلام آمد حضرت فرمود:
ای عُمر!
تو مرا به قتل می رسانی به گمان اینکه، ابن زیاد زنازاده پسر زنازاده ترا سلطنت مملکت ری و جرجان خواهد داد، به خدا سوگند که تو به مقصود خود نخواهی رسید و روز تهنیت و مبارک باد این دو مملکت را نخواهی دید، این سخن عهدی است که به من رسیده این را استوار می دار و آنچه خواهی بکن همانا هیچ بهره از دنیا و آخرت نبری، و گویا می بینم سر ترا در کوفه بر نی نصب نموده‌اند و کودکان آن را سنگ می زنند و هدف و نشانه خود کنند. از این کلمات عُمر سعد خشمناک شد و از آن حضرت روی بگردانید و سپاه خویش را بانگ زد که چند انتظار می برید، این تکاهل و توانی به یک سو نهید و حمله ای گران در دهید حسین و اصحاب او افزون از لقمه ای نیستند. این وقت امام حسین علیه السّلام بر اسب رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم که مُرْتَجِز نام داشت بر نشست و از پیش روی صفّ در ایستاد و دل بر حرب نهاد و فریاد به استغاثه برداشت و فرمود آیا فریاد رسی هست که برای خدا یاری کند ما را؟
آیا دافعی هست که شّر این جماعت را از حریم رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم بگرداند؟

پشیمانی حضرت حرُ

متنبّه شدن حرُّ بن یزید و انابت و رجوُع او به سوی آن امام شهید حُرّ بن یزید چون تصمیم لشکر را بر امر قتال دید و شنید صیحه امام حسین علیه السّلام راکه می فرمود:

اَما مِنْ مُغیثٍ یغیثُنا لِوَجْهِ اللّهِ، اَما مِنْ ذآبٍّ یذُبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلّم.
این استغاثه کریمه او را از خواب غفلت بیدار کرد لاجرم به خویش آمد و رو به سوی پسر سعد آورد و گفت:
ای عُمر!
آیا با این مرد مقاتلت خواهی کرد؟
گفت:
بلی! واللّه، قتالی کنم که آسانتر او آن باشد که این سرها از تن پرد و دستها قلم گردد، گفت:
آیا نمی توانی که این کار را از در مسالمت به خاتمت برسانی؟
عُمر گفت:
اگر کار به دست من بود چنین می کردم لکن امیر تو عبیداللّه بن زیاد از صُلح ابا کرد و رضا نداد.
حُرّ آزرده خاطر از وی بازگشت و در موقفی ایستاد، قُرّة بن قیس که یک تن از قوم حُرّ بود با او بود، پس حُرّ به او گفت که ای قُرّه !اسب خود را امروز آب داده‌ای؟
گفت:
آب نداده ام، گفت:
نمی خواهی او را سقایت کنی؟
قرّه گفت که چون حُرّ این سخن را به من گفت به خدا قسم من گمان کردم که می خواهد از میان حربگاه کناری گیرد و قتال ندهد و کراهت دارد از آنکه من بر اندیشه او مطّلع شوم و به خدا سوگند که اگر مرا از عزیمت خود خبر داده بود من هم به ملازمت او حاضر خدمت حسین علیه السّلام می شدم.
بالجمله؛ حُرّ از مکان خود کناره گرفت و اندک اندک به لشکر گاه حسین علیه السّلام راه نزدیک می کرد مُهاجر بْن اَوْس به وی گفت:
ای حُرّ!
چه اراده داری مگر می خواهی که حمله افکنی؟
حُرّ او را پاسخ نگفت و رعده و لرزش او را بگرفت، مُهاجر به آن سعید نیک اختر گفت:
همانا امر تو ما را به شکّ و ریب انداخت؛زیرا که سوگند به خدای در هیچ حربی این حال را از تو ندیده بودم، و اگر از من می پرسیدند که

شجاعترین اهل کوفه کیست از تو تجاوز نمی کردم و غیر ترا نام نمی بردم این لرزه و رعدی که در تو می بینم چیست؟
حُرّ گفت:
به خدا قسم که من نفس خویش را در میان بهشت و دوزخ مخیرمی بینم و سوگند به خدای که اختیار نخواهم کرد بر بهشت چیزی را اگر چه پاره شوم و به آتش سوخته گردم، پس اسب خود را دوانید و به امام حسین علیه السّلام ملحق گردید در حالتی که دست بر سر نهاده بود و می گفت:
بار الها !
به حضرت تو انابت و رجوع کردم پس بر من ببخشای چه آنکه در بیم افکندم دلهای اولیای ترا و اولاد پیغمبر ترا. (146) ابو جعفر طبری نقل کرده که چون حُرّ رحمه اللّه به جانب امام حسین علیه السّلام و اصحابش روان شد گمان کردند که اراده کار زار دارد، چون نزدیک شد سپر خود را واژگونه کرد دانستند به طلب امان آمده است و قصد جنگ ندارد، پس نزدیک شد و سلام کرد.(147)
مؤلف گوید:
که شایسته دیدم در این مقام از زبان حُرّ این چند شعر را نقل کنم خطاب به حضرت امام حسین علیه السّلام؛
شعر:
ای درِ تو مقصد و مقصود ما
وی رخ تو شاهد و مشهود ما
نقد غمت مایه هر شادئی
بندگیت بهْ زِ هر آزادئی
یار شو ای مونس غمخوارگان
چاره کن ای چاره بیچارگان
درگذر از جرم که خواهنده ایم
چاره ما کن که پناهنده ایم
چاره ما ساز که بی یاوریم
گر تو برانی به که رو آوریم
دارم از لطف ازل منظر فردوس طمع
گرچه دربانی میخانه فراوان کردم
سایه ای بر دل ریشم فکن ای گنج مراد
که من این خانه به سودای تو ویران کردم
پس حُرّ با حضرت امام حسین علیه السّلام عرض کرد:
فدای تو شوم، یابن رَسُول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلّم !
منم آن کسی که ترا به راه خویش نگذاشتم و طریق بازگشت بر تو مسدود داشتم و ترا از راه و بیراه بگردانیدم تا بدین زمین بلا انگیز

رسانیدم و هرگز گمان نمی کردم که این قوم با تو چنین کنند و سخن ترا بر تو ردّ کنند، قسم به خدا!
اگر این بدانستم هرگز نمی کردم آنچه کردم. اکنون از آنچه کرده‌ام پشیمانم و به سوی خدا تو به کرده‌ام آیا توبه و انابت مرا در حضرت حقّ به مرتبه قبول می بینی؟
آن دریای رحمت الهی در جواب حُرّ ریاحی فرمود:
بلی، خداوند از تو می پذیرد و تو را معفوّ می دارد.
شعر:
گفت بازآ که در تو به است باز
هین بگیر از عفو ما خطّ جواز
ای در آ که کس ز احرار و عبید
روی نومیدی در این در گه ندید
گردو صد جرم عظیم آورده ای
غم مخور رو بر کریم آورده ای
اکنون فرود آی و بیاسای، عرض کرد:
اگر من در راه تو سواره جنگ کنم بهتر است از آنکه پیاده باشم و آخر امر من به پیاده شدن خواهد کشید.
حضرت فرمود:
خدا ترا رحمت کند بکن آنچه می دانی. این وقت حُرّ از پیش روی امام علیه السّلام بیرون شد و سپاه کوفه را خطاب کرد و گفت:
ای مردم کوفه!
مادر به عزای شما بنشیند و بر شما بگرید این مرد صالح را دعوت کردید و به سوی خویش او را طلبیدید چون ملتمس شما را به اجابت مقرون داشت از یاری او برداشتید و با دشمنانش گذاشتید و حال آنکه بر آن بودید که در راه او جهاد کنید و بذل جان نمائید، پس از درِ غدر و مکر بیرون آمدید و به جهت کشتن او گرد آمدید و او را گریبان گیر شدید و از هر جانب او را احاطه نمودید تا مانع شوید او را از توجّه به سوی بلاد و شهرهای وسیع الهی، لاجرم مانند اسیر در دست شما گرفتار آمد که جلب نفع و دفع ضرر را نتواند، منع کردید او را و زنان و اطفال و اهل بیتش را از آب جاری فرات که می آشامد از آن یهود و نصاری و می غلطد در آن کِلاب و خَنازیر و اینک آل پیغمبر از آسیب عطش از پای در افتادند.
شعر:
لب تشنگان فاطمه ممنوع از فرات
بر مردمان طاغی و یاغی حلال شد
از باد ناگهان اجل گلشن نبی
از پا فتاده قامت هر نو نهال شد

چه بد مردم که شما بودید بعد از پیغمبر، خداوند سیراب نگرداند شما را در روزی که مردمان تشنه باشند چون حُرّ کلام بدین جا رسانید گروهی تیر به جانب او افکندند و او بر گشت و در پیش روی امام علیه السّلام ایستاد.
این هنگام عُمر سعد بانگ در آورد که ای دُرَید(148) رایت خویش را پیش دار، چون عَلَم را نزدیک آورد عُمر تیری در چلّه کمان نهاد و به سوی سپاه سیدالشّهدا علیه السّلام گشاد و گفت:
ای مردم گواه باشید اوّل کسی که تیر به لشکر حسین افکند من بودم!؟ (149)
سید بن طاووس روایت کرده:
پس از آنکه ابن سعد به جانب آن حضرت تیر افکند لشکر او نیز عسکر امام حسین علیه السّلام را تیر باران کردند و مثل باران بر لشکر آن امام مؤمنان بارید، پس حضرت رو به اصحاب خویش کرده فرمود:
برخیزید و مهیا شوید از برای مرگ که چاره‌ای از آن نیست خدا شما را رحمت کند، همانا این تیرها رسولان قوم اند به سوی شماها.
پس آن سعادتمندان مشغول قتال شدند و به مقدار یک ساعت با آن لشکر نبرد کردند و حمله بعد از حمله افکندند تا آنکه جماعتی از لشکر آن حضرت
به روایت محمّد بن ابی طالب موسوی پنجاه نفر از پا در آمدند و شهد شهادت نوشیدند. (150)
مؤلف گوید:
که چون اصحاب سّیدالشهداء علیه السّلام حقوق بسیار بر ما دارند، فَاِنَّهُمْ عَلَیهِم السّلام.
شعر:
اَلسّابقُونَ اِلَی المَکارِمِ وَ الْعُلی
وَالْحائزوُنَ غَدًاحِیاضَالْکَوْثَر
لَوْلا صَوارمُهُمْ وَ وَقْعُ نِبالِهِمْ
لَمْ یسْمَعِ الْا ذانُ صَوْتَ مُکَبِّرِشعر:
و کعب بن جابر که از دشمنان ایشان است در حقّ ایشان گفته:
شعر:
فَلَمَ تَرَعَینی مِثْلَهُمْ فی زَمانِهِمْ
وَلا قَبْلَهُمْ فِی النّاسِ اِذ اَنَا یافِعٌ
اَشَدَّ قِراعاً بالسُّیوفِ لَدَی الْوَغا
اَلا کُلُّ مَنْ یحْمِی الدِّمارُ مُقارِعٌ
وَ قَدْ صَبَرُوُ اِلطَّعنِ وَ الضرْبِ حُسَّرا
وَقَدْ نازَلوا لوْ اَنَّ ذلِکَ نافِعٌ
پس شایسته باشد که آن اشخاصی را که در حمله اولی شهید شدند و من

بر اسم شریفشان مطّلع شدم ذکر کنم و ایشان به ترتیبی که در (مناقب) ابن شهر آشوب است این بزرگوارنند: (151)
نُعَیم بْن عَجلان و او برادر نعمان بن عجلان است که از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السّلام و عامل آن حضرت بر بحرین و عمّان بوده و گویند این دو تن با نضر که برادر سوم است از شجعان و از شعراء بوده‌اند و در صفّین ملازمت آن حضرت داشته‌اند. عمران بن کعب حارث الاشجعی که در رجال شیخ ذکر شده. حنظلة بن عمرو الشّیبانی - قاسط بن زهیر و برادرش مُقْسِط و در رجال شیخ اسم والدشان را عبداللّه گفته. کَنانَةِ بن عتیق تغلبی که از ابطال و قُرا و عُبّاد کوفه به شمار رفته. عمرو بن ضُبَیعَة بن قیس التّمیمی و او فارسی شجاع بود، گویند اوّل با عمر سعد بوده پس داخل شده در انصار حسین علیه السّلام. ضرغامة بن مالک تغلبی،
و بعضی گفته‌اند که:
او بعد از نماز ظهر به مبارزت بیرون شد و شهید گردید. عامر بن مسلم العبدی، و مولای او سالم از شیعیان بصره بودند و با سیف بن مالک و ادهم بن امیه به همراهی یزید بن ثبیط و پسرانش به یاری امام حسین علیه السّلام آمدند و در حمله اولی شهید گشتند، و در حقّ عامر و زهیر بن سلیم و عثمان بن امیر المؤمنین علیه السّلام و حّر و زهیر بن قین و عمرو صیداوی و بشر حضرمی فرموده فضل بن عبّاس بن ربیعة بن الحرث بن عبدالمطّلب رَحِمَهُمُ اللّه در خطاب بنی امیه و طعن بر افعال ایشان:
شعر:
اَرْجِعُوا عامِرًا وَ رَدّوُازُهَیرًا
ثُمَّ عُثْمانَ فَارْجِعُوا غارِمینا
وَ ارْجِعُوا الحُرَّ وَ ابْنَ قَینٍ وَ قَوْمًا
قُتِلوُا حینَ جاوَزوُا اصِفّیناً
اَینَ عَمْروٌ وَ اَینَ بِشْرٌ وَ قَتْلی
مِنْهُم بِالْعَراءِ مایدْ فَنُونا(152) سیف بن عبداللّه بن مالک العبدی، بعضی گفته‌اند که:
او بعد از نماز ظهر به مبارزت بیرون و شهید شد رحمه اللّه. عبدالّرحمن بن عبد اللّه الارحبی الهمدانی و این همان کس است که اهل کوفه او را با قیس بن مُسهر به سوی امام حسین علیه السّلام به مکّه فرستادند با کاغذهای بسیار روز دوازدهم ماه رمضان بود که خدمت آن حضرت رسیدند.
حباب بن عامر التّیمی از شیعیان کوفه است با مسلم بیعت کرده و چون کوفیان با مسلم جفا کردند حباب به قصد خدمت امام حسین علیه السّلام حرکت کرده و در بین راه به آن حضرت ملحق شد. عَمْرو الجُنْدُعی؛ ابن شهر آشوب او را از مقتولین در حمله اولّی شمرده و لکن بعض اهل سِیر

گفته‌اند که:
او مجروح روی زمین افتاده بود و ضربتی سخت بر سر او رسیده بود قوم او، او را از معرکه بیرون بردند، مدّت یک سال مریض و صاحب فراش بود در سر سال وفات کرد وتإئید می کند این مطلب را آنچه در زیارت شهداء است:
اَلسَّلامُ عَلَی الْمُرَتَّثِ مَعَهُ عَمْرو بْنِ عَبْدِاللّهِ الْجُنْدُعی.
حُلاس (به حاء مهمله کغُراب)بن عمرو الازدی الرّاسبی، و برادرش نعمان بن عمرو از اهل کوفه و از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السّلام بوده، بلکه حلاس از سرهنگان لشکر آن حضرت در کوفه بوده.

سَوّارِ بنِ اَبی عُمَیر النَّهْمی در حمله اولی مجروح در میان کشتگان افتاد او را اسیر کردند به نزد عمر سعد بردند. عمر خواست او را بکشد قوم او شفاعتش کردند او را نکشت لکن به حال اسیری و مجروح بود تا شش ماه پس از آن وفات کرد مانند مُوَقَّع بن ثُمامه که او نیز مجروح افتاده بود قوم او، او را به کوفه بردند و مخفی کردند، ابن زیاد مطلع شد فرستاد تا او را بکشند، قوم او از بنی اسد شفاعتش کردند او را نکشت لکن او را در قید آهن کرده فرستاد او را به زاره (موضعی به عمّان) موقّع از زحمت جراحتها مریض بود تا یک سال، پس از آن در همان زاره وفات فرمود. و اشاره به او کرده کُمَیت اَسَدی در این مصراع:
وَ اِنَّ اَبا موسی اَسیرٌ مُکَبَّلٌ. (ابو موسی کنیه مُوَقَّع است).
بالجمله؛ در زیارت شهداء است:
اَلسَّلامُ عَلَی الْجریحِ الْمَاْسُور سَوّارِ بن اَبی عُمیرِ النَهْمی.
عمار بن ابی سَلَامة الدّالا نی اَلهمدانی از اَصحاب امیرالمؤمنین علیه السّلام و از مجاهدین در خدمتش به شمار رفته بلکه بعضی گفته‌اند که:
او حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم را نیز درک کرده. زاهر مولی عمرو بن الحَمِق جدّ محمّد بن سنان زاهری در سنه شصتم به حج مشرّف شده و به شرف مصاحبت حضرت سیدالشهداء نائل شده و در خدمتش بود تا در روز عاشوراء در حمله اولی شهید گشت. از قاضی نعمان مصری مروی است که چون عمروبن الحَمِق از ترس معاویه گریخت به جانب جزیره و مردی از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السّلام که نامش زاهر بود با او همراه بود، چون مار عمرو را گزید بدنش ورم کرد، زاهر را فرمود که:
حبیبم رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم مرا خبر داده که شرکت می کند در خون من جنّ و انس و ناچار من کشته خواهم گشت؛ در این وقت اسب سوارانی که در جستجوی او بودند ظاهر شدند عمرو به زاهر فرمود که:
تو خود را پنهان کن این جماعت به جستجوی من می آیند و مرا می یابند و می کشند و سرم را با خود می برند و چون رفتند تو خود را ظاهر کن و بدن مرا از زمین بردار و دفن کن. زاهر گفت:
تا من تیر در ترکش دارم با ایشان جنگ می کنم تا آنگاه با تو کشته شوم، عمرو فرمود:
آنچه من می گویم بکن که در امر من نفع می دهد خدا ترا. زاهر چنان کرد که عمرو فرموده بود و زنده بماند تا در کربلا شهید شد رحمه اللّه جَبَلَة بنِ علی الشّیبانی از شجاعان اهل کوفه بوده. مسعود بن الحجّاج التیمی و

پسرش عبدالرحمن از شجاعان معروفین بوده‌اند با ابن سعد آمده بود در ایامی که جنگ نشده بود آمدند خدمت امام حسین علیه السّلام سلام کنند بر آن حضرت پس سعادت شامل حالشان شده خدمت آن حضرت ماندند تا در حمله اولی شهید گشتند. زهیر بن بشر الخثعمی. عمار بن حسّان بن شریح الطّائی از شیعیان مخلص بوده و با حضرت امام حسین علیه السّلام از مکه مصاحبت کرده تا درکربلا. و پدرش حسّان از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السّلام بوده و در صِفین در رِکاب آن حضرت شهید شده. و در رجال، اسم عمّار را عامر گفته‌اند، و از اَحفاد اوست عبداللّه بن احمد بن عامر بن سلیمان بن صالح بن وهب بن عامر مقتول به کربلا، ابن حسّان و عبداللّه مُکَنّی است به ابوالقاسم و صاحب کتبی است که از جمله آنها است (کتاب قضایا امیرالمؤمنین علیه السّلام) روایت می کند آن را از پدرش ابو الجعد احمد بن عامر و شیخ نجاشی روایت کرده از عبداللّه بن احمد مذکور که گفت:
پدرم متولّد شد سنه صد و پنجاه و هفت و ملاقات کرد شیخ ما حضرت رضا علیه السّلام را در سنه صد و نود و چهار و وفات کرد حضرت رضا علیه السّلام در طوس سنه دویست و دو، روز سه شنبه هیجدهم جمادی الاولی و من ملاقات کردم حضرت ابوالحسن ابو محمّد علیه السّلام را و پدرم مؤذن آن دو بزرگوار بود الخ (153)
پس معلوم شد که ایشان بیت جلیلی بوده‌اند از شیعه قدّس اللّه ارواحهم.
مسلم بن کثیر ازدی کوفی تابعی گویند از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السّلام بوده و در رکاب آن حضرت در بعضی حروب زخمی به پایش رسیده بود و خدمت سیّدالشهداء علیه السّلام از کوفه به کربلاء مشرف شده در روز عاشورا در حمله اولی شهید شد و (نافع) مولای او بعد از نماز ظهر شهید گردید. زهیر بن سلیم ازدی و این بزرگوار از همان سعادتمندان است که در شب عاشورا به اردوی همایونی حضرت سید الشهداء علیه السّلام ملحق شدند.
عبداللّه و عبیداللّه پسران یزید بن ثُبَیط(154)عبدی بصری.
ابو جعفر طبری روایت کرده که:
جماعتی از مردم شیعه بصره جمع شدند در منزل زنی از عبدالقیس که نامش ماریه بنت منقذ و از شیعیان بود و منزلش مجمع شیعه بود و این در اوقاتی بود که عبیداللّه بن زیاد به کوفه رفته بود و خبر به او رسیده بود از اقبال و توجّه امام حسین علیه السّلام به سمت عراق، ابن زیاد نیز راهها را گرفته و به عامل خود در بصره نوشته بود که برای دیده‌بان ها جائی درست کنند و دیده‌بان در آن قرار دهند و راهها را پاسبانان گذارند که مبادا کسی ملحق به آن حضرت شود پس یزید بن ثبیط که از قبیله عبدالقیس و از آن جماعت شیعه بود که در خانه آن زن مؤمنه جمع شده بودند، عزم کرد که

به آن حضرت ملحق شود، او را ده پسر بود، پس به پسران خود فرمود که: کدام از شماها با من خواهید آمد؟
دو نفر از آن ده پسر مهیای مصاحبت او شدند، پس با آن جماعتی که در خانه آن زن جمع بودند فرمود که:
من قصد کرده‌ام ملحق شوم به امام حسین علیه السّلام و اینک بیرون خواهم شد. شیعیان گفتند که می ترسیم بر تو از اصحاب پسر زیاد، فرمود: به خدا سوگند!
هر گاه برسد شتران یا پاهای ما به جادّه، و راه دیگر سهل است بر من و وحشتی نیست بر من از اصحاب ابن زیاد که به طلب من بیایند؛ پس از بصره بیرون شد و از غیر راه بیابان قفر و خالی سیر کرد تا در ابطح به امام حسین علیه السّلام رسید، فرود آمد و منزل و مأوای خود را درست کرد، پس رفت به سوی رحل و منزل آن حضرت و چون خبر او به حضرت امام حسین علیه السّلام رسید به دیدن او بیرون شد به منزل او که تشریف برد، گفتند:
به قصد شما به منزل شما رفت، حضرت در منزل او نشست به انتظار او، از آن طرف آن مرد چون حضرت را در جایگاه خود ندید احوال پرسید، گفتند به منزل تو تشریف بردند. یزید برگشت به منزل خود، آن جناب را دید نشسته.
پس آیه مبارکه را خواند.
(بِفَضْلِ اللّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ فَبِذلِکَ فَلْیفرَحوُا). (155)
پس سلام کرد به آن حضرت و نشست در خدمتش و خبر داد آن حضرت را که برای چه از بصره به خدمتش آمده، حضرت دعای خیر فرمود برای او پس با آن حضرت بود تا در کربلا شهید شد با دو پسرش عبداللّه و عبیداللّه.
(156) بعضی از اهل سِیر ذکر کرده‌اند که وقتی یزید از بصره حرکت کرد عامر و مولای او سالم و سیف بن مالک و اَدْهم بن اُمیه نیز با او همراه بودند و ایشان نیز در کربلا شهید شدند و در مرثیه یزید و دو پسرانش، پسرش عامر بن یزید گفته:
شعر:
یا فَرْوَ قُومی فَانْدُبی
خَیرَ الْبَرِیةِ فِی الْقُبُورِ
وَ اَبْکی الشَّهیدَ بِعَبْرَةٍ
مِنْ فَیضِ دَمْعٍ ذی دُرُوُرِ
وَ ارْثِ الْحُسَینَ مَعَ التَّفَجُّعِ
وَالتَّأَوُّهِ وَ الزَّفیرِ
قَتَلوُا الْحرامَ مِنَ الأئمَّةِ
فِی الحَرام مِنَ الشّهُوُر

وَابْکی یزیدَ مُجَدَّلاً
وَ ابْنَیهِ فی حَرِّ الهَجیرِ
مُتَرمِّلینَ دِمائُهُمْ
تَجْری عَلی لَبَبِ النُّحُورِ
یا لَهْفَ نَفْسی لَم تَفُزْ
مَعَهُم بِجَنّاتٍ وَ حُورٍ
و نیز از اشخاصی که در اوّل قتال شهید شدند:
جَنْدَب بن حُجرِ کِندی خَوْلانی است که از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السّلام به شمار رفته. و جَنادَةِبن کعب انصاری است که از مکّه با اهل و عیال خود در خدمت امام حسین علیه السّلام بوده و پسرش:
عمرو بن جنادة بعد از قتل پدر به امر مادرش به جهاد رفت و شهید شد. و سالم بن عمرو. قاسم بن الحبیب الازدی. بکربن حی التیمی. جُوَینِ بن مالک التیمی. اُمیة بن سعد الطاائی. عبداللّه بن بشر که از مشاهیر شجاعان بوده. بشر بن عمرو. حجّاج بن بدر بصری حامل کتاب مسعود بن عمرو از بَصره به خدمت امام حسین علیه السّلام رسید، و رفیقش. قَعْنَبِ بن عمرو نَمری بصری. عائذ بن مُجَمَّع بن عبداللّه عائذی، (رضوان اللّه علیهم اجمعین) و ده نفر از غلامان امام حسین علیه السّلام، و دو نفر از غلامان امیرالمؤمنین علیه السّلام.
مؤلف گوید:
که اسامی بعضی از این غلامان که شهید شده‌اند از این قرار است:
اسلم بن عمرو و او پدرش ترکی بود و خودش کاتب امام حسین علیه السّلام؛ و دیگر:
قارب بن عبداللّه دئلی که مادرش کنیز حضرت امام حسین علیه السّلام بوده؛ و دیگر:
مُنْجِح بن سَهم غلام امام حسن علیه السّلام. با فرزندان امام حسن علیه السّلام به کربلا آمد و شهید شد. سعد بن الحرث غلام امیرالمؤمنین علیه السّلام. نصر بن ابی نیزر غلام آن حضرت نیز و این نصر پدرش همان است که در نخلستان امیرالمؤمنین علیه السّلام کار می کرد.
حرث بن نبهان غلام حمزه، الی غیر ذلک.
بالجمله؛ چون در این حمله جماعت بسیاری از اصحاب سید الشهداء علیه السّلام شهید شدند شهادتشان در حضرت سیدالشهداء علیه السّلام تأثیر کرد پس در آن وقت جناب امام حسین علیه السّلام از روی تإسف دست فرا برد و بر محاسن شریف خود نهاد و فرمود:
شدّت کرد غضب خدا بر یهود هنگامی که از برای خدا فرزند قرار دادند، و شدّت کرد خشم خدا بر نصاری هنگامی که سه خدا قائل شدند، و شدت کرد غضب خدا بر مجوس وقتی که به پرستش آفتاب و ماه پرداختند، و

شدید است غضب خدا بر قومی که متّفق الکلمه شدند بر ریختن خون فرزند پیغمبر خودشان، به خدا سوگند!
به هیچ گونه این جماعت را اجابت نکنم از آنچه در دل دارند تا هنگامی که خدا را ملاقات کنم و به خون خویش مخضّب باشم. (157) مخفی و مستور نماند که جماعتی از وجوه لشکر کوفه از دل رضا نمی دادند که با جناب امام حسین علیه السّلام رزم آغازند و خود را مطرود دارَین سازند، از این جهت کار مقاتلت به مماطلت می رفت و امر مبارزت به مسامحت می گذشت و در خلال این حال اِرسال رُسل و تحریر مَکاتیب تقریر یافت و روز عاشورا نیز تا قریب به چاشتگاه کار بدینگونه می رفت، این هنگام بر مردم پر ظاهر گشت که فرزند پیغمبر لباس ذلّت در بر نخواهد کرد و عبیداللّه بن زیاد بَغْضای آن حضرت را دست بر نخواهد داشت، لا جَرم از هر دو سوی رزم را تصمیم عزم دادند.

اول کس از سپاه ابن سعد که به میدان مبارزت آمد یسار غلام زیاد بن ابیه و سالم غلام ابن زیاد بود که با هم به میدان آمدند، از میان اصحاب امام حسین علیه السّلام عبداللّه بن عمیر کلبی به مبارزت ایشان بیرون شد، گفتند:
تو کیستی که به میدان ما آمده‌ای؟
گفت:
منم عبداللّه بن عمیر. گفتند:
ترا نشناسیم برگرد و زُهَیر بن قین یا حَبیب بن مظاهر یا بریر را به سوی ما بفرست، و یسار مقدّم بر سالم بود، عبداللّه با او گفت که ای پسر زانیه ! مگر اختیار ترا است که هر که بخواهی برگزینی؟
این بگفت و بر او حمله کرد و تیغ بر او راند و او را در افکند، سالم غلام ابن زیاد چون این را بدید تاخت تا یسار را یاری کند، اصحاب امام حسین علیه السّلام عبداللّه را بانگ زدند که خویشتن را واپای که دشمن رسید، عبداللّه چون مشغول مقتول خویش بود اصغای این مطلب نفرمود، لاجرم (سالم) رسید و تیغ بر عبداللّه فرود آورد عبداللّه دست چپ را به جای سپر وقایه سر ساخت لاجرم انگشتانش از کف جدا شد و عبداللّه بدین زخم ننگریست و چون شیر زخم خورده عنان برتافت و سالم را به زخم شمشیر از قفای یسار به دارالبوار فرستاد پس به این اشعار رَجز خواند:
شعر:
اِنْ تُنکِرونی فَاَنَا اْبُن کلْبِ
حَسْبی بِبَیْتی فی عُلَیمٍ(158)حَسْبی اِنّی امْرَءٌ ذُوُمِرَّةٍ(159)وَ عَصْبٍ(160)
وَ لَسْتُ بِالْخَوّارِ (161) عِنْدَ النَّکْبِ
پس عمرو بن الحجّاج با جماعت خود از سپاه کوفه بر میمنه لشکر امام حسین علیه السّلام حمله کرد، اصحاب امام چون دیدند زانو بر زمین نهادند و نیزه های خود را به سوی ایشان دراز کردند، خیل دشمن چون رسیدند از سنان ایشان بترسیدند و پشت دادند، پس اصحاب امام حسین علیه السّلام ایشان را تیر باران نمودند بعضی در افتادند و جان دادند و گروهی بخستند و بجستند. این وقت مردی از قبیله بنی تمیم که او را عبداللّه بن حَوْزَه می گفتند رو به لشکر امام حسین علیه السّلام آورد و مقابل آن حضرت ایستاد و گفت:
یا حسین !
یا حسین !
آن حضرت فرمود چه می خواهی؟

قالَ:
اَبْشِرْ بِالنّارِ
فَقالَ:
کَلاّ اِنّی اَقدَمُ عَلی رَبٍّ رَحیمٍ وَ شَفیعٍ مُطاعٍ حضرت فرمود:
این کیست؟
گفتند:
ابن حَوزه تمیمی است، آن حضرت خداوند خویش را خواند و گفت:
بارالها!
او را به سوی آتش دوزخ بکش. در زمان، اسب اِبن حَوزه آغاز چموشی نهاد و او را از پشت خود انداخت چنانکه پای چپش در رکاب بند بود و پای راستش واژگونه برفراز بود، مسلم بن عَوسَجَه جلدی کرد و پیش تاخت و پای راستش را به شمشیر از تن نحسش انداخت پس اسب او دویدن گرفت و سر او به هر سنگ و کلوخی و درختی می کوبید تا هلاک شد و حقّ تعالی روحش را به آتش دوزخ فرستاد، پس امر کارزار شدّت کرد و از جمیع، جماعتی کشته گشت. (162)
مبارزات حرّبن یزید ریاحی رحمه اللّه:
این وقت حُر بن یزید بر اصحاب عمر سعد چون شیر غضبناک حمله کرد و به شعر عَنْتَرَه تمثل جست:
شعر:
مازِلْتُ اَرْمِیهِمْ بِثُغْرَةِ(163)نَحْرِهِ وَ لَبانِهِ حَتّی تَسَرْبَلَ بالدَّمِ
و هم رجز می خواند و می گفت:
شعر:
اِنّی اَنَا الْحُرُ وَ مَاْوَی الضَّیفِ
اَضْرِبُ فی اَعْناقِکُمْ بِالسَّیفِ
عَنْ خَیرِ مَنْ حَلَّ بِاَرْض الْخَیفِ (164) اَضرِبُکُمْ وَ لا اَری مِنْ حَیفٍ
راوی گفت:
دیدم اسب او را که ضربت بر گوشها و حاجب او وارد شده بود و خون از او جاری بود حُصَین بن تمیم رو کرد به یزید بن سفیان و گفت:
ای یزید!
این همان حّر است که تو آرزوی کشتن او را داشتی اینک به مبارزت او بشتاب. گفت:
بلی و به سوی حرّ شتافت و گفت:
ای حرّ میل مبارزت داری؟
گفت:
بلی!
پس با هم نبرد کردند.

حُصین بن تمیم گفت:
به خدا قسم مثل آنکه جان یزید در دست حرّ بود او را فرصت نداد تا به قتل رسانید، پس پیوسته جنگ کرد تا آنکه عمرسعد امر کرد حصین بن تمیم را با پانصد کماندار اصحاب حسین را تیر باران کنند، پس لشکر عمر سعد ایشان را تیر باران کردند زمانی نکشید که اسبهای ایشان هلاک شدند و سواران پیاده گشتند. ابو مِخنف از ایوب بن مشرح حیوانی نقل کرده که گفت:
واللّه!
من پی کردم اسب حرّ را و تیری بر شکم اسب او زدم که به لرزه و اضطراب در آمد آنگاه به سر در آمد.
مؤلف گوید:
که گویا حسّان بن ثابت در این مقام گفته:
شعر:
وَ یقوُلُ لِلطَّرْفِ(165) اِصْطَبِرْلِشَبَاء(166)الْقَنا فَهَدَمْتُ رُکْنَ الْمجْدِ اِنْ لَمْ تُعْقَرِ
و چه قدر شایسته است در این مقام نقل این حدیث حضرت صادق علیه السّلام:
قالَ:
(اَلْحُرُّ، حُرٌّ عَلی جَمیع اَحْوالِهِ اِنْ نابَتْهُ نائِبَةٌ صَبَرَ لَها و آن تَداکَتْ عَلَیهَا الْمَصائبُ لَمْ تَکْسِرْهُ و اِنْ اُسِرَ وَ قُهِرَ وَ اسْتَبْدَلَ بِالْیسْرِ عُسْرًا).
راوی گفت:
پس حرّ از روی اسب مانند شیر جستن کرد و شمشیر برّانی در دستش بود و می گفت:
شعر:
اِنْ تَعْقِرُوابی (167) فَاَنَا ابْنُ الْحُرِّ اَشْجَعُ مِنْ ذی لِبَدٍ هِزَبْرِ
پس ندیدم احدی را هرگز مانند او سر از تن جدا کند و لشکر هلاک کند، اهل سِیرَ و تاریخ گفتنداند که حرّ و زهیر با هم قرار داده بودند که بر لشکر حمله کنند و مقاتله شدید و کارزار سختی نمایند و هر کدام گرفتار شدند دیگری حمله کند و او را خلاص نماید و بدین گونه یک ساعتی نبرد کردند و حرّ رَجز می خواند و می گفت:
شعر:
اَلَیتُ لا اُقْتَلُ حَتّی اَقْتُلا
وَلَنْ اَصابَ الْیوْمَ اِلاّ مُقْبِلاً
اَضْرِبُهُمْ بِالسَّیفِ ضَرْبًا مِقْصَلاً(168) لا ناکِلاً مِنْهُمْ (169)وَ لا مُهَلَّلاً و در دست حرّ شمشیری بود که مرگ از دم او لایح بود و گویا ابن معتزّ در حقّ او گفته بود:

شعر:
وَلی صارِمٌ فیهِ الْمَنایا کَوامِنٌ
فما ینْتَضی اِلاّ لِسَفْکِ دِماءٍ
تَری فَوْقَ مِنْبَتِهِ الْفِرِنْدَ کَاَنَّهُ
بَقِیةَ غَیمٍ رَقَّ دوُنَ سَماءٍ
پس جماعتی از لشکر عمر سعد بر او حمله آوردند و شهیدش نمودند.
بعضی گفته‌اند که:
امام حسین علیه السّلام به نزد او آمد و هنوز خون از او جستن داشت، پس فرمود:
به به ای حُرّ!
تو حُرّی همچنانکه نام گذاشته شدی به آن، حُرّی در دنیا و آخرت پس خواند آن حضرت:
شعر:
لَنِعْمَ الْحُرُّ حُرُّبَنی رَباحِ
وَنِعْمَ الْحُرُّ عِنْدَ مُخْتَلَفِ الرِّماحِ
وَنِعْمَ الْحُرُّ اِذْ نادی حُسَینًا
فَجادَ بِنَفْسِهِ عِنْد الصَّباحِ

شهادت بُریر بن خضیر رحمه اللّه

بُرَیرِ بْنِ خُضَیر رحمه اللّه (170) به میدان آمد و او مردی زاهد و عابد بود و او را (سید قُرّاء) می نامیدند و از اشراف اهل کوفه از هَمْدانیین بود و اوست خالوی ابو اسحاق عمروبن عبداللّه سبیعی کوفی تابعی که در حقّ او گفته اند:
چهل سال نماز صبح را به وضوی نماز عشا گزارد و در هر شب یک ختم قرآن می نمود، و در زمان او اَعْبَدی از او نبود، اَوْثَق در حدیث از او نزد خاصّه و عامّه نبود، و از ثِقات علی بن الحسین علیه السّلام بود.
بالجمله؛ جناب بُریر چون به میدان تاخت از آن سوی، یزید بن معقل به نزد او شتافت و با هم اتّفاق کردند که مباهله کنند و از خدا بخواهند که هر که بر باطل است بر دست آن دیگر کشته شود، این بگفتند و بر هم تاختند. یزید ضربتی بر (بُرَیر) زد او را آسیبی نرساند لکن بُریر او را ضربتی زد که خُود او را دو نیمه کرد و سر او را شکافت تا به دماغ رسید یزید پلید بر زمین افتاد مثل آنکه از جای بلندی بر زمین افتد. رضی بن منقذ عبدی که چنین دید بر(بُریر) حمله آورد و با هم دست به گردن شدند ویک ساعت با هم نبرد کردند آخر الا مر، بُریر او را بر زمین افکند و بر سینه‌اش نشست، رضی استغاثه به لشکر کرد که او را خلاص کنند. کعب بن جابر حمله کرد و نیزه خود را گذاشت بر پشت بریر، (بُریر) که احساس نیزه کرد همچنان که بر سینه رضی نشسته بود خود را بر روی رضی افکند و صورت او را دندان گرفت و طرف دماغ اورا قطع کرد از آن طرف کعب بن جابر چون مانعی نداشت چندان به نیزه زور آورد تا در پشت بُریر فرو رفت و بریر را از روی رضی افکند و پیوسته شمشیر بر آن بزرگوار زد تا شهید شد.
راوی گفت:
رضی از خاک برخاست در حالتی که خاک از قبای خود می تکانید و به کعب گفت:
ای برادر، بر من نعمتی عطا کردی که تا زنده‌ام فراموش نخواهم نمود چون کعب بن جابر بر گشت زوجه‌اش یا خواهرش (نوار بنت جابر) با وی گفت کشتی (سّید قرّاء) را هر آینه امر عظیمی به جای آوردی به خدا سوگند دیگر باتو تکلّم نخواهم کرد. (171)

شهادت وهب علیه الرحمة

وهب (172) بن عبداللّه بن حباب کَلْبی که با مادر و زن در لشکر امام حسین علیه السّلام حاضر بود به تحریص مادر ساخته جهاد شد، اسب به میدان راند و رجز خواند:
شعر:
اِنْ تَنْکُرُونی فَاَنَاابْنُ الْکَلْبِ
سَوْفَ تَرَوْنی وَ تَرَوْنَ ضَرْبی
وَحَمْلَتی وَ صَوْلَتی فی الْحَرْبِ
اُدْرِکُ ثارِی بَعْدَ ثار صَحْبی
وَاَدْفَعُ الْکَرْبَ اَمامَ الْکَرْبِ
لَیسَ جِهادی فی الْوَغی بِاللَّعْبِ
و جلادت و مبارزت نیکی به عمل آورد و جمعی را به قتل در آورد.
پس از میدان باز شتافت و به نزدیک مادر و زوجه‌اش آمد و به مادر گفت:
آیا از من راضی شدی؟
گفت راضی نشوم تا آنکه در پیش روی امام حسین علیه السّلام کشته شوی، زوجه او گفت:
ترا به خدا قسم می دهم که مرا بیوه مگذار و به درد مصیبت خود مبتلا مساز، مادر گفت:
ای فرزند!
سخن زن را دور انداز به میدان رو در نصرت امام حسین علیه السّلام خود را شهید ساز تا شفاعت جدّش در قیامت شامل حالت شود، پس وهب به میدان رجوع کرد در حالی که می خواند:
اِنّی زَعیمٌ لَکِ اُمَّ وَهَبٍ
شعر:
بِالطَّعْنِفیهِمْ تارَةً وَ الضَّرْبِ
ضَرْبَ غُلامٍ مُؤْمِنٍ بِالرَّبِّ
پس نوزده سوار و دوازده پیاده را به قتل رسانید و لختی کارزار کرد تا دو دستش را قطع کردند، این وقت مادر او عمود خیمه بگرفت و به حربگاه در آمد و گفت:
ای وهب!
پدر و مادرم فدای تو باد چندان که توانی رزم کن و حرم رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم از دشمن دفع نما، وهب خواست که تا او را برگرداند مادرش جانب جامه او را گرفت و گفت:
من روی باز پس نمی کنم تا به اُتّفاق تو در خون خویش غوطه زنم، جناب

امام حسین علیه السّلام چون چنین دید فرمود:
از اهل بیت من جزای خیر بهره شما باد به سرا پرده زنان مراجعت کن خدا ترا رحمت کند.
پس آن زن به سوی خِیام محترمه زنها برگشت و آن جوان کلبی پیوسته مقاتلت کرد تا شهید شد.

شهادت اولین زن در لشکر امام حسین علیه السّلام

راوی گفت:
که زوجه وَهَب بعد از شهادت شوهرش بی تابانه به جانب او دوید و صورت بر صورت او نهاد شمر غلام خود را گفت تا عمودی بر سر او زد و به شوهرش ملحق ساخت، و این اوّل زنی بود که در لشکر حضرت سید الشّهداء علیه السّلام به قتل رسید. (173)
پس از آن عمرو بن خالد اَزْدی اسدی صیداوی عازم میدان شد خدمت امام حسین علیه السّلام آمد و عرض کرد:
فدایت شوم یا اباعبداللّه!
من قصد کرده‌ام که ملحق شوم به شهداء از اصحاب تو و کراهت دارم از آنکه زنده بمانم و ترا وحید و قتیل بینم اکنون مرخّصم فرما، حضرت او را اجازت داد و فرمود:
ما هم ساعت بعد تو ملحق خواهیم شد، آن سعادتمند به میدان آمد و این رجزَ خواند:
شعر:
اِلَیکَ یا نَفْسُ مِنَ الرَّحْمنِ
فَابْشِری بِالرَّوْحِ وَ الرَّیحانِ شعر:
اَلْیوْمَ تَجْزَینَ عَلَی الاِحْسانِ
پس کارزار کرد تا شهید شد، رحمه اللّه.
پس فرزندش خالد بن عمرو بیرون شد و می گفت:
شعر:
صَبْراًعَلَی المَوتِ بَنی قَحْطانِ
کَی ما تَکوُنُوا فی رِضَی الرَّحْمنِ
یااَبَتا قَدْ صِرْتَ فی الْجِنانِ
فی قَصْرِ دُرٍ حَسَنِ الْبُنْیانِ
پس جهاد کرد تا شهید شد.
سعد بن حنظله تمیمی به میدان رفت و او از اعیان لشکر امام حسین علیه السّلام بود رجز خواند و فرمود:
شعر:
صَبْرًا عَلَی الاْسْیافِ وَ الْاَسِنَّة
صَبْرًا عَلَیها لِدُخُولِ الْجَنَّةِ
وَحُورِعَینٍ ناعِماتٍ هُنَّةِ
یانَفْسُ لِلرّاحَةِ فَاجْهَدِ نَّهُ
و فی طِلابِ الْخَیرِ فَارْغِبَنَّهُ

‟

پس حمله کرد و کار زار سختی نمود تا شهید شد، رحمه اللّه پس عمیر بن عبداللّه مَذْحِجی به میدان رفت و این رجز خواند:
شعر:
قَدْ عَلِمَتْ سَعْدٌ وَحَی مَذْحِج (174) اِنّی لَدَی الْهَیجاءِ لَیثُ مُحْرِج (175) اَعْلُو بِسَیفی هامَةَ الْدَجّج
وَاَترُکُ الْقَرْنَ لَدَی التَّعَرُّج
فَریسَة الضَّبْعِ(176) الْاَزَلِّ(177) الْاَعْرَج(178)
پس کارزار کرد و بسیاری را کشت تا به دست مسلم ضَبابی و عبداللّه بَجَلی کشته شد.

مبارزات نافع بن هلال و شهادت مسلم بن عوسجه

از اصحاب سید الشّهداء علیه السّلام نافع بن هلال جَمَلی به مبارزت بیرون شد و بدین کلمات رجز خواند:
اَنَا ابْنُ هِلالِ الْجَمَلَی، اَنَا عَلی دینِ عَلی علیه السّلام مزاحم بن حریث به مقابل او آمد و گفت:
اَنَا عَلی دین عُثْمان؛
من بر دین عثمانم، نافع گفت:
تو بر دین شیطانی و بر او حمله کرد و جهان را از لوث وجودش پاک نمود.
عمرو بن الحجّاج چون این دلاوری دید بانگ بر لشکر زد و گفت:
ای مردم احمق!
آیا می دانید با چه مردمی جنگ می کنید همانا این جماعت فرسان اهل مصرند و از پستان شجاعت شیر مکیده‌اند و طالب مرگ اند احدی یک تنه به مبارزات ایشان نرود که عرصه هلاک می شود، و همانا این جماعت عددشان کم است و به زودی هلاک خواهند شد، واللّه!
اگر همگی جنبش کنید و کاری نکنید جز آنکه ایشان را سنگ باران نمائید تمام را مقتول می سازید. عمر بن سعد گفت:
رأی محکم همان است که تو دیده ای، پس رسولی به جانب لشکر فرستاد تا ندا کند که هیچ کس از لشکر را اجازت نیست که یک تنه به مبارزت بیرون شود، پس عمرو بن الحجّاج از کنار فرات با جماعت خود بر میمنه اصحاب امام حسین علیه السّلام حمله کرد، بعد از آن که آن منافقان را به این کلمات تحریص بر کشتن اصحاب امام حسین علیه السّلام نمود:
یا اَهْلَ الْکُوفَةِ اَلْزِمُوا طاعَتَکُمْ وَ جَماعَتَکُمْ وَ لا تَرْتابُوا فی قَتْلِ مَنْ مَرَقَ مِنَ الدّینِ وَ خالَفَ الاِمام، خداوند دهان عمرو بن الحجّاج را پر از آتش کند در ازای این کلمات که بر جناب امام حسین علیه السّلام بسی سخت آمد و به حضرتش اثر کرد، پس ساعتی دو لشکر با هم نبرد کردند و در این گیرودار جنگ، مسلم بن عَوْسَجه اَسدی رحمه اللّه از پای در آمد و از کثرت زخم و جراحت به خاک افتاد، لشکر عمر سعد از حمله دست کشیدند و به سوی لشکرگاه خود برگشتند، چون غبار معرکه فرو نشست مسلم را بر روی زمین افتاده دیدند حضرت امام حسین علیه السّلام به نزد او شتافت و در مسلم رمقی یافت پس او را خطاب کرد و فرمود:
خدا رحمت کند ترا ای مسلم؛ و این آیه کریمه را تلاوت نمود:
(فَمِنْهُمْ مَنْ قَضی نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مِنْ ینْتَظِرُ وَ ما بَدَّلُوا تَبْدیلاً). (179) حبیب بن مظاهر که به ملازمت خدمت آن حضرت نیز حاضر بود نزدیک مسلم آمد و گفت:

ای مسلم!
گران است بر من این رنج و شکنج تو اکنون بشارت باد ترا به بهشت، مسلم به صدای بسیار ضعیفی گفت:
خدا به خیر ترا بشارت دهد، حبیب گفت:
اگر می دانستم که بعد از تو در دنیا زنده می بودم دوست داشتم که به من وصیت کنی به آنچه قصد داشتی تا در انجام آن اهتمام کنم لکن می دانم که در همین ساعت من نیز کشته خواهم شد و به تو خواهم پیوست. مسلم گفت:
ترا وصیت می کنم به این مرد و اشاره کرد به سوی امام حسین علیه السّلام و گفت:
تا جان در بدن داری او را یاری کن و از نصرت او دست مکش تا وقتی که کشته شوی، حبیب گفت:
به پروردگار کعبه جز این نکنم و چشم ترا به این وصیت روشن نمایم، پس مسلم جهان را وداع کرد در حالی که بدن او روی دستها بود او را برداشته بودند که در نزد کشتگان گذارند، پس صدای کنیزک او به نُدبه بلند شد که یابْنَ عَوْسَجَتاهُ یا سَیداه.
و معلوم می شود که مسلم بن عوسجه از شجاعان نامی روزگار بود چنانکه شَبَث شجاعت او را در آذربایجان مشاهده کرده بود و آن را تذکره نمود، و در زمانی که مسلم بن عقیل به کوفه آمده بود مسلم بن عوسجه وکیل او بود در قبض اموال و بیع اسلحه و اخذ بیعت. و با این حال از عُبّاد روزگار بود و پیوسته در مسجد کوفه در پای ستونی از آن مشغول به عبادت و نماز بود چنانکه از (اَخبار الطّوال) دینوری معلوم می شود، و او را اهل سِیر اوّل اصحاب حسین علیه السّلام گفته‌اند و کلمات او را در شب عاشورا شنیدی و در کربلا مقاتله سختی نمود و به این رجز مترنّم بود:
شعر:
اِنْ تَسْاءَلوُا عنّی فَّاِنّی ذوُلُبَدٍ
مِنْ فَرْعِ (180)قَوْمٍ مِنْ ذُری بنی اَسَدٍ فَمَنْ بَغانا حاَّئِدٌ عَنِ الرَّشَدِ
وَ کافِرٌ بِدینِ جَبّارٍ صَمَدٍ
و کُنْیه آن بزرگوار ابو جَحْل است چنان که کُمیت اسدی در شعر خود به آن اشاره کرده:
وَ اِنَّ اَبا جَحْلٍ قَلیلٌ مُجَحَّلٌ.
جَحْل به تقدیم جیم بر حاء مُهمله، یعنی مهتر زنبوران عسل و مُجَحَّل کمُّعَظَّم، یعنی صریع و بر زمین افکند شده، و قاتل او مسلم ضبابی و عبدالرّحمن بجلی است.
بالجمله؛ دوباره لشکر به هم پیوستند و شمر بن ذی الجوشن - علیه اللّعنة - از میسره بر میسره لشکر امام علیه السّلام حمله کرد و آن سعادتمندان با

آن اشقیا به قدم ثبات نبرد کردند و طعن نیزه دو لشکر و شمشیر به هم فرود آوردند و سپاه ابن سعد، حضرت امام حسین علیه السّلام و اصحابش را از هر طرف احاطه کردند و اصحاب آن حضرت با آن لشکر قتال سختی نمودند و تمام جَلادت ظاهر نمودند و مجموع سواران لشکر آن حضرت سی و دو تن بودند که مانند شعله جوّاله حمله می افکندند و سپاه ابن سعد را از چپ و راست پراکنده می نمودند. عروة بن قیس که یکی از سرکردگان لشکر پسر سعد بود و چون این شجاعت و مردانگی از سپاه امام علیه السّلام مشاهد کرد، به نزد ابن سعد فرستاد که یا بن سعد آیا نمی بینی که لشکر من امروز از این جماعت قلیل چه کشیدند؟
تیراندازان را امر کن که ایشان را هدف تیر بلا سازند، ابن سعد کمانداران را به تیر انداختن امر نمود.
راوی گفت:
اصحاب امام حسین علیه السّلام قتال شدیدی نمودند تا نصف النّهار روز رسید، حصین بن تمیم که سر کرده تیراندازان بود چون صبر اصحاب امام حسین علیه السّلام مشاهده نمود لشکر خود را که پانصد کماندار به شمار می رفتند امر کرد که اصحاب آن حضرت را تیر باران نمایند، آن منافقان حسب الا مر امیر خویش لشکر امام حسین علیه السّلام را هدف تیر و سهام نمودند و اسبهای ایشان را عَقْر (یعنی پی) و بدنهای آنها را مجروح نمودند.
راوی گفت:
که مقاتله کردند اصحاب امام حسین علیه السّلام با لشکر عمر سعد قتال بسیار سختی تا نصف النّهار و لشکر پسر سعد را توانائی نبود که بر ایشان بتازد جز از یک طرف زیرا که خیمه‌ها را به هم متصل کرده بودند و آنها را از عقب سر و یمین و یسار قرار داده بودند. عمر سعد که چنین دید جمعی را فرستاد که خیمه‌ها را بیفکنند تا بر آنها احاطه نمایند سه چهار نفر از اصحاب امام حسین علیه السّلام در میان خیمه‌ها رفتند هنگامی که آن ظالمان می خواستند خیمه‌ها را خراب کنند بر آنها حمله می کردند و هر که را می یافتند می کشتند یا تیر به جانب او می افکندند و او را مجروح می نمودند، عمر سعد که چنین دید فریاد کشید که خیمه‌ها را آتش زنید و داخل خیمه‌ها نشوید، پس آتش آوردند خیمه را سوزانیدند، سید الشّهداء علیه السّلام فرمود:
بگذارید آتش زنند زیرا که هر گاه خیمه‌ها را بسوزانند نتوانند از آن بگذرند و به سوی شما آیند و چنین شد که آن حضرت فرموده بود.
راوی گفت:
حمله کرد شمر بن ذی الجوشن - علیه اللعّنة - به خیمه حضرت امام حسین علیه السّلام و نیزه‌ای که در دست داشت بر آن خیمه می کوبید و ندا در

داد که آتش بیاورید تا من این خیمه را با اهلش آتش زنم.
راوی گفت:
زنها صیحه کشیدند و از خیمه بیرون دویدند، جناب امام حسین علیه السّلام بر شمر صیحه زد که ای پسر ذی الجوشن تو آتش می طلبی که خیمه را بر اهل من آتش زنی؟
خداوند بسوزاند ترا به آتش جهنّم. حُمَید بن مُسْلم گفت:
که من به شمر گفتم سبحان اللّه!
این صلاح نیست برای تو که جمع کنی در خود دو خصلت را یکی آنکه عذاب کنی به عذاب خدا که سوزانیدن باشد و دیگر آنکه بکشی کودکان و زنان را، بس است برای راضی کردن امیر کشتن تو مردان را، شمر به من گفت:
تو کیستی؟
گفتم:
نمی گویم با تو کیستم و ترسیدم که اگر مرا بشناسد نزد سلطان برای من سعایت کند، پس آمد به نزد او شَبَث بن رِبْعی و گفت:
من نشنیدم مقالی بدتر از مقال تو و ندیدم موقفی زشت تر از موقف تو، آیا کارت به جائی رسیده که زنها را بترسانی، پس شهادت می دهم که شمر حیا کرد و خواست برگردد که زُهیر بن قَین رحمه اللّه با ده نفر از اصحاب خود بر شمر و اصحابش حمله کردند و ایشان را از دور خِیام متفرق ساختند، و اباعزّه (به زاء معجمه) ضَبابی را که از اصحاب شِمر بود به قتل رسانیدند، لشکر عمر سعد که چنین دیدند بر ایشان هجوم آوردند و چون لشکر امام حسین علیه السّلام عددی قلیل بودند اگر یک تن از ایشان کشته گشتی ظاهر و مبین گشتی و اگر از لشکر ابن سعد صد کس مقتول گشتی از کثرت عدد نمودار نگشتی.
بالجمله؛جنگ سختی شد و قتلی و جریح بسیاری گشت تا آنکه وقت زوال رسید.

تذکر اَبو ثمامه برای نماز در خدمت امام حسین ع و شهادت حبیب بن مظاهر:
ابو ثُمامه صیداوی که نام شریفش عمرو بن عبداللّه است چون دید وقت زوال است به خدمت امام علیه السّلام شتافت و عرض کرد:
یا ابا عبداللّه، جان من فدای تو باد!
همانا می بینم که این لشکر به مقاتلت تو نزدیک گشته‌اند و لکن سوگند به خدای که تو کشته نشوی تا من در خدمت تو کشته شوم و به خون خویش غلطان باشم و دوست دارم که این نماز ظهر را با تو بگزارم آنگاه خدای خویش را ملاقات کنم، حضرت سر به سوی آسمان برداشت پس فرمود:
یاد کردی نماز را خدا ترا از نماز گزاران و ذاکرین قرار دهد، بلی اینک وقت آن است، پس فرمود از این قوم بخواهید تا دست از جنگ بردارند تا ما نماز گزاریم، حُصَین بن تمیم چون این بشنید فریاد برداشت که نماز شما مقبول در گاه اِله نیست، حبیب بن مظاهر فرمود:
ای حِمار غدّار نماز پسر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم قبول نمی شود و از تو قبول خواهد شد؟!!!
حُصَین بر حبیب حمله کرد حبیب نیز مانند شیر بر او تاخت و شمشیر بر او فرود آورد و بر صورت اسب او واقع شد حُصَین از روی اسب بر زمین افتاد پس اصحاب آن ملعون جلدی کردند و او را از چنگ حبیب ربودند پس حبیب رجز خواند فرمود:
شعر:
اُقْسِمُ لَوْ کُنّا لَکُمْ اَعْدادا
اَوْشَطْرَکُمْ وَ لّیتُمُ الاَکْتادا(181) یا شَرَّ قَوْمٍ حَسَباًوَ اَدّا(182)
ونیز می فرمود:
شعر:
اَنَا حبیبٌ وَ اَبی مُظَهَّرْ
فارِسُ هَیجآءٍوَ حَرْبٍ تَسْعَرُ
اَنْتُمْ اَعَدُّ عُدَّةً وَ اِکْثَرُ
وَنَحْنُ اَوْ فی مِنْکُمْ وَ اَصْبَرُ
وَنَحْنُ اَوْلی حُجَّةً وَ اَظْهَرُ
حَقّا وَ اَتْقی مِنْکُمْ وَ اَعْذَرُ (183) ببین اخلاص این پیر هنرمند چه خواهد کرد در راه خداوند
رَجَز خواند و نسب فرمود آنگاه
مبارز خواست از آن قوم گمراه

چنان رزمی نمود آن پیر هشیار
که برنام آوران تنگ آمدی کار
سر شمشیر آن پیر جوانمرد
همی مرد از سر مرکب جداکرد
به تیغ تیز در آن رزم و پیکار
فکند از آن جماعت جمع بسیار
بالجمله، قتال سختی نمود تا آنکه به روایتی شصت و دو تن را به خاک هلاک انداخت، پس مردی از بنی تمیم که او را بُدیل بن صریم می گفتند بر آن جناب حمله کرد و شمشیر بر سر مبارکش زد و شخصی دیگر از بنی تمیم نیزه بر آن بزرگوار زد که او را بر زمین افکند حبیب خواست تا برخیزد که حُصَین بن تمیم شمشیر بر سر او زد که او را از کار انداخت پس آن مرد تمیمی فرود آمد و سر مبارکش را از تن جدا کرد، حصین گفت که من شریک توام در قتل او سر را به من بده تا به گردن اسب خود آویزم و جولان دهم تا مردم بدانند که من در قتل او شرکت کرده‌ام آنگاه بگیر آن را و ببر به نزد عبیداللّه بن زیاد برای اخذ جایزه، پس سر حبیب را گرفت و به گردن اسب خویش آویخت و در لشکر جولانی داد و به او ردّ کرد.
چون لشکر به کوفه برگشتند آن شخص تمیمی سر را به گردن اسب خویش آویخته رو به قصر الاماره ابن زیاد نهاده بود، قاسم پسر حبیب که در آن روز غلامی مراهق بود سر پدر را دیدار کرد دنبال آن سوار را گرفت و از او مفارقت نمی نمود، هرگاه آن مرد داخل قصر الاماره می شد او نیز داخل می گشت و هر گاه بیرون می آمد او نیز بیرون می آمد. آن مرد سوار از این کار به شکّ افتاده گفت:
چه شده ترا ای پسر که عقب مرا گرفته و از من جدا نمی شوی؟
گفت:
چیزی نیست، گفت:
بی جهت نیست مرا خبر بده، گفت:
این سری که با تو است پدر من است آیا به من می دهی تا او را دفن نمایم، گفت:
ای پسر!
امیر راضی نمی شود که او دفن شود و من هم می خواهم جائزه نیکی به جهت قتل او از امیر بگیرم، گفت:
لکن خداوند به تو جزا نخواهد داد مگر بدترین جزاها، به خدا سوگند کشتی او را در حالی که او بهتر از تو بود، این بگفت و بگریست و پیوسته درصدد انتقام بود تا زمان مصعب بن زبیر، که قاتل پدر خود را بکشت (184) اَبُو مِخنَف از محمّد بن قیس روایت کرده که:
چون حبیب شهید گردید، درهم شکست قتل او حسین علیه السّلام را، و در

این حال فرمود:
اَحْتَسِبُ نَفسی وَ
حُماة اَصْحابی (185)
و در بعض مَقاتل است که فرمود:
للّه دَرُّکَ یا حَبیبُ!
همانا تو مردی صاحب فضل بودی ختم قرآن در یک شب می نمودی. و مخفی نماند که حبیب از حَمَله علوم اهل بیت و از خواصّ اصحاب امیرالمؤمنین علیه السّلام به شمار رفته. و روایت شده که:
وقتی میثم تمّار را ملاقات کرد و با یکدیگر سخنان بسیار گفتند، پس حبیب گفت که گویا می بینم شیخی را که اَصْلَع است یعنی پیش سر او مو ندارد و شکم فربهی دارد و خربزه می فروشد در نزد دارالرّزق او را بگیرند و برای محّبت داشتن او به اهل بیت رسالت او را به دار کشند، و بر دار شکمش را بدرند. و غرضش میثم بود و چنان شد که حبیب خبر داد.
و در آخر روایت است که حبیب از جمله آن هفتاد نفر بود که یاری آن امام مظلوم کردند و در برابر کوههای آهن رفتند و سینه خود را در برابر چندین هزار شمشیر و تیر سپر کردند، و آن کافران ایشان را امان می دادند و وعده مالهای بسیار می کردند و ایشان ابا می نمودند و می گفتند که دیده ما حرکت کند و آن امام مظلوم شهید شود ما را نزد خدا عذری نخواهد بود تا آنکه، همه جانهای خود را فدای آن حضرت علیه السّلام کردند و همه بر دور آن حضرت کشته افتادند، رحمة اللّه و برکاته علیهم اجمعین. و در احوال حضرت مسلم رَحِمَهُمُ اللّه کلمات حبیب بعد از کلام عابس مذکور شد، و کُمَیت اسدی اشاره به شهادت حبیب کرده در شعر خود به این بیت:
شعر:
سِوی عُصْبَةٍفیهِمْ حَبیبٌ مُعَفَّرٌ
قَضی نَحْبَهُ وَ الْکاهِلِی مُرَمَّلٌ
و مرادش از کاهلی اَنَس ابن الحرث الا سدی الکاهلی است که از صحابه کِبار است، و اهل سنّت در حال او نوشته‌اند که وقتی از حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم شنید در حالی که حضرت سیدالشهداء علیه السّلام در کنار او بود که فرمود:
همانا این پسر من کشته می شود در زمینی از زمینهای عراق پس هر که او را درک کرد یاری کند او را.
پس اَنَس بود تا در کربلا در یاری حضرت سید الشّهداء علیه السّلام شهید شد.
مؤلف گوید:
که بعضی گفته‌اند حبیب بن مظاهر و مسلم بن عوسجه و هانی بن عروه و عبداللّه بن یقْطُر نیز از صحابه رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم

بوده‌اند. و در شرح قصیده ابی فراس است که در روز عاشورا جابر بن عُرْوَه غِفاری که پیرمردی بود سالخورده و در خدمت پیغمبر علیه السّلام بوده و در بَدر وِ حُنین حاضر شده بود برای یاری پسر پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم کَمَر خود را به عمامه‌اش بست محکم، پس ابروهای خود را که از پیری به روی چشمانش واقع شده بود بلند کرد و با دستمال خود ببست حضرت امام حسین علیه السّلام او را نظاره می کرد و می فرمود:
شَکَرَ اللّهُ سَعْیکَ یا شیخ پس حمله کرد و پیوسته جهاد کرد تا شصت نفر را به قتل رسانید آنگاه شهید گردید. رحمه اللّه

شهادت سعید بن عبداللّه حنفی رحمه اللّه

روایت شده که:
حضرت سیدالشّهدا علیه السّلام زُهیر بن قَین و سعید بن عبداللّه را فرمود که:
پیش روی من بایستید تا من نماز ظهر را به جای آورم، ایشان بر حسب فرمان در پیش رو ایستادند و خود را هدف تیر و سنان گردانیدند، پس حضرت با یک نیمه اصحاب نماز خوف گذاشت و نیمی دیگر ساخته دفع دشمن بودند، و روایت شده که:
سعید بن عبداللّه حنفی در پیش روی آن حضرت ایستاد و خود را هدف تیر نموده بود و هر کجا آن حضرت به یمین و شمال حرکت می نمود در پیش روی آن حضرت بود تا روی زمین افتاد و در این حال می گفت:
خدایا!
لعن کن این جماعت را لعن عاد و ثمود، ای پروردگار من!
سلام مرا به پیغمبر خود برسان و ابلاغ کن او را آنچه به من رسید از زحمت جراحت و زخم چه من در این کار قصد کردم نصرت ذریه پیغمبر ترا، این بگفت و جان بداد، و در بدن او به غیر از زخم شمشیر و نیزه، سیزده چوبه تیر یافتند. و شیخ ابن نما فرموده که گفته شده آن حضرت و اصحابش نماز را فرادای به ایماء و اشارت گذاشتند. (186)
مؤلف گوید:
که سعید بن عبداللّه از وجوه شیعه کوفه و مردی شجاع و صاحب عبادت بود، و در سابق دانستی که او و هانی بن هانی سبیعی را اهل کوفه با بعضی نامه‌ها به خدمت امام حسین علیه السّلام فرستادند که آن حضرت را حرکت دهند از مکّه و به کوفه بیاورند، و این دو نفر آخر کس بودند که کوفیان ایشان را روانه کرده بودند و کلمات او در شب عاشورا در وقتی که حضرت سید الشهداء علیه السّلام اجازه انصراف داد در مَقاتل معتبره مضبوط است و در زیارت مشتمله بر اسامی شهداء مذکور است، و در حقّ او و مواسات حُرّ با زُهیر بن قین، عبیداللّه بن عمرو بَدّی کِندی گفته:
شعر:
سَعیدَ بْنَ عَبْدِاللّهِ لا تَنْسِیَنَّهُ
وِلاَ الْحُرَّ اِذْ اَّسی زُهَیرًا عَلی قِسْرٍ(187) فَلَوْ وَقَفَتْ صَمُّ الْجِبالِ مَکانَهُمْ
لَمارَتْ(188)عَلی سَهْلٍ وَ دَکَّتْ عَلی وَ عْرا(189) فَمِنْ قائم یسْتَعْرِضُ النَّبْلَ وَجْهُهُ
وَ مِنْ مُقْدِم یلْقَی الاْ سِنَّةَ بِالصَدْرِ
حَشَرَنَا اللّهُ مَعَهُمْ فی الْمُسْتَشْهَدینَ وَ رَزَقَنا مُرافَقَتَهُمْ فی اَعْلا عِلِّیینَ.

شهادت زُهیر بن القین رَضِی اللّه عنه

راوی گفت:
زُهیر بن الْقَین
رحمه اللّه کارزار سختی نمود و رَجَز خواند:
شعر:
اَنَا زُهَیرٌ وَ اَنَا ابْنُ الْقَینِ
اَذوُدُکُمْ بِالسَّیفِ عَنْ حُسَینٍ
اِنَّ حُسَینًا اَحَدُ السِّبْطَینِ
اَضْرِبُکُمْ وَ لا اَری مِنْ شَینٍ
پس چون صاعقه آتشبار خویش را بر آن اشرار زد و بسیار کس از اَبطال رجال را به خاک هلاک افکند،
و به روایت محمّد بن ابی طالب یک صد و بیست تن از آن منافقان را به جهنم فرستاد، آنگاه کثیر بن عبداللّه شعبی به اتّفاق مُهاجربن اَوْس تمیمی بر او حمله کردند او را از پای در آوردند و در آن وقت که زُهَیرْ بر خاک افتاد، حضرت حسین علیه السّلام فرمود:
خدا ترا از حضرت خویش دور نگرداند و لعنت کند کشندگان ترا همچنان که لعن فرمود جماعتی از گمراهان را و ایشان را به صورت میمون و خوک مسخ نمود (190)
مؤلف گوید:
زُهیر بن قین جَلالت شاءنش زیاده از آن است که ذکر شود و کافی است در این مقام آنکه امام حسین علیه السّلام یوم عاشورا میمنه را به او سپرد و در وقت نماز خواندن او را با سعید بن عبداللّه فرمود که:
در پیش روی آن جناب بایستند و خود را وقایه آن حضرت کنند و احتجاج او با قوم به شرح رفت و مردانگی و جلادت او با حُرّ ذکر شد الی غیر ذلک مّما یتعلّق بِهِ.

مقتل نافع بن هلال بن نافع بن جمل رحمه اللّه

نافع بن هلال که یکی از شجاعان لشکر امام حسین علیه السّلام بود، تیرهای مسموم داشت و اسم خود را بر فاق تیرها نوشته بود شروع کرد به افکندن آن تیرها بر دشمن و می گفت:

شعر:

اَرْمی بِها مُعْلَمَةً اَفْواقُها
مَسْمومَةً تَجْری بها اِخْفاقُها(191) لَیمْلاَنَّ اَرْضَها رَشاقُها
وَالنَّفْسُ لا ینْفَعُها اَشفاقُها

و پیوسته با آن تیرها جنگ کرد تا تمام شد، آنگاه دست زد به شمشیر آبدار و شروع کرد به جهاد و می گفت:

شعر:

اَنَاالْغُلامُ الْیمَنِی الْجَمَلِی
دینی عَلی دینِ حُسَینِ بْنِ عَلِی
اِنْ اُقْتَلِ الْیوْمَ فَهذا اَمَلی
فَذاکَ رأیی وَ اُلاقی عَمَلی

پس دوازده نفر و به روایتی هفتاد نفر از لشکر پسر سعد به قتل رسانید به غیر آنان که مجروح کرده بود، پس لشکر بر او حمله کردند و بازوهای او را شکستند و او را اسیر نمودند.

راوی گفت:

شمر بن ذی الجوشن او را گرفته بود و با او بود اصحاب او و نافع را می بردند به نزد عمر سعد و خون بر محاسن شریفش جاری بود عُمر سعد چون او را دید به او گفت:

وَیحَک، ای نافع!

چه واداشت ترا بر نفس خود رحم نکردی و خود را به این حال رسانیدی؟

گفت:

خدای می داند که من چه اراده کردم و ملامت نمی کنم خود را بر تقصیر در جنگ با شماها و اگر بازو و ساعد مرا بود اسیرم نمی کردند.

شمر به ابن سعد، گفت:

بکش او را اصلحَکَ اللّه!

گفت:

تو او را آورده‌ای اگر می خواهی تو بکش!پس شمر شمشیر خود را کشید برای کشتن او نافع گفت:

به خدا سوگند!

اگر تو از مسلمانان بودی عظیم بود بر تو که ملاقات کنی خدا را به خونهای

ما. فَالْحَمْدُ للّه الّذی جَعَلَ مَنا یا نا عَلی یدَی شِرارِ خَلْقِهِ.
پس شمر او را شهید کرد.
مکشوف باد که در بعض کتب به جای این بزرگوار، هلال بن نافع ذکر شده، و مظنونم آن است که نافع از اوّل اسم سقط شده، و سببش تکرار نافع بوده، و این بزرگوار خیلی شجاع و با بصیرت و شریف و بزرگ مرتبه بوده، و در سابق دانستی به دلالت طرماح از بیراهه به یاری حضرت سید الشّهداء علیه السّلام از کوفه بیرون آمد و در بین راه به آن حضرت ملحق شد با مُجَمّع بن عبداللّه و بعضی دیگر، و اسب نافع را که (کامل) نام داشت کتل کرده بودند و همراه می آوردند.
و طبری نقل کرده که در کربلا وقتی که آب را بر روی سید الشّهداء علیه السّلام و اصحابش بستند تشنگی بر ایشان خیلی شدّت کرد حضرت سید الشّهداء علیه السّلام جناب عباس علیه السّلام را با سی سوار و بیست نفر پیاده با بیست مشک فرستاد تا آب بیاورند. نافع بن هلال عَلَم به دست گرفت و جلو افتاد، عمرو بن حجّاج که موکّل شریعه بود صدا زد کیستی؟
فرمود:
منم نافع بن هلال!
عمرو گفت:
مرحبا به تو ای برادر برای چه آمدی؟
گفت:
آمدم برای آشامیدن از این آب که از ما منع کردید، گفت:
بیاشام گوارا باد ترا!
گفت:
واللّه!
نمی آشامم قطره‌ای با آنکه مولایم حسین علیه السّلام و این جماعت از اصحابش تشنه‌اند، در این حال اصحاب پیدا شدند، عمرو بن حجّاج گفت:
ممکن نیست که این جماعت آب بیاشامند، زیرا که ما را برای منع از آب در این جا گذاشتند. نافع پیادگان را گفت که اعتنا به ایشان نکنید و مشکها را پر کنید. عمرو بن حجّاج و اصحابش بر ایشان حمله آوردند، جناب ابوالفضل العباس و نافع بن هلال ایشان را متفرق کردند و آمدند نزد پیادگان و فرمودند:
بروید؛ پیوسته حمایت کرد از ایشان تا آبها را به خدمت امام حسین علیه السّلام رسانیدند. (192) و این نافع بن هلال همان است که در جمله کلمات خود به سید الشّهدا علیه السّلام عرض می کند:
وَ اِنّا علی نیا تِنا وَ بصائرِنا نُوالی مَنْ والاکَ وَ نُعادی مَنْ عاداکَ.

مقتل عبداللّه و عبدالرّحمن غِفاریان (رحمهما اللّه)

اصحاب امام حسین علیه السّلام چون دیدند که بسیاری از ایشان کشته شدند و توانائی ندارند که جلوگیری دشمن کنند عبداللّه و عبد الرّحمن پسران عروه غِفاری که از شجاعان کوفه و اشراف آن بلده بودند خدمت امام حسین علیه السّلام آمدند و گفتند:
یا اَبَا عَبْدِاللّهِ!
عَلیکَ السَّلامُ حازَنَا الْعَدُوُّ اِلَیکَ.
مستولی شدند دشمنان بر ما و ما کم شدیم به حدّی که جلو دشمن را نمی توانیم بگیریم لا جرم از ما تجاوز کردند و به شما رسیدند پس ما دوست داریم که دشمن را از تو دفع نمائیم و در مقابل تو کشته شویم، حضرت فرمود:
مرحبا!پیش بیائید ایشان نزدیک شدند و در نزدیکی آن حضرت مقاتله کردند، و عبد الرّحمن می گفت:
شعر:
قَدْ عَلِمَتْ حَقّا بَنُو غِفار
وَخِنْدِف بَعْدَ بَنی نِزار
لَنَصْرِ بَنَّ مَعْشَرَ الْفُجّارِ
بِکُلِّ عَضْبٍ صارم بَتّارِ
یاقَوْمِ زُودُوا عَنْ بَنی الاَحْرارِ
بِالْمُشْرَفّی وَ الْقِنَاالْخَطّارِ(193) پس مقاتله کرد تا شهید شد.
راوی گفت:
آمدند جوانان جابریان سَیف بن الحارث بن سریع و مالِک بن عبد بن سریع، و این دو نفر دو پسر عمّ و دو برادر مادری بودند آمدند خدمت سید الشّهداء علیه السّلام در حالی که می گریستند، حضرت فرمود:
ای فرزندان برادر من برای چه می گرئید؟
به خدا سوگند که من امیدوارم بعد از ساعت دیگر دیده شما روشن شود، عرض کردند:
خدا ما را فدای تو گرداند به خدا سوگند ما بر جان خویش گریه نمی کنیم بلکه بر حال شما می گرییم که دشمنان دور تو را احاطه کرده‌اند و چاره ایشان نمی توانیم نمود، حضرت فرمود که:
خدا جزا دهد شما را به اندوهی که بر حال من دارید و به مُواسات شما با من بهترین جزای پرهیزکاران، پس آن حضرت را وداع کردند و به سوی میدان شتافتند و مقاتله کردند تا شهید گشتند.(194)

شهادت حنظله بن اسعد شِبامی رحمه اللّه

حنظله بن اسعد، قدّ مردی علم کرد و پیش آمد و در برابر امام علیه السّلام بایستاد و در حفظ و حراست آن جناب خویشتن را سپر تیر و نیزه و شمشیر ساخت و هر زخم سیف و سنانی که به قصد امام علیه السّلام می رسید به صورت و جان خود می خرید و همی ندا در می داد که ای قوم!
من می ترسم بر شما که مستوجب عذاب لشکر احزاب شوید، و می ترسم بر شما برسد مثل آن عذابهائی که بر امّتهای گذشته وارد شده مانند عذاب قوم نوح و عاد و ثمود و آنان که بعد از ایشان طریق کفر و جحود گرفتند و خدا نمی خواهد ستمی برای بندگان، ای قوم!
من بر شما می ترسم از روز قیامت، روزی که رو از محشر بگردانید به سوی جهنّم و شما را از عذاب خدا نگاه دارنده‌ای نباشد، ای قوم مکشید حسین علیه السّلام را پس مستاصل و هلاک گرداند خدا شما را به سبب عذاب، و به تحقیق که بی بهره و ناامید است کسی که به خدا افتراء بندد و از این کلمات اشاره کرد به نصیحتهای مؤمن آل فرعون با آل فرعون. (195)
و موافق بعضی از مُقاتل، حضرت فرمود:
ای حنظلة بن سعد!
خدا ترا رحمت کند دانسته باش که این جماعت مستوجب عذاب شدند، هنگامی که سر بر تافتند از آنچه که ایشان را به سوی حقّ دعوت کردی و بر تو بیرون شدند و ترا و اصحاب ترا ناسزا و بد گفتند و چگونه خواهد بود حال ایشان الان و حال آنکه برادران پارسای ترا کشتند.
پس حنظله عرض کرد:
راست فرمودی فدایت شوم، آیا من به سوی پروردگار خود نروم و به برادران خود ملحق نشوم؟
فرمود:
بلی شتاب کن و برو به سوی آنچه که از برای تو مهیا شده است و بهتر از دنیا و آنچه در دنیا است و به سوی سلطنتی که هرگز کهنه نشود و زوال نپذیرد، پس آن سعید نیک اختر حضرت را وداع کرد و گفت:
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا اَبَا عَبْدِاللّهِ صَلَّی اللّهُ عَلَیکَ وَ عَلی اَهلِ بَیتِکَ وَ عَرَّفَ بَینَنا وَ بَینَکَ فی جَنَّتِهِ.
فرمود:
آمین آمین!
پس آن جناب در جنگ با منافقان پیشی گرفت و نبرد دلیرانه کرد و شکیبائی در تحمل شدائد نمود تا آنکه بر او حمله کردند و او را به برادران

شایسته‌اش ملحق نمودند.
مؤلف گوید:
که حنظلة بن اسعد از وجوه شیعه و از شجاعان و فُصَحاء تعداد شده و او را شِبامی گویند به جهت آنکه نسبتش به شبام (بر وزن کتاب موضعی است به شام) می رسد، و بنو شبام بطنی می باشند از هَمْدان (به سکون میم).

شهادت شَوْذَب و عابِس رَحِمَهُمُ اللّه

عابس بن ابی شَبیب شاکری هَمدانی چون از برای ادراک سعادت شهادت عزیمت درست کرد روی کرد با مصاحب خود شَوذب مولی شاکر که از متقدّمین شیعه و حافظ حدیث و حامل آن و صاحب مقامی رفیع بلکه نقل شده که او را مجلسی بود که شیعیانِ به خدمتش می رسیدند و از جنابش اخذ می نمودند و کان رَحِمَهُ اللّهُ وَجْهاً فیهِمْ.
بالجمله؛ عابس با وی گفت:
ای شَوْذَب!
امروز چه در خاطر داری؟
شوذب گفت:
می خواهی چه در خاطر داشته باشم؟
قصد کرده‌ام که با تو در رکاب پسر پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم مبارزت کنم تا کشته شوم. عابس گفت:
گمان من هم به تو همین بوده، الحال به خدمت آن حضرت بشتاب تا ترا چون دیگر کسان در شمار شهداء به حساب گیرد و دانسته باش که از پس امروز چنین روز به دست هیچ کس نشود چه امروز روزیست که مرد بتواند از تحت الثری قدم بر فرق ثریا زند و همین یک روز، روز عمل و زحمت است و بعد از آن روز مزد و حساب و جنّت است.
پس شَوذب به خدمت حضرت شتافت و سلام وداع گفت.
پس به میدان رفت و مقاتله کرد تا شهید گشت، رحمه اللّه
راوی گفت:
پس از آن عابس به نزد جناب امام حسین علیه السّلام شتافت و سلام کرد و عرض کرد:
یا ابا عبداللّه!
هیچ آفریده‌ای چه نزدیک و چه دور، چه خویش و چه بیگانه در روی زمین روز به پای نبرد که در نزد من عزیز و محبوبتر از تو باشد و اگر قدرت داشتم که دفع این ظلم و قتل را از تو بنمایم به چیزی که از خون من و جان من عزیزتر بودی توانی و سستی در آن نمی کردم و این کار را به پایان می رسانیدم آنگاه آن حضرت را سلام داد و گفت:
گواه باش که من بر دین تو و دین پدر تو می گذرم، پس با شمشیر کشیده چون شیر شمیده به میدان تاخت در حالی که ضربتی بر جبین او رسیده بود، ربیع بن تمیم که مردی از لشکر عمر سعد بود گفت که چون عابس را دیدم که رو به میدان آورده او را شناختم، و من از پیش او را می شناختم و شجاعت و مردانگی او را در جنگها مشاهده کرده بودم و شجاعتر از او

کسی ندیده بودم، این وقت لشکر را ندا در دادم که هان
ای مردم!
هذا اَسَدُ الاْسُودِ هذا ابنُ اَبی شَبیبٍ
شعر:
ربیع ابن تمیم آواز برداشت
به سوی فوج اعدا گردن افراشت
که می آید هِزْبَری جانب فوج
که عمّان است از بحر کفش موج
فریاد کشید ای قوم این شیر شیران است، این عابس بن ابی شبیب است هیچ کس به میدان او نرود و اگر نه از چنگ او به سلامت نرهد.
پس عابس چون شعله جوّاله در میدان جولان کرد و پیوسته ندا در داد که
اَلا رَجُلٌ، اَلا رَجُلٌ!
هیچ کس جرات مبارزت او ننمود این کار بر ابن سعد ناگوار آمد ندا در داد که عابس را سنگباران نمایند لشکریان از هر سو به جانب او سنگ افکندند، عابس که چنین دید زره از تن دور کرد و خود از سر بیفکند.
شعر:
وقت آن آمد که من عریان شوم
جسم بگذارم سراسر جان شوم
آنچه غیر از شورش و دیوانگی است
اندرین ره روی در بیگانگی است
آزمودم مرگ من در زندگیست
چون رَهْم زین زندگی پایندگیست
آنکه مردن پیش چشمش تَهْلکه است
نهی لا تُلْقُوا بگیرد او به دست
و آنکه مردن شد مر او را فتح باب
سارِعُوا آمد مر او رادر خطاب
الصّلا ای حشر بنیان سارِعُوا
الْبَلا ای مرگ بنیان دارِعُوا
و حمله بر لشکر نمود و گویا حسّان بن ثابت در این مقام گفته:
شعر:
یلْقَی الرِّماحَ الشّاجِراتِ بِنَحْرِهِ
وَیبقیمُ هامَتَهُ مَقامَ الْمِغْفَرِ
ما اِنْ یریدُ اِذِ الرّماحُ شَجَرْنَهُ
دِرْعا سِوی سِرْبالِ طیبِ الْعُنْصِرِ
وَیقُوُلُ لِلطَّرْفِ(196) اصْطَبِرْلِشَبَاالْقَنا فَهَدَمْتَ رُکْنَ الْمجْدِ اِنْ لَمْ تُعْقَر(197)

و شاَعر عجم در این مقام گفته:
شعر:
جوشن زبر فکند که ماهَم نه ماهیم
مِغْفَر ز سر فکند که بازم نیم خروس
بی خود و بی زره به در آمد مرگ را
در بَر برهنه می کشم اینک چو نو عروس
ربیع گفت:
قسم به خدا می دیدم که عابس به هر طرف که حمله کردی زیاده از دویست تن از پیش او می گریختند و بر روی یکدیگر می ریختند، بدین گونه رزم کرد تا آنکه لشکر از هر جانب او را فرا گرفتند و از کثرت جراحت سنگ و زخم سیف و سنان او را از پای در آوردند و سر او را ببریدند و من سر او را در دست جماعتی از شجاعان دیدم که هر یک دعوی می کرد که من اورا کشتم؛ عمر سعد گفت که این مخاصمت به دور افکنید هیچ کس یک تنه او را نکشت بلکه همگی در کشتن او همدست شدید و او را شهید کردید.
مؤلف گوید:
نقل شده که عابس از رجال شیعه و رئیس و شجاع و خطیب و عابد و متهجّد بوده و کلام او با مسلم بن عقیل در وقت ورود او به کوفه در سابق ذکر شد.
و طبری نقل کرده که مُسلم نامه به حضرت امام حسین علیه السّلام نوشت بعد از آنکه کوفیان با او بیعت کردند و از حضرت خواست که بیاید، کاغذ را عابس برای امام حسین علیه السّلام ببرد.

شهادت ابی الشّعثاء البَهْدَلی الکندی رحمه اللّه

راوی گفت:
یزیدبن زیاد بَهْدَلی که او را ابوالشعثاء می گفتند، شجاعی تیرانداز بود، مقابل حضرت سیدالشّهداء علیه السّلام به زانو در آمد و صد تیر بر دشمن افکند که ساقط نشد از آنها مگر پنج تیر، در هر تیری که می افکند می گفت:
اَنَا ابْنُ بَهْدَلة، فُرسانُ الْعَرْجَله. و سیدالشّهداء علیه السّلام می گفت:
خداوندا!
تیر او به نشان آشنا کن و پاداش او را بهشت عَطا کن. و رَجَز او در آن روز این بود:
شعر:
اَنَا یزیدٌ وَ اَبی مُهاصِرٌ
اَشْجَعُ مِنْ لَیثٍ بِغِیل (198) خادِرٌ(199) یا رِبّ اِنّی لِلحُسَینِ ناصِرٌ
وَ لابْنِ سَعْدٍ تارِکٌ وَ هاجِرٌ(200) پس کارزار کرد تا شهید شد.
مؤلف گوید:
که در (مناقب) این شهر آشوب مصرع ثانی چنین است:
لَیثٌ هَصُورٌ فی الْعَرینِ خادِرٌ(201)
این لطفش زیادتر است به ملاحظه (هَصُور) با (مُهاصر) و هَصُور یعنی شیر بیشه. و فیروز آبادی گفته:
که یزید بن مُهاصر از محدّثین است.

مقتل جمعی از اصحاب حضرت امام حسین علیه السّلام

روایت شده که:
عمروبن خالد صیداوی و جابر بن حارث سلمانی و سعد مولی عمروبن خالد و مُجَمِّع بن عبداللّه عائذی مقاتله کردند در اوّل قتال و با شمشیرهای کشیده به لشکر پسر سعد حمله نمودند، چون در میان لشکر واقع شدند لشکر بر دور آنها احاطه کردند و ایشان را از لشکر سید الشّهداء علیه السّلام جدا کردند و جناب عبّاس بن امیرالمؤمنین علیه السّلام حمله کرد بر لشکر و ایشان را خلاص نمود و بیرون آورد در حالی که مجروح شده بودند و دیگر باره که لشکر رو به آنها آوردند بر لشکر حمله نمودند و مقاتله کردند تا در یک مکان همگی شهید گردیدند رَحِمَهُمُ اللّه.
و روایت شده از مهران کابلی که در کربلا مشاهده کردم مردی را که کارزار سختی می کند، حمله نمی کند بر جماعتی مگر آنکه ایشان را پراکنده و متفرّق می سازد و هر گاه از حمله خویش فارغ می شود می آید نزد امام حسین علیه السّلام و می گوید:
شعر:
اَبْشِر هَدَیتَ الرُّشْدَ یابْنَ اَحْمَدا
فی جَنَّةِ الْفِرْدَوْسِ تَعْلوُ صَعَدا.(202)
پرسیدم کیست این شخص؟
گفتند:
ابو عمره حنظلی، پس عامر بن نَهْشَل تیمی او را شهید کرد و سرش را برید.
مؤلف گوید:
گفته‌اند که:
این ابو عمره نامش زیاد بن غریب است و پدرش از صحابه است و خودش درک حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم نموده و مردی شجاع و متعبّد و متهجّد، معروف به عبادت و کِثرت نماز بوده رحمه اللّه.

شهادت جون رضی اللّه عنه

شعر:
ماه بنی غفاری و خورشید آسمان
هم روح دوستانی و هم سرو بوستان
جَوْن مولی ابوذر غفاری رحمه اللّه در میان لشکر سیدالشّهداء علیه السّلام بود و آن سعادتمند نیز عبدی سیاه بود آرزوی شهادت نموده از حضرت امام علیه السّلام طلب رخصت کرد آن جناب فرمود:
تو متابعت ما کردی در طلب عافیت پس خویشتن را به طریق ما مبتلا مکن از جانب من ماءذونی که طریق سلامت خویش جوئی.عرض کرد:
یابنَ رَسُولِ اللّه !
من در ایام راحت و وسعت کاسه لیس خوان شما بوده‌ام و امروز که روز سختی و شدّت شما است دست از شما بردارم، به خدا قسم که بوی من متعفّن و حسَب من پست و رنگم سیاه است پس دریغ مفرمائی از من بهشت را تا بوی من نیکو شود و جسم من شریف و رویم سفید گردد.
(203) لا واللّه !
هرگز از شما جدا نخواهم شد تا خون سیاه خود را با خونهای طیب شما مخلوط سازم. این بگفت و اجازت حاصل کرد و به میدان شتافت و این رَجَز خواند:
شعر:
کَیفَیرَی الْکُفّارُضَرْبَالْاَسْوَدِ
بِالسَّیفِ ضَرْبا عَنْ بنی محمّد
اَذُبُّ عَنْهُمْ بِاللِّسانِ وَالْیدِ
اَرْجُوبِهِالْجَنَّةَ یوْمَ الْمَوْرِدِ
و بیست و پنج نفر را به خاک هلاک افکند تا شهید شد. و در بعض مقاتل است که حضرت امام حسین علیه السّلام بیامد و بر سر کشته او ایستاد و دعا کرد:
بارالها روی جَوْن را سفید گردان و بوی او را نیکو کن و او را با ابرار محشور گردان و در میان او و محمّد و آل محمّد علیهماالسّلام شناسائی ده و دوستی بیفکن.
و روایت شده:
هنگامی که مردمان برای دفن شهداء حاضر شدند جسد جَوْن را بعد از ده روز یافتند که بوی مشک از او ساطع بود(204) حجّاج بن مسروق مؤذّن حضرت امام حسین علیه السّلام به میدان آمد و رجز خواند:
شعر:

اَقْدِمْ(205) حُسَیناً هادِیامَهْدِیا فَالْیوْمَ تَلْقی جَدَّکَالنَّبِیا
ثُمَّ اَباکَ ذَا النَّدی عَلیا
ذاک الَّذی نَعْرِفُهُوَصِیا
بیست و پنج نفر به خاک هلاک افکند پس شهید شد. رحمه اللّه (206)

شهادت جوانی پدر کشته رحمه اللّه

جوانی در لشکر حضرت بود که پدرش را در معرکه کوفیان کشته بودند مادرش با او بود و اورا خطاب کرد که ای پسرک من!
از نزد من بیرون شو و در پیش روی پسر پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم قتال کن. لاجرم آن جوان به تحریک مادر آهنگ میدان کرد، جناب سیدالشّهداء علیه السّلام که او را دید فرمود که:
این پسر پدرش کشته گشته و شاید که شهادت او بر مادرش مکروه باشد، آن جوان عرض کرد:
پدر و مادرم فدای تو باد مادرم مرا به قتال امر کرده، پس به میدان رفت و این رجز قرائت کرد.
شعر:
اَمیری حُسَینٌ وَ نِعْمَ الْاَمیر
الاَمیرُ سُرورِ فُؤ ادِالْبَشیر النَّذیر
عَلِی وَ فاطِمَةُ والِداهُ
فَهَلْ تَعْلَموُنَ لَهُ مِنْ نَظیر
لَهُ طَلْعَةٌ مِثْلُ شَمْس الضُّحی
لَهُ غُرَّةٌ مِثلُ بَدْرٍ مُنیرٍ
تا کارزار کرد و این جهان را وداع نمود، کوفیان سر او را از تن جدا کردند و به لشکر گاه امام حسین علیه السّلام افکندند، مادر سر پسر را گرفت و بر سینه چسبانید و گفت:
اَحْسَنْت، ای پسرک من، ای شادمانی دل من، وای روشنی چشم من!
وآن سر را با تمام غضب به سوی مردی از سپاه دشمن افکند و او را بکشت، آنگاه عمود خیمه را گرفت وبر ایشان حمله کرد و می گفت:
شعر:
اَنَا عَجُوزُ سَیدی (207)(فی النساء) خ ل ضَعیفَةٌ خاوِیةٌ(208)
بالِیةٌ نَحیفَةٌ اَضْرِبُکُمْ بِضَرْبَةٍ عَنیفَةٍ
دُونَ بَنی فاطِمَةَ الشَّریفَة
پس دو تن از لشکر دشمن را بکشت، جناب امام حسین علیه السّلام فرمان کرد که از میدان برگردد و دعا در حقّ او کرد. (209)

شهادت غلامی ترکی

گفته شد که حضرت سید الشهّداء علیه السّلام را غلام تُرْکی بود نهایت صلاح و سداد و قاری قرآن بود، در روز عاشورا آن غلام با وفا خود را صف سپاه مخالفان زد و رجز خواند:
شعر:
اَلْبَحْرُ مِنْ طَعْنی وَضَرْ بی یصْطَلی
وَالْجَوُّ مَنْ سَهْمی وَنَبْلی یمْتَلی
اِذا حُسامی فی یمینی ینْجَلی
ینْشَقُّ قَلْبُ الْحاسِدِ المُبَجَّلِ
پس حمله کرد و بسیاری از مخالفان را به درک فرستاد، بعضی گفته‌اند هفتاد نفر از آن سیاه رویان را به خاک هلاک افکند و آخر به تیغ ظلم و عدوان بر زمین افتاد، حضرت امام حسین علیه السّلام بالای سرش آمد و بر او بگریست و روی مبارک خود را بر روی آن سعادتمند گذاشت آن غلام چشم بگشود و نگاهش به آن حضرت افتاد و تبسّمی کرد و مرغ روحش به بهشت پرواز نمود.(210)

شهادت عمرو بن قرظة بن کعب انصاری خزرجی

عمرو بن قَرَظَة از برای جهاد قَدم مردی در پیش نهاد و از حضرت سید الشّهداء علیه السّلام رخصت طلبید و به میدان رفت و رَجز خواند:
شعر:
قَدْ عَلِمَتْ کَتیبَةُ الأنْصارِ
اِنّی سَاَحْمی حَوْزَةَ الذِّمارِ(211) ضَرْبَ غلام غَیرَ نُکْسٍ شارٍ
دُونَ حُسَینٍ مُهجَتی وَ داری (212)
و به تمام شوق و رغبت کارزار نمود تا جمعی از لشکر ابن زیاد را به جهنم فرستاد و هر تیر و شمشیری که به جانب امام حسین علیه السّلام می رسید او به جان خود می خرید، و تا زنده بود نگذاشت که شرّ و بدی به آن حضرت برسد. تا آنکه از شدت جراحت سنگین شد، پس به جانب آن حضرت نگران شد و عرض کرد:
یابن رسول اللّه !
آیا به عهد خویش وفا کردم؟
فرمود:
بلی !
تو پیش از من به بهشت می روی رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم را از من سلام برسان و او را خبر ده که من هم بر اثر می رسم.
پس عاشقانه با دشمن مقاتله کرد تا شربت شهادت نوشید و رخت به سرای دیگر کشید.
مؤلف گوید:
که قَرَظَه (به ظاء معجمه و فتحات ثلاث) والد عمرو از صحابه کِبار و از اصحاب علی امیرالمؤمنین علیه السّلام است، و مردی کافی و شجاع بوده و در سنه بیست و چهار، ری را با ابوموسی فتح کرده و در صفّین، امیرالمؤمنین علیه السّلام رایت انصار را به او مرحمت کرده بود.
و در سنه پنجاه و یک وفات کرده و غیر از عمرو، پسر دیگری داشت که نامش علی بود و در جیش عُمَر در کربلا بود و چون برادرش عمرو شهید شد امام حسین علیه السّلام را ندا کرد و گفت:
یا حسین یا کذّاب ابْن الکذّاب اَضلَلْت اَخی و غَرَرْتَهُ حَتّی قَتَلتَهُ، حضرت در جواب فرمود:
اِنَّ اللّهَ لَمْ یضِلَّ اَخاکَ وَلکِنَّهُ هَدی اَخاکَ وَ اَضَلَّکَ علی ملعُون گفت:
خدا بکشد مرا اگر ترا نکشم مگر آنکه پیش از آن که به تو برسم هلاک شوم، پس به قصد آن حضرت حمله کرد، نافع بن هلال او را نیزه زد که بر زمین افتاد و اصحاب عمر سعد حمله کردند و او را نجات دادند، پس از آن

خود را معالجه کرد تا بهبودی یافت.
و عمرو بن قَرَظه همان کس است که جناب امام حسین علیه السّلام او را فرستاد به نزد عمر سعد و از عمر خواست که شب همدیگر را ملاقات کنند، و گویند چون ملاقات حاصل شد حضرت او را به نصرت خویش طلبید.
عمر عذر آورد و از جمله گفت که خانه‌ام خراب می شود، حضرت فرمود:
من بنا می کنم برای تو، عمر گفت:
ملکم را می گیرند، حضرت فرمود:
من بهتر از آن از مال خودم در حجاز به تو خواهم داد، عمر قبول نکرد.
عمرو بن قَرَظَه در یوم عاشورا در رَجز فرمود تعریض بر عمر سعد در این مصرع:
دوُن حُسَینٍ مُهْجَتی وَ داری
حاصل آنکه عمر سعد به جهت آنکه خانه‌اش خراب نشود از حضرت حسین علیه السّلام اعراض کرد و گفت اِنْهَدَمَ داری. لکن من می گویم فدای حسین باد جان و خانه ام.

شهادت سُوید بن عمرو بن ابی المُطاع الخَثْعمی رحمه اللّه

سُوید بن عمرو آهنگ قتال نمود و او مردی شریف النّسب و زاهد و کثیر الصلاة بود، چون شیر شرزه حمله کرد و بر زخم سیف و سنان شکیبائی بسیار کرد چندان جراحت یافت که اندامش سست شد و در میان کشتگان بیفتاد و بر همین بود تا وقتی که شنید حسین علیه السّلام شهید گردید. دیگر تاب نیاورده، در موزه (213) او کاردی بود او را بیرون آورده و به زحمت و مشقّت شدید لختی جهاد کرد تا شهید گردید.
قاتل او عُروَة بن بَکّار نابکار تغلبی و زید بن ورقاء است، و این بزرگوار آخر شهید از اصحاب است. رحمة اللّهِ وَ رضوانه علیهم اجمعین وَ اشرکنا مَعَهم اله الحقّ آمین.
ارباب مقاتل گفته‌اند که در میان اصحاب جناب امام حسین علیه السّلام این خصلت معمول بود:
هر یک که آهنگ میدان می کرد حاضر خدمت امام می شد و عرض می کرد:
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا بْنَ رَسوُلِ اللّهِ صَلَّی اللّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ.
حضرت پاسخ ایشان را می داد و می فرمود ما در عقب ملحق به شما خواهیم شد، و این آیه مبارکه را تلاوت می کرد:
(فَمِنْهُمْ مَنْ قَضی نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ ینتَظِرُ وَ ما بَدَّلُوا تَبدیلاً(214)). (215)

در بیان شهادت جوانان هاشمی در روز عاشورا

چون از اصحاب کس نماند جز آنکه کشته شده بود، نوبت به جوانان هاشمی رسید.پس فرزندان امیرالمؤمنین علیه السّلام و اولاد جعفر و عقیل و فرزندان امام حسن و امام حسین علیهماالسّلام ساخته جنگ شدند و با یکدیگر وداع کردند.
وَ لَنِعْمَ ما قیلَ:
شعر:
آئید تا بگرییم چون اَبر در بهاران
کز سنگ ناله خیزد روز وداع یاران
با ساربان بگوئید احوال اشک چشمم
تا بر شتر نبندد محمل به روز باران
لَوْ کُنْتَ ساعَةَ بَینِنا ما بَینَنا
وَ شَهِدْتَ کَیفَ نُکَرِّرُالتَّوْدیعا
اَیقَنْتَ اَنَّ مِنَ الدُّمُوعِ وُحَدِّثاً
وَ عَلِمْتَ اَنَّ مِنَ الْحَدیثِ دُموعاً
گفتمش سیر ببینم مگر از دل برود
آن چنان جای گرفته است که مشگل برود
پس به عزم جهاد قدم جوانمردی در پیش نهاد.

جناب ابوالحسن علی بن الحسین الاکبر سلام اللّه علیه

مادَر آن جناب، لیلی بنت ابی مرّة بن عروة بن مسعود ثقفی است، و عروة بن مسعود یکی از سادات اربعه در اسلام و از عظمای معروفین است و او را مثل صاحب یاسین و شبیه ترین مردم به عیسی بن مریم گفته‌اند.و علی اکبر علیه السّلام جوانی خوش صورت و زیبا در طلاقت لسان و صباحت رخسار و سیرت و خلقت اَشْبَه مردم بود به حضرت رسالت صلی اللّه علیه و آله و سلّم، شجاعت از علی مرتضی علیه السّلام داشت، و به جمیع محامد و محاسن معروف بود چنانکه ابوالفَرج از مغیره روایت کرده که:
یک روز معاویه در ایام خلافت خویش گفت:
سزاوارتر مردم به امر خلافت کیست؟
گفتند:
جز تو کسی را سزاوارتر ندانیم، معاویه گفت:
نه چنین است بلکه سزاوارتر برای خلافت علی بن الحسین علیه السّلام است که جدّش رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم است، و جامع است شجاعت بنی هاشم و سخاوت بنی امیه و حسن منظر و فخر و فخامت ثقیف را.(216)
بالجمله؛ آن نازنین جوان عازم میدان گردید، و از پدر بزرگوار خود رخصت جهاد طلبید، حضرت او را اذن کارزار داد.
علی علیه السّلام چون به جانب میدان روان گشت آن پدر مهربان نگاه مأیوسانه به آن جوان کرد و بگریست و محاسن شریفش را به جانب آسمان بلند کرد و گفت:
ای پروردگار من!
گواه باش بر این قوم هنگامی که به مبارزت ایشان می رود جوانی که شبیه ترین مردم است در خِلقت و خُلق و گفتار با پیغمبر تو، و ما هر وقت مشتاق می شدیم به دیدار پیغمبر تو نظر به صورت این جوان می کردیم، خداوندا!
بازدار از ایشان برکات زمین را و ایشان را متفرّق و پراکنده ساز و در طُرق متفرّقه بیفکن ایشان را و والیان را از ایشان هرگز راضی مگردان؛ چه این جماعت ما را خواندند که نصرت ما کنند چون اجابت کردیم آغاز عدوات نمودند و شمشیر مقاتلت بر روی ما کشیدند.
آنگاه بر ابن سعد صیحه زد که چه می خواهی از ما، خداوند قطع کند رحم ترا و مبارک نفرماید بر تو امر ترا و مسلّط کند بر تو بعد از من کسی را که ترا در فراش بکشد برای آنکه قطع کردی رحم مرا و قرابت مرا با رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم مراعات نکردی، پس به صوت بلند

این آیه مبارکه را تلاوت فرمود:
(اِنَّ اللّهَ اصْطفی آدمَ وَ نُوحاً وَ آلَ اِبراهیمَ وَ آلَ عِمرانَ عَلی العالَمینَ ذُرِّیةً بَعضُها مِن بَعضٍ وَ اللّهُ سَمیعٌ عَلیمٌ.)(217)
و از آن سوی جناب علی اکبر علیه السّلام چون خورشید تابان از افق میدان طالع گردید و عرصه نبرد را به شعشه طلعتش که از جمال پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم خبر می داد منوّر کرد
شعر:
ذَکَروُا بِطَلْعَتِهِ النَّبی فَهَلَّلوُا
لَمّا بَدا بَینَ الصُّفُوفِ وَ کَبَّرَوُا
فَافْتَنَّ فیهِ الناظِرُونَ فَاِصْبَعٌ
یؤْمی اِلَیهِ بِها وَ عَینٌ تَنْظُرُوا
پس حمله کرد، و قوّت بازویش که تذکره شجاعت حیدر صفدر می کرد در آن لشکر اثر کرد و رَجز خواند:
شعر:
اَنَا عَلی بْنَ الْحُسَینِ بْنِ عَلی
نَحْنُ وَ بَیتِ اللّهِ اوْلی بِالنَّبِی
اَضْرِبُکُمْ بِالسَّیفِ حَتّی ینْثَنی
ضَرْبَ غُلامٍ هاشِمِی عَلَوِی
وَ لا یزالُ الْیوْمَ اَحْمی عَنِ اَبی
تَا للّهِ لا یحْکَمُ فینَا ابْنُ الدَّعی (218)
همی حمله کرد و آن لئیمان شقاوت انجام را طعمه شمشیر آتشبار خود گردانید. به هر جانب که روی می کرد گروهی را به خاک هلاک می افکند، آن قدر از ایشان کشت تا آنکه صدای ضجّه و شیون از ایشان بلند شد، و بعضی روایت کرده‌اند که صد و بیست تن را به خاک هلاک افکند.
این وقت حرارت آفتاب و شدّت عطش و کثرت جراحت و سنگینی اسلحه او را به تعب در آورد، علی اکبر علیه السّلام از میدان به سوی پدر شتافت عرض کرد که ای پدر!
تشنگی مرا کشت و سنگینی اسلحه مرا به تعَب عظیم افکند آیا ممکن است که به شربت آبی مرا سقایت فرمائی تا در مقاتله با دشمنان قوّتی پیدا کنم؟
حضرت سیلاب اشک از دیده بارید و فرمود:
واغَوْثاه!
ای فرزند مقاتله کن زمان قلیلی پس زود است که ملاقات کنی جدّت محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلّم را پس سیراب کند ترا به شربتی که تشنه نشوی هرگز.
و در روایت دیگر است که فرمود ای پسرک من!

بیاور زبانت را، پس زبان علی را در دهان مبارک گذاشت و مکید و انگشتر خویش را بدو داد و فرمود که:
در دهان خود بگذار و برگرد به جهاد دشمنان.
فَاِنّی اَرْجُو اَنَّکَ لا تُمسْی حَتّی یسْقیکَ جَدُّکَ بِکَاْسِه الاَوْفی شَرْبَةً لا تَظْمَأُ بَعْدَها اَبَداً(219)
پس جناب علی اکبر علیه السّلام دست از جان شسته و دل بر خدای بسته به میدان برگشت و این رَجَز خواند:
شعر:
اَلْحَرِبُ قَدْبانَتْ لَهااَلْحَقائقُ
وَ ظَهَرَتْ مِنْ بَعْدِها مَصادِقُ
وَاللّهِ رَبِّ الْعَرْشِ
شعر:
لا نُفارقُ جُمُوعَکُمْ اَوْ تُعْمَدَ الْبَوارِقُ
پس خویشتن را در میان کفّار افکند و از چپ و راست همی زد و همی کشت تا هشتاد تن را به درک فرستاد، این وقت مُرّة بن مُنْقِذ عبدی لعین فرصتی به دست کرده شمشیری بر فرق همایونش زد که فرقش شکافته گشت و از کارزار افتاد. و موافق روایتی مرة بن منقذ چون علی اکبر علیه السّلام را دید که حمله می کند و رجز می خواند گفت:
گناهان عرب بر من باشد اگر عبور این جوان از نزد من افتاد پدرش را به عزایش ننشانم، پس همین طور که جناب علی اکبر علیه السّلام حمله می کرد به مرّة بن منقذ برخورد، مرّه لعین نیزه بر آن جناب زد و او را از پای درآورد.
و به روایت سابقه پس سواران دیگر نیز علی را به شمشیرهای خویش مجروح کردند تا یک باره توانائی از او برفت دست در گردن اسب درآورد و عنان رها کرد اسب، او را در لشکر اعداء از این سوی بدان سوی می برد و به هر بی رحمی که عبور می کرد زخمی بر علی می زد تا اینکه بدنش را با تیغ پاره پاره کردند. (220)
وَ قالَ اَبُوالْفَرَجُ وَ جَعَلَ یکِرُّ بَعْدَ کَرَّةَ حتّی رُمِی بِسَهْمٍ فَوَقَعَ فی حَلْقِهِ فَخَرَقَهُ وَ اَقْبَلَ ینْقَلِبُ فی دَمِهِ.
و به روایت ابوالفرج همین طور که شهزاده حمله می کرد بر لشکر تیری به گلوی مبارکش رسید و گلوی نازنینش را پاره کرد.
آن جناب از کار افتاد و در میان خون خویش می غلطید و در این اوقات تحمّل می کرد، تا آنگاه که رُوح به گودی گلوی مبارکش رسید و نزدیک شد که به بهشت عنبر سرشت شتابد صدا بلند کرد.
یا اَبَتاه عَلَیکَ مِنّی السَّلامُ هذا جَدّی رَسُولُ اللّهِ یقْرَؤُک السَّلام وَ یقوُلُ عَجِّلِ الْقُدُومَ اِلَینا.(221)

و به روایت دیگر ندا کرد:
یااَبَتاه هذا جدّی رَسُولُ اللّهِ صلی اللّه علیه و آله قَدْسَقانی بِکَاْسِهِ اْلاَوْفی شَرْبَةً لااَظْمَاُ بَعْدَها اَبَدا وَ هُوَ یقوُلُ:
اَلْعَجَلَ اَلْعَجَلَ فَاِنَّ لَکَ کَاءْسا مَذْخوُرَةً حَتّی تَشْرِبَهَا السّاعَة؛
یعنی اینک جدّ من رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم حاضر است و مرا از جام خویش شربتی سقایت فرمود که:
هرگز پس از آن تشنه نخواهم شد و می فرماید:
ای حسین!
تعجیل کن در آمدن که جام دیگر از برای تو ذخیره کرده‌ام تا دراین ساعت بنوشی.
پس حضرت سیدالشّهداء علیه السّلام بالای سر آن کشته تیغ ستم و جفا آمد،
به روایت سید بن طاووس صورت بر صورت او نهاد. شاعر گفته:
شعر:
چهر عالمتاب بنهادش به چهر
شد جهان تار از قران ماه و مهر
سر نهادش بر سر زانوی ناز
گفت کای بالیده سرو سرفراز
این بیابان جای خواب نازنیست
کایمن از صیاد تیر اندازنیست
تو سفر کردی و آسودی ز غم
من در این وادی گرفتار اَلم
و فرمود خدا بکشد جماعتی راکه ترا کشتند، چه چیز ایشان را جری کرده که از خدا و رسول نترسیدند و پرده حرمت رسول را چاک زدند، پس اشک از چشمهای نازنینش جاری شد و گفت:
ای فرزند!
عَلَی الدُّنْیا بَعدَک الْعَفا؛
بعد از تو خاک بر سر دنیا و زندگانی دنیا.
شیخ مفید رحمه اللّه فرموده:
این وقت حضرت زینب علیهاالسّلام از سراپرده بیرون آمد و باحال اضطراب و سرعت به سوی نعش جناب علی اکبر می شتافت و ندبه بر فرزند برادر می کرد، تا خود را به آن جوان رسانید و خویش را بر روی او افکند، حضرت سر خواهر را از روی جسد فرزند خویش بلند کرد و به خیمه‌اش باز گردانید و رو کرد به جوانان هاشمی و فرمود که:
بردارید برادر خود را؛ پس جسد نازنینش را از خاک برداشتند و در خیمه‌ای که در پیش روی آن جنگ می کردند گذاشتند. (222)

مؤلف گوید:
که در باب حضرت علی اکبر علیه السّلام دو اختلاف است:
یکی:
آنکه در چه وقت شهید گشته، شیخ مفید و سید بن طاووس و طبری و ابن اثیر و ابوالفرج و غیره ذکر کرده‌اند (223)که اوّل شهید از اهل بیت علیهماالسّلام علی اکبر بوده و تإیید می کند کلام ایشان را زیارت شهداء معروفه اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا اَوَّلَ قَتیلٍ مِنْ نَسْلِ خَیرِ سَلیلٍ و لکن بعضی از ارباب مقاتل اوّل شهید از اهل بیت را عبداللّه بن مسلم گرفته‌اند و شهادت علی اکبر را در اواخر شهداء ذکر کرده‌اند. دوم:
اختلاف در سنّ شریف آن جناب است که ایا در وقت شهادت هیجده ساله یا نوزده ساله بوده و از حضرت سید سجّاد علیه السّلام کوچکتر بوده یا بزرگتر و به سنّ بیست و پنج سالگی بوده؟
و ما بین فحولِ عُلما در این باب اختلاف است، و ما در جای دیگری اشاره به این اختلاف و مختار خود را ذکر کردیم و به هر تقدیر، این مدّتی که در دنیا بود عمر شریف خود را صرف عبادت و زهادت و اطعام مساکین و اکرام وافدین و سعه در اخلاق و توسعه در ارزاق فرموده به حدی که در مدحش گفته شده:
شعر:
لَمْ تَرَعَینٌ نَظَرَتْ مِثْلَهُ
مِنْ مُحْتَفٍ یمْشی و لا ناعلٍ
و در زیارتش خوانده می شود:
اَلسَّلامُ عَلَیکَ اَیهَا الصِّدیقُ وَ الشَّهیدُ اَلْمُکَرَّمُ وَ السَّیدُ اَلْمُقَدَّمُ الّذّی عاشَ سَعیداً وَ ماتَ شَهیداً وَ ذَهَبَ فَقیداً فَلَمْ تَتَمَتَّعْ مِنَ الدُّنْیا اِلاّ بِالْعَمَلِ الصّالِحِ وَ لَمْ تَتَشاغَلْ اِلاّ بِالْمَتْجَرِ الرّابِحِ.
و چگونه چنین نباشد آن جوانی که اَشْبَه مردم باشد به حضرت رسالت پناه صلی اللّه علیه و آله و سلّم و اخذ آداب کرده باشد از دو سید جوانان اهل جنّت؛ چنانچه خبر می دهد از این مطلب عبارت زیارت مرویه معتبره آن حضرت اَلسَّلام عَلَیکَ یا بْنَ اَلْحَسَنِ وَ اَلْحُسَینِ و آیا والده آن جناب در کربلا بوده یا نبوده؟
ظاهر آن است که نبوده و در کتب معتبره نیافتم در این باب چیزی. و امّا آنچه مشهور است که بعد از رفتن علی اکبر علیه السّلام به میدان، حضرت حسین علیه السّلام نزد مادرش لیلی رفت و فرمود:
بر خیز و برو در خلوت دعا کن برای فرزندت که من از جدّم شنیدم که می فرمود:
دعای مادر در حقّ فرزند مستجاب می شود ... به فرمایش شیخ (224) ما تمام دروغ است.

شهادت عبداللّه بن مسلم بن عقیل رضی اللّه عنه

محمّد بن ابوطالب فرموده:
اوّل کسی که از اهل بیت امام حسین علیه السّلام به مبارزت بیرون شد، عبداللّه بن مسلم بود و رجز می خواند و می فرمود:
شعر:
اَلْیوْمَ اَلْقی مُسْلِماً وَ هُوَاءَبی
وَفِتْیةً بادُواعلی دینِ النَّبِی
لَیسُوا بِقَوْمٍ عُرِفُوا بِالْکَذِبِ
لکِنْ خِیارٌ وَ کِرامُ النَّسَبِ
مِنْ هاشِمِ السّاداتِ اَهْلِ النَّسَبِ
پس کارزار کرد و نود و هشت نفر را در سه حمله به درک فرستاد، پس عمرو بن صبیح او را شهید کرد.
رحمه اللّه (225)
ابوالفَرَج گفته که مادرش رقیه دختر امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام بوده، و شیخ مفید و طبری روایت کرده‌اند که عَمروبن صبیح تیری به جانب عبداللّه انداخت و عبداللّه دست خود را سپر پیشانی خود کرد آن تیر آمد و کف او را بر پیشانی او بدوخت، عبداللّه نتوانست دست خود را حرکت دهد پس ملعونی دیگر نیزه بر قلب مبارکش زد و او را شهید کرد. (226)
ابن اثیر گفته که فرستاد مختار جمعی را برای گرفتن زید بن رُقاد، و این زید می گفت که من جوانی از اهل بیت امام حسین علیه السّلام را که نامش عبداللّه بن مسلم بود تیری زدم در حالی که دستش بر پیشانیش بود و وقتی او را تیر زدم شنیدم که گفت:
خدایا!
این جماعت ما را قلیل و ذلیل شمردند، خدایا بکش ایشان را همچنان که کشتند ایشان ما را؛ پس تیر دیگری به او زده شد پس من رفتم نزد او دیدم او را که مرده است تیر خود را بر دل او زده بودم از دل او بیرون کشیدم و خواستم آن تیر را که بر پیشانیش جای کرده بود بیرون آورم، بیرون نمی آمد.
وَ لَمْ اَزَلْ اَتَضَنَّصُ الا خَرَ عَنْ جَبْهَتِهِ حَتّی اَخَذْتُهُ وَ بَقِی النَّصْل
پس پیوسته او را حرکت دادم تا بیرون آوردم چون نگاه کردم دیدم پیکان تیر در پیشانیش مانده و تیر از میان پیکان بیرون آمده.بالجمله؛ اصحاب مختار به جهت گرفتن او آمدند زید بن رقاد با شمشیر به سوی ایشان بیرون آمد، ابن کامل که رئیس لشکر مختار بود لشکر را گفت که او را

نیزه و شمشیر نزنید بلکه او را تیر باران و سنگ باران نمائید، پس چندان تیر و سنگ بر او زدند که بر زمین افتاد پس بدن نحسش را آتش زدند در حالی که زنده بود و نمرده بود. (227)
و بعضی از مورّخین گفته‌اند که:
بعد از شهادت عبداللّه بن مسلم آل ابوطالب جملگی به لشکر حمله آوردند، جناب سید الشهداء علیه السّلام که چنین دید ایشان را صیحه زد و فرمود:
صَبْراً عَلَی المْوتِ یا بَنی عمومتی.
هنوز از میدان بر نگشته بود که از بین ایشان محمّد بن مسلم به زمین افتاد و کشته شد. رضوان اللّه علیه، و قاتل او ابومرهم اَزْدی و لقیط بن ایاس جهنی بود. (228)

شهادت محمّد بن عبداللّه بن جعفر رضی اللّه عنه

محمّد بن عبداللّه بن جعفر(رضی اللّه عنهم) به مبارزت بیرون شد و این رجز خواند:
شعر:
اَشْکُو اِلَی اللّهِ مِنَ الْعُدْوانِ
فِعالَ قَوْمٍ فی الرَّدی عُمیانٍ
قَدْ بَدَّلُوا مَعالِمَ الْقُرْآنِ
وَ مُحْکَمَ التَّنْزیلِ وَ التِّبْیانِ
وَ اَظْهَرُوا الْکُفْرِ مَعَ الطُّغْیانِ (229)
پس ده نفر را به خاک هلاک افکند، پس عامربن نَهْشَل تمیمی او را شهید کرد.
ابوالفرج گفته که مادرش خَوْصا بنت حفصه از بکر بن وائل است، و سلیمان بن قِتّه اشاره به شهادت او کرده در مرثیه خود که گفته:
شعر:
وَسَمِی النَّبِی غُودِرَ فیهِمْ
قَدْ عَلَوْهُ بِصارِمٍ مَصْقُولِ
فَاِذا ما بَکیتُ عَیْنی فَجودی
بِدُموُعٍ تَسیلُ کُلَّ مَسیلِ (230)

شهادت عون بن عبداللّه بن جعفر رضی اللّه عنه

قالَ الطَّبَری:
فَاعْتَوَرَهُمُ النّاسُ مِنْ کُلِّ جانِبٍ فَحَمَلَ عَبْدُاللّهِ بْنِ قُطْنَةِ الطّایی ثُمَّ النَّبْهانی عَلی عَوْنِ بْنِ عبداللّه بن جَعْفَرِ بْنِ اَبی طالِبٍ(رضی اللّه عنهم)(231)
و در (مناقب) است که عون به مبارزت بیرون شد و آغاز جدال کرد و این رجز خواند:
شعر:
اِنْ تُنْکِرونی فَاَنَا اِبْنُ جَعْفَرٍ
شَهیدِ صِدْقٍ فی الْجِنانِ اَزهَرٍ
یطیر فیها بِجَناحٍ اَخْضَرٍ
کَفی بِهَذا شَرَفاً فی الْمحشَرِ
پس قتال کرد و سه تن سوار و هیجده تن از پیادگان از مرکب حیات پیاده کرد، آخر الامر به دست عبداللّه بن قُطنَه شهید گردید. (232) ابوالفرج گفته که مادرش زینب عقیله دختر امیرالمؤمنین علیه السّلام بنت فاطمه بنت رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلّم می باشد، و سلیمان بن قتَّه به او اشاره کرده در قول خود:
شعر:
وَ انْدُبی إ نْ بَکَیتِ عَوْنا اَخاهُ
لَیسَ فیما ینوُبُهُمْ بخَذُولِ
فَلَعَمْری لَقَدْ اُصیبَ ذَوُو الْفُرْ
بی فَبَکی عَلَی الْمُصابِ الطَّویل (233) (و فی الزّیارة الّتی زارَبِهَا الْمُرْتَضی عَلَم الْهُدی رحمه اللّه)
السَّلامُ عَلَیکَ یاعَوْنَ عَبْدِاللّهِ بْنَ جَعْفَرِ بْنِ اَبی طالب، السّلامُ عَلَیکَ یا بْنَ النّاشی فی حِجْرِ رَسُولِ اللّهِ صلی اللّه علیه و آله و سلّم و الْمُقْتَدی بِاَخْلاقِ رَسُولِ اللّهِ وَ الذَّابِّ عَنْ حَریمِ رَسُولِ اللّهِ صَبِیاً وَ الذَّائِدِ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلّم مُباشِراً لِلحُتوُفِ مُجاهِداً بالسُّیوفِ قَبْلَ اَنْ یقْوِی جِسْمُهُ وَ یشْتَدَّ عَظْمُهَ یبْلُغَ اَشُدَّهُ(اِلی اَنْ قالَ) فَتَقَرَّبْتَ وَ المنایا دانِیهٌ وَ زَحَفْتَ وَ النَّفسُ مُطمْئِنَّةٌ طَیبَةٌ تَلْقی بِوَجْهِکَ بَوادِرَ السِّهام وَ تُباشْرُ بمُهْجَتِکَ حَدَّ الْحِسامِ حَتَّی وَفَدْتَ اِلَی اللّهِ تَعالی بِاَحْسَنِ عَمَلِ الخ.(234)

شهادت عبدالرحمن بن عقیل

و دیگر از شهداء اهل بیت علیه السّلام عبدالرحمن بن عقیل است که به مبارزت بیرون شد و رجز خواند:
شعر:
اَبی، عَقیلٌ فَاعْرفوُا مَکانی
مِنْ هاشِمٍ وَ هاشِمٌ اِخْوانی
کُهُولُ صِدْقٍ سادَةُ الْاَقرانِ
هذا حُسَینٌ شامِخُ الْبُنْیانِ
وَ سَیدُ الشَّیبِ مَعَ الشُبّانِ
پس هفده تن از فُرْسان لشکر را به خاک هلاک افکند، آنگاه به دست عثمان بن خالد جُهَنی به درجه رفیعه شهادت رسید. (235) طبری گفته که گرفت مختار در بیابان دو نفری را که شرکت کرده بودند در خون عبدالرحمن بن عقیل و در برهنه کردن بدن او پس گردن زد ایشان را، آنگاه بدن نحسشان را به آتش سوزانید. و دیگر جعفربن عقیل است رحمه اللّه که به مبارزت بیرون شد و رجز خواند:
شعر:
اَنَا الْغُلامُ الْابَطَحِی الطالِبّی
مِنْ مَعْشَرٍ فی هاشِمٍ مِنْ غالِبٍ
وَنَحْنُ حَقّاً سادَةُ الذَّوائِبِ
هذا حُسَینٌ اَطْیب الْاَطایبِ
پس دو نفر و به قولی پانزده سوار را به قتل رسانید و به دست بُشْرِ بن سَوْطِ هَمدانی به قتل رسید. (236)

شهادت عبداللّه الاکبر بن عقیل

و دیگر عبداللّه الاکبر بن عقیل که عثمان بن خالد و مردی از همدان او را به قتل رسانیدند. و محمّد بن مسلم بن عقیل رحمة اللّه را اَبو مَرهم اَزْدی و لَقیطْ بْن ایاس جُهنی شهید کرد.

شهادت عمر بن ابی سعید بن عقیل

و محمّد بن ابی سعید بن عقیل رحمه اللّه را لَقیط بن یاسر جُهنی به زخم تیر شهید کرد.
مؤلف گوید:
که بعد از شهادت جناب علی اکبر علیه السّلام ذکر شهادت عبداللّه بن مسلم بن عقیل شد، پس آنچه از آل عقیل در یاری حضرت امام حسین علیه السّلام به روایات معتبره شهید شدند با جناب مسلم هفت تن به شمار می رود، و سلیمان بن قَتَّه نیز عدد آنها را هفت تن ذکر کرده، چنانچه گفته در مرثیه امام حسین علیه السّلام:
شعر:
عَینُ جُودی بِعَبْرةٍ وَ عَویلٍ
فَانْدُبی اِنْ بَکَیتِ آلَ الرّسُولِ
سِتَّة کُلُّهُمْ لِصُلْبِ عَلِی
قَدْ اُصیبُوا وَ سَبْعَةٌ لِعَقیلٍ

شهادت جناب قاسم بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیهماالسّلام

شعر:
ز برج خیمه بر آمد چو قاسم بن حسن
سُهیل سر زده گفتی مگر ز سمت یمن
ز خیمه گاه به میدان کین روان گردید
رخ چو ماه تمام و قدی چون سرو چمن
گرفت تیغ عدو سوز را به کف چو هلال
نمود در بر خود پیرهن به شکل کفن

قاسم بن الحسن علیهماالسّلام به عزم جهاد قدم به سوی معرکه نهاد، چون حضرت سیدالشهداء علیه السّلام نظرش بر فرزند برادر افتاد که جان گرامی بر کف دست نهاده آهنگ میدان کرده، بی توانی پیش شد و دست به گردن قاسم در آورد و او را در بر کشید و هر دو تن چندان بگریستند که روایت وارد شده حَتّی غُشِی عَلَیهِما، پس قاسم به زبان ابتهال و ضراعت اجازت مبارزت طلبید، حضرت مضایقه فرمود، پس قاسم گریست و دست و پای عمّ خود را چندان بوسید تا اذن حاصل نمود، پس جناب قاسم علیه السّلام به میدان آمد در حالی که اشکش به صورت جاری بود و می فرمود:

شعر:
اِنْ تُنْکرُونی فَاَنَا اْبنُ الْحَسَنِ
سِبْطِ النَّبِی الْمُصْطَفَی الْمؤ تَمَنِ
هذا حُسَینٌ کَالاْسیر الْمُرْتَهَنِ
بَینَ اُناسٍ لا سُقُوا صَوْبَ الْمَزَنِ (237)

پس کارزار سختی نمود و به آن صِغَر سنّ و خرد سالی، سی و پنج تن را به درک فرستاد.

حُمَید بن مسلم گفته که من در میان لشکر عمر سعد بودم پسری دیدم به میدان آمده گویا صورتش پاره ماه است و پیراهن و ازاری در برداشت و نَعْلَینی در پا داشت که بند یکی از آنها گسیخته شده بود و من فراموش نمی کنم که بند نعلین چپش بود، عمرو بن سعد اَزدی گفت:
به خدا سوگند که من بر این پسر حمله می کنم و او را به قتل می رسانم،
گفتم:
سُبحان اللّه!
این چه اراده است که نموده‌ای؟
این جماعت که دور او را احاطه کرده‌اند از برای کفایت امر او بس است دیگر ترا چه لازم است که خود را در خون او شریک کنی؟

گفت:
به خدا قسم که از این اندیشه بر نگردم، پس اسب بر انگیخت و رو بر نگردانید تا آنگاه که شمشیری بر فرق آن مظلوم زد و سر او را شکافت پس قاسم به صورت بر روی زمین افتاد و فریاد برداشت که یا عمّاه!
چون صدای قاسم به گوش حضرت امام حسین علیه السّلام رسید تعجیل کرد مانند عقابی که از بلندی به زیر آید صفها را شکافت و مانند شیر غضبناک حمله بر لشکر کرد تا به عمرو قاتل جناب قاسم رسید، پس تیغی حواله آن ملعون نمود، عمرو دست خود را پیش داد حضرت دست او را از مرفق جدا کرد پس آن ملعون صیحه عظیمی زد. لشکر کوفه جنبش کردند و حمله آوردند تا مگر عمرو را از چنگ امام علیه السّلام بربایند همین که هجوم آوردند بدن او پا مال سُمّ ستوران گشت و کشته شد.
پس چون گرد و غبار معرکه فرو نشست دیدند امام علیه السّلام بالای سر قاسم است و آن جوان در حال جان کندن است و پای به زمین می ساید و عزم پرواز به اَعلٰی علّیین دارد و حضرت می فرماید:
سوگند به خدای که دشوار است بر عمّ تو که او را بخوانی و اجابت نتواند و اگر اجابت کند اعانت نتواند و اگر اعانت کند ترا سودی نبخشد، دور باشند از رحمت خدا جماعتی که ترا کشتند.
هذا یوْمٌ وَ اللّهِ کَثُرَ واتِرُهُ وَ قَلَّ ناصِرُهُ.
آنگاه قاسم را از خاک برداشت و در بر کشید و سینه او را به سینه خود چسبانید و به سوی سراپرده روان گشت در حالی که پاهای قاسم در زمین کشیده می شد.
پس او را برد در نزد پسرش علی بن الحسین علیه السّلام در میان کشتگان اهل بیت خود جای داد، آنگاه گفت:
بارالها تو آگاهی که این جماعت ما را دعوت کردند که یاری ما کنند اکنون دست از نصرت ما برداشته و با دشمن ما یار شدند، ای داور داد خواه!
این جماعت را نابود ساز و ایشان را هلاک کن و پراکنده گردان و یک تن از ایشان را باقی مگذار، و مغفرت و آمرزش خود را هرگز شامل حال ایشان مگردان.
آنگاه فرمود:
ای عمو زادگان من!(238) صبر نمائید ای اهل بیت من، شکیبائی کنید و بدانید بعد از این روز، خواری و خذلان هرگز نخواهید دید.(239) مخفی نماند که قصّه دامادی جناب قاسم علیه السّلام در کربلا و تزویج او فاطمه بنت الحسین علیه السّلام را، صحّت ندارد؛ چه آنکه در کتب معتبره به نظر نرسیده و بعلاوه آنکه حضرت امام حسین علیه السّلام را دو دختر بوده چنانکه در کتب معتبره ذکر شده، یکی سکینه که شیخ طبرسی فرموده:
سید الشّهداء علیه السّلام او را تزویج عبداللّه کرده بود و پیش از آنکه

زفاف حاصل شود عبداللّه شهید گردید.(240) و دیگر فاطمه که زوجه حسن مُثَنّی بوده که در کربلا حاضر بود چنانکه در احوال امام حسن علیه السّلام به آن اشاره شد، و اگر استناداً به اخبار غیر معتبره گفته شود که جناب امام حسین علیه السّلام را فاطمه دیگر بوده گوئیم که او فاطمه صغری است و در مدینه بوده و او را نتوان با قاسم بن حسن علیهماالسّلام عقد بست و اللّه تعالی العالم.
شیخ اجلّ محدّث متتبّع ماهر ثقةالاسلام آقای حاج میرزا حسین نوری - نَوَّرَ اللّه مَرْقَدَهُ- در کتاب (لؤلؤ و مرجان) فرموده:
به مقتضای تمام کتب معتمده سالفه مؤلّفه در فنّ حدیث و اَنساب و سِیر نتوان برای حضرت سید الشّهداء علیه السّلام دختر قابل تزویج بی شوهری پیدا کرد که این قضیه قطع نظر از صحّت و سقم آن به حسب نقل وقوعش ممکن باشد.
امّا قصّه زبیده و شهربانو و قاسم ثانی در خاک ری و اطراف آن که در السنه عوام دائر شده، پس آن خیالات واهیه است که باید در پشت کتاب (رموز حمزه) و سایر کتابهای مجعوله نوشت، و شواهد کذب بودن آن بسیار است، و تمام علمای انساب متّفق اند که قاسم بن الحسن علیه السّلام عقب ندارد انتهی کلامه رفع مقامه.(241) بعضی از ارباب مَقاتل گفته‌اند که:
بعد از شهادت جناب قاسم علیه السّلام بیرون شد به سوی میدان، عبداللّه بْن الحَسَن علیه السّلام و رَجَز خواند:
شعر:
اِنْ تُنْکِرُونی فَاَنَاَ ابْنُ حَیدَرَهْ
ضِرْغامُ آجام(242) وَ لَیثٌ قَسْوَرَهْ عَلَی الْاَعادی مِثْلَ ریحٍ صَرْصَرَةٍ
اَکیلُکُمْ بالسَّیف کَیلَ السَّنْدَرَة (243)
و حمله کرد و چهارده تن را به خاک هلاک افکند، پس هانی بن ثُبَیت حضرمی بر و ی تاخت و او را مقتول ساخت پس صورتش سیاه گشت.(244)
و ابوالفّرج گفته که حضرت ابوجعفر باقر علیه السّلام فرموده که حرملة بن کاهل اسدی او را به قتل رسانید.(245)
مؤلف گوید:
که ما مَقْتَل عبداللّه را در ضمن مقتل جناب امام حسین علیه السّلام ایراد خواهیم کرد ان شاء اللّه تعالی.

شهادت ابوبکر بن حسن علیه السّلام

و ابوبکر بن الحسن علیه السّلام که مادرش اُمّ وَلَد بوده و با جناب قاسم علیه السّلام برادر پدر مادری (246) بود، عبداللّه بن عُقبه غَنَوی او را به قتل رسانید. و از حضرت باقر علیه السّلام مروی است که عقبه غَنَوی او را شهید کرد، و سلیمان بن قَتّه اشاره به او نموده در این شعر:

شعر:

وَ عِنْدَ غَنِی قَطْرَةٌ مِنْ دِمائِنا
وَ فی اَسَدٍ اُخْری تُعَدُّ وَ تُذْکَرُ

مؤلف گوید:

که دیدم در بعضی مشجّرات نوشته بود ابوبکر بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیه السّلام شهید گشت در طفّ و عقبی برای او نبود و تزویج نموده بود امام حسین علیه السّلام دخترش سکینه را به او و خون او در بنی غنی است.

جناب ابوالفضل العبّاس علیه السّلام چون دید که بسیاری از اهل بیتش شهید گردیدند رو کرد به برادران خود عبداللّه و جعفر و عثمان فرزندان امیرالمومنین علیه السّلام از خود امّ البنین و فرمود:
تَقَدَّموُا بِنَفسی اَنْتُمْ فَحاموُاعَنْ سَیدِ کُمْ حَتّی تَموُتوُا دُونَهُفَتَقَدَّموُا جَمیعاً فَصارُوا اَمامَ الْحُسَینِ علیه السّلام یقُونَهُمْ بِوُجُوهِهِمْ وَ نُحُورِهِمْ؛
یعنی جناب ابوالفضل علیه السّلام با برادران خویش فرمود:
ای برادران من!
جان من فدای شماها باشد پیش بیفتید و بروید در جلو سید و آقایتان خود را سپر کنید و آقای خود را حمایت کنید و از جای خود حرکت نکنید تا تمامی در مقابل او کشته گردید. برادران ابوالفضل علیه السّلام اطاعت فرمایش برادر خود نموده تمامی رفتند در پیش روی امام حسین علیه السّلام ایستادند و جان خود را وقایه جان آن بزرگوار نمودند، و هر تیر و نیزه و شمشیر که می آمد به صورت و گلوی خویش خریدند.
فَحَمَلَ هانی بْنُ ثُبَیتِ الحَضْرَمِی عَلی عبداللّه بْنِ عَلِی علیه السّلام فَقَتَلَهُ ثُمَّ حَمَلَ عَلی اَخیهِ جَعْفَربْن عَلِی علیه السّلام فَقَتَلَهُ اَیضاً وَ رَمی یزیدُ الاَصْبَحِی عُثْمانَ بْنَ عَلِی علیه السّلام بِسَهْمٍفقَتَلَهُ ثُمَّ خَرَج اِلَیهِ فَاحْتَزَّ رَاْسَهُ و بَقَی الْعبّاسُ بْنُ عَلِی قائماً اَمامَ الْحُسَینِ یقاتِلُ دُونَهُ و یمیلُ مَعَهُ حَیثُ مالَ حَتّی قُتِلَ. سلام اللّه علیه.
مؤلف گوید:
این چند سطر که در مقتل اولاد امیرالمومنین علیه السّلام نقل کردم از کتاب ابوحنیفه دینوری بود(247) که هزار سال بیشتر است آن کتاب نوشته شده و لکن در مقاتل دیگر است که عبداللّه بن علی علیه السّلام تقدّم جست و رجز خواند:
شعر:
اَنا ابْنُ ذی النَّجْدَةِ و الافِضالِ
ذاکَ علی الخَیرِ ذُوالْفِعالِ
سَیفُ رسولِ اللّهذوالنِّکالِ
فی کلِّ یوْمٍ ظاهِرُ الاَهوالِ (248)
پس کارزار شدیدی نمود تا آنکه هانی بن ثبیت حضرمی او را شهید کرد بعد از آنکه دو ضربت مابین ایشان ردّ و بدل شد. و ابوالفرج گفته که سن آن جناب در آن روز به بیست و پنج سال رسیده بود. (249)
پس از آن جعفر بن علی علیه السّلام به میدان آمد و رجز خواند:
شعر:

اِنّی اَنا جَعْفَرُ ذُوالّمَعالی
ابْنُ عَلِی الخَیرِ ذُوالنَّوالِ
حَسْبی بعَمّیِ جَعْفَرِ وَ الْخالِ
اَحْمی حُسَیناً ذِی النَّدی الْمِفْضالِ (250)
هانی بن ثُبَیت بر او حمله کرد و او را شهید نمود.
و ابن شهر آشوب فرمود که:
خولی اصبحی تیری به جانب او انداخت و آن بر شقیقه یا چشم او رسید.
(251) و ابوالفرج از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که:
خولی، جعفر را شهید کرد. (252)
پس عثمان بن علی علیه السّلام به مبارزَت بیرون شد و گفت:
شعر:
اِنی اَنَا عُثْمانُ ذُوالْمَفاخِرِ
شَیخی عَلِی ذُوالْفِعالِ الطّاهِرِ
هذا حُسَینٌ سَیدُ الا خایرِ
وَ سَیدُ الصّغارِ وَ الا کابِرِ(253)
و کارزار کرد تا خولی اصبحی تیری بر پهلوی او زد و او را از اسب به زمین افکند، پس مردی از (بنی دارم) بر او تاخت و او را شهید ساخت رحمه اللّه و سر مبارکش را از تن جدا کرد و نقل شده که سن شریفش در آن روز به بیست و یک سال رسیده بود و وقتی که متولّد شده بود امیرالمومنین علیه السّلام فرمود که:
او را به نام برادر خود عثمان بن مَظْعون نام نهادم.

علت نام گذاری علی علیه السّلام فرزندش را به نام (عثمان)

مؤلف گوید:
عثمان بن مظعون (به ظاء معجمه و عین مهمله) یکی از اجلاء صحابه کبار و از خواصّ حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلم است و حضرت او را خیلی دوست می داشت و بسیار جلیل و عابد و زاهد بوده به حدّی که روزها صائم و شبها به عبادت قائم، و جلالت شأنش زیاده از آن است که ذکر شود، در ذی الحجّه سنه دو هجری در مدینه طیبه وفات کرد،
گویند او اوّل کسی است که در بقیع مدفون شد. و روایت شده که:
حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم بعد از مردن او، او را بوسید، و چون ابراهیم فرزند آن حضرت وفات کرد فرمود:
ملحق شو به سلف صالحت عثمان بن مظعون. سید سَمهُودی در (تاریخ مدینه) گفته:
ظاهر آن است که دختران پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم جمیعاً در نزد عثمان بن مظعون مدفون شده باشند؛ زیرا که حضرت پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم در وقت دفن عثمان بن مظعون سنگی بالای سر قبرش برای علامت گذاشت و فرمود:
به این سنگ نشان می کنم قبر برادرم را و دفن می کنم در نزد او هر کدام که بمیرد از اولادم انتهی.(254)

اسمش معلوم نشده، (255) مادرش لیلی بنت مسعود بن خالد است و در (مناقب) گفته که به مبارزت بیرون شد و این رَجَز خواند:
شعر:
شَیخی عَلِی ذوالفِخارِ الاَطْوَلِ
مِنْ هاشِمِ الْخَیرِ الْکَرِیمِ الْمُفْضِل (256) هذا حُسَینُ بْنُ النَّبِی الْمُرْسَلِ
عَنْهُ نُحامی بِالْحُسامِ الْمُصْقَلِ
تَفْدیهِ نَفسی مِنْ اَخٍ مُبَجَّلِ
و پیوسته جنگ کرد تا زحر بن بدر و به قولی عُقْبَه غَنَوی او را شهید کرد(257) رحمه اللّه و از مدائنی نقل شده که کشته او را در میانه ساقیه‌ای (258) یافتند و ندانستند چه کسی او را به قتل رسانید.
سید بن طاووس رحمه اللّه روایت کرده که:
حسن مُثَنَی در روز عاشورا مقابل عمویش امام حسین علیه السّلام کارزار کرد و هفده نفر از لشکر مخالفین به قتل رسانید و هیجده جراحت بر بدنش وارد آمد روی زمین افتاد، اسماء بن خارجه خویش مادری او، او را به کوفه برد و زخمهای او را مداوا کرد تا صحّت یافت سپس او را به مدینه حمل نمود.(259)

ارباب مَقاتل گفته‌اند که:
طفلی از سراپرده جناب امام حسین علیه السّلام بیرون شد که دو گوشواره از دُرّ در گوش داشت و از وحشت و حیرت به جانب چپ و راست می نگریست و چندان از آن واقعه هولناک در بیم و اضطراب بود که گوشواره های او از لرزش سر و تن لرزان بود.
در این حال سنگین دلی که او را هانی بن ثُبَیت می گفتند بر او حمله کرد و او را شهید نمود. و گفته‌اند که:
در وقت شهادت آن طفل شهربانو مدهوشانه به او نظر می کرد و یارای سخن گفتن و حرکت کردن نداشت لکن مخفی نماند که این شهربانو غیر والده امام زین العابدین علیه السّلام است؛ چه آن مخدّره در ایام ولادت فرزندش وفات کرد.
و ابوجعفر طبری شهادت این طفل را به نحو اَبْسَط نوشته و ما عبارت او را بِعَینِها در اینجا درج می کنیم:
رَوی اَبُو جَعْفَرِ الطَّبَری عنْ هشامٍ الْکَلْبِی قالَ:
حدَّثَنی ابُوهُذَیلٍ رَجُلٌ مِنَ السَّکُونِعَنْ هانِی بْنِ ثُبَیتِ الْحَضْرَمِی قالْ رَاَیتُهُ جالِساً فی مَجْلِسِ الْحَضْرَمِیینَ فی زَمانِ خالِدِبْنِ عبداللّه و هُوَ شَیخ کَبیر قالَ:
فَسَمِعْتُهُ وُهُوَ یقولُ کُنْتُ مِمَّنْ شَهِدَ قَتْلَ الْحُسَینِ علیه السّلام قالَ:
فَوَاللّهِ !اِنّی لَواقِفُ عاشِرُ عَشَرَةٍ لَیسَ مِنّا رَجُلٌ الاّ عَلی فَرَسٍ وَ قَدْ جالَتِ الْخَیلُ و تَصَعْصَعَتْ اِذْخَرَجَ غُلامٌ مِنْ آل الْحُسَینِ علیه السّلام وَ هُوَ مُمْسِکٌ بِعُودٍ مِنْ تِلْکَ اَلاَبْنِیةِ عَلَیهِ اِزارٌ وَ قَمیصٌ وَ هُوَ مَذْعُور یلْتَفِتُ یمیناً وَ شِمالاً فَکَانَّی اَنْظُرُ إ لی دُرَّتَینِ فی ذَبانِ کُلَّما الْتَفَتَ اِذْ اَقْبَلَ رَجُلٌ یرْکُضُ حَتّی اِذا دَنی مِنْهُ مالَ عَنْ فَرَسِه ثُمَّ اقْتَصَد الْغُلامَ فَقَطَعهُ بِالسَّیفِ قالَ هشامُ قالَ السَّکُونی هانی بْنِ ثُبَیت هُو صاحِبُ الغُلامِ فلَمّا عُتِبَ عَلَیهِ کَنّی عَنْ نَفْسِهِ.
(260)

شهادت حضرت ابوالفضل العبّاس علیه السّلام حضرت عبّاس علیه السّلام که اکبر اولاد اُمُّ البَنین و پسر چهارم امیرالمؤمنین علیه السّلام بود و کُنْیتش ابوالفضل و مُلَقّب به (سقّا)(261) و صاحب لوای امام حسین علیه السّلام بود، چنان جمال دل آرا و طلعتی زیبا داشت که او را ماه بنی هاشم می گفتند و چندان جسیم و بلند بالا بود که بر پشت اسب قوی و فربه بر نشستی پای مبارکش بر زمین می کشیدی. او را از مادر و پدر سه برادر بود که هیچ کدام را فرزند نبود.

ابوالفضل علیه السّلام، اوّل ایشان را به جنگ فرستاد تا کشته ایشان را ببیند و ادراک اجر مصائب ایشان فرماید.پس از شهادت ایشان به نحوی که ذکر شد بعضی از ارباب مقاتل گفته‌اند که:
چون آن جناب تنهائی برادر خود را دید به خدمت برادر آمده عرض کرد:
ای برادر!
آیا رخصت می فرمائی که جان خود را فدای تو گردانم؟
حضرت از استماع سخن جانسوز او به گریه آمد و گریه سختی نمود، پس فرمود:
ای برادر!
تو صاحب لوای منی چون تو نمانی کس با من نماند. ابوالفضل علیه السّلام عرض کرد:
سینه‌ام تنگ شده و از زندگانی دنیا سیر گشته‌ام و اراده کرده‌ام که از این جماعت منافقین خونخواهی خود کنم.
حضرت فرمود:
پس الحال که عازم سفر آخرت گردیده ای، پس طلب کن از برای این کودکان کمی از آب، پس حضرت عبّاس علیه السّلام حرکت فرمود و در برابر صفوف لشکر ایستاد و لوای نصیحت و موعظت افراشت و هر چه توانست پند و نصیحت کرد و کلمات آن بزرگوار اصلاً در قلب آن سنگدلان اثر نکرد.
لاجرم حضرت عبّاس علیه السّلام به خدمت برادر شتافت و آنچه از لشکر دید به عرض برادر رسانید. کودکان این بدانستند بنالیدند و ندای العَطَش العَطَش در آوردند، جناب عبّاس علیه السّلام بی تابانه سوار بر اسب شده و نیزه بر دست گرفت و مَشْکی برداشت و آهنگ فرات نمود شاید که آبی به دست آورد.
پس چهار هزار تن که موکّل بر شریعه فرات بودند دور آن جناب را احاطه کردند و تیرها به چلّه کمان نهاده و به جانب او انداختند، جناب عبّاس علیه السّلام که از پستان شجاعت شیر مکیده چون شیر شمیده بر ایشان حمله کرد و رجز خواند:
شعر:
لا اَرْهَبُ الْمَوْتَ اِذِالْمَوْتُ زَقَا(262) حَتّی اُواری فی الْمصالیتِ(263)لِقا

نَفْسی لِنَفْس الْمُصْطَفَی الطّهْروَقا
انّی اَنَا الْعبّاس اَغْدُوا بِالسَّقا
ولا اَخافُ الشَّرَ یوْمَ الْمُلْتقی (264)
و از هر طرف که حمله می کرد لشکر را متفرّق می ساخت تا آنکه به روایتی هشتاد تن را به خاک هلاک افکند، پس وارد شریعه شد و خود را به آب فرات رسانید چون از زحمت گیر و دار و شدّت عطش جگرش تفته بود خواست آبی به لب خشک تشنه خود رساند دست فرا برد و کفی از آب برداشت تشنگی سیدالشهداء علیه السّلام و اهلبیت او را یاد آورد آب را از کف بریخت:
شعر:
پر کرد مَشْک و پس کفی از آب برگرفت
می خواست تا که نوشد از آن آب خوشگوار
آمد به یادش از جگر تشنه حُسین
چون اشک خویش ریخت ز کف آب و شد سوار
شد با روان تشنه ز آب روان روان
دل پر ز جوش و مشک به دوش آن بزرگوار
کردند حمله جمله بر آن شبل مرتضی
یک شیر در میانه گرگان بی شمار
یک تن کسی ندیده و چندین هزار تیر
یک گل کسی ندیده و چندین هزار خار
مشک را پر آب نمود و بر کتف راست افکند و از شریعه بیرون شتافت تا مگر خویش را به لشکرگاه برادر برساند و کودکان را از زحمت تشنگی برهاند. لشکر که چنین دیدند راه او را گرفتند و از هر جانب او را احاطه کردند، و آن حضرت مانند شیر غضبان بر آن منافقان حمله می کرد و راه می پیمود. ناگاه نوفل الا زرق و به روایتی زید بن ورقاء کمین کرده از پشت نخلی بیرون آمد و حکیم بن طفیل او را معین گشت و تشجیع نمود پس تیغی حواله آن جناب نمود آن شمشیر بر دست راست آن حضرت رسید و از تن جدا گردید، حضرت ابوالفضل علیه السّلام جلدی کرد و مشک را به دوش چپ افکند و تیغ را به دست چپ داد و بر دشمنان حمله کرد و این رجز خواند:
شعر:
واللّه اِنْ قَطَعْتُمُ یمینی
اِنّی اُحامی اَبَداً عَنْ دینی
وعَنْ اِمامٍ صادقِ الیقین
نَجْلِ النَّبِیِّ الطّاهِرِ الاَمینِ
پس مقاتله کرد تا ضعف عارض آن جناب شد، دیگر باره نوفل و به روایتی

حکیم بن طفیل لعین از کمین نخله بیرون تاخت و دست چپش را از بند بینداخت، جناب عبّاس علیه السّلام این رجز خواند:
شعر:
یانَفْسُ لا تَخْشَی مِنَ الْکُفّارِ
واَبْشِری بِرَحْمَةِ الْجَبّارِ
مع النَّبِی السَّیدِ الْمخْتارِ
قَدْ قَطعُوا بِبَغْیهِمْ یساری
فَاَصْلِهِمْ یا رَبِّ حَرَّ النّارِ(265)
و مشک را به دندان گرفت و همّت گماشت تا شاید آب را به آن لب تشنگان برساند که ناگاه تیری بر مشک آب آمد و آب آن بریخت و تیر دیگر بر سینه‌اش رسید و از اسب در افتاد.
شعر:
عمُّوهُ بِالنَّبْلَ وَ السُّمْرِ الْعَواسِل والْ
بَیض الْفَواصِلِ مِنْ فَرْقٍ اِلی قَدَمٍ
فَخَرَّ لِلاَرْضِ مَقْطُوعَ الْیدَینِ لَهُ
مِنْ کُلِّ مَجْدٍ یمینٌ غَیرَ مُنْجَذِمِ شعر:
پس فریاد برداشت که ای برادر، مرا دریاب
به روایت (مناقب)(266) ملعونی عمودی از آهن بر فرق مبارکش زد که به بال سعادت به ریاض جنّت پرواز کرد.
چون جناب امام حسین علیه السّلام صدای برادر شنید، خود را به او رسانید دید برادر خود را کنار فرات با تن پاره پاره و مجروح با دستهای مقطوع بگریست و فرمود:
اَلانَ انکسرَ ظَهْری و قَلَّتْ حیلَتی.
اکنون پشت من شکست و تدبیر و چاره من گسسته گشت و به روایتی این اشعار انشاء فرمود:
شعر:
تَعَدَّیتُمُ یا شَرَّ قَوْمٍ بِبَغْیکُمْ
وَخالَفْتُمُوا دینَ النَّبِی مُحَمَّدٍ
اَماکانَ خَیرُ الرُّسُلِ وَصّاکُمُ بنا
اَمانَحْنُ مِنْ نَسْلِ اَلنَّبِی الْمُسَدَّدِ
اَماکانَتِ الزَّهراءُ اُمِّی دُونَکُمْ
اَماکانَ مِنْ خَیرِ الْبَریةِ اَحْمَدُ
لَعِنْتُم وَ اُخْزیتُمْ بِماقَدْ جَنَیتُمُ
فَسَوْفَ تُلاقُوا حرَّنارٍ تُوَقَّدُ(267) در حدیثی از حضرت سید سجاد علیه السّلام مروی است که فرمودند:
خدا رحمت کند عمویم عبّاس را که برادر را بر خود ایثار کرد و جان

شریفش را فدای او نمود تا آنکه در یاری او دو دستش را قطع کردند و حقّ تعالی در عوض دو دست او دو بال به او عنایت فرمود که با آن دو بال با فرشتگان در بهشت پرواز می کند و از برای عبّاس علیه السّلام در نزد خدای منزلتی است در روز قیامت که مغبوط جمیع شهداء است و جمیع شهداء را آرزوی مقام اوست.(268)
نقل شده که حضرت عبّاس علیه السّلام در وقت شهادت سی و چهار ساله بود و آنکه
ام البنَین مادر جناب عبّاس علیه السّلام در ماتم او و برادران اعیانی او بیرون مدینه در بقیع می شد و در ماتم ایشان چنان ندبه و گریه می کرد که هر که از آنجا می گذشت گریان می گشت. گریستن دوستان عجبی نیست، مروان بن الحکم که بزرگترِ دشمنی بود خاندان نبوّت را چون بر امّ البنین عبور می کرد از اثر گریه او گریه می کرد !(269)
این اشعار از امّ البنین در مرثیه حضرت ابوالفضل علیه السّلام و دیگر پسرانش نقل شده:
شعر:
یامَنْ رَاَی العبّاس کَرَّعَلی جَماهیرِالنَّقَدِ
وَ وَراهُ مِنْ ابْناءِ حیدرَکُلُّ لیثٍ ذی لَبَدٍ
اُنْبِئْتُ اَنَّ ابْنی اُصیبَ بِرَاْسِهِ مَقْطُوعَ یدٍ
وَ یلی عَلی شِبْلی اَمالَ بِراْسِهِ ضَرْبُ الْعَمَدِ
لَوْکانَ سَیفُکَ فی یدَیکَ لَمادَنی مِنْهُ اَحَدٌ
وَلها اَیضاً.
شعر:
لا تَدْعُونّی وَیکِ اُمّ اَلْبنینَ
تُذَکّرینی بِلُیوثِ العَرینِ
کانَتْ بَنُونَ لی اُدْعی بِهِمْ
وَاَلْیوْمَ اَصْبَحْتُ وَ لا مِنْ بَنینِ
اَرْبعَةٌ مِثْلُ نُسُورِ الرُّبی
قَدْ وَاصَلوُا الْمَوتَ بِقَطْعِ الْوَتینِ
تَنازَعَ الخِرْصانُ اَشْلاَبَهُمَ
فَکُلُّهُمْ اَمْسی صریعاً طَعین
یا لَیتَ شِعْری اَکما اَخْبرَوُا
بِاَنَّ عبّاساً قَطیعُ الَیمینِ
بدان که در (فصل مراثی) بیاید ان شاء اللّه اشعاری در مرثیه حضرت ابوالفضل علیه السّلام، و شایسته است در اینجا این چند ذکر شود:
شعر:
وَمازالَ فی حَرْبِ الطُّغاةِ مُجاهِداً

اِلی اَن هَوی فَوْقَ الصَّعید مُجدَّلاً
وَقدْ رَشَقوُهُ بِالنِّبالِوخَرَّقوُا
لَهُ قِرْبَةَ الْماءِ الذَی کانَ قَدْمَلاً
فَنادی حُسَیناً والدّموُعُ هَوامِلُ
اَیابن اَخی قَدْخابَ ما کنْتُ آملاً
عَلَیکَ سَلامُ اللّهِ یابْنَ مُحَمَّد
عَلَی الرَّغْمِ مِنّی یا اَخی نَزَلَ الْبَلا
فَلمّارَاهُ السِّبْطُ مُلْقی عَلَی الثَّری
یعالِجُ کَرْبَ الْمَوتِ وَ الدَّمْعُ اُهْمِلا
فَجاء اِلَیهِ والْفُوادُ مُقَرَّحٌ
وَنادی بِقَلْبٍ بالْهُمُوم قَدِامْتَلا
اَخی کُنْتَ عَوْنی فی الْاُمُورِ جَمیعِها
اَبَا الفَضْل یا مَنْ کانَ لِلنَّفْسِ باذِلاً
یعِزُّ عَلَینا اَنْ نَراکَ عَلَی الثَّری
طَریحاً وَ مِنْکَ الْوَجْهُ اَضْحی مُرَمَّلاً

در بیان مبارزت حضرت ابی عبد اللّه الحسین ع و شهادت آن مظلوم

از بعضی ارباب مَقاتل نقل است که چون حضرت سید الشهداء علیه السّلام نظر کرد هفتاد و دو تن از یاران و اهل بیت خود را شهید و کشته بر روی زمین دید عازم جهاد گردید، پس به جهت وداع زنها رو به خیمه کرد و پردگیان سرادق عصمت را طلبید و ندا کرد:
ای سکینه، ای فاطمه، ای زینب، ای امّ کلثوم!
عَلَیکُنَّ مِنّی السَّلامُ:
شعر:
سرگشته بانوان سراپرده عفاف
زد حلقه گرد او همه چون هاله گرد ماه
آن سر زنان به ناله که شد حال ما زبون
وین موکنان به گریه که شد روز ما تباه
فَقُمْنَ وَ اَرْسَلْنَ الدُّمُوعَ تَلَهُّفاً
وَاَسْکَنَّ مِنْهُ الذَّیلَ منْتَحِباتٍ
اِلی اَینَ یابْنَ الْمُصطَفی کوْکَبَ الدُّجی
وَ یا کَهْفَ اَهْلِ الْبَیتِ فی الاَزْماتِ
فَیا لَیتَنا مِتْنا وَ لَمْ نَرَمانَری
وَ یا لَیتَنالَمْ نَمْتَحِنْ بِحَیاتٍ
فَمَنْ لِلْیتامی اِذْتَهَدَّمَ رُکنُهُمْ
وَ مَنْ لِلْعُذاری عِنْدَ فَقْدِ وُلاةٍ
پس سکینه عرض کرد:
یا اَبَة !اسْتَسْلَمْتَ لِلْموْتِ؟
ای پدر!
آیا تن به مرگ داده‌ای؟
فرمود:
چگونه تن به مرگ ندهد کسی که یاور و معینی ندارد!
عرض کرد:
ما را به حرم جدّمان بازگردان، حضرت در جواب بدین مثل تمثّل جست:
هَیهاتَ لَو تُرِکَ الْقَطا لَنامَ؛
اگر صیاد از مرغ قَطا دست بر می داشت آن حیوان در آشیانه خود آسوده می خفت. کنایت از آنکه این لشکر دست از من نمی دارند، و نمی گذارند که شما را به جائی بَرَم، زنها صدا به گریه بلند کردند، حضرت ایشان را ساکت فرمود. و گویند که آن حضرت رو به ام کلثوم نمود و فرمود:
اوُصیکِ یا اُخَیةُ بِنَفْسِکِ خَیراً وَ اِنّی بارِزٌ اِلی هؤُلاءِ القَوْم.(270)

مؤلف گوید:
که مصائب حضرت امام حسین علیه السّلام تمامی دل را بریان و دیده را گریان می کند لکن مصیبت وداع شاید اثرش زیادتر باشد خصوص آن وقتی که صبیان و اطفال کوچک از آن حضرت یا از بستگانش که به منزله اولاد خود آن حضرت بودند دور او جمع شدند و گریه کردند.
و شاهد بر این آن است که روایت شده چون حضرت امام حسین علیه السّلام به قصر بَنی مُقاتل رسید و خیمه عبیداللّه بن حُرّ جُعْفی را دید، حَجّاج بن مسروق را فرستاد به نزد او و او را طلبید و او نیامد خود حضرت به سوی او تشریف برد.از عبیداللّه بن حُرّ نقل است که وارد شد بر من حسین علیه السّلام و محاسنش مثل بال غُراب سیاه بود، پس ندیدم احدی را هرگز نیکوتر از او نه مثل او کسی را که چشم را پر کند، و رقّت نکردم هرگز مانند رقّتی که بر آن حضرت کردم در وقتی که دیدم راه می رفت و صِبیانش در دورش بودند. انتهی. و مؤید این مقال حکایت میرزا یحیی ابهری است که در عالم رؤیا دید علاّمه مجلسی رحمه اللّه در صحن مطّهر سید الشهّداء علیه السّلام در طرف پایین پا در طاق الصّفا نشسته مشغول تدریس است، پس مشغول موعظه شد و چون خواست شروع در مصیبت کند کسی آمد و گفت حضرت صدّیقه طاهره علیهاالسّلام می فرماید:
اُذْکُرِ الْمَصائَبَ الْمُشْتَمِلَة عَلی وِداعِ وَلَدِی الشَّهیدِ؛
یعنی ذکر بکن مصائبی که مشتمل بر وداع فرزند شهیدم باشد.
مجلسی نیز مصیبت وداع را ذکر کرد و خلق بسیاری جمع شدند و گریه شدیدی نمودند که مثل آن را در عمر ندیده بودم.(271) فقیر گوید:
که در همان مبشره نومیه است که حضرت امام حسین علیه السّلام با وی فرمود:
قُولوُا لاَوْلیائِنا وَ اُمَنائِنا یهْتَمُّونَ فی اِقامَةِ مَصائَبِنا؛
یعنی بگویید به دوستان و اُمنای ما که اهتمام بکنند در اقامه عزا و مصیبتهای ما.
بالجمله؛از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام روایت است که امام حسین علیه السّلام در روز شهادت خویش طلبید دختر بزرگ خود فاطمه را و عطا فرمود به او کتابی پیچیده و وصیتی ظاهره و جناب علی بن الحسین علیه السّلام مریض بود و فاطمه آن کتاب را به علی بن الحسین علیه السّلام داد پس آن کتاب به ما رسید. در (اثبات الوصیة) است که امام حسین علیه السّلام حاضر کرد علی بن الحسین علیه السّلام را و آن حضرت علیل بود پس وصیت فرمود به او به اسم اعظم و موراث انبیاء علیهماالسّلام و آگاه نمود او را که علوم و صُحُف و مَصاحف و سلاح را که از مواریث نبوّت است نزد اُمّ سَلَمَه (رضی اللّه عنها) گذاشته و امر کرده که چون امام زین العابدین علیه السّلام برگردد به او سپارد.(272)

در (دعوات راوندی) از حضرت امام زین العابدین علیه السّلام روایت کرده که:
فرمود:
پدرم مرا در بر گرفت و به سینه خود چسبانید در آن روز که کشته شد و الدِّماءُ تَغْلی و خونها در بدن مبارکش جوش می خورد، و فرمود:
ای پسر من!
حفظ کن از من دعائی را که تعلیم فرمود آن را به من فاطمه علیهاالسّلام و تعلیم فرمود به او رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم و تعلیم نمود به آن حضرت جبرئیل از برای حاجت مهم و اندوه و بلاهای سخت که نازل می شود و امر عظیم و دشوار و فرمود بگو:
بِحَقِّ یس وَ الْقُرآنِ الْحَکیمِ وَ بِحَقِّ طه و الْقُرآن الْعَظیمِ یا مَنْ یقْدرُ عَلی حَوائجِ السّائِلینَ یا مِنْ یعْلَمُ ما فی الضَّمیرَ یا مُنَفّسَ عَنِ الْمَکْروُبینَ یا مُفَرّجَ عَنِ الْمغْمُومینَ یا راحِمَ الشَّیخِ الْکَبیرِ یا رازِقَ الطِّفْلَ الصَّغیرِ یا مَنْ لایحْتاجُ اِلَی التَّفْسی رِ صَلِّ عَلی مُحَمَّدَ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ افعَلْ بی کَذا وَ کَذا.(273) در (کافی)
روایت شده که:
حضرت امام زین العابدین علیه السّلام وقت وفات خویش حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام را به سینه چسبانید و فرمود:
ای پسر جان من!
وصیت می کنم ترا به آنچه که وصیت کرد به من پدرم هنگامی که وفاتش حاضر شد و فرمود این وصیت را پدرم به من نموده فرمود:
یابُنَی اِیاکَ وَ ظُلْمَ مَنْ لا یجِدُ عَلَیکَ ناصِراً إ لا اللّهُ.
ای پسر جان من!
بپرهیز از ظلم بر کسی که یاوری و دادرسی ندارد مگر خدا.(274)
راوی گفت:
پس حضرت سید الشهداء علیه السّلام به نفس نفیس عازم قتال شد.
امام زین العابدین علیه السّلام چون پدر بزرگوار خود را تنها و بی کس دید با آنکه از ضعف و ناتوانی قدرت برداشتن شمشیر نداشت راه میدان پیش گرفت، امّ کلثوم از قفای او ندا در داد که ای نور دیده بر گرد، حضرت سجاد علیه السّلام فرمود که:
ای عمّه دست از من بردار و بگذار تا پیش روی پسر پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم جهاد کنم، حضرت سید الشهداء علیه السّلام به ام کلثوم فرمود که:
باز دار او را تا کشته نگردد و زمین از نسل آل محمّد علیهماالسّلام خالی نماند.
بالجمله؛ امام حسین علیه السّلام در چنین حال از محبّت امّت دست باز

نداشت و همی خواست بلکه تنی چند به راه هدایت در آید و از آن گمراهان روی برتابد.
لاجرم ندا در داد که ایا کسی هست که ضرر دشمن را از حرم رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم بگرداند؟
آیا خدا پرستی هست که در باب ما از خدا بترسد؟
آیا فریادرسی هست که امید ثواب از خدا داشته باشد و به فریاد ما برسد؟
آیا معینی و یاوری هست که به جهت خدا یاری ما کند؟
زنها که صدای نازنینش را شنیدند به جهت مظلومی او صدا را به گریه و عویل بلند کردند. (275)

در بیان شهادت طفل شیر خوار

پس حضرت بر در خیمه آمد و به جناب زینب علیهماالسّلام فرمود:
کودک صغیرم را به من سپارید تا او را وداع کنم، پس آن کودک معصوم را گرفت و صورت به نزدیک او برد تا او را ببوسد که حرملة بن کاهل اسدی لعین تیری انداخت و بر گلوی آن طفل رسید و او را شهید کرد.
و به این مصیبت اشاره کرده شاعر در این شعر:
شعر:
و مُنْعَطِف اَهْوی لِتَقْبیلِ طِفْلِهِ
فَقَبَّلَ مِنْهُ قَبْلَهُ السَّهْمُ مَنْحَراً
پس آن کودک را به خواهر داد، زینب علیهاالسّلام او را گرفت و حضرت امام حسین علیه السّلام کفهای خود را زیر خون گرفت همین که پر شد به جانب آسمان افکند و فرمود:
سهل است بر من هر مصیبتی که بر من نازل شود زیرا که خدا نگران است. سبط ابن جوزی در (تذکره) از هشام بن محمّد کلبی نقل کرده که چون حضرت امام حسین علیه السّلام دید که لشکر در کشتن او اصرار دارند قرآن مجید را برداشت و آن را از هم گشود و بر سر گذاشت و در میان لشکر ندا کرد:
بَینی وَ بَینَکُمْ کِتابُ اللّهِ وَ جَدّی محمّدٌ رَسُولُ اللّهِ صلی اللّه علیه و آله و سلّم.
ای قوم برای چه خون مرا حلال می دانید آیا پسر دختر پیغمبر شما نیستم؟ آیا به شما نرسید قول جدّم در حقّ من و برادرم حسن علیه السّلام:
هذانِ سَیدِا شَبابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ؟ (276)
در این هنگام که با آن قوم احتجاج می نمود ناگاه نظرش افتاد به طفلی از اولاد خود که از شدّت تشنگی می گریست، حضرت آن کودک را بر دست گرفت و فرمود:
یا قَوْمُ اِنْ لَمْ تَرْحَمُونی فَارْحَمُوا هذا الطِّفْلَ؛ ای لشکر!
اگر بر من رحم نمی کنید پس براین طفل رحم کنید؛ پس مردی از ایشان تیری به جانب آن طفل افکند و او را مذبوح نمود.
امام حسین علیه السّلام شروع کرد به گریستن و گفت:
ای خدا!
حکم کن بین ما و بین قومی که خواندند ما را که یاری کنند بر ما پس کشتند ما را، پس ندائی از هوا آمد که بگذار او را یا حسین که از برای او مرضع یعنی دایه‌ای است در بهشت.(277) در کتاب (احتجاج)مسطور است که حضرت از اسب فرود آمد و با نیام شمشیر گودی در زمین کند و

آن کودک را به خون خویش آلوده کرد پس او را دفن نمود.(278)
طبری از حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام روایت کرد که تیری آمد رسید بر گلوی پسری از آن حضرت که در کنار او بود پس آن حضرت (279) مسح می کرد خون را بر او و می گفت:
اَللّهَمَّ(280) احْکُمْ بَینَنا وَ بَینَ قَوْمٍ دَعَوْنا لِینْصُرُونا فَقَتَلُونا !؟
پس امر فرمود آوردند حُبْره‌ای و آن جامه‌ای است یمانی آن را چاک کرد و پوشید پس با شمشیر به سوی کارزار بیرون شد. انتهی.(281)

بالجمله؛چون از کار طفل خویش فارغ شد سوار بر اسب شد و روی به آن منافقان آورد و فرمود:
شعر:
كَفَرَ الْقَوْمُ وَ قِدْمًا رَغِبوُا
عَنْ ثَوابِ اللّهِ رَبِّ الثَقَلَينِ
قَتَلَ الْقَوْمُ عَلِياً وَ ابْنَهُ
حَسَنَ الخَيرِ كَرِيمَ الاَبْوَينِ
جَنَقامِنْهُمْ وَ قالُوا اَجْمِعُوا
اُحْشُرُوا النَّاسَ اِلى حَرْبِ الْحُسَينِ
الابيات (282).
پس مقابل آن قوم ایستاد و در حالتی که شمشیر خود را برهنه در دست داشت و دست از زندگانی دنیا شسته و یک باره دل به شهادت و لقای خدا بسته و این اشعار را قرائت می فرمود:
شعر:
اَنَا ابْنُ على الّطُهْرِ مِنْ آلِ هاشمٍ
كَفانى بِهذا مَفْخَرًا حِينَ اَفْخَرُ
وَجَدّى رَسُولُ اللّهِ اَكْرَمُ مَنْ مَشى
وَ نَحْنُ سِراجُ اللّهِ فى الْخَلْقِ يزْهَرُ
وَ فاطِمُ اُمّى مِنْ سُلالَةِ اَحْمَدَ
وَ عَمّى يدْعى ذا الْجَناحَينِ جَعْفَرُ
وَ فينا كِتابُ اللّهِ اُنْزِلَ صادِقاً
وَفينَاالْهُدى وَ الْوَحى بِالْخَيرِ يذْكَرُ
وَنَحْنُ اَمانُ اللّهِ لِلنّاس كُلِّهِمْ
نُسِرُّ بِهذا فى الاَنامِ وَ نُجْهِرُ
وَنَحْنُ ولاةُ الْحَوْضِ نَسْقى وُلا تِنا
بِكاْسِ رسولِ اللّهِ مالَيسَ ينْكَرُ
وَشيعَتُنا فى النّاسَ اَكْرَمُ شيعَةٍ
وَ مُبْغِضُنا يوْمَ الْقِيامَةِ يخْسَرُ(283)
پس مبارز طلبید و هر که در برابر آن فرزند اسداللّه الغالب می آمد او را به خاک هلاک می افکند تا آنکه کشتار عظیمی نمود و جماعت بسیار از شجاعان و اَبطال رِجال را به جهنّم فرستاد، دیگر کسی جرئت میدان آن حضرت نکرد.
پس حمله بر میمنه نمود و فرمود:

شعر:
اَلْمَوْتُ خَیرٌ مِنْ رُکُوبِ الْعارِ
وَالْعارُ اَوْلی مِنْ دُخُولِ النّارِشعر:
پس آن جناب حمله بر میسره کرد و فرمود:
شعر:
اَنَا الْحُسَینُ بَنْ عَلِی
آلَیتُ اَنْ لا اَنْثَنی
اَحْمی عَیالاتِ اَبی
امْضی عَلی دین النّبی (284)
بعضی از رُوات گفته:
به خدا قسم!
هرگز مردی را که لشکرهای بسیار او را احاطه کرده باشند و یاران و فرزندان او را به جمله کشته باشند و اهل بیت او را محصُور و مستأصل ساخته باشند، شجاعتر و قوی القلب تر از امام حسین علیه السّلام ندیدم؛ چه تمام این مصائب در او جمع بود به علاوه تشنگی و کثرت حرارت و بسیاری جراحت و با وجود اینها، گرد اضطراب و اضطرار بر دامن وقارش ننشست و به هیچ گونه آلایش تزلزل در ساخت وجودش راه نداشت و با این حال می زد و می کُشت، و هنگامی که اَبطال رِجال بر او حمله می کردند چنان بر ایشان می تاخت که ایشان چون گلّه گرگ دیده می رمیدند و از پیش روی آن فرزند شیر خدا می گریختند، دیگر باره لشکر گرد هم در می آمدند و آن سی هزار نفر پشت با هم می دادند و حاضر به جنگ او می شدند، پس آن حضرت بر آن لشکر انبوه حمله می افکند که مانند جَراد مُنْتَشر از پیش او متفرّق و پراکنده می شدند و لختی اطراف او از دشمن تهی می گشت. پس، از قلب لشکر روی به مرکز خویش می نمود کلمه مبارکه لا حَوْلَ وَ لا قوَّةَ اِلاّ بِاللّهِ را تلاوت می فرمود.(285)
مؤلف گوید:
شایسته است در این مقام کلام (جیمز کار گرن) هندوی هندی را در شجاعت امام حسین علیه السّلام نقل کنیم:
شیخ مرحوم در (لؤلؤ و مرجان) از این شخص نقل کرده که کتابی در تاریخ چین نوشته به زبان اُردو که زبان متعارف حالیه هند است و آن را چاپ کردند، در جلد دوّم در صفحه 111 چون به مناسبتی ذکری از شجاعت شده بود این کلام که عین ترجمه عبارت اوست در آنجا مذکور است:
(چون بهادری و شجاعت رستم مشهور زمانه است لکن مردانی چند گذشته که در مقابلشان نام رُستم قابل بیان نیست؛ چنانچه حسین بن علی علیهما السّلام که شجاعتش بر همه شجاعان رتبه تقدّم یافته؛ چرا که شخصی که در میدان کربلا بر ریگ تفته با حالات تشنگی و گرسنگی

مردانگی به کار برده باشد به مقابل او نام رستم کسی آرد که از تاریخ واقف نخواهد بود.
قلم که را یارا است که حال حسین علیه السّلام بر نگارد، و زبان که را طاقت که مدح ثابت قدمی هفتاد و دو نفر در مقابله سی هزار فوج شامی کوفی خونخوار و شهادت هر یک را چنانچه باید ادا نماید، نازک خیالی کجا این قدر رسا است که حال و دلهای آنها را تصویر کند که بر سرشان چه پیش آمد از آن زمانی که عمر سعد با ده هزار فوج دور آنها را گرفته تا زمانی که شمر سرا قدس را از تن جدا کرد.
مثل مشهور است که دوای یک، دو باشد یعنی از آدم تنها کار بر نمی آید تا دوّمی برایش مدد کار نباشد.
مبالغه بالاتر از آن نیست که در حقّ کسی گفته شود که فلان کس را دشمن از چهار طرف گیر کرده است مگر حسین علیه السّلام را با هفتاد و دو تن، هشت قسم دشمنان تنگ کرده بودند با وجود آن ثابت قدمی را از دست ندادند، چنانچه از چهار طرف ده هزار فوج یزید بود که بارش نیزه و تیرشان مثل بادهای تیره طوفان ظلمت برانگیخته بودند.
دشمن پنجم حرارت آفتاب عرب بود که نظیرش در زیر فلک صورت امکان نپذیرفته، گفته می توان شد که تمازت و گرمی عرب غیر از عرب یافت نمی تواند شد.
دشمن ششم ریگ تفتیده میدان کربلا بود که در تمازت آفتاب شعله زن و مانند خاکستر تنور گرم، سوزنده و آتش افکن بود بلکه دریای قهّاری می توان گفت که حبابهایش آبله های پای بنی فاطمه بودند، واقعاً دو دشمن دیگر که از همه ظالمتر یکی تشنگی و دوّم گرسنگی مثل همراهی دغلباز ساعتی جدا نبودند، خواهش و آرزوی این دو دشمن همان وقت کم می شد که زبانها از تشنگی چاک چاک می گردیدند.
پس کسانی که در چنین معرکه هزارها کفّار را مقابله کرده باشند بهادری و شجاعت بر ایشان ختم است.(286) تمام شد محل حاجت از کلام متین این هندوی بت پرست که به جای خال مشکین دلربائی است در رخسار سفید کاغذ و سزاوار که در ستایش او گفته شود:
(به خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را).
رجَعَ الْکَلامُ اِلی سِیاقِهِ الاْوَّل:
ابن شهر آشوب و غیره نقل کرده‌اند که آن حضرت یکهزار و نُهصد و پنجاه تن از آن لشکر را به دَرَک فرستاده سوای آنچه را که زخمدار و مجروح فرموده بود.
این وقت ابن سعد لعین بدانست که در پهن دشت آفرینش هیچ کس را آن قوّت و توانائی نیست که با امام حسین علیه السّلام کوشش کند و اگر کار بدین گونه رود آن حضرت تمام لشکر را طعمه شمشیر خود گرداند. لاجرم

سپاهیان را بانگ بر زد و گفت:
وای بر شما!
آیا می دانید که با که جنگ می کنید و با چه شجاعتی رزم می دهید این فرزند اَنْزَع البَطین غالب کلّ غالب علی بن ابی طالب علیه السّلام است، این پسر آن پدر است که شجاعان عرب و دلیران روزگار را به خاک هلاک افکنده. همگی همدست شوید و از هر جانب براو حمله آرید:
شعر:
اَعْیاهُمْ اَنْ ینالوُهُ مُبارَزَةً
فَصَوَّبُوا الرَّأْی لَمّا صَعَّدُوا الفِکَرا
اَنْ وَجَّهُوا نَحْوَهُ فی الْحَرْبِ اَرْبَعَةً
السَّیفَ وَ السَّهْمَ وَ الْخِطِّی وَ الحَجَراشعر:
پس آن لشکر فراوان از هر جانب بر آن بزرگوار حمله آوردند و تیراندازان که عدد آنها چهار هزار به شمار می رفت تیرها بر کمان نهادند و به سوی آن حضرت رها کردند.
پس دور آن غریب مظلوم را احاطه کردند و مابین او و خِیام اهل بیت حاجز و حائل شدند، و جماعتی جانب سرادق عصمت گرفته. حضرت چون این بدانست بانگ بر آن قوم زد و فرمود که:
ای شیعیان ابوسفیان!
اگر دست از دین برداشتید و از روز قیامت و معاد نمی ترسید پس در دنیا آزاد مرد و با غیرت باشید رجوع به حسب و نسب خود کنید؛ زیرا که شما عرب می باشید. یعنی عرب غیرت و حمیت دارد. شمر بی حیا روبه آن حضرت کرد و گفت:
چه می گوئی ای پسر فاطمه؟
فرمود:
می گویم من با شما جنگ دارم و مقاتلت می کنم و شما با من نبرد می کنید، زنان را چه تقصیر و گناه است؟
پس منع کنید سرکشان خود را که متعرّض حرم من نشوند تا من زنده ام.
شمر صیحه در داد که ای لشکر از سراپرده این مرد دور شوید که کفوّی کریم است و قتل او را مهیا شوید که مقصود ما همین است.
پس سپاهیان بر آن حضرت حمله کردند و آن جناب مانند شیر غضبناک در روی ایشان در آمد و شمشیر در ایشان نهاد و آن گروه انبوه را چنان به خاک می افکند که باد خزان برگ درختان را، و به هر سو که روی می کرد لشکریان پشت می دادند.
پس، از کثرت تشنگی راه فرات در پیش گرفت، کوفیان دانسته بودند که اگر آن جناب شربتی آب بنوشد ده چندان از این بکوشد و بکشد. لاجرم در طریق شریعه صف بستند و راه آب را مسدود نمودند و هر گاه آن حضرت

قصد فرات می نمود بر او حمله می کردند و او را برمی گردانیدند، اَعْور سلمی و عمروبن حجّاج که با چهار هزار مرد کماندار نگهبان شریعه بودند بانگ بر سپاه زدند که حسین را راه بر شریعه مگذارید، آن حضرت مانند شیر غضبان بر ایشان حمله می افکند و صفوف لشکر را بشکافت و راه شریعه را از دشمن بپرداخت و اسب را به فرات راند و سخت تشنه بود و اسب آن جناب نیز تشنگی از حدّ افزون داشت سر به آب گذاشت؛ حضرت فرمود که:
تو تشنه و من نیز تشنه‌ام به خدا قسم که آب نیاشامم تا تو بیاشامی، کَاَنَّه اسب فهم کلام آن حضرت کرد، سر از آب برداشت یعنی در شُرب آب من بر تو پیشی نمی گیرم، پس حضرت فرمود:
آب بخور من می آشامم و دست فرا برد و کفی آب بر گرفت تا آن حیوان بیاشامد که ناگاه سواری فریاد برداشت که ای حسین تو آب می نوشی و لشکر به سراپرده ات می روند و هتک حرمت تو می کنند.
چون آن معدن حمیت و غیرت این کلام را از آن ملعون شنید آب از کف بریخت و به سرعت از شریعه بیرون تاخت و بر لشکر حمله کرد تا به سرا پرده خویش رسید معلوم شد که کسی متعرّض خِیام نگشته و گوینده این خبر مَکرْی کرده بوده.
پس دگر باره اهل بیت را وداع گفت، اهل بیت همگان با حال آشفته و جگرهای سوخته و خاطرهای خسته و دلهای شکسته در نزد آن حضرت جمع آمدند و در خاطر هیچ آفریده صورت نبندد که ایشان به چه حالت بودند و هیچ کس نتواند که صورت حال ایشان را تقریر یا تحریر نماید.
شعر:
من از تحریر این غم ناتوانم
که تصویرش زده آتش به جانم
ترا طاقت نباشد از شنیدن
شنیدن کی بود مانند دیدن
بالجمله؛ ایشان را وداع کرد و به صبر و شکیبائی ایشان را وصیت نمود و فرمان داد تا چادر اسیری بر سر کنند و آماده لشکر مصیبت و بلا گردند، و فرمود بدانید که خداوند شما را حفظ و حمایت کند و از شرّ دشمنان نجات دهد و عاقبت امر شما را به خیر کند و دشمنان شما را به انواع عذاب و بلا مبتلا سازد و شما را به انواع نِعَم و کرم مُزد و عوض کرامت فرماید، پس زبان به شکوه مگشائید و سخنی مگوئید که از مرتبت و منزلت شما بکاهد، این سخنان بفرمود و روبه میدان نمود.
شاعر در این مقام گفته:
شعر:
آمد به خیمه گاه و وداع حرم نمود

بر کودکان نمود به حسرت همی نگاه
این را نشاند در بر و بر رخ فشاند اشک
آن را گذاشت بر دل و از دل کشیده آه
در اهل بیت شور قیامت به پا نمود
و ز خیمه گاه گشت روان سوی حربگاه
او سُوی رزمگاه شد و در قفای او
فریاد وا اخاه شد و بانگ وا اَباه
پس عنان مرکب به سوی میدان بگردانید و بر صف لشکر مخالفان تاخت می زد و می انداخت و با لب تشنه از کشته پشته می ساخت و مانند برگ خزان سرهای آن منافقان را بر زمین می ریخت و به ضرب شمشیر آبدار خون اشرار و فجّار را با خاک معرکه می ریخت و می آمیخت،

لشکر از هر طرف او را تیرباران نمودند، آن حضرت در راه حق آن تیرها را بر رو و گلو و سینه مبارک خود می خرید و از کثرت خدنگ که بر چشمه های زره آن حضرت نشست سینه مبارکش چون پشت خارپشت گشت.
و به روایت منقوله از حضرت باقر علیه السّلام زیاده از سیصد و بیست جراحت یافت و زیادتر نیز روایت شده و جمیع آن زخمها در پیش روی آن حضرت بود، در این وقت حضرت از بسیاری جراحت و کثرت تشنگی و بسیاری ضعف و خستگی توقف فرمود تا ساعتی استراحت کرده باشد که ناگاه ظالمی سنگی انداخت به جانب آن حضرت، آن سنگ بر جبین مبارکش رسید و خون از جای او بر صورت نازنینش جاری گردید. حضرت جامه خویش را برداشت تا چشم و چهره خود را از خون پاک کند که ناگاه تیری که پیکانش زهر آلوده و سه شعبه بود بر سینه مبارکش و به قولی بر دل پاکش رسید و آن سوی سر به در کرد و حضرت در آن حال گفت:
بِسْمِ اللّهِ وَ باللّهِ وَ عَلی مِلَّةِ رَسُولِ اللّهِ صَلَّی اللّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ.
آنگاه رو به سوی آسمان کرد و گفت:
ای خداوند من!
تو می دانی که این جماعت می کشند مردی را که در روی زمین پسر پیغمبری جز او نیست.
پس دست بُرد و آن تیر را از قفا بیرون کشید و از جای آن تیر مسموم مانند ناودان خون جاری گردید، حضرت دست به زیر آن جراحت می داشت چون از خون پر می شد به جانب آسمان می افشاند و از آن خون شریف قطره‌ای بر نمی گشت، دیگر باره کف دست را از خون پر کرد و بر سر و روی و محاسن خود مالید و فرمود که:
با سر روی خون آلوده و به خون خویش خضاب کرده، جدّم رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم را دیدار خواهم کرد و نام کشندگان خود را به او عرضه خواهم داشت.(287)
مؤلف گوید:
که صاحب (معراج المحبّة) این مصیبت را نیکو به نظم آورده است، شایسته است که من آن را در اینجا ذکر کنم، فرموده:
شعر:
به مرکز باز شد سلطان ابرار
که آساید دمی از زخم پیکار
فلک سنگی فکند از دست دشمن
به پیشانی وَجْهُ اللّه اَحْسَن

چه زد از کینه، آن سنگ جفا را
شکست آیینه ایزدنما را
که گلگون گشت روی عشق سرمد
چه در روز اُحُد روی مُحمّد
به دامان کرامت خواست آن شاه
که خون از چهره بزداید به ناگاه
دلی روشنتر از خورشید روشن
نمایان شد ز زیر چرخ جوشن
یکی الماس وش تیری ز لشکر
گرفت اندر دل شه جای تا پر
که از پشت و پناه اهل ایمان
عیان گردید زهر آلوده پیکان
مقام خالق یکتای بیچون
ز زهر آلوده پیکان گشت پر خون
سنان زد نیزه بر پهلو چنانش
که جَنْبُ اللّه بدرید از سنانش
به دیدارش دل آرا رایت افراخت
سمند عشق بار عشق بگذاشت
به شکر وصل فخر نَسْل آدم
برو اُفتاد و می گفت اندر آن دم
تَرَکْتُ الْخَلْقَ طُرّا فی هَواکا
وَاَیتَمْتُ الْعِیالَ لِکَی اَراکا
وَلَوْ قَطّعْتَنی فی الْحُبِّ اِرْبا
لَما حَنَّ الْفُؤ ادُ اِلی سِواکا(288)
این وقت ضعف و ناتوانی بر آن حضرت غلبه کرد و از کارزار باز ایستاد و هر که به قصد او نزدیک می آمد یا از بیم یا از شرم کناره می کرد و برمی گشت. تا آنکه مردی از قبیله کنده که نام نحسش مالک بن یسر(289) بود به جانب آن حضرت روان شد و ناسزا و دشنام به آن جناب گفت و با شمشیر ضربتی بر سر مبارکش زد کلاهی که بر سر مقدس آن حضرت بود شکافته شد و شمشیر بر سر مقدسش رسید و خون جاری شد به حدی که آن کلاه از خون پر شد.
حضرت در حق او نفرین کرد و فرمود:
بااین دست نخوری و نیاشامی و خداوند تو را با ظالمان محشور کند.
پس آن کلاه پر خون را از فرق مبارک بیفکند و دستمالی طلبید و زخم سر را ببست و کلاه دیگر بر سر گذاشت و عمامه بر روی آن بست. مالک بن یسر آن کلاه پر خون را که از خز بود بر گرفت و بعد از واقعه عاشورا به

خانه خویش برد و خواست او را از آلایش خون بشوید زوجه‌اش اَمّ عبدالله بنت الحرّ البدّی که آگه شد بانگ بر او زد که در خانه من لباس مأخوذی فرزند پیغمبر را می آوری؟
بیرون شو از خانه من خداوند قبرت را از آتش پر کند.
و پیوسته آن ملعون فقیر و بد حال بود و از دعای امام حسین علیه السّلام هر دو دست او از کار افتاده بود و در تابستان مانند دو چوب خشک می گردید و در زمستان خون از آنها می چکید و بر این حال خسران مآل بود تا به جهنم واصل شد.
و به روایت سید رحمه اللّه و مفید رحمه اللّه لشکر لحظه‌ای از جنگ آن حضرت درنگ کردند پس از آن رو به او آوردند و او را دائره وار احاطه کردند(290)این هنگام عبدالله بن حسن که در میان خِیام بود و کودکی غیر مراهق بود چون عمّ بزرگوار خود را بدین حال دید تاب و توان از وی برفت و به آهنگ خدمت آن حضرت از خیمه بیرون دوید تا مگر خود را به عموی بزرگوار رساند. جناب زینب علیهاالسّلام از عقب او به شتاب بیرون شد و او را بگرفت و از آن سوی امام علیه السّلام نیز ندا در داد که ای خواهر، عبدالله را نگاه دار مگذار که در این میدان بلا انگیز آید و خود را هدف تیر و سنان بی رحمان نماید. جناب زینب علیهاالسّلام هر چه در منع او اهتمام کرد فایده نبخشید و عبدالله از برگشتن به سوی خیمه امتناع سختی نمود و گفت:
به خدا قسم!
از عموی خویش مفارقت نکنم و خود را از چنگ عمه‌اش رهانید و به تعجیل تمام خود را به عموی خود رسانید، در این وقت اَبْجَر بن کعب شمشیر خود را بلند کرده بود که به حضرت امام حسین علیه السّلام فرود آورد که آن شاهزاده رسید و به آن ظالم فرمود:
وای بر تو!
ای پسر زانیه، می خواهی عموی مرا بکشی؟
آن ملعون چون تیغ فرود آورد عبدالله دست خود را سپر ساخت و در پیش شمشیر داد، شمشیر دست آن مظلوم را قطع کرد چنانکه صدای قطع گردنش بلند شد و به نحوی بریده شد که با پوست زیرین بیاویخت.آن طفل فریاد برداشت که یا ابتاه!
یا عمّاه!
حضرت او را بگرفت و بر سینه خود چسبانید و فرمود:
ای فرزند برادر!
صبر کن بر آنچه بر تو فرود آید و آن را از در خیر و خوبی به شمار گیر، هم اکنون خداوند ترا به پدران بزرگوارت ملحق خواهد نمود.
پس حرمله تیری به جانب آن کودک انداخت و او را در بغل عمّ خویش

شهید کرد. (291)
حمیدبن مسلم گفته که شنیدم حسین علیه السّلام در آن وقت می گفت:
اَللّهُمَّ اَمْسِکْ عَنْهُمْ فَطَرَ السَّماءِ وَ امْنَعْهُمْ بَرَکاتِ الاَرْضِ الخ.(292)
شیخ مفید رحمه اللّه فرموده که رجّاله حمله کردند از یمین و شمال بر کسانی که باقیمانده بودند با امام حسین علیه السّلام پس ایشان را به قتل رسانیدند و باقی نماند با آن حضرت جز سه نفر یا چهار نفر. سید بن طاووس رحمه اللّه (293)
و دیگران فرموده‌اند که حضرت سیدالشهداء علیه السّلام فرمود:
بیاورید برای من جامه‌ای که کسی در آن رغبت نکند که آن را در زیر جامه هایم بپوشم تا چون کشته شوم و جامه هایم را بیرون کنند آن جامه را کسی از تن من بیرون نکند.
پس جامه‌ای برایش حاضر کردند، چون کوچک بود و بر بدن مبارکش تنگ می افتاد آن را نپوشید، فرمود این جامه اهل ذلّت است جامه ازاین گشادتر بیاورید؛ پس جامه وسیعتر آوردند آنگاه در پوشید.
و به روایت سید رحمه اللّه جامه کهنه آوردند حضرت چند موضع آن را پاره کرد تا از قیمت بیفتد و آن را در زیر جامه های خود پوشید، فَلَمّا قُتِلَ جَرَّدُوهُ مِنْهُ چون شهید شد آن کهنه جامه را نیز از تن شریفش بیرون آوردند.
شعر:
لباس کهنه بپوشید زیر پیرهنش
که تا برون نکند خصم بد منش ز تنش
لباس کهنه چه حاجت که زیر سُمّ ستور
تنی نماند که پوشند جامه یا کفنش
شیخ مفید رحمه اللّه فرموده که چون باقی نماند با آن حضرت احدی مگر سه نفر از اهلش یعنی از غلامانش، رو کرد بر آن قوم و مشغول مدافعه گردید، و آن سه نفر حمایت او می کردند تا آن سه نفر شهید شدند و آن حضرت تنها ماند و از کثرت جراحت که بر سر و بدنش رسیده بود سنگین شده بود و با این حال شمشیر بر آن قوم کشیده و ایشان را به یمین و شمال متفّرق می نمود شمر که خمیر مایه هر شر و بدی بود چون این بدید سواران را طلبید و امر کرد که در پشت پیادگان صف کشند و کمانداران را امر کرد که آن حضرت را تیر باران کنند، پس کمانداران آن مظلوم بی کس را هدف تیر نمودند و چندان تیر بر بدنش رسید که آن تیرها مانند خارِ خارپشت بر بدن مبارکش نمایان گردید. این هنگام آن حضرت از جنگ باز ایستاد و لشکر نیز در مقابلش توقف نمودند، خواهرش زینب علیهاالسّلام که چنین دید بر در خیمه آمد و عمر سعد را ندا کرد و فرمود:
‴

وَیحَکَ یا عُمَر ایقْتَلُ اَبُو عَبْدِ اللّه وَ اَنْتَ تَنْظَرُ اِلَیهِ!
عمر سعد جوابش نداد.
و به روایت طبری اشکش به صورت و ریش نحسش جاری گردید و صورت خود را از آن مخدره برگردانید (294)
پس جناب زینب علیهاالسّلام رو به لشکر کرد و فرمود:
وای بر شما آیا در میان شما مسلمانی نیست؟
احدی او را جواب نداد.
سید بن طاووس رحمه اللّه روایت کرده که:
چون از کثرت زخم و جراحت اندامش سست شد و قوت کارزار از او برفت و مثل خارپشت بدنش پر از تیر شده بود، این وقت صالح بن وهب المُزَنی وقت را غنیمت شمرده از کنار حضرت در آمد و با قوت تمام نیزه بر پهلوی مبارکش زد چنانکه از اسب در افتاد و روی مبارکش از طرف راست بر زمین آمد (295) در این حال فرمود:
بِسْمِ اللّهِ وَ بِاللّهِ وَ عَلی مِلَّةِ رَسُولِ اللّهِ.
پس برخاست و ایستاد. فَلَمّا خَلی سَرْجُ الْفَرَسِ مِنْ هَیکَلِ الْوَحْیِ وَ التَّنْزِیلِ وَ هَوی عَلَی الاَرْضِ عَرْشُ الْمَلِکِ الْجَلیلِ جَعَلَ یقاتِلُ وَ هُوَ راجِلٌ قِتالاً اَقْعَدَ الْفَوارِسَ وَاَرْعَدَ الْفَرائِصَ وَ اَذْهَلَ عُقُولَ فُرْسانِ الْعَرَبِ وَ اَطارَعَنِ الرُّؤُسِ الاَلْبابَ وَ اللُّبَبَ.
حضرت زینب علیهاالسّلام که تمام توجّهش به سمت برادر بود چون این بدید از در خیمه بیرون دوید و فریاد برداشت که وا اخاه وا سیداهُ وا اهلبیتاهُ ای کاش آسمان خراب می شد و برزمین می افتاد و کاش کوهها از هم می پاشید و بر روی بیابانها پراکنده می شد.
راوی گفت:
که شمر بن ذی الجوشن لشکر خود را ندا در داد برای چه ایستاده‌اید و انتظار چه می برید؟
چرا کار حسین را تمام نمی کنید؟
پس همگی بر آن حضرت از هر سو حمله کردند، حصین بن تمیم تیری بر دهان مبارکش زد، ابو ایوب غَنَوی تیری بر حلقوم شریفش زد و زُرْعَه بن شریک بر کف چپش زد و قطعش کرد و ظالمی دیگر بردوش مبارکش زخمی زد که آن حضرت به روی در افتاد و چنان ضعف بر آن حضرت غالب شده بود که گاهی به مشقت زیاد بر می خاست، طاقت نمی آورد و بر روی می افتاد تا اینکه سِنان ملعون نیز به بر گلوی مبارکش فرو برد پس بیرون آورده و فرو برد در استخوانهای سینه‌اش و بر این هم اکتفا نکرد آنگاه کمان بگرفت و تیری بر نحر شریف آن حضرت افکند که آن مظلوم در افتاد.(296)
در روایت ابن شهر آشوب است که آن تیر بر سینه مبارکش رسید پس آن

حضرت بر زمین واقع شد، و خون مقدسّش را با کفهای خود می گرفت و می ریخت بر سر خود چند مرتبه.
پس عمر سعد گفت به مردی که در طرف راست او بود از اسب پیاده شو و به سوی حسین رو و او را راحت کن. خَوْلی بن یزید چون این بشنید به سوی قتل آن حضرت سبقت کرد و دوید چون پیاده شد و خواست که سر مبارک آن حضرت را جدا کند رعد و لرزشی او را گرفت و نتوانست؛ شمر به وی گفت خدا بازویت را پاره پاره گرداند چرا می لرزی؟
پس خود آن ملعون کافر، سر مقّدس آن مظلوم را جدا کرد. (297)
سید بن طاووس رحمه اللّه فرموده که سنان بن اَنَس - لَعَنهُ اللّه - پیاده شد و نزد آن حضرت آمد و شمشیرش را بر حلقوم شریفش زد و می گفت:
واللّه که من سر ترا جدا می کنم و می دانم که تو پسر پیغمبری و از همه مردم از جهت پدر و مادر بهتری، پس سر مقدّسش را برید !(298)
در روایت طبری است که هنگام شهادت جناب امام حسین علیه السّلام هر که نزدیک او می آمد سِنان بر او حمله می کرد و او را دور می نمود برای آنکه مبادا کس دیگر سر آن جناب را ببرد تا آنکه خود او سر را از تن جدا کرد و به خَوْلی سپرد.
شعر:
فَاجِعَةٌاِنْ اَرَدْتُ اَکْتُبُها
مُجْمَلَةً ذِکْرُهالِمُدّکِّر
جَرَتْ دُمُوعی وَ حالَ حائِلُها
مابَینَ لَحْظِ الْجُفُونِ وَ الزُّبُرِ
پس در این هنگام غبار سختی که سیاه و تاریک بود در هوا پیدا شد و بادی سرخ ورزیدن گرفت و چنان هوا تیره و تار شد که هیچ کس عین و اثری از دیگری نمی دید، مردمان منتظر عذاب و مترّصد عقاب بودند تا اینکه پس از ساعتی هوا روشن شد و ظلمت مرتفع گردید.
ابن قولویه قمی رحمه اللّه روایت کرده است که حضرت صادق علیه السّلام فرمود:
در آن هنگامی که حضرت امام حسین علیه السّلام شهید گشت، لشکریان شخصی را نگریستند که صیحه و نعره می زند گفتند:
بس کن ای مرد !این همه ناله و فریاد برای چیست؟
گفت:
چگونه صیحه نزنم و فریاد نکنم و حال آنکه رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم رامی بینم ایستاده گاهی نظر به سوی آسمان می کند و زمانی حربگاه شما را نظاره می فرماید، از آن می ترسم که خدا را بخواند و نفرین کند و تمام اهل زمین را هلاک نماید و من هم در میان ایشان هلاک

شوم. بعضی از لشکر با هم گفتند که این مردی است دیوانه و سخن سفیهانه می گوید، و گروهی دیگر که توّابون آنها را گویند از این کلام متنبّه شدند و گفتند به خدا قسم که ستمی بزرگ بر خویشتن کردیم و به جهت خشنودی پسر سُمیه سید جوانان اهل بهشت را کشتیم و همان جا توبه کردند و بر ابن زیاد خروج کردند و واقع شد از امر ایشان آنچه واقع شد.
راوی گفت:
فدایت شوم آن صیحه زننده چه کس بود؟
فرمود:
ما او را جز جبرئیل ندانیم.(299)
شیخ مفید رحمه اللّه در (ارشاد) فرموده که حضرت سید الشهداء علیه السّلام از دنیا رفت در روز شنبه دهم محرّم سال شصت و یکم هجری بعد از نماز ظهر آن روز در حالی که شهید گشت و مظلوم و عطشان و صابر بر بلایا بود به نحوی که به شرح رفت و سنّ شریف آن جناب در آن وقت پنجاه و هشت سال بود که هفت سال از آن را با جد بزرگوارش رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم بود و سی و هفت سال با پدرش امیرالمؤمنین علیه السّلام و با برادرش امام حسن علیه السّلام چهل و هفت سال و مدّت امامتش بعد از امام حسن علیه السّلام یازده سال بود، و خضاب می فرمود با حنا و رنگ و در وقتی که کشته شد خضاب از عارضش بیرون شده بود.(300)
روایات بسیار در فضیلت زیارت آن حضرت بلکه در وجوب آن وارد شده چنانکه از حضرت صادق علیه السّلام مروی است که فرمودند:
زیارت حُسین بن علی علیه السّلام واجب است بر هر که اعتقاد و اقرار به امامت حسین علیه السّلام دارد.
و نیز فرموده زیارت حسین علیه السّلام معادل است با صد حج مبرور و صد عمره مقبوله. و حضرت رسول علیه السّلام فرموده که هر که زیارت کند حسین علیه السّلام را بعد از شهادت او بهشت برای او لازم ست و اخبار در باب فضیلت زیارت آن حضرت بسیار است و ما جمله‌ای از آن را در کتاب (مناسک المزار) ایراد کرده ایم. انتهی.(301)

فصل چهارم:
در بیان وقایعی که بعد از شهادت واقع شد
چون حضرت سید الشهداء علیه السّلام به درجه رفیعه شهادت رسید، اسب آن حضرت در خون آن حضرت غلتید و سر و کاکُل خود را به آن خون شریف آلایش داد و به اَعلی صورت بانگ و عَویلی برآورد و روانه به سوی سرا پرده شد چون نزد خیمه آن حضرت رسید چندان صیحه کرد و سر خود را بر زمین زد تا جان داد،
دختران امام علیه السّلام چون صدای آن حیوان را شنیدند از خیمه بیرون دویدند دیدند اسب آن حضرت است که بی صاحب غرقه به خون می آید پس دانستند که آن جناب شهید شده، آن وقت غوغای رستخیز از پردگیان سرادق عصمت بالا گرفت و فریاد وا حسیناه و وا اماماه بلند شد.(302)
شاعر عرب در این مقام گفته:
شعر:
وَراحَ جَوادُ السِّبْطِ نَحْوَ نِسائِهِ
ینُوحُ وَ ینْعی الظّامِی ءَ الْمُتَرَمِّلا
خَرَجْنَ بُنَیاتُ الرَّسُولِ حَوا سِرا
فَعاینَّ مُهْرَ السِّبْطِ وَ السَّرْجُ قَدْ خَلا
فاَدْمَینَ بِاللَّطْمِ الْخُدود لِفَقْدِهِ
وَاَسْکَبْنَ دَمْعا حَرُّهُ لَیسَ یصْطَلی
و شاعر عجم گفته:
شعر:
به ناگه رَفرَف معراج آن شاه
که با زین نگون شد سوی خرگاه
پر و بالش پر از خون دیده گریان
تن عاشق کُشش آماج پیکان
به رویش صیحه زد دخت پیمبر
که چون شد شهسوار رُوز محشر
کجا افکندیش چونست حالش
چه با او کرد خصم بدسگالش
مر آن آدم وَش پیکر بهیمه
همی گفت الظلیمه الظلیمه
سوی میدان شد آن خاتون محشر
که جویا گردد از حال برادر

ندانم چُون بُدی حالش در آن حال
نداند کس به جز دانای احوال
راوی گفت:
پس اُم کلثوم دست بر سر گذاشت و بانگ ندبه و عویل برداشت و می گفت:
وامُحَمَّداه واجَدّاه و انبِیاه وا اَبَا الْقاسِماه وا عَلِیاه وا جَعْفَراه وا حَمْزَتاه وا حَسَناه هذا حُسَینٌ بِالْعَراء صَریحٌ بِکَرْبَلا مَحزُوزُ الرَّاْسِ مِنَ الْقَفا مَسْلوبُ الْعِمامَةِ وَ الرِداء.(303)
و آن قدر ندبه و گریه کرد تا غشّ کرد.
و حال دیگر اهل بیت نیز چنین بوده و خدا داند حال اهل بیت آن حضرت را که در آن هنگام چه بر آنها گذشت که احدی را یارای تصوّر و بیان تقریر و تحریر آن نیست.
وَفِی الزّیارَةِ الْمَرْوِیةِ عَنِ النّاحِیةِ الْمُقَدَّسَةِ:
وَاَسْرَعَ فَرَسُکَ شارِدا اِلی خِیامِکَ قاصِدا مُهَمْهِما باکِیا فَلَمّا رَاَینَ النِّساءُ جَوادَکَ مَخْزِیا وَ نَظَرْنَ سَرْجِکَ عَلَیهِ مَلْوِیا بَرَزْنَ مِنَ الْخُدُورِ ناشِراتِ الشُّعُورِ عَلَی الْخُدُودِ لاطِماتٍ وَ عَنْ الوُجُوهِ سافِراتٍ وَ بِالْعَوِیلِ داعِیاتٍ و بعد الْعِزِّ مُذَلَّلاتٍ وَ اِلی مَصْرَعِکَ مُبادِراتٍ وَ الشِّمرُ جالِسٌ عَلی صَدْرِکَ مُوْلِغٌ سَیفَهُ عَلی نَحْرِکَ قابِضٌ عَلی شَیبَتِکَ بِیدِهِ ذابِحٌ لَکَ بُمهَنَّدِهِ قَدْ سَکَنَتْ حَواسُّکَ وَ خَفِیتْ اَنْفاسُکَ وَ رُفِعَ عَلَی الْقَناةِ رَاْسُکَ.
راوی گفت:
چون لشکر، آن حضرت را شهید کردند به جهت طمعِ رُبودن لباس او بر جَسَد مقدّس آن شهید مظلوم روی آوردند، پیراهن شریفش را اسحاق بن حَیوَة (304) حَضْرَمی برداشت و بر تن پوشید و مبروص شد و مُوی سر و رویش ریخت، و در آن پیراهن زیاده از صد و ده سوراخ تیر و نیزه و شمشیر بود.
عِمامه آن حضرت را اَخْنَس بن مَرْثَد
و به روایت دیگر جابر بن یزید اَزْدی برداشت و بر سر بست دیوانه یا مجذوم شد. و نعلین مبارکش را اَسْوَد بن خالد ربود.
و انگشتر آن حضرت را بحدل بن سلیم با انگشت مبارکش قطع کرد و ربود.
مختار به سزای این کار دستها و پاهای او را قطع نمود و گذاشت او را در خون خود بغلتید تا به جهنم واصل گردید. و قطیفه خز آن حضرت را قیس بن اشعث برد و از این جهت او را (قیس القطیفه) نامیدند.(305)
روایت شده که:
آن ملعون مجذوم شد و اهل بیت او از او کناره کردند و او را در مَزابل افکندند و هنوز زنده بود که سگها گوشتش را می دریدند.

زره آن حضرت را عمر سعد برگرفت و وقتی که مختار او را بکشت آن زره را به قاتل او ابو عمره بخشید، و چنین می نماید که آن حضرت را دو زره بوده زیرا گفته‌اند که:
زره دیگرش را مالک بن یسر ربود و دیوانه شد. و شمشیر آن حضرت را جُمَیع بن الْخَلِق اءَوْدی، و به قولی اَسْوَد بن حَنْظَله تَمیمی، و به روایتی فَلافِس نَهْشَلی برداشت، و این شمشیر غیر از ذوالفقار است زیرا که ذوالفقار یا امثال خُودْ از ذخایر نبوت و امامت مصون و محفوظ است. (306)
مؤلف گوید:
که در کتب مقاتل ذکری از ربودن جامه و اسلحه سایر شهداء - رضی الله عنهم - نشده لکن آنچه به نظر می رسد آن است که اَجلاف کوفه اِبقاء بر احدی نکردند و آنچه بر بدن آنها بود ربودند.
ابن نما گفته که حکیم بن طُفَیلْ جامه و اسلحه حضرت عباس علیه السّلام را ربود. (307)
در زیارت مرویه صادقیه شهداء است (وسَلَبُوکُمْ لاِبْنِ سُمَیةَ وَ ابْنِ آکِلَةِ الأَکْبادِ.)
در بیان شهادت عبداللّه بن مُسلم دانستی که قاتل او از تیری که به پیشانی آن مظلوم رسیده بود نتوانست بگذرد و به آن زحمت آن تیر را بیرون آورد چگونه تصور می شود کسی که از یک تیر نگذرد از لباس و سلاح مقتول خود بگذرد.
در حدیث معتبر مروی از (زائده) از علی بن الحسین علیه السّلام تصریح به آن شده در آنجا که فرموده:
وَکَیفَ لا اَجْزَعُ وَ اَهْلَعُ وَ قَدْ اَرَی سَیدی وَ إ خْوَتی و عُمُومَتی وَ وَلَدِ عَمّی وَ اَهْلی مُصْرَعینَ بِدِمائِهِمْ مُرَمَّلین بِالْعَراءِ مُسْلَبینَ لا یکْفَنُونَ وَ لا یوارُونَ. (308)

فصل پنجم:
در بیان غارت نمودن لشکر، خِیام حرم را
قال الرّاوی:
و تَسابَقَ الْقَوْمُ عَلی نَهْبِ بُیُوتِ آلِ الرّسُولِ و قُرّةِ عَینِ الْبَتُولِ.(309)
چون لشکر از کار جناب امام حسین علیه السّلام پرداختند آهنگ خِیام مقدسه و سَرادق اهل بیت عصمت نمودند و در رفتن از هم سبقت می کردند، چون به خِیام محترم رسیدند مشغول به تاراج و یغما شدند و آنچه اسباب و اثقال بود غارت کردند و جامه‌ها را به منازعت و مغالبت ربودند و از وَرِس و حُلّی و حُلَل چیزی به جای نگذاشتند و اسب و شتر و مواشی آنچه دیدار شد ببردند، و تفصیل این واقعه شایسته ذکر نباشد.
به هر حال؛ زنها گریه و ندبه آغاز کردند و احدی از آن سنگدلان دلش به حال آن شکسته دلان نسوخت جز زنی از قبیله بکر بن وائل که با شوهر خود در لشکر عمر سعد بود چون دید که آن بی دینان متعرض دختران پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم شده‌اند و لباس آنها را غارت و تاراج می کنند دلش به حال آن بینوایان سوخت شمشیری برداشت رو به خیمه کرد و گفت:
یا آلَ بَکْرِبْن وائِل اَتُسْلَبُ بَناتُ رَسُولِ اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلّم؟ !
ای آل بکر بن وائِل !
آیا این مردانگی و غیرت است که شما تماشا کنید و ببینید که دختران پیغمبر را چنین غارتگری کنند و شما اعانت ایشان نکنید؟
پس به حمایت اهل بیت رو به لشکر کرد و گفت:
لا حُکْمَ اِلا للّهِ یا لَثاراتِ رَسُولِ اللّهِ.
شوهرش که چنین دید دست او را گرفت و به جای خودش برگردانید.
راوی گفت:
پس بیرون نمودند زنها را از خیمه پس آتش زدند خیمه‌ها را.
فَخَرَجْنَ حَواسِرَ مُسْلَباتٍ حافِیاتٍ باکِیاتٍ یمْشینَ سَبایا فی اَسْرِ الذِّلَّةِ.(310)
و چه نیکو سروده در این مقام صاحب (معراج المحبة) اَسْکَنَهُ اللّهُ فی دارِ السَّلام:
شعر:
چُه کار شاه لشکر بر سر آمد
سوی خرگه سپه غارتگر آمد
به دست آن گروه بی مروّت
به یغما رفت میراث نبوّت

هر آن چیزی که بُد در خرگه شاه
فتاد اندر کف آن قوم گمراه
زدند آتش همه آن خیمه گه را
که سوزانید دودش مهر و مه را
به خرگه شد محیط آن شعله نار
همی شد تا به خیمه شاه بیمار
بتول دومین شد در تلاطم
نمودی دست و پای خویشتن گم
گهی در خیمه و گاهی برون شد
دل از آن غصه‌اش دریای خون شد
من از تحریر این غم ناتوانم
که تصویرش زده آتش به جانم
مگر آن عارف پاکیزه نیرو
در این معنی بگفت که آن شِعر نیکو
اگر دردم یکی بودی چه بودی
وگر غم اندکی بودی چه بودی (311)

حُمَید بن مُسلم گفته که ما به اتفاق شمر بن ذی الجوشن در خِیام عبور می کردیم تا به علی بن الحسین علیهماالسّلام رسیدیم. دیدیم که در شدّت مرض و بستر غم و بیماری و ناتوانی خفته است و با شمر جماعتی از رجّاله بودند گفتند:

آیا این بیمار را بکشیم؟

من

گفتم:

سبحان اللّه!

چگونه بی رحم مردمید شماها، آیا این کودکِ ناتوان را هم می خواهید بکشید؟

همین مرض که دارد شما را کافی است و او را خواهد کشت؛ و شرّ ایشان را(312) از آن حضرت برگردانیدم.

پس آن بی رحمان پوستی را که در زیر بدن آن حضرت بود بکشیدند و ببردند و آن جناب را بر روی در افکندند.

این هنگام عمر سعد در رسید، زنان اهل بیت نزد او جمع شدند و بر روی او صیحه زدند و سخت بگریستند که آن شقی بر حال آنها رقّت کرد و به اصحاب خود فرمان داد که دیگر کسی به خیمه زنان داخل نشود و آن جوان بیمار را متعرّض نگردد.

زنها که حال رقّتی از او مشاهده کردند از آن خبیث استدعا نمودند که حکم کن آنچه از ما برده‌اند به ما ردّ کنند تا ما خود را مستور کنیم. ابن سعد

لشکر را گفت که هر کس آنچه ربوده به ایشان ردّ نماید، سوگند به خدا که هیچ کس امتثال امر او نکرد و چیزی ردّ نکردند.
پس اِبْن سعد جماعتی را امر کرد که موکّل بر حفظ خِیام باشند که کسی از زنها بیرون نشود و لشکر هم متعرض حال آنها نگردند، پس روی به خیمه خود آورد و لشکر را ندا در داد که مَنْ یَنْتَدِبُ لِلْحُسَین؟
کیست که ساختگی کند و اسب بر بدن حسین براند؟
ده تن حرام زاده ساختگی مهیا این کار شدند و بر اسبهای خود بر نشستند و بر آن بدن شریف بتاختند و استخوانهای سینه و پشت و پهلوی مبارکش را در هم شکستند و این جماعت چون به کوفه آمدند در برابر ابن زیاد ملعون ایستادند، اُسَید بن مالک که یکی از آن حرام زاده‌ها بود خواست اظهار خدمت خود کند تا جایزه بسیار بگیرد این شعر را مُفاخَرة خواند:
شعر:
نَحْنُ رَضَضْنَا الصَّدْرَ بَعْدَ الظَّهْرِ
بِکُلِّ یَعْبُوبٍ شَدید الا سْرِ(313)
ابن زیاد گفت چه کسانید؟
گفتند:
ای امیر!
ما آن کسانیم که امیر را نیکو خدمت کردیم، اسب بر بدن حسین راندیم به حدّی که استخوانهای سینه او را به زیر سُم ستور مانند آرد نرم کردیم؛ ابن زیاد وَقْعی بر ایشان نگذاشت و امر کرد که و در زیارتی که به روایت سید بن طاووس از ناحیه مقدّسه بیرون آمده از فرزندان امام حسین علیه السّلام علی و عبداللّه مذکور است، و از فرزندان امیرالمؤمنین علیه السّلام عبداللّه و عبّاس جعفر و عثمان و محمد، و از فرزندان امام حسن علیه السّلام:
ابوبکر و عبداللّه و قاسم، و از فرزندان عبداللّه بن جعفر:
عون و محمّد و از فرزندان عقیل:
جعفر و عبدالرحمن و محمّد بن ابی سعید بن عقیل و عبداللّه و ابی عبداللّه و فرزندان مسلم، و ایشان با حضرت سیدالشهداء علیه السّلام هیجده نفر می شوند و شصت و چهار نفر دیگر از شهداء در آن زیارت به اسم مذکورند(314).
شیخ طوسی رحمه اللّه در (مصباح) از عبداللّه بن سنان روایت کرده است که گفت:
من در روز عاشورا به خدمت آقای خود حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام رفتم دیدم که رنگ مبارک آن حضرت متغیر گردیده و آثار حُزن و اندوه از روی شریفش ظاهر است و مانند مروارید آب از دیده های مبارک او می ریزد؛

گفتم:
یابن رسول اللّه!
سبب گریه شما چیست؟
هرگز دیده شما گریان مباد، فرمود:
مگر غافلی که امروز چه روزی است؟
مگر نمی دانی که در مثل این روز حسین علیه السّلام شهید شده است؟
گفتم:
ای آقای من!
چه می فرمائی در روزه این روز؟
فرمود که:
(روزه بدار بی نیت روزه، و در روز افطار بکن نه از روی شماتت. و در تمام روز روزه مدار و بعد از عصر به یک ساعت به شربتی از آب افطار بکن که در مثل این وقت از این روز جنگ از آل رسُول صلی اللّه علیه و آله و سلّم منقضی شد و سی نفر از ایشان و آزاد کرده های ایشان بر زمین افتاده بودند که دشوار بود بر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم شهادت ایشان و اگر حضرت در آن روز زنده بود همانا آن حضرت صاحب تعزیه ایشان بود).
پس حضرت آن قدر گریست که ریش مبارکش تر شد(315).
از این حدیث شریف استفاده می شود که آل رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم که در کربلا شهید شدند هیجده تن بودند؛ زیرا که ابن شهر آشوب در (مناقب) فرموده که ده نفر از موالیان امام حسین علیه السّلام و دو نفر از موالیان امیرالمؤمنین علیه السّلام در کربلا شهید شدند(316)، پس از این جمله با هیجده تن از آل رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم سی نفر می شوند.
بالجمله؛ در عدد شهداء طالبیین اختلاف است و آنچه اقوی می نماید آن است که هیجده تن در ملازمت حضرت سیدالشهداء علیه السّلام از آل پیغمبر شهید شده اند؛ چنانچه در روایت معتبر (عیون) و (امالی) است که حضرت امام رضا علیه السّلام به ریان فرموده (317) و مطابق است با قول زحر بن قیس که در آن رزمگاه حاضر بود و بیاید کلام او و موافق است با روایتی که از حضرت سجاد علیه السّلام مروی است که فرمود:
من، پدر و بردارم و هفده تن از اهل بیت خود را صریع و مقتول دیدم که به خاک افتاده بودند الی غیر ذلک و همین است مختار صاحب (کامل بهائی) (318) و می توان گفت آنان که هفده تن شمار کرده‌اند طفل رضیع را در شمار نیاورده باشند پس راجع به این قول می شود، و خبر معاویة بن وهب را که در اوایل باب ذکر کردیم هم به این مطلب حمل کنیم. واللّه تعالی هو العالم.

مقصد چهارم:
در وقایع متأخّره بعد از شهادت حضرت امام حسین علیه السّلام از حرکت اهل بیت طاهره از کربلا تا ورود به مدینه منوره و ذکر بعضی از مراثی و غدد اولاد آن حضرت
فصل اوّل:
در بیان فرستادن سرهای شهداء و حرکت از کربلا به جانب کوفه
عمر بن سعد چون از کار شهادت امام حسین علیه السّلام پرداخت نخستین سر مبارک آن حضرت را به خَوْلی (به فتح خاء و سکون و او و آخره یاء) بن یزید و حُمَید بن مُسلم سپرد و در همان روز عاشورا ایشان را به نزد عبیداللّٰه بن زیاد روانه کرد.
خولی آن سر مطهّر را برداشت و به تعجیل تمام شب خود را به کوفه رسانید، و چون شب بود و ملاقات ابن زیاد ممکن نمی گشت لاجرم به خانه رفت.
طبری و شیخ ابن نما روایت کرده‌اند از (نَوار) زوجه خولی که گفت:
آن ملعون سر آن حضرت را در خانه آورد و در زیر اجّانه جای بداد و روی به رختخواب نهاد(319). من از او پرسیدم چه خبر داری بگو، گفت مداخل یک دهر پیدا کردم سر حسین را آوردم،
گفتم:
وای بر تو!
مردمان طلا و نقره می آورند تو سر حسین فرزند پیغمبر را، به خدا قسم که سر من تو در یک بالین جمع نخواهد شد. این بگفتم و از رختخواب بیرون جستم و رفتم در نزد آن اِجّانه که سر مطهّر در زیر آن بود نشستم، پس سوگند به خدا که پیوسته می دیدم نوری مثل عمود از آنجا تا به آسمان سر کشیده، و مرغان سفید همی دیدم که در اطراف آن سر طَیران می کردند تا آنکه صبح شد و آن سر مطهّر را خولی به نزد ابن زیاد برد(320).
مؤلف گوید:
که ارباب مَقاتل معتبره از حال اهل بیت امام حسین علیه السّلام در شام عاشورا نقل چیزی نکرده‌اند و بیان نشده که چه حالی داشتند و چه بر آنها گذشته تا ما در این کتاب نقل کنیم، بلی بعضی شُعراء در این مقام اشعاری گفته‌اند که:
ذکر بعضش مناسب است.
صاحب (معراج المحبّة) گفته:

شعر:
چه از میدان گردون چترِ خورشید
نگون چون رایت عبّاس گردید
بتول دوّمین اُمّ المَصائب
چه خود را دید بی سالار و صاحب
بر اَیتام برادر مادری کرد
بَنات النَّعش را جمع آوری کرد
شفا بخش مریضان شاه بیمار
غم قتل پدر بودش پرستار
شدندی داغداران پیمبر
درون خیمه سوزیده ز اخگر
به پا شد از جفا و جور امّت
قیامت بر شفیعان دست امّت
شبی بگذشت بر آل پیمبر
که زهرا بود در جنّت مُکدّر
شبی بگذشت بر ختم رسولان
که از تصویر آن عقل است حیران
ز جمّال و حکایتهای جمّال
زبان صد چو من ببریده و لال
ز انگشت و ز انگشتر که بودش
بود دُور از ادب گفت و شنودش (321)
دیگری گفته از زبان جناب زینب علیهاالسّلام (گوینده نَیرّ تبریزی است):
شعر:
اگر صبح قیامت را شبی هست آن شب است امشب
طبیب از من ملول و جان ز حسرت بر لب است امشب
برادر جان!
یکی سر بر کن از خواب و تماشا کن
که زینب بی تو چون در ذکر یاربّ یاربّ است امشب
جهان پر انقلاب و من غریب این دشت پر وحشت
تو در خواب خوش و بیمار در تاب و تب است امشب
سَرَت مهمان خولی و تنت با ساربان همدم
مرا با هر دو اندر دل هزاران مطلب است امشب
صَبا از من به زهرا گو بیا شام غریبان بین
که گریان دیده دشمن به حال زینب است امشب (322)
و محتشم رحمه اللّه گفته:
شعر:

کای بانوی بهشت بیا حال ما ببین
ما را به صد هزار بلا مبتلا ببین
بنگر به حال زار جوانان هاشمی
مردانشان شهید و زنان در عزا ببین (323)
بالجمله؛ چون عمر سعد سر امام حسین علیه السّلام را به خولی سپرد امر کرد تا دیگر سرها را که هفتاد و دو تن به شمار می رفت از خاک و خون تنظیف کردند و به همراهی شمر بن ذی الجوشن و قیس بن اشعث و عمرو بن الحجّاج برای ابن زیاد فرستاد و به قولی سرها را در میان قبایل کِنْدَه و هَوازِن و بنی تَمیم و بنی اسد و مردم مَذْحِج و سایر قبایل پخش کرد تا به نزد ابن زیاد برند و به سوی او تقرّب جویند. و خود آن ملعون بقیه آن روز را ببود و شب را نیز بغنود و روز یازدهم را تا وقت زوال در کربلا اقامت کرد و بر کشتگان سپاه خویش نماز گزاشت و همگی را به خاک سپرد و چون روز از نیمه بگذشت عمر بن سعد امر کرد که دختران پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم را مُکَشَّفات الْوُجُوه بی مقنعه و خِمار بر شتران بی وطا سوار کردند و سید سجّاد علیه السّلام را (غُل جامعه) (324) بر گردن نهادند. ایشان را چون اسیران ترک و روم روان داشتند چون ایشان را به قتلگاه عبور دادند زنها را که نظر بر جسد مبارک امام حسین علیه السّلام و کشتگان افتاد و لطمه بر صُورت زدند و صدا را به صیحه و ندبه برداشتند. صاحب (معراج المحبّة) گفته:
شعر:
چو بر مَقْتل رسیدند آن اسیران
به هم پیوست نیسان و حزیران
یکی مویه کنان گشتی به فرزند
یکی شد مو کنان بر سوگ دلبند
یکی از خون به صورت غازه می کرد
یکی داغ عِلی را تازه می کرد
به سوگ گُلرخان سَروْ قامت
به پا گردید غوغای قیامت
نظر افکند چون دخت پیمبر
به نور دیده ساقی کوثر
به ناگه ناله هذا اَخی زد
به جان خلد نار دوزخی زد
ز نیرنگ سپهر نیل صورت
سیه شد روزگار آل عصمت
ترا طاقت نباشد از شنیدن
شنیدن کی بود مانند دیدن (325) دیگری گفته:

شعر:
مَه جَبینان چون گسسته عقد دُرّ
خود بر افکندند از پشت شتر
حلقها از بهر ماتم ساختند
شور محشر در جهان انداختند
گشت نالان بر سر هر نو گلی
از جگر هجران کشیده بلبلی
زینب آمد بر سر بالین شاه
خاست محشر از قِران مهر و ماه
دید پیدا زخمهای بی عدید
زخم خواره در میانه ناپدید
هر چه جُستی مو به مو از وی نشان
بود جای تیر و شمشیر و سِنان
شیخ ابن قولویه قمی به سند معتبر از حضرت سجّاد علیه السّلام روایت کرده که:
به زائده، فرمود:
همانا چون روز عاشورا رسید به ما آنچه رسید از دواهی و مصیبات عظیمه و کشته گردید پدرم و کسانی که با او بودند از اولاد و برادران و سایر اهل بیت او، پس حرم محترم و زنان مکرمّه آن حضرت را بر جهاز شتران سوار کردند برای رفتن به جانب کوفه پس نظر کردم به سوی پدر و سایر اهل بیت او که در خاک و خون آغشته گشته و بدنهای طاهره آنها بر روی زمین است و کسی متوجّه دفن ایشان نشد و سخت بر من گران آمد و سینه من تنگی گرفت و حالتی مرا عارض شد که همی خواست جان از بدن من پرواز کند.
عمّه‌ام زینب کبری علیهاالسّلام چون مرا بدین حال دید پرسید که این چه حالت است که در تو می بینم ای یادگار پدر و مادر و برادران من، می نگرم ترا که می خواهی جان تسلیم کنی؟
گفتم:
ای عمّه !
چگونه جزع و اضطراب نکنم و حال آنکه می بینم سید و آقای خود و برادران و عموها و عمو زادگان و اهل و عشیرت خود را که آغشته به خون در این بیابان افتاده و تن ایشان عریان و بی کفن است و هیچ کس بر دفن ایشان نمی پردازد و بشری متوجّه ایشان نمی گردد و گویا ایشان را از مسلمانان نمی دانند. عمّه‌ام گفت:
(از آنچه می بینی دل نگران مباش و جَزَع مکن، به خدا قسم که این عهدی بود از رسول خدا به سوی جدّ و پدر و عمّ تو و رسول خدا، مصائب هر یک

را به ایشان خبر داده به تحقیق که حق تعالی در این امّت پیمان گرفته از جماعتی که فراعنه ارض ایشان را نمی شناسند لکن در نزد اهل آسمانها معروفند که ایشان این اعضای متفرّقه و اجساد در خون طپیده را دفن کنند.
وَینصِبُونَ لِهذا الطَّفِّ عَلَما لِقَبْرِ اَبیکَ سَیدِالشُّهداءِ علیه السّلام لا یدْرَسُ اَثَرُهُ وَ لا یعفُو رَسْمُهُ عَلی کرُوُرِ اللَّیالی وَ الأَیام.
و در ارض طَفّ بر قبر پدرت سید الشهداء علیه السّلام علامتی نصب کنند که اثر آن هرگز برطرف نشود و به مرور ایام و لیالی محو و مطموس نگردد یعنی مردم از اطراف و اکناف به زیارت قبر مطهّرش بیایند و او را زیارت نمایند و هر چند(326) که سلاطین کَفَرَه و اَعْوان ظَلَمَه در محو آثار آن سعی و کوشش نمایند ظهورش زیاده گردد و رفعت و علوّش بالاتر خواهد گرفت).(327)
بقیه این حدیث شریف از جای دیگر گرفته شود، بنا بر اختصار است.
و بعضی، عبارت سید بن طاووس را در باب آتش زدن خیمه‌ها و آمدن اهل بیت علیهماالسّلام به قتلگاه که در روز عاشورا نقل کرده، در روز یازدهم نقل کرده‌اند مناسب است ذکر آن نیز.
چون ابن سعد خواست زنها را حرکت دهد به جانب کوفه، امر کرد آنها را از خیمه بیرون کنند و خِیام محترمه را آتش زنند پس آتش در خیمه های اهل بیت زدند شعله آتش بالا گرفت فرزندان پیغمبر دهشت زده با سر و پای برهنه از خیمه‌ها بیرون دویدند و لشکر را قَسَم دادند که ما را به مَصْرَع حسین علیه السّلام گذر دهید پس به جانب قتلگاه روان گشتند، چون نگاه ایشان به اجساد طاهره شهداء افتاد صیحه و شیون کشیدند و سر و روی را با مشت و سیلی بخستند(328).
و چه نیکو سروده محتشم رحمه اللّه در این مقام:
شعر:
بر حربگاه چو ره آن کاروان فتاد
شور نشور واهمه را در گمان فتاد
هر چند بر تن شهدا چشم کار کرد
بر زخمهای کاری تیر و کمان فتاد
ناگاه چشم دختر زهرا در آن میان
بر پیکر شریف امام زمان فتاد
بی اختیار نعره هذا حُسَین از او
سرزد چنانکه آتش او در جهان فتاد
پس با زبان پر گله آن بَضْعَه رسول
رُو در مدینه کرد که یا اَیهَّا الرَّسوُل:
این کشته فتاده به هامون حسین تست

وین صید دست و پا زده در خون حسین تست
این ماهی فتاده به دریای خون که هست
زخم از ستاره بر تنش افزون حسین تست
این خشک لب فتاده و ممنوع از فرات
کز خون او زمین شده جیحون حسین تست
این شاه کم سپاه که با خیل اشک و آه
خرگاه از این جهان زده بیرون حسین تست
پس روی در بقیع و به زهرا خطاب کرد
مرغ هوا و ماهی دریا کباب کرد
کای مونس شکسته دلان حال ما ببین
ما را غریب و بی کس و بی آشنا ببین
اولاد خویش را که شفیعان محشرند
در ورطه عقوبت اهل جفا ببین
تن های کشتگان همه در خاک و خون نگر
سرهای سروران همه در نیزه‌ها ببین
آن تن که بود پرورشش در کنار تو
غلطان به خاک معرکه کربلا ببین (329)
و دیگری گفته:
شعر:
زینب چو دید پیکر آن شه به روی خاک
از دل کشید ناله به صد درد سوزناک
کای خفته خوش به بستر خون دیده باز کن
احوال ما ببین و سپس خواب ناز کن
ای وارث سریر امامت به پای خیز
بر کشتگان بی کفن خود نماز کن
طفلان خود به ورطه بحر بلا نگر
دستی به دستگیری ایشان دراز کن
برخیز صبح شام شد ای میر کاروان
ما را سوار بر شتر بی جهاز کن
یا دست ما بگیر و از این دشت پُر هراس
بار دگر روانه به سوی حجاز کن
راوی گفت:
به خدا سوگند!
فراموش نمی کنم زینب دختر علی علیهماالسّلام را که بر برادر خویش ندبه می کرد و با صوتی حزین و قلبی کئیب ندا برداشت که:
یا مَحَمَّداه صَلّی عَلَیکَ مَلیکُ السَّماءِ این حسین تُست که با اعضای پاره در

خون خویش آغشته است، اینها دختران تواَند که ایشان را اسیر کرده‌اند.
یا مُحَمَّداه!
این حسین تست که قتیل اولاد زنا گشته و جسدش بر روی خاک افتاده و باد صبا بر او خاک و غبار می پاشد، وا حُزْناه وا کَرْباه!
امروز، روزی را ماند که جدّم رسول خدا وفات کرد.
ای اصحاب محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلم اینک ذُریه پیغمبر شما را می برند مانند اسیران (330).
و موافق روایت دیگر می فرماید:
یا مُحمَّداه!
این حسین تست که سرش را از قفا بریده‌اند، و عمامه و رداء او را ربوده‌اند. پدرم فدای آن کسی که سرا پرده‌اش را از هم بگسیختند، پدرم فدای آن کسی که لشکرش را در روز دوشنبه منهوب کردند، پدرم فدای آن کسی که با غصّه و غم از دنیا برفت، پدرم فدای آن کسی که با لب تشنه شهید شد، پدرم فدای آن کسی که ریشش خون آلوده است و خون از او می چکد، پدرم فدای آن کسی که جدّش محمّد مصطفی 6 است، پدرم فدای آن مسافری که به سفری نرفت که آمید برگشتنش باشد، و مجروحی نیست که جراحتش دوا پذیرد(331).
بالجمله؛ جناب زینب علیهاالسّلام از این نحو کلمات از برای برادر ندبه کرد تا آنکه دوست و دشمن از ناله او بنالیدند، و سکینه جسد پاره پاره پدر را در بر کشید و به عویل و ناله که دل سنگ خاره را پاره می کرد می نالید و می گریست.
شعر:
همی گفت ای شه با شوکت و فَرّ
ترا سر رفت و ما را افسر از سر
دمی برخیز و حال کودکان بین
اسیر و دستگیر کوفیان بین
و روایت شده که:
آن مخدّره جسد پدر را رها نمی کرد تا آنکه جماعتی از اعراب جمع شدند و او را از جسد پدر باز گرفتند(332).
و در (مصباح) کَفْعَمی است که سکینه گفت:
چون پدرم کشته شد آن بدن نازنین را در آغوش گرفتم حالت اغما و بی هوشی برای من روی داد در آن حال شنیدم پدرم می فرمود:
شعر:
شیعَتی ما اِنْ شَرِبْتُمْ ماءَ عَذْبٍ فَاذْکُرونی
اِذْ سَمِعْتُمْ بِغَریبٍ اَوْشَهیدٍ فَانْدُبُونی (333)

پس اهل بیت را از قتلگاه دور کردند پس آنها را بر شتران برهنه به تفصیلی که گذشت سوار کردند و به جانب کوفه روان داشتند.

فصل دوم:
در کیفیت دفن اجساد طاهره شهداء
چون عمر سعد از کربلا به سوی کوفه روان گشت جماعتی از بنی اسد که در اراضی غاضریه مسکن داشتند، چون دانستند که لشکر ابن سعد از کربلا بیرون شدند به مقتل آن حضرت و اصحاب او آمدند و بر اجساد شهداء نماز گزاشتند و ایشان را دفن کردند به این طریق که امام حسین علیه السّلام را در همین موضعی که اکنون معروف است دفن نمودند و علی بن الحسین علیه السّلام را در پایین پای پدر به خاک سپردند، و از برای سایر شهداء و اصحابی که در اطراف آن حضرت شهید شده بودند حُفره‌ای در پایین پا کندند و ایشان را در آن حفره دفن نمودند، و حضرت عبّاس علیه السّلام را در راه غاضریه در همین موضع که مرقد مطهّر او است دفن کردند.
و ابن شهر آشوب گفته که از برای بیشتر شهداء قبور ساخته و پرداخته بود و مرغان سفیدی در آنجا طواف می دادند(334).
و نیز شیخ مفید در موضعی از کتاب (ارشاد) اسامی شهداء اهل بیت را شمار کرده پس از آن فرموده که تمام اینها در مشهد امام حسین علیه السّلام پایین پای او مدفونند مگر جناب عبّاس بن علی علیهماالسّلام که در مُسَناة راه غاضریه در مقتل خود مدفون است و قبرش ظاهر است، ولکن قبور این شهداء که نام بردیم اثرش معلوم نیست بلکه زائر اشاره می کند به سوی زمینی که پایین پای حضرت حسین علیه السّلام است و سلام بر آنها می کند و علی بن الحسین علیه السّلام نیز با ایشان است (335).
و گفته شده که آن حضرت از سایر شهداء به پدر خود نزدیکتر است.
و امّا اصحاب حسین علیه السّلام که با آن حضرت شهید شدند در حول آن حضرت دفن شدند، و ما نتوانیم قبرهای ایشان را به طور تحقیق و تفصیل تعیین کنیم که هر یک در کجا دفن اند، الا این مطلب را شکّ نداریم که حایر بر دور ایشان است و به همه احاطه کرده است.
رَضِی اللّه عَنْهُمْ وَ اَرْضاهُمْ وَ اَسْکَنَهُمْ جَنّاتِ النَّعیمِ.
مؤلف گوید:
می توان گفت که فرمایش شیخ مفید رحمه اللّه در باب مدفن شهداء نظر به اغلب باشد پس منافات ندارد که حبیب بن مظاهر و حُرّ بن یزید، قبری علیحده و مدفنی جداگانه داشته باشند.
صاحب کتاب (کامل بهائی) نقل کرده که عمر بن سعد روز شهادت را در کربلا بود تا روز دیگر به وقت زوال و جمعی پیران و معتمدان را بر امام

زین العابدین و دختران امیرالمؤمنین علیهماالسّلام و دیگر زنان موکّل کرد و جمله بیست زن بودند. و امام زین العابدین علیه السّلام آن روز بیست و دو ساله بود و امام محمّد باقر علیه السّلام چهار ساله و هر دو در کربلا حضور داشتند و حقّ تعالی ایشان را حراست فرمود.
چون عمر سعد از کربلا رحلت کرد قومی از بنی اسد کوچ کرده می رفتند چون به کربلا رسیدند و آن حالت را دیدند امام حسین علیه السّلام را تنها دفن کردند و علی بن الحسین علیه السّلام را پایین پا او نهادند و حضرت عبّاس علیه السّلام را بر کنار فرات جائی که شهید شده بود دفن کردند و باقی را قبر بزرگ کندند ودفن کردند و حرّ بن یزید را اقرباء او در جائی که به شهادت رسیده بود دفن نمودند. و قبرهای شهداء معین نیست که از آن هر یک کدام است اِلاّ اینکه لا شکّ، حائر محیط است بر جمله. انتهی (336).
و شیخ شهید در (کتاب دروس) بعد از ذکر فضائل زیارت حضرت ابوعبداللّه علیه السّلام فرموده:
و هرگاه زیارت کرد آن جناب را پس زیارت کند فرزندش علی بن الحسین علیهماالسّلام را و زیارت کند شهداء علیهماالسّلام را و برادرش حضرت عبّاس علیه السّلام را و زیارت کند حرّ بن یزید رحمه اللّه را الخ (337).
این کلام ظاهر بلکه صریح است که در عصر شیخ شهید، قبر حُرّ بن یزید در آنجا معروف و نزد آن شیخ جلیل به صفت اعتبار موصوف بوده و همین قدر در این مقام ما را کافی است.
وصلٌ:
مستور نماند که موافق احادیث صحیحه که علمای امامیه به دست دارند بلکه موافق اصول مذهب، امام را جز امام نتواند متصدّی غسل و دفن و کفن شود، پس اگر چه به حسب ظاهر طایفه بنی اسد حضرت سید الشهداء علیه السّلام را دفن کردند امّا در واقع حضرت امام زین العابدین علیه السّلام آمد و آن حضرت را دفن کرد؛ چنانچه حضرت امام رضا علیه السّلام در احتجاج با واقفیه تصریح نموده بلکه از حدیث شریف (بصائر الدرجات) مروی از حضرت جواد علیه السّلام مستفاد می شود که پیغمبر اکرم در هنگام دفن آن حضرت حاضر بوده و همچنین امیر المؤمنین و امام حسن و حضرت سید العابدین علیهماالسّلام با جبرئیل و روح و فرشتگان که در شب قدر بر زمین فرود می آیند(338).
در (مناقب) از ابن عبّاس نقل شده که رسول خدا را در عالم رؤیا دید بعد از کشته شدن سید الشهداء علیه السّلام در حالی که گرد آلود و پابرهنه و گریان بود، وَ قَدْ ضَمَّم حِجْزَ قَمیصِه اِلی نَفْسِهِ؛
یعنی دامن پیراهن را بالا کرده و به دل مبارک چسبانیده مثل کسی که چیزی در دامن گرفته باشد و این آیه را تلاوت می فرمود:

(وَ لا تَحْسَبَنَّ اللّه غافِلا عَمّا یعْمَلُ الظّالِمُونَ)(339)
و فرمود رفتم به سوی کربلا و جمع کردم خون حسینم را از زمین و اینک آن خونها در دامن من است و من می روم برای آنکه مخاصمه کنم با کشندگان او نزد پروردگار(340).
روایت شده از سلمه:
گفت داخل شدم بر اُمّ سَلَمَه رحمه اللّه در حالی که می گریست، پس پرسیدم از او که برای چه گریه می کنی؟
گفت:
برای آنکه دیدم رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم را در خواب و بر سر و محاسن شریفش اثر خاک بود
گفتم:
یا رسول اللّه !
برای چیست شما غبار آلوده هستید؟
فرمود:
در نزد حسین بودم هنگام کشتن او و از نزد او می آیم (341).
در روایت دیگر است که صبحگاهی بود که ام سلمه می گریست، سبب گریه او را پرسیدند خبر شهادت حسین علیه السّلام را داد و گفت:
ندیده بودم پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم را در خواب مگر دیشب که او را با صورت متغیر و با حالت اندوه ملاقات کردم سبب آن حال را از او پرسیدم فرمود:
امشب حفر قبور می کردم برای حسین و اصحابش (342).
از (جامع ترمذی)(343) و (فضائل سمعانی)(344) نقل شده که ام سلمه پیغمبر خدا را در خواب دید که خاک بر سر مبارک خود ریخته، عرضه داشت که این چه حالت است؟
فرمود:
از کربلا می آیم !
و در جای دیگر است که آن حضرت گرد آلود بود و فرمود:
از دفن حسین فارغ شدم (345). و معروف است که اجساد طاهره سه روز غیر مدفون در زمین باقی ماندند. و از بعضی کتب نقل شده که یک روز بعد از عاشورا دفن شدند، و این بعید است؛ زیرا که عمر بن سعد روز یازدهم در کربلا بودند برای دفن اجساد خبیثه لشکر خود. و اهل غاضریه شب عاشورا از نواحی فرات کوچ کردند از خوف عمر سعد و به حسب اعتبار به این زودی جرئت معاودت ننمایند.
از مقتل محمّد بن ابی طالب از حضرت باقر از پدرش امام زین العابدین علیهماالسّلام روایت شده:
مردمی که حاضر معرکه شدند و شهداء را دفن کردند بدن جَون را بعد از

ده روز یافتند که بوی خوشی مانند مُشک از او ساطع بود(346). و مؤید این خبر است آنچه در (تذکره سبط) است که زُهیر با حسین علیه السّلام کشته شد، زوجه‌اش به غلام زُهیر گفت:
برو و آقایت را کفن کن!
آن غلام رفت به کربلا پس دید حسین علیه السّلام را برهنه، با خود گفت:
کفن آقای خود را و برهنه بگذارم حسین علیه السّلام را!
نه به خدا قسم، پس آن کفن را برای حضرت قرار داد و مولای خود زهیر را در کفن دیگر کفن کرد. (347)
از (امالی)
شیخ طوسی رحمه اللّه معلوم شود در خبر دیزج که به امر متوکّل برای تخریب قبر امام حسین علیه السّلام آمده بود، که بنی اسد بوریائی پاره آورده بودند و زمین قبر را با آن بوریا فرش کرده و جسد طاهر را بر روی آن بوریا گذارده و دفن نمودند(348).

مسلم گچکار

فصل سوم در بیان ورود اهل بیت اطهار علیهماالسّلام به کوفه
و ذکر خبر مسلم جصّاص چون ابن زیاد را خبر رسید که اهل بیت علیهماالسّلام به کوفه نزدیک شده‌اند، امر کرد سرهای شهدا را که ابن سعد از پیش فرستاده بود باز برند و پیش روی اهل بیت سر نیزه‌ها نصب کنند و از جلو حمل دهند و به اتّفاق اهل بیت به شهر در آورند و در کوچه و بازار بگردانند تا قهر و غلبه و سلطنت یزید بر مردم معلوم گردد و بر هول و هیبت مردم افزوده شود، و مردم کوفه چون از ورود اهل بیت علیهماالسّلام آگهی یافتند از کوفه بیرون شتافتند.
مرحوم محتشم در این مقام فرموده:
شعر:
چون بی کسان آل نبی در به در شدند
در شهر کوفه ناله کنان نوحه گر شدند
سرهای سروران همه بر نیزه و سنان
در پیش روی اهل حرم جلوه گر شدند
از ناله های پردگیان ساکنان عرش
جمع از پی نظاره بهر رهگذر شدند
بی شرم امّتی که نترسید از خدا
بر عترت پیمبر خود پرده در شدند
دست از جفا نداشته بر زخم اهل بیت
هر دم نمک فشان به جفای دگر شدند
از مسلم گچکار روایت کرده‌اند که گفت:
عبیداللّه بن زیاد مرا به تعمیر دار الامارة گماشته بود هنگامی که دست به کار بودم که ناگاه صیحه و هیاهوئی عظیم از طرف محلاّت کوفه شنیدم، پس به آن خادمی که نزد من بود گفتم که این فتنه و آشوب در کوفه چیست؟
گفت:
همین ساعت سر مردی خارجی که بر یزید خروج کرده بود می آورند و این انقلاب و آشوب به جهت نظاره آن است. پرسیدم که این خارجی که بوده؟
گفت:
حسین بن علی علیهماالسّلام !؟
چون این شنیدم صبر کردم تا آن خادم از نزد من بیرون رفت آن وقت لطمه سختی بر صورت خود زدم که بیم آن داشتم دو چشمم نابینا شود، آن وقت دست و صورت را که آلوده به گچ بود شستم و از پشت قصر الاماره

بیرون شدم تا به کناسه رسیدم پس در آن هنگام که ایستاده بودم و مردم نیز ایستاده منتظر آمدن اسیران و سرهای بریده بودند که ناگاه دیدم قریب به چهل محمل و هودج پیدا شد که بر چهل شتر حمل داده بودند و در میان آنها زنان و حَرَم حضرت سید الشهداء علیه السّلام و اولاد فاطمه بودند، و ناگاه دیدم که علی بن الحسین علیه السّلام را بر شتر برهنه سوار است و از زحمت زنجیر خون از رگهای گردنش جاری است و از روی اندوُه و حُزن شعری چند قرائت می کند که حاصل مضمون اشعار چنین است:
ای امّت بدکار خدا خیر ندهد شما را که رعایت جدّ ما در حق ما نکردید و در روز قیامت که ما و شما نزد او حاضر شویم چه جواب خواهید گفت؟
ما را بر شتران برهنه سوار کرده‌اید و مانند اسیران می برید گویا که ما هرگز به کار دین شما نیامده ایم و ما را ناسزا می گوئید و دست برهم می زنید و به کشتن ما شادی می کنید، وای بر شما مگر نمی دانید که رسول خدا و سید انبیاء صلی اللّه علیه و آله و سلّم جدّ من است.
ای واقعه کربلا!
اندوهی بر دل ما گذاشتی که هرگز تسکین نمی یابد.
مسلم گفت که مردم کوفه را دیدم که بر اطفال اهل بیت رقّت و ترحّم می کردند و نان و خرما و گردو برای ایشان می آوردند آن اطفال گرسنه می گرفتند، امّ کلثوم آن نان پاره‌ها و گردو و خرما را از دست و دهان کودکان می ربود و می افکند، پس بانگ بر اهل کوفه زد و فرمود:
یا اَهْلَ الْکُوفَة!
اِنَّ الصَّدَقَةَ عَلَینا حَرامٌ؛ دست از بذل این اشیاء باز گیرید که صدقه بر ما اهل بیت روا نیست.
زنان کوفیان از مشاهده این احوال زار زار می گریستند، امّ کلثوم سر از محمل بیرون کرد، فرمود:
ای اهل کوفه!
مردان شما ما را می کشند و زنان شما بر ما می گریند، خدا در روز قیامت ما بین ما و شما حکم فرماید. هنوز این سخن در دهان داشت که صدای ضجّه و غوغا برخاست و سرهای شهداء را بر نیزه کرده بودند آوردند، و از پیش روی سرها(349)، سر حسین علیه السّلام را حمل می دادند و آن سری بود تابنده و درخشنده، شبیه ترین مردم به رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم و محاسن شریفش سیاهیش مانند شَبَه (350) مشکی بود و بن موها سفید بود؛ زیرا که خضاب از عارض آن حضرت جدا شده بود و طلعتش چون ماه می درخشید و باد، محاسن شریفش را از راست و چپ جنبش می داد، زینب را چون نگاه به سر مبارک افتاد جبین خود را بر چوب مقدّم محمل زد چنانچه خون از زیر مقنعه‌اش فرو ریخت و

از روی سوز دل با سر خطاب کرد و اشعاری فرمود که:
صدر آن این بیت است:
شعر:
یا هِلالاً لَمَّا اسْتَتَمَّ کَمالاً
غالَهُ خَسْفُهُ فَاَبْدی غُروبا(351)

مؤلف گوید:
که ذکر محامل و هودج در غیر خبر مسلم جصّاص نیست، و این خبر را گرچه علاّمه مجلسی نقل فرموده لکن مأخذ نقل آن (منتخب طُریحی) و کتاب (نورالعین) است که حال هر دو کتاب بر اهل فن حدیث مخفی نیست، و نسبت شکستن سر به جناب زینب علیهاالسّلام و اشعار معروفه نیز بعید است از آن مخدره که عقیله هاشمیین و عالمه غیر مُعَلّمه و رضیعه ثدی نبوّت و صاحب مقام رضا و تسلیم است. و آنچه از مقاتل معتبره معلوم می شود حمل ایشان بر شتران بوده که جهاز ایشان پَلاس و رو پوش نداشته بلکه در ورود ایشان به کوفه موافق روایت حذام (یا حذلم) ابن ستیر که شیخان نقل کرده‌اند به حالتی بوده که محصور میان لشکریان بوده‌اند چون خوف فتنه و شورش مردم کوفه بوده؛ چه در کوفه شیعه بسیار بوده و زنهائی که خارج شهر آمده بودند گریبان چاک زده و موها پریشان کرده بودند و گریه و زاری می نمودند و روایت حذام بعد از این بیاید.
بالجمله؛ فرزندان احمد مختار و جگر گوشه حیدر را چون اُسرای کفّار با سرهای شهداء وارد کوفه کردند، زنهای کوفیان بر بالای بامها رفته بودند که ایشان را نظاره کنند. همین که ایشان را عبور می دادند زنی از بالای بام آواز برداشت:
مِنْ اَی الاُساری اَنْتُنَّ؟
شما اسیران کدام مملکت و کدام قبیله اید؟
گفتند:
ما اسیران آل محمّدیم، آن زن چون این بشنید از بام به زیر آمد و هر چه چادر و مقنعه داشت جمع کرد و بر ایشان بخش نمود، ایشان گرفتند و خود را به آنها پوشانیدند(352).
مؤلف گوید:
که شیخ عالم جلیل القدر مرحُوم حاج ملا احمد نراقی - عطّر اللّه مرقده - در کتاب (سیف الامّة) از (کتاب ارمیای پیغمبر) نقل کرده که در اخبار از سید الشهداء علیه السّلام در فصل چهارم آن فرموده آنچه خلاصه‌اش این است که چه شد و چه حادثه‌ای روی داد که رنگ بهترین طلاها تار شد، و سنگهای بنای عرش الهی پراکنده شدند، و فرزندان بیت المعمور که به اولین طلا زینت داده شده بودند و از جمیع مخلوقات نجیب تر بودند چون سفال کوزه گران پنداشته شدند در وقتی که حیوانات پستانهای خود را برهنه کرده و بچه های خود را شیر می دادند، عزیزان من در میان امت بی

رحم دل سخت چوب خشک شده در بیابان گرفتار مانده‌اند، و از تشنگی زبان طفل شیرخواره به کامش چسبیده، در چاشتگاهی که همه کودکان نان می طلبیدند چون بزرگان آن کودکان را کشته بودند کسی نبود که نان به ایشان دهد.
آنانی که در سفره عزّت، تنعّم می کردند در سر راهها هلاک شدند، پس وای بر غریبی ایشان، بر طرف شدند عزیزان من به نحوی که بر طرف شدن ایشان از بر طرف شدنِ قوم سدوم عظیم تر شد؛ زیرا که آنها هر چند بر طرف شدند امّا کسی دست به ایشان نگذاشت، اما اینها با وجود آنکه از راه پاکی و عصمت مقدّس بودند و از برف سفیدتر و از شیر بی غش تر و از یاقوت درخشانتر رویهای ایشان از شدّت مصیبتهای دوران متغیر گشته بود که در کوچه‌ها شناخته نشدند؛ زیرا که پوست ایشان به استخوانها چسبیده بود(353).
فقیر گوید:
که این فقره از کتاب آسمانی که ظاهرا اشاره به همین واقعه در کوفه باشد معلوم شد سِرّ سؤال آن زن مِنْ اَی الاُساری اَنَتُنَ.
و اللّه العالم.
شیخ مفید و شیخ طوسی از حذلم بن ستیر روایت کرده‌اند که گفت:
من در ماه محرم سال شصت و یکم وارد کوفه گشتم و آن هنگامی بود که حضرت علی بن الحسین علیهماالسّلام را با زنان اهل بیت به کوفه وارد می کردند و لشکر ابن زیاد بر ایشان احاطه کرده بودند و مردم کوفه از منازل خود به جهت تماشا بیرون آمده بودند؛ چون اهل بیت را بر آن شتران بی رو پوش و برهنه وارد کردند، زنان کوفه به حال ایشان رقّت کرده گریه و ندبه آغاز نمودند. در آن حال علی بن الحسین علیه السّلام را دیدم که از کثرت علّت مرض رنجور و ضعیف گشته و (غل جامعه) بر گردنش نهاده‌اند و دستهایش را به گردن مغلول کرده‌اند و آن حضرت به صدای ضعیفی می فرمود که:
این زنها بر ما گریه می کنند پس ما را که کشته است؟!

خطبه حضرت زینب در کوفه

و در آن وقت حضرت زینب علیهاالسّلام آغاز خطبه کرد، و به خدا قسم که من زنی با حیا و شرم، اَفْصَح و اَنْطَق از جناب زینب دختر علی علیه السّلام ندیدم که گویا از زبان پدر سخن می گوید، و کلمات امیر المؤمنین علیه السّلام از زبان او فرو می ریزد، در میان آن ازدحام و اجتماع که از هر سو صدائی بلند بود به جانب مردم اشارتی کرد که خاموش باشید، در زمان نفسها به سینه برگشت و صدای جَرَسها ساکت شد(354)
آنگاه شروع در خطبه کرد و بعد از سپاس یزدان پاک و درود بر خواجه لَوْلاک فرمود:
ای اهل کوفه، اهل خدیعه و خذلان !
آیا بر ما می گریید و ناله سر می دهید هرگز باز نایستد اشک چشم شما، و ساکن نگردد ناله شما، جز این نیست که مثل شما مثل آن زنی است که رشته خود را محکم می تابید و باز می گشود چه شما نیز رشته ایمان را ببستید و باز گسستید و به کفر برگشتید، نیست در میان شما خصلتی و شیمتی جز لاف زدن و خود پسندی کردن و دشمن داری و دروغ گفتن و به سَبْک کنیزان تملّق کردن و مانند اَعدا غمّازی کردن، مَثَل شما مَثَل گیاه و علفی است که در مَزْبَله روئیده باشد یا گچی است که آلایش قبری به آن کرده شده باشد پس بد توشه‌ای بود که نفسهای شما از برای شما در آخرت ذخیره نهاده و خشم خدا را بر شما لازم کرد و شما را جاودانه در دوزخ جای داد از پس آنکه ما را کشتید بر ما می گریید.
سوگند به خدا که شما به گریستن سزاوارید، پس بسیار بگرئید و کم بخندید؛ چه آنکه ساحت خود را به عیب و عار ابدی آلایش دادید که لوث آن به هیچ آبی هرگز شسته نگردد و چگونه توانید شست و با چه تلافی خواهید کرد کشتن جگر گوشه خاتم پیغمبران و سید جوانان اهل بهشت و پناه نیکویان شما و مَفْزَع بلیات شما و علامت مناهج شما و روشن کننده محجّه شما و زعیم و متکلّم حُجَج شما که در هر حادثه به او پناه می بردید و دین و شریعت را از او می آموختید.
آگاه باشید که بزرگ وِزْری برای حشر خود ذخیره نهادید، پس هلاکت از برای شما باد و در عذاب به روی در افتید و از سعی و کوشش خود نومید شوید و دستهای شما بریده باد و پیمان شما مورث خسران و زیان باد، همانا به غضب خدا بازگشت نمودید و ذلّت و مسکنت بر شما احاطه کرد، وای بر شما آیا می دانید که چه جگری از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم شکافتید و چه خونی از او ریختید و چه پردگیان عصمت او را از پرده بیرون افکندید، امری فظیع و داهیه عجیب به جا آوردید که نزدیک

است آسمانها از آن بشکافد و زمین پاره شود و کوهها پاره گردد و این کار قبیح و نا ستوده شما زمین و آسمان را گرفت، آیا تعجّب کردید که از آثار این کارها از آسمان خون بارید؟
آنچه در آخرت بر شما ظاهر خواهد گردید از آثار آن عظیم تر و رسواتر خواهد بود؛ پس بدین مهلت که یافتید خوشدل و مغرور نباشید؛ چه خداوند به مکافات عجلت نکند، و بیم ندارد که هنگام انتقام بگذرد و خداوند در کمینگاه گناهکاران است.
راوی گفت:
پس آن مخدّره ساکت گردید و من نگریستم که مردم کوفه از استماع این کلمات در حیرت شده بودند و می گریستند و دستها به دندان می گزیدند. و پیرمردی را هم دیدم که اشک چشمش بر روی و مو می دوید و می گفت:
شعر:
کُهُولُهُمْ خَیرُ الْکُهُولِ وَ نَسْلُهُمْ
اِذا عُدَّ نَسْلٌ لایخیبُ وَ لایخْزی (355)
و به روایت صاحب (احتجاج)در این وقت حضرت علی بن الحسین علیه السّلام فرمود:
ای عمّه!
خاموشی اختیار فرما و باقی را از ماضی اعتبار گیر و حمد خدای را که تو عالمی می باشی که معلم ندیدی، و دانایی باشی که رنج دبستان نکشیدی، و می دانی که بعد از مصیبت جزع کردن سودی نمی کند، و به گریه و ناله آنکه از دنیا رفته باز نخواهد گشت (356). و از برای فاطمه دختر امام حسین علیه السّلام و امّ کلثوم نیز دو خطبه نقل شده لکن مقام را گنجایش نقل نیست.سید بن طاووس بعد از نقل آن خطبه فرموده که مردم صداها به صیحه و نوحه بلند کردند و زنان گیسوها پریشان نمودند و خاک بر سر می ریختند و چهره‌ها بخراشیدند و طپانچه‌ها بر صورت زدند و نُدبه به ویل و ثُبور آغاز کردند و مردان ریشهای خود را همی کندند و چندان بگریستند که هیچگاه دیده نشد که زنان و مردان چنین گریه کرده باشند.

خطبه حضرت سجاد در کوفه

پس حضرت سید سجاد علیه السّلام اشارت فرمود مردم را که خاموش شوید و شروع فرمود به خطبه خواندن پس ستایش کرد خداوند یکتا را و درود فرستاد محمّد مصطفی صلی اللّه علیه و آله و سلّم را پس از آن فرمود که:
ایها النّاس!
هرکه مرا شناسد شناسد و هر کس نشناسد بداند که منم علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهماالسّلام منم پسر آن کس که او را در کنار فرات ذبح کردند بی آنکه از او خونی طلب داشته باشند، منم پسر آنکه هتک حرمت او نمودند و مالش را به غارت بردند و عیالش را اسیر کردند، منم فرزند آنکه او را به قتل صَبْر کشتند(357) و همین فخر مرا کافی است.
ای مردم!
سوگند می دهم شما را به خدا آیا فراموش کردید شما که نامه‌ها به پدر من نوشتید چون مسئلت شما را اجابت کرد از در خدیعت بیرون شدید، آیا یاد نمی آورید که با پدرم عهد و پیمان بستید و دست بیعت فرا دادید آنگاه او را کشتید و مخذول داشتید، پس هلاکت باد شما را برای آنچه برای خود به آخرت فرستادید، چه زشت است رأیی که برای خود پسندیدید، با کدام چشم به سوی رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم نظر خواهید کرد هنگامی که بفرماید شماها را که کشتید عترت مرا و هتک کردید حرمت مرا و نیستید شما از امّت من. چون سید سجاد علیه السّلام سخن بدین جا آورد صدای گریه از هر ناحیه و جانبی بلند شد، بعضی بعضی را می گفتند هلاک شوید و ندانستید. دیگر باره حضرت آغاز سخن کرد و فرمود:
خدا رحمت کند مردی را که قبول کند نصحیت مرا و حفظ کند وصیت مرا در راه خدا و رسول خدا و اهل بیت او؛ چه ما را با رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم متابعتی شایسته و اقتدائی نیکو است. مردمان همگی عرض کردند که یابن رسول اللّه!
ما همگی پذیرای فرمان توئیم و نگاهبان عهد و پیمان و مطیع امر توئیم و هرگز از تو روی نتابیم و به هر چه امر فرمائی تقدیم خدمت نمائیم و حرب کنیم با هر که ساخته حرب تست و از در صلح بیرون شویم با هر که با تو در طریق صلح و سازش است تا هنگامی که یزید را مأخوذ داریم و خونخواهی کنیم از آنان که با تو ظلم کردند و بر ما ستم نمودند حضرت فرمود:
هیهات!

ای غدّاران حیلت اندوز که جز خدعه و مکر خصلتی به دست نکردید دیگر من فریب شماها را نمی خورم مگر باز اراده کرده‌اید که با من روا دارید آنچه با پدران من به جا آوردید، حاشا و کلاّ به خدا قسم هنوز جراحاتی که از شهادت پدرم در جگر و دل ما ظاهر گشته بهبودی پیدا نکرده؛ چه آنکه دیروز بود که پدرم با اهل بیت شهید گشتند.و هنوز مصائب رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم و پدرم و برادرانم مرا فراموش نگشته و حُزن و اندوه بر ایشان در حلق من کاوش می کند و تلخی آن در دهانم و سینه‌ام فرسایش می نماید، و غصّه آن در راه سینه من جریان می کند، من از شما همی خواهم که نه با ما باشید و نه بر ما، و فرمود:

شعر:

لا غَرْوَ اِنْ قُتِلَ الحُسَینُ فَشَیخُهُ
قَدْ کانَ خَیرا مِنْ حُسَینٍ وَ اَکْرَما
فَلا تَفْرَحُوا یا اَهْلَ کُوفانَ بِالَّذی
اُصیبَ حُسَیِّنٌ کانَ ذلِکَ اَعْظَما
قَتیلٌ بِشَطِّ النَّهْرِ رُوحی فِداؤُهُ
جَزَاءُ الَّذی اَرْداهُ نارُجَهَنَّما

ثُمَّ قالَ:

شعر:

رَضینا مِنْکُمْ رَاءْسا بِرَاءْسٍ
فَلا یوْمٌ لَنا و لا یوْمٌ عَلَینا(358). یعنی ما خشنودیم از شما سر به سر، نه به یاری ما باشید و نه به ضرر ما.

ورود اهل بیت به دارالاماره

فصل چهارم:
در بیان ورود اهل بیت علیهم السّلام به دار الاماره عبیداللّه زیاد چون از ورود اهل بیت به کوفه آگه شد، مردم کوفه را از خاصّ و عام اذن عامّ داد لاجرم مجلس او از حاضر و بادی (359) انجمن آکنده شد، آنگاه امر کرد تا سر حضرت سید الشهداء علیه السّلام را حاضر مجلس کنند، پس آن سر مقدّس را به نزد او گذاشتند، از دیدن آن سر مقدّس سخت شاد شد و تبسّم نمود، و او را قضیبی در دست بود که بعضی آن را چوبی گفته‌اند و جمعی تیغی رقیق دانسته‌اند، سر آن قضیب (360) را به دندان ثنایای جناب امام حسین علیه السّلام می زد و می گفت:
حسین را دندانهای نیکو بوده. زید بن ارقم که از اصحاب رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم بوده در این وقت پیرمردی گشته در مجلس آن مَیشوم حاضر بود، چون این بدید گفت:
ای پسر زیاد!
قضیب خود را از این لبهای مبارک بردار، سوگند به خداوندی که جز او خداوندی نیست که من مکرّر دیدم رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم را بر این لبها که موضع قضیب خود کرده‌ای بوسه می زد، این بگفت و سخت بگریست. ابن زیاد گفت:
خدا چشمهای ترا بگریاند ای دشمن خدا، آیا گریه می کنی که خدا به ما فتح و نصرت داده است؟
اگر نه این بود که پیر فرتوت (سالخورده و خرف شده) گشته‌ای و عقل تو زایل شده می فرمودم تا سرت را از تن دور کنند. زید که چنین دید از جا برخاست و به سوی منزل خویش شتافت آنگاه عیالات جناب امام حسین علیه السّلام را چو اسیران روم در مجلس آن مَیشوم وارد کردند.
راوی گفت:
که داخل آن مجلس شد جناب زینب علیهاالسّلام خواهر امام حسین علیه السّلام متنکره و پوشیده بود پست ترین جامه های خود را و به کناری از قصر الاماره رفت و آنجا بنشست و کنیزکان در اطرافش در آمدند و او را احاطه کردند.
ابن زیاد گفت:
این زن که بود که خود را کناری کشید؟
کسی جوابش نداد، دیگر باره پرسید پاسخ نشنید، تا مرتبه سوّم یکی از کنیزان گفت:
این زینب دختر فاطمه دختر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم است!

ابن زیاد چون این بشنید رو به سوی او کرد و گفت:
حمد خدای را که رسوا کرد شما را و کشت شما را و ظاهر گردانید دروغ شما را. جناب زینب علیهاالسّلام فرمود:
حمد خدا را که ما را گرامی داشت به محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلّم پیغمبر خود و پاک و پاکیزه داشت ما را از هر رجسی و آلایشی همانا رسوا می شود فاسق و دروغ می گوید فاجر و ما بحمد اللّه از آنان نیستیم و آنها دیگرانند. ابن زیاد گفت:
چگونه دیدی کار خدا را با برادر و اهل بیت تو؟
جناب زینب علیهاالسّلام فرمود:
ندیدم از خدا جز نیکی و جمیل را؛ چه آل رسول جماعتی بودند که خداوند از برای قربت محلّ و رفعت مقام حکم شهادت بر ایشان نگاشته بود لاجرم به آنچه خدا از برای ایشان اختیار کرده بود اقدام کردند و به جانب مضجع خویش شتاب کردند ولکن زود باشد که خداوند ترا و ایشان را در مقام پرسش باز دارد و ایشان با تو احتجاج و مخاصمت کنند، آن وقت ببین غلبه از برای کیست و رستگاری کراست، مادر تو بر تو بگرید ای پسر مرجانه.
ابن زیاد از شنیدن این کلمات در خشم شد و گویا قصد اذّیت یا قتل آن مکرمه کرد.
عَمْرو بن حُرَیث که حاضر مجلس بود اندیشه او را به قتل زینب علیهاالسّلام دریافت از در اعتذار بیرون شد که ای امیر!
او زنی است و بر گفته زنان مؤاخذه نباید کرد، پس ابن زیاد گفت که خدا شفا داد دل مرا از قتل برادر طاغی تو و متمرّدان اهل بیت تو. جناب زینب علیهاالسّلام رقّت کرد و بگریست و گفت:
بزرگ ما را کشتی و اصل و فرع ما را قطع کردی و از ریشه بر کندی اگر شفای تو در این بود پس شفا یافتی، ابن زیاد گفت:
این زن سَجّاعه (361) است یعنی سخن به سجع و قافیه می گوید. و قسم به جان خودم که پدرش نیز سَجّاع و شاعر بود.
جناب زینب علیهاالسّلام جواب فرمود که:
مرا حالت و فرصت سجع نیست (362).
و به روایت ابن نما فرمود که:
من عجب دارم از کسی که شفای او به کشتن ائمّه خود حاصل می شود و حال آنکه می داند که در آن جهان از وی انتقام خواهند کشید(363).
این وقت آن ملعون به جانب سید سجاد علیه السّلام نگریست و پرسید:
این جوان کیست؟
گفتند:
علی فرزند حسین است، ابن زیاد گفت:
مگر علی بن الحسین نبود که خداوند او را کشت؟!

حضرت فرمود که:
مرا برادری بود که او نیز علی بن الحسین نام داشت لشکریان او را کشتند، ابن زیاد گفت:
بلکه خدا او را کشت، حضرت فرمود:
(اَللّه یتَوَفَّی الاَنْفُسَ حینَ مَوْتِها)(364) خدا می میراند نفوس را هنگامی که مرگ ایشان فرا رسیده. ابن زیاد در غضب شد و گفت:
ترا آن جرات است که جواب به من دهی و حرف مرا رد کنی، بیائید او را ببرید و گردن زنید.
جناب زینب علیهاالسّلام که فرمان قتل آن حضرت را شنید سراسیمه و آشفته به آن جناب چسبید و فرمود:
ای پسر زیاد!
کافی است ترا این همه خون که از ما ریختی و دست به گردن حضرت سجاد علیه السّلام در آورد و فرمود:
به خدا قسم از وی جدا نشوم اگر می خواهی او را بکشی مرا نیز با او بکش.ابن زیاد ساعتی به حضرت زینب و امام زین العابدین علیهماالسّلام نظر کرد و گفت:
عجب است از علاقه رحم و پیوند خویشاوندی، به خدا سوگند که من چنان یافتم که زینب از روی واقع می گوید و دوست دارد که با او کشته شود، دست از علی باز دارید که او را همان مرضش کافی است.
و به روایت سید بن طاوس، حضرت سجاد علیه السّلام فرمود که:
ای عمّه!
خاموش باش تا من او را جواب گویم به ابن زیاد، فرمود:
که مرا به کشتن می ترسانی مگر نمی دانی که کشته شدن عادت ما است و شهادت کرامت و بزرگواری ما است (365)!. نقل شده که رباب دختر امرءالقیس که زوجه امام حسین علیه السّلام بود در مجلس ابن زیاد سر مطهّر را بگرفت و در بر گرفت و بر آن سر بوسه داد و آغاز ندبه کرد و گفت:
شعر:
واحُسَینا فَلا نَسیتُ حُسَینا
اَقْصَدَتْهُ اَسِنَّةُ الاَدْعِیاء
غادَروهُ بِکَرْبَلاءَ صَریعا
لا سَقَی اللّهُ جانِبَی کَرْبلاء
حاصل مضمون آنکه:
واحُسَیناه!
من فراموش نخواهم کرد حسین را و فراموش نخواهم نمود که دشمنان نیزه‌ها بر بدن او زدند که خطا نکرد، و فراموش نخواهم نمود که جنازه او

را در کربلا روی زمین گذاشتند و دفن نکردند، و در کلمه لاسَقَی اللّهُ جانِبَی کَربلاء اشاره به عطش آن حضرت کرد و اَلحَقّ آن حضرت را فراموش نکرد چنانچه در فصل آخر معلوم خواهد شد.
راوی گفت:
پس ابن زیاد امر کرد که حضرت علی بن الحسین علیه السّلام را با اهل بیت بیرون بردند و در خانه‌ای که در پهلوی مسجد جامع بود جای دادند.
جناب زینب علیهاالسّلام فرمود که:
به دیدن ما نیاید زنی مگر کنیزان و ممالیک؛ چه ایشان اسیرانند و ما نیز اسیرانیم (366).
قُلْتُ وَ یناسِبُ فی هذَا الْمَقامِ اَنْ اَذْکُرَ شِعْرَ اَبی قَیسِ بْنِ الاْسلَتِ الْاَوْسی:
شعر:
وَ یکْرِمُها جاراتُها فَیزُرْنَها
وَ تَعْتَلُّ عَنْ اِتْیا نِهِنَّ فَتُعْذَرُ
وَ لَیسَ لَها اَنْ تَسْتَهینَ بِجارَةٍ
وَ لکِنَّها مِنْهُنَّ تَحْیی (367) وَ تَحْفَرُ
پس امر کرد:
ابن زیاد که سر مطهّر را در کوچه های کوفه بگردانند.

ذکر مقتل عبداللّه بن عفیف اَزْدی رحمه اللّه

شیخ مفید رحمه اللّه فرموده:
پس ابن زیاد از مجلس خود برخاست و به مسجد رفت و بر منبر بر آمد و گفت:
حمد و سپاس خداوندی را که ظاهر ساخت حق و اهل حق را و نصرت داد امیر المؤمنین یزید بن معاویه و گروه او را و کشت دروغگوی پسر دروغگو را و اتباع او را. این وقت عبداللّه بن عفیف ازدی که از بزرگان شیعیان امیر المؤمنین علیه السّلام و از زُهّاد و عبّاد بود و چشم چپش در جنگ جمل و چشم دیگرش در صفین نابینا شده بود و پیوسته ملازمت مسجد اعظم می نمود و اوقات را به صوم و صلات به سر می برد، چون این کلمات کفر آمیز ابن زیاد را شنید بانگ بر او زد که ای دشمن خدا!
دروغگو تویی و پدر تو زیاد بن ابیه است و دیگر یزید است که ترا امارت داده و پدر اوست ای پسر مرجانه. اولاد پیغمبر را می کشی و بر فراز منبر مقام صدّیقین می نشینی و از این سخنان می گوئی؟
ابن زیاد در غضب شد بانگ زد که این مرد را بگیرید و نزد من آرید، ملازمان ابن زیاد بر جستند و او را گرفتند، عبداللّه، طایفه اَزْد را ندا در دادکه مرا در یابید هفتصد نفر از طایف اَزْد جمع شدند و ابن عفیف را از دست ملازمان ابن زیاد بگرفتند.
ابن زیاد را چون نیروی مبارزت ایشان نبود صبر کرد تا شب در آمد آنگاه فرمان داد تا عبداللّه را از خانه بیرون کشیدند و گردن زدند، و امر کرد جسدش را در سَبْخَه (368) به دار زدند، و چون عبیداللّه این شب را به پایان برد روز دیگر شد امر کرد که سر مبارک امام علیه السّلام را در تمامی کوچه های کوفه بگردانند و در میان قبایل طواف دهند. از زید بن ارقم روایت شده که:
هنگامی که آن سر مقدّس را عبور می دادند من در غرفه خویش جای داشتم و آن سر را بر نیزه کرده بودند چون برابر من رسید شنیدم که این آیه را تلاوت می فرمود:
(اَمْ حَسِبْتَ اَنَّ اَصْحابَ الْکَهْفِ وَ الرَّقیمِ کانُوا مِنْ آیاتِنا عَجَبا)(369).
سوگند به خدای که موی بر اندام من برخاست و ندا در دادم که یابن رسول اللّه امر سر مقدّس تو واللّه از قصّه کهف و رقیم اَعجب و عجیبتر است (370).
روایت شده که:
به شکرانه قتل حسین علیه السّلام چهار مسجد در کوفه بنیان کردند.
نخستین را مسجد اشعث خوانند، دوّم مسجد جریر، سوّم مسجد سِماک،

چهارم مسجد شَبَث بن رِبْعی لَعَنَهُمُ اللّهُ، و بدین بنیانها شادمان بودند(371).

فصل پنجم:
در ذکر مکتوب ابن زیاد به یزید عبیداللّه زیاد چون از قَتْل و اَسْر و نَهْب بپرداخت و اهل بیت را محبوس داشت، نامه به یزید نوشت و صورت حال را در آن درج نمود و رخصت خواست که با سرهای بریده و اُسرای مصیبت دیده چه عمل آورد، و مکتوبی دیگر به امیر مدینه عمرو بن سعید بن العاص رقم کرد و شرح این واقعه جانسوز را در قلم آورد، و شیخ مفید متعرّض مکتوب یزید نشده بلکه فرموده:
بعد از آنکه سر مقدّس حضرت را در کوچه های کوفه بگردانیدند ابن زیاد او را با سرهای سایرین به همراهی زَحْر بن قیس برای یزید فرستاد(372).
بالجمله، پس از آن عبدالملک سلمی را به جانب مدینه فرستاد و گفت:
به سرعت طی مسافت کن و عمرو بن سعید را به قتل حسین بشارت ده.
عبدالملک گفت که من به راحله خود سوار شدم و به جانب مدینه شتاب کردم و در نواحی مدینه مردی از قبیله قریش مرا دیدار کرد و گفت:
چنین شتاب زده از کجا می رسی و چه خبر می رسانی؟
گفتم:
خبر در نزد امیر است خواهی شنید آن را، آن مرد گفت:
اِنّا لِلّه وَ اِنَّا اِلَیهِ راجعُون. به خدا قسم که حسین علیه السّلام کشته گشته.
پس من داخل مدینه شدم و به نزد عمرو بن سعید رفتم، عمرو گفت:
خبر چیست؟
گفتم:
خبر خوشحالی است ای امیر!
حسین کشته شد. گفت بیرون رو و در مدینه ندا کن و مردم را به قتل حسین خبر ده، گفت:
بیرون آمدم و ندا به قتل حسین در دادم، زنان بنی هاشم چون این ندا شنیدند چنان صیحه و ضجّه از ایشان برخاست که تاکنون چنین شورش و شیون و ماتم نشنیده بودم که زنان بنی هاشم در خانه های خود برای شهادت حضرت امام حسین علیه السّلام می کردند.
آنگاه به نزد عمرو بن سعید رفتم، عمرو چون مرا دید بر روی من تبسّمی کرد و شعر عمرو بن معدی کرب را خواند:
شعر:
عَجَّتْ نِساءُ بَنی زِیادٍ عَجَّةً
کَعَجیجِ نِسْوَتِنا غَداةَ الاَرْنَبِ(373)

آنگاه عمرو گفت:
هذِهِ واعِيةٌ بِواعَيةِ عُثمانَ؛
یعنی این شیونها و ناله‌ها که از خانه های بنی هاشم بلند شد به عوض شیونها است که بر قتل عثمان از خانه های بنی امیه بلند شد.
آنگاه به مسجد رفت و بر منبر آمد و مردم را از قتل حسین علیه السّلام آگهی داد(374). و موافق بعضی روایات عمرو بن سعید کلماتی چند گفت که تلویح و تذکره خون عثمان می نمود، و اراده می کرد این مطلب را که بنی هاشم سبب قتل عثمان شدند و او را کشتند حسین نیز به قصاص خون عثمان کشته شد.
آنگاه برای مصلحت گفت:
به خدا قسم دوست می داشتم که حسین زنده باشد و احیانا ما را به فحش و دشنام یاد کند و ما او را به مدح و ثنا نام بریم، و او از ما قطع کند و ما پیوند کنیم چنانچه عادت او و عادت ما چنین بود، اما چه کنم با کسی که شمشیر بر روی ما کشد و اراده قتل ما کند جز آنکه او را از خود دفع کنیم و او را بکشیم.
پس عبداللّه بن سایب که حاضر مجلس بود برخاست و گفت:
اگر فاطمه زنده بود و سر فرزند خویش می دید چشمش گریان و جگرش بریان می شد!
عمرو گفت:
ما با فاطمه نزدیکتریم از تو اگر زنده بود چنین بود که می گویی، لکن کشنده او را که دافع نفس بود ملامت نمی فرمود(375).
آنگاه یکی از موالی عبداللّه بن جعفر خبر شهادت پسران او را به او رسانید عبداللّه گفت:
اِنّا للّهِ وَ اِنّا اِلَیهِ راجِعُونَ.
پس بعضی از موالیان او و مردم بر او داخل شدند و او را تعزیت گفتند، این وقت غلام او ابواللّسلاس یا ابوالسلاسل گفت:
هذا مالَقینا مِنَ الحُسین بْن علی؛
یعنی این مصیبت که به ما رسید سببش حسین بن علی بود عبداللّه چون این کلمات را شنید در خشم شد و او را با نَعْلَین بکوفت و گفت:
یابْن اللَّخْناءِ اَلِلْحُسینِ تَقُولُ هذا؟!
ای پسر کنیزکی گندیده بو آیا در حق حسین چنین می گوئی؟
به خدا قسم من دوست می داشتم که با او بودم و از وی مفارقت نمی جستم تا در رکاب او کشته می گشتم، به خدا سوگند که آنچه بر من سهل می کند مصیبت فرزندانم را آن است که ایشان مواسات کردند با برادر و پسر عمّم حسین علیه السّلام و در راه او شهید شدند.
این بگفت و رو به اهل مجلس کرد و گفت:

سخت گران و دشوار است بر من شهادت حسین علیه السّلام لکن الحمدللّه اگر خودم نبودم که با او مواسات کنم فرزندانم به جای من در رکاب او سعادت شهادت یافتند.
راوی گفت:
چون اُمّ لقمان دختر عقیل قصّه کربلا و شهادت امام حسین علیه السّلام را شنید با خواهران خود اُمّ هانی و اسماء و رَمْلَه و زینب بی هوشانه با سر برهنه دوید و بر کشتگان خود می گریست و این اشعار را می خواند:
شعر:
ما ذا تَقُولونَ اِذْ قالَ النَّبی لَکُمْ
ما ذا فَعَلْتُم وَ اَنتُمْ آخِرُ الاُمَمِ
بِعِتْرَتی وَ بِاَهْلی بَعْدَمُفْتَقَدی
مِنْهُمْ اُساری وَ قَتْلی ضُرِّجُوا بِدَمٍ
ماکانَ هذا جَزائی اِذْ نَصَحْتُ لَکُم
اَنْ تَخْلُفُونی بسُوءٍ فی ذَوی رَحم
خلاصه مضمون آنکه:
ای کافران بی حیا!
چه خواهید گفت در جواب سید انبیاء هنگامی که از شما بپرسد که چه کردید با عترت و اهل بیت من بعد از وفات من، ایشان را دو قسمت کردید قسمتی را اسیر کردید و قسمت دیگر را شهید و آغشته به خون نمودید، نبود این مزد رسالت و نصیحت من شماها را که بعد از من با خویشان و ارحام من چنین کنید(376).
شیخ طوسی رحمه اللّه روایت کرده که:
چون خبر شهادت امام حسین علیه السّلام به مدینه رسید اسماء بنت عقیل با جماعتی از زنهای اهل بیت خود بیرون آمد تا به قبر پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم رسید پس خود را به قبر آن حضرت چسبانید و شَهقَه زد و رو کرد به مهاجر و انصار و گفت:
شعر:
ما ذا تَقُو لُون اِذْ قالَ النَّبی لَکُم
یومَ الْحِسابِ وَ صِدْقُ الْقَولِ مَسمُوعٌ
خَذَلْتُمْ عَتْرتی اَو کُنتُمْ غَیبا
وَالْحَقُّ عِنْدَ وَ لِی الاَمْرِ مَجْمُوعٌ
اَسْلَمْتَمُو هُمْ بِاَیدی الظّالمینَ فَما
مِنْکُمْ لَهُ الْیومَ عِندَ اللّهِ مَشْفُوعٌ(377)
راوی گفت:
ندیدم روزی را که زنها و مردها اینقدر گریسته باشند مثل آن روز پس چون آن روز به پایان رسید اهل مدینه در نیمه شب ندای هاتفی شنیدند و

شخصش را نمی دیدند که این اشعار را می گفت:
شعر:
اَیها الْقاتِلوُنَ جَهْلاً حُسَیناً
اَبْشِرُو بِالْعَذابِ وَ التَّنْکیلِ
کُلُّ اَهْلِ السَّماءِ یدْعُوا عَلَیکُمْ
مِنْ نَبِی وَ مُرْسَلٍ وَ قَبیلٍ
قَدْ لُعِنْتُمْ عَلی لِسانِ ابْنِ داوُدَ
وَ مُوسی وَ صاحبِ اَلاِنْجیلِ(378)

فصل ششم:
در فرستادن یزید جواب نامه ابن زیاد را چون نامه ابن زیاد به یزید رسید و از مضمون آن مطلع گردید در جواب نوشت که سرها را با اموال و اثقال ایشان به شام بفرست. ابو جعفر طبری در تاریخ خود روایت کرده که:
چون جناب سید الشهداء علیه السّلام شهید شد و اهل بیتش را اسیر کردند و به کوفه نزد ابن زیاد آوردند ایشان را در حبس نمود در اوقاتی که در محبس بودند، روزی دیدند که سنگی در زندان افتاد که با او بسته بود کاغذی و در آن نوشته بود که قاصدی در امر شما به شام رفته نزد یزید بن معاویه در فلان روز، و او فلان روز به آنجا می رسد و فلان روز مراجعت خواهد کرد.
پس هرگاه صدای تکبیر شنیدید بدانید که امر قتل شما آمده و به یقین شما کشته خواهید شد، و اگر صدای تکبیر نشنیدید پس امان برای شما آمده ان شاء اللّه.
پس دو یا سه روز پیش از آمدن قاصد باز سنگی در زندان افتاد که با او بسته بود کتابی و تیغی و در آن کتاب نوشته بود که وصیت کنید و اگر عهدی و سفارشی و حاجتی به کسی دارید به عمل آورید تا فرصت دارید که قاصد در باب شما فلان روز خواهد آمد.
پس قاصد آمد و تکبیر شنیده نشد و کاغذ از یزید آمد که اسیران را به نزد من بفرست، چون این نامه به ابن زیاد رسید آن ملعون مُخَفّر بن ثَعلَبه عائذی را طلبید که حامل سرهای مقدّس، او بوده باشد با شمر بن ذی الجوشن (379).
و به روایت شیخ مفید سر حضرت را با سایر سرها به زحر بن قیس داد و ابو برده اَزدی و طارق بن ابی ظبیان را با جماعتی از لشکر کوفه همراه زحر نمود(380).
بالجمله؛ بعد از فرستادن سرها تهیه سفر اهل بیت را نمود و امر کرد تا سید سجاد علیه السّلام را در غُل و زنجیر نمودند و مخدّرات سرادق عصمت را به روش اسیران بر شترها سوار کردند و مُخَفّر بن ثعلبه را با شمر بر ایشان گماشت و گفت، عجلت کنید و خویشتن را به زحربن قیس رسانید؛ پس ایشان در طی راه سرعت کردند و به زحر بن قیس پیوسته شدند.
مقریزی (381) در (خُطَط و آثار) گفته که زنان و صبْیان را روانه کرد و گردن و دستهای علی بن الحسین علیه السّلام را در غُل کرد و سوار کردند ایشان را بر اقتاب.(382)

در (کامل بهائی) است که امام و عورات اهل البیت با چهارپایان خود به شام رفتند؛ زیرا که مالها را غارت کرده بودند امّا چهارپایان با ایشان گذارده بودند، و هم فرموده که شمر بن ذی الجوشن و مُخفّر بن ثَعْلَبه را بر سر ایشان مسلّط کرد و غل گران بر گردن امام زین العابدین علیه السّلام نهاد چنانکه دستهای مبارکش بر گردن بسته بود.
امام در راه به حمد خدا و تلاوت قرآن و استغفار مشغول بود و هرگز با هیچ کس سخن نگفت الاّ با عورات اهل البیت علیهماالسّلام انتهی.(383)
بالجمله؛ آن منافقان سرهای شهداء را بر نیزه کرده و در پیش روی اهل بیت رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم می کشیدند و ایشان را شهر به شهر و منزل به منزل با تمام شماتت و ذلّت کوچ می دادند و به هر قریه و قبیله می بردند تا شیعیان علی علیه السّلام پند گیرند و از خلافت آل علی علیه السّلام مأیوس گردند و دل بر طاعت یزید بندند، و اگر هر یک از زنان و کودکان بر کشتگان می گریستند نیزه دارانی که بر ایشان احاطه کرده بودند کعب نیزه بر ایشان می زدند و آن بی کسان ستمدیده را می آزردند تا ایشان را به دمشق رسانیدند. چنانچه سید بن طاووس رحمه اللّه در کتاب (اقبال) نقلاً عن کتاب (مصابیح النّور) از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که:
پدرم حضرت باقر علیه السّلام فرمود که:
پرسیدم از پدرم حضرت علی بن الحسین علیه السّلام از بردن او را به نزد یزید، فرمود:
سوار کردند مرا بر شتری که لنگ بود بدون روپوشی و جهازی و سَر حضرت سیدالشهداء علیه السّلام بر نیزه بلندی بود و زنان ما پشت سر من بودند بر استران پالاندار وَ الْفارِطَةُ خَلْفَنا و حَوْلَنا. (فارطة) یعنی آن جماعتی که از قوم، پیش پیش می روند که اسباب آب خود را درست کنند، یا آن که مراد آن جماعتی است که از حدّ درگذشتند در ظلم و ستم. و به هر معنی باشد یعنی این نحو مردم پشت سَر ما و گرد ما بودند با نیزه ها، هر گاه یکی از ما چشمش می گریست سر او را به نیزه می کوبیدند تا آنگاه که وارد دمشق شدیم، و چون داخل آن بلده شدیم فریاد کرد فریاد کننده‌ای که:
یا اهل الشام!
هُؤُلاءِ سَبایا اَهْلِ الْبَیتِ الْمَلْعُون (384)
و از (تِبْر مُذاب)(385) و غیره نقل شده:
عادت کفّاری که همراه سرها و اسیران بودند این بود که در همه منازل سر مقدّس را از صندوق بیرون می آوردند و بر نیزه‌ها می زدند و وقت رحیل عود به صندوق می دادند و حمل می کردند در اکثر منازل مشغول شُرب خَمر می بودند و در جمله از آنها بود:

مُخفّر بن ثعلبه و زحر بن قیس و شمر و خولی و دیگران لعنهم اللّه جمیعاً.
مؤلف گوید:
که ارباب مَقاتل معروفه معتمده ترتیب منازل و مسافرت اهل بیت علیهماالسّلام را از کوفه به شام مرتّب نقل نکرده‌اند إلاّ وقایع بعضی منازل را ولکن مفردات وقایع در کتب معتبره مضبوط است.
و در کتاب (386) منسوب به ابی مِخْنَف اسامی منازل را نامبرده و گفته که سرها و اهل بیت علیهماالسّلام را از شرقی حَصّاصه بردند و عبور دادند ایشان را به تکریت پس از طریق برّیه عبور دادند ایشان را بر اعمی پس از آن بر دیر اَعْوُر پس از آن بر صَلیتا و بعد به وادی نخله و در این منزل، صداهای زنهای جنّیه را شنیدند که نوحه می خواندند و مرثیه می گفتند برای حسین علیه السّلام، پس از وادی نخله از طریق ارمینا رفتند و سیر کردند تا رسیدند به لِبا و اهل آنجا از شهر بیرون شدند و گریه و زاری کردند و بر امام حسین و پدرش و جدّش، صلوات اللّه علیهم، صلوات فرستادند و از قَتَلَه آن حضرت برائت جستند و لشکر را از آنجا بیرون کردند، پس عبور کردند به کَحیل و از آنجا به جُهَینَه و از جُهَینه به عامل موصل نوشتند که ما را استقبال کن همانا سر حسین با ما است. عامل موصل امر کرد شهر را زینت بستند و خود با مردم بسیار تا شش میل به استقبال ایشان رفت، بعضی گفتند:
مگر چه خبر است؟
گفتند:
سر خارجی می آورند به نزد یزید برند، مردی گفت:
ای قوم!
سر خارجی نیست بلکه سر حسین بن علی علیهماالسّلام است همین که مردم چنین فهمیدند چهار هزار نفر از قبیله اَوس و خَزرج مهیا شدند که با لشکر جنگ کنند و سر مبارک را بگیرند و دفن کنند، لشکر یزید که چنین دانستند داخل موصل نشدند و از (تلّ اعفر) عبور کردند پس به (جبل سنجار) رفتند و از آنجا به نصیبین وارد شدند و از آنجا به عین الوردة و از آنجا به دعوات رفتند و پیش از ورود کاغذی به عامل دعوات نوشتند که ایشان را استقبال کند، عامل آنجا ایشان را استقبال کرد و به عزّت تمام داخل شهر شدند و سر مبارک را از ظهر تا به عصر در رَحْبه نصب کرده بودند، و اهل آنجا دو طایفه شدند که یک طایفه خوشحالی می کردند و طایفه دیگر گریه می کردند و زاری می نمودند.
پس آن شب را لشکر یزید به شُرب خَمر پرداختند روز دیگر حرکت کردند و به جانب قِنَّسْرِین رفتند، اهل آنجا به ایشان راه ندادند و از ایشان تبری جستند و آنها را هدف لعن و سنگ ساختند.
لاجرم از آنجا حرکت کردند و به مَعَرَّةُ النُّعمان رفتند و اهل آنجا ایشان را

راه دادند و طعام و شراب برای ایشان حاضر کردند، یک روز در آنجا بماندند و به شَیزر رفتند و اهل آنجا ایشان را راه ندادند، پس از آنجا به (کفر طاب) رفتند و اهل آنجا نیز به ایشان راه ندادند و عطش بر لشکر یزید غلبه کرده بود و هر چه خولی التماس کرد که ما را آب دهید گفتند:
یک قطره آب به شما نمی چشانیم همچنان که حسین و اصحابش را علیهماالسّلام لب تشنه شهید کردید.
پس از آنجا رفتند به سیبور جمعی از اهل آنجا به حمایت اهل بیت علیهماالسّلام با آن کافران مقاتله کردند، جناب امّ کلثوم در حقّ آن بلده دعا فرمود که:
آب ایشان گوارا و نرخ اجناسشان ارزان باشد و دست ظالمین از ایشان کوتاه باشد، پس از آنجا به حَماة رفتند اهل آنجا دروازه‌ها را ببستند و ایشان را راه ندادند.
پس از آن جا به حِمْص رفتند و از آنجا به بعلبک، اهل بعلبک خوشحالی کردند و دف و ساز زدند، جناب امّ کلثوم بر ایشان نفرین نمود به عکس سیبور، پس از آنجا به صومعه عبور کردند و از آنجا به شام رفتند.(387)
این مختصر چیزی است که در کتاب منسوب به اَبی مِخْنَف رحمه اللّه ضبط شده، و در این کتاب و (کامل بهائی) و (روضة الاحباب) و (روضة الشهداء) و غیره قضایا و وقایع متعدّده و کرامات بسیار از اهل بیت علیهماالسّلام و از آن سر مطهّر در غالب این منازل نقل شده، و چون نقل آنها به تفصیل منافی با این مختصر است ما در اینجا به ذکر چند قضیه قناعت کنیم اگر چه ابن شهر آشوب در (مناقب) فرموده:
وَ مِنْ مَناقبِهِ ما ظَهَرَ مِنَ الْمَشاهِدِ الَّذَی یقالُ لَهُ مَشْهَدُ الرّاءسِ مِنْ کَرْبَلاء الی عَسْقَلان وَ ما بَینَهما وَ الْمُوصِل وَ نَصیبین و حَماةِ وَ حِمْص وَ دِمَشْق وَ غیرِ ذلِکَ.(388)
و از این عبارت معلوم می شود که در هریک از این منازل مشهد الراس بوده و کرامتی از آن سر مقدّس ظاهر شده.
بالجمله؛ یکی از وقایع و کرامات آن چیزی است که در (روضة الشهداء) فاضل کاشفی مسطور است که چون لشکر یزید نزدیک موصل رسیدند و به آنجا اطّلاع دادند اهل موصل راضی نشدند که سرها و اهل بیت وارد شهر شوند، در یک فرسخی برای آنها آذوقه و علوفه فرستادند و در آنجا منزل کردند و سر مقدّس را بر روی سنگی نهادند قطره خونی از حلقوم مقدس به آن سنگ رسید و بعد از آن همه سال در روز عاشورا خون تازه از آن سنگ می آمد و مردم اطراف آنجا مجتمع می شدند و اقامه مراسم تعزیه می کردند و همچنین بود تا زمان عبدالملک مروان که امر کرد آن سنگ را از آن جا کندند و پنهان نمودند و مردم در محل آن سنگ گنبدی بنا کردند و آن را مشهد نقطه نام نهادند.(389)

و دیگر وقعه حَرّان است که در جمله‌ای از کتب و هم در کتاب سابق مسطور است که چون سرهای شهداء را با اسرا به شهر حران وارد کردند و مردم برای تماشا بیرون آمدند از شهر، یحیی نامی از یهودیان مشاهده کرد که سر مقدّس لب او حرکت می کند نزدیک آمد، شنید که این آیت مبارک تلاوت می فرماید:
(وَ سَیعْلَمُ الَّذینَ ظَلَمُوا اَی مُنْقَلَبٍ ینْقَلِبونَ).(390)
از این مطلب تعجّب کرد، داستان پرسید برای وی نقل کردند.
ترحّمش گرفت، عمامه خود را به خواتین علویات قسمت کرد و جامه خزی داشت با هزار درهم خدمت سید سجاد علیه السّلام داد، موکّلین اسرا او را منع کردند او شمشیر کشید و پنج تن از ایشان بکشت تا او را کشتند بعد از آنکه اسلام آورد و تصدیق حقیقت مذهب اسلام نمود و قبر او در دروازه حرّان است و معروف به قبر یحیی شهید است و دعا نزد قبر او مستجاب است.(391)
و نظیر وقعه یحیی است وقعه زریر در عَسْقَلان که شهر را مزّین دید و چون شرح حال پرسید و مطلع شد، جامه هایی برای حضرت علی بن الحسین و خواتین اهل بیت علیهماالسّلام آورد و موکّلین او را مجروح کردند.
و هم از بعض کتب نقل شده که چون به حَماة آمدند اهل آنجا از اهل بیت علیهماالسّلام حمایت کردند، جناب امّ کلثوم علیهاالسّلام چون بر حمایت اهل حماة مطّلع شد فرمود:
ما یقالُ لِهذِهِ الْمَدینَةِ؟
قالوُا:
حَماةٌ، قالَتْ:
حَماهَا اللّهُ مِنْ کُلِّ ظالِم؛
یعنی آن مخدّره پرسید که نام این شهر چیست؟
گفتند:
حماة، فرمود:
نگهدارد خداوند او را از شرّ هر ستمکاری.

و دیگر واقعه سقط جنین است که در کنار حَلَب واقع شده. حَمَوی در (مُعجم البُلدان) گفته است:
(جوشن) کوهی است در طرف غربی حلب که از آنجا برداشته می شود مس سرخ و آنجا معدن او است لکن آن معدن از کار افتاده از زمانی که عبور دادند از آنجا اُسرای اهل بیت حسین بن علی علیهماالسّلام را؛ زیرا که در میان آنها حسین را زوجه‌ای بود حامله، بچّه خود را در آنجا سقط کرد.
پس طلب کرد از عمله جات در آن کوه خُبْزی یا آبی؟
ایشان او را ناسزا گفتند و از آب و نان منع نمودند پس آن زن نفرین کرد بر ایشان پس تا به حال هر که در آن معدن کار کند فائده و سودی ندهد و در قبله آن کوه مشهد آن سقط است و معروف است به (مشهد السّقط و مشهد الدّکة) و آن سقط اسمش مُحسن بن حسین علیهماالسّلام است. (392)
مؤلف گوید:
که من به زیارت آن مشهد مشرّف شده‌ام و به حلب نزدیک است و در آنجا تعبیر می کنند از او شیخ مُحَسِّن (بفتح حاء و تشدید سین مکسوره) و عمارتی رفیع و مشهدی مبنی بر سنگهای بزرگ داشته لکن فعلاً خراب شده به جهت محاربه‌ای که در حلب واقع شده. و صاحب (نسمة السّحر) از ابن طی نقل کرده که در (تاریخ حلب) گفته که سیف الدّولة تعمیر کرد مشهدی را که خارج حلب است به سبب آنکه شبی دید نوری را در آن مکان هنگامی که در یکی از مناظر خود در حلب بود، پس چون صبح شد سوار شد به آنجا رفت و امر کرد آنجا را حفر کردند پس یافت سنگی را که بر آن نوشته بود که این مُحَسِّن بن حسین بن علی بن ابی طالب است، پس جمع کرد علویین و سادات را و از ایشان سؤال کرد.
بعضی گفتند که چون اهل بیت را اسیر کردند ایام یزید از حلب عبور می دادند یکی از زنهای امام حسین علیه السّلام سقط کرد بچه خود را، پس تعمیر کرد سیف الدولة آن را.(393) فقیر گوید:
که در آن محل شریف، قبرهای شیعه واقع است و مقبره ابن شهر آشوب و ابن منیر و سید عالم فاضل ثقة جلیل ابو المکارم بن زهره در آنجا واقع است بلکه بنی زهره که بیتی شریف بوده‌اند در حلب تربت مشهوری در آنجا دارند. دیگر واقعه این است که در (دیر راهب) اتّفاق افتاده و اکثر مورخین و محدّثین شیعه و سنی در کتب خویش به اندک تفاوتی نقل کرده‌اند و حاصل جمیع آنها آن است که چون لشکر ابن زیاد ملعون در کنار

دیر راهب منزل کردند سر حضرت حسین علیه السّلام را در صندوق گذاشتند و موافق روایت قطب راوندی آن سر را بر نیزه کرده بودند و بر دور او نشسته حراست می کردند، پاسی از شب را به شرب خمر مشغول گشتند و شادی می کردند آنگاه خوان طعام بنهادند و به خورش و خوردنی بپرداختند ناگاه دیدند دستی از دیوار دیر بیرون شد و با قلمی از آهن این شعر را بر دیوار با خون نوشت:

شعر:

اَتَرجُو اُمَّةٌ قَتَلَتْ حُسَیناً

شَفاعَةَ جَدِّهِ یوْمَ الحِسابِ(394)؛

یعنی آیا امید دارند امّتی که کشتند حسین علیه السّلام را شفاعت جدّ او را در روز قیامت. آن جماعت سخت بترسیدند و بعضی برخاستند که آن دست و قلم را بگیرند ناپدید شد، چون باز آمدند و به کار خود مشغول شدند دیگر باره آن دست با قلم ظاهر شد و این شعر را نوشت:

شعر:

فَلا وَ اللّهِ لَیسَ لَهُمْ شَفیعٌ

وَ هُمْ یومَ الْقیامةِ فی الْعَذابِ

یعنی به خدا قسم که شفاعت کننده نخواهد بود قاتلان حسین علیه السّلام را بلکه ایشان در قیامت در عذاب باشند. باز خواستند که آن دست را بگیرند همچنان ناپدید شد چون باز به کار خود شدند دیگر باره بیرون شد و این شعر را بنوشت:

شعر:

قد قَتَلُوا الْحُسَینَ بِحُکْمِ جَوْرٍ

وَ خالَفَ حُکْمُهُمْ حُکْمَ الْکِتابِ

یعنی چگونه ایشان را شفاعت کند پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم و حال آنکه شهید کردند فرزند عزیز او حسین علیه السّلام را به حکم جور، و مخالفت کرد حکم ایشان با حکم کتاب خداوند. آن طعام بر پاسبانان آن سر مطهّر آن شب ناگوار افتاد و با تمام ترس و بیم بخفتند.

نیمه شب راهب را بانگی به گوش رسید چون گوش فرا داشت همه ذکر تسبیح و تقدیس الهی شنید، برخاست و سر از دریچه دیر بیرون کرد دید از صندوقی که در کنار دیوار نهاده‌اند نوری عظیم به جانب آسمان ساطع می شود و از آسمان فرشتگان فوجی از پس فوج فرود آمدند و همی گفتند:

اَلسّلامُ عَلَیکَ یابْنَ رَسولِ اللّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا اَبا عَبْدِاللّهِ، صَلَواتُ اللّهِ وَ سَلامُهُ عَلَیکَ. راهب را Kآراه مشاهده این احوال تعجب آمد و جَزَعی شدید و فَزَعی هولناک او را گرفت ببود تا تاریکی شب بر طرف شد و سفیده صبح دمید، پس از صومعه بیرون شد و به میان لشکر آمد و پرسید که بزرگ لشکر کیست؟

گفتند:
خَوْلی اَصْبَحی است. به نزد خولی آمد و پرسش نمود که در این صندوق چیست؟
گفت:
سر مرد خارجی است و او در اراضی عراق بیرون شد و عبیداللّه بن زیاد او را به قتل رسانید گفت:
نامش چیست؟
گفت:
حسین بن علی بن ابی طالب علیهماالسّلام.گفت:
نام مادرش کیست؟
گفت فاطمه زهراء دختر محمّد المصطفی صلی اللّه علیه و آله و سلّم، راهب گفت:
هلاک باد شما را بر آنچه کردید، همانا اَحْبار و علمای ما راست گفتند که می گفتند:
هر وقت این مرد کشته شود آسمان خون خواهد بارید و این نیست جز در قتل پیغمبر و وصی پیغمبر!
اکنون از شما خواهش می کنم که ساعتی این سر را با من گذارید آنگاه ردّ کنم، گفت ما این سر را بیرون نمی آوریم مگر در نزد یزید بن معاویه تا از وی جایزه بگیریم، راهب گفت:
جایزه تو چیست؟
گفت:
بدره‌ای که ده هزار درهم داشته باشد، گفت:
این مبلغ را نیز من عطا کنم. گفت:
حاضر کن.
راهب همیانی آورد که حامل ده هزار درهم بود، پس خولی آن مبلغ را گرفت و صرافی کرده و در دو همیان کرد و سر هر دو را مُهر نهاد و به خزانه دار خود سپرد و آن سر مبارک را تا یک ساعت به راهب سپرد.پس راهب آن سر مبارک را به صومعه خویش بُرد و با گُلاب شست و با مُشک و کافور خوشبو گردانید و بر سجاده خویش گذاشت و بنالید و بگریست و به آن سر مُنوّر عرض کرد:
یا ابا عبداللّه به خدا قسم که بر من گران است که در کربلا نبودم و جان خود را فدای تو نکردم، یا ابا عبداللّه هنگامی که جدّت را ملاقات کنی شهادت بده که من کلمه شهادت گفتم و در خدمت تو اسلام آوردم.
پس گفت: (395)
اَشهَدُ اَنْ لا اِلهَ الاّ اللّهُ وَحْدَهُ لا شَریکَ لَهُ
وَ اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمّدِاً رَسُولُ اللّهَ

وَ اَشْهَدُ اَنَّ علیاً وَلی اللّهِ.پس راهب سر مقدس را ردّ کرد و بعد از این واقعه از صومعه بیرون شد و در کوهستان می زیست و به عبادت و زهادت روزگاری به پای برد تا از دنیا رفت.
پس لشکریان کوچ دادند و در نزدیکی دمشق که رسیدند از ترس آنکه مبادا یزید آن پولها را از ایشان بگیرد جمع شدند تا آن مبلغ را پخش کنند خولی گفت تا آن دو همیان را آوردند چون خاتم برگرفت آن درهم ها را سفال یافت و بر یک جانب هر یک نوشته بود:
(لاتَحْسَبَنّ اللّهَ غافِلاً عَمّا یعْمَلُ الظّالِمُونَ)(396)
و بر جانب دیگر مکتوب بود:
(و سَیعْلَمُ الَّذینَ ظَلَموا اَی مُنقَلَبٍ ینْقَلِبون)(397)
خولی گفت:
این راز را پوشیده دارید و خود گفت:
اِنّا للهِ وَ اِنّا اِلَیهِ راجَعُونَ خَسِرَ الدُّنیا وَ الاخِرة؛
یعنی زیانکار دنیا و آخرت شدم و گفت آن سفالها را در (نهر بَرَدی) که نهری بود در دمشق، ریختند.(398)

فصل هفتم:
ورود اسرا و رؤوس شهداء به شام شیخ کَفْعَمی و شیخ بهایی و دیگران نقل کرده‌اند که در روز اوّل ماه صفر سر مقدس حضرت امام حسین علیه السّلام را وارد دمشق کردند، و آن روز بر بنی امیه عید بود و روزی بود که تجدید شد در آن روز اَحزان اهل ایمان (399)
قُلْتُ وَ یَحِقُّ اَنْ یقالَ:
شعر:
کانَتْ مَاتِمُ بَالْعِراقِ تَعُدُّها
اَمَوِیةٌ بِالشّامِ مِنْ اَعْیادِها
سید ابن طاووس رحمه اللّه روایت کرده که:
چون اهل بیت رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم را با سر مُطهّر حضرت سیدالشهداء علیه السّلام از کوفه تا دمشق سیر دادند چون نزدیک دمشق رسیدند جناب امّ کلثوم علیهاالسّلام نزدیک شمر رفت و به او فرمود:
مرا با تو حاجتی است. گفت:
حاجت تو چیست؟
فرمود:
اینک شهر شام است، چون خواستی ما را داخل شهر کنی از دروازه‌ای داخل کن که مردمان نَظّاره کمتر باشند که ما را کمتر نظر کنند و امر کن که سرهای شهدا را از بین محامل بیرون ببرند پیش دارند تا مردم به تماشای آنها مشغول شوند و به ما کمتر نگاه کنند؛ چه ما رسوا شدیم از کثرت نظر کردن مردم به ما. شمر که مایه شرّ و شقاوت بود چون تمنّای او را دانست بر خلاف مراد او میان بست، فرمان داد تا سرهای شهدا را بر نیزه‌ها کرده و در میان مَحامل و شتران حَرم بازدارند و ایشان را از همان (دروازه ساعات) که انجمن رعیت و رُعات بود درآوردند تا مردم نظّاره بیشتر باشند و ایشان را بسیار نظر کنند.(400)
علاّمه مجلسی رحمه اللّه در (جَلاءُ العُیون) فرموده که در بعض از کتب معتبره روایت کرده‌اند که سهل بن سعد گفت:
من در سفری و ارد دمشق شدم. شهری دیدم درنهایت معموری و اشجار و اَنهار بسیار و قصُور رفیعه و منازل بی شمار و دیدم که بازارها را آئین بسته‌اند و پرده‌ها آویخته‌اند مردم زینت بسیار کرده‌اند و دفّ و نقاره و انواع سازها می نوازند. با خود گفتم مگر امروز عید ایشان است، تا آنکه از جمعی پرسیدم که مگر در شام عیدی هست که نزد ما معروف نیست؟

گفتند:
ای شیخ !
مگر تو در این شهر غریبی؟
گفتم:
من سهل بن سعدم و به خدمت حضرت رسالت صلی اللّه علیه و آله و سلّم رسیده ام. گفتند:
ای سهل !
ما تعجّب داریم که چرا خون از آسمان نمی بارد و چرا زمین سرنگون نمی گردد.
گفتم:
چرا؟
گفتند:
این فرح و شادی برای آن است که سر مبارک حسین بن علی علیه السّلام را از عراق برای یزید به هدیه آورده‌اند.
گفتم:
سبحان اللّه !
سر امام حسین علیه السّلام را می آورند و مردم شادی می کنند !
پرسیدم که از کدام دروازه داخل می کنند؟ !
گفتند:
از دروازه ساعات. من به سوی آن دروازه شتافتم چون به نزدیک دروازه رسیدم دیدم که رایت کفر و ضلالت از پی یکدیگر می آوردند، ناگاه دیدم که سواری می آید و نیزه در دست دارد و سری بر آن نیزه نصب کرده است که شبیه ترین مردم است به حضرت رسالت صلی اللّه علیه و آله و سلّم پس زنان و کودکان بسیار دیدم بر شتران برهنه سوار کرده می آورند، پس من رفتم به نزدیک یکی از ایشان و پرسیدم که تو کیستی؟
گفت:
من سکینه دختر امام حسین علیه السّلام.
گفتم:
من از صحابه جدّ شمایم، اگر خدمتی داری به من بفرما. جناب سکینه علیهاالسّلام فرمود که:
بگو به این بدبختی که سر پدر بزرگوارم را دارد از میان ما بیرون رود و سر را پیشتر برد که مردم مشغول شوند به نظاره آن سر منوّر و دیده از ما بردارند و به حرمت رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم این قدر بی حرمتی روا ندارند. سهل گفت:
من رفتم به نزد آن ملعون که سر آن سرور را داشت،
گفتم:

آیا ممکن است که حاجت مرا بر آوری و چهار صد دینار طلا از من بگیری؟
گفت:
حاجت تو چیست؟
گفتم:
حاجت من آن است که این سر را از میان زنان بیرون بری و پیش روی ایشان بروی آن زر را از من گرفت و حاجت مرا روا کرد(401).
و به روایت ابن شهر آشوب چون خواست که زر را صرف کند هر یک سنگ سیاه شده بود و بر یک جانبش نوشته بود:
(و لا تَحْسَبَنّ اللّهَ غافِلاً عَمّا یعْمَلُ الظّالِمُونَ)(402)
و بر جانب دیگر:
(و سَیعْلَمُ الَّذینَ ظَلَموا اَی مُنقَلَبٍ ینْقَلِبون)(403)(404)
قطب راوندی از منهال بن عمرو روایت کرده است که گفت:
به خدا سوگند که در دمشق دیدم سر مبارک جناب امام حسین علیه السّلام را بر سر نیزه کرده بودند و در پیش روی آن جناب کسی سوره کهف می خواند چون به این آیه رسید:
(اَمْ حَسِبْتَ اَنَّ اَصْحابَ الْکَهْفِ وَ الرَّقیمِ کانُوا مِنْ آیاتِنا عَجَبا)(405).
به قدرت خدا سر مقدس سیدالشهداء علیه السّلام به سخن درآمد و به زبان فصیح گویا گفت:
امر من از قصّه اصحاب کهف عجیبتر است. و این اشاره است به رجعت آن جناب برای طلب خون خود(406).
پس آن کافران حرم و اولاد سید پیغمبران را در مسجد جامع دمشق که جای اسیران بود بازداشتند، و مرد پیری از اهل شام به نزد ایشان آمد و گفت:
الحمدللّه که خدا شما را کشت و شهر ما را از مردان شما راحت داد و یزید را بر شما مسلّط گردانید. چون سخن خود را تمام کرد جناب امام زین العابدین علیه السّلام فرمود که:
ای شیخ !
آیا قرآن خوانده‌ای؟
گفت:
بلی، فرمود:
که این آیه را خوانده ای:
(قُلْ لا اَسْئَلُکُم عَلَیهِ اَجْرا إلا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی)(407).
گفت:
بلی، آن جناب فرمود:
آنها مائیم که حقّ تعالی مودّت ما را مُزد رسالت گردانیده است، باز فرمود که:

این آیه را خوانده‌ای؟
(وَاتَ ذَاالْقُربی حَقَّهُ).(408) گفت:
بلی، فرمود که:
مائیم آن ها که حقّ تعالی پیغمبر خود را امر کرده است که حق ما را به ما عطا کند، آیا این آیه را خوانده‌ای؟
(وَاعْلَمُوا اَنَّما غَنِمْتُم مِنْ شَی فَاِنَّ للّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِی الْقُرْبی) (409).
گفت:
بلی، حضرت فرمود که:
مائیم ذوی القربی که اَقربَ و قُرَبای آن حضرتیم.
آیا خوانده‌ای این آیه را. (اِنَّما یریدُ اللّهُ لِیذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَیتِ وَ یطَهِّرَکُمْ تَطْهیرا)(410) گفت:
بلی، حضرت فرمود که:
مائیم اهل بیت رسالت که حقّ تعالی شهادت به طهارت ما داده است. آن مرد پیر گریان شد و از گفته های خود پشیمان گردید و عمامه خود را از سر انداخت و رو به آسمان گردانید و گفت:
خداوندا!
بیزاری می جویم به سوی تو از دشمنان آل محمّد از جن و انس، پس به خدمت حضرت عرض کرد که اگر توبه کنم آیا توبه من قبول می شود؟
فرمود:
بلی، آن مرد توبه کرد چون خبر او به یزید پلید رسید او را به قتل رسانید(411).
از حضرت امام محمّدباقر علیه السّلام مروی است که چون فرزندان و خواهران و خویشان حضرت سید الشهداء علیه السّلام را به نزد یزید پلید بردند بر شتران سوار کرده بودند بی عماری و محمل، یکی از اشقیای اهل شام گفت:
ما اسیران نیکوتر از ایشان هرگز ندیده بودیم، سکینه خاتون علیهاالسّلام فرمود:
ای اشقیاء!
مائیم سَبایا و اسیران آل محمد صلی اللّه علیه و آله و سلم انتهی (412).
شیخ جلیل و عالم خبیر حسن بن علی طبری که معاصر علامه و محقق است در کتاب (کامل بهائی) که زیاده از ششصد و شصت سال است که تصنیف شده در باب ورود اهل بیت امام حسین علیه السّلام به شام گفته که اهل بیت را از کوفه به شام دِه به دِه سیر می دادند تا به چهار فرسخی از دمشق رسیدند به هر ده از آنجا تا به شهر نثار بر ایشان می کردند.
و بر هر در شهر سه روز ایشان را باز گرفتند تا به شهر بیارایند و هر حلی

و زیوری و زینتی که در آن بود به آئینها بستند به صفتی که کسی چنان ندیده بود.
قریب پانصد هزار مرد و زن با دفها و امیران ایشان با طبلها و کوسها و بوقها و دُهُلها بیرون آمدند و چند هزار مردان و جوانان و زنان رقص کنان با دف و چنگ و رباب زنان استقبال کردند، جمله اهل ولایت دست و پای خضاب کرده و سُرمه در چشم کشیده روز چهار شنبه شانزدهم ربیع الاول به شهر رفتند از کثرت خلق، گویی که رستخیز بود چون آفتاب بر آمد ملاعین سرها را به شهر در آوردند از کثرت خلق به وقت زوال به در خانه یزید لعین رسیدند. یزید تخت مرصّع نهاده بود خانه و ایوان آراسته بود و کرسیهای زرّین و سیمین راست و چپ نهاد حُجّاب بیرون آمدند و اکابر ملاعین را که با سرها بودند به پیش یزید بردند و احوال بپرسید، ملاعین گفتند:
به دولت امیر دمار از خاندان ابوتراب درآوردیم.و حالها باز گفتند و سرهای اولاد رسول علیهماالسّلام را آنجا بداشتند و در این شصت و شش روز که ایشان در دست کافران بودند هیچ بشری بر ایشان سلام کردن نتوانست (413).
و هم نقل کرده از سهل بن سعد السّاعدی که من حجّ کرده بودم به عزم زیارت بیت المقدس متوجّه شام شدم چون به دمشق رسیدم شهری دیدم که پر فرح و شادی و جمعی را دیدم که در مسجد پنهان نوحه می کردند و تعزیت می داشتند. و پرسیدم:
شما چه کسانید؟
گفتند:
ما از موالیان اهل بیتیم و امروز سر امام حسین علیه السّلام و اهل بیت او را به شهر آورند. سهل گوید که به صحرا رفتم از کثرت خلق و شیهه اسبان و بوق و طبل و کوسات و دفوف رستخیزی دیدم تا سواد اعظم برسید، دیدم که سرها می آورند بر نیزه ها کرده. اوّل سر جناب عباس علیه السّلام (414) را آوردند و در عقب سرها، عورات حسین علیه السّلام می آمدند. و سر حضرت امام حسین علیه السّلام را دیدم با شکوهی تمام و نور عظیم از او می تافت با ریش مدوّر که موی سفید با سیاه آمیخته بود و به وسمه خضاب کرده و سیاهی چشمان شریفش نیک سیاه بود و ابروهایش پیوسته بود و کشیده بینی بود، و تبسّم کنان به جانب آسمان، چشم گشوده بود به جانب افق و باد محاسن او را می جنبانید به جانب چپ و راست، پنداشتی که امیر المؤمنین علی علیه السّلام است. عمرو بن منذر همدانی گوید:
جناب امّ کلثوم علیهاالسّلام را دیدم چنانکه پنداری فاطمه زهراء علیهاالسّلام است چادر کهنه بر سر گرفته و روی بندی بر روی بسته، من

نزدیک رفتم و امام زین العابدین علیه السّلام و عورات خاندان را سلام کردم مرا فرمودند:
ای مؤمن!
اگر بتوانی چیزی بدین شخص ده که سر حضرت حسین علیه السّلام را دارد تا به پیش برد که از نظارگیان ما را زحمت است، من صد درهم بدادم بدان لعین که سر داشت که سر حضرت حسین علیه السّلام را پیشتر دارد و از عورات دور شود بدین منوال می رفتند تا نزد یزید پلید بنهادند. انتهی. (415)

فصل هشتم:
در ورود اهل بیت علیهماالسّلام به مجلس یزید پلید یزید ملعون چون از ورود اهل بیت طاهره علیهماالسّلام به شام آگهی یافت مجلس آراست و به زینت تمام بر تخت خویش نشست و ملاعین اهل شام را حاضر کرد، از آن سوی اهل بیت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم را به سرهای شهداء علیهماالسّلام در باب دارالاماره حاضر کردند در طلب رخصت باز ایستادند. نخستین، زَحْر بن قیس - که مأمور بردن سر حضرت حسین علیه السّلام بود - رخصت حاصل کرده بر یزید داخل شد، یزید از او پرسید که وای بر تو خبر چیست؟
گفت:
یا امیر المؤمنین بشارت باد ترا که خدایت فتح و نصرت داد همانا حسین بن علی علیهماالسّلام با هیجده تن از اهل بیت خود و شصت نفر از شیعیان خود بر ما وارد شدند ما بر او عرضه کردیم که جانب صلح و صلاح را فرو نگذارد و سر به فرمان عبیداللّه بن زیاد فرود آورد و اگر نه مهیای قتال شود ایشان طاعت عبیداللّه بن زیاد را قبول نکردند و جانب قتال را اختیار نمودند.
پس بامدادان که آفتاب طلوع کرد با لشکر بر ایشان بیرون شدیم و از هر ناحیه و جانب ایشان را احاطه کردیم و حمله گران افکندیم و با شمشیر تاخته بر ایشان بتاختیم و سرهای ایشان را موضع آن شمشیرها ساختیم، آن جماعت را هول و هرب پراکنده ساخت چنانکه به هر پستی و بلندی پناهنده گشتند بدان سان که کبوتر از باز هراسنده گردد، پس سوگند به خدا یا امیر المؤمنین به اندک زمانی که ناقه را نحر کنند یا چشم خوابیده به خواب آشنا گردد تمام آن ها را با تیغ در گذرانید و اوّل تا آخر ایشان را مقتول و مذبوح ساختیم. اینک جسدهای ایشان در آن بیابان برهنه و عریان افتاده با بدنهای خون آلوده و صورتهای بر خاک نهاده همی خورشید بر ایشان می تابد، و باد، خاک و غبار برایشان می انگیزاند و آن بدنها را عقابها و مرغان هوا همی زیارت کنند در بیابان دور. چون آن ملعون سخن به پای آورد یزید لختی سر فرو داشت و سخن نکرد پس سر برآورد و گفت:
اگر حسین را نمی کشتید من از کردار شما بهتر خشنود می شدم و اگر من حاضر بودم حسین را معفوّ می داشتم و او را عرضه هلاک و دمار نمی گذاشتم. بعضی گفته‌اند که:
چون زحر واقعه را برای یزید نقل کرد آن بسیار متوحّش شد و گفت:

ابن زیاد تخم عداوت مرا در دل تمام مردم کشت و عطائی به زحر نداد و او را از نزد خود بیرون کرد.
و این معجزه بود از حضرت سیدالشهداء علیه السّلام؛ چه آنکه در اثناء آمدن به کربلا به زُهیر بن قَین خبر داد که زَحر بن قیس سر مرا برای یزید خواهد برد به امید عطا و عطائی به وی نخواهد کرد، چنانچه محمّد بن جریر طبری نقل کرده. (416) پس مُخَفّر بن ثَعْلَبه که مأمور به کوچ دادن اهل بیت علیهماالسّلام بود از درِ دارالاماره در آمد و ندا در داد و گفت:
هذا مُخَفّر بن ثَعْلَبه اَتی اَمیرَ المؤمنینَ بِاللِّئامِ الْفَجَرة؛
یعنی من مُخَفّر بن ثعلبه هستم که لئام فَجَره را به درگاه امیر المؤمنین یزید آورده ام. حضرت سید سجّاد علیه السّلام فرمود:
آنچه مادر مُخَفّر زائیده شریر تر و لئیم تر است.
و به روایت شیخ ابن نما این کلمه را یزید جواب مُخَفّر داد(417)
و شاید این اَوْلی باشد؛ چه آنکه حضرت امام زین العابدین علیه السّلام با این کافران که از راه عناد بودند کمتر سخن می کرد.
شیخ مفید رحمه اللّه فرموده در بین راه شام با احدی از آن کافران که همراه سر مقدّس بودند تکلّم نکرد. (418)
و گفتن یزید این نوع کلمات را گاهی شاید از بهر آن باشد که مردم را بفهماند که من قتل حسین را نفرمودم و راضی به آن نبودم. و جمله‌ای از اهل تاریخ گفته‌اند که:
در هنگامی که خبر ورود اهل بیت علیهماالسّلام به یزید رسید آن ملعون در قصر جیرون و منظر آنجا بود و همین که از دور نگاهش به سرهای مبارک بر سر نیزه‌ها افتاد از روی طَرَب و نشاط این دو بیت انشاد کرد:
شعر:
لَما بَدَتْ تِلْکَ الْحُمُولُ(419) وَ اَشْرَقَتْ تِلْکَ الشُّمُوسُ عَلی رُبی جَیرونِ
نَعَبَ الْغُرابُ قُلْتُ صِحْ اَوْ لا تَصِحْ
فَلَقَدْ قَضَیتُ مِنَ الْغَریمِ دُیونی (420) مراد آن ملحد اظهار کفر و زندقه و کیفر خواستن از رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم بوده یعنی رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم پدران و عشیره مرا در جنگ بدر کشت من خونخواهی از اولاد او نمودم، چنانچه صریحاً این مطلب کفر آمیز را در اشعاری که بر اشعار ابن زبعری افزود در مجلس ورود اهل بیت علیهماالسّلام خوانده:
شعر:
قَدْ قَتَلْنا الْقَوْمَ مِن ساداتِهِمْ
وَعَدَلْنا قَتْلَ بَدْرٍ فَاعْتَدَلَ(421) (الی آخره)
بالجمله؛ چون سرهای مقدّس را وارد آن مجلس شوم کردند سر مبارک حضرت امام حسین علیه السّلام را در طشتی از زر به نزد یزید نهادند و

یزید که مدام عمرش به شُرب مدام می پرداخت این وقت از شُرب خَمْر نیک سکران بود و از نظاره سر دشمن خود شاد و فرحان گشت، و این اشعار را گفت:
شعر:
یا حُسنَهُ یلْمَعُ بِالیدَینِ
یلْمَعُ فی طَسْتٍ مِنَ اللَّجَینِ
کاَنّما حُفّ بِوَرْدَتَینِ
کَیفَ رَاَیتَ الضَّربَ یا حُسَینُ
شَفَیتُ غِلّی مِنْ دَمِ الْحُسَینِ
یا لَیتَ مَن شاهَدَ فی الحُنَینِ
یرَوْنَ فِعْلِی الْیومَ بِالحُسَینِ.
و شیخ مفید رحمه اللّه فرموده که چون سر مطهّر حضرت را با سایر سرهای مقدّس در نزد او گذاشتند یزید ملعون این شعر را گفت:
شعر:
نُفَلِّقُ هاماً مِنْ رِجال اَعِزَّةٍ
عَلَینا وَ هُمْ کانوا اَعَقَّ وَ اَظْلَما
یحیی بن حکم - که برادر مروان بود و با یزید در مجلس نشسته بود - این دو شعر قرائت کرد:
شعر:
لَهامٌ بِجَنْبِ الطَّفّ اَدْنی قَرابَةً
مِنِ ابْنِ زِیادِ الْعَبْدِ ذِی النَّسَبِ الْوَغْلِ
سُمَیةُ اَمْسی نَسْلُها عَدَدَ الْحَصی
وَ بِنْتُ رَسُول اللّهِ لَیسَتْ بِذی نَسْلِ
یزید دست بر سینه او زد و گفت ساکت شو یعنی در چنین مجلس جماعت آل زیاد را شناعت می کنی و بر قلّت آل مصطفی دریغ می خوری (422).
از معصوم علیه السّلام روایت شده که:
چون سر مطهّر حضرت امام حسین علیه السّلام را به مجلس یزید در آوردند مجلس شراب آراست و با ندیمان خود شراب زهرمار می کرد و با ایشان شطرنج بازی می کرد و شراب به یاران خود می داد و می گفت:
بیاشامید که این شراب مبارکی است که سر دشمن ما نزد ما گذاشته است و دلشاد و خرّم گردیده‌ام و ناسزا به حضرت امام حسین و پدر و جدّ بزرگوار او علیهماالسّلام می گفت.
و هر مرتبه که در قمار بر حریف خود غالب می شد سه پیاله شراب زهرمار می کرد و تَهِ جرعه شومش را پهلوی طشتی که سر مقدّس آن سرور در آن گذاشته بودند می ریخت.
پس هر که از شیعیان ما است باید که از شراب خوردن و بازی کردن

شطرنج اجتناب نماید و هر که در وقت نظر کردن به شراب یا شطرنج صلوات بفرستد بر حضرت امام حسین علیه السّلام و لعنت کند یزید و آل زیاد را، حق تعالی گناهان او را بیامرزد هر چند به عدد ستارگان باشد. (423)
در (کامل بهائی) از (حاویه) نقل کرده که یزید خمر خورد و بر سر حضرت امام حسین علیه السّلام ریخت، زن یزید آب و گلاب برگرفت و سر منوّر امام علیه السّلام را پاک بشست، آن شب فاطمه علیهاالسّلام را در خواب دید که از او عذر می خواست.
بالجمله؛ چون سرهای مبارک را بر یزید وارد کردند، اهل بیت علیهماالسّلام را نیز در آوردند در حالتی که ایشان را به یک رشته بسته بودند و حضرت علی بن الحسین علیه السّلام را در (غُل جامعه) بود و چون یزید ایشان را به آن هیئت دید گفت، خدا قبیح و زشت کند پسر مرجانه را اگر بین شما و او قرابت و خویشی بود ملاحظه شما ها را می نمود و این نحو بد رفتاری با شما نمی نمود و به این هیئت و حال شما را برای من روانه نمی کرد. (424)
و به روایت ابن نما از حضرت سجّاد علیه السّلام دوازده تن ذکور بودند که در زنجیر و غل بودند، چون نزد یزید ایستادند، حضرت سید سجاد علیه السّلام رو کرد به یزید و فرمود:
آیا رخصت می دهی مرا تا سخن گویم؟
گفت:
بگو ولکن هذیان مگو. فرمود:
من در موقفی می باشم که سزاوار نیست از مانند من کسی که هذیان سخن گوید، آنگاه فرمود:
ای یزید!
ترا به خدا سوگند می دهم چه گمان می بری با رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم اگر ما را بدین حال ملاحظه فرماید؟
پس جناب فاطمه دختر حضرت سید الشهداء علیه السّلام فرمود:
ای یزید!
دختران رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم را کسی اسیر می کند!
اهل مجلس و اهل خانه یزید از استماع این کلمات گریستند چندان که صدای گریه و شیون بلند شد، پس یزید حکم کرد که ریسمانها را بریدند و غلها را برداشتند.(425)
شیخ جلیل علی بن ابراهیم القمی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که:
چون سر مبارک حضرت سید الشهداء را با حضرت علی بن الحسین و اسرای اهل بیت علیهماالسّلام بر یزید وارد کردند علی بن الحسین علیه

السّلام را غلّ در گردن بود یزید به او گفت:
ای علی بن الحسین!
حمد مر خدایی را که کشت پدرت را!؟
حضرت فرمود که:
لعنت خدا بر کسی باد که کشت پدر مرا. یزید چون این بشنید در غضب شد فرمان قتل آن جناب را داد، حضرت فرمود:
هر گاه بکشی مرا پس دختران رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم را که برگرداند به سوی منزلگاهشان و حال آنکه محرمی جز من ندارند.
یزید گفت:
تو بر می گردانی ایشان را به جایگاه خودشان.
پس یزید سوهانی طلبید و شروع کرد به سوهان کردن (غل جامعه) که بر گردن آن حضرت بود، پس از آن گفت:
ای علی بن الحسین!
آیا می دانی چه اراده کردم بدین کار؟
فرمود:
بلی، خواستی که دیگری را بر من منّت و نیکی نباشد.
یزید گفت:
این بود به خدا قسم آنچه اراده کرده بودم.
پس یزید این آیه را خواند:
(ما اَصابَکُمْ مِن مُصیبَةٍ فَبِما کَسَبَتْ اَیدیکُمْ وَ یعْفُو عَنْ کثیرٍ.)(426)
حاصل ترجمه آن است که:
گرفتاریها که به مردم می رسد به سبب کارهای خودشان است و خدا در گذشت کند از بسیاری.
حضرت فرمود:
نه چنین است که تو گمان کرده‌ای این آیه درباره ما فرود نیامده بلکه آنچه درباره ما نازل شده این است.
(ما اَصابَکُمْ مِنْ مُصیبَةٍ فی الاَرْضِ وَ لا فی اَنْفُسِکُمْ اَلا فی کتابٍ مِنْ قَبْلِ اَنْ نَبْرَاَها ...)(427).
مضمون آیه آنکه:
نرسد مصیبتی به کسی در زمین و نه در جانهای شما آدمیان مگر آنکه در نوشته آسمانی است پیش از آنکه خلق کنیم او را تا افسوس نخورید بر آنچه از دست شما رفته و شاد نشوید برای آنچه شما را آمده.
پس حضرت فرمود:
مائیم کسانی که چنین هستند(428).
بالجمله؛ یزید فرمان داد تا آن سر مبارک را در طشتی در پیش روی او نهادند و اهل بیت علیهماالسّلام را در پشت سر او نشانیدند تا به سر

حسین علیه السّلام نگاه نکنند، سید سجّاد علیه السّلام را چون چشم مبارک بر آن سر مقدّس افتاد بعد از آن هرگز از سر گوسفند غذا میل نفرمود، و چون نظر حضرت زینب علیهاالسّلام بر آن سر مقدس افتاد بی طاقت شد و دست برد گریبان خود را چاک کرد و با صدای حزینی که دلها را مجروح می کرد نُدبه آغاز نمود و می گفت:
یا حُسَینا و اَی حبیب رسول خدا وای فرزند مکه و مِنی، ای فرزند دلبند فاطمه زهراء و سیده نساء، ای فرزند دختر مصطفی!
اهل مجلس آن لعین همگی به گریه در آمدند و یزید خبیث پلید ساکت بود.
شعر:
وَ مِمّا یزیلُ الْقَلبَ عَنْ مُسْتَقِرّها
وَ یتْرُکُ زَنْدَ الْغَیظِ فی الصَّدر واریا(429) وُقُوف بَناتِ الْوَحی عِنْدَ طَلیقِها
بِحالٍ بِها تَشْجینَ(430) حَتّی الأَعادِیا پس صدای زنی هاشمیه که در خانه یزید بود به نوحه و ندبه بلند شد و می گفت:
یا حبیباه یا سید اَهْلَبیتاه یابن محمّداه، ای فریاد رس بیوه زنان و پناه یتیمان، ای کشته تیغ اولاد زناکاران. بار دگر حاضران که آن ندبه را شنیدند گریستند و یزید بی حیا هیچ از این کلمات متأثر نشد و چوب خیزرانی طلبید و به دست گرفت و بر دندانهای مبارک آن حضرت می کوفت و اشعاری (431) می گفت که حاصل بعضی از آنها آنکه ای کاش اشیاخ بنی امیه که در جنگ بدر کشته شدند حاضر می بودند و می دیدند که من چگونه انتقام ایشان را از فرزندان قاتلان ایشان کشیدم و خوشحال می شدند و می گفتند ای یزید دستت شَل نشود که نیک انتقام کشیدی.(432)
چون ابوبَرْزَه اَسلمی که حاضر مجلس بود و از پیش یکی از صحابه حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم بوده نگریست که یزید چوب بر دهان مبارک حضرت حسین علیه السّلام می زند گفت:
ای یزید!
وای بر تو آیا دندان حسین را به چوب خیزران می کوبی؟!
گواهی می دهم که من دیدم رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم دندانهای او را و برادر او حَسَن علیه السّلام را می بوسید و می مکید و می فرمود:
شما دو سید جوانان اهل بهشت اید، خدا بکشد کشنده شما را و لعنت کند قاتِل شما را و ساخته از برای او جهنم را. یزید از این کلمات در غضب شد و فرمان داد تا او را بر زمین کشیدند و از مجلس بیرون بردند.(433)
این وقت جناب زینب دختر امیر المؤمنین علیهماالسّلام برخاست و خطبه خواند که خلاصه آن به فارسی چنین می آید:
حمد و ستایش مختص یزادن پاک است که پروردگار عالمین است و درود و صلوات از برای خواجه لولاک رسول او محمّد و آل او علیهماالسّلام است.

هر آینه خداوند راست فرموده هنگامی که فرمود:
(ثُمَّ کانَ عاقِبَةَ الّذینَ اَساؤُ السُّوی اَنْ کَذَّبُوا بآیاتِ اللّه وَ کانُوا بِها یسْتَهْزِؤُنَ.) (434) حضرت زینب علیهاالسّلام از این آیه مبارکه اشاره فرمود که:
یزید و اتباع او که سر از فرمان خدای برتافتند و آیات خدا را انکار کردند بازگشت ایشان به آتش دوزخ خواهد بود.
آنگاه روی با یزید آورد و فرمود:
هان ای یزید!
آیا گمان می کنی که چون زمین و آسمان را بر ما تنگ کردی و ما را شهر تا شهر مانند اسیران کوچ دادی از منزلت و مکانت ما کاستی و بر حشمت و کرامت خود افزودی و قربت خود را در حضرت یزدان به زیادت کردی که از این جهت آغاز تکبّر و تنمّر نمودی و بر خویشتن بینی بیفزودی و یک باره شاد و فرحان شدی که مملکت دنیا بر تو گرد آمد و سلطنت ما از بهر تو صافی گشت؟
نه چنین است ای یزید، عنان بازکش و لختی به خود باش مگر فراموش کردی فرمایش خدا را که فرموده:
(البته گمان نکنند آنان که کفر ورزیدند که مهلت دادن ما ایشان را بهتر است از برای ایشان، همانا مهلت دادیم ایشان را تا بر گناه خود بیفزایند و از برای ایشان است عذابی مُهین)(435).
آیا از طریق عدالت است ای پسر طُلَقاء که زنان و کنیزان خود را در پس پرده داری و دختران رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم را چون اسیران، شهر به شهر بگردانی همانا پرده حشمت و حرمت ایشان را هتک کردی و ایشان را از پرده بر آوردی و در منازل و مناهل به همراهی دشمنان کوچ دادی و مطمح نظر هر نزدیک و دور و وضیع و شریف ساختی در حالتی که از مردان و پرستاران ایشان کسی با ایشان نبود و چگونه امید می رود که نگاهبانی ما کند کسی که جگر آزادگان را بخاید(436) و از دهان بیفکند و گوشتش به خون شهیدان بروید و نموّ کند؛ کنایه از آن که از فرزند هند جگر خواره چه توقع باید داشت و چه بهره توان یافت. و چگونه درنگ خواهد کرد در دشمنی ما اهل بیت کسی که بغض و کینه ما را از بَدْر و اُحد در دل دارد و همیشه به نظر دشمنی ما را نظر کرده پس بدون آنکه جرم و جریرتی بر خود دانی و بی آنکه امری عظیم شماری شعری بدین شناعت می خوانی:
شعر:
لاَهَلُّوا وَ اسْتَهَلُّوا فَرَحا
ثُمَّ قالُوا یا یزیدُ لا تَشَلّ
و با چوبی که در دست داری بر دندانهای ابوعبداللّه علیه السّلام سید

جوانان اهل بهشت می زنی و چرا این بیت را نخوانی و حال آنکه دلهای ما را مجروح و زخمناک کردی و اصل و بیخ ما را بریدی از این جهت که خون ذریه پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم را ریختی و سلسله آل عبدالمطّلب را که ستارگان روی زمین اند گسیختی و مشایخ خود را ندا می کنی و گمان داری که ندای تو را می شنوند، و البته زود باشد که به ایشان ملحق شوی و آرزو کنی که شل بودی و گنگ بودی و نمی گفتی آنچه را که گفتی و نمی کردی آنچه را که کردی، لکن آرزو و سودی نکند، آنگاه حقّ تعالی را خطاب نمود و عرض کرد:
بار الها!
بگیر حق ما را و انتقام بکش از هر که با ما ستم کرد و نازل گردان غضب خود را بر هر که خون ما ریخت و حامیان ما را کشت.
پس فرمود:
هان ای یزید!
قسم به خدا که نشکافتی مگر پوست خود را و نبریدی مگر گوشت خود را، و زود باشد که بر رسول خدا وارد شوی در حالتی که متحمّل باش وزر ریختن خون ذریه او را و هتک حرمت عترت او را در هنگامی که حقّ تعالی جمع می کند پراکندگی ایشان را و می گیرد حق ایشان را و گمان مبر البتّه آنان را که در راه خدا کشته شدند مُردگانند بلکه ایشان زنده و در راه پروردگار خود روزی می خوردند و کافی است ترا خداوند از جهت داوری، و کافی است محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلّم ترا برای مخاصمت و جبرئیل برای یاری او و معاونت و زود باشد که بداند آن کسی که تو را دستیار شد و بر گردن مسلمانان سوار کرد و خلافت باطل برای تو مستقر گردانید و چه نکوهیده بدلی برای ظالمین هست و خواهید دانست که کدام یک از شما مکان او بدتر و یاوَر او ضعیفتر است و اگر دواهی روزگار مرا باز داشت که با تو مخاطبه و تکلّم کنم همانا من قدر ترا کم می دانم و سرزنش ترا عظیم و توبیخ ترا کثیر می شمارم؛ چه اینها در تو اثر نمی کند و سودی نمی بخشد، لکن چشمها گریان و سینه‌ها بریان است چه امری عجیب و عظیم است نجیبانی که لشکر خداوندند به دست طُلَقاء که لشکر شیطانند کشته گردند و خون ما از دستهای ایشان بریزد و دهان ایشان از گوشت ما بدوشد و بنوشد و آن جسدهای پاک و پاکیزه را گرگهای بیابانی به نوبت زیارت کنند و آن تن های مبارک را مادران بچّه کفتارها بر خاک بمالند.
ای یزید!
اگر امروز ما را غنیمت خود دانستی زود باشد که این غنیمت موجب غرامت تو گردد در هنگامی که نیابی مگر آنچه را که پیش فرستادی و نیست خداوند بر بندگان ستم کننده و در حضرت او است شکایت ما و

اعتماد ما، اکنون هر کید و مکری که توانی بکن و هر سعی که خواهی به عمل آور و در عداوت ما کوشش فرو مگذار و با این همه، به خدا سوگند که ذکر ما را نتوانی محو کرد و وحی ما را نتوانی دور کرد، و باز ندانی فرجام ما را و درک نخواهی کرد غایت و نهایت ما را و عار کردار خود را از خویش نتوانی دور کرد و رأی تو کذب و علیل و ایام سلطنت تو قلیل و جمع تو پراکنده و روز تو گذرنده است در روزی که منادی حق ندا کند که لعنت خدا بر ستمکاران است.
سپاس و ستایش خداوندی را که ختم کرد در ابتدا بر ما سعادت را و در انتها رحمت و شهادت را و از خدا سؤال می کنم که ثواب شهدای ما را تکمیل فرماید و هر روز بر اجر ایشان بیفزاید و در میان ما خلیفه ایشان باشد و احسانش را بر ما دائم دارد که اوست خداوند رحیم و پروردگار ودود، و کافی است در هر امری و نیکو وکیل است (437).
یزید را موافق نمی افتد که جناب زینب علیهاالسّلام را بدین سخنان درشت و کلمات شتم آمیز مورد غضب و سخط دارد، خواست که عذری بر تراشد که زنان نوائح بیهُشانه سخن کنند، و این قسم سخنان از جگر سوختگان پسندیده است لاجرم این شعر را بگفت:
شعر:
یا صَیحَةً تُحْمَدُ مِنْ صَوائح
ما اَهْوَنَ المَوْتُ عَلی النّوائحِ
آنگاه یزید با حاضرین اهل شام مشورت کرد که با این جماعت چه عمل نمایم. آن خبیثان کلام زشتی گفتند که معنی آن مناسب ذکر نیست و مرادشان آن بود که تمام را با تیغ در گذران. نعمان بن بشیر که حاضر مجلس بود گفت:
ای یزید!
ببین تا رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم با ایشان چه صنعت داشت آن کن که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم کرد. (438)
و مسعودی نقل کرده:
وقتی که اهل مجلس یزید این کلام را گفتند:
حضرت باقر علیه السّلام شروع کرد به سخن، و در آن وقت دو سال و چند ماه از سن مبارکش گذشته بود پس حمد و ثنا گفت خدای را پس رو کرد به یزید و فرمود:
اهل مجلس تو در مشورت تو رأی دادند به خلاف اهل مجلس فرعون در مشورت کردن فرعون با ایشان در امر موسی و هارون؛ چه آنها گفتند (اَرْجِهْ وَ اَخاهُ) و این جماعت رأی دادند به کشتن ما و برای این سببی است. یزید پرسید سببش چیست؟
فرمود:

اهل مجلس فرعون اولاد حلال بودند و این جماعت اولاد حلال نیستند و نمی کشد آنبیاء و اولاد ایشان را مگر اولادهای زنا، پس یزید از کلام باز ایستاد و خاموش گردید.(439)
این هنگام
به روایت سید و مفید، از مردم شام مردی سرخ رو نظر کرد به جانب فاطمه دختر حضرت امام حسین علیه السّلام پس رو کرد به یزید و گفت:
یا امیر المؤمنین!
هَبْ لی هذِهِ الْجارِیة؛
یعنی این دخترک را به من ببخش. جناب فاطمه علیهاالسّلام فرمود:
چون این سخن بشنیدم بر خود بلرزیدم و گمان کردم که این مطلب از برای ایشان جایز است.
پس به جامه عمّه‌ام جناب زینب علیهاالسّلام چسبیدم و
گفتم:
عمّه یتیم شدم اکنون باید کنیز مردم شوم (440)!
جناب زینب علیهاالسّلام روی با شامی کرد و فرمود:
دروغ گفتی واللّه و ملامت کرده شدی، به خدا قسم این کار برای تو و یزید صورت نبندد و هیچ یک اختیار چنین امری ندارید. یزید در خشم شد و گفت:
سوگند به خدای دروغ گفتی این امر برای من روا است و اگر خواهم بکنم می کنم. حضرت زینب علیهاالسّلام فرمود:
نه چنین است به خدا سوگند حقّ تعالی این امر را برای تو روا نداشته و نتوانی کرد مگر آنکه از ملّت ما بیرون شوی و دینی دیگر اختیار کنی.
یزید از این سخن خشمش زیادتر شد و گفت:
در پیش روی من چنین سخن می گویی همانا پدر و برادر تو از دین بیرون شدند.
جناب زینب علیهاالسّلام فرمود:
به دین خدا و دین پدر و برادر من، تو و پدر و جدّت هدایت یافتند اگر مسلمان باشی.
یزید گفت:
دروغ گفتی ای دشمن خدا. حضرت زینب علیهاالسّلام فرمود:
ای یزید!
اکنون تو امیر و پادشاهی هر چه می خواهی از روی ستم فحش و دشنام می دهی و ما را مقهور می داری. یزید گویا شرم کرد و ساکت شد، آن مرد شامی دیگر باره سخن خود را اعاده کرد.
یزید گفت:
دور شو خدا مرگت دهد، آن مرد شامی از یزید پرسید ایشان کیستند؟
یزید گفت:

آن فاطمه دختر حسین و آن زن دختر علی است، مرد شامی گفت:
حسین پسر فاطمه و علی پسر ابوطالب؟
یزید گفت:
بلی، آن مرد شامی گفت:
لعنت کند خداوند ترا ای یزید عترت پیغمبر خود را می کشی و ذریه او را اسیر می کنی؟!
به خدا سوگند که من گمان نمی کردم ایشان را جز اسیران روم؛ یزید گفت:
به خدا سوگند ترا نیز به ایشان می رسانم و امر کرد که او را گردن زدند(441).
شیخ مفید رحمه اللّه فرمود:
پس یزید امر کرد تا اهل بیت را با علی بن الحسین علیهماالسّلام در خانه علی حدّه که متّصل به خانه خودش بود جای دادند و به قولی، ایشان را در موضع خرابی حبس کردند که نه دافع گرما بود و نه حافظ سرما چنانکه صورتهای مبارکشان پوست انداخت، و در این مدتی که در شام بودند نوحه و زاری بر حضرت امام حسین علیه السّلام می کردند(442). و روایت شده که:
در این ایام در ارض بیت المقدس هر سنگی که از زمین بر می داشتند از زیرش خون تازه می جوشید. و جمعی نقل کرده‌اند که یزید امر کرد سر مطهّر امام علیه السّلام را بر در قصر شوم او نصب کردند و اهل بیت علیه السّلام را امر کرد که داخل خانه او شوند، چون مخدّرات اهل بیت عصمت و جلالت (علیهن السلام) داخل خانه آن لعین شدند زنان آل ابوسفیان زیورهای خود را کندند و لباس ماتم پوشیدند و صدا به گریه و نوحه بلند کردند و سه روز ماتم داشتند و هند دختر عبداللّه بن عامر که در آن وقت زن یزید بود و پیشتر در حباله حضرت امام حسین علیه السّلام بود پرده را درید و از خانه بیرون دوید و به مجلس آن لعین آمد در وقتی که مجمع عام بود گفت:
ای یزید!
سر مبارک فرزند فاطمه دختر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم را بر در خانه من نصب کرده ای!
یزید برجست و جامه بر سر او افکند و او را برگرداند و گفت:
ای هند!
نوحه و زاری کن بر فرزند رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم و بزرگ قریش که پسر زیاد لعین در امر او تعجیل کرد و من به کشتن او راضی نبودم (443).
علاّمه مجلسی رحمه اللّه در (جلاءُ العُیون) پس از آنکه حکایت مرد سرخ

روی شامی را نقل کرده فرموده:
پس یزید امر کرد که اهل بیت رسالت علیهماالسّلام را به زندان بردند، حضرت امام زین العابدین علیه السّلام را با خود به مسجد برد و خطیبی را طلبید و بر منبر بالا کرد، آن خطیب ناسزای بسیاری به حضرت امیر المؤمنین و امام حسین علیهماالسّلام گفت و یزید و معاویه علیهما اللعنة را مدح بسیار کرد، حضرت امام زین العابدین علیه السّلام ندا کرد او را که:
وَیلَکَ اَیهَاالْخاطِبُ اِشْتَرَیتَ مَرْضاةَ الْمَخْلُوقِ بِسَخَطِ الخالقِ فَتَبَوَّء مَقْعَدُکَ مِنَ النّارِ؛
یعنی وای بر تو ای خطیب!
که برای خشنودی مخلوق، خدا را به خشم آوردی، جای خود را در جهنم مهیا بدان (444).
پس حضرت علی بن الحسین علیه السّلام فرمود که:
ای یزید!
مرا رخصت ده که بر منبر بروم و کلمه‌ای چند بگویم که موجب خشنودی خداوند عالمیان و اجر حاضران گردد، یزید قبول نکرد، اهل مجلس التماس کردند که او را رخصت بده که ما می خواهیم سخن او را بشنویم.
یزید گفت:
اگر بر منبر برآید مرا و آل ابوسفیان را رسوا می کند، حاضران گفتند:
از این کودک چه بر می آید.
یزید گفت:
او از اهل بیتی است که در شیرخوارگی به علم و کمال آراسته‌اند، چون اهل شام بسیار مبالغه کردند یزید رخصت داد تا حضرت بر منبر بالا رفت و حمد و ثنای الهی اداء کرد و صلوات بر حضرت رسالت پناهی و اهل بیت او فرستاد و خطبه‌ای در نهایت فصاحت و بلاغت ادا کرد که دیده های حاضران را گریان و دلهای ایشان را بریان کرد. (445)
قُلْتُ اِنّی اُحِبُّ فی هذا الْمَقام اَنْ اَتَمَثَّلَ بِهذِهِ الأبْیاتِ الّتی لا یسْتَحِقُّ اَنْ یمْدَحَ بِها اِلاّ هذَاالامامُ علیه السّلَام
شعر:
حتّی انَرْتَ بِضَوْءِ وَجْهِکَ فَانْجَلی
ذاکَ الدُّجی وَ انْجابَ ذاکَ الْعَثیرُ
فَافْتَنَّ فیکَ النّاظرُونَ فَاِصْبَعٌ
یومی اِلَیکَ بِها وَ عَینٌ تَنْظُرُ
یجِدُونَ رُؤ یتَکَ الّتی فازُوا بِها
مِنْ انْعُمِ اللّهِ الّتی لا تُکْفَرُوا
فَمَشَیتَ مَشْیةَ خاضِعٍ مُتواضِعٍ
للّهِ لایزْهی و لاِ یتَکَبَّرُ

فَلَوْ اَنَّ مُشْتاقاً تَکَلّفَ فَوقَ ما
فی وُسْعِهِ لَسَعی اِلَیکَ الْمِنْبَرُ
اَبْدَیتَ مِنْ فَصْلِ الخِطابِ بِحِکْمَةٍ
تُبنی عَنِ الْحَقّ الْمُبینِ و تُخْبِرُ
پس فرمود که:
ایها الناس حقّ تعالی ما اهل بیت رسالت را شش خصلت عطا کرده است و به هفت فضیلت ما را بر سایر خلق زیادتی داده، و عطا کرده است به ما علم و بردباری و جوانمردی و فصاحت و شجاعت و محبت در دلهای مؤمنان. و فضیلت داده است ما را به آنکه از ما است نبی مختار محمّد مصطفی صلی اللّه علیه و آله و سلّم، و از ما است صدّیق اعظم علی مرتضی علیه السّلام، و از ما است جعفر طیار که با دو بال خویش در بهشت با ملائکه پرواز می کند، و از ما است حمزه شیر خدا و شیر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم، و از ما است دو سبط این امّت حسن و حسین علیهماالسّلام که دو سید جوانان اهل بهشت اند.(446) هر که مرا شناسد شناسد و هر که مرا نشناسد من خبر می دهم او را به حسب و نسب خود.ایها الناس!
منم فرزند مکّه و مِنی، منم فرزند زَمْزَم و صَفا. و پیوسته مفاخر خویش و مدائح آباء و اجداد خود را ذکر کرد تا آنکه فرمود:
منم فرزند فاطمه زهراء علیهاالسّلام، منم فرزند سیده نساء، منم فرزند خدیجه کبری، منم فرزند امام مقتول به تیغ اهل جفا، منم فرزند لب تشنه صحرای کربلا، منم فرزند غارت شده اهل جور و عنا، منم فرزند آنکه بر او نوحه کردند جنّیان زمین و مرغان هوا، منم فرزند آنکه سرش را بر نیزه کردند و گردانیدند در شهرها، منم فرزند آنکه حَرَم او را اسیر کردند اولاد زنا، مائیم اهل بیت محنت و بلا، مائیم محلّ نزول ملائکه سما، و مهبط علوم حقّ تعالی.
پس چندان مدائح اجداد گرام و مفاخر آباء عِظام خود را یاد کرد که خُروش از مردم برخاست و یزید ترسید که مردم از او برگردند مؤذّن را اشاره کرد که اذان بگو، چون مؤذّن اللّهُ اکبرُ گفت، حضرت فرمود:
از خدا چیزی بزرگتر نیست، چون مؤذّن گفت:
اَشْهَدُ اَنْ لا اِلهَ الا اللّهُ حضرت فرمود که:
شهادت می دهند به این کلمه پوست و گوشت و خون من، چون مؤ ذن گفت:
اَشْهَدُ اَنَّ مُحمداً رَسُولُ اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلّم حضرت فرمود:
که ای یزید!
بگو این محمد صلی اللّه علیه و آله و سلّم که نامش را به رفعت مذکور می سازی جدّ من است یا جدّ تو؟

اگر می گویی جدّ توست دروغ گفته باشی و کافر می شوی، و اگر می گویی جدّ من است پس چرا عترت او را کشتی و فرزندان او را اسیر کردی !؟
آن ملعون جواب نگفت و به نماز ایستاد.
مؤلف گوید:
که آنچه از مقاتل و حکایات رفتار یزید با اهل بیت علیهماالسّلام ظاهر می شود آن است که یزید از انگیزش فتنه بیمناک شد و از شماتت و شناعت اهل بیت علیهماالسّلام خوی برگردانید و فی الجمله به طریق رفق و مدارا با اهل بیت رفتار می کرد و حارسان و نگاهبانان را از مراقبت اهل بیت علیهماالسّلام برداشت و ایشان را در حرکت و سکون به اختیار خودشان گذاشت و گاه گاهی حضرت سید سجاد علیه السّلام را در مجلس خویش می طلبید و قتل امام حسین علیه السّلام را به ابن زیاد نسبت می داد و او را لعنت می کرد بر این کار و اظهار ندامت می کرد و این همه به جهت جلب قلوب عامّه و حفظ ملک و سلطنت بود نه اینکه در واقع پشیمان و بد حال شده باشد؛ زیرا که مورّخین نقل کرده‌اند که یزید مکرّر بعد از قتل حضرت سید الشهداء علیه آلاف التحیه و الثناء موافق بعضی مقاتل در هر چاشت و شام سَرِ مقدّس آن سرور را بر سرخوان خود می طلبید.
و گفته‌اند که:
مکرّر یزید بر بساط شراب بنشست و مغنّیان را احضار کرد و ابن زیاد را به جانب دست راست خود بنشانید و روی به ساقی نمود و این شعر مَیشوم را قرائت کرد:
شعر:
اَسْقِنی شَرْبَةً تُرَوِّی مُشاشی
ثُمَّ مِلْ فَاسْقِ مِثلَهَا ابْنَ زیادٍ
صاحِبَ السِّرِّ وَ الْاُمانَةِ عِنْدی
وَلِتَسْدیدِ مَغْنمی وَ جِهادی
قاتِلَ الخارِجِی اَعْنی حُسَیناً
وَ مُبیدَ الْاَعْداءِ وَ الْحُسّادِ
سید ابن طاووس رحمه اللّه از حضرت سید سجّاد علیه السّلام روایت کرده است که از زمانی که سر مطهر امام حسین علیه السّلام را برای یزید آوردند یزید مجالس شراب فراهم می کرد و آن سر مطهّر را حاضر می ساخت و در پیش خویش می نهاد و شُرب خمر می کرد. (447)
روزی رسول سلطان روم که از اشراف و بزرگان فرنگ بود در مجلس آن مَیشوم حاضر بود از یزید پرسید که ای پادشاه عرب !
این سر کیست؟
یزید گفت:

ترا با این سر حاجت چیست؟
گفت:
چون من به نزد ملک خویش باز شوم از هر کم و بیش از من پرسش می کند می خواهم تا قصّه این را بدانم و به عرض پادشاه برسانم تا شاد شود و با شادی تو شریک گردد.
یزید گفت:
این سر حسین بن علی بن ابی طالب است.
گفت:
مادرش کیست؟
گفت:
فاطمه دختر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم. نصرانی گفت:
اُف بر تو و بر دین تو، دین من از دین شما بهتر است؛ چه آنکه پدر من از نژاد داود پیغمبر است و میان و من داود پدران بسیار است و مردم نصاری مرا با این سبب تعظیم می کنند و خاک مقدم مرا به جهت تبرّک برمی دارند و شما فرزند دختر پیغمبر خود را که با پیغمبر یک مادر بیشتر واسطه ندارد به قتل می رسانید!
پس این چه دین است که شما دارید پس برای یزید حدیث کنیسه حافر را نقل کرد.
یزید فرمان داد که این مرد نصاری را بکشید که در مملکت خویش مرا رسوا نسازد.
نصرانی چون این بدانست گفت:
ای یزید آیا می خواهی مرا بکشی؟
گفت:
بلی، گفت:
بدان که من در شب گذشته پیغمبر شما را در خواب دیدم مرا بشارت بهشت داد من در عجب شدم اکنون از سِرّ آن آگاه شدم، پس کلمه شهادت گفت:
و مسلمان شد پس برجست و آن سر مبارک را برداشت و به سینه چسبانید و می بوسید و می گریست تا او را شهید کردند(448). و در (کامل بهائی) است (449) که در مجلس یزید ملک التّجار روم که عبد الشّمس نام داشت حاضر بود گفت:
یا امیر!
قریب شصت سال باشد که من تجارت می کردم، از قسطنطنیه به مدینه رفتم و ده بُرد یمنی و ده نافه مِشک و دو من عنبر داشتم به خدمت حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم رفتم او در خانه ام سلمه بود، انس بن مالک اجازت خواست من به خدمت او رفتم و این هدایا که مذکور

شد نزد او بنهادم از من قبول کرد و من هم مسلمان شدم، مرا عبدالوّهاب نام کرد لیکن اسلام را پنهان دارم از خوف ملک روم، و در خدمت حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم بودم که حسن و حسین علیهماالسّلام در آمدند و حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم ایشان را ببوسید و بر ران خود نشانید، امروز تو سر ایشان را از تن جدا کرده‌ای قضیب به ثنایای حسین علیه السّلام که بوسه گاه رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم است می زنی!
در دیار ما دریائی است و در آن دریا جزیره‌ای و در آن جزیره صومعه‌ای و در آن صومعه چهار سُم خر است که گویند عیسی علیه السّلام روزی بر آن سوار شده بود آن را به زر گرفته در صندوق نهاده، سلاطین و امرای روم و عامّه مردم هر سال آنجا به حجّ روند و طواف آن صومعه کنند و حریر آن سُمها را تازه کنند و آن کهنه را پاره پاره کرده به تحفه برند، شما با فرزند رسول خود این می کنید؟!
یزید گفت:
بر ما تباه کرد، گفت تا عبدالوّهاب را گردن زنند. عبدالوّهاب زبان بر گشود به کلمه شهادت و اقرار به نبوّت حضرت محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلّم و امامت حسین علیه السّلام کرد و لعنت کرد بر یزید و آباء و اجداد او، بعد از آن او را شهید کردند(450). و سید روایت کرده که:
روزی حضرت امام زین العابدین علیه السّلام در بازارهای دمشق عبور می کرد که ناگاه منهال بن عمرو، آن حضرت را دید و عرض کرد که یابن رسول اللّه!
چگونه روزگار به سر می بری؟
حضرت فرمود:
چنانکه بنی اسرائیل در میان آل فرعون که پسران ایشان را می کشتند و زنان ایشان را زنده می گذاشتند و اسیر و خدمتکار خویش می نمودند، ای منهال!
عرب بر عجم افتخار می کرد که محمّد از عرب است و قریش بر سایر عرب فخر می کرد که محمد صلی اللّه علیه و آله و سلّم قرشی است و ما که اهل بیت آن جنابیم مغضوب و مقتول و پراکنده ایم پس راضی شده ایم به قضای خدا و می گوئیم اِنّا للّه وَ اِنّا اِلَیهِ راجِعُونَ.(451)
شیخ اجلّ علی بن ابراهیم قمّی در تفسیر خود این مکالمه امام را در بازارهای شام با منهال نقل کرده با تفاوتی. و بعد از تشبیه حال خویش به بنی اسرائیل فرموده کار خیر البریه (452) به آنجا رسیده که بعد از پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم در بالای منابر ایشان را لعن می کنند و کار دشمنان به آنجائی رسیده که مال و شرف به آنها عطاء می شود و امّا دوستان و محبّان ما حقیر و بی بهره‌اند و پیوسته کار مؤمنان چنین بوده

یعنی باید ذلیل و مقهور دولتهای باطله باشند.
پس فرمود:
و بامداد کردند عجم که اعتراف داشتند به حق عرب به سبب آنکه رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم از عرب بوده و عرب اعتراف داشتند به حق قریش به سبب آنکه رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم از ایشان بوده و قریش بدین سبب بر عرب فخر می کرد و عرب نیز به همین سبب بر عجم فخر می کرد، و ما که اهل بیت پیغمبریم کسی حقّ ما را نمی شناسد، چنین است روزگار ما.(453)
از سید محدّث جلیل سید نعمة اللّه جزایری در کتاب (انوار نعمانیه) این خبر به وجه ابسطی نقل شده و آن چنان است که منهال دید آن حضرت را در حالتی که تکیه بر عصا کرده بود و ساقهای پای او مانند دو نِی بود و خون جاری بود از ساقهای مبارکش و رنگ شریفش زرد بود، و چون حال او پرسید، فرمود:
چگونه است حال کسی که اسیر یزید بن معاویه است و زنهای ما تا به حال شکمهایشان از طعام سیر نگشته و سرهای ایشان پوشیده نشده و شب و روز به نوحه و گریه می گذرانند، و بعد از نقل شطری از آنچه در روایت (تفسیر قمّی) گذشت، فرمود:
هیچ گاهی یزید ما را نمی طلبد مگر آنکه گمان می کنیم که اراده قتل ما دارد و به جهت کشتن، ما را می طلبد اِنّا للّه وَ اِنّا اِلَیهِ راجِعُونَ. منهال گفت:
عرضه داشتم اکنون کجا می روید؟
فرمود:
آن جائی که ما را منزل داده‌اند سقف ندارد و آفتاب ما را گداخته است و هوای خوبی در آنجا نمی بینیم، الحال به جهت ضعف بدن بیرون آمده‌ام تا لحظه‌ای استراحت کنم و زود برگردم به جهت ترسم بر زنها.
پس در این حال که با آن حضرت تکلّم می کردم دیدم ندای زنی بلند شد و آن جناب را صدا زد که کجا می روی ای نور دیده و آن جناب زینب دختر علی مرتضی علیهماالسّلام بود(454). در (مثیر الاحزان) است که یزید اهل بیت علیهماالسّلام را در مساکنی منزل داده بود که از سرما و گرما ایشان را نگاه نمی داشت تا آنکه بدنهای ایشان پوست باز کرد و زرداب و ریم جاری شد، و هذِهِ عِبارتُهُ:
وَاُسکِنَّ فی مَساکِنَ لا یقینَ مِنْ حَرٍّ وَ لا بَردٍ حَتّی تَقَشرَّتِ الجُلُودُ وَسالَ الصَّدیدُ بَعدَ کِنِّ الخُدوُرِ وَ ظِلِّ السُّتوُرِ.(455)
از بعضی از کتب نقل شده که مسکن و مجلس اهل بیت علیهماالسّلام در شام در خانه خرابی بوده و مقصود یزید آن بود که آن خانه بر سر ایشان خراب شود و کشته شوند(456). در (کامل بهائی) از (حاویه) نقل کرده که

زنان خاندان نبوّت در حالت اسیری حال مردانی که در کربلا شهید شده بودند بر پسران و دختران ایشان پوشیده می داشتند و هر کودکی را وعده می دادند که پدر تو به فلان سفر رفته است باز می آید تا ایشان را به خانه یزید آوردند، دخترکی بود چهار ساله شبی از خواب بیدار شد گفت:
پدر من حسین علیه السّلام کجا است؟
این ساعت او را به خواب دیدم سخت پریشان بود، زنان و کودکان جمله در گریه افتادند و فغان از ایشان برخاست. یزید خفته بود از خواب بیدار شد و حال تفحّص کرد، خبر بردند که حال چنین است. آن در حال گفت:
که بروند و سر پدر را بیاورند و در کنار او نهند، پس آن سر مقدّس را بیاوردند و در کنار آن دختر چهار ساله نهادند. پرسید این چیست؟
گفتند:
سر پدر تو است، آن دختر بترسید و فریاد برآورد و رنجور شد در آن چند روز جان به حق تسلیم کرد.
و بعضی این خبر را به وَجه اَبسط نقل کرده‌اند(457) و مضمونش را یکی از اعاظم رحمه اللّه به نظم آورده و من در این مقام به همان اشعار اکتفا می کنم. قال رَحِمَهُ اللّه:
شعر:
یکی نو غنچه‌ای از باغ زهرا
بجست از خواب نوشین بلبل آسا
به افغان از مژه خوناب می ریخت
نه خونابه که خونِ ناب می ریخت
بگفت ای عمّه بابایم کجا رفت؟
بُد آن دم در برم دیگر چرا رفت؟
مرا بگرفته بود این دم در آغوش
همی مالید دستم بر سر و گوش
به ناگه گشت غایب از بر من
ببین سوز دل و چشم تر من
حجازی بانوان دل شکسته
به گرداگرد آن کودک نشسته
خرابه جایشان با آن ستمها
بهانه طفلشان سر بار غمها
ز آه و ناله و از بانگ و افغان
یزید از خواب بر پاشد هراسان
بگفتا کاین فغان و ناله از کیست؟
خروش و گریه و فریاد از چیست؟
بگفتش از ندیمان کای ستمگر

بُود این ناله از آل پیمبر
یکی کودک ز شاه سر بریده
در این ساعت پدر در خواب دیده
کنون خواهد پدر از عمّه خویش
و ز این خواهش جگرها را کند ریش
چون این بشنید آن مَردُود یزدان
بگفتا چاره کار است آسان
سر بابش بَرید این دم به سویش
چه بیند سر بر آید آرزویش
همان طشت و همان سر قوم گمراه
بیاوردند نزد لشکر آه
یکی سرپوش بُد بر روی آن سر
نقاب آسا به روی مهر انور
به پیش روی کودک سر نهادند
ز نو بر دل غم دیگر نهادند
به ناموس خدا آن کودک زار
بگفت ای عمّه دل ریش افکار
چه باشد زیر این مندیل مستور
که جُز بابا ندارم هیچ منظور
بگفتش دختر سلطان والا
که آن کس را که خواهی هست این جا
چو این بشنید خود برداشت سرپوش
چو جان بگرفت آن سر را در آغوش
بگفت ای سرور و سالار اسلام
ز قتلت مر مرا روز است چون شام
پدر بعد از تو محنتها کشیدم
بیابانها و صحراها دویدم
همی گفتندمان در کوفه و شام
که اینان خارجند از دین اسلام
مرا بعد از تو ای شاه یگانه
پرستاری نَبُد جُز تازیانه
ز کعب نیزه و از ضرب سیلی
تنم چون آسمان گشته است نیلی
بدان سر جمله آن جور و ستمها
بیابان گردی و درد و اَلَمها
بیان کرد و بگفت ای شاه محشر

تو برگو کی بریدت سر ز پیکر
مرا در خُردسالی در بدر کرد
اسیر و دستگیر و بی پدر کرد
همی گفت و سر شاهش در آغوش
به ناگه گشته از گفتار خاموش
پرید از این جهان و در جنان شد
در آغوش بتولش آشیان شد
خدیو بانوان در یافت آن حال
که پریده است مرغ بی پر و بال
به بالینش نشست آن غم رسیده
به گرد او زنان داغ دیده
فغان برداشتندی از دل تنگ
به آه و ناله گشتندی هم آهنگ
از این غم شد به آل اللّه اطهار
دوباره کربلا از نو نمودار(458)

انتهی ملخّصا

شیخ ابن نما روایت کرده است که حضرت سکینه علیهاالسّلام در ایامی که در شام بود، و موافق روایت سید در روز چهارم از ورود به شام، در خواب دید که پنج ناقه از نور پیدا شد که بر هر ناقه پیرمردی سوار بود و ملائکه بسیار بر ایشان احاطه کرده بودند و با ایشان خادمی بود می فرماید پس آن خادم به نزد من آمد و گفت:
ای سکینه !
جدّت ترا سلام می رساند،
گفتم:
بر رسول خدا سلام باد ای پیک رسول اللّه تو کیستی؟
گفت:
من خدمتکاری از خدمتکاران بهشتم، پرسیدم این پیران بزرگواران که بر شتر سوار بودند چه جماعت بودند؟
گفت:
اوّل آدم صفی اللّه بود، دوّم ابراهیم خلیل اللّه بود و سوّم موسی کلیم اللّه بود و چهارم عیسی روح اللّه بود،
گفتم:
آن مرد که دست بر ریش خود گرفته بود و از ضعف می افتاد و بر می خاست که بود؟
گفت:
جدّ تو رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم بود،
گفتم:
کجا می رود؟
گفت:
به زیارت پدرت حسین علیه السّلام می روند. من چون نام جدّ خود شنیدم دویدم که خود را به آن حضرت برسانم و شکایت امّت را به او بکنم که ناگاه دیدم پنج هودجی از نور پیدا شد که میان هر هودج زنی نشسته بود، از آن خادم پرسیدم که این زنان کیستند؟
گفت:
اوّل حوّا امّ البشر است، و دوّم آسیه زن فرعون، و سوّم مریم دختر عمران و چهارم خدیجه دختر خُوَیلد است، گفتم، این پنجم کیست که از اندوه دست بر سر گذاشته است و گاهی می افتد و گاه بر می خیزد؟
گفت:
جده تو فاطمه زهرا علیهاالسّلام است. من چون نام جدّه خود را شنیدم

دویدم خود را به هودج او رسانیدم و در پیش روی او ایستادم و گریستم و فریاد بر آوردم که ای مادر به خدا قسم که ظالمان این امّت انکار حقّ ما کردند و جمعیت ما را پراکنده کردند و حریم ما را مباح کردند، ای مادر به خدا سوگند حسین علیه السّلام پدرم را کشتند. حضرت فاطمه علیهاالسّلام فرمود:
ای سکینه!
بس است همانا جگرم را آتش زدی و رگ دلم را قطع کردی، این پیراهن پدرت حسین علیه السّلام است که با من است و از من جدا نخواهد شد تا خدا را با آن ملاقات نمایم، پس از خواب بیدار شدم (459).
خواب دیگری نیز از حضرت سکینه علیهاالسّلام در شام نقل شده که برای یزید نقل کرده و علاّمه مجلسی رحمه اللّه آن را در (جلاء العیون) نقل نموده (460)،
پس از آن فرموده که قطب راوندی از اَعمش روایت کرده است که من بر دور کعبه طواف می کردم، ناگاه دیدم که مردی دعا می کرد و می گفت:
خداوندا!
مرا بیامرز دانم که مرا نیامرزی. چون از سبب نا امیدی او سوال کردم مرا از حرم بیرون برد و گفت:
من از آنها بودم که در لشکر عمر سعد بودیم و از چهل نفر بودم که سر امام حسین علیه السّلام را به شام بردیم و در راه، معجزات بسیار از آن سر بزرگوار مشاهده کردیم و چون داخل دمشق شدیم روزی که آن سر مطهّر را به مجلس یزید می بردند قاتل آن حضرت سر مبارک را برداشت و رَجَزی می خواند که رکاب مرا پر از طلا و نقره کن که پادشاه بزرگی را کشته‌ام و کسی را کشته‌ام که از جهت پدر و مادر از همه کس بهتر است.
یزید گفت:
هر گاه می دانستی که او چنین است چرا او را کشتی؟
و حکم کرد که او را به قتل آورند، پس سر را در پیش خود گذاشت و شادی بسیار کرد و اهل مجلس حجّتها بر او تمام کردند و فایده نکرد چنانچه گذشت.
پس امر کرد که آن سر منوّر را در حجره‌ای که برابر مجلس عیش و شُرب او بود نصب کردند و ما را بر آن سر موکّل نمودند و مرا از مشاهده معجزات آن سر بزرگوار دهشت عظیم رو داده بود و خوابم نمی برد، چون پاسی از شب گذشت و رفیقان من به خواب رفتند ناگاه صداهای بسیار از آسمان به گوشم رسید، پس شنیدم که منادی گفت:
ای آدم!
فرود آی، پس حضرت آدم علیه السّلام از جانب آسمان به زیر آمد با

ملائکه بسیار، پس ندای دیگر شنیدم که ای ابراهیم!
فرود آی، و آن حضرت به زیر آمد با ملائکه بی شمار، پس ندای دیگر شنیدم که ای موسی!
به زیر آی، و آن حضرت آمد با بسیاری از ملائکه، و همچنین حضرت عیسی علیه السّلام به زیر آمد با ملائکه بی حدّ و اِحصا، پس غلغله عظیم از هوا به گوشم رسید و ندائی شنیدم که ای محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلّم! به زیر آی ناگاه دیدم که حضرت رسالت صلی اللّه علیه و آله و سلّم نازل شد با افواج بسیار از ملائکه آسمانها و ملائکه بر دور آن قبّه که سر مبارک حضرت امام حسین علیه السّلام در آنجا بود احاطه کردند و حضرت رسالت صلی اللّه علیه و آله و سلّم داخل آن قبّه شد، چون نظرش بر آن سر مبارک افتاد ناتوان شد و نشست، ناگاه دیدم آن نیزه که سر آن مظلوم را بر آن نصب کرده بودند خم شد و آن سر در دامن مطهّر آن سرور افتاد، حضرت سر را بر سینه خود چسبانید و به نزدیک حضرت آدم علیه السّلام آورد و گفت:
ای پدر من آدم، نظر کن که امت من با فرزند دلبند من چه کرده اند!
در این وقت من بر خود بلرزیدم که ناگاه جبرئیل به نزد حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم آمد و گفت:
یا رسول اللّه!
من موکّلم به زلزله زمین، دستوری ده که زمین را بلرزانم و بر ایشان صدائی بزنم که همه هلاک شوند، حضرت دستوری نداد، گفت:
پس رخصت بده که این چهل نفر را هلاک کنم، حضرت فرمود که:
اختیار داری، پس جبرئیل نزدیک هر یک که می رفت و بر ایشان می دمید آتش در ایشان می افتاد و می سوختند، چون نوبت به من رسید من استغاثه کردم حضرت فرمود که:
بگذارید او را خدا نیامرزد او را، پس مرا گذاشت و سر را برداشتند و بردند، و بعد از آن شب دیگر کسی آن سر مقدّس را ندید. و عمر بن سعد لعین چون متوجّه امارت ری شد در راه به جهنم واصل شد و به مطلب نرسید.(461) مترجم گوید:
بدان که در مدفن سَرِ مبارک سید الشهداء علیه آلاف التحیه و الثناء خلاف میان عامّه بسیار است و ذکر اقوال ایشان فایده ندارد و مشهور میان علمای شیعه آن است که حضرت امام زین العابدین علیه السّلام به کربلا آورد با سر سایر شهداء و در روز اربعین به بدنها ملحق گردانید، و این قول به حسب روایات بسیار بعید می نماید. و احادیث بسیار دلالت می کند بر آنکه مردی از شیعیان آن سر مبارک را دزدید و آورد در بالای سر حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام دفن کرد و به این سبب در آنجا زیارت آن حضرت سنّت ایست و این روایت دلالت کرد که حضرت رسالت صلی اللّه

علیه و آله و سلّم آن سر گرامی را با خود برد.(462)
و در آن شکی نیست که آن سر و بدن به اشرف اماکن منتقل گردیده و در عالم قدس به یکدیگر ملحق شده هر چند کیفیت آن معلوم نباشد.
(تمام شد کلام علاّمه مجلسی رحمه اللّه).(463)
فقیر گوید:
که آنچه در آخر خبر مروی از اَعْمَش است که عمر سعد در راه ری هلاک شد درست نیاید؛ چه آنکه آن را مختار در منزل خودش در کوفه به قتل رسانید و مستجاب شد دعای مولای ما امام حسین علیه السّلام در حق او:
وَ سَلَّطَ عَلَیکَ مَنْ یذْبَحُکَ بَعْدی عَلی فِراشِکَ.
ابو حنیفه دینوری از حُمَید بن مسلم روایت کرده که:
گفت:
عمر سعد رفیق و دوست من بود پس از آمدنش از کربلا و فراغتش از قتل حسین علیه السّلام به دیدنش رفتم و از حالش سؤال کردم گفت:
از حال من مپرس؛ زیرا که هیچ مسافری بد حالتر از من به منزل خود برنگشت، قطع کردم قرابت نزدیک را و مرتکب شدم کار بزرگی را.(464)
در (تذکره سِبط) است که مردم از او اعراض کردند و دیگر اعتنا به او نمی نمودند و هرگاه بر جماعتی از مردم می گذشت از او روی می گردانیدند، و هرگاه داخل مسجد می شد مردم از مسجد بیرون می شدند، و هر که او را می دید بد می گفت و دشنام می داد لاجرم ملازمت منزل اختیار کرد تا آنکه به قتل رسید.اَلا لَعْنَةُ اللّهَ عَلَیهِ.

فصل نهم:
در روانه کردن یزید پلید اهل بیت علیهماالسّلام را به مدینه چون مردم شام بر قتل حضرت سیدالشهداء علیه السّلام و مظلومیت اهل بیت او و ظلم یزید مطلّع شدند و مصائب اهل بیت پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم را بدانستند آثار کراهت و مصیبت از دیدار ایشان ظاهر گردید. یزید لعین این معنی را تفرّس کرد پیوسته می خواست که ذمّت خود را از قتل حضرت حسین علیه السّلام بری دارد و این کار را به گردن پسر مرجانه گذارد و نیز با اهل بیت بنای رفق و مدارا نهاد و در پی آن بود که التیام جراحات ایشان را تدبیر کند لاجرم روزی روی با حضرت سجّاد علیه السّلام کرد و گفت:
حاجات خود را مکشوف دار که سه حاجت شما بر آورده می شود.
حضرت فرمود:
حاجت اوّل من آنکه سر سید و مولای من و پدر من حسین علیه السّلام را به من دهی تا اورا زیارت کنم و از او توشه بردارم و وداع بازپسین گویم.
دوّم آنکه حکم کنی تا هر چه از ما به غارت برده‌اند به ما ردّ کنند.
سوّم آنکه اگر قصد قتل من داری شخصی امین همراه اهل بیت رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم کنی تا ایشان را به حرم جدّشان برساند.
یزید لعین گفت:
امّا دیدار سر پدر هرگز از برای تو میسر نخواهد شد، و امّا کشتن ترا پس من عفو کردم و از تو گذشتم و زنان را جز تو کسی به مدینه نخواهد برد، و امّا آنچه از شما به غارت ربوده شده من از مال خود به اضعاف قیمت آن عوض می دهم.
حضرت فرمود:
ما از مال تو بهره نخواسته ایم مال تو از برای تو باشد، ما اموال خویش را خواسته ایم از بهر آنکه بافته فاطمه دختر محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلّم و مقنعه و گلوبند و پیراهن او در میان آنها بوده. یزید امر کرد تا آن اموال منهوبه را به دست آوردند و ردّ کردند، و دویست دینار هم به زیاده از مال خود داد، حضرت آن زر را بگرفت و بر مردم فقراء و مساکین قسمت کرد. (465)
و علاّمه مجلسی و دیگران نقل کرده‌اند که یزید اهل بیت رسالت علیهماالسّلام را طلبید و ایشان را میان ماندن در شام با حرمت و کرامت و برگشتن به سوی مدینه با صحّت و سلامت مخیر گردانید، گفتند اوّل می خواهیم ما را رخصت دهی که به ماتم و تعزیه آن امام مظلوم قیام نمائیم،

گفت آنچه خواهید بکنید، خانه‌ای برای ایشان مقرّر کرد و ایشان جامه های سیاه پوشیدند و هر که در شام بود از قریش و بنی هاشم در ماتم و زاری و تعزیت و سوگواری با ایشان موافقت کردند و تا هفت روز بر آن جناب ندبه و نوحه و زاری کردند و در روز هشتم ایشان را طلبید نوازش و عذر خواهی نمود و تکلیف ماندن شام کرد، چون قبول نکردند محملهای مزین برای ایشان ترتیب داده و اموال برای خرج ایشان حاضر کرد و گفت اینها عوض آنچه به شما واقع شده. جناب امّ کلثوم علیهاالسّلام فرمود:
ای یزید!
چه بسیار کم حیائی، برادران و اهل بیت مرا کشته‌ای که جمیع دنیا برابر یک موی ایشان نمی شود و می گوئی اینها عوض آنچه من کرده ام.
پس نعمان بن بشیر را که از اصحاب رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم بود طلب کرد و گفت تجهیز سفر کن و اسباب سفر از هر چه لازم است برای این زنها مهیا کن، و از اهل شام مردی را که به امانت و دیانت و صلاح و سداد موسوم باشد با جمعی از لشکر به جهت حفظ و حراست اهل بیت و ملازمت خدمت ایشان بر گمار و ایشان را به جانب مدینه حرکت ده.(466)
پس به روایت شیخ مفید رحمه اللّه یزید حضرت سید سجّاد علیه السّلام را طلبید در مجلس خلوتی و گفت:
خداوند لعنت کند پسر مرجانه را، به خدا قسم!
اگر من در نزد پدرت حاضر بودم آنچه از من طلب می نمود عطا می کردم و به هر چه ممکن بود مرگ را از او دفع می دادم و نمی گذاشتم که کشته شود لکن قضای خدا باید جاری شود، اکنون از برای برآوردن حاجت تو حاضرم به هر چه خواهی از مدینه برای من بنویس تا حاجت تو را برآورم، پس امر کرد که آن حضرت را جامه دادند و اهل بیت را کِسوة پوشانیدند و با نعمان بن بشیر، رسولی روانه کرد و وصیت کرد که شب ایشان را کوچ دهند، در همه جا اهل بیت علیهماالسّلام از پیش روی روان باشند و لشکر در عقب باشند به اندازه‌ای که اهل بیت از نظر نیفتند و در منازل از ایشان دور شوند و در اطراف ایشان متفرّق شوند به منزله نگاهبانان و اگر در بین راه یکی از ایشان را وضوئی یا حاجتی باشد برای رفع حاجت پیاده شود همگان باز ایستند تا حاجت خود را بپردازد و بر نشیند و چنان کار کنند که خدمتکاران و حارسان کنند تا هنگامی که وارد مدینه شوند،
پس آن مرد به وصیت یزید عمل نمود و اهل بیت عصمت علیهماالسّلام را به آرامی و مدارا کوچ می داد و از هر جهت مراعات ایشان می نمود تا به مدینه رسانید.(467) و قرمانی در (اخبار الدُّول) نقل کرده که نعمان بن بشیر با سی نفر، اهل بیت را حرکت دادند به همان طریق که یزید دستور داده بود تا به مدینه رسیدند.

پس فاطمه بنت امیر المؤمنین علیه السّلام به خواهرش جناب زینب علیهاالسّلام گفت که این مرد به ما احسان کرد آیا میل دارید که ما در عوض احسان او چیزی به او بدهیم؟
جناب زینب علیهاالسّلام فرمود که:
ما چیزی نداریم به او عطا کنیم جز حُلّی خود، پس بیرون کردند دست برنجن و دو بازو بندی که با ایشان بود و برای نعمان فرستادند و عذر خواهی از کمی آن نمودند. او ردّ کرد جمیع را و گفت:
اگر این کار را من برای دنیا کرده بودم همین ها مرا کافی بود و بدان خشنود بودم، ولکن واللّه من احسان نکردم به شما مگر برای خدا و قرابت شما با حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم (468). سید بن طاووس رحمه اللّه نقل فرموده:
زمانی که عیالات حضرت سید الشهداء علیه السّلام از شام به مدینه مراجعت می کردند به عراق رسیدند به (دلیل راه) فرمودند که ما را از کربلا ببر، پس ایشان را از راه کربلا سیر دادند، چون به سر تربت پاک حضرت سید الشهداء(علیه آلاف التحیه و الثناء) رسیدند جابر بن عبداللّه را با جماعتی از طایفه بنی هاشم و مردانی از آل پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم را یافتند که به زیارت آن حضرت آمده بودند، پس در یک وقتی به آنجا رسیدند که یکدیگر را ملاقات نمودند و بنای نوحه و زاری و لطمه و تعزیه داری را گذاشتند و زنان قبائل عرب که در آن اطراف بودند جمع شدند و چند روز اقامه ماتم و عزاداری نمودند(469).
مؤلف گوید:
مکشوف باد که ثِقات محدّثین و مورّخین متّفق اند بلکه خود سید جلیل علی بن طاووس نیز روایت کرده که:
بعد از شهادت حضرت امام حسین علیه السّلام عمر سعد نخست سرهای شهدا را به نزد ابن زیاد روانه کرد و از پس آن روز دیگر اهل بیت را به جانب کوفه بُرد و ابن زیاد بعد از شناعت و شماتت با اهل بیت علیهماالسّلام ایشان را محبوس داشت و نامه به یزید بن معاویه فرستاد که در باب اهل بیت و سرها چه عمل نماید. یزید جواب نوشت که به جانب شام روان باید داشت. لاجرم ابن زیاد تهیه سفر ایشان نموده و ایشان را به جانب شام فرستاد(470).
و آنچه از قضایای عدیده و حکایات متفرّقه سیر ایشان به جانب شام از کتب معتبره نقل شده چنان می نماید که ایشان را از راه سلطانی و قُری و شهرهای معموره عبور دادند که قریب چهل منزل می شود، و اگر قطع نظر کنیم از ذکر منازل ایشان و گوئیم از بریه و غربی فرات سیر ایشان بوده، آن هم قریب به بیست روز می شود.
چه مابین کوفه و شام به خط مستقیم یک صد و هفتاد و پنج فرسخ گفته

شده و در شام هم قریب به یک ماه توقّف کرده‌اند چنانکه سید در (اقبال) فرموده (471)
روایت شده که:
اهل بیت یک ماه در شام اقامت کردند در موضعی که ایشان را از سرما و گرما نگاه نمی داشت، پس با ملاحظه این مطالب، خیلی مستبعد است که اهل بیت بعد از این همه قضایا از شام برگردند و روز بیستم شهر صفر که روز اربعین و روز ورود جابر به کربلا بوده به کربلا وارد شوند و خود سید اجلّ این مطلب را در (اقبال) مستبعد شمرده، بعلاوه آنکه احدی از اجلاء فن حدیث و معتمدین اهل سِیر و تواریخ در مقاتل و غیره اشاره به این مطلب نکرده‌اند با آنکه دیگر ذکر آن از جهاتی شایسته بود بلکه از سیاق کلام ایشان انکار آن معلوم می شود؛ چنانکه از عبارت شیخ مفید در باب حرکت اهل بیت علیهماالسّلام به سمت مدینه دریافتی و قریب این عبارت را ابن اثیر و طبری و قرمانی و دیگران ذکر کرده‌اند و در هیچ کدام ذکری از سفر عراق نیست بلکه شیخ مفید و شیخ طوسی و کفعمی گفته‌اند که:
در روز بیستم صفر، حَرم حضرت ابی عبداللّه الحسین علیه السّلام رجوع کردند از شام به مدینه و در همان روز جابر بن عبداللّه به جهت زیارت امام حسین علیه السّلام به کربلا آمد و اوّل کسی است که امام حسین علیه السّلام را زیارت کرد. (472)
و شیخ ما علاّمه نوری - طاب ثراه - در کتاب (لؤلؤ و مرجان) کلام را در ردّ این نقل بسط تمام داده و از نقل سید بن طاووس آن را در کتاب خود عذری بیان نموده ولکن این مقام را گنجایش بسط نیست (473).
و بعضی احتمال داده‌اند که اهل بیت علیهماالسّلام در حین رفتن از کوفه به شام، به کربلا آمده‌اند و این احتمال به جهاتی بعید است. و هم احتمال داده شده که بعد از مراجعت از شام به کربلا آمده‌اند لکن در غیر روز اربعین بوده، چه سید و شیخ ابن نما که نقل کرده‌اند ورود ایشان را به کربلا به روز اربعین مقید نساخته‌اند و این احتمال نیز ضعیف است به سبب آنکه دیگران مانند صاحب (روضة الشهداء) و (حبیب السّیر) و غیره که نقل کرده‌اند مقید به روز اربعین ساخته‌اند، و از عبارت سید نیز ظاهر است که با جابر در یک روز و یک وقت وارد شدند؛ چنانکه فرمود:
فَوافَوا فی وَقْتٍ واحدٍ
و مسلّم است که ورود جابر به کربلا در روز اربعین بوده و بعلاوه آنچه ذکر شد تفصیل ورود جابر به کربلا در کتاب (مصباح الزائر) سید بن طاووس و (بشارة المصطفی) که هر دو از کتب معتبره است موجود است و ابدا ذکری از ورود اهل بیت در آن هنگام نشده با آنکه به حسب مقام باید ذکر شود و شایسته باشد که ما روایت ورود جابر را که مشتمل است بر فوائد کثیره در اینجا ذکر نمائیم.(474)

شیخ جلیل القدر عماد الدین ابوالقاسم طبری آملی که از اجلاّء فن حدیث و تلمیذ ابوعلی بن شیخ طوسی است در کتاب (بشارة المصطفی) که از کتب بسیار نفیسه است، مُسنَدا روایت کرده است از عطیه بن سعد بن جناده عوفی کوفی که از رُوات امامیه است و اهل سنّت در رجال تصریح کرده‌اند به صدق او در حدیث که گفت:
ما بیرون رفتیم با جابر بن عبداللّه انصاری به جهت زیارت قبر حضرت حسین علیه السّلام پس زمانی که به کربلا وارد شدیم جابر نزدیک فرات رفت و غسل کرد پس جامه را لنگ خود کرد و جامه دیگر را بر دوش افکند پس گشود بسته‌ای را که در آن (سُعد) بود و بپاشید از آن بر بدن خود، پس به جانب قبر روان شد و گامی بر نداشت مگر با ذکر خدا تا نزدیک قبر رسید مرا گفت:
که دست مرا به قبر گذار، من دست وی را بر قبر گذاشتم چون دستش به قبر رسید بی هوش بر روی قبر افتاد، پس آبی بر وی پاشیدم تا به هوش آمد و سه بار گفت یا حسین!
سپس گفت:
حَبیبٌ لا یجیبُ حَبیبَهُ؟
آیا دوست جواب نمی دهد دوست خود را؟
پس گفت:
کجا توانی جواب دهی و حال آنکه در گذشته از جای خود رگهای گردن تو و آویخته شده بر پشت و شانه تو، و جدائی افتاده ما بین سر و تن تو، پس شهادت می دهم که تو می باشی فرزند خیر النّبیین و پسر سید المؤمنین و فرزند هم سوگند تقوی و سلیل هُدی و خامس اصحاب کساء و پسر سید النقباء و فرزند فاطمه علیهاالسّلام سیده زنها و چگونه چنین نباشی و حال آنکه پرورش داده ترا پنجه سیدالمرسلین و پروریده شدی در کنار متّقین و شیر خوردی از پستان ایمان و بریده شدی از شیر به اسلام و پاکیزه بودی در حیات و ممات، همانا دلهای مؤمنین خوش نیست به جهت فراق تو و حال آنکه شکی ندارد در نیکوئی حال تو، پس بر تو باد سلام خدا و خشنودی او، و همانا شهادت می دهم که تو گذشتی بر آنچه گذشت بر آن برادر تو یحیی بن زکریا.
پس جابر گردانید چشم خود را بر دور قبر و شهدا را سلام کرد بدین طریق:
اَلسَّلامُ عَلَیکُمْ اَیتُهَا الاَرْواحُ الّتی حَلَّت بِفِناءِ قَبْرَ الْحُسَینِ عَلَیهِ السَّلامُ وَ اَناخَتْ بِرَحْلِهِ اَشْهَدُ اَنَّکُم اَقَمْتُمُ الصَّلوةَ وَ آتَیتُمُ الزَّکوةَ وَ اَمَرتُمْ بِالمَعْرُوفِ وَ نَهَیتُمْ عَنِ المُنکَرِ وَ جاهَدْتُمُ المُلْحِدینَ وَ عَبدْتُمُ اللّهَ حَتّی اَتیکُمُ الیقینُ.
پس گفت:
سوگند به آنکه بر انگیخت محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلّم را به نبوّت

حقّه که ما شرکت کردیم در آنچه شما داخل شدید در آن. عطیه گفت:
به جابر
گفتم:
چگونه ما با ایشان شرکت کردیم و حال آنکه فرود نیامدیم ما وادئی را و بالا نرفتیم کوهی را و شمشیر نزدیم و امّا این گروه، پس جدائی افتاده ما بین سر و بدنشان و اولادشان یتیم و زنانشان بیوه گشته؟ !
جابر گفت:
ای عطیه !
شنیدم از حبیب خود رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم که می فرمود: هر که دوست دارد گروهی را، با ایشان محشور شود و هر که دوست داشته باشد عمل قومی را، شریک شود در عمل ایشان.
پس قسم به خداوندی که محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلّم را به راستی برانگیخته که نیت من و اصحابم بر آن چیزی است که گذشته بر او حضرت حسین علیه السّلام و یاورانش.
پس جابر گفت:
ببرید مرا به سوی خانه های کوفه، پس چون پاره‌ای راه رفتیم به من گفت:
ای عطیه آیا وصیت کنم ترا و گمان ندارم که بر خورم ترا پس از این سفر، و آن وصیت این است که دوست دار دوست آل محمّد را مادامی که ایشان را دوست دارد، و دشمن دار دشمن آل محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلّم را تا چندی که دشمن است با ایشان اگر چه روزه دار و نمازگزار باشند، و مدارا کن با دوست آل محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلم اگر چه بلغزد از ایشان پائی از بسیاری گناهان و استوار و ثابت بماند پای دیگر ایشان از راه دوستی ایشان، همانا دوست ایشان بازگشت نماید به بهشت و دشمن ایشان باز گردد به دوزخ (475).
تذییل:
از توصیف جابر حضرت امام حسین علیه السّلام را به (خامس اصحاب کساء) معلوم می شود که این لقب از القاب معروفه آن حضرت بوده و حدیث اجتماع خمسه طیبه علیهماالسّلام تحت کساء از احادیث متواتره است که علماء شیعه و سنّی روایت کرده‌اند، و در احادیث آیه تطهیر بعد از اجتماع ایشان نازل شده، و هم در احادیث مباهله نیز به کثرت وارد است، و شاید سرّ جمع نمودن حضرت رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلم انوار طیبه اهل بیت مکرّم را تحت کساء برای رفع شبهه باشد که کسی نتواند ادّعای شمول آیه برای غیر مجتمعین تحت کساء نماید اگر چه جمعی از معاندین عامه تعمیم دادند ولی اغراض فاسده آنها از بیانات وارده آنها واضح و هویداست. و امّا حدیث معروف به حدیث کساء که در

زمان ما شایع است به این کیفیت در کتب معتبره و معروفه و اصول حدیث و مجامع متقنه محدّثین دیده نشده می توان گفت از خصائص کتاب (منتخب) است. و امّا آنچه جابر در کلام خود گفته که تو گذشتی بر طریقه یحیی بن زکریا اشاره است به مشابهت تامّه که ما بین سیدالشهداء علیه السّلام و یحیی بن زکریا علیه السّلام واقع است، چنانچه تصریح به آن فرموده حضرت صادق علیه السّلام در خبری که فرموده:
زیارت کنید حضرت حسین علیه السّلام را و جفا نکنید او را که او سید شهداء و سید جوانان اهل بهشت و شبیه یحیی بن زکریا است.(476) و جُمله‌ای از اهل حدیث روایت کرده‌اند از سید سجّاد علیه السّلام که فرمود:
بیرون شدیم با پدرم حسین علیه السّلام پس فرود نیامد در منزلی و کوچ نکرد از آنجا مگر آنکه یاد نمود یحیی بن زکریا را. و روزی فرمود که:
از پستی این جهان بود که سر یحیی را هدیه فرستادند برای زن زناکاری از بنی اسرائیل (477) و بعید نیست که تکرار ذکر امام حسین علیه السّلام، یحیی علیه السّلام را اشاره به همین معنی بوده باشد؛ امّا وجه شباهت که ما بین این دو مظلوم بوده پس بسیار است و ما به ذکر هشت وجه اکتفا می کنیم:
اوّل - آنکه همنامی برای این هر دو معصوم پیش از تسمیه آنها نبوده، چنانچه در روایات عدیده وارد است که نام یحیی و حضرت حسین علیهماالسّلام را کسی پیش از این دو مظلوم نداشته؛
دوّم - آنکه مدّت حمل هر دو شش ماه بوده، چنانچه در جمله‌ای از روایات وارد است؛
سوّم - آنکه قبل از ولادت هر دو، اخبار و وحی آسمانی به ولادت و شرح مجاری احوال هر دو آمد چنانچه مشروحا در باب ولادت حضرت الشهداء علیه السّلام و در تفسیر آیه:
(وَ حَمَلَتْه امهُ کُرْهاوَ وَضعَتْهُ کُرها) محدّثین و مفسّرین نقل کرده‌اند.(478)
چهارم - گریستن آسمان بر هر دو که در روایت فریقین در تفسیر آیه کریمه فَما بَکَتْ عَلَیهِمُ السَّماءُ وَ الاْرْضُ (479) وارد است. و قطب راوندی روایت کرده بَکَتِ السَّماءُ عَلَیهما اَرْبَعینَ صَباحا الخ.(480)
پنجم - آنکه قاتل هر دو ولد زنا بوده و در این باب چندین روایت وارد شده بلکه از حضرت باقر علیه السّلام مروی است که انبیاء را نکشد مگر اولاد زنا(481)
ششم - آنکه سر هر دو را در طشت طلا نهادند و برای زنا کاران و زنا زادگان هدیه بردند چنانچه در جمله‌ای از روایات هست لکن تفاوتی که هست سر یحیی علیه السّلام را در طشت بریدند که خون او به زمین نرسد تا سبب غضب الهی نشود لکن کفّار کوفه و اتباع بنی امیه - لعنهم

اللّه.
اینِ رعایت را از حضرت سید الشهداء علیه السّلام نکردند.
وَ لَنِعمَ ما قیلَ:
شعر:
حیف است خون حلق تو ریزد به روی خاک
یحیای من اجازه که طشتی بیاورم
هفتم - تکلّم سر یحیی علیه السّلام چنانچه در (تفسیر قمّی) است، و تکلّم سر مطهّر جناب سیدالشهداء علیه السّلام چنانچه در مقام خود گذشت. (482)
هشتم - انتقام الهی برای یحیی و امام حسین علیهماالسّلام به کشته شدن هفتاد هزار تن چنانچه در خبر (مناقب) است (483).
و از تطبیق حال حضرت سید الشهداء با حضرت یحیی علیهماالسّلام معلوم می شود سرّ احادیث وارده که آنچه در اُمَم سابقه واقع شده در این امّت واقع شود.
حَذْو النّعل بالنّعل و القذّة بالقذّة واللّه العالم. و امّا وصیت جابر به عطیه که دوست دار دوست آل محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلّم را الخ، شبیه به همین را نوشته حضرت امام رضا علیه السّلام برای جمّال خویش به این عبارت:
کُنْ مُحِبّا لاِلَ مُحَمَّدٍ علیهماالسّلام وَ اِنْ کُنْتَ فاسِقا وَ مُحِبّا لِمُحِبِّهِمْ وَ اِنْ کانُوا فاسِقینِ.(484)
قطب راوندی در (دعوات) فرموده که این مکتوب شریف الان نزد بعضی از اهل (کرمند) که قریه ایست از ناحیه ما به اصفهان موجود است و واقعه‌اش آن است که مردی از اهل آن قریه جمّال مولای ما ابوالحسن علیه السّلام بوده و در زمان توجّه آن سلطان ایمان به سمت خراسان، چون خواسته از خدمت آن حضرت مرخّص شود عرض کرده یابن رسول اللّه مرا مشرّف فرما به چیزی از خطّ مبارکت که تبرّک جویم به آن و آن مرد از عامّه بوده پس حضرت این مکتوب را به او عنایت فرموده (485)

ورود اهل بیت به مدینه

فصل دهم:
در بیان ورود اهل بیت علیهماالسّلام به مدینه طیبه چون اهل بیت علیهماالسّلام از شام بیرون شدند طی مراحل و منازل نمودند تا نزدیک به مدینه شدند، بشیر بن جَذلَم که از ملازمین رکاب بود گفت:
چون نزدیک مدینه رسیدیم حضرت علی بن الحسین علیه السّلام محلّی را که سزاوار دانست فرود آمد و خیمه‌ها بر افراخت و فرمود:
ای بشیر!
خدا رحمت کند پدر ترا او مردی شاعر بود آیا تو نیز بهره‌ای از صنعت پدر داری؟
عرض کردم:
بلی یابن رسول اللّه، من نیز شاعرم. فرمود:
پس برو داخل مدینه شو و شعری در مرثیه ابوعبداللّه علیه السّلام بخوان و مردم مدینه را از شهادت او و آمدن ما آگاه کن. قُلتُ وَ یناسِبُ اَنْ اَذکُرَ فی هدا الْمَقامِ هِذِهِ الابیاتِ:
شعر:
عُجْبَالْمَدینةِ وَ اصْرَخْ فی شَوارِعِها
بِصَرخَةٍ تَمْلا الدُّنیا بِها جَزَعا
نادِی الَّذینَ اِذانادَی الصَّریخُ بِهِمْ
لَبَّوْهُ قَبلَ صَدی مِن صَوتِهِ رَجَعا
قُل یا بنی شَیبَةِ الْحَمْدِ الَّذی بِهِمُ
قامَتْ دَعائمُ دینِ اللّه وَ ارْتَ فَعا
قُومُوا فقَدْ عَصَفَتْ بِالطَّفِّ عاصِفَةٌ
مالَتْ بِاَرجاءِ طَوْدِ الْعِزِّ فَانْصَدَعا
بشیر گفت:
حسب الامر حضرت سوار بر اسب شدم و به سوی مدینه تاختم تا داخل مدینه شدم، چون به مسجد حضرت پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم رسیدم صدا به گریه و زاری بلند کردم و این دو شعر
گفتم:
شعر:
یا اَهْلَ یثرِبَ لا مُقامَ لَکُم بِها
قُتِلَ الْحُسینُ فَاَدْمُعی مِدْرارُ
اَلجِسْمُ مِنهُ بِکربَلاءَ مُضَرَّجٌ
وَالرَّاءسُ مِنهُ عَلَی الْقَناةِ یدارُ

یعنی ای اهل مدینه دیگر در مدینه اقامت نکنید که حسین علیه السّلام شهید شد و به این سبب سیلاب اشک از چشم من روان است، بدن شریفش در کربلا در میان خاک و خون افتاده و سر مقدّسش را بر سر نیزه‌ها در شهرها می گردانند. آن وقت فریاد برآوردم که
ای مردم اینک علی بن الحسین علیه السّلام با عمّه‌ها و خواهرها به نزدیک شما رسیده‌اند و در ظاهر شهر شما رحل خویش فرود آورده‌اند و من پیک ایشانم به سوی شما و شما را به حضرت او دلالت می کنم.گوئی بانگ بشیر نفخه صور بود که عرصه مدینه را صبح نشور ساخت، مخدّرات محجوبه بی پرده از خانه‌ها بیرون شدند و با صورتهای مکشوفه و گیسوهای آشفته و پاهای برهنه بیرون دویدند و روها بخراشیدند و صداها به ناله و زاری بلند کردند و فریاد وا ویلاه و وا ثبوراه کشیدند، و هرگز مدینه به آن حالت مشاهده نگشته بود و روزی از آن، تلخ تر و ماتمی از آن، عظیم تر دیدار نشده بود.
بشیر گفت:
جاریه‌ای را دیدم که اشعاری در مرثیه حضرت سید الشهداء علیه السّلام خواند آنگاه گفت:
ای ناعی!
تازه کردی حزن و اندوه ما را و بخراشیدی جراحت قلوبی را که هنوز بهبودی نپذیرفته بود، اکنون بگو چه کسی و از کجا می رسی؟
گفتم:
من بشیر بن جَذلَمم که مولایم علی بن الحسین علیه السّلام مرا به سوی شما فرستاده و خود آن حضرت با عیالات ابی عبداللّه علیه السّلام در فلان موضع نزدیک مدینه فرود آمده، بشیر گفت مردم مرا بگذاشتند و به سوی اهل بیت علیهماالسّلام بشتافتند، من نیز عجله کرده و اسب بتاختم وقتی رسیدم دیدم اطراف خیمه سید سجاد علیه السّلام چنان جمعیت بود که راه رفتن نبود از اسب پیاده شدم و راه عبور نیافتم لاجرم پای بر دوش مردمان گذاشته تا خود را به نزدیک خیمه آن حضرت رسانیدم دیدم آن حضرت از خیمه بیرون تشریف آورد در حالتی که دستمالی پُر دست مبارکش گرفته و اشک چشم خویش را پاک می کند و خادمی نیز کُرسی (486) حاضر کرد و حضرت بر او نشست. لکن گریه چنان او را فرو گرفته که خودداری نمی تواند نماید و صدای مردم نیز به گریه و ناله بلند است، و از هر سو آن حضرت را تعزیت و تسلیت می گفتند و آن بقعه زمین از صداهای مردم ضجه واحده گشته، پس حضرت ایشان را به دست مبارک اشاره فرمود که:
لختی ساکت باشید چون ساکت شدند آغاز خطبه فرمود که:
حاصل و خلاصه آن به فارسی چنین است:

حمد خداوندی را که ربّ العالمین و رحمن و رحیم، فرمان گذار روز جزا و خالق جمیع خلائق است و آن خداوندی که از ادراک عقلها دور است و رازهای پنهان نزد او آشکار است، سپاس می گذارم خدا را به ملاقاتهای خَطْب های عظیم و مصائب بزرگ و نوائب غم اندوز و اَلَم های صبر سوز و مصیبتی سخت و سنگین. ایها النّاس!
حمد خدای را که ما را ممتحن و مبتلا ساخت به مصیبتهای بزرگ و به رخنه بزرگی که در اسلام واقع شد.
قُتِلَ اَبو عبداللّه الْحُسینُ علیه السّلام وَ عِتْرَتُهُ وَ سُبِی نِسآؤُهُ وَ صِبْیَتُهُ وَ دارُوا بِرَاْسِهِ فِی الْبُلْدانِ مِنْ فَوقِ عامِلِ السِّنانِ؛
همانا کشته شد ابو عبداللّه علیه السّلام و عترت او و اسیر شدند زنان و فرزندان او و سر مبارکش را بر سر نیزه کردند و در شهرها بگردانیدند و این مصیبتی است که مثل و شبیه ندارد.
ایها النّاس!
کدام مردانند از شماها که بعد از مصیبتی دل شاد باشند، و کدام چشم است که پس از دیدار این واقعه اشکبار نباشد و اشک خود را حبس نماید همانا آسمانهای هفتگانه برای قتل حسین علیه السّلام گریستند و دریاها با موجهای خود سرشک ریختند و ارکان آسمانها به خروش آمدند و اطراف زمین بنالیدند و شاخه های درختان آتش از نهاد خود برآوردند و ماهیان دریاها و لجّه‌ها و بِحار و ملائکه مُقرّبین و اهل آسمانها جمیعا در این مصیبت همدست و همداستان شدند.
ایهاالنّاس!
کدام دلی است که از قتل حسین علیه السّلام شکافته نشد و کدام قلبی است که مایل به سوی او نشد، و کدام گوشی است که این مصیبت را که به اسلام رسید بتواند شنید. ایها النّاس!
ما را طرد کردند و دفع دادند و پراکنده نمودند و از دیار خود دور افکندند، با ما چنان رفتار کردند که با اسیران ترک و کابل کنند بدون آنکه مرتکب جرم و جریرتی شده باشیم؛ به خدا سوگند اگر به جای آن سفارشها که در حقّ حرمت و حمایت ما فرمود؛ به قتل و غارت و ظلم بر ما فرمان می داد از آنچه کردند زیادتر نمی کردند
فَاِنّا للّه وَ اِنّا اِلَیهِ راجِعُونَ.
این مصیبت ما چقدر بزرگ و دردناک و سوزنده و سخت و تلخ و دشوار بود، از حق تعالی خواهانیم که در مقابل این مصائب به ما رحمت و اجر عطا کند و از دشمنان ما انتقام کشد و داد ما مظلومان را از ستمکاران باز جوید. چون کلام آن حضرت به نهایت رسید صُوحان بن صَعْصَعة بن صُوحان برخاست و عذر خواست که یابن رسول اللّه!
من از پا افتاده و زمین گیر شده بودم و به این سبب نصرت شما را

نتوانستم، حضرت عُذر او را قبول فرمود و بر پدر او صعصعه رحمت فرستاد.
پس با اهل بیت علیهماالسّلام آهنگ مدینه کردند چون نظر ایشان بر مرقد منوّر و ضریح مطهّر حضرت رسالت صلی اللّه علیه و آله و سلم افتاد فریاد کشیدند که واجدّاه وامحمّداه!
حسینِ ترا با لب تشنه شهید کردند و اهل بیت محترم را اسیر کردند بدون آنکه رحم بر صغیر و کبیر کرده باشند(487).
پس بار دیگر خروش از اهل مدینه برخاست و صدای ناله و گریه از در و دیوار بلند شد، و نقل شده که حضرت زینب علیهاالسّلام چون به درِ مسجد حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم رسید دو بازوی در را بگرفت و ندا کرد که یا جَدّاه!
اِنّی ناعِیةٌ اِلَیکَ اَخِی الحُسین علیه السّلام؛
ای جدّ بزرگوار همانا برادرم حسین علیه السّلام را کشتند و من خبر شهادت او را برای تو آورده ام.
شعر:
برخیز حال زینب خونین جگر بپرس
از دخترِ ستمزده حال پسر بپرس
با کشتگان به دشت بلا گر نبوده ای
من بوده‌ام حکایتشان سر به سر بپرس
از ماجرای کوفه و از سر گذشت شام
یک قصّه ناشنیده حدیث دگر بپرس
از کودکانت از سفر کوفه و دمشق
پیمودن منازل و رنج سفر بپرس
دارد سکینه از تن صد پاره‌اش خبر
حالِ گُل شکفته ز مرغ سحر بپرس
از چشم اشکبار و دل بی قرار ما
کردیم چون به سوی شهیدان گذر بپرس
بال و پرم ز سنگ حوادث به هم شکست
بر خیز حال طائر بشکسته پر بپرس
و پیوسته آن مخدّره مشغول گریه بود و اشک چشمش خشک نمی شد و هرگاه نظر می کرد به سوی علی بن الحسین علیه السّلام تازه می شد حُزن او و زیاد می شد غصّه او.
و طبری از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که:
چون داخل مدینه شدند زنی بیرون آمد از آل عبدالمطّلب به استقبال ایشان در حالتی که مو پریشان کرده بود و آستین خود را بر سر گذاشته بود و می گریست و می گفت:

شعر:
ماذا تَقُولُونَ اِنْ قالَ النَبی لَکُم
ماذا فَعَلْتُم وَ اَنتُمْ آخِرُ الاُمَم
بِعِتْرتی وَ بِاَهْلی بَعدَ مُفْتَقَدی
مِنْهُم اُساری وَ مِنْهُم ضُرِّجوا بِدَمٍ
ما کانَ هذا جَزائی اِذْ نَصَحْتُ لَکُم
اَنْ تَخْلُفُونی بَسُوءٍ فی ذَوی رَحِمٍ
و از حضرت صادق علیه السّلام منقول است که حضرت امام زین العابدین علیه السّلام چهل سال بر پدر بزرگوار خود گریست و در این مدّت روزها روزه داشت و شبها به عبادت قیام داشت و غلام آن حضرت هنگام افطار آب و طعام برای آن جناب حاضر می کرد و در پیش آن جناب می نهاد و عرض می کرد بخور ای مولای من. حضرت می فرمود:
قُتِلَ ابْنُ رسُولِ اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلّم جائِعا،
قُتِلَ ابنُ رَسُولِ اللّه عَطْشانا؛
یعنی من چگونه آب و طعام بخورم و حال آنکه پسر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم را با شکم گرسنه و لب تشنه شهید کردند.
و این کلمات را ŽØjω می ساخت و می گریست تا آنکه طعام و آب را با آب دیده ممزوج و مخلوط می داشت و پیوسته بدین حال بود تا خدای خود را ملاقات کرد(488).
و نیز از یکی از غلامان آن حضرت روایت شده که:
گفت:
روزی حضرت سید سجّاد علیه السّلام به صحرا تشریف برد من نیز از قفای آن جناب بیرون شدم وقتی رسیدم یافتم او را که سجده کرده بر روی سنگ نا هموارى و من می شنیدم گریه او را که در سینه خود می گردانید و شمردم که هزار مرتبه این تهلیلات را در سجده خواند:
لا اِلهَ اِلاّ اللّهُ حَقّا حَقّا لا اِلهَ اِلاّ اللّهُ تَعَبُّدا وَرِقّا لا اِلهَ اِلاّ اللّهُ ایمانا وَ تَصْدیقا
آنگاه سر از سجده برداشت دیدم صورت همایون و لحیه مبارکش را آب دیدگانش فرو گرفته من عرض کردم:
ای سید و آقای من!
وقت آن نشد که اندوه شما تمام شود و گریه شما کم گردد؟
فرمود:
وای بر تو!
یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم علیهماالسّلام پیغمبر و پیغمبر زاده بود، دوازده پسر داشت حقّ تعالی یکی از پسرانش را از نظر او غایب کرد و از حزن و اندوه مفارقت آن پسر موی سرش سفید گردید و پشتش خمیده و چشمش از بسیاری گریه نابینا شد و حال آنکه پسرش در دنیا زنده بود،

ولکن من به چشم خود پدر و برادرم را با هفده تن از اهل بیت خود کشته و سر بریده دیدم، پس چگونه حزن من به غایت رسد و گریه‌ام کم شود! (489).
و روایت شده که:
آن حضرت بعد از قتل پدر بزرگوارش از مردم کناره گرفت و در بادیه در خانه موئی که (سیاه چادر) گویند چند سال منزل فرمود و گاهی به زیارت جدش امیرالمؤمنین علیه السّلام و پدرش امام حسین علیه السّلام می رفت و کسی مطلع نمی شد.
و در جمله‌ای از کتب معتبره منقول است که رباب دختر امرء القیس مادر سکینه علیهاالسّلام که در واقعه طَفّ حاضر بود بعد از ورود به مدینه در زیر سقف ننشست و از حَرّ و بَرد پرهیز نجست و اشراف قریش خواهان تزویج او شدند در جواب فرمود:
لا یکُونُ لی حَمْوٌ بَعْدَ رَسوُلِ اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلّم؛
یعنی من دیگر پدر شوهری بعد از پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم نخواهم و پیوسته روز و شب گریست تا از غصّه و حزن از دنیا بیرون رفت. (490)
و از ابوالفرج نقل شده که این ابیات را رباب بعد از قتل حضرت سیدالشهداء علیه السّلام در مرثیه آن حضرت انشاد کرد:
شعر:
اِنَّ الَّذی کانَ نُورا یسْتَضاءُ بهِ
بِکربلاءَ قَتیلٌ غَیرُ مَدفُونِ
سِبْطَ النَّبی جَزاکَ اللّهُ صالِحَةً
عَنّا وَ جَنَّبْتَ خُسْرانَ المَوازِینِ
قَدْ کُنْتَ لی جَبَلاً صَعْبا اَلوُذُبِهِ
وَکُنتَ تَصْحَبُنا بالرَّحْمِ وَ الدّینِ
مَنْ لِلْیتامی و مِن لِلسّائِلینَ وَ مَنْ
یعنی وَیاءوی اِلَیهِ کُلُّ مِسکینِ
وَاللّه لا اَبْتَغی صِهرا بِصِهْرکُمُ
حتّی اُغَیبَ بینَ الرَّمْلِ وَ الطّینِ(491)
وَ رَوی اءَنَّهُ اکْتَحَلَتْ هاشمیةٌ ولا اخْتَضَبَتْ وَ لا رُاِی فی دارٍ هاشِمِی دُخانٌ اِلی خَمْسِ حِجَجٍ حتی قُتِلَ عُبیدُاللّه بْنِ زیادٍ لَعَنَهُ اللّهُ تَعالی.(492)
یعنی
روایت شده که:
بعد از شهادت امام حسین علیه السّلام زنی از بنی هاشم سرمه در چشم نکشید و خود را خضاب نفرمود، و دود از مطبخ بنی هاشم بر نخاست تا پس از پنج سال که عبیداللّه بن زیاد لعین به درک واصل شد.

مؤلف گوید:
که چون ابن زیاد ملعون کشته شد مختار سر نحس او را برای حضرت علی بن الحسین علیه السّلام فرستاد وقتی که سر آن ملعون را خدمت آن حضرت آوردند مشغول غذا خوردن بود سجده شکر به جای آورد و فرمود:
روزی که ما را بر این کافر وارد کردند غذا می خورد، من از خدای خود در خواست کردم که از دنیا نروم تا سر این کافر را در مجلس غذای خود مشاهد کنم هم چنانکه سر پدر بزرگوارم مقابل این کافر بود غذا می خورد، (493) و خدا جزای خیر دهد مختار را که خونخواهی ما نمود.
و از اینجا معلوم شود حال مختار که چگونه قلب مبارک امّا را شاد کرد بلکه دلجوئی و شاد نمود قلوب شکسته دلان و مظلومان و مُصیبت زدگان اَرامل و اَیتام آل پیغمبر را که پنج سال در سوگواری و گداز بودند و به مراسم تعزیت اقامت فرموده بودند بلکه به علاوه آنکه ایشان را از عزا در آورد، خانه های ایشان را آباد کرد و اعانتها به ایشان نمود.
و در کتب معتبره حدیث روایت شده که:
شخص کافری همسایه مسلمانی داشت که با او نیکوئی و مدارا می کرد، چون آن کافر بمرد و بر حسب وعده الهی به جهنم رفت حقّ تعالی خانه ای از گِل در وسط آتش بنا فرمود که:
حرارت آتش به وی ضرر نرساند و روزی او از غیر جهنم برسد و به او گفتند این سزای آن نیکویی است که آن به مسلمان رسانیدی (494).
هر گاه حال کافر به واسطه احسان به مسلمانی این گونه باشد، پس چگونه خواهد بود حال مختار که این نحو سیرت مرضیه او بوده و اخبار معتبره در باب فضیلت القاء سرور در قلب مؤمن زیاده از آن است که احصاء شود.
پس خوشا حال مختار که بسی دلهای محزون ماتم زدگان اهل بیت رسالت علیهماالسّلام را شاد کرد، و دو دعای حضرت سید سجّاد علیه السّلام بر دست او مستجاب شد:
یکی کشتن ابن زیاد چنانکه معلوم شد و دیگر کشتن حرمله بن کاهل و سوزانیدن آن؛ چنانچه در خبر منهال بن عَمرو است که گفت:
از کوفه به سفر حج رفتم و خدمت علی بن الحسین علیه السّلام رسیدم آن جناب از من پرسید از حال حرملة بن کاهل عرضه داشتم در کوفه زنده بود، حضرت دست برداشت به نفرین بر او و از خدا خواست که او را در دنیا بچشاند حرارت آهن و آتش را، منهال گفت:
چون به کوفه برگشتم روزی به دیدن مختار رفتم، مختار اسب طلبید و سوار شد و مرا نیز سوار کرد و با هم رفتیم به کناسه کوفه، لحظه ای صبر کرد مثل کسی که منتظر چیزی باشد که ناگاه دیدم حرمله را گرفته بودند و به نزد او آوردند مختار رحمه اللّه حمد خدای را به جا آورد و امر کرد

دست و پای او را قطع کردند و از پس آن او را آتش زدند من چون چنین دیدم سبحان اللّه سبحان اللّه گفتم، مختار گفت برای چه تسبیح گفتی؟
من حکایت نفرین حضرت سید سجّاد علیه السّلام و استجابت دعای او را نقل کردم. مختار از اسب خویش پیاده شد و دو رکعت نماز طولانی به جای آورد و سجده شکر کرد و طول داد سجده را پس با هم بر گشتیم، چون نزدیک خانه ما رسیدیم من او را به خانه دعوت کردم که داخل شود و غذا میل کند، مختار گفت:
ای منهال!
تو مرا خبر دادی که حضرت علی بن الحسین علیه السّلام چند دعا کرده که به دست من مستجاب شده پس از آن از من خواهش خوردن طعام داری، امروز، روز روزه است که به جهت شکر این مطلب باید روزه باشم (495).

خاتمه

مکشوف باد که اخبار زیاد وارد شده در باب گریستن فرشتگان و پیغمبران و اوصیای ایشان علیهماالسّلام و گریستن آسمان و زمین و جن و انس و وحش و طیر در مصیبت جناب سید مظلومان ابوعبداللّه الحسین علیه السّلام و هم روایات کثیره نقل شده در باب واردات احوال اَشجار و نباتات و بِحار و جِبال در شهادت آن حضرت و اشعار و مراثی و نوحه گری جنیان در حقّ آن حضرت و بیان آن که مصیبت آن حضرت اعظم مصائب بوده و بیان ثواب زیارت آن مظلوم و شرافت زمین کربلا و فوائد تربت مقدّسه آن حضرت و بیان جور و ستمی که بر قبر مطهّرش وارد شده و معجزاتی که از آن قبر شریف ظاهر گشته و بیان ثواب لعن بر قاتلان آن حضرت و کفر ایشان و شدّت عذاب ایشان و آنکه آنها در دنیا بهره نبردند و چاشنی عذاب الهی را در دنیا یافتند و اگر بنای اختصار نبود هر آینه به ذکر مختصری از آن تبرّک می جستم.

لکن باید دانست که اینگونه وقایع و آثار منقوله از انقلابات کلیه در اجزاء عالم امکان به جهت شهادت مظلومان در نظر ارباب ادیان و ملل و قائلین به مبدء و معجزات و کرامات، استبعاد و استغرابی ندارد و هرگاه متتبّع خبیر رجوع به تواریخ و سِیر نماید تصدیق خواهد کرد که وقایع سال شصت و یکم هجری که سنه شهادت آن حضرت بوده از عادت خارج بود و جمله‌ای از آن را اهل تاریخ که متّهم به تشیع و جزاف نوشتن نبوده‌اند ضبط کرده‌اند.

ابن اثیر جَزَری صاحب (کامل التواریخ) که معتمد اهل تاریخ و معروف به اتقان است در آن کتاب به طور قطع در وقایع سنه شصت و یک نوشته که مردم دو ماه یا سه ماه بعد از شهادت جناب سید الشهداء علیه السّلام مشاهده می کردند در وقت طلوع آفتاب تا آفتاب بالا می آمد دیوارها را که گویا خون به آن مالیده‌اند.

و از این قبیل در کتب معتبره بسیار است.(496) و فاضل ادیب اریب جناب اعتماد السلطنه در کتاب (حُجّة السَّعادة فی حجَّة الشهادة) بیان کرده که سال شهادت سید مظلوم علیه السّلام که سنه شصت و یکم باشد کلیه روی زمین از حالت وقفه و سکون بیرون و در انقلاب و اضطراب بوده و روی صفحه ممالک اروپا و آسیا یا بغازه خونریزی گلگون و یا لا محاله جمله جوارحش بی قرار و بی سکون بوده و رشته سلم و صلاح مردمان گسیخته و ما بین ایشان غبار فتنه و شورش بر انگیخته بوده است و مبنای آن کتاب (تواریخ عتیقه دنیا) است که به اَلسَنه مختلفه و لغات شَتّی بوده به زبان فارسی در آورده و در آن کتاب جمع نموده هر که خواهد مطلع شود به آن

کتاب رجوع نماید.
و بس است در این مقام آنچه مشاهده می شود از بقایای آثار تعزیه داری آن مظلوم تا روز قیامت که سال به سال تجدید می شود و آثار او محو نشود و از خاطرها نرود؛ چنانکه در اخبار اهل بیت علیهماالسّلام به این مطلب اشاره شده، و عقیله خِدر رسالت و رضیعه ثَدی نبوّت زینب کبری علیهاالسّلام در خطبه ای که در مجلس یزید لعین، انشاء فرموده می فرماید:
فِکِدْکَیدَکَ وَاسْعَ سَعیکَ وَ ناصِبْ جَهدَکَ فَوَ اللّهِ لا تَمْحُو ذِکْرَنا وَ لا تُمیتُ وَ حینا.(497) فرموده به یزید:
هر چند توانی کید و مکر خود را بکن و هر سعی که خواهی به عمل آور و در عداوت ما کوشش خود را فرو مگذار و با این همه به خدا سوگند که ذکر ما نتوانی محو کرد و وحی ما نتوانی میراند. و بعضی از علماء این مطلب را از معجزات باهرات آن حضرت شمرده و از زمان سلطنت دیالمه تاکنون در همه سال لوای تعزیه داری این مظلوم در شرق و غرب عالم بر پا است و مشاهده می شود که مردم شیعی مذهب در ایام عاشورا چگونه بی تاب و بی قرار هستند و در جمیع بلاد مشغول نوحه سرائی و اقامه مجلس تعزیه و بر سر و سینه زدن و لباسهای سیاه پوشیدن و سایر لوازم مصیبت هستند. جمله‌ای از مورّخین نقل کرده‌اند که در سنه سیصد و پنجاه و دو روز عاشورا معزّ الدوله دیلمی امر کرد اهل بغداد را به نوحه و لطمه و ماتم بر امام حسین علیه السّلام و آنکه زنها موها را پریشان و صورتها را سیاه کنند و بازارها را ببندند و بر دکانها پلاس آویزان نمایند و طباخین طبخ نکنند، زنهای شیعه بیرون آمدند در حالی که صورتها را به سیاه دیگ و غیره سیاه کرده بودند و سینه می زدند و نوحه می کردند، و سالها چنین بود و اهل سنّت عاجز شدند از منع آن، لِکَوْنِ السُلْطانِ مَعَ الشّیعَةِ.
و از غرائب آن است که در نفوس عامّه ناس تأثیر می کند حتی اشخاصی که اهل این مذهب نیستند یا کسانی که به مراسم شرع عنایتی ندارند چنانچه این مطلب واضح است، و چنین یاد دارم وقتی کتاب (تحفة العالم) تالیف فاضل بارع سید عبداللطیف (498) شوشتری را مطالعه می کردم دیدم شرحی عجیب از حال تعزیه داری آتش پرستان هند نقل کرده که در روز عاشورا مرسوم می دارند.
و شیخ جلیل و محدّث فاضل نبیل جناب حاج میرزا محمّد قمّی رحمه اللّه در (اربعین) فرموده که احقر در سنه هزار و سیصد و بیست و دو در ایام عاشورا در طریق کربلا بودم، در اوّل عاشورا در یعقوبیه که اکثر اهل آنجا سنّی مذهب بلکه متعصّب هستند در شب نوای نوحه سرائی و اصوات اطفال شنیدم، از کودکی از اهل آنجا پرسیدم چه خبر است؟
به زبان عربی به من جواب گفت:

ینُوحُون عَلَی السّید الْمَظلوم !
گفتم:
سید مظلوم کیست؟
گفت:
سَیدُنا الْحُسینُ علیه السّلام.
و در بقیه ایام عاشورا که در کردستان بودم دیدم بیابان نشینان که از مراسم شریعت آگاهی ندارند همه دسته شده‌اند فریاد یا حسین آنها به فلک می رود.
و نِعمَ ما قیلَ:
شعر:
سر تا سر دشت خاوران سنگی نیست
کز خون دل و دیده بر او رنگی نیست
در هیچ زمین و هیچ فرسنگی نیست
کز دست غمت نشسته دلتنگی نیست
و عجب از این تأثیر مصیبت آن حضرت است در جمادات و نباتات و حیوانات؛ چنانچه اخبار کثیره دلالت دارد بر اینکه کلیه موجودات بر مصیبت جانگداز سید مظلومان متألم شدند و هر یک بر وضع مترقب از خود گریه کردند و انقلابات کلیه در اجزاء عالم امکان دست داد به واسطه ارتباط واقعی و مناسبت حقیقی که عبارت از تلقی فیض الهی است به واسطه آن وجود مقدّس و استمداد از برکات آن ذات همایون در نیل ترقّیات مترقّبه هر یک در کمال طبیعی خود که با آن جناب دارند و او بر وجهی نمودار شد که پرده بر روی کار نتوان کشید، و دوست و دشمن و مؤمن و برهمن همه شهادت دادند و مشاهده کردند.
و چون استیفای این اخبار مستدعی وضع کتابی است مستقل و نقل جزئی از آن نیز دراین مختصر شایسته نیست لهذا به حاصل بعضی از آن اخبار و آثار اشاره می کنیم.
از حضرت باقر العلوم علیه السّلام مروی است که گریستند آدمیان و جنیان و مرغان و وحشیان بر حسین بن علی علیهماالسّلام تا اشک ایشان فرو ریخت.(499)
و از حضرت صادق علیه السّلام منقول است که چون حضرت ابوعبداللّه علیه السّلام شهید شد گریستند بر او آسمان های هفتگانه و هر چه در آنها است و آنچه مابین آسمان و زمین است و آنچه حرکت می کند در بهشت و جهنم و هر چه دیده می شود و هر چه دیده نمی شود، و گریستند بر آن حضرت مگر سه چیز الخبر(500).
در ذیل خبری است که امام حسن به امام حسین علیهماالسّلام فرمود که:
بعد از شهادت تو فرود می آید در بنی امیه لعنت خدای و آسمان خون می

بارد و گریه می کند بر تو همه چیز حتی وحوش در صحراها و ماهیها در دریاها.
اخبار حضرت صادق علیه السّلام زراره را به گریستن آسمان و زمین و آفتاب بر آن حضرت چهل صباح گذشت.
شیخ صدوق رحمه اللّه روایت کرده از یک تن از اهل بیت المقدّس که گفت:
قسم به خدا که ما اهل بیت المقدس شب قتل حضرت حسین علیه السّلام را شناختیم، بر نداشتیم از زمین سنگی یا کلوخی یا صخره ای مگر اینکه زیر آن خون دیدیم که در غَلَیان است و دیوارها مانند حلقه سرخ شد و تا سه روز خون تازه از آسمان بارید، و شنیدیم که منادی ندا می کرد در جوف لیل (اَتَرْجُوا اُمَّةً قَتَلَتْ حُسینا) الخ (501).
در طی خطبه ای حضرت سید سجّاد علیه السّلام در هنگام ورود به مدینه و در جمله‌ای از زیارات حضرت سید الشهداء علیه السّلام و روایات دیگر اشاره به گریه موجودات و انقلاب مخلوقات شده و اخبار عامّه و کلمات اهل سنّت که شهادت به وقوع آثار غریبه از این مصیبت عظمی در آسمان و زمین داده‌اند نیز بسیار است و از ملاحظه مجموع، قطع به دعوی عموم مصیبت می توان حاصل کرد، از جمله روایات ایشان است در تفسیر آیه کریمه (فَما بَکَتْ عَلَیهِمُ السّمآءُ وَ الاَرْضُ)(502) که لمّا قُتِلَ الحُسَینُ بَکَتِ السَّماءُ وَ بُکائها حُمْرَتُها.(503) اِبْن عَبدَرَبّهِ اندلسی در ذیل حدیث وفود محمّد بن شهاب زُهَری بر عبدالملک مروان نقل کرده که عبدالملک از زهری پرسید چه واقع شد در بیت المقدس روزی که حضرت حسین علیه السّلام کشته شد؟
زهری گفت:
که خبر داد مرا فلان که برداشته نشد در صبحگاه شب شهادت حضرت علی بن ابی طالب و جناب امام حسین بن علی علیهماالسّلام سنگی از بیت المقدس مگر اینکه زیر آن خون تازه یافتند(504).
در (کامل الزیارات) مثل این حدیث را از امام محمّدباقر علیه السّلام نقل کرده که برای هشام بن عبدالملک فرمود، (505) و هم ابن عبد ربه روایت کرده که:
چون لشکرگاه حضرت حسین علیه السّلام را غارت کردند طیبی در او یافت شد که هیچ زنی استعمال آن نکرد مگر آنکه به برص مبتلا شد.(506) و حکایت نوشتن قلم فولاد بر دیوار اشعار معروفه:
اَتَرْجُوا اُمَّةً قَتَلَتْ حُسَینا.
و حکایت خذف و سفال شدن پولهایی که راهب داد به جهت گرفتن سر مطهّر که علمای عامّه نقل کرده‌اند در سابق شنیدی. و حکایت مراثی و نوحه گری جنّیان زیادتر از آن است که اِحْصاء شود.

و شنیدن امّ سلمه در شب قتل حضرت حسین علیه السّلام مرثیه جن را:
اَلا یاعَینُ فَاحْتَفِلی بِجَهْدٍ و شنیدن زُهری نوحه گری جنّیان رابه این ابیات:
شعر:
نِساءُ الجِنّ یبْکینَ نِساءَ الْهاشِمِیات
ویلْطَمنَ خُدوُدا کالدَّنا نیرِ نَقِیاتٍ
وَیلْبَسْنَ ثِیابَ السُّودِ بَعدَ الْقَصَبیات (507)
وهم مرثیه ایشان را به این کلمات:
شعر:
مَسَحَ النّبی جَبینَهُ وَ لَهُ بَریقٌ فی الْخُدود
اَبَواهُ مِنْ عُلْیا قُریشٍ جَدُّهُ خَیرُ
شعر:
الْجُدُود(508) در (تذکره سبط) و غیره مسطور است و هم در (تذکره سبط) است که محمّد بن سعد در (طبقات) گفته که این حُمرت در آسمان دیده نمی شد قبل از کشتن حضرت حسین علیه السّلام و از ابوالفرج جد خود در کتاب (تبصره) نقل کرده که چون حالت غضبان آن است که هنگام غضب گونه او سرخ می شود و این سرخی دلیل غضب و اماره سخط او است و خدای تعالی از جسمانیت و عوارض اجسام منزّه است اثر غضب خود را در کشتن حضرت حسین علیه السّلام به حُمرت افق اظهار کرد و این دلیل بزرگی آن جنایت است.(509)
و در جمله‌ای از روایات عامّه است که بعد از شهادت سید مظلوم علیه السّلام دو ماه و اگر نه سه ماه دیوارها چنان بودند که گفتی مُلَطَّخْ به خون بودند و از آسمان بارانی آمد که اثر وی در جامه‌ها مدّتی باقی ماند.
و ابراهیم بن محمّد بیهقی در کتاب (محاسن و مساوی) که زیاده از هزار سال است آن کتاب نوشته شده گفته که محمّد بن سیرین گفته که دیده نشد این حُمرَت در آسمان مگر بعد از قتل امام حسین علیه السّلام و حیض نشد زنی در روم تا چهار ماه مگر آنکه پیسی اندام فرا گرفت او را پس نوشت پادشاه روم به پادشاه عرب که کشته‌اید شما پیغمبر یا پسر پیغمبر را انتهی (510).
هم از ابن سیرین منقول است که سنگی یافتند پانصد سال قبل از بعثت نبوی صلی اللّه علیه و آله و سلّم که بر او به سریانیه مکتوب بود چیزی که ترجمه‌اش به عربیه این است:
شعر:
اَتَرْجُوا اُمَّةً قَتَلَتْ حُسینا
شَفاعَةَ جَدِّهِ یوْمَ الْحَسابِ(511)
سلیمان بن یسار گفته که سنگی یافتند بر او مکتوب بود:
شعر:

لابدّ اَنْ تَردَ الْقیامَةَ فاطِمَةُ
وَقَمیصُها بِدَمِ الْحُسَینِ مُلَطَّخٌ
وَیلٌ لِمَنْ شُفَعآؤُهُ خُصَمآئُهُ
وَ الصُّورُ فی یوم الْقیمَةِ ینْفَخُ(512)
در (مجموعه شیخ شهید) و (کشکول) و (زُهَر الرّبیع) و غیره مذکور است که عقیقی سرخ یافته شد که مکتوب بود بر آن شعر:
اَنَادُرٌّ مِنَ السَّمآءِ نَثَروُنی
یومَ تَزْویج والِدِ السِّبْطَینِ
کُنتُ اَنْقی مِنَ اللُّجَینِ بیاَضا
صَبَغَتَنی دِماءُ نَحْرِ الحُسَینِ(513) سید جزائری در (زُهر الربیع) فرموده که یافتم در شهر شوشتر سنگ کوچک زردی که حفّاران از زمین بر آورده بودند و بر آن سنگ مکتوب بود:
بِسمِ اللّه الرَّحمن الرَّحیم
لَا اِلهَ اِلا اَللّه محمّد رَسُولُ اللّه، عَلِی وَلِی اللّه، لَمّا قُتِلَ الْحُسینُ بْنُ عَلِی بْنِ اَبی طالِب علیه السّلام کُتِبَ بِدَمِهِ عَلی اَرضٍ حَصْباءَ (وَ سَیعْلَمُ الذّینَ ظَلَمُوا اَی مُنْقَلَبٍ ینْقَلِبوُنَ)(514)(515)
این گونه مطالب عجیب نباشد؛ چه نظیر این وقایع در زمان ما وقوع یافته چنانچه شیخ محدّث جلیل مرحوم ثقة الاسلام نوری - طاب ثراه - خبر داده از شیخ خود مرحوم شیخ عبدالحسین طهرانی رحمه اللّه که وقتی به حلّه رفته بود اتّفاق چنان افتاد که درختی را قطع کرده بودند و طولاً آن را با ارّه تنصیف کردند در باطن او در هر شقّی منقوش بود لا اِلهَ اِلا اللّه محمّد رَسُولُ اللّه عَلِی وَلِی اللّه!
عالم فاضل ادیب ماهر جناب حاج میرزا ابوالفضل طهرانی به توسّط والد محقّقش این قضیه را نیز از مرحوم شیخ العراقین جناب شیخ عبدالحسین نقل کرده پس از آن فرموده که من خود در طهران قطعه الماس کوچکی دیدم که به قدر نصف عدس بیش نیست و در باطن او بر وجهی که هر که ببیند قطع می کند که به صناعت نیست منقوش بود لفظ مبارک (علی) به یاء معکوس با کلمه کوچکی که ظاهرا لفظ (یا) باشد که مجموع (یا علی) بشود و از این قبیل قصص در سیر و تواریخ بسیار است.(516)
و در جمله‌ای از کتب عامّه است که در شب قتل حضرت حسین علیه السّلام شنیدند قائلی می گفت:
اَیها القاتِلُونَ جَهْلاً حُسینا الخ (517)
و در چند حدیث است که چون امام حسین علیه السّلام شهید شد آسمان خون بارید و هم وارد شده که آسمان سیاه شد به حدّی که ستاره‌ها در روز پدیدار شد و سنگی برداشته نشد مگر اینکه خون تازه زیر آن دیده شد.
و در روایت ابن حجر است آسمان هفت روز بگریست و سرخ شد.(518)

و ابن جوزی از ابن سیرین نقل کرده که دنیا تا سه روز تاریک بود و بعد از او سرخی در آسمان پیدا شد.(519)
و در (ینابیع المودّة) از (جواهر العقدین) سمهودی روایت کرده که:
جماعتی به عزای رومیان رفته بودند و در کنیسه ای یافتند که نوشته بود:
اَتَرْجُوا اُمَّةً قَتَلَتْ حُسَینا الخ
پرسیدند که نویسنده این کیست؟
گفتند:
ندانیم (520).
و هم در آن کتاب از (مقتل ابی مِخْنَف) روایت کرده قضایای عدیده از نوحه و مرثیه جنّیان در بین طریق اهل بیت علیهماالسّلام از کوفه به شام و نقل کرده که چون به دیر راهب رسیدند لشکر سر مبارک را بر رُمْحی نصب کردند آواز هاتفی شنیدند که می گفت:
شعر:
وَاللّه ما جِئْنُکُم حَتّی بَصُرْتُ بِهِ
بِالطَفِّ مُنْعَفِرَ الْخَدَّینِ مَنحوُرا
وَحَوْلَهُ فِتْیةٌ تُدْمی نُحُوُرُهُمُ
مِثْلُ الْمَصابیحِ یغْشُونَ الدُّجی نُورا
کانَ الْحُسَینُ سِراجا یسْتَضآءُ بِهِ
اللّهُ یعْلَمُ اَنّی لَمْ اَقُل زُورا(521) و از (شرح همزیه) ابن حجر منقول است که گفته از جمله آیات ظاهره در روز قتل حضرت امام حسین علیه السّلام آن بود که آسمان خون بارید و اَوانی (ظرفها) به خون آکنده گشت و هوا چنان سیاه شد که ستارگان دیدار شدند و تاریکی شب چنان شدّت کرد که مردم را گمان این شد که مگر قیامت قیام کرده و ستارگان به یکدیگر برخوردند و مختلط شدند و هیچ سنگی برداشته نشد مگر اینکه زیر آن خون تازه جوشیدن گرفت و دنیا سه روز ظلمانی و تار بود آنگاه این حُمرت (522) در او نمایان شد، و گفته شده که تا شش ماه طول کشید و علی الدوام بعد از او دیدار شد(523) و قریب به این مضامین را سیوطی در (تاریخ الخلفاء) ذکر کرده آنگاه گفته:
و (وَرْسی)(524) که در عسکر ایشان بود خاکستر شد و ناقه ای از عسکر ایشان نحر کردند در گوشت او مانند آتش دیدند و او را طبخ کردند مانند صَبرِ تلخ بود(525).
بالجمله؛ از این مقوله کلمات در مطاوی کتب اهل سنّت بیش از آن است که بتوان در حیطه حصر و احصاء در آورد.

و نَختم الْکلامَ بِحِکایةٍ غریبةٍ:

شیخ مرحوم محدّث نوری - طاب ثراه - به سند صحیح از عالم جلیل صاحب کرامات باهره و مقامات عالیه آخوند ملاّ زین العابدین سلماسی رحمه اللّه نقل کرده که فرموده چون از سفر زیارت حضرت رضا علیه السّلام مراجعت کردیم عبور ما افتاد به کوه الوند که قریب به همدان است پس فرود آمدیم در آنجا و موسم فصل ربیع بود پس همراهان مشغول زدن خیمه شدند و من نظر می کردم در دامنه کوه ناگاه چشمم به چیز سفیدی افتاد چون تأمل کردم پیر مرد محاسن سفیدی را دیدم که عمامه سفیدی بر سر داشت بر سکوئی نشسته که قریب چهار ذرع از زمین ارتفاع داشت و بر دور آن سنگهای بزرگی چیده بود که جز سر، جائی از او پیدا نبود، پس نزدیک او رفتم و سلام کردم و مهربانی نمودم پس به من اُنسی گرفت و از جای خود فرود آمد و از حال خود خبر داد که از طریقه متشرّعه بیرون نیست و از برای او اهل و اولاد بوده، پس از تمشیت امور ایشان عزلت اختیار کرده محض فراغت در عبادت. و در نزد او بود رساله های عملیه از علمای آن عصر و خبر داد که هیجده سال است در آنجا است.
از جمله عجایبی که دیده بود پس از استفسار از آنها گفت:
اوّل آمدن من به اینجا ماه رجب بود، چون پنج ماه و چیزی گذشت شبی مشغول نماز مغرب بودم ناگاه صدای ولوله عظیمی آمد و صداهای عجیبی شنیدم پس ترسیدم و نماز را تخفیف دادم و نظر کردم در این دشت دیدم پر شده از حیوانات و رو به من می آیند، و این حیوانات مختلفه متضادّه چون شیر و آهو و گاو کوهی و پلنگ و گرگ با هم مختلطاند و صیحه می زنند به صداهای مختلفه پس اضطراب و خوفم زیاد شد و تعجّب کردم از این اجتماع و اینکه صیحه می زنند به صداهای غریبی و جمع شدند دور من در این محل، و بلند کرده بودند سرهای خود را به سوی من، و فریاد می کردند بر روی من.
پس به خود گفتم:
دور است سبب اجتماع این وحوش و درندگان که با هم دشمن اند دریدن من باشد و حال آنکه یکدیگر را نمی دریدند و نیست این مگر به جهت امر بزرگی و حادثه عظیمی، چون تأمل کردم به خاطرم آمد که امشب شب عاشورا است و این فریاد و فغان و اجتماع و نوحه گری برای مصیبت حضرت ابی عبداللّه علیه السّلام است. چون مطمئن شدم عمامه را انداختم و بر سر خود زدم و خود را انداختم از این مکان و می گفتم حسین حسین، شهید حسین و امثال این کلمات، پس برای من در وسط خود جائی خالی کردند و دور مرا مانند حلقه گرفتند پس بعضی سر بر زمین می زدند

و بعضی خود را به خاک می انداختند و به همین نحو بود تا فجر طالع شد، پس آنها که وحشی تر از همه بودند رفتند و به همین ترتیب می رفتند تا همه متفرّق شدند، و این عادت ایشان است از آن سال تا حال که هیجده سال است حتی آنکه گاهی روز عاشورا بر من مشتبه می شد پس ظاهر می شد از اجتماع آنها در اینجا، تا آخر حکایت که مناسبتی با مقام ندارد(526).
و در (سیره حلبیه) از بعضی زُهاد نقل شده که او هر روز نان به جهت مور، خُرد می کرد و چون روز عاشورا می شد آن مورها از آن نانها نمی خوردند و از این قبیل حکایات بسیار است و این مقدار که ذکر شد ما را کافی است و ما برای تصدیق این حکایت که شیخ مرحوم نقل فرموده این حدیث شریف را در اینجا ذکر می نمائیم:
شیخ اجلّ اقدم ابوالقاسم جعفر بن قولویه قمّی از حارث اعور روایت کرده که:
حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود:
پدر و مادرم فدای حسین شهید، در ظَهْر کوفه به خدا قسم گویا می بینم جانوران دشتی را از هر نوعی که گردنها را کشیده‌اند بر قبر او و بر او گریه می کنند شب را تا صباح.(527)
فَاِذا کانَ کَذلِکَ فَاِیاکُم وَ الْجَفاء.

فصل یازدهم:
در ذکر چند مرثیه برای آن حضرت در فصول اوایل (باب پنجم) به شرح رفت که خواندن مرثیه برای حضرت سیدالشهداء علیه السّلام و گریستن بر آن مظلوم ثواب بسیار دارد و محبوب ائمه طاهرین علیهماالسّلام است و دأب ایشان بر آن بوده که شُعرا را امر می فرمودند به خواندن مرثیه و گریه می کردند و چون خواستم که این مختصر رساله نفعش عمیم باشد لهذا به ذکر بعضی از آنها تبرّک می جویم و اگر چه این مراثی عربی است و این کتاب مستطاب فارسی است لکن کسانی که دارای علم لغت عربی نیستند نیز بهره خواهند برد.
شیخ جلیل محمّد بن شهر آشوب از (امالی) مفید نیشابوری نقل فرموده که (ذرّه نوحه گر) در خواب دید حضرت فاطمه علیهاالسّلام را که بر سر قبر حسین علیه السّلام است و او را فرمان داد که حسین علیه السّلام را بدین اشعار مرثیه کن:
شعر:
اَیهَا العَینانِ فیضا
وَاسْتَهِلاّ لا تَغیضا
وَابْکِیا بِالطَّفِّ مَیتا
تبرَکَ الصَّدْرَ رَضیضا
لَمْ اُمَرِّضْهُ قَتیلاً
لا وَ لا کانَ مَریضا
و در دیوان سید اجلّ عالم کامل سید نصراللّه حائری است که حکایت کرد برای ایشان کسی که ثقه و معتمد بود از اهل بحرین که بعضی از اخیار در عالم رؤیا حضرت فاطمه زهرا علیهاالسّلام را دیده بود که با جمعی از زنان نوحه گری می کنند بر ابو عبداللّه حسین مظلوم علیه السّلام به این بیت:
شعر:
واحُسَیناهُ ذَبیحا مِنْ قَفا
واحُسَیناهُ غَسیلاً بِالدِّمآءِ
پس سید تذییل کرد آن را به این شعر:
شعر:
وا غَریبا قُطْنُهُ شَیبَتُهُ
اِذْغدا کافُورُهُ نَسْجَ الثَّری
واسَلیبا نُسِجَتْ اَکْفانُهُ
مِنْ ثَرَی الطَّفِّ دَبُورٌ وَ صَبا

واطَعینا ما لَهُ نَعْشٌ سِوَی
الرُّمْحِ فی کَفِّ سَنانِ ذِی الْخَنا
واِوَحیدا لَمْ تُغَمِّضْ طَرْفَهُ
کَفُّ ذی رِفْقٍ بِهِ فی کَرْبَلا
واذَبیحا یتَلَظّی عَطَشا
وَاَبوُهُ صاحِبُ الْحَوْضِ غَدا
واقَتیلا حَرَقوُا خَیمَتَهُ
وَهِی لِلدّینِ الْحَنیفی وَعا
اه لا اَنْساهُ فَرْدا مالَهُ
مِنْ مُعینٍ غَیرِ ذی دَمْعٍ اَسی
و شیخ ما در (دارالسّلام) از بعض دواوین نقل کرده که بعضی از صلحاء در خواب دید حضرت فاطمه زهرا علیهاالسّلام را که به او فرمود بگو بعض از شعرای موالیان را که قصیده ای در مرثیه سید الشهداء علیه السّلام بگویند که اوّل آن این مصرع باشد:
(مِنْ اَی جُرْمٍ الْحُسَینُ یقْتَلُ)
پس سید نصر اللّه حائری امتثال این امر نمود و این قصیده را سرود:
شعر:
مِنْ اَی جُرْمٍ الْحُسَینُ یقْتَلُ
وَبِالدِّمآءِ جِسْمُهُ یغَسَّلُ
وَینْسَجُ الاَکْفانُ مِنْ عَفْرِالثَّری
لَهُ جُنوُبٌ وَصَبا وَشِمالٌ
وَقُطْنُهُ شَیبَتُهُ وَ نَعْشُهُ
رُمْحٌ لَهُ الرِّجْسُ سَنانٌ یحْمَلُ
وَیوطِئوُنَ صَدْرَهُ بِخَیلِهِمْ
وَالْعِلْمُ فیهِ وَ الْکِتابُ اَلْمُنْزَلُ(528)
فقیر گوید:
که بعضی تشبیه (شیب)را به (قُطْن) که در اشعار سید
و در بعضی زیارتها ذکر شده نپسندیده‌اند و حال آنکه این تشبیهی است بلیغ به حدی که شعراء عجم نیز در اشعار خود ایراد کرده‌اند.
حکیم نظامی گفته:
شعر:
چه در موی سیه امد سپیدی
پدید آمد نشان نا امیدی
ز پنبه شد بنا گوشت کفن پوش
هنوز این پنبه بیرون ناری از گوش
و نیز ابن شهر آشوب و شیخ مفید و دیگران فرموده‌اند اوّل شعری که در

مرثیه حسین علیه السّلام گفته شد شعر عقبه سهمی است وَ هُوَ:
شعر:
اِذِ الْعَینُ قَرَّتْ فِی الْحَیوةِ وَ اَنْتُمُ
تَخافوُنَ فی الدُنْیا فَاَظْلَمَ نُورُها
مَرَرْتُ عَلی قَبْرِالْحُسَینِ بِکَرْبَلا
فَفاضَ عَلَیهِ مِنْ دُموُعی غَزیرُها(529)
و مازِلْتُ اَرثیهِ وَ اَبْکی لشَجْوِهِ
وَ یسْعَدُ عَینی دَمْعُها وَ زَفیرَها
وَ بَکَّیتُ مِنْ بَعْدِ الْحُسَینِ عِصابَة
اَطافَتْ بِهِ مِنْ جانِبَیها قُبُورُها
سَلامٌ عَلی اَهْلِ القُبُورِ بِکَرْبَلا
و قَلَّ لَها مِنّی سَلامٌ یزُورُها
سَلامٌ بِاْصالِ الْعَشِی وَ بِالضُّحی
تُؤَدّیهِ نَکْباءُ الرّیاحِ وَمُورُها(530)
وَ لا بَرِحَ الْوُفّادُ زُوّارُ قَبْرِهِ
یفُوحُ عَلَیهِمْ مِسْکُها وَ عَبیرُها(531)
و شیخ ابن نما در (مثیر الا حزان) روایت کرده که:
سلیمان بن قَتَّة العَدْوِی سه روز بعد از شهادت حضرت امام حسین علیه السّلام به کربلا عبور کرد و بر مصارع شهداء نگران شد تکیه بر اسب خویش کرد و این مرثیه انشاء نمود:
شعر:
مَرَرْتُ عَلی اَبْیاتِ آلِ مُحَمَّدٍ
فَلَمْ اَرَها اَمْثالَها یوْمَ حَلَّتِ
اَلَم تَرَاَنَّ الشَّمسَ اَضْحَتْ مَریضَةً
لِفَقْدِ الْحُسَینِ وَ الْبِلادُ اقْشَعَرَّتِ
وَکانُوا رَجآءً ثُمَّ اَضْحَوْا رَزِیةً
لَقَدْ عَظُمَتْ تِلکَ الرَّزایا وَ جَلَّتِ
تا آنکه می گوید:
شعر:
وَ اِنَّ قَتیلَ الطَّفِ مِنْ آلِ هاشِمٍ
اَذَلَّ رِقابَ الْمُسْلِمینَ وَ ذَلَّتِ
وَقَدْ اَعْوَلَتْ تَبْکی النِّسآءُ لِفَقْدِهِ
وَاَنْجُمُنا ناحَتْ عَلَیهِ وَ صَلَّتِ(532) مکشوف باد که در سابق در بیان خروج امام حسین علیه السّلام از مدینه به مکّه ذکر شد که یکی از عمّه های آن حضرت عرض کرد:
یابن رسول اللّه!

شنیدم که جنّیان بر تو نوحه می کردند و می گفتند:
وَ اِنَّ قَتیلَ الطَّفِ مِنْ آلِ هاشِمِ.
پس این شعر را سلیمان نیز از جن شنیده و در مرثیه خود درج کرده یا از باب توارد خاطر باشد که بسیار اتّفاق می افتد و نقل شده که ابوالرّمح خزاعی خدمت جناب فاطمه دختر سید الشهداء علیه السّلام رسید و چند شعر در مرثیه پدر بزرگوار آن مخدّره خواند که شعر آخر آن این است:
شعر:
وَ اِنَّ قَتیلَ الطَّفِ مِنْ آلِ هاشِمٍ
اَذَلَّ رِقابا مِنْ قُرَیشٍ فَذَلَّتِ
حضرت فاطمه علیهاالسّلام فرمود:
ای ابوالرّمح مصرع آخر را این چنین مگو بلکه بگو:
اَذَلَّ رِقاب الْمُسْلِمینَ فَذَلَّتِ. عرض کرد:
پس این چنین انشاد کنم.
ابوالفرج در (اغانی) از علی بن اسماعیل تمیمی نقل کرده و او از پدرش که گفت در خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام بودم که دربان آن حضرت آمد اجازه خواست برای سید حمیری، حضرت فرمود بیاید، و حرم خود را نشانید پشت پرده یعنی پرده زد و اهل بیت خود را امر فرمود که:
بیایند پشت پرده بنشینند که مرثیه سید را برای امام حسین علیه السّلام گوش نمایند پس سید داخل شد و سلام کرد نشست حضرت امر فرمود او را که مرثیه بخواند پس سید خواند اشعار خود را:
شعر:
اُمْرُرْ عَلی جَدَثِ الْحُسَینِ فَقُلْ لاِعْظُمِهِ الزَّکیه
ااَعْظما لا زِلْتِ مِنْ وَ طْفاءِ ساکِبَةٍ رَوِیةِ
وَاِذا مَرَرْتَ بِقَبْرِه فَاَطِلْ بِهِ وَ قْفَ الْمَطِیة
وَابْکِ الْمُطَهَّرَ لِلْمُطَهَّرِ وَ الْمُطَهَّرَةِ النَّقِیةِ
کَبُکاءِ مُعْوِلَةٍ(533) اءتَتْ یوْما لِواحِدِهَا الْمَنِیةُ
راوی گفت:
پس دیدم اشکهای جعفر بن محمّد علیه السّلام را که جاری شد بر صورت آن حضرت و بلند شد صَرخَه و گریه از خانه آن جناب تا آنکه امر کرد حضرت، سید را به امساک از خواندن (534).
مؤلف گوید:
در سابق به شرح رفت که هارون مکفوف تا مصرع اوّل این مرثیه را برای حضرت صادق علیه السّلام خواند، آن حضرت چندان گریست که ابو هارون ساکت شد، حضرت امر فرمود او را که بخوان و تمام کن اشعار را.
وَما اَلْطَف مَرثِیة الوصال الشّیرازی رحمه اللّه فی هذَا المَقام:

شعر:
لباس کهنه بپوشید زیر پیرهنش
که تا برون نکند خصم بد منش ز تنش
لباس کهنه چه حاجت که زیر سُمّ ستور
تنی نماند که پوشند جامه یا کفنش
نه جسم یوسُفِ زهرا چنان لگد کوب است
کزو توان به پدر بُرد بوی پیرهنش
هذِهِ الْمرثیةُ لِلْمرحوم المغفور السید جعفر الحلّی رحمه اللّه وَ قَدِ انْتَخَبْتُها:

پاورقی

1- (مصباح المتهّجد) ص 572.
2- (المناقب) ابن شهر آشوب 4/84.
3- (سوگنامه کربلا) ترجمه لهوف ابن طاوس، ص 34
(مثیر الاحزان) ابن نما، ص 16، (ارشاد)
شیخ مفید 2/27.
4- (تهذیب الاحکام)6/39، (دروس) شهید اوّل 2/8.
5- (الکافی)، 1/464، حدیث دوم.
6- (امالی شیخ طوسی)ص 367، مجلس 13، حدیث 781.
7-(امالی شیخ صدوق) ص 200، مجلس 28، حدیث 215، (کامل الزیارات) ابن قولویه ص 64، باب بیستم، حدیث اول.
8-(بحار الانوار) 43/245.
9- (مناقب) ابن شهر آشوب 4/57.
10-(علل الشرایع) ص 243، باب 156، حدیث سوم.
11- (الکافی) 1/464، حدیث چهارم.
12- سوره آل عمران (3)، آیه 61.
13- سوره احزاب (33)، آیه 40.
14- (شرح نهج البلاغه) ابن ابی الحدید11/26 و 27.
15- (مستدرک الصحیحین)3/166.
16-(مناقب) ابن شهر آشوب 3/433.
17-(ذخائر العقبی) ص 130.
18- سوره نساء(4)، آیه 64.
19-(مناقب) ابن شهر آشوب 3/451.
20-(مناقب) ابن شهر آشوب 4/78.
21- (تهذیب الاحکام)2/67، (مناقب)ابن شهر آشوب 4/81.
22-(مناقب) ابن شهر آشوب 3/442.
23-(مناقب) ابن شهر آشوب 3/442 از (امالی) مفید نیشابوری نقل کرده.
24-(منتخب طریحی)ص 121.
25-(تفسیر عیاشی)2/257.
26-(اشعار اعرابی)
لَمْ یخِبِ الانَ مَنْ رَجاکَوَمَنْ
مِنْ دؤ نِ بابِکَ الحَلقَة
اَنْتَ جَوادٌ وَ اَنْتَ معْتَمَدٌ
اَبوکَ قَدْکان قاتِلَ الْفَسَقَة

لَوْلاَ الّذی کانّ مِنْ اَوئِلِکُمْ
کانَتْ عَلَینَا الْجَحیمُ مُنْطَبَقة
27-اشعار حضرت امام حسین علیه اَلاف التحیة و الثناء:
خُذْهافَاِنّی اِلَیکَ مُعْتَذِرٌ
وَاعْلَمْ بانّی عَلَیکَ ذوُ شَفَقَة
لَوْ کانَ فی سَیرِنَا الْغَداةُ عَصاً
اَمْسَتْ سمانا عَلَیکَ مُنْدَفِقَةُ
لکِنَّ رَیبَ الزَّمانِ ذوُغِیر
وَ الْکَفُّ مِنّی قَلیلَة النّفَقَةِ
(شیخ عبّاس رحمه اللّه)
28- سوره اعراف (7)، آیه 199-202.
29-سوره یوسف (12) آیه 92.
30- سوره انعام (6)آیه 124.
31- (مقتل خوارزمی) ص 225-227، چاپ دار انوار الهدی.
32- (مناقب) ابن شهر آشوب 4/73.
33-(مناقب) ابن شهر آشوب 4/76.
34-(عقد الفرید) 4/171.
35-(مناقب)ابن شهر آشوب 4/83
36-(مناقب)ابن شهر آشوب 3/447
37-(مناقب)ابن شهر آشوب 4/92
38- (بحارالانوار) 44/188
39- (کامل الزیارات) ابن قولویه ص 117، چاپ صدوق.
40-(همان مأخذ) ص 116، باب 36
41-(امالی شیخ طوسی) ص 115، حدیث 178، (امالی شیخ مفید) ص 338، مجلس 40.
42- (بحار الانوار) 44/282.
43- (رجال کشّی)2/574.
44- (معاهد التنصیص)3/96؛ (الاَغانی) 17/26.
45-(امالی شیخ صدوق)ص 190، مجلس 27، حدیث 199.
46- (امالی شیخ صدوق) ص 191-193، مجلس 27، حدیث 1و2.
47-(کامل الزیارات)ص 111، باب 33.
48-(کامل الزیارات) ص 110، باب 32.
49-(همان مأخذ) ص 108، حدیث 6.
50-(کامل الزیارات)ص 83 باب 26.
51-(کامل الزیارات) ص 114، باب 34.
52-(امالی شیخ طوسی) ص 6، حدیث 268.

53-(کامل الزیارات) ص 59، باب 17.
54-(کامل الزیارات) ص 68-69، باب 22.
55-(کامل الزیارات) ص 67، باب 22.
56-ظاهر این است که این مکالمه در کوفه واقع شده در زمان خلافت ظاهری حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام و بنابراین، عمر بن سعد در کربلا تقریبا بیست و پنج سال داشت شش سال از عمر نحسش گذشته بود پس آنچه از کتب غیره معتبره وارد شده که ابن سعد در زمان رسول خدا صلی اللّه علیه و آله بوده بی اصل است و اگر بعضی از علمای عامّه ولادت او را در روز کشته شدن عمر نوشته‌اند شاید اشتباه بر ناقل شده و مراد روز کشته شدن عثمان باشد و مناسب لفظ (یحبو)و(یدرج) در این روایت معتبر هم همین است.
و بر فرض اگر درست باشد، عمر سعد در کربلا سی و هفت ساله تقریباً بوده، به هر حال، آنچه در اَلْسِنَه عوام مشهور است که از عمر سعد به ریش سفید صحرای کربلا تعبیر می کنند بی مأخذ است. و اللّه العالم (شیخ عبّاس قمی رحمه اللّه)
57-به مطالب مقصد سوم مراجعه شود در وقایع روز عاشورا.
58-(ارشاد)
شیخ مفید 1/330 (اعلام الوری) 1/344
59- (قرب الاسناد) صفحه 26، حدیث 87، چاپ مؤسسه آل البیت علیه السّلام
60-(ارشاد)
شیخ مفید 2/131-132
61-(امالی شیخ صدوق) صفحه 177، مجلس 24، حدیث 179.
62-(بحار الانوار) 45/143.
63- ذکر این سه نفر تا آخر کلام ایشان بعد از آمدن ولید موافق روایت ابن شهر آشوب و غیره است ولکن مخفی نماند که آنچه در تاریخ ضبط شده فوت عبد الرحمن بن ابی بکر است در زمان سلطنت معاویه. (شیخ عبّاس قمی رحمه اللّه)
64- (بحار الانوار) 44/329.
65- سوره قصص (28)، آیه 21.
66-(ارشاد)
شیخ مفید 2/35.
67-(بحار الانوار)45/88.
68-(جلاء العیون) علامه مجلسی ص 602.
69- سوره قصص (28)، آیه 22.
70- بنون و جیم و باء مفتوحات قاله ابن الاثیر.

71- بجیله کحنیفة قبیلة و النسبة بجَلی کحنفّی.
72- سوگنامه کربلا (ترجمه لهوف ابن طاوس) ص 68-70
73- به تقدیم یاء مثناة بر ثاء مثلثه.
74- سوره روم (30)، آیه 60.
75- (لؤلؤ و مرجان) ص 102.
76-(سوگنامه کربلاء)، ترجمه لهوف ص 80-82.
77- (تاریخ طبری) 6/184، تحقیق:
صدقی جمیل العطار
78- (ارشاد)
شیخ مفید 2/41.
79- (تاریخ طبری) 6/189، (مقاتل الطالبیین) ابوالفرج اصفهانی ص 100.
80-(تاریخ طبری) 6/193 از (ابو مِخْنَف) نقل کرده است.
81- (کامل بهائی)، عماد الدین طبری 2/275، چاپ مرتضوی.
82- یقال مارَت نَفْسه شُعاعاً ای تفرّقت من الخوف.
83-(مروج الذهب) مسعودی 3/59، (مقاتل الطالبیین) ص 106.
84- (جلاء العیون) ص 618 و 619، (سوگنامه کربلا) ترجمه لهوف ابن طاووس ص 103.
85- قَدْ اَمَّنَتْهُ وَ لا اَمانَ لِغَدْرِها
فَبَدَتْ لَهُ مِمّا یجِنُّ عَلائِمُ
وَ اَسَرَتْهُ مُلْتَهِبَ الفؤ ادِ مِنَ الظّماءِ
وَ لَهُ عَلَی الْوَجَناتِ دَمْعُ ساجِمٌ
لَم یبْکِ مِنْ خَوفٍ عَلی نَفْس لَهُ
لکِنَّهُ اَبْکاهُ رَکبٌ قادِمٌ
یبْکی حُسَیناً اَنْ یلاقی مالَقی
مِنْ غَدْرِهِمْ فَتُباحُ مِنْهُ مَحارِمٌ
86- طلَبیدن بکر بن حمران موافق روایت ابن شهر آشوب درست نیاید؛ چه او نقل کرده که مسلم بکر را در معرکه قتال به درک فرستاد.
(شیخ عبّاس قمی رحمه اللّه)
87- (مقاتل الطالبیین) ابوالفرج ص 108 و 109.
88- در رؤیای صادقه میرزا یحیی ابهری است که حضرت امام حسین علیه السّلام را دید در حرم مطهّر بین ضریح و در وسطی ایستاده بود و نور جلالش مانع از مشاهده جمالش است و پیرمرد محاسن سفیدی پشت به دیوار مقابل آن حضرت ایستاده در کمال ادب چون خواست داخل حرم شود آن پیرمرد مانع شد به ملاحظه حضرت فاطمه و خدیجه کبری و حضرت رسول و امیرالمؤمنین علیهماالسّلام که در حرم بودند و گفت دانستم که پیغمبرانی که از اجداد آن حضرت بودند با امامان داخل حرم

بودند، می گوید پس من قهقری بیرون آمدم از حرم تا دَرِ رواق آنجا ایستادم.
پس نقل کرده شفا گرفتن خود را از حضرت تا آنکه گفته دیدم در پهلوی خود ایستاده شیخ جلیلی که محاسنش سفید است پس با وی
گفتم:
شیخنا!
این پیرمرد که محاسن سفید دارد و خارج از م شد او متوّلی است؟
فرمود او را نشناختی با اینکه زیادتر از یک ساعت است که به او متوسّل شده‌ای؟!
گفتم به حق این امام نشناختم او را!
فرمود:
او حبیب بن مظاهر است.
گفتم:
از کجا دانستی که من متوسّل به حبیب شده‌ام زیادتر از یک ساعت؟
فرمود:
ما می دیدیم ترا پس خجالت کشیدم که اسم او را بپرسم چون از دست من رفت از شخص دیگری پرسیدم اسم او را، گفت:
هانی بن عروه بود.
پس تاسّف خوردم که چرا او را نشناختم تا دامنش را بگیرم (شیخ عبّاس قمی رحمه اللّه)
89- (حبیب السّیر) 2/43، چاپ خیام.
90- (مروج الذهب) 3/59.
91- (تذکرة الخواص) سبط ابن جوزی ص 219
92- (مقاتل الطالبیین) ص 86 به جای (علیه)، (حلیه) ذکر شده است.
93- هدیة الزائرین ص 215 - 218، چاپ تبریز، 1343 ق
94-کساقطة لفظاً و معنًی.
95- (زرود) اسم آن منزل است که خبر شهادت مسلم رسید چنانچه خواهد آمد. ان شاء اللّه
96-(امالی شیخ صدوق) ص 143، حدیث 145.در متن (یا حی یا قیوّم) و (یا حی یا حکیم یا حلیم)ذکر شده بود که با متن (امالی) تصحیح شده و در متن آورد شد.
97-(سوگنامه کربلا) ترجمه لهوف ابن طاووس ص 115.
98- (سوگنامه کربلا) ص 121.
99- مراد از (عَبادِلَه) عبداللّه بن عباس و عبداللّه بن زبیر و عبداللّه بن عمر است (شیخ عبّاس قمی رحمه اللّه
100- (مقاتل الطالبیین) ص 110

101- (مقاتل الطالبیین) ص 110
102- (مقاتل الطالبیین) ص 111، به جای (قَنْبَرة)، (قُبَّرَةٍ) آمده است
103- (سوگنامه کربلا) (ترجمه لهوف) ص 129
104- (ارشاد) شیخ مفید 2/68و69
105-حُصین (ضمّ حاء مهمله و فتح صاد) ابن تمیم (تاء نقطه دار با دو میم) و بعضی نمیر گفته‌اند و شاید این غلط باشد.
ابن ابی الحدید گفته که تمیم بن اسامة بن زبیر بن ورید تمیمی همان کس است که وقتی امیرالمومنین علیه السّلام فرمود:
سلونی قَبْلَ اَنْ تَفْقِدونی
پرسید چند مو در سر من است؟
حضرت فرمود:
به خدا قسم می دانم ولکن کجا است برهان آن یعنی از کجا معلوم کنم بر تو که عددش همان است که من می گویم و من خبر داده شده‌ام به مقام تو و به من گفته شده که بر هر موئی از موی سر تو ملکی است که ترا لعنت می کند و شیطانی است که ترا به حرکت در می آورد.
که گفتم آن است که در خانه تو بچه ای است که می کُشد پسر پیغمبر را یا تحریص می کند بر قتل او و چنان بود که آن حضرت فرموده بود پسر تمیم.
حُصین (به صاد مهمله) آن روز طفلی کوچک بود که شیر می خورد پس زنده ماند تا اینکه سر کرده سرهنگان ابن زیاد شد و ابن زیاد او را فرستاد به سوی ابن سعد که در باب حسین علیه السّلام مسامحه نکند و با او کارزار کند و ابن سعد را بترساند از مخالفت ابن زیاد در تأخیر قتل امام حسین علیه السّلام لاجرم صبح همان شب که حصین بن تمیم این رسالت را برای عمر سعد آورد حسین علیه السّلام کشته شد. انتهی.
فقیر گوید که سبط ابن الجوزی در (تذکرة) نقل کرده که بعضی قاتل امام حسین علیه السّلام را حصین گفته‌اند، گویند تیری به آن حضرت زد پس فرود آمد و سر مبارکش را جدا کرد.
وَ عَلَّقَ رَاْسَه فی عُنُقِ لیتَقَرَّبَ بِهِ اِلی ابْنِ زیاد عَلَیهِ لَعائن اللّهِ. (تذکرة الخواص)، ص 228 (شیخ عبّاس قمی رحمه اللّه)
106- و به روایت سید برای سلیمان بن صُرد و مسبّب بن نَجَبَه و رفاَعة و جماعتی از شیعیان نوشت (شیخ عبّاس قمی رحمه اللّه)
107- (ارشاد) شیخ مفید 2/70.
108-(سوگنامه کربلا) سید ابن طاووس ص 139.
109- سوره احزاب (33)، آیه 23.
110- سوره توبه (9) آیه 51.
111-(ارشاد) شیخ مفید 2/72.

112-(ارشاد) شیخ مفید 2/73.
113- (سوگنامه کربلا) (ترجمه لهوف سید ابن طاوس)ص 133
114-(سوگنامه کربلاء) ص 137.
115-(الکافی) 1/398.
116- (سوگنامه کربلا) (ترجمه لهوف سید بن طاوس) ص 131.
117- (ارشاد) شیخ مفید 2/76و77.
118- سوره احزاب (33)، آیه 23.
119-(ارشاد) شیخ مفید 2/81 و 82.
120-(ارشاد) شیخ مفید 2/75-95
(سوگنامه کربلا) ترجمه لهوف ص 137-147.
121- (مقاتل الطالبیین) ابوالفرج اصفهانی ص 112.
122- (تذکرة الخواص) سبط ابن جوزی ص 223.
123-(ارشاد)شیخ مفید 2/84 و 86
124-(ارشاد) شیخ مفید 2/86.

125- مکشوف باد که عثمان بن عفّان را مصریان در مدینه محاصره کردند و منع آب از وی نمودند خبر به امیرالمؤمنین علیه السّلام که رسید آن جناب متغیر شدند و از برای او آب فرستادند و شرح قضیه او در تواریخ مسطور است.
لکن بنی امیه این وقعه را دست آویز دیرینه خود قرار دادند و به مردم اظهار داشتند که عثمان کشته شده با حال تشنگی باید تلافی نمود و به گمان مردم دادند که شورش مردم بر عثمان به صوابدید حضرت امیر علیه السّلام بوده، در این باب فتنه و بغی و نواصب خونریزیها از مسلمانان کردند تا وقعه کربلا سید، اول حکم که ابن زیاد نمود منع آب از عترت پیغمبر صلی اللّه علیه و آله شد و از زمانی که حکم منع آب شد عمر بن سعد در صدد اجرای این حکم بر آمد و به همراهان و لشکر خود سپرد که نگذارید اصحاب امام حسین از شریعه فرات آب بردارند اگرچه فرات طویل و عریض بود لکن اصحاب حضرت در محاصره بودند و مکرّر ابن زیاد در منع آب تأکید کرد عمر بن سعد، عمرو بن حجّاج زبیدی را با پانصد سوار مأمور کرد که مواظب شرایع فرات باشند و تشنگی سخت شد در اصحاب حضرت.
و از (مناقب) نقل شده که سه شبانه روز ممنوع بودند، گاهی چشمه حفر کردند و آن جماعت بی حیا پر کردند، گاهی چاه کندند برای استعمال آب غیر شرب و گاهی شبانگاه حضرت ابوالفضل علیه السّلام تشریف برد و آبی آورد.
و در روایت (امالی) از حضرت سجّاد علیه السّلام مروی است که در علی اکبر علیه السّلام با پنجاه نفر رفت در شریعه و آب آورد و حضرت سیدالشّهداء علیه السّلام به اصحاب فرمود:
برخیزید و از این آب بیاشامید و این آخر توشه شما است از دنیا و وضو بگیرید و غسل کنید و جامه های خود را بشوئید تا کفن باشد برای شما و از صبح عاشورا دیگر م رسول خدا صلی اللّه علیه و آله برسد و معلوم است که هوای گرمسیر در یک ساعت تشنگی چه اندازه کار سخت می شود و قدر معلوم از تواریخ و اخبار آن است که کشته شدند ذریه رسول خدا صلی اللّه علیه و آله با لب تشنه پس چقدر شایسته باشد که دوستان آن حضرت در وقت آشامیدن آب یادی از تشنگی آن سید مظلومان نمایند.
و از (مصباح کفعمی) منقول است که هنگامی که جناب سکینه در مقتل پدر بزرگوار خود آمد جسد آن حضرت را در آغوش گرفت و از کثرت گریستن مدهوش شد و این شعر را از پدر بزرگوار در عالم اغماء شنید:

شیعَتی ما اِنْ شَرِبْتُمْ رَی عَذْبٍ فَاذْکُرُونی
اَوْ سَمِعْتُمْ بِغَریبٍ اَوْ شَهیدٍ فَانْدُبونی
مصباح کفعمی ص 967
و ظاهر این است بقیه اشعاری که به این ردیف اهل مراثی می خوانند از ملحقات شعرا باشد نه از خود حضرت و نیکو ارداف نموده‌اند.
در (کامل بهائی) است که ابن زیاد به مسجد جامع رفت و گفت منادی ندا کرد که مردان جمله با سلاح شهر بیرون بروند از برای جنگ با امام حسین و هر مردی که در شهر باشد او را بکشند و هم نوشته که در کوفه و حوالی آن هیچ مردی نمانده بود الاّ که ابن زیاد طوعاً و کرهاً رانده بود و غیره کار حسین و اصحابش را تمام کند و گفته که راویان احوال ایشان حُمَید بن مسلم کِندی که در لشکر ملاعین بود و زینب خواهر امام حسین علیه السّلام و علی زین العابدین علیه السّلام اند و حُمَید از جمله نیک مردان بود لکن او را به اکراه و اجبار آنجا حاضر کرده بودند.
(کامل بهائی) 2/279.(شیخ عبّاس قمی رحمه اللّه).
126-(سوگنامه کربلا) ترجمه لهوف سید ابن طاووس ص 157.
127- (ارشاد) شیخ مفید 2/88 و 89.
128-(سوگنامه کربلا) ص 165.
129- (تاریخ طبری) 6/224، تحقیق: صدقی جمیل العطّار.
130- (جلاء العیون) علاّمه مجلسی ص 650.
131- (سوگنامه کربلا) ص 173.
132- در (کامل بهائی) است که (جون) غلام ابوذر در کار سلاح سازی دستی تمام داشت 2/280 (شیخ عبّاس قمی رحمه اللّه)
133-(ارشاد)
شیخ مفید 2/93.
134- (ارشاد)
شیخ مفید 2/93 و 94.
135-(جلاء العیون) علامه مجلسی ص 651.
136-(سوگنامه کربلا) ترجمه لهوف ص 175.
137- (تذکرة الخواص) ص 226.
138- بعضی از اهل اطلاع گفته اند:
بدان که آنچه تحقیق شده آن است که موقف حضرت سید الشهداء علیه السّلام در روز عاشورا رو به نقطه مشرق بوده و موقف عمر بن سعد-لعنه اللّه - رو به مغرب و (شفیه) همین جایی است که فعلاً (حکمیه) می گویند، هنگامی که آب فرات طغیان می کند مردم از آنجا سوار طَرّادَه می شوند می روند به کوفه و بودن شفیه حکمیه به دلیل قصه ضحاک بن عبداللّه مشرقی است که از میان قوم فرار کرد تا رسید به شفیه که تقریباً نیم

فرسخ است از شهر کربلا تا به آنجا؛ و امّا آنکه موقف عمر بن سعد مواجه مغرب بود به دلیل آنکه میمنه او فرات واقع می شود و عمرو بن حجّاج موکّل بر فرات در میمنه بوده؛ و در عبارت طبری است که گفته:
ثُمَ اِنَّ عَمرو بنَ حجّاج حَمَلَ عَلی الحسین علیه السّلام فی مَیمَنَةِ عُمَر بن سَعد.انتهی.
شنیدم از فاضل کامل و مطلع خبیر ماهر جناب آقای سید عبدالحسین کلیددار به بقعه مبارکه حضرت سید الشهداء علیه السّلام که می فرمود:
(نواویس) تا نزدیک پل سفید بوده که قبرستان بابل بود و مرده‌ها را در میان خم می گذاشتند و دفن می کردند و فعلاً در آن خمها که پیدا شده خاکی بوده در آتش که می ریختند بوی گندی از آن ساطع می شد و کربلا شهری بوده مقابل (نواویس) و دو نهر یکی علقمی بوده و یکی نهر نینوا؛ و نهر علقمی الا ن آثارش هست از طرف عون می آمده و در سابق که عربانه‌ها از راه عون به کربلا می آمد از دل آن نهر می گذشت و الان آثارش هست تا نزدیک شهر کربلا نزدیک کوره پزی ها که آثارش منطمس می شود لکن به خط مستقیم اگر کسی بیاید می رسد به مقام حضرت صادق علیه السّلام و از نزدیک غاضریه و آن نهر از پشت سر قبر مبارک حضرت ابوالفضل علیه السّلام می گذشته و آن حضرت بر مُسَنّاة آن شهید گشته. واللّه العالم
(شیخ عبّاس قمی علیه السّلام).
139-(ارشاد) شیخ مفید 2/96.
140-(ارشاد) شیخ مفید 2/98.
141- یعنی اِنْ قتلنا لَمْ یکُنْ عاراً عَلَینا لاِنّ سَبَبَهُ لَمْ یکُن عَنْ جُبْن وَ عَدَم اِقْدام عَلَی الْمکافِح وَ لکِن سَبَبَه مَنایانا وَ دولة آخرینا و مثل هذا لم یکن عاراً.
(شیخ عبّاس قمی رحمه اللّه)
142- (سَری) کَفتی مهتر و جوانمرد و سختی، سروات جمع. (شیخ عبّاس قمی رحمه اللّه)
143- از این کلمه اشارتی به ظهور حجّاج بن یوسف ثَقَفی فرموده و می تواند مراد مختار بن ابی عبیده ثَقَفی باشد چنانکه علاّمه مجلسی فرموده.
(شیخ عبّاس قمی رحمه اللّه)
144- (سوگنامه کربلا)(ترجمه لهوف) ص 179-185.
145-(تاریخ طبری)6/208، تحقیق:
العطّار.
146-(سوگنامه کربلا)ص 189.
147- (تاریخ طبری)6/230.
148-در (ارشاد)به جای (دُرَید)، ذُوَید)ذکر شده که ظاهراً ثبت (ارشاد)

صحیح است.
149-(ارشاد)شیخ مفید 2/101.
150-(سوگنامه کربلا) سیدبن طاووس ص 185.
151- (مناقب) ابن شهر آشوب، 4/122.
152- الالف للاطلاق ای: ما یدفنون.(شیخ عبّاس قمّی رحمه اللّه)
153-(رجال نجاشی) ص 229، شرح حال شماره 606.
154-(ثبیط) به تقدیم المثلثة علی الموحدّه مصغَراً.
155- سوره یونس (10)، آیه 58.
156- (تاریخ طبری)6/183 و 184.
157-(سوگنامه کربلا) ترجمه لهوف ص 187.
158- عُلَیم بالتّصغیر فَخْذٌ من جناب بالجیم و النوّن الموحّدة و (جناب) بطن من کلب.
159-ذو مِرَّة به کسر میم أ ی صاحب قوّة.
160- و عَصْب کَفَلْس ای شدّة.
161- و خوّار ککتّان اءی الضّعیف.
162-(ارشاد)شیخ مفید 2/102.
163-(ثُغْرَه) بالضّم مغاکی در چنبر گردن. لَبان یعنی سینه.
و معنی بیت آن است که پیوسته تیر زدن به گودی گلو و سینه او تا حدّی که خون مثل پیراهن بر بدنش احاطه کرد و خون را پیراهن خود نمود.
(شیخ عبّاس قمی رحمه اللّه).
164-(الخَیف) به فتح خاء موضعی است به مکّه نامیده شده به آن مسجد الخیف. (حَیف) بالفتح جَوْر و ستم.
165- (طرف) اسب کریم.
166- (شبا) تیزی نیزه
167-(اِنْ تَعْقِروا) یعنی اگر پی کنید اسب مرا.
168- سیف مِقصَل کمِنْبرَ: تیغ برّان.
169- (لا ناکِلاً مِنْهُمْ) یعنی نه نکول خواهم کرد از جنگ ایشان و بر نخواهم گشت از ترس.
170-بعضی ها (بَریر)بر وزن اَمیر ثبت کرده‌اند (ویراستار).
171- ر.ک: (تنقیح المقال)1/167، چاپ سه جلدی.
172- و صاحب (معراج الجنان) مصیبت وَهب را چنین نظم کرده:
عروس از خیمه سوی رزمگه تاخت
به روی نعش شوهر خویش انداخت
یکی را گفت آن شِمر بَد اَختر
که ملحق ساز این زن را به شوهر
به یک ضربت رسانید آن منافق

تن مهجور عذرا را به وامق
چو شد کلبی سوی جنّت روانه
بیاسود از غم و رنج زمانه
بروُن آمد دگر شیری مجاهد
که نام او بُدی عمرو بن خالد
به پیش روی عشق عالم افروز
کشید از دل یکی آه جگر سوز
به اشک آلوده باشد این سخن گفت
مُرخّص کن که با یاران شوم جفت.
(شیخ عباس قمی رحمه اللّه)
173-(سوگنامه کربلا)(ترجمه لهوف)ص 195.
174-(الْمذحِجْ) کَمْجلِس بالمعجمه ثم الحاء ثم الجیم.
175- (مُحرج) آنکه از کارزار رو نگرداند.
176- (ضَبع) یعنی گفتار.
177-(ازِل) یعنی خفیف و سریع در دویدن.
178- (اَعْرَج) صفت ضَبْع است نه آنکه لنگ باشد در واقع بلکه ضبع را به عرج توصیف می کنند چون در وقت راه رفتن به خیال می اندازد که لنگان لنگان راه می رود، و گرگ و کفتار در کشتن گوسفندان و فساد در ایشان هر گاه واقع شوند در میان گلّه معروفند به حّدی که مثل می زنند به ایشان.
(شیخ عبّاس قمّی رحمه اللّه) و در (مناقب) به جای (الضّبع)، (الذئب) است.
179- سوره احزاب (33)، آیه 23.
180- وَ انَّ بَیتی فی ذُروی (خ ل)
181-یعنی دوشها.
182-یعنی القوة.
183-(تاریخ طبری)6/237-238، تحقیق:
العّطار.
184- (تاریخ طبری)6/238
185- (تاریخ طبری)، از ابومخنف نقل کرده است.
186- (مثیر الاحزان) ص 65.
187- (قَسْر) مغلوب شدن به ستم.
188- پراکنده می شد.
189-مقابل سهل است.
190-(بحارالانوار)45/25.
191- (الاخفاق) الصّرع یقال اَخْفَقَ زید عمروا فی الحرب، ایِ: صَرعَه

فَکَانَّ النَّبلُ یجری بها الصرع و الرّشاق جمع رشیق و هو السَّهْم اللّطیف.
(شیخ عباس قمی رحمه اللّه)
192- (تاریخ طبری) 6/239، تحقیق:
العطّار.
193- القِنَا الْخَّطار:
نیزه جُنبان، رجل خَطّارٌ بِالرمْحِ اءی طعّان.
194- (تاریخ طبری)6/239-240.
195-(ارشاد)شیخ مفید 2/105.
196- (طَرْف) اسب کریم (شَبَا الْهَنا) یعنی تیزی سرنیزه.
197- (عَقْر) پی کردن.
198- (غِیل) بالکسر بیشه شیر.
199- (خادِر) اسم فاعل خَدَرَ الاسد است یعنی لازم گرفت شیر بیشه خود را یا خانه را و در آن قرار گرفت و مصمّم شد. (شیخ عباس قمی رحمه اللّه).
200-(تاریخ طبری) 6/241، تحقیق: العطار.
201- (مناقب) ابن شهرآشوب 4/112، تحقیق: البقاعی.
202- جمع صعود یعنی جای بلند.
203- عن حماکم کیف انصرف
و هواکم لی به شرف،
سیدی لا عشت یوم اءری
فی سوی ابوابکم اقف
(شیخ عباس قمی رحمه اللّه)
204-(بحار الانوار)45/22.
205- فَدَتک نَفْسی (خ ل)
206- (بحارالانوار)45/25.
207- (عجوز فی النساء) در بعضی نُسَخ به جای (سیدی فی النساء) است و این اَولٰی و اَنْسبَ به عبارت است. (مصححّ)
208-عجوز) کصَبُور پیر زن کلان سالخورده و به معنی سِپر و نیزه و آلت کارزار و سَگ نیز آمده و اضافه او به سیدی به ملاحظه هر یک از این معانی درست است.
(شیخ عباس قمی رحمه اللّه)
(ارض خاویه) یعنی زمینی که خالی از اهلش شده باشد و شاید در اینجا اشاره باشد به کشته شدن شوهر و پسر این زن و بی کس شدن او.(شیخ عباس قمی رحمه اللّه)
209- (بحار الانوار) 45/28.
210- (بحار الانوار) 45/30.

211- (ذِمار) بالکسر آنکه سزاوار بود نگاهداشت آن بر مرد؛ یقال حامی الذَّمار و حوزه یعنی ناحیه و میانه ملک
(شیخ عباس قمی رحمه اللّه)
212- (مناقب) ابن شهر آشوب 4/114، (تاریخ طبری) 6/234.
213- پوتین.
214- سوره احزاب (33) آیه 23.
215-(بحار الانوار) 45/31.
216-(مقاتل الطالبیین) ابوالفرج اصفهانی ص 86.
217- سوره آل عمران (3)، آیه 33 و 34.
218-(ارشاد)
شیخ مفید 2/106 با مختصر تفاوت
219-(بحار الانوار) 45/43.
220- همان مأخذ
221- (مقاتل الطالبیین) ص 116.
222-(ارشاد)
شیخ مفید 2/107.
223-(مقاتل الطالبیین) ص 86.
224- (لؤلؤ و مرجان) محدّث نوری ص 90.
225- (بحار الانوار) 45/32، به نقل از مقتل محمّد بن ابی طالب کرده.
226- (مقاتل الطالبیین) ص 98، (ارشاد) 2/107، (تاریخ طبری) 6/242.
227- (الکامل فی التاریخ) ابن اثیر 4/243.
228-(بحار الانوار) 45/32.
229-(بحار الانوار) 45/34.
230-(مقاتل الطالبیین) ص 95 - 96.
231-(تاریخ طبری) 6/242.
232- (مناقب) ابن شهر آشوب 4/115، تحقیق: البقاعی.
233-(مقاتل الطالبیین) ص 95.
234- (بحار الانوار) 101/243.
235- (مناقب) ابن شهر آشوب 4/114.
236-همان مأخذ

237-(بحار الانوار)45/34.
238- عمو زادگان آن حضرت اولاد عقیل و مسلم و اولاد جعفر و عبداللّه بن جعفر است (شیخ عباس قمی رحمه اللّه)
239- (بحار الانوار) 45/35-36.
240- (إ علام الوری)طبرسی 1/418.
241-(لؤلؤ و مرجان) ص 183، تحقیق:
حسین استاد ولی،
242- (آجام) یعنی بیشه ها
243- (سندرة) بالفتح نوعی از پیمانه بزرگ.
244- (بحار الانوار) 45/36با مختصر تفاوت.
245- (مقاتل الطالبیین) ص 93
246--گفته‌اند مادر جناب قاسم را امّ ابی بکر می گفتند و اسمش رمله بود.
(شیخ عباس قمی رحمه اللّه).
247- (اخبار الطوال) دینوری ص 257
248- (بحار الانوار) 45/38
249- (مقاتل الطالبیین) ص 88
250--(بحارالانوار) 45/38.
251--(مناقب) ابن شهر آشوب 4/116.
252--(مقاتل الطالبیین) ص 88.
253--(مناقب) ابن شهر آشوب 4/116.
254--(وفاء الوفاء) سمهودی 3/895.
255- بعضی محمّد اصغر یا عبداللّه گفته‌اند.
256- کثیر الفضل.
257- (مناقب)ابن شهر آشوب 4/116.
258- ساقیه یعنی جوی خُرد و ظاهراً اینجا مراد نهر است که از فرات منشعب شده برای سقایت نخلستانها
(شیخ عبّاس قمی رحمه اللّه).
259--(سوگنامه کربلاء) (ترجمه لهوف)ص 269.
260- (تاریخ طبری)6/244 و 245.
261- قال ابراهیم بن محمّد البیهقی احد اَعلام القرن الثالث فی کتاب (المحاسن و المساوی) عند ذکر نزول الحسین علیه السّلام و اصحابه بِکربلا ما لفظه:

فنزلوا و بينهم و بين الماء يسيرُ قال فاءراد الحسين عليه السّلام و اصحابه الماء فحالُوا بينهم و بينه
فقال له شمر ذى الجوشن لا تشربون ابدا حتّى تشربون من الحميم،
فقال العباس بن على عليهماالسّلام للحسين عليه السّلام:
اَلَسْنا عَلَى الحقّ؟
قال: نَعَم !
فحمل عليهم فكشفهم عن الماء حتى شربو و استقوا.(شيخ عباس قمى رحمه اللّه)
262- (زقا)اى صاح تزعم العرب ان للموت طائراً يصيح و يسمّونه الهامه و يقولون اذا قتل الانسان و لم يوخذ بثاره زقت هامته حتّى يثار.
(شيخ عبّاس قمّى رحمه اللّه)
263-(و المصاليت) جمع مصلاة و هو الرجل المتشمّر (قمى رحمه اللّه)
سيف مصلّت: شمشير كشيده.
264- (بحارالانوار) 45/40.
265- (بحار الانوار) 45/40 و 41.
266- (مناقب) ابن شهر آشوب 4/117.
267- (بحار الانوار) 45/41.
268- (امالى شيخ صدوق) ص 548، مجلس 70، حديث 731.
269- (بحار الانوار) 45/40.
270- (المنتخب) طُريحى ص 438.
271- (الفيض القدسى) محدث نورى. ص 287، تحقيق:
سيد جعفر نبوى.
272- (اثبات الوصية) مسعودى ص 167، انتشارات انصاريان.
273- (دعوات راوندى) ص 54.
274- (الكافى) 2/331، باب الظلم، حديث 5.
275- از كتاب (حدائق الورديه) نقل است كه چون روز عاشورا، انصار و اصحاب سيد الشهداء عليه السّلام به درجه رفيعه شهادت رسيدند حضرت شروع كرد به ندا كردن اَلا ناصِرٌ فَيَنْصُرُنا !
زنان و اطفال كه صداى آن حضرت را شنيدند صرخه و صيحه كشيدند.
سعد بن الحرث الانصارى العجلانى و برادرش ابوالحتوف كه در لشكر عمر سعد بودند چون اين ندا شنيدند و صيحه عيالات آن جناب را استماع كردند ميل به جانب آن جناب نمودند و پيوسته مقاتله كردند و جمعى را مقتول و برخى را مجروح نمودند آخر الا مر هر دو شهيد شدند.
(شيخ عباس قمى رحمه اللّه)
276--(تذكرة الخواص) ص 227.
277- (تذكرة الخواص) ص 227.

278- (احتجاج) طبرسی 2/25.
279- این مضمون در تاریخ طبری نیست بلکه در آنجا تصریح می کند که آن حضرت خونها را در کف می گرفت و بر زمین می ریخت.
280- این عبارت ابداً در تاریخ طبری و احتجاج و ارشاد نیست فقط سبط در (تذکرة) نقل نموده (ویراستار).
281- (تاریخ طبری) 6/243 با مختصر تفاوت.
282--(بحار الانوار) 45/47-48.
283--(بحار الانوار) 45/49.
284- همان مأخذ
285- (تاریخ طبری) 6/245، (بحار الانوار)45/50.
286- (لؤلؤ و مرجان) محدّث نوری ص 186 و 187، تحقیق: حسین استاد ولی.
287- (بحار الانوار) 45/52 - 53.
288- (معراج المحبّة)
شیخ علی العراقین ص 6، چاپ مرحوم انصاری، سال 1357 شمسی.
289- در بعضی نسخه‌ها (بشر) و در ارشاد مفید (نسر) ذکر شده.
290-ترجمه (لهوف) (سوگنامه) ص 225؛ (ارشاد)
شیخ مفید 2/110.
291- (ارشاد)، 2/111.
292- (تاریخ طبری) 6/245.
293- (ارشاد)
شیخ مفید 2/111.
294-(تاریخ طبری)6/245
295- (سوگنامه کربلا) (ترجمه لهوف) ص 229.
296- (ارشاد)
شیخ مفید 2/12.
297- (مناقب) ابن شهر آشوب 4/120.
298- (سوگنامه کربلا) (ترجمه لهوف) ص 233.
299- (کامل الزیارات) ص 351.
300- (ارشاد)
شیخ مفید 2/133.
301- (ارشاد)
شیخ مفید 2/133 - 134.
302- (بحارالانوار) 45/60.
303- (بحارالانوار) 45/58 - 59.
304- در بعضی نسخه‌ها (حُوبة) یا (حَوْبَة) ذکر شده.

305- (بحارالانوار) 45/60.
306- (بحار الانوار) 45/58، (سوگنامه کربلا) (ترجمه لهوف) ص 241.
307- (مثیر الاحزان) ص 80.
308-(کامل الزیارات) ص 274، باب 88، چاپ صدوق، تهران.
309- (بحارالانوار) 45/58.
310- (بحارالانوار) 45/58.
311- (معراج المحبة) ص 93، چاپ محمد علی انصاری، سال 1357 شمسی.
312- صاحب (روضة الصفا) گفته که بعضی گفته اند:
عمر سعد هر دو دست او را یعنی شمر را گرفته گفت:
از خدای تعالی شرم نداری که بر قتل این پسر بیمار اقدام می نمائی؟
شمر گفت:
فرمان عبیداللّه صادر شده که جمیع پسران حُسین را بکشم و عُمَر در این باب مبالغه کرد و شمر از آن فعل قبیح و امر شنیع دست باز داشته امر کرد تا آتش در خیمه های اهل بیت مصطفی زدند.
با چنین سنگدلی ها که از آن قوم آمد
سنگ نبارید زهی مستنکر
این چنین واقعه حادث و آنگاه هنوز
چرخ گردان و فلک روشن و خورشید انور
313- (بحارالانوار) 45/59.
314- (اقبال الاعمال) ص 49، چاپ اعلمی، بیروت.
315- (مصباح المُتَهجّد) ص 543، چاپ اعلمی، بیروت.
316- (مناقب) ابن شهر آشوب 4/122، چاپ دار الاضواء، بیروت
317- (امالی شیخ صدوق) ص 191 و 192، مجلس 27، حدیث 201.
318- (کامل بهائی) 2/303، چاپ مرتضوی، تهران.
319-ای داغ تو روان خون دل از دیده و حور
بی تو عالم همه ماتمکده تا نفخه صور
تا جهان باشد و بوده است که داده است نشان
میزبان خفته به کاخ اندر و میهمان به تنور
سَر بی تن که شنیده است به لب آیه کهف
یا که دیده است به مشکات تنور آیه نور (شیخ عباس قمّی رحمه اللّه)
320- (تاریخ طبری) 6/247، تحقیق:
صدقی جمیل العطّار.
321- (معراج المحّبة) ص 9، چاپ محمّدعلی انصاری.
322- آتشکده نیرّ تبریزی ص 130، چاپ فردوسی، تبریز، 1364 ش.
323- (دیوان محتشم کاشانی) ص 284، با مختصر تفاوت، چاپ سنائی،

تهران.
324- بدان که (جامعه) اسم یک نوع از (غُل) است و وجه این تسمیه آن است که جمع می کند دستها را به سوی گردن و غُل طوقه آهنی است در گردن گذارند و از دو طرف زنجیر دارد که به اختلاف از دو طرف آن طوقه خارج می شود، یعنی از طرف راست به سمت دست چپ و از طرف چپ به سمت دست راست می رود دو دستها بسته می شود دو طرف زنجیر پس از بسته شدن دستها به وسیله گداختن یا کوبیدن به هم وصل می شود که دیگر جدا نشود و از این جهت هنگامی که یزید پلید خواست غُل را گردن آن حضرت بردارد سوهان خواست (شیخ عبّاس قمّی رحمه اللّه).
325- (معراج المحبّة) ص 97.
326- این کلمات حضرت زینب علیهاالسّلام اشاره باشد به آنچه ظاهر شد از هارون الرشید و متوکل لعین و در محو آثار آن قبر شریف چنانچه در (تتمّة المنتهی) در حال متوکّل به شرح رفته به آنجا مراجعه شود (شیخ عبّاس قمّی رحمه اللّه).
327- (کامل الزیارات) ص 273 و 274، باب 88.
328- (سوگنامه کربلا) (ترجمه لهوف)، ص 245.
329- (دیوان محتشم کاشانی) ص 283 و 284.
330- (بحارالانوار) 45/58.
331- (بحار الانوار) 45/59.
332- (بحارالانوار) 45/59.
333- (مصباح) کفعمی، ص 967، اعلمی، بیروت.
334- (مناقب) ابن شهر آشوب 4/121.
335- (ارشاد)
شیخ مفید 2/114.
336- (کامل بهایی) 2/287.
337- (الدروس الشرعیه) 2/11، چاپ انتشارات اسلامی، قم.
338- (ناسخ التواریخ) زندگانی امام حسین علیه السّلام 3/34، چاپ اسلامیه.
339- سوره ابراهیم (14)، آیه 42.
340- (مناقب) ابن شهر آشوب 4/91 و 92.
341- (بحار الانوار) 45/232.
342- (بحارالانوار) 45/230.
343- (ترمذی) هو الشیخ الحافظ ابو عیسی محمّد بن عیسی بن سوره المتوفی سنه 275 و جامِعُ اَحَدِ الصَحاح السِّت و ترمذ قریة قدیمة علی طرف نهر بلخ
(شیخ عبّاس قمّی رحمه اللّه).

344- (و السّمعانی) هو ابوسعد عبدالکریم بن محمّد المروزی الشّافعی صاحب کتاب الانساب و فضایل الصحابه و غیر هما توفّی بمرو سنه 562 (شیخ عبّاس قمّی رحمه اللّه).
345- (صحیح ترمذی) 5/428، حدیث 3796، دارالفکر، بیروت.
346- (بحار الانوار) 45/23 از (مقتل محمّد بن ابی طالب) نقل کرده است.
347- (تذکرة الخواص) ص 230.
348- (امالی شیخ طوسی) ص 326، مجلس 11، حدیث 653.
349- در (کامل بهائی)(2/290) است که چون ابن زیاد حکم کرد که سر مقدّس را در کوچه های کوفه بگردانند در جمیع کوچه‌ها و قبایل صد هزار خلق در نظاره آن سر جمع شدند بعضی به تعزیت و بعضی به تهنیت (شیخ عبّاس قمّی رحمه اللّه).
350- (شَبَه) مهرهُ سیاه است معرّبش (سَبَج) است.
351- (بحار الانوار) 45/114 و 115.
352- (بحارالانوار) 45/108.

353- (سیف الاُمّة) (ردّ رساله پادری)، نسخه خطّی کتابخانه مسجد اعظم، به شماره 368.
354- یعنی چون مردم دیدند که جناب زینب 3 اشاره به سکوت کرده خواست تکلم فرماید، سکوت اختیار کردند و از رفتن توقف نمودند تا گوش دهند چه می فرماید و چون مردم از رفتن باز ایستادند لاجرم زنگها از صدا افتاد، امّا بیانات وارده بعضی از اهل خبر که این را یکی از کرامات جناب زینب 3 شمرده‌اند از اجتهادات است. و برای جلالت قدر آن مخدّره محتاج به نقل این کرامتها نیست (شیخ عبّاس قمّی؛).
355- (امالی شیخ مفید) ص 321 - 324، مجلس 38، حدیث 8.
(امالی شیخ طوسی، ص 91 - 93، مجلس سوم، حدیث 142.
356- (احتجاج) طبرسی 2/31.
357- فی الْحَدیثِ نَهی عَنْ قَتْل شَیی ءٍ مِنَ الدَّوابَ صَبْرا هُوَ اَنْ یمْسَکَ شَیی ءٌ مِنْ ذَواتِ الرُّوحِ حَیا ثُمَّ یرْمی بشَیی ءٍ حَتی یمُوتَ. کذا فی النِّهایة. (شیخ عبّاس قمّی رحمه اللّه).
358- (سوگنامه کربلا) (ترجمه لهوف) ابن طاوس، ص 287 - 291.
359- حاضر مجاور، بادی = صحرانشین.
360- و شاید همین قضیب بوده که از بابت تجسم اعمال به صورت مار برزخی شده که در جمله‌ای از کتب علمای تاریخ نقل شده که در زمان مختار سر نحس این کافر را در میان سر قَتَله بود و بر زمین انداخته بودند و مردم تماشا می نمودند که ماری در سوراخ بینی و دهان او داخل ود و بیرون می آید و مردم می گفتند:
قَدْ جائَتْ قَدْجائَتْ، یعنی مار باز آمد و این عمل مکرّر واقع شد و از تاریخ طبری مستفاد می شود که ابن زیاد ملعون یک ساعت آن قضیب را به دندانهای نازنین آن حضرت می زد مکرّر و متوالی مثل باران که بر زمین می بارد. (تاریخ طبری) 6/248، (شیخ عبّاس قمّی رحمه اللّه).
361- همین معنای ترجمه (سجّاعه) به سین مهمله است و محتمل است که (شجاعه) به شین معجمه باشد یعنی زن پر دل و دلیر و شجاع است چنانچه در (منتهی الارب) شجاعه بالتّثلیث زن پر دل و دلاور در شدّت.
فقیر گوید:
که کافی است در پر دلی جناب زینب علیهاالسّلام که در آن مجمع بزرگ آن دبّ اکبر را تعییر و سرزنش کرد به مادرش مرجانه و آن کنیزکی بود زانیه مشهوره به زنا.
وَ قَدْ اَشارَ اِلَیها امیر المؤمنین علیه السَّلامُ فی قَوله لِلْمیثَم التمّار لَیاْ خُذَنَّکَ

الْعُتُلّ الزَّنِيم ابْنُ الاَمَةِ الْفاجِرَةِ عُبَيدُ اللّه بنُ زياد وَ اَشارَ اِلَيها اَيضا الشّاعرُ فى هذا الْبَيتِ:
لَعَنَ اللّهُ حَيثُ حَلَّ زِيادا
وَ ابْنَهُ و الْعَجُوزَ ذاتَ الْبَعوُلِ.
(شيخ عبّاس قمّى رحمه اللّه)
362- (تاريخ طبرى) 6/248 و 249.
363- (مثير الاحزان) ص 91.
364- سوره زُمر (39)، آيه 42.
365- (سوگنامه كربلا) ص 297.
366- (بحار الانوار) 45/118.
367- يعنى حيا و شرم مى كنيد از ايشان.
368- (سبخه) يعنى زمين شوره زار و اسم موضعى است در بصره و شايد در كوفه شوره زارى بوده كه عبداللّه را در آنجا به دار زدند، و بعضى به جاى سبخه، مسجد ذكر كرده‌اند. واللّه العالم، (شيخ عبّاس قمّى رحمه اللّه).
از كتاب (درّ النّظيم) معلوم مى شود كه خبر قتل امام حسين عليه السّلام به مدينه بعد از بيست و چهار روز از روز عاشورا رسيد و اللّه العالم،
(شيخ عبّاس قمّى رحمه اللّه)
369- سوره كهف (18)، آيه 9.
370- (ارشاد) شيخ مفيد، 2/117.
371- (بحار الانوار) 45/189، حديث 35.
372- (ارشاد) شيخ مفيد 2/118.
373- (ارشاد) شيخ مفيد 2/123،
(اَلاَرْنب) وقعةٌ كانَتْ لبنى زُبَيد عَلى بنى زياد من بنى الحرث بن كعب و هذا البيت العمرو بن معدى كرب،
(شيخ عبّاس قمّى رحمه اللّه).
374- همان مأخذ.
375- (بحار الانوار) 45/122.
376- (ارشاد) شيخ مفيد 2/124.
377- (امالى شيخ طوسى) ص 90
مجلس سوّم، حديث 139.
378- (بحارالانوار) 45/199
(تاريخ طبرى) 6/255.
379- (تاريخ طبرى) 6/252، تحقيق:
صدقى جميل العطار.
380- (ارشاد) شيخ مفيد، 2/118.

381- المقریزی تقی الدین احمد بن علی المورّخ صاحب الکتب الکثیرة منها تاریخ مصر المسمی ب (المواعظ و الاعتبار بذکر الخطط و الا ثار)، اصله من بعلبک و یعرف بالمقریزی نسبة الی حارة کانت تعرف بحارة المقازرة توفّی سنه 845
(شیخ عبّاس قمّی رحمه اللّه).
382- (الخطط و الا ثار) 1/430.
383- (کامل بهائی) عماد الدین طبری 2/291.
384- (اقبال الاعمال) ص 59، اعلمی، بیروت.
385- (تِبْر مُذاب): (تِبْر) به تقدیمتإ مکسوره بر موحدّه ساکنه یعنی طلا و (مُذاب) یعنی آب شده (شیخ عبّاس قمّی رحمه اللّه).
مخفی نماند که ابو مِخْنف لوط بن یحیی الازْدی از بزرگان محدّثین و معتمد ارباب سِیر و تواریخ است و مقتل او در نهایت اعتبار؛ چنانچه از نقل اعاظم علمای قدیم از آن و از سایر مؤلفاتش معلوم می شود ولکن افسوس و آه که اصل مَقْتَل بی عیب او در دست نیست و این مقتل موجود و منسوب به او مشتمل است بر بعضی مطالب مُنْکره که باید اَعادی و جهّال آن را به جهت پاره ای از اغراض فاسده در آن کتاب نقل کرده باشند و از این جهت از درجه اعتبار افتاده و بر مفردات آن شیخ وثوقی نیست، لکن آن چه در باب سِیَر اهل بیت از کوفه و شام از قضایای عدیده نقل کرده که ملخّص آن را ما نقل کردیم نشود گفت تمام آن از دسّ وضّاعین باشد سِیما که در بعضی از آنها داعی بر وضع نیست و علاوه بر آن شواهد بسیار بر صدق غالب از قضایا در کتب معتبره یافت می شود:
مثل قضیه دیر راهب قِنَّسْرِین که در یک منزلی حَلَب بوده و در سنه 351 به جهت غارت روم خراب شده و قصّه یهودی حرانی که سید عطاءاللّه بن سید غیاث الدین در (روضة الاحباب) نقل کرده
و ابن شهر آشوب قضایای بسیار نقل کرده و عالم جلیل خبیر عماد الدین حسن بن علی طبرسی در (کامل السقیفه) تصریح کرده بر آن که در این سِیر به امد و موصل و نصیبین و بعلبک و میافارقین و شَیزَر عبور کردند.
فاضل المعی ملاّ حسین کاشفی قضایای متعدده در بین عبور از بسیاری منازل در (روضة الشهدا) نقل کرده و از مجموع، اطمینان حاصل می شود که مسیر از آن راه بوده و خلاف آن نیز از اصل و کلمات اصحاب تا کنون به نظر نرسیده.
واللّه العالم (شیخ عبّاس قمّی رحمه اللّه)
387- همانا به این گردانیدن اهل بیتِ خَیرُ الانام در دیار اسلام، اشاره فرموده حضرت زینب علیهاالسّلام در خطبه خود در مجلس یزید:
اَمِنَ العَدْلِ یابْنَ الْطُلَقاء تَحْذیرُکَ حَرائرَکَ وَ إ ماءکَ و سَوْقَکَ بَناتِ رَسول اللّهَ سَبایا؟ !

قَدْ هَتَکْتَ سُتُورَهُنَّ و اَبْدَیتَ وُجُوهَهُنَّ تَحْدوُبِهِنَّ الاَعْداءُ مِنْ بَلَدٍ الی بلدٍ و یسْتَشْرِفُهُنَّ اَهل الْمَناهِلِ و الْمَناقِلِ الخ.
(سوگنامه کربلا) ص 330
و اشاره فرموده به اشهار رأس مقدس، این شاعر:
رَأسُ ابْن بنتِ محمَّدٍ وَ وَصیهِ
لِلْمُسلمینَ عَلی قَناةٍ یرْفَعُ
وَالْمُسلمونَ بِمَنظَرٍ و بِمَسمَعٍ
لا جازِعٌ مِنْهُمْ وَ لا مُتَوَجَّعٌ
اَیقَظْتَ اَجْفاناً وَ کُنْتَ لَها کِری
وَ اَنَمْتَ عَیناً لَمْ تَکُنْ بِکَ تَهْجَعُ
کَحَلَتْ بِمَنْظَرِکَ الْعُیونُ عِمایةً
وَاَصَمَّ رُزْؤُکَ کُلَّ اُذُنٍ تَسْمَعُ
ما رَوْضَةٌ إلاّ تَمَنَّتْ انَّها
لَکَ مَضْجَعٌ وَ لِخَطِّ قَبْرِکَ مَوضِعٌ
(سوگنامه کربلا) ترجمه لهوف ص 298 (شیخ عبّاس قمّی رحمه اللّه)
388- (مناقب ابن شهر آشوب 4 / 89 و 90.
389- (روضة الشهداء) ص 386، تصحیح:
علامه شعرانی.
390- سوره شعراء (26)، آیه 227.
391- (روضة الشهداء) ص 367.
392- (معجم البلدان) 2 / 186، چاپ دار صادر، بیروت.
393- (تاریخ حلب) 1 / 253.
394- (سوگنامه کربلا) (ترجمه لهوف) ص 315، 316.
395- و در روایت (تذکرة سبط) است که گفت:
اَشْهَدُ اَنْ لا اِلهَ اِلاّ اللّه وَ اَنّ جَدَّکَ مُحَمّداً رَسُولُ اللّهِ صَلّی اللّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ وَ اَشْهَدُ اءنّی موْلاکَ و عَبْدُکَ
پس از دیر فرود آمد و خدمت اهل بیت می کرد.
(شیخ عبّاس قمّی رحمه اللّه)
396- سوره ابراهیم (14)، آیه 42.
397- سوره شعرا (26)، آیه 227.
398- (بحارالانوار) 45 / 184 - 185. 399
(مصباح) کفعمی ص 676، اعلمی، بیروت.
400- (سوگنامه کربلا) (ترجمه لهوف) ص 317.
401- (جلاء العیون) ص 729.
402- سوره ابراهیم (14)، آیه 42.
403- سوره شعراء (26)، آیه 227.

404- (مناقب) ابن شهر آشوب 4/68.
405- سوره کهف (18)، آیه 9.
406- (خرائج) راوندی 2/577.
407- سوره شوری (42)، آیه 23.
408- سوره اسراء (17)، آیه 26.
409- سوره انفال (8)، آیه 41.
410- سوره احزاب (33)، آیه 33.
411- (سوگنامه کربلا) (ترجمه لهوف) ص 318 - 323.
412- (جلاء العیون) ص 731.
413- (کامل بهائی) 2/292، 293.
414- در نفس المهموم بعد از سر حضرت عبّاس علیه السّلام ذکر کلمه کَاَنَّهُ یضْحَک ظاهرا از سهو قلم است، (شیخ عبّاس قمّی رحمه اللّه).
415- (کامل بهائی) 2/296، 297.
416- (تاریخ طبری) 6 / 250، تحقیق:
صدقی جمیل العطّار.
417- (مثیر الاحزان) ص 97.
418- (ارشاد)
شیخ مفید، 2 / 119.
419- (حُمُول) بالضم هودج ها و شتران که بر آنها هودج بسته باشند.
در بعضی نسخه‌ها به جای (الحُمول)، (الرؤوس) ذکر شده.
420- (بحار الانوار) 45 / 199.
421- (بحار الانوار) 45 / 167.
422- (ارشاد)
شیخ مفید 2 / 119، 120.
423- (بحار الانوار) 45 / 176.
424- (کامل بهائی) 2 / 295.
425- (مثیر الاحزان) ص 98
426- سوره شوری (42)، آیه 30.
427- سوره حدید (57)، آیه 22 - 23.
428- (تفسیر قمّی) 2/352.
429- واریاً یعنی آتش زننده
430- تشْجینَ یعنی اندوهگین.

431- ذکر اشعار یزید پلید که در آن مجلس شُوْم خوانده، از (ناسخ التواریخ) 3/136، چاپ اسلامیه:

لَیتَ اَشیاخی بِبَدْرٍ شَهِدُوا
وِقعة الخزرج مَعَ وقع الاسلِ
لَعِبَتْ هاشمُ بِالْمُلْکِ فَلا
خَبَرٌ جاءَ وَ لا وحی نَزَلَ
لَسْتُ مِنْ خِنْدَفٍ اِنْ لَمْ اءنْتَقِمْ
مِنْ بنی احمدَ ما کان فَعَلَ
قد اَخَذْنا مِنْ علی ثارَنا
وَقَتَلْنا الْفارِس اللّیثَ البَطَلَ
وَ قَتَلْنا الْقَومَ مِنْ ساداتِهم
وعَدَلْناهُ بِبَدرٍ فَانْعَدَلَ
فَجَزَیناهُمْ بِبَدرٍ مِثْلها
وَ بِاُحدٍ یوْمَ اُحدٍ فَاعْتَدَلَ
لورَاَوْهُ فاسْتَهلُّوا فَرَحاً
ثُمَّ قالوا یا یزیدُ لا تَشَلَّ
و کَذاکَ الشیخ اَوْصانی بِهِ
فَاتَّبَعْتُ الشیخَ فیما قد سَئَل

این اشعار را ذکر نکرده‌اند و آنچه را که ذکر کرده‌اند جماعتی کمی را نسبت به یزید داده‌اند و بعضی آن را به ابن زبعری داده‌اند و هیچ کس تصریح ننموده که از یزید کدام است و از ابن زبعری کدام، پس واجب می کند که اشعار ابن زبعری را که در جنگ احد گفته ذکر کنیم تا معلوم شود که شعر یزید کدام است و شعر ابن زبعری کدام، اشعار ابن زبعری این است:

یا غُرابَ الْبَین ما شِئْتَ فَقُلْ
اِنَّما تَنْعِقُ اَمْراً قَدْ فُعِلَ
اِنَّ لِلْخَیرِ وَ لِلشَّرِ مَدی
وَ سَواءٌ قَبْرُ مُثْرٍ و مُقلّ
کُلُّ خَیرٍ وَ نَعیم زائلٌ
وَ بَناتُ الدَّهْرِ یلْعَبْنَ بِکُلِّ
اَبْلِغا حَسَّانَ عَنی آیةً
فَقَریضُ الشِّعْرِ یشْفی ذَا الْعِلَل
کَمْ تَری فِی الْحَرْبِ مِنْ جُمْجُمَةٍ

وَاَکَفٍ قُدْ اَبینَتْ وَ رَجل
وَ سَرابیلَ حِسانٍ سُلِبَتْ
عَنْ کُماةٍ غُوْدِ رُوَّفی الْمُنْتَزَل
کَمْ قَتَلْنا مِنْ کریمٍ سَیدٍ
ماجدِ الجَدَّینِ مِقْدامٍ بَطَلٍ
صادقِ النَّجْدَة قَرْمٍ بارِعٍ
غَیرِ رِعْدیدٍ لَدی وَقْع الاَسل
فَسَلَ الْمِهْراسَ مِنْ ساکنِهِ
مِنْ کرادیس وَهامِ الْحَجَل
لَیتَ اشیاخی بِبَدْرٍ شَهِدُوا
جَزَعَ الْخَزرج مِنْ وَقْعِ الاسل
حینَ ضَلَّتْ بِقباءٍ بَرْکُها
وَاسْتَحَرَّ الْقَتْلُ فی عَبْدِالاْشَل
حینوَ ضَلَّتْ بِقباءٍ بَرْکُها
وَاسْتَحَرَّ الْقَتْلُ فی عَبْدِ الاشَل
ثُمَّ حَفّوا عِنْدَ ذاکُمْ رُقَّصا
رَقَصَ الْحَفّانِ تَعْدُوا فی الجَبَلِ
فَقَتَلْنا النِّصْفَ مِنْ ساداتِهِمْ
وَعَدَلْنا مِثْلَ بَدْرٍ فَاعْتَدَلَ
لا اءَلُومُ النَّفْسَ اِلاّ انَّنا
لَو کَرَرْنا لفَعَلْنا الْمُفْتَعل
بِسُیوفِ الْهِنْدِ تَعْلُوها مَهُمْ
تُبْرِدُ الْغَیظَ وَ یشْفینَ الْعِلَل
اکنون از این اشعار توان دانست که کدام یک را یزید تمثیل آورده است و کدام را خود انشاء کرده یا به اندک بینونتی قرائت کرده و هم در آنجا نقل کرده که چون سرهای شهدا را نزد یزید پلید آوردند بانگ غُرابی گوشزد او گشت این کفر را که بر او سجلّی بود انشاء کرد:
لمّا بَدَتْ تِلک الرُّؤُس وَ اَشْرَقَت
تِلْکَ الشُّموُس عَلی رُبی جَیرُون
صاحَ الغُرابُ فَقُلتُ صِحْ اَوْ لا تَصِح
فَلَقَدْ قَضَیتُ مِنَ النَّبی دُیونی
و چون بانگ غُراب را بر وی نابه هنگام افتاد به حکم تطیر دلالت بر زوال ملک می کرد و به دو شعر از اشعار ابن زبعری متمثّل شد و غراب را مخاطب ساخت:
کُلُّ مُلْک وَ نَعیمٍ زائل
و بَناتُ الدَّهر یلْعَبْنَ بکلِّ.

432- (بحار اَلانوار) 45 / 167.
433- (بحار الانوار) 45 / 133.
434- سوره روم (30)، آیه 10.
435- سوره آل عمران (3)، آیه 178.
436- خائیدن: جویدن.
437- (سوگنامه کربلا) (ترجمه لهوف)، ص 329 - 337.
438- همان مأخذ
439- (اثبات الوصیه) مسعودی، ص /170 و 171.
440- وَ لَنِعْمَ ما قیل:
آن کس که اسیر بیم گردد
چون باشد چون یتیم گردد
نومید شده ز دستگیری
با ذِلّ غریبی و اسیری
چندان ز مژه سرشک خون ریخت
کاندام زمین به خود در آمیخت
گفت ای پدر ای پدر کجایی
کافسر نه بسر نمی نمائی
من بی پدری ندیده بودم
تلخ است کنون که آزمودم
441- (ارشاد) 2/121، (سوگنامه کربلا) ص 339.
442- (ارشاد)، شیخ مفید 2/122.
443- (بحار الانوار) 45/142 و 143.
444- (جلاء العیون) ص 739.
445- و در (کامل بهائی) است که آن حضرت فرمود:
الحَمْدُ للّهِ الذی لا بَدایةَ لَهُ و الدّائِمُ الذی لا نفادَ لَهُ وَ الاَوَّلُ الّذی لا اَوَّلَ لاَوَلیتِهِ والا خِرُ الذی لا مُوخِّرَ لا خِریته و الْباقی بَعدَ فَناءِ الْخَلْقِ قَدَّرَ اللَّیالی و الأیامَ و قَسَّمَ فیما بَینَهُمُ الأقسامَ فَتَبارَکَ اللّهُ الْمَلِکُ العَلاّ مُ.
(شیخ عبّاس قمّی رحمه اللّه)
446- در این روایت ذکر نشده و ظاهراً به ملاحظه ای ذکر نشده و هفتم حضرت مهدی صاحب الزمان علیه السّلام است که می کشد دجّال را و در روایت (کامل بهائی) ذکر شده.
واللّه العالم (شیخ عبّاس قمّی رحمه اللّه)
447- محتمل است که خبر مروی از حضرت سجّاد علیه السّلام در اینجا تمام شود و بقیه از خبر نباشد.
(قمّی رحمه اللّه)
448- (سوگنامه کربلا) (ترجمه لهوف) ص 345.

449- (کامل بهائی) 2/295، 296.
450- فقیر گوید:
که حدیث کنیسه حافر و حکایتی که از (کامل بهایی) نقل شده هر دو در نظر من بعید و محلّ اعتماد من نیست.
واللّه العالم. (شیخ عبّاس قمّی رحمه اللّه)
451- (سوگنامه کربلا) (ترجمه لهوف) ص 351.
452- اینکه در حدیث شریف فرموده:
خَیرُ البَرِیة یلعَنُ عَلَی الْمَنابر:
اشاره به سیره معاویه و اشاعه سبّ امیر المؤمنین علیه السّلام است در منابر اسلام،
و لقد اجاد ابن سَنان الخفاجی:
یا اُمَّة کَفَرَتْ وَ فی اَفْواهِها
الْقُرآن فیه ضَلالُها و رَشادُها
اَعْلَی الْمَنابِر تُعْلِنُونَ بِسَبِّه
وَبسَیفهِ نُصِبَتْ لَکُمْ اعْوادُها
تِلکَ الخَلائِق فیکُمْ بَدْرِیةٌ
قُتِلَ الْحُسینُ و ماخَبَتْ اَحْقادُها
و بر این وضع منابر و مساجد اسلام گذشت سالهائی که در خُطَب جمعه و اعیاد سبّ امیر المؤمنین علیه السّلام مرسوم بود تا زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز که به لطایف الحیل رفع آن عمل شنیع نمود و به جای سبّ آن جناب آیه اِنَّ اللّه یامُرُ بالعَدلِ وَ الاحسانِ را قرار داد.
(شیخ عبّاس قمّی رحمه اللّه).
453- (تفسیر قمّی) 2/134.
454- (انوار النعمانیه) 3/252.
455- (مثیر الاحزان) ص 103.
456- (بصائر الدرجات)، ص 338.
457- (روضة الشهداء) ص 389، تصحیح:
علاّمه شعرانی.
458- (معراج المحبّه) ص 120، چاپ 1357 شمسی.
459- (سوگنامه کربلا) (ترجمه لهوف) ص 343.
460- (جلاءالعیون) ص 745.
461- (خرائج) راوندی 2 / 578.
462- فقیر گوید:
که قول یزید به حضرت علی بن حسین علیه السّلام که هرگز نخواهی دید سَر پدرت را چنانچه بعد از این خواهد آمد تإیید می کند این روایت را.
(شیخ عبّاس قمّی رحمه اللّه)

463- (جلاء العیون) ص 747، 748.
464- (الاخبار الطّوال) دینوری ص 260.
465- (سوگنامه کربلا) ص 353.
466- (جلاء العیون) علاّمه مجلسی ص 750 و 751.
467- (ارشاد)
شیخ مفید 2 / 122.
468- (اخبار الدُّول) 1/324.
469- (سوگنامه کربلا) (ترجمه لهوف) ص 357.
470- (اقبال الا عمال) ابن طاووس ص 67، اعلمی، بیروت.
471- همان مأخذ.
472- (مصباح المتهجد)
شیخ طوسی ص 548، اعلمی، بیروت
(مصباح) کفعمی ص 676، اعلمی، بیروت.
473- (لؤلؤ و مرجان) ص 144 - 148، تحقیق: حسین استاد ولی.
474- (روضة الشهداء) ص 391
(مصباح زائر)، ابن طاووس ص 286، چاپ آل البیت علیهماالسّلام قم.
برای تحقیق بیشتر مراجعه شود به کتاب ارزنده (تحقیق درباره روز اربعین سیدالشهداء علیه السّلام) تألیف شهید محراب آیت اللّه سید محمّدعلی قاضی که در سال 1352 شمسی در تبریز به چاپ رسیده است.
475- (بشارة المصطفی) ص 74 و 75.
476- (کامل الزیارات) ص 117، باب 37، حدیث اوّل.
477- (ارشاد) شیخ مفید 2/132.
478- سوره احقاف (46)، آیه 15.
479- سوره دخان (44)، آیه 29.
480- (قصص الانبیاء) راوندی ص 222، چاپ الهادی قم.
481- (قصص الانبیاء) راوندی ص 222، باب 14، حدیث 291.
482- (روضة الشهداء) ص 367.
483- (مناقب) ابن شهر آشوب 4/88، تحقیق: دکتر بقاعی.
484- (بحار الانوار) 69/252.
485- (دعوات) راوندی ص 28، حدیث 50 - 52.
486- مکشوف باد که چون اوّل منبری که در اسلام نصب شد در مدینه طیبه بود که چون مسلمانان کم بودند پیغمبر خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم پشت مبارک بر ستونی از ستونهای مسجد می نهاد و بر آن تکیه کرده مردم را موعظه می فرمود و آن ستون درخت خرما بود، همین که جماعت مسلمانان بسیار شدند منبری برای آن حضرت ترتیب دادند که سه درجه داشت و به جای منبری که الیوم در مسجد مدینه است گذاشتند، روز جمعه

که رسید و حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم خواست بر آن منبر بالا رود فریاد و ناله آن تنه درخت بلند شد که همه اهل مسجد شنیدند مانند ناله شتری که از بچّه خود جدا شود.
شایسته است که من در این تمام تمثّل کنم به شعر بحتری:
فَلَوْ اَنَّ مُشْتاقا تَکلّفَ فَوقَ ما
سعِه لَسَعی اِلَیکَ المِنبَر.
پس پیغمبر اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم نزد او تشریف آورد و او را در بر گرفت و ساکت کرد به شرحی که در کتب مشهور است، پس از آن به منبر بالا رفت و سه مرتبه آمین فرمود بر نفرین جبرئیل بر سه طایفه:
بر عاقّ والدین، و کسی که در ماه رمضان از مغفرت الهی محروم شود، و کسی که بشنود نام رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم را و صلوات نفرستد.
همین نحو اوّل منبری که برای ذکر مصائب حضرت سید الشهداء علیه السّلام نصب شد در مدینه بود که به استقبال آمدند و خادمی کرسی آورد و حضرت سجّاد علیه السّلام بالای آن رفت و شرح شهادت پدر بزرگوار خود را بیان فرمود چنانچه در متن رقم شده. (شیخ عبّاس قمّی).
487- (سوگنامه کربلا) (ترجمه لهوف) ص 357 - 369.
488- (سوگنامه کربلا) ص 378.
489- همان مأخذ
490- (تاریخ ابن اثیر) 4/88.
491- (الاغانی) 14/158.
492- (بحارالانوار) 45/386.
493- (بحار الانوار) 45/336.
494- (بحارالانوار) 8/297 و 349.
495- (بحارالانوار) 45/332.
496- (تاریخ ابن اثیر) 4/90.
497- (سوگنامه کربلا) ص 336.
498- سید عبداللطیف مذکور از احفاد سید نعمة اللّه جزایری است و این کتاب را در هند نوشته در تاریخ شوشتر و ذکر مآثر سلف خود از حال سید جزائری و اولاد او تا زمان خودش و بسیاری از حالات سَکَنه دیار هند را در آن درج کرده و آن کتاب را برای عم زاده خود سید ابو القاسم بن سید رضی مُلَقب به میر عالم به عنوان ارمغان گذرانده و به این سبب آن را (تحفة العالم) موسوم نموده
واللّه العالم (شیخ عبّاس قمی رحمه اللّه).

499- (بحار الانوار) 45/205.
500- (بحارالانوار) 45/206.
501- (بحار الانوار) 45/204.
502- سوره دخان، آیه 29.
503- (تفسیر دُرُّ المنثور) سیوطی ذیل آیه مربوطه.
504- (عَقْدُ الفرید) 4/172.
505- (کامل الزیارات) ص 98، باب 28، حدیث 20.
506- (عقد الفرید) 4/172.
507- (تذکرة الخواص) ص 241، 242.
508- همان مأخذ
509- (تذکرة الخواص) ص 245 و 246.
510- (المحاسن و المساوی) ص 63.
511- (تذکرة الخواص) ص 246.
512- همان مأخذ
513- (شفاء الصدور فی شرح زیارة العاشورا) 2/113 - 114،
از این سه کتاب نقل کرده است. (زُهَر الربیع) ص 26، چاپ ذوی القربی قم (افست از چاپ بیروت).
514- سوره شعراء (26)، آیه 227.
515- (زهر الربیع) ص 26.
516- (شفاء الصدور) علاّمه میرزا ابوالفضل طهرانی رحمه اللّه، 20/115.
تحقیق: ابطحی
517- (الصواعق المُحرِقَة) ابن حجر ص 193، تصحیح: عبدالوّهاب عبداللطیف.
518- همان مأخذ ص 194.
519- (تذکرة الخواص) سبط ابن جوزی ص 246.
520- (ینابیع المودّة) 3/45، چاپ اُسوه (جواهر العقدین 2/333).
521- همان مأخذ ص 90
522- مؤلف گوید:
که شیخ ما صاحب (اربعین الحسینیه) گفته که:
شاید این گونه احادیث در نظر اهالی عصر ما مستبعد نماید و شیطان خیال وسوسه کند که سرخی آسمان و افق از امور طبیعیه معهوده است و در کتب هیئت بطلمیوسی عنوان شده و جهات طبیعیة برای او ذکر کرده‌اند ولکن این معنی منافات با نقل معتمدین اهل تاریخ ندارد؛ زیرا که ممکن

است مراد ایشان حدوث حمره خاصّه باشد که از خارج بوده و یا در وسط السماء و غیر وقت طلوع نمودار می شده و حمره افق در طلوع و غروب که از انعکاس شعاع حادث می شود احتمال نرود که مراد علمای اعلام و مورخین والا مقام باشد؛ زیرا که هیچ عاقلی امر معتاد را نسبت به وقوع حادثه ندهد خصوصا علمای عامّه که به قدر امکان تسلیم مناقبی و فضائلی برای ائمه اثنی عشر علیهماالسّلام نکنند و در سنه شصت و یک هجری از وقایع عجیبه به حدی واقع شده که قابل انکار نبوده انتهی.(اربعین حُسینیه) ص 168
و صاحب (شفاء الصدور) نیز متعرض این مطلب شده به بیانی که مقام را گنجایش ذکر نیست طالبین به آنجا رجوع نمایند
واللّه العالم (شیخ عبّاس قمّی رحمه اللّه).
523- (شفاء الصدور)2/124 از (شرح همزیه) نقل کرده است.
524- (ورس) یعنی اسپرک و آن گیاهی است شبیه به کنجد در زمین یمن می روید و جامه را به آن رنگ می کنند و این مطلب را بیهقی نیز در (محاسن و مساوی) نقل نموده. (شیخ عبّاس قمّی)
525- (تاریخ الخلفاء) ص 207، تحقیق:
محمّد محیی الدّین عبدالحمید.
526- (دارالسّلام) محدّث نوری 4/466، 467، علمیه قم. فقیر گوید:
که این حکایت نزد من خیلی غریب و مستبعد است نظیر حکایت سوّم در باب چهاردهم از مجلد دوّم لکن سندش در نهایت صحت و اعتبار است، کلام در مروی عنه است
واللّه العالم.
(شیخ عباس قمّی رحمه اللّه)
527- (کامل الزیارات) ص 82، باب 26، حدیث دوم.
528- (دار السلام) 2/288.
529- (غزیر): بغین و زاء معجمین و راء مهمله کَامیر؛
بسیار از هر چیز و بسیاری اشک چشم.
530- (مُور) بالضّم غباری است که از باد بر خیزد.
531- (مناقب) ابن شهر آشوب 4/133.
532- (مثیر الاحزان) ص 110، (مناقب) 4/127.
533- یعنی زنی که بلند کرده آواز خود را در گریه و بانگ کردن و برای هلاکت یک بچه که داشت.
534- (الاغانی) ابوالفرج اصفهانی 7/260.

تاریخ

روز شمار زندگانی امام حسین علیه السلام

مقدمه

روز شمار زندگانی امام حسین علیه السلام نویسندگان:
قاسم فتاحی – کیوان لؤلوئی
حادثه‌ای مانند رویداد خونین نینوا که رهبر قهرمانش حسین بن علی علیه السلام است، بزرگ‌ترین ذخیره انسانیت در گذرگاه قرن‌ها است رویداد عاشورا تنها یک جنگ نابرابر، یک داستان غم‌انگیز و یا فاجعه نبود، بلکه جلوه‌ای از کمال و جمال الهی بود که در چهره انسان‌هایی تجسم یافت و در منظر اهل نظر به نمایش گذارده شد. رخداد عاشورا چونان نهضت‌های عدالت خواهانه و اصلاح طلبانه انسان‌های مجاهد نبود، بلکه عصاره همه بعثت‌ها، نهضت‌ها، انقلاب‌های مردان الهی بود که در سرزمین تفتیده طف رخ نمود. تبلور دو اندیشه، دو اعتقاد و دو جریان تاریخی که در چهره دو گروه یا دو پیشوا ترسیم می شود.
جنگ امام نور با امام نار، درگیری انسان صالح و مصلح با انسان فاسد و مفسد، رویارویی فضیلت‌ها با رذیلت‌ها.
این واقعه با آن که بیش از نیم روز طول نکشید، نقل مجالس گوناگون در همه روزگاران شد. تاریخ، جنگ‌های بزرگ، کشمکش‌های دراز و خونریزی‌های سهمگین، بسیار دیده است، اما هیچ کدام به اندازه این رویداد کوتاه، بحث انگیز و عبرت آموز نبوده است اندیشه و رفتار امام حسین علیه السلام در همه ابعاد اسوه می باشد.
و راهی که حسین علیه السلام در تعریف زندگی نشان داد، راه حریت و عزت است و پرچمی که برافراشت، فرا راه آزادیخواهان و عزت جویان تا قیام قیامت است
رسالت سیاسی حسین علیه السلام در آن دوران تاریک این بود که سلطنت شوم امویان را رسوا سازد و سرزمین‌های اسلام و مرزهای قرآن و مصالح اهل قبله را از آنان بستاند تا اسلام و مسلمانان از آن فتنه و تباهی خلاصی یابند. در این نوشتار برآنیم تا روز شمار حوادث زندگی امام حسین علیه السلام را با تکیه بر بخش آخر زندگانی آن حضرت
یعنی دوره آغاز قیام تا شهادت حسین علیه السلام با بهره‌گیری از منابع و اطلاعات موجود مورد بررسی قرار دهیم

ولادت امام حسین

سومین پیشوای شیعیان در روز سوم شعبان سال چهارم هجری در مدینه دیده به جهان گشود.
پس از ولادت آن حضرت، پیامبر صلی الله علیها و آله از دیدار وی خرسند شد و او را «حسین نامید. حسین علیه السلام از نظر والائی نسب و حسب از چنان مقامی برخوردار است که هیچ‌کس به آن مقام نمی رسد. چراکه آن حضرت از حیث نسب ممتازترین انسان است و جدش رسول خدا (ص)، مادرش حضرت فاطمه زهرا، پدرش علی مرتضی، برادرش حسن مجتبی، خواهرش زینب کبری و همسرش بنا بر برخی روایات شهربانو دختر بزرگ یزدگرد پادشاه ساسانی است و این نسب برای احدی نیست رش۞۞طبیب، زکی ثار الله و سید الشهداء از القاب ایشان است و کنیه آن امام ابی عبدالله است

حسین در عصر پیامبر (11-4 هجری)

امام حسین علیه السلام حدود هفت سال از عمر شریف خود را در زمان حیات پیامبر گرامی اسلام سپری کرد.
روایت‌های بسیاری در مورد مقام ارجمند حسن و حسین در پیشگاه پیامبر صلی الله علیها و آله وجود دارد، که منابع اهل سنت و شیعه به آن اشاره کرده‌اند. رسول خدا صلی الله علیها و آله سخت به حسین و برادرش اظهار علاقه کرده و با جملاتی که درباره آنها فرمودند، گوشه‌ای از فضایل آنها را برای اصحاب بازگو کردند.
اکنون در آثار حـ ٠٥٥شمار زیادی فضیلت برای امام حسین علیه السلام نقل شده است که بسیاری از آنها نظیر «الحسن و الحسین سیدا شباب اهل الجنه متواتر بوده و یا فراوان نقل شده است

حسین در عصر خلفا

حسین در عصر خلفا (ابوبکر، عمر، عثمان، 1135 هجری) امام حسین علیه السلام پس از رحلت پیامبر صلی الله علیها و آله با حوادث تلخ و ناگواری چون ماجرای سقیفه بنی ساعده و غصب خلافت اسلامی، غصب فدک و شهادت مادرش حضرت زهرا سلام الله علیها روبه رو گردید. در عصر حکومت خلفا که حدود بیست و پنج سال به طول انجامید، همراه پدر بزرگوارش امام علی علیه السلام در ابعاد گوناگون و جبهه‌های مختلف از حریم‌حق و عدالت دفاع می کرد و با استفاده از هر فرصتی به مبارزه با جناح باطل و افشای ماهیت دشمن و مقابله با تبلیغات انحرافی دشمنان می پرداخت

بنا به اظهار منابع، حسین علیه السلام در دوره خلفا به سبب عنایات و عواطف مشهوری که از رسول خدا صلی الله علیها و آله نسبت به او دیده بودند، بسیار مورد احترام بود.

از جمله وقایعی که حسین علیه السلام در دوره خلافت ابوبکر بن ابی قحافه (13-11 ه. ق در آن مشارکت داشت، این بود که آن حضرت که در آن هنگام دوران کودکی را می گذراند، همراه برادرش حسن علیه السلام در معیت مادرشان حضرت زهرا سلام الله علیها برای مطالبه فدک، نزد ابوبکر رفتند و به عنوان شاهد، گواهی دادند که فدک از آن فاطمه سلام الله علیها است به گونه‌ای که خلیفه پذیرفت ولی با مداخله عمر گواهی آنان مورد قبول واقع نشد. یکی دیگر از موارد فعالیت حسین (ع)، همراهی با اقدامات پدر برای گرفتن حق خود (خلافت و رهبری امت بود.

در دوران خلافت عمر بن خطاب (23-13 ه. ق نیز روایت‌های بسیاری در مورد اعتراض حسین علیه السلام به خلیفه در مورد غصب مقام خلافت آمده است در مورد شرکت امام حسین علیه السلام در فتوحات دوران خلفا اتفاق نظر وجود دارد، برخی منابع معتقدند که آن حضرت و برادرش امام حسن علیه السلام در فتح طبرستان و شمال آفریقا مشارکت فعال داشته‌اند.

نکته دیگری که در دوران خلافت عمر در مورد امام حسین علیه السلام مطرح است، ازدواج آن حضرت با شهربانو، یکی از دختران یزدگرد سوم، آخرین پادشاه ساسانی است، که در این مورد هم نظرات مختلف و گاه متضادی ابراز شده است

امام حسین علیه السلام که در دوران خلافت عثمان بن عفان (35-23 ه. ق دوران جوانی را می گذراند، در همراهی با پدر و برادرش، هیچ گاه خلافت و روش عثمان را نپذیرفت، بنا به اظهار منابع، وقتی خلیفه سوم،

ابوذر غفاری یکی از صحابه پیامبر صلی الله علیها و آله را به سبب اعتراض به روش وی از مدینه به ربذه تبعید کرد، با وجود دستور خلیفه مبنی بر عدم بدرقه ابوذر، علی علیه السلام همراه جمعی از یاران، از جمله حسن و حسین به بدرقه ابوذر شتافتند و در همان هنگام امام حسین علیه السلام طی سخنانی، آشکارا مخالفت خود را با روش عثمان اعلام کرد.

در ماه‌های پایانی خلافت عثمان و زمانی که شورشیان، خانه خلیفه را محاصره کردند و مانع رسیدن آب به خانه خلیفه شدند، کسانی که قدرت داشتند تا راهی از میان شورشیان باز کرده و به خانه عثمان آب برسانند، امام حسن و حسین علیه السلام بودند.

(36-40 هجری) پس از قتل عثمان مردم به خانه علی علیه السلام هجوم بردند و خواهان بیعت با آن حضرت شدند.
امام که در ابتدا حاضر به پذیرش خلافت نبود، پس از اصرار فراوان مردم و قبول شرایط امام از سوی مردم زمام امور خلافت را در دست گرفت و در طول چهارسال و نه ماه خلافت خویش، در دو بخش اقدامات اصلاحی (اجرای عدالت و از بین بردن فاصله‌های ناروای طبقاتی و اقدامات سیاسی و نظامی (جنگ با سه گروه ناکثین، قاسطین و مارقین به فعالیت پرداخت
حسین علیه السلام در این دوران در تمام فعالیت‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و نظامی مشارکت فعال داشت به نوشته منابع تاریخی در جریان جنگ جمل (با گروه پیمان شکن یا ناکثین که در سال سی و ششم هجری قمری‌در نزدیکی بصره رخ داد، امام حسین علیه السلام نقش مهمی داشت، چنان که فرماندهی جناح راست سپاه امیر المومنین را برعهده داشت و رشادت‌های زیادی از خود نشان داد.
در جنگ امام علی علیه السلام با گروه قاسطین یا ظالمین (جنگ صفین که از ماه رجب سال 36 هجری قمری آغاز و در صفر سال 37 هجری قمری با ماجرای حکمیت پایان یافت، حسین علیه السلام قبل از جنگ با خطبه‌های آتشین خود، مردم کوفه را برای مقابله با معاویه بسیج می کرد و در جریان جنگ نیز شجاعت‌ها و دلاوری‌های زیادی از خود نشان داد، چنان که امام علی علیه السلام پیوسته مراقب بود تا آسیبی به آن حضرت و برادرش حسن علیه السلام نرسد و همیشه می فرمود:
«برای حفظ نسل رسول خدا صلی الله علیها و آله مراقب آنان باشید.»
از آن حضرت خطبه‌ای در جنگ صفین نقل شده است که ضمن آن مردم را به جنگ ترغیب می کردند.
امام حسین علیه السلام در همان مراحل مقدماتی جنگ صفین، در گرفتن مسیر آب از دست شامیان نقش داشت
امام علی علیه السلام پس از آن پیروزی فرمود:
«هذا اول فتح ببرکة الحسین » بعد از پایان جنگ و ماجرای حکمیت نیز امام حسین علیه السلام یکی از شاهدانی بود که امام علی علیه السلام برای نظارت بر روند مذاکرات او را برگزید.
امام حسین علیه السلام در جنگ نهروان با گروه مارقین (خوارج که در سال 38 هجری قمری صورت گرفت، نیز نقش فعال داشته و سمت فرماندهی بخشی از سپاه را به عهده داشته است آن حضرت در دوره

خلافت علی علیه السلام ضمن نقش پر تلاش در امور نظامی در امور دیگر نیز مشارکت فعال داشت که از آن جمله می توان به آموزش و تعلیم قرآن، رسیدگی به نیازمندان، حل وفصل امور سیاسی، قضایی و اجتماعی اشاره کرد.

حسین در دوره خلافت و امامت برادرش

(40-50 هجری) پس از شهادت حضرت علی علیه السلام در بیست و یکم ماه رمضان سال 40 هجری قمری، بنا به وصیت آن حضرت، مسلمانان با فرزند بزرگ ایشان حسن علیه السلام به عنوان خلیفه بیعت کردند.
حسین علیه السلام در طول دوران کوتاه خلافت پدرش و دوران ده ساله امامت برادر بزرگوارش، پیوسته در کنار آن حضرت قرار داشت هنگام حرکت امام حسن علیه السلام برای جمع آوری سپاه به منظور مقابله با معاویه، امام حسین علیه السلام همراه برادر بود و پس از آنکه امام مجتبی مجبور به صلح با معاویه شد، با برادرش حسین علیه السلام در این مورد به مشورت پرداخت

پانزدهم رجب سال شصتم هجری

(مرگ معاویه و آغاز خلافت یزید) معاویه بن ابوسفیان در نیمه ماه رجب سال 60 هجری قمری در شام از دنیا رفت هنگام مرگ وی فرزندش یزید در حوارین به سر می برد.
معاویه وصیت نامه‌ای به این مضمون خطاب به یزید نوشت
«به اطلاع او برسانید که من بر او جز از چهار مرد بیم ندارم و آنان حسین بن علی و عبدالله بن عمر و عبدالرحمن بن ابوبکر و عبدالله بن زبیر هستند، اما حسین بن علی، خیال می کنم مردم عراق او را رها نکنند و وادار به خروج کنند. اگر چنین کرد بر او در گذر ...»
یزید چون به دمشق رسید و زمام امور خلافت را در دست گرفت به نوشته یعقوبی «به عامل مدینه، ولید بن عتبه بن ابی سفیان نوشت
هنگامی که نامه‌ام به تو رسید، حسین بن علی و عبدالله بن زبیر را احضار کن و از آن دو بیعت بگیر، پس اگر زیر بار نرفتند، آن دو را گردن بزن و سرهای آن دو را نزد من بفرست، مردم را نیز به بیعت فراخوان و اگر سرباز زدند، همان حکم را درباره آنان اجرا کن »

(ملاقات امام حسین با ولید بن عتبه ولی مدینه چون نامه یزید به ولید بن عتبه، فرماندار مدینه رسید، ولید با مروان حکم (والی سابق مدینه در این مورد به مشورت پرداخت
«مروان گفت:
از ناحیه عبدالله بن عمرو عبدالرحمن بن ابوبکر مترس که آن دو خواستار خلافت نیستند، ولی سخت مواظب حسین بن علی و عبدالله بن زبیر باش و هم اکنون کسی بفرست، اگر بیعت کردند که چه بهتر و گرنه پیش از آنکه خبر آشکار شود و هر یک از ایشان جایی بگریزد و مخالفت خودرا ظاهر سازد گردن هر دو را بزن » ولید، عبدالله بن عمر و بن عثمان را که نوجوانی بود، دنبال امام حسین علیه السلام و عبدالله بن زبیر فرستاد.
هنگامی که پیام آور والی مدینه نزد امام آمد، آن حضرت متوجه مرگ معاویه گردید، لذا تنی چند از دوستان و غلامان خویش را جمع کرد و همراه خود به دار الاماره برد تا در صورت وجود خطر آنان را به کمک بطلبد.
طبری می نویسد:
«حسین بیامد و بنشست، ولید نامه را به او داد که بخواند و خبر مرگ معاویه را داد و او را به بیعت خواند. حسین گفت:
اناالله انا الیه راجعون، خدا معاویه را رحمت کند و تو را پاداش بزرگ دهد، اینکه گفتی بیعت کنم، کسی همانند من به نهانی بیعت نمی کند، گمان ندارم به بیعت نهانی من بس کنی و باید آن را میان مردم علنی کنیم گفت:
آری گفت:
وقتی میان مردم آیی و آنها را به بیعت خوانی ما را نیز به بیعت بخوان که کار یکجا شود.
ولید که سلامت دوست بود گفت:
به نام خدای برو تا با جمع مردم بیایی » امام پس از خارج شدن از فرماندهی مدینه تصمیم به خروج از مدینه و حرکت به سوی مکه گرفت همان شب عبدالله بن زبیر از مدینه خارج شد، فردای آن روز ماموران حکومتی دنبال او رفتند و شب بعد نیز امام حسین علیه السلام تصمیم به ترک مدینه گرفت و خواهرش زینب و ام کلثوم و برادر زادگانش و برادرانش، جعفر و عباس و عموم افراد خانوادهاش که در مدینه بودند، همراه ایشان رفتند غیر از محمد بن حنفیه که در مدینه ماند. ابن عباس هم چند روز پیش از آن به مکه رفته بود.

بیست و هشتم رجب سال شصتم هجری

(خروج امام از مدینه به سوی مکه امام حسین علیه السلام در شب یکشنبه دو روز مانده از ماه رجب سال 60 هجری به اتفاق همراهان از مدینه عازم مکه شدند؛ حضرت هنگام خروج از مدینه وصیت نامه‌ای نوشت و به برادرش محمد حنفیه داد وپس از حمد وثنای خداوند اهداف و انگیزه‌های خود برای خروج از مدینه را بیان فرمودند.

سوم شعبان سال شصتم هجری

(ورود امام حسین و همراهانش به مکه امام و یارانش در شب جمعه سوم شعبان سال 60 هجری قمری وارد شهر مکه شدند.
«هنگامی که امام وارد مکه شد، مردم شهر بسیار خشنود شدند و حتی ابن زبیر، که خود داعیه رهبری داشت در نماز امام و مجلس حدیث او شرکت می کرد.
مکه پایگاه دینی اسلام بود و طبعا توجه بسیاری را به خود جلب می کرد.
در آنجا امام با افراد و شخصیت‌های مختلف در تماس بود و علل عدم بیعت خود با یزید را بیان می کرد.
درهمین روزها که دمشق نگران کسانی بود که بیعت نکرده و در حجاز بودند، در کوفه حوادثی می گذشت که از طوفان سهمگین خبر می داد.
شیعیان علی علیه السلام که در مدت بیست سال حکومت معاویه صدها تن کشته داده بودند و همین تعداد یا بیشتر از آنان در زندان به سر می بردند، همین که از مرگ معاویه آگاه شدند، نفسی راحت کشیدند. ماجرا جویانی هم که نا جوانمردانه علی علیه السلام را کشتند و گِرد پسرش را خالی کردند تا دست معاویه در آنچه می خواهد باز باشد، همین که معاویه به حکومت رسید و خود را از آنان بی نیاز دید به آنان اعتنایی نکرد، از فرصت استفاده کردند و در پی انتقام برآمدند تا کینه‌ای که از پدر در دل دارند از پسر بگیرند. دسته‌بندی شروع شد شیعیان علی در خانه علی سلیمان بن صرد خزاعی گرد می آمدند. سخنرانی‌ها آغاز شد.
سرانجام تصمیم گرفتند تا امام را به کوفه دعوت کنند. در مدت امامت سه ماهه امام حسین علیه السلام نامه‌های فراوانی از کوفه برای آن حضرت رسید که مضمون نامه‌ها این بود:
«کوفه و عراق آماده برای آمدن شماست ما همه در انتظار تو هستیم و تو را یاری خواهیم کرد.»
یعقوبی می نویسد:
«حسین به مکه رفت و چند روزی بماند. مردم عراق به او نامه نوشتند و پی در پی فرستادگانی روانه کردند و آخرین نامه‌ای که از ایشان بدو رسید، نامه‌های ابن هانی و سعید بن عبدالله حنفی بود:
«بنام خدای بخشاینده مهربان، به حسین بن علی، از شیعیان با ایمان و مسلمانش، اما بعد، پس شتاب فرما که مردم تو را انتظار می برند و جز تو پیشوایی ندارند، شتاب فرما والسلام »

پانزدهم رمضان سال شصتم هجری

(اعزام مسلم بن عقیل به کوفه وقتی که تعداد نامه‌های کوفیان از حد متعارف گذشت، حسین علیه السلام لازم دید عراقیان را بیش از این منتظر نگذارد. بنا بر این پاسخی بدین مضمون برای کوفه نوشت
«هانی و سعید آخرین فرستادگانی بودند که نامه‌های شما را برای من آوردند. به من نوشته‌اید نزد ما بیا که رهبری نداریم من برادر و پسر عمویم مسلم بن عقیل را نزد شما می فرستم تا مرا از حال شما و آنچه در شهر شما می گذرد خبر دهد».

پنجم شوال سال شصتم هجری

(ورود مسلم به کوفه امام، مسلم بن عقیل را همراه تنی چند به سوی کوفه روانه کرد.
مسلم پس از پیشامدهای بسیار در پنجم شوال سال 60 هجری وارد شهر کوفه شد. چون مسلم به کوفه رسید، مردم نزد وی آمدند و با او بیعت کردند.
و پیمان بستند و قرار نهادند و اطمینان دادند که او را یاری و پیروی و وفاداری کنند.

یازدهم ذی القعده سال شصتم هجری

(رسیدن نامه مسلم به امام حسین مسلم پس از ورود به کوفه در خانه «مختار بن ابی عبیده ثقفی ساکن شد. مردم کوفه دسته دسته به خانه مختار می آمدند و مسلم نامه حسین را برای آنان می خواند وآنان می گریستند و بیعت می کردند.
در مورد تعداد افرادی که در مدت اقامت مسلم در کوفه با وی بیعت کردند میان مورخان اتفاق نظر وجود ندارد. بیشترین رقم را حدود یک صد و بیست هزار نفر و کمترین رقم را دوازده هزار نفر نوشته‌اند. مسلم وقتی استقبال مردم و آمادگی آنان را برای یاری امام مشاهده کرد نامه‌ای به این مضمون به امام حسین علیه السلام نوشت
«براستی که مردم این شهر گوش به فرمان و در انتظار رسیدن تواند.» بنا بر این امام تصمیم گرفت تا از حجاز روانه عراق شود.
در آن روزها اوائل ذی الحجه امام از حادثه دیگری آگاه شد که او را به بیرون رفتن از حجاز مصمم‌تر ساخت او دانست که فرستادگان یزید خود را به مکه رسانده‌اند تا در مراسم حج بر وی حمله کنند و ناگهان او را بکشند.

هشتم ذی الحجه سال شصتم هجری

(حرکت امام از مدینه به عراق امام حسین علیه السلام پس از دریافت نامه مسلم بن عقیل و احساس خطر از دژخیمان یزید، احرام حج خود را به عمره تبدیل کرد و پس از انجام مراسم عمره از احرام بیرون آمد و در روز سه شنبه روز ترویه (هشتم ذی الحجه سال 60 ه. ق پس از شصت و پنج روز اقامت در مکه به اتفاق حدود هشتاد و شش نفر مرد از شیعیان و دوستان و خانواده خود از مکه بیرون آمده و به سوی عراق حرکت کرد.
از سوی دیگر خبر ارسال نامه‌های مردم کوفه و دعوت از امام حسین علیه السلام برای آمدن به آن شهر یزید را نگران ساخت و پس از مشورت با مشاوران خود تصمیم گرفت تا «نعمان بن بشیر» را از حکومت کوفه معزول و «عبیدالله بن زیاد» حاکم بصره را با حفظ سمت به حکومت کوفه منصوب نماید.
عبیدالله پس از دریافت فرمان یزید مبنی بر انتصاب وی به حکومت کوفه به اتفاق تعدادی از همراهانش به صورت مخفیانه وارد کوفه شد تا ضمن آزمایش واکنش مردم و میزان علاقه آنان به امام حسین (ع)، رهبران مخالفان یزید را شناسایی نماید. مردم کوفه که با استبداد شدید عبیدالله بن زیاد مواجه شدند به تدریج مسلم را تنها گذاشته و از بیعت خود عقب نشینی کردند.
مدتی بعد، پس از شناسایی محل استقرار مسلم، ایشان از خانه مختار به خانه «شریک بن اعور» رفت شریک چند روز بعد درگذشت و مسلم به خانه «هانی بن عروه رفت اما عبیدالله که به وسیله جاسوسان خود از مخفی گاه مسلم و ارتباط او با یاران و هوادارنش مطلع شده بود، هانی را احضار و پس از شکنجه زندانی نمود.

هشتم ذی الحجه سال شصتم هجری

(خروج مسلم بن عقیل با چهار هزار نفر از همراهانش از کوفه همین که خبر دستگیری و زندانی شدنی هانی در شهر منتشر شد، مسلم دانست که دیگر درنگ جایز نیست و باید از نهان‌گاه بیرون آید و جنگ را آغاز کند.
پس جارچیان خود را فرستاد تا مردم را آگاه سازند. نوشته‌اند از هیجده هزار تن که با او بیعت کرده بودند چهار هزار تن در خانه هانی و خانه‌های اطراف گرد آمده بودند. مسلم آنان را به دسته‌هایی تقسیم کرد و هر دسته‌ای را به یکی از بزرگان شیعه سپرد. دسته‌ای از این جمعیت به قصر ابن زیاد روانه شدند، ولی ابن زیاد موفق شد آن مردم بی تدبیر را با ایجاد اختلاف و استفاده از حربه تهدید متفرق سازد. نتیجه این شد که در شامگاه آن روز جز سی تن با او نماندند. چون نماز مغرب را خواند. یک تن از یاران خود را همراه نداشت مسلم چون نماز شام را خواند و خود را تنها دید در کوچه‌های کوفه سرگردان شد، در حالی که گروه زیادی در جستجوی وی بودند، تا سرانجام زنی به نام «طوعه که از شیعیان علی علیه السلام بود او را درون خانه برد و پناه داد.
اما شب هنگام پسر وی از وجود مسلم در خانه مطلع شد و به ماموران عبیدالله خبر داد.
همین که ابن زیاد پناهگاه مسلم را دانست، «محمد اشعث را با شصت یا هفتاد تن برای دستگیری وی فرستاد.
مسلم پس از درگیری با ماموران ابن زیاد و نشان دادن رشادت‌ها و شجاعت‌های بسیار مجروح و دستگیر شد و در روز نهم ذی الحجه سال 60 هجری قمری به همراه هانی به دستور ابن زیاد به شهادت رسید.
امام حسین علیه السلام در مسیر خود از مدینه به کربلا ابتدا به منزل «ذات عرق رسید که در ذات عراق «بشر بن غالب اسدی که از عراق می آمد با سید الشهداء ملاقات کرد و از اوضاع عراق با خبر شد. در همین منزل بود که فرزدق رسید و سئوال کرد:
یابن رسول الله در موقع حج چرا عجله کردی
امام پاسخ داد:
اگر من شتاب نمی کردم در مکه مرا دستگیر می کردند و با ریختن خون من در خانه خدا احترام کعبه را از بین می بردند. آن گاه حضرت از اوضاع کوفه و عراق سوال کرد، فرزدق پاسخ داد:
دلهایشان با تو و شمشیرهایشان علیه توست » سپس کاروان امام از ذات عراق به سمت «حاجز» (که وادیی است در مکه که مردم کوفه و بصره برای رسیدن به مدینه از این راه می روند و منزل و فرودگاه حجاج است

حرکت کرد.
در این منزل بود که امام نامه‌ای به اهل کوفه نوشت (و آن در واقع پاسخ نامه مسلم بن عقیل بود) و خبر حرکت امام و همراهانش از مکه به سمت عراق به اهالی اطلاع داده شد. و سپس حسین علیه السلام نامه را به «قیس بن مسهر صیداوی داد تا همراه عبدالله بن یقطر به کوفه برساند.
قیس و همراهش چون به قادسیه رسیدند، جاسوسان عبیدالله آنان را شناسایی کردند، و «حصین بن نمیر تمیمی را دستگیر کرد و چون قیس نامه را خورده بود و حاضر به افشای متن نامه نشد، به دستور ابن زیاد او را از بالای ساختمان دارالاماره کوفه به پایین پرتاب کردند و به شهادت رسید.
امام و همراهانش سپس از حاجز به «عیون آمدند (و آنجا فرودگاه زوار بصره بود که در آن گودال‌هایی وجود داشت که آب در آنها جمع شده بود.) در این محل «عبدالله بن مطیع عدوی به حضور امام رسید و امام را از عزیمت به کوفه منع کرد.
امام در پاسخ فرمود:
«احترام به خدا و رسول صلی الله علیها و آله و قریش و عرب به این است که من زیر بار زور نروم و حرکت کرد.
سپس کاروان امام از عیون، به منزل «حزیمه رسید و یک شب در این منزل اقامت گزید و آن گاه راهی «زرود» از منازل معروف بین مکه و کوفه شدند.
در این محل امام با «زهیر بن قین بجلی که عازم سفر حج بود، ملاقات کرده و زهیر سرانجام به حسین علیه السلام پیوست بنا به نوشته پاره‌ای از منابع در همین منزل امام از شهادت مسلم بن عقیل و هانی بن عروه و تغییر کوفه مطلع شد. بسیار نگران و پریشان حال شد و با صدای بلند گریست در هر حال حسین علیه السلام چون از کشته شدن مسلم و هانی و نیز قتل دو پیکی که به کوفه فرستاده بود، مطلع گشت، همراهان خود را فرا خواند و چون می خواست ذمه مردم همراهش را از تعهد، آزاد سازد به آنان گفت:
«خبر جانگدازی به من رسیده است، مسلم و هانی کشته شده‌اند. شیعیان ما را رها کرده‌اند. حالا خود می دانید، هر که نمی خواهد تا پایان با ما باشد، بهتر است راه خود را بگیرد و برود» گروهی رفتند این گروه مردمی بودند که دنیا را می خواستند، گروهی هم ماندند و آنان مسلمانان راستین بودند.
پس از حرکت از «زرود» امام و همراهانش هنگام غروب به سرزمین «ثعلبیه رسیدند. به نوشته برخی منابع «عبدالله بن سلیمان و «خدری بن مشعل و احتمالا «عبدالله بن سلیم و «المنذری بن مشعل که پس از پایان

مراسم حج قصد داشتند خود را به امام برسانند در بین راه با مردی از قبیله بنی اسد روبرو شدند و از وی اوضاع کوفه را پرسیدند، گفت:
من بیرون نیامدم، مگر شاهد قتل مسلم بن عقیل و هانی بن عروه بودم دیدم کشته آنها را در بازار روی زمین می کشیدند. آنان پس از ملاقات خود را به کاروان امام رسانیده و از آن حضرت خواستند که ازاین سفر منصرف شود، ولی امام نپذیرفت و فرمود:
قضای الهی جاری می شود و من مامورم به این سفر بروم پاره‌ای از منابع هم برخورد امام حسین علیه السلام و فرزدق را در این محل می دانند. در هر حال امام و همراهانش از ثعلبیه به طرف منزل «شقوق حرکت کردند.
در این محل هم امام با مردی که از کوفه می آمد، برخورد کرد و از وی خبر حوادث کوفه را گرفت در این منزل امام جنایات بنی امیه و کشتار اصحاب پیامبر صلی الله علیها و آله و دوستان علی علیه السلام را برای حاضران متذکر شد.
سپس کاروان امام و همراهانش در منزلی به نام «زباله وارد شد. در این سرزمین مردی خبر قتل «قیس بن مسهر صیداوی را داد و باز هم امام در حالی که بسیار متاثر بود، در جلسه‌ای که تشکیل داد، همراهان خود را در جریان حوادث قرار داد و از آنان خواست هر که می خواهد برگردد.
سپس قافله از زباله حرکت کرد تا به منزل «بطن العقبه پیش رفتند و پس از اقامت کوتاهی به طرف منزل «شراف یا «اشراف حرکت کردند دراین منزل شب را ماندند کاروان پس از استراحت مقداری آب برداشتند و نزدیک نیم روز راه پیمودند؛ که با سپاه اعزامی عبیدالله بن زیاد به فرماندهی «حر بن یزید ریاحی روبه رو شدند.
امام و اصحابش به سمت «ذوحُسُم حرکت کردند.
در اینجا بود که حر راه بر کاروان امام بست
امام فرمود:
«این مردم مرا به سرزمین خود خوانده‌اند تا با یاری آنان بدعت‌هایی را که در دین خدا پدید آمده است، بزدایم این نامه‌های آنهاست و دستور داد تا دعوت نامه‌های مردم کوفه را به حر نشان بدهند، حال اگر پشیمان اند بر می گردم حر گفت:
«من از جمله نامه نگاران نیستم و از این نامه‌ها هم خبری ندارم امیر من، مرا مامور کرده است، هرجا تو را دیدم، راه بر تو گیرم و تو را نزد او ببرم » بدیهی است که امام حسین علیه السلام پیشنهاد وی را نمی پذیرد و او هم امام را رها نمی کند تا به حجاز برگردد و حتی به او اجازه نمی دهد که در منزلی آباد و پر آب و علف فرود آید. سرانجام پس از مذاکرات بسیار موافقت شد تا کاروان امام به راهی برود که نه به سوی مکه باشد و نه به سوی کوفه، تا دستور جدید عبیدالله بن زیاد برسد. در همین منزل (ذوحُسُم

بود که امام خطبه بسیار مهمی ایراد کرد و به برخی اهداف خود از قیام اشاره کردند.
در گرمای ظهر امام دستور داد تا یارانش سپاهیان حر را که بسیار تشنه بود، سیراب سازند و در حالی که سیدالشهداء و همراهانش به طرف قادسیه پیش می رفتند، حر با لشکریانش به فاصله کوتاهی آنان را تعقیب می کرد تا اینکه به سرزمین وسیعی به نام «بیضه رسیدند. در این منزل امام برای سپاه حر خطبه‌ای خواند وقایع را برای آنان به روشنی بیان کرد.
سپس قافله مکه از بیضه وارد سرزمینی به نام «الرهیمه شد. در اینجا با مردی از اهل کوفه به نام «ابوهرم ملاقات کرد، و در پاسخ به سوال وی در مورد علت خروج از مکه، انگیزه قیام و حرکت خود را بیان فرمودند.
کاروان امام سپس به محلی به نام «عذیب رسیدند و امام از اصحاب خود پرسید:
راه از کدام طرف است
بنا به اظهار برخی از منابع، «طرماح بن عدی الطائی که از کوفه آمده بود، راه را به امام نشان داد و از آن حضرت خواستند تا باز گردد.
امام در پاسخ فرمود:
خداوند تو را جزای خیر بدهد، اما من معاهده‌ای با این مردم و عهدی با خدا دارم که باید بدان عمل کنم این سخن‌ها را گفتند و رفتند تا به منزل «قصر بنی مقاتل رسیدند. در منزل قصر بنی مقاتل امام با «عبدالله بن حر جعفی ملاقات کردند و از وی خواست که در این سفر همراه او باشد ولی او قبول نکرد و از امام خواست تا اسب و شمشیر او را بپذیرد.
حسین علیه السلام دیگر اعتنایی به او نکرد.
پس از حادثه عاشورا وی پیوسته تأسف می خورد که چرا چنان توفیق بزرگی را از دست داده است حسین و همراهانش پس از برداشتن آب بسیار، شبانه از قصر بنی مقاتل به طرف «نینوا» (از قراء کوفه حرکت کردند و صبحگاهان به این محل رسیدند. اینجا بود که قاصدی به نام «مالک بن نسر کندی نامه‌ای از عبیدالله بن زیاد به این مضمون برای حر آورد:
«چون این نامه و فرستاده من رسید بر حسین سخت بگیر و او را جز در بیابان بی پناهگاه و بی آب فرود نیاور، من فرستاده خود را مامور کردم که با تو باشد و او تو را رها نخواهد کرد تا مرا از اجرای اوامر آگاه سازد».

دوم محرم سال شصتم هجری

(ورود امام حسین و یارانش به سرزمین کربلا) پس از رسیدن نامه عبیدالله بن زیاد، حر تغییر رویه داد و قصد داشت تا مانع از حرکت امام شود؛ زیرا نینوا نه آب داشت و نه آبادانی و با دستور عبیدالله هماهنگی لازم را داشت اما پس از گفتگوهای بسیار امام و همراهانش به طرف سرزمین کربلا حرکت کرده و روز چهارشنبه اول محرم یا پنج شنبه دوم محرم سال 60 هجری قمری، در این سرزمین فرود آمدند. به نوشته منابع چون ابی عبدالله وارد سرزمین کربلا شدند، اسب آن حضرت قدم از قدم برنداشت

حضرت فرمودند:

این سرزمین را چه می نامند؟

گفتند:

کربلا، امام ضمن خواندن اشعاری، دستور داد تا خیمه‌ها را در آن محل سرپا کنند. عبیدالله بن زیاد پس از اطلاع از رسیدن امام حسین علیه السلام و یارانش، نامه‌ای به این مضمون به امام نوشت

«ای حسین

به من خبر رسیده که به کربلا وارد شده‌ای، یزید بن معاویه برای من نوشته که بر بستر نرم نخوابم و آرام نگیرم، و غذای سیر نخورم تا تو را به خدای خبیر ملحق سازم (بکشم ، یا آن که تسلیم من و حکم یزید می شوی والسلام . حضرت نامه را خواند و همان دم آن را به دور افکند.

پیک گفت:

پاسخ نامه را بده

امام فرمودند:

«این نامه پاسخ ندارد» ابن زیاد پس از آنکه از بی اعتنایی حسین علیه السلام به نامه خود مطلع شد، بسیار خشمگین شد و به جمع آوری سپاه برای جنگ با امام حسین علیه السلام پرداخت

سوم محرم سال شصت و یکم هجری

(ورود عمر بن سعد و سپاهیانش به کربلا) عبیدالله بن زیاد برای مقابله با امام حسین علیه السلام و مجبور کردن وی به پذیرفتن بیعت با یزید «عمربن سعد ابن ابی وقاص را در رأس چهار تا شش هزار نفر (به اختلاف منابع به کربلا فرستاد و عمر در روز سوم محرم سال 60 هجری وارد کربلا شد و بلافاصله مذاکرات خود را با امام آغاز کرد عمر، حسین علیه السلام را خوب می شناخت و می دانست که او مرد سازش نیست، ولی بیشتر مایل بود تا کار بدون جنگ و با مصالحه به پایان برسد. بنا بر این پس از آنکه نخستین گفتگو بین او و امام صورت گرفت، نامه‌ای به ابن زیاد نوشت که خدا را شکر که فتنه آرام گرفت و جنگ برنخاست، چراکه من از حسین پرسیدم که چرا به اینجا آمده‌ای
گفت:
مردم این شهر از من دعوت کرده‌اند که نزد آنها بیایم، حالا که شما نمی خواهید برمی گردم اما ابن زیاد در پاسخ نامه ابن سعد نوشت
کار را بر حسین سخت گیر و آب را بر او و یارانش ببند، مگر اینکه حاضر شوند با شخص من به نام یزید بیعت کند.

پنجم محرم سال شصت و یکم هجری

(ورود شَبَث بن رِبْعی با چهار هزار نفر سپاه به کربلا) عبیدالله بن زیاد پس از این که احساس کرد عمر بن سعد در مقابله با امام مصمم نیست، شَبَث بن رِبْعی را در رأس چهار هزار نفر نیروی جنگی به کربلا فرستاد، شَبَث روز پنجم محرم وارد کربلا شد و تحت فرمان عمر بن سعد قرار گرفت به نوشته منابع ابن زیاد در فاصله روزهای سوم تا دهم محرم افراد دیگری را به همراه جنگجویان به کربلا فرستاد.
از جمله سنان ابن انس نخعی را با چهار هزار نفر، عروة بن قیس را با چهار هزار نفر شمر بن ذی الجوشن را با چهار هزار نفر و نصر مازنی را با سه هزار نفر برای جنگ با امام به کربلا عازم نمود.

هفتم محرم سال شصت و یکم هجری

(رسیدن دستور عبیدالله بن زیاد مبنی بر بستن آب بر سپاه امام) نامه عبیدالله بن زیاد مبنی بر بستن آب بر روی حسین و یارانش در صورت خودداری از بیعت در روز هفتم محرم سال 61 هجری قمری به عمر بن سعد رسید و عمر «عمر بن حجاج را با پانصد سوار مامور کرد تا با استقرار درکنار رودخانه فرات مانع از دسترسی سپاه امام به آب شوند. بنا بر این از روز هفتم محرم تشنگی نیز بر مشکلات امام و همراهانش اضافه شد.

(ورود شمر بن ذی الجوشن به کربلا) در روز نهم محرم «شمر بن ذی الجوشن در راس چهار هزار نفر سپاهی وارد کربلا شد. شمر حامل نامه‌ای از ابن زیاد برای عمر بن سعد بود.
بدین مضمون که بدون فوت وقت جنگ را با حسین شروع کند.
شمر ضمن تلاش برای تحریک جنگ و قتل امام حسین علیه السلام امان نامه‌ای هم برای پسران ام البنین (عباس، عبدالله، جعفر و عثمان آورد، آنان نپذیرفتند. در عصر روز نهم محرم (تاسوعا) زمینه برای آغاز جنگ فراهم شد و عمر که بیمناک بود مبادا رقیبش شمر سمت فرماندهی کل را از دست وی خارج کند شخصا تیری در کمان گذاشت و سوی خیمه‌های امام حسین علیه السلام پرتاب کرد و دیگران را به شهادت طلبید که اولین تیر را وی پرتاب کرده است
در این هنگام امام حسین علیه السلام برادرش عباس را نزد عمر فرستاد و تقاضای یک شب مهلت کرد، که مورد موافقت قرار گرفت شکی نیست که امام مایل به جنگ نبود و تا آخرین لحظات کوشید تا وجدان خفته این مردم دنیا خواه را با سخنانی که سراسر خیرخواهی و دلسوزی و روشنگری بود، بیدار سازد. به آنان گفت:
که این آخرین فرصتی است که برای انتخاب زندگی آزاد به آنان داده می شود.
اگر این فرصت را از دست بدهند دیگر، هیچگاه روی رستگاری را نخواهند دید. اگر به این عزت پشت پا زنند، به دنبال آن زندگی پر مذلتی در انتظار ایشان است برای همین بود که نخستین ساعات روز دهم محرم نیز به پیغام بردن و سخن گفتن و خطبه خواندن گذشت خطبه‌های امام در ساعات آخر بیش از آنکه نشان دهنده روح آزادگی و شرف و پرهیزگاری باشد، نمایانگر اوج دلسوزی بر مردم گمراه و تلاش انسانی برای نجات مردم است جای هیچ تردیدی نیست که سخنان و اقدامات امام برای رهایی از چنگ دشمن و یا بیم از کشته شدن، گفته نشده است، بلکه بوی آشتی طلبی و خیر خواهی و دوستی طلبی می دهد. با فرا رسیدن شب نهم محرم عمر بن سعد نماینده‌ای را نزد امام حسین علیه السلام فرستاد و پیغام داد:
یک امشب را من به شما مهلت می دهم، اگر تا صبح تسلیم شدی من به ابن زیاد خبر می دهم، شاید تو را آزاد بگذارد و گرنه پس از گذشت شب نمی توانم از جنگ خودداری کنم حسین همان پاسخی را داد که مکرر فرموده بود:

«من مرگ با عزت را بهتر از زندگی با ذلت می دانم . در آن شب (شب عاشورای سال 61 هجری قمری امام حسین بار دیگر یارانش را در رفتن و یا ماندن در کنار وی و شهادت مخیر گذارد و ساعاتی را به ذکر و عبادت حق تعالی گذراند تا اینکه فردای آن روز یکی از استثنایی‌ترین روزهای تاریخ دمید.

دهم محرم سال شصت و یکم هجری

(آغاز درگیری سپاه امام حسین با لشکر ابن زیاد) با دمیدن فجر روز دهم سال 61 هجری قمری سرانجام آنچه نباید بشود، شد؛ یا آنچه باید روی دهد، آغاز گردید. عاشورا منشأ یک سلسله وقایع تاریخی و مظهر صحنه‌ای خونین است که آن همه مقدمات برای این روز است این همه موخرات که در آینده اتفاق افتاد. اثر وقایع این روز تاریخی است اصحاب اندک امام حسین علیه السلام در آن صحرای خشک در محاصره انبوهی از دشمنان قرار گرفته بودند، صفوف سپاهیان دو طرف برای آغاز جنگی نابرابر آراسته شد.
در یک سوی میدان حدود هفتاد و دو نفر سوار و پیاده مهیای جانبازی بودند و در سوی دیگر حدود بیست و دو هزار نفر لشکر ماجراجوی پست فطرت انتقام جوی کینه توز و منافق قرار داشتند که هر آن انتظار می کشیدند با قتل فرزند پیامبر صلی الله علیها و آله اموال و دارایی‌های او را به غنیمت بگیرند.
قبل از شروع جنگ عمر بن سعد بار دیگر حسین علیه السلام را به بیعت با یزید فرا خواند، پاسخ حسین همان بود که بارها فرموده بود:
«مرگ با عزت در نظر حسین بهتر است از زندگی با ذلت . آرایش سپاه امام حسین علیه السلام در روز عاشورا چنین بود که «زهیر بن قین را در میمنه سپاه قرار داد.
«حبیب بن مظاهر اسدی را به فرماندهی میسره لشکر گماشت پرچم را به دست حضرت ابوالفضل سپرد. به دستور امام در خندقی که قبلا اطراف خیمه‌ها کنده بودند، آتش روشن کردند.
عمر بن سعد نیز صفوف سپاه خود را آراست، در حالی که حدود بیست تا سی هزار قشون در اختیار داشت فرماندهی میمنه سپاه را به «عمربن حجاج بن زبیدی داد و شمر بن ذی الجوشن عادی را به فرماندهی میسره سپاه منصوب کرد، بر پیادگان «عروه بن قیس الحمس را امیر کرد و بر رجاله‌ها و کلوخ اندازها «شبث بن رِبْعی را گماشت و پرچم را به دست «ذوید»، غلام خود داد.
پس از آرایش صفوف دو سپاه، امام حسین (ع)، زهیر بن قین، بریر بن خضیر و حربن یزید ریاحی (که به سپاه امام ملحق شده بود) هر کدام خطبه‌ای در حقانیت خاندان اهل بیت و عدم مشروعیت بنی امیه و یزید ایراد کردند.
جنگ آغاز شد و در جنگی نابرابر یاران حسین علیه السلام به قلب سپاه دشمن حمله بردند و تا ظهر عاشورا تعدادی از آنان به شهادت رسیدند و

افراد باقیمانده، نماز ظهر را به امامت امام حسین علیه السلام خواندند.
سپس به جنگ با دشمن پرداختند و تا حدود دو ساعت بعدازظهر همگی به شهادت رسیدند. بنا به اظهار منابع اولین کسی که در جنگ با دشمن تن به تن کشته شد، حر بن یزید ریاحی بود و آخرین شهید عباس علیه السلام بود.
در این روز حتی طفل شش ماهه امام نیز شربت شهادت نوشید. سرانجام امام حسین علیه السلام پس از آنکه اهل بیت را امر به صبر و بردباری کرد، خود به میدان جنگ شتافت و طی خطبه هایی ضمن دعوت لشکر عمر به تفکر و تدبر، بر فضائل خود و اهل بیت و مقام خود و برادرش حسن علیه السلام در نزد پیامبر را برشمرد.
سپس فرمود:
«ای گروه دغا در ریختن خون پسر پیامبر شتاب مکنید که به زیان شما تمام خواهد شد، ای ناکس مردم زشت خو!
سوگند به خدای بزرگ که آن زنازاده ما را بر آن داشت که بین لباس ذلت و شهادت یکی را انتخاب کنیم
ای مردم!
ما هرگز دستخوش ذلت نمی شویم ...» سپس با شجاعت و دلاوری بی نظیر به قلب سپاه دشمن حمله برد و پس از وارد شدن جراحات بسیار بر بدن مبارکش و تحمل ضربات شمشیر، نیزه و کمان به شهادت رسیدند.
سر آن حضرت را «شمر بن ذی الجوشن یا «سنان بن انس از پیکر جدا کرد، خولی به کوفه نزد ابن زیاد برد. جنگ در حدود ساعت چهار بعد از ظهر خاتمه یافت سپاهیان ابن زیاد پس از شهادت امام حسین علیه السلام به خیمه‌های خانواده امام حمله بردند، آنها را غارت نمودند و به آتش کشیدند و زنان و کودکان را در بیابان آواره کردند.
ساعت‌های آخر روز سپری می شد. دیوانه هایی که از خشم و شهوت و مال و جاه دنیا، جسم و روحشان را پر کرده بود، پس از آنکه کشتند و سوختند و بردند و در مقابل خود کوچکترین مقاومتی از زن و مرد ندیدند، یکباره به خود آمدند و دانستند که کاری زشت کرده‌اند و از خود پرسیدند:
سید جوانان بهشت را برای خشنودی مردی تبهکار به خاک و خون کشیدیم
پشیمان شدند، اما دیگر دیر شده بود.
کوفه یک بار دیگر خواری خود را به زشت‌ترین صورت به تاریخ نشان داد.

یازدهم محرم سال شصت و یکم هجری

(حرکت کاروان اسراء از کربلا به کوفه فردای روز عاشورا یعنی در یازدهم محرم سال 61 هجری قمری، به دستور عمربن سعد زنان و کودکان اهل بیت را از اطراف جمع آوری کرده و به اسارت گرفتند وپس از آن که عمر بن سعد بر کشته‌های سپاه خود نماز خواند و آنان را دفن کرد، اسرای اهل بیت را حرکت داده، همراه لشکریان خویش به کوفه و نزد عبیدالله بن زیاد بردند. خطبه‌های آتشین حضرت زینب سلام الله علیها و امام سجاد علیه السلام رسواگر چهره زشت بنی امیه در کوفه و شام بود.

اول صفر سال 61 هجری قمری

(ورود اسرای اهل بیت علیه السلام به دمشق نزد یزید بن معاویه

بیستم صفر سال 61 هجری

(بازگشت اهل بیت علیه السلام از شام به مدینه .

نتیجه

بررسی منابع و ماخذ تاریخی نشان می دهد که قیام امام حسین علیه السلام حرکتی آگاهانه و با برنامه بوده است و زمینه‌ها و انگیزه‌های آن را می توان در موارد زیر بر شمرد:
1 - زمینه‌های قیام امام حسین (ع)، به دوران خلافت خلیفه سوم (عثمان و قدرت‌گیری بنی امیه و تسلط آنان بر بخش‌هایی از جهان اسلام باز می گردد.
2 - امام برای خودداری از بیعت با یزید بن معاویه که مردی فاسق، فاجر و نالایق بود، قیام کرد.
3 - حسین علیه السلام به منظور عمل به امر به معروف و نهی از منکر قیام کرد؛ زیرا تسلط یزید بر مسلمانان و ادعای خلافت، منکری روشن بود که امام نمی توانست در مقابل آن ساکت باشد.
4 - جواب مثبت امام به مردم کوفه، و تلاش برای تشکیل حکومت اسلامی و جمع آوری نیرو برای انجام یک قیام مسلحانه علیه یزید از دیگر انگیزه‌های قیام بود.
نهضت حسین علیه السلام آثار و نتایج مهمی بر جا گذاشت که به اختصار می توان به موارد زیر اشاره کرد:
1 - رسوا ساختن ماهیت یزید و حزب بنی امیه
2 - احیای فرهنگ شهادت و ایثار در میان مسلمانان
3 - قیام امام حسین علیه السلام الگویی برای قیام‌ها و انقلاب‌های جهان اسلام شد و حتی در قیام غیر مسلمانان نیز آثار مثبتی بر جای گذاشت
4 - تغییر افکار و جایگزین نمودن اخلاق بلند نظرانه و عالی انسانی به جای اخلاق جاهلی حاکم در آن روزگار.

سیره

ویژگیهای شخصیت امام حسین علیه السلام

مقدمه

ویژگیهای شخصیت امام حسین علیه السلام فاطمه سلطان محمدی
آیا تا کنون انسانی را دیده‌اید که با نام خدا قیام کند و به حرکت در آید، بمیرد، دیدید چگونه مقصد خود را که هدف خویش را نام او، بر گزیند؟
مقصد او تا آن‌جا فرازست که همه چیز زندگی را فرود می بیند و هدف چنان برتر، جز ملکوت اعلی را مد نظر ندارد، گهواره‌اش آسمان های برین است و جای هیچ شگفتی نیست که به سویش پر کشد. خواستار پیوستن بدان سامان بود، زیرا عشق بازگشت به اصل خویش و باز جستن روزگار وصل خویش در وجودش است.
هر کسی کو دور ماند از اصل خویش
باز جوید روزگار وصل خویش
راه خود را از میان سنگ ها و خارها به پیش می گیرد، خشنود و خوشدل پیش می رود و با آرامش و اطمینان دراین ره گام بر می دارد. با آرمان برین خود رازها بیان می دارد.
آیا فرا سوی الله خواستی و جز به سوی الله بازگشتی، و پس از الله و برتر از او حقیقتی هم هست
اگر ما حسین را برفراز همه بزرگان جای دهیم، نه تنها بزرگی را در وجود او بیشتر به شمار آورده‌ایم، بلکه بزرگی را بر چکاد عظمت، مشاهده کرده‌ایم که در برابرش بزرگان کوچکند، و شخصیتی را نشان داده‌ایم که از همه شخصیت‌ها برتر است، و ابر مردی‌ست در میان همه مردان. شخصی که چون از هر سوی کوه وجودش فراز شوی به ستیغ بزرگی رسی، تا آن جا که او را مرکز برخورد بزرگواری‌ها با یکدیگر و مجمع یکتایی ها می یابی. زیرا بی‌گمان هر کس در سرچشمه عظمت پیامبر صلی الله علیه و آله و مردانگی علی و فضیلت فاطمه فرا جوشید، نمونه بی همتای عظمت انسان خواهد شد و از آیات و بینات به شمار خواهد رفت. یادآور، یاد یک شخص نیست. یاد انسانیت جاویدان است و تاریخ او، سرگذشت یک قهرمان نیست، تاریخ یک قهرمانی بی همتا است.
پس حسین علیه السلام یک شخص است اما آیت اشخاص، یک بزرگ است اما حقیقت بزرگی. بنا بر این شایسته آن است که همچون سرچشمه الهام که با نیرو می جوشد و پرتو افکن است و با تابش انوار خود همه نسل‌ها را روشنایی می بخشد پیوسته از آسمان وجودش نور گیریم، چه این پرتوافکنی همیشگی است. اگر کسی نیک بیندیشد بزرگ‌ترین ژرفا، و فداکاری، و بزرگ‌ترین نمونه‌ها را در وجود او می یابد تا آن جا که گویی دست خدا بر صفحه ابدیت با مرکب خون رنگ چنین نگاشته است. اخلاص

واژه‌ای است که معنای آن در سخت‌ترین مرگ نشان داده می شود.
کس می خواهد مخلص باشد باید خود را آماده برای ناملایمات چنین مرگی کند.

بررسی ویژگی‌های شخصیت امام حسین

به حق می توان گفت که درک ابعاد شخصیتی امام حسین کاری بس مشکل و دشوار است، آن هم با شرایط پیچیده‌ای که دارد. شرایطی که بازتاب‌های چندی از روشنایی بر آن افتاده، لیکن در زیر آن موجی است خروشان که محیط اسلامی آن روزگار را شکل می داد و آن جریان از روزی پدیدار شد که موضوع حکومت در میان عصبیت قبیلگی و طرز تفکر دینی در نوسان بود، سپس به رنگ‌های گوناگون درآمد و هر روز به شکل نو نمایان گردید. و سرانجام به صورت یک عقیده و دین به پایان رسید. بررسی ویژگی های شخصیت حسین علیه السلام پژوهش درباره انسانی به شمار نمی رود که دارای عناصری ناگسستنی از یکدیگر است و بتوان درباره‌اش حکم کرد و بلکه بررسی عناصر تاریخ اسلامی است. ما دراین نوشتار برآنیم تا به بررسی گوشه‌ای از ویژگی‌های شخصیتی آن ابرمرد تاریخ اشاره داشته باشیم، اگر چه قلم قاصر و زبان الکن از بیان شخصیت عظیم آن بزرگوار می باشد.

لکن

آب دریا را اگر نتوان کشید

هم به قدر تشنگی باید چشید

پایبندی به اصول

یکی از ویژگی‌های شخصیتی امام حسین علیه السلام پای‌بندی آن بزرگوار به اصول و بنیادها می باشد.
این ویژگی را می توان در وصیت وی به برادرش محمد حنفیه درک نمود که فرمود:
من این قیام را نه از روی خودبینی و سبک‌سری می کنم، نه قصد طغیان دارم و نه آهنگ تبهکاری در سر و نه ستمگری را در خود می پرورانم، بلکه تنها هدف من آنست که در میان امت جدم خواستار اصلاح شوم. با این حرکت خود می خواهم به معروف فرمان دهم و از منکر بازدارم. هر کس بر پایه حق از من پذیرا شد، خدا به حق بسی شایسته‌تر است و هر کس نپذیرفت، چنان در آهنگ خود پایداری کنم که خدا میان من و آن گروه به حق قضاوت فرماید، که او از همه داوران بسی بهتر است. این سخنان صریح را در کاخ فرمانداری و در مرکز حکومت و سرسرای قدرت بی‌هیچ پروا و هراسی بیان کرد.
با قلبی استوار و شجاعتی بی نظیر و با پشت‌گرمی به اصول اعتقادی و پایداری در مکتب. در این پاسخی که امام حسین علیه السلام به ولید داد؛ قدرت رو در وا ایستاندن را با هوشمندی سیاسی و راه خردمندانه رهایی را با سلامت منطق و پدیده تسلیم را با اعتراض شدید در هم آمیخته است.
در تاریخ چنین آمده
ولید فرماندار مدینه، امام حسین علیه السلام را دعوت نمود و خبر مرگ معاویه را به او داد و او استرجاع نمود، سپس نامه یزید را در مورد گرفتن بیعت برای او خواند. حسین به او گفت به نظرم نمی رسد که تو به گرفتن بیعت من برای یزید پنهانی اکتفا کنی، بلکه خواستار بیعتی آشکار هستی که مردم از آن با خبر شوند. ولید گفت:
آری چنین است و
امام حسین علیه السلام فرمود که:
برگرد و فردا همراه گروهی از مردم نزد ما بیا. در این هنگام مروان به ولید گفت:
به خدا قسم اگر حسین علیه السلام هم اکنون بیعت نکرده از تو جدا شود، هرگز نخواهی توانست بدو دست یابی. او را حبس کن و تا بیعت نکرده اجازه بیرون رفتن به وی نده یا اینکه گردنش را بزن. حسین رو به مروان کرده به او گفت:
وای بر تو ای پسر زن کبود چشم
تو می خواهی گردن مرا بزنی یا او!

دروغ گفتی به خدا قسم و پستی نشان دادی.
سپس رو به‌ولید کرده و گفت:
فرماندار، ما از خاندان نبوت و سرچشمه رسالتیم، خدا به وسیله ما آغاز نهاد و به وسیله ما به انجام رسانید. در حالی که یزید تبهکاری میخواره و کشنده اشخاص بی‌گناه و آشکار سازنده فساد و تبهکاری‌هاست. کسی چون من با شخصی چون او بیعت نمی کند.
لیکن امشب را به فردا رسانیم تا ببینیم کدام یک از ما به بیعت و خلافت سزاوارتریم. قدرت پایداری برای حق در جان‌ها بانگ و فریاد حق نیز بی‌گمان اثر کوبنده خود را در گوشهای باطل می گذارد. و در نتیجه آن را یا کر می کند یا در صلاح و حق را به روی وی می گشاید. فریاد حق امام نیز همان طنین بلندی بود که انعکاس آن در گوش ولید پیچید. چنانکه ولید بعد از بیرون رفتن امام حسین خطاب به مروان چنین گفت:
سبحان الله اگر حسین علیه السلام گفت بیعت نمی کنم او را بکشم
به خدا سوگند گمان نمی کنم کسی با دست آغشته به خون حسین، خدا را ملاقات کند و میزان عملش بسی سبک نباشد.
خدا در روز قیامت بدو نمی نگرد و او را تزکیه نمی کند و شکنجه‌ای دردناک بهره او است.

صراحت در گفتار

از دیگر ویژگی‌های شخصیتی امام صداقت در گفتار آن حضرت می باشد. این نیز یکی از بزرگواری‌هایی است که در وجود امام حسین است. در نظر برخی افراد مبدأ و اصل بسی بزرگ است، اما همراه با نرمش و نیرنگ. لیکن امام حسین در برابر اصول چنان عظمتی از خود نشان داد که هرگز حاضر نبود در برابر بیعت با یزید سر مویی از آن برگردد و دست از آن بردارد. و همان فریاد بلندی که چون شعله آتش بود از او انتظار می رفت. او درباره بیعت با یزید چنین فرمود:

سپاس ویژه الله و آنچه مشیت‌الله است و نیرویی به کار ناید جز به وسیله الله و صلوات خدا بر رسولش. مرگی که سرنوشت فرزندان آدم شده، چنان برازنده و زیباست که گردنبند جواهر در گردن دختران جوان، چنان به دیدار گذشتگانم و آله و شیفته‌ام که یعقوب مشتاق دیدار یوسف بود.

بهترین مرگ در پیکار، مرگی است که من با عشق و افتخار با آن روبه‌رو می شوم. هم اکنون به چشم پیوند تن خویش را می نگرم که گرگ‌های بیابان در کربلا پاره پاره می کنند و شکم‌های گرسنه خود را از آنها پر می‌کنند. خشنودی خدا خشنودی خاندان پیامبر است. در برابر آزمایش او پایداری را پیشه می کنیم و در برابر، پاداش پایداران را به دست می آوریم. پاره‌های تن رسول خدا هرگز از او جدا نمی شوند، بلکه همه با هم در بهشت برین گرد می آیند و چشمش را روشن می کنند. و پیمانی را که با او بسته‌اند بدین وسیله به سر رسانند. هان بدانید که تنها کسی که پذیرای پرداختن پاره‌های جگر خویش در راه ماست و به روان خویش وعده دیدار پروردگار را داده است، باید با ما به حرکت درآید، زیرا من بامدادان عزم رحیل دارم.

قاطعیت در عمل

جنبه دیگری از ویژگی شخصیتی امام حسین علیه السلام قاطعیت در عمل می باشد که این جنبه از عظمت وی، عملی‌تر از صداقت در گفتار است. چه این یک آهنگ است و عزم قاطع و تعهد درونی برای رسیدن به هدف نهایی با وجود هر نوع اشکالی. درکی است که افراد حساس چنان آن را احساس می کنند که گویی در مغزشان جوششی چون انفجار آتشفشان به وجود آمده و در آنها جریان می یابد. نمونه این مطلب سخنان آتشین و منطق حسین علیه السلام در برابر کسانی بود که می خواستند نظر او را برگردانند. البته این کسان معذورند، زیرا نه جانی چون جان او در بر و نه درکی چون درک او در سر و نه در قلب خود همچون او چنین گدازه‌هایی پر شرر داشتند. یکی از این افراد عبدالله بن عمر می باشد که اگر چه یزیدی نبود اما آن‌جا که با مردانگی حقیقی روبه‌رو می شوند، قدرت ابراز مردانگی ندارد و چون دانه‌های ریز شن که در دامنه کوهی بلند قرار دارد، با وزش باد به پایین سرازیر می شود.
امام حسین علیه السلام در پاسخ به وی که از او خواسته بود با گمراهان از در آشتی درآید و او را از کشتار و کشته شدن بر حذر داشت، گفت:
«ای ابا عبدالرحمان، از جمله پستی‌های این جهان در برابر خدا را ندیده و ندانسته‌ای، که سر یحیی بن زکریا، به یکی از زنان هرزه و بدکاره بنی اسرائیل هدیه داده شد؟»
از کلمات امام پی ببریم، که حاضر نیست از راه حق رو برگرداند.

زیربار ستم نرفتن

جنبه دیگری از ویژگی شخصیتی امام حسین علیه السلام زیربار ستم نرفتن است. این جنبه از جنبه‌های دیگر برتر و بالاتر می باشد.
چه بسا افرادی را دیده‌ایم که زمانی که دنبال شهوتی می رود و یا کالای گرانبهایی چشم او را می گیرد و به دنیا پاسخ مثبتی می دهد، چگونه اصول و صراحت و قاطعیت ارزش‌های موجود را از دست می دهد. و نه تنها معنی و ارزش خود را ازدست می دهد، بلکه به ضد ارزش نیز تبدیل شده و مورد سرزنش قرار می گیرد. و در این هنگام شرافت، پستی به شمار می آید. زیربار نرفتن، سنگ بنای نخستین ارزش های انسانی است، به همین جهت امام حسین علیه السلام جز نپذیرفتن خواری و زور به چیزی رضا نداد و در این باره سخنی گفت که نفس سرکش را نابود می کند:
«سوگند به خدا، نه همچون خوار شدگان دست تسلیم به شما می دهم و نه چون بندگان ترسو فرار می کنم. بندگان خدا، به پروردگار خود پناه می برم از این که بخواهید مرا از خود برانید و بیفکنید و به پروردگار خود پناه می برم، از هر خود بزرگ بینی که به روز قیامت ایمان نمی آورد.» آری خودداری او از تن دادن به ذلت و خواری چنان مردانگی به مردان آموخت و زیربار ذلت نرفتن را به آنان تعلیم داد که هیچ کس تا کنون نتوانسته است مانند او عمل کند.
آن حضرت از پذیرفتن آسایش ورفاه و لذت امتناع ورزید؛ زیرا لذت و نعمت حقیقی در چیزی فراسوی نعمت‌های دروغین زندگی و خواست‌های پست و نادرست آن می باشد.
آن کس که هدف والایی در زندگی انسانی دارد، چیزی جز رسیدن به آن را لذت‌بخش نمی داند. و چیزی جز عملی شدن آن را سعادت نمی خواند.

قهرمانی امام حسین در بیان هدف

این جنبه از شخصیت امام حسین علیه السلام از جنبه‌های دیگر آشکارتر است. هیچ کس جز او بدین زیبایی از خود قهرمانی نشان نداده است.
یکی از برترین موقعیت های قهرمانی حسین موقعیتی است، که این سخنان را به زبان می آورد:
«قوموا رحمکم الله، الی الموت الذی لا بدّمنه، فان هذه السّهام رُسُل القوم الیکم.»؛
خدا شما را رحمت کند، به سوی مرگی به پاخیزید که از آن گریزی نیست، زیرا این تیرها پیام آن گروه هستند به سوی شما برای آغاز جنگ. آن حضرت مدتی از روز را تن به تن یا جمعی، به پیکار سپری کردند، به طوری که تعداد زیادی از یاران اندک حسین علیه السلام کشته شدند.
در این هنگام امام ریش خود را در دست گرفت و گفت:
«خشم خدا هنگامی بر یهود برافروخت که برای او فرزند قایل شدند و خشمش هنگامی بر نصارا شدت یافت که او را در ردیف سوم تثلیث خود قرار دادند، و بر مجوس آنگاه سخت خشمگین شد که به جای او بر پرستش ماه و خورشید دست زدند، و غضبش بر گروهی برافروزد که به اتفاق به کشتن فرزند دختر پیامبرشان کمر بستند، اما سوگند به خدا در برابر خواستشان سر تسلیم فرود نیاورم تا خدای را در حالی ملاقات کنم که با خون خویش خضاب کرده باشم. زیبایی شجاعت آن جاست که می گوید:
«خدا شما را رحمت کند، به سوی مرگی برخیزید» و آن جا که «سوگند به خدا تسلیم خواستشان نگردم تا خدای متعال را در حالی ملاقات کنم که با خون خویش خضاب کرده باشم.» امام حسین علیه السلام یاران خود را بدون هیچ ترس ونگرانی به مرگ فرامی‌خواند گویی به خوردن غذای لذیذی دعوت می کند، زیرا مرگی که برای رسیدن به هدف باشد در کام او بسیار شیرین و لذتبخش می باشد.

همه چیز را کوچک شمردن غیر از خدا

این جنبه از عظمت امام حسین علیه السلام هم شگفت انگیز است. هر چیزی را جز خدا کوچک می شمرد و همه چیز را برای رسیدن به هدف نهایی که همان خداست، سهل می داند. هر چند که مشکل ترین کارها باشد.
به همین علت به جرات می توان او را دومین سازنده کاخ اسلام نامید، و او بود که کاخ توحید را بازسازی نمود. او بود که یارانش در جلوی چشمش به کام مرگ می رفتند و فرزندانش پی در پی به تلخ‌ترین منظره و سوزناک‌ترین شیوه حرمش را که در برابر او به ناله و بی‌تابی مشغولند و از شدت تشنگی به خود می پیچند. با وجود اینها هیچ کس جز حسین را ندیده‌ایم در چنین موقعیتی اصول مکتب را مقدس داند و در برابر خدا و برای رسیدن به خدا خم به ابرو نیاورده و مشکلات را برای خدا به جان و دل بخرد.

اسلام تنها دینی است که آموزش‌های مادی و معنوی خود را بر پایه این احساس گذاشته است و در توجه بدان به اندازه‌ای پیش می رود که آن را پایه ایمان قرار داده است. اگر اسلام اعمال ظاهری و شعائر را بر پنج پایه قرار داده است، ایمان او هنگامی استوار می گردد که این احساس به تحقق برسد. رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:
«کسی از شما ایمان نیاورده، مگر این که آنچه برای خود می خواهد، برای برادرش هم بخواهد.» امام حسین علیه السلام به اقتضای فطرت و آموزش‌های دین، در زمینه احساس نوع دوستی نمونه بی‌مانندی است. ابن عساکر در تاریخ کبیر خود از قول ابی هشام قناد نقل می کند که کالایی از بصره برای امام حسین برده شد و تا آنها را نبخشید از جای خود برنخاست.
و نیز گفته‌اند سائلی کوچه‌های مدینه را زیر پا گذاشت و آمد تا به در خانه حسین علیه السلام رسید. کوبه در را زد و چنین گفت امروز کسی که به امید تو آمده دست خالی برنگردد و آن کس که حلقه در تو را کوفت ناامید نگردد. تو دارنده بخشش هستی و سرچشمه آن، پدر تو کشنده فاسقان و منحرفان بوده است. حسین علیه السلام در حال نماز بود، همین که صدای سائل را شنید نمازش را تمام کرد و آمد. دید آثار تنگدستی بر چهره اعرابی نشسته است. زود برگشت از قنبر، پرسید:
از هزینه خانه چیزی در نزدت نمانده، گفت:
فقط دویست درهم مانده که فرمودی میان افراد خانه تقسیم کنم. گفت:
آنها را بیاور که از افراد خانه مستحق‌تری رسیده. آنها را از قنبر گرفته به اعرابی داد و فرمود این مختصر را بگیر و عذر مرا بپذیر و بدان که دلم برای تو بسی می سوزد و سپس فرمود:
اگر در دست ما یک چوبدستی بود که دراز می شد، (امکان و قدرت مالی داشتیم آسمان جود ما باران بخشش بر تو می بارید. لیکن پیشامدهای روزگار بسی گوناگون است و دست ما از درم بسی تهی است. اعرابی آن را گرفت و گفت:
خدا بهتر می داند رسالتش را در چه خانواده‌ای قرار داده است. یاقوت مستعصمی از انس روایت می کند که گفت:
در نزد حسین علیه السلام نشسته بودم که زنی خدمتگزار با دسته گلی وارد شد و با دادن آن گل به وی تحیت گفت، حسین در پاسخ تحیت به او گفت:
تو آزادی به خاطر خدای متعال. به او گفتم خدمتگزاری دسته گلی برای تو می آورد، تو او را آزادی می کنی فرمودند:

خدا ما را این چنین تربیت کرده است و چنین می فرماید:
«و اذا حُییتم بتحیة فحیوا باَحسن منها او رُدّوها» از آن تحیت بهتر آزاد کردن او بود.

شجاعت

انسان هر چند که استعدادهایی سرشار، گسترده و برتر داشته باشد، جز با تقویت و تحکیم آنها به وسیله شجاعت، به پیروزی شایان نمی رسد، زیرا شجاعت به معنای به کار بردن توانمندانه این استعدادها و دادن ارزش حقیقی به آنهاست.
پس شجاعت رساترین تعبیر برای نیروهای درونی است. هر شخصیتی، در هر موقعیتی که باشد، هنگامی که شجاعت ندارد، ارزش انسانی خود را از دست می دهد، به پژمردگی می گراید، زبونی بر او چیره می گردد و ترس هم، به هر شکل آن بیماری کشنده‌ای است که شخصیت را، با همه خرمی و سرزندگیش غافلگیر می کند و می کشد. شجاعت مهار کردن خود در برابر هر عاملی است، با هر شدت و قدرت که باشد، همچنین وجود و مقدار بقاء امم و عزت و سربلندی آنها وابسته به میزان بهره‌ای است که از شجاعت داشته باشند. همچنین خویشتن‌داری و صراحت لهجه و مقاومت با ناملایمات و سختیهای روزگار و احترام به آزادی دیگران ناشی از ملکه شجاعت است. تمام مظاهر این شجاعت در حسین علیه السلام وجود داشت و روح و جسم او مرکز نمایش عالیترین مرتبه شجاعت بود.
وی با قوت قلب در نبرد با دلیران اقدام کرد و صابرانه حمله می نمود و فرار از جهاد را پستی و عار می دانست. با نفسی مطمئن و عزمی آرام به استقبال شدائد می رفت. مصافحه با شمشیر و نیزه را در راه خدا غنیمت می دانست و جانبازی و ریختن خون دل را در راه عزت بهایی کم می شمرد، و از پستی و دنائت ابا می کرد، اگر چه متضمن قتل و شهادت باشد.
طبری و ابن اثیر از عبدا ... بن عمار نقل کرده‌اند که وقتی پیادگان لشکر عمرسعد از چپ و راست حمله کردند، آن حضرت بر آنها که از جانب راست حمله‌ور شده بودند حمله کرد تا گریختند و بر آنها که در سمت چپ بودند، حمله فرمود تا آنها را نیز تاراند، و در این حال عمامه بر سر و پیراهن خزی در برداشت. به خدا سوگند هرگز شکسته‌ای را ندیدم که فرزندانش و اهل بیت و اصحاب و یارانش کشته شده باشند، دلدارتر و قوی‌تر و بی بیم‌تر از حسین. به خدا سوگند پیش از او و بعد از او کسی را مثل او ندیدم. به هر سو حمله می کرد و لشکر از او می گریختند. ابن ابی الحدید می گوید:
کیست در شجاعت مانند حسین بن علی که در میدان کربلا گفتند:
ما ندیدیم کسی را که انبوه مردم بر او حمله‌ور شده باشند، و از برادران و اهل و یاران جدا شده باشد، شجاعتر از او مانند شیر، سواران را در هم

می شکست و چه گمان می بری به مردی که راضی به پستی نشد و دست در دست آنها نگذارد تا کشته شد.

صبر و شکیبایی

چنان که از مفهوم آیات و روایات استفاده می شود، علاوه بر بلندی مقام و رتبه صابران معلوم می گردد که صبر کلید برکات و مقدمه نیل به مقامات معنوی و شرط توفیق در هر کار خیر و علم و عمل و کسب هر فضیلت است.
امام حسین علیه السلام در مقام صبر امتحانی داد که دوست و دشمن از آن شگفت زده شدند و فرشتگان بر حسب زیارت ناحیه مقدسه «و لقد عجبت مِن صبرک ملائکه السماء» نیز از آن شکیبایی در تعجب ماندند. صبر امام حسین علیه السلام تنها صبر در یک زمینه خاص نبود.
بلکه شخصیت وجودی آن حضرت مزین به جمیع انواع صبر بود.
صبر در جهاد، صبر در عبادت، صبر در مشکلات، صبر در مصیبت، صبر در خشم و غضب و ... آن حضرت در مرحله عمل از خود شکیبایی نشان می دادند. یکی از نمونه‌های صبر و بزرگواری امام زمانی است که امام در مقابل لشکریان حر صبر نمودند و وقتی که در یک روز گرم و آفتابی نزد امام رسیدند و امام علیه السلام دیدند که آنها به سختی تشنه هستند، فرمان داد تا به آنها و اسبهایشان آب بدهند و بر حسب امر امام تمام سپاه دشمن و مرکب‌هایشان را نیز سیراب کردند و بر پاها و شکم چهار پایانشان آب پاشیدند. از نمونه‌های صبر آن حضرت امتناعی است که از ابتدا به جنگ داشت. با اینکه می دانست لشکر کفر پیشه به هیچ وجه بر او و عزیزانش رحم نمی کنند و با این که از آنها کارهایی سر می‌زد که صبر کردن را در مقابل آنان دشوار می نمود، ولی آن حضرت حجّت را بر آنها تمام ساخت و نه خود و نه اصحابش دست به اسلحه نبردند. هم چنین وقتی آب را روی امام و اصحابش بسته بودند و در لشکر امام حسین علیه السلام هیچ زن و مرد و کوچک و بزرگی نبود، مگر این که تشنه بودند و صدای تشنگی آنها همواره به گوش امام می رسید. آن حضرت از ابتدا به جنگ خودداری نمود. زیرا می خواست جنگش با آنها صورت دفاع داشته باشد.
آری صبر آن حضرت در مقابل تشنگی، و نشانه تصمیم و عزم راسخ فوق‌العاده آن امام همام می باشد.

نتیجه

آنچه گفته شد از مهم‌ترین عناصر شخصیتی بود که امام حسین علیه السلام بیشترین بهره را از هر یک برده است، لذا او شخصیتی است برتر از دیگر شخصیت‌ها، و اگر بخواهیم شخصیت او را با دیگران مقایسه کنیم، جوابی جز این ضرب‌المثل عربی نخواهیم داشت
«اریه السها و یرینی القمر»
یعنی من ستاره سها را به او نشان می دهم و او ماه را با همه وضوحش به من نشان می دهد. او به دنیا با چشمی دیگر و از زاویه‌ای دیگر نگریست و در نتیجه آن را چنان که حقیقتش بود دید، نه کمترین تمایلی به دنیا در او پیدا شد و نه کوچکترین چشم داشتی بدان در وجودش پیدا گردید.
امام حسین علیه السلام در این دانشگاه درسی به ما می دهد. که نمونه درخشانی از رهبر مبارزی را به ما نشان می دهد که چون پا به میدان حق و باطل می گذاشت جز با پیروز گردانیدن حق یا فدا شدن در راه آن از میدان بر نمی‌گشت. اگر چه پیروزی حق حتمی است و اگر چه باطل را برای چند روز صولتی و اهل باطل را دولتی باشد، لیکن پایدار نیست.

حسین ای همایون همای سعادت
حسین ای شه ملک صبر و شهامت
فروغی ز نور تو خورشید رخشان
ز دریای جود تو کوثر حکایت
تویی نور چشمان زهرا و حیدر
گل احمد بوستان رسالت
بپا از قیام تو شد پرچم دین
نگون گشت اعلام کفر و ضلالت

فضائل

خصائص امام حسین علیه السلام

مشخصات امام حسین

خصائص امام حسین علیه السلام
نویسنده: نادر حسین عبداللهی
نام حسین علیه السلام
لقب سیدالشهدا.
کنیه ابوعبدالله.
نام پدر: علی علیه السلام
نام مادر: فاطمه زهرا سلام الله علیها
تاریخ‌ولادت سوم شعبان
مدت امامت 11 سال
مدت عُمر: 57 سال
تاریخ شهادت دهم محرّم الحرام سال 61 هجری
قاتل شمر لعین
محل دفن کربلای معلاّ.
تعداد فرزندان
به روایتی چهار پسر و دو دختر.

ولادت امام حسین

حضرت امام حسین علیه السلام در سال چهارم هجری، در مدینة منوّره، چشم به دنیا گشود و در سال پنجاه هجری، پس از شهادت برادر خود، به مقام امامت رسید و به ارشاد مسلمین پرداخت معاویه در اواخر عمر خود، برای خلافت یزید، تلاش فراوان کرد تا از سیدالشهداء علیه السلام بیعت بگیرد اما با مخالفت شدید امام روبه‌رو گردید. یزید نیز پس از مرگ معاویه به فرماندارش در مدینه دستور داد تا از امام علیه السلام بیعت بگیرد یا ایشان را به قتل رسانده و سرِ او را برای وی ارسال دارند. وقتی که امام حسین علیه السلام اوضاع را آشفته دید، ناگزیر به همراه اهل بیت خود، مدینه را به قصد مکه ترک نمود. امّا وجود مبارک امام علیه السلام در مکه نیز در معرض خطر جدی قرار داشت و این احتمال قوت داشت که حضرت را مخفیانه ترور نمایند، لذا امام علیه السلام برای حفظ حرمت خانه خدا به طرف عراق حرکت نمود که در بیابان کربلا همراه اهل بیت و اصحاب خود در محاصره لشکر عبیدالله بن زیاد قرار گرفتند و در روز دهم محرم الحرام سال 61 هجری، مظلومانه و به طرز فجیعی به شهادت رسیدند.

فرزندان امام حسین

فرزندان امام حسین شهید علیه السلام عبارتند از:
علی‌اکبر علیه السلام که همراه پدرش در کربلا شهید شد.
امام سجاد علیه السلام، محمد، عبدالله (علی اصغر) علیه السلام که در شش ماهگی در کربلا توسط حرمله در آغوش پدر به شهادت رسید و جعفر. دختران آن حضرت، حضرت زینب صغری، فاطمه صغری و سکینه بودند.

در احادیث متعدد از اهل تشیع و تسنن نقل شده است که رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله راجع به حسنین صلی الله علیه و آله فرمود:
«خداوند، فرزندان هر پیامبری را از صلب آن پیامبر قرار داده، اما نسل مرا از صلب علی بن ابی طالب علیه السلام قرار داده است در حالی که فرزندان هر مادری را به پدرشان نسبت می‌دهند، مگر فرزندان فاطمه زهرا سلام الله علیها را که من پدر ایشانم . به همین جهت در جنگ صفین، هنگامی که امام حسن مجتبی و امام حسین صلی الله علیه و آله برای جنگ با معاویه شتاب می نمودند، امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمودند:
«آنان را از نبرد باز دارید تا مبادا حسنین شهید شوند و نسل رسول خدا صلی الله علیه و آله منقطع گردد !» اسامة بن زید می گوید:
«طَرَقْت النبی صلی الله علیه و آله ذات لیلة فی بعض الحاجة فَخَرج النبی صلی الله علیه و آله و هو مُشْتَمِل علی شیءٍ لا أَدْری ما هو، فَلمّا فَرَغْت من حاجتی، قلت
ما هذا الّذی أَنت مُشْتَمِل علیه
قال
فَکَشَفه فاذاً حسن وحسین عَلی رَکَبَتیه،
فقال
هذان اَبنای و ابنای إبْنَتِی، اللّهُم إنّی اُحِبَّهُما، فَاحِبَّهُما و أَحِب مَن یحِبُّهما؛
شبی در منزل پیامبر صلی الله علیه و آله رفتم و در خانه را به صدا در آوردم، دیدم پیامبر صلی الله علیه و آله ملحفه‌ای بر خود پیچیده، ندانستم که آن چیست بعد از برآورده شدن حاجتم،
گفتم
این چیست که خود را به آن پوشانده‌ای !
پیامبر صلی الله علیه و آله ملحفه را برداشت دیدم حسن و حسین بر روی زانوی پیامبر نشسته‌اند، آنگاه فرمود:
این دو فرزندان من و فرزندان دخترم می باشند، بارالها !
من این دو را دوست دارم، پس تو هم آنان را دوست بدار و آنان را که این دو را دوست دارند نیز، دوست بدار».

افتخار ملائکه

یکی از ویژگی‌های وجود امام حسن و امام حسین صلی الله علیه و آله در جهان خلقت، این است که آنان محل نزول و فرود ملائکه هستند؛ چنانکه در روایتی آمده است:

«إن مَلکاً نَزَل من السَّماء علی صِفَة الطیر، فَقَعَدَ عَلی یَدِ النّبی صلی الله علیه و آله فَسَلَّم علیه بالنّبوّة، و عَلی یَدِ علی علیه السلام فَسَلَّم علیه بِالوَصِیَّة، وعَلی یَدِ الحسن و الحسین، فَسَلَّم عَلَیْهِما بِالْخِلافَة،

فَقال رسول الله صلی الله علیه و آله:

لِم لَم تَقْعُدْ عَلی یَدِ فلان

فقال

أنَا لا أَقْعُدْ فی أرض عصی علیها الله، فَکَیْف أَقْعُد علی یَدٍ عُصَت الله؛»

«به درستی که فرشته‌ای از آسمان به صورت یک پرنده بر پیامبر فرود آمد و بر دست پیامبر نشست و به ایشان به عنوان نبوت سلام کرد، سپس بر روی دست علی علیه السلام نشست و بر وی به عنوان وصی پیامبر سلام کرد.

سپس بر روی دست حسن و حسین صلی الله علیه و آله نشست و بر ایشان به عنوان خلافت سلام کرد.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

چرا بر دست فلانی ننشستی !

گفت:

من بر روی زمینی که در آن خداوند را نافرمانی کنند، نمی نشینم، پس چگونه ممکن است بر روی دستی که خداوند را معصیت کرده، بنشینم .

در جریان مباهله، رهبر اسلام حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله مسیحیان نجران را برای پذیرش اسلام دعوت کرد؛ اما آنان حاضر شدند نخست با رسول خدا مذاکره کنند و از نزدیک با آن حضرت آشنا شوند؛ لذا جمعی از دانشمندان آنان که تقریباً هفتاد نفر بودند و برخی از ناظرین که جمعاً حدود سیصد نفر می شدند و در رأس این جماعت دو نفر به‌نامهای «سید» و «عاقب و طبق بیان بعضی از مفسّرین «جاثلیق و «علقمه بودند، برای مذاکره حضور یافتند. نخست از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله سؤال کردند:
ای محمد!
هنوز فرزندی را دیده‌ای که بدون پدر متولد شود؟!
و اگر ندیده‌ای چگونه ادعا داری که عیسی پسر مریم است ولی پدر ندارد!؟
در این هنگام، خداوند متعال این آیات نورانی را برای حضرت نازل فرمود:
(فَقل تعالوا نَدْع أبنائنا و أبناءکم و نساءنا و نساءکم و أنفسنا و أنفسکم ؛
«بگو بیایید ما فرزندانمان و زنانمان و خودمان را و شما نیز فرزندانتان و زنانتان و خودتان را بخوانید، آنگاه با هم مباهله نماییم و سپس لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم . در پی نزول این آیات شریفه، رسول خدا صلی الله علیه و آله به آنان پیشنهاد مباهله داد.
سید و عاقب که از علمای بزرگ مسیحی بودند، پیشنهاد را قبول کردند و ضمناً یک شب را مهلت خواستند تا برای مباهله حاضر شوند. علمای مسیحی نزد اسقف رفته و گفتند:
رهبر مسلمانان به ما چنین پیشنهادی کرده است نظر شما چیست
اسقف که مردی هوشمند بود گفت:
فردا ملاحظه کنید محمد با چه افرادی برای مباهله می آید، اگر به همراه خانواده خود بیاید، با او مباهله نخواهیم کرد، اما اگر با اصحاب و یاران خود، باشد، مباهله ضرری ندارد. روز بعد، علمای نصاری و اسقف آنان، مشاهده کردند که رسول خدا صلی الله علیه و آله با برخی از همراهانش به سوی محل مباهله در حرکت است اسقف، اطرافیان پیامبر را نمی شناخت لذا پرسید:
همراهیان پیامبر چه کسانی هستند؟
اطرافیان او گفتند:
جوانی که پشت سر محمد است، علی پسر عم اوست و آن دو کودک نیز نوه‌های او حسن و حسین و آن زن هم فاطمه زهرا دختر اوست وقتی

اسقف مشاهده کرد که پیامبر با نزدیکترین و عزیزترین کسانش به مباهله آمده گفت:
ای پیروان مسیح
به خدا سوگند من در چهره آنان چنان آثار حقانیت و ایمانی را ملاحظه می کنم که اگر دعا کنند، کوهها از جا کنده خواهد شد، لذا به پیامبر صلی الله علیه و آله عرضه داشت
ما حاضر به مباهله نیستیم و هر کس بر دین خود بماند !حضرت محمد صلی الله علیه و آله آنها را دعوت به اسلام کرد ولی آنان اسلام را نپذیرفتند.
حضرت فرمود:
من شما را مجازات خواهم کرد.
آنان گفتند:
ما نیروی جنگ با اعراب را نداریم بلکه با شما بر این اساس صلح می کنیم که در هر سال برای شما دو هزار حُلّه بدهیم رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله این پیشنهاد را پذیرفت و صلحنامه را نوشت و مهر و امضا نمود.

منابع جریان مباهله

برخی از منابع مباهله عبارتند از:
صحیح مسلم، طبع مصر، ج7، ص120
سنن ترمذی، طبع مدینه، ج4، ص293
تفسیر طبری
مسند حنبل، طبع بیروت، ج1، ص185
احکام القرآن، جصاص، طبع بیروت، ج3، ص14
مستدرک حاکم، طبع حیدرآباد دکن، ج3، ص150
معرفت علوم حدیث، حاکم نیشابوری، طبع مصر، ص 50
دلائل النبوة، ابی نعیم، ص 298
مصابیح السنه، بغوی، طبع مصر، ج2 ص 204
معالم التنزیل، بغوی، ج1، ص302
اسباب النزول، واحدی، ص 75
کشّاف زمخشری، طبع ایران، ج1، ص 368
عمده ابن بطریق، طبع ایران، ص 95
تفسیر کبیر، فخر رازی، طبع مصر، ج 8، ص 85
جامع الاصول، ابن اثیر، طبع مصر، ج 9، ص 470
شفاب تعریف حقوق المصطفی، قاضی عیاضی، طبع مصر، ج2، ص36
مناقب خوارزمی، چاپ نجف، ص 96
تاریخ کامل، ابن اثیر، طبع مصر، ج2، ص200
ذخائر العقبی، محب‌الدین طبری، طبع مصر، ج2، ص 200
ریاض النضره، محب‌الدین طبری، ج2، ص248
انوار التنزیل، بیضاوی، طبع ایران، ص47
اسد الغابة، ابن اثیر، ج4، ص25
کفایة الطالب، گنجی شافعی، طبع نجف، ص 55
مطالب السؤل، محمد بن طلحه شافعی
تذکرةالخواص، سبط بن جوزی، چاپ ایران، ص8
تفسیر قرطبی، طبع مصر، ج4، ص104
تفسیر السنفی، ابوبرکات، طبع مصر، ج1، ص161
البدایة والنهایة، ابن کثیر، طبع بیروت، ج5، ص54
تفسیر ابن کثیر، طبع مصر، ج1، ص370
تفسیر بحر المحیط، ابی حیان اندلسی، طبع مصر، ج2، ص480
نهر الماء من البحر المحیط، ابی حیان اندلسی، ج2، ص489
تفسیر الخازن، علاء الدین علی بن محمد، طبع مصر، ج1، ص303

مشکاةالمصابیح، ولی الدین محمد بن عبدالله خطیب عمری تبریزی، طبع دهلی، ص568
غریب القرآن نیشابوری، طبع ایران، ج1، ص329
الاصابة ابن حجر، طبع بغداد، ج2، ص509
تفسیر جلالین، ملا الدین محمد بن احمد شافعی، ص46
فصول المهمة ابن صباغ، طبع ایران، ص7
صواعق المحرقة ابن حجر، درالمنثور سیوطی، تفسیر ابو المسعود در حاشیة تفسیر فخر رازی، طبع مصر، ج3، ص143
سیرةالحلبیة علی بن برهان شافعی، طبع مصر، ج3، ص240
فتح القدیر، شوکانی، ج1، ص316
ینابیع الموده، شیخ سلیمان، طبع بمبئی، ص43
نورالابصار، شبلنجی، طبع مصر، ص122
تفسیر روح المعانی، آلوسی، طبع مصر، ج2، ص167
التاج، شیخ منصور علی ناصف، طبع دوم، ج3، ص 296
سیرة نبویه، سیداحمد زینی دحلان، در حاشیة سیرة حلبیه، طبع مصر، ج3، ص2
تفسیر المنار، طبع مصر، ج3، ص322
تفسیر الواضح، محمد محمود حجازی، ج 3
تفسیر المنار، ص322
جواهر طنطاوی، طبع مصر، ج2، ص120
حسن الاسوه، صدیق حسن خان، ص 32
تیصیر الرحمن علی مهایمی، ج1، ص114
مبارق بمبئی، ص106؛ تفسیر القرآن کاشفی، طبع بمبئی، ص92.

محب خدا و پیامبر

در کتب معتبر اهل تشیع و تسنن، روایات فراوانی وجود دارد که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است:
«مُحِب امام حسن و امام حسین، مُحِب من است و هر کس که مُحِب من باشد، مُحِب خداوند است دشمنان آنان، دشمن من هستند، هر کس که دشمن من باشد، دشمن خداوند است .
در این رابطه به چند نمونه از روایات اشاره می کنیم
ابوهریره گوید:
«خرج علینا رسول الله صلی الله علیه و آله و معه الحسن و الحسین ...
فقال
رجل یا رسول الله انک لتحبهما؟
قال رسول‌الله صلی الله علیه و آله من احبهما فقد احبنی و من ابغضهما فقد ابغضنی . روزی پیامبر صلی الله علیه و آله به همراه حسن و حسین از منزل بیرون آمد، مردی گفت:
ای پیامبر خدا !
آیا این دو را دوست می داری !
پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:
هر کس این دو را دوست بدارد، مرا دوست داشته، و هر کس این دو را دشمن بدارد، مرا دشمن داشته است . سلمان فارسی گوید پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:
«الحسن والحسین، من احبهما احببته و من احببته احبه الله و من احبه الله، ادخله جنات نعیم و من ابغضته، ابغض الله و من ابغضه الله، أدخله جهنم و له عذاب مقیم . کسی که حسن و حسین را دوست بدارد، من او را دوست می دارم، و کسی را که من دوست داشته باشم، خداوند نیز او را دوست دارد، و هر کس را که خداوند دوست داشته باشد، او را وارد بهشت برین می کند و هر کسی را که من او را دشمن بدارم، خداوند او را دشمن خواهد داشت، و هر کسی که خداوند او را دشمن بدارد، او را داخل دوزخ می کند.»

گل بهشت

در این جهان، خداوند عالَم، موجودات گوناگونی را آفریده است، یکی از آن موجودات، گلهای معطّر و زیباست که انسان به آنها علاقه فراوان دارد، لکن امام حسن و امام حسین صلی الله علیه و آله گلهایی هستند که در سرتاسر عالم، جلوه کرده و نورهایی هستند که عالم دنیا و آخرت را نورافشانی نموده‌اند؛ چنانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:
«إنَّکَما مِن رَیحان الله ...
فقال قوم
أتُحبُّهما یا رسول الله؟
فقال
ما لی اُحِبُّ رَیحانَتی مِن الدُّنیا»؛ پیامبر فرمود:
امام حسن و امام حسین صلی الله علیه و آله گلهای خداوند هستند. برخی، سؤال کردند ای رسول خدا!
آیا این دو را دوست می داری !
پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:
چرا دوست نداشته باشم، این دو گلهای من در دنیا می باشند».
شریف‌رضی گوید:
تشبَّه بالرَّیحان لان الوَلَد یشم و یضم کما یشم الرَّیحان واصل الرَّیحان مَأخوذٌ من الشیء الّذی یتروّح إلیه و یتنفَّس من الکرب به .

چنان که در این عالَم، هر چیزی دارای روح و حیات و دارای رشد و کمال است، تمام عبادات بشر نیز دارای روح می باشد.
در روایات متعدد روح عبادت، وجود نازنین امام حسن و امام حسین صلی الله علیه و آله معرفی گردیده است، بنا بر این همان طور که سایر اجسام عالَم، اگر دارای روح حیاتبخش نباشند، یقیناً دارای رشد و کمال نخواهند بود، عبادات بشر نیز بدون معرفت امام حسن و امام حسین علیه السلام ارزشی نخواهد داشت، در این‌باره، چند نمونه از روایات را بیان می کنیم
اَنس بن مالک گوید:
«کان رسول الله صلی الله علیه و آله یسجُد، فیجِیء الحسن و الحسین فیرکب ظهرِه، فیطیل السُّجُود. فیقال له
یا نبی، اطلت السجود؟ !
فیقول رسول الله صلی الله علیه و آله:
ارتحلنی إبنی فکرهت أن اعجلهما؛
گاهی پیامبر در حال سجده بود که حسن و حسین صلی الله علیه و آله می آمدند و بر دوش پیامبر سوار می شدند و پیامبر صلی الله علیه و آله سجده را طولانی می نمود. به او گفته شد ای پیامبر خدا !
سجده را طولانی نمودی
پیامبر فرمود:
این دو فرزندم بر دوشم سوار بودند و کراهت داشتم که در پیاده‌کردن آنها شتاب کنم نسائی از عبدالله بن شاذان از ابیه نقل می کند که گفت:
«خَرَج علینا رسول الله صلی الله علیه و آله فی احدی الصّلاتی العِشاء و هو حامل حَسَناً فَتَقدّم النبی صلی الله علیه و آله فوضعه، ثم کبَّرَ للصّلاة، فَصَلّی، فَسَجَدَ بَین ظَهْرانی صلاته سَجْدَة، فاَطالَها. قال ابی:
فَرَفْعَت رَأسی فاذا الصبی علی ظهْرِ رسول‌الله صلی الله علیه و آله وهو ساجدٌ!
فرجَعْت إلی السجُود، فَلَمّا قَضی رسول الله صلی الله علیه و آله الصَّلاة، قال النّاس
یا رسول الله صلی الله علیه و آله إنَّکَ سَجَدْت بین ظُهْرانی صَلاتَک سجدة أَطَلْتَها حتّی ظَنَنْتُ إنَّه قَدْ حَدَث أمرٌ أو أَنَّه یوحی إلَیک !
قال صلی الله علیه و آله:
کُل ذلِک لَم یکُن، ولکن إرْتَحَلَنِی فَکَرِهْت أَن اُعَجِّلُه حتّی یقْضِی حاجَته
«روزی، پیامبر اکرم صلی الله علَیه و آله در یکی از نمازهای عشا به همراه امام حسن علیه السلام به مسجد آمدند. حضرت به محراب رفتند و

امام حسن را در کنار خود نهاد.
سپس تکبیر گفت و به نماز ایستاد و هنگامی که در نماز به سجده رفتند و سجده را طولانی کردند؛ پدرم گفت:
من سرم را از سجده برداشتم و دیدم پسری بر دوش پیامبر سوار شده است، در حالی که پیامبر در سجده است من دوباره به سجده بر گشتم هنگامی که پیامبر نماز را تمام کرد؛مردم گفتند:
ای رسول خدا!
در میان نماز، سجده را طولانی فرمودی تا اینکه گمان کردیم که امری حادث شده یا بر تو وحی نازل می شود! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:
هیچ کدام از آنها رخ نداده بلکه پسرم حسن بر دوشم سوار بود، لذا کراهت داشتم که در پایین آوردن او شتاب کنم .

آقای جوانان بهشت

در روایات فراوانی از منابع شیعه و اهل سنت رسیده است که امام حسن و حسین (ص)، آقای جوانان اهل بهشت هستند؛ چنانکه حذیفه از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله چنین نقل می کند:
«أما رَأیت العارِض الّذی عَرَض لی
قلت بَلی قال
ذاک مَلَک، لَم یهبِط إلی الارض قَبْل السّاعَة، فَاستَأذَن اللهُ تَعالی أَن یسَلِّم عَلَی، و یبَشّرَنی أن الحَسن و الحُسین سَید أشباب أَهْل الجَنَّة، و آن فاطمة سَیدَة نِساءِ أهل الجَنَّة .
«آیا ندیدی آنچه بر من عارض شد؟
گفتم
چرا؟
پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:
این فرشته، تاکنون به زمین فرود نیامده است، اکنون از خداوند متعال اجازه خواسته که به من سلام کند و بشارت بدهد. به درستی که امام حسن و امام حسین صلی الله علیه و آله آقایان جوانان بهشت هستند و مادرشان فاطمه، سیده زنان اهل بهشت است . ابو عبدالله امام صادق علیه السلام نیز فرمود:
«هُما والله سَیدا شباب اهل الجنَّة من الاوّلین و الاخرین ؛
«امام حسن و امام حسین صلی الله علیه و آله آقایان جوانان اولین و آخرین بهشت می باشند».

بر دوش رسول خدا

در روایات متعدد رسیده که امام حسن و حسین صلی الله علیه و آله بر دوش پیامبر صلی الله علیه و آله می نشستند. در این باره به چند روایت اکتفا می کنیم

1 سمعانی در فضائل، از اَسْلَم غلام عُمَر، از عمر بن خطاب نقل می کند که:

«رأیتالحسن والحسین عَلی عاتِقی رسول الله صلی الله علیه و آله فقلت نِعْم الْفَرَس لکما؟ !

فقال رسولالله صلی الله علیه و آله:

وَنِعْم الفارِسان هُما». عمر گفت:

روزی دیدم حسن و حسین بر شانه پیامبر سوارند.

گفتم

بهترین اسب را دارید !

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

اینها بهترین سوارانند».

2 جابر بن عبدالله گوید:

«دَخَلْت عَلی النَّبِی صلی الله علیه و آله و هو حامل الحسن و الحسین علی ظَهْرِه و هو یمْشِی بِهِما. فقلت

نِعْم الْجَمَل

و نِعْم العَدْل اَنْتُما».

بر پیامبر اسلام وارد شدم، در حالی که راه می رفت و حسن و حسین را بر دوش خود نهاده بود.

به حسن و حسین گفتم

بهترین شتر، شتر شماست ».

3 در روایتی آمده است:

«نِعْم المرکب رکبتما یا غلامین !

فقال رسول الله صلی الله علیه و آله:

و نِعْم الراکبان هما ...؛»

بر بهترین مرکب، سوار شده‌اید ای دو پسر!

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

این دو، بهترین سوارانند».

زینت عرش

در آیات و روایات متعدد، خداوند متعال، بزرگی و کرامت انسان را در تقوا و رعایت عدالت دانسته و جوامع بشری را به رعایت این دو دعوت می کند.
امام حسن و حسین (ص)، به خاطر تقوا و پرهیزکاری که داشتند، زینت عرش الهی به شمار رفته‌اند؛ چنانکه در روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین آمده است:
«إذا کان یوم القیامة، زَین عَرْش الرّحمن بِکُل زِینَة، ثُم یؤتی مِنْبَرَین مِن نُورٍ، طُوْلِهِما مِائَة مِیل، فَیوضَع أحَدِهِما عَن یمِین الْعَرْش وَالاخَرُ عَن یسارِ الْعَرْش، ثُم یؤتی بالحسن و الحسین وَیزین الرب تبارک وتَعالی بِهِما عَرْشَه کَما تَزَین المرأة قرطباها؛»
هنگامی که روز قیامت برپا و عرش رحمان به تمام زینتها مزین شود، دو منبر از نور آورده می شود که طول آن دویست میل است یکی را به سمت راست عرش و دیگری را بر سمت چپ عرش می گذارند، سپس حسن و حسین را می آورند تا خداوند عرش خود را به آنها مزین فرماید؛ مانند زن که او را گوشواره مزین کرده است .

در روایات متعددی وارد شده است که امام حسین علیه السلام زینت بهشت محسوب می شود، ما فقط به نقل یک روایت بسنده می کنیم
«و اِن الجنَّة قالت
یارب اسْکَنْتَنِی الضُّعَفاء والمساکین
فقال الله:
اَلا تَرْضِین انّی زَینت اَرْکانَک بالحسن و الحسین »
«هنگامی که بهشت صدا می زند پروردگارا!
ساکنان من همه فقیران و بیچارگانند! خطاب می رسد آیا با اینکه حسن و حسین صلی الله علیه و آله ساکنان تواند؛ هنوز راضی نیستی !».

وجود تمام معصومین
نور خداوند هستند، مخصوصاً وجود با برکت امام حسن و امام حسین صلی الله علیه و آله. اگر کسی به سوی نور، حرکت کند، باید دارای عدالت، تقوا و رهایی از هواهای نفسانی باشد؛ زیرا با گناه و معصیت که ظلمت و تاریکی است رسیدن به نورامکان ندارد. لذا در آیات و روایات متعدد آمده است که نور امامان سبب هدایت است:
از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:
«لَمّا خَلَقَ اللهُ الجَنَّةَ، خَلَقَها مِن نُورِ وَجْهِه، ثُمِ أَخَذَ ذلِکَ النُّورَ فَقَذَفَه، فَأَصابَنِی ثُلْثُالنُّور، وَأَصاب فاطِمَة ثلْث النّورِ، وَأَصاب عَلِیاً وَأَهْل بَیتِه ثُلْث النُّورِ، فَمَن أَصابَه مِن ذلِکالنُّورِ إهْتَدی إلی وِلایة آل مُحمّدٍ، و من لَم یصِبْه مِن ذَلِک النّورِ ضَل عَن وِلایة آل محمّدٍ».
«هنگامی که خداوند، بهشت را از نور خود آفرید، سپس آن نور را پراکنده کرد، به من و فاطمه یک سوم از آن نور رسید و به علی و اهل بیتش یک سوم از آن نور رسید. پس به هر کسی که از آن نور برسد، به ولایت آل محمّد صلی الله علیه و آله هدایت پیدا می کند و به کسی که از آن نور نرسد، به ولایت آل محمد، گمراه می شود».

محرومان از شفاعت

در احادیث متعدد وارد شده که در روز قیامت وقتی که مردم وارد محشر می گردند، گروهی، از شفاعت معصومین
و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله محرومند، بر طبق روایات فراوان، علت محرومیت آنها عدم توجّه به امام حسن و امام حسین صلی الله علیه و آله است، چنانکه
امام صادق علیه السلام فرمود:
«قال رسول‌الله صلی الله علیه و آله:
من أبْغَض الحَسَن و الحسین علیه السلام جاءَ یوم القِیامَة وَ لَیس عَلی وَجْهِه لَحْم وَ لَم تَنَالَه شَفاعَتِی .
پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:
کسی که با حسن و حسین دشمنی کند، در روز قیامت در حالی می آید که در صورت او گوشت وجود ندارد و هرگز شفاعت من به او نمی رسد.»

کسانی که امام حسن و امام حسین صلی الله علیه و آله را بشناسند، گناهانشان آمرزیده می شود و در روز قیامت، به زیارت آنان مفتخر می گردند و از آتش جهنم رهایی پیدا می کنند؛چنانکه ابوذر غفاری گوید:
«رَأیت رسول الله صلی الله علیه و آله یقبل الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام و هو یقول
من أحب الحسن والحسین و ذرِّیتهما مخلصاً لم تلفح النار وجهه، و لو کان ذنوبه بعدد رمل عالج إلاّ أن یکون ذنباً یخرجه من الإیمان .
«دیدم پیامبر صلی الله علیه و آله روزی حسین بن علی بن ابی طالب را می بوسید و می فرمود:
کسی که حسن و حسین و فرزندان این دو را از روی اخلاص، دوست بدارد؛ آتش جهنم صورت‌های آنها را نمی سوزاند؛ گر چه گناهان آنان به عدد ریگ‌های زیر دریا باشد؛ مگر اینکه آن گناه، گناهی باشد که آنان را از دین خارج کند».
علی علیه السلام فرمود:
«زارنا رسول الله صلی الله علیه و آله و بات عندنا و الحسن و الحسین نائمان، فاستقی الحسن، فقام رسول الله إلی قربة لنا ... فاهوی بیده إلی الحسین و بدء بالحسن
فقالت فاطمة
یا رسول‌الله !
أحبُّهما إلیک
قال
لا، ولکنّه استقی اَوّل مرَّة، ثم قال رسول‌الله صلی الله علیه و آله أنا و إیاک و هذین وهذا الرّاقد یعنی علیاً یوم القیامة فی مکان واحد».
«روزی، پیامبر صلی الله علیه و آله به دیدن ما آمد و شب را آن‌جا بیتوته کرد و حسن و حسین خواب بودند. هنگام شب، حسن بیدار شد و آب خواست پیامبر صلی الله علیه و آله برخاست و از مشک آب آورد. حسین نیز بیدار شد.
پیامبر صلی الله علیه و آله نخست آب را به حسن داد.
فاطمه سلام الله علیها فرمود:
مثل این که حسن نزد تو محبوب‌تر است پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:
نخیر !
بلکه اول حسن آب خواسته بود.

سپس پیامبر فرمود:
من و تو و این دو حسن و حسین و این که خوابیده علی روز قیامت در یک جا هستیم .

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله موارد متعدد، درباره فضیلت حسنین صلی الله علیه و آله احادیث فراوانی را بیان کرده‌اند، از جمله فرمود:
«حسین منّی و انا من حسین، أَحب الله من أحب حسیناً» «حسین از من و من نیز از او هستم، کسی که حسین را دوست بدارد، خداوند نیز او را دوست دارد» همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله به حسین علیه السلام فرمود:
«هذا منّی وأنا منه، وهو یحْرُم علیه ما یحْرُم عَلَی .
«این (حسین از من است و من از او و هر آنچه بر او حرام است بر من (نیز) حرام است .

تمام شخصیت رهبر و پیشوای عالم بشریت، حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله در وجود نازنین حسنین صلی الله علیه و آله متجلی بود؛ چنانکه در این مورد، احادیث فراوانی وجود دارد، به چند نمونه از آنها اشاره می کنیم

علی علیه السلام فرمود:

«الحسن أَشْبَه برسول الله صلی الله علیه و آله ما بین الصدر إلی الرّأس، والحسین أَشْبَه بالنّبی صلی الله علیه و آله ما کان أَسْفَل مِن ذلِک . علی علیه السلام فرمود:

حسن، شبیه رسول خدا صلی الله علیه و آله از سینه به بالاست، و حسین شبیه رسول خدا ست از سینه به پایین .

همچنین فرمود:

«مَن أَرادَ أَن ینْظُرَ إلی وجه رسول اللهِ صلی الله علیه و آله من رأسِه إلی عُنُقِه، فلینظرَ إلی الحسن، و من أَرادَ أَن ینظر إلی ما لَدُن عنقه إلی رِجْلِه، فلینظر إلی الحسین، إقْتَسَماه .

هر کس می خواهد از سر تا گردن به رسول خدا صلی الله علیه و آله بنگرد، پس به حسن بنگرد و هر کس می خواهد از گردن به پایین به رسول خدا صلی الله علیه و آله بنگرد، به حسین بنگرد. این دو شباهت پیامبر را در میان خود تقسیم کرده‌اند».

حقیقت عالَم هستی، عالم اسباب و مسببات است چنانکه در دنیا، هر انسانی برای رسیدن به اهدافش، اسباب و وسایلی را فراهم می کند.
در روز قیامت نیز انسان احتیاج به اسباب دارد. اینک سؤال این است که اسباب آبرومندی برای بشر در روز قیامت نزد خداوند چیست
فرزندان، مال و ثروت و یا چیزی غیر از اینهاست
در احادیث فراوانی اسباب آبرومندی در روز قیامت، امام حسن و امام حسین صلی الله علیه و آله معرفی گردیده‌اند:
چنانکه علی بن ابی طالب علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:
«فی الجنَّة درجة، تُدْعی الوسیلة، فإذا سألْتُمُوا الله فسألوا إلی الوسیلة، قالوا:
یا رسول‌الله !
من یسکن معک فیها؟
قال صلی الله علیه و آله:
علی و فاطمة والحسن و الحسین »
«در بهشت درجه‌ای است که به آن وسیله گفته می شود، هنگامی که از خداوند سؤال گردید از آن وسیله سؤال کنید، گفتند:
ای رسول خدا !
در آن درجه، چه کسانی با تو هستند؟
فرمود:
علی، فاطمه، حسن و حسین .

در روایات متواتری وارد شده است که همه پلیدی‌ها از وجود معصومین علیه السلام برداشته شده است، اینک به نمونه‌ای از آنها اشاره می کنیم
عمر بن ابی سلمه پسر خوانده پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:
«نزلت هذه الاية على النبى صلى الله عليه و آله (إنَّما يريد الله ليذهب عنكم الرّجس أهل البيت ويطهّركم تطهيراً) في بيت ام سلمه، فدعا النبى صلى الله عليه و آله فاطمة و حسناً و حسيناً فحللهم بكساءٍ وعلى خلف ظهره فحلله بكساءٍ ثم قال
اللّهم هؤُلاء أهل بيتى فاذهب عنهم الرّجس وطهِّرْهم تطهيراً قالت ام سلمة وأنا معهم يا نبى الله؟
قال
أنت على مكانک و أنت إلى خيرٌ». هنگامی که آیه
«همانا خداوند می خواهد پلیدی را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد»، بر پیامبر صلی الله علیه و آله در خانه ام‌سلمه نازل گردید، پیامبر، حضرت فاطمه، حسن و حسین را صدا زد، پس ایشان را به کساء پوشاند و علی پشت سر پیامبر قرار داشت او را نیز پوشاند؛ سپس فرمود:
بارالها !
اینان اهل بیت من هستند، پس دور کن از ایشان پلیدی را و ایشان را کاملاً پاک گردان ام‌سلمه گفت:
من نیز با شما هستم ای رسول خدا !
پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:
تو در جای خود باش که عاقبت تو به خیر است .

پاکی امام حسین

ام‌سلمه گوید که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:
«آلا إن مسجدی حرام علی کل حائض من النّساء وکل جنب من الرّجال إلاّ علی محمّد واهل بیته علی و فاطمة و الحسن و الحسین رضی‌الله عنهم .
«آگاه باشید!
به درستی که مسجد من بر هر زن حائض و بر هر جنب از مردها حرام است مگر اهل بیتم، علی، فاطمه، حسن و حسین علیه السلام.

نام گذاری امام حسین

مورخان شیعه و سنّی در کتب روایی، تاریخی و تفاسیر خود در مورد نام‌گذاری حسنین صلی الله علیه و آله بیانات فراوانی دارند که ما تنها به ذکر یک نمونه از آنها اکتفا می کنیم

«الحسن بن علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف القرشی الهاشمی ابومحمد سبط النبی صلی الله علیه و آله و امّه فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه و آله سیدة نساء العالمین و هو سید شباب اهل الجنّة و ریحانة النبی صلی الله علیه و آله و شبیهه سماه النبی صلی الله علیه و آله الخ وهو رابع اهل الکساء».

«حسن فرزند علی بن ابی طالب فرزند عبدالمطلب فرزند هاشم فرزند عبدمناف قریشی هاشمی، ابومحمد سبط رسول خدا (ص)، مادرش فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله سیده زنان دو جهان و سرور جوانان اهل بهشت و گلهای پیامبر و شبیه پیامبر است که پیامبر او را ریحانه نام نهاده است و ایشان چهارمین اهل کساء می باشد». ابواحمد عسکری گوید:

«سمّاه النبی صلی الله علیه و آله و کنّاه أبا محمّد و لم یکن یعرف هذا الاسم فی الجاهلیة .

«پیامبر نام او را حسن نهاد و شهرت او را ابومحمد و این اسم در جاهلیت معروف نبود».

مفضّل گوید:

«إن اللهَ حَجَب اسم الحسن والحسین حَتّی سمّی بهما النبی صلی الله علیه و آله ابنیه الحسن الحسین قال

فقلت له

فاللذین بالیمن قال

ذاک حسن ساکن سین و حسین بفتح الحاء و کسر السین و لا یعرف قبلها الا اسم رملة فی بلاد ضبة و ...».

«به درستی که خداوند اسم حسن و حسین را مخفی نمود تا اینکه پیامبر آن دو را به این اسم نام نهاد. به او

گفتم

آن دو که در یمن هستند چه

گفت:

آن حسن با سکون حرف سین و حسین با فتح حاء و کسر سین می باشد و هرگز این اسم قبل از این شناخته نشده بود مگر نام رمله در بلاد ضبه و ...».

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:
«حسن سبط من الاسباط .
قال الراوی
«وکان حلیماً کریماً ورعاً دعاه ورعه و فضله إلی أن ترک الملک الدنیا رغبة فیما عند الله تعالی و ... وای شرف أعظم منشرف مَن سماه رسول الله صلی الله علیه و آله.» «حسن، سبطی از اسباط است .
راوی می گوید:
«امام حسن، بردبار، بخشنده و باتقوا بودند که تقوا او را دعوت به ترک خلافت دنیا نمود و متمایل بود به آنچه نزد خداوند هست و ... و چه شرفی بزرگتر از شراف کسی است که او را رسول خدا صلی الله علیه و آله نام نهاده است . ابوبکر بن درید گوید:
«قام الحسن بعد موت أبیه امیرالمؤمنین
فقال
بعد رحمه الله عزّوجل أنا والله ما ثنانی عن أهل الشّام شک ولا ندم وإنّما کنّا نقاتل أهل الشام بالسلامة و الصبر و ...»
«امام حسن بعد از شهادت امیرمؤمنان به منبر رفت و بعد از فرستادن درود و رحمت خداوندی بر پدرش فرمود:
من به خدا قسم از جنگ با شامیان روی نگردانم و نه در جنگ با آنها شک دارم و پشیمان هستم، ما با شامیان می جنگیدیم در مقابل سلامت و بردباری .

احادیثی که در مورد فضیلت اهل بیت در کتب معتبر اهل تسنن وارد گردیده، قابل احصا نیست و لذا تنها به ذکر برخی از منابع و مؤلّفین اکتفا می کنیم

علامه دولابی، در الکنی و الاسماء، ج 2، ص 121، طبع حیدرآباد دکن

حافظ احمد بن حنبل در مناقب، ص 122

طبرانی در معجم الکبیر، ص 134 خطی

ابن حجر عسقلانی در الاصابة، ج 1، ص 325، طبع مصر

کنزالعمّال، متقی هندی، ج 5، ص 96، طبع میامیه مصر

مجمع الزواید، ابی بکر هیثمی، ج 9، ص 166، مکتبة قدسی، قاهره ینابیع المودة، شیخ سلیمان بلخی، ص 228، طبع اسلامبول و ص 167

تاریخ ابن عساکر؛محب الدین طبری در ذخایرالعقبی، ص 21، طبع قاهره

حافظ نهبانی در شرف النبی، ص 225. مفتاح نجاء، ص14

کنوز الحقایق مناوی، ص 26، طبع بولاق مصر؛ینابیعالمودة، ص 179، طبع اسلامبول

عبدالله حنفی در ارجح المطالب، ص 323، طبعلاهور

ابن حجر عسقلانی در لسان المیزان، ج 6، ص 243، طبع حیدرآباد دکن و ج4، ص354

میزان الاعتدال ذهبی، ج 2، ص 281، طبع قاهره کفایة المطالب، ص 98

طبع الغری ارجح المطالب، ص 458، طبع لاهور

کفایةالمطالب، ص 178

جمال الدین ابن حنویه در بحر المناقب، ص 78 خطی

میزان‌الاعتدال، ج 2، ص 32، طبع قاهره حدیث 3، ینابیع الموده، ص 256 اسلامبول

مستدرک حاکم، نیشابوری، ج 3، ص 160، طبع حیدرآباد دکن

کفایة الطالب، ص 278

تلخیص مستدرک، ذهبی، ج 3، ص 160؛میزان‌الاعتدال، ج 1، ص 234، طبع قاهره

الاصابة، ابن حجر عسقلانی، ج 3، ص 507، طبع مصر، ج 4، ص 367

مفاتح نجا، ص 15، خطی، ص 16 و 113

الکنی و الاسماء، ج2، ص 160، طبع حیدرآباد دکن

بحرالمناقب، احمد حنفی موصلی، ص 116، خطی وص 105 و 106

ذهبی در میزان الاعتدال، ج 2، ص 183، طبع قاهره، ج 1، ص 463، ص82 و 220، ص 32، مناقب خوارزمی، ص 90، طبع تبریز، ص 82 و 240

ینابیع المودة، ص 245، طبع اسلامبول، ص 131، 261، 230، 194، 35، 172، 164، 194، 213، 227، 260، 89، 259، 247، 236، 244، 312 و 332، صحیح ترمذی، ج 13، ص 176، طبع صاوی مصر
نزهة المجالس، صفوری، ج 2، ص 222، طبع قاهره، ص 232 و 233
فضایل صحابة، ج 2، ص 260، خطی و 258 ابن حجز هیثمی در صواعق المحرقة، ص230، طبع عبداللطیف، مصر، ص 158
لسان المیزان، ابن حجر عسقلانی، ج 2، ص 94، طبع حیدرآباد، ج 3، ص 275
عبدالله شافعی در مناقب، ص 209 خطی، ارجح المطالب تسری، ص 312، طبع لاهور، ص 512، 309، 311، 461، 331 و 530، ریاض نظری محب‌الدین طبری، ج 2، ص 189، طبع مصر، ص 214، 311، 333 و 209
اُسد الغابة، ابن کثیر، ج 2695، خطی و 523
موفق ابن احمد در مقتل الحسین، ص 66، طبع الغری، ص 99، صحیح ترمذی، ج 13، ص 248، طبع صادی مصر، مجمع الزواید، ج 9، ص 166، طبع قاهره، ص 169، 184، 182، 174، 169 و 131، تذکره، ابن جوزی، ص 244، طبع الغری حافظ احمد حنبل در مسند، ج 1، ص 442، طبع میامیه مصر، ص 77. القول فصل حداد علوی حضرمی، ص 29، طبع جاواج 2، ص 35 و 30، مستدرک حاکم، نیشابوری، ج 3، ص 149، طبع حیدرآباد دکن، ص 1370، 151
ذخایر العقبی، ص25، 23، 91، 130، 123
معجم الکبیر، ص130، طبع جامعة الطهران، طبع خطی، ص 133، 137، 136، 103، 52
معجم صغیر، ص 158، طبع دهلی، ص 199
بدایة و نهایة، ابن کثیر دمشقی، ج 8، ص 205، 36، 207
جامع الاصول، ج 1، ص 102، طبع محمّدیه مصر
شفاء قاضی، عیاض، ج 2، ص 42، 16
تاریخ ذهبی، ج 3، ص 8، طبع مصر، ص 5، ج 2، ص 60
مقتل الحسین، ص 99، طبع الغری، ص 61، 111، 103، 95، 66، 59، 66، 59، 145، 107، 75، 108
تاریخ بغدادی، ج7، ص136، طبع مصر، ج 13، ص 287
اسدالغابة، ج 5، ص 523، طبع مصر، ج 4، ص 29، 109، 94
کنزالعمّال، ج5، ص 92، طبع میامیه مصر و ص 106، 94، 127، 96
اخبار اصفهان، حافظ ابونعیم، ج1، ص 91
سیر اعلام نبلاء، ذهبی، ج 2، ص 91، ج 3، ص 171، طبع مصر
تاریخ اسلام، ذهبی، ج 2، ص 91، طبع دار المعارف مصر، ج 3، ص 6
کفایةالطالب، ص 198 و 184؛سنن‌الهدی، احمد حنفی قدوسی، ص 565،

خطی
طبقات معتزله، ص 82، طبع بیروت، نظم دررالسمطین، زرندی، ص 232، طبع قضاص، ص 210، 213
فصل الخطاب، بخاری، ص 370، طبع اسلامبول
طبع ینابیع المودة
محاضرات الادباء، ج 4، ص 479، طبع بیروت
شکوة المصابیح، خطیب تبریزی، ج 3، ص 258، طبع دمشق
علم الکتاب، سید خواجه میر، ص 254، طبع دهلی
فرایدالسمطین، حموینی، خطی
ذخایر الموارث عبدالغنی نابلوسی، ج 1، ص 213، طبع قاهره، ج 3، ص 14
تهذیب، ابن حجر عسقلانی، ج 2، ص 297، ج 10، ص 430، طبع حیدرآباد
الجمع بین صحاح، خطی ابوالحسن زرین عبدری
انوار محمدیه، ص 437، طبع ادبیه بیروت، مؤلف شبهانی، ص629.

در امر به معروف و نهی از منکر، باید روش عقلانی به کار گرفته شود، نه افراط و تفریط زیرا افراط و تفریط روش ظالمان و جاهلان است است که باعث سلب اعتبار می گردد. انسان‌های جاهل به روش عقلائی هدایت می گردند و لذا در تمام روش‌های عقلائی و حکیمانه از جمله در امر به معروف و نهی از منکر، باید الگوی ما، اهل بیت عصمت و طهارت از جمله امام حسن و حسین صلی الله علیه و آله باشد چنان که در روایات متعددی به این معنا اشاره شده علامه مجلسی «ره در بحارالانوار چنین نقل می کند:

«اَن الحسن والحسین صلی الله علیه و آله مرّا علی شیخ یتوضّأ ولا یحْسُن، فأخذا فی التنازع یقول کل واحد منهما:

أنت لا تحسن الوضوء

فقالا:

أیها الشَّیخ کن حکماً بیننا یتوضّا کل‌واحد منّا فتوضّأ قالا:

أینا یحسن

قال

کلاکما تحسنان الوضوء ولکن هذا الشیخ الجاهل هو الذی لم یکن یحسن وقد تعلّم الان منکما وتاب علی یدکما ببرکتکما و شفقتکما علی اُمّة جدّکما».

«روزی امام حسن و امام حسین صلی الله علیه و آله از جایی عبور می کردند، مشاهده فرمودند که پیرمردی در حال وضو گرفتن، اشتباه وضو می گیرد، در این حال، امام حسن و امام حسین صلی الله علیه و آله هریک فرمودند:

وضوی من بهتر است

در این صورت نزد پیرمرد آمدند و فرمودند:

ای پیرمرد!

ما دو نفر وضو می گیریم و شما تماشا کنید و بعد قضاوت کرده و بگویید آیا وضوی کدام یکی از ما بهتر است

بعد از آن، هر دو برادر وضو گرفتند و هنگامی که وضو گرفتن پایان یافت، سؤال کردند وضوی کدام یک از ما بهتر است !پیرمرد جاهل وقتی که جریان را مشاهده کرد؛ فرمود:

وضو گرفتن هر دوی شما نیکوست، این وضوی من است که درست نبوده، لکن فعلاً با برکت لطف و مهربانی شما که بر امّت جدتان دارید، وارد شدم

.

یکی از مصیبت‌های جانسوزی که به دست عده‌ای از ستمگران و ظالمان، بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله بر اهل بیتش
وارد گردید، شهادت مظلومانه امام حسین علیه السلام با اهل بیتش، در سرزمین کربلا بود.
سلمی گوید:
«دخلت علی اُم سلمة وَهی تَبکی فقلت ما یبکِیک
قالت
رأیت رسول الله صلی الله علیه و آله تعنی فی المنام وعلی رأسه وَلِحیتِه التراب فقلت
ما لک یا رسول الله؟
قال صلی الله علیه و آله:
شهدت قتل الحسین آنفاً».
«منزل ام‌سلمه رفتم که در حال گریه بود،
گفتم
چرا گریه می کنی
در جوابم فرمود:
رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم که با محاسن خاک‌آلود بود، سؤال کردم ای رسول خدا چرا محاسن شما خاک‌آلود است !فرمود:
«الان شاهد کشته شدن حسین بودم . هم‌چنین از ام‌سلمه نقل شده است که گفته
«کان النبی صلی الله علیه و آله جالساً ذات یوم فی بیتی
فقال
لا یدخلن علی أحدٌ، فانتظرت فدخل الحسین فسمعت نشیج (صوت معه توجع و بکاء کما یرد الصبی بکاءه فی صدره النبی یبکی اطلعت فإذاً الحسین فی حجره أو إلی جنبه یمسح رأسه وهو یبکی، فقلت والله !
ما علمت به حتّی دخل
فقال النبی صلی الله علیه و آله:
إن جبرائیل کان معنا فی البیت
فقال
أتُحبُّه
فقلت
أمّا من أحب الدنیا فَنَعِم
فقال

«إن اَمّتک ستقتل هذا بأرض یقال له کربلا، فتناول جبرائیل من ترابها فأراه النبی، فلمّا اُحیط بالحسین حین قُتل قال
ما اسم هذه الارض
قالوا:
أرض کربلا. قال علیه السلام صدّق رسول الله صلی الله علیه و آله أرض کرب و بلا.» «روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله در خانه نشسته بود که فرمود:
کسی نزد من نیاید !
ام‌سلمه گفت:
من در حال انتظار بودم که امام حسین علیه السلام نزد رسول خدا آمد، سپس شنیدم که پیامبر مانند بچه‌ای که گریه را در گلوی خود می پیچد، گریه می کند.
آگاه شدم که پیامبر حسین را در دامان یا پهلوی خود نهاده و دست بر سر و صورت او می کشد و گریه می کند.
سؤال کردم
به خدا قسم من از روزی که نزد شما آمده‌ام چنین حالتی را ندیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:
به درستی که جبرئیل در خانه نشسته بود و فرمود:
ای رسول خدا !حسین را دوست داری
گفتم
بلی جبرئیل فرمود:
به درستی که بعد از تو به زودی امتت او را در سرزمینی به شهادت می رسانند که کربلا نام دارد.
سپس جبرئیل مقداری خاک برداشت و به پیامبر نشان داد.
هنگامی که دشمن، امام حسین علیه السلام را احاطه کرده بود، امام سؤال کرد که این سرزمین چه نام دارد؟ !
اصحاب فرمودند:
کربلا.
امام حسین علیه السلام فرمود:
جدم رسول خدا راست فرموده بود.
این زمین، پر مشقّت و پر بلاست

سخنان

فرهنگ سخنان امام حسین علیه السلام

سرآغاز

سالار آلاله ها
باز روحم عشق عاشورا گرفت
نینوا در کربلا ماوا گرفت
عطر یاد کربلا بی تاب کرد
شور نام یار، در دل جا گرفت
بوی آب و بوی خون را جان شدم
آنچه اندر وهم ناید، آن شدم
بوی سیبِ قتلگاهِ یار را
بی صبوری نغمه جانان شدم
یاد آوردم زلال آب را
کودکان تشنه و بی تاب را
یاد لب‌های عطش زا کرده‌ام
یاد اصغر یاد دُرّ ناب را
نغمه خوان شد روح بی پروای من
خسته جان شد جان پر غوغای من
یاد و ذکر یاد حسین بی تاب کرد
بر همه عالم رسد آوای من
ای جهان را سمبل ایثارها
ای تو سرمشق همه بیدارها
ای تو الگوی تمام عاشقان
ای تو جان و دیده دلدارها
یا حسین ای سرور و سالار من
ای تمام عشق و شور و زار من
عشق و شور ما همه از شور توست
تو چه کردی با دل بیدار من
یا حسین تو سمبل آزادگان
درس و مشق و الگوی دل دادگان
هر رهائی با قیامت ناب شد
ای ره و راه همه آزادگان
نام آزادی زتو حرمت گرفت
عشق و شور از عشق تو قدرت گرفت
خون جمله شاهدان روزگار
از جلای خون تو قوّت گرفت

پرچم آزادگی افراشتی
بندهای بردگی برداشتی
آن همه دادی فدائی در رَهَش
داغ یک آخ، بر دل خصم کاشتی
ای همه عالم فدای راه تو
اشک‌های عاشقان بر آهِ تو
تو چه کردی عالمی بر شور تو است
جان جمله عارفان دلخواهِ تو
ای همه خوبی به عزّ نام تو است
نردبانِ آسمان بر بام تو است
هر نیازی را تو پاسخ می دهی
هر کرامت را نشان اکرام تو است
دست ما درماندگان گیر یا حسین
حال ما دل خستگان گیر یا حسین
نغمه‌های ما همه از شور تو است
جان ما دلبستگان گیر یا حسین
درس آزادی تو بر ما داده‌ای
نعمت و شادی تو بر ما داده ای
راه جنگ و صلح و فریاد و قیام
آب و آبادی تو بر ما داده‌ای
دشتی در مانده را آباد کن
نفس در بند مانده را آزاد کن
هر اسیری را رها از بند کن
جان هر درمانده را دلشاد کن

بسم الله الرحمن الرحیم
بر اساس رهنمودهای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، دین کامل الهی برپایه‌های همیشه استوار قرآن و عترت «خط ثقلین» جاودانه است و برای همه انسان‌ها در تمام قرون و اعصار یک ضرورت غیر قابل انکار می باشد.
همواره هشدار داده‌اند که:
«روی آوردن به قرآن فقط و یا گرایش به اهل بیت علیهم السلام جدای از قرآن»
تفکّری انحرافی و گرایشی خلاف اسلام ناب و دین کامل الهی است، تکامل و سعادت فرد و جامعه در پذیرش خط ثقلین، «قرآن و عترت» است. درست است که باید همه چیز را از قرآن خواست و در قرآن جستجو نمود، امّا بدون رهنمودهای عترت پیامبر صلی الله علیه و آله در قالب هزاران حدیث که در تفسیر و تأویل آیات الهی مطرح شده است هرگز نمی توان حقایق قرآنی را شناخت و به ارزش‌های واقعی آن راه یافت. بودند افرادی که با همه ادعّاها و با برخورداری از همه علوم مقدّماتی و ابزار شناخت و تفسیر، نتوانستند بدون رهنمودهای عترت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حتّی مباحث و مسائل ابتدائی قرآن را به درستی درک کنند و هر چه تلاش کردند فایده‌ای نداد.
خدای بزرگ در این باره به روشنی می فرماید:
وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرآنِ ما هُوَ شِفآءٌ وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِینَ وَلا یزِیدُ الظّالِمینَ اِلاَّ خَسارَا
(و ما آنچه را که از قرآن فرستادیم شفای دل و رحمت الهی برای اهل ایمان است، لکن کافران و ظالمان را جز زیان چیزی نخواهد افزود.) [1].
و امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود:
مَنْ نَظَرَ بِرَأیهِ هَلَکَ وَ مَنْ تَرَکَ اَهْلَ بَیتِ نَبِیهِ صلی الله علیه و آله ضَلَّ وَ مَنْ تَرَکَ کِتابَ اللهِ وَقَوْلَ نَبِیهِصلی الله علیه و آله کَفَرَ (کسی که به رأی خویش عمل کند، هلاک می شود و کسی که اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله را ترک نماید، گمراه می گردد و کسی که قرآن کریم و سنت رسول گرامی را ترک کند کافر است.) [2].
امام علی علیه السلام در رهنمود وحی گونه‌ای علل نیازمندی انسان‌ها را به قرآن و عترت و ضرورت تداوم خط ثقلین، چنین بیان فرمود:
هذَا الْقُرآنُ اِنَّما هُوَ خَطٌّ مَسْتُورٌ بَینَ الدَّفَّتَینِ لا ینْطِقُ بِلِسانٍ وَلا بُدَّلَهُ مِنْ تَرْجُمانٍ (این قرآن، خطوطی است که میان دو جلد خود پنهان است. با زبان سخن نمی گوید و نیازمند به ترجمان است.) [3]. پیامبر گرامی

اسلام ترجمان قرآن، و زبان‌های گویای وحی الهی را در روایت معروف «ثِقْلَین» شناسانده است، [4] و به همه انسان‌ها پیام خود را ابلاغ فرمود که:
اسلام ناب و دین کامل الهی در تداوم خط ثِقْلَین «قرآن و عترت» امکان پذیر است. از این رو شیعیان و پیروان عترت پیامبر صلی الله علیه و آله برای فهم و تفسیر و ارزیابی قرآن کریم از هزاران روایت و حدیث و رهنمودهای گسترده و متنوّع اهل بیت علیهم السلام استفاده می کنند و در جمع‌آوری و ضبط و حفظ احادیث، تلاشی مستمر دارند. آنان، سنّت و حدیث و رهنمودهای پیامبر اسلام و اهل بیت آن حضرت علیهم السلام را یکی از پایه‌های استوار اجتهاد و استنباط احکام الهی می شناسند. در تداوم همین تلاش پر برکت است که دانشمندان شیعه، این بزرگ سنگرداران مرزهای اندیشه، «اصول کافی» و «تهذیب» و «من لا یحضره الفقیه» و «استبصار» و «بحارالانوار» و «وسائل الشّیعه» و هزاران کتاب و جزوه و مقاله روائی را بجهانیان هدیه نمودند و با برخورداری از رهنمودهای عترت رسول خدا علیهم السلام به تفسیر واقعی قرآن راه یافتند و آب را از سرچشمه زلال حقیقت نوشیدند و از هرگونه تفسیر به رأی و جعل و تحریف و بدعت‌ها در امان ماندند و همان اسلام ناب رسول خدا صلی الله علیه و آله را درتمام اعصار و قرون، با جهاد و پیکار و خون و شهادت، تداوم بخشیدند.
دانشمندان شیعه، فقهاء و علمای بیدار اسلام، قتل عام شدند، ناقص العضو گردیدند، سیاه چال‌ها را پرکردند، رنج مهاجرت های پیاپی را بر خود هموار نمودند، سربر دار شدند، امّا داغ آرزوی «جدائی قرآن از عترت» را بر دل‌های منحرفان همیشه تاریخ نهادند. و در تداوم این حرکتِ ارزشمندِ فرهنگی، مجموعه نهج الحیاة (فرهنگ سخنان رهبران معصوم علیه السلام) در اختیارِ علاقمندان قرار می گیرد تا روایات و احادیث امامان معصوم علیهم السلام را در قالب هزاران عناوین کاربردی و متناسب با نیازهای روز، مورد مطالعه و ارزیابی قرار دهند. هم اکنون در جلد ششم مجموعه نهج الحیاة با سخنان گرانسنگ و نورانی حضرت اباعبدالله علیه السلام آشنا می گردیم، امید که تلاش کوچک ما را بپذیرد و دست ما را بگیرد. قم - مؤسسّه تحقیقاتی امیرالمؤمنین علیه السلام محمّد دشتی
*****
[1] آیه 82 اسراء.
[2] اصول کافی ج 1 ص 73 حدیث 10.
[3] خطبه 125 نهج البلاغه المعجم المفهرس.
[4] قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم:
«اِنّی تارکٌ فِیکُمَ الثِّقْلَین کِتابَ اللهِ وَ عِتْرَتِی»

(من درَ میان شما مردم دو چیز گرانبها می گذارم، یکی قرآن و دیگری عترت من است).
بحار الانوار، ج 22، ص 472، صحیح ترمذی، ج 5، ص 328 و ج 13، ص199، نظم درر السمطین، ص 232، ینابیع المودّة، ص 33 و 45، کنزالعمال، ج 1، ص 153.

آب

خبر علمی از موجودات آبزی دانشمندان جهان پس از کشف میکروب توسّط پاستور، به جهان نادیدنی‌ها راه یافتند و با این راز علمی آشنا شدند که موجودات زنده فراوانی در آب زندگی می کنند مانند میکروب هوا خوار و ... در صورتی که در 14 قرن قبل امام حسین علیه السلام پرده از این راز علمی برداشت.

حدیث 1

قال الامام الحسین علیه السلام:

إنَّ لِلْماءِ ساکِناً. [1].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(همانا موجودات زنده‌ای در آب قرار دارند).

امام باقر العلوم علیه السلام نقل فرمود که:

روزی امام حسن و امام حسین علیهما السلام برای شنا کردن در آب فرات رفتند و در حالی که با پارچه بلندی خود را پوشانده بودند، حضرت ابا عبدالله علیه السلام سخن گرانسنگ یاد شده را مطرح فرمود.

*****

[1] کنزالعمال ج9 ص547 حدیث 27355.

آبرو

بخشش اموال برای حفظ آبرو
وقتی مروان، فرماندار مدینه، فرزدق شاعر را بیرون کرد، پناه به حضرت ابا عبدالله علیه السلام آورد، امام چهارصد دینار به او بخشید و او را مورد محبّت قرار داد.
برخی به امام حسین علیه السلام اعتراض کردند که فرزدق شاعر خوش نامی نیست چرا به او کمک کردی؟
فرمود:
حدیث 2 قال الامام الحسین علیه السلام:
إِنَّ خَیرَ مالِکَ ما وَقَیتَ بِهِ عِرْضَکَ، وَ قَدْ أَصابَ رَسُولُ الله صلی الله علیه و آله کَعْبَ بْنَ زُهَیرٍ،
وَ قالَ فی عَبّاسِ بْنِ مَرْداسِ:
اقطعوا لسانه عنّی.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(بهترین اموال تو آن است که با آن آبروی خود را حفظ کنی، آنگاه که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به کعب بن زهیر پاداش داد فرمود، با پاداش دادن، زبان عباس بن مرداس را نسبت به من ببندید.) [1].
*****
[1] مناقب ابن شهرآشوب ج4 ص65
بحارالانوار ج44 ص189
عوالم بحرانی ج17 ص62
ربیع الابرار ج4 ص274.

آداب دستشویی
بهداشت فردی
در روزگاران گذشته که از خانه‌های مجلّل و دستشوئی های مدرن امروزی خبری نبود، و هم اکنون در زندگی بسیاری از روستائیان و عشائری که همواره در حال کوچ کردن می باشند، و نظامیانی که در مانورهای پیاپی ناچارند در بیابان‌ها و کوه‌ها مدّتی زندگی کنند، رهنمود امام حسین علیه السلام جهت بهداشت فردی ارزشمند بوده و هست، که فرمود:
حدیث 3
قال الامام الحسین علیه السلام:
لاتَسْتَقْبِلْ أَلْقِبْلَةَ وَلاتَسْتَدبِرْها وَ لا تَسْتَقْبِلْ أَلرِّيحَ وَلا تَسْتَدبِرُها. [1].
امام حسین علیه السلام فرمود:
(رو، و پُشت به قبله، در دستشوئی ننشینید، و رو و پُشت به باد نیز قرار نگیرید.) رهنمود اوّل برای احترام و ارج نهادن به کعبه و قبله گاه مسلمین است، و رهنمود دوّم برای مصون ماندن از انواع آلودگی‌ها می باشد.
*****
[1] کتاب معتبر ج1 ص137
نهایة الاحکام ج1 ص82
وسائل الشیعه ج1 ص213
حبل المتین 33.

آزادی اسیر

درست است که اگر مسلمانی اسیر گردید بر همه مسلمانان واجب است تا او را آزاد سازند، امّا مردم و دولت و کشور و سرزمینی که برای آنها جنگ صورت گرفت مسئولیت مستقیم در آزادی اسیران خواهند داشت، و باید تلاش بیشتری در این زمینه داشته باشند که امام حسین علیه السلام اظهار داشت:

حدیث 4

قال الامام الحسین علیه السلام:

فِکاکُ الأسیرِ الْمُسْلِمِ عَلی أَهْلِ الأرْضِ الّتی قاتَلَ عَلَیها. [1].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(آزاد کردن اسیر بر کسانی واجب است که این اسیر برای منافع آنها جنگیده است).

*****

[1] دعائم الاسلام ج1 ص377

مستدرک الوسائل ج11 ص128 حدیث 12622.

آزاد گذاشتن یاران و همراهان

امام حسین علیه السلام در قیام خونین عاشورا برای آزادی و آزادگی مبارزه می کرد از آغاز حرکت تا روز عاشورا، همه جا روح آزادگی را تقویت می فرمود و در حسّاس ترین لحظات روز عاشورا که در محاصره کامل قرار داشت به آزادی و آزادگی یاران خود می اندیشید، آنان را در انتخاب، آزاد گذاشته بود و فرمود:

حدیث 5

قال الامام الحسین علیه السلام:

أیهَا النَّاسُ فَمَنْ کانَ مِنْکُمْ یصْبِرُ عَلی حَدِّ السَّیفِ وطَعْنِ الْاَسِنَّةِ فَلْیقُمْ مَعَنا وَإلاَّ فَلْینْصَرِفْ عَنَّا. [1].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(ای مردم!

هر کدام از شما که می تواند بر تیزی شمشیر، و ضربات نیزه‌ها صبر کند با ما قیام کند و گرنه از میان ما بیرون رود و خود را نجات دهد).

*****

[1] ینابیع المودة 406.

حضرت سکینه دختر امام علیه السلام نقل می کند:
در بین راه کربلا، در یکی از شب‌ها که مهتاب به روشنی می تابید، از خیمه بانوان بیرون آمده به خیمه پدر و اصحاب او نزدیک شدم، دیدم پدرم در میان جمعیت ایستاده، خطاب به یاران و همراهان می فرماید:
حدیث 6
قالَ الامام الحسین علیه السلام:
إعْلَمُوا أَنّكُمْ خَرَجْتُمْ مَعی لِعِلْمِكُمْ أَنّی أَقْدِمُ عَلی قَوْمٍ بايِعُونی بِأَلْسِنَتِهِمْ وَقُلُوبِهِمْ، وَقَدِانْعَكَسَ الأَمْرُلأَنَّهُمْ إِسْتَحْوَذَ عَلَيهِمُ الشَّيطانُ فَأَنْسيهُمْ ذِكْرَاللهِ. وَالْانَ لَيسَ لَهُمْ مَقْصَدٌ إِلاّ قَتْلی وَقَتْلَ مَنْ يجاهِدُ بَينَ يدَی، وَسَبْی حَريمی بَعْدَ سَلْبِهِمْ، وَ أَخْشی أَنْ تَكُونَ ما تَعْلَمُونَ وَتَسْتَحْونَ. وَالْخَدَعُ عِنْدَنا أَهْلِ الْبَيتِ مُحَرَّمٌ. فَمَن كَرِهَ مِنْكُمْ ذلِكَ فَلْيَنْصَرِفْ، فَالَّليلُ سَتيرٌ وَالسَّبيلُ غَيرُ خَطيرٍ وَالْوَقْتُ لَيسَ بِهَجيرٍ، و من واسانا بِنَفْسِهِ كانَ مَعَنا غَداً فِی الْجِنانِ نَجيا مِنْ غَضَبِ الرَّحْمنِ، وَقَدْ قالَ جَدّی مُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله:
«وَلَدی اَلْحُسَين يقْتَلُ بِأَرْضٍ كَرْبَلاء غَرِيباً وَحيداً عَطْشاناً فَرِيداً، فَمَن نَصَرَهُ فَقَد نَصَرَنِی وَنَصَرَ وَلَدَهُ اَلْقائِم، وَلَو نَصَرَنا بِلِسانِهِ فَهُوَ فِی حِزْبِنا يوْمَ الْقِيمَةَ».
امام حسین علیه السلام فرمود:
(ای همراهان من!
بدانید که شما با من از دیارتان بیرون آمدید در حالی که فکر می کردید من به سوی مردمی رهسپارم که هم در زبان و هم در دل با من بیعت کرده‌اند. ولی الآن ماجرا بر عکس شده است چون که شیطان بر آنان چیره گشته و یاد خدا را از خاطره آنان فراموش ساخته است. اکنون هدفی جز کشتن من و یارانم را ندارند، یارانی که که همگام با من در تلاشند و از حریم اهلبیت دفاع می کنند. می ترسم شما این حقیقت را ندانید و یا حیاء بورزید، حیله و نیرنگ از دیدگاه ما اهلبیت حرام است. اکنون هر کس از شما همراهی با ما را خوش ندارد باز گردد، پوشش شب فراگیر است و راه‌ها بی خطر، زمان گرما و حرارت هم نیست، هر کس با اختیار خویش با ما دوستی و همراهی کند البتّه در بهشت با ما خواهد بود و از غضب خدای رحمان نجات خواهد یافت که جدّم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:
«فرزندم حسین در ساحل فرات در سرزمین کربلا تنها و با لب تشنه کشته می شود، هر کس او را یاری کند مرا یاری کرده است و فرزند او قائم آل محمّد (عج) را یاری کرده است، و اگر کسی تنها با زبانش ما را یاری کند در روز قیامت در میان حزب ما خواهد بود.»

) [1]. حضرت سکینه می گوید:
سوگند به خدا سخنان پدرم به پایان نرسیده بود که مردم را دیدم ده نفر، ده نفر، از اطراف آن حضرت پراکنده شدند و تنها «هفتاد و یک نفر» باقی ماندند، در آن حالت سر به آسمان برداشتم و
گفتم:
«بار خدایا آنها ما را خوار کردند تو آنان را خوار گردان، دعای آنان را اجابت مکن، دشمن را بر آنان مسلّط گردان، و از شفاعت جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم محرومشان دار». و گریه به من امان نمی داد که خدمت عمّه‌ام امّ کلثوم رسیدم، ماجرا را به روشنی باز گفتم، او نیز به گریه افتاد و از تنهائی برادر گریست، با هم خدمت حضرت اباعبدالله علیه السلام آمدیم. امّ کلثوم گفت:
برادر ما را به مدینه، حَرَم جدّ ما رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بازگردان.
امام پاسخ داد:
یا اُخْتاهْ!
لَیسَ لی إلی ذلِکَ سَبیلٌ (خواهرم، راهی برای بازگشت به مدینه برای من وجود ندارد).
*****
[1] دمعة الساکبه ص 271
ناسخ التواریخ ج2 ص257
اسرار الشهادة ص268.

پس از اتمام حجّت با همراهان و آزاد گذاشتن مردم در کناره گیری یا تداوم قیام، که بسیاری فرار را بر قرار ترجیح دادند و «72 تن» باقی ماندند، امام خطاب به برادران مسلم بن عقیل فرمود:
حدیث 7
قال الامام الحسین علیه السلام:
یا بَنی عَقیلٍ حَسْبُکُمْ مِنَ الْقَتْلِ بِمُسْلِمٍ، فَاذْهَبُوا أنْتُمْ فَقَدْ قَدْ أَذِنْتُ لَکُمْ. [1].
امام حسین علیه السلام فرمود:
(ای فرزندان عقیل!
شهادت مسلم، خانواده شما را کافی است. من شما را رخصت دادم که به سوی خانه‌های خود بروید.) امّا فرزندان آزاد مرد عقیل بپاخاستند و گفتند:
یا اباعبدالله علیه السلام تو را رها کنیم و به کجا برویم؟
مردم چه خواهند گفت؟
و ما در جواب مردم چه بگوئیم؟
به مردم بگوئیم که:
امام و رهبر و بزرگ خود را در میان دشمنان تنها گذاردیم، و با تیری یا شمشیری از او دفاع نکردیم؟
سوگند به خدا!
چنین نخواهیم کرد بلکه جان و مال و زن و فرزندان خود را فدای تو می کنیم.
*****
[1] ارشاد شیخ مفید 231
تاریخ طبری آملی ج3 ص15
بدایه و نهایه ج8 ص191
کامل ابن اثیر ج2 ص559.

آزاد گذاشتن هلال بن نافع

در روز عاشورا به هنگام میدان رفتن «هلال بن نافع» همسر جوانش، دامن او را گرفت و گفت:
پس از تو به کجا روم؟
و به چه کسی تکیه کنم؟
و آنگاه به شدّت گریست. وقتی امام حسین علیه السلام متوجّه شد، با همان روح آزادگی خطاب به هلال فرمود:
حدیث 8
قال الامام الحسین علیه السلام:
یا نَافِعُ، اِنَّ اَهْلَکَ لا یطیبُ لَها فِراقُکَ، فَلَوْرَأَیتَ اَنْ تَخْتارَ سُرورَها عَلَی الْبَرازِ. [1].
امام حسین علیه السلام فرمود:
(ای پسر نافع!
همانا همسرت، جدائی تو را نمی پسندد، آزادی تا خشنودی او را بر مبارزه با شمشیرها مقدّم بداری).
هلال بن نافع گفت:
ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، اگر امروز تو را یاری نکنم، فردای قیامت جواب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را چگونه بدهم؟
آنگاه به میدان جنگ رفت، مبارزه کرد تا شهید شد.
*****
[1] أدب الحسین 210
معالی السبطین ج1 ص384
ناسخ التواریخ ج2 ص277.

انقلابی پیروز و جاودانه است که انقلابیون آن، دارای اهدافی تکاملی و ارزشمند بوده و خود آن را انتخاب کرده باشند، و با آزادی و آگاهی به استقبال خطرات و مشکلات آن بروند. از این رو در مدینه، در مکّه، در بین راه کربلا، هرجا که لازم بود، امام یاران خود را آگاهی می داد و آنان را در ادامه حرکت، یا سکوت، آزاد می گذاشت. ر س - مبارزات سیاسی از مکّه تا کربلا حدیث 301

حضرت اباعبدالله علیه السلام در بین راه کربلا، پس از شنیدن پیمان شکنی کوفیان، همواره با یاران و همراهان اتمام حجّت می کرد، تا خود انتخاب کنند.
امام سجّاد علیه السلام می فرماید:
در شب عاشورا، پدرم اصحاب و یاران و همراهان را در خیمه‌ای جمع‌آوری کرد وخطاب به آنان فرمود:
حدیث 9
قال الامام الحسین علیه السلام:
یا أَهْلی وَشیعَتی اِتَّخِذُوا هذَا اللَّیلَ جَمَلاً لَکُمْ فَانْهَجُوا بِأَنْفُسِکُمْ، فَلَیسَ الْمَطْلُوبُ غَیری، وَلَوْ قَتَلُونی ما فَکَّرُوا فیکُمْ، فَانْجُوا رَحِمَکُمُ اللهُ وَأَنْتُمْ فی حِلٍّ وَسِعَةٍمِنْ بَیعَتی وَعَهْدی الَّذی عاهَدْتُمُونی.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(ای خاندان و شیعیانم، این شب را چون شتری راهوار به حساب آرید و خود را نجات دهید که آنان جز شخص مرا نخواهند و اگر مرا بکشند در فکر شماها نباشند، خدا شما را رحمت کند، نجات یابید بیعت را از شما برداشتم و پیمانی که با من بستید نادیده پنداشتم).
وقتی سخن امام به اینجا رسید همه یاران یک صدا گفتند:
«سوگند به خدا!
تو را تنها نخواهیم گذاشت، مردم به ما چه خواهند گفت؟
بگویند که امام و بزرگ خود را در میان دشمنان تنها گذاشتند؟
سوگند به خدا!
با تو هستیم تا کشته شویم».
امام ادامه داد که:
یا قَوْمِ اِنّی فی غَدٍ أُقْتَلُ وَتُقْتَلوُنَ کُلُّکُمْ مَعی وَلایبْقی مِنْکُمْ واحِدٌ. (ای یاران، من فردا کشته می شوم و شما همه با من کشته می شوید و فردی از شما باقی نخواهد ماند).
وقتی یاران امام خبر شهادت خود را شنیدند یکصدا گفتند:
اَلْحَمْدُ للّه الَّذی أَکْرَمَنا بِنَصْرِکَ وَ شَرَّفَنَا بِالْقَتْلِ مَعَک، أَوْ لا نَرْضی أَنْ نَکُونَ مَعَکَ فِی دَرَجَتِکَ یابْنَ رَسُول الله؟!
(سپاس خدا را که ما را در یاری دادن به شما کرامت بخشید، و با کشته شدن در راه شما شرافت عطا فرمود).[1].
*****
[1] مدینة المعاجز ج4 ص214 حدیث 295

نفس المهموم 230
ناسخ التواريخ ج2 ص220.

آزاد گذاشتن محمد بن بشر

یکی از یاران امام حسین علیه السلام محمد بن بُشر حَضرمی بود، قبل از عاشورا به او خبر دادند که پسرش را یکی از قبائل به اسیری گرفتند. او گفت:
دوست نداشتم که پسرم اسیر گردد و من بعد از اسارت او زنده باشم.
امام سخن او را شنید و فرمود:
حدیث 10
قال الامام الحسین علیه السلام:
رَحِمَکَ اللهُ أَنْتَ فی حِلٍّ مِنْ بَیعَتی فَاعْمَلْ فی فِکاکِ اِبْنِکَ.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(خداوند تو را بیامرزد، من بیعت خود را از گردن تو برداشتم برخیز برو و برای رهائی فرزندت اقدام کن.) در پاسخ امام گفت:
گرگ‌ها مرا زنده زنده بخورند، اگر از تو جدا شوم.
امام وسیله آزادی پسرش را فراهم کرده فرمود:
فَأَعْطِ اِبْنَکَ هذِهِ الأَثْوابَ وَ الْبُرُودَ یسْتَعینَ بِها فی فِداءِ أَخیهِ (برو و این جامه‌هائی که از بُرد یمانی است به فرزندت بده تا او برود و در نجات برادرش اقدام کند.) [1]. قیمت پیراهن‌ها را هزار دینار نوشتند.
*****
[1] تاریخ ابن عساکر (شرح حال امام حسین علیه السلام) 154
لهوف ابن طاووس 40
بحارالانوار ج44 ص394
عوالم بحرانی ج17 ص244
اعیان الشیعة ج1 ص601
مقاتل الطالبیین ص 116.

آزاد گذاشتن فرزند مسلم بن عقیل

برای آنکه قیام کربلا یک قیام برخواسته از عشق و ایمان و انتخاب باشد، امام حسین علیه السلام در لحظه لحظه قیام کربلا، سعی داشت تا یاران خود را آگاه سازد، با آنان اتمام حجّت کند، تا خود راه خدا را برگزینند و به سوی شهادت پرواز کنند. در روز عاشورا، وقتی عبدالله پسر مسلم بن عقیل اجازه نبرد خواست، امام به او فرمود:

حدیث 11

قال الامام الحسین علیه السلام:

أَنْتَ فی حِلٍّ مِنْ بَیعَتی حَسْبُکَ قَتْلُ أَبیکَ مُسْلِمٍ خُذْ بِیدِ أُمِّکَ وَ اخْرُجْ مِنْ هذِهِ الْمَعْرَکَةِ. [1].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(ای فرزند مسلم!

من بیعت را از شما برداشتم، همان جانبازی مسلم برای تو بس است، دست مادرت را بگیر و از این معرکه جنگ بیرون برو.)

با اینکه نبرد آغاز شده بود و جمعی از یاران به شهادت رسیده بودند، امّا امام از آگاهی دادن و اتمام حجّت دست بر نمی داشت.

*****

[1] معالی السبطین ج1 ص402

ناسخ التواریخ ج2 ص317.

در لحظه‌های خون رنگ غروب عاشورا، که پیکر خونین امام حسین علیه السلام در میان گودال قتلگاه بی‌رمق افتاده بود، و خورشید ولایت در خون نشست، حرامیان درنده خوی آل ابی سفیان به سوی خیمه‌های امام یورش آوردند که ناگاه صدای گریه کودکان بگوش امام رسید، امام بر روی زانوها برخاست و خطاب به آنان فرمود:

حدیث 12

قال الامام الحسین علیه السلام:

وَیحَکُمْ یا شیعَةَ آلِ أَبی سُفْیانَ!

إِنْ لَمْ یکُنْ لَکُمْ دینٌ، وَ کُنْتُمْ لا تَخافُونَ الْمَعادَ، فَکُونُوا أَحْراراً فی دُنْیاکُمْ هذِهِ وَارْجِعُوا إِلی أَحْسابِکُمْ إِنْ کُنْتُمْ عَرَباً کَما تَزْعُمُون.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(وای بر شما!

ای پیروان آل ابوسفیان!!

اگر دین ندارید، و شما از قیامت نمی ترسید، پس در این دنیا آزاد مرد باشید، بجای خود برگردید، اگر خیال می کنید که از قوم عَرَب هستید).

پس شِمر جلو آمد و گفت:

ای پسر فاطمه!

چه می گوئی؟!.

امام فرمود:

أَنَا الَّذی أُقاتِلُکُمْ، وَتُقاتِلُونی، وَالنِّساءُ لَیسَ عَلَیهِنَّ جُناحٌ، فَامْنَعُوا عُتاتَکُمْ وَطُغاتَکُمْ وَجُهَّالَکُمْ عَنِ التَّعَرُّضِ لِحَرَمی مادُمْتُ حَیاً. [1]. (می‌گویم این من هستم که با شما می جنگم، و شما هم با من مبارزه می کنید، زنان که گناهی بر آنان نیست، پس متجاوزان و ستمگران و جاهلان خود را، مادام که زنده‌ام از خیمه‌گاه من باز دارید.)

*****

[1] مقتل الحسین علیه السلام خوارزمی ج2 ص33

کتاب لهوف ابن طاووس 119

بدایه و نهایه ج8 ص203

بحارالأنوار ج45 ص51

عوالم بحرانی ج17 ص293

أعیان الشیعة ج1 ص609

دمعة الساکبة ج4 ص343.

آگاهی از شهادت خویش

نسبت به آگاهی امام از سرانجام قیام کربلا، متفاوت نوشتند و اظهار نظرهای گوناگونی را مطرح کرده‌اند، امّا آنچه که از مبانی اعتقادی ما ریشه می گیرد آن است که:
امام حسین علیه السلام از علم غیب برخوردار بوده و سرانجام حرکت‌های سیاسی خود را می دانسته است، و با آگاهی لازم برای بیداری امّت اسلامی به سوی شهادت رفته است که اظهار داشت:
حدیث 13
قال الامام الحسین علیه السلام:
وَالَّذی نَفْسُ حُسَینٍ بِیدِهِ لا یهَنَّیءُ بَنِی اُمَیةَ مُلْکُهُمْ حَتّی یقْتُلُونی، وَ هُمْ قاتِلِی، فَلَوْقَدْ قَتَلُونی لَمْ یصِلُوا جَمیعاً أَبَداً، وَ لَمْ یأخُذُوا عَطاءً فی سَبیلِ اللهِ جَمیعاً اَبَداً، اِنَّ اَوَّلَ قَتیلٍ هذِهِ الأمَّةِ أَنَا وَ اَهْلُ بَیتی، وَ الّذی نَفْسُ حُسَینٍ بِیدِهِ لا تَقُومُ السَّاعَةُ وَ عَلَی الْاَرْضِ هاشِمی یطْرِفْ. [1].
امام حسین علیه السلام فرمود:
(سوگند به خدائی که جان حسین در دست اوست. حکومت بر بنی امیه گوارا نخواهد شد تا مرا به شهادت برسانند و اگر مرا کشتند، هرگز همه آنان به آرزوی خویش نخواهند رسید و هرگز کسی به خاطر خدا آنها را یاری نمی کند، اوّلین کشته این امّت، من و اهل بیت من خواهیم بود.
سوگند به خدائی که جان حسین در دست اوست تا یک نفر از بنی هاشم زنده باشد قیامت بر پا نخواهد شد).
*****
[1] کامل الزیارات ص74 حدیث 13
بحارالانوار ج45 ص88 حدیث 25
اثبات الهداة ج5 ص197.

امام حسین علیه السلام در سَحر روز عاشورا، جهت استراحت اندکی خوابید و در خواب نسبت به شهادت و قاتلان خود حقائقی را مشاهده فرمود که:
پس از بیدار شدن خطاب به فرزندان خود اظهار داشت:
حدیث 14
قال الامام الحسین علیه السلام:
رَأَیتُ کَأَنَّ کِلاباً قَدْ شَدَّتْ عَلَی لِتَنْهَشَنِی، و فیها کَلْبٌ أَبْقَعُ رَأَیتُهُ أَشَدَّها عَلَی، وَ أَظُنُّ الَّذی یتَوَلی قَتْلی رَجُلٌ اَبْقَعُ وَ أَبْرَصُ مِنْ هؤُلاءِ الْقَوْم؛ ثُمَّ إِنّی رَأَیتُ بَعْدَ ذلِکَ جَدّی رَسُولَ اللهِ صلی الله علیه و آله وَ مَعَهُ جَماعَةٌ مِنَ أَصْحابِهِ وَ هُوَ یقُولُ لی:
یا بُنَی!
أَنْتَ شَهیدُ آلِ مُحَمَّدَ!
وَ قَدِ اسْتَبْشَرَ بِکَ أَهْلُ السَّماواتِ وَ أَهْلُ الصَّفیحِ الأَعْلی، فَلْیکُنْ إِفْطارُکَ عِنْدِی اَللَّیلَةَ، عَجِّلْ وَ لا تُؤَخِّرْ!
فَهذا مَلَکٌ قَدْ نَزَلَ مِنَ السَّماءِ لِیأْخُذَ دَمَکَ فِی قارُورَةٍ خَضْراءَ؛ وَ هذا ما رَأَیتُ وَ قَدْ أَزِفَ الأَمْرُ وَاقْتَرَبَ الرَّحیلُ مِنْ هذِهِ الدُّنْیا، لا شَکَّ فی ذلِکَ. [1].
امام حسین علیه السلام فرمود:
(من در خواب دیدم که چند سگ شدیداً بر من حمله می کنند، و شدیدترین آنها سگی بود به رنگ سیاه و سفید، این خواب نشانگر آن است که از میان این افراد کسی که به مَرَض بَرَص مبتلاء است قاتل من است، پس از هجوم سگها، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را با گروهی از یارانش دیدم که به من فرمود:
تو شهید این امّت هستی و ساکنان آسمان‌ها و عرش الهی آمدن تو را به همدیگر بشارت میدهند، پسرم امشب افطار را در نزد من خواهی بود عجله کن و تأخیر روا مدار، اینک فرشته‌ای از آسمان فرود آمده است تا خون تو را در شیشه سبز رنگی جمع‌آوری کند.)
*****
[1] فتوح ابن اعثم کوفی ج5 ص111
مقتل الحسین علیه السلام ج1 ص251
بحارالانوار ج45 ص3 و ج61 ص183 حدیث 50
عوالم بحرانی، ج17 ص247
نفس المهموم ص125.

یکی از راه‌های بدست آوردن علم و آگاهی و شناخت لازم نسبت به آینده، خواب‌های صادق است که امام حسین علیه السلام در سفر به کربلا، در آغاز قیام از مدینه تا کربلا همواره برخی از حقائق و مسائل پیرامون قیام کربلا و سرانجام آن را در خواب مشاهده می فرمود.

حدیث 15

قال الإمام الحسین علیه السلام:

اِنّی رَأَیتُ رَسُولَ اللهِ صلی الله علیه و آله الساعة فِی الْمَنامِ وَهُوَ یقَوُلُ لی:

انک تروح الینا [1].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(اینک جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب دیدم که به من فرمود:

فرزندم تو به سوی ما آمده راحت خواهی شد).

و در نقل دیگری فرمود:

یا اختاه اِنّی رَاَیتُ جَدّی فی المنام، وَ اَبی علیاً علیه السلام، وَ اُمّی فاطِمَةَ علیها السلام، وَ اَخی الْحَسَنَ علیه السلام،

فقالُوا:

یا حسین انک رائح الینا عن قریب

(اینک جدّم رسول خدا و پدرم علی علیه السلام و مادرم فاطمه زهرا علیها السلام و برادرم حسن علیه السلام را در خواب دیدم که به من فرمودند:

ای حسین بزودی به سوی ما خواهی آمد).

*****

[1] بحارالأنوار ج44 ص391

عوالم بحرانی ج17 ص242.

آگاهی از شهادت یاران در کربلا

آگاهی از بی وفایی مردم و حوادث کربلا

امام حسین علیه السلام، هم از بی وفائی و دنیا گرائی مردم اطّلاع دارد، و هم از سرانجام قیام خود با خبر است، و هم از جایگاه شهادت خود و یاران خود آگاه است، وقتی کاروان امام به سرزمین کربلا رسید اظهار داشت:

حدیث 16

قال الامام الحسین علیه السلام:

اِنَّ النَّاسَ عَبیدُ الدُّنْیا وَالدّینُ لَعْقٌ عَلی أَلْسِنَتِهِمْ یحُوطُونَهُ مادَرَّتْ مَعائِشَهُمْ فَاِذا مُحِّصُوا بِالْبَلاءِ قَلَّ الدَّیانُونَ. [1].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(این مردم برده‌های دنیا هستند و دین بازیچه زبانشان می باشد، حمایت و پشتیبانی از دین تا آنجا است که زندگیشان در رفاه باشد، اما آنگاه که در بوته امتحان قرار گیرند دینداران کم خواهند بود).

سپس سؤال کرد:

أ هذِهِ کَرْبِلا؟

آیا این سرزمین کربلاء است؟

پاسخ دادند:

آری.

امام فرمود:

هذا مَوْضِعُ کَرْبٍ وَ بَلاءٍ، هاهُنا مَناخُ رِکابِنا، وَ مَحَطُّ رِحالِنا، وَ مَقْتَلِ رِجالِنا وَ مَسْفَکُ دِمائِنا. [2]. (اسم اینجا دشواری و بلاء است، منزل کنید، اینجا بار انداز ما است، اینجا خوابگاه شتران ماست، اینجا مردان ما به شهادت می رسند، اینجا خون‌های ما ریخته می شود).

*****

[1] بحارالانوار ج78 ص117 وج44 ص383

مقتل الحسین علیه السلام ج1 ص237

حلیة الاولیاء ج2 ص39.

[2] بحارالانوار ج44 ص383

مقتل الحسین علیه السلام ج1 ص237

حلیة الاولیاء ج2 ص39.

و در نقل دیگری فرمود:
حدیث 17
قال الامام الحسین علیه السلام:
قِفُوا وَلا تَرْحَلُوا، فَهاهُنا وَاللهِ مَناخُ رِکابِنا، وَهاهُنا وَاللهِ سَفْکُ دِمائَنا، وَهاهُنا وَاللهِ هَتْکُ حَریمِنا، وهاهُنا وَاللهِ قَتْلُ رِجالِنا، وَهاهُنا وَاللهِ ذِبحُ اَطْفالِنا، وَهاهُنا وَاللهِ تُزارُ قُبُورُنا، وَبِهذِهِ التُّرْبَةِ وَعَدَنی جَدّی رَسُولُ اللهِ وَلا خُلْفَ لِقَوْلِهِ. [1].
امام حسین علیه السلام فرمود:
(فرود آئید و از اینجا به دیگر جای کوچ نکنید، سوگند به خدا!
اینجا خوابگاه شتران ما است. سوگند به خدا!
اینجاست که خون‌های ما ریخته می شود.
سوگند به خدا!
اینجاست که حرمت ما شکسته می شود، اینجاست که مردان ما به شهادت می رسند، اینجاست که اطفال ما را چون گوسفند سر میبرند، اینجاست که شیعیان ما قبور ما را زیارت کنند، و این همان خاکیست که جدّ من رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وعده آن را بمن داد و خبر او هرگز دگرگون نخواهد شد).
و از اطرافیان خود پرسید:
این زمین را چه می نامند؟
پاسخ دادند:
کربلا.
آنگاه خود ادامه داد:
هذِهِ وَاللهِ أَرْضُ کَرْبٍ وَ بَلاءٍ، هاهُنا تُقْتَلُ الرِّجالُ وَتُرَمَّلُ النِّساء، وَهاهُنا مَحَلُّ قُبُورِنا وَمَحْشَرُنا، وَبِهذا أَخْبَرَنی جَدّی صلی الله علیه و آله و سلم. [2]. (به خدا قسم اینجا زمین اندوه و ابتلا است، اینجا مردان بزرگی کشته خواهند شد و زنان بی‌پناه خواهند شد، اینجا جایگاه دفن ما و زنده شدن و بر خواستن ما در روز قیامت است. جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا به این حقائق آگاه کرده است).
*****
[1] دمعة الساکبة ج4 ص256
ناسخ التواریخ ج2 ص168
ذریعة النجاة 67
تاریخ طبری ج7 ص308.

[2] ینابیع المودة 406، تاریخ طبری ج7 ص308، بحارالانوار ج10 ص188، کامل ابن أثیر ج3 ص282.

زرارة بن صالح می گوید:
سه روز قبل از قیام حضرت اباعبدالله علیه السلام و حرکت آن حضرت به سوی عراق، خدمتش رسیدم، و از دوروئی و نفاق کوفیان صحبت کردم و گفتم که دلهای مردم با توست امّا شمشیرهای کوفیان بر ضدّ شماست.
امام حسین علیه السلام اشاره‌ای به سوی آسمان کرد، فرشتگان فراوانی را دیدم که جز خدا کسی تعداد آنها را نمی دانست.
آنگاه خطاب به من فرمود:
حدیث 18
قال الامام الحسین علیه السلام:
لَوْلا تَقارُبُ الأشْياءِ، وَحُبُوطُ الأجْرِ لَقاتَلْتُهُمْ بِهؤُلاءِ، وَلكِنْ أَعْلَمُ عِلْماً أَنَّ هُناکَ مَصْرَعی و مَصارِعُ أَصْحابی، لا ينْجُو مِنْهُمْ إِلاّ وَلَدی عَلی. [1].
امام حسین علیه السلام فرمود:
(اگر نبود علل و عوامل طبیعی هرچیز، و اجر باطل نمی شد، با این فرشتگان با دشمنان مبارزه می کردم، لکن به یقین میدانم که قتلگاه و خوابگاه من، و خوابگاه اصحاب من، در آن زمین است، و به راه دیگری نمی توان رفت و از آن حوادث مرگبار جز فرزند من زین‌العابدین کس رهائی نخواهد داشت).
*****
[1] دلائل الامامة 74
لهوف 526
مثیرالاحزان 39
بحارالأنوار ج44 ص364
عوالم بحرانی ج17 ص213.

زهیر بن قین نقل می کند:
آنگاه که کاروان امام به نزدیکی سرزمین کربلا رسید از اطرافیان خود پرسید:
نام این سرزمین چیست؟
گفتند:
اَلْعَقْر.
حدیث 19
قال الامام الحسین علیه السلام:
اَللّهُمَّ اِنّی اَعُوذُبِکَ مِنَ الْعَقْرِ. [1].
امام حسین علیه السلام فرمود:
(بار خدایا، به تو پناه می برم از پاره پاره شدن).
و بار دیگر پرسید:
این زمین را چه می نامند؟
پاسخ دادند:
کربلا.
امام توضیح داد که:
ذاتُ کَرْبٍ وَ بَلاءٍ، وَ لَقَدَ مَرَّ أَبی بِهذَا الْمَکانِ عِنْدَ مَسیرِهِ إِلی صِفّینَ، وَأَنَا مَعَهُ، فَوَقَفَ، فَسَأَلَ عَنْهُ، فَأُخْبِرَ بِاسْمِهِ.
فقال:
هاهِنا مَحَطُّ رِکابِهِمْ، وَهاهُنا مَهْراقُ دِمائِهِم. فَسُئِلَ عَنْ ذلِکَ،
فَقالَ:
ثِقْلٌ لآلِ بَیتِ مُحَمَّدٍ، ینْزِلُونَ هاهُنا، [2] وَقَبَضَ قَبْضَةً مِنْها فَشَمَّها وَقالَ:
هِذِهِ وَاللهِ هِی الْأَرْضُ الَّتی أَخْبَرَبِها جَبْرَئیلُ رَسُولَ اللهِ اَنَّنی أُقْتَلُ فیها، أُخْبَرَتْنی أُمُّ سَلْمَةَ. (آری اینجا محلّ آزمایش و سختی‌هاست، من با پدرم علی علیه السلام برای رفتن به صفّین از این سرزمین عبور کردیم، پدرم توقّف کرد و نام اینجا را پرسید، به او پاسخ دادند که اینجا را کربلا گویند. «سپس مشتی از خاک را گرفت و آن را بوئید» و فرمود:
سوگند به خدا!
این همان سرزمینی است که جبرئیل به رسول خدا اطّلاع داد که من در آن کشته خواهم شد، و امّ سلمه نیز این خبر را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای من نقل کرد).
و در نقل دیگری آمده است:
وقتی حضرت اباعبدالله علیه السلام به سرزمین کربلا رسید پرسید:
ما اِسْمُ هذِهِ الأَرْض؟

(نام این زمین چیست؟)
پاسخ دادند:
کربلا.
امام فرمود:
صَدَقَ النَّبی‌صلی الله علیه و آله و سلم اِنَّها أَرْضُ کَرْبٍ وَ بَلاءٍ (راست گفت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که اینجا جایگاه بلا و آزمایش و سختی‌هاست.) [3].
*****
[1] کامل ابن أثیر ج2 ص555
واقعه طف ص179
اخبار الطوال:
252.
[2] اخبار الطوال 252
معالم المدرستین ج3 ص95.
[3] اخبار الطوال ص252
معالم المدرستین ج3 ص95
مجمع الزّوائد ج9 ص192
تاریخ ابن عساکر «شرح حال امام حسین علیه السلام» ص219
بدایة و نهایة ج8 ص183
نقس المهموم ص205
کنز الدقائق ج8 ص58.

در یکی از استراحت گاه‌های بین راه مکّه و کربلا «قصر بنی مقاتل» حالتی به امام حسین علیه السلام دست داد که نسبت به حوادث کربلا مسائلی برای آن حضرت آشکار شد و چند بار فرمود:
حدیث 20
قال الامام الحسین علیه السلام:
إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَیهِ راجِعُونَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمینَ.
امام سجّاد علیه السلام پرسید پدر جان چرا چند بار کلمات حمد و استرجاع را تکرار می کنید؟
پاسخ داد:
یا بُنَی إِنّی خَفَقْتُ بِرَأْسی خَفْقَةً فَعَنَّ لی فارِسٌ عَلی فَرَسٍ
فَقالَ:
القوم یسیرون و المنایا تسری إلیهم، فَعَلِمْتُ أَنَّها أَنْفُسُنا نُعِیتْ إِلَینا.
(سر بر زین اسب گذاشته بودم و خواب سبکی بر چشمان من مسلّط شد، ندائی به گوشم رسید که می گفت:
این جمعیت در حرکت است و مرگ نیز در تعقیب آنان است، دانستم که خبر مرگ ما را می دهد).
حضرت علی بن الحسین علیه السلام پرسید:
پدر جان!
مگر ما بر حق نیستیم؟
امام پاسخ داد:
بَلی و الَّذی إِلَیهِ مَرْجَعُ الْعِبادِ، (به خدایی که همه بندگان به سوی او باز می گردند ما بر حق استواریم.)حضرت علی بن الحسین اظهار داشت:
وقتی حق با ماست از کشته شدن باکی نداریم. جَزاکَ اللهُ مِنْ وَلَدٍ خَیرَما جَزی وَلَداً عَنْ والِدِه. [1].
(خداوند بهترین پاداشی که پدری به فرزندش می دهد به تو عطا فرماید).
*****
[1] تاریخ طبری آملی ج3 ص309 و ج7 ص306
ارشاد شیخ مفید 226 و ج3 ص282
کامل ابن أثیر ج2 ص555
بحارالأنوار ج44 ص379
عوالم بحرانی ج17 ص229
واقعه طف 176
أنساب الأشراف ج3 ص185.

حضرت اباعبدالله علیه السلام، به وسیله رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم، از حوادث و تحولاّت سیاسی در امّت اسلامی آگاه بود، و علوم و اخبار لازم را از پدر و جدّ بزرگوارش بدست آورده و نسبت به حوادث آینده و سرانجام قیام کربلا شناخت کامل داشت.
آنگاه که خویشاوندان و برادران امام علیه السلام نسبت به بیعت یزید با نگرانی صحبت می کردند و می گفتند:
اگر بیعت نکنی، خاندان ابوسفیان تو را به قتل خواهند رساند.
امام در پاسخ آنها فرمود:
حدیث 21
قال الامام الحسین علیه السلام:
حَدَّثَنی اَبی أَنَّ رَسُولَ‌اللهِ صلی الله علیه و آله اَخْبَرَهُ بِقَتلِه وَ قَتلی، وَ اَنَّ تُربَتی تَکُونُ بِقُربِ تُرْبَتِهِ، فَتَظُنُّ اَنَّکَ عَلِمْتَ ما لَمْ اَعْلَمْهُ، وَ اَنَّهُ لا اُعْطی الدَّنیةَ مِنْ نَفْسی اَبَداً وَ لَتَلْقِینَّ فاطِمَةُ اَباها شاکِیةً ما لَقِیتْ ذُرِیتُها مِنْ اُمَّتِهِ، وَ لا یدْخُلُ الْجَنَّةَ أَحَدٌ اذاها فی ذُرِّیتِها. [1].
امام حسین علیه السلام فرمود:
(پدرم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خبر کشته شدن خویش و همچنین خبر کشته شدن مرا نقل کرد، و پدرم در نقل خویش این جمله را نیز اضافه فرمود که:
قبر من در نزدیکی قبر او قرار خواهد گرفت.
آیا تو گمان می کنی چیزی را تو میدانی و من از آن بی‌اطّلاع هستم؟
ولی به خدا قسم که من هیچگاه زیر بار ذلّت نخواهم رفت و در روز قیامت مادرم فاطمه زهراعلیها السلام از آزاری که فرزندانش از امّت پدرش دیده‌اند به پدر خویش شکایت خواهد کرد و کسی که از راه اذیت به فرزندان فاطمه زهراعلیها السلام موجب رنجش خاطر او شده باشد داخل بهشت نخواهد گردید).
*****
[1] لهوف ابن طاووس ص11
خرائج راوندی ص26
مدینة المعاجز ص244.

برخی در آستانه قیام کربلا، فکر می کردند با دلسوزی و همدردی باید خطرات قیام را با امام در میان بگذارند. در صورتی که امام حسین علیه السلام با آگاهی کامل از سرانجام قیام، شهادت خود را مطرح می فرمود که:
هشدار دهندگان با شگفتی از آن حضرت اطّلاعات مهّمی را دریافت می کردند.
وقتی امّ سلمه در مدینه با نگرانی فراوان از سرانجام قیام کربلا پرسید امام اظهار داشت که:
حدیث 22
قال الامام الحسین علیه السلام:
یا اُمَّاهُ وَ أنَا وَاللهِ أعْلَمُ ذلِکَ، وَ أنَّی مَقْتُولٌ لا مَحالَةَ، وَ لَیسَ لی مِنْ هذا بُدٌّ، وَ إنّی وَاللهِ لَأعْرِفُ الیوْمَ الَّذی اُقْتَلُ فیهِ، وَأعْرِفُ مَنْ یقْتُلُنی، وَأعْرِفُ الْبُقْعَةَ الَّتی اُدْفَنُ فیها، وَ إنّی أعرِفُ مَنْ یقْتَلُ مِنْ أهْلِ بَیتی وَ قَرابَتی وَ شیعَتی، وَ إنْ أرَدْتِ یا اُمَّاه اُریکِ حُفْرَتی وَ مَضْجَعی.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(ای مادر!
سوگند به خدا!
من بهتر از هر کس می دانم که سرانجام قیام من چه خواهد بود؟
بناچار مرا می کشند، و من چاره‌ای جز شهادت ندارم. سوگند به خدا!
روزی را که کشته می شوم می دانم، و آن کس که مرا می کشد را می شناسم، و مکانی که در آن دفن می شوم را می دانم، و چه تعداد از خانواده و پیروان من کشته می شوند را اطلاع دارم، اگر بخواهی محل کشته شدن و قبر خود را به تو نشان خواهم داد). [1].
آنگاه برای آرامش خاطر اُم سلمه، به سوی سرزمین کربلا اشاره کرد بگونه‌ای که ام سلمه سرزمین کربلا، و قتلگاه، و جایگاه استقرار سربازان امام را دید و به شدّت گریست.
امام خطاب به ام سلمه فرمود:
یا اُمَّاهِ قَدْ شاءَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ أنْ یرانی مَقْتُولاً مَذْبُوحاً ظُلْماً وَ عُدْواناً، وَ قَدْ شاءَ أنْ یری حَرَمی وَ رَهْطی وَ نِسائی مُشَرَّدینَ، وَ أطْفالی مَذْبُوحینَ مَظْلُومینَ مَأسُورینَ مُقَیدینَ، وُهُمْ یسْتَغیثُونَ فَلا یجِدوُنَ ناصِراً وَلامُعیناً. (ای مادر!
خداوند بزرگ چنین خواسته است که من در راه اسلام کشته و سر جدا گردم، و با ظلم و ستم مبارزه کنم و خدا خواسته است که زن و فرزندان من اسیر گردند، مظلوم باشند، کشته شوند، فریاد یاری خواهی سر دهند

که کسی آنها را یاری نمی کند و کمک نمی رساند).
*****
[1] بحارالانوار ج44 ص331
عوالم بحرانی ج17 ص18
ینابیع المودّة ص405
خرائج و جرائح ج1 ص253.

در سفر به کربلا، وقتی کاروان امام حسین علیه السلام به سرزمین «عقبه» رسید پیرمردی از قبیله «بنی عکرمه» خدمت امام رسید و گفت:
شما دارید به استقبال شمشیرها و نیزه‌ها می روید، کوفیانی که شما را دعوت کردند مردمی نیستند که با دشمنان شما بجنگند و دشمن را از شما دور سازند، با این حال من صلاح نمی دانم که به سوی کوفه بروید.
امام در پاسخ اظهار داشت:
حدیث 23
قال الامام الحسین علیه السلام:
یا عَبْدَاللهِ لَیسَ یخَفی عَلَی الرَّأْیِ أَنَّ اللهَ تَعالی لا یغْلَبُ عَلی أَمْرِهِ. وَاللهِ لا یدَعُونَی حَتّی یسْتَخْرِجُوا هذِهِ الْعُلْقَةَ مِنْ جَوْفی، فَإِذا فَعَلُوا سَلَّطَ اللهُ عَلَیهِمْ مَنْ یذِلُّهُمْ، حَتّی یکُونُوا أَذَلَّ فِرَقِ الْأُمَمِ. [1].
امام حسین علیه السلام فرمود:
(ای بنده خدا!
این مطلبی که تو درک می کنی بر من نیز روشن است ولی برنامه خدا تغییرپذیر نیست. سوگند به خدا!
اینها دست از من بر نمی دارند مگر خون مرا بریزند، ولی پس از این عمل ننگین، خداوند کسی را بر آنان مسلّط خواهد نمود که طعم تلخ ذلّت را به شدیدترین وجه به آنان بچشاند و از همه ملّت‌ها ذلیل‌ترشان گرداند.)
*****
[1] کامل ابن أثیر ج2 ص549
تاریخ ابن عساکر (شرح حال امام حسین علیه السلام) ص211 حدیث 68
بحارالانوار ج44 ص375
عوالم بحرانی ج17 ص225
اعیان الشیعة ج1 ص595
تاریخ طبری ج7 ص294
کامل الزیارات ص75.

امام سجّاد نقل فرمود که:
در شب عاشورا، پدرم پس از اتمام حجّت با یاران که همه را برای شهادت آماده نگریست، خطاب به همراهان مشتاق فرمود:
حدیث 24
قال الامام الحسین علیه السلام:
یاقَومِ اِنِّی غَداً أُقْتَلُ وَ تُقْتَلُونَ کُلُّکُمْ مَعی وَلایبْقی مِنْکُمْ واحِدٌ
امام حسین علیه السلام فرمود:
(ای یاران من فردا کشته خواهم شد، و شما هم با من کشته می شوید، و یک نفر از شما باقی نخواهد ماند).
یاران امام حسین علیه السلام در کمال خشنودی یکصدا گفتند:
اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذی أَکْرَمَنَا بِنَصْرِکَ وَ شَرَّفَنَا بِالْقَتْلِ مَعَکَ أَوْ لا تَرْضی اَنْ نَکُونَ مَعَکَ فِی دَرَجَتِکَ یابْنَ رَسُولِ الله؟
(سپاس خداوندی را که ما را در یاری تو کرامت بخشید، و با شهادت در راه تو شرافت عطا فرمود، حسین جان!
آیا رضایت نمی دهی که با درجات معنوی تو همراه باشیم؟)
امام فرمود:
خدا به شما جزای خیر عنایت فرماید. در آن لحظه قاسم بن حسن علیه السلام پرسید:
عمو جان، آیا من هم کشته می شوم؟
امام خطاب به قاسم فرمود:
مرگ در راه خدا را چگونه می بینی؟
پاسخ داد:
یا عَمّ أَحْلی مِنَ الْعَسَل (از عسل شیرین‌تر است).
امام پاسخ داد:
أی وَ اللهِ فِداکَ عَمُّکَ اِنَّکَ لَاَحَدُ مَنْ یقْتَلُ مِنَ الرِّجالِ مَعی بَعْدَ أَنْ تَبْلُوا (تُبْلی) بِبَلاءٍ عَظیمٍ وَابْنی عَبْدُاللهِ. (آری، عمو فدای تو باد، سوگند به خدا! تو هم کشته خواهی شد، امّا پس از آنکه به بلای سختی مبتلا شوی، و کودک شیر خوار من، عبدالله، «علی اصغر» نیز شهید خواهد شد).
قاسم پرسید، آیا دشمن به خیمه زنان هجوم می آورد؟
که شیرخوار هم کشته می شود؟
امام فرمود:
فِداکَ عَمُّکَ یقْتَلُ عَبْدُاللهِ اِذا جَفَّتْ روُحی عَطَشاً وَصِرْتُ اِلی خِیمِنا فَطَلَبْتُ ماءً وَلَبَناً فَلا أَجِدُ قَطُّ فَأَقُولُ:
ناوِلُونی اِبْنی لَاَشْرِبَ مِنْ فیهِ، فَیأْتُونی بِهِ فَیضعُونَهُ عَلی یدی فَأَحْمِلُهُ لاُِدْنِیهُ

مِنْ فی فَیرْمِیهُ فاسِقٌ بِسَهْمٍ فَینْحَرُهُ وَهُوَ یناغی فَیفیضُ دَمُهُ فی کَفّی، فَأَرْفَعُهُ اِلَی السَّماءِ وَأَقُولُ:
اَللّهُمَّ صَبْراً وَاحْتِساباً فیکَ، فَتَعْجَلُنی الْاَسِنَّةَ مِنْهُمْ وَالنَّارُ تَسْتَعِرُّ فِی الْخَنْدَقِ الَّذی فی ظَهْرِ الْخِیمِ، فَأَکُرُّ عَلَیهِمْ فی أَمْرِ أَوْقاتٍ فِی الدُّنْیا، فَیکُونُ ما یریدُ اللهُ.
(عمو فدای تو، علی اصغر وقتی شهید می شود که تشنگی بر ما غلبه می کند، من به خیمه‌ها می روم و برای رفع تشنگی کودک، آب و شیر جستجو می کنم، امّا یافت نمی شود.
به زنان می گویم کودکم را بدهید تا سیرابش کنم. کودک را به روی دستان من می گذارند تا او را سیراب کنم که فاسقی با تیر بر گلوی او می زند بگونه‌ای که حلقومش دریده می شود و کودک در خون خود دست و پا زده و خون او در کف دست من جاری می گردد و من آن را به سوی آسمان می پاشم و می گویم:
خدایا صبر عطا کن، این شهید را نیز در راه تو می دهم.
آنگاه نیزه‌ها و تیرها بسویم می آیند در حالی که آتش خندقی که اطراف خیمه‌هاست زبانه می کشد، و چند بار دشمنان را نصیحت می کنم امّا فایده‌ای ندارد و آنچه خدا می خواهد صورت می پذیرد).
پس ما و یاران لحظه‌ای گریه کردیم و صدای گریه بلند شد، و آنگاه که صدای گریه‌ها فرو نشست، زهیر بن قین و حبیب بن مظاهر از امام پرسیدند:
وضع و حال حضرت سجّاد چه خواهد شد؟
حضرت فرمود:
ما کانَ اللهُ لِیقْطَعَ نَسْلی مِنَ الدُّنْیا فَکَیفَ یصِلُونَ إلَیهِ؟
وَ هُوَ اَبُو ثمانِیةِ اَئِمّةٍ. [1]. (خدا هرگز نسل مرا از دنیا نابود نخواهد کرد، فرزندم علی چگونه کشته خواهد شد؟
در حالی که او پدر هشت امام معصوم علیه السلام است).
*****
[1] مدینة المعاجز ج4 ص214 حدیث 295
نفس المهموم 230
ناسخ التواریخ ج2 ص220.

آنگاه که امام حسین علیه السلام از مکّه عازم کربلا بود، و کسی نتوانست در اراده مستحکم امام علیه السلام ایجاد تزلزل کند، ابن عبّاس خدمت آن حضرت رسید و هشدار گونه از خطرات قیام صحبت کرد و گفت:
یا اباعبدالله!
مبادا قصد جانتان کنند.
امام پاسخ داد:
حدیث 25
قالِ الامام الحسین علیه السلام:
أنَا أعْرَفُ بِمَصْرَعی مِنْکَ، و ما وَکْدی مِنَ الدُّنیا إلاّ فِراقُها.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(من از تو بهتر جایگاه کشته شدن خود را می شناسم، و تلاش من در دنیا جز این نیست که از آن جدا شده به سوی آخرت رخت بر بندم).
و در نقل دیگری آمده است که:
پس از گفتگوی ابن عبّاس با امام حسین علیه السلام، و طرح کردن هشدارها و خطرات قیام بر ضد یزید و بنی امیه، پیشنهاد داد که امام در مکّه بماند و سکوت کند.
امام در پاسخ او اظهار داشت که:
هَیهاتَ هَیهاتَ یا اِبْنَ عَبَّاسٍ اِنَّ الْقَوَمَ لَنْ یتْرُکُونی وَاِنَّهُمْ یطْلُبُوُنَنی اَینَ کُنْتُ حَتی اُبایعَهُمْ کُرْهاً وَیقْتُلُونی، وَاللهِ اِنَّهُمْ لَیعْتَدُونَ عَلی کَما اعْتَدَتْ الْیهُودُ فی یوْمِ السَّبْتِ، وَاِنّی ماضٍ فی أمْرِ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله حَیثُ اَمَرَنی، وَاِنَّا لِلّه وَ اِنَّا اِلَیهِ راجِعُونَ. [1].
امام حسین علیه السلام فرمود:
(هرگز!
هرگز!
ای پسر عبّاس، بنی امیه مرا رها نخواهند کرد، و هرجا که باشم مرا خواهند یافت تا با زور و فشار برای یزید بیعت بگیرند. سوگند به خدا!
آنها مرا خواهند کشت، و بر من تجاوز کنند چونان یهود که در روز شنبه از حکم خدا تجاوز کردند، و همانا من بر اساس دستور رسول خدا حرکت می کنم آنگونه که مرا فرمان داد، و ما همه از خدائیم و به سوی خدا باز می گردیم).
طبری نقل می کند که:
ابن عباس گفت:
شنیدم امام حسین علیه السلام آماده کوچ کردن به سوی عراق است، چون از بی‌وفائی کوفیان اطّلاع داشتم خدمت آن حضرت رسیده و با

اصرار فراوان خواستم که از سفر به سوی عراق منصرف گردد.
امام در پاسخ فرمود:
یا بْنَ عَبَّاسِ أَما عَلِمْتَ اِنْ مَنَعْتَنی مِنْ هُناکَ فَاِنَّ مَصارِعَ أَصْحابی هُناکَ.
[2].
(ای پسر عبّاس!
آیا نمیدانی اگر تو مرا از رفتن به سوی عراق باز داری، چه باید کرد که قربانگاه یاران من آنجاست؟)
*****
[1] معالی السبطین ج1 ص246
ناسخ التواریخ ج2 ص122
اسرار الشهاده 247.
[2] دلائل الامامة ص 74.

امام حسین علیه السلام پیش از قیام عاشورا، از سرانجام آن آگاه بود، و عاشورا آفرینان عاشق شهادت را می شناخت، حضرت فاطمه دختر امام حسین علیه السلام نقل کرد که روزی پدرم خطاب به من فرمود:

حدیث 26

قال الامام الحسین علیه السلام:

یقْتَلُ مِنْکِ نَفَرٌ بِشَطِّ الْفُراتِ ما سَبَقَهُمُ الأوَّلُونَ وَلایدْرِکُهُمُ الآخِرُونَ. [1].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(ای دخترم گروهی از خانواده شما در کنار رودخانه فرات کشته می شوند که گذشتگان در ارزش‌ها و آیندگان در پاداش عظیم به آنان نخواهند رسید).

*****

[1] اقبال الاعمال ص581

بحارالانوار ج47 ص302.

اخلاق

ابی رافع نقل می کند که:
ایام کودکی در مدینه با امام حسین علیه السلام بازی می کردیم، با سنگ‌های مخصوصی می باید هدف خاصّی را نشانه روی کرده اگر سنگ به هدف می خورد می بایست از هم بازی خود سواری بگیریم «بر دوش او سوار شده با مقداری راه رفتن، ما را سواری دهد» و اگر به هدف نمی خورد و هم بازی هدف را نشانه می رفت ما باید او را سواری می دادیم، در بازی با حسین علیه السلام وقتی من سنگ را به هدف می زدم و می خواستم بر دوش او سوار شوم می فرمود:
حدیث 27
قال الامام الحسین علیه السلام:
اَتَرْکَبُ ظَهْراً حَمَلَهُ رَسُولُ الله صلی الله علیه و آله
امام حسین علیه السلام فرمود:
(آیا می خواهی بر دوشی سوار شوی که رسول خدا او را بر دوش خود حمل می کرد؟)
من از سواری گرفتن منصرف می شدم و هر گاه سنگ او به هدف می خورد، و من از سواری دادن سر باز می زدم و می گفتم من هم مثل تو سواری نمی دهم می فرمود:
اَما تَرْضی اَنْ تَحْمِلَ بَدَناً حَمَلَهُ رَسُولُ‌اللهِ (آیا راضی نیستی حمل کنی بدنی را که رسول خدا حمل می کرد؟)
از این‌رو با کمال میل او را بر دوش خود گرفته سواری می دادم. [1].
*****
[1] مناقب ابن شهر آشوب مازندرانی ج4 ص72
بحارالانوار ج43 ص297 حدیث 58
عوالم بحرانی ج17 ص40
احقاق الحق ج11 ص306.

روزی امام حسین علیه السلام با جمعی از دوستان، وارد باغ خود در مدینه شد که غلام آن حضرت به نام «صافی» نگهبان باغ بود.
ورود امام به درون باغ بگونه‌ای بود که «صافی» متوجّه نشد و مشغول غذا خوردن بود، امّا روش غذا خوردن او امام را بخود مشغول داشت. زیرا هر قرص نانی که بر می داشت نصف آن را به سوی سگی که در پیش روی او نشسته بود می انداخت. وقتی از غذا خوردن فارغ شد، ما را دید و با خوشحالی فراوان سلام کرد و پوزش طلبید.
امام حسین علیه السلام پرسید:
چرا در غذا خوردن هر قرص نانی که بر می داشتی نصف آن را به سوی سگ باغ می انداختی؟
صافی پاسخ داد:
من غلام شما و نگهبان این باغ می باشم، و این سگ نیز نگهبان باغ است، وقتی سفره انداختم در مقابل من نشست، و بمن نگاه می کرد.
من حیا کردم که او گرسنه باشد و من غذا بخورم، از این رو هر قرص نان را مساوی تقسیم کردم، نیمی خود و نیم دیگر را به سگ می دادم. وقتی امام حسین علیه السلام پاسخ غلام خود را شنید، گریه کرد و فرمود:
حدیث 28
قال الامام الحسین علیه السلام:
إِنْ کانَ کَذلِکَ فَأَنْتَ عَتیقٌ للّهِ تَعالی وَ وَهَبْتُ لَکَ اَلْفَی دینارٍ.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(اگر چنین است تو را در راه خدا آزادکردم‌ودو هزاردینارنیز به تو بخشیدم).
غلام گفت:
اگر مرا آزاد کنی من دست از تو بر نمیدارم و باغبان تو در این باغ باقی خواهم ماند. وقتی امام وفاداری او را دید، همه باغ را به او بخشید و فرمود:
إِنَّ الْکَریمَ ینْبَغی لَهُ أَنْ یصَدِّقَ قَوْلَهُ بِالْفِعْلِ، أَوَ ما قُلْتُ لَکَ إِجْعَلْنی فی حِلٍّ فَقَدْ دَخَلْتُ بُسْتانَکَ بِغَیرِ إِذْنِکَ، فَصَدَّقْتُ قَوْلَی وَ وَهَبْتُ الْبُسْتانَ وَ ما فیهِ لَکَ، فَاجْعَلْ اَصْحابی الَّذینِ جاؤوا مَعی أَضْیافاً وَ أَکْرِمْهُمْ مِنْ أَجْلی اَکْرَمَکَ اللهُ تَعالی یوْمَ الْقِیامَةِ وَ بارَکَ لَکَ فی حُسْنِ خُلْقِکَ وَ أَدَبِکَ.
(انسان بزرگوار باید عمل او گفتارش را تأیید کند، مگر به شما نگفتم که من را حلال کن زیرا بدون اجازه شما وارد باغ شدم، پس گفتارم را با عمل تصدیق کردم که این باغ را با آنچه در آن است به تو بخشیدم، پس دوستان مرا میهمانان من بحساب آور و به آنان احترام بگذار، خدا تو را در روز قیامت کرامت ببخشد، و این اخلاق نیکو و ادب تو را مبارک گرداند). [1].

*****

[1] مجالس السنية ج1 ص26 مجلس 12
مستدرک الوسائل ج7 ص192 حدیث 8006
مناقب ابن شهر آشوب مازندرانی ج4 ص75
بحارالانوار ج44 ص194 حدیث4.

امام حسین علیه السلام با گروهی از یاران گرد هم بودند که شخصی یکی از همراهان امام را به سفره غذائی فرا خواند، امّا او عذرخواهی کرده دعوت به طعام را رد کرد.
امام علیه السلام به او اعتراض کرد و فرمود:
حدیث 29
قال الامام الحسین علیه السلام:
قُمْ فَلَیسَ فی الدَّعْوَةِ عَفْوٌ، وَ إِنْ کُنْتَ مُفْطِراً فکُلْ، وَ إِنْ کُنْتَ صائِماً فَبَارِکْ.
[1].
امام حسین علیه السلام فرمود:
(برخیز و دعوت برادر مؤمن را اجابت کن، در دعوت عذرخواهی وجود ندارد، دعوت برادر مؤمن را بپذیر و اگر روزه نداری، بر سر سفره بنشین و از غذاهای آن بخور و اگر روزه‌داری مقداری از غذا را بردار و تبرک کن).
*****
[1] دعائم الاسلام ج2 ص107 حدیث 347
مستدرک الوسائل ج16 ص235 حدیث 9707.

در آستانه محاصره اقتصادی در کربلا، شمر در مجلس ابن زیاد برخاست و گفت:
فرزندان امّ البنین از قبیله ما می باشند برای آنان امان نامه‌ای تنظیم کن.
ابن زیاد امان نامه‌ای برای حضرت ابوالفضل العباس و عبدالله و جعفر و عثمان از فرزندان امّ البنین نوشت. شمر آن را برداشته نزدیکی خیام اباعبدالله علیه السلام آمد و با صدای بلند فرزندان امّ البنین را فراخواند، امّا کسی جواب او را نداد.
امام اظهار داشت:
حدیث 30
قال الامام الحسین علیه السلام:
أَجیبُوهُ و آن کانَ فاسِقاً فَإِنَّهُ مِنْ أَخْوالِکُمْ.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(جواب شمر را اگر چه فاسق است بگویید زیرا از قبیله مادر شما است).
آنگاه حضرت عبّاس علیه السلام پیش رفت و پرسید:
چه گوئی؟
شمر گفت:
برای شما فرزندان امّ البنین امان نامه آوردم، دست از حسین بردارید که همه شما در امانید. حضرت عباس پاسخ داد:
نفرین بر تو ای شمر، خدا تو و ابن زیاد نویسنده این امان نامه را لعنت کند، ای دشمن خدا آیا به ما دستور می دهی دست از یاری برادرمان حسین علیه السلام برداریم و از دشمنان خدا اطاعت کنیم؟

ارزش‌های اخلاقی

ارزش‌های اخلاقی

تعریف ارزش ها
ادب ر اَدَبَ
سلام کردن ر س - سلام
اطاعت از پدر ر پ - پدر
عقل ر ع - عقل
علم و آگاهی ر ع - علم
ایمان ر ایمان
یقین ر ی - یقین
توکل ر ت - توکّل
عبادت ر ع - عبادت و پرستش
پرهیز از تکبّر ر ت - تکبّر
احتیاط در سخن گفتن ر س - سخن
ترس از خدا ر ت - ترس
گریه بر اعمال خویش ر گ - گریه
برطرف کردن مشکل مؤمن
پاسخ مثبت به درخواست کننده رب - بخشش
پذیرش هدیه ر ه - هدیه
انفاق در راه خدا ر ب - بخشش
شکرگذاری ر ش - شکر
پرهیز از اسراف ر الف - اسراف
مدارا کردن با مردم ر م - مدارا کردن
صله رحم ر پ - پیوند خویشاوندی
صبر و بردباری ر ص - صبرامر بمعروف ر امر به معروف و ن - نظارت ملّی
پرهیز از هوی پرستی ر ه - هوی
بی‌نیازی از پوزش طلبی ر ع - عذرخواهی
پرهیز از غیبت ر غ - غیبت
یاد مرگ ر م - مرگ
پند و اندرز دادن ر پ - پند
عبرت گرفتن از گذشتگان ر ع - عبرت
تقوی و پرهیزکاری رپ - پرهیزکاری
بیدار کردن غافل‌ها ر ب - بیداری
آخرت‌گرائی ر آ - آخرت
پرهیز از دنیاپرستی ر د - دنیا

احترام به مهمان ر م - مهمان
نیکو سخن گفتن ر س – سخن

یکی از ارزش‌ها، راستی و راستگوئی است، و دروغ یکی از ضدّ ارزش‌ها و مانع تکامل روح انسانی است، که امام علیه السلام رهنمود داد:
حدیث 31
قال الامام الحسین علیه السلام:
اَلصِّدْقُ عِزٌّ، وَ الْکِذْبُ عَجْزٌ، وَ السِّرُ أَمانَةٌ، وَ الْجِوارُ قَرابَةٌ، وَ الْمَعُونَةُ صَداقَةٌ، وَ الْعَمَلُ تَجْرِبَةٌ، وَ الْخُلْقُ الْحَسَنُ عِبادَةٌ، وَ الصَّمْتُ زَینٌ، وَ الشُّحُّ فَقْرٌ، وَ السَّخاءُ غِنی، وَ الرِّفْقُ لُبٌّ. [1].
امام حسین علیه السلام فرمود:
(راستگوئی عزّت است و دروغگوئی عجز و ناتوانی، راز، امانت است و همسایگی خویشاوندی، یاری و کمک صداقت و پاکدلی است و کار و عمل تجربه، و اخلاق نیک عبادت است، و سکوت زینت و آرایش، و طمع و آزمندی فقر و گدائی است، و بخشش، بی‌نیازی و مدارا کردن، نشانه عقل است.)
*****
[1] تاریخ یعقوبی ج2 ص246.

امام حسین علیه السلام در یکی از سخنرانی‌های اخلاقی خود، برخی از ارزش‌های اخلاقی را به ارزیابی گذاشت، تا مردم زندگی فردی و اجتماعی خود را تنظیم کنند.

حدیث 32

قال الامام الحسین علیه السلام:

یا اَیهَا النَّاسُ نافِسُوا فی الْمَکارِمِ، وَ سارِعُوا فی الْمَغانِمِ، وَلاتَحْتَسِبُوا بِمَعْرُوفٍ لَمْ تُعَجِّلوا، وَاکْسِبُوا الْحَمْدَ بِالنُّجْحِ، وَلاتَکْتَسِبُوا بِالْمَطَلِ ذَمّاً، فَمَهْما یکُنْ لِاَحَدٍ عِنْدَ أَحَدٍ صَنیعَةٌ لَهُ رَأی أَنَّهُ لا یقُومُ بِشُکْرِها فَاللهُ لَهُ بِمُکافاتِهِ، فَاِنَّهُ اَجْزَلُ عَطاءً وَأَعْظَمُ أَجْراً. وَاعْلَمُوا اَنَّ حَوائِجَ النَّاسِ اِلَیکُمْ مِنْ نِعَمِ اللهِ عَلَیکُمْ، فَلا تَمُلُّوا النِّعَمَ فَتَحُورَ نِقَماً. وَاعْلَمُوا أَنَّ الْمَعْرُوفَ مُکْسِبٌ حَمْداً، وَ مُعَقِّبٌ أَجْراً، فَلَوْ رَأَیتُمْ الْمَعْرُوفَ رَجُلاً رَأَیتُمُوهُ حَسَناً جَمیلاً یسُرُّ النَّاظِرِینَ، وَ لَوْ رَأَیتُمْ اللُّؤمَ رَأَیتُمُوهُ سَمِجاً مُشَوَّهاً تَنْفُرُ مِنْهُ الْقُلُوبُ، وَ تَغُضُّ دُونَهُ اَلْاَبْصارُ. أیها النَّاسُ مَنْ جادَ سادَ، وَ مَنْ بَخِلَ رَذِلَ، وَ إِنَّ أَجْوَدَ النَّاسِ مَنْ أَعْطی مَنْ لا یرجُو، وَ اِنَّ اَعْفَی اَلنَّاسِ مَنْ عَفی عَنْ قُدْرَةٍ، وَ اِنَّ أَوْصَلَ النَّاسِ مَنْ وَصَلَ مَنْ قَطَعَهُ، وَالْاُصُولُ عَلی مَغارِسِها بِفُروعِها تَسْمُوا، فَمَنْ تَعَجَّلَ لأخیهِ خَیراً وَجَدَهُ اِذا قَدِمَ عَلَیهِ غَداً، وَ مَنْ أَرادَ اللهَ تَبارَکَ وَ تَعالی بِالصَّنیعَةِ إِلی أَخیهِ کافَأَهُ بِها فی وَقْتِ حاجَتِهِ، وَ صَرَفَ عَنْهُ مِنْ بَلاءِ الدُّنْیا ما هُوَ أَکْثَرُ مِنْهُ، وَ مَنْ نَفَّسَ کُرْبَةَ مُؤْمِنٍ فَرَّجَ اللهُ عَنْهُ کَرْبَ الدُّنْیا وَالآخِرَةِ، وَ مَنْ أَحسَنَ أَحْسَنَ اللهُ إِلَیهِ، وَاللهُ یحِبُّ الْمُحْسِنینَ. [1].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(ای مردم!

با ارزش‌های والای اخلاقی زندگی کنید، و برای بدست آوردن سرمایه‌های سعادت شتاب کنید، کار خوبی را که برای آن شتاب نکردید بحساب نیاورید، ستایش را با کمک کردن به دیگران بدست آورید. با کوتاهی کردن سرزنش‌ها را بجان نخرید. اگر نیکی به کسی روا داشتید و آن شخص قدردانی نمی کند نگران نباشید زیرا خداوند او را مجازات خواهد کرد، و خدا بهترین پاداش دهنده، و بهترین هدیه دهنده است. بدانید حاجت‌ها و نیازهای مردم به سوی شما، نعمت‌های پروردگارند برای شما، پس نعمت‌ها را از دست ندهید که دچار عذاب الهی شوید. بدانید همانا نیکی‌ها ستایش به همراه دارد، و پاداش الهی را فراهم خواهد کرد، اگر نیکی‌ها را به شکل انسانی می دیدید، آنقدر زیباروی بود که بینندگان را خوشحال می ساخت. و اگر زشتی‌ها را به درستی مشاهده می کردید آن را بسیار زشت روی و بد قیافه می دیدید که دل‌ها از آن نفرت داشته و چشم‌ها فرو بسته می شد تا آن را ننگرد. ای مردم!

کسی که انفاق و بخشش کند بزرگوار است، و کسی که بُخل ورزد پَست است، و همانا بخشنده‌ترین مردم کسی است که به انسانی کمک کند که به او امیدی نداشته باشد.
و با گذشت‌ترین انسان‌ها کسی است که به هنگام قدرت عفو کند.
و موفّق‌ترین انسان‌ها در روابط خویشاوندی کسی است که با آنان که از او بریدند ارتباط برقرار سازد که ریشه‌ها پس از بریده شدن شاخه‌ها، دوباره جوانه می زند. هر کس در نیکی کردن به برادران خود شتاب کند فردا نتیجه آن را خواهد دید و کسی که برای خدا به برادر خود کمک کند خدا او را به هنگام نیازمندی پاداش می دهد و بیش از آنچه به دیگران کمک کرده بلاها را از او دور می سازد. و کسی که اندوه دل مؤمنی را برطرف سازد، خدا اندوه و مشکلات دنیا و آخرت او را برطرف خواهد ساخت. و کسی که با مردم خوش رفتار باشد، خدا نسبت به او خوش رفتار است و خدا نیکوکاران را دوست می دارد).
*****
[1] کشف الغمة ج2 ص29
فصول المهمّه ص169
اعلام الدین ص298
بحارالأنوار ج78 ص121 حدیث4.

یکی از ارزش‌های اخلاقی، در زندگی اجتماعی، برطرف کردن نیاز نیازمندان، و مشکلات مؤمنین است. حدیث 33
قال الامام الحسین علیه السلام:
سَمِعْتُ أبی أمیرَ الْمُؤمِنینَ علیه السلام یقُولُ:
قال رسول الله صلی الله علیه و آله:
مَنْ سَعَی فِی حاجَةِ أَخِیه ِالْمُؤْمِنْ فَکَأَنَّما عَبَدَاللهَ تِسْعَةَ آلافِ سَنَةٍ، صائِمَاً نَهارُهُ، قائِمَاً لَیلَهُ». [1].
امام حسین علیه السلام فرمود:
(من از پدرم امیرالمؤمنین علیه السلام شنیدم که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل می کرد که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:
کسی که برای برطرف کردن نیاز برادر مسلمان خود تلاش کند گویا خدا را نه هزار سال عبادت کرده است که روزها را روزه‌دار و شب‌ها را به شب زنده‌داری گذرانده باشد).
*****
[1] بحار الأنوار ج74 ص315 حدیث 73.

ارزش مدارا کردن

مدارا کردن و با مردم با مهربانی و نرمی برخورد داشتن، یکی از ارزش‌های اخلاقی در روابط اجتماعی است که بسیاری از مشکلات رفتاری را برطرف می سازد. هم روان و اعصاب انسان از آرامش مطلوبی برخوردار است و هم دیگران از اخلاق خوش ما بهره‌مند خواهند شد.

حدیث 34

قال الامام الحسین علیه السلام:

مَنْ أَحْجَمَ عَنِ الرَّأْی وَ عَییتْ بِهِ الْحِیلُ کانَ الرِّفْقُ مِفْتاحَهُ. [1].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(کسی که در مشکلات سرگردان شده نداند چه باید بکند، و راه چاره‌ای ندارد، کلید حل مشکلات او، نرمی و مهربانی و مدارا کردن با مردم است).

*****

[1] اعلام الدین ص298

بحارالانوار ج78 ص128 حدیث 11.

اگر زندگی باید بگونه‌ای اجتماعی و در سایه وحدت و همکاری تداوم یابد تا به تکامل و رستگاری برسیم، چه بهتر که در زندگی اجتماعی به خویشاوندان و فامیلان خود توجّه داشته و با آنان ارتباط داشته باشیم که ره‌آوردهای فراوانی خواهد داشت.

حدیث 35

قال الامام الحسین علیه السلام:

مَنْ سَرَّهُ أَنْ ینْسَأَ فی أَجَلِهِ وَ یزادَ فی رِزْقِهِ فَلْیصِلْ رَحِمَهُ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(کسی که دوست دارد و خوشحال است تا عمر او طولانی گردد، و روزی او فراوان شود، پس با خویشاوندان خود ارتباط داشته باشد). [1].

*****

[1] عیون أخبار الرضا ج2 ص48 حدیث 157

بحار الأنوار ج74 ص91 حدیث 15.

ادب

از امام حسین علیه السلام پرسیدند که:
معنای ادب چیست؟
و انسان با ادب کدام است؟
حدیث 36
قالَ الامام الحسین علیه السلام:
هُوَ أَنْ تَخْرُجَ مِنْ بَیتِکَ، فَلا تَلْقی أَحَداً إِلاَّ رَأَیتَ لَهُ الْفَضْلَ عَلَیکَ. [1].
امام حسین علیه السلام فرمود:
(ادب آن است که وقتی از منزل خود بیرون رفتی هر کس را که مشاهده کردی او را از خود بهتر بدانی).
*****
[1] دیوان امام الحسین علیه السلام ص99 (به نقل از جمال الخواطر ج2 ص75).

اذان (چگونگی پیدایش)

در حضور امام حسین علیه السلام از چگونگی پیدایش اذان صحبت شد، برخی به دروغ گفته بودند که بر اساس خوابی که عبدالله بن زید دیده بود اذان مطرح شد، امام قاطعانه این شایعه را رد کرد و اظهار داشت:
حدیث 37
قال الامام الحسین علیه السلام:
اَلْوَحْی ینْزِلُ عَلی نَبیکُم، وَ تَزْعَمُونَ أنَّهُ أَخَذَ الأذانَ عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ زَیدٍ، بَلْ سَمِعْتُ أَبی عَلی بنَ اَبی طالِبٍ علیه السلام یقول:
أهبط الله عزّ و جلّ ملکاً حین عرج برسول اللّه صلّی الله علیه و آله، فأذّن مثنی مثنی، و أقام مثنی مثنی، ثمّ قال له جبرئیل:
یا محمّد هکذا أذان الصّلاة». [1].
امام حسین علیه السلام فرمود:
(وحی تنها بر پیامبر شما نازل می شد، و شما گُمان کرده‌اید که اذان گفتن را از عبدالله بن زیاد گرفته‌اند؟
نه هرگز!
بلکه از پدرم علی بن ابیطالب شنیدم که فرمود:
در شب معراج هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به سوی آسمانها پر می کشید خداوند فرشته‌ای را فرستاد تا در حضور آن حضرت اذان و اقامه را قرائت کرد و هر عبارتی را دو بار تکرار کرد سپس جبرئیل فرمود:
ای محمدصلی الله علیه و آله و سلم این چنین است اذان نماز). [2].
*****
[1] مستدرک الوسائل ج4 ص17 حدیث 4061
جامع الأحادیث ج4 ص623 حدیث 1913. [2] دعائم الاسلام ج1 ص143
مستدرک الوسائل ج4 ص17 حدیث 4062
جامع الاحادیث ج4 ص623.

ازدواج

ازدواج فرزندان آدم

یکی از مسائلی که جوانان فراوان می پرسند، مسئله ازدواج فرزندان آدم است، می خواهند بدانند که چگونه نسل آدم فزونی یافت؟
شخصی خدمت حضرت اباعبدالله علیه السلام آمد و گفت آیا درست است که می گویند فرزندان پسر و دختر آدم با یکدیگر ازدواج کردند؟
حدیث 38
قال الامام الحسین علیه السلام:
حاشا لِلّهِ، کانَ لآدَمَ علیه السلام إبْنانُ، وَ هُما شَیثٌ وَ عَبْدُاللهِ، فَأَخْرَجَ اللهُ لِشَیثِ حَوْراءَ مِنَ الْجَنَّةِ، وَ أَخْرَجَ لِعَبدِالله امرَأَةً مِنَ الْجِنِّ، فَوُلِدَ لِهذا وَ وُلِدَ لِذکَ، فَما کانَ مِنْ حُسْنٍ وَ جَمالٍ فَمِنْ وُلْدِ الْحَوْراء، وَ ما کانَ مِنْ قُبْحٍ وَ بَذّاءٍ فَمِنْ وُلْدِ الْجِنِّیةِ. [1].
امام حسین علیه السلام فرمود:
(نه به خدا سوگند!
هرگز!
حضرت آدم دو فرزند پسر داشت به نام «شیث» و «عبدالله» وقتی هنگام ازدواج آنها فرا رسید، خداوند برای «شیث» زنی از جنس حوریان بهشتی و برای «عبدالله» زنی از جنس أجنّه آماده ساخت که با آن دو ازدواج کردند، پس هرچه زیبائی و جمال است از فرزندان حوری بهشتی، و هرچه زشتی و پلیدی است از فرزندان جنّی است).
*****
[1] صحیفة امام رضا علیه السلام ص277 حدیث 23
مستدرک الوسائل ج14 ص363 حدیث 16963.

یکی از احکام اسلامی و سنّت اجتماعی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، ازدواج موقّت «مُتعه» است. بسیاری از مردان یا زنان مشکلات و محدودیت‌های اجتماعی فراوانی دارند که نمی توانند دارای ازدواج دائم باشند و از طرفی می خواهند دچار گناه نشوند که تنها راه حلّ شرعی مشکلات جنسی آنان، ازدواج موقّت است، که ازدواج موقّت یکی از سنّت‌های ارزشمند الهی است. امامان معصوم علیهم السلام به این سنّت الهی عمل کردند و مؤمنان جامعه اسلامی به آن توجّه داشتند. در روایات اسلامی نیز نمونه‌های فراوانی برای آن نقل شده است. در روایتی آمده است که امام حسن علیه السلام با زنی ازدواج موقّت کرد و مهریه او را پرداخت [1] و از حضرت اباعبدالله علیه السلام نقل شد که فرمود:
(زنی را مُتعه کرد و مهرش را پرداخت «مهر آن زن مقداری درهم و کیسه‌ای عسل بود».) [2].
*****
[1] تفسیر عیاشی ج1 ص124 حدیث 399.
[2] دعائم الاسلام ج2 ص293 حدیث 1104
تاریخ ابن عساکر ص153 حدیث 260.

معیار ازدواج

برخی در ازدواج، تنها به زیبائی زن توجّه دارند، و برخی دیگر تنها به سرمایه و فراوانی اموال پدرش می اندیشند، در صورتی که معیار ازدواج باید با ایمان و اخلاق و ارزش‌های انسانی تطبیق داده شود.
شخصی از اهل مدینه در ازدواج خود با امام حسین علیه السلام مشورت کرد و گفت:
بنظر شما با فلان زن که سرمایه فراوانی هم دارد ازدواج بکنم؟
امام حسین علیه السلام پاسخ داد، نه من خوش ندارم با آن زن ازدواج کنی. مشورت کننده به دستور امام عمل نکرد، و نصیحت امام را در مشورت نادیده انگاشت و با همان زن ازدواج کرد امّا بزودی همه چیز خود را از دست داد، و همه سرمایه‌های او از بین رفت و زندگی بر او سخت و غیرقابل تحمّل شد، ناچار بار دیگر خدمت امام حسین علیه السلام آمد و به مشورت پرداخت.
حدیث 39
قال الامام الحسین علیه السلام:
قَدْ أَشَرْتُ إِلَیکَ، فَخَلِّ سَبیلَها، فَإِنَّ اللهَ یعَوِّضُکَ خَیراً مِنْها، ثمّ قال علیه السلام:
وَ عَلَیکَ بِفُلانَةَ [1].
امام حسین علیه السلام فرمود:
(من به تو تذکّر دادم که با آن زن ازدواج نکن، از او بگذر و به سراغ همسری دیگر باش که خداوند بهتر از آن را به تو خواهد بخشید).
سپس رهنمود داد که:
(ای مرد با فلان زن ازدواج کن.) آن شخص این بار به رهنمود امام علیه السلام عمل کرد، به زودی زندگی او تغییر کرد و صاحب اموال و فرزندانی شد.
*****
[1] خرائج و جرائح ج1 ص248 حدیث 4
بحارالانوار ج44 ص182 حدیث 6
اثبات الهداة ج5 ص191 حدیث 29 و 205 حدیث 63
مدینة المعاجز ج3 ص512 حدیث 1028
عوالم بحرانی ج17 ص56 حدیث 5.

یکی دیگر از سنّت‌های پسندیده اسلامی که می تواند ریشه بسیاری از مفاسد اجتمای را بخشکاند، «تعدّد زوجات» است، یعنی مردانی که توان و قدرت و امکانات مالی و شرائط اخلاقی مناسبی دارند و می توانند عدالت را رعایت کنند، نگذارند زنانی در جامعه اسلامی بی‌شوهر بمانند. اگر این فرهنگ با تمام شرائط و مقرّراتش در جامعه اسلامی به صورت یک ارزش مطرح شود دیگر ریشه‌های روابط نامشروع خشکانده خواهد شد. رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و امامان معصوم علیهم السلام به این سنّت ارزشمند اجتماعی عمل کردند و حضرت اباعبدالله علیه السلام نیز چندین همسر انتخاب کرده بود.
روزی جمعی از دوستان وارد منزل امام حسین علیه السلام شدند، فرش‌ها و پرده‌های نو مشاهده کردند، گفتند:
در منزل شما چیزهائی می نگریم که در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نبود.
حدیث 40
قال الامام الحسین علیه السلام:
إنَّا نتَزَوّجُ النِّساء فَنُعْطیهِنَّ مُهُورَهُنَّ فَیشْتَرِینَ بِها ما شِئْنَ، لَیسَ لَنا فیهِ شَیءٌ.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(ما با زنانی ازدواج کردیم، و عادت ما آن است که مهریه زنان را پس از ازدواج به آنها می پردازیم، و چون همسران ما امکانات مالی پیدا می کنند برای خود لوازم خانه می خرند اینها به ما تعلّق ندارد.) [1].
*****
[1] دعائم الاسلام ج2 ص159 حدیث 569
مستدرک الوسائل ج3 ص465 حدیث 4009
اصول کافی ج6 ص476 حدیث 1
مکارم الأخلاق ص134
وسائل الشیعة ج3 ص586 حدیث 5.

اسراف

عبدالله بن جعفر، پسر عمو و داماد امام حسین علیه السلام بود، در یکی از مراسم خانوادگی، زیاده از حد معمول، اموال خود را به بذل و بخشش گذاشت امام فوراً به او اعتراض کرد و تذکّر داد.

حدیث 41

قال الامام الحسین علیه السلام:

إنَّکَ قَدْ أَسْرَفْتَ فی بَذْلِ الْمالِ [1].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(ای عبدالله!

تو در بخشش اموال خود اسراف کردی).

*****

[1] تاریخ کامل مبرد ج1 ص138.

امامت و امامان

امام حسین علیه السلام روزی در جمع یاران بپا خواست و پیرامون هدف آفرینش انسان و نقش رهبری سخنانی ایراد کرد؛
حدیث 42
قال الامام الحسین علیه السلام:
أیهَا النَّاسُ!
إِنَّ اللّهَ جَلَّ ذِکْرُهُ ما خَلَقَ الْعِبادَ إِلاَّ لِیعْرِفُوهُ، فَإِذا عَرَفُوهُ عَبَدُوهُ، فَإِذا عَبَدُوهُ اِسْتَغْنَوْا بِعِبادَتِهِ عَنْ عِبادَةِ ما سِواهُ.
فقال:
له رجل:
یابن رسول الله بابی أنت و امّی فما معرفة الله؟
قال:
مَعْرِفَةُ أَهْلِ کُلِّ زَمانٍ إِمامَهُمْ الَّذی یجِبُ عَلَیهِمْ طاعَتُهُ.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(ای مردم تقوای الهی داشته باشید، خداوند بندگان را نیافرید مگر برای اینکه او را بشناسند، آنگاه که او را شناختند، پرستش کنند، وقتی که پرستش کردند با پرستش او از پرستش دیگران بی‌نیاز شوند).
یکی از یاران پرسید، راه شناخت خداوند بزرگ کدام است؟
امام پاسخ داد:
(شناخت خداوند به این است که مردم هر زمان رهبر خودشان را بشناسند «امامیکه اطاعت او واجب است» تا به وسیله رهبر، خدا را بشناسند).
[1].
*****
[1] علل الشرائع ص9 حدیث 1
کنزالفوائد ص151
إثبات الهداة ج1 ص275 حدیث 294.

تعداد امامان معصوم

حضرت اباعبدالله علیه السلام نسبت به تعداد امامان معصوم علیهم السلام خاطره شیرینی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرد:
حدیث 43
قال الامام الحسین علیه السلام:
دَخَلْتُ عَلی رَسُولِ اللهِ صلی اللهِ علیه و آله وَ هُوَ مُتَفَکِّرٌ مَغْمُومٌ، فَقُلْتُ:
یا رَسُولَ اللهِ ما لی أَراکَ مُتَفَکِّراً؟
قال:
یا بُنَی إِنَّ الرُّوحَ الأَْمِینَ قَدْ أَتانِی
فَقالَ:
یا رَسوُلَاللهِ، اَلْعَلِی الأَعْلی یقْرِئُکَ السَّلامَ وَ یقُولُ لَکَ:
إِنَّکَ قَدْ قَضَیتَ نُبُوَّتَکَ وَ اسْتَکْمَلْتَ أَیامَکَ، فَاجْعَلِ الإِْسْمَ الأَکْبَرَ وَ مِیراثَ اَلْعِلْمِ وَ آثارَ عِلْمِ النُّبُوَّةِ عِنْدَ عَلِی بْنِ ابی طالِب علَیه السلام، فَإِنِّی لا أَتْرُکُ الأَْرْضَ إِلاَّ وَ فِیها عالِمٌ یعْرَفُ بِهِ طاعَتِی وَ یعْرَفُ بِهِ وِلایتِی، فَإِنِّی لَمْ أَقْطَعُ عَلَی النُّبُوَّةِ مِنَ الْغَیبِ مِنْ ذُرِّیتِکَ کَما لَمْ أَقْطَعْها مِنْ ذُرِّیاتِ الأَْنْبِیاءِ الَّذِینَ کانُوا بَینَکَ وَ بَینَ أَبِیکَ آدَمَ. قلت:
یا رَسُولَ اللهِ فَمَنْ یمْلِکُ هذَا الأَمْرَ بَعْدَکَ؟
قال:
أَبُوکَ عَلِی بْنُ ابی طالِبٍ أَخِی وَ خَلِیفَتِی، وَ یمْلِکُ بَعْدَ عَلِی الْحَسَنُ، ثُمَّ تَمْلِکُ أَنْتَ وَ تِسْعَةٌ مِنْ صُلْبِکَ یمْلِکُهُ اِثْنا عَشَرَ اِماماً، ثُمَّ یقوُمُ قائِمُنا یمْلأُ الدُّنْیا قِسْطاً وَ عَدْلاً کَما مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً، وَ یشْفِی صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِینَ هُمْ شِیعَتِهِ». [1].
امام حسین علیه السلام فرمود:
(روزی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد شدم او را غمناک و در فکر فرو رفته دیدم. گفتم ای رسول خدا!
چه شده است که در فکر فرو رفته‌اید؟
پاسخ داد:
ای پسرم، همانا جبرئیل نزد من آمد و فرمود:
ای رسول خدا!
خداوند بزرگ و برتر به شما سلام می رساند و می فرماید:
همانا شما رسالت خود را سپری کرده و دوران زندگی شما به کمال رسیده است، پس اسم اعظم، و میراث علمی، و آثار نبوّت را به علی بن ابیطالب واگذار، زیرا من زمین را بحال خود رها نمی کنم، همواره عالمی در آن باقی می گذارم که به وسیله او راه عبادت و بندگی را بشناسند، و

سرپرستی و رهبری مرا درک کنند، زیرا ارتباط غیب را با فرزندان تو قطع نخواهم کرد چنان که ارتباط غیب را با فرزندان دیگر پیامبران آسمانی از شما تا آدم، قطع نکرده‌ام.
گفتم:
ای رسول خدا!
چه کسی خلافت و قدرت سیاسی جامعه را پس از شما بدست می گیرد؟
پاسخ داد:
پدرت علی بن ابیطالب که برادر و جانشین من است. و بعد از علی علیه السلام حسن برادر تو، و بعد از او، تو و نه امام که همه از فرزندان تو می باشند. دوازده امام، قدرت و حکومت اسلامی را بدست خواهند گرفت سرانجام قائم ما قیام می کند.
جهان را پس از عدل و داد خواهد کرد چنانکه پُر از ظلم و فساد خواهد شد، و دلهای مؤمنین از شیعیان خود را شفا می بخشد).
*****
[1] کفایة الاثر ص177
بحار الأنوار ج36 ص345 حدیث 212
عوالم بحرانی ج15 ص227 حدیث 212.

امام حسین علیه السلام پیرامون امامت، و تعداد امامان، و نام مقدّس آخرین امام «حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف» از پیامبر اسلامصلی الله علیه و آله و سلم نقل می کند:

حدیث 44

قال الامام الحسین علیه السلام:

دَخَلْتُ أَنَا وَ أَخی عَلی جَدّی رَسُولَاللهِ صلی الله علیه و آله، فَأَجْلَسَنی عَلی فَخِذِهِ، وَ أَجْلَسَ أَخی الْحَسَنَ عَلی فَخِذِهِ الأُخْرَی، ثُمَّ قَبَّلَنا وَقالَ:

بِأَبِی أَنْتُما مِنْ أِمامَین صالِحَین، اِخْتارَ کَما اللهُ مِنِّی وَ مِنْ أَبیکُما وَ اُمِّکُما، وَ اخْتارَ مِنْ صُلْبِکَ یا حُسَینُ تِسْعَةُ أَئِمَّةً تاسِعُهُم قائِمُهُم، وَ کُلُّکُمْ فِی الْفَضْلِ وَالْمَنْزِلَةِ عِنْدَاللهِ تَعالی سَواء.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(من و برادرم «امام حسن علیه السلام» بر جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد شدیم، رسول خدا مرا بر روی زانوی خویش و برادرم حسن را بر زانوی دیگرش نشاند سپس ما jÀبوسید و فرمود:

پدر فدای شما که دو امام نیکوکارید، خدا شما را از نسل من و از پدر و مادرتان برگزید. ای حسین!

خدا از فرزندان تو نه نفر از امامان را انتخاب کرد که نهمین آنها قائمشان می باشد، و تمام شما امامان معصوم در فضیلت و شخصیت در نزد پروردگار بزرگ مساوی می باشید). [1].

*****

[1] اکمال الدین ج1 ص269 حدیث 12

بحار الانوار ج36 ص255 حدیث 72

عوالم بحرانی ج15 ص230 حدیث 217.

اثبات امامت امامان معصوم

رهبری و امامت در جهان‌بینی اسلامی از طرف پروردگار هستی، تعیین شده و آنگاه از طرف پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به انسان‌ها اب ئ غمی گردد، که همواره از بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تا قیامت، جامعه انسان‌ها بدون امامت و رهبری نیست. حضرت ابا عبدالله علیه السلام نقل می کند:
حدیث 45
قال الامام الحسین علیه السلام:
لَمَّا اَنْزَلَ اللهُ تَبارَکَ وَ تَعالی، هذِهِ الْایةَ:
«وَ أُولُوا الأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلی بِبَعْضٍ فی کِتابِ‌اللهِ» [1] سَأَلْتُ رَسُولَ‌اللهِ صلی الله علیه و آله عَنْ تَأویلِها.
فَقال:
وَاللهِ ما عَنَی غَیرَکُمْ، وَ أَنْتُمْ أُولُوا الأَرْحامِ، فَإِذا مِتُّ فَأَبُوکَ عَلِی أَوْلی بِی وَ بِمَکانِی، فَإِذا مَضی أَبُوکَ فَأَخُوکَ الْحَسَنُ أَوْلی بِهِ، فَإِذا مَضَی الْحَسَنُ فَأَنْتَ أَوْلی بِهِ، قُلْتُ:
یا رَسُولَ‌اللهِ فَمَنْ بَعْدی أَوْلی بی؟
قالَ إِبْنُکَ عَلِی أَوْلی بِکَ مِنْ بَعْدِکَ، فَإِذا مَضی فَإِبْنُهُ مُحَمَّدٌ أَوْلی بِهِ مِنْ بَعْدِهِ، فَإِذا مَضی فَإِبْنُهُ جَعْفَرُ أَوْلی بِهِ مِنْ بَعْدِهِ بِمَکانِهِ، فَإِذا مَضی جَعْفَرُ فَإِبْنُهُ مُوسی أَوْلی بِهِ مِنْ بَعْدِهِ، فَإِذا مَضی مُوسی فَإِبْنُهُ عَلِی أَوْلی بِهِ مِنْ بَعْدِهِ، فَإِذا مَضی عَلِی فَإِبْنُهُ مُحَمَّدٌ أَوْلی بِهِ مِنْ بَعْدِهِ؛ فَإِذا مَضی مُحَمَّدٌ فَإِبْنُهُ عَلِی أَوْلی بِهِ مِنْ بَعْدِهِ، فَإِذا مَضی عَلِی فَإِبْنُهُ الْحَسَنُ أَوْلی بِهِ مِنْ بَعْدِهِ، فَإِذا مَضی الْحَسَنُ وَقَعَتِ الْغَیبَةُ فِی الثَّاسِعِ مِنْ وُلْدِکَ، فَهذِهِ الأَئِمَّةُ التِّسْعَةُ مِنْ صُلْبِکَ أَعْطاهُمُ اللهُ عِلْمِی وَ فَهْمِی، طِینَتُهُمْ مِنْ طِینَتِی، ما لِقَوْمٍ یؤْذُونِی فِیهِمْ، لا أَنالَهُمْ اللهُ شَفاعَتِی.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(آنگاه که آیه 75 سوره انفال نازل شد که فرمود:
«و خویشاوندان در احکامی که خدا مقرّر داشت نسبت به یکدیگر سزاوارترند». از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تفسیر آن را پرسیدم.
پاسخ داد:
سوگند به خدا!
غیر از شما خاندان من اراده نشده است، شمائید خویشاوندان یاد شده، پس آنگاه که من وفات کنم پدرت علی نسبت به مقام و منزلت من از دیگران سزاوارتر است، وقتی پدرت وفات کرد برادرت حسن از دیگران سزاوارتر است، و پس از حسن، تو سزاوارتری. پرسیدم:
ای رسول خدا!

چه کسی پس از من سزاوارتر است؟
پاسخ داد:
پس از تو فرزندت علی از دیگران سزاوارتر است، و آنگاه که او وفات کند پس فرزند او محمد بن علی از دیگران سزاوارتر است، و پس از وفات محمّد، فرزندش جعفر از دیگران سزاوارتر است و پس از وفات او فرزندش موسی از دیگران سزاوارتر است و پس از وفات موسی، پس فرزند او علی از دیگران سزاوارتر است و پس از وفات علی، پس فرزند او محمد از دیگران سزاوارتر است و پس از وفات محمّد، پس فرزند او علی از دیگران سزاوارتر است و پس از وفات علی، پس فرزند او حسن از دیگران سزاوارتر است و پس از وفات حسن، دوران غیبت در فرزند نهمین تو واقع می شود این امامان نه گانه که اسم آنان را آوردم همه از تو و فرزندان تو می باشند، خدا به آنان علم و درک مرا بخشیده است، سرشت آنان از سرشت من است، ملّتی آنها را آزار نمی کند جز آنکه شفاعت من به آنان نخواهد رسید). [2].
*****
[1] انفال ص75.
[2] کفایة الأثر ص175
اثباة الهداة ج2 ص545 حدیث 552
تفسیر برهان ج3 ص293 حدیث 15.

حضرت اباعبدالله علیه السلام نقل کرد:
روزی از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از معنای حدیث «ثِقلین» سئوال شد.
حدیث 46
قال الإمام الحسین علیه السلام:
سُئِلَ أَمیرُ الْمُؤمِنینَ علیه السلام، عَنْ مَعْنی قَوْلِ رُسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله:
«إِنِّی مُخَلِّفُ فِیکُمْ اَلثَّقْلَین:
کِتابَ اللهِ، وَ عِتْرَتِی. مَنِ الْعِتْرَةُ؟
فَقال:
أَنَا، وَالْحَسَنُ، وَالْحُسَینُ، وَ الأَئِمَّةُ التِّسْعَةَ مِنْ وُلْدِ الْحُسَین، تاسِعُهُمْ مَهْدِیهُمْ وَقائِمُهُمْ، لا یفارِقُونَ کِتابَ اللهِ وَ لا یفارِقُهُم حَتَّی یرِدُوا عَلی رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله حَوْضَهُ».
امام حسین علیه السلام فرمود:
از حضرت علی علیه السلام معنای حدیث «ثِقلین» سئوال شد که رسول خدا فرمود:
«من در میان شما دو چیز گرانبها باقی می گذارم، کتاب خدا و عترت من».
معنای عترت چیست؟
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام پاسخ داد:
(هدف از عترت، من و حسن و حسین، و نه امام از فرزندان حسین می باشند که نهمین آنان، مهدی و قائم امامان می باشد، آنان از قرآن و قرآن از آنان جدا نمی شود تا در کنار حوض کوثر بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد شوند). [1].
*****
[1] عیون أخبار الامام رضا علیه السلام ج1 ص60 حدیث 25
اعلام الوری ص375
بحار الأنوار ج36 ص373 حدیث2.

حضرت ابا عبدالله علیه السلام نسبت به تداوم راه رسالت از رسول خدا سئوال کرد:
حدیث 47
قال الامام الحسین علیه السلام:
فَأَخْبِرْنی یا رَسُولَ اللهِ هَلْ یکُونُ بَعْدَکَ نَبی؟
فقالَ صلی الله علیه و آله:
«لا، أَنَا خاتَمُ النَّبِیینْ، لکِنْ یکُونُ بَعْدِی، أَئِمَّةٌ قَوَّامُونَ بِالقِسْطِ بِعَدَدِ نُقَباءِ بَنِی إِسْرائِیل ...».
امام حسین علیه السلام فرمود:
(ای رسول خدا، به من اطّلاع دهید که ایا پس از شما پیامبری خواهد آمد؟ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود، نه، من خاتم پیامبران می باشم، ولی پس از من امامانی که عدالت گستر هستند در جامعه حضور دارند و تعداد آنان «دوازده نفر» به شماره رهبران و امامان بنی اسرائیل می باشد). [1].
*****
[1] مناقب ابن شهر آشوب مازندرانی ج1 ص300
اثبات الهداة ج3 ص133 حدیث 899
عوالم بحرانی ج15 ص222 حدیث 204
بحارالأنوار ج36 ص271 حدیث 92.

زنی مسیحی به نام «امّ سلیم» از شهر شام به مدینه آمد، و چون در کتاب تورات و انجیل نشانه‌های ظهور پیامبر آخرالزّمان و امامان بعد از او را خوانده بود تحقیق و پژوهش را در شهر مدینه از سر گرفت تا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امامان معصوم علیهم السلام را دقیقاً شناسائی کرده و به آنها ایمان آورد. ساعتی خدمت پیامبر نشست و اطّلاعات جالبی بدست آورد و آنگاه در تداوم تحقیق خود با حضرت اباعبدالله علیه السلام که در سنین نوجوانی بود آشنا شد. آن حضرت وقتی «امّ سلیم» را دید فرمود:

حدیث 48

قال الامام الحسین علیه السلام:

یا اُمَّ سَلیمٍ أَنَا وَصی الأَوْصِیاءِ، وَ أَنَا أَبُو التِّسْعَةِ الْأَئِمَّةِ الْهادِیةِ وَأَنَا وَصی أَخی الْحَسَنِ، وَ أَخی وَصی أَبی عَلِی، وَ عَلی وَصی جَدّی رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(ای امّ سلیم من جانشین جانشینان پیامبرانم، من پدر نه امام هدایتگرم، من جانشین برادرم حسن می باشم، و برادرم جانشین پدرم علی علیه السلام می باشد، و علی جانشین جدّ من رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است. امّ سلیم می گوید:

من دچار حیرت شده و از آگاهی و دوراندیشی و روشنگری حسین علیه السلام به شگفت آمدم و گمشده خود را یافته و اعتقادات خود را اصلاح کردم. [1].

*****

[1] بحارالانوار ج25 ص185 حدیث 6.

معرفی امام علی

معرفی امام علی

پیرامون حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نویسندگان و گویندگان و محقّقان فراوانی از فِرَقِ اسلامی، گفتند و نوشتند، و آفتاب ولایت را آنگونه که می دیدند ستودند، امّا بهتر آن است که امام علی علیه السلام و ویژگی‌های آن حضرت را از زبان سید و سالار شهیدان بشناسیم که پدر را چگونه دید؟
و از پرتو نور ولایت او چه پیام هائی را دریافت کرد؟
در اینجا به برخی از اظهارات امام حسین علیه السلام نسبت به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام اشاره می شود:
>ایمان امام علی
>علی بهترین انسان‌ها
>پاداش نگاه به سیمای علی
>ساده زیستی امام علی
>شجاعت بی‌همانند امام علی
>علی از دیدگاه پیامبر
>آخرت گرایی امام علی
>علی معیار شناخت حق و باطل
>دفاع از امیرالمؤمنین
>اثبات لقب امیرالمؤمنین برای امام علی

نسبت به اسلام و ایمان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام «قُتاده» از حضرت اباعبدالله علیه السلام نقل کرد که:
حدیث 49
قال الإمام الحسین علیه السلام:
إنَّ عَلِیاً علیه السلام اَسْلَمَ وَ لَهُ خَمْسُ عَشْرَةَ سَنَةً.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(همانا پدرم حضرت علی علیه السلام اسلام را پذیرفت در حالی که پانزده سال داشت). [1].
*****
[1] تذکرة الفقهاء ج2 ص274.

حضرت اباعبدالله علیه السلام اظهار داشت که:
حدیث 50
قال الامام الحسین علیه السلام:
أتی جَبْرَئیلُ اَلنَّبِی صلی الله علیه وآله
فَقالَ:
یا مُحَمَّدُ اِنَّ اللهَ یحِبُّ مِن اَصْحابِکَ ثَلاثَةً، فَاَحِبَّهُمْ عَلِی بْنُ أَبی طالِبٍ، وَ أَبُوذَرٍّ وَ الْمِقْدادُ بْنُ الْاَسْوَدِ. [1].
امام حسین علیه السلام فرمود:
(روزی حضرت جبرئیل بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد شد و گفت:
ای محمّد!
همانا خداوند از یاران تو سه نفر را دوست دارد، تو نیز آنان را دوست بدار، آن سه نفر علی بن ابیطالب، و ابوذر، و مقداد بن اسود می باشند).
*****
[1] مجمع الزوائد ج9 ص330.

پاداش نگاه به سیمای علی

امام سجّاد علیه السلام از حضرت اباعبدالله علیه السلام نقل کرد که:
حدیث 51
قالِ الامام الحسین علیه السلام:
نَظَرَ رَسُولُ الله صلی الله علیه و آله ذاتَ یوْمٍ إِلی عَلِی علیه السلام وَقَدْ أَقْبَلَ وَ حَوْلَهُ جَماعَةٌ مِنْ أَصْحابِهِ.
فقال:
مَنْ أَرادَ أَنْ ینْظُرَ إِلی یوسُفَ فِی جَمالِهِ وَ إِلی إِبْراهِیمَ فِی سَخائِهِ وَ إِلی سُلَیمانَ فِی بَهْجَتِهِ وَ إِلی داوُدَ فِی قُوَّتِهِ (حکمته) فَلْینْظُر إِلی هذا.»
امام حسین علیه السلام فرمود:
(روزی پیامبر اسلام در حالی که گروهی از اصحاب پیرامون او را گرفته بودند به صورت علی علیه السلام نگریست و خطاب به یاران فرمود:
هر کس می خواهد به زیبائی صورت یوسف بنگرد، وجود و بخشش‌های ابراهیم پیامبر را مشاهده کند، و شادی و قدرت سلیمان را ببیند، و حکمت داوود را از نزدیک بشناسد، پس به صورت این شخص «علی بن ابیطالب» نگاه کند). [1].
*****
[1] امالی شیخ صدوق 524 حدیث 11
بحارالانوار ج39 ص35 حدیث 2.

در فرصت‌های مناسب امام علی علیه السلام در مسجد کوفه «مُعْتَکِف» [1] می شد و به عبادت و راز و نیاز می پرداخت، روزها روزه و شب‌ها به شب زنده‌داری می گذراند. عربی وارد مسجد شد مقداری نماز خواند که وقت افطار شد، نگاهش به امام افتاد «در حالی که او را نمی شناخت» که می خواهد افطار کند با شگفتی مشاهده کرد که مقداری آرد جو از کیسه کوچکی بیرون آورد، ابتداء آن عرب را دعوت به غذا کرد، امّا شخص عرب نپذیرفت که از آن آرد بجای غذا بخورد.
امام با آن آرد افطار کرد و کیسه آرد را کنار عمامه خود گذاشت. شخص عرب دلش بر حال و غذای او سوخت، از مسجد بیرون آمد و سراغ منزل امام حسن و امام حسین علیه السلام را گرفت، و بر سر سفره آنان نشست و مشاهدات خود را با شگفتی بیان کرد و گفت:
در مسجد مردی را دیدم که دلم به حال او سوخت. پیرمردی روزه‌دار بود که به هنگام افطار با کمی آرد جو، گرسنگی را برطرف کرد و چیزی نداشت که از آن بخورد اگر اجازه می دهید از غذاهای این سفره مقداری برای او ببرم. حضرت امام حسن و امام حسین علیه السلام گریستند و گفتند:
اِنّهُ أبُونا أَميرُ الْمُؤمِنينَ عَلِی، يجاهِدُ نَفْسَهُ بِهذهِ الرِّياضَةِ. [2].
(آن پیرمرد پدر ما حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام که با نفس خود با اینگونه ریاضت کشیدن مبارزه می کند.).
*****
[1] چند روزی در مسجد چادر می زدند، روزه می گرفتند و دست از همه کارها کشیده به عبادت می پرداختند.
[2] ینابیع المودة ص174.

عمرو بن حبشی، از حضرت اباعبدالله علیه السلام نسبت به صلابت و قدرت و شجاعت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرد که:
حدیث 52
قال الامام الحسین علیه السلام:
ما قَدِمَتْ رایةٌ قُوتِلَ تَحْتَها أمیرُ الْمؤْمِنینَ علیه السلام إلاَّ نَکَسَها اللهُ تَبارَکَ وَ تَعالی وَ غُلِبَ أَصْحابُها وَ انْقَلَبُوا صاغِرینَ وَ ما ضَرَبَ أَمیرُ الْمُؤْمِنینَ علیه السلام بِسَیفِهِ ذی الْفَقارِ أَحَداً فَنَجا، وَ کانَ إِذا قاتَلَ، قاتَلَ جَبْرائیلُ عَنْ یمینِهِ وَ مِیکائیلُ عَنْ یسارِهِ وَ مَلَکُ الْمَوْتِ بَینَ یدَیهِ.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(هیچ لشگر و پرچمی با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نبرد نمی کرد، مگر آنکه خداوند بزرگ آن را درهم می شکست، و سربازان و یاران آن مغلوب می گردیدند، و کشته شده بر زمین می ریختند. و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام اگر شخصی را با ذوالفقار می زد هرگز جان سالم بدر نمی برد، و هرگاه در میدان جنگ سرگرم نبرد می شد جبرئیل از دست راست و میکائیل از دست چپ، و عزرائیل در پیش روی او مبارزه می کردند). [1].
*****
[1] امالی شیخ صدوق ص414 حدیث 9.

حضرت اباعبدالله علیه السلام در یکی از سخنان ارزنده خود، امام علی علیه السلام را از دیدگاه پیامبر خدا می شناساند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نسبت به امام علی علیه السلام چگونه می اندیشید؟ و او را چگونه معرّفی می فرمود؟

حدیث 53

قال الامام الحسین علیه السلام:

اَخْرَجَ رَسُولُ‌الله صلی الله علیه و آله ذاتَ یوْمٍ وَ هُوَ راکِبٌ وَ خَرَجَ عَلِی علیه السلام وَهُوَ یمْشی فقالَ:

یا أَبَا الْحَسَنَ إِمّا أَنْ تَرْکَبَ وَ إِمَّا أَنْ تَنْصَرِفَ، فَإِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ أَمَرَنِی أَنْ تَرْکَبَ إِذا رَکِبْتُ، وَ تَمْشِی إِذا مَشَیتُ، وَ تَجْلِسَ إِذَا جَلَسْتُ، إِلاَّ أَنْ یکُونَ حَدٌّ مِنْ حُدُودِ اللهِ لا بُدَّلَکَ مِنَ الْقِیامِ. وَ ما اَکْرَمَنِی اللهُ بِکَرامَةٍ إِلاَّ وَ أَکْرَمَکَ بِمِثْلِها، خَصَّنِی اللهُ بِالنُّبُوَّةِ وَ الرِّسالَةِ وَ جَعَلَکَ وَلِیی فِی ذلِکَ، تَقُومُ فِی جُدُودِهِ وَ فِی أَصْعَبِ أُمُورِهِ. وَالَّذِی بَعَثَ مُحَمَّداً بِالْحَقِّ نَبِیاً ما آمَنَ بِی مَنْ أَنْکَرَکَ، وَ لا أَقَرَّبِی مَنْ جَحَدَکَ، وَلا آمَنَ بِی مَنْ کَفَرَبِکَ، وَ أَنَّ فَضْلَکَ لَمِنْ فَضْلِی، وَ أَنَّ فَضْلِی لِفَضْلِ‌اللهِ وَ هُوَ قَوْلُ‌اللهِ عَزَّوَجَلَّ:

«قُلْ بِفَضْلِ اللهِ وَ بِرَحْمَتِهِ فَبِذلِکَ فَلْیفْرَحُوا هُوَ خَیرٌ مِمَّا یجْمَعُونَ، «[1] یعْنِی فَضْلُ‌اللهِ نُبُوَّةُ نَبِیکُمْ، وَ رَحْمَتُهُ وِلایةُ عَلِی بْنِ أَبِی طالِب علیه السلام:

فَبِذلِکَ قالَ بِالنُّبُوَّةِ وَالْوِلایةِ فَلْیفْرَحُوا. یعنِی الشِّیعَةُ خَیرٌ مِمَّا یجْمَعُونَ یعنِی مُخالِفِیهِمْ مِنَ الأَهْلِ وَ الْمالِ وَ الْوَلَدِ فِی دارِ الدُّنیا. وَاللهِ یا عَلِی ما خُلِقْتَ إِلاَّ لِتَعْبُدَ رَبَّکَ، وَ لِیعْرَفَ بِکَ مَعالِمُ الدِّینِ، وَ یصْلَحُ بِکَ دارِسِ السَّبِیلِ، وَ لَقَدْ ضَلَّ مَنْ ضَلَّ عَنْکَ، وَ لَنْ یهْتَدِی إِلَی اللهِ مَنْ لَمْ یهْتَدِ إِلَیکَ وَ إِلَی وِلایتِکَ وَ هُوَ قَوْلُ رَبِّی عَزَّوَجَلَّ:

«وَ إِنّی لَغَفَّارٌ لِمَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً ثُمّ‌اهْتَدی» [2] یعنی:

إِلی وِلایتِکَ، وَ لَقَدْ أَمَرَنِی تَبارَکَ وَ تَعالی إِذَاافْتَرَضَ مِنْ حَقِّکَ مَا افْتَرَضَهُ مِنْ حَقِّی، وَ أَنَّ حَقَّکَ لَمَفْرُوضٌ عَلی مَن آمَنَ بِی وَ لَوْلاکَ لَمْ یعْرَفْ حِزْبُ‌اللهِ وَ بِکَ یعْرَفُ عَدُوُّاللهِ وَ مَنْ لَمْ یلْقِهِ بِوِلایتِکَ لَمْ یلْقِهِ بِشَیىءٍ، وَ لَقَدْ أَنْزَلَ‌اللهُ عَزَّوَجَلَّ «یا اَیهُا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما اُنْزِلَ اِلَیکَ مِنْ رَبِّکَ» یعنِی:

فِی وِلایتِکَ یا عَلِی «وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ» [3] وَ لَوْ لَمْ أُبَلِّغْ ما أُمِرْتُ بِهِ مِنْ وِلایتِکَ لَحَبِطَ عَمَلِی. وَ مَنْ لَقِی اللهَ عَزَّوَجَلَّ بِغَیرِ وِلایتِکَ، فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَعْداً ینْجِزُلِی، وَ ما أَقُولُ إِلاَّ قَوْلَ رَبِّی تَبارَکَ وَ تَعالی أَنَّ الَّذِی اَقُولُ لَمِنَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ أَنْزَلَهُ فِیکَ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حالی که سوار بر اسب

بود، از شهر مدینه خارج شد ناگاه دید که امام علی علیه السلام پیاده بدنبال او روان است، پیامبر فرمود:
علی جان!
یا با من سوار شو، و یا به خانه برگرد. همانا خدای قدرتمند و بزرگ بمن دستور داد که:
اگر سواره‌ام تو نیز سوار شوی، و اگر پیاده راه می روم تو نیز پیاده راه روی و اگر نشستم تو نیز بنشینی، جز آنکه برای اجرای حدود الهی برخیزی. خداوند مرا به کرامت و ارزشی بزرگ نداشت جز آنکه آن را به تو نیز عطا فرمود، خداوند مرا به نبوّت و رسالت برگزید و تو را نیز جانشین من قرار داد که در اجرای حدود الهی قیام کنی و مشکل‌ترین کارها را به انجام رسانی. سوگند به خدائی که محمّد را بحق برای رسالت برگزید، و آن کس که تو را انکار کند به من ایمان نیاورده است، و آن کس که تو را نشناسد به رسالت من اقرار نکرده است آن کس که امامت تو را باور ندارد به من نیز ایمان نیاورده است. فضیلت و ارزشهای تو از ارزشهای من، و ارزشهای من از خداست و این سخن خداوند قدرتمند و بزرگ است که فرمود:
«بگو به فضل خدا و رحمت او، پس به این فضل و رحمت شاد و مسرور باشند، که از آنچه گرد می آورید بهتر است». معنای این آیه چنان است که:
فضل خدا:
یعنی نبوّت پیامبرتان، و رحمت پروردگار:
یعنی امامت علی بن ابیطالب علیه السلام. از این رو فرمود، با نبوّت و ولایت شادمان باشید.
پس شیعیان علی علیه السلام با داشتن نبوّت و ولایت از آنچه که مخالفانشان در دنیا جمع‌آوری می کنند «از زن و فرزند و اموال فراوان» برترند. سوگند به خدا ای علی!
تو آفریده نشدی جز برای پرستش پروردگار، و برای آنکه به وسیله تو احکام و مسائل دین را مردم بیاموزند، و به وسیله تو راه‌های کهنه شده هدایت آبادان می شود.
و همانا گمراه شد آن کس که نسبت به تو آگاهی ندارد و گمراه است. و به راه خدا هدایت نشد آن کس که نسبت به تو و ولایت تو هدایت نشده است. و این سخن پروردگار قدرتمند و بزرگ من است که فرمود:
«و همانا من بسیار بخشنده‌ام نسبت به آنکه توبه کند و ایمان بیاورد، و اعمال نیکو انجام دهد و هدایت پذیرد». یعنی ولایت تو را بپذیرد. خداوند مبارک و بزرگ آنچه از حق مرا واجب شمرد حق تو را نیز واجب کرد.
حق تو بر آن کس که به من ایمان آورد واجب است. علی جان!

اگر تو نبودی حزب الله شناخته نمی شد، که به وسیله تو دشمنان خدا شناسائی می شوند. و کسی که به ولایت تو علاقه‌ای ندارد به چیزی علاقه‌ای نخواهد داشت. که خداوند بزرگ این آیه را نازل کرد:
«ای پیامبر آنچه بر تو نازل کردیم از طرف پروردگارت، ابلاغ کن». یعنی ولایت تو را ای علی باید ابلاغ می کردم. و فرمود:
«اگر امروز ولایت علی را ابلاغ نکنی، رسالت خود را به پایان نرسانده‌ای». و اگر در روز غدیر ولایت تو را ابلاغ نمی کردم، اعمال گذشته‌ام نابود می شد. هر کس خدا را بدون ولایت تو ملاقات کند، اعمال گذشته‌اش نابود شده است. این وعده حتمی خدا به من است. من چیزی نمی گویم جز آنچه را که پروردگار بزرگ من فرمود، آنچه را امروز به تو گفته‌ام از طرف پروردگار بزرگ بود که در حق تو نازل فرمود). [4].
*****
[1] سوره یونس آیه 58.
[2] سوره طه آیه 82.
[3] سوره مائده آیه 67.
[4] تفسیر برهان ج1 ص488 حدیث 2.

حضرت اباعبدالله علیه السلام در معرّفی و شناسائی حالات معنوی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، بخصوص نسبت به قیامت نقل کرد که:
حدیث 54
قال الإمام الحسین علیه السلام:
ما دَخَلْتُ عَلی أَبی قَطُّ إِلاَّ وَجَدْتُهُ باکیاً،
و قال:
إِنَّ النَّبیصلی الله علیه و آله بَکی حینَ وَصَلَ فی قَرائَتِهِ «فَکَیفَ إِذا جِئْنا مِنْ کُلِّ اُمَّةٍ بِشَهیدٍ وَجِئْنا بِکَ عَلی هؤُلاءِ شَهیداً» [1]. فَانْظُرُوا إِلَی الشَّاهِدِ کَیفَ یبْکِی وَ الْمَشْهُودِ عَلَیهِمْ یضْحَکُونَ، وَاللهِ لَوْلا الْجَهْلُ ما ضَحِکَتْ سِنٌّ، فَکَیفَ یضْحَکُ مَنْ یصْبِحُ وَ یمْسِی وَ لا یمْلِکُ لِنَفْسِهِ، وَ لا یدْرِی ما یحْدِثُ عَلَیهِ مِنْ سَلْبِ نِعْمَةٍ أَوْ نُزُولِ نِقْمَةٍ أَوْ مُفاجَأَةِ مَیتَةٍ وَ أَمامَهُ یوْمٌ یجْعَلُ الْوِلْدانُ شَیباً، یشِیبُ الصِّغارُ، وَ یسْکِرُ الْکِبارُ، وَ تُوضَعُ ذَواتُ الأَحْمالِ، وَ مِقْدارُهُ فِی عِظَمِ هَوْلِهِ خَمْسُونَ اَلْفَ سَنَةٍ. «فَإِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَیهِ راجِعوُنَ».
أَللّهُمَّ اَعِنَّا عَلی هَوْلِهِ، وَ ارْحَمْنا فِیهِ وَ تَغَمَّدْنا بِرَحْمَتِکَ الَّتِی وَسِعَتْ کُلَّ شَیءٍ، وَ لا تُؤْیسْنا مِنْ رُوحِکَ، وَ لا تَحِلَّ عَلَینا غَضَبَکَ وَاحْشُرْنا فِی زُمْرَةِ نَبِیکَ مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَیتِهِ الطّاهِرِینَ صَلَواتُکَ عَلَیهِ وَ عَلَیهِمْ أَجْمَعِینَ.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(هر بار که خدمت پدرم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می رسیدیم او را گریان می یافتیم. روزی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام برای ما توضیح داد و فرمود:
وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در قرائت قرآن به آیه 41 نساء می رسید که خدا فرمود «چگونه خواهید بود آنگاه که از هر امّتی گواهی گرد می آوریم، و تو را ای رسول خدا گواه این امّت قرار می دهیم؟»
پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گریه می کرد.
پسران من نگاه کنید به گواه اعمال این امّت که چگونه اشک می ریخت، امّا امّت را بنگرید که می خندند!
سوگند به خدا!
اگر ناآگاه نبودند نمی خندیدند، چگونه کسی بیهوده می خندد در حالی که شب و روز را پشت سر می گذارد و اختیاری بر خود ندارد، و نمی داند چه بر سر او آمده است؟
از نعمتی که از او گرفته شد یا بلائی که نازل گردید، یا مرگ ناگهانی که در کمین است؟
و در پیش روی او روزی قرار دارد که کودکان پیر می شوند، و پیران در

هم کوبیده می شوند، و زنان باردار فرزند سقط می کنند که مدّت آن روز در پرتو ترس عظیم آن، پنجاه هزار سال است. «پس همه از خدائیم و به سوی او باز می گردیم». خدایا ما را در ترس روز قیامت یاری رسان، و به ما در آن روز رحمت آور، ما را به رحمتی بپوشان که همه چیز را در برگرفته است، ما را از لطف و رحمت خود نا امید نفرما، و خشم خود را بر ما روا مدار، ما را با پیامبرت محمّد و اهل بیت پاکش که درود تو بر او و بر آنان باد محشور گردان). [2].

*****

[1] سوره نساء آیه 41.

[2] ارشاد شیخ مفید القلوب ص97، مستدرک الوسائل ج11 ص245 حدیث 13884.

الف - راه شناخت مؤمن و منافق
برای شناخت خوبی‌ها و بدی‌ها، بایدها و نبایدها، باید معیار و میزانی وجود داشته باشد تا انسان‌ها خود را ارزیابی کنند، و میزان گرایش قلبی خود را بشناسند. خداوند بزرگ انسان‌های کامل و معصوم را معیار و میزان دیگر انسان‌ها قرار داد، تا خودسازی و تربیت ممکن باشد و موانع و آفات رهگیر انسان نباشد.
رسول گرامی اسلام‌صلی الله علیه و آله و سلم بارها و بارها اعلام فرمود: علی معیار شناخت حق و باطل است. و دوستی علی علیه السلام میزان شناخت مؤمن و منافق می باشد.
حضرت اباعبدالله علیه السلام نیز به این حقیقت روشن اشاره فرمود که:
حدیث 55
قال الامام الحسین علیه السلام:
ما کُنَّا نَعْرِفُ الْمُنافِقینَ عَلی عَهْدِ رَسُولِاللهِ صلی الله علیه و آله اِلاَّ بِبُغْضِهِمْ عَلِیاً وَ وُلْدَهُ عَلَیهِمُ‌السَّلامُ.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم منافقین را نمی شناختیم جز با دشمنی و کینه توزی آنان نسبت به علی علیه السلام و فرزندان او «که درود خدا بر آنان باد»). [1]. ب - معیار قبولی اعمال درست است که نیکوکاری ارزشمند است، امّا باید دید اعمال نیکو از چه کسانی مطرح می شود؟
و چرا به نیکوکاری روی آورده‌اند؟
اگر کسی در عقیده فاسد باشد، و ایمان او دچار تزلزل و تردید باشد، هرچه انجام دهد بیهوده است، ابتداء باید ایمان و عقیده را اصلاح و استوار کرد و آنگاه به انجام اعمال نیکو همّت گماشت. حضرت اباعبدالله علیه السلام به این حقیقت، نسبت به ولایت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام اظهار داشت که:
حدیث 56
قال الامام الحسین علیه السلام:
إنَّ دَفْعَ الزاهِدِ الْعابِدِ لِفَضْلِ عَلِی علیه السلام عَلَی الْخَلْقِ کُلِّهِمْ بَعْدَ النَّبِی‌صلی الله علیه و آله، لَیصیرُ کَشُعْلَةِ نارٍ فی یوْمِ ریحٍ عاصِفٍ، وَ تَصیرُ سائِرُ أَعْمالِ الدَّافِعِ لِفَضْلِ عَلِی علیه السلام کَالْحَلْفاءِ وَ آن اِمْتَلأتْ مِنْهُ الصِّحاری، وَاِشْتَعَلَتْ:
فیها تِلْکَ النَّارُ وَ تَخْشاها تِلْکَ الریحُ حَتّی تَأْتی عَلَیها کُلِّها فَلا تَبْقی لَها باقِیةٌ. [2].

امام حسین علیه السلام فرمود:
(شخصی که زاهد و عابد است امّا فضیلت و برتری امام علی علیه السلام را بر دیگر انسانها پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم باور ندارد، انکار ولایت در وجود او چونان شعله آتشی در روز طوفانی است و دیگر اعمال او هرچند فراوان باشد چونان علف‌های خشک بیابان است. هرچند سراسر بیابان را فرا گرفته باشد، امّا آنگاه که شعله آتش در آن زبانه کشد، و باد وزیدن گیرد، همه آن علف‌ها خواهند سوخت و چیزی از آن باقی نخواهد ماند).
*****
[1] عیون اخبار الامام الرضا علیه السلام ج2 ص72 حدیث 305
بحارالانوار ج39 ص302 ذیل حدیث 113.
[2] تفسیر امام العسکری علیه السلام ص89 حدیث 47.

الف - پاسداری از پدر
در یکی از صبحگاهان که امام علی علیه السلام به سوی حمّام عمومی شهر می رفت، ابن ملجم مُرادی نیز در تعقیب امام می رفت، امام حسن و امام حسین علیهما السلام در حالی که مسلّح بودند، برای پاسداری و حفاظت از پدر به حرکت درآمده و او را تحت نظر داشتند. وقتی امام علی علیه السلام وارد حمّام گردید، متوجّه سخنان فرزندان خویش شد، سر برداشت و پرسید:
پدر و مادرم فدای شما، چه شده است شما را که هر دو برادر را در اینجا می نگرم؟
پاسخ دادند:
حدیث 57
قالا علیهما السلام:
اِتَّبَعَکَ هذَا الْفاجِرُ فَظَنَنَّا اَنَّهُ یریدُ اَنْ یضُرَّکَ [1].
امام حسین علیه السلام و امام حسن علیه السلام فرمودند:
(این مرد جنایتکار را دیدیم که از پی شما روان است، و گمان بردیم که می خواهد زیانی به شما برساند).
امام علی علیه السلام فرمود:
او را به حال خود واگذارید. ب - دفاع از حقانیت امام علی علیه السلام
پس از شهادت امام علی علیه السلام، در دورانی که صلحی ناپایدار حاکم بود، مروان فرماندار مدینه بود، روزی بر منبر مسجد مدینه به هنگام سخنرانی، نام مقدّس امام علی علیه السلام را آورد و خفّاش صفت به ساحت قُدس آفتاب اهانت کرد، مردم شنیدند امّا چیزی نگفتند، و اعتراض و مخالفتی پدید نیامد. این خبر به حضرت اباعبدالله علیه السلام رسید.
امام حسین علیه السلام در حالی که خشم مقدّس وجود او را فرا گرفته بود وارد مسجد شد و راه بر مروان بست و خطاب به او اظهار داشت:
حدیث 58
قال الامام الحسین علیه السلام:
یابْنَ الزَّرْقاءِ!
وَیابنَ اکِلَةِ الْقُمَّلِ!
أَنْتَ الْواقِعُ فی عَلی؟!
اَلا اُخْبِرُک بِما فیکَ وَ فی أَصْحابِکَ وَ فی عَلِی؟
فَإِنَّ اللّهَ تَبارَکَ وَ تَعالی یقُولُ:
«إِنَّ الَّذینَ امَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ سَیجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمنُ وُدّاً» [2]. فَذلِکَ لِعَلِی وَ شیعَتِهِ «فَإِنَّما یسَّرْناهُ بِلِسانِکَ لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقینَ» [3] فَبَشَّرَ بِذلِکَ

النَّبی صلی الله علیه و آله لِعَلِی بْنِ اَبی طالِبٍ علیه السلام «وَتُنْذِرَ بِهِ قَوْماً لُدّاً» [4] فَذلِکَ لَکَ وَلاَِصْحابِکَ. [5].
امام حسین علیه السلام فرمود:
(ای فرزند زن بدنام، و فرزند شپش خورده، تو نسبت به امام علی علیه السلام جسارت می کنی؟
آیا می خواهی به تو اطلاع دهم که خدا در قرآن نسبت تو و یاران تو و نسبت به امام علی علیه السلام چه فرماید؟
خداوند بزرگ در آیه 96 مریم نسبت به علی علیه السلام و یاران او فرمود:
«آنان که ایمان آوردند و اعمال نیکو انجام دادند خدای رحمن آنان را در نظر انسان‌ها دوست داشتنی جلوه خواهد داد». این آیه به علی علیه السلام و شیعیان او اختصاص دارد و در آیه بعد از این فرمود:
«ما قرآن را تنها بر زبان تو آسان قرار دادیم تا با آن پرهیزکاران را بشارت دهی». و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به وسیله قرآن علی علیه السلام را بشارت داد.
امّا نسبت به تو و یاران تو فرمود:
«و دشمنان لجوج را از عذاب الهی بترسان»).
*****
[1] بصائر الدّرجات ص480
خرائج و جرائح ج2 ص771 حدیث 73
بحارالانوار ج42 ص234 حدیث 43.
[2] سوره مریم آیه 96.
[3] سوره مریم آیه 97.
[4] سوره مریم آیه 97.
[5] تفسیر فرات ص253 حدیث 345، بحارالانوار ج44 ص210 حدیث 7، عوالم بحرانی ج17 ص89 حدیث 4.

حضرت اباعبدالله علیه السلام به این حقیقت اشاره می فرماید که لقب «امیرالمؤمنین» را اوّلین بار پیامبر خدا با ابلاغ جبرئیل بر حضرت علی علیه السلام نهاد. و به یاران و اصحاب خویش فرمان داد تا با نام «امیرالمؤمنین» علی علیه السلام را بخوانند و بر او سلام دهند.

حدیث 59

قال الامام الحسین علیه السلام:

إنَّ اللهَ جَلَّ جَلالُهُ بَعَثَ جِبْریلَ علیه السلام إلی مُحَمَّدٍصلی الله علیه و آله أنْ یشْهِدَ لِعَلی بْنِ أبی طالِبٍ علیه السلام بِالوِلایةِ فی حَیاتِهِ، وَ یسَمّیهُ بِإِمْرَةِ الْمُؤْمِنینَ قَبْلَ وَفاتِهِ، فَدَعا نَبی اللهِ صلی الله علیه و آله تِسْعَةَ رَهْطٍ.

فقال:

إنما دعوتکم لتکونوا شهداء الله فی الارض أقمتم أم کتمتم. ثمَّ قال:

یا أبابکر قُم فَسلِّم علی علی بإمرة المُؤمنین،

فقال:

أعن أمر الله و رسُوله؟

قال:

نعم. فَقامَ فَسَلَّمَ عَلَیهِ بِإِمْرَةِ الْمُؤْمِنینَ. ثُمَّ قال:

قُم یا عُمر فسلِّم علی علی بإمرة المُؤمنین

فقال:

أعن أمر الله و رسُوله نُسمّیه امیر المُؤمنین؟

قال:

نعم، فَقامَ فَسَلَّمَ عَلَیهِ. ثُمَّ قال للمقداد بن الأسود الکندی:

قُم فسلِّم علی علی بإمرة المُؤمنین، فَقامَ فَسَلَّمَ، وَلَمْ یقُلْ مِثْلَ ماقالَ الرَّجُلانِ مَنْ قَبْلِهِ. ثم قال لابی ذرّ الغفاری:

قمْ فسلّم علی علی بإمرة المؤمنین، فَقامَ فَسَلَّمَ عَلَیهِ. ثمَّ قالَ لحذیفة الیمانی:

قم فسلّم علی أَمیرالمؤمنین فَقامَ فَسَلَّمَ عَلَیهِ. ثمّ قال لعمّاربْن یاسر:

قُم فسلّم علی أمیرالمؤمنین، فَقامَ فَسَلَّمَ عَلَیهِ. ثمَّ قال لعبدالله بن مسعود:

قم فسلّم علی علی بإمرة الْمُؤمنین، فَقامَ فَسَلَّمَ عَلَیهِ. ثمَّ قال لبریدة:

قم فسلّم علی أمیرالمؤمنین، وَ کانَ بُرَیدَةُ أَصْغَرَ الْقَوْمِ سِنّاً فَقامَ فَسَلَّمَ.

فقال رسُول الله صلی الله علیه و آله:

إنّما دعوتُکم لهذا الأمر لتکونوا شهداء الله أَقمْتُم اَمْترکتم.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(همانا پروردگار بزرگ روزی جبرئیل را به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله

و سلم فرستاد و از او خواست که در دوران زندگانی خود به ولایت و رهبری علی علیه السلام شهادت دهد، و قبل از وفات خویش با لقب «امیرالمؤمنین» او را بخواند، پس رسول خدا جمعی از یاران خویش را فراخواند، و به آنان فرمود:
شما را گرد آوردم تا چه باشم یا نباشم گواهان راستگو در زمین باشید، سپس فرمود:
ای ابابکر برخیز و بر علی با نام «امیرالمؤمنین» سلام ده. ابابکر گفت:
آیا این دستور خدا و پیامبر اوست؟
، پیامبر فرمود:
آری، پس ابابکر برخاست و با لقب «امیرالمؤمنین» بر علی علیه السلام اینگونه سلام داد.
«السلام علیک یا امیرالمؤمنین» سپس پیامبر خطاب به عمر فرمود:
برخیز و با لقب «امیرالمؤمنین» به علی سلام ده. عمر نیز پرسید:
آیا این دستور خدا و پیغمبر اوست؟
پیامبر فرمود:
آری، پس او نیز چنین کرد.
پس پیامبر به مقداد بن اسود کندی فرمود:
برخیز و با لقب «امیرالمؤمنین» به علی سلام ده. مقداد فوراً برخاست و سلام داد، بی آنکه چونان آن دو نفر یاد شده دچار تردید و سئوال گردد.
سپس پیامبر به اباذر غفاری فرمود:
برخیز و با لقب «امیرالمؤمنین» به علی سلام ده. او نیز چنین کرد.
سپس پیامبر به حذیفه یمانی فرمود:
برخیز و با لقب «امیرالمؤمنین» به علی سلام ده. حذیفه برخاست و سلام داد.
سپس پیامبر به عمّار بن یاسر فرمود:
برخیز و با لقب «امیرالمؤمنین» به علی سلام ده. عمّار یاسر برخاست و سلام داد.
سپس به عبدالله بن مسعود فرمود:
برخیز و با لقب «امیرالمؤمنین» به علی سلام ده. او نیز برخاست و سلام داد.
سپس پیامبر به بریدة فرمود:
برخیز و با لقب «امیرالمؤمنین» به علی سلام ده. آن روز سنّ بریدة از همه افراد حاضر در مجلس کوچکتر بود.
او نیز برخاست و با لقب «امیرالمؤمنین» بر علی علیه السلام سلام داد.
پس رسول خدا خطاب به یاران فرمود:
امروز شما را بر این مهم فرا خواندم، تا گواهان الهی در امّت من باشید،

من باشم يا نباشم). [1].
*****
[1] امالى شيخ مفيد ص18
بحار الأنوار ج37 ص335 حديث 74.

شناخت جایگاه برادر

امام مجتبی علیه السلام در سخنرانی و فنّ خطابه بی‌نظیر بود، زیبا سخن می گفت و با فصاحت و بلاغت خطبه می خواند. روزی امام حسن علیه السلام خطاب به حضرت اباعبدالله علیه السلام فرمود:
«ای برادر!
ای کاش قدرت روحی تو را می داشتم؟».
حضرت اباعبدالله علیه السلام پاسخ داد:
حدیث 60
قال الامام الحسین علیه السلام:
وَ اَنَا وَاللهِ وَدَدْتُ أَنَّ لی بَعْضَ ما بُسِطَ لَکَ مِنْ لِسانِکَ.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(سوگند به خدا من نیز دوست داشتم، برخی از توانمندی تو را در سخن گفتن بمن می دادند.) [1].و در نقل دیگری آمد:
روزی حضرت اباعبدالله علیه السلام خطاب به امام مجتبی علیه السلام فرمود:
حدیث 61
قال الامام الحسین علیه السلام:
یا حَسَنُ وَدَدْتُ أَنَّ لِسانَکَ لی وَقَلْبی لَکَ. [2].
امام حسی علیه السلام فرمود:
(برادرم حسن!
دوست داشتم که زبان گویای تو از آن من و قلب من از آن تو باشد).
*****
[1] تاریخ ابن عساکر (شرح حال امام حسین علیه السلام) ص146 حدیث 187.
[2] کشف الغمة ج2 ص31، محجة البیضاء ج4 ص227، بحارالانوار ج44 ص195 ضمن حدیث 8.

حضرت اباعبدالله علیه السلام از دوران کودکی تا جوانی، و بخصوص در دوران امامت حضرت مجتبی علیه السلام از آن حضرت اطاعت می کرد، و برابر دستورات امام حسن علیه السلام تسلیم بود، که دیگران احترام متقابل و ادب و بزرگواری فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را با شگفتی یاد می کردند.
امام حسین علیه السلام نسبت به برادر بخصوص در دوران امامت آن حضرت، فروتن و تسلیم بود و اوامر برادر را با قاطعیت اجرا می کرد.
با قیام او برخاست، و با صلح او سکوت کرد، و تا معاویه زنده بود، مقرّرات صلحنامه را محترم شمرد، و برخلاف برادر چیزی نفرمود تا وحدت امّت اسلامی حفظ گردد. گرچه منافقان و بدخواهان، تلاش فراوان می کردند تا اختلافی میان دو برادر ایجاد کنند امّا نتوانستند. حتّی پس از شهادت حضرت مجتبی علیه السلام گروهی از کوفه و دیگر شهرها به امام حسین علیه السلام نامه نوشتند، و تقاضای فریاد و قیام کردند امّا امام هم چنان قرارداد نامه صلح را محترم می شمرد و دستور سکوت و انتظار می داد.
در جواب «بنو جعدة» نوشت:
حدیث 62
قال الإمام الحسین علیه السلام:
إنّی لَأَرْجُو أَنْ یکُونَ رَأی أَخی رَحَمهُ الله فی الْمُوادِعَةِ، وَرَأْیی فی جِهادِ الظَّلَمَةِ رُشْدَاً وَسَدَاداً، فَالْصِقوُا بِالأَرْضِ، وَأَخْفُوا الشّخْصَ، وَاکْتُمُوُا الْهَوی، وَاحْتَرِسُوا مِنَ الأَظَّاءِ ما دامَ ابْنُ هِنْدٍ حَیاً، فَإِنْ یحْدُثْ بِهِ حَدَثٌ وَ أَنَا حَی یأْتِکُمْ رَأْیی إِنْ شاءَاللهُ. [1].
امام حسین علیه السلام فرمود:
(همانا امیدوارم که نظر برادرم «خدا او را رحمت فرماید» وفاداری به پیمان صلح باشد، و نظر من مبارزه و جهاد با ستمکاران است که رستگاری و پیروزی بهمراه دارد، پس تا معاویه زنده است، در جای خود باشید، پنهان کاری نمائید، اهداف خود را مخفی نگهدارید تا مورد سوء ظن قرار نگیرید، پس هرگاه معاویه از دنیا برود و من زنده باشم، نظر نهایی خود را به شما خواهم گفت انشاء الله).
*****
[1] انساب الاشراف ج3 ص151 حدیث 13
البصائر ص275
خرائج و جرائح ج2 ص818 ح 29.

عبیدالله بن عبدالله عُتبة نقل می کند که:
روزی در خدمت حضرت اباعبدالله علیه السلام بودیم، علی بن الحسین «امام سجّاد» وارد شد، امام حسین علیه السلام او را صدا زد و به سوی خود کشید، و بین دو چشم او را بوسید و اظهار داشت:
حدیث 63
قال الإمام الحسین علیه السلام:
بِأبی أَنْتَ ما أَطْیبَ ریحَکَ وَ أَحْسَنَ خُلْقَکَ
امام حسین علیه السلام فرمود:
(پدرم فدای تو چه عطرآگین است بوی تو، و چه نیکوست اخلاق تو). من در آن حالت به یادم آمد که بپرسم:
ای اباعبدالله پدر و مادرم فدای تو، ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، پس از شما چه کسی امام امّت است؟
و به چه کسی باید مراجعه کنیم؟
پاسخ داد:
حدیث 64
قال الامام الحسین علیه السلام:
اِلی عَلِی اِبْنی هذا هُوَ الْاِمامُ وَ أَبُو الأئِمَّةِ.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(به علی فرزندم مراجعه کنید که او امام پس از من و پدر دیگر امامان است).
گفتم:
او خردسال است. پاسخ داد:
حدیث 65
قال الامام الحسین علیه السلام:
نَعَمْ، إنَّ اِبْنَهُ مُحَمَّداً یؤْتَمُّ بِهِ وَ هُوَ اِبْنُ تِسْعِ سِنینَ ثُمَّ یطْرُقُ. قال:
ثمّ یبْقَرُ الْعِلْمَ بَقْراً. [1]. (آری، امّا فرزندش محمّد دوران امامت را به کمال می رساند، او هم اکنون نُه سال دارد، و محمد فرزند او علم را خواهد شکافت). و مراجعه شود به حدیث 25.
*****
[1] کفایة الأثر ص234
بحارالأنوار ج46 ص19 حدیث 8
اثبات الهداة 215:
5 حدیث 6.

امامت حضرت مهدی

شعیب بن أبی حمزه نقل می کند:
روزی بر امام حسین علیه السلام وارد شدم و پس از سلام و احترامات لازم پرسیدم:
آیا شما «صاحب الأمر» هستید؟
پاسخ داد:
نه. پرسیدم:
آیا فرزند شماست؟
پاسخ داد:
نه. پرسیدم:
آیا فرزندِ فرزند شماست؟
پاسخ داد:
نه،
گفتم:
پس صاحب الأمر کیست؟
حدیث 66
قال الامام الحسین علیه السلام:
اَلَّذی یمْلَأُها عَدْلاً، کَما مُلِئَتْ جَوْراً، علَی فَتْرَةٍ مِنَ الأَئِمَّةِ تَأْتِی، کَما أَنَّ رسُولَ اللهِ صلی الله علیه و آله و سلم بُعِثَ عَلی فَتْرةٍ مِنَ الرُّسُلِ. [1].
امام حسین علیه السلام فرمود:
(کسی است که زمین را پر از عدل و داد می کند چنانکه پر از ستم خواهد شد، پر از آنکه دوران طولانی از حضور امامان بگذرد، او خواهد آمد، چنانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس از آنکه دوران طولانی از حضور پیامبران آسمانی گذشت مبعوث شد).
*****
[1] عقدالدرر ص 158.

در حضور حضرت اباعبدالله علیه السلام پیرامون، امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بحثی مطرح شد. شخصی پرسید:
یا اباعبدالله!
آیا حضرت مهدی علیه السلام هم اکنون متولّد شده است؟
حدیث 67
قال الامام الحسین علیه السلام:
لا، وَلَوْ أَدْرَكْتُهُ لَخَدَمْتُهُ أَيامَ حَياتی. [1].
امام حسین علیه السلام فرمود:
(نه اگر او را می یافتم تا زنده بودم، او را خدمت می کردم).
*****
[1] عقد الدرر ص160
غیبة نعمانی ص245.

خبر از بی نیازی مردم در حکومت امام زمان

پس از ظهورِ امام زمان علیه السلام و استقرار عدل جهانی و عدالت اقتصادی، هرگونه فقر و نیازی در کره زمین ریشه کن خواهد شد که حضرت اباعبدالله علیه السلام با اشاره به دوران بی‌نیازی مردم پس از ظهور حضرت صاحب الزّمان (عج)، اظهار داشت:

حدیث 68

قال الإمام الحسین علیه السلام:

تَواصَلُوا وَ تَبَارُّوا، فَوَالَّذی فَلَقَ الْحَبَّةَ وبَرَأَ النَّسَمَةَ، لَيأْتِينَّ عَلَيكُمْ وَقْتٌ لا يجِدُ أَحَدُكُمْ لِدِينارِهِ وَلَادِرْهَمِهِ مَوْضِعاً. [1].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(با یکدیگر ارتباط داشته و نیکی فراوان کنید، پس سوگند به خدائی که دانه را شکافت و پدیده‌ها را آفرید، زمانی بر شما انسانها فرا خواهد رسید «دوران پس از ظهور» که همه مردم به گونه‌ای بی‌نیاز باشند که شما جائی برای بخشش درهم و دینار خود نخواهید یافت.)

*****

[1] عقد الدرر ص171.

خبر از حتمی بودن ظهور

امام حسین علیه السلام نسبت به ظهور حضرت مهدی علیه السلام با ایمان و یقین سخن می گفت، و آینده جهان و اسلام را نورانی و حرکت‌زا می دید که با آینده‌نگری مثبت و روشن اظهار داشت:

حدیث 69

قال الامام الحسین علیه السلام:

لَوْ لَمْ یبْقَ مِنَ الدُّنْیا اِلاّ یوْمٌ واحِدٌ، لَطَوَّلَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ ذلِکَ الْیوْمَ حَتّی یخْرُجَ رَجُلٌ مِنْ وُلْدی، فَیمْلَأُها عَدْلاً وَقِسْطاً کَما مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً، کَذلِکَ سَمِعْتُ رَسُولَ الله صلی الله علیه و آله یقُولُ

امام حسین علیه السلام فرمود:

(اگر از دنیا جز یک روز باقی نماند، پروردگار قدرتمند و بزرگ، آن روز را چنان طولانی خواهد کرد تا مردی از فرزندان من قیام کند و جهان را پر از عدل و داد نماید چنان که پر از فساد و ستمکاری خواهد شد. من این چنین از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیده‌ام). [1].

*****

[1] کمال الدین ص317 حدیث 4

بحارالانوار ج51 ص133 حدیث 5.

حسن بن هارون نقل می کند:
از حضرت أباعبدالله علیه السلام پرسیدند:
آیا حضرت مهدی علیه السلام وقتی قیام کرد بر خلاف راه و رسم أمیرالمؤمنین علیه السلام رفتار می کند؟
امام پاسخ داد:
حدیث 70
قال الامام الحسین علیه السلام:
نَعَمْ، وَ ذلِکَ أَنَّ عَلِیاً علیه السلام سارَ بِاللِّینِ وَالْکَفِّ، لأَنَّهُ عَلِمَ أَنَّ شیعَتَهُ سَیظْهَرُ عَلَیهِمْ مِنْ بَعْدِهِ، وَ أَنَّ المَهْدِی إِذا خَرَجَ سارَفِیهِمْ بِالْبَسْطِ وَالسَّبْی، وَ ذلِکَ أَنّهُ یعْلَمُ أَنَّ شیعَتَهُ لَنْ یظْهَرَ عَلَیهِمْ مِنْ بَعْدِهِ اَبَداً. [1].
امام حسین علیه السلام فرمود:
(آری، زیرا حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با نرمی و سخت‌گیری در بخشش اموال با پیروان خود زندگی کرد زیرا می دانست که پس از او بر ضد شیعیان او می شورند و آنها را در سختی و مشکلات قرار می دهند. امّا حضرت مهدی علیه السلام وقتی قیام کرد با دست و دل بازی «بخشش‌های فراوان» و با قاطعیت با مردم برخورد می کند زیرا می داند که شیعیان او همواره پیروزند و کسی از آن پس بر آنها غلبه نخواهد کرد).
*****
[1] عقد الدرر 226.

انتقام امام از ستمگران

حضرت اباعبدالله علیه السلام وقتی انبوه مشکلات جامعه اسلامی آن روزگاران را می دید و انواع ظلم و ستمکاری دشمنان را شاهد بود، به آینده روشن و ظهور حضرت مهدی علیه السلام چشم دوخته اظهار می داشت:

حدیث 71

قال الامام الحسین علیه السلام:

یظْهِرُ اللهُ قَائِمَنَا فَینْتَقِمُ مِنَ الظَّالِمینَ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(قائم ما قیام می کند و از ستمگران انتقام می گیرد). پرسیدند:

ای فرزند رسول خدا!

قائم شما کیست؟

پاسخ داد:

حدیث 72

قال الامام الحسین علیه السلام:

السَّابِعُ مِنْ وُلْدِ اِبْنی مُحَمَّدِ بْنِ عَلی، وَ هُوَ الْحُجَّةُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِی بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِی بْنِ مُوسَی بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِی اِبْنی، وَ هُوَ الَّذِی یغیبُ مُدَّةً طَویلَةً ثُمَ یظْهَرُ وَ یمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلاً کَمَا مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً. (هفتمین امام از فرزندان پسرم محمّد بن علی است. او حجّت خدا فرزند حسن، فرزند علی، فرزند محمد، فرزند علی، فرزند موسی، فرزند جعفر، فرزند محمد، فرزند علی، پسر من است. اوست که مدّتی طولانی از دیده‌ها پنهان می شود سپس آشکار شده زمین را پر از عدل و داد می کند چنانکه پر از ستم و تجاوز شده است). [1].

*****

[1] اثبات الهداة ج7 ص138 حدیث 681

معجم أحادیث الامام المهدی علیه السلام ج3 ص181 حدیث 704.

حضرت اباعبدالله علیه السلام برای روشن ساختن دوران زندگی حضرت مهدی علیه السلام برای یاران خویش از غیبت صغری و کبری آن حضرت سخن گفت و توضیح داد که:
حدیث 73
قال الامام الحسین علیه السلام:
لِصاحِبِ هذا الأَمْرِ - یعنی المَهْدِی علیه السلام - غَیبَتانِ؛ إِحْداهُما تَطُولُ حَتّی یقُولَ بَعْضُهُمْ:
ماتَ، وَ بَعْضُهُمْ:
قُتِلَ، وَ بَعْضُهُمْ:
ذَهَبَ. وَ لا یطَّلِعُ عَلی مَوْضِعِهِ أَحَدٌ مِنْ وَلِی وَ لا غَیرِهِ، إلاَّ الْمَوْلَی الَّذی یلی أَمْرَهُ. [1].
امام حسین علیه السلام فرمود:
(برای صاحب امر (مهدی «عج») دو غیبت مطرح است یکی از آن دو چنان طولانی است که گروهی خواهند گفت او مرده است. و جمعی خواهند گفت او کشته شده است. و جمعی دیگر خواهند گفت که او ظهور کرده است. و کسی از جایگاه او اطّلاعی نخواهد داشت جز رهبرانی که نماینده او بوده و دستوراتش را اجرا می کنند).
*****
[1] عقد الدرر ص134.

حضرت اباعبدالله علیه السلام آینده را به دو مرحله و دوران متفاوت می شناساند که در مرحله اوّل، انسان و جهان به فساد و تباهی دچار می گردد و در مرحله دوم با قیام حضرت صاحب الزّمان علیه السلام اصلاح می شود و زشتی‌ها و بدی‌ها نابود می گردد.

حدیث 74

قال الامام الحسین علیه السلام:

لایکُونُ الأَمْرُ الَّذِی تَنْتَظِرُونَهُ حَتَّی یبْرَأَ بَعْضُکُمْ مِنْ بَعْضٍ، وَیتْفُلَ بَعْضُکُمْ فِی وُجُوهِ بَعْضٍ، وَ یشْهَدَ بَعْضُکُمْ عَلی بَعْضٍ بِالْکُفْرِ، وَ یلْعَنَ بَعْضُکُمْ بَعْضاً.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(آنچه انتظارش را دارید تحقّق نمی یابد جز زمانی که انزجار و نفرت از یکدیگر بین شما رواج یابد، گروهی بر ضدّ گروه دیگر شهادت دهند و همدیگر را لعن و نفرین کنند). از امام پرسیدند:

پس از ظهور حضرت مهدی علیه السلام نیکوکاری چگونه است؟

پاسخ فرمود:

اَلخَیرُ کُلُّهُ فی ذلِکَ الزَّمانِ، یقُومُ قائِمُنا، وَ یدْفَعُ ذلِکَ کُلَّهُ. (همه خیرها در آن زمان است که مهدی علیه السلام قیام می کند و همه زشتی‌ها را از میان برمی‌دارد). [1].

*****

[1] غیبت نعمانی ص 205 حدیث 9

عقدالدرر ص63.

چون انقلاب حضرت مهدی علیه السلام یک انقلاب جهانی و فراگیر است، دشمنان صلح و امنیت جهانی، شورش‌ها، جنگ‌ها، و تهاجمات گسترده‌ای را بر امام تحمیل می کنند که راهی جز مبارزه و جهاد بی‌امان وجود ندارد، تا ستمگران خلع سلاح شده، و زمین از انواع زشتی‌ها پاک گردد، از این رو حضرت اباعبدالله علیه السلام اظهار داشت:

حدیث 75

قال الامام الحسین علیه السلام:

إِذا خَرَجَ الْمَهْدِی علیه السلام، لَمْ یکُنْ بَینَهُ وَ بَینَ الْعَرَبِ وَ قُرَیشٍ إِلاَّ السَّیفُ، وَ ما یسْتَعْجِلُونَ بِخُرُوجِ الْمَهْدِی!

وَاللهِ مالِبَاسُهُ إِلاَّ الْغَلیظُ، وَ لا طَعامُهُ إِلاَّ الشَّعِیرُ، وَ ما هُوَ إِلاَّ السَّیفُ، وَالْمَوْتُ تَحْتَ ظِلِّ السَّیفِ. [1].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(وقتی مهدی علیه السلام قیام کند میان او و عرب و طایفه قریش جز شمشیر رابطه دیگری نیست. چرا در ظهور مهدی علیه السلام تعجیل می کنید؟

او جز لباس خشن و غذایی از جو ندارد، او با شمشیر و مُبارزه و جهاد دنیا را پاک می کند و مرگ در زیر سایه شمشیر قرار می گیرد).

*****

[1] عقد الدرر ص228

اثبات الهداة ج7 ص79 حدیث 503.

ظهور امام زمان در شکل جوان

حضرت اباعبدالله علیه السلام با علوم و آگاهی که به وسیله جدّ و پدر بزرگوارش در اختیار داشت، تحولّات گوناگون آینده و خصوصیات فردی حضرت مهدی علیه السلام مانند شکل و سن و سال آن حضرت را به روشنی بیان فرمود:

حدیث 76

قال الامام الحسین علیه السلام:

لَوْ قامَ الْمَهْدِی لَأَنْکَرَهُ النَّاسُ؛لِأَنَّهُ یرْجِعُ إِلَیهِمْ شابّاً مُوَفَّقاً، وَ إِنَّ مِنْ أَعْظَمِ الْبَلِیةِ أَنْ یخْرُجَ إِلَیهِمْ صاحِبُهُمْ شَابّاً، وَ هُمْ یحْسِبُونَه شَیخاً کَبِیراً. [1].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(اگر مهدی علیه السلام قیام کند گروهی از مردم او را انکار می نمایند زیرا علی‌رغم تصوّر آنان که مهدی علیه السلام را بسیار پیر می پندارند، مهدی علیه السلام با چهره شاداب جوانی ظهور خواهد کرد، و از بزرگترین آزمایش برای مردم آن زمان همین است که می پندارند حضرت مهدی علیه السلام بسیار پیر است).

*****

[1] عقد الدرر ص41

اثبات الهداة ج7 ص215 حدیث 119

معجم احادیث المهدی ج3 ص353 حدیث 900.

حضرت اباعبدالله علیه السلام با توجّه به اصلِ «تداوم هدایت» و رهبری امّت اسلامی، اصل امامت و رهبری امامان معصوم را مطرح کرده و سرانجام جهان را روشن و نورانی معرفی می کند.
حدیث 77
قال الامام الحسین علیه السلام:
مِنَّا إِثْنَا عَشَرَ مَهْدِیاً، أَوَّلُهُمْ أَمِیرُ الْمؤمِنِینَ عَلِی بْنُ أَبِی طَالِبٍ، وَآخِرُهُمْ التَّاسِعُ مِنْ وُلْدِی، وَ هُوَ الأمام الْقَائِمُ بِالْحَقِّ، یحْیی اللهُ بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا، وَ یظْهِرُ بِهِ دِینَ الْحَقِّ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ، وَ لَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ. لَهُ غَیبَةٌ یرْتَدُّ فِیهَا أَقْوَامٌ وَ یثْبُتُ فِیهَا عَلَی الدِّینِ آخَرُونَ، فَیؤْذَوْنَ وَ یقَالُ لَهُمْ:
«مَتی هذَا الْوَعْدُ إِنْ کُنْتُمْ صَادِقِینَ». [1] أَمَا إِنَّ الصَّابِرَ فِی غَیبَتِهِ عَلَی الْاَذی وَالتَّکْذِیبِ بِمَنْزِلَةِ الْمجاهِدِ بِالسَّیفِ بَینَ یدَی رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(دوازده هدایت کننده از ماست، و نخستین آنها امیرالمؤمنین علی علیه السلام و آخرین آنها نهمین فرزند من می باشد، او امامی است که برای حق قیام می کند، خدا توسّط او زمین را پس از آنکه مرده باشد زنده می کند، دین با او آشکار می گردد و آئین حق توسّط او در سراسر جهان تحقّق می یابد، گرچه خوشایند مشرکین نباشد، او را غیبتی است طولانی. گروهی به شک و تردید می افتند، و گروهی دیندار استوار و ثابت قدم می مانند، شک داران ثابت قدمان را آزار می رسانند و به آنها می گویند:
اگر شما راستگو هستید روز موعود کی فرا می رسد؟
آنان که در زمان غیبت بر آزار و تکذیب شک داران صابر و بردبار باشند همانند مجاهدانی هستند که در پیشگاه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم جهاد می کنند). [2].
*****
[1] سوره یس آیه 29.
[2] کمال الدّین ج1 ص317 حدیث 3
عیون أخبار الامام الرّضا علیه السلام ج1 ص69 حدیث 36
کفایة الأثر ص231
اعلام الوری ص384
اثبات الهداة ج2 ص333، حدیث 134 و ج3 ص200 حدیث 152
کنز الدقائق ج4 ص177.

عیسی خشّاب می گوید از حضرت اباعبدالله علیه السلام سئوال کردم:
آیا صاحب الأمر شما هستید؟
امام پاسخ داد:
حدیث 78
قال الامام الحسین علیه السلام:
لا، وَلكِنْ صَاحِبُ الأمْرِ الطَّرِيدُ الشَّرِيدُ الْمَوْتُورُ بِأَبِيهِ، الْمُكَنَّى، بِعَمِّهِ يضَعُ سَيفَهُ عَلَى عَاتِقِهِ ثَمَانِيةَ أَشْهُرٍ.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(نه، صاحب الامر آن مخفی شده و در نهان است که به خونخواهی پدرش برخواهد خواست و با لقب عمویش خوانده شده و هشت ماه شمشیر به دوش خواهد گرفت). [1].
*****
[1] کمال الدین ج1 ص318 حدیث 5
اثبات الهداة ج6 ص398 حدیث 123
بحارالانوار ج51 ص133 حدیث 6
معجم احادیث المهدی علیه السلام ج3 ص180 حدیث 702
(هشت ماه جنگ شاید به یکی از عملیات رهائی بخش تعلّق داشته باشد، و گرنه برای جهانی شدن حکومت اسلامی، جنگ‌های فراوانی را بر امام تحمیل خواهند کرد).

مدت حکومت امام زمان

آینده جهان در پیش روی حضرت اباعبدالله علیه السلام آن چنان روشن و نورانی است که به همه جوانب آن آگاهی لازم دارد، و مدّت حکومت حضرت مهدی علیه السلام که قرن‌ها پس شهادت او تحقّق خواهد یافت را برای یاران خود باز می گوید.

حدیث 79

قال الامام الحسین علیه السلام:

یمْلِکُ المَهْدِی علیه السلام تِسْعَةَ عَشَرَ سَنَةً وَ أَشْهُراً. [1].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(مهدی «عج» نوزده سال و چند ماه حکومت خواهد کرد).

*****

[1] عقد الدرر ص239.

حضرت اباعبدالله علیه السلام برای شناساندن حضرت مهدی علیه السلام و بالا آوردن آگاهی مردم نسبت به ویژگی‌های آن حضرت اظهار داشت:
حدیث 80
قال الامام الحسین علیه السلام:
قائِمُ هذِهِ الأُمَّةِ هُوَ التاسِعُ مِنْ وُلْدِی، وَ هُوَ صاحِبُ الغَیبَةِ، وَ هُوَ الّذِی یقْسَمُ میراثُهُ وَ هُوَ حَی.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(قائم این امّت از فرزندان من است او صاحب غیبت است و میراثش در حالی که که زنده می باشد تقسیم می گردد). [1].
*****
[1] کمال الدین ج1 ص317 حدیث 2
اثبات الهداة ج6 ص397 حدیث 3
بحار الانوار ج51 ص133 حدیث 3.

حضرت اباعبدالله علیه السلام برای معرّفی و شناساندن صحیح و دقیق حضرت مهدی علیه السلام، ویژگیهای آن حضرت را آشکارا بیان می دارد:
حدیث 81
قال الامام الحسین علیه السلام:
فی الْقائِمِ مِنَّا سُنَنٌ مِنَ الأنْبِیاءِ علیه السلام:
سُنَّةٌ مِنْ نُوحٍ، وَ سَنَّةٌ مِنْ إبْراهیمَ، وَ سُنَّةٌ مِنْ مُوسی، وَ سُنَّةٌ مِنْ عیسی، وَ سُنَّةٌ مِنْ أیوبَ و سُنَّةٌ مِنْ مُحَمَّدٍصلی الله علیه و آله. فَأمَّا مِنْ نُوحٍ:
فَطُولُ الْعُمْرِ وَ أَمَّا مِنْ اِبْرهیمَ:
فَخِفاءُ الْوِلادَةِ وَ اِعْتِزالُ النَّاسِ وَ أَمَّا مِنْ مُوسی:
فَالْخَوْفُ وَ الْغَیبَةُ وَ أَمَّا مِنْ عیسی:
فَإخْتِلافُ النَّاسِ فیه وَ أَمَّا مِنْ أیوبَ:
فَالْفَرَجُ بَعْدَ الْبَلْوی وَ أَمَّا مِنْ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله:
فَالْخُرُوجُ بِالسَّیفِ». [1].
امام حسین علیه السلام فرمود:
(در زندگی قائم ما آداب و روش پیامبران وجود دارد. راه و رسمی از نوح پیامبر، و راه و رسمی از ابراهیم و راه و رسمی از موسی و راه و رسمی از عیسی و راه و رسمی از ایوب و راه و رسمی از محمّد صلی الله علیه و آله و سلم امّا راه و رسم نوح پیامبر، طول عمر است و راه و رسم ابراهیم، ولادت پنهان، و دوری از مردم است و راه و رسم موسی، واهمه داشتن و غیبت کردن است و راه و رسم عیسی، اختلاف داشتن مردم در وجود اوست و راه و رسم ایوب، رهائی و پیروزی پس از آزمایشها و گرفتاری‌هاست و راه و رسم محمّد صلی الله علیه و آله و سلم قیام با شمشیر است).
*****
[1] کشف الغمّة ج2 ص522
علم الیقین ج2 ص793
کمال الدین ص576.

اطاعت از امام

هماهنگی با برادر در حفظ صلح

یکی از مسائل سیاسی مهم، مسئله صلح امام حسن علیه السلام بود که با سطحی نگری، ساده‌اندیشی نمی شود آن را به ارزیابی گذاشت. بسیاری نمی توانستند علل و عوامل آن را به درستی درک کنند و اعتراض می کردند، امّا حضرت اباعبدالله علیه السلام با برادر هماهنگ بود، او را امام خود می دانست و از او اطاعت می کرد، هرگاه گروهی خدمت او می رسیدند و می خواستند سیاست امام مجتبی علیه السلام را زیر سئوال ببرند امام حسین علیه السلام دفاع می کرد.
روزی گروهی از شیعیان کوفه خدمت امام حسین علیه السلام رسیدند و تلاش فراوان کردند تا صلح امام مجتبی علیه السلام را رد کرده امام حسین علیه السلام را به قیام وا دارند.
حدیث 82
قال الامام الحسین علیه السلام:
قَدْ کانَ صُلْحٌ وَ کانَتْ بَیعَةٌ کُنْتُ لَها کارِهاً، فَانْتَظِرُوُا ما دامَ هذَا الرَّجُلُ حَیاً، فَإِنْ یهْلَکُ نَظَرْنا وَ نَظَرْتُمْ. [1].
امام حسین علیه السلام فرمود:
(قرار داد صلحی بین ما وجود دارد گرچه خوشایند من نیست، امّا تا معاویه زنده است در انتظار باشید، پس آنگاه که بمیرد، ما و شما تجدید نظر می کنیم)
*****
[1] أنساب الاشراف ج3 ص150 حدیث 10.

حجر بن عدی که در ماجرای صلح امام حسن علیه السلام بسیار اندوهناک بود، چون عمق مسائل سیاسی را نمی توانست درست تحلیل کند، نسبت به آن حضرت جسارتهائی داشت، روزی خدمت حضرت اباعبدالله علیه السلام آمد، و فراوان تلاش کرد که صلح امام مجتبی علیه السلام را زیر سئوال ببرد و گفت:
نظر و رأی امام حسن علیه السلام را رها کن، شیعیان را گرد خود جمع کُن و قیام و مبارزه بر ضدّ معاویه را آغاز کن، ما همه با شمائیم و با معاویه و شامیان آنقدر به نبرد ادامه می دهیم تا خداوند میان ما حکم فرماید:
حدیث 83
قال الامام الحسین علیه السلام:
إِنّا قَدْ بایعْنا وَ لَیسَ إِلی ما ذَکَرْتَ سَبِیلٌ
امام حسین علیه السلام فرمود:
(ما با آنها صلح کردیم و هم اکنون در دوران صلح بسر می بریم، به آنچه شما می خواهید راهی وجود ندارد.) [1].
*****
[1] انساب الأشراف ج3 ص151.

پس از صلح و امضاء قرارداد نامه، گروهی از بزرگان شیعه در کوفه مانند جندب بن عبدالله أزدی و مسیب بن فزاری و سلیمان بن صرد خزاعی، و سعید بن عبدالله حنفی، با امام حسین علیه السلام ملاقات کردند و تلاش داشتند صلح امام مجتبی علیه السلام را زیر سئوال ببرند.

حدیث 84

قال الامام الحسین علیه السلام:

إِنَّ أَمْرَ اللهِ کانَ قَدَرَاً مَقْدُوراً، إِنَّ أَمْرَ اللهِ کانَ مَفْعوُلاً. لَکُنْتُ طَیبَ النَّفْسِ بِالْمَوْتِ دُونَهُ!

وَلکِنْ أَخی عَزَمَ عَلَی وَناشَدَنی فَأَطَعْتُهُ، وَ کَأَنَّما یحَزُّ أَنْفی بِالْمَواسی وَیشَرَّحُ قَلْبی بِالْمُدی!

وَقَدْ قالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ:

(فَعَسی أَنْ تَکْرَهُوا شَیئاً وَ یجْعَلَ اللهُ فِیهِ خَیراً کَثِیراً) [1] وقال:

(وَ عَسَی أَنْ تَکْرَهُوا شَیئاً وَهُوَ خَیرٌ لَکُمْ وَعَسَی أَنْ تُحِبُّوا شَیئاً وَهُوَ شَرٌّ لَکُمْ وَاللهُ یعْلَمُ وَأَنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ) [2].

(همانا فرمان خدا اندازه معینی دارد، و همانا فرمان خدا اجراء شدنی است، من هم مرگ را بر صلح ترجیح می دادم، امّا برادرم با من صحبت کرد و مصالح مسلمین را طرح فرمود، من هم از او اطاعت کردم، در حالی که گویا با شمشیرها بر بینی من، و با کارد بر قلب من می کوبیدند، و بتحقیق خدای عزیز و بزرگ فرمود:

«گاهی چیزی را خوش ندارید امّا خدا خیر فراوان را در همان قرار داده است» و فرمود:

«و گاهی چیزی را خوش ندارید در حالی که برای شما خیر است، و گاهی چیزی را دوست دارید که برای شما بد است، خدا می داند و شما نمی دانید». امّا سلیمان صرد و سعید بن عبدالله اصرار فراوان کردند تا نظر امام حسین علیه السلام را از حفظ صلح برگردانند که امام در تداوم رهنمود خود فرمود:

هذا ما لا یکوُنُ وَ لا یصْلَحُ (قیام بر ضدّ معاویه در چنین شرائطی نه امکان دارد و نه صلاحیت دارد).

*****

[1] سوره نساء آیه19.

[2] سوره بقره آیه216.

انگشتر

یکی از زیبائی‌های زندگی، انگشتر به دست کردن است که هم منافع مادّی و هم منافع معنوی و روانی دارد، در روزگاران گذشته انگشتر هر فردی به الفاظ و عبارات و نقش‌هایی تزیین می گردید که بجای انواع مُهرهای اداری امروز از آن استفاده می گردید، و با آن پایان نامه‌های رسمی را مهر می کردند، نسبت به انگشتر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خاطره‌ای را حضرت اباعبدالله علیه السلام نقل فرمود که:
شنیدنی است؛ (قیام بر ضدّ معاویه در چنین شرائطی نه امکان دارد و نه صلاحیت دارد.).
حدیث 85
قال الامام الحسین علیه السلام:
اَعْطَی النَّبی‌صلی اللهِ علیه و آله عَلِیاً علیه السلام خَاتَماً لِینْقُشَ عَلَیهِ «مُحمَّدُ بْنُ عَبْدِاللهِ» فَأَخَذَه امیرُ الْمؤْمِنینَ علیه السلام فَأَعْطاهُ النَقّاشَ،
فقال علیه السلام له:
«انقش علیه محمد بن عبدِالله» فَنَقَشَ النَّقَّاشُ فَاَخْطَأَتْ یدُهُ فَنَقَشَ عَلَیهِ «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ» فَجاءَ أَمیرُالْمُؤْمِنینَ علیه السلام
فقال:
«ما فعل الخاتم»؟
فقال:
هوذا، فَأَخَذَهُ وَ نَظَرَ إِلی نَقْشِهِ
فقال:
«ما أمرتک بهذا». قال:
صدقت، ولکن یدی أخطأت، فجاء به إلی رسول الله صلی الله علیه وآله
فقال:
«یا رسول‌الله ما نقش النقّاش ما أمرت به و ذکر أنَّ یده أخطأت»، فأخذ النبی‌صلی الله علیه و آله و نَظَر إلَیه
فقال:
«یا علی أنا محمّد بن عبدالله، و أنا محمّد رسول‌الله» و تَخَتَّمَ بِهِ، فَلَمَّا أَصْبَحَ النَّبی‌صلی الله علیه و آله نَظَرَ إِلی خاتَمِهِ فَإِذا تَحْتَهُ مَنْقُوشٌ «عَلِی وَلی اللهِ» فَتَعَجَّبَ مِنْ ذلِکَ النَّبی‌صلی الله علیه و آله فَجاءَ جَبْرَئیلُ علیه السلام
فقال:
«یا جبرئیل کان کذا و کذا».
فقال:
یا محمّد کتبت ما أردت و کتبنا ما أردنا.

امام حسین علیه السلام فرمود:
(پیامبر اسلام‌صلی الله علیه و آله و سلم انگشتر خود را به امام علی علیه السلام سپرد تا به مغازه انگشترسازی برده و برروی نگین آن جمله «محمد بن عبدالله» را بنویسد. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام انگشتر را به استاد انگشترساز تحویل داد و دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را ابلاغ کرد که بر روی انگشتر بنویس «محمد بن عبدالله». استاد انگشترساز به هنگام نقش گذاری، دچار اشتباه شد و این جمله را نوشت:
«محمّدٌ رسولّ الله» حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام طبق قرار قبلی نزد استاد انگشترساز رفت، وقتی انگشتر را دید فرمود:
من به تو اینگونه دستور نداده بودم. استاد انگشترساز گفت. راست می گوئی، به هنگام نقش گذاری اشتباه کردم. حضرت علی علیه السلام انگشتر را به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رساند و فرمود:
استاد انگشتر ساز به آنچه شما دستور داده بودید عمل نکرد و عذرخواهی کرد که اشتباه کرده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم انگشتر را تحویل کرد و در حالی که به نقش آن نگاه می کرد فرمود:
ای علی!
من محمد بن عبدالله هستم، و من محمد رسول خدا هستم، اشکالی ندارد.
سپس انگشتر را بر انگشت مبارک گذاشت. شب گذشت و صبحگاهان فرا رسید، وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم صبح کرد و نگاه به انگشتر دوخت مشاهده فرمود که:
زیر جمله «محمّد رسول الله» جمله «علی ولی الله» نوشته شده است.
پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شگفت زده شد که ناگاه جبرئیل فرود آمد و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ماجرای انگشتر را باز گفت.
جبرئیل پاسخ داد:
(ای محمّد!
شما آنچه اراده کردی نوشتی، و ما نیز آنچه را خواستیم نوشتیم). [1].
*****
[1] بحارالانوار ج40 ص37 حدیث 72
مدینة المعاجز ج1 ص425 حدیث 285
کتاب امالی شیخ طوسی ج2 ص315.

انگشتر عقیقی حضرت زهراعلیها السلام داشت که به هنگام شهادت آن را به امام حسن علیه السلام بخشید، و امام حسن علیه السلام نیز به هنگام شهادت آن را به حضرت اباعبدالله علیه السلام بخشیده بود.

حدیث 86

قال الامام الحسین علیه السلام:

فَاشْتَهَیتُ أَنْ أَنقُشَ عَلَیهِ شَیئاً، فَرَأَیتُ فِی النَّوْمِ الْمَسیحَ عیسَی بْنَ مَرْیمَ عَلی نَبینا و آلهِ وَ علیه السلام، فَقُلْتُ لَهُ:

یا رُوحَاللهِ ما أَنْقُشُ عَلی خاتَمی هذا؟

قال:

انقش علیه:

لا إله إلا الله الملک الحقّ المبین، فإنّه أوّل التوراة و آخر الإنجیل».

امام حسین علیه السلام فرمود:

دوست داشتم بر روی نگین انگشتر چیزی نقش کنم، که شب در خواب حضرت عیسی علیه السلام بن مریم «که بر او و بر پیامبرمان و خاندانش درود» را دیدم. پرسیدم ای روح خدا!

بر روی نگین این انگشترم چه جمله‌ای بنویسم؟

حضرت عیسی علیه السلام پاسخ داد:

بر روی انگشترت این جمله را بنگار «لا اله الاّ الله الملک الحقّ المبین» که این جمله در اوّل کتاب تورات، و در پایان کتاب انجیل آمده است. [1].

*****

[1] کتاب غیبت شیخ طوسی ص297 حدیث 252.

شناخت اهل بیت پیامبر

أصبغ بن نباته نقل می کند:
روزی خدمت حضرت اباعبدالله علیه السلام رسیدم، و سئوالاتی و خواسته‌هائی داشتم، وقتی بر امام حسین علیه السلام وارد شدم و سلام کردم، اسرار درون مرا می دانست و به سئوالات من پاسخ فرمود، و خواسته‌های مرا با قدرت معجزه پاسخ فرمود و آنگاه اظهار داشت:
حدیث 87
قال الإمام الحسین علیه السلام:
نَحْنُ الَّذینَ عِنْدَنا عِلْمُ الْکِتابِ وَ بَیانُ ما فِیهِ، وَ لَیسَ لِإَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ ما عِنْدَنا؛ لأنَّا أَهْلُ سِرِّ اللهِ». فتبسّم فی وجهی، ثمّ قال علیه السلام:
نَحْنُ آلُ اللهِ وَ وَرَثَةُ رَسُولِهِ.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(ما هستیم کسانی که نزد ماست علم کتاب، و تفسیر صحیح آن، و آنچه در نزد ماست در اختیار هیچکدام از بندگان خدا نیست، زیرا ما شایسته اسرار الهی می باشیم «و در حالی که لبخند می زد فرمود» مائیم خاندان خدا و وارثان پیامبر او).

امام صادق علیه السلام نقل فرمود که:
عبدالله بن شدّاد بن هادی لیثی به شدّت «تب دار» شد بناچار او را خدمت امام حسین علیه السلام بردند. با اشاره‌ای از امام حسین علیه السلام «تب شدید» از بدن بیمار رخت بست و سلامت را باز یافت. بیمار در حالی که تشکّر می کرد گفت بحق خشنود شدم از لطف و محبّت شما و دیدم که «تب» از شما می گریزد.
حدیث 88
قال الامام الحسین علیه السلام:
وَاللّهِ ما خَلَقَ اللهُ شَیئاً إِلاَّ وَقَدْ أَمَرَهُ بِالطَّاعَةِ لَنا یا کُناسَةُ.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(سوگند به خدا!
خداوند پدیده‌ای را نیافرید جز آنکه آن را به اطاعت ما فرمان داد).
سپس گویا با کسی حرف می زند خطاب به «تب» فرمود:
اَلَیسَ أَمیرُ الْمُؤْمِنینَ علیه السلام أَمَرَکِ أَلاَّ تَقْرَبی إِلاَّ عَدُوّاً أَوْمُذْنِباً لِکَی تَکُونی کَفَّارَةً لِذُنُوبِهِ؟!
فَما بالُ هذا؟
(آیا امیرالمؤمنین علیه السلام تو را دستور نداد که دامنگیر دوستان ما نشوی، بلکه به سراغ دشمنان ما بروی، یا گناهکاری را فراگیری تا گناهان او پاک گردد؟
پس چرا به سراغ این شخص آمدی؟)
[1].
حاضران نقل کردند کسی را نمی دیدیم امّا صدائی بگوش رسید که گفت:
لبیک.
*****
[1] رجال کشی ج1 ص298 حدیث 141
مناقب ابن شهر آشوب مازندرانی ج4 ص51
اثبات الهداة ج5 ص199 حدیث 50
بحارالأنوار ج44 ص183 حدیث 8
مدینة المعاجز ج3 ص499 حدیث 10113.

در بین راه کربلا پس از اتمام حجّت‌های فراوان، آنگاه که مردم پراکنده شدند و جز هفتاد و دو تن کسی باقی نماند.
امام حسین علیه السلام در یک سخنرانی ارزشمند، ارزش‌ها و فضائل اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را مطرح فرمود:
حدیث 89
قال الامام الحسین علیه السلام:
إِنَّ اللهَ تَعالی لَمَّا خَلَقَ آدَمَ وَسَوَّاهُ وَعَلَّمَهُ أَسْماءَ كُلِّ شَیءٍ وَ عَرَضَهُمْ عَلَی الْمَلائِكَةِ جَعَلَ مُحَمَّداً وَعَلیاً وَفاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحسین علیهما السلام أَشْباحاً خَمْسَةً فی ظَهْرِ آدَمَ، وَكانَتْ أَنْوارُهُمْ تُضیءُ فِی الاْفاقِ مِنَ السَّماواتِ وَالْحُجُبِ وَالْجِنانِ وَالْكُرْسی وَ الْعَرْشِ. فَأَمَرَاللهُ الْمَلائِكَةَ بِالسَّجْودِ لاِدَمَ تَعْظیماً لَهُ، إِنَّهُ قَدْ فَضَّلَهُ بِأَنْ جَعَلَهُ وِعاءً لِتِلْكَ الأَشْباحِ الَّتی قَدْ عَمَّ أَنْوارُها الاْفاقَ، فَسَجَدُوا إِلاَّ إِبْلیسَ أَبی أَنْ یتَواضَعَ لِجَلالِ عَظَمَةِ اللهِ، و آن یتَواضَعَ لاِنْوارِنا أَهْلِ الْبَیتِ وَقَدْ تَواضَعَتْ لَها الْمَلائِكَةُ كُلُّها وَاسْتَكْبَرَ وَتَرَفَّعَ وَكانَ بِإِبائِهِ ذلِكَ وَتَكَبُّرِهِ مِنَ الْكافِرین.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(همانا وقتی خداوند بزرگ، آدم را آفرید و اندام و خلقت او را اعتدال بخشید، نام هر چیزی را به او آموخت، و او را بر فرشتگان نمود، و نور حضرت محمّد و علی و فاطمه و حسن و حسین را بر صُلب آدم نهاد بگونه‌ای که نور آنان همه جا را روشن کرده بود، بر افُق های آسمانها، پرده‌ها، بهشت، کرسی، و عرش الهی، همه جا را نورانی کرد، پس خدا فرشتگان را فرمان سجده بر آدم داد تا او را بزرگ شمارند. خدا آدم را برتری داد بدان علّت که نور پنج تن را در بر دارد و آسمانها را روشن کرده‌اند، پس همه فرشتگان بر آدم سجده کردند جز ابلیس که از فروتنی برابر عظمت پروردگاری سرباز زد و از فروتنی برابر انوار ما سرپیچی کرد در حالی که همه فرشتگان فروتنی کردند و سجده نمودند پس شیطان خود را بزرگ پنداشت و بالاتر دانست، که به علّت سرپیچی و خود بزرگ بینی از کافران شد). [1].
*****
[1] تفسیر امام عسکری علیه السلام ص217
بحارالأنوار ج11 ص149
دمعة الساکبة ج4 ص270.

اعتدال در دوستی با اهل بیت

رهبران معصوم ما، همواره شیعیان را به حفظ اعتدال و میانه‌روی در دوستی‌ها و دشمنی‌ها، سفارش فرمودند، که تُندروی‌ها چونان کُندروی‌ها انسان را به کمال و رشد واقعی نخواهد رساند و سفارش فرمودند که در دوستی و محبّت خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز دارای معیار و میزانی باشند.

حدیث 90

قال الامام الحسین علیه السلام:

أَحِبُّونا بِحُبِّ الْإِسْلامِ، فَإِنَّ رَسُولَ اللهِ صلی الله علیه و آله قالَ:

«لا تَرْفَعُونِی فَوْقَ حَقِّی، فَإِنَّ اللهَ تَعالی اِتَّخَذَنِی عَبْدَاً قَبْلَ أَنْ یتَّخِذُنِی رَسُولاً».

امام حسین علیه السلام فرمود:

(ما خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را با دوستی اسلام دوست بدارید، همانا پیامبر خدا «که درود خدا بر او و بر خاندانش باد» فرمود:

مرا بیش از آنچه سزاوارم نستائید، همانا خدا مرا بنده خود برگزید پیش از آنکه به پیامبری برگزیند). [1].

*****

[1] معجم الکبیر طبرانی ج3 ص128 حدیث 2889

مجمع‌الزوائد ج9 ص21.

سعد بن طریف می گوید:
در خدمت امام صادق علیه السلام بودیم که جمیل أزرق وارد شد و از مشکلات و گرفتاری‌های شیعیان فراوان گفت و علّت آن را پرسید، که چرا باید دوستان خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در بلاها و مشکلات گوناگون زندگی کنند؟
امام صادق علیه السلام به نقل از امام سجّاد فرمود، گروهی با همین پرسش‌ها و انگیزه‌ها خدمت امام حسین علیه السلام رسیدند و لب به شکوه گشودند و راه حل خواستند که:
حدیث 91
قال الامام الحسین علیه السلام:
وَاللهِ اَلْبَلاءُ وَ الْفَقْرُ وَ الْقَتْلُ أَسْرَعُ إِلی مَنْ أَحَبَّنا مِنْ رَكْضِ الْبَراذينَ، وَ مِنَ السَّيلِ إِلی صِمْرِهِ. قلت:
و ما اَلصَّمر؟
قال:
مُنْتَهاهُ، وَ لَوْلا أَنْ تَكُونُوا كَذلِكَ، لَرَأَينا أَنَّكُمْ لَسْتُمْ مِنّا. [1].
امام حسین علیه السلام فرمود:
(سوگند به خدا!
بلاها، فقر و تهیدستی، کشتارها، بسیار زود دامنگیر دوستان ما می شود، چونان دویدن اسبان سواری در مسابقه، یا حرکت تند سیلابها به سوی زمین‌های پَست.). پرسیدند:
صَمَر چیست؟
پاسخ داد:
آخرین جایگاهی که سیلاب‌ها از حرکت باز می ایستند. و ادامه داد:
(و اگر شما شیعیان ما چنین نباشید که هدف بلاها و مشکلات قرار گیرید، ما در دوستی شما شک می کنیم که گویا با ما نیستید و نخواهید بود.) یعنی بلاها و مشکلات انسان‌ها را می سازد و قدرت مقاومت ما را زیاد می کند، و تحمّل در سختی‌ها و مشکلات ایمان و اخلاص و میزان محبّت ما را مشخّص می کند.
*****
[1] بحارالانوار ج67 ص246 حدیث 85
اعلام الدین ص432
مستدرک الوسائل ج2 ص431 حدیث 2387.

پروردگار هستی، حق آشکار است و معیار و میزان تشخیص حقیقت‌ها، بایدها و نبایدهاست و آنچه که حق است ترازوی سنجش است و انسان‌های کامل که خلیفه خدا در زمین می باشند معیار شناخت حق و باطلند. کفر و ایمان، اخلاص و نفاق، راستی و دروغ، حق و باطل را به وسیله آنان می شود شناخت که امام علی علیه السلام و حضرات معصومین علیهم السلام و خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این گونه‌اند.

حدیث 92

قال الامام الحسین علیه السلام:

ما کُنَّا نَعْرِفُ الْمُنافِقینَ عَلی عَهْدِ رَسُولِ‌اللهِ صلی الله علیه و آله اِلاَّ بِبُغْضِهِمْ عَلِیاً وَ وُلْدَهُ عَلَیهِ‌السَّلامُ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(ما در دوران زندگی پیامبر اسلام‌صلی الله علیه و آله و سلم منافقین را شناسائی نمی کردیم جز با بغض و کینه‌توزی آنان نسبت به امام علی علیه السلام و فرزندان او که از خاندان پیامبرند.) [1]. یعنی دوستی با علی علیه السلام معیار شناخت حق، و دشمنی با او، میزان شناخت باطل و منافقان و باطل گرایان است.

*****

[1] عیون اخبار الامام الرضا علیه السلام ج2 ص72 حدیث 305
بحارالانوار ج39 ص302 ذیل حدیث 113.

حرمت صدقه بر اهل بیت

همه می دانیم که صدقه بر سادات و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حرام است. در این موضوع ابی الحوراء سعدی خاطره‌ای از حضرت اباعبدالله علیه السلام نقل کرد و گفت:
روزی از امام حسین علیه السلام پرسیدم:
آیا خاطره‌ای از دوران کودکی خود نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دارید که برای من باز گوئید؟
حدیث 93
قال الامام الحسین علیه السلام:
أَتِی رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله بِتَمْرٍ مِنْ تَمْرِ الصَّدَقَةِ، فَأَخَذْتُ مِنْهُ تَمْرَةً فَجَعَلْتُ أُلُوكُها، فَأَخَذَها مِنّی بِلُعابِها حَتَّی اَلْقاها فی التَّمْرِ
امام حسین علیه السلام فرمود:
(در خدمت رسول خدا نشسته بودم مقداری خرما برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آوردند، من دانه‌ای از آن را برداشته تا بخورم، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فوراً آن را از دست من گرفت و بر روی دیگر خرماها انداخت و تذکّر داد:
«همانا خاندان محمّد، صدقه بر آنان حلال نیست».) [1].
*****
[1] أنساب الاشراف ج3 ص143 حدیث 3
ذریة الطاهرة ص116 حدیث 126.

دانشمندان و محقّقانی که با منابع روائی آشنائی دارند و با احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آشنا هستند می دانند که انوار وجودی پیامبر اسلام‌صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام و فاطمه علیه السلام و حسن و حسین علیهما السلام پیش از آنکه پدیده‌ای آفریده شود وجود داشت و حضرت آدم و دیگر پیامبران الهی با نام و یادشان به راز و نیاز می پرداختند. حبیب بن مظاهر أسدی روزی از حضرت اباعبدالله علیه السلام پرسید:
یا ابا عبدالله علیه السلام پیش از آفرینش آدم، شما چگونه بودید؟
حدیث 94
قال الامام الحسین علیه السلام:
كُنَّا أَشْباحَ نُورٍ نَدُورُ حَوْلَ عَرْشِ الرَّحْمنِ، فَنُعَلِّمُ لِلْمَلائِكَةِ التَّسْبيحَ وَالتَّهليلَ وَالتَّحْميدَ. [1].
امام حسین علیه السلام فرمود:
(ما موجودات نورانی بودیم که بر گرد عرش الهی دور میزدیم و به فرشتگان تسبیح و حمد و سپاس خدا را یاد میدادیم.)
*****
[1] علل الشرایع ج1 ص23
بحارالانوار ج60 ص311.

کیست که عشق و شیدائی رسول خدا را با خاندانش، با امام علی علیه السلام، با حضرت زهرا علیه السلام و فرزندانش نداند؟
کدام دوست یا دشمن می تواند سفارش های مکرّر رسول خدا را نسبت به اهل بیت او، انکار کند؟
حدیث 95
قال الامام الحسین علیه السلام:
مَنْ و الانا فَلِجَدَّی صلی الله علیه و آله والی، وَ مَنْ عادافا فَلِجدِّی صلی الله علیه و آله عادی.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(هر کس با ما دوستی کند با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دوستی کرده است و هر کسی با ما دشمنی کند با رسول خدا دشمنی ورزیده است.) [1].
*****
[1] ینابیع المودّة ص330
احقاق الحق ج11 ص592.

هر گونه دوستی یا ارتباط اجتماعی، آثار و ره‌آورد هایی دارد که باید در آغاز دوستی‌ها به آن توجّه شود، تا پیوند دوستی‌ها آگاهانه برقرار گردد. حضرت اباعبدالله علیه السلام نسبت به ره‌آورد دوستی و گرایش به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اظهار داشت.

حدیث 96

قال الامام الحسین علیه السلام:

مَنْ أَتانا لَمْ یعْدَمْ خِصْلَةً مِنْ أَرْبَعٍ:

آیةً مُحْکَمَةً، وَ قَضِیةً عادِلَةً، وَ أَخاً مُسْتَفاداً، وَ مُجالَسَةَ الْعُلَماءِ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(هر کس پیش ما آید چهار خصلت را در چهار چیز از دست نمی دهد

1- برخورداری از دلائل و نشانه‌های محکم و استوار،

2- قضاوت عادلانه،

3- دوستی سودمندانه،

4- نشستن با علماء و دانشمندان.) [1].

*****

[1] کشف الغمة ج2 ص32

بحارالأنوار ج44 ص195 حدیث 9.

شناخت روحیات اجتماعی اشخاص یا ملّت‌ها یک ضرورت است، تا انسان علل و عوامل شکست یا پیروزی‌ها را بداند، و علّت دشمنی و کینه‌توزی‌ها را بشناسد، بخصوص در تاریخ اسلام که شناخت روانشناسی اجتماعی قبائل و خاندان‌های گوناگون اعراب نقش بسیار مهّمی در تحلیل حوادث سیاسی دارد. روزی منذر بن جارود بر امام گذشت و پرسید با مشکلات و مظلومیت‌ها چه کنیم؟
خدا مرا فدای شما گرداند!
حدیث 97
قال الامام الحسین علیه السلام:
اَصْبَحْنا وَ أَصْبَحَتِ الْعَرَبُ تَعْتَدُّ عَلَى الْعَجَمِ بِأَنَّ مُحَمّداً صلی الله علیه و آله مِنْها، وَ أَصْبَحَتِ الْعَجَمُ مُقِرَّةٌ لَها بِذلِکَ، وَأَصْبَحْنا وَ أَصْبَحَتْ قُرَيشُ يعْرِفُونَ فَضْلَنا وَلايرَوْنَ ذلِکَ لَنا، وَ مِنَ الْبَلاءِ عَلى هذِهِ الْاُمَّةِ أَنَّا إِذا دَعَوْناهُمْ لَمْ يجيبُونا، وَ إِذا تَرَکْناهُمْ لَمْ يهْتَدُوا بِغَيرِنا.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(صبح کردیم در حالی که عرب بر دیگر ملّت ها خود را برتر می دانند بدانجهت که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از آنان است، و صبح کردم در حالی که ملّت‌هایی غیر عرب به این فضیلت قریش اعتراف دارند، صبح کردم در حالی که قریش ارزش ها و فضیلت‌های ما خاندان پیامبر را می شناسند، امّا آنها را برای ما روا نمی دانند. و از مشکلات مهم بر این امّت اسلامی آنکه، ما اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وقتی مردم را فرا می خوانیم پاسخ مثبت نمی دهند، و وقتی آنها را بحال خود وا می گذاریم بدون راهنمائی ما هدایت نمی شوند.)[1].
*****
[1] نزهة الناظر
و تنبیه الخاطر ص85 حدیث 20.

شناخت ارزش و جایگاه رهبری پیامبر اسلام و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام برای فرد فرد امّت اسلامی نقش تعیین کننده دارد. اینکه قدر و منزلت آن پاکان پاک را بدانیم و به دستورات جاودانه‌اشان عمل کنیم تا به سعادت و رستگاری برسیم.

حدیث 98

قال الامام الحسین علیه السلام:

مَنْ عَرَفَ حَقَّ أَبَوَیهِ الأفْضَلَین:

مُحَمَّدٍ وَ عَلِی وَ أَطاعَهُما حَقَّ طاعَتِهِ قیلَ لَهُ:

تَبَحْبَحْ فی أَی الْجَنانِ شِئْتَ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(هر کس حق برترین پدران خود «حضرت محمّدصلی الله علیه و آله و سلم و حضرت علی علیه السلام را بشناسد و به شایستگی از آنها اطاعت کند در روز قیامت به او گفته میشود «گوارا باد بر تو انتخاب هر کدام از منازل بهشت برین».)[1].

*****

[1] تفسیر امام عسکری علیه السلام ص330 حدیث 193

تفسیر برهان ج3 ص245 حدیث 3.

همدردی و دلسوزی کردن یکی از ارزش‌های اخلاق اجتماعی است و همدردی و اشک ریختن بر مصیبت‌های عترت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که برای رشد و کمال و سعادت جاویدان ما دچار آن همه از بلاها و مشکلات شدن، یک وظیفه ملّی و الهی است.

حدیث 99

قال الامام الحسین علیه السلام:

ما مِنْ عَبْدٍ قَطَرَتْ عَیناهُ فیناقَطْرَةً، أَوْدَمَعَتْ عَیناهُ فینا دَمْعَةً، إِلاّ بَوَّأهُ اللهُ بِها فی الْجَنَّةِ حُقُباً.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(هیچ بنده‌ای نیست که در مصیبت ما قطره‌ای اشک ریزد و یا چشمانش گریان شود، مگر آنکه خدا او را به خاطر ما به سبب آن گریه همیشه و ابدی در بهشت جای دهد.) [1].

*****

[1] أمالی شیخ مفید ص340

أمالی شیخ طوسی ج1 ص116

منتخب طریحی ص447

ینابیع المودّة ص228 و 330.

بخشندگی، بخشش

بخشش امام حسین

شخصی به نام أنس می گوید:
روزی خدمت امام حسین علیه السلام نشسته بودم یکی از کارکنان زن وارد اطاق شد، سلام داد و دسته گُلی به امام تقدیم کرد.
امام حسین علیه السلام در برابر احسان آن کنیز، فوراً اظهار داشت:
حدیث 100
قال الامام الحسین علیه السلام:
أَنْتِ حُرَّةٌ لِوَجْهِ اللهِ کَذا أَدَّبَنَا اللهُ، قالَ اللهُ تَعالی:
«وَإِذا حُیِیتُمْ بِتَحِیةٍ فَحَیوا بِأَحْسَنَ مِنْها أَوْ رُدُّوها» [1] و کانَ أَحْسَنَ مِنْها عِتْقُها. [2].
امام حسین علیه السلام فرمود:
(تو را در راه خدا آزاد کردم) به امام گفتم:
این کنیز چند شاخه گل به شما اهداء کرد و شما او را در راه خدا آزاد کردی؟
پاسخ داد:
(خداوند ما را بدین خصلت مؤدّب ساخت که در قرآن کریم می فرماید «گاهی که شما را به چیزی هدیه دادند پاسخ آنان را به نیکوتر از آن بدهید» و نیکوتر از کار او آزادی او بود، که او را آزاد ساختم).
*****
[1] سوره نساء آیه86.
[2] کشف الغمّة ج2 ص31
نزهة الناظر و تنبیه الخاطر ص83 حدیث 8
فصول المهمّة ص167
بحارالأنوار ج44 ص195 حدیث 8
محجة البیضاء ج4 ص227
عوالم بحرانی ج17 ص64 حدیث 3.

پرداخت قرض دوستان

روزی امام حسین علیه السلام برای عیادت «اسامة بن زید» به خانه او رفت که سخت بیمار بود، وقتی نگاه او به امام افتاد آهی کشید و از اندوه خود یاد کرد:
حدیث 101
قال الامام الحسین علیه السلام:
وَ ما غَمُّکَ یا أَخِی؟
امام حسین علیه السلام فرمود:
(ای برادر چه اندوهی داری؟
)اسامه گفت اندوه من قرض فراوان است، من شصت هزار درهم بدهکارم.
امام فرمود:
(ادای دِین تو بر عهده من است). اسامه گفت می ترسم از دنیا بروم و قرض من پرداخت نگردد.لَنْ تَموُتَ حَتّی أَقْضِیها عَنْکَ [1].
امام حسین علیه السلام فرمود:
(پیش از آن که مرگ تو فرا رسد من قرض تو را می پردازم.)سپس آن حضرت تمام قرض‌های اسامه را پرداخت کرد.
*****
[1] مناقب ابن شهر آشوب مازندرانی ج4 ص65
عوالم بحرانی ج17 ص62
مستدرک الوسائل ج13 ص436 حدیث 15833
أعیان الشیعة ج1 ص579.

سخاوت و بخشش به یک عرب ناشناس

مرد عربی ناشناس که از فقر و مشکلات زندگی ناراحت بود وارد مدینه شد و از مردم سئوال کرد:
بخشنده‌ترین مردم کیست؟
پاسخ دادند:
امام حسین علیه السلام. سراغ امام را گرفت که در مسجد مدینه به نماز ایستاده بود، مرد عرب خدمت امام زانو زد، وقتی نماز امام پایان یافت، سلام کرد و شعر زیبائی در ستایش امیرالمؤمنین علیه السلام و خاندان رسالت سرود:
لم یخب الآن من رجاک و من
حرَّک من دون بابک الحلقة
أنت جواد و أنت معتمد
أبوک قد کان قاتل الفسقة
لولا الّذی کان من اوائلکم
کانت علینا الجحیم منطبقة.
پشیمان نمی شود کسی که به تو امید دارد و درب خانه تو را زده است..
تو بخشنده‌ای و تو مورد اطمینانی، پدرت امام علی علیه السلام کشنده فاسقان فاسد بود..
اگر نبودید شما و رسالت جدّ شما، عذاب جهنّم بر ما فرود می آمد.
حدیث 102
قال الامام الحسین علیه السلام:
یا قَنْبَرُ هَلْ بَقِی شَیءٌ مِنْ مالِ الْحِجازِ؟
امام حسین علیه السلام فرمود:
(ای قنبر آیا از مال حجاز چیزی بجای مانده است؟)
پاسخ داد چهار هزار دینار مانده است. هاتِها قَدْ جاءَ مَنْ هُوَ أَحَقُّ بِها مِنَّا. (آن را بیاور و به این مرد عرب بده که او در مصرف این اموال از ما سزاوارتر است).
سپس در حالی که پول‌ها را در دامن آن مرد عرب می ریخت شعر او را با شعر زیبائی پاسخ داد:
خُذْها فَإِنّی إِلَیکَ مُعْتَذِرٌ
وَاعْلَمْ بِأَنَّی عَلَیکَ ذُو شَفَقَّةٍ
لَوْ کانَ فی سَیرِنا الْغَداةُ عَصا
أَمْسَتْ سَمانا عَلَیکَ مُنْدَ فِقَةً
لکِنَّ رَیبَ الزَّمانِ ذُو غِیرٍ
وَالْکَفُّ مِنّی قَلیلَةُ النَّفَقَةِ.

این دینارها را بگیر در حالی که من از تو عذر می خواهم و بدان که نسبت به تو مهربان می باشم.. اگر روزگار بر وفق مراد ما بچرخد شاید فردا بیش از آنچه به تو داده‌ام خواهم بخشید.. امّا چه باید کرد که قدرت و سرمایه در دست دیگران است، و دست من خالی است و بخشش من اندک است). [1]. مرد عرب که آن همه بخشندگی و مهربانی را از امام حسین علیه السلام دید به گریه آمد.
امام فرمود:
آیا عطای ما را اندک پنداشتی؟
پاسخ داد:
نه هرگز بلکه در این اندیشه‌ام که چگونه انسان‌های والایی همانند شما می میرند و خاک زمین آنها را در برمی‌گیرد؟
*****
[1] بحارالانوار ج44 ص190.

بردباری

امام حسین علیه السلام آنگاه که در کنار قبر مادر امیرالمؤمنین علیه السلام حضرت فاطمه بنت أسد، پیکر برادرش امام مجتبی علیه السلام را دفن می کرد، با چشمی اشک آلود و با اندوه فراوان نسبت به برادر اظهار داشت:

حدیث 103

قال الامام الحسین علیه السلام:

رَحَمِکَ اللهُ أَبا مُحَمَّدٍ أَنْ کُنْتَ لَتُباصِرُ الْحَقَّ مَظانَّهُ، وَتُؤْثِرُ اللهَ عِنْدَ تَداحُضِ الْباطِلِ فی مَواطِنِ التَقیةِ بِحُسْنِ الرَّوِیةِ، وَتَسْتَشِّفُ جَلیلَ مَعاظِمِ الدُّنْیا بِعَینٍ لَها حاقِرَةٍ، وَ عَلَیها یداً طاهِرَةَ الاْطْرافِ نَقیةَ الأسِّرَةِ، وَتَرْدَعُ بادِرَةَ غُرَبِ أَعْدائِکَ بِأَیسَرِ الْمَؤُونَةِ عَلَیکَ، وَلا غَرْوَ وَأَنْتَ ابْنُ سُلالَةِ النُّبُوَّةِ وَرَضیعُ لِبانِ الْحِکْمَةِ، فَالِی رَوْحٍ وَرَیحانٍ وَجَنَّةِ نَعیمٍ، أَعظَمَ اللهُ لَنا وَلَکُمُ الأَجْرَ عَلَیهِ، وَوَهَبَ لَنا وَلَکُمُ السَّلْوَةَ وَحُسْنَ الْأُسی عَنْهُ. [1].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(خدا تو را رحمت کند ای ابا محمّد!

این تو بودی که حق را در جایگاه خود می دیدی، و در هجوم باطل، به بهترین شیوه، با رازداری، خدا را رعایت می کردی، و مشکلات سخت دنیا را به چشم حقارت می نگریستی، و برای اداره آبرومندانه خانواده با دستی پاک از دنیا بر می داشتی. و با کمترین زحمتی، مزاحمت‌های دشمنان را برطرف می ساختی. اینها جای شگفتی نیست زیرا که تو از نسل پیامبری، و از پستان حکمت نوشیدی، پس هم اکنون به سوی رحمت الهی و نعمت‌های جاودانه بهشت سفر کرده‌ای. خدا پاداش ما و تو را بر این مصیبت بزرگ گرداند، و برای ما و شما آرامش قرار دهد، و سرانجام ما را نیکو گرداند).

*****

[1] عیون الأخبار ج2 ص314

تاریخ ابن عساکر «شرح حال امام حسن علیه السلام» ص233

احقاق الحق ج11 ص597.

آنگاه که حضرت عبّاس علیه السلام به شهادت رسید، اندوه جانکاهی امام حسین علیه السلام را فرا گرفت که دست بر کمر زد و اظهار داشت.
حدیث 104
قال الامام الحسین علیه السلام:
اَلآنَ آن کسرَ ظَهْری وَقَلَّتْ حیلتی [1].
امام حسین علیه السلام فرمود:
(هم اکنون کمرم شکست، و تدبیر و توانم به پایان رسید) سپس با غم و اندوه فراوان، این اشعار را خطاب به کوفیان متجاوز سرود:
تَعَدَّیتُمْ یا شَرَّ قَوْمٍ بِبَغْیکُمْ
وَ خالَفْتُمْ دینَ النَّبِی مُحَمَّدِ
أَما کانَ خَیرُ الرُّسُلِ أوصاکُمْ بِنا
أَما نَحْنُ مِنْ نَجْلِ النَّبِی الْمُسَدَّدِ
أَما کانَتِ الزَّهْراءُ اُمّی دُونَکُمْ
أَما کانَ مِنْ خَیرِ الْبَرِیةِ أَحْمَدِ
لُعِنْتُمْ وَ اُخْزِیتُمْ بِما قَدْ جَنَیتُمْ
فَسَوْفَ تُلاقُوا حَرَّ نارٍ تُوقدِ [2].
(ای بدترین مردم، با تجاوز کاریتان، حریم حرمت پیامبر را شکستید، و با دین پیامبر اسلام مخالفت کردید..
آیا بهترین پیامبران، شما را به نیکوکاری نسبت به ما سفارش نکرد؟
و آیا ما از فرزندان آن پیامبر راستگو نیستیم؟
آیا حضرت زهراعلیها السلام مادر من نیست؟
و آیا او فرزند بهترین انسانها به نام احمد نیست؟
پس لعنت شدید، و ذلیل گشتید بدان جنایاتی که انجام دادید، پس بزودی آتشی را ملاقات خواهید کرد که در حال زبانه کشیدن است).
آنگاه رو به خیمه آورد و در جمع بانوان و خواهران گریست و همه گریستند.
سپس که خطاب به حضرت عبّاس فرمود:
وا أَخاهْ وا عَبَّاساهْ وا مُهْجَةَ قَلْباهْ وا قُرَّةَ عَیناهُ وا قِلَّةَ ناصِراهْ، یعِزُّ وَاللهِ عَلَی فِراقُکَ [3]. (ای وای برادرم!
ای وای عبّاس من، ای وای پاره قلب من، ای وای نور چشمان من، ای وای از اندک بودن یاران. سوگند به خدا!
که دوری تو بر من سخت است) سپس ناله‌ای از دل پر درد برکشید و فرمود:
جُزِیتَ عَنْ اَخیکَ خَیراً حَیثُ نَصَرْتَنی حَیاً وَمَیتاً.

(خدا تو را از جانب برادرت بهترین پاداش عطا فرماید، زیرا در راه خدا مرا یاری کردی چه در حال زندگی، و چه بعد از شهادت خود).
*****
[1] بحارالانوار ج45 ص42
عوالم بحرانی ج17 ص285
دمعة الساکبة ج4 ص324
ناسخ التواریخ ج2 ص346.
[2] بحارالانوار ج45 ص41
عوالم بحرانی ج17 ص283
دمعة الساکبة ج4 ص324.
[3] معالی السبطین ج1 ص440
منتخب طریحی ص431
اسرار الشهادة ص337 (با کمی اختلاف).

ارزش‌های شخصیتی حضرت عبّاس را باید از سخنان و اشعار زیبای حضرت اباعبدالله علیه السلام شناخت که چگونه از بزرگواری و صفات والای برادر گفت و سرود.
پس از شهادت حضرت عبّاس علیه السلام امام حسین علیه السلام در جمع خواهران و بانوان به شدّت گریست و این اشعار را خطاب به حضرت عبّ3ئاسرود:
حدیث 105
اَخی یا نُورَ عَینی یا شَقیقی
فَلی قَدْ کُنْتَ کَالرُّکْنِ الْوَثیقِ
اَیا اِبْنَ أَبی نَصَحْتَ أَخاکَ حَتَّی
سَقاکَ اللهُ کَأْساً مِنْ رَحیقٍ
أیا قَمَراً مُنیراً کُنْتَ عَوْنی
عَلی کُلِّ النَّوائِبِ فِی الْمَضیقِ
فَبَعْدَکَ لا تُطیبُ لَنا حَیاةٌ
سَنَجْمَعُ فی الْغَداةِ عَلَی الْحَقیقِ
أَلا لِلّهِ شَکْوائی وَصَبْری
وَما أَلْقاهُ مِنْ ظَماءٍ وَضیقٍ
- ای برادر، ای نور چشم من، ای پاره قلب من، تو برای من چونان ستونی استوار بودی.
- ای فرزند پدرم، همواره برادرت را به نیکی‌ها سفارش می کردی تا آنگاه که خداوند شربت گوارا به تو نوشانید.
- ای ماه تابان من!
تو در تمام مشکلات و تنگناها یاور من بودی.
- پس بعد از تو زندگانی برای ما گوارا نیست، پس به زودی فردا در بهشت گرد هم جمع خواهیم شد.
- پس همانا شکوه‌ها و بردباری‌ها را به خدا باز می گوئیم در آنچه از مشکلات و سختی‌ها که خواهیم دید.

سزاواری اشک‌ها

وقتی امام حسین علیه السلام از کنار پیکر خونین حضرت عبّاس به سوی خیمه‌ها بازمی‌گشت حضرت سکینه پیش دوید و از عموی خود پرسید، امام اظهار داشت.
یا بِنْتاهُ اِنَّ عَمَّکِ الْعَبّاسَ قُتِلَ وَ بَلَغَتْ روُحُهُ الْجِنانِ
(ای دخترم همانا عموی تو عبّاس به شهادت رسید و روحش به بهشت پرکشید.).
سپس در حالی که می گریست این اشعار را سرود:
حدیث 106
أحَقُّ النَّاسِ اَنْ یبْکی عَلَیهِ
فَتَی اَبْکَی اَلْحُسَینَ بِکَرْبلاءِ
اَخُوهُ وَ ابْنُ والِدِهِ عَلِی
اَبُوالْفَضْلِ الْمُضَرَّجُ بِالدِّماءِ
وَمَنْ واساهُ لا یثْنیهِ خَوْفٌ
وَجادَلَهُ عَلی عَطَشٍ بِماءٍ [1].
سزاوارترین مردم برای ریزش اشک‌ها در مصیبت او، جوانمردی است که حسین را در کربلا به گریستن واداشت.
آن کس برادرش و فرزند پدرش علی علیه السلام، ابوالفضل است که در خون خود غلطیده است.
هر کس با او دوست باشد ترسی ندارد.
همان کسی که متجاوزان کوفه بر سر تشنگی و آب با او درگیر شدند.
*****
[1] ناسخ التواریخ ج2 ص347
معالی السبطین ج1 س448
اسرار الشهادة ص337.

بزرگواری

می‌دانیم که همه قدرت‌ها از آن خداست و همه بزرگی و بزرگواری‌ها او را سزاست. کدام قدرت و قدرتمندی را یارای همانندی با خداست؟
پس باید همواره فروتن و متواضع بوده و از غرور زدگی پرهیز کرد که حضرت اباعبدالله علیه السلام رهنمود می دهد:
حدیث 107
قال الامام الحسین علیه السلام:
کُلُّ الْکِبْرِ لِلَّهِ وَحْدَهُ وَلایکُونُ فی غَیرِهِ، قالَ اللهُ تَعالی:
«وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنینَ «[1].
امام حسین علیه السلام فرمود:
(کبر و بزرگواری از آن خدای یکتا است و برای غیر او شایسته نیست که خداوند می فرماید:
«عزّت و بزرگواری از آن خدا و پیامبرش و مومنین است.» [2].
*****
[1] سوره منافقون آیه 8.
[2] بحارالأنوار ج44 ص198 حدیث 13، عوالم بحرانی ج17 ص65 حدیث 2.

بیعت کردن

پس از بعثت رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم بزرگان قبائل عرب و مدینه خدمت آن حضرت می رسیدند و بیعت می کردند، که بیعت کردن نوعی هم پیمان شدن نیز بود و شرائطی داشت که باید از زبان حضرت اباعبدالله علیه السلام شنید:

حدیث 108

قال الامام الحسین علیه السلام:

لَمَّا جاءَتِ الأَنْصارُ تُبایعُ رَسُولَاللهِ صلی الله علیه و آله عَلَی الْعَقَبَةِ، قالَ:

قُمْ یا عَلِی.

فَقالَ عَلِی:

عَلی ما أُبایعُهُمْ یا رَسُولَاللهِ؟

قالَ:

عَلَی أَنْ یطاعَ اللهَ فَلا یعْصی، وَ عَلَی أَنْ یمْنَعُوا رَسُولَاللهِ وَ أَهْلَ بَیتِهِ وَ ذُرِّیتِهِ مَمَّا یمْنَعُونَ مِنْهُ أَنْفُسَهُمْ وَ ذَرارِیهِمْ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(آنگاه که بزرگان «انصار» خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمدند تا در «عقبه» با آن حضرت بیعت کنند، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام فرمود:

برخیز ای علی و از آنان بیعت بگیر!!.

پس علی علیه السلام پرسید:

ای رسول خدا بر چه شرائطی از آنان بیعت بگیرم؟

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم توضیح داد:

«از آنان بیعت بگیر که:

خدا را اطاعت کنند و نافرمانی خدا نکنند و آن چنان که خود و فرزندان و خانواده خود را حفظ می کنند، از رسول خدا و خانواده و فرزندان او نیز محافظت و پاسداری کنند.» [1].

*****

[1] بحارالانوار ج 38 ص220

مجمع‌الزوائد ج 6 ص49.

پیرامون مبارزات امام علی علیه السلام و اینکه آن حضرت با آن سه نفر بیعت کرد یا نه، متفاوت نوشتند، آنچه که یک حقیقت مسلّم تاریخی است آن است که امام هرگز بیعت نکرد، گرچه ظواهر را در روابط اجتماعی حفظ می کرد و در اجتماعات آنها شرکت می کرد و در نماز جماعت حاضر می شد و در جلسات مشورتی نظر می داد، ولی داغ آرزوی بیعت را بر دل‌هایشان نهاد. این حقیقت را حضرت اباعبدالله علیه السلام نیز آورده است.

حدیث 109

قال الامام الحسین علیه السلام:

لَمَّا اَتی اَبوُبَکْرٍ وَعُمَرُ اِلی مَنْزِلِ أَمیرالْمُؤْمِنینَ علیه السلام وَخاطَبَاهُ فِی الْبَیعَةِ وَخَرَجا مِنْ عِنْدِهِ، خَرَجَ اَمیرُالْمُؤْمِنینَ علیه السلام اِلی الْمَسْجِدِ فَحَمِدَاللهَ وَ اَثْنی عَلَیهِ بِما اصْطَنَعَ عِنْدَهُمْ اَهْلُ الْبَیتِ، اِذْبَعَثَ فیهمْ رَسوُلاً مِنْهُمْ وَاَذْهَبَ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَطَهَّرَهُمْ تَطْهیراً. إنّ فلاناً وفلاناً أتیانی وطالبانی بالبیعة لمن سبیله أن یبایعنی، أنا ابن عمّ النّبی وأبوا بنیه، والصدّیق الاکبر، وأخو رسول الله صلی الله علیه و آله، لا یقولها أحد غیری إلاّ کاذب، و أسلمت وصلّیت قبل کل أحدٍ، وأنا وصیه وزوج ابنته سیدةنساء العالمین فاطمة بنت محمّدعلیها السلام و أبو حسن و حسین سبطی رسول الله صلی الله علیه و آله، ونحن أهل بیت الرّحمة، بناهداکم الله، وبنا استنقذکم من الضّلالة، وأنا صاحب یوم الدّوح، وفی نزلت سورة من القرآن، وأنا الوصی علی الأموات من أهل بیتهصلی الله علیه و آله، وأنا بقیته علی الأحیاء من اُمّته، فاتقوا الله یثبّت أقدامکم ویتمّ نعمته علیکم. ثُمَّ رَجَعَ اِلی بَیتِهِ. [1].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(وقتی ابابکر و عمر به منزل امیرالمؤمنین علیه السلام هجوم آوردند، و با صدای بلند آن حضرت را به بیعت کردن فراخواندند، و کسانی که در منزل بودند را خارج کردند، امیرالمؤمنین علیه السلام وارد مسجد مدینه شد، و در حالی که اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را در میان داشتند برای سخنرانی بپاخاست، حمد و سپاس الهی بجا آورد و در فضیلت اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مفهوم آیه تطهیر را خواند [2] که:

«همانا خدا در اهل بیت علیهم السلام پیامبری برگزید و پلیدی‌ها را از میانشان دور کرد و آنان را پاک کرد، پاک کردنی سزاوار».

سپس ادامه داد:

«ای مردم فلان و فلان به خانه من آمدند و مرا برای بیعت کردن دعوت

کردند.
مردم من پسر عموی پیامبر و پدر دو فرزندش، و راستگوی بزرگ، و برادر رسول خدا هستم، هر کس این ادّعا را جز من داشته باشد، دورغگوست. پیش از همه اسلام آوردم و نماز خواندم و من وصی و جانشین پیامبرم، و شوهر دختر او می باشم که بزرگ زن جهانیان فاطمه، دختر محمّد می باشد.
و پدر حسن و حسین دو فرزند پیامبرم و مائیم اهل بیت رحمت، به وسیله ما خدا شما را هدایت کرد و به وسیله ما خدا شما را از گمراهی نجات داد، و من صاحب روز غدیرخم می باشم و درباره من سوره‌ای از قرآن نازل شد. من جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از اهل بیت آن حضرت بر این مردگان بوده، و من جانشین پیامبر در میان زندگان از امّت او می باشم.
پس مردم از خدا بترسید که قدم‌های شما را در ایمان استوار نگهدارد و نعمت خود را بر شما تمام کند» سپس پدرم به خانه بازگشت.)
*****
[1] امالی شیخ طوسی ص568 حدیث 1175
تفسیر برهان ج3 ص319
بحارالانوار ج28 ص248.
[2] سوره احزاب آیه 33.

پادشاهان

آنان که قدرت را در دست دارند و دارای ایمان و هدفداری روشنی نمی باشند، دنیا و لذّت‌های زودگذر آنان را به خود بزرگ بینی کشانده که از اخلاق انسانی و ارزش‌های اخلاقی دور مانده‌اند، از این‌رو امام به زشتی‌های اخلاق آنان اشاره می کند.

حدیث 110

قال الامام الحسین علیه السلام:

شَرُّ خِصالِ الْمُلُوکِ:

اَلْجُبْنُ مِنَ الأعْداءِ، وَ الْقَسْوَةُ عَلی الضُّعَفاءِ وَ الْبُخْلُ عِنْدَ الْإِعْطاءِ. [1].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(بدترین صفت فرمانروایان، ترس از دشمنان، سنگدلی به ناتوانان و از پا افتادگان و تنگ چشمی و بُخل در وقت بخشش و احسان است.)

*****

[1] مناقب ابن شهر آشوب مازندرانی ج4 ص65

بحارالانوار ج44 ص189 حدیث 2

أعیان الشیعة ج1 ص620.

آنان که به زور و قدرت فخر می فروشند، تنها خود و منافع خود را می نگرند و کاری به ارزش‌ها و فداکاری‌های دیگران ندارند، دوست دارند از آنان تعریف کنند و خود کسی را نمی ستایند. از این‌رو امام حسین علیه السلام به یکی دیگر از روحیات ناپسند پادشاهان مغرور اشاره می کند.

حدیث 111

قال الامام الحسین علیه السلام:

لاتَصِفَنَّ لِمَلِکٍ دَواءً، فَإِنَّهُ إنْ نَفَعَهُ لَمْ یحْمِدْکَ، و آن ضَرَّهُ اِتَّهَمَکَ. [1].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(به هیچ پادشاهی راه درمان نگوئید، زیرا اگر مفید افتد از تو تشکّر نمی کند و اگر زیان آور باشد تو را متّهم می سازد.)

*****

[1] نزهة الناظر و تنبیه الخاطر ص84 حدیث 14

اعلام الدین ص298

بحارالأنوار ج75 ص382 حدیث 47.

پدر

بسیاری در جنگ صفّین فریب خوردند و با انگیزه‌های دروغین می جنگیدند با اینکه حق را می شناختند، و باطل بر آنان آشکار بود، امّا دنیا طلبی و غرور زدگی آنان را به بیراهه کشانده بود.
عمروعاص از مشاوران نظامی معاویه بود، روزی پسرش عبدالله نگاهش به امام حسین علیه السلام افتاد به اطرافیان خود گفت، کسی که دوست دارد به بهترین انسان‌ها بین آسمان و زمین بنگرد به حسین علیه السلام نگاه کند، امّا هم چنان در سپاه کفر باقی ماند. ابو سعید خِدری هم در سپاه معاویه بود، امّا نسبت به امام حسین علیه السلام علاقه داشت. روزی امام او را یافت و اظهار داشت:
حدیث 112
قال الامام الحسین علیه السلام:
اَتَعْلَمُ اَنّی اَحَبُّ اَهْلِ الْاَرْضِ اِلی اَهْلِ السَّماءِ وَ تُقاتِلُنی وَ اَبی یوْمَ صِفّینِ، وَاَللّهِ اِنَّ أبی لَخَیرٌ مِنّی؟
امام حسین علیه السلام فرمود:
(آیا می دانی که من بهترین انسانهای زمین نزد فرشتگان آسمان می باشم؟
و باز با من و پدرم در صفّین می جنگی؟
سوگند به خدا که پدرم علی علیه السلام از من برتر است!). ابوسعید گفت:
چه کنم پیامبر اسلام فرمود:
از پدر اطاعت کنید به ناچار با پدر در لشگر معاویه قرار گرفتم. اَما سَمِعْتَ قَوْلَ اللهِ تَعالی:
«وَاِنْ جاهَداکَ عَلی اَنْ تُشْرِکَ بی ما لَیسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ فَلا تُطِعْهُما» [1] وَ قَوْلَ رَسُولِاللهِ صلی الله علَیه و آله:
إنّما الطّاعة فی المعروف، و قوله:
لا طاعة لمخلوق فی معصیة الخالق!
[2]. (مگر تو کلام خدا را نشنیدی که فرمود:
اگر پدر و مادر با تو مبارزه می کنند تا جاهلانه به خدا مشرک شوی پس از آنها اطاعت نکن!!، مگر تو سخن پیامبر اسلام را نشنیدی که فرمود:
اطاعت از پدر و مادر در خوبی‌هاست و فرمود:
اطاعت از مخلوق در راه نافرمانی خدا جایز نیست؟)
*****
[1] سوره لقمان آیه 15.
[2] مناقب ابن شهر آشوب مازندرانی ج4 ص73

نورالثقلين ج4 ص203
عوالم بحرانى ج17 ص35 حديث 1
بحارالأنوار ج43 ص297 حديث 59
مجمع الزوائد ج9ص186
الميزان ج16 ص220
كنز الدقائق ج8 ص27.

پس از شهادت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام وقتی آن حضرت را در نجف به خاک سپردند و به خانه بازگشتند، شهر کوفه یکپارچه فریاد و گریه بود، و زنان اهل بیت از خانه‌ها بیرون ریخته بر سر و صورت می زدند و فراوان می گریستند که امام حسن علیه السلام آنان را به خانه‌ها بازگرداند. در چنین لحظه‌های حسّاس حضرت اباعبدالله علیه السلام در حالی که سخت می گریست اظهار داشت.

حدیث 113

قال الامام الحسین علیه السلام:

لاحَوْلَ وَلا قَوَّةَ إلاّ بِاللهِ العَلِی الْعَظیمِ «إنَّا لِلَّهِ وَ إنَّا إلَیهِ راجِعُونَ» [1]

یا اَباهْ وا اِنقِطاعَ ظَهراهْ، مِنْ أجْلِکَ تَعَلَّمْتُ البُکاءَ، إلَی اللّهِ الْمُشْتَکی. [2].

امام حسین علیه السلام فرمود:

حرکت و قدرتی وجود ندارد جز با یاری خداوند برتر و بزرگ، ما همه از خدائیم و همه ما به سوی او باز می گردیم، آه ای پدر، وای از درهم شکسته شدن کمر، پدر جان به خاطر اندوه از دست دادن تو گریه کردن را یاد گرفتم، و شکوه‌ها را به سوی خدا می برم.)

*****

[1] سوره بقره آیه 156.

[2] بحارالانوار ج42 ص295.

اعتراض به ابابکر پس از آنکه کودتای سقیفه شکل گرفت و حکومت نظامی ابابکر مستقر شد، و امام علی علیه السلام را به انزوا کشاندند، و مردم را به سکوت و سازش عادت دادند، در یکی از روزهای جمعه که ابابکر بر بالای منبر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بود و خطبه می خواند. حضرت اباعبدالله علیه السلام که دوران کودکی را می گذراند وارد مسجد مدینه شد و خطاب به ابابکر فرمود:
هذا مِنْبَرُ أَبِی لا مِنْبَرُ أَبِیکَ
(این منبر پدرم علی است، نه منبر پدر تو، فرود آی.) طرح این واقعیت، در فضای آن روز مدینه، بسیار تکان دهنده بود و ابابکر را سخت ناراحت کرده بود که چاره‌ای جز اعتراف به اظهارات امام حسین علیه السلام نداشت.
او هم سری تکان داد و گفت:
«راست گفتی این منبر پدر تو است نه منبر پدر من» [1].
*****
[1] مستدرک الوسائل ج15 ص165.

اعتراض شدید به عمر

عمر در آغاز خلافت موروثی، روزی بر بالای منبر مدینه سرگرم سخنرانی بود، و میدان را خالی دیده و خود را با تعاریف ساختگی مطرح می کرد و از آن جمله گفت:
«من از مؤمنین به خودشان سزاوارترم».
امام حسین علیه السلام که در سنین نوجوانی بود وقتی ادّعاهای عمر را شنید برخاست و فریاد زد:
حدیث 114
قال الإمام الحسین علیه السلام:
إنْزِلْ أیهَا الْکَذَّابُ عَنْ مِنْبَرِ أبی رَسوُلِ اللهِ لا مِنْبَرَ أبیکَ!
امام حسین علیه السلام فرمود:
(ای بسیار دروغگو از منبر فرود آی که این منبر پدرم رسول خدا ست نه منبر پدر تو.) فریاد توبیخ نوجوانی مانند حسین علیه السلام برای عمر بسیار تکان دهنده بود، زیرا مردم مدینه ده‌ها روایت در فضیلت او می دانستند با فریاد حسین علیه السلام اوضاع سیاسی مسجد بگونه‌ای تغییر کرده بود که عمر نیز چاره‌ای جز سکوت و تصدیق سخن امام حسین علیه السلام نداشت که گفت:
«به جانم سوگند آری!
این منبر پدر تو است نه منبر پدر من، راستی حسین!
چه کسی این سخنان را به تو یاد داده است؟»
إنْ اُطِعْ أبی فیما أمَرَنی فَلَعَمْری إنَّهُ لَهادٍ وَأنَا مُهْتَدٍ بِهِ، وَلَهُ فی رِقابِ النَّاسِ الْبَیعَةُ عَلی عَهْدِ رَسُولِ اللهِ، نَزَلَ بِها جَبْرَئیلُ مِنْ عِنْدِاللهِ تَعالی لا ینْکِرُها اِلاَّ جاحِدٌ بِالْکِتابِ، قَدْ عَرَفَها الناسُ بِقُلوُبِهِمْ وَ أنْکَروُها بِأَلْسِنَتِهِمْ وَ وَیلٌ لِلْمُنْکِرِینَ حَقَّنا أَهْلَ الْبَیتِ، ماذا یلْقاهُمْ بِهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ صلی آلله علیه و آله مِنْ إدامَةِ الْغَضَبِ وَشِدَةِ الْعَذابِ!
(اگر در آن چه پدرم مرا دستور داد تو هم اطاعت کنی هدایت می شوی چه آنکه او سوگند به جانم هدایت کننده و من هدایت شده اویم، و حق او بر عهده مردم است که با او در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیعت کردند، و جبرئیل از طرف خداوند بزرگ برای آن نازل شده بود، کسی نمی تواند بیعت روز غدیر را منکر شود جز آن کس که منکر قرآن است، همانا مردم آن عهد و پیمان را با دل‌های خود شناختند گرچه با زبان هایشان انکار کردند.
پس وای بر آنان که حق ما اهل بیت را انکار کرده‌اند. چگونه می خواهند رسول خدا را در قیامت در تداوم غضب و شدّت عذاب الهی ملاقات کنند؟)

وقتی سخن امام در جمع حاضران به اینجا رسید، عمر حالت انفعالی گرفت و گفت:
«ای حسین کسی که حق پدرت را انکار کند پس لعنت خدا بر او، مردم ما را حکومت دادند و ما پذیرفتیم، اگر خلافت را به پدرت می دادند ما نیز اطاعت می کردیم.»
یا ابْنَ الْخَطَّابِ فَأَیَ النَّاسِ أَمَّرَکَ عَلی نَفْسِهِ قَبْلَ أَنْ تُؤَمِّرَ أَبابَکْرٍ عَلی نَفْسِکَ لِیؤَمِّرکَ عَلَی الْناسِ بِلا حُجَةٍ مِنْ نَبِی وَلا رِضی مِنْ الِ مُحَمَّدٍ، فَرِضاکُمْ کانَ لِمحَمَّدٍصلی اللَه علیه و آله رِضی؟
أَوْ رِضا أَهْلِهِ کانَ لَهُ سَخَطاً؟ !
أَماوَاللهِ لَوْ أنَّ لِلِسانٍ مَقالاً یطوُلُ تَصْدیقُهُ وَفِعْلاً یعینُهُ المُؤْمِنوُنَ، لَما تَخْطَأتَ رِقابَ الِ مُحَمَّدٍ، تَرْقی مِنْبَرَهُم، وَصِرْتَ الْحاکِمَ عَلَیهِمْ بِکِتابٍ نَزَلَ فیهِمْ لا تَعْرِفُ مُعْجَمَهُ، وَلا تَدْری تَأْویلَهُ اِلاَّ سَماعَ الاذانِ، اَلْمخْطِیءُ وَالْمُصیبُ عِنْدَکَ سَواءٌ، فَجَزاکَ اللهُ جَزاکَ، وَسَأَلَکَ عَماأَحْدَثْتَ سُؤالاً حَفّیاً. (ای پسر خطّاب !
کدام مردم تو را قبل از آنکه ابابکر خلافت را به تو ببخشد، امیر خود ساختند؟
که بر مردم حکومت کنی؟
بی آنکه دلیلی از پیامبر یا تأییدی از خاندان محمّدصلی الله علیه و آله و سلم داشته باشی، تا خشنودی شما خشنودی محمّد باشد یا خشنودی خاندان او مایه نارضایتی او را فراهم کند !
سوگند به خدا !
اگر زبان‌ها می توانستند راست بگویند و در عمل مؤمنین همدیگر را کمک می کردند کار به اینجا نمی کشید که حق آل محمّد صلی الله علیه و آله و سلم را غصب کنید، و بر بالای منبرشان قرار گیرید، و حاکم مسلمین گردی به قرآنی که در شأن اهل بیت نازل شد در حالی که معانی آن را نمی شناسی، و تفسیر آن را نمی دانی، جز آنکه صدای آیات قرآن تنها بر گوش تو می رسد و عبور می کند، که خطاکار و درست کردار نزد تو یکسان است. خدا تو را آنگونه که سزاواری کیفر دهد، و از تو نسبت به آنچه که بدعت گذاشتی سئوال فرماید.) وقتی سخن امام حسین علیه السلام به چنین لحظه‌های حسّاسی رسید، عمر چاره‌ای جز فرود آمدن از منبر نداشت، آنگاه شتابان در میان جمعی از هواداران خود به سوی خانه امیرالمؤمنین علیه السلام رفت اجازه گرفت وارد شد و اظهار داشت:
«ای علی !
ما امروز از فرزندت حسین چه‌ها که نکشیدیم !
با صدای بلند در مسجد پیامبر بر سرمان فریاد کشید، و مردم مدینه را بر ضد من شوراند.» امیرالمؤمنین علیه السلام با کلماتی حساب شده او را

آرام کرد.[1].
*****
[1] احتجاج طبرسی ج1 ص292
أمالی طوسی ج2 ص313
ینابیع المودّة ص197
تاریخ بغداد ج1 ص141.

پرسش

می‌دانیم همه آنان که به سوی خدا می روند و به پرستش و عبادت روی می آورند دارای انگیزه یکسانی نیستند، باید دید برترین آنها کدامند؟
حدیث 115
قال الامام الحسین علیه السلام:
إِنَّ قَوْماً عَبَدُوا اللهَ رَغْبَةً فَتِلْکَ عِبادَةُ التُّجَّارِ، و آن قَوْماً عَبَدُوا اللهَ رَهْبَةً فَتِلْکَ عِبادَةُ الْعَبیدِ، وَ إِنَّ قَوْماً عَبَدُوا اللهَ شُکْراً فَتِلْکَ عِبادَةُ الأَحْرارِ، وَهِی أَفْضَلُ الْعِبادَةِ. [1].
امام حسین علیه السلام فرمود:
(همانا مردمی خدا را برای شوق بهشت پرستش می کنند که این پرستش تجّار است. و همانا مردم دیگری خدا را از روی ترس می پرستند که این پرستش بردگان است. و همانا مردمی خدا را از روی شکر و سپاس عبادت می کنند که این عبادت آزادگان است و این نوع پرستش والاترین نوع عبادت است.).
*****
[1] تحف العقول ص175
بحارالأنوار ج78 ص117 حدیث 5
أعیان الشیعة ج1 ص620.

گرچه بندگان عاشق خدا باید همواره به عبادت او مشغول باشند و خدا را سزاوار ستایش بدانند، امّا لطف و محبّت الهی در عبادت‌ها بندگان را فراگرفته و انواع نعمت‌ها بر آنها باریدن خواهد گرفت که امام حسین علیه السلام اظهار داشت.

حدیث 116

قال الامام الحسین علیه السلام:

مَنْ عَبَدَاللهَ حَقَّ عِبادَتِهِ آتاهُاللهُ فَوْقَ أَمانیهِ وَ کِفایتِهِ. [1].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(کسی که خدا را پرستش کند آنگونه که سزاوار است، خداوند بزرگ بیشتر از آنکه آرزو دارد و بیشتر از آنچه که نیاز دارد به او خواهد داد.)

*****

[1] تفسیر امام عسکری علیه السلام ص327 حدیث 179

بحارالانوار ج71 ص184 حدیث 44.

پندهای جاودانه

پندهای ارزشمند امام حسین علیه السلام فراوان و جاودانه است، وحی گونه و همیشه نورانی است.
حدیث 117
قال الامام الحسین علیه السلام:
وُجِدَ لَوْحٌ تَحْتَ حائِطِ مَدینَةٍ مِنَ الْمَدائِنِ مَکْتُوبٌ فیه:
أَنَا اللهُ لا إِلهَ إِلاَّ أَنَا، وَ مُحمَّدٌ نَبِیی، عَجِبْتُ لِمَنْ أَیقَنَ بِالْمَوْتِ کَیفَ یفْرَحُ؟
وَ عَجِبْتُ لِمَنْ أَیقَنَ بِالْقَدَرِ کَیفَ یحْزَنُ؟
وَ عَجِبْتُ لِمَنْ إِخْتَبَرَ الدُّنیا کَیفَ یطْمَئِنُّ إِلَیها؟
وَ عَجِبْتُ لِمَنْ أَیقَنَ بِالْحِسابِ کَیفَ یذْنِبُ [1].
امام حسین علیه السلام فرمود:
(تخته‌ای نوشته شده، زیر دیوار یکی از شهرها، در حفّاری بیرون کشیده شد که در آن نوشته شده بود.
من خدا هستم که نیست خدائی جز من، و محمّدصلی الله علیه و آله و سلم پیامبر من است، در شگفتم از کسی که به مرگ یقین دارد پس چگونه شادمان است؟
در شگفتم از کسی که یقین به قضا و قدر دارد پس چگونه اندوهناک است؟
در شگفتم از کسی که دنیا را آزمود پس چگونه به دنیا اطمینان دارد؟
و در شگفتم از کسی که یقین به حساب روز قیامت دارد پس چگونه گناه می کند؟)
*****
[1] صحیفة الرضا علیه السلام ص254
عیون أخبار الرضا علیه السلام ج2 ص48
بحارالانوار ج78 ص450 و ج73 ص95.

بسیاری از کتاب‌ها و گفتارها کهنه می شوند، فراموش می گردند، امّا آن سخن که از زلال حقیقت بجوشد، و از دل برخیزد بر دلها جاودانه خواهد ماند.

حدیث 118

قال الامام الحسین علیه السلام:

اَلْعِلْمُ لِقاحُ الْمَعْرِفَةِ، وَ طُولُ التَّجارُبِ زِيادَةٌ فِی الْعَقْلِ، وَالشَّرَفُ اَلتَّقْوی، وَالْقُنُوعُ راحَةُ الأَبْدانِ، وَ مَنْ أَحَبَّکَ نَهاکَ، وَ مَنْ أَبْغَضَکَ أَغْراکَ. [1] خَمْسٌ مَنْ لَمْ تَکُنْ فیهِ لَمْ یکُنْ فیهِ کَثیرُ مُسْتَمْتَعٍ:

الْعَقْلُ، وَالدّینُ، وَالأَدَبُ، وَالْحَیاءُ، وَ حُسْنُ الْخُلْقِ. [2].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(علم ریشه شناخت و آگاهی است، و تداوم تجربه‌ها عامل فراوانی عقل است، و شرافت و بزرگواری، تقوای الهی است، و قناعت عامل آسایش تن آدمی است، کسی که تو را دوست دارد از زشتی‌ها تو را باز می دارد، و کسی که دشمن تو است، تو را مغرور می سازد. پنج نعمت بزرگ در هر کس نباشد از زندگی فراوان بهره‌مند نمی شود و آن، عقل، دین، ادب، حیا، و اخلاق خوش است.).

*****

[1] اعلام‌الدین ص298

بحارالانوار ج78 ص128 حدیث 11.

[2] حیاة الامام الحسین علیه السلام ج1 ص181.

پوشش

پرهیز از لباس‌های مسخره

لباس یکی از نیازهای اجتماعی انسان است، هم برای بدن ضروری است و هم متناسب با شخصیت انسان‌ها سامان می یابد. مهمّ آن است که در پوشش، رعایت آداب و رسوم اجتماعی شده از پوشیدن لباس‌های مسخره، و ناروا پرهیز کنیم.

حدیث 119

قال الامام الحسین علیه السلام:

مَنْ لَبِسَ مَشْهُوراً مِنَ الثِّيابِ أَعْرَضَ الله عَنْهُ يوْمَ الْقِيامَةِ

امام حسین علیه السلام فرمود:

(کسی که لباس مسخره بپوشد، در روز قیامت خدا از او روی بر می گرداند.).

لباس روز عید

در یک روز عید امام حسن و امام حسین علیه السلام در حالی که دوران کودکی را می گذراندند خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و اظهار داشتند:
حدیث 120
قال الامام الحسین علیه السلام:
یا جَدَّاهْ الْیوْمُ یوْمُ الْعیدِ وَ قَدْ تَزَینَ اَوْلادُ الْعَرَبِ بِأَلْوانِ اللِّباسِ وَ لَبِسُوا جَدیدَ الثِّیابِ وَ لَیسَ لَنا ثَوْبٌ جَدیدٌ وَ قَدْ تَوَجَّهْنا لِجَنابِکَ لِنَأْخُذَ عیدِیتَنا مِنْکَ، وَ لا نُریدُ سِوی ثِیابٍ نَلْبِسُها.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(ای جدّ بزرگوار!
امروز روز عید است و اطفال عرب جامه‌های نو و رنگارنگ پوشیده‌اند و ما جامه نو نداریم و برای آن خدمت شما آمده‌ایم.) چون در منزل پیامبر لباسی متناسب آن دو بزرگوار نبود، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به فکر فرو رفت که تقاضایشان را چگونه پاسخ گوید؟
ناگاه حضرت جبرئیل نازل شد و گفت:
ای رسول خدا، از فرزندانت بپرس چه رنگی را در لباس دوست دارند تا به اذن خدا فراهم شود.
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رو به حسن کرد و فرمود:
چه رنگی را دوست داری؟
امام حسن پاسخ داد:
اُریدُها خَضْراء (من رنگ سبز را دوست دارم) پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رو به حسین علیه السلام کرد و فرمود:
شما چه رنگی را دوست داری؟
امام حسین علیه السلام جواب داد:
یا جدَّاهُ اُریدُها حَمْراءَ (من رنگ سرخ را دوست دارم.) پس از درخواست و تعیین رنگ لباس، با دخالت جبرئیل و دعای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم لباس‌ها فراهم شد. حسن علیه السلام لباس سبز و حسین علیه السلام لباس سرخ را پوشید و سرگرم بازی کردن شدند.
جبرئیل که به رنگ لباس آن عزیزان نگاه می کرد گریست. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پرسید، برادرم جبرئیل!
در روز عید که روز شادی است چرا گریه می کنی؟
جبرئیل پاسخ داد:
به یاد سرانجام این عزیزان افتادم، که حسن را با زهر مسموم می کنند و رنگ بدن او سبز گونه می شود و امروز او رنگ سبز را برگزید و حسین را

با شمشیر شهید می کنند که در خون خود می غلطد که امروز رنگ سرخ را برای لباس خود انتخاب کرد.
با شنیدن این خبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز گریست.

پوزش طلبی

بی نیازی از پوزش طلبی

پوزش طلبی با این تعریف که انسان مرتّب دچار تندروی‌ها و اشتباهات شود، مردم را بیازارد و سرانجام عذرخواهی کند پسندیده نیست، ما باید تلاش کنیم تا درست کردار بوده و از پوزش طلبی بی‌نیاز باشیم که امام حسین علیه السلام اظهار داشت.

حدیث 121

قال الامام الحسین علیه السلام:

اِیاکَ وَ ما تَعْتَذِرُ مِنْهُ، فَإِنَّ الْمُؤْمِنَ لا یسی وَ لا یعْتَذِرُ، وَ المُنافِقُ کُلُّ یوْمٍ یسئُ وَ یعْتَذِرُ. [1].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(بپرهیز از تکرار خطا و پوزش طلبی، زیرا مؤمن نه بد می کند و نه پوزش می طلبد، امّا منافق، هر روز بد می کند و همواره پوزش می طلبد.).

*****

[1] تحف العقول ص177

بحار الأنوار ج78 ص120 حدیث 16

أعیان الشیعة ج1 ص620.

برخی دچار اشتباه می شوند و از مردم پوزش می طلبند که از شأن مؤمن دور است و برخی دیگر اعمال ناروائی را از روی میل و اراده انجام می دهند امّا برای آنکه خود را نیکو جلوه دهند و گناه را به گردن دیگری بیاندازند، به عذر بدتر از گناه روی می آورند، مرتکب گناه دیگری می شوند تا پرده بر روی زشتی‌های خود کشند، از اینگونه زشتی‌های رفتاری نیز باید به شدّت پرهیز داشت.

حدیث 122

قال الامام الحسین علیه السلام:

رُبَّ ذَنْبٍ أَحْسَنُ مِنَ اِلْاِعْتِذارِ مِنْهُ. [1].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(چه بسا گناهی که از عذرخواهی نیکوتر باشد).

*****

[1] نزهة الناظر و تنبیه الخاطر ص84 حدیث 16

اعلام الدین ص298

بحار الأنوار ج78 ص128 حدیث 11.

پیامبر اسلام

راه و رسم پیامبر اسلام‌صلی الله علیه و آله و سلم برای همه انسان‌ها درس زندگی است، تا «چگونه بودن» و «چگونه زیستن» را از او بیاموزیم. یکی از روش‌های صحیح زندگی شکرگذاری است، وقتی انسان انواع نعمت‌های خدا را مصرف می کند باید پس از خوردن انواع غذاها به شکر و ستایش پروردگار بپردازد.

حدیث 123

قال الامام الحسین علیه السلام:

كانَ النَّبِی صلی الله علیه و آله إذا أَكَلَ طَعاماً يقُولُ:

اللهمَّ بارک لنا فیه و ارزقنا خیراً منه. وَإِذا أَكَلَ لَبَناً أَوْ شَرْبَةً يقُولُ:

اللّهمَّ بارک لنا فیه وارزقنا منه.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم غذائی را تناول می کرد می فرمود:

خدایا این غذا را بر ما مبارک گردان، و بهتر از آن بما روزی فرما. و هرگاه شیر یا دیگر نوشیدنی می نوشید می فرمود:

خدایا این نوشیدنی را برما مبارک گردان و آن را روزی ما قرار ده.) [1].

*****

[1] عیون أخبار الرضا علیه السلام ج2 ص42 حدیث 114

بحارالأنوار ج66 ص99 حدیث 11.

روش دعا کردن پیامبر

باید بدانیم با چه حالتی دعا کنیم؟
و چگونه خدا را بخوانیم؟
در چگونه خواستن نیز باید روش دعا کردن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم الگوی ما باشد که امام حسین علیه السلام خبر داد:
حدیث 124
قال الامام الحسین علیه السلام:
کانَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله یرْفَعُ یدَیهِ إِذا اِبْتَهَلَ وَ دَعا کَما یسْتَطْعِمُ الْمِسْکینُ.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به هنگام نیایش و تضرّع و زاری بدرگاه خدا، چونان گرسنه‌ای که زمین‌گیر است و برای غذا دست دراز می کند، با خدا حرف می زد.) [1].
*****
[1] بحارالانوار ج16 ص287 حدیث 141
مکارم الأخلاق ص284
أمالی طوسی ج2 ص198.

حضرت اباعبدالله علیه السلام نسبت به روش نماز پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر شهیدان اُحُد، اینگونه توضیح داد؛
حدیث 125
قال الامام الحسین علیه السلام:
رَأَیتُ النَّبیصلی الله علیه و آله أَنَّهُ کَبَّرَ عَلی حَمْزَةَ خَمْسَ تَکْبیراتٍ، وَ کَبَّرَ عَلَی الشُّهَداءِ بَعْدَ حَمْزَةَ خَمْسَ تَکْبیراتٍ، فَلَحِقَ حَمْزَةَ سَبْعُونَ تَکْبیرَةً.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم را پس از جنگ اُحُد دیدم که ابتداء در نماز بر پیکر حضرت حمزه پنج تکبیر گفت، و در نماز بر پیکر دیگر شهیدان نیز پنج تکبیر گفت، سپس بر پیکر حضرت حمزه هفتاد تکبیر فرمود.) [1].
*****
[1] عیون اخبار الرضا علیه السلام ج2 ص49
جامع الاحادیث ج3 ص311
بحارالانوار ج81 ص395.

گریه پیامبر در کنار جنازه حمزه

همه می دانستند که رسول گرامی اسلام‌صلی الله علیه و آله و سلم نسبت به عموی خود حضرت حمزه مهربان بود، و حمزه در ارتش اسلام و حمایت کردن از شخص پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و مسلمانان، نقش تعیین کننده داشت، و شهادت او ضربه‌ای بر پیکره اسلام بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در کنار جنازه حضرت حمزه فراوان گریست.

حدیث 126

قال الامام الحسین علیه السلام:

لَمّا جَرَّدَ رَسُولُ الله صلی الله علیه و آله حَمْزَةَ بَکَی، فَلَمَّا رَأیمِثالَهُ شَهِقَ. [1].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کنار جنازه حمزه آمد و بدن او را عریان دید گریست، و آنگاه که دید اعضاء بدن او را بریدند «شکم حمزه را دریدند و جگر او را بیرون آوردند» فریاد کشید و بلند بلند گریه کرد).

*****

[1] کنزالعمال ج13 ص333

معجم الکبیر طبرانی ج3 ص142 حدیث 2932

مجمع الزوائد ج6 ص118.

پس از فتح مکّه و حرکت سپاه اسلام به سوی طائف، گرچه بظاهر بیش از ده هزار نفر در آن سفر پیامبر را همراهی می کردند، امّا وقتی قوم «هوازن» از همه طرف حمله ناگهانی را آغاز کردند، همه گریختند و پیامبر را جز اندک یاران او، تنها گذاشتند.

حدیث 127

قال الامام الحسین علیه السلام:

کانَ مِمَّنْ ثَبَتَ مَعَ النَّبِیصلی الله علیه و آله یوْمَ حُنَینٍ:

اَلْعَبَّاسُ، وَ عَلِی، وَ أَبُو سُفْیانَ بْنُ الْحارِثِ، وَ عَقیلُ بْنُ أَبی طالِبٍ، وَ عَبْدُاللهِ ابْنُ الزُّبَیرِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، وَ الزُّبَیرُ بْنُ الْعَوامِ، وَ أُسامَةُ بْنُ زَیدٍ. [1].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(از کسانی که روز حُنین در اطراف پیامبر ثابت قدم ماندند، علی علیه السلام، عبّاس علیه السلام و ابوسفیان بن الحارث، و عقیل بن ابیطالب، و عبدالله بن زبیر بن عبدالمطلّب، و زبیر بن عوام، و اسامة بن زید بودند.)

*****

[1] کنزالعمال ج10 ص542.

در لحظه‌های آخر زندگانی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که امیرالمؤمنین علیه السلام و حضرت زهراعلیها السلام و حسن و حسین علیهما السلام اطراف بستر آن حضرت را گرفته بودند، ضعف و سستی بر رسول خدا گاهی غلبه می کرد که توان صحبت کردن نداشت، و گاهی از حال می رفت. در یکی از لحظه‌های حسّاس که سرمبارک را بردامن دخترش فاطمه‌علیها السلام گذارده بود ناگاه از حال رفت، که امام حسن و امام حسین علیهما السلام به گریه آمدند و فریاد می زدند و می گفتند:
حدیث 128
قال الامام الحسین علیه السلام:
أَنْفُسُنا لِنَفْسِکَ الْفِداءُ وَ وُجوُهُنا لِوَجْهِکَ الْوَقاءُ
امام حسین علیه السلام فرمود:
(جان ما فدای جان تو، و ما سپر بلای تو ای رسول خدا.) [1].
*****
[1] امالی صدوق ص50
بحارالانوار ج22 ص509.
پیوند خویشاوندی

برخی از رفتارهای اجتماعی ره‌آورد مبارکی دارند که در فراوانی نعمت‌ها و طولانی شدن عمر انسان نقش تعیین کننده‌ای خواهند داشت.

حدیث 129

قال الامام الحسین علیه السلام:

مَنْ سَرَّهُ أَنْ ینْسَأَ فی أَجَلِهِ وَ یزادَ فی رِزْقِهِ فَلْیصِلْ رَحِمَهُ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(هر کسی دوست داشته باشد که اجل او به تأخیر افتد و روزیش زیاد شود پس بر او باد بر صله رحم، و پیوند با خویشاوندان.) [1].

*****

[1] عیون أخبار الرضا علیه السلام ج2 ص48 حدیث 157، بحارالانوار ج74 ص91 حدیث 15.

ترس

ترس یک غریزه است، در سرشت آدمی است، نیروی بازدارنده است اگر انسان از خدا بترسد خود را آلوده به انواع گناهان نمی سازد.
حدیث 130
قال الامام الحسین علیه السلام:
لا یأْمَنُ یوْمَ الْقِیامَةِ إِلاَّ مَنْ خافَ اللهَ فی الدُّنْیا [1].
امام حسین علیه السلام فرمود:
(در روز قیامت در امان نیست جز کسی که در دنیا از خدا بترسد.)
*****
[1] مناقب ابن شهر آشوب مازندرانی ج4 ص69، بحارالانوار ج44 ص192 حدیث 5.

گریه از ترس خدا

چون ترس از خدا نیروی بازدارنده انسان است، پس رحمت الهی و عامل رستگاری انسان خواهد بود.
حدیث 131
قال الامام الحسین علیه السلام:
اَلْبُکاءُ مِنْ خَشْیةِ اللهِ نَجاةٌ مِنَ النَّارِ. [1] بُکاءُ الْعُیونِ وَ خَشْیةُ الْقُلُوبِ رَحْمَةٌ مِنَ اللهِ. [2].
امام حسین علیه السلام فرمود:
(گریه از ترس خدا وسیله نجات از آتش است، گریه چشمها و ترس دل‌ها، از نشانه‌های رحمت پروردگار است.)
*****
[1] جامع الاخبار ص259 حدیث 689
مستدرک الوسائل ج11 ص245 حدیث 12881.
[2] جامع الاخبار ص259 حدیث 690
مستدرک الوسائل ج11 ص245 حدیث 12881
مکارم الاخلاق ص333.

آنگاه که وقت نماز فرا می رسید و حضرت اباعبدالله علیه السلام مشغول وضو گرفتن می شد، از ترس خدا رنگ چهره‌اش دگرگون می شد، و بر خود می لرزید. به امام می گفتند:
چرا به هنگام نماز نگرانید؟
حدیث 132
قال الامام الحسین علیه السلام:
حَقٌّ لِمَنْ وَقَفَ بَینَ یدَی اللهِ الْمَلِکِ الْجَبَّارِ أَنْ یصْفَرَّ لَوْنُهُ وَ تَرْتَعِدَ مَفاصِلُهُ. [1].
امام حسین علیه السلام فرمود:
(سزاوار است بر کسی که در پیشگاه پروردگار مالک جهانیان و قدرتمند بی همانند می ایستد، رنگ چهره‌اش زرد و مفاصل اندامش به لرزه در آید.) و در روایت دیگری فرمود:
ما تَدْرُونَ بَینَ یدَی مَنْ اُرِیدُ اَنْ اَقوُمُ؟
(چه می دانید که در پیشگاه چه شخصی می خواهم بایستم؟!.) [2].
*****
[1] جامع الاخبار ص166
عوالم بحرانی ج17 ص61 حدیث 1.
[2] احقاق الحق ج11 ص422.

تشکر و قدر دانی

قدردانی از خانواده عبدالله عمیر

یکی از شهداء سر فراز عاشورا «عبدالله بن عمیر کلبی» است، دارای دستان بلند و بازوان تنومند بود.
وقتی «یسار» غلام زیاد بن ابی سفیان و «سالم» غلام عبیدالله بن زیاد به میدان آمدند و مبارز می طلبیدند، «حبیب بن مظاهر» و «بُریر» برخاستند که جواب آنها را بدهند، امام مانع شد تا آنکه عبدالله بن عمیر اجازه خواست و یک تنه بر آن دو نفر یورش برد و کار آنها را ساخت و سپس خود را به قلب سپاه عمر سعد زد، و رجز حماسی می خواند. اینجا بود که همسرش عمود خیمه را گرفت و به یاری شوهر شتافت و می گفت. شوهرم ازخاندان پیامبر دفاع کن، من به خیمه‌ها بازنمی‌گردم تا با تو کشته شوم. حضرت اباعبدالله علیه السلام او را فراخواند و از آنها تشکّر کرد.
حدیث 133
قال الامام الحسین علیه السلام:
جُزیتُمْ مِنْ أَهْلِ بَیتٍ خَیراً، اِرْجَعی رَحِمَکِ اللهُ اِلی النِّساءِ فَاجْلِسی مَعَهُنَّ، فَاِنَّهُ لَیسَ عَلَی النِّساء قِتالٌ.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(در راه حمایت از اهل بیت من، به پاداش نیک نائل شوید، خدا رحمتت کند، به سوی خیمه‌ها برگرد، همانا بر زنان جهاد واجب نشده است.)

مرحوم مجلسی می نویسد که:
عبدالله بن عمیر و مادرش «امّ‌وهب» نصرانی بودند که بدست امام حسین علیه السلام مسلمان شدند، این جوان وقتی با اجازه امام به میدان آمد 24 نفر از شجاعان سپاه عمر سعد را کشت و 12 نفر از سواران را زخمی کرد.
آنگاه اطراف او را گرفته او را اسیر کردند و نزد عمر سعد بردند، عمر سعد با شگفتی گفت:
«چقدر شجاعت و قدرت تو سخت است؟»
سپس او را شهید کردند و سر بریده او را بطرف خیمه زن‌ها پرتاب کردند.
مادرش سر را بطرف لشگریان یزید انداخت، عمود خیمه را گرفت و حمله کرد و 2 تن از سربازان را کشت، در این لحظه حسّاس امام دخالت کرد و اظهار داشت:
حدیث 134
قال الامام الحسین علیه السلام:
اِرْجِعی یا اُمَّ وَهَبٍ، اَنْتِ وَ ابْنُکِ مَعَ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله، فَاِنَّ الْجِهادَ مَرْفُوعٌ عَنِ النِّساء لا یقْطَعُ اللهُ رَجاکِ یا اُمَّ وَهَبٍ. [1].
امام حسین علیه السلام فرمود:
(برگرد که جهاد بر زنان نیست، تو و فرزندت «وهب» با جدّ من محمّدصلی الله علیه و آله و سلم در بهشت جای دارید، ای مادر «وهب» خداوند قطع نکند امید تو را).
*****
[1] بحارالأنوار ج45 ص17
عوالم بحرانی ج17 ص261
أعیان الشّیعه ج1 ص604
انساب الاشراف ص194.

پس از توبه و بازگشت «حُر» که تزلزلی در کوفیان افتاد، از امام اجازه گرفت و به میدان رفت و 40 نفر از سربازان کوفه را کشت تا آنکه اسب او را زخم زدند و کشتند، حر ناچار پیاده شد و همچنان به نبرد ادامه داد تا به شهادت رسید. دوستان جنازه خونین او را که هنوز رمقی داشت خدمت امام حسین علیه السلام آوردند و امام در حالی که با دستان مبارک صورت او را نوازش می داد اظهار داشت.

حدیث 135

قال الإمام الحسین علیه السلام:

بَخٍّ بَخٍّ لَکَ یا حُرُّ اَنْتَ حُرٌّ کَما سُمِّیتَ فِی الدُّنْیا وَ الاْخِرَةِ اِنْ شاءَ اللهُ تَعالی. [1] وَاللهِ ما أَخْطَأَتْ اُمُّکَ إِذْ سَمَّتْکَ حُرّاً، فَأَنْتَ وَاللهِ حُرٌّ فی الدُّنْیا وَ سَعیدٌ فِی الاْخِرَةِ

امام حسین علیه السلام فرمود:

(مبارک باد!

مبارک باد!

ای حر، تو آزاد مردی چنانکه در دنیا و آخرت با نام «حر» خوانده می شوی.

سوگند به خدا!

مادرت اشتباه نکرد که تو را حُر نامید، پس تو سوگند به خدا!

در دنیا آزاد مرد، و در آخرت از رستگاری.

سپس این شعر را سرود:

فَنِعْمَ الْحُرُّ حُرُّ بَنی رِیاحٍ
صَبُورٌ عِنْدَ مُشْتَبَکِ الرِّماحِ
وَنِعْمَ الْحُرُّ إِذْ واسی حُسَیناً
وَجادَ بِنَفْسِهِ عِنْدَ الصَّباحِ
و نِعْمَ الْحُرَّ فی وَهْجِ الْمَنایا
ذی بِطالٍ تَخْطُو بالرَّماحِ
لَقَدْ فازوا الَّذی نَصرُوا حُسَیناً
وَفازُوا بِالْهِدایةِ وَالصَّلاحِ [2].

پس نیکو آزاده‌ای است حُر از طایفه بنی ریاح، که بر تیزی نیزه‌ها صبور است. - چه نیکو آزاده‌ای که با حسین عهد برادری بَست، و در این راه جان خود را صبحگاهان تقدیم کرد.

هر آینه رستگار شدند آنان که حسین را یاری دادند، آنان با هدایت شدن و اصلاح خویش رستگار گردیدند.).

*****

[1] معالی السبطین ج1 ص367.

[2] نورالعین فی مشهد الحسین علیه السلام ص45، ینابیع المودة ص414، مقتل الحسین خوارزمی ج2 ص11.

تشییع جنازه

امام حسین علیه السلام در تشییع جنازه مؤمنین و دوستان شرکت می کرد.
روزی همراه ابن زبیر در تشییع جنازه‌ای شرکت کرد و تا پایان مراسم در قبرستان و نزدیکی قبر آن مؤمن توقّف فرمود. [1]. روزی با جمعی از یاران در یکی از کوچه‌های مدینه نشسته بود که جنازه یک نفر یهودی را می بردند.
امام بلند نشد و اعتنائی نکرد.
برخی از همراهان بلند شدند و ادّعای آنان، رفتار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود که چون جنازه یهودی را می بردند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بلند شد.
امام توضیح داد که بلند شدن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای احترام گذاشتن به جنازه یهودی نبود بلکه:
حدیث 136
قال الامام الحسین علیه السلام:
مُرَّتْ جَنازَةُ یهُودِی فَکانَ رُسُولُ الله صلی الله علیه و آله عَلی طَرِیقِها جالِساً، فَکَرِهَ أَنْ تَعْلُوَ رَأْسَهُ جَنازَةُ یهُودِی، فَقام لِذلِکَ [2].
امام حسین علیه السلام فرمود:
(پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با همراهان در کوچه‌ای نشسته بودند که جنازه یهودی را از آنجا عبور دادند آن حضرت خوش نداشت نشسته باشد و سرش را به خاطر جنازه یهودی بلند کند، پس بلند شد و قدم زد تا آنان بگذرند.).
پس برخواستن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای احترام گذاشتن به جنازه یهودی نبود.
و در نقل دیگری توضیح داد که:
حدیث 137
قال الامام الحسین علیه السلام:
إنّما قامَ رَسُولُ اللهَ صلی الله علیه و آله مِنْ اَجْلِ جَنازَةِ یهُودِی مُرَّبِها عَلَیهِ.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای جنازه یهودی که مقابل آن حضرت عبور دادند، برخواست و توضیح داد:
برای آن بر خواستم که بوی بد او مرا رنج می داد.)
*****

[1] دعائم الاسلام ج1 ص233.
[2] اصول کافی ج3 ص192 حدیث 2، تهذیب شیخ طوسی ج1 ص456 حدیث 1487، بحارالأنوار ج44 ص203 حدیث 21، عوالم بحرانی ج17 ص72 حدیث 7، وسائل الشیعة ج2 ص839 حدیث 2.

تفسیر قرآن

(من کان عدوّاً لجبرئیل) مرحوم مجلسی از تفسیری که به امام عسگری علیه السلام نسبت داده می شود، از حضرت اباعبدالله علیه السلام نقل کرد که:
حدیث 138
قال الامام الحسین علیه السلام:
إنَّ اللهَ تَعالی ذَمَّ الْیهُودَ فی بُغْضِهِمْ لِجَبْرَئیلَ الَّذی کانَ ینْفِذُ قَضاءَاللهِ فیهِمْ بِما یکْرَهُونَ، وَ ذَمَّهُمْ أیضاً وَ ذَمَّ النَّواصِبَ فی بُغْضِهِمْ لِجَبْرَئیلَ وَ میکائیلَعلیهما السلام وَ مَلائِکَةِ اللهِ النَّازِلینَ لِتَأییدِ عَلِی بْنِ أَبی طالِبٍ علیه السلام عَلَی الْکافِرینَ حَتّی أَذَلَّهُمْ بِسَیفِهِ الصَّارِمِ،
فقال:
«قُلْ یا مُحَمَّد:
مَنْ کانَ عَدُوّاً لِجِبْریلَ» [1] مِنَ الْیهُودِ، لِرَفْعِهِ مِنْ بُخْتِ نُصَّرَ أَنْ یقْتُلَهُ دانْیالَ مِنْ غَیرِ ذَنْبٍ کانَ جَناهُ بُخْتُ نُصَّرَ، حَتّی بَلَغَ کِتابُاللهِ فی الْیهُودِ أَجَلَهُ، وَ حَلَّ بِه هم ما جَری فی سابِقِ عِلْمِهِ، وَ مَنْ کانَ اِیضاً عَدُوّاً لِجَبْرَئیلَ مِنْ سائِرِ الْکافِرینَ وَ مِنْ أَعْداءِ مُحَمَّدٍ وَ عَلِی النَّاصِبینَ؛لأِنَّ اللهَ تَعالی بَعَثَ جَبْرَئیلَ لِعَلِی علیه السلام مُؤَیداً وَ لَهُ عَلی أَعْدائِهِ ناصِراً، وَ مَنْ کانَ عَدُوّاً لِجَبْرَئیلَ لِمُظاهَرَتِهِ مُحمَّداً وَ عَلِیاً (عَلَیهِمَا الصَّلاةُ وَالسَّلامُ) وَ مُعاوَنَتِهِ لَهُما وَإِنْفاذِهِ لِقَضاءِ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ فی إهْلاکِ أَعْدائِهِ عَلی یدِ مَنْ یشاءُ مِنْ عِبادِهِ «فَإِنَّهُ» یعْنی جَبْرَئیلَ «نَزَّلَهُ» یعْنی نَزَّلَ هذَا الْقُرْآنَ «عَلی قَلْبِکَ» یا مُحَمَّدُ «بِإِذْنِ اللهِ» بِأَمْرِ اللهِ، وَ هُوَ کَقَوْلِهِ:
«نَزَلَ بِهِ الرُوحُ الأَمینُ عَلی قَلْبِکَ لِتَکُونَ مِنَ الْمُنْذِرینَ بِلِسانٍ عَرَبی مُبینٍ «[2] «مُصَدِّقاً لِما بَینَ یدَیهِ» نَزَّلَ هذَا الْقُرْآنَ جَبْرَئیلُ عَلی قَلْبِکَ یا مُحَمَّدُ مُصَدِّقاً مُوافِقاً لِما بَینَ یدَیهِ مِنَ التَّوْراةِ وَ الْإِنْجیلِ وَالزَّبُورِ وَ صُحُفِ إِبْراهیمَ وَ کُتُبِ شَیثَ وَ غَیرِهِمْ مِنَ الأَنْبیاءِ. ثُمَّ قالَ:
«مَنْ کانَ عَدُوّاً لِلَّهِ» لِإِنْعامِهِ عَلی مُحَمَّدٍ وَ عَلِی وَ آلِهِما الطَّیبینَ، وَ هؤُلاءِ الَّذینَ بَلَغَ مِنْ جَهْلِهِمْ أَنْ قالُوا:
نَحْنُ نُبْغِضُ اللهَ الَّذی أَکْرَمَ مُحَمَّداً وَ عَلِیاً بِما یدَّعِیانِ وَ جَبْرَئیلَ، وَ مَنْ کانَ عَدُوّاً لِجِبْریلَلأَنَّهُ جَعَلَهُ ظَهیراً لِمحَمَّدٍ وَ عَلِی عَلَیهِمَا الصَّلاةُ وَالسَّلامُ عَلی أَعْداءِ اللهِ وَ ظَهیراً لِسائِرِ الأَنْبیاءِ وَالْمُرسَلینَ کَذلِکَ «وَ مَلائِکَتِهِ» یعْنی وَ مَنْ کانَ عَدُوّاً لِمَلائِکَةِ اللهِ الْمَبْعُوثینَ لِنُصْرَةِ دینِ اللهِ وَ تأْییدِ أَوْلِیاءِ اللهِ، وَ ذلِکَ قَوْلُ بَعْضِ النُّصَّابِ وَالْمُعانِدینَ:
بَرِئْتُ مِنْ جَبْرَئیلَ النَّاصِرِ لِعَلِی علیه السلام وَ هُوَ قَوْلُهُ:
«وَرُسُلِهِ» وَ مَنْ کانَ عَدُوّاً لِرُسُلِ اللهِ مُوسی وَ عیسی وَ سائِرِ الأَنْبِیاءِ الَّذینَ دَعَوْا إلی نُبُوَّةِ مُحَمَّدٍصلی الله علیه و آله وَ إِمامَةِ عَلِی علیه السلام. ثُمَّ

قالَ:
«وَ جِبْريلَ وَ ميكالَ» وَ مَنْ كانَ عَدُوّاً لِجَبْرَئيلَ وَ ميكائيلَ وَ ذلِکَ كَقَوْلِ مَنْ قالَ مِنَ النَّواصِبِ لَمَّا قالَ النَّبَىصلى الله عليه و آله فى عَلِى عليه السلام: جَبْرَئيلُ عَنْ يمينِهِ، وَ ميكائِيلُ عَنْ يسارِهِ، وَ إِسْرافيلُ مِنْ خَلْفِهِ، وَ مَلَکُ الْمَوْتِ أَمامَهُ، وَاللهُ تَعالى مِنْ فَوْقِ عَرْشِهِ ناظِرٌ بِالرِّضْوانِ إِلَيهِ ناصِرُهُ قالَ بَعْضُ النَّواصِبِ:
فأنا أبرأ من الله و من جبرئيل و ميكائيل و الملائكة الّذين حالهم مع على عليه السلام ما قاله محمّدصلى الله عليه و آله،
فقال:
مَنْ كانَ عَدُوّاً لِهؤُلاءِ تَعَصُبّاً عَلى عَلِى بْنِ أَبى طالِبٍ عليه السلام «فَإِنَّ اللهَ عَدُوٌّ لِلْكافِرينَ»، فاعِلٌ به هم ما يفْعَلُ الْعَدُوُّ بِالْعَدُوِّ مِنْ إِحْلالِ النَّقَماتِ وَ تَشْديدِ الْعُقُوباتِ. وَ كانَ سَبَبُ نُزُولِ هاتَينِ الآيتَينِ ما كانَ مِنَ الْيهُودِ أَعْداءَ اللهِ مِنْ قَوْلٍ سَىءٍ فى جَبْرَئيلَ وَ ميكائيلَ، وَ كانَ مِنْ أَعْداءِ اللهِ النُّصّابِ مِنْ قَوْلٍ أَسْوَأ مِنْهُ فى اللهِ وَ فى جَبْرَئيلَ وَ ميكائيلَ وَ سائِرِ مَلائِكَةِ اللهِ.
امام حسين عليه السلام فرمود:
(همانا خداوند بزرگ يهود را نكوهش كرد به سبب كينه‌اى كه نسبت به جبرئيل داشتند در حالى كه جبرئيل خواست خدا را، در يهوديان اجرا مى كرد و آنان خوش نداشتند. و يهوديان و بدگويان به اهل بيت پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم و على عليه السلام «نواصب» را نكوهش فرمود، به سبب كينه‌اى كه به جبرئيل و ميكائيل و فرشتگانى داشتند كه براى يارى كردن به على بن ابيطالب فرود آمدند تا على عليه السلام آنان را با شمشير برنده‌اش ذليل و خوار كرد).
پس فرمود:
«بگو كسى كه دشمن جبرئيل است.» دشمن جبرئيل از يهوديانى كه آنان را «بُخت نُصّر» حمايت كرد تا بدون جرم و گناهى حضرت «دانيال» را بكشند. اين جنايت «بُخت نُصّر» بود تا آنكه فرمان خدا در باره يهود به پايان رسيد و آنان را براى اعمالشان نابود كرد و نيز دشمن جبرئيل از ديگر كافران و از دشمنان محمّدصلى الله عليه و آله و سلم و على عليه السلام از دشنام دهندگان «نواصب» آنها دشمن جبرئيل هستند به اين دليل كه خداى بزرگ جبرئيل را مى فرستاد تا على عليه السلام را يارى دهد و بر دشمنان پيروز گرداند. و آنان كه دشمن جبرئيل هستند بدان جهت كه محمّدصلى الله عليه و آله و سلم و على عليه السلام را كمک مى كند، و همراهى مى كرد و او را براى اجراى خواست الهى در نابودى دشمنان بدست بندگانى كه دوست داشت يارى مى رساند و اينكه جبرئيل اين قرآن را بر قلب رسول خدا به اذن و فرمان او نازل مى كرد كه فرمود. «قرآن را روح الأمين بر قلب تو نازل كرد تا از هشدار دهندگان باشى با زبان

عربی آشکار» و «تصدیق کننده دیگر کُتُب آسمانی باشد.»
این قرآن را جبرئیل بر قلب محمّد نازل کرد تا تصدیق کننده و موافق کتاب‌های در پیش‌روی خود مانند تورات و انجیل و زبور و صحف ابراهیم و کتابهای شیث پیامبر و دیگر پیامبران آسمانی باشد.
سپس فرمود:
کسی که دشمن خداست بدان جهت که نعمت‌ها را بر محمّد و علی و خاندان پاکش ارزانی داشت. آنان «یهودیان و کافران و نواصب» کسانی بودند که در نهایت نادانی گفتند، ما خدا را دشمن می داریم که محمّد و علی را گرامی داشت، و دشمن جبرئیل می باشیم به همین علّت. و کسی که دشمن جبرئیل است بدان جهت که او پشتیبان محمد و علی است «که درود و سلام خدا بر آنان باد» در پیروزی بر دشمنان خدا، و چون جبرئیل یاور و پشتیبان دیگر پیامبران آسمانی بود.
و دشمن فرشتگان، یعنی کسانی که دشمن فرشتگان الهی هستند بدان جهت که دین خدا را یاری می کنند، و دوستان خدا را یاورند. و این سخن برخی از دشنام دهندگان و دشمنان است که می گویند:
«ما از جبرئیل که یاور علی است بیزاریم» که خدا فرمود، و رُسُله (و دشمن پیامبران) و کسی که دشمن پیامبران خدا مانند موسی و عیسی دیگر پیامبران الهی است که مردم را به نبوّت محمّدصلی الله علیه و آله و سلم و امامت علی علیه السلام دعوت کرده بشارت دادند.
سپس فرمود:
«و دشمنان جبرئیل و میکائیل» و این بدان علّت بود که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درباره علی علیه السلام فرمود. «جبرئیل طرف راست علی، و میکائیل طرف چپ، و اسرافیل پشت سر او، و عزرائیل در پیش‌روی، و خداوند بزرگ بر فراز عرش با نگاه محبّت آمیز ناظر بر او و یاری دهنده اوست» از این رو برخی از نواصب «دشنام دهندگان» گفتند:
«ما از خدا و جبرئیل و میکائیل و فرشتگانی که همواره با علی علیه السلام هستند چنانکه پیامبر گفت، بیزاریم» که فرمود:
کسی که دشمن این دسته از فرشتگان است از روی تعصّب و کینه‌توزی نسبت به علی علیه السلام پس خداوند نیز دشمن کافران است، و با آنان چنان خواهد کرد که دشمنی با دشمنی انجام می دهد، از ایجاد سختی‌ها و مشکلات و فزونی عذاب‌ها. و سبب نزول این دو آیه، سخنان کینه توزانه یهود درباره جبرئیل و میکائیل، و سخنان کینه توزانه «نواصب» دشمنان اهل بیت علیهم السلام بود که زشت‌تر از دیگران نسبت به خدا و جبرئیل و میکائیل و سایر فرشتگان مطرح کردند). [3].
*****
[1] سوره بقره آیه 97.

[2] سوره شعراء آیه 193 و 195.
[3] حدیث مفصّل و طولانی است به کتاب بحارالانوار ج9 ص284 مراجعه شود.

(ثمّ افیضوا)
امام سجّاد علیه السلام نقل کرد که:
روزی شخصی خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و پرسید:
الناس و أشباه الناس، و النّاس در قرآن چه معنائی دارد؟
حضرت امیرالمؤمنین به فرزندش حسین علیه السلام فرمود، ای حسین جواب این مرد را بده:
حدیث 139
قال الإمام الحسین علیه السلام:
أَمَّا قَوْلُکَ:
أَخْبِرْنی عَنِ النَّاسِ، فَنَحْنُ النَّاسُ، وَلِذلِکَ قالَ‌اللهُ وَ تَعالی ذِکْرُهُ فی کِتابِهِ:
«ثُمَّ أَفیضُوا مِنْ حَیثُ أَفاضَ النَّاسُ» [1]. فَرَسُولُ‌اللهِ صلی الله علیه و آله اَلَّذی أَفاضَ بِالنَّاسِ. وَ أَمَّا قَوْلُکَ:
أَشْباهُ النَّاسِ، فُهُمْ شیعَتُنا، وَ هُمْ مَوالینا، وَ هُمْ مِنَّا، وَ لِذلِکَ قالَ إبْراهیمُ علیه السلام:
«فَمَنْ تَبِعَنی فَإِنَّهُ مِنّی» [2]. وَ اَمَّا قَوْلُکَ:
اَلنَّسْناسُ، فَهُمْ اَلسَّوادُ الأَعْظَمُ، وَ أشارِ بیده إلی جماعة النَّاس، ثمّ قال:
«إنْ هُمْ اِلاَّ کَالْاَنْعامِ بَلْ هُمْ اَضَلُّ سَبیلاً «[3].
امام حسین علیه السلام فرمود:
(اینکه گفتی «ناس» چیست؟
پس ما «ناس» هستیم و برای همین جهت خداوند بزرگ و برتر در قرآن آورده است که به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:
«پس از همان راهی که همه مردم از مشعر به منی باز می گردند بازگردید» پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کسی است که مردم را باز می‌گرداند. امّا أشباه الناس، پس آنان شیعیان و پیروان ما هستند، و آنان از ما می باشند برای همین جهت ابراهیم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:
«پس کسی که از من پیروی کند از من است» و پرسیدی که نسناس چیست؟
پس آنان انبوه جمعیت‌های موجودند «با دست به سوی جمعیت اشاره کرد» که خدا فرمود «نیستند آنها جز همانند چهارپایان بلکه از آنها گمراه‌ترند») [4].
*****
[1] سوره بقره آیه 199.
[2] سوره ابراهیم ص36.

[3] سوره فرقان آیه 44.
[4] اصول کافی ج8 ص244 حدیث 339، تفسیر برهان ج1 ص201 حدیث 2، نورالثقلین ج4 ص21 حدیث 68.

تفسیر البلد الطّیب
روزی در مجلسی که معاویه هم حضور داشت عمر و عاص از امام حسین علیه السلام پرسید:
چرا فرزندان ما از فرزندان شما بیشترند.
حدیث 140
قال الامام الحسین علیه السلام:
بُغاثُ الطَّیرِ اَکْثَرُها فِراخاً وَ اُمُّ الصَّقْرِ مِقلاةٌ نَزُورٌ
امام حسین علیه السلام فرمود:
(پرندگان شرور و کوچک فراوان تخم می گذارند، امّا عقاب تیز پرواز تخم‌گذاری او اندک است.) عمروعاص دوباره پرسید:
چرا موی شارب ما زودتر از شما سفید می شود؟
اِنَّ نِساءَکُمْ نِساءٌ بَخِرَةٌ، فَإِذا ادَنا أحَدُکُمْ مِنْ اِمْرَأتِهِ نَکَهَتِ فی وَجْهِهِ، فَیشابُ مِنْهُ شارِبُهُ. (زنان شما دهانشان بد بو است وقتی با آنها نزدیک می شوید بوی بد دهانشان به صورت و شارب شما می خورد از این‌رو زودتر سفید می شود) عمر و عاص بار دیگر پرسید:
چرا موی ریش شما از موی ریش ما بیشتر و فراوان تر است. وَالْبَلَدُ الطَّیبُ یخْرُجُ نَباتُهُ بِاِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذی خَبُثَ لا یخْرُجُ اِلاَّ نَکِداً. [1]. (زمین پاک گیاهانش به اذن خدا می روید، امّا از زمین شور زار و بد نمی روید جز اندک)
معاویه به عمرو عاص گفت:
حق تو این است که ساکت باشی، او فرزند علی است.
آنگاه برای آنکه غرور عمروعاص را بشکند این شعر را سرود:
إنْ عادَتْ الْعَقْرَبُ عُدْنالَها
وَ کانَتِ النَعْلُ لَها حاضِرَةً
قَدْ عَلِمَ الْعَقْرَبُ وَاسْتَیقَنَتْ
اَنْ لالَها دُنْیا وَلا آخِرَةَ [2].
- اگر عقرب برای نیش زدن بازگردد ماهم باز می‌گردیم و نعلین ما برای لگدمال کردنش آماده است. - بتحقیق عقرب می داند و یقین دارد که نه دنیا دارد و نه آخرت.
*****
[1] سوره اعراف آیه 58.
[2] مناقب ابن شهر آشوب مازندرانی ج4 ص67، بحارالأنوار ج44 ص209، عوالم بحرانی ج17 ص85.

تفسیر (وقفوهم انّهم مسئولون)
از امام حسین علیه السلام نقل شد که پیامبر اسلام فرمود، مورد سئوال ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است.
حدیث 141
قال الامام الحسین علیه السلام:
و أشارَ إلی عَلی علیه السلام ثُمَّ قالَ:
إنّ الله عزّوجلّ یقول:
«إنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَالفُؤادَ کُلُّ اُولئِکَ کانَ عَنْهُ مَسْؤُلاً» [1] ثُمَّ قالَ:
و عزّة ربّی إنّ جمیع اُمّتی لموقفون یوم القیامة و مسؤولون عن ولایته، و ذلک قول‌الله عزَّوجلَّ:
«وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُلُونَ» [2].
امام حسین علیه السلام فرمود:
نسبت به تفسیر این آیه روزی پیامبر اکرم علیه السلام اشاره به علی بن ابیطالب کرد و فرمود:
همانا خداوند عزیز و بزرگ می فرماید:
همانا گوش و چشم و دل از همه آنها سئوال می شود سپس فرمود:
سوگند به قدرت پروردگار که تمامی افراد امّت من را در قیامت نگه می دارند و از همه نسبت به ولایت علی بن ابیطالب می پرسند!
و این معنای خداوند عزیز و بزرگ است که فرمود:
«نگاهشان دارید که همه آنها مسئولند») [3].
*****
[1] سوره اسراء آیه 36.
[2] سوره صافّات آیه 24.
[3] بحارالانوار ج 36 ص77.

تفسیر و أمر اهلک بالصّلوة
حضرت اباعبدالله علیه السلام نقل فرمود:
از وقتی که این آیه نازل شد، همواره به هنگام نماز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درب خانه ما را می کوبید و با صدای بلند ما را به نماز خواندن فرامی‌خواند و ما از درون منزل پاسخ می دادیم، و بر تو سلام ای رسول خدا و رحمت و برکات خدا بر تو باد.
حدیث 142
قال الامام الحسین علیه السلام:
کانَ النَّبِی صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ و سلم یأتی کُلَّ یوْمٍ بابَ فاطِمَةَ عِنْدَ صَلاةِ الْفَجْرِ فَیقُولُ:
الصلاة یا أَهل بیت النبوة «إِنَّما یریدُ اللهُ لِیذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَیتِ وَ یطَهِّرَکُمْ تَطْهیراً» [1] تِسْعَةَ أَشْهُرٍ بَعْدَ ما نَزَلَتْ «و أْمُرْ أَهْلَکَ [2] بِالصَّلَوةِ وَاصْطَبِرْ عَلَیها»
امام حسین علیه السلام فرمود:
(رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اینگونه بود که هر روز صبحگاهان جلوی درب منزل حضرت فاطمه می ایستاد و می فرمود:
«نماز ای اهل بیت نبوّت، همانا خدا اراده کرده است که ناپاکی‌ها را از شما دور کند، و شما را پاک نگهدارد» این روش را پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در طول نه ماه پس از نازل شدن آیه 132 سوره طه، ادامه داد)
*****
[1] سوره احزاب آیه 33.
[2] سوره طه آیه 132.

تفسیر و یطهّرکم تطهیراً
حضرت زید شهید از امام حسین علیه السلام نقل کرد که:
حدیث 143
قال الامام الحسین علیه السلام:
کانَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله فی بَیتِ اُمِّ سَلَمَةِ فَاُتِی بِحَریرَةٍ فَدَعا عَلِیاً علیه السلام وَ فاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَینَ علیهم السلام فَاَکَلُوا مِنْها ثُمَّ جَلَّلَ عَلَیهِمْ کِساءً خَیبَریاً ثُمَّ قالَ:
اِنَّما یریدُ اللهُ لِیذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَیتِ وَ یطَهِّرَکُمْ تَطْهیراً. [1] [2].
امام حسین علیه السلام فرمود:
روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در خانه‌ام سلمة بود، برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حریره آوردند «نوعی فرنی که با آرد و شیر و روغن درست می کنند». رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، علی علیه السلام، فاطمه‌علیها السلام و حسن و حسین علیهما السلام را فراخواند، پس همه از آن غذا خوردند، سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عبای خیبری را بر گرداگردشان کشید و فرمود:
«همانا خدا اراده کرده است که پلیدی‌ها را از شما اهل بیت پیامبر دور کند، و شما را پاک و پاکیزه گرداند.»
*****
[1] سوره احزاب آیه33.
[2] تفسیر برهان 3 ص312 حدیث 14.

سوره حج، آیه 019

تفسیر خصمان اختصموا
نضربن مالک می گوید:
خدمت امام حسین علیه السلام رسیدم و
گفتم:
ای اباعبدالله علیه السلام معنای آیه 19 سوره حج «هذان خصمان اختصموا» چیست؟
حدیث 144
قال الامام الحسین علیه السلام:
نَحْنُ وَ بَنُو اُمَّیةَ إخْتَصَمْنا فی اللهِ عَزَّ و جَلَّ، قُلْنا، صَدَقَ اللهُ
وَ قالُوا:
کذب الله. فَنَحْنُ وَ إِیاهُمُ الْخَصْمانِ یوْمَ الْقِیامَةِ.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(ما و بنی امیه بر سر مسئله حق پرستی و خدا به دشمنی پرداختیم، ما گفتیم خدا راست می فرماید و آنان خدا را تکذیب نمودند، ما و آنها در روز قیامت دشمن هم هستیم). [1]. و در نقل سعید همدانی که از معنای آیه 19 حج پرسید پاسخ داد:
(ما بنی هاشم، با بنی امیه دو گروهی هستیم که بر سر خداپرستی با یکدیگر خصومت و دشمنی داریم.).
*****
[1] خصال شیخ صدوق ج1 ص42 حدیث 35
تفسیر برهان ج3 ص80 حدیث 2.

سوره حج، آیه 041

تفسیر ان مکّنا هم فی الارض
حضرت موسی بن جعفر علیه السلام نقل فرمود که:
از حضرت اباعبدالله علیه السلام معنای آیه 41 سوره حج را پرسیدند پاسخ داد:
حدیث 145
قال الامام الحسین علیه السلام:
هذِهِ فِینا أَهْلُ الْبَیتِ
امام حسین علیه السلام فرمود:
(این آیه «آنان که اگر آنها را در زمین حاکم گردانیم نماز را بر پای می دارند» در باره ما اهل بیت پیامبر نازل شد.).

تفسیر کلّ شیء أحصیناه فی امامٍ مبین
حضرت باقرالعلوم علیه السلام از امام حسین علیه السلام نقل می کند:
حدیث 146
قال الإمام الحسین علیه السلام:
لَمَّا أُنْزِلَتْ هذِهِ الآیةُ عَلی رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله «وَ کُلَّ شَیءٍ أَحْصَیناهُ فی إِمامٍ مُبینٍ» [1] قامَ أَبُوبَکْرٍ وَ عُمَرُ مِنْ مَجْلِسِهِما فَقالا:
یا رسول الله هوالتّوراة؟
قال:
لا، قالا:
فهو الإنجیل؟
قال:
لا، قالا:
فهو القرآن؟
قال:
لا، قال:
فَأَقْبَلَ أَمیرُ الْمُؤْمِنینَ عَلی علیه السلام
فَقالَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله:
هو هذا، إنّه الإمام الّذی أحصی الله تبارک و تعالی فیه علم کلّ شیء
امام حسین علیه السلام فرمود:
(وقتی این آیه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد که خدا فرمود:
«ما هر چیزی را در امام آشکار قرار داده‌ایم». عمر و ابابکر برخاستند و پرسیدند:
ای رسول خدا آیا امام آشکار تورات است؟
پیامبر فرمود نه، بار دیگر پرسیدند:
آیا انجیل است؟
فرمود:
نه، باز پرسیدند:
آیا قرآن است. فرمود:
نه، ناگاه علی علیه السلام وارد مجلس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شد. رسول خدا اشاره به علی علیه السلام کرد و فرمود امام آشکار اوست، او امامی است که خداوند مبارک و بزرگ همه چیز را در او قرار داد، در علی است علم هر چیزی.) [2].

*****

[1] سوره‌یس آیه 12.

[2] معانی الاخبار ص95 حدیث 1
تفسیر برهان ج4 ص6 حدیث 6
کنز الدقائق ج8 ص390
ینابیع المودة ص87.

تفسیر قل لا اسئلکم علیه اجراً
امام حسین علیه السلام در تفسیر آیه «قل لا اسئلکم علیه أجراً الاّ المودّة فی القربی» توضیح داد که:
(بگو من از شما پاداشی درخواست ندارم جز آنکه اهل بیت مرا دوست داشته باشید.)
حدیث 147
قال الامام الحسین علیه السلام:
فی قول الله عزّوجل «قُلْ لا أسْأَلُکُمْ عَلَیهِ أَجْراً إِلاَّ الْمَوَدَّةَ فی الْقُرْبی» [1]
قال:
وَأنَّ الْقَرابَةَ الَّتی أَمَرَ اللهُ بِصِلَتِها وَ عَظَّمَ حَقَّها وَ جَعَلَ الْخَیرَ فیها قَرابَتُنا أَهلِ الْبَیتِ الَّذینَ أَوْجَبَ حَقَّنا عَلی کُلِّ مُسْلِمٍ
امام حسین علیه السلام فرمود:
(خویشاوندی که خداوند دستور رعایت آن را داد، و حق آن را بزرگ شمرد و خیر و برکات را در آن قرار داد، دوستی و خویشاوندی ما اهل بیت پیامبر است، که رعایت حق ما را بر هر مسلمانی واجب کرد.) [2].
*****
[1] سوره شوری آیه 23.
[2] بحار الانوار ج23 ص251 حدیث 27
تفسیر برهان ج4 ص124 حدیث 12
کنز الدقائق ج9 ص262.

تفسیر تراهم رکّعاً سجّداً
حضرت امام حسین علیه السلام نسبت به این آیه که خداوند فرمود:
«آنان را می نگری که همواره در رکوع و سجودند». توضیح داد:
حدیث 148
قال الامام الحسین علیه السلام:
«تَراهُمْ رُکَّعاً سُجَّداً» [1] نُزِّلَتْ فی عَلی بنِ أَبی طالِبٍ علیه السلام.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(این آیه درباره علی بن ابیطالب نازل شد.) [2]. یعنی علی علیه السلام را همواره در رکوع و سجود می نگرید، که در شبانه روز هزار رکعت نماز می خواند.
*****
[1] سوره فتح آیه29.
[2] مناقب ابن شهر آشوب مازندرانی ج2 ص15
بحار الأنوار ج38 ص203.

تفسیر ان جائکم فاسق
ولید برادر شیرخورده عثمان بود، یهودی زاده بود و به ظاهر اسلام را پذیرفت، در زمان خلافت عثمان فرماندار کوفه شد، جنایات و میگساری او تا آنجا پیش رفت که در حال مستی به نماز صبح آمد و روزی در محراب مسجد چون زیاد شراب خورده بود استفراغ کرد.
و پس از اثبات میگساری او توسّط مالک اشتر، در حضور عثمان، امام علی علیه السلام بر او حدّ شراب جاری ساخت، امّا متأسّفانه در دوران حکومت معاویه فرماندار مدینه شد و روزی بر منبر مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام اهانت روا داشت، مردم به امام حسین علیه السلام خبر دادند که ولید به ساحت قدس امیرالمؤمنین علیه السلام اهانت کرد.
امام حسین علیه السلام خطاب به او فرمود:
حدیث 149
قال الإمام الحسین علیه السلام:
و ما أَنْتَ یا وَلیدَبْنِ عَقَبَةَ فَوَاللهِ ما اَلوُمَنَّکَ أنْ تُبْغِضَ عَلیاً علیه السلام وَقَدْ جَلَّدَکَ فی الْخَمْرِ ثَمانینَ جَلْدَةً، وَ قَتَلَ أباکَ صَبْراً بِیدِهِ یوْمَ بَدْرٍ، أَمْ کَیفَ تَسُبُّهُ فَقَدْ سَمَّاهُ اَللهُ مُؤْمِناً فی عَشْرِ آیاتٍ مِنَ الْقُرْآنِ وَ سَمَّاکَ فاسِقاً، وَ هُوَ قَوْلُهُ «اِنْ جاءَکُم فاسِقٌ بِنَبَاءٍ فَتَبَینُوا أَنْ تُصیبُوا قَوْماً بِجَهالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلی ما فَعَلْتُمْ نادِمینَ» [1].
امام حسین علیه السلام فرمود:
(تو چه کسی هستی ای ولید بن عقبة؟!!
سوگند به خدا!
تو را سرزنش نمی کنم که چرا نسبت به علی علیه السلام بغض و کینه داری!
زیرا علی علیه السلام تو را هشتاد و پنج تازیانه زد. و پدرت را در جنگ بدر با دست خودش با شکیبائی کشت. تو چگونه علی علیه السلام را دشنام می دهی که خدا در ده آیه قرآن او را مؤمن نامید، و تو را در قرآن فاسق معرّفی فرمود در این آیه «اگر فاسقی خبری برای شما آورد پس تحقیق کنید، نکند گروهی شما را به مشکلاتی از روی جهالت گرفتار کنند که بر کرده‌های خود صبحگاهان پشیمان برخیزید».) [2].
*****
[1] سوره حجرات آیه6.
[2] نورالثقلین ج5 ص82 حدیث 11
احتجاج ج1 ص276.

تفسیر و شاهد و مشهود
حضرت اباعبدالله علیه السلام در تفسیر «شاهد» و «مشهود» در آیه 3 بروج توضیح دادند.
حدیث 150
قال الامام الحسین علیه السلام:
«وَ شاهِدٍ وَ مَشْهُودٍ» [1] قال:
اَلشَّاهِدُ، جَدّی رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله وَالْمَشْهُودُ یوْمُ الْقِیامَةِ. ثُمَّ تلا هذه الآیة «إِنَّا أَرْسَلْناکَ شاهِداً وَ مُبَشِّراً وَ نَذیراً» [2]. و تلا «ذلِکَ یوْمٌ مَجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ وَ ذلِکَ یوْمٌ مَشْهُودٌ «[3].
امام حسین علیه السلام فرمود:
(شاهد جدّ من حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می باشد بدلیل این آیه «ما تو را ای رسول خدا شاهد و بشارت دهنده و هشدار دهنده فرستادیم» و مشهود، روز قیامت است که فرمود «آن روز روزی است که همه انسانها در آن گرد می آیند و آن روز روز مشهود است».) [4].
*****
[1] سوره البروج آیه 3.
[2] سوره الاحزاب آیه 45.
[3] سوره هود آیه 103.
[4] مجمع الزوائد ج7 ص135.

تفسیر والشّمس و ضحَیهَا
حارث بن عبدالله أعور می گوید:
خدمت حضرت اباعبدالله علیه السلام رسیدم و از تفسیر سوره شمس پرسیدم، در ابتدای سخن
گفتم:
«و الشّمس و ضحیها» یعنی چه؟
حدیث 151
قال الامام الحسین علیه السلام:
قلت:
«وَ الشَّمْسِ وَ ضُحَیها» قال:
وَیحَکَ یا حارِثُ ذلِکَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله. قال و قلت:
«وَ القَمَرِ إِذا تَلاها» قال:
«ذاکَ أَمیرُ الْمُؤمِنینَ علِی بْنُ أَبی طالِبٍ علیه السلام، یتْلُو مُحَمّداًصلی الله علیه و آله. قال و قلت:
«وَالنَّهارِ إذا جَلّیها» [1] قال:
ذلِکَ الْقائِمُ (عج) مِنْ آلِ مُحَمَّدٍصلی الله علیه و آله یمْلَأُ الْاَرْضَ عَدْلاً وَ قِسْطاً. قال قلت:
«وَ الَّیلِ إِذا یغْشها» قال:
ذلِکَ بَنُو أُمَیة
امام حسین علیه السلام فرمود:
(وای بر تو ای حارث!
و الشّمس که خدا فرمود «سوگند به خورشید و روشنائی‌های آن» مراد محمّدصلی الله علیه و آله و سلم پیامبر خداست.) پرسیدم:
معنای و القمر «سوگند به ماه و تابش آن» چیست؟
پاسخ داد:
(این ماه تابان علی بن ابیطالب علیه السلام است که پس از خورشید طلوع می کند.) پرسیدم:
«سوگند به روز و روشنائی آن» به چه معناست؟
پاسخ داد:
(این روز روشن حضرت قائم(عج) از خاندان محمّدصلی الله علیه و آله و سلم است که زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد.)
گفتم:
این آیه چیست؟
«و شب زمانی که سایه گستر شود.»

فرمود:
(مراد بنی امیه است.) [2].
*****
[1] سوره شمس آیه 1.
[2] تفسیر فرات کوفی ص563 حدیث 721
بحارالانوار ج24 ص79 حدیث 20.

تفسیر و امّا بنعمة ربّک
عمرو أبی نصیر نقل می کند که در مراسم حج به هنگام طواف کعبه شخصی از اهل بصره خدمت امام حسین علیه السلام رسید و پرسید، واژه «نعمة» در آیه 11 سوره والضّحی چه معنائی دارد؟
حدیث 152
قال الامام الحسین علیه السلام:
اَمَرَهُ اَنْ یحَدِّثَ بِما اَنْعَمَ اللهُ عَلَیهِ مِنْ دینِهِ.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(خدا پیامبرش را فرمان داد تا همواره بیاد آورد دین اسلام را که خدا به او نعمت داد.) [1].
*****
[1] محاسن برقی ج1 ص344 حدیث 712
تحف العقول ص176
نورالثقلین ج5 ص602 حدیث 44.

از امام حسین علیه السلام تفسیر واژه «صمد» در سوره توحید را پرسیدند توضیح داد؛
حدیث 153
قال الامام الحسین علیه السلام:
اَلصَّمَدُ:
اَلَّذی لا جَوْفَ لَهُ، وَ الصَّمَدُ:
اَلَّذی قَدْ إنْتَهی سُؤْدَدُهُ، وَ الصَّمَدُ:
اَلَّذی لا یأکُلُ وَ لا یشْرَبُ، وَ الصَّمَدُ:
اَلَّذی لا ینامُ، وَ الصَّمَدُ:
الدَّائِمُ الَّذی لَمْ یزَلْ وَلایزالُ. [1].
امام حسین علیه السلام فرمود:
(«صمد» آن وجودی است که دارای خلأ نیست، «صمد» آن وجود برتری است که بالاتر از آن نمی توان تصوّر کرد «صمد» آن وجودی است که تغذیه نمی کند «صمد» آن وجودی است که خواب بر او راه ندارد و بالاخره آن ذات ابدی است که همواره بود و خواهد بود.)
*****
[1] توحید شیخ صدوق ص90 حدیث 3
نور الثقلین ج5 ص711 حدیث 68
تفسیر برهان ج4 ص525.

تفسیر إذ أخذنا میثاقکم (عهد و پیمان الهی)
امام حسین علیه السلام در تفسیر آیه 63 سوره بقره توضیح داد که هدف عهد و پیمان الهی نسبت به رعایت حرمت و پندپذیری از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و عترت است:
حدیث 154
قال الامام الحسین علیه السلام:
أما إِنَّهُمْ لَوْ کانُوا دَعَوُا اللهَ بِمُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَیبینَ بِصِدْقٍ مِنْ نِیاتِهِمْ وَ صِحَّةِ اِعْتِقادِهِمْ مِنْ قُلُوبِهِمْ أَنْ یعْصِمَهُمْ، حَتّی لا یعانِدُوهُ بَعْدَ مُشاهَدَةِ تِلْکَ الْمُعْجِزاتِ الْباهِراتِ، لَفَعَلَ ذلِکَ بُجُودِهِ وَ کَرَمِهِ، وَلکِنَّهُمْ قَصَّرُوا فَآثَرُوا الْهُوَینا بِنا، وَ مَضَوْا مَعَ الْهَوی فی طَلَبِ لَذَّاتِهِمْ. [1].
امام حسین علیه السلام فرمود:
«همانا اگر مردم خدا را به محمّد و خاندان پاکش با نیت‌های راست و اعتقاد قلبی صحیح می خواندند که آنان را پاک نگاه دارد، تا اینکه با پیامبر و خاندانش عد از دیدن آن همه از معجزات آشکار دشمنی نورزند خداوند با کرم و بزرگواری خود چنین می کرد.
لکن مردم کوتاهی کردند، و لذّت‌های زودگذر و پست را برگزیدند و بدنبال هواپرستی و لذّت گرائی کشانده شدند».
*****
[1] تفسیر امام عسکری علیه السلام ص266
تفسیر برهان ج1 ص106
بحارالانوار ج26 ص290.

برخی «تقیه» را خرافاتی تفسیر می کنند و می گویند تقیه کردن یعنی تعطیل مبارزه و سست و سرد شدن، در صورتی که در فرهنگ شیعه و روایات امامان معصوم علیه السلام ما، تقیه معنای گرانسنگی دارد، تقیه یعنی تداوم مبارزه با رعایت اصل رازداری، تقیه یعنی حفظ نیروها و وارد کردن ضربه‌های أساسی به دشمن در فرصت‌های مناسب که حضرت اباعبدالله علیه السلام در تفسیر آن اظهار داشت:

حدیث 155

قال الامام الحسین علیه السلام:

لَوْلا التَّقِیةُ ما عُرِفَ وَلِینا مِنْ عَدُوِّنا، وَلَوْ لا مَعْرِفَةُ حُقُوقِ الْاِخْوانِ ما عُرِفَ مِنَ السَّیئاتِ شَیءٌ إِلاَّ عُوقِبَ عَلی جَمیعِها، لکِنَّ اَللهَ عَزَّوَجَلَّ یقُولُ:

«وَ ما أَصابَکُمْ مِنْ مُصیبَةٍ فَبِما کَسَبَتْ أَیدیکُمْ وَ یعْفُوا عَنْ کَثیرٍ» [1].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(اگر نبود «تقیه» دوستان ما از دشمنان شناخته نمی شدند، و اگر شناخت حقوق برادران نبود گناهان شناخته نمی شد و مردم بر تمام گناهان عذاب می شدند لکن پروردگار عزیز و بزرگ می فرماید:

«آنچه از بلاها دامنگیر شما می شود پس به سبب اعمال ناروای شماست در حالی که خداوند بسیاری از لغزش‌ها را عفو می کند.) [2].

*****

[1] سوره شوری آیه 30.

[2] تفسیر امام عسکری علیه السلام ص321 حدیث 165

بحارالأنوار ج75 ص415 حدیث 68

وسائل الشیعة ج11 ص473.

توانایی و قدرت

قدرت و توانائی بسیار ارزشمند است اگر انسان را دچار غرور نسازد و دست از احتیاطهای لازم برندارد، امّا بسیاری از مردم که به توانائی و قدرت می رسند خود را فراموش می کنند و گذشته خود را به یاد نمی آورند که حضرت اباعبدالله علیه السلام اظهار داشت:

حدیث 156

قال الامام الحسین علیه السلام:

اَلْقُدْرَةُ تُذْهِبُ الْحَفِظَةَ، اَلْمَرْءُ أَعْلَمُ بِشَأْنِهِ

امام حسین علیه السلام فرمود:

(توانائی و قدرت، خویشتن‌داری و احتیاط کاری را از بین می برد، و هر انسانی شأن و قدر خود را از دیگران بهتر می داند.) [1].

*****

[1] نزهة الناظر و تنبیه الخاطر ص84 حدیث15.

تواضع و فروتنی

امام باقر علیه السلام نقل می کند:
روزی امام حسین علیه السلام پیاده به سوی باغ خود در سرزمین «حرّه» می رفت در بین راه «نعمان بن بشیر» سوار بر قاطر با امام ملاقات کرد، پس پیاده شد، و مرکب را نزد امام برد و گفت، یابن رسول الله سوار شوید و آن حضرت امتناع ورزید و سوار نشد. نعمان چندبار سخن خود را تکرار کرد و سپس امام را سوگند داد که سوار شود، اینجا بود که امام اظهار داشت:
حدیث 157
قال الامام الحسین علیه السلام:
إذْ أَقْسَمْتَ فَقَدْ کَلَّفْتَنی ما أَکْرَهُ، فَارْکَبْ عَلی صَدْرِ دابَّتِکَ، فَاَرْدَفُکَ، فَاِنّی سَمِعْتُ فاطِمَةَ بِنْتَ مُحَمَّدٍصلی الله علیه و آله و سلم تَقُول:
قال رسول‌الله صلی الله علیه و آله:
الرّجل أحقّ بصدر دابّته، و صدر فراشه، و الصّلاة فی منزله إلاّ ما یجمع النّاس علیه.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(حال که مرا سوگند دادی، مرا وادار به کاری کردی که در دل کراهت داشتم، پس خودت سوار شو و من نیز پشت سر تو سوار خواهم شد، زیرا من از حضرت فاطمه دختر محمّد علیه السلام شنیدم که می فرمود:
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود، هر انسانی برای سوار شدن بر مرکب خویش از دیگران سزاوارتر است و در خوابیدن بر بستر خویش از دیگران سزاوارتر است. و برای نماز جماعت در منزل خویش از دیگران سزاوارتر است، مگر مردم شخص دیگری را انتخاب کنند «که در این صورت می تواند به دیگری اقتداء کند».) [1]. نعمان بن بشیر گفت:
راست گفت دختر رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم، من هم از پدرم بشیر شنیدم که همین روایت را رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود، و در پایان از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرد که:
«مگر آنکه صاحب مرکب اجازه دهد.».
*****
[1] مجمع الزّوائد ج8 ص108.

روزی امام حسین علیه السلام در خیابان مدینه عبور می کرد که به چند تن از فقراء مدینه برخورد، آنها نان را بر روی عبای خود همانند سفره گذاشته سرگرم غذا خوردن بودند.
امام حسین علیه السلام به آنان سلام کرد، و فقراء او را به همسفره شدن دعوت کردند.
امام با تواضع اجابت کرد و در کنارشان نشست و فرمود:
حدیث 158
قال الامام الحسین علیه السلام:
لَوْلا أَنَّهُ صَدَقَةٌ لَأَكَلْتُ مَعَكُمْ، ثُمَّ قال علیه السلام:
قُومُوا إِلى مَنْزِلى
امام حسین علیه السلام فرمود:
(اگر این نانی که شما میخورید صدقه نبود با شما هم غذا می شدم، حال برخیزید و با من به خانه‌ام بیائید.).
سپس همه آنان را به خانه برد و بر سفره خود نشاند و با آنان هم غذا شد، و دستور داد تا به همه آنان لباس کافی و سرمایه زندگی بدهند.

توکل

توکّل به خدا، نعمت بزرگی است که آرامش روانی انسان را تأمین می کند و از همه سرمایه‌ها برتر است.

حدیث 159

قال الامام الحسین علیه السلام:

اِنَّ الْعِزَّ وَالْغِنی خَرَجا یجُولانِ، فَلَقِیا التَّوَکُّلَ فَاسْتَوْطَنا.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(همانا عزّت و بی نیازی بیرون رفتند و به جنبش در آمدند در این میان وقتی به توکّل رسیدند پس همانجا وطن گزیدند و قرار گرفتند.) [1].

*****

[1] مستدرک الوسائل ج11 ص218 حدیث 12793.

یاد توکل اباذر

سال‌ها پس از شهادت مظلومانه حضرت أباذر، جمعی از دوستان خدمت امام حسین علیه السلام رسیدند و گفتند:
اباذر می گفت فقر در نزد من از بی‌نیازی برتر است، و بیماری از سلامت.
حضرت اباعبدالله علیه السلام اظهار داشت:
حدیث 160
قال الامام الحسین علیه السلام:
رَحِمَ اللهُ تَعالی أَباذَرٍ، أَمَّا اَنَا فَأَقُولُ:
مَنْ اِتَّکَلَ عَلی حُسْنِ اِخْتِیارِاللهِ تَعالی لَهُ لَمْ یتَمَنَّ غَیرَما اِخْتارَهُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ لَهُ.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(خدای بزرگ اباذر را رحمت کند، امّا من می گویم، کسی که به خدا توکّل کند، و انتخاب نیکوی خدا را ترجیح دهد، زیر بار منّت انتخاب دیگران قرار نخواهد گرفت.) [1].
*****
[1] احقاق الحق ج11 ص591.

جبرئيل

جبرئیل

یکی از فرشتگان بزرگ الهی است که وحی الهی را برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می آورد و در نبردها و لحظات حسّاس زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امام علی علیه السلام به یاری و امداد رسانی می پرداخت، نام حضرت جبرئیل در اکثر روایات حضرت اباعبدالله علیه السلام آمده است.

حضرت اباعبدالله علیه السلام نسبت به دیدن جبرئیل در محضر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اظهار داشت:
حدیث 161
قال الامام الحسین علیه السلام:
دَخَلْتُ مَعَ الْحَسَنِ علیه السلام عَلی جَدّی رَسُولِ الله صلی الله علیه و آله وَ عِنْدَهُ جَبْرَئیلُ علیه السلام فی صُورَةِ دِحْیةِ الْکَلْبی، وَکانَ دِحْیةُ إذا قَدِمَ مِنَ الشَّامِ عَلی رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله حَمَلَ لی وَلِأَخی خَرْنُوباً وَنَبْقاً وَتیناً، فَشَبَّهْناهُ بِدِحْیةِ بْنِ خَلیفَةِ الْکَلْبی، و آن دِحْیةَ کانَ یجْعَلُنا نُقَتِّشُ کُمَّهُ.
فقال جبرئیل علیه السلام:
یا رسول الله، ما یریدان؟
قال:
«إنّهما شبّهاک بدحیة بن خلیفة الکلبی، و إن دحیة کان یحمل لهما إذا قدم من الشام نبقاً و تیناً و خرنوباً». فَمَدَّ جَبْرَئیلُ علیه السلام یدَهُ إلَی الْفِردَوسِ الأعْلی، فَأَخَذَ مِنْهَ نَبْقاً وَ خَرْنُوباً وَسَفَرْجَلاً وَرُمَّاناً فَمَلَأنا بِهِ حُجْرَنا». فَخَرَجْنا مُسْتَبْشِرینَ، فَلَقِینا أَبُونا أَمیرَالْمُؤمِنینَ عَلی علیه السلام فَنَظَرَ إلی ثَمَرَةٍ لَمْ یرَ مِثْلُها فِی الدُّنْیا، فَأَخَذَ مِنْ هذا و من هذا واحِداً واحِداً، وَدَخَلَ عَلی رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله وَ هُوَ یأکُلُ،
فقال:
«یا أبا الحسن، کُل و ادفع إلی أوفر نصیب، فإنّ جبرئیل علیه السلام أتی به آنفاً».
امام حسین علیه السلام فرمود:
(روزی با برادرم حسن وارد مجلس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شدیم، جبرئیل را در کنار آن حضرت مشاهده کردیم که به شکل «دحیه کلبی» بود، دحیة بن خلیفه کلبی هرگاه از شام خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می رسید برای من و برادرم حسن هدایائی از میوه درخت خرنوب، و درخت سدر، و انجیر می آورد، و بما اجازه می داد که کیسه او را وارسی کنیم و میوه‌ها را برداریم، ما جبرئیل را آن روز چونان دحیه کلبی بحساب آوردیم. جبرئیل به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:
حسن و حسین چه می خواهند؟
پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پاسخ داد:
«تو را همانند دحیه کلبی بحساب آوردند چون دحیه کلبی هرگاه که از شام می آمد برای آنان میوه درخت خرنوب و سدر و انجیر می آورد».
پس جبرئیل دست خود را به سوی بهشت دراز کرد و از آنجا میوه سدر و

خرنوب و گلابی و انار گرفت، که در پیش روی ما انباشته شد، ما با خوشحالی فراوان از خانه بیرون رفتیم پس با پدرمان امیرالمؤمنین علیه السلام ملاقات کردیم، پدر به این میوه‌هائی که در دنیا بی‌نظیر است نگاه کرد، پس، از هر کدام یکی برداشت و بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد شد در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از آن میوه‌ها می خورد فرمود. ای اباالحسن از این میوه‌ها بخور و بمن هم بده که بهترین بهره بردن است، این میوه‌ها را لحظه‌ای قبل جبرئیل آورده بود.) [1].

*****

[1] ثاقب فی المناقب ص312 حدیث 261

مدینة المعاجز ج3 ص261 حدیث 881 و ج4 ص20 حدیث 1057.

جدل (نزاع و درگیری زبانی)

بحث و گفتگو، و طلب علم، و پرسش و پاسخ، ارزشمند و عبادت است، امّا برخی با یادگیری بعضی از اصطلاحات و بدست آوردن مراتبی از علوم و فنون، می خواهند دیگران را تحقیر کنند و برتری علمی خود را به رخ بکشند، که بحث و گفتگو را به نزاغ و درگیری زبانی می کشانند. با اینکه درک می کنند حق با طرف مقابل است، دست از جَدَل و مبارزه بر نمی دارند که این عادت، ناپسند و ضدّ ارزش است. روزی در شهر مدینه، شخصی خدمت امام حسین علیه السلام آمد و با غرور و بی أدبی به امام گفت بیا بنشین تا در مباحث دین با یکدیگر مناظره کنیم. !!
حضرت اباعبدالله علیه السلام برای هدایت آن شخص رهنمود داد که:
حدیث 162
قال الامام الحسین علیه السلام:
یا هذا أنَا بَصیرٌ بِدینی، مَکْشُوفٌ عَلی هُدای، فَإنْ کُنْتَ جاهِلاً بِدینِکَ فَاذْهَبْ وَاطْلُبْهُ، مالی وَلِلْمُماراةِ وَ اِنَّ الشَّیطانَ لَیوَسْوِسُ لِلرَّجُلِ وَ بِناجیهِ، وَ یقُوْلُ: ناظِرِ النَّاسَ فِی الدّینِ، کَیلا یظُنُّوْا بِکَ الْعَجْزَ وَالجَهْلَ، ثُمَّ الْمِراءُ لا یخْلُوْ مِنْ اَرْبَعَةِ اَوْجُهٍ:
اِمَّا اَنْ تَتَمارَی اَنْتَ وَصاحِبُکَ فی ما تَعْلَمانِ، فَقَدْ تَرَکْتُما بِذلِکَ النَّصیحَةَ، وَطَلَبْتُما الْفَضیحَةَ، وَاَضَعْتُما ذلکَ الْعِلْمَ، اَوْ تَجْهَلانِهِ فَاَظْهَرْتُما جَهْلاً. وَ خاصَمْتُما جَهْلاً، وَ اِمَّا تَعْلَمُهُ اَنْتَ فَظَلَمْتَ صاحِبَکَ بِطَلَبِکِ عَثْرَتِهِ، اَوْ یعْلَمُهُ صاحِبُکَ فَتَرَکْتَ حُرْمَتَهُ، وَ لَمْ تَنْزِلْهُ مَنْزِلَتَهُ، وَ هذا کُلُّهُ مُحالٌ، فَمَنْ اَنْصَفَ وَ قَبِلَ الْحَقَّ، وَ تَرَکَ الْمُماراةَ فَقَدْ اَوْثَقَ ایمانَهُ وَ اَحْسَنَ صُحْبَةَ دینِهِ، وَصانَ عَقْلَهُ. [1].
امام حسین علیه السلام فرمود:
(ای مرد، من نسبت به دین خودم آگاهی لازم دارم، و هدایت بر من آشکار است، اگر تو نسبت به دین آگاهی نداری برو و آموزش لازم را ببین، ما را با جدل و فخرفروشی چه کار؟
همانا شیطان انسان را وسوسه می کند و در گوش او زمزمه می کند و به او می گوید:
برو با دیگران در مباحث دینی جَدَل و مناظره کن تا تو را ناتوان و جاهل نپندارند.
سپس بدان که جَدَل و مناظره از چهار قسم بیرون نیست.
اوّل - یا تو و هم مناظره تو در آنچه که «می‌دانید» مجادله می کنید، پس هر دو نفر شما پند ناصحان را ترک گفتید و رسوائی را خریدید، و علم و

آگاهی خود را ضایع گذاشتید.
دوم - یا «جاهلانه» با هم به نزاع و مناظره می پردازید، که جهالت خود را آشکار می کنید و جاهلانه به نزاع می پردازید.
سوم - یا تو «آگاهی» و هم مناظره تو «جاهل» است پس او در حق تو ستم می کند و می خواهد تو را بلغزاند.
چهارم - یا او «علم» دارد و تو حرمت او را حفظ نمی کنی، و قدر و ارزش او را نمی دانی.
پس مناظره در تمام اقسام یادشده نارواست. کسی که انصاف دارد، و حق را پذیرفته و فخرفروشی را ترک کرده پس ایمان او محکم است، و سخن او در مباحث دین نیکوست، و عقلش را از خطا و لغزش مصون داشته است.)
*****
[1] بحارالانوار ج2 ص135 حدیث 32
محجّة البیضاء ج1 ص107
مفتاح الحقیقة باب 48.

جهاد

جهاد در راه خدا یکی از ارزشمندترین عمل‌ها نزد پروردگار است که شرافت مسلمانان و تداوم اسلام به آن بستگی دارد، امّا این حقیقت را هم باید دانست که جهاد دارای اقسام گوناگون است، همه‌جا نمی شود دست به شمشیر برد که حضرت ابا عبدالله علیه السلام در این مورد اظهار داشت:

حدیث 163

قال الامام الحسین علیه السلام:

اَلْجِهادُ عَلی اَرْبَعَةِ أَوْجُهٍ:

فَجِهادانِ فَرْضٌ، وَ جِهادٌ سُنَّةٌ لا یقامُ اِلاَّ مَعَ فَرْضٍ، وَ جِهادٌ سُنَّةٌ:

فَأَمَّا أَحَدُ الْفَرْضَینِ فَجِهادُ الرَّجُلِ نَفْسَهُ عَنْ مَعاصِی اللهِ، وَ هُوَ مِنْ أَعْظَمِ الْجِهادِ وَ مُجاهَدَةُ اَلَّذینَ یلُونَکُمْ مِنَ الْکُفَّارِ فَرْضٌ. وَ أَمَّا الْجِهادُ الَّذی هُوَ سُنَّةٌ لا یقامُ اِلاَّ مَعَ فَرْضٍ، فَإِنَّ مُجاهَدَةَ الْعَدُوِّ فَرْضٌ عَلی جَمیعِ الاُمَّةِ، لَوْ تَرَکُوا الْجِهادَ لَأَتاهُمُ الْعَذابُ، وَ هذا هُوَ مِنْ عَذابِ الاُمَّةِ وَ هُوَ سُنَّةٌ عَلَی الإمامِ، أَنْ یأتِی الْعَدُوَّ مَعَ الاُمَّةِ فَیجاهِدُهُمْ. وَ أَمَّا الْجِهادُ الَّذی هُوَ سُنَّةٌ فَکُلُّ سُنَّةٍ أَقامَهَا الرَّجُلُ وَ جاهَدَ فی إقامَتِها وَ بُلُوغِها وَ اِحْیائِها، فَالعَمَلُ وَالسَّعْی فیها مِنْ أَفْضَلِ الْأَعْمالِ؛لأَنَّها إحْیاءُ سُنَّةٍ، وَ قَدْ قالَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله:

من سنّ سنّةً حسنة فله اجرها و اجر من عمل بها إلی یوم القیامة من غیر أن ینقص من أجورهم شیئاً. [1].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(جهاد بر چهار قسم می باشد، دو قسم آن واجب، و دو قسم دیگر واجب و مستحب است:

1 - جهاد واجب، مبارزه انسان با نفس خویش در ترک گناهان که از بزرگترین نوع جهاد خواهد بود.

2 - و جهاد با کافرانی که بر ضد شما برخواستند.

3 - جهادی که مستحب است و بر پا نمی شود جز با جهاد واجب، آن جهاد با دشمنان است که بر جمیع مسلمانان واجب است، اگر آن را ترک کنند عذاب الهی آنان را فراخواهد گرفت، و این همان عذابی است که دامنگیر امّت اسلام می شود که بر امام مستحب است، و آن زمانی است که دشمن تهاجم کند پس در کنار مردم با دشمن بجنگد.

4 - و آن جهادی که مستحب است، هرگاه مسلمان سنّتی از رسول خدا علیه السلام یا اسلام را بر پادارد و تلاش کند و زحمت بکشد در همگانی شدن و زنده ماندن آن، پس عمل او، و تلاش او از بهترین اعمال است زیرا زنده کردن سنّت اسلامی است). که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«هر کس سنّت نیکوئی را پایه‌ریزی کند پاداش آن و پاداش هر کس به آن عمل کند تا روز قیامت به این شخص داده خواهد شد. بدون اینکه از اجرِ کسانی که آن را انجام می دهند چیزی کاسته شود».

*****

[1] جعفریات ص77

تحف العقول ص173

خصال ج1 ص240، بحارالانوار ج100 ص23 حدیث 5.

یکی دیگر از مباحث ارزنده جهاد اسلامی، شرائط آن است که هر پیکاری جهاد در راه خدا نیست، و هر مبارزی مجاهد فی سبیل‌الله نیست مگر شرائط جهاد در راه خدا را رعایت کند.
یکی از شرائط جهاد آن است که مشکل مالی با مردم نداشته باشیم اگر قرضی از کسی گرفتیم، به او بپردازیم و سپس به میدان جهاد قدم بگذاریم.
حدیث 164
قالَ الامام الحسین علیه السلام:
نادِ أَنْ لا یقْتَلَ مَعی رَجُلٌ عَلَیهِ دَینٌ وَ نادِیها فِی الْمَوالی فَاِنّی سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ صلی الله علیه و آله یقُولُ:
من مات و علیه دین أخذ من حسناته یوم القیامة».
امام حسین علیه السلام فرمود:
(هر کسی که قرضی برگردنش هست با ما در این مبارزه شرکت نکند «و کشته نشود» و به همه آنها فرمود:
من از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می فرمود:
هر کسی بمیرد و برگردن او بدهکاری باشد خداوند در روز قیامت از حسناتش کم می کند.) [1].
*****
[1] احقاق الحق ج19 ص429.

اعمال حج

سنگ زدن به شیطان

یکی از اعمال سیاسی، عبادی حج، سنگ زدن به شیطان است «رَمْی جَمَرات» که امروز و فرداهای دور نیز نقش تربیتی دارد، هم به شیطان باید سنگ زد و هم به حاکمان طاغوتی باید نشانه رفت، سنگ زدن به شیطان، نوعی اعلام مواضع و بیزاری جستن از ظلم و ظالم است.

حدیث 165

قال الامام الحسین علیه السلام:

إنَّهُ لَیسَ مِنْ جَمَرَةٍ إلاَّ وَتَحْتَهُ مَلَکٌ وَشَیطانٌ، فَإذا رَمَی الْمُؤْمِنُ اِلْتَقَمَهُ الْمَلَکُ فَرَفَعَهُ إلی السَّماءِ، وَ إذا رَمی الْکافِرُ قالَ لَهُ الشَّیطانُ:

بِإسْتِکَ ما رَمَیتَ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(در هر کدام از جایگاههای شیطان «جمرات» فرشته‌ای و شیطانی نشسته است، وقتی مؤمن سنگ می زند، فرشته آن را برداشته به سوی آسمانها می برد و هر گاه کافر سنگ می زند شیطان به او می گوید تو به ریشه خود سنگ انداختی.) [1].

*****

[1] مستدرک الوسائل ج10 ص79 حدیث 11509

بحارالانوار ج99 ص354 حدیث 10.

عکرمة می گوید:
از مزدلفه همراه امام حسین علیه السلام بودم که مرتّب «لَبَّیک اَللّهم لبَّیک» می گفت تا رسیدیم به جمره «جایگاه شیطان» که دیگر نفرمود. از آن حضرت پرسیدم:
آیا جائز است از مزدلفه تا اینجا لبّیک گفت؟
حدیث 166
قال الامام الحسین علیه السلام:
سَمِعْتُ أَبی عَلِی بْنَ أَبی طالِبٍ یهِلُّ حَتّی اِنْتَهی إلی الْجَمَرَةِ، وَ حَدَّثَنی أنّ رسولَ اللهِ صلی الله علیه و آله أهَلَّ حتّی انتهی إلیها
امام حسین علیه السلام فرمود:
(از پدرم علی بن ابیطالب شنیدم که لبّیک می گفت تا برسد به جمره «جایگاه شیطان» و پدرم به من خبر داد که همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم لبّیک گفت تا رسید به جمره.) [1].
*****
[1] کنز العمّال ج5 ص148.

حديث

احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امام علی علیه السلام و عترت آنحضرت، در تفسیر قرآن و احکام الهی سامان گرفتند و بدون تفسیر و توضیح و روایات عترت علیهم السلام نمی شود قرآن و احکام الهی را شناخت. بنا بر این یکی از ارزش‌ها، حفظ چهل حدیث است.

حدیث 167

قال الامام الحسین علیه السلام:

إنَّ رَسُولَ اللهِ صلی الله علیه و آله أَوْصی إلی أَمیرِ الْمُؤمنینَ عَلی بْنِ أَبی طالِبٍ علیه السلام وَکانَ فیما أَوْصی بِهِ أَنْ قالَ لَهُ:

یا علی مَن حفظ من اُمَّتی أربعین حدیثاً یطلب بذلک وجه الله عزّ و جلّ والدار الآخرة حشره الله یوم القیامة مع النبیین و الصدّیقین و الشهداء و الصالحین و حسن اُولئک رفیقاً.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب وصیتی کرد که در آن وصیت این رهنمود نیز بود.

«ای علی کسی از امّت من که چهل حدیث حفظ کند برای خشنودی خدای عزیز و بزرگ و برای پاداش روز قیامت، خدا او را در روز قیامت با پیامبران و راستگویان و شهیدان و نیکوکاران محشور خواهد کرد که چه دوستان نیکوئی می باشند.) [1].

سوم - مقام امام حسین علیه السلام رجوع شود به الف - امامان علیه السلام رجوع شود به آ - آگاهی.

چهارم - حقوق حیوانات رجوع شود به الف - اخلاق اجتماعی پنجم - حمزه علیه السلام رجوع شود به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روش نماز بر پیکر شهداء

*****

[1] بحار الانوار ج2 ص156

خصال شیخ صدوق ج2 ص543 حدیث 19.

ارزش غذایی خرما

مرحوم مجلسی نقل می کند:
روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد خانه فاطمه‌علیها السلام دخترش شد و فرمود:
فاطمه جان!
امروز پدرت مهمان تو است. وقتی حضرت علی علیه السلام و حسن و حسین علیهما السلام همه گرد آمدند، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خطاب به اهل بیت خود فرمود:
چه چیزی از میوه‌های بهشت دوست دارید؟
حدیث 168
قال الامام الحسین علیه السلام:
عَنْ إِذْنِکَ یا أَباهْ یا أَمیرَ الْمُؤْمِنینَ، وَ عَنْ إِذْنِکِ یا اُمَّاهْ یا سَیدَ ةَ نِساءِ الْعالَمینَ، وَ عَنْ إِذْنِکَ یا أَخاهْ الْحَسنَ الزَّکی أَخْتَارُ لَکُمْ شَیئاً مِنْ فَواکِهِ الْجَنَّةِ
امام حسین علیه السلام فرمود:
(با اجازه تو ای پدر ای امیرالمؤمنین، با اجازه تو ای مادر، بزرگ زن جهانیان، و با اجازه تو ای برادر، ای حسن پاک، من میوه‌ای از میوه‌های بهشتی را برای شما انتخاب خواهم کرد.).
پس از آن همگی فرمودند:
ای حسین عزیز هرچه می خواهی بگو که به آنچه تو بخواهی ما خشنودیم.
آنگاه
امام حسین علیه السلام فرمود:
یا رسُولَ اللهِ قُلْ لِجَبْرَئیلَ إِنَّا نَشْتَهی رُطَباً جَنیاً. (ای پیامبر خدا!
به جبرئیل بگو ما به خرمای تازه اشتها داریم.) آنگاه خرمای تازه در طبقی از نور حاضر شد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:
هو من عندالله «إِنَّ اللهَ یرْزُقُ مَنْ یشاءُ بِغَیرِ حِسابٍ» [1]. «خدا هر کس را که بخواهد روزی می دهد بدون حساب.» [2].
*****
[1] آل عمران ص37.
[2] بحارالانوار ج43 ص311.

خطبه های امام حسین (ع)

یکی از سخنرانی‌های امام حسین علیه السلام پیرامون خداشناسی و عقائد است. که مردم را از اطاعت طاغوتیان زمین پرهیز می دهد.

حدیث 169

قال الامام الحسین علیه السلام:

اَیهَا النَّاسُ اِتَّقُوا هؤُلاءِ الْمارِقَةَ الَّذینَ یشَبِّهُونَ اللهَ بِأَنْفُسِهِمْ، یضاهِؤُنَ قَوْلَ الَّذینَ کَفَروُا مِنْ اَهْلِ الْکِتابِ. بَلْ هُوَ اللهُ لَیسَ کَمِثْلِهِ شَیءٌ وَ هُوَ السَّمیعُ الْبَصیرُ،

لا تُدْرِکُهُ الْاَبْصارُ وَ هُوَ اللَّطیفُ الْخَبیرُ. اِسْتَخْلَصَ الْوَحْدانِیةَ وَالْجَبَرُوتَ، وَ أَمْضی الْمَشیئَةَ وَ الْاِرادَةَ وَالْقُدْرَةَ وَالْعِلْمَ بِما هُوَ کائِنٌ.

لا مُنازِعَ لَهُ فی شَیءٍ مِنْ أَمْرِهِ، وَلاکُفْوَ لَهُ یعادِلُهُ، وَلاضِدَّ لَهُ ینازِعُهُ، وَلاسَمِی لَهُ یشابِهُهُ، وَلامِثْلَ لَهُ یشاکِلُهُ، لا تَتَداوَلُهُ الْاُمُورُ، وَلاتَجْری عَلَیهِ الْأَحْوالُ، وَلاتَنْزِلُ عَلَیهِ الأَحْداثُ، وَلایقْدِرُ الْواصِفُونَ کُنْهَ عَظَمَتِهِ، وَلا یخْطُرُ عَلَی الْقُلُوبِ مَبْلَغُ جَبَرُوتِهِ؛لأَنَّهُ لَیسَ لَهُ فی الْاَشْیاءِ عَدیلٌ، وَلاتُدْرِکُهُ الْعُلَماءُ بِأَلْبابِها، وَ لا أَهْلُ التَّفْکیرِ بِتَفْکیرِهِمْ إِلاَّ بِالتَّحْقیقِ إِیقاناً بِالْغَیبِ؛لأَنَّهُ لا یوصَفُ بِشَیءٍ مِنْ صِفاتِ الْمَخْلُوقینَ وَ هُوَ الْواحِدُ الصَّمَدُ، ما تُصُوِّرَ فی الأَوْهامِ فَهُوَ خِلافُهُ. لَیسَ بِرَبٍّ مَنْ طُرِحَ تَحْتَ الْبَلاغِ، وَ مَعْبُودٍ مَنْ وُجِدَ فی هَواءٍ أَوْ غَیرِ هَواءٍ، هُوَ فی الْاَشْیاءِ کائِنٌ لا کَینُونَةَ مَحْظُورٍ بِها عَلَیهِ، وَ مِنَ الْاَشْیاءِ بائِنٌ لا بَینُونَةَ غائِبٍ عَنْها، لَیسَ بِقادِرٍ مَنْ قارَنَهُ ضِدٌّ، أَوْ ساواهُ نِدٌّ، لَیسَ عَنِ الدَّهْرِ قِدَمُهُ، وَلا بِالنَّاحِیةِ أَمَمُهُ، اِحْتَجَبَ عَنِ الْعُقُولِ کَما اِحْتَجَبَ عَنِ الْاَبْصارِ، وَ عَمَّنْ فی السَّماءِ اِحْتِجابُهُ کَمَنْ فی الأَرْضِ، قُرْبُهُ کَرامَتُهُ وَ بُعْدُهُ إِهانَتُهُ، لا یحِلُّهُ (فی)، وَلاتُوَقِّتُهُ (اِذا)، وَلاتُؤامِرُهُ (إِنْ). عُلُوُّهُ مِنْ غَیرِ تَوَقُّلٍ، وَمَجیئُهُ مِنْ غَیرِ تَنَقُّلٍ، یوجِدُ الْمَفْقُودَ وَ یفْقِدُ الْمَوْجُودُ، وَلا تَجْتَمِعُ لِغَیرِهِ الصِّفَتانِ فی وَقْتٍ، یصیبُ الْفِکْرُ مِنْهُ الْایمانَ بِهِ مَوْجُوداً، وَ وُجُودَ الْایمانِ، لا وُجُودَ صِفَةٍ، بِهِ تُوصَفُ الصِّفاتُ لا بِها یوصَفُ، وَ بِهِ تُعْرَفُ الْمَعارِفُ لا بِها یعْرَفُ، فَذلِکَ اللهُ لا سَمِی لَهُ، سُبْحانَهُ لَیسَ کَمِثْلِهِ شَیءٌ وَ هُوَ السَّمیعُ الْبَصیرُ». [1].

امام حسین علیه السلام فرمود:

راه صحیح خداشناسی (هان ای مردم از این اهریمنان گمراه دوری گزینید که اینان خدا را همانند خود می پندارند، و درست مانند کافران اهل کتاب درباره او سخن می گویند، بلکه او خدائی است که چیزی همانندش نیست و هم او شنوا و بیناست. چشمها از دیدنش ناتوان است ولی او هر بینده‌ای را می بیند، او دقیق و آگاه است یگانگی و بی همتایی، جبروت و عظمت ویژه اوست. اراده و خواست و قدرت و علمش را در سراسر جهان به اجرا نهاده است، هیچ ستیزه‌گری را در هیچ امری با او توان ستیزه نیست. صفات پروردگار نه نظیری دارد که با او همانندی کند و نه مخالفی می

تواند با او به ستیز پردازد، همنامی بر او نیست که مشابهش باشد، و مانندی ندارد که همشکلش گردد، ذات او جولانگاه امور قرار نمی گیرد و تحوّلات و دگرگونی‌ها تأثیری بر ذات کبریائی‌اش نمی نهد.
منزلگاه هیچ حادثه‌ای نمی باشد، توصیف‌گران چیره دست قادر به توصیف عظمت و صفات و جلال او نیستند، اندازه و میزان جبروت او در دلها نمی گنجد، زیرا در جهان هستی همانندی برای او وجود ندارد، نه دانشمندان با مغزهایشان به او می رسند، و نه اندیشمندان با اندیشه‌هایشان، مگر با پژوهشی که پایه‌اش ایمان به غیب بوده باشد، زیرا خدا با هیچیک از صفات و ویژگیهای مخلوقات وصف نمی شود و او یکتای بی نیاز است. آنچه در ذهن و اندیشه‌ها تصوّر می شود خدا خلاف آنست، زیرا چیزی که زیر پوشش اندیشه و ذهن قرار می گیرد و چیزی که در فضا و غیر آن می گنجد، معبود نمی تواند باشد.
او در همه اشیاء هست نه بدانگونه که او را احاطه کنند. او در شیئی نیست ولی نه بدان صورت که از آنها جدا و غایب و بیگانه باشد.
اگر مخالفی نظیر کارهای او را انجام دهد و یا همانندی با او برابری کند دیگر او خدای توانا و هستی بخش نیست. ازلیت او از سنخ ازلیت زمان نیست و اراده‌اش دارای جهت و سمتی نمی باشد، بلکه اراده‌اش همانند سایر صفاتش می باشد، نه در گوشه‌ای از وجودش، از حیطه اندیشه‌ها نهان است همچنانکه از حیطه دیده‌ها پنهان است، بدانگونه که موجودات زمینی نمی توانند او را ببینند و موجودات آسمانی نیز از دیدن او عاجزند، نزدیکی او از کرامت و بزرگواری اوست و فاصله و دوری او عدم توجّه به اوست.
نه در مکانی جای می گیرد و نه به زمانی محدود می گردد و نه کسی به او فرمان می دهد. بلندی مقامش نه برای آنست که در اوج آسمانهاست و فرا آمدنش نه به معنای انتقال است. آنچه که نیست، ایجاد می کند و موجود را به دیار عدم می فرستد، و این دو صفت (ایجاد کردن و از بین بردن) در چیزی غیر از خدا هیچ وقت پیدا نمی شود.
اندیشیدن درباره او ایمان را نتیجه می دهد، ایمان به یک وجود واقعی نه وجود وصفی و اعتباری، زیرا ذات او روشنگر هر صفتی است، نه صفتها بیان کننده و و نشان دهنده اوست. خدا معیار شناخت ارزشهاست نه ارزشها معیار شناخت اوست. این چنین است خداوندی که همتایی ندارد و چیزی مانند او نیست و هم او شنوا و بیناست).
*****
[1] تحف العقول ص173
بحارالانوار ج4 ص301 حدیث 29.

عبارات وحی‌گونه و نورانی حضرت اباعبدالله علیه السلام در این خطبه چنان برتر و والاست که بعنوان ستایش و تسبیح پروردگار همواره آن را می خواند.
حدیث 170
قال الامام الحسین علیه السلام:
سُبْحانَ الرَّفیعِ الأعْلی، سُبْحانَ الْعَظیمِ الأعْظَمِ، سُبْحانَ مَنْ هُوَ هکَذا وَلایکُونُ هکَذا غَیرُهُ، وَلایقَدِّرُ أحَدٌ قُدْرَتَهُ، سُبْحانَ مَنْ أوَّلُهُ عِلْمٌ لا یوصَفُ، وَ آخِرُهُ عِلْمٌ لا یبیدُ، الْبَرِیاتِ بِالْإلٰهیةِ، فَلا عَینَ تُدْرِکُهُ، وَلاعَقْلَ یمَثِّلُهُ، وَلاوَهْمَ یصَوِّرُهُ، وَ لا لِسانَ یصِفُهُ بِغایةِ مالَهُ (مِنْ) الْوَصْفُ، سُبْحانَ مَنْ عَلا فی الْهَواءِ، سُبْحانَ مَنْ قَضی الْمَوْتَ عَلَی الْعِبادِ، سُبْحانَ الْمَلِکِ الْمُقْتَدِرِ، (اَلْقادِرِ) سُبْحانَ الْمَلِکِ القُدُّوسِ، سُبْحانَ الْباقی الدّائِمِ. [1].
امام حسین علیه السلام فرمود:
(پاک و منزّه است خداوند برتر و والاتر، پاک ومنزّه است خداوند بزرگ و بلند مرتبه، پاک و منزّه است آنکه اینگونه است و کسی همانند او نیست و توان برابری با او را ندارد پاک و منزّه است آنکه آغازش علمی است که به وصف در نیاید و پایانش دانشی است که فناپذیر نمی باشد.
پاک و منزّه آنکه با خداوندیش بر تمامی موجودات برتری دارد و از اینرو چشمی او را نیافته و عقلی او را به مثال در نیاورده و ذهنی او را صورتگری نکرده، و زبانی آنگونه که شایسته اوست او را توصیف ننموده است. و زبانی آنگونه که شایسته اوست او را توصیف ننموده است. پاک و منزّه است آنکه در آسمان برتری جسته، پاک و منزّه است آنکه مرگ را بر بندگانش مقرّر داشته، پاک و منزّه است پادشاه قدرتمند، پاک و منزّه است فرمانروای بدون عیب، پاک و منزّه است آنکه جاودانه و ابدی است.)
*****
[1] دعوات راوندی ص92 حدیث 228
بحارالانوار ج94 ص206 حدیث 3.

سخنرانی در میان پیروان و طرفداران کار ساده‌ای است گرچه بسیاری از انجام آن نیز عاجزند چه رسد آنکه انسان در میان مخالفان و دشمنان سرسختی که سالها با آنان پیکار خونین کرده است بپاخیزد و بر خلاف تفکّرات آنان سخن بگوید. یکی از سخنرانی‌های اعجاز گونه حضرت اباعبدالله علیه السلام آن است که در سفری به شام، در مجلس معاویه و شامیان برخواست و خطبه خواند و در آن از ولایت و حقّانیت عترت دفاع کرد:

حدیث 171

قال الامام الحسین علیه السلام:

نَحْنُ حِزْبُ اللهِ الْغالِبُونَ، وَعِتْرَةُ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله الأقْرَبُونَ، وَ أَهْلُ بَيتِهِ الطَّيبُّونَ، وَأَحَدُ الثَّقْلَينِ اللَّذَينِ جَعَلَنا رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله ثانِی كِتابِ اللهِ تَبارَكَ وَتَعالی، اَلَّذی فيهِ تَفْصيلُ كُلِّ شَیءٍ، لا يأْتيهِ الْباطِلُ مِنْ بَينَ يدَيهِ وَلا مِنْ خَلْفِهِ، وَالْمُعوَّلُ عَلَينا فی تَفْسيرِهِ، لا يبْطينا تَأْويلَهُ، بَلْ نَتَّبِعُ حَقايقَهُ، فَأَطيعُونا فَإِنَّ طاعَتَنا مَفْرُوضَةٌ، أَنْ كانَتْ بطاعَةِ اللهِ وَرَسُولِهِ مَقْرُونَةٌ. قالَ اللهُ عَزَّوَجلَّ:

«أَطيعُوا اللهَ وَأَطيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِی الأمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنازَعْتُمْ فی شَیءٍ فَرُدُّوهُ إِلی اللهِ وَ الرَّسُولِ» [1] وَقالَ:

«وَلَوْ رُدُّوهُ إِلی الرَّسُولِ وَإِلی أُولی الأمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذينَ يسْتَنْبِطوُنَهُ مِنْهُم وَلَوْلا فَضْلُ اللهِ عَلَيكُمْ وَرَحْمَتُهُ لاتَّبَعْتُمُ الشَيطانَ إِلاَّ قَليلاً». [2]. وَاُحَذِّرُكُمْ الْإِصْغاءَ إِلی هُتُوفِ الشَيطانِ بِكُمْ فَإِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبينٌ، فَتَكُونُوا كَأَوْلِيائِهِ الَّذينَ قالَ لَهُمْ «لا غالِبَ لَكُمُ الْيوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنّی جارٌ لَكُمْ فَلَمَّا تَراءَتِ الفِئَتانِ نَكَصَ عَلی عَقِبَيهِ وَقالَ إِنّی بَرِیءٌ مِنْكُمْ» [3] فَتُلْقُونَ لِلسُّيوفِ ضَرَباً، وَلِلرِّماحِ وَرَداً، وَلِلْعُمُدِ حَطْماً، وَلِلسّهامِ غَرَضاً، ثُمَ لا يقْبَلُ مِنْ نَفْسٍ إِيمانُها لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ اَوْ كَسَبَتْ فی إِيمانِها خَيراً.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(ما حزب پیروز خداوندیم، و عترت رسول خدا، و نزدیکترین فرزندان او هستیم، ما از خاندان پاک پیامبریم، مایکی از آن دو چیز گرانبهائیم که رسول خدا ما را بعد از کتاب خدا، دوّمی آن معرّفی فرمود، کتابیکه بیان هرچیزی در آن هست و باطل از هیچ جانبی در آن راه ندارد. کتابی که در تفسیر آن بما پناه آورده میشود و تفسیر آن دور از دسترس ما نیست، و حقایق آنرا پیروی می کنیم، پس از ما پیروی کنید که اطاعت ما واجب و لازم است زیرا که اطاعت ما در شمار اطاعت خدا و پیامبرش قرار دارد.

و خداوند بزرگ فرمود:

«فرمان برید خدا و پیامبرش و صاحب امر خویش را، و چون در چیزی

اختلاف کردید آنرا به خدا و پیامبرش ارجاع دهید» و باز می فرماید:
«اگر هر مشکل را به پیامبر و صاحبان امر ارجاع می دادند، کسانی که در پی دانستن چگونگی حلّ مشکلات بودند، حقیقت را از آنها فرا می گرفتند، اگر کرم و رحمت خداوند شامل شما نبود، شیطان را پیروی می کردید»
من شما را از گوش دادن به نداهای شیطانی برحذر میدارم زیرا دشمن آشکار شماست، تا مانند دوستان شیطان نباشید که درباره آنان فرمود:
«امروز هیچ گروهی و قومی بر شما غالب نمی گردند، و من در سختی‌ها، یاور شما می باشم».
و چون دو گروه با هم برخورد کردند شیطان پا به فرار گذاشت و گفت:
«من از شما بیزارم زیرا من چیزی می بینم که شما نمی بینید»، در این صورت است که پیکرهایتان فرودگاه شمشیرها، و اصابتگاه نیزه ما، و آماج تیرها و عمودها قرار می گیرد، و دیگر ایمان آوردن هیچ فردی «که قبلاً ایمان نیاورد» یا قبلاً ایمان آورده «ولی به وسیله آن ایمان فضیلتی را کسب نکرد» پذیرفته شود.) [4]. سخن امام که به اینجا رسید، معاویه در هاله‌ای از حیرت و سرگردانی خطاب به آن حضرت گفت:
کافی است ای حسین، هر چه خواستی گفتی.
*****
[1] سوره نساء آیه 59.
[2] سوره نساء آیه 82.
[3] سوره انفال آیه48.
[4] احتجاج ص299 طبرسی، وسائل الشّیعه ج8 ص144 حدیث 45.

و روزی دیگر در فرصتی مناسب در مجلس معاویه حضرت اباعبدالله علیه السلام بپاخاست و به شناساندن ویژگی‌های عترت پیامبر پرداخت.
حدیث 172
قال الامام الحسین علیه السلام:
أَنَا ابْنُ ماءِ السَّماءِ وَعُرُوقِ الثَّرى، أَنَا ابْنُ مَنْ سادَ أَهْلَ الدُّنیا بِالْحَسَبِ النَّاقِبِ وَالشَّرْفِ الْفائِقِ وَالْقَدیمِ السَّابِقِ، أَنَا ابْنُ مَنْ رِضاهُ رِضَى الرَّحْمانِ وَسَخَطُهُ سَخَطُ الرَّحْمنِ. ثمَّ ردّ وجهه للخصم
فقال:
هَلْ لَکَ أَبٌ کَأَبی أَوْ قَدیمٌ کَقَدیمی؟
فَإِنْ قُلْتَ لا، تُغْلَبْ، و آن قُلْتَ:
نَعَمْ تَکْذِبُ
امام حسین علیه السلام فرمود:
(من فرزند مردی آسمانی، و دارای قدرت می باشم، من فرزند کسی هستم که مردم جهان در شرافت خانوادگی، و ارزشهای والای انسانی، سوابق درخشان اجتماعی، همتای او نمی باشند، من فرزند کسی هستم که خشنودی او خشنودی خدا، و خشم او خشم پروردگار است) سپس رو کرد به معاویه و فرمود:
(ای معاویه!
آیا تو را پدری چون پدرم، و سابقه‌ای چون سابقه‌ام می باشد؟
اگر بگوئی نه، شکست خوردی، و اگر بگوئی آری دروغ گفتی.) [1].
*****
[1] احقاق الحق ج11 ص595.

مروان یهودی‌زاده که پدرش «حَکَم» یهودی بود و بارها پیامبر اسلام‌صلی الله علیه و آله و سلم را آزرد و سرانجام او را تبعید کرد، با مسخ ارزش‌ها و دگرگونی معیارهای اسلامی در 25 سال حکومت آن سه نفر، داماد عثمان شد، و انواع کینه‌توزی‌ها، و دشمنی‌ها را پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر امام علی علیه السلام و عترت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روا داشت. روزی در میان جمعی از مردم مدینه در کمال بی أدبی خطاب به امام حسین علیه السلام گفت:
«اگر فاطمه زهرا نبود، شما بنی هاشم به چه چیزی بر ما فخر می کردید؟»
امام حسین علیه السلام خطاب به مردم مدینه خطابه‌ای ایراد کرد.
حدیث 173
قال الإمام الحسین علیه السلام:
اُنْشِدُکُمْ بِاللهِ اِلاَّ صَدَّقْتُمُونی إِنْ صَدَقْتُ، أَتَعْلَمُونَ أَنَّ فِی الأَرْضِ حَبیبَینِ کانا أَحَبَّ إِلی رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله مِنّی و من أَخی؟
أَوْ عَلی ظَهْرِ الأَرْضِ اِبْنُ بِنْتِ نَبی غَیری وَغَیرُ أَخی؟
قالُوا:
اللهم لا. قال:
وَإِنّی لا اَعْلَمُ أَنَّ فِی الأَرْضِ مَلْعُونَ ابْنَ مَلْعُونٍ غَیرُ هذا وَأَبیهِ طَریدَی رَسُولِ اللهِ، وَاللهِ ما بَینَ (جابَرْسٍ وَجابَلْقٍ) أَحَدِهِما بِبابِ الْمَشْرِقِ وَالآخَرِ بِبابِ الْمَغْرِبِ رَجُلانِ مِمَّن ینْتَحِلُ الْاِسْلامَ أَعْدی لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ وَلِأَهْلِ بَیتِهِ مِنْکَ و من أَبیکَ.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(شما را به خدا سوگند!
اگر راست گفتم تصدیقم کنید، آیا در روی زمین کسی جز من و برادرم هست که حبیب پیامبر اکرم باشد؟
آیا در روی زمین غیر از من و برادرم کسی هست که فرزند دختر پیامبر باشد؟
). مردم گفتند:
خدا را گواه می گیریم!
نه. فرمود:
(امّا من در روی زمین پلیدتر و ملعون تر از مروان و پدرش که مطرود پیامبر بودند کسی را نمی شناسم) سپس رو به مروان کرده فرمود:
(به خدا در سرزمین وسیع اسلام از مشرق گرفته تا مغرب، دشمن‌ترین مردم به خدا و پیامبر و خاندان او کسی جز تو و پدرت نمی باشید.) [1].

*****
[1] احتجاج ص 299 طبرسی
مناقب ج4 ص51 ابن شهر آشوب
عوالم بحرانی ج17 ص86 حدیث1 بحرانی.

معاویه با اینکه در قرار دادنامه صلح امضاء کرد و پذیرفت که حکومت را پس از خود به شورای مسلمین واگذارد، و آن را به صورت موروثی در نیاورد، در اواخر زندگانی خود خیانت کرد و تصمیم گرفت برای ولایت عهدی یزید از مسلمانان بیعت بگیرد. روزی امام حسین علیه السلام را به مجلس عمومی خود طلبید و اظهار کرد که با یزید بیعت کند.
امام علیه السلام بپاخاست و خطابه‌ای ایراد کرد.
حدیث 174
قال الامام الحسین علیه السلام:
أَمَّا بَعْدُ:
یا مُعاوِیةُ!
فَلَنْ یؤَدّی الْقائِلُ وَ إِنْ أَطْنَبَ فی صِفَةِ الرسول صلی الله علیه و آله مِنْ جَمیعِ جُزْءاً، وَقَدْ فَهِمْتُ ما لَبِسْتَ بِهِ الْخَلَفَ بَعْدَ رَسُولِ اللهِ مِنْ ایجازِ الصِّفَةِ وَ التَّنَکُّبِ عَن اِسْتِبْلاغِ الْبَیعَةِ. وَ هَیهاتَ هَیهاتَ یا مُعاوِیةُ!
فَضَحَ الصُّبْحُ فَحْمَةَ الدُّجی، وَبَهَرَتِ الشَّمْسُ أَنْوارَ السُّرُجِ، وَلَقَدْ فَضَّلْتَ حَتّی أَفْرَطْتَ، وَاسْتَأثَرْتَ حَتی أَجْحَفْتَ، وَ مَنَعْتَ حَتّی مَحَلْتَ، وَجَزْتَ حَتّی جاوَزْتَ، ما بَذَلْتَ لِذی حَقٍّ مِنْ إسْمِ حَقِّهِ بِنَصیبٍ حَتّی أَخَذَ الشَّیطانُ حَظَّهُ الْأَوْفَرَ، وَ نَصیبَهُ الأَکْمَلَ. وَفَهِمْتُ ماذَکَرْتَهُ عَنْ یزیدَ مِنْ اِکْتِمالِهِ وَسِیاسَتِهِ لِاُمَّةِ مُحَمَّدٍ، تُریدُ أَنْ تُوَهِّمَ النَّاسَ فی یزیدَ، کَأَنَّکَ تَصِفُ مَحْجُوباً، أَوْتَنْعِتُ غائِباً، أَوْتُخْبِرُ عَمَّا کانَ مِمَّا احْتَوَیتَهُ بِعِلْمٍ خاصٍّ. وَقَدْ دَلَّ یزیدُ مِنْ نَفْسِهِ عَلی مَوْقِعِ رَأیهِ، فَخُذْ لِیزیدَ فیما أَخَذَ بِهِ مِنْ اِسْتِقْرائِهِ الْکِلابَ الْمُهارَشَةَ عِنْدَ التَحارُشِ، وَالْحَمامَ السَّبَقَلأَتْرابِهِنَّ، وَالْقِیانِ ذَواتِ الْمَعازِفِ، وَضَرْبِ الْمَلاهی، تَجِدْهُ ناصِراً، وَدَعْ عَنْکَ ماتُحاوِلُ. فَما أَغْناکَ أَنْ تَلْقی اللهَ مِنْ وِزْرِ هذَا الْخَلْقِ بِأَکْثَرَ مِمَّا أَنْتَ لاقِیهِ، فَوَاللهِ ما بَرِحْتَ تَقْدَحُ باطِلاً فی جَوْرٍ، وَحَنَقاً فی ظُلْمٍ، حَتّی مَلَأْتَ الأَسْقِیةَ. و ما بَینَکَ وَبَینَ الْمَوْتِ إلاَّ غَمْضَةٌ، فَتَقْدِمَ عَلی عَمَلٍ مَحْفُوظٍ فی یوْمٍ مَشْهُودٍ، وَلاتَ حینَ مَناصٍ، وَ رَأیتُکَ عَرَّصْتَ بِنا بَعْدَ هذَا الأمْرِ، وَمَنَعْتَناعَنْ آبائِنا تراثاً، وَ لَقَدْ لَعَمْرُاللهِ أَوْرَثَنَا الرسول صلی الله علیه و آله وِلادَةً، وَجِئْتَ لَنابِها ما حَجَجْتُمْ بِهِ الْقائِمْ عِنْدَ مَوْتِ الرَّسُولِ، فَأَذْعَنَ لِلْحُجَّةِ بِذلِکَ، وَرَدَّهُ الْایمانُ إِلَی النَصْفِ. فَرَکِبْتُمُ الأعالِیلَ، وَفَعَلْتُمُ الأفاعیلَ، وَقُلْتُمْ:
کانَ وَ یکُونُ، حَتّی أَتاکَ الأمْرُ یا مُعاوِیةُ مِنْ طَرِیقٍ کانَ قَصْدُها لِغَیرِکَ، فَهُناکَ فَاعْتَبِرُوا یا اُولِی الأبْصارِ. وَذَکَرْتَ قِیادَةَ الرَّجُلِ الْقَوْمَ بِعَهْدِ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله وَ تَأمِیرَهُ لَهُ، وَقَدْ کانَ ذلِکَ وَلِعَمْرِو بْنِ الْعاصِ یوْمَئِذٍ فَضیلَةٌ بِصُحْبَةِ الرَّسُولِ، وَبَیعَتِهِ لَهُ، وَ ما صارَ - لَعَمْرُ اللّهِ - یوْمَئِذٍ مَبْعَثُهُمْ حَتَّی أَنِفَ الْقَوْمُ إِمْرَتَهُ، وَکَرِهُوا تَقْدیمَهُ، وَعَدُّوا عَلَیهِ اَفْعالَهُ.
فَقالَ صلی الله علیه و آله:

لا جرم معشر المهاجرين لا يعمل عليكم بعد اليوم غيرى، فَكَيفَ تَحْتَجُّ بِالْمَنْسُوخِ مِنْ فِعْلِ الرَّسُولِ فى أَوْكَدِ الأحْكامِ وَ أَوْلاها بِالْمجْتَمَعِ عَلَيهِ مِنَ الصَّوابِ؟
أَمْ كَيفَ صاحَبْتَ بِصاحِبٍ تابِعاً وَحَوْلُكُ مَنْ لا يؤْمَنُ فى صُحْبَتِهِ، وَلا يعْتَمَدُ فى دينِهِ وَقَرابَتِهِ، وَ تَتَخَطَّاهُم إِلى مُسْرِفٍ مَفْتُونٍ، تُرِيدُ أَنْ تَلْبِسَ الناسَ شُبْهَةً يسْعَدُ بِهَا الْباقى فى دُنْياهُ، وَ تَشقى بِها فى آخِرَتِکَ، إِنَّ هذا لَهُوَ الْخُسْرانُ الْمُبينُ، وَأَسْتَغْفِرُاللهَ لى وَلَكُمْ. [1].
امام حسین علیه السلام فرمود:
(ای معاویه هیچ گوینده‌ای گرچه دامنه سخن او به درازا کشد، نمی تواند گوشه‌ای از صفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را بر شمارد، و حق سخن را اداء کند، من فهمیدم که چه زیرکانه درباره توصیف خلفاء به اختصار سخن گفتی، و از تکمیل تعریف آنان طفره رفتی، هرگز!
هرگز!
ای معاویه!
افشای چهره منافقانه معاویه
روشنائی سپیده بر ظلمت شب چیره گشته، و پرتو پر فروغ خورشید انوار ضعیف چراغ‌ها را تحت الشّعاع خود قرار داده است. بعضی از خلفا را چنان برتری دادی که راه افراط پیش گرفتی، و بعضی از آنان را آنقدر مهم شمردی که تندروی و ستم کردی، و تا سرحد بُخل و کینه از ادای حق، خودداری نمودی، و آن چنان به اختصار سخن گفتی که از مرز عدالت پا فراتر نهادی. هیچ سهمی از حقّ را به صاحب حقّ نپرداختی تا شیطان بیشترین سهم خود را بُرد، و کاملترین بهره را برداشت.
افشای جنایات یزید
ای معاویه!
آنچه درباره کمالات یزید و لیاقت وی برای امّت محمّدصلی الله علیه و آله و سلم برشمردی، شنیدیم، قصد داری طوری به مردم وانمود کنی که گویا فرد ناشناخته‌ای را توصیف می کنی، یا فرد غائبی را معرّفی می کنی، و یا از کسی سخن میگویی که گویا تو درباره او علم و اطّلاع مخصوصی داری، در حالی که یزید ماهیت خود را آشکار کرده و موقعیت «سیاسی و اجتماعی و اخلاقی» خودش را شناسانده است. از یزید آنگونه که هست سخن بگو!
از سگ بازیش بگو، در آن هنگام که سگهای درنده را بجان هم می اندازد، از کبوتر بازیش بگو، که کبوتران را در بلند پروازی به مسابقه وامی‌دارد. از بوالهوسی و عیاشی او بگو که کنیزکان را به رقص و آواز وامیدارد. از خوشگذرانیش بگو که از ساز و آواز خوشحال و سرمست میشود.
آنچه در پیش گرفتی کنار بگذار، آیا گناهانی که تاکنون در باره این امّت

بردوش خود بار کرده‌ای ترا کافی نیست؟
افشای ستمکاری‌های معاویه
به خدا سوگند!
تو آنقدر از روش باطل و ستمگرانه خود و ادامه تجاوز و ظلم دست بر نداشتی تا کاسه‌های صبر مردم لبریز گردید، اینک بین مرگ و تو بیش از یک چشم بر هم زدن فرصتی باقی نیست، پس به سوی عملی بشتاب که برای روز رستاخیز و حضور همگان مفید باشد، روزیکه گریز گاهی در آن نیست. ای معاویه!
ترا می بینم که پس از این أعمال ننگین متعرّض ما می شوی، و ما را از میراث پدران خود منع می کنی. به خدا سوگند!
ما وارث پیامبر هستیم، ولی تو همان دلائل را پیش می کشی که به هنگام مرگ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پیش کشیدند، و ناگزیر مردم هم آن را پذیرفتند، و از روی ایمان بدان گردن نهادند. آری عذرها تراشیدید، و آنچه خواستید انجام دادید، و آنگاه گفتید:
«این چنین بود و این چنین هم خواهد بود». تا سرانجام از یک راه باور نکردنی کارها بدست تو افتاد، اینجاست که صاحبان بصیرت باید عبرت بگیرند، تو برای توجیه کارهایت از عنوان صحابه پیامبر استفاده کردی.
افشای چهره عمروعاص
و یادآور شدی که عمروبن عاص پس از پیامبر مردم را رهبری کرده و در زمان رسول خدا از ناحیه آن حضرت به امارت انتخاب شده است. با اینکه در آن زمان عمرو بن عاص صحابه بودن را برای خود فضیلت میدانست، مردم امیری او را نپذیرفتند، و زیر بار فرمانش نرفتند، و کارهای ننگین وی را برشمردند تا جائی که پیامبر فرمود:
«ای گروه مهاجر از این پس جز من کسی مسئول کارهای شما نخواهد بود». آری معاویه!
چگونه تو به یک عمل منسوخ پیامبر که در شرائط سخت و خاصّی انجام گرفت استدلال می کنی؟
چگونه مصاحبت کسی را پذیرفته‌ای که نه صحابی بودنش قابل اعتماد، و نه دین و خویشاوندیش مورد اطمینان است؟
تو میخواهی با این مصاحبت رسوا، مردم را به سوی فردی اسرافگر، و دیوانه سوق دهی. تو می خواهی لباس شک و تردید و اشتباه بر اندام مردم پوشانی تا دیگران از لذّت‌های دنیا کامیاب شوند، و شقاوت آخرت نصیب تو گردد، این همان خسران آشکار و ضرر واضح و روشن است. در پایان از خدا برای خویش و برای شما آمرزش می طلبم.) [2].
*****
[1] الامامة والسیاسة ج1 ص184

اعیان الشیعة ج1 ص583
الغدیر ج10 ص248
تاریخ یعقوبی ج2 ص228.
[2] تاریخ طبری ج3 ص248
الامامة و السّیاسة ج1 ص186
تعیان الشّیعه ج1 ص583
الغدیر ج10 ص248.

امام حسین علیه السلام در اواخر زندگی معاویه که خیانت به صلحنامه را آشکارا مطرح و برای یزید بیعت می گرفت، به حج رفت و در «منی» مردان و زنان بنی هاشم، و دوستان و یاران خود را جمع کرد و بپاخاست و در افشای سیاست‌های شیطانی معاویه، خطابه‌ای ایراد کرد.

حدیث 175

قال الامام الحسین علیه السلام:

اَمَّا بَعْدُ فَاِنَّ هذَا الطاغِیةَ قَدْ فَعَلَ بِنا وَبِشیعَتِنا ما قَدْ رَأَیتُمْ وَ عَلِمْتُمْ وَشَهِدْتُمْ وَاِنّی اُریدُ اَنْ أَسأَلَکُمْ عَنْ شَیءٍ، فَاِنْ صَدَقْتُ فَصَدِّقُونی وَ اِنْ کَذَبْتُ فَکَذِّبُونی، وَ أَسْأَلُکُمْ بِحَقِ اللهِ عَلَیکُمْ وَحَقّ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله وَ قَرابَتی مِنْ نَبِیکُمْ لَمَّا سَیرْتُمْ مَقامی هذا وَ وَصَفْتُم مَقالتی وَ دَعَوْتُمْ أَجْمَعینَ فی اَمْصارِکُمْ مِنْ قَبائِلِکُمْ مَنْ آمَنْتُمْ مِنَ النَّاسِ. اِسْمَعُوا مَقالَتی وَاکْتُبُوا قَوْلی ثُمَ اَرْجِعوا اِلی اَمْصارِکُمْ وَقَبائِلِکُمْ فَمَنْ آمَنْتُمْ مِنَ النَّاسِ وَوَثَقْتُم بِهِ فَادْعُوهُمْ اِلی ما تَعْلَمُونَ مِنْ حَقِّنا فَاِنی أَتَخَوَّفُ اَنْ یدْرُسَ هذَا الْاَمْرُ وَیذْهَبَ الْحَقُ وَیغْلَبَ، «وَاللهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ کَرِهَ الْکافِرُونَ» [1].

اُنْشِدُکُمْ اللهَ أَلا حَدَّثْتُمْ بِهِ مَنْ تَثِقُونَ بِهِ وَبِدینِهِ، اُنْشِدُکُمُ اللهَ أَتَعْلَمُونَ اَنَّ عَلی بْنَ اَبی طالِبٍ کانَ أَخا رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله حینَ آخی بَینَ اَصْحابِهِ فَآخی بَینَهُ وَ بَینَ نَفْسِهِ، وَقالَ:

«أنت اخی وأنا أخوک فی الدنیا والآخرة»؟

قالوا:

اللهم نعم. اُنْشِدُکُمُ اللهَ هَلْ تَعْلَمُونَ اَنَّ رَسُولَ الله صلی الله علیه و آله اِشْتَری مَوضِعَ مَسْجِدِهِ وَمَنازِلِهِ فَابْتَناهُ ثُمَ ابْتَنی فیهِ عَشْرَةَ مَنازِلَ تِسْعَةٌ لَهُ وَجَعَلَ عاشِرَها فی وَسَطِها لِأَبی، ثَمَّ سَدَّ کُلَ بابِ شارِعٍ اِلی الْمَسْجِدِ غَیرَ بابِهِ فَتَکَلَّمَ فی ذلِکَ مَنْ تَکَلَّمَ

فَقالَ:

ما انا سددت ابوابکم و فتحت بابه ولکن الله امرنی بسد أبوابکم وفتح بابه، ثُم نَهَی النَّاسَ اَنْ ینامُوا فِی الْمَسْجِدِ غَیرَهُ، وَکانَ یجْنُبُ فِی الْمَسْجِدِ وَمَنْزِلِه فی مَنْزِلِ رَسُولِ الله صلی الله علیه و آله فَوُلِدَ لِرَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله فیهِ اَوْلادٌ. قالوا:

اللهم نعم. أَفَتَعْلَمُونَ اَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ حَرَصَ عَلی کُوَّةٍ قَدْرِ عَینِهِ یدَعُها فی مَنْزِلِهِ اِلَی الْمَسجِدِ فَأَبی عَلَیه، ثُمَ خَطَبَ

فقال ان الله امرنی ان ابنی مسجداً طاهراً لا یسکنه غیری و غیر أخی وبنیه؟

قالوا:

اللهم نعم. اُنْشِدُکُمُ اللهَ أَتَعْلَمُونَ اَنَّ رَسُولَ الله صلی الله علیه و آله نَصَبَهُ

يوْمَ غَدیرِ خُمٍّ فَنادی لَهُ بِالْوِلایةِ، وَقالَ:
لِیبَلِّغَ الشَّاهِدُ الْغائِبَ [2]. قالوا:
اللهم نعم. اُنْشِدُکُمُ اللهَ أَتَعْلَمُونَ اَنَّ رَسُولَ اللهِ صلی الله علیه و آله قالَ لَهُ فی غَزْوَةِ تَبُوکٍ:
أنت منی بمنزلة هارون من موسی، [3] و أنت ولی کل مؤمن بعدی؟
[4] قالوا:
اللهم نعم. اُنْشِدُکُمُ اللهَ أَتَعْلَمُونَ اَنَّ رَسُولَ الله صلی الله علیه و آله حینَ دَعَا النَّصاری مِنْ اَهْلِ نَجْرانَ اِلَی الْمُباهَلَةِ لَمْ یأتِ إلاَّ بِهِ وَبِصاحِبَتِهِ وَابْنَیهِ [5]. قالوا:
اللهم نعم. اُنْشِدُکُمُ اللهَ أَتَعْلَمُونَ اَنَّهُ دَفَعَ اِلَیهِ الْلِواءَ یوْمَ خَیبَرٍ ثُمَ قالَ:
لأدفعه الی رجل یحبه الله ورسوله ویحب الله ورسوله، کرار غیر فرار [6] یفتحها الله علی یدیه»؟
قالوا اللهم نعم. أَتَعْلَمُونَ اَنَّ رَسُولَ اللهِ بَعَثَهُ بِبَراءَةٍ وَقالَ:
لایبلّغ عنی إلاّ أنا أو رجل منی»؟
[7] قالوا:
اللّهم نعم. أَتَعْلَمُونَ اَنَّ رَسُولَ اللهِ صلی الله علیه و آله لَمْ تُنْزَلْ بِهِ شِدَةٌ قَطٌّ إلاَّ قَدَّمَهُ لَها ثِقَةً بِهِ، وَ اَنَّهُ لَمْ یدَعْهُ بِاِسْمِهِ قَطٌّ ألاَّ یقُوْلُ:
یا اخی و ادعوا لی اخی. قالوا:
اللهم نعم. أَتَعْلَمُونَ اَنَّ رَسُولَ اللهِ صلی الله علیه و آله قَضی بَینَهُ وَ بَینَ جَعْفَرٍ وَزَیدٍ
فَقالَ:
یا علی أنت منی و أنا منک و أنت ولی کل مؤمن بعدی [8]. قالوا:
اللهم نعم. أَتَعْلَمُونَ اَنَّهُ کانَتْ لَهُ مِنْ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله کُلَّ یوْمٍ خَلْوَةٌ، وَکُلَّ لَیلَةٍ دَخْلَةٌ، اِذا سَأَلَهُ أَعْطاهُ، وَ اِذا سَکَتَ أَبْدَاهُ؟
[9]. قالوا:
اللهم نعم. اَتَعْلَمُونَ اَنَّ رَسُولَ اللهِ صلی الله علیه و آله فَضَّلَهُ عَلی جَعْفَرٍ وَحَمْزَةَ حینَ قالَ:
لِفاطِمَةَعلیها السلام زوّجتک خیر اهل بیتی، أقدمهم سلماً، وأعظمهم حلماً، واکثرهم علماً؟
[10]. قالوا:
اللهم نعم. أَتَعْلَمُونَ اَنَّ رَسُولَ اللهِ صلی الله علیه و آله قالَ:
أنا سید ولد بنی آدم، و أخی علی سید العرب، و فاطمة سیدة نساء أهل الجنة والحسن والحسین ابنای سیدا شباب اهل الجنة؟».
قالوا:
اللهم نعم. أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللهِ صلی الله علیه و آله امرَهُ بِغُسْلِهِ وَاَخْبَرَهُ اَنَّ جَبْرَئیلَ یعینُهُ عَلَیه»؟

قالوا:
اللهم نعم. أَتَعْلَمُونَ اَنَّ رَسُولَ الله صلی الله علیه و آله قالَ، فی آخِرِ خُطْبَةٍ خَطَبَها. اِنّی ترکت فیکم الثقلین کتاب الله و أهل بیتی، فتمسکوا بهما لن تضلوا؟
قالوا:
اللهم نعم. [11].
امام حسین علیه السلام فرمود:
(آنچه را که این مرد سرکش «معاویه» بر ما و شیعیان ما روا داشته می نگرید و شاهدید، اینک میخواهم مطلبی را از شما بپرسم اگر راست گفتم تصدیقم کنید و اگر دروغ گفتم تکذیب نمائید. سخنانم را بشنوید و حرفهایم را بنویسید، آنگاه به شهرها و قبیله‌های خودتان بازگردید و آنچه در حقّ ما میدانید به دوستان صمیمی و افراد مورد اطمینان خودتان بگوئید. من اعلان خطر می کنم از اینکه این مطلب کهنه شده و از هم بپاشد، و حق از بین برود، گرچه:
«خداوند نورش را گسترش خواهد داد گرچه کافران آنرا نپسندند» [12]
شما را به خدا سوگند!
آیا میدانید که علی بن ابی طالب برادر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود؟
در آن هنگام که رسول خدا مسلمانان را با یکدیگر برادر کرد میان خود و پدرم پیمان برادری بست و فرمود:
«در دنیا و آخرت تو برادر منی، و من برادر تو هستم.» مردم در پاسخ گفتند:
بار خدایا چنین است. فرمود:
(شما را به خدا!
آیا می دانید که رسول خدا زمینی برای مسجد و منزل خود خریداری فرمود، مسجد را بنا نمود و سپس ده منزل در اطراف آن بنا کرد که نه تای آن برای او و دهمین را به پدرم علی علیه السلام اختصاص داد، آنگاه تمام در بهائی را که به مسجد باز می شد بست و تنها درب خانه پدرم را باز گذاشت، که عدّه‌ای بعنوان اعتراض زبان بسخن گشودند، ولی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:
«من درب خانه‌های شما را نبستم و درب خانه علی علیه السلام را باز نگذاشتم، لکن خداوند به من دستور داد تا دربهای شما بسته شود و درب خانه علی علیه السلام باز بماند». و سپس مردم را از خوابیدن در مسجد منع فرمود غیر از پدرم علی علیه السلام که در مسجد همجوار پیامبر بود، و منزلش در کنار منزل حضرتش قرار داشت، و در این خانه مقدّس فرزندان رسول خدا و علی علیه السلام تولّد یافتند. حاضرین گفتند:

بارخدایا چنین است.
امام فرمود:
(آیا میدانید عمر پسر خطّاب حرص می ورزید تا روزنه‌ای از خانه‌اش به مسجد باز کند که پیامبر جلوی کار او را گرفت و فرمود:
«خدا به من دستور داده که مسجد پاکی بنا کنم تا جز من و برادرم و پسرانش در آن مسکن نکنند؟».
حاضرین گفتند:
بارخدایا چنین است.
امام فرمود:
(شما را به خدا!
ای مردم آیا میدانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم علی بن ابیطالب را در روز غدیر به جانشینی خود منصوب کرد، و مردم را به ولایت او فراخواند، و فرمود:
«سخنم را حاضرین به غایبین برسانند.» مردم گفتند:
بار خدایا چنین است.
امام فرمود:
(شما را به خدا سوگند!
آیا در جنگ تبوک پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درباره او نفرمود:
«تو نسبت به من همانند هارون نسبت به موسی، هستی و تو بعد از من ولی و سرپرست تمام مؤمنین می باشی؟»
مردم گفتند:
بارخدایا چنین است.
امام فرمود:
(شما را به خدا سوگند!
آیا می دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وقتی علمای مسیحی بخران را به مباهله دعوت کرد، کسی جز علی و همسر علی و فرزندان او را بهمراه نیاورد؟
مردم گفتند:
بار خدایا چنین است.
امام فرمود:
(شما را به خدا سوگند!
آیا می دانید در روز خیبر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پرچم را بدست علی علیه السلام سپرد و فرمود:
«پرچم را به کسی خواهم داد که خدا و پیامبرش او را دوست دارند، و او نیز خدا و رسولش را دوست دارد، جنگ آور بی باکی است که هرگز پابه فرار ننهد و این دژ محکم را خداوند بدست او فتح خواهد کرد». مردم

گفتند:
بار خدایا چنین است.
امام فرمود:
(آیا میدانید رسول خدا پدرم علی علیه السلام را به قرائت سوره برائت در میان کفّار برانگیخت؟
و آنگاه فرمود:
«این پیام را جزمن، یا مردی که از من است کسی دیگر ابلاغ نخواهد کرد؟»
مردم گفتند:
بارخدایا چنین است.
امام فرمود:
(آیا میدانید در هر مشکلی که برای رسول خدا پیش می آمد علی علیه السلام را که مورد اطمینان او بود جلو می انداخت و هرگز پیامبر، پدرم را به نام صدا نمی زد، و همیشه می گفت «ای برادر» یا «برادرم را صدا کنید». مردم گفتند:
بارخدایا چنین است.
امام فرمود:
(آیا میدانید رسول خدا میان پدرم، و جعفر بن ابی طالب، و زیدبن حارثه، قضاوت کرد و فرمود:
«ای علی تو از من هستی، و من از تو، پس از من تو ولی أمر و سرپرست همه مؤمنین می باشی.» مردم گفتند:
بارخدایا چنین است.
امام فرمود:
(آیا میدانید علی علیه السلام در هر خلوتی همراه پیامبر بود؟
و هر شبی همنشین او بود؟
وقتی چیزی از پیامبر میخواست عطایش میکرد؟
و هنگامی که سکوت اختیار می کرد رسول خدا او را به سخن وامیداشت؟
مردم گفتند:
بارخدایا چنین است.
امام فرمود:
(آیا میدانید رسول خدا پدرم را بر جعفر و حمزه برتری داد؟
در آن هنگام که به مادرم فاطمه‌علیها السلام فرمود:
«شوهرت بهترین اهلبیت من، و پیشگام‌ترین آنها در پذیرفتن اسلام است، او در حلم و شکیبایی بزرگترین، و در علم و دانش والاترین مرتبت را داراست.» مردم گفتند:
بارخدایا چنین است.

امام فرمود:
(آیا می دانید رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:
«من سرور فرزندان آدم هستم، و برادرم علی علیه السلام سرور مردم عرب است، و دخترم فاطمه بزرگ بانوی بانوان بهشت، و فرزندم حسن و حسین دو سرور جوانان اهل بهشت می باشند؟»
) مردم گفتند:
بارخدایا چنین است.
امام فرمود:
(آیا میدانید رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به پدرم فرمان داد تا او جنازه حضرتش را غسل دهد؟
و در این امر جبرئیل وی را یاری خواهد کرد؟
مردم گفتند:
بارخدایا چنین است.
امام فرمود:
(آیا میدانید رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در آخرین خطبه خود فرمود:
«من دو چیز سنگین و گران قیمت در میان شما نهادم این دوچیز کتاب خدا، و اهل بیت من است، به آنها چنگ بزنید و تمسّک جوئید تا گمراه نگردید»).
*****
[1] سوره صف آیه 8.
[2] مستدرک صحیحین ج3 ص109 و 134 وج3 ص 150.
[3] صحیح مسلم ج4 حدیث 2404
سنن ترمذی ج5
مناقب ابن مغازلی حدیث 3808 و 3813
مستدرک صحیحین ج3 ص109 و 133.
[4] سنن ترمذی ج5
المناقب ابن مغازلی حدیث 3796
مسند احمد ج1 ص331.
[5] مناقب حدیث 3808
مستدرک صحیحین ج3 ص105.
[6] صحیح مسلم ج4 حدیث 2404
سنن ترمذی حدیث 2808 و 3808 و ج5
المناقب ابن مغازلی حدیث 3803.
[7] سنن ترمذی ج5
مناقب ابن مغازلی حدیث 3803.
[8] سنن ترمذی ج5

مناقب حدیث 3796.
[9] سنن ترمذی ج5 حدیث 3806.
[10] نظم دررالسمطین ص128
احقاق الحق ج4 ص359
شرح نهج‌البلاغه ابن ابی الحدید ج9 ص174.
[11] کتاب سلیم بن قیس ص206
الغدیر ج1 ص198
صحیح مسلم حدیث 131
مقدّمه سنن ابن ماجه ص114.
[12] سوره صف آیه 7.

(در سال 55 هجری دو سال قبل از هلاکت معاویه در مراسم حج ایراد شد.)
حضرت اباعبدالله علیه السلام به میزان تحرّکات سیاسی بنی امیه و شخص معاویه، در روزهای آخر زندگی، به تبلیغات گسترده‌ای در مدینه، در سفر حج دست زد. در منی طرفداران و یاران را در خیمه‌ای جمع کرده و این سخنرانی را سامان داد.
حدیث 176
قال الامام الحسین علیه السلام:
اِعْتَبِرُوا أَیهَا النَّاسُ بِما وَعَظَ اللهُ بِهِ أَوْلِیاءَهُ مِنْ سُوءِ ثَنائِهِ عَلَی الأحْبارِ إِذْ یقُولُ:
«لَولا ینْهیهُمُ الرَّبَّانیونَ وَالأحْبارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثمَ» [1].
وَ قالَ:
«لُعِنَ الّذینَ کَفَرُوا مِنْ بَنی إِسْرائِیلَ» [2] إلی قَوْلِهِ:
«لَبِئْسَ ما کانُوا یفْعَلُونَ» [3]. وإِنَّما عابَ اللهُ ذلِکَ عَلَیهِمْلأنَّهُمْ کانُوا یرَوْنَ (مِنَ) الظَّلَمَةِ الَّذینَ بَینَ أَظْهُرِهِم الْمُنْکَرَ وَالْفَسادَ فَلا ینَهَوْنَهُمْ عَنْ ذلِکَ رَغْبَةً فیما کانُوا ینالُونَ مِنْهُمْ وَ رَهْبَةً مِمَّا یحْذَرُونَ، وَاللهُ یقُولُ:
«فَلا تَخْشَوُا النَّاسَ وَاخْشَوْنِ» [4]. وَقالَ:
«اَلْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِناتِ بَعْضُهُمْ أَوْلِیاءُ بَعْضٍ یأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَینْهَونَ عَنِ الْمُنْکَرِ» [5] فَبَدَأَ اللهُ بِالأمْر بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْی عَنِ الْمُنْکَرِ فَریضَةً مِنْهُ لِعِلْمِهِ بِأَنَّها إِذا اُدِّیتْ وَاُقیمَتْ اِسْتَقامَتْ الفَرائِضُ کُلُّها هَینُها وَصَعْبُها، وَذلِکَ أَنَّ الأَمْرَ بِالْمَعْرُوف وَالنَّهْی عَنِ الْمُنْکَرِ دُعاءٌ إِلَی الاِسْلامِ مَعَ رَدِّ الْمَظالِمِ وَمُخالَفَةِ الظَّالِمِ، وقِسْمَةِ الْفَیىء وَالْغَنائِمِ وَأَخْذِ الصَّدَقاتِ مِنْ مَواضِعِها، وَوَضْعِها فی حَقِّها. ثُمَّ أَنْتُمْ أَیها الْعِصابَةُ عِصابَةٌ بِالْعِلْمِ مَشْهُورَةٌ، وَبالْخَیرِ مَذْکُورَةٌ، وَبالنَّصیحَةِ مَعْرُوفَةٌ، وَ بِاللهِ فی أَنْفُسِ النَّاسِ مَهابَةٌ یهابُکُمُ الشَّریفُ، وَ یکْرِمُکُمُ الضَّعیفُ، وَ یؤْثِرُکُمْ مَنْ لا فَضْلَ لَکُمْ عَلَیهِ وَلایدَلَکُمْ عِنْدَهُ، تَشْفَعُونَ فِی الْحَوائِجِ إِذا اِمْتَنَعَتْ مِنْ طُلاَّبِها، وَتَمْشُونَ فی الطَّریقِ بِهَیئَةِ الْمُلُوکِ وَکَرامَةِ الأکابِرِ. أَلَیسَ کُلُّ ذلِکَ إِنَّما نِلْتُمُوهُ بِما یرْجی عِنْدَکُمْ مِنَ الْقیامِ بِحَقِّ اللهِ، وَ إِنْ کُنْتُمْ عَنْ أَکْثَرِ حَقِّهِ تَقْصُرُونَ، فَاسْتَخْفَفْتُمْ بِحَقِّ الأَئِمَةِ، فَأَمَّا حَقُّ الضُّعَفاء فَضَیعْتُمْ، وَأَمّا حَقُّکُمْ بِزَعْمِکُمْ فَطَلَبْتُمْ، فَلامالاً بَذَلْتُمُوهُ، وَلا نَفْساً خاطَرْتُمْ بِها لِلَّذی خَلَقَها، وَلا عَشیرَةً عادَیتُمُوها فی ذاتِ اللهِ، أَنْتُمْ تَتَمَنَّوْنَ عَلَی اللهِ جَنَّتَهُ وَمُجاوَرَةَ رُسُلِهِ وَ أَماناً مِنْ عَذابِهِ. لَقَدْ خَشیتُ عَلَیکُمْ أَیها الْمُتَمَنُّونَ عَلَی اللهِ أَنْ تَحُلَّ بِکُمْ نِقْمَةٌ مِنْ نَقِماتِهِ، لأَنَّکُمْ بَلَغْتُمْ مِنْ کَرامَةِ اللهِ مَنْزِلَةً فُضِّلْتُمْ بِها وَ مَنْ یعْرَفْ بِاللهِ لا تُکْرِمُونَ وَ أَنْتُمْ بِاللهِ فی عِبادِهِ تُکْرَمُونَ، وَقَدْتَرَوْنَ عُهُودَ اللهِ مَنْقُوضَةً فَلا تَفْزَعُونَ، وَأَنْتُمْ

لِبَعْضِ ذِمَمِ آبائِكُم تَقْرَعُونَ وَ ذِمَّةُ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه و آله مَخْفُورَةٌ، وَالْعُمْى وَالْبُكْمُ وَالزَّمِنَ فِى الْمَدائِنِ مُهْمَلَةٌ لا تَرْحَمُونَ، وَلا فى مَنْزِلَتِكُمْ تَعْلَمُونَ، وَلا مَنْ عَمِلَ فيها تَعْنُونَ، وَ بِالْادّهانِ وَ الْمُصانَعَةِ عِنْدَ الظَّلَمَةِ تَأْمَنُونَ، كُلُّ ذلِكَ مِمَّا أَمَرَكُمُ اللهُ بِهِ مِنَ النّهْى وَالتَناهِى وَأَنْتُمْ عَنْهُ غافِلُونَ، وَأَنْتُم أَعْظَمُ النَّاسِ مُصيبَةً لِما غُلِبْتُمْ عَلَيهِ مِنْ مَنازِلِ الْعُلَماءِ لَوْ كُنْتُمْ تَسْعُونَ. ذلِكَ بَأَنَّ مَجارِى الْاُمُورِ وَالأَحْكامِ عَلى أَيدِى الْعُلَماءِ بِاللهِ، اَلْاُمَناءِ عَلى حَلالِهِ وحَرامِهِ، فَأَنْتُمْ الْمَسْلُوبُونَ تِلْكَ الْمَنْزِلَةَ، و ما سُلِبْتُمْ ذلِكَ إلاَّ بِتَفَرُّقِكُمْ عَنِ الْحَقِّ وَاخْتِلافِكُمْ فِى السُّنَّةِ بَعْدَ الْبَيِنَةِ الْواضِحَةِ، وَلَوْ صَبَرْتُمْ عَلَى الْأذى وَتَحَمَّلْتُمْ الْمَؤُونَةَ فى ذاتِ اللهِ كانَتْ اُمُورُ اللهِ عَلَيكُمْ تَرِدُ، وَعَنْكُمْ تَصْدُرُ، وَ إِلَيكُمْ تَرْجِعُ.
وَلكِنَّكُمْ مَكَّنْتُمْ الظَّلَمَةَ مِنْ مَنْزِلَتِكُمْ، وَ أَسْلَمْتُمْ اُمُورَ اللهِ فى أَيديهِمْ يعْمَلُونَ بِالشُبَهاتِ، وَ يسيرُونَ فِى الشَّهَواتِ، سَلَّطَهُمْ عَلى ذلِكَ فِرارُكُمْ مِنَ الْمَوْتِ وَ إِعْجابُكُمْ بِالْحَياةِ الَّتى هِى مُفارِقَتُكُمْ، فَأَسْلَمْتُمُ الضُّعَفاءَ فى أَيديهِمْ، فَمِنْ بَينِ مُسْتَعْبَدٍ مَقْهُورٍ وَ بَينَ مُسْتَضْعَفٍ عَلى مَعيشَتِهِ مَغْلُوبٍ. يتَقَلَّبُون فِى الْمُلْكِ بِآرائِهِمْ وَيسْتَشْعِرُونَ الْخِزْى بِأَهْوائِهِمْ، اِقْتِداءً بِالأشْرارِ، وَجُرْأَةً عَلَى الْجَبَّارِ، فى كُلِّ بَلَدٍ مِنْهُمْ عَلى مِنْبَرِهِ خَطيبٌ مُصْقَعٌ، فَالأرْضُ لَهُمْ شاغِرَةٌ وَأَيديهِمْ فيها مَبْسُوطَةٌ، وَالنَّاسُ لَهُمْ خَوَلٌ لا يدْفَعُونَ يدَ لامِسٍ، فَمِنْ بَينِ جَبَّارٍ عَنيدٍ، وَذى سَطْوَةٍ عَلَى الضَّعَفَةِ شَديدٍ، مُطاعٍ لا يعْرِفُ الْمُبْدِىءَ الْمُعيدَ. فَيا عَجَباً و مالى لا أَعْجَبُ !!
وَ الأرْضُ مِنْ غاشٍّ غَشُومٍ و مُتَصَدِّقٍ ظَلُومٍ، وَ عامِلٍ عَلَى الْمؤْمِنينَ به هم غَيرِ رَحيمٍ، فَاللهُ الْحاكِمُ فيما فيهِ تَنازَعْنا، وَالْقاضِى بِحُكْمِهِ فيما شَجَرَ بَينَنا.
اَللّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ إِنَّهُ لَمْ يكُنْ ما كانَ مِنَّا تَنافُساً فى سُلْطانٍ، وَلا اِلْتِماساً مِنْ فُضُولِ الْحُطامِ، وَلكِنْ لِنُرِى الْمَعالِمَ مِنْ دينِكَ، وَنُظْهِرَ الْاِصْلاحَ فى بِلادِكَ، وَيأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبادِكَ، وَيعْمَلَ بِفَرائِضِكَ وَسُنَنِكَ وَ أَحْكامِكَ، فَاِنَّكُم اِنْ لَمْ تَنْصُرُونا وَتَنْصِفُونا قَوِىَ الظَّلَمَةُ عَلَيكُمْ، وَ عَمِلُوا فى إِطْفاء نُورِ نَبيكُمْ، وَحَسْبُنا اللهُ وَ عَلَيهِ تَوَكَّلْنا وَإِلَيهِ أَنَبْنا وَإِلَيهِ الْمصيرُ. [6].
امام حسين عليه السلام فرمود:
علل سقوط يهوديان
(هان اى مردم !
عبرت بگيريد و پند بياموزيد از آنچه خدا دوستان خود را با سرزنش كردن علماء «يهود» پند داده است، آنجا كه مى فرمايد:
«چرا خداشناسان و بزرگان آنها را از ناسزا گفتن و حرام خوردنشان منع نمى كنند؟»
و فرمود:
«لعنت شده‌اند از بنى اسرائيل آنان كه به كفر گرائيدند.» تا آنجا كه فرمود، «و چه بد بود اعمالى كه انجام ميدادند» چرا خدا آنان را سرزنش

می کند؟
برای اینکه آنان ستمگران را می دیدند که ستم روا می‌دارند، و فساد بر می انگیزند، ولی آنان را نهی نمیکردند، تا توسّط ستمگران به نوائی برسند و از گزند آنان در امان باشند، در حالی که خداوند میفرماید:
«از مردم نهراسید و فقط از من بیمناک باشید» و می فرماید:
«مردان و زنان مؤمن دوستداران یکدیگرند به معروف امر می کنند و از منکر بازمی‌دارند».
اهمیت امر به معروف
خداوند در این آیه «امر به معروف و نهی از منکر» را اوّلین فریضه قرار داد زیرا اگر به انجام این فریضه اقدام گردد تمام فرائض چه آسان وچه دشوار عملی میشود، علاوه بر این امر به معروف و نهی از منکر، دعوت کردن به اسلام است، همگامی در طرد ستمگری‌ها و مخالفت با ستمگران، و دعوت کردن به تقسیم عادلانه بیت المال و غنائم، و گرفتن مالیات از چیزهائی که در اسلام مشخّص گردیده، و مصرف آن در جایگاه اصلی خویش است.
مسئولیت خواصّ و بزرگان جامعه
شما ای بزرگان که در علم و دانش پر آوازه‌اید، و در خیر و نیکی زبانزد دیگرانید، و در نصیحت و پند دادن شهرت دارید، و به خاطر خدا در دل مردم عظمت و شکوه دارید، که افراد نیرومند شما را به حساب می آورند، و ناتوان شما را گرامی و محترم می شمارند، کسان خود را بر شما ایثار می کنند که هیچ برتری بر آنها ندارید، و آنگاه که خواسته‌هایشان برآورده نمی شود از شما شفاعت می جویند، و شما با شکوه پادشاهان و عظمت بزرگان در میان آنان راه می روید.
آیا اینهمه احترام و کرنش برای این نیست که مردم امید دارند تا شما به احیاء حقوق خداوند قیام کنید؟
لیکن شما در بیشترین موارد از اداء حق الهی کوتاهی کردید، و حقوق ائمّه را سبک شمردید، حق ضعیفان و بینوایان را پایمال نمودید، شما آنچه حق خود تصوّر میکردید به ناروا گرفتید، ولی در راه خدا نه مالی بخشش کردید، ونه جانتان را به مخاطره انداختید، و نه از اقوام وخویشانتان برای رضای خدا بریدید.
آیا با این اعمال زشت بهشت خدا و همجواری پیامبران او را آرزو دارید؟ و میخواهید از عذاب الهی در أمان باشید؟
ای کسانی که چنین آرزویی را از خدا دارید می ترسم بر شما عذابی از عذابهای خدا نازل گردد، زیرا شما در پرتو عنایت خدا به مقامی رسیدید که بر دیگران برتری پیدا کردید، چه بسیارند کسانی که مورد احترام مردم نیستند، ولی شما به خاطر خدا در میان بندگانشان احترام دارید.

علل نکوهش بزرگان امّت اسلامی
شما می بینید که پیمانهای الهی در هم شکسته میشود ولی هیچ دم نمی زنید، و به هراس نمی افتید، در حالی که برای درهم شکستن بعضی از پیمانهای پدرانتان ناله سر میدهید، شکسته شدن پیمانهای رسول خدا را نادیده می گیرید. کورها، لالها، و فلج‌ها در شهرها، بی سرپرست مانده‌اند و شما نه رحمی بر آنان می کنید، و عملی را که درخور شأن خودتان باشد در مورد آنها انجام نمیدهید، و نه قصد انجام آنرا دارید، فقط با چاپلوسی و تملّق پیش ستمگران رفاه و آسایش خویش را می جویید، خدا دستور فرموده است از این اعمال پلید جلوگیری شود، ولی شما از آن غافلید.
علل سقوط امّت اسلامی
شما مصیبت بارترین مردم هستید، زیرا از مسئولیتها، عالمانه و آگاهانه دست کشیدید و علّت همه گرفتاری‌ها آن است که زمام امور و اجرای احکام باید بدست علمای الهی باشد که در رعایت حلال و حرام خدا امین هستند، ولی این مقام و منزلت از شما سلب شده است چرا که از محور حق پراکنده شدید، و با وجود دلائل روشن در سنّت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اختلاف کردید، اگر بر رنجها و آزارها شکیبایی داشتید، و سختیهای راه خدا را تحمّل می کردید، اجراء امور دین خدا بدست شما می افتاد، و لکن شما ستمگران را در مقام و منزلت خود جایگزین ساختید و امور دین خدا را بدست آنان سپردید، و آنان به اشتباه عمل می کنند، و در شهوات خود گام بر می دارند، و بر شما مسلّط شدند.
علل حاکمیت فاسدان بنی امیه
چون شما از مرگ فرار کردید، و عاشقانه به زندگی گذرا، دل نهادید، و ضعیفان و بی نوایان را بدست ستمگران سپردید تا برخی را برده و مقهور خود ساختند، و برخی را برای لقمه نانی بیچاره و ناتوان کردند.
ستمگران در ملک خدا، طبق میل و خواست خود گام بر می دارند، و با تمایلات خود راه پستی و مذمّت را هموار می سازند، از اشرار پست فطرت پیروی می کنند، و جسورانه در مقابل خدای متعال می ایستند، در هر شهری بر فراز منبر گوینده‌ای دارند که فریاد میزند، و با صدای بلند سخن میگوید. زمین در تسلّط کامل آنان است، و دستشان از هر جهت باز و گشوده است، مردم بردگان آنانند آنگونه که هر دستی بر سر آنان کوبیده شود قادر به دفاع نیستند.
افشای حکومت ظالمانه معاویه
گروهی از این جبّاران کینه توز، سخت بر بینوایان چیزه گشته‌اند، و گروهی فرمانروایانی هستند که نه خدا را می شناسند، و نه روز معاد را باور دارند. در شگفتم !!
و چرا در شگفت نباشم؟ !
...

که زمین را مردی حیله‌گر و مکّار و فردی تیره روز، تصرّف کرده، و بار مسئولیت مؤمنین را کسی به دوش کشیده که هرگز به آنان رحم نمیکند، خدا در این نزاعی که بین ما و او در گرفته، بهترین حاکم است، و در نبرد ما با او، قضاوت خواهد کرد.

فلسفه و اهداف حکومت اسلامی

خداوندا!

تو خود میدانی عملکرد ما نه برای آن است که به ریاست و سلطنت دست یابیم، یا از روی دشمنی و کینه‌توزی سخن بگوئیم، لیکن پیکار ما برای این است که پرچم آئین ترا بر افراشته، و بلاد بندگان ترا آباد سازیم، و به ستمدیدگان از بندگان تو امنیت بخشیم، و احکام و سنن و فرائض ترا پیاده کنیم. و شما ای سردمداران!

اگر ما را یاری و پشتیبانی نکنید، ستمگران بر شما چیزه میشوند، و در خاموش کردن نور پیامبرانتان می کوشند. ولی بدانید خداوند ما را کفایت خواهد کرد، و توکّل ما بر اوست، و در مسیر او گام بر خواهیم داشت، و به سوی او باز خواهیم گشت). [7].

امام حسین علیه السلام در اواخر زندگی معاویه که خیانت به صلحنامه را آشکارا مطرح و برای یزید بیعت می گرفت، به حج رفت و در «منی» مردان و زنان بنی هاشم، و دوستان و یاران خود را جمع کرد و به پا خاست و در افشای سیاست‌های شیطانی معاویه، خطابه‌ای ایراد کرد.

حدیث 175

قال الامام الحسین علیه السلام:

اَمَّا بَعْدُ فَاِنَّ هذَا الطاغِیةَ قَدْ فَعَلَ بِنا وَبِشیعَتِنا ما قَدْ رَأَیتُمْ وَ عَلِمْتُمْ وَشَهِدْتُمْ وَاِنّی اُریدُ اَنْ أَسأَلَکُمْ عَنْ شَیءٍ، فَاِنْ صَدَقْتُ فَصَدِّقُونی وَ اِنْ کَذَبْتُ فَکَذِّبُونی، وَ أَسْأَلُکُمْ بِحَقِ اللهِ عَلَیکُمْ وَحَقّ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله وَ قَرابَتی مِنْ نَبِیکُمْ لَمَّا سَیرْتُمْ مَقامی هذا وَ وَصَفْتُم مَقالتی وَ دَعَوْتُمْ أَجْمَعینَ فی اَمْصارِکُمْ مِنْ قَبائِلِکُمْ مَنْ آمَنْتُمْ مِنَ النَّاسِ. اِسْمَعُوا مَقالَتی وَاکْتُبُوا قَوْلی ثُمَ اَرْجِعوا اِلی اَمْصارِکُمْ وَقَبائِلِکُمْ فَمَنْ آمَنْتُمْ مِنَ النَّاسِ وَوَثَقْتُم بِهِ فَادْعُوهُمْ اِلی ما تَعْلَمُونَ مِنْ حَقِّنا فَاِنی أَتَخَوَّفُ اَنْ یدْرُسَ هذَا الْاَمْرُ وَیذْهَبَ الْحَقُ وَیغْلَبَ، «وَاللهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ کَرِهَ الْکافِرُونَ» [1].اُنْشِدُکُمْ اللهَ أَلا حَدَّثْتُمْ بِهِ مَنْ تَثِقُونَ بِهِ وَبِدینِهِ، اُنْشِدُکُمُ اللهَ أَتَعْلَمُونَ اَنَّ عَلی بْنَ اَبی طالِبٍ کانَ أَخا رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله حینَ آخی بَینَ اَصْحابِهِ فَآخی بَینَهُ وَ بَینَ نَفْسِهِ، وَقالَ:

«أنت اخی وأنا أخوک فی الدنیا والآخرة»؟

قالوا:

اللهم نعم. اُنْشِدُکُمُ اللهَ هَلْ تَعْلَمُونَ اَنَّ رَسُولَ الله صلی الله علیه و آله اِشْتَری مَوضِعَ مَسْجِدِهِ وَمَنازِلِهِ فَابْتَناهُ ثُمَ ابْتَنی فیهِ عَشْرَةَ مَنازِلَ تِسْعَةٌ لَهُ وَجَعَلَ عاشِرَها فی وَسَطِها لِأَبی، ثَمَّ سَدَّ کُلَ بابِ شارِعٍ اِلی الْمَسْجِدِ غَیرَ بابِهِ فَتَکَلَّمَ فی ذلِکَ مَنْ تَکَلَّمَ

فَقالَ:

ما انا سددت ابوابکم و فتحت بابه ولکن الله امرنی بسد أبوابکم وفتح بابه، ثُم نَهَی النَّاسَ اَنْ ینامُوا فِی الْمَسْجِدِ غَیرَهُ، وَکانَ یجْنُبُ فِی الْمَسْجِدِ وَمَنْزِلِه فی مَنْزِلِ رَسُولِ الله صلی الله علیه و آله فَوُلِدَ لِرَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله فیهِ اَوْلادٌ. قالوا:

اللهم نعم. أَفَتَعْلَمُونَ اَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ حَرَصَ عَلی کُوَّةٍ قَدْرِ عَینِهِ یدَعُها فی مَنْزِلِهِ اِلَی الْمَسجِدِ فَأَبی عَلَیه، ثُمَ خَطَبَ

فقال ان الله امرنی ان ابنی مسجداً طاهراً لا یسکنه غیری و غیر أخی وبنیه؟

قالوا:

اللهم نعم. اُنْشِدُکُمُ اللهَ أَتَعْلَمُونَ اَنَّ رَسُولَ الله صلی الله علیه و آله نَصَبَهُ

يوْمَ غَدیرِ خُمٍّ فَنادی لَهُ بِالْوِلایةِ، وَقالَ:
لِیبَلِّغَ الشَّاهِدُ الْغائِبَ [2]. قالوا:
اللهم نعم. اُنْشِدُکُمُ اللهَ أَتَعْلَمُونَ اَنَّ رَسُولَ اللهِ صلی الله علیه و آله قالَ لَهُ فی غَزْوَةِ تَبُوکٍ:
أنت منی بمنزلة هارون من موسی، [3] و أنت ولی کل مؤمن بعدی؟
[4] قالوا:
اللهم نعم. اُنْشِدُکُمُ اللهَ أَتَعْلَمُونَ اَنَّ رَسُولَ الله صلی الله علیه و آله حینَ دَعَا النَّصاری مِنْ اَهْلِ نَجْرانَ اِلَی الْمُباهَلَةِ لَمْ یأتِ إلاَّ بِهِ وَبِصاحِبَتِهِ وَابْنَیهِ [5]. قالوا:
اللهم نعم. اُنْشِدُکُمُ اللهَ أَتَعْلَمُونَ اَنَّهُ دَفَعَ اِلَیهِ الْلِواءَ یوْمَ خَیبَرٍ ثُمَ قالَ:
لأدفعه الی رجل یحبه الله ورسوله ویحب الله ورسوله، کرار غیر فرار [6] یفتحها الله علی یدیه»؟
قالوا اللهم نعم. أَتَعْلَمُونَ اَنَّ رَسُولَ اللهِ بَعَثَهُ بِبَراءَةٍ وَقالَ:
لایبلّغ عنی إلاّ أنا أو رجل منی»؟
[7] قالوا:
اللّهم نعم. أَتَعْلَمُونَ اَنَّ رَسُولَ اللهِ صلی الله علیه و آله لَمْ تُنْزَلْ بِهِ شِدَةٌ قَطٌّ إلاَّ قَدَّمَهُ لَها ثِقَةً بِهِ، وَ اَنَّهُ لَمْ یدَعْهُ بِاِسْمِهِ قَطٌّ ألاَّ یقُوْلُ:
یا اخی و ادعوا لی اخی. قالوا:
اللهم نعم. أَتَعْلَمُونَ اَنَّ رَسُولَ اللهِ صلی الله علیه و آله قَضی بَینَهُ وَ بَینَ جَعْفَرٍ وَزَیدٍ
فَقالَ:
یا علی أنت منی و أنا منک و أنت ولی کل مؤمن بعدی [8]. قالوا:
اللهم نعم. أَتَعْلَمُونَ اَنَّهُ کانَتْ لَهُ مِنْ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله کُلَّ یوْمٍ خَلْوَةٌ، وَکُلَّ لَیلَةٍ دَخْلَةٌ، اِذا سَأَلَهُ أَعْطاهُ، وَاِذا سَکَتَ أَبْدَاَهُ؟
[9]. قالوا:
اللهم نعم. اَتَعْلَمُونَ اَنَّ رَسُولَ اللهِ صلی الله علیه و آله فَضَّلَهُ عَلی جَعْفَرٍ وَحَمْزَةَ حینَ قالَ:
لِفاطِمَةَعلیها السلام زوّجتک خیر اهل بیتی، أقدمهم سلماً، وأعظمهم حلماً، واکثرهم علماً؟
[10]. قالوا:
اللهم نعم. أَتَعْلَمُونَ اَنَّ رَسُولَ اللهِ صلی الله علیه و آله قالَ:
أنا سید ولد بنی آدم، و أخی علی سید العرب، و فاطمة سیدة نساء أهل الجنة والحسن والحسین ابنای سیدا شباب اهل الجنة؟».
قالوا:
اللهم نعم. أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللهِ صلی الله علیه و آله امرَهُ بِغُسْلِهِ وَاَخْبَرَهُ اَنَّ جَبْرَئیلَ یعینُهُ عَلَیه»؟

قالوا:
اللهم نعم. أَتَعْلَمُونَ اَنَّ رَسُولَ الله صلی الله علیه و آله قالَ، فی آخِرِ خُطْبَةٍ خَطَبَها. اِنّی ترکت فیکم الثقلین کتاب الله و أهل بیتی، فتمسکوا بهما لن تضلوا؟
قالوا:
اللهم نعم. [11].
امام حسین علیه السلام فرمود:
(آنچه را که این مرد سرکش «معاویه» بر ما و شیعیان ما روا داشته می نگرید و شاهدید، اینک میخواهم مطلبی را از شما بپرسم اگر راست گفتم تصدیقم کنید و اگر دروغ گفتم تکذیب نمائید. سخنانم را بشنوید و حرفهایم را بنویسید، آنگاه به شهرها و قبیله‌های خودتان بازگردید و آنچه در حقّ ما میدانید به دوستان صمیمی و افراد مورد اطمینان خودتان بگوئید. من اعلان خطر می کنم از اینکه این مطلب کهنه شده و از هم بپاشد، و حق از بین برود، گرچه:
«خداوند نورش را گسترش خواهد داد گرچه کافران آنرا نپسندند» [12]
شما را به خدا سوگند!
آیا میدانید که علی بن ابی طالب برادر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود؟
در آن هنگام که رسول خدا مسلمانان را با یکدیگر برادر کرد میان خود و پدرم پیمان برادری بست و فرمود:
«در دنیا و آخرت تو برادر منی، و من برادر تو هستم.» مردم در پاسخ گفتند:
بار خدایا چنین است. فرمود:
(شما را به خدا!
آیا می دانید که رسول خدا زمینی برای مسجد و منزل خود خریداری فرمود، مسجد را بنا نمود و سپس ده منزل در اطراف آن بنا کرد که نه تای آن برای او و دهمین را به پدرم علی علیه السلام اختصاص داد، آنگاه تمام در بهائی را که به مسجد باز می شد بست و تنها درب خانه پدرم را باز گذاشت، که عدّه‌ای بعنوان اعتراض زبان بسخن گشودند، ولی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:
«من درب خانه‌های شما را نبستم و درب خانه علی علیه السلام را باز نگذاشتم، لکن خداوند به من دستور داد تا دربهای شما بسته شود و درب خانه علی علیه السلام باز بماند». و سپس مردم را از خوابیدن در مسجد منع فرمود غیر از پدرم علی علیه السلام که در مسجد همجوار پیامبر بود، و منزلش در کنار منزل حضرتش قرار داشت، و در این خانه مقدّس فرزندان رسول خدا و علی علیه السلام تولّد یافتند. حاضرین گفتند:

بارخدایا چنین است.
امام فرمود:
(آیا میدانید عمر پسر خطّاب حرص می ورزید تا روزنه‌ای از خانه‌اش به مسجد باز کند که پیامبر جلوی کار او را گرفت و فرمود:
«خدا به من دستور داده که مسجد پاکی بنا کنم تا جز من و برادرم و پسرانش در آن مسکن نکنند؟».
حاضرین گفتند:
بارخدایا چنین است.
امام فرمود:
(شما را به خدا!
ای مردم آیا میدانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم علی بن ابیطالب را در روز غدیر به جانشینی خود منصوب کرد، و مردم را به ولایت او فراخواند، و فرمود:
«سخنم را حاضرین به غایبین برسانند.» مردم گفتند:
بار خدایا چنین است.
امام فرمود:
(شما را به خدا سوگند!
آیا در جنگ تبوک پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درباره او نفرمود:
«تو نسبت به من همانند هارون نسبت به موسی، هستی و تو بعد از من ولی و سرپرست تمام مؤمنین می باشی؟»
مردم گفتند:
بارخدایا چنین است.
امام فرمود:
(شما را به خدا سوگند!
آیا می دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وقتی علمای مسیحی نجران را به مباهله دعوت کرد، کسی جز علی و همسر علی و فرزندان او را بهمراه نیاورد؟
مردم گفتند:
بار خدایا چنین است.
امام فرمود:
(شما را به خدا سوگند!
آیا می دانید در روز خیبر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پرچم را بدست علی علیه السلام سپرد و فرمود:
«پرچم را به کسی خواهم داد که خدا و پیامبرش او را دوست دارند، و او نیز خدا و رسولش را دوست دارد، جنگ آور بی باکی است که هرگز پا به فرار ننهد و این دژ محکم را خداوند بدست او فتح خواهد کرد». مردم

گفتند:
بار خدایا چنین است.
امام فرمود:
(آیا میدانید رسول خدا پدرم علی علیه السلام را به قرائت سوره برائت در میان کفّار برانگیخت؟
و آنگاه فرمود:
«این پیام را جز من، یا مردی که از من است کسی دیگر ابلاغ نخواهد کرد؟»
مردم گفتند:
بارخدایا چنین است.
امام فرمود:
(آیا میدانید در هر مشکلی که برای رسول خدا پیش می آمد علی علیه السلام را که مورد اطمینان او بود جلو می انداخت و هرگز پیامبر، پدرم را به نام صدا نمی زد، و همیشه می گفت «ای برادر» یا «برادرم را صدا کنید». مردم گفتند:
بارخدایا چنین است.
امام فرمود:
(آیا میدانید رسول خدا میان پدرم، و جعفر بن ابی طالب، و زید بن حارثه، قضاوت کرد و فرمود:
«ای علی تو از من هستی، و من از تو، پس از من تو ولی أمر و سرپرست همه مؤمنین می باشی.» مردم گفتند:
بارخدایا چنین است.
امام فرمود:
(آیا میدانید علی علیه السلام در هر خلوتی همراه پیامبر بود؟
و هر شبی همنشین او بود؟
وقتی چیزی از پیامبر میخواست عطایش میکرد؟
و هنگامی که سکوت اختیار می کرد رسول خدا او را به سخن وا می داشت؟
مردم گفتند:
بارخدایا چنین است.
امام فرمود:
(آیا میدانید رسول خدا پدرم را بر جعفر و حمزه برتری داد؟
در آن هنگام که به مادرم فاطمه‌علیها السلام فرمود:
«شوهرت بهترین اهلبیت من، و پیشگام‌ترین آنها در پذیرفتن اسلام است، او در حلم و شکیبایی بزرگترین، و در علم و دانش والاترین مرتبت را داراست.» مردم گفتند:

بارخدایا چنین است.
امام فرمود:
(آیا می دانید رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:
«من سرور فرزندان آدم هستم، و برادرم علی علیه السلام سرور مردم عرب است، و دخترم فاطمه بزرگ بانوی بانوان بهشت، و فرزندم حسن و حسین دو سرور جوانان اهل بهشت می باشند؟»
) مردم گفتند:
بارخدایا چنین است.
امام فرمود:
(آیا میدانید رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به پدرم فرمان داد تا او جنازه حضرتش را غسل دهد؟
و در این امر جبرئیل وی را یاری خواهد کرد؟
مردم گفتند:
بارخدایا چنین است.
امام فرمود:
(آیا میدانید رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در آخرین خطبه خود فرمود:
«من دو چیز سنگین و گران قیمت در میان شما نهادم این دو چیز کتاب خدا، و اهل بیت من است، به آنها چنگ بزنید و تمسّک جوئید تا گمراه نگردید»).
*****
[1] سوره صف آیه 8.
[2] مستدرک صحیحین ج3 ص109 و 134 وج3 ص 150.
[3] صحیح مسلم ج4 حدیث 2404
سنن ترمذی ج5
مناقب ابن مغازلی حدیث 3808 و 3813
مستدرک صحیحین ج3 ص109 و 133.
[4] سنن ترمذی ج5
المناقب ابن مغازلی حدیث 3796
مسند احمد ج1 ص331.
[5] مناقب حدیث 3808
مستدرک صحیحین ج3 ص105.
[6] صحیح مسلم ج4 حدیث 2404
سنن ترمذی حدیث 2808 و 3808 و ج5
المناقب ابن مغازلی حدیث 3803.
[7] سنن ترمذی ج5

مناقب ابن مغازلی حدیث 3803.
[8] سنن ترمذی ج5
مناقب حدیث 3796.
[9] سنن ترمذی ج5 حدیث 3806.
[10] نظم دررالسمطین ص128
احقاق الحق ج4 ص359
شرح نهج‌البلاغه ابن ابی الحدید ج9 ص174.
[11] کتاب سلیم بن قیس ص206
الغدیر ج1 ص198
صحیح مسلم حدیث 131
مقدّمه سنن ابن ماجه 114.
[12] سوره صف آیه 7.

پس از مرگ معاویه، سران بنی امیه یزید را بر تخت حکومت نشاندند و فشار سیاسی بر مخالفان را آغاز کردند.
یزید نامه‌ای به فرماندار مدینه «ولید بن عُتبه» نوشت و تأکید کرد که از امام حسین علیه السلام بیعت بگیرد، ولید در حالی که مروان بن حکم یهودی زاده در کنارش قرار داشت امام را طلبید و دستور یزید را ابلاغ کرد.
امام فرمود:
این مسئله یک موضوع اجتماعی و عمومی است باید در میان عموم مردم طرح شود، مهلتی دهید تا فردا به شما پاسخ بگویم. مروان به فرماندار مدینه گفت او را زندانی کن اگر از دست ما برود دیگر بیعت نخواهد کرد یا گردن او را بزن.
حدیث 177
قال الامام الحسین علیه السلام:
أیهَا الأمیرُ!
إنَّا أَهْلُ بَیتِ النُّبُوَّة وَ مَعْدِنُ الرِّسالَةِ وَ مُخْتَلَفُ الْمَلائِکَةِ وَ مَحَلُّ الرَّحْمَةِ وَ بِنا فَتَحَاللهُ وَ بِنا خَتَمَ. وَ یزیدُ رَجُلٌ فاسِقٌ شارِبُ خَمْرٍ قاتِلُ النَّفْسِ الْمحَرَّمَةِ مُعْلِنٌ بِالْفِسْقِ، وَ مِثْلی لا یبایعُ مِثْلَهُ. وَلکِنْ نُصْبِحُ وَ تُصْبِحُونَ وَ نَنْتَظِرُ وَ تَنْتَظِرُونَ أَینا أَحَقُّ بِالْخِلافَةِ وَالْبَیعَةِ. [1].
امام حسین علیه السلام فرمود:
(ای امیر!
مائیم خاندان نبوّت، و معدن رسالت، در خاندان ما محل رفت و آمد فرشتگان و محل نزول رحمت خداست، خداوند اسلام را از خاندان ما شروع و افتتاح نمود، و تا آخر نیز همگام با ما خاندان به پیش خواهد برد.
امّا یزید مردی شرابخوار که دستش به خون افراد بیگناه آلوده است، او شخصی است که دستورات الهی را درهم شکسته، و در مقابل چشم مردم مرتکب فسق و فجور می گردد، آیا رواست شخصی همچون من با آن سوابق درخشان و اصالت خانوادگی با چنین مرد فاسق بیعت کند؟
باید در این زمینه شما و ما، آینده را در نظر بگیریم و خواهید دید که کدام یک از ما سزاوار خلافت و رهبری امّت اسلامی و شایسته بیعت مردم است.).
*****
[1] فتوح ابن اعثم کوفی ج5 ص14
مقتل الحسین علیه‌السلام خوارزمی ج1 ص184
مثیرالاحزان ص24.

پس از آنکه فشار سیاسی، نظامی یزید و فرماندار او بر امام حسین علیه السلام زیاد شد چون در آن روزگاران، وسائل ارتباط جمعی امروز مانند، رادیو، تلویزیون، تلفن و روزنامه‌ها وجود نداشت، برای اینکه قیام و فریاد خود را بگوش امّت اسلامی برساند، مراسم حج و شهر مکّه را انتخاب فرمود و در اجتماعات حجّاج، سخنرانی‌های افشاگرانه خود را سازمان داد، در یکی از آن سخنرانی‌ها اظهار داشت:

حدیث 178

قال الامام الحسین علیه السلام:

اَلْحَمْدُ لِلَّهِ و ماشاءَاللهُ، وَلا قُوَّةَ اِلاَّ بِاللهِ، وَصَلَّی اللهُ عَلی رَسُولِهِ، خُطَّ الْمَوْتُ عَلی وُلْدِ آدَمَ مَخَطَّ الْقَلادَةِ عَلی جیدِ الْفَتاةِ، وَ ما اَوْلَهَنی اِلی اَسْلافی اِشْتِیاقَ یعْقُوبَ اِلی یوسُفَ، وَخُیرَلی مَصْرَعُ اَنَا لاقیهِ کَأَنّی بِاَوْصالی تَقْطَعُها عَسَلانُ الْفَلَواتِ بَینَ النَّواویس وَکَرْبَلاءَ فَیمْلَأَنَّ مِنّی اَکْراشاً جَوْفاً وَاَجْرِبَةً سُغْباً، لا مَحیصَ عَنْ یوْمٍ خُطَّ بِالْقَلَمِ.

رِضَی اللهِ رِضانا اَهْلُ الْبَیتِ، نَصْبِرُ عَلی بَلائِهِ وَیوَفّینا اُجُورَ الصَّابِرینَ لَنْ تَشُذَّ عَنْ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله لَحْمَتُهُ، وَهِی مَجْمُوعَةٌ لَهُ فی حَظیرَةِ الْقُدْسِ، تَقَرُّبِهِمْ عَینُهُ وَینْجَزُ به هم وَعْدَهُ. مَنْ کانَ باذِلاً فینا مُهْجَتَهُ، وَمُوَطِّناً عَلی لِقاءِ اللهِ نَفْسَهُ، فَلْیرْحَلْ مَعَنا، فَاِنّی راحِلٌ مُصْبِحاً اِنْشاءَاللهُ تَعالی. [1].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(سپاس برای خداست آنچه خدا بخواهد همان خواهد بود و هیچ نیرویی حکم‌فرما نیست مگر به اراده خداوند و درود خدا بر فرستاده او، ای مردم مرگ بر انسانها چونان گردنبند که لازمه گردن دختران است حتمی است، و من به دیدار نیاکانم آن چنان اشتیاق دارم مانند اشتیاق یعقوب به دیدار یوسف است، و برای من قتلگاهی معین گردیده است که در آنجا فرود خواهم آمد. و گویا با چشم خود می بینم که درندگان بیابانها (لشگریان کوفه) در سرزمینی در میان «نواویس» و «کربلا» اعضاء مرا قطعه قطعه و شکم‌های گرسنه خود را سیر می کنند، از پیش آمدی که با قلم قضا نوشته شده است چاره و مفرّی نیست. بر آنچه خدا راضی است ما نیز راضی و خشنودیم و در مقابل بلا و امتحان او صبر و استقامت می ورزیم و خدا اجر صبر کنندگان را بر ما عنایت خواهد نمود، در میان پیامبر و پاره‌های تن وی (فرزندانش) هیچگاه جدائی نخواهد افتاد و در بهشت برین در کنار او خواهند بود زیرا که آنان وسیله خوشحالی و روشنی چشم پیامبر بوده و وعده او نیز «استقرار حکومت الله» به وسیله آنان تحقّق خواهد پذیرفت، پس هر کس آمادگی دارد تا در راه ما خون قلب خود را بریزد، و جان خود را به خدا بسپارد، پس با ما کوچ کند، که همانا من صبحگاه کوچ

می کنم اگر خدای بزرگ بخواهد).
*****
[1] مثیر الاحزان ص41
کتاب لهوف ابن طاووس ص26
کشف الغمة ج2 ص29
عوالم بحرانی ج17 ص216.

وقتی سپاه امام حسین علیه السلام بطرف کوفه در حرکت بود، ابن زیاد حُر را با دو هزار سرباز مأموریت داد که هرجا کاروان اباعبدالله علیه السلام را دید همانجا متوقّف سازد.
در منطقه «شراف» سپاه حُر با سپاه امام علیه السلام روبرو شده و ره گیری آغاز شد، هنگام نماز ظهر فرا رسید، امام دستور داد تا اسبان کوفیان را آب دادند و همه برای نماز آماده شدند، و دو لشگر به امام حسین علیه السلام اقتداء کردند، امام بعد از نماز ظهر بپاخاست و اظهار داشت:
حدیث 179
قالَ الامام الحسین علیه السلام:
أَیهاَ النَّاسُ!
إِنَّها مَعْذِرَةٌ إِلی اللهِ وَإِلی مَنْ حَضَرَ مِنَ الْمَسْلِمینَ، إِنّی لَمْ أَقْدِمْ عَلی هذا الْبَلَدِ حَتَّی أَتَتْنی کُتُبُکُمْ وَقَدِمَتْ عَلَی رُسُلُکُمْ أَنْ اَقْدِمْ إِلَینا إِنَّهُ لَیسَ عَلَینا إِمامٌ، فَلَعَلَّ اللهَ أَنْ یجْمَعَنا بِکَ عَلَی الْهُدی، فَإِنْ کُنْتُمْ عَلی ذلِکَ فَقَدْ جِئْتُکُمْ، فَإِنْ تُعْطُونی ما یثِقُ بِهِ قَلْبی مِنْ عُهُودِکُمْ و من مَواثیقِکُمْ دَخَلْتُ مَعَکُمْ إِلی مِصْرِکُمْ، و آن لَمْ تَفْعَلُوا وَکُنْتُمْ کارِهینَ لِقُدُومی عَلَیکُمْ، اِنْصَرَفْتُ إِلَی الْمَکانِ الَّذی أَقْبَلْتُ مِنْهُ إِلَیکُمْ.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(ای مردم این سخنان که می گویم در پیش خدا برای اتمام حجّت با شما است، من به سوی شما نیامدم تا نامه‌های شما به من رسید و پیام آوران شما به پیش آمدند که «بسوی ما رهسپار باش که ما رهبر و امامی نداریم شاید خداوند ما را به وسیله تو (در زیر پرچم) حق و هدایت گرد آورد، اینک اگر شما بر این سخنان وفادارید من به سوی شما آمده‌ام پس با تجدید عهد و پیمان به من اطمینان بخشید، و اگر این کار را نمی کنید و از من ناخشنودید، از همینجا به شهری که آمده‌ام برمی‌گردم.) [1].
*****
[1] ارشاد شیخ مفید ص224
بحارالانوار ج44 ص376
أعیان الشیعة ج1 ص596.

شیخ مفید نقل می کند:
وقتی کاروان امام حسین علیه السلام به سرزمین «شراف» رسید که هنگام نماز ظهر بود.
امام به حجّاج بن مسروق فرمود:
اذان بگو.
پس از اذان، نماز جماعت برقرار شد و دو سپاه کوفه و امام به آن حضرت اقتداء کردند، سپس در حالی که امام حسین علیه السلام نعلینی بر پا، و عبائی بر دوش داشت برای اتمام حجّت با کوفیان این سخنرانی را ایراد کرد.
حدیث 180
قال الامام الحسین علیه السلام:
اَیهَا النَّاسُ اِنّی لَمْ آتِکُم حَتَّی اَتَتْنی کُتُبُکُمْ وَقَدِمَتْ عَلَی رُسُلُکُمْ اَنْ اَقْدِمْ عَلینا فَاِنَّهُ لیسَ لَنا اِمامٌ لَعَلَّ اللهَ اَنْ یجْمَعَنا بِکَ عَلَی الْهُدی وَالْحَقِّ فَاِنْ کُنْتُمْ عَلی ذلِکَ فَقَدْ جِئْتُکُمْ فَاَعْطُونی ما اَطْمَئِنُّ اِلَیهِ مِنْ عُهُودِکُمْ وَمَواثیقِکُمْ، و آن لَمْ تَفْعَلوُا وَ کُنْتُمْ لِقُدُومی کارِهینَ اِنْصَرَفْتُ عَنْکُمْ اِلَی الْمَکانِ الَّذی جِئْتُ مِنْهُ اِلَیکُمْ.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(مردم!
من به سوی شما حرکت ننمودم مگر آنگاه که دعوتنامه‌ها و پیک‌های شما به سوی من سرازیر گردید که «ما امام و پیشوا نداریم دعوت ما را بپذیر و به سوی ما حرکت کن تا خداوند به وسیله تو ما را هدایت و رهبری نماید» اگر بدین دعوتها وفادار و پای‌بند هستید اینک که من به سوی شما آمده‌ام باید با من پیمان محکم ببندید و در همکاری و همیاری با من از اطمینان بیشتری برخوردارم سازید و اگر از آمدن من ناراضی هستید حاضرم به محلی که از آن‌جا آمده‌ام مراجعت نمایم). [1].
*****
[1] کتاب فتوح ابن أعثم کوفی ج5 ص 85
مقتل الحسین خوارزمی ج1 ص231.

امام حسین برای آگاهی کوفیان از فلسفه قیام عاشورا خطابه‌ای ایراد کرد:
حدیث 181
قال الامام الحسین علیه السلام:
إِنَّهُ قَدْ نَزَلَ مِنَ الأمْرِ ماقَدْ تَرَوْنَ، و آن الدُّنْیا قَدْ تَغَیرَتْ وَ تَنَکَّرَتْ وَأَدْبَرَ مَعْرُوفُها، وَاسْتَمَرَّتْ جِدّاً وَلَمْ یبْقَ مِنْها إِلاَّ صُبابَةً کَصُبابَةِ الْاِناءِ، وَخَسیسِ عَیشٍ کَالْمَرْعَی الوَبیلِ. أَلا تَرَوْنَ اَنَّ الْحَقِّ لا یعْمَلُ بِهِ، وَ انّ الْباطِلِ لا یتَناهی عَنْهُ، لِیرْغَبَ الْمؤْمِنُ فی لِقاءِ اللهِ مُحِقّاً، فَاِنّی لا أَری الْمَوْتَ إِلاَّ شَهادَةً، وَ لاَ الْحَیاةَ مَعَ الظَّالِمینَ إِلاَّ بَرَماً اِنَّ النَّاسَ عَبیدُ الدُّنْیا وَالدّینُ لَعْقٌ عَلی أَلْسِنَتِهِمْ یحُوطُونَهُ مادَرَّتْ مَعائِشَهُمْ فَاِذا مُحِّصُوا بِالْبَلاءِ قَلَّ الدَّیانُونَ.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(کار ما بدینجا کشیده است که می بینید، دنیا دگرگون شده و بسیار زشت و ناپسند گردیده است نیکی‌های دنیا به عقب می رود و همچنان با شتاب روبه زوال است، از نیکی‌ها چیزی باقی نمانده جز ته مانده‌هائی همانند ته مانده آبشخورها و پستی‌های زندگی، همانند چراگاه زیان بخش و بیمار کننده است.
آیا نمی بینید که به حق عمل نمی شود؟
و از باطل نهی نمی گردد؟
پس سزاوار است که در چنین وضعی انسان با ایمان، مرگ و ملاقات با خدا را آرزو کند.
آری من مرگ را جز سعادت و خوشبختی نمی بینم، و زندگی با ستمگران را جز خواری و ذلّت نمی دانم. [1].
علاّمه مجلسی فرمود:
حضرت اباعبدالله علیه السلام در ادامه این سخنرانی فرمود:
مردم بنده دنیا هستند و در زبان و شعار ادّعای دینداری می کنند مادامی که منافع آنها تأمین است، پس هرگاه با مشکلات آزمایش شوند دینداران اندکند). [2].
*****
[1] تاریخ طبری آملی ج3 ص307
تاریخ ابن عساکر (شرح حال امام حسین علیه السلام) ص214
مثیرالاحزان ص44
کتاب لهوف ابن طاووس ص34
احقاق الحق ج11 ص605
بحارالأنوار ج44 ص381 و ج78 ص116

ينابيع المودة ص406.
[2] بحارالانوار ج78 ص116
مقتل الحسين عليه السلام خوارزمى ج1 ص237
حلية الاولياء ج2 ص39.

در جنگ صفّین که نبرد طولانی شد، و لازم بود در شرائط مناسبی روحیه سربازان تقویت گردد، امام علی علیه السلام به سخنرانی می پرداخت یا به فرزندان خود دستور می داد با مردم سخن بگویند. روزی به امام حسن علیه السلام دستور داد سخنرانی کند که خطابه‌ای زیبا ایراد فرمود.
سپس به امام حسین علیه السلام فرمان داد تا با مردم سخن بگوید. حضرت اباعبدالله علیه السلام در میان لشگریان کوفه برخاست و پس از حمد و ستایش الهی اظهار داشت:
حدیث 182
قال الامام الحسین علیه السلام:
یا أَهْلَ الْکُوفَةِ أَنْتُمُ الْاَحِبَّةُ الْکُرَماءُ، وَ الشِّعارُ دُون الدِّثارِ، فَجِدُّوا فی إِحْیاءِ ما دَثَرَ بَینَکُمْ، وَ تَسْهیلِ ما تَوَعَّرَ عَلَیکُمْ.
أَلا إِنَّ الْحَرْبَ شَرُّها ذَریعٌ، وطَعْمُها فَظیعٌ، وَ هی جُرَعٌ مُسْتَحْساةٌ، فَمَنْ أَخَذَ لَها أُهَبَتُها وَ اِسْتَعَدَّ لَها عُدَّتَها وَلَمْ یأْلَمْ کُلُومَها عِنْدَ حُلُولِها فَذاکَ صاحِبُها، وَ مَنْ عاجَلَها قَبْلَ أَوانِ فُرْصَتِها وَاسْتِیْصارِ سَعْیهِ فِیها فَذاکَ قَمَنٌ أَنْ لا ینْفَعَ قَوْمَهُ وَ اِنْ یهْلِکْ نَفْسَهُ، نَسْأَلُ اللهَ بِقَوَّتِهِ اَنْ یدْعِمَکُمْ بِالْفِئَةِ
امام حسین علیه السلام فرمود:
(شما ای مردم کوفه!
شما که دوستان عزیز و گرامی ما هستید، و آن چنان به اهلبیت نزدیک هستید چونان جامه زیرین به بدن، در خاموش کردن آتش جنگ که هم اکنون در بین شما و دشمن شعله‌ور است بکوشید، و آنچه را که بر شما به صورت یک مشکل روی آورده است آسان سازید. آگاه باشید!
که جنگ گزندی بازدارنده، و طعمی تلخ و ناگوار دارد، که باید آن را جرعه جرعه نوشید، پس کسی که برای آن آماده باشد، و وسایل و مقدّمات آن را فراهم آورد، و از زخمهای آن آزرده خاطر نشود، برنده جنگ است. و آن کس که پیش از فرارسیدن فرصت‌ها، بدون شناخت، عجولانه دست به پیکار زند، او بازنده، و چنین شخصی سزاوار است که سودی به ملّت خویش نرساند، و خود را نیز به هلاکت اندازد. از خداوند می خواهم که با نیروی خود شما را برای برگشتن پیروزمندانه یاری فرماید.) [1].
*****
[1] بحارالانوار ج32 ص405 حدیث 369
شرح نهج‌البلاغة ابن ابی الحدید ج3 ص186.

حضرت سجّاد علیه السلام نقل می کند که:
در شب عاشورا پدرم اصحاب و یاران خود را در خیمه‌ای گرد آورد و با آنان سخن گفت و اتمام حجّت کرد.
من مریض بودم، خود را نزدیکتر بردم تا سخنان حضرت اباعبدالله علیه السلام را بشنوم، که فرمود:
حدیث 183
قال الامام الحسین علیه السلام:
أُثْنی عَلَی اللهِ تبارک و تعالی أَحْسَنَ الثَّناءِ، وَأَحْمَدُهُ عَلَی السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ، اَللّهُمَّ إِنّی أَحْمَدُکَ عَلی أَنْ أَکْرَمْتَنا بِالنُّبُوَّةِ، وَعَلَّمْتَنَا الْقُرْآنَ، وَفَقَّهْتَنا فِی الدّینِ، وَجَعَلْتَ لَنا أَسْماعاً وَأَبْصاراً وَأَفْئِدَةً، وَلَمْ تَجْعَلْنا مِنَ الْمُشْرِکینَ. أَمَّا بَعْدُ، فَإِنّی لا أَعْلَمُ أَصْحاباً أَوْلی وَلا خَیراً مِنْ أَصْحابی، وَلا أَهْلَ بَیتٍ أَبَرَّ وَلا أَوْصَلَ مِنْ أَهْلِ بَیتی، فَجَزاکُمُ اللهُ عَنّی خَیراً، أَلا وَ إِنّی أَظُنُّ یوْمنا مِنْ هؤُلاءِ، أَلأَعْداءِ غَداً وَإِنّی قَدْ رَأَیتُ لَکُمْ، فَانْطَلِقُوا جَمیعاً فی حِلٍّ، لَیسَ عَلَیکُمْ مِنّی ذِمامٌ، هذا لَیلٌ قَدْ غَشِیکُمْ فَاتَّخِذُوهُ جَمَلاً. [1].
امام حسین علیه السلام فرمود:
(یاران باوفا!
خدا را با بهترین ستایش‌ها، ستایش می کنم و بر نعمت‌های آشکار و نهان او سپاس می گویم. بارخدایا!
من ترا سپاس می گویم که ما را به نبوّت و رسالت گرامی داشتی، و قرآن را به ما آموختی، و در دین به ما بینش عطا فرمودی، و گوش و چشم و دل «آگاه و بیدار» به ما مرحمت فرمودی. خداوندا!
ما را از سپاسگزاران قرار بده.
پس از حمد و ستایش پروردگار!
من یارانی باوفاتر و نیکوتر از یاران خودم نمی دانم، و خاندانی خود گذشته‌تر و مهربان‌تر از خاندان خودم نمی شناسم، خداوند از جانب من پاداش نیکی به شما عنایت فرماید. آگاه باشید!
بی‌گمان روزی از روزها از آن ما خواهد بود، بدانید من به شما اجازه دادم که آزاد باشید و همه شما بازگردید، مرا هیچ حقّی برشما نیست، اینک شب بر شما پرده افکنده است از آن چونان شتر راهوار استفاده کنید و به دیارتان بروید).
*****
[1] تاریخ طبری ج3 ص315 و ج7 ص321
ارشاد شیخ مفید ص231

كامل ابن أثير ج2 ص559
واقعة طف ص197.

پس از اتمام حجّت با یاران، اصحاب و یاران امام حسین علیه السلام چونان کوه‌های استوار برجای ماندند و گفتند:
ما از تو جدا نمی شویم، آنچه تو را نگران می کند ما را نیز اندوهناک می سازد و آنچه به شما می‌رسد به ما هم می رسد، و چون ما با تو هستیم از همه کس به خدا نزدیکتریم.
حدیث 184
قال الإمام الحسین علیه السلام:
فَإِنْ كُنْتُمْ قَدْ وَطَّنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ عَلى ما وَطَّنْتُ نَفْسى عَلَيهِ فَاعْلَمُوا أَنَّ اللهَ إِنَّما يهَبُ الْمَنازِلَ الشَّريفَةَ لِعِبادِهِ بِاحْتِمالِ الْمَكارِهِ، و آن اللهَ و آن كانَ خَصَّنى - مَعَ مَنْ مَضى مِنْ أَهْلى اَلَّذينَ أَنَا آخِرُهُمْ بَقاءً فِى الدُّنْيا - مِنَ الْكَراماتِ بِما يسْهَلُ عَلَى مَعَها اِحْتِمالِ الْكَريهاتِ الْمَكْرُوهاتِ، فَإِنَّ لَكُمْ شَطْرُ ذلِكَ مِنْ كَراماتِ اللهِ تعالى. وَاعْلَمُوا أَنَ الدُّنْيا حُلْوُها وَمُرُّها حُلُمٌ، وَالْاِنْتِباهُ فِى الآخِرَةِ، وَالْفائِزُ مَنْ فازَ فيها، وَالشَّقِى مَنْ شَقى فيها.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(اگر شما دل بر آنچه بندید که من بسته‌ام، بدانید که خداوند جایگاه بلند و شریف را به بندگانی عطا می فرماید که به هنگام مشکلات و سختی‌ها شکرگذار و در مکروهات و ناملایمات صبر داشته باشند. گرچه خداوند مرا اختصاص داد به کرامات اهل بیت من، آنان که رفتند و من آخرین آنها می باشم، تا بلاها و مکروهات را بر خود هموار سازم. خداوند شما را نیز از کرامات اهل بیت بی بهره نمی گذارد، بدانید که زشت و زیبای دنیا چونان خواب دیدنی است که زود می گذرد، و بیداری و هوشیاری در روز قیامت است، آن کس که در آخرت رستگار شد جاودانه است و آن کس که در روز قیامت به عذاب الهی دچار شد شقاوت و گرفتاری او جاودانه است).
(این سخنرانی ادامه دارد که آن را در حرف الف، در معرّفی اهل بیت علیهم السلام آورده‌ایم مراجعه شود).

وقتی در روز عاشورا، فشار نظامی بر امام حسین علیه السلام و یاران او سخت شد همه یاران اطراف آن حضرت را گرفتند و نگاه به چهره او دوختند تا چه رهنمودی می دهد، امام علیه السلام با چهره‌ای گشاده و نفسی آرام خطاب به آنان فرمود:

حدیث 185

قال الإمام الحسین علیه السلام:

صَبْراً بَنِی الْکِرامِ. فَمَا الْمَوْتُ إِلاَّ قَنْطَرَةٌ تَعْبُرُ بِکُمْ عَنِ الْبُؤُسِ وَالضَّرَّاءِ إِلَی الْجِنانِ الْواسِعَةِ وَالنَّعِیمِ الدَّائِمَةِ. فَأَیکُمْ یکْرَهُ أَنْ ینْتَقِلَ مِنْ سِجْنٍ إِلی قَصْرٍ، و ما هُوَلأعْدائِکُمْ إِلاَّ کَمَنْ ینْتَقِلَ مِنْ قَصْرٍ اِلی سِجْنٍ وَ عَذابٍ.اِنَّ أَبی حَدَّثَنی عَنْ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله:

انَّ الدنیا سجن المؤمن و جنة الکافر، و الموت جسر هؤلاء الی جنّاتهم و جسر هؤلاء الی جحیمهم. ماکَذِبْتُ وَلاکُذِّبْتُ

امام حسین علیه السلام فرمود:

(شما ای فرزندان کرامت و شرف، شکیبا و بردبار باشید، مرگ پُلی بیش نیست که ما را از مشکلات و سختیها به سوی بهشت برین و نعمتهای جاویدان عبور میدهد.

کدامیک از شما دوست ندارید که از زندان به کاخهای زیبا انتقال یابید؟

مرگ برای دشمنان شما همانند آن است که کسی از کاخ به زندان و شکنجه‌گاه منتقل گردد، زیرا که پدرم از پیامبر خدا روایت کرد.

«دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است»

و مرگ پُلی است که مؤمن را به بهشت و کافر را به جهنّم عبور می دهد، نه پدرم دروغ گفته و نه من دروغ می گویم.) [1].

*****

[1] معانی الأخبار ص288

کالم الزّیارات ص37

اثبات الوصیة ص139.

وقتی سربازان یزید و کوفیان برای کشتار خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آماده شدند، امام حسین علیه السلام خود سوار بر اسب شده آنقدر پیش رفت که همگان امام را می دیدند، آنگاه خطاب به کوفیان اظهار داشت:

حدیث 186

قال الامام الحسین علیه السلام:

یا أَهْلَ الْکُوفَةِ!

قُبْحاً لَکُمْ وَتَرْحاً، وَبُؤْساً لَکُمْ وَتَعْساً.

اِسْتَصْرَخْتُمُونا والِهِینَ فَأَتَیناکُمْ مُوجِبینَ، فَشَحَذْتُمْ عَلَینا سَیفاً کانَ فی أَیمانِنا، وَجِئْتُمْ عَلَینا ناراً نَحْنُ أَضْرَمْناها عَلی عَدُوِّکُمْ وَعَدُوِّنا، فَأَصْبَحْتُمْ وَقَدْ آثَرْتُمُ الْعَداوَةَ عَلَی الصُّلْحِ مِنْ غَیرِ ذَنْبٍ کانَ مِنَّا إِلَیکُمْ، وَقَدْ أَسْرَعْتُمْ إِلَینا بِالْعِنادِ، وَتَرَکْتُمْ بَیعَتَنا رَغْبَةً فِی الْفَسادِ. ثُمَّ نَقَضْتُمُوها سَفَهاً وَضِلَّةً لِطَواغِیتِ الْأُمَّةِ وَبَقِیةِ الأَحْزابِ وَنَبَذَةِ الْکِتابِ، ثُمَّ أَنْتُمْ هؤُلاءِ تَتَخاذَلُونَ عَنَّا وَتَقْتُلُونا. أَلا! لَعْنَةُ اللهِ عَلَی الظَّالِمینَ».

امام حسین علیه السلام فرمود:

(کوفیان!

زشت باد روی شما، هلاکت بر جماعت شما، سرگشته و حیران گردید، حیران و ماتم زده شوید، که ما را دعوت کردید و گفتید:

«ما پناه شما هستیم».

و چون آمدیم شمشیر در پذیرائی ما نهاده‌اید، و تیغ به روی ما کشیدید. شما هستید که آتش شر و فتنه را بر انگیختید و کانون آتش را دامن زدید و با دوستان خود نشستید و توطئه کردید، هم آهنگ در جنایت و قتل ما گشتید، شما هستید که عدل و صلح را پشت سر انداختید تا بر گردن آرزو سوار شدید، و لشگرها به دفع ما گماشتید، چه زشت مردمی هستید!!

شما از سرهنگان و گمراهان امّت می باشید، شما منکر کتاب کریم و پیرو شیطان رجیم شدید.

سپس شما دست از یاری ما کشیدید و به قتل ما هم داستان شدید، آگاه باشید که لعنت خدا بر ستمکاران است.) [1].

*****

[1] فتوح ابن اعثم کوفی ج5 ص133

کشف الغمة ج2 ص18.

سخنرانی در صبح عاشورا (هشدار به کوفیان)

در صبح روز عاشورا که یاران امام حسین علیه السلام آماده شهادت شدند، و لشگریان منحرف یزید نیز آماده خیانت گردیدند، حضرت اباعبدالله علیه السلام برای اتمام حجّت نهایی، سوار بر اسب در مقابل سپاهیان کوفه قرار گرفت و خطاب به عمر سعد اظهار داشت:

حدیث 187

قال الامام الحسین علیه السلام:

اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذی خَلَقَ الدُّنْیا فَجَعَلَها دارَفَناءٍ وَ زَوالٍ، مُتَصَرِّفَةً بِأَهْلِها حالاً بَعْدَ حالٍ، فَالْمَغْرُورُ مَنْ غَرَّتْهُ وَالشَّقِی مَنْ فَتِنَتْهُ، فَلا تَغُرَّنَّکُمْ هذِهِ الدُّنْیا، فَإِنَّها تَقْطَعُ رَجاءَ مَنْ رَکَنَ إِلَیها، وَ تُخَیبُ طَمَعَ مَنْ طَمِعَ فیها، وَ أَراکُمْ قَدْ اِجْتَمَعْتُمْ عَلی أَمْرٍ قَدْ أَسْخَطْتُمُ اللهَ فیهِ عَلَیکُمْ، فَأَعْرَضَ بِوَجْهِهِ الْکَریم عَنْکُمْ، وَ أَحَلَّ بِکُمْ نِقْمَتَهُ، وَ جَنَّبَکُمْ رَحْمَتَهُ. فَنِعْمَ الرَّبُّ رَبُّنا، وَ بِئْسَ الْعَبیدُ أَنْتُمْ، أَقْرَرْتُمْ بِالطَّاعَةِ، وَ آمَنْتُمْ بِالرَّسُولِ مُحَمَّدٍصلی الله علیه و آله ثُمَّ إِنَّکُمْ زَحَفْتُمْ إِلی ذُرِیتِهِ تُریدُونَ قَتْلَهُمْ، لَقَدِ اسْتَحْوَذَ عَلَیکُمُ الشَّیطانُ، فَأَنْساکُمْ ذِکْرَاللهِ الْعَظیم، [1] فَتَبّاً لَکُمْ وَ ما تُریدُونَ، إِنَّا لِلّهِ وَ إِنَّا إِلَیهِ راجِعُونَ، هؤُلاءِ قَوْمٌ کَفَرُوا بَعْدَ إیمانِهِمْ فَبُعْداً لِلْقَوْمِ الظّالِمینَ. أَقُولُ لَکُمْ، إِتَّقُوا اللهَ رَبَّکُمْ وَلاتَقْتُلُونِ، فَإِنَّهُ لا یحِلُّ لَکُمْ قَتْلی وَلا إِنْتِهاکُ حُرْمَتی، فَإِنّی إِبْنُ بِنْتِ نَبیکُمْ وَ جَدَّتی خَدیجَةُ زَوْجَةُ نَبِیکُمْ، وَ لَعَلَّهُ قَدْ بَلَغَکُمْ قَوْلُ نَبِیکُمْ مُحَمَّدٌصلی الله علیه و آله:

اَلْحَسَنُ وَالْحُسَینُ سَیدا شَبابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ

امام حسین علیه السلام فرمود:

(سپاس خدائی را که دنیا را آفرید و آن را سرای فناپذیر و رو به زوال قرار داد، دنیائی که برای صاحبانش از حالی به حالی دگرگون می شود، خودباخته آن کسی است که فریب دنیا را بخورد، و تیره بخت و شقاوتمند کسی است که دنیا او را شگفت زده سازد. ای مردم!

این دنیا شما را نفریبد زیرا هر کس بر آن تکیه کند، امیدش به یأس تبدیل میشود و هر که بر آن دل بندد به آرزویش نمی رسد، شما را می بینم برای کاری اجتماع کرده‌اید که غضب خدا را بر می انگیزاند، توجّه او را از شما باز می‌گرداند، و عذاب الهی را برای شما فراهم می سازد، و شما را از رحمت و لطفش محروم می نماید.

خدای ما چه خدای خوب و مهربان است و شما چه بندگان بدی هستید شما به اطاعت او گردن نهادید، و به پیامبرش محمّدصلی الله علیه و آله و سلم ایمان آوردید، و آنگاه بر عترت و خاندان او یورش بردید و بر قتل آنان مصمّم شدید!

شیطان بر شما تسلّط یافته و یاد خدای بزرگ را فراموش کرده‌اید.

پس ننگ بر شما و تصمیم‌تان باد. همه ما، از آن خدائیم و همه ما به سوی او باز خواهیم گشت، آری اینان مردمی هستند که پس از ایمان کفر ورزیدند ننگ و نفرت بر ستمگران باد.) در این هنگام شمر جلو آمد و گفت: آن چنان سخن بگو که ما آن را بفهمیم.
امام فرمود:
(از خدا بترسید و مرا نکشید، زیرا هیچ مجوّزی برای کشتن من و هتک احترام خاندان من ندارید، من فرزند پیامبر شما هستم و مادر بزرگم خدیجه همسر پیامبر شماست، شاید این فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را شنیده‌اید که فرمود «حسن و حسین دو سرور جوانان بهشت هستند».) [2].
*****
[1] سوره مجادله آیه 19.
[2] مقتل الحسین علیه السلام خوارزمی ج1 ص252
مناقب ابن شهر آشوب مازندرانی ج4 ص100
بحارالانوار ج45 ص5.

بُشر بن طائحة نقل می کند که:
صبح عاشورا حضرت اباعبدالله علیه السلام در جمع یاران خود بپاخاست، و اظهار داشت:
حدیث 188
قال الامام الحسین علیه السلام:
عِبادَ اللهِ اِتَّقُوا اللهَ وَ کُونُوا مِنَ الدُّنْیا عَلی حَذَرٍ، فَإِنَّ الدُّنْیا لَوْ بَقِیتْلأحَدٍ أَوْ بَقِی عَلَیها أَحَدٌ، کانَتِ الأنْبِیاءُ أَحَقَّ بِالْبَقاءِ، وَ أَوْلی بِالرِّضی، وَ أَرْضی بِالْقَضاءِ. غَیرُ أَنَّ اللهَ تَعالی خَلَقَ الدُّنْیا لِلْبَلاءِ، وَ خَلَقَ أَهْلَها لِلْفَناءِ، فَجَدیدُها بالٍ، وَ نَعیمُها مُضْمَحِلٌّ، وَ سُرُورُها مُکْفَهِرٌّ، وَالْمَنْزِلُ بُلْغَةٌ وَالدَّارُ قُلْعَةٌ، فَتَزَوَّدُوا: فَإِنَّ خَیرَ الزَّادِ التَّقْوی، [1] فَاتَّقُوا اللهَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(بندگان خدا!
از خدا بترسید و از دنیا بر حذر باشید که اگر بنا بود همه دنیا به یک نفر داده شود و یا یک فرد برای همیشه در دنیا بماند، پیامبران برای بقاء سزاوارتر و جلب خشنودی آنان بهتر و چنین حکمی خوش آیندتر بود، ولی هرگز!!
زیرا خداوند دنیا را برای فانی شدن خلق نموده که تازه‌هایش کهنه و نعمت‌هایش زایل و سرور و شادی آن به غم و اندوه مبدّل خواهد گjǫO† دنیا خانه‌ای پست و کوتاه مدّت است، پس برای آخرت خود توشه‌ای برگیرید که توشه آخرت تقوی و ترس از خداست). [2].
*****
[1] سوره بقره آیه 197.
[2] تاریخ ابن عساکر (شرح حال امام حسین علیه السلام) ص215.

در آغازین لحظه‌های نبرد عاشورا امام حسین علیه السلام برای هدایت دشمنان و ابلاغ پیام و اتمام حجّت نهائی با کوفیان، سوار بر اسب شد، و پیش روی سپاه کوفیان قرار گرفت و با فریاد بلند چنین گفت:
حدیث 189
قال الامام الحسین علیه السلام:
أیهَا النَّاسُ!
اِسْمَعُوا قَوْلی، وَلاتُعَجِّلُونی حَتّی أَعِظَکُمْ بِما لَحَقٌّ لَکُمْ عَلَی، وَ حَتّی اَعْتَذِرَ اِلَیکُمْ مِنْ مَقْدَمی عَلَیکُمْ، فَاِنْ قَبِلْتُمْ عُذْرِی وَ صَدَّقْتُمْ قَوْلی، وَاَعْطَیتُمُونی النَصْفَ، کُنْتُمْ بِذلِکَ أَسْعَدَ، وَ لَمْ یکُنْ لَکُمْ عَلَی سَبیلٌ.
وَاِنْ لَمْ تَقْبَلُوا مِنّی الْعُذْرَ، وَلَم تُعْطُوا النَّصْفَ مِنْ أَنْفُسِکُمْ «فَأَجْمِعُوا أَمْرَکُمْ وَ شُرَکاءَکُمْ ثُمَّ لا یکُنْ أَمْرُکُمْ عَلَیکُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا اِلَی وَلاتُنْظِرُونِ» [1] «إنَّ وَلِیی اللهُ الَّذی نَزَّلَ الْکِتابَ وَ هُوَ یتَولّی الصّالِحینَ». [2].
أَمَّا بَعْدُ، فَانْیبُونی فَانْظُرُوا مَنْ أَنَا؟!
ثُمَّ ارْجِعُوا اِلی أَنْفُسِکُمْ وَ عاتِبُوها، فَانْظُرُوا هَلْ یحِلُّ لَکُمْ قَتْلی وَانْتِهاکُ حُرْمَتی؟!
أَلَسْتُ اِبْنَ بِنْتِ نَبِیکُمْصلی الله علیه و آله، وَابْنَ وَصیهِ وَابْنَ عَمِّهِ، وَ أَوَّلِ الْمُؤْمِنینَ بِاللهِ وَالمُصَدِّقِ لِرَسُولِهِ بِما جاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِ رَبِّهِ.
أَوَ لَیسَ حَمْزَةُ سَیدُ الشُّهَداءِ عَمَّ أَبی؟
أَوَلَیسَ جَعْفَرُ الشَّهیدُ الطَّیارُ ذُوالْجِناحَینِ عَمّی؟!
أَوَ لَمْ یبْلُغْکُمْ قَوْلٌ مُسْتَفیضٌ فیکُمْ:
أَنَّ رَسُولَ اللهِ صلی الله علیه و آله قالَ لی وَلِأَخی:
هذان سیدا شباب أهلِ الجنة؟!. فَاِنْ صَدَّقْتُمُونی بِما أَقُولُ، وَ هُوَ الحَقُّ، فَوَاللهِ ما تَعَمَّدْتُ کِذْباً مُذْ عَلِمْتُ أَنَّ اللهَ یمْقُتُ عَلَیهِ أَهْلَهُ، وَ یضُرُّ بِهِ مَنِ اخْتَلَقَهُ. وَ إنْ کَذَّبْتُمُونی فَاِنَّ فِیکُمْ مَنْ إنْ سَأَلْتُمُوهُ عَنْ ذلِکَ أَخْبَرَکُمْ، سَلُوا جابِرَ بْنَ عَبْدِاللهِ الأَنْصاری، أَوْ أَبا سَعیدِ الْخُدْرِی، أَوْ سَهْلَ بْنَ سَعْدِ السَّاعِدی، أَوْ زَیدَ بْنَ اَرْقَمَ، أَوْ أَنَسَ بْنَ مالِکٍ، یخْبِرُوکُمْ أَنَّهُمْ سَمِعُوا هذِهِ الْمَقالَةَ مِنْ رَسُولِاللهِ صلی الله علیه و آله لی وَلِأَخی، أَفَما فی هذا حاجِزٌ لَکُمْ عَنْ سَفْکِ دَمی؟!
[3].
فَاِنْ کُنْتُمْ فی شَکٍّ مِنْ هذَا الْقَوْلِ، أَفَتَشُکُّونَ أَتَراً ما اِنّی اِبْنُ بِنْتِ نَبِیکُمْ؟
فَوَاللهِ ما بَینَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ اِبْنُ بِنْتِ نَبِی غَیری مِنْکُمْ وَلا مِنْ غَیرِکُمْ، اَنَا اِبْنُ بِنْتِ نَبِّیکُمْ خاصَّةً. أَخْبِرُونی، أَتَطْلُبُونی بِقَتیلٍ مِنْکُمْ قَتَلْتُهُ؟
أَوْ مالٍ اِسْتَهْلَکْتُهُ؟
أَوْ بِقِصاصٍ مِنْ جَراحَةٍ؟

(فاخذوا لا یکلّمونه. فنادی):
یا شَبَث بنِ رِبْعی، وَ یا حَجَّارَ بْنَ أَبْجَرٍ، وَ یا قَیسَ بْنَ الْأشْعَثِ، وَ یا یزیدَ بْنَ الْحارِثِ، أَلَمْ تَکْتُبُوا اِلَی:
أَنْ قَدْ اَینَعَتِ الثِّمارُ وَاَخْضَرَّ الْجَنانُ، وَ طَمَّتِ الْجِمامُ وَ اِنَّما تَقْدُمُ عَلی جُنْدٍ لَکَ مُجَنَّدٌ، فَاَقْبِلْ؟ !. قالوا له:
لم نفعل !.
فقال:
سُبْحانَ اللهِ !
بَلی وَاللهِ لَقَدْ فَعَلْتُمْ. ثمّ قال:
أَیهَا النَّاسُ !
اِذْکَرِهْتُمُونی فَدَعُونی اَنْصَرِفُ عَنْکُمْ اِلی مَأْمَنی مِنَ الْاَرْضِ !
فقال له قیس بن الاشعث:
أولا تنزل علی حکم بنی عمّک !
فإنّهم لن یروک إلاّ ما تحب، ولن یصل إلیک منهم مکروه !. أَنْتَ أَخُو أَخیکَ (محمد بن الاشعث) أَتُریدُ اَنْ یطْلُبَکَ بَنُو هاشِمٍ بِأَکْثَرَ مِنْ دَمِ مُسْلِمِ بْنِ عَقیلٍ؟ !
لا وَاللهِ لا اُعْطیهِمْ بِیدی اِعْطاءَ الذَّلیلِ، وَلا أَفِرُّ فِرارَ الْعَبیدِ !
عِبادَاللهِ «اِنّی عُذْتُ بِرَبّی وَ رَبِّکُمْ اَنْ تَرْجُمُونِ» [4] «اَعُوذُ بِرَبی وَ رَبِّکُمْ مِنْ کُلِّ مُتَکَبِّرٍ لا یؤْمِنُ بِیوْمِ الْحِسابِ «[5].
امام حسین علیه السلام فرمود:
(ای مردم !
سخنم را بشنوید، و شتاب نکنید، تا شما را به آنچه وظیفه دارم پند و نصیحت کنم، تا عذری پیش من نداشته باشید. اگر شما با من به عدل و انصاف رفتار کنید خوشبخت و سعادتمند می شوید، اگر شما انصاف ندارید. رأی و اندیشه‌تان را با هم در میان بگذارید تا کردارتان موجب پریشانیتان نگردد، پس از شور و مشورت بدون هیچ انتظاری درباره من تصمیم بگیرید. زیرا خدائی که قرآن را فرستاده ولی من است و هم او بر بندگان صالح خود ولایت دارد [6] پس از ستایش پروردگار من تبار و نَسَبَم را باز می گویم و ببینید که من کیستم، و آنگاه به خویشتن باز گردید، و خودتان را سرزنش کنید، ببینید و بیاندیشید که ایا کشتن من و هتک احترام اهل بیت من، برایتان شایسته و زیبنده است؟
آیا من فرزند پیامبر شما نیستم؟
آیا من فرزند علی پسر عمو و وصی پیامبرتان نیستم؟
او که پیش از همگان به خدا ایمان آورد و به رسالت پیامبر گواهی داد، و هرچه از خدا بر او نازل می شد با جان و دل می پذیرفت.
آیا حمزه سیدالشّهداء عموی پدرم نیست؟

آیا جعفر طیار که در بهشت با دو بال پرواز می کند عموی من نیست؟
آیا آنچه پیامبر درباره من و برادرم فرمود «این دو سرور جوانان بهشتند» بشما نرسیده است؟
حق این است که آنچه میگویم تصدیقم کنید، به خدا سوگند، چون میدانم که خداوند دروغگویان را دشمن میدارد هرگز دروغ نگفته‌ام. اگر گفته‌هایم را باور ندارید در بین شما کسانی هستند که حقیقت را بازگو کنند از آنان بپرسید. از جابر بن عبدالله انصاری بپرسید از ابوسعید خُدری، از سهل بن سعد ساعدی، از براء ابن عازب، از زید ابن أرقم، از انس بن مالک بپرسید. آنها بشما خواهند گفت که پیامبر درباره من و برادرم چه فرموده است؟
آیا سفارش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نمی تواند مانع این باشد که خونم را نریزید؟
[7] اگر شما در گفته‌های من شک دارید، اگر شما در اینکه من پسر پیامبر شما هستم تردید دارید، به خدا قسم یقین داشته باشید نه بین شما و نه در بین دیگران، نه در مشرق و نه در مغرب، اکنون جز من پسر دختر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وجود ندارد. وای بر شما!
آیا کسی از شما را کشته‌ام که خون او را از من میخواهید؟
آیا مالی را از شما تباه کرده‌ام که به طلب آن برخاسته‌اید؟
آیا بر کسی از شما جراحتی وارد کرده‌ام که میخواهید قصاص کنید؟
). (سپاهیان عراق ساکت ایستادند و هیچ سخنی نگفتند.) امام با صدای بلند فرمود:
(ای شَبَث ابن رِبْعی، ای حجّار بن ابجر، ای قیس بن أشعث، و ای یزید بن حارث، آیا شما برای من ننوشتید که میوه‌ها رسیده و زمین‌ها سبز و خرّم شده است؟
همانا به سوی سپاهی می آیی که به خاطر تو مجهّز و آماده گشته است، پس هرچه زودتر به سوی کوفه عزیمت کن). «آنان گفتند نه، ما نامه‌ای ننوشته‌ایم».
امام علیه السلام فرمود:
(سبحان الله!!
سوگند به خدا!
شما این کار را انجام داده‌اید و به من نامه نوشتید، حال اگر از من کراهت دارید از سوی شما باز می گردم، و به وطن خود می روم.)
قیس بن أشعث در اینجا خطاب به امام حسین علیه السلام گفت:
چرا به دستور پسر عموهای خود «یزید و دیگر سران بنی امیه» گردن نمی نهید، آنها که با شما آنگونه که دوست دارید برخورد می کنند، و از آنها رفتار ناخوشایندی نخواهید دید.

امام پاسخ داد:
(تو برادر همان محمّد بن أشعث می باشی که خون مسلم بن عقیل را با نیرنگ ریخت، آیا از بنی هاشم بیش از خون مسلم می خواهی بریزی؟
نه سوگند به خدا!
هرگز!
من دست ذلّت به یزیدیان نخواهم داد و چون بردگان اعتراف به عجز نخواهم کرد.
«و چون بردگان فرار نمی کنم.» ای بندگان خدا، به خدا پناه می برم که پروردگار من و شماست اگر عزم سنگسار کردن من داشته باشید و پناه می برم به پروردگار خودم و شما، از هر متکبّری که ایمان به روز قیامت ندارد.)
آنگاه امام حسین علیه السلام بطرف خیمه‌ها برگشت و به عقبة بن سمعان دستور داد اسب سواری او را ببندد، امام میان یاران قرار گرفت، و یاران امام علیه السلام در اطراف او حلقه زدند.
*****
[1] سوره یونس آیه71.
[2] سوره اعراف آیه 196
تاریخ طبری ج7 ص328
کامل ابن أثیر ج3 ص287
ارشاد شیخ مفید ص234.
[3] انساب الاشراف ج3 ص188.
[4] سوره دخان آیه20.
[5] سوره غافر آیه 27.
[6] سخن امام که به اینجا رسید صدای گریه خواهران و همسران بلند شد، امام حضرت عباس علیه السلام را اشاره کرد تا زنان را ساکت کند، و زنان ساکت شدند.
[7] سخن امام حسین که به اینجا رسید، شمر اهانت آمیز گفت، خودش نمی داند که چه می گوید!
حبیب بن مظاهر جواب او را داد و گفت:
تو خوب می دانی امّا خدا قلب تو را بر کُفر و گمراهی مهر کرده است.

در صبح عاشورا که دو سپاه نابرابر، در مقابل هم قرار گرفتند، و فرماندهان لشکرها مشخّص گردید، و یاران امام حسین علیه السلام در اطراف آن حضرت گرد آمدند، امام با جمعی از یاران خود به سوی لشگر کوفیان رفت تا با آنان اتمام حجّتی دیگر کند.
امّا لشگریان یزید با ایجاد صداها و سخنهای بیهوده مانع سخنان پندآمیز امام شدند، امام حسین علیه السلام بر سرشان فریاد کشید.
حدیث 190
قال الامام الحسین علیه السلام:
وَيلُكُمْ ما عَلَيكُمْ أَنْ تَنْصِتُوا إِلَى فَتَسْمَعُوا قَوْلى، وَ إِنَّما أَدْعُوكُمْ إِلى سَبيلِ الرَّشادِ، فَمَنْ أَطاعَنى كانَ مِنَ الْمُرْشَدينَ، وَ مَنْ عَصانى كانَ مِنَ الْمُهْلَكينَ، وَ كُلُّكُمْ عاصٍلأمْرى غَيرُ مُسْتَمِعٍ لِقَوْلى، قَدْ إِنْخَزَلَتْ عَطِياتُكُمْ مِنَ الْحَرامِ وَ مُلِئَتْ بُطُونُكُمْ مِنَ الْحَرامِ، فَطُبِعَ اَللّهُ عَلى قُلُوبِكُمْ، وَيلَكُمْ أَلا تَنْصِتُونَ؟ أَلا تَسْمَعُونَ؟
(فتلاوم أصحاب عمر بن سعد بينهم
و قالوا:
أنصتوا له).
تَبّاً لَكُمْ أَيتُهَا الْجَماعَةُ وَ تَرْحاً. أَفَحينَ اسْتَصْرَخْتُمُونا وَلهينَ مُتَحَيرينَ فَأَصْرَخْناكُمْ مُؤَدِّينَ مُسْتَعِدِّينَ، سَلَلْتُمْ عَلَينا سَيفاً في رِقابِنا، وَحَشَشْتُمْ عَلَينا نارِ الْفِتَنِ الّتى جَناها عَدُوُّكُمْ وَ عَدُوُّنا فَأَصْبَحْتُمْ إِلْباً عَلى أَوْلِيائِكُمْ، وَ يداً عَلَيهِمْلأعْدائِكُمْ، بِغَيرِ عَدْلٍ أَفْشَوْهُ فيكُمْ، وَلا أَمَلٍ أَصْبَحَ لَكُمْ فيهِمْ، اِلاّ الْحَرامَ مِنَ الدُّنْيا أَنالُوكُمْ، وَ خَسيسَ عَيشٍ طَمَعْتُمْ فيهِ، مِنْ غَيرِ حَدَثٍ كانَ مِنّا، وَلا رَأى تَفَيلَ لَنا. [1] فَهَلاّ لَكُمُ الْوَيلاتُ إِذْ كَرِهْتُمُونا وَ تَرَكْتُمُونا، تَجَهَّزْتُمُوها وَالسَّيفُ لَمْ يشْهَرْ، وَالْجَأشُ طامِنٌ، وَالرَّأىُ لَمْ يسْتَحْصَفْ، وَلكِنْ أَسْرَعْتُمْ عَلَينا كَطَيرَةِ الدَّبا، وَ تَداعَيتُمْ إِلَيها كَتَداعى الْفَراشِ، فَقُبْحاً لَكُمْ.
فَإِنَّما أَنْتُمْ مِنْ طَواغيتِ الأُمَّةِ، وَ شِذاذِ الأحْزابِ، وَ نَبَذَةِ الْكِتابِ، وَ نَفَثَةِ الشَّيطانِ، وَ عُصْبَةِ الآثامِ، وَ مُحَرِّفى الْكِتابِ، وَ مُطْفِىءِ السُّنَنِ، وَ قَتَلَةِ أَوْلادِ الأنْبياءِ، وَ مُبيرى عِتْرَةِ الأَوْصِياءِ، وَ مُلْحِقى الْعِهارِ بِالنَّسَبِ، وَ مُؤْذِى الْمُؤْمِنينَ، وَ صُراخِ أَئِمَّةِ الْمُسْتَهْزئينَ، الَّذينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضينَ. وَ أَنْتُمْ اِبْنَ حَرْبٍ وَ أَشْياعَهُ تَعْتَمِدُونَ، وَ إِيانا تَخْذُلُونَ، أَجَلْ وَاللهِ الْخَذْلُ فيكُمْ مَعْرُوفٌ، وَشَجَتْ عَلَيهِ عُرُوقُكُمْ، وَ تَوارَثَتْهُ اُصُولُكُمْ وَ فُرُوعُكُمْ، وَ نَبَتَتْ عَلَيهِ قُلُوبُكُمْ وَ غَشِيتْ بِهِ صُدُورُكُمْ، فَكُنْتُمْ أَخْبَثَ شَىءٍ سِنْخاً لِلنّاصِبِ وَ أَكْلَةً لِلْغاصِبِ، أَلا لَعْنَةُ اللهِ عَلَى النّاكِثينَ الَّذينَ ينْقُضُونَ الأيمانَ بَعْدَ تَوْكيدِها، وَ قَدْ جَعَلْتُمُ اللهَ عَلَيكُمْ كَفيلاً فَأَنْتُمْ وَاللهِ هُمْ. أَلا إِنَّ الدَّعِي ابْنَ الدَّعى قَدْ رَكَزَ بَينَ اثْنَتَينِ، بَينَ السِّلَّةِ وَالذِّلَّةِ، وَهَيهاتَ مِنّا الذِّلَّةِ، وَ ما آخُذُ الدَنيةِ، أَبَى اللهُ ذلِكَ وَرَسُولُهُ، وَجُدُودٌ

طابَتْ، وَحُجُورٌ طَهُرَتْ، وَاَنُوفٌ حَمِيةٌ، وَ نُفُوسٌ أبِيةٌ، لا تُؤْثِرَ طاعَةَ اللَئامِ عَلى مَصارِعِ الْكِرامِ، أَلا أَنّى قَدْ أَعْذَرْتُ وَأَنْذَرْتُ، أَلا إِنّى زاحِفٌ بِهذِهِ الْاُسْرَةِ عَلى قِلَّةِ الْعَتادِ، وَخَذْلَةِ الأصْحابِ، ثمّ أنشأ يقول:

فَاِنْ نَهْزَمْ فَهَزَّامُونَ قِدْماً
وَاِنْ نُهْزَمْ فَغَيرُ مُهَزَّمينا
وَما أَنْ طِبُّنا جُبْنٌ وَلكِنْ
مَنايانا وَدَوْلَةُ آخِرينا

أما إِنَّهُ لا تَلْبَثُونَ بَعْدَها إِلاَّ كَرَيثَ مَا يرْكَبُ الْفَرَسُ، حَتّى تَدُورَ بِكُمْ دَوْرَ الرِّحى، عَهْدٌ عَهِدَهُ إِلَى أَبى عَنْ جَدّى، فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكاءَ كُمْ ثَمَّ كيدُونى جَميعاً ثُمَّ لا تنْظِرُونِ، إِنّى تَوَكَّلْتُ عَلَى اللهِ رَبّى وَ رَبِّكُمْ. ما مِنْ دابَّةٍ إِلاَّ هُوَ آخِذٌ بِناصِيتِها إِنَّ رَبّى عَلى صِراطٍ مُسْتَقيمٍ. [2].

أَللَّهُمَّ احْبِسْ عَنْهُمْ قَطرَ السَّماءِ، وَابْعَثْ عَلَيهِمْ سِنينَ كَسِنِى يوسُفَ، وَسَلِّطْ عَلَيهِمْ غُلامَ ثَقيفٍ يسْقيهِمْ كَأساً مُصْبِرَةً، فَلا يدَعُ فيهِمْ أَحَداً، قَتْلَةً بِقَتْلَةٍ وَضَرْبَةً بِضَرْبةٍ، ينْتَقِمُ لِى وَلِأَوْلِيائِى وَأَهْلِ بَيتى وَأَشْياعِى مِنْهُمْ، فَإِنَّهُمْ غَرُّونا وَكَذَّبُونا وَ خَذَلُونا، وَ أَنْتَ رَبُّنا عَلَيكَ تَوَكَّلْنا وَ إِلَيكَ أَنَبْنا وَإِلَيكَ الْمَصيرُ. ثمَّ قال:

أَينَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ؟

اُدْعُوا لى عُمَرَ!. فدُعى له، وكان كارهاً لا يحبّ أن يأتيه،

فقال:

ياعُمَرُ أَنْتَ تَقْتُلُنى تَزْعَمُ أَنْ يوَلّيکَ الدَّعِى ابْنُ الدَعى بِلادَ الرَّى وَجُرْجانَ، وَاللهِ لا تَتَهَنَّأُ بِذلِکَ أَبَداً، عَهْداً مَعْهُوداً، فَاصْنَعْ ما أَنْتَ صانِعٌ، فَإِنَّکَ لا تَفْرَحُ بَعْدى بِدُنْيا وَلا آخِرَةَ، وَكَأَنّى بِرَأسِکَ عَلى قَصَبَةٍ قَدْنُصِبَ بِالْكُوفَةِ، يتَراماهُ الصِّبْيانُ وَ يتَّخِذُونَهُ غَرَضاً بَينَهُمْ.

امام حسين عليه السلام فرمود:

هشدار به كوفيان

(واى بر شما، شما را چه شده است كه ساكت نمى شويد؟

تا سخنانم را بشنويد، همانا من شما را به راه رستگارى فرا مى‌خوانم، هر كس از من اطاعت كند از رستگاران و هر كس از سخنم سرپيچى كند از نابود شدگان خواهد بود، همه شما از فرمانم عصيان كرديد، و به سخنانم گوش ندايد زيرا انبار آذوقه شما از حرام انباشته و شكمهايتان از حرام پر گشته است و به همين جهت خداوند بر دلهايتان مهر نهاده است.

واى بر شما چرا ساكت نمى شويد؟

چرا به سخنانم گوش فرا نمى دهيد؟

). در اين هنگام جمعى از لشگريان عمر سعد آرام گرفتند و ديگران را به سكوت فراخواندند كه امام فرمود:

علل انحراف و سقوط كوفيان

مرگتان باد، و غم و اندوه یارتان، مگر نه هنگامیکه حیرت‌زده استغاثه کردید، و ما را به یاری خود طلبیدید، و ما سریع به استغاثه شما پاسخ داده و به یاریتان برخاستیم؟
ولی اکنون شمشیرهائی که برای دفاع از ما بدست گرفته بودید بر ضدّ ما مهیا کرده‌اید، آتشی را متوجّه ما ساخته‌اید که آنرا برای نابودی دشمنان ما و شما افروخته بودیم، چه شد که بر ضدّ دوستان خود گرد آمدید؟
و به نفع دشمنانتان دست بر دوستانتان بالا بردید، نه آنان عدالتی در میان شما اجراء کردند و نه امید آینده بهتری برایتان باقی گذاشته‌اند، همه این هیا هوها برای این است که آنان اندکی از مال حرام و زندگی پستی که برایتان گوارا است بشما وعده داده‌اند و گرنه هیچ کار خلافی از ما سرنزده و هیچ اندیشه باطلی بر ما راه نیافته است.
آیا شما شایسته بلاها نیستید که از ما دوری می جوئید و ما را ترک می کنید؟
زمانی شمشیرها در نیام و دل‌ها آرام و فکرها بی تشویش بود ولی شما فتنه را بر انگیختید و آنگاه مانند ملخهای ناتوان خیز برداشتید و همچون حشرات پر سوخته به حرکت در آمدید، پس ذلّت و خواری بر شما باد، ای بردگان کنیز زاده «یزید».
مسخ ارزش‌ها در کوفیان
شما اکنون از طاغیان امّت می باشید، شما فرومایگان جامعه هستید، شما دور افتادگان از کتاب خدائید، شما پایمال کنندگان سنّت‌ها هستید و کشندگان فرزندان پیامبرانید، شما نابود کنندگان خاندان اوصیاء و اولیاء هستید، شما زنا را علّت خویشاوندی می دانید و به بندگان مؤمن آزار روا داشتید، با استهزاء کنندگان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که کتب آسمانی را پاره پاره کردند همصدا شدید.
چه بدکاری کردید!
و به دست خودتان عذاب ابدی را خریدید. آری شما «معاویه» فرزند حرب و پیروان او را کمک کردید و از یاری ما دست برداشتید. به خدا سوگند!
این پیمان شکنی در میان شما معروف است، ریشه شما از این پیمان شکنی‌ها آب خورده و شاخه‌هایتان از این ریشه نیرو گرفته است، دلهای شما بر آن استوار گشته و سینه‌هایتان از آن لبریز شده است. شما کثیف‌ترین میوه‌ای هستید، که برای هر تماشاگری مایه اندوه است، و طعمه‌ای لذیذ و گوارا برای غاصبان و زورمندان می باشید. لعنت خدا بر آن پیمان شکنان باد که سوگندهای خود را پس از تأکید در هم شکستند، در حالی که خداوند را بر آن پیمان کفیل داده بودید.
روح تسلیم ناپذیری
آگاه باشید!

زنازاده، فرزند زنازاده، مرا بین دو چیز مجبور کرده است، بین مرگ و ذلّت، امّا هیهات که ما ذلّت و خواری را بپذیریم، خداوند پذیرش ذلّت را بر ما و بر پیامبر و مؤمنین روا نداشته است و دامن‌های پاک و دارای اصالت و شرف و خاندان دارای همّت والا و عزّت نفس ما، هرگز اجازه نمی دهند که اطاعت فرومایگان را بر مرگ شرافتمندانه ترجیح دهیم. آگاه باشید!
آنچه لازم بود گفتم، و شما را از آینده بد و دردناک کردارتان بر حذر داشتم، بدانید من با این یاران اندک، بسیاری دشمن و پیمان شکنی یاران، و کارشکنی دوستان، راه خود را انتخاب کرده‌ام).
آنگاه امام علیه السلام اشعار فروة ابن مسیب مرادی را به عنوان مثال زدن خواند:
(اگر شکست دهیم ما از روزگاران قدیم دشمن شکن هستیم، و اگر شکست بخوریم در حقیقت شکست خورده نیستیم که بیم و ترس زیبنده ما نیست و لکن حکومت ستمگران جز با مرگ ما تداوم ندارد).
سپس امام علیه السلام فرمود:
خبر از آینده دردناک کوفیان
(به خدا سوگند پس از آن «پس از کشتن من» باقی نخواهید ماند جز اندک، به مقدار زمانی که یک اسب سوار بر دور آسیاب میگردد، و بر محور آن چرخ می زند. این پیامی است که پدرم از جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بمن رسانده است.
پس اندیشه‌هایتان را به همدستان خود روی هم بریزید تا اقدام شما موجب پشیمانی‌تان نشود، من به پروردگاری توکّل کرده‌ام که آفریننده من و شماست، و جان هر جنبنده‌ای در دست قدرت اوست، پرودگار من همواره بر صراط مستقیم است).
آنگاه بر آنان نفرین کرد و فرمود:
نفرین امام بر کوفیان
(خداوندا باران رحمتت را بر اینان نفرست و همانند زمان یوسف علیه السلام خشکسالی و قحطی را نصیبشان گردان. پروردگارا مردی را از طایفه «ثقیف» بر آنان مسلّط فرما تا از شرابی تلخ و ناگوار سیرابشان سازد، از ایشان کسی را رها مکن مگر آنکه در مقابل هر کشته و مجروحی از ما، کشته و مجروحشان گردانی.
الهی!
انتقام مرا و خاندان و دوستان و پیروانم را از آنان باز ستان، چرا که با ما از راه حیله وارد شدند، و ما را تکذیب نمودند، و بی اعتبار شمردند. آری تو پرودگار مائی و توکّل ما بر تو است، و به سوی تو باز می گردیم و به جانب تو روی می آوریم.) آنگاه ایستاد و فرمود:
(کجاست عمر سعد؟

او را بخوانید.) لشگر عمر سعد را خواندند، که خود را در مقابل امام حسین علیه السلام قرار داد، امام خطاب به او فرمود:
خبر از آینده دردناک عمرسعد
(ای عمر سعد!
آیا تو مرا می کشی؟
و خیال می کنی برای اینکار زنازاده فرزند زنازاده، حکومت «ری» و «گرگان» را به تو خواهد داد؟
سوگند به خدا!
هرگز به این آرزو نخواهی رسید، این پیمان نوشته الهی است، ای عمر سعد!
هرچه می خواهی انجام دهی انجام ده، زیرا تو پس از قتل من نه در دنیا و نه در آخرت شاد نخواهی بود، و گویا دارم می نگرم که سر بریده تو بر سر نی زده شده و بچّه‌های کوفه با آن بازی کرده، و به سوی آن سنگ پرتاب می کنند.) [3].
*****
[1] تحف العقول ص171
مقتل الحسین خوارزمی ج2 ص7.
[2] سوره هود آیه 56.
[3] مقتل الحسین علیه السلام خوارزمی ج2 ص5
بحارالانوار ج45 ص8
عوالم بحرانی ج17 ص251
تحف العقول ص171.

امام حسین علیه السلام برای آنکه دل‌ها را بیدار کند و راه و روزنه هرگونه عذرتراشی‌ها را بر کوفیان پیمان شکن مسدود کند، روز عاشورا سوار بر اسب در میدان، میان دو سپاه قرار گرفت و در حالی که تکیه به شمشیر داده بود بحث و مناظره با آنان را اینگونه آغاز کرد:

حدیث 191

قال الإمام الحسین علیه السلام:

اُنْشِدُکُمْ اللهَ هَلْ تَعْرِفُونَنی؟

قالوا:

نعم، أنت ابن رسول الله صلی الله علیه و آله و سبطه. قال:

اُنْشِدُکُمُ اللهَ هَلْ تَعْلَمُونَ أنَّ جَدّی رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه وآله؟

قالوا:

اللهم نعم. قال:

اُنْشِدُکُمُ اللهَ هَلْ تَعْلَمُونَ اَنَّ اُمّی فاطِمَةُ الزَّهْراءِ بِنْتِ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفیصلی الله علیه وآله؟

قالوا اللهم نعم. قال:

اُنْشِدُکُمُاللهَ هَلْتَعْلَمُونَ أنَّ ابی عَلِیبْنُ ابی طالِبٍ علیه السلام؟

قالوا:

اللهم نعم. قال:

اُنْشِدُکُمُ اللهَ هَلْ تَعْلَمُونَ اَنَّ جَدَّتی خَدیجَةُ بِنْتُ خُوَیلِدٍ أوَّلُ نِساءِ هذِهِ الْاُمَّةِ اِسْلاما؟

قالوا:

اللهم نعم.

قال:

فأنْشِدُکُمُ اللهَ هَلَ تَعْلَمُونَ أنَّ سَیدَ الشُّهَداءِ حَمْزَةَ عَمُّ أَبی؟

قالوا:

اللهم نعم. قال:

اُنْشِدُکُمُ اللهَ هَلْ تَعْلَمُونَ اَنَّ جَعْفَرَ الطَّیارَ فِی الْجَنَةِّ عَمی؟

قالوا:

اللهم نعم. قال:

فأنْشِدُکُمُ اللهَ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ هذا سَیفُ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله وَ اَنَا مُتَقَلِّدُهُ؟

قالوا:

اللهم نعم. قال:

فأنْشِدُکُمُ اللهَ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ هذِهِ عِمامَةُ رَسُولِ اللهِ اَنَا لابِسُها؟

قالوا:
اللهم نعم. قال:
فأنْشِدُكُمُ اللهَ هَلْ تَعْلَمُونَ اَنَّ عَلِياً علیه السلام كانَ اَوَّلَهَمُ اِسْلاماً، وَ اَعْلَمَهُمْ عِلْماً، وَاَعْظَمُهَمْ حِلْماً، وَاَنَّهُ وَلِی كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ»؟
قالوا:
اللهم نعم.
قال:
فَبِمَ تَسْتَحِلُّونَ دَمی وَأبی اَلذَّائِدُ عَنِ الْحَوْضِ، یذُودُعَنْهُ رِجالاً كَما یذادُ الْبَعیرُ الصَّادِرُ عَنِ الْماءِ، وَلِواءُ الْحَمْدِ فی یدِ اَبی یوْمَ الْقِیامَةِ؟
قالوا:
قد علمنا ذلک كلّه، ونحن غیر تارکیک حتّی تذوق الموت عطشاً. [1].
امام حسین علیه السلام فرمود:
(شما را به خدا!
آیا مرا می شناسید؟
گفتند:
آری تو فرزند پیامبر خدا که درود بر او باد هستی.
ویژگی‌های حضرت اباعبدالله علیه السلام
امام فرمود:
شما را به خدا!
آیا می دانید علی بن ابیطالب پدر من است؟
گفتند:
آری، امام فرمود:
شما را به خدا!
آیا میدانید خدیجه «دختر خویلد» نخستین زنی که اسلام را پذیرفت مادر بزرگ من است؟
گفتند:
آری.
امام فرمود:
شما را به خدا!
آیا میدانید «جعفر» که در بهشت پرواز می کند عموی من است؟
گفتند:
آری.
امام فرمود:
شما را به خدا!
آیا میدانید این شمشیر که اکنون بر کمر بسته‌ام شمشیر پیامبر خدا است؟
گفتند:

آری.
امام فرمود:
شما را به خدا!
آیا میدانید که این عمّامه را بر سر بسته‌ام عمّامه رسول الله است؟
گفتند:
آری.
امام فرمود:
شما را به خدا!
آیا می دانید پدرم علی علیه السلام از میان مسلمین اوّلین فردی بود که اسلام را قبول کرد؟
و در علم از همه عالمتر و در صبر و شکیبائی از همه بردبارتر بود و او ولی و پیشوای هر مرد و زن مؤمن می باشد؟
گفتند:
آری.
امام فرمود:
پس چگونه ریختن خونم را جایز می شمارید؟
در حالی که پدرم فردای قیامت آب حوض کوثر را در اختیار دارد و گروهی را از نوشیدن آن محروم خواهد کرد آن چنانکه شتر تشنه را از آب باز دارند و در روز قیامت، پرچم سپاس و تقدیر بدست اوست.) [2].
پاسخ دادند:
ما همه اینها را می دانیم امّا تو را رها نمی کنیم تا کشته شوی!!
اینجا بود که صدای گریه زنان و دختران بلند شد، امام حسین علیه السلام به حضرت عبّاس دستور داد تا آنها را به سکوت دعوت کند.
*****
[1] کتاب لهوف ابن طاووس ص38.
[2] امالی شیخ صدوق ص135
أعیان الشیعة ج1 ص599
بحار الانوار ج44 ص318
عوالم بحرانی ج17 ص167.

در صبح عاشورا پس از آنکه پندها داده شد، هشدارها مطرح گردید، اتمام حجّت‌ها سامان یافت، امام حسین علیه السلام رو به یاران خود کرده فرمود، جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من فرمود:
إنَّ رَسُولَ اللهِ قالَ لی:
یا بُنَی إنّکَ سَتُسَاقُ إلَی الْعِرَاقِ، وَهِی أرْضٌ قَدْ الْتَقی بِهَا النَّبِیونَ وَ أوْصِیاءَ النَّبِیین، وَهِی أرْضٌ تُدعی عُمُوراً، وَ إنَّکَ تَسْتَشْهِدُ بِهَا، وَ یسْتَشْهِدُ مَعَکَ جَمَاعَةٌ مِنْ أصْحَابِکَ لاَ یجِدُونَ أَلَمَ مَسِّ الْحَدیدِ، وَتَلاَ:
ای حسین تو در آینده به سوی عراق می روی، آنجا سرزمینی است که پیامبران و جانشینانشان در آنجا گام نهادند، تو را برای آبادی آنجا فرا می‌خوانند امّا تو و یارانت در آنجا کشته می شوید بی‌آنکه رنج و درد شمشیرها را احساس کنید، و خواند:
حدیث 192
قال الامام الحسین علیه السلام:
«قُلْنا یا نارُ کُونی بَرْداً و سلاماً عَلی إبْراهیمَ» [1].
تکون الحرب علیک و علیهم برداً و سلاماً، فَابْشِرُوا، فَوَاللهِ لَئِنْ قَتَلُونا فَإنَّا نَرِدُ عَلی نَبِینا، قال:
ثُمَّ أَمْکُثُ ماشاءَاللهُ فَأَکُونُ أَوَّلَ مَنْ تَنْشَقُّ الأرْضُ عَنْهُ، فَأَخْرُجُ خَرْجَةً یوافِقُ ذلِکَ خَرْجَةَ أَمیرِ الْمُؤْمِنینَ وَقِیامَ قائِمِنا، وَ حَیاةَ رسولِ اللّهِ ثُمَّ لَینْزِلَنَّ عَلَی وَفْدٌ مِنَ السَّماءِ مِنْ عِنْدِاللهِ، لَمْ ینْزِلُوا إلَی الأرْضِ قَطُّ، وَلَینْزِلَنَّ إلَی جَبْرَئیلُ وَمیکائیلُ وَإسْرافیلُ، وُجُنُودٌ مِنَ الْمَلائِکَةِ، وَلَینْزِلَنَّ مُحَمَّدٌ وَ عَلَی وَأنَا وَأَخی وَجَمیعُ مَنْ مَنَّ اللهُ عَلَیهِ، فی حَمُولاتٍ مِنْ حَمُولاتِ الرَّبِّ خَیلٌ بَلْقٌ مِنْ نُورٍ لَمْ یرْکَبْها مَخْلُوقٌ، ثُمَّ لَیهِزَّنَّ مُحمَّدٌ لِواءَهُ وَلَیدْفَعَنَّهُ إلی قائِمِنا مَع سَیفِهِ، ثُمَّ إنَّا نَمْکُثُ مِنْ بَعْدِ ذلِکَ ماشاءَاللهُ، ثُمَّ إنَّ اللهَ یخْرِجُ مِنْ مَسْجِدِ الْکُوفَةِ عَیناً مِنْ دُهْنٍ وَعَیناً مِنْ لَبَنٍ وَعَیناً مِنْماءٍ. ثُمَّ إنَّ أَمیرَالْمُؤْمِنینَ علیه السلام یدْفَعُ إلَی سَیفَ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله، فَیبْعَثُنی إلَی الشَّرقِ وَالْمَغْرِبِ، وَلا آتی عَلی عَدُوٍ إلاَّ أَهْرَقْتُ دَمَهُ، وَلا أَدَعُ صَنَماً إلاَّ أَحْرَقْتُهُ حَتَّی أَقَعَ إلَی الْهِنْدِ فَأَفْتَحُها. و آنِ دانِیالَ وَ یونُسَ یخْرُجانِ إلَی أَمیرِالْمُؤْمِنینَ یقُولانِ:
صَدَقَ اللهُ وَرَسُولُهُ وَیبْعَثُ [اللهُ] مَعَهُما إلَی الْبَصْرَةِ سَبْعینَ رَجُلاً فَیقْتُلُونَ مُقاتِلِیهِمْ، وَیبْعَثُ بَعْثاً إلَی الرُّوم فَیفْتَحُ اللهُ لَهُمْ. ثُمَّ لَأَقْتُلَنَّ کُلَّ دابَّةٍ حَرَّمَ اللهُ لَحْمَها، حَتّی لا یکُونَ عَلی وَجْهِ الأرْضِ إلاَّ الطیبَ، وَأَعْرِضُ عَلَی الْیهُودِ وَالنَّصاری وَسائِرِ الْمِلَلِ، وَلَاُخَیرَنَّهُمْ بَینَ الْاِسْلامِ وَالسَّیفِ، فَمَنْ أَسْلَمَ مَنَنْتُ عَلَیهِ، و من کَرِهَ الْاِسْلامَ أَهْرَقَ اللهُ دَمَهُ، وَلا یبْقی رَجُلٌ مِنْ شیعَتِنا إلاَّ (أَنْزَلَ اللهُ إلَیهِ) مَلَکاً یمْسَحُ عَنْ وَجْهِهِ التُّرابَ وَیعَرِّفُهُ أَزْواجَهُ وَمَنازِلَهُ فِی الْجَنَّةِ، وَلا یبْقی عَلی وَجْهِ الأرْضِ أَعْمی وَلا مُقْعَدٌ وَلا مُبْتَلی إلاَّ کَشَفَ اللهُ عَنْهُ بَلاءَهُ

بِنا أَهْلَ الْبَیتِ. وَلَتَنْزِلَنَّ الْبَرَکَةُ مِنَ السَّماءِ إِلَی الأَرْضِ، حَتّی أَنَّ الشَّجَرَةَ لَتَقْصِفُ بِما یرِیدُاللهُ فیها مِنَ الثَّمَرَ، وَلَتَأْکُلَنَّ ثَمَرَةَ الشِّتاءِ فِی الصَّیفِ، وَثَمَرَةَ الصّیفِ فِی الشِّتاءِ، وَذلِکَ قَوْلُ اللهِ:
«وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُری آمَنُوا وَاتَّقُوا لَفَتَحْنا عَلَیهِمْ بَرَکاتٍ مِنَ السَّماءِ وَالأَرْضِ وَلکِنْ کَذَّبُوا [فَأَخَذْناهُمْ بِما کانُوا یکْسِبُونَ]» [2] ثُمَّ اِنَّ اللهَ یهَبُ لِشیعَتِنا کَرامَةً، لا یخْفی عَلَیهِمْ شَی فِی الْاَرْضِ و ما کانَ فیها، حَتَّی أَنَّ الرَّجُلَ مِنْهُم یریدُ أَنْ یعْلَمَ عِلْمَ اَهْلِ بَیتِهِ فَخْبِرَهُمْ بِعِلْمِ ما یعْمَلُونَ».
امام حسین علیه السلام فرمود:
سپس امام علیه السلام این آیه را خواند:
خبر از بازگشت دوباره به دنیا
(«ای آتش برای ابراهیم علیه السلام سرد و گوارا باش» [3] جنگ برای تو و یارانت لذّت بخش و گوارا خواهد بود، مژده باد برشما، پس به خدا سوگند!
اگر ما را بکشند یقیناً بر پیشگاه پیامبرمان وارد خواهیم شد تا زمانیکه خواست خدا باشد در آن عالم می مانیم.
سپس من اوّلین کسی خواهم بود که زمین برایش شکافته می شود و همزمان با قیام قائم ما و رجعت امیرالمؤمنین علیه السلام و زندگی مجدّد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رجعت خواهم کرد، و در آن هنگام از آسمان و از پیشگاه الهی نیروهای غیبی برایم فرود خواهند آمد، نیروهایی که تا آن زمان بر زمین فرود نیامده‌اند، و همچنین جبرائیل و میکائیل و لشگری از فرشتگان بر من نازل خواهند شد و جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و پدرم علی علیه السلام و برادرم و خودم، و اصحاب و یاران من که دوستی آنها را خدا بر من منّت نهاد، بر مرکب‌هایی از نور سوار شده فرود می آیند، مرکب‌های نورانی که تا آن روز کسی سوارشان نشده است.
آنگاه پیامبر اسلام‌صلی الله علیه و آله و سلم پرچم خود را به اهتزاز در خواهد آورد و پرچم و شمشیر خود را به قائم ما(عج) می سپارد، سپس ما در زمین تا آنجا که خدا بخواهد زندگی می کنیم.
آبادانی زمین در دوران رجعت
پس خداوند از مسجد کوفه چشمه‌ای از روغن و آب زلال و شیر می جوشاند پس آنگاه امیرالمؤمنین علیه السلام شمشیر پیامبر را بدست من داده مرا به مشرق و مغرب زمین مأموریت می دهد، به هیچ دشمنی نمی رسم جز آنکه خونش را می ریزم و به هیچ بُت نمی رسم جز آن که آن را می سوزانم. تا آنکه به سرزمین هند رسیده آنجا را فتح می کنم.
آنگاه «دانیال» و «یونس» پیامبر به سوی امیرالمؤمنین علیه السلام حرکت می کنند و می گویند:

«خدا و پیامبرش راست گفتند.» خدا با آن دو پیامبر، هفتاد مرد جنگی می فرستد که با دشمنان خدا جنگ‌ها می کنند، و لشگرها به سوی روم گسیل می دارند و آنجا را خدا برایشان فتح می کند.
سپس در پاکسازی زمین هر جنبنده‌ای که گوشت او را خدا حرام کرد می کشم، تا بر روی زمین جز حلال گوشت باقی نماند، آنگاه با یهود و نصاری و دیگر ملل و اقوام روبرو می شوم، و آنان را بین انتخاب اسلام و شمشیر آزاد می گذارم، پس هر کس اسلام را انتخاب کند از او قدردانی می کنم و هر کس از اسلام روی گرداند خدا خون او را خواهد ریخت، در آن روزها خدا بر همه شیعیان ما فرشته‌ای خواهد فرستاد تا گرد و غبار مرگ را از روی آنان بزدایند و با مقام و منزلتشان در بهشت آشنا سازند. در آن زمان هیچ کوری و زمین‌گیری و دردمندی بر روی زمین باقی نخواهد ماند مگر اینکه خداوند توسّط ما اهلبیت علیهم السلام از آنان درد و بلا باز ستاند. برکت و رحمت الهی از آسمان و زمین فرود خواهد آمد بدان حد که درخت به خواست خدا از وفور میوه سر به زمین نهد، میوه‌های تابستانی در فصل زمستان خورده می شود، و میوه‌های زمستانی در تابستان مورد استفاده قرار خواهد گرفت، این همان فرموده خداست که:
علل تکامل یا سقوط ملّت‌ها
«اگر مردم شهرها و آبادی‌ها، ایمان می آوردند، و تقوی پیشه می کردند هرآینه درهای رحمت و برکت خود را از زمین و آسمان بر روی آنان باز می کردیم، ولی چون دروغ گفتند در مقابل اعمالشان گرفتارشان ساختیم». [4].
آنگاه خداوند بر شیعیان ما کرامت می کند و هرچه در روی زمین است و آنچه داخل آن است از دید آنها پنهان نخواهد ماند. تا آنجا که هر کس اراده کند از علم اهلبیت علیهم السلام با خبر شود، او را آگاه می سازند.) [5].
*****
[1] سوره انبیاء آیه 69.
[2] سوره اعراف آیه96.
[3] سوره انبیاء آیه 69.
[4] سوره اعراف آیه 69.
[5] خرائج و جرائح ج2 ص848 حدیث 63، مختصر بصائر الدرجات ص366، بحارالأنوار ج45 ص80 حدیث 6.

سخن حماسی در نبرد

امام حسین علیه السلام پس از آغاز نبرد و به شهادت رسیدن یاران، آماده پیکار شد شمشیر کشید و خود را بر قلب سپاه دشمن زد، که آن روباه صفتان از پیشروی امام می گریختند، امام در حال پیکار و مبارزه، سخنان حماسی داشت:

حدیث 193

قال الامام الحسین علیه السلام:

یا اُمَّةَ السُّوءِ بِئْسَما خَلَّفْتُمْ مُحَمَّداً فی عِتْرَتِهِ، أَما إِنَّکُمْ لَنْ تَقْتُلُوا بَعْدی عَبْداً مِنْ عِبادِ اللهِ فَتَهابُوا قَتْلَهُ، بَلْ یهَوِّنُ عَلَیکُمْ عِنْدَ قَتْلِکُمْ إِیای، وَ أَیمُ اللهِ إِنّی لَأَرْجُو أَنْ یکْرِمَنی رَبّی بِالشَّهادَةِ بَهَوانِکُمْ، ثُمَّ ینْتِقَمُ لی مِنْکُمْ مِنْ حَیثُ لا تَشْعُرُونُ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(ای امّت بدکار!

چه بد کردید که به خاندان محمّد پس از او جفا کردید، پس از من، از کشتن بندگان خدا هراسی ندارید، زیرا کشتن من، کشتن آنان را بر شما آسان خواهد کرد، من از خدا امیدوارم که در برابر خواری شما، کرامت شهادت به من عطا کند و از راهی که گمان نمی برید انتقام مرا از شما بگیرد.)

خیر

خیر دنیا و آخرت

شخصی به امام حسین علیه السلام نامه‌ای نوشت و پرسید:
خیر دنیا و آخرت چیست؟
امام در پاسخ او نوشت:
حدیث 194
قال الامام الحسین علیه السلام:
بِسْمِ‌اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ، أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّهُ مَنْ طَلَبَ رِضی اللهِ بِسَخَطِ النَّاسِ کَفاهُ اللهُ امورَالنَّاسِ، وَ مَنْ طَلَبَ رِضی النَّاسِ بِسَخَطِ اللهِ وَکَلَهُ اللهُ إِلی النَّاسِ، وَالسّلامُ.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(بنام خدای بخشنده مهربان، پس از ستایش پرودرگار، هر کسی در پی خشنودی خدا باشد که مردم از او برنجند خداوند او را در امور مردم کفایت خواهد کرد و هر کسی برای جلب رضایت مردم بکوشد که به غضب الهی بیانجامد خداوند او را به مردم وا می‌گذارد). [1].
*****
[1] امالی شیخ صدوق ص167
اختصاص شیخ مفید ص225
بحارالأنوار ج71 ص371 حدیث 3.

دعا و نیایش

امام حسین علیه السلام در مشکلات و سختی‌ها دعائی را می خواند که پس از شهادت آنحضرت، فرزندان و افراد خاندان او همیشه همان دعا را در سختی‌ها و مشکلات می خواندند.

حدیث 195

قال الامام الحسین علیه السلام:

اَللّهُمَّ یا عُدَّتی عِنْدَ شِدَّتی، وَ یاغَوْثی عِنْدَ کُرْبَتی، اُحْرُسْنی بِعَینِکَ الَّتی لا تَنامُ وَاکْنُفْنی بِرُکْنِکَ الَّذی لا یرامُ، وَارْحَمْنی بِقُدْرَتِکَ عَلی فَلا أَهْلَکُ وَ أَنْتَ رَجائِی.

اَللّهُمَّ اِنَّکَ اَکْبَرُ وَ أَجَلُّ وَ أَقْدَرُ مِمّا أَخافُ وَأَحْذَرُ، اللهُمَّ بِکَ أَدْرَأُ فی نَحْرِهِ، وَاسْتَعیذُ مِنْ شَرِّهِ إِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدیرٍ. [1].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(پروردگارا!

ای قدرت و توان من هنگام شدّت مشکلات، و ای فریاد رسم هنگام سختی، مرا به چشمت که خواب در آن راه ندارد حفظ فرما، و به پناهت که مورد تجاوز قرار نمی گیرد پناهم ده، به قدرتت بر من، مرا مشمول رحمتت قرار ده، هلاک نمی گردم در حالی که امید من تو هستی. خداوندا تو برتر و ارزشمندتر و نیرومندتر از تمام چیزها هستی که از آنها می ترسیدم. خداوندا!

به وسیله تو آنان را نابود کرده و از شرِّ آنها به تو پناه می برم که تو بر هر کاری قادری.) [2].

دعایی دیگر در مشکلات

امام سجّاد علیه السلام نقل کرد:

پدرم در روز عاشورا مرا به سینه چسبانید و فرمود:

پسر جان، دعایی را که فاطمه‌علیها السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از جبرئیل آموخت و به من تعلیم داد حفظ کن که برای هر حاجت و کار مهم و غم و پیش‌آمدی و هر کار بزرگ مصیبت باری مفید است.

حدیث 196

قال الامام الحسین علیه السلام:

یا بُنَّی إِحْفَظْ عَنّی دُعاءً عَلَّمَتْنیهِ فاطِمَةُ، السَّلامُ عَلَیهَا وَ عَلَّمَها رَسُولُ اللهِ صلی اللّه علیه و آله، وَعَلَّمَهُ جَبْرَئیلُ فِی الْحاجَةِ وَالْمُهِمِّ وَالْغَمِّ وَالنَّازِلَةِ إِذا نَزَلَتْ وَالْاَمْرِ الْعَظیمِ الْفادِحِ،

قال ادع:

بِحَقِّ یس وَالْقُرآنِ الْحَکیمِ، وَبِحَقِّ طه وَالْقُرآنِ الْعَظیمِ، یا مَنْ یقْدِرُ عَلی

حَوائِجِ الّسائِلينَ، يا مَنْ يعْلَمُ ما فِی الضَّمیرِ، یا مُنَفِّسُ عَنِ الّمَكْرُوبينَ، يا مُفَرِّجُ عَنِ الْمَغْمُومينَ، يا راحِمَ الشَّيخِ الْكَبيرِ، يا رازِقَ الطِّفْلِ الصَّغيرِ، يا مَنْ لا يحْتاجُ اِلَی التَّفْسيرِ، صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَافْعَلْ بی كَذا وَكَذا
امام حسین علیه السلام فرمود:
(خدایا به حق یس و قرآن حکیم و بحق طه و قرآن عظیم، ای خدائی که درخواست نیازمندان را به اندازه می بخشی، ای خدائی که آنچه در دلهاست آگاهی، ای خدائی که مشکلات گرفتاران را برطرف می سازی، ای خدائی که اندوه دل اندوهناکان را می زدائی، ای رحم کننده پیرمردان، و ای روزی دهنده کودکان، ای خدائی که احتیاجی به توضیح دادن در خدمت تو نیست، بر پیامبر و خاندانش درود بفرست، و حاجت مرا بر آور). [3]
«آنگاه مشکل و حاجت خود را بیان کن.»
*****
[1] نور الأبصار ص146
وفیات الأعیان ج2 ص294
ارشاد شیخ مفید ص272
بحارالأنوار ج47 ص174 حدیث 21.
[2] صحیفة الحسین ص137.
[3] دعوات للراوندی ص54 حدیث 137
بحارالانوار ج95 ص196 حدیث 29.

امام سجّاد علیه السلام نقل کرد:
در صبح عاشورا که لشگریان یزید از همه طرف آماده خیانت و کشتار شدند، حضرت اباعبدالله علیه السلام دست‌ها را به سوی آسمان بلند کرد و این دعا را خواند:
حدیث 197
قال الإمام الحسین علیه السلام:
اَللّٰهُمَّ أَنْتَ ثِقَتی فی کُلِّ کَرْبٍ، وَأَنْتَ رَجائی فی کُلِّ شِدَّةٍ، وَ أَنْتَ لی فی کُلِّ أَمْرٍ نَزَلَ بی ثِقَةٌ وَعُدَّةٌ، کَمْ مِنْ هَمٍّ یضْعَفُ فیهِ الْفُؤادُ وَ تَقِلُّ فیهِ الْحیلَةُ، وَ یخْذُلُ فیهِ الصَّدیقُ وَ یشْمَتُ فیهِ الْعَدُوُّ، اَنْزَلْتُهُ بِکَ وَ شَکَوْتُهُ اِلَیکَ، رَغْبَةً مِنّی اِلَیکَ عَمَّنْ سِواکَ، فَفَرَّجْتَهُ عَنّی وَ کَشَفْتَهُ، فَأَنْتَ وَلِی کُلِّ نِعْمَةٍ، وَ صاحِبُ کُلِّ حَسَنَةٍ وَ مُنْتَهی کُلِّ رَغْبَةٍ.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(ای خدائی که تو در غم و اندوه پناهگاه من و در هر پیش آمد ناگوار مایه امید من هستی و در هر حادثه‌ای سلاح و تکیه‌گاه منی، آنگاه که غمهای کمرشکن بر من فرا ریخته است که دلها در برابرش آب می شوند و راه هر چاره در مقابلش مسدود می گردد، غمهای جانگاهی که با دیدن آنها دوستان از من دوری جسته و دشمنان زبان به شماتت می گشایند، در چنین لحظاتی، تنها به پیشگاه تو شکایت آورده و از دیگران قطع امید نموده‌ام و تو بودی که به داد من رسیده و این کوه‌های غم را بر طرف کرده‌ای و از این امواج اندوه نجاتم بخشیده‌ای، خدایا توئی صاحب هر نعمت و توئی آخرین مقصد و مقصود من.) [1].
*****
[1] ارشاد شیخ مفید ص233
تاریخ طبری ج3 ص318 و ج7 ص327
کامل این أثیر ج2 ص561 و ج3 ص287
بحارالانوار ج45 ص4
عوالم بحرانی ج17 ص248
واقعه طف ص205
تاریخ اسلام ج5 ص301.

هرگاه خشکسالی می شد حضرت اباعبدالله علیه السلام برای بارش باران و رحمت الهی دست بدعا برمی‌داشت و اظهار داشت:
حدیث 198
قال الامام الحسین علیه السلام:
اَللّٰهُمَّ اسْقِنا سُقْیاً واسِعَةً وادِعَةً، عامَّةً، نافِعَةً، غَیرَ ضارَّةٍ، تَعُمُّ بِها حاضِرَنا وَبادینا، وَ تَزیدُ بِها فی رِزْقِنا وَ شُکْرِنا.
اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ رِزْقَ إیمانٍ، وَ عَطاءَ إیمانٍ، إنَّ عَطاءَکَ لَمْ یکُنْ مَحْظُوراً.
اَللّٰهُمَّ أَنْزِلْ عَلَینا فی أَرْضِنا سَکَنَها، وَ أَنْبِتْ فَیها زَینَتَها وَ مَرْعاها.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(پروردگارا!
بارانی گسترده و فراگیر، نافع و بدون ضرر بر ما بفرست که در شهر و بیابان فرو ریزد و به سبب آن روزی و شکرگذاری ما افزایش یابد.
خداوندا!
باران را روزی و عطایی که بر أساس ایمان باشد قرار ده، به درستی که بخشش تو بازداشته شده نیست. بار الها بر زمین ما باران بفرست و آنچه مایه زینت آن می شود و روئیدنی‌ها در آن برویان.) [1].
دعای دیگری برای باران
در زمان امام علی علیه السلام خشکسالی مردم را رنج می داد مردم خدمت آن حضرت آمده برای طلب باران، اصرار ورزیدند، امیرالمؤمنین علیه السلام خطاب به
امام حسین علیه السلام فرمود، پسرم برخیز و از خدا طلب باران کن.
امام حسین برخواست و پس از حمد و ستایش الهی این دعا را خواند.
حدیث 199
قال الامام الحسین علیه السلام:
اَللّٰهُمَّ مُعْطِی الْخَیراتِ، وَ مُنْزِلَ الْبَرَکاتِ، أَرْسِلْ السَّماءَ عَلَینا مِدْراراً، وَ اسْقِنْا غَیثاً مِغْزاراً، واسِعاً، غَدَقاً، مُجَلَّلاً سَحّاً، سَفُوحَاً، فُجاجاً تُنَفِّسُ بِهِ الضَّعْفَ مِنْ عِبادِکَ، وَتُحْیی بِهِ الْمَیتَ مِنْ بِلادِکَ، آمینَ رَبَّ الْعالَمینَ.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(ای خداوندی که عطا بخش نیکیها و فروفرستنده برکت‌ها هستی!
باران رحمتت را پیاپی بر ما بباران، و آب بارانت را فراوان و شدید و پربار بر همه‌جا بفرست، تا بندگان ضعیف از آن بهرمند شوند، و زمین‌های مرده زنده و سرسبز گردند، آمین ای پروردگار جهانیان.) [2].
پس از دعای امام حسین علیه السلام باران شدیدی بارید که زمین‌ها سیراب و نهرها پر از آب شد.

*****

[1] صحيفة الحسين ص 69
عيون الأخبار ج2 ص278.
[2] بحار الانوار ج44 ص187 ح16.

دعائی که حضرت اباعبدالله علیه السلام در صبحگاهان و شامگاهان می خواند:
حدیث 200
قال الامام الحسین علیه السلام:
بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرِّحیمِ بِسْمِاللهِ وَباللهِ، وَ مِنَ اللهِ وَ اِلی اللهِ، وَ فی سَبیلِ اللهِ وَ عَلی مِلَّةِ رَسُولِ اللهِ، وَ تَوَکَّلْتُ عَلَی اللهِ، وَلاحَوْلَ وَلاقُوَّةَ اِلاَّ بِاللهِ العَلِی الْعَظیمِ.
اَللّهُمَّ اِنّی اَسْلَمْتُ نَفْسی اِلَیکَ، وَ وَجَّهْتُ وَجْهی اِلَیکَ، وَ فَوَّضتُ اَمْری اِلَیکَ، اِیاکَ اَسْأَلُ الْعافیةَ مِنْ کُلِّ سُوءٍ فِی الدُّنْیا وَ الْاخِرَةِ.
اَللّهُمَّ اِنَّکَ تَکْفینی مِنْ کُلِّ اَحَدٍ وَ لا یکْفینی اَحَدٌ مِنْکَ، فَاکْفِنی مِنْ کُلِّ اَحَدٍ ما اَخافُ وَ اَحَذَرُ وَاجْعَلْ لی مِنْ اَمْری فَرَجاً وَ مَخْرَجاً، اِنَّکَ تَعْلَمُ وَلا اَعْلَمُ، وَ تَقْدِرُ وَلا اَقْدِرُ، وَاَنْتَ عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدیرٌ، بِرَحْمَتِکَ یا اَرْحَمَ الرّاحِمینَ. [1].
امام حسین علیه السلام فرمود:
(بنام خداوند بخشنده مهربان، به نام خدا و به یاد او، از خداوند و به سوی او، و در راه او، بر مذهب و آئین پیامبر او، و بر خداوند توکّل کردم و نیرو و قدرتی جز به اراده خداوند بزرگ نیست. پروردگارا!
جانم را به سوی تو تسلیم کرده و چهره‌ام را به سوی تو گردانده و کارم را به تو و از تو عافیت و سلامتی از هر بدی در دنیا و آخرت را خواهانم. پروردگارا!
تو مرا از هر کس کفایت کرده، و هیچکس مرا از تو کفایت نمی کند پس مرا از موارد ترس و هراس از هر که باشد کفایت فرما، و در کارم راه گشایش و رهایی قرار ده، به درستی که تو میدانی و من نمی دانم و تو توانائی و من قادر نیستم و تو بر هرکاری توانائی به رحمتت ای مهربانترین مهربانان.) [2].
*****
[1] مهج الدعوات ص157
بحارالأنوار ج86 ص313 حدیث 65.
[2] صحیفة الحسین ص 65 تا ص67.

دعای جامع یکی از دعاهای حضرت اباعبدالله علیه السلام است که انواع ارزش‌های اخلاقی، معنوی را از خداوند بزرگ درخواست می کند:
حدیث 201
قال الامام الحسین علیه السلام:
اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْأَلُکَ تَوْفیقَ اَهْلِ الْهُدی، وَاَعْمالَ اَهْلِ التَّقْوی، وَ مُناصَحَةَ اَهْلِ التَّوْبَةِ، وَ عَزْمَ اَهْلِ الصَّبْرِ، وَ حَذَرَ اَهْلِ الْخَشْیةِ، وَ طَلَبَ اَهْلِ الْعِلْمِ، وَ زینَةَ اَهْلِ الْوَرَعِ، وَ خَوْفَ اَهْلِ الْجَزَعِ، حَتّی اَخافَکَ. اَللّٰهُمَّ، مَخافَةً یحْجُزُنی عَنْ مَعاصیکَ، وَ حَتّی اَعْمَلَ بِطاعَتِکَ عَمَلاً اَسْتَحِقُّ بِهِ کَرامَتَکَ، وَ حَتّی اُناصِحَکَ فی التَّوْبَةِ خَوْفاً لَکَ، وَ حَتّی اُخْلِصَ لَکَ فِی النَّصیحَةِ حُبّاً لَکَ، و حَتّی اَتَوَکَّلَ عَلَیکَ فِی الْاُمُورِ حُسْنَ ظَنٍّ بِکَ، سُبْحانَ خالِقِ النُّورِ، سُبْحانَ‌اللهِ العَظیمِ وَ بِحَمْدِه.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(خدایا من از تو موفّقیت هدایت شدگان، و اعمال پرهیزکاران، و نصیحت کردن توبه کنندگان، و عزم و اراده صابران، و ترس و پرهیز آنان که از تو می هراسند و تلاش و کوشش علم خواهان، و زینت پرهیز کنندگان درخواست می کنم. و ترس زاری کنندگان را تا آنکه از تو بترسم، خدایا ترسی که مرا از ارتکاب گناهان بازدارد، ترسی که مرا به انجام اطاعت تو وادار کند، اعمالی که با آن کرامت تو را بدست آورم، و پند پذیر در توبه کردن باشم، ترسی که تنها برای تو نصیحت کنم، و دوستی تو را بخواهم. ترسی که در تمام کارها به تو توکّل کنم و به تو خوشبین باشم، ستایش تو راست ای آفریننده نور، ستایش تو راست ای خدای بزرگ، و ستایش از آن تو است.) [1].
*****
[1] مهج‌الدعوات ص157
بحارالانوار ج94 ص191 حدیث 5.

دعایی که حضرت اباعبدالله علیه السلام در کنار کعبه می خواند.
حدیث 202
قال الإمام الحسین علیه السلام:
اِلهی أَنْعَمْتَنی فَلَمْ تَجِدْنی شاکِراً، وَ أَبْلَیتَنی فَلَمْ تَجِدْنی صابِراً، فَلا أَنْتَ سَلَبْتَ النِّعْمَةَ بِتَرْکِ الشُّکْرِ، وَلا أَدَمْتَ الشِدَّةَ بِتَرْکِ الصَّبْر، إِلهی ما یکُونُ مِنَ الْکَرِیمِ اِلاَّ الْکَرَمُ.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(پروردگارا!
مرا نعمت دادی ولی مرا شاکر نیافتی، و دچار مصیبتم نمودی ولی صبورم ندیدی، پس با ترک شکر نعمتت را سلب نکردی، و با عدم شکیبائی من، بر شدّت آن نیفزودی. پروردگارا!
از بزرگوار جز بزرگواری نیاید.) [1].
*****
[1] احقاق الحق ج11 ص595
شرح حال امام حسین علیه السلام ج1 ص134
بحارالانوار ج99 ص197 حدیث 13.

شریح می گوید:
وارد مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مدینه شدم، امام حسین علیه السلام را دیدم که صورت روی خاک گذاشته و این دعا را در سجده می خواند:
حدیث 203
قال الامام الحسین علیه السلام:
سَیدی وَ مَوْلای أَلِمَقامِعِ الْحَدیدِ خَلَقْتَ أَعْضائی، أَمْ لِشُرْبِ الْحَمیمِ خَلَقْتَ أَمْعائی، إِلهی لَئِنْ طالَبْتَنی بِذُنُوبی لَأُطالِبَنَّکَ بِکَرَمِکَ، وَ لَئِنْ حَبَسْتَنی مَعَ الْخاطِئِینَ لَأُخْبِرَنَّهُمْ بِحُبّی لَکَ، سَیدی إِنَّ طاعَتَکَ لا تَنْفَعُکَ، وَ مَعْصِیتِی لا تَضُرُّکَ، فَهَبْ لَی ما لا ینْفَعُکَ، وَاغْفِرْ لی مالا یضُرُّکَ فَإِنَّکَ أَرْحَمُ الرَّاحِمینَ
امام حسین علیه السلام فرمود:
(ای آقا و مولایم!
آیا برای گُرزهای آتشین اعضای بدنم را خلق کرده‌ای؟
یا اندام درونی مرا برای نوشیدن آبهای گرم جهنّم خلق نموده‌ای؟
خداوندا!
اگر مرا به گناهانم بازخواست کنی من تو را به کرم و بخششت می خوانم، اگر مرا با خطاکاران قرار دهی دوستی من نسبت به تو را به اطّلاع آنان می رسانم. ای آقای من، طاعتم تو را بهره‌ای نداده، و گناهم به تو ضرری نمی رساند، پس آنچه به تو سود و بهره‌ای نمی رساند را به من عنایت کن و آنچه به تو ضرر نمی رساند را به من ببخشای به درستی که تو مهربانترین مهربانانی.) [1].
*****
[1] صحیفة الحسین ص65
مقتل الامام الحسین علیه السلام خوارزمی ج1 ص152
فرائد السمطین ج2 ص262.

امام حسین علیه السلام وقتی وارد قبرستان می شد، به همراهان دستور می داد تا این دعا را بخوانند:
حدیث 204
قال الامام الحسین علیه السلام:
مَنْ دَخَلَ الْمَقابِرَ
فَقالَ:
اَللّهُمَّ رَبَّ هذِهِ الأرْواحِ الْفانِیةِ، وَ الأجْسادِ الْبالِیةِ، وَالْعِظامِ النَّخِرَةِ الَّتی خَرَجَتْ مِنَ الدُّنْیا وَ هِی بِکَ مُؤْمِنَةٌ، أدْخِلْ عَلَیهِمْ رَوْحاً مِنْکَ وَ سَلاماً مِنّی. کَتَبَ اللهُ لَهُ بِعَدَدِالْخَلْقِ مِنْ لَدُنْ آدَمَ إِلی أنْ تَقُومَ السَّاعَةُ حَسَناتٍ.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(کسی که وارد گورستان شود، این دعا را بخواند:
«پروردگارا!
ای خداوند این ارواح فانی و اجساد پوسیده و استخوانهای نرم شده که با ایمان و اعتقاد به تو از دنیا رفته‌اند، بر آنان رحمت خود و سلام مرا ارزانی دار». خداوند برای خواننده این دعا به تعداد انسانها از زمان آدم علیه السلام تا روز قیامت ثواب و پاداش می نگارد.) [1].
*****
[1] بحارالأنوار ج102 ص300
مستدرک الوسائل ج2 ص373 حدیث 2223.

عظمت دعای جوشن کبیر

دعای جوشن کبیر، یکی از دعاهای معروف است که هزار نام از نام‌های مبارک خداوند بزرگ در آن گنجانده شده است، و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن را بر زره خود نوشته بود، و در شب‌های قدر ماه رمضان خوانده می شود.
امام حسین علیه السلام نسبت به این دعا اظهار داشت:
حدیث 205
قال الامامِ الحسین علیه السلام:
أوْصانی أبی أَمیرُالْمُؤْمِنینَ عَلی بْنُ ابی طالِبٍ علیه السلام وَصیةً عَظیمَةً بِهذاَ الْدُعاء وَ حِفْظِهِ، وَقالَ لی:
یا بنی اکتب هذا الدعاء علی کفنی، فَعَلْتُ کَما أَمَرَنی أَبی [1].
امام حسین علیه السلام فرمود:
(پدرم امیرالمؤمنین علیه السلام علی بن ابیطالب علیه السلام مرا نسبت به دعای جوشن کبیر سفارش فراوان و مهمّی کرد که آن را حفظ کرده خوب نگه داریم و به من فرمود:
ای پسرم!
این دعا را بر روی کفن من بنویس، و من به سفارش پدر عمل کردم.)
*****
[1] مهج الدعوات ص227
بحارالانوار ج94 ص397 و ج81 ص332.

خداوند بندگان خود را به دعا کردن، و خواستن فرمان داد، و فرمود که:
دعاها را به اجابت رساند، امّا پذیرش دعاها شرائطی دارد که باید رعایت گردد، شرائط دعا را حضرت اباعبدالله علیه السلام توضیح داد:
حدیث 206
قال الامام الحسین علیه السلام:
أما إنَّهُمْ لَوْ کانُوا دَعَوُا اللهَ بِمُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَیبینَ بِصِدْقٍ مِنْ نِیاتِهِمْ وَ صِحَّةِ اِعْتِقادِهِمْ مِنْ قُلُوبِهِمْ أَنْ یعْصِمَهُمْ، حَتّی لا یعانِدُوهُ بَعْدَ مُشاهَدَةِ تِلْکَ الْمُعْجِزاتِ الْباهِراتِ، لَفَعَلَ ذلِکَ بُجُودِهِ وَ کَرَمِهِ، وَلکِنَّهُمْ قَصَّرُوُا فَآثَرُوُا الْهَوَینا، وَ مَضَوْا مَعَ الْهَوی فی طَلَبِ لَذّاتِهِمْ. [1].
امام حسین علیه السلام فرمود:
(اگر مردم به هنگام دعا کردن خدا را با نام محمّدصلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت پاک او، با نیت درست، و با اعتقاد قلبی صحیحی بخوانند، که پیامبر و خاندانش را نافرمانی نکنند پس از مشاهده آن همه از معجزات و کرامات، خداوند با جود و کَرَم خود، خواسته‌های آنان را می دهد. لکن مردم کوتاهی کردند نسبت به محمّدصلی الله علیه و آله و سلم و خاندانش علیه السلام و دنیای پست را برگزیدند، و در پی لذّت‌های برخاسته از هوای نفس حرکت کردند که دعاهای آنان به اجابت نمی رسد.)
*****
[1] تفسیر امام عسکری علیه السلام ص266
تفسیر برهان ج1 ص106
بحارالانوار ج26 ص288.

عاجزترین مردم

حضرت اباعبدالله علیه السلام مردم را نسبت به دعا کردن اینگونه تشویق می کند:
حدیث 207
قال الامام الحسین علیه السلام:
أَعْجَزُالنَّاسِمَنْعَجَزَعَنِ الدُّعاءِ، وَأبْخَلُ النَّاسِ مَنْ بَخِلَ بِالسَّلامِ. [1].
امام حسین علیه السلام فرمود:
(عاجزترین مردم کسی است که از دعا کردن ناتوان باشد، بخیل‌تر از همه کسی است که در سلام کردن بُخل ورزد.)
*****
[1] بحارالأنوار ج93 ص294 حدیث 23
امالی شیخ مفید ص88 حدیث 136
مکارم الأخلاق ص284.

اجابت دعا در رکن یمانی

حضرت اباعبدالله علیه السلام رُکن یمانی کعبه را یکی از جایگاه‌های اجابت دعا معرّفی کرد.

حدیث 208

قال الامام الحسین علیه السلام:

اَلرُّکْنُ الْیمانِی بابٌ مِنْ أَبْوابِ الْجَنَّةِ، لَمْ یمْنَعْهُ مُنْذُ فَتَحَهُ، وَ أَنَّ ما بَینَ هذَینِ الرُّکْنَینِ (الاسود والیمانی) مَلَکٌ یدْعی هِجیرٌ، یؤَمِّنُ عَلی دُعاءِ المُؤْمِنینَ. [1].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(رُکن یمانی دَری از دَرهای بهشت است، از روزی که این دَر به روی بندگان باز شد آن را نبسته‌اند، و همانا بین حجر الأسود، و رُکن یمانی فرشته‌ای ایستاده است به نام «هِجیر» که برای دعای مؤمنین آمین می گوید.)

*****

[1] مستدرک الوسائل ج9 ص391

بحارالانوار ج99 ص354.

دفاع از حق

در روز عاشورا که همه یاران امام حسین علیه السلام به شهادت رسیدند، امام تنهای تنها آماده پیکار شد و به میدان آمد و خطاب به عمر سعد فرمود:
«من یک نفرم شما هم، یک نفر، یک نفر با من نبرد کنید.» یکی از فرماندهان نظامی شام به نام «تمیم بن قحطبة» برابر امام قرار گرفت و گفت ای پسر علی تا کجا باید دشمنی خود را با یزید ادامه دهی؟
حدیث 209
قال الامام الحسین علیه السلام:
اَنَا جِئْتُ اِلی مُحارَبَتِکُمْ اَمْ اَنْتُمْ جِئْتُمْ إلی مُحارَبَتی، اَنَا مَنَعْتُ الطَّریقَ عَنْکُمْ اَمْ اَنْتُمْ مَنَعْتُمُوهُ عَنّی، وَقَدْ قَتَلْتُمْ اِخْوَتی وَأَوْلادی، وَ لَیسَ بَینَکُمْ وَ بَینی إلاّ السَّیفُ [1].
امام حسین علیه السلام فرمود:
(من به جنگ شما آمدم یا شما به جنگ من آمدید؟
من راه را بر شما بستم یا شما راه را به رویم بستید؟
شما برادر و فرزندانم را شهید کردید حال بین من و شما شمشیر حکم خواهد کرد.)
فرمانده نظامی شام با کمال جسارت به امام حسین علیه السلام گفت:
«نزدیک من بیا تا شجاعت را به تو نشان دهم.» امام حسین علیه السلام نعره‌ای کشید و پیش رفت و با شمشیر چنان بر گردن آن فرمانده شامی زد که سر بریده‌اش تا 50 ذراع پرتاب شد. ترسی در لشگر کوفیان افتاد که فرمانده دیگری به نام «یزید أبطحی» فریاد زد و گفت این همه لشگر در برابر یک نفر زانو زدید، و چون در شجاعت و نبرد معروف بود، خود به جنگ امام علیه السلام آمد، همه لشگریان نگاه می کردند.
امام حسین علیه السلام به او فرمود:
مرا نمی شناسی که بی واهمه‌ای به سوی من می آیی؟
آن شخص جواب نداد و حمله را آغاز کرد، امام چنان با شمشیر بر سر او کوبید که جسم او به دو نیمه تقسیم شد، و لاشه‌اش بر زمین افتاد.
*****
[1] معالی السبطین ج2 ص30.

دفاع از مال خویش

در روزگارانی که ولید بن عُتبه شراب خوار و حَد خورده، فرماندار مدینه بود، می خواست اموالی را که به حضرت اباعبدالله علیه السلام تعلّق داشت به زور و فشار تصاحب کند، چون خود را حاکم مدینه می دانست.
امام حسین علیه السلام قاطعانه پیام داد:
حدیث 210
قال الامام الحسین علیه السلام:
أُقْسِمُ بِاللهِ لَيَنْصِفَنّى مِنْ حَقّى أَوْ لِآخُذَنَّ سَيفى ثُمَ لَأَقوُمَنَّ فى مَسْجِدِ رَسُولِ اللهِ صلى الله علیه و آله ثُمَ لَأَدْعُوَنَّ بِحِلْفِ الْفُضُولِ.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(به خدا سوگند!
یا حقّ مرا می دهد، و یا شمشیر خود را برداشته در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بپا می خیزم و آنان که با من هم سوگند و هم پیمان هستند را به قیام دعوت می کنم.) [1].
وقتی دیگر بزرگان و شجاعان مدینه پیام امام حسین علیه السلام را شنیدند آنها نیز گفتند. یا اموال حسین علیه السلام را به او برگردانند و یا ما هم شمشیرها را برداشته به جنگ مسلّحانه روی می آوریم.
فرماندار مدینه وقتی از شجاعت امام و یاران همراه او با خبر شد، اموال امام علیه السلام را پَس داد.
*****
[1] سیره ابن هشام ج1 ص142
اغانی ج17 ص295
شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید ج15 ص226
مناقب ابن شهر آشوب مازندرانی ج4 ص68
بحارالانوار ج44 ص191
عوالم بحرانی ج17 ص66 حدیث 1.

حضرت مسلم بن عقیل زمینی در مدینه داشت که معاویه در آن طمع کرده و در یک گفتگوی حضوری، مبلغ ناچیزی به مسلم داد و خواست زمین را تصاحب کند، به فرماندار مدینه نوشت زمین مورد نظر را تحویل بگیرد. وقتی این خبر به امام حسین علیه السلام رسید، نامه تندی به معاویه نوشت و اظهار داشت:

حدیث 211

قال الامام الحسین علیه السلام:

أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّکَ غَرَرْتَ غُلاماً مِنْ بَنِی هاشِمٍ فَابْتَعْتَ مِنْهُ أَرْضاً لا یمْلِکُها، فَاقْبِضْ مِنَ الْغُلامِ ما دَفَعْتَهُ إِلَیهِ وَارْدُدْ عَلَینا أَرْضَنَا

امام حسین علیه السلام فرمود:

(پس از ستایش پروردگار، معاویه!

تو جوانی از بنی هاشم را فریب دادی و زمین او را خریدی که در اختیار او نیست، پول خود را از این جوان «مسلم» پَس بگیر، و زمین ما را بما برگردان.)

معاویه دانست که نمی تواند آن زمین را تصاحب کند، نزد مسلم فرستاد که پول را به ما برگردان. مسلم بن عقیل به او پیام داد که پول را پس نمی دهم اگر اصرار کنی گردنت را می زنم.

معاویه وقتی پیام مسلم را شنید به یاد سخن پدرش عقیل افتاد و خندید، زیرا عقیل به معاویه گفت چهل هزار درهم بده می خواهم با زنی ازدواج کنم که مهریه او چهل هزار درهم است، معاویه گفت:

تو که چشمانت نمی بیند، چرا با زنی با این مهریه سنگین ازدواج می کنی؟

عقیل گفت:

می‌خواهم فرزندانی برای من بیاورد که اگر آنها را عصبانی کردی، گردنت را بزنند. و عقیل از آن پس با مادر مُسلم ازدواج کرد.

معاویه پس از شهادت امام علی علیه السلام و قرارداد صلحی که با امام حسن علیه السلام داشت تلاش می کرد در بنی هاشم راه‌های نفوذی بیابد و پیوند خویشاوندی برقرار کند، از این‌رو به فرماندار خود در مدینه، مروان، نوشت دختر عبدالله بن جعفر، ام کلثوم را برای یزید خواستگاری کند و مراسمی نیز در مسجد مدینه برپا کند (می‌خواستند دختر پاک حضرت زینب‌علیها السلام را گرفتار ناپاک شرابخواری چون یزید کنند).
مروان سران بنی امیه را در مسجد جمع کرد و در یک سخنرانی کوتاه از یزید آلوده دامنِ شرابخوار تعریف کرد، و اظهار امیدواری کرد که اینگونه ازدواجها پیوند دوستی برقرار کند.
عبدالله بن جعفر همسر حضرت زینب علیه السلام در جواب گفت، ازدواج این دختر به من ارتباطی ندارد باید دائی او حضرت اباعبدالله علیه السلام تصمیم بگیرد.
امام حسین علیه السلام در همان اجتماع مسجد و پس از سخنان فریبکارانه مروان بپاخاست و اظهار داشت:
حدیث 212
قال الامام الحسین علیه السلام:
الحمدُ للّه الَّذی اِخْتارَنا لِنَفْسِهِ، وَارْتَضا نالِدینِهِ وَاصْطَفانا عَلی خَلْقِهِ، وَاَنْزَلَ عَلَینا کِتابَهُ وَ وَحْیهُ، وَ اَیمُ اللهِ لا ینْقُصُنا اَحَدٌ مِنْ حَقِّنا شَیئاً اِلاَّ اِنتْقَصَهُ اللهُ مِنْ حَقِّهِ، فی عاجِلِ دُنْیاهُ وَ آخِرَتِهِ، وَلا یکُونُ عَلَینا دَوْلَةُ اِلاَّ کانَتْ لَنا الْعاقِبَةُ وَلَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حینٍ. [1].
ثم قال:
یامَرْوانُ قَدْ قُلْتَ فَسَمِعْنا:
اَمَّا قَوْلُکَ:
مَهْرُها حُکْمُ أَبیها بالِغاً ما بَلَغَ، فَلَعَمْری لَوْ اَرَدْنا ذلِکَ ما عَدَوْنا سُنَّةَ رَسُولِ اللهِ فی بَناتِهِ وَنِسائِهِ وَ اَهْلِ بَیتِهِ وَ هُوَ ثِنْتا عَشَرَةَ اَوْقِیةً، یکُونُ اَرْبَعَمِأَةٍ وَ ثَمانینَ دِرْهَماً. وَأَمَّا قَوْلُکَ:
مَعَ قَضاءِدَینِ اَبیها، فَمَتی کُنَّ نِسائُنا یقْضینَ عَنَّا دُیونَنا؟
وَاَمَّا صُلْحُ مابَینَ هذَینِ الْحَیینِ، فَاِنَّا قَوْمٌ عادَینا کُمْ فِی اللهِ، وَ لَمْ نَکُنْ نُصالِحُکُمْ لِلدُّنْیا، فَلَعَمْری فَلَقَدْ اَعْیی النَّسَبُ فَکَیفَ السَّبَبُ. وَأَمَّا قَوْلُکَ:
اَلْعَجَبُ لِیزیدَ کَیفَ یسْتَمْهِرُ فَقَدِ اسْتَمْهَرَ مَنْ هُوَ خَیرٌ مِنْ یزیدَ، و من أَبِ یزیدَ و من جَدِّ یزیدَ.
وَأَمَّا قَوْلُکَ:
اِنَّ یزیدَ کُفْوٌ مَنْ لا کُفْوَلَهُ، فَمَنْ کانَ کُفْوُهُ قَبْلَ الْیوْمِ فَهُوَ کُفْوُهُ الْیوْمَ مازادَتْه امارَتهُ فی الْکَفاءَةِ شَیئاً. وَ اَمَّا قَوْلُکَ:

بِوَجْهِهِ یسْتَسْقَی الْغَمامُ، فَاِنَّما کانَ ذلِکَ بِوَجْهِ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله. وَاَمَّا قَوْلُکَ:
مَنْ یغْبِطُنا بِهِ أکْثَرُ مِمَّنْ یغْبِطُهُ بِنا، فَاِنّما، یغْبِطُنا بِهِ أهْلُ الْجَهْلِ، وَیغْبِطُهُ بِنا اَهْلُ الْعَقْلِ». (ثم قال بعد کلام:) فَاشْهِدُوا جَمیعاً اِنّی قَدْزَوَّجْتُ اُمَّ کُلْثُومَ بِنْتَ عَبْدِاللهِ بْنِ جَعْفَرٍ مِنْ ابْنِ عَمِّها الْقاسِمِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ؛ عَلی اَرْبَعَمِائَةٍ وَثَمانینَ دِرْهَماً، وَقَدْنَحَلْتُها ضَیعَتی بِالْمَدینَةِ.
أو قال:
أرْضی بِالْعَقیقِ، وَ اِنَّ غَلَّتَها فِی السَنَةِ ثَمانِیةُ آلافِ دینارٍ، فَفیها لَهُماغِنی اِنْشاءَاللهُ.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(سپاس خداوندی را که ما اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را برای خود انتخاب، و برای تداوم دین خود رضایت داد، و ما را برای رهبری انسانها برگزید، و قرآن و وحی را بر ما نازل کرد.
سوگند به خدا!
کسی از حق ما نمی کاهد جز آنکه خداوند از حق او در دنیا و آخرت خواهد کاست، و دولت و حکومت ما سرانجام جاودانه است، و به زودی از خبر آن آگاه خواهید شد. ای مروان تو سخنرانی کردی و ما شنیدیم. اینکه گفتی مهریه‌ام کلثوم بر أساس رأی پدرش عبدالله بن جعفر است هر مقدار که بخواهد تعیین کند.
سوگند به جانم ما هرگز از سنّت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در ازدواج دختران و زنان و خاندانش عدول نخواهیم کرد که «بیست اوقیه، معادل 480 درهم» است.
دشمنی در راه خدا
و اینکه گفتی قرض‌های پدرش را هم خواهید پرداخت. راستی در چه زمانی زنان ما بنی هاشم، قرض‌های ما را می پرداختند؟
و اینکه گفتی این ازدواج پیوند دوستی بین دو قبیله ایجاد می کند.
ما بنی هاشم با شما سران بنی امیه در راه دین خدا دشمنی کردیم و جنگیدیم و هرگز برای رسیدن به دنیا با شما صلح نخواهیم کرد، فامیل بودن ما نتوانست ما را به وحدت برساند، حال چگونه با ازدواج می توان به وحدت رسید؟
افشای چهره یزید
و اینکه گفتی در شگفتم از یزید که چگونه از این دختر خواستگاری می کند؟
، بدان کسانی از این دختر خواستگاری می کنند که از یزید و پدر یزید و جدّ یزید برترند و اینکه گفتی همانا یزید همتای کسی است که همتائی ندارد. کسی که تا کنون همتای یزید بود، امروز نیز خواهد بود و چیزی بر آن

اضافه نگردید و اینکه گفتی ابرها به خاطر چهره یزید می بارند، همانا این تعریف تنها برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم زیبنده بود نه دیگران [2] و اینکه گفتی آنان که غبطه می خورند به یزید، بیش از آنانند که بما اهل بیت علیه السلام غبطه می خورند.
همانا آنان که آرزو می کنند مقام یزید را جاهلان این مردمند و آنان که آرزو می کنند مقام ما را، صاحبان عقل و اندیشه‌اند.) سپس نسبت به ازدواج امّ کلثوم دختر حضرت زینب‌علیها السلام اظهار داشت:
(تمام جمعیت حاضر در مسجد گواه باشید که من دختر خواهرم، ام‌کلثوم دختر عبدالله بن جعفر را به عقد پسر عموی او قاسم بن محمّد بن جعفر در آوردم، و مهریه او را چهارصد و هشتاد درهم قرار دادم و زمین خودم در منطقه عقیق که در آمد کشاورزی سال آن هشت هزار دینار است برای بی‌نیازی و کمک هزینه زندگی، به این دو زوج جوان بخشیدم که بی نیاز باشند. انشاءالله)
مروان، فرماندار مدینه وقتی این برخورد قاطعانه را دید از مسجد بیرون رفت. [3].
*****
[1] سوره ص آیه 88.
[2] چه اینکه این جمله از شعر معروف حضرت ابوطالب در مدح رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است که اینگونه سرود:
و ابیضّ یستسقی الغمام بوجهه
ثمال الیتامی عصمة للارامل
زمین روشن شد که ابرها از چهره رسول خدا باریدند او که سرپرست یتیمان و پناهگاه درماندگان است.
[3] بحارالانوار ج 44 ص207 ح4
مناقب آل ابی طالب ج4 ص41-38.

زمینی در شهر مدینه به امام حسین علیه السلام تعلّق داشت، و چون زمین مرغوبی بود معاویه در آن طمع کرد و دستور داد عوامل او در مدینه آن را تصاحب کنند. حضرت اباعبدالله علیه السلام با معاویه ملاقات کرد و قاطعانه به او گفت:

حدیث 213

قال الامام الحسین علیه السلام:

اِخْتَرْ خِصْلَةً مِنْ ثَلاثِ خِصالٍ:

إِمَّا أَنْ تَشْتَرِی مِنّی حَقی، وَإِمَّا أَنْ تَرُدَّهُ عَلی، أَوْتَجْعَلَ بَینی وَ بَینَکَ ابْنَ الزُبَیرِ وَابْنَ عُمَرَ، وَالرابِعَةُ الصَّیلَمُ. [1].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(معاویه یکی از سه راه حل را انتخاب کن، یا زمین را از من خریداری کن و قیمت عادلانه آن را بمن برگردان، یا زمین را به من برگردان، یا ابن زبیر و ابن عمر را دستور ده که قضاوت کنند و گرنه هم پیمانهای خود را فرا می‌خوانم و با شمشیر زمین را از تو خواهم گرفت.) [2].

*****

[1] از امام حسین علیه السلام پرسیدند صیلم چیست؟

پاسخ داد، صیلم یعنی حلف الفضول که انسان هم پیمان‌های خود را فراخواند و با شمشیر ظالم را بر سر جای خود بنشاند.

[2] کتاب الآغانی ج17 ص169.

اعتراض به فرماندار مدینه

در دوران فرمانداری ولید بن عتبه در مدینه، که دوران صلح بود، و هنوز معاویه زنده بود، جمعی از مردم عراق به مدینه آمدند تا با حضرت امام حسین علیه السلام ملاقات کنند، اما مأموران ولید به آنان اجازه ندادند، امام با خبر شد و خطاب به ولید فرماندار مدینه اظهار داشت:

حدیث 214

قال الامام الحسین علیه السلام:

یا ظالِماً لِنَفْسِهِ، عاصیاً لِرَبِّهِ، عَلامَ تَحُولُ بَینی وَبَینَ قَومٍ عَرَفُوا مِنْ حَقّی ما جَهِلْتَهُ أَنْتَ وَ عَمُّکَ؟!

امام حسین علیه السلام فرمود:

(ای ستمکار به نفس خویش، و ای گناهکار نزد پروردگار، تو بین من و مردمی که حق مرا شناختند فاصله ایجاد می کنی؟

حقّی که تو و عموی تو معاویه آن را انکار می کنید). [1].

اعتراض امام حسین علیه السلام ولید را سخت خشمناک کرد و گفت مادامی که تندی زبان تو را داریم صبر می کنیم و هرگاه دست به شمشیر بردی با تو با خشم رفتار خواهیم کرد.

*****

[1] انساب الاشراف ج3 ص156 حدیث 15.

دنیا

شخصی از سرمایه‌داران مدینه خانه بسیار مجلّلی ساخت و از امام حسین علیه السلام دعوت کرد تا از نزدیک خانه او را تماشا کرده و برای او دعا کند، وقتی امام علیه السلام وارد آن خانه بسیار وسیع و اشرافی شد اظهار داشت:
حدیث 215
قال الامام الحسین علیه السلام:
أَخْرَبْتَ دارَکَ، وَ عَمَّرْتَ دارَ غَیرِکَ، غَرَّکَ مَنْ فِی الأرْضِ، وَ مَقَتَکَ مَنْ فِی السَّماءِ. [1].
امام حسین علیه السلام فرمود:
(خانه خویش «آخرت» را ویران کردی، و خانه دیگران را «دنیا» آباد ساختی، اهل روی زمین تو را گرامی خواهند داشت، امّا اهل آسمان دشمنت خواهند بود.)
*****
[1] تنبیه الخواطر ج1 ص70
مستدرک الوسائل ج3 ص467 حدیث 4013.

نکوهش از دین به دنیا فروختن

روزی امام حسین علیه السلام در کوچه‌های مدینه قدم می زد که خانه با شکوه یکی از دنیاپرستان را دید اظهار داشت:

حدیث 216

قال الإمام الحسین علیه السلام:

رَفَعَ الْطِّینَ وَ وَضَعَ الدِّینَ

امام حسین علیه السلام فرمود:

(صاحب این خانه گِل‌ها را برهم انباشت ولی دین را پست کرد) [1].

*****

[1] مستدرک الوسائل ج3 ص467.

دوست، دوستان

روزی جمعی از مردم مدینه خدمت امام حسین علیه السلام رسیدند و گفتند، گروهی از دوستان ما به سوی معاویه رفتند، امّا ما به سوی شما آمدیم، و اظهار داشتند که:
ما برای دین خود به سوی شما آمدیم. حضرت اباعبدالله علیه السلام مدّتی سکوت کرد و سپس سربلند کرد و فرمود:
حدیث 217
قال الإمام الحسین علیه السلام:
مَنْ أَحَبَّنا لَمْ یحِبُّنا لِقَرابَةٍ بَینَنا وَبَینَهُ وَلا لِمَعْرُوفٍ أَسْدَیناهُ إِلَیهِ، إِنَّما أَحَبَّنا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ، فمن احبّنا جاءَ مَعَنا یوْمَ الْقِیامَةِ کَهاتَینِ (و قرن بین سبابتیه) [1].
امام حسین علیه السلام فرمود:
(کسی که ما اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را دوست میدارد، دوستی او برای وجود خویشاوندی بین او و ما نیست، و برای آن نیست که کار خوبی ما در حق او انجام دادهایم، بلکه با ما برای خدا و پیامبرش دوستی دارد که در روز قیامت با ما به صحنه محشر خواهد آمد مانند این دو انگشت که در کنار یکدیگرند.)
آنگاه دو انگشت صبّابهاش را کنار هم قرار داد.
*****
[1] اعلام الدین ص46
بحارالانوار ج27 ص127 حدیث 118.

در بین راه کربلا، امام حسین علیهِ السلام به یاران خود فرمود، اخبار و اطّلاعات را مرتّب به من برسانید. أَخْبَروُنی خَبَرَ النَّاسِ وَراءَکُم
روزی فرمود:
چه خبر دارید؟
گفتند:
پیک شما قیس بن مسهّر را راهدارهای ابن زیاد به فرماندهی حصین بن تمیم دستگیر کرده نزد ابن زیاد بردند. ابن زیاد او را فرمان داد تا به شما و پدرتان دشنام دهد امّا او به عبیدالله بن زیاد و پدرش لعنت، و برای شما دعا کرد و مردم کوفه را از آمدن شما خبر داد، او را کشتند و جنازه او را از بالای قصر پرتاب کردند.
حدیث 218
قال الامام الحسین علیه السلام:
«مِنْهُمْ مَنْ قَضی نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ ینْتَظِرُ و ما بَدَّلُوا تَبْدیلاً»، [1] اَللّهُمَّ اجْعَلْ لَنا وَ لَهُمْ الْجَنَّةَ نُزُلاً، وَ اجْمَعْ بَینَنا وَ بَینَهُمْ فی مُسْتَقَرِّ رَحْمَتِکَ وَ رَغائِبِ مَذْخُورِ ثَوابِکَ [2].
امام حسین علیه السلام فرمود:
(گروهی از مؤمنان به پیمان خود «شهادت در راه خدا» وفا نمودند، و گروهی دیگر در انتظار به سر می برند و عهد و پیمان خویش را تغییر نداده‌اند، خدایا بهشت را برای ما و آنان قرار بده و ما و آنان را در پایگاه رحمت خود به مرغوبترین ثوابهای ذخیره شده‌ات نائل گردان).
*****
[1] سوره احزاب آیه 23.
[2] تاریخ طبری آملی ج3 ص308، کامل إبن أثیر ج2 ص553، البدایة والنهایة ج8 ص188، أعیان الشیعة ج1 ص597، واقعه طف ص174، احقاق الحق ج11 ص605.

وقتی در شب و روز عاشورا، حضرت زینب‌علیها السلام وفاداری و شیدائی یاران امام حسین علیه السلام را دید که برای رفتن به میدان جنگ می خواهند از یکدیگر سبقت بگیرند، خشنود شد و آنگاه که خدمت برادر رسید لبخندی بر لب داشت.

حدیث 219

قالِ الامام الحسین علیه السلام:

یا اُخْتاهْ مُنْذُ رَحَلْنا مِنَ الْمَدینَةِ ما رَأَیتُکِ مُتَبَسِّمَةً، اَخْبِرینی ما سَبَبُ تَبَسُّمِکِ.

(ثمَّ قال):

یا اُخْتاهْ اِعْلَمی، إنَّ هؤُلاءِ اَصْحابی مِنْ عالَمِ الذَّرِّ، وَ به هم وَعَدَنی جَدّی رَسُولُ‌اللهِ صلی الله علیه و آله هَلْ تُحِبّینَ اَنْ تَنْظُری اِلی ثَباتِ اَقْدامِهِمْ.

(ثمَّ قال):

یا اَصْحابی اِعْلَمُوا اَنَّ هؤُلاءِ الْقَوْمَ لَیسَ لَهُمْ قَصْدٌ سِوی قَتْلی وَ قَتْلِ مَنْ هُوَ مَعی وَ اَنَا اَخافُ عَلَیکُمْ مِنَ الْفَتْلِ، فَأَنْتُمْ فی حِلٍّ مِنْ بَیعَتی، وَ مَنْ أَحَبَّ مِنْکُمُ الْاِنْصِرافَ فَلْینْصَرِفْ فی سَوادِ هذَا اللَّیلِ.

(ثمَّ قال):

اِنْ کُنْتُمْ کَذلِکَ فَارْفَعُوا رُؤُوسَکُمْ وَ انْظُروُا اِلی مَنازِلِکُمْ فی الْجَنَّةِ.

و فرمود:

(ای خواهرم!

زمانی که از مدینه حرکت کردیم تو را هرگز متبسّم ندیدم اکنون چه خبر شده که خنده بر لب داری؟

). حضرت زینب به شوق و وفاداری یاران اشاره کرد؛

و فرمود:

(خواهرم بدان!

اینها که در اطراف من قرار دارند دوستان و یاران من از عالم ذر می باشند و به وفاداری و دوستی آنان جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا وعده داد، خواهرم می خواهی استقامت و پایداری آنان را بنگری؟)

آنگاه امام حبیب بن مظاهر و زهیر و دیگران را فراخواند، همه با شتاب گرداگرد آن حضرت را گرفتند، هرچه امام علیه السلام آنها را نصیحت کرد و هشدار داد که من بشما اجازه دادم بروید و جان خود را نجات دهید، هر یک با سخنان حماسی گفتند تو را رها نمی کنیم تا کشته شویم.

امام فرمود:

(ای یاران من بدانید که این قوم هدفشان کشتن من و همراهان من است من بر شما از کشته شدن میترسم، من بیعت را از شما برداشتم و پیمانی

که با من بستید واگذاشتم، هر کس دوست دارد از ما کناره‌گیری کند از این تاریکی شب استفاده کرده از ما جدا شود.)
اصحاب و بنی هاشم هرکدام در وفاداری با آن حضرت سخن گفتند و اصرار کردند که از شما جدا نمی شویم. کار که به اینجا کشید امام فرمود:
(اکنون سربلند کنید و به جایگاه خود در بهشت نگاه کنید.)

در روز عاشورا در آن لحظه‌های حسّاس شهادت که یاران امام حسین علیه السلام به شهادت می رسیدند، دو برادر از فرزندان غفّاریان در حالی که گریان بودند از امام علیه السلام اجازه خواستند تا وارد میدان شوند و از آن حضرت دفاع کنند.

حدیث 220

قال الإمام الحسین علیه السلام:

مَرْحَباً بِکُما، أَدْنُوا مِنّی. (ثمّ قال):

یا اِبْنَی أَخْی ما یبْکیکُما؟

فَوَاللهِ إِنّی لَأَرْجُو أَنْ تُکُونا عَنْ ساعَةٍ قَریری الْعَینِ. (ثمّ قال):

جَزاکُما اللهُ یا اِبْنَی أَخی بِوَجْدِ کُماً مِنْ ذلِکَ وَ مُواساتِکُما إیای بِأَنْفُسِکُما أَحْسَنَ جَزاءِ الْمُتّقینَ». [1].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(آفرین برشما نزدیک من بیائید. ای برادر زادگانم چرا می گریید؟ به خدا من امیدوارم که تا یک ساعت دیگر دیده شما روشن شود.)

گفتند:

گریه ما برای تنهائی شماست، یاران همه رفتند و شما تنها مانده‌اید.

امام فرمود:

(ای برادر زادگانم خدا شما را بر این وجدان و همدردی و برادری با من پاداش پرهیزکاران عطا فرماید.)

پس از چند لحظه آن دو برادر نیز به شهادت رسیدند.

*****

[1] مقتل الحسین علیه السلام خوارزمی ج2 ص23

بحارالانوار ج45 ص29

عوالم بحرانی ج17 ص273.

امام حسین علیه السلام در پاسخ به مروان بن حَکَم نسبت به جایگاه معنوی دوستان و یاران خود فرمود:
حدیث 221
قال الامام الحسین علیه السلام:
وَاللهِ رُدِدْتُ أَنَا وَ أَصْحابی إِلَی الْجَنَّةِ، وَ رُدَّ هُوَ وَ أَصْحابُهُ إِلَی النَّارِ.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(سوگند به خدا من و دوستان من را به سوی بهشت می برند، و مروان و دوستان او را به سوی آتش جهنّم می کشانند.) [1].
*****
[1] تفسیر عیاشی ج1 ص362 حدیث 30
تفسیر برهان ج1 ص529 حدیث 1
بحار الأنوار ج44 ص206 حدیث3.

روزه داری

حضرت اباعبدالله علیه السلام با یاران خود در روز عید فطر از خیابان‌های مدینه می گذشتند به جمعی رسیدند که سرگرم بازی و خنده‌های بلند بودند، امام رو به یاران کرد و با نارحتی اظهار داشت:
حدیث 222
قال الامام الحسین علیه السلام:
إنّ الله عَزَّ وَ جَلَّ جَعَلَ شَهْرَ رَمَضانَ مِضْماراً لِخَلْقِهِ، یسْتَبِقُونَ فیهِ بِطاعَتِهِ إلی رِضْوانِهِ، فَسَبَقَ فیهِ قَوْمٌ فَفازُوا، وَ تَخَلَّفَ آخَرُونَ فَخابُوا، فَالْعَجَبُ کُلُّ الْعَجَبِ مِنَ الضَّاحِکِ اللاَّعِبِ فی الیوْمِ الَّذی یثابُ فیهِ الْمحْسِنُونَ، وَ یخیبُ فیهِ الْمُقَصِّرُونَ، وَأیمُ اللهِ لَوْ کُشِفَ الْغِطاءُ لَشَغَلَ مُحْسِنٌ بِإِحْسانِهِ وَ مُسیءٌ بِإِساءَتِهِ.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(همانا خداوند عزیز و بزرگ ماه رمضان را عامل بیداری و حرکت بندگان خودش قرار داد تا به سوی بهشت خدا با عبادت و اطاعت پیشی گیرند، برخی در این ماه از دیگران سبقت گرفتند و رستگار شدند.
و برخی دیگر سرپیچی کردند و زیان کار شدند.
پس شگفتا!
شگفتا!
از آن کس که بسیار می خندد و به بازی سرگرم است در روزی که نیکوکاران پاداش خود را می گیرند، و آنان که کوتاهی کردند به زیانکاری خود اندوهناکند.
سوگند به خدا!
اگر پرده‌ها را بالا بزنند نیکوکاران را سرگرم احسان و بدکاران را سرگرم بدی‌ها خواهید دید.) [1].
*****
[1] وسائل الشیعة ج5 ص140 حدیث 3
من لا یحضره الفقیه ج1 ص511 حدیث 1479
اصول کافی ج4 ص181 حدیث 5.

مسروق نقل می کند که روز عرفه خدمت امام حسن علیه السلام رفتم او را دیدم که در جمع یاران و دوستان نشسته و از غذاهای موجود تناول می فرماید، کمی بعد برخواستم و خدمت امام حسین علیه السلام رسیدم دیدم که روزه‌دار است. پرسیدم:
برادرت امروز را افطار می کند و شما روزه دارید؟
حدیث 223
قال الامام الحسین علیه السلام:
إِنَّ الْحَسَنَ كانَ إِماماً فَأَفْطَرَ لِئَلاَّ يتَّخَذَ صَوْمُهُ سُنَّةً، وَ لِيتأسَّى بِهِ النَّاسُ، فَلَمَّا أَنْ قُبِضَ كُنْتُ اَنَا الْاِمامَ فَأَرَدْتُ أَنْ لا يتَّخَذَ صَوْمی سُنَّةً فَيتَأَسَّى النَّاسُ بی.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(برادرم حسن علیه السلام امام مردم است پس امروز را روزه نگرفت تا مردم روزه‌داری او را سنّت قطعی نپندارند، و از او پیروی کنند، پس هرگاه برادرم از دنیا برود من امام و رهبر جامعه هستم، آنگاه من هم سعی می کنم که مردم روزه‌داری مرا سنّت قطعی نپندارند که از من پیروی کنند.) [1].
یعنی روزه گرفتن یا روزه نگرفتن در روز عرفه، هر دو جایز است، که امام حسن علیه السلام همان روز را روزه نگرفت و امام حسین علیه السلام گرفت، امّا چون امام مجتبی علیه السلام رهبر جامعه بود و ممکن بود مردم عمل او را جزو سنّت قطعی بحساب آورند روزه نگرفت رعایت حال مردم را کرد.
*****
[1] مَن لا یحضره الفقیه ج2 ص87
علل الشرائع ج2 ص386
بحارالانوار ج97 ص123.

امروزه اطبّاء مجرّب نسبت به روزه‌داری و افطار کردن در اوّل شب نظر می دهند که چون در طول یک روز از غذا خوردن خودداری شد بهتر است به هنگام افطار از شیرینی و غذاهای شیرین آغاز شود.
حضرت اباعبدالله علیه السلام از روش افطار کردن پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نیز این حقیقت را خبر می دهد که آن حضرت به این نکته بهداشتی توجّه داشت.
حدیث 224
قال الامام الحسین علیه السلام:
إنَّ رَسُولَ اللهِ صلی الله علیه و آله، کانَ یبْتَدیءُ طَعامَهُ إِذا کانَ صائِماً بِالتَّمْرِ.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(همانا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم هرگاه روزه دار بود به هنگام افطار، غذا خوردن را با خرما آغاز می کرد.) [1].
*****
[1] مستدرک الوسائل ج16 ص380 حدیث 20254
مکارم الاخلاق ص175.

از حضرت اباعبدالله علیه السلام پرسیدند:
چرا خداوند بر بندگان خود روزه را واجب کرده است؟
حدیث 225
قال الإمام الحسین علیه السلام:
لِیجِدَ الْغَنِی مَسَّ الْجُوعِ فَیعُودَ بِالْفَضْلِ عَلَی الْمَساکینِ
امام حسین علیه السلام فرمود:
(خداوند روزه را واجب کرد تا ثروتمند مزّه گرسنگی را بچشد و آنگاه بر بینوایان احسان و بخشش کند.) [1].
*****
[1] مناقب ابن شهر آشوب مازندرانی ج4 ص68.

زکات

زکات فطره

هرمسلمانی پس از یک ماه روزه‌داری باید در روز عید فطر به تعداد خود و اهل خانواده‌اش هر نفر 3 کیلو گندم یا دیگر مواد خوراکی، به فقرا و مستمندان بدهد سئوالی مطرح است که چه در شهر خود باشیم یا در غربت؟
امام حسین علیه السلام پاسخ می دهد:
حدیث 226
قال الإمام الحسین علیه السلام:
زَکاةُ الْفِطْرِ عَلی کُلِّ حاضِرٍ وَ بادٍ
امام حسین علیه السلام فرمود:
(زکات فطر بر هر مسلمانی پرداخت آن واجب است چه در شهر خود یا در بیابان‌ها قرار داشته باشد.)

زناشویی

شبی که آمیزش روا نیست

همه می دانیم که شرائط زمانی و مکانی و حالات روانی پدر و مادر در روحیات کودک و در شُدن انسان کامل بی تأثیر نیست، از این‌رو امام حسین علیه السلام با توجّه به این حقیقت که مسافر در شب آخر خداحافظی با یاران، از آرامش روانی لازمی برخوردار نیست، زناشوئی را برای کسانی که دارای فرزند می شوند روا نمی داند:

حدیث 227

قال الامام الحسین علیه السلام:

اِجْتَنِبُوا الْغِشْیانَ فی اللَّیلَةِ الَّتی تُریدُونَ فیها اَلسَّفَرَ، فَاِنَّ مَنْ فَعَلَ ذلِکَ ثُمَّ رُزِقَ وَلَداً کان أحْوَلاً.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(در شبی که فردای آن به مسافرت می روید، زناشوئی نکنید «اگر صاحب فرزند می شوید» زیرا فرزندی که حاصل چنین زناشوئی در شب مسافرت باشد، مردمک چشمان او منظّم نخواهد بود.) [1].

*****

[1] طب الائمة ص132

وسائل الشیعة ج14 ص189 حدیث 3

بحارالانوار ج103 ص293 حدیث 39.

زینت و آرایش

برخی فکر می کنند تنها زنان باید خود را زینت کنند، و برخی دیگر زینت و آرایش را برای مردان صلاح نمی دانند، در صورتی که در سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امامان معصوم علیهم السلام عطر زدن، آرایش کردن، رنگ کردن مو، برای همه ارزشمند و لازم است، خدا زیباست، بندگان او نیز باید زیبا و تمیز باشند. عبیدالله بن حر می گوید:
در بین راه کربلا امام حسین علیه السلام را دیدم که موهای او سیاه بود.
پرسیدم:
رنگ موهای شما طبیعی است؟
پاسخ فرمود:
حدیث 228
قال الامام الحسین علیه السلام:
أما إِنَّهُ لَیسَ کَماتَرَوْنَ إِنَّما هُوَ حَنَّاءٌ وَکَتَمٌ.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(نه آنگونه نیست که شما فکر می کنید بلکه من موها را با حنا و نوعی رنگ گیاهی رنگ می کنم.) [1].
*****
[1] رجال نجاشی ص9 حدیث 6
وسائل الشیعة ج1 ص409 حدیث 4
بحارالانوار ج76 ص104 حدیث 11.

انگشتر عقیق

یکی از زینت‌ها، انگشتر عقیق در دست داشتن است. حضرت اباعبدالله علیه السلام نسبت به ارزش انگشتر عقیق اظهار داشت:
حدیث 229
قال الامام الحسین علیه السلام:
لَمَّا خَلَقَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ مُوسَی بْنَ عِمرانَ کَلَّمَهُ عَلی طُورِ سَیناءَ، ثمَّ اطَّلَعَ علی الْاَرْضِ اِطِّلاعَةً فَخَلَقَ مِنْ نُورِ وَجْهِهِ الْعَقیقَ.
ثُمَّ قالَ تعالَی:
آلیت بنفسی علی نفسی ألا اعذب کف لابسه - اذا تولی علیا - بالنّار». [1].
امام حسین علیه السلام فرمود:
(وقتی خداوند عزیز و بزرگ حضرت موسی بن عمران را آفرید و در کوه طور سینا با او سخن گفت، سپس همه زمین را آگاهانید، پس از نور چهره موسی علیه السلام عقیق را آفرید و فرمود:
«بر خودم لازم کردم دستی که با عقیق تماس بگیرد و ولایت علی را بپذیرد را با آتش عذاب نکنم.»
*****
[1] ثواب الاعمال ص388 حدیث 11
جواهر السّنیة ص319.

زیارت

زیارت حضرت اباعبدالله علیه السلام یکی از ارزشمندترین زیارت‌هاست که همه پیامبران و امامان معصوم علیهم السلام به آن سفارش کردند، آن حضرت نیز اظهار داشت:
حدیث 230
قال الامام الحسین علیه السلام:
مَنْ زارَنی بَعْدَ مَوْتی زُرْتُهُ یوْمَ الْقِیامَةِ وَلَوْ لَمْ یکُنْ إلاَّ فی النَّارِ لَاَخْرَجْتُهُ.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(کسی که پس از شهادت من، مرا زیارت کند، من نیز روز قیامت او را ملاقات می کنم، اگر در جائی جز آتش نباشد به دیدن او رفته او را از آتش نجات می دهم). [1].
*****
[1] منتخب طریحی ص69.

سادگی و ساده زیستی

می‌دانیم که یکی از راه حل های مهم مشکلات نسل جوان ازدواج است، امّا هر روز از طرف خانواده پسر و دختر، مراسم و آداب سنگین و خرافاتی مطرح می شود که بسیاری از جوانان نمی توانند دین خود را با ازدواج حفظ کنند. باید از حضرت اباعبدالله علیه السلام یاد بگیریم. وقتی پسر برادرش حسن بن حسن از دختر امام خواستگاری کرد.
حدیث 231
قال الإمام الحسین علیه السلام:
یابْنَ أَخی، قَدْ کُنْتُ أَنْتَظِرُ هذا مِنْکَ، اِنْطَلِقْ مَعی
امام حسین علیه السلام فرمود:
(ای برادر زاده‌ام!
من منتظر این خواستگاری بودم با من بیا.)
سپس دختر برادرزاده را گرفت و به منزل برد و او را در انتخاب یکی از دختران، فاطمه و سکینه آزاد گذاشت. او گفت:
فاطمه را انتخاب کردم.
امام علیه السلام فوراً صیغه عقد را خواند و ازدواج با همین سادگی سامان یافت.
سپس خطاب به برادر زاده خود فرمود:
قَدْ اِخْتَرْتُ لَکَ فاطِمَةَ، فَهی أَکْثَرُهُما شَبَهاً بِأُمّی فاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله.
(من هم برای تو دخترم فاطمه را انتخاب کرده بودم، زیرا او از دیگر دختران من بیشتر به مادرم فاطمه زهرا دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شباهت دارد.) [1].
امّا امروزه با نهایت تأسّف چندین بار باید بروند و بیایند، انواع لباس‌ها و طلاها را بخرند، خانه‌ای یا مغازه‌ای یا زمینی را به نام عروس ثبت بدهند، و ده‌ها تشریفات کمر شکن را بجا آورند تا دو جوان بتوانند زندگی خود را آغاز کنند.
*****
[1] اغانی ج16 ص142
کشف الغمّه ج1 ص579
مقاتل الطالبیین ص180.

اهمیت سلام کردن

در روابط اجتماعی مسلمانان، «سلام کردن» بسیار ارزشمند است که سلامت یکدیگر را آرزو می کنند و از سنّت‌های جاودانه اسلام است. حضرت اباعبدالله علیه السلام نسبت به اهمّیت «سلام کردن» اظهار داشت. حدیث 232

قال الامام الحسین علیه السلام:

اَلسَّلامُ قَبْلَ الْکَلامِ عافاکَ اللهُ، ثم قال علیه السلام لا تَأْذَنُوا لأحَدٍ حَتی یسَلِّمَ. [1].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(سلام پیش از احوال پرسی است، خدا تو را سلامت عطا فرماید، به کسی که سلام نداده است اجازه صحبت ندهید.)

*****

[1] تحف العقول ص175

بحارالانوار ج78 ص117 حدیث 6

مستدرک الوسائل ج8 ص358 حدیث 9659.

پاداش سلام

یکی دیگر از ارزش‌های اخلاقی در زندگی اجتماعی، سبقت گرفتن در سلام است. رسول گرامی اسلام‌صلی الله علیه و آله و سلم و امام علی علیه السلام و دیگر رهبران معصوم علیهم السلام در سلام کردن بر دیگران پیشی می گرفتند، زیرا آن کس که در سلام سبقت می گیرد پاداش بیشتری دارد که حضرت اباعبدالله علیه السلام اظهار داشت:

حدیث 233

قال الامام الحسین علیه السلام:

لِلسَّلامِ سَبْعُونَ حَسَنَةً، تِسْعٌ وَ سِتُّونَ لِلْمُبْتَدی، وَ واحِدَةٌ لِلرَّادِّ. [1].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(برای سلام هفتاد پاداش است، شصت و نه پاداش برای سلام دهنده، و یک پاداش برای پاسخ دهنده است).

*****

[1] تحف العقول ص177

بحارالانوار ج78 ص120 حدیث 17

اعیان الشیعة ج1 ص621.

سلام کردن بر نااهلان

سلام کردن آنقدر ارزشمند است که نه تنها به مؤمنین و دوستان و مسلمانان باید سلام کرد و در سلام نیز باید پیشی گرفت بلکه به انسان‌های نااهل و گناهکار هم می توان سلام کرد که حضرت اباعبدالله علیه السلام از روش برخورد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرد:

حدیث 234

قال الامام الحسین علیه السلام:

أَنَّ اِبْنَ الْکُوَّا سَأَلَ عَلِی بْنَ أَبی طالِبٍ علیه السلام،

فَقالَ:

یا أمیرالمؤمنین، تسلّم علی مذنب هذه الامّة؟ !.

فقال علیه السلام:

یراه اللّه عزّوجلّ للتوحید أهلاً، ولا نراه للسلام علیه أهلاً!.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(حضرت امیرالمؤمنین به شخصی سلام کرد.

ابن کوّاء پرسید، ای امیرالمؤمنین آیا به یکی از گناهکاران این امّت سلام می کنی؟

حضرت پاسخ داد:

خداوند عزیز و بزرگ او را برای ایمان آوردن سزاوار می داند و تو سلام کردن بر او را سزاوار نمی دانی؟)

[1].

*****

[1] جعفریات ص234

مستدرک الوسائل ج8 ص359 حدیث 9663.

بخیل واقعی کیست؟

از دیدگاه حضرت اباعبدالله علیه السلام سلام کردن چنان با ارزش است که ارزش شخصیت و میزان بخشندگی انسان‌ها را با معیار «سلام کردن» ارزیابی می فرماید:

حدیث 235

قال الامام الحسین علیه السلام:

اَلْبَخیلُ مَنْ بَخِلَ بِالسَّلامِ

امام حسین علیه السلام فرمود:

(بخیل کسی است که در سلام کردن بخل ورزد.)

سیاست و سیاسی

مبارزات سیاسی در دوران کودکی

امام حسن مجتبی علیه السلام نقل کرد که:
روزی ابوسفیان به هنگام بیعت مردم با عثمان، دست حسین علیه السلام را گرفت و گفت برادرزاده بیا تا به قبرستان بقیع برویم، وقتی در قبرستان بقیع میان قبرهای شهداء رسیدند، ابوسفیان با صدای بلند گفت:
«ای کسانی که با ما بر سر دنیا جنگیدید، دنیا و قدرت هم اکنون در دست ماست و شما خاک شدید.»
حدیث 236
قال الامام الحسین علیه السلام:
قَبَّحَ اللهُ شَیبَتَکَ، وَ قَبَّحَ وَجْهَکَ [1].
امام حسین علیه السلام فرمود:
(زشت گرداند خدا پیری تو را، و زشت گرداند خدا روی تو را.)
حضرت اباعبدالله علیه السلام سپس دست او را گرفت تا او را بداخل مدینه بکشاند و سزای کفر و ارتداد او را بدهد که نعمان بن بشیر او را نجات داد.
*****
[1] احتجاج طبرسی ج1 ص275.

در دوران حکومت عثمان که بزرگان بنی امیه قدرت سیاسی کشور اسلامی را بدست گرفتند و معاویه حاکم بی چون و چرای سرزمین شام شد، و دگرگونی معیارها، و مسخ ارزش‌ها فراوان پدید آمد. اباذر غفّاری آن صحابی بزرگ پOŮŘŞѠصلی الله علیه و آله و سلم مبارزات تبلیغاتی خود را آغاز کرد، به شام سفر کرد و مردم را بر ضدّ حکومت استبدادی معاویه شوراند.
عثمان دستور داد او را دستگیر کرده به مدینه آوردند، و با روش‌های گوناگون سعی در به سازش کشیدن و تطمیع او داشتند که موفّق نشدند سرانجام عثمان، او و خانواده‌اش را به سرزمین خشک و بی آب و علفی به نامِ «رَبَذِه» تبعید کرد و در شهر مدینه از طرف خلیفه اعلام داشتند.
کسی در بدرقه اباذر حق شرکت و همراهی ندارد.
امام علی علیه السلام و امام حسن و امام حسین علیهما السلام و عمّار یاسر اعتنائی به بخشنامه حکومتی نکردند و هر یک در تشویق و حمایت و دلداری اباذر سخنانی ایراد کردند.
حضرت اباعبدالله علیه السلام خطاب به او اظهار داشت:
حدیث 237
قال الامام الحسین علیه السلام:
یا عَمَّاهْ إنَّ اللهَ تَعالی قادِرٌ أنْ یغَیرَ ما قَدْتَرَی، وَاللهُ کُلَّ یومٍ فی شَأنٍ. وَقَدْ مَنَعَکَ الْقَوْمُ دُنْیاهُمْ، وَمَنَعْتَهُمْ دینَکَ، فَما أغْناکَ عَمَّا مَنَعوُکَ، وَأحْوَجَهُمْ إلی مامَنَعْتَهُمْ، فَاسْأَلِ اللهَ الصَّبْرَ وَالنَّصْرَ، واسْتَعِذْبِهِ مِنَ الْجَشَعِ وَ الْجَزَعِ، فَإنَّ الصَّبْرَ مِنَ الدّینِ وَالْکَرَمِ، وَ إنَّ الْجَشَعَ لا یقَدِّمُ رِزْقاً، وَالْجَزَعُ لاَ یؤَخِّرُ أجَلاً. [1].
امام حسین علیه السلام فرمود:
(ای عمو!
خداوند بر تغییر آنچه بر تو روا داشته‌اند قادر است زیرا قدرت خداوند همواره پایدار است. این گروه دنیای خود را از تو دریغ داشتند و تو هم دین خود را از آنان دریغ داشتی، از آنچه آنان از تو دریغ می کنند تو چقدر بی نیازی، و آنان به آنچه تو از آنان دریغ داشتی چقدر نیازمندند، شکیبائی و پیروزی را از خداوند بخواه، و از حرص و ترس، به خدا پناه ببر، زیرا شکیبائی نشانه دینداری و جوانمردی است، و حرص روزی را پیش نخواهد انداخت، و ترس مرگ را به عقب نخواهد کشاند.)
*****
[1] شرح نهج‌البلاغه ابن ابی الحدید ج8 ص253
بحارالانوار ج22 ص411.

در یکی از روزهای جنگ صفّین طرّاحان شام به فکر نفوذ در خاندان عترت افتادند، عبدالله بن عمر برای امام حسین علیه السلام پیغام ملاقات فرستاد، وقتی در گوشه‌ای از میدان به سوی او رفت، پسر عمر گفت:
من برای جنگ با تو نیامدم، می خواهم تو را نصیحت کنم.
امام حسین علیه السلام فرمود:
چه نصیحتی داری؟
گفت:
قریش از پدرت اطاعت نمی کنند آیا تو می توانی با علی علیه السلام مخالفت کنی و او را برکنار سازی تا ما همه تو را بعنوان رهبر جامعه اسلامی برگزینیم؟
حدیث 238
قال الامام الحسین علیه السلام:
كَلاّ وَاللهِ لا أَكْفُرُ بِاللهِ وَ بِرَسُولِهِ وَ بِوَصی رَسُولِ اللهِ، إِخْسَءْ، وَيلَکَ مِنْ شَيطانٍ مارِدٍ!
فَلَقَدْ زَينَ لَکَ الشَّيطانُ سُوءَ عَمَلِکَ فَخَدَعَکَ حَتی أَخْرَجَکَ مِنْ دينِکَ بِاتِّباعِ الْقاسِطينَ وَنُصْرَةِ هذَا الْمارِقِ مِنَ الدِّينِ، لَمْ يزَلْ هُوَ وَ أَبُوهُ حَربيينِ وَ عَدُوَّينِ للّهِ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنينَ، فَوَاللهِ ما أَسْلَما وَ لكِنَّهُما اسْتَسْلَما خَوْفاً وَ طَمَعاً! فأنتَ الْيوْمَ تُقاتِلُ عَنْ غَيرِ مُتَذَمِّمٍ، ثُمَ تَخْرُجُ إِلی الْحَرْبِ مُتَخَلِّفاً لَتَرأَی بِذلک نِساءَ أَهْلِ الشامِ؟
اِرْتَعْ قَليلاً فَإِنّی أَرْجُو أَنْ يقْتُلَکَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ سَريعاً.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(سوگند به خدا!
هرگز!
من به خدا، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کافر نمی گردم. گم شو، وای بر تو از شیطان متکبّر، بتحقیق که شیطان اعمال زشت تو را زینت داده و تو را فریفته است تا آنکه تو را از دین اسلام خارج ساخته که از قاسطین اطاعت کنی و معاویه این مرد خارج شده از دین را یاری دهی. همواره معاویه و پدرش ابوسفیان با رسول خدا و مسلمانان در جنگ بودند و از دشمنانشان بحساب می آمدند. سوگند به خدا!
که آن دو مسلمان نشدند بلکه از روی ترس و طمع تسلیم گردیدند، پس امروز تو بی سرزنشی از وجدان، جنگ می کنی، و به میدان جنگ می آئی تا به زنان شامی دسترسی پیدا کنی، پس اندک زمانی لذّت ببر، که من از خداوند عزیز و بزرگ امیدوارم به زودی تو را بکشد.) [1].

پس از آن امام حسین علیه السلام به اردوگاه خود بازگشت، و پسر عمر نزد معاویه رفت و گفت:
امروز می خواستم با حیله و نیرنگ حسین را فریب دهم.
معاویه پاسخ داد:
حسین فرزند همان پدر است، فریب تو را نمی خورد.
*****
[1] فتوح ابن اعثم کوفی ج3 ص35.

مبارزات سیاسی با معاویه

پس از آنکه معاویه جمعی از یاران حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را همراه با حجر بن عدی را به شهادت رساند، همان سال به سفر حج رفت. در مجلسی با حضرت اباعبدالله علیه السلام ملاقات کرد و با غرور زدگی خاص خودش گفت:
«ای اباعبدالله!
آیا این خبر به تو رسید که ما با حُجر و یاران او که شیعیان پدرت بودند چه کردیم؟».
امام پرسید:
چه کردید؟
معاویه گفت:
پس از آنکه آنها را کشتیم، آنها را کفن کردیم، و بر جنازه‌شان نماز میت خواندیم.
امام خنده مسخره آمیزی کرد و اظهار داشت:
حدیث 239
قال الامام الحسین علیه السلام:
خَصْمُکَ الْقَوْمُ یا مُعاوِیةُ، لکِنَّا لَوْ قَتَلْنا شیعَتَکَ ما کَفَّنّاهُمْ وَلا صَلَّینا عَلَیهِمْ وَلا قَبَّرناهُمْ، وَلَقَدْ بَلَغَنی وَقیعَتُکَ فی عَلی وَقیامُکَ بِبُغضِنا، وَاعْتِراضُکَ بَنی هاشِمٍ بِالْعُیوبِ.
فَإِذا فَعَلْتَ ذلِکَ فَارْجِعْ إلی نَفْسِکَ، ثُمَ سَلْها الْحَقَّ عَلَیها وَلَها، فَاِنْ لَمْ تَجِدْها أَعْظَمَ عَیباً فَما أَصْغَرَ عَیبُکَ فیکَ، وَقَدْ ظَلَمْناکَ یا مُعاوِیةُ فَلا تُوَتِّرَنَّ غَیرَ قَوْسِکَ، وَلا تَرْمِینَّ غَیرَ غَرَضِکَ، وَلا تَرْمِنا بِالعَداوَةِ مِنْ مَکانٍ قَریبٍ، فَاِنَّکَ وَاللهِ لَقَدْ أَطَعْتَ فینا رَجُلاً ما قَدِمَ إِسلامُهُ، وَلا حَدَثَ نِفاقُهُ، وَلا نَظَرَ لَکَ فَانْظُرْ لِنَفْسِکَ اَوْدَعْ (یعنی عمرو بن العاص)
امام حسین علیه السلام فرمود:
(ای معاویه!
این گروه در روز رستاخیز با تو مخاصمه خواهند کرد.
به خدا سوگند!
اگر ما به یاران تو تسلّط می یافتیم نه آنها را کفن می کردیم و نه بر آنان نماز می خواندیم. ای معاویه!
بمن خبر رسیده است که تو به پدر من ناسزا می گوئی و علیه او اقدام می کنی و با عیبجوئی، بنی هاشم را مورد تعرّض قرار میدهی، ای معاویه اگر چنین می کنی پس به نفس خویش باز نگر و آن را با حق و واقعیت‌ها ارزیابی کن، اگر عیب‌های بزرگ را در آن نیابی بی عیب هم نیستی، درست است که ما با تو دشمنی داریم.

پس از غیر کمان خود تیر رها می کنی و به هدفی که دیگران برایت تعیین کرده‌اند نشانه می روی، تو از پایگاه نزدیک به دشمنی و عداوت ما برخاسته‌ای.
سوگند به خدا!
تو از مردی «عمروعاص» اطاعت می کنی که نه در اسلام سابقه‌ای دارد، و نه نفاق او تازگی خواهد داشت، و نه رأی تو را خواهد داشت.
ای معاویه!
نگاهی به خویشتن بیانداز و این منافق را رها کن.) [1].
*****
[1] احتجاج طبرسی ص296
کشف الغمة ج2 ص30
محجة البیضاء ج4 ص226
وسائل الشیعة ج2 ص704.

گرچه امام حسین علیه السلام قراردادنامه صلح را در دوران زندگی ننگین معاویه رعایت می کرد، امّا مبارزه منفی را با روشهای گوناگون تداوم می داد، روزی متوجّه شد که مالیات یمن را به سوی معاویه در شام می برند، امام حسین علیه السلام همه آنها را گرفت و به مدینه آورد، و بین فقراء مدینه تقسیم کرد.
و این نامه را به معاویه نوشت:
حدیث 240
قال الامام الحسین علیه السلام:
مِنَ الْحُسَینِ بْنِ عَلی اِلی مُعاویةَ بْنِ أَبی سُفْیانَ. أَمَّا بَعدُ:
فَاِنَّ عیراً مَرَّتْ بِنا مِنَ الیَمَنِ تَحْمِلُ مالاً وَ حُلَلاً وَعَنْبَراً وَ طیباً إِلَیکَ، لِتُوَدِعَها خَزائِنَ دِمَشْقَ، وَ تَعُلَّ بِها بَعْدَ النَّهَلِ بِبَنی أَبیکَ، وَاِنّی اِحْتَجْتُ إِلَیها فَاَخَذْتُها وَالسّلامُ.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(از حسین بن علی علیه السلام به معاویة بن ابوسفیان، پس از حمد و ستایش خدا، همانا کاروانی با شترانی پُر از بار از یمن بر ما می گذشت، که برای تو اموال فراوان و زینت آلات، و عنبر و عطریات می آورد، تا در انبارهای دمشق ذخیره کنی و تشنگان فرزندان پدرت را سیراب سازی، من به آنها نیاز داشتم و همه آنها را گرفتم، با درود) [1].
*****
[1] حیاة الامام الحسین علیه السلام ج2 ص232
ناسخ التّواریخ امام حسین علیه السلام ج1 ص195
ناسخ التواریخ ج1 ص195.

وقتی امام حسین علیه السلام متوجّه شد که معاویه با روشهای گوناگون سعی در مطرح کردن یزید دارد و بر خلاف قراردادنامه صلح، حکومت را می خواهد بگونه‌ای موروثی در بنی امیه نگهدارد و پس از خود به یزید واگذارد، با سخنرانیهای حساب شده، با فرستادن نامه‌های افشاگرانه و هشدار دهنده سعی داشت تا مردم را بیدار کرده، دماغ دشمن مغرور را به خاک بمالد.

حدیث 241

قال الإمام الحسین علیه السلام:

ثُمّ وَلَّیتَ اِبْنَکَ وَهُوَ غُلامٌ یشْرَبُ الشَّرابَ وَیلْهُو بِالْکِلابِ، فَخُنْتَ أَمانَتَکَ وَأَخْرَبْتَ رَعیتَکَ، وَلَمْ تُؤَدِّ نَصیحَةَ رَبِّکَ، فَکَیفَ تُوَلّی عَلَی أُمّةِ مُحَمَّدٍصلی الله علیه و آله مَنْ یشْرَبُ الْمُسْکِرَ؟

وَ شارِبُ الْمُسْکِرِ مِنَ الْفاسِقینَ، وَشارِبُ الْمُسْکِرِ مِن الأَشْرارِ. وَلَیسَ شارِبُ الْمُسْکِرِ بِأَمینٍ عَلی دِرْهَمٍ فَکَیفَ عَلَی الْأُمَّةِ؟!

فَعَنْ قَلیلٍ تَرِدُ عَلَی عَمَلِکَ حینَ تُطْوَی صَحائِفُ الْاِسْتِغْفارِ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(ای معاویه پسرت را جانشین خود قراردادی، او نوجوانی است که شراب می خورد، و با سگ‌ها بازی می کند، تو به امانت الهی خیانت کردی، و مردم را آلوده ساختی، و پندهای پروردگارت را نپذیرفتی، چگونه ممکن است رهبری امّت محمّدصلی الله علیه و آله و سلم را کسی بر عهده گیرد که شراب می خورد؟

و با فاسق‌های زمان و شرور، مست کننده می نوشد، شرابخوار بر یک درهم پول امین نمی باشد، چگونه رهبر امّت اسلامی خواهد شد؟

معاویه!

بزودی با اعمال خود وارد قیامت خواهی شد که دیگر دفترهای توبه بسته خواهد بود.) [1].

*****

[1] دعائم الاسلام ج2 ص133 حدیث 468.

حدیث 242
قال الامام الحسین علیه السلام:
أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ بَلَغَنی کِتابُکَ، تَذْکُرُ أَنَّهُ قَدْ بَلَغَکَ عَنّی اُمُورٌ أَنْتَ لی عَنها راغِبٌ، وَأَنَا بِغَیرِها عِنْدَکَ جَدیرٌ، فَاِنَّ الْحَسَناتِ لا یهْدی لَها، وَلا یسَدِّدُ اِلَیها اِلاَّ اللهُ. وَ أَمَّا ما ذَکَرْتَ أَنَّهُ اِنْتَهی اِلَیکَ عَنّی، فَاِنَّهُ اِنَّما رَقاهُ اِلَیکَ الْمَلاَّقُونَ الْمَشَّاؤُنَ بِالنَّمیم، وَ ما اُریدُ لَکَ حَرْباً وَ لا عَلَیکَ خِلافاً، وَ أَیمُ اللهِ اِنّی لَخائِفٌ للَّهِ فی تَرْکِ ذلِکَ، و ما أَظُنُّ اللهَ راضِیاً بِتَرْکِ ذلِکَ، وَلا عاذِراً بِدُونِ الْاِعْذارِ فیهِ اِلَیکَ، وَ فی اُولئِکَ الْقاسِطینَ الْمُلْحِدینَ حِزْبِ الظُّلَمَةِ، وَ أَوْلِیاءِ الشَّیاطینَ. أَلَسْتَ الْقاتِلَ حُجْراً أَخا کِنْدَةَ وَالْمُصَلّینَ الْعابِدینَ الَّذینَ کانُوا ینْکِرونَ الظُّلْمَ وَیسْتَعْظِمُونَ الْبِدَعَ، وَلا یخافُونَ فِی اللهِ لَوْمَةَ لائِمٍ، ثُمّ قَتَلْتَهُمْ ظُلْماً وَ عُدْواناً مِنْ بَعْدِ ما کُنْتَ أَعْطَیتَهُمُ الأیمانَ الْمُغَلَّظَةَ، وَالْمَواثیقَ الْمُؤَکَّدَةَ، وَلا تَأْخُذَهُمْ بِحَدَثٍ کانَ بَینَکَ وَ بَینَهُمْ، وَ لا بِاِحَنَّةٍ تَجِدُها فی نَفْسِکَ. أَوَلَسْتَ قاتِلَ عَمْرِو بْنِ الْحَمِقِ صاحِبِ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله و سلم الْعَبْدِ الصَّالِحِ الَّذی أَبْلَتْهُ الْعِبادَةُ، فَنَحُلَ جِسْمُهُ، وَصُفِرَتْ لَوْنُهُ، بَعْدَ ما أَمَّنْتَهُ وَ أَعْطَیتَهُ مِنْ عُهُودِ اللهِ وَ مَواثیقِهِ ما لَوْ أَعْطَیتَهُ طائِراً لَنَزَلَ اِلَیکَ مِنْ رَأسِ الْجَبَلِ ثُمَّ قَتَلْتَهُ جُرْأَةً عَلی رَبِّکَ وَاسْتِخْفافاً بِذلِکَ الْعَهْدِ.
أَوَلَسْتَ الْمُدَّعی زِیادَ بْنَ سُمَیةَ الْمَوْلُودِ عَلی فِراشِ عُبَیدِ ثَقیفٍ، فَزَعَمْتَ أَنَّهُ اِبْنُ أَبیکَ وَقَدْ قالَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله «اَلْوَلَدُ لِلْفِراشِ وَ لِلْعاهِرِ الْحَجَرُ». فَتَرَکْتَ سُنَّةَ رَسُولِ اللهِ تَعَمُّداً وَ تَبِعْتَ هَواکَ بِغَیرِ هُدی مِنَ اللهِ، ثُمَّ سَلَّطْتَهُ عَلَی الْعِراقَینِ، یقْطَعُ أَیدِی الْمُسْلِمینَ وَأَرْجُلَهُمْ، وَ یسْمَلُ أَعْینَهُمْ وَ یصَلِّبُهُمْ عَلی جُذُوعِ النَّخْلِ، کَأَنَّکَ لَسْتَ مِنْ هذِهِ الْاُمَّةِ، وَ لَیسُوا مِنْکَ.
أَوَلَسْتَ صاحِبَ الْحَضْرَمییینَ الَّذینَ کَتَبَ فیهِمْ اِبْنُ سُمَّیةَ أَنَّهُمْ کانُوا عَلی دینِ عَلی صَلَواتُ اللهِ عَلَیهِ فَکَتَبْتَ اِلَیهِ:
أَنْ اُقْتُلْ کُلَّ مَنْ کانَ عَلی دینِ عَلی، فَقَتَلَهُمْ وَمَثَّلَ به هم بِأَمْرِکَ، وَدینُ عَلی علیه السلام وَاللهِ الَّذی کانَ یضْرِبُ عَلَیهِ أَباکَ وَیضْرِبُکَ، وَ بِهِ جَلَسْتَ مَجْلِسَکَ الَّذی جَلَسْتَ، وَلَوْلا ذلِکَ لَکانَ شَرَفُکَ وَشَرَفُ أَبیکَ الرِّحْلَتَینِ، وَقُلْتَ فیما قُلْتَ:
«انظر لنفسک ولدینک ولامة محمد، واتق شق عصا هذه الامة و أن تردهم إلی فتنة».
وَإِنّی لا أَعْلَمُ فِتْنَةً أَعْظَمَ عَلی هذِهِ الْاُمَّةِ مِنْ وِلایتِکَ عَلَیها، وَلا أَعْلَمُ نَظَراً لِنَفْسی وَلِدینی وَلِاُمَّةِ مُحَمَّدٍصلی الله علیه و آله عَلَینا أَفْضَلَ مِنْ أَنْ اُجاهِدَکَ فَاِنْ فَعَلْتُ فَاِنَّهُ قُرْبَةٌ اِلَی اللهِ، وَ اِنْ تَرَکْتُهُ فَاِنّی أَسْتَغْفِرُ اللهَ لِذَنْبی، وَ أَسْأَلُهُ تَوْفیقَهُ لِاِرْشادِ أَمْری وَ قُلْتَ فیما قُلْتَ:
«إنی إن أنکرتک تنکرنی، و إن أکدک تکدنی». فَکِدْنی ما بَدا لَکَ، فَاِنّی أَرْجُو

أَنْ لا يضُرَّنی کَیدُکَ فی، وَ أَنْ لا یکُونَ عَلی أَحَدٍ أَضَرَّ مِنْهُ علی نَفْسِکَ لأَنَّکَ قَدْ رَکِبْتَ جَهْلَکَ، وَ تَحَرَّصْتَ عَلی نَقْضِ عَهْدِکَ، وَلَعَمْری ما وَفَیتَ بِشَرْطٍ، وَ لَقَدْ نَقَضْتَ عَهْدَکَ بِقَتْلِکَ هؤُلاءِ النَّفَرِ الَّذِینَ قَتَلْتَهُمْ بَعْدَ الصُّلْحِ وَالأَیمانِ وَالْعُهُودِ وَالمَواثیقِ، فَقَتَلْتَهُمْ مِنْ غَیرِ أَنْ یکُونُوا قاتَلُوا وَقَتَلُوا وَلَمْ تَفْعَلْ ذلِکَ به هم إِلاَّ لِذِکْرِهِمْ فَضْلَنا، وَتَعْظِیمِهِمْ حَقَّنا، فَقَتَلْتَهُمْ مَخافَةَ أَمْرٍ لَعَلَّکَ لَوْ لَمْ تَقْتُلْهُمْ مِتَّ قَبْلَ أَنْ یفْعَلُوا أَوْماتُوا قَبْلَ أَنْ یدْرِکُوا فَأَبْشِرْ یا مُعاوِیةُ بِالْقِصاصِ، وَاسْتَیقِنْ بِالْحِسابِ، وَاعْلَمْ أَنَّ للَّهِ تَعالی کِتاباً لا یغادِرُ صَغیرَةً وَلا کَبِیرةً إِلاَّ أَحْصاها، [1] وَلَیسَ اللهُ بِناسٍلأَخْذِکَ بِالظِّنَّةِ، وَقَتْلِکَ أَوْلِیاءَهُ عَلَی التُّهَمِ، وَنَفْیکَ أَوْلِیاءَهُ مِنْ دُورِهِمْ إِلی دارِ الْغُرْبَةِ وَأَخْذِکَ الناسَ بِبَیعَةِ اِبْنِکَ غُلامٍ حَدَثٍ، یشْرَبُ الْخَمْرَ، وَیلْعَبُ بِالْکِلابِ، لا أَعْلَمُکَ إِلاَّ وَقَدْ خَسِرْتَ نَفْسَکَ، وَ بَتَرْتَ دینَکَ، وَ غَشَشْتَ رَعِیتَکَ، وَأَخْزَیتَ أَمانَتَکَ، وَ سَمِعْتَ مَقالَةَ السَّفیهِ الْجاهِلِ، وَ أَخَفْتَ الْوَرِعَ التَّقیلأَجْلِهِمْ وَالسَّلامُ». [2].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(پس از ستایش الهی، نامه تو بمن رسید، یادآور شدی که من در مخالفت تو متصدّی کارهایی شده‌ام که از من انتظار نمی رفت همانا درهای نیکوکاری بر روی کسی گشاده نشود جز بخواست خداوند. امّا آنچه را نوشتی که اخباری از من به تو رسیده، این کلمات را مردم چاپلوس و دروغگو به هم بافته‌اند، مرا امروز با تو مخالفت و جنگ نیست، سوگند به خدا که در ترک آن بیمناکم و خداوند را بترک آن خشنود نمی دانم، و در ترک این عادت عذری در نزد تو و در نزد این گمراهان ملحد که لشگر ظَلَمِهْ و دوستدار شیاطین‌اند عذری ندارم.

هان ای معاویه !
آیا تو آن کس نیستی که حجر کندی را کشتی؟
و مردم نمازگزار و پرهیزکار را که ظلم و بدعت را نمی پسندیدند؟
و در امر دین از سرزنش کسی نمی ترسیدند؟
تو با ظلم و ستم آنها را کشتی با اینکه سوگندهای فراوان خوردی عهد و پیمان استوار نمودی که آنها را نمی کشی، بی‌آنکه در ملک تو فتنه‌ای پدید آورند، یا دشمنی آغاز کنند. هان ای معاویه، تو آن کس نیستی که عمرو بن حَمِق خزاعی صحابی رسول خدا ی را کشتی؟
آن مرد صالح که عبادت اندامش را فرسود و پیکرش را لاغر کرد و رخسارش را زرد نمود از پس آنکه او را خط امان دادی، و به عهد خدای محکم نمودی با آن میثاق و پیمان که اگر مرغی را عطا می کردی از فراز کوه های بلند به نزد تو می آمد، آنگاه بر خدای جرئت کردی، و عهد خدای را کوچک شمردی، و بی‌جرم و جنایت او را کشتی.
آیا تو آن کس نیستی که زیاد بن سمیه را که در بستر برده‌ای که عبدی از بنی ثقیف بود متولّد شد با خود برادر خواندی؟
و او را پسر ابوسفیان شمردی؟
و حال آنکه رسول خدا فرمود:
«مولود منسوب به فراش است، و بهره زناکار سنگ است.».
تو به مصلحت خویش سنّت رسول خدا ی را پشت پای زدی، و پسر عبید را برادر گرفتی، و به حکومت عراقین فرستادی، تا دست و پای مسلمانان را قطع کرد، و چشم‌های ایشان را به آهن گداخته نابینا نمود، و بدن‌های ایشان را بر شاخه‌های درخت خرما آویزان کرد.
گویا از این امّت نبودی، و این امّت را با تو هیچ نسبت نبود.
آیا تو آن کس نیستی که زیاد بن ابیه برای تو نوشت مردم حضرمیین بر دین علی میروند، و تو او را دستور دادی که از آنان که بر دین علی میروند یک تن زنده مگذار، و او همگان را کشت و مُثله کرد، و حال آنکه سوگند به خدای علی علیه السلام بحکم اسلام، ترا و پدر تو را دستخوش شمشیر می ساخت و امروز به بهانه همان دین غصب مسند خلافت کردی و گر نه شرف تو و پدر تو آن بود که زمستان و تابستان دنبال شتران کاسبی می کردید.
و اینکه گفتی:
«نگران نفس خویش و دین خویش و امّت محمّد باشم، و ایشان را در فتنه نیفکنم، و از شقّ عصای امّت و پراکندگی جماعت بپرهیزم».
من هیچ فتنه‌ای را در این امّت بزرگتر از خلافت و حکومت تو نمی دانم و

از برای خود و دین خویش و امّت محمّد هیچ سودی افضل از آن ندانم که با تو جهاد کنم، اگر این جهاد را بپای دارم به قرب حق نزدیکتر باشم و اگر مهلتی خواهم یا سُست شوم از این گناه باید استغفار کنم و از خداوند رشد خویش میجویم و اینکه گفتی:
«اگر انکار کنم تو را، انکار میکنی مرا، و اگر در فکر دشمنی تو باشم، دشمن من خواهی بود».
وای بر تو چه در خاطر داری؟
امید من چنان است که دشمنی تو زیان نداشته باشد جز آنکه به تو باز گردد زیرا که بر جهل خویش سوار شدی، و بر نقض عهد حریص گشتی.
قسم بجان خودم که وفا به هیچ عهد و شرطی نکردی، و مسلمانان را بعد از عهد و پیمان و صلح و سوگند کشتی بی‌آنکه با تو مبارزه‌ای کنند و نبردی آغاز نمایند، و جرم و گناه ایشان جز ذکر فضایل ما و تعظیم حقوق ما نبود، پس کشتی ایشان را از بیم آنکه مبادا تو هلاک شوی وایشان زنده بمانند، یا بمیرند و حرارت تیغ تیز تو را نچشند.
بدان ای معاویه که روز حساب می آید، و هنگام قصاص فرا میرسد، بدان که خدای را کتابیست که چیزی از کوچک و بزرگ اعمال را فروگذار نکرده و در آن کتاب ثبت است، و خداوند نگرانست که مردم را به بهتان گرفتی، و دوستان خدای را به تهمت زدی و جماعتی را کُشتی و گروهی را از خانه‌ها و شهرهای خود، بیرون کردی، و از برای پسرت یزید که غلامی شراب خواره و سگ باز بود، از مردم بیعت گرفتی، این نیست جز اینکه خود را هلاک کردی ودین خود را نابود کردی و پراکنده نمودی رعیت خود را، و خراب کردی امانت خود را، گوش فرا دادی سخن سفیه جاهل را، و بیم دادی مردم پارسا و متقّی را تا بر گردن آرزو سوار شدی، والسلام.
*****
[1] سوره کهف آیه 49.
[2] رجال کشی ص32
بحارالانوار ج44 ص212
أعیان الشیعة ج1 ص582
معادن الحکمة ج1 ص582.

معاویه در سال‌های آخر زندگی، همه تلاش خود را بر انجام این مهم صرف کرده بود که از همه برای یزید بیعت بگیرد، و می دانست تا حسین بن علی علیه السلام در مدینه بیعت نکند دیگر رجال و بزرگان جهان اسلام نیز حکومت یزید را قانونی نمی دانند. از این‌رو معاویه با مشاوران خود به مدینه سفر کرد و مجلسی بسیار جالب ترتیب و بزرگان بنی هاشم و حضرت اباعبدالله علیه السلام را برای شرکت در آن مجلس فراخواند. وقتی امام حسین علیه السلام وارد شد، معاویه نهایت احترام را کرد و جای خوبی برای آن حضرت در نظر گرفت، و از حال فرزندان امام مجتبی علیه السلام پرسید.
آنگاه پیرامون بیعت با یزید سخن به میان آورد و مقداری درباره یزید صحبت کرد.
ابن عباس خواست برخیزد و سخن بگوید که حضرت اباعبدالله علیه السلام با اشاره او را ساکت کرد و تذکّر داد که هدف معاویه، من هستم آنگاه خود برخاست و چنین افشا کرد:
حدیث 243
قال الامام الحسین علیه السلام:
أَمَّا بَعْدُ:
یا مُعاوِیةُ!
فَلَنْ یؤَدّی الْقائِلُ وَ إِنْ أَطْنَبَ فی صِفَةِ الرسول صلی الله علیه و آله مِنْ جَمیعِ جُزْءاً، وَقَدْ فَهِمْتُ ما لَبِسْتَ بِهِ الْخَلَفَ بَعْدَ رَسُولِ اللهِ مِنْ ایجازِ الصِّفَةِ وَ التَّنَکُّبِ عَن اِسْتِبْلاَغِ الْبَیعَةِ. وَ هَیهاتَ هَیهاتَ یا مُعاوِیةُ!
فَصَحَ الصُّبْحُ فَحْمَةَ الدُّجی، وَبَهَرَتِ الشَّمْسُ أَنْوارَ السُّرُجِ، وَلَقَدْ فَضَّلْتَ حَتّی أَفْرَطْتَ، وَاَسْتَأْثَرْتَ حَتی أَجْحَفْتَ، وَ مَنَعْتَ حَتّی مَحِلْتَ، وَجَزْتَ حَتّی جاوَزْتَ، ما بَذَلْتَ لِذی حَقٍّ مِنْ إِسْمِ حَقِّهِ بِنَصیبٍ حَتّی أَخَذَ الشَّیطانُ حَظَّهُ الْأَوْفَرَ، وَ نَصیبَهُ الْأَکْمَلَ. وَفَهِمْتُ ماذَکَرْتَهُ عَنْ یزیدَ مِنْ اِکْتِمالِهِ وَسِیاسَتِهِ لِاُمَّةِ مُحَمَّدٍ، تُریدُ أَنْ تُوَهِّمَ النَّاسَ فی یزیدَ، کَأَنَّکَ تَصِفُ مَحْجُوباً، أَوْتَنْعِتُ غائِباً، أَوْتُخْبِرُ عَمَّا کانَ مِمَّا احْتَوَیتَهُ بِعِلْمٍ خاصٍّ، وَقَدْ دَلَّ یزیدُ مِنْ نَفْسِهِ عَلی مَوْقِعِ رَأیهِ، فَخُذْ لِیزیدَ فیما أَخَذَ بِهِ مِنْ اِسْتِقْرائِهِ الْکِلابَ الْمُهارَشَةَ عِنْدَ التَحارُشِ، وَالْحَمامَ السَّبْقَلأَثْرابِهِنَّ، وَالقیانِ ذَواتِ الْمَعازِفِ، وَضَربِ الْمَلاهی، تَجِدْهُ ناصِراً، وَدَعْ عَنْکَ ماتُحاوِلُ.
فَما أَغْناکَ أَنْ تَلْقی اللهَ مِنْ وِزْرِ هذَا الْخَلْقِ بِأَکْثَرَ مِمَّا أَنْتَ لاقِیهِ، فَوَاللهِ ما بَرِحْتَ تَقْدَحُ باطِلاً فی جَوْرٍ، وَحَنَقاً فی ظُلْمٍ، حَتّی مَلأَتَ الْأَسْقِیةَ، و ما بَینَکَ وَبَینَ الْمَوْتِ إِلاَّ غَمْضَةٌ، فَتَقْدِمَ عَلی عَمَلٍ مَحْفُوظٍ فی یوْمٍ مَشْهُودٍ، وَلاتَ حینَ مَناصٍ، وَ رَأیتُکَ عَرَّضْتَ بِنا بَعْدَ هذَا الْأَمْرِ، وَمَنَعْتَناعَنْ آبائِنا تراثاً، وَ لَقَدْ

لَعَمْرُاللهِ أَوْرَثَنَا الرسول صلی الله علیه و آله وِلادَةً، وَجِئْتَ لَنابِها ما حَجَجْتُمْ بِهِ الْقائِمْ عِنْدَ مَوْتِ الرَّسُولِ، فَأَذْعَنَ لِلْحُجَّةِ بِذلِکَ، وَرَدَّهُ الْایمانُ إِلَی النَصْفِ، فَرَکِبْتُمُ الأعالِیلَ، وَفَعَلْتُمُ الأفاعیلَ، وَ قُلْتُمْ:
کانَ وَ یکُونُ، حَتّی أَتاکَ الأمْرُ یا مُعاوِیةُ مِنْ طَرِیقٍ کانَ قَصْدُها لِغَیرِکَ، فَهُناکَ فَاعْتَبِرُوا یا أُولِی الأبْصارِ، وَذَکَرْتَ قِیادَةَ الرَّجُلِ الْقَوْمَ بِعَهْدِ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله وَ تَأْمِیرَهُ لَهُ، وَقَدْ کانَ ذلِکَ وَلِعَمْرِو بْنِ الْعاصِ یوْمَئِذٍ فَضِیلَةٌ بِصُحْبَةِ الرَّسُولِ، وَبَیعَتِهِ لَهُ، وَ ما صارَ - لَعَمْرُ اللّهِ - یوْمَئِذٍ مَبْعَثُهُمْ حَتَّی أَنِفَ الْقَوْمُ إِمْرَتَهُ، وَکَرِهُوا تَقْدیمَهُ، وَعَدُّوا عَلَیهِ اَفْعالَهُ
فَقالَ صلی الله علیه و آله:
لا جرم معشر المهاجرین لا یعمل علیکم بعد الیوم غیری، فَکَیفَ تَحْتَجُّ بِالْمَنْسُوخِ مِنْ فِعْلِ الرَّسُولِ فی أَوْکَدِ الأحْکامِ وَ أَوْلاها بِالْمجْتَمَعِ عَلَیهِ مِنَ الصَّوابِ؟
أَمْ کَیفَ صاحَبْتَ بِصاحِبٍ تابِعاً وَحَوْلُکُ مَنْ لا یؤْمَنُ فی صُحْبَتِهِ، وَلا یعْتَمَدُ فی دینِهِ وَقَرابَتِهِ، وَ تَتَخَطَّاهُمْ إِلی مُسْرِفٍ مَفْتُونٍ، تُرِیدُ أَنْ تَلْبِسَ الناسَ شُبْهَةً یسْعَدُ بِهَا الْباقی فی دُنْیاهُ، وَ تَشقی بِها فی آخِرَتِکَ، إِنَّ هذا لَهُوَ الْخُسْرانُ الْمُبینُ، وَأَسْتَغْفِرُاللهَ لی وَلَکُمْ. [1].
امام حسین علیه السلام فرمود:
(پس از ستایش پروردگار!
ای معاویه، هیچ گوینده‌ای هرچند طولانی بگوید نمی تواند از تمام جوانب ارزش‌ها و فضائل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مقداری نیز بیان دارد.
افشای چهره منافقانه معاویه
و همانا متوجّه شدیم که تو چگونه پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تلاش کردی تا برای بدست آوردن حکومت، خود را خوب جلوه دهی و از بیعت خود برای همگان صحبت کنی.
امّا هرگز!
هرگز!
ای معاویه ما فریب نمی خوریم که در صبحگاهان سیاهی ذغال رسوا شد، و نور خورشید روشنائی ضعیف چراغ‌ها را خیره کرد.
افشای جهره خائنانه یزید
تو در تعریف خود و یزید آنقدر زیاده گفتی که دچار تندروی شدی، و ستم کردی تا آنکه به ظالمی تبدیل شدی، و دیگران را از بخشش‌ها آنقدر باز داشتی که به انسان بخیلی تبدیل گشتی، و آنقدر نیش زبان زدی تا فردی متجاوز نام گرفتی. تو هرگز همه حقوق صاحبان حق را نپرداختی تا آنکه شیطان بیشترین بهره را از تو برد، و سهم خود را کامل گرفت. امروز نیز دانستیم آنچه را که درباره یزید گفتی، از کمال روحی و سیاست او نسبت

به امت محمّدصلی الله علیه و آله و سلم و تلاش داری ذهن مردم را درباره یزید به انحراف کشانی، گویا فرد ناشناسی را تعریف می کنی، یا صفات فرد پنهان شده‌ای را بیان می داری، یا چیزهائی از یزید می دانی که مردم نمی دانند، نه یزید خود را به همه شناساند، و افکارش را آشکارا بیان داشت.
پس بگو که یزید با سگ های تحریک شده بازی می کند، و کبوتر باز است و با کبوتران مسابقه می دهد، با زنان معروف به فساد سرگرم است، و به انواع «لهو و لعب» بازی‌های حرام خوش می گذراند، او را می بینی که در اینگونه از کارها نیرومند است، معاویه رها کن اینگونه دگرگونی‌ها را که به وجود می آوری. معاویه از آن همه ستمکاری‌ها که بر این مردم روا داشتی تو را کافی نیست؟
که می خواهی با آن خدا را ملاقات کنی؟
عهد شکنی و باطل گرائی معاویه
پس سوگند به خدا!، تو بیش از این نمی توانی در رفتن راه باطل و ستم به پیش بتازی، و در تجاوز و ظلم به بندگان خدا زیاده روی کنی، زیرا کاسه‌ها لبریز شد، و بین تو و مرگ فاصله‌ای جز چشم بر هم زدن نمانده است.
پس اقدام کردی بر کاری که در روزی آشکار برای همه روشن شده است. «معاویه در قرارداد صلح پذیرفت که حکومت را پس از خود به امت اسلامی واگذارد و آنگاه هیچ راه نجاتی نیست».
معاویه تو را می نگیریم که پس از آن قرارداد صلح بر ما ستم روا می داری، و ما را از میراث پدران ما باز می داری، در حالی که سوگند به خدا!، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ما را از لحظه‌های پس از ولادت به آن کرامت‌ها گرامی داشت. امّا شما از همان اوّلین لحظه‌های وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به دشمنی و مباحثه روی آوردید و در امامت ما اهل بیت شک و تردید روا داشتید، و در ایمان خود خلل ایجاد کردید، و تحوّلات سختی پدید آوردید، و هر چه خواستید کردید.
و گفتید:
چنان بود و چنین خواهد شد تا آنکه ای معاویه، با تلاش و کوشش دیگران! حکومت بدست تو رسید، پس در اینجا باید عبرت گیرنده‌ها عبرت گیرند!
افشای چهره عمرو بن عاص
تو در این مجلس از عمروعاص نام بردی که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قدرتی داشت و آن را بحساب فضیلت او آوردید که هم صحبت پیامبر بود و با او بیعت کرد.
در حالی که در همان زمان بدرفتاری داشت و مردم از او کراهت داشتند و با او دشمنی کردند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای آرام

کردن مردم فرمود:
«ای جمعیت مهاجرین از این پس تنها خودم به شما دستور می دهم نه دیگران»
کسی که در آن روز او را بر کنار کردند چگونه امروز می تواند در حسّاسترین لحظه‌ها در امّت اسلامی و کشورهای اسلامی، درست رفتار کند؟
معاویه تو چگونه مورد اعتمادی که پیرامون تو را انسان‌هائی گرفته‌اند که مورد اعتماد ما نیستند، و در دین آنها و خویشاوندیشان اطمینانی نیست؟
تو مردم را نسبت به یزید اسراف کننده در فساد و فریب خورده، به انحراف کشاندی، و قصد داری مردم را همچنان در باقیمانده عمرشان در اشتباه و انحراف نگهداری؟
که به سبب آن در روز قیامت بدترین مردم باشی؟
«همانا این زیانکاری آشکار است، و من از پروردگار خودم و شما، طلب آمرزش می کنم.»
ایراد این سخنرانی افشا کننده و کوبنده، نقشه‌های معاویه را رسوا کرد و نتوانست به اهداف شوم خود برسد.
*****
[1] الامامة والسیاسة ج1 ص184
اعیان الشیعة ج1 ص583
الغدیر ج10 ص248
تاریخ یعقوبی ج2 ص228.

معاویه در تداوم تلاشهای بیهوده خود برای بیعت گرفتن نسبت به حکومت موروثی یزید، چاره‌ای جز جمع کردن مردم در مسجد مدینه ندید که با وعده‌ها و تهدیدها بسیاری را به سکوت و انزوا کشانده بود.
در اجتماع مردم مدینه در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر منبر نشست و از یزید تعریف کرد و گفت:
«اگر غیر از یزید دیگری را برای رهبری مردم بهتر می شناختم، برای آن شخص بیعت می گرفتم». در این لحظه حضرت اباعبدالله علیه السلام بپاخاست و فریاد زد:
حدیث 244
قال الامام الحسین علیه السلام:
وَاللهِ لَقَدْ تَرَکْتَ مَنْ هُوَ خَیرٌ مِنْهُ أَباً وَ اُمّاً وَ نَفْساً.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(سوگند به خدا!
کسی را نادیده گرفتی که از نظر پدر و مادر و اخلاق فردی از یزید بهتر است.)
معاویه گفت:
خودت را می گوئی؟
امام فرمود:
نَعَمْ أَصْلَحَکَ اللهُ (آری، خدا تو را اصلاح کند.)
معاویه با شیطنت خاص خودش گفت:
آری مادر تو از مادر یزید برتر است و این را همه قبول دارند. امّا نسبت به پدر باید بگویم که خدا اینگونه خواست که پدر یزید بر پدر تو پیروز شود.
امام پاسخ داد:
حَسْبُکَ جَهْلُکَ، آثَرْتَ الْعاجِلَ عَلَی الآجِلِ
(نادانی تو همین بس که قدرت ظاهری دنیا را بر حقیقت‌های روشن که در قیامت آشکار می شود، ترجیح می دهی.)
معاویه گفت:
امّا اینکه گفتی تو بهتر از یزید هستی، سوگند به خدا!
که یزید برای رهبری بر این امّت از تو سزاوارتر است.
هذا هُوَ الْاِفْکُ وَالزُّورُ، یزید شارِبُ الْخَمْرِ وَ مُشْتَرِی اللَّهْوِ خَیرٌ مِنّی؟
(این قضاوت تو باطل و از روی ستمکاری است، زیرا یزیدی که شراب می خورد، و وسائل موسیقی می خرد از من بهتر باشد.)

وقتی روزگار بکام معاویه شد، و یزید را در انواع لذّت‌های حرام سرگرم کرد، روزی به او گفت:
پسرم آیا لذّتی باقی ماند که تو آن را نچشیده باشی؟
یزید گفت:
آری می خواستم با «هند» دختر «سهیل بن عمرو» ازدواج کنم که عبدالله بن عامر از او خواستگاری کرد و هند مرا ترک و به او وعده ازدواج داد، می خواهم هند مال من باشد.
در آن روزها عبدالله بن عامر از طرف معاویه فرماندار بصره بود.
معاویه او را به شام احضار کرد و گفت یا باید فرمانداری بصره را ترک کنی و یا زنت را طلاق دهی. سرانجام عبدالله ابن عامر فریب وعده‌های معاویه را خورد و زنش را طلاق داد و به بصره بازگشت و هند نیز به مدینه نزد پدرش آمد. وقتی مدّت عدّه هند تمام شد، معاویه، ابوهریره را به خواستگاری او فرستاد و مهریه او را یک ملیون درهم تعیین کرد.
ابوهریره به مدینه آمد و در راه با حضرت امام حسین علیه السلام برخورد و ماجرا را گفت.
امام از سیاست بازان بنی امیه اطّلاع داشت که چگونه نوامیس مردم را بازیچه خود قرار می دهند و زن و شوهری که زندگی آرام و گرمی دارند را از یکدیگر جدا می سازند تا به هوسبازی‌های زودگذر خود برسند. اینجا بود که برای حفظ هند، و بازگرداندن او به شوهرش عبدالله بن عامر، تنها یک راه وجود داشت و آن ازدواج سیاسی امام علیه السلام بود.
اگر امام از هند خواستگاری و با او ازدواج می کرد، دیگر معاویه و یزید نمی توانستند کاری از پیش ببرند. از این‌رو به ابوهریره فرمود:
از طرف من هم از هند خواستگاری کن.
ابوهریره نزد هند رفت و گفت:
معاویه تو را برای ولیعهدش یزید می خواهد، و حسین نیز از تو خواستگاری کرد.
هند گفت:
من حسین را ترجیح می دهم. و با حضرت اباعبدالله علیه السلام ازدواج کرد، و ابوهریره به شام بازگشت و ماجرا را شرح داد.
معاویه به او گفت:
«ای الاغ ما تو را برای این نفرستادیم، تو را فرستادیم که با شیوه‌های گوناگون هند را برای یزید آماده سازی.»
امّا هرچه باید بشود شد و معاویه و یزید در برابر امام حسین علیه السلام و انتخاب «هند» نمی توانستند کاری از پیش ببرند. عبدالله بن عامر، با

توطئه معاویه همسر خود را از دست داده و بسیار نگران و پشیمان بود، سال آینده که به سفر حج رفت و پس از مراسم حج به مدینه آمد به امام حسین علیه السلام گفت:
آیا اجازه می دهی با همسر قبلی خود «هند» صحبتی داشته باشم.
امام پاسخ داد:
آری، و با هم وارد اطاق شدند.
عبدالله بن عامر از هند پرسید:
آن امانتی که به تو داده بودم کجاست؟
هند گفت:
در نزد من است، و فوراً صندوق را باز کرد و جواهراتی که به عبدالله بن عامر تعلّق داشت در اختیار او قرار داد.
اینجا بود که عبدالله بن عامر به گریه افتاد.
امام حسین علیه السلام فرمود:
چه چیزی تو را به گریه واداشته است؟
عبدالله بن عامر گفت:
از دست دادن همسری که در پرهیزکاری و وفاداری و کمال عقل، نمونه بود، یا اباعبدالله آیا مرا بر این گریه سرزنش می کنی؟
حدیث 245
قال الامام الحسین علیه السلام:
یابْنَ عامِرْ نِعْمَ الْمحَلِّلُ کُنْتُ لَکُما، هِی طَلاقُ
امام حسین علیه السلام فرمود:
(ای پسر عامر من خوب حلال کننده‌ای برای شما دو نفر بودم، او را طلاق دادم، با او ازدواج کن.)
وقتی عبدالله بن عامر این اخلاق و ایثارگری امام علیه السلام را دید، تازه از خواب بیدار شد و دانست که آن حضرت برای شکست توطئه معاویه به این ازدواجِ سیاسی اقدام کرد.

مبارزات سیاسی پس از مرگ معاویه

طرّاحان سیاسی بنی امیه پس از مرگ معاویه می خواستند با تهاجم تبلیغاتی چهره مطلوبی از یزید نشان دهند، یزید را واداشتند تا اشعاری در مدح و ستایش بنی هاشم و ارزش صلح و سازش بسراید و آن را در شهر مدینه در میان قریش و بنی هاشم پخش کردند.
وقتی آن اشعار بدست امام رسید اینگونه پاسخ داد:
حدیث 246
قال الامام الحسین علیه السلام:
بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ، فَإِنْ کَذَّبُوکَ فَقُلْ «لی عَمَلی وَ لَکُمْ عَمَلُکُم اَنْتُمْ بَرِیئُونَ مِمَّا اَعْمَلُ وَ أَنَا بَرِیءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ». [1] وَالسَّلام.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(به نام خداوند بخشنده مهربان، پس اگر به تو دروغ می گویند به آنان بگو، من رفتاری دارم و شما نیز رفتار خودتان را دارید، شما از رفتار من بیزار و من نیز از رفتار شما بیزارم.) [2].
*****
[1] سوره یونس آیه 41.
[2] فتوح ابن اعثم کوفی ج5 ص75
تاریخ ابن عساکر (شرح حال امام حسین علیه السلام) ص203.

می‌دانیم که تا معاویه زنده بود امام حسین علیه السلام به مواد قرارداد نامه احترام می گذاشت، و شیعیانی که اجازه مخالفت کردن و قیام می خواستند را به سکوت و رازداری تشویق می کرد، امّا پس از مرگ معاویه هر کس تقاضای فریاد و قیام می کرد به آنها پاسخ مثبت می داد.
وقتی مردم کوفه پس از مرگ معاویه به امام نامه نوشتند و تقاضای قیام کردند، امام پذیرفت که در جواب ابن زُبیر فرمود:
حدیث 247
قال الامام الحسین علیه السلام:
أَتَتْنی بَیعَةُ أَرْبَعینَ أَلْفاً یحْلِفُونَ لی بِالطَّلاقِ وَالْعِتاقِ مِنْ اَهْلِ الْکُوفَةِ
امام حسین علیه السلام فرمود:
(به من خبر دادند که چهل هزار نفر از مردم کوفه با من بیعت کردند و سوگند خوردند که آزاد و آزاده زندگی کنند.) [1].
*****
[1] تاریخ ابن عساکر (شرح حال امام حسین علیه السلام) ص194 حدیث 249
شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید ج20 ص117.

پس از مرگ معاویه، محمّد حنفیه خدمت برادرش حضرت اباعبدالله علیه السلام آمد و گفت، تو بهترین انسان‌ها نزد پروردگاری، با حکومت یزید کاری نداشته به شهر مکّه روی بیاور و در آنجا زندگی کن تا خداوند امور مسلمین را اصلاح کند.

حدیث 248

قال الامام الحسین علیه السلام:

یا أخی وَاللهِ لَوْلَمْ یکُنْ فی الدُّنیا مَلْجَأً وَ لا مَأْوَی، لَما بایعْتُ یزیدَ بنَ مُعاوِیةَ اَبَداً.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(ای برادر اگر در دنیا پناهگاه و تکیه گاهی نداشته باشم هرگز با یزید بیعت نمی کنم.)

محمّد حنفیه سخن امام را قطع کرد و گریست و امام هم گریه کرد، سپس فرمود:

ثمّ قال:

جَزاکَ اللهُ یا أخی عنّی خَیراً، لَقَدْ نَصَحْتَ وَ أَشَرْتَ بِالصَّوابِ وَ أَنا أَرْجو أن یکونَ إنْ نشاءَ اللّهُ رَأیکَ مُوَفَّقاً مُسَدَّداً وَ إنّی قَدْ عَزَمْتُ عَلَی الْخُرُوجِ إلی مَکّةَ، وَ قَدْ تَهَیأتُ لِذلِکَ أنَا وَ إخْوَتی وَ بَنُو إخْوَتی وَ شیعَتی، وَ أَمْرُهُمْ أَمْری وَ رَأیهُمْ رَأیی، وَ أَمَّا أَنْتَ یا أَخی فَلا عَلَیکَ أَنْ تُقیمَ بِالْمَدینَةِ، فَتَکُونَ لی عَیناً عَلَیهِمْ وَ لا تُخْفِ عَلَی شَیئاً مِنْ اُمُورِهِم. [1].

(ای برادر، خدا تو را جزای خیر دهد، شرط نصیحت بجا آوردی، و سخنان درستی را مطرح کردی، من قصد دارم به مکّه بروم، و برای این سفر آماده شدم، و برادران و برادر زادگان و خواهران و پیروان من با هم آماده شدیم، کار آنها کار من و نظر آنها نظر من است، امّا تو ای برادر، برای تو ضرری ندارد که در مدینه بمانی و چشم من در این شهر باشی و چیزی از حوادث اینجا را بر من پوشیده مدار.)

*****

[1] فتوح ابن اعثم کوفی ج5 ص23

مقتل الحسین علیه‌السلام خوارزمی ج1 ص188

بحارالانوار ج44 ص329

عوالم بحرانی ج17 ص178

اعیان الشیعة ج1 ص588

تاریخ ج7 ص221

کامل ابن أثیر ج3 ص265.

مبارزات سیاسی با یزید

پس از مرگ معاویه، فشار سیاسی، نظامی یزید بر مخالفان بخصوص حضرت اباعبدالله علیه السلام زیاد شد، که فرمان صادر کرد یا بیعت کنند و یا دستگیر و کشته شوند. ولید بن عُتبه، فرماندار مدینه، امام را به دارالحکومه فراخواند، بسیاری نگران جان امام حسین علیه السلام بودند و یا فکر می کردند امام را زندانی کنند امّا آن حضرت تنها نرفت، به برادران و برادر زادگان و شیعیان خود دستور داد لباس رزم بپوشند و شمشیرها را زیر لباس پنهان کنند و همراه او باشند.

حدیث 249

قال الامام الحسین علیه السلام:

كُونُوا بِبابِ هذَا الرَّجُلِ فَإِنی ماضٍ إلَيهِ وَ مُكَلِّمُهُ، فَإِنْ سَمِعْتُمْ أَنَّ صَوْتِی قَدْ عَلا وَ سَمِعْتُمْ كَلامی وَ صِحْتُ بِكُمْ فَادْخُلُوا يا آلَ الرَّسُولِ وَاقْتَحَمُوا مِنْ غَيرِ إِذْنٍ، ثُمَّ اشْهَرُوا السُّيوفَ وَلاتَعْجَلُوا، فَإِنْ رَاَيتُمْ ما تَكْرَهُونَ فَضَعُوا سُيوفَكُمْ ثَمَّ اَقْتُلُوا مَنْ يريدُ قَتْلی.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(همه شما در اطراف درب ورودی منزل ولید بن عُتبه بمانید، من به سوی او می روم و با او صحبت می کنم، پس اگر صدای من بلند شد و شما آن را شنیدید و فریاد کشیدم.

پس ای خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وارد شوید و هجوم بیاورید بدون آنکه اجازه‌ای لازم باشد، سپس شمشیرها را برهنه کنید و شتاب نکنید، اگر چیز ناگواری دیدید آنگاه شمشیرها را فرود آورید و آن کس را که می خواهد مرا بکشد از پای در آورید.) [1].

*****

[1] فتوح ابن اعثم کوفی ج5 ص13

مقتل الحسین علیه السلام خوارزمی ج1 ص183.

پس از آنکه امام حسین علیه السلام برادران و برادر زادگان را در یک آمادگی رزمی مسلّحانه بسیج کرد، و در اطراف خانه فرماندار مدینه آماده نگاه داشت، وارد مجلس فرماندار شد و پس از تعارفات معمولی پرسید، خدا فرماندار را اصلاح کند آیا خبری از معاویه به شما رسیده است که من را احضار کردید؟
ولید گفت:
آری، معاویه مُرد و یزید برجای او نشست و این نامه را فرستاد که شما باید بیعت کنید.
حدیث 250
قال الامام الحسین علیه السلام:
إنَّ مِثْلی لا یعْطی بَیعَتَهُ سِرّاً، وَ إنَّما أُحِبُّ أَنْ تَکُونَ الْبَیعَةُ عَلانِیةً بِحَضْرَةِ الْجَماعَةِ، وَلکِنْ إذا کانَ مِنَ الْغَدِ وَ دَعَوْتَ النَّاسَ اِلَی الْبَیعَةِ دَعَوْتَنا مَعَهُمْ فَیکُونُ أَمْرُنا واحِداً. [1].
امام حسین علیه السلام فرمود:
(همانا شخصی همانند من که نباید در پنهان با یزید بیعت کند، دوست دارم که بیعت آشکارا و در اجتماع مردم باشد، وقتی فردا آمد و مردم را برای بیعت فرا خواندید، مرا هم با مردم بخوانید تا همه با هم بیعت کنیم.)
ولید بن عُتبه، نظر امام را پذیرفت و عذرخواهی کرد و گفت می توانید بروید.
مروان بن حَکم در آن مجلس حضور داشت خطاب به فرماندار مدینه گفت، اگر حسین از این مجلس برود، دیگر او را نخواهی یافت، او را زندانی کن یا بیعت کند و یا گردن او را بزن.
امام حسین علیه السلام به خشم آمد و خطاب به مروان اظهار داشت:
وَیلی عَلَیکَ یا ابْنَ الزَّرْقاءَ [2] أَتَأْمُرُ بِضَرْبِ عُنُقی؟!
کَذِبْتَ وَاللهِ، وَاللهِ لَوْرامَ ذلِکَ اَحَدٌ مِنَ النَّاسِ لَسَقَیتُ الْاَرْضَ مِنْ دَمِهِ قَبْلَ ذلِکَ، وَ إنَ شِئْتَ ذلِکَ فَرُمْ ضَرْبَ عُنُقی إنْ کُنْتَ صادِقاً. [3].
(وای بر تو ای پسر زرقاء «زن بدکاره» تو می خواهی دستور قتل مرا صادر کنی؟
[4] به خدا سوگند!
دروغ گفته و کور خوانده‌ای، اگر کسی چنین اراده‌ای کند زمین را با خونش سیراب خواهم کرد، اگر تو دوست داری چنین شود پس برخیز و گردن مرا بزن اگر راست می گوئی.)
سپس بپاخاست، در حالی که خشم مقدّس همه وجود مبارکش را فراگرفته بود خطاب به فرماندار مدینه این حقائق را مطرح کرد.

أيهَا الأميرُ!
إنَّا أَهْلُ بَيتِ النُّبُوَّة وَ مَعْدِنُ الرِّسالَةِ وَ مُخْتَلَفُ الْمَلائِكَةِ وَ مَحَلُّ الرَّحْمَةِ وَ بِنا فَتَحَاللهُ وَ بِنا خَتَمَ، وَ يزيدُ رَجُلٌ فاسِقٌ شارِبُ خَمْرٍ قاتِلُ النَّفْسِ الْمحَرَّمَةِ مُعْلِنٌ بِالْفِسْقِ، وَ مِثْلی لا يبايعُ مِثْلَهُ، وَلكِنْ نُصْبِحُ وَ تُصْبِحُونَ وَ نَنْتَظِرُ وَ تَنْتَظِرُونَ أَينا أَحَقُّ بِالْخِلافَةِ وَالْبَيعَةِ. [5].
(ای فرماندار مدینه!
همانا ما از خاندان پیامبر، و جایگاه اصلی رسالت و محل رفت و آمد فرشتگان، و جایگاه رحمت پروردگاریم، خدا به وسیله ما درهای رحمت را به روی بندگان باز کرد و باز هم به وسیله ما پایان می پذیرد، در حالی که یزید، شخصی است فاسق و شرابخوار، و قاتل جان‌های محترم، و کسی است که آشکارا فساد می کند و همانند من با همانند یزید بیعت نخواهد کرد.
لکن بگذارید شب بگذرد من و شما صبح کنیم، ما هم منتظر می مانیم شما هم در انتظار باشید تا روشن شود کدام یک از ما به خلافت و بیعت سزاوارتریم).
سخنان چون آذرخش امام حسین علیه السلام در خیابان بگوش یاران مسلّح رسید، همه به جنب و جوش آمده شمشیرها را برهنه کرده آماده هجوم به دارالخلافه بودند که حضرت اباعبدالله علیه السلام خود رابه یاران رساند واعلام داشت که:
آرامش خود را حفظ کنید زیرا حادثه ناگواری رُخ نداده است.
*****
[1] ارشاد شیخ مفید ص200
اعیان الشیعه ج1 ص587.
[2] زرقاء مادر بزرگ مروان از زنان بدکاره و معروف بود.
[3] فتوح ابن اعثم کوفی ج5 ص14
کتاب لهوف ابن طاووس ص10
مثیر الاحزان ص24
ینابیع المودة ص401.
[4] پدر و مادر مروان، یهودی بودند و پیامبر خدا را فراوان آزار دادند تا آنکه «حَکَم» پدر مروان تبعید شد.
[5] فتوح ابن اعثم کوفی ج5 ص14
تاریخ طبری ج7 ص218 - 216
کامل ابن أثیر ج3 ص263
کتاب ارشاد شیخ مفید ص100
کتاب لهوف ابن طاووس ص19.

پس از فراخواندن امام حسین علیه السلام به دارالحکومه، و برخورد تند و سیاسی امام علیه السلام با ولید بن عُتبه، بسیاری با مواضع قاطعانه آن حضرت آشنا شدند و دانستند که هرگز فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تسلیم باطل نخواهد شد. فردای آن روز مروان بن حَکَم امام حسین علیه السلام را در کوچه‌های مدینه ملاقات کرد.
مروان این بار از باب نصیحت و اندرز صحبت را آغاز کرد که بیعت کردن با یزید برای دنیا و آخرت شما نیکوست.
حدیث 251
قال الامام الحسین علیه السلام:
إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَیهِ راجِعُونَ وَ عَلی الْاِسْلامِ اَلسَّلامُ إِذْ قَدْ بُلِیتِ الأُمَّةُ بِراعٍ مِثْلَ یزیدَ. ثم أقبل الحسین علیه السلام علی مروان
و قال:
وَیحَکَ!
أَتَأْمُرُنی بِبَیعَةِ یزیدَ وَهُوَ رَجُلٌ فاسِقٌ!
لَقَدْ قُلْتَ شَطَطاً مِنَ الْقَولِ یا عَظِیمَ الزُّلَلِ!
لا أُلُومُکَ عَلی قَوْلِکَلأَنَّکَ اللَّعینُ الَّذی لَعَنَکَ رَسُولُاللهِ صلی الله علیه و آله وَ أَنْتَ فی صُلْبِ أَبیکَ الْحَکَمِ بْنِ أَبی الْعاصِ، فَإِنَّ مَنْ لَعَنَهُ رَسُولُ الله صلی الله علیه و آله لا یمْکِنُ لَهُ وَلا مِنْهُ إِلاَّ أَنْ یدْعُوَ اِلی بَیعَةِ یزیدَ. ثم قال علیه السلام:
إِلَیکَ عَنّی یا عَدُوَّ اللهِ؟
فَإِنَّا أَهْلُ بَیتِ رَسُولِاللهِ صلی الله علیه و آله وَالْحَقُّ فینا وَ بِالْحَقِّ تَنْطِقُ أَلْسِنَتُنا، وَ قَدْ سَمِعْتُ رَسُولَاللهِ صلی الله علیه و آله یقُولُ:
الخلافة محرمة علی آل أبی سفیان، و علی الطلقاء أبناء الطّلقاء، فاذا رأیتم معاویة علی منبری فابقروا بطنه.
فَوَاللهِ لَقَدْ رَآهُ أَهْلُ المَدینَةِ عَلی مِنْبَرِ جَدّی فَلَمْ یفْعَلُوا ما أُمِرُوا بِهِ، فَابْتَلاهُمُ اللهُ بِابْنِهِ یزیدَ!
زادَهُ اللهُ فی النّارِ عَذاباً. [1].
امام حسین علیه السلام فرمود:
(ما همه از خدائیم و به سوی او باز می‌گردیم، و باید بر اسلام سلام فرستاد که دارد از بین ما می رود، زیرا امّت اسلامی دچار حاکمی چون یزید شد، وای بر تو ای مروان!
تو مرا دستور می دهی که با یزید بیعت کنم؟
در حالی که او مردی فاسق است. «بتحقیق سخن ناروائی گفتی ای کسی که لغزشهای تو فراوان و بزرگ است»

تو را بر این سخن زشت سرزنش نمی کنم زیرا تو لعنت شده‌ای هستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تو را در حالی لعنت کرد که بر پُشت پدرت «حَکَم» بن عاص بودی.
و همانا کسی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم لعنت کند، چاره‌ای جز این ندارد که مردم را به بیعت یزید بخواند. از من دور شو ای دشمن خدا!
ما اهل بیت رسول خدا ئیم، و حق در میان ماست، و زبان ما به حق سخن می گوید و بتحقیق خودم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می فرمود:
«خلافت اسلامی بر فرزندان ابوسفیان حرام است، و بر آزاد شدگان و فرزندان آزاد شدگان حرام است، پس هرگاه معاویه را بر روی منبر من دیدید شکم او را پاره کنید».
پس سوگند به خدا!
مردم مدینه معاویه را بر منبر جدّ من رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دیدند و دستور پیامبر را اجرا نکردند که خداوند آنها را به پسرش یزید دچار کرد، خدا عذاب او را در آتش زیاد کند).
مروان در حالی که غضبناک بود از آن حضرت جدا شد.
*****
[1] فتوح ابن اعثم کوفی ج5 ص17
لهوف ابن طاووس ص20
مثیر الاحزان ص10.

تصمیم به خارج شدن از مدینه

پس از مرگ معاویه، سردمداران بنی امیه می خواستند با شتاب فراوانی مسئله بیعت با یزید را یک مسئله تمام شده بحساب آورند که یزید در نامه اوّل به فرماندار مدینه از او خواسته بود از امام حسین علیه السلام و دیگران بیعت بگیرد، امّا تا اخبار مدینه را شنید، در نامه دوم دستور داد: یا مخالفان بیعت می کنند و یا سرهای بریده‌شان را به شام بفرستید.
از آن پس فشار سیاسی، نظامی بر حضرت اباعبدالله علیه السلام بسیار سخت شد و ماندن در مدینه مناسب نبود.
زیرا خیلی زود شهر را محاصره و منزل امام را تحت نظر قرار می دادند و مقاومت‌های کوچک داخل شهر را درهم می شکستند و چون وسائل ارتباط جمعی امروز نیز وجود نداشت، مانع انتشار اخبار شهر مدینه می شدند و امور سیاسی را به دلخواه خود کنترل می کردند، آنگاه نه پیام انقلاب امام بگوش جهانیان می رسید و نه بازتاب جهانی پیدا می کرد، پس باید از شهر مدینه خارج شود.
حضرت اباعبدالله علیه السلام پس از تصمیم به خارج شدن از مدینه، کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و خطاب به جدّ بزرگوارش فرمود:
حدیث 253
قال الامام الحسین علیه السلام:
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا رَسُولَ‌اللهِ!
أَنَا الْحُسَینُ بْنُ فاطِمَةَ، أَنَا فَرْخُکَ وَابْنُ فَرْخَتِکَ، و سِبْطُکَ فی الْخَلَفِ الَّذی خَلَّفْتَ عَلی أُمَّتِکَ، فَاشْهَدْ عَلَیهِمْ یا نَبی اللهِ أَنَّهُمْ قَدْ خَذَلُونی وَضَیعُونی وَ أَنَّهُمْ لَمْ یحْفَظُونی، وَ هَذا شَکْوای إِلَیکَ حَتّی أَلْقاکَ [1].
امام حسین علیه السلام فرمود:
(سلام بر تو ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم من حسین پسر فاطمه هستم، من فرزندی از فرزندان تو هستم، و یکی از فرزندان تو هستم که باید جانشین تو در امّت تو باشد، ای رسول خدا!
بر این امّت گواه باش که آنان مرا خوار، و حق مرا پایمال کردند، و حرمت مرا حفظ نکردند، و این شکوه من به تو است تا روزی که تو را ملاقات کنم).
*****
[1] فتوح ابن اعثم کوفی ج5 ص195
عوالم بحرانی ج17 ص177
بحار الانوار ج44 ص327.

وقتی حضرت اباعبدالله علیه السلام تصمیم گرفت از مدینه خارج شود، انواع نگرانی‌ها، دلهره‌ها، دامنگیر خویشاوندان او شد، زیرا آینده این حرکت را وحشتناک می نگریستند که امام علیه السلام ناچار شد با فرد فرد آنها صحبت کند، اهداف قیام را بشناساند، و شهادت خود را در سرزمین کربلا به همه اعلام دارد و ره‌آورد آن را نیز به ارزیابی بگذارد، مانند:
- صحبت کردن امام با ام سلمه رجوع شود به 8 - آگاهی
- صحبت کردن امام با برادرش محمّد بن حنفیه
- صحبت کردن امام در جمع خویشاوندان رجوع شود به آ - آگاهی از شهادت به وسیله پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم
- صحبت کردن امام با یکی از برادران (عمر بن علی علیه السلام)
وقتی حضرت اباعبدالله علیه السلام آماده کوچ کردن و خارج شدن از مدینه شد یکی از برادران او با آن حضرت خلوت کرد او را در آغوش گرفت که گریه او را مهلت نمی داد، کمی بعد پرسید، برادر چیزی نسبت به شما شنیدم، شما را به شهادت می رسانند؟ !!.
امام پاسخ داد:
آری، اگر بیعت نکنم آنها مرا خواهند کُشت. و ادامه داد:
حدیث 254
قال الامام الحسین علیه السلام:
حَدَّثَنی اَبی أَنَّ رَسُولَ‌اللهِ صلی الله علیه و آله اَخْبَرَهُ بِقَتِلِه وَ قَتلی، وَ اَنَّ تُربَتی تَکُونُ بِقُربِ تُرْبَتِهِ، فَتَظُنُّ اَنَّکَ عَلِمْتَ مالَمْ اَعْلَمْهُ، وَ اَنَّهُ لا اُعْطی الدَّنیةَ مِنْ نَفْسی اَبَداً وَ لَتَلْقِینَّ فاطِمَةُ اَباها شاکِیةً مالَقِیتْ ذُریتُها مِنْ اُمَّتِهِ، وَلایدْخُلُ الْجَنَّةَ أَحَدٌ اذاها فی ذُرِّیتِها. [1].
امام حسین علیه السلام فرمود:
(پدرم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرد که به او خبر داد، ای علی تو و حسین تو کشته خواهید شد و خبر داد که قبر من نزدیک قبر پدرم علی علیه السلام است. تو فکر می کنی چیزی را می دانی که من نمیدانم، همانا هرگز با عنصر پستی چونان یزید بیعت نخواهم کرد.
در حالی که مادرم فاطمه پدرش را ملاقات کرده از مصیبت هائی که بر فرزندانش می بارد شکایت خواهد کرد.
و کسی که خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را آزار رسانده باشد وارد بهشت نخواهد شد.)
- سپردن امانت‌ها
امام حسین علیه السلام به هنگام خروج از مدینه، وصیت‌نامه‌ها، و کتب فراوانی که در اختیار او بود، و دیگر أمانت‌ها را به یکی از همسران رسول

خدا صلی الله علیه و آله و سلم «امّ سَلَمه» سپرد و فرمود:
حدیث 255
قال الامام الحسین علیه السلام:
إذا أتاکِ أکْبَرُ وُلْدِی فَادْفَعی إلَیهِ ما قَدْ دَفَعْتُ إلَیکِ
امام حسین علیه السلام فرمود:
(هرگاه بزرگترین فرزندان من نزد تو آمد این امانت‌ها که به تو سپردم را به او واگذار.) [2].
و با انجام این عمل حساب شده به آنها فهماند که سرانجام این سفر شهادت در راه خداست.
- صحبت کردن با جابر بن عبدالله
جابر بن عبدالله انصاری وقتی شنید که امام حسین علیه السلام آماده خارج شدن از مدینه است، خدمت امام رسید و گفت:
وقتی امکانات مقابله با ستمکاران نباشد تو هم مانند برادرت، امام حسن علیه السلام با اینها صلح کن، بتحقیق برادرت در این سیاست موفّق بود و شجاعت داشت.
امام پاسخ داد:
حدیث 256
قال الامام الحسین علیه السلام:
یا جابِرُ قَدْ فَعَلَ أخی ذلِکَ بِأمْرِاللهِ تَعالی وَ اَمْرِ رَسُولِهِ صلی الله علیه و آله، وَ إنّی أیضاً أفْعَلُ بِأمْرِ اللهِ تَعالَی وَ اَمْرِ رَسُولِهِ
امام حسین علیه السلام فرمود:
(ای جابر برادرم با آنها به فرمان خدای بزرگ و پیامبر اوصلی الله علیه و آله و سلم صلح کرد، و من نیز به فرمان خدا و پیامبرش قیام می کنم.)
یعنی شرائط حاکم بر جامعه و زمان فرق می کند، گاهی با صلح و زمانی با قیام خونین می شود اسلام را حفظ کرد.
- صحبت کردن با زنان بنی هاشم
وقتی زنان بنی هاشم و سادات از سفر امام حسین علیه السلام با خبر شدند، همه نگران شده در خانه‌ای اجتماع کردند و با غم و اندوه می گریستند.
امام حسین علیه السلام به آنجا رفت و برای دلداری و آگاهی آنان سخنانی فرمود زنان بنی هاشم گفتند:
چگونه ناراحت نباشیم و گریه نکنیم که امروز برای ما چونان روز وفات پیامبر اسلام‌صلی الله علیه و آله و سلم و روز شهادت علی علیه السلام و روز شهادت فاطمه‌علیها السلام و رقیه و زینب و ام کلثوم از دختران رسول خدا ست. حسین جان تو را به خدا سوگند می دهیم که ما را فدای جان خود کن، ای محبوب دل‌های راد مردان !.

حدیث 257
قال الامام الحسین علیه السلام:
أنْشِدکُنَّ اللهَ اَنْ تُبْدِینَ هذا الأَمْرَ مَعْصِیةً لِلَّهِ وَ لِرَسوُلِهِ
امام حسین علیه السلام فرمود:
(شما زنان بنی هاشم را به خدا سوگند می دهم که مبادا این خبر را آشکار کنید، آنگاه خدا و پیامبرش را معصیت کرده‌اید.) [3].
- صحبت کردن با عمّه بزرگوار
زنان بنی هاشم گرچه دلداری امام حسین علیه السلام را شنیدند، امّا نتوانستند آرام گیرند، با همان جمعیت خدمت عمّه بزرگوار حضرت اباعبدالله علیه السلام «امّ هانی» رسیدند و گفتند:
ای امّ هانی تو نشسته‌ای و حسین علیه السلام با زنان و فرزندان خود می خواهد مدینه را ترک گوید؟
عمّه حضرت اباعبدالله علیه السلام با دلهره و اضطراب شتابان به خانه آن حضرت رفت و ماجرا را پرسید.
امام پس از سلام و احوالپرسی فرمود:
عمّه جان چرا تو را با این حالت نگران کننده می بینم؟
امّ هانی گفت:
چگونه پریشان و نگران نباشم که به من خب ردادند سرپرست یتیمان از کنارم می رود. و در حالی که می گریست چند بیت شعر از حضرت ابوطالب خواند:
و ابیض یستسقی الغمام بوجهه
ثمال الیتامی عصمة للأرامل
تطوف به الهلاک من آل هاشم
فهم عنده فی نعمة و فواضل.
آن سفید چهره‌ای که ابرها از چهره نورانی او سیراب می شدند او مایه خوشحالی یتیمان و حفظ کننده بی پناهان است..
او از خاندان هاشم است که خود را فدای دیگران کرده است که یتیمان و بی پناهان در پیش او به نعمت‌ها و فضیلت‌ها رسیده‌اند.
حدیث 258
قال الامام الحسین علیه السلام:
یا عَمَّةَ کُلُّ الَّذی مُقَّدَرٌ فَهُوَ کائِنٌ لا مَحالَةَ
امام حسین علیه السلام فرمود:
(عمّه جان نگران نباش هرچیزی که مقدّر باشد ناچار تحقّق خواهد یافت.) [4].
*****
[1] کتاب لهوف ابن طاووس ص11.

[2] غیبت شیخ طوسی ص118 حدیث 148، اثبات الهداة ج5 ص214، بحارالانوار ج46 ص18.
[3] بحارالانوار ج45 ص88.
[4] معالی السّبطین ج1 ص214.

در آن روزگاران که از روزنامه و مجلّه و رادیو و ماهواره خبری نبود، پیام رسانی به جوامع اسلامی بسیار مشکل بود که با شیوه‌های گوناگونی تحقّق می یافت. یکی از آنها ارسال نامه به بزرگان شهرها و کشورهای اسلامی بود.
وقتی نامه‌ای می آمد و خبر مهمّی را می رساند، فوراً در مجامع عمومی و مساجد مطرح می شد و بگوش مسلمانان می رسید.
امام حسین علیه السلام در آغاز قیام و خروج از مدینه نامه‌های گوناگونی برای اشخاص و بزرگان شهرهای اسلامی نوشت، تا قیام خود را بگوش جهانیان برساند مانند:
نامه برای بنی هاشم در مدینه، نامه برای مردم مصر، نامه برای مردم بصره، نامه برای شیعیان کوفه. (به حرف ن - نامه‌ها، مراجعه شود.)
حمزة بن حمران نقل می کند:
وقتی امام حسین علیه السلام تصمیم گرفت از مدینه خارج شود، در جمع بنی هاشم کاغذی خواست، فوراً آوردند، امام بر آن کاغذ چنین نگاشت:
حدیث 259
قال الامام الحسین علیه السلام:
بِسْمِ‌اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ مِنْ الْحُسَینِ بْنِ عَلی إلی بَنی هاشِمٍ، أَمَّا بَعدُ، فَإنّهُ مَنْ لَحِقَ بی مِنْکُمْ اُسْتُشْهِدَ، وَ مَنْ تَخَلَّفَ لَمْ یبْلُغْ أَلْفَتْحَ وَالسَّلامُ.
امام حسین علیه السلام فَرمود:
(به نام خداوند بخشنده و مهربان، این نامه از حسین بن علی بن ابیطالب برای بنی هاشم نوشته می شود، همانا هر کس از شما در این قیام به من ملحق شود کشته خواهد شد، و هر کس با من نباشد به پیروزی نخواهد رسید، با درود.) [1].
یعنی چاره‌ای جز قیام خونین برای حفظ اسلام نیست.
*****
[1] بصائر الدرجات ص481 حدیث 5،
کتاب لهوف ابن طاووس ص28، مناقب ابن شهر آشوب مازندرانی ج4 ص76
مثیر الاحزان ص39
خرائج و جرائح ج2 ص771
بحارالأنوار ج44 ص330 و ج45 ص84 و ج42 ص81 حدیث 12
عوالم بحرانی ج17 ص179
کامل الزیارات ص75
تاریخ اسلام ذهبی ج2 ص343.

انتخاب مکه برای آغاز قیام

یکی از راه‌های جهانی شدن اهداف قیام در آن روزگارانی که از سیستم روابط جمعی امروز خبری نبود، آغاز قیام در شهر مکّه بود، زیرا از سراسر بلاد اسلامی، مسلمانان برای انجام مراسم حج به شهر مکّه می آمدند، اگر در آن پایگاه عظیم اهداف قیام عاشورا مطرح می شد، بگوش جهانیان می رسید.
از این‌رو پس از فشار سیاسی، نظامی یزید بر امام حسین علیه السلام در مدینه، آن حضرت مکّه را انتخاب کرد.
عبدالله بن مطیع عدوی از امام حسین علیه السلام پرسید:
خدا مرا فدای تو گرداند کجا را اراده کرده‌ای؟
قال الامام الحسین علیه السلام:
أَمَّا الآنَ فَمَکَّةَ وَ أَمّا بَعْدُ فَاِنّی اَسْتَخیرُ اللهَ
امام حسین علیه السلام فرمود:
(هم اکنون قصد دارم در مکّه بمانم، وقتی به مکّه رسیدم از خدا نسبت به ادامه کارم طلب خیر می کنم «استخاره می کنم»). [1].
*****
[1] تاریخ طبری ج3 ص276
کامل إبن أثیر ج2 ص533
أعیان الشّیعة ج1 ص588
واقعه طف ص87.

امام حسین علیه السلام در ماه شعبان در مکّه اقامت فرمود، که بسیاری از بزرگان و شخصیت‌های سیاسی در آنجا بودند که با امام ملاقات کرده تبادل افکار می نمودند مانند:

- بحث و گفتگو با عبدالله بن عمر

عبدالله از امام حسین علیه السلام اجازه ورود گرفته پس از احوال پرسی‌های لازم، به مسئله سیاسی روز اشاره کرد و گفت:

یزید و بنی امیه دست بردار نیستند، شما در هرکجا که باشید شما را می یابند و به بیعت اجبار می کنند. ای حسین علیه السلام من از رسول خدا شنیدم که فرمود، حسین را می کشند و خدا آنان را تا روز قیامت خوار و ذلیل خواهد کرد.

من امروز از تو می خواهم با عموم مردم همراه شوید، همه شهرها با یزید بیعت کردند، تو هم با آنان صلح کن همانگونه که در ایام حکومت معاویه صبر کردی، شاید خداوند بین شما و این ستمکاران حکم فرماید.

حدیث 261

قال الامام الحسین علیه السلام:

یا أبا عَبْدِ الرَّحْمنِ!

أنَا أُبایعُ یزیدَ وَ اَدْخُلُ فی صُلْحِهِ، وَ قَد قالَ النَّبی صلی الله علیه و آله فیهِ وَ فی أبیَهِ ما قالَ؟!

امام حسین علیه السلام فرمود:

(ای پدر عبدالرّحمن!

آیا من با یزید بیعت کنم؟

و با او صلح نمایم؟

و حال آنکه پیامبر اسلام‌صلی الله علیه و آله و سلم آن همه از لعن و نفرین‌ها و رهنمودها را نسبت به او و پدرش فرمود). [1].

- بحث و گفتگو با ابن عبّاس

یکی دیگر از شخصیت‌های معروف عبیدالله بن عباس بود، وقتی شنید امام حسین علیه السلام وارد شهر مکّه شد به دیدن آن حضرت رفت و مسائل سیاسی روز را و جنایات یزید و سفّاکی و کشتار خونین دودمان بنی امیه را به یاد آورد و گفت اینها به دو کودک من رحم نکردند و آن دو را سر بریدند و سپس گریست و تلاش داشت تا امام را از آینده این قیام بترساند.

حدیث 262

قال الامام الحسین علیه السلام:

یا ابْنَ عَباسٍ!

فَما تَقُولُ فی قَوْمٍ أَخْرَجُوا اِبْنَ بِنْتِ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله مِنْ

دارِهِ وَقَرارِهِ وَمَوْلِدِهِ، وَحَرَمِ رَسُولِهِ وَ مُجاوَرَةِ قَبْرِهِ وَ مَوْلِدِهِ وَ مَسْجِدِهِ، وَ مَوْضِعِ مَهاجِرِهِ، فَتَرَكُوهُ خائِفاً مَرْعُوباً لا يسْتَقِرُّ فی قَرارٍ، وَ لا يأوِي فی مَوْطِنٍ، يريدُونَ فی ذلِکَ قَتْلَهُ وَ سَفْکَ دَمِهِ، وَ هُوَ لَمْ يشْرِکْ بِاللهِ شَيئاً، وَ لا اِتَّخَذَ مِنْ دُونِهِ وَلياً، وَ لَمْ يتَغَيرْ عَمَّا کانَ عَلَيهِ رَسُولُ اللهِ.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(ای پسر عبّاس چه می گوئی درباره مردمیکه، پسر دختر پیامبر خود را از وطنش، از خانه‌اش، از جایگاهش و از حرم جدّش بیرون کردند و او را در وحشت و اضطراب رها ساختند؟!
در حالی که او نمی تواند در محلی آرام گیرد و به همسایه‌ای اطمینان کند، بدین گونه می خواهند او را بکشند و خونش را بریزند در صورتی که او نه به خداوند شرک آورده و نه غیر خدار را برگزیده، و نه سنّتی از سنّت‌های رسول خدا را تغییر داده است). [2].
- بحث و گفتگوی دوباره با عبدالله بن عمر
عبدالله در ادامه بحث و گفتگو، با امام حسین علیه السلام تلاش می کرد، امام را به صلح و سازش و سکوت برگرداند و با ساده اندیشی خود عمق تحوّلات سیاسی را نمی توانست ارزیابی کند، خطاب به امام گفت:
من پیشنهاد می کنم از همین‌جا به شهر مدینه برگرد، و با یزید صلح کن، و از وطن و شهر و حَرَم جدّ خود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فاصله نگیر، و بهانه بدست این ستمکاران مده، امّا اگر تصمیم گرفتی بیعت نکنی این را بدان که تو را در فشار و انزوا قرار خواهند داد.
حدیث 263
قال الامام الحسین علیه السلام:
أُفٍّ لِهذَا الْکَلامِ أَبَداً ما دامَتِ السَّماواتُ والأرضُ!
أَسْأَلُکَ بِاللهِ يا عَبْدَاللهِ أَنَا عِنْدَکَ عَلی خَطَأٍ مِنْ أَمْرِی هذا؟
فَإِنْ کُنْتُ عِنْدَکَ عَلی خَطَأٍ فَرُدَّنی فَإِنی أَخْضَعُ وَأَسْمَعُ وَأُطيعُ.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(نفرین بر این سخن «بیعت با یزید» نفرینی جاودانه تا آسمان‌ها و زمین بر قرارند، ای بنده خدا، از تو سئوال می کنم و تو را به خدا سوگند می دهم، آیا من در این موضعگیری که با یزید کردم در اشتباه قرار دارم؟
اگر به نظر تو من در اشتباهم پس مرا به حق بازگردان که فروتنی و حرف شنوائی و اطاعت من از حق از دیگران بیشتر است).
عبدالله گفت:
نه به خدا سوگند!
شما که فرزند رسول خدا هستید در اشتباه قرار ندارید لکن من می ترسم که این جنایتکاران خون شما را بریزند، که پیشنهاد می کنم با ما به شهر مدینه بازگرد، بیعت هم نکن و در خانه‌ات بنشین و کاری به یزید و حکومت

او نداشته باش.
حدیث 264
قال الامام الحسین علیه السلام:
هَیهاتَ یا ابْنَ عُمَرَ!
إِنّ الْقَوْمَ لا یتْرُکُونی و ان أَصابُونی، وَ إِنْ لَمْ یصیبُونی فَلا یزالُونَ حَتی أُبایعَ وَأَنَا کارِهٌ، أَوْ یقْتُلُونی، أَما تَعْلَمُ یا عَبْدَاللهِ!
أَنَّ مِنْ هَوانِ هذِهِ الدُّنْیا عَلی الله تَعالی أَنَّهُ أُتِی بِرَأْسِ یحْیی بْنِ زَکَرِیا علیه السلام إِلی بَغِیةٍ مِنْ بَغایا بَنی إِسْرائیلَ وَالرَّأْسُ ینْطِقُ بِالْحُجَّةِ عَلَیهِمْ؟!
أَما تَعْلَمُ أَبا عَبْدِ الرّحْمنِ!
أَنَّ بَنی إِسرائیلَ کانُوا یقْتُلُوُنَ ما بَینَ طُلُوعِ الْفَجْرِ إِلی طُلُوعِ الشَّمْسِ سَبْعِینَ نَبِیاً ثُمَ یجْلِسُونَ فی أَسْواقِهِمْ یبیعُونَ وَیشْتَرِوُنَ کَأَنَّهُمْ لَمْ یصْنَعُوا شَیئاً، فَلَمْ یعَجِّلِ اللهُ عَلَیهِمْ، ثُمَ أَخَذَهُمْ بَعْدَ ذلِکَ أَخْذَ عَزیزٍ مُقْتَدِرٍ؛ اِتَّقِ اللهَ أَباعَبْدِ الرَّحْمنِ، وَلا تَدَعَنَّ نُصْرَتی.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(هرگز ای پسر عمر!
همانا بنی امیه مرا بحال خود رها نمی کنند اگر مرا بیابند، و اگر مرا نیابند همواره در جستجوی من هستند تا با اجبار از من بیعت بگیرند یا مرا بکشند. ای بنده خدا مگر نمی دانی که از پستی‌های دنیا بر خدا آن است که سر یحیای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را برای یکی از تجاوزکاران بنی اسرائیل هدیه بردند در حالی که سربریده با آنان صحبت می کرد و حجّت و دلیل می آورد؟
ای پدر عبدالرّحمن آیا نمی دانی که بنی اسرائیل بین طلوع سفیده صبح تا طلوع آفتاب، هفتاد پیامبر خدا را کشتند و سپس آن روز در حجره‌های خود در بازار شهر نشستند و به خرید و فروش ادامه دادند، گویا عمل زشتی انجام نداده و خدا هم در عذاب آنان شتاب نکرد و پس از مهلت دادن خداوند آنها را سخت در عذاب خود گرفتار کرد چونان حاکم قدرتمند، از خدا بترس ای پدر عبدالرّحمن و دست از یاری من برمدار.) [3].
- گفتگوی دوباره با ابن عبّاس
در تداوم مذاکرات سیاسی با بزرگان و شخصیت‌های سیاسی، امام حسین علیه السلام با عبدالله بن عبّاس به بحث و گفتگو نشست و خطاب به او اظهار داشت:
حدیث 265
قال الامام الحسین علیه السلام:
یا ابْنَ عَباسٍ!
إِنَّکَ ابْنُ عُمِّ والِدی، وَلَمْ تَزَلْ تَأْمُرُ بِالْخَیرِ مُنْذُ عَرَفْتُکَ، وَکُنْتَ مَعَ والِدی تُشیرُ عَلَیهِ بِمافیهِ الرَّشادُ، وَقَدْ کانَ یسْتَنْصِحُکَ وَیسْتَشیرُکَ فَتُشیرُ عَلَیهِ بِالصَّوابِ،

فَامْضِ إِلى الْمَدينَةِ فى حِفْظِ اللهِ وَكَلائِهِ، وَلا يخْفى عَلى شَىءٌ مِنْ أَخْبارِكَ، فَإِنى مُسْتَوْطِنٌ هذَا الْحَرَمَ، وُمُقيمٌ فيهِ أَبَداً ما رَأَيتُ أَهْلَهُ يحِبّوُنى، وَينْصُرُونى، فَإِذا هُمْ خَذَلوُنى اسْتَبْدَلْتُ به هِم غَيرَهُمْ، وَاسْتَعْصَمْتُ بِالْكَلِمَةِ الّتى قالَها اِبْراهيمُ الْخَليلُ عليهِ السلام يوْمَ أُلْقى فى النَّارِ (حَسْبِى اللهُ وَ نِعْمَ الْوَكيلُ) فَكانَتِ النَّارُ عَلَيهِ بَرْداً و سلاماً.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(ای پسر عباس «عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم» تو پسر عموی پدرم می باشی و از روزی که تو را شناختم به نیکی ها فرمان می دادی، و تو همواره با پدرم علی علیه السلام بودی، و رهنمودهای خوبی داشتی، و پدرم تو را نصیحت می کرد و رهنمودهای لازم می داد و تو می پذیرفتی. اکنون به شهر مدینه بازگرد، در حفظ و أمان الهی، و چیزی از اخبار روز را از من پنهان مکن و گزارش کن، من در حَرَم خدا اقامت می کنم تا آنجا که مردم این شهر به من نیکی می کنند و یاری می دهند، پس اگر اهل این شهر نیز مرا خوار کردند، محل اقامت خود را تغییر می دهم و پناه می برم به کلمه‌ای که حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام در لحظه‌های دیدن آتش فرمود و آن این کلمه است:
«خدا مرا کافی است و او بهترین حمایت کننده است.» پس آتش بر او سرد شد و بر او سلام کرد). [4].
*****
[1] فتوح ابن أعثم کوفی ج5 ص26
مقتل الحسین خوارزمی ج1 ص19
مسیر الاحزان ص41.
[2] فتوح ابن أعثم کوفی ج5 ص26
مقتل الحسین خوارزمی ج1 ص19
مسیر الاحزان ص41.
[3] کتاب لهوف ابن طاووس ص26
مثیر الاحزان ص20
عبدالله بن عمر
کسی بود که با امام علی علیه السلام بیعت نکرد، گرچه در آغاز با یزید مخالف بود امّا سرانجام با یزید بیعت کرد و به شام رفت و هدایا یاو را پذیرفت، و در دوران حجّاج بن یوسف ثقفی به کوفه رفت و با او نیز بیعت کرد، و با جبّاران روزگار سازش کرد، معاویه نیز به یزید گفته بود از مخالفت عبدالله عمر نگران مباش او با تو کنار خواهد آمد.
(کتاب أمالی شیخ صدوق و فتح الباری ج13 ص60 و بحارالانوار ج44 ص311).
[4] فتوح ابن أعثم کوفی ج5 ص26

مقتل الحسين خوارزمی ج1 ص19
مسیر الاحزان ص41.

1 - پاسخ قاطع به فرماندار مکّه
فرماندار مکّه «عمرو بن سعید» از اینکه می دید تبلیغات امام حسین علیه السلام کارگر افتاد و جنایات بنی امیه و یزید افشا شد، و همه فهمیدند که امام علیه السلام دست به یک انقلاب و قیام فراگیر زده است، به آن حضرت اعتراض کرد و گفت:
ای حسین از خدا نمی ترسی که وحدت امّت اسلامی را به تفرقه و جدائی تبدیل می کنی؟
امام علیه السلام پاسخ داد:
حدیث 266
قال الامام الحسین علیه السلام:
«لی عَمَلی وَلَکُمْ عَمَلُکُمْ، أَنْتُمْ بَریئوُنَ مِمَّا أَعْمَلُ وَأَنَا بَری‌ءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ [1] [2].
امام حسین علیه السلام فرمود:
(هر کسی از ما پاداش کار خودش را می بیند، من از آنچه شما انجام می دهید، بیزارم و شما نیز از کارهای من بیزار هستید.)
2 - پاسخ قاطع به نامه فرماندار مکّه
فرماندار مکّه نسبت به محدوده مسئولیت خود حسّاس بود، پس از آنکه در ملاقات حضوری کاری از پیش نبرد نامه‌ای به امام حسین علیه السلام نوشت و در آن نامه به پند و اندرز پرداخت که امام با یزید صلح کند و از تحرّکات سیاسی در مکّه دست بردارد.
امام در پاسخ او نوشت:
حدیث 267
قال الامام الحسین علیه السلام:
اِنْ کُنْتَ اَرَدْتَ بِکِتابِکَ اِلی بِرّی وَصِلَتی فَجُزِیتَ خَیراً فِی الدُّنْیا وَ الْاٰخِرَةِ وَ اِنَّهُ لَمْ یشاقِقِ اللهَ مَنْ دَعا اِلَی اللهِ وَ عَمِلَ صالِحاً
وَ قالَ اِنَّنی مِنَ الْمُسْلِمینَ وَ خَیرُ الْاَمانِ اَمانُ اللهِ، وَ لَمْ یؤْمِنْ بِاللهِ مَنْ لَمْ یخَفْهُ فِی الدُّنْیا فَنَسْأَلُ اللهَ مَخافَةً فی الدُّنْیا تُوجِبُ لَنا اَمانَ الْاٰخِرَةِ عِنْدَهُ. [3].
امام حسین علیه السلام فرمود:
(اگر با نوشتن این نامه می خواهی نسبت بمن نیکی کنی و پیوند دوستی برقرار نمائی؟
خدا تو را در دنیا و آخرت پاداش نیکو عطا فرماید، زیرا همانا دشمنی با خدا نکرده است آن کس که مردم را به خدا خواند و عمل صالح انجام داد، و کسی که گفت من از مسلمانان هستم، و بهترین أمان، أمان خداست، و

ایمان به خدا نیاورد کسی که از خدا نمی ترسد، از خدا ترسیدن او را می طلبم که مایه امان ما در آخرت در نزد خودش باشد.)
*****
[1] سوره یونس آیه41.
[2] تاریخ طبری ج3 ص296
ارشاد شیخ مفید ص219
مثیر الاحزان ص39
بداية و نهاية ج8 ص179.
[3] تاریخ ابن عساکر ترجمه الامام الحسین ص203بدایه و نهایه ج8 ص176.

طرح امام حسین علیه السلام برای جهانی شدن انقلاب، و رساندن پیام عاشورا به گوش جهانیان بسیار جالب و کاربردی بود، زیرا در مراسم حج از تمام بلاد اسلامی مسلمانان شرکت دارند و در آنجا کاروان‌های تجاری رفت و آمد می کنند که تبادل اخبار و اطّلاعات را سامان می دهند، خبر ورود امام علیه السلام به مکّه به زودی در تمام شهرهای اسلامی پخش شد و شیعیان کوفه بهترین فرصت را بدست آورده بودند گرچه در مدینه و بین راه چندبار نامه‌هائی به امام نوشتند، امّا آخرین پیک‌ها و نامه‌های خود را به شهر مکّه فرستادند، و با هزاران امضاء و ده‌ها نامه از امام خواستند که شهر مکّه را رها کرده به سوی عراق حرکت کند.
یک گروه را به وسیله سلیمان بن صُرَد، و مسیب بن نجبة، و رفاعة بن شدّاد، و حبیب بن مظاهر، با نامه‌ای همراه با ده‌ها امضاء فرستادند و در آن نوشتند شیعیان کوفه در انتظار قدوم شما هستند و بیش از چهل هزار نفر هم اکنون یک صدا و با عشق و علاقه با شما بیعت کردند و تو را امام و خلیفه خود می دانند، و در پایان نامه آورده بودند که:
«فَالْعَجَلْ اَلْعَجَلْ !وَالسَّلامُ عَلَیکَ»
«بشتابید !بشتابید !درود بر شما)
نامه‌ای دیگر را عبدالله بن سبع همدانی و عبدالله بن وال تمیمی، در ماه رمضان به امام رساندند.
و نامه‌هائی که تعداد آن را 150 نامه نوشتند توسّط قیس بن مسهّر صیداوی، و عبدالرّحمن عبدالله بن کدن أرحبی و عمارة بن عبید سلولی آوردند و نامه‌ای از طرف هانی بن هانی و سعید بن عبدالله حنفی رسید و نامه‌هائی از طرف شَبَث بن رِبْعی، و حجّار بن أبجر، و یزید بن حارث، و عزرة بن قیس، و عمرو بن حجّاج زبیدی، و محمّد بن عمر تمیمی رسید که در آن نوشتند:
باغ‌های کوفه سرسبز و درختان به بار نشستند، و مردم همه در لشگرهای رزمی آماده‌اند.
1 - پاسخ مثبت به نامه‌های کوفیان
امام حسین علیه السلام پس از مطالعه آن همه نامه و پیک و گروه‌های اعزامی از کوفه، بپاخاست، غسل کرد و دو رکعت نماز بین رکن و مقام ابراهیم خواند و سپس از خدا طلب خیر کرد، و آنگاه فرستادگان مردم کوفه را جمع کرد و خطاب به آنها اظهار داشت:
حدیث 268
قال الإمام الحسین علیه السلام:
إِنّی رَأَیتُ جَدّی رَسُولَ اللهِ صلی الله علیه و آله فی مَنامی وَ قَدْ أَمَرَنی

بِأمْرٍ وَأنَا ماضٍ لاَمْرِهِ، فَعَزَمَ اللهُ لی بِالْخَیرِ، إِنَّهُ وَلی ذلِکَ، وَ الْقادِرُ عَلَیهِ إِنْ شاءَ اللهُ تَعالیَ. [1].
امام حسین علیه السلام فرمود:
(من جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب دیدم که مرا به کاری أمر فرمود و من هم اکنون بدنبال همان کار «سفر به سوی عراق» هستم، خدا برای من خیر و نیکی اراده کرده است که او صاحب اختیار آن است، و بر آن قدرتمند است اگر خدای بزرگ بخواهد.)
2 - ارسال نامه به کوفه و فرستادن نماینده سیاسی
امام حسین صلی الله علیه و آله و سلم سرانجام تصمیم گرفت مکّه را ترک گفته به سوی عراق و کوفه برود، امّا پیش از حرکت باید نماینده سیاسی خود حضرت مسلم بن عقیل را اعزام دارد، تا تحوّلات سیاسی کوفه را درست ارزیابی کند، و اخبار و شرائط حاکم بر کوفه را به امام اطّلاع دهد و از انسان‌های آماده بیعت بگیرد، از این‌رو به کوفیان نوشت:
حدیث 269
قال الامام الحسین علیه السلام:
بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ، مِنَ حُسَینِ بْنِ عَلّی، إِلی الْمَلَأِمِنَ الْمُؤْمنینَ وَالْمُسْلِمینَ، أَمَّا بَعْدُ:
فَاِنَّ هانِئاً وَ سَعیداً قَدِما عَلَی بِکُتُبِکُمْ – وَ کانا آخِرَ مَنْ قَدِمَ عَلَی مِنْ رُسُلِکُمْ -، وَقَدْ فَهِمْتُ کُلَّ الَّذی اقْتَصَصْتُمْ وَذَکَرْتُم، وَمَقالَةَ جُلَّکُمْ:
إِنَّهُ لَیسَ عَلَینا إِمامٌ فَأَقْبِلْ، لَعَلَّ اللهُ أَنْ یجْمَعَنا بِکَ عَلَی الْهُدی وَالْحَقِّ. وَقَدْ بَعَثْتُ إِلَیکُمْ أَخی وَابْنَ عَمّی وَثِقَتی مِنْ أَهْلِ بَیتی (مُسْلِمَ بْنَ عَقیلٍ) وَأَمَرْتُهُ أَنْ یکْتُبَ إِلَی بِحالِکُمْ وَأَمْرِکُمْ وَرَأیکُمْ. فَاِنْ کَتَبَ إِلَی:
أَنَّهُ قَدْ أَجْمَعَ رَأی مَلَئِکُمْ، وَ ذَوِی الْفَضْلِ وَ الْحِجی مِنْکُمْ، عَلی مِثْلِ ما قَدِمَتْ عَلَی بِهِ رُسُلُکُمْ، وَقَرَأْتُ فی کُتُبِکُمْ، أَقْدِمُ عَلَیکُمْ وَ شیکاً إِنْ شاءَاللهُ. فَلَعَمْری مَاالْإِمامُ إِلاَّ الْعامِلُ بِالْکِتابِ، وَ الآخِذُ بِالْقِسْطِ، وَ الدَّائِنُ بِالْحَقِّ، وَ الْحابِسُ نَفْسَهُ عَلی ذاتِ اللهِ، وَالسَّلامُ. [2].
امام حسین علیه السلام فرمود:
(بنام خداوند بخشنده و مهربان، از حسین بن علی به سوی گروهی از مومنان و مسلمانان، پس از ستایش پروردگار، همانا هانی و سعید با نامه‌های شما کوفیان نزد من آمدند و این دو نفر آخرین فرستاده‌های شما بودند، من آنچه را که نوشتید و حکایت کردید درک کردم و سخن همه شما این بود که:
«امام و رهبری نداریم به سوی ما بشتاب، شاید خدا ما را بر هدایت و حق رهنمون باشد».
پس من به سوی شما، برادرم و پسر عمویم و فرد مورد اطمینان خود، مسلم بن عقیل را می فرستم، به او دستور دادم که احوال و اوضاع

سیاسی شهر شما را بمن گزارش کند و رأی و نظر شما را بشناسد. اگر مسلم پس از ارزیابی تحوّلات کوفه بمن بنویسد که رأی و نظر اکثر شما کوفیان و بزرگان شهر همانند گذشته است، و منتظر من هستید به سوی شما می آیم، اگر خدا بخواهد. سوگند بجان من!
رهبر جامعه نیست مگر کسی که به قرآن عمل کند، بر عدالت رفتار نماید، و حق را بطلبد و اجرا کند، و خود را تسلیم خدا نماید با درود)
و به هنگام اعزام مسلم بن عقیل به او فرمود:
حدیث 270
قال الامام الحسین علیه السلام:
إنّی مُوَجِّهُکَ إِلی أَهْلِ الْکُوفَةِ وَهذِهِ کُتُبُهُمْ إِلی، وَسَیقْضِی اللهُ مِنْ أَمْرِکَ ما یحِبُّ وَیرضی، وَأَنَا أَرْجُو أَنْ أَکوُنَ أَنَا وَأَنْتَ فی دَرَجَةِ الشُّهَداءِ، فَامْضِ عَلی بَرَکَةِ اللهِ حَتّی تَدْخُلَ الْکُوفَةَ، فَإِذا دَخَلْتَها فَانْزِلْ عِنْدَ أَوْثَقِ أَهْلِها، وَادْعُ الناسَ إِلی طاعَتی وَاخْذُلْهُمْ عَنْ آلِ أَبی سُفْیانَ، فَإِنْ رَأَیتَ النَّاسَ مُجْتَمِعینَ عَلی بَیعَتی فَعَجِّلْ لی بِالْخَبَرِ حَتی أَعْمَلَ عَلی حَسَبِ ذلِکَ إِنْ شاءَاللهُ تَعالی [3].
امام حسین علیه السلام فرمود:
(من تو را به سوی کوفه می فرستم و اینها که می بینی نامه‌های کوفیان است، و زود است که خداوند آنچه را که دوست دارد و خشنود است در کار تو انجام دهد، و من امیدوارم تا من و تو در جایگاه شهیدان باشیم، حرکت کن به برکت خدا تا وارد کوفه شوی، پس از ورود به شهر کوفه، در خانه مطمئن‌ترین افراد وارد شو، و مردم را به پیروی از من فراخوان و آنها را از فرزندان ابوسفیان پرهیز ده، پس اگر دیدی مردم بر بیعت من اتّفاق نظر دارند زود مرا اطّلاع ده، تا طبق گزارش تو عمل کنم اگر خدای بزرگ بخواهد.)
آنگاه مسلم را در آغوش کشید و به هنگام وداع، هر دو گریستند. مسلم بن عقیل راه عراق را در پیش گرفت، سر راه مخفیانه به مدینه رفت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را زیارت کرد، و در مسجد النّبی دو رکعت نماز خواند و با خانواده‌اش مخفیانه وداع کرد و با دو راهنما به سوی کوفه حرکت کرد، گرچه در بین راه دچار بی آبی و گرمازدگی شدند و راهنمایان مسلم از تشنگی مردند، امّا مسلم بهمراه قیس بن مسهّر با تحمّل تمام مشکلات خود را به کوفه رساند.
3 - نامه به بزرگان بصره
در تداوم ابلاغ پیام قیام عاشورا به مسلمانان، حضرت اباعبدالله علیه السلام نامه‌ای به بزرگان بصره، مانند مالک بن مسمع بکری، أحنف بن قیس، منذر بن جارود، مسعود بن عمرو، قیس بن هیثم، عمرو بن عبیدالله بن معمّر نوشت و آنها را از تحوّلات سیاسی روز با خبر ساخت.
حدیث 271

قال الامام الحسين عليه السلام:
أَمَّا بَعْدُ:
فَاِنَّ اللهَ اصْطَفى مُحَمَّداً صلى الله عليه و آله عَلى خَلْقِهِ، وَأَكْرَمَهُ بِنُبُوَّتِهِ، وَاخْتارَهُ لِرِسالَتِهِ، ثُمَّ قَبَضَهُ اللهُ إِلَيهِ وَقَدْ نَصَحَ لِعِبادِهِ وَبَلَّغَ ما اُرْسِلَ بِهِ‌صلى الله عليه و آله‌ وَكُنَّا أَهْلَهُ وَأَوْلِياءَهُ وَأَوصياءَهُ وَوَرَثَتَهُ وَأَحَقَّ النّاسِ بِمَقامِهِ فِى‌النّاسِ، فَاسْتَأْثَرَ عَلَينا قَوْمُنا بِذلِكَ، فَرَضينا وَكَرِهْنَا الْفُرْقَةَ وَأَحْبَبْنَا الْعافِيَةَ، وَنَحْنُ نَعْلَمُ أَنّا أَحَقُّ بِذلِكَ الْحَقِّ الْمُسْتَحَقِّ عَلَينا مِمَّنْ تَوَلاّهُ وَقَدْ أَحْسَنُوا وَأَصْلَحُوا وَتَحَرَّوا الْحَقَّ، فَرَحِمَهُمُ اللهُ وَغَفَرَ لَنا وَلَهُمْ.
وَقَدْ بَعَثْتُ رَسُولى إِلَيكُمْ بِهذَا الْكِتابِ، وَ أَنَا أَدْعُوكُمْ إِلى كِتابِ اللهِ وَسُنَّةِ نَبيهِ‌صلى الله عليه و آله، فَاِنَّ السُنَّةَ قَدْ اُميتَتْ، و آن الْبِدْعَةَ قَدْ اُحْييتْ، وَ إِنْ تَسْمَعُوا قَوْلى وَتُطيعُوا أَمْرى اَهْدِكُمْ سَبيلَ الرَّشادِ، وَالسَّلامُ عَلَيكُم وَ رَحْمَةُ اللهِ. [4].
امام حسين عليه السلام فرمود:
(پس از ستايش پروردگار، همانا خداوند محمّد صلى الله عليه و آله و سلم را براى هدايت انسان‌ها برگزيد، و او را به نبوّت بزرگ داشت، و براى رسالت خود انتخاب كرد، سپس او را به سوى خود برد در حالى كه پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم بندگان خدا را نيكو پند داد، و آنچه به او وحى شد به مردم ابلاغ كرد.
و ما از خانواده او، دوستان او، و جانشينان او، وارث او، و سزاوارترين مردم به جايگاه رهبرى او بوديم. تا آنكه قبيله ما بر ما ستم روا داشته، و حكومت را غصب كردند، پس راضى شديم و تفرقه را خوش نداشتيم و سلامت و امنيت را دوست داشتيم، و ما مى دانيم كه ما خاندان پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم از ديگران به حكومت سزاوارتريم. من هم اكنون پيک خود را با اين نامه به سوى شما فرستادم، و من شما را به كتاب خدا و سنّت پيامبرش صلى الله عليه و آله و سلم دعوت مى كنم، در حالى كه سنّت پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم در جامعه مرده و بدعت‌ها زنده شده است، پس اگر گوش به سخنان من بسپاريد، و دستور مرا اطاعت كنيد شما را به راه رستگارى هدايت مى كنم، درود خدا و رحمت او بر شما باد.).
ارسال اين نامه شورش و حركتى در مردم بصره ايجاد كرد، يزيد بن مسعود، مردم قبيله بنى تميم و بنى حنظله و بنى سعد را فراخواند، وقتى همه اجتماع كردند سخنرانى پرشورى ايراد كرد و سه قبيله معروف را براى پيروى از امام حسين عليه السلام آماده ساخت، امّا تا رفتند كه حركت خود را سامان دهند، و لشگرى آماده سازند خبر شهادت امام حسين عليه السلام همه آنان را غافلگير كرد.
*****

[1] فتوح ابن اعثم کوفی ج5 ص33
مثیرالأحزان ص26
کتاب لهوف ابن طاووس ص15
أعیان الشیعه ج1 ص589.
[2] تاریخ طبری ج3 ص278 - ج7 ص235
ارشاد شیخ مفید ص204
کامل ابن أثیر ج2 ص534 - ج3 ص267.
[3] فتوح ابن اعثم کوفی ج5 ص36
واقعه طف ص96
تاریخ طبری ج7 ص235
اخبار طوال ص238.
[4] تاریخ طبری ج3 ص280 - ج7 ص240
مثیرالأحزان ص27
بحارالأنوار ج44 ص340
واقعه طف ص107.

1 - بحث و گفتگو با ابن عبّاس
وقتی همه فهمیدند که امام حسین علیه السلام تصمیم به کوچ کردن به سوی عراق دارد، و به زودی مکّه را ترک می گوید، بسیاری از بزرگان آن روز تلاش کردند تا امام علیه السلام را از رفتن به کوفه بازدارند. ابن عباس خدمت امام آمد و پرسید، مردم می گویند شما قصد دارید به سوی عراق حرکت کنید، به من بگو چه می خواهید بکنید؟
حدیث 272
قال الامام الحسین علیه السلام:
إِنّی قَدْ أَجْمَعْتُ الْمَسیرَ فی أَحَدِ یوْمَی هذَینِ إِنْ شاءَاللهُ تعالی.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(من همه چیز را برای سفر آماده کردم و در یکی دو روز آینده اگر خدای بزرگ بخواهد می روم). [1].
ابن عبّاس از بی وفائی کوفیان گفت و هشدار داد که کوفیان مردم قابل اطمینانی نیستند، آنها با تو خواهد جنگید و با تو مخالفت خواهند کرد.
امام در پاسخ فرمود:
حدیث 273
قال الامام الحسین علیه السلام:
وَ إِنّی أَسْتَخیرُ اللهَ وَأَنْظُرُما یکُونُ.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(من از خدا طلب خیر و نیکی می کنم، و نگاه می کنم تا چه پیش آید.) [2].
2 - بحث و گفتگو با عبدالله بن زبیر
عبدالله بن زبیر نیز با یزید بیعت نکرده بود، و به مکّه آمده در آنجا اقامت کرد، وقتی شنید که امام حسین علیه السلام عازم عراق است، خدمت آن حضرت رسید و گفت:
ای حسین ما را رها می کنی و به سوی کوفیان می روی، در حالی که ما از فرزندان مهاجرین و بزرگان امّت اسلامی می باشیم.
حدیث 274
قال الامام الحسین علیه السلام:
وَاللهِ لَقَدْ حَدَّثْتُ نَفْسی بِإِتْیانِ الْکُوفَةِ، وَلَقَدْ کَتَبَ إِلَی شیعتی بِها وَأَشْرافُ أَهْلِها، وَاَسْتَخیرُاللهَ.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(سوگند به خدا!
من خودم را برای رفتن به سوی کوفه وعده می دادم تا آنکه پیروان من و

بزرگان کوفه این نامه‌ها را برای من نوشتند، از خدا طلب خیر دارم.) [3].
عبدالله زبیر گفت، راستی من هم اگر همانند تو شیعیان و طرفدارانی داشتم از آنها روی بر نمی گرداندم.
3 - گفتگوی دوباره ابن عبّاس
ابن عبّاس بار دیگر خدمت امام حسین علیه السلام رسید، و هشدارها داد و از امام خواست که با بنی امیه صلح کند، و از کوچ کردن به سوی عراق بپرهیزد.
حدیث 275
قال الامام الحسین علیه السلام:
هَیهاتَ هَیهاتَ یا اِبْنَ عَبَّاسٍ اِنَّ الْقَوَمَ لَنْ یتْرُکُونی وَ اِنَّهُمْ یطْلُبُونَنی اَینَ کُنْتُ حَتی اُبایعَهُمْ کُرْهاً وَ یقْتُلُونی، وَاللهِ اِنَّهُمْ لَیعْتَدُونَ عَلی کَما اعْتَدَتْ الْیهُودُ فی یوْمِ السَّبْتِ، وَ اِنّی ماضٍ فی أمْرِ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله حَیثُ اَمَرَنی، وَ اِنَّا لِلّه وَ اِنَّا اِلَیهِ راجِعُونَ.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(هرگز!
هرگز!
ای پسر عبّاس!
بنی امیه مرا رها نخواهند کرد، و مرا می طلبند هرجا که باشم تا با زور از من بیعت بگیرند، یا مرا بکشند. سوگند به خدا!
آنها بمن تجاوز خواهند کرد چونانکه یهود در روز شنبه تجاوز کردند، و من بدنبال دستور پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم می روم چنانکه فرمود، و ما همه از خدائیم و به سوی او باز می گردیم). [4].
ابن عبّاس گفت حال که با یزید صلح نمی کنی پس به سوی عراق و کوفه نرو بلکه در همین شهر مکّه اقامت کن.
حدیث 276
قال الامام الحسین علیه السلام:
لأنْ اُقْتَلَ وَاللهِ بِمَکانٍ کَذا اَحَبَّ اِلی مِنْ اَنْ اُستُحِلَّ بِمَکَةَ، وَ هذِهِ کُتُبُ اَهْلِ الْکُوفَةِ وَ رُسُلُهُمْ وَقَدْ وَجَبَ عَلی اِجابَتُهُمْ وَقامَ لَهُمْ الْعُذْرُ عَلی عِنْدَاللهِ سُبْحانَهُ
امام حسین علیه السلام فرمود:
(سوگند به خدا!
من در هرجا کشته بشوم بهتر از آن است که در شهر مکّه خون من ریخته شود، اینها نامه‌های اهل کوفه و فرستادگانشان می باشند، که پس از آن همه دعوت باید جوابشان را بدهم، تا عذری در پیشگاه پروردگار خود نداشته باشند.)
سخن امام که به اینجا رسید ابن عبّاس با صدای بلند گریست. [5].

4 - گفتگوی امام با عمر بن عبدالرّحمن
عمر بن عبدالرّحمن نیز یکی از دوستان و صاحب نظران بود وقتی شنید امام حسین علیه السلام عزم کوچ کردن به سوی عراق را دارد خدمت آن حضرت رسید و تحوّلات سیاسی روز را بازگفت و توضیح داد که مردم بنده درهم و دینارند، کوفیان در عهد و پیمان با شما صداقت ندارند، و چه بسا با شما بجنگند، از رفتن به سوی کوفه منصرف شوید.
حدیث 277
قال الامام الحسین علیه السلام:
جَزاکَ اللهُ خَیراً یابْنَ عَمِّ؛ فَقَدْ وَاللهِ عَلِمْتُ أَنَّکَ مَشَیتَ بِنُصْحٍ وَتَکَلَّمْتَ بِعَقْل وَمَهْما یقْضِ مِنْ أَمْرٍ یکُنْ، اَخَذْتُ بِرَأیکَ أَوْ تَرَکْتُهُ، فَأَنْتَ عِندی أَحْمَدُ مُشیرٍ وَأَنْصَحُ ناصِحٍ.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(ای پسرعمو خدا تو را پاداش نیکو دهد، من می دانم که تو از راه پند و اندرز سخن می گوئی، و عاقلانه قضاوت می کنی، چه بسا نسبت به کاری نظری داده می شود که واقعیت پیدا می کند، نظر تو را می پذیرم یا شاید نتوان به آن عمل کرد، بهر حال تو در نزد من یکی از بهترین مشاوران و یکی از بهترین اندرز دهندگانی.) [6].
5 - گفتگو با واقدی و زراره
واقدی و زرارة بن صالح وقتی مطّلع شدند امام حسین علیه السلام عازم عراق است، خدمت آن حضرت رسیدند، و از هواپرستی و عدم ثبات فکری و عقیدتی کوفیان گفتند و توضیح دادند که دل‌های کوفیان با شما، ولی شمشیرهای آنان بر عَلَیه شماست.
امام حسین علیه السلام به حرف‌های آنان گوش داد.
آنها فکر می کردند تحوّلات سیاسی روز کوفه به امام نرسیده است، و امام با امیدواری و خوشبینی عازم عراق است، در صورتی که امام حسین علیه السلام از همه‌گونه رویدادهای زمان و شرائط حاکم بر کوفه و کوفیان با خبر بود و در جواب آن دو نفر اشاره‌ای به آسمان کرد، درهای آسمان شکافته شد و آنقدر ملائکه نازل شد که تعداد آنها را کسی جز خا نمی دانست، پس از آن اظهار داشت:
حدیث 278
قال الامام الحسین علیه السلام:
لَوْلا تَقارُبُ الأشْیاءِ، وَحُبُوطُ الأجْرِ لَقاتَلْتُهُمْ بِهؤُلاءِ، وَلکِنْ أَعْلَمُ یقِیناً أَنَّ هُناکَ مَصْرَعی و مَصارِعُ أَصْحابی، لا ینْجُو مِنْهُمْ إِلاّ وَلَدی عَلی.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(اگر نبود که همه چیز باید بگونه‌ای طبیعی بگذرد، و أجر و پاداش رفتار انسان‌ها تباه نشود، من با این فرشتگان با بنی امیه مبارزه می کردم، امّا

به یقین می دانم که قربانگاه من و یاران من در عراق است و جز فرزندم علی «امام سجاد علیه السلام» کسی نجات پیدا نمی کند). [7].
ی ÷ kq أساس نظام هستی بر عدل و قانون است و انسان در این نظام آزاد است، بنی امیه آزادند که تهاجم کنند، من هم آزادم که با آنان مبارزه کرده به مقام بلند شهادت برسم پس اگر بحث اختیار نبود، با قدرت امامت، و اعجاز، و با کمک فرشتگان، بنی امیه را نابود می کردم.
هدف چیز دیگری است، و حرکت به سوی عراق یک انجام وظیفه است تا بشریت بداند که هرجا ظلمی هست، فریادی باید باشد، و سکوت و تسلیم نارواست.
6 - گفتگو با ابن زبیر
عبدالله بن زبیر برای چندمین بار با امام حسین علیه السلام به بحث و گفتگو نشست، و گفت:
چرا به سوی عراق می روید؟
امام علیه السلام پاسخ داد:
حدیث 279
قال الامام الحسین علیه السلام:
أتَتْنی بَیعَةُ أرْبَعینَ أَلْفاً یحْلِفُونَ لی بِالطَّلاقِ وَالْعِتاقِ مِنْ اَهْلِ الْکُوفَةِ
امام حسین علیه السلام فرمود:
(از کوفه خبر آوردند که چهل هزار نفر با من بیعت کردند و بر آزادی و آزادگی خود سوگند خورده‌اند.) [8].
بار دیگر امام حسین علیه السلام را بین در خانه خدا و حجرالأسود ملاقات کرد و گفت:
ای حسین!
در همین شهر مکّه بمان، ما همه از تو حمایت می کنیم، و با تو بیعت خواهیم کرد.
حدیث 280
قال الامام الحسین علیه السلام:
إنَّ أبی حَدَّثَنی:
أنَّ بِها کَبْشاً یسْتَحَلُّ حُرْمَتَها!
فَما اُحِبُّ أنْ أکُونَ أنَا ذلِکَ الْکَبْشُ!.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(پدرم به من خبر داد که به سبب وجود قوچی در مکّه احترام آن شهر در هم شکسته خواهد شد و نمی خواهم آن قوچ من باشم). [9].
بار دیگر عبدالله بن زبیر به امام حسین علیه السلام پیشنهاد کرد که در شهر مکّه بمان، مردم را گرد تو جمع می کنیم.
حدیث 281

قال الإمام الحسين عليه السلام:
وَاللهِ لأَنْ اُقْتَلَ خارِجاً مِنها بِشِبْرٍ أَحَبُّ إِلی مِنْ أَنْ اُقْتَلَ داخِلاً مِنْها بِشِبْرٍ!
وَأَيمُ اللهِ لَوْ كُنْتُ فی جُحْرِ هامَّةٍ مِنْ هذِهِ الْهَوامِ لاَسْتَخْرَجُونی حَتَّی يقْضُوا فی حاجَتَهُمْ، وَاللهِ لَيعْتَدَنَّ عَلی كَما اعْتَدَتِ الْيهُودُ فی السَّبْتِ.
امام حسين عليه السلام فرمود:
(به خدا سوگند!
اگر يک وجب دورتر از مكه كشته شوم بهتر از آن است كه در داخل آن به قتل برسم، و اگر دو وجب دورتر از مكّه كشته شوم بهتر است از اينكه در يک وجبی آن به قتل برسم. و به خدا سوگند!
اگر در لانه مرغی باشم مرا در خواهند آورد تا با كشتن من به هدف خويش برسند، و به خدا سوگند همانگونه كه قوم يهود احترام شنبه «سمبل وحدت و روز تقرّب به خدای خويش» را درهم شكستند، اينها نيز احترام مرا درهم خواهند شكست). [10].
عبدالله بن زبير گفت:
هرچه باشد اينجا در كنار حَرَم أَمن خدائی.
امام پاسخ داد:
لِاَنْ اَدْفِنُ بِشاطِیءِ الْفُراتِ اَحَبُّ اِلی مِنْ اَنْ اُدْفِنَ بِفِناءِ الْكَعْبَةِ. [11].
(اگر من در كنار فرات دفن بشوم برای من محبوبتر است از اينكه در آستانه كعبه دفن شوم.)
سپس ابن عبّاس و عبدالله بن زبير خدمت امام حسين عليه السلام رسيدند، و صحبت‌ها كردند و ابن زبير طولانی با امام صحبت كرد، امام رو به ياران خود كرد و فرمود:
إِنَّ هذا يقُولُ لی كُنْ حَماماً مِنْ حَمامِ الْحَرَمِ، وَلِأَنَ اُقْتَلَ وَ يَینی وَبَينَ الْحَرَمِ بَاعٌ أَحَبُّ إِلَی مِنْ أَنْ اُقْتَلَ وَبَينی وَبَينَهُ شِبْرٌ، وَلِاَنْ اُقْتَلُ بِالطَّفِّ أَحَبُّ إِلَی مِنْ أَنْ اُقْتَلَ بِالْحَرَمِ.
(او به من می گويد كبوتر حَرَم باش، و به خدا سوگند!
اگر من يک ذرع دورتر از حَرَم كشته شوم برای من محبوبتر از اين است كه يک وجب دورتر از حرم كشته شوم و اگر در طف «سرزمين كربلا» كشته شوم برای من محبوبتر از اين است كه در حَرَم بقتل برسم.) [12].
7 - گفتگو با اوزاعی
«اوزاعی» نيز يكی ديگر از بزرگان صاحب نظر بود، وقتی شنيد كه امام حسين عليه السلام عزم عراق دارد می گويد. خدمت آن حضرت رسيدم و گفتم:
به من خبر رسيد كه قصد داريد به سوی عراق حركت كنيد؟
امام مرا نوازش كرد و با فروتنی و مهربانی به سخنان من گوش داد.
سپس در پاسخ من فرمود:

حدیث 282
قال الامام الحسین علیه السلام:
مَرْحَباً بِکَ یا اَوْزاعی، جِئْتَ تَنْهانی عَنِ الْمَسیرِ، وَیأْبَی اللهُ إِلاَّ ذلِکَ، اِنَّ مِنْ هاهُنا اِلی یوْمِ الاِثْنَینِ مُنْیَتی
امام حسین علیه السلام فرمود:
(درود بر تو ای اوزاعی، آمده‌ای که مرا از رفتن به سوی عراق بازداری؟ در حالی که خدا جز این را نمی‌خواهد، از هم اکنون تا روز دوشنبه ایام چشم انتظاری من است.) [13].
اوزاعی می گوید:
از آن روز به بعد روزها را شماره می کردم تا شد آنچه را که امام فرمود.
8 - گفتگو با محمّد حنفیه
یکی دیگر از شخصیت‌های بنام، برادر امام حسین علیه السلام جناب محمّد حنفیه است که در جنگهای گذشته حضور داشت، و در جنگ جمل فرمانده نظامی بود، تا شنید که امام حسین علیه السلام قصد عراق دارد ناراحت شد، خدمت آن حضرت رسید و گفت:
برادر، کوفیان با پدرت و برادرت با حیله و نیرنگ برخورد کردند و تو از پیمان شکنی و توطئه آنان آگاهی داری با تو همان می کنند که با آنان کردند، اگر در مکّه بمانی عزیزترین افراد این شهر خواهی بود.
امام در پاسخ او فرمود:
حدیث 283
قالِ الامام الحسین علیه السلام:
یا اَخی قَدْ خِفْتُ اَنْ یغْتالَنی یزیدُ بْنُ مُعاوِیةَ فی الْحَرَمِ، فَاَکُونَ الَّذی یسْتَباحُ بِهِ حُرْمَةُ هذَا الْبَیتِ.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(ای برادر!
می‌ترسم یزید بن معاویه در حَرَم خدا مرا ترور کند، و من کسی باشم که حرمت این خانه را شکسته باشد.)
محمّد حنفیه گفت:
اگر ماندن در شهر مکّه را صلاح نمی دانید، پس به کشوری غیر از کوفه بروید، به سوی یمَن بروید که دست عوامل بنی امیه به تو نخواهد رسید.
امام فرمود:
در این باره فکر می کنم. امّا صبحگاهان محمّد حنفیه با خبر شد که امام حسین علیه السلام در حال خارج شدن از مکّه است، فوراً خدمت برادر رسید و گفت:
با این شتاب چرا خارج می شوی؟
اَتانی رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله بَعْدَ ما فارَقْتُکَ،

فقال:
یا حُسَینُ أُخْرُجْ فَاِنَّ اللهَ، قَدْ شاءَ اَنْ یراکَ قَتِیلاً.
(پس از آنکه از هم جدا شدیم، در خواب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزد من آمد و فرمود:
ای حسین!
از مکّه به سوی کربلا خارج شو، همانا خدا می خواهد تو را کشته شده بنگرد.)
محمّد حنفیه با نگرانی گفت:
«ما همه از خدائیم و به سوی او باز می گردیم.»
برادر حال که خودت در چنین شرائطی به سوی عراق می روید، پس چرا زنان و فرزندان و خواهران را همراه خود آماده کرده‌ای؟
فقال له:
«قَدْ قالَ لِی:
إِنَّ اللهَ قَدْشاءَ أَنْ یراهُنَّ سَبایا» و سلم عَلَیه وَ مَضی. [14].
(رسول خدا به من فرمود:
همانا خدا می خواهد زنان و فرزندان تو را اسیر بنگرد.)
در اینجا محمّد حنفیه با گریه و اندوه با امام خداحافظی کرد.
*****
[1] تاریخ طبری ج3 ص294
فتوح ابن أعثم کوفی ج5 ص72
کامل ابن أثیر ج2 ص545
البدایة والنهایة ج8 ص172.
[2] تاریخ طبری آملی ج3 ص294
فتوح ابن اعثم کوفی ج5 ص72
مقتل الحسین علیه السلام خوارزمی ج1 ص216
کامل ابن أثیر ج2 ص545
البدایة والنهایة ج8 ص172
واقعه طف ص148.
[3] تاریخ طبری ج3 ص294
کامل ابن أثیر ج2 ص546.
[4] معالی السّبطین ج1 ص246
ناسخ التّواریخ ج2 ص122
اسرار الشّهادة ص247.
[5] فتوح ابن أعثم کوفی ج5 ص26
مقتل الحسین خوارزمی ج1 ص19
مسیر الاحزان ص41.

[6] تاریخ طبری ج3 ص294
فتوح ابن أعثم کوفی ج5 ص71
تاریخ ابن أثیر ج2 ص545
أعیان الشیعة ج1 ص593.
[7] دلائل الامامة ص74
کتاب لهوف ابن طاووس ص526
مثیرالاحزان ص39
بحارالأنوار ج44 ص364.
[8] تاریخ ابن عساکر شرح حال امام حسین علیه السلام ص194 حدیث249.
[9] أنساب الاشراف ج3 ص164
تاریخ طبری ج7 ص276
کامل ابن أثیر ج3 ص275
کامل الزیارات ص72.
[10] کامل الزیارات ص72
تاریخ طبری آملی ج3 ص295
تاریخ ابن أثیر ج2 ص546
واقعه طف ص152.
[11] کامل الزیارات ص73
بحارالأنوار ج45 ص86
انساب الاشراف ج3 ص164
کامل ابن أثیر ج3 ص275
(عبدالله بن زبیر در انحراف فکری پدرش زبیر نقش أساس داشت و از توطئه‌گران جنگ جمل است که بر ضدّ امام علی علیه السلام سامان دادند، گرچه بعنوان مخالف یزید توانست در مردم نفوذ کند امّا با امامت امام سجّاد علیه السلام مخالفت کرد، و مکّه را پایگاه خود قرار داد و پس از یزید برادرش مصعب را به سرکوبی مردم کوفه و مختار فرستاد، و شیعیان و بنی هاشم را در مکّه زندانی کرد سرانجام حجّاج ثقفی شهر مکّه را محاصره و او را دستگیر و بدار کشید)
«مروّج الذّهب ج3 ص88».
[12] کامل الزیارات ص72
بحارالانوار ج45 ص85 حدیث 16.
[13] کتاب دلائل الامامة طبری ص75.
[14] کتاب لهوف ابن طاووس ص27
أعیان الشیعة ج1 ص593
معالی السبطین ج1 ص251.

پس از آنکه امام حسین علیه السلام تصمیم نهائی خود را گرفت، و گفتگوهای مداوم و طولانی بزرگان و شخصیت‌ها نتوانست در عزم امام خللی ایجاد کند، امام علیه السلام برای آگاهی حجّاج بیت الله که از سراسر بلاد اسلامی آمده بودند، سخنرانی کرد، و اهداف خود را در قیام عاشورا توضیح داد و از شهادت خود خبر داد و عاشقان شهادت در راه خدا را فراخواند.

1 - سخنرانی عمومی و افشاگری‌ها رجوع شود به حرف خ - خطبه‌ها شماره 10 (سخنرانی در مکّه و خبر از آینده)

2 - سخنرانی اخلاقی

در اجتماع دیگری امام حسین علیه السلام برای تذکّر دادن ارزش‌های اخلاقی بپاخاست و سخنرانی کرد که بخشی از آن بشرح زیر است:

حدیث 284

قال الامام الحسین علیه السلام:

اِنَّ الْحِلْمَ زِینَةٌ، وَ الْوَفاءَ مُرُوءَةٌ، وَ الصِّلَةَ نِعْمَةٌ، وَالْاِسْتِکْبارَ صَلَفٌ، وَ الْعَجَلَةَ سَفَهٌ، وَالسَّفَهَ ضَعْفٌ، وَ الْغُلُوَّ وَرْطَةٌ، وَ مُجالَسَةَ اَهْلِ الدِّناءَةِ شَرٌّ، وَ مُجالَسَةَ اَهْلِ الْفِسْقِ رَیبَةٌ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(همانا حلم و بردباری، زینت انسان است، و وفاداری، مروّت انسان، و پیوند با خویشاوندان، نعمت است، و تکبّر، خودپسندی، و شتاب‌زدگی، نشانه بی عقلی است، و زیاده طلبی، هلاکت و نشستن با انسانهای پَست، شر است، و رفت و آمد با فاسدان، دچار شدن به شک و تردید است.) [1].

*****

[1] کشف الغمة ج2 ص530

فصول المهمة ص169

نورالابصار ص138

معالی السبطین ج1 ص251.

تداوم مبارزه از مکه تا کربلا

تداوم مبارزه از مکه تا کربلا

مرحله نهائی تداوم مبارزات سیاسی امام حسین علیه السلام، از مکّه تا کربلاست، که همواره سعی کرد تا مردم را آگاهی دهد، جنایات بنی امیه را آشکارا بیان کند، و آمادگی رزمی خود را حفظ کرده هرجا بتواند به حکومت یزید ضربه سیاسی، اقتصادی بزند مانند:

امام حسین علیه السلام پس از اعمال عمره برای حج مُحرِم نشد، با یاران خود تا صحرای عرفات پیش رفت، کنار «کوه رحمت» دعای معروف «عرفه» را خواند و در حالی که همه حاجیان به سوی صحرای عرفات می رفتند و چادر می زدند، امام راه عراق را در پیش گرفت و از آنان جدا شد و نشان داد.
آنگاه که اسلام در خطر باشد، تنها با انجام مراسم حج که جهاد ضعیفان است نمی شود به دین و قرآن یاری داد، باید به کربلا رفت و مسلّحانه با طاغوتیان زمین جنگید.
وقتی کاروان امام علیه السلام به منطقه تنعیم «که مسجد تنعیم در آنجا قرار دارد» رسید به شترانی برخورد کردند که از طرف فرماندار یزید در یمن، هدایا و مالیات به شام می بردند، امام علیه السلام آن اموال را مصادره کرد [1] و خطاب به صاحبان شتران فرمود:
حدیث 285
قال الامام الحسین علیه السلام:
لااُکْرِهُکُمْ، مَنْ أَحَبَّ أَنْ یمْضِی مَعَنا إِلی الْعِراقِ أَوْفَینا کِراءَهُ وَأَحْسَنَّا صُحْبَتَهُ، و من أَحَبَّ أَنْ یفارِقَنا مِنْ مَکانِنا هذا أَعْطَیناهُ مِنَ الْکِراءِ عَلی قَدْرِما قَطَعَ مِنَ الأَرْضِ.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(من شما را مجبور نمی کنم، هریک از شما مایل باشد که به همراه ما به عراق بیاید کرایه تا عراق را به او می پردازم و او در طول این سفر از مصاحبت نیک ما برخوردار خواهد گردید، و هر کس بخواهد از همین‌جا به وطن خود برگردد، کرایه از یمن تا این نقطه را به او می پردازم). [2].
*****
[1] چون امام حسین علیه السلام امام بحقّ جامعه بود و یزید غاصب حکومت اسلامی بود مالیات‌های کشور اسلامی می بایست به حضرت اباعبدالله علیه السلام تحویل داده می شد.
پس در حقیقت امام اموال خود را باز پس گرفته است.
[2] تاریخ طبری آملی ج3 ص296 و ج7 ص277
تاریخ ابن أثیر ج2 ص547
کتاب لهوف ابن طاووس ص30.

1 - گفتگو با فرزدق شاعر معروف
امام حسین علیه السلام پس از خارج شدن از مکّه به راه خود ادامه داد تا به سرزمین «صفّاح» رسید، در آنجا فرزدق شاعر که با مادرش به حج می رفت با امام ملاقات کرد، وقتی کاروان و مردان و زنان و یاران امام حسین علیه السلام را دید پرسید:
چه چیزی عامل شتابزدگی شما در خارج شدن از مکّه شد؟
امام علیه السلام پاسخ داد:
اگر شتاب نمی کردم و خارج نمی شدم دستگیرم می کردند.
آنگاه از فرزدق پرسید:
از مردم کوفه و عراق بگو. فرزدق گفت:
دل‌های مردم با تو است ولی شمشیرها بر ضد تو است و قضا و قدر الهی نیز از آسمان نازل می شود و خدا هرچه را بخواهد انجام می دهد.
حدیث 286
قال الامام الحسین علیه السلام:
صَدَقْتَ، لِلَّهِ الأمْرُ [مِنْ قَبْلُ و من بَعْدُ] وَكُلُّ يوْمٍ (رَبُّنا) هُوَ فی شَأْنٍ، إِنْ نَزَلَ الْقَضاءُ بِما نُحِبُّ [وَ نَرْضی] فَنَحْمِدُ الله عَلی نَعْمائِهِ وَ هُوَ الْمُسْتَعانُ عَلی أَداءِ الشُّكْرِ، و آن حالَ الْقَضاءُ دُونَ الرَّجاءِ فَلَمْ يبْعُدْ مَنْ كانَ الْحَقُّ نيتَهُ وَ التَّقْوی سِيرَتَهُ.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(فرزدق!
درست گفتی، مقدّرات در دست خداست، و او هر روز فرمان تازه‌ای دارد که اگر پیش آمدها دلخواه ما باشد، در مقابل نعمتهای خداوند سپاسگزاریم، و اوست مددکار انسان در شکرگزاری ها. و اگر حوادث و پیش آمدها در میان ما و خواسته‌هایمان حائل گردید و کارها آنگونه که دوست داریم به پیش نرفت بازهم آن کس که نیتش حق، و تقوا 1پیشه‌اش باشد از مسیر صحیح خارج نگردیده است). [1].
سپس اهداف قیام عاشورا را بیان داشت.
حدیث 287
قال الامام الحسین علیه السلام:
يا فَرَزْدَقُ!
اِنَّ هؤُلاءِ قَوْمٌ لَزِمُوا طاعَةَ الشَّيطانِ، وَتَرَكُوا طاعَةَ الرَّحْمانِ، وَأَظْهَروُا الْفَسادَ فِی الأَرْضِ، وَاَبْطَلُوا الْحُدُودَ، وَشَرِبُوا الْخُمُورَ، وَاسْتَأثَروُا فی أَمْوالِ الْفُقَراءِ وَالْمَساكينَ، وَأَنا أَوْلی مَنْ قامَ بِنُصْرَةِ دينِ اللهِ وَ إِعْزازِ شَرْعِهِ وَالْجِهادِ فی سَبيلِهِ؛ لِتَكُونَ كَلِمَةُ اللهِ هِی الْعُلَيا؛

امام حسین علیه السلام فرمود:
(ای فرزدق!
همانا این مردم!
اطاعت شیطان را پذیرفتند، و اطاعت پروردگار را رها کردند، و در زمین فساد را آشکار کردند، و حدود الهی را تعطیل، و شراب خوار شدند، و به اموال فقراء و مردم زمین‌گیر تجاوز کردند، و من از دیگران به یاری کردن دین خدا، و محترم نگاهداشتن احکام دین و جهاد در راه خدا سزاوارترم، تا نام خدا از همه چیز برتر باشد.) [2].
2 - گفتگو با بشر بن غالب
در تداوم حرکت به سوی عراق، امام حسین علیه السلام به سرزمین «ذات عرق» رسید، در آنجا با مردی به نام بُشر بن غالب برخورد کرد.
امام از او پرسید:
مردم عراق را چگونه پُشت سر گذاشتی؟
پاسخ داد:
دل‌های مردم با تو است ولی شمشیرها بر ضد شما است.
حدیث 288
قال الامام الحسین علیه السلام:
صَدَقْتَ یا أَخا الْعَرَبِ!
إِنَّ اللهَ تَبارَکَ وَتَعالَی یفْعَلُ ما یشاءُ، وَیحْکُمُ ما یریدُ. [3].
امام حسین علیه السلام فرمود:
(راست گفتی ای برادر عرب، همانا خداوند مبارک و بزرگ انجام می دهد هرچه را که بخواهد و به آنچه اراده فرماید فرمان خواهد داد.)
آن مرد پرسید:
معنای این آیه «یوم ندعوا کلّ أناس بامامهم»
«روزی که هر انسانی را با امامش فرا می خوانیم.» چیست؟
نَعَمْ یا أَخا بَنی أَسَدٍ!
هُمْ إِمامانِ:
إِمامُ هُدی دَعا اِلی هُدی، وَ إِمامُ ضَلالَةٍ دَعا اِلی ضَلالَةٍ، فَهَدی مَنْ أَجابَهُ اِلی الْجَنَّةِ، و من أَجابَهُ اِلَی الضَّلالَةِ دَخَلَ النَّارَ. [4].
(امام و پیشوائی است که مردم را به راه راست و به سوی سعادت و خوشبختی می خواند و گروهی به او پاسخ مثبت داده و از او پیروی می کنند، و پیشوای دیگری نیز هست که به سوی انحراف و بدبختی دعوت می کند و گروه دیگری نیز به او جواب مثبت می دهد که گروه اوّل در بهشت، و گروه دوم، در دوزخ خواهند بود.)
3 - گفتگو با عبدالله بن مطیع
در ادامه حرکت، کاروان حضرت اباعبدالله علیه السلام به یکی از چاه‌های

پر آب بین راه عراق رسید، در آنجا فرود آمدند. عبدالله بن مطیع که کاروان امام را دید، خدمت آن حضرت رسید و گفت:
پدر و مادرم فدای تو ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چه چیزی باعث شد تا به سوی عراق حرکت کنی؟
حدیث 289
قال الامام الحسین علیه السلام:
كانَ مِنْ مَوْتِ مُعاوِيةَ ما قَدْ بَلَغَکَ، فَكَتَبَ إِلَى أَهْلُ الْعِراقِ يدْعُونَنى إِلى أَنْفُسِهِمْ. [5].
امام حسین علیه السلام فرمود:
(از مرگ معاویه بشما هم خبر رسید که پس از آن مردم عراق برای من نامه نوشتند و مرا به سوی خود خواندند.)
عبدالله بن مطیع گفت ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تو را به حرمت اسلام سوگند می دهم که به سوی عراق و کوفه نروید، اگر بنی امیه حرمت تو را بشکنند و تو را به قتل برسانند، دیگر به کسی رحم نخواهند کرد، و فراوان گفت و اصرار کرد که امام حسین علیه السلام سفر به کوفه را از یاد ببرد.
امّا امام در پاسخ او فرمود:
لَنْ يصِيبَنا اِلاَّ ما كَتَبَ اللهُ لَنا [6].
(چیزی بما نمی رسد جز آنچه را که خداوند برای ما نوشته است.).
4 - گفتگو با دو تن از کوفیان
کاروان امام حسین علیه السلام وقتی به سرزمین «ثعلبیه» رسید، دو تن از اهل کوفه که تازه از آنجا آمده بودند و آخرین اخبار کوفه را می دانستند خدمت امام علیه السلام رسیدند و گفتند:
اخبار کوفه را در میان جمع بگوئیم یا در مجلسی خصوصی؟
امام فرمود:
ما با یاران خود چیز سرّی نداریم، بگوئید. آنها گفتند:
وقتی از کوفه خارج می شدیم، مسلم بن عقیل و هانی بن عروة را لشگریان ابن زیاد کشته بودند و پاهای قطع شده‌شان را بچه‌های کوفه در خیابانها و بازار بر روی زمین می کشیدند.
حدیث 290
قال الامام الحسین علیه السلام:
إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيهِ راجِعُونَ!
رَحْمَةُ اللَهِ عَلَيهِما»، لا خَيرَ فِى الْعَيشِ بَعْدَ هؤُلاءِ
امام حسین علیه السلام فرمود:
(ما همه از خدائیم و به سوی او باز می گردیم، دیگر پس از کشته شدن این عزیزان خیری در زندگی کردن نیست.) [7].

آن دو تن سعی فراوان کردند که امام را راضی کنند تا به مدینه بازگردد و سفر کوفه را رها کند.
امّا امام حسین علیه السلام اهداف بلند و ارزشمندی دارد که باید آنها را تحقّق بخشد.
امام علیه السلام پس از شنیدن اخبار کوفه و شهادت یاران جملات بالا را مرتّب تکرار می کرد.
5 - گفتگو با أبا هِرّه
پس از دور شدن از منزلگاه «ثعلبیه» امام حسین علیه السلام با مردی از کوفیان به نام «أبا هِرّه» ملاقات کرد.
آن شخص به امام گفت:
ای پسر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چه چیزی تو را از حَرَم خدا و از حَرَم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیرون آورد؟
حدیث 291
قال الامام الحسین علیه السلام:
وَیحَکْ أَبا هِرَّةَ!
إِنَّ بَنی أُمَیةَ أَخَذُوا مالی فَصَبَرْتُ، وَشَتَمُوا عِرْضی فَصَبَرْتُ، وَطَلَبُوا دَمی فَهَرَبْتُ. وَأیمُ اللهِ یا أَبا هِرَّةَ لَتَقْتُلُنی الْفِئَةُ الْباغِیةُ!
وَلَیلْبِسَهُمُ اللهُ ذُلاً شامِلاً وَسَیفاً قاطِعاً، وَلَیسَلِّطَنَّ اللهُ عَلَیهِمْ مَنْ یذِلَّهُمْ حَتّی یکُونُوا أَذَلَّ مِنْ قَوْمِ سَبَإٍ إِذْ مَلِکَتْهُمْ اِمْرَأَةٌ مِنْهُمْ فَحَکَمَتْ فی أَمْوالِهِمْ وَ فی دِمائِهِمْ. [8].
امام حسین علیه السلام فرمود:
(وای بر تو أباهرّه بنی امیه مال مرا گرفتند صبر کردم، و با فحّاشی و ناسزاگویی احترام مرا در هم شکستند و بازهم شکیبائی کردم، ولی چون خواستند خونم را بریزند از شهر خود خارج شدم، و به خدا سوگند!
اینان «بنی امیه» مرا خواهند کشت، و خداوند آنها را به ذلّت فراگیر و شمشیر برنده مبتلا کرده و کسی را بر آنان مسلّط خواهد نمود که به ذلّت و زبونیشان بکشاند و به قتلشان برساند و ذلیل‌تر از «قوم سبا» گرداند که یک نفر زن به دلخواه خود بر مال و جانشان حکومت و فرمانروایی کرد).
6 - گفتگو با یکی از کوفیان
یکی از کوفیان که تازه از شهر کوفه خارج شده بود و تحوّلات سیاسی آن را می دانست، از دور کاروان و خیمه‌های امام حسین علیه السلام را دید شتابان خود را به آن حضرت رساند و گفت:
یا اباعبدالله!
چرا به این سرزمین سفر کردی؟
حدیث 292
قال الامام الحسین علیه السلام:

إِنَّ هؤُلاءِ أخافُونِي وَهذِهِ كُتُبُ أهْلِ الْكُوفَةِ وَهُمْ قاتِلِی، فَإذا فَعَلُوا ذلِکَ وَلَمْ یدَعُوا لِلّهِ مُحَرَّماً إلاّ اِنْتَهَکُوهُ بَعَثَ اللهُ إلَیهِمْ مَنْ یقْتُلُهُمْ حَتَّی یکُونُوا أذَلَّ مِنْ قَوْمِ الأمَةِ.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(بنی امیه مرا ترساندند، و اینها که می بینی نامه‌های کوفیان است که بمن نوشتند گرچه همین مردم مرا خواهند کشت، پس حرامی نیست جز آنکه آنرا زیر پا بگذارند، آنگاه خداوند کسی را بر کوفیان مسلّط می کند که آنها را قتل عام کرده و ذلیل‌تر از بردگان قرار می دهد). [9].
7 - گفتگو با مردی کوفی در ثعلبیه
در سرزمین «ثعلبیه» یکی از شهروندان کوفه کاروان امام حسین علیه السلام را دید و شناخت و چون کوفیان را خوب می شناخت فوراً خدمت آن حضرت رسید تا علّت سفر به سوی کوفه را بداند و امام را از این سفر باز دارد. سلام کرد و حال پرسید و گفت:
ای پسر پیامبر!
چرا به سوی کوفه می روید؟
حدیث 293
قال الامام الحسین علیه السلام:
یا أخا أهْلِ الْکُوفَةِ أما وَاللهِ لَوْ لَقِیتُکَ بِالْمَدِینَةِ لَأَرَیتُکَ أثَرَ جَبْرَئیلَ مِنْ دارِنا وَنُزُولِهِ عَلَی جَدّی بِالْوَحْی، یا أخا أهْلِ الْکُوفَةِ مُسْتَقَی الْعِلْمِ مِنْ عِنْدِنا، أفَعَلِمُوا وَجَهِلْنا؟
هذا ما لا یکُونُ.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(به خدا ای برادر کوفی!
اگر در مدینه تو را دیدار کرده بودم جای پای جبرئیل را در خانه خود به تو نشان می دادم که برای جدّم وحی را می آورد، ای برادر کوفی!
مردم علم را از ما دریافتند و دانا شدند، آیا ممکن است ما خود آگاهی نداشته باشیم؟
این شدنی نیست). [10].
امام علیه السلام در این ملاقات کوتاه به آن مرد کوفی فهماند که از تحوّلات کوفه و سرانجام سفر با خبر است و آگاهانه به سوی «شهادت» می رود.
8 - گفتگو با فرزدق در منزلگاه صفاح
فرزدق بار دیگر خدمت امام حسین علیه السلام رسید و گفت:
چگونه به سوی کوفه می روید در حالی که آنها پسر عموی تو مسلم بن عقیل و یاران او را کشتند؟
حدیث 294

قال الامام الحسين عليه السلام:
رَحِمَ اللهُ مُسْلِماً فَلَقَدْ صارَ إِلى رَوْحِ اللهِ وَ رَيحانِهِ وَ تَحِيتُهُ وَ رِضْوانِهِ، أما إِنَّهُ قَدْ قَضى ما عَلَيهِ وَبَقِى ما عَلَينا، ثمّ أنشأ يقول:
امام حسين عليه السلام فرمود:
(خدا رحمت كند مسلم را، او به سوى روح و رحمت و بهشت و آمرزش الهى رفت، آگاه باش!
آنچه خواست خدا بود بر او جارى شد، و آنچه مربوط بماست، باقى مانده است.
سپس اين شعر را خواند:
فَإِنْ تَكُنِ الدُّنْيا تُعَدُّ نَفيسَةً
فَاَنّ ثَوابَ اللهِ أَعْلى وَأَنْبَلُ
وَإِنْ تَكُنِ الأبْدانُ لِلْمَوْتِ اُنْشِأَتْ
فَقَتْلُ امْرِىءٍ بِالسَّيفِ فِى اللهِ أَفْضَلُ
وَإِنْ تَكُنِ الأرْزاقُ قِسْماً مُقَدَّراً
فَقِلَّةُ حِرْصِ الْمَرْءِ فى الرِّزْقِ أَجْمَلُ
وَإِنْ تَكُنِ الأَمْوالُ لِلتَّرْكِ جَمْعُها
فَما بالُ مَتْرُوكٍ بِهِ الْمَرْءُ يبْخَلُ [11].
- پس دنيا هر قدر زيبا باشد امّا خانه بهشت بزرگتر و زيباتر است.
- و اگر بدن‌ها براى مردن خلق شدند پس كشته شدن با شمشير در راه خدا برتر است.
- و اگر روزى‌ها تقسيم شده و اندازه‌گيرى شده است، پس كم كردن حرص در روزى، زيباتر است.
- و اگر اموال را انسان ترك مى كند و مى رود، پس چرا بايد انسان آزاد مرد به آن بُخل ورزد.
- سلام خدا بر شما اى خاندان پيامبر، من شما را مى نگرم كه به زودى كوچ مى كنيد.
- و اگر رفتار انسان‌ها روزى بخودشان باز مى گردد پس خوشروئى و اخلاق نيكو و پُرارزش‌تر و كامل‌تر است.)
آنگاه به سراغ خواهر زاده‌هاى خود از فرزندان مسلم رفت، آنها را بر روى زانوهاى خود نشاند و فرمود:
يا إِبْنَتِى أَنَا أَبُوكِ وَ بَناتى أَخَواتُكِ
(دخترم، من پدر تو هستم و دخترانم خواهران تو مى باشند.)
9 - گفتگو با هلال بن نافع
پس از دور شدن از منزلگاه «ثعلبيه» در بين راه، هلال بن نافع، و عمرو بن خالد، كه هر دوتن از شهر كوفه بودند با امام حسين عليه السلام ملاقات كردند و اخبار كوفه را به امام رساندند و گفتند:

دل‌های سرمایه‌داران با عبیدالله بن زیاد است، و دلهای دیگر مردم با شماست و مسلم بن عقیل و هانی بن عروه و قیس بن مسهّر را نیز کشتند.
حدیث 295
قال الامام الحسین علیه السلام:
اَللّهمَّ اجْعَلِ الْجَنَّةَ لَنا وَ لاَِشْیاعِنا مَنْزِلاً کَریماً إِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدیرٌ.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(خدایا بهشت را برای ما و شیعیان ما خانه‌ای با کرامت قرار ده، و بین ما و شیعیان ما در پرتو رحمت خودت جمع فرما که تو بر هر چیزی توانائی.) [12].
این دو نفر نیز با آن حضرت همراه شدند و از شهداء کربلا به حساب آمدند.
10 - گفتگو با پیک مسلم بن عقیل
وقتی مسلم بن عقیل نماینده امام حسین علیه السلام را در کوفه دستگیر کردند به هنگام شهادت وصیت کرد که نامه‌ای از طرف او به امام حسین علیه السلام بنگارند که به سوی کوفه نیاید، و به عهد و پیمان کوفیان اعتنائی نکند.
محمّد بن أشعث، پیکی را با همین نامه به سوی امام فرستاد تا به وصیت حضرت مسلم عمل کرده باشد.
ایاس بن عثل نامه را گرفت و کوفه را ترک گفت و به سوی امام حسین علیه السلام در حرکت بود که در منزلگاه «زباله» به امام رسید و نامه را تقدیم داشت آن حضرت پس از خواندن نامه فرمود:
حدیث 296
قال الامام الحسین علیه السلام:
کُلُّ ما حُمَّ نازِلٌ، وَعِنْدَ اللهِ نَحْتَسِبُ أَنْفُسَنا وَ فَسادَ أُمَّتِنا.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(آنچه مقدّر است نازل می شود، ما جان خود را در راه خدا و ریشه‌کن کردن فساد، در امّت اسلامی تقدیم می داریم). [13].
11 - گفتگو با عمرو بن لوذان
کاروان امام حسین علیه السلام وقتی به منزلگاه «عقبه» رسید پیرمردی از قبیله «بنی عکرمه» به نام عمرو بن لوذان، خدمت امام آمد و پس از احوالپرسی و سلام گفت:
می‌خواهید به کجا بروید؟
فرمود:
بسوی کوفه !. گفت:
تو را به خدا سوگند می دهم که از این سفر روی گردانید، شما دارید به

استقبال شمشیرها و نیزه‌ها می روید، اگر آنان که تو را دعوت کردند و نامه نوشتند توانائی داشتند، دشمنان تو را کنار می زدند و با آنان می جنگیدند.
حدیث 297
قال الامام الحسین علیه السلام:
یا عَبْدَاللهِ لَیسَ یخَفی عَلَی الرَّأی أَنَّ اللهَ تَعالی لا یغْلَبُ عَلی أَمْرِهِ. وَاللهِ لا یدَعُونَی حَتّی یسْتَخْرِجُوا هذِهِ الْعُلْقَةَ مِنْ جَوْفی، فَإِذا فَعَلُوا سَلَّطَ اللهُ عَلَیهِمْ مَنْ یذِلُّهُمْ، حَتّی یکُونُوا أَذَلَّ فِرَقِ الْأُمَمِ [14].
امام حسین علیه السلام فرمود:
(ای بنده خدا، نظر شما بر من پنهان نیست، و لکن چیزی بر فرمان خدا پیروز نمی گردد، سوگند به خدا!
بنی‌امیه مرا رها نمی کنند تا این روح را از بدن من خارج کنند، پس آنگاه که مرا کشتند، خداوند کسی را بر آنها مسلّط می کند که آنها را ذلیل دارد تا آنجا که از هر ذلیلی پَست‌تر باشند).
*****
[1] ارشاد شیخ مفید ص218
تاریخ طبری ج3 ص296 و ج7 ص278
کامل ابن أثیر ج2 ص547 و ج3 ص276
مثیرالأحزان ص40
البدایة والنهایة ج8 ص180
بحارالأنوار ج44 ص365
أعیان الشیعة ج1 ص594.
[2] تذکرة الخواص ص217.
[3] سوره اسراء ص71.
[4] فتوح ابن أعثم کوفی ج5 ص77
مثیرالأحزان ص42
کتاب لهوف ابن طاووس ص30
عوالم بحرانی ج17 ص217.
[5] تاریخ طبری آملی ج3 ص301
ارشاد شیخ مفید ص221
أعیان الشیعة ج1 ص594
واقعه طف ص160.
[6] اخبار الطوال ص246.
[7] انساب الاشراف ج3 ص168
تاریخ طبری ج7 ص293
کامل ابن أثیر ج3 ص278.

[8] فتوح ابن أعثم كوفى ج5 ص79
اعيان الشيعة ج1 ص595
كتاب لهوف ابن طاووس ص62.
[9] عوالم بحرانى ج17 ص218
بدايه و نهايه ج8 ص169
مثير الاحزان ص21.
[10] بصائر الدرجات ص11 حديث 1
اصول كافى ج1 ص398 حديث 2
بحارالأنوار ج26 ص157 و ج45 ص93.
[11] كتاب لهوف ابن طاووس ص32
بحارالأنوار ج44 ص374
مثيرالاحزان ص45
نورالابصار ص138.
[12] ينابيع المودة ص405.
[13] تاريخ طبرى ج3 ص290
معالم المدرستين ج3 ص81.
[14] ارشاد شيخ مفيد ص223
تاريخ ابن أثير ج2 ص549
عوالم بحرانى ج17 ص225
اعيان الشيعة ج1 ص595.

1 - ارسال نامه به کوفیان
2 - ارسال نامه همراه مسلم بن عقیل
3 - ارسال نامه به کوفیان همراه قیس بن مسهّر
وقتی کاروان امام حسین علیه السلام به سرزمین «حاجز» رسید، نامه‌ای به مردم کوفه نوشت و آن را توسّط قیس بن مسهّر صیداوی فرستاد.
حدیث 298
قال الامام الحسین علیه السلام:
بِسْمِ‌اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ، مِنَ الْحُسَینِ بْنِ عَلی اِلی اِخوانِهِ الْمُؤْمِنینَ وَ الْمُسْلِمینَ، سَلامٌ عَلَیکُمْ، فَاِنّی أَحْمَدُ اِلَیکُمُ اللهَ الَّذی لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ، أَمَّا بَعْدُ، فَاَنَّ کِتابَ مُسْلِمِ بْنِ عَقیلٍ جائَنی یخْبِرُنی فِیهِ بِحُسْنِ رَأْیکُمْ، وَاجْتِماعِ مَلَئِکُمْ عَلی نَصْرِنا، وَالطَّلَبِ بِحَقِّنا، فَسَأَلْتُ اللهَ أَنْ یحْسِنَ لَنا الصَّنِیعَ، و آن یثیبَکُمْ عَلی ذلِکَ أَعْظَمَ الأجْرِ، وَقَدْ شَخَصْتُ اِلَیکُمْ مِنْ مَکَّةَ یومَ الثُّلاثاءِ لِثَمانٍ مَضَینَ مِنْ ذِی الْحَجَّةِ یوْمَ التَّرْوِیةِ، فَاِذا قَدِمَ عَلَیکُمْ رَسُولی فَاکْمِشُوا أَمْرَکُمْ وَجِدُّوا، فَاِنّی قادِمٌ عَلَیکُمْ فی أَیامِی هذِهِ اِنْ شاءَاللهُ، وَالسَّلامُ عَلَیکُمْ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ
امام حسین علیه السلام فرمود:
(بنام خداوند بخشنده و مهربان، از حسین بن علی به سوی برادران مؤمن و مسلمان کوفه، درود خداوند بر شما در رابطه با شما خداوند را سپاس می گذارم، نامه مسلم بن عقیل را دریافت نمودم وی گزارش داد که نیکو رأی هستید و همبستگی شما را برای یاری ما و گرفتن حق ما نیز گزارش کرد، از خداوند می خواهم که لطف خود را بر ما تمام کند و شما را نیز پاداش نیکو عنایت فرماید.
من در روز سه‌شنبه هشتم ذی الحجّه از مکّه خارج شدم، اکنون به هنگام ورود نماینده من نزد شما، خود را آماده سازید و تلاش و جدّیت کنید که در همین روزها به شما می پیوندم، درود و رحمت خدا بر شما باد). [1].
گرچه این نامه به کوفیان نرسید، زیرا قیس بن مسهّر را راهدارهای عبیدالله بن زیاد دستگیر کردند و او نامه را جویده بود که اسرار آن فاش نگردد. قیس را به کوفه بردند و گفتند در مسجد کوفه در آی و بر منبر آن علی علیه السلام و امام حسین علیه السلام را دشنام ده تا تو را آزاد کنیم. قیس بن مسهّر، پذیرفت تا از این راه پیام نامه را به گوش مردم برساند بر بالای منبر رفت و پس از ستایش پروردگار گفت ای مردم شماها نامه دعوت نوشتید و هم اکنون حسین علیه السلام به سوی شما در حرکت است، من او را در سرزمین «حاجز» ترک کردم، به ندای او پاسخ مثبت دهید و آنگاه عبیدالله بن زیاد و پدرش را لعنت کرد.

او را به بالای قصر کوفه برده، و به زمین پرتاب کردند تا به شهادت رسید. [2].

4 - نامه به کوفیان همراه عبدالله بن یقطر

عبدالله بن یقطر نیز توسّط راهدارهای ابن زیاد دستگیر و به شهادت رسید، وخبر شهادت او را در منزلگاه «زباله» به امام حسین علیه السلام رساندند.

5 - پاسخ ندادن به نامه ابن زیاد

عمر سعد پس از آنکه با لشگریان فراوان در کربلا، امام حسین علیه السلام را در محاصره خود قرار داد، پیکی بطرف آن حضرت فرستاد که نامه ابن زیاد را آورده و از امام می خواست تا پاسخی به نامه ابن زیاد بدهد.

امام قاطعانه جواب داد:

حدیث 299

قال الامام الحسین علیه السلام:

لااُجیبُ ابن زِیادَ بِذلک اَبَداً، فَهَلْ هُوَ إلاَّ الْمَوْتَ، فَمَرْحَباً بِهِ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(جواب نامه ابن زیاد را نمی دهم، نه هرگز!

مگر سرانجام مرگ نیست؟

پس درود بر مرگ.) [3].

6 - پاسخ نامه عمر سعد

عمر سعد در آغاز ورود به کربلا، پیکی خدمت امام فرستاد و به او گفت: که بر حسین سلام کن و نامه مرا به او برسان و از آمدنش به سوی کوفه سئوال کن. پیک عمر سعد وارد کاروان امام شد، سلام کرد و احترام گذاشت و نامه را تقدیم و سئوالات خود را مطرح کرد.

امام در پاسخ او اظهار داشت:

حدیث 300

قال الامام الحسین علیه السلام:

یا هذا أَعْلِمْ صاحِبَکَ عَنَّی أَنِّی لَمْ أَرِدْ إلی هاهُنا حَتَّی کَتَبَ إلَی أَهْلُ مِصْرَکُمْ أَنْ یبایعُونی وَ لا یخْذُ لوُنی وَ ینْصُرُونی، فَإنْ کَرِهُونی أنْصَرِفُ عَنْهُمْ مِنْ حَیثُ جِئْتُ. [4].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(ای مرد!

به عمر سعد بگو، من نخواستم به سوی کوفه بیایم، و لکن مردم کوفه برای من نامه نوشتند که به سوی آنان بشتابم تا با من بیعت کنند، و دشمنان مرا کنار زنند و مرا یاری کنند، و دست از یاری من برندارند، پس اگر شما را ناخوش نمی آید پس باز می‌گردم به همان جائی که آمدم.)

پس از بردن پیام امام علیه السلام، عمر سعد اظهارات امام حسین علیه السلام را طی نامه‌ای برای ابن زیاد نوشت، امّا ابن زیاد نپذیرفت و در جواب عمر سعد نوشت:
از حسین و همه یاران او بیعت بگیر، اگر همه بیعت کردند آنگاه درباره او تصمیم خواهیم گرفت.
*****
[1] تاریخ طبری ج3 ص301 وج7 ص289
ارشاد شیخ مفید ص220
مثیرالأحزان ص42
بدایه و نهایه ج8 ص181.
[2] بحارالانوار ج44 ص370.
[3] فتوح ابن أعثم کوفی ص97.
[4] فتوح ابن أعثم کوفی ج5 ص97
مقتل الحسین خوارزمی ج1 ص241
تاریخ طبری آملی ج3 ص310.

تصفیه همراهان در منزلگاه زباله

یکی دیگر از روش‌های صحیح در حماسه عاشورا، تصفیه همراهان بود، وقتی امام حسین علیه السلام از مدینه خارج شد، و دورانی که در مکّه اقامت داشت و قیام خود را همه‌جا مطرح کرد، بسیاری با انگیزه‌های دنیائی، و غیر الهی، همراه امام شدند، و به پیروزی ظاهری فکر می کردند. وجود اینگونه از همراهان می توانست ضربه جدّی بر اصالت انقلاب عاشورا بزند زیرا در لحظه‌های حسّاس فرار می کردند و نهضت حسینی زیر سئوال می رفت.
امام حسین علیه السلام تصمیم گرفت، نیروهای خود را تصفیه کند، و تنها با انسانهای عاشق و خالص و شهادت طلب، با یزید نبرد کند، مردانی که هرگز سرد نشوند، و دچار تردید نگردند.
از این‌رو پس از شنیدن خبر شهادت مسلم و هانی و قیس و عبدالله بن یقطر که برادر شیری آن حضرت بود، در منزلگاه «زباله» بپاخاست و با صدای بلند سخن گفت:
حدیث 301
قال الامام الحسین علیه السلام:
بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ
امّا بعد؛
فَقَدْ أَتانا خَبَرٌ فَضیعٌ!
قَتْلُ مُسْلِمِ بْنِ عَقیل وَهانِئِ بْنِ عُرْوَةِ وَعَبْدِاللهِ بْنِ یقْطُرٍ، وَقَدْ خَذَلَتْنا شیعَتُنا، فَمَنْ أَحَبَّ مِنْکُمُ الْإِنْصِرافَ فَلْینْصَرِفْ، لَیسَ عَلَیهِ مِنَّا ذِمامٌ.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(بنام خداوند بخشنده ومهربان، پس از ستایش پروردگار، همانا خبر دردناک کشته شدن مسلم بن عقیل و هانی بن عروة، و عبدالله بن یقطر به ما رسید، که پیروان ما در کوفه ما را خوار کردند، هر کس از شما می خواهد بازگردد، از طرف ما مورد نکوهش قرار نخواهد گرفت). [1].
وقتی جمعیت همراه، آخرین اخبار را شنیدند، و دانستند که امام علیه السلام جز به شهادت فکر نمی کند، دسته دسته، گروه گروه، از لشگرگاه فاصله گرفتند، رفتند و تنها تعداد اندکی از برادران و برادر زادگان و یاران خالص برجای ماندند و در نقل دیگری چنین فرمود:
أیهاَالنَّاسُ فَمَنْ کانَ مِنْکُمْ یصْبِرُ عَلی حَدِّ السَّیفِ وطَعْنِ الْاَسِنَّةِ فَلْیقُمْ مَعَنا وَإلاَّ فَلْینْصَرِفْ عَنَّا.
(ای مردم هر کس از شما که می تواند بر زخم شمشیرها و ضربت نیزه‌ها، بردبار باشد با ما بماند و گرنه از ما فاصله بگیرد.) [2].
امام حسین علیه السلام خطاب به یارانی که ماندند نیز چند بار اتمام حجّت

کرد و فرمود بروید، امّا کسی از جای خود بر نخاست و همه به وفاداری با امام هم سوگند شدند.
ر الف - اتمام حجّت
*****
[1] تاریخ طبری ج7 ص294
کتاب ارشاد شیخ مفید ص223.
[2] ینابیع المودة ص406.

یکی دیگر از راه‌های تداوم مبارزه و آگاهی دادن به مردم، ایراد سخنرانیهای افشاگرانه است، تا زمینه‌های لازم برای قیام در دلهای مردم فراهم آید، و حق و باطل را درست بشناسند.
یا قاطعانه تصمیم به همکاری خواهند گرفت، و یا آگاهانه در قیام شرکت نخواهند کرد مانند:
1 - سخنرانی در منزل زباله (تصفیه یاران)
2 - سخنرانی در میان لشگریان حُر
کاروان امام حسین علیه السلام در نزدیکی‌های کربلا به سرزمین «ذوحسم» رسید که از طرف عبیدالله بن زیاد، حُر بن یزید ریاحی با دو هزار سرباز مأموریت داشت هرجا امام را دید متوقّف کند.
لشگریان حُر راه را بر امام بستند تا آنکه وقت اذان ظهر رسید.
امام دستور داد که مردان او به کوفیان و اسبانشان آب بدهند، آنها را سیراب کردند، وقتی اذان ظهر گفته شد امام به حُر فرمود.
تو با لشگریان خود نماز می خوانی؟
و من با لشگریان خودم؟
حُر پاسخ داد:
نه، شما با لشگریان خود نماز بخوانید و ما با شما نماز می گذاریم.
نماز جماعت به امامت حضرت اباعبدالله علیه السلام برگزار شد.
پس از نماز، امام حسین علیه السلام در میان دو لشگر در حالی که به شمشیر خود تکیه داده بود سخنرانی ایراد کرد.
حدیث 302
قالَ الامام الحسین علیه السلام:
أیهاَ النَّاسُ!
إنَّها مَعْذِرَةٌ إلی اللهِ وَإلی مَنْ حَضَرَ مِنَ الْمَسْلِمینَ، إنّی لَمْ أَقْدَمْ عَلی هذا الْبَلَدِ حَتَّی أَتَتْنی کُتُبُکُمْ وَقَدِمَتْ عَلَی رُسُلُکُمْ أَنْ اَقْدِمْ إلَینا إنَّهُ لَیسَ عَلَینا إمامٌ، فَلَعَلَّ اللهَ أَنْ یجْمَعَنا بِکَ عَلَی الْهُدی، فَإنْ کُنْتُمْ عَلی ذلِکَ فَقَدْ جِئْتُکُمْ، فَإنْ تُعْطُونی ما یثِقُ بِهِ قَلْبی مِنْ عُهُودِکُمْ و من مَواثیقِکُمْ دَخَلْتُ مَعَکُمْ إلی مِصْرِکُمْ، و آن لَمْ تَفْعَلُوا وَکُنْتُمْ کارِهینَ لِقُدُومی عَلَیکُمْ اِنْصَرَفْتُ إلی الْمَکانِ الَّذی أَقْبَلْتُ مِنْهُ إلَیکُمْ.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(ای مردم!
از خدا و جمعیت مسلمانان پوزش می طلبم، همانا من خود به سوی شهر شما نیامدم، تا آنکه نامه‌های شما کوفیان بدست من رسید، و فرستادگان شما سوی من آمدند و گفتند:

بسوی ما کوفیان بیا که رهبری برای ما نیست، پس شاید خداوند ما را بر هدایت خود جمع کند.
اگر شماها نیز بر این عهد و پیمانها استوارید پس من آمدم، و اگر بمن اطمینان بدهید که به عهد و پیمان خود وفا دارید همراه شما وارد شهر شما می شوم، و اگر چنین نکنید و آمدن مرا خوش ندارید به همان جائی باز می گردم که به سوی شما حرکت را آغاز کردم.) [1].
و در نقل دیگری، در ادامه همین سخنرانی فرمود:
إِنَّهُ قَدْ نَزَلَ مِنَ الأَمْرِ ماقَدْ تَرَوْنَ، و آن الدُّنْیا قَدْ تَغَیرَتْ وَتَنَکَّرَتْ وَأَدْبَرَ مَعْرُوفُها، وَاسْتَمَرَّتْ جِدّاً وَلَمْ یبْقَ مِنْها إِلاَّ صُبابَةً کَصُبابَةِ الْاِناءِ، وَخَسیسَ عَیشٍ کَالْمَرْعَی الْوَبیلِ، أَلا تَرَوْنَ إِلَی الْحَقِّ لا یعْمَلُ بِهِ، وَ إِلَی الْباطِلِ لا یتَناهی عَنْهُ، لِیرْغَبَ الْمؤْمِنُ فی لِقاءِ رَبِّهِ حَقّاً حَقّاً، فَاِنّی لا أَری الْمَوْتَ إِلاَّ سَعادَةً، وَ الْحَیاةَ مَعَ الظّالِمینَ إِلاَّ بَرَماً.
و در سخنرانی دیگری فرمود:
اِنَّ النَّاسَ عَبیدُ الدُّنْیا وَالدّینُ لَعْقٌ عَلی أَلْسِنَتِهِمْ یحُوطُونَهُ مادَرَّتْ مَعائِشُهُمْ فَاِذا مُحِّصُوا بِالْبَلاءِ قَلَّ الدَّیانُونَ.
(بر امّت اسلامی ناگواری هائی فرود آمد که خود شاهد هستید، همانا دنیا دگرگون شد و پُشت کرد، و خوبیهای آن رخ بر تافت، و زود گذشت، و چیزی از آن جز قطره‌ای از قطرات باقیمانده در ظرف آب نماند.
آیا به سوی حق نمی نگرید که به آن عمل نمی شود؟
و باطل را نمی نگرید که از آن پرهیز نمی کنند؟
که مؤمن در چنین شرائطی از خدا آرزوی مرگ دارد، و حق است این آرزوی بر حق، پس همانا من مرگ را جز شهادت و زندگی با ستمگران را جز نابودی نمی نگرم. [2] همانا انسان‌ها بنده دنیا بوده و دین شعار زبان آنهاست، با دین هستند مادامی که زندگی آنان اداره می شود، پس آنگاه که با سختی‌ها و مشکلات آزمایش شوند دین داران اندکند.) [3].
3 - سخنرانی بعد از نماز عصر در جمع لشگریان کوفه
پس از رهگیری حرّ بن یزید ریاحی، و توقّف کاروان امام حسین علیه السلام برای انجام نماز ظهر، دو لشگر استراحت کردند، حُر به خیمه فرماندهی خود رفت و امام حسین علیه السلام در جمع یاران خود قرار گرفت تا آنکه اذان نماز عصر گفته شد و بازهم دو لشگر نماز را به امامت حضرت اباعبدالله علیه السلام خواندند. بعد از نماز عصر امام ایستاد و سخنرانی ایراد کرد:
حدیث 303
قال الامام الحسین علیه السلام:
أَمَّا بَعْدُ أیها النَّاسُ فَاِنَّکُمْ اِنْ تَتَّقُوا وَتَعْرِفُوا الْحَقَّ لِاَهْلِهِ تَکُنْ اَرْضی لِلَّهِ، وَنَحْنُ اَهْلُ البَیتِ وَاَوْلی بِولایةِ هذَا الأَمْر عَلَیکُمْ مِنْ هؤُلاءِ الْمُدَّعینَ ما لَیسَ لَهُمْ

وَالسَّائرينَ فيكُمْ بِالْجَوْرِ وَالْعُدوانِ، و آن اَنْتُمْ كَرِهْتُمُونا وَ جَهِلْتُمْ حَقَّنا، وَكانَ رَأيكُمْ غَيرَما اَتَتْنى كُتُبُكُمْ وَقَدِمَتْ بِهِ عَلَى رُسُلُكُمْ اِنْصَرَفْتُ عَنْكُمْ.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(پس از ستایش پروردگار!
ای مردم اگر پرهیزکار باشید و حق را بشناسید و به اهل آن واگذار کنید، خشنودی خدا را بدست آوردید، ما خاندان پیامبر اسلام‌صلی الله علیه و آله و سلم می باشیم و از این سران مدّعی خلافت از بنی امیه سزاوارتریم که خلافت را بر عهده گیریم، و از دیگرانی که در میان شما به ظلم و ستم رفتار کردند بهتریم.
پس اگر سرباز زدید، و ما را خوش ندارید و نسبت به حق ما جاهلید، و رأی شما هم اکنون با نامه‌هائی که فرستادید و پیک‌هائی که اعزام کردید فرق کرده است از آمدن به کوفه منصرف می شویم.) [4].
4 - سخنرانی‌های افشاگرانه در کربلا (به حرف خ، خطبه‌ها و سخنرانی‌ها مراجعه شود.)
5 - سخنرانی افشاگرانه در منزلگاه بیضه
امام حسین علیه السلام پس از رهگیری حُر و لشگر کوفیان نماز ظهر و عصر را خواند و اعتنائی به ممانعت آنها نکرد و به راه خود ادامه داد تا آنکه به منزلگاه «بیضه» رسید، در آنجا نیز برای یاران خود و لشگریان کوفه سخنرانی کرد:
حدیث 304
قال الامام الحسین علیه السلام:
أيهَا النَّاسُ؛ إِنَّ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه و آله قالَ:
«من رأى سلطاناً جائراً مستحلاًّ لحرم الله، ناكثاً لعهدالله، مخالفاً لسنة رسول الله، يعمل فى عباد الله بالاثم والعدوان فلم يغير عليه بفعل ولا قول، كان حقاً على الله أن يدخله مدخله». أَلا و آن هؤُلاءِ قَدْ لَزِمُوا طاعَةَ الشَّيطانِ، وَتَرَكُوا طاعَةَ الرَّحْمنِ، وَاَظْهَرُوا الْفَسادَ، وَعَطَّلُوا الْحُدُودَ، وَاسْتَأْثَرُوا بِالْفَىءِ، وَأَحَلّوُا حَرامَ اللهِ، وَحَرَّمُوا حَلالَهُ، وَأَنَا أَحَقُّ بِهذَا الأَمْرِ لِقَرابَتِى مِنْ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه و آله و سلم.
قَدْ أَتَتْنى كُتُبُكُمْ، وَقَدِمَتْ عَلَى رُسُلُكُمْ بِبَيعَتِكُمْ أَنَّكُمْ لا تُسَلِّمُونى وَلا تَخْذُلُونى، فَاِنْ تَمَمْتُمْ عَلى بَيعَتِكُمْ تُصيبُوا رُشْدَكُمْ، فَأَنَا الْحُسَينُ بْنُ عَلِى، وَاِبْنُ فاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه و آله، نَفْسى مَعَ أَنْفُسِكُمْ، وَأَهْلى مَعْ أَهْليكُمْ، فَلَكُمْ فِى اُسْوَةٌ، و آن لَمْ تَفْعَلُوا وَنَقَضْتُمْ عَهْدَكُمْ، وَخَلَعْتُمْ بَيعَتى مِنْ أَعْناقِكُمْ فَلَعَمْرى ما هِى لَكُمْ بِنُكْرٍ، لَقَدْ فَعَلْتُمُوها بِأَبى وَأَخى وَابْنِ عَمّى مُسْلِمٍ!
وَالْمَغْرُورُ مَنْ اِغْتَرَّبِكُمْ، فَحَظَّكُمْ أَخْطَأْتُمْ، وَنَصيبَكُمْ ضَيعْتُمْ «وَمَنْ نَكَثَ فَاِنَّما ينْكُثُ عَلى نَفْسِهِ» [5].

وَ سَیغْنی اللهُ عَنْکُمْ، وَالسَّلامُ عَلَیکُمْ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ. [6].
امام حسین علیه السلام فرمود:
(ای مردم همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:
کسی که پادشاه ستمگری را بنگرد که ستم می کند و حرام خدا را حلال می شمارد، و عهد و پیمان خدا را می شکند، و با سنّت رسول خدا مخالفت می کند، و در میان بندگان خدا با فساد و ستمکاری عمل می کند، با عمل یا با سخن اگر بر ضد آن پادشاه قیام نکند، سزاوار است بر خداوند که او را با آن پادشاه ستمکار محشور کند.
مردم آگاه باشید!
این مردم و بنی امیه، اطاعت شیطان را بجان خریدند، و اطاعت خدا را رها کردند، و فساد را آشکار، و حدود الهی را ترک، و بیت المال را غارت و حرام خدا را حلال، و حلال خدا را حرام شمردند، می دانید که من از دیگران سزاوارترم.
بتحقیق نامه‌های شما به من رسید، و پیک‌های شما آمدند که کوفیان با من بیعت کردند، که:
مرا تسلیم دشمن نکنند، و مرا خوار نسازند، پس اگر بر بیعت خود استوارید به سعادت و کمال می رسید، پس من حسین پسر علی و فرزند فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می باشم، جان من با جان شما و خانواده‌ام با خانواده شماست، و شما از رفتار من می توانید سرمشق بگیرید، و اگر به عهد و پیمان خود عمل نکنید و آن را بشکنید، و پیمان بیعت مرا از گردنتان باز دارید، پس سوگند بجان من این کار شما تازگی ندارد، شما با پدر و برادرم و پسر عموی من «مسلم بن عقیل» نیز چنین کردید، پس فریب خورده آن کس که به شما مغرور گردد، پس در بهره وری اشتباه کردید، و حق خود را نابود کردید زیرا «هر آن کس که پیمان بشکند، زیان پیمان شکنی به خودش باز می گردد، و به زودی خدا ما را از شما بی‌نیاز می کند، و سلام و رحمت و برکات الهی بر شما باد.)
امام که سرگرم سخنرانی بود فرزندان کوچک و برادرزادگان همه در یکجا جمع شده و به سخنان آن حضرت گوش می کردند، وقتی نگاه امام به جمع آنها افتاد اشک در چشمانش حلقه زد.
*****
[1] فتوح ابن أعثم کوفی ج5 ص85
تاریخ طبری ج3 ص306 و ج7 ص297
اخبار الطوال ص249.
[2] تاریخ طبری ج3 ص307 و ج7 ص300
ینابیع المودة ص406
تحف العقول ص174.

[3] بحارالانوار ج44 ص383.
[4] تاریخ طبری ج3 ص306
ارشاد شیخ مفید ص224
تاریخ ابن أثیر ج2 ص552
أعیان الشیعة ج1 ص596.
[5] سوره فتح آیه 10.
[6] تاریخ طبری ج3 ص306 وج7 ص300
کامل ابن أثیر ج2 ص552 و ج3 ص280
احقاق الحق ج11 ص609
واقعه طف ص172
مقتل الحسین خوارزمی ج1 ص234
انساب الاشراف ج3 ص171.

جذب نیرو

یکی از شگفتی‌های قیام عاشورا این است که امام حسین علیه السلام از یک طرف در منزلگاه «زباله» سخنرانی می کند و نیروهای همراه را تصفیه می کند، که حاضران فرار را بر قرار بر می گزینند و از طرفی دیگر، نیروهای مخصوصی را جذب می کند.
از یک طرف آن همه از جمعیت همراه را پراکنده می سازد و از طرفی دیگر بدنبال افراد می رود، و یک نفر، یک نفر را به همراهی خویش فرا می خواند، مانند:
1 - جذب هلال بن نافع
امام علیه السلام در بین راه کربلا، هلال بن نافع را مجذوب خود ساخت که از شهدای کربلاست.
2 - جذب زهیر بن قین
زهیر یکی از بزرگان کوفه بود و با خانواده‌اش به حج رفته و کاروان او در سرزمین «زرود» به کاروان امام حسین علیه السلام نزدیک شد.
امام از همراهان پرسید:
آن خیمه کیست؟
گفتند:
خیمه «زهیر بن قین» است.
امام پیکی به سوی او فرستاد که به سوی من بیا تا با تو صحبت کنم.
زهیر مشغول خوردن غذا بود و جواب رد داد و می خواست در حوادث کوفه دخالت نکند.
امّا همسرش بر سر او فریاد زد و گفت:
سبحان الله!
پسر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تو را می خواند و تو جواب نمی دهی؟!. زهیر برخاست و خدمت امام رسید، و پس از ساعتی گفتگو مجذوب شد و از یاران امام به شمار آمد. [1].
3 - تلاش برای جذب عبیدالله بن حُر جعفی
وقتی کاروان امام حسین علیه السلام به «قصر بنی مقاتل» رسید، خیمه‌ای بر افراشته در آنجا دید پرسید:
این مال کیست؟
پاسخ دادند:
خیمه عبیدالله بن حُر جعفی، یکی از بزرگان شهر کوفه است.
امام پیکی به سوی او فرستاد که خدمت امام برسد. عبیدالله گفت:
به خدا از کوفه خارج شدم چون دیدم حسین در آن شهر یار و یاوری ندارد و مردم همه به دنیا روی کرده‌اند.

امام خود با جمعی از یاران به خیمه عبیدالله بن حُر رفت، و سخنان خود را چنین آغاز کرد:
حدیث 305
قال الامام الحسین علیه السلام:
أَمَّا بَعْدُ، یا ابْنَ الْحُرِّ!
فَإِنَّ مِصْرَکُمْ هذِهِ کَتَبُوا إِلَی وَ خَبَّرُونی أَنَّهُمْ مُجْتَمِعُونَ عَلی نُصْرَتی، و آن یقُومُوا دُونی وَیقاتِلُوا عَدُوّی، وَأَنَّهُمْ سَأَلُونی الْقُدُومَ عَلَیهِمْ، فَقَدِمْتُ، وَلَسْتُ أَدْری الْقَوْمُ عَلی ما زَعَمُوا، لأَنَّهُمْ قَدْ أَعانُوا عَلی قَتْلِ ابْنِ عَمّی مُسْلِمِ بْنِ عَقیلٍ رَحِمَهُ اللهَ وَ شیعَتِهِ. وَأَجْمَعُوا عَلَی ابْنِ مَرْجانَةَ عُبَیدِاللهِ بْنِ زِیادٍ یبایعُنی لِیزیدَ بْنِ مُعاوِیةَ. وَ أَنْتَ یا ابْنَ الْحُرِّ فَاعْلَمْ اَنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ مُؤاخِذُکَ بِما کَسَبْتَ وَأَسْلَفْتَ مِنَ الذُّنُوبِ فی الأیامِ الْخالِیةِ، وَأَنا أَدْعُوکَ فی وَقْتی هذا إِلی تَوْبَةٍ تُغْسَلُ بِها ما عَلَیکَ مِنَ الذُّنُوبِ، وَأَدْعُوکَ إِلی نُصْرَتِنا أَهْلِ الْبَیتِ، فَإِنْ أَعْطَینا حَقَّنا حَمَدْنا اللهَ عَلی ذَلِکَ وَقَبِلْناهُ، و آن مُنِعْنا حَقَّنا وَرُکِبْنا بِالظُّلْمِ کُنْتَ مِنْ أَعْوانی عَلی طَلَبِ الْحَقِّ.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(پس از حمد و سپاس پروردگار، ای پسر حُر مردم شهر شما برای من نامه نوشتند و مرا خبر دادند که بر یاری من وحدت دارند، و در پای رکاب من خواهند ایستاد، و با دشمنان من خواهند جنگید، و از من خواستند به سوی آنان بیایم، آمدم، و من آنان را بر عهد خود استوار ندیدم زیرا دشمن ما را بر قتل مسلم بن عقیل و پیروانش کمک کردند، و اطراف پسر مرجانه «عبیدالله بن زیاد» را گرفتند که از من برای یزید بیعت بگیرند، و تو ای پسر حر بدان که همانا خداوند عزیز و بزرگ تو را کیفر می دهد برای گناهان گذشته‌ات که مرتکب شدی. [2] حال من تو را در چنین لحظه‌های حسّاسی به توبه ای فرا می خوانم که گناهان تو را بشوید، که تو را به یاری اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرا می خوانم، پس اگر حق ما را به مادادند خدا را سپاس می گوئیم و از آنان می پذیریم. و اگر حق ما را ندانند و به ما ستم روا داشتند تو یکی از دوستان ما در گرفتن حق باش).
عبیدالله بن حر گفت:
سوگند به خدا!
ای پسر دختر پیامبر!
اگر من می دیدم که در کوفه یاورانی داری، من بیشتر از آنها از تو حمایت می کردم، امّا من شیعیان تو را در کوفه دیدم که از ترس به خانه‌های خود خزیدند، و از شمشیرهای بنی امیه ترسیدند. من امکاناتی را می توانم در اختیار شما قرار دهم، این اسب لجام زده من است که بشما می بخشم، به خدا قسم وقتی سوار بر این اسب شدم به هرچه خواستم رسیدم، و

شمشیر مرا از من قبول کن که سوگند به خدا !، به هرچه زدم قطع کرد.
امام در پاسخ او اظهار داشت:
یا ابْنَ الْحُرِّ!
ما جِئْناکَ لِفَرَسِکَ وَسَیفِکَ، إِنَّما أَتَیناکَ لِنَسْأَلَکَ النُّصْرَةَ، فَإِنْ کُنْتَ قَدْ بَخِلْتَ عَلَینا بِنَفْسِکَ فَلا حاجَةَ لَنا فی شَیءٍ مِنْ مالِکَ، وَلَمْ أَکُنْ بِالَّذی اَتَّخِذُ الْمُضِلّینَ عَضُداً، لأنّی قَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ صلی الله علیه و آله وَ هُوَ یقُولُ:
فَإِلاَّ تَنْصُرْنا فَاتَّقِ اللهَ أَنْ لا تَکُونَ مِمَّنْ یقاتِلُنا، فَوَاللهِ لا َیسْمَعُ واعِیتَنا أَحَدٌ ثُمَّ لا ینْصُرْنا إِلاَّ هَلَکَ.
(ای پسر حُر، ما برای اسب و شمشیر تو نیامده‌ایم، ما به سوی تو آمدیم تا از تو یاری بگیریم، پس اگر از جانت بُخل می ورزی دیگر نیازی به مال تو نیست، ما هرگز از آنان که گمراهند کمکی نخواهیم گرفت، زیرا من از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می فرمود:
«کسی ندای اهل بیت مرا بشنود و آنان را یاری ندهد بر گرفتن حق، خدا او را به رو در آتش جهنّم افکند».) [3].
4 - تلاش برای جذب هرثمه
هرثمة بن ابی مسلم، یکی از یاران حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بود و همسر او نیز از شیعیان به حساب می آمد برای رفتن به جنگ صفّین همراه امام علی علیه السلام به سرزمین کربلا رسیدند که امام کفی از خاک کربلا گرفت و بوئید و فرمود:
واهاً لَکَ أیتُهَا التُّرْبَةِ، لَیحْشُرُنَّ مِنْکَ أقْوَامٌ یدْخِلُونَ الْجَنَّةَ بِغَیرِ حِسَابٍ.
(خوشا بحال تو ای خاک این سرزمین، مردانی از تو محشور می شوند که بدون حسابرسی وارد بهشت می گردند.)
در ماجرای سیاسی کوفه و سفر امام حسین علیه السلام به کربلا، هرثمه ابتداء برای جنگ با امام حسین علیه السلام به کربلا آمد، وقتی صف‌آرایی دو لشگر را و تنهائی امام حسین علیه السلام را دید به یاد آن حدیث و برخورد امیرالمؤمنین علیه السلام با خاک کربلا افتاد، فوراً خدمت امام حسین علیه السلام رسید و ماجرا را باز گفت:
امام حسین علیه السلام به او فرمود:
حدیث 306
قال الإمام الحسین علیه السلام:
مَعَنا أَنْتَ أَمْ عَلَینا؟
امام حسین علیه السلام فرمود:
(حال با مائی یا با دشمنان ما؟)
هرثمه گفت:
هیچکدام، زیرا فرزند کوچکی دارم که می ترسم عبیدالله بن زیاد او را نابود کند.

فَامْضِ حَيثُ لا تَرى لَنا مَقْتَلاً وَلاتَسْمَعُ لَنا صَوْتاً، فَوَالّذى نَفْسُ حُسَينٍ بِيدِهِ لا يسْمَعُ الْيوْمَ واعِيتَنا أَحَدٌ فَلا يعينُنا إِلاَّ كَبَّهُ اللهُ لِوَجْهِهِ فى جَهَنَّمَ. [4].
(زود برو، بگونه‌ای که محل کشته شدن ما را ننگری، و ندای ما نشنوی، سوگند به خدائی که جان حسین علیه السلام در دست اوست، کسی ندای یاری طلبی ما را بشنود و ما را یاری نکند، خدا او را با رو در آتش در افکند.)
5 - دفاع از یارانی که به او ملحق شدند
پس از رهگیری حُر و بی اعتنائی امام حسین علیه السلام حرکت کاروان ادامه پیدا کرد تا به منزلگاه «عذیب الهجانات» رسید، در آنجا چهار نفر از یاران امام علیه السلام از کوفه آمدند که اسب سواری هلال بن نافع را با خود یدک می کشیدند. وقتی آن حضرت را دیدند سلام کردند و اشعاری در عظمت مقام و شخصیت آن حضرت و سپس از آینده نامعلوم خواندند.
امام پاسخ داد:
حدیث 307
قال الامام الحسین علیه السلام:
أَما وَاللهِ إِنّى لَأَرْجُو أَنْ يكُونَ خَيراً ما أَرادَ اللهُ بِنا قُتِلْنا أَمْ ظَفَرْنا !.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(سوگند به خدا !
که من امیدوارم آنچه خداوند برای ما اراده کرده خیر باشد، چه کشته شویم یا پیروز گردیم).
حُر پیش آمد و گفت:
این چهار نفر از مردم کوفه می باشند و جزو یاران همراه شما نیستند باید بِه کوفه برگردند یا من آنها را زندانی می کنم.
لَأَمْنَعَنَّهُمْ مِمَّا أَمْنَعُ مِنْهُ نَفْسى، إِنَّما هؤُلاءِ أَنْصارى وَأَعْوانى، وَقَدْ كُنْتَ أَعَطَيتَنى أَنْ لا تُعَرِّضَ لى بِشَىءٍ حَتّى يأْتِيکَ كِتابٌ مِنْ اِبْنِ زِيادٍ.
(من همانگونه که از خود دفاع می کنم از این چهار نفر نیز دفاع می کنم، همانا اینها یاوران من می باشند، و تو قول دادی مزاحمت برای ما ایجاد نکنی تا نامه ابن زیاد برسد)
حُرّ گفت:
اینها با تو نبودند هم اکنون از کوفه آمدند.
هُمْ أَصْحابى وَهُمْ بِمَنْزِلَةِ مَنْ جاءَ مَعى، فَاِنْ تَمَّمْتَ عَلَى ما كانَ بَينى وَ بَينَکَ وَإِلاَّ ناجَزْتُکَ [5].
(اینها یاران من می باشند، و همانند افرادی هستند که با من بودند، اگر بر سر قول خود هستی مانعی ندارد وگرنه با تو خواهم جنگید.).
آنگاه امام حسین علیه السلام اخبار و تحوّلات کوفه را از آنها پرسید.
و آنان هرچه گذشت و هرچه بود را به امام علیه السلام گزارش دادند و

گفتند سرمایه‌داران کوفه با رشوه گرفتن به حکومت پیوستند و سایر مردم دلهایشان با تو است امّا شمشیرهایشان بر ضد شماست.
6 - گفتگو با عمرو بن قیس
عمرو بن قیس مشرقی نقل می کند:
وقتی کاروان امام حسین علیه السلام به «قصر بنی مقاتل» رسید، من با پسر عموی خود بر آن حضرت وارد شدیم سلام کردیم و نشستیم، وقتی رنگ سیاه موهای ریش و سر مبارک امام علیه السلام را دیدم سئوال کردم:
آیا موها را رنگ کردید یا رنگ طبیعی خودش را دارد؟
امام پاسخ داد:
حدیث 308
قال الامام الحسین علیه السلام:
خِضابُ وَ الشَّیبُ إلَینا بَنی هاشِمٍ یعَجِّلُ
امام حسین علیه السلام فرمود:
(رنگ کردم، زیرا پیری بر ما بنی هاشم زود فرا می رسد)
سپس خطاب به ما فرمود:
جِئْتُما لِنُصْرَتی؟!
(آیا شما برای یاری من آمدید؟)
گفتم:
من مردی پیر و دارای سنّ زیاد هستم، قرض فراوان دارم، و زن و بچّه من فراوانند، و امانت‌های زیادی از مردم در دست من است، خوش ندارم به امانت‌های مردم خیانت شود و پسر عموی من نیز اینگونه عذر خواهی کرد:
فَانْطَلِقا فَلا تَسْمَعا لی واعِیةً، وَلا تَرَیا لی سَواداً، فَإنَّهُ مَنْ سَمِعَ واعِیتَنا أوْ رَأی سَوادَنا فَلَمْ یجِبْنا وَلَمْ یغِثْنا کانَ حَقّاً عَلَی اللهِ عَزَّوَجَلَّ أنْ یکُبَّهُ عَلی مِنْخَرَیهِ فِی النّارِ.
(پس زود از اینجا بروید تا ندای مرا نشنوید، و آثار ما را ننگرید، همانا هر کس ندای ما بشنود، یا خیمه‌های ما را بنگرد، و جواب ما را ندهد، و به فریاد ما نرسد، سزاوار است بر خداوند عزیز و بزرگ که او را با رو در آتش جهنّم افکند). [6].
7 - اجازه دادن به حبیب بن مظاهر برای جذب بنی اسد
در آغاز ورود کاروان امام حسین علیه السلام در کربلا و برپا شدن خیمه‌ها، حبیب بن مظاهر خدمت آن حضرت آمده گفت:
من با قبیله بنی أسد خویشاوندی دارم، اجازه بده تا به آنجا بروم و مردان آن را برای یاری دادن به شما بسیج کنم.
امام علیه السلام اجازه فرمود.
حبیب بن مظاهر، شبانه، به صورت ناشناس وارد قبیله بنی أسد شد، و از

دعوت کوفیان و عهد شکنی آنان گفت، و پاداش کمک به خاندان رسالت را مطرح کرد.
حدود 90 نفر از مردان بنی أسد آماده پیکار با یزیدیان شدند که مردی از آن قبیله خود را به عمر سعد رساند و ماجرا را باز گفت، عمر سعد یکی از فرماندهان خود به نام «أزرق» را با چهار صد نفر به سوی قبیله بنی أسد فرستاد تا مانع پیوستن آنها به حضرت اباعبدالله علیه السلام بشود.
وقتی أزرق به آنجا حمله برد، مردم پراکنده شدند و حبیب بن مظاهر نیز به خدمت امام علیه السلام بازگشت.
آنگاه که امام ماجرای قبیله بنی أسد را شنید فرمود:
لاحَوْلَ وَ لا قُوةَ إِلاّ بِالله (نیرو و قدرتی جز قدرت خداوند نیست.)
*****
[1] اخبار الطوال ص246.
[2] عبیدالله بن حُر جعفی یکی از دلاوران و فرماندهان امام علی علیه السلام بود که به عللی اردوگاه امام علی علیه السلام را ترک و به سوی معاویه و شامیان فرار کرد، و معاویه او را هدیه‌ها داد، و او در سپاه معاویه بر ضدّ سربازان امام می جنگید که گناهان سنگینی را بر دوش خود حمل می کرد.
(تاریخ طبری ج7 ص168 و جمهرة ابن حزم ص385).
[3] کتاب فتوح ابن أعثم کوفی ج5 ص83
کنز الدّقائق ج6 ص69
انساب الاشراف ج3
تاریخ طبری ج7 ص307.
[4] امالی شیخ صدوق ص117
عوالم بحرانی ج17 ص147
بحارالأنوار ج32 ص419.
[5] تاریخ طبری ج3 ص307
تاریخ ابن أثیر ج2 ص553
بدایه و نهایه ج8 ص187
اعیان الشیعة ج1 ص597.
[6] ثواب الاعمال و عقاب الاعمال ص591، بحارالانوار ج45 ص84 و ج27 ص204.

تلاش فرماندار مدینه در تسلیم کردن امام حسین علیه السلام بجائی نرسید. تحلیل‌ها و اظهار نظرهای صاحب نظران از برادران، و خویشاوندان در مدینه و مکّه نتیجه‌ای نداشت.
و اخبار سیاسی کوفه و دگرگونی اوضاع و شرائط، و شهادت یاران، و لشگرکشی یزیدیان نیز در اراده آن حضرت خللی ایجاد نکرد، آنقدر به رفتن و حرکت خود ادامه داد تا به سرزمین موعود رسید، به کربلا آمد و در آنجا خیمه‌های خود را برافراشت. این روح تسلیم ناپذیری برای بشریت تشنه آزادی، الگو و سرمشق زندگی است. به برخی از نمونه‌ها توجّه کنید:
1 - تسلیم ناپذیر برابر رهگیری حُر بن یزید
حُر با دو هزار سرباز مأموریت داشت هرجا به کاروان امام حسین علیه السلام برخورد کند یا آن حضرت را به کوفه برای بیعت با یزید ببرد، و یا همانجا آن حضرت را متوقّف کند تا دستور مجدّد ابن زیاد برسد. لشگریان حُر در منطقه «ذو حسم» با امام ملاقات کردند که امام حسین علیه السلام پس از نماز ظهر و عصر سخنرانی کرد و سپس خُرجین‌های پر از نامه‌های کوفیان را به حُر نشان داد، امّا حُر بن یزید مأموریت خود را اینگونه بیان داشت. ما مأموریم، اگر با تو ملاقات کردیم از تو جدا نشویم تا تو را نزد عبیدالله بن زیاد ببریم.
امام حسین علیه السلام با شنیدن این کلمات لبخندی زد و فرمود:
حدیث 309
قالَ الامام الحسین علیه السلام:
یا اَبْنَ الحُرِّ اَوَ تَعْلَمُ اَلْمَوْتُ أَدْنی إِلَیکَ مِنْ ذلِکَ.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(مرگ برای تو نزدیک‌تر از این خواسته است) [1].
سپس دستور داد که:
اِحْمِلُوا اَلنِّساء لِیرْکَبُوا حَتّی نَنْظُرَ مَا الَّذی یصْنَعُ هذا وَأَصْحابُهُ!
(زنان را سوار کنید و آماده حرکت شوید تا ببینم این شخص و یاران او چه می کنند؟)
حرکت آغاز شد امّا کوفیان مأموریت داشتند که مانع حرکت امام بشوند. لشگر کوفه بحرکت در آمد و راه را بر امام بستند.
امام حسین علیه السلام بر سر حُر فریاد کشید و فرمود:
ثَکِلَتْکَ أُمُّکَ!
مَا الَّذی تُریدُ أَنْ تَصْنَعَ؟
(مادرت به عزای تو بنشیند ای حُر!
می‌خواهی با ما چه کنی؟)

حُر پاسخ داد، در عرب هر کس جز شما بود جواب او را می دادم، امّا چه کنم که مادرت دختر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است و نمی توانم چیزی بگویم، من ناچارم با شما باشم تا شما را نزد عبیدالله بن زیاد ببرم.
امام علیه السلام فرمود:
إذاً وَاللهِ لا أَتَّبِعُکَ أَوْ تَذْهَبَ نَفْسی.
(پس سوگند به خدا!
از تو اطاعت نمی کنم تا آنکه کشته شوم.)
حُر گفت، من نیز نمی توانم تو را رها کنم تا خود و لشگریانم کشته شویم.
امام علیه السلام فرمود:
بَرَزَ أَصْحابی وَأَصْحابُکَ وَاَبْرِزْ إِلَی، فَإِنْ قَتَلْتَنی خُذْ بِرَأْسی إِلی ابن زیادٍ و آن قَتَلْتُکَ أَرَحْتُ الْخَلْقَ مِنْکَ.
(پس دو لشگر را رو در روی هم قرار ده، و خودت بجنگ من بیا، اگر مرا کشتی سر مرا برای ابن زیاد ببر و اگر من تو را بکشم، مردم را از دست تو راحت کردم.)
حُر گفت:
ای اباعبدالله!
من مأمور کشتن تو نیستم، مأموریت دارم همراه تو باشم، و من ناخوش دارم که بدی از من به تو رسد، زیرا همه، آرزوی شفاعت جدّ تو را دارند و می دانم اگر با تو بجنگم در دنیا و آخرت از زیانکاران خواهم بود.
ای اباعبدالله من بی تو نمی توانم وارد کوفه شوم، پس این راه را برو، من نامه‌ای به ابن زیاد می نویسم که حسین از من اطاعت نمی کند و من قدرت مقابله با او را ندارم تا در جواب نامه چه بنویسد.
امام علیه السلام فرمود:
یا حُرُّ!
کَأَنَّکَ تُخْبِرُنی أَنّی مَقْتُولٌ
(گویا داری بمن خبر می دهی که مرا خواهند کشت؟)
حُر گفت، آری شک ندارم که بنی امیه قصد جان شما را دارند، حسین بهمان جا که آمدی بازگرد.
امام علیه السلام فرمود:
اَفَبِالْمَوْتِ تُخَوِّفُنی وَ هَلْ یعْدُوا بِکُمُ الْخَطْبُ أَنْ تَقْتُلُونی وَ سَاَقُولُ کَما قال اَخُوالْاَوْسِ لِإِبْنِ عَمِّهِ.
سَامْضی و ما بِالْمَوْتِ عارٌ عَلَی الْفَتی
إِذا ما نَوی خَیراً، وَجاهَدَ مُسْلِماً
وَواسی الرِّجالَ الصَّالِحینَ بِنَفْسِهِ
وَفارَقَ مَذْمُوماً وَخالَفَ مُجْرِماً.
أُقَدِّمُ نَفْسی لِا أُرِیدُ بَقاءَها

لِتَلْقی خَمیساً فِی الْوِغاءِ عَرَمْرَماً
فَإِنْ عِشْتُ لَمْ أَنْدَمْ و آن مُتُّ لَمْ أُلَمْ
کَفَی بِکَ ذُلاًّ أَنْ تَعیشَ مُرَغَّماً [2].
(آیا از مرگ مرا می ترسانی؟
و آیا کار دیگری جز قتل من دارید؟
و من در جواب شما چونانکه برادر أوسی برای پسر عموی خود سرود می گویم:
[3]..
من براه خود می روم و مرگ برای جوانمرد عار نیست اگر نیت او خیر باشد و در حالی که مسلمان است جهاد کند..
و با مردان نیکوکار عهد برادری بسته و با نکوهش شدگان دوری گزیده و با گناهکاران مخالفت کرده است..
من جان خود را فدا می کنم و نمی خواهم در دنیا بمانم، تا روز پنج شنیه در میدان کارزار سخت با دشمن پیکار کنم..
اگر زنده بمانم سرزنش نمی شوم، و اگر کشته شوم نکوهش نخواهم شد
این ذلّت و خواری تو را بس که زیر سلطه دیگران زندگی کنی.
سپس فرمود:
لَیسَ شَأْنی شَأْنَ مَنْ یخافُ الْمَوْتَ، ما اَهْوَنَ الْمَوْتَ عَلی سَبیلِ نَیلِ الْعِزِّ وَاِحْیاءِ الْحَقِّ، لَیسَ الْمَوْتُ فی سَبیلِ الْعِزِّ اِلاَّ حَیاةً خالِدَةً وَ لَیسَتِ الْحَیاةُ مَعَ الذُّلِّ اِلاَّ الْمَوْتَ الَّذی لا حَیاةَ مَعَهُ. أَفَبِالْمَوْتِ تُخَوِّفُنی، هَیهاتَ طاشَ سَهْمُکَ وَخابَ ظَنُّکَ لَسْتُ اَخافُ الْمَوْتَ، اِنَّ نَفْسی لَاَکْبَرُ مِنْ ذلِکَ وَهِمَّتی لَأَعْلی مِنْ أَنْ اَجْمِلَ الصَّیمَ خَوْفاً مِنَ الْمَوْتِ وَهَلْ تَقْدِرُونَ عَلی اَکْثَرَ مِنْ قَتْلی؟ !
مَرْحَباً بِالْقَتْلِ فی سَبیلِ اللهِ، وَلکِنَّکُمْ لا تَقْدِرُونَ عَلی هَدْمِ مَجْدی وَمَحْوِ عِزّی وَشَرَفی فَاِذاً لا اُبالی بِالْقَتْلِ. [4].
(شأن من این نیست که از مرگ بترسم، چه آسان است مرگ در راه بدست آوردن عزّت و زنده کردن حق، مرگ در راه عزّت چیزی نیست جز زندگی جاویدان، و زندگی با ذلّت چیزی نیست جز مرگ پایدار، آیا با مرگ مرا می ترسانید؟
تیر شما بخطا رفت، و گمان شما دروغ است، من از مرگ نمی ترسم، جان من والاتر از آن است و همّت من بلندتر از آن است که ذلّت را از روی ترس از مرگ تحمّل کنم، آیا شما بیشتر از کشتن من کاری می توانید بکنید؟
مبارک باد مرگی که در راه خداست، امّا شما هرگز نمی توانید شرافت و عزّت و بزرگواری مرا درهم بشکنید، پس چه باکی از مرگ دارم.)
امام اعتنائی به رهگیری کوفیان نکرد و آنقدر به راه خود ادامه داد تا به کربلا رسید.

2 - ادامه حرکت کربلا
وقتی تلاش‌ها، و تهدیدهای نظامی حُر بن یزید ریاحی بجائی نرسید، و حُر در برابر اراده و عزم آهنین امام حسین علیه السلام کاری از پیش نبرد، ناچار تسلیم شد و گفت شما بحرکت خود ادامه دهید، و من هم طی نامه‌ای کسب تکلیف خواهم کرد.
امام به جمع حاضران فرمود:
آیا کسی در میان شما هست که راه را بداند؟
طرّماح بن عدی طائی گفت:
ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم من راه کوفه را می شناسم.
امام فرمود:
در پیشِ روی ما حرکت کن. حرکت کاروان امام علیه السلام دوباره آغاز شد و لشگریان کوفه و حر بن یزید ریاحی چاره‌ای جز همراهی نداشتند. به منزلگاه «بیضه» رسیدند که امام برای دو لشگر در آنجا سخنرانی کرد و حرکت کاروان ادامه یافت تا به منزلگاه «عذیب» رسیدند که چهار نفر از دوستان امام حسین علیه السلام از شهر کوفه به امام ملحق شدند، حُر تلاش کرد آنها را برگرداند امّا امام مانع شد و فرمود اینها دوستان من می باشند.
در ادامه راه به «قصر بنی مقاتل» رسیدند با عبیدالله حُرّ جعفی صحبت کرد و او را به یاری خود خواند و از آنجا گذشتند تا نزدیکی کربلا که رسیدند شب شد، استراحت کردند، پس از نماز صبح که همه آماده حرکت شدند پیک ابن زیاد رسید که به حُر فرمان داده بود:
«حسین را در سرزمینی بی آب و علف فرود آور، تا دستور بعدی من به تو برسد.»
حُر نامه ابن زیاد را نشان داد و گفت:
من چاره‌ای جز نگهداشتن شما در این سرزمین ندارم.
امام حسین علیه السلام به یاران خود فرمود:
سوار شوید، همه سوار شده آماده حرکت شدند که رهگیری حُر بار دیگر آغاز شد. زهیر بن قین به امام پیشنهاد داد:
با اینها جنگ کنیم بر ما آسان‌تر است تا نیروهای کمکی به آنها ملحق شوند.
امام پاسخ داد:
حدیث 310
قال الامام الحسین علیه السلام:
ما کُنْتُ لأَبْدَأَهُمْ بِالْقِتالِ
امام حسین علیه السلام فرمود:
(ما جنگ را آغاز نمی کنیم.) [5].

تا آنکه به سرزمین کربلا رسیدند «در روز دوّم محرّم سال شصت و یک هجری» امام پرسید:
نامِ اینجا چیست؟
گفتند:
کربلا. فرمود:
اینجا فرود بیائید، که جایگاه جنگ و کشته شدن ما اینجاست. [6].
3 - پرهیز از فرار و تسلیم
امام حسین علیه السلام در نزدیکی‌های کربلا از یک طرف پیشنهاد حُر را برای تسلیم شدن رد کرد و فرمود:
«مرگ برای تو آسان‌تر است تا مرا به نزد ابن زیاد ببری.» و از طرفی دیگر با پیشنهاد دوستانی که می خواستند امام را به کوه‌های اطراف و شهرهای أمن ببرند مخالفت می کرد، و راه مبارزه تا شهادت را برگزیده بود.
طرّماح بن عدی در نزدیکی‌های کربلا خدمت امام حسین علیه السلام رسید و گفت:
یا اباعبدالله!
اگر لشگریان کوفه کسانی باشند که با فرماندهی حُر آمده‌اند، ما توان جنگیدن با آنان را داریم، امّا من در کوفه بودم جمعیت زیادی را دیدم که با پول و رشوه آنها را آماده می کردند تا با شما بجنگند، هم اکنون همه راه‌ها بر روی شما بسته است و در این بیابان پناهگاهی وجود ندارد. اگر با ما به روستای ما تشریف بیاورید که در بالای کوه بلندی قرار دارد به نام «أَجأ» در آنجا حتماً حفظ خواهید شد و قدرت دفاعی ما کافی است.
حدیث 311
قال الامام الحسین علیه السلام:
إِنَّ بَینی وَ بَینَ الْقَوْمِ مَوْعِداً أَکْرَهُ أَنْ أُخْلِفَهُمْ، فَاِنْ یدْفَعِ اللهُ عَنَّا فَقَدیماًما أَنْعَمَ‌عَلَینا وَکَفی، وَاِنْ‌یَکُنْ مالابُدَّ مِنْهُ‌فَفَوْزٌ وَشَهادَةٌ‌اِنْ شاءَ اللهُ. [7].
امام حسین علیه السلام فرمود:
(همانا بین من و این مردم قراری است که خوش ندارم از آن روی گردانم، پس اگر خدا دشمنان ما را دفع کند که همواره بر ما نعمت‌های خود را ارزانی می داشت، خدا ما را کافی است، و اگر پیش آید آنچه که باید بیاید پس رستگاری و شهادت است اگر خدای بزرگ بخواهد.)
*****
[1] فتوح ابن أعثم کوفی ج5 ص87
تاریخ طبری ج3 ص306
مقتل الحسین علیه السلام خوارزمی ج1 ص232.
[2] مقتل الحسین علیه السلام خوارزمی ج1 ص232

بدایه و نهایه ج8 ص187
انساب الاشراف ج3 ص171.
[3] ارشاد شیخ مفید ص225
تاریخ طبری آملی ج3 ص307
عوالم بحرانی ج 17 ص 228.
[4] احقاق الحق ج11 ص601
اعیان الشیعه ج1 ص581.
[5] کتاب مستدرک حاکم ج2 ص371
کنز العمال ج6 ص85 حدیث 1311.
[6] بحارالانوار ج44 ص383.
[7] مثیر الاحزان ص39
بحارالانوار ج44 ص369.

شخصیت امام حسین

بر دوش جبرئیل

در دوران کودکی امام حسن و امام حسین علیهما السلام به بازی و گردش رفته و از شهر مدینه خارج شدند، مدّتی گذشت حضرت زهراعلیها السلام نگران شد، خبر به پیامبر رسید، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در جستجوی عزیزان خود از شهر خارج شده آن دو را در کناره کوهی مشاهده کرد که از خستگی خوابیده‌اند و مار بزرگی در بالای سرشان چنبر زده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سنگی را برداشت تا مار را براند که مار بحرف آمد و گفت:
سلام بر تو ای رسول خدا، من اینجا آمده‌ام تا از دو فرزندت حراست کنم.
آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حسن را بر دوش راست و حسین را بر روی دوش چپ خود گذاشت و راه خانه در پیش گرفت که حضرت جبرئیل برای کمک به پیامبر فرود آمد و حسین را بر دوش خود گرفت. از آن پس امام حسن علیه السلام می فرمود، مرا بهترین اهل زمین بر دوش گرفت و امام حسین علیه السلام می فرمود:
حدیث 312
قال الامام الحسین علیه السلام:
حَمَلَنِی خَیرُ أَهْلِ السَّماءِ
امام حسین علیه السلام فرمود:
(مرا بهترین اهل آسمان بدوش کشید.)

امام حسین علیه السلام خود از زبان رسول گرامی اسلام‌صلی الله علیه و آله و سلم، نقل می کند که آن حضرت‌صلی الله علیه و آله و سلم پیرامون ارزش و شخصیت او سخنان گرانسنگی ایراد فرمود:
حدیث 313
قال الامام الحسین علیه السلام:
دَخَلْتُ عَلی رَسُولِ الله صلی الله علیه و آله وَ عِنْدَهُ أُبَی بن کَعْبٍ،
فَقالَ لی رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله:
مرحباً بک یا أبا عبدالله، یا زین السموات و الأرضین. قال له أُبی:
و کیف یکون یا رسول الله صلی الله علیه و آله زین السموات و الأرضین أحد غیرک؟
قال:
یا أُبی والذی بعثنی بالحق نبیا إنّ الحسین بن علی فی السماء أکبر منه فی الأرض، و إنه لمکتوب عن یمین عرش الله عزّ و جلّ:
مصباح هدی و سفینة نجاة و امام خیر و یمن و عزّ و فخر و علم و ذخر، و انّ الله عزّ و جلّ رکّب فی صلبه نطفة طیبة مبارکة زکیة.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(روزی بر جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد شدم که مردی به نام «أبّی بن کعب» خدمت آن حضرت نشسته بود.
پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خطاب به من فرمود:
«خوش آمدی ای أباعبدالله، ای زینت آسمان‌ها و زمین‌ها!. ابن کعب پرسید:
یا رسول الله چگونه غیر از شما هم می تواند زینت آسمانها و زمین باشد؟
پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پاسخ داد:
ای پسر کعب!
سوگند به خدا!ئی که مرا بحق به نبوّت برگزید، همانا حسین بن علی در آسمانها نزد فرشتگان با عظمت بیشتری مطرح است تا نزد زمینیان، و در سمت راست عرش خدا نوشته شده است، حسین چراغ هدایت و کشتی نجات است، و حسین رهبر نیکی‌ها و برکتها، و عزّت‌ها و شرافت‌ها و علوم و ذخائر الهی است. و همانا خداوند عزیز و بزرگ در پُشت حسین نطفه پاک و مبارک و پاکیزه‌ای قرار داد».) [1].
*****
[1] عیون اخبار الرّضا علیه السلام ج1 ص62
اکمال الدّین ج1 ص264
بحارالانوار ج36 ص204.

شجاعت امام

شجاعت حضرت اباعبدالله علیه السلام حقیقتی بود که دوست و دشمن به آن اعتراف داشتند و ده‌ها نمونه و مثال آشکار برای آن مطرح می کردند، مانند:
1 - جنگاوری و خط شکنی امام حسین علیه السلام در جنگ جَمَل
2 - جنگاوری و خط شکنی امام حسین علیه السلام در جنگ صفّین
3 - جنگاوری و خط شکنی امام حسین علیه السلام در جنگ نهروان
4 - شجاعت و قدرت روحی امام علیه السلام در مبارزات سیاسی با معاویه
5 - شجاعت و قدرت روحی امام علیه السلام در مبارزات سیاسی با یزید تا عاشورا و شهادت
6 - شجاعت و شهامت امام در پیمودن راه مکّه
پس از آنکه یزید به فرماندار مدینه نوشت:
یا حسین بیعت کند و یا سر او را همراه نامه به شام بفرست.
امام تصمیم گرفت که دور از چشم عوامل یزید، مدینه را به سوی مکّه ترک کند، وقتی از تاریکی شب استفاده کرده از مدینه کوچ کردند، هر لحظه احتمال رسیدن خطرات فراوان، تعقیب و گریز دشمن، محاصره امام و یاران، وجود داشت، مسلم بن عقیل و برخی از یاران پیشنهاد دادند که از راه عمومی مدینه به مکّه نرویم، بلکه از بیراهه کوچ کنیم امام اظهار داشت:
حدیث 314
قال الامام الحسین علیه السلام:
لا وَاللهِ یا ابْنَ عَمّی!
لا فارَقْتُ هذَا الطَّریقَ أَبَداً أَوْ أَنْظُرَ إِلی أَبْیاتِ مَکَّةَ أَوْ یقْضِی اللهُ فی ذلِکَ ما یحِبُّ وَ یرْضی.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(سوگند به خدا!
هرگز!
ای پسر عمو!
من این راه عمومی را هرگز ترک نمی گویم تا خانه‌های مکّه را مشاهده کنم، یا خداوند آنچه را که دوست دارد و خشنود است درباره ما بخواهد.) [1].
7 - تداوم مبارزات سیاسی حتّی در تنهائی

شجاعت و شهامت امام حسین علیه السلام هرگز تغییر نکرد و تزلزل نیافت، چه در آن لحظه‌هائی که هزاران نفر گرد او را گرفته بودند، و چه در آن لحظه‌های حسّاس که تنهای تنها در برابر چندین هزار از لشگریان یزید ایستاده بود، امام مبارزه را تداوم داد تا به شهادت رسید.
*****
[1] فتوح ابن أعثم کوفی ج5 ص24
ینابیع المودة ص402
تاریخ طبری ج7 ص222
کتاب ارشاد شیخ مفید ص202.

1 - شعر در سوگ برادر حضرت عبّاس ر ب - برادری حدیث 104 و 105
2 - شعر در اندوه بی برادری ر ب - برادری
3 - شعر در سزاواری اشک‌ها ر ب - برادری حدیث 106
4 - شعر در قدردانی از حُر ر ت - تشکّر و قدردانی
5 - شعر در أوس در برابر حر ر س - تداوم مبارزات سیاسی
1 - شعر به هنگام کندن چاه
وقتی تشنگی بر اصحاب امام حسین علیه السلام غلبه کرد و از آن به امام شکایت بردند، آن حضرت دستور فرمود تا چاهی برای آب بکنند، که به هنگام کندن چاه، آب خوبی فوران زد. لشگر عمر سعد هجوم آوردند و آن را پر کردند که قابل استفاده نباشد.
چاه دیگری کندند و به آب رسیدند باز همان تهاجم تکرار شد و استفاده از آب چاه ممکن نبود.
آنگاه امام این اشعار را خواند:
حدیث 315
قال الامام الحسین علیه السلام:
الحمدُ للّه الْعَلِی الْواحِدِ
نَحْمَدُهُ فی سائِرِ الشَّدائِدِ
یا رَبِّ لا تَغْفَلْ عَنْ الْمُعانِدِ
قَدْ قَتَلُونا قَتْلَةَ الْمُناکِدِ
فَأَصْلِهِ یا رَبِّ نارَ السَّرْمَدِ
وَاَنْتَ بِالْمِرْصادِ غَیرُ خائِدِ [1].
امام حسین علیه السلام فرمود:
(. سپاس خداوندی را که برتر و یگانه است، ما او را در دیگر مشکلات نیز سپاس می گوئیم..
خدایا دشمن ما را فراموش مکن که از ما فراوان کشتند..
خدایا آتش جاودانه را بر آنها ببار که تو در کمینگاه ستمگرانی و دچار سُستی نمی شوی).
2 - شعر امام در بی‌وفایی دنیا
امام سجّاد نقل کرد که:
در شب عاشورا من بیمار بودم و عمّه من زینب‌علیها السلام از من پرستاری می کرد.
و پدرم در حالی که شمشیر خود را اصلاح می کرد این اشعار را در بی

وفایی دنیا می خواند. حدیث 316
قال الامام الحسین علیه السلام:
یا دَهْرَ اُفٍّ لَکَ مِنْ خَلیلٍ
کَمْ لَکَ بِالاِشْراقِ وَالْاَصیلِ
مِنْ صاحِبٍ أَوْطَالِبٍ قَتیلٍ
وَالدَّهْرُ لا یقْنَعُ بِالْبَدیلِ
وَإِنَّمَا الأمْرُ اِلَی الْجَلیلِ
وَکُلُّ حَی سالِکُ السَّبیلِ
امام حسین علیه السلام فرمود:
(ای دنیا!
نفرین بر دوستی تو که در صبحگاهان و عصر گاهان چقدر از دوستان و هواخواهانت را به کشتن می دهی و جایگزینی برای آنها قبول نمی کنی.
و همانا کارها به خدای بزرگ واگذار می شود و هر زنده‌ای، رونده این راه است).
3 - شعر پس از شنیدن خبر شهادت مسلم رجوع شود به س - تداوم مبارزات سیاسی حدیث 294
*****
[1] أدب الحسین ص41
مناقب ابن شهر آشوب ج4 ص50
مدینة المعاجز ج3 ص494.

شکر و فزونی نعمت‌ها

از دیدگاه امام حسین علیه السلام یکی از راه‌های افزایش نعمت‌ها، و جاودانه شدن آن، شکرگذاری است، هر مقدار انسان در برابر نعمت‌های الهی سپاس گذار باشد و شکر کند بهمان میزان نعمت‌ها فزونی می گیرند.
حدیث 317
قال الامام الحسین علیه السلام:
شُکْرُکَ لِنِعْمَةٍ سالِفَةٍ یقْتَضی نِعْمَةً آنِفَةً.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(سپاس تو در نعمت‌های گذشته، نعمت‌های آینده را بهمراه می آورد.) [1].
*****
[1] نزهة الناظر و تنبیه الخاطر ص80 حدیث 2.

شکوه از اهل عراق

امام حسین علیه السلام در لحظه‌های حسّاس نبرد که بیشتر یاران او به شهادت رسیدند با خدای خویش درد دل می کرد و از اهل عراق شکوه‌ها می نمود:

حدیث 318

قال الامام الحسین علیه السلام:

أَللّهُمَّ إِنَّ أَهْلَ الْعَراقِ غَرُّونِی وَ خَدَعوُنِی، وَ صَنَعوُا بَأَخی ما صَنَعوُا

أَللّهُمَّ شَتِّتْ عَلَیهِمْ أَمْرَهُمْ، وَ أَحِصَّهُمْ عَدَداً

امام حسین علیه السلام فرمود:

(خدایا همانا اهل عراق با فریب و نیرنگ با من برخورد کردند و کاری با من کردند که در گذشته با برادرم انجام دادند، خدایا آنها را دچار تفرقه و پراکندگی فرما، و از شمار آنان کم کن.) [1].

*****

[1] بحارالانوار ج45 ص51 (با اندکی اختلاف)

عوالم بحرانی ج17 ص294.

شهادت و شهیر

ابا صالح تمّار می گوید:
هنوز خبری از حکومت یزید و تحوّلات سیاسی کوفه مطرح نبود، دوران دوران زندگانی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود، خودم از امام حسین علیه السلام شنیدم که از آینده خود و امّت اسلامی خبر می داد و فرمود:
حدیث 319
قال الامام الحسین علیه السلام:
وَاللهِ لَیجْتَمِعَنَّ عَلی قَتْلی طُغاةُ بَنی اُمَّیةَ وَ یقْدُمُهُمْ عُمَرُ بْنَ سَعْدٍ
امام حسین علیه السلام فرمود:
(به خدا قسم سرکشان بنی امیه بر کشتن من اجتماع می کنند و پیشتازشان عمر بن سعد است.) [1]
گفتم:
حسین جان!
آیا به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این مسائل را رساندی؟
آنگاه خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رفتم و ماجرا را باز گفتم.
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:
دانش من دانش حسین است، و دانش او دانش من است، و ما آگاهی داریم به آنچه که باید تحقّق پذیرد.
*****
[1] دلائل الامامة ص183 حدیث 101
بحارالانوار ج44 ص186 حدیث 14
تاریخ ابن عساکر (شرح حال امام حسین) ص212
اثبات الهداه ج5 ص207 حدیث 71
مدینة المعاجز ج3 ص453 حدیث 972.

در روز عاشورا که هر لحظه یاوری از یاوران امام حسین علیه السلام بخاک و خون می غلطید و محاصره دشمن تنگ‌تر می شد، امام علیه السلام رو به آسمان‌ها با خدای خود از عشق و شور و شیدائی نسبت به شهادت راز و نیاز کرد:
حدیث 320
قال الامام الحسین علیه السلام:
اِلهی وَسَیدی وَدَدْتُ اَنْ اُقْتَلَ وَاُحْیی سَبْعینَ اَلْفَ مَرَّةٍ فی طاعَتِکَ وَ مَحَبَّتِکَ، سِیما إذا کانَ فی قَتْلی نُصْرَةُ دینِکَ وَ اِحْیاءُ اَمْرِکَ وَ حِفْظُ نامُوسِ شَرْعِکَ، ثُمَّ اِنّی قَدْ سَئِمْتُ الْحَیاةَ بَعْدَ قَتْلِ الأحِبَّةِ وَقَتْلِ هؤُلاءِ الْفِتْیةِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍصلی الله علیه و آله و سلم
امام حسین علیه السلام فرمود:
(ای خدای من، ای بزرگ من، دوست دارم که هفتاد هزار بار در راه اطاعت و محبّت تو کشته شوم و زنده گردم، بخصوص آنگاه که کشته شدن من عامل پیروزی دین تو، و زنده شدن فرمان تو، و محفوظ ماندن شریعت تو باشد.
چه آنکه من هم اکنون پس از شهادت یاران و این همه از جوانمردان خاندان محمّدصلی الله علیه و آله و سلم، از زندگی سیر گشته‌ام). [1].
*****
[1] معالی السبطین ج2 ص18
اسرار الشهادة ص402.

یکی از مسائلی که یاران امام حسین علیه السلام در تمام سفر از مدینه به مکّه و از مکّه به کربلا، پیاپی از آن حضرت مشاهده کردند، یاد شهادت حضرت یحیای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود.
امام سجّاد نقل می کند:
هرجا که سوار می شدیم و در هر منزلگاهی که فرود می آمدیم حضرت اباعبدالله علیه السلام به یاد شهادت حضرت یحیای پیامبر بود و می فرمود:
حدیث 321
قال الامام الحسین علیه السلام:
و من هَوانِ الدُّنْیا عَلَی اللهِ اَنَّ رَأْسَ یحْیی بْنِ زَکَریا اُهْدِی اِلی بَغِی مِنْ بَغایا بَنَی إِسْرائیلَ. و فی حدیث مقاتل:
عن زین العابدین عن [ابیه]علیهما السلام قال:
«إِنَّ امْرَأَةَ مَلِکِ بَنِی إِسْرائِیلَ کَبَرَتْ وَأَرادَتْ أَنْ تُزَوِّجَ بِنْتَهَا مِنْهُ لِلْمَلِکِ، فَاسْتَشارَ الْمَلِکُ یحْیی بْنَ زَکَریا فَنَهَاهُ عَنْ ذَلِکَ، فَعَرَفَتِ الْمَرْأَةُ ذَلِکَ وَزَینَتْ بِنْتَهَا وَبَعَثَتْهَا إِلَی الْمَلِکِ فَذَهَبَتْ وَلَعِبَتْ بَینَ یدَیهِ،
فَقَالَ لَهَا الْمَلِکُ:
ما حاجتک؟
قَالَتْ:
رأس یحیی بن زکریا.
فَقَالَ الْمَلِکُ:
یا بنیة حاجة غیر هذه، قَالَتْ:
ما أرید غیره، وَکَانَ الْمَلِکُ إِذا کَذَبَ فِیهِمْ عُزِلَ مِنْ مُلْکِهِ، فَخُیرَ بَینَ مُلْکِهِ وَ بَینَ قَتْلِ یحْیی فَقَتَلَهُ، ثُمَّ بَعَثَ بِرَأْسِهِ إِلَیهَا فِی طَشْتٍ مِنْ ذَهَبٍ، فَأَمِرَتِ الأَرْضُ فَأَخَذَتْهَا، وَسَلَّطَ اللهُ عَلَیهِمْ بُخْتَ نُصَّرَ فَجَعَلَ یرْمِی عَلَیهِمْ بِالْمَنَاجِیقِ وَلا تَعْمَلُ شَیئاً، فَخَرَجَتْ عَلَیهِ عَجُوزٌ مِنَ الْمَدِینَةِ
فَقَالَتْ:
أیها الملک إن هذه مدینة الأنبیاء لا تنفتح إلا بما أدلک علیه. قَالَ:
لک ما سألت.
قَالَتْ:
ارمها بالخبث والعذرة، فَفَعَلَ فَتَقَطَّعَتْ فَدَخَلَهَا
فقالَ:
علی بالعجوز،
فَقَالَ لَها:
ما حاجتک؟
قَالَتْ:

فی المدینة دم یغلی فاقتل علیه حتی یسکن، فَقَتَلَ عَلَیهِ سَبعِینَ أَلْفاً حَتَّی سَکَنَ. یا وَلَدِی یا عَلِی وَاللهِ لاَ یسْکُنُ دَمِی حَتَّی یبْعَثَ اللهُ الْمَهْدِی فَیقْتُلَ عَلَی دَمِی مِنَ الْمُنَافِقِینَ الْکَفَرَةِ الْفَسَقَةِ سَبْعِینَ أَلْفاً». [1].
امام حسین علیه السلام فرمود:
(از پستی‌های دنیا نزد خدا همین بس که سر بریده یحیای پیامبر را برای پادشاه ستمگری از ستمکاران بنی اسرائیل هدیه بردند.
زیرا همسر پادشاه پیر شده و قصد داشت دختر خود را به عقد شاه در آورد، پادشاه با یحیای پیامبر علیه السلام مشورت کرد، آن حضرت او را باز داشت و فرمود که:
حرام است، پیرزن پادشاه فهمید، آنگاه دختر خود را با انواع زینت‌ها آرایش کرد و به اطاق پادشاه فرستاد که با هم در آمیختند. پادشاه از آن دختر پرسید:
چه می خواهی؟
گفت:
سَرِ بریده یحیی بن زکریا! پادشاه گفت:
غیر از این چه می خواهی؟
دختر گفت:
غیر از این چیز دیگری نمی خواهم. پادشاه بر سر دو راهی بود یا وقایع را تکذیب کند و یا حضرت یحیی را بکشد، چون در قانون آن کشور اگر شاه دروغ می گفت، از سلطنت خلع می گردید.
پس پیامبر خدا را کشت و سر او را در طشتی از طلا تقدیم دختر داشت که زمین او را گرفت و نابود کرد و خداوند «بُخت نصّر» را بر بنی اسرائیل مسلّط فرمود که:
آنها را به وسیله منجنیق سنگ باران کرد و این کار را ادامه داد تا آنکه پیرزنی آمد و او را به خانه‌ای هدایت کرد که در آن خون تازه می جوشید.
بُخت نصّر هفتاد هزار نفر از بنی اسرائیل را در کنار آن جوشش خون گردن زد تا از جوشش افتاد.
ای پسرم، ای علی!
سوگند به خدا!
که خون من از جوشش باز نمی‌ایستد تا آنکه خدا حضرت مهدی علیه السلام را برانگیزاند، تا از منافقین و کفّار و فاسقان هفتاد هزار نفر بکشد). [2].
*****
[1] مناقب ابن شهر آشوب ج4 ص85
بحارالانوار ج45 ص299
عوالم بحرانی ج17 ص608 ح3.

[2] ارشاد شیخ مفید ص251، کنز الدقائق ج6 ص162، عوالم بحرانی ج17 ص608 حدیث 3.

زید بن أرقم از حضرت اباعبدالله علیه السلام نقل می کند که نسبت به شیعیان خود و شهادت فرمود:
حدیث 322
قال الامام الحسین علیه السلام:
ما مِنْ شیعَتِنا إِلاَّ صِدّیقٌ شَهیدٌ. قُلْتُ أنی یکون ذلک و هم یموتون علی فراشهم؟
فقال:
أما تَتْلوُ کِتابَ اللهِ «وَالَّذینَ آمَنُوا بِاللهِ وَ رُسُلِهِ أُوْلئِکَ هُمُ الصِّدِّیقُونَ وَالشُّهَداءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ» [1] ثمَّ قال علیه السلام:
لَوْ لَمْ تَکُنِ الشَّهادَةُ إِلاَّ لِمَنْ قُتِلَ بِالسَّیفِ لَأَقَلَّ اللهُ الشُّهَداءَ.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(نیست از شیعیان ما جز آنکه راستگو و شهیدند.
گفتم:
چگونه این ممکن است در صورتی که بسیاری از شیعیان شما در بستر خویش می میرند. فرمود:
آیا کتاب خدا را نمی خوانید که فرمود، «آنان که به خدا و پیامبرش ایمان آوردند، آنان از راستگویان و از شهیدانند نزد پروردگار «یعنی لازم نیست فقط کشته شمشیر را شهید بنامیم» سپس فرمود:
اگر شهید تنها به کشته شمشیر اطلاق می شد، تعداد شهداء بسیار اندک بود.) [2].
*****
[1] سوره حدید آیه 19.
[2] دعوات راوندی ص242 حدیث 681
بحار الأنوار ج82 ص173 حدیث 6 و ج67 ص53.

شیعه و شیعیان

الف - امام حسین علیه السلام در تعریف و شناساندن شیعه و شیعیان، فرمود:
حدیث 323
قال الامام الحسین علیه السلام:
ما أَحَدٌ عَلی مِلَّةِ إبْراهیمَ إلاَّ نَحْنُ وَ شیعَتُنا، وَ سائِرُ النَّاسِ مِنْها بَراءٌ.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(کسی بر آئین حضرت ابراهیم استوار نیست جز ما و شیعیان ما، و انسان‌های دیگر از آئین ابراهیم علیه السلام دورند.) [1].
ب - و در سخن ارزشمند دیگری به نقل زید بن ارقم فرمود:
حدیث 324
قال الامام الحسین علیه السلام:
ما مِنْ شیعَتِنا إلاَّ صِدّیقٌ شَهیدٌ. قال:
قلتُ:
جلعت فداک أنّی یکون ذلک و عامّتهم یموتون علی فراشهم؟
فقال:
أما تَتْلُو کِتابَ اللهِ فی الْحَدیدِ «وَالَّذینَ آمَنُوا بِاللهِ وَ رُسُلِهِ اُولئِکَ هُمُ الصِّدّیقُونَ وَالشُّهَداءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ». [2].
قال:
فقلت:
فکأنّی لم أقرأ هذه الآیة من کتاب الله تعالی قطّ.
قال:
لَو کانَ الشَّهَداءُ لَیسَ إلاَّ کَما تَقُولُ، لَکانَ الشُّهَداءُ قَلیلاً. [3].
امام حسین علیه السلام فرمود:
(«زید بن أرقم می گوید از حضرت اباعبدالله علیه السلام شنیدیم که فرمود»:
فردی از شیعیان ما وجود ندارد جز آنکه راستگو و شهید است.
پرسیدم:
فدای تو شوم یا اباعبدالله، اکثر شیعیان شما در خانه خود به مرگ طبیعی می میرند چگونه شهیدند.
امام پاسخ داد:
آیا آیات قرآن در سوره حدید را مطالعه نکرده‌ای که می فرماید:
آنان که به خدا و پیامبرش ایمان آوردند آنان راستگویان و شهیدان در نزد پروردگارند. «سپس ادامه داد:»
اگر چنین بود که شهدا بر کشتگان شمشیر اطلاق می شد تعداد شهیدان

بسیار اندک بود.) [4].
*****
[1] محاسن برقی ج1 ص243
بحار الانوار ج68 ص87
تفسیر عیاشی ج1 ص185.
[2] سوره الحدید آیه 19.
[3] محاسن برقی ج1 ص265 حدیث 512
تفسیر برهان ج4 ص292.
[4] دعوات راوندی ص242 حدیث 681
بحارالانوار ج82 ص173 حدیث 6 و ج67 ص53.

همه می خواهند بدانند که ایا از شیعیان واقعی اهل بیت علیهم السلام هستند یا نه. همه می خواهند معیارهائی در شناخت شیعیان داشته باشند. حضرت اباعبدالله علیه السلام صفات شیعیان را به روشنی بیان می کند تا شیعیان واقعی از مدّعیان دروغین بازشناسی گردند. شخصی خدمت امŠŲحسین علیه السلام آمد و گفت:
من از شیعیان شما هستم. حدیث 325
قال الامام الحسین علیه السلام:
اِتَّقِ اللهَ وَلا تَدَّعِینَّ شَیئاً بِقُولُ اللهُ لَکَ کَذِبْتَ وَفَجَرْتَ فی دَعْواکَ، إِنَّ شیعَتَنا مَنْ سَلِمَتْ قُلُوبُهُمْ مِنْ کُلِّ غَشٍّ وَ غِلٍّ وَ دَغَلٍ، وَ لکِنْ قُلْ أَنَا مِنْ مَوالیکُمْ وَ مِنْ مُحِبّیکُمْ.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(از خدا بترس، و چیزی ادّعا نکن، زیرا خدا به تو خواهد فرمود دروغ گفتی، و در ادّعای خو گناه کردی.
همانا شیعه ما کسی است که قلبش از هرگونه آلودگی و ناپاکی و خیانت پاک باشد، لیکن تو ادّعا کن که من از دوستداران و محبّان شما هستم.) [1].
*****
[1] تفسیر امام عسکری علیه السلام ص309
تفسیر برهان ج4 ص22
بحارالانوار ج68 ص156.

درست است که پوشاندن برهنه یا سیر کردن گرسنه‌ای از شیعیان، ثواب بزرگ دارد، امّا از دیدگاه امام حسین علیه السلام کار فکری، عقیدتی کردن برای شیعیان از همه کارها بیشتر پاداش دارد.
حدیث 326
قال الإمام الحسین علیه السلام:
أیهُما أحَبُّ إلَیکَ:
رَجُلٌ یرُومُ قَتْلَ مِسْکینٍ قَدْ ضَعُفَ، تُنْقِذُهُ مِنْ یدِهِ؟
أوْناصِبٌ یریدُ إضْلالَ مِسْکینٍ مُؤْمِنٍ مِنْ ضُعَفاءِ شیعَتِنا تَفْتَحُ عَلَیهِ ما یمْتَنِعُ الْمِسْکینُ بِهِ مِنْهُ وَ یفْحِمُهُ وَ یکْسِرُهُ بِحُجَجِ اللهِ تَعالی؟
امام حسین علیه السلام فرمود:
(کدام یک بر تو خوشایند و دوست داشتنی است؟
نجات آن مسکین و ناتوانی که فردی قصد کشتن آن را کرده است؟
و یا نجات آن مؤمن از شیعیان ما که فردی دشنام دهنده و بی دین، قصد انحراف فکر و دل او را دارد؟
اگر تو راه بسته را بر او باز گشائی تا با دلیل و برهان الهی بتواند آن فرد بی‌دین و فرومایه را درهم بشکند و به شبهات او پاسخ دهد؟
آری، اگر این فرد را از دست آن دشمن دشنام دهنده نجات دهی ارزشمندتر است که خدای بزرگ می فرماید:
«و کسی که آن فرد را زنده کند گویا همه انسانها را زنده کرده است»
پس آن کس که فکرش را زنده می سازی و از کفر به سوی ایمان سوق می دهی گویا همه انسان‌ها را زنده‌کرده‌ای پیش از آنکه با شمشیرهای آهنی کشته شوند).
و در ادامه همین مطلب فرمود:
فَضْلُ کافِلِ یتیمِ الِ مُحَمَّدٍ - اَلْمُنْقَطِعُ عَنْ مَوالیهِ، اَلنَّاشِبِ فی رُتْبَةِ الْجَهْلِ، یخْرِجُهُ مِنْ جَهْلِهِ، وَ یوَضِّحُ لَهُ ما اِشْتَبَهَ عَلَیهِ - عَلی فَضْلِ کافِلِ یتیمٍ یطْعِمُهُ وَیسْقیهِ، کَفَضْلِ الشَّمْسِ عَلَی السَّهاءِ. (ارزش کسی که یتیمان خاندان محمّدصلی الله علیه و آله و سلم را از نظر فکری اداره می کند که از رهبران خود جداشده و در جهل و نادانی سقوط کرده‌اند، و آنها را از نادانی می رهاند، و به شک و تردید و اشکالات آنها پاسخ می دهد، در مقایسه با کسی که به آنها غذا و آشامیدنی می خوراند همانند خورشید است نسبت به ستاره کم رنگ سهاء) [1].
*****
[1] احتجاج ج1 ص16

تفسير امام عسكرى ص341
بحار الأنوار ج2 ص3.

صبر و شکیبایی

پس از به شهادت رسیدن امام حسن مجتبی علیه السلام، حضرت اباعبدالله علیه السلام، ابن عبّاس و عبدالله بن جعفر و دیگر بزرگان بنی هاشم را جمع کرد و دستور داد بدن آن حضرت را غسل داده کفن کنند.
پس از آن در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر پیکر برادر نماز خواند، و آنگاه که می خواست درب حجره رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را باز کند تا امام مجتبی علیه السلام را در کنار جدّش بخاک بسپار، مروان بن حکم و فرزندان عثمان، و ابوسفیان مانع شدند و گفتند: چون عثمان را نگذاشتند که در حجره پیامبر دفن شود ما نیز نمی گذاریم حسن را در حجره پیامبر دفن کنید مگر آنکه شمشیرها کشیده شود و خون‌ها جاری گردد.
حدیث 327
قال الامام الحسین علیه السلام:
أما وَاللهِ الَّذی حَرَّمَ مَکَّةَ، لَلْحَسَنُ بْنُ عَلی وَابْنُ فاطِمَةَ أَحَقُّ بِرَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله وَبَیتِهِ مِمَّنْ اَدْخِلَ بَیتَهُ بِغَیرِ إِذْنِهِ. وَهُوَ وَالله أَحَقُّ بِهِ مِنْ حَمَّالِ الْخَطایا، مُسَیرِ أَبی ذَرٍّ رَحِمَهُ اللهُ، اَلْفاعِلِ بِعَمَّارٍ مافَعَلَ، وَبِعَبْدِاللهِ ما صَنَعَ، اَلْحامی الْحِمی، اَلْمُؤوی لِطَرِیدِ رَسُولِ اَللهِ صلی اللهِ علیه و آله، لکِنَّکُمْ صِرْتُمْ بَعْدَهُ الاُمَراءَ، وَبایعَکُمْ، عَلی ذَلِکَ الاَعْداءُ وَأَبْناءُ الأَعْداءِ. [1].
امام حسین علیه السلام فرمود:
(سوگند به خدا !ئی که مکّه را حَرَم قرار داد، حسن بن علی علیه السلام فرزند فاطمه‌علیها السلام از دیگرانی که بدون اجازه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وارد خانه‌اش شدند سزاوارتر است.
افشای ستمکاری‌های عثمان
سوگند به خدا !، حسن بن علی سزاوارتر از آن کس است که بر دوش کشنده بار سنگین اشتباهات بود، تبعید کننده اباذر و کتک زننده عمّار، کسی که آن همه از ناروائی‌ها را بر عبدالله بن عبّاس روا داشت، به وجود آورنده آن همه از دردها و پناه دهنده کسی بود که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را رانده بود، لکن شماها پس از عثمان تبدیل به پادشاهان شدید، و دشمنان و فرزندانتان از شما پیروی کردند).
*****
[1] کتاب امالی شیخ طوسی ج1 ص160
بحارالانوار ج44 ص152
عوالم بحرانی ج16 ص288.

وقتی امام حسین علیه السلام مراسم غسل و کفن و نماز را بر پیکر امام حسن علیه السلام به پایان برد و قصد داشت برادر را در کنار قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دفن کند.
مروان، داماد عثمان، سوار بر قاطری شد و خود را به عائشه دختر ابابکر رساند و گفت:
حسین قصد دارد برادرش را در کنار قبر پیامبر دفن کند، به خدا سوگند!
اگر چنین کاری بشود، عظمت پدرت و دوست او عمر که در کنار پیامبر دفن شدند، تا روز قیامت می شکند.
عائشه گفت:
چه کاری می توانیم بکنیم؟
مروان پاسخ داد:
با ما بیا تا با کمک فرزندان عثمان و ابوسفیان مانع این کار شویم.
اندکی بعد تعدادی از مخالفان جمع شدند در حالی که آنان را عائشه رهبری می کرد خطاب به امام حسین علیه السلام گفتند:
سوگند به خدا!
ما نمی گذاریم حسن را در کنار قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دفن کنید.
حدیث 328
قال الامام الحسین علیه السلام:
هذِهِ دارُ رَسُولِ اللهِ وَأَنْتِ حَشِيةٌ مِنْ تِسْع حَشِياتٍ خَلَّفَهُنَّ رَسُولُ اللهِ فَاِنّما نَصيبُكِ مِنَ الدَّارِ مَوْضِعُ قَدَمَيكِ، فأرادت بنو هاشم الكلام وحملوا السلاح، فمنعهم الحسين وقال:
اَللّهَ اَللّهَ أنْ تَفعَلوُا وَ تُضَيعوُا وَصيةَ أَخى وقال لعائشة:
وَاللهِ لَوْلا أنَّ أبا مُحَمَّدٍ أَوْصى إِلى أَنْ لا اُهْريقَ مَحْجَمَةُ دَمٍ لَدَفَنْتُهُ هاهُنا وَلَوْ رَغِمَ أَنْفُكِ. [1].
امام حسین علیه السلام فرمود:
پاسخ به ادّعای عائشه
(اینجا خانه رسول خدا ست، و تو ای عائشه یکی از همسران نه‌گانه آن حضرت می باشی، که اگر حق تو محاسبه شود باندازه جایگاه قدمهای خود از این خانه سهم داری.)
در اینجا بنی هاشم دست به شمشیر بردند و نزدیک بود که جنگی پدید آید.
امام حسین علیه السلام مانع شد و فرمود:
(خدا را خدا را!
پروا کنید، مبادا کاری انجام دهید که وصیت برادرم ضایع گردد.) و خطاب

به عائشه فرمود:
(سوگند به خدا!
اگر برادرم وصیت نکرده بود که مبادا قطره‌ای خون ریخته شود، من او را در کنار پیامبر دفن می کردم و بینی تو را بخاک می مالیدم).
*****
[1] دلائل الامامة ص61.

به هنگام دفن جنازه امام مجتبی علیه السلام در کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عائشه بهمراه مروان و فرزندان عثمان و ابوسفیان مسلّحانه برخورد کردند و گفتند:
سوگند به خدا!
نمی‌گذاریم که جنازه حسن در اینجا دفن شود.
امام حسین علیه السلام خطاب به عائشه فرمود:
حدیث 329
قال الإمام الحسین علیه السلام:
قَدیماً هَتَکْتِ أَنْتِ وَأَبُوکِ حِجابَ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله وَ أَدْخَلْتِ بَیتَهُ مَنْ لا یحِبُّ رَسُولُ الله صلی الله علیه و آله قُرْبَهُ، و آن اللهَ سائِلُکِ عَنْ ذلِکَ یا عائِشَةُ، إِنَّ أَخی أَمَرَنی أَنْ اُقَرِّبَهُ مِنْ أَبیهِ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله لِیحْدِثَ بِهِ عَهْداً.
وَاعْلَمی أَنَّ أَخی أَعْلَمُ النَّاسِ بِاللهِ وَرَسُولِهِ، وَأَعْلَمُ بِتَأویلِ کِتابِهِ مِنْ أَنْ یهْتِکَ عَلی رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله سِتْرَهُ؛لِأَنَّ اللهَ تَبارَکَ وَتَعالی یقُولُ:
«یا أَیهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تَدْخُلُوا بُیُوتَ النَّبی إِلاّ أَنْ یؤْذَنَ لَکُمْ» [1] وَقَدْ أَدْخَلْتِ أَنْتِ بَیتَ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله الرِّجالَ بِغَیرِ إِذْنِهِ. وَقَدْ قالَ اللهُ عَزَّوَجَلّ:
«یا أَیهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تَرْفَعُوا أَصْواتَکُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَبی» [2] وَ لَعَمْری لَقَدْ ضَرَبْتِ أَنْتِ لاَبیکِ وَفارُوقِهِ عِنْدَ اُذُنِ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله الْمَعاوِلَ.
وَ قالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ:
«إِنَّ الَّذینَ یغُضُّونَ أَصْواتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللهِ أُولئِکَ الَّذینَ امْتَحَنَ اللهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقوی» [3].
وَلَعَمْری لَقَدْ أَدْخَلَ أَبُوکِ وَفارُوقُهُ عَلی رَسوُلِ اللهِ صلی الله علیه و آله بِقُرْبِهِما مِنْهُ الاْذی، و ما رَعَیا مِنْ حَقِّهِ ما أَمَرَهُما اللهُ بِهِ عَلی لِسانِ رَسوُلِ اللهِ صلی الله علیه و آله إِنَّ اللهَ حَرَّمَ عَلَی الْمُؤْمِنینَ أَمْواتاً ماحَرَّمَ مِنْهُمْ أَحْیاءً وَتَاللهِ یا عائِشَةُ لَوْکانَ هذَا الَّذی کَرِهْتیهِ مِنْ دَفْنِ الْحَسَنِ عِنْدَ أَبیهِ صَلَواتُ اللهِ عَلَیهِما جائِزاً فیما بَینَنا وَبَینَ اللهِ، لَعَلِمْتِ أَنَّهُ سَیدْفَنُ و آن رَغِمَ مَعْطَسُکِ.
امام حسین علیه السلام فرمود:
افشای چهره عائشه
(در گذشته تو و پدرت، پرده حرمت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را «که درود خدا بر او باد» دریده‌اید، تو ای عایشه کسی را به خانه پیامبر راه دادی که حضرتش همنشینی با او را دوست نمی داشت، خداوند ترا در

این مورد بازخواست خواهد کرد.
ای عائشه!
برادرم بمن سفارش نمود که جنازه‌اش را به حرم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بیاورم تا تجدید عهدی کند.
آگاه باش که برادرم داناترین مردم به خدا و رسول او، و آشناترین خلق به کتاب خدا است، هیهات که چنین شخصی پرده حرمت رسول خدا را بدرد!.
آری خدای متعال فرمود:
«ای کسانی که ایمان آورده‌اید بدون اجازه وارد خانه پیامبر نشوید» ولی تو خویشانت را بدون اجازه به خانه پیامبر راه دادی، باز خدا می فرماید:
«ای کسانی که ایمان آورده‌اید در برابر پیامبر با صدای بلند سخن نگوئید.»
ولی بجان خودم سوگند!
تو برای دفن پدرت و یارش «ابابکر و عمر» نزدیک گوش پیامبر کلنگ‌ها را بر زمین کوبیدی در حالی که خداوند فرموده است:
«کسانی که در حضور پیامبر صدایشان را آهسته می کنند، خداوند دل ایشان را به داشتن تقوی پسندیده است.»
باز بجان خود سوگند!
پدرت و یارش، با همجواری خودشان با رسول خدا، به آن حضرت آزار رسانده‌اند، آنها حقّی را که خدا به رسولش عنایت فرموده، رعایت نکرده‌اند، زیرا خداوند حرام کرد بر مردگان مؤمنین آنچه را که بر زندگان مؤمنین حرام نموده است. ای عایشه!
به خدا سوگند!
اگر دفن برادرم را در کنار جدّش جایز میدانستم آنگاه می دیدی که او در اینجا دفن می گردید، اگر چه بینی تو بخاک مالیده می شد). [4].
*****
[1] سوره احزاب آیه53.
[2] سوره حجرات آیه 2.
[3] سوره حجرات آیه 3.
[4] اصول کافی ج1 ص302 حدیث 3، نورالثقلین ج4 ص295 حدیث 198، کنز الدقائق ج9 ص586.

جایگاه صبر

صبر و شکیبائی دارای اقسام گوناگون است، باید همه آن را شناخت و جایگاه صحیح صبر و شکیبائی را درک کرد و بکار بست.

حدیث 330

قال الامام الحسین علیه السلام:

اِصْبِرْ عَلی ما تَکْرَهُ فیما یلْزِمُکَ الْحَقُّ، وَ اصْبِرْ عَمَّا تُحِبُّ، فیما یدْعُوکَ إِلَیهِ الْهَوی.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(راهی که تو را به حق میرساند در برابر سختیها و ناملایمات آن صبر کن، و در آنچه ترا به هواپرستی می کشاند از آنچه دوست داری شکیبائی پیشه کن). [1].

*****

[1] نزهة الناظر و تنبیه الخاطر ص85 حدیث 18.

مشکلات و بلاها همواره بر سر راه انسان قرار خواهند گرفت، کسی نیست که مشکلاتی نداشته باشد، مهم آن است که بدانیم با مشکلات چگونه باید برخورد کنیم؟
امام حسین علیه السلام رهنمود می دهد که یاد خدا و یاد قیامت به هنگام سختی‌ها و مشکلات انسان را آرام می کند و پاداش الهی از آن صابران است.
حدیث 331
قال الامام الحسین علیه السلام:
مَنْ أَصابَتْهُ مُصیبَةٌ
فَقالَ إِذا ذَکَرَها «إنّا لِلَّهِ وَ إِنَّا اِلَیهِ راجِعوُن» جَدَّدَ اللهُ لَهُ مِنْ أَجْرِها مِثْلَ ما کانَ لَهُ یوْمَ أَصابَتْهُ
امام حسین علیه السلام فرمود:
(هر کس مصیبتی یا مشکلی به او رسد پس هرگاه که به یاد آن مصیبت می افتد بگوید «ما از خدائیم و ما به سوی خدا باز می گردیم» خداوند پاداش او را هر مقدار که تکرار کند به میزان پاداش همانند روزی که مصیبت دیده بود، عطا می فرماید). [1].
*****
[1] معجم الکبیر ج3 ص131
کنزالعمّال ج3 ص300.

صدقات

شرایط صدقه دادن

اشاره

صدقه دادن در راه خدا و کمک به مستمندان شرائطی دارد که اگر رعایت نشود، پاداشی در نزد پروردگار ندارد. روزی در خدمت امام حسین علیه السلام از عبدالله بن عامر که یکی از سران بنی امیه بود، نامی به میان آمد و برخی در تعریف آن شخص گفتند، بسیار صدقه در راه خدا می دهد و گرسنگان را سیر می کند.
حدیث 332
قال الامام الحسین علیه السلام:
إِنَّما مَثَلُ عَبْدِاللهِ بْنِ عامِرٍ كَمَثَلِ الَّذی یسْرِقُ الْحاجَّ ثُمَّ یتَصَدَّقُ بِما سَرَقَ، وَ إِنَّما الصَّدَقَةُ الطَیبَةُ صَدَقَةُ الَّذی عَرِقَ فیها جَبینُهُ وَاغْبَرَّ فیها وَجْهُهُ.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(داستان عبدالله بن عامر همانند داستان کسی است که از اموال حجّاج بیت الله می دزدد و سپس اموال تاراج شده را در راه خدا صدقه می دهد. در صورتی که صدقه پاک صدقه‌ای است که انسان از عرق پیشانی و رنج کار، پولی بدست آورد و آن را در راه خدا هدیه بدهد). [1].
از امام علیه السلام پرسیدند:
آیا هدف شما حضرت امیرالمؤمنین است؟
فرمود: آری.
*****
[1] دعائم الإسلام ج2 ص329 حدیث 1244
مستدرک الوسائل ج7 ص244 حدیث 8152.

روح تسلیم در برابر خدا

یکی از شرائط عبادت داشتن روح تسلیم و فروتنی در برابر پرودگار است
شخصی از امام حسین علیه السلام پرسید:
ای پسر رسول خدا!
چگونه صبح کردی؟
حدیث 333
قال الامام الحسین علیه السلام:
اَصْبَحْتُ وَلِی رَبٌّ فَوْقی، وَالنَّارُ اَمامی، وَالْمَوْتُ یطْلُبُنی، وَ الْحِسابُ مُحدِقٌ بی، وَ أَنَامُرْتَهِنٌ بِعَمَلی، لا اَجِدُ ما اُحِبُّ، وَلا اَدْفَعُ ما اَکْرَهُ، وَ الْاُمُورُ بِیدِ غَیری، فَإِنْ شاءَ عَذَّبَنی، وَ إِنْ شاءَ عَفی عَنی، فَأَی فَقیرٍ اَفْقَرُ مِنّی؟!
امام حسین علیه السلام فرمود:
(صبح کردم در حالی که پروردگار بالای سرم و آتشی در پیش روی داشتم، مرگ مرا می طلبید و حساب خیره خیره تماشایم می کرد و من به یقین می دانستم آنچه را دوست می دارم نمی یابم، و آنچه را دوست ندارم از خود دور نمی توانم بکنم، و زمام امور در دست دیگری است، اگر او خواست عذابم می کند، و اگر او خواست عفوم خواهد کرد، بنا بر این چه نیازمندی از من نیازمندتر است). [1].
*****
[1] امالی شیخ صدوق ص487 مجلس 89 حدیث 3
بحارالانوار ج78 ص116 حدیث 1.

عبادت

تناسب عبادت با توان بشری

اشاره

یکی از حکمت‌های الهی، تناسب عبادات و احکام، باتوان بشری است، هرگز پروردگار جهانیان بر بندگانش عبادتی یا حُکمی بیش از توان و قدرت آنان واجب نمی فرماید:

حدیث 334

قال الامام الحسین علیه السلام:

ما اَخَذَ اللهُ طاقَةَ اَحَدٍ إلاَّ وَضَعَ عَنْهُ طاعَتَهُ، وَلا اَخَذَ قُدْرَتَهُ إلاَّ وَضَعَ عَنْهُ کُلْفَتَهُ. [1].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(خداوند توان کسی را نمی گیرد جز آنکه از مقدار اطاعت او می کاهد، و از قدرت کسی نمی کاهد جز آنکه مخارج او را سبک می کند.)

*****

[1] تحف العقول ص175

بحارالانوار ج78 ص117 حدیث 4.

پذیرفتن عذر خواهی حر

گرچه حر بن یزید ریاحی اوّلین کسی بود که راه را بر امام حسین علیه السلام بست، امّا وقتی پشیمان شد و عذرخواهی کرد، امام عذر او را پذیرفت، و در حق او دعا کرد:
حدیث 335
قال الامام الحسین علیه السلام:
نَعَمْ، یتُوبُ اللهُ عَلَیکَ، وَیغْفِرُ لَکَ، ما اِسْمُکَ؟
امام حسین علیه السلام فرمود:
(آری خداوند از تو می پذیرد و تو را می آمرزد، اسم تو چیست؟)
پاسخ داد:
نام من حُر است.
اِمام فرمود:
أَنْتَ الْحُرُّ کَما سَمَّتْکَ اُمُّکَ، أَنْتَ الْحُرُّ إِنْ شاءَ اللهُ فِی الدُّنْیا وَالاْخِرَةِ، إِنْزِلْ
(سوگند به خدا، تو را مادرت به غلط حُر نام نگذاشت تو در دنیا و آخرت آزاده‌ای اگر خدا بخواهد.)
حُر اجازه میدان رفتن از امام خواست، آن حضرت در پاسخ او فرمود:
یا اَخی اِنْ تُبْتَ کُنْتَ مِمَّنْ تابَ اللهُ عَلَیهِم، اِنَّ اللهَ هُوَ التَّوابُ الرَّحیم. [1].
(ای برادر اگر توبه کردی، تو از کسانی هستی که خداوند توبه آنان را پذیرفت که همانا خداوند بسیار توبه پذیر و مهربان است).
*****
[1] فتوح ابن أعثم کوفی ج5 ص113
بحارالانوار ج45 ص14
کتاب أمالی صدوق مجلس 30.

عذر پذیری

یکی از ارزش‌های اخلاقی در زندگی اجتماعی، عذرپذیری است، که دشمنی‌ها را ریشه کن می کند، و محبّت و وحدت به وجود می آورد، چون انسان‌ها در روابط اجتماعی خود دچار اشتباه می شوند و روزی پشیمان شده عذرخواهی می کنند، باید از یکدیگر عذرخواهی‌ها را بپذیریم، که دوستی‌ها و مهربانی‌ها جای کینه‌توزی‌ها را خواهد گرفت.

حدیث 336

قال الامام الحسین علیه السلام:

لَوْ شَتَمَنَی رَجُلٌ فی هذِهِ الْاُذُنِ وَ أَوْمی إِلَی الْیُمْنی، وَأعْتَذَرَلی فی الْاُخْری، لَقَبِلْتُ ذٰلِکَ مِنْهُ، وَذلِکَ أَنَّ أَمیرَالمُؤْمِنینَ عَلِی بْنَ أَبی طالِبٍ علیه السلام حَدَّثَنی أَنَّهُ سَمِعَ جَدّی رَسُولَاللهِ صلی الله علیه و آله یقُولُ:

لایرد الحوض من لم یقبل العذر من محقّ أو مبطل.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(اگر شخصی بر یک طرف صورت من بکوبد و از طرفی دیگر عذرخواهی کند، عذرخواهی او را می پذیرم، و این بدانجهت است که امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام برای من نقل کرد که از جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنید که می فرمود:

«بر حوض کوثر وارد نمی شود کسی که عذرخواهی را نپذیرد، حال آنشخص بر حق باشد یا باطل».) [1].

*****

[1] احقاق الحق ج11 ص431

نظم دررالسمطین:

علاّمه زرندی (توضیح این نکته ضروری است که ارزش اخلاقی یادشده در روابط بین دوستان و مؤمنین است وگرنه، تجاوز ستمکاران را باید پاسخ مثبت داد).

عرضه اعمال فر خدا

عرضه اعمال در هر صبحگاه

برخی فکر می کنند، اعمال و رفتارشان را کسی نمی نگرد و بحساب نمی آورد، و آنها هرچه انجام می دهند فراموش می گردد، در صورتی که همه انسانها، در هر لحظه و ساعتی در پیش روی پروردگار جهانیان قرار دارند، اعمال انسان را نزد پروردگار خواهند برد:

حدیث 337

قال الامام الحسین علیه السلام:

إِنَّ اَعْمالَ هذِهِ الْاُمَّةِ مامِنْ صَباحٍ اِلاَّ وَ تُعْرَضُ عَلَی اللهِ تَعالی.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(همانا رفتار و کردار این امّت اسلامی، هیچ صبحگاهی بر آن نمی گذرد جز آنکه آنها را نزد خداوند بزرگ می برند). [1].

*****

[1] عیون اخبار الرضا ج2 ص48 حدیث 156

بحارالانوار ج73 ص353 حدیث 54.

عطر زدن

عطر زدن روزه دار

روزه‌دار اگر برای نماز و عبادات خود از عطر استفاده کند خوب است و پاداش چند برابر دارد. حدیث 338
قال الامام الحسین علیه السلام:
اَلطّیبُ تُحْفَةُ الصَّائِمِ.
امام حسین علیه السَلام فرمود:
(عطر هدیه روزه‌دار است.) [1].
*****
[1] خصال شیخ صدوق ص61
وسائل الشیعة ج7 ص67
بحارالانوار ج96 ص289.

غفو و بخشش

عصار بن مصطلق می گوید:
من نسبت به علی بن ابیطالب و بنی هاشم، بغض و کینه در دل داشتم، وارد مدینه شدم و در مجلسی حسین بن علی را دیدم که سکوت او مرا به شگفتی واداشت، از او پرسیدم:
تو پسر علی هستی؟
پاسخ داد:
آری.
پس من شروع به دشنام و اهانت کردم و از حد گذراندم. حسین علیه السلام نگاهی مهربان به من کرد و گفت:
حدیث 339
قال الامام الحسین علیه السلام:
أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیمِ، بِسْمِ‌اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ «خُذِالْعَفْوَ وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجاهِلینَ، وَ اِمَّا ینْزَغَنَّکَ مِنَ الشَّیطانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللهِ اِنَّهُ سَمیعٌ عَلیمٌ، اِنَّ الَّذینَ اتَّقَوْا اِذا مَسَّهُمْ طائِفٌ مِنَ الشَّیطانِ تَذَکَّرُوا فَاِذاهُمْ مُبْصِرُونَ، وَ اِخْوانُهُمْ یمُدُّونَهُمْ فی الْغَی ثُمَّ لا یقْصِرُونَ.» [1].
امام حسین علیه السلام فرمود:
(به خدا پناه می برم از شیطان رانده شده، به نام خداوند بخشنده و مهربان) (به هر حال) با آنها مدارا کن و عذرشان را بپذیر، و به نیکی‌ها دعوت نما، و از جاهلان روی بگردان (و با آنان ستیزه مکن)!
و هرگاه وسوسه‌ای از شیطان به تو رسد، به خدا پناه بر؛ که او شنونده و داناست!
پرهیزگاران هنگامی که گرفتار وسوسه‌های شیطان شوند، به یاد (خدا و پاداش و کیفر او) می افتند؛ و (در پرتو یاد او، راه حق را می بینند و) ناگهان بینا می گردند. و (ناپرهیزگاران را) برادرانشان (از شیاطین) پیوسته در گمراهی پیش می برند، و باز نمی ایستند!
خَفِّضْ عَلَیکَ أَسْتَغْفِرُ اللهَ لی وَلَکَ، اِنَّکَ لَوْ اِسْتَعَنْتَنا لَأَعْناکَ، وَلَوْ اِسْتَرْفَدْتَنا لَرَفَدْناکَ، وَلَوْ اِسْتَرْشَدْتَنا لَاَرْشَدْناکَ.
(کوتاه کن، از خدا برای خود و تو طلب آمرزش می کنم، اگر تو از ما می خواستی به تو توجّه کنیم توجّه می کردیم و اگر از ما می خواستی به تو مهربانی کنیم مهربان بودیم، و اگر از ما می خواستی تو را هدایت کنیم هدایت می کردیم).
عصار می گوید:
با این برخورد حسین بخود آمدم و پشیمان شدم، چون آثار پشیمانی را در من دید فرمود:

«لا تَثْرِيبَ عَلَيكُمُ اَلْيوْمَ يغْفِرُاللهُ لَكُمْ وَ هُوَ أرْحَمُ الرَّاحِمينَ» [2] أمِنْ أهْلِ الشَّامِ أَنْتَ؟
(گناهی امروز بر شما نیست بروید خدا شما را می آمرزد که او از هر رحمت آورنده‌ای مهربان‌تر است).
آیا تو از اهل شام هستی؟[3].
*****
[1] سوره اعراف آیه 199.
[2] سوره یوسف آیه 92.
[3] نفثة المصدور ص614.

عقل

کمال عقل

همه می خواهند عقل آنان به کمال واقعی خود برسد، و تزلزل و دگرگونی در آن راه نیابد، امّا راه کمال عقل کدام است؟
حدیث 340
قال الامام الحسین علیه السلام:
لایکْمُلُ الْعَقْلُ إِلاَّ بِاتِّبَاعِ الْحَقِّ
امام حسین علیه السلام فرمود:
(عقل و خرد کامل نمی گردد، مگر با پیروی از حق «حق گرائی») [1].
*****
[1] اعلام الدّین ص298.

از چه راه‌هایی می توان انسان عاقل را شناخت؟
و چگونه می شود عاقل را از جاهل تشخیص داد؟
حدیث 341
قال الامام الحسین علیه السلام:
اَلْعاقِلُ لا یحَدِّثُ مَنْ یخافُ تَکْذیبَهُ، وَ لا یسْأَلُ مَنْ یخافُ مَنْعَهُ، وَ لا یثِقُ بِمَنْ یخافُ غَدْرَهُ، وَ لا یرْجُو مَنْ لا یوثَقُ بِرَجائِهِ.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(عاقل خَبَری را نزد کسی نمی گوید که او را تکذیب می کند، و از کسی که خواسته اورا نمی دهد درخواستی نمی کند، و به کسی که اطمینان ندارد امیدوار نمی شود.) [1].
*****
[1] حیاة الامام الحسین علیه السلام ج1 ص181.

علم غیب

عالم و دانشمند را با عبارات گوناگونی تعریف کرده‌اند.
امام نیز عالم را به برخی از صفات او می شناساند، آیا عالم آن است که دچار اشتباه نشود؟
یا هرچه می گوید درست باشد؟
حدیث 342
قال الامام الحسین علیه السلام:
لَوْ أَنَّ الْعالِمَ کُلَّ ما قالَ أَحْسَنَ وَ أَصابَ لَأَوْشَکَ أَنْ یجُنَّ مِنَ الْعُجْبِ، وَ إِنَّما الْعالِمُ مَنْ یکْثُرُ صَوابُهُ.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(اگر عالم هرچه بگوید نیکو و صحیح باشد، هر آینه از شگفتی درباره او به شک و تردید می افتند و می گویند از نیروهای مرموزی کمک می گیرد، بلکه عالم آن کس را گویند که کارهای درست او بیشتر باشد.) [1].
*****
[1] احقاق الحق ج11 ص590.

نشانه عقل و جهل

در گفتار ارزشمند دیگری، حضرت اباعبدالله علیه السلام به شناساندن عالم و جاهل پرداخته و نشانه‌های علم و جهل را اینگونه بیان می دارد.
حدیث 343
قال الامام الحسین علیه السلام:
مِنْ دَلائِلِ عَلاماتِ الْقَبُولِ:
اَلْجُلُوسُ اِلی أَهْلِ الْعُقُولِ، وَ مِنْ عَلاماتِ أَسْبابِ الْجَهْلِ اَلْمُماراةُ لِغَیرِ أَهْلِ الْفِکْرِ، وَ مِنْ دَلائِلِ الْعالِمِ اِنْتِقادُهُ لِحَدیثِهِ وَ عِلْمُهُ بِحَقائِقِ فُنُونِ النَّظَرِ.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(نشستن با صاحبان اندیشه و عقل از نشانه‌های پذیرفتن حقّ است، و خشونت و بدرفتاری با غیر اهل فکر از نشانه‌های جهل و نادانی است، و ارزیابی و نقد و رد گفتار خویش و آگاهی به واقعیت نظرها و اندیشه‌ها، از نشانه‌های دانشمندی است). [1].
*****
[1] تحف العقول ص177
اعیان الشیعة ج1 ص620
بحار الأنوار ج78 ص119 حدیث 14.

جُعید همدانی از یاوران امام حسین علیه السلام بود که همراه امام در کربلا به شهادت رسید چون در طول سفر ده‌ها نمونه از علم و آگاهی را دیده و شنیده بود، که با واقعیت‌ها انطباق دارد، و دقیقاً از آینده و سرنوشت افراد و قبائل خبر می دهد از امام حسین علیه السلام پرسید. جانم فدای تو یا اباعبدالله چگونه نسبت به افراد و آینده آنان اینگونه دقیق اظهار نظر می فرمائید؟
؛
حدیث 344
قال الامام الحسین علیه السلام:
یا جُعَیدُ نَحْکُمُ بِحُکْمِ آلِ داوُدَ، فَاِذا عُیینا عَنْ شَیءٍ تَلَقَّانا بِهِ رَوْحُ الْقُدُسِ
امام حسین علیه السلام فرمود:
(ای جُعید!
ما به روش خاندان داوُد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قضاوت می کنیم و هرگاه نسبت به مسئله‌ای درمانده شویم، حضرت جبرئیل ما را کمک می کند.) [1].
*****
[1] یصائر الدرجات ص452 حدیث 7
بحارالانوار ج25 ص57 حدیث 22.

همه شیعیان می دانند و باور دارند که علم غیب از طرف پروردگار جهانیان در اختیار پیامبران الهی و رسول گرامی اسلام، و امامان معصوم علیهم السلام قرار می گرفت، تا مشکلات امور امّت اسلامی را برطرف کنند، و بتوانند با وحی الهی به همه نیازمندی‌های انسان‌ها پاسخ گویند. جابر جعفی از امام سجّاد علیه السلام نقل کرد که:
عَرَبی چون اعتقاد به علم غیب امامان معصوم علیهم السلام نداشت، در حالی که جُنُب بود به دیدار امام حسین علیه السلام رفت تا او را بیازماید، وقتی درب خانه آن حضرت را کوبید:
حدیث 345
قال الامام الحسین علیه السلام:
أما تَسْتَحْیی یا أَعْرابی أَنْ تَدْخُلَ إِلی إِمامِکَ وَأَنْتَ جُنُبٌ
وَ قالَ:
أَنْتُمْ مَعاشِرَ الْعَرَبِ إذا خَلَوْتُمْ خَضْخَضْتُم.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(ای اعرابی آیا شرم نمی کنی که در حال جنابت بر امام خود وارد می شوی؟
شما عرب‌ها وقتی خلوت می کنید اختیار از دستتان می رود.) [1].
آن شخص که دچار حیرت شده بود بازگشت، غسل کرد و آنگاه با لباس و بدن پاک خدمت امام رسید و مشکلات فکری خود را پرسید.
آگاهی از توطئه منافقین
پس از امضاء قراردادنامه صلح با معاویه که جنگ و خونریزی از بین رفته بود، گروهی از اهل کوفه که دارای اغراض سیاسی بودند، پنهانی با محمّد بن حنفیه ارتباط برقرار کردند و گفتند:
شما قیام کنید ما با شما هستیم و معاویه را از سر راه بر می داریم.
ایشان جواب رد دادند. آن گروه دست از اغراض سیاسی خود بر نداشتند، پنهانی با امام حسین علیه السلام تماس گرفتند و گفتند:
شما قیام کنید ما شما را یاری می دهیم.
حدیث 346
قال الامام الحسین علیه السلام:
إِنَّ الْقَوْمَ إِنَّما یریدُونَ أَنْ یأْکُلُوُا بِنا وَ یسْتَطِیلوُا بِنا وَ یسْتَنْبِطُوا دِماءَ النَّاسِ وَ دِماءَنا
امام حسین علیه السلام فرمود:
(این گروه می خواهند به وسیله ما شکم خود را تأمین کنند و به وسیله ما به بزرگواری برسند، و خون مردم و ما را بیهوده بر زمین ریزند.) [2].

آگاهی امام به سرنوشت عمر سعد
در دوران صلح که هنوز از تحوّلات سیاسی کوفه خبری نبود، و ماجرای کربلایی وجود نداشت، روزی عمر سعد، امام حسین علیه السلام را دید و گفت:
ای اباعبدالله!
برخی از انسان‌های کم عقل گمان می کنند من قاتل تو هستم.
حدیث 347
قال الامام الحسین علیه السلام:
اِنَّهُمْ لَیسُوا بِسُفَهاءَ وَلکِنَّهُمْ حُلَماءُ، أَما اَنَّهُ یقَرُّ عَینی أَنَّکَ لا تَأْکُلُ بُرَّ الْعِراقِ بَعْدی اِلاَّ قَلیلاً.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(آنان کم عقل نیستند بلکه عاقل و بردبارند، تو مرا خواهی کُشت، امّا بدان!
چشم من روشن خواهد شد از اینکه تو از گندم عراق جز اندک نخواهی خورد.) [3].
آگاهی امام از ذکر پرندگان
پیامبران و امامان معصوم علیهم السلام از نطق انواع پرندگان آگاهی داشتند و آنها را درک می کردند، امام حسین علیه السلام نیز از نطق و ذکر پرندگان آگاه بود، و می دانست هر پرنده‌ای چگونه با خدا راز می گوید، زیرا:
حدیث 348
قال الامام الحسین علیه السلام:
ما خَلَقَ اللهُ مِنْ شَیء إِلاَّ وَ لَهُ تَسْبیحٌ یحْمِدُ بِهِ رَبَّهُ
ثُمَّ تَلا هذه الآیة:
«و إِنْ مِنْ شَیء إِلاَّ یسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلکِنْ لا تَفْقَهُونَ تَسْبیحَهُمْ» [4].
امام حسین علیه السلام فرمود:
(پروردگار هستی چیزی خلق نکرد جز آنکه با ذکر خاصّی خدا را حمد و سپاس می گوید «سپس این آیه را خواند»:
و چیزی در نظام هستی وجود ندارد جز آنکه خدا را شکر و سپاس می گوید، لکن شما حمد و سپاس آنها را درک نمی کنید.) [5].
خبر دادن از دزدان راه
برخی از کارگران امام حسین علیه السلام می خواستند به مسافرت بروند آن حضرت به آنها رهنمود داد و فرمود:
حدیث 349
قال الامام الحسین علیه السلام:
لا تَخْرُجُوا یوْمَ کَذا وَاخْرُجُوا یوْمَ کَذا، فَإِنَّکُمْ إِنْ خالَفْتُمُونی قُطِعَ عَلَیکُمْ

امام حسین علیه السلام فرمود:
(در فلان روز سفر نکنید، بلکه در روز دیگری از مدینه خارج شوید، مبادا سرپیچی کنید، اگر با دستور من مخالفت کنید اسیر دزدان راه می شوید.)
کمی گذشت و کارگران شتاب کردند و به رهنمود امام عمل نکردند، در بین راه دزدان بر آنها هجوم آوردند و آنها را کشتند و اموالشان را به غارت بردند. وقتی خبر به امام رسید فرمود:
لَقَدْ حَذَّرْتُهُم فَلَمْ یقْبَلُوا مِنّی (من آنها را پرهیز دادم ولی گوش نکردند.)
امام حسین علیه السلام با ناراحتی نزد والی مدینه رفت. فرماندار مدینه تا امام را دید از کشته شدن کارگران آن حضرت اظهار تأسّف کرد و گفت یا اباعبدالله خدا به شما پاداش نیکو عطا فرماید.
امام علیه السلام فرمود:
اگر قاتلان غارتگر را به تو معرّفی کنم تو آنها را قصاص می کنید؟
فرماندار مدینه گفت:
آری!
مگر شما آنها را می شناسید؟
امام فرمود:
آری.
سپس اشاره به مردی کرد که در کنار فرماندار مدینه نشسته بود.
آن مرد که غافلگیر شده بود گفت:
تو از کجا مرا می شناسی؟
و چرا به سوی من نشانه رفته‌ای؟
امام علیه السلام فرمود:
اگر همه نشانه‌ها را بگویم و نام همراهان تو را افشاء کنم، که چگونه و بکجا و سوار بر چه مرکبی، راه را بستید و کدامیک شما چه کسی را کشت، اعتراف می کنی؟
آنگاه همه ماجرا را بی کم و کاست بیان فرمود بگونه‌ای که آن مرد گفت:
سوگند به خدا!
حسین راست می گوید.
فرماندار تمام همراهان آن مرد را دستگیر و همه را اعدام کرد.
خبر از شهادت زید
امام باقر علیه السلام نسبت به آینده قیام حضرت «زید» برادرش آگاهی داشت و محل بدار کشیدن او را می دانست. روزی به اصحاب خود فرمود که:
حضرت اباعبدالله علیه السلام ماجرای «زید» را اینگونه بیان فرمود:
حدیث 350
قال الامام الحسین علیه السلام:

یا ابن مسلم حدّثنی أبی عن أبیه الحسین علیه السلام قال:
وَضَعَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله یدَهُ عَلی کِتْفی
وَ قالَ:
یا بنی یخرج من صلبک رجل یقال له زید یقتل مظلوماً، إذا کان یوم القیامة حشر إلی الجنّة».
امام حسین علیه السلام فرمود:
(روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دست مبارک بر روی دوش من گذاشت و فرمود، فرزندم، از پُشت تو مردی متولّد می شود که نا او «زید» است، و مظلومانه کشته می شود و آنگاه که روز قیامت فرا رسد بی حساب به سوی بهشت خواهد رفت). [6].
خبر از شتر گمشده اعرابی
ابن عبّاس نقل کرد:
روزی با امام حسین علیه السلام نشسته بودیم، ناگاه اَعرابی از راه رسید و سخت ناراحت بود و گفت:
ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم!
شتر من گمشده، و جز آن مرکبی ندارم، پدرت امیرالمومنین علیه السلام گمشدگان را هدایت می کرد، و گمشده‌ها را به صاحبانشان باز می گرداند، بدادم برس.
حدیث 351
قال الامام الحسین علیه السلام:
اِذْهَبْ اِلی الْمَوْضِعِ الْفُلانی تَجِدُ ناقَتَکَ واقِفَةً وَ فی مُواجِهِها ذِئْبٌ أَسْوَدُ
امام حسین علیه السلام فرمود:
(در فلان قسمت صحرا برو شترت را پیدا می کنی که ایستاده است، و روبروی شتر تو گرگ سیاهی قرار دارد.) [7].
مرد عرب رفت و شترش را پیدا کرد و بازگشت و از امام تشکّر و قدردانی کرد.
خبر از محفوظ ماندن کعبه
امام صادق علیه السلام نقل کرد:
در یکی از سال‌ها در مراسم حج که حضرت اباعبدالله علیه السلام نیز حضور داشت، سیل بزرگی آمد و تمام اطراف کعبه و مقام ابراهیم را گرفت، مردم مضطرب و نگران بودند و به مقام ابراهیم نگاه‌ها دوخته شد، فکر می کردند آن سیل عظیم کعبه و مقام را از جای می کند.
پس امام حسین علیه السلام اظهار داشت:
حدیث 352
قال الامام الحسین علیه السلام:
نادِ إنَّ اللهَ قَدْ جَعَلَهُ عَلَماً لَمْ یکُنْ لِیذْهَبَ بِهِ فَاسْتَقِرُّوا.

امامَ حسین علیه السلام فرمود:
(با صدای بلند اعلان کن که همانا خداوند کعبه را نشانه استوار قرار داد، هرگز با این سیل از جای خود تکان نمی خورد، آرام باشید.) [8].
*****
[1] خرائج و جرائح ج1 ص246
وسائل الشّیعة ج1 ص476
بحارالانوار ج44 ص181
عوالم بحرانی ج17 ص56.
[2] بدایه و نهایه ج8 ص174.
[3] کشف الغمة ج2 ص9، ارشاد شیخ مفید ص251، بحارالأنوار ج44 ص263 حدیث20.
[4] سوره اسراء آیه 44.
[5] خرائج و جرائح ج1 ص248 حدیث 5، بحارالانوار ج64 ص27 حدیث 8.
[6] کفایة الاثر ص305.
[7] اثبات الهداة ج5 ص211 حدیث 83.
[8] اصول کافی ج4 ص223، من لا یحضره الفقیه ج2 ص243، اثبات الهداة ج5 ص176.

عیب جویی

یکی دیگر از ارزش‌های اخلاقی در روابط اجتماعی، پرهیز از عیبجوئی است.
حدیث 353
قال الامام الحسین علیه السلام:
مَنْ لَمْ یکُنْلأحَدٍ عائِباً لَمْ یعْدَمْ مَعَ کُلِّ عائِبٍ عاذِراً
امام حسین علیه السلام فرمود:
(کسی که در مردم عیب‌جوئی نکند، از عذرخواهی نیز بی‌نیاز است). [1].
*****
[1] نزهة الناظر و تنبیه الخاطر ص80 حدیث 1.

زشتی غیبت کردن

در حضور امام حسین علیه السلام مردی از مردی دیگر غیبت و بدگوئی کرد، آن حضرت خطاب به آن مرد فرمود:
حدیث 354
قال الامام الحسین علیه السلام:
یا هذا کُفَّ عَنِ الْغِیبَةِ فَإِنَّها إدامُ کِلابِ النَّارِ. [1].
امام حسین علیه السلام فرمود:
(ای مرد:
زبان از غیبت بازدار که غیبت، لقمه سگان دوزخ است.)
*****
[1] تحف العقول ص175
بحار الأنوار ج78 ص117 حدیث2
أعیان الشیعة ج1 ص620.

ف و ق

قدردانی

قدردانی از حنظلة بن أسعد

در گرماگرم جنگ در روز عاشورا، حنظله در کنار امام حسین علیه السلام ایستاد و بر سر کوفیان فریاد زد و گفت:
شما را از عذاب الهی می ترسانم، شما را از محاکمه روز قیامت می ترسانم. شما را از عذابی که بر ثمود و عاد نازل شد می ترسانم.
امام از او تشکّر کرد و فرمود:
حدیث 355
قال الإمام الحسین علیه السلام:
یابْنَ أَسْعَدَ!
رَحِمَکَ اللهُ!
إِنَّهُمْ قَدِ اسْتَوْجَبُوا الْعَذابَ حَینَ رَدُّوا عَلَیکَ ما دَعَوْتَهُمْ اِلَیهِ مِنَ الْحَقِّ، وَنَهَضُوا إِلَیکَ لِیسْتَبیحُوکَ وَأَصْحابَکَ، فَکَیفَ به هم الآنَ وَقَدْ قَتَلُوا إِخْوانَکَ الصَّالِحینَ.
رُحْ اِلی خَیرٍ مِنَ الدُّنْیا و ما فیها، وَ اِلی مُلْکٍ لا یبْلی.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(ای پسر أسعد!
خدا تو را رحمت کند، این مردم را آنگاه که به سوی حقّشان دعوت نمودی پاسخ مثبت ندادند، و به قتل تو و یارانت آماده گردیدند، مستوجب عذاب بودند، و امّا حال که خون برادران صالح تو را ریختند دیگر گرفتار عذاب و خشم پروردگارند، برو به سوی آنچه از دنیا و آنچه که در آن است برتر است، برو به سوی ملک و آقائی که همیشگی است). [1].
*****
[1] تاریخ طبری آملی ج3 ص329
ابصارالعین ص77
واقعه طف ص235.

قدردانی برای تیراندازی ابی الشعثاء

یزید بن زیاد کندی معروف به «ابی الشعثاء» یکی از تیراندازان با تجربه بود و دقیق به هدف می زد. روز عاشورا در کنار امام حسین علیه السلام ایستاد، و دفاع می کرد، صد عدد تیر داشت، همه آنها را جز پنج عدد به هدف زد، هر بار که تیراندازی می کرد رجز می خواند، و امام حسین علیه السلام در قدردانی از او می فرمود:

حدیث 356

قال الامام الحسین علیه السلام:

اَللّهُمَّ سَدِّدْ رَمْیتَهُ، وَ اجْعَلْ ثَوابَهُ الْجَنَّةَ

امام حسین علیه السلام فرمود:

(خدایا او را در تیراندازی محکم و قوی بگردان و اجر و مزدش را بهشت برین قرار بده). [1].

*****

[1] مثیر الأحزان ص66

تاریخ طبری ج7 ص355

کتاب أمالی صدوق مجلس 30.

شخصی به نام «جون» که در گذشته غلام اباذر بود، در سفر عاشورا همراه امام حسین علیه السلام به کربلا آمد، امام به او اجازه داد تا در نبرد عاشورا شرکت نکند و هرجا که دوست دارد برود.
حدیث 357
قال الامام الحسین علیه السلام:
أَنْتَ فی إِذْنٍ مِنّی، فَإِنَّما تَبِعْتَنا طَلَباً لِلْعافِیةِ فَلا تَبْتُلْ بِطَریقِنا.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(ای جون!
من بیعت را از تو برداشتم و آزاد گذاشتم، زیرا تو به امید عافیت و آسایش تا اینجا به همراه ما آمده‌ای و در راه ما خود را به ناراحتی و مصیبت مبتلا مگردان.) [1].
در جواب امام گفت:
نه هرگز!
من در سلامت و امنیت با شما بودم، و از سفره شما بهرمند شدم حال که لحظه‌های خطر است شما را رها کنم؟
نه هرگز دست از شما بر نمی دارم گرچه رنگ پوست من سیاه است، شما را رها نمی کنم تا خون ما با خون شما به هم آمیزد.
پس از کشته شدن او، امام در کنار جنازه‌اش فرمود:
اَللّهُمَّ بَیِّضْ وَجْهَهُ، وَطَیِّبْ ریحَهُ، وَاحْشُرْهُ مَعَ الْاَبْرارِ، وَ عَرِّفْ بَینَهُ وَ بَینَ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ.
(خدایا رویش را سفید و بدنش را خوشبو و با ابرار و نیکان محشورش بگردان و میان او با محمّد و خاندانش آشنائی بیشتر برقرار فرما.) [2].
*****
[1] کتاب لهوف ابن طاووس ص47
مثیر الأحزان ص63
بحار الأنوار ج45 ص23
عوالم بحرانی ج17 ص265.
[2] بحار الأنوار ج45 ص22
عوالم بحرانی ج17 ص265
اعیان الشیعة ج1 ص605.

وقتی مسلم بن عوسجه به میدان رفت، و پیکار سختی کرد، عمرو بن حجّاج و سربازان تحت امرش او را محاصره کرده، و با شمشیرها و نیزه‌ها بدنش را هدف قرار دادند، مسلم بر زمین افتاد، حضرت اباعبدالله علیه السلام فوراً خود را به او رساند در حالی که هنوز زنده بود.
حدیث 358
قال الامام الحسین علیه السلام:
«فَمِنْهُمْ مَنْ قَضی نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ ینْتَظِرُ وَ ما بَدَّلُوا تَبْدیلاً». [1].
رَحِمَکَ رَبُّکَ یا مُسْلِمَ بْنَ عَوْسَجَةِ
امام حسین علیه السلام فرمود:
(رحمت خدا بر تو باد مسلم!
بعضی از آنان به پیمان خود «شهادت در راه خدا» عمل کردند و بعضی از آنان در حال انتظار بسر می برند و عهد و پیمانشان را تغییر نداده‌اند). [2].
*****
[1] سوره احزاب آیه 23 (وقتی حبیب بن مظاهر به هنگام شهادت مسلم سر او را بر روی زانو نهاد و گفت سفارشی داری؟
مسلم که غرق در خون بود با صدای ضعیفی خطاب به حبیب گفت «أوصیک بهذا ان تموت دونه» تو را سفارش می کنم که تا آخرین قطره خون از حسین علیه السلام دفاع کنی) تاریخ طبری ج7 ص343.
[2] تاریخ طبری آملی ج3 ص324
تاریخ ابن أثیر ج2 ص565
بحارالأنوار ح45 ص20
عوالم بحرانی ج17 ص263.

قدردانی از عمرو بن قرظة

در لحظه‌های حسّاس پیکار و شهادت در روز عاشورا، عمرو بن قرظة از امام حسین علیه السلام اجازه میدان رفتن گرفت، جنگ سختی کرد، و تعداد زیادی از لشگریان یزید را کشت، و در پیش روی امام ایستاد هر تیری که به سوی آن حضرت می آمد با بدن آن را می گرفت و هر شمشیری را از امام دفع می کرد و تا زنده بود نگذاشت آسیبی به آن حضرت برسد، وقتی با پیکر خونین بر زمین افتاد گفت:
ای پسر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم من وفای به عهد کردم؟
حدیث 359
قال الإمام الحسین علیه السلام:
نَعَمْ أَنْتَ أَمامی فِی الْجَنَّةِ، فَاقْرَأْ رَسُولَ اللهِ صلی الله علیه و آله عَنّی اَلسَّلامَ، وَ أَعْلِمْهُ أَنَّی فی الأَثَرِ
امام حسین علیه السلام فرمود:
(آری تو نیز وظیفه خود را انجام دادی و پیشاپیش من در بهشت هستی، سلام مرا به رسول خدا برسان و به او ابلاغ کن که من نیز در پشت سر تو به پیشگاه او و به دیدارش خواهم آمد). [1].
*****
[1] کتاب لهوف ابن طاووس ص46
مثیر الأحزان ص61
بحارالأنوار ج45 ص22
عوالم بحرانی ج17 ص265.

حبیب بن مظاهر از سنّ بالائی برخوردار بود، و تجربه نظامی فراوانی داشته و در میان کوفیان شهرت داشت، از حافظان قرآن بود، و در یک شب، یکدوره کامل قرآن می خواند، در پیکار روز عاشورا وقتی جنازه او بر زمین افتاد امام خود را به او رساند.

حدیث 360

قال الامام الحسین علیه السلام:

عِنْدَاللهِ أَحْتَسِبُ نَفْسی وَ حُماةَ اَصْحابی. لِلَّهِ دَرُّکَ یا حَبیبُ، لَقَدْ کُنْتَ فاضِلاً تَخْتِمُ الْقُرآنَ فی لَیلَةٍ واحِدَةٍ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(ای حبیب من تو را از خودم می دانستم و از بزرگان یاران من به حساب می آمدی، مرد با فضیلتی بودی که در یک شب قرآن را ختم می کردی).[1].

*****

[1] تاریخ طبری آملی ج3 ص327 و ج7 ص349

تاریخ ابن أثیر ج2 ص567

واقعه طف ص231

معالی السبطین ج1 ص376

ینابیع المودة ص411.

قرآن شناسی

بشر بن غالب أسدی نقل کرد:
روزی خدمت امام حسین علیه السلام رسیدم که پیرامون ارزش و ثواب خواندن قرآن با ما سخن گفت:
حدیث 361
قال الامام الحسین علیه السلام:
مَنْ قَرَأ آیةً مِنْ کِتابِاللهِ عَزَّوَجَلَّ فی صَلاتِهِ قائِماً یکْتَبُ لَهُ بِکُلِّ حَرْفٍ مِائَةُ حَسَنَةٍ، فَإذا قَرَأها فی غَیرِ صَلاةٍ کَتَبَاللهُ لَهُ بِکُلِّ حَرْفٍ عَشْرَ حَسَناتٍ، وَ إِنْ إِسْتَمَعَ الْقُرْآنَ کَتَبَ اللهُ لَهُ بِکُلِّ حَرْفٍ حَسَنَةً، وَ إِنْ خَتَمَ الْقُرْآنَ لَیلاً صَلَّتْ عَلَیهِ الْمَلائِکَةُ حَتّی یصْبِحَ، وَ إِنْ خَتَمَهُ نَهاراً صَلَّتْ عَلَیهِ الْحَفَظَةُ حَتّی یمْسِی، وَ کانَتْ لَهُ دَعْوَةٌ مُجابَةٌ، وَ کانَ خَیراً لَهُ مِمَّا بَینَ السَّماءِ وَالأرْضِ.
قلت هذا لمن قرأ فمن لم یقرأه قال:
یا أَخا بَنی أَسَدٍ إِنَّ اللهَ جَوادٌ ماجِدٌ کَریمٌ، إِذا قَرَأ ما مَعَهُ أَعْطاهُ اللهُ ذلِکَ.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(کسی که یک آیه از قرآن در نماز خود ایستاده بخواند، برای هر حرفی صد پاداش نیکو برای آن شخص نوشته می شود، اگر در غیر نماز بخواند خداوند بهر حرفی ده پاداش نیکو به او عطا می کند.
پس اگر قرآن را بشنود، بهر حرفی یک پاداش نیکو به او عطا می کند، و اگر کسی تمام قرآن را در شب بخواند فرشتگان بر او درود می فرستند تا صبح شود، اگر در روز تمام قرآن را بخواند فرشتگان بر او درود می فرستند تا شب، و دعای او بر آورده است، و به اندازه آنچه که بین آسمان و زمین است به او پاداش داده می شود). از امام پرسیدم این ثواب خواننده قرآن است امّا کسی که نمی تواند قرآن را بخواند چه؟
فرمود:
(ای برادر بنی أسد، در شگفت مباش زیرا خداوند بخشنده، ستایش کننده، و بزرگوار است، وقتی خوانده شود آنچه که از اوست، خداوند پاداش هایی که یاد کردم را خواهد بخشید). [1].
*****
[1] بحارالانوار ج92 ص201.

درست است که قرآن برای عموم انسان‌ها نازل شده است، و همه انسان‌ها می توانند از معارف ارزشمند آن بهره‌مند گردند. امّا معارف بلند قرآن بگونه‌ای است که همه افراد یکسان از آن استفاده نمی کنند.
حدیث 362
قال الامام الحسین علیه السلام:
کِتابُ اللهِ عَزَّوَجَلَّ عَلی أَرْبَعَةِ أَشْیاءَ:
عَلَی الْعِبارَةِ، وَالْإِشارَةِ، وَ اللَّطائِفِ، وَالْحَقائِقِ فَالْعِبارَةُ لِلْعَوامِ، وَالْاِشارَةُ لِلْخَواصِّ وَاللَّطائِفُ لِلأَوْلِیاءِ، وَ الْحَقائِقُ لِلأَنْبِیاءِ.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(کتاب خدا بر چهار چیز استوار است:
عبارات، رمزها و اشاره‌ها، لطایف، و حقایق، امّا عبارات آن پس برای توده مردم است، و اشاره و رموزات از آن خواصّ و بندگان ویژه است، و لطایف آن برای اولیاء است، و حقایق آن برای پیامبران و انبیاء است).
[1].
*****
[1] جامع الأخبار ص116
بحارالانوار ج92 ص20 حدیث 18
عوالی اللئالی ج4 ص105 حدیث 155.

قضا و قدر

حسن بن ابی الحسن بصری نامه‌ای به امام نوشت و در آن از قضا و قَدَر الهی پرسید، امام این گونه جواب داد.
حدیث 363
قال الامام الحسین علیه السلام:
إتَّبِعْ ماشَرَحْتُ لَکَ فی الْقَدَرِ مِمَّا اُفْضِی إلَینا أَهْلُ الْبَیتِ، فَإنَّهُ مَنْ لَمْ یؤْمِنْ بِالْقَدَرِ خَیرِهِ وَ شَرِّهِ فَقَدْ کَفَرَ. وَ مَنْ حَمَلَ الْمَعاصیغ عَلَی اللهِ عَزَّوَجَلَّ فَقَدْ اِفْتَری عَلَی اللهِ اِفْتِراءً عَظیماً، إنّ اللهَ تَبارَکَ وَ تَعالی لا یطاعُ بِإکْراهٍ، وَلایعْصی بِغَلَبَةٍ، وَلایهْمِلُ الْعِبادَ فی الْهَلَکَةِ. ولکِنَّهُ الْمالِکُ لِما مَلَّکَهُمْ، وَالْقادِرُ لِما عَلَیهِ أَقْدَرَهُمْ، فَإنْ اِئْتَمَروُا بِالطّاعَةِ لَمْ یکُنِ لَهُمْ صادّاً عَنْها مُبْطِئاً، وَ إنْ اِئْتَمَرُوا بِالْمَعْصِیةِ فَشاءَ اَنْ یمُنَّ عَلَیهِمْ فَیحُولَ بَینَهُمْ وَ بَینَ ما اِئْتَمَرُوا بِهِ، فَعَلَ وَ إنْ لَمْ یفْعَلْ فَلَیسَ هُوَ حَامِلُهُمْ عَلَیهِمْ قَسْراً، وَلاکَلَّفَهُمْ جَبْراً، بِتَمْکینِهِ إیاهُمْ بَعْدَ إعْذارِهِ وَ إنْذارِهِ لَهُمْ وَاِحْتجاجِهِ عَلَیهِمْ طَوَّقَهُمْ وَمَکَّنَهُمْ.
وَ جَعَلَ لَهُمُ السَّبیلَ إلی أَخْذِ ما إلَیهِ دَعاهُمْ، وَ تَرْکِ ما عَنْهُ نَهاهُمْ جَعَلَهُمْ مُستَطیعینَ لِاَخْذِ ما اَمَرَهُمْ بِهِ مِنْ شَیءٍ غَیرَ اخِذِیهِ، ولِتَرْکِ مانَهاهُمْ عَنْهُ مِنْ شَیءٍ غَیرَ تارِکیهِ. وَالحمدُ للّه الَّذی جَعَلَ عِبادَهُ أَقْویاءَ لِما أَمَرَهُمْ بِهِ، ینالُونَ بِتِلْکَ الْقُوَّةِ وَ نَهاهُمْ عَنْهُ، وَ جَعَلَ الْعُذْرَ لِمَنْ یجْعَلُ لَهُ السَّبَبَ جَهْداً مُتَقَبَّلاً فَأَناَ عَلی ذلِکَ أَذْهَبُ وَ بِهِ أَقُولُ، وَاللهِ و أَنَا وَ أَصْحابی اَیضاً عَلَیهِ، وَ لَهُ الْحَمْدُ.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(آنچه در مفهوم «قدر» به تو شرح می دهم پیروی کن که شرحی این چنین از جمله ویژگیهایی است که بر ما اهل بیت عنایت شده است. هر کسی به «قَدَر» ایمان نیاورد و نیکی و بدی آن را نپذیرد به خداوند کفر ورزیده است، و هر کس گناهان خود را بحساب خداوند بگذارد افترائی بس بزرگ به خداوند بسته است، خداوند مردم را به جبر و اکراه به اطاعت خود وا نمی دارد و آنان را به زور بر معصیت خود بر نمی انگیزد، ولی بندگان هم در انتخاب راه زندگی به حال خود رها نشده‌اند بلکه هرچه بندگان دارند خداوند مالک آنهاست، و بر آنچه بندگانش را توان بخشیده مسلّط و قادر می باشد.
اگر بندگان به اطاعت خدا گردن نهند خداوند هرگز مانع اطاعت آنها نخواهد شد، و اگر گناه و معصیت پیشه گیرند اگر خدا خواست بر آنها منّت می نهد و میان گناه و آنان سدّی ایجاد می کند.
و اگر از گناه باز نداشت اینگونه نیست که خداوند آنان را بر انجام گناه مجبورشان ساخته است، بلکه خداوند پس از ارشاد شیخ مفید و راهنمائی و اتمام حجّت، آزادی و امکان هر عمل را به آنان داده است، خدا بر بندگان خود راهی نهاده است که بتوانند اوامر و دستورات او را انجام دهند، و

منهیات او را ترک نمایند.
خداوند بر بندگانش توانائی و نیرومندی عطا فرموده تا فرامینش را به اجراء نهد، و از آنچه نهی فرمود، روی گردانند، سپاس خدایی را که بندگانش را بر انجام اوامر خود نیرومند و توانا کرده و با این توان و نیرو اوامر و نواحی او را بجای می آورند و آنان را که قدرت عمل و یا قدرت ترک نداده مغرور دانسته است. آری سپاس خدای را، سپاسی که مورد قبول درگاهش باشد.
پس من با این مرام و عقیده رهرو این راهم، و سوگند به خدا!
اعتقادم نیز همین است، این است راه من و یارانم و خدا را سپاسگزارم).
[1].
*****
[1] فقه الرضا ص408
معادن الحکمة ج2 ص45
بحارالانوار ج5 ص123.

قياس

دین اسلام دین عقل و برهان است، و هر دستوری از احکام اسلام دارای حکمت و فلسفه و دلیل است، و نمی توان بدون دلیل، حکمی را با حکم دیگر قیاس کرد.
روزی نافع بن أزرق مسائلی را پرسید:
حدیث 364
قال الامام الحسین علیه السلام:
یا نافِعُ إنَّ مَنْ وَضَعَ دِینَهُ عَلَی القِیاسِ لَمْ یزَلِ الدَّهْرَ فِی الارْتِماسِ، مائِلاً عَنِ المِنْهاجِ، ظاعِناً فِی الاعْوِجاجِ، ضالاًّ عَنِ السَّبِیلِ، قائِلاً غَیرَ الجَمِیلِ. یا ابَنَ الأزْرَقِ أصِفُ إلهی بِما وَصَفَ بِهِ نَفْسَهُ.
وَ أعَرِّفُهُ بِما عَرَّفَ بِه نَفْسَهُ، لا یدْرَکُ بِالحَواسِّ، وَلایقاسُ بِالنَّاسِ، فَهُوَ قَرِیبٌ غَیرُ مُلْتَصِقٍ، وَ بَعِیدٌ غَیرُ مُتَقَصٍّ، یوَحَّدُ وَلایبَعَّضُ، مَعْرُوفٌ بِالآیاتِ، مَوْصُوفٌ بِالعَلاماتِ، لَا إلهَ إلاّ هُوَ الکَبِیرُ الْمُتعالُ.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(ای نافع!
آن کس که دینش را بر پایه قیاس بنا نهد، همواره بر منجلاب خطا فرو می رود، و از جادّه مستقیم حق منحرف می گردد، این چنین فردی راه را گم می کند و در کجی و نادرستی گام می نهد، و سخنی ناپسند می گوید.
خداشناسی
ای پسر أزرق!
خدا را آن چنان توصیف می کنم که خود کرده است، با حواس درک نمی شود و به مخلوقات قیاس نمی گردد، او به موجودات نزدیک است ولی نه پیوسته و متّصل و از آنان دور است ولی نه با فاصله، یکتا و بی همتا است، و ترکیب پذیر نیست، او با نشانه‌های آفرینش شناخته می شود، و قوانین هستی، توصیف کننده اوست، نیست معبودی جز او که بزرگ و بلند مرتبه است). [1].
*****
[1] توحید شیخ صدوق ص79 حدیث 35
بحارالانوار ج4 ص297 حدیث 24 و ج2 ص302.

قیام و مبارزه

امام حسین علیه السلام همیشه آمادگی رزمی خود را حفظ می کرد، کاروان آن حضرت در حرکت به سوی کربلا وقتی به سرزمین «قیظ» رسید از دور لشگریان کوفه را دید، خطاب به زهیر بن قین فرمود:
حدیث 365
قال الامام الحسین علیه السلام:
اَما هاهُنا مَکانٌ یلْجَأُ اِلَیهِ اَوْ شَرَفٌ نَجْعَلُهُ خَلْفَ ظُهُورِنا وَ نَسْتَقْبِلُ الْقَوْمَ مِنْ وَجْهٍ واحِدٍ؟
[1].
امام حسین علیه السلام فرمود:
(آیا در اینجا پناهگاهی هست که بدان پشت دهیم تا با همه لشگریانم روبری آنان قرار گیریم؟)
یعنی حداکثر استفاده از زمین و شرائط حاکم بر منطقه جنگی باید بشود.
باید بگونه‌ای در برابر دشمن صف‌آرایی کرد که دشمن تنها از یک سو بتواند مبارزه کند تا لشگر خودی را نتواند دور بزند و آنان را محاصره کند.
*****
[1] اخبار الطوال ص248.

پس از فرود به زمین کربلا، سرانجام سی هزار نفر در برابر هفتاد و دو تن میخکوب شد، و از نظر نظامی خطرات مهمّی در پیش است.
امام حسین علیه السلام دستور دادند تمام خیمه‌ها را در کنار تپّه‌ای متّصل به هم نصب کنند تا دشمن از پشت سر نتواند حمله کند و آنگاه دستور داد از طرف چپ خیمه‌ها تا قسمت جلو خندقی کنده شود که تنها از یک سو احتمال هجوم باشد.
حدیث 366
قال الامام الحسین علیه السلام:
قُومُوا فَاحْفِرُوا لَنا حَفیرَةً حَوْلَ عَسْکَرِنا هذا شِبْهَ الْخَنْدَقِ وَ أَجِّجُوا فیهِ ناراً، حَتَّی یکُونَ قِتالُ الْقَوْمِ مِنْ وَجْهٍ واحِدٍ لا نُقاتِلُهُمْ وَلا یقاتِلُونَ فَنَشْتَغِلَ بِحَرْبِهِمْ وَلا نُضیعُ الْحَرَمَ.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(بپاخیزید و اطراف لشگر گودالی شبیه خندق حفر کنید و داخل گودال را از آتش پر کنید تا جنگ ما با آنها از یک طرف باشد، در این صورت وقتی که با آنها در حال جنگ هستیم حَرَم در امان خواهد بود). [1].
*****
[1] فتوح ابن أعثم کوفی ج5 ص107
مقتل الحسین علیه السلام خوارزمی ج1 ص248.

لشگریان یزید به رهبری عمر سعد گرچه تلاش کردند در بعد از ظهر روز نهم محرّم کار را یکسره کنند، امّا امام حسین علیه السلام شب عاشورا را مهلت خواست، سپس به یاران فرمود:
حدیث 367
قال الامام الحسین علیه السلام:
قُومُوا فَاشْرِبُوا مِنَ الْماءِ یکُنْ آخِرَ زادِکُمْ، وَتَوَضَّأوْا وَ اغْتَسِلُوا وَاَغْسِلُوا ثِیابَکُمْ لِتَکُونَ أَکْفانَکُمْ
امام حسین علیه السلام فرمود:
(برخیزید، از این آب بنوشید که آخرین روزی شما در دنیاست، با آن وضو بسازید غسل کنید، و لباسهای‌تان را با آن شستشو دهید که فردا کفن‌های شما خواهد بود). [1].
آنگاه شب عاشورا را همه به دعا و نماز و قرآن و ذکر و نیایش گذراندند، هر کس از دور به خیمه‌ها نزدیک می شد، گویا به کندوی زنبوران عسل نزدیک شده است.
*****
[1] بحارالانوار ج44 ص316
دمعة الساکبة ج4 ص275.

هلال بن نافع یکی از یارانی بود که در مسائل نظامی تجربه فراوان داشت و همواره در خدمت امام حسین علیه السلام بود، وقتی خیمه‌ها را در کنار تپّه‌ای نزدیک بهم، نصب کردند، هلال بن نافع نقل کرد که در شب عاشورا امام را دیدم که اطراف خیمه‌ها را از نزدیک مورد ارزیابی قرار می دهد، و راه‌های نفوذ را بررسی می کند، نزدیک رفتم.

حدیث 368

قال الامام الحسین علیه السلام:

مَنِ الرَّجُلُ، هِلالٌ؟

امام حسین علیه السلام فرمود:

(کیست آن مرد، هلال بن نافعی؟)

گفتم:

آری، پرسیدم:

شما چرا در اطراف خیمه‌ها قدم می زنید؟

فرمود:

یا هِلالُ خَرَجْتُ أَتَفَقَّدُ هذِهِ التِّلاعَ مَخافَةَ أَنْ تَکُونَ کَناءً لِهُجُومِ الْخَیلِ عَلی مُخَیمِنا یوْمَ یحْمِلُونَ وَ یحْلَمُونَ.

(آمده‌ام تا پستی و بلندی اطراف خیمه‌ها را بررسی کنم که مبادا برای دشمن مخفی‌گاهی باشد و از آنجا برای حمله خود و یا دفع حمله شما استفاده کند.)

آنگاه دست روی دوش من گذاشت و فرمود:

هِی هِی وَاللهِ وَعْدٌ لا خُلْفَ فیهِ.

(امشب همان شب موعود است وعده‌ای است که هیچ تخلّف در آن راه ندارد).

سپس خطاب به من فرمود:

یا هِلالُ أَلا تَسْلُکُ ما بَینَ هذَینِ الْجَبَلَینِ مِنْ وَقْتِکَ هذا وَانْجِ بِنَفْسِکَ

(ای هلال نمی خواهی در این تاریکی شب به این کوه‌ها پناهنده شوی و خود را از مرگ برهانی). [1].

من خود را به پاهای امام افکندم و

گفتم:

مادرم به عزای من بنشیند، ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، من از تو جدا نمی شوم تا در خون خود دست و پا بزنم.

*****

[1] دمعة السّاکبة ج4 ص372

مقتل مقرّم ص265.

آزمودن یاران

در شب عاشورا که دو لشگر نا برابر مقابل هم قرار داشتند و به جنگ و پیکار فردا می اندیشیدند، و حلقه محاصره بر امام حسین علیه السلام تنگ‌تر شد، حضرت زینب علیها السلام با نگرانی پرسید:
آیا یاران همراه تو، فردا در شدّت نبرد تو را رها نخواهند کرد؟
حدیث 369
قال الامام الحسین علیه السلام:
أَما وَاللهِ لَقَدْ نَهَرْتُهُمْ وَ بَلَوْتُهُمْ وَ لَیسَ فیهِمُ الأشْوَسَ الأقْعَسَ یسْتَأْنِسُونَ بِالْمَنِیةِ دُونَی اسْتِئْناسَ الطِّفْلِ بِلَبَنِ أمِّهِ.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(آری به خدا سوگند!
آنها را آزموده‌ام و نیافتم مگر دلاور و غرّنده و با صلابت و استوار، آنان به کشته شدن در پیش روی من مشتاقند چونان اشتیاق طفل شیرخوار به پستان مادر.) [1].
*****
[1] مقتل الحسین مقرّم ص262.

منع از آغاز مبارزه

در آغازین لحظه‌های صبح عاشورا، فرماندهان عمر سعد و شمر وقتی نزدیک آمدند، خندق، و شعله‌های آتش، و آرایش نظامی سپاه امام را دیدند در شگفت شدند و دانستند که با یک فرد معمولی طرف مبارزه نیستند، و تنها از یک سو می توانند هجوم بیاورند که نیزه‌داران امام راه را بر آنان بسته‌اند، از این‌رو شمر بن ذی الجوشن با صدای بلند به امام اهانت کرد، مسلم بن عوسجه خواست او را با تیری بزند:
حدیث 370
قال الامام الحسین علیه السلام:
لا تَرْمِهِ، فَاِنّی اَکْرَهُ أَنْ أَبْدَأَهُمْ.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(او را با تیر مزن، که من خوش ندارم آغازگر جنگ باشم.) [1].
شمر بار دیگر خطاب امام کرد و در اوج پستی گفت:
به تو آتش را بشارت می دهم.
قال الامام الحسین علیه السلام:
أَبْشَرُ بِرَبٍّ رَحیمٍ، وَ شَفیعٍ مُطاعٍ، مَنْ أَنْتَ؟
امام حسین علیه السلام فرمود:
(من به خدائی مهربان و شفاعت کننده‌ای اطاعت شونده بشارت داده شدم، تو کیستی؟)
گفت:
من شمر بن ذی الجوشن هستم.
اَللّهُ اَکْبَرُ، قالَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله:
رأیت کأنّ کلباً أبقع یلغ فی دِماء أهل بیتی»، وقال الحسین علیه السلام:
رَأیتُ کَأَنَّ کِلاباً تَنْهَشُنی، وَکَأَنَّ فیها کَلْباً أَبْقَعَ کانَ أَشَدَّهُمْ عَلَی وَهُوَ أَنْتَ
(خدا بزرگ است، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود، سگی أبقع [2]
«رنگ پوست او لک‌دار، رنگارنگ بود» را دیدم گویا در خون فرزندانم غوطه می خورد و من در خواب دیدم سگ‌های چندی که به سوی من هجوم می آوردند، در میان آنها سگی رنگارنگ بود، که بیشتر از همه سگ‌ها به سوی من هجوم می آورد و آن سگ توئی.) [3].
*****
[1] تاریخ طبری آملی ج3 ص318
بحارالأنوار ج45 ص5
عوالم بحرانی ج17 ص248
واقعه طف ص204.

[2] پوست صورت شمر بیماری بَرَص داشت که لک دار و رنگارنگ بود.
[3] مثیر الأحزان ص64
بحارالانوار ج45 ص31
عوالم بحرانی ج17 ص274.

امام حسین علیه السلام نماز صبح عاشورا را با یاران خود به جماعت خواند و آنگاه خطاب به یاران فرمود:
حدیث 371
قال الامام الحسین علیه السلام:
اِنَّ اللهَ قَدْ اَذِنَ فی قَتْلِکُمْ فَعَلَیکُمْ بِالصَّبْرِ.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(خداوند به کشته شدن من و شما رضایت داده است، پس بردبار و شکیبا باشید.) [1].
*****
[1] کامل الزیارات ص73
بحارالانوار ج45 ص86.

صبح عاشورا یکی از فرماندهان لشگر یزید به نام عمرو بن حجّاج «فرمانده قسمت راست لشگر» خطاب به سربازان خود گفت:
ای مردم کوفه با هم متّحد باشید و در کشتن کسی که از دین خارج شد و مخالفت با یزید کرد تردیدی بخود راه ندهید.
امام در پاسخ او اظهار داشت:
حدیث 372
قال الامام الحسین علیه السلام:
یا عَمْرَو بْنَ الْحَجَّاجِ!
أَعَلَی تُحَرِّضُ النَّاسَ؟!
أَنَحْنُ مَرَقْنا وَ أَنْتُمْ ثَبَتُّمْ عَلَیهِ!
أَما وَاللهِ لَتَعْلَمُنَّ لَوْ قَدْ قُبِضَتْ أَرْواحُکُمْ وَمُتُّمْ عَلی أَعْمالِکُمْ أَینا مَرَقَ مِنَ الدّینِ و من هُوَ أَوْلی بِصِلی النَّارِ!
امام حسین علیه السلام فرمود:
(ای عمرو بن حجّاج آیا مردم را بر ضد من می شورانی؟
آیا ما از دین خارج شدیم و شما ثابت قدم ماندید؟
آگاه باش، به خدا سوگند!
وقتی روح‌های شما از بدن خارج شود و با همین عمل بمیرید، آنگاه خواهی دید چه کسی از دین خارج شد و چه کسی سزاوار آتش است.) [1].
*****
[1] تاریخ طبری آملی ج3 ص324 وج7 ص342
بحارالأنوار ج45 ص19
عوالم بحرانی ج17 ص263.

در صبح عاشورا، عمر بن سعد پیش آمد و تیری به سوی لشگر امام حسین علیه السلام پرتاب کرد و گفت:
در نزد عبیدالله بن زیاد شهادت دهید، من اوّل کسی بودم که تیر به سوی حسین علیه السلام پرتاب کردم «انّی اوّل من رمی» آنگاه تیرهای فراوان از لشگر یزید به سوی اصحاب امام حسین علیه السلام باریدن گرفت:
حدیث 373
قال الامام الحسین علیه السلام:
قُومُوا رَحِمَکُمُ اللهُ اِلَی الْمَوْتِ الَّذی لا بُدَّ مِنْهُ، فَاِنَّ هذِهِ السِّهامَ رُسُلُ الْقَوْمِ اِلَیکُمْ
امام حسین علیه السلام فرمود:
(برخیزید خدا شما را رحمت کند به سوی مرگی که چاره‌ای از آن نیست، که این تیرها، پیکهای مرگ است از طرف این مردم به سوی شما). [1].
آنگاه دست مبارک بر محاسنش کشید و فرمود:
اِشْتَدَّ غَضَبُ اللهِ عَلَی تعالی الْیهُودِ اِذْجَعَلُوا لَهُ وَلَداً، وَاشْتَدَّ غَضَبُ اللهِ تَعالی عَلَی النَّصاری اِذْ جَعَلُوهُ ثالِثَ ثَلاثَةٍ، وَاشْتَدَّ غَضَبُهُ عَلَی الْمجُوسِ اِذْ عَبَدُوا الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دُونَهُ، وَاشْتَدَّ غَضَبُهُ عَلی قَوْمٍ إِتَّفَقَتْ کَلِمَتُهُمْ عَلی قَتْلِ ابْنِ بِنْتِ نَبِیهِمْ، أما وَاللهِ لا اُجیبُهُمْ إلی شَیءٍ مِمَّا یرِیدُونَ حَتّی اَلْقَی اللهَ تَعالَی وَ أَنَا مُخَضَّبٌ بِدَمی. [2].
(خشم خدا بر یهویان آنگاه سخت گردید که برای او فرزندی باور کردند و خشم خدا بر مسیحیان آنگاه شدید شد که به خدایان سه‌گانه اعتقاد پیدا کردند و غضب خداوند بر آتش پرستان بیشتر شد که بجای خدا، آفتاب و ماه را پرستیدند و غضب الهی بر قوم دیگری آنگاه شدید شد که بر کشتن پسر دختر پیامبرشان متّحد و هماهنگ گردیدند.
آگاه باشید!
به خدا سوگند!
من به هیچیک از خواسته‌های اینها جواب مثبت نخواهم داد تا در حالی که به خون خویش خضاب شده و به ملاقات پروردگار خود بروم).
*****
[1] کتاب لهوف ابن طاووس ص89
مقتل الحسین ج2 ص9.
[2] کتاب لهوف ابن طاووس ص43
بحارالانوار ج45 ص12
مثیرالأحزان ص58
عوالم بحرانی ج17 ص255.

جناده انصاری یکی از یاران امام حسین علیه السلام بود که با زن و فرزندان خود همراه با کاروان آن حضرت به کربلا آمد و در روز عاشورا به شهادت رسید، پس از شهادت او پسر نوجوانش به نام «عمرو بن جناده» که یازده سال سنّ داشت لباس رزم پوشید، و از امام اجازه میدان رفتن خواست:

حدیث 374

قال الامام الحسین علیه السلام:

هذا شابٌّ قُتِلَ أَبُوهُ وَ لَعَلَّ اُمَّهُ تَکْرَهُ خُرُوجَهُ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(این نوجوان پدرش در حمله اوّل کشته شده است، شاید بدون اطّلاع مادرش تصمیم به نبرد گرفته است و مادرش به کشته شدن وی راضی نباشد).

نوجوان گفت:

مادرم این لباس رزم را بر تنم پوشیده و مرا به یاری شما فرستاده است.

او نیز به میدان رفت و اشعار حماسی خواند؛

أمیری حسین و نعم الأمیر

سرور فؤاد البشیر النذیر

علی وفاطمة والداه

فهل تعلمون له مِن نظیر.

رهبر من حسین علیه السلام است چه رهبر خوبی است، او مایه خوشحالی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بشارت دهنده و هشدار دهنده است..

و مایه خوشحالی علی علیه السلام و فاطمه‌علیها السلام پدر و مادرش می باشد، آیا همانند او خواهید یافت؟

با دشمنان جنگید تا کشته شد، سر او را بریدند و به سوی خیمه‌ها افکندند، مادرش سر را به سوی دشمن پرتاب کرد و چوب جلوی خیمه را گرفت و در حالی که اشعار حماسی می خواند به سربازان حمله کرد که حضرت اباعبدالله علیه السلام او را به خیمه‌ها باز گرداند. [1].

*****

[1] معالی السّبطین ج1 ص380.

در ظهر روز عاشورا پس از خواندن آن نماز تاریخی که الگوی همه نمازگزاران جهان شد
امام حسین علیه السلام به یاران همراه بشارت بهشت داد و فرمود:
حدیث 375
قالِ الامام الحسین علیه السلام:
یا اَصْحابی اِنَّ هذِهِ الْجَنَّةَ قَدْ فُتِحَتْ ابْوابُها
وَاتَّصَلَتْ اَنْهارُها، وَ اَینَعَتْ ثِمارُها، وَ زُینَتْ قُصُورُها، وَ تَأَلَّفَتْ وِلْدانُها وَ حُورُها، وَ هذا رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله وَالشُّهَداءُ الَّذینَ قُتِلُوا مَعَهُ وَ أبی وَ اُمّی یتَوَقَّعُونَ قُدُومَکُمْ، وَ یتَباشَروُنَ بِکُمْ، وَ هُمْ مُشْتاقُونَ اِلَیکُمْ، فَحامُوا عَنْ دینِ اللهِ وَ ذُبُّوا عَنْ حَرَمِ رَسُولِاللهِ.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(ای یاران من!
اینک درهای بهشت به روی شما باز شده که نهرهایش جاری و درختانش سبز و پر میوه، و قصرهای آن زینت شده، و حوری‌های بهشت متوجّه شما می باشند و اینک رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و شهیدان راه الهی، منتظر ورود شما بوده و قدوم شما را به همدیگر مژده می دهند، پس بر شماست که از دین خدا و رسولش حمایت و از حرم پیامبر دفاع کنید). و فریاد زد:
یا اُمَّةَ الْقُرآنِ هذِهِ الْجَنَّةُ فَاطْلُبُوها، وَ هذِهِ النَّارُ فَاهْرِبُوا مِنْها
(ای امّت واقعی قرآن، این بهشت در پیش روی شماست، به سوی آن بشتابید و این آتش جهنّم است از آن بگریزید.) [1].
*****
[1] معالی السبطین ج1 ص361
دمعة الساکبة ج4 ص302
ناسخ التواریخ ج2 ص287
اسرار الشهادة ص295.

قدردانی از ابوثمامة ساعدی

در ساعات آخر پیکار روز عاشورا ابوثمامه ساعدی نیز دچار تردید شده بود و نمی دانست چه کند؟
، خطاب به امام گفت:
بسیار نگران هستم که تو را تنها می بینم، نمی دانم به میدان جنگ بروم یا در کنار شما باشم؟
حدیث 376
قال الامام الحسین علیه السلام:
تَقَدَّمْ فَاِنَّا لاحِقُونَ بِکَ عَنْ ساعَةِ [1].
امام حسین علیه السلام فرمود:
(بسوی دشمن بتاز ما نیز بزودی ساعتی دیگر به تو ملحق خواهیم شد.)
*****
[1] ابصار العین ص70
یوم الطف ص91.

قدردانی از صیداوی

عمرو بن خالد صیداوی وقتی در لحظه‌های آخر روز عاشورا امام حسین علیه السلام را تنها دید آماده نبرد شد و خطاب به آن حضرت گفت:
تلاش کردم تا هر چه زودتر به یاران شهید خود بپیوندم امّا تو را که تنها می بینم نگران هستم، به پیکار ادامه دهم یا در کنار شما بمانم؟
حدیث 377
قال الامام الحسین علیه السلام:
تَقَدَّمْ فَإِنَّا لاحِقُونَ بِکَ عَنْ ساعَةٍ [1].
امام حسین علیه السلام فرمود:
(بسوی دشمن بتاز ما نیز بزودی ساعتی دیگر به تو خواهیم پیوست.)
*****
[1] کتاب لهوف ابن طاووس ص47
مثیر الاحزان ص64
بحار الأنوار ج45 ص23
عوالم بحرانی ج17 ص266.

حضرت عبّاس علیه السلام فرمانده کل سپاه امام علیه السلام و پرچم‌دار بود، وقتی شهادت یاران را می نگریست بی‌تابی می کرد و از آن حضرت می خواست که به میدان برود.
حدیث 378
قال الامام الحسین علیه السلام:
یا أخی کُنْتَ الْعَلامَةَ مِنْ عَسْکَرِی وَ مُجْمِعَ عَدَدِنا، فَإذا أَنْتَ غَدَوْتَ یؤُلُ جَمْعُنا إلَی الشِّتاتِ، وَعِمارَتُنا تَنْبَعِثُ إلَی الْخَرابِ.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(برادرم، تو پرچم دار سپاه، و عامل جمع شدن نیروها می باشی، اگر توهم بروی، جمعیت ما پراکنده می شود، و خانه‌های ما ویران می گردد).
حضرت عبّاس علیه السلام فرمود:
برادر جان روح من فدای تو، ای آقای من، سینه‌ام از زندگی دنیا تنگ شده است، می خواهم از منافقان انتقام بگیرم.
امام پاسخ داد:
إذا غَدَوْتَ إلَی الْجِهادِ فَاطْلُبْ لِهؤُلاءِ الأطْفالِ قَلیلاً مِنَ الْماءِ.
(حال که به جنگ می روی برای این کودکان مقداری آب بیاور.) [1].
*****
[1] منتخب طریحی ص305
معالی السبطین ج1 ص441.

احمد بن حسن علیه السلام یکی از فرزندان امام مجتبی علیه السلام خدمت عموی بزرگوار آمد اجازه میدان گرفت و جنگ سختی کرد و هشتاد نفر را کشت و در حالی که غرق در خون بود به سوی امام علیه السلام بازگشت و گفت:
آیا آبی هست تا تشنگی خود را فرو نشانم و برای ادامه نبرد تقویت شوم؟
حدیث 379
قال الامام الحسین علیه السلام:
یا بُنَی!
اِصْبِرْ قَلیلاً تَلْقی جَدَّکَ مُحَمَّداً الْمُصْطَفی صلی الله علیه و آله فَیسْقِیکَ شَرْبَةً لا تَظْمَأُ بَعْدَها أَبَداً؟
[1].
امام حسین علیه السلام فرمود:
(یادگار برادرم!
اندکی دیگر شکیبائی پیشه ساز تا جدّ بزرگوار خود پیامبر خدا را دیدار کنی و او با آب گوارایی سیرابت سازد که پس از آن هرگز تشنه نگردی).
*****
[1] ینابیع المودة ص415
دمعة الساکبة ج4 ص318
ناسخ التواریخ ج2 ص331
معالی السبطین ج1 ص455.

پس از آنکه همه یاران و همراهان و برادران و برادرزادگان و فرزندان به شهادت رسیدند و امام حسین علیه السلام تنها ماند، آن حضرت به چپ و راست اطراف میدان نگاه کرد، همه را کشته و بر روی زمین مانده دید، با صدای بلند همه یاران شهید را فراخواند و فرمود:

حدیث 380

قال الامام الحسین علیه السلام:

یا مُسْلِمَ بْنَ عَقیلٍ، وَ یا هانِی بْنَ عُرْوَةَ، وَیا حَبیبَ بْنَ مُظاهِرٍ، وَیا زُهَیرَ بْنَ الْقَینِ، وَیا یزیدَ بْنَ مُظاهِرٍ، وَیا یحْیی بْنَ کَثیرٍ، وَ یا هِلالَ بْنَ نافِعٍ، وَ یا إِبْراهیمَ بْنَ الْحُصَینِ، وَیا عُمَیرَ بْنَ الْمُطاعِ، وَیا أَسَدُ الْکَلْبی، وَیا عَبْدَ اللهِ بْنَ عَقیلٍ، وَیا مُسْلِمَ بْنَ عَوْسَجَةَ، وَیا داوُدَ بْنَ الطِرِمَّاحِ، وَ یاحُرُّ الرِّیاحِی، وَ یا عَلِی بْنَ الْحُسَینِ، وَ یا أَبْطالَ الصَّفا، وَ یا فُرْسانَ الْهَیجآءِ. مالی أُنادیکُم فَلا تُجیبُونی، وَ أَدْعُوکُمْ فَلا تَسْمَعُونی؟ !

أَنْتُمْ نِیامٌ أَرْجُوکُمْ تَنْتَبِهُونَ، أَمْ حالَتْ مَوَدَّتُکُمْ عَنْ إِمامِکُمْ فَلا تَنْصُرُونَهُ؟ !

فَهذِهِ نِساءُ الرَّسُولِ صلی الله علیه و آله لِفَقْدِکُمْ قَدْ عَلاهُنَّ النُّحُولُ، فَقُومُوا مِنْ نَوْمَتِکُمْ، أَیهَا الْکِرامُ، وَ ادْفَعُوا عَنْ حَرَمِ الرَسُولِ الطُّغاةَ اللِّئامَ، وَلکِنْ صَرَعَکُمْ وَاللهِ رَیبُ الْمَنُونِ وَ غَدَرَ بکُمُ الدَّهْرُ الْخَؤُونُ، وَ إِلاَّ لَما کُنْتُمْ عَنْ دَعْوَتی تَقْصُرُونَ، وَلا عَنْ نُصْرَتی تَحْتَجِبُونَ، فَها نَحْنُ عَلَیکُمْ مُفْتَجِعُونَ وَبِکُمْ لا حِقُونَ، فَإِنَّا للَّهِ وَ إِنَّا إِلَیهِ راجِعُونَ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(هان ای مسلم بن عقیل، و ای هانی بن عروة، و ای حبیب بن مظاهر، و ای زهیر بن قین، و ای یزید بن مظاهر، و ای یحیی بن کثیر، و ای هلال بن نافع، و ای ابراهیم بن حصین، و ای عمیر بن مُطاع، و ای أسد کلبی، و ای عبدالله بن عقیل، و ای مسلم بن عوسجه، و ای داوود بن طرّماح، و ای حرّ ریاحی، و ای علی اکبر!

ای قهرمانان راستین، و ای سواران میدان پیکار، چرا هنگامیکه صدایتان می زنم پاسخ نمی دهید؟

و وقتی شما را فرا می‌خوانم گویی نمی شنوید؟

شما خوش خفته‌اید، ای کاش بیدار می شدید تا حمایت قهرمانانه خویش را از پیشوایتان از سر بگیرید.

اینان بانوان حَرَم پیامبر خدا هستند که از فقدان شما رنگ چهره‌هایشان به زردی گراییده است، پس ای بزرگمردان از خوابتان برخیزید و از حریم پیامبر خدا در برابر بیدادگران رذل و ددمنش جانانه دفاع کنید. چه باید کرد؟

که همه کشته شدید و روزگار خیانت کار بشما نیرنگ زد، وگرنه شما از

دعوت من سر باز نمی زدید، و از یاری من روی بر نمی گرداندید، ما اکنون در مصیبت شما ناله می زنیم و به زودی به شما می پیوندیم پس «همه ما از خدائیم و همه به سوی او باز می گردیم»). [1].

*****

[1] ناسخ التواریخ ج2 ص377
معالی السبطین ج2 ص19.

یکی دیگر از اصول مبارزه و قیام حفظ رهبری امّت است تا مبارزات رهائی بخش و خون‌ها و تلاش‌های مستمر جهادگران به بار بنشیند، و ره‌آورد آن حفظ گردد، خدا چنین خواسته بود که امام سجاد علیه السلام در کربلا مریض باشد تا محفوظ بماند.
امام حسین علیه السلام در لحظه‌های پایانی روز عاشورا کنار امام سجّاد علیه السلام رفت تا با او خداحافظی کند.
امام سجّاد علیه السلام پرسید پدرجان امروز با این منافقان چه کردید؟
حدیث 381
قال الامام الحسین علیه السلام:
یا وَلَدِی قَدْ اسْتَحْوَذَ عَلَیهِمُ الشَّیطانُ فَاَنْساهُمْ ذِکْرَ اللهِ، وَقَدْ شَبَّ الْحَرْبُ بَینَنا وَ بَینَهُمْ لَعَنَهُمُ اللهُ حَتَّی فاضَتِ الْأَرْضُ بِالدَّمِ مِنَّا وَمِنْهُمْ.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(ای پسرم!
شیطان بر آنان غلبه کرد و یاد خدا را از دلهایشان زدود، و جنگ در گرفت تا آنکه زمین از خون ما و آنان سیراب شد.)
امام سجّاد علیه السلام بار دیگر پرسید:
عموی من عبّاس کجاست؟
حدیث 382
قال الامام الحسین علیه السلام:
یا بُنَی اِنَّ عَمَّکَ قَدْ قُتِلَ، قَطَعُوا یدَیهِ عَلی شاطِیءِ الْفُراتِ
امام حسین علیه السلام فرمود:
(ای پسرم، همانا عموی تو در کنار رودخانه فرات کشته شد و دست‌های او قطع گردید.)
امام سجّاد آنقدر گریست که از حال رفت، وقتی بحال آمد پرسید، برادرم علی و دیگر یاران شما چه شده‌اند؟
حدیث 383
قال الامام الحسین علیه السلام:
یا بُنَّی اِعْلَمْ اَنَّهُ لَیسَ فِی الْخِیامِ رَجُلٌ حَی إِلاَّ أَنَا وَ أَنْتَ، وَ أَمَّا هؤُلاءِ الَّذینَ تَسْأَلُ عَنْهُمْ فَکُلُّهُمْ صَرْعی عَلَی وَجْهِ الثَّری.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(ای پسرم بدان که در خیمه‌ها، فردی زنده باقی نمانده است جز من و تو، تمام آنان را که پرسیدی همه کشته بر روی زمین افتاده‌اند.)
امام سجّاد بار دیگر گریست و خطاب به عمّه‌اش زینب گفت:
ای عمه!

شمشیر و عصای مرا بیاور.
امام فرمود:
با عصا و شمشیر چه می خواهی بکنی؟
پاسخ داد:
تکیه بر عصا داده با شمشیر در دفاع از پسر پیامبر بجنگم.
یا اُمَّ کُلْثُومٍ خُذیهِ لِئَلاَّ تَبْقَی الْأَرْضُ خالِیةً مِنْ نَسْلِ آلِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله. [1].
(ای امّ کلثوم!
او را نگهدار تا مبادا زمین از نسل آل محمّد تهی گردد).
*****
[1] بحار الأنوار ج45 ص46
دمعة الساکبة ج4 ص334
ناسخ التواریخ ج2 ص359
تظلم الزهراء ص246.

در لحظه‌های آخر روز عاشورا امام حسین علیه السلام به هنگام خداحافظی با خواهران و فرزندان امام سجّاد علیه السلام را در آغوش گرفت و فرمود:
حدیث 384
قال الامام الحسین علیه السلام:
یا وَلَدی اَنْتَ اَطْیبُ ذُرّیتی، وَاَفْضَلُ عِتْرَتی، وَاَنْتَ خَلیفَتی عَلی هؤُلاءِ الْعِیالِ وَالْاَطْفالِ، فَاِنَّهُمْ غُرَباءُ مَخْذُولُونَ، قَدْ شَمِلَتْهُمُ الذِّلَّةُ وَالْیتْمُ وَشَماتَةُ الْاَعْداءِ وَنَوائِبُ الزَّمانِ سَکَنْهُمْ اِذا صَرَخُوا، وَآنِسْهُمْ اِذَا اسْتَوْحَشُوا، وَ سَلِّ خَواطِرَهُمْ بِلَینِ الْکَلامِ، فَاِنَّهُمْ ما بِقَی مِنْ رِجالِهِمْ مَنْ یسْتَأْنِسُونَ بِهِ غَیرُکَ وَلا اَحَدٌ عِنْدَهُمْ یشْکُونَ اِلَیهِ حُزْنَهُمْ سِواکَ، دَعْهُمْ یشُمُّوکَ وَتَشُمَّهُمْ، وَیبْکُوا عَلَیکَ وتَبْکی عَلَیهِمْ.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(ای پسرم!
تو پاکیزه‌ترین فرزندان من می باشی، و بهترین خاندان من هستی، و تو از طرف من سرپرست این زنان و کودکان خواهی بود، اینها غریب و خوارند، دچار ذلّت و یتیمی شدند، و دشمنان آنها را سرزنش می کنند، و مشکلات فراوان روزگار به آنها روی آورده است هرگاه فریاد کشند تو آنها را ساکت کن، هرگاه وحشت کردند آنان را تسکین ده، و افکار پراکنده‌شان را با کلماتی نرم سامان ده، زیرا کسی از مردانشان نمانده است تا با آنان أنس گیرند جز تو، و کسی ندارند که نزد او شکوه دل کنند غیر از تو، آنها را بحال خود بگذار تا تو را ببویند و تو آنان را ببوئی، تا بر تو گریه کنند و تو هم بر آنها گریه کن).
سپس امام حسین علیه السلام دست امام سجّاد را گرفت و با صدای بلند خطاب به همه زنان و کودکان فرمود:
یا زَینَبُ وَ یا اُمَّ کُلْثُومٍ وَ یا سَکینَةُ وَیا رُقَیةُ وَیا فاطِمَةُ اِسْمَعْنَ کَلامی وَ اعْلَمْنَ اَنَّ ابْنی هذا خَلیفَتی عَلَیکُمْ، وَ هُوَ اِمامٌ مُفْتَرَضُ الطّاعَةِ، ثُمَّ قالَ لَهُ:
یا وَلَدی بَلِّغْ شیعَتی عنّی السَّلامَ فَقُلْ لَهُمْ:
اِنَّ اَبی ماتَ غریباً فانْدُبُوهُ و مَضی شهیداً فَابْکُوهُ.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(ای زینب!
و ای امّ‌کلثوم!
و ای سکینه!
و ای رقیه!
و ای فاطمه!

سخن مرا بشنوید، و بدانید که این پسرم جانشین و خلیفه من بر شماست و او امامی است که اطاعت او واجب است). [1].

*****

[1] دمعة الساكبة ج4 ص351

معالی السبطین ج2 ص22

ذریعة النجاة ص139.

گناه

گناه نافرمانی از خداست هرچه از راه گناه بدست آید، نامبارک است و کیفر آن دامنگیر انسان خواهد شد.
حدیث 385
قال الامام الحسین علیه السلام:
مَنْ حاوَلَ أَمْراً بِمَعْصِیةِ اللهِ تَعالی کانَ أَفَوَتَ لِما یرْجُو، وَ أَسْرَعَ لِمجیء ما یحْذَرُ. [1].
امام حسین علیه السلام فرمود:
(هر کس چیزی را از راه نافرمانی خدا بدست آورد، زودتر از آنچه که امید دارد نابود خواهد شد، و از آنچه که می ترسد زودتر دامنگیر او خواهد شد).
*****
[1] اصول کافی ج2 ص373 حدیث 3
تحف العقول ص177
بحار الأنوار ج78 ص120 حدیث 19.

جوانی خدمت امام حسین علیه السلام رسید و گفت، من مردی گناهکارم و نمی توانم خود را در انجام گناهان باز دارم، مرا نصیحتی فرما:
حدیث 386
قال الامام الحسین علیه السلام:
اِفْعَلْ خَمْسَةَ أَشْياءَ وَ اذْنِبْ ما شِئْتَ، فَأَوَّلُ ذلِکَ:
لا تَأْكُلْ رِزْقَ اللهِ وَ اذْنِبْ ما شِئْتَ، والثّانی:
اُخْرُجْ مِنْ وِلايةِ اللهِ وَ اذْنِبْ ما شِئْتَ، وَ الثّالِثُ:
اُطْلُبْ مُوْضِعاً لا يراکَ اللهُ وَ اذْنِبْ ما شِئْتَ، وَ الرَّابِعُ:
إذا جاءَ مَلَکُ الْمَوْتِ لِيقْبِضَ رُوحَکَ فَادْفَعْهُ عَنْ نَفْسِکَ وَ اذْنِبْ ما شِئْتَ، وَالْخامِسُ:
إذا أدْخَلَکَ مالِکٌ فِی النّارِ فَلا تَدْخُلْ فِی النّارِ وَ اذْنِبْ ما شِئْتَ. [1].
امام حسین علیه السلام فرمود:
(پنج کار را انجام بده و آنگاه هرچه می خواهی گناه کن.
اوّل روزی خدا را مخور و هرچه می خواهی گناه کن. دوم از حکومت خدا بیرون برو و هرچه می خواهی گناه کن. سوم جایی را انتخاب کن تا خداوند ترا نبیند و هرچه می خواهی گناه کن. چهارم وقتی عزرائیل برای گرفتن جان تو آمد او را از خود بران و هر چه می خواهی گناه کن. پنجم زمانی که مالک دوزخ ترا به سوی آتش می برد در آتش وارد مشو، و هرچه می خواهی گناه کن).
جوان اندکی فکر کرد و شرمنده شد و در برابر واقعیت‌های طرح شده چاره‌ای جز توبه نداشت.
*****
[1] بحارالانوار ج78 ص126 حدیث 7
جامع الاخبار ص359 حدیث 1001.

مومن

شناخت مؤمن واقعی از دیگران که به ظاهر ایمان آوردند
یکی از ضرورت‌های اعتقادی است و همه آنان که ایمان آوردند می خواهند بدانند آیا از مؤمنان واقعی می باشند یا نه؟
حدیث 387
قال الامام الحسین علیه السلام:
اِنَّ الْمُؤْمِنَ اِتّخَذَاللهَ عِصْمَتَهُ، وَ قَوْلَهُ مِرْآتَهُ، فَمَرَّةً یِنْظُرُ فی نَعْتِ الْمُؤْمِنینَ، وَ تارَةً ینْظُرُ فی وَصْفِ الْمُتَجَبِّرینَ، فَهُوَ مِنْهُ فی لَطائِفَ، وَ مِنْ نَفْسِهِ فی تَعارُفٍ، وَ مِنْ فَطِنَتِهِ فی یقینٍ، وَ مِنْ قُدْسِهِ عَلی تَمْکینٍ.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(همانا مؤمن با یاد خدا از ارتکاب گناهان مصون است، سخن او آینه اوست، زمانی در صفات مؤمنان اندیشه می کند، و زمانی دیگر در صفات زورگویان می اندیشد و عبرت می گیرد، و از اینگونه اندیشه‌ها نکته‌های زیبا می آموزد و نفس او پاک و پاکیزه است و در شک و تردیدها او به یقین می رسد و روح او تسلیم پروردگار است). [1].

ارزش اطعام مؤمن

چون مؤمن در نزد پروردگار ارزشمند است هر خدمتی که نسبت به مؤمن واقعی انجام شود پاداش فراوان دارد.
حدیث 388
قال الإمام الحسین علیه السلام:
لَئِنْ أُطْعِمَ أَخاً لی مُسْلِماً أَحَبُّ إِلَی مِنْ أَنْ اُعْتِقَ اُفُقاً مِنَ النَّاسِ قیل و کم الأفق؟
قال:
عَشْرَةُ آلافٍ
امام حسین علیه السلام فرمود:
(اگر یک برادر مسلمان را اطعام کنم در نزد من ارزش آن بیشتر از آزاد کردن انسان‌هائی است که یک افق را پُر کنند؟)
[1].
پرسیدند:
مساحت اُفُق چقدر باشد؟
پاسخ داد:
به میزان گنجایش ده‌هزار متر.
*****
[1] احقاق الحق ج11 ص628
دعائم الاسلام ج2 ص106
مستدرک الوسائل ج16 ص250.

مادر

هر فرزندی مادر را دوست دارد و به مادر عشق می ورزد، امّا علاقه حسین علیه السلام نسبت به مادرش فاطمه‌علیها السلام زبان زد بود.
وقتی وارد منزل شد و جنازه مادر را دید خود را به روی مادر افکند و پای مادر را می بوسید و می فرمود:
حدیث 389
قال الامام الحسین علیه السلام:
یا أُمَّاه أَنَا ابْنُکَ الْحُسَینُ کَلِّمینی قَبْلَ أَنْ ینْصَدِعَ قَلبی فَأَمُوتَ.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(مادر جان پیش از آنکه جان از بدنم بیرون برود، با من سخن بگو!.) [1].
*****
[1] کشف الغمة ج1 ص500
عوالم بحرانی ج6 ص278.

علاقه به نام مادر

امام حسین علیه السلام پس از شهادت حضرت فاطمه‌علیها السلام، علاقه زیادی به نام مادر داشت و نام برخی از دختران خود را فاطمه نهاد، و برای همین علّت آنها را زیاد دوست می داشت. و در ازدواج یکی از برادرزادگان «از فرزندان امام حسن علیه السلام» فرمود، با دخترم فاطمه که هم اسم مادرم می باشد و او را زیاد دوست دارم، و از نظر اخلاق نیز به مادرم شباهت دارد ازدواج کن

رک: حدیث 231

محبت کردن

امام حسین علیه السلام بسیار فروتن و مهربان و اهل محبّت کردن بود، نسبت به مردم محبّت‌های فراوانی داشت، و فقراء و ایتام مدینه را سرپرستی می کرد، و آنقدر با زنبیل، نان و خرما به خانه فقراء و محتاجان می برد که دسته زنبیل دوش مبارک آن حضرت را زخم کرده بود، به نمونه‌های دیگر توجّه کنید:

1 - عمّه مهربانش «امّ هانی» وقتی شنید که امام حسین علیه السلام قصد دارد از مدینه کوچ کند فرمود، دیگر چه کسی یتیمان و تهیدستان مدینه را سرپرستی می کند؟

2 - امام تا دید در یک توطئه سیاسی می خواهند همسر عبدالله بن عامر را از او بربایند تن به ازدواج سیاسی داد و هند را به خانه خود آورد و مشت محکمی بر دهان معاویه و یزید زد. حدیث

3 - لشگریان حُر گرچه راه را بر او بستند امّا امام دستور داد لشگریان حُر و اسبانشان را سیراب کنند.

4 - در بین راه کربلا تا شنید مسلم بن عقیل به شهادت رسید، به خیمه فرزندانش رفت و دخترش را بر زانوی خود نشاند و فرمود:

من پدر تو و تو دختر من می باشی.

مداراکردن

ارزش مدارا کردن با مردم

اشاره

مدارا کردن و زندگی مسالمت آمیز با مردم، یکی از ارزش‌های اخلاقی در زندگی اجتماعی است، که دل‌ها را مجذوب انسان می کند، و بسیاری از مشکلات رفتاری را از بین می برد.

حدیث 390

قال الامام الحسین علیه السلام:

مَنْ أَحْجَمَ عَنِ الرَّأْی وَ عَییتْ بِهِ الْحِیلُ کانَ الرِّفْقُ مِفْتاحَهُ. [1].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(هر کس که از کار فرو ماند و راه تدبیر بر او بسته شود، کلیدش مدارا کردن است).

*****

[1] اعلام الدین ص298

بحارالانوار ج78 ص128 حدیث 11.

مدارا کردن با دوست و دشمن

امام حسین علیه السلام نه تنها با مردم مدارا می کرد و حسن رفتار داشت بلکه با دشنام دهنده خود نیز با بزرگواری و مدارا برخورد می کرد رجوع شود به حدیث 339.
در بین راه کربلا که لشگریان حُر راه را بر امام بستند، برخی از یاران امام علیه السلام پیشنهاد مبارزه و نابودی آنها را داده بودند و دلیل می آوردند که قدرت نبرد با آنها را داریم.
امّا امام علیه السلام مدارا کرد و یاران را به بردباری دعوت فرمود رجوع شود به حدیث 310.
در صبح روز عاشورا که شمر جلو آمد و اهانت روا داشت، مسلم بن عوسجه می خواست با تیری او را از پای درآورد که امام علیه السلام مانع شد رجوع شود به حدیث 370.

مردم شناسی

همه می خواهند بدانند که بهترین کیست؟
و دارای چه صفات و ویژگی‌هایی است.
حدیث 391
قال الامام الحسین علیه السلام:
مَنْ اِتَّعَظَ قَبْلَ أَنْ یوعَظَ، وَاسْتَیقَظَ قَبْلَ اَنْ یوقَظَ. [1].
امام حسین علیه السلام فرمود:
(کسی که پیش از پند دادن، پند پذیرد، و پیش از آنکه بیدارش کنند بیدار باشد.)
*****
[1] إحقاق الحق ج11 ص590.

مرگ

ارزش مرگ با عزت

برخی از مرگ می ترسند و برای فرار از آن به انواع ذلّت و خواری کشیده می شوند و برخی زندگی با ذلّت را خوش ندارند.
امام حسین علیه السلام مرگ با عزّت را بر زندگی با ذلّت ترجیح می دهد.
حدیث 392
قال الامام الحسین علیه السلام:
مَوْتٌ فی عِزٍّ خَیرٌ مِنْ حَیاةٍ فی ذُلٍّ.
اَلْمَوْتُ خَیرٌ مِنْ رُکُوبِ الْعارِ
وَ الْعارُ اَوْلی مِنْ دُخُولِ النّارِ [1].
امام حسین علیه السلام فرمود:
(مرگ در عزّت بهتر از زندگی در ذلّت است، مرگ بهتر از زیر بار عار و ننگ رفتن است، و عار و ننگ بهتر از ورود به آتش جهنّم است)
*****
[1] مناقب ابن شهر آشوب مازندرانی ج4 ص68
بحارالانوار ج44 ص192 و ج45 ص50
أعیان الشیعة ج1 ص581.

ریشه بسیاری از سکوت‌ها، ذلّت و خواری‌ها و گناهان، ترس از مرگ است اگر انسان بداند که با مرگ نابود نمی شود و به جهانی بزرگتر و زیباتر سفر می کند هرگز از مرگ نمی ترسد.

حدیث 393

قال الامام الحسین علیه السلام:

لَوْ عَقَلَ النَّاسُ وَ تَصَوَّرُوا الْمَوْتَ به صورت هِ لَخَرِبَتِ الدُّنْیا.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(اگر مردم مرگ را درست درک می کردند و به آن می اندیشیدند، آنگونه که باید و شایسته است، هر آینه دنیا خراب می شد.) [1].

زیرا همه به دنیا بی اعتنا می شدند و رغبتی در آبادانی دنیا نداشتند.

*****

[1] احقاق الحق ج11 ص592.

معجزه

حضرت اباعبدالله علیه السلام خود این واقعه را توضیح می دهد:
حدیث 394
قال الإمام الحسین علیه السلام:
دَخَلَ أَعْرابِی عَلی رَسُولِالله صلی الله علیه و آله یریدُ الْإِسْلامَ وَ مَعَهُ ضَبٌّ قَدْ اِصْطادَهُ فِی الْبَرِیةِ وَ جَعَلَهُ فی کُمِّهِ، فَجَعَلَ النَّبَیصلی الله علیه و آله یعْرِضُ عَلَیهِ اَلْإِسْلامَ
فقال:
لا اؤمن بک یا محمد أو یؤمن بک هذا الضب. وَ رَمِی الضَّبَّ مِنْ کُمِّهِ، فَخَرَجَ الضَّبُّ مِنْ الْمَسْجِدِ یهْرُبُ.
فقال النبیصلی الله علیه و آله:
یا ضبّ مَن أنا؟
قال:
أنت محمّد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف. قال:
یا ضبّ مَن تعبد؟
قال:
أعبدالله الذی خلق [فلق] الحبّة و برىء النّسمة، و اتّخذ إبراهیم خلیلاً، و ناجی موسی کلیماً، و اصطفاک یا محمّد.
فقال الأعرابی:
أشهد أن لا إله الله، و أنک رسول الله حقّاً؛ فأخبرنی یا رسولالله هل یکون بعدک نبی؟
قال:
«لا، أنا خاتم النبیین، ولکن یکون بعدی أئمة من ذرّیتی قوّامون بالقسط کعدد نقباء بنی إسرائیل، أوّلهم علی بن أبی طالب فهو الإمام و الخلیفة بعدی، و تسعة من الأئمة من صلب هذا - وَ وَضَعَ یدَهُ عَلی صَدْری - والقائم تاسعهم، یقوم بالدّین فی آخر الزمان کما قمت فی أوّله».
امام حسین علیه السلام فرمود:
(مردی اعرابی در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر آن حضرت وارد شد که سوسماری را در بیابان گرفته و در آستین لباس خود نگهداشته بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به آن اعرابی فرمود:
اسلام بیاور. پاسخ داد، ای محمّد!
بتو ایمان نمی آورم تا این سوسمار ایمان بیاورد و سوسمار را از آستین خود رها ساخت. سوسمار در حال فرار از مسجد بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به سوسمار خطاب کرد:

من چه کسی هستم؟
سوسمار به زبان عربی پاسخ داد:
تو محمّد بن عبدالله بن عبدالمطلّب بن هاشم بن عبد مناف هستی. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پرسید:
چه چیزی را پرستش می کنی؟
گفت:
خدائی را می پرستم که دانه را شکافت، و روئیدنی‌ها را رویاند، و ابراهیم پیامبر را دوست خود، و موسی را گوینده خود انتخاب کرد و تو را ای محمّد به نبوّت برگزید.
اعرابی مسلمان شد و شهادتین بر زبان جاری ساخت.
سپس پرسید:
یا رسول الله آیا پس از تو پیامبری خواهد آمد؟
رسول خدا فرمود:
نه، من آخرین پیامبرانم، لکن پس از من، امامانی از خاندان من خواهند آمد که عدالت گسترند، به شمار امامان حضرت موسی در بنی اسرائیل «بنام نقباء» اوّلین آنها علی بن ابیطالب که امام و جانشین پس از من است، ونه نفر دیگر از فرزندان این حسین می باشند. «من در آنجا ایستاده بودم، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دست بر دوش من گذاشت». و نهمین فرزند حسین، قائم آل محمّد است که در آخرالزّمان قیام می کند چونانکه من در آغاز این امّت قیام کردم).
آنگاه اعرابی با اشعاری در عظمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امامان پس از او سرود و رسول گرامی او را به خانه برد و از مال دنیا بی‌نیاز کرد.

امام حسین علیه السلام به یکی از معجزات فیزیکی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام اشاره فرمود که:
حدیث 395
قال الامام الحسین علیه السلام:
كُنَّا قُعُوداً ذاتَ يوْمٍ عِنْدَ أَميرِ الْمُؤْمِنينَ علیه السلام وَ هُناکَ شَجَرَةُ رُمَّانٍ يابِسَةٌ، إِذْ دَخَلَ عَلَيهِ نَفَرٌ مِنْ مُبْغِضيهِ، وَ عِنْدَهُ قَوْمٌ مِنْ مُحِبّيهِ فَسَلَّمُوا، فَأَمَرَهُمْ بِالْجُلُوسِ.
فقال علی علیه السلام:
إنّی أریکم الیوم آیة تکون فیکم کمثل المائدة فی بنی إسرائیل إذ یقول الله «إِنّي مُنَزِّلُها عَلَيكُمْ فَمَنْ يكْفُرْ بَعْدُ مِنْكُمْ فَإِنّي اُعَذِّبُهُ عَذاباً لا اُعَذِّبُهُ أَحَداً مِنَ العالَمينَ». [1].
ثم قال:
انظروا إلی الشجرة - وَكانَتْ يابِسَةً - وَ إِذا هِی قَدْ جَرَی الْماءُ فی عُودِها ثُمَّ اِخْضَرَّتْ وَ اَوْرَقَتْ وَ عَقَدَتْ وَتَدَلّی حَمُلَها عَلی رُؤُوسِنا، ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَينا
فَقالَ لِلْقَوْمِ الَّذينَ هُمْ مُحِبُّوهُ:
مدّوا أیدیکم و تناولوا و کلوا. فقلنا:
«بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحيمِ، وَ تَناوَلْنا وَ أَكَلْنا رُمَّاناً لَمْ نَأْكُلْ قَطُّ شَيئاً أَعْذَبَ مِنْهُ وَ أَطْيبَ.
ثُمّ قالَ لِلنَّفَرِ الَّذينَ هُمْ مُبْغِضُوهُ:
مدّوا أیدیکم و تناولوا. فَمَدُّوا أَيدِيهُمْ فَارْتَفَعَتْ، وَ كُلَّما مَدَّ رَجُلٌ مِنْهُمْ يدَهُ إِلی رُمَّانَةٍ اِرْتَفَعَتْ، فَلَمْ يتَناوَلُوا شَيئاً،
فَقالُوا:
یا أمیرالمؤمنین مابال أخواننا مدوا أیدیهم و تناولوا و أکلوا، و مددنا أیدینا فلم ننل؟
فقال علیه السلام:
و کذلک الجنّة لا ینالها إلاّ أولیاؤنا و محبّونا، و لا یبعد منها إلاّ أعداؤنا و مبغضونا.
فَلَمَّا خَرَجُوا قالُوا:
هذا من سحر علی بن أبی طالب قلیل!. قال سلمان:
ماذا تقولون «أَفَسِحْرٌ هذا أَمْ أَنْتُمْ لا تُبْصِرُونَ» [2] [3].
امام حسین علیه السلام فرمود:
(روزی در خدمت پدر نشسته بودیم، در حیاط منزل ما درخت خشک شده اناری وجود داشت، که تعدادی مهمان همراه با سلمان فارسی بر ما وارد شدند.

در آن جمعیت برخی از دوستداران پدرم علی علیه السلام و برخی از دشمنان ما وجود داشت.
پس از سلام و احوالپرسی، پدرم همه آنان را به نشستن دعوت فرمود، همگی نشستند.
پس علی علیه السلام فرمود:
امروز نشانه‌ای از حقّانیت خود را بشما نشان خواهم داد همانند مائده‌ای که در قوم بنی اسرائیل نازل شد و خدا فرمود:
«من آن را بر شما نازل می کنم امّا اگر کسی پس از آن بر کُفر خود باقی ماند من او را عذاب خواهم کرد عذابی که دیگران را آنگونه عذاب نکرده باشم».
سپس به همه حاضران فرمود به درخت خشک انار نگاه کنید، درخت خشک بود، وقتی همه به آن نگاه کردیم، آب در رگ و ریشه و ساقه آن جریان پیدا کرد و سبز شد، سپس برگ درآورد و شاخه‌های آن قد کشید، بالا آمد تا بالای سرما قرار گرفت، و پر از میوه انار بود.
آنگاه علی علیه السلام به دوستان خود فرمود:
«دست دراز کنید و میوه‌ها را بچینید و بخورید.»
ما و دوستان ما میوه‌ها را چیدیم، و گفتیم به نام خداوند بخشنده و مهربان، و آنها را خوردیم که اناری به آن شیرینی و گوارائی نخورده بودیم.
سپس امام علی علیه السلام به دشمنان ما فرمود شما هم دست دراز کنید و از این میوه‌ها بخورید. امّا آنها هرچه دست‌ها را بالا می بردند که انارها را بچینند، شاخه‌ها بالاتر می رفتند و مانع می شدند.
گفتند یا امیرالمؤمنین!
همراهان ما توانستند میوه‌های انار را بچینند و بخورند امّا ما هرچه تلاش کردیم نتوانستیم از این میوه‌ها برچینیم.
امام علی علیه السلام پاسخ داد:
در بهشت هم اینگونه است، به بهشت نمی رسند جز یاران و دوستداران ما، و از بهشت دور نمی شوند جز دشمنان ما و آنان که نسبت به ما کینه توزند.
وقتی آن جمعیت از منزل ما خارج شدند، آنها که از دشمنان ما بودند گفتند:
حادثه امروز از سِحر علی بود.
سلمان فارسی به آنها پاسخ داد:
«آیا سِحر بود این حادثه یا شماها آگاهی ندارید؟!»)
*****
[1] سوره مائدة آیه 115.
[2] سوره طور ص15.

[3] خرائج و جرائح ج1 ص219 حديث 64، ثاقب فى المناقب ص244، بحار الأنوار ج41 ص249 حديث 4.

یکی دیگر از معجزات و کرامات شگفت‌آور، چگونگی تشییع جنازه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است که حضرت اباعبدالله علیه السلام آن را شرح می دهد.
چون امام علی علیه السلام به امام حسن و امام حسین علیهما السلام فرمود:
«شما دنباله تابوت را بگیرید، قسمت جلوی تابوت خود حرکت می کند، بلند می شود، به هر جا رفت بروید، و هر جا فرود آمد فرود بیائید، در آنجا قبر آماده‌ای است مرا در آن دفن کنید.»
حدیث 396
قال الامام الحسین علیه السلام:
فَلَمّا قَضَینا صَلاةَ الْعِشاءِ الآخِرَةِ، إذاً قَدْ شیلَ مُقَدَّمُ السَّریرِ، وَ لَمْ یزَلْ نَتَّبِعُهُ إلی أَنْ وَرَدْنا إلی الْغَری، فأَتَینا إلی قَبْرٍ عَلی ما وَصَفَ أَمیرُالْمؤمِنینَ علَیه السلام وَ نَحْنُ نَسْمَعُ خَفْقَ أَجْنِحَةٍ کَثیرَةٍ وَصَجَّةٍ وَجَلْبَةٍ، فَوَضَعْنَا السَّریرَ وَصَلَّینا عَلی أَمیرِالْمؤمِنینَ علَیه السلام:
کَما وَصَفَ لَنا، وَنَزَلْنا قَبْرَهُ فَأَضجَعْناهُ فی لَحَدِهِ، وَنَصَّدْنا عَلَیهِ اللِّبْنَ
امام حسین علیه السلام فرمود:
(پس از غسل و کفن بدن مبارک پدرم علی علیه السلام وقتی نماز عشاء را خواندیم، به هنگام برداشتن تابوت ناگاه دیدیم که قسمت جلوی آن بلند شد و حرکت کرد، ما قسمت آخر تابوت را گرفته به راه افتادیم، آنقدر رفتیم تا به رود کوچکی رسیدیم، به قبر آماده‌ای برخورد کردیم همانگونه که امیرالمؤمنین علیه السلام شرح داده بود.
به هنگام دفن پیکر پدر، صدای به هم خوردن بالهای فراوانی را می شنیدیم چونان بال‌های پرندگان و صدای گریه و زاری بگوش ما می رسید، تابوت را بر زمین گذاشته بر پیکر پدر نماز خواندیم همانگونه که شرح داد، کنار قبر رفتیم پیکر پدر را در درون قبر گذاشته و آن را با خشت پوشاندیم).[1].
*****
[1] مناقب ابن شهر آشوب مازندرانی ج2 ص348
بحارالانوار ج42 ص235.

امام حسین علیه السلام با یکی از فرزندان زبیر بن عوام با همراهی چند شتربان به مسافرت رفتند، که هنوز فرزند زبیر تغییر عقیده نداده بود و پدرش را امام می دانست.
پس از خستگی فراوان در نقطه‌ای فرود آمدند، همگی تشنه بودند، و در کنار درخت خشک خرمائی قرار گرفتند، پس برای امام حسین علیه السلام فرش انداختند، و در اطراف او نشستند.
امام حسین علیه السلام دعایی خواند و دستان مبارک را به سوی درخت دراز کرد، درخت خشک خرما سبز شد و خرمای تازه آورد.
امام علیه السلام فرمود:
از این خرمای تازه بخورید. شتربان که این معجزه را دید گفت:
به خدا قسم این سحر است.
امام حسین علیه السلام اظهار داشت:
حدیث 397
قال الامام الحسین علیه السلام:
وَیلَکَ اِنَّهُ لَیسَ بِسِحْرٍ وَ لکِنَّها دَعْوَةُ اِبْنِ نَبِی مُسْتَجابَةٌ
امام حسین علیه السلام فرمود:
(وای برتو، این سحر نیست، این دعای پسر پیغمبر است که به اجابت رسید.) [1].
سپس همه از درخت بالا رفتند، و هر مقدار برای سفر احتیاج داشتند از خرماهای آن چیدند.
*****
[1] دلائل الامامة ص186 حدیث 105
اثبات الهداة ج5 ص207 حدیث 74
مدینة المعاجز ج3 ص459 حدیث 977.

صبح عاشورا، مردی به نام مالک بن حوزه از لشگر عمر سعد جلو آمد، وقتی خندق و آتش درون آن و تاکتیکهای رزمی امام علیه السلام را دید. در کمال جسارت و پستی گفت:
ای حسین !
پیش از آخرت در این دنیا با آتش خواهی سوخت.
حدیث 398
قال الامام الحسین علیه السلام:
کَذِبْتَ یا عَدُوَّ اللهِ !
إنی قادِمٌ عَلی رَبٍّ رَحیمٍ وَ شَفیعٍ مُطاعٍ، وَ ذلِکَ جَدّی رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(دروغ گفتی ای دشمن خدا !
من پیش پروردگاری مهربان و شفاعت کننده‌ای اطاعت شونده می روم، و آن هم جدّم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است.)
سپس پرسید:
مَنْ هذا الرَّجُلُ؟
(این مرد کیست؟)
گفتند:
مالک بن حوزه است.
امام حسین علیه السلام او را نفرین کرد و فرمود:
اَللّهُمَّ !
حُزَّهُ إلَی النّارِ، وَ أَذِقْهُ حَرَّها فِی الدُّنْیا قَبْلَ مَصیرِهِ إلَی الآخِرَةِ !
(خداوندا او را به آتش افکن و طعم آتش را در دنیا قبل از رفتن به قیامت به او بچشان.)
اصحاب آمین گفتند. مالک بن حوزه سخت ناراحت شد، بر اسب خود کوبید که حمله کند و پیش بیاید که اسب او چموشی کرد و او را به زمین کوبید.
امّا پای او در رکاب اسب گیر کرده بود، و اسب وحشت‌زده به این طرف و آنطرف می دوید که در یک حرکت سریع، مالک بن حوزه را درون شعله‌های آتش خندق افکند و زنده زنده سوخت.
یاران امام وقتی این معجزه را دیدند که دعای امام با این سرعت مستجاب شد، یکصدا الله اکبر گفتند.
امام به سجده رفت و سپس با صدای بلند فرمود:
اَللّهُمَّ !
إنَّا أَهْلُ نَبِیکَ وَذُرِّیتُهُ و قَرابَتُهُ، فَاقْصِمْ مَنْ ظَلَمَنا وَ غَصَبَنا حَقَّنا، إنَّکَ سَمیعٌ

مُجیبٌ. [1].
(خدایا ما خاندان پیامبر تو هستیم، و فرزندان و نزدیکان او می باشیم، پس در هم بشکن آنانی را که به ما ظلم کردند و حق ما را غصب کردند که همانا تو شنونده و پاسخ دهنده‌ای.)
*****
[1] فتوح ابن أعثم ج5 ص108
انساب الاشراف ج3 ص191
کامل ابن أثیر ج4 ص27.

مناجات

آنها که با امام حسین علیه السلام به سفر حج رفته بودند نقل کردند که:
امام حسین علیه السلام ابتداء طواف کرد و دو رکعت نماز طواف را در مقام ابراهیم خواند سپس صورت مبارک بر روی سنگ مقام گذاشت و گریه می کرد و می گفت:
حدیث 399
قال الامام الحسین علیه السلام:
عُبَیدُکَ بِبابِکَ، خُوَیدِمُکَ بِبابِکَ، سائِلُکَ بِبابِکَ، مِسْکینُکَ بِبابِکَ
امام حسین علیه السلام فرمود:
(خدایا بنده کوچکت بر دَرِ خانه توست، خادم کوچک تو بر دَرِ خانه تو است سئوال کننده‌ات بر دَرِ خانه توست، مسکین تو بر دَرِ خانه تو است.) [1].
*****
[1] احقاق الحق ج11 ص423.

مهمانی

امام حسین علیه السلام نسبت به سادگی و ساده زیستی امام علی علیه السلام و سادگی در مهمانی‌ها نقل کرد:
حدیث 400
قال الامام الحسین علیه السلام:
دَعا رَجُلٌ أَميرَ الْمؤمِنينَ عَلی بْنَ أَبی طالِبٍ،
فَقالَ لَهُ:
أجبت علی أن تضمن لی ثلاث خصال. قال:
و ما هی یا أمیر المؤمنین؟
قال:
أن لا تدخل علی شیئاً من خارج، و لا تدّخر عنّی شیئاً فی البیت، و لا تجحف بالعیال. قال:
ذلک لک، فَأَجابَهُ عَلِی علیه السلام.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(شخصی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را به مهمانی دعوت کرد، آن حضرت فرمود سه شرط دارد اگر آن را انجام می دهی دعوت تو را می پذیرم، گفت آن سه شرط چیست؟
یا امیرالمؤمنین علیه السلام.
امام علی علیه السلام پاسخ داد:
1 - چیزی از بیرون خریداری نکنی
2 - هرچه داری بیاوری
3 - به زن و بچّه‌ات ستم نکنی.
گفت: پذیرفتم.
پس امیرالمؤمنین علیه السلام دعوت او را پذیرفت.) [1].
*****
[1] صحیفه امام رضا علیه السلام ص246 حدیث 155
خصال شیخ صدوق ص188 حدیث 260
بحار الأنوار ج75 ص451 حدیث4
وسائل الشیعة ج17 ص15 حدیث 34
مستدرک الوسائل ج16 ص239 حدیث 19726.

نامه ها

یکی از شیوه‌های اعلام اهداف قیام عاشورا، نوشتن و ارسال نامه‌های فراوان به دوست و دشمن بود.
امام حسین علیه السلام در نامه به برادرش محمّد حنفیه هم سفارشات خود را گنجاند، و هم اهداف قیام عاشورا را بیان داشت تا دست تحریف‌گران به ساحت قدس نهضت کربلا نرسد و آیندگان بدانند که چرا امام حسین علیه السلام به قیام عاشورا روی آورد.
امام نوشت:
حدیث 401
قال الامام الحسین علیه السلام:
بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ هذا ما أَوْصی بِهِ الْحُسَینُ بنُ عَلی بْنِ أَبی طالِبٍ إِلی أَخیهِ مُحمَّدٍ الْمَعْرُوفِ بِابْنِ الْحَنَفیةِ:
أَنَّ الْحُسَینَ یشْهَدُ أَنْ لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ وَحْدَهُ لا شَریکَ لَهُ، وَ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، جاءَ، بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِ الْحَقِّ، وَ أَنَّ الْجَنَّةَ وَالنَّارَ حَقٌّ، وَ أَنَّ السَّاعَةَ آتِیةٌ لا رَیبَ فیها، وَ أَنَّ اللهَ یبْعَثُ مَنْ فی الْقُبُورِ. وَ أَنّی لَمْ أَخْرُجْ أَشِراً، وَلابَطِراً، وَلامُفْسِداً، وَلاظالِماً، وَ إِنَّما خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلاحِ فی اُمَّةِ جَدّیصلی الله علیه و آله، اُریدُ أَنْ آمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهی عَنِ الْمُنْکَرِ، وَ أَسیرَ بِسیرَةِ جَدّی وَ أَبی عَلی بْنِ أَبی طالِبٍعلیهما السلام فَمَنْ قَبِلَنی بِقَبُولِ الْحَقِّ فَاللهُ أَوْلی بِالْحَقِّ، وَ مَنْ رَدَّ عَلَی هذَا أَصْبِرُ حَتّی یقْضِی اللهُ بَینی وَ بَینَ الْقَومِ بِالْحَقِّ وَ هُوَ خَیرُ الْحاکِمینَ، وَ هذِهِ وَصِیتی یا أَخی اِلَیکَ وَ ما تَوْفیقی إِلاّ بِاللهِ عَلَیهِ تَوَکَّلْتُ وَ إِلَیهِ اُنیبُ.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(بنام خداوند بخشنده و مهربان این وصیت حسین بن علی است به برادرش محمّد حنفیه. حسین گواهی می دهد به توحید و یگانگی خداوند و گواهی می دهد که برای خدا شریکی نیست و شهادت می دهد که محمّد بنده و فرستاده اوست و آئین حق «اسلام» را از سوی خدا «برای جهانیان» آورده است. و شهادت می دهد که بهشت و دوزخ حق است و روز جزاء بدون شک بوقوع خواهد پیوست و خداوند همه انسانها را در چنین روزی زنده خواهد نمود.

اهداف قیام عاشورا

پاسخ نامه عبدالله بن جعفر

وقتی خبر کوچ کردن امام حسین علیه السلام به سوی کربلا در مدینه پخش شد، عبدالله بن جعفر، شوهر حضرت زینب، نامه‌ای به امام نوشت و او را از حرکت به سوی کربلا بازداشت و نوشت. تو را به خدا سوگند می دهم که به سوی کربلا و کوفه حرکت نکنی زیرا اگر تو را بکشند نور خدا را در زمین خاموش کرده‌اند، مهلت بدهید و من تلاش می کنم تا از یزید برای شما و خانواده‌تان أمان بگیرم.
امام حسین علیه السلام نوشت:
حدیث 402
قال الامام الحسین علیه السلام:
أَمَّا بَعْدُ!
فَإِنَّ کِتابَکَ وَرَدَ عَلَی فَقَرَأْتُهُ وَفَهِمْتُ ما ذَکَرْتَ، وَ أُعْلِمُکَ أَنّی رَأَیتُ جَدّی رَسُولَ اللهِ صلی الله علیه و آله فی مَنامی فَخَبَّرَنی بِأَمْرٍ وَأَنَا ماضٍ لَهُ، لی کانَ أَوْ عَلَی، وَاللهِ یا ابن عَمّی لَوْ کُنْتُ فی جُحْرِ هامَّةٍ مِنْ هَوامِّ الأَرْضِ لَاسْتَخْرَجُونی وَیقْتُلُونی؛ وَاللهِ یا ابْنَ عَمّی لَیعْتَدَنَّ عَلَی کَما اِعْتَدَتِ الْیهُودُ عَلی السَّبْتِ وَالسّلام. [1].
امام حسین علیه السلام فرمود:
(پس از ستایش پروردگار، نامه تو به من رسید، نامه را خواندم و هرچه نوشته بودی آگاه شدم. آگاه باش!
که من جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب دیدم، جدّم به من از امری خبر داد که به سوی آن رهسپارم خواه به سود من تمام شود و یا به ظاهر ضرری متوجّه من گردد. ای پسر عمو!
به خدا سوگند!
اگر من در لانه جنبنده‌ای از جنبندگان زمین آشیان می کردم آنان مرا بیرون می آوردند و می کشتند، به خدا قسم!
به حرمت من تعدّی خواهند کرد همچنانکه قوم یهود به حرمت روز شنبه تعدّی کردند).
*****
[1] فتوح ابن أعثم کوفی ج5 ص74
مقتل الحسین خوارزمی ج1 ص217
تاریخ طبری ج3 ص297.

پاسخی دیگر به عبدالله بن جعفر

فرماندار مکّه عبدالله بن جعفر، همسر حضرت زینب علیه السلام را تشویق کرد تا نامه‌ای به امام حسین علیه السلام بنویسد و او را از حرکت به سوی عراق باز دارد، و در آن نامه از طرف فرماندار مکّه «عمرو بن سعید» قول داد که برای آن حضرت امان بگیرد که در صلح و آرامش زندگی کند.

حدیث 403

قال الامام الحسین علیه السلام:

امّا بعد؛

فَاِنَّهُ لَمْ یشاقِقِ اللهَ وَرَسُولَهُ مَنْ دَعا إِلی اللهِ عَزَّوَجَلَّ وَعَمِلَ صالِحاً

وَ قالَ:

إِنّی مِنَ الْمُسْلِمینَ، وَقَدَ دَعَوْتَ إِلَی الأمانِ وَالْبِرِّ وَ الصِّلَةِ، فَخَیرُ الأمانِ أَمانُ اللهِ، وَلَنْ یؤمِنَ اللهُ یوْمَ الْقِیامَةِ مَنْ لَمْ یخَفْهُ فِی الدُّنْیا، فَنَسْأَلُ اللهَ مَخافَةً فی الدُّنْیا تُوجِبُ لَنا أَمانَهُ یوْمَ الْقِیامَةِ، فَاِنْ کُنْتَ نَوَیتَ بِالْکِتابِ صِلَتی وَ بِرّی فَجُزیتَ خَیراً فِی الدُّنْیاوَالآخِرَةِ، وَالسَّلامُ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(پس از ستایش پروردگار، راه مخالفت با خدا نپیموده است کسی که به سوی خدا و رسولش دعوت نموده و عمل صالح انجام دهد، و تسلیم اوامر حق گردد، امان نامه‌ای فرستاده‌ای و در ضمن آن وعده ارتباط صمیمی و صلح و سازش نسبت به ما داده‌ای، ولی بهترین امان‌ها، امان خداوند است، و کسی که در دین ترس از خدا نداشته باشد در آخرت از امان او برخوردار نخواهد بود، از پیشگاه خداوند درخواست توفیق خوف و خشیت در این دنیا را داریم تا سرانجام مشمول امانش گردیم، و اگر منظور تو از این امان نامه واقعاً خیر و صلح و صفا باشد در دنیا و آخرت مأجور خواهی بود با درود). [1].

*****

[1] کتاب ارشاد شیخ مفید ص219

بدایه و نهایه ج8 ص167

تاریخ ابن عساکر (شرح حال امام حسین علیه السلام) ص202.

نامه به کوفیان پس از گزارش مسلم

امام حسین علیه السلام قبل از حرکت به سوی عراق، مسلم بن عقیل را همراه با نامه و دو پیک به سوی کوفه فرستاد تا اوضاع سیاسی آنجا را دقیقاً بررسی کرده به امام گزارش کند، پس از ورود مسلم به کوفه و بیعت گرفتن از چهل هزار نفر، نامه‌ای به امام علیه السلام نوشت و اظهار داشت هرچه زودتر به سوی کوفه حرکت کن.
امام در جواب نامه مسلم، نامه‌ای امیدوار کننده به مردم کوفه نوشت که در حدیث 298 گذشت.

وقتی حُر کاروان امام حسین علیه السلام را رهگیری کرد، و امام نیز به تهدیدات او اعتنائی نکرد تا آنکه در سرزمین کربلا فرود آمدند، نامه‌ای به بزرگان کوفه نوشت:

حدیث 404

قال الامام الحسین علیه السلام:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ، مِنَ الْحُسَینِ بْنِ عَلی إِلی سُلَیمانَ بْنِ صُرَدٍ، وَالْمُسَیبِ بْنِ نَجْبَةَ، وَرُفاعَةَ بْنِ شَدَّادٍ، وَعَبْدِاللهِ بْنِ والٍ، وَجَماعَةِ الْمُؤْمِنینَ، أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّ رَسُولَ اللهِ صلی الله علیه و آله قَدْ قالَ فی حَیاتِهِ: «من رأی سلطاناً جائراً مستحلاً لحرام، اوتارکاً لعهدالله، و مخالفاً لسنة رسول الله، فعمل فی عبادالله بالاثم والعدوان ثم لم یغیر علیه بقول ولا فعل، کان حقاً علی الله أن یدخله، مدخله»، وَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّ هؤُلاءِ لَزِمُوا طاعَةَ الشَّیطانِ، وَتَوَلَّوا عَنْ طاعَةِ الرَّحْمنِ، وَأَظْهَرُوا الْفَسادَ، وَعَطَّلُوا الْحُدُودَ، واسْتَأْثَرُوا بِالْفَیءِ، وَأَحَلُّوا حَرامَ اللهِ، وَحَرَّمُوا حَلالَهُ، وَ أَنَا أَحَقُّ مِنْ غَیری بِهذا الأَمْرِ لِقَرابَتی مِنْ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله و سلم.

وَقَدْ أَتَتْنی کُتُبُکُمْ وَ قَدِمَتْ عَلی رُسُلُکُمْ بِبَیعَتِکُمْ، أَنَّکُمْ حَقَکُمْ وَلا تَخْذُلُونی، فَإِنْ وَفَیتُمْ لی بِبَیعَتِکُمْ فَقَدْ إِسْتَوْفَیتُمْ حَظَّکُمْ وَرُشْدَکُمْ، وَنَفْسی مَعَ أَنْفُسِکُمْ، وَأَهْلی وَوُلْدی مَعَ أَهالیکُمْ وَأَوْلادِکُمْ، فَلَکُمْ فی اُسْوَةٌ، وَ آن لَمْ تَفْعَلُوا وَنَقَضْتُمْ عَهْدَکُمْ وَمَوایقَکُمْ وَخَلَعْتُمْ بَیعَتَکُمْ، فَلَعَمْری ماهی مِنْکُمْ بِنُکْرٍ، لَقَدْ فَعَلْتُمُوها بِأَبی وَأَخی وَابْنِ عَمّی، هَلِّ الْمَغْرُورُ اِلاّ مَنِ اغْتَرَّبِکُمْ، فَإِنَّما حَقَّکُمْ أَخْطَأْتُمْ، وَنَصیبَکُمْ ضَیعْتُمْ، و من نَکَثَ فَإِنَّما ینْکُثُ عَلی نَفْسِهِ، [1] وَسَیغْنِی اللهُ عَنْکُمْ وَالسَّلامُ. [2].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(این نامه ایست از حسین بن علی به سوی سلیمان بن صُرد خزاعی و مسیب بن نجبه، و رفاعة بن شدّاد، و عبدالله بن وال، و جماعت مؤمنین.

همانا شنیده باشید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حیات خویش فرمود:

مسئولیت مردم برابر حکومت فاسد

«کسی که دیدار کند سلطان ستمکاری را که حرام خدای را حلال داند و عهد خدای را درهم شکند و با سنّت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مخالفت کند، و با بندگان خدا با ظلم و ستم رفتار کند، و در گفتار یا عمل بر ضدّ آن سلطان اقدامی نکند، سزاوار است بر خدا که او را با آن پادشاه ستمگر محشور گرداند. همانا دانسته‌اید که این جماعت، اطاعت شیطان را بر طاعت یزدان برگزیده‌اند و فساد و گناه را آشکار کردند و اجرای حدود الهی را تعطیل کردند، و بیت‌المال مسلمانان را تاراج کرده‌اند و حرام

خدای را حلال و حلال را حرام داشته‌اند، و من امروز بر خلافت با پیوندی که به رسول خدا دارم از هر کس سزاوارترم. و شما به سوی من نامه‌ها فرستادید، و پیک‌ها روانه کردید که شما با من بیعت کردید، و از من دفاع می کنید و مرا خوار و تنها نخواهید گذاشت، هم اکنون اگر بر بیعت خویش استوارید و متابعت مرا واجب می شمارید به رشد و کمال رسیدید و اهل من از اهل شما بیگانه نخواهد زیست و شما بر شریعت من خواهید رفت. و اگر رأی شما دگرگون شد، و عهد شکستید، و بیعت مرا از عهده‌تان باز کردید، سوگند به خدا!
که چیز تازه‌ای نیست، شما این پیمان شکنی را با پدرم و برادرم و پسر عمویم داشتید، مغرور کسی که فریب شما را بخورد، پس در بهره‌وری اشتباه کردید، و نصیب و بهره خود را ضایع ساختید، و هر کس که پیمان شکند پس همانا بر ضدّ خویش پیمان شکسته است، بزودی خدا مرا از شما بی‌نیاز خواهد کرد با درود.)
*****
[1] سوره فتح آیه 10.
[2] فتوح ابن أعثم کوفی ج5 ص91، مقتل الحسین علیه السلام خوارزمی ج1 ص234، بحارالأنوار ج44 ص381.

نفرین کردن

یکی از منافقین مدینه مرد و خانواده او برای کفن و دفن و نماز او در تلاش بودند.
امام حسین علیه السلام در کوچه‌های مدینه قدم می زد که یکی از دوستان را دید با شتاب رد می شود، خطاب به او فرمود:
کجا می روی؟
پاسخ داد:
چون این منافق مرد و من دوست ندارم در نماز او شرکت کنم می خواهم از شهر خارج شوم تا در مراسم او شرکت نداشته باشم.
امام علیه السلام فرمود:
نگران مباش و در کنار من بایست.
حدیث 405
قال الامام الحسین علیه السلام:
قُمْ إِلی جَنْبی فَما سَمِعْتَنی أَقُولُ فُقُلْ مِثْلَهُ.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(در کنار من به هنگام نماز بایست، هر چه را شنیدی که من می گویم تو هم بگو.) [1].
وقتی نماز میت شروع شد، امام حسین فرمود:
اَللّهُمَّ اِخْزَ عَبْدَکَ فی عِبادِکَ وَ بِلادِکَ،
اَللّهُمَّ أَصْلِهِ حَرَّ نارِکَ،
اَللّهُمَّ أَذِقْهُ أَشَدَّ عَذابِکَ، فَأَنَّهُ کانَ یتَوَّلی أَعْداءَکَ وَ یعادی أَوْلِیاءَکَ وَ یبْغِضُ أَهْلَ بَیتِ نَبِیکصلی الله علیه و آله.
(خدایا بنده تو میان بندگان و شهرهایت فساد کرد، خدایا حرارت آتش را به او بچشان، خدایا سخت‌ترین عذابت را بر او روا دار، که او دشمنان تو را رهبری می کرد، و با دوستان تو دشمنی می کرد، و با خاندان پیامبرت دشمنی می ورزید).
امام حسین علیه السلام در نماز بر پیکر سعید بن عاص نیز چنین کرد، شخصی که لعنت‌ها را شنید گفت:
آیا شما بر مردگان خود اینگونه نماز می خوانید؟
امام پاسخ داد:
بِلْ صَلاتُنا عَلی أَعْدائِنا [2] (نه بلکه این نماز بر دشمنان ماست.)
*****
[1] اصول کافی ج3 ص189 حدیث 3
من لا یحضره الفقیه ج1 ص168 حدیث 490
قرب الاسناد ص59 حدیث 190

وسائل الشيعة ج2 ص770 حديث 2
بحارالانوار ج81 ص393 حديث 58.
[2] مسند زيد ص172.

نفرین به تیرانداز

وقتی یاران به شهادت رسیدند، امام حسین علیه السلام در یک نبرد تهاجمی صف‌های کوفیان را شکافت و خود را به آب فرات رساند، تا رفع تشنگی فرماید و آبی برای فرزندان بیاورد.
و این یکی از عملیات شگفت‌آور نظامی است که یک تن، صف‌های به هم فشرده سی‌هزار سربازان مسلّح را در هم بریزد. کفی از آب گرفت که بیاشامد یکی از سربازان یزید به نام «زرعة» تیری به لبان آن حضرت زد و خون جاری شد بگونه‌ای که امام نتوانست آب بنوشد:
حدیث 406
قال الامام الحسین علیه السلام:
اَللّهُمَّ اَظْمَئْهُ
اَللّهُمَّ اظْمَئْهُ.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(ای پروردگار من!
این تیرانداز را زحمت عطش بچشان.)
در نقل دیگری فرمود:
اَللّهُمَّ اقْتُلْهُ عَطَشاً وَلا تَغْفِرْ لَهُ اَبَدَاً. [1].
(خداوندا او را عطشان بِکُش و هرگز او را نبخش.)
دعای امام حسین علیه السلام به اجابت رسید زیرا پس از کربلا، زراعة دچار بیماری تشنگی شد، هرچه آب می خورد عطش او بیشتر می گشت، و مرتّب داد می زد مرا آب بدهید که عطش مرا کشته است، و آنقدر آب خورده بود که شکم او چونان شکم شتر شده بود.
*****
[1] مقتل الحسین خوارزمی ج2 ص91
مثیر الاحزان ج71
بحار الأنوار ج45 ص311
احقاق الحق ج11 ص514.

بعد از رهگیری حُر که سرانجام امام حسین علیه السلام در زمین کربلا فرود آمد، ابن زیاد نامه‌ای به امام نوشت، وقتی پیک ابن زیاد نامه را به امام داد، آن حضرت نامه را خواند و آن را به گوشه‌ای افکند و فرمود:
حدیث 407
قال الامام الحسین علیه السلام:
لا أفْلَحَ قَوْمٌ آثَروُا مَرْضاةَ اَنْفُسِهِمْ عَلی مَرضاةِ الخالِقِ
امام حسین علیه السلام فرمود:
(رستگار مباد مردمی که خشنودی خلق را بر غضب خدا مقدّم داشتند.)
پیکِ ابن زیاد گفت:
جواب نامه ابن زیاد را نمی دهید؟
مالَهُ عِنْدی جَوابٌ؛ لِأنَّهُ قَدْ حَقَّتْ عَلَیهِ کَلِمَةُ الْعَذابِ
(نامه ابن زیاد در پیش ما پاسخی ندارد زیرا عذاب خدا بر وی ثابت گردیده است). [1].
*****
[1] فتوح ابن أعثم کوفی ج5 ص95
بحارالأنوار ج46 ص383
عوالم بحرانی ج17 ص234.

آنگاه که خورشید ولایت تنها شد، خود را به صف انبوه شب پره‌ها زد و از کوفیان فراوان کشت، حصین بن مالک سکونی جلو آمد و فریاد زد:
ای حسین خدا چگونه از ما انتقام می گیرد؟
حدیث 408
قال الامام الحسین علیه السلام:
یلْقی بَأْسُکُمْ بَینَکُمْ وَیسْفِکُ دِماءَکُمْ، ثُمَّ یصُبُّ عَلَیکُمُ الْعَذابَ الأَلیمَ.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(خدا شما را به جان هم اندازد و خونتان را بریزد و از شما دست نکشد تا عذاب دردناک شما را دو چندان کند.) [1].
*****
[1] بحار الأنوار ج45 ص51
عوالم بحرانی ج17 ص294
مقتل الحسین علیه السلام خوارزمی ج2 ص34.

امام حسین علیه السلام پس از نبرد کوتاهی همه محافظان فرات را کنار زد و خواست آبی بنوشد که حصین بن نمیر تیری به دهان امام زد و خون بگونه‌ای جاری شد که نتوانست آب بنوشد و با همان حالت تشنگی برگشت و به نبرد ادامه داد و فرمود:

حدیث 409

قال الامام الحسین علیه السلام:

اَللّهُمَّ إنّی أَشْکُو إلَیکَ ما یصْنَعُ بِابْنِ بِنْتِ نَبِیکَ!

اَللّهُمَّ أَحْصِهِمْ عَدَداً، وَاقْتُلْهُمْ بَدَداً، وَلاتُبْقِ مِنْهُمْ أَحَداً.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(خدایا من به تو شکایت می کنم به آنچه که بر فرزند پیامبرت روا می دارند، خدایا آنها را شماره کن و تا آخرین نفر بکش، و فردی از آنها را بر روی زمین مگذار.) [1].

*****

[1] تاریخ ابن أثیر ج2 ص571.

محمّد بن أشعث که در کوفه حضرت مسلم بن عقیل را دستگیر و به شهادت رساند در کربلا نیز حضور داشت، شنید که امام حسین علیه السلام در دعای خود از خدا خواست که حق خاندان پیامبر را از ستمکاران بستاند:
حدیث 410
قال الامام الحسین علیه السلام:
اَللّهُمَّ اِنَّا اَهْلُ بَیتِ نَبِیکَ وَ ذُرِّیتُهُ وَ قَرابَتُهُ، فاقْصِمْ مَنْ ظَلَمَنا وَ غَصَبَنا حَقَّنا اِنَّکَ سَمیعٌ قَریبٌ.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(بار الها همانا ما از اهل بیت و فرزندان و نزدیکان پیامبر تو هستیم، کسانی که به ما ظلم کردند و حق ما را غصب نمودند مجازات فرما همانا تو بهترین شنوا هستی.)
محمّد بن اشعث فریاد زد و گفت:
حسین!
تو چه خویشاوندی با محمّد داری؟
امام علیه السلام این آیه را خواند:
«اِنَّ اَللّهَ اصْطَفی آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ اِبْراهیمَ وَآلَ عِمْرانَ عَلَی الْعالَمینَ ذُرِّیةً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ» [1].
(همانا خداوند برگزید آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را به جهانیان، فرزندانی که یکی پس از دیگری به هدایت انسانها مبعوث شدند.)
آنگاه او را نفرین کرد و فرمود:
اَللّهُمَّ اَرِ مُحَمَّدَ بْنَ الْاَشْعَثِ ذُلّاً فی هذَا الْیوْمِ لا تُعِزُّهُ بَعْدَ هذَا الْیوْمِ أَبَداً،
(خدایا امروز به محمّد اشعث ذلّت و خواری را بگونه‌ای نشان ده که پس از آن به عزیزش مداری.)
لحظه‌ای بعد محمّد بن اشعث برای ادرار کردن از لشگر فاصله گرفت و در کنار تپّه‌ای نشست، عقربی او را زد که بهمان حال با بدن و عورت برهنه مُرد و عبرت دیگران شد.
*****
[1] آل عمران آیه33.

پس از آنکه حضرت علی اصغر بر روی دست پدر هدف تیر حرمله قرار گرفت، امام حسین علیه السلام جنازه طفل خود را دفن کرد و دست بدعا برداشته کوفیان را نفرین کرد:
حدیث 411
قال الإمام الحسین علیه السلام:
اَللّهُمَّ أَنْتَ تَعْلَمُ اَنَّهُمْ دَعَوْنا لِینْصُرُونا فَخَذَلُونا وَ أَعانُوا عَلَینا،
اَللّهُمَّ احْبِسْ عَنْهُمْ قِطَرَ السَّماءِ وَاحْرِمْهُمْ بَرَکاتِکَ،
اَللّهُمَّ لا تُرْضِ عَنْهُمْ أَبَداً،
اَللّهُمَّ اِنَّکَ إِنْ کُنْتَ حَبَسْتَ عَنَّا النَّصْرَ فِی الدُّنْیا فَاجْعَلْهُ لَنا ذُخْراً فِی الآخِرَةِ وَانْتَقِمْ لَنا مِنَ الْقَوْمِ الظّالِمینَ.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(خداوندا!
تو می دانی که آنها ما را دعوت کردند تا ما را یاری کنند در حالی که دست از ما کشیده و بر ضد ما وارد جنگ شدند.
خداوندا!
باران آسمانی را از آنها دریغ دار و برکات و نعمتهای خودت را بر آنان حرام کن. خداوندا!
از آنها هرگز راضی نشو، خداوندا!
اگر پیروزی و نصر را در این دنیا برای ما عطا نفرمودی آنرا ذخیره‌ای برای آخرت قرار ده و انتقام ما را از ستمکاران بگیر). [1].
*****
[1] ینابیع الموده ص415
نفس المهموم ص349.

یکی دیگر از لحظات حسّاسی که دل امام حسین علیه السلام به درد آمد و کوفیان را نفرین کرد، لحظه میدان رفتن فرزندش علی‌اکبر علیه السلام بود، وقتی علی اکبر اجازه گرفت و به سوی دشمن می رفت، امام علیه السلام چنین فرمود:

حدیث 412

قال الامام الحسین علیه السلام:

اَللّهُمَّ اشْهَدْ عَلی هؤُلاءِ الْقَوْم، فَقَدْ بَرَزَ إلَیهِمْ غُلامٌ أَشْبَهُ النَّاسِ خَلْقاً وَخُلْقاً وَمَنْطِقاً بِرَسُولِکَ مُحَمَّدٍصلی الله علیه و آله، کُنَّا إذا اِشْتَقْنا إلی وَجْهِ رَسُولِکَ نَظَرْنا إلی وَجْهِهِ،

اَللّهُمَّ فَامْنَعْهُمْ بَرَکاتِ الأَرْض، إنْ مَنَعْتَهُمْ و فَفَرِّقْهُمْ تَفْریقاً، وَ مَزِّقْهُمْ تَمْزیقاً، وَاجْعَلْهُمْ طَرائِقَ قِدَداً، وَ لا تُرْضِ الْوُلاةَ عَنْهُمْ أَبَداً، فَإنَّهُمْ دَعَوُنا لِینْصُرُونا ثُمَّ عَدُوا عَلَینا یقاتِلوُنا وَیقْتُلُونا. [1].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(خدایا گواه این مردم باش!

جوانی برابر آنها رفت که شبیه‌ترین مردم است به پیغمبر تو در خلقت و اخلاق و گفتار، ما هر وقت مشتاق دیدار پیغمبرت می شدیم به روی او نگاه می کردیم. بار خدایا برکات زمین را از آنها دریغ دار و جدائی میان آنها افکن، و آنها را پاره پاره کن، روش آنها را ناستوده کن و والیان را هرگز از آنها راضی مدار، زیرا آنها ما را دعوت کردند تا یاری کنند سپس بر ما شوریدند و با ما جنگیدند.).

علی اکبر به میدان رفت و جنگ بی امانی را سامان داد و صد و بیست نفر از لشگریان کوفه را کشت، حمله‌های او چنان برق آسا بود که صف‌های کوفیان درهم دریده می شد و فریاد و ضجّه آنان بلند بود، عطش او را بسیار رنج می داد، با بدنی که زخم‌های زیاد داشت به سوی پدر بازگشت و گفت:

تشنگی دارد مرا می کشد، و سنگینی زِرِه مرا رنج می دهد آیا کاسه آبی هست که بنوشم؟

یا بُنَی عَزَّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ عَلی عَلی وَ عَلی أَبیکَ، أَنْ تَدْعُوهُمْ فَلا یجیبوُنَکَ، وَتَسْتَغیثَ به هم فَلا یغیثُونَکَ، یا بُنَی هاتِ لِسانَکَ

(ای پسر سخت است بر رسول خدا و بر پدرم علی علیه السلام و بر پدرت اینکه آنان را بخوانی و جواب ترا ندهند، و از آنان کمک بخواهی و نتوانند تو را کمک کنند، ای پسرم زبانت را پیش بیاور.)

امام علیه السلام لب بر لب پسر گذاشت و فرمود:

خُذْ هذَا الْخاتَمَ فی فیکَ وَارْجِعْ إلی قِتالِ عَدوِّکَ، فَإنّی أَرْجوُ أَنَّ لا تُمْسی

حَتّی یسقیکَ جَدُّکَ بِکَأسِهِ الأوْفی شَرْبَةً لا تَظْمَأ بَعْدَها أبَداً.
(این انگشتر را بگیر و در دهان خود بگذار، و به نبرد ادامه ده که به همین زودی جدّت محمدصلی الله علیه و آله و سلم را دیدار می کنی و از جام شربت او می نوشی که هرگز تشنه نخواهی شد).
*****
[1] مقتل الحسین خوارزمی ج2 ص30
کتاب لهوف ابن طاووس ص100
تاریخ طبری ج7 ص358.

نفرین به عمر سعد به هنگام میدان رفتن علی اکبر

وقتی علی اکبر علیه السلام اجازه میدان گرفت و به سوی دشمن رفت.
امام حسین علیه السلام با صدای بلند عمر سعد را مخاطب قرار داد و نفرین کرد.
حدیث 413
قالِ الامام الحسین علیه السلام:
مالَکَ؟
قَطَعَ اللّهُ رَحِمَکَ!
وَلا بارَکَ لَکَ فی أَمْرِکَ، وَسَلَّطَ عَلَیکَ مَنْ یذْبَحُکَ عَلی فِراشِکَ کَما قَطَعْتَ رَحِمی وَلَمْ تَحْفَظْ قَرابَتی مِنْ رَسوُلِ اللهِ صلی الله علیه وآله
امام حسین علیه السلام فرمود:
(چه شده است تو را ای عمر سعد؟
خدا پیوند خویشاوندی تو را پاره کند، و کارت را بر تو مبارک نگرداند، و کسی را بر تو مسلّط کند که پس از من تو را در بستر خوابت سر ببرّد، چنانکه پیوند خویشاوندی مرا پاره کردی، و حرمت رسول خدا را نسبت به ما حفظ نکردی.)
پس از حادثه عاشورا عمر سعد مهلتی پیدا نکرد، چون قیام‌های شیعیان آغاز شد و آنگاه مختار قیام کرد، کوفه را آزاد ساخت، عمر سعد برای اینکه به مجلس مختار نرود، خود را به مریضی زد و در بستر استراحت خود آرمید، مختار چند مرد جنگی را فرستاد و هشدار داد، اگر عمر سعد می خواهد از جای خود برخیزد قصد حمله بشما را دارد به او مهلت ندهید.
فرستادگان مختار بر عمر سعد وارد شدند در حالی که او در بستر خود آرمیده بود، پیام مختار را به او ابلاغ کردند، ناگهان عمر سعد خواست خیزشی بردارد و شمشیر خود را بگیرد که او را با شمشیر زدند و سر او را در بستر خوابش جدا کرده برای مختار بردند، اینجا بود که همه از اجابت دعای امام حسین علیه السلام به شگفت آمدند.

پس از شهادت علی اکبر علیه السلام امام حسین علیه السلام خود را به او رساند ودردآلود به کوفیان چنین نفرین کرد:
حدیث 414
قال الامام الحسین علیه السلام:
قَتَلَ اللهُ قَوْماً قَتَلوُکَ یا بُنَی ما أَجْرَأَهُمْ عَلَی اللّهِ، وَعَلی انْتِهاکِ حُرْمَةِ رَسُولِ اللّهِ، عَلَی الدُّنْیا بَعْدَکَ الْعَفا.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(خدا بکشد مردم ستمگری را که تو را کشتند اینها چقدر بر خدا و بر هتک حرمت رسول الله بی‌پروا شده‌اند، پس از تو نفرین بر این دنیا !.)
سپس پیکر فرزند را به درون خیمه مرکزی برد و در حالی که خون از صورت و دندان‌های پسر پاک می کرد فرمود:
یا وَلَدی أَمَّا اَنْتَ فَقَدْ إسْتَرَحْتَ مِنْ هَمَّ الدُّنْیا وَ غَمِّها وَ شَدائِدِها وَ صِرْتَ اِلی رَوْحٍ وَ رَیحانٍ وَ قَدْ بَقِی أَبُوکَ و ما اَسْرَعَ اللُّحُوقُ بِکَ. [1].
(ای پسرم، چه خوب از غم و اندوه دنیا و مشکلات آن راحت گشتی، و به سوی خدا و بهشت پرکشیدی، و پدرت هنوز مانده است، امّا به زودی به تو می پیوندد).
*****
[1] دمعة الساکبة ج4 ص331
معالی السبطین ج1 ص412.

نفرین به قاتل زهیر

زهیر بن قین یکی از یاران امام حسین علیه السلام بود که قبل از حادثه عاشورا، امام علیه السلام اخبار کربلا و محل شهادت خود را به او نشان داد، از شجاعان و دلاوران بی‌نظیر بود روز عاشورا از امام اجازه گرفت و به میدان رفت و جنگ سختی کرد و تعداد فراوانی از کوفیان را کشت، وقتی جنازه‌اش بر زمین افتاد، امام علیه السلام خود را به او رساند و فرمود:

حدیث 415

قال الامام الحسین علیه السلام:

لایبْعِدُکَ اللهُ یا زُهَیرُ،

وَ لَعَنَ قاتِلَکَ، لَعْنَ الَّذینَ مُسِخُوا قِرَدَةً وَ حَنازیر.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(خدا تو را از رحمتش دور نگرداند و بر قاتلان و کشندگان تو لعنت کند، آنان که مسخ گردیده و به صورت میمون و خوک درآمده‌اند که مورد لعن و عذاب خدا قرار گرفته‌اند.) [1].

*****

[1] بحارالانوار ج45 ص26

عوالم بحرانی ج17 ص269

اعیان الشیعة ج1 ص606

اسرار الشهادة ص295.

وقتی سپاه یزید به فرماندهی عمر سعد در کربلا برابر کاروان امام حسین علیه السلام استقرار یافت، امام پیکی به سوی عمر سعد فرستاد و او را دعوت کرد تا با یکدیگر به بحث و مناظره بپردازند.
وقتی گرد هم آمدند:
حدیث 416
قال الامام الحسین علیه السلام:
وَیحَکَ أَما تَتَّقِی اللهَ الَّذی إِلَیهِ مَعادُکَ؟
أَتُقاتِلُنی وَأَنَا ابْنُ مَنْ عَلِمْتَ؟
یا هذا ذَرْ هؤُلاءِ الْقَوْمَ وَ کُنْ مَعی، فَإِنَّهُ أَقْرَبُ لَکَ مِنَ اللهِ.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(فرزند سعد!
آیا از خدائی که برگشت تو به سوی اوست نمی ترسی؟
آیا می خواهی با من جنگ کنی؟
در حالی که مرا می شناسی و می دانی پدر من چه کسی است؟
آیا نمی خواهی با من باشی و دست از اینها «بنی امیه» برداری که این عمل به خدا نزدیکتر و مورد توجّه اوست.) [1].
عمر سعد گفت:
خانه‌ام را ویران می کنند و اموال مرا به تاراج می برند.
امام فرمود:
أَنَا أُخَلِّفُ عَلَیکَ خَیراً مِنْها مِنْ مالی بِالْحِجازِ.
(من خانه‌ات را دوباره می سازم و اموال تو را بیش از آنچه از دست دادی به تو می بخشم)
عمر سعد گفت:
زن و بچّه‌ام، نگران آنها هستم، و سکوت کرد.
امام فرمود:
مالَکَ، ذَبَحَکَ اللهُ عَلی فِراشِکَ عاجِلاً، وَ لا غَفَرَلَکَ یوْمَ حَشْرِکَ وَنَشْرِکَ، فَوَاللهِ إِنّی لَأَرْجُو أَنْ لا تَأْکُلَ مِنْ بُرِّ الْعِراقِ إِلاَّ یسیراً.
(چرا این قدر بر اطاعت شیطان پافشاری می کنی، خدایت هر چه زودتر در میان رختخوابت بکشد و در روز قیامت از گناهانت در نگذرد، به خدا سوگند امیدوارم که از گندم عراق جز اندک نتوانی بخوری). [2].
*****
[1] فتوح ابن أعثم کوفی ج5 ص102
بدایة و نهایة ج8 ص189
بحارالأنوار ج44 ص388

عوالم بحرانی ج17 ص239.
[2] بداية و نهاية ج8 ص189
بحارالأنوار ج44 ص388
عوالم بحرانی ج17 ص239
أعيان الشيعة ج1 ص599.

وقتی یاران امام حسین علیه السلام همه به شهادت رسیدند، امام علیه السلام به پیکرهای آنان نگریست و به کوفیان نفرین کرد:
حدیث 417
قال الامام الحسین علیه السلام:
اَللّهُمَّ اَمْسِکْ عَنْهُمْ قَطْرَ السَّماءِ وَ اصْنَعْهُمْ بَرَکاتِ الْاَرْضِ
اَللّهُمَّ فَإنْ مَتَّعْتَهُمْ اِلی حین فَفَرِّقْهُمْ فِرَقاً وَ اجْعَلْهُمْ طَرائِقَ قِدَداً وَ لا تُرْضِ الْوُلاةَ عَنْهُمْ اَبَداً، فَاِنَّهُمْ دَعَوْنا لِینْصُرُونا فَعَدَوا عَلَینا فَقَتَلُونا. [1].
امام حسین علیه السلام فرمود:
(خدایا این مردم ستمگر را از باران رحمت و از برکات زمین محروم کن، و اگر عمر طبیعی به آنان دادی به بلای تفرقه و جدائی مبتلایشان بگردان، و حکّام و فرمانروایانشان را از آنان خشنود نگردان، و ستیزه و دشمنی در بین آنها و حکّامشان برقرار کن که آنان ما را با وعده نصرت و یاری دعوت کرده سپس به جنگ با ما برخواستند).

نماز

عبور افراد از پیش روی نمازگذار

امام حسین علیه السلام در مسجد مدینه نماز می خواند و مردم از پیش روی او رفت و آمد می کردند، (چون برخی پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این مسئله را مطرح کردند که عبور از جلوی نمازگذار حرام است و باعث باطل شدن نماز می گردد و اجازه دادند که نمازگذار با دست یا با عصا مانع عبور مردم شوند، در حالی که در سنّت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنین دستوری وجود ندارد.)
وقتی نماز امام تمام شد به او اعتراض کردند چرا مانع عبور مردم نشدی؟
حدیث 418
قال الامام الحسین علیه السلام:
وَیحَکَ إنَّ الله عَزَّ وَجَلَّ أَقْرَبُ إلی مِنْ أَنْ یخْطُرَ فیما بَینی وَ بَینَهُ أَحَدٌ.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(وای بر تو همانا خداوند عزیز و بزرگ نزدیکتر از آن است که کسی بین من و او قرار گیرد). [1].
*****
[1] وسائل الشیعة ج3 ص434 حدیث 4
توحید شیخ صدوق ص184 حدیث 22.

دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و سنّت او چنین بود که در نمازهای یومیه، بسم الله الرّحمن الرّحیم با صدای بلند گفته شود، در نماز ظهر و عصر که باید حمد و سوره را آهسته خواند، بسم الله را باید بلند گفت:
پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این سنّت را تغییر دادند، و آهسته می خواندند، امّا اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سنّت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را ادامه می دادند.
حدیث 419
قال الامام الحسین علیه السلام:
اِجْتَمَعْنَا وُلْدُ فاطِمَةَ علیها السلام عَلی ذلِکَ
امام حسین علیه السلام فرمود:
(ما فرزندان فاطمه‌علیها السلام اتّفاق نظر داریم بر بلند خواندن بسم الله در نمازها.) [1].
*****
[1] مستدرک الوسائل ج4 ص189 حدیث 14
دعائم الإسلام ج1 ص160
بحار الأنوار ج85 ص81 حدیث 22.

استحباب هزار رکعت نماز در شب و روز

امام سجّاد علیه السلام نقل فرمود که:
حضرت اباعبدالله علیه السلام همانند پدرش حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در شب و روز هزار رکعت نماز می خواند. [1].
*****
[1] عقدالفرید ج3 ص126
بحارالانوار ج82 ص311 حدیث 17
عوالم بحرانی ج17 ص61.

یکی دیگر از مستحبّات نماز قنوت است، که متأسّفانه پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قنوت را از نمازها حذف کردند، و هم اکنون نیز بسیاری از فِرَق اهل سنّت، نماز بدون قنوت می خوانند.
در حالی که امام حسین علیه السلام از قنوت رسول خدا در هر نماز خبر می دهد.
حدیث 420
قالَ الامام الحسین علیه السلام:
رَأیتُ رَسُولَ اللهِ صلی الله علیه و آله یقْنَتُ فی صَلاتِهِ کُلِّها، وَ أَنَا یوْمَئِذٍ اِبْنُ سِتِّ سِنین
امام حسین علیه السلام فرمود:
(من از زمانی که شش ساله بودم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را می دیدم، که در هر نماز، قنوت می خواند.) [1].
*****
[1] مستدرک الوسائل ج4 ص396 حدیث 5
عوالی اللألی ج2 ص219 حدیث 17.

امام حسین علیه السلام در تداوم عمل به سنّت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در تمام نمازها قنوت می خواند و یکی از دعاهایی که در قنوت می خواند این است:

حدیث 421

قال الامام الحسین علیه السلام:

اَللّهُمَّ مَنْ أوی إلی مَأوی فَاَنْتَ مَأْوای، وَ مَنْ لَجَأَ إلی مَلْجَإٍ فَأَنْتَ مَلْجَأی، اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَاسْمَعْ نِدائی، وَأَجِبْ دُعائی، وَاجْعَلْ مَآبی عِنْدَکَ وَ مَثْوای، وَاحْرُسْنی فی بَلْوای مِنْ إفْتِنانِ الْاِمْتِحانِ، وَ لُمَّةِ الشَّیطانِ، بِعَظَمَتِکَ الَّتی لا یشُوبُها وَلَعُ نَفْسٍ بِتَفْتینٍ، وَلاوارِدُ طَیفٍ بِتَظْنینٍ، وَلایلُمُّ بِها فَرَحٌ حَتّی تَقْلِبَنی إلَیکَ بِإرادَتِکَ غَیرَ ظَنینٍ وَلامَظْنُونٍ، وَلامُرابٍ وَلا مُرتابٍ، إنَّکَ أَرْحَمُ الرَّاحِمینَ. [1].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(پروردگارا!

هرکه به پناهگاهی پناه جوید تو پناهم می باشی، و هر که به تکیه‌گاهی پناه گیرد، تو تکیه‌گاهم می باشی، خداوندا!

برمحمّد و خاندانش دورد فرست، و ندایم را بشنو و دعایم را اجابت فرما، جایگاهم را نزد خودت قرار ده، و در مواضع امتحان مرا از لغزش به جهت آنها و گمراهی به وسیله شیطان بازدار، به حق عظمتت تو که تکذیب انسانی و خیالپردازی در آن مؤثّر واقع نشده و امری از آن خالی نمی باشد، تا اینکه مرا به اراده و مشیتت به سوی خود بازگردانی بدون آنکه نسبت به تو مشکوک و مظنون بوده و رحمتت را مورد شک و تردید قرار دهم، به درستی که تو مهربانترین مهربانانی).

*****

[1] مهج‌الدعوات ص49

بحارالأنوار ج85 ص214 حدیث 1

صحیفة الحسینیة ص36.

دعا در قنوت نماز وتر

امام در نماز یکرکعتی آخر نماز شب «بنام وَتر» این دعا را می خواند:
حدیث 422
قالَ الامام الحسین علیه السلام:
اَللّهُمَّ إِنَّکَ تَری وَلاتُری، وَأَنْتَ بِالْمَنْظَرِ الأعْلی، وَ إِنَّ إِلَیکَ الرُّجْعی، و آن لَکَ الْاخِرَةَ وَالْأُولی،
اَللّهُمَّ إِنَّا نَعُوذُ بِکَ مِنْ اَنْ نَذِلَّ وَ نَخْزی.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(خداوندا تو می بینی و دیده نمی شوی و در جایگاه بلندی قرار داری، و بازگشت همه به سوی تو است، و دنیا و آخرت از آن تو می باشد، خداوندا از اینکه ذلیل گشته و خوار شویم به تو پناه می بریم). [1].

امام حسین علیه السلام برای برطرف شدن مشکلات و برآورده شدن حاجت‌ها، نمازی چهار رکعتی با ویژگی‌های زیر را سفارش می فرمود:
حدیث 423
قالَ الامام الحسین علیه السلام:
تُصَلِّی أَرْبَعَ رَکَعاتٍ تُحْسِنُ قُنُوتَهُنَّ وَ أَرْکانَهُنَّ، تَقْرَأُ فی الْأُولی اَلْحَمْدَ مَرَّةً، وَ (حَسْبُنَا اللهُ وَ نِعْمَ الْوَکیلُ) [1] سَبْعَ مَرَّاتٍ، وَ فی الثّانِیةِ اَلْحَمْدَ مَرَّةً، وَ قَوْلَهُ: (ماشاءَ اللهُ لا قُوَّةَ إلاّ بِاللهِ إنْ تَرَنِ أَنَا أَقَلَّ مِنْکَ مالاً وَ وَلَداً) [2] سَبْعَ مَرَّاتٍ، وَ فی الثّالِثَةِ اَلْحَمْدَ مَرَّةً، وَ قَوْلَهُ:
(لا إِلهَ إلاّ أَنْتَ سُبْحانَکَ إنّی کُنْتُ مِنَ الظّالِمینَ) [3] سَبْعَ مَرَّاتٍ، وَ فی الرّابِعَةِ اَلْحَمْدَ مَرَّةً، (وَ اُفَوِّضُ أَمْری إلَی اللهِ إنَّ اللهَ بَصیرٌ بِالْعِبادِ) [4] سَبْعَ مَرَّاتٍ، ثُمَّ تَسْأَلُ حاجَتَک. [5].
امام حسین علیه السلام فرمود:
(چهار رکعت نماز که قنوت و ارکان آن را به نیکی بجا آوری، در رکعت اوّل - حمد 1 بار و «حسبنا الله و نعم الوکیل» 7بار خوانده شود.
در رکعت دوم - حمد 1 بار و «ما شاء الله لا قوّة الاّ بالله ان ترن انا اقل منک مالاً و ولداً» 7 بار، در رکعت سوم - حمد 1 بار و «لا اله الاّ انت سبحانک انّی کنت منَ الظّالمین» 7 بار.
و در رکعت چهارم - حمد 1 بار و «افوض أمری الی الله انّ الله بصیر بالعباد» 7 بار سپس حاجت خود را از خدا بخواه).
*****
[1] سوره آل عمران آیه173.
[2] سوره کهف آیه39.
[3] سوره انبیاء آیه 87.
[4] سوره غافر آیه 44.
[5] مکارم الأخلاق ص349، بحارالانوار ج91 ص358 حدیث 19، وسائل الشیعة ج5 ص245 حدیث 1.

امام حسین علیه السلام و یارانش سرگرم نبرد بودند که ابوثمامه، «عمرو بن عبدالله صائدی» خطاب به آن حضرت فرمود:
وقت نماز ظهر است، گرچه من دست از تو نمی کشم تا کشته شوم، امّا دوست دارم دو رکعت نماز با تو بخوانم.
امام سر برداشت و در حق او اینگونه دعا کرد.
حدیث 424
قال الامام الحسین علیه السلام:
ذَکَرْتَ الصَّلاةَ، جَعَلَکَ اللهُ مِنَ الْمُصَلِّینَ الذَّاکِرِینَ!
نَعَمْ، هذا أَوَّلُ وَقْتِها
امام حسین علیه السلام فرمود:
(نماز را به یادمان آوردی، خدا تو را از نمازگزاران و ذاکرین قرار دهد، آری هم اکنون اوّل وقت نماز ظهر است.)
آنگاه به یاران فرمود:
سَلُوهُمْ أَنْ یکُفُّوا عَنَّا حَتَّی نُصَلّی.
(به کوفیان بگوئید دست از جنگ بردارند تا نماز بخوانیم.) [1].
کوفیان مخالفت کردند.
حضرت اباعبدالله علیه السلام خود اذان گفت، وقتی اذان تمام شد خطاب به عمر سعد فرمود:
یابْنَ سَعْدٍ اَنَسیتَ شَرایعَ الْاِسْلامِ، اَلاتَقِفُ عَنِ الْحَرْبِ حَتَّی نُصَلّی وتُصَلُّونَ وَنَعُودَ إلی الْحَرْبِ.
(وای بر تو ای پسر سعد!
آیا احکام اسلام را از یاد بردی؟
آیا جنگ را متوقّف نمی کنی تا ما نماز خود را و شما نماز خود را بخوانید و سپس به پیکار برگردیم؟)
عمر سعد جواب نداد.
امام علیه السلام فرمود، شیطان بر او چیره شد.
آنگاه به زهیر بن قین و سعید بن عبدالله فرمود:
تَقَدَمَّا اَمامی حَتَّی اُصَلِّی الظُّهْرَ
(شما دو نفر جلو بایستید تا من نماز ظهر را بخوانم)
*****
[1] تاریخ طبری ج3 ص326 وج7 ص347
أعیان الشیعة ج1 ص606
واقعه طف ص229
کامل ابن أثیر ج3 ص29.

مهلت خواستن برای نماز

در روز نهم محرّم، عمر سعد و دیگر سران نظامی تصمیم گرفتند که با یک حمله عمومی کار را یکسره کنند، حرکت لشگرها و بالارفتن گرد و غبارها همه را متوجّه خود ساخت، امام حسین علیه السلام برادرش حضرت عبّاس علیه السلام را فرستاد تا علّت حرکت سپاه دشمن را بداند.
حدیث 425
قال الامام الحسین علیه السلام:
یا عبَّاسُ:
اِرْکَبْ بِنَفْسی أَنْتَ - یا أَخی - حَتَّی تَلْقاهُمْ فَتَقُولَ لَهُمْ:
ما لَکُمْ؟
و ما بَدالَکُمْ؟
وَتَسْأَلُهُمْ عَمَّا جاءَبِهِم؟
امام حسین علیه السلام فرمود:
(برادرم توبه جای من سوار شو و به نزد اینان برو و به ایشان بگو چیست شما را و چه می خواهید؟
و از سبب آمدن ایشان پرسش کن).
حضرت عبّاس رفت و بازگشت و فرمود:
می‌گویند یا با یزید بیعت کن و یا آماده نبرد باش.
حضرت اباعبدالله علیه السلام به برادر فرمود:
اِرْجَعْ اِلَیهِمْ فَاِنِ اِسْتَطَعْتَ أَنْ تُؤَخِّرَهُمْ إِلی غَدْوَةٍ وَتَدْفَعَهُمْ عَنَّا الْعَشِیةَ، لَعَلَّنا نُصَلّی لِرَبِّنا اللَّیلَةَ وَنَدْعُوهُ وَنَسْتَغْفِرُهُ، فَهُوَ یعْلَمُ أَنّی کُنْتُ اُحِبُّ الصَّلاةَ لَهُ وَتِلاوَةَ کِتابِهِ وَکَثْرَةَ الدُّعاءِ وَ الْاِسْتِغْفارِ. [1].
(بسوی آنان بازگرد و تلاش کن جنگ را به فردا واگذاری تا ما امشب را نماز بخوانیم و به دعا و استغفار بگذرانیم، خدا می داند من از کسانی هستم که نماز و قرآن خواندن، و زیاد دعا کردن، و استغفار را دوست دارم).
*****
[1] تاریخ طبری آملی ج3 ص314 و ج7 ص319
ارشاد شیخ مفید ص230
انساب الاشراف ج3 ص185.

نهی از منکر

ضرورت نهی از منکر

نهی از منکر، نظارت ملّی است، که همه همدیگر را از زشتی‌ها و بدی‌ها پرهیز دهند و باید انسان‌های با ایمان در این مسئله مهم از دیگران سبقت گیرند.

حدیث 426

قال الإمام الحسین علیه السلام:

لا یحِلُّ لِعَینٍ مُؤْمِنَةٍ تَری اللهَ یعْصی، فَتُطْرِفُ حَتی تُغَیرَهُ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(سزاوار نیست برای انسان مؤمن که نافرمانی خدا را بنگرد، و از آن بیزاری نجوید.) [1].

*****

[1] کتاب امالی شیخ طوسی ج1 ص55 حدیث 75.

نیکی و نیکوکاری

یکی از ارزش‌هایی که امام حسین علیه السلام همواره به آن سفارش می کرد، نیکی و نیکوکاری بود، و آن حضرت در نیکی به یتیمان و تهیدستان و گرفتاران، شهرت داشت که فرمود:

حدیث 427

قال الامام الحسین علیه السلام:

لَیسَ کَذلِکَ وَ لکِنْ تَکُونُ الصَّنیعَةُ مِثْلَ وابِلِ الْمَطَرِ تُصیبُ الْبِرَّ وَ الْفاجِرَ

امام حسین علیه السلام فرمود:

(نه این چنین نیست، نیکی همانند باران فراوان است که خوب و بد را فرا می گیرد). [1].

*****

[1] تحف العقول ص175

بحارالانوار ج78 ص117

مستدرک الوسائل ج12 ص348.

وصیت

در شب عاشورا که دو سپاه مقابل هم استقرار یافتند، حضرت اباعبدالله علیه السلام به خیمه خواهرش زینب رفت، و برای دلداری و واقع بینی خواهرش توضیح داد.

حدیث 428

قال الامام الحسین علیه السلام:

ذَكَّرْتُهُمْ فَلَمْ يذَّكَّرُوا وَوَعَظْتُهُمْ فَلَمْ يتَّعِظُوا وَلَمْ يسْمَعُوا قَوْلی، فَما لَهُمْ غَيرُ قَتلی سَبيلٌ وَلابُدَّ أَنْ تَرَوْنی عَلَی الثَّری جَديلاً، وَلكِنْ أُوصيكُنَّ بِتَقْوَی اللهِ رَبِّ الْبَرِيةِ وَالصَّبْرِ عَلَی الْبَلِيةِ وَكَظْمِ نُزُولِ الرَّزِيةِ، وَبِهذا أَوْعدَ جَدُّكُمْ، وَلا خُلْفَ لِما أَوْعَدَ وَدَّعْتُكُمْ إلهی اَلْفَرْدَ اَلصَّمَدَ. «وَما ظَلَمُونا وَلكِنْ كانُوا اَنْفُسَهُمْ يظْلِمُونَ» [1].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(خواهرم!

این مردم را به یاد خدا خواندم، خدا را بیاد نیاوردند، پندها دادم پند نگرفتند، و گوش به سخن من ندادند، هم اکنون بجز کشته شدن من هدفی ندارند، و ناچار شما باید در بهشت زیبا مرا ملاقات کنید. لکن شما زنان را به ترس از خدا دعوت می کنم، پروردگار صحراها و پدیده‌ها، و شما را بردباری بر بلاها، و فرو خوردن خشم به هنگام ناملایمات سفارش می کنم که جدّ شما رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به آنها سفارش کرد، و خلافی در وعده‌هایی که بشما دادند وجود ندارد.

سپس فرمود:

ما بر آنان ظلم روا نداشتیم، لکن آنان به نفس خویش ستم کردند). [2].

*****

[1] سوره بقره آیه 57.

[2] دمعة الساکبة ج4 ص271

اسرار الشهادة ص268

ناسخ التواریخ ج2 ص160.

در شب عاشورا امام حسین علیه السلام آنگاه که مشغول اصلاح شمشیر خود بود اشعاری در بی وفائی مردم دنیا می خواند. حضرت زینب تا سخنان برادر را شنید فریاد زد، ای کاش مرگ مرا نابود کرده بود:
حدیث 429
قال الامام الحسین علیه السلام:
یا اُخَیةُ!
لا یذْهِبَنَّ بِحِلْمِکِ الشَّیطانُ!
امام حسین علیه السلام فرمود:
(ای خواهرم!
شیطان صبر و حلم تو را نزداید.)
و در تداوم دلداری این وصیت را کرد:
یا اُخَیةُ اِتَّقی اللهَ وَتَعَزّی بِعَزاءِ اللهِ، وَاعْلَمی أَنَّ أَهْلَ الْاَرْضِ یمُوتُونَ، و آن أَهْلَ السَّماءِ لا یبْقَونَ، و آن کُلَّ شَیءٍ هالِکٌ إِلاّ وَجْهَ اللهِ الَّذی خَلَقَ الأَرْضَ بِقُدْرَتِهِ، وَیبْعَثُ الْخَلْقَ فَیعُودوُنَ، وَهُوَ فَرْدٌ وَحْدَهُ، أَبی خَیرٌ مِنّی، وَ اُمّی خَیرٌ مِنّی، وَ أَخی خَیرٌ مِنّی، وَلی وَلَهُمْ وَلِکُلِّ مُسْلِمٍ بِرَسُولِ اللهِ اُسْوَةٌ. یا اُخَیةُ!
اِنّی اُقْسِمُ عَلَیکِ فَأَبرَّی قَسَمی، لا تَشَقّی عَلَی جَیباً، وَلا تَخْمِشی عَلَی وَجْهاً، وَلا تَدْعی عَلَی بِالْوَیلِ وَالثُّبُورِ اِذا اَنَا هَلَکْتُ
(خواهر من!
راه صبر و شکیبایی را در پیش گیر، و بدان که همه مردم دنیا می میرند و آنان که در آسمان‌ها هستند زنده نمی مانند، همه موجودات از بین رفتنی هستند، مگر خدای بزرگ که دنیا را با قدرت خویش آفریده است، و همه مردم را مبعوث و زنده خواهد نمود و اوست خدای یکتا. پدر و مادرم و برادرم حسن، بهتر از من بودند که همه به جهان دیگر شتافتند و من و آنان و همه مسلمانان باید از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پیروی کنیم که او نیز بجهان باقی شتافت. خواهرم!
ترا قسم می دهم که بعد از شهادت من گریبان چاک نکنی، صورتت را خراش ندهی و ناله و فریادت بلند نشود). [1].
*****
[1] انساب الاشراف ج3 ص158
تاریخ طبری ج3 ص285
ارشاد شیخ مفید ص232
تاریخ یعقوبی ج2 ص244.

وقتی همه یاران امام حسین علیه السلام شهید شدند، امام به خیمه زنان رفت و فرمود:
حدیث 430
قال‌الامام الحسین علیه السلام:
یا سَکینَةُ!
یا فاطِمَةُ!
یا زَینَبُ!
یا اُمَّ کُلْثُومٍ!
عَلَیکُنَّ مِنّی السَّلامُ
امام حسین علیه السلام فرمود:
(ای سکینه!
ای فاطمه، ای زینب، ای ام‌کلثوم سلام من بر همه شما باد)
حضرت سکینه گفت پدرجان ما را به وطن برگردان، فرمود:
هَیهاتَ، لَوْ تُرِکَ اَلْقَطا لَنامَ (اگر مرغ قطا را به حال خود می گذاردند می خوابید)
آنگاه فرمود:
یا نُورَ عَینی، کَیفَ لا یسْتَسْلِمُ لِلْمَوْتِ مَنْ لا ناصِرَ لَهُ وَلا مُعینَ، وَ رَحْمَةُ اللهِ وَنُصْرَتُهُ لا تُفارِقُکُمْ فی الدُّنْیا وَلا فی الآخِرَةِ، فَاصْبِری عَلی قَضاءِاللهِ وَلاتَشْکی، فَاِنَّ اَلدُّنْیا فانِیةٌ وَالآخِرَةُ باقِیةٌ. [1].
(ای نور چشم من!
چگونه تسلیم مرگ نباشد کسی که یاور و یاری کننده‌ای ندارد، رحمت خدا و یاری او با شما باد و خدا در دنیا و آخرت از شما جدا نشود، پس در برابر خواسته خدا صبر کنید و شکوه نکنید زیرا دنیا نابود شدنی و آخرت جاویدان است).
آنگاه وقت خداحافظی و به میدان رفتن فرمود:
یا اُمَّ کُلْثُومٍ، وَ یا سَکینَةُ، وَ یا رَقُیةُ، وَ یا عاتِکَةُ، وَ یا زَینَبُ، یا أَهْلَ بَیتی عَلَیکُنَّ مِنِّی السَّلامُ
(ای امّ کلثوم، ای سکینه، ای رقیه، ای عاتکه، ای زینب، و ای خانواده من سلام بر شما باد.)
*****
[1] ناسخ التواریخ ج2 ص360.

وصیت به امام سجاد

در لحظه‌های آخر روز عاشورا، امام حسین علیه السلام به خیمه امام سجاد رفت و او را دلداری داد و وصیت کرد.

حدیث 431

قال الامام الحسین علیه السلام:

یا بُنَی اِصْبِرْ عَلَی الْحَقِّ وَ إِنْ کانَ مُرّاً.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(ای فرزندم!

حق هر چند تلخ باشد بر آن صبر کن.) [1].

یا بُنَی إِیاکَ وَ ظُلْمَ مَنْ لا یجِدُ عَلَیکَ ناصِراً إِلاَّ اللهَ.

(ای فرزندم!

از ستم به کسی که در برابر تو جز خداوند بزرگ مددکاری ندارد پرهیز کن.) [2].

و رجوع شود به ق - قیام عاشورا حدیث.

*****

[1] اصول کافی ج2 ص91 حدیث 13

بحارالانوار ج71 ص76.

[2] اصول کافی ج2 ص331 حدیث 5

خصال شیخ صدوق ج1 ص16 حدیث 59

أعیان الشیعة ج1 ص620.

در لحظه‌های آخرین روز عاشورا امام حسین علیه السلام خطاب به جمع بانوان و دختران خود اینگونه وصیت کرد:
حدیث 432
قال الإمام الحسین علیه السلام:
اِسْتَعِدُّوا لِلْبَلاءِ، وَاعْلَمُوا أَنَّ اللهَ حافِظُکُمْ وَحامیکُم، وَ سَینْجیکُمْ مِنْ شَرِّ الاَعْداءِ، وَ یجْعَلُ عاقِبَةَ أَمْرِکُمْ إِلی خَیرٍ، وَیعَذِّبُ أَعادیکُمْ بِأَنْواعِ الْبَلاءِ وَیعَوِّضُکُمُ اللهُ عَنْ هذِهِ البَلِیةِ بِأَنْواعَ النِّعَمِ وَالْکَرامَةِ، فَلا تَشْکُوا، وَلاَ تَقُولُوا بِأَلْسِنَتِکُمْ ما ینْقُصُ قَدْرَکُمْ. [1].
امام حسین علیه السلام فرمود:
(برای بلاء و سختی‌ها آماده باشید و بدانید که خداوند حامی و نگهبان شماست، و بزودی شما را از شر دشمنان نجات خواهد داد، خدا آینده کارتان را به خیر و نیکی مبدّل خواهد ساخت و دشمنانتان را به انواع عذاب معذب می سازد، در قبال این گرفتاری‌ها، انواع نعمت‌ها و کرامت‌ها را نصیبتان خواهد کرد، پس زبان به شکایت نگشائید و آنچه که از منزلت شما می کاهد بر زبان نیاورید.).
*****
[1] نفس المهموم ص355
دمعة الساکبة ج4 ص346
ناسخ التواریخ ج2ص380.

وفاداری

پس از آنکه با امضاء قرار دادنامه صلح تحمیلی معاویه بر عراق و شام حاکم شد از آن پس دیگر امام حسین علیه السلام نیز که به صلح وفادار بود.
هرگاه اشخاصی یا گروه‌هایی با امام حسین علیه السلام تماس می گرفتند و تلاش می کردند آن حضرت را بر ضدّ معاویه بشورانند پاسخ می داد:
حدیث 433
قال الامام الحسین علیه السلام:
إِنَّ بَینی وَ بَینَ الْقَوْمِ مَوْعِداً أَکْرَهُ أَنْ أُخَلِفَهُمْ، فَاِنْ یدْفَعِ اللهُ عَنَّا فَقَدیماً ما أَنْعَمَ عَلَینا وَ کَفی، و اَن یکُنْ ما لا بُدَّ مِنْهُ فَفَوْزٌ وَشَهادَةٌ اِنْ شاءَ اللهُ.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(میان ما و این قوم وعده و قراری است که نمی خواهم از آن بازگردم، پس اگر خداوند شرّ آنها را از ما دفع کند، که همواره در گذشته نیز چنین می کرد و ما را کفایت می فرمود. و اگر ناچار با آنان درگیر شویم پس رستگار شده و شهادت در انتظار ماست، اگر خدا بخواهد). [1].
*****
[1] تاریخ طبری ج3 ص308
کامل ابن أثیر ج2 ص554
بدایة و نهایة ج8 ص188
اعیان الشیعة ج1 ص597.

به معاویه خبر داده بودند که حسین علیه السلام قصد قیام و مبارزه بر ضدّ تو را دارد و با شیعیان خود در رفت و آمد است. معاویه نامه‌ای به امام حسین علیه السلام نوشت و خبرهای رسیده را طرح کرد و هشدار داد که از کوفیان پروا کنید، آنها نسبت به پدر و برادر تو وفادار نبودند.
امام علیه السلام در جواب او نوشت:
حدیث 434
قال الامام الحسین علیه السلام:
أَتانی کِتابُکَ، وَ أَنَا بِغَیرِ الَّذی بَلَغَکَ عَنّی جَدیرٌ، وَالْحَسَناتُ لا یهْدی لَها إلاَّ اللهُ، و ما أَرَدْتُ لَکَ مُحارَبَةً وَلا عَلَیکَ خِلافاً، و ما أَظُنُّ أَنَّ لی عِنْدَاللهِ عُذْراً فی تَرْکِ جِهادِکَ!!
وَما أَعْلَمُ فِتْنَةً أَعْظَمَ مِنْ وِلایتِکَ أَمْرَ هذِهِ الأُمَّةِ![1].
امام حسین علیه السلام فرمود:
(نامه تو بدست من رسید، من به آن گزارشاتی که به تو دادند سزاوار نیستم، و نیکوکاری‌ها را جز خدا هدایت نمی کند، من هم اکنون قصد جنگ یا مخالفت بر ضد تو را ندارم، گرچه فکر می کنم عذری در ترک مبارزه با تو را نزد خداوند نخواهم داشت، زیرا من فتنه و فسادی بزرگتر از حکومت تو بر این امّت سراغ ندارم).
*****
[1] تاریخ ابن عساکر «شرح حال امام حسین علیه السلام» ص197 حدیث 254.

وقف

یکی از زمین‌های حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که آب خوبی نیز داشت در اختیار امام حسین علیه السلام بود، آن چاه را امام علی علیه السلام با دست خود کنده و آن زمین را با دست خود آباد کرده بود.
معاویه به آن زمین طمع کرد و طی نامه‌ای از امام حسین علیه السلام خواست تا آن زمین را به او بفروشد.
حدیث 435
قال الامام الحسین علیه السلام:
إِنَما تَصَدَّقَ بِها أَبی لِیقِی اللهُ بِها وَجْهَهُ حَرَّ النارِ، وَلَسْتُ بائِعُها بِشَیءٍ [1].
امام حسین علیه السلام فرمود:
(این زمین را پدرم علی صلی الله علیه و آله و سلم در راه خدا صدقه داد تا خود را از آتش جهنّم نجات دهد و هرگز آن را با چیزی معامله نخواهم کرد).
*****
[1] تاریخ کامل مبرد ج3ص208.

هدیه

از نظر اخلاقی، هدیه را باید پذیرفت چه کم باشد یا زیاد، و بهتر آنکه هدیه دیگران را با پاسخ مناسب جبران کنیم.

حدیث 436

قال الامام الحسین علیه السلام:

مَنْ قَبِلَ عَطاءَکَ، فَقَدْ أَعانَکَ عَلَی الْکَرَمِ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(هر کس بخشش ترا بپذیرد به بزرگواری تو کمک کرده است.) [1].

*****

[1] بحار الانوار ج71 ص357 حدیث 21 و ج78 ص127 حدیث 9.

قبول هدیه دشمن

پذیرش هدیه یکی از ارزش‌های اخلاق اجتماعی است، گرچه آن هدیه را دشمن هم برای انسان بفرستد. روزی امام حسن علیه السلام که عبدالله بن جعفر نیز در کنارش نشسته بود خطاب به
امام حسین علیه السلام فرمود:
معاویه، این متجاوز ستمکار، هدایائی برای شما می خواهد بفرستد، چه می کنید؟
حدیث 437
قال الإمام الحسین علیه السلام:
فَما أَنْتُمْ صانِعوُنَ بِهِ؟
إِنَّ عَلی دَیناً وَ أَنَا بِهِ مَغْمُومٌ فَاِنْ أَتانِی اللهُ بِهِ قَضَیتُ دَینی
امام حسین علیه السلام فرمود:
(شما با هدیه معاویه چه می کنی؟
من قرض‌های زیادی دارم و نگران آن هستم، و اگر خداوند آن هدیه را بمن برساند قرض‌های خود را می دهم).

هوا پرستی

پرهیز از هوا پرستی

ریشه بسیاری از گناهان و سقوط کردن‌ها، هواپرستی است، اگر انسان بتواند بر هوای نفس خود غالب آید مرتکب انواع اشتباهات نخواهد شد.
حدیث 438
قال الامام الحسین علیه السلام:
إِتَّقُوا هذِهِ الأَهْواءَ اَلَّتی جِماعُها اَلضَّلالَةُ وَ میعادُها اَلنَّارُ.
امام حسین علیه السلام فرمود:
(از هواهای نفسانی بپرهیزید که حاصل آن گمراهی و سرانجام آن آتش جهنّم است). [1].
*****
[1] لسان العرب ج2 ص356، احقاق الحق ج11 ص591.

یاری طلبیدن

یاری طلبیدن برای سیراب کردن طفل

پس از شهادت یاران، در لحظه‌های حسّاس غروب عاشورا، حضرت علی اصغر علیه السلام با نداشتن شیر و نخوردن آب، از تشنگی بی‌تابی می کرد، امام حسین علیه السلام قنداقه کودک شش ماهه را بر روی دست گرفت و خطاب به آن مردم فرمود:

حدیث 439

قال الامام الحسین علیه السلام:

یا قَوْمِ اَما مِنْ مُجیرٍ یجیرُنا، اَما مِنْ مُغیثٍ یغیثُنا، اَما مِنْ طالبِ حَقٍّ فَینْصُرُنا، اَما مِنْ خائِفٍ فَیذُبَّ عَنَّا، اَما مِنْ اَحَدٍ یأتینا بِشَرْبَةٍ مِنْ الماءِ لِهذَا الطِّفْلِ فَاِنَّهُ لا یطیقُ الظَّمأَ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(ای قوم!

آیا پناه دهنده‌ای هست پناهم دهد؟

آیا یاری کننده‌ای هست یاریم کند؟

آیا حق طلبی هست که به ما کمک کند؟

کسی هست از قیامت بترسد و از ما دفاع کند؟

آیا شخصی در بین شما هست که آبی برای این طفل بیاورد چون او طاقت تشنگی را ندارد).

وقتی حضرت اباعبدالله علیه السلام در گودال قتلگاه قرار گرفت و در خون خود غوطه‌ور بود به یاد فرزندان و کودکان بی‌گناه خود افتاده از وجدان‌های بیدار مسلمانان یاری می طلبید.

حدیث 440

قال الامام الحسین علیه السلام:

هَلْ مِنْ راحِمٍ يرْحَمُ آلَ الرَّسُولِ الْمخْتارِ، هَلْ مِنْ ناصِرٍ ينْصُرُ الذُّرِّيةَ الأطْهارَ، هَلْ مِنْ مُجيرٍ لأبْناءِ الْبَتُولِ، هَلْ مِنْ ذابٍّ يذُبُّ عَنْ حَرَمِ الرَّسُولِ

امام حسین علیه السلام فرمود:

(آیا رحم کننده‌ای هست که به خاندان پیامبر برگزیده رحمت آورد؟
آیا یاری دهنده‌ای هست که فرزندان پاک پیامبر را یاری دهد؟
آیا کسی هست که بداد فرزندان بتول برسد؟
آیا دفاع کننده‌ای هست که از خانواده رسول خدا دفاع نماید؟)
[1].

یاران

حضرت ابوالفضل علیه السلام

ولادت و رشد

گزیده ای از کتاب زندگانی حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام تالیف:
علامه محقق باقر شریف قرشی ترجمه:
سید حسن اسلامی
پیش از پرداختن به ولادت و رشد ابوالفضل العباس علیه السلام به اختصار از دودمان تابناک ایشان که در ساخت شخصیت و سلوک درخشان و زندگی سراسر حماسه ایشان اثری ژرف داشتند، سخن می گوییم.

حسب و نسبی والاتر و درخشانتر از نسب حضرت، در دنیای حسب و نسب وجود ندارد. عباس از بطن خاندان علوی برخاسته است، یکی از والاترین و شریفترین خاندانهایی که بشریت در طول تاریخ خود شناخته است، خاندانی تناور و ریشه‌دار در بزرگی و شرافت که با قربانی دادن در راه نیکی و سود رسانی به مردم، دنیای عربی و اسلامی را یاری کرد و الگوهایی از فضیلت و شرف برای همگان بجا گذاشت و زندگی عامه را با روح تقوا و ایمان منور ساخت. در این جا اشاره‌ای کوتاه به ریشه‌های گرانقدری که «قمر بنی هاشم» و «افتخار عدنان» از آنها به وجود آمد، می کنیم.

پدر

پدر بزرگوار حضرت عباس علیه السلام امیرالمؤمنین، وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله در مدینه علم نبوت، اولین ایمان آورنده به پروردگار و مصدق رسولش، همسر دخت پیامبرش، همپایه «هارون» برای «موسی» نزد حضرت ختمی مرتبت، قهرمان اسلام و نخستین مدافع کلمه توحید است که برای گسترش رسالت اسلامی و تحقق اهداف بزرگ آن با نزدیکان و بیگانگان جنگید.
تمام فضیلتهای دنیا در برابر عظمت او ناچیزند و در فضیلت و عمل، کسی را یارای رقابت با او نیست. مسلمانان به اجماع او را پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله داناترین، فقیه‌ترین و فرزانه‌ترین کسی می دانند. آوازه بزرگیش در همه جهان پیچیده است و دیگر نیازی به تعریف و توصیف ندارد.
عباس را همین سرافرازی و سربلندی بس که برخاسته از درخت امامت و برادر دو سبط پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است.

مادر

مادر گرامی و بزرگوار ابوالفضل العباس علیه السلام بانوی پاک «فاطمه دخت حزام بن خالد» است. «حزام» از استوانه‌های شرافت در میان عرب به شمار می رفت و در بخشش، مهمان نوازی، دلاوری و رادمردی مشهور بود.
خاندان این بانو از خاندانهای ریشه‌دار و جلیل القدر بود که به دلیری و دستگیری معروف بودند. گروهی از این خاندان به شجاعت و بزرگ منشی، نامی شدند، از جمله:
1- عامربن طفیل:
عامر برادر «عمره»، مادر مادر بزرگ «ام البنین» بود که از معروفترین سواران عرب به شمار می رفت و آوازه دلاوری او در تمام محافل عربی و غیر آن پیچیده بود تا آنجا که اگر هیاتی از عرب نزد «قیصر روم» می رفت در صورتی که با عامر نسبتی داشت مورد تجلیل و تقدیر قرار می گرفت و گرنه توجهی به آن نمی شد.
2- عامر بن مالک:
عامر جد دوم بانو «ام البنین» است که از سواران و دلاوران عرب به شمار می رفت و به سبب دلیری بسیارش، او را «ملاعب الاسَّنة» (همبازی نیزه‌ها) لقب داده بودند. شاعری درباره‌اش می گوید:
«عامر با سر نیزه‌ها بازی می کند و بهره گردانها را یک جا از آن خود ساخته است». 1
علاوه بر دلاوری، از پایبندان به پیمان و یاور محرومان بود و مردانگی او ضعیفان را دستگیر بود که مورخان در این باب نمونه‌های متعددی از او نقل کرده‌اند.
3- طفیل:
طفیل پدر عمره (مادر مادر بزرگ ام البنین) از نامدارترین دلاوران عرب بود و برادرانی از بهترین سواران عرب داشت از جمله:
ربیع، عبیده و معاویه. به مادر آنان «ام البنین» گفته می شد. این چند برادر نزد «نعمان بن منذر» رفتند.
در آنجا «ربیع بن زیاد عبسی» را که از دشمنانشان بود، مشاهده کردند.
«لبید» از خشم برافروخته شد و نعمان را مخاطب ساخته چنین سرود:
«ای بخشنده خیر بزرگ از دارایی!
ما فرزندان چهارگانه «ام البنین» هستیم».
«ماییم بهترین فرزندان عامر بن صعصعه که در کاسه‌های بزرگ به دیگران اطعام می کنیم».

«در میدان کارزار، میان جمجمه‌ها می کوبیم و از کنام شیران به سویت آمده‌ایم».
«درباره او (ربیع) از دانایی بپرس و پندش را به کار بند».
«هشیار باش!
اگر از بدگویی و لعن بیزاری، با او نشست و برخاست مکن و با او هم کاسه مشو.» 2 نعمان از ربیع روگردان شد و او را از خود دور کرد و به او گفت:
«از من دور شو و به هر سو که می خواهی روانه شو و بیش از این با اباطیلت مرا میازار».
«چه راست و چه دروغ، درباره‌ات چیزهایی گفته شد، پس عذرت دراین میان چیست؟».
3 این که نعمان فوراً خواسته آنان را بر آورد و ربیع را از خود راند، بیانگر موقعیت والای آنان نزد اوست.
4- عروة بن عتبه:
عروه پدر «کبشه» نیای مادری ام البنین و از شخصیتهای برجسته در عالم عربی بود.
به دیدار پادشاهان معاصر خود می رفت و از طرف آنان مورد تجلیل و قدردانی قرار می گرفت و پذیرایی شایانی از او به عمل می آمد. 4 اینان برخی از اجداد مادری حضرت ابوالفضل علیه السلام هستند که متصف به صفات والا و گرایشهای عمیق انسانی بوده‌اند و به حکم قانون وراثت، ویژگیهای والای خود را از طریق ام البنین به فرزندان بزرگوارش منتقل کرده‌اند.

پیوند امام با ام البنین

هنگامی که امام امیرالمؤمنین علیه السلام به سوگ پاره تن و ریحانه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و بانوی زنان عالمیان، فاطمه زهرا (س) نشست، برادرش «عقیل» را که از عالمان به انساب عرب بود فراخواند و از او خواست برایش همسری برگزیند که زاده دلاوران باشد تا پسر دلیری به عرصه وجود برساند و سالار شهیدان را در کربلا یاری کند.
5 عقیل، بانو ام البنین از خاندان «بنی کلاب» را که در شجاعت بی‌مانند بود، برای حضرت انتخاب کرد.
بنی‌کلاب در شجاعت و دلاوری در میان عرب زبانزد بودند و لبید درباره آنان چنین می سرود:
«ما بهترین زادگان عامر بن صعصعه هستیم». و کسی بر این ادعا خرده نمی گرفت. «ابوبراء» همبازی نیزه‌ها (ملاعب الاسنه) که عرب در شجاعت، چون او را ندیده بود، از همی خاندان است. 6 امام این انتخاب را پسندید و عقیل را به خواستگاری نزد پدر ام البنین فرستاد.
پدر خشنود از این وصلت مبارک، نزد دختر شتافت و او با سربلندی و افتخار، پاسخ مثبت داد و پیوندی همیشگی با مولای متقیان، امیرمؤمنان علیه السلام بست. حضرت در همسرش، خردی نیرومند، ایمانی استوار، آدابی والا و صفاتی نیکو مشاهده کرد و او را گرامی داشت و از صمیم قلب در حفظ او کوشید.

ام البنین بر آن بود تا جای مادر را در دل نوادگان پیامبر اکرم و ریحانه رسول خدا و آقایان جوانان بهشت، امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام پر کند؛ مادری که در اوج شکوفایی پژمرده شد و آتش به جان فرزندان نوپای خود زد. فرزندان رسول خدا در وجود این بانوی پارسا، مادر خود را می دیدند و از فقدان مادر، کمتر رنج می بردند. ام البنین فرزندان دخت گرامی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را بر فرزندان خود - که نمونه‌های والای کمال بودند - مقدم می داشت و عمده محبت و علاقه خود را متوجه آنان می کرد.
تاریخ، جز این بانوی پاک، کسی را به یاد ندارد که فرزندان هووی 7 خود را بر فرزندان خود مقدم بدارد. لیکن، ام البنین توجه به فرزندان پیامبر را فریضه‌ای دینی می شمرد؛ زیرا خداوند متعال در کتاب خود به محبت آنان دستور داده بود و آنان امانت و ریحانه پیامبر بودند؛ ام البنین با درک عظمت آنان به خدمتشان قیام کرد و حق آنان را ادا نمود.

محبت بی شائبه‌ام البنین در حق فرزندان پیامبر و فداکاریهای فرزندان او در راه سید الشهداء بی‌پاسخ نماند، بلکه اهل بیت عصمت و طهارت در احترام و بزرگداشت آنان کوشیدند و از قدردانی نسبت به آنان چیزی فرو گذار نکردند.
«شهید» - که از بزرگان فقه امامیه است - می گوید:
«ام البنین از زنان با فضیلت و عارف به حق اهل بیت علیه السلام بود.
محبتی خالصانه به آنان داشت و خود را وقف دوستی آنان کرده بود.
آنان نیز برای او جایگاهی والا و موقعیتی ارزنده قایل بودند. زینب کبری پس از رسیدن به مدینه نزدش شتافت و شهادت چهار فرزندش را تسلیت گفت و همچنین در اعیاد برای تسلیت نزد او می رفت ...».
رفتن نواده پیامبر اکرم، شریک نهضت حسینی و قلب تپنده قیام حسین، زینب کبری، نزد ام البنین و تسلیت گفتن شهادت فرزندان برومندش، نشان دهنده منزلت والای ام البنین نزد اهل بیت علیه السلام است.

ام البنین نزد مسلمانان

این بانوی بزرگوار، جایگاهی ویژه نزد مسلمانان دارد و بسیاری معتقدند او را نزد خداوند، منزلتی والاست و اگر دردمندی او را واسطه خود نزد حضرت باری تعالی قرار دهد، غم و اندوهش برطرف خواهد شد. لذا به هنگام سختیها و درماندگی، این مادر فداکار را شفیع خود قرار می دهند. البته بسیار طبیعی است که ام‌البنین نزد پروردگار مقرب باشد؛ زیرا در راه خدا و استواری دین حق، فرزندان و پاره‌های جگر خود را خالصانه تقدیم داشت.

مولود بزرگ

نخستین فرزند پاک بانو ام‌البنین، سالار بزرگوارمان ابوالفضل العباس علیه السلام بود که با تولدش، مدینه به گُل نشست، دنیا پر فروغ گشت و موج شادی، خاندان علوی را فرا گرفت. «قمری» تابناک به این خاندان افزوده شده بود و می رفت که با فضایل و خون خود، نقشی جاودانه بر صفحه گیتی بنگارد. هنگامی که مژده ولادت عباس به امیرالمؤمنین علیه السلام داده شد، به خانه شتافت، او را در برگرفت، باران بوسه بر او فرو ریخت و مراسم شرعی تولد را درباره او اجرا کرد.
در گوش راستش اذان و در گوش چپ اقامه گفت. نخستین کلمات، بانگ روح بخش توحید بود که به وسیله پدرش پیشاهنگ ایمان و تقوا در زمین، بر گوشش نشست و سرود جاویدان اسلام، جانش را نواخت:
«الله اکبر ... لا اله الا الله».
این کلمات که عصاره پیام پیامبران و سرود پرهیزگاران است، در اعماق جان عباس جوانه زد، با روحش عجین شد و به درختی بارور از ایمان بدل شد تا آنجا که در راه باروری همیشگی آن، جان باخت و خونش را به پای آن ریخت. در هفتمین روز تولد نیز بنا به سنت اسلامی، حضرت، سر فرزند را تراشید، همسنگ موهایش، طلا (یا نقره) به فقیران صدقه داد و همان گونه که نسبت به حسنین (علیهما السلام) عمل کرده بود، گوسفندی به عنوان عقیقه ذبح کرد

سال تولد

برخی از محققان برآنند که حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام در روز چهارم ماه شعبان سال 26 هجری دیده به جهان گشود.
8

نامگذاری

امیرالمؤمنین علیه السلام از پس پرده‌های غیب، جنگاوری و دلیری فرزند را در عرصه‌های پیکار دریافته بود و می دانست که او یکی از قهرمانان اسلام خواهد بود، لذا او را عباس (دُژم: شیر بیشه) 9 نامید؛ زیرا در برابر کژی ها و باطل، ترشرو و پر آژنگ بود و در مقابل نیکی، خندان و چهره گشوده. همان گونه که پدر دریافته بود، فرزندش در میادین رزم و جنگهایی که به وسیله دشمنان اهل بیت علیه السلام به وجود می آمد، چون شیری خشمگین می غرید، گردان و دلیران سپاه کفر را درهم می کوفت و در میدان کربلا تمامی سپاه دشمن را دچار هراس مرگ آوری کرد.
شاعر درباره حضرتش می گوید:
«هراس از مرگ، چهره دشمن را درهم کشیده بود، لیکن عباس در این میان خندان و متبسم بود». 10

کنیه‌ها

به حضرت عباس، این کنیه‌ها را داده بودند:
1- ابوالفضل:
از آنجا که حضرت را فرزندی به نام «فضل» بود، او را به «ابوالفضل» کنیه داده بودند. شاعری در سوگ ایشان می گوید:
«ای ابوالفضل!
ای بنیانگذار فضیلت و خویشتنداری!
«فضیلت» جز تو را به پدری نپذیرفت». 11 این کنیه با حقیقت وجودی حضرت هماهنگ است و او اگر به فرض فرزندی به نام فضل نداشت، باز به راستی ابوالفضل (منبع فضیلت) بود و سرچشمه جوشان هر فضیلتی به شمار می رفت؛ زیرا در زندگی خود با تمام هستی به دفاع از فضایل و ارزشها پرداخت و خون پاکش را در راه خدا بخشید. حضرت پس از شهادت، پناهگاه دردمندان شد و هر کس با ضمیری صاف او را نزد خداوند شفیع قرار داد، پروردگار رنج و اندوهش را برطرف ساخت.
2- ابوالقاسم:
حضرت را فرزند دیگری بود به نام «قاسم»، لذا ایشان را «ابوالقاسم» کنیه داده بودند. برخی از مورخان معتقدند قاسم همراه پدر و در راه دفاع از ریحانه رسول اکرم در سرزمین کربلا به شهادت رسید و پدر، او را در راه خدا فدا کرد.

القاب

معمولاً القاب، ویژگیهای نیک و بد آدمی را مشخص می سازد و هر کس را براساس خصوصیتی که دارد لقبی می دهند. ابوالفضل را نیز به سبب داشتن صفات والا و گرایشهای عمیق اسلامی، لقبهایی داده‌اند، از آن جمله:

1- قمر بنی هاشم:

حضرت عباس با رخسار نیکو و تلألؤ چهره، یکی از آیات کمال و جمال به شمار می رفت، لذا او را قمر بنی هاشم لقب داده بودند. در حقیقت نه تنها قمر خاندان گرامی علوی بود، بلکه قمری درخشان در جهان اسلام به شمار می رفت که بر راه شهادت پرتو افشانی می کرد و مقاصد آن را برای همه مسلمانان آشکار می نمود.

2- سقّا:

از بزرگترین و بهترین القاب حضرت که بیش از دیگر القاب مورد علاقه‌اش بود، «سقا» می باشد.

پس از بستن راه آب رسانی به تشنگان اهل بیت علیه السلام به وسیله نیروهای فرزند مرجانه، جنایتکار و تروریست، جهت از پا درآوردن فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله قهرمان اسلام، بارها صفوف دشمن را شکافت و خود را به فرات رساند و تشنگان اهل بیت و اصحاب امام را سیراب ساخت که تفصیل آن را هنگام گزارش شهادت حضرت بیان خواهیم کرد.

3- قهرمان علقمی:

«علقمی» نام رودی بود که حضرت بر کناره آن به شهادت رسید و به وسیله صفوف به هم فشرده سپاه فرزند مرجانه، محافظت می شد تا کسی از یاران حضرت ابا عبدالله را یارای دستیابی به آب نباشد و همراهان امام و اهل بیت ایشان تشنه بمانند. حضرت عباس با عزمی نیرومند و قهرمانی بی‌نظیر خود توانست بارها به نگهبانان پلید علقمی حمله کند، آنان را درهم شکند و متواری سازد و پس از برداشتن آب، سربلند باز گردد. در آخرین بار، حضرت در کنار همین رود، به شهادت رسید، لذا او را «قهرمان علقمی» لقب دادند.

4- پرچمدار:

از القاب مشهور حضرت، پرچمدار (حامل اللواء) است؛ زیرا ایشان ارزنده‌ترین پرچمها؛ پرچم پدر آزادگان؛ امام حسین علیه السلام را در دست داشتند.

حضرت به دلیل مشاهده تواناییهای نظامی فوق العاده در برابر خود، پرچم

را تنها به ایشان سپردند و از میان اهل بیت و اصحاب، او را نامزد این مقام کردند؛ زیرا در آن هنگام سپردن پرچم سپاه از بزرگترین مقامهای حساس در سپاه به شمار می رفت و تنها دلاوران و کارآمدان، بدین امتیاز مفتخر می گشتند. حضرت عباس نیز پرچم را با دستانی پولادین برفراز سر برادر بزرگوارش به اهتزاز درآورد و از هنگام خروج از مدینه تا کربلا، همچنان در دست داشت. پرچم از دست حضرت به زمین نیفتاد مگر پس از آنکه دو دست خود را فدا کرد و در کنار رود علقمی به خاک افتاد.

5- کبش الکتیبه:

لقبی است که به بالاترین رده فرماندهی سپاه به سبب حسن تدبیر و دلاوری که از خود نشان می دهد و نیروهای تحت امر خود را حفظ می کند، داده می شود.

این نشان دلیری، به دلیل رشادت بی‌مانند حضرت عباس در روز عاشورا و حمایت بی‌دریغ از لشکر امام حسین علیه السلام بدو داده شده است. ابوالفضل در این روز، نیرویی کوبنده در سپاه برادر و صاعقه‌ای هولناک بر دشمنان اسلام و پیروان باطل بود.

6- سپهسالار:

12 لقبی است که به بزرگترین شخصیت فرماندهی و ستاد نظامی داده می شود.

و حضرت را به سبب آنکه فرمانده نیروهای مسلح برادر در روز عاشورا بود و رهبری نظامی لشکر امام را بر عهده داشت، این گونه لقب داده‌اند.

7- حامی بانوان:

از القاب مشهور حضرت ابوالفضل، «حامی بانوان (حامی الظعینه)» است. «سید جعفر حلی» در قصیده استوار و زیبای خود در سوگ حضرت به این نکته چنین اشاره می کند:

«حامی الظعینه کجا، ربیعه کجا، پدر حامی الظعینه، امام متقیان کجا و مُکَدَّم کجا». 13

به دلیل نقش حساس حضرت در حمایت از بانوان حرم و اهل بیت نبوت، چنین لقبی به حضرت داده شده است. ایشان تمام تلاش خود را مصروف بانوان رسالت و مخدرات اهل بیت نمود و فرود آوردن از هودجها یا سوار کردن به آنها را به عهده داشت و در طی سفر به کربلا این وظیفه دشوار را به خوبی انجام داد.

لازم به ذکر است که این لقب را به یکی از جنگاوران و دلاوران عرب به نام «ربیعة بن مکدم» که در راه دفاع از همسرش، شجاعت بی‌نظیری از خود نشان داد، داده بودند. 14

8- باب الحوائج:

یکی از مشهورترین و آشناترین لقبهای ابوالفضل علیه السلام در میان

مردم «باب الحوائج» است. آنان به این مطلب یقین دارند که دردمند و نیازمندی قصد حضرت را نمی کند، مگر آنکه خداوند حاجت او را بر آورده و درد و اندوهش را برطرف می سازد و گره مشکلات او را می گشاید. پسرم «محمد حسین» نیز قصد در خانه حضرت کرد و رفع مشکلاتش را از او خواستار شد که دعایش برآورده شد و خداوند رنج و اندوهش را برطرف ساخت. ابوالفضل نسیمی از رحمتهای الهی، در رحمتی از درهایش و وسیله‌ای از وسایل اوست و او را نزد خداوند منزلتی والاست. این موقعیت، نتیجه جهاد خالصانه در راه خدا و دفاع از آرمانها و اعتقادات اسلامی و پشتیبانی از سالار شهیدان در سخت‌ترین شرایط است؛ دفاع از ریحانه رسول خدا تا آخرین مرحله و جانبازی در راه اهداف مقدسش. اینها برخی از لقبهای حضرت است که ویژگیهای شخصیت بزرگ و صفات نیک و مکارم اخلاق او را بازگو می کند.

حضرت آیتی از جمال و زیبایی بود.
رخساره‌اش زیبا، چهره‌اش پرشکوه، اندامش متناسب و نیرومند بود که آثار دلیری و شجاعت را به خوبی نمایان می ساخت. راویان او را خوب رو و زیبا وصف کرده‌اند و گفته‌اند:
«رشادت اندام و قامت ایشان به حدی بود که بر اسب نیرومند و بزرگی می نشست، لیکن در همان حال پاهایش بر زمین خط می انداخت» 16. به خدا می سپارمت:
قلب مادر آکنده از محبت به عباس و از زندگی نزد او عزیزتر و گرامیتر بود.
مادر از چشم حسودان بر او می ترسید که مبادا به او آسیبی برسانند و رنجورش کنند، لذا او را در پناه خداوند متعال قرار می داد و ابیات زیر را درباره‌اش می سرود:
«فرزندم را از چشم حسودان نشسته و ایستاده، آینده و رونده، مسلمان و منکر، بزرگ و کوچک و زاده و پدر در پناه خداوند یکتا قرار می دهم». 17

امام امیرالمؤمنین حال فرزند خود را در کودکی به شدت رعایت می کرد و عنایتی خاص به او داشت، خصوصیات ذاتی مبتنی بر ایمان و ارزشهای عمیق انسانی خود را به فرزند منتقل می کرد و در چهره فرزندش قهرمانی از قهرمانان اسلام را مشاهده می کرد که برای مسلمانان صفحات درخشانی از سرافرازی و کرامت به یادگار خواهد گذاشت. امیرالمؤمنین پسر را غرق بوسه می کرد و فرزند، عواطف و قلب پدر را مسخر کرده بود.
مورخان نقل می کنند که:
«روزی امیرالمؤمنین، عباس را در دامان خود گذاشت، فرزند آستینهایش را بالا زد و امام در حالی که بشدت می گریست به بوسیدن ساعدهای عباس پرداخت. ام البنین حیرت زده از این صحنه، از امام پرسید:
- چرا گریه می کنی؟
حضرت با صدایی آرام و اندوه زده پاسخ داد:
به این دو دست نگریستم و آنچه را بر سرشان خواهد آمد به یاد آوردم. ام البنین شتابان و هراسان پرسید:
چه بر سر آنها خواهد آمد؟
حضرت با آوایی مملوّ از غم و اندوه و تأثر گفت:
آنها از ساعد قطع خواهند شد». این کلمات چون صاعقه‌ای بر ام البنین فرود آمد و قلبش را ذوب کرد و با دهشت و به سرعت پرسید:
- «چرا قطع می شوند؟».
امام به او خبر داد که فرزندش در راه یاری اسلام و دفاع از برادرش، حافظ شریعت الهی و ریحانه رسول الله صلی الله علیه و آله دستانش قطع خواهند شد. ام البنین به شدت گریست و زنان همراه او نیز در غم و رنج و اندوهش شریک شدند.

سپس ام البنین به دامن صبر و بردباری چنگ زد و خدای را سپاس گفت که فرزندش فدایی سبط گرامی خدا صلی الله علیه و آله و ریحانه او خواهد بود.

رشد

ابوالفضل العباس، از بالندگی شایسته‌ای برخوردار بود و کمتر انسانی از چنین امکان رشدی برخوردار می گردد. حضرت در سایه پدرش، (پرچمدار عدالت اجتماعی بر روی زمین) رشد کرد و از علوم، تقوا، گرایشهای والا و عادات پاکیزه او بهره‌مند گشت، تا آنکه در آینده نمونه کامل و تصویری گویا از امام متقیان باشد.
مادرش بانو فاطمه نیز در تربیت فرزند اهتمامی شایسته داشت و بذر همه صفات کمال و فضایل و خدا دوستی را در زمین بکر وجود فرزند کاشت، که بر اثر آن، حضرت عباس در تمام زندگی خود، طاعت خدا و جلب مرضات او را در سرلوحه کار خود قرار داد.
ابوالفضل، ملازم برادرانش ریحانه و دو سبط گرامی رسول اکرم صلی الله علیه و آله حسن و حسین علیهم السلام سروران جوانان بهشت بود و از آنان اصول فضیلت و بنیادهای آداب والا را فرا گرفت. مخصوصاً همواره با برادرش سید الشهداء بود و در سفر و حضر از او جدا نمی شد و از رفتار برادرش بشدت اثر گرفت و الگوهای رفتاری او را در جان خود استوار ساخت و صفات نیک او را در خود متمثل کرد تا آنجا که جلوه‌ای کامل از برادر در خصوصیات و دیدگاه هایش شد.
امام نیز که محبت بی شائبه و جانبازی او را نیک دریافته بود او را بر همه اهل بیت خود مقدم می داشت و خالصانه به او محبت می ورزید.
الگوهای تربیتی والای ابوالفضل العباس، او را به سطح مصلحان بزرگ بشریت رساند، مصلحانی که با جانبازیهای والا و تلاشهای مستمر برای نجات بشریت از ذلت و بندگی و احیای آرمانهای بلند انسانی، مسیر تاریخ را عوض کردند.
ابوالفضل از همان آغاز، آموخت که در راه اعلای کلمه حق و برافراشتن پرچم اسلام - که خواهان آزاد کردن اراده انسانی و ایجاد جامعه برینی است که عدالت، محبت و فداکاری و از خود گذشتگی بر آن حاکم باشد جان بازی کند.
این اعتقادات بزرگ در جان عباس ریشه داشت و با هستی‌اش عجین شده بود تا آنجا که با تمام قوا در راه آنها پیکار کرد.
طبیعی بود که چنین باشد؛ زیرا پدرش امیرالمؤمنین علیه السلام و برادرانش، حسن و حسین علیه السلام نهال ارزشها را در جانش غرس کرده بودند؛ بزرگوارانی که مشعل حریت و کرامت را در دست گرفتند و افقهای روشنی برای ملتهای روی زمین گشودند، تا آزادی و کرامت خود را باور کنند و حق و عدالت و ارزشهای والای انسانی بر آنان حاکم باشد.

پی نوشتها:

1- یلاعب اطراف الاسنة عامر
فراح له حظ الکتائب اجمع
2- یا واهب الخیر الجزیل من سعة
نحن بنو ام البنین الاربعة
و نحن خیر عامر بن صعصعة
المطعمون الجفنة المدعدعة
الضاربون الهام وسط الحیصعة
الیک جاوزنا بلاداً مسبعة
تخبر عن هذا خبیراً فاسمعه
مهلاً ابیت اللعن لا تأکل معه
3- شرد بر حلک عنی حیث شئت ولا
تکثر عَلی و دع عنک الاباطیلاً
قد قیل ذلک ان حقا و ان کذباً
فما اعتذارک فی شیء اذا قیلاً
4- قمر بنی هاشم، ص 11 - 13. محقق بزرگ شیخ عبدالواحد مظفر در کتاب خود «بطل العلقمی» به تفصیل درباره این خاندان گرامی و با قیات صالحات آنان سخن رانده است.
5- تنقیح المقال، ج 2، ص 128.
6- تنقیح المقال، ج 2، ص 128.
7- دو زن که یک شوهر داشته باشند هر کدام هووی دیگری نامیده می شود؛ فرهنگ عمید، ج 2.
8- قمر بنی هاشم.
9- منتهی الارب.
10- عبست وجوه القوم خوف الموت
و العباس فیهم ضاحک متبسم
11-ابا الفضل یا من اسس الفضل والابا
أبی الفضل الا ان تکون له ابا
12- در متن «فرهنگ عمید» آمده است که امروزه معادل «سرتیپ» در فارسی است، لذا «سپهسالار» که در عربی معادل تقریبی «لواء» است ارجح به نظر رسید - م.
13-حامی الظعینة این منه ربیعة
ام این من علیاً ابیه مکرم
14- در عقد الفرید، ج 3، ص 331 چنین آمده است:

«درید بن الصمع» همراه گروهی از دلاوران بنی جشم به قصد یورش به بنی کنانه وارد وادی اخرم که به آنان تعلق داشت، شدند در کناره وادی مردی را با همسرش دیدند، پس «درید» به یکی از یارانش دستور داد که برود و آن زن را بیاورد. سوار، خود را به آن مرد رساند و گفت:
«زن را واگذار و جانت را نجات ده» آن مرد افسار شتر را رها کرد و به زن گفت:
سیری علی رسلک سیر الامن
سیر دراج ذات جاش طامن
ان التأنی دون قرنی شائنی
ابلی بلائی فاخبری وعاینی
«با ایمنی و اطمینان خاطر و دلی استوار راه خودت را ادامه بده و دل مشغول مباش. کوتاه آمدن در برابر حریفم ننگ آور است، از این آزمون سرافراز بیرون خواهم آمد، پس خبر بگیر و بنگر» سپس به سوار حمله کرد و او را از پا درآورد و اسبش را به زن داد «درید» دیگری را فرستاد تا ببیند چرا سوار اولی نیامد و همین که بدانجا رسید و صحنه را مشاهده کرد، آن مرد را صدا زد، او نیز افسار مرکب زن را واگذاشت و به سویش بازگشت در حالی که ابیات زیر را می خواند:
خلّ سبیل الحرة المنیعة
انک لاق دونها ربیعة
فی کفه خطیة منیعة
اولا فخذها طعنة سریعة
والطعن منی فی الوری شریعة
ماذاتری من شیئم عابس
أماتری الفارس بعد الفارس
ارداهما عامل رمح یابس
«راه زن آزاد و پاکدامن را باز بگذار که قبل از دستیابی بر او، با ربیعه طرف هستی که در دستش نیزه‌ای باز دارنده است. نخست ضربتی سریع بگیر که ضربتهای من در پیکرها فرو رونده است»، بر او حمله کرد و او را نیز از پا درآورد.
چندی که گذشت، درید سومین شخص را برای خبرگیری از سرنوشت آن دو تن فرستاد.
سوار همین که به صحنه نبرد رسید، دو یار از پا افتاده خود را دید و آن مرد را مشاهده کرد که نیزه خود را به دنبال می کشد. شوهر زن که سوار را دیده بود، به همسرش گفت:
«راه خانه‌ها را پیش بگیر»، سپس متوجه سوار شد و گفت:
«از شیری خشمگین چه انتظاری داری؟ !

آیا سوار را پس از سوار دیگر نمی بنیی که نیزه‌ای خشک آنان را از پا انداخت؟»
و بر او حمله بر دو او را از پا درآورد و نیزه‌اش شکست. درید در اندیشه یارانش فرو رفت و پنداشت آن سه تن، مرد را کشته و همسرش را با خود برده‌اند.
پس به دنبال آنان راه افتاد و به جایی رسید که آنان کشته شده بودند. خود را به ربیعه که در حال نزدیک شدن به قبیله‌اش بود رساند و به او گفت:
«شخصی مانند تو نباید کشته شود و با تو نیزه‌ای نمی بینم. سواران خشمگین هستند پس نیزه‌ام را بگیر تا من برگردم و یاران را از حمله به تو باز دارم».
«درید» خود را به یارانش رساند و گفت:
«صاحب زن به حمایت از او برخاست، یارانتان را کشت و نیزه‌ام را گرفت. دیگر شما را بر او دسترسی نیست»، آنان نیز راه خود پیش گرفتند. درید، در این باره ابیات زیر را سرود:
ما ان رایت ولاسمعت بمثله
حامی الظعینة فارسالم یقتل
اردی فوارس لم یکونوا تهزة
ثم استمر کانه لم یفعل
فتهلک تبدوا اسرة وجهه
مثل الحسام جلته کف الصیقل
یزجی طعینة و یسحب رمحه
مثل البغات خشین وقع الجندل
«چون او، حمایتگری ندیده و نشنیده‌ام سواری که چنین به حمایت همسر بپردازد و زنده بماند، دلاورانی نیرومند را می کشد سپس راه خود را دنبال می کند گویی اتفاقی نیفتاده و چهره‌اش چون شمشیر صیقل داده می درخشد، رقبایش را چون پرندگانی خرد و بی مقدار که از جنگ هراس دارند با قدرت به خاک می اندازد و نیزه‌اش را پس خود می کشد».
15- برای حضرت تا شانزده لقب بر شمرده‌اند (ر. ک:
تنقیح المقال، ج 2، ص 128).
16- مقاتل الطالبیین.
17- المنمق فی اخبار قریش، ص 437:
اعیذه بالواحد
من عین کل حاسد
قائمهم والقاعد
مسلمهم و الجاحد
صادرهم و الوارد

مولدهم و الوالد
18- قمر بنی هاشم، ص 19.
گزیده ای از کتاب زندگانی حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام تالیف علامه محقق باقر شریف قرشی، ترجمه سید حسن اسلامی ص 23-41

عباس علیه السلام و دیدگاهها

مقدمه

ابوالفضل علیه السلام دل و اندیشه بزرگان را مسخر خود کرد و برای آزادگان در همه جا و هر زمان سرودی جاودانه گشت؛ زیرا برای برادرش دست به فداکاری بزرگی زد، برادری که در برابر ظلم و طغیان خروشید و برای مسلمانان عزت جاودانه و عظمتی همیشگی، به ارمغان گذاشت.
در اینجا، برخی از اظهار نظرهای بزرگان را درباره شخصیت ابوالفضل علیه السلام می آوریم.

1- امام سجاد علیه السلام

امام علی بن الحسین، حضرت زین العابدین علیه السلام از سروران تقوا و فضیلت در اسلام به شمار می رود. این امام بزرگوار همواره برای عمویش عباس طلب رحمت می کرد و از فداکاریهایش درباره برادرش حسین علیه السلام به نیکی یاد می کرد و جانبازیهای بزرگش را مرتب می ستود. از جمله سخنان حضرت درباره عمویش، این موارد را ذکر می کنیم:
«خداوند عمویم عباس را رحمت کند که از خود گذشتگی کرد و نیک از عهده آزمایش برآمد خود را فدای برادر کرد تا آنکه دستانش بریده شد، خداوند به جای آنها چون جعفر بن ابی طالب، دو بال عطا کرد تا بدانها با ملائکه در بهشت پرواز کند.
عباس را نزد خداوند متعال منزلتی است که همه شهیدان در روز قیامت بر او غبطه می خورند ...» 19.
این کلمات، فداکاریهای ابوالفضل را در راه برادرش، پدر آزادگان، امام حسین علیه السلام به خوبی بیان می کند.
حضرت در ایثار و از خودگذشتگی و جانبازی تا جایی پیش رفت که زبانزد تاریخ و سمبل فداکاری گشت، دستان گرامی‌اش را روز عاشورا در راه برادر داد و تا آخرین لحظه پایداری کرد تا آنکه به خون خود در غلتید.
این فداکاریهای بزرگ نزد خداوند بی اجر نماند و حضرتش با پاداشها و کرامتهایش به عباس، او را بر تمامی شهیدان راه حق و فضیلت در دنیای اسلام و غیر آن، برتری بخشید تا آنجا که همه بر او غبطه می خورند.

2- امام صادق علیه السلام

امام صادق علیه السلام عقل ابداعگر و اندیشمند اسلام و چهره بی‌مانند دانش بشری، همواره از عمویش عباس تجلیل به عمل می آورد و با درود و ستایشهای عطرآگین از او یاد می کرد و مواضع قهرمانانه‌اش در روز عاشورا را بزرگ می داشت. از جمله سخنانی که امام درباره قمر بنی هاشم فرموده است، بیان زیر می باشد:
«عمویم عباس بن علی علیه السلام بصیرتی نافذ و ایمانی محکم داشت. همراه برادرش حسین جهاد کرد، به خوبی از بوته آزمایش بیرون آمد و شهید از دنیا رفت ...» 20
امام صادق علیه السلام از برترین صفات مجسم در عمویش که مورد شگفتی اوست چنین نام می برد:
الف: «تیزبینی»:
تیزبینی، پیامد استواری رأی و اصالت فکر است و کسی بدان دست پیدا نمی کند، مگر پس از پالودگی روان، خلوص نیت و از خود راندن غرور و هواهای نفسانی و عدم سلطه آنها بر درون آدمی.
تیز بینی از آشکارترین ویژگیهای ابوالفضل العباس بود.
از تیزبینی و تفکر عمیق بود که حضرت به تبعیت از امام هدایت و سیدالشهداء امام حسین علیه السلام برخاست و بدین گونه به قله شرف و کرامت دست یافت و خود را بر صفحات تاریخ، جاودانه ساخت.
پس تا وقتی ارزشهای انسانی پایدار است و انسان آنها را بزرگ می شمارد، در برابر شخصیت بی‌مانند حضرت که بر قله‌های انسانیت دست یافته است سر بر زمین می ساید و کرنش می کند.
ب: «ایمان استوار»:
یکی دیگر از صفات بارز حضرت، ایمان استوار و پولادین اوست. از نشانهای استواری ایمان حضرت، جهاد در کنار برادرش، ریحانه رسول اکرم صلی الله علیه و آله بود که هدفش جلب رضایت پروردگار متعال به شمار می رفت. و همانطور که در رجزهایش روز عاشورا بیان داشت از این جانبازی کمترین انگیزه مادی نداشت و همین دلیلی گویاست بر ایمان استوار حضرت.
ج: «جهاد با حسین علیه السلام»:
فضیلت دیگری که امام صادق علیه السلام برای عمویش، قهرمان کربلا، عباس علیه السلام نام می برد، جهاد تحت فرماندهی سالار شهیدان، سبط گرامی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و آقای جوانان بهشت است. جهاد

در راه آرمان برادر، بزرگترین فضیلتی بود که حضرت ابوالفضل بدان دست یافت و نیک از عهده آزمایش به درآمد و در روز عاشورا قهرمانیهایی از خود نشان داد که در دنیای دلاوری و شجاعت بی‌مانند است.

زیارت امام صادق علیه السلام

امام صادق علیه السلام به زیارت کربلا، سرزمین شهادت و فداکاری رفت و پس از زیارت امام حسین و اهل بیتش (علیهم السلام) و اصحاب برگزیده‌اش با شوق به زیارت قبر عمویش، عباس شتافت و بر سر مرقد بزرگ آن بزرگوار ایستاد و زیارت زیر را که منزلت عباس را نشان می دهد و بر مکانت او گواهی می دهد با این سرآغاز خواند:
«سلام خدا و سلام ملائکه مقرب و انبیای مرسل و بندگان صالح و همه شهیدان و صدیقان پاک، شبانه روز بر تو باد ای پسر امیرالمؤمنین ...»
امام صادق علیه السلام عمویش عباس را با این کلمات که در بردارنده همه مفاهیم و معانی تجلیل و بزرگداشت است، مورد خطاب قرار می دهد. درود و سلام خداوند، ملائکه پیامبران مرسل، بندگان صالح، شهیدان و صدیقان را بر او می فرستد و این بهترین و برترین سلامی است برای پرچمدار کربلا.
سپس عصاره نبوت، امام صادق علیه السلام زیارت خود را چنین پی می گیرد:
«به تسلیم، تصدیق، وفاداری و فداکاریت در راه جانشین پیامبر مرسل، سبط برگزیده، راهنمای عالم، وصی ابلاغگر و مظلوم ستمدیده، شهادت می دهم ...».
در اینجا امام صادق علیه السلام بهترین نشانه‌هایی که به شهیدان بزرگ تقدیم می شود به عمویش عباس تقدیم می دارد. افتخاراتی از این گونه:
الف - تسلیم:
همه امور خود را به برادرش سیدالشهداء سپرد و در همه مراحل و مواقف، متابعت از او را بر خود واجب کرد تا آنکه در راه او به شهادت رسید؛ زیرا به امامت برادرش که مبتنی بر ایمان استوار به خداوند است آگاهی داشت و درستی راه و نیت خالص و رأی اصیل برادر را می دانست و بدانها باور داشت.
ب - تصدیق:
عباس علیه السلام برادرش ریحانه رسول اکرم صلی الله علیه و آله را در تمامی مواقف و دیدگاهها تصدیق کرد و هرگز در درستی و عدالت آرمان او به خود شک راه نداد و یقین داشت برادرش بر حق است و هر که با او سر ستیز دارد در گمراهی آشکار است.
ج - وفاداری:
یکی دیگر از صفات نیکی که امام صادق علیه السلام به عمویش ابوالفضل

نسبت می دهد، وفاداری است؛ هر پیمانی را که در راه دفاع از برادرش امام حق و حقیقت ابوعبدالله الحسین علیه السلام با خدا بسته بود بجا آورد و در سخت‌ترین شرایط و مراحل در کنار برادر ایستاد و از او جدا نشد تا آنکه دستانش قطع شد و خود در راهش به شهادت رسید. وفاداری که از والاترین صفات است، از ویژگیهای اساسی و عناصر حضرت ابوالفضل بود، او آفریده شده بود تا نسبت به دور و نزدیکان وفادار باشد.

د - فداکاری:

امام صادق علیه السلام به فداکاری و جانبازی عمویش در راه برادرش سیدالشهداء علیه السلام گواهی می دهد، حضرت خالصانه برای از بین بردن باطل، فداکاری کرد و با پیشوایان کفر و باطل به ستیز پرداخت و با برادر در جانبازیهای بزرگ و بی نظیر تاریخ شرکت کرد.

به قسمت دیگری از این زیارت بزرگ توجه کنیم:

«پس خداوند از طرف پیامبرش و امیرالمؤمنین و حسن و حسین - صلوات خدا بر آنان باد - بر آنچه پایداری، خویشتنداری و یاری کردی، به تو بهترین پاداش بدهد که بهشت، بهترین فرجام است.

این قسمت شامل تجلیل و تقدیر حضرت عباس از سوی امام صادق علیه السلام است؛زیرا با فداکاریهای بزرگ در راه سالار شهیدان و جانبازی در راه او و تحمل هرگونه سختی در کنار او، شایسته این بزرگداشت است. حضرت دراین تلاشها و مقاومتها رضای خدا را مد نظر داشت و خداوند نیز عوض پیامبرش، مولای متقیان، حسن و حسین - سلام الله علیهم - این جانبازیها را ارج نهاد و به او بهترین پاداشها را عطا کرد.

امام صادق علیه السلام زیارت خود را پی می گیرد و صفات والای عمویش عباس و جایگاهش را نزد خداوند یاد می کند و می فرماید:

«گواهی می دهم و خدا را گواه می گیرم که تو د رهمان راه پیکار گران «بدر» و مجاهدان در راه خدا و صافی ضمیران خدا خواه در جهاد دشمنانش و مدافعان استوار دوستانش و یاری کنندگان اولیایش، پیش رفتی وچون آنان کوشیدی، پس خداوند بهترین، والاترین و کاملترین پاداشی که به مطیعان والیان امرش و اجابت کنندگان دعوتش می دهد، به تو عطا کند ...» 21.

امام صادق علیه السلام عقل ابداعگر و اندیشمند اسلام گواهی می دهد و خدا را به شهادت می طلبد بر اینکه عمویش عباس در جهادش دوشادوش برادرش، پدر آزادگان، امام حسین علیه السلام بر همان راه شهیدان بدر پیش رفت؛ رادمردانی که با خون پاک خود پیروزی همیشگی اسلام را مسجّل کردند و با یقین به عادلانه بودن آرمان خود و با آگاهی و بصیرت نام، شهادت را انتخاب کردند و پرچم توحید و کلمه حق را بر بلندای تاریخ به اهتزاز در آوردند. ابوالفضل العباس نیز در این راه درخشان پیش تاخت

و برای نجات اسلام از چنگال بی سر و پای اموی و ابوسفیان زاده که می خواست کلمه الهی را محو کند و پرچم اسلام را درهم بپیچد و مردم را به جاهلیت نخستین برگرداند، قیام کرد و به شهادت رسید.
ابوالفضل تحت فرماندهی برادرش، پدر آزادگان در برابر طاغوت خونریز اموی ایستاد و با پایداری و قیام آنان بود که کلمه حق تثبیت و اسلام پیروز شد و دشمنان حق و حقیقت و امام بشدت شکست خوردند.
امام صادق علیه السلام زیارت خود را ادامه می دهد و صفات برگزیده عمویش عباس را بر می شمارد و پاداش او را چنین یاد می کند:
«شهادت می دهم (که) حق نصیحت را بجا آوردی و نهایت تلاشت را کردی، پس خداوند تو را در میان شهیدان مبعوث کرد و روحت را با روحهای سعیدان همراه ساخت و در وسیعترین منزل بهشتی جای داد و بهترین غرفه را به تو عطا کرد و نامت را در «علیین» پر آوازه ساخت و با پیامبران، شهیدان و صالحان - که چه خوب رفیقانی هستند - محشورت کرد.
شهادت می دهم که تو سستی نکردی و عقب ننشستی و با بصیرت نسبت به امرت پیش رفتی در حالی که به صالحان اقتدا کرده بودی و پیامبران را پیروی می کردی.
پس خداوند ما، تو، پیامبرش و اولیایش را در جایگاه برگزیدگان و پاکان جمع کند که اوست مهربانترین مهربانان». 22
در قسمت پایانی زیارت، متوجه اهمیت بی‌مانند و موقعیت والای حضرت عباس نزد امام صادق علیه السلام می شویم؛ زیرا این قهرمان بزرگوار با نصیحت خالصانه و فداکاری در راه ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله، امام حسین علیه السلام از احترامی خاص نزد امام برخوردار گردید؛ لذا امام صادق دعا می کند تا خداوند عمویش را به بالاترین درجات قرب برساند و او را با پیامبران و صدیقان محشور کند.

3- حضرت حجت علیه السلام

مصلح بزرگ، حجت خدا و بقیة الله الاعظم، امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف - قائم آل محمد صلی الله علیه و آله در بخشی از سخنان زیبای خود درباره عمویش عباس علیه السلام چنین می گوید:
«سلام بر ابوالفضل، عباس بن امیرالمؤمنین، همدرد بزرگ برادر که جانش را فدای او ساخت و از دیروز بهره فردایش را برگزید، آنکه فدایی برادر بود و از او حفاظت کرد و برای رساندن آب به او کوشید و دستانش قطع گشت. خداوند قاتلانش، «یزید بن رقاد» و «حکیم بن طفیل طایی» را لعنت کند ...» 23
امام عصر - عجل الله تعالی فرجه - صفات والای ریشه دار در عمویش، قمر بنی هاشم و مایه افتخار عدنان را چنین بر می شمارد و می ستاید:
1- همدردی و همگامی با برادرش سید الشهداء علیه السلام در سخت‌ترین و دشوارترین شرایط تا آنجا که این همگامی و همدلی ضرب المثل تاریخ گشت.
2- فرستادن توشه آخرت با تقوا، خویشتنداری و یاری امام هدایت و نور.
3- فدا کردن جان خود، برادران و فرزندانش در راه سرور جوانان بهشت، امام حسین علیه السلام.
4- حفاظت از برادر مظلومش با خون خود.
5- کوشش برای رساندن آب به برادر و اهل بیتش هنگامی که نیروهای ستمگر و ظالم مانع از رسیدن قطره‌ای آب به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله شده بودند.

4- شاعران

شاعران آزاده متمسک به اهل بیت علیه السلام شیفته شخصیت ابوالفضل که در اوج بزرگی و شرافت می درخشید، بودند و تحت تأثیر شخصیت بی‌مانند و صفات والای او قصاید زیبایی سرودند که از شاهکارهای ادب عرب به شمار می رود. در اینجا پاره‌ای از آنها و شعرشان را نقل می کنیم:

1- کمیت:

بزرگترین شاعر اسلام «کمیت اسدی» دلباخته عظمت ابوالفضل بود و در یکی از «هاشمیات» جاودانه خود چنین سرود:

«... و ابوالفضل خاطره شیرین آنان، درمان جانها از دردهاست». 24

یاد ابوالفضل و سایر اهل بیت علیه السلام نزد هر بزرگ منشی شیرین است؛ زیرا یادآوری فضیلت و کمال مطلق است. همچنین داروی جانها از بیماریهای جهل و غرور و دیگر بیماریهای روحی است.

2- فضل بن محمد:

فضل بن محمد بن فضل بن حسن بن عبیدالله بن عباس علیه السلام از نوادگان ابوالفضل، شاعری آسمانی و شیفته شخصیت نیای بزرگش پرچمدار کربلاست. در قصیده‌ای چنین می سراید:

«ایستادگی عباس را در کربلا روزی که دشمن از همه سو دیوانه وار هجوم می آورد، به یاد می آورم. حمایت از حسین علیه السلام نموده و در نهایت تشنگی او را نگهبانی می کرد و روی نمی گرداند، سستی نشان نمی داد و پروانه وار به گرد وجود برادر می گشت. هرگز صحنه‌ای چون رفتارش با حسین - فضیلت و شرف بر او باد - ندیده‌ام چه صحنه بی مانندی که سرشار از فضیلت بود و جانشین او کردارش را تباه نکرده است». 25

این ابیات شجاعت و دلیری بی مانند ابوالفضل علیه السلام و نقش درخشان و افتخارآمیز او را در حمایت برادرش پدر آزادگان و دفاع از او با خون خود و سقایی خاندان او را به خوبی نشان می دهد. صحنه‌ای درخشانتر و زیباتر از این موضع و حضور بی مانند ابوالفضل در کنار برادرش وجود ندارد. مواضع و شخصیت ابوالفضل بر نواده‌اش «فضل» تأثیری شگفت‌آور دارد و او را شیفته کرده است؛ پس با قلبی آتشین و جانی سوخته، طی ابیات لطیفی جدش را چنین مرثیه می گوید:

«شایسته‌ترین کس برای گریستن بر او، رادمردی است که حسین را در کربلا به گریستن وا داشت؛ برادر و فرزند پدرش علی، ابوالفضل آغشته به خون. آنکه در همه حال حق برادری را بجا آورد و مواسات کرد - که از

ثناگویی او عاجزیم - و در عین تشنگی، برادر را بر خود مقدم داشت» 26.
آری، شایسته‌ترین مردمان برای بزرگداشت و گریستن بر او به سبب مصایب هولناکش، ابوالفضل سمبل ایستادگی و فضیلت است.
امام حسین علیه السلام با شهادت برادر، کمرش شکست و بر او به تلخی گریست؛ زیرا مهربانترین و نیکترین برادر خود را از دست داده بود.
3- سید راضی قزوینی:
شاعر علوی سید راضی قزوینی شیفته شخصیت ابوالفضل علیه السلام می شود و چنین او را می ستاید:
«ای ابوالفضل!
ای سرور فضیلت و ایستادگی و خویشتنداری!
فضیلت جز تو را به پدری قبول نکرد.
کوشیدی و به اوج عظمت و بزرگی دست یافتی، اما هر کوشنده‌ای به خواسته‌اش دست پیدا نمی کند.
با عزت و سرافرازی و علو همت از پذیرفتن ظلم سرباز زدی و پیکان نیزه‌ها را مرکب خود کردی» 27.
ابوالفضل علیه السلام از بنیانگذاران فضیلت و ایستادگی در دنیای عرب و اسلام به شمار می رود. حضرتش مراتب کمال را پشت سر گذاشت و به قله شرف و کرامت دست یافت و برای رهایی از ذلت و ظلم، پیکان نیزه‌ها را برگزید.
4- محمد رضا ازری:
حاج «محمد رضا ازری» در قصیده شیوای خود به ذکر و ستایش از صفات گرامی قمر بنی هاشم که قلب و عقل آزادگان را تسخیر کرده، پرداخته است و چنین می سراید:
«برای کسب یاد و نام نیک بکوش که نام نیک بهترین سرمایه کریمان است.
آیا ماجرای کربلا را که غبار پیکارش آسمان را تیره و تار و نبردش گوش فلک را کر کرده است نشنیده‌ای؟!
روزی که خورشید از شدت گردباد آن تیره شده و امام هدایت به ابوالفضل پناهنده شده بود».
در نخستین بیت، «ازری» آدمی را به کسب نام نیک فرا می خواند؛ زیرا تنها سرمایه ماندنی و پایدار همین ذکر جمیل است.
در دومین بیت به عبرت گرفتن از واقعه کربلا که آتش فشان فضایل و رادمردی های اهل بیت علیه السلام است، دعوت می کند.
در سومین بیت، «ازری» از پناه بردن سبط گرامی پیامبر اکرم و ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله به حضرت ابوالفضل علیه السلام سخن می گوید.

به ابیات دیگر «ازری» که در آنها از یاری ها و دلاوریهای عباس در راه برادرش سخن می گوید توجه کنیم:
«چون شیری از کنام خود پاسداری کرد و بر دشمنان شورید، آری، هژبر «شری» 28 از بیشه خود دفاع می کند.
کوبش شمشیرها، چونان تندر و رعده‌های ابر سنگین بود، از شیر مردی که با چهره خندان با انبوه دشمنان رو به رو می شود و با غرور سرش را تقدیم مرگ می کند، سرافرازی که در خانه ستم جایگیر نمی شود تا آنکه بر ستارگان چیره شود.
آیا قریش نمی دانست که او پیشاهنگ هر دشواری و آزموده سختیها است؟ !» 29.
این ابیات بدقت، قهرمانیها و نقش درخشان حضرت ابوالفضل در دفاع از برادرش پدر آزادگان را تصویر می کند و بریدن و هجوم چون شیر حضرت را به صفوف دشمن و درهم شکستن حیوان صفتانی را که برای دفاع از گرگان انسان نما جمع شده بودند نشان می دهد. ابوالفضل بدون توجه به انبوه دشمنان و سفلگان که صحرا را پر کرده بودند، با چهره‌ای خندان به پیکارشان می رفت و در راه کرامت خود و عزت برادرش به آنان جام مرگ می نوشاند.
قبایل قریش در این نبرد بود که دریافتند، عباس مرد دشواریها و فرزند و دست پرورده علی علیه السلام است؛آنکه بتهایشان را در هم شکسته و جاهلیتشان را نسخ کرده و به پذیرفتن اسلام وادارشان کرده بود.
نظرات امامان معصوم و برخی از بزرگان ادب عرب را درباره ابوالفضل العباس علیه السلام در همین جا به پایان می بریم.

پی نوشتها:

19- ذخیرة الدارین، ص 123 به نقل از عمدة الطالب.
20- ذخیرة الدارین، ص 123 به نقل از عمدة الطالب.
21- ر. ک: مفاتیح الجنان، زیارت حضرت عباس علیه السلام.
22- مفاتیح الجنان شیخ عباس قمی و دیگر کتب ادعیه و زیارات.
23- المزار، محمد بن مشهدی، از بزرگان قرن ششم.
24- الهاشمیات:
و ابوالفضل ان ذکرهم الحلو
شفاء النفوس من اسقام
عجیب آنکه شارح دیوان، ابوالفضل را عباس بن عبدالمطلب معرفی می کند (مؤلف).
25- قمر بنی هاشم، ص 147 به نقل از المجدی:
انّی لا ذکر للعباس موقفه
بکربلاء وهام القوم یختطف
یحمی الحسین و یحمیه علی ظماً
ولا یولی ولا یشنی فیختلف
ولا اری مشهداً یوماً کمشهده
مع الحسین علیه الفضل والشرف
اکرم به مشهداً بانت فضیلته
و ما اضاع له افعاله خلف
26- الغدیر، ج 3، ص 5:
احق الناس ان یبکی علیه
فتی ابکی الحسین بکربلاء
اخوه و ابن والده علی
ابوالفضل المضرج بالدماء
و من واساه لا یثنیه شیء
و جادله علی عطش بماء
27- اباالفضل یا من اسس الفضل والابا
أبی الفضل الا ان تکون له أبا
تطلبت اسباب العلی فبلغتها
و ما کل ساع بالغ ما تطلبا
و دون احتمال الضیم عزا و منعة
تخیرت اطراف الاسنة مرکبا

28- «کنام» شیران در کنار فرات که بعدها ضرب المثل شجاعت شد و گفته می شد:
کاسد الشری - (م).
29- فانهض الی الذکر الجمیل مشمراً
فالذکر أبقی ما اقتنته کرامها
او ما اتاک حدیث وقعة کربلا
انی و قد بلغ السماء قتامها
یوم ابوالفضل استجاربه الهدی
و الشمس من کدر العجاج لثامها
فحمی عرینته و دمدم دونها
و یذب من دون الشری ضرغامها
و البیض فوق البیض تحسب وقعها
زجل الرعود اذا اکفهر غمامها
من باسل یلقی الکتیبة باسماً
و الشوس یرشح بالمنیة هامها
واشم لا یحتل دار هضیمة
او یستقل علی النجوم رغامها
اولم تکن تدری قریش انه
طلاع کل ثنیة مقدامها
گزیده ای از کتاب زندگانی حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام تالیف علامه محقق باقر شریف قرشی، ترجمه سید حسن اسلامی ص 42-54

ویژگیهای روحی

مقدمه

سرورمان عباس علیه السلام دنیایی از فضایل و نیکی بود.
هر صفت نیک و گرایش والا را که بتوان تصور کرد، جزء ذاتیات او بود و همین افتخار او را بس که زاده امیرالمؤمنین علیه السلام دارای تمامی فضایل دنیا بود.
ابوالفضل همه فضیلتها و صفات پدر را به ارث برد تا آنکه نزد مسلمانان سمبل هر فضیلتی و نماد هر ارزشی والا گشت.
در اینجا به اختصار برخی صفات حضرت را یاد می کنیم:

1- شجاعت

دلیری و شجاعت، گویاترین نشان مردانگی است؛ زیرا نشانه قوت و استواری و ایستادگی در برابر حوادث می باشد.
ابوالفضل این صفت والا را از پدرش که شجاعترین انسان هستی است و دایی هایش که از دلاوران نامدار عرب بودند و در میان سایر قبایل بدین صفت مشهور بودند، به ارث برده بود.
ابوالفضل دنیایی از قهرمانیها بود و آنگونه که مورخان گفته‌اند در جنگهای همراه پدرش هرگز ترسی به خود راه نداد.
روز عاشورا نیز آن چنان شجاعتی از خود نشان داد که زبانزد تاریخ گشت.
ابوالفضل در این روز که از حماسی‌ترین روزهای تاریخ اسلام است، در برابر انبوه دشمنان - که دشت را پر کرده بودند - آنقدر دلاوری نشان داد که شجاعان قوم را متزلزل و عامه سپاهیان را هراسان کرد و زمین، زیر پایشان لرزید و مرگ بر آنان سایه افکند تا آنجا که به حضرتش پیشنهاد فرماندهی کل سپاه را - در صورت کناره‌گیری از یاری برادرش - دادند لیکن عباس بر آن تمسخر زد و بر ایمان و عقیده‌اش و دفاع از آرمان مقدسش افزوده شد.
شجاعت و دلاوری حضرت عباس علیه السلام در روز عاشورا برای به دست آوردن سودی مادی از این زندگی نبود، بلکه دفاع از مقدسترین آرمانهای مجسم در نهضت برادرش سیدالشهداء بزرگترین مدافع حقوق محرومان و ستمدیدگان به شمار می رفت.

شاعران از شجاعت، دلیری، رادمردی حضرت و شکستی که یک تنه به سپاه اموی وارد کرد، همواره در شگفت بوده‌اند و شیفته شخصیت والای او گشته‌اند. برای مثال، شماری از آنان را که در این باب داد سخن داده‌اند می آوریم.
الف - سید جعفر حلی:
شاعر علوی «سید جعفر حلی» در قصیده درخشان خود، ترس و هراس سپاه اموی از پیکارهای حضرت را چنین تصویر می کند:
«از شیر کار آزموده نبردها، بر سپاهیان اموی، عذاب فرو ریخت، جز هجوم شیری خشمگین و غرّان که خواسته‌اش را نیک آشکار کرده بود، چیزی آنان را هراسان نکرد.
ترس از مرگ، چهره‌های آنان را اندوهگین کرده بود.
اما عباس در آن میانه خندان بود.
میمنه و میسره سپاه را درهم می ریخت، آنان را درهم می کوفت و سرهایشان را درو می کرد.
دلاوری به او حمله نمی کرد مگر آنکه می گریخت و سرش، پیشاپیش او حرکت می کرد.
اسبان را چنان با نیزه‌اش رنگ‌آمیزی کرد که سیاه و سپیدشان یکسان شدند.
برشکارش خشمناکانه هجوم نمی آورد مگر آنکه بلای محتوم را بر او سرازیر می کرد.
پیشروی او رنگی از درنگ و هراس داشت، گویی برای تسلیم پیش می رود. قهرمانی که شجاعت را از پدرش به ارث برد و بدان، دماغ پر باد گمراه زادگان را به خاک مالید».
می‌بینید چگونه «حلی» هراس فراگیر امویان را از هجوم قمر بنی هاشم، قهرمان اسلام وصف می کند و آشفتگی صفوف آنان را تصویر می نماید.
عباس با قلبی آرام و چهره‌ای خندان به لشکر دشمن می تازد و از کشته، پشته می سازد و اسبان آنان را با خونشان رنگین می کند.
تا جایی که می دانیم هرگز کسی شجاعت و دلیری را چنین ترسیم نکرده است و بدون گزافگویی، عباس - همانگونه که مورخان نوشته‌اند - خسارتهای سنگینی به اهل کوفه وارد کرد.
«سید جعفر حلی» همچنان در وصف شجاعت ابوالفضل، داد سخن می داد و می گوید:

«قهرمانی که هنگام سوار شدن بر اسب بزرگ، گویی کوهی سرافراز، بر اسب نشسته است و شگفتا که اسبی،
چنین کوهی را خوب تحمل می کند و رهوار می تازد!
سوگند به برق شمشیرش - و من جز به آذرخش آسمانی، سوگند نمی خورم - اگر شهادت او مقدر نبود، با شمشیرش هستی را می زدود؛ لیکن این خداوند است که هر چه اراده کند، مقدر می سازد و بر آن حکم می راند». 30
تیغ ابوالفضل صاعقه‌ای ویرانگر بود که بر کوفیان فرود آمد و اگر قضای الهی نبود، آنان را از صفحه روزگار محو می کرد.
ب - کاشف الغطاء:
امام «محمد کاشف الغطاء» شیفته شجاعت ابوالفضل شده و طی قصیده درخشانی او را چنین می ستاید:
«هنگامی که عباس خندان به رزمگاه پا می گذاشت، چهره‌های امویان را هراس از مرگ، دژم (اندوهگین) می کرد.
به مرگ آوری، آگاه بود و شمشیرش کار آزمودگان را از پا در می آورد.
وقتی که تیرگی و سختی جنگ، چون شبی تاریک به اوج می رسید، مرگبارترین روز دشمنانش آغاز می شد». 31
هراس از ابوالفضل چهرهای اموریان را تیره کرده، زیرا سرهای قهرمانان آنان را درو کرد و روحیه آنان را درهم شکست و بارانی از عذاب بر آنان فرو بارید.
ج - فرطوسی:
شاعر دلباخته اهل بیت، شیخ «عبدالمنعم فرطوسی» - نور به قبرش ببارد - در حماسه جاویدان خود، دلیری و شجاعت ابوالفضل در میدان نبرد را چنین می ستاید:
«در هر هجومی در جهاد، کوه است و در استواری هنگام رویارویی کوهی است. تمامی گردی و عزت پدرش علی در او ریشه دواند و بارور گشت.
در هر دلی و جانی، نقشی از خود به یادگار گذاشته و در هر دیدار، هراسی در روان دشمن افکنده است».
سپس همو، شکستهای سنگین سپاه اموی به وسیله ابوالفضل را چنین ترسیم می کند:
«چون پرچمی بر فراز دژی، بر پشت اسب خود نشست و در تیرگی چون شب جنگ، ماهوار درخشید. دلهای دلاوران از دیدن هیبت او فرو ریخت و چون هوا از پهلوهایشان به درآمد و بدنهای در هم شکسته‌شان بر زمین افتاد در حالی که سرهایشان پران بود و او انبوه لشکریان را باید بیضای خود به سوی مرگ می راند» 32.
شجاعت و دلاوری ابوالفضل، شاعران بزرگ را شیفته خود کرد و ضرب

المثل تاریخ گشت.
آنچه بر اهمیت این شجاعت می افزاید «لله» بودن آن است. حضرت، شجاعت خود را در راه یاری حق و دفاع از آرمانهای والای اسلام به کار گرفت و هرگز دربند دستاوردهای مادی زندگی زودگذر نبود.

2- ایمان به خدا

قوت ایمان به خدا و استواری در آن، یکی از بارزترین و بنیادی‌ترین ویژگیهای ابوالفضل بود.
حضرت در دامان ایمان، مرکز تقوا و آموزشگاه خداپرستی و خدا خواهی، تربیت یافت و پدرش، پیشوای موحدان و سرور متقیان، جانش را با جوهر ایمان و توحید حقیقی پرورش داد و تعذیه کرد.
پدر، او را با ایمان مبتنی بر آگاهی و تعمق در حقایق هستی و رازهای طبیعت، تغذیه نمود؛ ایمانی که خود چنین وصفش کرده بود:
«اگر پرده‌ها برایم کنار زده شوند، بر یقینم افزوده نخواهد شد».
این ایمان ژرف و ریشه‌دار با ذرات وجود حضرت عباس عجین شد و او را به یکی از بزرگان تقوا و توحید بدل ساخت. و بر اثر همین ایمان پایدار و عظیم بود که ایشان، خود، برادران و شماری از فرزندانش را در راه خدا و تنها برای خدا قربانی کرد.
عباس علیه السلام با دلاوری به دفاع از دین خدا و حمایت از عقاید اسلامی که در آستانه تحریف شدن و نابودی در زمان حکومت امویان قرار گرفته بود، برخاست و در این کار فقط خداوند و رضای حق و جایگاه اخروی را مد نظر داشت.

3- خویشتنداری

یکی دیگر از صفات برجسته ابوالفضل علیه السلام عزت نفس و خویشتنداری بود.
حضرت از زندگی خفت بار زیر سایه حکومت اموی ابا داشت؛ حکومتی که بندگان خدا را برده خود و اموال بیت‌المال را دارایی شخصی کرده بود و به دنبال برادرش، پدر آزادگان که صلای عزت و کرامت در داده بود و مرگ زیر سایه‌های نیزه‌ها را سعادت و زندگی با ظالمان را اندوهبار اعلام کرده بود، دست به قیامی خونین زد و به میدان نبرد و جهاد پا گذاشت.
ابوالفضل علیه السلام در روز عاشورا عزت نفس و خویشتنداری را با تمام ابعاد و آفاقش مجسم ساخت. امویان او را به شرط کناره‌گیری از برادرش، وعده فرماندهی کل قوا دادند، لیکن حضرت بر آنان تمسخر زد و فرماندهی سپاه آنان را لگدمال کرد و با شوق و اخلاص، به سوی آوردگاه شتافت و در راه دفاع از حریت، دین و آزادگی خود، کند آوران را به خاک انداخت و سرها را درو کرد.

4- صبر

یکی از ویژگیهای ابوالفضل علیه السلام شکیبایی و بردباری در برابر حوادث تلخ و دشوار بود.
مصایبی که در روز عاشورا بر سر حضرت آمد، کوهها را می گداخت، لیکن ایشان همچنان استوار بودند و کمترین سخنی دال بر دردمندی بر زبان نیاوردند. حضرت همچون برادرش، سیدالشهداء - که صبرش از صلابت و سنگینی کوههای سر به فلک کشیده، بیش بود - و به پیروی از امامش، خود و اراده‌اش را تسلیم پروردگار بزرگ کرد و هر چه را بر خود و خاندانش نازل شد با چشم رضامندی نگریست. حضرت ابوالفضل علیه السلام، ستارگان تابناک و اصحاب باوفا را می دید که بر دشت سوزان کربلا چون قربانیها به خون تپیده‌اند و آفتاب، آنان را می گدازد، مویه و فریاد کودکان را می شنید، که بانگ العطش سر داده‌اند، نوحه بانوان حرم وحی بر گشتگان خود را می شنید، تنهایی برادرش، سیدالشهداء را در میان کرکسهای کوفه و مزدوران ابن مرجانه که برای کشتنش بر یکدیگر پیشی می گرفتند تا به رهبرشان نزدیک شوند، می دید. آری، همه این حوادث سنگین را می دید، لیکن امر خود را به خدای متعال واگذار کرده بود و بدون کمترین تزلزلی پاداش را از پروردگارش درخواست می کرد.

5- وفاداری

یکی دیگر از صفات ابوالفضل که از برترین و برجسته‌ترین صفات است، «وفاداری» است. حضرت‌در این صفت، گوی سبقت از همگان ربود و رکوردی جاودانی برجای گذاشت و به بالاترین حد آن رسید. نمونه‌های وفاداری حضرت را دراینجا می آوریم.

الف - وفاداری به دین:

ابوالفضل العباس علیه السلام از وفادارترین کسان به دین خود بود و بشدت از آن دفاع کرد.

هنگامی که اسلام در خطر نابودی قرار گرفت و دشمنان کمر بسته آن - امویان - با تمام وجود به انکار آن برخاستند و شبانه روز محو آن را وجهه نظر خود قرار دادند و با آن جنگیدند، ابوالفضل به رزمگاه پا گذاشت و در راه دین خود، مخلصانه جهاد کرد تا آنکه کلمه توحید در زمین برقرار باشد و در آرمانهای اعتقادیش دستانش قطع گشت و به خون خود در غلتید.

ب - وفاداری به امت:

سرور ما حضرت عباس علیه السلام می دید که امت اسلامی در زیر کابوس تیره امویان دست و پا می زند و زندگی مرگبار سراسر ذلت و خواری را سپری می کند گروهی از مجرمان اموی سرنوشت آنان را در دست گرفته، ثروتهای آنان را به باد می دهند، با مقدرات آنان بازی می کنند و حتی یکی از سپاسگزاران اموی با وقاحت و بدون شرم و حیا اعلام می کند که:

«(منطقه) سواد؛ باغستان قریش است» و چه اهانتی به امت بیش از این.

در برابر وضعیت طاقت فرسا، ابوالفضل وفاداری به امت را در قیام دید.

پس همراه با برادرش و گروهی از رادمردان اهل بیت و آزادگان دلباخته آنان به پا خاست و شعار آزادی از یوغ بندگی امویان را سر داد و رهایی امت اسلامی از بردگی آنان را هدف خود کرد و جهادی مقدس برای بازگرداندن زندگی کریمانه برای آنان را آغاز کرد و در راه این هدف والا، خود و تمامی بپاخاستگان به شهادت رسیدند.

پس کدام وفاداری به امت مثل این وفاداری است؟!

ج - وفاداری به وطن:

سرزمین اسلامی در گرداب محنت و رنجهای توانفرسا در ایام حکومت امویان، غوطه‌ور بود.

استقلال و کرامت خود را از دست داده بود و به باغستانی برای امویان، سرمایه‌داران قریش و دیگر مزدوران بدل گشته بود.

تهیدستی و فقر، همه گیر و مصلحان و آزادگان خوار شده بودند و مجالی برای آزادی فکر و نظر نمانده بود.
حضرت عباس تحت رهبری برادرش سید الشهداء برای درهم شکستن این حکومت سیاه و فروپاشی پایه‌های آن، قیام کرد و بر اثر فداکاریهای آنان بود که طومار حکومت اموی پس از چندی درهم پیچیده شد؛در حقیقت بزرگترین وفاداری به وطن اسلامی همین است.
د - وفاداری به برادر:
ابوالفضل پیمانی را که با خداوند برای حفظ بیعت خود با برادرش ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله و اولین مدافع حقوق مظلومان و محرومان بسته بود، بدان وفادار ماند. مردمان در طول تاریخ مانند این وفاداری در حق برادر را ندیده‌اند و قطعاً زیباتر از این وفاداری در کارنامه وفای انسانی به ثبت نرسیده است؛ وفاداری‌ای که هر آزاده شریفی را به خود جذب می کند.

6- قوت اراده

«استواری و قدرت اراده» از مهمترین و بارزترین صفات بزرگان جاوید تاریخ است که در کار خود موفق بوده‌اند؛ زیرا محال است افراد سست عنصر و ضعیف الاراده بتوانند کمترین هدف اجتماعی را محقق کنند یا کاری سیاسی را به پایان برند.
ابوالفضل علیه السلام در اراده نیرومند و عزم و جزم، در بالاترین سطح قرار داشت. به اردوگاه حق پیوست و بدون تزلزل یا تردید، پیش رفت و در عرصه تاریخ به عنوان بزرگترین فرمانده بی مانند شناخته شد و اگر این صفت در او نبود، افتخار و جاودانگی در طول تاریخ برایش ثبت نمی شد.

7- مهربانی

محبت و مهربانی به محرومان و ستمدیدگان بر وجود ابوالفضل مستولی بود و این پدیده به زیباترین شکل خود در کربلا آشکار شد و جلوه کرد؛ سپاه امویان آبشخور فرات را بر اهل بیت بستند تا آنان بر اثر تشنگی بمیرند یا تسلیم گردند. ابوالفضل که لبهای خشکیده، و چهره‌های رنگ پریده فرزندان برادرش و دیگر کودکان را از شدت تشنگی دید، قلبش فشرده گشت و از عطوفت و مهربانی دلش آتش گرفت.
سپس به مهاجمان حمله کرد، راهی برای خود گشود و برای کودکان آب آورد و آنان را سیراب کرد.
در روز دهم محرم نیز بانگ «العطش* کودکان را شنید، دلش به درد آمد و مهر به آنان، او را از جا کند.
مشکی برداشت و در میان صفوف به هم فشرده دشمنان خدا رفت، با آنان درآویخت و از فرات دورشان ساخت، مشتی آب برداشت تا تشنگی خود را بر طرف کند، لیکن مهربانی او اجازه نداد قبل از برادر و کودکانش سیراب شود، پس آب را فرو ریخت. حال در تاریخ امتها و ملتها بگردید آیا چنین محبت و رحمتی را - جز در قمر بنی هاشم و افتخار عدنان - خواهید یافت؟!
اینها پاره‌ای از صفات و فضایل ابوالفضل است که با داشتن آنها - چون پدرش - به بالاترین قله مجد و کرامت دست یافت.

پی نوشتها

30- وقع العذاب على جيوش امية
من باسل هو فى الوقايع معلم
ما راعهم الاتقحم ضيغم
غيران يعجم لفظه ويدمدم
عبسست وجوه القوم خوف الموت
و العباس فيهم ضاحک يتبسم
قلب اليمين على الشمال و غاص فى
الاوساط يحصد للرؤوس و يحطم
ما کر ذوباس له متقدما
الا وفرو رأسه المتقدم
صبغ الخيول برمحه حتى غدا
سيان اشقرلونها والادهم
ماشد غضبانا على ملمومة
الاوحل بها البلاء المبرم
وله الى الاقدام نزعة هارب
فکانما هو بالتقدم يسلم
بطل تورث من ابيه شجاعة
فيها انوف بنى الضلالة ترغم
بطل اذا رکب المطهم خلته
جبلا اشم يخف فيه مطهم
قسماً بصارمه الضيقل و اننى
فى غير صاعقة السماء لا اقسم
لولا اقضا لمحا الوجود بسيفه
والله يقضى ما يشاء و يحکم
31- و تعبس من خوف وجوه امية
اذا کر عباس الوغى يتبسم
عليم بتأويل المنية سيفه
تزول على من بالکريهة معلم
وان عادليل الحرب بالنقح اليلا
فيوم عداه منه بالشرايوم
32- ملحمة أهل البيت، ج 3، ص 329 - 320:
علم للجهاد فى کل زحف

علم فی الثبات عند اللقاء
قد نما فیه کل بأس و عز
من علی بنجدة و اباء
هو ثبت الجنان فی کل روع
و هو روع الجنان من کل راء
فارتقی صهوة الجواد مطلاً
علما فوق قلعة شماء
و تجلی و الحرب لیل قثام
قمراً فی غیاهب الظلماء
فاستطارت من الکماة قلوب
افرغت من ضلوعها کالهواء
و تهاوت جسومهم و هی صرعی
و استطارت رؤوسهم کالهباء
و هو یرمی الکتائب السود رجماً
بالمنایا من الید البیضاء
گزیده ای ازکتاب زندگانی حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام
تالیف علامه محقق باقرشریف قرشی، ترجمه سید حسن اسلامیص55-65

به سوی سرزمین شهادت

ابوالفضل العباس علیه السلام با نهضت بزرگ اسلامی که برادرش سرور آزادگان و سیدالشهدا امام حسین علیه السلام آغاز کرد، همگام و همراه شد؛ نهضت عظیمی که از بزرگترین نهضتهای جهانی و پر ثمرترین آنها برای ملتهای روی زمین به شمار می رود. این نهضت، سیر تاریخ را دگرگون کرد، همه عالم را تکان داد، انسان مسلمان را آزاد نمود و گروههای ملی مسلمان را به سرپیچی از حکومت ظلم و ظالم ستیزی، برانگیخت.
قمر بنی هاشم و افتخار عدنان در این نهضت، فعالانه شرکت کرد و نقشی مثبت ایفا نمود، در تمام مراحل آن با برادرش حسین علیه السلام همکاری کرد، تمام اهداف و خواسته‌های رحیمانه و خیرخواهانه‌اش را برای محرومان و ستمدیدگان، دانست و به آنها ایمان آورد.
عباس، برجسته‌ترین عضو این نهضت درخشان بود.
مطیعانه ملازمت برادر را پی گرفت، خواسته‌های او را بر آورد، بازوی توانمند او گشت، به گفته‌اش ایمان آورد، مواضع و آرمانهایش را تصدیق کرد و در سیر جاودانه‌اش از مدینه به مکه و سپس به سرزمین کرامت و شهادت، از برادر جدا نشد. در هر موقف و موضعی از نهضت امام حسین علیه السلام عباس همراه و شریک او بود.

امام حسین علیه السلام مکه را ترک کرد و در آنجا نماند؛ زیرا دانسته بود یزید گروهی تروریست را برای به شهادت رساندن حضرت - اگر چه به پرده‌های کعبه چنگ زده باشد - فرستاده است؛ لذا از این موضوع اندیشناک شد که مبادا در حرم خدا که امن است و در ماه حرام، خونش ریخته شود.
علاوه بر آن، سفیر امام، مسلم بن عقیل به امام نامه نوشته بود و آمادگی کوفیان برای استقبال از حضرت و جانبازی در راه ایشان برای تشکیل حکومت علوی در آن خطه و پشتیبانی کامل آنان را از حضرت اعلام نموده و امام را به آمدن به کوفه تشویق کرده بود.
امام همراه خانواده و گروهی تابناک از برومندان بنی هاشم که اسوه‌های مردانگی، عزم و استواری بودند و در رأسشان حضرت ابوالفضل قرار داشت، با پرچمی برافراشته بر سر امام حسین که از مکه راه کربلا، سرزمین شهادت و وفاداری را پیش گرفتند. حضرت عباس همواره مراقب کاروان و برآوردن خواسته‌های بانوان و فرزندان برادرش بود و با کوششهای خود، سختی راه را آسان می کرد و مشکلات آنان را برآورده می ساخت، به اندازه‌ای که محبت و توجه او را وصف‌ناپذیر یافتند.
امام با طوفانی از اندیشه‌های تلخ، مسیر جاودانی خود را دنبال می کرد، یقین داشت همان کسانی که با نامه‌های خود امام را به آمدن تشویق کرده بودند، او و خاندانش را به شهادت خواهند رساند. در راه، شاعر بزرگ «فرزدق - همام بن غالب» به خدمت امام مشرف شد و پس از سلام و درود گفت:
«پدر و مادرم به فدایت یابن رسول الله!
چه شد که حج را رها کردی؟».
امام تلاش حکومت را برای به شهادت رساندن ایشان به او گفت و ادامه داد:
«اگر عجله نمی کردم، کشته می شدم ...».
سپس حضرت سریعاً از او پرسید:
«از کجا می آیی؟».
- از کوفه. - «اخبار مردم را برایم بازگو». فرزدق با آگاهی و صداقت، وضعیت موجود کوفه را برای امام بیان کرد، آن را ناامید کننده توصیف نمود و گفت:
«به شخص آگاهی دست یافته‌ای. دله

ای مردم با تو و شمشیرهایشان با بنی امیه است، قضا از آسمان فرود می آید، خداوند هر چه اراده کند انجام می دهد ... و پروردگار ما هر روز در کاری است ...».
امام با بیانات ذیل، سخنان فرزدق را تأیید کرد، او را از عزم استوار و اراده نیرومند خود برای جهاد و دفاع از حریم اسلام با خبر ساخت و توضیح داد که اگر به مقصود دست یافت که چه بهتر والاّ در راه خدا به شهادت رسیده است:
«راست گفتی، همه کارها، از آن خداست، خداوند آنچه اراده کند انجام می دهد و پروردگار ما هر روزدر کاری است، اگر قضای الهی بر مقصود ما قرار گرفت، بر نعمتهایش او را سپاس می گزاریم و برای ادای شکرش از همو یاری می خواهیم و اگر قضای حق، مانع خواسته ما گشت، آنکه حق، نیت او و پرهیزگاری طینت او باشد، از جاده حقیقت جدا نشده است.
سپس حضرت این ابیات را سرودند:
«اگر دنیا ارزشمند تلقی می شود، پس خانه پاداش الهی برتر و زیبنده‌تر است. و اگر بدنها برای مرگ ساخته شده‌اند، پس کشته شدن آدمی با شمشیر در راه خدا، بهتر است. و اگر روزیهای آدمیان مقدر و معین باشد، پس تلاش کمتر آدمی دربه دست آوردن روزی، زیباتر است. و اگر مقصود از جمع آوری اموال، واگذاشتن آنهاست، پس چرا آدمی نسبت به این واگذاشتنی‌ها بخل می ورزد؟»
.33
این ابیات، گویای زهد حضرت در دنیا، علاقه شدیدشان به دیدار خداوند متعال و تصمیم استوار و خلل ناپذیرشان بر جهاد و شهادت در راه خداست.
دیدار امام با فرزدق، تن به ذلت دادن مردم و بی توجهی‌شان به یاری حق را نشان داد.
فرزدق که از آگاهی اجتماعی و فرهنگی برجسته‌ای برخوردار بود، امام و ریحانه رسول اکرم صلی الله علیه و آله را دید که به سوی شهادت پیش می رود و نیروهای باطل برای جنگ با ایشان آماده شده‌اند، لیکن از همراهی با حضرت و یاری ایشان خودداری کرد و زندگی را بر شهادت ترجیح داد.
اگر حال فرزدق چنین باشد، پس درباره جاهلان و مردم نادان و سیاهی لشکر چه باید گفت؟!

خبر شهادت مسلم علیه السلام

کاروان حسینی بدون توقف، صحرا را درنوردید، تا آنکه به «زرود» رسید، در آنجا حضرت امام حسین علیه السلام، مردی را مشاهده کرد که از سمت کوفه می آید، لذا به انتظار آمدن او در همانجا توقف کرد، زمانی که آن مرد امام حسین علیه السلام را دید، از مسیر اصلی خارج شده و به راه خود ادامه داد.
«عبدالله بن سلیمان اسدی و منذر بن المشمعل اسدی» که همراه امام بودند و علاقه ایشان را به پرس و جو از آن مرد دریافتند، به شتاب خود را به او رساندند و اخبار کوفه را از او پرسیدند. در پاسخ آن دو نفر گفت:
«قبل از خروج از کوفه دیدم که مسلم بن عقیل و هانی بن عروه را کشتند و ریسمان در پاهایشان انداختند و در بازارها بر زمین کشیدند».
آنان با آن مرد وداع کردند و شتابان نزد امام آمدند. همین که حضرت در ثعلبیه فرود آمد، آنان به ایشان گفتند:
«خداوند تو را مشمول رحمت خود قرار دهد، خبری داریم، اگر بخواهی آن را آشکار گوییم و اگر اراده کنی، آن را نهانی به شما بگوییم».
حضرت نگاهی به اصحاب بزرگوار خود کرد و سپس گفت:
«اینان محرم رازند».
(آن دو نفر گفتند):
«سواری را که غروب دیروز از رو به رویمان آمد دیدید؟».
(امام فرمود):
«آری، می خواستم از او پرس و جو کنم».
(در ادامه به امام عرض کردند):
«به خدا سوگند!
اخبار او را برای شما به دست آوردیم، او مردی است از ما، صاحب رأی و صدق وخرد، وی برای ما گفت که از کوفه خارج نشده بود که دید مسلم و هانی را کشتند و اجسادشان را در بازارهای کوفه بر زمین کشیدند ...».
دلهای علویان و شیعیان آنان از این خبر فاجعه‌آمیز، پاره پاره شد، انفجار گریه و مویه، آنجا را لرزاند و سیل اشک سرازیر شد؛ بانوان اهل بیت نیز شریک گریه آنان شدند.
و برایشان پیمان شکنی و نیرنگ کوفیان آشکار شد و دریافتند که اهل بیت به همان سرنوشتی دچار خواهند شد که مسلم دچار گشت.
امام متوجه فرزندان و نوادگان عقیل گشت و فرمود:
«نظر شما چیست؟

مسلم کشته شده است».
آن رادمردان چون شیرانی از جا جهیدند، مرگ را خوار شمردند، زندگی را مسخره کردند، پایداری خود را بر ادامه راه مسلم اعلام کردند و گفتند:
«نه، به خدا قسم!
باز نمی گردیم تا آنکه انتقام مسلم را بگیریم یا همچون او به شهادت برسیم».
پدر آزادگان در تأیید گفته آنان فرمود:
«پس از آنان دیگر زندگی ارزشی ندارد».
سپس ابیات زیر را برخواند:
«پیش می روم، مرگ بر رادمرد ننگ نیست، اگر نیت حقی داشته باشد و در حالی که مسلمان است جهاد کند.
پس اگر بمیرم، پشیمان نمی شوم و اگر زنده بمانم، ملامت نمی گردم.
همین ننگ تو را بس که ذلیل گردی و تو را به ناشایست مجبور کنند». 34
ای پدر آزادگان!
تو استوار، مصمم، سربلند، با عزم و با چهره‌ای روشن در راه کرامت به سوی مرگ پیش رفتی و در برابر آن پلیدان غرقه در گنداب گناه و رذایل، سست نشدی، تن ندادی و ساکت نماندی.

خبر دردناک شهادت عبدالله.

کاروان امام بدون درنگ همچنان پیش می رفت، تا آنکه به «زباله» 35 رسید. در آنجا خبر جانگداز شهادت قهرمان بزرگ «عبدالله بن یقطر» را به حضرت دادند. امام، عبدالله را برای ملاقات با مسلم بن عقیل فرستاده بود، اما مأموران ابن زیاد او را دستگیر کردند و تحت الحفظ نزد پسر مرجانه فرستادند. همین که او را پیش آن پلید پست آوردند بر او بانگ زد:
«بر بالای منبر شو و کذاب - مقصودش امام حسین بود - پسر کذاب را لعن کن، تا آنگاه رأی خود را در باب تو صادر کنم ...».
پسر مرجانه او را مثل مأموران خود و از سنخ جلادانش می پنداشت که ضمیرشان را به او فروخته بودند، غافل از آنکه عبدالله از آزادگان بی مانندی است که در مکتب اهل بیت علیه السلام پرورده شده‌اند و برای این امت، شرف و افتخار به یادگار گذاشته‌اند.
قهرمان بزرگ بر منبر رفت، صدایش را که صدایی کوبنده و حق خواه بود بلند کرد و گفت:
«ای مردم !
من فرستاده حسین پسر فاطمه، به سوی شما هستم تا او را یاری کنید و علیه این زنازاده، پسر زنازاده، پشتیبان حضرت باشید ...»
عبدالله سخنان انقلابی خود را پی گرفت و کوفیان را به یاری ریحانه رسول خدا و دفاع از او و ستیز با حکومت اموی که مسلمانان را خوار کرده و آزادیها و اراده‌شان را سلب نموده بود، دعوت کرد.
پسر مرجانه از خشم، سیاه شد و بر خود پیچید، پس دستور داد این بزرگ مرد را از بام قصر به زیر اندازند. مأموران او را بر بالای قصر بردند و از آنجا به پایین انداختند که بر اثر آن، استخوانهای عبدالله خرد شد و هنوز جان در بدن داشت که مزدور پلید «عبدالملک لخمی» برای تقرب به پسر مرجانه، سر عبدالله را از تن جدا کرد.
خبر شهادت عبدالله بر امام سنگین بود و ایشان را از زندگی نومید کرد و دانست که به سوی مرگ پیش می رود، لذا دستور داد اصحاب و همراهانی که عافیت طلبانه همراه امام راه افتاده بودند، جمع شوند، سپس کناره‌گیری مردم از یاری امام و جهت‌گیری آنان به سوی بنی امیه را با ایشان در میان گذاشت و فرمود:
«اما بعد:
شیعیان ما، ما را وا گذاشتند، پس هر کس از شما دوست دارد، می تواند راه خود را بگیرد و برود که من بیعتم را برداشتم».

آزمندانی که برای به دست آوردن غنیمت و دستیابی به مناصب دولتی، گرد حضرت جمع شده بودند، ایشان را وا گذاشتند و پراکنده شدند، تنها اصحاب بزرگوار که آگاهانه از حضرت پیروی کرده بودند و کمترین طمعی نداشتند با ایشان ماندند.
در آن مرحله تعیین کننده، امام به صراحت، واقعیت را با اصحاب خود در میان گذاشت، به آنان گفت که به سوی شهادت می رود نه سلطنت و قدرت و هر کس با او بماند با کسب رضای خدا رستگار خواهد شد.
اگر امام از شیفتگان حکومت بود، چنین به صراحت سخن نمی گفت و مسایلی را پنهان می داشت؛ زیرا در آن هنگام بیشترین نیاز را، به یاور و پشتیبان داشت.
امام در هر موقعیتی، از اصحاب و اهل بیت خود می خواست تا از او کناره‌گیری کنند و حضرت را واگذارند. علت این کار آن بود که همه آگاهانه پایان حرکت خود را بدانند و کسی ادعا نکند از واقعیت بی‌خبر بوده است.

کاروان امام صحرا را در می نوردید تا آنکه به «شراف» رسید. در آنجا چشمه آبی بود.
حضرت به رادمردانش دستور داد هرچه می توانند با خود آب بردارند. آنان چنان کردند و کاروان امام مجدداً به حرکت درآمد. نگاهان بکی از اصحاب امام، بانگ تکبیر سر داد، حضرت شگفت‌زده از او پرسید:
«چرا تکبیر گفتی؟».
- نخلستانی دیدم. یکی از اصحاب امام که راه را می شناخت، سخن او را رد کرد و گفت:
«اینجا اصلاً نخلی نیست، آنها پیکانهای نیزه‌ها و گوشهای اسبانند».
امام در آن نقطه تأمل کرد و سپس گفت:
«من هم آنها - نیزه‌ها و گوشهای اسبان - را می بینم».
امام دانست که آنان طلایگان سپاه اموی هستند که برای جنگ با ایشان آمده‌اند، پس به اصحاب خود فرمود:
«آیا پناهگاهی نداریم تا بدان پناه ببریم و آن را پشت خود قرار دهیم و با آنان از یک جهت رو در رو شویم؟
یکی از اصحاب که به راهها، نیک آشنا بود به حضرت گفت:
«چرا، در کنارتان کوه «ذو حسم» قرار دارد، اگر به سمت چپتان بپیچید و بر آن دست یابید و زودتر برسید، خواسته شما برآورده شده است».
کاروان امام بدان سمت پیچید. اندکی نگذشت که لشکر انبوهی به رهبری «حر بن یزید ریاحی» آنان را متوقف کرد.
پسر مرجانه از او خواست بود «صحرای جزیره» را طی کند تا امام را پیدا کرده بازداشت نماید. تعداد سپاهیان حربه گفته مورخان حدود هزار سوار بود.
آنان در ظهر، راه را بر امام بستند در حالی که از شدت تشنگی در آستانه هلاکت بودند. حضرت بر آنان ترحم کرد و به اصحاب خود دستور داد آنان و اسبانشان را سیراب کنند یاران امام تمام افراد سپاه دشمن را سیراب کردند و سپس متوجه اسبان شدند و با ظروف مخصوصی، آنها را نیز سیراب کردند ظرف را در مقابل اسبی می گرفتند و پس از آنکه چند بار از آن می نوشید، نزد اسب دیگر می رفتند تا آنکه تمامی اسبان سیراب شدند.
امام به آن درندگان پست که به جنگ حضرت آمده بودند، چنین لطف کرد و از تشنگی کشنده نجاتشان داد، لیکن این مروت و انسانیت امام در آنان

اثری نداشت و آنان بر عکس رفتار کردند، آب را بر خاندان نبوت بستند تا آنکه دلهایشان از تشنگی پاره پاره شد.

سخنرانی امام علیه السلام

امام علیه السلام برای واحدهای آن سپاه سخنرانی بلیغی ایراد کرد و طی آن روشن کرد که برای جنگ با آنان نیامده است، بلکه برای راهایی ایشان حرکت کرده است و می خواهد آنان را از ظلم و ستم امویان نجات دهد. همچنین آمدن ایشان به درخواست خود کوفیان بوده است که با ارسال نمایندگان و نامه‌ها از حضرت، برای برپایی حکومت قرآن دعوت کرده‌اند. در اینجا فقراتی از بیانات آن بزرگوار را نقل می کنیم:

«ای مردم!

در برابر خداوند بر شما حجت را تمام می کنم و راه عذر را می بندم، من به سوی شما نیامدم مگر پس از رسیدن نامه‌هایتان و فرستادگانتان که گفته بودید:

و ما را امامی نیست، پس به سوی ما روی بیاور، چه بسا که خداوند ما را به وسیله تو بر طریق هدایت مجتمع کند.

پس اگر همچنان بر گفته‌های خود هستید که من نزدتان آمده‌ام، لذا با دادن عهد و پیمانی مرا به خودتان مطمئن کنید و اگر از آمدن من خشنود نیستید، از شما روی می گردانم و به جایی که از آن به سویتان آمدم، باز می گردم». آنان خاموش ماندند؛ زیرا اکثریتشان از کسانی بودند که با حضرت، مکاتبه کرده و با سفیر بزرگ حضرت، مسلم بن عقیل به عنوان نایب ایشان بیعت کرده بودند. هنگام نماز ظهر شد، امام به مؤذن خود «حجاج بن مسروق» دستور داد برای نماز، اذان و اقامه بگوید.

پس از پایان اقامه، حضرت متوجه حر گشت و فرمود:

«آیا می خواهی با یارانت نماز بخوانی؟».

حر، مودبانه پاسخ داد:

«نه، بلکه به شما افتدا می کنیم». سپاهیان حر به امام و ریحانه رسول اکرم صلی الله علیه و آله اقتدا کردند و پس از پایان نماز به محل خود بازگشتند.

هنگام نماز عصر نیز حر با سپاهیان خود آمدند و به نماز جماعت امام پیوستند.

پس از پایان نماز، حضرت، با حمد و سپاس خداوند، خطابه غرایی به این مضمون ایراد کردند:

«ای مردم!

اگر تقوای خدا پیشه کنید و حق را برای اهل آن بخواهید، مورد رضایت خدا خواهید بود.

ما خاندان نبوت به خلافت سزاوارتر از این مدعیان دروغین و رفتار کنندگان به ظلم و ستم در میان شما هستیم. اگر از ما کراهت داشته باشید و به حق ما جهل بورزید و نظرتان جز آن باشد که نامه‌هایتان از آن حاکی بود، باز خواهم گشت ...». امام، آنان را به تقوای خدا، شناخت اهل حق و داعیان عدالت فراخواند؛ زیرا اطاعت از فرمایش امام، موجب خشنودی خداوند و نجات خودشان است. همچنین آنان را به یاری اهل بیت عصمت علیه السلام که پاسداران شرف و فضیلت و دعوتگران عدالت اجتماعی در اسلام هستند، ترغیب کرد و آنان را شایسته خلافت مسلمانان دانست، نه امویان که خلاف احکام خدا و ستمگرانه، حکومت می کردند.
در پایان، حضرت بر این نکته تأکید کرد که اگر نظر آنان عوض شده است و دیگر قصد یاری امام را ندارند، ایشان از همان راه آمده، باز گردد. حر، که از نامه نگاریهای کوفیان بی اطلاع بود، شتابان از حضرت پرسید:
«این نامه‌هایی که می گویی، چیست؟».
امام به «عقبة بن سمعان» دستور داد نامه‌ها را بیاورد، او نیز خرجینی آورد که پر از نامه بود و آنها را مقابل حر بر زمین ریخت. حر حیرت زده به آنها خیره شد و به امام عرض کرد:
«ما از نویسندگانی که برایت نامه نوشته‌اند، نیستیم».
امام قصد کرد به نقطه‌ای که از آنجا آمده، باز گردد ولی حر مانع ایشان شد و گفت:
«دستور دارم همین که شما را دیدم، از شما جدا نشوم تا آنکه شما را به کوفه و نزد ابن زیاد ببرم». این سخنان تلخ چون نیش، امام را آزرد و ایشان خشمگین بر حر بانگ زد:
«مرگ به تو نزدیکتر از انجام این کار است».
سپس حضرت به یاران خود دستور دادند بر مرکبهای خود بنشینند و راه یثرب را پیش گیرند. حر، میان آنان رو راه یثرب قرار گرفت.
امام بر او بانگ زد:
«مادرت به عزایت بنشیند، از ما چه می خواهی؟».
حر، سرش را پایین انداخت، اندکی درنگ کرد و سپس سر خود را بالا گرفتن و با ادب به امام گفت:
«ولی من به خدا!
جز به بهترین شکل و شایسته‌ترین کلمات نمی توانم از مادرتان نام ببرم».
خشم امام فرو نشست و مجدداً پرسید:
«از ما چه می خواهی؟».
- می خواهم تو را نزد ابن زیاد ببرم. - «به خدا!
به دنبالت نخواهم آمد». - در آن صورت، به خدا تو را وا نخواهم گذاشت.
آتش جنگ نزدیک بود برافروخته شود که حر بر خود مسلط گشت و گفت:

«من دستور پیکار با شما را ندارم، تنها دستوری که به من داده‌اند بردن شما به کوفه است، حال که از آمدن به کوفه خودداری می کنی، راهی پیش گیر که نه به کوفه می رود و نه به مدینه، تا من به ابن زیاد نامه‌ای بنویسم، امید است که خداوند مرا مشمول عافیت کند و از درگیر شدن با شما باز دارد ...».
امام و حر با این پیشنهاد موافقت کردند و حضرت راه «عذیب» و «قادسیه» را ترک گفت و به سمت چپ پیچید و کاروان امام به پیمودن صحرا پرداخت. سپاهیان حر نیز به دنبال کاروان حضرت پیش می رفتند و از نزدیک به شدت مراقب آنان بودند.

کاروان امام به «بیضه» رسید در آنجا امام با بیاناتی رسا، حر و سپاهیان او را مورد خطاب قرار داد، انگیزه‌های نهضت خود را بر شمرد و از آنان خواست به یاریش برخیزند. در اینجا قسمتهایی از این خطابه را نقل می کنیم:

«ای مردم!

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«هر کس سلطان ستمگری را ببیند که حرام خدا را حلال کرده، پیمان خدا را شکسته، به مخالفت با سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله برخاسته است و در میان بندگان خدا با گناه و حق کشی حکم می کند، اگر بر او نشورد و با سخنی یا عملی او را انکار نکند، این حق خداوند است که او را به عاقبت شومی دچار کند و به جایگاه بایسته‌اش درآورد».

آگاه باشید!

اینان اطاعت شیطان را برگرفته، اطاعت از رحمان را واگذاشته، فساد را آشکار کرده، حدود خدا را معطل داشته، «فئ» 36 را به خود اختصاص داده، حرام خدا را حلال کرده‌اند. و من به رهبری جامعه مسلمانان از این مفسدین که دین جدم را تغییر داده‌اند، شایسته‌ترم. نامه‌هایتان رسید و فرستادگانتان آمدند، که با من بیعت کرده‌اید و مرا تسلیم نمی کنید و تنهایم نمی گذارید.

پس اگر پایبند بیعت خود باشید، به رشد و هدایت دست خواهید یافت. من حسین بن علی، فرزند فاطمه دخت رسول خدا صلی الله علیه و آله هستم. جانم با جان شما و خاندانم با خاندان شماست و برای شما اسوه‌ای کامل هستم و اگر نپذیرید و پیمان شکنی کنید و بیعتم را فراموش کنید، به جانم سوگند!

کار تازه‌ای از شما نیست؛ شما قبلاً با پدرم، برادرم و پسر عمویم مسلم نیز همین کار را کرده‌اید. فریب خورده کسی است که فریب شما را بخورد.

بهره خود را از دست دادید و راه خود را گم کرده‌اید. هر کس پیمان شکنی کند به خود زیان زده است و بزودی خداوند ما را از شما بی‌نیاز خواهد کرد ...». پدر آزادگان در این سخنرانی شیوا، انگیزه‌های قیام مقدس خود را علیه حکومت یزید بر می شمارد.

این قیام به دلایل شخصی و برای جلب منافع خاص صورت نگرفته است، بلکه پاسخی است به یک فریضه و تکلیف دینی؛ فریضه انکار حکومت

جابرانه‌ای که حرام خدا را حلال می کند، پیمان او را می شکند و با سنت پیامبر خدا مخالفت می کند.
اگر کسی چنین حکومتی را شاهد باشد و بر او نشورد انباز و شریک ستمگریهایش خواهد بود.
امام علیه السلام عیوب امویان را افشاء نموده و آنان را اینگونه توصیف فرمود که:
طاعت شیطان را برگزیده و طاعت رحمان را واگذاشته، «فئ» را به خود اختصاص داده و حدود و احکام الهی را ترک گفته‌اند.
امام شایسته‌ترین کس، برای تغییر اوضاع موجود و بازگرداندن زندگانی درخشان اسلامی به مجرای طبیعی آن، میان مسلمانان است.
امام روشن می کند اگر حکومت را به دست گیرد، مانند یکی از آنان خواهد بود و خانواده‌اش نیز با خانواده‌های آنان یکسان می گردد و هیچ امتیازی بر آنان نخواهد داشت.
امام با این خطابه، ابهامات را برطرف کرد و هدف خود را آشکار نمود. ای کاش!
آنان چشم بصیرت داشتند!
و چون امام سخنان خود را به پایان رساند، حر، حضرت را مخاطب ساخته و گفت:
«خدا را به یادت می آورم (که وضع خود را درک کنی)، من گواهی می دهم که اگر بجنگی، کشته خواهی شد ...».
امام پاسخ داد:
«آیا مرا از مرگ می ترسانی؟!
و آیا روا می دارید که مرا بکشید؟!
نمی‌دانم به تو چه بگویم، ولی همان را که برادر «اوس» به پسر عمویش گفت، به تو می گویم؛ هنگامی که می خواست به یاری پیامبر اکرم برود، پسر عمویش به او گفت:
کجا می روی؟!
کشته می شوی!
آن مرد اوسی پاسخ داد:
پیش می روم که مرگ بر رادمرد، ننگ نیست، اگر نیت نیکی داشته باشد و در حالی که مسلمان است جهاد کند و با تمام هستی خود با نیک مردان همدردی و جانبازی نماید و با ننگ مخالفت و از مجرمان جدا شود، پس اگر زنده بمانم پشیمان نیستم و اگر بمیرم نکوهش نمی شوم. این خواری تو را بس که زنده باشی و به ذلت تن در دهی». هنگامی که حر این ابیات را شنید، از حضرت دور شد و دانست که ایشان بر مرگ و جانبازی برای نجات مسلمانان از مصایب و ستمهای امویان، آماده و مصمم است.

نامه پسر مرجانه به حر

کاروان امام همچنان راه خود را در صحرا ادامه می داد.
گاهی به راست و گاهی به چپ میل می کرد.
سپاهیان حر، آنان را به طرف کوفه سوق می دادند، و در رفتن به طرف صحرا باز می داشتند، لیکن کاروان حسینی از رفتن به آن سو امتناع می کرد.
ناگهان سواری را دیدند که به سرعت می تاخت، پس اندکی درنگ کردند تا او برسد. سوار که پیک ابن زیاد بود خود را به حر رساند، به او سلام کرد - ولی آن خبیث به امام سلام نکرد - و نامه ابن زیاد را تسلیم او کرد.
حر نامه را گشود و دید در آن چنین آمده است:
«همینکه نامه و پیک من نزدت آمد، بر حسین سخت بگیر و او را در بیابانی بدون حفاظ و آب فرو بیاور. به فرستاده‌ام گفته‌ام که تو را ترک نکند و همچنان مراقبت باشد، تا دستورم را انجام دهی؛ سپس نزد من بازگشته و از حسن اجرای دستور، با خبرم سازد». پسر مرجانه از نظر سابق خود مبنی بر دستگیری امام و اعزام ایشان به کوفه، اعراض کرده بود.
احتمالاً از آن می ترسید با آمدن امام به کوفه، اوضاع آن شهر به نفع امام دگرگون شود؛ لذا بهتر دید حضرت را در صحرایی دور از آبادی محاصره کند و از این راه به اهداف خود دست پیدا کند.
حر، نامه ابن زیاد را بر حضرت خواند و ایشان را که خواستار ادامه مسیر و رسیدن به جایی که آبادی و آبی باشد، از رفتن باز داشت؛ زیرا چشمان پیک این زیاد او را می نگریست و هر حرکت مخالف فرمان اربابش، پسر مرجانه را ثبت می کرد.
«زهیر بن قین» که از بزرگان اصحاب و خاصان امام بود، به حضرت پیشنهاد کرد، با حر بجنگند، لیکن حضرت امتناع نمود و فرمود:
«هرگز پیش قدم جنگ با آنان نخواهم بود».

کاروان امام به کربلا رسیده بود.
حر به ایشان اصرار کرد در آنجا فرود بیایند. حضرت ناگزیر فرود آمدند، سپس متوجه اصحاب شدند و پرسیدند:
- «اسم اینجا چیست؟».
- کربلا ... چشمان حضرت پر اشک شد و گفتند:
«پروردگارا!
از «کرب» و «بلا» به تو پناه می برم».
امام به فرود آمدن فاجعه کوبنده یقین کرد.
پس رو به اصحاب کرد و خبر از شهادت خود و ایشان را چنین بیان کرد:
«این جایگاه «کرب» و «بلا» است، اینجا پایان سفر و محل فرود آمدن ماست و اینجاست که خونهای ما به زمین خواهد ریخت ...». ابوالفضل العباس علیه السلام همراه جوانان اهل بیت علیه السلام و دیگر اصحاب بزرگوار به نصب خیمه‌ها برای خاندان وحی و مخدرات نبوت که ترس بر آنان سایه افکنده بود، شتافت و یقین کرد در این محل به زودی شاهد حوادث هولناکی خواهد بود.
امام محنت کشیده دستانش را به دعا بلند کرد و به خداوند از محنتهای بزرگ و عظیم خود چنین شکایت نمود:
«پروردگارا!
ما عترت پیامبرت محمد صلی الله علیه و آله هستیم، ما را از حرم جدمان بیرون کرده و دور ساختند و بنی امیه بر ما ستم روا داشتند. پروردگارا!
حق ما را بگیر و ما را بر قوم ستمگر نصرت ده ...».
سپس حضرت، نزد اصحاب خود آمد و به آنان فرمود:
«مردم، بندگان دنیا هستند و دین لقلقه زبان آنان است. تا جایی پایبند آن هستند که روزگارشان بگردد و اگر دچار آزمایش و بلا شوند، دینداران کم خواهند بود». چقدر زیبا، این سخنان طلایی، واقعیت و گرایشهای مردم را در تمام مراحل تاریخی نشان می دهد. آنان بندگان زر و زور اند، و اماّ دین و ارزشهای والا، جایی در اعماق وجود آنان ندارد و همین که دچار مشکلی یا مصیبتی شدند از دین فرار می کنند و تنها کسانی همچنان استوار می مانند که خداوند قلوب آنان را برای ایمان امتحان کرده باشد، مانند برگزیدگان بزرگوار اهل بیت؛
یعنی حسین و یاران او.
امام بعد از حمد و سپاس خداوند متعال، متوجه یاران خود شد و فرمود:

«اما بعد:
به راستی بر ما فرود آمده آنچه را که می بینید، دنیا دگرگون و ناشناخته شده است، نیکی آن روگردان شده و جز اندکی از آن هم - مانند باقیمانده آب ظرف و پس مانده غذایی نافرجام - باقی نمانده است.
آیا نمی بینید به حق عمل نمی شود و از باطل منع نمی کنند؟
شایسته است که در این حال، مؤمن، مشتاق دیدار خداوند باشد.
من مرگ را جز سعادت و زندگی با ظالمان را جز محنت می بینم ...» 37.
پدر آزادگان در این خطابه، آنچه از رنج و اندوه و مشکلات را که برایشان نازل شده بود بر شمرد، اهل بیت و اصحاب خود را از اراده نیرومند خود برای نبرد با باطل و بر پایی حق که در تمام دوران زندگی بدان ایمان داشت، با خبر ساخت و آنان را با این بیانات نسبت به آینده و تحمل مسؤولیت و بینش و بصیرت کارشان توجیه کرد.
اصحاب، یکدل و یکصدا در حالی که زیباترین الگوهای جانبازی و فداکاری را ثبت می کردند، سخنان امام را با گوش جان شنیده آمادگی خود را برای برپایی حکومت حق اعلام کردند.
نخستین کسی که سخن گفت، «زهیر بن قین» از آزادگان یگانه بود که چنین گفت:
«یابن رسول الله صلی الله علیه و آله!
سخنانت را شنیدیم. اگر دنیا برای ما جاودانه بود و ما برای همیشه در آن می زیستیم، باز هم قیام با شما را، بر اینگونه زیستن ترجیح می دادیم ...». این کلمات، شرافت بی مانندی را نشان می دهد و حرف دل دلباختگان ریحانه رسول اکرم را برای جانبازی در راهش بازگو می کند.
«بریر»، یکی دیگر از یاران حضرت (که در راه خدا جان باخت) برخاست و گفت:
«یابن رسول الله!
خداوند بر ما منت نهاده است تا در کنارت، پیکار کنیم و اعضای ما از یکدیگر جدا شوند، باشد که در روز قیامت جدت شفیع ما گردد ...». میان بشریت، چنین ایمان خالصی یافت نمی شود، «بریر» یقین دارد فرصت جانبازی در راه امام حسین علیه السلام منتی است که خداوند بر او نهاده است تا مشمول شفاعت پیامبر اکرم در روز جزا باشد.
یکی دیگر از اصحاب امام، به نام «نافع» برخاست و اعلان نمود که راه سایر اصحاب را انتخاب کرده و گفت:
«تو نیک می دانی که جدت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نتوانست محبت خود را در دل همگان جای دهد و آنان را بدانچه می خواست برانگیزد. در میان آنان منافقینی بودند که به او وعده یاری می دادند، لیکن نیرنگ در آستین داشتند، با سخنانی شیرین‌تر از عسل، پیامبر را نوید می

دادند، با اعمالی تلخ‌تر از حنظل به مخالفت با ایشان برمی‌خاستند. تا آنکه خداوند رسولش را به سوی خود فرا خواند. پدرت علی نیز چنین وضعی داشت؛ پس گروهی به یاری او برخاستند و همراه ایشان با «ناکثین، قاسطین و مارقین» پیکار کردند تا آنکه اجل حضرت سر رسید و به سوی رحمت و رضوان حق شتافت. امروز تو نیز در چنین وضعی هستی؛ پس هر کس پیمان شکنی کند و بیعت خود را فراموش نماید، جز به خودش ضرری نمی زند. اما تو با ما به هر سو می خواهی پیش برو؛ چه به سمت شرق و چه غرب، به خدا قسم!
از قضا و قدر الهی بیمی نداریم و از دیدار پروردگارمان، ناخشنود نیستیم، ما با بصیرت و نیتی درست با دوستان تو دوستی و با دشمنانت دشمنی می کنیم ...» 38.
این بیانات درخشان، گویای آگاهی و بینش عمیق نافع نسبت به حوادث است. نافع این نکته را آشکار می کند که پیامبر با آن تواناییهای حیرت‌انگیز و انفاس قدسیه‌اش، نتوانست همه مردم را رهین محبت خود کند و آنان را به رسالت خود مؤمن سازد، بلکه همچنان طایفه‌ای از منافقین در صفوف مسلمانان باقی ماندند که به زبان، اسلام آورده بودند، لیکن خمیر مایه آنان با کفر و نفاق عجین شده بود و شبانه روز به مکر و فریب مشغول بودند و به انحای مختلف، پیامبر اکرم را آزار می دادند. وصی و باب مدینه علم پیامبر صلی الله علیه و آله، امام علی علیه السلام نیز چنین وضعی داشت و چون پیامبر میان دو دسته قرار گرفته بود؛ گروهی به او ایمان آوردند و گروهی با وی به ستیز برخاستند.
وضعیت امام حسین نیز چون پدر و جدش است، گروهی اندک از مؤمنان راستین به او ایمان آورده‌اند و در مقابل، گروهی بی‌شماری از آنان که خداوند ایمان را از آنان گرفته است، با حضرت به ستیز برخاسته‌اند. به هر حال، بیشتر اصحاب امام، سخنانی به مضمون کلمات نافع به زبان آوردند و اخلاص و جانبازی خود را نسبت به حضرت بیان کردند.
ایشان هم از آنان تشکر کرد، بر آنان درود فرستاد و برایشان از خداوند طلب رضوان و مغفرت کرد.

گسیل سپاه برای جنگ با امام حسین علیه السلام

با تسلط طلایگان سپاه پسر مرجانه بر ریحانه رسول خدا، خوابهای پسر زیاد تعبیر و آرزوهایش برآورده شد.
پس در اندیشه فرو رفت که چه کسی را برای فرماندهی کل سپاه خود برای جنگ با امام برگزیند؛ در این کاوش ذهنی، کسی را پست‌تر و پلیدتر از «عمر سعد» که آماده انجام هر جنایتی و ارتکاب هر گناهی بود، نیافت. مال پرستی و دیگر گرایشهای پست عمر را، ابن زیاد نیک می دانست. پسر مرجانه و عصاره حرامزادگی، به عمر پیشنهاد کرد برای جنگ با نواده رسول خدا، فرماندهی سپاه را بپذیرد، لیکن پسر سعد از پذیرفتن آن خودداری کرد و هنگامی که به برکناری از حکومت ری که دلبسته آن بود، تهدید شد، پیشنهاد را پذیرفت و همراه چهار هزار سوار به سمت کربلا حرکت کرد.
او می دانست که به جنگ فرزندان پیامبر که بهترین افراد روی زمینند، می رود. لشکر عمر به کربلا رسید و به سپاهیان موجود در آنجا به فرماندهی حر بن یزید ریاحی ملحق شد.

خطبه ابن زیاد

طاغوت کوفه دستور داد مردم در صحن مسجد جمع شوند و آنان از ترس پسر مرجانه، مانند گوسفند بدانجا هجوم آورند. هنگامی که مسجد پر شد، ابن زیاد به خطابه برخاست و گفت:
«ای مردم!
شما خاندان ابو سفیان را آزمودید و آنان را آن گونه که دوست دارید یافتید. و اینک این امیرالمؤمنین یزید است که او را شناخته‌اید، مردی نیک سیرت، ستوده طریقت، نیکوکار در حق رعیت و بخشنده د رجای خود است. راهها در زمان او ایمن شده است. پدرش معاویه نیز در عصر خود چنین بود.
و اینک پسرش یزید است که بندگان را می نوازد و با دارایی، بی‌نیاز می کند، روزی شما را دو برابر کرده و به من دستور داده است که آن را به شما بگویم و اجرا کنم و شما را برای جنگ با دشمن او، حسین، خارج کنم؛ پس بشنوید و اطاعت کنید ...» 39.
با آنان به زبانی که می فهمیدند و بر آن جان می دادند و خود را هلاک می کردند، سخن گفت؛ زبان پول که دلبسته آن بودند. آنان نیز جواب مثبت دادند و برای ارتکاب پلیدترین جنایت بشری، خود را در اختیار پسر مرجانه قرار دادند.
ابن زیاد، «حصین بن نمیر، حجار بن ابجر، شمر بن ذی الجوشن، شَبَث بن رِبْعی» و مانند آنان را به فرماندهی قسمتهای مختلف سپاه برگزید و آنان را برای یاری ابن سعد به کربلا روانه کرد.

اشغال فرات

آن گروه جنایتکار که پلیدی های روی زمین را یکجا با خود داشتند، «فرات» را اشغال کردند و بر تمام آبشخورهای آن نگهبان گذاشتند و دستورات اکیدی از فرماندهی کل صادر شد، مبنی بر هوشیاری و کنترل کامل تا قطره‌ای آب به خاندان پیامبر اکرم که بهترین خلق خدا هستند، نرسد.
مورخان می گویند:
سه روز قبل از شهادت امام، آب را برایشان بستند. 40 یکی از بزرگترین مصیبتهای حضرت، همین بود که صدای درد آلود کودکان خود را می شنید که بانگ «العطش»، «العطش» سر داده بودند. از شنیدن ناله آنان، و از دیدن صحنه هولناک لبهای خشکیده اطفال و رنگ پریده آنان و خشک شدن شیرهای مادران، قلب امام درهم فشرده می شد. «انور جندی» این صحنه فاجعه‌آمیز را چنین تصویر می کند:
«گرگان درنده از آب بهره‌مندند، لیکن خاندان نبوت تشنه لب هستند. چقدر ستم است که شیر، تشنه بماند، در حالی که سالم است و اعضایش استوار. اطفال حسین در صحرا می گریند، پروردگارا!
پس فریاد رسی کجاست». 41
خداوند رحم و مروت را از آنان گرفته بود، پس انسانیت خود را منکر شدند و تمامی ارزشهای و عرفها را زیر پا گذاشتند. هیچ یک از شرایع و ادیان، اجازه نمی دهند آب بر زنان و کودکان منع گردد و همه مردم را در آن شریک و برابر می دانند. شریعت اسلامی نیز این مطلب را تأیید کرده و آن را حق طبیعی هر انسانی دانسته است. ولی سپاه اموی به دستورات اسلامی اهمیتی نداد و آب را بر خاندان وحی و نبوت بست. یکی از مسخ شدگان به نام «مهاجر بن اوس» سرخوش از این پلیدی و نامردمی، متوجه حضرت شد و با صدای بلند گفت:
«ای حسین!
آیا آب را می بینی که چگونه موج می زند؟
به خدا قسم!
از آن نخواهی چشید تا آنکه در کنارش جان دهی ...» 42.
«عمر بن حجاج» نیز گویی به غنیمتی یا مکنتی دست یافته باشد، با خوشحالی به طرف حضرت دوید و فریاد زد:
«ای حسین!
این فرات است که سگان، چهارپایان و گرازها از آن می نوشند. به خدا سوگند!

از آن جرعه‌ای نخواهی نوشید تا آنکه «حمیم» را در آتش دوزخ بنوشی».
43
این ناجوانمرد از همان کسانی است که به امام نامه نوشتند وخواستار آمدن ایشان به کوفه شدند.
یکی دیگر از او باش کوفه به نام «عبدالله بن حصین ازدی» با صدایی که جاسوسان پسر مرجانه بشنوند و بدین ترتیب به جوایز طاغوت کوفه دست پیدا کند، گفت:
«ای حسین!
آیا به این آب که به شفافیت آسمان است می نگری؟
به خدا قسم!
از آن قطره‌ای نخواهی نوشید، تا آنکه از تشنگی بمیری».
امام دست به دعا برداشت و او را نفرین کرد:
«پروردگارا!
او را با تشنگی بمیران و هرگز او را نیامرز» 44.
این مسخ شدگان همچنان در تباهی پیش رفتند و در دره هولناک جنایات و گناهان - که از آن راه گریزی نیست - سقوط کردند.

سقایت عباس علیه السلام

هنگامی که حضرت ابوالفضل، تشنگی کشنده اهل بیت و اطفال برادرش را دید از درد و خشم آتش گرفت پس آن شخصیت والا بر آن شد تا برای به دست آوردن آب، به زور متوسل گردد. سی سوار و بیست پیاده همراه این شهامت مجسم به راه افتادند. با خود بیست مشک آب برداشتند و راه «شریعه فرات» را پیش گرفتند.
«نافع بن هلال مرادی» که از اصحاب بزرگ حضرت امام حسین علیه السلام بود، پیشاپیش آنان می تاخت. عمرو بن حجاج زبیدی که از جنایتکاران جنگ کربلا و مسؤول نگهبانی از فرات بود، راه را بر نافع گرفت و از او پرسید:
- به چه کار آمده‌ای؟
- آمده‌ایم آبی را که ما را از آن باز داشته‌ای بنوشیم. - بنوش، گوارایت. - آیا من بنوشم ولی حسین و دیگر اصحابش که می بینی تشنه باشند؟!
- برای آنان نمی شود آب برد، ما را اینجا گذاشته‌اند تا آنان را از آب منع کنیم. اصحاب قهرمان امام، توجهی به او نکردند، سخنان او را به مسخره گرفتند و برای برداشتن آب به سمت فرات رفتند. «عمرو بن حجاج» با جماعتی از سپاهیانش بر آنان تاختند، لیکن قهرمان کربلا ابوالفضل، و نافع حمله آنان را دفع کردند.
و مشکها را پر نموده و به فرماندهی ابو االفضل به مکان خود بازگشتند.
در این درگیری، از هیچ طرف، کسی کشته نشد.
ابوالفضل، تشنگان اهل بیت را آب نوشاند و آنان را از تشنگی نجات داد.
از آن روز، حضرت ملقب به «سقا» شد که از مشهورترین و محبوبترین القاب حضرت است و مردم ایشان را بیشتر با این لقب می شناسند. 45

امان برای عباس علیه السلام

«شمر بن ذی الجوشن» پلید و پست، از اربابش پسر مرجانه، امانی برای عباس و دیگر برادران بزرگوارش گرفت به گمان اینکه بدین ترتیب آنان را می فریبد و از یاری برادرشان باز می دارد و در نتیجه سپاه امام را تضعیف می کند؛ زیرا آنان از دلیرترین جنگاوران عرب هستند. شمر، با این نیت، پارس کنان به طرف سپاه امام تاخت و در برابر آن ایستاد و فریاد زد:
«خواهر زادگان ما، عباس و برادرانش کجا هستند؟».
آن رادمردان چون شیران از جا جهیدند و گفتند:
«ای پسر ذی الجوشن!
چه می خواهی؟».
شمر در حالی که محبت دروغینی نشان می داد، چنین مژده داد:
«برایتان امان آورده‌ام». سخن او چون نیشی، آنان را منزجر کرد، پس با خشم و برافروختگی فریاد زدند:
«خداوند تو را و امانت را لعنت کند!
آیا به ما امان می دهی، ولی پسر دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله امان نداشته باشد؟!». 46
آن پلید، سرخورده بازگشت، پنداشته بود این بزرگان و برادران امام مانند یاران خودش هستند، مسخ شدگانی که وجدانهای خود را به «ثمن بخس» به ابن زیاد فروختند و زندگی خود را به شیطان بخشیدند. ولی ندانست که برادران حسین، اسوه‌های تاریخند که کرامت انسانی را بنا کردند و برای انسان، افتخار بزرگی به ارمغان آوردند.

هجوم سپاهیان برای جنگ با امام حسین علیه السلام

عصر پنجشنبه، نهم ماه محرم، طلایگان سپاه شرک و کفر، برای جنگ با ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله پیش تاختند. دستورات شدیدی از طرف پسر مرجانه برای پایان دادن سریع به پیکار و حل معضل صادر شده بود؛ زیرا بیم آن می رفت که سپاهیان، سر عقل بیایند و دو دستگی در میان آنان حاصل شود.
امام در آن لحظه مقابل خیمه‌اش، سر بر شمشیر خود نهاده بود که خواب ایشان را در ربود بانوی بزرگ بنی هاشم خواهر امام، «حضرت زینب (س)» هیاهوی سپاهیان و تاختن آنان را شنید، هراسان نزد برادر رفت و او را از خواب بیدار نمود.
امام سر برداشت، به خواهر نگران خود نگاه کرد و با عزم و استواری گفت:
«رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم که می گفت:
تو به سوی ما می آیی ...». بزرگ بانوی حرم از اندوه، قلبش فشرده شد، فرو شکست، نتوانست خودداری کند، برگونه‌اش نواخت و گفت:
«ای وای بر من!
...» 47
حضرت ابوالفضل خود را به برادر رساند و عرض کرد:
«آنان به سوی تو می آیند».
امام از او خواست علت آمدن آنان را جویا شود و فرمود:
«برادرم!
جانم به فدایت!
سوار شو و نزد آنان برو و از آنان بپرس شما را چه شده و چه می خواهید؟».
امام این چنین قربان برادر می رود و همین نشان دهنده مکانت والا و منزلت بزرگ اوست و آشکار می کند که حضرت به قله ایمان و بالاترین مرتبه یقین دست یافته است. ابوالفضل، همراه بیست سوار از اصحاب از جمله:
«زهیر بن قین و حبیب بن مظاهر» به طرف سپاهیان تاخت و خود را به آنان رساند، سپس از آنان انگیزه این پیشروی را پرسید، آنان گفتند:
«امیر به ما فرمان داده است یا حکم او را بپذیرید و یا با شما پیکار می کنیم». 48
حضرت عباس به طرف برادر، بازگشت و خواسته آنان را با ایشان در میان

گذاشت. حبیب بن مظاهر در همان جا مانده بود و سپاهیان پسر سعد را نصیحت می کرد و آنان را از عقاب و کیفر خدا برحذر داشته و چنین می گفت:
«آگاه باشید!
به خدا قسم!
بدترین گروه، کسانی هستند که فردای قیامت بر خدای عزوجل و پیامبر بزرگوارش صلی الله علیه و آله وارد می شوند در حالی که فرزندان و اهل بیت پیامبر - که شب زنده دارند و شبانه روز به یاد خدا مشغولند - و شیعیان پرهیزگار و نیک آنان را به قتل رسانده‌اند ...» 49.
«عزرة بن قیس» با بی شرمی پاسخ داد:
«ای پسر مظاهر!
تو خودت را پاک و پرهیزکار می انگاری؟»
قهرمان بی همتا، «زهیر بن قین» متوجه عزره شد و گفت:
«ای پسر قیس!
از خدا بترس و از کسانی مباش که بر گمراهی کمک می کنند و نفس زکیه پاک و عترت رسول خدا و برگزیده پیامبران را به قتل می رسانند». عزره پرسید:
«تو که نزد ما عثمانی بودی، حال چه شده است؟!». زهیر، با منطق شرف و ایمان پاسخ داد:
«به خدا قسم!
من نه نامه به حسین نوشتم ونه پیکی نزد او فرستادم و تنها در راه بود که به او برخوردم. هنگامی که او را دیدم، به یاد رسول خدا افتادم و پیمان شکنی، نیرنگ، دنیا پرستی و آنچه از ناجوانمردی برای حسین در نظر گرفته بودید را دانستم.
پس بر آن شدم تا برای حفظ حق پیامبر - که آن را ضایع کرده بودید - او را یاری کنم و به حزب او بپیوندم». 50
سخنان زهیر، سرشار از راستی در تمام ابعاد بود و روشن کرد که به امام برای آمدن به کوفه نامه ننوشته است، زیرا به عثمان گرایش داشت. ولی هنگامی که در راه با حضرت، مصادف شد و نیرنگ و پیمان شکنی و نامردمی کوفیان را در حق او دانست، موضع خود را عوض کرد، از یاران امام شد و بیش از همه به ایشان محبت ورزید و وفاداری نشان داد؛ زیرا امام نزدیکترین کس به پیامبر صلی الله علیه و آله بود.
به هر حال، ابوالفضل علیه السلام گفته‌های سپاهیان را برای برادر بازگو کرد، حضرت به او گفتند:
«به سوی آنان بازگرد و - اگر بتوانی - تا فردا از آنان فرصت بگیر. چه بسا امشب را بتوانیم برای خدا نماز بخوانیم، دعا کنیم و استغفار نماییم،

خداوند می داند که نماز را دوست دارم و به تلاوت کتابش و دعا و استغفار بسیار، دلبسته‌ام ...». ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله می خواست با پربارترین توشه؛
یعنی نماز، دعا، استغفار و تلاوت قرآن، دنیا را وداع گوید و با دستیابی هر چه بیشتر از آنها به دیدار خداوند بشتابد. ابوالفضل علیه السلام به سوی اردوگاه پسر مرجانه تاخت و خواسته برادرش را برای آنان بازگو کرد.
ابن سعد در این مورد از شمر - که تنها رقیب او برای فرماندهی سپاه به شمار می رفت و در عین حال تمام کارهایش را زیر نظر داشت و بر او جاسوس بود - نظر خواهی کرد.
عمر از آن می ترسید که در صورت پذیرفتن خواسته امام، شمر از او نزد ابن زیاد بد گویی کند و همچنین هدف عمر آن بود که در پذیرفتن خواسته امام، برای خود، شریکی پیدا کند و از باز خواست احتمالی ابن زیاد، مبنی بر تأخیر جنگ در امان باشد، لیکن شمر از اظهار نظر خودداری کرد و آن را به عهده عمر گذاشت تا خود او مسؤول عواقب آن باشد.
«عمرو بن حجاج زبیدی» از این تردید و درنگ در پذیرش خواسته امام به ستوه آمد و با ناراحتی گفت:
«پناه بر خدا!
به خدا قسم!
اگر او از دیلمی‌ها بود و این خواسته را از شما داشت، شایسته بود بپذیرید». 51
عمروبن حجاج به همین مقدار اکتفا کرد و دیگر نگفت که او فرزند رسول خدا ست و آنان بودند که حضرت را با مکاتبات خود به آمدن به کوفه، دعوت نمودند. آری، اینها را نگفت؛ زیرا از آن بیم داشت که جاسوسان ابن زیاد، گفته‌هایش را به طاغوت کوفه برسانند و در نتیجه دچار حرمان و حتی کیفر گردد. ابن اشعث نیز گفته عمرو را تأیید کرد.
پس عمر سعد با تأخیر جنگ موافقت کرد و به یکی از افراد خود گفت که آن را اعلام کند.
آن مرد نزدیک اردوگاه امام رفت و با صدای بلند گفت:
«ای یاران حسین بن علی!
تا فردا به شما فرصت می دهیم، پس اگر تسلیم شدید و به فرمان امیر تن دادید، شما را نزد او خواهیم برد و اگر خودداری کردید، با شما خواهیم جنگید». 52
نبرد به صبح روز دهم محرم موکول شد و سپاهیان عمر سعد منتظر فردا ماندند تا ببینند آیا امام تن به خواستهای آنان می دهد، یا آنکه دعوت آنان را رد می کند.

امام علیه السلام اصحاب را آزاد می گذارد

امام حسین علیه السلام، ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله شب دهم محرم، اهل بیت و اصحابش را جمع کرد، خبر شهادت خود را به آنان داد و از آنان خواست راه خود را پیش گرفته، حضرت را با سرنوشت محتومش تنها گذارند. ایشان می خواست آنان نسبت به آینده و کار خود بینا و آگاه باشند.
امام در آن شب حساس، چنین آغاز سخن کرد:
«خداوند را به بهترین وجه سپاس می گویم و او را در خوشی و ناخوشی، حمد می کنم. پروردگارا!
تو را سپاس می گویم که ما را کرامت نبوت بخشیدی، قرآن را به ما آموختی، بینش در دین عنایت کردی، برای ما گوش و چشم و دل آگاه قرار دادی و ما را از مشرکان قرار ندادی. اما بعد:
من اصحاب و خاندانی وفادارتر و بهتر از اهل بیت و اصحاب خودم نمی شناسم. خداوند به همه شما پاداش نیک عنایت کند.
آگاه باشید!
که من گمان ندارم امروز ما از دست این دشمنان، فردایی داشته باشد.
من به همه شما اجازه دادم و بیعتم را از شما برداشتم تا با آسودگی و بدون ملامت، راه خود را پیش بگیرید و بروید. اینک این شب است که شما را پوشانده، پس از آن چون شتری - یا چون سپری - 53 استفاده کنید و هر یک از شما دست یکی از افراد خاندانم را بگیرد - خداوند به همه شما جزای خیر دهد و سپس در شهرهای خود پراکنده شوید تا آنکه خداوند گشایشی دهد. دشمنان تنها مرا می خواهند و اگر به من دست پیدا کنند، از جستجوی دیگران خودداری می کنند ...» 54.
ایمان ناب و عصاره امامت و شخصیت امام در این خطابه بزرگ، آشکار و متجلی می گردد. حضرت در این شرایط حساس و سرنوشت ساز، از هرگونه ابهام گویی و تعقید، خودداری می کند و با صراحت، آینده محتوم آنان را در صورت بودن با ایشان نشان می دهد؛ اگر اصحاب و اهل بیت امام بمانند، هیچ سود دنیوی در کار نخواهد بود و یک مسیر را باید بپیمایند؛ که آن جانبازی و شهادت است. لذا حضرت از آنان می خواهد از تیرگی شب، استفاده کنند و با دلی خوش و بدون دغدغه بیعت - زیرا امام همه را از وفای به عهد و پیمان و بیعت خود معاف کرده است - به هر جا که می خواهند بروند و اگر از کناره‌گیری از حضرت در روز، شرم دارند، اینک بهترین فرصت است.

امام همچنین تأکید می کند که تنها هدف این درندگان خونخوار، اوست و نه دیگری. و دشمن، تشنه ریختن خون حسین است و اگر به مقصود خود دست پیدا کند، دیگر با آنان کاری ندارد.

هنوز امام خطابه خود را به پایان نرسانده بود که شور و جنبشی در اهل بیت به وجود آمد و آنان با چشمانی اشکبار، همبستگی خود را با امام و جانبازی خود را در راه او اعلام کردند.
حضرت ابوالفضل علیه السلام به نمایندگی از آنان، امام را مخاطب ساخت و عرض کرد:
«هرگز تو را ترک نخواهیم کرد.
آیا پس از تو زنده بمانیم؟ !
خداوند هرگز چنین روزی را نیاورد !».
امام متوجه عمو زادگان خود، فرزندان عقیل شد و گفت:
«از شما، مسلم به شهادت رسید، همین کافی است، بروید که به شما اجازه رفتن می دهم». رادمردان خاندان عقیل، چونان شیرانی خشمگین بانگ زدند:
«در آن صورت مردم چه خواهند گفت و ما چه خواهیم گفت؟ !
بگوییم:
بزرگ و مراد و سرور خود را واگذاشتیم !
بهترین عموزادگان خود را ترک کردیم !
نه با آنان تیری انداختیم، نه نیزه‌ای زدیم، نه شمشیری زدیم ونه می دانیم آنان چه کردند، نه به خدا قسم !
چنین نخواهیم کرد، بلکه با جان و مال و خانواده، فدای تو می شویم و همراهت پیکار می کنیم تا به همان راهی که می روی ما نیز برویم. خداوند زندگی پس از تو را زشت گرداند». 55
آنان، با عزمی استوار، حمایت از امام و دفاع از اعتقادات و اهداف او را برگزیدند و مرگ زیر سرنیزه‌ها را بر زندگی بدون هدف، ترجیح دادند.

پاسخ اصحاب

اصحاب امام و آزادگان دنیا نیز یکایک همبستگی خود را با کلامی آتشین با امام اعلام کردند و گفتند که آماده جانبازی و شهادت در راه اعتقادات مقدسی هستند که امام برای آنها می جنگد.
«مسلم بن عوسجه» نخستین کسی بود که سخن گفت:
«هرگز!
آیا تو را ترک کنیم؟!
در آن صورت در برابر خداوند به سبب کوتاهی در حقت، چه عذری خواهیم داشت؟!
هان به خدا قسم!
تو را ترک نخواهم کرد مگر آنکه با نیزه‌ام سینه‌های آنان را بشکافم و با شمشیرم - تا وقتی که دسته آن به دستم است - ضربت بزنم و اگر سلاحی برای پیکار با من نماند با سنگ آنان را پس برانم و در این راه، جان دهم».
این کلمات، ایمان عمیق او را به ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله و آمادگی او را برای جنگ تا شهادت نشان می دهد. یکی دیگر از قهرمانان اصحاب امام به نام «سعید بن عبدالله حنفی» پیوند ناگسستنی خود را با حضرت چنین اعلام کرد:
«به خدا قسم!
تو را وا نخواهیم گذاشت تا خداوند بداند در غیبت پیامبر، حق او را در باب تو رعایت کرده‌ایم. هان!
به خدا قسم!
اگر بدانم هفتاد مرتبه در راهت کشته شوم، مرا بسوزانند و خاکسترم را به باد دهند، باز تو را رها نخواهم کرد تا آنکه در راه تو بمیرم. حال چرا این کار را نکنم که یک شهادت بیشتر نیست و پس از آن کرامتی پایان‌ناپذیر و همیشگی است». در قاموس وفا، راست‌تر و نجیب‌تر از این وفاداری یافت نمی شود.
سعید از صمیم قلب آرزو می کند، ای کاش!
او را هفتاد بار بکشند تا بدین گونه حق رسول خدا را در باب فرزندش رعایت کند.
حال که یک مرگ است و به دنبال آن کرامتی جاودانه و همیشگی، چرا نباید با آغوش باز، پذیرایش گردد. «زهیر بن قین» نیز با سخنانی همچون دیگر مجاهدان، پیوند استوار خود را با حضرت چنین اعلام کرد:
«به خدا قسم!

آرزو داشتم هزار بار در راهت کشته و سوزانده و پراکنده شوم تا آنکه خداوند بدین وسیله، مرگ را از تو و رادمردان اهل بیت، دور کند». 56
آیا وفاداری این قهرمانان را می بینید و آیا برای آن در تاریخ، نمونه دیگری دارید؟!
آنان به قله نجابت و شهامت دست یافتند و به بلندایی رسیدند که دیگران را تصور آن هم نیست و بدین گونه درسهای درخشانی برای دفاع از حق به همگان دادند. دیگر اصحاب امام نیز خشنودی خود را از شهادت در راه امام اعلام کردند.
حضرت برای آنان پاداشی نیک طلب کرد و تأکید نمود که آنان در فردوس برین و کنار پیامبران و صدیقین از نعمات جاوید، برخوردار خواهند بود.
پس از آن، اصحاب یکصدا فریاد زدند:
«ستایش خدای را که ما را به یاری تو کرامت و به شهادت با تو شرافت بخشید. یابن رسول الله!
آیا نمی خواهی ما، هم درجه شما باشیم». 57
هستی این قهرمانان با ایمان عمیق، عجین شده بود و آنان از تمام پایبندی های زودگذر، رهایی یافتند و به راه خدا قدم نهادند و پرچم اسلام را در تمام عرصه‌های هستی به اهتزاز در آوردند.

شب زنده‌داری

امام علیه السلام با برگزیدگان پاک و مؤمن از اهل بیت و یارانش، متوجه خدا شدند، به نیایش پرداختند، با دل و جان به مناجات پرداختند و از خداوند عفو و مغفرت درخواست کردند.
آن شب هیچ یک از آنان نخوابید، گروهی در حال رکوع، گروهی در حال سجود و گروهی به تلاوت قرآن مشغول بودند و همهمه‌ای چون زنبور عسل داشتند، با بی صبری، منتظر سرزدن خورشید بودند تا به افتخار شهادت در راه ریحانه رسول خدا دست پیدا کنند. افراد اردوگاه ابن زیاد نیز آن شب را با شوق منتظر بامداد بودند تا خون اهل بیت علیه السلام را بریزند و بدین ترتیب به اربابشان پسر مرجانه نزدیک بشوند.

روز عاشورا

روز دهم ماه محرم، تلخ‌ترین، پرحادثه ترین و غم‌انگیزترین روز تاریخ است. فاجعه و محنتی نبود مگر آنکه در آن روز بر ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد و عاشورا در جهان غم، جاودانه گشت.

پدر آزادگان از خیمه خود خارج شد، صحرا را دید مملو از سواره نظام و پیادگان است که شمشیرهای خود را برای ریختن خون ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله بر کشیده‌اند تا به نواله‌ای ناچیز از تروریست جنایتکار پسر مرجانه،
دست پیدا کنند. حضرت، قرآن را که با خود داشتند، بر سر گشودند و دستان به دعا برداشتند و گفتند:
«پروردگارا!
در هر سختی پشتیبان من هستی، در هر گرفتاری، امید من هستی، در آنچه به سر من آمده است مایه اعتماد و توانایی من هستی، چه بسیار اندوه هایی که دل، تاب آنها را ندارد، راهها بسته می شود، دوست مخذول می گردد، موجب دشمنکامی می شود که آنها را بر تو عرضه داشته‌ام و به تو شکایت آورده‌ام؛ زیرا تنها به تو توجه دارم نه دیگری و تو آنها را رفع کرده‌ای، اندوهم را بر طرف و مرا کفایت کرده‌ای؛ پس صاحب هر نعمتی و دارای هر حسنه‌ای و نهایت هر خواسته‌ای ...». 58
امام با اخلاص و انابه متوجه ولی خود می شود و به پناهگاه نهایی روی می آورد و با خدایش نیایش می کند.

امام بر آن شد که آن درندگان را قبل از انجام هرگونه جنایتی، نصیحت کند و اتمام حجت نماید.
پس مرکب خود را خواست، بر آن سوار شد، به آنان نزدیک گردید و خطبه‌ای تاریخی ایراد کرد که شامل موعظه‌ها و حجتهای بسیاری بود.
امام با صدای بلند که اکثر آنان می شنیدند فرمود:
«ای مردم!
سخنم را بشنوید و شتاب مکنید تا حق شما را نسبت به خود با نصیحت ادا کنم و عذر آمدنم بر شما را بخواهم.
پس اگر عذرم را پذیرفتید، گفته‌ام را تصدیق کردید و انصاف روا داشتید، سعادتمندتر خواهید بود و من هم مسؤولیتم را انجام داده‌ام و شما بر من راهی ندارید و اگر عذرم را نپذیرفتید و انصاف روا نداشتید، پس شما و یارانتان یکصدا شوید و بدون ابهام هر آنچه می خواهید انجام دهید و فرصت هم به من ندهید، به درستی خداوندی که کتاب را فرود آورده، سرپرست من است و او صالحان را سرپرستی می کند ...». باد، این کلمات را به بانوان حرم نبوت رساند و آنان صدایشان به گریه بلند شد.
امام، برادرش عباس و فرزندش علی را نزد آنان فرستاد و به آنان گفت:
«آنان را ساکت کنید که به جانم سوگند!
گریه آنان زیاد خواهد شد».
هنگامی که آنان خاموش گشتند، حضرت خطابه خود را آغاز کرد، خداوند را ستایش کرد و سپاس گفت، بر جدش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ملائکه و انبیا درود فرستاد و در آن خطبه سخنانی گفت که:
«به شمار نیاید و قبل از آن و بعد از آن سخنانی بدان حد از شیوایی و رسایی شنیده نشده و نرسیده است». 59
حضرت در قسمتی از سخنان خود چنین فرمود:
«ای مردم!
خداوند متعال دنیا را آفرید و آن را سرای فنا و نابودی قرار داد که با اهل خود هر آنچه خواهد می کند.
پس فریب خورده آن است که دنیا او را فریب دهد و بدبخت کسی است که دنیا گمراهش سازد. مبادا این دنیا فریبتان دهد و مغرورتان سازد. هر که به دنیا امید بندد، امیدش را بر باد می دهد و آنکه در آن طمع ورزد، سرخورده خواهد شد. شما را می بینم بر کاری عزم کرده‌اید که در این کار خدا را به خشم آورده‌اید، کرمش را از شما برگرفته و انتقامش را متوجه

شما کرده است. بهترین پروردگار، خدای ماست و بدترین بندگان، شما هستید. به طاعت اقرار و اعتراف کردید، به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ایمان آوردید، اما به جنگ فرزندان و خاندان او آمده‌اید و می خواهید آنان را بکشید. شیطان بر شما چیره گشته و یاد خدای بزرگ را از ضمیرتان زدوده است.
پس مرگ بر شما و خواسته‌هایتان باد!
انا لله و انا الیه راجعون، اینان قومی هستند که پس از ایمان آوردن، کفر ورزیدند پس دور باد قوم ظالم از رحمت خدا».
امام با سخنانی که یادآور روش انبیا و دلسوزی آنان برای امتهایشان بود، ایشان را نصیحت کرد، از فریب و فتنه دنیا بر حذرشان داشت، آنان را از ارتکاب جنایت قتل خاندان نبوت، ترساند و روشن کرد که در آن صورت سزاوار عذاب دردناک و جاودانه الهی خواهند گشت.
امام رنجدیده، سپس سخنان خود را چنین دنبال کرد:
«ای مردم!
به نسبم بنگرید که من کیستم، سپس به وجدان خود رجوع کنید و آن را سرزنش کنید و ببینید آیا سزاوار است مرا بکشید و حرمت مرا هتک کنید؟!
آیا من نواده پیامبرتان و پسر وصی او و پسر عم او و اولین مؤمنان به خدا و تصدیق کنندگان رسالت حضرت ختمی مرتبت، نیستم؟!
آیا حمزه سیدالشهداء عموی پدرم نیست؟!
آیا جعفر طیار، عمویم نیست؟!
آیا سخن پیامبر در حق من و برادرم را نشنیده‌اید که فرمود:
«این دو، سروران جوانان بهشتند».
اگر مرا در گفتارم تصدیق می کنید که حق هم همان است. به خدا سوگند! از آنجا که دانستم خداوند دروغگویان را مؤاخذه می کند و زیان دروغگویی به گوینده آن می رسد، هرگز دروغ نگفته‌ام. و اگر مرا تکذیب می کنید در میان شما هستند کسانی که اگر از آنان بپرسید، به شما خبر خواهند داد.
از «جابر بن عبدالله انصاری و ابو سعید خدری و سهل بن سعد ساعدی و زید بن ارقم و انس بن مالک» بپرسید، تا این گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله درباره من و برادرم را برای شما نقل کنند.
آیا همین (گفتار پیامبر) مانع شما از ریختن خون من نمی گردد؟!».
شایسته بود با این سخنان درخشان، خردهای رمیده آنان باز گردد و از طغیانگری باز ایستند.
امام هرگونه ابهامی را برطرف کرد و آنان را به تأمل - هر چند اندکی - فرا خواند تا از ارتکاب جنایت خودداری کنند.
آیا حسین نواده پیامبرشان و فرزند وصی پیامبر نبود؟!

مگر نه حسین - همانگونه که پیامبر گفته بود - «سرور جوانان بهشت است» و همین، مانعی از ریختن خون و هتک حرمت او می گشت؟!
لیکن سپاهیان اموی این منطق را نپذیرفتند، آنان رهسپار جنایت بودند و قلبهایشان سیاه شده بود و میان آنان و یاد خدا، پرده افتاده بود.
شمر بن ذی الجوشن که از مسخ شدگان بود، پاسخ امام را به عهده گرفت و گفت:
او (شمر) خدا را به زبان پرستیده باشد اگر بداند که (امام) چه می گوید!
طبیعی بود که گفته امام را درک نکند؛ زیرا زنگار باطل، قلب او را تیره کرده و او در گناه فرو رفته بود.
«حبیب بن مظاهر» که از بزرگان و معروفین تقوا و صلاح بود، بدو چنین پاسخ داد:
«به خدا قسم!
می‌بینم که تو خدا را به هفتاد حرف (یعنی پرستشی تهی از یقین) می پرستی و شهادت می دهم که نیک نمی دانی امام چه می گوید. ولی خداوند بر قلبت مهر زده است».
امام متوجه بخشهای سپاه گشت و فرمود:
«اگر در این گفته شک دارید، آیا در اینکه نواده پیامبر هستم نیز شک دارید؟!
به خدا سوگند در مشرق و مغرب عالم جز من، دیگر نواده پیامبری، نه در میان شما و نه در میان دیگران، یافت نمی شود.
وای بر شما!
آیا به خونخواهی قتلی که مرتکب شده‌ام آمده‌اید؟!
یا مالی که بر باد داده‌ام و یا به قصاص زخمی که زده‌ام آمده‌اید؟!». آنان حیران شدند و از پاسخ دادن درماندند.
سپس حضرت به فرماندهان سپاه که از ایشان خواستار آمدن به کوفه شده بودند، رو کرد و فرمود:
«ای شَبَث بن رِبْعی!
ای حجار بن ابجر!
ای قیس بن اشعث!
و ای زید بن حرث!
آیا شما به من ننوشتید که درختان به بار نشسته و مرغزارها سبز شده‌اند و تو بر لشکری مجهز که در اختیارت قرار می گیرد، وارد می شوی ...» آن خائنان، نامه و پیمان و وعده یاری به امام را انکار کردند و گفتند «ما چنین نکرده‌ایم ...».
امام از این بی شرمی، حیرت زده گفت:
«پناه بر خدا!

به خدا قسم چنین کرده‌اید ...».
سپس حضرت از آنان روی گرداند و خطاب به همه سپاهیان گفت:
«ای مردم!
اگر از من کراهت دارید، مرا واگذارید تا به جایگاهم بر بسیط خاک بروم».
«قیس بن اشعث» که از سران منافقین بود و شرف و حیا را لگدمال کرده بود، در پاسخ امام گفت».
«چرا به حکم عمو زادگان خودت تن نمی دهی؟
آنان جز آنگونه که دوست داری با تو رفتار نخواهند کرد و از آنان به تو گزندی نخواهد رسید».
امام خطاب به او فرمود:
«تو برادر برادرت - محمد بن اشعث - هستی، آیا می خواهی بنی هاشم بیش از خون مسلم بن عقیل، از تو خونخواهی کنند؟!
به خدا قسم!
نه دست ذلت به آنان خواهم داد و نه چون بندگان فرار خواهم کرد.
بندگان خدا!
به پروردگارم و پروردگارتان از آنکه سنگسارم کنید، پناه می برم، به پروردگارم و پروردگارتان از هر متکبری که به روز حساب ایمان ندارد، پناه می برم ...» 60
این کلمات، گویای عزت آزادگان و شرف خویشتنداران بود، ولی در قلوب آن سنگدلان فرو رفته در جهل و گناه، اثری نکرد.
اصحاب امام نیز با سپاهیان ابن زیاد سخن گفتند، حجتها را بر آنان اقامه کردند و ستمگری های امویان و خودکامگی آنان را به یادشان آوردند. اما این پندها بی‌اثر بود و آنان از اینکه زیر بیرق پسر مرجانه باشند و با ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله کارزار کنند، احساس سرافرازی می کردند.

خطبه دیگری از امام علیه السلام

امام آن نواده رسول خدا برای اتمام حجت و اینکه کسی ادعا نکند از حقیقت امر بی اطلاع بوده است، بار دیگر برای نصیحت گویی به طرف لشکریان ابن زیاد رفت. حضرت در حالی که زره بر تن کرده، عمامه جدش را بر سر نهاده، قرآن را گشوده و بر سر گذاشته بود و هاله‌ای از نور ایشان را فرا گرفته بود، با هیبت انبیا و اوصیا در مقابل آنان قرار گرفت و فرمود:

«مرگ و اندوه بر شما!

ای گروه!

آیا هنگامی که با شیفتگی از ما یاری خواستید و ما شتابان به یاری شما آمدیم، شمشیری را که سوگند خورده بودید بدان ما را یاری کنید، بر ضد ما برکشیدید و آشتی را که برای دشمن ما و شما برافروخته بودیم، بر علیه ما به کار گرفتید و به دشمنانتان علیه دوستانتان پیوستید بدون آنکه عدالتی میان شما گسترده باشند و یا بدانها امیدوار شده باشید.

پس مرگ بر شما باد!

که هنوز اتفاقی نیفتاده، شمشیر در نیام، قلب آرام و اندیشه استوار بود، شما چون ملخان نوزاد و پروانه‌های خرد به سوی آن آمدید و خیلی زود پیمان شکستید، پس مرگ بر شما ای بندگان امت!

و ای پراکنده شدگان از احزاب!

وای دور اندازان کتاب و تحریف کنندگان آیات!

و ای گروه گناهکار!

و ای تفاله‌های شیطان!

و ای خاموش کنندگان سنتها!

وای بر شما!

آیا به اینان کمک می کنید و ما را وا می گذارید؟!

آری، به خدا!

درخت غدر و نیرنگ در میان شما ریشه‌دار است و شما بر آن پا گرفته‌اید و این درخت در میان شما بارور و نیرومند شده است.

پس شما پست‌ترین درختی هستید که بیننده می نگرد و لقمه‌ای برای غاصبان هستید. هان!

حرامزاده فرزند حرامزاده!

دو راه بیش نگذاشته است؛ شمشیر کشیدن یا تن به خواری دادن، کجا و ذلت!

خداوند و رسولش و مؤمنان و دامنهای پاک و غیرتمندان و نفوس بلند طبع، آن را بر ما نمی پسندند که اطاعت فرو مایگان بر شهادت کریمان مقدم داشته شود.
آگاه باشید!
من با این خاندان با وجود کمی تعداد و خودداری یاوران، پیش می روم ...».
سپس حضرت به ابیات «فروة بن مسیک مرادی» متمثل شد:
«اگر شکست دهیم، شیوه ما چنین بوده است و اگر شکست بخوریم ننگی نیست؛ و از جبن ما نبوده است، بلکه اجل ما به سر رسیده و دولت دیگران آغاز شده است؛ به نکوهشگران ما بگویید، هشیار شوید که آنان نیز به سرنوشت ما دچار خواهند شد؛ هنگامی که مرگ از گروهی فارغ شود، به گروه دیگری خواهد پرداخت» 61.
«هان!
به خدا قسم!
پس از این جنایت، فزون از سوار شدن بر اسب، فرصت نخواهید یافت که چون سنگ آسیا سرگردان و مانند محور آن به لرزش در خواهید آمد. این عهدی است که پدرم از جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله بازگو نموده است پس کار خود را پیش گیرید، شریکانتان را بخوانید و ابهام را از خودتان دور کنید؛ سپس درباره هر آنچه خواهید، انجام دهید و فرصتی به من ندهید. من به خداوند؛ پروردگارم و پروردگارتان توکل کرده‌ام. جنبده‌ای نیست مگر آنکه در ید قدرت اوست همانا پروردگارم بر صراط مستقیم است».
سپس حضرت دستانش را به دعا برداشت و گفت:
«پروردگارا!
بارش آسمان را بر آنان قطع کن و آنان را دچار سالیان قحطی، چون سالهای یوسف کن و غلام ثقفی را بر آنان مسلط ساز تا به آنان جامهای شرنگ بنوشاند که آنان به ما دروغ گفتند و دست از یاری ما شستند. تویی پروردگار ما، بر تو توکل می کنیم و به سوی تو می آییم ...» 62.
و این خطابه انقلابی، صلابت، عزم نیرومند، دلاوری و استواری امام را نشان می دهد. در حقیقت اوباشانی را که از او یاری خواستند تا آنان را از ظلم و ستم امویین نجات دهد، تحقیر می کند چرا که پس از روی آوردن حضرت به سوی آنان بر او پشت نموده و با شمشیرها و نیزه‌هایشان در برابر او قرار گرفتند تا خود را به سرکشان، ستمگران و خودکامگان نزدیک نموده و بدون اینکه از آنان عدالتی دیده باشند، در کنار آنان شمشیر کشیدند و بیعت خود را با امام شکستند. درخواست پسر مرجانه را که متضمن خواری و تسلیم است - آنچه در قاموس بزرگترین نماینده کرامت

انسانی و نواده رسول خدا، هرگز وجود ندارد - باز پس می زند، پسر مرجانه ذلت و خواری را برای امام علیه السلام خواسته بود و دور باد از اینکه امام علیه السلام پذیرای ننگ شده در حالی که او نواده پیامبر - که درود خدا بر او و خاندانش باد - و بالاترین الگوی کرامت انسانی است؛ از این رو آمادگی خود و خاندانش را برای جنگ و بجا گذاشتن قهرمانیها جاودانه و حفظ کرامت خود و امت اسلامی اعلام می دارد. و امام علیه السلام فرجام کار آنها را این گونه بیان کرد:
آنان زندگی خوشی نخواهند داشت و به زودی خداوند کسی را بر آنان مسلط خواهد ساخت که جام شرنگ در کامشان خواهد ریخت و دچار رنج و عذابی الیم خواهد کرد.
مدت کمی از ارتکاب این جنایت گذشته بود که پیش بینی امام محقق شد. قهرمان بزرگ، یاور اسلام و سردار انقلابی، «مختار بن یوسف ثقفی» بر آنان شورید، وجودشان را از ترس و وحشت لبریز کرد و انتقامی سخت از آنان گرفت. مأموران او آنان را تعقیب کردند و به هر کس دست یافتند به شکل هولناکی به قتل رساندند و تنها افراد معدودی موفق به فرار شدند.
پس از این خطابه تاریخی و جاوید، سپاه ابن سعد خاموش ماند و بسیاری از آنان آرزو می کردند ای کاش! به زمین فرو می رفتند.

لبّیک «حرّ»

پس از شنیدن خطابه امام، وجدان حر، بیدار شد و جانش به سوی حق روی آورد و در آن لحظات سرنوشت ساز زندگی‌اش، در اندیشه فرو رفت که ایا به حسین ملحق شود و بدین ترتیب آخرت خود را حفظ کند و خود را از عذاب و خشم خدا دور نگهدارد یا آنکه همچنان در منصب خود به عنوان فرمانده بخشی از سپاه اموی باقی بماند و از صله‌ها و پاداشهای پسر مرجانه برخوردار گردد!
حر، ندای وجدان را پذیرفت و بر هوای نفس غالب شد و بر آن شد تا به امام حسین علیه السلام بپیوندد. قبل از پیوستن به امام، نزد عمر بن سعد فرمانده کل سپاهیان رفت و پرسید:
«آیا با این مرد پیکار خواهی کرد؟».
ابن سعد بدون توجه به انقلاب روحی حر، به سرعت و با قاطعیت پاسخ داد:
«آری، به خدا پیکاری که کمترین اثر آن افتادن سرها و قطع شدن دستها باشد». این سخن را در برابر فرماندهان قسمتها به زبان آورد تا اخلاص خود را نسبت به پسر مرجانه نشان دهد. حر مجدداً پرسید:
«آیا به هیچ یک از پیشنهادهای او رضایت نمی دهید؟».
عمر پاسخ داد:
«اگر کارها به دست من بود قبول می کردم، ولی امیرت آنها را نمی پذیرد». هنگامی که حر یقین پیدا کرد که آنان تصمیم دارند با امام بجنگند، عزم کرد به اردوگاه امام بپیوندد. در آن لحظات، دچار تنش و لرزش سختی شده بود.
دوستش «مهاجر بن اوس» شگفت زده از این اضطراب گفت:
«به خدا قسم! کار تو شک برانگیز است، به خدا در هیچ موقفی تو را چون اینجا ندیده‌ام و اگر از من درباره دلیرترین اهل کوفه پرسش می شد، جز تو را نام نمی بردم». حر تصمیم خود را بر او آشکار کرد و گفت:
«به خدا سوگند! خودم را میان بهشت و دوزخ مخیر می بینم، ولی هرگز جز بهشت را ترجیح نخواهم داد اگر چه مرا قطعه قطعه کنند و بسوزانند».
سپس در حالی که از شرم و آزرم آنچه درباره حضرت انجام داده بود سر را به زیر انداخته بود، عنان اسب را پیچید و به سوی امام تاخت، 63همین که به ایشان نزدیک شد با چشمانی اشکبار، صدای خود را بلند کرد و گفت:
«پروردگارا! به سوی تو انابه و توبه می کنم، قلوب دوستان تو و فرزندان پیامبرت را لرزاندم. یا ابا عبدالله!

من از گذاشته‌ام تائب هستم، آیا توبه من پذیرفته است؟ ...».
سپس از اسب فرود آمد، فروتنانه و متضرعانه به امام روی آورد و برای پذیرفته شدن توبه‌اش چنین گفت:
«یابن رسول الله!
خداوند مرا فدایتان گرداند. من همانم که مانع بازگشت شما شدم و شما را در این جای سخت فرود آوردم. به خدایی که جز او خدایی نیست، هرگز نمی پنداشتم آنان پیشنهادهای شما را رد کنند و کار را تا به اینجا برسانند.
با خودم می
گفتم:
در بعضی کارها از آنان پیروی کنم اشکالی ندارد. هم آنان مرا مطیع خود می دانند و هم این که خواسته‌های شما را خواهند پذیرفت. به خدا قسم!
اگر گمان می کردم آنان سخنان شما را نخواهند پذیرفت. هرگز در حق شما چنان نمی کردم. و اینک نزدت آمده‌ام و از آنچه کرده‌ام نزد خدایم توبه کرده‌ام و در راه شما می خواهم جانبازی کنم تا اینکه در راهت کشته شوم، آیا توبه‌ام پذیرفته می شود؟».
امام به او بشارت داد و او را عفو کرد و رضایت خود را اعلام داشت:
«آری، خداوند توبه‌ات را می پذیرد و تو را می بخشاید» 64.
حر از اینکه حضرت توبه‌اش را پذیرفت، سرشار از خشنودی گشت و از ایشان اجازه خواست تا اهل کوفه را نصیحت کند، چه بسا کسانی به راه صواب بازگردند و توبه کنند.
امام به او اجازه داد و حر به طرف سپاهیان رفت و با صدای بلند گفت:
«ای اهل کوفه!
مادرانتان به عزایتان بنشینند و بگریند.
آیا او را دعوت می کنید و هنگامی که آمد، تسلیم دشمنش می کنید؟!
آیا پنداشتید در راهش پیکار و جانبازی می کنید، اما بر ضدش می جنگید؟!
او را خواستید، محاصر کردید و او را از رفتن به شهرهای بزرگ خدا برای ایمنی خود و خاندانش، باز داشتید، تا آنجاکه چون اسیری در دست شماست، نه برای خود سودی می تواند فرو آورد و نه زیانی از خود دور سازد. آب فرات را نیز که یهودیان، مسیحیان و مجوسان از آن بهره‌مندند و گرازها و سگان در آن غوطه می زنند، بر او و خاندانش بستید. اینک او و خاندانش هستند که تشنگی، آنان را از پا درآورده است. چه بد، حق پیامبرتان را در باب فرزندانش ادا می کنید. خداوند شما را روز تشنگی و هراس از آنچه در آنید - اگر توبه نکنید - آب ننوشاند ...».
بسیاری از سپاهیان آرزو می کردند به زمین فرو روند آنان به گمراهی خود و نادرستی جنگشان یقین داشتند، لیکن فریفته هواهای نفسانی و حُبّ بقا

شده بودند. بعضی از آنان وقاحت را بدانجا رساندند که تیر به طرف حر پرتاب کردند و این 65 تنها حجتی بود که در میدان رزم داشتند.

جنگ

خبر پیوستن حر به اردوگاه امام، که از فرماندهان به نام لشکر بود ابن سعد را دستپاچه کرد و از آن ترسید که مبادا دیگران نیز به امام بپیوندند.
پس آن مزدور پست به طرف اردوگاه امام تاخت و تیری را - که گویی در قلبش نشسته بود – بر کشیده در کمان گذاشت و به سمت امام پرتاب کرد در حالی که فریاد می کشید:
«نزد امیر، برایم شهادت دهید که من نخستین کسی بودم که به سمت حسین تیر انداختم».
عمر از این حرکت به عنوان آغاز جنگ استفاده کرد و از سپاهیان خواست که نزد اربابش پسر مرجانه گواهی دهند که او نخستین کسی بود که تیر به طرف امام پرتاب کرد، تا امیرش از اخلاص و وفاداری او نسبت به بنی امیه مطمئن شود و شبهه سستی در جنگ با حسین را بر طرف کند.
باران تیر بر سر اصحاب امام، باریدن گرفت و کسی از آنان نماند مگر آن که تیری به او خورد.
امام متوجه اصحاب شد و با این جمله به آنان اجازه جنگ داده و فرمود:
«برخیزید ای بزرگواران!
اینها پیکهای آنان به سوی شما هستند».
طلایگان مجد و شرف از اصحاب امام به سوی میدان نبرد روانه شدند تا از دین خدا حمایت و از ریحانه رسول اکرم صلی الله علیه و آله دفاع کنند؛ با یقینی مطلق و بدون هیچ شکی به حقانیت خود و بطلان و گمراهی سپاهیان اموی که خداوند به آنان غضب کرده و بر آنان خشم گرفته است.
سی و دو سوار و چهل تن پیاده از اصحاب امام به جنگ دهها هزار تن از سپاهیان اموی رفتند. این گروه اندک مؤمن شجاع در برابر آن گروه بی‌شمار مجهز به سلاح و ابزارهای سنگین، رشادتهای بی‌مانندی از خود نشان دادند و خردها را شگفت‌زده کردند.

نخستین حمله

نیروهای ابن سعد دست به حمله گسترده و همه جانبه‌ای زدند که در آن تمام قسمتهای سپاه شرکت داشتند و با نیروهای امام در جنگی خونین درگیر شدند.
اصحاب امام با عزم و اخلاصی بی‌مانند در تمامی تاریخ جنگها و با قلوبی استوارتر از سنگ به صفوف دشمن زدند و خسارتهای سنگین مالی و جانی به آنان وارد کردند.
در این حمله، نیمی از اصحاب امام به شهادت رسیدند. 66

مبارزه میان دو لشکر

هنگامی که برگزیدگان پاک از اصحاب امام بر زمین کرامت وشهادت جان باختند، آنان که زنده مانده بودند، برای ادامه نبرد پیش تاختند و با خشنودی تمام به استقبال مرگ رفتند. تمامی سپاه دشمن از این قهرمانیهای کم نظیر و از اینکه یاران امام با خوشحالی تمام به استقبال مرگ می روند، حیرت‌زده بود و از خسارتهای سنگین خود فغان می کرد.
«عمرو بن حجاج زبیدی» که از اعضای برجسته فرماندهی سپاه ابن سعد بود، با صدای بلند آنان را از ادامه نبرد بدین شکل منع کرده و گفت:
«ای احمقها!
آیا می دانید با که کارزار می کنید؟
با برگزیدگان اَسواران جامعه و گروهی شهادت طلب، کارزار می کنید و کسی از شما به سوی آنان نمی رود مگر آنکه کشته می شود.
به خدا سوگند!
اگر آنان را فقط با سنگ بزنید، بی شک آنان را خواهید کشت». 67
این کلمات - که از زبان دشمن است - به خوبی صفات درخشان اصحاب امام را بازگو می کند.
آنان با شجاعت، اراده قوی و بینشی که دارند، از اَسواران و جنگاوران جامعه هستند. آنان آگاهانه و با بصیرتی که دارند به یاری امام برخاسته‌اند و کمترین امیدی به زندگی ندارند، بلکه گروهی شهادت طلب هستند و بر عکس دشمنان که در تیرگی باطل دست و پا می زنند و هیچ اعتقادی ندارند، اعتقادات و ایمانی به صلابت کوه باخود حمل می کنند. همه گرایشهای نیک و صفات والا، از قبیل ایمان، آگاهی، شجاعت و شرافت نفسانی، در آنان موجود بود.
مورخان می گویند:
عمر سعد نظر عمرو بن حجاج را پسندید و به نیروهایش دستور داد از ادامه مبارزه تن به تن خودداری کنند. 68
عمرو بن حجاج با افرادش همگی به باقی مانده اصحاب امام حمله کردند و با آنان در آویختند و جنگی سخت در گرفت. 69
«عروة بن قیس» از پسر سعد نیروی تیر انداز و پیاده نظام برای کمک درخواست کرد و گفت:
«آیا نمی بینی به لشکریانم از این گروه اندک، چه بلاها رسیده است؟!
به سوی آنان، پیادگان و تیراندازان را بفرست». پسر سعد از «شبث بن رِبْعی» خواست که به کمک عروه بشتابد، لیکن او خودداری کرد و گفت:

«پناه بر خدا! بزرگ مضر و عامه اهل شهر را با تیراندازان می فرستی؟! آیا برای این کار جز من را نمی یابی؟!». عمر سعد که این را شنید، «حصین بن نمیر» را فراخواند و پیاده نظام و پانصد تیرانداز را با وی همراه کرد.
آنان اصحاب امام را به تیر بستند و اسبان آنان را از پا درآوردند.
پس از آن اصحاب امام به پیادگانی بدل شدند ولی این مسأله جز بر ایمان و شجاعتشان نیفزود و چونان کوههای استوار به ادامه نبرد پرداختند و گامی وا پس نگذاشتند. حربن یزید ریاحی همراه آنان، پیاده می جنگید. جنگ به شدت تا نیمروز ادامه یافت و مورخان این جنگ را سخت‌ترین جنگی می دانند که خداوند آفریده است. 70

نماز جماعت

روز به نیمه و هنگام نماز ظهر فرا رسیده بود.
مجاهد مؤمن «ابو ثمامه صائدی» باز ایستاد و به آسمان نگریست، گویی منتظر عزیزترین خواسته‌اش؛
یعنی ادای نماز ظهر بود.
همین که زوال آفتاب را مشاهده کرد، متوجه امام شد و عرض کرد:
«جانم به فدایت!
می‌بینم که دشمن به تو نزدیک شده است. به خدا کشته نخواهی شد، مگر آنکه من در راه تو کشته شده باشم. دوست دارم خدایم را در حالی ملاقات کنم که نماز ظهر امروز را اینک که وقت آن است، خوانده باشم».
مرگ در یک قدمی - یا کمتر - او قرار داشت ولی در عین حال از یاد خدایش و ادای واجباتش غافل نبود و تمام اصحاب امام این ویژگی را داشتند و چنین اخلاصی را در ایمان و عبادت خود نشان می دادند.
امام به آسمان نگریست و در وقت، تأمل کرد، دید که هنگام ادای فریضه ظهر فرارسیده است، پس به او گفت:
«نماز را یاد کردی، خداوند تو را از نمازگزاران ذاکر قرار دهد، آری، اینک اول وقت آن است».
سپس امام به اصحاب خود دستور داد از سپاهیان ابن زیاد درخواست نمایند جنگ را متوقف کنند تا آنان برای خدایشان نماز بخوانند. آنان (اصحاب امام) چنان کردند.
«حصین بن نمیر» پلید به آنان گفت:
«نماز تان پذیرفته نمی شود». 71
حبیب بن مظاهر پاسخ داد:
«ای الاغ!
گمان داری، نماز خاندان پیامبر پذیرفته نیست، اما نماز تو مقبول است؟!».
حصین بر او حمله کرد.
حبیب بن مظاهر نیز بدو تاخت و صورت اسبش را با شمشیر شکافت که بر اثر آن، اسب دستهایش را بلند کرد و حصین بر زمین افتاد.
پس یاران به سرعت پیش دویدند و او را نجات دادند. 72
دشمنان خدا، فریبکارانه خواسته امام را پذیرفتند و اجازه دادند حضرت نماز ظهر را بجا آورد.
امام با یاران به نماز ایستاد و «سعید بن عبدالله حنفی» مقابل ایشان قرار

گرفت تا با بدن خود در برابر تیرها و نیزه‌ها سپری بسازد. دشمنان خدا مشغول بودن امام و اصحابش به نماز را غنیمت شمردند و شروع به تیراندازی به سمت آنان کردند.
سعید حنفی سینه خود را در جهت تیرها، نیزه‌ها و سنگها قرار می داد و مانع از اصابت آنها به امام می گشت. تیرهایی که او را هدف گرفته بودند این کوه ایمان و صلابت را نتوانستند بلرزانند. هنوز امام از نماز کاملاً فارغ نشده بود که سعید بر اثر خونریزی بسیار بر زمین افتاد و در حالی که از خون خود گلگون شده بود، می گفت:
«پروردگارا!
آنان را همچون عاد و ثمود لعنت کن. به پیامبرت سلام مرا برسان و رنجی را که از زخمها بردم برایش بازگو. من خواستم با این کار پاداش تو را کسب کرده و فرزند پیامبرت را یاری کنم».
سپس متوجه امام گشت و با اخلاص و صداقت عرض کرد:
«یابن رسول الله!
آیا به عهد خود وفا کردم؟».
امام سپاسگزارانه پاسخ داد:
«آری، تو در بهشت مقابل من خواهی بود». این سخن وجود او را سرشار از شادی کرد.
سپس روان بزرگش به سوی خالقش عروج کرد.
سعید – جز زخم شمشیر و نیزه - سیزده تیر، نیز بر بدنش اصابت نمود 73 و این نهایت ایمان، اخلاص و حق دوستی است.

دیگر اصحاب امام، پیر و جوان و کودکان به سمت میدان رزم تاختند و به خوبی به عهد خود وفا کردند.
زبان از مدح و تمجید آنان قاصر است و تاریخ مانند این جانبازی و جهاد را در هیچ یک از عملیات جنگی سراغ ندارد. آنان با تعداد اندک خود، با دشمنان انبوه، در آویختند و خسارات سنگینی بر آنان وارد کردند.
کسی از آنان در عزم خود سست نشد و از ادامه کار باز نماند، بلکه همگی سرافراز از آنچه کردند و اندوهناک از آن که بیشتر نتوانستند انجام دهند، به خون خود آغشته شدند و جان باختند.
امام بزرگوار، کنار قتلگاه آنان مکث کرد، وداع کنان در آنان نگریست، همه را در خون تپیده دید و زمزمه کنان گفت:
«کشتگانی چون کشتگان پیامبران و خاندان پیامبران» 74.
ارواح پاک آنان به ملکوت اعلی پیوست، در حالی که افتخاری بی‌مانند کسب کرده و شرافتی بی همتا برای امت ثبت کرده بودند و به انسانیت ارمغانی بی نظیر در طول تاریخ، داده بودند. به هر حال، ابوالفضل علیه السلام همراه این اصحاب بزرگوار به میادین جنگ شتافت و در جهادشان مشارکت داشت. آنان از حضرت معنویت و شجاعت کسب می کردند و برای جانبازی الهام می گرفتند. در مواردی که یکی از آنان در حلقه محاصره دشمن قرار می گرفت، حضرت محاصره را می شکست و او را نجات می داد.

پس از شهادت اصحاب پاکباز و روشن ضمیر امام، رادمردان خاندان پیامبر چون هژبرانی خشمگین برای دفاع از ریحانه رسول خدا و حمایت از حریم نبوت و بانوان حرم، بپا خاستند. نخستین کسی که پیش افتاد، شبیه‌ترین شخص از نظر صورت و سیرت به پیامبر، علی اکبر علیه السلام بود که زندگی دنیوی را به تمسخر گرفت، مرگ را در راه کرامت خود برگزید و تن به فرمان حرامزاده فرزند حرامزاده نداد.
هنگامی که امام، فرزند را آماده رفتن دید، به او نگریست در حالی که از غم و اندوه، آتش گرفته و در آستانه احتضار قرار داشت.
پس محاسن خود را به طرف آسمان گرفت و با حرارت و رنجی عمیق گفت:
«پروردگارا!
بر این قوم شاهد باش، جوانی به سوی آنان روانه است که شبیه‌ترین مردم از نظر خلقت و خو و منطق به پیامبرت است، و ما هر وقت تشنه دیدار رسولت می شدیم در او می نگریستیم. پروردگارا!
برکات زمین را از آنان بازدار و آنان را فرقه فرقه، دسته دسته و مخالف هم قرار ده و هرگز حاکمان را از آنان خشنود مکن. آنان ما را دعوت کردند تا یاریمان کنند، لیکن برای جنگ بر ضد ما آماده گشتند». صفات روحی و جسمی پیامبر بزرگ در نواده‌اش علی اکبر علیه السلام مجسم شده بود و همین افتخار او را بس که اینه تمام نمای پیامبر باشد.
امام قلبش از فراق فرزند به درد آمد و بر ابن سعد بانگ زد:
«چه کردی!
خدا پیوندت را قطع کند!
کارت را مبارک نگرداند!
و بر تو کسی را مسلط کند که در رختخوابت تو را به قتل برساند!
همانگونه که پیوند و رحم مرا قطع کردی و رعایت خویشاندی مرا با پیامبر نکردی، سپس حضرت، این آیه را تلاوت کردند:
«ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین ذریة بعضها من بعض و الله سمیع علیهم» 75.
«خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان برگزید، آنان فرزندان (و دودمانی) بودند که (از نظر پاکی و تقوا و فضیلت،) بعضی از بعض دیگر گرفته شده بودند؛ وخداوند شنوا و داناست».

امام علیه السلام غرق در رنج و اندوه، پاره جگر خود را بدرقه کرد و بانوان حرم به دنبال حضرت، مویه‌شان بر شبیه پیامبر - که به زودی شمشیرها و نیزه‌ها اعضای بدن او را به یغما خواهند برد - بلند بود آن رادمرد با هیبت پیامبر، قلبی استوار و بی‌هراس، شجاعت جدش علی علیه السلام، دلیری عموی پدرش حمزه، خویشتنداری حسین و با سرافزازی به رزمگاه پا گذاشت و در حالی که با افتخار، رجز می خواند، وارد معرکه شد:
«من، علی بن حسین بن علی هستم. به خدای کعبه سوگند!
ما به پیامبر نزدیکتر هستیم. به خدا قسم!
فرزند حرامزاده میان ما حکم نخواهد کرد». 76
آری ای پسر حسین!
ای افتخار امت وای پیشاهنگ قیام و کرامت امت!
تو و پدرت به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و به منصب و مقامش - از این زنازادگان که زندگی مسلمین را به دوزخی تحمل‌ناپذیر بدل کردند - شایسته‌تر و سزاوارتر هستید. علی اکبر علیه السلام در رجزش عزم نیرومند و اراده استوار خود را بازگو کرد و تأکید نمود مرگ را بر خواری، تن دادن به حکم زنازاده پسر زنازاده، ترجیح می دهد. این ویژگی را حضرت از پدرش؛ بزرگ خویشتنداران عالم به ارث برده بود.
افتخار بنی هاشم، با دشمنان درآویخت و با شجاعت غیر قابل وصفی که ارائه کرد، آنان را وحشت زده نمود. مورخان می گویند:
«علی آنان را به یاد قهرمانیهای امیرالمؤمنین علیه السلام که شجاعترین انسانهاست که خدا خلق کرده انداخت و بجز مجروحان، یکصد و بیست سوار را به هلاکت رساند» 77.
تشنگی بر حضرت غلبه کرد و ایشان را رنجور نمود، پس به سوی پدر بازگشت تا جرعه‌ای آب طلب کند و برای آخرین بار با او وداع نماید. پدر با حزن و اندوه از او استقبال کرد.
علی گفت:
«ای پدرم!
تشنگی مرا کشت و سنگینی آهن از پایم انداخت.
آیا جرعه آبی به دست می آید تا بدان وسیله بر دشمنان نیرو بگیرم؟».
قلب امام از محنت و درد آتش گرفت و با چشمانی اشکبار و صدایی نرم، بدو گفت:
«و اغوثاه!
چه بسیار زود جدت را دیدار خواهی کرد و او به تو جامی خواهد نوشاند که پس از آن هرگز تشنه نخواهید شد».
سپس زبان او را به کام گرفت و مکید تا تشنگی خود را نشان دهد، زبانش از شدت تشنگی چون صفحه سوهان بود، امام خاتم خود را به فرزند داد تا

در دهان گذارد. این صحنه دهشتناک، از درد آورترین و تلخ‌ترین مصایب حضرت بود که پاره جگر و فرزند برومند خود را چون ماه شب چهارده در اوج شکوفایی چنین زخمی و خسته و از شدت تشنگی در آستانه مرگ ببیند، زخم شمشیرها تن او را پوشانده باشد، لیکن حضرت نتواند جرعه آبی در اختیار او قرار دهد و بدو یاری رساند.
حجة الاسلام «شیخ عبدالحسین صادق» در این باره چنین می سراید:
«از تشنگی خود نزد بهترین پدر شکایت می کند، ولی شکایت سوز جگر خود را نزد کسی برد که خود به شدت تشنه بود، همه جگر و درونش چونان اخگری سوزان بود و زبانش از تشنگی مانند صفحه سوهان خشک و خشن شده بود.
پدر بر آن شد تا آب دهان خود را به پسر دهد، البته اگر آب دهانی نیز مانده و نخشکیده باشد». 78
افتخار بنی هاشم به میدان نبرد بازگشت، زخمها او را از پا انداخته و تشنگی قلبش را رنجور کرده بود، لیکن به هیچ یک از دردهای طاقت فرسای خود توجهی نداشت. همه اندیشه و عواطفش متوجه تنهایی پدرش بود؛ پدری تنها در محاصره گرگان درنده‌ای که تشنه خون او بودند و می خواستند با ریختن خونش به پسر مرجانه نزدیک شوند. علی بن حسین با رجز ذیل در برابر دشمنان ظاهر شد:
«در جنگ، حقایقی آشکار شد و پس از آن، صداقتها روشن گشت. به خداوند، پروردگار عرش سوگند!
رهایتان نخواهیم کرد تا آنکه شمشیرها را در نیام کنید» 79.
حقایق جنگ آشکار گشته و اهداف آن برای دو طرف روشن شده بود.
امام حسین علیه السلام برای از بین بردن فریب اجتماعی و تضمین حقوق محرومان و ستمدیدگان و ایجاد زندگی کریمانه‌ای برای آنان می جنگید؛ و اما ارتش امویان برای بنده کردن مردم و تبدیل جامعه به باغستانی برای امویان - تا تلاشهای آنان را به یغما ببرند و آنان را به هر چه می خواهند مجبور کنند - می جنگید. علی بن حسین در رجز خود اعلام کرد برای پاسداری از اهداف والا و آرمانهای عظیم، همچنان خواهد جنگید تا آنکه دشمن عقب نشیند و شمشیرها را غلاف کند.
فرزند حسین با دلاوری بی مانندی به نبرد پرداخت تا آنکه دویست تن از آنان را به هلاکت رساند 80 و از شدت خسارات و تلفاتی که ارتش امویان متحمل شده بود، ضجه و فریادشان بلند شد. در این هنگام، خبیث پست «مرة بن منقذ عبدی» گفت:
«گناهان عرب بر دوش من اگر پدرش را به عزایش ننشانم» 81. و به طرف شبیه رسول خدا تاخت و ناجوانمردانه از پشت با نیزه ضربتی به کمرش زد و با شمشیر، سرش را شکافت. علی دست در گردن اسب کرد

به این پندار که او را نزد پدرش بازخواهد گرداند تا برای آخرین بار وداع کند، لیکن اسب او را به طرف اردوگاه دشمن برد و آنان علی را از همه طرف محاصره کردند و با شمشیرهایشان او را قطعه قطعه کردند تا آنکه انتقام خسارات و تلفات خود را بگیرند. علی صدایش را بلند کرد:
«سلامم بر تو باد ای ابا عبدالله!
اینک این جدم رسول خدا ست که مرا با جام خود نوشاند که پس از آن تشنه نمی شوم، در حالی که می گفت:
برای تو نیز جامی ذخیره شده است». باد، این کلمات را به پدرش رساند، قلبش پاره پاره شد. بند دلش از هم گسیخت، نیرویش فرو ریخت، قدرتش را از دست داد.
در آستانه مرگ قرار گرفت و شتابان خود را به فرزند رساند، گونه بر گونه‌اش گذاشت. پیکر پاره پاره فرزند بی‌حرکت بود، امام با صدایی که پاره‌های قلبش را در خود داشت و چشمانی خونبار می گفت:
«خداوند قومی را که تو را کشتند، بکشد، پسرم!
چقدر آنان بر خداوند و هتک حرمت پیامبر، جسارت دارند!
پس از تو، خاک بر سر دنیا باد». 82
عباس علیه السلام در کنار برادرش بود، با قلبی آتش گرفته و پاره پاره از رنج و درد از مصیبتی که بر سرشان آمده بود.
چرا که پسر برادرش - که یک دنیا فضیلت و افتخار بود - به شهادت رسیده بود.
چقدر این فاجعه هولناک و چقدر مصیبت دهشتناکی است!
نواده پاک مصطفی، زینب (س) شتابان خود را بر سر پیکر پسر برادر رساند، خود را بر آن انداخت و در حالی که با اشک خویش شستشویش می داد، بانگ مویه سر داده بود و می گفت:
«آه ای پسر برادرم!
آه‌ای میوه دلم!». این صحنه حزن آور در امام تأثیر کرد، پس شروع کردبه تسلیت گفتن به خواهر، در حالی که خود امام در حالت احتضار بود و دردمندانه می گفت:
«پسرم!
پس از تو خاک بر سر دنیا». یا ابا عبدالله!
خداوند بر این حوادث دهشتباری که صبر را به ستوه آوردند و کوهها را لرزاندند، پاداشت دهد. در راه این دین مبین که گروهی جنایتکار اموی و مزدورانشان آن را به بازی گرفته بودند، شرنگ به کامت رفت و مصیبتها کشیدی.

شهادت آل عقیل

رادمردان بزرگوار از آل عقیل برای دفاع از امام مسلمین و جانبازی در راه او تمسخر زنان بر زندگی و تحقیر کنندگان بر مرگ، بپا خاستند.
امام شجاعت و شوق آنان را به دفاع از خود دریافت، پس فرمود:
«پروردگارا!
قاتلان آل عقیل را بکش، ای آل عقیل پایداری کنید که وعده گاه شما بهشت است». 83
آنان به دشمن زیانهای جبران ناپذیری وارد ساخته و چونان شیران شرزه به قلب دشمن زدند و با عزم نیرومند و اراده استوار خود بر تمام بخشهای سپاه دشمن سر بودند. نه تن از آن رادمردان پاک و افتخار خاندان نبوی به شهادت رسیدند. شاعر درباره آنان می گوید:
«ای چشم!
خون ببار و ناله سر ده و اگر مویه می کنی بر خاندان رسول مویه کن.
هفت تن از فرزندان علی و نه تن از فرزندان عقیل به شهادت رسیدند». 84
ارواح پاک آنان به ملکوت اعلی پیوست و به فردوس برین که جایگاه پیامبران، صدیقان و صالحان است. - و چه خوب همراهانی هستند - وارد شد.

شهادت فرزندان امام حسن علیه السلام

رادمردان از فرزندان امام حسن علیه السلام برای دفاع از عموی خود و یاری او با قلبی خونبار از مصایب حضرت، به پا خاستند. یکی از این دلاوران، قاسم بن حسن بود که مورخان در وصفش گفته‌اند:
چون ماه شب چهارده بود.
امام او را تغذیه روحی کرده و پرورش داده بود تا آنکه یکی از نمونه‌های عالی کمال و ادب گشت. قاسم و برادرانش از محنت و مصیبت عمویشان با خبر می شدند و آرزو می کردند ای کاش بتوانند ضربات دشمن را با خون و جان خود به تمامی، دفع کنند. قاسم می گفت:
«امکان ندارد عمویم کشته شود و من زنده باشم». 85
قاسم نزد امام آمد تا اذن جهاد بگیرد. حضرت او را در بر گرفت در حالی که چشمانش اشکبار بود ولی اجازه نداد به میدان رود، جز آنکه قاسم همچنان پافشاری می کرد و دست و پای او را می بوسید تا اجازه او را دریافت کند.
پس حضرت اذن داد و آن پیشاهنگ فتوت اسلامی، راه رزمگاه را پیش گرفت و برای تحقیر آن درندگان، زره بر تن نکرد.
سرها را درو می کرد و گردان را به خاک می انداخت، گویی مرگ مطیع اراده‌اش بود.
در حین جنگ، بند نعلینش - که از آن لشکر با ارزشتر بود - کنده شد. زاده نبوت، نپسندید که یکی از پاهایش بدون نعلین باشد، پس، از حرکت باز ایستاد و به بستن بند آن پرداخت و این حرکت در حقیقت تحقیر آنان بود سگی از سگان آن لشکر به نام «عمرو بن سعد از دی» این فرصت را غنیمت شمرد و گفت:
«به خدا بر او خواهم تاخت».
«حمید بن مسلم» بر او خرده گرفت و گفت:
«پناه بر خدا!
از این کار چه نتیجه‌ای خواهی برد؟!
این قوم که هیچ یک از آنان را باقی نخواهند گذاشت، برای او کافیست و نیازی به تو نیست». لیکن آن پلید توجهی به گفته‌اش نکرد و پیش تاخت و با شمشیر ضربتی بر سر او زد. قاسم چون ستاره‌ای به خاک افتاد و در خون سرخش غوطه زد و با صدای بلندی فریاد زد:
«ای عمو! مرا دریاب!»
مرگ از این صدا برای امام سبکتر بود، بند دلش از هم گسیخت و از اندوه

حسرت جانش به پرواز درآمد و به سرعت به طرف پسر برادرش رفت، پس قصد قاتل او کرد و با شمشیر ضربتی به او زد. عمرو دستش را بالا آورد و شمشیر آن را از آرنج قطع کرد و خودش به زمین افتاد. سپاهیان اهل کوفه برای نجات او پیش تاختند ولی آن پست فطرت، زیر سم ستوران به هلاکت رسید.
سپس امام متوجه فرزند برادر گشت و او را غرق در بوسه کرد.
قاسم چون کبوتری سربریده دست و پا می زد و امام قلبش فشرده می شد و با جگری سوخته می گفت:
«از رحمت خدا دور باشند قومی که تو را کشتند!
خونخواه تو در روز قیامت جدت خواهد بود.
به خدا بر عمویت گران است که او را بخوانی و پاسخت ندهد، یا پاسخت دهد، لیکن به تو سودی نبخشد. این روزی است که خونخواه آن بسیار و یار آن کم است». 86
امام پسر برادرش را بر دستانش بلند کرد.
قاسم همچنان دست و پا می زد. 87
تا آنکه در آغوش امام جان باخت. حضرت او را آورد و پهلوی پسرش علی اکبر و دیگر شهدای گرانقدر خاندان نبوت گذاشت، به آنان خیره شد، قلبش به درد آمد و علیه خونریزان جنایتکاری که خون خاندان پیامبرشان را مباح کرده بودند، دست به دعا برداشت:
«پروردگارا!
همه را به شمار آور، کسی از آنان را فرو مگذار و آنان را هرگز نیامرز. ای عموزادگانم!
پایداری کنید؛ ای اهل بیتم!
پایداری کنید.
پس از امروز، هرگز روی خواری را نخواهید دید». 88
پس از آن، عون بن عبدالله بن جعفر و محمد بن عبدالله بن جعفر - که مادرشان بانوی بزرگوار نواده پیامبر اکرم زینب کبری بود - برای دفاع از امام و ریحانه رسول خدا بپا خاستند و به شرف شهادت نایل شدند.
پس از آنان از خاندان نبوت جز برادران امام و در رأسشان عباس، کسی باقی نماند. عباس در کنار برادر به عنوان نیرویی باز دارنده عمل می کرد و ایشان را از هر حمله و تجاوزی حفظ می نمود و شریک تمامی دردها و رنجهای برادر بود.

پی نوشت ها

33- لئن کانت الدنیا تعد نفیسه
فدار ثواب الله اعلی و انبل
و انت کان الابدان للموت انشئت
فقتل امرىء بالسیف فی الله افضل
و ان کانت الارزاق شیئا مقدرا
فقلة سعی المرء فی الرزق اجمل
و ان کانت الاموال للترک جمعها
فما بال متروک به المرء یبخل
سامضی و ما بالموت عار علی الفتی
اذا مانوی حقا و جاهد مسلما
فان مت لم اندم و ان عشت لم الم
کفی بک عارا ان تذل و ترغما
35- «زباله» محلی است معروف در مسیر مکه از طریق کوفه و مکانی است آباد که دارای بازارهایی می باشد این محل بین «واقصه» و «ثعلبیه» واقع شده است «معجم البلدان 3/129).
36- «فیء» ثروت و حقوقی که به خاندان پیامبر اختصاص دارد.
37- حیاة الامام الحسین، ج 3، ص 98.
38- مقتل، عبدالرزاق المقرم، ص 231.
39- تاریخ طبری، ج 6، ص 230.
40- مرآة الزمان فی تواریخ الاعیان، ص 89.
41- و ذائاب الشرور تنعم بالماء
و اهل النبی من غیر ماء
یا لظلم الاقدار یظمأ قلب اللیث
و اللیث موثق الاعضاء
و صغار الحسین یبکون فی الصحرا
یا رب!
این غوث القضاء
42- انساب الاشراف، ج 2، ق1.
43- انساب الاشراف، ج 2، ق1.
44- الصراط السوی فی مناقب آل النبی، ص 86.
45- انساب الاشراف، ج 1، ق1.
46- انساب الاشراف، ج 1، ق1.

47- الكامل، ابن اثير، ج 3، ص 284.
48- البداية و النهاية، ج 8، ص 177.
49- حياة الامام الحسين، ج 3، ص 172.
50- انساب الاشراف، ج 1، ق1.
51- تاريخ ابن الثير، ج 3، ص 285.
52- حياة الامام الحسين، ج 3، ص 165.
53- با اختلاف روايت در متن خطبه:
«جملاً» و «جُنّة» - (م).
54- ابن اثير، ج 3، ص 285.
55- تاريخ طبرى، ج 6، ص 238.
56- حياة الامام الحسين، ج 3، ص 168-169.
57- حياة الامام الحسين، ج 3، ص 168-169.
58- تاريخ ابن عساكر، ج 13، ص 14.
59- تاريخ طبرى، ج 6، ص 242.
60- تاريخ طبرى، ج 6، ص 43.
61- فان نهزم فهزامون قدما
و ان نهزم فغير مهزمينا
و ما ان طبنا جبن ولكن
منايانا و دولة آخرينا
فقل للشامتين بنا، افيقوا
لقى الشامتون كما لقينا
اذا ما الموت رفع عن اناس
بكلكلة اناخ بآخرينا
62- تاريخ ابن عساكر، ج 13، ص 74-75.
63- تاريخ طبرى، ج 6، ص 244.
64- الكامل، ج 3، ص 288 و 229.
65- الكامل، ج 3، ص 288 و 229.
66- حياة الامام الحسين، ج 3، ص 203.
67- انساب الاشراف، ج 1، ق 1.
68- انساب الاشراف، ج 1، ق 1.
69- حياة الامام الحسين، ج 3، ص 211.
70- تاريخ ابن اثير، ج 3، ص 291.
71- در اين جا عبارت متن ناقص و مبهم است.
با مراجعه به منبع كتاب، عبارات كامل ترجمه شده است - (م).
72- الكامل فى التاريخ، ابن اثير، ج 4، ص 70، دار صادر، 1385 بيروت.
73- مقتل الحسين، المقرم، ص 297.

74- حیاة الامام الحسین، ج 3، ص 239.
75- سوره آل عمران، آیه 33-34.
76- تاریخ ابن اثیر، ج 3، ص 293.
انا علی بن الحسین بن علی
نحن و رب البیت اولی بالنبی
تا الله لا یحکم فینا ابن الدعی
77- مقتل خوارزمی، ج 2، ص 30.
78- یشکو لخیر أب ظماه و ما اشتکی
ظمأ الحشا الا الی الظامی الصدی
کل حشاشته کصالیة الغضا
ولسانه ظمأ کشقة مبرد
فانصاع یوثره علیه بریقه
لوکان ثمة ریقه لم یجمد
79- حیاة الامام الحسین، ج 3، ص 247:
الحرب قد بانت لهاحقائق
و ظهرت من بعدها مصادق
و الله رب العرش لا نفارق
جموعکم او تغمد البوارق
80- مقتل خوارزمی، ج 2، ص 31.
81- مقتل مقرم، ص 316.
82- نسب قریش، ص 57.
83- حیاة الامام الحسین، ج 3، ص 249.
84- المعارف، ص 204:
عین جودی بغبرة و عویل
واندبی ان ندبت آل الرسول
سبعة کلهم لصلب علی
قد اصیبوا و تسعة لعقیل
85- حیاة الامام الحسین، ج 3، ص 255.
86- البدایة و النهایة، ج 8، ص 186.
87- حیاة الامام الحسین، ج 3، ص 256.
88- مقتل خوارزمی، ج 2، ص 28.
گزیده ای از کتاب زندگانی حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام
تالیف علامه محقق باقر شریف قرشی، ترجمه سید حسن اسلامی ص 153-219

بر کرانه علقمه

مقدمه

قلب ابوالفضل از رنج و اندوه فشرده شده بود و آرزو می کرد که مرگ، او را در رُباید و شاهد این حوادث هولناک، که هر زنده‌ای را از پا در می آورد و بنیاد صبر را واژگون می کرد - و جز صاحبان عزیمت از پیامبران که خداوند آنان را آزموده و بر بندگان برتری داده، کسی طاقت آنها را نداشت - نباشد.
از جمله این حوادث هولناک آن بود که ابوالفضل علیه السلام هر لحظه به استقبال جوان نورسی می شتافت که شمشیرها و نیزه‌های بنی امیه اندام او را پاره پاره کرده بودند و صدای بانوان حرم را می شنید که به سختی بر عزیز خود مویه می کردند و بر صورت خود می کوفتند و ماههای شب چهارده را که در راه دفاع از ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله به خون تپیده بودند، در آغوش می گرفتند. علاوه بر همه اینها، ابوالفضل برادر تنهای خود را میان انبوه کرکسانی می دید که برای تقرب به جرثومه دنائت، پسر مرجانه، تشنه ریختن خون امام هستند، لیکن این محنتها و رنجها عزم حضرت را برای پیکار با دشمنان خدا و جانبازی در راه نواده پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله جزم می کرد و ایشان مصمم‌تر می شدند.
در اینجا به اختصار به بحث از شهادت حضرت و حوادث منجر به آن می پردازیم.

عباس علیه السلام با برادرانش

پس از شهادت جوانان اهل بیت علیه السلام عباس قهرمان کربلا به برادران خود رو کرد و گفت:
اینک در میادین نبرد در آئید و مخلصانه در راه یاری دین خدا با دشمنان او کارزار نمایید زیرا یقین می دانم از این عمل، زیانی نخواهید دید. 89
از برادران بزرگوارش خواست خود را برای خدا قربانی کنند و خالصانه در راه خدا و رسولش جهاد نمایند و در جانبازی خود به چیز دیگری اعم از نسب و غیره نیندیشند. ابوالفضل متوجه برادرش عبدالله گشت و گفت:
«برادرم!
پیش برو تا تو را کشته ببینم و نزد خدایت به حساب آورم». 90
آن رادمردان ندای حق را لبیک گفتند و برای دفاع از بزرگ خاندان نبوت و امامت، حسین بن علی علیه السلام پیش تاختند.

سخن سست

از خنده‌آورترین و ناحق‌ترین سخنان، گفتار «ابن اثیر» است که:
«عباس به برادران خود گفت:
پیش بروید تا از شما ارث ببرم؛ زیرا شما فرزندی ندارید!!». این سخن را گفته‌اند تا از اهمیت این نادره اسلام و این مایه افتخار مسلمانان بکاهند.
آیا ممکن است مایه سرافرازی بنی هاشم در آن ساعات هولناک که مرگ در یک قدمی او بود و برادرش در محاصره گرگان اموی قرار داشت و یاری می خواست و کسی به یاریش نمی آمد و مویه بانوان حرم رسالت را می شنید، به مسایل مادی بیندیشد؟!
در حقیقت حضرت عباس در آن لحظات به یک چیز می اندیشید و بس؛ ادای وظیفه و شهادت در راه سبط پیامبر همان راهی که اهل بیت او پیمودند. علاوه بر آن، ام البنین مادر این بزرگواران زنده بود و اگر قرار بود ارثی تقسیم شود، او بود که ارث می برد؛ زیرا در طبقه اول میراث بران قرار داشت. وانگهی، پدرشان امیرالمؤمنین هنگام وفات نه زری بجا گذاشت و نه سیمی، پس فرزندان امام از کجا دارایی به هم زده بودند؟!
به احتمال قوی عبارت حضرت عباس چنین بوده است:
«تا انتقام خون شما را بگیرم» 91، ولی سخنان حضرت تصحیف یا تحریف شده است.

برادران عباس، ندایش را پاسخ مثبت دادند، جهت کارزار به پا خاستند و برای دفاع از برادرشان ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله آماده جانبازی و مرگ گشتند. عبدالله فرزند امیرالمؤمنین علیه السلام پیش تاخت و با سپاهیان اموی درآویخت در حالی که این رجز را می خواند:
«پدرم علی صاحب افتخارات والا، زاده هاشم نیک پی و برگزیده است. اینک این حسین فرزند پیامبر مرسل است و ما با شمشیر صیقل داده از او دفاع می کنیم. جانم را فدای چنین برادر بزرگواری می کنم. پروردگارا! به من ثواب آخرت و سرای جاوید، عطا کن». 92
«عبدالله» در این رجز، سربلندی و افتخار خود را نسبت به پدرش امیرالمؤمنین - باب مدینه علم پیامبر و وصی او - و برادرش سرور جوانان بهشت، ابراز داشت و اعلام کرد در راه برادر جانبازی خواهد کرد زیرا او پسر پیامبر صلی الله علیه و آله و بدین ترتیب، خواستار ثواب اخروی و درجات رفیعه‌ای است که پروردگارش عطا کند.
آن رادمرد همچنان به شدت پیکار می کرد تا آنکه یکی از پلیدان اهل کوفه به نام «هانی بن ثبیت حضرمی» بر او تاخت و او را به شهادت رساند. 93
پس از او برادرش «جعفر» که نوزده ساله بود، به پیکار پرداخت و دلیرانه جنگید تا آنکه قاتل برادرش او را نیز به شهادت رساند. 94
پس از آن، برادرش، «عثمان» که 21 ساله بود به جنگ پرداخت. خولی او را با تیر زد که ناتوانش ساخت و مردی پلید از «بنی دارم» بر او تاخت و سرش را برگرفت تا بدان نزد پسر بدکاره؛ عبیدالله بن مرجانه تقرب جوید. 95
ارواح پاک آنان به سوی پروردگارشان بالا رفت. آنان زیباترین جانبازی و ایمان به درستی راه و فنای در حق را به نمایش گذاشتند. ابوالفضل بر کنار پیکرهای پاره پاره برادران ایستاد، در چهره نورانی شان خیره شد، سیرتهای والا و وفاداری بی‌نظیر آنان را یادآور گشت، به تلخی بر آنان گریست و آرزو کرد ای کاش قبل از آنان به شهادت رسیده بود و پس از آن آماده شهادت و دستیابی به رضوان خداوند گشت.

شهادت ابوالفضل علیه السلام

هنگامی که ابوالفضل، تنهایی برادر، کشته شدن یاران و اهل بیتش را که هستی خود را به خداوند ارزانی داشتند، دید، نزد او شتافت و از او رخصت خواست تا سرنوشت درخشان خود را دنبال کند.
امام به او اجازه نداد و با صدایی حزین فرمود:
«تو پرچمدار من هستی !».
امام با بودن ابوالفضل، احساس توانمندی می کرد؛ زیرا عباس به عنوان نیروی بازدارنده و حمایتگر در کنار او عمل می کرد و ترفند دشمنان را خنثی می نمود. ابوالفضل با اصرار گفت:
«از دست این منافقین سینه‌ام تنگ شده است، می خواهم انتقام خون برادرانم را از آنان بگیرم». آری، هنگامی که برادرانش، عموزادگانش و دیگر افراد کاروان را چون ستارگانی در خون نشسته دید که بر صحرا افتاده‌اند و جسدهای پاره پاره آنان دل را به درد می آورد، قلبش فشرده شد و از زندگی بیزار گشت. لذا بر آن شد که انتقام آنان را بگیرد و به آنان بپیوندد.
امام از برادرش خواست برای اطفالی که تشنگی، آنان را از پا درآورده است، آب تهیه کند.
آن دلاور بزرگوار نیز به طرف آن مسخ شدگان - هم آنان که دلهایشان تهی از مهربانی و عطوفت بود - رفت، آنان را پند داد، از عذاب و انتقام الهی بر حذر داشت و سپس سخن خود را متوجه عمر سعد کرد و گفت:
«ای پسر سعد !
این حسین فرزند دختر پیامبر صلی الله علیه و آله است که اصحاب و اهل بیتش را کشته‌اید و اینک خانواده و کودکانش تشنه‌اند، آنان را آب دهید که تشنگی، جگرشان را آتش زده است. و این حسین است که باز می گوید:
مرا واگذارید تا به سوی «روم» یا «هند» بروم و حجاز و عراق را برای شما بگذارم». سکوتی هولناک نیروهای پسر سعد را فرا گرفت، بیشترشان سر فرو افکندند و آرزو کردند که به زمین فرو روند.
پس شمر بن ذی الجوشن پلید و ناپاک، چنین پاسخ داد:
«ای پسر ابوتراب !
اگر سطح زمین همه آب بود و در اختیار ما قرار داشت، قطره‌ای به شما نمی دادیم تا آنکه تن به بیعت با یزید بدهید». دنائت طبع، پست فطرتی و لئامت، این ناجوانمرد را تا بدین درجه از ناپاکی تنزل داده بود.
ابوالفضل به سوی برادر بازگشت، طغیان و سرکشی آنان را بازگو کرد،

صدای دردناک کودکان را شنید که آوای العطش سر داده بودند، لبهای خشکیده و رنگهای پریده آنان را دید و مشاهده کرد که از شدت تشنگی در آستانه مرگ هستند، هراسان شد؛ دریای درد، در اعماق وجود حضرت موج می زد، دردی کوبنده خطوط چهره‌اش را درهم کشید و با شجاعت به فریادرسی آنان برخاست؛ مشک را برداشت، بر اسب نشست، به طرف شریعه فرات تاخت، با نگهبانان درآویخت، آنان را پراکنده ساخت، حلقه محاصره را درهم شکست و آنجا را در اختیار گرفت. جگرش از شدت تشنگی چون اخگری می سوخت، مشتی آب برگرفت تا بنوشد، لیکن به یاد تشنگی برادرش و بانوان و کودکان افتاد، آب را ریخت، عطش خود را فرو نشاند و گفت:
«ای نفس!
پس از حسین، پست شو و پس از آن مباد که باقی باشی، این حسین است که جام مرگ می نوشد ولی تو آب خنک می نوشی، به خدا این کار خلاف دین من است». 96
انسانیت، این فداکاری را پاس می دارد و این روح بزرگوار را که در دنیای فضیلت و اسلام می درخشد و زیباترین درسها را از کرامت انسانی به نسلهای مختلف می آموزد، بزرگ می شمارد.
این ایثار که در چهار چوب زمان و مکان نمی گنجد از بارزترین ویژگیهای آقایمان ابوالفضل بود.
شخصیت مجذوب حضرت و شیفته امام نمی توانست بپذیرد که قبل از برادر آب بنوشد. کدام ایثار از این صادقانه‌تر و والاتر است؟!
قمر بنی هاشم، سرافراز، پس از پر کردن مشک آب، راه خیمه‌ها را در پیش گرفت و این عزیزترین هدیه را که از جان گرامیتر می داشت با خود حمل می کرد.
در بازگشت، با دشمنان خدا و انسانهای بی‌مقدار، در آویخت، او را از همه طرف محاصره کردند و مانع از رساندن آب به تشنگان خاندان نبوت شدند.
حضرت با خواندن رجز زیر، آنان را تار و مار کرد و بسیاری را کشت:
«از مرگ هنگامی که روی آورد بیمی ندارم، تا آنکه میان دلاوران به خاک افتم، جانم پناه نواده مصطفی باد!
منم عباس که برای تشنگان آب می آورم و روز نبرد از هیچ شری هراس ندارم». 97
با این رجز، دلیری بی مانند خود را آشکار ساخت، بی‌باکی خود را از مرگ نشان داد و گفت که:
با چهره خندان برای دفاع از حق و جانبازی در راه برادر به استقبال مرگ خواهد شتافت. سرافراز بود از اینکه مشکی پر آب برای تشنگان اهل بیت

می برد. سپاهیان از برابر او هراسان می گریختند، عباس آنان را به یاد قهرمانی های پدرش، فاتح خیبر و درهم کوبنده پایه‌های شرک، می انداخت؛ لیکن یکی از بزدلان و ناجوانمردان کوفه در کمین حضرت نشست و از پشت به ایشان حمل کرد و دست راستشان را قطع کرد؛ دستی که همواره بر سر محرومان و ستمدیدگان بود و از حقوق آنان دفاع می کرد.
قهرمان کربلا این ضربه را به هیچ گرفت و به رجز خوانی پرداخت:
«به خدا قسم!
اگر دست راستم را قطع کردید، من همچنان از دینم دفاع خواهم کرد و از امام درست باور خود، فرزند پیامبر امین و پاک، حمایت خواهم نمود». 98
با این رجز، اهداف بزرگ و آرمانهای والایی را که به خاطر آنها می جنگید، نشان داد و روشن کرد که برای دفاع از اسلام و امام مسلمانان و سید جوانان بهشت، پیکار می کند.
اندکی دور نشده بود که یکی دیگر از ناجوانمردان و پلیدان کوفه به نام «حکیم بن طفیل» در کمین حضرت نشست و دست چپ ایشان را قطع کرد.
حضرت - به گفته برخی منابع - مشک را به دندان گرفت و بدون توجه به خونریزی و درد بسیار، برای رساندن آب به تشنگان اهل بیت شروع به دویدن کرد.
حقیقتاً این بالاترین مرحله شرف، وفاداری و محبت است که انسانی از خود نشان می دهد. در حالی که می دوید تیری به مشک اصابت کرد و آب آن را فرو ریخت. سردار کربلا ایستاد، اندوه او را فرا گرفت، ریخته شدن آب برایش سنگین‌تر از جدا شدن دستانش بود.
ناگهان یکی از آن پلیدان به حضرت حمله‌ور شد و با عمود آهنین بر سر ایشان کوفت، فرق ایشان شکافت و حضرت بر زمین افتاد، آخرین سلام و درودش را برای برادر فرستاد:
«یا ابا عبدالله!
سلامم را بپذیر». باد، صدای عباس را به امام رساند، قلبش شرحه شرحه شد، دلش از هم گسیخت، به طرف علقمه شتافت، با دشمنان درآویخت، بر سر پیکر برادر ایستاد، خود را بر روی او انداخت با اشکش او را شستشو داد و با قلبی آکنده از درد و اندوه گفت:
«آه!
اینک کمرم شکست و راهها بر من بسته شد و دشمن شاد شدم».
امام با اندامی درهم شکسته، نیرویی فرو ریخته و آرزوهایی بر باد رفته به برادرش خیره شد و آرزو کرد قبل از او به شهادت رسیده باشد.
«سید جعفر حلی» حالت امام را در آن لحظات، چنین وصف کرده است:
«حسین به طرف شهادتگاه عباس رفت در حالی که چشمانش از خیمه‌ها تا

آنجا را کاوش می کرد.
جمال برادر رانهان یافت، گویی ماه شب چهارده که زیر نیزه‌ها شکسته نهان باشد، بر پیکر او افتاد و اشکش زمین را گلگون کرد.
خواست او را ببوسد، لیکن جایی در بدن او در امان از زخم سلاح نیافت تا ببوسد، فریادی کشید که در صحرا پیچید و سنگهای سخت را از اندوهش به درد آورد:
برادرم!
بهشت بر تو مبارک باد، هرگز گمان نداشتم راضی شوی که در تنعم باشی و من مصیبت تو را ببینم. برادرم!
دیگر چه کسی دختران محمد را حمایت خواهد کرد، که ترحم می خواهند لیکن کسی به آنان رحم نمی کند.
پس از تو نمی پنداشتم که دستانم از کار بیفتد، چشمانم نابینا شود و کمرم بشکند.
برای غیر تو سیلی به گونه می نوازند و اینک برای تو است که با شمشیرهای آخته به پیشانیم کوبیده می شود.
میان شهادت جانگداز تو و شهادت من، جز آنکه تو را می خوانم و تو از نعیم بهره‌مندی، فاصله‌ای نیست. این شمشیر تو است، دیگر چه کسی با آن، دشمنان را خوار می کند؟!
این پرچم توست، دیگر چه کسی با آن پیش خواهد رفت؟
برادرم!
مرگ فرزندانم را بر من سبک کردی و زخم را تنها زخم دردناکتر، تسکین می دهد». 99
این شعر توصیف دقیقی است از مصایبی که امام پس از فقدان برادر، به آنها دچار شدند.
شاعر دیگری به نام «حاج محمد رضا ازدی» وضعیت امام را چنین توصیف می کند:
«خود را بر او انداخت در حالی که می گفت:
امروز شمشیر از کف افتاد، امروز سردار سپاه از دست رفت، امروز راه یافتگان، امام خود را ازدست دادند، امروز جمعیت ما پریشان شد. امروز پایه‌ها از هم گسیخت، امروز چشمانی که با بودنت به خواب نمی رفتند آرام گرفتند و خوابیدند و چشمانی که به راحتی می خوابیدند از خفتن محروم شدند.
ای جان برادر!
آیا می دانی که پس از تو لئیمان بر تو تاختند و یورش آوردند، گویی آسمان به زمین آمده است یا آنکه قله‌های کوهها فرو ریخته است، لیکن یک چیز مصیبت تو را برایم آسان می کند؛ اینکه به زودی به تو ملحق می شوم و

این خواسته پروردگار داناست». 100
با این همه هر چه شاعران و نویسندگان بگویند و بنویسند، نمی توانند ابعاد مصیبت امام، رنج و اندوه کمرشکن و سوگ او را کاملاً تصویر کنند. نویسندگان مقتلها نقل می کنند امام هنگامی که از کنار پیکر برادر برخاست، نمی توانست قدم بردارد و شکست برایشان عارض شده بود، لیکن حضرت صبور بود، با چشمانی اشکبار به طرف خیمه‌ها رفت، سکینه به استقبالش آمد و گفت:
«عمویم ابوالفضل کجاست؟».
امام غرق گریه شد و با کلماتی بریده بریده از شدت گریه خبر شهادت او را داد.
سکینه دهشت زده مویه‌اش بلند شد. هنگامی که نواده پیامبر اکرم، زینب کبری (س) از شهادت بردارش که همه گونه خدمتی به خواهر کرده بود، مطلع شد، دست بر قلب آتش گرفته خود نهاد و فریاد زد:
«آه برادرم!
آه عباسم!
چقدر فقدانت بر ما سنگین است وای از این فاجعه!
وای از این سوگ بزرگ!». زمین از شدت گریه و مویه لرزیدن گرفت و بانوان حرم که یقین به فقدان برادر یافته بودند، سیلی به گونه‌ها نواختند. سوگوار اندوهگین، پدر شهیدان نیز در غم و سوگ آنان شریک شد و گفت:
«یا اباالفضل!
چقدر فقدانت بر ما سنگین است!» امام پس از فقدان برادر که در نیکی و وفاداری مانندی نداشت، احساس تنهایی و بی کسی کرد.
فاجعه مرگ برادر، سخت‌ترین فاجعه‌ای بود که امام را غمین کرد و او را از پا انداخت. بدرود، ای قمر بنی هاشم!
بدرود، ای سپیده هر شب!
بدرود، ای سمبل وفاداری و جانبازی!
سلام بر تو!
روزی که زاده شدی، روزی که شهید شدی و روزی که زنده، برانگیخته می شوی.

پی نوشت ها

89- ارشاد، ص 269
90- مقاتل الطالبیین، ص 82
91- عبارت ابن اثیر چنین است:
«حتی ارثکم» احتمال مؤلف چنین است:
«حتی اثأرکم» - (م).
92- شیخی علی ذوالفخار الاطوال
من هاشم الخیر الکریم المفضل
هذا حسین بن النبی المرسل
عنه نحامی بالحسام المصقل
تفدیه نفسی من اخ مبجل
یا رب فامنحنی ثواب المنزل
93- حیاة الامام الحسین، ج 3، ص 262.
94- ارشاد، ص 269.
95- مقاتل الطالبیین، ص 83.
96- یا نفس من بعد الحسین هونی
و بعده لا کنت ان تکونی
هذا الحسین وارث المنون
و تشربین بارد المعین
تالله ما هذا فعال دینی
97- لا ارهب الموت اذ الموت زقا
حتی اواری فی المصالیت لقی
نفسی لسبط المصطفی الطهر وقا
انی انا العباس اعدو بالسقا
ولا اخاف الشر یوم الملتقی
98- والله ان قطعتم یمینی
انی احامی ابدا عن دینی
و عن امام صادق الیقینی
نجل النبی الطاهر الامینی
99- فمشی لمصرعه الحسین و طرفه
بین الخیام و بینه متنسم
الفاه محجوب الجمال کانه
بدر بمنحطم الوشیج ملثم
فاکب منحنیا علیه و دمعه

صبغ البسيط كانما هو عندم
قد رام يلثمه فلم ير موضعاً
لم يدمه عض السلاح فيلثم
نادى و قد ملا البوادى صيحة
صم الصخور لهولها تتالم
أاخى يهنيک النعيم ولم اخل
ترضى بان ارزى و انت منعم
أاخى من يحمى بنات محمد
اذ صرن يستر حمن من لا يرحم
ما خلت بعدک ان تشل سواعدى
و تکف باصرتى و ظهرى يقصم
لسواک يلطم بالاکف و هذه
بيض الضبى لک فى جبينى تلطم
ما بين مصرعک الفظيع و مصرعى
الا کما ادعوک قبل وتنعم
هذا حسامک من يذل به العداى
ولواک هذا من به يتقدم
هونت يابن ابى مصارع فتيتى
والجرح يسکنه الذى هوالم
100- و هوى عليه ما هناک قائلاً
اليوم بان عن اليمين، حسامها
اليوم سار عن الکتائب کبشها
اليوم بان عن الهداة امامها
اليوم آل الى التفرق جمعنا
اليوم حل عن البنود نظامها
اليوم نامت اعين بک لم تنم
و تسهدت اخرى فعز منامها
اشقيق روحى هل تراک علمت ان
غودرت و انثالت عليک لئامها
قد خلت اطبقت السماء على الثرى
او دکدکت فوق الربى اعلامها
لکن اهانه الخطب عندى اننى
بک لاحق امراً قضى علامها

تعداد یاران امام

تعداد یاران امام (ع) در روز عاشورا سی و دو نفر سواره، و چهل نفر پیاده ذکر شده است. و سید بن طاووس از امام باقر (ع) نقل کرده که تعداد یاران امام (ع) چهل و پنج نفر سواره و یکصد نفر پیاده بوده‌اند. [1]
بلاذری می نویسد:
سی و دو سواره، و چهل پیاده امام را همراهی می کردند؛ [2] البته در جای دیگری می نویسد تعداد یاران امام (ع) در جمع حدود یکصد مرد و یا قریب به آن بودند؛ به پنج تن از نسل امام علی (ع)، شانزده تن از بنی هاشم، دو تن هم‌پیمان بنی هاشم. [3].
*****
[1] بحارالانوار، ج 45، ص 4. همین آمار اخبار الطوال، ص 254، بغیة الطلب، ج 6، ص 2628، تاریخ طبری، ج 5، ص 422.
[2] انساب الاشراف، ج 3، ص 187.
[3] انساب الاشراف، ج 3، ص 226، تاریخ طبری، ج 5، ص 393.

یاران

یاران شهید حسین بن علی علیه‌السلام، حماسه آفرینان جاویدی هستند که در روز عاشورا، در یک رزم نابرابر، به فیض شهادت نائل آمدند؛ هر چند که در یک نگاه فراگیر، می توان از یاران و دوستدارانی که در بصره و کوفه به خیل شهدای حسینی پیوستند [1] نیز یاد کرد.
درباره‌ی تعداد یاران هاشمی و غیر هاشمی که در روز عاشورا، در سرزمین کربلا، به شهادت رسیدند، ارقام متفاوتی نقل شده است؛ رقم مشهور، همان 72 شهید است [2] هر چند که به ارقامی چون:
70 نفر [3] 227 نفر [4] 98 نفر [5] 110 نفر [6].156 نفر [7] و ... نیز اشاره شده است. [8] در این فصل، در یک نگاه گسترده، نام مشهورترین شهدای غیر هاشمی امام حسین علیه‌السلام را بررسی می کنیم و در پایان، نام برخی از شهدای غیر
مشهور را نیز از نظر می گذرانیم.
>ابوالحتوف بن حرث انصاری عجلانی
>ابوثمامه صائدی
>ادهم بن امیه عبدی بصری
>اسلم بن عمرو ترکی
>امیة بن سعد طائی
>انس بن حارث کاهلی
>بریر بن خضیر همدانی
>بشر بن عمرو بن احدوث حضرمی
>بکر بن حی تیمی
>جابر بن حجاج
>جبلة بن علی شیبانی
>جنادة بن حرث مذحجی سلمانی
>جنادة بن کعب بن حرث انصاری
>جندب بن حجیر کندی
>جون بن حوی
>جوین بن مالک تیمی
>حارث بن امرء القیس کندی
>حارث بن نبهان
>حباب بن عامر تمیمی
>حبشی بن قیس نهمی
>حبیب بن مظاهر

>حجاج بن بدر تمیمی سعدی
>حجاج بن مسروق مذحجی جعفی
>حجیر بن جندب بن حجیر کندی
>حر بن یزید ریاحی
>حرث بن نبهان
>حلاس بن عمرو راسبی ازدی
>حنظلة بن اسعد شبامی
>رافع بن عبدالله
>زاهر بن عمرو کندی
>زهیر بن سلیم ازدی
>زهیر بن قین بجلی
>زیاد بن عریب همدانی صائدی
>سالم بن عمرو
>سالم مولی عامر بن مسلم
>سعد بن حرث انصاری عجلانی
>سعد بن حرث
>سعد (سعید) مولی عمرو بن خالد
>سعید بن عبدالله حنفی
>سلمان بن مضارب بجلی
>سلیمان بن رزین
>سوار بن منعم نهمی
>سوید بن عمرو خثعمی
>سیف بن حارث بن سریع
>سیف بن مالک عبدی بصری
>شبیب بن عبدالله نهشلی
>شبیب
>شوذب بن عبدالله
>ضرغامة بن مالک تغلبی
>عائذ بن مجمع بن عبدالله عائذی
>عابس بن ابی شبیب شاکری
>عامر بن مسلم عبدی بصری
>عباد بن مهاجر بن ابی مهاجر جهنی
>عبدالاعلی بن یزید کلبی
>عبدالرحمن بن عبدالله الارحبی
>عبدالرحمن بن عبد رب انصاری
>عبدالرحمن بن عروه غفاری

>عبدالرحمن بن مسعود بن حجاج
>عبدالله بن بشر خثعمی
>عبدالله بن عروه غفاری
>عبدالله بن عمیر کلبی
>عبدالله بن یزید عبدی بصری
>عبدالله بن یقطر
>عبیدالله بن یزید عبدی بصری
>عقبة بن سمعان
>عقبة بن صلت جهنی
>عمار بن حسان طائی
>عمار بن ابی سلامه دالانی
>عمارة بن صلخب ازدی
>عمرو بن جناده انصاری خزرجی
>عمرو بن خالد اسدی صیداوی
>عمرو بن ضبعه ضبعی
>عمرو بن قرضه انصاری
>عمرو بن عبدالله جندعی
>قارب بن عبدالله دئلی
>قاسط بن زهیر تغلبی
>قاسم بن حبیب ازدی
>مسعود بن حجاج تیمی
>قعنب بن عمر نمری
>قیس بن مسهر صیداوی
>کردوس بن زهیر تغلبی
>کنانة بن عتیق تغلبی
>مالک بن عبدالله بن سریع
>مجمع بن زیاد بن عمرو جهنی
>مجمع بن عبدالله عائذی
>مسعود بن حجاج تیمی
>مسلم بن عوسجه اسدی
>مسلم (اسلم) بن کثیر ازدی
>مقسط بن زهیر تغلبی
>منجح بن سهم (مولی الحسن)
>موقع بن ثمامه اسدی صیداوی
>نافع بن هلال جملی
>نصر بن ابی نیزر

>نعمان بن عمرو ازدی راسبی
>نعیم بن عجلان خزرجی
>واضح ترکی
>وهب بن وهب
>هانی بن عروة مرادی
>هفهاف بن مهند راسبی بصری
>یزید بن ثبیط عبدی بصری
>یزید بن زیاد بن مهاصر کندی
>یزید بن مغفل جعفی
*****
[1] به جز سفیران امام که در بصره و کوفه شهید شدند، از دوستدارانی چون عبدالاعلی کلبی، عمارة بن صلخب ازدی و هانی بن عروة می توان یاد کرد که در شهر کوفه به شهادت رسیدند.
[2] ارشاد، ج 2، ص 95؛ الاخبار الطول، ص 256
الفتوح، ص 904.
[3] تاریخ الخمیس، ج 2، ص 82،
[4] مناقب آل ابی طالب، ج 4، ص 87
[5] ابن العبری، تاریخ مختصر الدول، ص 100
[6] حیاة الامام الحسین بن علی علیه السلام ج 3، ص 126
به نقل از ابن حجر، تهذیب التهذیب، ج 1، ص 145
[7] تذکرة الخواص، ص 145؛ اللهوف، ص 43.
[8] ر.ک:
الامام الحسین علیه‌السلام فی کربلاء، ج 4، ص 198.

چنانچه اشاره شد هنگام شنیدن خبر شهادت مسلم بن عقیل که امام (ع) از همراهان خود خواست تا هر کس آمادگی شهادت ندارد، جدا شود، تعدادی از همراهان امام (ع) جدا شدند و آنان که ماندند تا پایان پایداری کردند.
زیرا هدفی والاتر از اهداف مادی داشتند و عزت حسینی آنها را نیز تحت تأثیر قرار داده و عزیزانه آن وجود عزیز را همچون پروانه در بر گرفتند.
طبق روایاتی که در بخش‌های پیشین نقل کردیم، امام (ع) در شب عاشورا اصحاب خود را بهترین و با وفاترین اصحاب معرفی می کند و اصحاب همچون مسلم بن عوسجه، حبیب بن مظاهر و زهیر بن قین با سخنان خود در شب عاشورا و با فداکاری در روز عاشورا به خوبی این سخن امام (ع) را به اثبات می رسانند، [1] اما دراین میان گزارش هایی جفا آمیز در حق اصحاب نقل شده که به یکی از آنها می پردازیم:
«جناب سکینه نقل می کند که بعد از آنکه پدرم در شب عاشورا از اصحاب خواست تا او را ترک کنند، وقتی عمه‌ام ام‌کلثوم این خبر را شنید، فریاد کشید:
واجداه !
واعلیاة !
وا حسناه !
وا حسیناه !
واقلة ناصراه !
(خدایا) نمی دانم چگونه از دست دشمنان خلاص شویم، و وقتی پدرم حسین (ع) را دید از او خواست که آنها را به حرم جدشان بازگرداند.» [2].
این روایت را بدین‌گونه فاضل دربندی از کتابی مجعول و ناشناخته و غیر معتمد به نام نور العیون نقل می کند، بدون آنکه سلسله سندی برای آن بیاورد.
هم‌چنین روایت تا حدی شبیه به این روایت از تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع) نقل می کند.
[3] که در صحت انتساب آن تفسیر به امام (ع) و اعتبار آن سخن فراوان است. و اینها همه در حالی است که خود قبل از این روایت، روایات دیگری را از کتب دانشمندان شناخته شده همچون ارشاد شیخ مفید، لهوف (ملهوف) و امالی صدوق نقل کرده که حاکی از کمال عزت و وفاداری اصحاب می باشد.
[4] و سپس بدون آنکه هیچ‌گونه تذکری مبنی بر تناقض این روایت با آن

گزارش‌ها بدهد، به نقل این روایت می پردازد.
*****
[1] وقعة الطف، ص197.
[2] اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات، ج2، ص182.
[3] همان، ص 182، به نقل از تفسیر الامام العسکری، ص 218. هم‌چنین مراجعه شود به بحارالانوار، ج 11، ص 149.
[4] اکسیر العبادات، ج2، ص178 - 180.

عزت یاران

در شب عاشورا وقتی امام (ع) خطبه خواند و در وصف یاران فرمود:
«... فإنی لا اعلم اصحابا [اوفی و لا خیراً من اصحابی ...؛ یارانی شایسته‌تر [باوفایی و بهتر از شما سراغ ندارم و نمی شناسم »
و به آنان فرمود:
«می‌توانید شب را وسیله رفتن قرار دهید و در شهرهایتان پراکنده شوید.»
اصحاب، وفاداری و پایداری و شکست ناپذیری و طالب عزت بودن خود را بیان فرمودند:
ابتدا عباس صاحب پرچم و لوای عزت و افتخار حسینی بر خاست و اعلام وفاداری نمود.
سپس دیگر برادران و فرزندان و برادر زادگان و افراد بنی هاشم، استواری خود را بر کوی عزت و هم راهی با حضرتش را اظهار فرمودند.
سپس مسلم بن عوسجه، جنگیدن با دشمنان حضرت را با زدن نیزه، کشیدن شمشیر و حتی بی‌سلاح رزم و جهاد و با پرتاب سنگ، ابراز می دارد. بعد از آن سعید بن عبدالله حنفی، هفتاد بار کشته شدن و سوختن و بر باد رفتن خاکسترش را در کوی حسین ناچیز می شمارد.
آن گاه زهیر بن قین، هزار بار جان دادن برای حفظ جان امام زمان و اهل بیتش را بیان می دارد. آخرین سخنان یاران حسین، ماندن و پاسبانی و جنگیدن با چنگ و دندان و وفای به عهد با امامشان بود.
آنگاه امام، آنان را دعا کرد و خبر خوش شهادت را مژده‌شان داد.
یاران حسین، با دریافت این مژده مسرت بخش و یافتن عزت و شرف، سجده شکر به جا آوردند.
در شب عاشورا، وقتی زینب کبری (س) از برادر می پرسد:
«آیا نیت و عزم یاران خود را آزموده‌ای
مبادا هنگام سختی و تنگی، دست از تو بر دارند و به دشمنت وا گذارند؟»
امام می فرماید:
«و الله لقد بلوتهم فما وجدت فیهم إلا الاشوس الاقعس یستانسون بالمنیة دونی استیناس الطفل إلی محالب أمه
به خدا سوگند آنان را آزموده‌ام و جز محکمی و صلابت و غرندگی در آنان نیافته‌ام آنان در رکاب من چنان مشتاق مرگند که طفل شیر خوار، مشتاق پستان مادرش است »

وفاداری یاران عاشورا

یکی از صفات و خصلت‌های پسندیده که قرآن بسیار درباره او سخن گفته و در اسلام مورد سفارش و تأکید است صفت وفاداری است که آن را از خصوصیات و امتیازات مؤمنین شمرده و وفا ننمودن به عهد را از ویژگی‌های منافقین بیان کرده‌اند.
نقض عهد و شکستن پیمان از جمله گناهانی است که رشته دوستی و محبّت را پاره می کند، اعتماد و اطمینان را در اجتماع نابود می سازد و زیر بنای روابط اجتماعی را سُست می گرداند.
لذا می توان چنین ادعا کرد که وفای به عهد علاوه بر آن که یک وظیفه دینی و تکلیف اسلامی است، یک وظیفه و حق انسانی نیز می باشد که تخلّف از او از نظر عقل و وجدان هم مذموم و هم مردود است
خداوند این باره می فرماید:
«آن‌گاه که با خداوند عهد و پیمان بستید، وفا کنید و سوگندهایتان را بعد از تأکید نشکنید. شما خداوند را کفیل و ضامن بر سوگند خود قرار داده‌اید، خداوند بر آنچه انجام می دهید آگاه است »

تربیت یاران

هر نهضت و قیامی توسط افراد سازمان یافته به وجود می آید، کادر تشکیلاتی یک نهضت، نقش کلیدی در موفقیت‌ها و شکست‌ها دارد. به همین دلیل در نهضت‌های توحیدی پیامبران الهی در ابتدا سراغ کادر سازی و تربیت نیرو رفته‌اند، سپس مردم را به سوی توحید فرا خوانده‌اند. در حماسه عاشورا نیز امام حسین (ع) توانست نیروهایی را تربیت کند و افرادی را با خود همراه سازد که از جهت روحی، روانی، عقیدتی و جسمی برای انجام چنین حماسه‌ای آماده بودند.
معمولاً افراد یک نهضت از میان افراد فعّال و جوان و از نخبگان جامعه انتخاب می گردد، ولی در حماسه عاشورا افراد گوناگون حضور دارند:
زن، مرد، پیر، جوان و کودک ولی همین نیروها طوری تربیت شده‌اند که به مرحله «یقین رسیده‌اند، به راهی که برگزیده‌اند، باور دارند و به رهبر حماسه، به تمام معنا ایمان دارند.
به قول ع ص
«هر قدر هدف‌ها عالی‌تر و عمیق‌تر و وسیع‌تر باشد، رهبر باید در تهیه نیرو و ساختن نفرات، رنج‌ها و صدمه‌های زیادتری ببیند و تمام کار را خود به عهده بگیرد ... برای هدف‌های بزرگ، رهبر باید، انگیزه‌های بزرگ را به وجود بیاورد و مانع‌هایی را که در روحیه سربازانش خانه گرفته‌اند، بیرون بریزد.»
واقعاً تربیت افرادی که برای هدف، شهادت و مرگ را انتخاب کنند دشوار است، زیرا مانع‌های دنیوی هرکدام سد بزرگی است که انسان‌ها را در خود گرفتار می کند، عشق به زندگی، عشق به جلوه‌های دنیا، عشق به فرزند و زن، عشق به اموال و ثروت، ضعف‌ها، ترس‌ها، منفعت‌ها و ... هر کدام دام‌هایی‌اند که انسان را در خود اسیر می کند، به همین دلیل امام حسین (ع) می گوید:
«الناس عبید الدنیا و الدین لعق علی السنتهم یحطونه ما درّت معایشهم فاذا محصّوا بالبلاء قل الدیانون مردم بندگان دنیایند و دین لقلقه‌ی زبانشان در زندگی است، زمانی که با پیشامدی امتحان شوند، دین داران کم اند».
حقا که گذر از این همه موانع نیاز به تربیت سخت و دشوار دارد، تنها حسین بن علی (ع) بود که توانست یاران همدل، هم ایمان، هم هدف، آگاه، مؤمن، مطیع و آماده شهادت تربیت کند.
می‌گویند در کربلا نوجوانی که پدرش به شهادت رسیده بود، خدمت امام حسین (ع) آمد و اجازه میدان خواست، امام اجازه نداد و گفت:
همینکه پدرت شهید شده بس است، برو مواظب مادرت باش، جوان عرض

می کند:
یا اباعبداللّه، اصلاً این شمشیر را مادرم به کمرم بسته است .
آیا چنین آمادگی برای شهادت، آن هم برای یک نوجوان جز این است که امام حسین (ع) برای شهادت و قربانی شدن در راه هدف، برای یارانش یک بینش و درک قوی و فوق‌العاده داده است که اکثر مردم چنین آگاهی و بینشی ندارند؟
یک محقق آلمانی از پیوستن و شهادت حربن یزید ریاحی شگفت زده شده، می نویسد:
«فداکاری حربن یزید در راه حسین (ع) پاک‌ترین نوع فداکاری به شمار می آید، چون از آن نه منظور مادی داشت و نه معنوی و کامل‌ترین فداکاری است، زیرا حر بازماندگان خود را هم فدا کرد؛ به طور کلی فدا کردن بازماندگان دشوارتر از این است که شخص خود را فدا کند ... تصور نمی کنم که در مغرب زمین بتوان واقعه‌ای نظیر الحاق حر بن یزید به حسین (ع) یافت ... در مغرب زمین فداکاری متعدد هست، اما به نظر می‌رسد کمتر کسانی داوطلبانه بدون این که مجبور باشند، برای ابراز ارادت به دیگری از مرگ استقبال کنند.»
همین محقق معتقد است که تصمیم حر یک تصمیم ناگهانی نبوده، بلکه مثل نهالی بوده که سال‌ها جوانه زده و رشد کرده و درخت تنومندی شده و این در حالی است که خود او هم متوجه نبوده که فکر گسستن از یزید و پیوستن به حسین (ع) در خاطرش قوّت گیرد.
این که حر ناگهان پیش وجدانش شرمنده می شود، حکایت از وجدان و ضمیر پاک و حقیقت طلب حر می کند و چنین وجدانی باید در طول زندگی به رشد و شکوفایی برسد.یاران و انصار حسین (ع) از کسانی تشکیل شده بودند که وجدان و ضمیر حقیقت طلب خود را به رشد و کمال نهایی رسانده بودند. تا آمادگی کامل را برای شهادت و پاک بازی پیدا کرده بودند. بسیار کسانی بودند که بر حقانیت قیام حسین (ع) باور داشتند و کوفیان هزاران نامه برای او نوشتند، ولی چرا با امام شان یک جا قیام نکردند و تنها عده‌ای معدود خط سرخ شهادت را پیمودند؟
چون وجدان حقیقت طلبشان به کمال لازم نرسیده بود.
امام حسین (ع) حتی تا شب عاشورا هم از امتحان یارانش دست بر نداشت در شب عاشورا به یاران خود خطاب می کند:
«من اصحابی، از اصحاب خودم بهتر و اهل بیتی، از اهل بیت خودم فاضل‌تر سراغ ندارم، از همه شما متشکرم، اینها جز با من، با شما کاری ندارند، شما می توانید بروید، اگر آنها بدانند که شما خودتان را از معرکه خارج می کنید، احدی به شما کاری ندارد».
در آن شب هیچ یک از یاران، حسین (ع) را تنها نگذاشتند. آنان وجدانشان

به کمال نهایی رسیده بود و آن شب غسل شهادت کردند.
زیرا:
هر که پیمان با هو الموجود بست
گردنش از قید هر معبود رست
ما سوی اللّه را مسلمان بنده نیست
نزد فرعونی سرش افکنده نیست
عقل گوید شاد شود، آباد شو
عشق گوید بنده شو، آزاد شو

سخنانی از یاران امام در محور اعتقادی

متأسفانه عوامل مختلف - از جمله سنی بودن نویسندگان اکثر منابع حادثه کربلا [1] باعث گردیده سخنان مذهبی یاران امام حسین علیه‌السلام به طور کامل ثبت و نقل نشود، اما با این حال کلماتی از یاران آن حضرت در دست است که نمودار انگیزه مذهبی و بصیرت اعتقادی آنان در حادثه کربلاست که به نمونه‌هایی از آن اشاره می شود:

1. حضرت ابوالفضل علیه‌السلام به عنوان بزرگ‌ترین یاور سالار شهیدان به هنگام رزم، جریان دفاع از حریم امامت و ولایت را مطرح نموده و گفته است:

والله ان قطعتم یمینی
انی احامی ابدا عن دینی
وعن امام صادق الیقین
نجلی النبی الطاهر الامین [2].

هم‌چنین برادران مادری حضرت عباس(عبدالله، جعفر و عثمان) در رجزهای که به هنگام نبرد خوانده‌اند بر عنصر امامت اهل بیت علیهم‌السلام تکیه کرده‌اند. [3].

2. در کلام حجاج بن مسروق موذن امام حسین علیه‌السلام نیز جریان امامت مطرح شده و آمده است:

اقدم حسیناً هادیاً مهدیا
فالیوم نلقی جدک النبیا
ثم اباک ذالندی علیا
ذاک الذی نعرفه وصیا [4].

3. نافع بن هلال نیز بر مسئله ولایت تکیه نموده و گفته است:

انا الغلام الیمینی البجلی
دینی علی دین حسین بن علی
ان اقتل الیوم فهذا أملی
فذاک رأیی و ألاقی عملی [5].

4. عباس شاکری که دارای مقام عملی و حافظ حدیث و از شیعیان خالص اهل بیت بوده است، روز عاشورا به حضور امام حسین رسید و در دفاع از امام بر هر دو عنصر امامت و محبت تکیه نموده به حضرت عرض کرد:

به خدا سوگند در روی زمین هیچ چیزی و هیچ کس محبوب‌تر و عزیزتر از شما نزد من نیست و اگر از جان خود چیزی عزیزتر می داشتم باز هم آن را در راه دفاع از شما دریغ نمی کردم، بعد در ادامه به حضرت عرض کرد:

گواه باش که من بر دین شما و دین پدرت استوارم [6] (یعنی شیعه شما

هستم).
5. سعید بن عبدالله که از بزرگان شیعه در کوفه بود در شب عاشورا با اظهار عشق و محبت خود به امام حسین علیه‌السلام عرض کرد:
به خدا سوگند، اگر کشته شوم، بعد زنده
گردیده و زنده در آتش بسوزم و این کار هفتاد بار تکرار شود باز هم از شما جدا نخواهم شد تا با مرگ در کنار شما به لقای حق برسم. [7].
6. هم‌چنین عبدالرحمن بن عبدالله با طرح جریان ولایت اهل بیت وارد میدان رزم شد و گفت:
انا ابن عبدالله من آل یزن
دینی علی دین حسین و حسن [8].
آن‌چه آورده شد، شعاع بسیار اندک از تجلی بصیرت یاران امام حسین علیه‌السلام در محور معرفت اعتقادی است، یعنی آنان با این کلمات خود خواسته‌اند، انگیزه همراهی خود با امام حسین را اعتقاد به امامت آن حضرت اعلام کنند.
*****
[1] میرزا ابوالحسن شعرانی، دمع السجوم، ص 344 و 357.
[2] عبدالرزاق مقرم، مقتل الحسین، ص 269:
به خدا سوگند اگر دست راست من را قطع کنید، باز هم من از دین خود حمایت نموده و از امام که فرزند پیامبر و طاهر و امین است دفاع می کنم.
[3] میرزا ابوالحسن شعرانی، همان، ص 325.
[4] شیخ عباس قمی، منتهی الآمال، ج 1، ص 370:
[در این راه] پا پیش می گذارم ای حسین، زیرا خود هدایت یافته و هادی دیگران هستی، امروز اول جد تو آن گاه پدر جوان مرد تو علی که ما او را به عنوان وصی پیامبر می شناسیم ملاقات خواهیم کرد.
[5] همان، ص 364:
من جوانی از یمن و از طایفه بجلی هستم، و بر دین و مذهب حسین فرزند علی می باشم، اگر امروز کشته شوم آن نظر و آرزوی ماست و با عمل خود محشور خواهم شد.
[6] محمد بن طاهر سماوی، ابصار العین فی انصار الحسین، ص 76.
[7] محمد بن طاهر سماوی، همان، ص 126.
[8] دمع السجوم، ص 304:
من فرزند عبدالله از «آل یزن» هستم، و پیرو شیعه حسین و حسن می باشم.

مقاومت یاران حسین

یکی از امتیازات بزرگ جریان امام حسین این است که امام حسین که یک هسته نیرومند ایمانی به وجود آورد که اینها در مقابل هر چه شدائد بود مقاومت کردند.
تاریخ نمی نویسد که یک نفر از اینها به لشکر دشمن رفته باشد.
ولی تاریخ می نویسد که عده زیادی از لشکر دشمن در همان وقایع نشان دهد مگر یک نفر (یا دو نفر) به نام ضحاک بن عبدالله مشرقی که تا وقتی که احتمال بدهم وجود من به حال شما مفید است هستم، ولی از آن ساعتی که بدانم دیگر ذره ای به حال شما نمی توانیم مفید باشم، مرخص شوم. با این شرط حاضر شد، امام هم قبول کرد.
آمد و تا روز عاشورا و تا آن لحظات آخر هم بود، بعد آمد نزد امام و گفت: من طبق شرطی که کردم الان دیگر می توانم بروم چون حس می کنم که دیگر وجود من برای شما هیچ فایده ای ندارد.
فرمود:
می خواهی بروی برو.
یک اسب بسیار دونده عالی ای داشت، سوار این اسب شد و چند شلاق محکم به آن زد که اسب را به اصطلاح اجیر و آماده کرده باشد.
اطراف محاصره بود.
نقطه ای را در نظر گرفت. یک مرتبه به قلب دشمن زد ولی نه به قصد محاربه، به قصد اینکه لشکر را بشکافد و فرار کند.
زد و خارج شد. عده ای تعقیبش کردند.
نزدیک بود گرفتار شود.
اتفاقا در میان تعقیب کنندگان شخصی بود که از آشنایان او بود، گفت: کاری به او نداشته باشید، او که نمی خواهد بجنگد، می خواهد فرار کند.
رهایش کردند، رفت. [1].
*****
[1] سیره ائمه، ص 104.

مورخین نقل کرده‌اند چون جنگ میان دو لشکر به شدت خود رسید عمر بن خالد و غلامش سعد و مجمع بن عبدالله و جنادة بن الحارث از یاران حسین علیه‌السلام چهار نفری به سپاه عمرسعد حمله کردند، سپاه دشمن آنها را محاصره کرد و در میان آنان تفرقه افکند و نزدیک بود همه را یک جا به شهادت برسانند.
حسین علیه‌السلام برادرش ابی الفضل را خواند و او را فرمود برو آنان را نجات ده حضرت یک تنه به دشمن حمله کرد و یاران امام را در حالی که جراحاتی بر تن داشتند از چنگ دشمن نجات داد و خواست آنها را به خدمت امام بیاورد ایشان از برگشتن از قتال امتناع نمودند و به جنگ پرداختند و ابی الفضل نیز از آنان دفاع می کرد تا به شهادت نائل شدند، آن گاه حضرت ابی الفضل به خدمت برادر بازگشت و واقعه را گزارش نمود [1].
*****
[1] ابصار العین ص 29
کامل 394: 3
مقاتل الطالبیین ص 85.

اخلاص یاران

تبلور اخلاص اصحاب در اعلام وفاداری و کشته شدن، نه یک بار بلکه 70 بار در راه ولایت و امامت آشکار شد. با توجه به گوشه‌هایی از سخنان آنها همچون مسلم بن عوسجه و زهیر بن قین و بریر، فضایی از توحید ناب و اعتقاد قلبی به امامت و ولایت و معاد قابل مشاهده است؛ سخنان آنها تن هر شنونده‌ای را می لرزاند.
گویی این اخلاص از سویی مرگ را در نظر اصحاب شیرین‌تر از عسل کرده بود و سختی‌ها و دشواری‌ها را برای آنان آسان کرده و از سوی دیگر مقام معنوی آنها را ارتقاء بخشیده و تا حدّ «عین الیقین»، پیش برده بود تا آنجا که در روز عاشورا شبه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، جناب علی‌اکبر علیه‌السلام پیامبر را مشاهده می کند و فریاد پر می آورد:
«یا أَبَتا عَلَیکَ مِنّی السّلام هَذا جَدّی رسول اللّه قَدْسَکانی بِقَأسِهِ الاَوْفی» [1].
یعنی او از دست انسان کامل و اشرف مخلوقات، در همین دنیا و روز روشن شربت ملکوتی و بهشتی را نوشید.
اخلاص، شربت بهشتی به ارمغان می آورد و دنیا را به آخرت گره می زند و می توان کمی از آن شربت ناب بهشتی را در همین دنیا نوشید. و چنین است که اخلاص سیدالشهدا در گودال قتلگاه در سیمای مبارکش آشکارتر می شود.
در سال «عزّت حسینی» مزین کردن خود به اخلاص و کار برای خدا، همچون حسین علیه‌السلام و اصحاب او، بسیار ضروری است. این همه بده بستون‌ها «کاسه به جایی رود که قدح باز آید» یک روز به درد ما می خورد، وجود روابط به جای ضوابط، تبار گرایی‌ها، قوم و خویش محوری، حزب گرایی و حزب بازی‌ها (هوا و هوس‌های گروهی) همه و همه برخلاف شعور و اندیشه حسینی است.
*****
[1] اعیان الشیعه، ج 1، ص 607؛ مقتل الحسین، مقرّم، ص 312.

سخنان امام با یارانش در شب عاشورا

268. تاریخ الطبری - به نقل از عبد اللَّه بن شریک عامری، از امام زین العابدین علیه السلام:
پس از آن که عمر بن سعد بازگشت، امام حسین علیه السلام یاران خود را در نزدیکی غروب [شب عاشورا] گِرد آورد. من، بیمار بودم. خودم را به او نزدیک کردم تا بشنوم. شنیدم که پدرم به یارانش می فرماید:
«خدای - تبارک و تعالی - را به بهترین گونه می ستایم و او را در خوشی و ناخوشی ستایش می کنم. خدایا!
تو را می ستایم که به نبوّت، گرامی‌مان داشتی و قرآن را به ما آموختی و ما را در دین، فهیم کردی و گوش و دیده و دل برایمان قرار دادی و ما را از مشرکان، قرار ندادی.
امّا بعد، من، نه یارانی نزدیک‌تر و بهتر از یارانِ خود سراغ دارم و نه خانواده‌ای نیکوکارتر و برقرار کننده پیوند از خانواده خود. خداوند از جانب من به همه شما جزای خیر دهد!
هان که گمان دارم از دست این دشمنان، فقط فردا را داریم. هان!
به شما اجازه رفتن دادم. همگی می توانید بروید که تعهّدی به من ندارید. این شب است و تاریکی، شما را فرا گرفته است. آن را مَرکب خود کنید».
269. الطبقات الکبری:
امام حسین علیه السلام یارانش را در شب عاشورا - که شب جمعه بود - گِرد آورد و پس از حمد و ثنای الهی و یاد کردِ پیامبر خدا و نبوّتش - که خدا به آن گرامی‌اش داشته و او را بدان بر امّتش نعمت داده است - فرمود:
«من، جز این گمان نمی برم که این جماعت، فردا با شما می جنگند. من به همه شما اجازه رفتن دادم و شما اجازه دارید در این تاریکی شب که شما را فرا گرفته، بروید. هر کدامتان که می تواند، یکی از خانواده مرا با خود بردارد و در شهرهایتان پراکنده شوید تا خداوند، فتحی و یا امری از جانب خود بیاورد تا اینها (دشمنان) از آنچه در دل نهان کرده‌اند، پشیمان شوند. این جماعت، فقط مرا می جویند و چون مرا ببینند، دیگر در پی شما نمی آیند».
خاندان ایشان گفتند:
خدا ما را پس از تو باقی نگذارد!
به خدا سوگند، از تو جدا نمی شویم تا آنچه به تو می رسد، به ما نیز برسد.
یاران ایشان نیز همگی چنین گفتند.
امام علیه السلام فرمود:

«خداوند، پاداش نیت شما را بهشت قرار دهد!».
270. الخرائج و الجرائح - به نقل از ابو حمزه ثُمالی:
امام زین العابدین علیه السلام می فرماید:
من در شبی که صبح فردایش پدرم [حسین علیه السلام] کشته شد، با او بودم. به یارانش فرمود:
«این، شب است. آن را مَرکب خود بگیرید که این جماعت، در پی من‌اند و اگر مرا بکشند، دیگر به شما کاری ندارند و شما [از جهت بیعت با من] آزاد و اختیاردار هستید».
یارانش گفتند:
نه. به خدا سوگند، هرگز چنین نمی شود!
فرمود:
«فردا همه شما کشته می شوید و هیچ یک از شما نمی رَهَد».
گفتند:
ستایش، خدایی که ما را به شَرَف کشته شدن همراه تو رساند.
سپس امام حسین علیه السلام دعا کرد و به آنان فرمود:
«سرهایتان را بالا بگیرید و بنگرید».
پس به جایگاه و منزلگاه خود در بهشت نگریستند.
امام حسین علیه السلام به آنان فرمود:
«فلانی!
این، منزل توست؛ فلانی!
این، قصر توست. فلانی!
این، درجه توست».
از این رو، هر یک از آنان با سر و سینه به استقبال نیزه‌ها و شمشیرها می رفتند تا به جایگاهشان در بهشت برسند.
271. أنساب الأشراف:
امام حسین علیه السلام به خانواده و همراهانش پیشنهاد داد که از گِرد او پراکنده شوند و شب را مَرکب خود کنند و فرمود:
«آنان، فقط مرا می جویند و اکنون، یافته‌اند. گمان می کنم که نامه‌هایی که به من نوشتند [و مرا دعوت کردند]، جز از سرِ نیرنگ با من و نزدیک شدن به پسر معاویه نبوده است».
یارانش گفتند:
خداوند، زنده ماندن [ما] پس از تو را زشت بدارد.
272. الأمالی، صدوق - به نقل از عبد اللّه بن منصور، از امام صادق علیه السلام:
پدرم [امام باقر علیه السلام] از پدرش [امام زین العابدین علیه السلام] برایم نقل کرد ... که:

امام حسین علیه السلام در میان یارانش به سخن گفتن ایستاد و گفت:
«بار خدایا!
من، نه خاندانی می شناسم که از خاندانم نیکوکارتر و پاک‌تر و پاکیزه‌تر باشند، و نه یارانی که بهتر از یاران من باشند. می بینید که چه شده است. شما از بیعت من آزادید و چیزی به گردنتان نیست و تعهّدی به من ندارید. این، شب است که تاربآن، شما را فرا گرفته است. آن را مَرکب خود گیرید و در شهرها پراکنده شوید که این جماعت، مرا می جویند و اگر به من دست یابند، از تعقیب دیگران، دست می کشند».

کربلا

چهل حدیث کربلا

پیشگفتار

کتاب:
چهل حدیث کربلا نویسنده:
محمد صحتی سرد رودی
حدیث کربلا، حدیث حریت و حماسه‌هاست و روایتش روایت رویش و خیزش، و سرودش همیشه سرخ و حیات بخش و حرکت زا. در خصوص کربلا و حماسه همیشه جاوید عاشورا، در کتابی با نام «سیمای کربلا، حریم حریت» سخن گفته‌ایم و چندین حدیث ازاحادیث این دفتر را نیز در آنجا البته با شرح و بسطی بیشتر آورده‌ایم. دیگر لازم نیست در این مقدمه حرف به درازا کشد، تنها به تذکر چند نکته که در فهم بهتر این مجموعه می تواند مفید باشد بسنده می شود:
1. روایتهایی که درباره کربلا، بویژه زیارت آستان قدس حسینی علیه السلام، در منابع روایی آمده است. بیشتر از اینها است که در یک مجموعه چهل حدیثی بگنجد، ما از صدها حدیث، این چهل نمونه را، از سخنان برگزیدگان خدا برگزیده‌ایم. 2 احادیث از کتابهای معتبر نقل شده و بیشتر آنها را در کتاب وزین کامل الزیارات می توان دید، کتابی که در نظر دانشوران شیعی معتبراست و محکم. 3 در انتخاب حدیثها، علاوه بر نکات چندی که در نظر بوده این نکته نیز در نظر گرفته شده است که تا حد امکان حدیثی نقل شود که کم لفظ و معتبر، اما پر معنی باشد تا حفظ آن برای همه سهل و ممکن باشد.
4 پیشاپیش اقرار می شود که ترجمه‌ها نارسا بوده و آن لطف بی نظیری که در سخن معصوم علیه السلام است در ترجمه‌ها دیده نمی شود ما تلاش خویش را کرده‌ایم، امید که مقبول درگاه حضرت حق واقع گردد.
محمد صحتی سرد رودی قم 10/8/ 73

1- حریم پاک

عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال:
... و هی اطهر بقاع الأرض و اعظمها حرمة و انها لمن بطحاء الجنة. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در ضمن حدیث بلندی می فرماید:
کربلا پاکترین بقعه روی زمین و از نظر احترام بزرگترین بقعه‌ها است و الحق که کربلا از بساطهای بهشت است. بحار الانوار، ج 98، ص 115 و نیز کامل الزیارات، ص 264

2 - سرزمین نجات

قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم:
یقبر ابنی بأرض یقال لها کربلا هی البقعة التی کانت فیها قبة الاسلام نجا الله التی علیها المؤمنین الذین امنوا مع نوح فی الطوفان. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:
پسرم حسین در سرزمینی به خاک سپرده می شود که به آن کربلا گویند، زمین ممتازی که همواره گنبد اسلام بوده است، چنانکه خدا، یاران مؤمن حضرت نوح را در همانجا از طوفان نجات داد.
کامل الزیارات، ص 269، باب 88، ح 8

3 - مسلخ عشق

قال امیر المؤمنین علی علیه السلام:
هذا ... مصارع عشاق شهداء لا یسبقهم من کان قبلهم و لا یلحقهم من کان بعدهم. حضرت علی علیه السلام روزی گذرش از کربلا افتاد و فرمود:
اینجا قربانگاه عاشقان و مشهد شهیدان است شهیدانی که نه شهدای گذشته و نه شهدای آینده به پای آنها نمی رسند
تهذیب، ج 6، ص 73 و بحار، ج 98، ص 116

4 - عطر عشق

قال علی علیه السلام:
واها لک أیتها التربة لیحشرن منک قوم یدخلون الجنة بغیر حساب. امیر المؤمنین علیه السلام خطاب به خاک کربلا فرمود:
چه خوشبوئی ای خاک!
در روز قیامت قومی از تو بپا خیزند که بدون حساب و بی درنگ به بهشت روند. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 4، ص 169

5 - ستاره سرخ محشر

قال على بن الحسين عليه السلام:
تزهر أرض كربلا يوم القيامة كالكوكب الدرى و تنادى أنا أرض الله المقدسة الطيبة المباركة التى تضمنت سيد الشهداء و سيد شباب اهل الجنة.
امام سجاد عليه السلام فرمود:
زمين كربلا، در روز رستاخيز، چون ستاره مرواريدى مى درخشد و ندا در مى دهد كه من زمين مقدس خدايم، زمين پاک و مبارکى كه پيشواى شهيدان و سالار جوانان بهشت را در بر گرفته است
ادب الطف، ج 1، ص 236
به نقل از:
كامل الزيارات، ص 268

قال ابو عبد الله علیه السلام:
الغاضرية من تربة بيت المقدس.
امام صادق علیه السلام فرمود:
کربلا از خاک بیت المقدس است. کامل الزیارات، ص 269، باب 88، ح 7

7 - فرات و کربلا

قال ابو عبد الله علیه السلام
اءن أرض کربلا و ماء الفرات اول ارض و اول ماء قدس الله تبارک و تعالی ...
امام صادق علیه السلام فرمود:
سرزمین کربلا و آب فرات، اولین زمین و نخستین آبی بودند که خداوند متعال به آنها قداست و شرافت بخشید. بحار الانوار، ج 98، ص 109 و نیز کامل الزیارات، ص 269

قال ابو عبد الله علیه السلام:
لیس نبی فی السموات و الارض، اءلا یسألون الله تبارک و تعالی أن یؤذن لهم فی زیارة الحسین (علیه السلام)، ففوج ینزل و فوج یعرج.
امام صادق علیه السلام فرمود:
هیچ پیامبری در آسمانها و زمین نیست مگر این که می خواهند خداوند متعال به آنان رخصت دهد تا به زیارت امام حسین علیه السلام مشرف شوند، چنین است که گروهی به کربلا فرود آیند و گروهی از آنجا عروج کنند. مستدرک الوسائل، ج 10، ص 244، به نقل از کامل الزیارات، ص 111

9 - کربلا، مطاف فرشتگان

قال ابو عبد الله علیه السلام:
لیس من ملک فی السموات و الأرض الا یسألون الله تبارک و تعالی أن یؤذن لهم فی زیارة الحسین (علیه السلام)، ففوج ینزل و فوج یعرج.
امام صادق علیه السلام فرمود:
هیچ فرشته‌ای در آسمانها و زمین نیست مگر این که می خواهد خداوند متعال به او رخصت دهد تا به زیارت امام حسین علیه السلام مشرف شود، چنین است که همواره فوجی از فرشتگان به کربلا فرود آیند و فوجی دیگر عروج کنند و از آنجا اوج گیرند. مستدرک الوسائل، ج 10، ص 244، به نقل از کامل الزیارات ص 114

قال ابو عبد الله علیه السلام:
موضع قبر الحسین علیه السلام ترعة من ترع الجنة
امام صادق علیه السلام فرمود:
جایگاه قبر امام حسین علیه السلام دری از درهای بهشت است. کامل الزیارات، ص 271، باب 89، ح 1

قال ابو عبد الله علیه السلام:
ان الله اتخذ کربلا حرما آمنا مبارکا قبل أن یتخذ مکة حرما.
امام صادق علیه السلام فرمود:
به راستی که خدا کربلا را حرم امن و با برکت قرار داد پیش از آنکه مکه را حرم قرار دهد. کامل الزیارات، ص 267 بحار، ج 98، ص 110

قال الصادق علیه السلام:
زوروا کربلا و لا تقطعوه فاءن خیر أولاد الانبیاء ضمنته ...
امام صادق علیه السلام فرمود:
کربلا را زیارت کنید و این کار را ادامه دهید، چرا که کربلا بهترین فرزندان پیامبران را در آغوش خویش گرفته است. کامل الزیارات، ص 269

قال الصادق علیه السلام:
«شاطىء الوادی الأیمن» الذی ذکره الله فی القرآن، (1) هو الفرات و «البقعة المبارکة» هی کربلا.
امام صادق علیه السلام فرمود:
آن «ساحل وادی ایمن» که خدا در قرآن یاد کرده فرات است و «بارگاه با برکت» نیز کربلا است. (2)

14 - شوق زیارت

قال الامام الباقر علیه السلام:
لو یعلم الناس ما فی زیارة قبر الحسین علیه السلام من الفضل، لماتوا شوقا.
امام باقر علیه السلام فرمود:
اگر مردم می دانستند که چه فضیلتی در زیارت مرقد امام حسین علیه السلام است از شوق زیارت می مردند. ثواب الاعمال، ص 319، به نقل از کامل الزیارات.

15 - حج مقبول و ممتاز

قال ابو جعفر علیه السلام:
زیارة قبر رسول الله صلی الله علیه و آله و زیارة قبور الشهداء، و زیارة قبر الحسین بن علی علیهما السلام، تعدل حجة مبرورة مع رسول الله صلی الله علیه و آله.
امام باقر علیه السلام فرمود:
زیارت قبر رسول خدا «ص»، و زیارت مزار شهیدان، و زیارت مرقد امام حسین علیه السلام معادل است با حج مقبولی که همراه رسول خدا «ص» بجا آورده شود.
مستدرک الوسائل، ج 1، ص 266، و نیز کامل الزیارات، ص 156

عن حمران قال:
زرت قبر الحسین علیه السلام فلما قدمت جاءنی. ابو جعفر محمد بن علی علیه السلام ...
فقال علیه السلام:
ابشر یا حمران فمن زار قبور شهداء آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم یرید الله بذلک و صلة نبیه حرج من ذنوبه کیوم ولدته امه. حمران می گوید:
هنگامی که از سفر زیارت امام حسین علیه السلام برگشتم، امام باقر علیه السلام به دیدارم آمد و فرمود:
ای حمران!
به تو مژده می دهم که هر کس قبور شهیدان آل محمد (ص) را زیارت کند و مرادش از این کار رضایت خدا و تقرب به پیامبر (ص) باشد، از گناهانش بیرون می آید چون روزی که مادرش او را زاد. امالی شیخ طوسی، ج 2، ص 28، چاپ نجف بحار، ج 98، ص. 20

17 - زیارت مظلوم

عن ابی جعفر و ابی عبد الله علیه السلام یقولان:
من احب أن یکون مسکنه و مأواه الجنة، فلا یدع زیارة المظلوم. از امام باقر و امام صادق علیهما السلام نقل شده که فرمودند:
هر کس که می خواهد مسکن و مأوایش بهشت باشد، زیارت مظلوم علیه السلام را ترک نکند.
مستدرک الوسائل، ج 10، ص 253

قال الامام الصادق علیه السلام:
زوروا قبر الحسین (علیه السلام) و لا تجفوه، فاءنه سید شباب أهل الجنة من الخلق، و سید شباب الشهداء.
امام صادق علیه السلام فرمود:
مرقد امام حسین علیه السلام را زیارت کنید و با ترک زیارتش به او ستم نورزید چرا که او سید جوانان بهشت از مردم، و سالار جوانان شهید است.
مستدرک الوسائل، ج 10، ص 256:
و کامل، ص 109

19 - زیارت، بهترین کار

قال ابو عبد الله علیه السلام:
زیارة قبر الحسین بن علی علیهما السلام من افضل ما یکون من الاعمال.
امام صادق علیه السلام فرمود:
زیارت قبر امام حسین علیه السلام از بهترین کارهاست که می تواند انجام یابد. مستدرک الوسائل، ج 10، ص. 311

قال الامام الصادق علیه السلام:
من سره ان یکون علی موائد النور یوم القیامة فلیکن من زوار الحسین بن علی (علیهما السلام)
امام صادق علیه السلام فرمود:
هر کس دوست دارد روز قیامت، بر سر سفره‌های نور بنشیند باید از زائران امام حسین (علیه السلام) باشد.
وسائل الشیعه، ج 10، ص 330 بحار الانوار، ج 98، ص 72

21 - شرط شرافت

قال الصادق علیه السلام:
من اراد أن یکون فی جوار نبیه و جوار علی و فاطمة فلا یدع زیارة الحسین علیهم السلام
امام صادق علیه السلام فرمود:
کسی که می خواهد در همسایگی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و در کنار علی (علیه السلام) و فاطمه (س) باشد، زیارت امام حسین (علیه السلام) را ترک نکند.
وسائل الشیعه، ج 10، ص 331، ح. 39

قال ابو عبد الله علیه السلام:
لو أن احدکم حج دهره ثم لم یزر الحسین بن علی علیه السلام لکان ترکا حقا من حقوق رسول الله (ص) لأن حق الحسین فریضة من الله تعالی، واجبة علی کل مسلم.
امام صادق علیه السلام فرمود:
اگر یکی از شما تمام عمرش را احرام حج بندد، اما امام حسین علیه السلام را زیارت نکند، حقی‌از حقوق رسول خدا (ص) را ترک کرده است چرا که حق حسین علیه السلام فریضه الهی و بر هر مسلمانی واجب و لازم است. وسائل الشیعه، ج 10، ص. 333

قال ابو عبد الله علیه السلام:
من لم یأت قبر الحسین علیه السلام حتی یموت کان منتقص الایمان، منتقص الدین، اءن ادخل الجنة کان دون المؤمنین فیها.
امام صادق علیه السلام فرمود:
هر کس به زیارت قبر امام حسین علیه السلام نرود تا بمیرد، ایمانش ناتمام و دینش ناقص خواهد بود، به بهشت هم که برود پایین تر از مؤمنان در آنجا خواهد بود.
وسائل الشیعه، ج 10، ص. 335

قال ابو عبد الله علیه السلام:
لا تدع زیارة الحسین بن علی علیهما السلام و مر أصحابک بذلک یمد الله فی عمرک و یزید فی رزقک و یحییکء الله سعیدا و لا تموت الا شهیدا.
امام صادق علیه السلام فرمود:
زیارت امام حسین علیه السلام را ترک نکن و به دوستان و یارانت نیز همین را سفارش کن!
تا خدا عمرت را دراز و روزی و رزقت را زیاد کند و خدا تو را با سعادت زنده دارد و نمیری مگر شهید. وسائل الشیعه، ج 10، ص 335

25 - حدیث محبت

عن ابی عبد الله علیه السلام قال:
من اراد الله به الخیر قذف فی قلبه حب الحسین علیه السلام و زیارته، و من اراد الله به السوء قذف فی قلبه بغض الحسین علیه السلام و بغض زیارته. از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود:
هر کس که خدا خیر خواه او باشد، محبت حسین (علیه السلام) و زیارتش را در دل او می اندازد و هر کس که خدا بدخواه او باشد، کینه و خشم حسین (علیه السلام) و خشم زیارتش را در دل او می اندازد. وسائل الشیعه، ج 10، ص 388، بحار الانوار، ج 98، ص 76

26 - نشان شیعه بودن

قال الصادق علیه السلام:
من لم یأت قبر الحسین علیه السلام و هو یزعم انه لنا شیعة حتی یموت فلیس هو لنا شیعة، و ان کان من اهل الجنة فهو من ضیفان اهل الجنة.
امام صادق علیه السلام فرمود:
کسی که به زیارت قبر امام حسین نرود و خیال کند که شیعه ما است و با این حال و خیال بمیرد، او شیعه ما نیست، و اگر هم از اهل بهشت باشد، از میهمانان اهل بهشت خواهد بود.
کامل الزیارات، ص 193، بحار الانوار، ج 98، ص. 4

قال الصادق علیه السلام:
من اتی قبر الحسین علیه السلام عارفا بحقه کتبه الله عز و جل فی اعلی علیین.
امام صادق علیه السلام فرمود:
هر کس که به زیارت قبر حسین علیه السلام نایل شود و به حق آن حضرت معرفت داشته باشد، خدای متعال او را در بلندترین درجه عالی مقامان ثبت می کند.
من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص. 581

قال ابو الحسن موسی بن جعفر علیه السلام:
أدنی ما یثاب به زائر أبی عبد الله (علیه السلام) بشط فرات، اذا عرف حقه و حرمته و ولایته، أن یغفر له ما تقدم من ذنبه و ما تأخر. حضرت امام موسی کاظم علیه السلام فرمود:
کمترین ثوابی که به زائرِ امام حسین علیه السلام در کرانه فرات، داده می شود این است که تمام گناهان، مقدم و مؤخرش بخشوده می شود.
بشرط این که حق و حرمت و ولایت آن حضرت را شناخته باشد.
مستدرک الوسائل، ج 10، ص 236، به نقل از کامل الزیارات، ص. 138

29 - همچون زیارت خدا

قال الامام الرضا علیه السلام:
من زار قبر الحسین (علیه السلام) بشط الفرات کان کمن زار الله.
امام رضا علیه السلام فرمود:
کسی که قبر امام حسین علیه السلام را در کرانه فرات زیارت کند، مثل کسی است که خدا را زیارت کرده است. مستدرک الوسائل، ج 10، ص 250، به نقل از کامل

30 - زیارت عاشورا

قال الصادق علیه السلام:
من زار الحسین علیه السلام یوم عاشورا وجبت له الجنة.
امام صادق علیه السلام فرمود:
هر کس که امام حسین علیه السلام را در روز عاشورا زیارت کند، بهشت بر او واجب می شود.
اقبال الاعمال، ص 568

قال ابو عبد الله علیه السلام:
من بات عند قبر الحسین علیه السلام لیلة عاشورا لقی الله یوم القیامة ملطخا بدمه، کانما قتل معه فی عرصة کربلا.
امام صادق علیه السلام فرمود:
کسی که شب عاشورا را در کنار مرقد امام حسین علیه السلام سحر کند، روز قیامت در حالی به پیشگاه خدا خواهد شتافت که به خونش آغشته باشد، مثل کسی که در میدان کربلا و در کنار امام حسین علیه السلام کشته شده باشد.
وسائل الشیعه، ج 10، ص. 372

32 - نشانه‌های ایمان

قال ابو محمد الحسن العسکری علیه السلام:
علامات المؤمن خمس:
صلاة الخمسین، و زیارة الاربعین، و التختم، فی الیمین، و تعفیر الجبین و الجهر ببسم الله الرحمن الرحیم.
امام حسن عسگری علیه السلام فرمود:
نشانه‌های مؤمن پنج چیز است:
1 نمازهای پنجاه گانه (3) 2 زیارت اربعین 3 انگشتر به دست راست کردن 4 بر خاک سجده کردن 5 بسم الله الرحمن الرحیم را بلند گفتن
وسائل الشیعه، ج 10، ص 373، و نیز التهذیب، ج 6، ص 52

قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم:
الا و ان الاجابة تحت قبته، و الشفاء فی تربته، و الأئمة (علیهم السلام) من ولده پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:
بدانید که اجابت دعا، زیر گنبد حرم او و شفاء در تربت او، و امامان علیهم السلام از فرزندان اوست. مستدرک الوسائل، ج 10، ص. 335

قال الصادق علیه السلام:
حنکوا أولادکم بتربة الحسین (علیه السلام) فانها امان.
امام صادق علیه السلام فرمود:
کام کودکانتان را با تربت حسین (علیه السلام) بردارید، چرا که خاک کربلا، فرزندانتان را بیمه می کند.
وسائل الشیعه، ج 10، ص. 410

35 - بزرگترین دارو

قال ابو عبد الله علیه السلام:
فی طین قبر الحسین (علیه السلام)، الشفاء من کل داء، و هو الدواء الاکبر.
امام صادق علیه السلام فرمود:
شفای هر دردی در تربت قبر حسین علیه السلام است و همان است که بزرگترین داروست. کامل الزیارات، ص 275 و وسائل الشیعه، ج 10، ص. 410

قال الصادق علیه السلام:
السجود علی تربة الحسین علیه السلام یخرق الحجب السبع.
امام صادق علیه السلام فرمود:
سجده بر تربت حسین علیه السلام حجابهای هفتگانه را پاره می کند.
مصباح المتهجد، ص 511، و بحار الانوار، ج 98، ص. 135

كان الصادق عليه السلام لا يسجد الا على تربة الحسين عليه السلام تذللا لله و استكانة اليه. رسم حضرت امام صادق عليه السلام چنين بود كه:
جز بر تربت حسين عليه السلام به خاک ديگری سجده نمی كرد و اين كار را از سر خشوع و خضوع برای خدا می كرد.
وسائل الشيعه، ج 3، ص. 608

قال الصادق علیه السلام:
السجود علی طین قبر الحسین علیه السلام ینور الی الارض السابعة و من کان معه سبحة من طین قبر الحسین علیه السلام کتب مسبحا و ان لم یسبح بها ...
امام صادق علیه السلام فرمود:
سجده بر تربت قبر حسین علیه السلام تا زمین هفتم را نور باران می کند و کسی که تسبیحی از خاک مرقد حسین علیه السلام را با خود داشته باشد، تسبیح گوی حق محسوب می شود، اگر چه با آن تسبیح هم نگوید.
من لا یحضره الفقیه، ج 1، ص 268، وسائل الشیعه، ج 3، ص. 608

عن موسی بن جعفر علیه السلام قال:
و لا تأخذوا من تربتی شیئا لتبرکوا به فان کل تربة لنا محرمة الا تربة جدی الحسین بن علی علیهما السلام فان الله عز و جل جعلها شفاء لشیعتنا و أولیائنا.
حضرت امام کاظم علیه السلام در ضمن حدیثی که از رحلت خویش خبری می داد، فرمود:
چیزی از خاک قبر من بر ندارید تا به آن تبرک جویید چرا که خوردن هر خاکی جز تربت جدم حسین علیه السلام، بر ما حرام است، خدای متعال تنها تربت کربلا را، برای شیعیان و دوستان ما شفا قرار داده است.
جامع احادیث الشیعه، ج 12، ص. 533

40 یکی از چهار نیاز

قال الامام موسی الکاظم علیه السلام:
لا تستغنی شیعتنا عن أربع:
خمرة یصلی علیها، و خاتم یتختم به، و سواک یستاک به، و سبحة من طین قبر أبی عبد الله علیه السلام ... حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود:
پیروان ما از چهار چیز بی نیاز نیستند:
1 سجاده‌ای که بر روی آن نماز خوانده شود.
2 انگشتری که در انگشت باشد.
3 مسواکی که با آن دندانها را مسواک کنند. 4 و تسبیحی از خاک مرقد امام حسین علیه السلام ... تهذیب الاحکام، ج 6، ص 75

پی‌نوشت‌ها:

1. قرآن مجید، سوره قصص، آیه 30
2. بحار الانوار، ج 57، ص 203، به نقل از تهذیب
3. منظور نمازهای روزانه و نوافل آنهاست که پنجاه رکعت می شود.

عاشورا

پیام عاشورا

(پیام عاشورا) (حاوی بیش از 160 پیام از حسین بن علی علیه السلام)
تالیف:
محمد صادق نجمی
(عاشورا) واژه ای است خاطره انگیز که پیوسته، فداکاری، شجاعت، جوانمردی، ایستادگی در برابر بیدادگری، پیروی از رهبر اسلامی و حمایت از دین را به همراه دارد. (عاشورا) نشانگر حرکت آغاز شده از سوی آدم علیه السلام است که وارث او پرچمداریش را به عهده گرفته و در راه آن، جان باخته است. (عاشورا) آیینه تمام نمای فریاد (هیهات منا الذلة) امام حسین علیه السلام است که هیچ سنگی توان شکستن آن را ندارد. (عاشورا) خورشید فروزانی است که ابرهای تیره و تار ستم، هرگز توان پنهان ساختن آن را ندارند. کلام آخر اینکه:
(عاشورا)، پیام آور انقلاب سرخ علوی است که تا ستم و ستم پیشه در جهان وجود دارد، هرگز از جوش و خروش باز نمی ایستد. کتابی که اکنون در دست شما خواننده گرامی است، بیان چندین پیام از پیام های عاشورا است که توسط مؤلف محترم آن به رشته تحریر درآمده، بدان امید که مشعل فروزان شام سیاه انسانها قرار گیرد.
این دفتر، پس از بررسی، ویرایش و اصلاح، آن را به زیور چاپ آراسته و در اختیار حق جویان قرار می دهد و جز خشنودی خداوند بزرگ، هدفی را پی نمی گیرد. در خاتمه تذکر چند نکته ضروری است:
1 - از آنجا که این کتاب، سخنان امام حسین علیه السلام را به منابع فراوان مستند ساخته و پیداست که همه آنها یکسان نبوده و با یکدیگر اختلاف دارند لذا واحد تحقیق و بررسی سعی نموده مدارک خطبه های متن را با یک منبع تطبیق داده و همان را نخستین مدرک قرار دهد و منابع دیگر را به دنبال آن ذکر نماید.
2 - کوشش شده منبعی انتخاب شود که متن کتاب با آن همخوانی داشته باشد.
3 - از خوانندگان محترم تقاضا داریم هرگونه انتقاد یا پیشنهادی دارند، به آدرس:
قم - صندوق پستی 749 - دفتر انتشارات اسلامی - بخش فارسی، ارسال دارند. دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

مقدمه مؤلف

انگیزه تنظیم کتاب با کیفیت موجود این است که:
از شهادت حسین بن علی علیه السلام تا به امروز که نزدیک به چهارده قرن می گذرد، کتابها و تألیفات بی شماری درباره شخصیت و بیان عظمت قیام و ابعاد مظلومیت آن حضرت، تألیف گردیده، مقالات بی حد، نگارش یافته و سخنرانیها بی شماری ایراد شده، است و این وضع، با روندی بیشتر، ادامه دارد و درباره هیچکس جز سالار شهیدان، این همه تألیفات و مقالات و سخنرانی سابقه ندارد، (1) و هر نویسنده و گوینده در حد اخلاص خود، مثاب و مأجور خواهد بود.
آنچه قابل ذکر است اینکه محتوای بعضی از این تألیفات و سخنرانیها را جنبه تاریخی عاشورا و ابعاد ظلم و ستمی که بر فرزند پیامبر (صلی الله علیه و آله) و خاندانش وارد شده تشکیل می دهد و جنبه های تحلیلی قیام عاشورا و اهداف این حرکت تاریخی، کمتر مورد توجه قرار می گیرد. و گاهی نیز این حادثه عظیم تنها از جنبه خاص و از زاویه محدودی تجزیه و تحلیل می گردد و یا انگیزه های فرعی با عوامل اصلی، درهم آمیخته و مسائل فرعی، جایگزین اهداف اصلی در این قیام معرفی می شود.
برای تکمیل این بحث و جلوگیری از خلط انگیزه های اصلی و فرعی در قیام حسین بن علی (علیهماالسلام) به نظر رسید نامه‌ها و خطبه های آن حضرت را از بدو حرکت از مدینه تا هنگام شهادتش، از منابع معتبر و با ترتیب زمانی و با توضیحات لازم، در یک مجموعه گرد آوردیم تا راهی برای تفسیر و تحلیل قیام آن بزرگوار، بر اساس گفتار آن حضرت باشد.
امید است این اقدام، مورد استقبال طیف عظیمی از خطبا، گویندگان و نویسندگان قرار می گیرد. باید دانست آن چنان شخصیت حسین بن علی علیه السلام از لحاظ شجاعت، فداکاری و مظلومیت در میان جامعه مطرح است، هیچ یک از مدافعان حق و حقیقت و شهدای راه فضیلت، در این حد مطرح نیستند. تشکیل هیاءتهای عزاداری و مجالس سوگواری، سرودن اشعار و مراثی، گریه کردن و نوحه سرایی، اظهار حزن و اندوه و ابراز تأثر و تأسف در حدی که در مصیبت حضرت سیدالشهداء، انجام می گیرد و این اظهار ارادت که به آستان مقدس آن حضرت، با تاریخ اسلام عجین گردیده است، درباره هیچ یک از رجال آسمانی و پیشوایان مذهبی سابقه ندارد؛ همانگونه که خود حضرت فرمود:
انا قتیل العبرة یذکرنی مؤمن الا بکی؛ من کشته اشکم، هیچ مؤمنی مرا یاد نمی کند مگر اینکه می گرید. (2)
لذا حسین علیه السلام یک چهره شناخته شده تاریخ است و همه مسلمانان

جهان و حتی افراد بیگانه از اسلام با نام عزیز حسین علیه السلام آشنا هستند و همه عزاداران و نه تنها نام زیبای او را می شناسند بلکه می دانند که او بسط رسول خدا صلی الله علیه و آله و فرزند علی مرتضی علیه السلام و فاطمه زهراست. و می دانند که او در سوم شعبان سال چهارم هجرت، متولد و در عاشورأی سال 61 در کربلا به شهادت رسید و قبر مطهر او در قتلگاهش، زیارتگاه شیعیانش می باشد.
- همگان نام برادران، خواهران و فرزندان او را می دانند و از واقعه شهادت جانگداز او آگاهند. - می دانند شماره یاران او در کربلا چند نفر بودند و ماجرای شهادت و اسارت آنان چه بوده است. آری، همه عزاداران آن حضرت با این مطالب و مطالب دیگر درباره شهادت او آشنا هستند و آنها را می دانند. ولی آیا همه عزاداران او فلسفه قیام و شهادتش را می دانند؟
آیا همه کسانی که بر او اشک می ریزند، با پیام او آشنا هستند و یا در اشعار و مراثی و در مراسم عزاداری در حالی که سیل اشک بر رخسارها جاری است و بیانگر حرکت سیل ارادت و عواطف به آستان مقدس (فرزند رسول خدا) صلی الله علیه و آله است، اهداف والا و مقدس آن حضرت هم متجلی و متبلور است. و همه جملاتی که به صورت شعر، شعار و ذکر مصیبت بر زبانها جاری است، می تواند زبان حال واقعی و گویای آن حقیقت باشد که حسین علیه السلام و یارانش فدای آن گردیدند؟
یا بیشتر آنها برخاسته از عواطف گویندگان و بیانگر فکر و اندیشه آنان است که به عنوان زبانحال امام حسین علیه السلام و ایده و اندیشه او ارائه می گردد؟
آیا همه عزاداران و خطبا و گویندگان ما به این واقعیت می اندیشند که تاریخ از دید قصه و بیان حوادث، گر چه تنها یک (یزید) دارد که لحظاتی از تاریخ یک قومی و ایامی از روزه
ای مردمی را اشغال کرد و جنایاتی آفرید و گذاشت و گذشت، اما از دیدگاه صحیح و درست تاریخ، عناصری زنده و فعال در میان اقوام و ملل مختلف در تمام دور آنها و لحظات تاریخ وجود دارد که می تواند مستمرا یزید آفرین باشد و این عناصر، هیچگاه عقیم نیستند و اگر جامعه ما رو نداشت، بلکه از وجود چنین یزیدی غافل بود.
از شناخت حسین روز هم غافل بود، در عزای حسین علیه السلام کوتاهی نداشت در حالی که در نظامی زندگی می کرد که همه برنامه‌اش ضد حسین ضد مکتب حسین بود.
تسلط دشمنان حسین علیه السلام آن چنان عمیق بود که تصمیم داشت هر چه رنگ و بوی اسلام دارد، از میان بردارد و اگر شناخت صحیح از حسین و یزید زمانه وجود داشت، بایستی از مدتها قبل و نه در سال 57، انقلاب

صورت بگیرد. و اگر امام خمینی (قدس سره) نبود، نه حسین زمان شناخته می شد و نه یزید زمان. از اصل موضوع، دور شدیم. سخن در اینجا بود که بخش مهمی از اشعار، مراثی، شعارها و نوحه‌ها هماهنگی کامل با فکر و اندیشه امام علیه السلام و قیام او ندارد و پیام عاشورا در آنها کم رنگ است و یا اصلا مشهود نیست. و یکی از علل آن، عدم درک صحیح از واقعه عاشورا و قیام حسین بن علی (علیهماالسلام) است؛ زیرا یک شاعر و گوینده هر چه توانا و گویا و ارتباط او با آنچه توصیف می کند، نزدیک باشد، باز هم از ترسیم واقعیت آن عاجز و از بیان حقیقت آن ناتوان خواهد بود، آن هم در یک حادثه عظیم تاریخی مانند حادثه عاشورا و قیام اباعبدالله الحسین، با گذشت بیش از چهارده قرن و با ابعاد و جنبه های متعددی که بر آن حاکم بوده که حقا تجزیه و تحلیل صحیح آن برای افراد عادی، مشکل و یا غیر ممکن است. مگر اینکه ترسیم این هدف و ابلاغ این پیام از خود حسین بن علی علیه السلام باشد و این واقعیت را از کلام خود او دریابیم، بر این اساس، تصمیم گرفتیم از سخنان و گفتارهای آن حضرت، فرازها و فقرات کوتاه که دارای جنبه عاشوراست، در اختیار ارادتمندان آن حضرت از شعرا، مداحان، نوحه سرایان و عزاداران قرار بگیرد تا تدریجا این مفاهیم عالی و ارزشمند، جایگزین مطالب احیانا تکراری و بعضی اشعار کم محتوا گردیده و پیام دلنشین عاشورا که سراپا درس عشق و شهادت و درس دشمن شناسی و ثبات و استقامت در مبارزه با اوست، گسترش یابد، همانگونه که در نظام اسلامی، بر مسؤولین ذیربط است که در حذف مطالب و حرکات بی مفهوم و گسترش پیام واقعی عاشورا، تلاش و هدایت بیشتری را بر عهده بگیرند. آری، چه کلامی بالاتر و شیرین تر از کلام حسین بن علی علیه السلام؟
و چه شعاری گویاتر و کوبنده تر از شعار او؟ !
و چه پیامی جاودانه تر و سازنده تر از پیام او؟
برای تإمین این منظور، تا آنجا که امکان داشت، پیامهای موجود آن حضرت را به تناسب موضوعات، گردآوری و نقل نمودیم و بعضی از پیامها که دارای دو جنبه بوده، مکرر نقل گردیده است که مجموعا 163 پیام در بیست و سه موضوع مختلف، محتوای این جزوه را تشکیل می دهد. و ثواب آن را به روح پدر و مادر عزیزم که ارادت به خاندان عصمت را به عمق جانم در آمیخته‌اند، تقدیم می دارم.
اللهم تقبلة بمنک و کرمک.
محمد صادق نجمی آذر ماه 1375.

معرفی اهل بیت علیه السلام و بنی امیه در پیام امام حسین علیه السلام

حسین بن علی علیه السلام در فرازهایی از سخنانش، اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و شخص خویش و همچنین بنی امیه را عموما و از میان آنان (معاویة بن ابی سفیان و یزید بن معاویه) را خصوصا معرفی نموده است که یکی از آثار و ابعاد مهم این معرفی این است که جهانیان متوجه این نکته باشند و این حقیقت را از زبان فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله دریابند که انگیزه جنگ و نزاع در میان این دو خاندان و عامل اصلی پدیدآورنده واقعه عاشورا و حادثه کربلا یک انگیزه و عامل شخصی و مادی و یا مقطعی نبوده است بلکه این اختلاف دارای ریشه عمیق و برخاسته از طرز تفکر دینی و اعتقادی این دو خاندان بوده است که از دوران بعثت پیامبر اسلام در دو جبهه مخالف و با دو هدف متضاد در مقابل هم قرار گرفته بودند.

الف - خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله در این خاندان، وحی و نبوت، دعوت به توحید و یگانه پرستی و هدایت جامعه به وسیله شخص رسول خدا صلی الله علیه و آله تحقق یافت و نگهداری این هدف بزرگ، از زیارت و نقصان و از دست برد بیگانگان نیز باید به وسیله عترت او تحقق یابد.

ب - بنی امیه این خاندان همیشه رقیب و مخالف سرسخت پیامبر صلی الله علیه و آله بود و تا فتح مکه و یاس کامل مشرکین، در حال جنگ با اسلام و قرآن بوده و در جنگ بدر، احد و احزاب، نه تنها پرچم کفر به دوش ابوسفیان و معاویه قرار داشت، بلکه در بعضی از این جنگها، (هند) همسر ابوسفیان نیز به عنوان تقویت روحی و حمایت معنوی از سپاهیان شرک، به همراه آنان در میدان جنگ حضور می یافت.

ولی پس از پیروزی اسلام در (جزیرة العرب) که برای آنان تظاهر به شرک و جنگ علنی وجود نداشت، این کفر به نفاق مبدل گردید و ظاهرا اسلام را پذیرفتند، اما در باطن امر و در عمل، همان دشمنی و کینه گذشته با اسلام و قرآن را تعقیب نمودند و آنگاه که معاویه به قدرت رسید، در کنار این نفاق، ظلم و ستم بر مسلمانان واقعی را به حد اعلی رسانیده و پیروان امیرمؤمنان علیه السلام را به زنجیر کشید و اینک نوبت به فرزند او یزید فاسق رسیده است. آری، حسین بن علی علیه السلام در لابلای پیامها و گفتارهایش، هم از اهل بیت سخن گفته و هم خودش را معرفی نموده است و هم فساد بنی امیه و دشمنی آنان با اسلام و همچنین ظلم معاویه و فساد و انحراف یزید را برملا ساخته است.

اینک پیامهای آن حضرت را به ترتیبی که اشاره نمودیم به صورت چند بخش مستقل می آوریم:

1 - عرفی اهل بیت علیهم السلام

1/1 - انا اهل بیت النبوة و معدن الرسالة و مختلف الملائکة و مهبط الرحمة بنا فتح الله و بنا ختم. (3) ((امیر!) ماییم خاندان نبوت و معدن رسالت و محل رفت و آمد فرشتگان و محل نزول رحمت الهی. خداوند، دین و آیین خود (اسلام) را از خاندان ما شروع کرده، و آن را با خاندان ما ختم خواهد نمود).
حسین بن علی علیه السلام این جملات را در پاسخ (ولید بن عقبة) استاندار مدینه ایراد فرمود، آنگاه که او جریان مرگ معاویه را مطرح کرده و پیشنهاد نمود که آن حضرت طبق دستور (یزید بن معاویه) با وی بیعت نماید.
2/1 - و نحن اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله اولی بولایة هذا الاءمر من هؤلاء المدعین ما لیس لهم و السائرین بالجور و العدوان (4)
(تنها ما خاندان محمد به حکومت و رهبری جامعه، شایسته و سزاواریم نه اینان (بنی امیه) که به ناحق مدعی این مقام هستند و همیشه راه ظلم و فساد و راه دشمنی (با دین خدا) را در پیش گرفته اند). این جملات بخشی از خطبه حسین بن علی علیه السلام است که در منزل (شراف) پس از نماز عصر به حاضرین از اصحاب خویش و سپاهیان (حربن یزید ریاحی) ایراد فرمود.
3/1 - اللهم انی احمدک علی ان اکرمتنا بالنبوة و علمتنا القرآن و فقهتنا فی الدین و جعلت لنا اسماعا و آبصارا و افئدة و لم تجعلنا من المشرکین (5).
(خدایا!
سپاسگزار تو هستم که بر خاندان ما نبوت را کرامت بخشیدی و قرآن را بر ما آموختی و ما را با آیینت آشنا نمودی و بر ما گوش (حق شنو) و چشم (حق بین) و قلب روشن عطا فرمودی. و سپاسگزار تو می باشم که ما را از گروه مشرک قرار ندادی). این جملات هم بخشی از خطبه آن حضرت است که در (شب عاشورا) برای اهل بیت باوفا و یاران با صفایش ایراد فرموده است.
4/1 - اللهم انا اهل بیت نبیک و ذریته و قرابته فاقصم من ظلمنا و غصبناک حقنا انک سمیع قریب. (6)(خدایا!
ما خاندان پیامبر تو و فرزندان و قوم و عشیره او هستیم، کسانی را که بر ما ستم نمودند و حق ما را غصب کردند، ذلیل کن، تو که بر دعای بندگانت شنوا و بر آنان از همه نزدیکتر هستی). امام، این جمله را که مشتمل بر دعا و نفرین است، در روز عاشورا آنگاه ایراد فرمود که:

در طی سخنرانی مفصل، مردم کوفه را نصیحت و موعظه نمود، ولی مواعظ و نصایح فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله در دلهای سخت تر از سنگ آن مردم مؤ ثر واقع نگردید؛ زیرا آنان از شنیدن کلام امامی که به حق سخن می گوید اءبا و امتناع داشتند و خود را آماده جنگ و رسیدن به زخارف دنیا کرده بودند.

5/1 - وکنا اهله و اولیاءه و اوصیائه و ورثته و احق الناس بمقامه فی الناس ... و نحن نعلم انا احق بذلک الحق المستحق علینا ممن تولاه (7) (و ما خاندان پیامبر و اولیا و اوصیای او و وارثان بحق و شایسته ترین افراد نسبت به مقام او، در میان امت هستیم ... و ما می دانیم که شایسته این حق (حکومت) بودیم نه کسانی که آن را به ناحق به دست گرفتند). این دو جمله فرازهایی از نامه حسین بن علی علیه السلام است که از مکه به سران مردم بصره نگاشته‌اند، ما متن مشروح این نامه را در کتاب (سخنان حسین بن علی علیه السلام) نقل نموده ایم.

1/2 - السلام علیک یا رسول الله انا الحسین بن فاطمة فرخک و ابن فرختک و سبطک الذی خلقتنی فی امتک (8) (سلام بر تو یا رسول الله!
من حسین، فرزند فاطمه و پرورش یافته آغوش تو و آغوش دخترت هستم که برای هدایت جامعه، جانشین خود قرار داده ای). این جمله از فرازهای اولین زیارتی است که حسین بن علی علیه السلام پس از آنکه تصمیم گرفت از مدینه به سوی مکه حرکت کند، قبر جدش رسول خدا را زیارت و در موضوع مهمی که به عنوان وظیفه مبارزه با یزید بر او متوجه گردیده است، از آن حضرت استمداد کند.
2/2 - اللهم هذا قبر نبیک محمد صلی الله علیه و آله و انا ابن بنت نبیک و قد حضرنی من الامر ما قد علمت (9). (خدایا!
این قبر پیامبر تو محمد است و من فرزند دختر پیامبر تو هستم اینکه برای من امری رخ داده است که خودت از آن آگاهی). و این فراز از زیارت دوم آن حضرت، در آستانه حرکت از مدینه می باشد.
3/2 - فانا الحسین بن علی و ابن فاطمة بنت رسول الله ... (10)
((مردم!) من حسین فرزند علی و فرزند فاطمه، دختر پیامبر خدا هستم.)
این معرفی، جزء فرازهایی از سخنرانی آن حضرت در منزل (بیضه)(11) است که متن مشروح آن در کتاب (سخنان حسین بن علی) آورده ایم.
4/2 - ایها الناس!
انسبونی من انا، ثم ارجعوا الی انفسکم و عاتبوها، وانظروا اهل یحل قتلی و انتهاک حرمتی، الست ابن بنت نبیکم وابن وصیه وابن عمه و اول المؤمنین بالله و المصدق لرسوله بما جاء من عند ربه، اولیس حمزة سیدالشهداء عم ابی؟
اولیس جعفر الطیار عمی، اولم یبلغکم قول رسول الله لی و لاخی:
هذان سید شباب اهل الجنة ...؟ (12)
(ای مردم!
نسب مرا بگویید که من چه کسی هستم، پس به خود آیید و خویشتن را ملامت کنید و ببینید آیا کشتن من و درهم شکستن حرمت حریم من برای شما روا و جایز است؟
و آیا من فرزند دختر پیامبر شما نیستم؟
و آیا من فرزند وصی و پسر عم پیامبر شما و فرزند اولین کسی که ایمان آورد، نیستم؟
و آیا من فرزند اولین کسی که رسالت پیامبر را تصدیق نمود، نیستم؟
آیا حمزه سیدالشهداء عموی پدر من نیست؟

آیا جعفر طیار عموی من نیست؟
آیا گفتار رسول خدا را شنیده‌اید که درباره من و برادرم فرمود:
این دو، سرور جوانان بهشتند ...). 5/2 - افتشکون انی این بنت نبیکم، فوالله ما بین المشرق و المغرب ابن بنت نبی غیری فیکم ولا فی غیرکم (13)
(ای مردم!
آیا در این واقعیت شک دارید که من فرزند دختر پیامبر شما هستم؟
به خدا سوگند!
نه در میان مشرق و مغرب و نه در میان شما و غیر شما، فرزند پیامبری بجز من وجود ندارد). این دو فراز، از جمله فرازهای اولین سخنرانی مشروح حسین بن علی علیه السلام است که در روز عاشورا ایراد فرموده است.
6/2 - فلعمری ما الامام الا العامل بالکتاب و الآخذ بالقسط والداین بالحق والحابس نفسه علی ذات الله (14) (به جانم سوگند!
امام به حق و پیشوای راستین کسی است که به کتاب خدا عمل کند و راه عدل را پیشه خود سازد و ملازم حق بوده و وجود خویش را وقف و فدای فرمان خدا کند). این جمله را حسین بن علی علیه السلام در ضمن نامه ای که در پاسخ نامه‌ها درخواستهای مکرر مردم کوفه نگاشت و به وسیله مسلم بن عقیل ارسال داشت، مرقوم فرموده است و در ضمن، خودش را با این اوصاف معرفی نموده است. 7/2 - امام دعا الی هدی فاءجابوا الیه، و امام دعا الی ضلالة فاءجابوا الیها، هؤ لاء فی الجنة و هؤ لاء فی النار (15) (امام، رهبری هست که مردم را به راه درست و به سوی سعادت و خوشبختی می خواند و گروهی بدو پاسخ مثبت می دهند و از او پیروی می کنند و پیشوا و رهبر دیگری هم هست که به سوی ضلالت و بدبختی می خواند، گروهی هم از وی پیروی می کنند، آنان در بهشتند و اینان در دوزخ).
امام علیه السلام این جمله را در منزل (ثعلبیه) در پاسخ شخصی فرمود که:
تفسیر این آیه شریفه را سؤال نمود:
(یوم ندعوا کل اناس بامامهم ...)(16) توضیح:
باید توجه داشت گرچه پاسخ در این دو فراز اخیر، کلی است و در آنها شرایط رهبر واقعی که عمل کردن به دستورهای قرآن و اجرای قسط و عدالت در جامعه و فدا شدن در راه خدا مطرح گردیده و همچنین از دو نوع پیشوا؛ پیشوای هدایت و پیشوای ضلالت، سخن رفته است ولی در شرایط آن روز، مصداق این امام و رهبر با چنین شرایط و کسی که در مقابله پیشوایان ضلالت، رهبری صحیح جامعه را به عهده بگیرد بجز آن

حضرت نبوده است و این دو فراز، در واقع معرفی حسین بن علی علیه السلام است با بیان کلی.

3 - معرفی بنی امیه

- معرفی بنی امیه

به طوری که در صفحات گذشته اشاره نمودیم، عدالت و دشمنی (بنی امیه) با خاندان پیامبر صل علیه و آله و سلم عمیق و ریشه دار بوده و منحصر به دوران پیامبر و صدر اسلام نبود، بلکه آنگاه که این خانواده به حکومت دست یافت و معاویه به قدرت رسید، این دشمنی را به صورت شدیدتر و با محاسبه دقیق تر اجرا نمود؛ زیرا اینک نه رسول خدا صل علیه و آله و سلم در حیات است و نه مانند گذشته جنگ و مبارزه با ظواهر اسلام صحیح است و لذا باید این عداوت را به اهل بیت پیامبر و حامیان واقعی اسلام متوجه و در جانشینان به حق رسول الله متمرکز سازند و این در شرایطی است که اکثر مردم از حقیقت امر، بی اطلاع و توده جامعه به ظواهر امر، دل بسته‌اند و از درک حقایق غافلند، در اینجاست که حسین بن علی علیه السلام با بیان عمق دشمنی بنی امیه و تکرار آن در مناسبتهای مختلف، خواسته است گوشه ای از این واقعیت را ابراز کند و پرده از افکار پلید و عقاید خطر ناک و تحریف در دین که به وسیله امویان به وجود آمده است، کنار بزند و آتش کینه و عداوت آنان در نسبت به اهل بیت که شعله آن با هیچ عاملی بجز ریختن خون فرزندان پیامبر، فرو نخواهد نشست و در اجرای دشمنی خود با اهل بیت به کمتر از قتل حسین علیه السلام و یارانش و اسارت فرزندانش راضی نخواهد گردید، برملا سازد. ولی مهم این است که بدانیم چون این عداوت، ریشه فکری - اعتقادی دارد، لذا منحصر به دوران پیامبر صل علیه و آله و سلم و ائمه نیست بلکه در هر زمان و عصری، بنی امیه هایی وجود دارند که با اسلام و مسلمین در جنگ و ستیز هستند و به عقیده خود تا اسلام را سرکوب و تا مسلمانان را از صحنه خارج نکنند و آنان را به زنجیر ذلت نکشند، خواب راحت به چشمشان نخواهد رفت.

1 / 3 - ان هولاء قد لزموا طاعة الشیطان، و ترکوا طاعة الرحمان، و اظهروا الفساد، و عطلوا الحدود، و استاثروا بالفی ء و احلوا حرام الله و حرموا حلاله ... (17) (و اینان (بنی امیه) اطاعت خدا را ترک و اطاعت شیطان را بر خود فرض نموده‌اند. فساد را ترویج و حدود و قوانین الهی را تعطیل کرده‌اند. بیت المال را بر خود اختصاص داده‌اند. حرام خدا را حلال و حلال او حرام کرده اند). این جملات، در معرض بنی امیه فرازهایی از سخنرانی حسین بن علی علیه السلام است که در (منزل بیضه) خطاب به یاران خود و سپاهیان (حر بن یزید ریاحی) ایراد فرمود.

2/3 - و حششتم علینا نار الفتن التی جناها عدوکم و عونا، فاصبحتم البا علی اولیائکم، و یدا علیهم لاعدائکم (18) (و شما (مردم کوفه) آتش فتنه ای را که (بنی امیه) دشمن شما و دشمن ما برافروخته بود، بر علیه ما شعله ور ساختید و به حمایت از دشمانتان بر علیه پیشوایانتان فتنه بر پا نمودید). این جمله، از فرازهای دومین سخنرانی حسین بن علی علیه السلام در روز عاشورا است.

3 / 3 - یا ابا هرم !

ان امیه شتموا عرضی فصبرت، و اخذوا مالی فصبرت، و طلبوا دمی فهربت، و ایم الله لیقتوا نی فیلبسهم الله ذلا شاملا و سیفا قاطعا (19)

(ای ابا هرم !

بنی امیه با فحاشی و ناسزاگویی، احترام مرا در هم شکستند، صبر و سکوت اختیار نمودم، ثروتم را از دست گرفتند، باز شکیبایی کردم و چون خواستند خونم را بریزند، شهر و دیار خویش را ترک نمودم. و به خدا سوگند !

همان بنی امیه مرا خواهند کشت و خداوند آنها را به ذلتی فراگیر و شمشیری بران مبتلا خواهد نمود). این جمله را امام علیه السلام در (منزل رهیمه) در پاسخ به نام (ابوهرم) فرمود، آنگاه که سؤال کرد یابن رسول الله !

چه عاملی شما را واداشت که از حرم جدتان خارج شوید؟

4 / 3 - یا ابن العم !

... و الله لا یدعونی حتی یستخرجوا هذه العلقة من جوفی (20)

(پسر عم ! به خدا سوگند !

بنی امیه دست از من بر نمی دارد مگر اینکه خون مرا بریزند).

امام این جمله را در ضمن پاسخ به (عبدالله بن عباس) که مخالف سفر آن حضرت به عراق بود، ایراد فرمود.

5/3 - کانی باوصالی تقطعها عسلان الفوات بین النواویس و کربلا فیملان منی اکراشا جوفا و اجریه سغبا (21) (گویا می بینم که درندگان بیابانها (پیروان بنی امیه) در سرزمینی در میان نواویس و کربلا، اعضای بدن مرا قطعه قطعه و شکمهای گرسنه خود را سیرو انبانهای خود را پر می کنند).

امام علیه السلام این جمله را در ضمن خطبه ای در شب هشتم ذیحجه سال شصت در مکه ایراد فرمود و صبح همان روز به سوی عراق حرکت نمود.

6/3 - و ایم الله !
لو کنت فی ثقب جحر هامة من هذه الهوام لا ستخر جونی حتی یقضوا فی حاجتهم ... (22) (به خدا سوگند !
اگر در آشیانه پرنده ای هم باشم، (بنی امیه) مرا بیرون خواهند کشید تا با کشتن من به خواسته خود نایل گردند). حسین بن علی علیه السلام این جمله را در پاسخ (عبدالله بن زبیر) در مکه فرمود که:
او باطن به خارج شدن آن حضرت از مکه راضی و خوشحال بود، ولی در ظاهر امر، پیشنهاد اقامت در مکه و گاهی وعده کمک و مساعدت هم می داد !!
7 / 3 - ان هواء اخافونی و هذه کتب اهل الکوفة و هم قاتلی (23) (از طرفی اینان (بنی امیه) مرا تهدید و تخویف نمودند و از طرف دیگر، اهل کوفه این همه دعوتنامه برای من فرستادند و همین مردم کوفه هستند که (به دستور بنی امیه) مرا به قتل خواهند رسانید). این جمله، بخشی از پاسخ حسین بن علی علیه السلام است به سؤال شخصی که در مسیر عراق با آن حضرت ملاقات کرده و سؤال نمود یابن رسول الله !
پدر و مادر فدای تو باد !
چه انگیزه‌ای شما را از شهر و دیار خود به این بیابان بی آب و علف کشانده است؟
8/3 - یا عبدالله !
... و الله لا یدعونی حتی یستخرجوا هذه العلقة من جوفی. (24)
(ای بنده خدا !
بنی امیه دست از من بر نمی دارند تا اینکه خون مرا بریزند). این جمله را نیز آن حضرت در منزل (بطن عقبه) در نزدیکی کربلا در پاسخ شخصی به نام (عمرو بن لوذان) فرمود؛ زیرا وی که در این منزل به قافله آن حضرت ملحق شده بود سؤال کرد ابن رسول الله مقصد شما کجاست در پاسخ وی جمله بالا را ایراد فرمود.
9 / 3 - ... و تقرقوا فی سوادکم و مدائنکم، فان القوم انما یطلبوننی، و لو اصابونی لذهلوا عن طلب غیری. (25) (... و هر یک از شما به شهر و دیار خویش متفرق شوید، زیرا اینان تنها در تعقیب من هستند و اگر بر من دست یابند، کاری با دیگران ندارند).
امام علیه السلام این جمله را در شب عاشورا و در ضمن سخنرانی خود، خطاب به یاران خویش ایراد فرمود.

1 / 4 - اما بعد، فان هذا الطاعة قد فعل بنا و بشیعتنا ما قد رایتم و علمتم و شهدتم. (شما حاضرین از شخصیتهای اسلامی) از جنایاتی که معاویه این جبار طاغیه نسبت به ما شیعیان ما روا داشته، آگاهید و شاهد ستمگریهای او هستید). توضیح:
این فراز و سه فراز آینده از فرمایشات حسین بن علی علیه السلام در معرفی معاویه و حکومت جابرانه و ظالمانه او و ترسیم اجمالی از وضع شیعیان اهل بیت و مظلومیت آنان در دوران حکومت معاویه، بخشهای مختلف از خطبه حسین بن علی علیه السلام در سرزمین منی است.
2 / 4 - فیا عجبا!
و مالی لا اجب و الارض من غاش غشوم و متصدق ظلوم و عامل علی المومنین به هم غیر رحیم (شگفتا!
و چرا شگفت زده نباشیم در حالی که جامعه در تصرف مرد دغلباز و ستمکاری (چون معاویه) است که مامورین مالیاتیش ستم می ورزند و استانداران و فرماندارانش بر مومنان بی رحم و خشن هستند).
3 / 4 - فمن بین مستعبد مقهور و بین مستضعف علی معیشته مغلوب، یتقلبون فی الملک بارائهم، و یستشعرون الخزی باهوائهم، اقتداء بالا شرار و جزاة علی الجبار (گروهی از مومنان (در حکومت او) مانند بردگانی هستند سرکوفته و گروه دیگر، بیچارگانی که سرگرمتإمین آب و نانشان در حالی که حاکمان دست نشانده او، در منجلاب فساد حکومت و سلطه گری خویش غوطه ورند و با هوسبازیهای خویش، رسوایی به بار می آورند، زیرا از چنان اشراری پیروی نموده و در برابر خدا گستاخی می کنند).
4 / 4 - فالارض لهم شاعرة، و ایدیهم فیها مبسوطة، و الناس لهم خول، لا یدفعون ید لامس، فمن بین جبار عنید و ذی سطوة علی الضعفة شدید مطاع لا یعرف المبداء المعید (26) (زمین در زیر پایشان است و دستشان به هر جنایتی باز است. مردم برده آنان هستند و قدرت دفاع از خود را ندارند. در یک بخش از کشور اسلامی، حاکمی است دیکتاتور و کینه ورز و خود خواه و حاکمی است که بیچارگان را می کوبد و بر آنان قلدری و سخت گیری می کند و در نقطه دیگر، فرمانروایی است که نه خدا را می شناسد و نه روز جزا را).

1 / 5 - فاسترجع الحسین
و قال علی الاسلام السلام اذا بلیت الامة براع مثل یزید، و لقد سمعت جدی رسول الله صلی الله علیه و آله یقول:
الخلافة محرمة علی آل سفیان، فاذا رایتم معاویة علی منبری فابقروا بطنه، و قد رآه اهل المدینة علی المنبر فلم یبقروا فابتلا هم الله بیزید الفاسق. (27) (
امام حسین علیه السلام فرمود:
ما از خدا هستیم و به سوی او بر می گردیم، اینک باید فاتحه اسلام را خواند؛ زیرا امت به یک فرمانروایی فاسد مانند یزید مبتلا شده‌اند، آری، من از جدم رسول خدا صل الله علیه و آله و سلم شنیدم که می فرمود:
خلافت بر آل ابی سفیان است و اگر روزی معاویه را بر منبر من دیدید پس او را بکشید و چون مردم او را در عرشه منبر رسول خدا دیدند و به قتلش نرسانیدند، خداوند آنان را به بدتر از وی، یعنی یزید فاسق مبتلا گردانید). این جمله، پاسخ امام علیه السلام است به (مروان بن حکم) که در مدینه و قبل حرکت آن حضرت به سوی مکه، پیشنهاد سازش با حکومت اموی و بیعت با یزید را می نمود.
2 / 5 - و یزید رجل فاسق شارب الخمر، و قاتل النفس المحرمة، معلن بالفسق، و مثلی لا یباع مثله. (28) (و یزید شخصی است فاسق شرابخوار و آدمکش، متظاهر به فسق و فردی مانند من، با چنین کسی بیعت نخواهد کرد). این جمله را هم، امام در پاسخ (ولید بن عتیقه) فرماندار مدینه فرمود آنگاه که پیشنهاد بیعت با یزید را به آن حضرت ارائه نمود.

6 - نکوهش مردم کوفه در پیام امام حسین (ع)

حسین بن علی علیه السلام در چند فراز از سخنانش، مردم کوفه را مورد ملامت و نکوهش قرار داده، حالت تزلزل و نوسان روحی، پیمان شکنی و عدم ثبات فکری - عقیدتی آنان را که یکی از عوامل مهم آن، تغذیه از حرام و استفاده از هدایای غیر مشروع حکام و فرمانداران معاویه بود، مطرح نموده است، آنگاه به ثمره تلخ و نتیجه خطر ناک این وضع نابسامان عقیدتی آنان اشاره کرده است و آن حمایت بی دریغشان آنان از بنی امیه دشمنان سرسخت اسلام و قرآن و عداوت و دشمنی با امام و رهبرشان و با فرزند پیامبرشان می باشد که با علم و آگاهی و شناختی که از او دارند، به جنگ با وی آماده شده و جنایاتی که در تاریخ بشریت بی سابقه است، مرتکب گردانیده‌اند. این درسی است برای همه مسلمانان در طول تاریخ که ممکن است افرادی به همان علل و عواملی که موجب انحراف مردم کوفه گردید، منحرف گردند و در عین ادعای اسلام و پیروی از قرآن، عملا در اختیار دشمنان اسلام و حرکتشان در مسیر تحقق اهداف و آرمان آنان باشد و حتی گاهی سکوتشان موجب تقویت جبهه دشمن و تایید و تثبیت حکومت نااهلان و بنی امیه های دوران گردد.

1 / 6 - و قد اتتنی کتبتکم و قدمت علی رسلکم ببیعتکم، انکم لا تسلمونی و لا تخذلونی، فان اتممتم علی بیعتکم تصیبوا رشدکم ... و ان لم تفعلوا و نقضتم عهد کم و خلعتم بیعتی من اعناقکم فلعمری ما هی لکم بنکر، لقد فعلتموها بابی و اخی و ابن عمی مسلم، فالمغرور من اغتربکم، فحظکم اخطاتم، و نصیبکم ضیعتم، و من نکث فانما ینکث علی نفسه ...

(و به سیله نامه‌ها و پیام پیکهایی که به من فرستادید، با من بیعت نمودید و پیمان بستید که در مقابل دشمن، مرا تنها نخواهید گذاشت و دست از یاریم نخواهید کشید، اینک اگر بر این پیمان وفادار و باقی بودید، به سعادت و ارزش انسانی خود دست یافته‌اید ... و اگر با من پیمان شکنی کنید و بر بیعت خود باقی نمانید، به خدا سوگند!

این عمل شما بی سابقه نیست که با پدرم و برادرم و پسر عمویم مسلم هم این چنین رفتار نمودید، پس کسی گول خورده است که به حرف شما اعتماد کند شما مردمانی هستید که در به دست آوردن نصیب اسلامی خود، راه خطا پیموده و سهم خود را به رایگان از دست داده‌اید و هر کس پیمان شکنی کند، خود متضرر خواهد گردید ...). این جملات، بخشی از سخنرانی حسین بن علی علیه السلام است که در (منزل بیضه) به سپاهیان (حر بن یزید ریاحی) ایراد فرمود.

2 / 6 - الناس عبید الدنیا، و الدین لعق السنتهم، یحوطونه ما درت

معائشهم، فاذا محصورا بالبلاء قل الديانون. (29)
(این مردم (مردم کوفه) برده و اسیر دنیا هستند و دین لقلقه زبانشان، پیروی نمودن آنان از دین تا آنجاست که زندگیشان در رفاه باشد و آنگاه که در بوته امتحان قرار بگیرند، دینداران، کم خواهند بود). این فراز، آخرین جمله در خطبه حسین بن علی بن علی علیه السلام است که پس از ورود به کربلا در میان اهل بیت و یاران خویش ایراد فرمود. توضیح اینکه:
منظور از (الناس) با قرینه صدر و ذیل خطبه و شرایط موجود، مردم کوفه می باشد و (الف و لام) نه برای (جنس) بلکه برای (عهد خارجی) است.
3 / 6 - و اراکم قد اجتمعتم علی امر قد اسخطتم الله فیه علیکم، و اعرض بوجهه الکریم عنکم، و احل بکم نقمته، فنعم الرب ربنا، و بئس العبید انتم، اقررتم بالطاعة و امنتم بالرسول محمد صل الله علیه و آله و سلم ثم انکم زحفتم الی ذریته و عترته تریدون قتلهم، لقد استحوذ علیکم الشیطان فانساکم ذکر الله العظیم فتبا لکم و لما تریدون ... (30)
(می بینم که شما (مردم کوفه) برای امری اجتماع کرده‌اید که خشم خدا را بر علیه خود بر انگیخته‌اید و موجب اعراض خدا از شما گردیده و غضبش را بر شما فرو فرستاده است. چه نیکوست خدای ما و چه بندگانی هستید شماها که به فرمان خدا گردن نهادید و به پیامبرش ایمان آوردید و سپس گردیده و خدای بزرگ را از یاد شما برده است، ننگ بر شما بر آنچه اراده کرده اید). این فراز، بخشی از اولین سخنرانی حسین بن علی علیه السلام در روز عاشوراست که خطاب به سپاهیان عمر سعد، ایراد فرموده است.
4 / 6 - و انما ادعوکم الی سبیل الرشاد، فمن اطاعنی کان من المرشدین و من عصانی کان من المهلکین، و کلکم عاص لامری غیر مستمع لقولی، قد انخزلت عطیاتکم من الحرام و ملئت بطونکم من الحرام فطبع الله علی قلوبکم، و یلکم الا تنصتون؟ !
الا تسمعون؟ !) (31)
(... من شما (مردم کوفه) را به رشد و سعادت فرا می خوانم، هر کس را من پیروی کند، از رشد یافتگان است و هر کس مخالفت ورزد، از هلاک شدگان است. اینک همه شما سرکشی و عصیان و با دستور من مخالفت می کنید که گفتار مرا نمی شنوید، آری در اثر هدایای حرام که به دست شما رسیده و در اثر غذاهای حرام که شکمهای شما از آنها انباشته شده، خداوند این چنین بر دلهای شما مهر زده است وای بر شما!
چرا ساکت نمی شوید؟ !
چرا به سخنانم گوش فرا نمی دهید؟ !).
و این فراز و دو فراز آینده، از دومین سخنرانی حسین بن علی علیه السلام در روز عاشوراست ما مشروح این دو سخنرانی را با ذکر منابع، در (سخنان حسین بن علی علیه السلام) نقل نموده ایم.

5 / 6 - فقبحا لکم فانما انتم من طواغیت الامة و شذاذ الاحزاب و نبذة الکتاب و نفثة الشیطان و عصبة الاثام و محرفی الکتاب و مطفئی السنن و قتله اولاد الانبیاء و مبیری عترة الاوصیاء و ملحقی العهار بالنسب و موذی المومنین و صراخ ائمة المستهزئین الذین جعلوا القران عضین. (32)
(رویتان سیاه باد!
شما از سرکشان امت و از بازماندگان احزاب مشرک هستید که قرآن را به دور انداخته‌اید و از دماغ شیطان افتاده اید. شما از گروه جنایتکاران و تحریف کنندگان کتاب و خاموش کنندگان سنن هستید که فرزندان پیامبر را می کشید و نسل اوصیا را ریشه کن می کنید. شما پیروان کسانی هستید که زنازادگان را به نسب ملحق کردند و اذیت کنند گان مومنان و فریاد رس پیشوایان استهزا کنندگان می باشید که قرآن را بخشهایی نامفهوم و بی محتوا تصور می کنند).
6 / 6 - اجل و الله!
الخذل فیکم معروف، و شجت علیه عروقکم، و توراثته اصولکم و فروعکم، و نبتت علیه قلوبکم، و غشیت به صدورکم فکنتم اخبث ثمرة شجی للناس و اکلة للغاصب ... (33) (آری، به خدا سوگند!
مکر و فریب، از صفات بارز شماست که رگ و ریشه شما بر آن استوار و تنه و شاخه شما آن را به ارث برده و دلهایتان با این عادت نکوهیده، رشد نموده و سینه هایتان با آن مملو گردید، است به آن میوه نامبارک شبیه هستید که در گلوی باغبان رنج دیده اش، گیر کند، و در کام سارق ستمگر شیرین و گوارا باشد).

7 - پیام مقاومت

یکی از مبانی اعتقادی شیعه - در اصل همانند نبوت - برتری امام در همه اوصاف حسنه و فضایل اخلاقی انسانی است. و امام افضل افراد امت و ارجح از همه آحاد مردم باشد؛ زیرا مقدم داشتن (مفضول) و کسانی که از لحاظ فضایل در سطح پایین قرار دارند بر (فاضل) و افراد برجسته و لایق، عقلا نادرست و بر خلاف نظام اتم آفرینش و قانون تشریع الهی است. و این حقیقت را می توان از این آیه شریفه به وضوح دریافت که:
افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون. (34) (آیا کسی که هدایت به سوی حق می کند برای پیروی شایسته تر است یا آن کس که خود هدایت نمی شود مگر هدایتش کنند؟ شما را چه می شود، چگونه داوری می کنید؟ !). اصلا واژه (امام) که از قرآن کریم گرفته شده است، به معنای (رهبر، پیشوا، الگو و سرمشق) است. الگو و سرمشق در چه؟
در همه فضایل معنوی و اخلاقی، در علم و دانش، در تواضع و فروتنی، در کرامت و عزت نفس، در عبادت و شجاعت، در کرم و سخاوت ... و بالاخره در صبر و شکیبایی به هنگام مقابله با دشمن و در استقامت و پایداری در دفاع از اسلام و قرآن و این است مفهوم (امام). حسین بن علی علیه السلام یکی از امامان و پیشوایان معصوم و یکی از این الگوهاست که چون در صحنه مبارزه با دشمن قرار می گیرد، پیام استقامت و پایداری او در همه انسانها موج و تحرک ایجاد می کند و آنجا که اسلام به فداکاری او نیازمند است، شعار صبر و شکیباییش برای همه جهانیان الگو و سرمشق می گردد. این معنا و پیام استقامت و پایداری در کلمات حسین بن علی علیه السلام بیش از پیامهای دیگرش منعکس گردیده و تعداد این شعارها در گفتار آن حضرت که به صورت نظم و نثر به دست ما رسیده، بیش از سایر پیامها و شعارهایش ظهور و تجلی دارد که در اینجا بیست مورد از آنها را ذکر می کنیم:
1 / 7 – و یزید رجل فاسق شارب الخمر قاتل النفس المحرمة معلن بالفسق و مثلی لا یبایع مثله. (35)
(و یزید شخصی است فاسق، شرابخوار، آدمکش و آشکارا مرتکب فسق و فجور می شود و شخصی مانند من با فردی مثل او بیعت نخواهد کرد). به طوری که در صفحات گذشته اشاره نمودیم، امام علیه السلام این جمله را در پاسخ (ولید بن عتبه) فرماندار مدینه ایراد فرمود که:
پس از مرگ معاویه به آن حضرت پیشنهاد بیعت با یزید را مطرح نمود و این جمله در عین اینکه فساد یزید را بیان می کند، پایداری و استقامت

حسین بن علی علیه السلام را نیز می رساند که در مقابل فساد، به مبارزه ادامه خواهد داد:
و مثلی لا یباع مثله
2 / 7 – و انی لا اعطی الدنیة من نفسی ابدا (همانا من هیچ گاه زیر بار ذلت نخواهم رفت).
امام علیه السلام این جمله را در پاسخ برادرش (عمر) معروف به (اطرف) بیان نمود، آنگاه که او قبل از حرکت از مدینه، حادثه کربلا و جریان شهادت امام را از زبان امام حسن نقل و در خواست نمود که امام از این سفر منصرف شود و با یزید سازش کند، آن حضرت در پاسخ وی ضمن اینکه آگاهی خود را بیش از آنچه (عمر اطرف) در جریان این حوادث بود، به اطلاع وی رسانیده و جریان شهادت خود و امام مجتبی را به طوری که از رسول خدا صل الله علیه و آله و سلم شنیده بود برای وی نقل کرد، این جمله را هم اضافه نمود که:
(به خدا سوگند!
به این همه فشارها ابدا به زیر بار ذلت نخواهم رفت).
3 / 7 – یا اخی، لو لم یکن فی الدنیا ملجا و لا ماوی لما بایعت یزید بن معاویة. (36)
(برادر (محمد!) اگر در تمام دنیا (با این همه وسعت) هیچ پناهگاه و ملجاءای نباشد، باز هم من دست بیعت به یزید بن معاویه نخواهم داد).
امام علیه السلام این جمله را در پاسخ برادرش (محمد حنیفه) فرمود، آنگاه که وی به آن حضرت این چنین پیشنهاد نمود که به عقیده من شما در یک شهر معین اقامت نکنید و به همراه فرزندانت در یک منطقه دور دست قرار بگیرید و از آنجا نمایندگانی را به سوی شهرها گسیل دارید، اگر مردم با شما بیعت نمودند، شکر خدای را به جای آورید و اگر با دیگران بیعت کردند، باز هم لطمه ای بر شما وارد نخواهد گردید.
4 / 7 - و انی لا اری الموت الا سعادة، و الحیاة مع الظالمین الا برما. (37)
(من (در چنین محیط ذلت بار) مرگ را جز سعادت و خوشبختی و زندگی با این ستمگران را چیزی جز ننگ و نکبت نمی دانم). این جمله از فرازهای سخنرانی آن حضرت است که در روز دوم محرم، پس از ورود به کربلا ایراد فرموده است.
5 / 7 - و الله لا اعطیهم یدی اعطاء الذلیل، و لا افر فرار العبید. (38) (به خدا سوگند!
نه دست ذلت در دست آنان می گذارم و نه مانند بردگان از صحنه جنگ و از برابرشان فرار می کنم).
امام این جمله را در ضمن سخنرانی اول خود در روز عاشورا ایراد فرمود.
6 / 7 - الا و ان الدعی بن الدعی قد رکز بین اثنتین، بین السلة و الذلة، و

هیهات منا الذلة، یابی الله لنا ذلک ورسوله و المومنون، و حجور طابت و طهرت، و انوف حمیة، و نفوس ابیة، من ان نؤ ثر طاعة اللئام علی مصارع الکرام ... (39)
(آگاه باشید که این فرومایه (ابن زیاد) و فرزند فرومایه، مرا در بین و دو راهی شمشیر (شهادت) و ذلت (زندگی) قرار داده است و هیهات!
که ما به زیر بار ذلت برویم؛ زیرا خدا و رسولش و مومنان از اینکه ما پذیرای ذلت باشیم، ابا ندارد و دامنهای پاک مادران ما و مغزهای با غیرت و نفوس با شرافت پدران ما روا نمی دارد که اطاعت افراد لئیم و پست را بر قتلگاه مردان با فضیلت، مقدم بداریم). این جملات از فرازهای دومین حسین بن علی علیه السلام در روز عاشورا است.
7 / 7 - اما و الله لا اجیبهم الی شی ء مما یریدون حتی القی الله و انا مخصب بدمی. (40) (آگاه باشید!
به خدا سوگند!
من به هیچ یک از خواسته های دشمنان جواب مثبت نخواهم داد تا محاسنم به خونم خضاب گشته، و به دلقای خدا نایل گردم). این جمله، از فرازهایی از سخنان حسین بن علی علیه السلام است که در روز عاشورا پس از آنکه در میان دو لشکر، جنگ مغلوبه ای واقع گردید و گروهی از یاران آن حضرت به شهادت رسیدند، برای تشجیع و تسلی بقیه یارانش، ایراد فرموده است.
8 / 7 – عند الله احتسب نفسی و حماة اصحابی. (41) (بذل جانم و کشته شدن اصحاب و یارانم که به فرمان خداست، به حساب اوست و از پیشگاه او در خواست اجر و پاداش می نمایم).
امام علیه السلام این جمله را در کنار پیکر قطعه - قطعه شده (حبیب بن مظاهر) سرباز کهنسالش ایراد فرمود.
9 / 7 - انی غدا اقتل و تقتلون کلکم معی و لا یبقی منکم واحدا. (42) (من فردا کشته می شوم و همه شما حاضرین نیز کشته خواهید شد و کسی شما زنده نخواهد ماند ... و حتی قاسم و عبدالله شیر خوار نیز کشته خواهند شد. طبق نقل نفس المهوم، امام علیه السلام این جمله را در شب عاشورا پس از سخنرانی که خطاب به اهل بیت و اصحاب خود ایراد فرمود، تذکر داد آنگاه که به آنان اجازه داد مرخص شوند و صحنه کربلا را ترک نمایند، ولی هر یک از آنان به نحوی و با بیانی استقامت و پایداری و حمایت خود را از امام علیه السلام اعلام نمودند.
10 / 7 – هون علی ما نزل بی انه بعین الله. (43) (تحمل این مصیبت نیز بر من آسان است؛ زیرا خداوند او را می بیند). بنا به نقل (سید بن طاووس) حسین بن علی علیه السلام این جمله را هنگامی ایراد فرمود که: طفل شیر خوارش در روی دستش هدف تیر قرار گرفت و آن حضرت خون

گلوی او را گرفت و به سوی آسمان پاشید. و بالاخره از پیامهای استقامت و شعارهای پایداری آن حضرت که به صورت نثر به دست ما رسیده است، یکی هم این جمله است که:
11 / 7 - موت فی عز خیر من حیاة فی ذل (مرگ با عزت بهتر از زندگی با ننگ و ذلت است). این جمله را مرحوم مجلسی در بحارالانوار (44) در ضمن بعضی از فرمایشات آن حضرت از مناقب نقل نموده است. و اینک پیام و شعار مقاومت و پایداری آن حضرت که به صورت شعر نقل گردیده است:
12 / 7 - سامضی و ما بالموت عار علی الفتی اذا ما نوی حقا و جاهد مسلما
(من به سوی مرگ می روم که مرگ بر جوانمرد ننگ نیست، آنگاه که نیتش حق و جهادش برای اسلام باشد).
13 / 7 – وواسی الرجال الصالحین بنفسه و فارق مثبورا و خالف مجرما
(و با ایثار جانش از مردان نیک حمایت کند و از دشمنی با خدا، و از جنایتکاران دوری گزیند).
14 / 7 -اقدم نفسی لا ارید بقاءها لتقلی خمیسا فی الهیاج عرمرما
(من اینک جانم را تقدیم می کنم و دست از زندگی می شویم تا در جنگی سخت و با دشمنی بس بزرگ مواجه شوم).
15 / 7 - فان عشت لم اندم و ان مت لم الم کفی بک ذلا ان تعیش و ترغما
(اگر با این عقیده زنده بمانم، پشیمانی ندارم و اگر بمیرم مورد ملامت نیستم، ولی برای تو همین بس که چنین ذلت بار و ننگینی را سپری کنی).
امام علیه السلام این شعار و این ابیات چهارگانه را در منزل (اشراف) خطاب به (حربن یزید ریاحی) ایراد نمود، آنگاه که در میانشان بحث طولانی شد، زیرا امام علیه السلام می خواست به حرکت خود به سوی کوفه ادامه دهد و حر، تصمیم گرفته بود طبق ماموریتی که به وی محول شده بود، از حرکت آن حضرت جلوگیری نماید. تا آنجا که به آن حضرت عرض کرد اگر شما این سفر را ادامه دهید منجر به جنگ خواهد گردید و اگر جنگی پیش بیاید، شما حتما کشته خواهید شد. آن حضرت در پاسخ وی فرمود:
(افباالموت تخوفنی و هل یعدو بکم الخطب ان تقتلونی؟).
(آیا مرا با مرگ می ترسانی، مگر بیش از کشتن من نیز کاری از شما ساخته است؟)
آنگاه فرمود:
در اینجا من همان اشعاری را می خوانم که آن برادر مسلمان از قبیله اوس هنگامی که می خواست برای نصرت و یاری پیامبر در جنگ شرکت

کند، خواند، سپس اشعار یاد شده را ایراد فرمود. (45)
16 / 7 - فان نهزم فهزامون قدما و ان نهزم فغیر مهزمینا. (ما اگر پیروز شدیم، پیروزی ما سابقه دار و قدیمی است (که پدرم و جدم بر کفار پیروز گشته اند). و اگر شکست بخوریم، باز هم ما شکست نخوردیم (زیرا ما طرفدار حقیم و حق پایدار است). این یکی از چهار بیت شعری است که امام علیه السلام در ضمن دومین سخنرانی مشروح خود که در روز عاشورا برای اهل کوفه ایراد فرمود، به آنها متمثل گردید. (46)
17 / 7 - و ان تکن الا بدان للموت انشات فقتل امرء بالسیف فی الله افضل. (47)
(و اگر این بدنها برای مرگ آفریده شده است، پس کشته شدن مرد با شمشیر در راه خدا چه بهتر!). این بیت هم یکی از چهار بیت شعری است که امام علیه السلام در (منزل شقوق) در پاسخ مسافری که از کوفه می آمد، ایراد فرمود؛ زیرا وی از وضع آینده این سفر و از حوادث ناگواری که حسین بن علی علیه السلام ممکن است با آنها مواجه شود، اظهار نگرانی نمود.
18 / 7 - الموت اولی من رکوب العار و العار اولی من دخول النار. (48)
(مرگ بهتر از پذیرفتن ننگ است و ننگ بهتر از قبول آتش می باشد).
19 / 7 - انا الحسین بن علی الیت ان لا انثنی.
(من حسین بن علی هستم، سوگند یاد کرده‌ام که (در مقابل دشمن) سر فرود نیاورم).
20 / 7 - احمی عیالات ابی امضی علی دین النبی. (49)
(من اینک از اهل و عیال و پدرم دفاع می کنم و در راه دین پیامبر کشته می شوم). این اشعار را امام علیه السلام روز عاشورا در حالی خواند که به دشمن حمله نموده و مبارزه می طلبید.

انی جزیتهم الیوم بما صبروا انهم هم الفائزون. (50)
(من امروز آنان را به خاطر صبر و استقامتشان پاداش می دهم، آنان پیروز و رستگارند). در فصل گذشته ملاحظه فرمودید که یکی از خصوصیات اخلاقی و از برجسته ترین فضایلی که در دوران امامت و به هنگام پذیرش مسوولیت در بی اعتنایی آن حضرت به قدرت ظاهری بنی امیه بود.
اینک در این فصل، با بعد دیگری از این فضیلت آشنا می شویم، زیرا آن بزرگوار، گذشته از اینکه خودش دارای این روحیه مقاوم و استوار بود، خاندان و یارانش را نیز بر این اصل مهم دعوت و در آنان هم، چنین روحیه ای را تقویت می نمود. و با اینکه آنان در اثر ایمان قوی و اعتقاد راسخ از صبر و شکیبایی والایی برخوردار بودند، ولی باز هم آن حضرت با توجه به حساسیت شرایط و استثنایی بودن حادثه در مواردی بانوان و دختران خردسال و اصحاب و یارانش را به استقامت و پایداری و صبر و شکیبایی توصیه می نمود و با بیانات مختلف و ترسیم پاداش های معنوی و اخروی آنان را تقویت و بر دلهایشان نیرو و آرامش می بخشید و برای استقبال از شهادت و اسارت، آماده تر و دلگرمتر می ساخت و این جملات در تقویت روحی و ایجاد اعتماد و توکل در آنان آن چنان مؤثر بود که نه از مواجه شدن با نیزه و شمشیر، در خود ترس و واهمه راه دادند و نه از قطعه - قطعه شدن پیکرشان، احساس درد و رنج نمودند، سیلی و تازیانه دشمن نتوانست کودکان را مرعوب کند و شماتت و استهزایش در بانوان، موجب شکست روحی آنان نگردید. و اینک ده فقره از این پیامهای آرامبخش:
1 / 8 - یا اختاه، تعزی بعزاء الله، و اعلمی ان اهل الارض یموتون و اهل السماء لا یبقون. (51) (خواهرم!
با استمداد از خداوند، صبر و شکیبایی در پیش بگیر و بدان که همه مردم دنیا می میرند و کسی از اهل آسمان باقی نمی ماند). طبق آنچه در منابع معتبر از امام سجاد علیه السلام نقل شده است، حسین بن علی علیه السلام این جملات را در شب عاشورا خطاب به زینب کبرا علیه السلام فرمود، آنگاه که امام حسین بن علی علیه السلام در میان خیمه‌اش اشعاری در بی وفایی دنیا می خواند:
(یا دهر اف لک من خلیل ...).
زینب کبرا در کنار بستر امام سجاد نشسته بود، با شنیدن این اشعار از برادرش، با عجله وارد خیمه او گردید و چنین گفت:
(برادرم!
کاش می مردم و چنین روزی را نمی دیدم که این مصیبت، همه مصایب را

زنده کرد) و امام علیه السلام با جملات یاد شده خواهرش را تسلی داد.
آنگاه چنین فرمود:
2 / 8 - یا اختاه !
یا ام اکلثوم !
یا فاطمة !
یا رباب !
انظرن اذا قتلت فلا تشققن علی جیبیا، و لا تخمشن وجها، و لا تقلن هجرا.
(52) (خواهرم ام کلثوم !
(دخترم) فاطمه !
(همسرم) رباب !
پس از مرگ من گریبان چاک نکنید، سیلی به صورت نزنید و سخنی که از شما شایسته نیست بر زبان نرانید).
3 / 8 - استعدوا للبلاء، واعلموا ان الله تعالی حامیکم و حافظکم، وسینجیکم من شر الاعداء، ویجعل عاقبة امرکم الی خیر، و یعذب عدوکم بانواع العذاب، و یعوضکم عن هذه البلیة بانواع النعم و الکرمة، فلا تشکوا و لا تقولوا بالسنتکم ما ینقض من قدر کم. (53) (برای سختیها آماده باشید و بدانید خداوند پشتیبان و حافظ شما است و در آینده نزدیک، شما را از دست دشمنان نجات خواهد داد و فرجام کار شما را نیکو قرار می دهد. و دشمن را به عذابهای گوناگون معذب و برای شما در مقابل این گرفتاری، نعمتها و عزتهای فراوان ارزانی خواهد داشت، پس شکوه نکنید و آنچه ارزش شما را کم می کند، بر زبان نیاورید). این جملات را امام علیه السلام در آخرین وداعش خطاب به خواهران خود و بانوان حرم ایراد فرمود.
4 / 8 - ان الله تعالی اذن فی قتلکم و قتلی فی هذا الیوم، فعلیکم بالصبرو القتال. (54) (خداوند اجازه داده که من و شما در این روز کشته شویم؛ (حکم جهاد، شامل حال ما گردیده است) بر شما است که صبر و شکیبایی کنید و با دشمن بجنگید).
5 / 8 - صبرا بنی الکرام !
فما الموت الاقنطرة تعبر بکم عن البؤ س و الضراء الی الجنان الواسعة و النعیم الدائمة، فایکم یکره ان ینتقل من سجن الی قصر، و ما هو لا عدائکم الا کمن ینتقل من قصر الی سجن و عذاب. (55) (ای بزرگ زادگان !
صبر و شکیبایی کنید که مرگ جز پلی نیست که شما را از سختیها و رنجها عبور داده به بهشت پهناور و نعمتهای همیشگی می رساند و چه کسی از شما است که نخواهد از زندان به قصر انتقال یابد و همین مرگ برای دشمنان شما مانند آن است که آنان را از کاخی به زندان و شکنجه گاه، منتقل کنند).

6 / 8 - ان ابی حدثنی عن رسول الله صل الله علیه و آله و سلم ان الدنیا سجن المومن و جنة الکافر و الموت جسر هولاء الی جناتهم و جسر هولاء الی جحمهیم ما کذبت و لا کذبت. (56) (پدرم از رسول خدا نقل نمود اینکه دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است و مرگ پل آنان (مسلمانان) است برای بهشتشان و پل اینان (کافر) است برای دوزخشان، نه به من دروغ گفته‌اند و نه من دروغ می گویم). این سه فراز از خطبه حسین بن علی علیه السلام است که در روز عاشورا پس از اقامه نماز صبح، خطاب به یارانش ایراد نمود.
7/8 - (قوموا ایها الکرام الی الموت الذی لابد منه فان هذه السهام رسل القوم الیکم) (57) (ای بزرگواران برخیزید به سوی مرگ که راه گریزی از آن نیست و این تیرها پیکهای مرگ است که از این مردم به سوی شما پرتاب می شود). حسین بن علی علیه السلام این جملات را در روز عاشورا آنگاه ایراد فرمود که:
مراجعت نمود و در این موقع، عمر سعد، به خیمه‌اش تیری به سوی خیمه گاه آن حضرت رها کرده و گفت:
شما نزد امیر (ابن زیاد) شهادت بدهید من اولین کسی بودم که به سوی خیمه های حسین، تیراندازی نمودم. لشکریان او با دیدن این صحنه، تیرها را مانند قطرات باران به خیمه‌ها فرو ریختند که بنا به نقلی در اثر این تیراندازی عمومی، در میان خیمه‌ها کمتر کسی ماند که تیری بر بدن او اصابت نکرده باشد، امام در این موقع حساس فرمود: (ایها الکرام!...)
8/8 - یا کرام!
هذه الجنة قد فتحت ابوابها و اتصلت انهارها و اینعت ثمارها، و هذا رسول الله علیه السلام و الشهداء الذین قتلوا فی سبیل الله یتوقعون قدومکم و یتباشرون بکم، فحاموا عن دین الله و دین نبیه و ذبوا عن حرم الرسول (صل الله و علیه و آله و سلم). (58) (ای عزیزان! ای بزرگ منشان!
اینک درهای بهشت (به روی شما باز شده که نهرهایش جاری و درختانش سرسبز و خرم است و اینک رسول خدا صل الله علیه و آله و سلم و شهیدان راه خدا منتظر شما هستند و ورود شما را به همدیگر مژده می دهند، پس بر شماست که از دین خدا و رسولش حمایت و از حرم پیامبر صل الله علیه و آله وسلم، دفاع کنید).
حسین بن علی علیه السلام این جملات را پس از اقامه نماز ظهر، آنگاه که چند نفر به هنگام نماز، در دفاع از آن بزرگوار سینه خود را سپر نموده و به خاک و خون غلطیدند؛ ایراد فرمود.
9 / 8 - (تقدم فانا لا حقون بک عن ساعة). (59) ((عمرو!) پیش به سوی بهشت!
ما نیز، به زودی به تو ملحق می شویم).

امام علیه السلام این جمله را هنگامی به (عمرو بن خالد صیداوی) فرمود که:
وی عرضه داشت یابن رسول الله!
جانم به قربانت!
من تصمیم گرفته‌ام هر چه دارم زودتر به یاران شهید تو ملحق شوم؛ زیرا برای من سخت است که خودم را کنار بکشم و ببینم که تو در میان اهل و عیالت تنها مانده ای و به دست دشمن کشته می شوی).
10 / 8 - رح الی ماهو خیر لک من الدنیا و ما فیها، و الی ملک لا یبلی.
(60) ((حنظله!) بشتاب به سوی (بهشتی که) بهتر از دنیا و آنچه در اوست و بشتاب به سوی ملک و مقامی که همیشگی است و کهنه نمی شود).
(حنطله شبامی) که تأخیر در شهادت را جایز نمی دانست، عرض کرد:
افلا نروح ربنا و نلحق باخواننا؟
؛ آیا به سوی پروردگارمان نروم و به برادرنمان که به فیض شهادت نایل گشته‌اند لاحق نشوم؟
). حضرت در پاسخ فرمود:
(رح الی ...).
11 / 8 - صبرا یا بنی عمومتی!
صبرا یا اهل بیتی!
لا رایتم هوانا بعد هذا الیوم ابدا. (61) (عموزادگان من!
اهل بیت من!
(در مقابل مرگ)، صبور و شکیبا باشید که پس از این جنگ و بعد از شهادت، روی خواری نخواهید دید). حسین بن علی علیه السلام این جمله را در حالی فرمود که:
چند نفر از جوانان بنی هاشم به سوی دشمن حمله کردند و چون امام این حمله دستهه جمعی را مشاهده نمود، فرمود:
(صبرا ...).
12 / 8 - یا بن اخی!
اصبر علی ما نزل بک فان الله یلحقک بابائک الطاهرین الصالحین. برسول الله صل الله علیه و آله و سلم و علی و حمزة و جعفر و الحسن. (62)
(فرزند برادرم!
صبور و شکیبا باش بر رنج و فشاری که بر تو وارد می شود زیرا خداوند تو را به نیاکان پاک و صالحت رسول خدا، علی، حمزه، جعفر و حسن ملحق خواهد نمود). حسین بن علی علیه السلام پس از مرگ طولانی که در روی خاک و در محاصرت دشمن قرار گرفت کودکی از برادر زادگان آن حضرت، خود را شتابان به امام علیه السلام رسانید، زینب کبری او را به خیمه در کنار او قرار گرفت، یکی از افراد دشمن به نام (بحر بن کعب) به

سوی امام حمله نمود، آن کودک دست خود را پیش برد تا مانع رسیدن شمشیر به عمویش شود، شمشیر به دست طفل فرود آمد و آن را قطع نمود و دست آویزان گردید، امام علیه السلام در حالی که به روی خاک افتاده بود، آن طفل را به آغوش کشید و دست به گردن وی انداخت و با همین جمله او را تسلی داد:
(یا بن اخی!
اصبر علی ما نزل بک ...).

9 - امر به معروف و نهی از منکر در پیام حسین بن علی (ع)

مساله (امر به معروف و نهی از منکر) بعنوان یکی از مهمترین برنامه های شریعت و زیربنای نظام اسلامی و عامل اجرایی قوانین این آیین مقدس به شمار می آید و در قرآن مجید با عناوین و تعبیرات مختلف از جمله به صورت ارائه یک وظیفه حتمی و تکلیف موکد آمده است:
ولتکن منکم امة یدعون الی الخیر و یامرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و اولئک هم المفلحون. (63) و گاهی به عنوان بیان اوصاف و نشانه های مومنان راستین از آن یاد شده است چنانچه می فرماید:
و المومنون و المومنات بعضهم اولیاء بعض یامرون بالمعروف و ینهون عن المنکر ... (64) و در کلمات پیامبر صل الله علیه و آله و سلم و ائمه معصومین علیه السلام هم در این مورد تاکیدات فراوان وجود دارد؛ از جمله امام باقر علیه السلام می فرماید:
(امر به معروف و نهی از منکر، دو فریضه بزرگ الهی است که بقیه واجبات با آنها برپا می شوند و به وسیله این دو، راهها امن می گردد و کسب و کار مردم حلال می شود، حقوق افراد تإمین می گردد و در سایه آنها زمینها آباد و از دشمنها انتقام گرفته می شود و در پرتو آنها، همه کارها روبه راه می گردد). (65) با توجه به این اهمیت است که عده ای از فقهای بزرگ شیعه، جهاد را با تمام عظمتش و با تمام ابعاد و احکامش، بخشی از امر به معروف و نهی از منکر می دانند و گوشه ای از این وظیفه اسلامی به حساب می آورند و جمله:
اشهد انک قد اقمت الصلاة و اتیت الزکاة و امرت بالمعروف و نهیت عن المنکر. که در زیارت حسین بن علی علیه السلام آمده است، گواه این حقیقت است. و این معنا را تفهیم می کند که آن حضرت با قیام و جهاد خود، وظیفه امر به معروف را به انجام رسانیده است. به هر حال، این موضوع با توجه به اهمیتی که داراست، در کلام و پیام حسین بن علی علیه السلام در سه محور و سه بخش مختلف، مورد توجه قرار گرفته است:
الف - اهمیت امر به معروف و نهی از منکر در جامعه اسلامی.
ب - نکوهش سستی کنندگان در امر به معروف و نهی از منکر.
ج - امر به معروف و نهی از منکر، عنصر اصلی و عامل مهم در قیام حسین بن علی علیه السلام است.

اینک بخش اول:

1 / 9 - ایها الناس !
ان رسول الله صل الله علیه و آله و سلم قال:
من رأی سلطانا جائرا مستحلا لحرام الله ناکثا عهده مخالفا لسنة رسول الله یعمل فی عباد الله بالاثم و العدوان فلم یغیر علیه بفعل و لا قول کان حقا علی الله ان یدخله مدخله. (66) (مردم !
پیامبر خدا فرمود هر کس سلطان جائر و زور گویی را ببیند که حرام خدا را حلال نموده و پیمان او را در هم شکسته، با سنت پیامبر، مخالفت می ورزد، در میان بندگان خدا راه گناه و مخالفت با قانون الهی را در پیش می گیرد و با چنین فردی با عمل و گفتارش مخالفت نکند، بر خداوند است که چنین فرد (ساکت) را به محل همان طغیانگر (آتش جهنم) داخل کند). این فراز، بخش اول از سخنرانی حسین بن علی علیه السلام است که در منزل (بیضه) خطاب به سپاهیان حر ایراد فرمود.
2 / 9 - اعتبروا ایها الناس بما وعظ الله به اولیاء من سوء ثنانه علی الاخبار اذ یقول:
لو لا ینهاهم الربانیون و الاخبار عن قولهم الاثم ...
و قال:
لعن الذین کفروا من بنی اسرائیل - الی قوله - لبئس ما کانوا یفعلون. (67)
(ای مردم !
از پندی که خدا به اولیا و دوستانش به صورت نکوهش از علمای یهود داده، عبرت بگیرید، آنجا که می فرماید:
چرا دانشمندان نصاری علمای یهود، آنان را از سخنان گناه آمیز و خوردن مال حرام، نهی نمی کنند. و باز می فرماید:
از بنی اسرائیل آن عده که کافر شدند، مورد لعن و نفرین قرار گرفتند؛ زیرا آنان همدیگر را از اعمال زشتی که انجام می دادند، نهی نمی کردند و چه بدکاری که مرتکب می شدند). این فراز و فرازهای نه گانه از فرازهای خطبه مفصل و تاریخی حسین بن علی علیه السلام است که دو سال قبل از مرگ معاویه، در سرزمین منی آن را ایراد فرموده است.
3 / 9 - و انما عاب الله ذلک علیهم لانهم کانوا یرون من الظلمة الذین بین اظهر هم المنکر و الفساد فلا ینهونهم عن ذلک رغبة فیما کانوا ینالون منهم و رهبة مما یحذرون و الله یقول:
فلا تخشوا الناس و اخشون

و قال:
و المومنون و المومنات بعضهم اولیاء بعض یامرون بالمعروف و ینهون عن المنکر ... (68) (در حقیقت خدا سکوت آنان را از این جهت عیب می شمارد که آنان با چشم خود می دیدند که ستمکاران به زشتکاری و فساد پرداخته‌اند و باز منعشان نمی کردند و این سکوت به خاطر علاقه به چیزهایی بود که از آن دریافت می کردند و به خاطر ترسی بود که از آزار و تعقیب آنان به دل راه می دادند، در حالی که خداوند می فرماید:
از مردم نترسید و از من بترسید. و می فرماید:
مردان و زنان مومن، ولی (یار و یاور) یکدیگرند، همدیگر را امر به معروف و نهی از منکر می کنند).
4 / 9 - فبدا الله بالامر بالمعروف و النهی عن المنکر فریضة منه لعمه بانها اذا ادیت و اقیمت استقامت الفرائض کلها هینها وصعبها و ذلک ان الامر بالمعروف و النهی عن المنکر دعاء الی الاسلام مع رد المظالم و مخالفة الظالم و قسمة الفی ء و الغنائم و اخذ الصدقات من مواضعها و وضعها فی حقها. (69)
(خداوند در این آیه (که فراز قبلی آورده شد) در شمردن صفات مومنان که مظهر دوستی و همکاری هستند، از امر به معروف و نهی از منکر شروع می کند و نخست آن را موجب می شمارد؛ زیرا می داند اگر این دو امر در جامعه برقرار شود، همه واجبات از آسان گرفته تا مشکل، برقرار خواهد شد؛ چون امر به معروف و نهی از منکر، دعوت به اسلام، باز گرداندن حقوق به ناحق گرفته شده، ستیز با ستمگر و تقسیم ثروتهای عمومی و غنایم جنگی است بر موازین اسلام و اخذ جمع آوری صدقات (زکات و مالیاتهای الزامی) از موارد صحیح و واجب آن و به مصرف صحیح و شرعی رسانیدن آن است).

مهم ترین بعد در امر به معروف و نهی از منکر

آنچه در این فراز از پیام و سخن امام علیه السلام قابل توجه و حائز اهمیت است، بیان ابعاد وسیع و مفهوم گسترده امر به معروف و نهی از منکر و اشاره به مهمترین بعد و جنبه عملی در این مساله اساسی و حیاتی است؛ زیرا آن حضرت با استناد به دو آیه از قرآن مجید، می فرماید:
(اگر امر به معروف و نهی از منکر در جامعه برقرار شود، همه واجبات از کوچک و بزرگ، عملی و همه مشکلات اجتماعی، حل خواهد شد).
آنگاه به عنوان نمونه و مثال، پنج مورد از این امور را بدین صورت بیان می کند.
یک - و ذلک ان الامر بالمعروف و النهی عن المنکر دعاء الی الاسلام. (امر به معروف و نهی از منکر دعوت به اسلام است).
دو - (مع رد المظالم). (و باز گرداندن حقوق به ناحق گرفته شده است).
سه - (و مخالفة الظالم). (مبارزه با ستمگران است).
چهار - (و قسمة الفی ء و الغنائم). (توزیع عادلانه ثروتهای عمومی و غنایم است). پنج - (و اخذ الصدقات من مواضعها و وضعها فی حقها). (و جمع آوری صدقات (زکات و مالیاتهای الزامی) بجا و صحیح و صرف کردن آنها در موارد شرعی است).
و پر واضح است که قیام به امر به معروف و نهی از منکر در این سطح وسیع مبارزه با ستمگران و گرفتن حقوق ستمدیدگان و ریشه کن نمودن جور و فساد و اقامه عدل و داد در جامعه نمی تواند به صورت (فردی) و یا با امر به معروف (قولی) و بدون تشکیل حکومت اسلامی و ایجاد نیروی اجرایی، امکان پذیر باشد.

ب - نکوهش سستی کنندگان در امر به معروف و نهی از منکر

اینک بخش دوم پیام آن حضرت که در این قسمت از پیامش کسانی که وظیفه خود را در مقابل فریضه بزرگ (امر به معروف و نهی از منکر) نادیده گرفته و در انجام این واجب، سستی به خرج داده‌اند، مورد نکوهش و ملامت قرار داده، آنگاه آثار شوم این سهل انگاری و عواقب تلخ و ثمرات ناگوار این ترک مسوولیت را که پیش از همه متوجه خود آنان گردیده است، تذکر می دهد و می فرماید:

5 / 9 - ثم انتم ایتها العصابة عصابة بالعلم مشهورة، و بالخبر مذکورة، و بالنصیحة معروفة، و بالله فی انفس الناس مهابة، یهابکم الشریف، و یکرمکم الضعیف، و یؤ ثروکم من لا فضل لکم علیه و لا یدکم عنده، تشفعون فی الحوائج اذا امتنعت من طلابها، وتمشون فی الطریق بهیبة الملوک و کرامة الاکابر. (شما ای گروه حاضر!

ای گروهی که به علم و دانش شهرت دارید!

و از شما به نیکی یاد می شود و به خیر خواهی و راهنمایی در جامعه، معروف شده‌اید و به خاطر خدا در دل مردم شکوه و مهابت دارید، به طوری که افراد مقتدر از شما بیم دارند، شما را بر خود مقدم می شمارند و نعمتهای خدا را برخود دریغ و بر شما ارزانی می دارند، مردم در حوائج و نیازهایشان، شما را واسطه قرار می دهند و در کوچه و خیابان با مهابت پادشاهان و شکوه بزرگان، قدم بر می دارند).

6 / 9 - الیس کل ذلک انما نلتموه بما یرجی عندکم من القیام بحق الله و ان کنتم عن اکثر حقه تقصرون، فاستخففتم بحق الائمة، فاما حق الضعفاء فضیعتم، واما حقکم بزعمکم فطلبتم، فلا مالا یذلتموه، و لا نفسا خاطرتم بها للذی خلقها، و لا عشیرة عادیتموها فی ذات الله. (آیا بر همه این احترامات و قدرتهای معنوی از این جهت نایل نگشته‌اید که از شما امید می رود تا به اجرای قانون خدا کمر ببندید گرچه در موارد زیادی از قوانین خدا، کوتاهی کرده اید، بیشتر حقوق الهی را که به عهده دارید، فرو گذاشته، حق ائمه را خوار و خفیف و حق افراد ناتوان را ضایع کرده اید، اما در همان حال به دنبال آنچه حق خویش می پندارند برخاسته اید، نه پولی خرج کرده‌اید و نه جان را در راه کسی که آن را آفریده به خطر انداخته اید. و نه با قبیله و گروهی به خاطر خدا در افتاده اید).

7 / 9 - انتم تتمنون علی الله جنته و مجاورة رسله و امانا من عذابه، لقد خشیت علیکم ایها المتمنون علی الله ان تحل بکم نقمة من نقمانه، لانکم بلغتم من کرامة الله منزلة فضلتم بها، و من یعرف الله لا تکرمون و انتم

بالله فی عباده تکرمون.
(شما آرزو دارید و حق خود می دانید که خداوند بهشتش و همنشینی پیامبرانش را ایمنی از عذابش را به شما ارزانی دارد، ای کسانی که چنین انتظارهایی از خدا دارید!
من از این بیمناکم که عذابی از عذابهایش بر شما فرود آید؛ زیرا در سایه عزت و عظمت خدا به منزلتی بلند رسیده اید، ولی خدا شناسایی را که مبلغ خداشناسی هستند، احترام نمی کنید حال آنکه شما به خاطر خدا در میان بندگانش احترام دارید).
8 / 9 - و قد ترون عهود الله منقوضة فلا تفزعون، و انتم لبعض ذمم آبائکم تفزعون، و ذمة رسول الله مخفورة محفورة و العمی و البکم و الزمنی فی المدائن مهملة، لا نرحمون و لا فی منزلتکم تعملون، ولا من عمل فیها تعینون و بالادهان و المصانعة عندتإمنون، کل ذلک مما امرکم الله به من النهی و التناهی و انتم غافلون.
(و نیز از آن جهت بر شما بیمناکم که به چشم خود می بینید تعهدات و پیمانهای در برابر خداوند گسسته، اما نگران نمی شوید در حالی که برای پاره ای از تعهدات پدرانتان آشفته می شوید و اینک تعهداتی که در برابر پیامبر انجام گرفته (تعهد اطاعت از او و جانشینش) مورد بی اعتنایی است، نابینایان و اشخاص کر و لال و زمینگیر و ناتوان در همه شهرها بی سرپرست مانده‌اند، بر آنان ترحم نمی شود و نه مطابق شان و منزلتتان عمل می کنید و نه به کسی که بدین سان عمل کند، مدد می رسانید. با چرب و چاپلوسی، خود را در برابر ستمکاران ایمن می سازید، تمام اینها دستورهای خداست به صورت نهی یا تناهی (باز داشتن یکدیگر از منکر، که شما از آن غفلت می ورزید).
9 / 9 - و انتم اعظم الناس مصیبة لما غلبتم علیه من منازل العلماء لو کنتم تشعرون، ذلک بان مجاری الامور و الاحکام علی ایدی العلماء بالله، الامناء علی حلاله و حرامه، فانتم المسلوبون تلک المنزلة، و ما سلبتم ذلک الا بتفرقکم عن الحق و اختلافکم فلی السنة بعد البینة الواضحة.
(و مصیبت شما را از مصایب همه مردم سهمگین تر است؛ زیرا منزلت و مقامی که باید علما داشته باشند از شما باز گرفته اند؛ چون امور اداری کشور و صدور احکام قضایی و تصویب برنامه های اجرایی به دست دانشمندان روحانی که امین حقوق الهی و به حلال و حرام آگاهند، اجرا شود، اما اینک این مقام را از دست شما ربوده‌اند و از دست دادن چنین مقامی، هیچ علتی ندارد جز اینکه از پیرامون حق (قانون اسلام و حکم خدا) پراکنده‌اید و درباره سنت پس از آنکه دلایل روشن بر حقیقت آن وجود دارد، اختلاف کرده اید).
10 / 9 - و لو صبرتم علی الارض و تحملتم المؤ ونة فی ذات الله کانت

امور الله علیکم ترد و عنکم تصدور و الیکم ترجع، و لکنکم مکنتم الظلمة من منزلتکم، و استسلمتم امور الله فلی ایدیهم، یعملون بالشبهات ویسیرون فی الشهوات، سلطهم علی ذلک فرار کم من الموت، واعجابک بالحیاة التی هی مفارقتکم، فاسلمتم الظعفاء فی ایدیهم ... (70)
(شما اگر بر شکنجه و ناراحتی شکیبایی می نمودید و در راه خدا متحمل ناگواری بودید، مقررات برای تصویب، پیش شما آورده می شد و به دست شما صادر می گردید و شما مرجع کارها بودید، اما به ستمکاران مجال دادید تا این مقام را از دست شما بستانند و اجازه دادید حکومت به دست آنان بیفتد تا بر اساس سنت حدس و گمان، به حکومت پردازند و راه خود کامگی و اقناع شهوت پیشه سازند، سبب تسلط آنان بر حکومت، فرارتان از کشته شدن و دلبستگی شما به زندگی کوتاه دنیا بود، شما با این روحیه و رویه، توده ناتوان را به چنگال این ستمگران گرفتار کردید).

ج - امر به معروف و نهی از منکر،

عنصر اصلی و عامل مهم در قیام حسین بن علی (علیه السلام) و اینک پس از نقل پیام حسین بن علی علیه السلام در دو بخش از امر به معروف و نهی از منکر، به بخش سوم این موضوع که در آن پنج پیام نقل گردیده است، می پردازیم:

11 / 9 - اللهم انک تعلم انه لم یکن ما کان منا تنافسا فی سلطان، و لا التماسا من فضول الحطام ولکن لنری المعالم من دینک، ونظهر الاصلاح فی بلادک، و یاءمن المظلومون من عبادک، و یعمل بفرائضک، سننک و احکامک. (71)

(خدایا! بی شک تو می دانی آن چه از ما سر زده (و مبارزه ای که بر ضد بنی امیه شروع کرده ایم) نه رقابت در به دست آوردن قدرت سیاسی است و نه جستجوی ثروت و نعمتهای بیشتر، بلکه برای این است که ارزشهای درخشان آیینت را ارائه دهیم و در بلاد و شهرها اصلاحات پدید آوریم و بندگان ستمدیده ات را از حقوقشان برخوردار و ایمن سازیم و برای این است که به قوانین و احکام تو عمل شود).

12 / 9 - اللهم انی احب المعروف و انکر المنکر، و انی اسئلک یا ذاالجلال و الاکرام بحق هذا القبر و من فیه الا اخترت لی من امری ما هو لک رضی و لرسولک رضی. (72) (خدایا من دوستدار معروف و از منکر بیزارم. ای خدای بزرگ و کرامت بخش!

تو را به حق این قبر و به حق کسی که در میان آن است، سوگندت می دهم که در این تصمیم و اراده ای که دارم، راهی را برای منم بنمایی که موﺎرضا و خشنودی تو و پیامبرت باشد).

امام علیه السلام این جمله را در یک برهه حساس و در یک شرایط تاریخی در کنار قبر رسول خدا صل الله علیه و آله و سلم ایراد فرمود، آنگاه که تصمیم گرفت مدینه را به سوی مکه ترک گوید و برای آخرین بار به زیارت قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله شتافت و با جد بزرگوارش وداع نمود.

13 / 9 - و انی لم اخرج اشرا و لا بطرا و لا مفسدا و لا ظالما، و انما خرجت لطلب الاطلاح فی امة جدی (علیه السلام) ارید ان امر بالمعروف و انهی عن المنکر و اسیر بسیرة جدی وابی علی بن ابی طالب. (73) (و من نه از روی خود خواهی و یا برای خوشگذرانی و نه برای افساد و ستمگری، از مدینه خارج شدم بلکه هدف ŘƠاز این سفر، امر به معروف و نهی از منکر و خواسته‌ام از این حرکت، اصلاح مفاسد امور است و احیا و زنده کردن سنت و قانون جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و راه و رسم

پدرم علی ابن ابیطالب است). این جمله‌ها بخشی از متن وصیتنامه حسین بن علی علیه السلام است که هنگام حرکت از مدینه خطاب به برادرش (محمد بن حنیفه) نوشته است.
14 / 9 - و انا ادعوکم الی کتاب و سنة نبیه، فان السنة قد امیتت و البدعة قد احییت تسمعوا قولی اهدکم الی سبیل الرشاد. (74) (من شما را به کتاب و سنت پیامبرش دعوت می کنم، زیرا سنت فراموش شده و بدعت، جای آن را گرفته است، اگر سخن مرا بشنوید، به راه سعادت و خوشبختی رهنمونتان خواهم بود). این جمله نیز که بیانگر انگیزه قیام و حرکت حسین بن علی علیه السلام است، از فرازهای نامه ای است که آن حضرت پس از ورود به مکه، به سران شهر بصره مانند (مالک بن مسمع بکری، مسعود بن عمرو، منذر بن جارود و ...) نگاشته است.
15 / 9 - الا و ان هولاء قد لزموا طاعة الشیطان، و ترکوا طاعة الرحمان، و اظهروا الفساد، و عطلوا الحدود، و استاثروا بالفی ء، واحلوا حرام الله، و حرموا حلاله، و انا احق ممن غیر. (75) (مردم آگاه باشید!
اینان (بنی امیه) به پیروی از شیطان گردن نهاده و اطاعت خدا را ترک نموده‌اند، فساد را ترویج و حدود خدا را تعطیل نموده‌اند و بیت المال را به خود اختصاص داده، حرام خدا را حلال و حلال خدا را تحریم کرده‌اند و اینک من سزاوار و شایسته‌ام بر حکومت مسلمانان نه اینان که اسلام را تغییر داده اند). این جمله بخشی از سخنرانی مشروح حسین بن علی علیه السلام است که در (منزل بیضه) در نزدیکی کربلا خطاب به سپاهیان (حر) ایراد فرمود.

در دین مقدس اسلام (نماز) در راس همه اعمال و عبادات قرار گرفته است چنانچه خداوند در اوصاف متقین که بهترین بندگان اویند می فرماید:
الذین یومنون بالغیب و یقیمون الصلوة. (76) ((پرهیزکاران) کسانی هستند که به غیب (آنچه از حس پوشیده و پنهان است) ایمان نمی آورند و نماز را بر پا می دارند). این عبادت از آن چنان اهمیتی برخوردار است که نه تنها در دین اسلام بلکه در ادیان گذشته و در شرایط انبیای پیشین نیز در راس همه برنامه‌ها و عبادات بوده است و لذا حضرت ابراهیم علیه السلام از خداوند برای خود و ذریه‌اش توفیق اقامه نماز را درخواست می کند و می گوید:
(رب اجعلنی مقیم الصلوة و من ذریتی ...). (77)
و حضرت لقمان در به پا داشتن نماز به فرزندش توصیه می کند:
(یا بنی اقم الصلوة ...). (78) و حضرت عیسی آن را از وظایف اولیه‌اش می شمارد و می گوید:
(و اوصانی بالصلوة و الزکاة ما دمت حیا)؛ (79) (تا زمانی که زنده‌ام مرا به نماز و زکات توصیه کرده است). خلاصه در اهمیت نماز، همین بس که معیار قبول و رد همه اعمال و عبادات دیگر معرفی شده است. (80) براین اساس است که حسین بن علی علیه السلام با پیام و شعارش، پیروانش بر اهمیت نماز متوجه ساخته است و از یاران و اصحابش که در حساسترین شرایط از نماز حمایت کرده و حتی برای اقامه تنها یک نماز، جانشان را فدا کرده‌اند، تقدیر به عمل آورد است:
1 / 10 - ارجع الیهم فان استطعت ان توخرهم الی غدوة و تدفعهم عنا العشیة لعلنا نصلی لربنا اللیلة و ندعوه و نستغفره. (81)
(ابوالفضل! به سوی آنان بر گرد و اگر توانستی همین امشب را مهلت بگیر و جنگ را تا فردا صبح به تأخیر بینداز امید است تا ما امشب به نماز، دعا و استغفار با پروردگار مان بپردازیم).
2 / 10 - فهو یعلم انی قد کنت احب الصلوة له و تلاوة کتابه و کثرة الدعاء و الاستغفار. (82) (زیرا او می داند که من به نماز و قرائت قرآن و استغفار و مناجات پرودگار علاقه شدید دارم).
امام علیه السلام این جمله را که حاوی دو پیام و شعار مستقل در بیان اهمیت نماز است، عصر تاسوعا هنگامی که دشمن به سوی خیمه‌ها حرکت نمود، خطاب به برادرش ابوالفضل علیه السلام ایراد فرمود؛ زیرا در مرحله اول به وی دستور داد که به سوی دشمن برود و علت حرکت تا به هنگام آنان را سؤال کند و پاسخ آنان این بود که دستور جدید و اکید از ابن زیاد

آمده است که یا باید همین الان جنگ شود یا بیعت با یزید انجام گیرد. وقتی حضرت ابوالفضل این پیام دشمن را به امام ابلاغ نمود، در مرحله دوم آن حضرت مجددا این دستور را صادر فرمود. آری قرار بود عصر تاسوعا جنگ شروع شود، ولی امام علیه السلام برای اهتمام بر نماز و قرائت قرآن از دشمن فرومایه‌اش در خواست مهلت نمود.
3 / 10 - ذکرت الصلاة جعلک الله من المصلین الذاکرین. (83)
(ابوثمامه! نماز را به یاد آوری، خدا تو را از نماز گزارانی که به یاد خدا هستند، قرار بدهد).
4 / 10 - نعم، هذا اول وقتها، سلوهم ان یکفوا عنا حتی نصلی. (84)
(آری اینک اول وقت نماز است، از دشمن بخواهید دست از جنگ بردارد تا نماز خود را به جای آوریم).
امام علیه السلام این جمله را که مانند جمله قبل، مرکب از دو شعار است، در پاسخ (ابوثمامه صیداوی) یکی از یاران وفادارش فرمود، آنگاه که او را در حال شدت جنگ متوجه گردید که اول ظهر است، لذا به آن حضرت عرض نمود:
(بنفسی انت؛ جانم به قربانت)، گرچه این مردم به حملات خود ادامه می دهند، ولی به خدا سوگند!
تا مرا نکشته‌اند نمی توانند بر تو دست یابند و من دوست دارم آنگاه به لقای خدایم نایل شوم که این یک نماز آخر را هم با امامت شما به جای آورده باشم.
5 / 10 - (نعم، انت امامی فی الجنة). (85)
(سعید!
آری تو پیش از من در بهشت (برین) هستی). روز عاشورا برای ادای نماز ظهر، پیشنهاد آتش بس از سوی حسین بن علی علیه السلام عملا مورد موافقت قرار نگرفت و آن حضرت بدون توجه به تیرباران دشمن در بیرون خیمه‌ها و در مقابل صفوف اهل کوفه، به نماز ایستاد و چند تن از یاران با وفایش از جمله (سعید بن عبدالله) و (عمرو بن قرظه کعبی) در پیش روی آن حضرت ایستادند و سینه خود را سپر کردند و در اثر تیرهایی که به سر و سینه آنان اصابت نمود، پس از نماز به روی خاک افتادند و به شهادت رسیدند. سعید، پس از نماز آن حضرت که با ضعف شدید و با پیکر خون آلود افتاده بود، چشمش را باز کرد و امام را در کنارش دید که در روی زمین نشسته و خاک و خون از صورت وی پاک می کنند، در مقابل این محبت امام علیه السلام که سر از پا نمی شناخت، چنین عرض کرد:
(اوفیت یا ابن رسول الله صل الله علیه و آله وسلم؛ ای فرزند رسول خدا! آیا من وظیفه خود را به نیکی انجام دادم؟)
امام علیه السلام هم در پاسخ وی فرمود:

آری تو پیش از من در بهشت (برین) هستی.
6 / 10 - نعم، انت امامی فی الجنة، فاقرء رسول الله صل الله علیه و آله و سلم منی السلام و اعلمه انی فی الاثر. (86) (عمرو!
تو نیز پیش از من در بهشت (برین) هستی، از من به رسول خدا صل الله علیه و آله و سلم سلام برسان و به ایشان عرض کن که من نیز در پشت سر تو به سوی او خواهم شتافت). عمروبن قرظه که در کنار سعید، افتاده بود و مکالمه او و امام را می شنید که چگونه آن حضرت به وی، وعده حتمی بهشت می دهد، او نیز از آن حضرت همان سؤال را نمود که (اوفیت یابن رسول الله؟
؛ من هم وظیفه خود را به نیکی انجام دادم؟)
امام هم در پاسخ وی همان جواب را داد که به سعید داده بود و این جمله را نیز اضافه نمود که:
(سلام مرا به رسول خدا برسان و به او عرض کردم من (حسین) لحظات دیگر عازم دیدار تو هستم).

طبق دلایل فراوان از جمله آیه شریفه؛ یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم. (87) اطاعت از اوامر ائمه معصومین علیه السلام همانند اطاعت از اوامر پیامبر صل الله علیه و آله و سلم بر مسلمانان واجب و مخالفت با آن حرام و موجب عذاب الهی است؛ زیرا اطاعت در هر دو مورد مانند اطاعت خداوند به طور مطلق و بدون هیچ قید و شرطی بر مومنان واجب گردیده است. ولی در آنجا که امر و دستور امام، جنبه استغاثه و استمداد پیدا کند، مخالفت با آن تنها حرام است، بلکه حرمت آن تشدید و مجازات آن هم مضاعف و کیفر آن شدیدتر خواهد گردید؛ زیرا استمداد و استغاثه امام، حاکی از مظلومیت خط کلی اسلام و نیاز شدید قرآن به حمایت و بیانگر حساسیت شرایط و اوضاع است و باید مسلمانان ندای مظلومیت او را دریابند و با تمام توان حتی با نثار خون و بذل جان به دفاع از آن بشتابند و لذا مسامحه در این امر مهم و عدم استجابت به این استغاثه که تضعیف حق و تقویت باطل را در پی خواهد داشت، موجب شدیدترین مجازات و سخت ترین عذاب اخروی خواهد گردید؛ مثلا فاصله و فرق زیادی است بین موعظه و امر حسین بن علی علیه السلام که فرمود:

اعتبروا ایها الناس بما وعظ الله به اولیاء من سوء ثنائه علی الاحبار ... (88)

(ای مردم از به بدی یاد نمودن خداوند علمای یهود را که به وسیله آن اولیای خود را پند داده است، عبرت بگیرید). با استغاثه آن حضرت که در روز عاشورا فرمود:

هل من ذاب یذب عن حرم رسول الله صل الله علیه و آله وسلم؟

... هل من مغیث یرجو الله باغاثتنا؟

... (89) (آیا کسی هست که از حرم رسول خدا دفاع کند؟

آیا فریاد رسی هست که به امید پاداش خداوندی به فریاد ما برسد). با این مقدمه، اهمیت این نوع پیام حسین بن علی علیه السلام و انگیزه تهدید نمودن کسانی که به ندای آن حضرت پاسخ مثبت نداده‌اند، با جملات:

(اکبه الله فی نار جهنم) و:

(یکبه عل منخریه فی النار) آیا کسی هست که از حرم رسول خدا دفاع کند؟

آیا فریاد رسی هست که به امید پاداش خداوندی به فریاد ما برسد). روشن می گردد چرا که کلمه (اکب) به مفهوم شدت ذلت و خواری می باشد.

و در اینجا تذکر این نکته را لازم می دانیم که مقاومت و رهبری امت در زمان غیبت و عدم حضور ائمه معصومین علیه السلام بر اساس دلایل قطعی به جانشینان آنان یعنی علما و فقهایی که دارای شرایط ولایت و رهبری امت هستند واگذار گردیده است. و طبعا اوامر آنان نیز از لحاظ وجوب اطاعت و کیفر مخالفت، مانند اوامر ائمه معصومین خواهد بود.
1 / 11 - یابن الحر!
... ان استطعت ان لا تسمع صراخنا و لا تشهد وقعتنا فافعل، فوالله لا یسمع و اعیتنا احد و لا ینصر نا الا اکبه الله فی نار جهنم. (90)
(پسر حر! ... حالا که حاضر نیستی در راه ما از جان بگذری، اگر می توانی از این منطقه دور شو تا صدای استغاثه ما را نشنوی و جنگ ما را نبینی؛ زیرا به خدا سوگند!
اگر کسی استغاثه ما را بشنود و بر ما یاری نکند، خداوند او را با ذلت به آتش جهنم خواهد کشید). حسین بن علی علیه السلام این جمله را در (منزل بنی مقاتل) در نزدیکی کربلا به (عبیدالله حر جعفی) ایراد نمود، هنگامی که در میانشان ملاقاتی به وقوع پیوست دعوت آن حضرت را در توبه نمودن از خطاهای گذشته‌اش و یاری نمودن به فرزند پیامبر، رد نمود و خواست اسب معروف خود را نام (ملحقه) را در اختیار آن حضرت قرار دهد، در اینجا بود که امام علیه السلام فرمود:
لا حاجة لنا فی فرسک و لا فیک، و ما کنت متخذ المضلین عضدا. (ما نه تو نیاز داریم و نه به اسب تو، زیرا که من از افراد گمراه برای خود نیرو نمی گیرم).
پس به عنوان نصیحت و موعظه فرمود:
ان استطعت ان لا تسمع صراخنا و لا تشهد وقعتنا فافعل ...
2 / 11 - انطلقا فلا تسمعا لی واقعة و لا تریالی سوادا، فانه من سمع واعیتنا او رأی سوادنا فلم یجبنا او یغثنا کان حقا علی الله عزوجل ان یکبه علی منخریه فی النار. (91)
(شما (دو نفر) از این منطقه دور شوید تا صدای استغاثه مرا نشوید و اثری از من نبینید؛ زیرا هر کس استغاثه ما را بشنود و سیاهی ما را ببیند پس پاسخ ما را ندهد و به فریاد ما نرسد، بر خداوند است که او را با ذلت تمام به دوزخ وارد کند).
امام حسین علیه السلام این جمله را نیز در (منزل بنی مقاتل) خطاب به (عمرو بن قیس مشرقی) و پسر عمویش، فرمود آنگاه که این دو نفر به حضور امام رسیدند، آن حضرت از ایشان سؤال فرمود که:
آیا برای نصرت و یاری امام خود به اینجا آمده اید؟
آنان عذر آورده و خود را در ظاهر برای رفتن به کوفه مجبور دانستند. اینجا بود که امام علیه السلام با این جملات به ارشاد و راهنمایی آنان پرداخته و

فرمود که:
اگر بناست به کوفه برگردید، هر چه سریعتر این کار را انجام دهید، و از منطقه خارج شوید.
3 / 11 - فول هربا حتی لا تری مقتلنا فوالذی نفس حسین بیده لا یری الیوم مقتلنا احد ثم لا یعیننا الا دخل النار. (92)
(هرثمه از این منطقه فرار کن تا جنگ ما را نبینی زیرا سوگند به خدایی که جان در ید قدرت اوست هر کس جنگ ما را نبیند و یاریمان نکند به آتش داخل خواهد شد). ابن ابی الحدید از نصر بن مزاحم با اسناد، از هرثمه نقل می کند که من در جنگ صفین به همراه علی علیه السلام بودم در مراجعت به کوفه راه ما از سرزمین کربلا بود و در همان سرزمین توقف نموده و با آن حضرت نماز بجای آوردیم امیر مومنان علیه السلام پس از نماز مشتی از خاک کربلا را برداشت و آن را بویید و گفت چه خوش خاکی هستی تو ای خاک کربلا زیرا مردمی از درون تو محشور می شوند که بدون حساب داخل بهشت می گردند. هرثمه می گوید:
چون به خانه‌ام بازگشتم برای همسرم (جرداء) دختر سمیر که از شیعیان خالص علی علیه السلام بود خاطرات سفر جنگ را تعریف و آنچه را که از علی بن ابیطالب در کربلا دیده و شنیده بودم برای او نقل و اضافه نمودم که ای جرداء تو که علی علیه السلام را این همه دوست داری بگو ببینم:
آیا او به غیب آگاه است که اینگونه کربلا را توصیف می کند؟
همسرم گفت دست از سرم بردار و این حرفها را کنار بگذار و یقین بدان که به جز حق بر زبان علی علیه السلام جاری نمی گردد. هرثمه می گوید:
سالها از این جریان گذشت تا اینکه عبیدالله بسیج عمومی بر علیه حسین بن علی علیه السلام اعلام نمود و من نیز در سپاهی بودم که بر علیه آن حضرت گسیل گشته بود، چون به امام حسین و یارانش رسیدم، محلی را که قبلا به همراه علی علیه السلام در آن بودیم و جایگاهی که حضرت از خاکش برداشته بود، شناختم و به یاد فرمایش امیر المومنین علیه السلام افتادم، لذا از آمدنم با لشکر ابن زیاد نادم گشته و سوار بر اسب شده در مقابل حسین علیه السلام قرار گرفتم و آنچه را از پدرش علی علیه السلام در این منزل شنیده بودم اظهار نمودم، حسین بن علی علیه السلام فرمود:
حالا حامی ما هستی یا دشمن ما؟
عرض کردم یابن رسول الله نه حامی شما هستم و نه دشمن شما زیرا من زن و فرزندم را در کوفه رها کرده‌ام و از ابن زیاد بر آن بیمناکم. حسین علیه السلام فرمود ای هرثمه:
(فول هربا حتی لا تری متلنا ...)
هرثمه گوید با شنیدن این جمله به سرعت به سوی کوفه حرکت کردم و از خیمه‌ها دور شدم تا شاهد جنگ و کشته شدن آن حضرت نباشم.

فرازها و جملات متعددی از حسین بن علی علیه السلام نقل شده است که بیانگر شجاعت، شهامت و استقامت اهل بیت و یاران آن حضرت و گویای صداقت و بالاترین مرحله وفاداری آنان به آیین اسلام، قرآن و مقام ولایت است. در یک کلمه، این جملات و فرازها (پیام شجاعت) یاران فرزند رسول خدا صل الله علیه و آله و سلم از زبان آن حضرت و بیانگر استقامت و پایداری آنان در کلام پنجمین فرد از (اصحاب کساء) است. و هر یک از این جملات، مدال افتخاری است که در صفحه تاریخ تا واپسین روز، بر سینه آنان و در روز قیامت در سیمایشان خواهد درخشید، خداوند در توصیف اهل ایمان می فرماید:
یوم تری المومنین و المومنات یسعی نورهم بین ایدیهم و بایمانهم بشراکم الیوم جنات تجری من تحتهاالانهار خالدین فیها ذلک هو الفوز العظیم. (93)
(این پاداش بزرگ) در روزی است که مردان و زنان با ایمان را می نگری که نورشان پیش رو و در سمت راستشان به سرعت حرکت می کند (و می نگری که نورشان پیش رو و در سمت راستشان به سرعت حرکت می کند (و به آنها می گویند:)
بشارت باد بر شما امروز به باغهایی از بهشت که نهرها زیر (درختان) آن جاری است؛ جاودانه در آن خواهید ماند!
و این همان رستگاری بزرگ است). مناسب است مطلبی را که (ابن الحدید) در همین زمینه نقل نموده، در اینجا بیاوریم:
او می گوید به یک نفر از لشکریان عمر سعد که در جنگ با حسین بن علی علیه السلام شرکت کرده بود، گفتند وای بر شما که فرزندان پیامبر خدا صل الله علیه و آله و سلم را کشتید!
آن شخص پاسخ داد:
عضضت بالجندل، انک لو شهدت ما شهدنا لفعلت ما فعلنا، ثارت علینا عصابة ایدیها فی مقابض سیوفها کالا سود الضاریة، تحطم الفرسان یمینا و شمالا، و تلقی انفسها علی الموت، لا تقبل الامان، و لا ترغب فی المال، و لا یحول حائل بینها و بین الورود علی حیاض المنیة او الاستیلاء علی الملک، فلو کففنا عنها رویدا لاتت علی نفوس العسکر بحذافیرها، فما کنا فاعلین، لا ام لک. (دهانت بشکند!
آنچه را که ما دیدیم اگر تو نیز می دیدی، کاری را می کردی که ما انجام دادیم؛ زیرا گروهی را در مقابل خود دیدیم که دست در قبضه شمشیرشان مانند شیران غرنده در حالی که شجاعان لشکر را از چپ و راست در هم می شکستند به سوی مرگ می شتافتند، نه از کسی قبول امام می کردند

و نه به مال دنیا میل و رغبت می نمودند. آخرین خواسته آنان این بود: یا مرگ یا پیروزی، اگر کمی فرصت می دادیم از لشکر ما یک نفر زنده نمی گذاشتند، با این شرایط چه می توانستیم بکنیم، مادرت به عزایت بنشیند؟ !). اینکه این پیامها:
1 / 12 - من کان فینا باذلا مهجته موطنا علی لقاء الله نفسه فلیرحل معنا، راحل مصبحا ان شاء الله. (94)
(هر یک از شما حاضر است در راه ما از خون خود در گذرد و برای لقای خدا (شهادت) نثار جان کند، آماده حرکت با ما باشد که ان شاءالله من فردا صبح حرکت خواهم نمود). این فراز آخرین جمله سخنرانی حسین بن علی علیه السلام است که شب هشتم ذیحجه سال شصت در مکه ایراد و روز هشتم به سوی عراق حرکت نمود.
2 / 12 - اما بعد، فانی لا اعلم اصحابا اولی و لا خیرا من اصحابی، و لا اهل بیت ابر و لا اوصل من اهل بیتی، فجزاکم الله عنی جمیعا خیرا. (95)
(اما بعد، من اصحاب و یارانی بهتر از یاران خود ندیده‌ام و نه اهل بیتی باوفاتر و صدیق تر از اهل بیتم. خداوند به همه شما در حمایت از من پاداش نیکو بدهد). این جمله از فرازهای سخنرانی حسین بن علی علیه السلام در شب عاشورا است که خطاب به اهل بیت و اصحابش ایراد فرمود.
3 / 12 - و الله! لقد بلوتهم فما وجدت فیهم الا الاشوس الافعس، یستاتنسون بالمنیة دونی استیناس الطفل الی محالب امه. (96)
(به خدا سوگند! آنان (اصحابم) از آزمودم و ندیدم آنان را مگر دلاور و غرنده (شیروار) و با صلابت و استوار (کوهوار) که به کشته شدن در کنار من چنان مشتاقتند مانند اشتیاق طفل شیر خوار به پستان مادرش).
امام علیه السلام این جمله را شب عاشورا در پاسخ زینب کبرا علیهما السلام فرمود، آنگاه که سؤال کرد از برادر!
آیا یاران خود را آزموده ای و به نیت آنان پی برده‌ای؟ !
مبادا در موقع سختی، دست از تو بردارند و در میان دشمن، تو را تنها بگذارند.
4 / 12 - جزاکما الله یا ابنی اخی بوجد کما من ذلک و مواساتکما ایای بانفسکا احسن جزاء المتقین. (97)
(ای فرزند برادران من! خداوند در مقابل این احساس وظیفه و نصرت و یاری که نسبت به من انجام داده اید، بهترین پاداش متقین را بر شما عنایت کند). حسین بن علی علیه السلام این جمله تشکر آمیز را خطاب به (سیف) و (مالک) که دو پسر عمو بودند، ایراد فرمود، آنگاه که دید گریه می کنند و آن حضرت چون علت گریه آنان را سؤال فرمود، پاسخ دادند:
(به خدا سوگند!

نه از ترس جان خودمان بلکه برای تنهایی شما گریه می کنیم در حالی که می بینیم ما یک جان بیشتر نداریم. و بجز یکبار کشته شدن کاری از ما ساخته نیست).

5 / 12 - الا انی زاحف بهذه الاسرة علی قلة العدد و خذلان الناصر. (98)

(آگاه باشید که من با همین گروه کم از یارانم و با عقب نشستن کسانی که انتظار یاری و کمک از آنان می رفت، به سوی جهاد در راه خدا خواهم رفت).

امام علیه السلام این جمله را که دلیل بر استقامت و پایداری یک گروه با تعداد کم ولی دارای ایمان ثابت است، در دومین سخنرانی خود در روز عاشورا ایراد فرمود.

6 / 12 - انت الحر کما سمتک امک، و انت الحر فی الدنیا و الاخرة. (99)

(تو آزاد مرد هستی همانگونه که مادرت تو را (حر) نامیده است و تو آزاد مردی در دنیا و در آخرت).

امام علیه السلام آنگاه که در کنار پیکر خون آلود (حر) نشست و خون از سر و صورت او پاک می نمود، این جمله را - که مدال افتخاری است در سینه او - ایراد فرمود.

13 - پیام انتخاب

یکی از خصوصیات قیام حسین بن علی علیه السلام و از پیامهای عاشورا این است که آن حضرت علی رغم قلت یاران و کثرت دشمنانش که باید طبق محاسبات ظاهری به هر نحو ممکن، اصحاب و یاران خویش را برای کمک و یاریش دعوت و تشویق و در صورت نیاز از جایگاه ولایت و امامت، آنان را مجبور و ملزم نماید، ولی برخلاف این روش، آن حضرت در موارد مختلف، گاهی به طور عموم و گاهی به طور خصوص، به آن اجازه انتخاب کارزار یا ترک آن را داده و حتی نزدیکترین اهل بیت خویش را نیز در این انتخاب نمودن مسیر دلخواه و مورد نظرشان، مخیر نموده است. این اصل اساسی است در میان قیامهای ظاهری و معنوی و یک فرق بارزی است که پیشوایان و رهبران غیر واقعی متمایز می سازد؛ چون این نوع رهبران، معمولا برای جلب و مساعدت دیگران، به هر حیله و تزویر متمسک می گردند و برای به دست آوردن پیروزی، از توسل به هیچ عمل خلاف و غیر انسانی، امتناع نمی ورزند. اینک متن این پیامها:

1 / 13 - فمن احب منکم الانصراف فلینصرف، لیس علیه منا ذمام. (100)

هر یک از شما (یاران من) بخواهد برگردد، آزاد است و از طرف ما بیعتی بر گردنش نیست).

امام علی علیه السلام این جمله را در (منزل زباله) خطاب به همه اصحاب و اهل بیتش فرمود، آنگاه که از کشته شدن (مسلم و هانی) در کوفه، در این منزل مطلع گردید و شهادت آنان را با یارانش در میان گذاشت و از بی وفایی مردم کوفه و دورویی آنان سخن گفت، سپس فرمود:

(فمن احب منکم ...).

2 / 13 - و انی قد اذنت لکم فانطلقوا جمیعا فی حل لیس علیکم منی ذمام، وهذا اللیل قد غشیکم فاتخدوه جملا، ولیاءخذ کل رجل منکم بید رجل من اهل بیتی، ... و تفرقوا فی سوادکم و مدائنکم. (101)

(و من به همه شما اجازه دادم به وطنهای خود برگردید، همه شما آزاد هستید و من بیعتی در گردن شما ندارم، اینک شب فرا رسیده، تاریکی آن را مرکب خویش قرار دهید و هر یک از شما دست یکی از اهل بیت مرا بگیرید و به سوی شهر و دیار خود متفرق شوید).

امام علیه السلام نزدیک غروب تاسوعا یا پس از نماز مغرب شب عاشورا، خطاب به اهل بیت و اصحاب خود، خطبه ای ایراد فرمود، در آن خطبه ضمن سپاسگذاری از همه آنان خبر شهادت خویش را که در کربلا واقع خواهد شد، از زبان رسول خدا صل الله علیه و آله و سلم نقل فرمود و این جمله را هم اضافه نمود که اینک زمان این شهادت فرا رسیده است،

سپس به تمام اهل بیت و یارانش فرمود شما در رفتن و نجات جان خویشتن آزاد هستید. و جمله یاد شده از فرازهای همین خطبه است:
3 / 13 - حسبکم من القتل بمسلم، اذهبوا قد اذنت لکم. (102)
فرزندان عقیل!
کشته شدن مسلم بن عقیل برای (خانواده) شما بس است، من شما را مرخص کردم از این منطقه بیرون بروید.
امام علیه السلام در سخنرانی شب عاشورا (در فراز قبل اشاره گردید) پس از اجازه مرخصی عمومی و پس از شنیدن پاسخ یاران خویش که دلیل وفاداری و ایمان ثابت آنان بود، متوجه فرزندان عقیل گردید و آنان را بالخصوص مورد خطاب قرار داد که:
(حسبکم من القتل بمسلم، اذهبوا قد اذنت لکم).
و آنان نیز جواب دادند اگر ما تو را ترک کنیم و از ما بپرسند چرا دست از آقا و مولای خود برداشتید چه پاسخی خواهیم داشت؟
نه، به خدا سوگند!
جان و مال و فرزند و عیال خود را فدای تو خواهیم کرد و تا نفس آخر، در کنار تو خواهیم بود.
4 / 13 - یا جون!
انت فی اذن منی، فانما تبعتنا طلبا للعافیة فلا تبتل بطریقنا. (103)
جون!
من بیعت را از تو برداشتم؛زیرا تو به امید عافیت و آسایش به همراه ما آمده ای، خود را در راه ما گرفتار و مصیبت مکن!
امام علیه السلام این جمله را در روز عاشورا و در اوج جریان جنگ خطاب به جون، غلام خود فرمود، آنگاه که او برای خدا حافظی و اذن برای رفتن به میدان جنگ، به خدمت آن حضرت شرفیاب گردید.
5 / 13 - رحمک الله انت فی حل من بیعتی، فاعمل فی فکاک ولدک. (104)
محمد بن بشیر!
خدا تو را رحمت کند، اینک تو از طرف من آزادی و من بیعت را از تو برداشتم تا درباره آزادی فرزندت، تلاش کنی.
امام علیه السلام این جمله را خطاب به (محمد بن بشیر حضرمی) فرمودند؛ زیرا در همین روزها به وی خبر رسیده بود که فرزندت در اطراف ری، گرفتار و زندانی شده است و چون این جریان را آشنایان و دوستان محمد بن بشیر با او در میان گذاشتند، او از مفارقت فرزند پیامبر امتناع ورزید؛ و چون آن حضرت او را این گونه دید، فرمود:
(رحمک الله ...). پاسخ وی به امام علیه السلام این بود که:
(اکلتنی السباع حیا ان فارقتک). (درندگان بیابان مرا زنده پاره پاره کنند

اگر از شما جدا شوم).
امام علیه السلام لباسهایی که قیمت آنها به هزار دینار بالغ می گردید، در اختیار وی قرار داد تا آنها برای رهایی فرزندش، استفاده کند.

14 - پیام اتمام حجت

اشاره

در بخش گذشته با پیامهای حسین بن علی علیه السلام که یاران خود را در ماندن یا رفتن آزاد گذاشته بود، آشنا شدیم و اینک پیامهای دیگری از آن حضرت که در آنها (احتجاج و اتمام حجت) می باشد در اختیار خواننده عزیز قرار می دهیم.
امام علیه السلام با این پیامها در روز عاشورا به مردم و لشکریان بنی امیه که که قصد جنگ با آن حضرت را داشتند، به صورت عام و گاهی به طور خاص و انفرادی، موعظه و نصیحت و اتمام حجت نموده و عواقب خطرناک دنیوی و مجازات سخت اخروی جنایت هولناک آنان را گوشزد و یاد آوری فرموده است. و این اتمام حجت گاهی به مرحله استغاثه و استمداد و دعوت و درخواست، جهت حمایت از آن حضرت و دفاع از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله رسیده است و احیانا چنین استمدادی در کنار درخواست توبه و بازگشت از گناه نسبت به بعضی از افرادی که با آن حضرت قصد خصومت و جنگ و منازعه نداشتند و دارای شرارت و سابقه جنایت بودند آن هم قبل از عاشورا و پیش از رسیدن به کربلا، به وقوع پیوسته است. در اینجا ممکن است این سؤال مطرح شود که ایا این دو نوع پیام با هم متضاد و متناقض نیستند؟
آن اجازه مرخصی و برداشتن بیعت و پیمان شهادت از افراد متعهد و از جان گذشته و اهل بیت و یاران باوفا و این استغاثه و استمداد و دعوت به یاری از دشمنان و افرادی خونخوار!!
پاسخ این است همانگونه که در بخش قبل اشاره نمودیم، فرق بارز و روشنی هست میان قیام و مبارزه ای که پیشوایان دینی انجام می دهند، با رهبران غیر مذهبی و مبارزه ای که رهبران غیر مذهبی در پیش می گیرند و موضوع مورد سؤال یکی از همین موارد امتیاز است و مطلب را باید از این زاویه بررسی نمود.
آری، حسین بن علی علیه السلام در پی پیروزی و شکست ظاهری نیست، بلکه او در فکر انجام یک وظیفه الهی و فریضه مذهبی است و لذا به افرادی که با آن حضرت پیمان شهادت بسته‌اند و ایمان و عقیده و استقامت خود را تا پای جان نسبت به آن حضرت به اثبات رسانیده و تا این بیابان با همان فکر و اندیشه به همراه او حرکت نموده‌اند، رنج سفر و ترس از دشمن، کوچکترین تزلزل و سستی در آنان به وجود نیاورده است، اگر آنان با این شرایط و با اجازه ولی امر و امامشان، صحنه جنگ را ترک نمایند، گرچه به اجر و پاداش و مقام ارجمند شهدا نایل نخواهد گردید و آن

همای سعادت را که تنها در بالای سر آنان به پرواز در آمده است، برای همیشه و به رایگان از دست خواهند داد، ولی به هر حال در پیشگاه عدل خداوند مورد سؤال و مؤاخذه قرار نخواهد گرفت. ولی آنجا که امام علیه السلام استغاثه و استمداد می کنند، شرایط دیگری به وجود آمده است و صحبت نجات یک فرد و یا گروهی از بدبختی هلاکت ابدی و عذاب حتمی است. این استغاثه و استمداد و اتمام حجت، متوجه گروهی است که مصمم شده است خون امام زمان خویش را بریزد و پیکر پاکش را قطعه - قطعه کند و اهل و عیالش را به خون اسیر خارجی و کسانی که با اسلام و قرآن در ستیز هستند، شهر به شهر بگرداند که اگر این فکر و اندیشه عملی شود، نه تنها همه افراد این گروه، بلکه حتی کسانی که بر عمل آنان راضی هستند به خسران ابدی و عذاب دایمی گرفتار خواهند گردید.
و اینجاست که امکان دارد این اتمام حجت ولو تنها یک نفر از آنان را از عذاب دایمی نجات بخشد و برای هیچ یک از آنان در روز قیامت بهانه و توجیهی وجود نداشته باشد و نگوید:
ربنا لو لا ارسلت الینا رسولا فنتبع آیاتک من قبل ان نذل و نخزی. (105)
پروردگارا!
چرا به سوی ما پیامبری نفرستادی تا از آیات تو پیروی کنیم پیش از آنکه خوار و رسوا شویم.
به هر حال، این پیامها را می توان در طی دو خطبه مفصلی که حسین بن علی علیه السلام در روز عاشورا و یا خطابه های کوتاه دیگری که آن حضرت به صورت عام و یا به طور خاص ایراد فرموده است، ملاحظه نمود.
و ما هم از همین دو خطبه عاشورا، آغاز و از روش این جزوه که نقل پیامها به صورت کوتاه نه به شکل مشروح و طولانی است، پیروی می کنیم.

خطبه اول

1 / 14 - ایها الناس!
اسمعوا قولی و لا تعجلوا حتی اعظکم بما هو حق لکم علی و حتی اعتذر الیکم من مقدمی علیکم فان قبلتم عذری و صدقتم قولی و اعطیتمونی النصف من انفسکم کنتم بذلک اسعد و لم یکن لکم علی سبیل و ان لم تقبلوا منی العذر و لم تعطوا النصف من انفسکم فاجمعوا امرکم و شرکائکم ثم لا یکن امرکم علیکم غمة ثم اقضوا الی و لا تنظرون ان ولیی الله الذی نزل الکتاب و هو یتولی الصالحین.
(ای مردم!
گناه مرا بشنوید و در جنگ و خونریزی شتاب نکنید تا امن وظیفه موعظه که حق شما و به عهده من است، را انجام بدهم و انگیزه سفر به سوی شما را بیان کنم، اگر دلیل مرا پذیرفتید و با من منصفانه رفتار ننمودید، همه شما متحد شوید و هر اندیشه باطل که درباره من دارید اجرا کنید و مهلتم ندهید، ولی به هر حال، امر بر شما مشتبه نباشد، و در نهایت یار و یاور من خدایی است که قرآن را فرو فرستاد و اوست یاور صالحان).
2 / 14 - عباد الله!
اتقوا الله و کونوا من الدنیا علی حذر، فان الدنیا لو بقیت علی احد او بقی علیها احد لکانت الانبیاء احق بالبقاء و اولی بالرضا و ارضی بالقضاء، غیر ان الله خلق الدنیا للفناء، فجدیدها بال، و نعینها مضمحل، و سرورها مکفهر، و المنزل تلعة، و الدار قلعة فتزودوا فان خیر الزاد التقوی، و اتقوا الله لعلکم تفلحون.
ای بندگان خدا!
از خدا بترسید و از دنیا برحذر باشید که اگر بنا بود همه دنیا از آن کسی باشد و او نیز برای همیشه در دنیا بماند، پیامبران برای بقا سزاوارتر و جلب خشنودی آنان بهتر و چنین حکمی خوشایندتر بود، ولی هرگز!
زیرا سرور و شادیش به غم و اندوه مبدل خواهد گردید. دون منزلی است و موقت خانه ای، پس برای آخرت خود توشه ای برگیرید و بهترین توشه تقواست، و تقوا پیشه کند امید است رستگار شوید.
3 / 14 - ایها الناس!
ان الله تعالی خلق الدنیا فجعلها دار فناء و زوال متصرفه باهلها حالا بعد حال، فالمغرور من غرته، و الشقی من فتنته فلا تغرنکم هذه الدنیا، فانها تقطع رجاء من رکن الیها و تخیب طمع من طمع فیها.
(ای مردم!

خدا دنیا را محل فنا و زوال قرار داده که اهل خویش را تغییر می دهد و وضعشان را دگرگون می سازد، مغرور و گول خورده کسی است که فریب دنیا را بخورد و بدبخت کسی است که مفتون آن گردد، پس دنیا شما را گول نزند که هر که بدو تکیه کند ناامیدش سازد و هر کس بر وی طمع کند، به یاءس و ناامیدش کشاند).
4 / 14 - و اراکم قد اجتمعتم علی امر قد اسخطتم الله فیه علیکم، واعرض بوجهه الکریم عنکم، و احل بکم نفمته، فنعم الرب ربنا، و بئس العبید انتم، اقررتم بالطاعة و آمنتم بالرسول محمد صل الله علیه و آله و سلم ثم انکم زحفتم الی ذریته و عترته تریدون قتلهم، لقد استحوذ علیکم الشیطان فانساکم ذکر الله العظیم، فتبا لک ولما تریدون، انا لله و انا الیه راجعون، هولاء قوم کفروا بعد ایمانهم، فبعدا للقوم الظالمین.
و اینک می بینم شما به امری هم پیمان شده‌اید که خشم خدا را بر انگیخته و به سبب آن خدا از شما اعراض کرده و غضبش را بر شما فرو فرستاده است، چه نیکوست خدای ما و چه بندگان بدی هستید شما که به فرمان خدا گردن نهادید و به پیامبرش حضرت محمد صلی الله علیه و آله ایمان آوردید، سپس برای کشتن اهل بیت و فرزندانش هجوم آوردید، شیطان بر شما مسلط شده که خدای بزرگ را از یاد شما برده است، ننگ بر شما و بر هدفتان!
ما از خداییم و به سوی او باز می گردیم. این قوم ستمگر از رحمت خدا دور باشند که پس از ایمان، به کفر گراییدند.
5 / 14 - ایها الناس!
انسبونی من انا، ثم ارجعوا الی انفسکم وعاتبوها، و انظروا هل یحل لکم قتلی و انتهاک حرمتی؟
الست ابن بنت نبیکم و ابن وصیة و ابن عمه و اول المومنین بالله و المصدق لرسوله بما جاء من عند ربه؟
اولیس حمزة سید الشهداء عم ابی؟
اولیس جعفر الطیار عمی، اولم یبلغکم قول رسول الله صل الله علیه و آله و سلم لی و لاخی:
هذان سیدا شباب اهل الجنة؟
مردم!
نسب مرا بشناسید که من چه کسی هستم، سپس به خود آیید و خویشتن را ملامت کنید و ببینید آیا کشتن من و درهم شکستن حریم حرمت من برای شما جایز است؟
آیا من فرزند دختر پیامبر شما نیستم؟
آیا من فرزند وصی و پسر عم پیامبر شما نیستم؟
آیا من فرزند کسی هستم که وی اولین کسی است که به خدا ایمان آورد و

رسالت پیامبرش را تصدیق نمود؟
آیا حمزه سید الشهداء عموی پدر من نیست؟
آیا جعفر طیار عموی من نیست؟
آیا سخن رسول خدا را درباره من و برادرم نشنیده‌اید که فرمود:
این دو سرور جوانان بهشتند؟
6 / 14 - فان صدقتمونی بما اقول و هو الحق و الله ما تعمدت الکذب منذ علمت ان الله یمقت علیه اهله و یضر به من اختلفه و ان کذبتمونی فان فیکم من ان سالتموه عن ذلک اخبرکم، سلوا جابربن عبدالله الانصاری و ابا سعید الخدری و سهل بن سعد الساعدی وزید بن ارقم و انس بن مالک یخبروکم انهم سمعوا هذه المقالة من رسول الله و لاخی، اما فی هذا حاجز لکم عن سفک دمی.
اگر مرا در گفتار تصدیق کنید که حق است، به خدا سوگند از روز اول دروغ نگفته ام، چون دریافته‌ام که خداوند به دروغگو غضب کرده و ضرر دروغ را به خود دروغگو بر می گرداند و اگر مرا تکذیب می کنید، اینک در میان مسلمانان از صحابه پیامبر، کسانی هستند که می توانید از آنان سؤال کنید که همه آنان گفتار پیامبر را درباره من و برادرم شنیده‌اند و شما را از آن آگاه خواهند نمود و همین گفتار می تواند مانع خونریزی شما گردد.
از جابر بن عبدالله و ابوسعید خدری و سهل بن سعد ساعدی و زید بن ارقم و انس بن مالک بپرسید که همه آنان به شما خواهند گفت که این گفتار را از رسول خدا صل الله علیه و آله و سلم درباره من و برادرم شنیده‌اند که فرمود:
(آنها سرور جوانان بهشتند) و همین گفتار می تواند مانع ریختن خون من گردد.
7 / 14 - فان کنتم فی شک من هذا القول افتشکون انی ابن بنت نبیکم فوالله ما بین المشرق و المغرب ابن بنت نبی غیری فیکم و لا غیرکم، و یحکم اتطلبونی بقتیل منکم قتلته او مال لکم استهلکته او بقصاص جزاحة.
... یا شَبَث بن رِبْعی!
و یا حجار بن ابجر!
و یا قیس بن الاشعث!
و یا زید بن الحارث!
الم تکتبوا الی ان قد اینعت الثمار و اخضر الجنات، و انما تقدم علی جند لک مجندة؟ (106)
(اگر در گفتار پیامبر درباره من و برادرم تردید دارید، آیا در این واقعیت نیز شک می کنید که من فرزند پیامبر شما هستم و در همه دنیا نه در میان شما و نه در جای دیگر، برای پیامبر فرزندی بجز من وجود ندارد. وای بر

شما!
آیا کسی را از شما کشته‌ام که به قصاص او مرا می کشید؟
آیا مال کسی از شما را تباه ساخته ام؟
آیا جراحتی بر کسی وارد کرده‌ام تا مستحق مجازاتم بدانید؟!
... ای شَبَث بن رِبْعی!
ای حجار بن ابجر!
ای قیس بن اشعث!
و ای یزید بن حارث!
آیا شما نبودید برای من نامه نوشتید که میوه های ما رسیده و درختان ما سر سبز و خرم است و در انتظار تو دقیقه شماری می کنیم و در کوفه لشکریانی مجهز و آماده در اختیار تو می باشد!
این بود هفت فقره از اتمام حجت بن علی علیه السلام که مجموعا اولین خطبه آن حضرت را که در روز عاشورا ایراد فرموده است، تشکیل می دهد آری هفت فقره اتمام حجت در ضمن یک سخنرانی و کیفیت ایراد این خطبه به طوری که در منابع نقل شده بدین صورت بوده است که امام علیه السلام پس از تنظیم صفوف لشکر خویش، سوار بر اسب گردید و از خیمه های خود فاصله گرفت و با صدای بلند و رسا به ایراد این خطبه پرداخت. (107)

خطبه دوم

خطبه و سخنرانی دوم حسین بن علی علیه السلام نیز که مجموعه دیگری است از اتمام حجت آن بزرگواری، دارای هفت فراز است و مشتمل بر دلایل و بیانات مختلف و اتمام حجت در ابعاد گوناگون و در کیفیت ایراد این سخنرانی (خطیب خوارزمی) می گوید:
روز عاشورا پس از آنکه هر دو سپاه کاملا آماده گردید و پرچمهای لشکر عمر سعد بر افراشته شد و صدای طبل و شیپور آنان در بیابان کربلا طنین افکن گردید، به طرف خیمه های حسین بن علی حرکت کرده و خیمه‌ها را احاطه نمودند، حسین بن علی از میان خیمه و از داخل لشکر خویش بیرون آمد و در برابر صفوف لشکر دشمن قرار گرفت و از آنان خواست تا سکوت کنند و به سخنان او گوش فرا دهند، ولی آنان همچنان سر و صدا و هلهله می کردند و صدای قهقهه و شادیشان بلند بود که آن حضرت با این جملات، به آرامش و سکوتشان دعوت نمود:
8 / 14 - ویلکم ما علیکم ان تنصتوا الی فتسمعوا قولی، و انما ادعوکم الی سبیل الرشاد، فمن اطاعتی کان من المرشدین و من عصانی کان من المهلکین، و کلکم عاص لامری غیر مستمع لقولی، قد انخزلت عطیاتکم من الحرام، و ملئت بطونکم من الحرام، فطبع الله علی قلوبکم، ویلکم الا تنصتون؟
الا تسمعون؟ !. (108)
وای بر شما!
چرا گوش فرا نمی ندهید تا گفتار را که شما را به رشد و سعادت فرا می خوانم بشنوید، هر کس از من پیروی کند، خوشبخت و هر کس عصیان و مخالفت ورزد، از هلاک شدگان است و همه شما عصیان و سرکشی نمود، و با دستور من مخالفت می کنید که به گفتارم گوش فرا نمی دهید. آری، در اثر هدایای حرامی که به دست شما رسیده، و در اثر غذاها و لقمه های غیر حلال که شکمهای شما از آنها انباشته شده، خدا بر دلهای شما این چنین زده است. وای بر شما!
چرا آرام نمی شوید؟!
چرا گوش فرا نمی دهید؟!
9 / 14 - تبا کم ایتها الجماعة و ترحا!
افحین استصرختمونا و لهین متحیرین فاصرخناکم مودین مستعدین، سللتم علینا سیفا فی رقابنا، وحششتم علینا نار الفتن التی جناها عدوکم و عدونا، فاصبحتم البا علی اولیائکم و یدا علیهم لا عدائکم بغیر عدل افشوه فیکم، و

لا امل اصبح لکم فیهم الا الحرام من الدنیا انالوکم، و خسیس عیش طمعتم فیه من غیر حدث کان منا ولا رأی تفیل لنا.
(ای مردم!
ننگ و عار و حزن ذلت بر شما باد که با اشتیاق فراوان در حالی که سرگردان بودید. ما را به یاری خود خواندید و چون به فریاد شما پاسخ مثبت داده و با سرعت به سوی شما شتافتیم، شمشیرهایی که از خود ما بود، بر علیه ما به کار گرفتید و آتش فتنه ای را که دشمن مشترک برافروخته بود، بر علیه ما شعله ور ساختید، به حمایت از دشمنانتان بر علیه پیشوایانتان به پا خاستید بی آنکه ما در میان شما عدالتی را بر قرار سازند. و یا امید چیزی در آنان داشته باشید به جز طعمه حرامی که به شما رسانیده‌اند و مختصر زندگی ذلت باری که چشم طمع به آن دوخته‌اید و شما آنگاه بر علیه ما به پا ساختید که نه خطایی از ما سرزده و نه عقیده و اندیشه نادرستی از ما مشاهده کرده اید).
10 / 4 - فهلا لکم الویلات!
اذکرهتمونا ترکتمونا فتجهز تموها و السیف لم یشهر و الجاس طامن و الرای ام یستحصف، ولکن اسرعتم علینا کطیرة الدباء، و تداعیتم الیها کتداعی الفراش، فقبحا لکم فانما انتم من طواغیت الامة و شذاذ الاحزاب و نبذة الکتاب ونفثة الشیطان و عصبة الاثام و محرفی الکتاب و مطفئی السنن و قتلة اولاد الانبیاء و مبیری عترة الاوصیاء و ملحقی العهار بالنسب و موذی المومنین و صراخ ائمة المستهزئین الذین جعلوا القران عضین.
(هان!
وای بر شما که با ناخوشایندی روی از ما برتافتید و از یاری ما سرباز زدید و آماده جنگ با ما شدید، آنگاه که شمشیرها در غلاف و دلها آرام و رأیها نیکو نبود، با این وصف مانند ملخ از هر سو به ما یاری روی آوردید و چون پروانه از هر طرف فرو ریختند، رویتان سیاه باد که شما از سرکشان امت و از بازماندگان احزاب منحرف هستید که قرآن را پشت سر انداخته و از دماغ شیطان در افتاده اید.
شما از گروه جنایتکار و تحریف کنندگان کتاب و خاموش کنندگان سنتها می باشید که فرزندان پیامبر را می کشید و نسل اوصیا را از بین می برید.
شما از گروه ملحق کنندگان زنازادگان به نسب و آزار دهندگان مومنان و فریاد رس پیشوایان استهزاکنندگان می باشید، همانان که قرآن را پاره پاره کردند
(آنچه را به سودشان بود پذیرفتند، و آنچه را بر خلاف هوسهایشان بود رها نمودند)!).
11 / 4 - و انتم ابن حرب و اشیاعة تعتمدون و ایانا تخذلون، اجل والله، الخذل فیکم معروف، وشجت علیه عروقکم و توارثته اصولکم و فروعکم، و

نبتت علیه قلوبکم، وغشیت به صدورکم، فکنتم اخبث شی ء سنخا للناصب و اکلة الغاصب، الا لعنة الله علی الناکثین الذین ینقضون الایمان بعد توکیدها، و قد جعلتم الله علیکم کفیلا فانتم و الله هم. (و شما اینک به فرزند حرب و پیروانش اتکا و اعتماد نموده و دست از یاری ما بر می دارید، بلی به خدا سوگند!
غدر و خذل از صفات بارز شماست که رگ و ریشه شما بر آن استوار، تنه و شاخه شما آن را به ارث برده، دلهایتان با این عادت نکوهیده رشد نموده و سینه هایتان با آن مملو گردیده است. شما به آن میوه نامبارکی می مانید که در گلوی باغبان رنجیده‌اش گیر کند و در کام سارق ستمگرش، لذتبخش باشد.
لعنت خدا بر پیمان شکنان که پیمانشان را پس از تأکید و توثیق آن، درهم می شکنند و حال آنکه شما خدا را بر عهد و پیمان خود ضامن قرار داده بودید و به خدا سوگند!
که شما همان پیمان شکنان هستید).
12 / 4 - الا و آن الدعی بن الدعی قد رکز بنین اثنتین، بین السلة و الذلة، و هیهات منا الذلة، یاءبی الله لنا ذلک و رسوله و المومنون، وحجور طابت و طهرت، و اتوب حمیة، و نفوس ابیة، من ان نؤ ثر طاعة اللئام علی مصارع الکرام، الا وانی زاخف بهذه الاسرة علی قلة العدد و خذلان الناصر.
آگاه باشید!
که این فرومایه (ابن زیاد) و فرزند فرومایه مرا در بین دو راهی شمشیر و ذلت قرار داده است ما کجا و ذلت کجا چرا که خدا و پیامبرش و مومنان از ذلت پذیری ما ابا دارند و دامنهای پاک مادران و مغزهای با غیرت و نفوس با شرافت پدران، روا نمی دارند، که اطاعت افراد لئیم و پست را بر قتلگاه کرام و نیک منشان مقدم بداریم. آگاه باشید!
که من با این گروه کم و با قلت یاران و عقب نشینی کنندگان، برای جهاد آماده ام.
13 / 4 - فان نهزم فهزامون قدما
و ان نهزم فغیر مهزمینا
و ما ان طبنا جبن و لکن
منایانا و دولة آخرینا
فقل للشامتین بنا افیقوا
سیلقی الشامتون کما لقینا
اذا ما الموت رفع عن اناس
بکلکله اناخ بآخرینا
اگر ما پیروز شویم، در گذشته هم پیروز بودیم و اگر شکست بخوریم، باز هم شکست واقعی از آن ما نیست.

ترس، از شؤون ما نیست، ولی حوادثی به ظاهر بر علیه ما رخ داده و سودی به دیگران رسیده است.
شماتت کنندگان ما را بگو به هوش باشید که آنان نیز مانند ما مورد شماتت قرار خواهند گرفت
و این مرگ هر وقت شترش را از کنار دری بلند کرد، در کنار خانه دیگری خواهد خوابانید.
14 / 4 - اما و الله لا تلبثون بعدها الا کریما یرکب الفرس حتی تدور بکم دور الرحی و تقلق المحور عهد عهده الی ابی عن جدی رسول الله صل الله علیه و آله و سلم فاجمعوا و شرکاء کم ثم لا یکن امرکم علیکم غمة ثم اقضوا الی تنظرون انی توکلت علی الله و ربکم، ما من دابة الا هو آخذ بناصیتها، ان ربی علی صراط مستقیم. (109) (آگاه باشید!
به خدا سوگند!
پس از این جنگ به شما مهلت داده نمی شود که بر مرکب مراد خویش سوار شوید مگر به اندازه مدت کوتاهی که شخص سواره بر اسب خویش سوار است (که به زودی باید پیاده شود).
آنگاه آسباب حوادث شما را به سرعت بچرخاند و مانند محور و مدار سنگ آسیاب، مضطربتان گرداند و این عهد و پیمانی است که پدرم از جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله برای من بازگو نموده است و اینک، همه شما پس از آنکه امر بر شما روشن گردیده است، دست به دست توکل می کنم که پرودگار من و شماست و اختیار هر جنبده‌ای در دست اوست و خدای من بر صراط مستقیم است). و این بود هفت فراز از اتمام حجت امام در دومین خطبه عاشورای آن حضرت.
15 / 14 - و یحکم یا شیعة آل ابی سفیان!
ان لم یکن لکم دین و کنتم لا تخافون المعاد فکونوا احرارا فی دنیاکم، هذه وارجعوا الی احسابکم ان کنتم عربا کما تزعمون ... انا الذی اقاتلکم و تقاتلونی، والنساء لیس علیهن جناح، فامنعوا عتاتکم و طغاتکم و جهالکم عن التعرض لحرمی مادمت حیا. (110) (وای بر شما ای شیعیان آل ابی سفیان!
شما اگر دین ندارید و از روز جزا نمی هراسید (لا اقل) در زندگی خود آزار مرد باشید و اگر خود را عرب می پندارید، به نیاکان خود بیندیشید و شرف انسانی خود را حفظ کنید من با شما جنگ می کنم و شما با من و این زنانی گناهی ندارند، تا من زنده هستم از تعرض یاغیان و تجاوزگرانتان به حریم اهل بیت من جلوگیری کنید). (خوارزمی) می گوید:
امام حسین علیه السلام جنگ سختی نمود و در هر حمله عده ای از دشمن را به هلاکت رسانید دشمن خواست با وارد کردن ضربه روحی آن حضرت را تضعیف کند و با حایل شدن در خیمه‌ها و قتلگاه، حمله به خیمه‌ها را

شروع کرد، در اینجا بود که آن حضرت لشگریان کوفه را با این جملات مورد خطاب قرار داد:
(یا شیعة آل ابی سفیان ...).

15 - اتمام حجت خصوصی

15 - اتمام حجت خصوصی

این بود فراز از احتجاج و اتمام حجت عمومی حسین بن علی علیه السلام که در این فرازها بود مورد خطاب آن حضرت، همه لشکریان ابن زیاد و همه افرادی است که برای جنگ با فرزند رسول خدا در کربلا شده بودند. ولی در احتجاج آن بزرگوار، مواردی نیز وجود دارد که در آنها طرف خطاب، افراد مخصوصی بوده و اتمام حجت آن حضرت عنوان فردی و شخصی داشته است، به ذکر نمونه هایی از این نوع اتمام حجت که در دسترس ما بوده، می پردازیم:

1 / 15 - یا بن الحر!
ان اهل مصرکم کتبوا الی انهم مجتمعون علی نصرتی و سالونی القدوم علیهم و لیس الامر عل ما زعموا و ان علیک ذنوبا کثیرة، فهل لک من توبة تمحو بها ذنوبک؟
... تنصرابن بنت نبیک و تقاتل معه. (111)
ای پسر حر!
همشهریان شما (کوفه) برای من نامه نوشته‌اند که بر نصرت و یاری من اتحاد نموده‌اید و از من خواسته‌اند به شهرشان بیایم. در حالی که حقیقت امر غیر از این است و تو ای (حر جعفی!) گناهان زیادی را مرتکب شده ای، آیا نمی خواهی از آن گناهان توبه کنی؟
... فرزند دختر پیامبرت را یاری کرده و به همراه او با دشمنانش بجنگی).
امام علیه السلام این جملات را در منزل (قصر بن مقاتل) و هنوز به کربلا وارد نشده بود و به (عبیدالله) فرمود، آنگه که در میان آنان ملاقاتی رخ داد، ولی عبیدالله به بهانه ای مادی، توفیق این توبه را از دست داد.
باید توجه داشت که (عبیدالله بن حر) از افراد شجاع و سرشناس و از هواداران عثمان بود و پس از کشته شدن او، نزد معاویه رفت و در جنگ صفین در صف لشکریان او با امیر مومنان علیه السلام جنگ نمود، در تاریخ از غارتگری ها و راهزنیهای عبیدالله در دوران معاویه و غیر آن، مطالب فراوان نقل گردیده است.

2 / 15 - یا ابن سعد!
اتقاتلنی؟
اما تتقی الله الذی الیه معادک؟!
فانا ابن من قد علمت!
الا تکون معی و تدع هولاء فانه اقرب الی الله تعالی؟ (112)
(ای پسر سعد!
آیا می خواهی با من جنگ کنی؟
در حالی که مرا می شناسی و می دانی من فرزند چه کسی هستم و آیا از خدایی که بازگشت تو به سوی اوست نمی ترسی؟!
آیا نمی خواهی به همراه من باشی و دست از اینها (بنی امیه) برداری که این عمل به خداوند نزدیکتر (و جلب کننده رضای اوست).
امام علیه السلام این جمله را در شب هشتم و نهم محرم در ضمن ملاقاتی که در میان دو لشکر و طبق پیشنهاد آن حضرت با عمرسعد داد، خطاب بدو ایراد فرمود.

3 / 15 - ای عمر!
اتزعم انک تقتلنی و یولیک الدعی بلاد الری و جرجان، و الله تتهنا بذلک عهد معهود، فاصنع ما انت صانع، فانک لا تفرح بعدی بدنیا و لا آخرة، و کانی براسک علی قصبة یتراماه الصبیان بالکوفة و یتخذونه غرصا بینهم ... (113)
(ای عمر سعد!
آیا تو خیال می کنی با کشتن من (به جایزه بزرگی دست خواهی یافت و) این فرومایه (ابن زیاد) حکومت ری و گرگان را به تو واگذار خواهد نمود، به خدا سوگند!
چنین حکومتی بر تو گوارا نخواهد گردید و این پیمانی است محکم و پیش بینی شده، اینک آنچه درباره ما از دست تو بر می آید انجام بده که پس از (کشتن) من نه در دنیا و نه در آخرت روی خوشی و راحتی نخواهی دید و چندان دور نیست روزی که در همین شهر کوفه، سر بریده تو را بر نیزه بزنند و کودکان آن را اسباب بازی قرار داده و سنگ بارانشان قرار بدهند).
حسین بن علی علیه السلام پس از سخنرانی دوم در روز عاشورا، عمر سعد را گرفت و او با اینکه از این ملاقات اکراه داشت، به ناچار از صف دشمن فاصله گرفت و جلو آمد به طوری که گردن اسب امام با گردن اسب وی مقابل هم قرار گرفت، آن حضرت برای آخرین بار با جملاتی که ملاحظه فرمودید، با وی اتمام حجت فرمود و آینده تیره و تاریک او را ترسیم نمود، اما او از نصیحت و اتمام حجت امام بهره ای نگرفت و همانگونه که آن حضرت فرمود به شقاوت و بدبختی دنیا و آخرت دچار گردید.

4 / 15 - ویحک یا عمرو!
اعلی تحرض الناس؟
انحن مرقنا من الدین و انت تقیم علیه؟
ستعلمون اذا فارقت ارواحنا اجسادا من اولی بصلی النار. (114)
وای بر تو ای عمرو!
آیا مردم را به این بهانه که ما از دین خارج شده ایم بر علیه من می شورانی؟
آیا ما از دین خارج شده ایم و تو در آن پا برجا هستی؟!
آری، به زودی که روح، از بدن ما جدا می شود، خواهید دید که چه کسی از دین بیرون رفته و سزاور آتش خواهد بود.
امام علیه السلام این اتمام را به (عمرو بن حجاج) یکی از فرماندهان لشکر کوفه نمود آنگاه که دید وی افراد تحت فرماندهی خود را که چهار هزار نفر بودند با این جملات بر جنگ با آن حضرت تشویق می کند:
قاتلوا من مرق عن الدین و فارق الجماعة!!!.
بجنگید با کسی (حسین بن علی علیه السلام) که از دین خدا برگشته و از صف مسلمانان خارج شده است!!!

16 - پیام استمداد

این بود پیامهای اتمام بخش حسین بن علی علیه السلام. به طوری که قبلا اشاره نمودیم، در این بخش علاوه بر پیام اتمام حجت، با پیامهای استمداد و استغاثه آن حضرت هم آشنا خواهیم گردید و اینک:

1 / 16 - اما من مغیب یغیثنا لوجه الله؟ !

اما من داب یذب عن حرم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم. (115)

آیا فریاد رسی نیست که برای رضای خدا به فریاد ما برسد؟ !

آیا دفاع کننده ای نیست که از حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله دفاع کند؟ !

امام علیه السلام این جمله را در روز عاشورا، در ضمن جملاتی پس از آنکه سخنرانی عمومیش تمام شد، ایراد فرمود، آنگاه که از طرف دشمن، گروه تیراندازان، یاران حسین بن علی علیه السلام را تیرباران نمودند و تعدادی از آنان را به خاک و خون کشیدند و طبق نقل مرحوم مقرم، چون صدای استغاثه امام علیه السلام به گوش اهل بیت آن حضرت رسید، صدای گریه و ناله از میان خیمه‌ها برخاست.

2 / 16 - هل من ذاب یذب عن حرم رسول الله؟ !

هل من موحد یخاف الله فینا؟ !

هل من مغیث یرجو الله فی اغاثتنا؟ !

هل من معین یرجو ما عند الله فی اعانتنا؟ !. (116)

آیا مدافعی هست از حرم رسول خدا دفاع کند؟ !

آیا بنده یکتا پرستی هست درباره ستمی که بر ما وارد می شود از خدا بترسد؟ !

آیا فریاد رسی هست که به امید خداوندی به فریاد ما برسد؟ !

آیا یاری دهنده ای هست که به امید ثواب الهی به یاری ما برخیزد؟ !

طبق نقل خوارزمی، امام علیه السلام این جملات را با صدای بلند و به عنوان اتمام حجت، خطاب به لشکریان عمر سعد ایراد فرمود در حالی که همه یاران آن حضرت به شهادت رسیده بودند.

3 / 16 - یا کرام !

هذه الجنة !

... فحاموا عن دین الله و دین نبیه و ذبوا عن حرم رسول صلی الله علیه و آله. (117) ای عزیزان !

اینک درهای بهشت به روی شما باز شده است پس، از دین خدا و آیین پیامبرش حمایت و از حرم رسول دفاع کنید.

این جملات را امام علیه السلام پس از اقامه نماز ظهر روز عاشورا

هنگامی که عده ای از یاران در مقابلش به روی خاک افتاده و به درجه شهادت و سعادت ابدی نایل گردیدند، ایراد فرمود، گرچه این خطاب، استغاثه و استمداد به ظاهر متوجه یاران و اصحاب آن حضرت بود که در انتظار شهادت، دقیقه شماری می نمودند، اما در حقیقت دعوتی عام استغاثه ای فراگیر و بیان وظیفه ای بود که شامل تمامی کسانی می شد که صدای آن حضرت را می شنیدند.

قرآن مجید می فرماید:
فانتقمنا منهم فانظر کیف کان عاقبة المکذبین. (118)
(ما از آنان (تکذیب کنندگان انبیا) انتقام گرفتیم، پس ببین چگونه است عاقبت کار تکذیب کنندگان). گرچه این آیه شریفه درباره امتهای پیشین گذشته است که پیامبران خود را بر اساس افکار باطل و به تبعیت از نیاکان خویش تکذیب نموده‌اند، ولی یکی از مصادیق بارز کسانی که رهبران و پیشوایان خود را تکذیب نموده و با آنان به مبارزه برخاسته‌اند و قبل از آخرت در این دنیا شمشیر انتقام الهی بر سر آنان فرود آمده و قبل از مرگ، قانون مجازات آنان را فراگرفته است، بنی امیه و پیروان آنان مخصوصا مردم کوفه بودند. تاریخ از این نظر غنی و گویاست و نکات حساس و تکان دهنده ای را از سرنوشت آنان برای آیندگان حفظ کرده است. ولی آنچه در اینجا مورد نظر است، پیش بینهای صریح قاطع و پیامهای کوتاه شعار گونه حسین بن علی علیه السلام در مورد انتقامها و مجازاتها دنیوی است؛ که آن حضرت در مقاطع مختلف به صراحت بیان نموده تا بلکه بتواند از این راه آنان را از عذابی به چنین جنایت هولناکی باز داشته و از بروز سرنوشتی شوم در دنیا و عذابی دردناک در آخرت، جلوگیری نماید.
1 / 17 - و الله! لا یدعونی حتی یستخرجوا هذه العلقة من جوفی، فاذا فعلوا ذلک سلط علیهم من یذلهم حتی یکونوا اذل من فرام المراة. (119)
به خدا سوگند!
بنی امیه از من دست بر نمی دارد تا خون مرا بریزند و چون جنایت را مرتکب شوند خداوند کسانی را بر آنان مسلط می کند تا ایشان را به ذلت بکشاند ذلتی بدتر از کهنه پاره زنان.
امام علیه السلام این جمله را در پاسخ (ابن عباس) فرمود، آنگاه که از عراق آن حضرت درخواست نمود تا در شهر مکه اقامت نموده، پس از قیام مردم عراق و بیرون راندن حکام و فرمانداران بنی امیه از شهرهایشان، به سوی حرکت نماید.
2 / 17 - ان هولاء اخافونی و هذه کتب اهل الکوفة و هم قاتلی، فاذا فعلوا ذلک و لم یدعوا لله محرما الا بعث انتهکوه بعث الله الیهم من یقتلهم حتی یکونوا اذل من فرام الامة. (120)
اینان (بنی امیه) مرا تهدید نمودند، اهل کوفه هم به وسیله این نامه‌ها از من دعوت کردند و قاتل من هم خودشان خواهند بود و چون این گناه بزرگ را مرتکب شده و احترام الهی را در هم شکستند، خداوند کسی را بر آنان

مسلط خواهد نمود که به کشتار آنان بپردازد به طوری که ذلیل تر از کهنه پاره کنیزان گردند).
امام علیه السلام این جمله را که مشابه جمله گذشته است، در پاسخ شخصی فرمود که:
در مسیر کوفه با آن حضرت مواجه گردید، زیرا او سؤال نمود یابن رسول خدا!
چه انگیزه ای موجب گردید که شما از مدینه و حرم جد خود خارج شده و به این بیابان بی و آب و علف روی آوردید؟!
3 / 17 - انهم لن یدعونی حتی یستخرجوا هذه العلقة من جوفی، فاذا فعلوا ذلک سلط الله علیهم من یذلهم حتی یکونوا اذل فرق الامم. (121)
آنان دست از من بر نمی دارند تا خون مرا بریزند و چون این جنایت را مرتکب شوند، خداوند کسی را بر ایشان مسلط گرداند که آنان را ذلیلترین ملتها سازد.
این جمله را امام علیه السلام در منزل (بطن عقبه) و در پاسخ (عمروبن لوذان) فرمود آنگاه که او هم از سفر منصرف شده و به مدینه مراجعت نماید.
4 / 17 - وایم الله!
لیقتلونی فیلبسهم الله ذلا شاملا و سیفا قاطعا و یسلط علیهم من یذلهم حتی یکونوا اذل من قوم سباء، اذ ملکتهم امراة فحکمت فی اموالهم و دمائهم. (122) به خدا سوگند!
مسلما آنان مرا خواهند کشت و خدا به ذلت فراگیر و شمشیر بران مبتلایشان ساخته و کسی را بر آنان مسلط خواهد نمود که آنان را به ذلت کشانیده از قوم سبا که زنی بر ایشان مسلط شد و به دلخواه خویش در مال و جانشان حکمرانی نمود، ذلیل تر گرداند.
این جمله را امام علیه السلام در منزل (رهیمه) در پاسخ (ابوهرم) ایراد فرمود.
5 / 17 - لعنتم و اخزیتم بما قد جنیتم فسوف تلاقوا حرنار توقد. (123)
شما (مردم کوفه) در اثر جنایتی که مرتکب شدید، مورد لعنت و غضب خدا قرار گرفتید و به زودی آتشی سوزان را در خواهید یافت). این بیت، یکی از چهار بیت شعری است که حسین بن علی علیه السلام در بالین حضرت ابوالفضل به عنوان ندبه و مرثیه برادرش و نکوهش از اقدام و جنایت مردم کوفه و خطاب به آنان ایراد فرموده است.

18 - پیام شهادت

اشاره

گرچه موارد متعددی از پیامهای پیشین بویژه پیام انتقاد که در فصل گذشته ملاحظه نمودید، متضمن پیام شهادت نیز می باشد و مضمون آنها بیانگر آمادگی امام برای فداکاری در راه اعلای کلمه توحید و از بین بردن موانع پیشرفت اسلام و بذل جان و مال در راه عقیده و آرمان خویش است، ولی به جهت اهمیت موضوع و صراحت پیام شهادت آن بزرگوار و جلب توجه بیشتر اینک نمونه هایی از این شعار پیام را به صورت بخشی مستقل و جداگانه در اختیار خوانندگان عزیز قرار می دهیم:

1/18 - خط الموت علی ولد آدم مخط القلادة علی جید الفتاة، و ما اولهنی الی اسلافی اشتیاق یعقوب الی یوسف، و خیر لی مصرع انا لاقیه، کانی باوصالی تقطعها عسلان الفلاة بین النواویس و کربلا فیملان منی اکراشا جوفا و اجربة سغبا، لا محیص عن یوم خط بالقلم، رضا الله رضانا اهل البیت، نصبر علی بلائه و یوفنا اجور الصابرین ... الا من کان فینا باذلا مهجته موطنا علی لقاء الله نفسه فلیرحل معنا، فانی راحل مصبحا ان شاء الله تعالی (124)

مرگ بر فرزندان آدم لازم و حتمی گردیده، همانند گردنبد که لازمه گردن دختران جوان است و من به دیدار نیاکانم آن چنان مشتاقم مانند اشتیاق یعقوب به دیدار یوسف و برای من قتلگاه معین شده که به آنجا خواهم رسید و گویا می بینم که درندگان بیابانها (لشکر کوفه) در سرزمین میان نواویس (125) و کربلا اعضای بدن مرا قطعه - قطعه کرده و شکمهای گرسنه خود را با آنها سیر و انبانهای خالی خود را پر می کنند، از پیش آمدی که با قلم قضا و قدر نوشته شده است، گریزی نیست، خشنودی خداوند ما اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله است، در برابر امتحان خدا صبر و شکیبایی می خواهد در راه ما از جانش بگذرد و خونش را در راه لقای خداوند نثار کند، آماده حرکت با ما باشد که من فردا صبح حرکت خواهم نمود. ان شاء الله تعالی.

این جملات، بخشی از سخنرانی حسین بن علی علیه السلام است که یک روز قبل از حرکت از مکه آن را ایراد نموده است.

نامه ای به بنی هاشم

2 / 18 - بسم الله الرحمن الرحیم، من الحسین بن علی الی محمد بن علی و من قبله من بنی هاشم. اما بعد، فان من لحق بی استشهد و من لم یلحق بی لم یدرک الفتح، و السلام. (126)
(به نام خداوند بخشنده مهربان. از حسین بن علی به محمد بن علی و افراد دیگر از بنی هاشم که در نزد وی هستند. اما بعد هریک از شما در این سفر به من ملحق شود، به شهادت خواهد رسید و هر کس از شما مرا همراهی نکند، به پیروزی دست نخواهد یافت. والسلام). بنا به نقل محدث بزرگ (ابن قولویه) حسین بن علی علیه السلام این نامه را در ایامی که در مکه اقامت داشت برای برادرش (محمد حنفیه) و سایر افراد بنی هاشم که در مدینه بودند، نگاشت و (ابن عساکر و ذهبی) هم نظریه (ابن قولویه) را تایید نموده‌اند. (127) ولی مرحوم (سید بن طاووس) (128) از (کلینی رحمة الله علیه) نقل می کند که این نامه از ناحیه حسین بنی علی علیه السلام پس از آنکه از مکه حرکت نموده، صادر شده است.

3 / 18 - ما ارانی الا مقتولا، فانی رایت فی المنام کلابا تنهشنی، و اشدها علی کلب ابقع. (129) (من درباره خودم هیچ پیش بینی نمی کنم جز اینکه کشته خواهم شد؛ زیرا در عالم رویا دیدم که سگهای چندی به من حمله نمودند و درنده ترین آنها سگی بود سفید و سیاه).
امام علیه السلام این خبر را در منزل (بطن عقبه) به اطلاع یاران و اهل بیت خویش رسانید.
4 / 18 - انی خفت براسی فعن لی فارس و هو یقول:
القوم یسیرون و المنایا تسری الیهم، فعلمت انها انفسها نعیت الینا. (130)
(من سرم را به زین اسب گذاشته بودم که خواب خفیفی بر چشمم مسلط شد، در این موقع صدای اسب سوار (هاتفی) به گوشم رسید که می گفت اینان به هنگام شب در حرکتند، مرگ هم آنان را تعقیب می کند و برای من معلوم شد که این خبر مرگ ماست).
امام این جمله را پس از حرکت از (قصر بنی مقاتل) و در نزدیکی کربلا فرمود، آنگاه که قافله شبانه در حرکت بود، صدای استرجاع امام بلند شد، حضرت علی اکبر علت این استرجاع را سؤال نمود، امام در پاسخ وی فرمود:
(انی خففت براءسی ...).

هنگام ورود به کربلا

5 / 18 - ارض کرب و بلاء قفوا و لا تبرحوا و حطوا و لا ترحلوا فهیهنا و الله محط رحالنا و هیهنا و الله سفک دمائنا و هیهنا و الله تسبی حریمنا و هیهنا و الله محل قبورنا و هیهنا و الله محشرنا و منشرنا و بهذا و عدنی جدی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و لا خوف لو عده. (131)
اینجا سرزمین حزن و مصیبت است بایستید و حرکت نکنید، بارها را بگشایید و منزل کنید، به خدا سوگند اینجاست محل فرود آمدن قافله ما، و به خدا سوگند همین جاست جایگاه ریخته شدن خونهای ما، و به خدا سوگند اینجاست که خانواده ما اسیر می شود و به خدا سوگند اینجاست محل قبرهای ما و به خدا سوگند اینجاست حشر و نشر ما که جدم رسول خدا به من وعده داده است و خلافی در وعده او نیست). امام، این جملات را هنگام ورود به سرزمین کربلا ایراد فرمود.

6 / 18 - انی رایت رسول الله صلی الله علیه و آله
فقال لی:
انک تروح الینا. (132)
(اینک جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم که به من فرمود:
به نزد ما خواهی آمد). امام، این جمله را در عصر تاسوعا فرمود، آنگاه که در کنار خیمه به شمشیرش تکیه نموده و خواب خفیفی بر چشمان آن حضرت غالب گردید و همان وقت لشکر کوفه به سوی خیمه‌ها حرکت نمود و چون زینب کبری علیهاالسلام هلهله دشمن را شنید، شتابزده برادرش را بیدار کرده و از وضعی که پیش آمده بود که را مطلع نمود، در این موقع آن حضرت فرمود:
انی رایت رسول الله صلی الله علیه و آله فی المنام ...
7 / 18 - ... و قد اخبرنی جدی رسول الله صلی الله علیه و آله بانی ساساق الی العراق، فانزل ارضا یقال لها عمورا و کربلا، و فیها استشهد و قد قرب الموعد، الا و انی اظن یومنا من هولاء یومنا من هولاء الاعداء غدا ... (... جدم رسول خدا به من چنین چیزی خبر داده بود که من به عراق فرا خوانده می شوم و در محلی که به آن عمورا و کربلا می گویند فرود آمده و در همانجا به شهادت می رسم و اینک وقت آن رسیده است و به گمان من فردا دشمن جنگ را با ما آغاز خواهد نمود).
8 / 18 - انی غدا اقتل، و تقتلون کلکم معی ء، و لا یبقی منکم واحد. (133) (من فردا کشته می شوم و همه شما حتی قاسم و عبدالله شیرخوار کشته خواهد شد و کسی از شما زنده نخواهد ماند). حسین بن علی علیه السلام عصر تاسوعا یا شب عاشورا یا شب عاشورا در میان یارانش سخنرانی و با جملاتی که از رسول خدا نقل نمود و شهادت خود و هر کس را که همراه اوست، صریحا اعلان کرد، آنگاه به همه آنان اجازه مرخصی داد و هر یک از آنان با بیانی استقامت و پایداری خود را ابراز نمود و در اینجا بود که برای آخرین بار با یک جمله دیگر، آینده را برای آنان ترسیم نمود و چنین فرمود:)
9/18 - ... رایت کان کلابا قد شدت علی لتنهشنی، و فیها کلب ابقع رایته اشدها علی، اظن ان الذی یتولی قتلی رجل ابرص من بین هولاء القوم، ثم انی رایت بعد ذلک جدی رسول الله صلی الله علیه و آله و معه جماعة من اصحابه و هو یقول لی:

یا بنی انت شهید آل محمد و قد استبشر بک اهل السموات و اهل الصفیح الاعلی، فلیکن افطارک عندی اللیلة، عجل و لا تؤ خر، فهذا ملک قد نزل من السماء لیاءخذ دمک فی قارورة خضراء، فهذا ما رایت و قد انف الامر و اقترب الرحیل من هذه الدنیا لا شک فی ذلک. (134)
سحرگاهان شب عاشورا خواب سبکی چشم امام علیه السلام را فرا گرفت و چون بیدار گردید خطاب به یاران و اصحابش چنین فرمود:
(من در خواب دیدم گویا که چندین سگ بر من حمله می کنند و درنده ترین آنها سگی بود به رنگ سیاه و سفید و چنین گمان می کنم قاتل من از میان این مردم کسی است که به مرض برص مبتلاست.
پس از آن رسول خدا را با گروهی از یارانش در خواب دیدم که به من فرمود پسرکم تو شهید آل محمد هستی و ساکنان آسمانها و عرش برین، آمدن تو را به همدیگر مژده و بشارت می دهند. تو امشب افطار را نزد من خواهی بود، بشتاب و تأخیر روا مدار. و اینک فرشته ای از آسمان فرود آمده است تا خون تو را در شیشه سبز رنگی جمع آوری و حفظ کند این بود خوابی که من دیدم، اینک وقت آن فرا رسیده و زمان کوچ کردن از این دنیا، نزدیک شده است و شکی در آن نیست).

آنان که وارد صحنه جنگ و میدان مبارزه شده و در برابر دشمن قرار می گیرند، در پی پیروزی خود و شکست دشمن هستند و حسین بن علی علیه السلام نیز از این قانون خود مستثنا نیست، ولی نکته مهم این است که شکست و پیروزی از نظر آن حضرت، بر خلاف عامه مردم، مفهوم و معنای خاص داشت و دارای بعد دیگری است که این معنا در نظر اکثر مردم نه تنها کاربردی ندارد، بلکه گاهی درک و تصور آن نیز ممکن نیست و از این رو درباره قیام آن حضرت تاویلات و برداشتهای گوناگون و گاهی نظرات متضادی ابراز شده است. آری، مفهوم پیروزی از نظر امام علیه السلام در مرحله اول انجام دادن یک وظیفه الهی و به پایان رسانیدن یک مسوولیت شرعی است.
پیروزی از دیدگاه آن حضرت تحکیم بخشیدن به ارزشهای انسانی و حرکت در مسیری است که برای همه انبیا و اوصیا در جهت هدایت جامعه به سوی سعادت ابدی آنان ترسیم شده است؛ خواه این حرکت با پیروزی ظاهری او و شکست دشمن همراه باشد یا این حرکت به شکست ظاهری منجر شود.
و این حقیقتی است که فرازهای متعددی از پیامهای آن حضرت به وضوح بر آن دلالت می کند، اکنون به نقل چند نمونه از آنها می پردازیم:
1 / 19 - اما بعد، فانه یشاقق الله و رسوله من دعاء الی الله عزوجل و عمل صالحا
و قال اننی من المسلمین؛ و قد دعوت الی الامان و البر و الصلة، فخیر الامان الله. (135)
(کسی که به سوی خدا دعوت کند و عمل صالح انجام دهد و خود را در زمره مسلمانان بداند، بی شک با خداوند و پیامبرش مخالفت نورزیده است و اما اینکه به امان، احسان، صله و پاداش دعوت نمودی پس آگاه باش بهترین امان، امان خداست). این فراز و پیام، بخشی از جملاتی است که حسین بن علی علیه السلام در پاسخ (عبدالله بن جعفر و یحیی بن سعید) فرمود که:
آنان پس از حرکت امام علیه السلام از مکه، بیرون شهر به آن بزرگوار رسیدند و ضمن ارائه امان نامه ای از عمرو بن سعید (136) از آن حضرت در خواست مراجعت به مکه نمودند و عبدالله در این باره اصرار می ورزید و خطرات آینده و پیمان شکنی مردم عراق را ترسیم می نمود، امام علیه السلام با جملات یاد شده، پاسخ داد.
2 / 19 - بسم الله الرحمن الرحیم، من الحسین بن علی الی محمد بن

علی و من قبله من بنی هاشم. اما بعد، فان لحق بی استشهد و من لم یلحق بی لم یدرک الفتح، والسلام. (137)
ما این فراز و ترجمه آن را در صفحه یکصد و نه ضمن پیام شهادت حسین بن علی علیه السلام نقل نمودیم و چون این سخن امام، گذشته از پیام شهادت، دارای مفهوم پیروزی معنوی می باشد، در این بخش نیز به نقل آن مبادرت ورزیدیم.
3 / 19 - ان نزل القضاء بما نحب و نرضی فنحمد الله علی نعمائه، و هو المستعان علی اداء الشکر، و آن القضاء دون الرجاء فلم یبعد من کان الحق نیته، و التقوی سریرته. (138)
(اگر پیشامدها بر وفق مراد و دلخواه ما باشد، شکرگزار نعمتهای خداوند خواهیم بود و تنها اوست یار و مددکار ما در سپاسگزاریش. و اگر حوادث و پیشامدها میان ما و خواسته هایمان مانع گردد و کارها طبق مراد ما پیش نرود، باز هم کسی که نیتش حق و پاکیزه سرشت است، از مسیر صحیح دور نگردیده (و راه خود را گم نمی کنید)).
امام علیه السلام این فراز را در پاسخ (فرزدق) شاعر معروف که عازم حج بود، در خارج از شهر مکه به او فرمود. حضرت در این ملاقات از وی وضع مردم عراق را پرسید، پاسخ فرزدق این بود:
(قلوب الناس معک و اسیافهم علیک). (139)
گر چه دلهای مردم با شماست، اما شمشیرهایشان بر علیه تان می باشد.
لحن فرزدق یاس آور و پیشنهادش به امام علیه السلام انصراف از سفر به عراق بود که امام با جمله فوق:
(ان نزل القضاء ...) به او پاسخ داد.
4 / 19 - اما و الله!
انی لارجو خیرا ما اراد الله بنا، قتلنا ام ظفرنا. (140)
آگاه باش!
به خدا سوگند! من امید قطعی دارم بر اینکه اراده و خواست خداوند درباره ما خیر است، خواه کشته شویم یا پیروز گردیم). این فراز و فراز سوم را امام در منزل (عذیب الهجانات) یکی از منازل نزدیک کربلاست، در پاسخ (طرماح) و یارانش ایراد فرمود وقتی او به همراه چهار تن از دوستانش در این منزل به حضور امام رسید، دوستانش عرض کردند یابن رسول الله!
(طرماح) در این سفر، اشعاری را که مشعر بر شوق وافر و ارادت شدید به درک فیض زیارت شما و در عین حال، حاکی از اضطراب و نگرانی او از این سفر شما بود، زیاد می خواند و تکرار می نمود، امام علیه السلام برای رفع نگرانی آنان فرمود:
... انی لارجو ان یکون خیرا ما اراد الله بنا ... آنگاه خود طرماح چنین گفت:

یابن رسول الله!
نگرانی من بی جهت نیست؛ زیرا من از کوفه بیرون نیامدم مگر اینکه دیدم در کنار این شهر، گروه زیادی برای مقابله با شما اجتماع کرده‌اند، شما را به خدا سوگند!
از این سفر بر گردید؛ چون من اطمینان ندارم حتی یک نفر از اهل کوفه هم به یاری شما برخیزد.
امام علیه السلام در پاسخ پیشنهاد طرماح پیشنهاد چنین فرمود:
5 / 19 - ان بیننا و بین القوم عهدا و میثاقا، و لسنا نقدر علی الانصراف حتی تتصرف بنا و به هم الامور و به هم الامور فی عاقبة. (141)
در میان ما و مردم کوفه عهد و پیمان بسته شده است
(از آنان و عده حمایت و از ما وعهده رهبری و هدایت) و در اثر این پیمان، برای ما امکان بازگشت نیست تا ببینیم عاقبت کار ما و آنان به کجا می انجامد).
6 / 19 - (ما کنت لا بداهم بالقتال حتی یبدئونی). (142)
(من شروع کننده جنگ نخواهم بود مگر آنان شروع کنند). چون قافله امام علیه السلام و به موازات آن، سپاهیان حر به (عذیب الهجانات) رسیدند، نامه ای از ابن زیاد به دست حر رسید که مضمون آن سختگیری نسبت به حسین بن علی و جلوگیری از حرکت آن حضرت بود.
در اینجا (زهیر بن قین) از یاران امام علیه السلام چنین پیشنهاد نمود که یا بن رسول الله!
برای ما جنگ کردن با این گروه کم آسانتر است از جنگ نمودن با لشکر انبوهی که در پشت سر آنان می باشد و با ورود چنین لشکری، تاب مقاومت برای ما نخواهد ماند.
امام در پاسخ (زهیر) فرمود:
تا آنان شروع به جنگ نکنند، من آغازگر جنگ نخواهم بود.

مواردی در کلام حسین بن علی علیه السلام ملاحظه می شود که دارای مفهوم دعا و یا جنبه نفرین می باشد.
این نوع پیامها همانگونه که از لحاظ مفهوم، دارای ویژگی است، از جهت شرایط زمان و انگیزه بیان نیز دارای ویژگی و خصوصیت است؛ زیرا پیام دعای امام، متوجه کسانی است که از آنان علاوه بر وفاداری و شجاعت که همه یاران آن حضرت از آن برخوردار بودند، نوعی شهامت و ثبات قدم و ایثار به وقوع پیوسته که نظر فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله را به تحسین بیشتر که در قالب دعا و تحقیق پذیرفته است، جلب نموده است. و همچنین آن حضرت افرادی را مورد نفرین قرار داده است که از آنان علاوه بر عداوت و دشمنی عمومی، نوعی حالت عناد و لجاجت و کینه عمیق و خصومت بیش از حد، مشاهده فرموده است. و اینک دعاهای آن حضرت:
1 / 20 - اللهم اجعل لنا و لهم الجنة، و اجمع بیننا و بینهم فی مستقر من رحمتک و رغائب مذخور ثوابک. (143)
خدایا!
بهشت را برای ما و آنان قرار بده و آنان را در پایگاه رحمتت به مرغوبترین ثوابهای ذخیره شده ات، نایل بگردان).
امام هنگام ملاقات با (طرماح بن عدی) و همراهانش، در نزدیکی کربلا این دعا را فرمود، آنگاه که آنان خبر شهادت (قیس بن مسهر صیداوی)، پیک حسین علیه السلام را به اطلاع آن حضرت رسانیدند، امام علیه السلام اول این آیه شریفه را قرائت نمود:
فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلا. (144)
آنگاه چنین دعا کرد:
اللهم اجعل لنا و لهم الجنة ...
2 / 20 - جزاک الله من ولد خیر ما جزی ولدا عن والده 0. (145)
خداوند بهترین پاداشی را که فرزند از سوی پدر دریافت می کند به تو عطا فرماید.
امام علیه السلام این دعا را درباره فرزندش علی اکبر علیه السلام فرمود، آنگاه که در (قصر بنی مقاتل) هنگام حرکت، پس از خواب سبک، فرمود:
انا لله و انا الیه راجعون و الحمدلله رب العالمین. حضرت علی اکبر علیه السلام از استرجاع پدرش سؤال نمود، امام پاسخ فرمود:
خواب دیدم که هاتفی می گوید:
این گروه شبانه در حرکتند و مرگ نیز در تعقیب آنان است. حضرت علی

اکبر علیه السلام عرضه داشت:
لا اراک الله بسوء، السنا علی الحق؟
خدا تو را بد ندهد آیا ما بر حق نیستیم؟
فرمود:
چرا؟
عرضه داشت:
فاذا لا نبالی ان نموت محقین
اگر در راه حق بمیریم از مرگ ترسی نداریم
در اینجا بود که آن حضرت فرمود:
جزاک الله من ولد خیر ما جزی ولدا عن والده.
3 / 20 (ذکرت الصلاة جعلک الله من المصلین الذاکرین). (146)
متن و توضیح این فراز در بخش پیام نماز، از نظر خواننده عزیز گذشت و این دعا که خطاب به (ابوثمامه صائدی) است، بیانگر اهمیت نماز است که او فرا رسیدن وقت نماز ظهر را به اطلاع امام علیه السلام رسانید و آن حضرت وی را به نیل بزرگترین مقامات معنوی که مقام نمازگزاران و ذاکرین خداوند است دعا نموده است.
4 / 20 - اما بعد، فانی لا اعلم اصحابا اوفی و لا خیرا من اصحابی، ولا اهل بیت ابر و لا اوصل من اهل بیتی، فجزاکم الله عنی خیرا. (147)
این فراز از گفتار و دعای امام که خطاب به یاران و اهل بیت آن حضرت است، جزء سخنرانی شب عاشوراست که در ضمن شجاعت ملاحظه فرمودید و در اینجا دعای آن بزرگوار، مجددا نقل نمودیم.
5 / 20 - جزا کما الله یا ابنی اخی بوجدکما من ذلک و مواساتکما ایای بانفسکما احسن جزاء المتقین. (148)
این فراز نیز در پیام شجاعت، با ترجمه و توضیح و اشاره به منابع آن نقل گردید که هم پیام شجاعت دو جوانمرد سیف و مالک و هم ادعای امام درباره آنان است به پاس وظیفه و درک مسوولیتشان که حضرت برای آنان بهترین پاداش متقیان را از پیشگاه خداوند درخواست نموده است.
6 / 20 - رحمک الله یا مسلم!
فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلا. (149)
مسلم!
خدا رحمتت کند،
سپس حضرت این آیه شریفه را تلاوت فرمود:
بعضی از آنان به پیمان خود وفا نمودند و بعضی دیگر به انتظار نشسته‌اند و تغییر و تبدیلی در پیمانشان نداده‌اند.
آنگاه که (مسلم بن عوسجه) آن صحابه پیر رسول خدا صلی الله علیه و آله با تن آلود بر روی خاک افتاد و هنوز رمقی از حیات در او بود، حسین بن

علی علیه السلام به همراه حبیب بن مظاهر به بالینش آمد و چنین گفت:
رحمک الله یا مسلم ...
و (حبیب بن مظاهر) هم چنین گفت:
مسلم!
به خدا سوگند کشته شدن تو برای من سخت است اما به تو مژده می دهم که چند لحظه دیگر وارد بهشت خواهی شد.
مسلم با صدائی که به سختی شنیده می شد در پاسخ وی گفت:
بشرک الله بخیر ... اوصیک بهذا رحمک الله - و اوما الی الحسین علیه السلام - ان تموت دونه. (خداوند خیرت دهد، مسلم ضمن اینکه اشاره به امام حسین علیه السلام می کرد، گفت:
وصیتم درباره این حضرت است؟
دریاریش تا سر حد جانبازی فداکاری کنی).
7 / 20 - جزتم من اهل بیت خیرا، ارجعی رحمک الله الی النساء، فاجلسی معهن فانه لیس علی النساء قتال. (150) (عبدالله بن عمر مکی) یکی از یاران با وفای امام علیه السلام در دفع حمله دشمن، استقامت به خرج داد و دست راست و یکی از پاهایش قطع گردید و به اسارت دشمن درآمد و در مقابل صفوف دشمن، بدنش قطعه - قطعه گردید و به (قتل صبر) به شهادت رسید و سر او را بریدند و به سوی خیمه‌ها انداختند. مادر عبدالله سر بریده فرزندش را برداشت و خاک و خون آن را پاک کرد و در حالی که عمود خیمه را به دست گرفته بود، به سوی دشمن حمله نمود.
امام علیه السلام دستور داد تا او را به خیمه برگردانیدند و خطاب به وی فرمود:
(جزیتم من اهل بیت خیرا ...). (شما در راه حمایت اهل بیت (من)، به پاداش نیک نایل گردید، خدا رحمتت کند، به خیمه برگرد که جهاد از شما زنان برداشته شده است).
8 / 20 - (اللهم سدد رمیته و اجعل ثوابه الجنة). (151)
خدایا! تیر او (ابوشعثاء) را به هدف برسان و پاداشش را بهشت قرار بده).
(ابوشعثاء) که نامش (یزید) است، از تک تیراندازان و کمانداران معروف کوفه است که پس از سخنرانی امام علیه السلام و قبل از حر، توبه کرده و به یاران امام پیوست. او اول سواره به میدان رفت اما چون اسبش پی شد، به خیمه بازگشت و در مقابل خیمه‌ها زانو بر زمین زد و یکصد چوبه تیر که داشت همه را به سوی لشکر کوفه انداخت.
امام چون توبه و شهامت او را دید، فرمود:
اللهم سدد رمیته و اجعل ثوابه الجنة.
9/ 20 - لا یبعدنک الله یا زهیر، ولعن الله قاتلک لعن الذین مسخهم قردة و خنازیر. (152)

زهیر!
خداوند تو را از رحمتش دور نگرداند و کشندگان تو را لعنت کند مانند کسانی که انسانیت خود را از دست داده و به صورت میمون و خوک درآمده اند
زهیر بن قین از یاران امام پس از یک حمله و جنگ شدید، به حضور امام برگشت در حالی که دستش را روی دوش آن حضرت گذاشته بود، مجددا برای رفتن به میدان اذن گرفت در حالی که دو بیت شعر هم در هدایت یافتنش به وسیله امام می سرود، پس از آنکه از پای در آمد، امام علیه السلام در بالینش حاضر گردید و با جمله قبلی او را دعا نمود و دشمنانش را مورد لعن قرار داد.
10 / 20 - رحمک الله، انهم قد استوجبوا العذاب حین ردوا علیک ... (153)
حنظله!
خدا رحمتت کند!
این مردم، آنگاه که به سوی حق دعوتشان نمودی و پاسخ مثبت ندادند، سزاوار عذاب گردیدند ...
این دعا را امام علیه السلام در حق (حنظله شبامی) فرمود که:
وی پس از موعظه و نصیحت اهل کوفه، به سوی خیمه‌ها برگشت و امام علیه السلام در تقدیر و تشویق وی، مطالبی فرمود که:
در ابتدای سخن، حضرت دعای فوق را در حقش نمود.
11 / 20 - اللهم بیض وجهه، وطیب ریحه، و احشره مع الابرار، و عرف بینه و بین محمد و آل محمد. (154) خدایا او (جون) را رو سفید، بدنش را خوشبو و با ابرار و نیکان محشورش گردان و در میان او و محمد و اهل بیتش، و آشنایی قرار بده). به طوری که در بخش پیام انتخاب آوردیم، از جمله کسانی که حسین بن علی علیه السلام به وی اذن خصوصی داد (جون) غلام آن حضرت بود که فرمود:
جون!
خود در راه ما مبتلا نکن، به همراه ما به امید راحتی آمده ای. (جون) چون این جمله را شنید، خود را به روی قدمهای آن حضرت انداخت و عرضه داشت:
(یا بن رسول الله!
آیا سزاوار است که من در هنگام راحتی و رفاه بر سر سفره شما بنشینم و در ایام ناراحتی و پیشامدها، دست از شما بردارم؛ بدن من بدبو، خاندانم ناشناخته و رنگم سیاه است، با رفتنم به بهشت برین، بر من منت بگذار تا بدنم خوشبو و رنگم سفید و حسب من به شرف و عزت نایل گردد). امام، این صفا و صمیمیت را که از وی مشاهده فرمود، اجازه ماندن و شهادت را به او داد.

زمانی که (جون) در روی خاک گرم کربلا قرار گرفت، فرزند امیرمؤمنان در کنار او نشست و با این جملات وی را دعا نمود؛ سخنانی که یاد آور گفتار و درخواست خود (جون) بود:
اللهم بیض وجهه، وطیب ریحه، و احشره مع الابرار.
12 / 20 - رب ان تک حبست عنا النصر من السماء فاجعل ذلک لما هو خیر، و انتقم لنا من هولاء الظالمین (155)، الهی تری ما حل بنا فی العاجل فاجعله ذخیرة لنا فی الاجل. (156) پروردگارا!
اگر در دنیا نصر و پیروزی آسمانی را بر ما نازل نکردی، در عوض این پیروزی بهتر از آن را نصیب ما بگردان و انتقام ما را از این ستمگران بگیر پرودگارا!
تو خود شاهدی آنچه در دنیا بر ما وارد شد پس آن را ذخیره آخرتمان قرار بده). این جمله را حضرت در حالی که یکی از اطفالش را در آغوش گرفته و (حرمله پسر کاهل اسدی) با انداختن تیری، گلوی او درید و حسین علیه السلام دستش را از خون گلوی او پر نموده و به طرف آسمان پاشید، ایراد فرمود.
این بود دعای پیام حسین بن علی علیه السلام که در دوازده فقره و به مناسبتهای مختلف از آن بزرگوار در جنگ و ستیز بودند و گاهی نیز جنبه خصوصی دارد و مورد خطاب و نفرین او اشخاص خاصی بودند. و اینک از نفرین عمومی آن حضرت شروع می کنیم:
13 / 20 - لا افلح قوم اشتروا مرضاة المخلوق بسخط الخالق. (157)
رستگار مباد:
گروهی که خشنودی خلق را به خشم خالق مقدم می دارند
ابن زیاد از ورود امام حسین علیه السلام به سرزمین کربلا به وسیله حر بن یزید و مطلع، و طی نامه ای به آن حضرت چنین نوشت:
اما بعد، من از ورود شما به کربلا آگاهی یافتم و امیرمؤمنان (یزید) به من دستور داده است که سر به بالین راحت نگذارم و شکم از غذا سیر ننمایم تا اینکه یا تو را به قتل برسانم، و یا فرمان من و حکومت یزید را بپذیری و السلام
هنگامی که این نامه به دست امام علیه السلام رسید، آن را بر زمین انداخت و فرمود:
(لا افلح اشتروا مرضاة المخلوق بسخط الخالق).
14 / 20 - اللهم احبس عنهم قطر السماء، و ابعث علیهم سنین کسنی یوسف، و سلط علیهم غلام ثقیف یسقیهم کاءسا مصبرة، فلا یدع فیهم احدا، قتله بقتلة و ضربة بضربة، ینتقم لی و لاولیائی و اهل بیتی و اشیاعی منهم، فانهم غرونا و کذبونا و خذلونا و انت ربنا، علیک توکلنا و الیک انبنا و الیک المصیر. (158)

خدایا!
قطرات باران را از آنان قطع کن و سالهایی (سخت) مانند سالهای (گرسنگی اهل مصر) در دوران یوسف را بر آن بفرست و غلام ثقفی را بر ایشان مسلط فرما تا با کاسه تلخ، سیرابشان کند و کسی را از آنان بدون مجازات رها نسازد، در مقابل قتل، به قتلشان برساند و ضاربین را با ضرب و جرح، مجازات کند، انتقام من و خاندانم و پیروانم را از آنان بستاند؛ زیرا آنان مکر کرده و ما را تکذیب و در مقابل دشمن، رها نمودند و تویی پروردگار ما، بر تو توکل کرده ایم و بر گشت ما به سوی توست).
امام علیه السلام در روز عاشورا پس از آنکه دومین بار در طی خطبه ای اهل کوفه را موعظه و نصیحت فرمود و گذشته آنان را ترسیم نمود و از آینده تلخ و بدبختی آنان خبر داد، ولی آنان به موعظه و نصیحت فرزند رسول خدا اعتنایی ننمودند و در تصمیمشان بر کشتن آن حضرت، تردیدی به خود راه ندادند، امام علیه السلام دستهای خود را به آسمان بلند کرد و آنان را با جملاتی که نقل نمودیم، نفرین کرد:
اللهم احبس عنهم قطر السماء ...
15 / 20 - اللهم انا اهل بیت نبیک و ذریته و قرابته، فاقصم من ظلمنا و غصبنا حقنا، انک سمیع قریب. (159)
بنابر نقل (خوارزمی) امام علیه السلام این نفرین را در عصر تاسوعا خطاب به عمر سعد و لشکریانش ایراد فرمود:
خدایا! ما اهل بیت پیامبر تو و فرزندان عشیره او هستیم.
خدایا! کسانی را که به ما ظلم نمودند و حق ما را غصب کردند، هلاکشان کن که تو بر دعای بندگانت شنوا و به آنان نزدیک هستی
خوارزمی اضافه می کند (محمد بن اشعث) که در صف مقدم سپاهیان دشمن بود و نفرین امام را می شنید، جلو آمد و به آن حضرت چنین گفت:
ای قرابة بینک و بین محمد؟!!
(در میان تو و محمد چه قوم و خویشی هست؟!!).
امام علیه السلام که این انکار صریح و لجاجت را در راه او مشاهده نمود، این چنین نفرینش کرد:
16 / 20 - (اللهم فارنی فیه هذا الیوم ذلا عاجلا). (160)
(خدایا!
همین امروز، ذلت عاجل و زود رس او را بر من آشکار کن). (محمد بن اشعث) پس از چند دقیقه برای قضای حاجت از صف لشکریان فاصله گرفت و در گوشه ای نشست، در این هنگام عقربی او را نیش زد و در حالی که لباسش آلوده به نجاست شده، بود رهایش نمود)

سه نفرین به یک مناسبت

هنگام اعزام حضرت علی اکبر به میدان جنگ و در موقع شهادتش حسین بن علی علیه السلام دو نفرین عمومی خطاب به لشکریان کوفه و یک نفرین خصوصی، خطاب به عمر سعد ایراد نموده اند؛ بدین توضیح که هنگام میدان رفتن علی بن الحسین، پدر ارجمندش در حالی که سیل اشک از چشمانش جاری می شد، محاسن مبارک را به سوی آسمان بلند کرد و چنین گفت:
اللهم اشهد علی هولاء فقد برز الیهم اشبه الناس برسولک محمد صلی الله علیه و آله خلقا و خلقا و منطقا و کنا اذا اشقنا الی رؤ یة نبیک نظرنا الیه.
(بارالها بر این مردم گواه باش، جوانی که در صورت و سیرت و گفتار شبیه ترین مردم به پیغمبرت (درود خدا بر او و خاندانش باد) بود، به جنگ آنان رفت؛ پرودگارا ما هرگاه به دیدن پیامبرت مشتاق می شدیم به این جوان نگاه می کردیم).
آنگاه چنین نفرین نمود:
17 / 20 - اللهم فامنعهم برکات الارض، و فرقهم تفریقا، و مزقهم تمزیقا، واجعلهم قددا، و لا ترض الولاة عنهم ابدا، فانهم دعونا لینصرونا ثم علینا یقاتلونا ... خدایا!
این مردم (ستمگر) را از برکات زمین محروم و به تفرقه و پراکندگی، مبتلا بگردان. صلح و سازش از میان آنان و فرمانروایانشان بردار که ما را با وعده یاری و نصرت، دعوت نمودند، سپس به جنگ با ما برخاستند ...
و آنگاه که حضرت علی اکبر خواست از خیمه‌ها جدا شود، امام علیه السلام بر عمر سعد بانگ زده و چنین نفرین نمود:
18 / 20 - مالک؟
قطع الله رحمک کما قطعت رحمی کما قطعت رحمی، و لم تحفظ قرابتی من رسول الله صلی الله علیه و آله، و سلط علیک من یذبحک علی فراشک. (161) (تو را چه شده است؟
خدا رحم و قرابت تو را قطع کند (و در میان قوم و خویشت، منفور و مطرود گردی) همانگونه که تو قرابت و خویشاوندی مرا قطع نموده و حرمت قرابت مرا با پیامبر صلی الله علیه و آله حفظ نکردی و خداوند کسی را بر تو مسلط گرداند که در میان رختخوابت سر از تنت جدا کند
چون در بالین فرزند عزیزش نشست، چنین گفت:
19 / 20 - قتل الله قوما قتلوک!
یا بنی ما اجراهم علی الله و علی انتهاک حرمة رسول الله، علی الدنیا بعدک العفا. (162)

خدا بکشد مردم ستمگری را که تو را کشتند، فرزندم!
اینها چقدر به خدا و هتک حرمت رسول او جری شده‌اند، پس از تو خاک بر سر دنیا!.
20 / 20 - بعد لقوم قتلوک، و من خصمهم یوم القیامة فیک جدک و ابوک. (163) (دور باد از رحمت خدا گروهی که تو را به قتل رسانیدند و در روز رستاخیز دشمن آنان جدت و پدرت باد). این نفرین را امام علیه السلام در بالین حضرت (قاسم بن حسن)، آنگاه که با بدن قطعه - قطعه، به روی خاک افتاده بود، ایراد نموده است. پیکر فرزند برادرش را به سوی خیمه‌ها حمل نمود و در میان خیمه شهدا و در کنار جنازه فرزندش علی اکبر قرار داده، سپس این چنین نفرین نمود:
21 / 20 - اللهم احصهم عددا، و لا تغادر منهم احدا، و لا تغفر لهم ابدا. (164) (خدایا!
همه آنان را گرفتار بلا و عذاب خویش بگردان و کسی را از آنان باقی نگذار و هیچگاه مشمول مغفرت خویش قرار مده).

22 / 20 - مالک!
ذبحک الله علی فراشک سریعا عاجلا، و لا غفرلک یوم حشرک و نشرک، فوالله انی لارجو ان لا تاکل من بر العراق الا یسیرا. (165)
امام علیه السلام قبل از شب عاشورا پیشنهاد ملاقات با (عمرسعد) نمود و این ملاقات با تشریفاتی انجام پذیرفت و آن حضرت، عمر سعد را موعظه و نصیحت نمود که در بخش اتمام حجت خصوصی، اشاره نمودیم و در پایان چون امام علیه السلام سکوت عمر بن سعد را مشاهده نمود از وی روی گرداند و چنین فرمود:
(مالک ذبحک الله علی فراشک ...
فرزند سعد!
چرا این قدر در راه شیطان پافشاری می کنی؟!
خدا هر چه زودتر در میان رختخوابت تو را بکشد و در قیامت گناه تو را نبخشد، امیدوارم که از گندم عراق نخوری مگر به اندازه کم (یعنی عمرت کوتاه باد).
23 / 20 - (اللهم حزه الی النار). (166)
خدایا!
او را به سوی آتش بکش
هنگام نزدیک شدن عده ای از لشکریان به خیمه ها، مردم به نام (عبد الله بن حوزه) جلو آمد و با صدای بلند گفت:
اءفیکم حسین؟
آیا حسین بن در میان شماست؟
یکی از یاران آن حضرت در حالی که به امام اشاره می نمود، گفت:
این است حسین، چه می خواهی؟
او به امام گفت:
ابشر باالنار!!، بر تو باد مژده آتش!!.
امام پاسخ داد دروغ می گویی، من به سوی خدای کریم و بخشنده و مطاع می روم، تو کیستی؟
گفت:
ابن حوزه.
در اینجا بود که امام علیه السلام او را نفرین نمود:
(اللهم حزه الی النار).
خدایا!
او را به سوی آتش بکش.

(ابن حوزه) از نفرین امام خشمناک شده و بر اسب خویش سوار گردید و بر آن تازیانه زد، اسب به سرعت حرکت نمود و ابن حوزه در اثر سرعت اسب، به زمین افتاد ولی پایش در رکاب، گیر کرد، اسب رم نمود و او را به این طرف و آن طرف کشاند و بالاخره به سوی خندقی که در آن آتش روشن شده بود، کشاند و بدن مجروح و نیمه جان ابن حوزه به گودال افتاد و در میان آتش سوخت امام با دیدن این جریان، سر به سجده نهاد و برای استجابت نفرینش، سجده شکر به جای آورد. (167)
24 / 20 - اللهم اقتله عطشا، و لا تغفر له ابدا. (168)
خدایا!
او را با تشنگی بمیران و هیچگاه نیامرز. یکی از لشکریان عمر به نام (عبدالله بن حصین ازدی) با صدای بلند خطاب به حسین بن علی علیه السلام چنین گفت:
یا حسین!
این آب فرات را می بینی که همانند آسمان سبز و شفاف است، ولی به خدا نخواهیم گذاشت حتی یک قطره از آن به گلویت تا از تشنگی بمیری!!
در اینجا امام را نفرین کرد که:
اللهم اقتله عطشا، و لا تغفر له ابدا
بلاذری نقل می کند که:
(ابن حصین) به مرض عطش مبتلا گردید و هر چه آب می خورد، سیراب نمی شد تا به هلاکت رسید و بدینگونه نفرین امام درباره او مستجاب گردید. الحمد لله الذی استجاب دعاء ولیه علی عدوه، و جعلنا من اولیائه و شیعته. با پایان یافتن بخش پیام دعا و نفرین امام علیه السلام، (پیام عاشورا) نیز به پایان می رسد، ولی مطالب زیادی از جمله ادعیه و مناجات امام که بخش زیبایی از پیامهای فرزند رسول خدا را تشکیل می دهد، به محل دیگر و مجموعه بزرگی موکول می گردد. این مجموعه در شب جمعه، 15 شه

پی نوشتها

1- اخیرا آقای (نجف قلی حبیبی) در یک کتابشناسی، 878 عنوان کتاب درباره حسین بن علی (علیهما السلام) معرفی نموده است، که این عناوین، فقط بخشی از تإلیفات در این موضوع است که در دسترس این نویسنده گرامی قرار گرفته است. از باب مثال، نوشته حقیر (خطبه حسین بن علی (علیهما السلام) در منی) و (سخنان حسین بن علی (علیهما السلام)) را معرفی نموده است ولی چون ترجمه های کتاب اخیر را که به (زبان آذری) در (استانبول) و به (زبان اردو) در بمبئی) چاپ شده، به دستشان نرسیده، نیاورده است.
2- کامل الزیارات / 216.
3- مقتل خوارزمی 1/184 و لهوف / 10.
4- کامل ابن اثیر 3/280
ارشاد مفید / 225
مقتل خوارزمی 1/232
و مناقب 4/88.
5- طبری 6/238. ارشاد /231
و مقتل خوارزمی 1/246.
6- مقتل خوارزمی 1/249.
7- طبری 6/200.
8- مقتل عوالم 17/177،
در مقتل خوارزمی عبارت مذکور چنین است:
(الثقل الذی خلفته فی امتک).
9- عوالم 17/177.
10- مقتل مقرم /185 و خوارزمی 1/18611- (بیضه) به کسر باء، یکی از منازلی است که در مسیر مدینه به سوی کوفه و در بین منزل (شراف و رهیمه) قرار داشت.
12- مقتل مقرم /228.
13- مقتل مقرم، /228
مقتل خوارزمی /253.
14- طبری 6/198
کامل ابن اثیر 3/267
ارشاد /204 و مقتل خوارزمی 1/195.
15- مقتل مقرم / 179
امالی صدوق رحمه الله، مجلس 30/131

مقتل خوارزمی 221/1
16- اسراء /71.
17- طبری 6/229
کامل ابن اثیر 3/280
انساب الاشراف 3/171.
18- مقتل خوارزمی 2/6
تحف العقول / 173.
19- مقتل خوارزمی 2 / 6
تحف العقول / 173.
20- مقتل مقرم / 168
طبری 6/217
کامل ابن اثیر 3/276.
21- لعوف / 26
مثیر الاحزان / 41.
22- مقتل مقرم / 166
انساب الاشراف 3/164
طبری 6 / 217
کامل الزیارات / 72.
23- مقتل مقرم / 175
ابن عساکر / 211
البدایة و النهایة 8 / 169.
24- ارشاد مفید 2 / 76
ابن عساکر / 211.
25- مقتل مقرم / 213
تاریخ طبری 6 / 239
کامل ابن اثیر 3 / 285.
26- کتاب خطبه حسین بن علی (ع) در منی / 55، 70، 76 و 77
27- مقتل مقرم / 133
مقتل خوارزمی 1 / 184
لهوف / 20
مثیرالاحزان / 25
مقتل عوالم 17 /175
لهوف / 11
بحارالانوار 44 / 326.
28- لهوف / 10
مقتل / 131

مقتل خوارزمی 1 / 184
بحارالانوار 44 / 325
عوالم 17 / 174.
29- مقتل مقرم / 193
طبری 6 / 229
تحف العقول / 174
خوارزمی 1 / 237.
30- مقتل مقرم / 227 - 228
مقتل خوارزمی 1 / 253.
31- مقتل خوارزمی 2 / 6.
32- همان مدرک 2 / 7.
33- تحف العقول / 241.
34- یونس / 35.
35- لهوف / 10
بحار الانوار 44 / 325
عوالم 17 / 174.
36- مقتل عوالم 17 / 178
خوارزمی 1 / 188.
37- بحار الانوار 44 / 192.
38- مقتل خوارزمی 1 / 253.
39- مقتل مقرم / 234
مقتل خوارزمی 2 / 7 - 8 این فراز را ابن ابی الحدید 3 / 249 از امام سجاد علیه السلام نقل نموده است.
40- مقتل مقرم / 240.
41- مقتل مقرم / 244.
42- نفس المهموم / 230.
43- نفس المهموم / 349.
44- بحارالانوار 44 / 192
مناقب 4 / 68.
45- مقتل مقرم / 184
مقتل خوارزمی 1 / 233.
46- مقتل مقرم / 235
مقتل خوارزمی 2 / 7.
47- مقتل مقرم / 180
ابن عساکر / 164
مقتل خوارزمی 1 / 233

مناقب 4 / 95.
48- مقتل مقرم / 274
مثیر الاحزان / 72
مقتل عوالم 17 / 293.
49- مقتل عوالم 17 / 292.
50- مومنون / 111.
51- مقتل مقرم / 217
طبری 6 / 240
کامل ابن اثیر 3 / 286
ارشاد مفید / 232.
52- مقتل مقرم / 218.
53- مقتل مقرم / 276
نفس المهموم / 355.
54- مقتل مقرم / 225
کامل الزیارات / 73
اثبات الوصیة / 139.
55- معانی الاخبار / 289
و کامل الزیارات / 37
اثبات الوصیة / 193.
56- همان.
57- عوالم 17 / 255
58- مقتل مقرم / 246.
59- مقتل خوارزمی 2 / 24.
60- مقتل خوارزمی 2 / 25
طبری 6/254
کامل ابن اثیر 3/292
لهوف / 96.
61- مقتل مقرم / 265.
62- کامل ابن اثیر دار صادر 4 / 77و ارشاد /241.
63- آل عمران / 104
(باید از میان جمعی دعوت به نیکی کنند و امر به معروف و نهی از منکر نمایند و آنان رستگارانند).
64- توبه / 71
(مردان و زنان با ایمان، ولی (یار و یاور) یکدیگرند، امر به معروف و نهی از منکر می کنند).
65- ان الامر بالمعروف و النهی عن المنکر ... فریضة عظیمة بها تقام

الفرائض و تامن المذاهب و تحل المكاسب و ترد المظالم و تعمر الارض و ينتصف من الاعداء و يستقيم الامر
(وسائل / ج 11، كتاب امر به معروف و نهى از منكر / 395).
66- مقتل مقرم / 185
طبرى 6 / 229
كامل ابن اثير
و مقتل خوارزمى 1 / 229.
67- مائده / 63 و 78 - 79.
68- توبه / 71.
69- خطبه حسين بن على عليه السلام در منى / 64 - 68.
70- خطبه حسين بن على عليه السلام در منى / 69 - 70.
71- خطبه حسين بن على عليه السلام در منى / 71.
72- مقتل خوارزمى 1 / 186
عوالم / 177.
73- مقتل مقرم / 139.
74- مقتل مقرم / 141 - 142
طبرى 6 / 200.
75- مقتل مقرم / 185
طبرى 6 / 229
كامل ابن اثير 3 / 280
خوارزمى 1 / 234.
76- بقره / 3.
77- ابراهيم / 40.
78- لقمان / 17.
79- مريم / 31.
80- فان قبلت ما سواها ... بحارالانوار ج 83 / 25.
81- ارشاد مفيد / 230
طبرى 6 / 238
كامل ابن اثير 3 / 285.
82- همان
83- مقتل مقرم / 244
طبرى 6 / 251
كامل ابن اثير 3 / 291.
84- همان
85- مقتل مقرم / 246
مقتل عوالم 17 / 8 8

لهوف / 95 مثیر الاحزان
تنقیح المقال مامقانی شرح حال سعید بن عبدالله.
86- مقتل مقرم / 248
مقتل عوالم 17 / 88
لهوف / 95
مثیر الاحزان.
87- نساء / 59.
88- تحف العقول / 237.
89- لهوف / 50.
90- مقتل مقرم / 189 با اختلاف مختصر در متن طبری 7 / 306
کامل ابن اثیر 3 / 282
امالی صدوق، مجلس 30.
91- مقتل مقرم / 190
عقاب الاعمال، شیخ صدوق، به پاورقی آقای غفاری / 409
رجال کشی / 74.
92- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید 3 / 170
وقعه صفین / 140.
93- حدید / 12.
94- بحارالانوار 347 / 44
لهوف / 53
مثیر الاحزان / 41.
95- طبری 6 / 238
کامل ابن اثیر 3 / 285
مقاتل الطالبیین / 82.
96- مقتل مقرم / 219.
97- بحار الانوار 45 / 29
تنقیح المقال 2 / 78
طبری 6 / 253
ابن اثیر 3 / 292.
98- مقتل مقرم / 234، متن مشروح این خطبه را در سخنان حسین بن علی علیه السلام نقل نموده ایم، مراجعه شود.
99- مقتل عوالم 17 / 258
مقتل مقرم / 245، امالی صدوق رحمة الله علیه، مجلس 30
خوارزمی 2 / 11.
100- طبری 6 / 226
ارشاد مفید / 231.

101- مقتل مقرم / 213
طبری 6 / 238 - 239
کامل 3 / 278 و 285.
102- مقتل مقرم / 213.
103- لهوف / 95
ابصارالعین / 105
مثیر الاحزان / 63.
104- مقتل مقرم / 214.
105- طه / 134.
106- مقتل مقرم / 227 - 228.
107- این دو سخنرانی با اختلاف جزئی در طبری 6 / 242 - 243
کامل ابن اثیر 3 / 287 - 288، ارشاد مفید / 234
مقتل خوارزمی 1 / 253 و 2 / 6 - 8 آمده است.
108- مقتل خوارزمی 2 / 6.
109- مقتل مقرم / 234 - 235.
110- مقتل خوارزمی 2 / 33.
111- مقتل مقرم / 189
طبری 6 / 231
مقتل خوارزمی 1 / 226 - 227.
112- مقتل مقرم / 205
مقتل خوارزمی 1 / 245.
113- مقتل مقرم / 235
مقتل خوارزمی 2 / 8
عوالم 17 / 253.
114- مقتل مقرم / 240
طبری 6 / 249
کامل ابن اثیر 3 / 290
مقتل خوارزمی 2 / 15 با تفاوت مختصر در متن.
115- مقتل مقرم / 240
لهوف / 90.
116- مقتل خوارزمی 2 / 32.
117- مقتل مقرم / 246.
118- زخرف / 25.
119- مقتل مقرم / 168
طبری 6 / 217
کامل ابن اثیر 3 / 276.

120- مقتل مقرم / 168
طبری 6 / 217
کامل ابن اثیر 3 / 276.
121- مقتل مقرم / 181
ارشاد مفید / 223.
122- مقتل مقرم / 185
مقتل خوارزمی 1 / 266
لهوف 62.
123- مناقب 4 / 108.
124- مقتل مقرم /166
لهوف / 53
مثیر الاحزان /41
مقتل خوارزمی 2/5.
125- در (ابصار العین سماوی) آمده است که:
(نواویس) در اصل به معنای (مقبره مسیحیان) است و منظور از ان در اینجا قریه ای است که در گذشته در نزدیکی کربلا قرار داشته و در کتاب (الامام الحسین و اصحابه) جلد اول، صفحه 8 می گوید:
آنچه از کلمات ظاهر می شود، (نواویس) قریه ای است که (بنو ریاح) قبیله حربن یزید ریاحی در آنجا در آنجا سکونت داشته‌اند و هم اکنون قبر حر در آنجا قرار دارد.
126- کامل الزیارات / باب 23 / ح 20.
127- کامل الزیارات / باب 23 / ح 20.
128- ترجمه حسین بن علی علیه السلام در تاریخ ابن عساکر و تاریخ الاسلام ذهبی.
129- مقتل مقرم / 181 کامل الزیارات باب 23 / ح 19.
130- مقتل مقرم / 191
انساب الاشراف 3 / 185
طبری 6 / 213
کامل ابن اثیر 3 / 282.
131- مقتل مقرم / 191
انساب الاشراف 3 / 185
طبری 6 / 231
کامل ابن اثیر 3 / 282.
132- تاریخ طبری 5 / 416
ارشاد مفید / 20
کامل ابن اثیر 4 / 56.

133- نفس المهموم / 230.
134- نفس المهموم / 234
مقتل خوارزمی 1 / 252.
135- تاریخ طبری 6 / 229
136- (عمروبن سعید بن عاص) از طرف یزید امیر الحجاج بود و در مکه حضور داشت و برای اینکه بتواند حسین بن علی علیه السلام را از سفر عراق منصرف سازد و بر او در اقامت در مکه اطمینان بدهد، نامه ای را به وسیله برادرش (یحیی بن سعید و عبد الله بن جعفر) به آن حضرت فرستاد.
137- کامل الزیارات، باب 23 / ح 20.
138- ارشاد مفید / 218
کامل این اثیر 3 / 276
طبری 6 / 218
البدایة و النهایة 8 / 166.
139- ارشاد مفید / 218.
140- مقتل مقرم / 187
طبری 6 / 230 - 231
کامل ابن اثیر 3 / 281.
141- مقتل مقرم / 187
طبری 6 / 230 - 231
و کامل ابن اثیر 3 / 281.
142- خوارزمی 1 / 234
طبری 6 / 232
و کامل 3 / 282.
143- مقتل مقرم / طبری 6 / 230
و کامل ابن اثیر 3 / 281.
144- احزاب / 23
(بعضی (مومنان) پیمان خود را به آخر بردند (و در راه او شربت شهادت نوشیدند)، و بعضی دیگر در انتظارند؛ و هرگز تغییر و تبدیلی در عهد پیمان خود ندادند).
145- مقتل مقرم / 191
طبری 6 / 232
کامل ابن اثیر 3 / 282.
146- مقتل مقرم / 244
طبری 6 / 251
کامل 3 / 291.

147- ارشاد مفید / 231
تاریخ طبری 6 / 238
و مقتل خوارزمی 1 / 247
مقاتل الطالبیین / 82.
148- بحار الانوار 45 / 29
طبری 6 / 253
ابن اثیر 3 / 292.
149- مقتل خوارزمی 2 / 15
طبری 6 / 249
لهوف / 46
ابن اثیر 3 / 290.
150- طبری 6 / 246
ابصار العین / 107.
151- مقتل خوارزمی 2 / 25.
152- مقتل خوارزمی 2 / 20
ابصار العین / 99.
153- مقتل مقرم / 251
طبری 6 / 254
کامل 3 / 292.
154- بحار الانوار 45 / 23
ابصار العین / 105.
155- طبری 6 / 257.
156- تظلم الزهرا / 203.
157- مقتل خوارزمی 1 / 239
بحار الانوار 44 / 383.
158- مقتل خوارزمی 2 / 8
لهوف / 43
بحارالانوار 45 / 10
عوالم 17 / 252.
159- مقتل خوارزمی 1 / 249.
160- مقتل خوارزمی 1 / 249.
161- مقتل مقرم / 257 - 258
خوارزمی /2 30 - 31
ارشاد 238
لهوف 238
لهوف / 99

و طبری 6 / 256.
162- مقتل خوارزمی 2 / 31.
163- ارشاد مفید / 239.
164- مقتل مقرم / 265.
165- مقتل خوارزمی 1 / 245.
166- انساب الاشراف 3 / 191
مقتل خوارزمی 1 / 431
کامل ابن اثیر 4 / 27.
167- مقتل خوارزمی 1 / 249
انساب الاشراف 3 / 191
کامل 4 / 27
تاریخ ابن عساکر / 256.
168- انساب الاشراف 3 / 181.

مقتل

روضه شب اول مصیبت مسلم بن عقیل

جناب «مسلم» فرزند «عقیل بن ابی طالب» از بزرگان بنی هاشم و پسر عموی حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام بود.
امام حسین علیه السلام از مدینه خارج شده و در مکه بود که نامه های مردم کوفه و دعوت از ایشان بسیار زیاد شد. آخرین نامه که به امام رسید و تعداد نامه‌ها که به هزاران درخواست بالغ شد، امام بین رکن و مقام دو رکعت نماز گزارد و از خداوند متعال طلب خیر کرد.
سپس مسلم را خواست و پاسخ نامه‌ها را نوشت و در آن آورد:
«سخن شما این است که:
امامی نداریم، به سوی ما بیا شاید خدا به سبب تو ما را هدایت و متحد کند.
من، مسلم بن عقیل برادر و پسر عموی خود را که مورد اطمینان من است به سوی شما فرستادم، پس اگر برای من نوشت که رأی خردمندان و اهل فضل و مشورت شما همان است که در نامه هایتان خواندم بزودی نزد شما خواهم آمد ...»
مسلم در نیمه رمضان از مکه خارج شد و به مدینه آمد. در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله نماز خواند و با خانواده خود وداع کرد و با چند راهنما و همراه به سوی کوفه رفت. شرایط این سفر بسیار سخت بود و مسلم و همراهان راه را گم کردند و دو راهنما از تشنگی جان باختند. تا اینکه مسلم سرانجام در روز پنجم شوال به کوفه رسید.
مردم کوفه دسته دسته نزد مسلم جمع شدند و چون نامه حضرت علیه السلام را بر آنان خواند گریستند.
سپس 18000 نفر از اهل کوفه با مسلم بیعت کردند.
در نتیجه او نیز نامه‌ای به امام علیه السلام نوشت و بیعت این تعداد را خبر داد و ایشان را به حرکت به سوی کوفه ترغیب کرد.
هنگامی که خبر این بیعت به یزید بن معاویه رسید، وی عبیدالله بن زیاد را که حاکم بصره بود مأمور کرد تا حکومت کوفه را نیز عهده‌دار گردد.
عبیدالله با حیله به شهر وارد شد و حکومت را در دست گرفت و مردم را تهدید کرد.
سپس «هانی بن عروة» که از بزرگان کوفه بود و مسلم بن عقیل در منزل او پناه گرفته بود را شکنجه و زندانی کرد.
مسلم هنگامی که خبر شکنجه شدن هانی را شنید از کوفیان خواست که به یاریش بشتابند. مردم به او پیوستند و مسجد و بازار و اطراف قصر پر از جمعیت شد در حالی که یاران عبیدالله بیش از پنجاه نفر نبودند.

عبیدالله چند نفر را بین قبایل مختلف کوفه فرستاد تا آنها را تهدید و تطمیع کنند و عده‌ای از اشراف که در قصر او بودند را مأمور نمود که از بام‌های دار الاماره مردمی که قصر را محاصره کرده بودند بترساند یا فریب دهند.
اهل کوفه هنگامی که سخن رؤسا و اشراف خود را شنیدند سست شدند.
کم کم نجوای خناسان زیاد شد که به هر یک به دیگری می گفتند:
«برگردیم، دیگران هستند و کفایت می کنند»!!
اندک اندک جمعیت از پیرامون مسلم پراکنده شد و تنها حدود سی نفر در مسجد برای یاری او باقی ماندند. مسلم که با این پیمان شکنی روبرو شد به همراه آن سی نفر به سوی ابواب کنده حرکت کرد.
هنگامی که به آنجا رسید تنها ده نفر همراه وی باقی مانده بودند و چون از آن منطقه عبور کرد هیچکس همراه او نبود.
مسلم غریبانه به این سو و آن سو نگاه کرد ولی حتی کسی نبود که وی را راهنمایی کند و یا در خانه‌اش او را پنهان نماید. سفیر حسین سرگردان در کوچه‌های تاریک کوفه راه می رفت و نمی دانست کجا برود.
تا اینکه به خانه‌ای رسید که پیرزنی بر در آن ایستاده بود.
نام این زن «طوعه» بود و منتظر فرزندش بود که به همراه مردم از خانه بیرون رفته بود.
مسلم بر زن سلام کرد و از او آب خواست. طوعه به او آب داد و به داخل خانه رفت. دوباره که بیرون آمد مسلم را دید که بر در منزل نشسته است. گفت:
«ای بنده خدا اگر آب نوشیدی نزد خانواده خود رو». مسلم خاموش ماند. زن، دوباره و سه‌باره سخن خود را تکرار کرد.
مسلم برخاست و گفت:
«من در این شهر خانه و خانواده‌ای ندارم. من مسلم بن عقیلم. این قوم به من دروغ گفتند و مرا فریب دادند و از مأمن خود بیرون آوردند.» پیرزن مسلم را به داخل خانه برد؛ فرشی برایش گسترد و طعامی فراهم نمود.
اما مسلم شام نخورد و خوابید و در عالم رؤیا عموی خود امیرالمؤمنین علی علیه السلام را دید که به وی گفت:
«بشتاب که تو فردا نزد ما خواهی بود».
از سوی دیگر، عبیدالله که پراکنده شدن مردم را دید جرأت پیدا کرد از قصر خارج شد و به مسجد آمد و برای پیدا کردن مسلم هزار دینار جایزه تعیین کرد.
فرزند طوعه که به خانه برگشت از وجود مسلم در منزل با خبر شد و با طلوع فجر خبر را به دشمنان رساند. عبیدالله گروهی متشکل از ده‌ها سپاهی را برای دستگیری او فرستاد.
مسلم مشغول عبادت بود که لشگریان به منزل طوعه رسیدند. هنگامی که

وی صدای شیهه اسبان را شنید دعای خود را به شتاب تمام کرد و زره پوشید و از طوعه تشکر کرد و به مقابله با لشگر شتافت مبادا که خانه پیرزن را بسوزانند.
مسلم که مردی جنگاور بود بیش از 40 نفر از نامردان کوفی را کشت تا اینکه آنان دسته جمعی بر او حمله کردند و از بام‌ها نیز سنگ بر او می زدند تا سرانجام بر اثر شدت جراحات و تشنگی و نیزه‌ای که از پشت بر او فرود آمد بر زمین افتاد و اسیر شد.
(برخی از منابع نیز نقل کرده‌اند که وقتی دیدند نمی تواند آن جناب را دستگیر کنند با نیرنگ به وی امان دروغین دادند و از این طریق ایشان را به دارالحکومه بردند.)
مسلم بن عقیل هنگامی که دربند شد گفت:
«انا لله و انا الیه راجعون» و شروع به گریه کرد.
یکی از لشگریان از گریستن ایشان با آن همه جنگاوری تعجب کرد و از سبب آن برسید. مسلم گفت:
«به خدا سوگند که از کشته شدن باک ندارم و برای خود گریه نمی کنم من برای خاندان پیامبر که به اینجا می آیند و برای حسین و آل او گریه می کنم».
نام خوشت قرار دل بی‌قرار من
روی تو شمع روشن شب‌های تار من
بی‌خانه‌ام ولی به دلم کرده خانه غم
نبود کسی به جز در و دیوار، یار من
مسلم را به دستور عبیدالله بر بام قصر دارالاماره بردند، در حالی که تسبیح خداوند می گفت و استغفار می کرد.
من انتظار می کشم اما نمی کشد
غیر از طناب دار، کسی انتظار من
هم خود به روی بامم و هم آفتاب عمر
ای باغبان!
بیا که خزان شد بهار من
سپس او را گردن زدند و ابتدا سرش و سپس بدنش را از بام به زیر افکندند تا مردم ببیند و سپس بدن مبارکش را در انظار پیمان شکنان کوفه آویزان کردند.
من از فراز بام کنم جان نثار تو
کوفی ز بام، سنگ نماید نثار من
هانی را نیز که پیر مردی 89 ساله بود را به بازار کوفه بردند و با وضعی دلخراش کشتند و به دار آویختند در حالی که یاران خود را صدا می کرد و هیچکس به یاری او بر نخاست.

آنگاه ابن زیاد سرهای مبارک هانی و مسلم را به شام نزد یزید فرستاد.
بدن مسلم بن عقیل اولین بدن از بنی هاشم بود که آویخته گشت و رأس او اولین رأسی بود که به دمشق فرستاده شد.
الا لعنة الله علی القوم الظالمین و سیعلم الذین ظلموا أی منقلب ینقلبون.
*****
منابع اصلی:
1. سید بن طاووس؛ اللهوف فی قتلی الطفوف؛ قم: منشورات الرضی، 1364.
2.
شیخ عباس قمی؛ نفس المهموم؛ ترجمه و تحقیق علامه ابوالحسن شعرانی؛ قم: انتشارات ذوی القربی، 1378.

روضه شب دوم ورود کاروان عشق به کربلا

پس از آنکه بنی امیه، امام حسین علیه السلام را برای گرفتن بیعت تحت فشار قرار دادند، ایشان از مدینه به سمت مکه مکرمه خارج شد و بقیه ماه شعبان و ماه های رمضان، شوال، ذو العقده را در جوار بیت الله سپری کرد و با آمدن ذو الحجة، احرام حج نیز بست.
از سوی دیگر «عمرو بن سعید بن عاص» از سوی یزید مأمور شد که برای دستگیری یا جنگ با حضرت به مکه برود. وی در روز ترویه (8 ذوالحجة) به مکه رسید.
امام علیه السلام که می دانست این دشمنان، حرمتی برای حرم خداوند قائل نیستند حج تمتع خویش را نیمه تمام گذاشت و آن را به عمره مفرده تبدیل کرد و از مکه خارج شد. انگیزه امام برای این کار، همانگونه که خود فرمود، حفظ حریم بیت الله بود.
ایشان در پاسخ «محمد حنیفه» که او را از ترک مکه برحذر و به اقامت در این شهر ترغیب می کرد فرمود:
«ای برادر!
می‌ترسم یزید ناگهان مرا در حرم بکشد و به سبب من حرمت این خانه شکسته شود». همچنین حضرت در پاسخ افراد دیگری مانند «ابن عباس»، «فرزدق» و «عبیدالله بن زبیر» که همین خواسته را تکرار می کردند و می پنداشتند که دشمن، حرمت مکه را نگه می دارد می فرمود:
«یک وجب دورتر از خانه کعبه کشته شوم و حرمت مکه به خاطر من پایمال نگردد بهتر است».
بعدها که در جریان قیام عبدا ... بن زبیر، بنی امیه کعبه را با منجنیق مورد حمله قرار دادند و عبدالله را در مسجدالحرام کشتند، معلوم شد که ابن عباس با آن فطانت و ابن زبیر با آن زیرکی اشتباه می کردند و امام آینده را به روشنی در خشت خام می دید و دشمنان اسلام را بخوبی می شناخت.
بهرحال، امام هنگامی که حاجیان برای ادای مناسک حج تمتع به سوی منا می رفتند طواف کرد، سعی بین صفا و مروه به جای آورد، موی چید، از احرام عمره بیرون آمد و رو به سوی کوفه گذارد.
ما کاروان کعبه عشقیم، هر کجا
رو آوریم کعبه بود روبروی ما
ماییم کعبه‌ی دلِ عشاقِ باوفا
هر جا رویم کعبه کند جستجوی ما
چون خبر به محمد حنفیه رسید خود را به کاروان رساند و زمام ناقه امام

را گرفت و گفت:
«ای برادر!
چه باعث شد که با این شتاب خارج شوی؟»
حضرت فرمود:
«دیشب رسول خدا به خوابم آمد و گفت:
ای حسین!
بیرون رو که خدا خواست تو را کشته ببیند». ابن حنیفه گفت:
«انا لله و انا الیه راجعون.
پس این زنان و کودکان را چرا با خود می بری؟»
امام پاسخ داد:
«جدم فرمود خداوند می خواهد آنها را اسیر ببیند».
احرام ما کفن شود اندر منای عشق
خون گلوی ما شود آنجا وضوی ما
ما تشنه‌ی شهادت عشقیم، می رویم
تا پر شود ز خون دل ما، سبوی ما
اینگونه بود که امام علیه السلام به خاطر حفظ حریم خدا، به دستور رسول خدا و برای زنده کردن امر خدا، به همراه اهل و عیال و تعدادی از موالی و یاران از مکه خارج شد و به سوی عراق عزیمت کرد.
روز خروج را برخی از مورخان روز ترویه (هشتم ذوالحجة) و «ابن قولویه» به نقل از امام باقر علیه السلام روز هفتم این ماه نقل کرده‌اند.
ما را منای عشق، صف کربلا بود
رنگین شده فرات ز خون گلوی ما
امام علیه السلام به سوی کوفه حرکت کرد اما در نزدیکی این شهر به وسیله «حر بن یزید ریاحی» و سپاهیانش که مأمور راه بستن بر کاروان امام بودند متوقف شد (که حکایت مفصل‌تر آن در روضه فردا ذکر خواهد شد).
پس از مذاکرات طولانی که بین امام علیه السلام و حر صورت گرفت و بعد از آنکه حر گفت اکنون که از کوفه آمدن ابا داری راهی برگزین که نه به کوفه روی و نه به مدینه بازگردی تا من به امیر نامه نویسم، حضرت علیه السلام راه قادسیه را انتخاب فرمود.
لشکر ظلمت و کاروان نور چند روز سایه به سایه یکدیگر حرکت می کردند تا اینکه روز دوم محرم در نزدیکی روستای نینوا، نامه‌ای از عبیدالله به حر رسید که در آن نوشته بود:
«همان هنگام که نامه من به تو رسید حسین را نگاهدار و بر او تنگ بگیر و او را در بیابانی بی‌پناه و بی‌آب فرود آور».
حر بر امام و اصحاب او سخت گرفت تا آنها را مجبور نماید در همان مکان

بی آب و آبادی که نامه به دستش رسیده بود اتراق کنند.
امام به او فرمود:
«وای بر تو!
بگذار در آبادی و روستایی فرود آئیم» حر گفت:
«نه، به خدا قسم نمی توانم. این نامه رسان را بر من جاسوس کرده‌اند و باید در همینجا بمانی».
«زهیر» که یکی از یاران امام بود گفت:
«ای پسر رسول خدا!
جنگ با این جماعت آسانتر از نبرد با کسانی است که بعدا به آنها ملحق می شوند. بگذار با آنها بجنگیم».
امام فرمود:
«من آغاز کننده جنگ نخواهم بود».
آنگاه نام آن سرزمین را پرسید. گفتند نام اینجا «عقر» است. دوباره پرسید آیا نام دیگری ندارد. گفتند به اینجا نینوا نیز می گویند. نام دیگری هم دارد که کربلاست.
پس حضرت شروع به گریستن کرد و گفت:
«اللهم انی اعوذ بک من الکرب و البلاء. اینجا مکان رنج و اندوه است.»
آنگاه یاران را فرمود:
«همینجا فرود آیید که جدم رسول خدا به من خبر داد که خون ما بر این زمین ریخته می شود و در اینجا دفن خواهیم شد».
سپس دستور داد که خیمه‌ها را در همان سرزمین بی آب و علف برپا کردند.
کربلا بر تو مهمان رسیده
وعده‌ی وصل جانان رسیده
کربلا وا کن آغوش خود را
بر پذیرایی آل طاها
در روایت دیگری نیز آمده است هنگامی که به امام علیه السلام گفتند نام اینجا کربلاست حضرت خاک آنجا را بویید و گریست و گفت:
«ام سلمه مرا خبر داد که روزی جبرئیل نزد رسول خدا بود و من تو را نزد او بردم و تو گریه می کردی. پیامبر تو را گرفت و در دامن نشاند. جبرئیل گفت:
آیا او را دوست داری؟
پیامبر فرمود:
آری. جبرئیل عرض کرد:
امت تو او را می کشند. و سپس خاک کربلا را به پیامبر نشان داد.
والله این همان خاک است».

همچنین در حدیث است هنگامی که علی علیه السلام به صفین می رفت به حوالی نینوا رسید. پرسید این سرزمین را چه می گویند؟
گفتند:
کربلا. امیرالمومنین علیه السلام آنقدر گریست که زمین از اشکش نمناک شد.
و اکنون بیا تا ما نیز به همراه محمد و علی بگرییم برای آن کس که آسمان‌ها و زمین در مصیبتش گریانند.
الا لعنة الله علی القوم الظالمین و سیعلم الذین ظلموا أی منقلب ینقلبون.
*****
منابع اصلی:
1. سید بن طاووس؛ اللهوف فی قتلی الطفوف؛ قم: منشورات الرضی، 1364.
2. شیخ عباس قمی؛ نفس المهموم؛ ترجمه و تحقیق علامه ابوالحسن شعرانی؛ قم: انتشارات ذوی‌القربی، 1378.
3. محمد بن جریر طبری؛ تاریخ الامم و الملوک؛ بیروت: دارسویدان، بی‌تا؛ ج 5.

روضه شب سوم حکایت حر؛ حماسه توبه و تصمیم

داستان «حر» یکی از عجیب‌ترین و عبرت آموزترین وقایع عاشوراست.
وی رادمردی پهلوان و سرداری نیرومند بود.
برخی او را دلیرترین مرد کوفه می دانستند. اهمیت این لقب آنگاه معلوم می شود که بدانیم کوفه شهری نظامی بود که به عنوان اولین دژ اسلام در برابر ابر قدرت اول آن زمان یعنی امپراتوری ایران بنا شده بود؛ لذا بیشتر ساکنان آن را سپاهیان و سرداران نامی عرب و عجم تشکیل می دادند.
هنگامی که به عبیدالله خبر دادند که امام حسین علیه السلام به عراق رسیده است وی «حر» را به همراه حدود 1000 سرباز فرستاد تا راه را بر ایشان ببندد و یا او را به دارالاماره ببرد.
هنگامی که حر از قصر عبیدالله خارج شد صدایی از پشت سرش شنید که گفت:
«حرّ! شاد باش که به سوی خیر می روی!». حر به سوی صدا برگشت و کسی را ندید. با تعجب از خود پرسید:
«این چه بشارتی بود؟
و این چه خیری است که به جنگ حسین بروم؟».
در گرمای نیمروز، سپاه حر به کاروان امام رسید.
امام هنگامی که تشنگی آنان را دید به یاران فرمود:
«به این جماعت و اسبانشان آب دهید» و وقتی مشاهده کرد که یکی از سربازان نمی تواند آب بخورد و آب از مشک بیرون می ریزد خود برخاست و با دستان مبارکش وی را سیراب کرد.
این مهر و عطوفت امام علیه السلام را ببینید و با آنچه همین سپاهیان کوفه با وی کردند مقایسه کنید. حسین اسبان آنان را سیراب کرد اما آنان آب را از فرزندان حسین دریغ کردند.
تا تمامی لشگریان آب نوشیدند وقت نماز شد.
امام از خیمه بیرون آمد خطبه‌ای کوتاه خواند و گفت:
«ای مردم!
من نزد شما نیامدم تا وقتی که نامه‌های شما رسید و فرستادگان شما آمدند و گفتند نزد ما بیا که ما امامی نداریم. حال اگر بر همان عهد و پیمان هستید بگویید و اگر بر عهدتان نیستید و آمدن مرا ناخوش دارید از همینجا باز می گردم»
سپس به حر فرمود:
می‌خواهی با اصحاب خود نماز گزاری؟
گفت:

نه، ما همه با تو نماز می گزاریم.
امام پس از نماز به خیمه خود رفت و حر نیز به جمع سپاهیان خویش برگشت. هنگام نماز عصر، دوباره امام بیرون آمد و نماز خواند و سپس روی به کوفیان کرد و فرمود:
«ای مردم!
اگر از خدا بترسید و حق را برای اهلش بدانید خدای تعالی بیشتر از شما راضی می گردد. ما اهل بیت محمد علیه السلام به تصدی امر خلافت از مدعیانی که این مقام از آن آنها نیست و با شما به ستم رفتار می کنند شایسته‌تریم. اما اگر ما را نمی پسندید و حق ما را نمی شناسید و رأی شما غیر از آن چیزی است که در نامه‌ها فرستادید و نمایندگان شما گفتند، از نزد شما بر می‌گردم.» حرّ گفت:
«سوگند به خدا که من از این نامه‌ها و نمایندگان که می گویی چیزی نمی دانم.» امام به یکی از همراهان گفت تا خورجینی را بیاورد که انباشته از نامه‌های کوفیان بود.
امام نامه‌ها به حر نشان داد.
حر گفت:
«من از کسانی که این نامه‌ها را نوشتند نیستم. به من دستور داده‌اند که وقتی تو را دیدم از تو جدا نشوم تا نزد عبیدالله به کوفه برویم».
امام به یاران و نیز زنان کاروان دستور داد که سوار شوند و فرمود:
«باز گردید.» اما سپاهیان حر راه برگشت را نیز سد کردند.
گفتگو میان امام و سپاهیان کوفه به نتیجه نرسید و سرانجام کاروان امام مجبور به فرود آمدن در سرزمین کربلا شد ...
اما در روز عاشورا هنگامی که حر، فریاد امام را شنید که می فرمود:
«اما من مغیث یغیثنا لوجه الله؟
اما من ذابّ یذبّ عن حرم رسول الله؟
آیا فریادرسی هست که به خاطر خدا ما را یاری کند؟
آیا مدافعی هست که از حرم رسول خدا دفاع کند؟»
نزد عمر سعد رفت و گفت:
«آیا واقعا می خواهی با این مرد بجنگی؟»
عمر پاسخ داد:
«آری» حر پرسید:
«چرا پیشنهاد او را که می خواهد باز گردد نمی پذیری؟»
عمر گفت:
«اگر کار به دست من بود می پذیرفتم ولی عبیدالله به این امر راضی نمی شود».
اینجا بود که حر فهمید یزیدیان برای کشتن امام علیه السلام مصمم

هستند. از این فکر لرزه بر اندامش افتاد ... در یک سوی میدان، فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندان وحی را می دید و در سوی دیگر دشمنان رسول خدا را؛ در یک سوی میدان بنده صالح خداوند را می دید و در سوی دیگر خلیفه غاصبی را که علنا شراب می نوشید و محرمات را حلال و حلال خدا را حرام می کرد؛ در یک سوی میدان عشق و شهادت را می دید و در دیگر سوی آن پلیدی و خیانت؛ در یک سو سعادت می دید و در دیگر سو شقاوت ...
حر تصمیم نهایی خود را گرفت و در حالی که فرمانده هزاران سوار بود بدنیا پشت پا زد و به بهانه آب دادن به مرکب خود از لشگر یزید دورتر و دورتر.و به خیمه‌گاه حق نزدیک‌تر و نزدیک‌تر شد.
«مهاجر بن اوس» که همراه حر بود از وی پرسید:
«چه فکری در سر داری؟
آیا می خواهی به حسین حمله کنی؟»
حر جواب نداد و لرزه تمام اندام او را گرفته بود.
مهاجر گرفت:
«به خدا سوگند که تو را تا به حال در چنین حالتی ندیده‌ام. اگر از من نام دلیرترین اهل کوفه را می پرسیدند از تو نمی گذشتم» حر پاسخ داد:
«والله خود را میان بهشت و دوزخ مخیر می بینم، و اگر مرا پاره پاره کنند یا بسوزانند چیزی را بر بهشت نمی گزینم».
آنگاه اسب خویش را تازاند و به سوی کاروان امام علیه السلام شتافت.
حر، وقتی به امام علیه السلام رسید با ندامت دست بر سر گذاشت و گفت:
«اللهم الیک أنبت فتب علی فقد ارعبت قلوب اولیائک و أولاد بنت نبیک خداوندا به سوی تو بازگشتم پس توبه مرا بپذیر زیرا من بودم که هول و هراس در دل دوستان تو و فرزندان دختر رسول تو افکندم».
سپس شرمگینانه به امام علیه السلام عرض کرد:
«فدای تو شوم ای پسر رسول خدا!
من بودم که راه بازگشت را بر تو بستم و عرصه را بر تو تنگ کردم چرا که هرگز فکر نمی کردم این مردم پیشنهاد تو را نپذیرند و کار را به اینجا بکشانند. به خدا سوگند که اگر می دانستم چنین می شود هرگز راه را بر تو نمی گرفتم. اینک پشیمانم و از کرده خویش نزد خداوند توبه می کنم.
آیا من امکان توبه دارم؟»
میهمان بودی تو، اول من به رویت راه بستم
چون ندانستم نباید راه بر مهمان بگیرم
آمدم اکنون که قلب زینبت را شاد سازم
تا که از زهرا به محشر سر خط غفران بگیرم

آمدم تا اصغرت را عذرخواه خویش سازم
آمدم تا اکبرت را دست بر دامان بگیرم
امام فرمود:
«آری. خداوند توبه تو را بپذیرد!
از اسب فرود آی.» حر عرض کرد:
«چون من نخستین کسی بودم که به رویارویی تو آمدم می خواهم پیش از همه در مقابل تو کشته شوم، شاید که در روز حساب دستم در دست جدت قرار گیرد».
دست رد بر سینه‌ام مگذار و بگذر از خطایم
تا به راهت سینه را در معرض پیکان بگیرم
امام علیه السلام به حر اذن جهاد داد.
حر در مقابل حضرت ایستاد و خطاب به لشگر کوفه فریاد زد:
«ای اهل کوفه!
این بنده صالح خدا را دعوت کردید و وقتی آمد او را رها کردید؟!
به او گفتید ما در راه تو جانبازی می کنیم و وقتی آمد شمشیر بر او کشیدید و نمی گذارید در زمین پهناور خداوند به سویی رود؟
یهود و نصاری و مجوس از آب فرات می نوشند و شما او را و زنان و دختران و خاندان او را از آن محروم کرده‌اید؟
خداوند روز تشنگی بزرگ، شما را سیراب نکند چرا که پاس حرمت محمد را نداشتید». سپاه دشمن که تاب و تحمل سخنان حر را نداشتند.او را تیرباران کردند.
پس حر، رجز خواندن آغاز کرد و همراه با «زهیر» به لشگر دشمن حمله نمود و بسختی جنگید و عده زیادی از دشمنان را کشت تا اینکه دسته جمعی بر او حمله کردند و وی را به شهادت رساندند.
امام علیه السلام خود را به پیکر پاک حر رساند و خطاب به او گفت:
«ای حر!
براستی همانگونه که نامت را نهاده‌اند در دنیا و آخرت حر هستی».
آنگاه با دستمالی سر حر را که از آن خون جاری بود بست.
آری؛ امام حسین علیه السلام خود را به هر کدام از یارانش که شهید می شدند می رساند و پیکر پاکشان را در آغوش می گشید اما دلها بسوزند و چشمان بگریند برای او که تنها و بی کس در گودال قتلگاه افتاده و دشمن بر سینه‌اش نشسته بود ...
الا لعنة الله علی القوم الظالمین و سیعلم الذین ظلموا أی منقلب ینقلبون.
*****
منابع اصلی:
1. سید بن طاووس؛ اللهوف فی قتلی الطفوف؛ قم: منشورات الرضی،

.1364
2. شیخ عباس قمی؛ نفس المهموم؛ ترجمه و تحقیق علامه ابوالحسن شعرانی؛ قم: انتشارات ذوی‌القربی، 1378.

روضه شب چهارم مصیبت فرزندان و برادران زینب (س)

روز عاشورا هنگامی که ناگزیر بودن کارزار مسجّل شد، اصحاب نگذاشتند که تا زنده هستند فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله به میدان روند و کشته شوند. اما هنگامی که تمامی یاران امام علی علیه السلام جانفشانی کردند و به شهادت رسیدند، نوبت اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله شد که خود را فدای حق و حقیقت نمایند.
در این لحظات سخت فرزندان علی (ع)، جعفر طیار، عقیل، امام حسن علیه السلام و سید الشهداء علیه السلام گردهم آمدند، یکدیگر را در آغوش کشیدند و با هم وداع کردند.
در حدیثی است از رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی به چند تن از جوانان قریش نگریست که صورتهایی زیبا و نورانی داشتند. پیامبر صلی الله علیه و آله با دیدن آنان اندوهگین شد. پرسیدند:
«یا رسول الله!
تو را چه شد؟»
فرمود:
«ما خاندانی هستیم که خداوند، آخرت را برای ما برگزیده است نه دنیا را. یه یاد آوردم آنچه را که امت من بر سر فرزندانم خواهند آورد و آنان را می کشند یا آواره می سازند».
از بین افراد خاندان نبوت که در کربلا به دست لشگر یزید به شهادت رسیدند سه نفر فرزندان عبدالله بن جعفر طیار (همسر حضرت زینب) و سه نفر دیگر از آنان برادران تنی حضرت ابوالفضل‌العباس علیه السلام (یعنی برادران حضرت زینب) بودند.
فرزندان زینب (س)
«عون»، «محمد» و «عبیدالله» سه پسر عبدالله بن جعفر (شوهر حضرت زینب سلام الله علیها) بودند که به همراه مادر خویش در رکاب امام علیه السلام به کربلا آمده بودند.
آنان وقتی که تنهایی دایی و امام خویش را دیدند یک به یک به میدان رفتند و جان خود را فدای اسلام کردند.
«عون» در مقابل چشمان نگران مادرش زینب به سوی میدان تاخت در حالی که می خواند:
إن تنکرونی فانا ابن جعفر
شهید صدق فی الجنان ازهر
یطیر فیها بجناح اخضر
کفی بهذا شرفا فی المحشر

یعنی:
اگر مرا نمی شناسید بدانید که من پسر جعفر طیارم؛ همان که در راه حق و حقیقت به شهادت رسید و در فردوس برین می درخشد؛ و همو که بر فراز بهشت با بال‌هایی سبز به پرواز در می آید، و همین نسب و شرف برای روز محشر کافی است.
عون سه سوار و هجده پیاده از لشگریان دشمن را کشت تا اینکه سر انجام به دست لشگر یزید به شهادت رسید.
پس از وی، دو برادرش محمد و عبیدالله نیز در راه حق جنگیدند و شهید شدند.
برادران زینب (س)
«عباس»، «عبدالله»، «جعفر» و «عثمان» چهار برادر ناتنی امام حسین «ع» و زینب کبری (س) از «فاطمه ام البنین» بودند.
هنگامی که ابوالفضل العباس مشاهده کرد که بسیاری از اهل بیت به شهادت رسیده‌اند با سه برادر مادری خود گفت:
«برادران عزیزم!
دوست دارم که در مقابل من به میدان روید تا اخلاص شما را در راه خدا و رسول ببینم».
سه برادر یک به یک به میدان رفتند و در رجزهایشان خود را فرزند علی معرفی کردند و پس از کارزاری قهرمانه به شهادت رسیدند.
عثمان بن علی که امیرالمومنین فرمود:
«او را به یاد برادرم عثمان بن مظعون (صحابی صدیق رسول الله) عثمان نامیدم» جوانی 21 ساله بود.
هنگامی که جنگ قهرمانه او را دیدند برای کشتن او به تیر اندازی متوسل شدند.
«خولی» تیری به پهلوی او زد و عثمان از اسب به زیر افتاد.
سپس یکی از دشمنان بر او تاخت و وی را به شهادت رساند و سرش را از تن جدا نمود.
این 6 برادر، تنها چند نفر از خویشانی بودند که زینب، شهادت آنان را به چشم دید؛ شیر زنی که در یک نیمروز، پسران و برادران و برادر زادگان و پسر عموهایش را بر خاک و خون مشاهده کرد و سر آنان را بر نیزه دید ...
امان از دل زینب ...
الا لعنة الله علی القوم الظالمین و سیعلم الذین ظلموا أی منقلب ینقلبون.
*****
منابع اصلی:
1. سید بن طاووس؛ اللهوف فی قتلی الطفوف؛ قم: منشورات الرضی، 1364.

2. شیخ عباس قمی؛ نفس المهموم؛ ترجمه و تحقیق علامه ابوالحسن شعرانی؛ قم: انتشارات ذوی‌القربی، 1378.

روضه شب پنجم مصیبت عبدالله بن حسن علیه السلام

امشب و فرداشب را میهمان سبط اکبر پیامبر صلی الله علیه و آله و یکی از دو سید جوانان اهل بهشت، یعنی امام مجتبی علیه السلام هستیم که دو پسرش قاسم و عبدالله در کربلا در رکاب عمو به شهادت رسیدند.
عبدالله بن حسن فرزند کوچک امام حسن مجتبی علیه السلام یکی از نوجوانان نابالغی بود که به همراه خانواده خود و عمویش حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام به سوی کوفه آمده بود.
از صبح تا عصر عاشورا، ابتدا اصحاب امام حسین علیه السلام و سپس اهل بیت آن حضرت یک به یک و یا دسته جمعی به میدان رفتند و به شهادت رسیدند؛ و سرانجام زمانی رسید که امام علیه السلام یکه و تنها در میان هزاران هزار دشمن مسلح باقی ماند و گهگاه فریاد بر می آورد:
«آیا یاری کننده‌ای هست که به خاطر خدا از حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله دفاع کند؟».
«شمر بن ذی الجوشن» برای آن که کار را تمام کند به همراه پیاده نظام لشکر، به امام علیه السلام هجوم آوردند، دور آن حضرت را گرفتند و از پس و پیش ایشان را مورد حمله قرار می دادند.
عبدالله که در بین بچه‌ها و زنان، در خیمه گاه حضور داشت تاب و تحمل دیدن غربت عموی تنهای خویش را نیاورد و ناگهان از خیمه‌ها بیرون آمد. زینب (س) او را گرفت شاید که بتواند مانع رفتن وی شود و نگذارد یادگار برادر طعمه گرگهای گرسنه یزیدی گردد؛ ولی عبدالله گفت:
«نه، به خدا سوگند عمویم را تنها نمی گذارم».
سپس دست خود را از دست عمه رها ساخت، به سوی میدان دوید و خود را به امام علیه السلام رساند تا با بدن کوچک و ظریفش از او دفاع کند.
در غوغایی که دور امام علیه السلام ایجاد شده بود یکی از لشکریان یزید شمشیر خود را به قصد ضربه زدن به آن حضرت فرود آورد. عبدالله دست خود را سپر کرد تا شمشیر به امام اصابت نکند.
شمشیر، بران و ضربه، سنگین بود و دست نوباوه پیامبر صلی الله علیه و آله را از بدن جدا کرد؛ آنگونه که فقط به پوستی آویخته شد. عبدالله یتیم از شدت درد ناله ای برآورد و پدرش را صدا کرد:
«وا ابتاه ...»
اینک، حال امام را تصور کنید که هر دو امانت برادر شهیدش قاسم و عبدالله را نیز پرپر شده می دید ...
اشک و خون از دیده‌اش بر خاک ریخت
اشک بر آن کودک بی‌باک ریخت

امام علیه السلام او را در آغوش گرفت، به خود چسباند و در گوشش زمزمه کرد:
«فرزند برادرم!
صبر داشته باش و خداوند بزرگ را بخوان؛ تا او ترا به پدران صالحت ملحق کند».
بسته شد چشمش، ولی لب باز شد
آخرین نجوای شه آغاز شد
کای خدا گر چه مرادت حاصل است
دیدن مرگ یتیمان مشکل است
در ره تو هستی‌ام از دست رفت
حیف شد، عبدالَهَم از دست رفت
این دو بر من، روح پیکر بوده‌اند
یادگاران برادر بوده‌اند
امام علیه السلام سپس دست به دعا برداشت و گفت:
«خداوندا!
اگر مقدر کرده ای که این قوم را تا مدتی زنده نگهداری در بین آنان تفرقه ای سخت بیانداز ... که آنان را ما را دعوت کردند و وعده یاری دادند اما به ما حمله کردند و ما را کشتند».
آن برادرزاده‌ام صد چاک شد
این برادرزاده‌ام بر خاک شد
آن برادرزاده‌ام سرمست رفت
این برادرزاده‌ام بی‌دست رفت
تا ابد مجروح زخم کاری‌ام
وای من از این امانتداری‌ام
در این هنگام تیرانداز سپاه دشمن «حرملة ابن کاهل» گلوی نازک عبدالله را نشانه گرفت و او را در دامان عمویش ذبح کرد ...
الا لعنة الله علی القوم الظالمین و سیعلم الذین ظلموا أی منقلب ینقلبون.
*****
منابع اصلی:
1. سید بن طاووس؛ اللهوف فی قتلی الطفوف؛ قم: منشورات الرضی، 1364.
2. شیخ عباس قمی؛ نفس المهموم؛ ترجمه و تحقیق علامه ابوالحسن شعرانی؛ قم: انتشارات ذوی‌القربی، 1378.

روضه شب ششم مصیبت قاسم (س)؛ بلای خوش‌تر از عسل

شب عاشورا، از شگفت‌ترین شب‌های تاریخ انسان است. شبی که بشریت، بر سر دو راهی خیر و شر قرار گرفت؛ و چه بسیار انسانها که تا آن شب در اردوگاه کفر بودند ولی یک شبه ره صد ساله طی نمودند و به حق و حقیقت پیوستند.
شب عاشورا، امام حسین علیه السلام یاران را نزد خود جمع نمود و پس از ستایش خداوند فرمود:
«براستی که من اصحابی از شما باوفاتر و خاندانی از شما فرمانبردارتر نمی شناسم. این لشکر، من را می خواهند و با من سر ستیز دارند و کار من با آنان فردا به جنگ و کارزار خواهد کشید.
پس بیعت خویش را از شما برمی‌دارم و به همه شما اجازه می دهم که مرا ترک کنید. از تاریکی شب بهره گیرید و بروید ...»
پس‌از سخنان امام، ابتدا حضرت اباالفضل العباس (س)، سپس دیگر بنی هاشم و بعداز آنها، یاران حضرت لب به سخن گشودند و گفتند:
«زنده ماندن پس‌از تو را برای چه می خواهیم ای فرزند رسول خدا؟
براستی که اگر بارها و بارها کشته شویم و زنده گردیم، باز هم دست از یاری تو بر نخواهیم برداشت».
شاها من ار به عرش رسانم سریر فضل
مملوک این جنابم و محتاج این دَرَم
گر بر کنم دل از تو و بردارم از تو مهر
این مهر بر که افکنم، این دل کجا برم؟
امام که این کلمات را از آنها شنید فرمود:
«من فردا کشته خواهم شد و شما نیز همه با من کشته خواهید شد».
اینجا بود که اوج کرامت انسانی آشکار گردید و اصحاب و خاندان در واکنش به خبر مرگ قطعی خویش گفتند:
«خدای را سپاس که به ما توفیق یاری کردن تو را ارزانی داشت و به شهادت در رکاب تو گرامی نمود».
امام علیه السلام پس‌از آنکه حجت را بر آنان تمام کرد و بیعت مستحکم آنان را آشکار نمود، در حق آنان دعا کرد و سپس فرمود «سر بلند کنید و جایگاه خویش را در روضه و رضوان الهی ببینید» و اینگونه بود که یکایک یاران با چشم بصیرت، جای و منزل اخروی خویش را مشاهده کردند.
«قاسم بن الحسن» فرزند بزرگ امام حسن مجتبی علیه السلام که نوجوانی تازه بالغ شده بود نیز در آن جمع حضور داشت و این صحنه‌های شور و شیدایی را مشاهده می کرد.

وی از عمو پرسید:
«آیا من هم به همراه یارانت کشته خواهم شد؟»
دل امام علیه السلام برای یادگار برادر سوخت و پرسید:
«ای پسرک من!
مرگ، نزد تو چگونه است؟»
قاسم شجاعانه پاسخ داد:
«احلی من العسل ای عمو از عسل شیرین‌تر است».
دادن جان، گر به رهبر است
از عسل ناب مرا خوش‌تر است
جام اگر جام شهادت بُوَد
مرگ، به از روز ولادت بُوَد
امام با رقت و شفقت فرمود:
«عمویت فدای تو شود!
آری، تو نیز کشته می شوی پس‌از آنکه بلایی عظیم بر تو وارد آید» و آنگاه ادامه داد فرزند کوچکم علی اصغر هم کشته خواهد شد. غیرت و مردانگی قاسم تازه جوان جوشید و پرسید:
«عمو جان!
مگر دست دشمنان به خیمه‌گاه زنان هم خواهد رسید که اصغر شیرخواره را هم می کشند؟!» امام پاسخ داد:
«عمو به فدای تو!
فاسقی از میان دشمنان، تیر به گلوی اصغر خواهد زد و او را در آغوش من به شهادت خواهد رساند در حالی که او می گرید و خونش در دستان من روان است ...» پس آن دو گریستند و دیگر اصحاب و یاران از گریه آنان گریه کردند و بانگ شیون خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله از خیمه‌گاه به آسمان برخاست.
اما آن «بلای عظیم» که امام وعده آن را به قاسم داد چه بود؟
شاید نحوه شهادت آن حضرت، راز آن بلا را بر ما آشکار سازد ...
برخی از نویسندگان روایت کرده‌اند پس‌از آنکه علی اکبر علیه السلام به میدان رفت و به شهادت رسید، قاسم بن الحسن به قصد جنگ از خیمه‌گاه بیرون شد.
چون امام حسین علیه السلام یادگار برادر را دید که برای جنگ بیرون آمده، او را در آغوش گرفت و با یکدیگر گریستند آن چنان که از شدت گریه از حال رفتند.
هر دو بریدند دل از بود و هست
هر دو گشودند به یکباره دست
هر دو ربودند ز سر هوش هم

هر دو فتادند در آغوش هم
رفت ز تن، تاب و ز سر، هوششان
سوخت وجود از لب خاموششان
قاسم پس از آنکه آرام شد از عمو اذن جهاد خواست.
ای عمو سینه‌ی من تنگ بُوَد
شیشه‌ام منتظر سنگ بُوَد
نیزه کو؟
تا که ز من سینه دَرَد
تیر کو؟
تا که به اوجم ببرد
اسب‌ها کو؟
که مرا گرم کنند
استخوان‌های مرا نرم کنند؟
آن حضرت اذن نداد.
پس قاسم به دست و پای امام افتاد و وی را می بوسید و التماس می کرد تا بالاخره اجازه گرفت و به سوی میدان جنگ شتافت.
اسناد تاریخی از قول یکی از سپاهیان دشمن نقل کرده‌اند که پسری از خیمه‌ها به سمت ما بیرون تاخت که رویش چون پاره ماه زیبا بود.
قاسم در حالی که اشک بر گونه‌هایش روان بود رجز می خواند و می گفت:
ان تنکرونی فانا ابن الحسن
سبط النبی المصطفی المؤتمن
هذا حسین کالاسیر المرتهن
بین اناس لاسُقوا صوب المزن
پس با وجود کمی سن و کوچکی بدن، جنگی سخت کرد و تعدادی از لشگر یزید را به خاک و خون کشید. سپاهیان دست جمعی دور او را گرفتند و یکی از آنان بر او تاخت و ضربتی شدید بر او وارد آورد. قاسم با صورت به روی زمین افتاد و فریاد یاری کشید که:
«یا عماه!»، پس امام علیه السلام سر برداشت و چون باز شکاری، تیز به میدان نگریست، آنگاه همچون شیری خشمگین به سرعت به میدان حمله کرد و ضارب قاسم را با شمشیر زد و دست وی را از مرفق جدا ساخت.
وی از درد عربده‌ای کشید که سواران دشمن شنیدند و به سوی میدان تاختند تا او را از دست امام علیه السلام برهانند.
در این شرایط سخت، جنگی بین امام علیه السلام و کوفیان درگرفت در حالی که قاسم بر زمین افتاده بود ... و شاید این، همان بلای عظیم بود.
آنگاه که غبار میدان فرو نشست، امام علیه السلام را دیدند که سینه بر

سینه قاسم نهاده و وی را به سوی خیمه‌ها باز می گرداند در حالی که دو پای قاسم شاید از شدت شکستگی‌ها بر زمین کشیده می شد؛ و امام علیه السلام می فرمود:
«این قوم از رحمت خدا دور باشند و جدت پیامبر صلی الله علیه و آله دشمن آنان باشد در روز قیامت»
کاش نمی دید عمو پیکرت
تا ببرد هدیه بر مادرت
کاش نمی دید تنت کاین چنین
جان دهی و پای زنی بر زمین
دیده به روی عمو انداختی
صورت او دیدی و جان باختی
و سپس زمزمه کرد:
«به خدا سوگند برای عمویت سخت است که تو او را بخوانی ولی نتواند تو را نجات دهد ...» ...
الا لعنة الله علی القوم الظالمین و سیعلم الذین ظلموا أی منقلب ینقلبون.
*****
منابع اصلی:
1. سید بن طاووس؛ اللهوف فی قتلی الطفوف؛ قم: منشورات الرضی، 1364.
2. شیخ عباس قمی؛ نفس المهموم؛ ترجمه و تحقیق علامه ابوالحسن شعرانی؛ قم: انتشارات ذوی‌القربی، 1378.
3. محمد بن جریر طبری؛ تاریخ الامم و الملوک؛ بیروت: دارسویدان، بی‌تا؛ ج 5.
4. شیخ صدوق؛ أمالی؛ ترجمه آیةالله کمره‌ای؛ تهران: انتشارات کتابچی، 1370.
5. شیخ مفید؛ الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد؛ قم: انتشارات کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، 1413 ق..

روضه شب هفتم علی‌اصغر (س)؛ داغی بر دل اهل بیت

مرسوم است که شب هفتم محرم، به در خانه «باب الحوائج کوچک کربلا» حضرت علی اصغر (س) می روند و روضه آن طفل شهید را می خوانند. شهیدی که به ظاهر، کودک است؛ ولی به واقع پیر عشق است.

حوریان محو رخ مه‌پاره‌ات
کهبه‌ی خیل ملک گهواره‌ات
گردش چشمان تو عشق‌آفرین
رشته‌ی قنداقه‌ات حبل المتین
زینت آغوش و دامان رباب
آینه گردان رویت آفتاب
عالم و آدم همه محتاج تو
بر سر دوش پدر معراج تو
بسته بر هر تار موی تو نجات
تشنه‌ی لب‌های تو آب حیات
کودکی، اما به معنا پیر عشق
روی دستان پدر، تفسیرِ عشق

تلخ‌ترین لحظات تاریخ نزدیک می شد؛ تمامی یاران و اصحاب امام حسین علیه السلام به میدان رفته و کشته شده بودند. در اردوگاه حق تنها دو مرد باقی مانده بود:

اباعبدالله الحسین علیه السلام و امام سجاد علیه السلام که آن روز به اراده الهی بیمار بود تا زنده بماند و رهبری امت را پس از امام حسین علیه السلام به دست بگیرد.

امام علیه السلام چون خویشتن را تنها و بی یاور دید آخرین حجت را بر مردم تمام کرد و بانگ برآورد:

«هل من ذاب یذب عن حرم رسول الله؟
هل من موحد یخاف الله فینا؟
هل من مغیث یرجو الله باغاثتنا؟
هل من معین یرجو ما عندالله فی اعانتنا؟»

یعنی:

«آیا مدافعی هست که از حریم رسول خدا دفاع کند؟
آیا یکتاپرستی هست که از خدا بترسد و ما را یاری دهد؟
آیا فریادرسی هست که به خاطر خدا ما را یاری رساند؟
آیا کسی هست که به خاطر روضه و رضوان الهی به نصرت ما بشتابد؟».

صدای این کمک خواهی امام که به خیمه‌ها رسید و بانوان دریافتند که

حسین دیگر یاوری ندارد، صدایشان به شیون و گریه بلند شد.
امام روی به خیمه‌ها کرد، شاید که زنان با دیدن او اندکی آرام گیرند؛ که ناگاه صدای فرزند شش ماهه‌اش «عبدالله بن الحسین» که به علی اصغر معروف بود را شنید که از شدت تشنگی می گریست.
علی اصغر طفلی شیرخواره بود؛ که نه آبی در خیمه‌ها بود تا وی را سیراب کنند، و نه مادرش «رباب» شیری در سینه داشت که به وی دهد.
امام علیه السلام قنداقه علی اصغر را در دست گرفت و به سوی دشمن رفت؛ در مقابل لشکر یزید ایستاد و فرمود:
«ای مردم!
اگر به من رحم نمی کنید بر این طفل ترحم نمایید ...» ...
اما گویی که بذر رحم بر دل سنگ آنان پاشیده نشده بود و تمامی رذالت دنیا در اعماق وجودشان ریشه دوانده بود؛ زیرا به جای آنکه فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله را به مشتی آب میهمان کنند، تیراندازی از بنی اسد (که گفته شده است «حرملة بن کاهل» بود) تیری در کمان نهاد و گلوی طفل را نشانه گرفت. ناگاه دستان و سینه امام علیه السلام به خون رنگین شد ... سر کوچک و گردن ظریف طفل شیرخواره را از بدن جدا شده بود ...
آتش عشق تو در من شعله‌ور بود ای پدر
پیش تیر عشق تو، قلبم سپر بود ای پدر
شد گلویم روی دستت ذبح، می دانی چرا؟
پیش تیر عشق تو، قلبم سپر بود ای پدر
امام علیه السلام دستان خود را از خون علی اصغر پر کرد و به آسمان پاشید و گفت:
«هون علی ما نزل بی انه بعین الله تحمل این مصیبت بر من آسان است چرا که خدای آن را می بیند» ... در همین حال، «حصین بن تمیم» تیر دیگری افکند که بر لبان مبارک امام علیه السلام نشست و خون از دهان حضرت جاری شد.
امام روی به آسمان کرد و اینگونه نیایش نمود:
«خدایا!
سوی تو شکایت می کنم از آنچه با من و برادران و فرزندان و خویشانم می کنند» ...
اصغر که به چهره ز عطش رنگ نداشت
یارای سخن با من دلتنگ نداشت
یا رب!
تو گواه باش، شش ماهه‌ی من
شد کشته‌ی ظلم و با کسی جنگ نداشت

آنگاه از سپاه دشمن دور شد؛ با شمشیرش قبر کوچکی کند؛ بدن علی اصغر را به خون او آغشته نمود؛ بر او نماز گزارد و جنازه کوچک را دفن کرد ...
به روایت منابع تاریخی، شهادت علی اصغر علیه السلام از سخت‌ترین و جانگدازترین مصیبتها در نزد ائمه بوده است. «عقبة بن بشیر اسدی» می گوید امام باقر علیه السلام به من فرمود:
«ما از شما بنی اسد خونی طلب داریم!» و سپس داستان ذبح شدن علی اصغر را بر من خواند.
همچنین آورده‌اند که پس از قیام «مختار بن ابی عبیده ثقفی» هنگامی که خبر انتقام از قاتلان کربلا را به امام سجاد علیه السلام رساندند آن حضرت سوال کرد:
«بر سر حرمله چه آمد؟».
این نمونه‌ها، نشان دهنده آن است که این داغ چگونه بر دل اهل بیت علیه السلام مانده است ...
و این داغ بر دل ما نیز هست؛ و بر دل انسانیت نیز؛ تا زمانی که مهدی آل‌محمد (عج) قیام کند و انتقام از ظالمان بستاند ...
الا لعنة الله علی القوم الظالمین و سیعلم الذین ظلموا أی منقلب ینقلبون.
*****
منابع اصلی:
1. شیخ عباس قمی؛ نفس المهموم؛ ترجمه و تحقیق علامه ابوالحسن شعرانی؛ قم: انتشارات ذوی القربی، 1378.
2. سید بن طاووس؛ اللهوف فی قتلی الطفوف؛ قم: منشورات الرضی، 1364.
3. شیخ عباس قمی؛ سفینة البحار؛ مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، 1418 ق.؛ ج 1.

براستی که زمین و زمان، اصحابی باوفاتر از یاران حسین علیه السلام به خود ندیده‌اند؛ کسانی که تا زنده بودند نگذاشتند که اهل بیت پیامبر علیه السلام پای به میدان گذارند ... اما لختی، بعد از آنکه آخرین آنان در خون خویش غلتید، زمان آن رسید که جوانان بنی هاشم نیز به مسلخ عشق روانه شوند.
(علی بن الحسین) فرزند آن حضرت از «لیلا بنت ابی مره بن عروه بن مسعود» معروف به علی‌اکبر، اولین نفر از خاندان امام علیه السلام بود که اجازه گرفت به میدان برود.
علی اکبر علیه السلام چه ازطرف پدری و چه از طرف مادری، به شریف‌ترین مردم نسب می رساند:
پدر و اجداد پدری وی که نیاز به معرفی ندارد. اما از جانب مادر، پدربزرگ مادری وی یعنی «عروه بن مسعود ثقفی» کسی بود که در راه تبلیغ دین اسلام به شهادت رسید و پیامبر صلی الله علیه و آله در وصفش فرمود:
«من عیسی بن مریم را مشاهده کردم و عروه بن مسعود از همه کس به او شبیه‌تر است»؛ و نیز او را یکی از چهار مهتر عرب برشمرد.
علی اکبر به غایت نیکو سیرت و بسیار خوش صورت بود و به دلیل شباهت فراوان به پیامبر صلی الله علیه و آله، هر گاه اصحاب دلشان برای پیامبر صلی الله علیه و آله تنگ می شد به وی نگاه می کردند.
تنها دانستن ماجرای زیر، معرفت امام گونه وی را بر ما معلوم می کند:
در یکی از روزهایی که کاروان عشق از مکه به سوی کربلا در حرکت بود، هنگامیکه نزدیکی ظهر در یکی از منازل اتراق کرده بودند، امام علیه السلام به خواب سبکی فرو رفت و پس از لختی سر بر آورد و فرمود:
«هاتفی دیدم که ندا می داد:
شما می روید و مرگ به دنبال شما در حرکت است». علی اکبر (س) به امام علیه السلام عرض کرد:
«پدر جان!
آیا ما بر حق نیستیم؟»
امام علیه السلام پاسخ داد:
«چرا پسرم، به خدا سوگند که ما بر حقیم». علی اکبر(س) با رشادت گفت:
«پس از مرگ هراسی نداریم» امام علیه السلام را احساسی از تحسین فرا گرفت و فرمود:
«پسرم!

خدا بهترین جزایی که می تواند از پدری به فرزندش بدهد را به تو عطا نماید».
اما روز عاشورا ...
سیره امام حسین علیه السلام آنگونه بود که از روی رحم و شفقت، به کسانی که اذن میدان رفتن می گرفتند، در ابتدا اذن نمی داد.
اما این بار تفاوت داشت. به محض آنکه علی اکبر اجازه خواست، امام به وی اذن داد ... و این سنت رسول الله صلی الله علیه و آله بود.
ایشان بر خلاف رهبران دیگر که نزدیکان خویش را از معرکه دور می دارند در غزوات هر کس که به او صلی الله علیه و آله نزدیک‌تر بود را قبل از دیگران به جنگ می فرستاد.
حسین علیه السلام سپس نگاهی ناامیدانه بر قد و بالای فرزند رشیدش کرد و آنگاه چشم به زیر انداخت و گریست ...
گمان مدار که گفتم برو، دل از تو بریدم
نفس شمرده زدم همرهت پیاده دویدم
دلم به پیش تو، جان در قفات، دیده به قامت
خدای داند و دل شاهد است من چه کشیدم
امام علیه السلام پس از آنکه علی‌اکبر را روانه میدان ساخت، انگشت به آسمان بلند کرد و محاسن مبارک را به دست گرفت و اینگونه با خدای خویش راز ونیاز نمود:
«ای خدا!
شاهد باش که جوانی برای جنگ با این قوم به سوی آنان رفت که شبیه ترین مردم در خلقت و خوی و گفتار، به رسول الله صلی الله علیه و آله است که هرگاه مشتاق دیدار رسول صلی الله علیه و آله تو می شدیم به صورت وی نگاه می کردیم».
شه عشاق، خلاق محاسن
به کف بگرفت آن نیکو محاسن
به آه و ناله گفت:
ای داور من
سوی میدان کین شد اکبر من
به خلق و خوی آن رفتار و کردار
بُد این نورسته همچون «شاه مختار»
آنگاه این آیه را قرائت کرد:
«ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم وآل عمران علی العالمین ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم» یعنی «خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برتری داد؛ آنها فرزندان (و دودمانی) بودند که (از نظر پاکی و تقوا و فضیلت) بعضی از بعض دیگر گرفته شده بودند و

خداوند، شنوا و دانا است».
علی‌اکبر به سوی سپاه دشمن تاخت و رجز خوانان جنگی سخت کرد و بسیاری از سپاهیان یزید را به خاک انداخت.
کم‌کم تشنگی و زخم‌های متعدد، می رفت که تاب و توان از کف اکبر برباید که یکی دشمنان ضربه‌ای بر سر آن حضرت وارد آورد. خون صورت وی را پوشاند و او را از پای درآورد. علی اکبر دست دور گردن اسب حلقه کرد تا بر زمین نیفتد و اسب در ازدحام دشمن و دشنه، به جای آنکه وی را به سوی خیمه‌گاه باز گرداند به قلب دشمن برد. دژخیمان یزیدی دور اسب را گرفتند و از هر سوی بر پیکرش شمشیر وارد آوردند آنگونه که نوشته‌اند بدنش ریز ریز (اربا اربا) گردید.
اینجا بود که علی‌اکبر، پدر را صدا کرد که:
«یا ابتاه علیک منی الاسلام هذا جدی رسول الله ...
پدرجان، خداحافظ، این جدم رسول الله صلی الله علیه و آله است که به بالینم آمده و جامی پر از آب به من می نوشاند» ...
امام علیه السلام به سرعت خود را به پیکر اکبر رساند و صورت به صورت وی گذاشت و فرمود:
«علی الدنیا بعدک العفا بعد از تو ای پسرم اف بر این دنیا باد» ...
دو چشم خویش بگشا و سؤال کن که بگویم
ز خیمه تا سرِ نعش تو من چگونه رسیدم
آنگاه مطابق زیارت مروی از امام صادق علیه السلام مشتی از خون وی را به آسمان پرتاب کرد و شگفت آنکه قطره ای از آن به زمین برنگشت ...
حضرت زینب (س) که این صحنه را دید شتابان از خیمه‌ها بیرون آمد در حالی که فریاد می زد:
«یا اخیاه و یابن اخیاه
وای برادرکم و ای وای بر فرزند برادرم»
و خود را بر پیکر علی اکبر افکند.
امام علیه السلام وی را گرفت و به خیمه‌ها بازگرداند و به جوانان فرمود:
«برادر خویش را بردارید و به خیمه‌ها برسانید» ...
آری!
امام علیه السلام تمامی شهدا و کشتگان را خود به خیمه‌ها می آورد؛ به جز آن دو کشته که با شهادتشان کمر او را شکستند؛ پسرش علی‌اکبر (س)؛ و برادرش ابوالفضل العباس (س) ...
الا لعنة الله علی القوم الظالمین و سیعلم الذین ظلموا أی منقلب ینقلبون.
*****
منابع اصلی:
1. سید بن طاووس؛ اللهوف فی قتلی الطفوف؛ قم: منشورات الرضی،

.1364
.2
شیخ عباس قمی؛ نفس المهموم؛ ترجمه و تحقیق علامه ابوالحسن شعرانی؛ قم: انتشارات ذوی‌القربی، 1378.

روضه شب نهم مصیبت ساقی لب تشنگان

ابوالفضل العباس، جوانی زیبا و رشید بود که از شدت زیبایی، به او قمر بنی هاشم (ماه هاشمیان) می گفتند و از شدت رشادت هنگامی که بر اسب می نشست پایش به زمین می رسید. وی به دلیل شجاعت و جنگاوری بی همتا که داشت، علمدار امام حسین علیه السلام بود و هنگامی که امام علیه السلام لشگر کم تعداد خود را آماده جنگ می کر، پرچم را به او سپرد. شجاعت و دلاوری عباس علیه السلام ریشه در آباء و اجداد او داشت؛ که از پدر به اسد الله الغالب علی بن ابی طالب علیه السلام نسب می رساند و از جانب مادر به بنی کلاب که شجاع ترین عرب بودند.

ای حرمت قبله حاجات ما
یاد تو تسبیح و مناجات ما
تاجِ شهیدانِ همه عالمی
دست علی، ماهِ بنی هاشمی
ماه کجا؟
روی دلارام تو؟
سرو کجا؟
قامت رعنای تو؟
شمع شده، آب شده، سوخته
روح ادب را ادب آموخته

منابع معتبر تاریخی آورده‌اند که حضرت فاطمه (س) اندکی پیش از شهادتش به امیرالمؤمنین علی علیه السلام وصیت فرمود که:
چند روز پس از رحلت وی، ازدواج کند.
پس از آنکه حضرت زهرا (س) به شهادت رسید و اتفاقات تلخ پس از آن سپری گشت، حضرت علی علیه السلام از برادر خویش عقیل که مردی نسب شناس بود و خصوصیات خانواده های حجاز و نیز اخبار و تاریخ عرب را بخوبی می شناخت، خواست زنی برای او انتخاب کند که در خاندانی بزرگ و شجاع متولد شده باشد و فرزندی دلیر و جنگجو برای وی به دنیا آورد.
عقیل نیز فاطمه بنت حزام بن خالد از بنی کلاب را برای آن حضرت انتخاب کرد و گفت:
«در بین عرب، شجاع تر و جنگاورتر از پدران او وجود ندارد». امیر المومنین علیه السلام او را از پدرش خواستگاری و با او ازدواج کرد و فاطمه چهار پسر دلاور به نامهای «عباس»، «عبدالله»، «جعفر» و

«عثمان» برای آن حضرت به دنیا آورد؛ و از این روی به «ام البنین» مشهور گشت.
شاید آن زمان، کسی دلیل این تصمیم و انتخاب حضرت را نمی دانست ولی در آن هنگام که در کربلا، حسین علیه السلام بی یار و یاور شد و این برادران شجاع و بویژه علمدار کربلا ابوالفضل العباس (ع)، یک به یک در راه او جانبازی کردند، کرامت علوی آشکار گردید.
روز نهم محرم «شمربن ذی الجوش» از سوی عبیدالله بن زیاد مامور شد که اگر «عمربن سعد» از دستور سرپیچی کرد، خود فرماندهی را برعهده بگیرد و به امام علیه السلام حمله کند.
وی که از قبیله «فاطمه‌ام البنین» بود و نسبت دوری با حضرت عباس علیه السلام و برادرانش داشت امان نامه ای از عبیدالله گرفت تا به خیال خود آنان را از حسین علیه السلام جدا کند و هم، باعث ضعف امام علیه السلام گردد و هم جان بستگانش را نجات دهد!
شمر در واپسین ساعات روز نهم محرم به نزدیکی خیمه های امام علیه السلام آمد و فریاد زد «خواهرزادگان من کجا هستند؟»
عباس، عبدالله، جعفر و عثمان بیرون آمدند و گفتند:
«چه می خواهی؟»
شمر گفت:
«برایتان امان نامه آورده ام. شما در امانید!» چهار جوان پاسخ دادند:
«لعنت بر تو و بر امان تو.
آیا ما را امان می دهی و فرزند پیغمبر در امان نباشد؟!
...» و عباس بانگ برآورد:
«دستت بریده باد که چه بد امانی آورده ای!، ای دشمن خدا، آیا می گویی برادر و سرور خود حسین پسر فاطمه را رها کنیم و در فرمان لعینان و لعین زادگان در آییم؟».
شمر خشمناک به لشگر دشمن بازگشت.
عصر عاشورا، هنگامی رسید که تمامی اصحاب و خاندان امام علیه السلام به شهادت رسیدند و فقط حسین و عباس -علیهما السلام- باقی مانده بودند. عباس چون تنهایی برادر را دید، نزد امام آمد و گفت:
«ای برادر!
آیا رخصت می دهی به جهاد روم؟»
امام سخت بگریست و گفت:
«برادرم!
تو علمدار منی و اگر بروی کاروان پراکنده می شود». عباس پاسخ داد:
«سینه‌ام تنگ شده و از زندگی بیزارم و می خواهم از این منافقین خونخواهی کنم». عباس از سوی لشکر دشمن رفت و آنان را نصیحت و

تحذیر کرد ولی در دل سنگ آنان اثری نگذاشت.
پس به سوی خیمه‌ها آمد و خبر به برادر داد.
در همین حین صدای دلخراش کودکان را شنید که از تشنگی فریاد می زدند:
«العطش، العطش».
سپس بر اسب نشست، نیزه و مشک برداشت و رجزخوانان آهنگ فرات کرد در حالی که می خواند:
لا ارهب الموت اذا الموت زقا
حتی اواری فی المصالیت لقا
نفسی لنفس المصطفی الطهر وقا
انی انا العباس اغدو بالسقا
ولا اخاف الشر یوم الملتقی
یعنی:
از مرگ نمی ترسم هنگامی که بانگ زند
تا وقتی که میان مردان کارآزموده افتاده و به خاک پوشیده شوم
جان من، بلاگردان جان پاک مصطفی است
من عباس هستم با مشک می آیم
و روز نبرد از شر نمی ترسم
چهار هزار نفر دور او را گرفتند و به سوی او تیر می انداختند تا مانع رسیدن وی به آب شوند.
پس از ساعتها تشنگی و جنگ، عطش بر تمام وجودش چنگ انداخته بود.
آب از زیر پای اسب روان بود و عباس را به خود می خواند. عباس مشتها را پر از آب کرد و به لب نزدیک نمود تا بیاشامد، اما به یاد تشنگی حسین علیه السلام و اهل بیت او افتاد. آب از کف بریخت، مشک را پر کرد، بر دوش راست انداخت و مرکب را به طرف خیمه‌ها تازاند.
لشگر دشمن برای آنکه همین چند جرعه آب به کام کودکان رسول الله نرسد راه را بر او گرفتند و از هر طرف بر او حمله کردند.
عباس با آنها پیکار می کرد تا اینکه یکی از لشگریان با شمشیر دست راست وی را قطع کرد.
عباس قهرمان فریاد برآورد:
والله ان قطعتموا یمینی
انی احامی ابدا عن دینی
و عن امام صادق الیقین
نجل النبی الطاهر الامین
یعنی:
به خدا سوگند حتی اگر دست راستم را قطع کنید

تا ابد از آیینم دفاع خواهم کرد
و از امامی که صادق الیقین است
همان فرزند پیامبر پاک و امین
آنگاه مشک را به دوش چپ انداخت و شمشیر به دست چپ گرفت و از بین دشمن به راه خود ادامه داد که ناگهان، تیغی بر دست چپ حضرت وارد شد و آن را نیز قطع کرد.
اما غریو شیر حیدر آسمان را پر کرد که:
یا نفس لا تخشَی من الکفار
و ابشری برحمة الجبار
مع النبی السید المختار
قد قطعوا ببغیهم یساری
فاصلهم یا رب حر النار
یعنی:
ای نفس!
از کافران هراس به دل راه مده
و مژده باد بر تو که شایسته رحمت خداوند دستگیر شدی
در سایه پیامبر بزرگ صاحب اختیار
(خداوندا) دشمنان، با شقاوت دست چپم را نیز قطع کردند
پس ای خدا، آنان را به آتش خشمت دچار کن
عباس ناامید نشد و مشک را به دندان گرفت تا به خیمه رساند.
ای مشک!
تو لا اقل وفاداری کن
من دست ندارم، تو مرا یاری کن
من وعده‌ی آبِ تو به اصغر دادم
یک جرعه برای او نگهداری کن
اما تیر بعدی مشک را از هم درید و آبها را بر زمین داغ کربلا ریخت تا عباس علیه السلام دیگر مأیوس شود.
ای مشک!
نگه کن تو به بالای سَرم
(زهرا) ست نشسته، آبروداری کن
لختی بعد، تیری به سینه مبارک حضرت علیه السلام نشست و وی را از اسب به زیر انداخت، تا کار تمام شود و لب تشنکان بی ساقی و حسین علیه السلام بی علمدار گردد.
سرانجام یکی از لشگریان دشمن به پیکر نازنین حضرت حمله کرد و با عمود آهنین بر فرق عباس زد که سر او- مانند فرق مبارک پدرش علی (ع)- شکافت و بر زمین افتاد و فریاد زد:

«یا ابا عبدالله علیک منی السلام برادرم خداحافظ».
امام علیه السلام خود را به پیکر بی دست برادر رساند و چون وی را دید که به شهادت رسیده است، فرمود:
«الان آن کسر ظهری و قلت حیلتی اکنون کمرم شکست و راه چاره بر من بسته شد» ...
الا لعنة الله علی القوم الظالمین و سیعلم الذین ظلموا أی منقلب ینقلبون.
*****
منابع اصلی:
1. سید محسن امین؛ اعیان الشیعة؛ بیروت: دارالتعارف للمطبوعات، 1403 ق..
2. سید بن طاووس؛ اللهوف فی قتلی الطفوف؛ قم: منشورات الرضی، 1364.
3. شیخ عباس قمی؛ نفس المهموم؛ ترجمه و تحقیق علامه ابوالحسن شعرانی؛ قم: انتشارات ذوی‌القربی، 1378.

روضه شب عاشورا ذکر مصائب امام حسین (ع)

شب عاشورا بود و خیمه گاه حق در تب و تاب. در عصر روز تاسوعا «شمر بن ذی الجوشن» به همراه هزاران نفر نیروی کمکی به صحرای کربلا رسید و «عمر بن سعد» را برای حمله به امام علیه السلام تحت فشار قرار داد.
عمر سعد دستور حمله را صادر کرد.
صدای همهمه لشگر که به گوش امام حسین علیه السلام رسید، برادرش عباس (س) را صدا کرد و به همراه چند تن از بزرگان کوفه که خود را به کاروان حق رسانده بودند به نزد دشمن فرستاد تا از قصد آنان آگاه شود.
حضرت ابوالفضل (س) بازگشت و به برادر عرضه داشت که دشمن آمده است تا یکی از این دو کار را انجام دهد:
یا اخذ بیعت یا آغاز جنگ.
امام فرمود:
«بیعت با یزید که هرگز؛ اما درباره جنگ اگر می توانی برو و امشب را از آنان مهلت بگیر و نبرد را به فردا موکول کن؛ تا نماز و قرآن بخوانیم. به خدا سوگند که من عبادت خدا را بسیار دوست می دارم».
فرماندهان یزیدی، ابتدا پیشنهاد حضرت را قبول نکردند؛ اما یکی از آنان دیگران را ملامت کرد که:
«وای بر شما!
اگر در جنگ با کفار، آنان یک شب از ما مهلت بخواهند درخواستشان را اجابت می کنیم. چگونه است که به پسر پیغمبر شبی را رخصت نمی دهید؟»
...
و اینگونه بود که شب عاشقانِ بی دل آغاز شد ...

روز تاسوعا گذشت و شب رسید
تشنه کامان جانشان بر لب رسید
بسته بود آب و حرم بی تاب بود
دیده‌ی طفلان به راه آب بود
سینه‌ها از فرط بی آبی کباب
بود ذکر تشنه کامان آب، آب
گرچه بود از تشنگی لبها کبود
مادران را با عطش کاری نبود
مادران در ماتم فرزندها
دل پریشان در غم دلبندها

بهر اسماعیل های فاطمه
هاجران، بی زمزم و بی زمزمه
بود چشم مادرانِ پر ز درد
اشک ریزان، بهر فردای نبرد
بود گریان، چشمِ پر خونِ رباب
بهر آن شش ماهه‌ی بی تابِ آب
وای اگر فردا، گهِ ماتم شود
تارِ مویی زین عزیزان کم شود
وای اگر «اکبر» سرش گردد جدا
وای اگر در خون شود خونِ خدا
ای سپیده !
جلوه بعد از شب نکن
ای فلک !
خون بر دل «زینب» نکن
اما سپیده عاشورا دمید ... و سواران عشق، یک به یک پای به مسلخ نهادند ...
و بالاخره می رفت که تلخ ترین لحظات تاریخ فرا رسد ...
آری !
عصر عاشورا شد؛ و زمین کربلا غرق در نیزه و شمشیر و جنازه. از سپاه کوچک حق چیزی باقی نمانده بود اما هزاران هزار گرگ گرسنه همچنان در لشگر شیطان منتظر طعمه بودند.
دیگر کسی برای حسین (ع) باقی نبود.
«حبیب»، «زهیر»، «بریر»، «حر» و دیگر اصحاب به شهادت رسیده بودند. «اکبر»، «قاسم»، «عون»، «جعفر» و بقیه جوانان بنی هاشم و حتی «اصغر شش ماهه» نیز جان خود را فدای اسلام کرده بودند؛ و «عباس»، بی سر و دست، دور از خیمه‌ها به دیدار خدای خویش رفته بود.
حسین علیه السلام به این سو و آن سو نظر افکند.
در تمامی دشت پهناور، حتی یک نفر نبود تا از او و حریم رسول خدا صلی الله علیه و آله دفاع کند.
امام علیه السلام به خیمه گاه آمد تا با بانوان اهل بیت وداع کند.
صحنه ای دلخراش و جانسوز بود.
کودکان و دخترکان دور امام را گرفته بودند و نمی دانستند آخرین کلام را چگونه بگویند. «سکینه» دختر امام علیه السلام فریاد زد:
«پدر جان !
آیا تن به مرگ دادی و دل بر رحیل نهادی؟»
امام پاسخ داد:

«چگونه تن به مرگ ندهد کسی که یار و یاوری ندارد؟»
پس صدای به گریه بلند شد.
امام آنان را ساکت کرد و به آنها وصیت نمود و سپس ودایع امامت و مواریث پیامبران را به علی بن الحسین السجاد علیه السلام که سخت بیمار بود سپرد و به سوی میدان رهسپار شد.
امام علیه السلام با وجود تنهایی و تشنگی، با هزاران هزار سپاهی دشمن جنگی دلاورانه کرد.
گاه به میمنه لشگر (سمت راست لشگر دشمن) حمله می کرد و می خواند:
الموت خیر من رکوب العار
و العار اولی من دخول النار
یعنی:
مرگ بهتر از پذیرفتن ننگ است
و ننگ سزاوارتر از آتش جهنم است.
سپس به میسره لشگر (جناح چپ لشگر) حمله می کرد و میخواند:
انا الحسین بن علی
آلیت ان لا انثنی
احمی عیالات ابی
امضی علی دین النبی
یعنی:
من حسین پسر علی هستم
که هیچگاه سازش نخواهم کرد
از حریم پدرم دفاع میکنم
و بر طریقت پیامبر ره می سپارم.
یکی از اهل کوفه روایت کرده است:
«من ندیدم کسی را که اینهمه دشمن بسیار بر او بتازد و فرزندان و یارانش کشته شده باشد اما اینگونه شجاع و پر جرأت باشد.
مردان سپاه بر او میتاختند اما او با شمشیر بر آنان حمله میکرد و لشکر را مانند گله بزی که شیری درنده در آن افتاده باشد پراکنده و تار و مار می ساخت، سپس به جای خویش باز می گشت و می گفت:
لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم.
در منابع تاریخی آورده‌اند که آن حضرت نزدیک به 2000 نفر از سپاه یزید را کشت، تا اینکه عمر سعد بر لشکریانش فریاد کشید:
«وای بر شما!
آیا میدانید با چه کسی کارزار می کنید؟
این فرزند علی و پسر کشنده قهرمانان عرب است. دسته جمعی و از

تمامی جهات بر او حمله کنید» و به چهار هزار تیر انداز سپاه دستور داد که از هر سوی بر امام علیه السلام تیر ببارند، و عده ای نیز با سنگ به حضرت حمله آوردند.
در برخی روایات آمده است که از شدت اصابت تیر، بدن امام مظلوم، همانند بدن خارپشت شده بود، و پس از شهادت، بیش از 1000 زخم بر تن امام شمردند که 32 ضربه آن، غیر از زخم تیر بود.
امام علیه السلام کشته و مجروح و خسته، اندکی ایستاد تا نفسی تازه کند و دمی از خستگی جنگ بیاساید. در این لحظه یکی از دشمنان سنگی زد که به پیشانی حضرت اصابت کرد و خون بر صورت وی جاری شد.
امام خواست آن خون را پاک کند که تیری سه شاخه و زهر آلود بر سینه و قلب حضرت نشست.
امام گفت:
«بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله»
و سر به سوی آسمان بلند کرد و گفت:
«خدایا تو می دانی این قوم مردی را می کشند که روی زمین پسر پیغمبری غیر از او نیست».

به مرکز باز شد سلطان ابرار
که آساید دمی از رزم و پیکار
فلک، سنگی از دست دشمن
به پیشانی وجه اللهِ احسن
که گلگون گشت روی عشقِ سرمد
چو در روز احد، روی محمد
به دامان کرامت خواست آن شاه
که خون از چهره بزداید، بناگاه
یکی الماس وش تیری ز لشگر
گرفت اندر دل شه جای، تا پر
که از پشتِ پناه اهل ایمان
عیان گردید زهر آلود پیکان

آنگاه تیر را گرفت و از پشت بیرون کشید خون مانند ناودان بیرون جست، پس امام دست خود را از آن خون پر کرد و به سوی آسمان پاشید. حاضران می گویند حتی یک قطره از آن خون به زمین برنگشت و از آن لحظه، آسمان کربلا سرخ شد.
سپس دوباره دست خود را از آن خون پر کرد و صورت و محاسن خویش را با آن آغشته نمود و فرمود:
«جد خود رسول الله را اینچنین خضاب شده دیدار می کنم و از دست اینان به او شکایت می کنم».

عده ای از پیاده نظام دشمن، دور امام را گرفتند. یکی از آنان با شمشیر به آن حضرت زد که بر اثر آن، کلاه امام دریده شد و تیغ به سر مبارک وی رسید و خون روان گشت.
سپس «شمر» با عده ای از سپاهیان دشمن به سوی خیمه گاه حمله کردند.
شمر خواست که آن خیمه‌ها را آتش زند، امام (ع)سر برداشت و چون این صحنه دید بانگ برآورد و آن جمله تاریخی خویش را بر زبان آورد که:
«وای برشما!
اگر دین ندارید و از روز رستاخیز نمی ترسید، لااقل در دنیا آزاده و جوانمرد باشید» آنگاه خطاب به فرماندهان لشگر یزید نهیب زد:
«اهل و عیال مرا از دست سرکشان و بی خردان خود حفظ کنید».
«شبث» خود را به شمر رساند و با تندی او را از این کار بر حذر داشت.
شمر خجالت کشید و به سپاهیانش دستور داد که از حرم دور شوید و به سوی خود حسین بروید که حریفی بزرگ و جوانمرد است.
در همین حین، «عبدالله» فرزند امام مجتبی علیه السلام که نوجوانی نابالغ بود از خیمه‌ها بیرون دوید تا از عموی خویش دفاع کند؛ اما وی نیز با وضعی دلخراش به شهادت رسید (و مصیبت آن در روضه شب پنجم گذشت).
سپاه دشمن به امام علیه السلام نزدیک شد و دایره محاصره را بر وی که از شدت زخمها و هرم تشنگی، تاب و توان نداشت تنگ تر و تنگ تر کرد.
(زرعه بن شریک) به حضرت نزدیک شد و شمشیری به دست چپ آن حضرت زد.
سپس شخصی دیگر، از پشت، تیغ بر شانه امام علیه السلام وارد آورد که حضرت از شدت آن ضربت، با صورت بر خاک افتاد.
این دو ملعون عقب نشستند، در حالی که امام افتان و خیزان بود؛ گاه به مشقت از جای برمی خاست ولی دوباره بر زمین می افتاد ...
«سنان بن انس» بر امام حمله کرد و با نیزه خویش بر پشت امام زد، آنقدر سخت که نوک نیزه از سینه حضرت بیرون آمد.
امام در گودال قتلگاه افتاد و واپسین راز و نیاز خود با خدای خویش را آغاز کرد.
و هر چه می گذشت زیباتر و برافروخته تر می شد ... یکی از راویان نوشته است:
«به خدا قسم، هیچ کشته به خون آغشته ای را نیکوتر و درخشنده روی تر از حسین ندیدم. ما برای کشتن وی رفته بودیم ولی رخسار و زیبایی هیئت او، اندیشه قتل وی را از یاد من برد».
دژخیمان، همچون گرگان گرسنه، دور امام حلقه زدند تا به خیال خود کار را

تمام و حق را برای همیشه ذبح نمایند.
زینب (س) که دیگر صدای تکبیر و لا حول و لا قوه‌ی امام را نمی شنید فهمید که ماه فاطمه در محاق رفته است؛ پس از خیمه‌ها بیرون دوید در حالی که شیون می کشید:
«وا اخاه، وا سیداه، وا اهل بیتاه!
ای کاش آسمان بر زمین می افتاد!
ای کاش کوهها خرد و پراکنده بر دشت می ریخت ...» و خود را به تلی (تپه ای) مشرف بر گودال رساند و آن صحنه دلخراش را مشاهده کرد.
وی با دیدن گرگانی که برای قتل امام در آنجا جمع شده بودند به «عمر سعد» نهیب زد:
«وای بر تو ای عمر!
آیا ابا عبدالله را می کشند و تو نگاه می کنی؟»
قطرات اشک عمر سعد بر گونه‌اش جاری شد اما پاسخی نداد و روی از زینب برگرداند. زینب (س) فریاد زد:
«وای بر شما!
آیا مسلمانی میان شما نیست؟»
هیچکس جواب نگفت.
شمر بر سر یارانش فریاد کشید:
«چرا این مرد را منتظر گذاشته اید؟!» و خواست که یکی از آنان کار را تمام کند.
«خولی بن یزید» با شتاب از اسب فرود آمد تا سر مبارک آن حضرت را جدا کند، اما تا به امام علیه السلام نزدیک شد بر خود لرزید و نتوانست.
شمر گفت:
«بازوی تو ناتوان باد!
چرا می لرزی؟»
آنگاه خود تیغ به دست گرفت و به همراه سنان برای بریدن رأس مطهر امام علیه السلام رهسپار شد ...

زیر خنجر بود، اما دیده باز
اشک او بر گونه، سرگرم نماز
اشک او می شست خونِ گونه را
شرمگین می کرد این گردونه را
مست بود و اشک دیده، باده اش
خاک گرم کربلا سجاده اش
در دل گودال کرد از بس سجود
شد ز فرط سجده چشمانش کبود
یک نفر «پهلو شکسته» در برش

کیست یارب این، به غیر از مادرش؟
مادرش آمد و لیکن مضطر است
بر گلوی تشنه‌ی او خنجر است
خنجر از بس بوسه زد بر حنجرش
رفت تا گردون صدای مادرش
الا لعنة الله علی القوم الظالمین و سیعلم الذین ظلموا أی منقلب ینقلبون.
*****

منابع اصلی:
1. سید بن طاووس؛ اللهوف فی قتلی الطفوف؛ قم: منشورات الرضی، 1364.
2. شیخ عباس قمی؛ نفس المهموم؛ ترجمه و تحقیق علامه ابوالحسن شعرانی؛ قم: انتشارات ذوی‌القربی، 1378.
3. اشعار قرمزرنگ، زبان حال هستند و سندیت قطعی ندارند. (و بر گرفته‌اند از جزوه آموزشی آداب مرثیه‌خوانی با عنوان طنین عشق؛ تهیه و تنظیم مرتضی وافی؛ قم: انتشارات شفق، 1380).

روضه شب یازدهم مصیبت شام غریبان

نمی‌دانم امشب باید از کدام غربت گفت؛ چه روضه‌ای خواند؛ و مصیبت کدامین غریب را بازگو نمود.
آیا از بدن پاره پاره حسین علیه السلام بگوییم که عریان در گودال قتلگاه افتاده است؟
یا از بدن عباس علمدار که نه سر در بدن دارد و نه دست؟
آیا از علی اکبر بگوییم که صورت پیامبرگونش را بر نیزه برافراشته اند؟
یا از علی اصغر شش ماهه که اینک در گهواره خاکی خویش به خواب ابدی رفته؟
آیا از یاران حسین علیه السلام بگوییم که غریبانه در گوشه گوشه میدان جان باخته اند؟
یا از کودکان حسین علیه السلام که غم یتیمی و اسیری، یکجا بر آنان وارد شده است؟
از غریبی بگوییم یا از مظلومیت؟
از وفا بگوییم یا از پیمان‌شکنی؟
از عطش بگوییم یا از آتش؟
از عشق بگوییم یا از زینب؟
خوب نامی بر قلم گذشت.. زینب ...
آری!
بگذار از زینب بگوییم؛ که کربلا، از اینجا به بعد، از آنِ زینب است و پیام کربلا، مرهون زینب.
بگذار از زینب بگوییم و از رنج‌های زینب. از زینب و از غصه‌های زینب. از زینب و از قصه‌های زینب. از زینب و از حماسه‌های زینب؛ و از زینب و از دل زینب ... و امان از دل زینب ...
اما از کدامین غم زینب بگوییم؟
از برادرانی که از دست داد؟
یا از برادر زادگانش که یک به یک به میدان رفتند و باز نگشتند؟
یا از پسرانش که جلوی چشمان گریانش ذبح شدند؟
اگر چه زینب «ام المصائب» است و از کودکی داغ‌های فراوان دیده ابتدا داغ بزرگ رحلت جدش پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سپس مصیبت شهادت مادر جوان و در جوانی فرق شکافته پدرش علی علیه السلام را دیده است و سپس جگر پاره پاره برادر معصومش حسن مجتبی را ... اما روزی مانند عاشورا نبود، و داغی مانند کربلا ...
قصه‌ی بی سر و سامانی من گوش کنید

دوستان، غصه‌ی تنهایی من گوش کنید
گر چه این قصه‌ی پر غصه به گفتن نتوان
نه به گفتن نتوان، بلکه شنفتن نتوان
دختر دخت نبی، «ام مصائب» نامم
کرده لبریز ز غم، ساقی گردون جامم
صبر، بی تاب شد از صبر و شکیبایی من
ناتوان شد خِرَد از درک و توانایی من
باغبانم من و یک سر شده غارت باغم
چرخ بگذاشته بس داغ به روی داغم
نه که چون جد عزیزی چو پیمبر دادم
پدر و مادر و فرزند و برادر دادم
پیشِ من، در پسِ در، مادرِ من آزردند
ریسمان بسته به مسجد، پدرم را بردند
من هم اِستاده و این منظره را می دیدم
مات و وحشت زده می دیدم و می لرزیدم
بود در سینه هنوز آتش داغ مادر
که فلک زهر دگر ریخت مرا سوخت جگر
دیدم آن تاج سرم را که دو تا گشته سرش
بسته خونِ سر او هاله به دورِ قمرش
بعد از آن بود دلم خوش که برادر دارم
به سرم سایه‌ی دو سرو صنوبر دارم
غافل از آنکه غم و دردِ من آغاز شده
به دلم تازه درِ غصه و غم باز شده
رفت از دست حسن گشت دلم خوش به حسین
شد مرا روح و روان، قوت دل، نور دو عین
بعد از آن واقعه‌ی کرب و بلا پیش آمد
راه جانبازی در راه خدا پیش آمد

حضرت زینب (س) از صبح تا عصر عاشورا، داغ پنج برادر، پنج برادرزاده، چهار پسر عمو و سه پسرش را مشاهده کرد و شهادت دهها تن دیگر از بستگان و یاران برادرش را دید؛ و شاید اینها همه در برابر رنج اسیری و در به دری که تازه از امشب آغاز شد بسیار اندک بود ...

روز طی گشت و نگویم که چه بر ما آمد
شب جانکاه و غم افزا و محن زا آمد
آن زمان کو که بگویم چه بدیدم آن شب
خارها بود که از پای کشیدم آن شب
چه بگویم چه شبی را به سحر آوردم

کوه غم شد دل و چون کوه به پای استادم
چون جنگ به پایان رسید و رأس مطهر حسین علیه السلام را از بدن جدا کردند؛ به لباس‌های پاره پاره آن حضرت نیز رحم نکردند و عمامه، پیراهن، شلوار و کفشهای امام علیه السلام را ربودند. شخصی به نام «بحدل» نیز هجوم آورد تا انگشتر حضرت را بدزدد اما بر اثر شدت جراحات و متورم شده انگشتان، نتوانست آن را بیرون آورد، پس خنجر کشید و انگشت مبارک را برید و انگشتر را درآورد ...
اسب امام، با سر و مویی خون آلود به سوی خیمه‌ها رفت. زنان و دختران اهل بیت علیه السلام با دیدن اسب خونین و بی سوار، فهمیدند که دیگر بی‌کس و یتیم شده‌اند و صدا به گریه و شیون بلند کردند.
«ام کلثوم» خواهر امام علیه السلام فریاد کشید:
«یا محمد!
یا علی!
یا جعفر!
یا حسن!
کجایید که ببینید با حسین چه کردند؟...»
پس لشکر دشمن به سوی حرم پیامبر صلی الله علیه و آله حمله کردند.
از یک سو این خیمه‌ها را آتش می زدند و از سوی دیگر هر آنچه می دیدند غارت می کردند.
آنان حتی به حجاب زنان نیز رحم نمی کردند و لباس‌های بانوان اهل بیت علیه السلام را می کشیدند و می بردند. زنان و دخترکان، سربرهنه و هراسان، از خیمه‌ها فرار می کردند در حالی که خار و خس بیابان، پای برهنه آنان را می درید ...
بانوان حرم، که از خیمه‌ها به سوی بیابان دویده بودند، ناگاه با گودال قتلگاه و پیکر بی‌سر حسین علیه السلام روبرو شدند.
راوی می گوید:
به خدا فراموش نمی کنم زینب دختر علی علیه السلام را که زاری می کرد و به آواز سوزناک می گفت:
«یا محمداه!
صلی علیک ملیک السماء، هذا حسین مُرمل بالدما مقطع الاعضاء، و بناتک سباتا، و إلی الله المشتکی ...» یعنی:
«یا محمد!
فرشتگان آسمان بر تو درود فرستند!
بنگر که این حسن توست، به خون آغشته، با اعضایی از هم جدا گشته.
بنگر که این دختران تو هستند، اسیر شده و در بیابان‌ها رها گشته. به خدا شکایت بریم، و به علی مرتضی و فاطمه زهرا و حمزه سیدالشهداء. یا

محمد!
این حسین توست که در این دشت افتاده، به دست زنازادگان کشته شده و باد صبا گرد و غبار بر پیکر او می پراکند.
ای اصحاب محمد!
برخیزید و ببینید که اینها فرزندان مصطفایند که اینگونه اسیر شده‌اند ...»
مویه زینب آنقدر دلخراش بود که دشمنان و دژخیمان را نیز گریان کرد.
آنگاه «سکینه» پیکر مبارک پدرش حسین علیه السلام را در آغوش گرفت و شروع به زاری کرد؛ تا اینکه جماعتی از اعراب چادر نشین ریختند او را کشیدند و از بدن پدر جدا کردند.
لشکریان یزید که به غارت خیمه‌ها مشغول شده بودند، به خیمه‌ای رسیدند که علی بن الحسین السجاد علیه السلام در آن بیمار و تب آلود افتاده بود.
«شمر بن ذی الجوشن» شمشیر کشید تا او را بکشد، اما عده‌ای از همراهانش به او نهیب زدند:
«آیا شرم نمی کنی و می خواهی این جوان بیمار را هم بکشی؟»
شمر گفت:
«فرمان امیر است که همه فرزندان حسین را بکشم». همراهان با شدت مانع وی شدند تا سرانجام دست از این کار برداشت ... و خداوند در زرهی از بیماری، جان ولی خویش را حفظ فرمود.
سپس دشمن دنی، رذالت و پستی خویش به منتها رساند؛ «عمر سعد» در بین لشگریانش فریاد کشید:
«چه کسی حاضر است که بر پیکر حسین، اسب بتازاند؟»
ده نفر که راویان شهادت داده‌اند هر ده، حرامزاده بودند حاضر شدند که این جنایت و وقاحت بزرگ را انجام دهند.
پس اسب‌ها را آماده کردند و آنان را بر پیکر بی‌سر و قطعه قطعه امام علیه السلام تازاندند؛ آنگونه که استخوان‌های سینه امام شکست و نرم شد ...
(ای قلم!
چگونه این جملات را می نگاری و از شدت مصیبت، خشک نمی شوی؟
ای دست!
چگونه می نویسی و نمی شکنی؟!) ...
اینک، حال زینب را تصور کنید ... از یک سو، شاهد این مصیبت‌های پی در پی و جانسوز است؛ از سوی دیگر باید مراقب فرزند بیمار برادر باشد؛ و از سوی دیگر باید دختران و زنان حرم را از بیابان‌ها جمع نماید و زیر خیمه‌های نیم سوخته گرد آورد ...
صحرای کربلا می رفت که تاریک و تاریک‌تر شود؛ و گرگان گرسنه، در جای جای آن به دنبال دخترکان و طفلان می دویدند تا شاید گوشواره‌ای از

گوش آنان بکشند یا خلخالی از پای آنان برباینـد ...
زینبا!
چه کشیدی آن شب، در آن شام سیاه غریبان ...
الا لعنة الله علی القوم الظالمین و سیعلم الذین ظلموا أی منقلب ینقلبون.
*****
منابع اصلی:
1. سید بن طاووس؛ اللهوف فی قتلی الطفوف؛ قم: منشورات الرضی، 1364.
2. شیخ عباس قمی؛ نفس المهموم؛ ترجمه و تحقیق علامه ابوالحسن شعرانی؛ قم: انتشارات ذوی‌القربی، 1378.
3. شیخ صدوق؛ أمالی؛ ترجمه آیةالله کمره‌ای؛ تهران: انتشارات کتابچی، 1370.

روضه شب دوازدهم مصیبت امام زین العابدین (ع)

امام علی بن الحسین علیه السلام ملقب به «سجاد»، «زین العابدین»، و «سید ساجدین»، در کربلا حدود 22 سال سن داشت.
آنچه باید بدان توجه فراوانی داشت اینکه آن حضرت، فقط در سفر همراه با کاروان امام حسین علیه السلام از مکه به کربلا، و در روزهای منتهی به عاشورا بیمار بود.
راز این امر هم آن زمان آشکار شد که تمامی فرزندان و اهل بیت امام علیه السلام حتی علی اصغر شش ماهه در روز عاشورا به شهادت رسیدند. در آن هنگام «شمر» با اراذلش به خیمه‌ها حمله کرد و می خواست آن حضرت را بکشد که یکی از لشگریان دشمن به نام «حمید بن مسلم» و نیز گفته‌اند خود «عمر بن سعد» بیماری حضرت را به شمر یادآور شد و با تلاش بسیار، مانع از شهادت ایشان گردید.
پس بیماری حضرت سجاد علیه السلام تنها منحصر به همان چند روز بود؛ و زشت است برای شیعه اهل بیت علیه السلام که این را نداند و از آن حضرت با القابی همچون «زین العابدین بیمار» یاد کند!
و اما بعد ...
فردای روز عاشورا «عمر بن سعد» جنازه‌های لشکر خویش را جمع کرد و بر آنان نماز خواند و دفن نمود؛ اما بدن امام حسین علیه السلام و اصحاب او را همچنان در بیابان باقی گذاشت.
سپس هر یک از قبایل کوفه و عرب، برای آنکه خود را نزد «ابن زیاد» عزیز کنند، سرهای مطهر شهداء را بین خود تقسیم کردند و آنها را بر نیزه زدند و آماده حرکت شدند.
آنگاه زنان و کودکان اهل بیت علیه السلام را بدون حجاب مناسب بر شتران و چارپایان بدون زین نشاندند و همچون اسرای کفار به سوی کوفه بردند.
چون ابن سعد با اسیران نزدیک کوفه رسید، مردم شهر برای تماشا جمع شده بودند. زنی از اهل کوفه که از بلندی بر اسیران مشرف بود پرسید:
«شما اسیران کدام طایفه‌اید؟»
گفتند:
«اسیران آل محمد!» آن زن فرود آمد و چادر، مقنعه و جامه‌هایی آورد تا زنان اهل بیت عصمت خود را بپوشانند.
اینک خود، حال امام سجاد علیه السلام را تصور کنید؛ از یک سو بیماری بر آن حضرت مستولی است و تب و ضعف بر آن حضرت فشار می آورد؛ از سوی دیگر غمِ از دست دادن پدر و برادران و عموها و عموزادگان قلبش

را می فشارد؛ از طرف دیگر سر بریده شهداء را در جلوی چشمانش دارد؛ و از همه سخت‌تر و دردناک‌تر اینکه امام این مظهر غیرت الهی عمه‌ها و خواهران خود را می بیند که با آن وضع در معرض دید خائنان و دشمنان هستند ...
پیش از ورود اسرا به دارالحکومه، رأس مطهر امام حسین علیه السلام را در مقابل ابن زیاد گذاشتند. وی عصایی از چوب خیزران به دست گرفته بود و با آن بر لب و دندان امام می زد.
این جسارت وی، اعتراض بسیاری از حاضران را برانگیخت. «زید بن ارقم» که صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله و از یاران امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ صفین بود و در آن هنگام پیرمرد شده بود به عبیدالله نهیب زد:
«چوب خود را بردار!
به خدا سوگند پیغمبر را دیدم که همین جای چوب تو را می بوسید» و سپس شروع به گریستن کرد.
ابن زیاد گفت:
«اگر نه این بود که پیرمردی خرف و دیوانه شده‌ای گردن تو را می زدم».
زید برخاست و در حالی که بیرون می رفت گفت:
«ای عرب!
از امروز بنده شدید. پسر فاطمه را کشتید و پسر مرجانه را امارت دادید. به خدا قسم نیکان شما را خواهد کشت و اشرار را به کار خواهد گرفت».
دیگر از کسانی که حضور داشت «انس بن مالک» بود که با دیدن سر مطهر امام علیه السلام و جسارت عبیدالله گریست و گفت:
«شبیه ترین مردم است به پیغمبر».
سپس اسرا را بر ابن زیاد وارد کردند.
وی هنگامی که امام سجاد علیه السلام را دید پرسید:
«کیستی؟»
فرمود:
«علی بن الحسین». آن ملعون گفت:
«مگر علی بن الحسین را خدا نکشت؟»
امام فرمود:
«برادری داشتم که علی نام داشت. مردم او را کشتند».
ابن زیاد گفت:
«خدا کشت» امام فرمود:
«الله یتوفی النفس حین موتها». ابن زیاد خشمگین شد و گفت:
«در پاسخ من دلیری می کنی و هنوز شجاعت داری؟
او را ببرید و گردن بزنید».

پس حضرت زینب گفت:
«ای پسر زیاد!
هر چه خون از ما ریختی بس است» و امام را در آغوش گرفت و فرمود:
«والله از او جدا نمی شوم. اگر می خواهی او را بکشی مرا نیز بکش».
ابن زیاد کمی به آن دو نگریست و گفت:
«عجبا که این زن دوست دارد با برادرزاده‌اش کشته شود!
او را رها کنید که با این بیماری که دارد خواهد مرد» ...
امام سجاد علیه السلام سپس رنج سفر به شام و غم اسیری و عذاب در دربار یزید را تحمل کرد ... و تا پایان عمر شریفش، همواره در اندوه مصیبت کربلا بود ...
روایت کرده‌اند که مردی بطّال و دلقک در مدینه زندگی می کرد که به هزل و مزاح خود مردم مدینه را می خنداند. وی روزی گفت:
«علی بن الحسین مرا درمانده و عاجز کرده است؛ چرا که هر چه تلاش کردم هیچ نتوانستم وی را به خنده افکنم».
امام سجاد علیه السلام در محرم سال 94 (یا 95) هجری، هنگامی که 57 سال داشت، با زهر یکی از فرزندان «عبدالملک مروان» مسموم شد و در بستر احتضار افتاد.
حضرت در این ایام، تمامی فرزندان خود را جمع کرد و فرزند بزرگ‌ﺵﻮﺟﺮﻫ«محمد بن علی علیه السلام» - که او نیز در مصیبت کربلا حضور داشت و در آن زمان کودکی 4 ساله بود – را وصی خود قرار داد و وی را «باقر» نامید و امر سایر فرزندان خود را به آن جناب واگذار کرد و به آنان موعظه و وصیت نمود.
سپس امام باقر را به سینه چسباند و فرمود:
«تو را وصیت می کنم به آنچه وصیت کرد مرا پدرم در هنگام شهادت خود و گفت که پدرش او را وصیت کرده بود به این وصیت در هنگام وفات خود که:
بر حذر باش از اینکه ستم کنی بر کسی که یاوری بر تو غیر از خداوند ندارد».
آورده‌اند که چون حضرت علیه السلام وفات کرد، تمامی مدینه در ماتمش عزادار گشت و مرد و زن و سیاه و سفید و صغیر و کبیر در مصیبتش نالان شدند و از زمین و آسمان آثار اندوه نمایان بود ...
الا لعنة الله علی القوم الظالمین و سیعلم الذین ظلموا أی منقلب ینقلبون.
*****
منابع اصلی:
1. شیخ عباس قمی؛ منتهی الآمال؛ با کوشش و تلخیص آیةالله رضا استادی؛ قم: دفتر نشر مصطفی، 1380.

2. سید بن طاووس؛ اللهوف فی قتلی الطفوف؛ قم: منشورات الرضی، 1364.
3. شیخ عباس قمی؛ نفس المهموم؛ ترجمه و تحقیق علامه ابوالحسن شعرانی؛ قم: انتشارات ذوی القربی، 1378.

اربعين

مقدمه آیت الله معرفت

(پژوهشی در بازگشت اهل بیت به کربلا) محمد امین پور امینی حسنین
بسمه تعالی اربعین حسینی یکی از پربحث‌ترین واقعه‌ی طف است، که از جوانب مختلف مورد تحقیق و بررسی محققان قرار گرفته و تاکنون آثار و دست آوردهای گران‌بهایی در این زمینه ارائه گردیده است و با حرکت زمان پژوهشهای ارزنده‌تر و جامع و کامل‌تری بهره‌ی جامعه‌ی پژوهشگران سخت‌کوش می گردد و از جمله‌ی این تحقیقات ارزنده، تحقیقی است که محقق فاضل و نستوه جناب عمدة الأعزة آقای محمد امین پورامینی از فضلای به نام حوزه‌ی علمیه‌ی قم انجام داده، و جدا قابل استفاده و بهره‌مندی حقیقت جویان قرار گرفته و در طلیعه‌ی تحقیقات دیگر ایشان مورد توجه می باشد.
وفقه الله لمرضاته و ایده بروحه، آمین. قم - محمد هادی معرفت 15 محرم 1424 ه

پیشگفتار

بسم الله الرحمن الرحیم نهضت حسینی از زوایای گوناگون قابل بررسی است، بررسی شرایط سیاسی اجتماعی آن روز و موشکافی جریانات بستر ساز قیام، نقش آفرینی بی‌نظیر سالار شهیدان حضرت امام حسین علیه‌السلام، وفاداری یاران، نقش اهل بیت پس از شهادت، تأثیرگذاری امام زین العابدین علیه‌السلام و زینب کبری علیهاالسلام در تداوم نهضت، الگو گشتن آن در راستای حرکت تاریخ و ده‌ها موضوع دیگر ذهن کاوشگران و اندیشه‌ی پژوهشگران را به خود مشغول ساخته و از دیرباز تاکنون هر یک به فراخور ظرفیت و استعداد و درک و برداشت خود مطالبی را گردآوری کرده و برخی به تحلیل مسائل پرداخته‌اند. از قرن اول تاکنون، ده‌ها تن از دانشمندان و مورخان، با نگارش کتاب مقتل الامام الحسین علیه‌السلام و یا در ضمن بحثهای تاریخی خود، فاجعه‌ی فراموش نشدنی کربلا را آورده و به ذکر وقایع آن برآمده‌اند. مسئله‌ی بازگشت اهل بیت علیهم‌السلام و از آن‌جا به مدینه، یکی از مسائل مهم تاریخ نهضت حسینی است و چون برخی مشکلات تاریخی به همراه دارد، هر سال به هنگامه‌ی ماه صفر و تجدید خاطره و یاد حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام در روز اربعین، بر سر زبانها می افتد و عده‌ای به چگونگی آن و برخی به نفی و اثبات آن می پردازند و عده‌ای ساکت و بی نظر از کنار آن می گذرند. از آن جایی که این رویداد بسیار پراهمیت است و عده‌ای از بزرگان درباره‌ی آن قلم زده‌اند، لذا ما را به نقد و بررسی نظرات و نگارش مطالبی پیرامون این مهم واداشت، امیدوارم که از نقطه نظرات صاحبنظران و انتقادات ایشان بهره‌مند شوم. محمد امین پور امینی
29 / صفر المظفر 1423 برابر با 12 اردیبهشت ماه 1381

شوق لقا

زیارت مرقد پاک قبر امام حسین علیه‌السلام دارای جایگاهی بلند و بسیار رفیع و از خصوصیات منحصر به فردی برخوردار است. در این بخش با بهره گیری از روایات، به زوایای گوناگون این بحث خواهیم پرداخت.

نخستین زائر امام حسین کیست؟

ابن نما حلی، از ابن عایشه روایت می کند که سلیمان بن قته‌ی عدوی، سه روز پس از شهادت امام حسین علیه‌السلام از کربلا عبور کرد و چون نگاهش بر جای قتلگاه ایشان افتاد، تکیه بر اسب عربی خود نمود و این ابیات را سرود:

مررت علی أبیات آل محمد
فلم أرها أمثالها یوم حلت
ألم تر أن الشمس أضحت مریضة
لفقد الحسین و البلاد اقشعرت
و کانوا رجاءا ثم أضحوا رزیة
لقد عظمت تلک الرزایا و جلت
و تسألنا قیس فنعطی فقرها
و تقتلنا قیس اذا النعل زلت
و عند غنی قطرة من دماءنا
سنطلبهم یوم بها حیث حلت
فلا یبعد الله الدیار و أهلها
و ان أصبحت منهم برغم تخلت
فان قتیل الطف من آل هاشم
أذل رقاب المسلمین فذلت
و قد أعولت تبکی النساء لفقده
و أنجمنا ناحت علیه و صلت [1].

ممکن است کسی بگوید که بنا بر این روایت، نخستین زائر را باید سلیمان بن قتة دانست؛ ولی این سخن با توجه به مطالب زیر، قابل پذیرش نیست:

1. تاکنون کسی او را به این عنوان نشناخته و نشناسانده است.

2. نقل با این خصوصیت را تنها ابن نما نقل کرده است؛ در حالی که برخی تاریخ نویسان، به ذکر مرثیه و اشعار او در کربلا بسنده نموده‌اند، بدون آن که زمان آن را معین سازند [2] و بیشتر ایشان تنها ابیات او را نقل کرده‌اند، بدون آن که به مکان و زمان آن تصریح نمایند. [3].

3. این روایت، ناظر به عبور سلیمان از کربلاست و این با عنوان زیارت فرق می کند؛ چون عبارتی که ابن نما آورده این است:

مر سلیمان بن قتة العدوی مولی بنی تمیم بکربلاء بعد قتل الحسین علیه‌السلام بثلاث، فنظر الی مصارعهم، فاتکأ علی فرس له عربیة، و أنشأ ...؛ سلیمان بن قته‌ی عدوی پس از گذشت سه روز از شهادت حسین علیه‌السلام از کربلا گذشت و به جایگاه شهادتشان نگاه افکند و در حالی

که به اسب عربی خود تکیه نموده بود، چنین سرود ... [4]. و عبور از آن مکان مقدس اعم از آن است که به قصد زیارت باشد یا نباشد و این غیر از عمل کسی است که به قصد زیارت قبر آن حضرت، رنج سفر را بر خود هموار سازد و عواقب این کار را به جان بخرد. با توجه به این مطلب، حال عبیدالله بن حر جعفی نیز روشن می شود، او که دعوت شخص امام حسین علیه‌السلام را برای یاری رسانی نپذیرفته بود و به گمان خود با زرنگی توانسته بود رعایت بی‌طرفی را نموده و از حضور در لشکر ابن زیاد نیز سرباز زند، پس از واقعه‌ی جانگداز کربلا، هنگامی که از سوی ابن زیاد بازخواست شد، بر جان خود ترسید و از کوفه فرار کرد و به کربلا آمد و با نهایت پشیمانی از یاری نرساندن به فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله اشعاری را سرود. [5] ولی باز نمی توان عنوان شریف «زائر» را بر او منطبق ساخت. افزون بر آن زمان حضور او را در کربلا دقیقا نمی دانیم. «زیارت» قبر حسین علیه‌السلام تنها پس از دفن جسد مطهر است، نه پیش از آن. و با این بیان، بنی أسد را که توفیق دفن اجساد مطهر را یافتند، نمی توان داخل در عنوان فوق دانست. با توجه به این مطالب، باید جابر بن عبدالله انصاری را نخستین کسی دانست که شرافت کسب این عنوان را پیدا نموده است؛ چون او کسی است که به قصد زیارت قبر سالار شهیدان، أباعبدالله الحسین علیه‌السلام، با توجه به کهولت سنی خود و با در نظر گرفتن شرایط بسیار سخت سیاسی روز، از مدینه به کربلا آمد؛ چنان که بسیاری از بزرگان به این مطلب تصریح نموده‌اند.

شیخ مفید می فرماید:

و فی الیوم العشرین منه - صفر - ... هو الیوم الذی ورد فیه جابر بن عبدالله الأنصاری صاحب رسول الله صلی الله علیه و آله و رضی الله تعالی عنه من المدینة الی کربلاء، لزیارة قبر سیدنا أبی عبدالله علیه‌السلام، فکان أول من زاره من الناس؛ بیستم ماه صفر، روزی است که جابر بن عبدالله انصاری، یار رسول خدا صلی الله علیه و آله، به قصد زیارت قبر حضرت أباعبدالله علیه‌السلام، از مدینه به کربلا رفت و او نخستین کسی است که به زیارت قبر آن حضرت شتافت. [6].

و این مطلب را بسیاری از عالمان و دانشمندان نقل کرده‌اند.

شیخ طوسی [7]، علامه‌ی حلی [8]، شیخ رضی الدین علی بن یوسف بن مطهر حلی [9]، شیخ کفعمی [10]، علامه‌ی مجلسی [11] محدث نوری از جمله‌ی این دانشمندانند.

*****

[1] مثیر الأحزان، ص 110

بحارالأنوار، ج 45، ص 293.

[2] تذکرة الخواص، ص 272؛

اللهوف، ص 233
ينابيع المودة، ج 3، ص 100.
[3] الطبقات الكبرى، (ترجمة الامام الحسين عليه‌السلام من القسم غير المطبوع)، ص 92
مقاتل الطالبيين، ص 121، أنساب الأشراف، ج 3، ص 420
المناقب، ج 4، ص 117
مروج الذهب، ج 3، ص 64
تهذيب الكمال، ج 6، ص 447
سير أعلام النبلاء، ج 3، ص 318
الاستيعاب، ج 1، ص 379
تهذيب ابن عساكر، ج 4، ص 345
البداية و النهاية، ج 8، ص 213؛ جواهر العقدين، ج 2، ص 33.
[4] مثير الأحزان، ص 110.
[5] سبط ابن جوزى در تذكرة الخواص، ص 270 اشعار وى را اين گونه آورده است:
يقول أمير غادر أى غادر
ألا كنت قاتلت الشهيد بن فاطمة
ونفسى على خذلانه و اعتزاله
و بيعة هذا الناكث العهد لائمة
فياندمى ألا أكون نصرته
ألا كل نفس لا تسدد نائمة
و انى على أن لم أكن من حماته
لذو حسرة ما ان تفارق لازمة
سقى الله أرواح الذين تآزروا
على نصره سقيا من الغيث دائمة
وقفت على أطلالهم و محالهم
فكاد الحشى ينفض و العين ساجمة
لعمرى لقد كانوا سراعا الى الوغى
مصاليت فى الهيجا حماة خضارمة
فان يقتلوا فى كل نفس بقية
على الأرض قد أضحت لذلک واجمة
و ما أن رأى الراؤن أفضل منهم
لدى الموت سادات و زهر قماقمة
أيقتلهم ظلما و يرجوا ودادنا
فدع خطة ليست لنا بملائمة
لعمرى لقد ارغمتمونا بقتلهم

فكم ناقم منا عليكم و ناقمة
أهم مرارا أن أسير بجحفل
الى فئة زاعت عن الحق ظالمة
فكفوا و الا زرتكم فى كتايب
أشد عليكم من زحوف الديالمة.
[6] مسار الشيعة، ص 46.
[7] مصباح المتهجد، ص 730.
[8] منهاج الصلاح، بنا بر نقل لؤلؤ و مرجان، ص 147.
[9] العدد القوية، ص 219، ص 11
بحارالأنوار، ج 98، ص 195.
[10] مصباح كفعمى، ص 489.
[11] بحارالأنوار، ج 101، ص 334.

جابر بن عبدالله، از شخصیتهای بسیار برجسته و محترم دنیای اسلام است که از موضع گیریهای بسیار خوب فکری و سیاسی برخوردار بوده است.
کشی، چنین روایت کرده است:
او از پیشتازان گرد آمده اطراف وجود امیرمؤمنان علیه‌السلام [1] و جزء گروه هفتاد نفر [2] و آخرین کس باقی مانده از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و از پیروان اهل بیت علیهم‌السلام بود.
او در حالی که عمامه‌ی سیاهی بر سر داشت، در مسجد می نشست و صدا می زد:
ای باقر العلم!
[3] و در حالی که تکیه بر عصایش زده بود، در کوچه‌های مدینه می گشت و می گفت:
علی خیر البشر؛ علی برترین بشر است. [4] و چون پیرمرد شده بود، حجاج کاری به او نداشت. [5]. محدث نوری می گوید:
او از پیشتازان گرد آمده‌ی اطراف وجود امیرمؤمنان علی علیه‌السلام و حامل سلام پیامبر صلی الله علیه و آله برای امام باقر علیه‌السلام و نخستین زائر قبر أباعبدالله الحسین علیه‌السلام و روایتگر خبر لوح (در بردارنده‌ی نص خداوند بر امامت امامان) بود و او تنها صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله بود که آن لوح را نزد فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام دیده بود.
او دارای مناقبی دیگر و فضایلی بی‌شمار بود.»
[6]. محدث قمی می گوید:
او صحابی و یار جلیل القدر پیامبر بود و پیوستگی او به اهل بیت علیهم‌السلام و جلالت او، مشهورتر از آن است که ذکر شود.
وی به سال 78 از دنیا رفت و روایاتی که دلالت بر فضل او نماید، بسیار است ... از أسد الغابة منقول است که او هجده جنگ را در رکاب پیامبر صلی الله علیه و آله، وجنگ صفین را در رکاب امیر مؤمنان علی علیه‌السلام حاضر شد و در آخر عمر کور گردید ... [7]. آیت الله خویی می نویسد:
او جنگ بدر [8] و هجده غزوه را همراه پیامبر صلی الله علیه و آله حاضر شد و از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و از بهترین یاران امیرمؤمنان و از جمله شرطة الخمیس بود.
وی از یاران امام حسن و امام حسین و امام سجاد و امام باقر علیهم‌السلام و جلیل القدر بود ... کلینی با سند صحیح خود از امام باقر علیه‌السلام این سخن را درباره‌ی وی روایت کرده است:

هیچ گاه جابر دروغ نگفته است. [9]. در این جا برخی فضایل و برجستگیهای زندگی جابر بن عبدالله انصاری را بر می‌شماریم [10]:
- او و پدرش هر دو از یاران رسول خدا بودند. [11] وی از اهل بیت رضوان، و از شاهدان شب دوم عقبه، و از حاضران در جنگ خندق و بیعت شجره بوده است. [12]. در جریان عقبه، او که کودکی بیش نبود، همراه پدر در جمله‌ی هفتاد تنی بود که در آن‌جا با رسول خدا صلی الله علیه و آله بیعت نمودند. [13]. - او کهنسالی است که از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرمؤمنان و امام حسن و امام حسین و امام زین العابدین و امام باقر علیهم‌السلام شمرده می شود [14] و به هنگام مرگ حدود 90 سال داشت. [15]. - او از راویانی است که عده‌ی زیادی از وی نقل حدیث نموده‌اند. برخی احادیث وی را تا 1540 روایت شمرده‌اند [16] و از این رو، از وی به عنوان کسی یاد می کنند که از جمله مکثرین در حدیث و حافظان سنن بوده است. [17]. - ابن عقده وی را منقطع به اهل بیت علیهم‌السلام معرفی نموده [18] و برقی او را از اصفیا می داند. [19]. - برجستگی علمی وی به حدی است که ذهبی او را فقیه و مفتی مدینه در زمان خود معرفی نموده [20] و مرحوم سید امین، وی را از اجلای مفسران می داند. [21].
*****
[1] اختیار معرفة الرجال، ج 1، ص 38، ح 78.
[2] همان، ج 1، ص 41، ح 87.
[3] همان، ج 1، ص 41، ح 88.
[4] همان، ج 1، ص 44، ح 93.
[5] همان، ج 2، ص 124، ح 195.
[6] مستدرک الوسائل، ج 3، ص 580 (الفائدة الخامسة من الخاتمة)، ترجمه‌ی جابر؛ سفینة البحار، ج 1، ص 141.
[7] سفینة البحار، ج 1، ص 141 - 140.
[8] عبدالله بن عماره بن قدح روایت کرده است که جابر تمامی مشاهد را جز جنگ بدر حاضر گردیده است ر. ک: تهذیب الکمال، ج 4، ص 448)، ولی این مسئله مورد اختلاف است، ابن اثیر تصریح می کند که برخی می گویند که وی در بدر نیز حاضر بوده است ر. ک: اسد الغابة، ج 1، ص 257)، و برخی روایات درکتابهای فریقین بر این مطلب دلالت دارد، از جمله شیخ طوسی به نقل از حضرت امام باقر علیه‌السلام درباره جابر نقل می کند که:
«او بدری، احدی، شجری ... بوده است» (ر. ک:
سفینة البحار، ج 1، ص 534) و بخاری نیز از جابر روایت کرده است که در روز بدر برای اصحاب آب می رسانده است

ر. ک: تاریخ البخاری، ج 2، ص 207، ح 2208
و کلبی نیز تصریح به حضور وی در جنگ بدر دارد
ر. ک: اعیان الشیعة، ج 4، ص 46.
[9] معجم رجال الحدیث، ج 4، ص 330، ش 2026
المفید من معجم رجال الحدیث، ص 100.
[10] تفصیل آن را در کتاب ما بعد شهادة الحسین علیه‌السلام اثر نگارنده مطالعه فرمایید.
[11] تهذیب الکمال، ج 4، ص 443.
[12] سیر اعلام النبلاء، ج 4، ص 336.
[13] کتاب الثقات، ج 3، ص 51
المعجم الکبیر، ج 2، ص 180، ح 1730 و 1731
مختصر تاریخ دمشق، ج 5، ص 375.
[14] اعیان الشیعة، ج 4، ص 46.
[15] سیر اعلام النبلاء، ج 4، ص 337.
[16] سیر اعلام النبلاء، ج 4، ص 339.
[17] اسد الغابة، ج 1، ص 257.
[18] تنقیح المقال، ج 1، ص 199.
[19] اعیان الشیعة، ج 4، ص 46.
[20] سیر اعلام النبلاء، ج 4، ص 336.
[21] اعیان الشیعة، ج 4، ص 336

بررسی شخصیت عطیة بن سعد عوفی

ابوحسن، عطیة بن سعد بن جناده‌ی عوفی، از دانشمندان به نام اسلامی و از مفسران قرآن کریم، شخصیتی است که توفیق همراهی جابر را در زیارت قبر أباعبدالله الحسین علیه‌السلام یافته است و می توان او را دومین زائر آن حضرت دانست. مرحوم محدث قمی می فرماید:
«عطیه‌ی عوفی یکی از مردان علم و حدیث است که اعمش و دیگران از وی روایت نقل نموده‌اند و از او روایات زیادی در فضیلت امیرمؤمنان علیه‌السلام نقل شده است.» [1]. برخی از فضایل این شخصیت بزرگ عبارت است از:
-انتخاب نام وی توسط امیرمؤمنان علیه‌السلام؛ هنگامی که وی ولادت یافت، پدرش به آن حضرت گفت:
پسری از من به دنیا آمده است، نامی بر او بگذار. آن حضرت فرمود:
هذا عطیة الله؛ او داده‌ی خداوند است. از این روی او را «عطیة» نام نهادند. - توفیق زیارت قبر سیدالشهدا علیه‌السلام همراه جابر بن عبدالله انصاری. - پس از خروج ابن اشعث و فرار عطیه به فارس، حجاج به محمد بن قاسم ثقفی نوشت که عطیه را فراخوان. اگر او علی بن ابی طالب را لعن کرد که هیچ، وگرنه به او چهارصد ضربه شلاق بزن و موی سر و ریش او را بزن. عطیه پس از احضار، از انجام این کار سر باز زد و ضربات شلاق و تحمل اهانت را در ولای مولای خود به جان خرید. - او دارای تفسیر قرآن در پنج جزء بود.
این سخن از اوست:
«من قرآن را سه بار با دید تفسیری و هفتاد بار با نگاه قرائتی بر ابن عباس عرضه داشتم.» [2].
*****
[1] سفینة البحار، ج 2، ص 205 (ماده‌ی عطا).
[2] سفینة البحار، ج 2، ص 205، (ماده‌ی عطا).

نخستین زیارت

شیخ ابوجعفر محمد بن ابی القاسم محمد بن علی طبری به سندش از عطیه‌ی عوفی نقل می کند:
همراه جابر بن عبدالله انصاری به قصد زیارت قبر حسین بن علی بن ابی طالب علیه‌السلام بیرون آمدیم. هنگامی که به کربلا وارد شدیم، جابر خود را به کنار فرات رساند و غسل کرد.
لنگ به کمر بسته و حوله را بر دوش انداخت و خود را خوشبو ساخت. هر گامی که برمی‌داشت ذکر خدا می گفت، تا آن‌گاه که نزدیک قبر رسید. به من گفت:
دستانم را بر قبر او بگذار. چنان کردم. خود را بر قبر مطهر انداخت و بی‌هوش افتاد. قدری آب بر او پاشیدم. وقتی که به هوش آمد، سه بار گفت:
«یا حسین !»، سپس گفت:
حبیب لا یجیب حبیبه؛ آیا دوست پاسخ دوستش را نمی دهد؟
آن‌گاه گفت:
چگونه پاسخ دهی و حال آن که رگهای گردنت بر پشت و شانه‌ات آویخته و بین بدن و سرت جدایی افتاده است، و پس از آن، آن حضرت را با کلماتی که نشان از کمال ایمان وی دارد، این گونه زیارت می کند:
فأشهد أنک ابن خاتم النبیین، و ابن سید المؤمنین، و ابن حلیف التقوی، و سلیل الهدی، و خامس أصحاب الکساء، و ابن سید النقباء، و ابن فاطمة سیدة النساء، و ما لک لا تکون هکذا، و قد غذتک کف سید المرسلین، و ربیت فی حجر المتقین، و رضعت من ثدی الایمان، و فطمت بالاسلام، فطبت حیا، و طبت میتا، غیر أن قلوب المؤمنین غیر طیبة لفراقک، و لا شاکة فی الخیرة لک، فعلیک سلام الله و رضوانه،
و أشهد أنک مضیت علی ما مضی علیه أخوک یحیی بن زکریا؛
شهادت می دهم که تو فرزند خاتم پیامبران و سید مؤمنان هستی. و تو هم پیمان پرهیزکاری و نتیجه‌ی هدایت و پنجمین اصحاب کسایی. و تو فرزند سید نقیبان و زاده‌ی فاطمه سیده‌ی بانوانی، و چگونه چنان نباشی و حال آن که دستان سید مرسلان غذایت داد و در دامن پرهیزکاران پرورش یافتی و از سینه‌ی ایمان شیر خوردی و با اسلام از آن جدا گشتی.
پس خوب زیستی و خوب به لقای الاهی رسیدی، گر چه دلهای مؤمنان از فراق تو آرامش نمی گیرد، و هیچ شک و تردیدی را در انتخاب صحیح تو و آنچه که در آن خیر و صلاح توست، به خود راه نمی دهد.
پس بر تو سلام و رضوان خدا باد. و گواهی می دهم که تو بر همان راهی

قرار گرفتی که برادرت یحیی، فرزند زکریا، بر آن قدم نهاد.
آنگاه نگاهش را به اطراف قبر مطهر دوخت و خطاب به شهیدان گلدشت کربلا گفت:
سلام بر شما ای ارواحی که در اطراف حسین رحل افکندید ...!
شهادت می دهم که شما نماز را به پا داشتید و زکات را پرداختید و امر به معروف نمودید و نهی از منکر کردید و با کافران به جنگ برخاستید و خدا را بندگی نمودید تا آن که به حد یقین رسیدید. قسم به آن کسی که محمد را به پیامبری برانگیخت!
که ما در آنچه که انجام دادید شریک هستیم. عطیه می گوید:
به او
گفتم:
ای جابر!
چگونه ما با آنان شریکیم و حال آن که کاری نکردیم. نه در دشتی فرود آمدیم و نه بر کوهی بالا رفتیم و نه جنگیدیم و اینان بین سرها و بدنهاشان جدایی افتاد و فرزندانشان یتیم و زنانشان بی‌سرپرست شدند!؟
جابر گفت:
ای عطیه، از حبیب خودم رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود:
«هر کس که قومی را دوست بدارد، با آنان محشور گردد و هر کس که کار قومی را دوست بدارد در عملشان شریک گردد.» قسم به کسی که محمد را به پیامبری برانگیخت که نیت من و یاران من، با نیت و قصد حسین و یارانش یکی است. مرا به سمت خانه‌های کوفه ببر ... [1]. این خبر به خوبی وضعیت جابر را روشن می سازد. چرا که از یک طرف ژرفای شناخت و معرفت وی را نسبت به آل محمد صلی الله علیه و آله روشن و ادب زیارت او را آشکار ساخته، و از سوی دیگر، دشمنان امام حسین علیه‌السلام را ملحدان و بی‌دینان معرفی نموده است و به خوبی میزان تولی و تبری وی را آشکار ساخته است. سید بن طاووس چگونگی زیارت جابر را با تفصیلی دیگر به نقل از عطا [2] این گونه آورده است:
من در روز بیستم ماه صفر با جابر بن عبدالله همراه بودم. هنگامی که به غاضریه رسیدیم، در نهر آب غسل کرد و پیراهن پاکی که همراه داشت به تن کرد.
پس به من گفت:
آیا چیزی از مواد خوشبو کننده همراه داری؟
گفتم:
سعد [3] دارم، مقداری از آن را بر سر و تن خود قرار داد و با پای برهنه به راه افتاد و در برابر سر مبارک حسین علیه‌السلام ایستاد و سه بار تکبیر

گفت و بی‌هوش روی قبر افتاد. هنگامی که به هوش آمد، شنیدم که چنین می گفت:
السلام علیکم یا آل الله
السلام علیکم یا صفوة الله،
السلام علیکم یا خیرة الله من خلقه،
السلام علیکم یا سادةالسادات،
السلام علیکم یا لیوث الغابات،
السلام علیکم یا سفینة النجاة،
السلام علیک یا أباعبدالله و رحمة الله و برکاته،
السلام علیک یا وارث علم الأنبیاء،
السلام علیک یا وارث آدم صفوة الله،
السلام علیک یا وارث نوح نبی الله،
السلام علیک یا وارث ابراهیم خلیل الله،
السلام علیک یا وارث اسماعیل ذبیح الله،
السلام علیک یا وارث موسی کلیم الله،
السلام علیک یا وارث عیسی روح الله،
السلام علیک یا ابن محمد المصطفی،
السلام علیک یا ابن علی المرتضی،
السلام علیک یا ابن فاطمة الزهراء،
السلام علیک یا شهید بن الشهید،
السلام علیک یا قتیل بن القتیل،
السلام علیک یا ولی الله و ابن ولیه،
السلام علیک یا حجة الله و ابن حجته علی خلقه،
أشهد أنک قد أقمت الصلاة، و آتیت الزکاة، و أمرت بالمعروف، و نهیت عن المنکر، و بررت والدیک، و جاهدت عدوک، أشهد أنک تسمع الکلام، و ترد الجواب، و أنک حبیب الله و خلیله و نجیبه و صفیه و ابن صفیه، زرتک مشتاقا، فکن لی شفیعا الی الله،
یا سیدی، أستشفع الی الله بجدک سید النبیین، و بأبیک سید الوصیین، و بأمک سیدة نساء العالمین، لعن الله قاتلیک و ظالمیک و شانئیک و مبغضیک من الأولین و الآخرین؛
سلام بر شما ای آل الله.
سلام بر شما ای برگزیدگان خدا.
سلام بر شما ای کسانی که خداوند ایشان را از میان خلق خود برگزید.
سلام بر شما ای سروران سرورها.
سلام بر شما ای شیران جنگلها.
سلام بر شما ای کشتی نجات.

سلام بر تو ای اباعبدالله. و رحمت و برکت خداوندی بر تو باد!
سلام بر تو ای وارث علم پیامبران.
سلام بر تو ای وارث آدم، برگزیده‌ی خدا.
سلام بر تو ای وارث نوح، پیامبر خدا.
سلام بر تو ای وارث ابراهیم، خلیل الله.
سلام بر تو ای وارث اسماعیل ذبیح الله.
سلام بر تو ای وارث موسی، کلیم الله.
سلام بر تو ای وارث عیسی، روح الله.
سلام بر تو ای فرزند محمد مصطفی.
سلام بر تو ای فرزند علی مرتضی.
سلام بر تو ای فرزند فاطمه‌ی زهرا.
سلام بر تو ای شهید فرزند شهید.
سلام بر تو ای کشته‌ی فرزند کشته.
سلام بر تو ای ولی خدا و فرزند حجت او بر خلقش.
گواهی می دهم که تو نماز را به پا داشتی و زکات را پرداختی و امر به معروف و نهی از منکر نمودی و به پدر و مادرت نیکی روا داشتی و تو با دشمنت به جهاد برخاستی.
شهادت می دهم که تو سخن من را می شنوی و پاسخ من را می دهی و تو حبیب و دوست و نجیب و برگزیده‌ی خداوند و فرزند برگزیده‌ی او هستی.
با حالت اشتیاق به زیارت تو شتافتم،
پس به درگاه خداوند شفیع من باش.
آقای من!
من به واسطه‌ی جد، تو سید پیامبران و پدر تو سید وصیان و مادر تو سرور زنان جهانیان، شفاعت را خواهانم. خداوند لعنت کند کشندگان و ستمکاران و بدگویان و دشمنان تو را، از اول ایشان تا آخرشان.
آنگاه خود را بر روی قبر انداخت و دو گونه‌ی خود را بر آن نهاد و سپس چهار رکعت نماز خواند و به سمت قبر علی اکبر علیه‌السلام آمد و گفت:
السلام علیک یا مولای و ابن مولای، لعن الله قاتلک، لعن الله ظالمک، أتقرب الی الله بمحبتکم، و أبرأ الی الله من عدوکم؛ سلام بر تو ای مولا و فرزند مولایم!
خدا لعنت کند کشنده‌ی تو را!
خدا لعنت کند ستم کننده‌ی به تو را!
با دوستی به شما به خداوند نزدیک می شوم و از دشمنانتان نزد خداوند بیزاری می جویم.
سپس قبر را بوسید و دو رکعت نماز خواند و رو به شهیدان نمود و گفت:
السلام علی الأرواح المنیخة بقبر أبی عبدالله، السلام علیکم یا شیعة الله و

شیعة رسوله و شیعة أمیرالمؤمنین و الحسن و الحسین، السلام علیکم یا طاهرون، السلام علیکم یا مهدیون، السلام علیکم یا أبرار، السلام علیکم و علی ملائکة الله الحافین بقبورکم، جمعنی الله و ایاکم فی مستقر رحمته تحت عرشه؛ سلام بر ارواحی که گرداگرد قبر اباعبدالله رحل افکنده‌اند.
سلام بر شما ای شیعیان خدا و پیروان فرستاده‌ی او و تابعان امیرمؤمنان و حسن و حسین. سلام بر شما ای پاکان. سلام بر شما ای هدایت گران. سلام بر شما ای نیکان. سلام بر شما و بر فرشتگان خداوندی که بر گرد قبرهایتان می گردند. خداوند من و شما را در جایگاه رحمت و در زیر عرش خود به هم رساند.
پس از آن به سمت قبر عباس فرزند امیرمؤمنان علیهماالسلام آمد و در حال ایستاده گفت:
السلام علیک یا أبا القاسم،
السلام علیک یا عباس بن علی،
السلام علیک یا ابن أمیرالمؤمنین،
أشهد لقد بالغت فی النصیحة، و أدیت الأمانة،
و جاهدت عدوک و عدو أخیک،
فصلوات الله علی روحک الطیبة،
و جزاک الله من أخ خیرا؛
سلام بر تو ای ابوقاسم.
سلام بر تو ای عباس بن علی.
سلام بر تو ای فرزند امیرمؤمنان. شهادت می دهم که تو نهایت کوشش را در نصیحت به کار بستی و حق امانت را به جا آوردی و با دشمن خود و برادرت به جهاد برخاستی.
پس درود خداوندی بر روح پاک تو باد. و خداوند در برابر خدمتی که به برادرت نمودی، پاداش خیرت دهد.
آنگاه دو رکعت نماز خواند و دعا کرد و برگشت [4]. در هر صورت، جابر همراه عطیه به شرف زیارت نایل آمد؛ گر چه روشن نیست که چگونه عطیه به جابر پیوسته و هم سفر گردیده است و دو احتمال در اینجا وجود دارد:
1. عطیه در آن سال به حج مشرف شده باشد و همراه جابر، از حجاز به سمت کربلا آمده باشد.
2. جابر خود به کوفه آمده و از آن‌جا همراه وی به کربلا مشرف شده باشد.
زمان زیارت نیز بر روایت ابن طاووس، روز بیستم صفر بوده است.
ملاقات ایشان با امام زین العابدین علیه‌السلام و همراهانشان را در هیچ یک از دو روایت طبری و ابن طاووس نمی یابیم و این نکته را در بحثهای

آینده
باید در نظر داشت.
*****
[1] بشارة المصطفی، ص 74، و همین مضمون با اندکی تفاوت در مقتل خوارزمی، ج 2، ص 190 دیده می شود.
[2] ظاهرا مقصود از عطا همان عطیه است، همان طوری که محدث نوری نیز این احتمال را داده است، ر. ک:
لؤلؤ و مرجان، ص 149.
[3] سعد ماده‌ی گیاهی خوشبو کننده است. ابن منظور می نویسد:
السعد بالضم:
من الطیب، و السعادی مثله ... قال الأزهری:
السعد:
نبت له أصل تحت الأرض أسود طیب.
(ر. ک: لسان العرب ج 3، ص 316).
[4] مصباح الزائر، ص 286؛ بحارالأنوار، ج 101، ص 329.

آیا اهل بیت به کربلا آمدند؟

مسئله‌ی ورود اسیران اهل بیت به کربلا، امری است غیر قابل انکار. چرا که افزون بر امکان آن، اصل واقعه در بسیاری از کتب تاریخی آمده است. ابن نما (م 645) آورده است:
و لما مر عیال الحسین علیه‌السلام بکربلاء وجدوا جابر بن عبدالله الأنصاری، رحمة الله علیه و جماعة من بنی هاشم قدموا لزیارته فی وقت واحد، فتلاقوا بالحزن و الاکتئاب و النوح علی هذا المصاب المقرح لأکباد الأحباب؛
و هنگامی که اهل بیت حسین علیه‌السلام به کربلا رسیدند، جابر بن عبدالله انصاری و گروهی از بنی هاشم را یافتند که برای زیارت آن حضرت آمده و هم زمان به هم رسیده بودند. آنان با حزن و اندوه و ناله بر این مصیبت دلسوز گرد هم آمدند و به سوگواری پرداختند.
*****
[1]. سید ابن طاووس (م 664) می گوید:
فوصلوا الی موضع المصرع، فوجدوا جابر بن عبدالله الأنصاری رحمة الله و جماعة من بنی هاشم و رجالا من آل الرسول صلی الله علیه و آله قد وردوا لزیارة قبر الحسین علیه‌السلام، فوافوا فی وقت واحد، و تلاقوا بالبکاء و الحزن و اللطم؛
پس به جایگاه شهادت رسیدند و جابر بن عبدالله انصاری و گروهی از بنی هاشم و مردانی از آل پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدند که برای زیارت قبر حسین علیه‌السلام، هم زمان گرد هم آمده بودند و گریه و اندوه سر داده و به سینه‌ی خود می زدند. [2]. از این بالاتر روایتی است که مرحوم شیخ صدوق به سند خود، از فاطمه‌ی بنت علی علیهاالسلام درباره‌ی جریان اسیران اهل بیت در شام نقل می فرماید، تا آن‌جا که فرمود:
الی أن خرج علی بن الحسین علیه‌السلام بالنسوة و رد رأس الحسین علیه‌السلام الی کربلاء؛ تا آن‌گاه که حضرت علی بن حسین علیه‌السلام همراه زنان از شام خارج شد و سر حسین علیه‌السلام را به کربلا بازگرداند [3].
مرحوم آیت الله حاج میرزا محمد اشراقی (ارباب) می فرماید:
به حسب عادت، بعید می نماید که آن قافله‌ی دل شکسته که با اکراه و اضطرار از کربلا کوچ کردند و از گریه و سوگواری ممنوع شدند و اجساد شریفه‌ی شهدای خود را مقابل آفتاب دیدند، بدون آگاهی بر حال مقابر مقدسه و اطلاع بر حال، به مدینه رجوع کنند و به زیارت آن تربت مقدسه فائز نشده برگردند [4].

در اینجا این پرسش به ذهن می رسد که چرا برخی از علما به این مسئله تصریح نکرده‌اند؟
در پاسخ می گوییم:
اولا، بسیاری از دانشمندان این مطلب را ذکر کرده‌اند، که در صفحات آینده بیان خواهیم کرد.
ثانیا، عدم ذکر برخی از مورخان و بزرگان به معنای عدم حصول این واقعه‌ی تاریخی نیست، و نمی توان به صرف عدم ذکر، این مسئله را انکار نمود. [5].
بزرگانی که تنها به حرکت اهل بیت از شام به سمت مدینه اشاره نموده‌اند و سخنی از کربلا به میان نیاورده‌اند، عبارتند از:
- شیخ مفید، ایشان می نویسد:
و فی العشرین منه (الصفر) کان رجوع حرم سیدنا و مولانا أبی عبدالله علیه‌السلام من الشام الی مدینة الرسول صلی الله علیه و آله؛ بیستم ماه صفر روز بازگشت اهل بیت سید و مولای ما اباعبدالله الحسین علیه‌السلام از شام به سمت مدینه بود [6].
شیخ طوسی؛ ایشان چنین نگاشته است:
و فی الیوم العشرین منه (صفر) کان رجوع حرم سیدنا ابی عبدالله الحسین بن علی بن ابی طالب علیه‌السلام من الشام الی مدینة الرسول صلی الله علیه و آله؛
در روز بیستم ازماه صفر اهل بیت سید ما اباعبدالله حسین بن علی بن ابی طالب علیهماالسلام از شام به سوی مدینه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله بازگشتند [7].
شیخ رضی الدین علی بن یوسف بن مطهر حلی؛ ایشان چنین آورده است:
و فی الیوم العشرین من صفر سنة احدی و ستین أو اثنین و ستین علی اختلاف الروایة به فی قتل مولانا الحسین علیه‌السلام، کان رجوع حرم مولانا ابی عبدالله الحسین علیه‌السلام من الشام الی مدینة الرسول صلی الله علیه و آله
در روز بیستم ماه صفر سال 61 و یا 62 [8]، بنا بر اختلاف در روایت، بازگشت اهل بیت مولای ما حضرت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام از شام به سمت مدینه صورت گرفت [9]. - شیخ کفعمی؛ ایشان در کتاب المصباح می نویسد:
و فی العشرین منه (الصفر) کان رجوع حرم الحسین بن علی علیه‌السلام الی المدینة؛ در بیستم از ماه صفر اهل بیت حسین بن علی علیه‌السلام به سمت مدینه بازگشتند [10]. و در جای دیگر کتاب آورده است:
و فی هذا الیوم (العشرین من صفر) کان رجوع حرم الحسین علیه‌السلام من الشام الی المدینة؛ و در این روز (بیستم صفر) اهل بیت حسین

علیه‌السلام از شام به مدینه بازگشتند.
[11]. به نظر می رسد این بزرگان تنها در مقام مشخص ساختن روز خروج اهل بیت از شام به قصد مدینه بوده‌اند و در اینجا به مسئله‌ی رفتن آنان به کربلا نظر نداشته‌اند؛ چه آن که مسئله‌ی رفتن به کربلا بعدا مطرح گردید. گرچه باید ریشه‌ی آن را درخواست امام زین‌العابدین علیه‌السلام از یزید برای بازگرداندن سر مطهر یافت. بنا بر مطالب پیش گفته می توان این‌گونه نتیجه گرفت:
یک. این بزرگان را نمی توان از مخالفان مسئله شمرد؛ دو. بر طبق نقل آنان، بیستم صفر، زمان خروج ایشان از شام به قصد مدینه است و این قصد، منافاتی با رفتن به کربلا ندارد؛ چون مرور از کربلا با قصد رفتن به مدینه که وطن اصلی ایشان است، قابل جمع است. سه. این که برخی، چون سید ابن طاووس، از ظاهر عبارت شیخ طوسی چنین برداشت کرده‌اند که مقصود ایشان این است که اهل بیت در بیستم صفر، به مدینه رسیده‌اند؛ خلاف ظاهر، و یا لااقل مجمل است. ظاهر عبارت این است که در این روز از شام خارج شدند، نه آن که به مدینه رسیدند؛ چون کلمه‌ی «رجوع» غیر از کلمه‌ی «وصول» است و با این بیان، دیگر مجالی برای استبعاد سید ابن طاووس باقی نمی ماند.
*****
[1] مثیر الأحزان، ص 107.
[2] اللهوف، ص 225؛ تسلیة المجالس، ج 2، ص 458.
[3] شیخ صدوق، الأمالی، ص 232، ح 243
روضة الواعظین، ص 192
بحارالأنوار، ج 45، ص 140
العوالم، ج 17، ص 440.
[4] الأربعین الحسینیة، ص 207.
[5] و به عبارتی دیگر عدم تصریح اعم از تصریح به عدم است.
[6] مسار الشیعة، ص 46.
[7] مصباح المتهجد، ص 730
بحارالأنوار، ج 101، ص 334.
[8] این تردید جا ندارد، سال شهادت حضرت اباعبدالله حسین علیه‌السلام، بنا بر قول مشهور و بلکه متواتر سال شصت و یک هجری قمری بوده است.
[9] العدد القویة، ص 219.
[10] مصباح کفعمی، ص 510.
[11] همان، ص 489

کدامین اربعین

چهل روز پس از شهادت

تعیین روز اربعین و سالی که اسیران اهل بیت در آن روز وارد کربلا شدند، از مباحث مهم تاریخی در نهضت حسینی است، که از دیرباز ذهن و اندیشه‌ی دانشمندان را مشغول ساخته و موجب طرح نظریات و احتمالات گوناگونی گردیده و عده‌ای را به نفی و اثبات آن وادار نموده است. جا دارد که در آغاز مطالبی را به عنوان پیش درآمد مطرح ساخته و آن‌گاه وارد اصل مسئله گردیم.

اقوال در زمان بازگشت اهل بیت به کربلا

در رابطه‌ی با زمان بازگشت اهل بیت علیهم‌السلام به کربلا، سه نظر وجود دارد:
یک. آنان در اربعین اول، یعنی در بیستم صفر سال 61 هجری به کربلا آمدند. دو. ایشان در اربعین دوم، یعنی در بیستم صفر سال 62 هجری آمدند. سه. آنان در زمانی غیر از این دو تاریخ، به کربلا مشرف شدند.
حق در بحث این است که مسئله دائر مدار قول اول و سوم است. گر چه برخی از تاریخ نویسان [1] قول دوم را ذکر کرده‌اند، ولی نمی توان به آن اعتماد نمود، چون خالی از استدلال و شواهد تاریخی است و تنها براساس ظن و گمانه زنی است. بنابراین، مسئله را در دو محور اربعین اول و غیر آن قرار می دهیم، و به ذکر دلایل هر دو نظریه و نقد آن می پردازیم.
*****
[1] گویا احتمال آن را مرحوم سپهر در ناسخ التواریخ داده است و مرحوم آیت الله طبسی نجفی در مقتل الامام الحسین، ص 285 (مخطوط) آن را نقل نموده است.

عده‌ای از بزرگان، نظر به بازگشت اهل بیت علیهم‌السلام علیهم‌السلام در اربعین اول داده‌اند، و یا دست کم از ظاهر کلام ایشان این معنا استفاده می شود:
یک. ابوریحان بیرونی (م 440)؛ ایشان در کتاب الآثار الباقیة می نویسد:
شهر صفر؛ فی الیوم الأول:
أدخل رأس الحسین علیه‌السلام مدینة دمشق، فوضعه یزید لعنه الله بین یدیه، و نقر ثناياه بقضیب کان فی یده و هو یقول:
لست من خندف ان لم أنتقم
من بنی أحمد ما کان فعل
لیت أشیاخی ببدر شهدوا
جزع الخزرج من وقع الأسل
فأهلوا و استهلوا فرحا
ثم قالوا یا یزید لا تشل
قد قتلنا القرم من أشیاخهم
و عدلناه ببدر فاعتدل
و فی العشرین رد رأس الحسین الی مجثمه [1] حتی دفن مع جثته، وفیه زیارة الأربعین، و هم حرمه بعد انصرافهم من الشام [2]؛
در روز اول ماه صفر، سر حسین علیه‌السلام را وارد دمشق نمودند، و یزید - که لعنت خدا بر وی باد - آن را در مقابل خود نهاد ... و در روز بیستم آن، سر حسین علیه‌السلام را به بدنش ملحق کردند و در همان جا دفن نمودند و زیارت اربعین درباره‌ی این روز است. و بدین سبب این زیارت را «اربعین» گویند که چهل تن از اهل بیت او پس از مراجعت از شام قبرش را زیارت کردند ![3].
دو. قرطبی (م 671) در تذکرة می نویسد:
و الامامیة تقول ان الرأس أعید الی الجثة بکربلاء بعد أربعین یوما من القتل، و هو یوم معروف عندهم یسمون الزیارة فیه زیارة الأربعین؛ امامیه می گویند:
سر مقدس ایشان پس از چهل روز به کربلا بازگردانده و به بدن ملحق شد و این روز نزد آنان معروف است و از آن به زیارت یاد می کنند و مقصود زیارت «اربعین» است [4].
سه. زکریا بن محمد بن محمود قزوینی (م 682)؛ ایشان در کتاب عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات می نویسد:
الیوم الأول منه:

عید بنی أمیة، أدخلت فیه رأس الحسین علیه‌السلام بدمشق، و العشرون منه ردت رأس الحسین الی جثته؛ اول ماه صفر عید بنی امیه است؛ چون در آن روز سر حسین علیه‌السلام را به دمشق وارد ساختند و در روز بیستم آن ماه، سر ایشان را به بدن بازگردانده شد [5].
چهار.شیخ بهایی (م 1030)؛ ایشان در کتاب توضیح المقاصد چنین آورده است:
التاسع عشر (من الصفر)؛ فیه زیارة الأربعین لأبی عبدالله الحسین علیه‌السلام - وفی هذا الیوم و هو یوم الأربعین من شهادته علیه‌السلام کان قدوم جابر الأنصاری رضی الله عنه لزیارته علیه‌السلام، و اتفق فی ذلک الیوم ورود حرمه علیه‌السلام من الشام الی کربلاء، قاصدین المدینة علی ساکنه السلام و التحیة؛
روز نوزدهم ماه صفر، زیارت اربعین حضرت امام حسین علیه‌السلام است ... و در این روز که روز اربعین است، روز ورود جابر بن عبدالله انصاری است، که به زیارت قبر آن حضرت شتافت و آن روز با روز ورود اهل بیت امام حسین علیه‌السلام از شام به کربلا یکی گردید؛ در حالی که ایشان قصد عزیمت به مدینه را داشتند. [6].
پنج. مناوی (م 1031) در ضمن ذکر اقوال گوناگون درباره‌ی محل دفن سر مطهر امام حسین علیه‌السلام می گوید:
و الامامیة یقولون الرأس أعید الی الجثة و دفن بکربلاء بعد أربعین یوما من القتل؛ امامیه می گویند:
پس از چهل روز از شهادت، سر به بدن بازگردانده شد و درکربلا دفن گردید. [7]. شش. علامه‌ی مجلسی (م 1110) در رابطه‌ی با علت استحباب زیارت سیدالشهداء علیه‌السلام در روز اربعین می فرماید:
و المشهور بین الأصحاب أن العلة فی ذلک رجوع حرم الحسین صلوات الله علیه فی مثل ذلک الیوم الی کربلاء عند رجوعهم من الشام و الحاق علی بن الحسین صلوات الله علیه الرؤس بالأجساد؛ مشهور بین اصحاب این است که علت آن، بازگشت اهل بیت حسین علیه‌السلام در چنین روزی به کربلا است، هنگامی که از شام باز می گشتند. و علی بن حسین علیه‌السلام سرهای مقدس را به اجساد ایشان ملحق ساخت. [8].
برخی از ظاهر این عبارت چنین برداشت کرده‌اند که ایشان شهرت بین اصحاب را درباره‌ی بازگشت اهل بیت در روز اربعین بازگو نموده‌اند. ممکن است گفته شود که متعلق شهرت، استحباب زیارت حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام در روز اربعین است، نه بازگشت اهل بیت در روز اربعین به کربلا!
هفت. شبراوی می نویسد:
و قیل أعید الی الجثة بکربلاء بعد أربعین یوما من مقتله؛ گفته شده است

که سر به بدن آن حضرت بعد از چهل روز پس از شهادت، به بدن بازگردانده شد [9].
هشت. شبلنجی (م 1322 [10]) نیز می گوید:
و ذهبت الامامیة الی أنه أعید الی الجثة و دفن بکربلاء بعد أربعین یوما من المقتل؛ نظر امامیه این است که سر آن حضرت به بدن ایشان ملحق گردید، و چهل روز پس از شهادت آن حضرت در کربلا به خاک سپرده شد. [11].
نه. آیت الله میرزا محمد اشراقی (ارباب) (م 1341 ق) پس از ذکر روایت بشارة المصطفی درباره‌ی زیارت جابر می نویسد:
در این خبر معتبر، مذکور نیست که زیارت جابر در روز اربعین بوده یا روز دیگر و نیز ذکر نشده که زیارت جابر در سال اول شهادت بود یا بعد؛ لیکن مذکور در سایر کتب شیعه، تحقق هر دو امر است. در هر حال ورود اهل بیت را به کربلا در روز اربعین بسیاری ذکر کرده‌اند، از عامه و خاصه؛ مانند ابن نما و ابن طاووس و ابومخنف و صاحب کتاب نورالعین، و از عبارت امالی صدوق نیز ظاهر شود که گوید:
خرج علی بن الحسین علیه‌السلام بالنسوة و رد الرأس الی کربلاء ...
و در سیره و تاریخ محفوظ است. که بعد از سال شهادت، اهل بیت مسافرتی به عراق ننموده‌اند. ایشان پس از ذکر خلاصه‌ی نظر محدث نوری می فرماید:
و حاصل او زیاده بر استبعاد چیزی نیست و امور منقوله را نتوان به استغراب تکذیب کرد، اگر چه سید بن طاووس با آن که خود او در کتاب لهوف ورود اهل بیت [12] را در اربعین ذکر کرده، در کتاب اقبال استبعاد نموده و هرگاه کسی تأمل و تتبع در وضع مسافرت اعراب و خصوصا در ازمنه‌ی سابقه نموده باشد، می داند که این گونه طی مسافت ایشان خلاف عادت نیست، خصوصا هر گاه قافله‌ای شتاب داشته باشد و از این قبیل سرعت سیر (در) مسافرت بسی معهود است ... در هر حال وجهی برای تکذیب ورود اهل بیت به کربلا نیست. [13].
ده. آیت الله شهید قاضی طباطبایی؛ ایشان رنج فراوانی در اثبات این مسئله تحمل نمود و کتابی بزرگ در این‌باره گردآوری نمود، که خلاصه‌ی ادله‌ی او را به هنگام طرح ادله‌ی محدث نوری خواهیم آورد.
گفتنی است که گر چه برخی از نقلهای فوق، تنها بازگرداندن سر مقدس به بدن طاهر آن حضرت در روز اربعین را ذکر کرده است، ولی از آن جا که مسئله‌ی الحاق سر به بدن، از مسئله‌ی بازگشت اهل بیت به کربلا جدا نیست، و بنا بر قول مشهور این کار توسط امام زین‌العابدین علیه‌السلام صورت پذیرفت، از این رو سخن قرطبی و پس از آن قزوینی، مناوی، شبراوی و شبلنجی را آوردیم.

*****
[1] جثته (خ ل).
[2] الآثار الباقية، ص 422.
[3] الآثار الباقية، فصل 20، ص 528 (ترجمه‌ی اکبر دانا سرشت).
[4] التذكرة، ج 2، ص 668.
[5] عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات، ص 45.
[6] توضيح المقاصد، ص 6. همان گونه که گذشت، فرمایش ایشان که روز نوزدهم را روز اربعین دانسته‌اند، مبنی بر محاسبه‌ی روز عاشورا در ضمن عدد اربعین است، و ظاهر آن است که محاسبه از روز بعد است، و هیچ کس جز ایشان این روز را به عنوان روز اربعین معرفی نکرده است.
[7] فيض القدير، ج 1، ص 205.
[8] بحارالأنوار، ج 101، ص 334.
[9] الاتحاف بحب الأشراف، ص 70.
[10] معجم المؤلفين، ج 13، ص 53.
[11] نور الأبصار، ص 121.
[12] مرحوم سید در لهوف تنها ورود اهل بیت را به کربلا و ملاقات با جابر را نقل نموده‌اند، و زمان را معین نساخته‌اند.
[13] الأربعين الحسينية، ص 207 - 205.

عده‌ای از دانشمندان نتوانسته‌اند بازگشت اهل بیت علیهم‌السلام را در اربعین اول بپذیرند و آن را بعید و یا محال دانسته‌اند، که سخنان برخی از ایشان را می آوریم:
یک. سید بن طاووس؛ ظاهرا ایشان نخستین کسی است که به این مطلب خدشه وارد می سازد، و با برداشتی که خود از کلام شیخ طوسی دارد، بازگشت اهل بیت را در این تاریخ بعید دانسته است. او می نویسد:
و وجدت فی المصباح أن:
حرم الحسین علیه‌السلام و صلوا المدینة مع مولانا علی بن الحسین علیه‌السلام یوم العشرین من صفر، و فی غیر المصباح أنهم وصلوا کربلاء أیضا فی عودهم من الشام یوم العشرین من صفر، و کلاهما مستبعد، لأن عبیدالله بن زیاد لعنه الله کتب الی یزید یعرفه ما جری و یستأذنه فی حملهم، و لم یحملهم حتی عاد الجواب الیه، و هذا یحتاج الی نحو عشرین یوما أو أکثر منها، و لأنه لما حملهم الی الشام روی أنهم أقاموا فیها شهرا فی موضع لا یکنهم من حر و لا برد، و صورة الحال یقتضی أنهم تأخروا أکثر من أربعین یوما من یوم قتل علیه‌السلام الی أن وصلوا العراق أو المدینة، و أما جوازهم فی عودهم علی کربلاء، فیمکن ذلک، و لکنه ما یکون وصولهم الیها یوم العشرین من صفر، لأنهم اجتمعوا علی ما روی جابر بن عبدالله الأنصاری، فان کان جابر وصل زائرا من الحجاز فیحتاج وصول الخبر الیه و مجیئه أکثر من أربعین یوما، و علی أن یکون جابر وصل من غیر الحجاز من الکوفة أو غیرها؛
در مصباح دیدم که:
اهل بیت حسین علیه‌السلام همراه علی بن حسین علیه‌السلام در روز بیستم صفر، به مدینه رسیدند و در غیر مصباح یافتم که آنان به هنگام بازگشت از شام، در همان روز به کربلا رسیدند و هر دوی آن بعید است؛ برای آن که عبیدالله بن زیاد - لعنه الله - نامه‌ای برای یزید نوشت که در آن ماجرا را نوشته و برای فرستادن اسیران به شام کسب اجازه نمود و او تا هنگامی که پاسخ را دریافت نکرد، اقدام به ارسال ایشان ننمود و این کار به بیست روز یا بیشتر نیازمند است.
همچنین روایت شده است:
هنگامی که اهل بیت را به شام بردند، آنان یک ماه در جایی بودند که ایشان را از گرما و سرما باز نمی‌داشت و صورت قضیه این است که آنان پس از اربعین به عراق و یا مدینه رسیدند. اما عبور ایشان از کربلا هنگام بازگشت امکان پذیر است، ولی در روز بیستم صفر نبوده است؛ چرا که

آنها - طبق روایت - با جابر بن عبدالله انصاری ملاقات کردند و اگر جابر به عنوان زیارت از حجاز آمده باشد، رسیدن خبر به او و آمدن وی به کربلا، بیش از چهل روز نیازمند است. [1].
گفتنی است که آنچه ایشان از کلام شیخ طوسی در مصباح المجتهد نقل کرده است، با عبارتی که ما از این کتاب آوردیم نمی سازد. آنچه در مصباح شیخ است این است:
و فی الیوم العشرین منه کان رجوع حرم سیدنا أبی عبدالله الحسین بن علی بن ابی طالب علیه‌السلام من الشام الی مدینة الرسول صلی الله علیه و آله؛ [2].
«رجوع» و بازگشت از شام به مدینه غیر از «وصول» و رسیدن به مدینه است. در کلام شیخ طوسی کلمه‌ی وصول وجود ندارد، بنابراین، این را باید برداشت سید بن طاووس از کلام شیخ دانست، که ما با برداشت ایشان موافق نیستیم و با این بیان، این که ایشان دو امر بازگشت به مدینه و یا به کربلا در تاریخ بیستم صفر سال 61 را بعید دانسته است، امر اول موضوعا منتفی است؛ ولی در هر حال، ایشان با توجه به قراین و مستندات تاریخی که ذکر می کند، بازگشت اهل بیت را در اربعین اول و حتی زیارت جابر بن عبدالله انصاری را در این تاریخ نمی پذیرد و این شواهد را دلیل قول خود می داند:
الف. عبیدالله بن زیاد، از کوفه نامه برای یزید فرستاد و کسب تکلیف کرد، رفت و برگشت نامه، حدود بیست روز و یا بیشتر لازم دارد.
ب. روایت شده است که اهل بیت حدود یک ماه در شام در جای بسیار نامناسبی که ایشان را از گرمای روز و از سرمای شب محافظت نمی نمود اقامت داشتند. ج. جابر بن عبدالله نیز نمی تواند در بیستم صفر خود را به کربلا برساند، چون رسیدن خبر به حجاز و حرکت او از حجاز به سمت کربلا به بیش از چهل روز نیاز دارد. ایشان در پایان، امکان عبور از کربلا و ملاقات با جابر را در غیر اربعین اول می پذیرد. - فرمایش اخیر ایشان مبنی بر این‌که:
«چنانچه جابر در حجاز از شهادت آن حضرت آگاه شده و آن‌گاه رهسپار کربلا شده باشد، به بیش از چهل روز وقت نیاز خواهد بود»، تمام نیست؛ چون مدینه در شهادت امام حسین علیه‌السلام سه بار به ضجه افتاد:
1. در روز عاشورا، ام‌سلمه خواب عجیبی دید. وی پیامبر صلی الله علیه و آله را غبار آلود دید. از او علت را پرسید. خبر داد که من هم اکنون به شهادت رسیدن حسین را دیدم. [3] همچنین آن حضرت به ام سلمه شیشه‌ای پر از خاک داده بود و فرموده بود که هر گاه این خاک رنگ خون به خود گرفت، بدان که حسینم به شهادت رسیده است. ام سلمه پس از آن خواب، سراغ آن خاک رفت و آن را چنان یافت که پیامبر صلی الله علیه

و آله پیش‌بینی فرموده بود.
آنگاه چنان ضجه و فغان و ناله سر داد که هجوم زن و مرد اهل مدینه را در پی داشت، که از جمله‌ی آنان ابن عباس بود.
[4] ماجرای قاروره در کتب شیعه و اهل سنت نقل شده است؛ [5] بنابراین، هیچ بعدی ندارد که جابر در مدینه بوده و با آن معرفتی که دارا بود، پس آگاهی یافتن از عمق فاجعه‌ی کربلا، بدان سو رهسپار گردد.
2. پس از فاجعه‌ی کربلا، از سوی عاملان حکومت، خبر رسمی به والی مدینه و مردم اعلام شد، بنا بر این فرض، با توجه به وجود پیک، چنانچه تا حوالی آخر محرم و ابتدای صفر این خبر به مدینه رسیده باشد، باز حرکت جابر از مدینه و رسیدن او به کربلا در بیستم صفر توجیه پذیر خواهد بود.
3. به هنگام رسیدن اهل بیت به مدینه [6].
دو. علامه‌ی مجلسی؛ ایشان پس از ذکر قول مشهور بین اصحاب درباره‌ی بازگشت به کربلا در اربعین اول و قول دیگر مبنی بر مراجعت ایشان در این تاریخ به مدینه، هر دو را نمی پذیرد و می گوید:
اعلم أنه لیس فی الأخبار ما العلة فی استحباب زیارته صلوات الله علیه فی هذا الیوم، و المشهور بین الأصحاب أن العلة فی ذلک رجوع حرم الحسین صلوات الله علیه فی مثل ذلک الیوم الی کربلاء عند رجوعهم من الشام، و الحاق علی بن الحسین صلوات الله علیه الرؤوس بالأجساد، و قیل فی مثل ذلک الیوم رجعوا الی المدینة، و کلاهما مستبعدان جدا، لأن الزمان لا یسع ذلک کما یظهر من الأخبار و الآثار، و کون ذلک فی السنة الأخری أیضا مستبعد؛
از اخبار و روایات، علت استحباب زیارت آن حضرت در روز اربعین دانسته نیست و مشهور بین اصحاب این است که علت آن، بازگشت اهل بیت امام حسین علیه‌السلام در مثل چنین روزی از شام به کربلا و ملحق ساختن سرها به بدنها به دست علی بن حسین علیه‌السلام است. و گفته شده است که در مثل چنین روزی، آنان به مدینه بازگشتند و هر دوی آن بعید است؛ چون زمان، گنجایش آن را ندارد؛ همان گونه که از اخبار و روایات دانسته می شود.
و اما آن که آنان در اربعین سال بعد به کربلا رسیده باشند، آن هم بعید است. [7].
سه. محدث نوری؛ ایشان مسئله بازگشت در اربعین اول را به طور کلی منکر شده است و ادله‌ای قابل توجه دارد. که ذهن عده‌ای را به خود مشغول داشته است و تفصیل کلام ایشان خواهد آمد.
چهار. محدث قمی؛ ایشان نیز بازگشت در اربعین اول را بعید دانسته و می نویسد:
مکشوف باد که ثقات محدثین و مورخین متفقند، بلکه خود سید جلیل علی

بن طاووس نیز روایت کرده که:
بعد از شهادت حضرت امام حسین علیه‌السلام، عمر سعد ملعون نخست سرهای شهدا را نزدابن زیاد لعین روانه کرد و از پس آن، روز دیگر اهل بیت را به جانب کوفه برد و ابن زیاد خبیث بعد از شناعت و شماتت با اهل بیت علیهم‌السلام ایشان را محبوس داشت، و نامه به یزید بن معاویه فرستاد که در باب اهل بیت و سرها چه عمل نماید. یزید لعین جواب نوشت که به جانب شام روان باید داشت. لاجرم ابن زیاد ملعون تهیه‌ی سفر ایشان نموده و ایشان را به جانب شام فرستاد.
و آنچه از قضایای عدیده و حکایات متفرقه‌ی سیر ایشان به جانب شام از کتب معتبره نقل شده چنان می نماید که سیر ایشان را از راه سلطانی و قرای بریه و غربی فرات بوده، آن هم قریب به بیست روز می شود.
چه ما بین کوفه و شام به خط مستقیم 175 فرسخ گفته شده، و در شام هم قریب به یک ماه توقف کرده‌اند، چنان که سید در اقبال فرموده ... پس با ملاحظه‌ی این مطالب خیلی مستبعد است که اهل بیت بعد از این همه قضایا از شام برگردند و روز بیستم صفر که روز اربعین و روز ورود جابر به کربلا بوده وارد شوند و خود سید أجل این مطلب را در اقبال مستبعد شمرده، به علاوه آن که احدی از أجلای فن حدیث و معتمدین اهل سیر و تواریخ در مقاتل و غیره اشاره به این مطلب نکرده‌اند، با آن که دیگر ذکر آن از جهاتی شایسته بوده، بلکه از سیاق کلام ایشان انکار آن معلوم می شود؛ چنان که از عبارت شیخ مفید در باب حرکت اهل بیت به سمت مدینه دریافتی. و قریب این عبارت را ابن اثیر و طبری و قرمانی و دیگران ذکر کرده‌اند و در هیچ‌کدام، ذکری از سفر عراق نیست؛ بلکه شیخ مفید و شیخ طوسی و کفعمی گفته‌اند که:
در روز بیستم صفر حرم حضرت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام رجوع کردند از شام به مدینه و در همان روز جابر بن عبدالله به جهت زیارت امام حسین علیه‌السلام به کربلا آمد و اول کسی است که امام حسین علیه‌السلام را زیارت کرد ... و بعضی احتمال داده‌اند که اهل بیت علیهم‌السلام در حین رفتن از کوفه به شام به کربلا آمده‌اند و این احتمال به جهاتی بعید است و هم احتمال داده شده که بعد از مراجعت از شام به کربلا آمده‌اند، لیکن در غیر روز اربعین بوده، چه سید و شیخ ابن نما که نقل کرده‌اند ورود ایشان را به کربلا، به روز اربعین مقید نساخته‌اند و
این احتمال نیز ضعیف است، به سبب آن که دیگران مانند صاحب روضة الشهداء و حبیب السیر و غیره که نقل کرده‌اند، مقید به روز اربعین ساخته‌اند. و از عبارت سید نیز ظاهر است که با جابر در یک روز و یک وقت وارد شدند، چنان که فرموده:
«فوافوا فی وقت واحد»، و مسلم است که ورود جابر به کربلا در روز

اربعین بوده و به علاوه‌ی آنچه ذکر شد تفصیل ورود جابر به کربلا در کتاب مصباح الزائر سید بن طاووس، و بشارة المصطفی که هر دو از کتب معتبره است موجود است و ابدا ذکری از ورود اهل بیت در آن هنگام نشده، با آن که به حسب مقام باید ذکر شود.
[8]. ایشان مطلبی اضافه بر سخن محدث نوری ندارد، و با پاسخی که آن‌جا داده می شود پاسخ ایشان معلوم می گردد. پنج. مرحوم شیخ محمد ابراهیم آیتی؛ ایشان نیز منکر قضیه شده است و آن را جزء افسانه‌های تاریخی شمرده است!
[9]. شش. آیت الله شهید مطهری؛ ایشان خبر ملاقات اهل بیت با جابر را منکر شده و می فرماید تنها کسی که این مطلب را نقل کرده سید بن طاووس در لهوف است، و هیچ کس غیر از ایشان نقل نکرده است!
حتی خود سید در دیگر کتابهای خود متعرض آن نگردیده است و دلیل عقلی نیز با آن سازگاری ندارد. [10]. - گفتنی است که اگر مقصود ایشان از انکار خبر ملاقات، عدم حصول آن در خصوص روز اربعین است، که ظاهر عبارت ایشان، به ویژه با ضمیمه‌ی دلیل عقلی، این را می نماید، باید گفت که سید بن طاووس، حتی در کتاب لهوف، نیز چنین چیزی را نگفته است. و اگر مقصود ایشان انکار اصل ملاقات اهل بیت با جابر در کربلاست، سید متفرد نیست و پیش از او ابن نما [11] و پس از او شیخ بهایی [12] و سید محمد بن ابی طالب [13]، علامه مجلسی [14]، قندوزی [15] و دیگران گفته‌اند.
*****
[1] اقبال الأعمال، ص 589.
[2] مصباح المتهجد، ص 730.
[3] ر. ک:
سنن ترمذی، ج 5، ص 657
المعجم الکبیر، ج 23، ص 373، ح 882
تاریخ دمشق (ترجمة الامام الحسین علیه‌السلام)، ص 388
کفایة الطالب، ص 433
اسد الغابة، ج 1، ص 22
الخصائص الکبری، ج 2، ص 126
البدایة و النهایة، ج 8، ص 202
سیر اعلام النبلاء، ج 3، ص 316
الصواعق المحرقه، ص 294
تهذیب الکمال، ج 2، ص 439
مقتل الخوارزمی، ج 2، ص 96
ذخائر العقبی، ص 148

نظم درر السمطين، ص 217
جواهر المطالب، ج 2، ص 298
امالى شيخ صدوق، ص 202.
[4] امالى شيخ طوسى، ص 315، مجلس 11، ح 640.
[5] المعجم الكبير (طبرانى)، ج 3، ص 114، ح 2817
كفاية الطالب، ص 426
مقتل الخوارزمى، ج 1، ص 162
تهذيب الكمال، ج 6، ص 408
مجمع الزوائد، ج 9، ص 189
الصواعق المحرقة، ص 292
تهذيب التهذيب، ج 2، ص 346
ذخائر العقبى، ص 146
الخصائص الكبرى، ج 2، ص 125
الكامل فى التاريخ، ج 4، ص 93
الارشاد، ج 2، ص 130
دلائل الامامة، ص 180
اعلام الورى، ص 217
روضة الواعظين، ج 1، ص 193
نظم درر السمطين، ص 215.
[6] ر. ک:
الركب الحسينى فى الشام و منها الى المدينة المنورة، ص 373.
[7] بحارالأنوار، ج 101، ص 334.
[8] منتهى الآمال، ص 525 - 524.
[9] بررسى تاريخى عاشورا، ص 148.
[10] حماسه‌ى حسينى، ج 1، ص 30.
[11] مثير الأحزان، ص 107.
[12] توضيح المقاصد، ص 6.
[13] تسلية المجالس، ج 2، ص 458.
[14] جلاء العيون، ص 450.
[15] ينابيع المودة، ج 3، ص 92.

و در مقابل، برخی چون آیت الله شیخ محمد رضا طبسی نجفی، در مسئله توقف نموده و هیچیک از دو نظر اربعین اول یا دوم را نتوانسته اختیار کند و می فرماید:
فعلیه أنا من المتوقفین فی ذلک، و لکن المشهور عند عوام الناس فی السنة الأولی، مع أن ظاهر عدة التواریخ أن توقفهم فی الشام لا یقل من شهر؛
بنابراین، من از زمره‌ی توقف کنندگان در مسئله هستم (و هیچ یک از دو قول را اختیار نمی کنم) ولی مشهور نزد عوام مردم این است که آنان در اربعین اول به کربلا بازگشتند.
با آن که ظاهر بعضی کتب تاریخی این است که توقف ایشان در شام کمتر از یک ماه نبوده است. [1].
*****
[1] مقتل الامام الحسین علیه‌السلام، ص 285 (نسخه‌ی خطی).

مرحوم محدث نوری و قاضی طباطبایی، در دو جهت مسئله قرار دارند. محدث نوری به طور کلی منکر بازگشت اهل بیت در اربعین اول است و شبهه‌ی ابن طاووس در اقبال الأعمال را با حواشی دیگر پرورش داده و دیگرانی چون محدث قمی تحت تأثیر او قرار گرفته‌اند. و در طرف مقابل، شهید قاضی طباطبایی در مقام اثبات مراجعت اهل بیت در اربعین اول برآمده و با پروراندن جواب مرحوم اشراقی و نگارش کتابی قطور به پاسخ گویی ایشان آمده و به حق رنج فراوان و زحمت بسیار کشیده است. از این روی، ما به طور خلاصه، ادله‌ی هر دو طرف را به نقد و بررسی می نشینیم.

سخنی و دیدگاهی دیگر

تاکنون معلوم شد که شهرت مورد ادعا با توجه به محذورات ذکر شده کارساز نیست، و شواهدی که ذکر گردید فرض امکان را ثابت می کند، ولی برای اثبات وقوع کافی نیست. و اما ملازمه بین زیارت جابر و ملاقات وی با اهل بیت را با بازگشت ایشان به کربلا در اربعین اول اینگونه می توان منتفی دانست:
با توجه به قراین، به نظر می رسد جابر بن عبدالله انصاری، آن یار وفادار و دانشمند عارف و آگاهی که رنج سفر را به جان خریده و از عواقب کار خود نهراسیده و در بزرگسالی و کهولت سن به سمت کربلا رهسپار شده است، به یک زیارت بسنده نکند و دست کم دو بار به زیارت قبر مولا و محبوب خود سالار شهیدان امام حسین علیه‌السلام شتافته باشد:
زیارت اول:
زیارتی است که طبری در بشارة المصطفی [1] و سید بن طاووس در مصباح الزائر [2] و خوارزمی در مقتل الحسین علیه‌السلام [3] آورده‌اند.
زیارت دوم:
زیارتی است که مقرون به ملاقات با اهل بیت علیهم‌السلام است. در زیر به تبیین این دیدگاه خواهیم پرداخت:
1. در روایت طبری و سید بن طاووس و خوارزمی، هیچ‌گونه اشاره‌ای به مسئله‌ی ملاقات نشده است؛ بلکه قرینه بر عدم حصول ملاقات نیز وجود دارد. طبری و خوارزمی تصریح می کنند که پس از انجام زیارت، جابر از عطیه می خواهد که او را به سمت خانه‌های کوفه هدایت کند.
آنگاه هر دو در این مسیر گام برداشتند. [4] بسیار بعید است که حادثه‌ای با این اهمیت واقع گردد و عطیه آن را نقل نکند.
2. آنچه از خبر طبری و سید بن طاووس و خوارزمی استفاده می شود این است که هنگام زیارت جابر، کسی غیر از ایشان نبوده است و حال آن که زیارت مقرون به ملاقات با اهل بیت، وقتی بوده است که گروهی از بنی هاشم نیز به زیارت قبر آن حضرت شتافته بودند و اهل بیت هنگامی که به کربلا رسیدند، جابر را با عده‌ای از بنی هاشم در آن‌جا یافتند. [5].
3. در زیارت اول، نام و نقش عطیه برجسته است، در صورتی که در زیارت دوم هیچ نام و اثری از عطیه وجود ندارد.
4. تصریح مورخان و دانشمندان مبنی بر این که جابر نخستین زائر امام حسین علیه‌السلام است، اثبات کننده‌ی این مطلب است که زیارت وی پیش از زیارت گروهی از بنی هاشم است و با این بیان، زیارت جابر با عطیه را باید

نخستین زیارت او قرار داد.
خلاصه، آنچه طبری و سید بن طاووس در (مصباح الزائر) و خوارزمی آورده‌اند، که در آن نام عطیه وجود دارد و هیچ‌گونه اشاره‌ای از حضور بنی هاشم ندارد و سرانجام زیارت، به رهسپاریشان به سمت کوفه ختم می شود، با آنچه که ابن نما و سید بن طاووس در (لهوف) آورده‌اند، که در آن اثری از نام و نقش عطیه نیست، فرق می کند و هیچ گونه بعدی ندارد که شخصی چون جابر به یک زیارت بسنده نکند.
بنابراین، روز اربعین روز زیارت جابر پس از گذشت چهل روز از شهادت سالار شهیدان، حسین بن علی علیهماالسلام است، و زیارت اهل بیت و ملاقات جابر با ایشان پس از اربعین است؛ گرچه دقیقا روز آن را نمی دانیم، ولی مسلما پیش از اربعین دوم است. با توجه به نقلی که ورود سر مطهر را به شام در اول ماه صفر تعیین کرده است [6]، چنانچه ورود اهل بیت را هم در این تاریخ به شام بدانیم [7] و با تکیه به خبری که زمان خروج ایشان، بیستم ماه صفر تعیین شده است [8]، مدت اقامت ایشان در شام، بیست روز بوده و بنا بر آن که مسیر بازگشت آنان از راه میانبر بادیةالشام بوده باشد، زمان رسیدن اهل بیت به کربلا فاصله‌ی چندانی با اربعین اول ندارد. و می توان گمان کرد که آنان در حدود پایان صفر و یا در اوایل ربیع الاول به کربلا رسیده باشند و چنانچه مدت اقامت ایشان را حدود یک ماه [9] و یا یک ماه و نیم [10]، بدانیم، و یا بازگشت را هم از راه سلطانی بدانیم زمان مقداری به تأخیر می افتد و بعید است که در غیر از ماه ربیع الاول بوده باشد.
با این بیان بسیاری از مشکلات مسئله حل می شود، و بسیاری از منازعات و کشمکشها پایان می پذیرد. اما آنچه مرحوم قاضی طباطبایی از آن به عنوان فهم علما یاد کرده است، نمی تواند به عنوان دلیل مطرح گردد و در فرض تحقق، ناشی از ثبوت ملازمه‌ی بین زیارت جابر و حصول ملاقات است، که مورد پذیرش قرار نگرفت. با توجه به مطالب گذشته، نتیجه‌ی بحث این است:
چنانچه اهل بیت را از طریق بادیة الشام به شام برده و آنان از همان مسیر به کربلا بازگشته باشند، و زمان خروج را نیز بیستم صفر ندانیم، امکان رسیدن به کربلا در اربعین اول وجود دارد. ولی قراینی مسیر رفت را از این مسیر تأیید نمی کند، و سید امین که این احتمال را ذکر می کند، هیچ گونه دلیل و شاهدی را نمی آورد و تنها با ذکر کلمه‌ی «لعل» و شاید آن را مطرح ساخته است و در هیچ کتاب معتبر و غیر معتبری، اثری از حرکت در این مسیر به چشم نمی خورد.
افزون بر آن، حکومت فاسد بنی امیه می خواست نهایت بهره را از جنایت ننگین خود به دست آورد؛ بنابراین، حرکت دادن آنها از راه سلطانی، که

گفته می شود چهل منزل را در خود داشت، منطقی جلوه می سازد و حرکت در این مسیر به حدود بیست روز وقت نیاز دارد. و باقی ماندن آثاری از شهیدان و اهل بیت در این مسیر به عنوان تأیید می تواند مورد استناد قرار گیرد، مثل مشهد نقطه [11]، و یا مدفن برخی از کودکان آل‌البیت در مسیر، مثل شهرهای حلب یا بعلبک. در برخی از کتب مورد توجه تاریخی، بعضی از جریانات راه را ذکر کرده‌اند که مربوط به راه سلطانی است؛ مثل قضیه‌ی دیر راهب [12] در قِنَّسْرِین [13]،
سخنان بعضی از اهل بیت در بعلبک. بنابراین، با توجه به مدت اقامت اهل بیت در شام که تا حدود یک تا یک ماه و نیم گفته‌اند، همچنانکه سید بن طاووس، و پیش از او قاضی نعمان گفته است و باعنایت به مدتی که در کوفه زندانی بوده‌اند، (اگر چه آن مدت کم باشد) و مسئله‌ی کسب تکلیف از یزید توسط پیک و یا حتی کبوتر نامه‌بر، باز بازگشت اهل بیت را در اربعین اول منطقی نمی دانیم.
اما تصریح برخی مثل بیرونی و قزوینی و شیخ بهایی و دیگران، معارض است با نقل برخی همانند قاضی نعمان، که از نظر تاریخی بر آنها مقدم است و مثل آنان ذوفنون نبوده است. و آنچه به امامیه نسبت داده‌اند ناشی از ملازمه‌ی بین زیارت جابر و حصول ملاقات وی با اهل بیت در اربعین اول است که مورد پذیرش قرار نگرفت، و آن را در زیارتی دیگر پس از اربعین دانستیم. اما تاریخ الحاق سر مطهر به جسد طاهر را یا باید در روز اربعین ندانیم، و یا آن را امری ویژه، و با شرایطی خاص بدانیم؛ همچنان که سید بن طاووس به آن رسیده است. [14].
*****
[1] بشارة المصطفی، ص 74.
[2] مصباح الزائر، ص 286.
[3] مقتل الحسین، ج 2، ص 190.
[4] آن‌جا که جابر به عطیه می گوید:
«خذنی نحو ابیات کوفان، ثم صارا فی الطریق» (ر. ک:
بشارة المصطفی، ص 75).
[5] ابن نما در مثیر الأحزان، ص 107 می گوید:
«و لما مر عیال الحسین علیه‌السلام وجدوا جابر بن عبدالله الأنصاری رحمة الله علیه و جماعة من بنی هاشم قدموا لزیارته» و قریب این مضمون را سید در لهوف، ص 225 آورده است.
[6] الآثار الباقیة، ص 422؛ عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات، ص 45.
[7] که به گمان قوی چنان است.
[8] مسار الشیعة، ص 46؛ مصباح المتهجد، ص 730؛ العدد القویة، ص

219؛ مصباح کفعمی، ص 510 و 489.
[9] اقبال الأعمال، ص 589.
[10] شرح الأخبار، ج 3، ص 269.
[11] در سفری که این جانب اخیرا به کشور سوریه داشتم، توفیق زیارت این مکان مقدس را در شهر حلب پیدا نمودم، و سنگی را که قسمتی از آن رنگ خون گرفته بود مشاهده کردم، و این جریان مهم را جناب آقای شیخ ابراهیم نصرالله، متولی آن مقام در تاریخ 11 محرم الحرام 1424 ه- ق، برابر با 24 / 12 / 1381 ه- ش برایم بازگو نمود:
«حدود هفت سال پیش در ایام عزاداری حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام عده‌ای از شیعیان پاکستانی در کنار این مقام مشغول عزاداری خالصانه بودند که ناگهان خونی تازه بر روی سنگ ظاهر می شود، و بعد به تدریج در آن فرو می رود، وقتی که خبر به من رساندند، خودم را در لحظات آخر رساندم. آنچه دیدم یک قطره‌ی خون تازه بود که باقی مانده بود، و بعد آن هم به تدریج فرو رفت.».
[12] مناقب آل ابی طالب، ج 4، ص 60
بحارالأنوار، ج 45، ص 303
العوالم، ج 17 (تاریخ الامام الحسین علیه‌السلام)، ص 418
از مناقب ابن شهر آشوب، به نقل از نطنزی در خصائص.
[13] قِنَّسْرِین
هی کورة بالشام منها حلب، و کانت قِنَّسْرِین مدینة، بینها و بین حلب مرحلة من جهة حمص بقرب العواصم ... (ر. ک:
معجم البلدان، ج 4، ص 404).
[14] ر. ک:
اقبال الاعمال، ص 588.

عزاداری

یکصد و بیست و هشت نکته درباره‌ی روش مرثیه خوانی

با استفاده از کتاب:
سرشک خون
1- در مرثیه خوانی به «خدا» توکل کنیم.
2- در مرثیه خوانی توسل به معصومان و کمک از آنان بویژه حضرت فاطمه‌ی زهرا و امام حسین و حضرت مهدی - علیهم‌السلام - را فراموش نکنیم.
3- در مرثیه خوانی، از خاندان عصمت و طهارت - علیهم‌السلام - با احترام یاد کنیم، مثلا برای مرد (علیه‌السلام) و برای زن (علیهاالسلام) را به کار بریم.
4- از خدا بخواهیم تا خاندان عصمت و طهارت بویژه حضرت مهدی - علیهم‌السلام - به جلسات مرثیه خوانی ما عنایت کنند و در این گونه مجالس تشریف بیاورند و چشمان گنهکار ما را به جمال دل آرای خویش نورانی بفرمایند.
5- اگر به مرثیه خوانی علاقه داریم از خاندان عصمت و طهارت بویژه حضرت فاطمه‌ی زهرا و امام حسین و امام زمان - علیهم‌السلام - بخواهیم تا ما را در زمره‌ی مرثیه خوانان واقعی خود قرار دهند.
6- مرثیه خوانی از نعمتهایی است که خداوند و خاندان عصمت و طهارت - علیهم‌السلام - به دوستان خود عطا می کند، پس آن را دست کم نگیریم و کم ارزش نکنیم.
7- می توانیم ثواب مرثیه خوانی خود را به معصومان - علیهم‌السلام - یا مراجع تقلید - رضوان الله علیهم - و یا پدر و مادر و فامیل و مانند آن هدیه کنیم.
8- خواندن مرثیه را به عنوان انجام عبادت و وظیفه‌ی شرعی بدانیم.
9- در هنگام مرثیه خوانی با طهارت و با نظافت باشیم.
10- می توانیم پیش از مرثیه خوانی دو رکعت نماز بخوانیم و از خدا بخواهیم تا ما را در مرثیه خوانی موفق بدارد.
11- شایسته است پیش از خواندن مرثیه جمله‌ی «یا اباعبدالله ادرکنا» یا جمله‌ی «یا صاحب الزمان ادرکنا» و یا جمله‌ی «یا فاطمة الزهراء ادرکینا» را از قلب خود بگذرانیم و یا بر زبانمان جاری نماییم.
12- پیش از مرثیه خوانی درباره‌ی آن فکر نماییم که چگونه آن را آغاز کنیم، چگونه آن را ادامه دهیم و چگونه آن را به پایان بریم و بطور کلی چگونه آن را بیان نماییم.
13- مرثیه را با نام و حمد خدا و درود و صلوات بر پیامبر گرامی اسلام -

صلی الله علیه و آله - و ائمه‌ی معصومین - علیهم‌السلام - و بیزاری از دشمن آنان آغاز کنیم. مثلا بگوییم:
«بسم الله الرحمن الرحیم، الحمد لله رب العالمن، ثم الصلوة و السلام علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی اهل بیته الطیبین الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین».
14- می توانیم مرثیه را نیز با نام خدا و یاد صفات خدا آغاز کنیم. مثلا بگوییم:
«بسم الله الرحمن الرحیم، یا رحمان یا رحیم ...».
15- پس از ذکر نام و صفات و حمد خدا و درود بر معصومان می توانیم چند بیت شعر بخوانیم و یا خاطره و داستانی را ذکر کنیم و سپس اصل مرثیه را بازگو نماییم.
16- اگر شعر یا خاطره و یا داستانی پیش از خواندن اصل مرثیه مورد استفاده قرار می گیرد، سعی شود آن قدر طولانی نگردد که از اصل مرثیه بیشتر شود و اصل مرثیه و هدف و محتوای آن را تحت الشعاع خود قرار دهد.
17- چناچه شعر یا داستان یا خاطره و یا نظایر آن در مرثیه خوانی مورد استفاده قرار گرفتند، باید از نظر محتوا درست و از نظر مدرک صحیح و معتبر باشند.
18- شایسته است از اشعار عرفانی مربوط به مرثیه در همه جا استفاده نشود، زیرا عرفان، زمینه و یا زمینه سازی می خواهد.
19- در آغاز راه و پیش از خواندن مرثیه، آن را در خانه یا مانند آن تمرین و حفظ کنیم، تا در هنگام خواندن مرثیه دچار اشتباه و یا فراموشی نشویم.
20- اگر شنوندگان برای شنیدن مرثیه بطور پراکنده نشسته‌اند، در صورت امکان از آنان بخواهیم به صورت جمعتر بنشینند.
21- سعی کنیم تا مرثیه را بدون مقدمه چینی و زمینه سازی شروع ننماییم. به قول معروف، فوری به «گودال قتلگاه» نرویم.
22- برای مقدمه چینی و زمینه سازی می توان مرثیه را با عرض سلام بر معصوم یا شهید مورد نظر، و یا همان گونه که گفته شد با خواندن شعر و ذکر داستان و خاطره‌ای مربوط به مرثیه‌ی مورد نظر آغاز کنیم.
23- گاهی برای آغاز یا پایان مرثیه‌ی سرور شهیدان می توانیم این سلامها را بخوانیم:
«السلام علیک یا اباعبدالله و علی الارواح التی حلت بفنائک علیک منی سلام الله ابدا ما بقیت و بقی اللیل و النهار و لا جعله الله اخر العهد منی لزیارتکم السلام علی الحسین و علی علی بن الحسین و علی اولاد الحسین و علی اصحاب الحسین [و رحمة الله و برکاته]».
24- در آغاز یا پایان مرثیه‌ی هر معصومی - علیه‌السلام- می توانیم قسمتی

از دعای توسل را که مربوط به آن معصوم است بخوانیم، مثلا برای مرثیه‌ی امام حسین - علیه‌السلام- عرض کنیم:
«[السلام علیک] یا اباعبدالله یا حسین بن علی ایها الشهید یابن رسول الله یا حجة الله علی خلقه یا سیدنا و مولینا انا توجهنا و استشفعنا و توسلنا بک الی الله و قدمناک بین یدی حاجاتنا یا وجیها عند الله اشفع لنا عندالله».
25- معمولا مرثیه دارای سه مرحله است:
یک: مقدمه،
دو: اوج
و سه: فرود.
بعد از رسیدن مرثیه به مرحله‌ی اوج و سوزناک خود، آن را زیاد طول ندهیم، یعنی مرحله‌ی فرود مرثیه را کوتاه کنیم، که گاهی مرثیه حتی بدون فرود نیز خوانده می شود.
26- مرحله‌ی اوج مرثیه، مرحله‌ای است که گره مرثیه گشوده می شود و سوزناک ترین قسمت مرثیه است. بدین جهت مرحله‌ی اوج مرثیه را زود بیان نمی کنیم.
27- وقتی مرثیه به مرحله‌ی اوج خود رسید سوز و گدازی را در شنوندگان برانگیزانیم و «تحولی درونی» در آنها به وجود آوریم به گونه‌ای که حالت توجه به معارف بلند عاشورایی با آن سوز و گداز همراه گردد.
28- در اوج مرثیه با کلماتی مانند «یا حسین» و «یا زهرا» توسل را بیشتر و داغتر کنیم.
29- اگر مرثیه را همراه با سخنرانی انجام می دهیم شایسته است که ارتباط موضوع سخنرانی با موضوع مرثیه را فراموش نکنیم و ارتباط بین آن دو را در نظر داشته باشیم، و به اصطلاح سخنوران مرثیه خوان «گریز» بزنیم.
30- شایسته است مرثیه را با خواندن دعا و فاتحه و صلوات و قیام برای حضرت مهدی - عجل الله تعالی فرجه الشریف - به پایان بریم.
31- پس از پایان مرثیه می توان آیه‌ی «و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون:
و ستمکاران بزودی خواهند دانست که به چه مکانی باز می گردند.» و یا آیه‌ی «الا لعنة الله علی الظالمین:
آگاه باشید نفرین خدا بر ستمکاران است»، را خواند.
32- بعد از خواندن آیاتی که گفته شد می توانیم برای استجابت دعا پنج بار آیه‌ی «امن یجیب المظطر اذا دعاه و یکشف السوء» را بخوانیم.
33- می توانیم پس از «امن یجیب» این دعا را بخوانیم «اللهم انا نسئلک و ندعوک باسمک العظیم الاعظم الاعز الاجل الاکرم بحق محمد و علی و فاطمة و الحسن و الحسین و التسعة المعصومین من ذریة الحسین» و

سپس ده بار «یا الله» بگوییم و آن گاه دعاهای دیگر را بخوانیم.
34- اگر هنگام مرثیه خوانی، مطلب یا شعر بعدی را فراموش کردیم، مطلب یا شعر قبلی را تکرار می کنیم و شرح می دهیم و در ضمن این کار به جستجوی مطلب یا شعر بعدی می پردازیم تا آن را به یاد آوریم.
35- برای مرثیه خوانی اگر می توانیم در جایی قرار گیریم که مشرف بر شنوندگان باشیم.
36- شایسته است موانع تمرکز حواس را از محل مرثیه خوانی حذف کنیم. گاهی این کار با تذکری از سوی مرثیه خوان می تواند انجام گیرد.
37- در آغاز مرثیه می توانیم از شنوندگان بخواهیم تا سرها را به زیر بیندازند، دلها را روانه‌ی کربلا کنند و زانوی غم در بغل بگیرند.
38- تا می توانیم مدت و مقدار مرثیه را در مدت زمانی که از ما خواسته‌اند انجام دهیم، یعنی مرثیه را بموقع شروع کنیم و بموقع خاتمه دهیم.
39- در ابتدای مرثیه صدای خود را خیلی بالا نبریم و بلند نکنیم، تا برای ادامه‌ی مرثیه نیز نفس داشته باشیم.
40- گاهی گلو و دهان مرثیه خوانهای مبتدی خشک می شود و یا نفس آنان کم می آید، این امری طبیعی است که به مرور زمان از بین می رود. ولی نکات مرثیه خوانی مانند نکته‌ی قبلی را نیز باید رعایت کرد، تا با چنین مشکلی روبرو نشد.
41- اگر صدای شما گرفته یا سرما خورده و یا ناصاف است، چنانچه می توانیم در رفع آن بکوشیم و یا خودمان پیش از خواندن مرثیه به شنوندگان آن را بگوییم.
42- سعی کنیم برای خواندن مرثیه، شروع خوب، گیرا و جذابی داشته باشیم.
43- تلاش کنیم خودمان نیز همراه خواندن مرثیه بسوزیم و اشک بریزیم و گریه کنیم که گفته‌اند:
«آنچه از دل برآید، لا جرم بر دل نشیند».
44- اگر هنگام خواند مرثیه، خودمان گریه نمی کنیم (بکاء)، دست کم حالت گریه به خود بگیریم (تباکی).
45- سوز و حال و گریه در مرثیه خوانی را از خود خدا و معصومان - علیهم‌السلام - طلب کنیم.
46- خود را برتر از مرثیه خوانهای دیگر ندانیم و متواضع باشیم. مثلا نگوییم:
«من یک ساعت مرثیه خوانی کردم ولی فلانی کم آورد».
47- علاقه و تمرین و صدق و اخلاص و تقوا از عوامل موثر در مرثیه خوانی است؛ پس به آنها توجه بیشتری کنیم.

48- تعداد کم یا زیاد جمعیت در اخلاص ما برای مرثیه خوانی تأثیر نگذارد. مثلا نگوئیم:
«دیشب در مجلسی مرثیه خوانی کردم که غلغله بود و جای سوزن انداختن نبود».
49- اگر از مرثیه خوانی ما انتقاد سودمندی کردند، ناراحت نشویم و آن را بپذیریم.
50- از تحقیر مرثیه خوانهای دیگر به گونه‌های مختلف خودداری کنیم، مثلا نگوئیم:
«روی فلانی را کم کردم».
51- اگر برای مرثیه خوانی به ما هدیه‌ای ندادند ناراحت نشویم، زیرا پاداش اصلی و حقیقی این کار نزد خدا است.
52- به خاطر حضرت فاطمه‌ی زهرا و امام حسین - علیهاالسلام - برای مرثیه خوانها احترام ویژه‌ای قائل باشیم.
پس حداقل می توانیم به احترامشان از جای خود برخیزیم و یا دست آنان را ببوسیم.
53- هنگام مرثیه خوانی با مدیریت خود، کنترل مجلس را به عهده بگیریم، زیرا ممکن است در بعضی موارد، کنترل مجلس را از دست بدهیم و یا دیگران بخواهند نظم مجلس را به هم بزنند.
54- تجربیات مرثیه خوانی خود را در اختیار دیگران قرار دهیم و در این مورد نیز سخاوتمند باشیم، که خیر و برکت نزد خداست.
55- حتما بر موضوع و محتوای مرثیه تسلط کافی داشته باشیم. مثلا بدانیم در آغاز و مقدمه‌ی مرثیه چه چیزهایی را باید بخوانیم و در اوج و فرود مرثیه چه چیزهایی را باید بگوییم.
56- در آغاز راه و پیش از خواندن مرثیه، یک بار دیگر مرثیه را مطالعه و مرور کنیم تا مرتکب اشتباهی نشویم.
57- می توانیم در ابتدای مرثیه خوانی موضوع مرثیه را به شنوندگان بگوییم، مثلا به آنان بگوییم:
«امشب می خواهم روضه‌ی حضرت علی اکبر -علیه‌السلام- را برای شما بخوانم».
58- اگر چراغهای مجلس مرثیه خوانی خاموش شوند، شاید حزن و اندوه بیشتری بر آن مجلس حاکم گردد؛ پس در مواردی به این نکته توجه داشته باشیم.
59- در مرثیه خوانی از طرح سئوالات و شبهات بدون پاسخ پرهیز نماییم. مثلا در مرثیه‌ی حضرت فاطمه‌ی زهرا - علیهاالسلام - این سوال را مطرح نکنیم که چگونه ممکن است حضرت فاطمه‌ی زهرا - علیهاالسلام - بعد از مرگش، دستهای خود را از کفن بیرون آورد و امام حسن و امام حسین -

علیهاالسلام - را در آغوش بگیرد و بعد پاسخ آن را هم ندهیم.
60- مطالب احتمالی و مشکوک در مرثیه خوانی مانند حضور حضرت لیلا - علیهاالسلام - در کربلا را به صورت قطعی و یقینی ذکر نکنیم و یا حتی از ذکر آنها خودداری نماییم.
61- بدون ضرورت، مرثیه را تکرار نکنیم و از دوباره خوانی بپرهیزیم.
62- می توانیم از آیات، روایات، شعر، داستان و خاطره، مثال و تشبیه، ضرب المثل، آمار و اخبار صحیح و دقیق، سخنان عالمان و بزرگان و دانشمندان نظیر حضرت امام خمینی - قدس سره الشریف - و جملات و قطعه‌های ادبی و زیبایی که متناسب با موضوع و محتوای مرثیه باشند استفاده نماییم.
63- اگر در خواندن مرثیه دارای سبک خاصی هستیم، آن قدر تمرین و ممارست داشته باشیم تا آن سبک را از دست ندهیم.
64- در آغاز راه می توانیم پیش از مرثیه خوانی چند نفس عمیق بکشیم، تا ترس و دلهره‌ی ما از بین برود و آرامش جای آن را بگیرد.
65- بطور طبیعی مرثیه خوانی کنیم و خود را به تکلف و زحمت نیندازیم.
66- نزد عموم از به کارگیری کلمات و لهجه‌ی خاص و محلی در مرثیه خوانی خودداری کنیم و از داشتن تکیه کلام پرهیز نماییم.
67- تا می توانیم از ابتکار و خلاقیت و ذوق و سلیقه‌ی خود و دیگران در انتخاب مراثی و کیفیت بیان و شیوه‌ی آغاز و پایان آنها استفاده کنیم.
68- اگر در خواندن مرثیه اشتباهی کردیم، در همان جلسه و اگر نتوانستیم در جلسه‌ی بعد، آن اشتباه را تصحیح نماییم.
69- می توانیم هنگام خواندن مرثیه، تحمل در برابر مشکلات و صبر در مقابل مصایب را برای شنوندگان زمینه سازی کنیم، زیرا معصوم - علیه‌السلام - فرموده است:
«صبر نیمی از ایمان است».
70- به مرثیه‌ای که می خوانیم، خودمان اعتقاد داشته باشیم، تا این اعتقاد در شنوندگان نیز تأثیر معنوی و عاطفی بگذارد.
71- کیفیت بعضی گریه کردنها زننده است، از انجام چنین گریه‌هایی خودداری کنیم.
72- از دروغها و تحریفاتی که در مرثیه‌ها صورت گرفته است با اطلاع باشیم تا آنها را نخوانیم.
73- مواظب باشیم برای گریاندن مردم، مرثیه‌ها را کم و زیاد و تحریف نکنیم تا مثلا سوزناک شوند و مردم را به گریه اندازند.
74- اگر نگاه جمعیت یا افراد خاصی مانع مرثیه خوانی ما می شود، می توانیم گاهی چشمان خود را روی هم بگذاریم.
75- توجه داشته باشیم که مرثیه خوانی با زبان محاوره‌ای دلنشین‌تر از

مرثیه خوانی با زبان مکاتبه‌ای است.
76- مرثیه خوان با تجربه‌ای می گفت:
«مراثی و اشعار مربوط به آن را پیش از خواب حفظ کنید تا در ذهن شما کاملا نقش ببندد».
77- از هر حالت و یا حرکتی که متناسب با مرثیه خوانی و شخصیت مرثیه خوان نباشد خودداری کنیم.
78- برای مرثیه خوانی و جاری ساختن اشکها، سعی کنیم احساسات و عواطف شنوندگان را برانگیزانیم.
79- برای برانگیختن شور و احساس شنوندگان باید خودمان در هنگام مرثیه خوانی شور و سوز و احساس نیز داشته باشیم.
80- بین محتوای مرثیه و شرایط و احساسات شنوندگان ارتباط برقرار کنیم، تا غم و اندوه بیشتری را احساس نمایند و اشک بیشتری را جاری سازند.
81- هنگام مرثیه خوانی به همه‌ی جمعیت نگاه کنیم تا توجه همگان را جلب نماییم. و نیز برای جلب توجه و تأثیر بیشتر می توانیم در حد ضرورت و متناسب و هماهنگ با محتوای مرثیه از حرکات سر و صورت و دست استفاده کنیم.
82-برای مرثیه خوانی ترس به خود راه ندهیم، و از جمعیت زیاد شنوندگان و شخصیت آنان هراسان نشویم.
83- در آغاز مرثیه خوانی ترس و لرز و دلهره و ضربان شدید قلب امری طبیعی است، از این رو یاس را به خود راه ندهیم و مرثیه خوانی را در «جاهای مختلف» و در حضور «جمعیتهای گوناگون» تمرین و دنبال کنیم تا ترس و دلهره‌ی ما از بین برود.
84- آثار و فواید معنوی مرثیه خوانی را به خاطر بیاوریم، تا علاقه‌ی ما به مرثیه خواندن بیشتر شود که نعمتی بزرگ است و متاسفانه برخی از آن غافلند.
85- اگر مرثیه را همراه با سخنرانی می خوانیم مواظب باشیم که مرثیه‌ی ما ناقض سخنرانی‌مان نباشد و بعکس، مثلا - بنا به فرض - اگر در سخنرانی می گوییم:
«توبه در آخر عمر پذیرفته نمی شود» در این صورت نباید مرثیه‌ی حضرت حر را بخوانیم، زیرا حضرت حر در آخر عمرش توبه کرد و امام حسین - علیه‌السلام- توبه‌ی او را پذیرفت.
86- هدف نهایی از مرثیه خوانی «گریاندن» نیست، اگر چه مرثیه‌ی همراه با گریه بهترست.
87- مرثیه خوان باید آن چنان ورزیده باشد که اگر به او گفتند در سه دقیقه مرثیه خوانی کند بتواند، و چنانچه به وی گفتند در سی دقیقه مرثیه

خوانی کند باز هم بتواند.
88- اگر در آغاز راه هستیم به خود «تلقین» کنیم که می توانیم مرثیه خوانی نماییم، زیرا تلقین یکی از راههای تعلیم و تعلم است.
89- در همه جا نباید مرثیه خواند، بلکه باید یا شرایط مرثیه خوانی موجود باشد و یا شرایط آن را به وجود آورد و سپس مرثیه خواند.
90- مرثیه‌ها را مطابق فهم و موقعیت فردی، سنی، زمانی و مکانی شنوندگان انتخاب کنیم و بخوانیم. مثلا برای نوجوانان مرثیه‌ی حضرت قاسم - علیه‌السلام- و برای کودکان مرثیه‌ی حضرت رقیه - علیهاالسلام - و برای بانوان مرثیه‌ی حضرت زینب - علیهاالسلام - را بخوانیم.
91- می توانیم از مرثیه‌ها نکات اخلاقی، تربیتی، سیاسی، تاریخی و نظامی را استفاده کنیم و آنها را برای شنوندگان بازگو نماییم. یک فرمانده‌ی نظامی می گفت:
«گاهی مواقع از مراثی امام حسین - علیه‌السلام- و پیکار او با دشمنانش، نکات نظامی را برداشت می کنیم».
92- معمولا از تعابیری که مخصوص همان زمانها بوده است استفاده کنیم، مثلا به جای خیمه کلمه‌ی چادر یا سنگر و به جای عمود، کلمه‌ی گرز را به کار نبریم.
93- مجالس دعا، ختم و مانند آن زمینه‌ی خوبی برای یادگیری و شروع مرثیه خوانی است.
94- فقط برای دیگران مرثیه نخوانیم، بلکه در بعضی اوقات و در تنهایی برای خود یا خانواده‌مان نیز مرثیه بخوانیم.
95- جلسه‌ی مرثیه می تواند برای مخاطبان، جلسه‌ی توبه و بازگشت به سوی خدا نیز باشد، به آن توجه کنیم و از آن استفاده نماییم.
96- مرثیه خوان نباید بر مسموعاتی (شنیده‌ها) که به نظر دروغ و غیر صحیح یا غیر قابل قبول است تکیه کند.
97- در مجالس مرثیه خوانهای خبره و مشهور شرکت نماییم، تا از روش و کیفیت مرثیه خوانی آنان نیز بهره‌مند شویم. یکی از مرثیه خوانها می گفت:
«برای یادگیری مرثیه خوانی باید در جلسات مرثیه خوانها شرکت کنید تا با چشم خود ببینید که چگونه مرثیه می خوانند».
98- مرسوم است که در هر یک از روزها یا شبهای دهه‌ی محرم، مرثیه‌ی یکی از وقایع یا شهدای کربلا را می خوانند، از مرثیه خوانان با تجربه این را سوال کنیم که مثلا در شب تاسوعا یا عاشورا چه مرثیه‌ای باید خوانده شود؛ البته این امر در جاهای مختلف متفاوت است.
99- اگر مثلا در دو جا مرثیه خوانی می کنیم بهتر است برای هر کدام مرثیه‌ی جداگانه و یا دو قسمت مختلف از یک مرثیه را بخوانیم، زیرا در

بعضی موارد ممکن است برخی از شنوندگان هر دو جا یکی باشند.
100- مرثیه‌ها را طوری بازگو نکنیم که خواری و ذلت خاندان عصمت و طهارت - علیهم‌السلام - از آن برداشت شود.
101- در مرثیه می توان به جای آمار و اعدادی که از نظر صحت مورد تردید و یا انکار است، به کلماتی از قبیل (جمعیتی بسیار)، (عده‌ای زیاد)، (تعدادی فراوان) اکتفا نمود، مثلا به جای اینکه بگوییم:
«امام حسین - علیه‌السلام- چندین هزار نفر از دشمنان را کشت»، بهتر است بگوییم:
«امام حسین - علیه‌السلام- تعداد فراوانی از دشمنان را کشت».
102- شایسته است از ذکر مراثی یا آماری که موجب انکار یا عکس العمل منفی شنوندگان می شود خودداری کنیم. بویژه در مقابل شنوندگانی که کمتر از اعتقاد راسخ و ایمان بالا برخوردار هستند. مثلا در چنین مجالسی شاید لازم نباشد که بگوییم:
«نوجوان کربلا حضرت قاسم - علیه‌السلام - سی و پنج نفر از دشمنان را کشت».
103- می توانیم برخی از قسمتهای مرثیه یا اشعار و رجزهای آن را با همان زبان عربی بخوانیم و سپس آنها را ترجمه کنیم، مگر در مواردی که ترجمه‌ی آنها لازم نباشد.
104- اگر از کلمات و جملات عربی در مرثیه خوانی استفاده می کنیم آنها را بطور صحیح تلفظ کنیم، بویژه در مجالسی که آشنایان به زبان عربی مانند علما و طلاب حضور دارند.
105- اگر به زبان عربی آشنایی داریم، مراثی حضرت فاطمه‌ی زهرا - علیهاالسلام - در جلد (43) بحار الانوار و مراثی امام حسین و اصحابش -- علیهم‌السلام - در جلدهای (44) و (45) بحار الانوار گردآوری شده‌اند.
106- اگر بعد از غذا و یا با حالت کسالت، بیماری، خستگی، عصبانیت، ناراحتی، خواب آلودگی و مانند آن مرثیه خوانی نکنیم، بهتر و موثرتر است. از این رو آرامش، سلامت و استراحت کافی پیش از مرثیه خوانی را فراموش ننماییم.
107- می توان برای یادگیری مرثیه‌ها و اشعار زیبا دفتری مانند کلاسور را تهیه کرد و آنها را در آن دفتر نوشت، تا در هنگام مرثیه خوانی به تناسب موضوع از مرثیه‌ها و اشعار آن استفاده نمود.
108- کسب تجربه از خود و دیگران از رموز موفقیت در امر مرثیه خوانی است.
109- دقت کنیم محتوای مرثیه را اشتباه نگوییم. مثلا توجه داشته باشیم که حضرت عباس - علیه‌السلام- مشک آب را اول به دست راستش گرفت و یا به دست چپش؟

یا مثلا امام حسین - علیه‌السلام - زبانش را در دهان حضرت علی اکبر - علیه‌السلام - گذاشت و یا بعکس؟
110- در مرثیه خوانی از این شاخه به آن شاخه نپریم، بلکه همان موضوع و محتوای مرثیه را برای شنوندگان بازگو کنیم.
111- سعی کنیم مرثیه را برای شنوندگان «مجسم» نماییم.
112- در مرثیه خوانی مواظب باشیم به جای تقویت روحیه، تضعیف روحیه نکنیم.
113- اگر مرثیه خوانهای دیگری برای خواندن در مجلس حضور دارند، وقت آنان را نیز در نظر داشته باشیم.
114- خواندن مرثیه را بیش از حد، طولانی نکنیم، تا موجب ملال و خستگی شنوندگان نشود و بر آنان اثر منفی نگذارد؛ بویژه در مجالسی که علاقه و زمینه‌ی کمتری نسبت به مرثیه در آنها وجود دارد، از طولانی کردن مرثیه خودداری نماییم.
115- در غیر موارد ضروری، مرثیه را متناسب با زمان خود بخوانیم، مثلا مرثیه ورود امام حسین - علیه‌السلام- به کربلا را در همان اوایل محرم و مرثیه‌ی ورود جابر بن عبدالله انصاری به کربلا را در روز اربعین بخوانیم.
116- سعی کنیم حتما در ایام خاص و ویژه ماند ماههای محرم و صفر و ایام فاطمیه و شبهای قدر و وفات و شهادت مرثیه بخوانیم. و شایسته است در این ایام از خنده و مزاح پرهیز کنیم.
117- از کتابهای مقتل (مقاتل) و مرثیه‌هایی که دارای مدرک و سند و مأخذ صحیح و معتبر هستند استفاده کنیم، و از هر مرثیه خوانی، مرثیه‌ها را نقل ننماییم و برای دیگران نخوانیم. کتابهای منتهی الامال، نفس المهموم و بیت الاحزان محدث قمی، لهوف سید بن طاووس، جلاء العیون مجلسی و ارشاد شیخ مفید در زمینه‌ی مرثیه خوانی کتابهای خوب، مفید و معتبری هستند.
119- اگر مأخذ و مدرک مرثیه را به شنوندگان بگوییم بهتر است، بخصوص در مجالسی که طلاب، علما و بزرگان حضور دارند.
120- آرام و شمرده شمرده مرثیه را بخوانیم و با فریاد و با شتاب و سرعت بیش از حد، مرثیه خوانی نکنیم.
121- هنگام خواندن مرثیه فاصله‌ی مناسب دهان خود با میکروفون را رعایت کنیم، تا صدا خوب منتقل شود و بلندگو سوت نکشد. و توجه داشته باشیم که صدای بلندگو بیش از اندازه، کم یا زیاد نباشد.
122-اگر مرثیه را با صوت زیبا بخوانیم دلنشین‌تر است. و اگر صوت زیبا نداریم، مرثیه را به صورت عادی و معمولی و بدون صوت بخوانیم، ولی مرثیه خوانی را به خاطر نداشتن صوت زیبا ترک و رها نکنیم.
123- در جاهایی که مرثیه، سوزناک و حزین می باشد، بهتر است هماهنگ

با آن، صدایمان را سوزناک و حزین و چهره‌مان را اندوهناک نماییم.
124- شایسته است صوت ما هنگام خواندن مرثیه یکنواخت نباشد، بلکه صوت خود را به تناسب محتوای مرثیه و به گونه‌ای که زننده نباشد بالا و پایین ببریم و بلند و آهسته کنیم.
125- اگر در شیوه و سبک مرثیه خوانی از کسی تقلید می کنیم آن را به مرور زمان ترک نماییم تا خودمان صاحب سبک شویم، البته گفته‌اند در آغاز راه، تقلید از مرثیه خوانهای دیگر اشکالی ندارد.
126- اگر مرثیه خوانهای دیگری نیز در مجلس حضور دارند از روی احترام، از آنان کسب اجازه کنیم و به آنها تعارف نماییم.
127- کتابها و اشعار مرثیه و نوحه خوانی را مطالعه کنیم، و به نوارهای مرثیه و نوحه خوانی گوش فرا دهیم.
128- از بانی و مؤسس و دست اندرکاران مجلس روضه خوانی تشکر و قدردانی نماییم، اما به صورت مبالغه آمیز و خارج از حد و فراتر از واقعیت نباشد.

چهل نکته برای حضور در مجلس روضه

شیخ مهدی دانشمند
بسم الله الرّحمن الرّحیم
آداب شرکت در مجالس اهل بیت علیهم صلوات الله
1. با نیت پاک و خالص باید شرکت کرد.
مبادا به خاطر آشنایی با صاحب منزل و مجلس و یا رودربایستی با کسی و یا اجبار و اکراه در کار باشد.
2. با وضو از منزل خارج شویم.
3. با بهترین و مناسب ترین لباسها در مجلس شرکت کنیم (اگر ایام عزاداریست با لباس مشکی و اگر ایام جشن و سرور و شادی اهل بیت علیهم السّلام است با لباسهای روشن و تمیز و معطّر)
4. با زدن عطر دیگران را در مجلس امام حسین علیه السّلام آزرده خاطر نکنیم.
5. ارواح گذشتگانمان را در ثواب حضور در مجلس اهل بیت علیهم السّلام شریک کنیم.
6. تهیه کیسه یا پلاستیک برای کفش های خود. مبادا با کفش به روی فرش مجلس امام حسین علیه السّلام پای گذاریم و مطمئن باشیم بر بال ملائک جسارت کرده ایم.
7. به دلیل ارزش فراوان اشک و گریه بر اباعبدالله الحسین علیه السّلامŠدستمال اشک و دستمالی دیگر برای آبریزش بینی تهیه کنیم، که مبادا با دستمالی که صورتتان را تمیز می کنید اشکهایتان را نیز با همان دستمال پاک کنید!
8. داشتن یک مهر و تسبیح که اگر زیارت عاشورا خوانده شد برای سجده زیارت مهر همراه داشته باشید و با تسبیح خود مشغول ذکر گفتن شوید.
9. یک دفتر کوچک یا داشتن یک سررسید و قلم سعی کنید مطالبی که در مجلس بیان می شود را یاداشت کرده و با ذکر تاریخ و نام سخنران و مکان سخنرانی یک مجموعه فرهنگی مذهبی برای خود باقی بگذارید.
10. دیگران را نیز برای شرکت در مجالس اهل بیت علیهم السّلام تشویق کنید.
11. اگر وسیله ای دارید و افرادی را می شناسید که به دلیل بعد مسی(ن)قادر به شرکت در مجالس اهل بیت علیهم السّلام نیستند به دنبال آنان رفته تا در ثواب حضور دیگران در مجلس اهل بیت علیهم السّلام نیز شریک باشید.
12. مبادا در پارک کردن ماشین یا وسیله نقلیه خود برای مردم سد معبر و

مزاحمت ایجاد کنید.
13. اگر با خانواده و یا دوستان هستید برای زمان برگشت وعده گذاشته و به وعده خود عمل کنید که مبادا با معطل کردن دیگران ثواب مجلستان را از بین نبرید.
14. بدانید هر قدمی که به طرف مجلس اهل بیت علیهم السّلام برمی دارید صدها گناه محو صدها حسنه ضبط و صدها مقام و درجه برای شما نوشته خواهد شد.
15. برای داشتن حضور ی بیشتر و خشوعی بهتر و اشکی ریزان می بایست حداقل از 24 ساعت قبل آمادگی روحی و معنوی را در خود ایجاد کنید.
16. نباید فراموش کنیم که حضور در مجلس روضه بهترین عامل پاک کننده قلب و روح آدمیست.
17. به محض ورود به مجلس روضه تلفن همراه خود را خاموش کنید که مبادا باعث به هم خوردگی هواس دیگران باشد.
18. اگر در زمان ورود به مجلس سخنران یا مداح مشغول اجرای برنامه بود با سلام نکردن ادب خویش را نشان دهید که مبادا هواس همه را پرت کرده و تشویش خاطر و ذهن به وجود آورید.
19. هر کجا که جا بود بنشینید نه هر جا که خواستید.
20. مبادا در زمان ورود به مجلس دیگران را اذیت کنید و یا مجلس را به هم بزنید به دلیل اینکه می خواهید در نزدیک ترین جای جایگاه بنشینید.
21. مبادا با سر و صدا کردن توجه دیگران را به خود جلب کنید.
22. مبادا به هنگام برنامه مجلس با کنار دستی خود صحبت کنید که هم خودتان از فیض محروم شده‌اید و هم مزاحم دیگری بوده و به دلیل بی توجهی به مجلس مرتکب گناه و معصیت شوید.
23. مبادا در حال گریه دیگران به مردم نگاه کنید که حالت بکاء و حزن از کسی گرفته شود.
24. مبادا به خصوص در زمان خواندن مرثیه به مزاح و یا خندیدن و یا خنداندن کسی مشغول شوید که عقوبتی سخت در پیش خواهید داشت.
25. به هنگام پذیرایی در مجلس روضه با احترام و دقت و با نیت شفاء پذیرایی شوید.
26. مبادا با کثیف کردن مجلس اهل بیت علیهم السّلام مرتکب گناهی بزرگ شوید.
27. اگر فرزند خردسالی به همراه دارید قبلاً از ورود به مجلس برای آرام بودن و ساکت بودن او با فرزند خود صحبت کنید و در مجلس روضه فرزندان خود را کنترل کرده تا مبادا با شیطنت و بازی های خود نظم مجلس اهل بیت علیهم السّلام را به هم بریزد.

28. از داشتن گریه صدا دار خود خجالت نکشید که به طور قطع و یقین با حال حزن و اندوه شما دیگران را نیز به اندوه و حزن برای اهل بیت علیهم السّلام تشویق خواهید کرد.
(مجلس را با ناله های سوزان خود گرم کنید)
29. به گونه ای در مجلس بنشینید که اگر مجلس به کمبود جا دچار مشکل باشد دیگری را نیز کنار خود جای دهید تا با حضور او در مجلس روضه شما نیز در ثواب او شریک باشید.
30. به هنگام روضه و مقتل خوانی چیزی میل نفرمائید.
31. سعی کنید چنان برنامه ریزی کنید که نخواهید وسط مجلس جلسه را ترک کنید و دیگران را نیز به ترک مجلس تحریک نمائید.
32. فراموش نکنید مهم ترین زمان مجلس روضه دعا می باشد مبادا به هنگام دعا کردن با بی توجّهی از مجلس خارج شوید.
33. فراموش نکنید که با حضور خود در مجلس اهل بیت علیهم السّلام ثوابها برای خود جمع کرده‌اید پس مواظب باشید با بی توجهی اجر و ثواب روضه را از بین نبرده و آثار معنوی و روحی جلسه اهل بیت علیهم السّلام را از دست ندهید.
34. بعد از اتمام مجلس سعی کنید کسانی که وسیله ندارند و مسیرشان به شما نزدیک است را برای رساندن آنان کمک کرده و از ثواب این عمل نیز محروم نشوید.
35. توجه داشته باشید فلسفه حضور در مجالس اهل بیت علیهم السّلام بالا بردن سطح معلومات و اطلاعات علمی و دینی می باشد پس با بیان مطالب ذکر شده برای دیگران و غائبان در مجلس زکات علم خود را نیز پرداخت کنید.
36. اگر احیاناً نقصی و یا کمبودی در مجلس احساس کردید سعی کنید با هماهنگی با مسئول و بانی مجلس در رفع آن مشکل کوشا و شریک باشید.
37. به گونه ای عمل کنید که در درجه اول خودتان و بعد خانواده شما و سپس دیگران متوجه تأثیر گذاری مجلس اهل بیت علیهم السّلام در رفتار و افکار شما باشند تا اطرافیان به لزوم و حضور در مجالس دینی واقف گشته و تشویق گردند.
38. مبادا با بی توجهی به آداب مجلس و تاثیرات روضه مردم و اطرافیان خود را به مجالس اهل بیت علیهم السّلام بدبین کنیم.
39. فراموش نکنیم که عمل به واجبات و ترک محرمات مقدمه ای برای دعوت مجدد ما به مجالس اهل بیت علیهم السّلام توسط ائمه اطهار علیهم صلوات الله خواهد بود.
40. سعی کنید در مواقع بیکاری و یا استراحت با شنیدن سخنرانی های مفید وعظ و موعظه و خطابه اطلاعات دینی و معنوی و فرهنگی خود را

بالاتر برده و با مطالعه کتب تاریخی از سیره اهل بیت علیهم السّلام و یا تاریخچه شهادت آنان به یک آماده سازی فکری برای حضور در مجالس اهل بیت علیهم السّلام نائل آییم.

آثار و برکات عزاداری و گریه بر سیدالشهداء علیه السلام

سخنی پیرامون عزاداری و گریه بر سیدالشهدا علیه السلام

آثار و برکات سید الشهدا علیرضا رجالی تهرانی
«گریه» مظهر شدیدترین حالات احساسی انسان است، و علتها و انگیزه‌های مختلفی دارد که هر یک از آنها نشان دهنده حالتی خاص است.
در روایات، بعضی از انواع گریه تحسین شده و از صفات پسندیده بندگان پاکدل خداوند به حساب آمده است، و بعضی از انواع گریه مذموم شمرده شده است.
گریه، از حالات و انفعالات انسانی است که با مقدمه‌ای از اندوه و ناراحتی روانی به طور طبیعی به ظهور می رسد، و گاه ممکن است انگیزه‌اش هیجانات تند روانی باشد.
مثل شوق و ذوقی که از دیدار محبوب پس از زمانی طولانی ناشی می شود.
همچنین گاهی هم گریه کردن حاکی از عقاید مذهبی انسان است با این توصیف، از آنجایی که گریه عملی طبیعی و ای بسا غیر ارادی است؛ لذا نمی شود مورد امر و نهی و حسن و قبح قرار گیرد، بلکه آنچه که مورد حسن و قبح است، مقدمات و انگیزه‌های گریه می باشد.
چنانکه گفته‌اند:
«تو آنی که در بند آنی».
در اینجا برای اینکه بدانیم گریه بر سیدالشهدا علیه السلام چگونه گریه‌ای است و چه تأثیرات و برکاتی می تواند داشته باشد، بهتر آن است که اشاره‌ای به انواع گریه کنیم تا بعد از آن، نوع گریه بر آن حضرت برایمان معلوم گردد.
1- گریه طفولیت:
زندگانی انسان با گریه شروع می شود که همان گریه، نشانه سلامت و تندرستی نوزاد است، و در واقع گریه در آن زمان، زبان طفل است.
2- گریه شوق:
مانند گریه مادری که از دیدن فرزند گمشده خویش پس از چندین سال سر داده می شود.
و این گریه‌ای است که از روی هیجان و احیاناً جهت سرور و شادی به انسان دست می دهد.
3- گریه عاطفی و محبت:
محبت از عواطف اصیل انسانی است که با گریه انس دیرینه دارد. مثلاً محبت حقیقی به خداوند حسن آفرین است و برای قرب به او باید اشک محبت ریخت.

صنما با غم عشق تو چه تدبیر کنم
تا به کی در غم تو ناله شبگیر کنم
4- گریه معرفت و خشیت:
انجام عبادات خالصانه و تفکر در عظمت آفرینش و کبریایی خداوند، و همچنین اهمیت تکالیف و مسئولیتهای انسانی باعث می گردد که نوع خاصی از خوف، در درون انسان ایجاد شود و این خوف، خوفی است که از روی معرفت به خداوند و تهذیب نفس به دست می آید که «خشیت» نامیده می شود.
5- گریه ندامت:
از عوامل اندوه زدایی که منجر به گریه می گردد، محاسبه نفس و حسابرسی شخصی است، و همین حسابرسی باعث می شود که انسان به گذشته خود فکر کند و با حسابرسی، جبران کوتاهی و خطاها را بکند و اشک حسرت و ندامت از چشمانش جاری نماید، این گریه، نتیجه توبه و بازگشت به خداست.
اشک میغلتد به مژگانم به جرم رو سیاهی
ای پناه بی پناهان، مو سپید روسیاهم
روز و شب از دیدگان اشک پشیمانی فشانم
تا بشویم شاید از اشک پشیمانی گناهم
6- گریه پیوند با هدف:
گاهی قطره‌های اشک انسان، پیام آور هدفهاست. گریه بر شهید از این نوع گریه است. گریه بر شهید خوی حماسه را در انسان زنده می کند و گریستن بر سیدالشهدا علیه السلام خوی حسینی را در انسان احیا می کند، و خوی حسینی چنان است که نه ستم می کند و نه ستم می پذیرد. آن کسی که با شنیدن حادثه کربلا قطره اشکی از درون دل بیرون می فرستد، صادقانه این پیوند با هدف والای سیدالشهدا علیه السلام را بیان می کند.
7- گریه ذلت و شکست:
گریه افراد ضعیف و ناتوانی که از رسیدن به اهداف خود مانده‌اند و روح و شهامتی برای پیشرفت در خود نمی بینند.
با ذکر این مطلب، حال باید بررسی کرد که گریه بر حسین علیه السلام از چه نوع گریه است. هر کس با اندک توجهی خواهد دانست که گریه بر حسین علیه السلام گریه محبت است، آن محبتی که در دلهای عاشقانش به ثبت رسیده است. گریه بر او، گریه شوق است، زیرا قسمت زیادی از حماسه‌های کربلا، شوق آفرین و شورانگیز است و به دنبال آن سیلاب اشک شوق به خاطر آن همه رشادت، فداکاری، شجاعت و سخنرانیهای آتشین مردان و زنان به ظاهر اسیر، از دیدگان شنونده سرازیر می گردد و

نیز گریه معرفت و پیوند با هدف متعالی و انسان ساز او است؛ و به تعبیر امام خمینی (ره) گریه سیاسی است که فرمود:
«ما ملت گریه سیاسی هستیم، ما ملتی هستیم که با همین اشکها سیل جریان می دهیم و سدهایی را که در مقابل اسلام ایستاده است خرد می کنیم».
هزار سال فزون شد ز وقعه عاشورا
ولی ز تعزیه هر روز، روز عاشور است
هیهات که گریه بر حسین علیه السلام گریه ذلت و شکست باشد، بلکه گریه پیوند با سرچشمه عزت است، گریه ... نیست، بلکه گویا است، گریه سرد کننده نیست، بلکه حرارت بخش است، گریه بزدلان نیست، بلکه گریه شجاعان است، گریه یأس و ناامیدی نیست بلکه گریه امید است، و بالاخره گریه معرفت است و گریه معرفت در عزای حسین علیه السلام از انحراف و تحریف در قیام آن حضرت جلوگیری می کند و شاید به همین جهت باشد که در فضیلت گریه بر سیدالشهدا علیه السلام روایات متعددی وارد شده است. از آن جمله، روایتی است که
امام صادق علیه السلام فرمود:
«گریه و بی تابی در هر مصیبت برای بنده مکروه است، مگر گریه بر حسین بن علی علیه السلام که اجر و ثواب نیز دارد». 85
گریه و عزاداری برای سیدالشهدا علیه السلام دارای آثار و برکات مهمی است که به برخی از آنها اشاره می شود:

1- حفظ رمز نهضت حسینی

از ارزنده‌ترین آثار و برکات مجالس عزاداری و گریه بر ابی عبدالله حسین علیه السلام حفظ رمز نهضت حسینی است.
به راستی؛ چرا در دوران منحوس سلاطین و پادشاهان جور از برپایی مجالس عزای اهل بیت علیه السلام به خصوص سالار شهیدان جلوگیری می شد؟
آیا نه این است که عزای حسینی و امامان شیعه، سبب می شود که سخنوران و دانشمندان متعهد و انقلابی، مردم را از ظلم‌های حکومتها آگاهی دهند و انگیزه قیام آن حضرت که امر به معروف و نهی از منکر است به اطلاع مردم برسد؟
آری، اینگونه مجالس، آموزشگاهها و دانشگاههایی است که به بهترین روش و زیباترین اسلوب مردم را به سوی دین خوانده و عواطف را آماده می کند و جاهلان و بی‌خبران را از خواب سنگین غفلت بیدار می سازد و نیز در این مجالس است که مردم، دیانت را همراه با سیاست، از مکتب حسین بن علی علیه السلام می آموزند.
گریه بر سید الشهدا علیه السلام و تشکیل مجالس عزای حسینی نه تنها اساس مکتب را حفظ می کند، بلکه باعث می گردد شیعیان با حضور در این مجالس از والاترین تربیت اسلامی برخوردار شده و در جهت حسینی شدن رشد و پرورش یابند.
کدام اجتماعی است که در عالم چنین اثری را از خود بروز داده باشد؟
کدام حادثه‌ای است مانند حادثه جانسوز کربلا که از دوره وقوع تاکنون و بعدها بدینسان اثر خود را در جامعه بشریت گذارده، و روز به روز دامنه آن وسیعتر و پیروی و تبعیت از آن بیشتر گردد؟
از این رو باید گفت که در حقیقت مراسم عزاداری حافظ و زنده نگهدارنده نهضت مقدس امام حسین علیه السلام و در نتیجه حافظ اسلام و ضامن بقای آن است.
تشکیل مجالس عزاداری حسین، نه تنها اساس مکتب را حفظ کرده و می کند بلکه به علاوه سبب آن گردید که شیعیان با حضور در این مجالس از والاترین تربیت اسلامی برخوردار شده و در جهت حسینی شدن رشد و پرورش یابند.
«موریس دوک بری» می نویسد:
«اگر مورخین ما، حقیقت این روز را می دانستند و درک می کردند که عاشورا چه روزی است، این عزاداری را مجنونانه نمی پنداشتند. زیرا پیروان حسین به واسطه عزاداری حسین می دانند که پستی و زیر دستی

و استعمار را نباید قبول کنند. زیرا شعار پیشرو و آقای آنان تن به زیر بار ظلم و ستم ندادن است.
قدری تعمق و بررسی در مجالس عزاداری حسین نشان می دهد که چه نکات دقیق و حیات بخشی مطرح می شود، در مجالس عزاداری حسین گفته می شود که حسین علیه السلام برای حفظ شرف و ناموس مردم و بزرگی مقام و مرتبه اسلام، از جان و مال و فرزند گذشت و زیر بار استعمار و ماجراجویی یزید نرفت؛ پس بیایید، ما هم شیوه او را سرمشق قرار داده از زیر دستی استعمار گرایان خلاصی یابیم و مرگ با عزت را بر زندگی با ذلت ترجیح دهیم ...» 86.

2- ازدیاد محبت به امام، و تنفر از دشمنان آن حضرت

سوزی که از دل سوخته عاشقان سیدالشهدا علیه السلام به چشم سرایت کرده و از مجاری دو چشم آنها به صفحه رخسار وارد می شود، مراتب علاقه و اخلاص و دلبستگی به خاندان وحی و رسالت را می رساند و این عمل اثری مخصوص در ابقای مودت و ازدیاد محبت دارد.
گریه بر حضرت سیدالشهدا علیه السلام از مواردی است که هیچ انسانی از فرط دلسوزی و انقلاب، طاقت بردباری و تحمل در برابر استماع مصائب او را ندارد، و این گریه و بیقراری، علاوه بر ازدیاد محبت و مهر و مودت، موجب کثرت تنفر و بی‌زاری از دشمنان و قاتلان آن حضرت شده و موجب برائت دوستداران این خانواده از دشمنان ایشان می گردد.
باری، گریه با آگاهی و معرفت بر امام حسین علیه السلام، در واقع، اعلام انزجار از قاتلان اوست و این تبری از آثار برجسته گریه بر امام حسین علیه السلام است زیرا مردم به ویژه افرادی که دارای شخصیت هستند از گریه کردن در برابر حوادث تا سر حد امکان امتناع می ورزند، و تا شعله درونی آنان به مرتبه انفجار نرسد حاضر به گریه کردن مخصوصاً در برابر چشم دیگران نیستند، این گریه و عزاداری ابراز کمال تنفر در برابر تعدی و تجاوز و ستمگری و پایمال نمودن حقوق جامعه و به ناحق تکیه زدن بر مسند حکومت آنان می باشد.

3- آشنایی با حقیقت دین و نشر آن

یکی دیگر از آثار و برکات مجالس عزاداری سیدالشهدا علیه السلام این است که مردم در سایه مراسم عزاداری به حقیقت اسلام آشنا شده و بر اثر تبلیغات وسیع و گسترده‌ای که همراه با این مراسم انجام می گیرد، آگاهی توده مردم بیشتر شده و ارتباطشان با دین حنیف محکمتر و قویتر می گردد. چه اینکه قرآن و عترت دو وزنه نفیسی هستند که هرگز از یکدیگر جدا نمی شوند و این آگاهی در اقامه ماتم و مراسم سوگواری عترت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به خصوص امام حسین علیه السلام به آحاد مردم داده خواهد شد.

4- آمرزش گناهان

ریان بن شبیب از امام رضا علیه السلام روایت کرده که:
فرمود:
«ای پسر شبیب، اگر بر حسین علیه السلام گریه کنی تا آنکه اشک چشمت بر صورتت جاری شود، خداوند گناهان کوچک و بزرگ، و کم یا زیاد تو را می آمرزد» 87
و نیز فرمود:
«گریه کنندگان باید بر کسی همچون حسین علیه السلام گریه کنند، زیرا گریستن برای او گناهان بزرگ را فرو می ریزد» 89.

5- سکونت در بهشت

امام باقر علیه السلام فرمود:
«هر مؤمنی که در سوگ حسین علیه السلام اشک دیده ریزد، به حدی که بر گونه‌اش جاری گردد، خداوند او را سالیان سال در غرفه‌های بهشت مسکن می دهد». 90
و نیز
امام صادق علیه السلام فرمود:
«هر کس درباره حسین علیه السلام شعری بخواند و گریه نماید و یک نفر را بگریاند، بهشت برای هر دوی آنها نوشته می شود.
کسی که حسین علیه السلام نزد او ذکر شود و از چشمش به مقدار بال مگسی اشک آید، اجر او نزد خداست و برای او جز به بهشت راضی نخواهد شد».91
و نیز فرمود:
«هر کس که در عزای حسین علیه السلام بگرید یا دیگری را بگریاند و یا آنکه خود را به حالت گریه و عزا درآورد، بهشت بر او واجب می شود» .92

6- شفا یافتن

یکی دیگر از آثار و برکات مجالس عزاداری حضرت سید الشهدا علیه السلام شفا گرفتن است. به طوری که بارها دیده‌ایم و شنیده‌ایم که بعضی از عزاداران و گریه کنندگان بر حسین علیه السلام شفا گرفته‌اند.
نقل است که مرجع بزرگ شیعه مرحوم آیة الله العظمی بروجردی در سن نود سالگی دارای چشمانی سالم بودند که بدون عینک خطوط ریز را هم می خواندند و می فرمودند:
این نعمت را مرهون وجود مبارک حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام هستم:
و قضیه را چنین نقل می فرمودند:
در یکی از سالها در بروجرد بودم، به چشم درد عجیبی مبتلا شدم که بسیار مرا نگران ساخته بود.
معالجه پزشکان فایده‌ای نکرد و درد چشم هر روز بیشتر و ناراحتی من افزونتر می گردید، تااینکه ایام محرم شد. در ایام محرم آیة الله فقید، دهه اول را روضه داشتند و دسته‌های مختلف هم در این عزاداری شرکت می کردند.
یکی از دسته‌هایی که روز عاشورا به خانه آقا وارد شده بود، «هیئت گِلگیرها» است که نوعاً سادات و اهل علم و محترمین هستند، در حالی که هر یک حوله سفیدی به کمر بسته‌اند، سر و سینه خود را گل آلود کرده و بطور بسیار رقت بار و مهیج و در عین حال با سوز و گداز فراوان و ذکری جانسوز آن روز را تا ظهر عزاداری می کنند. آقا فرمودند:
«هنگامی که این دسته به خانه من آمدند و وضع مجلس با ورود این هیئت هیجان عجیبی به خود گرفته بود من هم در گوشه‌ای نشسته و آهسته آهسته اشک می ریختم و در این بین هم مقداری گل از روی پای یکی از همین افراد گلگیر برداشته و بر روی چشمهای ملتهب و ناراحتم کشیدم، و به برکت همین توسل، چشمانم خوب شد و امروز علاوه بر اینکه مبتلا به درد چشم نشدم، از نعمت بینایی کامل برخوردارم، و به برکت حضرت امام حسین علیه السلام احتیاج به عینک هم ندارم».
با اینکه همه قوای جسمانی ایشان تحلیل رفته بود با این وجود تا آخرین ساعات زندگانی از بینایی کامل برخوردار بودند.

7- گریه کننده بر حسین، در قیامت گریان نیست

رسول اکرم صلی الله علیه و آله به فاطمه زهرا علیها السلام فرمود:
«هر چشمی در روز قیامت گریان است مگر چشمی که برای مصائب حسین علیه السلام گریه کرده باشد، چنین کسی در قیامت خندان و شادان به نعمت‌های بهشتی است». 93

آن روز دیده‌ها همه گریان شود ز هول
جز چشم گریه کرده به سوگ و عزای او

8- امان از سکرات موت و آتش دوزخ

مسمع گوید:
حضرت
امام صادق علیه السلام فرمود:
آیا متذکر می شوی با حسین چه کردند؟
عرض کردم:
آری، فرمود:
آیا جزع و گریه می کنی؟
گفتم:
آری، به خدا سوگند گریه می کنم و آثار غم و اندوه در صورتم ظاهر می شود حضرت فرمود:
«خدا اشک چشمت را رحمت کند.
آگاه باش که تو از آن اشخاصی هستی که از اهل جزع برای ما شمرده می شوند، به شادی ما شاد و به حزن ما محزون و اندوهناک می گردند. آگاه باش که بزودی هنگام مرگ، پدرانم را بر بالین خود حاضر می بینی، در حالی که به تو توجه کرده و ملک الموت را درباره تو بشارت می دهند، و خواهی دید که ملک الموت در آن هنگام از هر مادر مهربان به فرزندش، مهربانتر است» سپس فرمود:
«کسی که بر ما اهل بیت به خاطر رحمت و مصائب وارده بر ما گریه کند، رحمت خدا شامل او می شود قبل از اینکه اشکی از چشمش خارج گردد؛ پس زمانی که اشک چشمش بر صورت جاری شود اگر قطره‌ای از آن در جهنم بریزد، حرارت آن را خاموش کند، و هیچ چشمی نیست که گریه کند بر ما مگر آنکه با نظر کردن به کوثر و سیراب شدن با دوستان، خوشوقت می گردد». 94
با توجه به این روایت شریف باید گفت:
جایی که آتش جهنم که قابل مقایسه با آتش دنیا نیست و به وسیله گریه بر حسین علیه السلام خاموش و برد و سلام گردد، پس اگر در موردی، آتش ضعیف دنیا عزادار حسینی را نسوزاند جای تعجب نیست.
سید جلیل مرحوم دکتر اسماعیل مجاب (داندان ساز) عجایبی از ایام مجاورت در هندوستان که مشاهده کرده بود نقل می کرد، از آن جمله می گفت:
عده‌ای از بازرگانان هندو (بت پرست) به حضرت سیدالشهدا علیه السلام معتقد و علاقه مندند و برای برکت مالشان با آن حضرت شرکت می کنند، یعنی در سال مقداری از سود خود را در راه آن حضرت صرف می کنند.

بعضی از آنها روز عاشورا به وسیله شیعیان، شربت و پالوده و بستنی درست کرده و خود به حال عزا ایستاده و به عزاداران می دهند، و بعضی آن مبلغی که راجع به آن حضرت است را به شیعیان می دهند تا در مراکز عزاداری صرف نمایند.
یکی از آنان را عادت چنین بود که همراه سینه زنها حرکت می کرد و با آنها به سینه زدن مشغول می شد. وقتی از دنیا رفت، بنا به مرسوم مذهبی خودشان، بدنش را با آتش سوزانیدند تا تمام بدنش خاکستر شد جز دست راست و قطعه‌ای از سینه‌اش که آتش، آن دو عضو را نسوزانیده بود.
بستگان آن دو عضو را آوردند نزد قبرستان شیعیان و گفتند:
«این دو عضو راجع به حسین شماست» 95.

9- تأثیر شعر سرودن در عزای حسینی

امام صادق علیه السلام فرمود:
«کسی نیست که برای حسین علیه السلام شعری بسراید و گریه کند یا بگریاند مگر اینکه خداوند بهشت را بر او واجب کرده و گناهانش را می آمرزد».96.
سخنی با حسین علیه السلام
«حسین!
ای پرچم خونین حق بر دوش،
حسین!
ای انقلابی مرد
حسین!
ای رایت آزادگی در دست،
در آن صحرای سرخ و روز آتشگون
قیام قامتت در خون نشست، اما
پیام نهضتت برخاست
از آن طوفان «طف» در روز عاشورا،
به دشت «نینوا» نای حقیقت از «نوا» افتاد
ولی ...
مرغ شباهنگ حقیقت، از نوای ناله «حق، حق» نمی افتد».
سلام بر تو، ای حسین!
سلام بر خط شفقگون کربلا، که خون تو را، ای خون خدا - همواره بر چهره افق می پاشد و غروب هنگام، سرخی آسمان مغرب را به شهادت می گیرد، تا آن جنایت هولناک را هر چه آشکارتر بنمایاند و چشم تاریخ را بر این صحنه همیشه خونین بدو زد و گوش زمان را از آن فریادها تندر گونه آن عاشورای دوران ساز، پر کند.
ای حسین ... ای عارف مسلّح!
کربلای تو، عشق را معنی کر دو انقلاب تو اسلام را زنده ساخت و شهادت تو، حضور همیشگی در همه زمان‌ها و زمین‌ها بود.
ای حسین ... ای شراره ایمان!
ای حسین ... ای در سکوت سرخ ستم، شهر آشوب!
در بهت خاموشی و ترس، تلخابه فریاد را در حلقوم شب ریختی و با نامردان تبهکار، مردانه در آویختی.
عاشورای تو، انفجاری از نور و تابشی از حق بود که بر «طور» اندیشه‌ها تجلی کرد و «موسی خواهان» گرفتار در «تیه» ظلمت ظلم را از

سرگردانی نجات بخشید.
چه می گویم؟
... تو تاریخ را به حرکت آوردی و زبان زمان را به سرودن حماسه‌های زیبای ایثار و جهاد و شهادت گشودی. لحظه لحظه تاریخ را عاشورا ساختی و جای جای سرزمین‌ها را کربلا ...
خفته بودیم و بی خبر ... اما تو، این «مصباح هدایت» و ای «کشتی نجات» گام خسته ما را به تلاش کشاندی و افسردگی یأسمان را به شور امید مبدل ساختی و از سکوت و درنگ و وحشت، به فریاد و هجوم و شجاعتمان رساندی و پای کوفته و پر آبله ما را، تا بام آگاهی و تا برج بیداری فرا بردی. 97
«ای حسین» ...
تو کلاس فشرده تاریخی.
کربلای تو، مصاف نیست
منظومه بزرگ هستی است،
طواف است.
پایان سخن
پایان من است
تو انتهای نداری ... 98
والسلام

پی نوشتها:

85 وسائل الشیعه
شیخ حر عاملی ج 10 ص 393 86
بحارالانوار علامه مجلسی ج 44 ص 284 87
منتخب کامل الزیارات ابن قولویه ص 165 88
منتخب کامل الزیارات ابن قولویه ص 168 89
جلاء العیون علامهء مجلسی ص 462 90
بحارالانوار علامه مجلسی ج 44 ص 293 91
وسائل الشیعه شیخ حر عاملی ج 10 ص 397 92
داستانهای شگفت آیت الله شهید دستغیب ص 9 93
اختیار معرفة الرجال شیخ طوسی 89
94 خلاصه ای از مقاله <عاشورا> نوشتهء جواد محدثی. 95 <خط خون > موسوی گرمارودی.

فلسفه عزاداری یا اهمیت سوگواری

مقدمه

حکیمه قاسمی
در مقطعی از تاریخ زندگانی بشر، حادثه‌ای بزرگ و حماسه‌ای شورانگیز اتفاق افتاد، که سبب تأثیرهای فراوانی در زمان خود، همین طور تا عصر حاضر گردید.
امام حسین علیه السلام با هدف اصلاح، دگرگونی و نوسازی در تمام ابعاد شخصی واجتماعی گام برداشت راه و روش و منش آن حضرت نیز تفسیر کنندة اهتمام و تلاش ایشان برای ماندگاری دین ناب، در طول تاریخ است، حماسة بزرگ کربلا تبلور یک حرکت اصلاحی است که امام آن را برای یک دگرگونی عظیم آفرید، حرکتی که سبب تداوم آیین پیامبر صلی الله علیه و آله در طول تاریخ بشر گشت
اما قبل از تحقق حماسة عاشورا، پیامبران، به ویژه خاتم آنان صلی الله علیه و آله وامام علی علیه السلام وسپس وقوع آن، همه امامان
و تمامی بازماندگان حادثة عاشورا، بر آن امام همام گریه کردند و پیوسته به یادش مجالس عزا و سوگواری برپا نمودند. اکنون این مقاله درصدد پاسخ به این پرسش است که فلسفه عزاداری و اشک ریختن چیست
چرا رسول خدا صلی الله علیه و آله و امامان معصوم در سوگ شهادت امام حسین علیه السلام و یارانش می‌گریستند؟
و چرا مسلمانان، به ویژه شیعیان در ماه‌های محرم و صفر بلکه در ایام سال مراسم عزاداری برپا می کنند؟
نکته دیگری که در این پژوهش مورد تحقیق و بررسی قرار خواهد گرفت این‌است که چگونه محرم و صفر سبب احیای توحید و دین خدا می گردد؟
و این مراسم عزاداری برای سالار شهیدان، در سایه چه اندیشه‌ای سبب استحکام دینداران در عمل به موازین شرعی و ره یافتی به حکمت و اهداف قیام عاشورایی حسین بن علی و همه یارانش می شود؟
پس از بیان شواهد تاریخی و روایی و بررسی تأثیرات اجتماعی عزاداری به این نکته خواهیم رسید که همان گونه که حادثة عاشورا نقش تعیین کننده‌ای در روشن شدن راه هدایت مردم داشته است، بزرگداشت و یادآوری آن خاطرة جاوید موجب می گردد که جامعة بشری به ویژه اسلامی در الگو پذیری از آن راهیان نور بکوشند و جامعه از برکات و ثمرات فردی و اجتماعی آن بهره‌مند گردند.

چرا باید حادثه عاشورا را گرامی بداریم

چرا باید بعد از گذشت نزدیک به چهارده قرن، یاد آن حماسة غم‌انگیز را زنده نگه‌داریم و مراسمی برای آن برپا کنیم
هر انسانی به سادگی در می یابد که حوادث گذشتة هر جامعه و آیینی می تواند در سرنوشت و آینده آن آثار عظیمی داشته باشد.
بسیاری از حوادث که در جای خود دارای آثار و برکاتی غیر قابل انکار بوده‌اند، می توانند با بازنگری و بازسازی مراتب و اهداف آن را دوباره در جامعه بیابند.
در همة جوامع بشری مرسوم است که از حوادث گذشته خود یاد می کنند؛ و به آنهااحترام می گذارند، بلکه عقلای عالم برای بزرگداشت دانشمندان و مخترعان و قهرمانان ملی و دینی خود آیین‌های بزرگداشتی منظور می نمایند، این کار بر اساس یکی ازمقدس ترین خواسته‌های فطری که از آن به حس حق‌شناسی تعبیر می شود، رخ می دهد.
افزون بر این، گاهی یاد آن خاطره‌ها، همانند تجدید واقعی آنها سبب تأثیری‌همانند وقوع آن، می شود، بنا بر این هدف از عزاداری‌ها و مراسم حماسة عاشورا، احیای فلسفة عاشورا و استمرار بخشیدن به قیام خونین امام حسین علیه السلام است در نتیجه گرامی داشتن عاشورا و عزاداری در طول تاریخ دارای اثرهای مفید و ارزشمندی بوده است از جمله
1 - احیا و زنده داشتن نهضت عاشورا موجب زنده نگه داشتن و ترویج دائمی مکتب قیام و انقلاب در برابر طاغوت هاست و تربیت کننده و پرورش دهندة روح حماسه و ایثار است
2 - عزاداری نوعی پیوند محکم عاطفی با مظلوم انقلاب‌گر و اعتراض به ستمگرست و به تعبیر استاد شهید مطهری
«گریه بر شهید شرکت در حماسه اوست »
3 - زنده نگه داشتن عاشورا سبب می شود گذشت قرون نتواند میان پیوند روحی جامعه و مکتب، جدایی ایجاد نماید، و سبب می شود، امت اسلام از تأثیرات و انحرافات دشمنان در امان باشند و مکتب را در پیچ و خم روزگار از تصرف‌ها و بدعت‌ها محافظت نماید و از همین رو است که استعمارگران برای نابودی ملت‌های اسلامی می کوشند تا رابطه آنان را با تاریخ پر افتخار صدر اسلام قطع نمایند تا با ایجاد خلا، زمینه القای فرهنگ خود را فراهم آورند.
آنچه تاکنون به قلم آمد، گوشه‌ای از آثار اجتماعی عزاداری بر امامان به ویژه سیدالشهدا است، فلسفه‌های سازنده و تربیتی بسیاری دارد که برخی از آنها عبارتند از:

1 - الهام روح انقلاب، آزادگی، شهادت‌طلبی، ایثار و حقیقت جویی
2 - پیوند عمیق عاطفی بین امت و الگوهای راستین
3 - آشنایی توده‌های مردم با معارف دینی
4 - پالایش روح و تزکیه نفس

ضرورت برگزاری مجالس حسینی

اشاره

در سخنان نورانی امامان معصوم
تأکید زیادی برای تشکیل مجالس؟ دینی شده است، پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید:
«علیکم به مجالس الذکر.» بر شما لازم است که مجالس دینی را تشکیل دهید و در آنها شرکت کنید و در جای دیگر می فرماید:
«ارتعوا ریاض الجنة قالوا:
یا رسول اللّه ما ریاض الجنّة قال
مجالس الذکر.» هرگاه به باغ‌های بهشت برخورد کردید، در آن حاضر شوید. سؤال کردند که باغ‌های بهشت چیست
فرمود:
مجالس ذکر و اجتماعاتی که در آنها یاد خدا و اهل بیت و امام حسین زنده شود.
امام رضا علیه السلام نیز فرمودند:
«من جلس مجلسا یحیی فیه امرنا لم یمت قلبه یوم یموت القلوب »
هر کسی که در مجلسی شرکت کند که امر ما در آن زنده می شود، دلش‌در آن روزی که دل‌ها مرده است، نمی میرد.
امام خمینی در این باره می فرماید:
«الان هزار و چهارصد سال است که این منبرها، با این روضه‌ها و با این‌مصیبت‌ها و با این سینه زنی‌ها ما را حفظ کرده‌اند.»
با توجه به آنچه بیان شد، ضرورت برگزاری مجالس سوگواری روشن است دلالت آمیزتر از آنچه بیان شد، فواید این مجالس است:

الف هدایت مردم

رسالت تمامی پیامبران الهی هدایت مردم است هدایت با حرکت دادن انسان از ظلمات به سوی نور و از جهل به علم انجام می پذیرد. از سوی دیگر عقل انسان به تنهایی نمی تواند هدایتگر او باشد.
عقل می تواند نگرش انسان را قوی سازد، اما جهت و سوی نگرش و بسیاری از مسائل دینی و حقیقی جهان اگر چه مخالف عقل نیست، در حیطه و حوزة ادراک عقلی نیز نیست این سوی و جهت نگرش و همچنین تأکید بر ادراکات عقلی توسط پیامبران الهی صورت می پذیرد.
قیام امام حسین علیه السلام به منظور جهت دادن به مردم صورت گرفت، زیرا وقتی مشاهده کرد که مردم در هیاهوی تبلیغاتی دشمنان و حاکمان فاسق دچار سرگردانی شده‌اند، حاضر شد خون خود را در راه خدا بدهد تا مردم از حیرت ضلالت و گمراهی به‌سوی حقیقت نور هدایت شوند.
مجالس عزاداری امام حسین علیه السلام نیز همین رسالت را، دارا هستند که در جهانی که نظام‌های سرمایه داری، با ترویج فرهنگ خویش دست و پای انسان‌ها را با غل و زنجیرِ شهوت و هواهای نفسانی بسته است، و سبب خلا معنویت در زندگی امروز انسان شده مجالس حسینی باعث بیداری و رهایی انسان از قید شهوت‌ها گردد. آنچه در این مجالس رخ می دهد، چیزی جز معنویت و جلا دادن به روح‌های خسته نیست

ب شناساندن انسان کامل

آنچه بیشتر در مجالس حسینی یاد می شود اوصاف و صفات و اهداف قیام آن حضرت است از این رو مخاطب این مجالس در می یابد که حسین انسان کامل و وارسته‌ای است که نه به سبب هوای نفس و یا از روی لهو و لعب، بلکه برای اصلاح امت و انسانیت جان خود را در طبق اخلاص گذاشت بدین سان یادآوری آن حضرت و یارانش سبب الگو سازی برای انسان‌هایی می شود که سرگذشت او را می شنوند.
اگر مجالس عزاداری به صورت صحیح برگزار شود، سبب می گردد که الگوهای ناب از الگوهای بی‌ارزش شناخته شود و به گونه‌ای موجب استحکام ارزش‌های الهی در جامعه گردد، بنا بر این خاطره امام و یاوران باوفایش تکرار تاریخ را متذکر می شود و وفاداری و شناخت و الگو قرار دادن انسان کامل، پیامد این مجالس است

ج ایجاد معنویت در جامعه

مهمترین اثری که بر برگزاری مجالس عزاداری مترتب است، این است که جامعه انسانی که در پی مشکلات خویش از معنویت و صفای باطن دور گشته است، لااقل برای مدتی حال و هوای دیگری بیابد و شیعیان در مدتی از زمان در جوی از معنویت و صفا قرار می‌گیرند و سبب زنده سازی و احیای دل و تقویت ترس و امید به رحمت الهی می گردد تا در پی آن جامعه به سوی اصلاح و سازندگی معنوی و مادی ناب به پیش رود. بنا بر این آنان که به درستی و با خلوص نیت به عزاداری می پردازند، پس از گذشت و تکرار این معنویات، شخصیتی خدایی پیدا می کنند و بینش و معنویت آنان رشدی غیر قابل انکار، پیدا خواهد کرد.
کنجکاوی جوانان و نوجوانان درباره برگزاری این مراسم، و دریافتن آنان، دلیل برگزاری مراسم سوگواری و در نتیجه رسیدن به اهداف امام حسین علیه السلام و شناخت شخصیت آن حضرت، بدون اراده، تأثیری عمیق در دل خواهد گذاشت
اگر نظر روان شناختی به انسان بیفکنیم، خواهیم دید دو عامل عمده در رفتار آگاهانة ما مؤثرند:
1 - عامل شناخت و معرفت
وقتی انسان مطلبی را بفهمد و بپذیرد، قطعاً شناخت‌در رفتار او تأثیر بسزایی خواهد گذاشت و عملی ماندگار خواهد بود که مبتنی بر شناخت‌حقیقی باشد.
2 - عامل احساسات و تمایلات
شاید عامل دیگری که در رفتار ما بیشتر از شناخت تأثیر دارد، عامل انگیزه و به تعبیر دیگر احساسات، تمایلات، گرایش‌ها و میل‌ها باشد.
هرگاه رفتار انسان‌ها را تحلیل می کنیم در می یابیم که عامل اصلی در برانگیختن انسان نقش اساسی داشته است که عامل انگیزه و تمایل و احساسات است بعد از شناخت حرکت سید الشهداء علیه السلام و نقش مهم آن در سعادت انسان‌ها، متوجه می شویم که تنها شناخت، حرکت آفرین نیست، اما به یاد آوردن آن خاطره در مراسم سوگواری مارا به پیمودن راه آنان و الگو قرار دادن آنان وا می دارد.
برای روشن شدن اثر تجسم در عمل به این نکته دقت کنیم
وقتی خداوند به‌موسی فرمان داد:
(و واعدنا موسی ثلاثین لیلة اراده و وعدة خدا این بود که موسی سی‌شب در کوه طور با خدا مناجات کند ولی دوباره با جملة (و اتممناها بعشر)، ده

روز دیگر به آن افزوده شد. مردم از این ده روز خبر نداشتند و سامری از این فرصت استفاده کرد و آن گوساله را ساخت و مردم را به پرستش آن دعوت کرد و گفت:
(هذا الهکم و اله موسی این خدای شما و موسی است، بسیاری از بنی اسرائیل به حرف‌های هارون‌گوش نکرده و در مقابل گوساله سجده نمودند. خداوند به موسی وحی کرد که در میان قومت چنین واقعه‌ای رخ داده است بعد از گذشت ده روز موسی برگشت و تا دید مردم گوساله می پرستند، عصبانی شد. به گونه‌ای که الواح را به کناری پرتاب کرد:
(و القی الالواح و اخذ برأس اخیه یجره الیه الواح را به کناری انداخت و سر برادرش - هارون - را گرفت و با عصبانیت به سوی خود کشید و او را بازخواست کرد:
چرا اجازه دادی مردم گمراه شوند؟»
منظور توجه به این نکته است، وقتی وحی آمد که ای موسی قومت گوساله پرست شده‌اند، آثار غصب در او ظاهر نشد، اما زمانی که بازگشت و دید که آنان گوساله می پرستند، برآشفت و نتوانست تحمل نماید.
مراسم سوگواری سبب گریستن و باعث تحریک احساسات می شود، به گونه‌ای که دانستن و خواندن چنان اثری ندارد. بنا بر این تنها بحث و بررسی عالمانة واقعة عاشورانمی‌تواند، نقش عزاداری را ایفا کند، بلکه باید در اجتماع صحنه‌هایی به وجود آید که احساسات مردم را تحریک نماید.

د) ایجاد وحدت

اگر مراسم پر شکوه حج، گردآورنده مسلمانان از فرقه‌ها و ملل مختلف جهان‌است، مراسم عزاداری سبب می شود که پیروان امام که از نژادهای مختلف و با بینش‌های متفاوت هستند، یک دل شوند.

ه) عبرت‌گیری

وقتی در یادآوری واقعة کربلا، ظلم‌ها، انحرافات و منکرات آن روزگار تبیین می‌شود، ذهن شنوندگان به جامعة خویش معطوف می گردد و آن را مورد توجه قرار می‌دهد، و با مقایسة عصر خود با آن روزگار در صدد برمی‌آید که اگر حکومتی حسینی دارد، در حفظ آن بکوشد و اگر حاکمی ظالم بر مَسند نشسته، در برابر آن بایستد.
مردم عزادار عبرت می گیرند که اگر یارِ پیشوای خویش و تابع امر ولایت نباشند، چه بر سر جامعه و مبانی دینی خواهد آمد و درس آموزندة دیگر این که چگونه در مقابل باطل و فساد بایستند و از مبارزه با طاغوت نهراسند و بدانند آنچه باقی می ماند، حماسه‌ای در پرتو رنگ الهی است

جایگاه عزاداری در فطرت و دین

1 - هماهنگی با فطرت

اگر چه ریشه‌های شادی و گریه در انسان روشن نباشد، اما به طور طبیعی، غمگین‌شدن و افسردگی در درجه‌ای متفاوت به نسبت انسان‌ها سبب روان شدن اشک می شود، بنا بر این آنچه تجربه نشان می دهد این است که ابراز تأثّر به وسیلة گریه یا ابراز شادی به وسیلة خنده، از نشانه‌های تعادل روحی انسان است به گونه‌ای که اگر فردی نگرید و نخندد، می توان روان او را نا متعادل توصیف کرد.
انسان‌هایی که با گریه و خنده، غم‌ها و شادی‌ها ی خود را بروز می دهند، از سلامت جسمی و روحی بیشتری و از نشاط و تحرک بهتری، در صحنه زندگی برخوردارند.
در منابع دینی به این نکتة فطری انسان توجه شده است:
«بکاء العیون، و خشیة القلوب من رحمةاللّه تعالی گریة چشم‌ها و ترس قلب‌ها از نشانه‌های رحمت خداوندی‌است و در مقابل گریه نکردن و قلبی بی‌رحم داشتن، نشانة بدبختی انسان معرفی شده است
پیامبر صلی الله علیه و آله می فرمایند:
«من علامات الشقاء:
جمود العین قسوة القلب از نشانه‌های بدبختی و شقاوت، جمودِ چشم و قساوت دل است »
بنا بر این تجسم مظلومیت کسانی که مورد علاقة انسان هستند، بلکه به یاد آوردن‌خاطرة حماسة عاشورا، عواطف انسانهایی را که فطرتی پاک داشته باشند، تحت تأثیرقرار می دهد، زیرا دریافت بدی ظلم و خوبی عدالت امر عقلی و فطری است در نتیجه‌تشکیل مجالس عزاداری ریشه در فطرت انسان دارد.

2 - دین و عزاداری

به طور کلی گریه‌ها دارای سرچشمه‌های گوناگونی هستند که ما برای رسیدن به‌بحث گریه و عزاداری برای سیدالشهداء به عنوان مقدمه این تقسیم بندی را یاد آورمی‌شویم

1 - گریه بر خطا و اشتباه

وقتی انسان در مقابل خداوند قرار می گیرد و اشتباهات خویش را به یاد می آورد، برای بخشش و آمرزش آنها به بالاترین مرحلة توبه، یعنی گریه و انابه می پردازد.
امام علی علیه السلام می فرمایند:
«من بکی من ذنب غفرله هر کس به خاطر گناهی که انجام داده، گریه کند، مشمول آمرزش قرار می گیرد.»
و امام صادق علیه السلام با سندی از پدران خود از حضرت عیسی علیه السلام نقل می فرمایند:
«طوبی لمن ... بکی علی خطیئته خوشا به حال کسی که برای گناهی که مرتکب شده گریه نماید.»

2 - گریهٔ تزویر و دروغ

وقتی برادران یوسف علیه السلام او را به بهانه گردش به صحرا بردند و به سبب حسادت اورا به چاه انداختند، سوی پدر که برگشتند، پیراهن خونین او را به پدر نشان داده و در مقابل او گریستند. قرآن در این زمینه می فرماید:
(و جاؤوا اباهم عشاءً یبکون
و در برگشت نزد پدر به گریه پرداختند. اما گریه آنان حقیقی و دلسوزانه نبود، بلکه گریه‌ای دروغین بود تا متهم نشوند..

3 - گریه شوق

شادی و شوق گاه در قالب خنده و تبسم و گاه در قالب اشک جلوه‌گر می شود.
گریهٔ شوق یکی از جلوه‌های زیبایی احساس و دلدادگی روحی انسان است مادری که پس از سال‌ها فراق، فرزند خویش را به آغوش می کشد و عاشقی که پس از فراق به وصال معشوق دست می یابد، شادی و شوق خویش را بدون اراده با گریه ظاهر می سازند.
وقتی جعفر بن ابی طالب از «حبشه به مدینه برگشت، پیامبر صلی الله علیه و آله به استقبال او رفت، «و بکی فرحاً برؤیته و از شوق دیدارش گریست »
قرآن دربارهٔ برخورد روحی مؤمنان هنگامی که وحی را می شنوند، می فرماید:
(واذا سمعوا ما انزل الی الرسول تری اعینهم تفیض من الدمع مما عرفوا من‌الحق ؛
چون آنچه به پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده بشنوند، می بینی بر اثر آن حقیقتی که شناخته‌اند، اشک از چشم‌هایشان سرازیر می شود.
و امام علی علیه السلام دربارهٔ شوق به بهشت می فرماید:
«من بکی شوقاً الی الجنة اسکنه اللّه فیها و کتب له امانا من الفزع الاکبر؛
کسی که برای اشتیاق بهشت گریه کند، خداوند متعال او را در آن جا اسکان می دهد و سند امان و مصونیت او از وحشت و اضطراب بزرگ قیامت، مقدر می کند.»
سپس امام به اشک شوق مؤمنانی که درباره آنها و حقانیت آنان آیه نازل شده‌است، توجه می دهد و آن را می ستاید.

4 - گریة رحم، دلسوزی و غم و اندوه

در سال هشتم هجرت، ابراهیم فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت پیامبر (ص) گریست به حضرت گفتند:
یا رسول اللّه صلی الله علیه و آله آیا شما هم برای فرزند خود گریه می کنید؟
حضرت در جواب فرمودند:
«لیس هذا بکاء، انما هذا رحمة، و من لا یرحم لا یرحم، این گریه نیست بلکه رحمت است و هر کس رحم نکند، مورد رحم نیز واقع نمی شود.»
و نیز در همین باره آمده است که آن کودک در آغوش پیامبر صلی الله علیه و آله بود که جان می‌داد، حضرت خطاب به او فرمود:
«انا بک لمحزونون، تبکی العین، و یدمع القلب، ولانتول ما یسخط الرب
فرزندم
ما برای تو غمگین هستیم، دل می سوزد و چشم اشک می ریزد، ولی ما چیزی راکه سبب نارضایتی خدا شود به زبان نمی آوریم »
این سخنان شاهدی محکم بر این نکته است که هنگام غم، به طور طبیعی قلب می سوزد و اشک از دیدگان جاری می شود.
بنا بر این سوختن در فراغ دوستان و یا خویشان امری فطری است که درجات آن متفاوت‌است قرآن وقتی داستان مؤمنان مجاهدی را بازگو می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله به سبب‌عدم توانایی مالی از اعزام آنان به جبهة جنگ خودداری کرده بود، می فرماید:
(تولوا و اعینهم تفیض من الدمع حزنا الا یجدوا ما ینفقون ؛
آنان در حالی که برمی‌گشتند، اشک از چشمانشان جاری بود که چرا چیزی برای انفاق در راه خدا نیافته‌اند.
بنا بر این گریه امری فطری و طبیعی است که نمی توان کسی را به سبب آن‌سرزنش نمود، مگر اینکه گریه در جایگاه خودشان نباشد.
افزون بر این‌ها کسی نمی تواند شیعیان را به دلیل سوگواری بر امامان خویش سرزنش نماید، زیرا گریه سابقه‌ای دیرینه دارد.

سابقه گریه

می‌توان گفت پیشینة گریه، به سابقة وجود بشر است زیرا هنگامی که آدم، به زمین آورده شد، به دلیل دوری از بهشت و ترک فرمان (اولی چندین سال گریست تااینکه با راهنمایی خداوند توبه‌اش پذیرفته شد:
«فتلقی آدم من ربه کلمات فتاب علیه انه‌هو التواب الرحیم » آدم پس از دریافت کلماتی از سوی خداوند توبه کرد و خداوند توبه اورا پذیرفت زیرا او توبه‌پذیر و بخشنده است حضرت ابراهیم هنگامی که همسر و فرزندش اسماعیل را در سرزمینی چون مکه بی آب و علف تنها گذاشت، وقت خداحافظی بسیار گریست
و قرآن می فرماید که حضرت یعقوب در فراق فرزندش شب و روز آرام نداشت، آنقدر به یاد یوسفش گریست تا نابینا گشت و چشمانش سفید شد:
(و تولی عنهم و قال یا اسفی علی یوسف و ابیضت عیناه من الحزن فهو کظیم ؛
و از آنها رو برگرداند و گفت:
«افسوس بر یوسف و چشمان او از اندازه سفید شد، اما خشم خود را فرو می برد.»
(قالوا تاللّه تَفْتَؤا تذکر یوسف حتی تکون حرضاً او تکون من الهالکین ؛
گفتند:
به خدا قسم تو آن قدر از یوسف یاد می کنی تا در آستانه مرگ قرار می گیری و هلاک می‌شوی
در مقابل یوسف پیامبر نیز وقتی با توطئه همسرِ عزیزِ مصر بر سر دو راهی آلوده دامنی و به زندان افتادن، اسارت را پذیرفت، در زندان به سبب دوری از پدر، به قدری گریه کرد که به فرموده امام صادق علیه السلام سایر زندانیان ناراحت شدند و از او خواستند که یا شب گریه کند یا روز، تا آنان در یکی از این دو زمان به آسایش و استراحت بپردازند. این شواهد نشانگر این نکته است که گریه و عزاداری به دلیل دوری و از دست دادن عزیزی محبوب، سابقه‌ای دیرین دارد و مورد نهی و نکوهش نیست، بلکه پیامبران الهی نیز به گونه‌ای آن را ابراز کرده‌اند.

این مطلب روشن است که مردم برای هر کسی گریه نمی کنند. در حقیقت مردمان بر اساس صفات انسان‌ها برای آنان ارزش گزاری می نمایند. از این رو امروز کسی برای تباهکاران نمی گرید و از آنان به نیکی یاد نمی کند.
قرآن کریم این نکته را به روشنی تبیین می کند و درباره قومی از بنی اسرائیل‌می‌گوید:
(فما بکت علیهم السماء والارض و ما کانوا منظرین ؛ نه آسمان بر آنها گریست و نه زمین و نه به آنان مهلت و فرصت داده شد.
این جمعیت ارزش و پایگاه اجتماعی خویش را از دست داده بودند، و ممکن است بر اساس تفاسیر، منظور اهل آسمان و زمین هستند و این آیه نشان می دهد که مردم برای کسی اشک می ریزند که خویش را ساخته و بر پایة مبانی انسانی زندگی کرده باشند.
این دستاورد در سخنان و وصیت‌های حضرت علی علیه السلام یافت می شود:
«یا بنی عاشروا الناس عشرة ان غبتم حنوا الیکم و ان فقدتم بکوا علیکم ...» حضرت می فرمایند:
«ای فرزندانم با مردم به گونه‌ای رفتار کنید که اگر از میان آنان غایب شدید، خواهان ومشتاق ملاقات شما باشند و اگر از میانشان رفتی برای شما گریه کنند.»
این سخن به خوبی روشن می کند که زندگی انسان‌ها دو گونه است، برخی طوری زندگی می کنند که مردم به طور طبیعی از آنان می گویند و حسرت ملاقاتشان را به دوش می‌کشند. ولی برخی با عصیان گری و تباهی سبب می شوند که مردم یادی به نیکی از آنها ننمایند.
اکنون کسی چون امام حسین علیه السلام که دارای بزرگ‌ترین و با فضیلت‌ترین صفات انسانی و الهی است، در مقطعی از زمان به گونه‌ای منحصر به فرد به شهادت می رسند و این جان نثاری نیز برای خویشتن نبوده، بلکه برای رساندن رسالت خویش و محفوظ ماندن دین خدا بوده است
آیا کسی که فطرتی پاک دارد، می تواند در مقابل این حماسه بزرگ ساکت بنشیند و این خواسته درونی خویش را ظاهر نسازد؟

افزون بر موارد گذشته، با تحقیق در سیر سوگواری بر امام حسین علیه السلام در خواهیم یافت که با صرف نظر از تأثیرات فردی و اجتماعی عزاداری، ریشه آن را در خلقت انسان ومعنویت و رسالت الهی است از این رو سوگواری و گریه بر سید الشهداء را در سه مرحله بررسی می کنیم

الف گریه بر امام حسین علیه السلام قبل از تولد.

ب گریه بر امام بعد از تولد و قبل از قیام

ج گریه بر امام بعد از رویداد عاشورا.

گریه بر امام حسین قبل از تولد

خداوند متعال آنچه را که در کربلا رخ داده است، قبل از رویداد آن به برخی از پیامبران علیه السلام وحی نموده است و آنان بر آن امام همام علیه السلام گریه کرده‌اند.

گریه آدم

روایت شده است حضرت آدم بر ساق عمرش، نام مقدس خاندان رسالت را نوشته‌دید، جبرئیل به او تلقین کرد که در هنگام مناجات بگوید:
«یا حمید بحق محمد، یا عالی بحق علی، یا فاطر بحق فاطمه، یا محسن بحق‌الحسن و الحسین و منک الاحسان »
هنگامی که آدم علیه السلام نام حسین را شنید، دلش شکست از جبرئیل پرسید:
چرا با ذکر نام حسین دلم شکست
جبرئیل از مصیبت امام حسین گفت
سپس هر دو برای مصائب سید الشهداء و فرزندانش به مانند مادری که فرزندش مرده باشد، گریه کردند.
در کتاب تاریخی ناسخ التواریخ آمده است که در کتب روایی چنین نقل شده است:
روزی موسی بن عمران به مناجات می رفت، در بین راه مردی از بنی اسرائیل موسی را ملاقات کرد و عرض کرد:
ای نبی خدا از خدا بخواه مرا ببخشد زیرا گناه بسیار کرده‌ام موسی پذیرفت و چون در کوه طور مشغول مناجات گردید، عرض کرد:
پروردگارا از تو سؤال می‌کنم و تو می دانی که این مرد چه گفت، اکنون او را ببخش خطاب رسید:
یا موسی از گناه این بنده گذشتم و هر کس از ما طلب مغفرت نماید، او را می پذیرم مگر کشندهٔ حسین بن علی علیه السلام. موسی عرض کرد:
پروردگار من
حسین بن علی و قاتل او کیست
خطاب آمد:
قاتل او از امت جد اوست و از گمراهان و طاغوتیان او را در کربلا می کشند و جسد حسین را بی کفن و عریان روی زمین می اندازند و اموال او را به غارت می برند و زنان و فرزندانش را اسیر می کنند و در شهرها می گردانند. سرهای آنان را روی نیزه‌ها نصب می نمایند و بر سر بازارها طواف می دهند. کودکان ایشان را تشنگی هلاک می کند و بزرگانشان را پوست بدن ایشان در هم می خشکد. اگر استغاثه بنماید کسی به داد ایشان نرسد و هیچ کس آنها را پناه نمی دهد. چون این سخنان را شنید، حضرت موسی به‌شدت گریست
بنا بر این گریه برای امام حسین علیه السلام از ابتدای عالم وجود داشته و انبیاء الهی نیز برای آن حضرت گریسته‌اند.

گریه و سوگواری قبل از شهادت

بر اساس روایت‌های بسیاری، هنگام ولادت امام حسین علیه السلام جبرئیل به رسول خدا نازل شد و خبر شهادت آن امام را به او و پدر و مادرِ نوزاد داد و آنان از همان روزهای اول برای سیدالشهداء گریستند.

گریه پیامبر

عایشه روایت می کند:
وقتی رسول خدا در خانه‌ای بود که وحی بر ایشان نازل می‌شد، به من سفارش کردند کسی وارد نشود.
در همین حال حسین علیه السلام که کودک بود، وارد شد و نزد حضرت رفت جبرئیل به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت:
زمانی نمی گذرد که این کودک را افرادی از امت تو در سرزمین طف از خاک عراق به قتل می رسانند. پیامبر صلی الله علیه و آله گریست جبرئیل گفت:
«لا تبک، فسوف ینتقم اللّه منهم، بقائمکم اهل البیت علیه السلام؛ گریه نکن، دیری نمی‌پاید که خداوند بوسیله قائم اهل البیت تو از آنان انتقام می گیرد.»
و امام باقر علیه السلام نقل می فرمایند:
«کان رسول اللّه صلی الله علیه و آله اذا دخل الحسین علیه السلام جذ به الیه ... فیقبله و یبکی ... فیقول یابنی اقبل موضع السیوف منک ...» پیامبر پیوسته اینگونه بود.
هرگاه حسین نزد او می آمد، او را در بغل می گرفت و می بوسید و گریه می کرد و می فرمود:
ای فرزندم من جای شمشیرها را می بوسم

گریه امام علی علیه السلام

ابن عباس می گوید:
هنگام رفتن به صفین، همراه علی علیه السلام بودم وقتی از نینوا عبور می کردیم، حضرت گریه بسیاری کردند.
به گونه‌ای که اشک‌های ایشان بر چهره‌شان ظاهر و جاری شد. ما هم همصدا با امام گریه کردیم
حضرت فرمود:
«وای، وای مگر من با آل ابی سفیان چه کرده‌ام
در این سرزمین هفده نفر ازفرزندان من و فاطمه8 به شهادت می رسند و به آغوش خاک می روند.»

گریه و سوگواری بعد از شهادت

اولین سوگواری

پس از شهادت آن حضرت و یاران و فرزندان خاندان رسالت، مراسم عزاداری آغاز شد. می توان گفت اولین مراسم سوگواری زمانی بود که اهل بیت امام حسین با شنیدن صدای اسب آن حضرت از خیمه‌ها بیرون آمدند و اسب بدون صاحب بابا را دیدند. آنان‌اطراف اسب را گرفته و شروع به گریه و زاری نمودند و اولین مراسم سوگواری بعد از شهادت شکل گرفت

گریه امام سجاد علیه السلام

شاهدان باقی‌مانده از خاندان رسالت، پس از واقعه عاشورا، در بقیه عمر خویش، هیچگاه خاطره آن حماسه بزرگ و غم‌انگیز را از یاد نبردند و پیوسته مجالس عزا و گریه‌برپا می نمودند. یکی از کسانی که شاهد آن واقعه جانسوز بود، حضرت زین العابدین است
ابن شهر آشوب می نویسد:
«آن حضرت هر وقت ظرف آب را بر می داشت که بنوشد، به گونه‌ای گریه می کرد که آب اشک آلود می شد و وقتی برخی ایشان را دلداری می دادند، می فرمود:
«و کیف لا ابکی
و قد منع ابی من الماء الذی کان مطلقاً للسباع و الوحوش
وچگونه گریه نکنم
آبی که برای درندگان و حیوانات وحشی آزاد بود، برای پدرم ممنوع گشت
»

گریه امام باقر علیه السلام

علقمة بن محمد حضرمی، روایت می کند:
«امام باقر علیه السلام برای سیدالشهداء گریه و ناله می کرد و با رعایت تقیه به اهل خانهخود دستور می داد، گریه کنند. در آن خانه مجلس عزا و سوگواری تشکیل می گردید و آنان مصیبت حضرت حسین علیه السلام را به یکدیگر تسلیت می گفتند.»

گریه امام صادق علیه السلام

ابی عماره شاعر می گوید:
«قال لی یا ابا عماره انشدنی فی الحسین قال فانشدته‌فبکی قال انشدته فبکی قال واللّه ما زلت انشده و یبکی حتی سمعت البکاء من الدار، امام صادق به من فرمودند:
ای ابا عماره درباره حسین علیه السلام برای ما مرثیه بخوان حضرت با شنیدن مرثیه گریست و پیوسته گریه می کردند تا آن جا که صدای زنان پشت پرده هم به گریه بلند شد، سپس امام فرمودند:
«من انشد فی الحسین علیه السلام شعرا تبکی و ابکی عشرا کتب له الجنه ... کسی که درباره حسین علیه السلام شعری بگوید و گریه کند و ده نفر را بگریاند، بهشت بر او واجب می‌شود.»
و عبداللّه بن سنان می گوید:
روز عاشورایی به خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم، حضرت را با رنگی پریده و گریان و بسیار غمناک دیدم از علت آن سؤال کردم فرمودند:
مگر نمی دانی در چنین روزی جد ما حسین بن علی علیه السلام شهید شده است

گریه موسی بن جعفر علیه السلام

امام رضا علیه السلام می فرماید:
هرگاه ماه محرم فرا می رسید، پدرم امام موسی بن جعفر علیه السلام پیوسته اندوهناک بود و نمی خندید، تا دهه عاشورا سپری شود.
در روز عاشورا همیشه گریه و سوگواری می کرد و می فرمود:
«هو الیوم الذی قتل فیه الحسین علیه السلام؛ این روز، روزی است که حسین علیه السلام در آن کشته شده است

عزاداری امام رضا علیه السلام

امام رضا علیه السلام می فرماید:
هر کس کار و تلاش برای به دست آوردن خواسته‌های دنیوی را در روز عاشورا ترک کند، خداوند حاجت‌های دنیا و آخرت او را برآورده می کند، وهر کس روز عاشورا، روز مصیبت و غم و گریه او باشد؛ خداوند روز قیامت را روز شادی وسرور او قرار می دهد. و چشمش به دیدار ما در بهشت روشن می شود و هر آن که روز عاشورا را روز برکت بداند و چیزی ذخیره کند، هیچ برکتی در آن چه ذخیره کرده است، نمی یابد.
و در بیان دیگر می فرماید:
محرم ماهی است که در روزگار جاهلیت احترام داشت ومردم در آن ماه از جنگ و خون‌ریزی پرهیز داشتند، اما دشمنان در آن ماه خون ما را ریختند، حرمت ما را شکستند، زنان و عزیزان ما را به اسارت گرفتند، آتش به خیمه ما زدند، اموال ما را به غارت بردند و سفارش پیامبر صلی الله علیه و آله را در مورد ما پاس نداشتند:
«ان یوم‌الحسین علیه السلام اقرح جفوننا واسیل دموعنا ... فعلی مثل الحسین فلیبک‌الباکون، فان البکاء علیه یحط الذنوب العظام
روز عاشورای حسینی پلک‌های ما را مجروح و اشک‌های ما را روان ساخته ... بر همانند حسین علیه السلام باید گریه کنند. چرا که گریه بر او گناهان بزرگ را از بین می برد.»

گریه‌های امام زمان ارواحنا فداه

در زیارت ناحیه مقدسه امام زمان ارواحنا فداه آن حضرت در خطاب به سیدالشهدا علیه السلام چنین آمده است:
ای جد بزرگوار، اگر روزگاران مرا به تأخیر انداخت و نتوانستم به یاری تو بشتابم و با دشمنان تو جنگ بنمایم، اما هر صبح و شام برای تو گریه می کنم و اگر از شدت گریه چشمم خشک شود، به جای اشک خون گریه می کنم »
افزون بر گریه انبیاء الهی و اوصیاء و امامان شیعه در احادیث فراوانی به این نکته تأکید شده است که فرشتگان، خورشید، بلکه همه ذرات عالم و جن و انس بر آن امام بزرگوار علیه السلام گریه کرده و می کنند.
بنا بر این همان گونه که در برخی احادیث یاد شده نیز گذشت، خداوند متعال برای عزاداران عاشورا ثواب بسیاری همانند بخشش گناهان قرار داده است و این خود می تواند سبب عزاداری و واسطه قرار دادن آن حضرت برای توبه کردن و پذیرش در درگاه الهی گردد.

نتیجه‌گیری

با توجه به آنچه گذشت، فلسفه و حکمت عزاداری در فطرت و نهاد انسان‌هاست که به اسطوره‌های خود احترام گذاشته و یاد آنها را گرامی می دارند.
افزون بر این، عزاداری بر سیدالشهدا می تواند ثمره‌های فراوانی داشته باشد و سبب زنده ماندن همیشگی دین اسلام گردد، زیرا امام تنها دین را در مقطع خاصی زنده نکرد بلکه راهی که او پیمود برای همیشه تاریخ سبب تداوم دین خدا شد.
از سوی دیگر گریه بر امام حسین علیه السلام ریشه در تاریخ دارد؛ به گونه‌ای که پیامبران الهی و امامان همه برای آن حضرت گریه کرده‌اند که این علاوه بر پاداش، سبب مشروعیت بخشی قیام عاشورا و بیان حقانیت امام حسین می گردد تا در طول تاریخ دشمنان حقانیت این قیام را نپوشانند.
از آن‌جایی که همه اولیای الهی بر آن امام همام اشک ریخته‌اند، دیگر کسی پیروان ایشان را نمی تواند برای گریه و ناله بر آن حضرت سرزنش کند و یا عزاداری براهل بیت را بدعت و شرک بداند. چرا که آیات الهی نیز گریه بر عزیزان در تصویر تاریخ، نقل نموده است

احکام عزاداری

امام خمینی رحمه الله:
«عزاداری برای سیدالشهداء از افضل قربات و مایه تقویت روح ایمان و شهامت اسلامی و ایثار و فداکاری و شجاعت در مسلمین است.» (1)
سؤال:
آیا بر پا کردن مراسم عزاداری [توسط زن] بدون اذن شوهر جایز می باشد؟
آیت الله نوری همدانی:
در صورتی که از اموال شوهر باشد جایز نیست. (2)
سؤال:
گاهی برخی از دسته‌ها که وارد مسجد می شوند، با کفش وارد می شوند، که نوعی بی احترامی به مسجد محسوب می شود، لطفا بفرمائید که این مسئله چه حکمی دارد؟
آیت الله نوری همدانی:
اگر موجب هتک شود اشکال دارد. (3)
سؤال:
در مورد زنجیر زنی که منجر به سیاه شدن یا مجروح شدن بدن می شود و همچنین غالبا پشت پیراهن افراد باز است و بیشتر در خیابان و معابر عمومی ظاهر می شوند، نظر شما چیست؟
امام خمینی رحمه الله:
مانعی ندارد، مگر اینکه موجب ضرر فاحش بر بدن شود. (4)
سؤال:
آیا برهنه شدن مردان با حضور زنان برای عزاداری عیب دارد یا خیر؟
آیت الله فاضل لنکرانی:
مانعی ندارد و زنها نباید به بدن مرد اجنبی نظر کنند. (5)
سؤال:
در مجالس زنانه، زنان مداحی و سخنرانی می کنند و صدای آنها به گوش مردان رهگذر می رسد.
آیا این عمل جایز است؟
آیت الله فاضل لنکرانی:
شنیدن صدای ایشان اگر در معرض ریبه و التذاذ نباشد حرام نیست. (6)
سؤال:
سینه زدن با تیغ و یا زنجیر زدن با زنجیری که دارای چاقو و یا تیغ می باشد و منجر به زخمی شدن بدن و جاری شدن خون می شود چه حکمی دارد؟

آیت الله مکاری شیرازی:
کیفیت عزاداری باید چنان باشد که بهانه‌ای به دست دشمنان اسلام ندهد و موجب سوء استفاده از آن نشود. (7)

احکام علامت

سؤال:
بسیاری از تکایا در ایام عزاداری های مذهبی، اقدام به حمل «علاماتی می کنند که به قیمت گزافی خریده شده و حمل آن نیز موجب اشکال است. این وسائل از نظر شرعی چه حکمی دارند؟
امام خمینی رحمه الله:
اشکال ندارد. (8)
سؤال:
حکم علمهایی که در مراسم عزاداری امام حسین علیه السلام از آنها استفاده می شود و بعضی دارای نقش و نگارهایی نیز هستند چیست؟
آیت الله فاضل لنکرانی:
استفاده از آنها در عزاداری جایز است. (9)
سؤال:
آیا جایز است پارچه و دستمال هایی را که در ایام محرم بر روی علم می بندند بفروش برسانند و در عزاداری و تعمیر حسینیه مصرف کنند؟
آیت الله فاضل لنکرانی:
اگر در مراسم عزاداری محل حاجت نباشد و زاید بر متعارف باشد، می توانند بفروشند و به مصارف عزاداری و احتیاجات حسینیه‌ها برسانند. (10)

امام خمینی رحمه الله:
تعزیه و شبیه خوانی اگر مشتمل بر حرام نباشد و موجب وهن مذهب نشود، اشکال ندارد ولی بهتر است به جای آن، مجالس روضه خوانی برپا کنند. (11)
سؤال:
آیا تعزیه و شبیه خوانی در مراسم عزاداری جایز است؟
آیت الله فاضل لنکرانی:
اگر مشتمل بر حرام نباشد و موجب وهن مذهب نشود مانعی ندارد. (12)
آیت الله گلپایگانی رحمه الله:
اگر تعزیه خوانی مشتمل بر استعمال آلات موسیقی نباشد و غنا و دروغ نخوانند و مرد لباس مختص به زن نپوشد، اشکال ندارد. (13)
سؤال:
آیا تشبه به اهل بیت علیهم السلام در نمایش و تعزیه و غیر آن جایز است؟
امام خمینی رحمه الله:
با مراعات احترام آنان جایز است. (14)
آیت الله فاضل لنکرانی و آیت الله صافی گلپایگانی:
در صورتی که مستلزم اهانت نباشد مانعی ندارد. (15)
آیت الله علوی گرگانی:
اگر تعزیه و شبیه خوانی موجب هتک حرمت به ساحت مقدس بزرگان دین شود، باید اجتناب شود. (16)

احکام استفاده از لباس سیاه

سؤال:
آیا پوشیدن لباس سیاه در عزاداری امام حسین علیه السلام جایز است و آیا رجحان دارد؟
آیت الله فاضل لنکرانی:
پوشیدن لباس سیاه در عزای امام حسین علیه السلام و دیگر ائمه علیهم السلام چون از مصادیق تعظیم شعائر است، واجد رجحان شرعی می باشد و عملا بزرگانی چون مرحوم آیت الله بروجردی در روز عاشورا از قبای سیاه استفاده می کردند. (17)
آیت الله صافی گلپایگانی و آیت الله نوری همدانی:
پوشیدن لباس سیاه به عنوان اعلان حزن و اندوه در مصیبت امام حسین علیه السلام و ائمه علیهم السلام رجحان دارد. (18)
سؤال:
آیا نماز خواندن با لباس سیاه بر عزاداران امام حسین علیه السلام مکروه است؟
آیت الله صافی گلپایگانی:
چون لباس سیاه علامت عزاداران سیدالشهداء است و عزاداری آن حضرت کمال رجحان را دارد، لذا نماز خواندن با آن نیز مکروه نمی باشد. (19)

مرحوم شیخ انصاری در مکاسب محرمه در پاسخ به کسانی که می گویند غنا می تواند زمینه گریه کردن را فراهم نماید، می فرماید:
چنین شیوه‌ای نمی تواند مقدمه مستحب یا مباح قرار گیرد و باید به عموم ادله حرمت غنا تمسک نمود. (28)
مرحوم حاج شیخ عباس قمی رحمه الله در منتهی الآمال می فرماید:
عزاداران امام حسین علیه السلام بر وجهی سلوک کنند که زبان نواصب دراز نشود و از استعمال محرمات از قبیل غنا که غالبا نوحه‌ها خالی از آن نیست و حکایات ضعیفه مظنونة الکذب احتراز نمایند و شیطان را در این عبادت بزرگ راه ندهند. (29)
سؤال:
در رادیو مدح ائمه طاهرین علیهم السلام با واقعه کربلا را با وزن و ساز و با لحن خوب می خوانند.
آیا استماعش جایز است‌یا خیر؟
امام خمینی رحمه الله:
اگر غنا و موسیقی نباشد مانع ندارد. (30)
سؤال:
هیئت های نوازنده و کسانی که در مراسم تشییع جنازه شهداء موزیک عزا می زنند، از لحاظ شرعی چه حکمی دارد؟
و آیا خرید و فروش آن لوازم حرام است یا خیر؟
امام خمینی رحمه الله:
خرید و فروش آلات لهو حرام است و موسیقی مطرب جایز نیست و صداهای مشکوک مانع ندارد. (31)
سؤال:
آیا زدن طبل و شیپور در تعزیه حضرت سیدالشهداء علیه السلام جایز است یا نه؟
امام خمینی رحمه الله:
اگر از آلات لهو و لعب نباشد و وهن بر مذهب هم نشود مانع ندارد. (32)
سؤال:
آیا در عزاداری سید الشهداء استفاده از طبل و دهل جایز است؟
آیت الله فاضل لنکرانی:
استفاده از آلات لهو و لعب حرام است ولی طبل و دهل و امثال آن جزء این آلات نیست. (33)

1- روزه روز عاشورا و روزی که انسان شک دارد روز عرفه است یا عید قربان مکروه است. در روایت آمده است که
امام صادق علیه السلام فرمود:
بنی امیه نذر کردند که اگر موفق به قتل امام حسین علیه السلام شوند، روز شهادت او را جشن بگیرند و مبارک بشمارند و روزه بگیرند و روزه در آن روز سنت آل امیه است، لذا ائمه اطهار علیهم السلام به جهت مخالفت با این طایفه تبهکار و عدم هماهنگی با آنان، روزه عاشورا را نهی کردند. (34)
2- در روز عاشورا مستحب است که انسان تا عصر بدون قصد روزه از خوردن و آشامیدن خودداری کند. (35)
3- بسیار مناسب است که در روز عاشورا کار و کسب تعطیل شود، مگر در حد ضرورت.
امام رضا علیه السلام فرمود:
«مَن تَرَکَ السَّعی فِی حَوائِجِهِ یومَ عاشورا قَضَی اللهُ لَهُ حَوائِجَ الدُنیا وَ الاخِرَةِ; (36) کسی که کار و تلاش برای برآوردن حوائج خود را در روز عاشورا ترک کند، خداوند نیازهای دنیا و آخرت او را برطرف می سازد.»
سؤال:
در ایام سوگواری امام حسین علیه السلام نماز مقدم است یا عزاداری؟
آیت الله فاضل لنکرانی:
بهتر آن است که نماز را مقدم دارند، همانطور که امام حسین علیه السلام روز عاشورا هنگام ظهر نماز ظهر اقامه کردند. (37)

پاورقی ها

1) استفتائات امام خمینی، ج2، ص 28 و استفتائات جدید آیت الله مکارم، ج1، ص 158.
2) هزار و یک مسئله، آیت الله نوری همدانی، ج2، ص 180.
3) هزار و یک مسئله فقهی، ج2، ص 40.
4) استفتائات امام خمینی، ج3، ص 580.
5) جامع المسائل، ج1، ص 619، س 2162.
6) همان، ص 625، س 2183.
7) استفتائات جدید، ج1، ص 158، س 57.
8) استفتائات امام خمینی رحمه الله، ج2، ص 28، س 72.
9) جامع المسائل، ج1، ص 623، س 2173.
10) همان، س 2179.
11) استفتائات امام خمینی رحمه الله، ج2، ص 28، س 71 و ج3، س44 و 40 و 47 و 33.
12) جامع المسائل، ج1، س 2165.
13) مجمع المسائل، ج1، ص 559، س 77.
14) احکام خانواده، عبدالرحیم موگهی، طبق فتوای امام خمینی رحمه الله، ص 336.
15) جامع المسائل، آیت الله فاضل لنکرانی، ج1، س 2166 و جامع الاحکام، آیت الله صافی، ج2، ص 132.
16) اجوبة المسائل، ص 365.
17) جامع المسائل، ج1، ص 621، س 2170
28) مکاسب محرمه، رحلی، ص 39.
29) منتهی الامال، ج1، ص 468، آخر زندگی امام حسین علیه السلام.
30) استفتائات امام خمینی رحمه الله، ج2، ص 16، س 36.
31) همان، ص 18.
32) همان، ج3، ص 583، س 45.
33) جامع المسائل، ج1، ص 623، س 2174.
33) تحریر الوسیله، ج1; جواهر، ج7، ص 107.
35) توضیح المسائل مراجع، ج1، ص 906.
36) عیون اخبار الرضا، شیخ صدوق، ص 268.
37) جامع المسائل، ج1، ص 623.

سیاه پوشی

س:
آیا پوشیدن لباس سیاه در عزای امامان معصوم «علیهم السلام» مکروه است؟
ج) کراهت آن ثابت نیست، بلکه اگر برای تعظیم شعائر باشد دارای اجر و ثواب نیز خواهد بود.
سایت مقام معظم رهبری

مرثیه خوانی و مداحی زنان

س:
در برخی موارد مرثیه خوانی و مداحی زنان در مجلس خودشان، به گونه ای است که صدای آنان با بلندگو به گوش مردان رهگذر می رسد؛ آیا این عمل جایز است؟
ج:
اگر صدای آنان در معرض ریبه، تلذّذ و تهییج شهوت باشد، جایز نیست.
مطابق با نظر مراجع بزرگوار تقلید آیات عظام:
امام (ره) خامنه ای، بهجت، فاضل، صافی، نوری، وحید، تبریزی، سیستانی
برای مطالعه:
فاضل، جامع المسائل، ج1، س2182؛ صافی، جامع الأحکام، ج2، س1681؛ خامنه ای، اجوبه الإستفتائات، س 1145؛ نوری، استفتائات، ج2، س 545؛ امام (ره)، استفتائات، ج3، احکام نظر، 57 و 58؛ تبریزی، استفتائات، س 1058؛ وحید، بهجت و یستانی

مراسم عقد و عروسی در ماه محرم

س:
آیا مراسم عقد و عروسی در ماه محرم اشکال دارد؟
ج:
برگزاری این نوع مراسم، اگر توأم با معصیت و یا هتک حرمت حضرت سیدالشهداء علیه السلام نباشد، اشکال ندارد؛ ولی درآن هیچ نوع برکتی نیست و سزاوار است که مسلمانان غیرتمند سعی کنند این گونه مراسم را در ماه های دیگر و ایام متناسب با خود برگزار کنند.
مطابق با فتاوای مراجع بزرگوار:
امام(ره)، بهجت، خامنه ای، تبریزی، سیستانی، فاضل، مکارم، نوری، وحید و صافی. مجموعة پرسش های دانشجویی، ج13، ص336

نام مبارک امام حسین علیه السلام

س:
بی احترامی به نام مبارک امام حسین علیه السلام چه حکمی دارد؟
ج:
نام مبارک امام حسین علیه السلام چون از نام های بهشتی ونام حجت خدا و ثارالله می باشد، دارای احترام و احکام خاصّی است:
1- حفظ احترام این نام لازم وبی احترامی به آن حرام است.
2- هرگونه عملی که به نوعی بی احترامی به نام مقدّس امام حسین علیه السلام محسوب شود، حرام است، مانند:
أ سوزاندن ورقه ای که نام ایشان برآن نوشته شده است.
ب انداختن در جایی که بی احترامی به آن باشد، مثل محل زباله و خاکروبه.
ت- نوشتن آن با چیزی و بر چیزی که بی احترامی باشد.
ث گذاشتن چیزی برآن که بی احترامی به حساب آید.
نکته:
البته موارد بالا درصورتی حرام است که از روی عمد و با توجه باشد.
4- رساندن جایی از بدن به نام مبارک امام حسین علیه السلام بدون طهارت جایز نیست؛ بنا براین دست گذاشتن برنام امام حسین علیه السلام یا آویختن زیور یا پوشیدن لباسی که نام حسین علیه السلام برآن نوشته شده در صورتی که تماس با بدن داشته باشد، حرام است.
نکته:
اگر کسی را به نام حسین علیه السلام نام گذاری کنند، نام آن شخص احکام مربوط به نام امام حسین علیه السلام را ندارد.
با استفاده از:
احکام حسینی، محمد حسین فلاح زاده

خوردن تربت حسینی علیه السلام

س:
خوردن تربت حسینی علیه السلام (خاک مقدس کربلا) که به قصد شفا گرفتن مستحب است، چه محدوده ای از مرقد شریف امام حسین علیه السلام را شامل می شود؟
آیا خوردن مقداری از مهرهای کربلا نیز همان حکم را دارد؟
ج:
حضرت آیت الله خامنه ای
قدر متیقّن، تربت قبر شریف و ملحقات عرفی آن است ومُهر اگر از آن دو محل تهیه شده باشد، همان حکم را دارد.
(به نظر مقام معظم رهبری از محدوده ای که عرف مردم ملحق و جزو قبر می دانند می توان برای شفا استفاده کرد).
حضرت آیت الله بهجت
احوط(احتیاط واجب) اقتصار (اکتفا نمودن) بر مأخوذ (گرفته و برداشت شده) از قبر و اطراف مجاور قبر مطهّر است و در زائد بر آن درآب مستهلک شود.
(به نظر ایشان نیز بنا بر احتیاط واجب باید به خاکِ قبر و مقدار عرفی اطراف قبر اکتفا شود و اگر تربت از خارج از این محدوده تهیه شده بود باید با آب مخلوط کرد، به گونه ای که عرفاً اثری از خاک در آب دیده نشود و درآب مستهلک گردد).
مراجعه کنید:
مسائل جدید، ج4، ص205

پوشیدن لباس سیاه در سوگ ائمة هدی علیهم السلام

س:
پوشیدن لباس سیاه در سوگ ائمة هدی علیهم السلام، خصوصاً در ماه محرم چه حکمی دارد؟
آیا پوشیدن لباس سیاه در این ایام کراهت دارد؟
ج:
پو شیدن لباس سیاه در عزای اهل بیت علیهم السلام برای تعظیم شعائر و به عنوان اظهار تأثّر [اندوه و ماتم] مستحسن [نیکو و پسندیده] است و به این عنوان کراهت هم ندارد؛ بلکه به فتوای بسیاری از بزرگان ومراجع تقلید واجد رجحان و مطلوبیت شرعی بوده و ثواب نیز دارد و عملاً بزرگانی چون مرحوم آیت الله العظمی بروجردی (ره) در روز عاشورا از قبای سیاه استفاده می کرده‌اند.
برای مطالعه:
مسائل جدید از دیدگاه علماء و مراجع تقلید، ج 3، ص19

نذر در روز عاشورا

س:
کسی که نذر کرده در روز عاشورا، به مردم حلیم بدهد، آیا می تواند به جای آن خوراکی دیگری بدهد؟
یا حلیم را در روز های دیگر ماه محرم به مصرف برساند؟
ج:
اگر نذر طبق صیغة معتبر شرعی بوده، باید به همان صورتی که نذر کرده عمل کند و اگر صیغه داشته، اختیار با او است.
مطابق با فتاوای مراجع بزرگوار:
امام(ره)، بهجت، خامنه ای، تبریزی، سیستانی، فاضل، مکارم، نوری، وحید و صافی.
مجموعة پرسش های دانشجویی، ج13، ص335

روضه های دروغ

س:
خواندن روضه های دروغ وغیر معتبر که بعضاً موجب تمسخر و هتک (بی احترامی به اهل بیت علیهم السلا م و مجالس عزاداری) می گردد چه حکمی دارد؟
ج:
اگر موجب هتک و تمسخر باشد جایز نیست. همچنین هر عملی که موجب وهن مذهب باشد حرام است.
مطابق با نظر مراجع بزرگوار تقلید آیات عظام:
خامنه ای، بهجت، فاضل، مکارم، تبریزی، سیستانی
برای مطالعه:
مسائل جدید از دیدگاه علماء و مراجع تقلید، ج 3، ص31 تا 34 و ...

سؤال دلیل سینه زدن برای معصومین (علیهم السلام) چه می باشد؟
جواب سینه زنی یکی از مظاهر مهم عزاداری و ابراز تنفر از ظلم ستمگران است و نه تنها اشتباه نیست بلکه در تداوم هدف آن بزرگواران نقش مهمی دارد.
سؤال آیا سینه و زنجیر زدن در عزاداری که منجر به کبود و حتی جاری شدن خون می شود جایز است؟
جواب جایز بلکه راجح است مشروط بر آنکه موجب ضرر مهم و اضرار بر نفس نباشد.
سؤال برهنه شدن مردان در حال سینه زدن و زنجیر زدن در منظر زنان چگونه است؟
جواب بر زنان لازم است از نظر خودداری کنند. البته بر مردانی که می دانند زنان به بدن آنها نگاه می کنند جایز نیست لخت شوند.
سؤال آیا سینه زدن و زنجیر زدن ریایی جایز است؟
جواب ان شاءالله از ریا خودداری کنند.
سؤال در عزاداری ها مشاهده می شود عده ای به صورت نیمه عریان در مقابل افراد نامحرم اقدام به خودزنی های افراطی می کنند، آیا این عمل جایز است؟
جواب سنت سینه زنی که طبق متعارف و به طور معمول انجام می گرفته شایسته هیچ گونه مخالفت با آن نیست. ولی در مورد مذکور بر زنان لازم است از نظر کردن خودداری کنند.
سؤال هروله (بالا و پایین پریدن) در مجالس عزاداری اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام چه حکمی دارد؟
جواب هروله در اسلام فقط در قسمتی از سعی بین صفا و مروه برای مردان و هنگام گذر از وادی محسّر بعد از وقوف در مشعر الحرام به عنوان یک عمل مستحب وارد شده است و در غیر این دو مورد به عنوان یک عمل مستحب مشروع نیست.
سؤال آیا تعزیه و شبیه خوانی در مراسم عزاداری جایز است؟
جواب اگر مشتمل بر حرام نباشد و موجب وهن مذهب نشود مانعی ندارد. ولی بهتر است به جای آن مجلس روضه خوانی برپا کنند بلکه عزاداری برای معصومین (علیهم السلام) بویژه سیدالشهداء (علیه السلام) و اصحاب آن بزرگوار از افضل قربات است.
سؤال آیا تشبّه به اهل بیت (علیهم السلام) در نمایش و تعزیه و غیر آن جایز است؟

جواب در صورتی که عرفاً هتک و اهانت به آن بزرگواران محسوب نشود نباشد مانعی ندارد.
سؤال آیا پوشیدن لباس سیاه در عزای امام حسین و سایر معصومین (علیهم السلام) رجحان شرعی دارد؟
جواب چون از مصادیق تعظیم شعائر است واجد رجحان شرعی می باشد و عملاً بزرگانی چون مرحوم آیت الله العظمی آقای بروجردی (قدس سره) در روز عاشورا از قبای سیاه استفاده می کردند.
سؤال آیا قمه زنی جایز است؟
چنانچه در این مورد نذری وجود داشته باشد وظیفه چیست؟
جواب با توجه به گرایشی که نسبت به اسلام و تشیع بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران در اکثر نقاط جهان پیدا شده و ایران اسلامی به عنوان امّ القرای جهان اسلام شناخته می شود و اعمال و رفتار ملت ایران به عنوان الگو و بیانگر اسلام مطرح است لازم است در رابطه با مسائل سوگواری و عزاداری سالار شهیدان حضرت ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) به گونه ای عمل شود که موجب گرایش بیشتر و علاقه مندی شدیدتر به آن حضرت و هدف مقدس وی گردد. پیداست در این شرایط قمه زدن چنین نقشی ندارد و دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) از آن سوء استفاده می نمایند و آن را علیه مذهب به کار می برند. لذا مناسب است شیعیان علاقه مند به مکتب امام حسین (علیه السلام) از آن خودداری نمایند و چنانچه در این مورد نذری وجود داشته باشد نذر واجد شرایط صحّت و انعقاد نیست.
سوال:
به نام خدا سوال من از ایشان این است که ایا قمه زدن در خفا و آشکار جایز است یا خیر؟
با تشکر
جواب:
قمه زدن پنهانی اشکال ندارد لکن در ملآ عام در شرایط فعلی بهتر است از آن اجتناب شود زیرا رسانه های استکباری مترصد فرصت اند تا علیه تشیع تبلیغات سوء کنند و چهره شیعه را در دنیا مُشَوَّهْ جلوه دهند
سؤال حکم عَلَم هایی که در مراسم عزاداری معصومین (علیهم السلام) از آنها استفاده می شود و بعضی دارای نقش و نگارهایی نیز هستند چیست؟
جواب استفاده از آنها در عزاداری جایز است.
سؤال استفاده از ابزار موسیقی به شیوه رقابت که در برخی هیأت های عزاداری مرسوم شده حکمش چیست؟
جواب حکم استفاده از آلات موسیقی در سؤال قبل بیان شد و رقابت حکم آن را عوض نمی کند.
بلی اگر رقابت باعث ریا و عدم قصد قربت شود یا موجب اذیت دیگران

شود، جایز نیست.
سؤال در سوگواری معصومین (علیهم السلام) نماز اول وقت مقدم است یا عزاداری؟
جواب بهتر آن است که نماز را مقدم بدارند همانگونه که امام حسین (علیه السلام) در ظهر روز عاشورا نماز ظهر اقامه کردند.
سؤال طولانی شدن مجالس اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) تا نیمه های شب و تأخیر آن حتی در بعضی از موارد تا بعد از نیمه شب اگر موجب خواب ماندن افراد بویژه جوانان و قضا شدن نماز صبح آنها شود، چه حکمی دارد؟
جواب در فرض مزبور، مجالس را تا آن هنگام از شب به تأخیر نیندازند. بلکه باید به نحوی برنامه ریزی شود که فریضه نماز صبح در اثر اشتغال به امور مستحب ترک نشود.
زیرا این گونه مجالس باید زمینه ساز عمل به واجبات و ترک محرمات باشد
سؤال آیا دعوت از مرثیه سرایانی که در لابلای اشعار خود بعضی از مطالب بی مدرک یا ضعیف السند را طرح می کنند یا با غنا می خوانند صحیح است؟
جواب غنا حرام است هر چند همراه خواندن قرآن یا عزاداری ائمه اطهار (علیهم السلام) باشد و دعوت از افرادی که غنا می خوانند و شرکت در مجالس آنها حرام است و لازم است از مرثیه سرایانی استفاده شود که مطالب صحیح و واقعی را بیان می نمایند
سؤال در مجالس زنانه زنان مداحی و سخنرانی می کنند و صدای آنها مستقیماً یا با بلندگو به گوش مردان رهگذر می رسد، آیا این عمل جایز است؟
جواب شنیدن صدای ایشان اگر در معرض ریبه و التذاذ نباشد حرام نیست اما با توجه به اینکه خداوند متعال می فرماید:
«فاسئَلوهُنَّ مِنْ وَراءِ حجاب»
خوب است که مجالس زنانه بویژه مجالس مذهبی طوری باشد که کاملاً مراعات عفت بشود.
سؤال در مورد تعزیه و روضه هایی که در رابطه با ازدواج حضرت قاسم (علیه السلام) در کربلا خوانده می شود، چه می فرمایید؟
جواب آنچه در مورد عروسی حضرت قاسم مطرح شده یا می شود صحیح نیست. و اثری از این قضیه در کتب معتبره وجود ندارد. مضافاً بر اینکه حضرت قاسم به سنّ ازدواج نرسیده بود.
بلی، در کتاب «منتخب» مرحوم طریحی چیزهایی که مناسب ازدواج آن حضرت است نقل شده، ولی ظاهراً این مطالب نادرست را بعد از آن

مرحوم، افراد مغرض یا نادان به آن کتاب اضافه کرده‌اند. و مرحوم طریحی برتر از آن است که این مطالب را که مناسبتی با واقعه عاشورا ندارد، در کتاب خود بنویسد. در عین حال آنچه در کتاب طریحی آمده به این نحو که بعضی در مراسم تعزیه داری و به صورت خرافی پیاده می کنند، نمی باشد.

سؤال کف زدن در جشن های مذهبی چه حکمی دارد؟

جواب هر چند کف زدن به خودی خود اشکالی ندارد، ولی بر مؤمنین لازم است در مساجد و حسینیه‌ها و اماکن مقدسه آن را ترک کنند و نیز در مجالس معصومین (علیهم السلام) اگر عرفاً هتک حرمت آن بزرگواران محسوب شود لازم است از آن اجتناب شود و بر مؤمنین است که به جای آن از اشعار همیشگی مسلمانان که صلوات است استفاده کنند.

سؤال نظر شریف خود را در نحوه برگزاری مراسم مربوط به معصومین (علیهم السلام) و مجالس مذهبی مرقوم فرمایید؟

جواب بطور کلی در مراسم مربوط به معصومین (علیهم السلام) و مجالس مذهبی امور ذیل باید مراعات شود:

1 از هر نوع عملی که عرفاً هتک حرمت شمرده می شود مثل کف زدن و سوت زدن و بکار بردن الفاظ و عبارات رکیک و امثال آن باید اجتناب شود.

2 از هر نوع عملی که جنبه توجیه پذیری ندارد و مورد سوء استفاده مغرضان و موجب وهن مذهب می شود باید اجتناب شود.

3 از بکار بردن عبارات و جملاتی که بوی شرک و کفر می دهد باید اجتناب شود.

4 از هر نوع کاری که موجب ضرر شدید به بدن یا ناقص شدن آن می شود باید اجتناب شود.

5 این گونه مراسم باید بدور از ریا و خودنمایی و هر گونه اغراض دنیوی بطور سنتی و معمول انجام شود تا ان شاءالله مقبول درگاه الهی قرار گیرد.

سوال:
با سلام خدمت شما و با تشکر از زحمات شما من یک سوال شرعی از آیت الله العظمی بهجت:
آیا قمه زنی که در ماه محرم است جایز است یا نه؟
جواب:
قمه زنی اگر موجب ضرر نشود جایز است

لازم به ذکر است که این نظرات از جلد چهارم کتاب استفتاءات ایشان که در تابستان سال 1386 منتشر شده است نقل می گردد:
صفحه 540 سوال 6386:
برخی از شیعیان در مجالس عزاداری اهل بیت علیهم السلام و خصوصا مجلس سرور شهیدان اباعبدالله الحسین علیه السلام اقدام به سینه زنی و کندن صورت می نمایند - که باعث کبود شدن و خونریزی می شود - حکم شرعی آن چیست؟
جواب:
در صورتی که مناسب عزاداری باشد و مرض آور نباشد اشکال ندارد.
صفحه 540 سوال 6387:
لخت شدن در عزاداری چگونه است؟
و اگر بر اثر سینه زنی بدن سرخ شود چه حکمی دارد؟
جواب:
اشکالی ندارد و لخت شدنی که در معرض نظر حرام نامحرم باشد، جایز نیست.
صفحه 540 سوال 6389:
زنجیرزنی چه حکمی دارد؟
جواب:
اشکالی ندارد.
صفحه 542 سوال 6398:
گاهی در سینه زنی یا زنجیرزنی، افراد بخشی از بدن را برهنه می کنند، در حالی که زنان نیز حضور دارند.
آیا اشکال دارد؟
جواب:
تا هنگامی که علم به تعمد نظر یا ریبه از دیگران ندارند اشکال ندارد.
صفحه 544 سوال 6404:
آیا خریدن عَلَم که دارای مجسمه حیواناتی مانند کبوتر، طاووس و ... است برای عزای امام حسین علیه السلام اشکال دارد؟
جواب:
اشکال ندارد.
صفحه 544 سوال 6407:
آیا احترام گذاشتن به لباس سیاه، ضریح، عَلَم و پارچه هایی که اختصاص به عزای امام حسین دارد مشروع است؟

جواب:
بله.
صفحه 544 سوال 6408:
استفاده از چهل چراغ در دسته های عزاداری چه حکمی دارد؟
جواب:
اشکال ندارد.
صفحه 538 سوال 6380:
تعزیه و شبیه خوانی بخش هایی از تاریخ که سند معتبری ندارد (مثل ازدواج حضرت قاسم) چه حکمی دارد؟
جواب:
اگر معلوم باشد که نقل از بعض تواریخ و روایت هاست اشکال ندارد.

سوال:
در اسلامی که تراشیدن صورت با تیغ را جایز نمیداند قمه زنی برای امام حسین چه حکمی دارد.
جواب:
قمه زنی در حد نفسه مانعی ندارد ولکن سزاوار است برای مؤمنین که در مقام حزن و اندوه بر سیدالشهداء علیه السلام مظهر مناسبتری را اختیار کند و آن مظهر مختلف به اختلاف کشورها و شهرها، والله العالم.
سوال:
سؤال من از ایشان این است که ایا قمه زدن در خفا و آشکار جایز است یا خیر
جواب:
قمه زنی در حد نفسه مانعی ندارد ولکن سزاوار است برای مؤمنین که در مقام حزن و اندوه بر سیدالشهداء علیه السلام مظهر مناسبتری را اختیار کند و آن مظهر مختلف به اختلاف کشورها و شهرها، والله العالم ...

سؤال:
آیا جایز است داستان عقد و ازدواج حضرت قاسم بن حسن در واقعه کربلا را نقل کنیم و آیا این جریان صحت دارد؟
جواب:
بسمه تعالی؛ بسیار بعید است و بنده سند معتبری برای آن ندیدم
سؤال:
استعمال طبل و شیپور مخصوصا در عزاداری سیدالشهداء علیه السلام چه صورت دارد؟
جواب:
بسمه تعالی؛ طبل ساده که از آلات لهو نباشد؛ مانعی ندارد
سؤال:
روز عاشورا برای اظهار همدردی با معصومین علیهم السلام صورت خیمه گاه درست کردن و آتش زدن جایز است و اسراف محسوب نمی شود؟
جواب:
بسمه تعالی؛ نه تنها اسراف نیست؛ بلکه عملی مستحسن است. البته رعایت شود تا موجب اهانت به خاندان رسالت نباشد
سؤال:
آیا حدیثی که دلالت بر جواز استفاده از طبل و سنج و شیپور در عزای حضرت سیدالشهداء علیه السلام دارید؟
راهنمایی بفرمایید؟
جواب:
بسمه تعالی؛ روایات زیادی درباره عزاداری آن حضرت وارد شده است و از این امور نهی نشده است و مقتضای اطلاق روایات جواز آنها است
سؤال:
در هیئت های حسینی علیه السلام در اثر شور عزاداری گاهی به سرو صورت خود می زنند و بدن را مجروح می کنند آیا این مورد اشکالی دارد یا نه؟
جواب:
بسمه تعالی؛ بی اشکال است
سؤال:
در دستجات عزاداری حسینی علیه السلام که به خیابان و بازار می ورند و باعث بسته شدن راه عبور می شوند آیا سد معبر حساب می شود؟
البته کسانی که از آن مسیر عبور می کنند اکثرا برای تماشای عزاداری

می آیند.
جواب:
بسمه تعالی؛ اینگونه سدّ معبر جایز و بی اشکال است.
سؤال:
مرثیه خواندن خانم ها با بلندگو و سینه زنی در مجلس زنانه چه صورت دارد؟
پختن جو پوست کنده به صورت سوپ اشکال دارد؟
جواب:
بسمه تعالی؛ مرثیه خوانی از عبادات بسیار با اهمیت است و باید حتی المقدور از امور غیر شرعیه دور باشد البته خواندن خانم ها بدون شنیدن اجانب هیچ اشکالی ندارد.سینه زدن خانمها نیز در مجلس خانم ها هیچ اشکالی ندارد پختن جو نیز اشکال ندارد.
سؤال:
ذاکران و مداحان که بعضی روضه‌ها را با آهنگ های موسیقی یا قریب به آن می خوانند وجه شرعی آن چیست
جواب:
بسمه تعالی؛ موسیقی مطلقا حرام است ولو در روضه خوانی باشد
سؤال:
مزد گرفتن بابت مداحی اهلبیت و سخنرانی چه حکمی دارد؟
جواب:
بسمه تعالی؛ جایز است
سؤال:
بعضی از مداحان اهل بیت از عبارت های (من مستم از همه خوشکلتری) استفاده می کنند آیا این الفاظ اهانت به ساحت مقدس ائمه حساب می شود؟
جواب:
بسمه تعالی؛ مداحی شغل بسیار شریفی است و اجر جزیل درد و حیف است که این عمل با اهانت به مقام اهل بیت علیه السلام مبدل به خلاف شرع شود
سؤال:
در عزاداری امام حسین علیه السلام به صورت لطمه زدن و خود را مجروح کردن و قمه زدن احیانا هلاک می شوند و استفاده از طبل چه صورت دارد؟
جواب:
بسمه تعالی؛ تمام آنچه ذکر کرده‌اید جایز و مستحسن است؛ مگر کاری که موجب هلاکت شود

سؤال:
آیا جایز است پارچه و دستمالهایی را که ایام محرم بر سر علم می بندند بفروش برسانند و در عزاداری و تعمیر حسینیه و یا مسجد مصرف نمایند؟
جواب:
بسمه تعالی؛ چنانچه وقف آن کار به خصوص نشده باشد؛ اشکالی ندارد
سؤال:
در ایام سوگواری ابا عبد الله الحسین علیه السلام نماز مقدم است یا عزاداری؟
جواب:
بسمه تعالی؛ نماز مقدم است
سؤال:
اگر قمه زدن باعث وهن مذهب شیعه شود آیا در این صورت قمه زدن جایز است؟
جواب:
بسمه تعالی؛ اصلا موجب وهن نمی شود؛ بلکه عکس آن مشهود است
سؤال:
دلیل سینه زدن برای ائمه علیهم السلام چه می باشد؟
جواب:
بسمه تعالی؛ تعظیم شعائر مذهبی
سؤال:
آیا سینه و زنجیر زدن در عزاداری که منجر به کبودی و حتی جاری شدن خون می شود جایز است؟
جواب:
بسمه تعالی؛ بلی جایز است
سؤال:
آیا سینه زدن و زنجیر زدن ریایی جایز است؟
جواب:
بسمه تعالی؛ همانند نماز ریایی است
سؤال:
در عزاداری حضرت سید الشهداء هرگونه عزاداری از قبیل زدن قمه و طبل و سنج چه حکمی دارد؟
جواب:
بسمه تعالی؛ جایز است
سؤال:
آیا بهتر است به جای شبیه خوانی روضه خوانی بر پا کنند؛ روضه خوانی مگر همان تعزیه و شبیه خوانی روی منبر نمی باشد؟

جواب:
بسمه تعالی؛ تمامش خوب است
سؤال:
آیا تعزیه و شبیه خوانی در مراسم عزاداری جایز است؟
جواب:
بسمه تعالی؛ بلی جایز است

سوال:
گفتن بعضی از کلمات توسط مداحان مانند (من سگ حسینم من دیوانه حسینم و ... ...) از لحاظ شرعی اشکال دارد؟
جواب:
از انجام اعمال و به کار بردن الفاظی که موجب وهن و عزاداری و توهین به مقام والای ائمّه (علیهم السلام) می باشد باید پرهیز نمود و عزاداری ها بهتر است به همان شیوه عزاداری سنتی و روضه خوانی انجام شود.
سوال:
هروله کردن (بالا و پایین پریدن و ذکر معصومین را گفتن) در مراسم عزاداری از لحاظ شرعی اشکال دارد یا خیر؟
جواب:
از انجام اعمال و به کار بردن الفاظی که موجب وهن و عزاداری و توهین به مقام والای ائمّه (علیهم السلام) می باشد باید پرهیز نمود و عزاداری ها بهتر است به همان شیوه عزاداری سنتی و روضه خوانی انجام شود
سوال:
آیا قرار دادن صدای بلندگو در حالت تکرار به طوری که نام مقدس اباعبدالله الحسین به صورت تلفظ سریع و نا صحیح استماع شود جایز است؟
جواب:
راجع به عزاداری سیدالشهداء حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام و هر نحو عزاداری که افراط و هتک مقام شهادت و امامت نزد شیعه در او نباشد و در مسیر پیدایش راه پیروی از آن وجود مقدس باشد جایز است و حسب فرموده امام امت (سلام الله علیه) عزاداری سنتی مانعی ندارد و نباید راه های جدیدی که منشأ حرف و حدیث است انتخاب نمود.
سوال:
عمل عزادارنی که خود را در مقابل مزار مقدس ائمه به خاک می اندازند و سینه و صورت خود را به خاک می مالند و خراشیده می کنند و خون جاری می شود و با همان حال به داخل حرم وارد می شوند چه صورت دارد؟
جواب:
راجع به عزاداری سیدالشهداء حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام و هر نحو عزاداری که افراط و هتک مقام شهادت و امامت نزد شیعه در او نباشد و در مسیر پیدایش راه پیروی از آن وجود مقدس باشد جایز است و

حسب فرموده امام امت (سلام الله علیه) عزاداری سنتی مانعی ندارد و نباید راه های جدیدی که منشأ حرف و حدیث است انتخاب نمود.

سوال:

آیا استفاده از سنج و دهل و شیپور در مراسم عزاداری ائمه اطهار جایز است؟

جواب:

نباید از چنین سنت هایی جلوگیری نمود و نمی توان گفت این گونه اعمال که در عزاداری ها به عنوان وسیله بکاء و شور دادن به عزاداری ها استفاده می شود حرام است.

سوال:

آیا زنجیر زدن به پشت، سیلی زدن به صورت و یا سینه زدن که منجر به زخم شدن و خراشیدن و ..... می شود و برای عزاداری امام حسین علیه السلام است جایز است؟

جواب:

جایز می باشد و مشمول اطلاقات و عمومات ابکاء و بکاء و تعظیم شعائر می باشد و آن چه در عزاداری و غیر آن حرام است جنایت بر بدن است نه امثال امور که ضرردار بودنش معلوم نیست بلکه نزد اهلش ضرر محسوب نشده چه رسد به جنایت بر نفس به علاوه که ظاهراً حب و علاقه و عشق به اباعبدالله الحسین علیه السلام اختیار از دست افراد عزادار گرفته و مأجور می باشند

سوال:

نظر حضرت عالی پیرامون تعزیه (شبیه خوانی) چیست؟

جواب:

راجع به عزاداری سید الشهداء حضرت ابا عبدالله علیه السلام و هر نحو عزاداری که افراط و هتک مقام شهادت و امامت در او نباشد و در مسیر پیدایش راه پیروی از آن وجود مقدس باشد جایز است و حسب فرموده امام امّت «قدس سره» عزﺩﺍﺭﻱ سنتی مانعی ندارد.

سوال:

گر قمه زنی و زنجیر زنی اشکال ندارد ولی والدین شخص در مورد قمه زنی نارضایتی کنند آیا عدم رضایت آن ها باعث اشکال داشتن چنین عزاداری می شود؟

آیا این حکم موقعی که انسان، متأهل و جدا از پدر و مادر زندگی می کند هم صدق می کند؟

جواب:

اطاعت از پدر و مادر، یک امر اخلاقی است و آن چه که موجب اذیت و آزار آن ها است باید ترک شود بناء علیه، عدم رضایت آن ها نسبت به

عزاداری حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام نمی تواند سبب حرمت آن گردد آری اگر عدم رضایت آن ها به خاطر احتمال خطر و ضرر است اطاعتشان واجب و ترکش حرام است

سوال:

سینه زدن با تیغ و یا زنجیر زدن با زنجیری که دارای تیغ است و منجر به زخمی شدن بدن و جاری شدن خون می شود، اگر چه خطر جانی هم نداشته باشد، چه حکمی دارد؟

جواب:

برپایی مجالس و اقامه عزاداری خامس آل عبا (علیهم السلام) از قبیل روضه خوانی و وعظ و سینه زنی و عزاداری سنّتی از افضل اعمال است و موجب اجر و مزد اخروی فراوان است، لیکن باید توجه داشت که دشمن، همه اعمال ما را مستقیماً با مقارن قرار دادن با اعمال دیگران، مورد حمله قرار می دهد و غرضش حمله به مذهب یا اسلام است و با عقبگرد ما از مواضع عملی اسلامی، ما را رها نکرده، بلکه حمله را زیادتر و زیادتر نموده تا آنکه ما را از همه اعمال و فرایض و شعایر و تبلیغاتمان باز دارد. به حول و قوّه الهی و با بیداری امثال شما مسلمانان و بهانه به دست دشمن ندادن و حفظ عزّت و عظمت اسلامی هر روز بر شکست آنان اضافه خواهد شد و تبلیغات آنها به جایی نخواهد رسید، که:

«الاسلام یعلو و لا یعلی علیه شیء».

سوال:

آیا قمه زدن جایز است یا خیر؟

جواب:

به نظر اینجانب جایز است و مشمول اطلاقات و عمومات ابکاء و بکاء و تعظیم شعائر می باشد البته به شرط آنکه موجب اذیت شدن و جنایت به بدن نباشد که معمولاً در قمه زنی چنین نبوده است.

سؤال 1:
در یکی از حسینیه‌ها مسابقه داستانی برگزار شد تحت این عنوان که (اگر ما فرض کنیم:
امام حسین علیه السلام با یزید بیعت می کرد بنظر شما این بیعت چه عواقب وخیمی برای مسلمانان در پی داشت؟
و چه اثری بر زندگی امروز ما می گذاشت؟)
آیا طرح اینچنین فرضیاتی جائز است و تعدّی به عصمت امام نیست؟
جواب:
اگر باعث هتک حرمت برای امام حسین (علیه السلام) نشود اشکالی ندارد.
سؤال 2:
در شبیه خوانی هر ساله واقعه کربلا را به صحنه نمایش میکشیم و آنرا بر روی شخصیتهای اساسی در کربلا متمرکز می کنیم که از جمله این شخصیتها حضرت امام حسین (علیه السلام) و حضرت عباس و اهل بیت (علیهم السلام) هستند، گاهی ممکن است بازیگر سبزه یا قد کوتاه باشد و با خصوصیات شخصیت اصلی تفاوت داشته باشد آیا این کار جائز است؟
جواب:
از بهترین راههای نزدیک شدن به خدا، استفاده از تمام وسائل مشروع برای نشر آثار اهل بیت (علیهم السلام) مخصوصاً امام حسین (علیه السلام) میباشد اما در این کار باید نهایت دقت و احتیاط بعمل آید که نمایش کامل و از همه لحاظ بدون اشکال باشد به طوری که مستلزم اهانت و هتک حرمت برای اهل بیت (علیهم السلام) نشود.
سؤال 3:
بعضی افراد در مجالسشان سخنانی را مطرح می کنند که مضمونش این است که چرا به جای قمه زنی در روز عاشوراء خون خود را به نیازمندان هدیه ندهیم چرا که هدیه دادن خون میتواند بهتر و امروزی تر از قمه زنی باشد، قمه زنی به محیط زیست ضرر رسانده و نیز باعث میشود تا بقیه مذاهب اسلامی ما را بدعت گذار و عقب مانده معرفی کنند، رأی شما درباره این موضوع چیست؟
جواب:
هدیه دادن خون چیز خوبی است ولی با برگزاری شعائر حسینی منافاتی ندارد، به اضافه اینکه خارج کردن خون از سر دارای فوائد بهداشتی بسیاری است و از سنت پیامبر گرامی می باشد و پیامبر این کار را مغیثه

و منقذه می نامیدند و شیعه و سنی بر این مطلب توافق دارند و بخاری و تعداد دیگری از راویان، آنرا روایت کرده‌اند و از امام صادق (علیه السلام) آمده است:
(خون گرفتن از سر شفا از دیوانگی و جذام و پیسی و ضعیفی چشم و دندان درد است) و نیز ضرری برای محیط زیست ندارد.
پس بجاست که مؤمنین هدیه دادن خون را در روز دیگری مثل سوم شعبان که روز میلاد امام حسین (علیه السلام) می باشد بجا آورند.
سؤال 4:
آیا در عزای امام حسین قمه زنی واجب است؟
جواب:
نظر مشهور استحباب آن است.
سؤال 5:
اگر چیزی مثل قمه زنی منجر به زشت شدن وجهه مذهب حق شود و در نتیجه آن، بعض از شعائر بزرگ مثل عزای حسینی در قلوب مردم ضعیف شود حکمش چیست؟
جواب:
قمه زنی بنا بر مشهور مستحب است و با دلیل قطعی ثابت نشده که قمه زنی باعث زشت شدن وجهه تشیع است، بلکه برخی از شخصیات معتقدند که قمه زنی از مهمترین وسائل تبلیغ و ترویج برای مذهب است. به اضافه اینکه دلائلی از این قبیل، برای کنار گذاشتن احکام شرعی ثابت شده کافی نیست. و الا می بایست از خیلی احکام الهی در جهاد و حج و نماز و روزه دست کشید. خداوند میفرماید:
(یا حسرة علی العباد ما یأتیهم من رسول إلاّ کانوا به یستهزؤون)
آیا مسخره کردن پیامبران برای عقب نشینی آنها از دعوت به سوی حق کافی است؟
سؤال 6:
ضرری که در نتیجه قمه زدن به وجود می آید اگر ضرر قابل توجهی بود مانند شدت خونریزی آیا این ضرر مباح محسوب می شود یا مستحب و یا هیچ کدام؟
جواب:
ضرر تا وقتی که منجر نشده است به:
(1 قتل نفس 2 قطع عضوی از اعضاء بدن 3 از دست دادن نیروئی مثل از دست دادن نیروی بینائی و مانند آن) جائز است و اگر نزد شارع محبوبیت پیدا کرد مستحب خواهد بود، و قمه زدن به نیت همدردی با سید الشهداء (علیه السلام) و اظهار محبت نسبت به امام و دفاع از حق و تربیت نفس برای ایثار و شکیبائی و تقویت روح ایمانی، از جمله مستحبات مؤکد است

همانطور که علمای قدیم و حال فتوی داده‌اند و در زندگی معصومین موارد زیادی ذکر شده است که دلالت میکند تحمل ضررها در راه خدا و مشقت نفس به خاطر تقوی از کارهای مستحب میباشد، و از جمله آن آنچه که در مورد حضرت زهراء روایت شده است که ایشان برای عبادت آنقدر بر روی پاهایشان ایستادند تا پاهای آن حضرت ورم کرد.
و اینکه امام حسن و امام حسین با پای پیاده به حج میرفتند در حالی که شترهایشان مقابل آنها حرکت میکردند.
سؤال 7:
اگر کسی که به ضروریات دین مثل نماز و روزه ملتزم نیست و از دروغ و تهمت اجتناب نمیکند در عزای امام حسین (علیه السلام) مثل (قمه زنی) شرکت کرد تکلیف چیست؟
جواب:
امر به معروف با حصول شرائط مقرر در شرع واجب است و با فرض صحت آنچه که ذکر کردید شایسته است برای ملتزم شدن او به تمام احکام شرعی او را نصیحت و امر به معروف کرد.
چرا که اگر افرادی بعض از احکام را اجرا نمودند و بقیه را ترک کردند نباید از آنها بخواهیم که آن قدر احکامی را که انجام میدهند ترک کنند بلکه بر عکس باید آنها را تشویق نمائیم تا واجباتی را که ترک کرده‌اند انجام دهند.
سؤال 8:
اگر عدم صحت ازدواج حضرت قاسم فرزند امام حسن (علیه السلام) ثابت شد آیا گفتن این جریان بر روی منبر دروغ و افترا بر معصوم (علیه السلام) محسوب نمیشود؟
جواب:
عدم صحت این جریان بطور حتم و یقین ثابت نشده، حتی بعید نیست که صحت هم داشته باشد زیرا در برخی از کتب مانند کتاب (المنتخب طریحی) ذکر شده و ظاهراً نقل این جریان اشکالی نداشته باشد.
سؤال 9:
آیا کارکردن در روز عاشورا جائز است؟
جواب:
مکروه است و به خاطر مصائب وارده بر امام حسین (علیه السلام) در آن برکتی نیست.
سؤال 10:
رأی شما درباره سینه زنی چیست؟
و آیا در زمان ائمه (علیهم السلام) بوده است؟
جواب:
سینه زنی برای مصائب ائمه جائز بلکه مستحب است. و آنرا فاطمیات در

محضر امام زین العابدین (علیه السلام) به پا داشتند.
سؤال 11:
کسی که به عزاداری و خدمت در حسینه‌ها مشغول باشد و قمه زدن را ترک کند آیا گناهکار است و استحقاق تحقیر شدن و اهانت شدن را دارد؟
جواب:
قمه زدن کار مستحبی است و انسان میتواند عمل مستحب را ترک کند.
و جائز نیست که مؤمن را اهانت کرد و همینطور بر کسی که قمه نمیزند جائز نیست دیگران را مسخره یا اهانت کند یا آنها را متهم کند.
سؤال 12:
شخصی میگوید اشکهایم برای تعبیر از ناراحتی‌ام بر آنچه که به امام حسین و اهل بیت و اصحابش در روز عاشورا گذشته است کفایت نمیکند، آیا جائز است برای همدردی با اهل بیت علیه السلام قمه بزنم و بدنم را زخمی کنم؟
جواب:
شعائر حسینی از کارهای پسندیده‌ای است که قمه زنی یکی از آنهاست. و آن تا هنگامی که منجر به قتل نفس یا قطع عضو یا از دست دادن نیروئی مثل نیروی بینائی و مانند آن نشود مستحب است.
سؤال 13:
نظر شما در مورد زدن شمشیر به سر بدون ضرر و با ضرر در روز عاشورا چیست؟
جواب:
مشهور بین فقهاء اینست تا وقتی که در آن ضرر زیادی نباشد مستحب است.
سؤال 14:
اگر شعائر دینی و خصوصاً شعائر حسینی توسط عده ای به مسخره گرفته شد و بر پا کنندگان این شعائر مورد تمسخر قرار گرفتند آیا باید آنها را ترک کرد؟
جواب:
خیر، زیرا در قرآن کریم آمده است:
(یا حسرة علی العباد ما یأتیهم من رسول إلا کانوا به یستهزؤن):
وای بر حال این بندگان که هیچ رسولی برای هدایت آنها نمی آید جز آنکه او را به تمسخر گرفتند.
پس لازم است که جاهل را ارشاد و غافل را آگاه نمود.
سؤال 15:
امروزه برخی از مسلمانانی که در کشورهای بیگانه زندگی میکنند در فرهنگ آنها ذوب شده و دچار نوعی کم بود شخصیت شده‌اند، آیا ساختن

مؤسسات فرهنگی برای نشر شعائر دینی و شعائر حسینی مانند مساجد و حسینیه‌ها در این کشورها بهتر است یا در کشورهای اسلامی؟
جواب:
در همه کشورها چه اسلامی و چه غیر اسلامی و طبق امکانات باید به این عمل مبادرت نمود.
سؤال 16:
کوتاهی در حضور مجالس حسینی و شرکت در تعظیم شعائر اگر منجر به ضعف اسلام در فرد و خانواده و سائر مسلمین شود آیا از گناهان به حساب میآید؟
جواب:
بله
سؤال 17:
آیا زنده نگه داشتن عاشوراء واجب است؟
جواب:
بله و از مهمترین شعائر دینی است.
سؤال 18:
می گویند که ما امت گریه هستیم. اما امتی سیاسی در گریه، امتی که با اشکهایش سیلی براه میاندازد که این سیل تمام موانع ایستاده بر راه اسلام را نابود میکند، نظر شما در این مورد چیست؟
جواب:
گریه سلاحی قوی برای تعبیر از مظلومیت است. و آن حالت خیلی از انبیاء و اولیاء بوده است و هیچ شکی نیست که افراد زیادی توسط شعائر حسینی با اسلام آشنا شده و به این دین مشرّف شده‌اند.

سوال:
به نام خدا سوال من از ایشان این است که ایا قمه زدن در خفا و آشکار جایز است یا خیر؟
با تشکر
جواب:
در عزاداری سیدالشهداء علیه السلام که از افضل قربات محسوب می شود باید از انجام اعمالی که موجب وهن مذهب و یا آسیب به بدن می شود اجتناب کرد.
سوال:
لخت شدن در مجالس سینه زنی اشکالی دارد؟
جواب:
در صورتی که زنان حضور داشته باشند این کار حرام است و اگر زنان هم نباشند اشکال دارد.
سوال:
بردن الفاظی چون «ما همه سگ حسینیم» در مجالس عزاداری امام حسین علیه السلام اشکالی دارد؟
جواب:
عزاداری خامس آل عبا از مهمترین شعائر دینی است ولی باید از سخنان و اشعاری که متناسب با عزاداران اهل البیت نیست جداً خودداری شود زیرا حضرت سیدالشهدا از این گونه امور بیزار است.
سوال:
در پایان بعضی ها بعد از مجالس تولد ائمه اطهار علیه السلام، به سینه زنی برای امام حسین علیه السلام می پردازند. نظر شما در این باره چیست و آیا این کار درستی هست؟
جواب:
خوب است در مجالس عزا به عزاداری و در مجالس تولد آن بزرگواران به جشن و شادی پرداخته شود.

سوال:
به نام خدا سوال من از ایشان این است که ایا قمه زدن در خفا و آشکار جایز است یا خیر؟
با تشکر
جواب:
بسمه تعالی - جایز نیست مطلقا - موفق و موید باشید
سؤال:
آیا استفاده از زنجیرهایی که دارای تیغ هستند و در برخی کشورها متداول است، در عزاداری جایز می باشد؟
جواب:
اگر استفاده از زنجیرهای مزبور موجب وهن مذهب در برابر مردم شود و یا باعث ضرر بدنی قابل توجهی گردد، جایز نیست.
سؤال:
مراسم شبیه خوانی که در حال حاضر در خیلی جاها مرسوم است. چه حکمی دارد؟
جواب:
تعزیه و شبیه خوانی اگر مشتمل بر دروغ و باطل نباشد، مفسده‌ای هم نداشته باشد و موجب وهن مذهب هم نشود، اشکالی ندارد، لکن بهتر است بجای آن مجالس وعظ و ارشاد و ذکر مصائب حسینی و مرثیه خوانی برپا شود.
سؤال:
قمه زنی در روز عاشورا چه حکمی دارد؟
جواب:
قمه زنی علاوه بر اینکه عرفاً از مظاهر حزن و اندوه شمرده نمی شود و در زمان ائمه (علیهم السلام) و پس از آن نیز سابقه ندارد و تأییدی از ائمه معصومین (علیهم السلام) نیز در مورد آن - نه به شکل عام و نه به شکل خاص - نشده است، در حال حاضر وهن مذهب شمرده می شود و جایز نیست.
سؤال:
آیا هروله کردن در موقع سینه زنی (بالا و پایین پریدن) صحیح است؟
جواب:
اگر موجب وهن مذهب یا مؤمنین یا مراسم عزاداری معصومین «علیهم السلام» باشد، جایز نیست و در هر حال بهتر است مؤمنین مراعات شؤون

عزاداری معصومین «علیهم السلام» بویژه سید و سالار شهیدان اباعبدالله الحسین «علیه السلام» را بنمایند.

سؤال:

استفاده از آلات موسیقی (مانند ارگ) و یا استفاده از طبل و سنج در مراسم عزاداری ائمه معصومین «علیهم السلام» چه حکمی دارد؟

جواب:

استفاده از آلات موسیقی، مناسب با عزاداری سالار شهیدان علیه السلام نیست و شایسته است مراسم عزاداری به همان صورت متعارفی که از قدیم متداول بوده برگزار شود.

البته استفاده از طبل و سنج به نحو متعارف اشکال ندارد.

سؤال:

آیا پوشیدن لباس سیاه در عزای امامان معصوم «علیهم السلام» مکروه است؟

جواب:

کراهت آن ثابت نیست، بلکه اگر برای تعظیم شعائر باشد دارای اجر و ثواب نیز خواهد بود.

سؤال:
پهن کردن سفره هفت سین در ایام ماه محرم چه حکمی دارد؟
جواب:
کارهائی که نوعا بی مبالاتی به مصائب اهل بیت علیه السلام شمرده شود باید ترک شود.
سؤال:
نظر شریف را در خصوص دست زدن در مراسم مذهبی که به مناسبت تولد اهلبیت علیه السلام برگزار می گردد اعلام فرمائید.
جواب:
کف زدن مانعی ندارد ولی مناسب است که در مجالس ائمه علیه السلام به جای صلوات و ذکر قرار نگیرد.
سؤال:
سینه زنی با زنجیر که در هند و پاکستان معمول است از نظر شرعی چه حکم دارد؟
جواب:
بهتر است به نحو معمول و متعارف عزاداری کنند.
سؤال:
در بعضی از مجالس عزاداری امام حسین علیه السلام بعضی از افراد پیراهن های خود را درمی آورند آیا اشکال دارد و به طوری که افراد نزدیک آنها از بوی عرق در اذیت هستند آیا این پیراهن درآوردن اشکال ندارد؟
جواب:
مانعی ندارد.
سؤال:
نظر آقا در مورد فعل سینه زدن و عریان شدن چیست ?
جواب:
مانعی ندارد.
سؤال:
میخواستم بدانم که اگر انسانی فقط در مراسم عزاداری و یا به وسیله نوارهای عزاداری گریه‌اش بگیرد بگیرد اینکه در خلوت و تنهایی خودش نمیتواند گریه کند نشانه کم بودن درجه اخلاص وی است؟
لطفاً توضیح بفرمایید.
جواب:
خیر چه بسا انسان در جمع و از مستقیم شنیدن واقعه بهتر آن را ترسیم

میکند و این موجب تأثر بیشتر میگردد.
سؤال:
آیا زنجیر زنی و سینه زنی و شبیه ذوالجناح و علم و آلات لهو استعمال کردن که توأم با غناست و مؤمنین را به گریه وا می دارند حکمش چیست؟
جواب:
خواندن اشعار و مراثی اگر بنحو غنا باشد بنا بر احتیاط جائز نیست.
سؤال:
استفاده از طبل و سنج در دسته جات سینه زنی سید الشهداء علیه السلام آیا جائز است؟
جواب:
مانعی ندارد.
سؤال:
آیا جائز است در مراسم عزاداری امام حسین علیه السلام به بدن جراحت وارد کرد؟
جواب:
مانعی ندارد.
سؤال:
آیا سینه زن در مراسم عزاداری ائمه اطهار علیهم السلام در شرع مقدس توصیه شده است؟
و آنرا به عنوان یک امر مستحبی میشناسد؟
جواب:
سینه زدن از مصادیق جزع است که بر ائمه علیهم السلام، مستحب است.
سؤال:
امروزه مشاهده می شود که در مجالس سینه زنی بعضی از مردم لباسهای خویش را بیرون آورده و به صورت لخت سینه می زنند.
آیا چنین عملی منافی شان ائمه علیهم السلام نمیباشد؟
و آیا اصلا چنین عملی جایز است؟
جواب:
اشکال ندارد.
سؤال:
حکم سینه زدن در مصیبت افراد غیر معصومین چگونه است؟
جواب:
می توانند در مصیبت دیگران برای عزاداران سید الشهداء علیه السلام سینه زنی کنند.
سؤال:
لخت شدن در مراسم سینه زنی چه حکمی دارد؟

جواب:
اشکال ندارد.

سؤال نظر مبارک راجع به طبل و سنج جهت هماهنگ نمودن سینه و زنجیر زدن در عزاداری ماه محرم چیست؟
جواب مراسم عزاداری حضرت سید الشهداء علیه السلام که به صورت مجالس روضه و سخنرانی و حرکت هیئتهای عزا برگزار می شود از شعائر بزرگ مذهب و موجب احیاء آثار اهل بیت علیهم السلام و از علائم شعور دینی و تبلور احساسات مذهبی است باید مظاهر آن مظاهر ایمانی بوده و هر چه از آلایش استعمال این وسائل و آلات منزه تر باشد و ساده و بی پیرایه تر برگزار شود شکوه معنوی آن برتر و جلوه های آموزنده آن بیشتر می شود این پیرایه‌ها و آلایش ها خصوصاً استفاده از آلات لهو که شرعاً ممنوع است از حال عزا و سوگواری و توجه به مفاهیم بلند و آموزنده این مراسم مانع می شود امید است در برگزاری این شعائر همگان موفق و مشمول عنایات خاصه حضرت بقیة اللّه ارواح العالمین له الفدا باشند.
سؤال نظر به اینکه روش جمعی از محبین و شیفته گان عزاداری حضرت ابا عبدالله الحسین7 عزاداری بنحو سنتی اعم از سینه زدن و زنجیر زدن بوده و می باشد اخیراً بعضی در زدن زنجیر شبهه کرده‌اند نظر حضرتعالی در این باره چیست؟
جواب ان للحسین علیه السلام حرارة مکنونة فی قلوب المؤمنین لا تبرد أبداً سینه زنی و زنجیر زنی در عزای سید مظلومان حضرت أبی عبدالله الحسین سید الشهداء علیه السلام از شعائر مذهبی است و موجب احیاء حقّ و زنده نگهداشتن مراسم عاشورا یعنی بهترین و والاترین جلوه جهاد فی سبیل الله و فداکاری و جانبازی بندگان صالح خدا مخصوصاً حضرت امام حسین و اهل بیت بزرگوارش:
و قیام آنان در برابر باطل به گونه ای که ابعاد آن قیام الهی فوق حدّ تصور است می باشد چنانچه عزاداری به صورت نوحه خوانی و گریه کردن و گریاندن بسیار مطلوب و مرغوب و موجب اجر و مورد تأکید ائمه اهل بیت است.
سؤال اگر فردی طوری سینه یا زنجیر بزند که بدنش کبود یا قرمز بشود آیا باید کفاره بدهد؟
جواب اگر ضرر «مُعتَد بِه» برای بدن نداشته باشد در عزای حضرت سید الشهداء علیه السلام مانعی ندارد
سؤال به مناسبت ایام محرم و صفر و ایام وفات و شهادت ائمه اطهار علیهم السلام مراسم تعزیه برگزار می شود و این مراسم به نحوی است که بعضی افراد نقش امام معصوم یا نقش شخصیتهایی برجسته مثل

حضرت عباس علیه السلام را اجرا می کنند و در بعض تعزیه‌ها کسانی که این نقشها را به عهده می گیرند دارای اخلاق و سابقه درخشانی نیستند فقط به جهت اینکه خوب برنامه اجرا می کنند آن نقش را بعهده می گیرند، نظر مبارک را نسبت به اصل موضوع و اینکه نقش امام معصوم را به نمایش می گذارند بیان نمائید؟
جواب بطور کلی تعزیه خوانی چنانچه مشتمل بر محرمات نباشد اشکال ندارد. و درخشان بودن سابقه تعزیه خوان شرط نیست ولی اگر سوء سابقه خصوص سوء حال فعلی عرفاً توهین باشد نباید آن اشخاص مجری باشند و اصولاً مناسب این است که عزاداری حضرات ائمه طاهرین علیهم السلام به صورت مجلس روضه خوانی برگزار شود تا سخنرانان عالم و وعاظ و روضه خوانهای متعهد ضمن ذکر مصائب آن بزرگواران با ذکر فضائل و مناقب و تاریخ زندگی ایشان و بیان احادیث و احکام و تبلیغ معارف اسلام و دفع بِدَع و شبهات، مردم را آگاه و به مکتب اهل بیت علیهم السلام هدایت و ارشاد نمایند.
سؤال آیا دست زدن در مجالس مولودی ائمه اطهارعلیهم السلام جایز است و همچنین اگر در هنگام دست زدن، بدن و شانه‌ها باریتم شعر تکان بخورد، چه حکمی دارد؟
جواب لهو است و اشکال دارد و مخصوصاً اشکالش در صورت دوّم بیشتر است و مشابه مجالس رقص و سماع بعض فرق باطله است و علاوه با احترام و قداست این مجالس عزیز مناسب نیست و معلوم نیست این چه گرایشی است که بعضی به امور لهویه و ملاهی پیدا کرده‌اند و چه شیطانی پشت ترویج این حرکات است.
سؤال چند صباحی است که در ایام موالید ائمه اطهار علیهم السلام مجالس با شکوه و با عظمتی جهت سرور و شادباش می گیرند، امّا در مجالس زنانه، خانم جلسه زنان حاضر در جلسه مکلف می کند که برخیزند و برقصند تا این که حاجت خویش را بگیرند زیرا استدلالشان این است که خود ائمه به ما گفته‌اند در شادی ما شاد و در غم ما غمناک باشید.
جواب رقص زن فقط برای شوهر به تنهائی جایز است و در سایر موارد حرام می باشد، و خشنودی ائمه اطهار سلام اللّه علیهم اجمعین با عمل حرام انجام نمی گیرد و آنچه فرموده‌اند یفرحون لفرحنا مقصود این نیست که مجلس معصیت گرفته شود و اعمال خلاف شرع در آن صورت بگیرد کما آن که سیره افراد لاابالی و غیر متشرع در مجالس چنین است خداوند متعال گویندگان و شنوندگان را به آنچه وظیفه شرعی آنهاست هدایت فرماید تا با برداشت غلط از آیات و روایات موجبات اضلال مردم را فراهم ننمایند.
سؤال شرکت در مراسمی که بعنوان جشن ولادت ائمه معصومین:

جهت شادی به کف زدن و دست زنی نسبتاً شدید مشغول میشوند چه حکمی دارد؟
جواب اگر کف زدن با نحوه خاصی که تناسب با مجالس لهو دارد انجام شود جایز نیست و شرکت در آن مجلس هم جایز نیست به نحو کلی در اینگونه مراسم مناسب است به ذکر مدایح ائمه:
بپردازید که هم موجب سرور است و هم ثواب و نیز یادآوری فضائل آن بزرگواران که موجب تشدید محبّت و ولایت و بالنتیجه تکمیل معرفت خواهد شد و دست زدن بر خلاف شأن اینگونه مجالس است علاوه بر اینکه ممکن است تدریجاً امور دیگری هم که قطعاً جایز نیست در این مجالس وارد شود.
سؤال در مراسم تولد یا رحلت ائمه اطهار آیا زدن نی اشکال دارد یا نه؟
جواب در موارد مذکوره و غیر آن مطلقاً حرام است.
سؤال در ایام محرم و صفر که شخصی لباس مشکی پوشیده آیا اگر با همین لباس نماز بخواند و چون به منظور امام حسین علیه السلام پوشیده است باز هم برای نماز کراهت دارد؟
جواب چون بعنوان اظهار حزن پوشیده و از این جهت دارای رجحان است ممکن است در مورد سؤال کراهت آن مرتفع شود.
سؤال برخی از ذاکرین در مدائح اهلبیت:
تعبیراتی را بکار می برند که بنظر می رسد با شأن اهلبیت:
منافات دارد، آیا بکار بردن اینگونه الفاظ چه صورت دارد؟
جواب باید از بهترین مدایح که مشتمل بر مضامین صحیح و اقتباس از آیات و احادیث و نکات شعری ادیبانه و دور از غلو است، استفاده شود.
سؤال نظر شرع را در مورد نقالی بیان فرمائید.
جواب نقّالی اگر نقل صحیح تاریخ زندگی و اخلاق و سیره انبیاء عظام و ائمه طاهرین علیهم السلام باشد اشکالی ندارد بلکه مفید و مستحب است ولی اگر از روی شمایل و نقش باشد همان ذهنیت های غیر واقعی را در اذهان ترسیم می نماید
و در بعضی موارد خلاف ادب و احترام می شود.
والله العالم

آیت الله العظمی سید محمد حسینی شاهرودی

سؤال:
نظر حضرتعالی نسبت به مراسم عاشورا و زنجیر زدن و سینه زدن و حرکت مشعل ها چیست، و اگر انجام این کارها برای انسان ضرر جانی و بدنی داشت چگونه است؟
جواب:
زنجیر زدن وسینه زدن و حرکت مشعل جایز است تا جائی که تلف نفس یاضرر مهم بدنی یا وقوع در حرام نباشد، و انجام مراسم عاشورا مستحب است چون تعظیم شعائر دینی است
سؤال:
آیا تعزیه و شبیه خوانی اشکال دارد؟
جواب:
تعزیه و شبیه خانی چنانچه خالی از محرمات باشد اشکال ندارد

سؤال- آیا گوش دادن صداهائی که همراه موسیقی‌اند و در مدح اهلبیت هم هستند جایز است؟
جواب:
در صورتی که به حدّ غنا برسد اشکال دارد.
سؤال- بعضی از شعراء و مداحان در شعرهایشان جملاتی مانند قسم خوردم که تا ابد حیدر پرستم و یا زهرا پرستم به کار می برند آیا بکار بردن چنین جملاتی جایز است یا خیر؟
و اگر جایز است توضیحش چیست؟
جواب:
در صورتی که مورد سوء استفاده مخالفان قرار گیرد از به کار بردن چنین کلماتی اجتناب شود.
سؤال - آمدن زنان با وضع نامناسب در دنبال هیئتهای عزاداری که موجب بروز گناهان و آلودگی هائی می شود چه صورت دارد و برای عزداری بانوان چه روشی را توصیه می فرمائید؟
جواب:
در صورتی که همراه با حرامی نباشد جایز است. بانوان محترمه باید سعی کنند ضمن شرکت در عزاداری ها حجاب و عفاف خود را کاملاً رعایت نمایند.
سؤال- فلسفه سینه زنی چیست؟
کسی که لباسش را در می آورد البته به طوری که نامحرم نبیند و سینه بزند تا اینکه از سینه‌اش خون بیاید حکمش چیست؟
جواب:
سینه زنی یک نوع عزاداری و اظهار ارادت نسبت به خاندان عصمت و طهارت است که از طریق سینه زنی و روضه خوانی و ... خاطره فداکاری و جانبازی امام حسین علیه‌السلام و سایر ائمه معصومین علیهم السلام برای همیشه در خاطره‌ها زنده می ماند. و سینه زدن بطور متعارف عملی ارزشمند و پسندیده است.
سؤال - دلیل سینه زدن برای ائمه علیهم السلام چه می باشد؟
جواب:
سینه زدن برای ائمه علیهم السلام بعنوان تعظیم شعائر دینی و زنده نگاهداشتن خاطره و مظلومیت آنان در طول تاریخ مورد توجّه متشرعه بوده و سبب تقویت و احیاء حق و نشر معارف اهلبیت علیهم السلام است.
سؤال - الف:

برهنه شدن مردان در حال سینه زدن و زنجیر زدن در منظر زنان چگونه می باشد؟
ب:
آیا تعزیه و شبیه خوانی در مراسم عزاداری جایز می باشد؟
ه:
آیا تعزیه خوانی که مشتمل بر تشبّه مرد به زن و کوچک نمودن حضرت زینب (س) و معرفی حضرت سجاد علیه‌السلام به یک فرد بیمار و پاشیدن نقل و نبات و زدن ساز و امثال آنها جایز می باشد؟
و شرکت در آن چه حکمی دارد؟
ج:
آیا تشبّه به اهل بیت علیه‌السلام در نمایش و تعزیه و غیره جایز می باشد؟
د:
آیا پوشیدن لباس زنان توسط مردان در شبیه خوانی و استفاده از دهل و شیپور جایز می باشد؟
جواب:
در تعزیه خوانی در صورتی که مطالب را صحیح بخوانند و از غنا اجتناب شود و مرد لباس زن نپوشد و از اجتماع مرد و زن مفاسدی به وجود نیاید اشکالی ندارد و نواختن طبل و سنج نیز بطور متعارف مانعی ندارد و تشبّه به اهلبیت علیهم السلام اشکال دارد و همچنین اگر عملی موجب کوچک شمردن اهلبیت علیهم السلام باشد اشکال دارد.
سؤال:
آیا قمه زدن جایز است چنانچه در این مورد نذری وجود داشته باشد وظیفه چیست؟
جواب:
اشکال دارد
سؤال:
حکم علمهائی که در مراسم عزاداری امام حسین علیه‌السلام از آنها استفاده می شود و بعضی دارای نقش و نگارهائی هستند چیست؟
جواب:
طبق متعارف اشکال ندارد.
سؤال - در ایام عزاداری امام حسین علیه‌السلام نماز اول وقت مقدم است یا عزاداری؟
جواب:
همانطور که امام حسین علیه‌السلام و اصحاب و یارانش در وقت نماز، نماز را بر همه چیز مقدّم داشتند - نماز اوّل وقت را مقدم دارند بهتر است.

سؤال - آیا برپا کردن مراسم عزاداری یا جشن ائمه علیهم‌السلام و یا میهمانی، بدون اذن شوهر جایز می باشد؟
جواب:
در صورتی که از اموال شوهر باشد جائز نیست
سؤال - لطمه زدنی که در مجالس سینه زنی و زنجیر زنی انسان بخود وارد می کند در مصیبت سید الشهداء علیه‌السلام چه حکمی دارد؟
جواب:
عزاداری برای امام حسین علیه‌السلام طبق سنّت متعارف و معمول بین شیعیان اشکال ندارد.
سؤال - پوشیدن لباس سیاه بعنوان عزاداری برای معصومین و ائمه هدی‌علیهم‌السلام خصوصاً حضرت سید الشهدا علیه‌السلام چه حکمی دارد؟ خصوصاً اگر کسی بخواهد در طول سال به این عنوان و یا دو ماه محرم و صفر را لباس سیاه بپوشد.
جواب:
مانعی ندارد بلکه بعنوان اعلان حزن و اندوه در مصیبت امام حسین علیه‌السلام و سایر ائمه معصومین علیهم السلام رجحان هم دارد
سؤال- آیا نذر در این موارد (پوشیدن لباس سیاه برای عزاداری ...) منعقد می شود یا خیر؟
جواب:
در مواردی که رجحان داشته باشد نذر منعقد می شود.
سؤال - نظر مبارک در مورد اشکال و یا عدم اشکال شرعی استفاده از وسائلی مانند طبل و دهل و چنگ و علامت هایی که مزّین به انواع زینتها می شود و در پیشاپیش دسته‌های عزاداری حرکت می دهند چیست؟
جواب:
استفاده از ابزار فوق در عزاداری در حدّی که معمول است اشکال ندارد.
سؤال- نی زدن همراه با نوحه در مساجد که موجب حزن و نوعاً با گریه و زاری مستضعفین همراه است و موجب هتک حرمت مسجد نیز نمی گردد چه حکمی دارد؟
جواب:
به احتیاط واجب نوحه خوانی در مساجد، همراه نی زدن نباشد

سؤال:
استفاده از آلات موسیقی در مراسم عزاداری چه حکمی دارد؟
پاسخ:
استفاده از آلات موسیقی جایز نیست.
سؤال:
آیا خوانندگی زن در مجلس عزاداری با علم به این که مردان نامحرم صدای او را می شنوند، جایز است؟
پاسخ:
جایز نیست.
سؤال:
وظیفه‌ی بانیان و شرکت کنندگان در مقابل مداحانی که بدون سند معتبر، روضه می خوانند و یا به صورت غنایی می خوانند، چیست؟
پاسخ:
اگر می توانند باید نهی از منکر کنند یا در آن جلسه شرکت نکنند و باید توجه داشت که غالب منکراتی که در مجالس عزاداری پیدا می شود، تقصیر بانیان و بلکه عزاداران نیز می باشد.
سؤال:
گاهی در مجالس عزاداری بانوان، صدای آنان با بلندگو به گوش مردان رهگذر می رسد، آیا این اعمال اشکال دارد؟
پاسخ:
بلی، اشکال دارد و نباید انجام شود.
و به طور کلی صدای بلندگوهای مجالس عزاداری چه در مساجد و تکایا و چه در منازل و مکان های دیگر هم نباید از حدّ مجلس فراتر رود به ویژه در اوقات استراحت دیگران.
سؤال:
لطمه زدن به خود به صورت های متفاوت چه حکمی دارد؟
(روی کندن و سینه زدن به صورتی که زخم یا کبود شود)
پاسخ:
این گونه اعمال با تنزه عزاداری ها، سازگاری ندارد و امید است با تذکر و تنبه به طور کامل متروک شود.
سؤال:
آیا گفتن داستان ها و روضه هایی که از امام حسین (علیه السلام) چهره ای ناتوان و خار می سازد صحیح است؟

و به طور کلی بیان داستان و زبان حال تا چه اندازه جایز است؟
پاسخ:
در فرض مذکور حرام است و باید در جلسات عزاداری و عرض توسل به محضر ائمه (علیهم السلام) هیچ گونه بدآموزی و وهن تشیع و یا وهن تقدسات، نباشد.

داستان

داستانهایی از فضیلت زیارت امام حسین علیه السلام

مقدمه

نویسنده:
علی میر خالف زاده
الحمدللّه رب العالمین، و الصلوه و السلام علی اشرف الانبیاء و المرسلین ابا القاسم محمد صلی اللّه علیه و آله المعصومین، سیما حجة بن الحسن (روحی و ارواح العالمین له الفداء حمد و سپاس بی کران مخصوص ذات لا یزال و درود فراوان بر پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و اهلبیت طاهرینش، زیارت امام حسین علیه السلام ثوابها و فضیلتهای زیادی دارد که ما قطره ای از آن را در اینجا می شماریم من جمله:
1 - عبادت مکرمین را که ملائکه هستند به زوار امام حسین علیه السلام عنایت می فرمایند.
2 - عبادت مصطفین را که انبیاء هستند.
3 - با انبیاء و اوصیاء همنشین می شوند.
4 - سر سفره انبیاء و اوصیاء می نشیند و با آنها طعام می خورد.
5 - پیامبران با او
مصافحه می کنند.
6 - هم صحبت با پیامبران می شود.
7 - خداوند به زوار امام حسین علیه السلام مباهات می کند.
8 - خداوند به زوار امام حسین علیه السلام نظر رحمت می کند.
9 - دلیل محبت امام حسین علیه السلام هستند.
10 - مورد دعای پیامبران و اوصیاء و اولیاء و ائمه هستند.
11 - سلام خدا و ملائکه و پیامبران بر آنها است.
12 - با مراتب عباد صالحین و مخلصین و مؤمنین و متقین و زاهدین و خائفین ... است.
13 - جمیع عباداتش مقبول است از نماز و روزه و حج و جهاد ...
14 - مرابطه و وقف و صدقه و آداب مستحبه او قبول است.
15 - ثواب اعلاء درجات نیت خالص به او خواهند داد.
16 - ثواب عبادات تمام عمر بلکه تمام دهر را به او خواهند داد.
17 - تمام گناهانش آمرزیده می شود.
18 - تمام گناهان پدر و مادر و دوستانش آمرزیده می شود.
19 - محدث خدا در عرش است.
20 - در علیین اسمش مسطور می شود.
21 - مورد خطاب و ندای پروردگار قرار می گیرد.
22 - ثواب جهاد و شرکت در رکاب امام حسین علیه السلام به او می

دهند.
23 - شریک در اعمال شهدای کربلا است.
24 - ثواب در خون غلتیدن در راه خدا را به او می دهند.
25 - اگر شقی باشد سعید می شود.
26 - از کرّوبین شمرده می شود.
27 - از یاوران حضرت زهرا(علیهاالسلام) می باشد.
28 - اعضای او از صورت و چشم و قلب محل دعای امام صادق علیه السلام است.
29 - در روز قیامت شافع است.
30 - از باب الحسین وارد می شود.
31 - از آب کوثر به او می خورانند.
32 - ملائکه او را بدرقه می کنند.
33 - ملائکه به تشییع جنازه او می آیند.
34 - عزرائیل با او مدارا می کند.
35 - ملائکه بر جنازه او نماز می خوانند.
36 - وارد بهشت می شود.
37 - مقرب و هم صحبت الهی می گردد.
38 - فوز به وصال حورالعین می شود.
39 - پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به زیارت او می آید.
40 - شامل دعا و محبت و احترام و اکرام پیغمبر و اهلبیت مخصوصا حضرت زهرا (علیهم صلوات الله) میگردد. و ما در اینجا قطره ای از دریای بیکران فضائل زیارت امام حسین علیه السلام را آورده ایم که انشاء اللّه خوانندگان محترم از آن استفاده های فراوان نمایند و این حقیر بی بضاعت را از دعای خیر خودشان فراموش نفرمایند و انشاء اللّه این مجموعه مورد قبول درگاه حق قرار گرفته و هدیه ایست به ساحت مقدس امام زمان علیه السلام و ثوابش نثار ارواح طیبه مؤمنین و علماء و فضلا و امام راحل (ره) و شهداء و برادر عزیزم آشیخ احمد میر خلف زاده گردد.
** ریزه خوار و روضه خوان حضرت ابی عبداللّه الحسین علیه السلام علی میر خلف زاده.

«امّ سعید احمسیه،» می گوید:
محضر مبارک «حضرت ابی عبداللّه علیه السلام» شرف یاب شدم، کنیزم آمد و اظهار کرد که اسب را برایت آماده کرده ام.
امام علیه السلام به من فرمودند:
اسب برای چیست، مگر کجا می خواهی بروی؟
عرض کردم:
به زیارت قبور شهداء می روم.
حضرت فرمودند:
«امروز را به تأخیر بیانداز، از شما اهل عراق متعجّبم که راه دوری را طی کرده و به زیارت قبور شهداء می روید ولی سیدالشّهداء علیه السلام را ترک کرده و به زیارتش نمی روید؟ !» عرض کردم:
«سیدالشّهداء» کیست؟
حضرت فرمودند:
«سیدالشّهداء حضرت حسین بن علی علیه السلام» می باشد.
عرض کردم:
من زن هستم.
امام علیه السلام فرمودند:
کسی که مثل شما باشد اشکالی ندارد به آنجا رفته و آن حضرت را زیارت کند.
عرض کردم:
«در زیارت ما چه ثواب و اجری هست؟»
حضرت فرمودند:
«زیارت شما معادل با یک حجّ و یک عمره و اعتکاف دو ماه در مسجدالحرام و روزه آن بوده و بهتر از کذا و کذا.» ام سعید می گوید:
حضرت سه مرتبه دست های مبارک را باز کرده بستند.
السلام ای شاه مظلومان حسین
السلام ای کشته تیر و سَنین
السلام ای نور چشم مصطفی
السلام ای زاده خیر النساء
ای پدر ای کشته شمشیر کین
از وفا بنگر به زین العابدین
ای پدر آیم من از شام خراب
با دل پر حسرت و چشم پر آب

ای پدر دانی که بر من چون رسید
از جفای پور بوسفیان یزید
پای من شد بسته زیر راحله
گردنم غل پای و اندر سلسله

زیارت گروهی از آسمان

از «حضرت ابی عبداللّه علیه السلام» شنیدم که فرمودند:
«مساحت قبر حسین بن علی صلوات اللّه علیهما بیست ذراع در بیست ذراع بوده و آن باغی است از باغ های بهشت و از آنجا فرشتگان به آسمان عروج می کنند و هیچ فرشته مقرّبی و نبّی مرسلی نیست، مگر آنکه از خدا طلب زیارت آن حضرت را می کند، لذا فوجی از آسمان به زمین آمده تا آن حضرت را زیارت کرده و فوجی پس از زیارت از زمین به آسمان می روند.»

السّلام ای برادر شهیدم حسین
بی تو پرپر شده گل امیدم حسین
منکه پروانه روی توام
زائر کوی توام
سیدی یا حسین

«صفوان جمّال» گفت:
وقتی «حضرت ابوعبداللّه علیه السلام» به «حیره» تشریف آوردند به من فرمودند:
آیا مایل به زیارت قبر امام حسین علیه السلام هستی؟
عرض کردم:
فدایت شوم آیا قبر آن حضرت را زیارت می کنی؟
حضرت فرمودند:
چگونه آن را زیارت نکنم و حال آن که خداوند متعال در هر شب جمعه با فرشتگان و انبیاء و اوصیاء به زمین هبوط کرده و او را زیارت می کنند. البتّه حضرت محمّد صلی الله علیه و آله افضل انبیاء و ما افضل اوصیاء هستیم. (طبق فرموده مرحوم مجلسی مقصود از زیارت حق تعالی، انزال رحمت های خاصه‌اش بر آن حضرت و زوّار آن جناب می باشد).
سپس صفوان عرض کرد:
فدایت شوم پس، هر شب جمعه قبر آن حضرت را زیارت کرده تا بدین وسیله زیارت پروردگار را نیز کرده باشیم؟
حضرت فرمودند:
بلی، ای صفوان ملازم این باش برایت زیارت قبر حسین علیه السلام را می نویسند و این تفضیلی است (یعنی زیارت قبر حسین علیه السلام این فضیلت را دارد که در آن زیارت پروردگار نیز می باشد).

آمدم از گرد ره در کربلایت یا حسین
ای تمام هستی ام بادا فدایت یا حسین
آمدم بر تربتت تا عقده دل وا کنم
بسته‌ام دل بر تو و لطف و عطایت یا حسین
باز کن در را بروی سائل درگاه خود
تا شود مهر نمازم خاک پایت یا حسین
خواب می بینم و یا بیدارم اینجا کربلاست
من کجا و حرمت صحن و سرایت یا حسین
بر سرم منت نهادی تا بکویت آمدم
دعوتم کردی تو بر خوان عطایت یا حسین
بر تو از خیل غلامانت سلام آورده‌ام
یک جهان دل می زند پر در هوایت یا حسین
می کنم عرض سلام و از تو می خواهم جواب
ن که عمری بر لبم باشد ثنایت یا حسین

هفتاد هزار فرشته

از حضرت «ابو عبداللّه علیه السلام» شنیدم که می فرمود:
خداوند متعال مخلوقی زیادتر از فرشتگان نیافریده، در هر شب هفتاد هزار فرشته از آسمان نازل شده و از اوّل شب تا طلوع صبح بیت اللّه الحرام را طواف می کنند و پس از طلوع صبح به طرف قبر نبی اکرم صلی الله علیه و آله برگشته و به آنجا که رسیدند به حضرتش سلام نموده و بعداً به نزد قبر امیرالمؤمنین علیه السلام رفته و به آن جناب سلام کرده و پس از آن به نزد قبر حسین علیه السلام آمده و بر آن وجود مبارک سلام داده و قبل از طلوع آفتاب به آسمان عروج می کنند و پس از ایشان فرشتگان روز که آنها نیز هفتاد هزار نفر هستند به زمین آمده ابتداء بیت اللّه الحرام را طواف کرده و طول روز به آن اشتغال دارند و پس از غروب آفتاب به طرف قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله رفته و بر آن جناب سلام داده و پس از آن نزد قبر امیرالمؤمنین علیه السلام می آیند و بر آن حضرت سلام کرده و بعد به نزد قبر حسین علیه السلام حاضر شده و بر آن حضرت سلام داده و سپس پیش از غروب آفتاب به آسمان می روند.

عمری تو را مشتاق دیدارم حسین جان
در پای گلزار تو چون خارم حسین جان
تنها بدرگاه تو یا مولی الموالی
من افتخار نوکری دارم حسین جان
سودا کنم تا با ولای تو به جانم
درد و بلایت را خریدارم حسین جان
دستی ندیدم جز تو بر مشکل گشائی
هر جا گره افتاده در کارم حسین جان
بینی اگر بیمارم و رنجور و نالان
بر درد عشق تو گرفتارم حسین جان
مولای من لطفی کن و دل را صفا ده
خود درد عشقم داده‌ای خود هم شفا ده (1)

زیارت پنجاه هزار فرشته

«اسحاق بن عمّار» نقل می کند:
محضر مبارک حضرت ابی عبداللّه علیه السلام عرض کردم:
شب عرفه در حائر بوده و نماز می خواندم و در آنجا قریب پنجاه هزار نفر از مردمی دیدم زیبا روی و خوش بو که طول مدّت شب را در آنجا نماز می خواندند و هنگامی که صبح طلوع نمود به سجده رفتم و پس از برداشتن سر احدی از ایشان را ندیدم.
امام علیه السلام به من فرمودند:
پنجاه هزار فرشته به «حسین علیه السلام» عبور کرده و در حالی که آن حضرت کشته شده بودند پس به آسمان بالا رفتند و خداوند متعال به ایشان وحی فرستاد:
به پسر حبیبم مرور کردید در حالی که او کشته شده بود، پس چرا کمک و یاری او نکردید؟
حال به زمین فرو روید و نزد قبرش ساکن شوید و با هیئتی ژولیده و حالی غمگین باقی بمانید تا قیامت بپا شود.(2)

یا حسین زائر کرب و بلای توام
سائل درگه لطف و عطای توام
حرمت قبله حاجات ماست
ذکر نام تو مناجات ماست
یاحسین یاحسین، یاحسین یاحسین
ای که باشد خجل آب فرات از لبت
جان عالم به قربان تو و زینبت
آمدم خط براتم بده
تشنه‌ام آب فراتم بده
یاحسین یاحسین، یاحسین یاحسین
ای که هستی سفینة النجات همه
رو مگردان ز ما به حرمت فاطمه
در کنار حرمت آمدم
به امید کرمت آمدم
یاحسین یاحسین، یاحسین یاحسین

«امام صادق علیه السلام» به من فرمودند:
ای «معاویه» به جهت ترس و وحشت زیارت قبر حضرت امام حسین علیه السلام را ترک مکن، زیرا کسی که زیارت آن حضرت را ترک کند چنان حسرتی بخورد که آرزو نماید قبر آن حضرت نزد او باشد و بتواند زیاد به زیارتش برود، «آیا دوست داری که خدا تو را در زمره کسانی ببیند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و حضرت علی و فاطمه و ائمه علیه السلام در حقشان دعاء فرموده‌اند.» (3)
گریه لوح دلم شستشو میدهد
عاشقان را خدا آبرو میدهد
منکه در کویت سر و سامان گرفتم
مرده بودم از نگاهت جان گرفتم
هرچه دارم از تو دارم
نوکری شد افتخارم

«معاویة بن وهب» گفت:
اذن خواستم که بر امام صادق علیه السلام داخل شوم، به من گفته شد که داخل شو، پس داخل شده آن جناب را در نمازخانه منزلشان یافتم، نشستم تا حضرت نمازشان را تمام کردند، پس شنیدم که با پرودگار مناجات نموده و می فرمودند:
بار خدایا، از کسی که ما را اختصاص به کرامت داده و وعده شفاعت دادی و مختص به وصیت نمودی (یعنی:
ما را وصی پیامبرت قرار دادی) و علم به گذشته و آینده رابه ما اعطاء فرمودی، و قلوب مردم را مایل به طرف ما نمودی، من و برادران و زائرین قبر پدرم «حسین علیه السلام» را بیامرز. آنان که اموالشان را انفاق کرده و بدنهایشان را به سختی و تعب انداخته به جهت میل و رغبت در احسان به ما، و به امید آنچه در نزد تست به خاطر صله و احسان به ما و به منظور ادخال سرور بر پیغمبرت و به جهت اجابت فرمان ما و به قصد وارد نمودن غیظ بر دشمنان ما. اینان اراده و نیتشان از این ایثار تحصیل رضا و خشنودی تو است، پس تو هم از طرف ما این ایثار را جبران کن و به واسطه رضوان احسانشان را جواب گو باش، و در شب و روز حافظ و نگاهدارشان بوده و اهل و اولادی که از ایشان باقی مانده‌اند را بهترین جانشینان آنها قرار بده و مراقب و حافظشان باش. و شر و بدی هر ستمگر عنود و منحرفی از ایشان و از هر مخلوق ضعیف و قوی، خود کفایت نما و ایشان را از شر شیاطین انسی و جنّی محفوظ فرما و به ایشان برترین چیزی را که در بودنشان از وطنهای خویش از تو آرزو کرده‌اند اعطاء کن.
و نیز به ایشان برتر و بالاتر از آنچه را که به واسطه‌اش ما را بر فرزندان و اهل و نزدیکانشان اختیار کرده‌اند ببخش. بار خدایا دشمنان ما بواسطه خروج بر ایشان آنان را مورد ملامت و سرزنش قرار داده‌اند ولی این حرکت اعداء ایشان را از تمایل به ما باز نداشت و این ثبات آنان از باب مخالفتشان است با مخالفین ما، پس تو این صورت هائی که حرارت آفتاب آنها را درراه محبّت ما تغییر داده مورد ترحّم خودت قرار بده.
و نیز صورت هائی را که روی قبر «ابی عبداللّه الحسین علیه السلام» می گذارند و بر می دارند، مشمول لطف و رحمتت قرار بده و همچنین به چشم هائی که از باب ترحم بر ما اشک ریخته‌اند، نظر عنایت فرما و دل هائی که برای ما به جزع آمده و به خاطر ما سوخته‌اند را ترحم فرما. بار خدایا به فریادهائی که به خاطر ما بلند شده برس، خداوندا من این ابدان و

این ارواح را نزد تو امانت قرار داده تا در روز عطش اکبر که بر حوض کوثر وارد می شوند آنها را سیراب نمائی. و پیوسته امام علیه السلام در سجده این دعاء را می خواندند و هنگامی که از آن فارغ شدند، عرض کردم:
فدایت شوم این فقرات و مضامین ادعیه ای که من از شما شنیدم اگر شامل کسی شود که خداوند عزّ و جلّ را نمی شناسد، گمانم این است که دوزخ هرگز به آن فائق نیاید!!!
به خدا سوگند آرزو دارم آن حضرت (حضرت امام حسین علیه السلام) را زیارت کرده ولی به حج نروم.
امام علیه السلام به من فرمودند:
چقدر تو به قبر آن جناب نزدیک هستی، پس چه چیز تو را از زیارتش باز می دارد؟
سپس فرمودند:
ای معاویه زیارت آن حضرت را ترک مکن. عرض کردم:
فدایت شوم نمی دانستم که امر چنین بوده و اجر و ثواب آن این مقدار است.
حضرت فرمودند:
ای معاویه کسانی که برای زائرین امام حسین علیه السلام در آسمان دعاء می کنند به مراتب بیشتر هستند از آنان که در زمین برای ایشان دعاء و ثناء می نمایند. (4)

آستان تو بود قبله حاجات حسین
شور عشق تو بود روح مناجات حسین
نه نبی و نه علی بلکه خداوند جهان
به وجود تو کند فخر و مباهات حسین
تو که هستی تو چه هستی که ز تایید تو شد
طفل شش ماهه تو قاضی حاجات حسین
بعد انجام فرائض که دوام از تو گرفت
ذکر فضل تو بود افضل طاعات حسین (5)

مصافحه با رسول خدا صلی الله علیه و آله

معاویة بن وهب از حضرت ابی عبداللّه نقل کرده، وی گفت:
امام علیه السلام به من فرمودند:
ای معاویة به خاطر ترس و خوف زیارت امام حسین علیه السلام را ترک مکن، زیرا کسی که آن را ترک کند چنان حسرتی بخورد که آرزو کند قبر آن حضرت نزدش باشد و بتواند زیاد به زیارتش برود آیا دوست داری که خدا تو را در زمره کسانی ببیند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و حضرات علی و فاطمه و ائمّه (علیهم السلام) در حقشان دعاء فرموده اند؟!
آیا دوست داری از کسانی باشی که به واسطه آمرزش لغزشهای گذشته طومار اعمالت تغییر یابد و گناهان هفتاد سال از تو آمرزیده شود؟!
آیا دوست داری از کسانی باشی که از دنیا رفته بدون اینکه گناه قابل مؤاخذه داشته باشی؟!
آیا دوست داری از کسانی باشی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با آنها مصافحه می فرمایند؟! (6)

ای سراپای تو عشق خدایی حسین
جان حق باوران بر تو فدایی حسین
محرم راز شهادت تویی
سرّ اعجاز شهادت تویی
یا حسین مظلوم
یکطرف جلوه ولایت و رهبری
یکطرف فتنه و ظلم و ستمگری
در صف معرکه کربلا
خطّ باطل شده از حق جدا
یا حسین مظلوم
نسل آزادگی قبله او کربلاست
سجده بر مهُر خون نماز اهل ولاست
کشته مکتب عشق غریب
چون زُهیر است و بریر و حبیب
یا حسین مظلوم
خون عباس و قاسم و علی اکبرت
حلق معصوم لب تشنه علی اصغرت
سند عشق تو امضا کند

سرّ ایثار تو معنا کند
یا حسین مظلوم (7)

نماز زائر

«عنبسه»، از «حضرت ابی عبداللّه علیه السلام» نقل کرد:
شنیدم از «امام صادق علیه السلام» که می فرمودند:
خداوند متعال هفتاد هزار فرشته را بر قبر «حضرت حسین بن علی علیه السلام» موکّل ساخته که او را نزد قبر عبادت کنند، یک نماز از یک نفر آنها معادل با هزار نماز آدمیان می باشد و ثواب نمازشان برای زوار قبر حضرت امام حسین علیه السلام است. و وزر و وبال زوار برای قاتل آن حضرت که لعنت خدا و ملائکه و مردم اجمعین بر او باد محسوب می گردد. (8)

ای درود ما، دمادم بر روانت یا حسین
وی سلام ما، به قلب مهربانت یا حسین
ای فراز بام گیتی، طایر آزادگی
سینه عشاق باشد، آشیانت یا حسین

حق خدا و رسول

«عبدالرحمن بن کثیر» غلام ابی جعفر، از «حضرت ابی عبداللّه علیه السلام» نقل کرده که آن جناب فرمودند:
اگر یکی از شما طول دهر و عمرش را به حجّ رفته، ولی به زیارت حسین بن علی علیه السلام نرود حتماً محقّقاً حقّی از حقوق خدا و حقوق رسول خدا صلی الله علیه و آله را ترک کرده، زیرا حق حسین علیه السلام فریضه و تکلیفی است از جانب خداوند که بر هر مسلمانی واجب می باشد. (9)

جاری چو گردد بر زبان نام حسین جان
بر دل بتابد پرتوی از نور ایمان
ای آیت فتح و ظفر
بر عاشقان خود نگر
مظلوم حسین جان
مظلوم حسین جان

«محمّد بصری»، از «حضرت ابی عبداللّه علیه السلام» نقل کرد:
«امام صادق علیه السلام» فرمودند:
از پدرم شنیدم به یکی از دوستانشان که از زیارت (مقصود زیارت قبر امام حسین علیه السلام است) سؤال کرده بود فرمودند:
چه کسی را زیارت می کنی و چه کسی را با این زیارت اراده می نمائی؟
یعنی:
با این زیارت قصد تقرّب به چه کسی را داری؟
عرض کرد:
مراد و مقصودم خداوند تبارک و تعالی است، یعنی قصدم تقرّب به خدا می باشد.
حضرت فرمودند:
کسی که بدنبال زیارت یک نماز بخواند و با این نماز قصد تقرّب خدا را داشته باشد، در روزی که خدا را ملاقات می کند بر او نوری احاطه می کند که تمام اشیائی که او را می بینند فقط نور مشاهده می نمایند و خداوند متعال زوّار قبر مطهّر امام حسین علیه السلام را مورد اکرام قرار می دهد و آتش جهنّم را از رسیدن به آنها باز می دارد. و زائر در نزد حوض کوثر مقامی بسیار مرتفع و مرتبه ای لا یتناهی دارد و امیرالمؤمنین علیه السلام که در کنار حوض ایستاده‌اند با او مصافحه کرده و وی را از آب سیراب می فرماید و احدی در وارد شدن بر حوض بر وی سبقت نمی گیرد مگر پس از او و سیراب شدن او، و پس از سیراب گشتن به جایگاهش در بهشت برگشته و در حالی که فرشته ای از جانب امیرالمؤمنین علیه السلام با او بوده که به صراط امر می کند برای وی پائین بیاید و با او مدارا کرده تا از روی آن بگذرد و به آتش جهنّم فرمان می دهد که حرارت و سوزشش را به او نرساند تا وی از آن گذر کند.
و نیز با او فرستاده ای است که امیرالمؤمنین علیه السلام آن را فرستاده‌اند. (10)
سلام ما بر حسین کشته راه خدا
درود بر روح آن تشنه لب نینوا
سلام ما بر قاسم و اکبر و هم اصغرش
به ام کلثوم و بر زینب غم پرورش

«هشام بن سالم» از حضرت ابی عبداللّه علیه السلام در حدیثی طولانی نقل کرده که شخصی نزد امام صادق علیه السلام مشرّف شد و به آن جناب عرض کرد:
ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله:
آیا پدر شما را می توان زیارت کرد؟
حضرت فرمودند:
بلی، علاوه بر زیارت نماز هم نزد قبر می توان خواند، منتهی نماز را باید پشت قبر بجا آورد نه مقدّم و جلو آن. آن شخص عرض کرد:
کسی که آن حضرت را زیارت کند چه ثواب و اجری دارد؟
حضرت فرمودند:
اجر او بهشت است مشروط به اینکه به آن حضرت اقتداء کرده و از او تبعیت کند.
عرض کرد:
اگر کسی زیارت آن حضرت را از روی بی رغبتی و بی میلی ترک کند چه خواهد دید؟
حضرت فرمودند:
روز حسرت (روز قیامت) حسرت خواهد خورد.
عرض کرد:
کسی نزد قبر آن جناب اقامت کند اجر و ثوابش چیست؟
حضرت فرمودند:
هر یک روز آن معادل یک ماه می باشد.
عرض کرد:
کسی که برای رفتن و زیارت نمودن آن حضرت متحمل هزینه و خرج شده و نیز نزد قبر مطهّر پول خرج کند چه اجری دارد؟
حضرت فرمودند:
در مقابل هر یک درهمی که خرج کرده هزار درهم دریافت خواهد نمود.
عرض کرد:
اجر کسی که در سفر به طرف آن حضرت فوت کرده چیست؟
حضرت فرمودند:
فرشتگان مشایعتش کرده و برای او حنوط و لباس از بهشت آورده و وقتی کفن شد بر او نماز خوانده و روی کفنی که بر او پوشانده‌اند. فرشتگان نیز کفن دیگری قرار می دهند و زیر او را از ریحان فرش می نمایند و زمین را چنان رانده و جلو برده که از جلو فاصله سه میل طی شده و از پشت و

جانب سر و طرف پا نیز مانند آن این مقدار مسافت و فاصله منهدم و ساقط می گردد. و برای آن دربی از بهشت به طرف قبرش گشوده شده و نسیم و بوی خوش بهشتی به قبر او داخل گشته و تا قیام قیامت بدین منوال خواهد بود.
آن شخص می گوید:
محضر مبارکش عرضه داشتم:
کسی که نزد قبر نماز بگذارد اجر و ثوابش چیست؟
حضرت فرمودند:
کسی که نزد قبر مطهّرش دو رکعت نماز بخواند از خداوند چیزی را در خواست نمی کند، مگر آنکه حق جلّ و علی آن را به او اعطاء می فرماید.
عرض کردم:
اجر کسی که از آب فرات غسل کرده و سپس به زیارت آن جناب رود چیست؟
حضرت فرمودند:
زمانی که شخص از فرات غسل کرده در حالی که اراده زیارت آن حضرت را داشته باشد تمام لغزش ها و گناهانش ساقط و محو شده و وی نظیر آن روزی می باشد که از مادر متولّد شده است. آن شخص می گوید:
عرض کردم:
اجر کسی که دیگری را مجهّز کرده و به زیارت قبر آن حضرت بفرستد، ولی خودش بواسطه عارضه و علّتی که پیش آمده به زیارت نرود، چیست؟
حضرت فرمودند:
به هر یک درهمی که خرج کرده و انفاق نموده حق تعالی همانند کوه احد حسنات برای او منظور می فرماید و باقی می گذارد و بر او چند برابر آنچه متحمّل شده و بلا و گرفتاری هائی که بطور قطع نازل شده تا به وی اصابت کرده را از او دفع می نماید و مال و دارائی او را حفظ و نگهداری می کند.
آن شخص می گوید:
عرض کردم:
اجر و ثواب کسی که نزد آن حضرت کشته شود چیست؟
مثلا سلطان ظالمی بر وی ستم کرده و او را آنجا بکشد؟
حضرت فرمودند:
اولین قطره خونش که ریخته شود خداوند متعال تمام گناهانش را می آمرزد و طینتی را که از آن آفریده شده فرشتگان غسل داده تا از تمام آلودگی ها و تیره گی ها پاک و خالص شده همان طوری که انبیاء مخلص خالص و پاک می باشند و بدین ترتیب آنچه از اجناس طینت اهل کفر با طینت وی آمیخته شده زدوده می گردد. و نیز قلبش را شستشو داده و

سینه‌اش را فراخ نموده و آنرا مملو از ایمان کرده و بدین ترتیب خدا را ملاقات کرده در حالی که از هر چه ابدان و قلوب با آن مخلوط هستند پاک و منزه می باشد و برایش مقرّر می شود که اهل بیت و هزار تن از برادران ایمانی خود را بتواند شفاعت کند.
و فرشتگان با همراهی جبرئیل و ملک الموت متولی خواندن نماز بر او می گردند و کفن و حنوطش را از بهشت آورده و در قبرش توسعه داده و چراغ هائی در آن می افروزد و دربی از آن بهشت باز می کنند و فرشتگان برایش اشیاء تازه و تحفه هائی بدیع از بهشت می آورند و پس از هیجده روز او را به «خطیره القدس» (بهشت) برده پس پیوسته در آنجا با اولیاء خدا خواهد بود تا نفخه ای که با دمیده شدنش هیچ چیز باقی نمی ماند دمیده شود.
و وقتی نفخه دوّمی دمیده شد و وی از قبر بیرون آمد اوّلین کسی که با او مصافحه می کند «رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام و اوصیاء سلام اللّه علیهم» بوده که به وی بشارت داده و می گویند:
با ما باش و سپس او را کنار حوض کوثر آورده و از آن به او می نوشانند و سپس به هر کسی که او بخواهد و دوست داشته باشد نیز می آشامانند.
آن شخص می گوید:
عرض کردم:
اجر و ثواب کسی که به خاطر زیارت آن حضرت حبس شده چیست؟
حضرت فرمودند:
در مقابل هر روزی که حبس شده و غمگین می گردد سرور و شادی منظور شده که تا قیامت ادامه دارد و اگر پس از حبس او را زدند در قبال هر یک ضربه ای که به وی اصابت می کند یک حوریه ای به او داده شده و به ازاء هر دردی که بر پیکرش وارد می شود هزار هزار حسنه ملاحظه گردیده و هزار هزار لغزش و گناه از او محو و زائل گشته و هزار هزار درجه ارتقاء داده می شود و از ندیمان رسول خدا صلی الله علیه و آله محسوب شده تا از حساب فارغ گردد و پس از آن فرشتگانی که حَمَله عرش هستند با او مصافحه کرده و به او می گویند:
آنچه دوست داری بخواه. و زننده وی را برای حساب حاضر می کنند پس هیچ سئوالی از او نکرده و با هیچ چیز اعمالش را نسنجیده و محاسبه نکرده بلکه دو بازویش را گرفته و او را برده و به فرشته ای تحویل داده و آن فرشته به او جرعه ای از «حمیم» (آب داغ جهنم) و جرعه ای از «غسلین» (آب چرک که از پوست و گوشت دوزخیان جاری می باشد) می چشاند و سپس او را روی تکه ای سرخ از آتش قرار داده و به وی می گویند:

بچش چیزی را که دست هایت بواسطه زدن شخصی که او را زدی برای تو پیش فرستاده‌اند، کسی را که زدی پیک و پیام آور خدا و رسول خدا بود و در این هنگام مضروب را آورده و نزدیک درب جهنّم نگاه داشته و به او می گویند:
به زننده خود بنگر و به آنچه به سرش آمده نظر نما آیا سینه ات شفاء می یابد؟
این عذابی که به او وارد شد به خاطر قصاص برای تو می باشد، پس می گوید:
حمد خدا را که من و فرزند رسول خدا را یاری فرمود. (11)

«عبداللّه بن بکیر» در ضمن حدیثی طولانی می گوید:
حضرت ابو عبداللّه علیه السلام فرمودند:
ای ابن بکیر خداوند متعال از بقاع و اماکن روی زمین شش بقعه را اختیار فرموده:
بیت الحرام، حَرَم، مقابر انبیاء، مقابر اوصیاء، مقابر شهداء، و مساجدی که نام خدا در آنها برده می شود.
ای ابن بکیر، آیا می دانی اجر کسی که قبر حضرت ابی عبداللّه الحسین علیه السلام را زیارت کند چیست؟
هیچ صبح و بامدادی نیست مگر آنکه هاتفی از فرشتگان بالای قبر آن حضرت فریاد می کند:
ای خواستاران خیر رو کنید به برگزیده خدا و کوچ کنید بطرف ارجمندی و بزرگی و بدین ترتیب از ندامت و حسرت در امان باشید. اهل مشرق و مغر ب نداء این هاتف را می شنوند، مگر جنّ و انس و در زمین هیچ فرشته ای از فرشتگان حافظ و نگهبان در وقتی که بندگان خواب هستند باقی نمی ماند، مگر آنکه به قبر مطهّر روی آورده و هجوم می کنند تا در آن مکان مقدّس حق تعالی را تسبیح نموده و از درگاه جلالش بخواهند تا از آنها راضی گردد. و هیچ فرشته ای در هوا باقی نمی ماند که نداء هاتف را شنیده، مگر آنکه در جواب آن حق تعالی را تقدیس می کند و بدین ترتیب اصوات و صداهای فرشتگان بلند و قوی شده پس اهل و سکنه آسمان دنیا به آنها جواب داده و در نتیجه اصوات و صداهای فرشتگان و سکنه آسمان دنیا تشدید یافته به حدّی که طنین آن به اهل و سکنه آسمان هفتم رسیده و بدین ترتیب انبیاء عظام صداهای ایشان را استماع کرده پس رحمت و صلوات بر حضرت امام حسین علیه السلام فرستاده و زائرین آن حضرت را دعاء می کنند. (12)

بار بگشائید اینجا کربلاست
آب و خاکش با دل و جان آشناست
السلام ای سرزمین کربلا
السلام ای منزل نور خدا

ترس از ظلم

از حضرت ابی عبداللّه علیه السلام نقل کرده، وی گفت:
محضر مبارک امام علیه السلام عرضه داشتم:
من به شهر «ارجان» وارد شده و در آنجا نازل شدم ولی قلب و دلم آرزوی زیارت قبر مطهّر پدر بزرگوارتان را داشت لذا از شهر به قصد زیارت آن جناب خارج شدم امّا دلم ترسان و لرزان بود و از خوف و ترس سلطان و ساعیان و عمّام وی و مرزبانان تا زمان مراجعت در وحشت و دهشت بودم.
حضرت فرمودند:
ای پسر بکیر آیا دوست نداری که خداوند تو را از کسانی که در راه ما ترسان و خائف می باشند محسوب فرماید؟
آیا می دانی کسی که به خاطر خوف ما خائف باشد حق تعالی او را در سایه عرش مکان دهد و هم صحبتش حضرت امام حسین علیه السلام در زیر عرش می باشد و حق تعالی او را از فزع های روز قیامت در امان می دارد، مردم به فزع و جزع آمده ولی او فزع نمی کند، پس اگر فزع کند فرشتگان آرامش کرده و بواسطه بشارت دادن قلبش را ساکت و ساکن می نمایند. (13)

زنده با عشق حسینم که جهان زنده اوست
خادم درگه اویم که ملک بنده اوست
کربلا پایگه عشق حسین بن علی است
که به پا دین حق از دولت پاینده اوست
خاتم حلقه جود است و سلیمان وجود
لاله گون جامه ایثار برازنده اوست
عشقبازان حریمش همه مه پاره نور
رخ عبّاس بهین اختر تابنده اوست
ز عطش سوخت گل باغ ولایت افسوس
تا ابد نهر فرات است که شرمنده اوست
حنجر غنچه‌اش را ناوک دشمن بدرید
عالمی و آله و مفتون شکر خنده اوست
چون «کمیل» است ز جان شاعر درگاه حسین
شاملش در دو جهان مهر فزاینده اوست (14)

«عبداللّه بن عبدالرحمن اصم» نقل کرده:
حدیث گفت برای ما «معاذ»، از «ابان»، که گفت:
از او شنیدم که می گفت:
حضرت ابوعبداللّه علیه السلام فرمودند:
کسی که به زیارت قبر «حضرت ابا عبداللّه الحسین علیه السلام» رود محققا به رسول خدا و به ما اهل بیت احسان نموده و غیبتش جایز نبوده و گوشتش بر آتش حرام است و در مقابل هر یک درهمی که انفاق کرده خداوند متعال انفاق اهالی و سکنه ده هزار شهرهائی که در کتابش مضبوط و معلوم است را به او اعطاء می فرماید، و بدنبال آن حوائج و نیازمندی هایش را روا می فرماید، و آنچه را که از خود باقی گذارد حق تعالی حافظ آنها است و در خواست و سؤال چیزی از خدا نمی کند مگر آنکه باری تعالی اجابتش می فرماید اعم از آنکه سریع و بدون مهلت حاجتش را روا کرده یا با تأخیر و مهلت آنرا برآورده نماید. (15)
السلام ای کعبه آمال ما
ای صفا و شور عشق و حال ما
خاک تو دار الولای اهل دل
مروه و سعی و صفای اهل دل
کربلا بوی خدایی می دهی
عطر ناب آشنایی می دهی (16)

«حلبی»، از حضرت ابی عبداللّه علیه السلام در ضمن حدیث طویلی نقل کرده، وی گفت:
محضر مبارک امام علیه السلام عرضه داشتم:
فدایت شوم چه می فرمائید درباره کسی که با داشتن قدرت زیارت آن حضرت را ترک می کند؟
حضرت می فرمایند:
می گویم:
این شخص عاق رسول خدا صلی الله علیه و آله و عاق ما اهل بیت می باشد و امری که به نفع او است را سبک شمرده است. و کسی که آن حضرت را زیارت کند:
خداوند متعال حوائجش را برآورده نماید و آنچه از دنیا مقصود او است را کفایت فرماید. و نیز زیارت آن حضرت موجب جلب رزق برای زائر می باشد.
و آنچه در این راه انفاق کرده بر او باقی مانده و جانشین و یادگارش خواهد بود و همچنین زیارت آن حضرت موجب می شود:
گناهان پنجاه ساله او آمرزیده شده و وی به اهلش بازگردد در حالی که بر عهده‌اش نه وزر و وبالی بوده و نه لغزشی و آنچه از گناه در صحیفه اعمالش ثبت شده جملگی محو و پاک می گردد. اگر زائر در سفر زیارت فوت شود فرشتگان نازل گشته و او را غسل می دهند و نیز درب هائی از بهشت به روی او گشوده می شود و نسیم خوش آن در قبر بر او وزیده و در قبر پراکنده و منتشر می گردد. و اگر وی در سفر زیارت سالم و از گزند مرگ در امان ماند دربی به روی او گشوده می شود که رزق و روزی وی از آن نازل می گردد و در مقابل هر درهمی که انفاق کرده ده هزار درهم قرار داده می شود و آن را برای وی ذخیره کرده و هنگامی که محضور شد و از قبر بیرون آمد به او گفته می شود:
در مقابل هر درهمی که در سفر زیارتت خرج کردی ده هزار درهم مال تو است و خداوند به تو نظر نموده و آنها را نزد خودش برای او ذخیره خواهد کرد. (17)

«صفوان جمّال» از حضرت ابی عبداللّه علیه السلام حدیثی طولانی را نقل کرده و در ضمن آن می گوید:
محضر مبارک امام علیه السلام عرضه داشتم:
چه اجر و ثوابی است برای کسی که نزد قبر مطهّر آن حضرت (امام حسین علیه السلام) نماز بخواند؟
حضرت فرمودند:
کسی که نزد قبر آن جناب دو رکعت نماز بخواند چیزی را از خدا نخواسته مگر آنکه حق تعالی آن را به وی اعطاء می فرماید. عرض کردم:
چه اجر و ثوابی است برای کسی که از آب فرات غسل کرده و سپس به زیارت آن حضرت رود؟
امام علیه السلام فرمودند:
هنگامی که با اراده زیارت آن حضرت از فرات غسل می کند تمام گناهانش ریخته شده و پاک می گردد، مثل اینکه تازه از مادر متولد گردیده.
عرض کردم:
ثواب و اجر کسی که خودش به خاطر جهتی نمی تواند به زیارت رود ولی دیگری را مجهّز ساخته و به زیارت فرستد چه می باشد؟
حضرت فرمودند:
در مقابل هر یک درهمی که خرج کرده خداوند متعال به قدر کوه اُحُد از حسنات به وی داده و چند برابر هزینه ای را که متحمل شده برایش باقی می گذارد، و نیز بلاهائی که نازل شده را از وی دور می گرداند و همچنین مال و دارائی وی را حفظ و نگهداری می فرماید. (18)

بجز کربلا آرزوئی ندارم
که بی او به محراب روئی ندارم
بود مُهر محراب من خاک پاکش
ز بهر وضو آبروئی ندارم
به سوی حسین است روی نیازم
دگر چشم رحمت به سوئی ندارم

«محمّد بن مسلم» برای ما نقل کرد که:
محضر مبارک حضرت ابی عبداللّه علیه السلام عرض کردم:
هرگاه به زیارت پدر بزرگوارتان (حضرت امام حسین علیه السلام) می رویم آیا بهمان هیئت و کیفیتی که به حج می رویم باشیم؟
حضرت فرمودند:
بلی. عرض کردم:
پس آنچه بر حاجی لازم است بر ما نیز لازم است؟
حضرت فرمودند:
چه چیزهائی را گفتی؟
عرض کردم:
اشیائی را که بر حاجی لازم می باشد.
حضرت فرمودند:
بر تو لازم است که با همراهانت خوش رفتار باشی، سخن اندک بگوئی و حتی الامکان تکلّم نکنی مگر به خیر. بر تو لازم است زیاد بیاد خدا باشی.
و بر تو لازم است جامه و لباس هایت را نظیف و پاکیزه نگاه داری.
و بر تو لازم است پیش از اینکه به حائر برسی غسل نمائی.
لازم است بر تو که خاشع بوده و زیاد نماز خوانده و بسیار بر محمّد و آل محمّد صلوات بفرستی و به آنچه از تو نیست و مال دیگری است احترام گذارده و بر نداری.
لازم است به آنچه حلال نیست نگاه نکرده و چشم خود را از آن فرو ببندی.
لازم است وقتی برادر ایمانی خود را نیازمند دیده و ملاحظه کردی که بواسطه نداشتن نفقه از ادامه عمل عاجز است به دیدنش رفته او را کمک کرده و به مواسات با او رفتار نمائی.
بر تو لازم است تقیه که دین تو به آن قائم است را رعایت کنی. واجب است از آنچه منهی هستی و از خصومت و دشمنی و زیاد قسم خوردن و از جدال کردن که در اثناء آن به خوردن قسم مبادرت می ورزی اجتناب و دوری کنی. و وقتی به این دستورها عمل کردی البتّه حجّ و عمره تو تمام و کامل بوده و به واسطه صرف نفقه و دور شدن از اهل و عیالت و روی تافتن از آنچه به آن مایل هستی از کسی که آنچه نزدش بوده و تو آن را طلب کردی استحقاق پیدا می کنی که از سفرت مراجعه کرده در حالی که مغفرت و رحمت و رضوانش شامل تو شده باشد.(19)
دوش دیدم عاشقی صحرا نورد
خواندم از نقش جبینش خطّ درد

در سکوتش یک جهان فریاد بود
از علائق فارق و آزاد بود
گفتم ای مجنون شیدا عشق چیست؟
پاک بازی چیست آیا عشق چیست؟
در جوابم گفت از خود رستن است
تار و پود خویش را بگسستن است
عشق یعنی زندگی دادن جان بهر او
لن تنال البرّ حتّی تنفقوا
عشق گوید شمع شو در بزم یار
سوختن را پیشه کن پروانه وار
عشق یعنی جان فشاندن در نبرد
عشق یعنی پا فشردن همچو مرد
عشق یعنی تیغ حیدر بی نیام
عشق یعنی ذوالفقار سرخ فام

حال زائر

«حضرت امام صادق علیه السلام» فرمودند:
هنگامی که اراده زیارت حضرت حسین علیه السلام را نمودی پس آن حضرت را با حالی غمگین و اندوه ناک و ناراحت و ژولیده و گرفته و گرسنه و تشنه زیارت نما. زیرا حضرتش کشته شدند در حالی که غمگین و ناراحت و ژولیده و گرفته و گرسنه و تشنه بودند و از آن جناب حوائج و خواسته های خود را بخواه و سپس از آنجا برگرد و آن مکان شریف را وطن برای خود قرار مده. (20)

من از کودکی نو کرت بودام
سگ رو سیاه درت بوده‌ام
من آن مرغ عشقم ایا شمع جمع
چو پروانه خاکسترت بوده‌ام
به «امَّن یجیب» خدای بزرگ
که من عاشق مضطرت بوده‌ام
اگر خوب اگر بد مران از درت
که من کمترین ذاکرت بوده‌ام

«حسین بن ثویر بن ابی فاخته»، می گوید:
حضرت ابوعبداللّه علیه السلام فرمودند:
ای حسین!
کسی که از منزلش بیرون آید و قصدش زیارت قبر حضرت حسین بن علی علیه السلام باشد، اگر پیاده رود خداوند منّان به هر قدمی که بر می دارد یک حسنه برایش نوشته و یک گناه از او محو می فرماید. تا زمانی که به حائر برسد و پس از رسیدن به آن مکان شریف حق تبارک و تعالی او را از رستگاران قرار می دهد، تا وقتی که مراسم و اعمال زیارت را به پایان برساند، که در این هنگام او را از فائزین محسوب می فرماید، تا زمانی که اراده مراجعت نماید، در این وقت فرشته ای نزد او آمده و می گوید:
رسول خدا صلی الله علیه و آله سلام رسانده و به تو می فرماید:
از ابتداء عمل را شروع کن، تمام گناهان گذشته ات آمرزیده شد. (21)

حضرت ابی عبداللّه علیه السلام فرمودند:
شخصی که به زیارت قبر حضرت حسین بن علی علیه السلام می رود، زمانی که از اهلش جدا شد با اولین گامی که بر می دارد تمام گناهانش آمرزیده می شود.
سپس با هر قدمی که بر می دارد پیوسته تقدیس و تنزیه شده تا به قبر برسد و هنگامی که به آنجا رسید، حق تعالی او را خوانده و با او مناجات نموده و می فرماید:
بنده من!
از من بخواه تا به تو عنایت کنم، من را بخوان اجابتت نمایم، از من طلب کن به تو بدهم، حاجتت را از من بخواه تا برایت روا سازم.
راوی می گوید، امام علیه السلام فرمودند:
و بر خداوند متعال حق و ثابت است آنچه را که بذل نموده اعطاء فرماید. (22)

دوست خدا

حضرت ابی عبداللّه علیه السلام فرمودند:
خداوند متعال فرشتگانی دارد که موکّل قبر حضرت امام حسین علیه السلام می باشند، هنگامی که شخص قصد زیارت آن حضرت را می نماید حق تعالی گناهان او را در اختیار این فرشتگان قرار می دهد و زمانی که وی قدم برداشت فرشتگان تمام گناهانش را محو می کنند.
سپس قدم دوّم را که برداشت حسناتش مضاعف می گردد، تا به حدّی می رسد که بهشت برایش واجب و ثابت می گردد، سپس اطرافش را گرفته و تقدیسش می کنند و فرشتگان آسمان نداء داده و می گویند:
زوّار دوست خداست، دوست خدا را تقدیس نمائید. و وقتی زوّار غسل کردند، حضرت محمّد صلی الله علیه و آله ایشان را مورد نداء قرار داده و می فرماید:
ای مسافران خدا!
بشارت باد بر شما که در بهشت با من هستید.
سپس امیرالمؤمنین علیه السلام به ایشان نداء نموده و می فرماید:
من ضامنم که حوائج شما را برآورده نموده و بلاء را در دنیا و آخرت از شما دفع کنم، سپس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با ایشان از طرف راست و چپ ملاقات فرموده تا بالا خره به اهل خود باز گردند. (23)

آشنا کرد خدا عشق ترا با دل ما
از ازل کرد عجین مهر ترا با گِل ما
ما به دریای غمت دل بسپردیم حسین
شده ای خون خدا بحر غمت ساحل ما
ای تو مصباح هدی ای پسر شیر خدا
یک نگاه تو کند حل همه مشکل ما
سر تو بر سر نی سر دهد آیات خدا
بفدای سر تو این سر ناقابل ما
هر کجا نام تو آید به میان شور و نواست
بجز از اشک در آنجا نبود حاصل ما
به صبا گوی به باغ دلِ ما کن گذری
عطر جانبخش تو از لطف کند شامل ما
منظر دیده بود بی گل رویت (خاموش)
روشن از جلوه عشق تو شود محفل ما(24)

«اءبی الصّامت»، می گوید:
از حضرت ابی عبداللّه علیه السلام شنیدم که می فرمودند:
کسی که پیاده به زیارت قبر حضرت امام حسین علیه السلام برود، خداوند متعال به هر قدمی که بر می دارد، هزار حسنه برایش ثبت و هزار گناه از وی محو می فرماید، و هزار درجه مرتبه‌اش را بالا می برد، سپس فرمودند:
وقتی به فرات وارد شدی ابتداء غسل کن و کفش هایت را آویزان نما و پای برهنه راه برو و مانند بنده ذلیل راه برو و وقتی به درب حائر رسیدی چهار مرتبه تکبیر بگو، سپس اندکی حرکت کن باز چهار بار تکبیر گفته بعد به طرف بالای سر حضرت برو و در آنجا بایست و سپس چهار مرتبه تکبیر بگو و نزد قبر نماز بخوان و از خداوند متعال حاجت خود را بخواه. (25)

هزار گناه محو

«عبداللّه بن مُسکان»، از حضرت ابی عبداللّه علیه السلام، نقل کرد که: آن حضرت فرمودند:
کسی که از شیعیان ما بوده و حسین علیه السلام را زیارت کند، از زیارت برنگشته مگر آنکه تمام گناهانش آمرزیده می شود و برای هر قدمی که برمی دارد و هر دستی که بالا می رود و اسبش را حرکت داده و می راند هزار حسنه ثبت شده و هزار گناه محو گشته و هزار درجه مرتبه‌اش بالا می رود. (26)

بسر دارم هوای تو
شده دل مبتلای تو
بلب دارم ثنای تو
بیاد کربلای تو
پناه عالمین
حسین جانم حسین
گل باغ هدائی تو
شهید کربلائی تو
به حکم حق رضائی تو
ذبیحً بالقفائی تو

کرامت حق

شنیدم از امام علیه السلام که می فرمودند:
احدی نیست که در روز قیامت مگر آنکه آرزو می کند از زوّار امام حسین علیه السلام باشد، زیرا مشاهده می کند با ایشان چه معامله ای شده و چه کرامتی حق تبارک و تعالی درباره آنها منظور می فرماید. و نیز آن حضرت فرمودند:
کسی که دوست دارد در روز قیامت بر سفره های نور بنشیند، پس باید از زوّار حضرت حسین بن علی علیه السلام باشد.(27)
سلام ما بر حُسین کشته راه خُدا
درود بر روح آن تشنه لب نینوا
سلام بر قاسم و اکبر و هم اصغرش
به ام کلثوم و بر زینب غم پرورش

فرشته‌ها ملازم زوار

«مفضّل بن عمر» نقل کرده که:
حضرت ابو عبداللّه علیه السلام فرمودند:
گویا می بینم که فرشتگان با مؤمنین بر سر قبر حضرت حسین بن علی علیه السلام ازدحام کرده‌اند.
راوی می گوید:
عرضه داشتم:
آیا مؤمنین فرشته را می بینند؟
حضرت فرمودند:
هرگز، هرگز، آنها به خدا قسم ملازم و همراه مؤمنین بودند، حتّی با دست هایشان به صورت های آنها مسح می کشند.
سپس امام علیه السلام فرمودند:
خداوند منّان هر صبح و شام از طعام بهشت بر زوّار امام حسین علیه السلام نازل می فرماید و خدمتکاران ایشان فرشتگانند. هیچ بنده ای از بندگان خداوند حاجتی از حوائج دنیا و آخرت را از خداوند متعال درخواست نمی کنند، مگر آنکه خدا به او عطاء می فرماید.
راوی می گوید:
عرض کردم:
به خدا قسم این کرامت می باشد.
امام علیه السلام به من فرمودند:
ای مفضّل:
برایت بیشتر بگویم؟
عرضه کردم، بلی سرور من.
حضرت فرمودند:
گویا می بینم تختی از نور را که گذارده‌اند و بر روی آن قبّه ای از یاقوت سرخ زده شده که با جواهرات آن را زینت نموده‌اند و حضرت امام حسین علیه السلام بر روی آن تخت نشسته‌اند و اطراف آن حضرت نود هزار قبه سبز زده‌اند و مؤمنین آن حضرت را زیارت کرده و بر آن جناب سلام می دهند.
پس خداوند متعال به ایشان می فرماید:
ای دوستانم از من سؤال کنید و بخواهید، پس زیاد اذیت شدید و خوار و مقهور گردیدید، امروز روزی است که حاجتی از حاجات دنیا و آخرتتان را از من درخواست نکرده، مگر آنرا روا نمایم.
پس خوردن و آشامیدنشان در بهشت می باشد، پس به خدا قسم کرامت

و احسانی که زوال نداشته و انتهاء آن را نمی توان درک کرد همین است. (28)

جزء عمر حساب نشود

«حضرت ابی الحسن الرضا علیه السلام» نقل نموده و آن جناب از پدر بزرگوارشان حکایت کرده‌اند که ابو عبداللّه جعفربن محمّد الصادق علیه السلام فرمودند:
ایام زیارت حضرت امام حسین علیه السلام جزء عمر زائر شمرده نشده و از اجلشان محسوب نمی گردد. (29)
امام صادق علیه السلام فرمود:
کسی که می خواهد در همسایگی رسول خدا صلی الله علیه و آله و حضرت علی و فاطمه (علیهاالسلام) باشد، زیارت حسین بن علی علیه السلام را ترک نکند. (30)
ای برق عشقت بر دلم
یادِ تو شمع محفلم
بأبی أنت یا ثارالله
یا مولا یا اباعبدالله

زیارت مظلوم

«ابی بصیر،» می گوید:
از حضرت ابا عبداللّه علیه السلام یا ابا جعفر علیه السلام شنیدم که می فرمودند:
کسی که دوست دارد محل سکنا و منزلش بهشت باشد پس زیارت مظلوم (کربلاء) را ترک نکند.
عرض کردم:
مظلوم کیست؟
حضرت فرمودند:
مظلوم حسین بن علی علیه السلام که صاحب کربلاء است می باشد، کسی که به خاطر شوق به آن حضرت و محبّت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و فاطمه (علیهاالسلام) و حبّ به امیرالمؤمنین صلوات اللّه و سلامه علیهم اجمعین حضرتش را زیارت کند، خداوند او را بر سر سفره های بهشتی نشانده که با آن سروران هم غذا باشد، در حالی که مردم در حساب می باشند. (31)

حساب قیامت

«عبداللّه بن زراره،» می گوید:
از حضرت ابو عبداللّه علیه السلام شنیدم که می فرمودند:
در روز قیامت برای زوّار حسین بن علی علیه السلام بر سایر مردم فضیلت و برتری می باشد.
عرض کردم، فضیلتشان چیست؟
حضرت فرمودند:
پیش از دیگران و چهل سال قبل از آنها به بهشت داخل می شوند در حالی که مردم در حساب و موقف می باشند. (32)
دل تنگم سفر کربلا می خواهد
آستان بوسی شاه شهدا می خواهد
روز و شب در غم دوری حسین بیمار است
جرم بیمار چه باشد که دوامی خواهد(33)

حضرت «عبد صالح علیه السلام» می گوید:
بر آن حضرت داخل شده و سلام کرده و محضرش عرض کردم:
فدایت شوم:
همه گروه از مردم حضرت حسین علیه السلام را زیارت می کنند، چه کسانی که به این امر عرفان و شناخت دارند (امر ولایت را) و چه آنان که منکر آن می باشند و نیز زنان سوار مراکب شده و به زیارت آن حضرت می روند و این زیارت ها در حالی واقع می شود که زیارت کنندگان مشهور و مشخص شده‌اند که از دوستان این خاندان هستند و من چون این شهرت را در خارج حسّ کرده و لمس نمودم از رفتن به زیارت خودداری نمودم، وظیفه در اینجا چیست؟
راوی می گوید:
امام علیه السلام مکث طولانی نموده و جواب من را ندادند سپس روی مبارک به من نموده و فرمودند:
ای عراقی اگر آنها خود را آشکار و مشهور نمودند تو خود را مشهور نساز به خدا قسم هیچ کسی به زیارت حضرت امام حسین علیه السلام نمی آید، در حالی که عارف به حق آن جناب باشد، مگر آنکه حق تعالی گناهان گذشته و آینده‌اش را می آمرزد. (34) حضرت اءبو عبداللّه فرمودند:
کسی که به زیارت قبر امام حسین علیه السلام برود و به حق آن حضرت عرفان و آگاهی داشته باشد، مانند کسی است که سه حج با رسول خدا صلی الله علیه و آله انجام داده باشد. (35)
عمری است هوای کربلا دارد دل
زین پرده بسی شور و نوا دارد دل
تا باز شود مگر ره کوی حسین
هر شب به خدا دست دعا دارد دل (36)

«محمّد بن ابی جریر قمّی» گفت:
از حضرت اباالحسن الرضا علیه السلام شنیدم که به پدرم می فرمودند:
کسی که حضرت حسین بن علی علیه السلام را زیارت کند در حالی که به حق آن حضرت عارف و آگاه باشد از هم صحبت های حق تعالی بالای عرش می باشد، سپس این آیه را قرائت فرمودند:
انّ المتّقین فی جنّات و نهر، فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر.
(همانا اهل تقوی در باغ ها و کنار نهرها منزل گزینند، در منزل گاه صدق و حقیقت نزد خداوند عزّت و سلطنت جاودانی متنعّم می باشند). (37)
عمری است هوای سر کویت دارم
دل قبله آرزو به سویت دارم
روزی که ز من روی بتابند همه
امید نظاره ای به رویت دارم (38)

طلب رحمت

حضرت ابو عبداللّه علیه السلام، فرمودند:
هنگامی که روز قیامت شود منادی نداء می کند:
زوّار حسین بن علی علیه السلام کجا هستند؟
گردن های تعدادی از مردم کشیده می شود که عدد آنها را غیر از خداوند متعال کس دیگری نمی داند، پس به ایشان گفته می شود قصد شما از زیارت قبر حضرت حسین بن علی (علیه السلام) چه بود؟
می گویند:
پروردگارا آن حضرت را زیارت کردیم به جهت محبّتی که به رسول خدا صلی الله علیه و آله و حضرت علی و فاطمه (علیهاالسلام) داشته و به منظور طلب رحمت برای صاحب قبر به ازاء آنچه از آن حضرت صادر گردید.
پس به آنها گفته می شود:
ایشان محمّد و علی و فاطمه و حسن و حسین سلام اللّه علیهم هستند، به آنها ملحق شوید. شما با ایشان و در درجه و مرتبه آنها هستید، به لواء و پرچم رسول خدا صلی الله علیه و آله ملحق گردید، پس بطرف لواء آن حضرت رهسپار شده و در سایه آن قرار می گیرند، در حالی که لواء به دست امیرالمؤمنین علی علیه السلام می باشد و بدین ترتیب به بهشت وارد می شوند، ایشان جلو پرچم و سمت راست و جانب چپ و پشت آن بوده و چهار طرف لواء را گرفته‌اند. (39)

شناخت هر که تو را جز خدا بجوید نه
بغیر راه تو راهی دگر بپوید نه
اسیر عشق تو آزادیش در این بند است
شکسته از غم تو مومیا بجوید نه
نسیم مهر تو در بوستان اگر ندمد
گل از گیاه و گیاه از زمین بروید نه
اگر که عطرت را از بهشت برگیرند
دگر محب تو یک گل از آن ببوید نه
بغیر بارش اشک غمت دگر چیزی
سیاه نامه ما را توان بشوید نه
که مژده داد سروشم که آن تجلّی لطف
بود محال که بر نوکرش بگوید نه (40)

از روی شوق

حضرت ابی جعفر علیه السلام، آن حضرت فرمودند:
اگر مردم می دانستند که در زیارت قبر حضرت حسین بن علی علیه السلام چه فضل و ثوابی است حتما از شوق و ذوق قالب تهی می کردند و به خاطر حسرت ها نفس هایشان به شماره افتاده و قطع خواهد شد.
راوی می گوید:
عرض کردم:
در زیارت آن حضرت چه اجر و ثوابی می باشد.
حضرت فرمودند:
کسی که از روی شوق و ذوق به زیارت آن حضرت رود خداود متعال هزار حجّ و هزار عمره قبول شده برایش می نویسد و اجر و ثواب هزار شهید از شهداء بدر و اجر هزار روزه دار و ثواب هزار صدقه قبول شده و ثواب آزاد نمودن هزار بنده که در راه خدا آزاد شده باشند برایش منظور می شود و پیوسته در طول ایام سال از هر آفتی که کمترین آن شیطان باشد محفوظ مانده و خداوند متعال فرشته کریمی را بر او موکّل کرده که وی را از جلو و پشت سر و راست و چپ و بالا و زیر قدم نگهدارش باشد و اگر در اثناء سال فوت کرد فرشتگان رحمت الهی به سویش حاضر شده و او را غسل داده و کفن نموده و برایش استغفار و طلب آمرزش کرده و تا قبرش مشایعتش نموده و به مقدار طول شعاع چشم در قبرش وسعت و گشایش ایجاد کرده و از فشار قبر در امانش قرار داده و از خوف و ترس دو فرشته منکر و نکیر بر حذرش می دارند و برایش دربی به بهشت می گشایند و کتابش را به دست راستش می دهند و در روز قیامت نوری به وی اعطاء می شود که بین مغرب و مشرق از پرتو آن روشن می گردد و منادی نداء می کند:
این کسی است که از روی شوق و ذوق حضرت امام حسین علیه السلام را زیارت کرده و پس از این نداء احدی در قیامت باقی نمی ماند مگر آنکه تمنّا و آرزو می کند که کاش از زوّار حضرت اباعبداللّه الحسین علیه السلام می بود. (41)
من گدایم، گدای حسینم
مستحق عطای حسینم
عشق او مایه سوز و سازم
روی او قبله گاه نیازم

«محمّد بن مسلم»، می گوید:
محضر مبارک ابی عبداللّه علیه السلام عرض کردم:
چه اجر و ثوابی هست برای کسی که حسین علیه السلام را زیارت کند؟
حضرت فرمودند:
کسی که از روی شوق و ذوق به زیارت حضرت امام حسین علیه السلام رود از بندگان مکرّم خداوند منّان محسوب می شود و در روز قیامت زیر لواء و پرچم حضرت حسین بن علی علیه السلام بوده تا وقتی که این دو بزرگوار داخل بهشت شوند. (42)
من یا حسین بر در این آستان سگم
گر بنده ات نخوانیم اما بخوان سگم
دارای صاحبی است بود هر کجا سگی
تو صاحب منی و منت همچنان سگم

«ذریح محاربی»، وی می گوید:
محضر مبارک حضرت ابی عبداللّه علیه السلام عرض کردم:
از خویشاوندان و فرزندانم کسی را ملاقات نکردم مگر وقتی به آنها خبر دادم به اجر و ثوابی که در زیارت قبر حضرت امام حسین علیه السلام هست، من را تکذیب نموده و گفتند:
تو بر حضرت جعفر بن محمّد(علیه السلام) دروغ بسته و این خبر را از پیش خودت می گوئی!
حضرت فرمودند:
ای ذریح مردم را رها کن هر کجا که می خواهند بروند، به خدا قسم حق تعالی به زائرین امام حسین علیه السلام مباهات کرده و افتخار می نماید و مسافر و زائر را فرشتگان مقرّب خدا و حاملین عرش رهبری می کنند حتی حق تعالی به فرشتگان می فرماید:
آیا زوّار حسین بن علی (علیه السلام) را می بینید که از روی شوق و محبّت به آن حضرت و علاقه به حضرت فاطمه (علیهاالسلام) دخت رسول اللّه صلی الله علیه و آله به زیارت آمده اند؟
به عزّت و جلال و عظمت خود قسم کرامت خویش را بر ایشان واجب کرده‌ام و ایشان را حتما به بهشتی که برای دوستانم و برای انبیاء و رسل و فرستادگانم آماده کرده‌ام داخل می کنم. ای فرشتگان من!
ایشان زوّار قبر حسین حبیب محمّد رسول من بوده و محمّد صلی الله علیه و آله حبیب من است و کسی که من را دوست داشته باشد حبیب من را نیز دوست می دارد و کسی که حبیب من را دوست داشته باشد دوست دار حبیبم را نیز دوست دارد و کسی که نسبت به حبیب من بغض ورزد، کسی است که به من بغض می ورزد و بر من واجب است که به اشد عذاب، عذابش نموده و به آتش دوزخم او را بسوزانم و جهنم را مسکن و مکانش قرار داده و وی را چنان عذابی کنم که احدی از اهل عالم را آن طور عذاب نکرده باشم. (43)

بر سر کوی تو با راز و نیاز
به نیاز آمده ام ای همه ناز
بارها گفته و می گویم باز
یا حسین ابن علی ادرکنی
ز جهان غم عشق تو بس است
بی رضایت دو جهان قفس است
این بیان است مرا تا نفس است

یاحسین ابن علی ادرکنی
خون شد از غم دل زارم چکنم
گره افتاده به کارم چکنم
سوی تو روی نیارم چکنم
یا حسین ابن علی ادرکنی

ثواب عمره

حضرت
امام صادق علیه السلام فرمودند:
کسی که به امید ثواب و اجر به زیارت حضرت امام حسین علیه السلام برود نه از روی تکبّر و نخوت و نه ریاء و سمعه گناهانش پاک شده همانطور که جامه با آب پاک و طاهر می گردد، بنا بر این هیچ آلودگی و لغزش بر او باقی نمی ماند و بهر قدمی که برداشته ثواب یک حج به او داده و هرگاه گام و قدمش را از روی زمین بلند می کند ثواب یک عمره دارد(44)
شود آیا که ره کربلا بگشایند
در رحمت به رخ اهل ولا بگشایند
شود آیا که دگر قافله ها، طایفه ها
بار در بادیه کرب و بلا بگشایند

بدون تکبر

«عبداللّه بن میمون قداح»، از حضرت ابی عبداللّه علیه السلام می گوید:
محضر مبارک امام علیه السلام عرض کردم:
کسی که به زیارت قبر حضرت حسین بن علی (علیه السلام) برود در حالی که عارف به حق آن جناب بوده و زیارتش بدون تکبر و نخوت باشد ثوابش چیست؟
حضرت فرمودند:
هزار حج مقبول و هزار عمره پذیرفته شده برایش می نویسند و اگر شخص شقی باشد او را سعید قلمداد می نمایند و پیوسته در رحمت خداوند عزّوجلّ غوطه می خورد. (45)

ما که از عشقت گفتگو داریم
ای حسین جانم - ای حسین جانم
کربلایت را آرزو داریم
ای حسین جانم - ای حسین جانم

طلب آمرزش

«عبداللّه بن مسکان»، می گوید:
محضر مبارک حضرت ابا عبداللّه علیه السلام بودم در حالی که گروهی از اهل خراسان محضرش مشرف بودند، آنان راجع به زیارت قبر حسین بن علی (علیه السلام) و فضل و ثواب آن از حضرت سؤال کردند؟
حضرت فرمود:
پدرم از جدّم نقل فرمود که:
آن بزرگوار می فرمودند:
کسی که امام حسین علیه السلام را زیارت کند و نیتش فقط خدا باشد حق تعالی گناهانش را محو نموده و او را از ذنوب بیرون آورده همانند مولودی که مادرش او را زائیده باشد و فرشتگان او را در سیر و سفرش مشایعت می کنند، یعنی:
بالای سرش بال زده و گاهی بالهایش را بر سرش پهن نموده بدون اینکه حرکت دهند و به همین کیفیت او را مشایعت نموده تا وی به منزل و اهلش برسد. فرشتگان از پروردگار متعال برای او طلب آمرزش نموده و از اطراف و اکناف آسمان رحمت او را احاطه کرده و فرشتگان او را نداء داده و می گویند:
پاکی و پاک است آن کسی که تو زیارتش نمودی (یا:
خوشا بر تو و خوشا بر کسی که زیارتش نموده ای) و او را در میان اهل و عیالش حفظ و نگهداری می کنند. (46)

سلام ما به تو ای سومین امام حسین
که در حضور تو مهدی کند سلام حسین
سلام بر تو که در زیر تیغ با لب خشک
برای شیعه فرستاده ای پیام حسین
سلام بر تو و آن قطره های خون سرت
که ریخت روی زمین در مسیر شام حسین
سلام بر تو و آن لحظه ای که قاتل تو
نهاد تیغ بر آن لعل تشنه کام حسین
سلام بر تو و آن دم که زینبت می گفت
بیا گلوی تو بوسم بجای مام حسین
سلام بر تو و بر اصغرت که تیر جفا
بریخت شهد شهادت را بکام حسین

حاجت دنیا و آخرت

حضرت ابو عبداللّه علیه السلام فرمودند:
کسی که قبر حضرت امام حسین علیه السلام را قربة الی اللّه و برای خدا زیارت کند، حق تعالی او را از آتش جهنم آزاد نموده و روز فزع اکبر او را در امان قرار می دهد و حاجتی از حوائج دنیا و آخرت را از خداوند نخواسته مگر آنکه باری تعالی به وی اعطاء می فرماید. (47)

خرم دل آنکه رفت به بستان کربلا
بهر طواف قبر شهیدان کربلا
از بهر عاشقان خدا در ره وصال
جولانگهی است عرصه جولان کربلا
خوش گلشنیست گلشن کربُ بلا که هست
رنگین و خون پاک جوانان کربلا
از خط سبز و سرخ جوانان گلعذار
خوش جلوه گاه گشته گلستان کربلا

محبوبترین اعمال

حضرت ابی عبداللّه علیه السلام فرمودند:
محبوب ترین اعمال نزد حق تعالی زیارت قبر حضرت حسین علیه السلام بوده و برترین اعمال نزد او جلّ و علی ادخال سرور و شادی بر مؤمن است و نزدیک ترین بنده به خدا، بنده ای است که در حال سجود بدرگاه الهی گریان باشد. (48)

السّلام، السّلام، بر تو ای کربلا
ای که پاینده شد، از تو دین خدا
از کعبه شد جدا، سیدالشّهداء
به قربانگاه عشق، می رود از منا
حسین فاطمه، عزیز مصطفی
نور چشم علی، همتای مجتبی
السّلام، السّلام، بر تو ای کربلا
ای که پاینده شد از تو دین خدا

«محمّد بن سنان» از بشیر دهّان برایم نقل کرد و گفت:
در هر سال به حجّ مشرّف می شدم، یکسال تنبلی کرده و آنرا ترک کردم و سال بعد که به حج رفته و محضر حضرت ابی عبداللّه علیه السلام رسیدم به من فرمودند:
ای بشیر چه چیز تو را در سال گذشته از حج سست و تنبل کرده؟
عرض کردم:
فدایت شوم مالی داشتم که از مردم می خواستم و خوف داشتم تلف شود.
لذا به حج نیامده ولی در عوض روز عرفه به زیارت قبر مطهّر حضرت امام حسین علیه السلام رفتم. حضرت به من فرمودند:
آنچه نصیب اهل موقف (حاجی ها) شد، از تو فوت نگردید، ای بشیر کسی که قبر حسین علیه السلام را زیارت کند، در حالی که به حق آن حضرت عارف و آگاه باشد، مانند:
کسی است که خدا را در عرش زیارت نموده. (49)
عاشقم عاشق کربلای حسین
عاشقم عاشق نینوای حسین
ای خدا آرزو دارم من در نهان
بوسه باران کنم قبر آن سروران
قبر شش گوشه‌اش را بگیرم ز بر
درد دلها کنم ای خدا تا سحر
پرسم از اصغر و اکبر نوجوان
داغ اکبر چه شد گشته ای ناتوان
ای حسین نور چشم پیمبر سلام
از همه دوستان آورده‌ام من پیام
از چه زوار نخواهی تو شاها دیگر
از فراقت عزیز گشته ایم خون جگر
یک شب جمعه کن یا حسین تو نظر
چشم گریان این دوستان را نگر
کربلا را حسین راهنما شو دگر
دوستان را امیر کاروان شود دگر
دوستان مردند از حسرت کربلا
ای خدا باز کن این ره کربلا
یاحسین یاحسین یاحسین یاحسین (50)

رزق و عمر طولانی و در زمره سعدا

«عبدالملک خثعمی»، از حضرت ابی عبداللّه علیه السلام، گفت:
حضرت به من فرمودند:
ای عبدالملک زیارت حسین بن علی علیه السلام را ترک مکن و یاران و اصحابت را به آن امر فرما، و شیعیان ما را امر کنید به زیارت آن حضرت، زیرا حق تعالی بواسطه آن عمر تو را طولانی کرده و روزی و رزقت را واسع می فرماید و اموری که بدی و شر را جلب می کند دفع می نماید. در حال حیات سعید و سعادتمند نموده و نخواهی مرد مگر سعید و تو را در زمره سعداء می نویسد. (51) و زیارت آن حضرت بر هر مؤمنی که اقرار به امامت حضرتش از طرف خدا دارد واجب است.

حاجت روا

«بشیر دهّان»، از ابی عبداللّه علیه السلام، حضرت درباره کسی که به زیارت قبر امام حسین علیه السلام می رود فرمودند:
وی هنگامی که از اهلش جدا می شود به هر قدمی که بر می دارد گناهانش آمرزیده می شود و سپس پیوسته به هر قدمی تقدیس و تنزیه شده تا به قبر مطهر می رسد وقتی به آنجا رسد خداوند متعال او را خوانده و می فرماید:
بنده من از من سؤال کن تا به تو اعطاء کنم، من را بخوان تا اجابتت نمایم، از من طلب نما تا به تو بدهم، حاجتت را از من بخواه تا برآورده نمایم.
راوی گفت:
امام علیه السلام فرمودند:
و حق است بر خدا که آنچه بذل نموده را اعطاء فرماید. (52)

مسافرین خدا

حضرت ابی عبداللّه علیه السلام حضرت فرمودند:
خداوند متعال فرشتگانی دارد که موکّل قبر مطهّر حضرت حسین بن علی (علیه السلام) می باشند، هنگامی که شخص قصد زیارت آن حضرت را می نماید خداوند گناهان او را به این فرشتگان اعطاء نموده و در اختیار آنها می گذارد وقتی وی قدم گذارد فرشتگان گناهان را محو می کنند سپس وقتی قدم بعدی را برداشت حسنات او را مضاعف می نمایند و پیوسته حسنات او را مضاعف کرده تا جائی که بهشت را برای وی واجب می گردانند سپس اطرافش را گرفته و تقدیس و تنزیهش می نمایند و سپس فرشتگان آسمان را نداء می دهند که زوّار حبیب حبیب خدا را تقدیس و تنزیه نمائید و وقتی زوّار غسل زیارت نمودند حضرت محمّد صلی الله علیه و آله ایشان را نداء داده و می فرماید:
ای مسافرین خدا بشارت باد شما را که با من در بهشت همراه خواهید بود.
سپس امیرالمؤمنین علیه السلام ایشان را نداء داده و می فرماید:
من ضامنم که حوائج شما را برآورده و در دنیا و آخرت بلاء و محنت را از شما دور نمایم.
پس از آن فرشتگان دور ایشان حلقه زده و از راست و چپ آنان را در بر گرفته تا به اهل و خویشاوندان خود بازگردند. (53)

تا جان بتن مراست هوای تو در سر است
بر سر مرا هوای تو از لطف داور است
در دل مرا زیارت قبر تو آرزوست
قبر توام ز خُلد برین با صفاتر است
ای افتخار خلق جهان، خون پاک تو
پیروز در مصاف به شمشیر و خنجر است
باشد همیشه پرچم گلگون تو بپا
تا بانگ روح پرور اللّه اکبر است
هر بلبلی به باغ خزان تو در فغان
بر غنچه های نورس و گلهای پرپر است

کرامت خداوند

«عبد اللّه بن یحیی الکاهلی»، از حضرت ابی عبداللّه علیه السلام فرمودند: کسی که می خواهد روز قیامت در کرامت خداوند متعال باشد و شفاعت حضرت محمّد صلوات اللّه علیه و آله شاملش گردد پس باید حسین علیه السلام را زیارت کند چه آنکه بالاترین کرامت حق تعالی به وی رسیده و ثواب و اجر نیک به او داده می شود و گناهانی که در زندگانی دنیا مرتکب شده وی را مورد سؤال و باز خواست قرار نمی دهند، اگر چه گناهانش به تعداد ریگ های بیابان و به بزرگی کوره های تهامه و به مقدار روی دریاها باشد، حسین بن علی سلام اللّه علیهما در حالی کشته شد که:

اوّلاً:

مظلوم بود.

ثانیاً:

نفس و جسمش مقهور و مورد ستم قرار گرفته بود.

ثالثاً:

خود و اهل بیت و اصحابش تشنه بودند. (54)

سلام ما بر حسین کشته راه خدا
درود بر روح آن تشنه لب کربلا
سلام ما بر قاسم و اکبر و هم اصغرش
به ام کلثوم و بر زینب غم پرورش
به حامی کودکان و ساقی لشکرش
که در ره دین شده دو دستش از تن جدا
به آخرین وداع و سوز دل زینبش
به آخرین نماز و زمزمه یاربش
به آخرین کلامی که بود ورد لبش
که گفت یا رب منم بر آنچه خواهی رضا
آنکه براه خدا هستی خود را بداد
بهر نجات بشر جان بکف خود نهاد
داد به خلق جهان درس قیام و جهاد
بر همه مسلمین داد به خونش بها
قبله دلها بود کرب بلای حسین
وعده گه عاشقان صحن و سرای حسین
می تپد این قلب ما فقط برای حسین
خدا خدا کی شود نصیب ما کربلا(55)

«حسن بن راشد»، از «حضرت ابی ابراهیم علیه السلام»، که آن حضرت فرمودند:
کسی که از خانه‌اش خارج شده و قصدش زیارت قبر مطّهر حضرت ابا عبداللّه الحسین بن علی سلام اللّه علیهما باشد، خداوند متعال فرشته ای را بر او می گمارد پس آن فرشته انگشتش را در پشت او قرار داده و پیوسته آنچه از دهان این شخص خارج شود می نویسد تا به حائر وارد گردد و وقتی از درب حائر خارج شد کف دستش را وسط پشتش نهاده سپس به او می گوید:
آنچه گذشت تمام مورد غفران و آمرزش واقع شد اینک از ابتداء به عمل بپرداز. (56)

«عبداللّه بن مسکان»، می گوید:
حضور مبارک حضرت اباعبداللّه علیه السلام رسیدم در حالی که گروهی از اهل خراسان خدمت آن جناب مشرّف شده بودند، ایشان از آن جناب راجع به زیارت قبر حضرت حسین بن علی علیه السلام و ثوابی که در آن است سؤال نمودند؟
حضرت فرمودند:
پدرم از جدّم نقل کردند که می فرمودند:
کسی که آن حضرت را صرفاً برای خدا و به قصد قربت زیارت کند خداوند متعال از گناهان رهایش نموده و او را همچون نوزادی که مادر زائیده قرار می دهد و در طول سفرش فرشتگان مشایعتش کرده و بالای سرش بال های خود را گشوده و با این حال او را همراهی کرده تا به اهلش باز گردد و نیز فرشتگان از خداوند می خواهند که او را بیامرزد و از اطراف و اکناف آسمان رحمت واسعه الهی او را فرا گرفته و فرشتگان نداء کرده و به وی می گویند:
پاک هستی و آن کس که زیارتش نمودی نیز پاک و مطهّر است و پیوسته وی را بین اهل و خویشانش حفظش می نمایند. (57)
بهر طواف تربت گلهای چیده
غسل زیارت می کنم با آب دیده
کو حسین من نور عین من
من زینب بر گشته از شام ویرانم
در اربعین بر باغ خون تازه مهمانم
کو حسین من نور عین من
بوی محبّت آید از این خاک صحرا
اینجا به خاک و خون تپیده گلهای زهرا
کو حسین من نور عین من
من شاهد جان دادن خود بودم اینجا
دیدم حسینم زیر تیغ یکّه و تنها
کو حسین من نور عین من
من روضه خوان ماتم خون خدایم
شاهد پرپر گشتن این لاله هایم
کو حسین من نور عین من

«هارون بن خارجه»، گفت:
مردی از حضرت اباعبداللّٰه علیه السلام سؤال کرد و من نیز آنجا حاضر بودم، سائل پرسید:
چه اجر و ثوابی است برای کسی که حضرت امام حسین علیه السلام را زیارت کند؟
حضرت فرمودند:
خداوند متعال چهار هزار فرشته را به آن حضرت موکّل کرده که جملگی ژولیده و غبار آلوده بوده و تا روز قیامت برای آن حضرت گریه می کنند.
عرض کردم:
پدر و مادرم فدایت شوند، از پدر بزرگوارتان نقل شده که فرموده اند:
ثواب زیارت امام حسین علیه السلام معادل حج و عمره است؟
حضرت فرمودند:
بلی، حجّ و عمره بعد تعداد حجّ و عمره را شمرد تا به ده حجّ و عمره رسید. (58)

«موسی بن قاسم حضرمی» می گوید:
«حضرت ابو عبداللّه علیه السلام» در ابتداء حکومت «ابو جعفر عباسی» (منصور دوانیقی) وارد عراق شده و در نجف نزول اجلال فرمودند، به من فرمودند:
ای موسی، برو کنار جاده بزرگ بایست و منتظر باش که عنقریب مردی از طرف «قادسیه» خواهد آمد، هر گاه نزدیک تو شد به وی بگو:
یکی از فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله تو را می خواند، او بزودی با تو خواهد آمد. موسی می گوید:
من به طرف جاده مزبور رفته و به آنجا رسیدم و کنار آن ایستاده و هوا بسیار گرم بود، پیوسته در آنجا ایستاده بودم بحدّی که نزدیک بود مخالفت کرده و بر گشته و ملاقات با او را ترک کنم، در این هنگام چشمم به چیزی خورد که به جلو می آید و شبیه مردی است که روی شتری نشسته، پس چشم به آن دوخته تا نزدیک به من شد، به او
گفتم:
ای مرد در اینجا یکی از فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله شما را می خواند ایشان شما را به من معرفی کرده و پیام برایت فرستاده‌اند.
مرد گفت:
با هم به خدمتش برویم. موسی می گوید:
او را بردم تا نزدیک خیمه رسیدیم، وی شترش را خواباند و درب خیمه ایستاد منتظر اذن دخول بود، پس حضرت از درون خیمه او را خواندند، اعرابی داخل خیمه شد و من نیز نزدیک شده تا درب خیمه رسیده و سخن ایشان را می شنیدم ولی آنها را نمی دیدم. حضرت ابو عبداللّه علیه السلام به وی فرمودند، از کجا آمدی؟
او گفت:
از دورترین نواحی یمن.
حضرت فرمودند:
تو از فلان و فلان مکان هستی؟
او عرض کرد:
بلی من از فلان موضع می باشم.
حضرت فرمودند:
برای چه به این صوب و طرف آمدی؟
عرض کرد:
به قصد زیارت حضرت اباعبداللّه الحسین علیه السلام آمدم.

حضرت فرمودند:
تنها برای زیارت آمده ای و هیچ حاجت دیگری نداشتی؟
عرض کرد:
هیچ حاجتی نداشتم مگر آنکه به سر قبر مطهّر آن حضرت رفته و نماز خوانده و جنابش را زیارت کرده و سپس از حضرتش خداحافظی کرده و به اهل و خویشانم برگردم.
حضرت فرمودند:
در زیارت آن حضرت چه می بینید؟
عرض کرد:
در زیارتش برکت در عمر خود و اهل و اولاد و اموال و معایشمان بوده و حوائج و خواسته هایمان بر آورده شده و گرفتاریمان بر طرف می گردد.
موسی می گوید:
امام علیه السلام به وی فرمودند:
ای برادر یمنی آیا از فضیلت زیارت آن حضرت بیشتر از این برایت نگویم؟
آن مرد عرض کرد:
از پسر رسول خدا زیادتر بفرمائید:
حضرت فرمودند:
زیارت امام حسین علیه السلام معادل یک حجّ مقبول و پاکیزه ای است که با رسول خدا صلی الله علیه و آله انجام شود.
آن مرد از این گفتار تعجب کرد.
حضرت فرمودند:
آری، به خدا سوگند معادل دو حجّ مقبول و پاکیزه ای است که با رسول خدا صلی الله علیه و آله انجام شود.
آن مرد بر تعجبش افزوده شد پس بدین ترتیب امام علیه السلام بر تعداد حج های مقبول می افزودند تا اینکه در آخر فرمودند:
زیارت آن حضرت معادل با سی حجّ مقبول و پاکیزه ای است که با رسول خدا صلی الله علیه و آله انجام گیرد. (59)

«یزید بن عبدالملک» می گوید:
محضر مبارک حضرت ابی عبداللّه علیه السلام بودم پس گروهی که بر درازگوش ها سوار بودند بر ما گذشتند. حضرت به من فرمودند:
اینها قصد کجا را دارند؟
عرض کردم:
به زیارت قبور شهداء می روند. فرمودند، چه چیز ایشان را از زیارت غریب شهید باز داشت؟ !!
مردی از اهل عراق محضر مبارکش عرض کرد:
آیا زیارت آن حضرت (امام حسین علیه السلام) واجب است؟
حضرت فرمودند:
زیارت آن جناب از یک حجّ عمره و یک عمره و یک حجّ بهتر است.
سپس حضرت تعداد حجّ و عمره‌ها را زیاد کرده تا بیست حجّ و بیست عمره شمردند و بعد فرمودند:
البتّه تمام آنها مقبول و مبرور باشند.
راوی می گوید:
به خدا سوگند از محضرش مرخّص نشده بودم که مردی آمد و حضورش رسید و عرض کرد:
من نوزده حجّ انجام داده ام، از خداوند بخواهید که یک حجّ دیگر نصیبم شده و بدین ترتیب تا عدد بیست کامل گردد.
حضرت فرمودند:
آیا قبر امام حسین علیه السلام را زیارت کرده‌ای؟
آن مرد عرض کرد:
خیر.
حضرت فرمودند:
زیارت آن حضرت از بیست حجّ بهتر می باشد. (60)

اِذا شِئتَ النِّجاتَ فَزُر حسیناً
لِکَی تَلقَی الالهَ قَریرَ عَینی
فَاِنّ النّارَ لَیسَ تَمُسُّ جِسمًا
عَلَیه غُبارُ زُوارِ الحُسَین

اگر خواهی رهی از آتش قهر
زیارت کن غریب کربلا را
نمیسوزد به آتش آنکه از شوق
زیارت کرد شاه نینوا را(61)

«مسعدة بن صدقه»، وی می گوید:
محضر مبارک حضرت ابی عبداللّه عرض کردم، برای کسی که قبر حضرت امام حسین علیه السلام را زیارت کند چه اجر و ثوابی است؟
حضرت فرمودند:
ثواب یک حجّی که با رسول خدا بجا آورند می باشد.
راوی می گوید:
محضرش عرضه داشتم:
فدایت شوم، ثواب یک حجّ با رسول خدا صلی الله علیه و آله؟ !!
حضرت فرمودند:
بلی بلکه ثواب دو حجّ.
راوی می گوید:
عرض کردم:
فدایت شوم، ثواب دو حجّ؟
امام علیه السلام فرمودند:
بلی بلکه ثواب سه حجّ و پیوسته تعداد حجّها را حضرت اضافه می کردند تا به ده حجّ رسیدند. عرض کردم:
فدایت شوم، ثواب ده حجّ با رسول خدا صلی الله علیه و آله؟ !!
امام علیه السلام فرمودند:
بلی بلکه ثواب بیست حجّ. عرض کردم:
فدایت شوم، ثواب بیست حجّ؟ !
پس پیوسته عدد حجّها را بالا می بردند تا به پنجاه تا رسید و دیگر سکوت اختیار فرمودند. (62)

ای خدا عاشق کربلایم
از فراق حسین در نوایم
روز و شب سوزم از این مصیبت
از کرم چاره‌ای کن برایم
بوده از کودکی آرزویم
کربلای حسین جستجویم
هر شبی یاد او گفتگویم
من در این راه حق جان فدایم
عاشق خیمه های حسینم
ذاکر سرور عالمینم
در عزایش به صد شور و شینم

ای خدا عازم نی نوایم
از مزار حسین دل غمینم
آرزو دارم آن را به بینم
رفته در قتلگاهش نشینم
نالم از ماتم آن شهیدان
گریم از سوز آه اسیران
زائر اکبر سر جدایم
پیر گشتم ندیدم نجف را
مسجد کوفه و آن شرف را
روز و شب می خورم این اسف را
کربلا گشته ورد و ثنایم
تشنه شربتی از فراتم
دل شکسته به حال مماتم
رحمتی کن ز آب حیاتم
تا که از بار محنت در آیم
گرچه قرب و لیاقت ندارم
در عزای حسین غمگسارم
راضیم در رهش جان سپارم
من چه سازم فقیر و گدایم
کن نصیبم خدا کربلا را
عمره و حج و شام بلا را

هزار حج و هزار عمره

«عبداللّه بن نیمون قدّاح»، از حضرت ابی عبداللّه، می گوید:
محضرش عرض کردم:
برای کسی که به زیارت امام حسین علیه السلام رود در حالی که به حق آن حضرت عارف و آگاه بوده و هیچ استکبار و استنکافی از زیارتش نداشته باشد چه اجر و ثوابی می باشد؟
حضرت فرمودند:
برای او ثواب هزار حجّ و هزار عمره مقبول می نویسند و اگر شقی بوده سعید محسوبش می کنند و پیوسته در رحمت خدا غوطه ور است. (63)

هرکه دارد به دلش مهر شه کرب و بلا
بشتابد به زیارت که دیگر آزادست
عازم کوی حسینم عزیزان به نوا
زائر کوی حسین روز جزا دلشادست (64)

بنده آزاد کردن

«ابو سعید مدائنی»، می گوید:
محضر حضرت ابو عبداللّه علیه السلام عرض کردم:
فدایت شوم، آیا به زیارت قبر فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله بروم؟
حضرت فرمودند:
بلی، ای ابا سعید و زیارت قبر فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله که پاکیزه ترین پاکیزه گان و نیکوکارترین نیکوکاران هست برو و وقتی آن حضرت را زیارت کردی خداوند متعال برای تو ثواب آزاد کردن بیست و پنج بنده را می نویسد. (65)

یا حسین خون شد دلم در هوای کوی تو
دمبدم حسین گویم قاصدم به سوی تو
هر کسی به سر دارد آرزوی دنیا را
در دلم نمی باشد، غیر آرزوی تو

«سیف تمّار»، از حضرت ابی عبداللّه علیه السلام، وی گفت:
زائر امام حسین علیه السلام در روز قیامت صد نفر که همگی اهل دوزخ بوده و در دنیا از مسرفین بودند را شفاعت می کند. (66)
«وشّاء» نقل کرد:
شنیدم از «امام رضا علیه السلام» که فرمودند:
هر امامی در گردن دوستان و شیعیانش عهدی دارد و زیارت قبورشان از مصادیق وفاء به عهد و حسن اداء وظیفه محسوب می شود، لذا کسی که از روی رغبت و میل به زیارتشان رود ایشان در روز قیامت شفیع او خواهند بود. (67)

«عبداللّه بن شعیب تیمی»، از حضرت ابا عبداللّه علیه السلام نقل می کند که حضرت فرمودند:
روز قیامت منادی ندا می کند:
شیعیان آل محمّد در کجا هستند؟ !
پس از میان مردم گردنهائی کشیده شده و افرادی بپا می خیزند که عدد آنها را غیر از حق تعالی کس دیگر نمی داند. ایشان در قسمتی از مردم بپا خاسته‌اند، سپس منادی ندا می کند:
زوّار قبر حضرت امام حسین علیه السلام در کجا هستند؟ !
خلق بسیاری به پا می خیزند.
پس به ایشان گفته می شود:
دست هر کسی را که دوست دارید بگیرید و آنها را به بهشت ببرید، پس شخصی که جزء زائرین است هر کسی را که بخواهد گرفته و به بهشت می برد، حتی بعضی از مردم به برخی دیگر می گویند:
ای فلانی من را می شناسی؟
من کسی هستم که در فلان روز و در فلان مجلس برای تو ایستاده و احترام از او نمودم پس من را نیز دریاب، زائر او را نیز گرفته و به بهشت داخل نموده بدون اینکه دافع و مانعی در بین باشد. (68)

این دل تنگم عقده دارد
گوئیا میل کربلا دارد
ای حسین جانم
ای دل مهجور مانده در غربت
میل دیدارِ آشنا دارد
ای حسین جانم
بلبل جان عاشق مُضطر
میل گلزار نینوا دارد
ای حسین جانم
کربلا قربانگاه عُشّاقست
هر وجب خاکش قصّه‌ها دارد
ای حسین جانم
هر کجا بر پا شد عزای او
همچو مهدی صاحب عزا دارد(69)

«ابی الصباح کنانی»، می گوید:
از حضرت امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود:
در طرف شما قبری است که هیچ مکروب و اندوهگینی به زیارت آن نمی رود، مگر آنکه خداوند متعال اندوهش را بر طرف کرده و حاجتش را روا می سازد و از روزی که آن حضرت شهید شدند چهار هزار فرشته که جملگی ژولیده و غبار آلود و گرفته هستند اطراف قبر مطهّرش بوده و تا روز قیامت بر آن جناب می گریند و کسی که او را زیارت کند فرشتگان تا وطن و مأوایش مشایعتش کرده و اگر مریض و بیمار شود عیادتش کنند و اگر بمیرد جنازه‌اش را تشییع نمایند. (70)

ارواح طیبه عصمت به زیارت حسین علیه السلام می روند

جناب حاج ملا علی کازرونی رحمة اللّه علیه که یکی از افراد و با ایمان با اخلاص بود نقل فرمود:
شب 23 ماه رمضان بالای منزل تنها احیاء داشتم که هنگام سحر ناگاه حالت سستی و بی خودی به من دست داد.
در آن حال متوجه شدم که تمام عالم اعلاء مملو از جمعیت و غلغله است و سر و صدای فراوانی است از صدائی که فصیحتر و به من نزدیکتر بود، پرسیدم تو را به خدا تو کیستی؟
فرمود:
من جبرائیل هستم،
گفتم:
چه خبر است امشب؟
فرمود:
حضرت بی بی عالم فاطمه زهراء با مریم و آسیه و خدیجه و کلثوم (هنّ) برای زیارت قبر حضرت سیدالشهداء علیه السلام می روند. و این جمعیت ارواح پیغمبران و ملائکه هستند.
گفتم:
برای خدا مرا هم ببرید، فرمود:
زیارت تو از همین جا قبول است و سعادتی داشتی که این منظره را ببینی.
حضرت آیة اللّه شهید دستغیب فرمود به راستی حاجی مزبور علاقه شدیدی به حضرت سیدالشهداء علیه السلام نصیبش شده بود که در همان مجلس دو ساعتی چند مرتبه که اسم مبارک حضرت را می برد بی اختیار گریان و نالان می شد و تا چند دقیقه نمی توانست سخن بگوید و فرمود: من طاقت ذکر مصیبت آن حضرت را ندارم. (71)

نصرانی مهمان

حاجی طبرسی نوری رضوان اللّه علیه نقل می کند:
در بصره یک تاجر نصرانی بود که سرمایه زیادی داشت که از نظر معاملات تجارتی بصره گنجایش سرمایه او را نداشت شریکهایش از بغداد نوشتند سزاوار نیست با این سرمایه شما در بصره باشید خوبست وسیله حرکت خود را به بغداد فراهم کنید زیرا بغداد توسعه معاملاتش خیلی بیشتر است. مرد نصرانی مطالبات خود را نقد کرده و با کلیه سرمایه‌اش به طرف بغداد حرکت نمود. در بین راه دزدان به او بر خورد کردند و تمام موجودیش را گرفتند چون خجالت می کشید با آن وضع وارد بغداد شود ناچار پناه به اعراب بادیه نشین بُرد و به عنوان مهمانی در مهمان سرای اعراب که در هر قبیله ای یک خیمه مخصوص مهمانان بود به سر بُرد. بالاخره به یک دسته از اعراب رسید که در میان آنها جوانانی بودند بر اثر تناسب اخلاقی کم کم با آنها انس گرفت چندی هم در مهمان سرای آن دسته ماند. یک روز جوانان قبیله او را افسرده دیدند علت افسردگی اش را سئوال نمودند؟
گفت:
مدتی است که من در خوراک تحمیل بر شما هستم از این جهت غمگینم.
بادیه نشینان گفتند:
این مهمانسرا مخارج معینی دارد که با بودن و نبودن تو اضافه و کم نمی گردد و بر فرض رفتنت این مقدار جزء مصرف همیشگی میهمانان خانه ماست. تاجر وقتی فهمید توقف آن در آنجا موجب مخارج زیادتر و تشریفات فوق العاده ای نیست شادمان گشت و بر اقامت خود در آنجا افزود روزی عده ای از قبائل اطراف به عنوان زیارت کربلا با پای برهنه وارد بر این قبیله شدند.
جوانهای آنها نیز با شوق تمام به ایشان پیوسته و مرد نصرانی هم به همراهی آنها حرکت کرد و در بین راه تاجر نگهبانی اسباب آنها را می کرد و از خوراکشان می خورد.
آنها ابتداء به نجف آمدند پس از انجام مراسم زیارت مولا امیرالمؤمنین علیه السلام شب عاشوراء وارد کربلا شدند اسباب و اثاثیه خود را داخل صحن گذاشتند و به نصرانی گفتند:
تو روی اسباب و اثاثیه ما بنشین، ما تا فردا بعد از ظهر نمی آئیم و برای زیارت به طرف حرم مطهر رفتند. تاجر وضع عجیبی مشاهده کرد دید همراهانش با اشکهای جاری چنان ناله می زدند که در و دیوار گوئی با آنها هم آهنگ است. مرد نصرانی بواسطه خستگی راه روی اسباب و اثاثیه

خوابش برد پاسی از شب گذشت در خواب دید شخص بسیار جلیل و بزرگواری از حرم خارج شد در دو طرف او دو نفر ایستاده‌اند به هر یک از آن دو نفر دفتری داده یکی را مأمور کرد اطراف خارجی صحن را بررسی کند هر چه زائر و مهمان امشب وارد شده یادداشت نماید دیگری را برای داخل صحن مأموریت داد.
آنها رفتند پس از مختصر زمانی باز گشته و صورت اسامی را عرضه داشتند آقا نگاه کرده فرمود:
هنوز هستند که شما نامشان را ننوشته‌اید برای مرتبه دوم به جستجو شدند برگشته اسامی را به عرض رساندند باز هم آن جناب فرمود:
کاملاً تفحص کنید غیر از اینها من هنوز زائر دارم.
پس از گردش در مرتبه سوم عرض کردند ما کسی را نیافتیم مگر همین مرد نصرانی که بر روی اسباب و اثاثیه به خواب رفته و چون نصرانی بود اسم او را ننوشتیم.
حضرت فرمود:
چرا ننوشتید (اما حل بساحتنا) آیا به در خانه ما نیامده؟ نصرانی باشد وارد بر ما است تاجر از مشاهده این خواب چنان شیفته توجه مخصوص اباعبداللّه علیه السلام گردید که پس از بیدار شدن اشک از دیدگانش ریخت و اسلام اختیار نمود سرمایه مادی خود را اگر از دست داد سرمایه ای بس گرانبها بدست آورد. (72)

ای حسین جان که ترا عاشق شوریده بسی است
که شد واله و دلداده عشق تو کسی است
عاشقان را مکن از کرب و بلایت محروم
تا که از عمر دمی مانده و باقی نفسی است

مرحوم سید بن طاووس رضوان اللّه تعالی علیه نقل نموده از محمد بن داود که گفت:
همسایه ای داشتم معروف به علی بن محمد بود که ایشان برایم گفت من از ایام جوانی هر ماه به زیارت حضرت امام حسین علیه السلام میرفتم تا اینکه سن من بالا رفت و نیروی جسمیم ضعیف شد و یک چند وقتی زیارت را ترک کردم، پس از مدتی بقصد زیارت پیاده حرکت کردم پس از چند روز بکربلا رسیدم و به زیارت آقا امام حسین علیه السلام نائل شدم و دو رکعت نماز بجا آوردم و بعد از زیارت و نماز از فرط خستگی راه کنار حرم خوابم برد. در عالم خواب دیدم مشرف شدم خدمت آقای خودم ابی عبداللّه الحسین علیه السلام حضرت رویشان را به بنده کرد و فرمود:
ای علی چرا به من جفا کردی با اینکه نسبت بمن خوبی و نیکی می کردی؟
عرض کردم:
ای سیدی ای آقای من بدنم ضعیف شده و توانایی خود را ازدست دادم و توان آمدن ندارم و چون فهمیده‌ام آخر عمرم است و با آن حالی که داشتم این چند روز راه را به عشق شما به زیارت آمدم و روایتی از شما شنیدم دوست داشتم آن را از خود شما بشنوم.
حضرت فرمود آن روایت را بگو:
گفتم چنین نقل شده که (قال من زارنی فی حیوتی زرته بعد وفاته) هر که مرا در حال حیاتش زیارت کند و به زیارت من نائل گردد من هم بعد از وفاتش او را زیارت میکنم و به زیارت او می آیم حضرت فرمود بله من گفته ام، حتی اگر او را (زیارت کننده‌ام را) در آتش ببینم نجاتش خواهم داد. (73)

مقصود ما از کعبه و بتخانه کوی تست
رجارویم روی دل ما به سوی تست
این بس بود شگفت که جای تو در دلست
وین دل هنوز در طلب جستجوی تست
خوانند دیگران به زبان، مرا
گر تو را کام وزبان و دل
همه در گفتگوی تست
گفتی به وقت مرگ نهم پای بر سرت
جانم به لب رسیده و در آرزوی تست

حضرت موسی علیه السلام به زیارت حسین علیه السلام

ابی حمزه ثمالی فرمود در اواخر سلطنت بنی مروان اراده زیارت آقا ابی عبداللّه الحسین علیه السلام را نمودم و پنهانی از اهل شام خود را به کربلا رساندم در گوشه ای پنهان شدم تا اینکه شب از نیمه گذشت پس به سوی قبر شریف روانه شدم تا آنکه نزدیک قبر مقدس و شریف رسیدم. ناگهان مردی را دیدم که به سوی من می آید و گفت خدا ترا اجر و پاداش دهد برگرد زیرا به قبر شریف نمی رسی من وحشت زده و ترسان مراجعت کردم و در گوشه ای دوباره خود را پنهان کردم تا آنکه نزدیک طلوع صبح شد باز به جانب قبر روانه شدم و چون دوباره نزدیک شدم باز همان مرد آمد و ممانعت کرد و گفت به آن قبر نمی توانی برسی.
به او گفتم عافاک اللّه چرا من به آن قبر نمی رسم و حال اینکه از کوفه به قصد زیارت آن حضرت آمده‌ام بیا بین من و آن قبر حائل نشو، زیرا من می ترسم که صبح شود و اهل شام مرا ببینند و مرا در اینجا به قتل برسانند،
وقتی این حرف را از من شنید گفت یک مقدار صبر کن چون حضرت موسی بن عمران علیه السلام از خدای خود اجازه گرفته که به زیارت آقا سید الشهداء علیه السلام بیاید و خدا به او اجازه داده و با هفتاد هزار ملائکه به زیارت آقا آمده‌اند و از اول شب تا به حال در خدمت قبر شریف هستند و تا طلوع صبح کنار قبر هستند و بعد به آسمان عروج می کنند.
ابوحمزه ثمالی گوید از آن مرد پرسیدم که تو کیستی؟
گفت من یکی از آن ملائکه هستم که مأمور پاسبانی و پاسداری قبر آقا سید الشهداء علیه السلام هستم و برای زوار آقا طلب مغفرت می کنیم تا این را شنیدم برگشتم پنهان شدم و هنگام طلوع صبح سر قبر حضرت آمدم دیگر کسی را ندیدم که مانع شود پس زیارتم را کردم و بر کشندگان آن حضرت لعن نمودم و نماز صبح را در آنجا اقامه کردم و از ترس مردم شام سریع به کوفه برگشتم. (74)

چون به نظم آورم ثنای ترا
خود ستایش کنم خدای ترا
کربلایت خریدنی باشد
من به جان می خرم بلای ترا
ای رخت رشک مهر و مه ندهم
به جهان ذره ای ولای ترا
یا که در دیده ای و یا در دل
گر ندانند خلق جای ترا
در همه عمر گر نمی بینم

یک نظر روی دلربای ترا
دل ما خانه محبت تست
سر ما پرورد هوای ترا

مرحوم آیة اللّه حاج میرزا محمّد علی گلستانه اصفهانی در آن وقتی که ساکن مشهد بودند برای یکی از علماء بزرگ مشهد نقل فرموده بودند که، عموی من مرحوم آقای سید محمّد علی از که مردان صالح و بزرگوار بود نقل میکرد، در اصفهان شخصی بود به نام جعفر نعلبند که او حرفهای غیر متعارف، از قبیل آن که من خدمت امام زمان علیه السلام رسیده‌ام و طی الارض کرده‌ام میزد و طبعا با مردم هم کمتر تماس میگرفت و گاهی مردم هم پشت سر او به خاطر آن که چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند، حرف می زدند. روزی به تخت فولاد اصفهان برای زیارت اهل قبور میرفتم، در راه دیدم، آقا جعفر به آن طرف می رود، من نزدیک او رفتم و به او گفتم دوست داری با هم راه برویم؟
گفت مانعی ندارد، در ضمن راه از او پرسیدم مردم درباره شما حرفهائی می زنند آیا راست می گویند که تو خدمت امام زمان علیه السلام رسیده‌ای؟
اول نمی خواست جواب مرا بدهد، لذا گفت آقا از این حرفها بگذریم و با هم مسائل دیگری را مطرح کنیم، من اصرار کردم و گفتم:
من انشاء اللّه اهلم. گفت:
بیست و پنج سفر کربلا مشرف شده بودم تا آنکه در همین سفر بیست و پنجم شخصی که اهل یزد بود در راه با من رفیق شد چند منزل که با هم رفتیم، مریض شد و کم کم مرضش شدت کرد تا رسیدیم به منزلی که قافله به خاطر نا امن بودن راه دو روز در آن منزل ماند تا قافله دیگری رسید و با هم جمع شدند و حرکت کردند و حال مریض هم رو به سختی گذاشته بود وقتی قافله می خواست حرکت کند من دیدم به هیچ وجه نمی توان اورا حرکت داد لذا نزد او رفتم و به او گفتم من می روم و برای تو دعاء میکنم که خوب شوی و وقتی خواستم با او خدا حافظی کنم، دیدم گریه می کند، من متحیر شدم از طرفی روز عرفه نزدیک بود و بیست و پنج سال همه ساله روز عرفه در کربلا بوده‌ام و از طرفی چگونه این رفیق را در این حال تنها بگذارم و بروم؟ !
به هرحال نمی دانستم چه کنم او همینطور که اشک می ریخت به من گفت:
فلانی من تا یک ساعت دیگر می میرم این یک ساعت را هم صبر کن، وقتی من مُردم هر چه دارم از خورجین و الاغ و سایر اشیاء مال تو باشد، فقط جنازه مرا به کربلا برسان و مرا در آنجا دفن کن.
من دلم سوخت و هر طور بود کنار او ماندم، تا او از دنیا رفت قافله هم

برای من صبر نکرد و حرکت نمود. من جنازه او را به الاغش بستم و به طرف مقصد حرکت کردم، از قافله اثری جز گرد و غباری نبود و من به آنها نرسیدم حدود یک فرسخ که راه رفتم، هم خوف مرا گرفته بود و هم هرطور که آن جنازه را به الاغ می بستم، پس از آنکه یک مقدار راه می رفت باز می افتاد و به هیچ وجه روی الاغ آن جنازه قرار نمی گرفت. بالاخره دیدم نمی توانم او را ببرم خیلی پریشان شدم ایستادم و به حضرت سید الشهداء علیه السلام سلامی عرض کردم و با چشم گریان گفتم:
آقا من با این زائر شما چه کنم؟
اگر او را در این بیابان بگذارم مسئولم و اگر بخواهم بیاورم می بینید که نمی توانم درمانده‌ام و بی چاره شده ام. ناگهان دیدم، چهار سوار که یکی از آنها شخصیت بیشتری داشت پیدا شدند و آن بزرگوار به من گفت:
جعفر با زائر ما چه میکنی؟
عرض کردم:
آقا چه کنم؟
در مانده شده‌ام نمی دانم چه بکنم؟
در این بین آن سه نفر پیاده شدند، یکی از آنها نیزه ای در دست داشت با آن نیزه زد چشمه آبی ظاهر شد آن میت را غسل دادند و آن آقا جلو ایستاد، و بقیه کنار او ایستادند و بر او نماز خواندند و بعد او را سه نفری برداشتند و محکم به الاغ بستند و ناپدید شدند.
من حرکت کردم با آنکه معمولی راه می رفتم دیدم به قافله ای رسیدم که آنها قبل از قافله ما حرکت کرده بودند، از آنها عبور کردم پس از چند لحظه باز قافله ای را دیدم، که آنها قبل از این قافله حرکت کرده بودند از آنها هم عبور کردم بعد از چند لحظه دیگر به پل سفید که نزدیک کربلا است رسیدم و سپس وارد کربلا شدم و خودم از این سرعت سیر تعجب می کردم. بالاخره او را بردم در وادی ایمن (قبرستان کربلا) دفن کردم، من در کربلا بودم، پس از بیست روز رفقائی که در قافله بودند به کربلا رسیدند آنها از من سئوال میکردند تو کی آمدی؟
و چگونه آمدی؟
من برای آنها به اجمال مطالبی را میگفتم و آنها تعجب می کردند، تا آنکه روز عرفه شد وقتی به حرم حضرت سیدالشهداء اباعبداللّه الحسین علیه السلام رفتم دیدم بعضی از مردم را به صورت حیوانات مختلف می بینم از شدت وحشت به خانه برگشتم باز دو مرتبه از خانه در همان روز بیرون آمدم، باز هم آنها را به صورت حیوانات مختلف دیدم. عجیب تر این بود که بعد از آن سفر چند سال دیگر هم ایام عرفه به کربلا مشرف شده‌ام و تنها روز عرفه بعضی از مردم را به صورت حیوانات می بینم ولی در غیر آن روز آن حالت برایم پیدا نمی شود.

لذا تصمیم گرفتم دیگر روز عرفه به کربلا مشرف نشوم و من وقتی این مطالب را بر
ای مردم در اصفهان می گفتم آنها باور نمی کردند و یا پشت سر من حرف می زدند. تا آنکه تصمیم گرفتم که دیگر با کسی از این مقوله حرف نزنم و مدتی هم چیزی برای کسی نگفتم، تا آنکه یک شب با همسرم غذا می خوردیم، صدای در حیاط بلند شد، رفتم در را باز کردم دیدم شخصی می گوید:
جعفر حضرت صاحب الزمان علیه السلام تو را میخواهد. من لباس پوشیدم و در خدمت او رفتم مرا به مسجد جمعه در همین اصفهان برد، دیدم آن حضرت در صفحه ای که منبر بسیار بلندی در آن هست نشسته‌اند و جمعیت زیادی هم خدمتشان بودند من با خودم می
گفتم:
در میان این جمعیت چگونه آقا را زیارت کنم و چگونه خدمتش برسم؟
ناگهان دیدم به من توجّه فرمودند و صدا زدند جعفر بیا، من به خدمتشان مشرّف شدم فرمودند چرا آنچه در راه کربلا دیده ای بر ای مردم نقل نمی کنی؟
عرض کردم ای آقای من آنها را برای مردم نقل می کردم ولی از بس مردم پشت سرم بدگوئی کردند ترکش نمودم، حضرت فرمودند تو کاری به حرف مردم نداشته باش تو آن قضیه را برای آنها نقل کن تا مردم بدانند که ما چه نظر لطفی به زوّار جدّمان حضرت ابی عبداللّه الحسین علیه السلام داریم. (75)

پی نوشت ها

1-قافله اشک صلی الله علیه و آله 20.
2-ترجمه کامل الزیارات صلی الله علیه و آله 377.
3-ترجمه کامل الزیارات صلی الله علیه و آله 378.
4-ترجمه کامل الزیارات، صلی الله علیه و آله 380.
5-حدیث زمزمه صلی الله علیه و آله 111.
6-کامل الزیارات، 383.
7-حدیث زمزمه، صلی الله علیه و آله 115.
8-ترجمه کامل الزیارات صلی الله علیه و آله 393.
9-ترجمه کامل الزایارات صلی الله علیه و آله 397.
10-ترجمه کامل الزیارات صلی الله علیه و آله 399.
11-ترجمه کامل الزیارات صلی الله علیه و آله 402.
12-ترجمه کامل الزیارات صلی الله علیه و آله 407.
13-ترجمه کامل الزیارات صلی الله علیه و آله 409.
14-نینوای ناله صلی الله علیه و آله 74.
15-ترجمه کامل الزیارات صلی الله علیه و آله 414.
16-نینوای ناله صلی الله علیه و آله 81.
17-ترجمه کامل الزیارات صلی الله علیه و آله 416.
18-ترجمه کامل الزیارات صلی الله علیه و آله 420.
19-ترجمه کامل الزیارات صلی الله علیه و آله 426.
20-ترجمه کامل الزیارات صلی الله علیه و آله 429.
21-ترجمه کامل الزیارات صلی الله علیه و آله 431.
22-ترجمه کامل الزیارات صلی الله علیه و آله 432.
23-ترجمه کامل الزیارات صلی الله علیه و آله 433.
24-گلچین گل نغمه صلی الله علیه و آله 44.
25-ترجمه کامل الزیارات صلی الله علیه و آله 434.
26-ترجمه کامل الزیارات صلی الله علیه و آله 438.
27-ترجمه کامل الزیارات صلی الله علیه و آله 441.
28-ترجمه کامل الزیارات صلی الله علیه و آله 443.
29-ترجمه کامل الزیارات صلی الله علیه و آله 445.
30-ترجمه کامل الزیارات صلی الله علیه و آله 446.
31-ترجمه کامل الزیارات صلی الله علیه و آله 446.
32-ترجمه کامل الزیارات صلی الله علیه و آله 449.
33-گلواژه 4، 457.

34-ترجمه کامل الزیارات صلی الله علیه و آله 458.
35-ترجمه کامل الزیارات صلی الله علیه و آله 460.
36-گلواژه 4، صلی الله علیه و آله 482.
37-ترجمه کامل الزیارات صلی الله علیه و آله 461.
38-گلواژه 4، صلی الله علیه و آله 482.
39-ترجمه کامل الزیارات صلی الله علیه و آله 462.
40-گلهای اشک صلی الله علیه و آله 23.
41-ترجمه کامل الزیارات صلی الله علیه و آله 467.
42-ترجمه کامل الزیارات صلی الله علیه و آله 467.
43-ترجمه کامل الزیارات صلی الله علیه و آله 470.
44-ترجمه کامل الزیارات صلی الله علیه و آله 472.
45-ترجمه کامل الزیارات صلی الله علیه و آله 474.
46-ترجمه کامل الزیارات صلی الله علیه و آله 476.
47-ترجمه کامل الزیارات صلی الله علیه و آله 478.
48-ترجمه کامل الزیارات صلی الله علیه و آله 480.
49-ترجمه کامل الزیارات صلی الله علیه و آله 489.
50-گلهای باغ محمدی صلی الله علیه و آله 125.
51-ترجمه کامل الزیارات صلی الله علیه و آله 494.
52-ترجمه کامل الزیارات صلی الله علیه و آله 499.
53-ترجمه کامل الزیارات صلی الله علیه و آله 500.
54-ترجمه کامل الزیارات صلی الله علیه و آله 503.
55-گل نغمه‌ها «دفتر سوم» صلی الله علیه و آله 143.
56-ترجمه کامل الزیارات صلی الله علیه و آله 504.
57-ترجمه کامل الزیارات صلی الله علیه و آله 505.
58-ترجمه کامل الزیارات صلی الله علیه و آله 522.
59-ترجمه کامل الزیارات صلی الله علیه و آله 538.
60-ترجمه کامل الزیارات صلی الله علیه و آله 541.
61-دیوان مقدّم صلی الله علیه و آله 301.
62-ترجمه کامل الزیارات صلی الله علیه و آله 542.
63-ترجمه کامل الزیارات صلی الله علیه و آله 543.
64-دیوان مقدم صلی الله علیه و آله 283.
65-ترجمه کامل الزیارات صلی الله علیه و آله 546.
66-ترجمه کامل الزیارات صلی الله علیه و آله 548.
67-ترجمه کامل الزیارات صلی الله علیه و آله 396.
68-ترجمه کامل الزیارات صلی الله علیه و آله 551.
69-گلچین گل نغمه صلی الله علیه و آله 47.

70-ترجمه کامل الزیارات صلی الله علیه و آله 553.
71-داستانهای شگفت.
72-پند تاریخ.
73-زندگانی عشق، 185، نقل دار السلام نوری، 2، صلی الله علیه و آله 138.
74-زندگانی عشق، 216، نقل از کامل الزیارات، 111.
75-ملاقات، /1/291.

داستان هائی از زمین کربلا

پیشگفتار

نویسنده:
ر – یوسفی اهداء به پیشگاه سرور و سالار شهیدان حضرت ابی عبدّاللّه الحسین علیه السلام مظلوم کربلا ... و تقدیم به روح پر فتوح مرحوم حضرت حجّة الاسلام و المسلمین حاج سید محمود موسوی هشترودی (ره) والد محترم حضرت حجّة الاسلام و المسلمین حاج سید طه موسوی هشترودی (حفظه اللّه) که حقّا در تدوین و چاپ این کتاب و آثار دیگر اینجانب زحمات وافری را متحمل گردیده‌اند، و با قلم مؤثّر و شیوای خویش کتابهای اینجانب را به مقدّمه ای زیبا مزین فرموده‌اند، امید است ثواب این کتاب و دعای خوانندگان محترم به روح بلند و ملکوتی والد محترم ایشان که حقیقتا عاشق ابی عبداللّه علیه السلام بوده است، برسد. همچنین بدینوسیله از جناب مستطاب حضرت حجّة الاسلام و المسلمین سید عبداللّه حسینی (حفظه اللّه) مدیریت محترم انتشارات مهدی یار که در چاپ و نشر کتب اینجانب زحمات شایانی کشیده‌اند، تشکّر و قدر دانی می گردد، و از خداوند منّان مسئلت دارم به ایشان توفیق روزافزون عنایت فرماید، که حقّا در نشر فرهنگ غنی اهل بیت علیه السلام تلاش مجدّانه ای را به انجام رسانیده‌اند. سعیکم مشکورا ر – یوسفی قم - صفر المظفر 1422

مقدمه

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم الحمد للّه ربّ العالمین و الصّلوة و السّلام علی اشرف الانبیاء و المرسلین و آله الطیبین الطاهرین
و لعنة اللّه علی اعدائهم اجمعین آمین یا ربّ العالمین. السّلام علیک یا اباعبداللّه علیه السلام - السّلام علیک یا ابن رسول اللّه صلی الله علیه و آله - السّلام علیک یا یا ابن امیر المؤمنین علیه السلام - السّلام علیک یا ابن فاطمة الزّهرا سلام الله علیها. سلام بر تو ای شهید، سلام بر تو ای مظلوم، سلام بر تو ای عطشان، سلام بر تو که پدر شهید، برادر شهید، عموی شهید، فرزند شهید و سید و سرور شهیدان مظلوم هستی. ای حسین جان وجود تو سرمایه اسلام و شهادت تو احیاگر اسلام عزیز است، حسین جان خاک تو توتیای چشم اؤلیاء است، و شفا بخش دردها و آلام دنیوی و اُخروی بشر است. چه می توان از تو گفت حال آنکه تو خود همه چیز هستی؟ !
و از ازل تا ابد باقی می مانی، و از آدم ابوالبشر علیه السلام تا خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله تو را زیارت کرده‌اند و بر مصائب تو گریستند. حسین جان، وجود ذیجود تو نجاتگر فرشتگان و آدمیان است، و هر که از درگاه خداوند رانده شد، به درگاه باعظمت تو پناهنده شد آزاد گردید، که تو آزادگر آنان و پناه بی پناهان می باشی. و رحمت و رأفت تو حتّی بر قاتلینت شامل می شود.
امّا کربلا - کربلا چیست؟
کربلا هم کرب است هم بلا، هم رافع کرب است هم دافع بلا، کربلا همان بهشت است، کربلا همان قیامت است، کربلا همان حساب و میزان است، کربلا کربلاست !!!
کرب یعنی گرفتاری، و مشقّت و بلا یعنی عذاب و عقاب. کربِ کربلا برای دشمنان اسلام و امامت و ولایت می باشد، چرا که آنان با بی اعتنائی (به زمین بهشت در روی زمین) کرب و گرفتاری برای خود آفریدند که بلای آخرت را به دنبال دارد. آنان فروختند آخرت و دنیای خویش را در کربلا، برای وعده و خیال های باطل و فاسد خود. چه کردند در کربلا؟ !
دیوان و ددان بخیال آنکه خدا و قرآن را از سر راه برمی دارند و آینه تمام نمای حق را می شکنند برای خود کرب و بلا ساختند، نمی دانستند که کرّوبیان در کربلا حاضرند و آنچه که به دشمنی با آن آمده‌اند دست خدا و صدای حق است. می خواستند حق را بکشند و کربلا درست کردند !!
آری آنان برای خود کرب و بلا ساختند حال آنکه کربلا، کرب و بلائی برای حسین علیه السلام نداشت !
بلکه رافع و دافع کرب و بلای حسین علیه السلام و شیعیان او می شد. با

نام آن زمین، با خاک آن زمین، با حرمت آن زمین اسلام و امّت مسلمان نجات می یافت!
در مجرّبترین اذکار و ادعیه ای که از معصوم علیه السلام وارد شده است، می فرماید:
که هر کس این ذکر را هفتاد مرتبه با اعتقاد و معرفت بخواند هر کرب و بلایی داشته باشد برطرف می شود:
یا کاشِفَ الکَربِ عَن وَجهِ الحُسَین، اِکشِف کَربی بِحَقِ اَخیکَ الحُسَین علیه السلام.
یعنی ای برطرف کننده کروب و مشکلات از روی حسین علیه السلام برطرف کن کرب و مشکل مرا به حقّ برادرت حسین علیه السلام.
آری حسین علیه السلام خود مشکل گشاست، و برای کربلای خود کاشف کربی آورده است، پس کربلا - کربی بر حسین علیه السلام و حسینیان ندارد. چون عبّاس علمدار قهرمان دارد، عبّاس علیه السلام کرب از وجود حسین علیه السلام بر می دارد، کرب از وجود اولاد حسین علیه السلام برمی دارد، کرب از شیعیان حسین علیه السلام بر می دارد. عبّاس علیه السلام قمر بنی هاشم باب الحوائج می شود، چون کرب کرّوبیان را می گشاید، نه تنها در کربلا، بلکه دستان مقطوع عبّاس علیه السلام در قیامت شفیع امّت حسین علیه السلام است که در دستان امّ الائمّه فاطمه زهرا سلام الله علیها خواهد بود.
پس کربلا کربی بر حسین علیه السلام ندارد.
امام حسین علیه السلام به سوی کربلا می آید به مانند ماهی که سالها از دریا به دور افتاده باشد، حسین علیه السلام را در کربلا نکشتند!
حسین علیه السلام را در (شام) کشته بودند!
آنجائی که ولایت و امامت را غصب کردند، حسین علیه السلام در کربلا زنده شد و از زندگی خویش اسلام را زنده کرد.
آن هنگام که وارد خاک کربلا شد و دید که دیگر مرکب حرکت نمی کند، مرکب را عوض کردند، و باز حرکت ننمود، تا سه مرتبه مرکب را عوض کردند، مرکب حرکت ننمود. و آنگاه فرمودند:
فرود آیید که این جا مقتل من و مدفن من و مردان من است و اینجا خیمه های ما را غارت می کنند و خون ما را می ریزند، که این خبر را از جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده ام!
ای زمین کربلا من ارمغان آورده‌ام
دُرّ کوچک اصغر شیرین زبان آورده‌ام
کربلا از روز اوّل کربلا بود، و خداوند سبحان زمین کربلا را حتّی بر زمین کعبه فضیلت داد، و قبل از حضرت سید الشّهداء علیه السلام انبیاء بسیاری به زیارت آن زمین مقدّس آمده بودند، و در روایات می باشد که قبل از

حسین فاطمه سلام الله علیها صدها پیغمبر و صدها فرزند پیغمبر در آنجا به شهادت رسیده و مدفون گردیده‌اند. کربلا، کربلاست!
چون حسین علیه السلام دارد، حسین علیه السلام کیست؟
حسین علیه السلام کسی است که در راه خدا کاری کرد که هیچ کس نکرده و نمی تواند بکند، مگر حسین در کربلا چه کرد؟
او در کربلا همه چیز را در عمل معنا کرد، ایمان را به تصویر کشید، یعنی کسی که بتواند در آن موقعیت قرار بگیرد. و تصمیم خود را عوض نکند، و مرحله به مرحله به علاقه او نسبت به خدا و کاری که انجام می دهد بیشتر شود، در ابتدا آن همه توهین و تحقیر، بعد ظلم و جسارت، و سخت تر از همه کشته شدن بهترین بنده گان خدا به دست شقی ترین مردم، داغ کشته شدن برادر و برادرزاده، فرزند رشید و فرزند شیرخوار، و همه خوبان که به یاری اسلام آمده‌اند، و دشوارتر از همه مصائبی که بر اهل بیت روا می شد، و حسین علیه السلام همه را می دانست!
آیا کسی می تواند حسین باشد و با آن همه کرب و بلا باز هم بگوید:
رِضا بِرِضائِک و تَسلیمَا لِاَمرِک لا الهَ غَیرک و لا مَعبُودَ سِواک!
پس کربلا همان بهشت است که هر کس بدان دست یافت رستگار و سعادت مند می شود.
با مطالعه و مرور در روایات مربوط به کربلا می توان به ارزش این زمین قدسی پی برد و برای آخرت ذخیره ای اندوخت. خدایا زیارت حسین علیه السلام و اولاد علیه السلام را در دنیا نصیب ما بگردان، و از شفاعت آن مقرّبین درگاهت ما و والدین ما و اولاد ما را بی نصیب مفرما،
آمین یا ربّ العالمین.
حوزه علمیه - قم المقدّسه. صفر المظفّر 1422
سید طه موسوی هشترودی

وجه تسمیه کربلا

بعضی گفته اند:
کربلا مشتق از کَربَله، بفتح کاف و باء موحده بر وزن عنفله، به معنی رخوت و نرمی است، یقال به کربله (ای رخوة فی قدمیه) به خاطر آنکه خاک کربلا نرم بود0 و یا از کربلا است به معنی «الخالص الزّکی یقال کَربَل الحِنطَة اِذا انقّاها فسمیت بذلک لان ارضها خالصة طیبة» و یا از کربل بر وزن جعفر است. و کربل نام علفی است که بسیار سرخ و برّاق می باشد زیرا که از آن علف در آن سرزمین بسیار بود.
البته کربلا مرکب است از دو کلمه کرب و بلا و به خاطر کثرت استعمال کربلا شده است. زیرا که روایت می باشد که بهترین اولاد پیغمبران در آنجا به شهادت می رسند و سر انور اکثر ایشان را در آن زمین با لب تشنه بریدند و ملائکه‌ها هزار سال قبل از شهادت سیدالشهداء - علیه آلاف التحیة و الثناء - آن مکان شریف را زیارت می کردند.
و قد قتل فیها قبل الحسین علیه السلام ماءئة نبی و ماءئة سبط و انّها تزفّ الی الجنة بطینها و شجرها و جمیع ما فیها کما تزفّ العروس الی ازواجها
ترجمه:
و قبل از امام حسین علیه السلام صد پیغمبر و صد نفر فرزند پیغمبر کشته شدند، در آنجا و آنها میروند به سوی بهشت و آنچه در بهشت است مانند آنکه عروس به سوی زوجش میرود و جمعی از پیامبران به آن مکان عبور نمودند و متذکّر مصیبت فرزند پیامبر آخرالزمان شده و بر هر یکی از آنها در قسمتی کرب و بلا وارد شده است. (1)

مرور سلمان (ره) به کربلا

روایت شده است، وقتی که جناب سلمان (ره) از جانب امیرالمؤمنین علیه السلام به حکومت مداین مأمور گردید، و عازم مدائن شد، آن عالی مقام با کاروانی همراه شد، و به درازگوشی سوار شده بود به منزل می رفتند. و قانون آن جناب بود که یک فرسخ راه را سوار الاغ میشد، و یک فرسخ راه را پیاده می رفت تا آن حیوان هم ناراحت نشود، و در میان اهل قافله قانونِ مراعات احوال حیوانِ مرکوب آن جناب معروف و معلوم شده بود.
در منزلی از منازل که نوبت سواری الاغ بود، آن جناب سوار شده و به قدر نیم فرسخ سوار بود، که ناگاه اهل قافله دیدند، آن جناب بی اختیار از الاغ مرکوب خود پیاده شد، و بی اختیار خود را به زمین انداخت و زمین را به آغوش کشید، و مانند ابر بهاری زار زار میگریست، اهل قافله متعجب شدند و به سوی ایشان متوجّه شدند.
ناگاه دیدند بعد از زمانی از آن زمین گریان و نالان برخاست و چند قدم راه رفت، باز خود را به زمین افکند، صدای گریه و ناله بلند کرد، زمانی با شدّت گریست، بعد از آن قدری رفته باز خود را به زمین افکند، با شدّت تمام صیحه و ضجّه زده، مانند زن ثکلی می گریست و می نالید تا این که برای اهل قافله معلوم شد که آن زمین، زمین کربلا است. (2)

مرحوم جنّت مکان حاج حسین نوری در دارالسلام خود نقل کرده است که در کتاب کلمه طیبه از مرحوم میرزا سید علی صاحب شرح کبیر که می فرماید:
من عصرهای پنجشنبه مواظبت داشتم به زیارت قبرهائی که در اطراف خیمه گاه است. شبی در عالم رؤیا دیدم که رفته‌ام به زیارت همان قبرها، ناگهان شنیدم هاتفی به زبان فارسی می گوید:
خوشا به حال کسی که در این زمین مقدس (کربلا) مدفون شود، اگر چه با هزاران گناه باشد از هول قیامت سالم می ماند، و هیهات که از هول قیامت سلامت باشد، کسی که در این زمین دفن نشود. (3)

کربلا خاکت دهد بوی بهشت
کربلا هستی تو چون کوی بهشت
کربلا خاکت معطّر از چه شد
بین گلها امتیازت از که شد
کربلا گو بوی عطرت از کجاست
عنبر و بوی عنبرت از کجاست
کربلا بوی خدائی میدهی
کی ز او بوی جدائی میدهی
کربلا جانم فدای بوی تو
کی شود رو آورم بر سوی تو
کربلا گشتی معلّی بعد از آن
برتر از عرش خدائی بعد از آن
کربلا من زنده از بوی توام
کربلا من عاشق روی توام
کربلا هر کس که یادت می کند
زائرت حق را زیارت میکند

خاک حسین در دست پیامبر صلی الله علیه و آله

در روایت اهل سنت و شیعه مستندا نقل شده است که ام سلمه همسر پیامبر صلی الله علیه و آله می گوید:
روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله مشغول استراحت بودند که دیدم امام حسین علیه السلام وارد شدند، و بر سینه پیامبر صلی الله علیه و آله نشستند، حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند:
مرحبا نور دیده ام، مرحبا میوه دلم، چون نشستن حسین علیه السلام بر سینه پیامبر صلی الله علیه و آله طولانی شد، پیش خودم گفتم !
که شاید پیامبر صلی الله علیه و آله ناراحت شوند، و جلو رفتم، تا حسین علیه السلام را بر دارم. حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند:
امّ سلمه تا وقتی که حسینم خودش می خواهد بگذار بر سینه‌ام بنشیند، و بدان که هر کس باندازه تار مویی حسینم را اذیت کند مانند آن است که مرا اذیت کرده است. امّ سلمه می گوید:
من از منزل خارج شدم، و وقتی باز گشتم به اتاق رسول خدا صلی الله علیه و آله دیدم پیامبر صلی الله علیه و آله گریه می کند، خیلی تعجّب کردم !
و عرض کردم یا رسول اللّه خداوند هیچگاه تو را نگریاند، چرا ناراحتید؟
ملاحظه کردم و دیدم حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله چیزی در دست دارد، و بدان مینگرد و می گرید. جلوتر رفتم و دیدم مشتی خاک در دست دارد. سؤال کردم یا رسول اللّه این چه خاکی است که تو را این همه ناراحت می کند.
رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند:
ای امّ سلمه الان جبرئیل بر من نازل شد و عرض کرد که این خاک از زمین کربلا است. و این خاک فرزند تو حسین علیه السلام است که در آنجا مدفون می شود.
یا امّ سلمه بگیر این خاک را و بگذار در شیشه ای، هر وقت که دیدی رنگ خاک به خون گرائید، آنوقت بدان که فرزندم حسین علیه السلام به شهادت رسیده است. امّ سلمه می گوید:
آن خاک را از رسول خدا صلی الله علیه و آله گرفتم که بوی عطر عجیبی میداد.
هنگامی که امام حسین علیه السلام به سوی کربلا سفر کردند، من نگران بودم و هر روز به آن خاک نظر می کردم، تا یک روز دیدم که تمام خاک تبدیل به خون شده است و فهمیدم که امام حسین علیه السلام به شهادت رسیده‌اند. لذا شروع کردم به ناله و شیون کردم و آن روز تا شب برای

حسین گریستم، آن روز هیچ غذا نخوردم تا شب فرا رسید، از شدّت ناراحتی و غصّه خوابم برد.
در عالم خواب رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم، که تشریف آوردند ولی سر و روی حضرت خاک آلود است!
و من شروع کردم به زدودن خاک و غبار از روی آن حضرت و عرض کردم یا رسول اللّه صلی الله علیه و آله من بفدای شما، این گرد و غبار کجاست که بر روی شما نشسته است. فرمود:
امّ سلمه الان حسینم را دفن کردم!. (4)

مناظره ای درباره سجده بر مهر و تربت امام حسین علیه السلام یکی از علمای اهل تسنّن که از فارغ التحصیلان دانشگاه «الازهر» مصر است به نام «شیخ محمد مرعی انطاکی» از اهالی سوریه، بر اثر تحقیقات دامنه دار به مذهب تشیع گرایید، و در کتابی به نام «لماذا اخترت مذهب الشّیعه» علل گرایش خود را با ذکر مدارک متقن ذکر نموده است، در اینجا به یکی از مناظرات او با دانشمندان اهل تسنّن پیرامون سجده بر مهری که از تربت حسینی است. توجّه کنید:
محمد مرعی در خانه‌اش بود، چند نفر از دانشمندان اهل تسنّن که بعضی از آنها از دوستان سابق او در دانشگاه الازهر بودند، به دیدار او آمدند و در آن دیدار، بحث و گفتگوی زیر رخ داد:
دانشمندان:
شیعیان بر تربت حسینی سجده می کنند، آنها به همین علّت که بر مهر تربت حسینی سجده می کنند، مشرک هستند. محمد مرعی:
سجده بر تربت، شرک نیست؛ زیرا شیعیان بر تربت برای خدا، سجده می کنند، نه اینکه برای تربت سجده کنند، اگر به پندار شما به فرض محال، در درون تربت چیزی وجود دارد، و شیعیان به خاطر آن چیز، آن را سجده کنند، نه اینکه بر آن سجده نمایند، البته چنین فرضی، شرک است، ولی شیعیان برای معبود خود که خدا باشد سجده می کنند، نهایت اینکه هنگام سجده برای خدا، پیشانی را بر تربت می گذارند. به عبارت روشنتر:
حقیقت سجده، نهایت خضوع در برابر خدا است، نه در برابر مهر تربت.
یکی از حاضران (به نام حمید):
احسن بر تو که تجزیه و تحلیل زیبایی نمودی، ولی این سؤال برای ما باقی می ماند که چرا شما شیعیان، اصرار دارید که بر تربت حسینی سجده نمایید؟
چرا بر سایر چیزها سجده نمی کنید؟
همان گونه که بر تربت سجده می کنید؟
محمّد مرعی:
اینکه ما بر خاک سجده می کنیم، بر اساس حدیثی است که مورد اتفاق همه فرقه های اسلامی است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:
«جُعِلَتْ لِی الاَرضُ مَسْجِداً وَ طَهُوراً»:
«زمین برای من سجده گاه و پاکیزه قرار داده شده است».
بنا بر این به اتّفاق همه مسلمین، سجده بر خاک خالص، جایز است، از این رو ما بر خاک سجده می کنیم.

حمید:
چگونه مسلمانان بر این امر اتّفاق نظر دارند؟
محمد مرعی:
هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکّه به مدینه هجرت کرد، در همان آغاز، به ساختن مسجد دستور داد،
آیا این مسجد فرش داشت؟
حمید:
نه، فرش نداشت.
محمّد مرعی:
پس پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمانان بر چه چیزی سجده می کردند؟
حمید:
بر زمینی که از خاک، فرش شده بود، سجده می کردند؟
محمّد مرعی:
بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله، مسلمانان در عصر خلافت ابوبکر و عمر و عثمان بر چه سجده می کردند؟
آیا مسجد فرش داشت؟
حمید:
نه، فرش نداشت، آنها نیز بر خاک زمین مسجد سجده می نمودند.
محمّد مرعی:
بنا بر این به اعتراف شما، پیامبر صلی الله علیه و آله در همه نمازهای خود بر زمین سجده کرده است، همچنین مسلمانان در عصر او و در عصر بعد از او، روی این اساس، قطعاً سجده بر خاک، صحیح است.
حمید:
اشکال من این است که شیعیان، تنها بر خاک، سجده می کنند، آن هم خاکی که از زمینی گرفته و به صورت مهر در آورده، آن را در جیب خود می نهند و بر آن سجده می نمایند.
محمد مرعی:
اوّلاً؛ به عقیده شیعه، سجده بر هر گونه زمین، خواه سنگ فرش باشد و خواه زمین خاکی باشد، جایز است.
ثانیا؛ نظر به اینکه شرط است محل سجده پاک باشد، پس سجده بر زمین نجس یا خاک آلود جایز نیست، از این رو قطعه ای از گِل خشکیده (به نام مهر) را که از خاک پاک تهیه شده، با خود حمل می کنند، تا در نماز بر خاکی که مطمئناً پاک و تمیز است سجده کنند، با علم به اینکه آنها سجده بر خاک زمین را که نجس بودن آن را نمی دانند، جایز می دانند.
حمید:

اگر منظور شیعه، سجده بر خاک پاک خالص است چرا مقداری از خاک را حمل نمی کنند، بلکه «مُهر» حمل می کنند؟
محمد مرعی:
نظر به اینکه حمل خاک موجب خاک آلودگی لباس می شود، از این رو خاک را در هر جا بگذارند طبعاً دست و لباس، خاک آلود می شود، شیعیان همان خاک را با آب می آمیزند و گل می کنند و سپس همان گل در قالب زیبا، خشک می شود و به صورت مهر در می آید، که دیگر حمل آن، زحمت نیست و موجب خاک آلودگی لباس و دست نخواهد شد. حمید:
چرا شما بر غیر خاک، مانند حصیر
و قالی و زیلو و ... سجده نمی کنید؟
محمد مرعی:
گفتیم غرض از سجده، نهایت خضوع در برابر خدا است، اینک می گوییم، سجده بر خاک، خواه خشکیده (مهر) و خواه نرم، دلالت بیشتری بر خضوع در برابر خدا دارد؛ زیرا خاک، ناچیزترین اشیا است، و ما بالاترین عضو بدن خود (یعنی پیشانی) را بر پایین ترین چیز (خاک) در حال سجده می نهیم، تا با خضوع بیشتر، خدا را عبادت کنیم، از این رو، مستحب است که جای سجده پایینتر از جای دستها و پاها باشد، تا بیانگر خضوع بیشتر گردد، و همچنین مستحب است در سجده، سر بینی خاک آلود شود، تا دلالت بیشتر برای خضوع داشته باشد، بنابراین، سجده بر قطعه ای از خاک خشکیده (مهر)، بهتر از سجده بر سایر اشیایی است که سجده بر آن روا است، چرا که اگر انسان در سجده، پیشانی خود را بر روی سجّاده گران قیمت یا بر قطعه طلا و نقره و امثال آنها و یا بر قالی و لباس گرانبها بگذارد، از تواضع و خضوعش، کاسته می شود، و چه بسا هیچ گونه دلالتی بر کوچکی بنده در برابر خدا نداشته باشد.
با این توضیح:
آیا کسی که سجده بر خاک خشکیده (مهر) می کند تا تواضع و خضوعش در پیشگاه خدا، رساتر باشد، مشرک و کافر خواهد بود؟
ولی سجده بر چیزی (مانند قالی و سنگ مرمر و ...) که مخالف تواضع است، تقرّب به خدا است؟ !، هر کس چنین تصوّر کند، تصوّر باطل و بی اساسی نموده است. حمید:
پس این کلمات چیست که بر روی مهرهایی که شیعه بر آنها سجده می کنند، نوشته شده است؟
محمد مرعی:
اوّلاً؛ همه تربتها دارای نوشته نیست، بلکه بسیاری از آنها بدون نوشته است.
ثانیاً؛ در بعضی از آنها نوشته شده که:

«سُبْحانَ رَبِی الاَعْلی وَ بِحَمْدِهِ» که اشاره ای به ذکر سجده است،
و در بعضی نوشته شده که این تربت از زمین کربلا گرفته شده، تو را به خدا سوگند آیا این نوشته ها، موجب شرک است؟
و آیا این نوشته ها، تربت را از خاکی که سجده بر آن صحیح می باشد، خارج می کند؟
حمید:
نه، هرگز موجب شرک و عدم جواز سجده بر آن نیست، ولی یک سؤال دیگر دارم و آن اینکه در تربت زمین کربلا، چه خصوصیتی وجود دارد، که بسیاری از شیعیان مقید هستند تا بر تربت حسینی، سجده کنند؟
محمد مرعی:
رازش این است که در روایات ما از امامان اهلبیت علیهم السلام نقل شده که:
ارزش سجده بر تربت امام حسین علیه السلام بر تربت های دیگر بیشتر است.
امام صادق علیه السلام فرمود:
«اَلسُّجُودُ عَلی تُرْبَةِ الْحُسَینِ یخْرِقُ الْحُجُبَ السَّبْعِ»:
«سجده بر تربت حسین علیه السلام حجابهای هفتگانه را می شکافد» (5)
یعنی موجب قبولی نماز، و صعود آن به سوی آسمان می گردد.
نیز روایت شده که:
«آن حضرت فقط بر تربت حسین علیه السلام سجده می کرد، به خاطر تذلّل و کوچکی در برای خدای بزرگ». (6) بنابراین، تربت حسین علیه السلام دارای یک نوع برتری است که در تربتهای دیگر، آن برتری نیست.
حمید:
آیا نماز بر تربت حسین علیه السلام موجب قبول شدن نماز در پیشگاه خدا می شود، هر چند باطل باشد؟
محمد مرعی:
مذهب شیعه می گوید:
نمازی که فاقد یکی از شرایط صحّت نماز باشد، باطل است و قبول نخواهد شد، ولی نمازی که دارای همه شرائط صحّت است، اگر در سجده‌اش بر تربت امام حسین علیه السلام سجده گردد، قبول می شود و موجب ارزش و ثواب بیشتر خواهد شد.
حمید:
آیا زمین کربلا از همه زمینها، حتی از زمین مکّه و مدینه برتر است، تا گفته شود که نماز بر تربت حسین علیه السلام بر نماز بر همه تربت ها برتر می باشد؟
محمّد مرعی:

چه مانعی دارد که چنین خصوصیتی را خداوند در تربت زمین کربلا قرار داده باشد.
حمید:
زمین مکّه که همواره از زمان آدم علیه السلام تا کنون، جایگاه کعبه است، و زمین مدینه که جسد مطهّر پیامبر صلی الله علیه و آله را در بر گرفته است، آیا مقامی کمتر از مقام زمین کربلا دارند؟
این عجیب است، آیا حسین علیه السلام بهتر از جدّش پیامبر صلی الله علیه و آله است؟
محمد مرعی:
نه، هرگز؛ بلکه عظمت و شرافت حسین علیه السلام به خاطر عظمت مقام و شرافت رسول خدا صلی الله علیه و آله است، ولی راز این که خاک کربلا برتری یافته این است که امام حسین علیه السلام در آن سرزمین در راه دین جدّش به شهادت رسیده است، مقام حسین علیه السلام جزئی از مقام رسالت است، ولی نظر به اینکه آن حضرت و بستگان و یارانش، در راه خدا و برپا داری اسلام، و استواری ارکان دین، و حفظ آن از بازیچه هوسبازان، جانبازی کرده و به شهادت رسیده‌اند، خداوند متعال به خاطر آن، سه ویژگی به امام حسین علیه السلام داده است:
1 - دعا در زیر قبّه مرقد شریفش به استجابت می رسد.
2 - امامان، از نسل او هستند.
3 - و در تربت او، شفا هست.
آیا اعطای چنین خصوصیتی به تربت حسین علیه السلام اشکالی دارد؟
و آیا معنی اینکه بگوییم زمین کربلا از زمین مدینه برتری دارد، این است که بگوییم امام حسین علیه السلام بر پیامبر صلی الله علیه و آله برتری دارد، تا شما به ما اشکال کنید؟!
بلکه مطلب به عکس است، بنابراین، احترام به تربت امام حسین علیه السلام احترام به حسین علیه السلام است و احترام به او، احترام به خدا، و جدّ امام حسین علیه السلام یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله است.
وقتی که سخن به اینجا رسید، یکی از حاضران که قانع شده بود، در حالی که شادمان بود برخاست و بسیار سخن مرا ستود و از من تمجید کرد و کتابهای شیعه را از من درخواست نمود و به من گفت:
گفتار تو بسیار بجا و شایسته است، من خیال می کردم که شیعیان، حسین علیه السلام را برتر از رسول خدا صلی الله علیه و آله می دانند، اکنون حقیقت را دریافتم، و از بیانات زیبا و گویای شما سپاسگزارم، از این پس خودم مهری از تربت کربلا را همراه خود بر می دارم و بر آن نماز می خوانم. (7)

هَرْثَمَة می گوید:
چون از جنگ صفین همراه علی علیه السلام برگشتیم، آن حضرت وارد کربلا شد. و در آن سرزمین نماز خواند. آن گاه مشتی از خاک کربلا برداشت و آنرا بوئید سپس فرمود:
وَاهاً لَکِ یا تُرْبَة لَیحْشَرَنَّ مِنْکِ قَوْمٌ یدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِغَیرِ حِسَاب
آه ای خاک!
حقّا که از تو مردمانی برانگیخته شوند که بدون حساب داخل بهشت گردند.
وقتی هَرْثَمَة به نزد همسرش که از شیعیان علی علیه السلام بود بازگشت ماجرائی را که در کربلا پیش آمده بود برای وی نقل کرد، و با تعجب پرسید:
این قضّیه را علی علیه السلام از کجا و چگونه می داند؟
هَرْثَمَة می گوید:
مدتی از ماجرا گذشت. آن روز که عبیدالله بن زیاد لشگر بجنگ امام حسین علیه السلام فرستاد، من هم در آن لشگر بودم. هنگامی که به سرزمین کربلا رسیدم ناگهان همان مکانی را که علی علیه السلام در آنجا نماز خواند و از خاک آن برداشت و بویید دیدم، و شناختم و سخنان علی علیه السلام به یادم افتاد. لذا از آمدنم پشیمان شده، اسب خود را سوار شدم و به محضر امام حسین علیه السلام رسیدم، و بر آن حضرت سلام کردم و آنچه راکه در آن محل از پدرش علی علیه السلام شنیده بودم، برایش نقل کردم
امام حسین علیه السلام فرمود:
آیا به کمک ما آمده ای یا به جنگ ما؟
گفتم:
ای فرزند رسول خدا!
من به یاری شما آمده‌ام نه به جنگ شما!
امّا زن و بچّه‌ام را گذارده‌ام و از جانب ابن زیاد برایشان بیمناکم.
امام حسین علیه السلام این سخن را که شنید فرمود:
حال که چنین است از این سرزمین بگریز که قتلگاه ما را نبینی و صدای ما را نشنوی.
به خدا سوگند! هر کس امروز صدای مظلومیت ما را بشنود و به یاری ما نشتابد، داخل آتش جهنّم خواهد شد. (8)

آخوند ملا محمّد کاظم هزارجریبی (رضوان الله علیه) فرمود:
شنیدم از آقا میرزا محمّد شهرستانی که عالم جلیل القدری بود که بر جنازه سید بحرالعلوم نماز خواند فرمود:
من در اوایل جوانی مجاورت زمین کربلا را اختیار کرده بودم رفیقی داشتم صالح و متقی، مجاور نجف اشرف بود، از اهل خاتون آباد، اسمش حاج حسن علی بود مکرر مرا تکلیف می کرد به نجف بروم و در آنجا مجاورت نمائیم، زیرا در کربلا قساوت می آورد و مجاورت در نجف به مراتب بهتر است، تا شبی خواب دیدم در رواق حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می باشم و همان رفیقمان حاج حسن علی هم آنجا بود و بر من مجاورت کربلا را باز انکار می کرد.
ناگاه دیدم آقا امام زمان - (عجل اللّه فرجه الشریف) - در رواق تشریف دارند حاج حسن علی خدمت آن حضرت عرض کرد:
یابن رسول اللّه، شما اینجا تشریف دارید و مردم به زیارت شما، به سامرا می آیند. فرمود:
آنجا هم هستم، پس بدست مبارک اشاره کرد به سوی ضریح و فرمود:
«بحقّ امیرالمؤمنین لا یقوّدون احد امن کربلا الی جهنّم»
یعنی:
به امیرالمومنین قسم که هیچ کس را از کربلا به سوی جهنّم نمی برند
سپس فرمود:
به شرط این که شبی را در آنجا مانده باشد من گمان کردم، مقصود حضرت از بیتوته یعنی مشغول عبادت باشد.
من عرض کردم:
ما شبها را می خوابیم تا هنگام طلوع آفتاب فرمود:
اگر چه خوابیده باشد تا هنگام طلوع آفتاب به این جهت من هم مجاورت زمین کربلا را اختیار کردم. (9)

تابوت مرد عاصی و غبار کربلا

مرحوم تاج الدّین حسن سلطان محمد(رضوان اللّه تعالی علیه) در کتاب خود مینویسد:
در بغداد مرد فاسقی بود که هنگام احتضار وصیت کرده بود که مرا ببرید نجف اشرف دفن کنید شاید خداوند مرا بیامرزد و به خاطر حضرت امیر المومنین علیه السلام ببخشد. چون وفات کرد قوم و خویشان او حسب الوصیة او را غسل داده و کفن نمودند و در تابوتی گذاردند و به سوی نجف حمل کردند.
شب حضرت امیر علیه السلام به خواب بعضی از خدّام حرم خود آمدند، و فرمودند:
فردا صبح نعش یک فاسق را از بغداد می آورند که در زمین نجف دفن کنند، بروید و مانع این کار شوید!
و نگذارید او را در جوار من دفن کنند. فردا که شد خدّام حرم مطهّر یکدیگر را خبر کردند، رفتند و در بیرون دروازه نجف ایستادند، که نگذارند که نعش آن فاسق را وارد کنند، هر قدر انتظار کشیدند کسی را نیاوردند.
شب بعد باز در خواب دیدند حضرت امیر علیه السلام را که فرمود:
آن مرد فاسق را که شب گذشته گفتم نگذارید وارد شوند فردا میآیند، بروید و به استقبال او، و او را با عزّت و احترام تمام بیاورید و در بهترین جاها دفن کنید. گفتند:
آقا شب قبل فرمودید نگذارید و حالا میفرمائید بهترین جا دفن شود!؟
حضرت فرمود:
آنهایی که نعش را می آوردند، شب گذشته راه را گم کردند، و عبورشان به زمین کربلا افتاد، باد وزید خاک و غبار زمین کربلا را در تابوت او ریخته از برکت خاک کربلا و احترام فرزندم حسین علیه السلام خداوند از جمیع تقصیرات او گذشت او را آمرزید و رحمت خود را شامل حالش گردانیده است. (10)

سرزمین کربلا گنجینه اسرار دارد
اندر آن دار الشفا مکنونه احرار دارد
آن قمر باشد حسین و دور او اصحاب و یاران
و آن نگین باشد علی دردانه اسرار دارد
کربلا شد لاله زار و بوستان آل طه
اشک چشم شیعیانش راه بر گلزار دارد
راه و رسمش تا قیامت رهنمای شیعیان شد
کربلاهایش در ایران غنچه بی خار دارد

عن الصّادق علیه السلام انّ ارض الکعبة قال مَن مِثلی و قد بنی بیت اللّه علی ظهری یاتینی النّاس من کل فجّ عمیق و جعلت حرم اللّه و امنه، فاوحی اللّه الیها کفّی و قرّی ما فضل ما فضّلت به فیها اعطیت ارض کربلا الّا بمنزلة الّا برّة غمت فی البحر فحملت من مأ البحر و لولا تربة الحسین علیه السلام ما فضّلتک و لولا ما ضمّنة کربلا لما خلقتک و لا خلقت الذّی افتخرت به فقری و استقرّی و کونی دنیا متواضعا ذلیلا مهیمنا غیر مستنکف و لا مستکبر لارض کربلا والّا مسخنده و هویت بک فی نار جهنّم. ترجمه:
امام صادق علیه السلام فرمودند:
مکه سخن گفت به کرامت های خداوند تفاخر نمود و گفت:
کیست مانند من و حال آنکه خانه خدا روی من بنا شده و مردم از اطراف به جانب من می آیند، چون مکّه تفاخر نمود وحی شد، که ای مکّه بجای خود باش، نیست فضل خانه که سبب فضل تو است در جنب فضل کربلا، مگر به مانند سوزنی که در دریا فرو برند، پس چه اندازه آب از دریا برمیدارد، و اگر خاک کربلا نبود تو را فضیلت نمی دادم، و اگر آن شخص (امام حسین علیه السلام) که در آنجا مدفون است نبود نه تو را و نه خانه را خلق می کردم پس بجای خود باش و تواضع و خشوع نما، و تکبّر مکن بر کربلا و الّا تو را به جهنّم خواهم انداخت. (11)
و قال علی بن الحسین علیه السلام اتّخذ اللّه ارض کربلا حرما قبل ان یتّخذ مکّة حرما باربعة عشرین الف عام و انّها تزهر لاهل الجنّة کالکوکب الدّری. (12)
امام سجّاد علیه السلام فرمودند:
خداوند زمین کربلا را حرم قرار داد 24 هزار سال قبل از آنکه مکّه را حرم قرار دهد، و آن زمین میدرخشد بر
ای مردم بهشت مانند ستاره درخشان. و عن ابی جعفر علیه السلام قال خلق اللّه کربلا قبل ان یخلق الکعبة باربعة عشرین الف عام و قدّسها و بارک علیها فما زالت قبل ان یخلق اللّه الخلق مقدّسة و مبارکة و لا تزال کذلک و جعلها اللّه افضل الارض فی الجنّة. و امام باقر علیه السلام می فرماید:
خداوند کربلا را خلق کرد 24 هزار سال قبل از آنکه کعبه را خلق نماید و آن زمین را مقدس نمود و برکت داد و قبل از آن خلق ننموده بود مقدّسی و مبارکی مانند آن زمین و خداوند زمین کربلا را در بهشت افضل زمینها قرار داده است. (13)
هر آن کس عارف حقّ شد بسر شور و نوا دارد

هر آن دل پر ز ایمان شد هوای کربلا دارد
شنیدی کربلا، امّا ندیدی اصل معنا را
هر آن کس دید آنرا صد هزاران مدّعا دارد
بیا بین از شمیم درگهش جانها شود زنده
بهر صبحی به از جنّت نسیم جان فزا دارد
گلستان علی در کربلا گشته خزان یکسر
که بهر دیدنش دلها همه شوق لقا دارد
بیا در کربلا بنگر، جلال شاه مظلومان
ببین این بارگه بی شک تجلّی خدا دارد
با گر آرزو داری، تهی کن عقده دل را
نگر آن شه به زوّارش چه سان مهر و وفا دارد
چه گوئیم ای عزیزان از مزار زاده زهرا
که خاکش برتری بر کعبه و ارض و سماء دارد

غبار کربلا مانع آتش

فاضل کامل سید الواعظین مرحوم سید محمود امامی اصفهانی (رحمة اللّه علیه) نقل نموده اند:
یکی از خلفای بنی مروان اولاد دار نمی شد به مقتضای عقیده فاسد خود نذر کرد که اگر خدا پسری به او بدهد، او را بر سر راه زوّارهای حضرت سید الشهدأ علیه السلام بفرستد، و آنها را به قتل برساند. اتفاقا بعد از مدّتی خداوند پسری به او عطاء می نماید، تا اینکه بزرگ میشود و به او وصیت می کند که باید بروی سر راه زوّارهای حسین علیه السلام و آنها را به قتل برسانی. پسر شبی در خواب دید قیامت است و ملائکه غلاظ و شداد جمعی را می برند به سوی جهنّم، تا یک شخص را آوردند بکشند به سوی آتش، رسول خدا صلی الله علیه و آله به ملائک فرمود:
اگر چه این مرد گناه کار است لیکن شما نمی توانید او را به جهنّم ببرید زیرا روزی به زمین کربلا می گذشت غباری از آن زمین بر بدن او نشسته است. عرض کردند:
غبار را از او می شوئیم، حضرت فرمود:
غبار را میشوئید امّا چشم او که به بقعه و بارگاه فرزندم حسین علیه السلام افتاده نمی شود که بشوئید.
پس ملائکه عذاب او را رها کردند و ملائکه رحمت آمدند و او را به بهشت بردند. آن پسر از خواب بیدار شد و از قصد فاسد خود بر گشت و توبه نمود و فورا به زیارت آن حضرت رفت و زوار را حرمت و نوازش می کرد. (14)

روایت شده که:
روزی دو نفر از محبّان، یکی از زیارت خراسان و دیگری از زیارت کربلا به شهر سرمن رای (سامرّا) وارد می شدند پس احوالات را به خدمت امام حسن عسگری علیه السلام معروض داشتند آن حضرت، آن دو را پیشواز کردند، امّا در وقت مراجعت آن حضرت پیاده تشریف می آوردند، یکی از اصحاب عرض کرد:
یابن رسول اللّه اسب سواری موجود است چرا سوار نمی شوید، فرمودند: به خود گوارا نمی بینم که دوستان و محبّان ما پیاده باشند و من سوار شوم، پس با همان حال با آن دو نفر به خانه ایشان تشریف آوردند. آن حضرت به ایشان نظر مبارک می کرد و می گریست به حدّی که عرض کردند:
یابن رسول اللّه سبب گریه شما چیست؟
فرمودند:
سبب گریه من این دو نفر زائر هستند، وقتی به زائر خراسان نظر میکنم جدّم امام رضا علیه السلام به خاطرم می آید که در ولایت غریب، بی کس و تنها به او زهر دادند و جگر مبارکش را پاره پاره نمودند و احدی نبود تا او را یاری و دلداری نماید. و وقتی به این زائر می نگرم به خاطرم میرسد که جدّم سیدالشهداء علیه السلام که در روز عاشورا با لب تشنه و جگر سوخته و بی کس و تنها در میان اهل ظلم و جفا با بدن پاره پاره بر روی خاک و ریگهای کربلا افتاده بود و در میان اهل ظلم کسی نبود که یاری اش کند پس هر کس که یاری و اعانت زوّار ما را کند گویا ما را اعانت و یاری کرده است. (15)

ورود امام حسین علیه السلام به کربلا

در مورد ورود حضرت سیدالشهداء ابی عبداللّه الحسین علیه السلام به سرزمین کربلا اختلاف است ولی اصحّ تواریخ در مورد ورود آن حضرت به این سرزمین پر بلا روز دوم محرم الحرام سال 61 هجری می باشد طبق روایت صحیح زمانی که حضرت به آن زمین رسیده، پرسیدند این سرزمین چه نام دارد؟
جواب دادند قادسیه، حضرت دوباره پرسیدند!
آیا نام دیگری دارد؟
عرض کردند نینوا!
حضرت باز فرمودند!
آیا نام دیگری دارد؟
عرض کردند!
به این سرزمین طَفّ نیز میگویند، دو باره فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند:
دیگر چه نام دارد؟
عرض کردند:
آری!
این سرزمین را کربلا نیز می گویند. چون حضرت نام کربلا را شنیدند، فرمودند:
اللهمّ انّی اعوذ بِکَ مِنَ الکَربِ و البَلا
یعنی خدا یا پناه می برم بر خودت از همه مشکلات و بلاها. و نیز فرمودند:
ههنا مَناخُ رِکابِنا و مَحَطُّ رِحالِنا و مقتَلُ رجالِنا وَ مَسفَکُ دِمائِنَّا ...
بعد از آن فرمود:
این موضع کرب و بلا و محل محنت و عنا است، فرود آیید که این جا منزل و محل خیمه های ماست و این زمین جای ریختن خون ما است و در این جاست که قبرهای ما واقع میشود.
و فرمودند:
رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا از اینها خبر داده است. و در آن جا فرود آمدند. امّا همان زمان لشکر دشمن نیز در همان مکان اردو زد و چون روز دیگر شد چهار هزار لشگر دشمن در آن زمین پر بلا منزل کردند، (16) قربان مظلومیتت یا ابا عبداللّه الحسین علیه السلام. الا لعنة اللّه علی القوم الظالمین

در زمان حضرت صادق علیه السلام زن زانیه ای بود که هر وقتی بچه ای از طریق نا مشروع می زائید به تنور می انداخت. و آنها را می سوزاند، تا این که اجلش رسید و مرد. اقربا و خویشان او زن را غسل و کفن کردند و نماز برایش خواندند و به خاکش سپردند، ولی یک وقت متوجّه شدند زمین جنازه این زن بد کاره را قبول نمی کند و به بیرون انداخت، آن عده که در جریان دفن این زن بد کاره شرکت داشتند احساس کردند شاید اشکال از زمین و خاک باشد جنازه را در جای دیگری دفن کردند، دوباره صحنه قبل تکرار شد، یعنی زمین جسد را نپذیرفت و این عمل تا سه مرتبه تکرار شد. مادرش متعجب شد آمد محضر مقدّس آقا امام صادق علیه السلام و گفت: ای فرزند پیامبر به فریادم برس ... و جریان را برای حضرت بازگو کرد و متمسک و ملتجی به حضرت گردید، وجود مقدّس آقا امام صادق علیه السلام وقتی جریان را از زبان مادرش شنید متوجّه شد کار آن زن زنا و سوزاندن بچه های حرام زاده بود، فرمود:
هیچ مخلوقی حقّ ندارد مخلوق دیگر را بسوزاند، و سوزاندن به آتش فقط به دست خالق است. مادر آن زن بد کاره به امام عرض کرد:
حالا چه کنم.
حضرت فرمود:
مقداری از تربت جدّم سیدالشهداء ابی عبداللّه الحسین علیه السلام را همراه جنازه‌اش در قبر بگذارید زیرا تربت جدّم حسین علیه السلام مشکل گشای همه امور است مادر زن زانیه مقداری تربت کربلا تهیه نمود و همراه جنازه گذاشت، و دیگر تکرار نشد. (17)

حضرت نوح و کربلا

در کتاب شریف المشاهد شیخ شبستری (ره) روایت کرده که:
چون حضرت نوح علیه السلام کشتی را بنا نمود و صد هزار مسمار به کشتی زد تا اینکه پنج مسمار ماند حضرت نوح علیه السلام یکی از آن پنج مسمار را برداشت.
فاَشرَقَ بِیدِهِ وَ اَضاءَ کَما یضئ الکَواکِبَ الدُّریه فی اُفُق السَّماء.
پس آن مسمار در دست نوح روشن شد چنانکه ستاره رخشان در افق آسمان درخشنده می شود.
فتحیر نوح فانطق الله المسمار بلسان طلق ذلق فقال انا باسم خیر الانبیاء محمّد بن عبّداللّه (صلی الله علیه و آله)
پس نوح از درخشندگی مسمار حیران شد و خداوند عالم مسمار را به نطق و تکلم آورد با زبان گشاده و فصیح عرض کرد:
که یا نوح من بر اسم نامی خاتم انبیاء محمَّد بن عبدالله مقرَّر شده‌ام و درخشندگی من از برکت اسم آن بزرگوار است.
پس جبرئیل نازل شد و حضرت نوح علیه السلام از جبرئیل سؤال کرد یا جبرئیل این چه مسماری است که من هرگز مثل او را در درخشندگی ندیده ام. جبرئیل گفت:
این مسمار بر اسم حضرت رسو ل اللّه صلی الله علیه و آله است پس حضرت نوح (علی نبیینا و آله و علیه السلام) سه مسمار دیگر از آنها را برداشت و هر یک را به طرفی از کشتی زد، و هر یک در درخشندگی مثل سابق بودند، چون نوبت مسمار پنجم رسید حضرت نوح علیه السلام آن را برداشت و دید فَزَهر و انارَ و اَ ظهَر النِداوة پس درخشان و منوّر گردید، در دستش، و رطوبت سرخی از آن مسمار ظاهر شد، حضرت نوح علیه السلام متعجّب ماند از جبرئیل سؤال کرد!
جبرئیل عرض کرد:
که این مسمار پنجم مسمار حسین علیه السلام است و به نام اوست، آنرا به جانب مسمار پدرش بزن،
حضرت نوح پرسید که این چه رطوبت است که از این مسمار ظاهر می شود؟
جبرئیل عرض کرد:
که این خون است و احوالات و وقایع کربلا را به حضرت نوح علیه السلام بیان کرد و حضرت نوح علیه السلام گریست و بر قاتلین آن حضرت لعن نمود. (18)

حضرت آدم و کربلا

در مصیبت حضرت سید الشهداء علیه السلام بنا بر روایات مختلف آنچه به چشم دیده، و دیده نمی شود گریسته‌اند. در جریان هبوط حضرت آدم علیه السلام می باشد که آن حضرت پس از ترک اولی که در بهشت انجام داد از بهشت رانده و بر زمین فرستاده شد، محل هبوط آدم علیه السلام در مکّه معظّمه بوده است و در روایات می باشد که حضرت آدم علیه السلام به خاطر آن گناه یا ترک اولی بسیار گریست و از گناه خود توبه کرد.
و همچنین مفارقت از همسرش حوّا نیز به غصّه او افزوده بود، بنا بر این حضرت آدم علیه السلام بر روی زمین حرکت کرد و بیابانها و دشتها را زیر پا گذاشت تا گذار حضرت آدم علیه السلام به سرزمین کربلای پر بلا افتاد، کدام کربلا آن کربلایی که تا حضرت سیدالشهداء به آن سرزمین وارد شد و دیگر مرکب او حرکت ننمود بنا بر روایات سه مرکب عوض کردند ولی مرکب حرکت ننمود. خلاصه آنکه حضرت آدم وقتی به آن سرزمین رسید، ملاحظه کرد که گرد غم و غبار، ناراحتی وهمّ و غم در وجودش پدیدار شد و قلبش به تنگ آمد، تا رسید به آنجایی که شمع فروزان پیامبر صلی الله علیه و آله خاموش گشته بود، یعنی تا به قتلگاه حضرت سید الشهداء علیه السلام رسید، قدمش به سنگی برخورد کرد و افتاد - و بر اثر اصابت سرش به زمین - خون از سر حضرت آدم جاری شد، حضرت آدم علیه السلام ناراحت شد و سر به آسمان برداشت که، بار الها آیا گناه تازه ای مرتکب شده‌ام که مرا اینگونه مجازات می کنی؟
خدایا من تمام عالم را گشتم و چنین بلائی بر سرم وارد نشد، حال آنکه در اینجا چنین عقوبت می شوم!
از جانب پروردگار عالم ندا آمد که ای آدم از جانب تو گناهی سر نزده است لکن این همانجایی است که:
یقتل فی هذه الارض ولدک الحسین علیه السلام ظلما یعنی این همان جایی است که فرزندت حسین علیه السلام بر اثر ظلم شهید می شود، و خداوند روضه سید الشهداء را خواند و حضرت آدم علیه السلام بر مصائب آن حضرت گریست، قربان مظلومیتت حسین جان که آدم با یک سر شکستن آنگونه به خدا شکایت می کند، حال آنکه تو با آن همه مصیبت می فرمایی:
رضا بقضائک و تسلیما لامرک لا اله غیرک و لا معبود سواک حضرت آدم عرض کرد:
خدایا آن حسین که در این جا شهید می شود، ایکون نبیا؟
پیامبر می باشد؟
وحی نازل شد که ای آدم او پیامبر نیست، لکن نوه پیامبر آخرالزمان و

فرزند دختر آن پیامبر صلی الله علیه و آله فاطمه زهرا می باشد.
پس با رهنمایی جبرئیل چهار مرتبه بر قاتلین حضرت سید الشهداء علیه السلام لعن فرمودند. (19)

حضرت ابراهیم علیه السلام و کربلا

یک زمان عبور حضرت ابراهیم علیه السلام از سرزمین کربلا افتاد، آن حضرت سوار بر اسب بودند، ظاهرا آثار مصیبت های سیدالشهداء بر آن حیوان آشکار شد، و صیحه‌ای کشید و با سر به زمین افتاد و بر اثر آن حضرت ابراهیم علیه السلام زمین خورد و سرش شکست.
آنگاه برخاسته و به درگاه خداوند عرضه داشت، بار الها خطائی از من سر زده که این گونه مجازات می شوم؟
پس جبرئیل نازل شد و عرض کرد:
یا ابراهیم از تو گناهی سر نزده است!
لکن هنا یقتل سِبط خاتَم النَّبیین و خاتَم الوَصیین فسال دمک موافقا لدمه.
یعنی چون در اینجا نوه پیامبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله و فرزند خاتم الوصیین امیرالمؤمنین علیه السلام به شهادت می رسد، پس خون تو ریخت تا موافق با خون آن مظلوم شود.
و آنگاه جبرئیل از مصائب کربلا گفت و حضرت ابراهیم علیه السلام بر مظلومیت فرزندش گریست. (20)

برای امام حسین علیه السلام عزا خانه بسیار و گریه کننده بیشماری است پس در زیر این آسمان و تحت خورشید درخشان عزا خانه اولی کربلاست، که باعث کرب و گیرائی قلوب همه انبیاء و مؤمنین و محبّین و موالی میشود تا روز قیامت.
دوّم عزا خانه مخصوص آن بزرگوار بیت الصّراخ است، که در عرش عظیم الهی است که همه ملائکه در آن مکان رفیع الشّان با نوحه و ضجّه به عزای آن عزیز زهرا سلام الله علیها مشغول هستند.
سوّم بیت العمور است که در آسمان چهارم است که ملائکه آسمانها به گریه و شیون آن سید مظلومان نوحه می کنند و مانند این که در عالم باطن آوازه عزاداران ملاء اعلی بگوش باطنی سکّان عالم سفلی می رسد که آثار عزاداری و گریه و ناله ظاهر میشود تا روز قیامت و هر کس از عزاداران به قدر اخلاص و محبّت خود بمراتب نورانیت و قرب معنوی مترقی میکند.
چهارم بیت المرمر است که در بهشت است و مانند آنکه اشاره به آن مجلس عزاخانه است که در اول خلقت حضرت آدم و حضرت حوّا عزا خانه به پا نمودند. (21)

زمین کربلا به بهشت میرود

در کتاب کامل الزیارة از فخر السّاجدین حضرت زین العابدین علیه السلام روایت شده است که خداوند سبحان و تعالی کرب بلا را حرم امن و با برکت قرار داده بیست و چهار هزار سال قبل از آن که کعبه را خلق نماید، و چون حقّ تعالی در ابتدای قیامت زمین را به زلزله در می آورد، و زمین کربلا را با خاکش نورانی و صاف بالا برند.
پس آن را بهترین باغ از باغهای بهشت می گرداند و بهترین مساکن از مسکنهای بهشت که ساکن نمی شود در آن مگر مقربان و پیامبران و رسولان و آن زمین روشنائی می دهد در بهشت چنانکه ستاره های بسیار روشن در میان ستاره‌ها برای اهل زمین روشنائی می دهند که نورش دیده های اهل بهشت را خیره میکند.
و آن زمین مقدّس ندا میدهد در میان بهشت منم آن زمین طیب و مبارکی که در آغوش گرفتم و در بر داشتم نعش بهترین شهیدان و سید جوانان اهل بهشت حسین بن علی علیه السلام را. (22)
جان به قربان تو و کرب بلایت یا حسین
این سر شوریده‌ام دارد هوایت یاحسین
روز و شب در آرزوی مرقدت آرام به سر
کی شود مأ وی کنم در کربلایت یاحسین

خاک کربلا و هدیه ملائک

در روایات میباشد که خداوند عالم خاک کربلا را تحفه و هدیه حورالعین قرار داده است، چنانچه در کتاب شریف سفینة النّجاة روایت شده است که:
هر گاه ملائک ملا اعلی و مقرب درگاه خداوند بر زمین نزول می کنند حورالعین به ایشان میگویند که از برای ما خاک کربلا و تسبیحی از آن ارض منوّر بیاورید. (23)

روایت از معصوم علیه السلام میباشد که در حدیثی می فرماید:
و هی البقعة التی کانت قبّة الاسلام نجی اللّه فیه المؤمنین الّذی آمنوا مع نوح فی الطوفان.
امام علیه السلام فرمودند:
و آن زمین کربلا بقعه ای است که قبّه برای اسلام میباشد و خداوند نجات می دهد به وسیله آن مؤمنین را مانند آن کسانی که ایمان آوردند و با حضرت نوح علیه السلام در طوفان. (24)

مهر تو را به عالم امکان نمی دهم
ین گنج پر بهاست من ارزان نمی دهم
گر انتخاب جنّت و کویت نمی دهند
کوی تو را به جنَّت رضوان نمی دهم
ای خاک کربلای تو مهر نماز من
آن مهر را به ملک سلیمان نمی دهم

کشتی نوح در کربلا

در طوفان جهانی حضرت نوح علیه السلام، کشتی نوح در همه زمین (که به صورت دریا درآمده بود) گشت تا رسید به سرزمین کربلا، حضرت نوح احساس کرد، کشتی درمانده و زمین آن را می کشد، حضرت نوح به گمان غرق کشتی ترسید، و جریان را به خدا عرضه داشت، جبرئیل بر او نازل شد و گفت:
در این سرزمین حضرت امام حسین علیه السلام سبط حضرت محمّد خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله و فرزند حضرت علی خاتم اوصیاء علیه السلام را می کشند. حضرت نوح عرض کرد، قاتل او کیست؟
جبرئیل گفت:
قاتل او کسی است که اهل هفت آسمان و زمین او را لعنت می کنند، حضرت نوح علیه السلام چهار بار بر قاتل امام حسین علیه السلام لعنت گفت، آنگاه کشتی به حرکت در آمد، و سرانجام در کوه جودی (در ناحیه شام) مستقر شد. (25)

زمین کربلا پنج درجه دارد.
درجه اوّل:
از آب و خاک است مثل باقی زمین ها و اراضی که درخت و گیاه در آن میروید و زراعت میشود.
درجه دوّم:
مقام فیض و رحمت است، که از این خاک مقدّس بواسطه قبول نمودن آن خضوع و آن کسار را، در عالم تکلیف تکوینی، بنا به حدیث (و لا من ارض و لا مإ الّا عوقب لترک التواضع) که چنان فضیلت و رحمت در آن تربت پاک قرار فرموده‌اند که همه عوالم امکان از آن تربت اقدس بهره و فیض میبرند، بلکه فضائل و مناقب آن زمین مقدّس برتری دارد بر تربت مراقد همه ائمّه اطهار علیه السلام به مرقد انور حضرت محمّد صلی الله علیه و آله زیرا که چند فضیلت در تربت حضرت سید الشّهدأ علیه السلام هست که در تربت هیچ پیغمبری و وصّی او نیست و در تربت های سائر ائمّه علیه السلام نیز نیست.
درجه سوّم:
کربلا محل اندوه و محنت است و هر یک از مقرّبین درگاه الهی و انبیاء و اؤ لیاء و اوصیاء در وقت ورود به آن زمین فیض نزدیک می شود مهموم و اندوهگین می باشند چنانکه حضرت صادق علیه السلام در خصوص زائرین آن مظلوم می فرماید:
که زائر باید تشنه و گرسنه و ژولیده مو و خاک آلوده و گریان و مهموم باشد.
تأ سّیا له و للمستشهدین بکربلا و اهل بیته المظلومین المهمومین.
درجه چهارم:
کربلا نعیم جنّات است، زیرا که همه بهشت را خداوند متعال از نور مقدّس و منوّر مدفون کربلا، خامس آل عبا علیه السلام خلق نموده است، و حضرت امام صادق علیه السلام در خصوص ترک کنندگان زیارت آن سرور فرموده است:
مَن تَرَکَ زیارَة الحسین علیه السلام و هو یزعم شیعة فلیس هو الشیعة و ان کان من اهل الجنّة هو ضیفان اهل الجنّة. ترجمه:
امام صادق علیه السلام فرمودند:
هر کس ترک کند زیارت امام حسین علیه السلام را و در حالی که خیال کند از شیعیان ماست، بلکه او شیعه ما نیست و اگر هم وارد بهشت شود، میهمان اهل بهشت خواهد بود، (نه صاحب خانه). رسول خدا صلی الله

علیه و آله می فرماید:
اِنّی اَشِمُ رائِحَة الجَنَّة مِن الحسین علیه السلام،
یعنی، همانا از حسین علیه السلام بوی بهشت را استشمام می کنم.
پس بر طالبین بهشت لازم است که داخل کربلای ظاهری شوند و او از باب خاصّه آن که عبارت از بکاء و اقامه مجالس عزا بشود تا در یوم النّشور به مقام قرب و مصاحبت آن بزرگوار در جناب النّعیم باشد.
درجه پنجم:
رضوان اللّه یعنی مکان خشنودی که فوق همه نعمتها و راحت ها و فیضهاست زیرا که تربت پاک بنا بخضوع که در عالم تکوین قبول نمود دارای نور الانوار همه انوار شده و خداوند عالم آن تربت طاهره را که باعث ضیاء و روشنائی همه فرموده و مکان و مقام پیامبران اولوالعزم در بهشت عنبر سرشت در تربت کربلا خواهد شد، و همین خاک کربلا است که در مقام فخر و مباهات فریاد می نماید:
اِنّاارض اللّه المقدّسة المبارکة. من همان زمین مقدّس و مبارک خدا هستم. با اعتقاد پاک دفن شده گان آن خاک از بیم و هراس یوم الحساب آسوده و مطمئن شده و بدون حساب داخل بهشت و ساکن حُسن المأب میشوند. بلکه بر روایت حضرت صادق علیه السلام حتی هر خر و اشتری که در کربلا بمیرد به بهشت می رود. (26)

زیارت ملائکه از کربلا

در کتاب کامل الزیارة روایت شده است که حق تعالی امر فرمود، به ملائکه که زیارت کنند موضع دفن حضرت سیدالشّهداء علیه السلام را هزار سال پیش از شهادت آن بزرگوار، و
همچنین روایت شده است که در وقت هر نماز از نمازهای پنجگانه هفتاد هزار ملائک به زیارت آن سرور مشرّف میشوند و تا روز قیامت نوبت زیارت به ایشان میسّر نمی شود. (27)

خوشا به حال کسی در منی فدای تو گردید
که داعی تو شد ساکن منای تو گردید
هر آن که خواست حیات ابد ز فرد صمد
مقیم عرصه رضوان کربلای تو گردید

کربلا پاره ای از بهشت است

قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله:
یا جابر زُر قبر الحسین علیه السلام بکربلا فانّ کربلا قطعة من الجنّة.
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:
ای جابر زیارت کن قبر حسین علیه السلام را در کربلا، پس هر آینه کربلا پاره ای از بهشت است. خدا هم طول عمر به جابر داد و موفّق گردید قبر حسین را زیارت نماید. یقینا حدیث مشهور زیارت جابر در روز اربعین را حسین علیه السلام شنیده اید.
اگر چشم بصیرتی باشد سزاوار است خاک کربلا را توتیای چشم کنیم. خاکی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن متبرّک می شدند. (28)

دارم اندر سر هوای کربلایت یاحسین
دل شده غرق تمنّای وصالت یا حسین
من نه تنها و آله و حیران بهامون غمت
عالمی دل گشته دارای مبتلایت یاحسین
نور شمس و زهره و پروین ماه و مشتری
همچو ذرّه پیش خورشید جمالت یا حسین

ثواب زائر قبر حسین علیه السلام

روایت شده است که حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله در خانه عایشه بود، حسین علیه السلام آمد، عایشه خواست مانع شود، رسول خدا صلی الله علیه و آله جریان آتیه حسین علیه السلام و مقامات او و زائرش را ذکر می فرماید:
که حسین علیه السلام در زمین کربلا کشته و مدفون می گردد، هر کس او را زیارت کند ثواب یک حجّ و یک عمره من به او داده می شود، عایشه تعجّب کرد و گفت:
ثواب حجّ و عمره شما!
فرمود:
بلی ثواب دو حجّ و دو عمره من. باز عایشه تعجّب کرد!
و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود ثواب سه حجّ و سه عمره من.
همینطور زیاد فرمود، که در روایت چنین است ثواب نود حجّ و نود عمره رسول خدا صلی الله علیه و آله برای زائر قبر حسین علیه السلام است.
البته از این حجّ و عمره تا نود با اعتبار حال و معرفت و محبّت زائر قبر حسین علیه السلام است، با چه علاقه ای رو به قبر حسین علیه السلام رفته است. و نیز فرمودند چنین ثوابهای عظیمی که برای زیارت کننده قبر حسین علیه السلام است موجب دلشادی من گردید. (29)

اگر کسی از گناهان می ترسد و نمی داند که ایا توبه‌اش پذیرفته شده است یا خیر؟
رسول خدا صلی الله علیه و آله وعده فرموده است که زوّار قبر حسین علیه السلام و عزادارانش را تنها نگذارد، در وحشتها و ظلمتها از آنان فریاد رسی بفرماید. در صحرای محشر که هر کس سر گرم خودش می باشد عدّه ای در جوار امام حسین علیه السلام زیر سایه عرش رحمتند، به قدری از مجالست با امام حسین علیه السلام مأ نوسند و لذّت میبرند که وقتی حوریان از بهشت برایشان پیغام می فرستند که ما منتظر شمائیم، چرا نمی آئید پاسخ می دهند ما لذّت مجلس امام حسین علیه السلام را به مصاحبت با شما ترجیح میدهیم. راستی که جای امیدواری است به قول شیخ شوشتری اگر مقام ما به حدّی نرسیده باشد که در اوّل محشر نزد امام حسین علیه السلام زیر سایه عرش باشیم امیدواریم که در چاله و ظلمتکده جهنّم هم نباشیم پیغمبر ما نجات دهد.

زیارت قبر حسین علیه السلام امان از آتش (30)

مجلسی علیه الرحمه در بحار از جناب سلیمان اعمش که از بزرگان شیعه و نزد همه مسلمین محترم و مورد اعتماد است نقل می نماید:
که در کوفه شبی همسایه‌ام در خانه من بود در اثناء صحبت فضیلت زیارت امام حسین علیه السلام را در شب جمعه ذکر نمودم همسایه منکر بود.
گذشت، فردا اعمش و چند نفر دیگر به کربلا رفتند، امّا همسایه را دیدند که زودتر از آنها و گریان آمده است، پس از آنکه از او علّت را می پرسند، گوید:
پس از آنکه خوابیدم دیدم قیامت بر پا شده هودجی سیاه پوش از آسمان نازل و در آن مخدره دو عالم فاطمه زهرا سلام الله علیها است، همه دستها رو به هودج دراز است و تقاضای شفاعت دارند رقعه هائی به دست اشخاص دÀοÜامی شود، نگاه کردم دیدم در آن نو شته «امان من النار لزوّار قبر الحسین علیه السلام فی لیله الجمعه» امان و راحتی از آتش است برای زیارت کنندگان قبر امام حسین علیه السلام در شب جمعه.
گفتم:
ای بی بی عالم به من هم لطف بفرما که من سخت به آن نیازمندم فرمود: مگر تو منکر فضیلت زیارت قبر فرزندم حسین علیه السلام نبودی. (31)

شیخ اجل، ابن قولویه، استاد شیخ مفید رحمه الله در کتاب کامل الزیارة به اسناد خود از محمد بن مسلم روایت کرده که:
گفت:
به مدینه رفتم و بیمار شدم. حضرت امام محمد باقر علیه السلام مقداری آشامیدنی در ظرفی که دستمال بالای آن بود، به وسیله غلام خود برایم فرستاد و گفت:
«این را بخور که امام علی علیه السلام به من امر فرموده است که بر نگردم تا این دارو را بیاشامی». چون گرفتم و خوردم شربت سردی بود در نهایت خوش طعمی و بوی مشک از آن بلند بود.
پس غلام گفت:
«حضرت فرمود چون بیاشامی به خدمتش بروی».
من تعجب کردم که گویا از بندی رها شدم. برخاستم به در خانه آن حضرت رفته، رخصت طلبیدم.
حضرت فرمود:
«صحّ الجسم فادخل:
بدنت سالم شده داخل شو». گریه کنان داخل شدم و سلام کردم. دست و سرش را بوسیدم. فرمود:
«ای محمد!
چرا گریه می کنی؟» عرض کردم:
«قربانت گردم می گویم بر غربت و دوری راه از خدمت شما، و کمی توانایی در ماندن در ملازمت شما که پیوسته به شما بنگرم». فرمود:
«اما کمی قدرت، خداوند تمام شیعیان و دوستان ما را چنین ساخته و بلا به سوی ایشان گردانید؛ امّا غربت تو، پس مؤمن در این دنیا در میان این خلق منکوس غریب است، تا از این دار فنا به رحمت خداوند برود و در بعد مکان به حضرت ابی عبداللّه الحسین علیه السلام تأ سّی کن که در زمینی دور از ما در کنار فرات است و اما آنچه از محبت قرب و شوق دیدار ما گفتی و بر این آرزو و توانایی نداری، پس خداوند بر دلت آگاه است و تو را بر این نیت پاداش خواهد داد». بعد فرمود:
«آیا به زیارت قبر حسین علیه السلام می روی؟»
گفتم:
«بلی با بیم و ترس بسیار.» فرمود:
«هر قدر ترس بیشتر است ثوابش بزرگتر است و هر کس در این سفر خوف بیند از ترس روز قیامت ایمن باشد و با آمرزش از زیارت بر گردد».

بعد فرمود:
آن شربت را چگونه یافتی؟»
گفتم:
«گواهی می دهم که شما اهل بیت رحمتید و تو وصی اوصیایی. هنگامی که غلام شربت را آورد، توانایی نداشتم که بر پا بایستم و از خودم ناامید بودم و چون آن شربت را نوشیدم چیزی از آن خوش بوتر و خوش مزه تر و خنک تر نیافتم. غلام گفت:
مولایم فرمود بیا؛
گفتم:
با این حال می روم هر چند جانم برود و چون روانه شدم گویا از بندی رها شدم.
پس سپاس خدای را که شما را برای شیعیان رحمت گردانیده است».
فرمود:
«ای محمد!
آن شربت را که خوردی از خاک قبر حسین علیه السلام بود و بهترین چیزی است که من به آن استشفا می نمایم و هیچ چیزی را با آن برابر مکن که ما به اطفال و زنان خود می خورانیم و از آن خیر بسیار می بینیم». فرمود:
«شخصی آن را بر می دارد و از حائر بیرون می رود. آن را در چیزی نمی پیچد، پس هیچ جن و جانوری و چیزی که درد و بلایی که داشته باشد نیست، مگر آنکه آن را استشمام می کند و برکتش برطرف می شود و برکتش را دیگران می برند و آن تربت که به آن معالجه می کنند نباید چنین باشد و اگر این علت که گفتم نباشد، هر که آن را به خود بمالد یا از آن بخورد البته در همان ساعت شفا می یابد و نیست آن مگر مانند حجرالاسود که نخست مانند یاقوتی در نهایت سفیدی بود و هر بیماری و دردناکی خود را بر آن می مالید در همان ساعت شفا می یافت و چون صاحب آن دردها و اهل کفر و جاهلیت خود را بر آن مالیدند سیاه شد و اثرش کم گردید». عرض کردم:
«فدایت شوم آن تربت مبارک را من چگونه بردارم؟» فرمود:
«تو هم مانند دیگران آن تربت را بر می داری، ظاهر و گشوده و در میان خرجین در جاهای چرکین می افکنی پس برکتش می رود».
گفتم:
«راست فرمودی.» فرمود:
«قدری از آن به تو می دهم، چطور می بری؟»
عرض کردم:
«در میان لباس خود می گذارم». فرمود:
«به همان قراری که می کردی برگشتی. نزد ما از آن هر قدر که می

خواهی بیاشام و همراه مبر که برای تو سالم نمی ماند». آن حضرت دو مرتبه از آن به من نوشانید و دیگر آن درد به من عارض نشد. (32)

در کتاب کامل الزیاره و وسایل و کتاب تحفة الزّایر، مجلسی مرحوم روایت نموده است از معاویة بن عمَّار که گفت:
روزی به خدمت مولای خود امام جعفرصادق علیه السلام مشرَّف شدم، دیدم آن سرور مشغول نماز است چون فارغ شدند، شنیدم که مناجات می کرد با پروردگار خود و عرض می کرد:
ای خداوندی که مخصوص کرده ای آینده ما را به کرامت، و وعده داده ای ما را به شفاعت، و علوم رسالت را به ما داده ای و ما را وارث پیغمبران گردانیده ای و ختم کرده ای امتّان گذشته را و علم گذشته و آینده را به ما داده ای و ما را مخصوص به وصیت پیغمبر صلی الله علیه و آله گردانیده ای و دله
ای مردم را مایل به ما گردانیده ای، بیامرز مرا و برادران مرا به زیارت کنندگان قبر ابی عبداللَّه حسین علیه السلام را که خرج کرده‌اند مالهای خود را، و بیرون آورده‌اند از شهرها بدنهای خود را، برای رغبت بر نیکی ما و امید ثوابهای تو در صله ما، و برای شاد گردانیدن پیغمبر صلی الله علیه و آله تو، و اجابت نمودن ایشان امر ما را، و برای خشمی که بر دشمنان ما داخل کرده‌اند، و مقصود ایشان خشنودی تو است، پس عوض ایشان را از جانب ما به خشنودی بده، و حفظ کن ایشان را در شب و روز، و رفیق ایشان را در اهل و اولاد، ایشان را که در وطن خود گذاشته‌اند، و دفع کن از ایشان شرّ هر جبّار معاند را، و هر ضعیف و قوی از مخلوقات خود و از شرّ شیاطین جنّ و انس را، و بده به ایشان زیاده از آنچه از تو امید دارند، ای خداوند ما چون دشمنان عیب و سرزنش کردند با ایشان به سبب بیرون آمدن ایشان به زیارت ما پس مانع ایشان نشد از عزم کردن و بیرون آمدن به زیارت ما، پس رحم کن آن روبهای ایشان را که می مالند بر قبر امام حسین علیه السلام و رحم کن بر آن دیده های ایشان که گریه و آب چشم آن را جاری کرده‌اند برای ترحّم بر ما، و رحم کن دلهای ایشان را که سوخته و جزع کرده‌اند در مصیبت ما، و رحم کن آن صداهای ایشان که بلند کرده‌اند در مصیبت ما، خداوندا آن خانه‌ها و بدنها را به تو می سپارم تا سیراب گردانی از حوض کوثر و روز تشنگی ایشان. و از این قسمت مناجات و دعا بسیار کرد تا اینکه سر از سجده بر داشت و عرض کردم:
آن دعا که در حقّ زوّار و گریه کنندگان امام حسین علیه السلام از شما شنیدم، که مثل آن را در حقّ کسی که خدا را نمی شناسد می کردید، گمان دارم که آتش جهنّم هرگز بر او نرسد، آرزو کردم که خدایا کاش حجّ

نکرده بودم و به زیارت امام حسین علیه السلام مشرّف میشدم، آن حضرت فرمودند:
چه مانع است تو را ای معاویه. ترک زیارت حسین علیه السلام نکن، عرض کردم فدایت شوم نمی دانستم که زیارت آن حضرت اینقدر فضیلت دارد، فرمود:
ای معاویه آنهایی که در آسمان از برای زیارت کننده حسین علیه السلام دعا میکنند ترک نکن زیارت حسین علیه السلام را از ترس و خوف کسی، زیرا هر کس ترک کند زیارت او را آنقدر حسرت می برد و آرزو می کند که ای کاش آن قدر در نزد قبر آن حضرت می ماندم که در آنجا مد فون می شدم.
آیا دوست نداری که خدا تو را در میان آن اشخاصی که دعا میکند برای ایشان رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و فاطمه سلام الله علیها و باقی ائمّه معصومین علیه السلام ببیند؟
آیا نمی خواهی از کسانی باشی که در قیامت می آیند و هیچ گناه برای ایشان نمی باشد؟
آیا نمی خواهی از کسانی باشی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در قیامت با ایشان مصافحه میکند؟ (33)
(آری رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:
مَن مِسَّ جِلدی لَم تَمسَّ النّار. یعنی هر کس بدن مرا لمس کند آتش جهنّم بر او نمی رسد پس معلوم است کسی که با رسول خدا صلی الله علیه و آله مصافحه کند آتش دوزخ را البته نخواهد دید. اللّهمّ ارزقنی زیارت الحسین بحقّ الحسین و جدّه و ابیه و امّه و اخیه و ذرّیته و بنیه علیه السلام.
خدایا روزی کن زیارت امام حسین علیه السلام را بر ما بحقّ امام حسین علیه السلام و جدّش رسول خدا صلی الله علیه و آله و پدرش امیرالمؤمنین علیه السلام و مادرش فاطمه زهرا سلام الله علیها و برادرش امام حسن علیه السلام و اولادش علیه السلام.

مقدّس زنجانی نوشته که در بعضی روایت وارد شده که در عوض هر درهمی که زائران امام حسین علیه السلام در خصوص زیارت آن حضرت مصرف کنند دوازده هزار شهر در بهشت از خداوند عالم به ایشان عطاء می شود، و به هر قدمی که بر می دارند ثواب هفتاد حجّ و هفتاد عمره می باشد، و هر گاه در آن سفر بمیرند ملائکه رحمت مشایعت ایشان می کنند و حنوط و کفن او را از بهشت می آورند، و برای او نماز میگذارند، و از ریاحین بهشت بر قبر او فرش می کنند و از هر طرف به قدری که چشم کار می کند قبر او را وسیع می گردانند، و تا روز قیامت دری از بهشت بر قبر او می گشایند و چون زائران امام حسین علیه السلام به حوالی کربلا رسند، صدّیقه کبری فاطمه زهرا سلام الله علیها با جمعی از حوریان بهشت به پیشواز ایشان می آیند و حضرت فاطمه سلام الله علیها با مقنعه خود گرد و غبار راه را از روی ایشان پاک میکند، و به ایشان می فرماید:
خوش آمدید ای زائران فرزند غریب من، مژده باد شما را به جمیع خیرات دنیا و آخرت پس صدّیقه طاهره در زیارت پسر مظلومش با ایشان موافقت می کند و ایشان را به منزل می رساند و ثواب هزار حجّ مقبول و هزار عمره مقبول مانند حجّ و عمره رسول خدا صلی الله علیه و آله در نامه اعمالش می نویسند و به ایشان عطاء فرماید، و چون بخواهد به خانه خود مراجعت نماید رسول خدا صلی الله علیه و آله ملکی به نزد قبر او فرستاده سفارش می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:
که عملت را از سر بگیر به درستی که خداوند عالم گناهان گذشته تو را آمرزید.

ذَنبُنَا اللَّیلُ وَ الوِلاَیةُ شَمسٌ
جَعَلَ اللّٰهُ مَحوَها بِضیاها
ذَرَّةُ مِن وَ ذادِنا لِحُسِینٍ
شِبهُ اِلاکسیرِ بَل نَراهُ وَ وَراها
وَ بِهِ نَرنَجی اَنقِلابَ خَطایا
ذَرَّةٌ مِن وَ ذادِنا لِحُسِینٍ

هارون بن خارجه از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که:
قال سئلته عمّن تَرَکَ زیارَة الحسین 7 مِن غَیرِ مِلّة،
فقال هذا الرّجل مِن اهل النّار. هارون می گوید:
سؤال کردم از امام صادق علیه السلام از کسی که ترک کرده است زیارت حسین علیه السلام را، حضرت فرمود:
او از اهل جهنّم است. و در روایت دیگری میباشد که، شخصی عرض کرد به امام صادق علیه السلام یابن رَسُول اللّه ما تَقُول فیمَن تَرَکَ زیارة الحسین علیه السلام و هو یقدرُ علی ذلک، قال:
علیه السلام اَقول انَّه قَد عقّ رسول اللّه و عقّنا و استَخَفّ بامر هوله و مَن زارَه کان اللّه له من وراء حوائجه و کفی ما اهمّه امر دنیا و انَّه تعالی لیجلب الرّزّق علی العبد و یخلف علیه ما انفق یغفر ذنوبه خمیسن سنة و یرجع الی اهله و ما علیه وزرٌ و لا خطیئته الّا و قد محیت ذنوبه من صحیفته و یجعل له بکل درهم انفقه عشر آلاف درهم و ذخّر ذلک فاذا حشر قیل له، لک عشرة آلاف درهم و انّ اللّه نظر لک و ذخّرها لک. (34) ترجمه:
کسی از محضر امام صادق علیه السلام سؤال کرد یا بن رسول اللّه صلی الله علیه و آله چه می گوئی!
در مورد کسی که ترک میکند زیارت قبر امام حسین علیه السلام را در حالی که می تواند به زیارت کربلا و قبر شریف آن حضرت برود؟
حضرت فرمود:
می گویم آن شخص نسبت به رسول خدا و ما اهل بیت عاق شده است و سبک شمرده دستور ما را. هر کس زیارت کند قبر جدّم حسین علیه السلام را خداوند حوائجش را برآورده می سازد، و کفایت می کند مهمترین مسائل دنیوی اش را، و روزی او را افزون می کند، و انفاق می کند، و می آمرزد گناهانش را پنجاه سال، و ثوابش به خودش و اهل او بر می گردد، و هیچ وزر و گناهی از او نمی ماند مگر آنکه احاطه می کند خداوند گناهانش را در نامه اعمالش و خداوند برای هر درهمی که در راه کربلا انفاق کرده ده هزار درهم برای او ذخیره می سازد، پس زمانی که محشور می شود به او گفته می شود که برای تو ده هزار درهم می باشد که خداوند به تو عطاء فرموده است و برای تو ذخیره گردانیده است.

دزدی با نام امام حسین علیه السلام

از مرحوم سید احمد بهبهانی نقل شده:
در ایام توقفم در کربلا حاج حسن نامی در بازار زینبیه، دکانی داشت که مهر و تسبیح می ساخت و می فروخت. معروف بود که حاجی تربت مخصوصی دارد و مثقالی یک اشرفی می فروشد. روزی در حرم امام حسین علیه السلام حبیب زائری را دزدی زد و پولهایش را برد. زائر خود را به ضریح مطهر چسبانید و گریه کنان می گفت:
یا اباعبداللّه در حرم شما پولم را بردند، در پناه شما هزینه زندگیم را بردند. به کجا شکایت ببرم؟
حاج حسن مزبور حاضر متأثر شد و با همین حال تأثر به خانه رفت و در دل به امام حسین علیه السلام گریه می کرد.
شب در خواب دید که در حضور سالار شهیدان به سر می برد به آقا گفت:
از حال زائرت که خبر داری؟
دزد او را رسوا کن تا پول را برگرداند.
امام حسین فرمود:
مگر من دزد گیرم؟
اگر بنا باشد که دزدها را نشان دهم باید اول تو را معرفی کنم. حاجی گفت:
مگر من چه دزدی کردم؟
حضرت فرمود:
دزدی تو این است که خاک مرا به عنوان تربت می فروشی و پول می گیری. اگر مال من است چرا در برابرش پول می گیری و اگر مال توست، چرا به نام من می دهی؟
عرض کرد:
آقا جان!
از این کار توبه کردم و به جبران می پردازم.
امام حسین علیه السلام فرمود:
پس من هم دزد را به تو نشان می دهم. دزد پول زائر، گدایی است که برهنه می شود و نزدیک سقاخانه می نشیند و با این وضعیت گدایی می کند، پول را دزدید و زیر پایش دفن کرد و هنوز هم به مصرف نرسانده.
حاجی از خواب بیدار می شود و سحرگاه به صحن مطهر امام حسین علیه السلام وارد می شود، دزد را در همان محلی که آقا آدرس داده بود شناخت که نشسته بود.
حاجی فریاد زد:

مردم بیایید تا دزد پول را به شما نشان دهم. گدای دزد هر چه فریاد می زد مرا رها کنید، این مرد دروغ می گوید، کسی حرفش را گوش نداد.
مردم جمع شدند و حاجی خواب خود را تعریف کرد و زیر پای گدا را حفر کرد و کیسه پول را بیرون آورد. بعد به مردم گفت:
بیایید دزد دیگری را نشان شما دهم، آنان را به بازار برد و درب دکان خویش را بالا زد و گفت:
این مالها از من نیست حلال شما. بعد تربت فروشی را ترک کرد و با دست فروشی امرار معاش می کرد. (35)

روزی شخصی به خدمت حضرت سید الساجدین علیه السلام رفته و استدعای ضیافت از آن بزرگوار نمود
و در بعضی از کتب مراثی نام آن شخص را زهری ذکر کرده‌اند و معروض داشت که بنای دامادی و عروس آوردن برای فرزند خودم دارم، استدعا از جناب شما دارم که با اهل بیت علیه السلام به خانه من تشریف آورده و خانه مرا رشک گلستان اِرَم فرمایید آن سرور در جواب فرمود:
که بعد از شهادت پدر بزرگوار خود و جوانان هاشمی اکل و شرب من شربت اشک چشم و مائده من الم و محنت و مصیبت ایشان است آن شخص عرض کرد:
ای آقای من غرض من از میهمانی آنست که مجلسی آراسته کرده‌ام و جمعی از اعوان را به مجلس دعوت نموده‌ام که عزاداری پدر مظلومت را نمایند، و منظورم ذکر مصیبت و بیان مرثیه سید الشّهداء علیه السلام است، تا شیعیان شما از فیض گریستن به شهدای کربلا بهره مند شوند.
چون آن بزرگوار نام عزاداری سید الشّهداء علیه السلام را شنیدند، وعده داده و قبول فرمودند، و آن مرد در خدمت امام زین العابدین علیه السلام بود تا به خانه خود وارد گردید، و مجلسی از شیعیان و جگر سوخته گان منعقد گردانید، و روضه خوان مشغول ذکر مصائب شهید کربلا گردید تا کلام به این جا رسانید که گفت:
غریب کربلا.
در آن زمان که لب تشنه بود و حالت زار
رخش چو آینه دل گرفته زنگ غبار
نشسته بر تن او بس که ناوک کاری
نهال قامت او شد خدنگ پر داری
نداد آب کمش غیر اشک گلگون رنگ
کسی نرفت به دل جوئیش بغیر خدنگ
بغیر تیغ کسی سرگذشت او نشنید
کسی به سوز دل او بجز عطش نرسید
ز خاک کسی سر او را بر نداشت غیر سنان
نکرد حفظ تنش کسی بغیر دیده روان
کسی نکرد بجز خاک مرهم داغش
چو ابر وارد گلزار قتلگاه شدند
چو دید زینب غمدیده نعش شاه شهید
رو نمود به مدینه ز سوز ناله کشید

چون سخن به اینجا رسید ناله و فریاد از حضّار مجلس بلند گردید و حضرت سید السّاجدین علیه السلام چنان گریست که بیهوش گردید، و صدای گریه اهل مجلس غلغله ای به صوامع ملکوت انداخت و چون ذاکر از مرثیه فارغ گردید، صاحب خانه زهری در صدد خدمت گذاری و خوردن و آشامیدن میهمانان مجلس مشغول شد، سپس متوجّه مجلس گردید دید آن حضرت در جای خود نیستند مضطرب الحال شد و به تفحّص و جویای آن بزرگوار در آمد، دید آن حضرت داخل خدمتکاران مجلس شده و مشغول خدمتگذاری به اهل مجلس میباشد، حتّی کفش اهل مجلس را جفت میکرد. (36)

جنّیان در کربلا

پس از آن که امام حسین علیه السلام وارد کربلا شد ابن زیاد تمام راههایی که به کربلا متّصل می شد بست، تا کسی نتواند به کمک امام حسین علیه السلام بیاید، پنج نفر از شیعیان شبها حرکت میکردند و روزها در گودالها خودشان را پنهان می نمودند در یکی از قرّاء بین کوفه و کربلا در کوخی پنهان شده بودند که ناگهان دو نفر پیر و جوان سفید پوش ظاهر شدند و سلام کردند گفتند:
نترسید ما از مؤمنین جنّ هستیم و مثل شما قصد یاری امام حسین علیه السلام را داریم، یکی از آنها گفت:
بهتر است من کربلا بروم و خبری برایتان بیاورم، گفتم، چه بهتر منتظر بودند طولی نکشید که برگشت، ولی خودش را نشان نداد، تنها با اشعار جانگدازی مطلبش را رساند به خدا سوگند از کربلا نیامدم مگر دیدم بدن امام حسین علیه السلام را بر روی خاکها. (37)

با عشق حسین خلق و خو باید کرد
از کرب بلایش گفتگو باید کرد
با دیده گریان به در و درگاهش
رو کرده و کسب آبرو باید کرد

تربت کربلا در کفن

مرحوم حاج مؤمن رحمة اللّه علیه، فرمود:
مخدّره محترمه ای (که نماز جمعه‌اش را ترک نمی کرد) بمن خبر داد که مقدار نخودی تربت اصلی کربلا بمن رسیده و آن را جوف کفن خود گذارده ام، و هر سال روز عاشورا خونی می شود، به طوری که رطوبت خونها به کفن سرایت می کند و بعد تدریجا خشک میشود.
از آن مخدّره خواهش کردم که روز عاشورا را به منزلش بروم و آن را ببینم قبول کرد.
روز عاشورا رفتم به منزل آن مخدّره بقچه کفنش را آورد و باز کرد.
حلقه ای از حلقه خون در کفن مشاهده نمودم و تربت مبارک را دیدم همان طوری که آن مخدّره گفته بود، تر و خونین و علاوه لرزان است. از دیدن آن منظره و تصوّر بزرگی مصیبت آن حضرت سخت گریان و نالان و از خود بی خود شدم. (38)

ای حسین جانم سفر تا کوی جانان کرده ای
خاک گرم کربلا را بوسه باران کرده ای
خاتم انگشتری را نوش کردی جای آب
با سر از تن جدایت ذکر قرآن کرده ای

موسی ابن عبدالعزیز نقل نمود:
در بغداد یوحنّای نصرانی مرا دید و گفت، تو را به حقّ دین و پیغمبرت قسم میدهم که این شخص که در کربلا است و مردم او را زیارت می کنند کیست؟
گفتم:
پسر علی بن ابی طالب علیه السلام است و دختر زاده رسول آخر الزمان محمّد صلی الله علیه و آله می باشد و اسمش حضرت سید الشّهداء علیه السلام است چطور شد که این سوال را از من میکنی؟
گفت قضیه عجیبی دارم، گفتم بگو!
گفت:
خادم هارون الرّشید نصف شبی بود آمد درب خانه و مرا با عجله برد، تا به خانه موسی بن عیسی هاشمی گفت امر خلیفه است که این مرد را که قوم و خویش من است علاج کنی، وقتی که نشستم و معاینه کردم، دیدم بی خود است و فایده ای ندارد، پرسیدم چه مرضی دارد؟
و چطور شد که این طور گردید؟
دیدم طشتی آماده کردند و هر چه درون شکمش بود در طشت خالی گردیده،
گفتم:
چه واقع شده است، گفتند:
ساعتی پیش از این نشسته بود و با خانواده خود صحبت می کرد و الان به این حال افتاد سبب را پرسیدم!
گفتند:
شخصی قبل از این در مجلس بود که از بنی هاشم بود و صحبت از حسین بن علی علیه السلام و خاک قبر او و کربلا در میان آمد. موسی بن عیسی گفت:
شیعیان در باب حسین بن علی علیه السلام تا حدّی غلوّ دارند که خاک کربلا از قبر سید الشّهداء را برای مداوا استفاده می کنند. آن شخص گفت این بر من واقع شده اما با تربت امام حسین علیه السلام آن درد بکلّی از من زایل شد و حق تعالی مرا به وسیله آن تربت نفع کلّی بخشید. موسی بن عیسی گفت:
از آن تربت نزد تو چیزی هست؟
گفت بلی!
گفت بیاور، آن شخص رفت و بعد از چند لحظه آمد و اندکی از آن تربت را

آورد و به موسی بن عیسی داد، موسی هم آن را برداشت و از روی استهزاء و تمسخر به آن شخص، تربت را در میان دبر خود گذاشت و لحظه ای بر نیامد که فریاد، و فغانش بر آمد، (النّار النّار الطشت الطشت) و تا طشت را آوردند از اندرون او اینها که می بینی بیرون آمد. فرستاده هارون گفت:
هیچ علاجی در آن می بینی؟
من چوبی را بر داشتم و دل و جگر او را نشان دادم، و گفتم:
مگر عیسای پیغمبر که مرده‌ها را زنده می کرد این مرض را علاج کند.
از خانه بیرون آمدم و آن بد بخت بد عاقبت را در آن حال واگذاردم چون سحر گردید صدای نوحه و شیون و زاری از آن خانه بلند گردید. یوحنّا به این سبب مسلمان گردید. و اسلام را بر خود قبول کرد، و مکرر زیارت حضرت سید الشّهداء علیه السلام میرفت، و طلب آمرزش گناهان خود را در آن بقعه شریف می نمود. این سزای کسی است که تربت امام حسین علیه السلام و خاک کربلا را مسخره نماید.

خاک کربلا هدیه حضرت امام رضا علیه السلام (39)

در کتاب مفاتیح الجنان به سند معتبر روایت شده که:
شخصی گفت:
حضرت امام رضا علیه السلام برای من از خراسان بسته متاعی فرستاد چون بسته را باز کردم دیدم در میان آن خاکی بود، از آن مردی که بسته را آورده بود پرسیدم که این خاک چیست؟
گفت:
خاک قبر حائر امام حسین علیه السلام است، تا به حال نشده که حضرت چیزی برای کسی بفرستد و در میان آن جامه و لباسها یک مقدار تربت کربلا حائر حسین علیه السلام نگذارد و می فرماید این تربت کربلا امان است از بلاها به اذن و مشیت خداوند متعال. السلام علی علی بن موسی الرضا علیه السلام (40)

ما را بود به خانه دل آرزوی تو
از خاک کربلا ی توئیم بوی تو
بوئیم خاک کوی تو ای شاه کربلا
گیریم شمه ای ز گلستان کوی تو
قبر تو در دلی است که با مهرت آشناست
آن دل که هست روی امیدش به سوی تو
بی گوهر ولای تو کس را چه آبرو
کز مخزن ولاست، درّ آبروی تو
نام تو بر کتیبه آفاق نقش بست
با خامه جلال ز خون گلوی تو

مسلمان شدن به برکت خاک کربلا

در زمان شاه صفوی سفیری (که در علوم ریاضیه و نجوم مهارتی تمام داشت و گه گاهی هم از ضمایر و اسرار و اخبار غیبیه می گفت) از طرف دولت استعمارگر فرنگ به ایران آمد در آن زمان پایتخت ایران اصفهان بود وارد اصفهان شد تا که تحقیقی درباره ملت و اسلام کند و دلیلی برای آن پیدا نماید. سلطان وقتی او را دید و از خیالاتش آگاهی پیدا کرد تمام علمای شهر اصفهان را برای ساکت کردن و محکوم کردن آن شخص خارجی دعوت نمود، که از جمله آنها مرحوم آخوند ملامحسن فیض کاشانی (رضوان الله تعالی علیه) که معروف به فیض کاشی بود حضور پیدا کرد.
حضرت آخوند کاشی رو به آن سفیر فرنگی نمود و فرمود:
قانون پادشاهان آن است که از برای سفارت مردان بزرگ و حکیم و دانا و فهمیده و با سواد را اختیار می کنند. چطور شده که پادشاه فرنگ آدمی مثل تو را انتخاب کرده؟ !
سفیر فرنگی خیلی ناراحت شده و بر آشفت و گفت:
من خودم دارای علوم و سرآمد تمام علم ها می باشم آن وقت تو به من می گویی، من حکیم و دانا نیستم؟ !
مرحوم فیض کاشی فرمود:
اگر خود را آدم دانا و فهمیده و تحصیل کرده می دانی بگو ببینم در دست من چیست؟
سفیر مسیحی به فکر فرو رفت و پس از چند دقیقه ای رنگ صورتش زرد شد و عرق انفعال بر جبینش پیدا شد. مرحوم کاشی لبخندی زد و فرمود:
این بود کمالات تو که از این امر جزئی عاجز شدی؟
تو که می گفتی از نهان و اسرار انسانها خبر می دهم چه شد؟
سفیر گفت:
قسم به مسیح بن مریم که من متوجّه شده‌ام که در دست تو چیست و آن تربت از تربت های بهشت است، لیکن در حیرتم که تربت بهشت را از کجا به دست آورده‌ای؟ !
مرحوم آخوند فیض کاشی فرمود:
شاید در محاسباتت اشتباه کرده ای !
و قواعدی را که در استکشافات این امور به کار برده ای ناقص بوده است،
سفیر مسیحی گفت:
خیر این طور نیست، لکن تو بگو تربت بهشت را از کجا آورده‌ای؟
مرحوم فیض فرمودند:
آیا اگر بگو یم اقرار به حقّانیت اسلام میکنی؟ !

آنچه در دست من هست تربت پاک آقا سید الشّهداء علیه السلام می باشد.
سپس دست خود را باز کرد و تسبیحی را که از تربت کربلا بود، به سفیر نشان داد و گفت:
پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمودند، کربلا قطعه ای از بهشت است. تصدیق سخن توست!
تو خود اقرار کردی و گفتی، قواعد و علوم این حدیث من خطاء نمی کند و حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله را هم در صدق گفتارش اعتراف کردی، و پسر پیغمبر ما در این تربت که قطعه ای از بهشت است، مدفون است اگر غیر این بود در بهشت و تربت آن مدفون نمی شد، سفیر چون قاطعیت برهان و دلیل را مشاهده کرد مسلمان شد. (41)

یک دانه تسبیح از تربت کربلا

شیخ طوسی قدس الله سره نقل فرموده که:
حسین بن محمّد عبداللّه از پدرش نقل نمود، که گفت:
در مسجد جامع مدینه نماز می خواندم مردان غریبی را دیدم که به یک طرف نشسته با هم صحبت می کردند.
یکی به دیگری می گفت:
هیچ می دانی که بر من چه واقع شده، گفت:
نه !
گفت:
مرا مرض داخلی بود که هیچ دکتری نتوانست آن مرض را تشخیص بدهد تا دیگر نا امید شدم. روزی پیرزنی به نام سلمه که همسایه ما بود به خانه من آمد مرا مضطرب و ناراحت دید گفت اگر من تو را مداوا کنم چه می گویی؟
گفتم !
به غیر از این آرزویی ندارم. به خانه خود رفته و پیاله ای از آب پر کرده و آورد و گفت:
این را بخور تا شفا یابی من آن آب را خوردم بعد از چند لحظه خود را صحیح و سالم یافتم، و از آن درد و مرض در من وجود نداشت تا چند ماه از آن قضیه گذشت و مطلقا اثری از آن مرض در من نبود.
روزی همان عجوزه به خانه من آمد، به او گفتم ای سلمه بگو ببینم آن شربت چه بود که به من دادی و مرا خوب کردی !
و از آن روز تا به حال دردی احساس نمی کنم و آن مرض برطرف گردید.
گفت:
یک دانه از تسبیحی که در دست دارم پرسیدم، که این چه تسبیحی بود،
گفت:
تسبیح از تربت کربلا بوده است که یک دانه از این تسبیح در آب کرده به تو دادم. من به او پرخاش کردم و
گفتم:
ای رافضه (ای شیعه) مرا به خاک قبر حسین مداوا کرده بودی، دیدم غضبناک شد و از خانه بیرون رفت و هنوز او به خانه خود نرسیده بود که آن مرض بر من برگشت، و الحال به آن مرض گرفتار و هیچ طبیبی آن را علاج نمی تواند بکند، و من بر خود ایمن نیستم و نمی دانم که حال من چه خواهد شد. در این سخن بودند که مؤذّن اذان گفت ما به نماز مشغول شدیم و بعد از آن نمی دانم که حال آن مرد به کجاست و چه به حال او

رسیده است. (42)
ای مهد پناه بی کسان درگاهت
ای شهد شفاء محبّت دلخواهت
ای تربت پاک کربلای تو حسین
درد همه را دوای درمانگاهت

بهترین انسانها کسانی بودند که در کربلا به شهادت رسیدند، و در رکاب نور چشم حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها به فوز عظیم نائل آمدند. و بدان جهت خاک کربلا توتیای چشمان اؤلیاء گردید. کمال همنشین در من اثر کرد، و گر نه من همان خاکم که هستم. امّا در مورد تعداد و اسامی آن سعادتمندان اختلاف است ولی در بررسی اصحّ اقوال بعضی تعداد شاهدین عاشورا را هفتاد و دو نفر و بعضی هشتاد و چهار نفر شهید می دانند. بنا بر روایتی سی و دو نفر سوار و هشتاد و دو پیاده گفته‌اند امّا طبق روایتی از امام باقر علیه السلام که فرمودند:
لشگر جدّم حسین علیه السلام چهل و پنج سوار و صد پیاده بودند و به روایتی دیگر سی نفر نیز از لشگر دشمن در شب عاشورا به لشگر مظلوم کربلا ملحق شدند.
بالاخره پس از تحقیق واثق از کتابهای معتبر تعداد شهداء و سُعدای عظیم القدر کربلا هشتاد و هفت نفر به نظر می رسد. در اینجا به جهت تیمّن و تبرک و تمسّک به ارواح آن پاکان درگاه الهی و همچنین اداء دِین نسبت به آن بزرگواران، اسامی ایشان را یاد آور می شویم. شاید که قیامت ایشان نیز از ما نامی برده و یاری بکنند. انشاء اللّه

1- حرّ بن یزید ریاحی
2- مصعب برادر حرّ شهید
3- علی خلف ارجمند حرّ
4- غرّه غلام سعادت مند حرّ
5- عبداللّه بن عُمَر
6- بَریر بن خضیر همدانی
7- وهب بن عبداللّه کلبی
8- عَمر بن خالد اَزدی
9- خالد بن عمر
10- سعد بن عبد اللّه کلبی
11- عُمیر بن عبداللّه
12- نافع بن هلال بجلّی
13- مسلم بن عوسجه
14 - حبیب بن مظاهر
15 - ظهیر بن حسان
16 - سعید بن عبداللّه
17 - زُهیر بن قین

18 - عبد الّرحمن بن عبداللّه یزنی
19 - عمرو بن قر ظه انصاری
20 - جوان آزاد کرده اباذر غفاری
21 - عمرو بن خالد صیداوی
22 - خنظلة بن اسعدی شای
23 - سُوید بن ابی المطاع
24 - یحیی بن مازنی
25 - قرّة بن ابی قره غفاری
26 - مالک بن انس
27 - عمرو بن مطاع جعفی
28 - حجّاج بن مسروق
29 - جوانی که پدر او را در معرکه شهید کرده بودند، بعضی می گویند پسر مسلم بن عوسجه است
30 - جناد بن حارث انصاری
31 - عمر بن جناده
32 - عبد الرّحمن بن عروه
33 - عابس بن شبیب شاکری
34 - شوذب غلام عابس
35 - عبداللّه غفاری
36 - عبد الرّحمن غفاری
37 - غلام ترک سید السّاجدین
38 - زید بن زیاد
39 - ابو عمرو تهشلی
40 - یزید بن مهاجر
41 - محمد بن بشر حضرمی
42 - هاشم پسر عم عمر سعد
43 - هلال بن حجّاج
44- ابو تمامه صیداوی
45 - یزید بن حصین همدانی
46 - سعد غلام امیر المؤمنین علیه السلام
47 - یحیی بن کثیر انصاری
48 - معلّی بن معلّی
49 - طرمّاح بن عدی بن حاتم
50 - معلّی بن حنظله
51 - جابر بن عروه
52 - مالک

53 - سیف بن ابی حارث
54 - مالک بن عبداللّه سریع
55 - اسامی شهداء از اولاد عقیل بن ابیطالب که تعدادشان هشت نفر بوده، به شرح زیر می باشد:
عبداللّه بن مسلم عقیل
موسی بن عقیل
محمّد بن مسلم بن عقیل
جعفر بن عقیل
عبداللّه بن عقیل
محمّد بن ابی سعید عقیل
علی بن عقیل. یکنفر از آل هاشم به نام احمد بن محمّد هاشمی اولاد جعفر طیار که تعدادشان سه نفر بوده است
محمّد بن عبداللّه بن جعفر
عون بن عبداللّه بن جعفر
عبید اللّه بن عبد اللّه بن جعفر طیار
که همگی فرزندان شیر زن کربلا زینب کبری بودند.
فرزندان امام حسن مجتبی علیه السلام که تعدادشان شش نفر بوده است و همگی جوان بودند:
شاهزاده ابوبکر
عبداللّه اکبر
احمد بن حسن علیه السلام
ابو القاسم بن حسن
قاسم بن حسن
و عبداللّه اصغ
فرزندان امیر المؤمنین علی علیه السلام که با حضرت سید الشّهداء علیه السلام نه نفر بودند:
ابو بکر بن علی
عمر بن علی
عثمان بن علی
جعفر بن علی
عبداللّه بن علی
محمّد بن علی
اصغر بن علی
فضل بن علی
حضرت عبّاس قمر بنی هشام بن علی علیه السلام
حسین علیه السلام شهید عطشان کربلا

فرزندان حضرت ابی عبداللّه الحسین علیه السلام که پنج نفر بودند:
علی اکبر شبه النّبی صلی الله علیه و آله
جعفر بن حسین علیه السلام
محمّد بن حسین علیه السلام
عبداللّه بن حسین علیه السلام
علی اصغر کوچکترین شهید مظلوم کربلا
مجموع شهدایی که نامبرده شد، پنجاه و پنج نفر اصحاب و انصار و یاران حضرت سید الشّهداء علیه السلام بوده و یک زن که زوجه وهب و سی و دو نفر نزدیکان و برادران و پسر عموها و فرزندان و برادر زاده گان سلطان مظلومان عالم می باشند، که در آن صحرا هر یک با اعتقاد کامل و کامل اعتقاد قدم به میدان جهاد در راه خدا گذارده و سربازی در راه فرزند پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله نمودند.
روحشان شاد و راهشان پر رهرو باد. اللّهمّ اَحشُرنا مَعَهُم.

احترام امام زمان به تربت سیدالشهدا علیه السلام

یکی از بانوان مؤمنه پرهیزگار به نام خدیجه ظهوریان فرزند عباسعلی که هم اکنون قریب نود سال از عمر با برکت خود را پشت سر گذاشته و با آنکه نزدیک ده سال است بر اثر سکته از پا در آمده و با کمک عصا خود را به این سو و آن سو می کشاند نماز جماعتش ترک نمی شود، نقل می کند:
حدود سی سال قبل مهر تربتی را که خود از کربلا آورده بودم کثیف شده بود، آن را بردم در آب روان (آب خیابان وسط شهر مشهد مقدس) شستشو دادم و در میان سطل گذاشته برگشتم، روبروی مسجد دوازده امامی ها که رسیدم با خودم گفتم خوب است مهر را بر گردانم، تا وقتی که به منزل می رسم طرف دیگرش نیز خشک شود، مهر را که برگردانیدم بر اثر خیس بودن طرف زیرین مهر، قدری تربت به انگشت بزرگم چسبیده انگشتم را به دیوار روبروی مسجد مالیده و رفتم. شب در خواب دیدم آقای بزرگواری که به ذهنم رسید حضرت حجة بن الحسن امام زمان - ارواحنا فداه - هستند، سرشان را به همان جای دیوار که ذکر شده گذاشته و به من می فرمایند:
«اینجا تربت جدّم حسین علیه السلام را مالیده ای !»

قدر کربلا

امام صادق علیه السلام می فرماید:
که هر کس یک روز در خدمت حضرت سید الشّهداء علیه السلام به سر برد (یعنی در تربت کربلا، جایی که خون ابا عبداللّه الحسین علیه السلام و یاران و فرزندانش ظلما ریخته شد) در نامه اعمال او ثواب احیاء هزار شب قدر نوشته می شود. (43)

یاران چو از طلیعه انوار کربلا
پر نور گشته دیده زوّار کربلا
صبح نشاط در نظرم شام تیره شد
از صبح تیره فام شب تار کربلا
دیدم بچشم خویش که نرگس در آن زمین
بگریستی چو دیده بیمار کربلا
سرخ است گر خطّ جوانان هاشمی
از سبزه زار صحن سمن زار کربلا

هشت خاصّیت زمین کربلا

تربت حضرت سید الشّهداء بر اساس روایات موثّق آثار فراوانی دارد، از آن جمله:
1 - طبق روایات رسیده سجده کردن بر تربت حضرت حسین علیه السلام موجب قبولی نماز است، که امام صادق علیه السلام می فرماید:
السُّجُودُ عَلی تُربَة الحُسین علیه السلام یخرِقُ الحُجبُ السَّبعة.
سجده کردن بر تربت امام حسین علیه السلام هفت حجاب را از (منع قبولی آن) نماز بر می دارد.
2 - ذکر با تسبیح تربت سیدالشّهداء برای هر ذکر چهل حسنه در نامه اعمال می نویسند، و حتّی بدون ذکر، تسبیح را در دست چرخاندن هر یک بیست حسنه دارد.
3 - هر گاه کام نوزاد را با تربت سید الشّهداء باز کنند مانند اکسیری که مس را به طلا مبدل میسازد و وجود نوزاد را از هر پلیدی دور نموده و محبّت اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله را در دل او می کارد.
4 - بر لحد یعنی قبر هر میتی که تربت کربلا باشد از عذاب قبر رهانیده میشود.
5 - تربت کربلا بر هر درد بی درمانی شفا بخش می باشد کما اینکه بسیار تجربه شده است و در کتب مختلف ذکر گردیده است.
6 - خاک مقتل حسین بن علی علیه السلام حصن، یعنی حصار می باشد از هر آفات و هر گزندی، و هر کس آن را با خود حمل نماید، محفوظ خواهد ماند.
7 - آرام بخش تلاطم موّاج دریاهاست یعنی هرگاه دریا به تلاطم آید، و چاره از همه جا قطع گردد و کمی تربت کربلا بر آن بپاشند دریا آرام میگیرد.
8 - تربت مظلوم کربلا تحفه حوریان بهشت است آن گاه که در روز قیامت ماه و خورشیدی نیست تا نور افشانی کند و ظلمات محشر همه جا را فرا می گیرد، به دستور خداوند خاک کربلا که تربت سیدالشّهداء علیه السلام می باشد برداشته شده و در بالای بهشت قرار داده می شود و نور عظیمی از تربت آن حضرت همه جا را روشن می کند و همه دیدگان را خیره می سازد کما اینکه خورشید چشم انسان را می زند و کسی نمی تواند مستقیم به آن نگاه کند. (44)

ابو جعفر خضرمی از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که:
قال:
سمعت یقول محمّد بن علی علیه السلام من ارادَ اَن یعلم انّه من اهل الجنّة فیعرفن حبّنا علی قلبه فان قبل فهو مؤمن و من کان لنا محبّا فلیس فلیرغب فی زیارة الحسین علیه السلام و فمن کان للحسین علیه السلام محبّا و زوّارا ما یجب لنا اهل بیت و کان من اهل الجنّة و من لم یکن زوّرا کان ناقص الا یمان. (45)
ابو جعفر خضرمی از امام محمّد باقر علیه السلام نقل می کند که حضرت فرمودند:
هر کس که می خواهد بداند از اهل بهشت است یا نه، به قلبش مراجعه کند، اگر محبت ما را قلب او قبول کرد، پس مؤمن است، و کسی که محبّ ما بود رغبت به زیارت قبر امام حسین علیه السلام دارد، و هر کس محب و زوّار امام حسین علیه السلام او اهل بهشت است، و اگر محب ما و امام حسین علیه السلام بود ولی زائر قبر آن حضرت نباشد او ناقص الایمان می باشد.

آرزو دارم حسین جان تا شوم قربان تو
جان ندارد قابلی گردد فدای جان تو
آرزو دارم حسین جان تا ببینم روی تو
کاش می گشتم فدای تو در کوی تو
آرزو دارم حسین جان تا ببینم کربلا
ای همه هستی من بادا فدای نینوا
آرزو دارم حسین جان تا بپویم راه تو
روز و جویم، شوم دل خواه تو

از ذریح محاربی منقول است که گفت:
به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام شکایت کردم آنچه به من می رسد از قوم و فرزندان من هر گاه به ایشان نقل می کنیم ثواب زیارت قبر حضرت امام حسین علیه السلام را تکذیب من می کنند و می گویند:
تو دروغ می بندی بر امام جعفر علیه السلام حضرت فرمود:
ای ذریح !
بگذار مردم را که به هر جا که خواهند بروند. والله، که حق تعالی مباهات می کند به زایران حضرت امام حسین علیه السلام و آنها که از راه های دور به زیارت آن حضرت می روند، با ملائکه مقرّبین و حاملان عرش خود حتّی آنکه می فرماید به ایشان که:
آیا نمی بینید زیارت کنندگان قبر حسین بن علی علیه السلام را که آمده‌اند با نهایت شوق به سوی آن حضرت و به سوی فاطمه زهرا سلام الله علیها.
به عزّت و جلال و عظمت خود سوگند می خورم که:
واجب گردانم برای ایشان کرامت خود را که ایشان را گرامی دارم و داخل گردانم ایشان را در بهشتی که مهیا کرده‌ام برای دوستان خود پیغمبران و رسولان خود. ای ملائکه من !
اینها زیارت کنندگان حسین اند که محبوب محمّد صلی الله علیه و آله است که او پیغمبر و حبیب من است و هر که مرا دوست می دارد حبیب مرا دوست می دارد و هر که حبیب مرا دوست می دارد محبوب او را دوست می دارد. و هر که حبیب مرا یا محبوب او را دشمن می دارد بر من لازم است که او را به بدترین عذاب های خود عذاب کنم و به آتش خود او را بسوزانم. و جهنّم را جایگاه او گردانم و او را عذاب کنم که هیچ یک از عالمیان را عذاب نکرده باشم. (46)

مشایعت ملائک زائر کربلا را

از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که:
چون شخصی از خانه خود بیرون آید به عزم زیارت حضرت امام حسین علیه السلام به سوی کربلا مشایعت کنند او را از هفتصد ملک از بالای سر او و زیر پای او از جانب راست و چپ و پیش رو و پشت سر او تا او را به اهلش برسانند.
پس چون زیارت کند آن حضرت را ندا کند او را منادی که:
(گناهانت آمرزیده شد پس از سر گیر عمل را).
پس با او برمی گردند آن ملائکه تا داخل خانه خود شود.
پس به او می گویند که:
(تو را به خدا سپردیم).
پس پیوسته به زیارت او می آیند تا روز مردن او و بعد از مرگ او، هر روز.
و زیارت می کنند حضرت امام حسین علیه السلام را و ثوابش از آن مرد است. (47)

مأوای حسین

ای زمین کربلا اینجا بود مأوای من
می شود ای کربلا اینجا فزون غمهای من
کربلا بر روی تو عرش خدا بنهاده پا
تا ببوسد خلق عالم خاک زیر پای من
کربلا اینجا دگر وادی جانبازان بود
قاب قوسین عون و جعفر، اکبر او ادنای من
کربلا وادی طور مصطفی اینجا بود
غرق خون اینجا بیند خواهرم سیمای من
کربلا این سرزمین گلزار زهرا می شود
در کنار یکدیگر پرپر شود گلهای من
از برای کشتن من شمر دون بی حیا
میزند با چکمه بر سینه سینای من
این سر نورانی بالای نی منزل کند
می چکد از نوک نی خون جگر از نای من
هرکه چون آرام دل با نغمه های جان گداز
می شود مدهوش اگر نو شد می از مینای من

تارک زیارت قبر حسین علیه السلام

شخصی به خدمت امام صادق علیه السلام عرض کرد:
فدای تو شوم، چه می فرمائید در حقّ کسی که ترک کند زیارت قبر حضرت حسین علیه السلام را، و در حالی که قادر به زیارت آن حضرت باشد؟
فرمود:
می گویم که او عاقّ حضرت رسول صلی الله علیه و آله و عاقّ ما شده است، و سبک شمرده است امری را که برای او نافع است. و هر که آن حضرت را زیارت کند خدا حوائج او را متکفل می گردد. و کفایت مهمّات دنیائی او رامی نماید. و زیارت آن حضرت باری بنده روزی جلب می نماید، و آنچه در این راه خرج نماید خدا به او عوض می دهد، و گناه پنجاه ساله او را می آمرزد، در حالی به سوی اهل خویش باز می گردد که هیچ گناه و خطائی بر او نباشد، مگر آنکه از نامه عمل او محو شود.
و اگر در این سفر بمیرد ملائک نازل می شوند و او را غسل می دهند و گشاده شود برای او دری به سوی بهشت که داخل شود بر او نسیم بهشتی. و اگر سالم بماند گشاده شود برای او دری که نازل شود از آن در روزی او و حق تعالی به عوض هر درهمی که او خرج کرده است هزار درهم به او بدهد و برای او ذخیره نماید، و چون محشور شود به او گویند که خدا این عوض را برای تو ذخیره کرده است و امروز به تو رسانید. (48)

عبداللّه ابن حماد نقل می کند:
روزی امام صادق علیه السلام به من فرمود:
ای حماد نزد شما فضیلتی هست که مثل آن به احدی داده نشده است. و گمان ندارم آن چنان که باید آن را بشناسید و بر او محافظت نمائید!
و قیام به حقّ آن کنید. و از برای آن فضیلت اهلی هست که ایشان را برای آن کار نام برده‌اند، و به ایشان توفیق عطاء کرده‌اند، و این رحمتی است که خداوند تعالی به ایشان بخشیده است. پرسیدم:
آن فضیلت که نام بردید و وصف نمودید کدام است؟
فرمود:
زیارت جدّم حضرت امام حسین علیه السلام است. زیرا که او غریب است و در زمین غریب مدفون شده است. هر که به زیارت او می رود، بر او برمی گرید. و هر که به زیارت او نمی رود، بر مصیبت او اندوهناک می باشد و دلش می سوزد. هر که او را به یاد می آورد ترحّم می کند.
و هر که نظر کند به سوی قبر پسرش در پائین پای او، در بیابانی که خویشی و دوستی نزد او نیست و حق او را غصب کردند، و جمع شدند جمعی از کافران و مرتدّان از دین، و یاوری یکدیگر کردند تا او را کشتند، در بیابانی دفن نکرده انداختند، و منع کردند از او آب فراتی که سگان می خوردند، و ضایع کردند حق رسول خدا صلی الله علیه و آله را، و وصیتی که در حقّ او و اهل بیتش کرده بود.
پس او مدفون گردید، جفا یافته در میان قبرهای خویشان و شیعیان خود. هر که نزد او می رود، وحشت می یابد از تنهائی او، و دوری از جدّ بزرگوارش. و در منزلی افتاده است که نمی رود نزد او مگر کسی که خدا دلش را به ایمان امتحان کرده است، و حقّ ما را به او شناسانده باشد.
پس گفتم:
فدای تو شوم من می رفتم به زیارت آن حضرت، تا آنکه مبتلا شدم به خدمت خلیفه و حفظ اموال او و من نزد ایشان مشهور شده ام. لهذا در این ولا از برای تقیه ترک کرده‌ام و من می دانم که زیارت آن حضرت ثواب بسیاری دارد. فرمود که:
(می دانی که کسی که به زیارت آن حضرت میرود چه فضیلت دارد و او را نزد ما چه نیکی ها است؟!).
گفتم:
نه. فرمود که:
(امّا فضیلت زیارت کننده او:

پس مباهات می کنند به او ملایکه آسمان ها و امّا آنچه نزد ما برای او هست پس ترحّم می کنیم برای او هر صبح و شام). و به تحقیق که خبر داد مرا پدرم که:
روضه آن حضرت از روزی که مدفون شده است هرگزخالی نبوده است از کسی که صلوات فرستد بر او از ملائکه یا جنیان یا آدمیان یا وحشیان صحرا. و هیچ چیز نیست مگر آرزوی حال زیارت کننده آن حضرت می کند و خود را از برای برکت بر او می مالد و به نظر کردن به سوی او امید خبر می دارد برای آنکه برکت یافته است به نظر کردن به سوی قبر آن حضرت. بعد از آن فرمود که:
(شنیده‌ام که قومی از نواحی کوفه و غیر ایشان می روند نزد قبر آن حضرت و زنان می روند و ندبه و نوحه می کنند در نیمه ماه شعبان پس بعضی قرآن می خوانند و بعضی قصّه های جانسوز آن حضرت را ذکر می کنند و بعضی مرثیه می خوانند؟)
گفتم:
بلی فدای تو شوم دیدم بعضی از اینهایی که می فرمائی. فرمود که:
(حمد و سپاس خداوندی را که در میان مردم جمعی را مقّرر فرموده است که می آیند به سوی ما و ما را مدح می کنند و مرثیه از برای مصیبت ما می گویند و می خوانند. و دشمن ما گردانیده است کسانی را که طعن کنند بر آنها از خویشان و غیر ایشان و استهزاء کنند بر ایشان و قبیح شمارند کردار ایشان را). (49)

آئینه دار کربلا

ای آسمان عشق نگینت ستاره است
قربان شدن برای تو با یک اشاره است
هر کهکشان که سر بکشد در سرای تو
در پیش پای تو چو یکی سنگ خاره است
انوار روی تو بنوشته به ساق عرش
ثارالله است حسین و حسین ابن ثاره است
بنما نگه به نایب خود ای شکسته دل
از روی بام سوی تو اندر نظاره است
سر داده‌ام بر سر راهت ولی ببین
جسمم به روی خاک و عدویم سواره است
بسکه کشید جسم غریبم به کوچه ها
آویزه هر پاره تنم بر قناره است
اما ز غیب این سخن از تو شنیده‌ام
در قتلگاه زخم تنت بی شماره است
با چشم دل به دیدمت اندر دم وداع
بر روی سینه تو حسین شیر خواره است
مهر و ولا و عشق تو دریای پر خروش
آرام دل چو قطره ای اندر کناره است

زائر حسین اگر در آتش هم باشد نجات می یابد

سید بن طاووس علیه الرّحمه از محمد بن احمد بن داوود نقل کرده است که می گفت:
من همسایه ای داشتم که او را علی بن محمد می گفتند. گفت که من هر ماه یک مرتبه به زیارت امام حسین علیه السلام می رفتم.
و چون سنّم بالا رفت و جسمم ضعیف شد مدّتی به کربلا نرفتم، و بعد از مدّتی پیاده روانه شدم، و در مدّت چند روز به کربلا رسیدم، زیارت کردم و نماز خواندم و چون به خواب رفتم دیدم که حضرت امام حسین علیه السلام از قبر بیرون آمده و به من می گوید:
چرا مرا جفا کردی؟
و قبل از این به من نیکوکار بودی!
گفتم ای سید جسمم ضعیف شده است و پایم بی قوّت شده است و در این وقت ترسیدم که آخر عمر من باشد چند روز راه آمده‌ام تا به زیارتت رسیده‌ام و روایتی از شمابه من رسیده است می خواهم از شما بشنوم، فرمود:
بگو!
گفتم که روایت می کنند که شما فرموده اید:
هر که به زیارت من آید در حیات خود من او را بعد از وفاتش زیارت می کنم. فرمود:
که بلی من گفته‌ام و اگر او را در آتش جهنّم بیابم از آتش او را بیرون می آورم. (50)

نوشت ها

1-بحر المصائب: 351.
2-کشکول النور: ج 1: 282.
3-دار السلام
4-تحفة الزّائر مرحوم مجلسی: 168.
5-بحار الانوار: ج 85: 153.
6-همان: 158
ارشاد القلوب: 141.
7-مناظراتی از شخصیتهای بزرگ اسلام، محمد محمدی اشتهاردی: 211.
8-بحارالانوار ج 44: 255.
9-ثمرات الحیوة: 83
10-تحفة المجالس - انوار آسمانی: 104.
11-خصائص الحسینیه: 327.
12-بحار الانوار ج 10 - تحفة الزّائر
13-کشکول النور ج 1: 14-
14-ثمرات الحیوة. کرامات الحسینیه ج 1: 202.
15-کتاب مفتاح الجنّه.
16-منتهی الآمال: 354 - سیرة رسول اللّه و اهل بیته علیه السلام ج 2: 139.
17-کشکول النور ج 2: 18
18-کشکول النور ج 1: 64.
19-کشکول النور ج 1: 132.
20-کشکول النور ج 1: 136.
21-بحر المصائب: 349.
22-کامل الزّیارة: 86.
23-سفینة النّجاة: 56.
24-سفینة النّجاة: 59.
25-بحار الانوار ج 4: 243.
26-کنز الغرائب - سفینة النّجاة: 63.
27-کامل الزیارة - کشکول النور: 352.
28-پرتوی از عظمت حسین علیه السلام: 84.
29-سید الشهداء: 227.
30-سیدالشهداء: 245.
31-بحارالانوار. ج 10.: 87

32-کرامات امام حسین، مصطفی اهوازی: 52. گناهان کبیره، ج 2: 346.
داستانهای حسین، میررضا حسینی: 69.
33-کامل الزیارة - تحفة الزّائر
34-وسائل الشّیعه - کامل الزّیارة: 253.
35-الوقایع و الحوادث: ج 3: 334
و حکایاتی از عنایات حسینی: 34.
36-تحفة الحسینیه، فاضل بسطامی: 432.
37-کتاب مجالس شیخ شوشتری
38-داستانهای شگفت: 112.
39-تحفة المجالس - کراما ت الحسینیه ج 1: 267.
40-توسلات؛88 داستان فوق در روز شهادت امام رضا علیه السلام نگاشته شد.
41-دار السلام - امالی شیخ
42-امالی شیخ طوسی: 258.
43-بحار الانوار ج 10: 86.
44-کشکول النور ج 1: 186.
45-سفینة النّجاة: 72 - بحار الانوار ج 10.
46-کامل الزیارت: 143 بحارالانوار ج 101: 75 -76
47-کامل الزیارات: 145،
بحارالانوار ج 101: 67 روایت 59.
48-التهذیب ج 6: 45
المستدرک ج 2: 204. 49
بحارالانوار ج 101: 74 - 73
المستدرک ج 2: 203
نورالعین: 10850-
بحارالانوار ج 101: 16
المستدرک ج 2: 324.

داستانهایی از گریه بر امام حسین علیه السلام جلداول

مقدمه

تالیف:
علی میرخلف زاده الحمد لله رب العالمین، الصلوة و السلام علی اشرف الانبیاء و المرسلین حبیب اله العالمین ابی القاسم محمد المعصومین الذین اذهب الله عنهم الرجس اهل البیت و طهرهم تطهیرا، سیما حجة بن الحسن العسکری روحی و ارواح العالمین له الفداء، قال الله تبارک وتعالی فی محکم کتابه العظیم «و من یعظم شعائر الله فانها من تقوی القلوب» (1)
هر کس شعائر و نشانه‌ها و علامتهای دین خدا را محترم و گرامی بدارد شایسته تکریم و احترام بوده و از کمالات پاکدلی و خداشناسی است. یکی از اعمالی که شعائر و نشانه‌ها و زمینه های تقوی و رشد معنوی و روحی را فراهم می کند، عزاداری و سوگواری و ماتم و نوحه سرایی و مرثیه خوانی و ناله و زاری وبی تابی و شیون و جزع و فزع و گریه کردن برای حضرت امام حسین علیه السلام است، چه شعاری از این بالاتر چه یادی از این بهتر چه ذکری از این مهمتر چه علامتی از این واضحتر که انسان یاد حسین علیه السلام که یاد خداست کند، چه ذکری از ذکر حسین علیه السلام مهمتر که خدا از اول ما خلق الله همه‌اش یاد حسین علیه السلام بوده و به همه عرشیان و انبیاء و اوصیاء و اولیاء توصیه و سفارش یاد و ذکر و گریه و عزاداری حسین علیه السلام را کرده، خود خدا به حضرت موسی علیه السلام خطاب کرد:
ای موسی کسی که گریه کند و یا بگریاند و یا خود را شبیه به گریه کنندگان در آورد بدنش به آتش جهنم حرام میشود. (2)
خود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:
هر چشمی در روز قیامت گریان است مگر چشمی که برای حسین علیه السلام گریه کند که در آن روز خندان و مژده به نعمتهای بهشت به او داده می شود.
خود حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام وقتی به امام حسین نظر کرد فرمود:
ای گریه هر مؤمن. خود حضرت زهرا(علیهاالسلام) برای امام حسین علیه السلام اشک ریخت. خود حضرت امام حسن علیه السلام فرمود:
هیچ روزی مثل روزهای مصیبت تو ای حسین نمی شود.
خود امام حسین علیه السلام فرمود:
من کشته اشکهای شما هستم. هیچ بنده ای نیست که برای ما یک قطره اشک از چشمش بریزد یا گریان شود، جز اینکه خداوند جای او را همیشه

در بهشت قراردهد. خود امام سجاد علیه السلام وقتی طعام و آب می دید همه‌اش برای باباش امام حسین علیه السلام گریه می کرد.
خود امام باقر علیه السلام فرمود:
هر مؤمنی که برای کشته شدن امام حسین علیه السلام چشمهاش گریان بشود به طوری که اشک بر صورتش جاری بشود خدا او را برای همیشه در غرفه های بهشت جا می دهد. اگر کسی برای امام حسین علیه السلام نوحه و ندبه و گریه کند و خانواده و فامیل ودوستان و شیعیان را برای اقامه عزا دعوت کند و بعد به هم تسلی بدهند، من ضامن هستم که خدا ثواب دو هزار حج و دو هزار عمره و دو هزار جنگ در راه خودش (خدا) را در نامه عملش بنویسد. هر کس که بیاد مصیبتهای ما و حسین و اهل بیتش بیفتد و دلش برای ما بسوزد، ملائکه تمام گناهانش را می آمرزند. خود
امام صادق علیه السلام فرمود:
هر کس که مصیبتهای ما را یاد کند یا ما پیش او یاد آور شویم و به اندازه پر مگسی برای ما اشک بریزد خدا تمام گناهان او را اگر چه به اندازه کف دریا هم باشد می بخشد. هر کس برای مظلومی ما و ظلمی که به ما شده، مهموم و مغموم و گریان شود و برای ما آه بکشد خدای سبحان ثواب تسبیح به او می دهد. و حزنش برای ما عبادت است ... هر کس چشمش گریان شود برای خونی که از ما ریخته شده یا حقی که از ما گرفته شده یا حرمت و شخصیت ما را هتک کرده شده، خداوند همیشه جای او را در بهشت قرار می دهد. هر جزع و گریه مکروه است، مگر برای حسین علیه السلام که ثواب هم دارد.
امام حسین علیه السلام برای زوار و گریه کنندگانش طلب مغفرت می کند.
اگر زائر یا گریه کننده بداند چه مقامی پیش خدا دارد ... هر کسی که در مرثیه و نوحه سرای حسین علیه السلام شعر بگوید و پنجاه نفر را بگریاند بهشت برای اوست تا میرسد به ده یا و یک نفر و یا خودش برای ما گریه کند و خود را شبیه گریه کنندگان در آورد جایش در بهشت است ... ویا خود حضرت موسی بن جعفر علیه السلام برای جدش عزاداری و گریه سرایی می کردند ... یا خود امام رضا علیه السلام میفرماید:
هر کس بیاد مصیبتهای ما و آنچه که به سرما آورده‌اند گریه کند، روز قیامت در درجه و مقام ما هست و هر کس بیاد مصبیت های ما بگرید و بگریاند، در روزیکه تمام چشمها گریان است چشم او گریان نمی شود.
هر کس در مجلسی که امر ما را احیاء و زنده میکنند، بنشیند، خدا قلب او را نمی میراند در روزی که همه قلبها مرده است. اگر گریه بر امام حسین علیه السلام کنی و اشکت روی صورتت جاری بشود حق تعالی همه گناهان کبیره و صغیر ترا می آمرزد خواه کم باشد یا زیاد، اگر هنگامی که می

خواهی خدا را ملاقات کنی می خواهی هیچ گناهی نداشته باشی، پس بر امام حسین علیه السلام زیارت بخوان و گریه کن. خود امام جواد و امام هادی و امام عسگری و خود امام زمان علیه السلام بر جد خودشان امام حسین گریه می کردند.
اصلا خود امام زمان فرمودند:
اگر اشکهای چشمم تمام شود برایت خون گریه می کنم. که انشاالله در جایش خواهد آمد. این اوراق آغشته به تحریر را که در مقابل می خوانید «ثواب گریه و تاریخچه گریه و روضه بر امام حسین علیه السلام است» که برای ما روشن می کند که عزاداری و روضه و گریه برای امام حسین علیه السلام از زمان حضرت آدم بوده نه از زمان صفویها که یکسری آدمهای کج فکر می گویند:
روضه خوانی از زمان صفویها بوده که آنها درست کرده‌اند. با تحقیق و بررسی هایی که به عمل آمده از زمان آن حضرت (آدم) بوده و اولین روضه خوان حضرت جبرئیل علیه السلام و اولین گریه کن حضرت آدم بوده تا الان. انشاءالله خدا همگی ما را جزو گریه کنندکان حضرت اباعبدالله قرار دهد و اگر هم این جزو (داستانهایی از گریه بر امام حسین جلد اول) ثوابی داشته باشد، آن رابه روح امام راحل، شهدا، علما، بزرگان ذوالحقوق، همچنین برادر شهیدم آشیخ احمد میر خلف زاده هدیه می نمایم. السلام علیکم و رحمة الله. ** نوکر و روضه خوان آستان حسین آل محمد صلی الله علیه و آله ** علی میر خلف زاده

گریه حضرت آدم

وقتی که حضرت آدم علیه السلام از بهشت بیرون شد از کاری که کرده بود و از فراق حوا و بهشت، آنقدر گریه کرد، که روی صورتش دو شیار مثل جوی درست شد و اشک چشمش از آن جاری می شد که پرنده‌ها از آن میآشامیدند. و تا چهل سال این گریه ادامه داشت، و از کرده خود پشیمان و تائب بود.
و توبه کرد.
خداوند متعال توبه او را پذیرفت و حضرت جبرئیل علیه السلام را فرستاد که کلماتی به حضرت آدم علیه السلام بیاموزد و آن کلمات همان بود که قبلا در عرش دیده بود.
حضرت جبرئیل علیه السلام به او فرمود:
بگو:
یا حمید بحق محمد، یا عالی بحق علی، یا فاطر بحق فاطمه، یا محسن بحق الحسن و (یا ذالاحسان بحق) الحسین منک الاحسان. وقتی حضرت آدم علیه السلام به اسم امام حسین علیه السلام رسید، اشکش جاری شد و قلبش به درد آمد. فرمود:
ای برادر جبرئیل چرا در ذکر پنجمین اسم که حسین است قلبم شکست و اشکم جاری شد؟
حضرت جبرئیل فرمود:
ای آدم به این فرزندت مصبتی وارد می شود که تمام دردها و غمها و مصیبتها پیش این ناچیز است؟
حضرت آدم علیه السلام فرمود:
ای برادر آن مصیبت چیست؟
حضرت جبرئیل علیه السلام واقعه کربلا را برای او می گوید، و میفرماید:
او را تشنه و غریب و بیکس و تنها و بی یار و یاور شهید می کنند، ای آدم؛
اگر او را در حالی که می فرمود:
واعطشاه، وا قلة ناصراه می دیدی ... به طوری که تشنگی میان او و آسمان مثل دود حایل شده بود ... هیچکس جواب او را نمی دهد. مگر با شمشیر و ... او را مانند گوسفند از پشت سر ذبح می کنند و مال و کاروانش را به تاراج و غارت می برند ... سر او و یارانش را شهر به شهر می گردانند ...
حضرت آدم علیه السلام تا این واقعه را شنید مثل مادری که جوانش را از دست داده بلند بلند گریه کرد. (3)
ای در عزایت آدم و حوا گریست

یا که ساکنان عالم بالا گریسته
پیمبران مرسل و ذرات کائنات،
از هفت ارض تا به ثریا گریسته
این بس برای غریبیت ای باعث نجات
گبر و یهود و قوم نصاری گریسته
هم ساکنان معبد و هم واقفان دیر
هم جاثلیق پیر کلیسا گریسته
زآن ظلمها که شد به تو در دشت کربلا
هم دوست گریه کرد و هم اعدا گریسته
حوران باغ خلد برین تو ای شهید
اندر جنان بهره لعیا گریسته
بر کشته تو ای شه بی غسل و کفن
مجنون وار زینب و لیلا گریسته
ما دام عمر، سید سجاد ناتوان
اندر عزات ای شه والا گریسته (4)

نفرین آدم به یزید

وقتی که حضرت آدم علیه السلام به زمین آمد، حضرت حوا(علیهاالسلام) را ندید، ناراحت شد و به دنبال او رفت و اطراف زمین را گشت که مرورش بکربلا افتاد، وقتی که به زمین کربلا رسید، مریض احوال شد و عقب افتاد و سینه‌اش تنگ و بی جهت به زمین افتاد، اتفاقا آنجایی که زمین خورد قتگاه حضرت سیدالشهدا علیه السلام بود و از پای حضرت آدم خون آمد. حضرت ناراحت سرش را به آسمان بلند کرد و عرض کرد:
ای خدای من مگر چه گناهی از من سرزده که اینجور به بلاء گرفتار شدم، در حالی که تمام زمین را گشتم اینطور بلایی به من نرسید ولی تا پایم را به این سرزمین گذاشتم، به این بلاها گرفتار شدم مگر این زمین چه زمینی است؟ !
خطاب رسید:
ای آدم هیچ گناهی از تو سر نزده، لیکن اینجا سرزمین کربلاست سرزمینی است که فرزندت حسین را بدون هیچ گناهی می کشند، و این خونی که از پای تو جاری شد به خاطر اینست که با خون حسین موافقت کند و با او هم پیمان گردی. حضرت آدم علیه السلام عرض کرد:
آیا حسین پیغمبر است؟
خطاب رسید:
خیر، ولیکن نوه پیغمبر اسلام حضرت محمد صلی الله علیه و آله است.
عرض کرد:
قاتل و کشنده او کیست؟
فرمود:
قاتلش یزید است و او را لعن کن. حضرت آدم چهار مرتبه او را لعن کرد و چند قدمی که رفت به کوه عرفات رسید و حوا را پیدا کرد. (5)

میسوزم و ز سوزش جان ناله می کنم
در قلبم آتشی است از آن ناله می کنم
در ماتم خزان زده گلهای پرپری
چون بلبلی ز پرده جان ناله می کنم
دارم خبر زنای گلوی بریده ای
زین رو چو نی به آه و فغان ناله می کنم
آثار طبع من نبود شعر ساده ای
با اشک و خون دیده حسان ناله می کنم (6)

گریه و نفرین حضرت نوح

وقتی که حضرت نوح علیه السلام سوار کشتی شد، همه دنیا را سیر کرد، تا به سرزمین کربلا رسید، همین که به سرزمین کربلا رسید، زمین کشتی او را گرفت، به طوری که حضرت نوح علیه السلام ترسید غرق شود، دستها را به دعا و نیایش برداشت، و پروردگارش را خواند و عرض کرد:
خدایا، من همه دنیا را گشتم، مشکلی برایم پیدا نشد، ولی تا به این سرزمین رسیدم ترس و وحشت عجیبی برایم ظاهر گشت، و بدنم لرزید و خوف شدیدی تمام وجودم را گرفت، که تا بحال اینجوری نشده بودم، خدایا علتش چیست؟
حضرت جبرئیل علیه السلام نازل شد و فرمود:
ای نوح در این سرزمین سبط خاتم پیغمبران و فرزند خاتم اوصیاء کشته می شود.
و روضه کربلا را خواند. حضرت نوح علیه السلام منقلب گشته و اشکهایش سرازیر شد و فرمود:
ای جبرئیل قاتل او کیست که اینطور ناجوان مردانه حسین علیه السلام را به شهادت میرساند؟ !
حضرت جبرئیل علیه السلام فرمود:
او را کسی که نفرین شده اهل هفت آسمان و هفت زمین است می کشد.
حضرت نوح علیه السلام (در حالی که ناراحت و گریان بود) قاتلین او را لعنت کرد، و کشتی براه افتاد تا به کوه جودی (حرم شریف حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام است) رسید و در آنجا ایستاد. (7)

زخم ترا شُویم از اشک دو دیده
بوسه بگیرم ز رگهای بریده
وای حسینم وای حسینم
شکوه برم بر خدا با دل خسته
یک بدن و این همه نیزه شکسته
وای حسینم وای حسینم
بسکه مرا زد عدو از ره کینه
سوخت به حال دلم قلب سکینه
وای حسینم وای حسینم
قاتل تو می برد محمل ما را
گوشه ویران دهد منزل ما را
وای حسینم وای حسنیم
خواست به لبهای تو خنده نباشد

بعد تو زینب دگر زنده نباشد
وای حسینم وای حسینم
موسم دوری ما و تو رسیده
همسفرم شو به رگهای بریده
وای حسینم وای حسینم
داغ تو دیشب چراغ دل ما بود
خیمه آتش زده منزل ما بود
وای حسینم وای حسینم (8)

حزن حضرت آدم

وقتی که انوار خمسه طاهره در انگشتان او اشراق نمود، نور جناب امام حسین علیه السلام در ابهام قرار گرفت، و هر وقت چشم حضرت آدم علیه السلام به ابهامش می افتاد مهموم و محزون می شد. و این اثر تا حال باقی است که هر کس، خنده بر او غالب شود وقتی که به انگشت ابهام نگاه کند حزن بر او غالب می شود. (9)

ایکاش در عزای تو خون می گریستم
دمساز زخمه های جنون می گریستم
یک سینه داشتم به زلالی آسمان
از ابرهای تیره فزون می گریستم
همناله با تمامی یاران تو حسین
ایکاش در تمام قرون می گریستم
سر چشمه های اشکم اگر خشک می شدند
آنگاه می نشستم و خون می گریستم
عشقت مگر نبود که دست مرا گرفت
وقتی ز پا فتاده نگون می گریستم
این گریه آبروی من است و دلیل عشق
ای عشق بی نگاه تو، چون می گریستم
ایکاش در ترنم شعر زلال اشک
از مرزهای واژه برون می گریستم (10)

حزن نوح

حضرت جبرئیل علیه السلام به نام آن حضرت «حسین علیه السلام» میخی به کشتی حضرت نوح علیه السلام کوبید. از موضع میخ نوری درخشید و رطوبتی مانند خون از آن ظاهر شد که موجب حزن و اندوه حضرت علیه السلام و نوحه او گردید. (11)

قطره ای اشک تو یک دریا عطش
هرم لبهای تو یک صحرا عطش
در نگاه گرم تو حس می شود
یک جهان ایثار، یک دنیا عطش
تا نبینی عاشقان را تشنه کام
آمدی دریای غیرت با عطش
تا کویر خشک لبهای تو دید
سوخت چون خورشید سر تا پا عطش
تشنه بیرون آمدی تا از فرات
بی تو دارد آب هم حّتی عطش
بی تو در میخانه خُمّ می شکست
علقمه شد بزم غم، سقّا عطش
بعد تو روح بلند عاطفه
قطره قطره آب میشد با عطش (12)

گذر حضرت ابراهیم بکربلا

حضرت ابراهیم علیه السلام سوار بر اسب بود که گذرش به سرزمین کربلا افتاد تا به محل شهادت حضرت ابی عبدالله علیه السلام رسید، اسب حضرت بزمین خورد و حضرت ابراهیم علیه السلام از اسب بزمین افتاد و سرش شکست و خونش جاری گشت و اشکش آمد و مخزون گردید. در آن حال شروع به استغفار کرد و فرمود:
خدایا مگر چیزی از من سرزده که دچار این بلا شدم؟
حضرت جبرئیل علیه السلام نازل شد و فرمود:
ای ابراهیم؛ گناهی از تو سر نزد لیکن در اینجا نوه دختر پیغمبر خاتم انبیاء صلی علیه و پسر خاتم اوصیا کشته می شود و این خونی که از تو جاری شد با خون او موافقت کرد.
حضرت ابراهیم علیه السلام با حالت حزن و اندوه فرمود:
ای جبرئیل چه کسی او را می کشد؟
جبرئیل فرمود:
آن کسی که اهل آسمان و زمین او را لعنت کرده‌اند و قلم بدون اذن بر لوح به لعن او جاری شده، و خداوند وحی فرمود:
به قلم که تو مستحق ستایش و مدح و ثنا هستی، به خاطر اینکه این لعن را نوشتی. حضرت ابراهیم علیه السلام (محزون و گریان) دستهایش را بلند کرد و یزید را زیاد لعن کرد و اسبش بازبان فصیح آمین گفت. حضرت ابراهیم علیه السلام به اسبش فرمود:
از نفرین من چه چیزی را متوجه شدی که آمین گفتی؟
گفت:
ابراهیم یکی از افتخارات من اینست که که تو سوار بر من شوی و وقتی که به زمین خوردم و شما از پشت من افتادی خیلی خجالت کشیدم، و مسببش هم یزید لعنتی بوده. (13)

دلی خونین چو باغ لاله دارم
به سینه زخم چندین ساله دارم
به نای دل بیاد نینوایت
نوای هفت بند ناله دارم
ز اشکت ژاله‌ها را آفریدند
ز داغت لاله ها را آفریدند
به یادت هر نیستان نینوا شد
به سوگت ناله‌ها را آفریدند(14)

گریه ابراهیم

وقتی که پرورگار متعال به حضرت ابراهیم علیه السلام دستور داد که بجای حضرت اسماعیل علیه السلام این گوسفند را ذبح کند.
خواست او را امتحان کند که آیا بهه دستور پرورگارش فرزند دلبندش حضرت اسماعیل را ذبح می کند یا خیر. و رأفت پدر و فرزندی او را می گیرد و آن چیزی که در قلب هر پدری نسبت به فرزندش می باشد یا نه.)
حضرت ابراهیم علیه السلام محکم و استوار بر دستور خداوند ایستادگی نمود تا به آن ثواب عالی که به مصبیت دیده‌ها می دهند او هم استحقاق پیدا کند.
که الحمدلله هم خوب امتحان پس داد و به آن ثواب هم رسید و خداوند هم گوسفندی برای او فرستاد و فرمود:
این گوسفند را بجای اسماعیل ذبح کن و جهت ارتفاء درجه به حضرت ابراهیم علیه السلام وحی فرمود:
ای ابراهیم؛ محبوب ترین خلق نزد تو کیست؟
عرض کرد:
بار پروردگارا خلقی نیافردی که پیش من محبوب تر از حبیب تو محمد صلی الله علیه و آله باشد.
پروردگار عالم فرمود:
آیا او را بیشتر دوست داری یا خودت را؟
عرض کرد:
او را بیشتر دوست دارم. خطاب رسید:
آیا فرزندت را بیشتر دوست داری یا فرزند او را؟
عرض کرد:
فرزند او محبوتر است. خطاب رسید:
آیا ذبح فرزند او به ظلم و ستم به دست دشمنان پیش تو درد آورتر است یا ذبح فرزندت به دست خودت به اطاعت من؟ !
فرمود:
خدایا خب معلوم است کشته شدن ذبح او به دست دشمنان برای قلبم درد آورتر و محزون تر است. در اینجا خداوند متعال برای حضرت ابراهیم علیه السلام روضه خوانی کرد و فرمود:
ای ابراهیم گروهی که خود را از امت پیغمبر اسلام محمد صلی الله علیه و آله می پندارند، فرزندش حسین علیه السلام را بعد از او به ظلم و ستم می کشند و به خاطر این کارشان سزاوار خشم و غضب من می گردند ...
حضرت ابراهیم با شنیدن این مصائب ناله ای زد و دلش به درد آمد و

صدای خود را به گریه بلند نمود. خطاب رسید:
ای ابراهیم ناله و فریاد و هَمَّت را که برای فرزندت اسماعیل که می خواستی با دست خودت به ناراحتی و ناله ذبح کنی، بر حسین و کشته شدن حسین فدا کردم و به خاطر این گریه و ناله هایی که برای حسین کردی، بالاترین درجات اهل ثواب بر مصیبت واجب کردم و فدیناه به ذبح عظیم. (15)

ای در غمت همین نه دو عالم گریسته
چندین هزار عالم و آدم گریسته
عالم چگونه بر تو نگرید کز این عزا
جد تو مهتر همه عالم گریسته
تنها نه روح نوح بود بر تو نوحه گر
کاروان انبیاء همه با هم گریسته
ادریس و شیث و یوشع و داود و هود و لوط
الیاس و خضر و صالح و آدم گریسته
در صحن خلد موسی عمران شکسته دل
در بام چرخ عیسی مریم گریسته
تا تشنه دید لعل تو ای شهریار دین
خیف و منا و مشعر و زمزم گریسته (16)

گوسفندان حضرت اسماعیل علیه السلام کنار شط و نهر و آب فرات میچریدند که چوپان برای حضرت خبر آورد که چند روز است گوسفندان از این مشرعه آب نمی خورند. حضرت اسماعیل علیه السلام سبب آن را از خداوند متعال پرسید؟ !
حضرت جبرئیل علیه السلام نازل شد و فرمود:
ای اسماعیل سبب آن را از گوسفندان سئوال کن آنها به تو میگویند.
حضرت اسماعیل علیه السلام از گوسفندان سئوال کرد که به چه جهت آب نمی خورید؟
گوسفندان به زبان فصیح گفتند:
بما خبر رسیده که فرزند تو حسین علیه السلام که نوه دختری پیغمبر محمد صلی علیه و آله است در اینجا تشنه کشته می شود.
پس ما هم به خاطر این مصیبت محزون و مهموم هستیم و از این شریعه آب نمی خوریم بیاد آن اندوه و غم و غصه ای که بر امام حسین علیه السلام وارد شده. حضرت اسماعیل ناراحت و گریان فرمود:
چه کسی او را بقتل می رساند. گوسفندان گفتند:
قاتلین آن بزرگوار نفرین شده آسمانها و زمین ها و همه خلایق است.
حضرت اسماعیل علیه السلام نالان و گریان فرمود:
بارالها بر قاتلین حضرتش لعنت فرست. (17)

فاش از فلک بر آن تن بی سر گریستی
ز آن روز تا به دامن محشر گریستی
ز اشک ستاره دیده‌ی گردون تهی شدی
بروی بقدر زخم تنش گر گریستی
ایکاش چون فلک بدی اعضا تمام چشم
تا بهر نور چشم پیمبر گریستی
کشتند و از نشان ز مسلمانی ای دریغ
آنرا که از غمش دل کافر گریستی
آه از دمی که با دل چاک از پی دفاع
خواهر به نعش چاک برادر گریستی (18)

مرور حضرت موسی و نماینده اش

یک روز حضرت موسی علیه السلام با حضرت یوشع بن نون علیه السلام در اطراف زمین سیر میکردند که به سرزمین کربلا رسیدند، اتفاقا کفش حضرت موسی علیه السلام پاره و کف آن جدا شد و خاری به پای حضرتش اصابت کرد و پایش خونی شد و درد کشید، ناراحت و محزون سر بطرف آسمان بلند کرد و فرمود:
خدا چه بدی از من سرزده بود که دچار این بلیه شدم. خداوند متعال به او وحی، و روضه کربلا را فرمود:
اینجا حسینم را شهید می کنند، اینجا خونش را می ریزند، اینجا حسین را محزون و نالان می کنند و من می خواستم خون و حزن تو با او موافق باشد.
حضرت موسی علیه السلام فرمود:
خدایا حسین کیست؟ !
وحی رسید:
او سبط محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و پسر حضرت علی مرتضی علیه السلام است. موسی ناراحت و گریان شد و فرمود:
قاتل او کیست؟
خطاب رسید:
او نفرین شده ماهی دریا و وحشی های بیابان و پرندگان هواست. حضرت موسی نالان و گریان دستها را بالا برد و یزید را لعنت و نفرین کرد و حضرت یوشع بن نون علیه السلام هم گریان به دعای حضرت موسی علیه السلام آمین گفت و بعد رفتند. (19)

فغان ز سینه بر آمد، ز ماجرای حسین
بیا قیامت خون بین، به کربلای حسین
به نینوای شهادت نگر شهیدان را
به خاک و خون شده غلطان، به امر و رای حسین
قلم چگونه نویسد، حدیث عاشورا
که دیده خون شود از شرح ماجرای حسین
دگر به نام جهان مهر و مه نمی تابد
ستارگان همه یک یک نشسته در عزای حسین
به روز حادثه، باران تیغ و نیزه گرفت
همی به سینه و پشت و به دست و پای حسین
به بام نیزه بر آمد، چو آن سر خونین
شفق به سرزد و آسیمه شد برای حسین

ز سوز سینه زینب خبر نداری تو
درون خیمه نشسته کند دعای حسین
خوشا تلاوت قرآن، به بام نیزه و تیغ
چه خوش بود ار بشنوی زنای حسین
کنون که خون خدا در رگ زمان جاری است
بیا بزن به قلّه خون پرچم و لوای حسین
خوشا به کرب و بلای وطن شوم کشته
که جان کوچک خود را کنم فدای حسین
رضای درگه حقم ز حق نخواهم هیچ
بجز رضای خدا و به دل ولای حسین

موسی و مناجات

حضرت موسی علیه السلام در مناجات خود عرض کرد:
خدایا به چه جهتی امت پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله را بر سائر امتها فضیلت و شرافت دادی؟ !
خداوند متعال فرمود:
بواسطه ده صفت خوبی که دارند. عرض کرد:
آن ده خصلت و خوبی کدامند که بنی اسرائیل را به آن امر کنم که انجام دهند؟ !
پروردگار متعال فرمود:
نماز و زکوة و روزه و حج و جهاد و جمعه و جماعت و قرآن و علم و عاشوراء. حضرت موسی علیه السلام فرمود:
خدایا عاشورا دیگر چیست؟ !
خطاب رسید:
گریه و عزاداری و مرثیه خوانی در مصیبت فرزند مصطفی صلی الله علیه و آله است، ای موسی هر کس از بندگانم که در آن زمان گریه و عزاداری کند و بر فرزند مصطفی صلی علیه و آله مهموم و مغموم گردد، بهشت را برای او جاودان قرار دهم و هر بنده ای که مال خود را در محبت فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله صرف نماید از هر چه باشد از طعام و .... من به او برکت دهم و در برابر هر درهمی که خرج کرده هفتاد برابر به او عنایت کنم. و او را عافیت دهم و او را از گناهانش می آمرزم تا وارد بهشت شود.
قسم به عزت و جلالم هر کس که در روز عاشورا یا در غیر آن یک قطره اشک برای حسینم بریزد، ثواب صد شهید را برای او می نویسم. (21)

باشد فزون ز گوهر غلطان بهای اشگ
خلد برین نهفته بود لابلای اشگ
ای دل بکوش سنگ جهان بشکند ترا
آری دل شکسته بود رهنمای اشگ
نشکن به خیره قیمت این پربها گهر
زیرا که فوق عرش برین است جای اشگ
یک قطره‌اش هزار در بسته وا کند
غافل مشو ز پنجه مشگل گشای اشگ
هرگز کسی به قیمت او پی نمیبرد
نشناخت قدر اشگ کسی جز خدای اشگ
گر گوش دل به زمزمه اشگ وا کنی

آید همی نوای انا الحق ز نای اشگ
اشگ سحر به آینه دل دهد جلا
صافی دل است آنکه بداند بهای اشگ
اشگ بصر غبار گنه میبرد ز دل
گردد سرای دل چمن با صفای اشگ
ما و تو قدر اشگ ندانیم ای دریغ
جان میدهند اهل دعا از برای اشگ
رونق خدا باشگ بصر داده در جهان
گر چه ابوالبشر بنهاده بنای اشگ
«ثابت» اگر سعادت دارین طالبی
دامن بریز از سر شفقت بپای اشگ (22)

حضرت موسی در مناجات

حضرت موسی علیه السلام در مناجات خود از پروردگار متعال برای یکنفر از بنی اسرائیل در خواست آمرزش نمود. خداوند تبارک و تعالی فرمود:
ای موسی هر کس از من در خواست آمرزش و بخشش کند من او را می بخشم و مورد عفو خود قرار میدهم، مگر قاتلین حسین علیه السلام.
حضرت موسی علیه السلام عرض کرد:
پروردگارا این حسین کیست؟ !
خداوند متعال فرمود:
همان کسی است که در کوه طور ذکری از او شنیدی. عرض کرد:
قاتلین او چه کسانی هستند؟ !
خداوند متعال فرمود:
گروهی از طاغیان و ظالمان امت جدش در زمین کربلا او را می کشند و اسب او ناله می کند و فریاد می زند الظلیمة الظلیمة من امة قتلت ابن بنت نبیها
(فریاد، فریاد، از امتی که پسر دختر پیامبرشان را کشتند.) پس بدن او بدون غسل و کفن برروی ریگها می گذارند و اموال او را به غارت میبرند و اهل و عیال او را به اسیری می برند و یار و یاورانش را می کشند و سر مقدسش را با سر یاورانش بر روی نیزه می گذارند و می گردانند. ای موسی؛ اطفال کوچکش از تشنگی میمیرند و پوست بدن بزرگانشان از تشنه گی جمع می شود، هر چه استغاثه و امان می خواهند کسی آنها را یاری نمی کند و امان نمی دهد. حضرت موسی علیه السلام گریه کرد و عرض کرد؛ ای پروردگارا چه عذابی برای قاتلین او هست. خداوند متعال فرمود:
عذابی که اهل آتش از شدت آن عذاب بآتش پناه میبرند رحمت من و شفاعت جدش بآنها نخواهد رسید و اگر برای کرامت و بزرگواری آن حضرت نبود من همه آنها را بزمین فرو می بردم. حضرت موسی علیه السلام فرمود؛ پروردگارا از آنها و کسانی که راضی به کار آنها باشند بیزارم.
خداوند متعال فرمود:
من برای تابعین آن حضرت رحمت قرار دادم. و بدان:
هر کس که بر او گریه کند و یا دیگری را بگریاند یا خود را مانند گریه کنندگان در آورد، بدن او را بر آتش حرام میگردانم. (23)

حضرت موسی علیه السلام به حضرت حضر نبی علی نبینا و آله و علیه السلام رسید و بعد از احوال پرسی، حضرت موسی علیه السلام برای حضرت خضر علیه السلام از فضائل و مناقب آل محمد صلی الله علیه و آله فرمود و بعد از مصائب و ابتلائات آنها نقل کرد تا به قضیه حسین علیه السلام رسید صدای آنها به ناله و گریه بلند شد. (24)

گریه در ماتمت از شادی دوران خوشتر
آری از عیش جهان دیده گریان خوشتر
غمت ای لاله خونین به دل ماست هنوز
بر دل این مُهر غم از مُهر سلیمان خوشتر
خاک کوی توبه هر درد شفابخش بود
کوی دلجوی تو از روضه رضوان خوشتر
خاک آن وادیه چون گشت عجین با خونت
آن تراب آمده از لاله نعمان خوشتر
تا که شاداب شود مزرعه دین گفتی
خفتن اندر یم خون با تن عریان خوشتر
همه جا بود شعار تو حسین جان بر خلق
مردن از زندگی سر به گریبان خوشتر
مرگ یکبار بود ناله و شیون یکبار
گردهم زود بر این مخمصه پایان خوشتر
بشکستی قفس تن نشکستی پیمان
گفتی از جان برود بر سر پیمان خوشتر
ببریدی ز جوانان نبریدی ز خدا
که تو را لطف حق ار داغ جوانان خوشتر
اذن میدان به پسر دادی و گفتی بخرام
در برم ای قدت از سرو خرامان خوشتر
نشدی تابع زور و سخنت بود چنین
مرگ باشد به من از بیعت دو نان خوشتر
تا رخ خون جبین ریخت تو را بسرودی
سرخ رویی ز خجالت بر جانان خوشتر
خوش بود از لب لعل تو شنیدن قرآن
لیک از عرشه نی خواندن قرآن خوشتر
ثابتم مهر تو را از دو جهان دارم و بس
این متاعم بود از نعمت امکان خوشتر (25)

حضرت سلیمان علیه السلام

روزی حضرت سلیمان علی نبینا و آله و علیه السلام روی فرش و بساطش با لشکریان نشسته بود و در هوا سیر می کرد، باد بساط آن حضرت را به سوی مقصد حرکت می داد.
در مسیر راه گذرش به سرزمین کربلا افتاد، ناگاه بساط حضرت سه مرتبه دور خودش پیچید به طوری که حضرت و لشکریانش همه ترسیدند که سقوط کنند. بعد باد آرام گرفت و ساکت شد و بساط و فرش را در سرزمین کربلا فرود آورد. حضرت سلیمان علیه السلام ناراحت شد و باد را توبیخ کرد و فرمود:
چرا اینجوری شدی و چرا اینجا فرود آمدی؟ !
باد به امر پروردگار متعال شروع به روضه خوانی و مرثیه خوانی و ذکر مصیبت حضرت سیدالشهداء نمود و گفت:
ای سلیمان در همینجا حسین علیه السلام را بقتل رسانیدند. همینجا بود که نوه پیغمبر اسلام محمد مختار صلی الله علیه و آله و پسر علی کرار را شهید کردند.
حضرت سلیمان علیه السلام گریه کرد و بعد فرمود:
چه کسی او را شهید می کند؟ !
گفت:
یزید پلید که نفرین شده تمام آسمان و زمین است. حضرت سلیمان علیه السلام هر دو دستشان را بالا بردند. و یزید و اتباعش را نفرین کردند و تمام لشکریان از انس و جن ... آمین گفتند.
سپس باد وزیدن گرفت و بساط و فرش را بحرکت در آورد. (26)

دلم از واقعه کرب و بلا پر خون است
زین الم ز ابر بصر دامن من جیحون است
می تپد مرغ دل اندر برم از داغ حسین
دیده از اشگ بصر تا به ابد گلگون است
شد کمان قامت کلثوم ز داغ عباس
زینب زار از این واقعه دل پر خون است
آه از آندم که زدند آتش کین در حرمش
دل بشد خون و روان از بصرم جیحون است
یاد سرو قد اکبر چو نماید بجهان
ام لیلای ستم دیده ز غم مجنون است
هم سکینه شده غمگین ز غم داغ پدر
عابدین همدم رنج والم آن دلخون است

شد رباب از غم مرگ علی اصغر بی تاب
ناله او ز زمین تا زبر گردون است
هم رقیه ز غم مرگ پدر گریه کنان
زینبش مویه کنان سر به سوی هامون است
خامه منشق شد از این شرح الم (مرتضوی)
قلم افتاد ز بس شرح غمش افزون است (27)

حضرت عیسی علیه السلام

حضرت عیسی علیه السلام با حواریون در بیابان سیاحت می کردند، در اثناء راه مسیرشان به سرزمین کربلا افتاد. دیدند، شیری دستهای خود را پهن کرده و راه را برآنها گرفته. حضرت عیسی علیه السلام جلوی شیر آمد و فرمود:
چرا اینجا نشسته ای و ما را رها نمی کنی که برویم؟!
شیر با زبان فصیح گفت:
من به شما راه نمی دهم، تا اینکه یزید قاتل امام حسین علیه السلام را لعن کنید. حضرت عیسی علیه السلام فرمود:
حسین کیست؟
شیر گفت:
او نوه دختری حضرت محمد صلی الله علیه و آله و آله نبی امی و پسر حضرت علی ولی علیه السلام است. حضرت عیسی علیه السلام نالان و گریان فرمود:
قاتلش کیست؟!
شیر گفت:
او یزید است که نفرین شده همه وحشیها و درندگان است، خصوصا در ایام عاشورا. (خلاصه روضه کربلا را خواند که حضرت عیسی و حواریون گریه زیادی نمودند. بعد حضرت عیسی علیه السلام دستهایش را بالا برد و با حال گریه یزید را لعن کرد و یارانش هم به دعای حضرت آمین گفتند.
سپس شیر از آنجا دور شد. (28)

ای دوست در هوای تو می سوزم
می سوزم و برای تو می سوزم
چون ابر از فراق تو می گریم
چون شمع در هوای تو می سوزم
پروانه وار از شرر عشقت
تا جان کنم فدای تو می سوزم
دل با تو آشنا شد و می سوزد
من هم ز آشنای تو می سوزم
دارم به سینه داغ عزیزانت
چون لاله در عزای تو می سوزم
از درد اشتیاق تو می نالم
از داغ کربلای تو می سوزم
من ذرّه حقیر و تو خورشیدی

در سایه لوای تو می سوزم
مهرت بهشت و این عجب ای مولا
که امروز با ولای تو می سوزم
در حسرت حریم تو روز و شب
تا سر نهم بپای تو می سوزم
فردا مرا سزد که نسوزانند
که امروز از برای تو می سوزم (29)

در تفسیر آیه (واذکر من الکتاب اسماعیل انه کان صادق الوعد و کان رسولا) اسماعیل بن ابراهیم علیهماالسلام نبود، بلکه مقصود از آن پیامبری از پیامبران عظام بوده که حق تعالی وی را به طرف قومش مبعوث فرمود، متاسفانه قومش او را گرفته و پوست سر و صورتش را کندند.
خداوند متعال فرشته ای را نزدش فرستاد و عرضه داشت:
خداوند متعال مرا به سوی تو فرستاده و امر کرده که به تو عرض کنم که هر چه می خواهی از او بخواه تا به تو عنایت شود.
حضرت اسماعیل با حال گریه فرمود:
از خدا بخواه که آنچه از بلا و محنت به حسین علیه السلام می رسد مرا پیرو آن حضرت کن و به من آن توجه را عنایت فرما.

حضرت زکریا علیه السلام از پروردگار متعال خواست که اسماء خمسه پنج تن آل عبا (علیهم السلام) را به او بیاموزد. جبرئیل بر آن حضرت نازل شد و اسم پنج تن (علیهم السلام) را به او یاد داد.
وقتی که حضرت زکریا علیه السلام اسم حضرت محمد صلی الله علیه و آله و فاطمه (علیهاالسلام) و حسن علیه السلام را می فرمود، هم و غم او برداشته می شد و اندوهش بر طرف می گشت، ولی وقتی که اسم حضرت حسین علیه السلام را فرمود، گریه گلوگیر او می شد و پشت سر هم نفس می زد. روزی فرمود:
خداوندا چرا من وقتی اسم آن چهار حضرت را می برم با نام آنها غم و غصه‌ام بر طرف می شود ولی تا اسم حسین را می برم اشک از چشمانم سرازیر می شود.
و نفسم منقطع و هیجانی می شود؟!
خداوند تبارک و تعالی، حضرت زکریا را از قصه امام حسین علیه السلام با خبر کرد و روضه کربلا را برای آن حضرت تعریف کرد.
و به او فرمود:
کهیعص.
کاف: اسم کربلااست.
هاء: هلاک عترت طاهره.
یاء: یزید قاتل ظلم کنند بر حسین علیه السلام.
عین: عطش حسین علیه السلام.
صاد: صبر حسین علیه السلام بر مصائب.
وقتی که حضرت زکریا علیه السلام این کلمات را شنید، سه روز درب مسجد را بست و از رفت و آمد مردم به مسجد ممانعت نمود و مشغول گریه وزاری و مرثیه خوانی شد. (30)

ای حسینی که جهان در محنت خون گرید
آسمان بر تو و قبر و وطنت خون گرید
گلشن عشق بود کرب و بلایت اما
عوض خنده گل این چمنت خون گرید
بود آخر سخنت زمزمه واعطشا
دل هر سوخته بر آن سخنت خون گرید
جامه پوشید ترا زینب و هنگام وداع
دید بر پیکر تو پیرهنت خون گرید
بسکه با نیزه و شمشیر به جانت زده اند

هر سر موی تو بر زخم تنت خون گرید
شد کفن کهنه حصیری به تن صد چاکت
زخمهای بدنت بر کفنت خون گرید
همه از داغ تو گریند ولی باز حسین
دیده تو به یتیم حسنت خون گرید
در شب یازدهم انجمنی بود ترا
دل ما از غم انجمنت خون گرید
نیمی از راه بلا را تو بسر پیمودی
عالمی بر سر دور از بدنت خون گرید
ز غمت بسکه دل ما و «مؤید» خون است
دل آن سوخته چون چشم منت خون گرید (31)

گریه حوریه

حضرت خاتم انبیاء محمد صلی علیه و آله فرمود:
شب معراج حضرت جبرئیل علیه السلام دست مرا گرفت و داخل بهشت نمود و من مسرور بودم، سپس دیدم درختی از نور در آنجاست که دو ملک زیر آن تا روز قیامت به درست کردن زیور و حلّه مشغولند.
سپس جلو رفتم، دیدم یک سیب بزرگی که به بزرگی آن ندیده بودم آنجاست، پس یک دانه از آن را گرفتم و شکافتم. ناگهان حوریه‌ای از آن ظاهر شد که مژگانش مانند اطراف سر بال بود.
گفتم:
تو مال کیستی؟
حوریه گریه ای کرد و گفت:
من از آن فرزند مظلوم تو حسین بن علی علیه السلام هستم. (32)

ای حسین، ایکه ز داغت در و دیوار گریست
هر دل زنده و هر دیده بیدار گریست
انبیاء را همه دل سوخت به مظلومی تو
اولیاء را همگی دیده و، دل زار گریست
در دل نوح غم تشنگیت طوفان کرد
که به طوفان زد و چون موج گرانبار گریست
گفت چون واقعه کرب و بلا را جبریل
فاطمه ناله زد و، احمد مختار گریست
دید در خواب ترا چون بدل لُجّه خون
با دلی غرقه بخون حیدر کرار گریست
بود ذکر عطشت پیشتر از خلقت آب
ایکه ابر، از غم تو بر سر کهسار گریست
پیش دریا چو نظر کرد بحالت عباس
خون دل در عوض اشک، علمدار گریست
گرچه از تاب تب و سوز عطش اشک نداشت
از غم بی کسی‌ات نرگس بیمار گریست
برزمین ماند تنت ثابت و سیار سرت
هم به سر هم به تنت ثابت و سیار گریست
از همه بیش «مؤید» دل زینب می سوخت
که چو شمعی که بگرید به شب تار گریست (33)

مرحوم آیة الله آشیخ جعفر شوشتری رضوان الله تعالی علیه در کتاب خصائص الحسینه در ارتباط با گریه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله قبل از تولد امام حسین علیه السلام می فرماید:
مسجد پیغمبر و در اینجا مرثیه خوان گاهی جبرئیل علیه السلام بود، و گاهی پیغمبر صلی الله علیه و آله و گاهی ملک قطر زمین، و گاهی دوازده ملک که به صورت مختلف آمدند و مرثیه حضرت را گفتند، و گاهی همه ملائکه چنانکه در خبر است که هیچ ملکی باقی نماند، مگر اینکه آمد و تعزیت آن حضرت را به فرزندش حسین علیه السلام گفت. و این مجالس در تحت ضبط و حصر نیامده، و هر چه بخواهم به عدد در بیاورم این مجالس نبویه را از حیثیت احوال، امکنه و ازمنه و غیر آن، می بینم ممکن نیست، زیرا که از تتبع اخبار چنین ظاهر می شود که از اول ولادت حسین علیه السلام بلکه از اوّل حملش تمام مجالس پیغمبر صلی الله علیه و آله به مجلس مرثیه آن سرور بود.
در شب و روز، در مسجد و خانه، و بساتین و کوچه و بازار، و سفر و حضر، در خواب و بیداری، گاهی خود بیان میفرمود از برای اصحاب، و گاهی از ملائکه استماع می نمود، گاهی به خاطر می آورد، پس آه می کشید، گاهی تصور حالات او را می نمود.
پس گاهی می فرمود:
گویا می بینم او را که استغاثه می کند و کسی یاریش نمی کند، و گاهی می فرمود:
گویا می بینم اسیران را که بر شتران سوارند، و گاهی می فرمود:
گویا می بینم که سر او را هدیه از برای یزید میبرند، پس هر کس نظر کند به آن سرو فرحناک شود، در میان زبان و قلبش خدا مخالفت اندازد، گاهی می فرمود:
صبرکن ای اباعبدالله. (34)

چشم ما چشمه اشک است و دل ما خون است
ز حدیثی که از آن خاطره دلها خون است
چه توان بود به جز واقعه کرب و بلا
که زیادش دل هر بنده و مولا خون است
تا ابد نهضت مردانه و خونین حسین
ثبت بر صفحه تاریخ جهان با خون است
هر دلی خون شود از این غم جانسوز ولی
بیشتر از همه دلها دل زهرا خون است

چه بلا خواست که در ساحل دریای فرات
ز کران تا به کران ساحل دریا خون است
گوش تا می شنود، زمزمه واعطشاست
چشم تا می نگرد دامن صحرا خون است
تشنه گان را ز عطش خون دل از دیده رود
آب نایاب و بود آنچه که پیدا خون است
ساقی تشنه لبان خفته بر آب ولی
عوض آب روان بر لب سقا خون است
وه چه زیباست رخ شبه پیمبر اما
ز چه رو پرده آن صورت زیبا خون است
زدم از خون دل این نامه جانسوز رقم
که «موید» دلم از این غم عظمی خون است (35)

گریه هنگام تولد

حضرت صفیه دختر عبدالمطلب علیهماالسلام فرمود:
من قابله حضرت امام حسین علیه السلام بود.
وقتی که آن حضرت متولد شد، حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود:
ای عمه فرزندم را بیاور ببینم.
گفتم:
یا رسول الله هنوز آن را پاکیزه نکرده ام.
حضرت فرمود:
تو آن را پاکیزه کنی؟!
خدا آن را پاکیزه و مطهر خلق کرده. وقتی که قنداقه حضرت امام حسین علیه السلام را خدمت آن حضرت بردم، قنداقه را در دامن گذاشت و زبان مبارک خود را در دهان حضرت امام حسین علیه السلام نهاد، آن حضرت چنان می مکید که گویا شیر و عسل از زبان آن حضرت به دهان آقازاده میآید. بعد پیشانی و میان دو دیده او را بوسیده و قنداقه حضرت را بمن داد، در این هنگام صدای گریه حضرت بلند شد و سه مرتبه فرمود:
خدا لعنت کند گروهی را که تو را شهید می کنند.
گفتم:
پدر و مادرم فدای شما شوند، چه کسی او را خواهد کشت؟!
فرمود:
باقی مانده جمعی از ظالمان و ستمگران بنی امیه. (36)

ایکه چشم ملک العرش برای تو گریست
در فلک عیسی مریم به عزای تو گریست
چون علی چشم خدا بود برایت گریان
میتوان گفت برای تو خدای تو گریست
آدم بو البشر از بهر تو شد نوحه سرا
چون که بشنید ز جبریل رثای تو گریست
بس که جانسوز بود واقعه کرب و بلات
آب آتش شد و آتش به هوای تو گریست
تا سرت را به بسر نیزه اعداد دیدند
آسمان نعره زد و چرخ به پای تو گریست
چه مگر دید در آن روز امام سجّاد
که چهل سال پس از کرب و بلای تو گریست
بیشتر از همه کس ای پسر خون خدا
پسرت مهدی موعود برای تو گریست (37)

فطرس ملک

وقتی که حضرت سیدالشهداء علیه السلام متولد شد، خداوند تبارک و تعالی حضرت جبرئیل علیه السلام را با هزار ملک بر پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل فرمود که:
به پیغمبر صلی الله علیه و آله تهنیت گوید. همینطوری که حضرت جبرئیل علیه السلام بر پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل می شد گذرش به جزیره‌ای که فطرس یکی از ملک مقرب که از حاملان عرش الهی بود که بر اثر اشتباهی که از او سرزده بود و در آن جزیره زندان شده بود و بالش شکسته بود و به عذاب گرفتار بود
و در بعضی روایات به مژه های چشمش معلق و آویزان بود و از زیر او دود بد بویی می آمد افتاد. فطرس وقتی که جبرئیل علیه السلام را با ملائکه‌ها دید، گفت:
ای جبرئیل با این همه ملک کجا می روی؟ !
آیا خبری شده؟
حضرت جبرئیل علیه السلام فرمود:
خداوند متعال به حضرت محمد صلی الله علیه و آله نعمتی کرامت فرمود. و مرا فرستاده که از جانب خودش به او مبارک باد بگویم. فطرس گفت:
ای جبرئیل اگر می شود مرا هم با خود ببرید شاید حضرت محمد صلی الله علیه و آله برای من دعا کند و من از این گرفتاری نجات پیدا کنم. حضرت جبرئیل (به قول ما دلش سوخت و) فطرس را با خودش به محضر مقدس حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله آورد. وقتی که خدمت حضرت رسید از طرف حق تعالی تهنیت گفت در ضمن سفارش حال فطرس را هم خدمت آن بزرگوار کرد.
حضرت فرمود:
ای فطرس خودت را به این مولود مبارک بمال که انشاء الله حالت خوب می شود.
فطرس، میگریست و خود را به قنداقه حضرت اباعبدالله علیه السلام مالید، بمحض مالیدن متوجه شد پر شکسته‌اش خوب شد و خدا به خاطر حضرت امام حسین علیه السلام توبه‌اش را قبول کرد.
خلاصه بالا رفت و چون به آسمان رسید گریه می کرد و صدا می زد:
ای ملائکه‌ها من آزاد شده حسینم. کیست کسی مثل من که آزاد کرده حسین باشد، بعد برگشت، و گفت:
ای رسول خدا به همین نزدیکی های می آید که این مولود را خواهند کشت و روضه کربلا را برای پیغمبر صلی الله علیه و آله تعریف کرد، هم خودش

و هم پیغمبر و هم تمام ملائکه‌ها گریه کردند و بعد گفت:
یا رسول الله در مقابل این حقی که این مولود گردن من دارد من ضامن می شوم که هر کس به زیارت این شهید غریب برود یا اشکی برای او بریزد چه از راه دور و نزدیک آن سلام و گریه را به حضرتش ابلاغ کنم ... (38)

اشکم ز هجر روی تو خوناب شد حسین
موBŠز غصّه رشته مهتاب شد حسین
هر جا کنار آب نشستم ز داغ تو
از بسکه سوختم جگرم آب شد حسین
جانسوزتر ز داغ تو دیگر کسی ندید
خورشید هم ز داغ تو در تاب شد حسین
یادت که بود مونس جانم به روزها
شبها چراغ گوشه محراب شد حسین
باز آمدم به شام کنار رقیه ات
جائی که نور چشم تو در خواب شد حسین
تو غرق خون به خاک فتادی و تشنه کام
اما بنای زینبت از آب شد حسین (39)

خبر جبرئیل

حضرت جبرئیل علیه السلام پیش از ولادت حضرت سیدالشهداء بر حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله نازل شد، و فرمود:
خداوند متعال به تو پسری میدهد که امت تو بعد از تو او را شهید خواهند کرد.
حضرت رسول صلی الله علیه و آله صدای گریه شان بلند شد و فرمود:
ای جبرئیل ما به اینچنین فرزندی احتیاج نداریم. این حرف و بحث سه مرتبه تکرار شد. حضرت رسول صلی الله علیه و آله، حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام را طلبید و موضوع را با حضرتش در میان گذاشت. حضرت علی علیه السلام هم گریه ای کرده فرمود ما به اینچنین فرزندی احتیاج نداریم. و این بحث سه مرتبه تکرار شد. حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود:
یا علی در عوض از حسین علیه السلام فرزندانی خواهند آمد که همه امام و وارث آثار پیغمبران و خازنان علوم اولین و آخرین خواهند بود.
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام خدمت حضرت بی بی دو عالم فاطمه زهرا(علیهاالسلام) تشریف آورده و جریان را برای ایشان تعریف کردند، حضرت زهرا(علیهاالسلام) خیلی ناراحت شد و گریه نمود و فرمودند:
ما احتیاجی به اینجور فرزندی نداریم.
این بحث و گفتگو سه مرتبه بین حضرت علی علیه السلام و بی بی دو عالم رد و بدل شد و حضرت او را بشارت به فرزندان امام او و پیشوایان و وارثان و خازنان علم نبوت ... دادند. تا حضرت زهرا سلام الله علیها راضی شد ... (40)

خیمه شد از اشک چشم تشنگان دریا
داده پیغام اصغر از گهواره بر سقّا
العطش العطش یا ابوفاضل
جسم اصغر گشته آب از قحط آب امشب
اشک خجلت ریزد از چشم رباب امشب
العطش العطش یا ابوفاضل
از لب خشک سکینه این ندا آید
ناله هر طفل معصومی جدا آید
العطش العطش یا ابوفاضل
با اشاره مشک خشکیده سخن گوید
کودکی با ناله و رنج و محن گوید
العطش العطش یا ابوفاضل

خون غیرت در رگ سقّا بجوش آید
از تمام خیمه‌ها او را بگوش آید
العطش العطش یا ابوفاضل
نو نهال کوچکی از گلبن زهرا
زیر خاری جان دهد لب تشنه در صحرا
العطش العطش یا ابوفاضل
تشنگی افکنده آتش در دل دریا
مانده تصویر سکینه بر دل دریا
العطش العطش یا ابوفاضل(41)

گریه حضرت زهرا علیهاالسلام

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به حضرت زهرا سلام الله علیها ولادت حضرت سیدالشهدا علیه السلام و بعد قضیه کربلا را تعریف نمود و شهادت آن حضرت را بازگو کرد چنانچه خداوند متعال در قرآن به آن اشاره فرمود:
«و وصینا الانسان بوالدیه حسنا حملته امه کرها و وضعته کرها»
یعنی ما به انسان وصیت کردیم که به پدر و مادرش نیکی کند، زیرا مادر، او را با کراهت وضع حمل کرد ... در تفسیر دارد که او را با کراهت حمل می نمود، حضرت زهرا علیها السلام آن مولود حضرت حسین علیه السلام بود که وقتی فهمید اینکه حمل می کند به شهادت می رسد. بی بی دو عالم علیه السلام خیلی ناراحت و مهموم و مغموم و گریان شدند ... (42)

دوست دارم در غم سالار مظلومان بگریم
بوسه باران سازم آن لعل لب عطشان بگریم
دوست دارم بر تن پاکی که شد بعد از شهادت
استخوانش خرد در زیر سم اسبان بگریم
دوست دارم بر لب خشکیده ای کاندر سر نی
پیش دشمن خواند با آوای خوش قرآن بگریم
دوست دارم کربلا بودم در آن روز مصیبت
تا برای غربتش با ناله و افغان بگریم
دوست دارم خیمه ماتم کنم بر پا بهر جا
تا بیاد خیمه سوزان او از جان بگریم
دوست دارم سر به زانوی غم و ماتم گذارم
تا قیامت در عزایت هم چنان یاران بگریم
دوست دارم نوحه خوان محفل اُنس تو باشم
یا پریشان چون فراز از ماتمت پنهان بگریم (43)

گریه پیغمبر

چون روز هفتم تولد حضرت سیدالشهداء علیه السلام شد، حضرت رسول صلی الله علیه و آله تشریف آوردند و فرمودند:
فرزندم را نزدم بیاور. قنداقه حضرت را به دست حضرت رسول صلی الله علیه و آله دادند و حضرت گوسفند سیاه و سفیدی برای امام عقیقه کرد و یک رانش را به قابله داد و سر مبارک حضرت حسین علیه السلام را تراشید و به وزن موی حضرتش نقره تصدق کرده و خلوق بر سر مبارکش مالید سپس او را بر دامن خود گذاشت و گریه زیادی کردند و فرمود:
ای اباعبدالله خیلی بر من گرانست کشتن تو.
اسماء می گوید:
گفتم پدر و مادرم فدای شما باشد این چه خبری است که شما می فرمائید؟
و عوض شادی گریه می کنید؟ !
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود:
گریه‌ام برای این فرزند دلبندم است که گروهی کافر و ستمکار از بنی امیه او را خواهند کُشت و خدا شفاعت مرا به آنها نمی رساند، و آنها رخنه در دین خواهند کرد، خداوندا از تو مسئلت میکنم آنچه را که حضرت ابراهیم در حق فرزندان و ذریه‌اش از تو در خواست کرد، خداوندا دوست بدار دوستان او را و لعنت کن دشمنان آنها را لعنتی که آسمان و زمین را پر کند ... (44)

چشم گریان چشمه فیض خداست
هم پشیمانی از جرم و گناهست
گریه کن از ترس و از خوف خدا
گریه بر هر درد بی درمان دواست
در قیامت چشمها گریان بود
جز همان چشمی که گریان از خوف خداست
دیگر آن چشمی که شادان باشد او
آن عزادار حسین مصطفی است
دیگر آن چشمی که شاد و خرم است
آن چشمی که از حرام پوشاست
گریه کن بهر حسین شاه شهید
اشک چشم تو شفای دردهاست
هر کسی کوثر ببیند خرم است
کوثر هم شاد از عزادار حسین مرتضی است (45)

اشک رسول الله صلی الله علیه و آله

ام الفضل دختر حارث گفت:
خدمت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بودم، عرض کردم یا رسول الله دیشب خواب بدی دیدم.
حضرت فرمود:
چه خوابی دیدی؟
گفتم، خواب خیلی بد و سختی بود.
حضرت فرمود:
چه دیدی؟
عرض کردم:
در خواب دیدم که پاره ای از بدن شما جدا شد و در آغوش من افتاد.
حضرت فرمود:
خواب خوبی دیدی، از حضرت فاطمه پسری متولد می شود که در آغوش تو می باشد.
بعد امام حسین علیه السلام متولد شد و همانطور که حضرت فرموده بودند، در آغوش من بود.
یک روز بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شدم و حضرت سیدالشهداء را هم با خود برداشته بودم و در آغوش پیغمبر صلی الله علیه و آله گذاشتم، یک وقت دیدم حضرت دارد اشک می ریزد. عرض کردم، پدر و مادرم قربانت گردد یا رسول الله چه شده که شما را در حال گریه می بینم؟!
حضرت فرمود، جبرئیل پیش من بود و به من خبر داد که گروهی از امتّم این پسرم را می کشند. عرض کردم:
این حسین؟!
فرمود:
بلی، همین حسین را، و مقداری تربت سرخ بود برایم آورد. (46)

غبار غم چرا بگرفته روی گنبد گردون
چرا از دیدگان جاری شده سیلاب اشک و خون
چرا از هر طرف برخاسته طوفانی از ماتم
چرا اوضاع و احوال جهان گردیده دیگرگون
امشب چرا عیسی پریشان گشته در چارم فلک
ملایک از چه ماتم زار و گریانند بر گردون
شده برپا عزا در بارگاه کبریا گویی
که غوغای عزاداری شد از نه آسمان بیرون

مگر پرپر شده گلهای گلزار نبی کز غم
هزاران گلستان راست ناله از هزار افزون (47)

عایشه می گوید:
حضرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در حال وحی بودند که حضرت حسین علیه السلام وارد شد. و از پشت پیغمبر بالا رفت نشست و مشغول بازی شد. جبرئیل فرمود:
ای محمّد امت تو بعد از تو فتنه به پا می کنند و این فرزندت را بعد از تو به قتل می رسانند، آنگاه حضرت جبرئیل دست دراز کرد مقداری خاک سفید آورد و فرمود:
در این زمین فرزندت را می کشند که اسم آن طف است، بعد وقتی که حضرت جبرئیل علیه السلام رفت. پیغمبر در حالی که خاک در دست مبارکشان بود با حالت گریه به طرف اصحابش (که ابوبکر و عمر و حضرت امیر المؤمنین و حذیفه و عمّار و ابوذر در میان آنها بود) آمد.
اصحاب عرض کردند:
یارسول اللّه چرا گریه می کنید؟ !
حضرت فرمود:
حضرت جبرئیل به من خبر داد که فرزندم حسین بعد از من در زمین طّف کشته خواهد شد. و این تربت را برای من آورد و خبر داد که همان جا هم دفن می گردد. (48)

از دیده اهل حرم خون گشته جاری
شد وقت میدان رفتن و وقت سواری
بسته صف کودکان مو پریشان زنان
الله الله یا ثارالله
گفتا کمی آهسته تر آیم به سویت
کرده وصیت مادرم بوسم گلویت
من تو را زینبم ز غم جان بر لبم
الله الله یا ثارالله
از صدر زین سلطان مظلومان نگون شد
آئینه عرش الهی غرق خون شد
از حرم شد بپا بانگ وا غربتا
الله الله یا ثارالله
گلهای باغ مصطفی گردیده پرپر
صد پاره تن روی زمین عباس و اکبر
شد به دشت بلا حق ز باطل جدا
الله الله یا ثارالله(49)

صدای ناله جانسوز

امّ سلمه می فرماید:
روزی حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله در خانه من نشسته بود فرمود:
هیچکس نزد من نیاید، من منتظر نشسته بودم که حضرت سیدالشهداء علیه السلام داخل شد، ناگهان صدای ناله جگر سوز پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را شنیدم که گریه میکرد.
وقتی من با خبر شدم، دید حضرت حسین علیه السلام در آغوش و پهلوی حضرت نشسته و حضرت دست به سر مبارک حسین علیه السلام می کشد و گریه می کند رفتم جلو و عرض کردم:
آقاجان به خدا قسم وقتی که وارد شد من متوجه نشدم. حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود:
الآن حضرت جبرئیل علیه السلام با ما در خانه بود و گفت:
آیا حسین را دوست داری؟
گفتم:
بله. دوستش دارم نه به خاطر دوستی دنیا. حضرت جبرئیل علیه السلام فرمود:
امت تو در سرزمین کربلا او را می کشند. بعد مقداری از خاک آن زمین را آورد و به پیامبر صلی الله علیه و آله نشان داد. (50)

قبیله بنی اسد با اشگ دیده
در جستجوی پیکری در خون تپیده
تا نماید کفن بوریا بر بدن
الله الله یا ثارالله
سرتاسر دشت بلا محراب خونست
پوشیده از گلهای سرخ و لاله‌گونست
اکبر و اصغرش جسم آب آورش
الله الله یا ثارالله (51)

حضرت علی علیه السلام فرمود:
یک روز خدمت حضرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وارد شدم، دیدم چشمان مبارک حضرت گریان است، عرض کردم:
پدر و مادرم فدای شما ای پیغمبر خدا چه شده؟!
آیا کسی شما را ناراحت کرده؟!
چرا گریه می کنید؟!
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود:
چند لحظه قبل حضرت جبرئیل علیه السلام نزد من آمده بود و به من فرمود:
حسین در (کنار) شّط فرات کشته می شود بعد فرمود:
آیا می خواهی از تربتش استشامم کنی؟
گفتم:
بله دستش را دراز کرد و مشتی از آن خاک برداشت و آن را به من داد مقداری بوئیدم، بی اختیار اشکم جاری شد و اسم آن سرزمین کربلا است. (52)

هر که شد از سر اخلاص عزادار حسین
نام او ثبت نمایند به طومار حسین
ای خوش آن پاک سرشتی که غم خود بنهاد
شد در این عمر پریشاندل و غمخوار حسین
ای خوش آن کس که حسینی شد و از روی خلوص
پیروی کرد ز اندیشه و افکار حسین
گر به خوبان جنان فخر فروشند رواست
روز محشر همه یاران وفادار حسین
یا رب این منصب شاهانه ز ما باز مگیر
تا که پیوسته بمانیم عزادار حسین
گر چه هستیم گنه کار خدایا مگذار
در قیامت دل ما حسرت دیدار حسین (53)

چون دو سال از ولادت حضرت سیدالشهداء علیه السلام گذشت، حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله به سفری رفت، پس روزی در اثناء راه ایستاد و فرمود (اناالله وانا الیه راجعون) «ما از خدائیم و به سوی او باز می گردیم». و گریه زیادی کرد.
چون سببش را سئوال کردند:
فرمود:
جبرئیل مرا از زمینی که نزد شّط فرات است خبر داد که آن را کربلا میگویند، فرزندم حسین علیه السلام را در آنجا شهید می کنند، گویا می بینم محل شهادتش و موضع دفنش را، و گویا اسیران را سوار بر جهاز شتران سوار می بینم و سر فرزندم حسین را به هدیه می برند ... (54)

چون که یاد آرم ز دشت کربلا با شور و شین
می نمایم گریه از بهر علمدار حسین
هر کس آرد در نظر لب تشنگان کربلا
میشود آگاه بر اطفال بی یار حسین
روز عاشورا سکینه تشنه لب مشکی گرفت
نزد عمویش اباالفضل وفادار حسین
گفت عمو جان تو سقّا باشی و ما تشنه لب
فکر آبی کن عمو جان ای سپهدار حسین
حضرت عباس چون بشنید از وی این سخن
مشک بگرفت از سکینه آن علمدار حسین
گشت وارد در شریعه ساقی لب تشنگان
مشک را از آب پر کرد آن وفادار حسین
کف بزیر آب برد و خواست نوشد از فرات
یاد آورد آنزمان از دختر زار حسین
مشک بر دوش آب ناخورده شدی از شط برون
شد سوار آنگاه گفت ای حی دادار حسین
من رسانم آب را در خیمه آل رسول
بهر آن لب تشنگان اطفال بی یار حسین (55)

پس از مراجعت از سفری حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله با حزن و اندوه بالای منبر رفت حضرت حسن و حسین علیه السلام را هم به همراهش بالای منبر برد، پس خطبه ای خواند و موعظه نمود، پس دست راست بر سر حسن علیه السلام و دست چپ را بر سر حسین گذاشت و فرمود:
خدایا، محمد بنده و پیغمبر تو است، و این دو نفر از نیکان عترت منند. و اخیار عشیره من، و بهترین ذریه من و کسانی که بعد از خود در میان امت می گذارم و به درستی که جبرئیل به من خبر داد که این پسر را به زهر می کشند، و این دیگری را به شمشیر شهید می کنند. خدایا شهادت را بر او مبارک گردان و او را سید الشهدا قرار ده به قاتل او برکت مده و آنها را به اسفل درک جهیم برسان. راوی گوید:
سپس صدای ناله و گریه از اهل مسجد بلند شد، حضرت فرمود:
ایها الناس بر او گریه می کنید و او را یاری نمی کنید؟
خدایا تو یاور او باش،
ای مردم من دو چیز نفیس یا سنگین در میان شما می گذارم، یکی کتاب خدا و دیگری عترت خود را که میوه دل و ثمره فواد من هستند و آن دو از هم جدا نمیشوند، تا بر حوض به من وارد شوند.
آگاه باشید که از شما سئوال نمی کنم، مگر آنچه مرا خدا امر کرده است، و آن این است که سئوال می کنم از شما مودّت و دوستی آنها.
پس بترسید از اینکه به نزد من آیید و حال اینکه به عترت من اذیتی کرده باشید و به ایشان ظلم تعدی کرده باشید(56)

می روم از سر کوی تو و خون میگریم
با دل غم زده از سوز درون میگریم
همه اشیا نگرانند به گرییدن من
تو هم از خاک به بین عمه که چون میگریم
کاروان عازم راه است و من خسته هنوز
بر سر قبر تو افتاده و خون میگریم
آمدم با تو در این غمکده شام ولی
میروم بی تو و از سوز درون میگریم
عمه جان منکه بهر رنج و غمی کردم صبر
دیگر از هجر تو بی صبر و سکون میگریم
همچو مرغ سحر از داغ غمت می نالم
همچو ابر از ستم چرخ نگون میگریم

آنچه در سینه غم عقده به هم پیوستم
چون مجال آمده در دست کنون میگریم
دیگر از گریه و زاری نکند کس منعم
فارغ از سرزنش دشمن دون می گریم
خود بدست خودم ای دختر ناکام حسین
کردمت دفن وزین درد فزون می گریم
هر زمان سوگ رقیه ز (مؤید) شنوم
سخت می نالم و ز اندازه برون می گریم (57)

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله در منزل حضرت زهرا علیه السلام تشریف داشتتند، در حالی که حضرت امام حسین علیه السلام در دامن آن جناب بود، حضرت گریه زیادی کردند و به سجده رفتند و بعد فرمودند:
ای فاطمه، ای دختر در این ساعت و در همین مکان خداوند علی اعلا به توسط جبرئیل به من فرمود:
ای محمد آیا حسین را دوست داری؟
گفتم:
بلی نور دیده و گل خوشبو و میوه دل و پرده ما بین دیدگان من است.
جبرئیل در حالی که دست بر سر حسین گذاشته بود فرمود:
ای محمد او را در سرزمین کربلا شهید ... (58)
من از بهر غریبان ناله‌ها اندر جگر دارم
بهر صبح و مسا از دل نوای پر شرر دارم
دل زارم بسی پر خون برای به یکسان باشد
بدامن هر زمان جاری مدام اشک از بصر دارم
به بینم گر غریبی را به کنجی و آله و محزون
بیاد غربت طفل حسین خون جگر دارم
فغان ز آن دم که طفل نورس شاهنشه خوبان
بگفتا عمه جان من شوق دیدار پدر دارم
ز وصل روی بابم عمه جان خون شد دلِ زارم
شب و روز از غم هجرش دو چشم پر گُهر دارم
ندارم آرزوئی غیر وصل باب اندر دل
بسی شکوه از این قوم لعین پر شرر دارم
مگر ما را نباشد خانه کاندر کنج این ویران
که خشت خام جای بستر اندر زیر سر دارم
در آندم راس پر خون پدر شد در برش حاضر
بگفتا جان بابا از فراقت دیده تر دارم (59)

حضرت زهرا علیه السلام حضرت سیدالشهدا را بغل کرده بودند، حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله حضرت را از بغل دختر گرامشان گرفتند گریه کردند و فرمودند:
خدا قاتلین تو را لعنت کند.
خدا کسانی را که لباسهایت را از تنت در آورند لعنت کند.
خدا بکشد آن کسانی را که همدیگر را بر علیه تو کمک می کنند.
حضرت زهرا علیه السلام ناراحت و گریان شدند و فرمودند:
ای پدر چه می فرمائید؟
حضرت فرمودند. دخترم مصیبت هائی که بعد از من و تو به او می رسد و اذّیتها و ظلم ها و مکرها و تعّدی هائی که متوجهش می گردد را به یاد آوردم، او در آن روز در میان جمعی مردان که جملگی همچون ستارگان درخشانند بوده و همگی به طرف مرگ و کشتن حرکت می کنند، گویا اکنون لشکر آنها را کاملا می بینم و به جایگاه و محل دفن ایشان می نگرم.
حضرت زهرا علیه السلام گریان فرمودند:
ای پدر جائی را که می فرمائید کجاست؟
حضرت فرمود:
به آنجا کربلا می گویند. و آن زمین برای ما و امت موجب اندوه و بلاست، بدترین افراد امت من بر آنها خروج می کنند. اگر تمام اهل آسمانها و زمین شفیع یک نفر از این گروه شرور باشند، شفاعتشان پذیرفته نمیشود و بطور قطع تمام آنها در جهنم جاوید خواهند ماند. حضرت فاطمه علیه السلام فرمود:
پدر این طفل کشته خواهد شد؟ !
حضرت فرمود:
بله دخترم، قبل از او کسی اینطور کشته نشده که آسمانها و زمین و فرشتگان و حیوانات وحشی و ماهی های دریا کوهها برایش گریه کنند. اگر این موجودات ماءذون بودند پس از شهادت این طفل هیچ نفس کشی روی زمین باقی نمی ماند و گروهی از دوستان خواهند آمد که در روی زمین کسی از آنها اعلم به خدا نبوده و ... و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و حضرت زهرا علیه السلام صدای به گریه بلند نمودند ... (60)

کاش بودم تا کنم جانرا فدایت یا حسین
چون نبودم اشک ریزم در عزایت یا حسین
کاش اندر کربلا بودم تو را یاری کنم
گویمت لبیک و در راهت فدا کاری کنم

در ره عبد سیاهت خون خود جاری کنم
چون نبودم کربلا شاها عزاداری کنم
کاش بودم زائر کرب و بلایت یا حسین
کاش بودم تا بلاگردان اصغر می شدم
یا به قربان قد رعنای اکبر میشدم
یا فدای دست عباس دلاور میشدم
یا نثار قاسم و هم عون و جعفر میشدم
میشدم ملحق بخاک کشته هایت یا حسین
کاش بودم میخریدم تیر عشقت را بجان
دست از جان میکشیدم بر حیات جاودان
مینهادم سر بکویت بر طفیل عاشقان
مشت خاکی میشدم در سایه این آستان
بر امید عزّت روز لقایت یا حسین
کاش بودم از غلامان سیاه و موکبت
کاش بودم جبهه سای خاک سم مرکبت
کاش بودم تا رسانم آب سردی بر لبت
کاش بودم تا رهانم آتش تاب و تبت
کاش بودم آشنای آشنایت یا حسین (61)

ریحانه پیامبر

حدیث مفصلی از ابن عباس نقل کرده‌اند که:
روزی حسین گریه کنان خدمت مادرش فاطمه آمد و عرض کرد:
جدم پیامبر از من سیر شده از بس که به خدمتش رفته ام، حضرت فاطمه (علیهاالسلام) فرمود:
مادرت فدایت شود مگر چه شده؟
عرض کرد:
امروز صبح برادرم حسن را به زانوی راست خود نشانید و دهان او را بوسید و مرا به زانوی چپ نشانید و از دهان من اعراض کرد زیر گلوی مرا بوسید، ای مادر بیا دهان مرا بو کن ببین بوی بدی می دهد که جدم دهان مرا نبوسیده. حضرت فاطمه (علیهاالسلام) فرمود:
نه ای فرزندم جدت از تو ملالت پیدا نمی کند به خدا قسم بسیار شنیده‌ام که جدت می فرمود:
حسین از من است و من از حسین می باشم تو در گهواره گریه می کردی پدرم وارد خانه شد فرمود:
ای فاطمه، حسین را ساکت کن آیا نمی دانی گریه او مرا اذیت می کند مکرر جدت می فرمود:
«اللهم انی احبّه و احب من یحبه» خدایا من حسین را دوست می دارم و دوست می دارم کسی که حسین را دوست دارد. حضرت فاطمه (علیهاالسلام):
دست حسین علیه السلام را گرفت و حضور پیامبر صلی الله علیه و آله آورد و عرض کرد:
بابا آیا شما نمی فرمودی حسین ریحانه من است، آیا نفرمودی حسین زینت زمین و آسمان است، آیا نفرمودی بوی بهشت را از حسین می شنوم. فرمود:
بلی. عرض کرد:
حسین از این رنجیده که چرا دهان او را نبوسیده ای مثل آنکه دهان برادرش را بوسیده ای فرمود در این مطلب سرّی است که می ترسم دلت بشکند و طاقت نیاوری، عرض کرد شما را به حق خدا سرّش را بفرما. فرمود:
اینک جبرئیل به من خبر داد که به حسن 7 زهر می خورانند و من محل زهر خوردن او را بوسیدم و حسین 7 را با تیغ جفا نحر می کنند، پس جای نحر او را بوئیدم. همین که حضرت فاطمه (علیهاالسلام) این قضیه را شنید بلند بلند گریه کرد و به صورت خود لطمه زد و خاک به سر کرد، فاطمه 3

فرمود:
حسین را کجا می کشند؟
فرمود:
در زمینی که آنجا را کربلا می گویند، عرض کرد:
به چه سبب او را شهید می کنند؟
فرمود:
اهل کوفه نامه هایی برای او می نویسند که تو از جانب خدا و پیامبر خلیفه می باشی به سوی ما بیا، همین که می رود او را با لب تشنه شهید می کنند. هر چه صدا می زند آیا کسی هست ما را یاری کند کسی جوابش نمی دهد عاقبت او را مثل گوسفند ذبح می کنند، برادران و فرزندان او را شهید می کنند، سرهای آنها را بالای نیزه می کنند، فاطمه فریاد برآورد پس تمام مردم به گریه درآمدند جبرئیل نازل شد یا محمد خدا به تو سلام می رساند و می فرماید فاطمه را ساکت کن که ملائکه آسمانها را به گریه درآورد و می فرماید و به عزت و جلالم قسم که شیعیانی برای او خلق می کنم که مالها و جانهای خود را در راه عزا و زیارت او انفاق کنند، آگاه باش که هر کس او را بعد از شهادتش زیارت کند به هر قدمی که برمی دارد ثواب یک حج مقبول برایش نوشته می شود و هر کس برایش گریه کند ملائکه اشکهای او را در شیشه های بلور ضبط می کنند و روز قیامت که می شود و آتش جهنم شعله می کشد به او می گویند:
ای دوست خدا بگیر این اشکی است که در مصیبت مولایت حسین ریخته ای و از آتش آزاد شدی، پس یک قطره از آن اشکها را به آتش جهنم می زنند آتش جهنم پانصد سال راه از آن بنده دور می شود.
پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به حضرت فاطمه (علیهاالسلام) این بشارتها را داد فاطمه سجده شکر به جای آورد حسین عرض کرد یا جداه جزای آنها در نزد شما چیست؟
فرمود:
من آنها را در نزد خدا شفاعت می کنم رو به پدر بزرگوارش کرد و فرمود:
شما چه می کنی؟
فرمود:
من هم آنها را از آب کوثر سیراب می کنم، از برادرش امام حسن پرسید شما چه می کنی؟
فرمود:
من داخل بهشت نمی شوم مگر با آنها داخل شوم. حضرت فاطمه (علیهاالسلام) هم فرمود:
به عزت پروردگارم قسم و به حق پدر و شوهرم من جلوی در بهشت با چشم گریان می ایستم تا خداوند مرا شفیع آنها کند.

حضرت سیدالشهداء هم فرمود:
به حق جد و پدرم قسم من هم از خدا سؤال می کنم که قصرهای آنها در بهشت مقابل قصر خودم باشد. (62)

ابن عباس می گوید:
یک روز خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله خدا مشرف بودم و آن حضرت، حسین علیه السلام را روی زانوی راست خود نشانیده بود و ابراهیم پسر خود را روی زانوی چپ نشانده بود، گاهی حسین را و گاهی ابراهیم را می بوسید، ناگاه آثار وحی بر آن حضرت ظاهر شد بعد از آن فرمود:
جبرئیل از جانب پروردگار بر من نازل شد که خدا به تو سلام می رساند و می فرماید:
ما این دو فرزند را برای تو با هم نمی گذاریم یکی از آنها را فدای دیگری گردان. حضرت نگاهی به صورت حسین علیه السلام کرد و گریه کرد و نگاهی به صورت ابراهیم و گریه کرد، پس فرمود:
ابراهیم مادرش کنیز است هرگاه بمیرد کسی غیر از من برای او محزون نمی شود، اما حسین مادرش فاطمه و پدرش علی است که به منزله گوشت و خون من هستند هرگاه حسین بمیرد دخترم فاطمه محزون و غصه دار می شود پسر عمم علی هم محزون می شود، من نیز محزون می شوم و من حزن خود را بر حزن آنها انتخاب می کنم.
حضرت فرمود:
من به جبرئیل عرض کردم:
ای جبرئیل ابراهیم بمیرد من او را فدای حسین کردم، ابراهیم پس از سه روز از دنیا رفت. بعد از مردن ابراهیم هرگاه پیامبر حسین را می دید او را به سینه خود می چسبانید و می بوسید و می فرمود:
من به فدای کسی شوم که پسرم ابراهیم را فدای او گردانیدم. از بس که پیامبر در فوت ابراهیم محزون و غصه دار شد خداوند سوره کوثر را در تسلی قلب آن حضرت نازل کرد. (63)

جای شمشیر

هر وقت حضرت سیدالشهداء علیه السلام بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله داخل می شدند حضرت او را به خود می چسباندند و سپس به حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام می فرمودند:
او را بگیر و بعد او را می بوسیدند و گریه می کردند.
امام حسین علیه السلام می فرمود:
ای پدر چرا گریه می کنی؟
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود:
فرزندم جاهای شمشیر را بوسیدم و گریه‌ام گرفت. حضرت
امام حسین علیه السلام فرمود:
ای پدر من کشته خواهم شد؟
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود:
بلی به خدا قسم تو و پدرت و برادرت همگی کشته خواهید شد.
حضرت امام حسین علیه السلام فرمود:
پدر، قبور ما از هم متفرق و پراکنده می باشد؟
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود:
بلی پسرم. حضرت
امام حسین علیه السلام فرمود:
از امت شما چه کسانی به زیارت ما میآیند؟
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود:
من و پدرت و برادرت و تو را زیارت نخواهد نمود مگر راست گویان امت من. (64)

آمده‌ام به قتلگه بابا عزا به پا کنم
درد دل از برای تو ز جور اشقیا کنم
بابا نگر حزینه‌ام من دخترت سکینه‌ام
آوردی از مدینه‌ام بی تو سفر چرا کنم
بابا گلی گم کرده‌ام چون اصغر شیرین زبان
میگردم اندر کشتگان شاید گلم پیدا کنم
هم سفرم شمر و سنان گریه کنم بر تو چنان
سیلی خورم ز دشمنان چه ناله و نوا کنم
خیز و به بین که من شدم عازم کوفه خراب
بگو چسان در این سفر بی تو دلم رضا کنم
خیز و ز خاک و خون شها ! مرا به دامنت نشان
اگر که شب رسد پدر دامن که مأوی کنم

نه طاقتی ترا بود ز زخمهای دشمنان
نه مرهمی مرا بود گذارم و دوا کنم

جمیع حالات امام حسین علیه السلام اسبات حزن و گریه پیغمبر بود.
چنانکه هر وقت او را به دوش مبارک بر میداشت و سرش بر دوش او تکیه می کرد به یاد می آورد سر او را بر روی نیزه‌ها ... پس می گریست. و به اصحاب می فرمود:
گویا می بینم اسیران را بر شتران و سر فرزندانم را به صورت هدیه برای یزید می برند.
چون به دامان می نشاند نظر به صورت او می نمود و می گریست، و می فرمود:
یابن عباس گویا می بینم او را که ریشش را به خونش خضاب نموده‌اند و هر چند طلب یاری می کند کسی یاریش نمی کند و چون روز عید جامه (لباس) جدید می پوشید میگریست، گویا به یاد می آورد که او را برهنه بر خاک می اندازند،
و چون بر سرسفره می نشست با جد و پدر و مادر و برادر، طعام میخورد، پیغمبر صلی الله علیه و آله اول خوشحال می شد، بعد به گریه در می آمد، و گویا به یاد می آورد تشنگی خود و اطفالش را که دنیا جلو چشمشان از شدت عطش سیاه می شود، و همه متفرق می شوند، و بعضی را می کشند، و بعضی را اسیر می نمایند.
و چون گلویش را می بوسید می گریست، و گاهی با امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمود:
او را نگاه دار، آنگاه تمام بدنش را می بوسید و می گریست، عرض کرد:
چرا گریه می کنید؟
میفرمود:
موضع شمشیرها را می بوسم، و گاهی لب و دندانش را می بوسید، گویا یاد می آورد چوب خیزران در مجلس یزید و ابن زیاد (لعنة الله علیهما) را، چنانکه زید بن ارقم در نزد ابن زیاد حاضر بود، چون این حرکت شنیع را دید، فریاد برآورد که چوبت را از این لبهای مبارک بردار که قسم به آن خدائی که غیر او خدائی نیست دیدم دندانهای پیغمبر صلی الله علیه و آله را که بر این دندانها گذاشته شده بود و آن را می بوسید. (65)

نام تو هست زنده و جاوید یا حسین
عشق تو هست مایه امید یا حسین
با مهر تو چو داد مرا شیر مادرم
جانم اسیر عشق تو گردید یا حسین
در باغ آرزو که بروید گل امید

وصل تو هست غایت امّید یا حسین
از عطر جانفزای تو سرمست می شود
هر کس ز باغ عشق تو گل چید یا حسین
هر کس شنید قصه جانسوز نینوا
سیلاب اشک از مژه بارید یا حسین
جانم فدای آن که به دنیا هر آن چه داشت
در راه دوستی تو بخشید یا حسین
ای جان فدای نام تو کز نام تو به جاست
نام بلند مکتب توحید یا حسین
با چشم اشکبار به یادت «نوید» گفت
نام تو هست زنده جاوید یا حسین (66)

سر روی نیزه

روزی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در مسجد نشسته بودند، که جمعی از قریش وارد شدند و با آنها ابن سعد ملعون هم بود.
رنگ پیغمبر صلی الله علیه و آله متغیر شد و حالش دگرگون گردید، اصحاب عرض کردند:
یارسول الله تو را چه می شود؟ !
حضرت فرمود:
به یاد آوردم آنچه بر اهل بیت من وارد می شود از کشتن و زدن و سّب و شتم و پریشان و در بدری و اوّل سری که بر سر نیزه می شود سر فرزندم حسین خواهد بود. (67)

شوری به اشک می دهد آوای یا حسین
امشب شب دعا شب پرواز یاحسین
امشب که میهمان گل منور می کند
لب تشنگان خیمه خورشید را حسین
نجوای زینب است در آشوب اشک ها
با پاره های آن تن تب دار یا حسین
می گفت:
نیزه‌ها مگر از یاد برده اند
جاری ست در وجود تو خون خدا حسین
این سو کبود می شود از درد گونه ها
آن سوی دشت زیر سم اسب ها حسین
یک سو کبوتران حرم تشنه و اسیر
یک سو وداع زینب بی یار با حسین
فردا خراب خطبه تقدیر کوفه ها
فردا شکوه جاری فریادها حسین
فردا که روح تازه به پرواز می دهند
پروانه های سوخته در کربلا حسین (68)

حال احتضار

تمام ایام زندگانی در شب و روز در سفر و حضر، حال پیغمبر صلی الله علیه و آله چنین بود، حتی در حال احتضار امام حسین علیه السلام را به سینه چسبانید و عرق آن حضرت بر حسین علیه السلام جاری بود و میفرمود:
مرا با یزید چه کار است، خدا یزید را لعنت کند و به او برکت ندهد.
پس غش کرد، باز بحال آمد، بعد امام حسین علیه السلام را بوسید و اشک میریخت و می فرمود:
مرا با قاتلین تو نزد خدا موقفی خواهد بود. (69)
ای که چشم ملک العرش برای تو گریست
در فلک عیسی مریم به عزای تو گریست
آدم بوالبشر از بهر تو شد نوحه سرا
چون که بشنید ز جبریل رثای تو گریست
چون علی چشم خدا بود برایت گریان
می توان گفت که بهر تو خدای تو گریست
بس که جانسوز بود واقعه کرب و بلا
آب آتش شد و آتش به هوای تو گریست
تا سرت را به سر نیزه اعداء دیدند
آسمان نعره زد و چرخ به پای تو گریست
چه مگر دید در آن روز امام سجّاد
که چهل سال پس از کرب و بلای تو گریست
بیشتر از همه کس ای پسر خون خدا
پسرت مهدی موعود برای تو گریست
گر نبودی تو در آن دشت بلا یا زهرا
دخترت زینب غمدیده به جای تو گریست
می رود روز جزا خّرم و خندان به بهشت
هر که شد پیرو و در زیر لوای تو گریست
نه همین دیده «خسرو» ز غمت گریان است
هر کسی داشت به دل مهر و ولای تو گریست (70)

ابن عباس می گوید:
در رکاب حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بودم در زمانی که به صفین تشریف می بردند، وقتی که به نینوا رسیدیم، نزدیک شط فرات بود، با صدای بلند فرمود:
یابن عباس آیا این مکان را می شناسی؟
عرض کردم:
خیر نمی شناسم !
فرمود:
اگر می شناختی مثل من، از آن نمی گذشتی مگر مثل من گریه می کردی.
پس حضرت علی علیه السلام گریه شدیدی نمود؟
تا اینکه محاسن شیریفش تر شد و اشکها بر سینه‌اش جاری گردید. ما هم به تبع آن حضرت گریه کردیم.
سپس حضرت فرمود:
اُوّه اُوّه، مرا با آل سفیان چکار است که جنگ کنیم آنها از جنود سپاهیان شیطانند، ای اباعبدالله صبر کن زیرا هر بلائی که به سرت اینها می آورند، سر من آوردند، سپس حضرت آبی جهت وضو گرفت و وضویی ساخت و چند نماز خواند، باز آن حرفها را زد، بعد یک مقدار خواب رفته و بعد بیدار شد، سپس فرمود:
یابن عباس آیا از خوابی که دیده‌ام تو را با خبر کنم؟
عرض کردم:
انشاءالله که خیر است !
بفرمایید، حضرت فرمود:
دیدم گویا مردانی با علمهای سفید از آسمان به زمین آمدند، شمشیرهای سفید و درخشنده بر کمر داشتند، سپس گرد این زمین خطی کشیدند، فرمودند:
دیدم گویا شاخه های این نخلها بزمین رسیده و در میان خون شناور شد، و گویا فرزندم حسین علیه السلام و میوه دلم، و نور بصرم، در آن غرق شده و هر چه استغاثه میکند.
کسی به فریادش نمی رسد، و گویا آن مردانی را که از آسمان آمده بودند. ندا می کردند و می گفتند:
ای آل رسول صبر کنید. که شما را خواهند کشت. و شما بدست یک مشت مردم شر کشته خواهید شد. و اینک بهشت مشتاق شما است. ای اباعبدالله.

سپس رو به سوی من کردند و مرا تعزیت دادند و فرمودند:
یا ابا الحسین به تو بشارت باد و خدا روز قیامت چشمت را روشن کند.
از خواب بیدار شدم. به خدا قسم که قبلا حضرت رسول صادق ابوالقاسم صلی الله علیه و آله بمن خبر دادند. که من به سوی اهل بغی می روم. و به این زمین میرسم ... آه در اینجا فرزندم حسین با هفده نفر از اولاد من و از اولاد فاطمه علیه السلام دفن می شوند. و این زمین در آسمان معروف به کربلا است، چنانکه در زمین حرمین و بقعه بیت المقدس معروف است.
سپس فرمود:
یابن عباس ببین در این نواحی فضولات آهوان را می بینی؟
به خدا قسم به من دروغ نگفته‌اند، و آنها زرد شده‌اند به رنگ زعفران، ابن عباس گفت:
بررسی کردم و پیدا کردم و فریاد زدم:
یا امیرالمؤمنین این را پیدا کردم که فرمودید.
حضرت فرمود:
صدق الله و رسوله. هر وله کشان به سمت آنها دوید. و آنها را بوئیده و فرمود:
این همان است.
آیا میدانی قضیه اینها چیست؟
عرض کردم:
خیر آقا نمی دانم.
حضرت فرمود:
این سرزمین، زمینی است که وقتی که حضرت عیسی علیه السلام با حواریین به این زمین رسید، دید در اینجا چند تا آهو دور هم جمع شده‌اند و گریه میکنند، سپس حضرت عیسی علیه السلام نشست و حواریین هم نشستند و مشغول گریه شدند.
حواریین گفتند:
یا روح الله سبب گریه شما چیست؟
فرمود:
این زمین کربلا است که در آن فرزند پیغمبر خدا احمد صلی الله علیه و آله و فرزند بتول عذرا (علیهاالسلام) شبیه مادرم حضرت مریم (علیهاالسلام) است کشته خواهد شد و در اینجا مدفون میگردد. تربتی است که از مشک معّطرتر است، زیرا که تربت آن جناب است و این آهوان با من سخن گفتند:
که ما در اینجا به خاطر شوق به آن جناب مانده ایم و در امان هستیم.
حضرت عیسی علیه السلام مقداری از فضولات را برداشته و بوئید و

فرمود:
خوشبویی آن به خاطر علفهای این صحرا است. خدایا اینها را باقی بگذار تا اینکه پدرش ببوید و تعزیت او شود.
و این است که تا حال مانده است و رنگش از طول مدت زرد شده، و این زمین کرب و بلا است، پس با صدای بلند فرمود:
ای خدای عیسی بن مریم، مبارک مکن بر کشندگانش و کسانی که آنها را یاری می کنند.
سپس حضرت مدت مدیدی گریست تا اینکه به رو افتاد و غش کرد، ما هم گریه کردیم. چون به حال آمد چند بَعَره برداشت و در گوشه ردا پیچید، و به من فرمود:
تو هم بردار و نگه دار اگر دیدی که از آن خون تازه می جوشد و جاری می شود، بدان که حسینم شهید شده. ابن عباس می گوید:
من هم برداشتم و از آن نگه داری کردم تا اینکه یک روز خواب بودم، وقتی که از خواب بیدار شدم، دیدم از آن خون تازه ای جاری گردید. و آستینم مملو از خون است پس نشستم و گریه کردم و با خودم گفتم:
یقینا حسین را کشتند. البته علی علیه السلام تا بحال خبری به من نداده بود که واقع نشده باشد.
پس بیرون آمدم، دیدم شهر مدینه گویا ابر نازکی آن را فرا گرفته آفتاب ظاهر شده گویا کسوف گرفته، گویا از در و دیوار شهر خون تازه میریزد.
از زاویه خانه صدایی شنیدم که شخصی مرثیه می خواند و مضمونش این است که ای آل پیغمبر صبر کنید که فرزند زهرای بتول را کشتند. و روح الامین با گریه و افغان نازل شد و با صدای بلند گریه می کرد.
من هم گریه‌ام گرفت و آن روز را که روز عاشورا بود ضبط کردم و بعد بعضی از افراد و کسانی که همراهم بودند این قضیه را گفتم آنها هم حرف مرا تصدیق کردند.
و گفتند ما هم این صدا را شنیدیم. ولی گوینده‌اش را ندیدیم شاید حضرت خضر بوده. (71)

حیات آب بقا جز غم تو نیست حسین
نمیرد آن که دلش با غم تو زیست حسین
صفای عمر ابد یافت هر که در غم تو
به قدر یک مژه بر هم زدن گریست حسین
به روز حشر که محشر کند شفاعت تو
کسی که سایه نشین تو نیست کیست حسین
جهنم است بهشتی که خالی از تو بود
بهشت بی گل رویت بهشت نیست حسین
تویی که آیت حُرّیت از رُخت پیداست

خوشا کسی که چو حّر بر تو بنگریست حسین
گدای راه تو هر کس که گشت آقا شد
که گرد خاک رهت تاج سروریست حسین
نشسته بر سر راه تو «رستگار» مدام
به دستگیری او لحظه ای بایست حسین (72)

گریه جبرئیل

یک روز عید حضرت امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام به حجره جدشان حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وارد شدند و فرمودند:
یا جدّاه امروز روز عید است و فرزندان عرب همه با لباسهای رنگارنگ خود را آراسته‌اند و لباسهای نو پوشیده‌اند و ما لباس نو نداریم و برای همین کار هم خدمت شما آمده ایم که فکری بحال ما کنید. حضرت حال آنها را بررسی کرد و گریه ای نمود ... تا آنجا که دو قطعه لباس از بهشت که به کمک حضرت جبرئیل علیه السلام یکی برای امام حسن لباس سبز و دیگری برای امام حسین علیه السلام لباس سرخ آورد و آنها پوشیدند و خوشحال شدند حضرت جبرئیل وقتی این حالات را مشاهده نمود، گریه نمود. حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود:
ای برادرم ای جبرئیل در یک مثل امروزی که فرزندان من شاد و خرسند هستند، تو چرا گریه می کنی و مهموم و مغموم و محزون هستی؟!
ترا به خدا قسمت می دهم که اگر خبری هست به من بگو و مرا از این ناراحتی برهان. حضرت جبرئیل فرمود:
ای رسول خدا بدان اینکه برای دو فرزندت رنگ مختلف اختیار گردید. یکی حضرت حسن ناچار است زهر بنوشد و از شدت زهر رنگش سبز می شود. و حضرت حسین را ذبح می کنند و بدنش را با خونش خضاب می کنند. در اینجا پیامبر صلی الله علیه و آله خیلی گریه کرد.(73)

جان جهانیان به فدای تو یا حسین
باید گریست خون به عزای تو یا حسین
باشد حدیث عشق تو بسیار سینه سوز
دنیا به ماتمند برای تو یا حسین
بر ضّد ظلم پیشه به پا خاستی به جا
صد آفرین به همّت و رای تو یا حسین
افتاد دیو ظلم به وحشت چو راست شد
بر ضّد ظلم قّد رسای تو یا حسین
بشکافت گرچه فرق علی اکبرت ز تیغ
نشنید کس به شکوه صدای تو یا حسین (74)

هرثمه ابن ابی مسلم نقل کرده که با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از صفین مراجعت می کردیم، سر زمین کربلا رسیدیم پس حضرت از نماز صبح فراغ شد، و قدری از خاک آنجا برداشت و گریه کرد و فرمود:
عجب خاکی هستی، که از تو جمعی محشور خواهند شد بدون حساب وارد بهشت می شوند. هرثمه می گوید:
ما برگشتیم و این ماجرا را برای همسر شیعه‌ام بازگو کردم، همسرم گفت:
هر چه امیرالمؤمنین بگوید؛ حق است، تا اینکه آن روز گذشت و بعدها حضرت سیدالشهدا علیه السلام وارد سرزمین کربلا شدند هرثمه جزء لشکر عمر سعد بود و حرف حضرت امیر علیه السلام را یاد آورد بعد سوار شتر شده و محضر مقدش امام حسین علیه السلام مشرف شد و حدیث حضرت علی علیه السلام را نقل کرد.
حضرت فرمودند:
حالا خیال تو چیست؟
با ما هستی یا بر ما. گفت:
نه با شما و نه با آنها. اولاد کوچکی را در کوفه گذاشته‌ام و برای آنها می ترسم که این زیاد آنها را اذیت کند حضرت فرمود:
پس بیرون برو و به جای برو که مقتل ما را مشاهده نکنی و صدای ما را نشنوی زیرا به خدا قسم اگر کسی امروز صدای استغاثه ما را بشنود، ما را یاری نکند حتما به رو در آتش جهنم خواهد افتاد. (75)

هوا گرفته و دل بی بهانه می گرید
به یاد شام غربیان زمانه می گرید
ز حج نیمه تمام تو ای تمامی حج
صفا و مروه غمین است و خانه می گرید
دمیده از سر زلف سیاه تو گل سرخ
به یاد زلف تو گیسو و شانه می گرید
به قامتی که به قد قامتش قیامت کرد
صفیر تیر بلا بی بهانه می گرید
شکسته چوبه محمل از آن شکسته دلی
که بار غم کشد و فاتحانه می گرید
همین نه من ز فراق تو سوختم تنها
که نینوا ز غمت جاودانه می گرید
تو رفتی و حرمت ماند و یاس های کبود

به حال اهل حرم تازیانه می گرید
مصیبت تو به عالم چنان گذاشت اثر
که در عزای تو چشم زمانه می گرید
گلوی گلین شش ماهه ات چو گلگون شد
نهال عاطفه خم شد جوانه می گرید
حسین من چه بگویم که چارده قرن است
هوا گرفته و دل بی بهانه می گرید(76)

پی نوشت ها

1- حج: 32.
2-معرفت الحسین: 28.
3-بحارالا نوار: 44، 245.
4-لاله های عشق: صلی الله علیه و آله 23.
5-اسرار الشهاده: 80
منتخب طریحی: 48 ناسخ 1/ 270.
6-لاله های عشق: 181.
7-بحار 44، 234. ناسخ 1، 271 منتخب 48.
8-گلچین گل نغمه: 86.
9-ترجمه خصائص حسینیه: 94
نقل از بحارالانوار: 11/ 150 و151.
10-گلچین گل نغمه: 13.
11-همان 95 نقل بحارالانوار: 44، 230.
12-گلچین گل نغمه: 24.
13-متخب طریحی: 49.
14-گلچین گل نغمه: 41.
15-بحار الانوار: 44/225.
16-شمیم ولایت: 126.
17-بحار الانوار: 44، 223،
ناسخ: 273
منتخب طریحی: 49.
18-نوحه سینه زنی و زنجیر زنی: 42.
19-بحار الانوار: 44، 244
ناسخ 1/284.
20-گلواژه: 4: 478.
21-مجمع البحرین لغت عشر.
22-گلزار ثابت: 17.
23-بحار الانوار: ج 44: 308.
24-بحار: ج 73/301.
25-گلزار ثابت: 94.
26-بحار: 44، 244
منتخب: 50
ناسخ 1/274.

27-مصائب الائمه: 213.
28-منتخب طریحی 50
ناسخ: 1، 275
بحار: 44/244.
29-گلهای اشک: 28.
30-بحار الانوار: 44/223.
31-گلهای اشک: 111.
32-بحار الانوار: 44، 241
خصائص: 216.
33-گلهای اشک: 101.
34-ترجمه خصائص الحسینه: 224.
35-گلهای اشک: 105.
36-جلاءالعیون: 2، 433.
37-لاله عشق: 65.
38-جلاء العیون: 2، 433 ترجمه کامل الزیارات: 204.
39-آینه عزا: 37.
40-جلاء العیون: 2، 434.
41-آینه عزا: 108.
42-جلاء 2، 435.
43-نغمه کربلا: 2: 92.
44-جلاءالعیون: 436.
45-گلهای باغ محمدی: ج 2: 165.
46-جلاالعیون: ج 2، 479.
47-اهلبیت: 95.
48-تاریخچه عزاداری: 20 نقل شد اقناع اللائم علی اقامة المات 30.
49-اهلبیت: 164.
50-همان 25، همان 31.
51-اهلبیت: 165.
52-همان 26 مسند احمد بن حنبل 1، 85 ترجمه خصائص الحسینه 226.
53-منتخب المصائب: 64.
54-ترجمه خصائص الحسینه: 226.
55-متخب المصائب: ج 3: 84.
56-همان.
57-منتخب المصائب: ج 3: 136.
58-ترجمه کامل الزیات: 206.
59-منتخب المصائب: ج 3: 138.

60-کامل الزیارات: 212.
61-منتخب المصائب: ج 3: 181.
62-ثمرات الحیوة: ج 1: 98.
63-ثمرات الحیوة: ج 1: 102.
64-ترجمه کامل الزیارات: 215.
65-خصائص حسینیه: 228.
66-رستاخیز لاله ها: 32.
67-همان 229.
68-رستاخیز لاله ها: 33.
69-همان.
70-رستاخیز لاله ها: 57.
71-بحارالانوار: 44، 252
امالی صدوق مجلس 87، 78 4 48.
72-رستاخیز لاله ها: 74.
73-بحار الانوار: 44، 245.
74-رستاخیز لاله ها: 88.
75-بحار الانوار: 44/255
امالی صدوق مجلس: 28: 117.
76-رستاخیز لاله ها: 137.

شعر

گریه اشک

پیشگفتار

گرد آوری:
محمد علی مجاهدی (پروانه) سرور
بسم الله الرحمن الرحیم
معارف اسلامی از گنجینه های بسیار غنی و ناشناخته‌ی فرهنگ و تمدن بشری است، و با آنکه تا کنون متون منظوم و منثور گرانسنگی در این زمینه توسط پژوهشگران و سخنوران به نام در دسترس شیفتگان این مکتب قرار گرفته است، ولی هنوز گستره‌های بسیاری وجود دارد که ناشناخته باقی مانده است.
هر چند با تلاش متفکران و اندیشمندان بزرگ اسلامی از دیرباز- در مسیر شناخت و معرفی اندیشه‌های ناب و اصیل اسلامی- پرده از روی بسیاری از این ناشناخته‌ها برداشته شده و قلمروهای بسیاری به تسخیر درآمده است، ولی کدام پژوهشگر منصفی است که نداند هنوز قلل بسیار مرتفعی وجود دارد که جای پای اندیشه‌ای را تجربه نکرده، و در انتظار لحظه‌ی شور آفرین تسخیر نباشد؟ !
بر اساس این دیدگاه است که انتشارات سرور از آغاز کار هم خود را به چاپ و نشر آثار ارزشمندی مصروف داشته است که این آفاق را در زاویه‌ی دید شیفتگان معارف اسلامی قرار دهد و تشنگان وادی معرفت را از زلال جاری معارف اسلامی سیراب سازد.
در این راستا، نمی توان آثار منظوم سخنوران به نام و متعهد این مرز و بوم را در نمایاندن گوشه‌ای از این واقعیتها و نشر معارف لا یزالی که ریشه در قرآن و مکتب اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام دارد، نادیده گرفت.
انتشارات سرور با عنایت به این واقعیت عینی و تاریخی و با استفاده از آثار قلمی
صاحبنظران و اساتید شعر و ادب، موجبات تدوین مجموعه‌های منظومی را فراهم آورده است که پاسخگوی نیاز فعلی جامعه‌ی انقلابی ما باشد.
«گریه‌ی اشک» از این دست مجموعه‌های شعری است که حاوی تازه ترین و پر شورترین اشعار عاشورایی است،
این مجموعه به همت شاعر به نام اهل بیت عصمت و طهارت آقای محمد علی مجاهدی (پروانه) تدوین یافته است، و تردیدی نیست که با محتوای والایی که دارد، مورد اقبال شیفتگان مکتب حسینی قرار خواهد گرفت.

دو بیتی ها

صادق رحمانی

عالم سینه می زد!

نگاه شمع، نم‌نم سینه می زد
خدا داند، که عالم سینه می زد
نه تنها خاک آن شب، گریه می کرد
برایت آسمان هم، گریه می کرد

نم نم سینه می زد !

چو حرف از غربت دیرینه می زد
نگاهم، شعله در آئینه می زد !
غریبانه، دل من نوحه می خواند
دو دسته اشک، نم نم سینه می زد !

گلوی زخمی !

ستاره گریه و الماس، با من
شبست و، بوی زخم یاس، با من
تمام حزن زینب را بخوان باز
گلوی زخمی احساس با من !

صمد پرویس

وضو در مهتاب !

عطش، خورشید را سیراب می کرد
گل شش ماهه را بی تاب می کرد
تنی بی دست، با مشکی پر از آب
وضو در چشمه‌ی مهتاب می کرد !

مسلخ عشق

ز مرگ سرخ، ایمان سبز پوششت
امامت تا قیامت در خروشست
بگو با عاشقان:
در مسلخ عشق
به گوش جان طنین نوش، نوششت!

نماز عشق

نماز عشق، در صحرا به پا بود
امام عاشقان، خون خدا بود
سری که بر سر نی آیه می خواند
به هفتاد و دو ملت آشنا بود !

محمود سنجری

کو دستهایش؟ !

نوای العطش باشد به نایش
عمو رفته که آب آرد برایش
چه کس گوید به این طفل عطشناک:
عمو آمد، ولی کو دستهایش؟ !

خورشید نیزه !

تو شور عاشقی در سر نداری
به دل، غیر از غم دلبر نداری
دلا !
خورشید را بر نیزه کردند
تو صبح عشق را باور نداری؟ !

یدالله گودرزی

رگهای بریده !

هلا !
روشنتر از متن سپیده
صبوری این چنین را کس ندیده
چه کرد آن لحظه‌ی لرزیدن عرش
لبانت روی رگهای بریده؟ !

الا ای تیرها!

الا ای تیرها!
از سر بگیرید
به سوی خاندانم پر بگیرید
اگر با کشتن من، عشق برپاست
مرا شمشیرها!
در بر بگیرید

چه تنها بود زینب !

مآل اندیش فردا بود، زینب
در آن صحرا، چه تنها بود زینب
به هنگام غروب تنگ آن روز
تمام غربت ما بود زینب !

علیرضا صائب فسانی

دو رکعت گفتگو !

دلی پر های و هو با عشق دارم
حضوری در وضو، با عشق دارم
برو ای غصه خلوت کن !
که امشب
دو رکعت گفتگو با عشق دارم !

محمد رضا سهرابی نژاد

بمیرم ...!

خروش و ناله، آوای حرم شد
نگاه مهربانان، غرق غم شد
ز مرگ سرخت ای ماه عطشناک
بمیرم، قامت خورشید خم شد!

سید مهدی حسینی

عطش!

عطش از چشم اصغر، خواب می برد
غمش، رنگ از رخ مهتاب می برد
بیابان را، سراسر آب می برد
علی را تشنگی از تاب می برد!

تیر و چشم !

گرفته تیر دشمن جا به چشمم
و خون جاریست جای آب چشمم
کنار رود با یاد لبانت
دو چشمه اشک شد دریا به چشمم

می‌سوخت ساقی !

عطش در چشمهایش موج می زد
دل دریا برایش موج می زد
ز سوز تشنگی می سوخت ساقی
و دریائی به پایش موج می زد

سیراب شد، آب !

ز شرم روی ماهش آب شد، آب
ز شوق دیدنش بی تاب شد، آب
نه بر لبهای خود آبی رسانید
نه از لبهای او سیراب شد آب

نصیب !

کویری بود، سر تا پا عطش بود
تمام حرف این صحرا، عطش بود
فراتی داشت چون دریا خروشان
نصیب ما از این دریا، عطش بود

احمد مشجری

شفا

مطاف اهل دل، خاک حسینست
ملک در عرش:
غمناک حسینست
شنیدم هاتفی در گوش جان گفت:
شفا در تربت پاک حسینست

رباعی

احمد رضا زارعی

صدای پا !

در کوچه‌ی دل، صدای پا می شنوم
آواز نگار آشنا، می شنوم
این طرفه صدائی که مرا می خواند
از نای شهید کربلا می شنوم

سید علی میر افضلی

روح آب

هنگام سپیده، غرق در نور شدیم
آهنگ ترانه های پر شور شدیم
در سایه‌ی آفتاب عاشورایی
با روح زلال آب، محشور شدیم

سید علی میر افضلی

منطق خون

از آتش عشق، آب شد این دل تنگ
در جوشش می، خراب شد این دل تنگ
چون تیغ برهنه، در تب و تاب جنون
با منطق خون مجاب شد این دل تنگ!

سیده راضیه هاشمی

باغ شهادت

آغوش بهشت، روی گلها وا بود
از اشک، زمین کربلا دریا بود
وقتی که در باغ شهادت وا شد
انگار میان لاله‌ها دعوا بود!

محمد عباسیه

با حسین !

بیشرمی شمر، اگر چه بدنامی بود
همنام یزید بودن، از خامی بود
ای کاش که «با حسین» می نامیدند
آن مرد که (بایزید بسطامی) بود !

نماز !

شمعیست، که سوز و ساز را ترک نکرد
در راه خطر، حجاز را ترک نکرد
این عشق چه عشقیست که در جنگ، حسین
سر داد، ولی نماز را ترک نکرد؟ !

فواره‌ی خون !

آن طفل که بوی آب، بی تابش کرد
فواره‌ی خون گرم، سیرابش کرد !
ناگاه ز سمت کوفه تیری برخاست
لالائی گرم خواند و، در خوابش کرد !

سلمان هراتی

ورد سبز!

بیزارم از آن حنجره، کو زارت خواند
چون لاله عزیز بودی و، خوارت خواند
پیغام تو، ورد سبز بیدارانست
بیدار نبود، آنکه بیمارت خواند!

حمایت !

زان دست، که چون پرنده بی تاب افتاد
بر سطح کرخت آبها، تاب افتاد
دست تو، چو رود تا ابد جاری شد
زان روی که در حمایت آب افتاد !

تصویر

بالای تو مثل سرو، آزاد افتاد
تصویری از آن حماسه، در یاد افتاد
در حنجره‌ی گرفته‌ی صبح غریب
تا افتادی، هزار فریاد افتاد!

مشفق کاشانی

آیینه‌ی حق نما

در خون خدا، شکفته سیمای حسین
آئینه‌ی حق‌نما، سراپای حسین
بشنو ز سراپرده‌ی اعصار و قرون
توفنده بسان رعد، آوای حسین

یا رب!

یا رب برخ نشسته در خون حسین
بر زخم تن از ستاره افزون حسین
در جبهه‌ی حق، به طاعتی دست بگیر
ما را برسان به خاک گلگون حسین

بفریاد آمد !

چون درد تو دید، غم به فریاد آمد
وز ماتم تو، الم به فریاد آمد
زهرا به وداع تو چنان زار گریست
کز حالت او، حرم به فریاد آمد !

محمد علی مجاهدی

غربت معصوم !

روح حرم از حرم چو بیرون می رفت
آه، از دل خاکیان به گردون می رفت
آن غربت معصوم، خدا می داند
چون آمده بود و، از حرم چون می رفت؟ !

وداع

با کعبه وداع آخرین بود و، حسین
چون اهل حرم، کعبه غمین بود و حسین
بشکوه ترین لحظه، تداعی می شد
تکبیر نماز واپسین بود و، حسین !

قنوت !

صد دجله خروش، در سکوتش جاریست
گل نغمه‌ی لا، در ملکوتش جاریست
مردی که عطش ازو بلند آوازه ست
(صد رشته قنات در قنوتش جاریست !)

شیون !

نذر حضرت زهرا
او بود و، دو چشم اشکباری که مپرس
در بهت سکوت شام تاری، که مپرس
می‌رفت و، صدای شیون مادر او
می‌گشت بلند، از مزاری که مپرس !

ای روح بزرگ!

در صبر تو، روح استقامت دیدند
آثار بزرگی و کرامت، دیدند
آن دم که به پا خاستی ای روح بزرگ!
در قامت خطبه‌ات، قیامت دیدند!

فریاد سرخ عاشورا

آن روز که شهر، از تو پر غوغا بود
در خشم تو، هیبت علی پیدا بود
آن خطبه‌ی پرشور تو در کوفه و شام
فریاد بلند و سرخ عاشورا بود!

خطبه‌ی طوفانی !

والائی قدر تو، نهان نتوان کرد
خورشید ترا، نمی توان پنهان کرد
توفندگی خطبه‌ی طوفانی تو
کاخ ستم یزید را، ویران کرد !

همه‌ی تو با من!

همراه بود، زمزمه‌ی تو با من
با تو همه‌ی من، همه‌ی تو با من!
تو دختر خود- رقیه- را راضی کن
راهی شدن فاطمه‌ی تو، با من!

شعله‌ی تب !

تو، رهبر هر چه رهنوردی ای دوست
تو، کعبه‌ی عشق هر چه مردی ای دوست
چون شمع، بر افروختی از شعله‌ی تب
با آنکه طبیب هر چه دردی، ای دوست !

هرم تب!

در خیمه‌اش، از هرم تب افتاد آتش!
زین شعله، به دامان شب افتاد آتش!
بنشست چو آتش به پرستاری او
در خرمن صبر زینب افتاد، آتش!

سرگرم شد آتش ...!

آگه چو شد، از حالت بیماری او
دامن به کمر بست، پی یاری او
چون دید، کسی بر سر بالینش نیست
سرگرم شد آتش، به پرستاری او!

پنجه‌ی آفتاب

آن شب، که فروغ مه بر افلاک دمید
با حالتی آشفته و غمناک، دمید
هفتاد و دو قرص ماه، در آن دل شب
چون پنجه‌ی آفتاب، از خاک دمید!

هفتاد و دو خورشید !

چون کرد نظر به قتلگاه آن شب، ماه
تا صبح کشید از دل آه، آن شب ماه
هفتاد و دو خورشید به خون غلطان را
حیرت زده می کرد نگاه آن شب ماه !

شرمنده‌ی تو!

می‌آمد و، سر به زیر و، شرمنده‌ی تو
با گریه‌اش، آمیخت شکرخنده‌ی تو!
حر بود اسیر، تا امیری می کرد!
آن لحظه امیر شد، که شد بنده‌ی تو!

اسباب سرافرازی !

از خویش، تهی شد از تو پر شد، ای دوست
یک قطره نبود بیش و، در شد ای دوست
آن سر که ز شرمندگی افکند به زیر
اسباب سرافرازی حر شد، ای دوست !

لبخند !

باید دل خود به عشق، پیوند زدن
دم از تو، از تو ای خون خداوند ! زدن
از تو، ره و رسم عشق باید آموخت
وز اصغر تو، به مرگ لبخند زدن !

زلال کوثر!

در هیبت تو، سطوت حیدر دیدند
در خشم تو، التهاب آذر دیدند
آن دم که حسین را برادر خواندی
در جاری تو، زلال کوثر دیدند!

اگر برخیزد !

از قهر تو، شاهین قدر پر ریزد
وز هیبت تو، شیر قضا بگریزد
ماند به تو کوه، اگر به رفتار آید !
دریا به تو می ماند، اگر برخیزد !

کو شیردلی؟!

کو شیردلی که پنجه با شیر زند
بی حمله، ره هزار نخجیر زند
ماند به تو خورشید، اگر بخروشد!
ماند به تو شیر، اگر که شمشیر زند!

مشک بدوش

آن روز که شط در تب و تاب آمده بود
وز سوز عطش در التهاب، آمده بود
دیدند که آن بحر کرم، مشک به دوش
تا بر لب شط رساند آب، آمده بود!

دریا نشنیدم که ...!

ای کعبه به داغ ماتمت نیلی پوش
وز تشنگیت، فرات در جوش و خروش
جز تو که فرات رشحه‌ای از یم تست
دریا نشنیدم که کشد مشک به دوش!

حریر نور !

چون دید به نوک نی سرش را، خورشید
بر خاک، تن مطهرش را خورشید
آرام، حریر نور خود را گسترد
پوشاند برهنه پیکرش را، خورشید !

تلاوت !

هرم سخن از داغ حکایت می کرد؟
یا از عطش آب، روایت می کرد؟ !
گوئی که به عرش نیزه از سوره‌ی عشق
هفتاد و دو آیه را تلاوت می کرد !

فاصله‌ی تو با من !

می‌گفت دل یکدله‌ی تو با من:
هم قافله شد سلسله‌ی تو با من !
خورشید من !
ار نیست قیامت ز چه رو
یک نیزه بود فاصله‌ی تو با من؟ !

عرش نی !

خورشید، بر این تیره مغاک افتاده ست
یا بر سر نی، آن سر پاک افتاده ست؟ !
بر عرش نی، از تلاوت او پیداست
هفتاد و دو سوره رو خاک افتاده ست !

عریانی !

گفتم چو به (طاهر) غم حیرانی او
از عابس و، آن مایه پریشانی او
برخاست خروش او، که هرگز نرسد
عریانی من، به گرد عریانی او

عریانتر ازین؟!

از شور تو پر، کون و مکان شد عباس!
در سوگ تو خون، دل جهان شد عباس!
تن از تو و، تو برهنه تر از تن خویش
عریانتر ازین نمی توان شد عباس!

عباس براتی

داغ !

هر چند قدش خمیده، اما برپاست
رنگ از رخ او پریده، اما برپاست
این سرو که در میان خود می بینید
هفتاد و دو داغ، دیده اما برپاست !

تقدیم تو!

برکند دل از جهان و، تقدیم تو کرد
خون ریخت ز دیدگان و، تقدیم تو کرد
چون تیر به مشگ خورد و، رفت آب از دست
بر دست نهاد جان و، تقدیم تو کرد!

آب آوردند !

او را به شکوه بی حساب، آوردند
از پا تا سر به خون خضاب، آوردند
تا چهره‌ی نورانی او را، شویند
از چشمه‌ی آفتاب، آب آوردند !

قرآن می خواند !

آن جان ز جسم رسته، قرآن می خواند
با نای ز هم گسسته، قرآن می خواند
در تشت طلا، به بزم شب اندیشان
خورشید به خون نشسته، قرآن می خواند !

کشتی طوفان زده !

تا ماه، اسیر پنجه‌ی غم شده بود
خورشید، سیاهپوش ماتم شده بود
طوفان زده، کشتی نجات امت
بشکسته کنار نهر علقم شده بود !

کنار شط !

آن دم که ز غربت آشکارا دم زد
طومار ستمگران دون، بر هم زد
لب تشنه، کنار شط مواج فرات
پا بر سر زندگانی عالم زد

خنجر بگذاشت !

دشمن که به حنجر تو، خنجر بگذاشت
خاموش، طنین نای تو می پنداشت
غافل !
که به هر کجا روان بود سرت
بند ستم از پای جهان بر می پنداشت

حسین اسرافیلی

ایثارگران شط عرفان بودند
بر خیمه‌ی عاشقان، نگهبان بودند
هر چند که بی‌شکیب و عطشان بودند
مانند هزار چشمه، جوشان بودند

چاووش !

چاووش قطار خون و دردی، مسلم !
خورشید شب سیاه و سردی، مسلم !
در کوفه حضور غیرت و بیعت نیست
تنها تو وفا به عهد کردی، مسلم !

در مسلخ !

در مسلخ خویش، عشقبازی کردند
با خون گلو، حماسه سازی کردند
هفتاد و دو خیمه‌ی عطشناک، آن روز
با حلق بریده، سرفرازی کردند !

شرمسار!

زان فاجعه، دیده اشکبارست هنوز
دروازه‌ی کوفه، سوگوارست هنوز
از سوز لبان تشنه‌ی عاشورا
دریای فرات، شرمسارست هنوز!

با پای برهنه !

زآن فتنه‌ی خونین که به بار آمده بود
خورشید ولا، بر سر دار آمده بود
با پای برهنه، دشتها را زینب
دنبال حسین، سایه وار آمده بود !

آزادترین !

آزادترین غلام، در میدان بود
از زمره‌ی پارساترین یاران، بود
در صحنه‌ی حق و باطل عاشورا
حر بود که بازگشته بر ایمان بود

احد ده بزرگی

سفیر خورشید

در کشور دل، امیر امید تویی
مشغل کش جیش شیر توحید، تویی
مانند سهیل سرخ در باغ فلق
بر شب‌زدگان، سفیر خورشید تویی

شعله ور!

یکباره چو مهر، شعله ور گشت عباس
سوزنده تر از خشم شرر، گشت عباس
با یاد لب خشک جگر گوشه‌ی عشق
از شط فرات، تشنه برگشت عباس

شعر بیداری

افراشت ز مهر، بیرق یاری را
خوش برد به سر، طریق دینداری را
شد حر و، درید پرده‌ی ظلمت را
شد مست و، سرود شعر بیداری را

گریست !

بر تشنه لبان، دجله‌ی بی تاب گریست
چون چشم فرات، مشک پر آب گریست
در دامن کهکشانی دشت عطش
خورشید، کنار نعش مهتاب گریست !

بیدست !

از ساغر ماه، باده نوشید و گذشت
بر تن، زره از ستاره پوشید و، گذشت
بی دست، کنار شط خونین فرات
خورشید صفت به شب خروشید و، گذشت

گل سربدار!

دریا دل تکسوار، تنها شده بود
درعرصه‌ی گیر و دار، تنها شده بود
بربام سیاه کوفه، چون مهر منیر
مسلم- گل سربدار- تنها شده بود

خندید علی !

چون غنچه‌ی گل، به خویش پیچید، علی
دامن ز سرای خاک، برچید علی
آنگه که شفق ز حنجرش سر می زد
خورشید صفت به مرگ خندید، علی !

اما خندید !

گل غنچه رگش گسست، اما خندید
آیینه صفت شکست، اما خندید
بر شانه‌ی سلطان ولایت، اصغر
تیرش به گلو نشست، اما خندید !

گلبوسه !

از مشرق سرخ دیده، دل سر می زد
خون، خنده به برق برق خنجر می زد
گردید فضا معطر، آنگاه که تیغ
گلبوسه به پیشانی اکبر می زد !

در قحط وفا !، پیغام بشیر به مردم مدینه

خون، رنگ سیاه دل صحرا را، برد
موج عطش، آبروی دریا را برد
زد نعره بشیر و، گفت:
در قحط وفا
عشق آمد و، لاله های زهرا را برد !

دختر عشق !

گل را به چمن، مرغ سحر می بوسید
کوکب، رخ رخشان قمر می بوسید
قربانی راه عشق شد، دختر عشق
وقتی که لب لعل پدر می بوسید !

بهار قرآن

در ظلمت شب، شهاب ایمان گل کرد
بر نی، سر آفتاب ایمان، گل کرد
تا همسفران، طریق را گم نکنند
بر لعل لبش بهار قرآن، گل کرد

در خیمه‌ی دل !، برای حضرت سجاد

چون شمع که در شعله‌ی سرکش، می سوخت
پروانه‌ی خسته دل، مشوش می سوخت
سجاده نشین عشق، چون لاله‌ی اشک
در خیمه‌ی دل میان آتش می سوخت !

قرآن گسسته !

آیینه‌ی دلشکسته را، می مانی !
قرآن ز هم گسسته را، می مانی !
ای خون خدا !
در افق دیده‌ی من
خورشید به خون نشسته را می مانی !

رو سپیدم کردی !، برای جناب جون سیاهپوست

ای عشق ! چه خوش مست امیدم کردی
با خنده‌ی زیر لب شهیدم کردی !
با آنکه چو شب، سیاهرو بودم من
از بوسه‌ی خویش، رو سپیدم کردی !

قنداقه‌ی خونین

تیر آمد و غنچه‌ی سحر را بوسید
سیاره‌ی خون، قرص قمر را بوسید
در خیمه، حسین پیش چشم زینب
قنداقه‌ی خونین پسر را، بوسید!

چرخ در خون !، برای جناب عباس

در حجله‌ی خون، باده‌ی گلگون می زد
لبخند جنون، به عقل مجنون می زد
از بهر رضای عشق و لیلای دلش
عریان شده بود و، چرخ در خون می زد !

مرد نبرد، برای جناب برپر ابن خضیر

ای مرد نبرد!
جوهر فرد، تویی
در عرصه‌ی جنگ تن به تن، مرد تویی
آن کس که چهل سال نماز شب را
پیوند نماز صبحدم کرد، تویی!

مجتبی تونه‌ای

حضرت غم

پیراهنی از زخم، به تن دوخته است
این رسم ز حضرت غم، آموخته است
ای سرو تماشائی ایمان، عباس!
دل، شعله به شعله در غمت سوخته است

در محضر آفتاب !

در محضر آفتاب، جان می دادی
در آتش التهاب، جان می دادی
آن روز به دست کربلا ای عباس !
لب تشنه، کنار آب جان می دادی !

جلال محمدی

کوی حسین

یا رب به شهیدان ره کوی حسین
بر سوختگان جلوه‌ی روی حسین
ره، دور و شب تار و، بیابان در پیش
ما را برسان به خاک گلبوی حسین

پیشقدم !

هنگام سفر، پیشقدم شد، دستم
قربانی قامت علم شد، دستم
تا نامه‌ی عشق را به خون بنگارم
در محضر وصل او، قلم شد دستم !

اکبر بهداروند

خطبه‌های سرخ!

مانند ستاره، از سراپرده‌ی شب
می‌آمد و، خطبه‌های سرخش، بر لب
پایش به رکاب ذوالجناح، از سر درد
می‌گفت پیام عشق و خون با زینب

هادی وحیدی

خون بارید !

آن روز، ز دشت کربلا خون بارید
از ابر سیاه نینوا، خون بارید
آن لحظه که شد شهید، فرزند رسول
از زخم دل ستاره‌ها، خون بارید !

محمد حسن مومنی تنکابنی

یک سینه عطش!

در پهنه‌ی دشت عشق، جولان می داد
یک سینه عطش، ندای ایمان می داد
درهلهله‌ی شب‌زدگان، می دیدم
خورشید به روی خاکها، جان می داد!

در راه سپیده

بر مرگ، نگاه آسمانی کردند
یعنی که به عشق، مهربانی کردند
آن روز، فرشتگان خاکی چه غریب
در راه سپیده، جانشفانی کردند!

در بهت غروب

در بهت غروب، سمت فردا می رفت
آن رود زلال رو به دریا می رفت
با آنکه حصار سنگ رو در رو بود
آئینه، صبور تا تماشا می رفت!

کنار دریا جان داد !

آن روز، غریبانه و تنها، جان داد
پرورده‌ی آسمان، به صحرا جان داد
اسرار شگفت عشق، معنا می شد
وقتی که عطش کنار دریا، جان داد !

بهنام پازوکی

سرشک حسرت !

از پلک سیاه شب، شرر می بارید
بر دامن دشت، شور و شر می بارید
از چشمه‌ی مه، سرشک حسرت نم نم
بر دشت فرات، تا سحر می بارید !

حسن حسینی

فراوان می خورد !

آن نی، که بر آن خشک نیستان می خورد
آب از لب جوی لب و دندان، می خورد
لب تشنه، ز جویبار قرآن می خورد
می‌خورد فراوان، و فراوان می خورد !

پرسش سوزان !

لب تشنه‌ام، از سپیده آبم بدهید
جامی ز زلال آفتابم، بدهید
من پرسش سوزان حسینم، یاران !
با حنجره‌ی عشق، جوابم بدهید

در جواب بابا !

آن جمله چو بر زبان مولا جوشید
از نای زمانه، نعره‌ی لا جوشید !
تنها ز گلوی اصغر شش ماهه
خون بود که در جواب بابا، جوشید !

تفسیر قرآن !

شورید سری که شرح ایمان می کرد
هفتاد و دو فصل سرخ، عنوان می کرد
با نای بریده نیز، بر منبر نی
تفسیر خجسته‌ای ز قرآن می کرد !

جعفر رسول زاده (آشفته)

در کنارش جان داد !

آئینه‌ی احمدی، شکست و افتاد !
بر دامن لاله آسمان، داغ نهاد
آن دم که نهاد چهره بر چهره‌ی او
گفتند:
حسین در کنارش، جان داد !

باور داشت !

می‌آمد و آفتاب را باور داشت
مفهوم حضور آب را، باور داشت
ایمان به شکوه عشق، در جانش بود
آن خواهش مستجاب را، باور داشت !

مانند سپیده

آئینه شدند و، تابناک افتادند
مانند سپیده، سینه چاک افتادند
در پیش نگاه مهربان خورشید
هفتاد و دو آسمان، به خاک افتادند!

شط عطش سوز !

روزی که ز دریای لبش، در می رفت
نهر کلماتش، از عطش پر می رفت
یک جوی از آن شط عطش سوز زلال
آهسته به آبیاری حر می رفت

ایمان طرفه

غبار روبی !

مائیم و جواب خوبیت، می آئیم
تا غمکده‌ی جنوبیت، می آئیم
ای مدفن التهاب ایمان و عطش!
روزی به غبار روبیت، می آئیم

یک قافله بغض!

خون نغمه ترین قصیده را خواند، رهید
یک قافله، بغض و اشک و غم راند، رهید
یا للعجب، این کبوتر زخمی عشق
با اینکه تنش درین قفس ماند، رهید!

محمد رضا سهرابی نژاد (م- پائیز)

قبر شش گوشه !

عمریست که راه سرخ تو می بوئیم
با خون حماسه‌های تو، می روئیم
گردی که گرفته قبر شش گوشه‌ی تو
فردا به گلاب دیدگان، می شوئیم

قنداقه !

آن روز، تمام عرشیان آزردند
زآن قوم، که غنچه‌ی ترا پژمردند
قنداقه‌ی طفل تا نهادی بر خاک
تا پیش خدا، فرشتگانش بردند !

آب شد، آب!

بسیار گریست تا که بی تاب شد آب
خون ریخت ز دیدگان و، خوناب شد آب
از شدت تشنه کامیت ای سقا!
آن روز ز شرم روی تو، آب شد آب!

علقمه !

آن نخل به خون طپیده را، می بوسید
آن مشک ز هم دریده را، می بوسید
خورشید، کنار علقمه خم شده بود
دستان ز تن بریده را، می بوسید !

ای جاری روسیاه !

در آتش تب، زهای هایت می سوخت
هفتاد و دو حنجره، به پایت می سوخت
ای جاری رو سیاه !
ای شط فرات !
لبهای حسین از برایت می سوخت !

در کنج خرابه !

زهرای حزین به اشک و آه آمده بود
جبریل پریشان به نگاه، آمده بود
در کنج خرابه، در میان طبقی
خورشید به مهمانی ماه آمده بود !

خون زلال !

پیکار علیه ظالمان، پیشه‌ی ماست
جان در ره دوست دادن، اندیشه‌ی ماست
هرگز ندهیم تن به ذلت، هرگز!
در خون زلال کربلا ریشه‌ی ماست

ساعد باقری

یا رب مددی !

یا رب مددی !
که گرم، پا بگذارم
هر آنچه نبرد نیست، جا بگذارم
آنگاه که وصل خود نصیبم سازی
رخساره به خاک کربلا بگذارم

رسول آه !

آنسو نگران، نگاه پیغمبر بود
خورشید، رسول آه پیغمبر بود
ای تیغ پلید !
می‌شکستی ای کاش
آن حنجره، بوسه گاه پیغمبر بود !

عباس کی منش کاشانی (مشفق)

بارقه

مه، بارقه‌ایست در شبستان حسین
شب، حادثه‌ای ز درد پنهان حسین
هر صبح، ز دامن افق، خون آلود
خورشید برآید از گریبان حسین

صادق رحمانی

ای کعبه‌ی دل !

ای کعبه‌ی دل !
قلب سلیم تو شکست
پیشانی تو، دست کریم تو، شکست !
زمزم، به نشانه‌ی عزا گریان بود
آن روز که حرمت حریم تو، شکست

حسن صفوی پور (قیصر)

دشت لاله گون !

خورشید، به طشت واژگون می مانست
دامان شفق، به رنگ خون می مانست
گر ساحت قتلگاه را می دیدی
والله !
به دشت لاله گون می مانست !

در تنگ غروب

در تنگ غروب، از شفق خون می ریخت
از زخم گلوی مرغ حق، خون می ریخت
می‌خورد کتاب عشق در باد، ورق!
از دیده به روی هر ورق، خون می ریخت

محمد جواد غفور زاده (شفق)

فریادگر!

آلاله به چشم، جام خون می آید
و ز باغ به گوش، نام خون می آید
گلپوش کنید شهر را، چون زینب
فریادگر قیام و خون، می آید

در بهت سکوت !

بر حنجر خون، نوای عشقی زینب !
دلداده و، جانفدای عشقی زینب !
در بهت سکوت کوفه، در ظلمت شام
پیغامبر خدای عشقی، زینب !

ای پرچم کربلا !

ای پرچم کربلا به دوشت، زینب !
قربان تو و، خشم و خروشت، زینب !
تا موی سرت، سپید شد از غم دوست
شد کعبه‌ی دل، سیاهپوشت زینب !

گلواژه‌ی انقلاب

زینب !
تو که در حنجر حق، آوائی
تندیس علی، آینه‌ی زهرائی
در مکتب عارفان و، در دفتر عشق
گلواژه‌ی انقلاب عاشورائی

طبیب دلها

ای آنکه عزیز خاطر مائی، تو
ما خسته‌ی عشقیم و، مسیحائی، تو
ای چشم و چراغ عارفان، ای سجاد!
بیمار نیی، طبیب دلهائی تو

رساترین فریاد !

آنجا که، سکوت مرگ و استبدادست
خون شهدا، رساترین فریادست
با این همه، در قیام ثارالله‌ی
فریاد حسین، خطبه‌ی سجادست !

شش ماهه‌ی من !

اصغر، که به چهر از عطش، رنگ نداشت
یارای سخن، با من دلتنگ نداشت
یارب تو گواه باش !
شش ماهه‌ی من
شد کشته‌ی ظلم و، با کسی جنگ نداشت !

ساقی نیست !

مشتاقم و، غیر من کسی ساقی نیست
در هیچ دلی اینهمه مشتاقی، نیست
در سینه‌ام آرزوی سقائی، هست
افسوس که دست در تنم، باقی نیست !

علی پور حسن آستانه

آیا تو برادر منی؟ !

آمد به کنار قتلگاه و، پرسید:
آیا تو برادر منی ای خورشید؟ !
هر لحظه به فکرم، به چه حالی زینب
رگهای بریده‌ی ترا می بوسید؟ !

به دنبال حسین !

آن روز، که خون عاشقان ریخت به دشت
دریای فرات، غرقه در خون می گشت
دیدم که به دنبال حسینش، زینب
سرتاسر دشت کربلا را، می گشت !

غلامرضا رحمدل

در ساکت شب !

ققنوس ستاره، بال و پر می خواهد
گل، لطف صحاری سحر، می خواهد
در ساکت شب، رقیه از خواب پرید
از زینب خون جگر، پدر می خواهد !

ای وای !

آغشته به خون، سپیده دم شد ای وای !
یک لاله ز باغ عشق، کم شد ای وای !
بر مصحف خون، رسول تاریخ نوشت:
اسطوره‌ی والقلم، قلم شد ای وای !

محمد فكور

او، همه من !

یک بوسه زدم بر رخ او، مست شدم
مجذوب رخش گشتم و، از دست شدم
من، او همه گشته بودم و، او همه من !
در او، همه نیست گشتم و، هشت شدم

شکرالله شیروانی (خندان)

اسطوره‌ی عشق

در روز قیام خون و شمشیر، حسین
غران و خروشنده‌تر از شیر، حسین
در پویش هفتاد و دو اسطوره‌ی عشق
بنوشت به خون، حرمت تکبیر، حسین!

عبدالرضا رادفر

بذر خون !

در دشت بلا، که بذر خون کاشت حسین
رسمی ز حماسه جای بگذاشت، حسین
هنگام عروج، با لبی شکرگزار
هفتاد و دو هدیه با خودش داشت، حسین !

بر مخمل خاک خون!

بر مخمل خاک و خون، فتادند همه
جان بر سر ایثار، نهادند همه
هفتاد و دو افتخار همراه حسین
در روز شرف دوباره زادند همه

قیصر امین پور

در اوج عطش!

خود را چو ز نسل نور می نامیدند
رفتند و، به کوی دوست آرامیدند
سیراب شدند، زانکه در اوج عطش
آن حادثه را به شوق، آشامیدند!

اسب بی سوار!

این خاک، به خون عاشقان رنگینست
اینست درین قبیله آئین، اینست
زین روست که بی‌سوار برمی‌گردد
اسب تو، که زین و یال او خونینست!

رحیم زریان

سردار قضا !

سردار قضا- میر ادب- آمده بود
در عرصه‌ی عشق، تشنه لب آمده بود
با خون گلو، تیغ ستم را بشکست !
خورشید خدا به جنگ شب آمده بود

حسین یاری

بوسه

دستی که بر آن، دست خدا زد بوسه
صد حیف که شمشیر جفا زد بوسه
در کرب و بلا، حسین از روی زمین
برداشت و، با قد دو تا زد بوسه!

اختر می ریخت !

آن روز، عطش به سینه آذر می ریخت
بر دامن دشت، لاله پرپر، می ریخت
در ساحل عقلمه، همه می دیدند
خورشید به روی ماه، اختر می ریخت !

وحید امیری

خنکای آب

او غربت آفتاب را، حس می کرد
در حادثه، التهاب را حس می کرد
بی تابی کودکانش آتش می زد
وقتی خنکای آب را حس می کرد!

تقی پور متقی (م- پاسدار)

سقا

بر دامن او، گرد مدارا ننشست
سقا، نفسی ز کار خود وا ننشست
هر چند قلم شد علم بازوی او
با دست بریده باز از پا ننشست!

گودال !

گودال که تشنه بود، خونش نوشید
از رگ رگ سنگ، باز خونش جوشید
تا خاطره‌اش ز یادهامان نرود
از درد شفق لباسی از خون پوشید

شهاب یزیدی

اسباب شفاعت!

عباس!
دلی که پای بست تو بود
مشتاق لقای حق پرست تو بود
امروز چه کرده‌ای که فردا زهرا
اسباب شفاعتش دو دست بود؟!

امین شیرازی

تصویر آفتاب !

در رود زمانه، پیچ و تاب افتاده ست
خورشید، به خوف و اضطراب افتاده ست
ظهرست و، در آئینه‌ی چشمان فرات
تصویر بلند آفتاب افتاده ست !

عزیزالله خدامی

دو دست آب آور!

ای خون خدا!
خدا بود یاور تو
توحید، چه خوش نشسته در باور تو
خود، چاره‌ی تشنه کامی اصغر کن
کافتاده ز پا، دو دست آب آور تو!

قطعه‌ی سرخ!

آن روز که آهنگ سفر داشت حسین
از راز شهادتش، خبر داشت حسین
از بهر سرودن یکی قطعه‌ی سرخ
هفتاد و دو واژه در نظر داشت حسین!

جواد محقق همدانی

هفتاد و دو لاله !

دل، غیر خدا زهر چه برداشت، حسین
بر قله‌ی عشق، پرچم افراشت حسین
تا حاصل انقلاب خود بردارد
هفتاد و دو لاله در زمین کاشت حسین

غلامرضا کافی

ای وای !

آن زاده‌ی شب، سپیده دارد در دست
یا خنجر آبدیده دارد، در دست؟ !
از گودی قتلگاه، بیرون آمد
ای وای !
سر بریده دارد در دست !

محمود سنجری

ای تیغ!

مهرست رخش، بر او سحر بوسه زده ست
بر هر قدمش، دو صد خطر بوسه زده ست
ای تیغ!
ازین خیال بد بیرون شو!
بر حنجره‌اش، پیامبر بوسه زده ست

محمد رضا محمدی نیکو

پایان سرود !

او، روز شهود خویش را می دانست
گودال فرود خویش را، می دانست
چون شاعر چیره‌ای، از آغاز سخن
پایان سرود خویش را می دانست !

غزلها

خسرو احتشامی

ظهر عشق

ای بسته بر زیارت قد تو قامت، آب
شرمنده‌ی محبت تو تا قیامت، آب
در ظهر عشق، عکس تو لغزید در فرات
شد چشمه‌ی حماسه ز جوش شهامت، آب
دستت به موج، داغ حباب طلب گذاشت
اوج گذشت دید و، کمال کرامت، آب
بر دفتر زلالی شط، خط لا کشید
لعلی که خورده بود ز جام امامت، آب
لب تر نکردی از ادب، ای روح تشنگی!
آموخت درس عاشقی و استقامت، آب
ترجیع درد را- ز گریزی که از تو داشت
سر می زند هنوز به سنگ ندامت، آب
سوگ ترا ز صخره چکد قطره قطره، رود
زین بیشتر سزاست به اشک غرامت، آب
از ساغر سقایت فضلت، قلم چشید
گسترد تا حریم تغزل، زعامت آب
زینب، حسین را به گل سرخ خون شناخت
بر تربت تو بود نشان و علامت، آب!
از جوهر شفاعت تیغت بعید نیست
گر بگذرد ز آتش دوزخ، سلامت آب!
آمد به آستان تو گریان و عذر خواه
با عزم پای بوسی و، قصد اقامت، آب
می‌خوانمت به نام ابوالفضل و، شوق را
در دیدگان منتظرم بسته قامت، آب!

یوسف علی میر شکاک (بیدل)

دور عاشقان آمد

خیز و جامه نیلی کن، روزگار ماتم شد
دور عاشقان آمد، نوبت محرم شد
نبض جاده بیدار از، بوی خون خورشیدست
کوفه رفتن مسلم، گوئیا مسلم شد
ماه خون گواه آمد، جوش اشک و آه آمد
رایت سیاه آمد، کربلا مجسم شد
پای خون دل واکن، دست موج پیدا کن
رو به سوی دریا کن، ساحلی فراهم شد
گریه کن، گلاب افشان، گل به خاک می افتد
باد مهرگان آمد، قامت علی خم شد
قاسم و تپیدنها، لاله و دمیدنها
مجتبی و چیدنها، گل دوباره خرم شد!
تشنه، اضطراب آورد، آب می شود عباس
گو فرات، خیبر شو!
مرتضی مصمم شد
خادم برادر بود، از ره پرستاری
در قدم موخر بود، از وفا مقدم شد
نوبت حسین آمد، کآورد به میدان رو
نه فلک به جوش آمد، منقلب دو عالم شد
چرخ در خروش آمد، خاک شعله پوش آمد
آسمان به جوش آمد، کشته اسم اعظم شد
بر سر از غم زهرا، خاک می کند مریم
با مصیبت خاتم، تازه داغ آدم شد
دشمن حسین افکند ار به چاه، یوسف را
چاه، چشمه‌ی کوثر، گریه آب زمزم شد
گرچه عقده‌ی دل بود، آبروی (بیدل) بود
کز هجوم فرصت‌ها، این فغان فراهم شد

مهدی حسینی

شعله‌ی آئینه

که بود این موج، این طوفان، که خواب از چشم دریا برد؟
و شب را از سراشیب سکون تا اوج فردا، برد؟
کدامین آفتاب از کهکشان خود فرود آمد
که اینگونه زمین را تا عمیق آسمانها برد؟
صدای پای رودی بود و، در قعر زمان پیچید
و بهت تشنگی را از عطشناک دل ما برد
کسی آمد، کسی آنسان که دیروز توهم را
به سمت مشرق ابی ترین فردای زیبا برد
کسی که در نگاهش شعله‌ی آئینه می روئید
و تا آنسوی حیرت، تا خدا، تا عشق، ما را برد
خود حق بود او آری !
که از مرز یقین آمد
گمانها را ز شک آکند، آن را تا به حاشا برد
به خا افکند ذلت را، شرف را از زمین برداشت
و او را تا بلندای شکوه نیزه، بالا برد !
دوباره شادیم آشفت با اندوه شیرینش
مرا تا بیکران آرزو، تا مرز رؤیا، برد
بگو با من !
بگو ای عشق !
اگر چه خوب می دانم
که بود این موج، این طوفان، که خواب از چشم دریا برد؟ !

سراب آب

پیچیده در فضای حرم بانگ آب، آب
بسته چو خصم بر حرم بوتراب، آب
در وادی عطش‌زده، دریا خروش داشت
اما به چشم تشنه لبان شد سراب، آب
آوای العطش به ثریا رسیده بود
از سوز قصه آمده در پیچ وتاب، آب
فریاد استغاثه‌ی طفلان بلند بود
از روی تشنگان ز خجالت شد آب، آب!
عباس، این شرار عطش را کند خموش
در خیمه‌ها رساند اگر با شتاب، آب
آن ماه هاشمی چو به دریا نهاد پای
الماس نور سفت از آن ماهتاب، آب
در التهاب داغ عطش بر لب فرات
از حنجری فسرده شنید این خطاب، آب:
ای روسیاه!
حنجر خشکیده‌ی حسین
می‌سوزد از برای تو و، شد کباب آب!
پژمرده نوگلان حسینی ز تشنگی
از روی تشنگان حرم رخ متاب، آب!
این خیل تشنگان همه از آل کوثرند
فردا چه می دهی تو به زهرا جواب، آب؟!
بیرون شد از فرات، ابوالفضل با شتاب
رو سوی خیمه‌هاست، بر او هم رکاب، آب
آنجا که تیر خصم، تن مشک را درید
ساقی فسرده گشت و گرفت اضطراب، آب
با آن همه امید، دگر ناامید شد
ساقی چو دید ریخت از آن مشک آب، آب
با یاد کام تشنه‌ی طفلان در حرم
لب تشنه داد جان و نخورد آن جناب، آب
در دشت کربلا گذری کن، هنوز هم
پیچیده در فضای حرم بانگ آب، آب

غربت ساقی

آسمان، مات و مبهوت مانده ست، در سکوت مه‌آلود صحرا
یک بیابان عطش گشته جاری، پای دیوار تردید دریا
غوطه‌ور مانده در حیرت دشت، پیکر مردی از نسل طوفان
مردی از دوده‌ی خون و آتش، مردی از تیره‌ی روشنی‌ها
کربلا غوطه ور در غم اوست، او که نبض بلوغ زمانه ست
غربت ساقی تشنگانست، آنچه در دشت جاریست هر جا
هفت پشت عطش سخت لرزید، آسمان ابرها را فروریخت
شانه‌های زمین را تکان داد، هق هق گریه‌ی تلخ سقا
آه ای غربت بینهایت ! آه ای خواهش بی‌اجابت !
زخمهای بیابان شکفته ست، دشت در دشت، صحرا به صحرا
شرمسار لبانت فراتست، بر دل آب افتاده آتش
کرده دریا به روی نگاهت، باز آغوش گرم تمنا
زخمهایم دوباره شکفتند، آنچه باید بگویند، گفتند
زخمهای من، این شعرهایم زخمهایی همیشه شکوفا
در دل: اندوه، اندوه، اندوه !
درد: انبوه، انبوه، انبوه !
عشق: بشکوه، بشکوه، بشکوه !
که نبرده ست از یاد، ما را

باغی از آتش!

عشق، تا گل کرد چون خورشید روی نیزه‌ها
شانه‌های آسمان لرزید، روی نیزه‌ها
بوی خون پیچید در پس کوچه‌های آسمان
ابرهای غصه تا بارید، روی نیزه‌ها
باغی از آتش فراهم بود و، در آشوب خون
شعله های داغ می رقصید، روی نیزه‌ها
یک طرف فوج ستاره، خسته در شولای خون
یک طرف انبوهی از خورشید، روی نیزه‌ها
این کدامین دست گلچین بود آیا کاین چنین
دسته گلها را یکایک چید روی نیزه‌ها؟!
چشمهایی مضطرب می دید در بهت عطش
چشمه‌ی خون خدا جوشید، روی نیزه‌ها
در میان پرده‌های خون و، در حجم سکوت
بانگ سرخ نینوا پیچید، روی نیزه‌ها
زخمه زخمه در سکوت و، پرده در پرده غروب
آسمان در آسمان خورشید، روی نیزه‌ها
در طلوع داغ زینب، چشم مبهوت زمان
باغی از گلهای پرپر دید، روی نیزه‌ها
در هجوم بادهای فتنه، در طوفان خشم
باغ سرخ کربلا روئید، روی نیزه‌ها!

مرتضی عصیانی (آئینه)

خدا جدا نکند ...!

خدا جدا نکند، از دلم، ولای ترا
ز سینه‌ام نبرد شور نینوای ترا
فدای مردم چشمی شوم، که می ریزد
مذاب اشک چو آتشفشان، عزای ترا
به دردهای دل من امید درمان نیست
خدا نصیبت کند تربت شفای ترا
هراس روز قیامت کجا به دل دارد؟
به دوش خویش کشد هر کسی لوای ترا
به هر دیار که مظلومی از نفس افتاد
شنید گوش دلم بانگ آشنای ترا
نشست بر لب من ذکر یا حسین، حسین !
کجا برون کنم از سر دگر هوای ترا
چه لاله‌ها که نشاندیم در مسیر رهت
ولی نشد که ببوسیم خاک پای ترا
اگر چه خانه‌ی دلها مزار تست حسین !
کرامتی !
که ببینیم کربلای ترا
مگر تو باز کنی عقده‌ی زبان مرا
که باز هم بسرایم ز غم رثای ترا
وگرنه (آینه) را جز زبان حیرت نیست
که واژه واژه دهد شرح ماجرای ترا

محمد رضا محمدی نیکو

شمشیر و شهادت

ای که پیچید شبی در دل این کوچه صدایت
یک جهان پنجره بیدار شد از بانگ رهایت
تا قیامت همه جا محشر کبرای تو بر پاست
ای شب تار عدم، شام غریبان عزایت
عطش آتش و تنهائی و شمشیر و شهادت
خبری مختصر از حادثه‌ی کرب و بلایت!
همرهانت صفی از آینه بودند و، خوش آن روز
که درخشید خدا در همه‌ی آینه هایت
کاش بودیم و سر و دیده و دستی چو ابالفضل
می‌فشاندیم سبکتر ز کفی آب، برایت
از فراسوی ازل تا ابد، ای حلق بریده!
می‌رود دایره در دایره پژواک صدایت

محمد علی مجاهدی (پروانه)

قبله‌ی اهل صفا

بر عهد خود ز روی محبت وفا نکرد
تا سینه را نشانه‌ی تیر بلا، نکرد
تا دست رد به سینه‌ی بیگانگان نزد
خود را مقیم درگه آن آشنا، نکرد
تا هر دو دست ر به ره حق ز کف نداد
در کوی عشق، خیمه‌ی دولت به پا نکرد
تا از صفای دل، نگذشت از صفای آب
خود را مدام، قبله‌ی اهل صفا، نکرد
شرح غم شهادت او را به نینوا
نشنید کس، که چون نی محزون نوا نکرد
در کارزار عشق، چو عباس نامدار
جان را کسی فدای شه کربلا نکرد
تا داشت جان، ز جانت مقصد نتافت رخ
تا دست داشت، دامن همت رها نکرد
در راه دوست از سر کون و مکان گذشت
وز بذل جان خویش درین ره، ابا نکرد
خالی نگشت کشور الا ز خیل کفر
تا دفع خصم دوست به شمشیر لا نکرد
از پشت زین به روی زمین تا نیوفتاد
از روی غم، برادر خود را صدا نکرد!
ره را به خصم، با تن بی دست بست، لیک
لب را به آه و ناله و افسوس، وانکرد
دل سوخت زین الم، که به میدان کارزار
دشمن هر آنچه تیر به او زد، خطا نکرد!

در سوگ عشق

مردی که اهل هیمه را سیراب می خواست
خود را ز تاب تشنگی، بی تاب می خواست
آمد سراغ شط، ولیکن تشنه برگشت
مردی که حتی خصم را سیراب می خواست
با مشک خالی، امتحان دجله می کرد
دریا تماشا کن که از شط آب می خواست !
دشمن ازو می خواست تا تسلیم گردد
بیعت ز دریای شرف، مرداب می خواست !
عمری چو او در خدمت خفاش بودن
این را، شب از خورشید عالمتاب می خواست !
در قحط آب، از دست خود هم دست می شست
مردی که باغ عشق را شاداب می خواست
دیشب که شوری در دلم افکنده بودند
طبعم به سوگ عشق، شعری ناب می خواست

رجعت سرخ

کربلا را می سرود این بار، روی نیزه‌ها !
با دو صد ایهام معنی‌دار، روی نیزه‌ها !
نینوائی شعر او، از نای هفتاد و دو نی
مثل یک (ترجیع)، شد تکرار، روی نیزه‌ها !
صحنه‌ی اوج و عروجست و طلوع و روشنی
سیر کن !
سیر تجلی زار، روی نیزه‌ها !
زنگیان آیینه می بندند بر نی؟
یا خدا
پرده برمی‌دارد از رخسار، روی نیزه‌ها؟ !
چوب خشک نی به هفتاد و دو گل، آذین شده ست
لاله‌ها را سر به سر بشمار، روی نیزه‌ها !
زخمی داغند این گلهای پرپر، ای نسیم !
گام خود آرامتر بگذار روی نیزه‌ها !
یا بر این نیزار خون امشب متاب ای ماهتاب !
یا قدم آهسته‌تر بردار، روی نیزه‌ها !
قافله، در رجعت سرخست و، جاده فتنه جوش
چشم میر کاروان بیدار، روی نیزه‌ها !
صوت قرآنست این، یا با خدا در گفتگوست
روبرو، بی‌پرده، در انظار، روی نیزه‌ها !
یاد داری آسمان !
با اختران، خورشید گفت:
وعده‌ی دیدارمان این بار، روی نیزه‌ها !
با بردار گفت زینب راه دین هموار شد
گر چه راه تست ناهموار، روی نیزه‌ها !
خواهرش بر چوب محمل زد سر خود را، که آه !
تیره تر بادا ز شام تار، روی نیزه‌ها !
چشم ما آئینه آسا غرق حیرت شد، چو دید
آن همه خورشید اختربار روی نیزه‌ها !

ای اسب بی صاحب من !

ای اسب بی‌صاحب من برگرد !
کاری ندارم
می‌خواهم اینجا نباشی، وقتی که جان می سپارم
با آنکه زخمی رینی، اما نمی خواهی از من
بخشم ترا التیامی، یا آنکه مرهم گذارم
می‌دانی ای اسب زخمی !
هنگام رفتن رسیده ست
گاه وداع من و تست، دیگر مجالی ندارم
ای کاش می داد رخصت تا در کنارش بمانم
داغم ازین بی‌نصیبی، از روی او شرمسارم
ای شیهه‌ی غربت من ! رو خیمه‌ها را خبر کن
اکنون که گودال خون را در پشت سر می گذارم
تصویری از دود و آتش در چشم من می نشیند
در خیمه آتش فتاده ست یا من سراپا شرارم؟ !
منظومه‌ی شمسی انگار، پاشیده از هم درین دشت
یا طاق گردون شکسته ست یا من برون از مدارم !
از هرم دل واپسی‌ها، بر اینهمه بیکسی‌ها
آیا نباید بسوزم؟ آیا نباید ببارم؟
زینب ! خدا حافظ تو، رفتم که از جانب تو
بر سینه‌ی زخمی او، آلاله ای را بکارم
آن کشته را می شناسم، از عطر یاسی که دارد
می‌خواهم آنجا بمیرم، آنجا کنار سوارم
داغش برون از شمارست، زخمش فزون از ستاره
آغاز کارست و دارم هفتاد را می شمارم !
او را به غربت سپردم وقتی که می گفت: برگرد !
منهم درین دشت حسرت خود را به او می سپارم

اسبی که تنهای تنهاست!

می‌آید از سمت غربت، اسبی که تنهای تنهاست
تصویری مردی- که رفته ست- در چشمهایش هویداست
یالش، که همزاد موجست دارد فراز و فرودی
اما فرازی که بشکوه، اما فرودی که زیباست
در عمق یادش نهفته ست، خشمی که پایان ندارد
در زیر خاکستر او، گلهای آتش شکوفاست
در جان او ریشه کرده ست، عشقی که زخمی ترینست
زخمی که از جنس گودال، اما به ژرفای دریاست
در چشم او، می سراید مردی که شعر رسایش
با آنک کوتاه و ژرف‌ست، اما در اوج بلنداست
داغی که از جنس لاله ست، در چشم اشکش شکفته ست
یا سرکشی‌های آتش در آب و آیینه پیداست؟!
هم زین او واژگونست، هم یال او غرق خون ست
جایی که باید بیفتد از پای زینب، همین جاست
دارد زبان نگاهش، با خود سلام و پیامی
گویی سلامش به زینب، اما پیامش به دنیاست:
از پا سوار من افتاد، تا آنکه مردی بتازد
در صحنه‌هایی که امروز، در عرصه‌هایی که فرداست
این اسب بی‌صاحب انگار، در انتظار سواریست
تا کاروان را براند، در امتدادی که پیداست

خلیل عمرانی (پژمان)

سیاوش آفتاب !

ای در دیار حادثه همدوش آفتاب
گل غنچه‌ی شکفته در آغوش آفتاب !
بر ساحل شریعه، عطشناک و حلق چاک
از جنس خون و شعله، کفن پوش آفتاب !
جاریست نام پاک تو با نور، تا ابد
در هر سپیده بر لب چاووش آفتاب
آمادگی سرخ تو، در لحظه‌ی نبرد
زد در دل سیاهی شب، جوش آفتاب
لبیک تابناک تو، زان لحظه تا خدا
دارد طنین عاطفه در گوش آفتاب
شد لحظه‌ی عروج تو خورشید لحظه‌ها
ای پرچم وفای تو بر دوش آفتاب !
باور مکن، دمی شود ای طفل شیرخوار !
آن لحظه‌ی بزرگ، فراموش آفتاب

ادیب الممالک فراهانی

مسکین، سرم !

در کوفه از وفا و محبت نشانه نیست
وز مهر و آشتی سخنی در میانه نیست
کردار، جز خلاف و عمل جز نفاق، نی !
گفتار، جز دروغ و سخن جز فسانه، نیست !
یا کوفیان نیافته‌اند از وفا نشان
یا آنکه از وفا اثری در زمانه نیست !
ای شه ! میا به کوفه که این ورطه‌ی هلاک
گرداب حایلی ست که هیچش کرانه نیست
این مردم منافق زشت دو روی را
خوف از خدای واحد فرد یگانه نیست !
دارند تیرها به کمان بر نهاده، لیک
جز پیکر تو، ناوکشان را نشانه نیست !
بهر گلوی اصغر تو، تیر کینه هست !
وز بهر کودکان تو، جز تازیانه نیست !
هشدار ای کبوتر بام حرم !
که بس
دامست در طریق و اثر ز آب و دانه نیست
بس عذرها به کشتنت آراستند، لیک
جز کینه‌ی تو، در دل ایشان بهانه نیست
جانم فدای خاک قدوم تو شد، ولی
مسکین، سرم !
که بر در آن آستانه نیست

محمد جواد غفور زاده (شفق)

آخرین سلام

به زیر تیغم و، این آخرین سلام منست
سلام من به حسینی که او امام منست
کجائی ای همه را کشتی نجات؟
بیا ! که بی‌حضور تو این زندگی حرام منست
لبم به ذکر تو گویا بود، دلم با تست
که ذکر خیر تو کار علی‌الدوام منست
به کوی عشق، نخستین فدائی تو منم
سفیر خاص توام، وین صلای عام منست
هلا ! که زندگی من عقیده است و جهاد
حسینیم من و، این ایده و مرام منست
اگر به کوفه گذار تو اوفتد، بینی
که برج و باروی آن شاهد قیام منست
از آ گروه منافق یکی بجا نبود !
حصار کوفه کنون شهربند [1] و دام منست !
مرا به جرم محبت کشیده‌اند به بند
حمایت از تو و عشق تو، اتهام منست !
به خاک و خون کشدم گر که دست ظلم، چه باک؟
که در حمایت دین استوار، گام منست
ازین سفر که در او خیر نیست، دیده بپوش [2].
در آخرین نفس، این آخرین پیام منست
من این چکامه سرودم که مسلم بن عقیل
به روز حشر بگوید:
(شفق)، غلام منست

آفتاب محمل

ما را که غیر داغ غمت بر جبین نبود
نگذشت لحظه‌ای که دل ما غمین نبود
هر چند آسمان به صبوری چو ما ندید
ما را غمی نبود که اندر کمین، نبود
راهی اگر نداشت به آزادی و امید
رنج و اسارت، این همه شور آفرین نبود
ای آفتاب محمل زینب!
کسی چو من
از خرمن زیارت تو خوشه چین نبود
تقدیر، با سر تو مرا همسفر نمود
در این سفر مقدر من غیر ازین نبود
گر از نگاه گرم تو آتش نمی گرفت
در شام و کوفه، خطبه‌ی من آتشین نبود
در حیرتم که بیتو چرا زنده مانده‌ام؟!
عهدی که با تو بستم از اول، چنین نبود!
ده روزه‌ی فراق تو، عمری به ما گذشت
یک عمر بود هجر تو، یک اربعین نبود!

پیراهن آوردم !

مدینه !
کاروانی سوی تو با شیون آوردم
ره‌آوردم بود اشکی، که دامن دامن آوردم
مدینه ! در به رویم وا مکن ! چون یک جهان ماتم
نیاورد ارمغان با خود کسی، تنها من آوردم !
مدینه ! یک گلستان گل اگر در کربلا بردم
ولی اکنون گلاب حسرت از آن گلشن آوردم
اگر موی سیاهم شد سپید از غم، ولی شادم
که مظلومیت خود را گواهی روشن آوردم !
اسیرم کرد اگر دشمن، بجان دوست، خرسندم
به پایان خدمت خود را به وجه احسن آوردم
مدینه ! یوسف آل علی را بردم و، اکنون
اگر او را نیاوردم، ازو پیراهن آوردم !
مدینه ! از بنی هاشم نگردد با خبر یک تن
که من از کوفه پیغام سر دور از تن آوردم !
مدینه ! گر به سویت زنده برگشتم، مکن منعم
که من این نیمه جان را هم به صد جان کندن آوردم !
مدینه ! این اسیری‌ها نشد سد رهم، بنگر
چها با خطبه‌های خود به روز دشمن آوردم؟

خرابه‌ی شام

بلبلی بود و آشیانه نداشت
به قفس مبتلا و، لانه نداشت
اوفتاده به دام عشق حسین
احتیاجی به آب و دانه نداشت
بود در یتیم، جز زهرا
صدق، این گوهر یگانه نداشت
خفته در گوشه‌ی خرابه‌ی شام
میل رفته به سوی خانه نداشت
درد دل با سر پدر می کرد
خون دل از مژه روانه نداشت
گفت: بابا! اگر چه سوخت مرا
آتش عشق من زبانه نداشت!
با من دلشکسته‌ی غمگین
سر سازش چرا زمانه نداشت؟!
من یتیم و شکسته دل بودم
تن من تاب تازیانه نداشت
خواست تا جان دهد کنار حسین
بهتر از این دگر بهانه نداشت
شمع، خاموش شد (شفق)!
زیرا بیش ازین مهلت شبانه نداش۸

جعفر رسول زاده (آشفته)

طناب و تیغ بیارید، نذر حضرت مسلم

طناب و تیغ بیارید ! عید قربانست
دلم، هوائی دیدار روی جانانست
میان جمعم و، از روشنائی نگهت
فضای خلوت چشمان من چراغانست
شکسته بالی و، پرواز تا حوالی عشق
بریدن از قفس تنگ تن چه آسانست !
تمام غربتم اینست کز تو بیخبرم
هوای ابری چشمم به یاد بارانست
اسیر دشمنم اینجا و، سرسپرده‌ی دوست
خلیل عشقم و، آتش مرا گلستانست
به جرم عشق تو، در چنگ دشمنم امروز
به دست اهرمنان، خاتم سلیمانست
فراز بامم و، از دوردست می شنوم
درای قافله‌ات را که در بیابانست !

سرود حماسی حبیب بن مظاهر

قد برافرازید ! یک عالم شقاوت پیش روست
پرده بردارید ! صد آئینه حیرت، پیش روست
ای حسینی مشربان ! در معبد آزادگی
تا نماز آرید، محراب عبادت پیش روست
عقل می نالد: حریفان تیغ در خون شسته‌اند
عشق می غرد: نظرگاه شهادت پیش روست
عقل می گوید که: بال خسته را، پرواز نیست
عشق می بالد که: اوجی بینهایت پیش روست
دوستی را پاس می دارم، که در هرم عطش
سایه ساری در گذرگاه محبت، پیش روست
سبز می مانم، که در حال و هوای رستنم
تشنه می رویم که باران طراوات، پیش روست
ای تمام مهربانی در نگاهت، یا حسین !
با تو باید آشنا بودن، که غربت پیش روست

جان سبز !

در حال و هوای زهیر بن قین
می‌توان خورشید شد، با روشنی آغاز کرد
می‌توان با بال خون، تا بیکران پرواز کرد
سینه‌ی من صد نیستان ناله دارد، می شود
عشق را با نای عاشورائیان آواز کرد
این تماشائی ترین فصل شکفتن، فرصتیست
می‌توان اینجا به روی دوست، چشمی باز کرد
از نگاهت زندگی روئید و، جانم سبز شد
چشمهای مهربانت ای مسیح ! اعجاز کرد
مثل من، تا وسعت آزادگی پر می کشد
رشته‌ی دلواپسی را هر که از خود باز کرد
ای فروغ آفتاب آشنائی، یا حسین !
روشنا بختی که خود را با غمت دمساز کرد

سهم تماشا، در وداع نازدانه‌ی امام حسین

دست مگر به دامنت می رسد؟!
خوشه، کجا به خرمنت می رسد؟!
غبار راهت شده‌ام، پای من
مگر به گرد توسنت می رسد؟
دویده‌ام، نفس نفس می زنم
کسی به شوق دیدنت می رسد؟!
دولت وصل تو نصیبم که نیست!
سهم تماشا به منت می رسد؟!
چشمه‌ی خورشیدی خون می شوی
ز بس که زخم بر تنت می رسد!
دامنی از عطر شهادت تراست
بوی اویس از قَرَنت می رسد
گریه‌ی دلواپسیم می رود
تا به نگاه روشنت می رسد

معراج حضور

یک فروغ و آن همه رخسار، روی نیزه‌ها
شد تماشائی خدا انگار روی نیزه‌ها !
می‌طپد پیش نگاه مرده‌ی نامردمان
عشق- صد آئینه در تکرار- روی نیزه‌ها
آسمان !، من آن همه خورشید در خون خفته را
یافتم با چشم اختربار، روی نیزه‌ها !
پیش ازین بر خاک مقتل بود معراج حضور
خوش تجلی کرده‌اند این بار روی نیزه‌ها !
آستینم را، کلاف اشک گوهر کرده‌ام
یوسفند و گرمی بازار، روی نیزه‌ها !
کاروان را، منزل غربت جدا افتاده بود
همرهان را تازه شد دیدار، روی نیزه‌ها !
تا بمانی سرخ رو تا صبح محشر، ای شفق !
بوسه از لبهایشان بردار روی نیزه‌ها
آسمان !
اگر اختران خویش را گم کرده‌ای
شرحه شرحه، عشق را بشمار روی نیزه‌ها !
کوفه کوفه داس و خنجر بود و، از آل علی
صد گلستان لاله شد تبدار، روی نیزه‌ها

یک آسمان ستاره

به آستان تو، شایستگان شرفیابند
همه، صداقت نور و، لطافت آبند
حسین !ای که شهادت نگین خاتم تست
مصاحبان تو، این برگزیده اصحابند
امیر قافله‌ی آفتابی و، اینان
سپرده دل به هوای تو همچو مهتابند
مگر ز جام نگاهت چه باده نوشیدند
که پیش چشم تو سرمست از می نابند؟
به لوح خون و شرف از ازل چنین خواندند
که پا به پای تو، تا وصل دوست بشتابند
شکوه سرخ تو نازم، که کربلایت را
نظاره گر همه عالم به چشم اعجابند
پناهمند تو (آشفته)ام، که اهل کرم
شکستگان محن را به لطف دریابند
شرحه شرحه درد !
هفت بند عق دارد نینوای زخم تو
ای تمام گریه‌هایم، های های زخم تو!
در سکوت اشک، پژواک دایم گم شده ست
شرحه شرحه درد می خوانم برای زخم تو
از وداعت در دلم صد پاره خون گل کرده‌است
داغ من شد تازه در حال و هوای زخم تو
با کدامین دیده می یابد تماشایت کنم؟
هستیم ای کاش می شد رونمای زخم تو!
بوسه بر رگهای خونین تو جانم زنده کرد
عمر خود را یافتم در جای جای زخم تو
تو شکیبائی به قلبم می دهی، اما چه سود
من صبوری کی توانم در عزای زخم تو؟ !
کاشکی !
در غربت آباد دل من خانه داشت
داغ آن خنجر، که می شد آشنای زخم تو!

به سوی دوست

مهر ز نور شد تهی، روح شد از بدن جدا
خانه نهاده پشت سر، صاحب خانه‌ی خدا
آنکه بدست او بود، نقشه‌ی حکمت قدر
از حرم خدا برون، می شود از بد قضا!
شور کجاست در سرش؟
از چه شتاب می کند؟
سوی کدام منزلش قافله میزند درا؟
کیست امیر کاروان؟: حافظ عزت حرم
جان نماز و صوم و حج، روح عبادت و دعا
کجاوه‌ها به ناقه‌ها بسته و در میانشان
بردگیان آل حق، عصمت ختم الانبیا
قافله رفت ساربان! حدی بخوان، ناقه بران!
منزل عشق پیش رو، خانه‌ی دوست در قفا
کجا گریزد از اجل هژبر بیشه‌ی ازل؟
تا نرسد به دین خلل، حج ادا کنم قضا
آنچه ز بیش و کم رسد، رنج رسد، الم رسد
جان مرا چه غم رسد، چون به خداست التجا
من ز تبار احمدم، سلاله‌ی هدایتم
قبول بیعت ستم، مرا کجا بود روا؟!
نهاده‌ایم جان به کف، در پی مردی و شرف
گر هم خصم، صف به صف تیغ کشد به روی ما
ای گل باغ عاشقی! چشم و چراغ عاشقی!
با دل ما چه کرده‌ای کز تو نمی شود جدا؟
ای حرم تو کوی دل، مهر تو آبروی دل
میزنم از سبوی دل، می به محبت شما
سینه‌ی سراچه‌ی غمت، گریه‌ی نثار ماتمت
وین دل (آشفته) کند مویه به یاد کربلا

علیرضا قزوه

اما حیف

نخستین کس که در مدح تو شعری گفت، آدم بود
شروع عشق و آغاز عزل شاید همان دم بود
نخستین اتفاق تلختر از تلخ در تاریخ
که پشت عرش را خم کرد، یک ظهر محرم بود
مدینه نه، که حتی مکه دیگر جای امنی نیست
تمام کربلا و کوفه غرق ابن ملجم بود
فتاد از پا کنار رود، در آن ظهر درد آلود
کسی که عطر نامش آبروی آب زمزم بود
دلش می خواست می شد آب شد از شرم، اما حیف!
دلش می خواست صد جان داشت، اما بازهم کم بود!
اگر در کربلا طوفان نمی شد، کس نمی فهمید
چرا یک عمر پشت ذوالفقار مرتضی خم بود؟!

مسلمان سوخت، کافر هم

درین ماتم، خلیل از دیده خون افشاند، آزر هم
به داغ این ذبیح‌الله، مسلمان سوخت، کافر هم
شگفتی نایدت، بینی چو در خون دامن گیتی
کزین سوک، آسمان افشاند خون از دیده، اختر هم
مکید آن تاجدار مل دین تا از عطش خاتم
ز دست و فرق جسم انگشتری افتاد و افسر هم
به خونش تا قبا شد لعل گون دستار گلناری
به باغ خلد، زهرا جامه نیلی کرد، معجر هم
ز تاب تشنگی تا شد شبه گون لعل سیرابش
علی زد جامه را در اشک یاقوتی، پیمبر هم
چو فرق کوکب برج اسد از کین دو پیکر شد
ز سر بشکافت فرق صاحب تیغ دو پیکر هم
فلک آل علی را جا کجا زیبد به ویرانه؟ !
نه آخر غیر این ویرانه بودی جای دیگر هم !
ز ابر دیده (یغما) ! برق آه ار باز ننشانی
ز نی تا چشم برهم، خامه خواهد سوخت، دفتر هم !

اکبر دخیلی (واجد)

پاس حریم کعبه

زان ماتمی که کرد سیه پوش، کعبه را
جاریست خون ز دیده‌ی پر جوش، کعبه را
با چشم دل به کعبه نظر کن که بنگری
با ماتمی بزرگ، همآغوش کعبه را
پاس حریم کعبه کشیدش به کربلا
آن کس که بود زینت آغوش، کعبه را
ای خاک کربلا که به معیار آبرو
تنها تراست پاس فرادوش، کعبه را:
گر در تو بارور نشدی نهضت حسین
می‌رفت تا کنند فراموش، کعبه را
هفتاد و دو ذبیح ترا خفته در برست
گر بود یک ذبیح در آغوش، کعبه را
زان جلوه‌ای که در تو جمال ازل نمود
کرد از یکی مشاهده، مدهوش کعبه را
(واحد) به پاس حرمت آن پاک نهضتست
بینی اگر مدام سیه پوش کعبه را

تقی قریشی (فراز)

کربلا بود و حسین

ظهر عاشورا، زمین کربلا بود و حسین
پیش خیل دشمنان، تنها خدا بود و حسین
هر طرف پرپر گلی از شاخه‌ی افتاده بود
و اندر آن گلشن خزان لاله‌ها بود و حسین
داشت در آغوش گرمش، آخرین سرباز را
زآن همه یاران، علی اصغر بجا بود و حسین !
آخرین سرباز هم غلتید در خون گلو
بعد از آن گل، خیمه‌ها ماتمسرا بود و حسین
یک طرف جسم علمدار رشید کربلا
غرقه در خون، دستش از پیکر جدا بود و حسین !
عون و جعفر، اکبر و اصغر به خون خود خضاب
کربلا چون لاله‌زاران با صفا بود و حسین
تیرباران شد تن سالار مظلومان (فراز) !
هر طرف از شش جهت بلا بود و حسین

غلامرضا محمدی (کویر)

شبنم خجلت

شبی که از رخ آلاله آب جاری بود
ز ماه عارض گل، ماهتاب جاری بود
ز موج موج خطر التهاب، گل می کرد
به قلب فاجعه، سرب مذاب، جاری بود
ز نینوای تو ای میر عاشقان شهید!
نوای سرخ دم بوتراب، جاری بود
ز بس که شبنم خجلت ز شاخ گل می ریخت
ز لاله‌زار شهیدان، گلاب جاری بود
روند تیره‌ی تاریخ غم، به هم می خورد
به کام تشنه لبان، آفتاب جاری بود

فتح الله فواد کرمانی (فواد)

قیامت برخاست!

قامتت را چو قضا بهر شهادت آراست
با قضا گفت مشیت که:
قیامت برخاست!
هر طرف می نگرم، روی دلم جانب تست
عارفم بیت خدا را، که دلم قبله نماست
دشمنت کشت، ولی نور تو خاموش نشد
آری آن نور، که فانی نشود نور خداست
بیدق سلطنت افتاد کیان را، ز کیان
سلطنت، سلطنت تبت که پاینده لواست
نه بقا کرد ستمگر، نه بجا ماند ستم
ظالم از دست شد و، خانه‌ی مظلوم بجاست
زنده را، زنده نخوانند که مرگ از پی اوست
بلکه زنده ست شهیدی که حیاتش ز قفاست
دولت آن یافت که در پای تو سر داد ولی
این قبا، راست نه بر قامت هر بیسر و پاست
رفت بر عرشه‌ی نی تا سرت ای عرش خدا
کرسی و لوح و قلم بهر عزای تو به پاست

علی جلوه

فصل خون

ابر بخون آلوده گرید در بهاران
در شط خون جاریست، روح سرخ باران
در کوچه باغ کربلا بر پای گلها
خون می چکد از پنجه‌ی سبز چناران
در فصل خون، داس مه نو در درو بود
از اختران، در آسمان سوگواران
باغ و بسیط خاک، می شد پر ستاره
از ریزش آواز خون آبشاران
در قتلگه، بوی بنفشه بود و لاله
در خیمه بر رخساره‌ی گل، داغ یاران
باران بروی برگ برگ نازک گل
با خون نویسد، داستان داغداران
نطع چمن، صحرا به صحرا، غرق خونست
از قتل عام دردناک لاله زاران

قیصر امین پور

دلم می گیرد

چند وقتست دلم می گیرد
دلم از شوق حرم، می گیرد
مثل یک قرن شب تاریکست
دو سه روزی که دلم می گیرد
مثل اینست که دارد کم کم
هستیم رنگ عدم می گیرد
دسته‌ی سینه زنی در دل من
نوحه می خواند و دم می گیرد
گریه‌ام، یعنی:
باران بهار
هم نمی گیرد و هم می گیرد!
بسکه دلتنگی من بسیارست
دلم از وسعت کم می گیرد
لشکر عشق، حرم را بخدا
بخود عشق قسم، می گیرد

ملک الشعراء صبوری خراسانی (صبوری)

ظلم و ستم اندازه‌ای دارد !

فلک ! با عترت آل علی لختی مدارا کن
مدارا کن به آل الله و، شرم از روی زهرا کن
ره شامست در پیش و، هزاران محنت اندر پی
به اهل بیت رحمی ای فلک در کوه و صحرا کن
شب تاریک و مرکب ناقه‌ی عریان، به آرامی
بران اشتر، نگویم مهد زرینشان مهیا کن !
شب ار طفلی ز پشت ناقه بر روی زمین افتد
به آرامی بگیرش دست و، بیرون خارش از پا کن
فلک !
آن شب که خرگاه ولایت را زدی آتش
دو کودک زان میان گم شد، بگرد ای چرخ پیدا کن !
شود مهر و مَهَت گم ای فلک ! از مشرق و مغرب
بجوی این ماهرویان و، دل زینب تسلا کن
به صحرا ام کلثومست و زینب، هر دو در گردش
تو هم با این دو بانو جستجو در خار و خارا کن
اگر پیدا نگشتند این دو طفل بی پدر امشب
مهیای عقوبت خویش را از بهر فردا کن
گمانم زیر خاری هر دو جان دادند با خواری
به زیر خار، گلهای نبوت را تماشا کن
اگر چه هر نفس، دور تو ظلم تازه‌ای دارد
بس ست ای آسمان !
ظلم و ستم اندازه‌ای دارد !

دشتی تهرانی

خرابه نشین

روزی که شد به شام روان کاروانشان
چون صبح، چاک بود گریبان جانشان
بی آب گشت چشمه‌ی خورشید ز التهاب
از تشتنگی به چرخ چو شد الامانشان
طفلان نازنین همه با آه آتشین
کردند همچو اشک از آنجا روانشان!
در موسم وداع شهیدان، ز اشک و آه
پیچید در گلوی ز حسرت فغانشان
رفتند با هزار غم و محنت و الم
یک قصه سر نرفته، ز صد داستانشان
بی‌حاجب و حجاب، خرابه نشین شدند
جمعی که بود خیل ملک پاسبانشان
آنان که جا ز رفعتشان بود لا مکان
دادند در خرابه‌ی محنت مکانشان!

عباسعلی مهدی

بی قراری آب

تا حشر از لب تو بود شرمسار آب
زین روست همچو عاشق تو، بیقرار، آب
بر تشنه کامی تو نه تنها گریست ابر
این ماجرا نمود دل کوهسار، آب
از کین، گهی مزار تو بر آب بسته شد
گه بسته شد بروی تو در کارزار، آب
سقای با وفای تو لب تشنه شد شهید
زین غصه تا همیشه بود سوگوار، آب
در قتلگاه بر لب خشک تو قطره‌ای
ای کاش می نشست به جای غبار، آب
جبران آنکه از تو جدا گشت مدتی
همراه نام تست کنون سایه وار، آب
آن ظلمها که بر لب شط بر تو رفته است
یک یک کند شماره به روز شمار، آب
(مهدی) چو یاد از لب خشک تو می کند
می‌بارد از دو دیده چو ابر بهار، آب

مشکوه کاشمری

به دندان گرفت مشگ

افتاد تا که از تن آن جان نثار، دست
بگشود خصم او ز یمین و یسار، دست
ناچار، شد دچار اجل، تن به مرگ داد
بی دست چون جدال کنند با هزار دست؟
آن میر نامدار، به دندان گرفت مشگ
دندان دهد مدد، چو بیفتد ز کار دست
چشم شریف او هدف تیر و نیزه شد
باد سموم یافت بر آن لاله زار، دست
از ضربت عمود، رخش گشت غرقه خون
بر چهر ماه یافت خسوف غبار، دست
افتاد روی خاک و ندا زد که یا اخا!
دریاب از وفا و، به یاری برآر دست!
جانا بیا! که جان کنم ایثار مقدمت
آن سان که در ره تو نمودم نثار، دست

حسین صفوی پور (قیصر)

گوهر نایاب

ساقی لب تشنگان چون مجمع احباب دید
یکی به یک را جمله از سوز عطش بی تاب دید
ماه تابان بنی هاشم، ابوالفضل رشید
روی زینب را پریده رنگ چون مهتاب دید
بود دست اصغر از غم، گردن آویز رباب
دامنش از اشک حسرت پر ز در ناب دید
چون که راه دجله را دشمن به رویش بسته بود
خویشتن را لاجرم ملزم به فتح باب دید
یا لبی عطشان به دریای خروشان پا نهاد
موج موج آب را در گردش چرخاب دید
دست چون از بهر نوشیدن درون آب برد
نقش زیبای رخ اصغر درون آب دید
قطره‌ی اشکی فرو غلتید از چشمش بر آب
آب شد شرمنده تا آن گوهر نایاب دید
مشک آبی برگرفت و گشت از دریا برون
خویش را در منتهای تشنگی سیراب دید
در ستیزی نابرابر، قلب لشکر را شکافت
خصم شد حیران چو از عباس این اعجاب دید
کرد بیحاصل توانش را، عمودی آهنین
ای دریغ این نا مرادی را مگر در خواب دید!
واپسین دم چشم خود بگشود ماه هاشمی
سر به دامان حسین آن مهر عالمتاب دید

حسین پروین مهر (رودی)

سقا می سوخت!

از عطش تا جگر زاده‌ی زهرا می سوخت
حرمش لاله صفت تشنه به صحرا می سوخت
آب، مهریه‌ی زهرا و در آن دشت بلا
از چه رو گلشن او بر لب دریا می سوخت؟!
همچو مجنون که شکیبا نبود در غم عشق
در فراق رخ اکبر، دل لیلا می سوخت
اصغر آن غنچه‌ی نشکفته‌ی گلزار رباب
بر سر دست نوازشگر بابا می سوخت
حرم آل علی سوخت چنان ز آتش کین
که ز هر شعله‌ی آن گنبد خضرا می سوخت
از غم تشنگی و سوز جگرهای کباب
سینه‌ی علقمه چون سینه‌ی سقا می سوخت
زاده‌ی ساقی کوثر ز عطش بر لب آب
بعد هفتاد و دو تن، یکه و تنها می سوخت
در کنار بدن بیسر پروانه‌ی عشق
زینب غمزده چون شمع، سراپا می سوخت
کربلا دشت بلا بود و، چنان وادی طور
خیمه‌ها چون شجر سینه‌ی سینا می سوخت
چشم خونبار قلم از دل (رودی) می گفت:
کاش از آتش این واقعه، دنیا می سوخت

صادق رحمانی

یک چمن گلهای سرخ، نذر حضرت ابوالفضل

کاش می گشتم فدای دست تو
تا نمی دیدم عزای دست تو
خیمه‌های ظهر عاشورا، هنوز
تکیه دارد بر عصای دست تو
از درخت سبز باغ مصطفی
تا فتاده شاخه‌های دست تو:
اشک می ریزد، ز چشم اهل دل
در عزای غم فزای دست تو
یک چمن گلهای سرخ نینوا
سبز می گردد به پای دست تو
گلشنی از لاله‌های زخم شد
ابتدا تا انتهای دست شد
در شگفتم از تو ای دست خدا
چیست آیا خونبهای دست تو؟ !

مهدی طباطبایی نژاد

کویر غربت

ای فصل بلند و بینهایت !
طوفان غرور و کوه غیرت !
دریای به خاک و خون نشسته
در گستره‌ی کویر غربت
افسانه ترین حکایت عشق
آغوش صمیمی صداقت
اسطوره‌ی آسمانی خاک
تندیس شکوه و استقامت
در خاطره‌ی غروب، جاریست
پرواز تو در طلوع هجرت
یادآور لحظه‌های تلخیست
ای خواهش سرخ بی‌اجابت
جا داشت فرات، خشک می شد
با یاد لب تو از خجالت

مرتضی جام آبادی

پیوند

میان حنجر و لبهای تو چه پیوندست؟
کز آن یک، اشک روان و بر این دو، لبخندست!
ز سنگ خاطره‌ی چشم مستت ای ساقی
دو چشمم من به دو جام شکسته مانندست
قسم به سوره‌ی والیل و سوره‌ی والشمس
که موی و روی تو زیباترین سوگندست
به گیسوئی که زدی شانه دست زهرایش
ببین که قافله‌ی دل چگونه در بندست
سرت چنین که شتابان به روی نی تازد
بگو به وصل که در شام، آرزومندست؟
به بند بند وجودت همیشه در بندم
جدا ز هم به تنت گر چه بند از بندست
به مجمعی که ترا مدحت و ثنا گویند
چه جای بنده، که مداح تو خداوندست

شهاب موسوی یزدی

دست و مشگ و علم

چشمم از اشک پر و، مشک من از آب تهیست
جگرم غرقه بخون و تنم از تاب تهیست
گفتم از اشک کنم آتش دل را خاموش
پر ز خوناب بود، چشم من از آب، تهیست !
به روی اسب، قیامم به روی خاک، سجود
این نماز ره عشقست، ز آداب تهیست !
جان من می برد، آبی که ازین مشگ چکد
کشتیم غرق در آبی که ز گرداب، تهیست
هر چه بخت من سرگشته به خوابست حسین !
دیده‌ی اصغر لب تشنه‌ات از خواب، تهیست
دست و مشک و علمم، لازمه‌ی هر سقاست
دست عباس تو از اینهمه اسباب تهیست !
مشگ هم اشک به بیدستی من می ریزد
بی‌سبب نیست اگر مشگ من از آب، تهیست !

اسماعیل پور جهانی

یک جهان ایثار

قطره‌ی اشک تو، یک دریا عطش
هرم لبهای تو، یک صحرا عطش
در نگاه گرم تو حس می شود
یک جهان ایثار، یک دنیا عطش
تا نبینی عاشقان را تشنه کام
آمدی دریای غیرت! با عطش
تا کویر خشک لبهای تو دید
سوخت چون خورشید، سر تا پا عطش!
تشنه بیرون آمدی تا از فرات
بی تو دارد آب هم حتی عطش!
بی تو در میخانه، خم می شکست
علقمه شد: بزم غم، سقا: عطش
بعد تو، روح بلند عاطفه
قطره قطره آب می شد با عطش

جواد محقق همدانی

عاشقانه قرآن خواند !

اگر چه داد براه خدای خود، سر را
ولی شکست به خون، خنجر ستمگر را
سرش چو بر سر نی عاشقانه قرآن خواند
شکست رونق بازار هر سخنور را
نوشته‌اند:
سرش در تنور، مهمان بود
اگر چه حرف گرانست سخت، باور را
ولی شگفت نباشد، که افگند بر خاک
کسی که شامه ندارد گل معطر را
دریغ آنکه ندانست قدر او دشمن
خزف فروش، چه داند بهای گوهر را؟
به روز حادثه، در گیرودار بود و نبود
خجل نمود تنش لاله‌های پرپر را
دریغ آنکه بجز خواهرش کسی نشناخت
بلند قامت آن خون گرفته پیکر را
نشست بار رسالت به دوش، بر سر خاک
نمود گریه، غم نخل سایه گستر را
سرود:
بی تو اگر چه بسیط دل تنگست
ولی مباد که خالی کنیم سنگر را
پیام خون ترا با گلوی زخمی خویش
چنان بلند بخوانم که ابر، تندر را

قادر طهماسبی (فرید)

چشمه‌ی فریاد

سر نی در نینوا می ماند، اگر زینب نبود
کربلا در کربلا می ماند، اگر زینب نبود
چهره‌ی سرخ حقیقت بعد از آن طوفان رنگ
پشت ابری از ریا، می ماند، اگر زینب نبود
چشمه‌ی فریاد مظلومیت لب تشنگان
در کویر تفته جا می ماند، اگر زینب نبود
زخمه‌ی زخمی‌ترین فریاد در چنگ سکوت
از طراز نغمه وا می ماند، اگر زینب نبود
ذوالجناح دادخواهی، بی‌سوار و بی‌لگام
در بیابانها رها می ماند، اگر زینب نبود
در عبور از بستر تاریخ، سیل انقلاب
پشت کوه فتنه‌ها می ماند، اگر زینب نبود

محمد وارسته‌ی کاشانی (وارسته)

کربلای حسین

آرزومند نینوای حسین
سر کند همچو نی، نوای حسین
سرمه‌ی چشمه عاشقان جهان
نبود غیر خاک پای حسین
صاحب تاج، پیش او محتاج
هر توانگر، بود گدای حسین
مطلب خود، ز غیر او مطلب
تا دهد حاجتت خدای حسین
زنده، اسلام از شهادت اوست
باد جان جهان، فدای حسین
لرزه افتد به جان دشمن دین
تا وزد باد بر لوای حسین
کوه، زانو گرفت بر دامن
چرخ، نیلی شد از عزای حسین
اشک ریزد ز دیده همچون شمع
بشنود هر که ماجرای حسین
هیچ صوتی به گوش دلها نیست
خوشتر از نام جانفزای حسین
گر نسیمی وزد ز باغ بهشت
می‌دهد بوی کربلای حسین
جنت و عرش و فرش و حور و قصور
نیست در حد خونبهای حسین
نکشم تا که زنده‌ام به جهان
دست، از دامن ولای حسین
طبع (وارسته) باد گویاتر
تا کند مدحت و ثنای حسین

حسین اسرافیلی

فرود آفتاب

فلک به چهره کشد از حیا نقاب مگر
وگرنه، دید توان اینهمه عذاب مگر؟
به کام فاجعه می ریزد آسمان و زمین
نشسته جغد بر این خانه‌ی خراب مگر؟
لبان تشنه‌ی دریا دلان به فریادست
خدای را، شده دریاچه‌ها سراب مگر؟
صلاة
ظهر و، تو در عرش می کنی پرواز
گرفته‌اند ملایک ترا رکاب مگر؟
امیر قافله را سر به چوب نیزه چراست؟
زمانه لال شد از دادن جواب مگر؟
سرت به نیزه اذان گفت، کاروان لرزید
نشسته هیبت طوفان درین خطاب مگر؟
نگاهت از سر نی بیمناک طفلانست
گشاده بال به ره، باز اضطراب مگر؟
دوان به سوی پدر، کودکان آبله پای
گرفته‌اند از آنجا سراغ آب مگر؟
فراز نیزه چه غوغای عالم افروزیست !
فرود آمده تا نیزه، آفتاب مگر؟ !

حسین اخوان کاشانی (تائب)

کبوتران حرم

به زخمهای تنت چون اشاره می کردم
به دامن از مژه، جاری ستاره می کردم
برای رفتن تا کوفه، داشتم تردید
به مصحف بدنت استخاره می کردم!
ز سیل گریه‌ی لرزان خویش در کوفه
خراب، پایه‌ی دارالاماره می کردم
کبوتران حریم ترا به هر منزل
به قصد منزل دیگر، شماره می کردم
شبی که یک تن از آنان میان ره گم شد
به سینه، پیرهن صبر پاره می کردم
به طشت زر، به لبت چوب خیزران می زد
یزید و، من به تحیر نظاره می کردم
به سینه چنگ زنان خیره می شدم به رباب
چو یاد تشنگی شیرخواره می کردم
به قطره قطره‌ی اشکم ازین سفر (تائب)!
هماره آب دل سنگ خاره می کردم

عباس براتی پور

یادگاری، برای حر شهید

من ماندم و، کوه شرمساری
من ماندم و، دشت بیقراری
من ماندم و، کوله‌باری از درد
من ماندم و اشک و آه و زاری
سر در قدمت نهم که حرم
تا بر سر من قدم گذاری
شرمنده و زار و ناتوانم
آیا ز دلم خبر نداری؟ !
خشکیده نهال روحم از شرم
از مغفرتش کن آبیاری
گر توبه‌ی من قبول افتد
آسوده شوم ز شرمساری
با سرخی خون خود بشویم
رخسار خود از گناهکاری
بخشید امام و رخصتش داد
شد عازم رزم و جان سپاری
جان داد به راه عشق و بگرفت
جا در ملکوت قرب باری
چون دید فتاده خودش از سر
خون از سر و روی اوست جاری
بست از ره مرحمت به فرقش
دستار، به رسم یادگاری !

گل انتظار، در مصائب نازدانه‌ی سیدالشهداء

شهید عشق که پروانه وار آمده بود
به غمگساری آن غمگسار، آمده بود
حضور صبح تجلی که پشت شب بشکست
به دلنوازی، آن دلفگار آمده بود
به روی نیزه شکوفاتر از گل خورشید
به شام تیره، برون از حصار آمده بود
ز داغ لاله رخان، چهره‌ای پر از غم داشت
عجب مدار اگر داغدار آمده بود
به بزم ماتم و آشفته‌ی خزان زدگان
گلی، نشانه ز فصل بهار آمده بود
در انزوای عطشناک سوگ محرومان
نسیم عاطفه‌ی سوگوار، آمده بود
امیر قافله‌ی مهر، با ترنم لطف
به جستجوی گل انتظار آمده بود

عباس حداد کاشانی (حداد)

گل ستاره

گل ستاره‌ی عشقست، خال روی حسین
صفای خالق و خلقست، خلق و خوی حسین
گل محمدی از رنگ احمرش پیداست
که خورده لعل لبش آب، از سبوی حسین
نشان لاله‌ی باغست، داغ سینه‌ی او
سپند آتش دل، خال مشکبوی حسین
بیا، بگو، بشنو، کاین حدیث شیرینست
به کام ما و تو، قندست گفتگوی حسین
همیشه چشم من، آیینه دار طلعت اوست
همیشه اشک من آید، در آرزوی حسین
فرات، ز آب گل آلود هم مضایقه کرد!
گلایه‌ها ز فراتست، در گلوی حسین
درست، اول خردی دلم فتاد و، شکست
که بست شیشه‌ی خود را به تار موی حسین!
به خون چشمه‌ی دل کن وضو، که وقت صلوَة
ز مهر، مهر نمازست خاک کوی حسین
خدا کند که شوی پاک از گنه، (حداد)!
به آبروی محمد، به آبروی حسین

جلال‌الدین همایی (سنا)

لاله‌ی سرخ

خون خورم در غم آن طفل، که جای لبنش
ریخت دست ستم حرمله خون در دهنش!
کودکی، کآب ز سرچشمه‌ی وحدت می خورد
گشت از سوز عطش آب، روان در بدنش
گر تن نوگل لیلا نبود لاله‌ی سرخ
از چه آغشته به خون گشت چنین پیرهنش؟
غنچه‌ای از چمن زاده‌ی زهرا بشکفت
که شد از زخم سنان، چون گل صد برگ، تنش
گلشنی ساخته در دشت بلا گشت، که بود
غنچه‌اش اصغر و گل، قاسم و اکبر، سمنش
تشنه لب کشته شد آن شاه، که با خنجر و تیر
گشت ببریده و شد دوخته بر تن، کفنش
آنکه باشد نظرش داروی هر درد (سنا)!
چشم دارم که فتد گوشه‌ی چشمی به منش

هلال محرم

از آسمان، هلال محرم چو شد برون
رفت از دل زمین و زمان، طاقت و سکون
ماه نو آمد از شفق سرخ، آشکار
چون خنجر برهنه که افتد ز طشت خون
با پیکر خمیده عیان گشت در سپهر
شکل هلال، چون رقم حرف حا و نون
بر لوح چرخ با قلم نور، این دو حرف
ما را به نام پاک حسینست رهنمون
یعنی که تا قیامت از آن ماجرا که رفت
رمزی بود نوشته بر این چرخ نیلگون
در کربلا چو شد علم شاه دین بلند
گردید رایت ستم و کفر، سرنگون
فریاد از آن ستم که به آل عبا رسید
از شامیان ناکس و از کوفیان دون

محمد حسین شهریار تبریزی

بخواب اصغر!

گشودی چشم در چشم من و، رفتی به خواب اصغر!
خداحافظ!
خداحافظ!
بخواب اصغر!
بخواب اصغر!
بدست خود به قاتل دادمت، هستم خجل اما
ز تاب تشنگی آسودی و از التهاب، اصغر!
به شب تا مادرت گیرید ببر قنداقه‌ی خالیت
بگریند اختران شب به لالای رباب، اصغر!
تو با رنگ پریده غرق خون، دنیا به من تاریک
کجا دیدی شب آمیزد شفق با ماهتاب، اصغر؟!
برو سیراب شو از جام جدت ساقی کوثر
که دنیا و سر آبش ندیدی جز سراب، اصغر
گلوی تشنه‌ی بشکافته بنمای با زهرا
بگو کز زهر پیکانها به ما دادند آب!
اصغر! الا ای غنچه‌ی نشکفته‌ی پژمرده، بهارت کو؟
که در رفتن به تاراج خزان کردی شتاب، اصغر
خراب از قتل ما شد خانه‌ی دین مسلمانان
که بعد از خانه‌ی دین هم، جهان بادا خراب!
اصغر به چشم شیعیانت اشک حسرت یادگار تست
بلی در شیشه ماند یادگار از گل، گلاب اصغر
الا ای لاله‌ی خونین! چه داغی آتشین داری؟
جگرها می کنی تا دامن محشر کباب، اصغر!
تو آن ذبح عظیمستی که قرآن را شدی ناطق
الا ای طلعت تأویل آیات کتاب، اصغر!
خدا چون پرسد از حق رسول و آل در محشر
نمی‌دانم چه خواهد داد این امت جواب، اصغر؟!

شهاب تشکری آرانی

غنچه‌ی سرخ

چه بود جان پدر! حرف تیر در گوشت
که زود از جزع و گریه کرد خاموشت
به خیمه چشم به راهست مادر زارت
برای دیدن لبخند غنچه‌ی نوشت
بجای آنکه در آغوش مادر آسائی
گرفت پیک اجل ناگهان در آغوشت!
نهال سبز ترا طاقت نوازش نیست
چگونه تیر زند بوسه بر بناگوشت؟!
تن لطیف ترا، بوسه رنجه می دارد
چگونه خاک فشارد به هم بر و دوشت؟!
همیشه طوطی طبع (شهاب)، نالانست
به یاد غنچه‌ی خاموش و، روی گلپوشت

پروانه‌ی نجاتی

لالایی !

امشب به خواب رفته نگاه ستاره‌ها
افتاده از نفس، طپش گاهواره‌ها
فردا کنار علقمه تصویر می شود
طرح شگفت حادثه‌ی خون نگاره‌ها
شب ناله‌ای غریب درین دشت لاله خیز
آشفته، خواب سنگی این سنگواره‌ها
لالای لای کودک لب تشنه‌ام، بخواب !
ای غنچه ! گل شکفته‌ی دشت شراره‌ها !
مادر بخواب ! تا رود از یاد نازکت
آوای جانگداز گلو پاره پاره‌ها
مادر بخواب ! تا که نبینی نخفته‌ام
در حیرت شکستن بغض مناره‌ها
دنیا به خواب رفته، تو هم لحظه‌ای بخواب !
بنگر به خواب رفته نگاه ستاره‌ها

حسین عبدی

هفتاد و دو ستاره

خونی که روی یال تو پیداست، ذوالجناح !
خون همیشه جاری مولاست، ذوالجناح !
یک قطره آفتاب به روی تنت نشست
بوی خدا ز یال تو برخاست، ذوالجناح !
خورشید در میانه‌ی میدان شهید شد
خفاش در هیاهو و غوغاست، ذوالجناح !
چون گردباد خشم، مپیچ و فرو بمان !
اینجا سوار تست که تنهاست، ذوالجناح !
هفتاد و دو ستاره و یک آفتاب سرخ
منظومه‌ی حماسی فرداست، ذوالجناح !

محمد موحدیان قمی (امید)

تماشایی ترین میعاد !

کربلا را، کربلا سر داد روی نیزه‌ها
نینوا !
در نی، نوا افتاد روی نیزه‌ها
خشم در خون خفته‌ی مظلوم عاشورائیان
بی‌صدای ناله، شد فریاد روی نیزه‌ها !
آسمان، خم شد به پابوس زمین، آنجا که دید
چرخ را منظومه‌ی ایجاد، روی نیزه‌ها
خصم را، عمق سقوط و، دوست را اوج عروج
جلوه‌گر شد با همه ابعاد، روی نیزه‌ها
از صمیمیت، گره می خورد دلها، با نگاه
در تماشائی‌ترین میعاد روی نیزه‌ها
حنجر فریاد سرخ از زیر تیغ اختناق
رفت، تا حق را شهادت داد روی نیزه‌ها !
بی‌تعارف داشت هفتاد و دو مهمان عطش:
میزبانی کردن جلاد روی نیزه‌ها !
صوت قرآن، از گلوی تشنه‌ی بی‌حنجره
غربت اسلام را، سر داد روی نیزه‌ها
جلوه‌ی مظلومی، از آنسوی ناپیدای عشق
پایداری را جهت میداد، روی نیزه‌ها !

محمد حسن مؤمنی تنکابنی

روی نیزه‌ها !

نشست بر جبین عشق، غبار روی نیزه‌ها
ببار آسمان غم، ببار !
روی نیزه‌ها
اگر چه یاسهای عشق، شدند پرپر از خزان
ببین که سبز می شود، بهار، روی نیزه‌ها
غریو دشنه می وزد، ز بادهای خوفناک
درین میانه نغمه‌ای برآر، روی نیزه‌ها
شکست قامت دلم، ز غربت کبوتران
که مانده است روبرو، بهار روی نیزه‌ها
سکوت و وحشت و عطش، دگر که مانده است باز
گلی ز دامن بهار، بکار روی نیزه‌ها

علی اکبر خوشدل تهرانی (خوشدل)

اشاره

شیواترین حماسه
نازم حسین را، که چو در خون خود طپید
شیواترین حماسه‌ی تاریخ، آفرید
دیدی دقیق باید و، فکری دقیقتر
تا پی برد به نهضت آن خسرو شهید
قامت چو زیر بار زر و زور خم نکرد
در پیش عزم و همت وی آسمان خمید
برگی بود ز دفتر خونین کربلا
هر لاله و گلی که به طرف چمن دمید
از دامن سپید شریعت زدود و شست
با خون سرخ خویش، سیهکاری یزید
یکسان رخ غلام و پسر بوسه داد و گفت:
در دین ما سیه نکند فرق با سپید
بد تشنه‌ی عدالت و آزادی بشر
آن العطش که از دل پرسوز می شنید
چونانکه گفت خواهر خود را:
اسیر باش!
آزاد تا جهان شود از قید هر پلید
بانوی بانوان جهان، آنکه روزگار
بعد از علی، خطابه سرائی چو وی ندید
لطف کلامش از امن العدل بین، که ساخت
رسوا یزید و، پرده‌ی اهل ستم درید
خوشبخت ملتی که ازین نهضت بزرگ
گردد ز روی معرفت و عقل، و مستفید
(خوشدل)!
دریغ و درد، که ما بهره کم بریم
زین نهضت مقدس و زین مکتب مفید

بزرگ فلسفه‌ی نهضت حسین اینست
که مرگ سرخ به از زندگی ننگینست
حسین، مظهر آزادگی و آزادیست
خوشا کسی که چنینش مرام و آئینست
نه ظلم کن به کسی، نی بریز ظلم برو
که این مرام حسینست و منطق دینست
همین نه گریه بر آن شاه تشنه لب کافیست
اگر چه گریه بر آلام قلب، تسکینست
ببین که مقصد عالی نهضت او چیست
که درک آن سبب عز و جاه و تمکینست
فراز نی سر وی گر رود نباشد باک
که سرفرازی طاها و آل یاسینست
اگر چه داغ جوان تلخکام کردش، گفت
که مر در ره حفظ شرف چه شیرینست
ز خاک مردم آزاده بوی خون آید
نشان شیعه و آثار پیروی اینست
ز خاک سرخ شهیدان کربلا، (خوشدل) !
دهان غنچه و دامان لاله، رنگینست

نیر تبریزی

گفت ای گروه ....

گفت:
ای گروه !
هر که ندارد هوای ما
سر گیرد و برون رود از کربلای ما
ناداده تن به خواری و ناکرده ترک سر
نتوان نهاد پای به خلوتسرای ما
تا دست و رو نشُست به خون، می نیافت کس
راه طواف بر حرم کبریای ما
این عرصه نیست جلوه‌گه روبه و گراز
شیرافگنست بادیه‌ی ابتلای ما
برگردد آنکه با هوس کشور آمده
سر ناورد به افسر شاهی، گدای ما
ما را هوای سلطنت ملک دیگرست
کاین عرصه نیست در خور فر همای ما
یزدان ذوالجلال به خلوتسرای قدس
آراسته ست بزم ضیافت برای ما

آیه‌ی نور

ای ز داغ تو روان خون دل از دیده‌ی حور
بی تو عالم همه ماتمکده تا نفخه‌ی صور
خاک بیزان به سر اندر سر نعش تو بنات
اشک‌ریزان ببر از سوک تو شعرای عبور
ز تماشای تجلای تو مدهوش، کلیم
ای سرت سر انالله و، سنان نخله‌ی طور
دیده‌ها گو همه دریا شو و، دریا همه خون
که پس از قتل تو منسوخ شد آئین سرور
شمع انجم همه گو اشک عزا باش و بریز
بهر ماتمزده، کاشانه چه ظلمات و چه نور
پای در سلسله سجاد و بسر تاج، یزید
خاک عالم به سر افسر و دیهیم و قصور
دیر ترسا و سر سبط رسول مدنی؟!
آه اگر طعنه به قرآن زند انجیل و زبور
تا جهان باشد و بوده ست، که داده ست نشان
میزبان خفته به کاخ اندر و، مهمان به تنور؟!
سر بی تن که شنیده‌ست به لب آیه‌ی کهف؟!
یا که دیده‌ست به مشکوة تنور آیه‌ی نور؟!
جان فدای تو، که از حالت جانبازی تو
در طف ماریه از یاد بشد شور نشور
قدسیان سر به گریبان به حجاب ملکوت
حوریان دست به گیسوی پریشان ز قصور
غرق دریای تحیر ز لب خشک تو، نوح
دست حسرت به دل، از صبر تو ایوب صبور
مرتضی با دل افروخته، لا حول کنان
مصطفی با جگر سوخته حیران و حصور
کوفیان دست به تاراج حرم کرده دراز
آهوان حرم از واهمه در شیون و شور
انبیا محو تماشا و ملائک، مبهوت
شمر، سرشار تمنا و تو سرگرم حضور

قدرت قمی

زوار سیدالشهداء

چه جای خلق؟
که دادار سیدالشهداء
به حیرتست خود از کار سیدالشهداء !
فلک تبرک جوید، فرشته کحل بصر
ز خاک مقدم زوار سیدالشهداء
سزد که جوید همچون مسیح روح الله
شفای درد ز بیمار سیدالشهداء !
کرم ببین و فتوت، که کام تر نکند
میان بحر، علمدار سیدالشهداء !

عباس کی منش کاشانی (مشفق)

شور ساختن

به جولانگاه دشت بی نیازی تاختن باید
بیابانیست مالامال دل، جان باختن باید
مشو غافل دمی، تا منزل جانان به رهپوئی
نسیم‌آسا به سر افتان و خیزان تاختن باید
گرت زین برق عالم‌سوز بال سوختن باشد
درین پروازِ طاقت‌گیر، شور ساختن باید
بت ما و منی آزرده دارد خاطر ما را
به روی این حریف فتنه گر تیغ آختن باید
اگر همچون شهید نینوا افروختن خواهی
سری در سروری بالای نی افراختن باید
مگر روزی به دامانش توانی دست دل یازی
غریب از خویشتن، بر آشنا پرداختن باید

غلامرضا قدسی (قدسی)

ساز مخالف

چون در عراق، ساز مخالف عدو نواخت
شاه حجاز گر چه از این ساز سوخت، ساخت
آن روز اگر حسین نمی کرد خود قیام
امروز کس به دهر خدا را نمی شناخت
دستش بریده اهرمنی کز ره عناد
تیغ ستم به روی سلیمان عشق، آخت
آتش زدند تیره‌دلان تا به خرگهش
چون شمع انجمن، دل آزادگان گداخت
ناپاکباز عشق شود در قمار عشق
در راه دوست از دل و جان هر چه داشت باخت
سلطان لامکان چون مکان کرد روی خاک
خاکم به سر، که بر بدنش خصم، باره تاخت

عارف بجنوردی

شور حسینی

مقصود او فشاندن جان عاشقانه بود
با دشمنان محاربه کردن بهانه بود
هل من مغیث گفتن فرزند بوتراب
بالله که آزمایش اهل زمانه بود
حق خواست باب فیض گشاید به روی خلق
نای و نوای شور حسینی بهانه بود
گردید دشت کرب و بلا، ساحل نجات
هر چند بحر عشق، یمی بی کرانه بود
شد یکه تاز رزم، شهی کز علو قدر
واجب صفت به عرصه‌ی امکان یگانه بود
جز نای نینوای حسینی، به روزگار
هر نغمه‌ی دگر که شنیدم فسانه بود

ابوتراب جلی

عرفات محبت

عاشق چو رو به کعبه‌ی عشق و وفا کند
احرام خود ز کسوت صبر و رضا کند
در پیش، راه بادیه گیرد غریب‌وار
ترک عشیره و بلد و اقربا کند
بی‌اعتنا به زحمت و رنج مسافرت
در هر قدم تحمل خار جفا کند
آنجا که موقف عرفات محبتست
در پیشگاه دوست سر و جان فدا کند
از صدق چون نهاد قدم در منای عشق
نقدینه‌ی حیات خود از کف رها کند
در مشعرالحرام وفا چون گشود بار
از آه خویش، مشعل سوزان بپا کند
بر گرد خیمه‌گاه بگردد پی وداع
یا چشم اشکبار طواف النساء کند
از مروه‌ی خِیام، شتابان به قتلگاه
رو آرد و به هروله قصد صفا کند
پس در کنار زمزم اخلاص، تشنه لب
بنشیند و به زمزمه یاد خدا کند
آنگاه دست و روی بشوید به خون خویش
برخیزد و نماز شهادت بپا کند
قربان عاشقی که حدیث مصیبتش
ایام را هرآینه ماتمسرا کند
بی‌اختیار خون چکد از دیده‌ی (جلی)
هرگه که یاد واقعه‌ی کربلا کند

محمد عابد تبریزی

کشته‌ی محبت

به قتلگه ز سر شوق گفت شاه حجاز:
(منم که دیده به دیدار دوست کردم باز)
بدین شرف که شدم کشته‌ی محبت تو
(چه شکر گویمت ای کارساز بنده نواز)
ز شاهراه شهادت چو بگذری ای دوست
(بسا که بر رخ دولت کنی کرشمه و ناز)
به خون، وضو نکند گر قتیل راه وفا
(به قول مفتی عشقش درست نیست نماز)
به آستان جلالت جبین به عجز نهم
(که کیمیای مرا دست خاک کوی نیاز)
سرم به عرش سنان به، تنم به فرش تراب
(که مرد راه نیندیشد از نشیب و فراز)
ازل به گوش دلم پیر می فروشان گفت:
(درین سراچه‌ی بازیچه غیر عشق، مباز!)
بجز خیال تو اسرار دل کرا گویم؟
(چو سرو راست در این باغ نیست محرم راز)
بعشق دوست قسم، هر بلا رود به سرم
(من آن نیم که از این عشقبازی آیم باز)
چه جای گفته‌ی ناجور چون توئی (عابد)؟
(در آن مقام که حافظ برآورد آواز) [1].

محمد علی ریاضی یزدی

پیغام عطش

نازم آن زنده شهیدی که بر داور خویش
سازد از خون گلو تاج و، نهد بر سر خویش
تا دهد صبح ازل هدیه به سلطان ابد
بر سر دست برد نعش علی اکبر خویش
تا شود مهر نماز ملک اندر ملکوت
ریخت تا بام فلک خون علی اصغر خویش
می‌رود راه خدا با سر خود بر سر نی!
چون به زیر سم اسبان نگرد پیکر خویش
از پی حفظ حریم حرم حرمت دوست
به اسارت، سر بازار برد دختر خویش
روی گلگون شفق، سرخ شد از خون حسین
تا شود شاهد این خون به بر داور خویش
آن کریمی که اگر بدره‌ی زر کرد عطا
پوشد از شرم گدا، ماه رخ انور خویش
آن سلیمان که اگر خاتم ازو خواهد دیو
بند انگشت دهد همره انگشتر خویش!
در شگفتم چه جوابی به خدا خواهد داد
قاتل او چو درآید به صف محشر خویش؟!
در اذان، نام پیمبر برد و، وقت، نماز
می‌کشد زاده‌ی آزاده‌ی پیغمبر خویش!
آب، مهریه‌ی زهرا و، جگر گوشه‌ی او
باز پیغام عطش می دهد از حنجر خویش!
چشمه‌ی چشم (ریاضی)، گهر از خون جگر
ساخت، تا هدیه‌ی آن شاه کند گوهر خویش

عبدالعلی نگارنده خراسانی

بابی انت و امی

همه جسمیم و توئی جان، بابی انت و امی
همه دردیم و تو درمان، بابی انت و امی
بابی انت و امی که ز پیمان تو با حق
همه گریان و تو خندان، بابی انت و امی
ز وجودت به وجود آمده شور و هیجانی
در همه عالم امکان، بابی انت و امی
جان فدایت که شد از روز نخستین ولادت
کربلای تو نمایان، بابی انت و امی
تو حسینی، تو حسینی، تو سراپا همه حسنی
معدن جودی و احسان، بابی انت و امی
آنکه دیوانه‌ی تو، سر به بیابان بگذارد
بگذرد از سر و سامان، بابی انت و امی
خرد ای خسرو خوبان که بود شاخص انسان
مانده در کار تو حیران، بابی انت و امی
سر آن کشته بنازم که دم مرگ ببیند
تو گرفتیش بدامان، بابی انت و امی
چون (نگارنده) به آن کو شده در ظل لوایت
دادن جان بود آسان، بابی انت و امی

احمد مهران

جلوه‌گاه حق

تا ابد جلوه‌گه حق و حقیقت سر تست
معنی مکتب تفویض، علی‌اکبر تست
ای حسینی که توئی مظهر آیات خدای
این صفت از پدر و جد تو در جوهر تست
درس آزادگی عباس به عالم آموخت
زانکه شد مست از آن باده که در ساغر تست
طفل شش ماهه تبسم نکند، پس چه کند؟ !
آنکه بر مرگ زند خنده علی اصغر تست
ای که در کرب و بلا بیکس و یاور گشتی
چشم بگشا و ببین خلق جهان یاور تست
خواهر غمزده‌ات دید سرت بر نی و گفت:
آنکه باید به اسیری برود خواهر تست
ای حسینی که به هر کوی عزای تو به پاست
عاشقان را نظری در دم جان پرور تست
خواست (مهران) بزند بوسه سراپای ترا
دید هر جا اثر تیر ز پا تا سر تست

محمد خلیل جمالی (مذنب)

دعوت

خون در دل خون، زمزمه جوشست، بیائید
گوش از همه دل ناله نیوشست، بیائید
ساز دل عشاق به آهنگ حسینی
در زیر و بم جوش و خروشست، بیائید
در خم ولا کوثر ایثار زند جوش
فرزند علی باده فروشست، بیائید
موج نفس داغ گل باغ رسالت
پیچیده به هر لاله‌ی گوشست، بیائید
بی‌آتش عشقی که شماراست به سینه
در محفل ما لاله خموشست، بیائید
دنبال سر عشق خدا رفتن و رفتن
دیوانه شدن غایت هوشست، بیائید
پائی به سر چشم (جمالی) بگذارید
گلخانه‌ی ما، آینه پوشست، بیائید

پارسای تویسرکانی (پارسا)

تنور خولی

از تنور خولی امشب می رود تا چرخ، نور
آفتاب چرخ، حسرت می برد بر این تنور
گر، نه ظاهر شد قیامت، ورنه روز محشرست
از چه رو کرد آفتاب از جانب مغرب، ظهور؟ !
این همان نورست کز وی لمعه‌ای در لحظه‌ای
دی موسای کلیم الله شبی در کوه طور
این همان نور خدا باشد که ناگردد خموش
این همان مشکوة حق باشد که نایابد فتور
مطبخ امشب، مشرقستان تجلی گشته است
زین سر بی تن، کزو افلاک باشد پر ز شور
از لبان خشک و از حلقوم خونین گویدت:
قصه کهف و رقیم و رمز انجیل و زبور

احمد کمالپور خراسانی (کمال)

مهمان که بودی؟ !

ای شمع فروزان !
به شبستان که بودی؟
دیشب به کجا رفتی و مهمان که بودی؟
از دوری روی تو، من آرام ندارم
ای جان من !
آرام دل و جان که بودی؟
من، دیده چو یعقوب به ره دوخته بودم
ای یوسف گمگشته !
به زندان که بودی؟
بردند به یغما سر و سامان ترا، دوش
خود زیور و زیب سر و سامان که بودی؟
بعد از تو برادر !
شده‌ام خوارتر از خار
تو ای گل بیخار !
به بستان که بودی؟
شب تا به سحر اشک به دامن بفشاندم
ای گوهر یکدانه !
به دامان که بودی؟

نظام مولا هویزه

آرزو

ای کاش در عزای تو خون می گریستم
دمساز زخمه‌های جنون، می گریستم
یک سینه داشتم به ز لالای آسمان
از ابرهای تیره، فزون می گریستم
همناله با تمامی یاران تو، حسین!
ای کاش در تمام قرون می گریستم
سرچشمه‌های اشکم اگر خشک می شدند
آنگاه می نشستم و، خون می گریستم
عشقت مگر نبود که دست مرا گرفت
وقتی ز پا فتاده، نگون می گریستم؟
این گریه، آبروی منست و دلیل عشق
ای عشق! بی‌نگاه تو چون می گریستم؟
ای کاش در ترنم شعر زلال اشک
از مرزهای واژه برون، می گریستم

حبیب الله بخشوده

نذر اباعبدالله

زیر ایوانت اگر روزی کبوتر می شدم
آنقدر پر می زدم در خون، که پرپر می شدم !
آتشم گل کرد و، بالم سوخت با پروانه‌ها
کاش چون پروانه در آتش شناور می شدم
کاش در هنگام طوفان سیاه نیزه‌ها
سرخ‌تر از شرم بغض آلود خنجر می شدم
پرچمی بر شانه‌های چاک چاک نینوا
مرهمی بر زخم خونین برادر می شدم
ای سرانگشت جنون در فصل رقص عاشقان
زخمه‌ای گر می زدی تا شعله‌ورتر می شدم:
سوی تو پر می زدم، با بوی تو پر می زدم
از شمیم روح انگیزت معطر می شدم
با برادر گفت زینب:
کاش بیتو در جهان
مرغ بی پر، باغ بی بر، نخل بی سر می شدم
در حریم تو، کبوترها به باران می رسند
گر به کویت راه می بردم، کبوتر می شدم !

حسین دارند

مهر عاشورا، برای کودک شش ماهه‌ی امام حسین

هوای العطش نای گل، اناری شد
ترانه، خشک شد و آب، زخم کاری شد!
ضریح زخم بلندش، در آن تبسم سرخ
هوای بال هزار آسمان قناری شد
ز تشنگی لب چون غنچه‌اش چنان پژمرد
که از نگاه فرات آب شرم جاری شد
گلی که تشنگیش شاخه‌های آتش داشت
به دست حرمله یکباره آبیاری شد!
به استناد گلویش، که مهر عاشوراست
حروف سرخ لبش، خط یادگاری شد
به روی دست پدر، یک ستاره جان می داد
تمام وسعت قنداقه، لاله کاری شد

به پیر میدان عشق، حبیب بن مظاهر

یک علم بی صاحب افتاده ست، چشمش اما رو به صحراهاست
گفت:
اینک می رسد مردی، کاین علم بر دوش او زیباست
شانه‌های حیرتش لرزید، اشک خود را در علم پیچید
گفت با خود:
کیست او کاینجا نیست، اما مثل ما با ماست؟
آسمان دستی تکان می داد، ماه چیزی را نشان می داد
ناگهان فریاد:
زد:
ای عشق!
گرد مردی از کران پیداست
گفت:
می‌آید ولی بی سر!
بر نشسته، آهنین پیکر
گفت:
آری کار عشقست این، او سرش از پیشتر اینجاست!
گفت:
در چشمم نه یک مردست، آسمان انگار گل کرده ست
کهکشان در کهکشان موجست، مثل خورشید آسمان پیماست
وقتی آمد عطر گندم داشت، کوفه کوفه زخم مردم داشت
عشق زیر لب به سرخی گفت: آری، آری او حبیب ماست
شیهه‌ی اسبی ترنم شد، در غباری ناگهان گم شد
یک صدا از پشت سر می گفت: «گرد او آیینه‌ی فرداست»

رضا معتقد

سرباز کوچک !

پوشید سرباز کوچک، قنداقه، یعنی کفن را
پیمود یاس سپیدی، راه شقایق شدن را
نالید، یعنی: مرا هم در کاروانت نصیبیست !
یعنی که: در پیشگاهت آورده‌ام جان و تن را
بگذار تا روی دستت، قدری عطش را بگریم
بگذار تا خون ببارد بر پیکرم، پیرهن را
قدری بنوشان مرا از اشک غریبانه‌ی خویش
تا حس کنم در نگاهت لب تشنه پرپر زدن را !
تا چند اینجا بمانم وقتی درین ظهر غربت
می‌بینی افتاده بر خاک، یاران شمشیرزن را؟ !
یک سینه داری پر از داغ، دست تو بگذارد ای کاش
بر شانه‌ی کوچک من، این داغ قامت شکن را
ناگاه در دست مولا یک چشمه جوشید از خون
بوسید تیری گلوی آن شاخه‌ی نسترن را
گهواره خالی خدایا !
تنها دلی ماند و داغی
داغی که از من گرفته ست، پروای دل سوختن را

جلیل دشتی مطلق، نذر حضرت ابوالفضل

آبروی میدان

این جوان کیست که در قبضه‌ی او طوفانست؟
آسمان زیر سم مرکب او حیرانست
پنجه در پنجه‌ی آتش فگند گاه نبرد
دشت از هیبت این معرکه، سرگردانست
مشک بر دوش گرفته ست، ودل را در مشت
کوهمردی که همه آبروی میدانست
تا که لب‌تشنه نمانند غریبان امروز
می‌رود در دل آتش، به سر پیمانست
این طرف: کوه جوانمردی، ایثار، شرف
روبرو: قوم جفاپیشه و سنگستانست!
صف به صف می شکند پشت سپاه شب کیش
آذرخشیست که غرنده‌تر از شیرانست
خیره بر خیمه‌ی زینب شده و می نگرد
کودکی را که تمامی عطش و، گریانست
سمت خون علقمه در آتش و، در سمت عطش
خیمه‌ها شعله‌ور، و بادیه اشک افشانست
این که بر صفحه‌ی پیشانی او حک شده است
آیه‌هایی است که در سوره‌ی (الرحمن) است

حسن حسینی

تاریخ ساز کربلا

می‌روم مادر!
که اینک کربلا می خواندم
از دیار دوست، یار آشنا می خواندم
مهلت چون و چرائی نیست مادر! الوداع
زانکه آن جانانه، بی چون و چرا می خواندم
وای من گر در طریق عشق کوتاهی کنم
خاصه وقتی یار با بانگ رسا می خواندم
می‌روم آنجا که مشتاقانه با حلقوم خون
جاودان تاریخ ساز کربلا می خواندم
ذوالجناح رزم را گاه سحر زین می کنم
می‌روم آنجا که نای نینوا می خواندم

محمد شریف سعیدی افغانی

میدان در باد

می‌دود اسبی، با یال پریشان در باد
پشت زین خشم دگر دارد، توفان در باد
می‌رود ... از جگر معرکه برمی‌گردد
بی‌سوار اما، آن سوخته بیکران در باد
از شرار نفس سوخته‌اش، چون خورشید
شعله می گیرد گیسوی بیابان در باد
خیمه می سوزد و، طفلی که تمامی عطشست
می‌دود تلخ و برافروخته دامان، در باد
تا نشیند عطش معرکه، اینک زینب
کوه ابری است که می بارد باران در باد
رودها مرثیه می خوانند از دلتنگی
آسمان نیز دریده ست گریبان در باد
مرقدش مشرق گلهای فروزان بادا
آن که جان داد چو فانوس فروزان، در باد

یدالله گودرزی

در مصاف گلوی تو

خورشید، سر برهنه برون آمد چون گوی آتشین و، سراسر سوخت
آیینه‌های عرش ترک برداشت، قلب هزار پاره‌ی حیدر سوخت
از فتنه‌های فرقه‌ی نوبنیاد، آتش به هر چه بود و نبود افتاد
تنها نه روح پاک شقایق مرد، تنها نه بالهای کبوتر سوخت!
حالت چگونه بود!
نمی‌دانم، وقتی میان معرکه می دیدی
بر ساحل شریعه‌ی خون‌آلود، آن سرو سربلند تناور سوخت
جنگاوری ز اهل حرم کم شد، از این فراق قامت تو خم شد
آری!
میان آتش نامردان، فرزند نازنین برادر سوخت
هنگام ظهر، کودک عطشان را، بردی به دست خویش به قربانگاه
جبریل پاره کرد گریبان را وقتی که حلق نازک اصغر سوخت
در آن کویر تفته‌ی آتشناک، آنقدر داغ و غرق عطش بودی
تا آنکه در مصاف گلوی تو، حتی گلوی تشنه‌ی خنجر سوخت
چشمان سرخ و ملتهبی آن روز، چشم انتظار آمدنت بودند
اما نیامدی و ازین اندوه، آن چشمهای منتظر آخر سوخت
می‌خواستم برای تو ای مولا! شعری به رنگ مرثیه بنویسم
اما قلم در اول ره خشکید، اوراق ناگشوده‌ی دفتر سوخت

مثنويها

نادر بختیاری

خورشید در تنور

یکبار دیگر، العطشم شعله ور شده ست
چشمانم از تراوش اندوه، تر شده ست
ای ذوالفقار در تف خون خفته !
ای حسین ! ای حیدر دوباره برآشفته !
ای حسین ! مظلومی از درون تو می خواندم به خویش
هل من معین خون تو، می خواندم به خویش
من، این من همیشه مسافر به سوی تو
من، آنکه مانده بر دل او، آرزوی تو
لال تحیر، آینه سان شب نداشتم
می‌خواستم بتازم و، مرکب نداشتم
می خواستم به خلسه‌ی خون آشنا شوم
هفتاد و سومین سر از تن جدا، شوم
وقتی که تاخت، تشنه به سوی معاد خون
برخاست از مهابت او، گردباد خون
آنگاه، عرصه بر نفس او سپند شد
بانگ فیا سیوف خذینی ! بلند شد
اسلام کفر، تن به مجوس و مجوسه زد
دیدم که تیغ: بر رگ خورشید بوسه زد
روحی بلند، همچو ملائک، خروج کرد
روحی که بال و پر زد و قصد عروج کرد
آن روح در طواف به گرد امام شد
و آن حج ناتمام بدینسان تمام شد
وقتی سر مبارک او را برید، مرگ
صد بار مُرد و زنده شد و، وارهید مرگ
شب بود و من به مطبخ آن خانه آمدم
مطبخ نه، سوی راز نهانخانه آمدم
دیدم که، نور می زند از دخمه‌ای برون
دل، خسته‌ام کشاند به دنبال رد خون
خون در میان نور چه می کرد؟ یا علی !
خورشید، در تنور چه می کرد؟ یا علی !
اف بر چنان کسان که نکردند یاریت
آنان که بودشان خبر از زخم کاریت
ابن بصیرهای هراسیده از خدنگ
و آن ابن رِبْعی، آن سیاست- شعار جنگ

مختار هم اگر چه کشید انتقام تو
در ظهر مرگ، تیغ نشد در نیام تو
ای ذوالفقار در تف خون خفته، ای حسین !
ای حیدر دوباره برآشفته، ای حسین !
بانگ شراره گون تو، پیچیده در جهان
تا حشر، بوی خون تو پیچیده در جهان

محمد علی مجاهدی (پروانه)

محشر آفرین !

چون خدا، آن قد و قامت آفرید
نسخه‌ی روز قیامت، آفرید
شد قد و بالاش، محشر آفرین
قامتش را گفت محشر:
آفرین !
روی خود می کرد پنهان در نقاب
تا خجل از او نگردد آفتاب !
شیر حق، چون شد روان سوی فرات
چرخ گفت آباء را: وا امهات !
هر چه روبه بود، از پیشش گریخت
تار و پود دشمنان از هم گسیخت
دید شط بس بیقراری می کند
آرزوی جانسپاری می کند
با زبان حال می گوید مدام:
بیش ازین مپسند ما را تشنه کام !
پس درون شط ز رحمت پا نهاد
پا به روز قطره، آن دریا نهاد
مشک را، زآب یقین پر آب کرد
آب را، از آب خود سیراب کرد !
پس ز شفقت کرد با مرکب خطاب:
کام خود تر کن ازین دریای آب !
مرکب از جانب ساحل دوید
شیهه‌ای از پرده‌ی دل برکشید
کای ترا جا برفراز پشت من
پیش دشمن وا چه خواهی مشت من؟ !
کام اگر خشکست، گامم سست نیست
تا ترا بر دوش دارم، آب چیست؟ !
تشنه‌ی آبم، ولی دریا دلم
جانب دریا مخوان از ساحلم
ای تو شط و بحر و اقیانوس من
جز تو حرفی نیست در قاموس من !
بر تنش از بس که تیر آمد فرود
بی رکوع آمد تن او در سجود !
چون فتاد آن سرو قامت بر زمین

شد به پا شور قیامت در زمین
بسکه از جام بلا، سرمست شد
هم ز پا افتاد و، هم از دست شد!
عمر او، در پرده‌ی اسرار بود
در عدد با دل به یک معیار بود
یعنی آن دم کو به سوی دوست راند
قلب عالم از تپیدن بازماند!

عریانی خوشست !

چون که عباس، گرمی هنگامه دید
خون غیرت در رگ جانش دوید
گفت با خود:
با مرد باید بود، مرد !
خوش بود از مرد، استقبال درد
چون به جانش، آفتاب عشق تافت
در حریم باده خواران، بار یافت
دست شوقش، دامن ساقی گرفت
وز کفش جام هو الباقی، گرفت
گفت: خواهم در رهت قربان شدن
ترک هستی گفتن و، عریان شدن !
ساقی از روی عنایت، خنده کرد
کشت عابس را و، از نو زنده کرد !
گفت: کای آشفته حال پاکباز
زود آوردی به ما، روی نیاز !
این چه راه و رسم مستی کردنست
کی زمان ترک هستی کردنست؟
گفت: ای جانم فدای جان تو
دست کی بردارم از دامان تو؟
کربلا جز سرزمین عشق نیست
مذهب من: غیر دین عشق نیست !
خواهم اینک در دل آتش شدن
چون طلای ناب، پاک از غش شدن
دید ساقی مستیش افزون شده ست
پاک از عشق خدا مجنون شده ست
بهر جانبازی ز جان آماده است
خود نخورده باده، مست افتاده است !
تا دل او بیش از ین باید به درد
رفت و فرمان شهادت مهر کرد
رفت عریان سوی میدان بی‌شکیب
کاین منم من: عابس بن بوشبیب
بسکه کشت و ریخت خون از حد فزون
کشتی خود دید در گرداب خون
لاجرم رو جانب احباب کرد

جمله را از گفته‌اش، بیتاب کرد
گفت: ای دُردی‌کشان می پرست
پای باید زد به فرق هر چه هست
راه کوتاه‌ست و منزل بس قریب
یک قدم مانده ست تا کوی حبیب
چو علم از شوق دل افراشتم
این قدم را، زودتر برداشتم !
شوق او از کف عنان من ربود
و آن زره انداختن، از من نبود !
دست اگر از خویش افشانی، خوشست
جامه بیرون کن، که عریانی خوشست !

چون که او خوان تجلی چیده دید
خود بساط عمر را، برچیده دید
گفت با آن والی ملک وجود
حکمران عالم غیب و شهود:
تو حسینی، من حسینی مشربم
عشق پرورده ست در این مکتبم
تو امیری، من غلام پیر تو
خار این گلزار و، دامنگیر تو
از خدا در تو مظاهر دیده‌ام
من خدا را در تو، ظاهر دیده‌ام
گر حبیبی تو، بگو من کیستم؟ !
تو حبیب مطلقی، من نیستم !
عاشقان را، یک حبیب‌ست و توئی
از میان بردار آخر این دوئی
رخصتم ده تا به میدان رو کنم
رو به میدان لقای او کنم
رخصتش داد آن حبیب عالمین
سرور و سرخیل مظلومان، حسین
کرد آن سر حلقه‌ی اهل یقین
دست غیرت را برون از آستین
دید محشر را چو در بالای خون
زورق خون راند در دریای خون
در تنش گلزخم خون، گل کرده بود
در بهار او، جنون گل کرده بود
رفت و جان خود فدای دوست کرد
آن نکومرد، آنچه را نیکوست کرد
نخل پیر کربلا، از پا فتاد
سروها را، سرفرازی یاد داد
زیر لب می گفت آن دم با حبیب:
یا حبیبی ! یا حبیبی ! یا حبیب !
در غروب آفتاب عمر من
یافت فصل خون کتاب عمر من !
این کتاب از عشق تو شیرازه یافت
اعتباری بیش از اندازه یافت

بار عشقت، قامتم را راست کرد
در حق من، آنچه را می خواست کرد !
ناله‌ام را، رخصت فریاد داد
دیده را، بی‌پرده دیدن یاد داد !
پرده بالا رفت و، دیدم هست و نیست !
راستی، نادیدنیها دیدنیست !

الله اکبر!

روز عاشورا، که روز عشق بود
جان یاران پر ز سوز عشق بود
بانگ می زد ساقی بزم بلا
عاشقان را، آشکارا و برملا
کای گروه باده‌خواران آلست!
باید از جام بلا گردید، مست
از در و دیوار می بارد بلا
تا کند خیل شما را، مبتلا!
باده‌خواران!
همدم ساقی شوید
سرخوش از جام هوالباقی شوید
همتی!
هنگام مستی کردنست
وقت رو سوی بلا آوردنست
نیست هشیاری ز سرمستان، روا
ترسم از یزدان بدا آید، بدا!
باده‌خواران گرد او گشتند جمع
جانشان پروانه شد برگرد شمع
هر کرا در حد خود می ریخت می
تا کند این راه را، مستانه طی
تا مبادا مستیش افزون شود
حالتش از باده، دیگرگون شود
مستی اکبر ز یاران، بیش بود
جام را، از دست ساقی می ربود!
هر چه می در ساغرش می ریخت، او
می‌شنید از او که: ساقی! باده کو؟
ساغرم پر کن دمادم از شراب
تا کند هر ذره‌ام را آفتاب
کی توان سرمست شد زین یک دو جام؟!
باده‌نوشی خوش بود، اما مدام
خوش بود با می، مدام آمیختن
باده را دائم به ساغر ریختن
می که بی‌اندازه باشد، خوشترست
مرد این میدان، علی اکبرست!

ساقی دانا دل صافی ضمیر
گفت با او: هر چه خواهی باده گیر!
آنقدر می از سبوی هر، کشید
تا که رنگ او گرفت و، هو کشید!
رو سپس بر جمع میخواران نمود
پرده از راز دل خود، بر گشود
کای گروه باده‌خواران! الوداع
ترسم این مستی، مرا آرد صداع!
صحتم، آهنگ بیماری کند
مستیم، رو سوی هوشیاری کند
ترک جان گفتن، به مستی خوشترست
بهر او مردن، ز هستی خوشترست
این بگفت و، سوی میدان رو نهاد
پا به میدان لقای او، نهاد
هستی موهوم را، معدوم کرد
خویش را، قربانی قیوم کرد
رفت بیرون از جهات و از قیود
طلعت حق گشت در چشم شهود!
چون حسین این جلوه را نظاره کرد
جامه بر تن از تحیر، پاره کرد
کاین چه رسم عشقبازی با خداست؟!
اکبرست این در تجلی، یا خداست؟!
چون شنید انی انا الله از درون
کرد خود نعلین را، از پا برون
سربرهنه جانب یاران دوید
پابرهنه سوی میخواران دوید
کاینک اکبر در تجلی‌گاه اوست
دیگر اکبر نیست آنجا، بلکه هوست
هر چه می بینید، آیات ویست
عالم امکان، ظهورات ویست
در فنای ما، بقا دارد حضور
لای ما، الا درآرد در ظهور
بنگرید ای باده‌خواران آشکار
در جمال اکبرم، رخسار یار
هر کرا میل تماشای خداست
رو کند آنجا، که طور کبریاست!

جمله مست از جام آگاهی شدند
باده خواران، اکبر اللهی شدند!
هر که از آن باده، ساغر می کشید
نعره‌ی الله‌اکبر می کشید!
زان سپس در عرصه‌ی غیب و شهود
ذکر تسبیح ملک، تکبیر بود!

خاطر خواه باش !

روز عاشورا به پای خم غنود
هر حریف باده پیمائی که بود
آستین افشان و پا کوبان و مست
شسته دست از غیر جانان، هر چه هست
جمله از جام بلا، صهبا زده
پرده‌های غیب را، بالا زده !
غیر ساقی، هیچ هشیاری نبود
جام، مالامال و می خواری نبود
غیر او بزم بلا، ساقی نداشت
در خور جام هو الباقی نداشت
آن خم لبریز، شد لبریزتر
آتش عشق خدائی، تیزتر
واندر آن خم، باده‌ی ناب بلا
همچنان بر ما سوا می زد صلا
لیک منظورش بجز ساقی نبود
کز حریفان غیر او، باقی نبود
ساقی، آن منظور صهبای بلا
زد دل خود را به دریای بلا !
از خم آن میخواره، صهبانوش شد
رشگ اقیانوس، دریانوش شد !
کرد آن خم را ز می ساقی تهی
وجه باقی، آن می باقی، تهی
کآن خُم می، در خور مستی نبود
در خور میخواره‌ی هستی نبود !
قتلگاه از نور، رشک طور شد
مصحف فرش، آیه‌های نور شد !
شد حریم کبریائی، قتلگاه
آه ازین فر خدائی، آه ! آه !
جبرئیل آورد پیغامی ز دوست
تا بدو گوید که حق مشتاق اوست
گفت با خود کاین حریم کبریاست !
پس حسینی را که می جویم، کجاست؟ !
پاسخ آمد کاین گرانجانی ز چیست؟ !
دیده واکن ! تا ببینی دوست کیست

نیست اینجا، فرق بین ما و او
نک بیا پیغام ما، با ما بگو!
جبرئیل از این سخن در شرم شد
پای تا سر شعله از آزرم، شد
تا نسوزد، شهپر خود را گشود
پر زنان می گفت کای رب ودود!
کرده‌ای مست از می آگاهیم
روشن از اشراق ثارالله‌یم
جلوه‌ات، پروانه می سازد ز شمع!
می‌شود پروانه اینجا، شمع جمع!
وارهانیدی مرا از گمرهی
اللهی و، کسوت ثارالله‌ی؟!
جبرئیل از این نمط گوید سخن
بهر من دیگر چه ماند! وای من!
بزم حق را نیست ساقی، جز حسین
نیست آری وجه باقی، جز حسین
هر چه خواهی باش، خاطرخواه باش!
بنده‌ی درگاه ثارالله باش

بهروز سپیدنامه

نینوا

باز، این دل، این دل طوفانیم
می‌برد تا بی سر و سامانیم
انتظاری تازه دارد چشم من
می‌شکوفد خوشه‌های خشم من
در عزای آل شبنم، سوختم
آه ! ای اندوه مبهم، سوختم !
سوختم، آتش گرفتم، وای من
می‌تراود کربلا از نای من
آه ای من ! ای من گمگشته‌ام !
باز امشب کربلائی گشته‌ام
زینب اینجا، بس غریب افتاده است
خطبه‌هایش، بی‌نصیب افتاده است
خطبه یعنی: اعتراض آتشین
خطبه یعنی: درد زین‌العابدین
خطبه یعنی: همچو زینب، استوار
با تبسم ایستادن پای دار
خطبه یعنی: تشنگی آموختن
در کنار آب، لب را دوختن
خطبه یعنی: زن حریم پاکیست
جلوه‌ای از حجب و از بی باکیست
آنکه مست از باده‌ی تلخ شب‌ست
آشنا کی با صدای زینب است؟

حکیم قاآنی شیرازی (قاآنی)

اهل درد

کسی راز این پرده داند درست
که بی‌پرده جان برفشاند درست
تنی گردد آگه ز سر خدای
که از جان و دل سر نماید فدای
پسر را اگر کشته بیند به پیش
غم دل نهان دارد از جان خویش
وگر خسته بیند برادر به تیغ
بندد زبان از فسوس و دریغ
چنین درد در خورد هر مرد نیست
کسی جز حسین اهل این درد نیست
ندیدی که در عرصه‌ی کربلا
چسان بود صابر به چندین بلا؟ !
لب تشنه جان داد نزد فرات
چو اسکندر از شوق آب حیات
ز یکسو تنش گشته آماج تیر
ز یکسو شده خواهرانش اسیر
زنان سیه‌پوش از خیمه‌گاه
سیه کرده آفاق از دود آه
سکینه به زنجیر و زینب به بند
رقیه به غل، عابدین در کمند
چو برگ گل از غم، خراشیده روی
چو اوراق سنبل، پریشیده موی
ولی اینهمه ز جر، بی‌اجر نیست
که زخمی که جانان زند، زجر نیست

محمد علی ریاضی یزدی

شور حسینی

اشاره

برو بو کن زمین کربلا را
کز آنجا بشنوی بوی خدا را
مگر ای کربلا خاک بهشتی
که خامی مشکبو، عنبر سرشتی
اگر خاکی، به معجز، کیمیائی
بهشتی، کعبه‌ای، عرض خدائی
زمین کعبه هم، چون کربلا نیست
که او آغشته با خون خدا نیست
اگر خاک ترا دستی ببیزد
به جای خاک، اشک و خون بریزد
اگر بستند بر اهل حرم آب
ترا اشک یتیمان کرد سیراب!
نه از آب فراتست این نم تو
که گرید آسمان زین ماتم تو
ترا دیگر چه حاجت بر فراتست
که پیش اشک ما صد دجله ماتست
چه زیورها که زیب سینه‌ی تست
چه گوهرها که در گنیجه‌ی تست
یکی یاقوت خون حلق اصغر
یکی نافه ز مشکین موی اکبر
کنار بیدق سبزی نگونسار
فتاده دست عباس علمدار
درخشد چون ثریا در دل شب
چو مروارید غلطان، اشک زینب
تو در گنجینه داری گوشواره
به یاد گوشهای پاره پاره
از آن روزی که او شد کربلائی
نهان شد در تو اوصاف خدائی
فلک صد ماه و خورشید ار برآرد
چو تو منظومه‌ی شمسی ندارد
بگو ای خاک با خورشید گردون
میا از حجله‌گاه شرق بیرون
که اینجا روی نی خواهد درخشید
سری روشنتر از صد ماه و خورشید

که یک نی آفتاب روز محشر
بلندست از زمین، الله اکبر!
کنار آفتاب و قله‌ی نور
سر ماه بنی هاشم دهد نور
به گرد نیزه‌ی این ماهپاره
کند گردش سر دهها ستاره
مگر لیلا به زلف او زده دست
که ماه روی اکبر در خسوف‌ست؟
خداوندا! به این انوار رحمت
به این شیران میدان شهامت
به این خورشید و این ماه و ستاره
به این تنهای پاک پاره پاره
بدود خیمه‌های نیم سوزش
به خون جبهه‌ی عالم‌فروزش
که: این شور حسینی جاودان باد
جهان از یمن خونش در امان باد

مکتب عشق

ای حرمت قبله‌ی حاجات ما
یاد تو، تسبیح و مناجات ما
تاج شهیدان همه عالمی
دست علی، ماه بنی هاشمی
ماه کجا، روی دلارای تو؟ !
سرو کجا، قامت رعنای تو؟ !
ماه درخشنده‌تر از آفتاب
مطلع تو، جان و تن بوتراب
همقدم قافله سالار عشق
ساقی عشاق و، علمدار عشق
سرور و سالار سپاه حسین
داده سر و دست به راه حسین
عم امام و اخ و ابن امام
حضرت عباس، علیه السلام
ای علم کفر نگون ساخته !
پرچم اسلام، برافراخته !
مکتب تو، مکتب عشق و وفاست
درس الفبای تو، صدق و صفاست
مکتب جانبازی و سربازیست
بی سری، آنگاه سرافرازیست
شمع شده، آب شده، سوخته
روح ادب را، ادب آموخته
آب فرات از ادب تست، مات
موج زند اشک به چشم فرات
یاد حسین و لب عطشان او
وآن لب خشکیده‌ی طفلان او
تشنه برون آمدی از موج آب
ای جگر آب برایت کباب !
ساقی کوثر، پدرت مرتضیست
کار تو، سقائی کرب و بلاست
مشک پر از آب حیاتت به دوش
طفل حقیقت ز کفت آب‌نوش
درگه والای تو، در نشأتین
هست در رحمت و باب حسین

هر که به دردی، به غمی شد دچار
گوید اگر یکصد و سی و سه بار
ای علم افراخته در عالمین
اکشف یا کاشف کرب الحسین
از کرم و لطف، جوابش دهی
تشنه اگر آمده، آبش دهی
چون نهم ماه محرم رسید
کار بدانجا که نباید، کشید!
از عقب خیمه‌ی صدر جهان
شاه فلک جاه ملک پاسبان
شمر، به آواز ترا زد صدا
گفت:
کجائید بنو اختنا؟!
تا برهانند ز هنگامه‌ات
داد نشان، خط امان نامه‌ات
رنگ پرید از رخ زیبای تو
لرزه بیفتاد بر اعضای تو
من به امان باشم و، جان جهان
از دم شمشیر و سنان، بی‌امان؟!
دست تو نگرفت امان‌نامه را
تا که شد از پیکر پاکت جدا
مزد تو، زین سوختن و ساختن
دست سپر کردن و سر باختن:
دست تو شد، دست شه لا فتی
خط تو شد، خط امان خدا
پنج امامی که ترا دیده‌اند
دست علم‌گیر تو، بوسیده‌اند
چشم خداوند چو دست تو دید
بوسه زد و، اشک ز چشمش چکید
با لب آغشته به زهر جفا
بوسه به دست تو بزد مجتبی
دید چو در کرب و بلا شاه دین
دست تو افتاده به روی زمین
خم شد و بگذاشت سر دیده‌اش
بوسه بزد با لب خشکیده‌اش
حضرت سجاد هم، آن دست پاک

بوسه زد و، کرد نهان زیر خاک
حضرت باقر، به صف کربلا
بوسه به دست تو بزد بارها
مطلع شعبان همایون اثر
بر ادب تست دلیلی دگر
سوم این ماه، چو نور امید
شعشعه‌ی صبح حسینی دمید
چارم این مَه که پر از عطر و بوست
نوبت میلاد علمدار اوست
شد به هم آمیخته از مشرقین
نور ابوالفضل و، شعاع حسین
وقت ولادت، قدمی پشت سر
وقت شهادت، قدمی پیشتر
ای به فدای سر و جان و تنت
وین ادب آمدن و رفتنت
مدح تو این بس که شه ملک جان
شاه شهیدان و، امام زمان
گفت به تو گوهر والانژاد:
جان برادر به فدای تو باد!
شه چو به قربان برادر رود
کیست (ریاضی) که فدایت شود

محمد خلیلی جمالی (مذنب)

نینوا با عشق عهدی تازه بست
دفتر عشاق را شیرازه بست
عشق، دلها را به هم پیوند زد
دست رد بر عقل پا دربند، زد
عاشقان، شب محفلی آراستند
از خدا، تنها خدا را خواستند
غیرت عشق خدا، عشق غیور
آفتاب شرق ایمان، کان نور
خواند خونین خطبه‌ای داغ و بلیغ
داد آبی از زبان خود به تیغ
گفت با یاران حدیث کار خویش
کرد روشن نقشه‌ی پیکار خویش
گفت: فردا روز در خون خفتنست
هر تن اینجا، بیسر و سر، بی‌تنست
دشمنان: غدار و بی‌دین و دلند
جاهل و بی‌هوش و از حق غافلند
خواهم اینک از شما بی‌قید و بند
بگذرید از این بیابان، بی‌گزند
قتل من، تنها مراد دشمنست
دشمن دون تشنه‌ی خون منست
هر که دارد پای دل دربند خویش
خوش رود نزد زن و فرزند خویش
چهره‌ی ماه بنی هاشم شکفت
سرخ شد از غیرت و جوشید و گفت:
بی تو ما را در جهان هستی مباد!
اینهمه بالائی و پستی مباد!
من ترا همخوی و خونم، خون تست
عقل من دیوانه و مجنون تست
اذن ده تا بر صف دشمن زنم
کافران را تیغ بر گردن زنم
در سیاهی برکشم تیغ هلاک
زین خبیثان پاک سازم روی خاک
هر یک از یاران در آن بزم حضور
گفت ازین مضمون سخن با شوق و شور

صاحب خون خدا چون گل شکفت
صحبت اصحاب خود را چون شنفت
برده بالا زد ز روی سرنوشت
داد بر هر یک نشان باغ بهشت
شب، شبی پرماجرا و جوش بود
مست از جام شهادت، هوش بود
بود دور از خیمه‌ی شب، همچو روز
خیمه‌ی خورشیدیانِ کفرسوز
خیمه پشت خیمه بسته بند بند
بود از هر خیمه آوائی بلند
خیمه‌ی زین العباد و زینبین
بود جفت خیمه‌ی سبز حسین
عشق در دل نقشه‌ی خون می کشید
دل در درون سینه در خون می طپید
زینب آنجا پای تا سر گوش بود
هوش سر پوشیده‌ی مدهوش بود
ناگهان از سینه آهی برکشید
قصه‌ی فردای عاشورا شنید
زد به سر، دور آمد از صبری که داشت
از حصار خیمه پا بیرون گذاشت
وا اخا گفت و چو دریا زد خروش
دیده، پر خونابه و دل، پر ز جوش
رفت و دامان برادر تاب داد
شرح احوال دل بی تاب داد
جیب طاقت چاک خورد از دست داغ
هوش رفت از هوش و دل شد بی دماغ
اشک در چشم خدابین حسین
رخ نهفت از شرم شیرین حسین
آسمان بر چهر زینب آب زد
شبنمی بر گونه‌ی مهتاب زد
هوش از خود رفته باز آمد به هوش
داشت شور ناله، اما شد خموش
دید چون بی تابی خواهر، حسین
داد او را دل، دلی دیگر حسین
گفت هر کس عشقبازی می کند
عشق، او را چاره سازی می کند

از تو خواهم در بلا باشی صبور
کوه باشی پیش سیل ظلم و زور
کشته گشتن از بلا آسودنست
هر بلائی در نظام بودنست
خویش را کوچک بر دشمن مکن
لطمه بر صورت مزن، شیون مکن
راه ما، از راه تو هموارتر
کار تو، از کار ما دشوارتر
داغها را با تحمل چاره کن
دشمنان را زین روش، بیچاره کن
پرچم خون، بعد ما بر دوشت تست
جای امن کودکان آغوش تست
زینب آن دم جسم و جانی تازه یافت
ناتوان بود و، توانی تازه یافت
رفت تا فردا شود گیتی‌فروز
شام را رسوا کند در پیش روز

شهاب موسوی آرانی

این عاشق شیدا که بود

باز امشب مست مست افتاده‌ام
بیخبر از هر چه هست افتاده‌ام
یاد جانان، غافلم از خویش کرد
فارغم، از عقل دوراندیش کرد
آشنا، جانم چو با جانانه شد
در جهان با غیر او، بیگانه شد
هوشیارا ! منعم از مستی مکن
پیش مستان، صحبت هستی مکن
هیچ دانی عشق و مستی ساده نیست؟
مستی عاشق ز سکر باده نیست؟
خواب عاشق پیشه، بیداری بود
مستی او، عین هوشیاری بود
کیست جز عاشق ز سامان بگذرد؟
در ره جانانه از جان، بگذرد؟
سر فرود آرد به پیش رای دوست
افسر و سر، افگند در پای دوست
دمبدم خواهد فنای خویش را
در فنا جوید، بقای خویش را
جز حسین، این عاشق شیدا که بود؟
غیر او، بر این سر و سودا، که بود؟
با سر خونین و جسم چاک چاک
سر نهاد آن عاشق شیدا، به خاک
با تبسم گفت: جانا ! این سرم
این سر و، این پاره پاره پیکرم
این علی اکبر و، این اصغرم
این علمدار سپاه، این لشکرم
هر چه بودم در رهت بی واهمه
دیده پوشیدم خدایا ! از همه
عاشقان، اینگونه سودا می کنند
تا به جانان، راه پیدا می کنند

محمد کاظم کاظمی

هفتاد و دو تیغ!

ای دوزخ سفران ! گاه دریغ آمده است
سر بدزدید، که هفتاد و دو تیغ آمده است
طعمه‌ی تلخ جحیمید، گلوگیر شده !
چرک زخمید- که کوفه ست- سرازیر شده !
فوج فرعونید؟ یا قافله‌ی قابیلید؟ !
ننگ محضید، ندانم ز کدامین ایلید؟ !
ره مبندید ! که ما کهنه سواریم ای قوم !
سر برگشت نداریم، نداریم ای قوم !
حلق بر نیزه اگر دوخته شد، باکی نیست
خیمه تشنه‌ست، غمی نیست، گلاب آلوده است
خیمه تشنه ست، نه بیمار !
شراب آلوده است !
سجده بیمار، نه بیمار !
شراب آلوده ست !
آب این بادیه، خونست که وانوشد کس
زهر باد آن آب کز دست شما نوشد کس
راه، سختست اگر سر برود نیست شگفت
کاروان با سر رهبر برود نیست شگفت
تن به صحرای عطش سوخته، سر بر نیزه
بر نمی گردیم زین دشت، مگر بر نیزه !
تشنه می سوزیم با مشک درین خونین دشت
دست می کاریم تا مرد بروید زین دشت
آی دوزخ سفران ! گاه سفر آمده است
سر بدزدید که هفتاد و دو سر آمده است

پرویز بیگی

پیشگامان رهایی

می‌نویسم نامه‌ای با اشک و خون
از زبان داغداران قرون
کاروان اشک و محملهای آه
در میان لاله‌ها می جست راه
لاله‌ها از سینه‌های چاک چاک
می‌دمید از سینه‌ی گلگون خاک
بالهای سوگ در پرواز بود
پرده‌های آه در آواز بود
کاروان را طاقت این راه نیست
از دل زینب کسی آگاه نیست
دستها در آرزوی پیکرند
مرغکان عشق، بی‌بال و پرند
دشت می گرید در آغوش غروب
وای از سیمای مدهوش غروب
ساقه‌های نیزه، گل داده ست آه !
دستها، هر سوی افتاده ست، آه !
می‌دود در لاله‌ها خون حسین
وای از رخسار گلگون حسین
زینب و بدرود مهمانان خاک
زینب و گلزخمهای چاک چاک
جامه‌های زخم بر اندامشان
پیشگامان رهائی، نامشان
هر طرف سروی به خاک افتاده است
وین طلوع سرخ هر آزاده است
پیشگامان، ارغوانی گشته‌اند
لاله‌رویان، جاودانی گشته‌اند

علی موسوی گرمارودی

چشمان علیست در نگاهش!

مستوره‌ی پاک پرده‌ی شب!
ای پرده‌ی کائنات، زینب!
ای جوهر مردی زنانه
مردی ز تو یافت پشتوانه
ای چادر عفت تو لولاک
از شرم تو شرم را جگر، چاک!
یک دشت شقایق بهشتی
بر سینه ز داغ و درد، کشتی
ای بذر غم و، شکوفه‌ی درد
بر دشت عقیق خون، گل زرد!
افراشته باد قامت غم!
تا قامت زینب‌ست پرچم
از پشت علی، حسین دیگر؟
یا آنکه علیست زیر معجر؟!
چشمان علیست در نگاهش
توفان خداست، ابر آهش
در بیشه‌ی سرخ، غم‌نوردی
سرمشق کمال، شیرمردی
آن لحظه‌ی داغ پر فروزش
آن لحظه‌ی درد و عشق و سوزش
آن لحظه‌ی رفتن برادر
آن دم که طپید عرش اکبر
آن لحظه‌ی واپسین رفتن
در سینه‌ی دشت تفته، خفتن
آن لحظه‌ی دوری و جدائی
آن آن اراده‌ی خدائی
چشمان علی ز پشت معجر
افتاده به دیدگان حیدر!
خورشید ستاده بود بیتاب
و آن دیده‌ی ماه، غرقه‌ی آب
یک بیشه نگاه شیر ماده
افتاده به قامت اراده
این سوی، غم ایستاد والا
آن سوی، شرف بلندبالا

دریای غم ایستاد، بی‌موج
در پیش ستیغ رفعت و اوج
این، دشت شکیب و غمگساری
آن، قله‌ی اوج استواری
این، فاطمه در علی ستاده
وان، حیدر فاطمی نژاده
شمشیر فراق را زمانه
افکند، که بگسلد میانه!
خورشید شد و، شفق بجا ماند
اندوه، سرود هجر برخواند
این ماند، که با غمان بسازد
وان رفت، که نرد عشق بازد

از قامت او دو نیزه کم شد !

ای تشنه‌ی عشق روی دلبند !
برخیز و به عاشقان بپیوند
در جاری مهر، شستشو کن
وانگاه ز خون خود وضو کن
زان پا که درین سفر درآئی
گر دست دهی سبکتر آئی
رو جانب قبله‌ی وفا کن
با دل سفری به کربلا کن
بنگر به نگاه دیده‌ی پاک
خورشید به خون تپیده‌ی خاک
عباس علی، ابوالفضائل
در خانه‌ی عشق کرده منزل
ای سرو بلند باغ ایمان !
وی قمری شاخسار احسان
دستی که ز خویش وا نهادی
جانی که به راه دوست دادی !
آن، شاخ درخت با وفائیست
وین، میوه‌ی باغ کبریائیست
رفتی که به تشنگان دهی آب
خود گشتی از آب عشق، سیراب
آبی ز فرات تا لب آورد
آه از دل آتشین برآورد
آن آب ز کف: غمین فرو ریخت
وآن آب دو دیده با وی آمیخت
برخاست ز بار غم خمیده
جان بر لبش از عطش رسیده
بر اسب نشست و، بود بی تاب
دل در گرو رساندن آب
ناگاه یکی دو روبه خرد
دیدند که شیر آب می برد
آن آتش حق خمید بر آب
وز دغدغه و تلاش، بی تاب
دستان خدا ز تن جدا شد
و آن قامت حیدری دو تا شد

بگرفت به ناگزیر، چون جان
آن مشک ز دوش خود به دندان
و آنگاه به روی مشک، خم شد
وز قامت او دو نیزه کم شد!
جان در بدنش نبود و می تاخت
با زخم هزار نیزه می ساخت
از خون، تن او به گل نشسته
صد خار بر آن ز تیر، بسته
دلشاد، که گر ز دست شد دست
آبیش برای کودکان هست
چون عمر گل، این نشاط، کوتاه
تیر آمد و مشک بردرید، آه!
این لحظه چه گویم او چها کرد
تنها، نگهی به خیمه‌ها کرد!
ای مرگ! کنون مرا به بر گیر
از دست شدم کنون، ز سر گیر
می‌گفت و بر آب و خون، نگاهش
وز سینه‌ی تفته بر لب آهش
خونابه و آب بر می‌آمیخت
وز مشگ و بدن به خاک می ریخت
چون سوی زمین خمید آن ماه
عرش و ملکوت بود همراه
تنها نفتاد بوفضائل
شد کفه‌ی کائنات، مایل
حق، ساقی خویش را فراخواند
بر کام زمانه تشنگی ماند
در حسرت آن کفی که برداشت
از آب و، فرو فکند و، بگذاشت
هر موج به یاد آن کف و چنگ
کوبد سر خویش را به هر سنگ
کف بر لب رود و، در تکاپوست
هر آب رونده در پی اوست
چون مه، شب چارده برآید
دریا به گمان، فراتر آید
ای بحر! بهل خیال باطل
این ماه کجا و بوفضائل؟

گیرم دو سه گام، برتر آئی
کو حد حریم کبریائی؟

حبیب بیگی

داغ، سنگین بود

غروب بود، و افق حرفهای گلگون داشت
ز تیر فاجعه، زینب دلی پر از خون داشت
غروب بود و غریبانه خیمه‌ها می سوخت
کرانه، چشم بدان حزن بیکران می دوخت
نسیم، گیسوی خون را دمی تکان می داد
به این بهانه، گل زخم را نشان می داد
دل شکسته‌ی زینب، شکسته‌تر می گشت
چو چشم طفل به سودای آب، تر می گشت
فتاده بود ز اوج فلک، ستاره‌ی عشق
شکسته بود به یک گوشه، گاهواره‌ی عشق
ستاده اسب و، شکوه سوار را کم داشت
افق به سوگ شقایق لباس ماتم داشت
در آن غروب که ایات عشق شد تفسیر
در آن دیار که رؤیای اشک شد تعبیر:
حماسه بود که از بطن خاک و خون می رست
سرشک بود که زخم ستاره را می شست
به روی دست و سر و پای، باره می راندند
هزار باره به نعش ستاره می راندند
نبود دست، که گیرد ستاره در آغوش
میان تیر، تن پاره پاره در آغوش
نبود دست که بیرون ز زخم آرد تیر
به خیمه آب رساند، اگر گذارد تیر!
سوار آب چو پرواز را تجسم کرد
چه صادقانه بدان زخمها تبسم کرد
ز خون لاله تمام کرانه رنگین بود
خمیده بود افق بسکه داغ، سنگین بود
هزار زخم به عبرت چو چشم، وامانده ست
که عشق، بیسر و دست و کفن رها مانده ست
فراز با همه قامت، فرود آمده بود
قیام، حمد کنان در سجود آمده بود
صدای سوگ ز محمل به آسمان می رفت
درای، مرثیه‌خوان بود و کاروان، می رفت!

حسین صفوی پور (قیصر)

نماز آخر

هلا که از طپش سینه‌ی زمان پیداست
که نبض فاجعه، هنگام ظهر عاشوراست
به دشت کرب و بلا حرف، حرف خنجر بود
تمام دشت پر از لاله های پرپر بود
سوار عشق، تکاور به دشت خون می راند
نماز آخر خود را به پشت زین می خواند
نگاه تا که به گل میخ خیمه‌ها می دوخت
ز تاب درد، گل زخم سینه‌اش می سوخت
درون خیمه حکایت ز سوگواری بود
سرشک دیده سوی گاهواره جاری بود
تب کشنده ز سوز عطش نشان می داد
که داشت تشنه در آن گاهواره، جان می داد
«به گرد چهره‌ی خورشید، هاله‌ی غم بود»
فضال چرخ پر از درد و داغ و ماتم بود
زنان ز خیمه به رفتن شتاب می کردند
از آن سوار تقاضای آب می کردند
زمین نشسته به خون در عزای این منظر
زمان ستاده و این صحنه را تماشاگر
که پای ساقی لب تشنه در رکاب نهاد
روند حادثه را در مسیر آب نهاد
نگاه زینب غمگین به گرد راهش بود
امید، شعله‌ی برقی که در نگاهی بود
کنار علقمه آن گل شکوفه‌ی امید
صدای فاطمه را با دو دیده‌ی تر دید
حضور آب، عطش از درون او سر کرد
نگاه ژرف به دریای سینه گستر کرد
چو پای بر سر دریای بیکرانه گذاشت
هلال خشک لبش داغی عطش برداشت
به آب چون نظر افکند روی اصغر دید
به پیش منظر چشمش جهان سیه گردید
وفای عهد و لب تشنه‌ی علی اصغر
بیاد آمدش آن ماه هاشمی منظر
چکید قطره‌ی اشکش ز چشم او بر آب
که آب در بر آن قطره شد ز خجلت آب

شد از شریعه برون، مشک آب بر دوشش
نوای ضجه‌ی اطفال مانده در گوشش
که راه از همه سو بر جناب او بستند
به تیغ و تیر و سنان و جان او خستند
سوار عشق چو بی دست و سر به خون غلتید
ز هم گسست به یکباره رشته‌ی امید
چو شب به پهنه‌ی آفاق سایه گستر شد
به باغ دیده، گل انتظار پرپر شد
به رهروان که غریبانه راه می جستند
نشان کشته‌ی خود را ز ماه می جستند
ستاره‌ها به سر انگشت اشاره می کردند
نظاره بر بدنی پاره پاره می کردند!
روایت (قیصر) ازین سوگ، وای وای کنیم
ز داغ تشنه لبان گریه، های های کنیم

حسین فرید زاده

دست داد !

چشمه‌ی چشمم دگر خشکیده است
این چه قحطاب‌ست کاندر دیده است؟ !
هر چه این دل ناشکیبی می کند
اشک هم با من غریبی می کند
مویه‌ها ناخن به جانم می کشند
آتش اندر استخوانم می کشند
یک بغل حسرت در آغوش منست
کوله‌بار درد بر دوش منست
حسرت آن جان جان افزاست، این
درد عشق آن خدا سیماست، این
آنکه مهر از چهر او افروخته ست
چهره‌ها از مهر او افروخته ست
در سخاوت، هیچ همتائی نداشت
جز وفاداری، تمنائی نداشت
چون که خالی بود دستش، دست داد
جرعه‌ای بر عاشقان مست داد

عبدالجبار کاکائی

موج نام کیست این؟

باز هم پژواک گام کیست این؟
بر علمها موج نام کیست این؟
عقلها، مست جنون کیستند؟
عشقها گریان خون کیستند؟
بر علمها پاره‌های دل چراست؟
موج نام یا ابافاضل چراست؟
کوچه‌ها از دسته‌ها یکدست شد
باد از بوی علمها مست شد
(اندک اندک بوی مستان می رسند)
(اندک اندک بت‌پرستان می رسند)
کوچه‌ای از سینه هاتان واکنید
(نک بتان با آبدستان می رسند)
دف‌زنان، رقصان و واویلا کنان !
نرم نرمک، بند گیسو وا کنان !
بیخبر از بندها، پیوندها
درو اندازند، گیسوبندها !
بیخبر از عقلهای خانگی
عشق می ورزند با دیوانگی
تکیه در بوی شهادت، بوی خون
موج گیسو، موج رگ، موج جنون !
یک طرف، بوی علمها می وزد
یک طرف، طوفان غمها می وزد
باز هم پژواک گام کیست این؟
بر علمها موج نام کیست این؟

غلامرضا سازگار (میثم)

یا حبیب !

باز سینای دلم را طورهاست
باز در نای وجودم شورهاست
کیست کامشب در تکلم با منست؟
با منست این یار شیرین، یا منست؟
کیست کامشب شور و حالم می دهد؟
وعده‌ی صبح وصالم می دهد
چند کوشی بر مداوا ای طبیب؟
درد من باشد غم روی حبیب
بوده هر شب ورد و ذکرم با حبیب
(یا حبیبی !
یا حبیبی !
یا حبیب !)
سینه‌ام، مشتاق پیکان بلاست
پیر عشق من، حبیب کربلاست
آن جوانمردی که آمد پیر عشق
عاشق، اما عاشق شمشیر عشق
تشنه، اما از همه سیراب‌تر
پیر، اما از همه شاداب تر
آن چنان گردیده محو روی دوست
که ز شوق او نمی گنجد به پوست
ساخته از آتش و خون، ساز و برگ
جنگ را کرده بهانه، بهر مرگ
دست از جان شسته، قید تن زده
دوست گشته، بر صف دشمن زده
پیش تیر و نیزه و شمشیر و سنگ
بر لبش بانگ رجز در حال جنگ:
کای گروه از محبت بی‌نصیب
من حبیبم، من حبیبم، من حبیب
خشم حق گردید ظاهر، بنگرید
جنگ فرزند مظاهر بنگرید
هان مخوانیدم نزار و پیرمرد
شیرمردم، شیرمردم، شیر مرد !
شرط ما در وصف جانان خواستن
بود ز اول، رخ به خون پیراستن

کیست تا در ساغر من خون کند؟
چهره از خون سرم گلگون کند؟
آنکه سوزاند مرا حاصل، کجاست؟
منت قاتل کشم، قاتل کجاست؟
تشنه و مظلوم و تنها و غریب
شد حبیبی، کشته‌ی راه حبیب
تا ابد از خلق و خلاق ودود
بر حسین و بر حبیب او درود !

جلال‌الدین همایی (سنا)

ورق در ورق!

الا ای فروزنده دل آفتاب!
به جسم شهیدان سبکتر بتاب
شهیدان قربان گه راستین
فشانده به حق بر دو کون آستین
جگر گوشگان پیمبر همه
گل باغ زهرای اطهر، همه
جگر گوشه‌های رسول خدا
زده تشنه در موج خون، دست و پا
ز خون شهیدان، زمین سرخ‌پوش
ز آه یتیمان، فلک در خروش
ازین سرزمین تا به روز شمار
نروید، مگر لاله‌ی داغدار
تنوریست از کینه، افروخته
سر و دست پاکان در آن سوخته
برین شعله‌ور آتش خانه سوز
مزن دامن ای مهر گیتی‌فروز!
تو افزون مکن تاب این گرمگاه
به نرمی بیفزا، ز گرمی بکاه!
ز تو رحمت و مهربانی سزاست
ترا مهر خوانند، مهرت کجاست؟!
نبینی تن نوگلان، چاک چاک
برهنه فتاده ست در خون و خاک؟!
دوم مصحف کار فرمای حق
پریشان به هر سو، ورق در ورق!
قلم رفته از خنجر آبدار
چه بر شیرمردان، چه بر شیرخوار!
نداری اگر پاس تیمارشان
مکن گرم، بازار آزارشان!
گزندش مده! زاده‌ی مصطفیست
ستم بر پیمبر، ستم بر خداست
تو روشن‌کن بزم آب و گلی
زدوده روانی و، روشندلی
به خیره سران باز نه خیرگی
نزیبد ز روشندلان، تیرگی

بر افتادگان، سرگرانی مکن
تو روشندلی، تیره‌جانی مکن
تجلی‌گه عاشقان خداست
قدم سست کن، عرصه‌ی کربلاست
سر بی‌تن و جسم بی سر شده
به دریای خون در، شناور شده
ز طوفان این لجه‌ی سهمگین
سبک بگذر ای کشتی آتشین !
نترسی که آه دل دردمند
بسوزد ترا چون بر آتش، سپند؟ !
ز طوفان آه دل سوخته
مشو ایمن ای شمع افروخته !
نماند نشانی ازین دستگاه
نه گردون بماند، نه خورشید و ماه
(سنا) !
زین مصیبت فرو بند لب
برین در نگهدار، شرط ادب

مخبر فرهمند

بزم الست

متاب امشب ای مه ! که این بزمگاه
ندارد دگر احتیاجی به ماه
زهر سوی مهپاره‌ای تابناک
درخشد چو خورشید بر روی خاک
به هر گوشه، شمعی برافروخته
ز هر شعله، پروانه‌ها سوخته
همه جرعه نوشان بزم الست
تهی کرده پیمانه، افتاده مست
به پایان رسانیده پیمان خویش
همه چشم پوشیده از جان خویش
نه تنها ز جان، بلکه از هر چه هست
بجز دوست، یکباره شستند دست
دگر تا جهانست بزمی چنین
نبیند به خود آسمان و زمین
متاب امشب این‌گونه ای نور ماه !
براین جسم مجروح و عریان شاه
فلک ! شمع خود را تو خاموش کن
جهان را در این غم سیه‌پوش کن
بپوشان تو امشب رخ ماه را
مگر ساربان گم کند راه را !
مبادا که از بهر انگشتری
به غمها فزاید غم دیگری !

حسين مسرور

موج خون

نکوتر بتاب امشب ای روی ماه
که روشن کنی روی این بزمگاه
بسا شمع رخشنده‌ی تابناک
ز باد حوادث فرو مرده پاک
حریفان به یکدیگر آمیخته
صراحی شکسته، قدح ریخته
به یک سوی، ساقی برفته ز دست
ز سوی دگر مطرب افتاده مست
بتاب امشب ای مه! که افلاکیان
ببینند جانبازی خاکیان
مگر نوح بیند کزین موج خون
چسان کشتی آورد باید برون؟!
ببیند خلیل خداوندگار
ز قربانی خود شود شرمسار!
کند جامه موسی به تن، چاک چاک
عصا بشکند بر سر آب و خاک
مسیحا ببیند گر این رستخیر
صلیب و سلب را کند ریز ریز
محمد سر از غرفه آرد برون
ببیند جگرگوشه‌اش غرق خون

على معلم

گل کرد خورشید

روزی که در جام شفق، مل کرد خورشید
بر خشک‌چوب نیزه‌ها، گل کرد خورشید
شید و شفق را چون صدف در آب دیدم
خورشید را بر نیزه، گوئی خواب دیدم !
خورشید را بر نیزه، آری این چنینست
خورشید را بر نیزه دیدن سهمگینست
من زخم خوردم، صبر کردم، دیر کردم
من با حسین از کربلا شبگیر کردم
آن روز در جام شفق، مل کرد خورشید
بر خشک‌چوب نیزه‌ها گل کرد خورشید
فریادهای خسته سر بر اوج میزد
وادی به وادی خون پاکان موج میزد
بی درد مردم ما، خدا ! بیدرد مردم
نامرد مردم ما، خدا ! نامرد مردم
از پا حسین افتاد و، ما بر پای بودیم !
زینب اسیری رفت و، ما بر جای بودیم !
از دست ما بر ریگ صحرا نطع کردند
دست علمدار خدا را قطع کردند
نوباوگان مصطفی را سر بریدند !
مرغان بستان خدا را پر بریدند !
در برگ‌ریز باغ زهرا، برگ کردیم !
زنجیر خائیدیم و صبر مرگ کردیم !
چون بیوگان، ننگ سلامت ماند بر ما
تاوان این خون تا قیامت ماند بر ما !
روزی که در جام شفق مل کرد خورشید
بر خشک چوب نیزه‌ها گل کرد خورشید

محمد علی صفیر (صفیر)

کو خداوند حرم؟
از خروش اسب شاهنشاه عشق
زلزله افتاد در خرگاه عشق
بانوان از خیمه بیرون ریختند
در زمان، شور نشور انگیختند
ریختند اختر به روی آفتاب
یا که افشاندند بر گلها، گلاب
دیده‌ها از اشک خونین، پر همه
گنج دامن پبر ز لعل و در، همه
سیل اشک و، تیر آه تیزپر
این گذشت از چرخ و، آن یک از کمر
گلرخان بر برگ گل، شبنم زدند
گرد اسبش حلقه‌ی ماتم زدند
دختران یک سوی و دیگر سو، زنان
بر سرو بر پیکرش، بوسه‌زنان
پیکرش در زیر بوسه گشت گم
پایمال بوسه، از سر تا به دم
دخت حیدر زان میان کردش خطاب
کآسمانا ! گو کجا شد آفتاب؟ !
راست برگو، کو خداوند حرم؟ !
گو کجا شد آن امام محترم؟ !
ماتم شه آتشی افروخته
کز فروغش خرمن مه، سوخته

ابوالحسن ورزی

عمر سرمدی

ای حسین!
ای سرور آزادگان
ای پناه جمله‌ی افتادگان
ای شده سرمشق جانبازان همه
مایه‌ی فخر سرافرازان همه
دل ز جان برداشتن آسان نبود
کس بجز تو مرد این میدان نبود
چو جهان، آشفته از بیداد شد
ناله‌ی آزردگان، فریاد شد
خرمن آزادگی بر باد رفت
مردمان را مردمی از یاد رفت
روزگار حق‌پرستان تیره شد
حق‌کشی بر حق‌پرستی چیره شد
چون به سر شور شهادت داشتی
مرگ را عمر ابد انگاشتی
جنگ تو، پیکار نیکی با بدیست
مرگ در این جنگ، عمر سرمدیست
هر که در این عرصه جانبازی کند
گر ز پا افتد، سرافرازی کند
زنده ماندن گر به شرط بندگیست
مردن آزادمردان، زندگیست
بردگی را، نیستی از هست تست
پرچم آزادگی در دست تست
گرچه در ظاهر شکستت داده‌اند
جام پیروزی به دستت داده‌اند
گر جهان چندی به کام ظالمست
کفر، محکومست و ایمان، حاکمست
پیش چشمت، پاره‌های جان تو
جان فدا کردند با فرمان تو
اشتیاق مرگ چون بیشی گرفت
هر یکی بر دیگری پیشی گرفت
تا بنوشد زودتر این نوش را
می‌گشود از بهر مرگ آغوش را
دیدی از بس یکه تازی می کنند

گوئیا با مرگ، بازی می کنند
چون حیات جاودان می خواستند
مرگ خونین را به جان می خواستند
گرچه بیمی در تو از ماتم نبود
مرگ فرزند و برادر، کم نبود
چون به قدرت خم نمی شد پشت تو
لاجرم کوبنده تر شد مشت تو
عشق تو، یک عشق پنهانی نبود
جز درخشان مهر یزدانی نبود
خویشتن را شعله‌آسا سوختی
تا چراغ عشق را افروختی
تا دلی در ماتم تو سوخته ست
این چراغ ایزدی، افروخته ست

حسین اسرافیلی

سردار خیمه‌ها

اگر چه ماه بنی هاشمم همه خوانند
غلام اکبرم، این را قبیله می دانند
اگر امیر سپاهم، ترا غلامم من
مطیع امرم و، شیدای آن امامم من
اجازه خواهم، ازین کفر تا سر اندازم
میان معرکه، تکبیر حیدر اندازم
رکاب باره به پیکار این خطر بندم
دوباره تیغ، چنان شیوه‌ی پدر، بندم
اگر چه لایق جانبازی رکاب، نیم
به جلوه‌گاه تو، همدوش آفتاب نیم
پدر به گاه سفر، صحبت تمامت کرد
ترا سپرد و، مرا کمترین غلامت کرد
سفارش پدرست این، نه جای چون و چراست
خیام، تشنه و سردار خیمه‌ها، تنهاست
رسیده وقت بلی، فرصت سرافرازیست
وصیت پدرم، منتهای جانبازیست
مخواه تشنه درین بحر موج‌دار، مرا
چو ماهی از دل این آبها، کنار مرا
کشیده‌ام به خطر، شوق ماجرای شما
دوانده عشق، مرا تشنه پا به پای شما
تو نوح مذهبی، ای کشتی نجات!
امام! بمان تو، تا که بماند شرافت اسلام

جليل واقع طلب

یک نم غیرت!

داغ بارانست اینجا، باغ نیست!
هیچ کس در فصل ما، بی داغ نیست
ریگها از مخمل خون، سرخپوش
سینه سرخان، بال بالان در خروش
یک نفر خورشید ما را سر برید
تشنه‌لب، خون خدا را سر برید
کاش دریا از غمت گر می گرفت
ابر، یک نم غیرت از حر می گرفت
کاش اقیانوسها خون می شدند
آبها، همچون تو گلگون می شدند
کاش باران یک نیستان ناله بود
تعزیت‌پرداز زخم لاله بود
آفتاب ای کاش در خون می طپید
از نگاه سبز گل خون می چکید
کاش ذهن آب، آتش می گرفت
برکه‌ی مهتاب، آتش می گرفت
ما هنوز آشفته‌ی زخم توایم
خشم در خون خفته‌ی زخم توایم
شعله در شعله، تب و تابیم ما
سوختن در سوختن آبیم ما
بیرقت بر دوش زخم لاله‌هاست
زخم تو آغوش زخم لاله‌هاست
آتشست آن زخم بر پیشانیت
رشک آبست آن همه عطشانیت
باز هم، از سینه‌ها خون می چکد
از دل آئینه‌ها خون می چکد

قصیده ها

محمد علی ریاضی یزیدی

روح بزرگ

سلام ایزد منان، سلام جبرائیل
سلام شاه شهیدان به مسلم بن عقیل
به آن نیابت عظمای سیدالشهدا
به آن جلال خدائی، به آن جمال جمیل
شهید عشق که سر در منای دوست نهاد
به پیش پای خلیل خدا چو اسماعیل
بر آستان درش آفتاب، سایه‌نشین
به بام بقعه‌ی او ماه آسمان، قندیل
زهی مقام که فرش حریم حرمت او
شکنج طره حورست و بال میکائیل
سلام بر تو! که دارد زیارت حرمت
ثواب گفتن تسبیح و خواندن تهلیل
هوای گلشن مهرت، نسیم پاک بهشت
شرار آتش قهرت، حجاره‌ی سجیل
تو بر حقی و مرام تو حق، امام تو حق
به آیه [1] آیه‌ی قرآن و مصحف و انجیل
ببین دنائت دنیا، که از تو بیعت خواست
کسی که پیش جلال تو بنده‌ایست ذلیل!
محیط کوفه، ترا کوچکست و روح، بزرگ
از آن به بام شدی کشته ای سلیل خلیل!
فراز بام، سلام امام دادی و، داد
میان لجه‌ای از خون جواب، شاه قتیل
به پای دوست فکندی سر از بلندی بام
که نقد جان بر جانان بود متاع قلیل
شروع kû□q خونین، کربلا ز تو شد
به نطق زینب کبری به شام، شد تکمیل

محمد موحدیان (امید)

پیمان عشق

مسلم، طلایه‌دار قیام محرمم
نایب مناب سبط رسول مکرمم
تنها سفیر رهبر آزادگان، حسین
بنیانگذار نهضت سرخ محرمم
در کاروان کرب و بلا، اولین شهید
از دوده‌ی رسول گرانقدر خاتمم
رفتم به کوفه از پی پی‌ریزی قیام
آنجا که خاست شور محرم ز مقدمم
در جای جای کوفه به جا مانده جاودان
داغ هزار خاطره از شرح ماتمم
با آن همه حمایت و اکرام، ای دریغ
یک تن نبود تا به حقیقت خورد غمم!
چندین هزار کوفی پیمان شکن، شکست
پیمان و، هیچ‌کس نشد از صدق، همدمم
غمها همه به یک طرف، اما غم حسین
بود آن زمان سرآمد غمهای عالمم
داغ و فراق و غربت خویشم زیاد رفت
تا سوی کوفه آمدنش شد مسلمم
افسوس! بهر بردن پیغام سوی او
یک تن نماند معتمد و یار و محرمم
جان باختم به راه وی و، دارم افتخار
اول شهید خون خدا، فخر آدمم
در جنگ خصم و یاری رهبر، (امید) گفت:
دارد خدا به قدرت خود سخت محکمم

محمود شاهرخی (جذبه)

دیباچه‌ی نیکویی

ای روی دل افرزوت، آئینه‌ی زیبایی
وی عشق جهان سوزت، سرمایه‌ی شیدایی
رخسار بدیع تو، دیباچه‌ی نیکویی
اخلاق شریف تو، مجموعه‌ی زیبایی
دام دل مشتاقان، زلفت به دلاویزی
سرو چمن گیتی، قدت به دلارایی
گر سرو ترا گویم، زین گفته خجل گردم
کی سرو کسی دیده ست با اینهمه رعنایی؟ !
گر ماه ترا خوانم، از عجز فرو مانم
زیرا که ندارد ماه، این جلوه و رخشایی
ای مهر سپهر حسن، ای ماه بنی هاشم !
کی ماه کند هرگز با روی تو همتایی؟
در سوگ تو می گریم، وز درد تو می نالم
داغ تو، بدل دارم چون لاله‌ی صحرایی
در عقل نمی گنجد این نکته که در عالم
لب تشنه کسی ماند با منصب سقایی !
در وهم نمی آید کز بهر خدا، مردی
از خصم نجوید کین در عین توانایی !
تا گشت جدا دستت، در راه رضای دوست
چون دست خدائی یافت والایی و بالایی
شد چشم فلک خیره، شد عقل ملک حیران
تا در تو پدید آمد، آن صبر و شکیبایی !
بیرون شدی از دریا، با کام و دهان خشک
آتش به دل دریاست از آن دل دریایی
تا گشت دو تا از درد، آن قامت دلجویت
نام تو علم گردید، در عالم یکتایی
در پیش امام خود، بودی چو کمین بنده
با حشمت سلطانی، با شوکت مولایی !
از حسرت داغ تو، در دامن خود هر شب
ریزد چو سرشک، انجم این گنبد مینایی
گر (جذبه‌ی) مسکین را، در حشر نگیری دست
سر بر نکند آنجا، از غایت رسوایی

سروش اصفهانی

زینب گرفت دست دو فرزند نازنین
می‌سود روی خویش به پای امام دین
گفت: ای فدای اکبر تو، جان صد چو آن
گفت: ای نثار اصغر تو، جان صد چو این
عون و محمد آمده از بهر عون تو
فرمای تا روند به میدان اهل کین
فرمود: کودکند و ندارند حرب را
طاقت، علی الخصوص که با لشکری چنین!
طفلان ز بیم جان نسپردن براه شاه
گه سر بر آسمان و، گهی چشم بر زمین!
گشت التماس مادرشان عاقبت قبول
پوشیدشان سلاح و نشانیدشان به زین
این یک، پی قتال دوانید از یسار
و آن یک، پی جدال برانگیخت از یمین
بر این یکی، ز حیدر کرار، مرحبا!
بر آن دگر ز جعفر طیار، آفرین!
گشتند کشته هر دو برادر به زیر تیغ
شه را نماند جز علی‌اکبر، کسی معین

حسین ثابت محمودی (سهیل)

آفرین باد !

آفرین بر چشم !
با صدف تا بود برابر، چشم
ریزد از ماتم تو، گوهر چشم
کور باد ز چشم زخم زمان
گر نگرید به سوگ تو، هر چشم
در رثای تو گرددم خون، دل
در عزای تو گرددم تر، چشم
هر دمم از غمت مکدر، روی
هر دمم از غم تو احمر، چشم
خون بگرید به سوگ تو خورشید
تا گشاید ز بام خاور، چشم
گشت خورشید عشق همچو هلال
تا که مه بست از جهان بر، چشم
با تو گفتا امام: تا از رزم
که بپوش اینک ای دلاور ! چشم
ادبت را فلک سراپا گوش
شد، چو گفتی تو با برادر: چشم !
تا خرامان شدی به سوی فرات
نخلها ساختند از سر، چشم
عرش تیغت آن چنان بر گوش
جا گرفت و فروغ آن بر چشم:
کز خجالت شدند هر دو خموش
تا گشودند برق و تندر، چشم
گفتی: ار دست نیست در دستم
هست ما را به چشم، اندر چشم
آب را بر دهان گرفتی و بود
آتش اشتیاقت اندر چشم
تا که بر مشک، ناجوانمردی
دوخت آندم ز خیل لشکر، چشم
آب تا ریخت، گفتی: آبرویم
ریخت، یا رب مدار دیگر چشم:
که: گشاید ز شرم بر طفلان
دیگر این ناامید مضطر چشم
تیر دیگر گذاشت اندر زه

دوخت بر چشم خصم کافر، چشم
ناگه آغوش خویش را وا کرد
تیر را برگرفت در بر، چشم!
خون به رویت روانه شد، چون کرد
چشمه‌ی خون خویش، بستر چشم
چشم نگذاشت شرمگین باشی
آفرین باد! آفرین بر چشم!

جواد جهان آرائی (جهان آرا)

برادر، آب !

آنکه را بود مهر مادر، آب
دیده می دوخت تشنه‌لب، بر آب
کربلا بود و جنگ و هرم عطش
داشت آنجا بهای گوهر، آب !
چنگ می زد رباب بر دل ریش:
که خدا ! کی رسد به اصغر، آب؟ !
مانده حیران در ین میان چکند؟
از کجا می شود میسر، آب؟ !
برد او را پدر به عرصه‌ی رزم
تا دهد جای شیر مادر، آب
وه ! که سیراب شد ز جرعه‌ی تیر
نرسید آه ! بر لبش گر آب !
دید تا کودکان تشنه، حسین
گفت از سوز جان: برادر ! آب
ای بهین آبیار گلشن عشق !
بهر این غنچه‌ها بیاور آب
رفت آن میر عشق سوی فرات
تا که بنهاد پای جان، بر آب
کفی از آب برگرفت و، شگفت
دید تصویر کودکان در آب !
تشنه لب بود و، لب بر آب نزد
تا بنوشد ز حوض کوثر، آب
خواست تا نوشد از فرات، اما
بر دلش زد شرر چو آذر، آب !
مشک را پر ز آب کرد و شتافت
تا دهد باغ را سراسر، آب
تیرها سوی او روانه شدند
گاه در چشم رفت و گه، در آب !
تا تهی مشک شد از آب، افسوس
گشت از شرم پور حیدر، آب !

محمد جواد غفور زاده (شفق)

عطر عترت

سحر چون پیک غم از در درآید
شرار از سینه، آه از دل برآید
مرا از دیدگان یک کاروان اشک
به شوق پای بوس رهبر آید
جدا زین کاروان اشک و حسرت
درای کاروانی دیگر آید
گمانم کاروان اهل بیت است
که سوی کعبه‌ی دل با سر آید
گلاب از دیده افشان همچو جابر
که عطر عترت پیغمبر آید
به رسم دیده بوسی با عزیزان
به حسرت از مدینه مادر آید
پس از یک اربعین هجران و دوری
به دیدار برادر، خواهر آید
همان خواهر، که کس نشناسد او را
به باغ لاله‌های پرپر آید
همان خواهر، که با سحر بیانش
به هر جا آفریده محشر، آید
همان خواهر، که غوغا کرده در شام
همان آئینه‌ی پیغمبر آید
همان ویرانگر بنیان تزویر
همان رسواگر زور وزر آید
همان خواهر، ولی گیسو پریشان
سیه جامه، بنفشه پیکر آید
نوای وای وای از قلب زهرا
صدای های‌های حیدر آید
ازین دیدار طاقتسوز، ما را
همه خون دل از چشم تر آید
میان جبهه با یاد شهیدان
نوائی خوش ز یک همسنگر آید
سرودش، حسب حال آن کبوتر
که خونین بال و بشکسته پر آید
سرودش را بیا با هم بخوانیم
به امیدی که شام غم سرآید:

(شمیم جانفزای کوی بابم)
(مرا اندر مشام جان برآید)[1].
(گمانم کربلا شد عمه! نزدیک)
(که بوی مشک ناب و عنبر آید)
(به گوشم عمه! از گهواره‌ی گور)
(درین صحرا، صدای اصغر آید)
(مهار ناقه را یک دم نگه‌دار!)
(به استقبال لیلا، اکبر آید!)

افتخار آفریده، آمده‌ام

از سفر، داغدیده آمده‌ام
دل ز هستی بریده، آمده‌ام
زینبم من، که از دیار عراق
رنج و حسرت کشیده، آمده‌ام
اینک از شام با لباس سیاه
چون شب بی‌سپیده آمده‌ام
شادی دهر را ز کف داده
غم عالم خریده، آمده‌ام
گر چه با قامتی رسا، رفتم
نک به قدی خمیده آمده‌ام
پیکر پاک سروقدان را
به روی خاک دیده آمده‌ام
دسته گلهای نازنینم را
دست بیداد چیده، آمده‌ام
دیده‌ام یک چمن گل پرپر
خار در دل خلیده، آمده‌ام
پای هر گل، گلاب دیده‌ی من
با تأثر چکیده، آمده‌ام
سر بلندم که با اسارت خویش
افتخار آفریده، آمده‌ام
تار و پود ستم به تیغ سخن
با شهامت دریده آمده‌ام
پی محو ستم، اگر رفتم
با همان عزم و ایده آمده‌ام
از کنار مجاهدان شهید
وز جهاد عقیده آمده‌ام
بارها از سر حسین عزیز
صوت قرآن شنیده، آمده‌ام
گر رود خون ز دیده‌ام، نه عجب
من که بی‌نور دیده آمده‌ام
هدفم اعتلای قرآن بود
به مرادم رسیده، آمده‌ام
شاهد صبح و شام من (شفق)ست
کز سفر، داغدیده آمده‌ام

قاسم رسا (رسا)

کودکی شوریده حالم

من، رقیه دختر ناکام شاه کربلایم
بلبل شیرین زبان گلشن آل عبایم
میوه‌ی باغ رسولم، پاره‌ی قلب بتولم
دست پرورد حسینم، نور چشم مصطفایم
کعبه‌ی صاحبدلانم، قبله‌ی اهل نیازم
مستمندان را پناهم، دردمندان را دوایم
من یتیمم، من اسیرم، کودکی شوریده حالم
طایری بشکسته بالم، رهروی آزرده پایم
زهره‌ی ایوان عصمت، میوه‌ی بستان رحمت
منبع فیض و عنایت، مطلع نور خدایم
گلبنی از شاخسار قدس و تقوی و فضیلت
کوکبی از آسمان عفت و شرم و حیایم
شعله بر دامان خاک افکنده، آه آتشینم
لرزه بر ارکان عرش افتاده از شور و نوایم
گرچه در این شام ویران گشته‌ام چون گنج، پنهان
دستگیر مردم افتاده‌پا و بینوایم
من گلابم، بوی گل جوئید از من، زانکه آید
بوی دلجوی حسین از خاک پاک با صفایم
ای (رسا) ! از آستانش هر چه خواهی آرزو کن
عاجز از اوصاف این گل، مانده طبع نارسایم

ناصر فيض

زیارت

دلم آکنده از محبت تست
هر چه دارم ز یمن دولت تست
کینه در سینه‌ام نمی گنجد
دلم آکنده از محبت تست
ای حسین !
ای هماره شاهد عشق !
عشق، پاینده از شهادت تست
لوح آئین سرخ تست، فلق
شفق، آئینه‌ی جراحت تست
موی صبح از غم تو گشته سپید
شب، سیه پوش از مصیبت تست
لاله، دلخون ولی به سوز و گداز
نوحه‌پرداز داغ غربت تست
ای ابرمرد ! دست ابر کریم
برگی از دفتر سخاوت تست
دل اهل یقین به سایه‌ی عشق
روشن از پرتو هدایت تست
هر سحرگه که میدمد خورشید
همه در سایه‌ی عنایت تست
از تو سبزست نخل غیرت و عشق
کربلا، شعر سرخ همت تست
گرچه در چرخ چارمست مسیح
یکی از خادمان حضرت تست
کربلا، این قیامت خونین
واژه‌ای از حدیث قامت تست
قامتی در منای خون بستی
که قیامت از آن قیامت تست
نای قرآن کجا شود خاموش؟
اوج نی، منبر تلاوت تست
بیتو، هستی گل خزان زده است
که بهار از تو و طراوت تست
اینکه از دوزخم امان دارد
دیدن روی رشگ جنت تست
چه کنم؟ راه کربلا بسته ست

آرزوی دلم زیارت تست
مهر پاکت چه کرده با دل خلق؟!
هر کجا می رویم صحبت تست
شعرم، آهنگ نینوا دارد
گرچه این روزها، ولادت تست
روز عیدست و روز شادی و شور
شعر من در غم شهادت تست
روز محشر به (فیض) عشق، حسین!
چشم من بر تو و شفاعت تست

قطعه ها

ناصر فیض محمد علی مجاهدی (پروانه)

زبان علی!

زینب!
ای خطبه‌ی حماسی عشق
ای به کام علی، زبان علی!
باش کز خطبه‌ات زبانه کشد
آتش خفته در بیان علی

رحمت عام

نامی که در شمار شهیدان کربلا
بعد از حسین آمده، نام رقیه است
بعد از قیام سرخ حسینی به کربلا
برحق‌ترین قیام، قیام رقیه است
جانسوز و، کفرسوز و، روانسوز و، ظلم‌سوز
در گوشه‌ی خرابه، کلام رقیه است
چو او کسی به عهد محبت وفا نکرد
این سکه تا به محشر به نام رقیه است
با دستهای کوچک خود، بیخ ظلم کند
عالی‌ترین مرام، مرام رقیه است
یک جمله گفت و، کاخ ستم را به باد داد
خونین‌ترین پیام، پیام رقیه است
آن قصه‌ای که خاطره‌انگیز کربلاست
افسانه‌ی خرابه‌ی شام رقیه است
(هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق) [1].
عشق حسین، رمز دوام رقیه است
فیضش رسد به خلق خداوند، بیدریغ
عالم، رهین رحمت عام رقیه است
*****
[1] از لسان الغیب حافظ شیرازی است.

احمد مشجری کاشانی (محبوب)

غربت !

در غم لاله‌های پرپر عشق
قلم، اشک الم به دفتر ریخت
از سموم خزان به گلشن دین
بلبل افغان کشید و، گل پر ریخت
اشک ماتم، ز دیده‌ی خونبار
زینب از داغ شش برادر ریخت
خون پاک حسین و یارانش
از دم تیر و تیغ و خنجر ریخت
اصغرش همچو غنچه، پرپر شد
اشک حسرت ز چشم، مادر ریخت
شاه دین، سوی آسمان پاشید
آنچه خون از گلوی اصغر ریخت
از غم نوجوان خود، لیلا
گشت نالان و خاک بر سر ریخت
دید منشق چو فرق اکبر را
مهر بر روی ماه، اختر ریخت !
مشک چون دید غربت عباس
اشک از بهر آن دلاور ریخت !

م- آزرم مشهدی

سراپرده‌ی عباس

تا ابد برخی آن تشنه شهیدم که فرات
شاهد همت سیراب و لب تشنه‌ی اوست
آن جوانمرد که لب تشنه ز دریا بگذشت
زانکه دریا به بر همت او کم از جوست
غرق آتش که مگر آب رساند به حرم
خونفشان از سر و از بازوی آویزه به پوست
دل دشمن، شده از این رجز او در بیم
گوش طفلان خرسند از بانگ عموست
به خدا، دست ز دامان امامم نکشم
گرچه‌ام دست بِبُرّند و برآرندم پوست
به مثل، دوست بود به ز برادر، اما
جان به قربان برادر که چنین باشد دوست
هر خروشی که به گوش آید از امواج فرات
عقده‌ی ماتم عباسش گوئی به گلوست
ای صبا! هر سحر از جانب من بوسه بزن
بر زمینی که ز خون شهدا غالیه‌بوست
هر کجا پرچم افراشته‌ای دیدی سرخ
به یقین دان که سراپرده‌ی عباس، هموست

ایرج میرزا

در سوگ حضرت علی اکبر

رسم است هر که داغ جوان دید، دوستان
رأفت برند حالت آن داغدیده را
یک دوست، زیر بازوی او گیرد از وفا
و آن یک، ز چهره پاک کند اشک دیده را
القصه هر کسی به طریقی ز روی مهر
تسکین دهد مصیبت بر وی رسیده را
آیا که داد تسلیت خاطر حسین؟
چون دید نعش اکبر در خون طپیده را
آیا که غمگساری و انده بری نمود
لیلای داغدیده و محنت کشیده را؟
بعد پسر، دل پدر آماج تیر شد
آتش زدند لانه‌ی مرغ پریده را

آتش خیام

سرگشته بانوان وسط آتش خیام
چون در میان آب، نقوش ستاره‌ها
اطفال خردسال، ز اطراف خیمه‌ها
هر سو دوان چو از دل آتش، شراره‌ها
غیر از جگر که دسترس اشقیا بود
چیزی نماند در بر ایشان ز پاره‌ها!
انگشت رفت در سر انگشتری به باد
شد گوشها دریده پی گوشواره‌ها!
سبط شهی که نام همایون او برند
هر صبح و ظهر و شام، فراز مناره‌ها:
در خاک و خون فتاده و، تازند بر تنش
با نعلها، که ناله برآرد ز خاره‌ها!

عبدالعلی نگارنده (نگارنده)

سر آورده‌ای؟ !

به خولی بگفت آن زن پارسا
کرا باز از پا در آورده‌ای؟ !
که: در این دل شب چو غارتگران
برایم زر و زیور آورده‌ای؟ !
به همراهت امشب چه بوی خوشیست !
مگر بار مشک تر آورده‌ای؟ !
چنان کوفتی در، که پنداشتم
ز میدان جنگی، سر آورده‌ای !!
چو دانست آورده سر، گفت:
آه ! که مهمان بی‌پیکر آورده‌ای
چو بشناخت سر را بگفت ای عجب
سری باشکوه و فر آورده‌ای
بمیرم ! درین نیمه شب از کجا
سر سبط پیغمبر آورده‌ای؟ !
چه حقی شده در میان پایمال
که تو رفته‌ای داور آورده‌ای؟ !
گل آتشست این، که از کوه طور
تو با خاک و خاکستر آورده‌ای
(نگارنده) ! با گفتن این رثا
خروش از ملایک برآورده‌ای

رضا ثقفی

گوییا سر می برد !

تک سواری در بیابانی مخوف
اسب را چون باد صرصر می برد
گشته صحرا غرق بوی خوش، مگر
بار عود و مشک و عنبر می برد؟
نوری از خورجین اسبش می دمد
گوئیا خورشید انور، می برد !
می‌زند مهمیز بر پهلوی اسب
می‌شتابد، گوئیا سر می برد !
آری، او خولیست، بر مهمانیش
رأس آواره ز پیکر می برد !
همچو نمرودی، که ابراهیم را
تا بسوزاند در آذر، می برد !
صد ره از نمرود هم بدتر، بلی
چون ز ابراهیم بهتر، می برد !
ناله‌ی آید به گوش جان، مگر
همره فرزند، مادر می برد؟ !

علی اکبر خوشدل تهرانی (خوشدل)

سر شهادت

دلهای همه خداپرستان
کانون محبت حسینست
شد کشته، که عدل و دین نمیرد
این سر شهادت حسینست
بوسید غلام را چو فرزند
این حد مروت حسینست

محمد علی گویا

یک مرد مانده بود

می‌سوخت در لهیب تبی آتشین، زمین
می‌ساخت پایه‌های غروری نوین، زمان
خورشید همچو کشتی آتش گرفته‌ای
آواره بود در دل دریای آسمان
می‌ساخت خون و تیغ و شهامت، حماسه‌ای
با عشق و با حقیقت و ایثار، توامان
مردی بپای خاست، که افتد ز پا ستم
جانی ز دست رفت، که ماند بجا جهان
در عرصه‌ی نبرد، تنی چند جان به کف
چون کوه، در برابر دریای بیکران
یک سوی، اوج رایت و ایمان و افتخار
یک سوی، موج لشکر خونخوار و جان ستان
در نیمروز گرم، که هر لحظه می گداخت
در زیر آفتاب گدازنده، جسم و جان
یک مرد مانده بود و، کران تا کران عدو!
یک تیر مانده بود و، جهان تا جهان نشان!
از دست داده یار و برادر، پسر، سپاه
از پا فتاده، پیر و جوان، خرد با کلان
در این چنین دمی، به سوی خیمه‌های او
آنجا که داده بود به نوباوگان، امان:
دشمن به پیش تاخت که یابد غنیمتی!
جز این نبود مقصد آن لشکر گران
بر پای خاست، از دل دریای پر ز خون
افراشت قامتی که قیامت شدی عیان
فریاد زد: بهوش! اگر نیست دین ترا
آزاده باش و توسن آزادگی بران!
این آخرین پیام خداوند عشق بود
آن دم که می گذشت ازین تیره خاکدان

اشعار متفرقه

عباس شب خیز

هر پنج !

هر چند زده آه درون خیمه به گردون
وز سوز عطش جام دلت گشته پر از خون
لیک آب همه عالم امکان به تو مرهون
جیحون و فرات و ارس و دجله و کارون
هستند عطشناک لب جوی تو هر پنج !
ای کون و مکان بر کرم و لطف تو محتاج
آن را که نهاده به سر از مکرمتت، تاج
از جور عدو گشت به تیر ستم، آماج
مشک و علم و جان و دل و دیده، به تاراج
رفت از سر شوق رخ نیکوی تو، هر پنج !

مهدی احمدی

نذر کربلا !

دل شکسته‌ام کجاست، نذر کربلا کنم
واین گلوی تشنه را، اسیر نیزه‌ها کنم؟
بر آن شدم که بغض سرد این گلوی خسته را
شبی دوباره وقف آن صدای آشنا کنم

نعمت آزرم

صحنه‌ی شگفت !

خورشید رفته است ولی ساحل افق
می‌سوزد از شراره‌ی تاریخیش هنوز
وز شعله‌های سرخ شفق، نقش یک نبرد
تابیده روی آینه‌ی آسمان هنوز
گرد غروب ریخته در پهندشت رزم
پایان گرفته جنبش کارزار
آنجا که برق نیزه و، فریاد حمله بود
پیچیده بانگ شیهه‌ی اسبان بی‌سوار
پایان گرفته رزم و به هر گوشه و کنار
غلتید روی بستر خون، پیکر شهید
خاموش مانده صحنه و، گوئی ز کشتگان
خیزد هنوز نغمه‌ی پیروزی و امید
این دشت غم‌گرفته که بنشسته سوگوار
امروز بوده پهنه‌ی آن جاودانه رزم
اینک دو سوی صحنه، دو هنگامه، دیدنیست
یک سو لهیب آتش و، یک سو غریو بزم !
این دشت خون گرفته که آرام خفته است
امروز بوده شاهد رزم دلاوران
این دشت، دیده است یکی صحنه‌ی شگفت
این دشت، دیده است یکی رزم بی‌امان
این دشت، دیده است که مردان راه حق
چون کوه، در برابر دشمن ستاده‌اند
این دشت، دیده است که پروردگان دین
جان بر سر شرافت و مردی نهاده‌اند
این دشت، دیده است که هفتاد تن غیور
بگذشته‌اند از سر و سامان زندگی
بگذشته‌اند از سر و سامان، که بگسلند
از پای خلق، رشته‌ی زنجیر بندگی
امروز، زیر شعله‌ی خورشید نیمروز
برپا شده ست رایت بشکوه انقلاب
بالیده است قامت آزادگی و عشق
تا بر فراز معبد زرین آفتاب
از پرتو جهنده‌ی شمشیرهای تیز
خورشیدها دمیابه هنگام کارزار

بانگ حماسه‌های دلیران راه حق
رفته ست تا کرانه‌ی آفاق روزگار
خورشید رفته است و به پایان رسیده، رزم
اما نبرد باطل و حق مانده ناتمام
وین صحنه‌ی شگفت به گوش جهانیان
تا روز رستخیر، صلا می دهد: قیام!

نصرالله مردانی

علمدار

آنچه در سوگ تو ای پاکتر از پاک گذشت
نتوان گفت که هر لحظه چه غمناک، گذشت
سر خورشید بر آن نیزه‌ی خونین می گفت
که چها بر سر آن پیکر صد چاک، گذشت
آب، شرمنده‌ی ایثار علمدار تو شد
که چرا تشنه ازو این همه بی باک، گذشت؟!

هفتاد و دو آذرخش

هفتاد و دو کوکب فروزان
تابنده در آسمان اسلام
رفتند زلال عشق نوشند
از چشمه‌ی تابناک الهام
هفتاد و دو آذرخش سوزان
از دامن ابر خاک رستند
رفتند به سوی چشمه‌ی نور
تا دور زمانه هست، هستند
هفتاد و دو آفتاب تابان
بر بام سپیده سر کشیدند
ققنوس صفت میان آتش
در گلشن شعله پر کشیدند
در سوگ حسینیان عاشق
گل خیمه به وادی عدم زد
بر طارم بیکران هستی
منظومه‌ی ما درفش غم زد
بر بام بلند روشنائی
خورشید، برهنه سر برآمد
بر لشکریان شب خروشید
خون از نفس سحر برآمد
رفتند و به دشت تیره‌ی شب
تخم گل آفتاب کشتند
معنای چگونه زیستن را
با سرخی خون خود نوشتند

نیر تبریزی

ز جای خیز!

زینب چو دید پیکر آن شه بروی خاک
از دل کشید ناله به صد آه سوزناک
کای خفته خوش به بستر خون!
دیده باز کن
احوال ما ببین و سپس خواب ناز کن
از وارث سریر امامت!
ز جای خیز
بر کشتگان بی‌کفن خود نماز کن
طفلان خود به ورطه‌ی بحر بلا نگر
دستی به دستگیری ایشان، دراز کن
سیرم ز زندگانی دنیا، یکی مرا
لب بر گلو رسان و ز جان بی‌نیاز کن
برخیز! صبح، شام شد ای میر کاروان
ما را سوار بر شتر بی جهاز کن
یا دست ما بگیر و ازین دشت پر هراس
بار دگر روانه به سوی حجاز کن

راهی

قبله‌ی قبیله

بیا به خلوت عشاق در قبیله‌ی اشک
مگر وصال میسر کنی، به حیله‌ی اشک!
به اقتدای ارادت، ببند قامت عشق
به سوی کرب و بلا، قبله‌ی قبیله‌ی اشک

فریده برازجانی

از کعبه تا کربلا !

ببین از کجا تا کجا می گریزم
من از کعبه تا کربلا، می گریزم !
به پای تو ای اسوه‌ی عشق، زینب !
بلی گفته‌ام، تا بلا می گریزم
ز عمق شقاوت، به سوی حقیقت
چو حر- مرد از خود رها- می گریزم

هادی سعیدی کیاسری

کو ادا فهمی؟

ای شبستانهای حیرت آستان کربلا!
کو ادا فهمی که می داند زبان کربلا؟!
کهکشان در کهکشان چشم تماشا، چشم ما
چون زمین گسترده زیر آسمان کربلا
کیست این ذات مشعشع؟
چیست این شرح شگفت
چلچراغ مصطفی بر خیزران کربلا!

حسین اسرافیلی

ای آب!

ای تیر!
سوی مشگ من، اینسان بلا مریز
بر من ببار، بهر خدا آب را مریز!
هر چند مشک و دلم را دریده است
ای آب! همتی کن و، تا خیمه‌ها، مریز!

ای مشک!

ای اشک!عقده‌های مرا در گیو مریز
ای تیر! آب چشم منست این، فرو مریز
در خیمه، کودکان به عذابند از عطش
ای مشک زخمدار! مرا آبرو مریز!

جعفر رسول زاده (آشفته)

مهمان تنور

وقتی دلم در پیچ و تاب خسته حالیست
اندیشه‌هایم همدم نازک خیالیست
دریای چشمم، بستر اشک زلالیست
قد بلند آرزوهایم، هلالیست
آئینه‌ام، دلداده‌ی خورشید پاکم
محو جمال آفتابم من که خاکم !
آن شب که با سر آمدی در خانه‌ی من
پر شد ز صهبای غمت پیمانه‌ی من
جانم اسیرت بود ای جانانه‌ی من
انگار گل می ریخت در گلخانه‌ی من
برخود نمی بردم گمان در زندگانی
ناخوانده آئی در سرایم میهمانی
آن شب سرای من، صفای دیگری داشت
مرغ دلم حال و هوای دیگری داشت
آئینه‌ی اشکم جلای دیگری داشت
نای تمنایم، نوای دیگری داشت
کنج تنور خانه‌ام باغ خدا بود
در سینه، دل هم ناله با شور و نوا بود
دیدم سری کس در جهان چون او ندیده
چون ماه از مهتاب، خاکستر دمیده
دست ستم سرو چمن سر بریده
آن پیکر چون گل به خاک و خون کشیده
پیشانیت مهر نشان سنگ دیدم
جان جهان را از غمت دلتنگ دیدم
تو بودی و غم بود و زهرا بود آن شب
در گریه، ذکر وا حسینا داشت بر لب
گه با سر خونین تو می گفت مطلب
که در دلش یاد اسیران بود و زینب
آشفته دیدم عالمی را از غم تو
انگار هستی مویه زد در ماتم تو

خلیل شفیعی

آنچه خدا گفته بود، شد!

خون می چکید داغ، ز بالای آفتاب
آئینه، مات گرم تماشای آفتاب
بشنو حدیث سرخ شکفتن به فصل تیغ
تفسیر سبز عشق، تمنای آفتاب
اینجا سخن ز خون مسیح و صلیب نیست
بر نیزه خواند سوره‌ی خون، نای آفتاب
از کوهسار عشق برون آمد و شکفت
هفتاد و یک ستاره به شولای آفتاب
با کوله‌بار شوق، سفر کرد تا هنوز!
در کهکشان زخم، بلندای آفتاب
سیراب از سراب، به پابوسی فنا
رفتند خیل شبپره تا پای آفتاب
طوفانیست آب و هوای تغزلم
خون می چکد ز ابر سیاه تحملم
آنک شتاب کرد امام شهید عشق
با در رکاب کرد اما شهید عشق
در نقطه‌ی تلاقی تیغ و نگاه مرد
بر ذوالجناح، غیرت حیدر ظهور کرد
خون خدا هزاره‌ی فریاد را گرفت
از چنگ دیوهای قرون، داد را گرفت
وقتی ز سجده گاه انا الحق قیام کرد
آهنگ کوچ، تیغ علی از نیام کرد
در شوره زار حنجره، شوری عجیب داشت
کین سه زخم، حرمله‌ی نانجیب داشت
اکبر، خروش دیده‌ی مست حسین بود
عباس سبزپوش به دست حسین بود!
من با خدای خویش، صفا می کنم حسین
دل از دو دست خسته، رها می کنم حسین
امروز در برابر چشمان منکران
محشر ز شور عشق بپا می کنم حسین
تا خانقاه خون، دل درویش کیش را
در خلسه‌ای شگرف، رها می کنم حسین
پا در رهی نهاده‌ام اینک، بهانه سوز!
سر را فدای مقدم پا، می کنم حسین!

با شاه‌بیت دست و، صناعات مشک و لب
آغاز شعر ناب وفا می کنم حسین !
وقتی نشست تیر به چشمم به جرم عشق
آرام مثل آه، صدا می کنم حسین !
آنک دمید غیرت حق از دو چشم او
زد خیمه بر ستیغ فلک برق خشم او
از جوی تیغ، آب به تاک پلید داد
پاداش فتنه های سپاه یزید داد !
رودی عفن ز خون پلیدان روانه کرد
کرکس به بام خاطرشان، آشیانه کرد
وآنگه رسید مژده، که بی‌پرده یار شد
قرآن به نیزه خواند که میعاد دار شد
خون می چکید داغ:
ز بالای آفتاب
آئینه، مات گرم تماشای آفتاب
اینک شتاب کرد امام شهید عشق
پا در رکاب کرد امام شهید عشق
بگسست قید تاری و در نور، پود شد
آری حسین آنچه خدا گفته بود، شد

محمد جواد غفور زاده (شفق)

به هنگام بازگشت به مدینه، زبان حال حضرت سجاد

بشیر !اینجا که عقل و عشق ماتست
مدینه، وادی صبر و ثباتست
مدینه، شهر خون، شهر شهادت
مدینه، ساحل عشق و نجاتست
مدینه ! دیده‌ام من کربلائی
که چشمم تا ابد شط فراتست
مدینه ! با هزار اندوه و حسرت
مرا یک سینه رنج و خاطراتست
چه گویم از حدیث هجر و غمهاش؟
مرا مادر نمی زاد از ازل کاش !
مدینه ! من که با غم همنشینم
جهان سوزد ز آه آتشینم
شمیم بوستان طا و هایم
شکوه لاله زار یا و سینم
ببین شور حسینی در نگاهم
بخوان شوق شهادت از جبینم
فروغ دیده‌ی زهرای مظلوم
پناه خلق، زین العابدینم
چه گویم از حدیث هجر و غمهاش؟
مرا مادر نمی زاد از ازل کاش !
خلیل‌آسا به همت بت شکستم
که فرزند منا و مکه هستم
به روز من چه آوردند این قوم !
به جرم اینکه من یکتاپرستم
فضا پوشیده از ابر ستم بود
که روی ناقه‌ی عریان نشستم
چه شبهائی که با من گریه کردند
غل و زنجیرهای پا و دستم
چه گویم از حدیث هجر و غمهاش؟
مرا مادر نمی زاد از ازل کاش !
کسی نگرفت غیر از غم، سراغم
نشسته لاله‌ی صحرا به داغم
من آن مرغ شباهنگم که باشد
بلور اشک زینب شبچراغم

از آن روزی که گلچین غنچه را چید
سیه پوش غم گلهای باغم
شهید زنده‌ام من، شاهدم من
شهادتنامه‌ی من، درد و داغم
چه گویم از حدیث هجر و غمهاش؟
مرا مادر نمی زاد از ازل کاش!
اگر چه لاله، خود را وقف غم کرد
چو من کی در صبوری قد علم کرد؟
اگر از هجر یک فرزند، یعقوب
فروغ دیده‌اش را گریه، کم کرد
مرا هفتاد و دو داغ جگرسوز
پریشان روزگار و پشت خم کرد
به گلزار ولایت هر چه گل بود
به شمشیر ستم، گلچین قلم کرد
چه گویم از حدیث هجر و غمهاش؟
مرا مادر نمی زاد از ازل کاش!
کسی گل را به چشم تر نبوسید
کسی گل را ز من بهتر نبوسید
کسی چون من گلش نشکفت در خون
کسی چون من گل پرپر نبوسید
کسی غیر از من و زینب در آن دشت
به تنهائی تن بی سر نبوسید
به عزم بوسه، لعل لب نهادم
به آنجائی که پیغمبر نبوسید
چه گویم از حدیث هجر و غمهاش؟
مرا مادر نمی زاد از ازل کاش!
چو گل در بستر خون دیدم او را
چو برگ یاسمن بوسیدم او را
گل حسرت به دست، آسان نیامد
سحر از شاخه‌ی غم چیدم او را
به سروستان سبز دل نشاندم
کنار گلبن امیدم او را
گل صد برگ زهرا بی کفن بود
خودم در بوریا پیچیدم او را
چه گویم از حدیث هجر و غمهاش؟
مرا مادر نمی زاد از ازل کاش!

فلک، کوس وداع آخرین زد
ملک بر صبر زینب آفرین زد
ز میدان، اسب بی‌صاحب که آمد
به تصویر گمان، رنگ یقین زد
سکینه گفت در گوشش چه رمزی
که آتش در دل آن بی قرین زد؟
خبر دارم که آن اسب وفادار
کنار خیمه‌ها سر بر زمین زد
چه گویم از حدیث هجر و غمهاش؟
مرا مادر نمی زاد از ازل کاش!
مکن منعم، مدام ار گریه کردم
غم خود را نهان در گریه کردم
گلاب اشک من گلگون اگر بود
به آن گلهای پرپر گریه کردم
به باغ کربلا با همسرایان
به داغ شش برادر گریه کردم
شب تنهائیم در خلوت خویش
بر آن تنهای بی‌سر گریه کردم
چه گویم از حدیث هجر و غمهاش؟
مرا مادر نمی زاد از ازل کاش!
سعادت، منتهای راه ما بود
شهادت، قصه‌ی دلخواه ما بود
اگر کاخ ستم زیر و زبر شد
اثر در ناله و در آه ما بود
پی روشنگری از کوفه تا شام
سر فرزند زهرا، ماه ما بود
گهی دیر نصاری، مجلس انس!
گهی ویرانه، خلوتگاه ما بود!
چه گویم از حدیث هجر و غمهاش؟
مرا مادر نمی زاد از ازل کاش!
اگر خونین، دل غمباورم بود
محبتهای زینب یاورم بود
میان خیمه‌ی آتش گرفته
به رأفت، سایه‌ی او بر سرم بود
اگر چون شمع از تب سوختم من
همین پروانه، دور بسترم بود

شهید زنده‌ی تاریخ، زینب
نه تنها همسفر، همسنگرم بود
چه گویم از حدیث هجر و غمهاش؟
مرا مادر نمی زاد از ازل کاش!
اگر با صد مصیبت روبرو بود
پرستار من غمدیده، او بود
نگاه روشن او، باغ امید
حضور او بهشت آرزو بود
بهارش را خزان کردند، اما
مپنداری اسیر رنگ و بو بود
گهی چون گل، ز گریه غرق شبنم
گهی چون غنچه، عقده در گلو بود
چه گویم از حدیث هجر و غمهاش؟
مرا مادر نمی زاد از ازل کاش!
نه تنها زینب از دین یاوری کرد
به همت کاروان را رهبری کرد
به دوران اسارت، با یتیمان
نوازشها به مهر مادری کرد
چنان کوشید در ابلاغ پیغام
که در هر راه، پیغام آوری کرد
گل‌افشان کرد محمل را، که باید
به روی ماه نو، نوآوری کرد!
چه گویم از حدیث هجر و غمهاش؟
مرا مادر نمی زاد از ازل کاش!
نه سروستان به جا و نه چمن بود
مصیبت پیش چشمش موج زن بود
اگر چه از دیار کوفه تا شام
به هرجا سر زدم رنج و محن بود
پریشان خاطرم از شام، از شام!
که آنجا خون روان از چشم من بود
دم دروازه‌ی ساعات، دیدم
به شادی کار مردم کف زدن بود!
چه گویم از حدیث هجر و غمهاش؟
مرا مادر نمی زاد از ازل کاش!
محبان را غم محبوب، سختست
فراق مهربان خوب، سختست

ز هستی دل بریدن، نیست مشکل
ولی دل کندن از محبوب، سختست
اگر در سختی دوران شنیدی
صبوری کردن ایوب سختست
خدا داند که پیش چشم زینب
لب لعل حسین و چوب، سختست
چه گویم از حدیث هجر و غمهاش؟
مرا مادر نمی زاد از ازل کاش!
ز صحرا، ساربانها را بیارید
درای کاروانها را بیارید
من از یغماگران خواهش نکردم
که خلخال جوانها را بیارید
به تاراج آنچه را بردید، بردید
امید خسته جانها را بیارید
به غارت رفته از ما جامه‌هائی
که زهرا رشته، آنها را بیارید
چه گویم از حدیث هجر و غمهاش؟
مرا مادر نمی زاد از ازل کاش!
به خاک غم، جبین سودیم و رفتیم
طریق عشق پیمودیم و رفتیم
ز تیغ خارها در سایه‌ی گل
نسیم‌آسا، نیاسودیم و رفتیم
به باغ سبز هستی، تا قیامت
به داغ لاله افزودیم و رفتیم
بروی مرگ خندیدیم و گفتیم:
اگر بار گران بودیم و رفتیم
چه گویم از حدیث هجر و غمهاش؟
مرا مادر نمی زاد از ازل کاش!

زیارت

مقدمه

در فضیلت زیارت حضرت ابوعبداللّه الحسین صلوات الله علیه و آدابی که زائر آن جناب باید مراعات آنها را نماید در طریق زیارت و در آن حرم مطهّر و کیفیت زیارت آن حضرت و در آن سه مقصد است:

فضیلت زیارت

در فضیلت زیارت آن حضرت است بدان که فضیلت زیارت امام حسین علیه السلام از حیطه بیان بیرون است و در اخبار بسیار وارد شده که معادل حجّ و عمره و جهاد بلکه بالاتر و افضل است به درجات و باعث مغفرت و خفّت حساب و رفع درجات و اجابت دعوات و موجب طول عمر و حفظ بدن و مال و زیادتی روزی و برآمدن حاجات و رفع هموم و کربات است و ترک آن سبب نقصان دین و ایمان و ترک حقّ بزرگی از حقوق پیغمبر صلی الله علیه و آله است و کمتر ثوابی که به زائر آن قبر شریف رسد آن است که گناهانش آمرزیده شود و آنکه حق تعالی جان و مالش را حفظ کند تا او را به اهل خود برگرداند و چون روز قیامت شود حق تعالی او را حافظتر خواهد بود از دنیا و در روایات بسیار است که زیارت آن حضرت غم را زایل می کند و شدّت جان کندن و هول قبر را برطرف می کند و آنکه هر مالی که در راه زیارت آن حضرت خرج شود حساب می شود برای او هر درهمی به هزار درهم بلکه به ده هزار درهم و چون رو به قبر آن حضرت برود چهار هزار ملک استقبال او می کنند و چون برمی‌گردد مشایعت او می نمایند و آنکه پیغمبران و اوصیاء ایشان و ائمّه معصومین و ملائکه سَلامُ اللّه عَلَیهِمْ اَجمعین به زیارت آن حضرت می آیند و دعا برای زوّار آن حضرت می کنند و ایشان را بشارتها می دهند و حق تعالی نظر رحمت می فرماید به سوی زائرین امام حسین علیه السلام بیش از اهل عرفات و آنکه هر کسی در روز قیامت آرزو می کند که کاش زوّار آن حضرت بود از بس که مشاهده می کند از کرامت و بزرگواری ایشان در آن روز و روایات در این باب بی‌حدّ است و ما در ضمن زیارات مخصوصه اشاره به پاره‌ای از فضیلت زیارت آن حضرت خواهیم نمود و در اینجا اکتفا می کنیم به ذکر یک روایت ابن قولویه و کلینی و سید بن طاووس و دیگران روایت کرده‌اند به سندهای معتبره از ثقه جلیل‌القدر معاویة بن وهب بجلی کوفی که گفت یک وقتی به خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام رفتم دیدم آن حضرت را که در مُصَلّای خویش مشغول نماز است نشستم تا نمازش تمام شد پس شنیدم که مناجات می کرد با پروردگار خود و می گفت ای خداوندی که مخصوص گردانیده‌ای ما را به کرامت و وعده داده‌ای ما را شفاعت و علوم رسالت را به ما داده‌ای و ما را وارث پیغمبران گردانیده‌ای و ختم کرده‌ای به ما امّتهای گذشته را و ما را مخصوص به وصیت پیغمبر گردانیده‌ای و علم گذشته و آینده را به ما عطا کرده‌ای و دلهای مردم را به سوی ما مایل گردانیده‌ای

«اِغْفِرْ لی وَ لِأِخْوانی وَ زُوَّارِ قَبْرِ اَبِی الْحُسَینِ بْنِ عَلِیّ صَلَواتُ اللَّهِ عَلَیهِما»

بیامرز مرا و برادران مرا و زیارت کنندگان قبر ابی عبداللّه الحسین علیه السلام را آنان که خرج کرده‌اند مالهای خود را و بیرون آورده‌اند از شهرها بدنهای خود را برای رغبت در نیکی ما و امید ثوابهای تو در صله ما و برای شاد گردانیدن پیغمبر تو و اجابت نمودن ایشان امر ما را و برای خشمی که بر دشمنان داخل کرده‌اند و مراد ایشان خشنودی تو است پس مکافات ده ایشان را از جانب ما به خشنودی و حفظ کن ایشان را در شب و روز و خلیفه ایشان باش در اهل و اولاد ایشان که در وطن خود گذاشته‌اند به خلافت نیکو و رفیق ایشان باش و دفع کن از ایشان شرّ هر جبّار معاندی را و هر ضعیف و شدید از خلقت را و شرّ شیاطین جنّ و انس را و بده به ایشان زیاده از آنچه امید دارند از تو در دور شدن از وطنهای خود و در اختیار کردن ایشان ما را بر فرزندان و اهالی و خویشان خود.
خداوندا دشمنان ما عیب کردند بر ایشان بیرون آمدن ایشان را به زیارت ما پس این مانع نشد ایشان را از عزم کردن و بیرون آمدن به سوی ما از روی مخالفت ایشان
«فَارْحَمْ تِلْکَ الْوُجُوهَ الَّتی غَیرَتْهَا الشَّمْسُ وَارْحَمْ تِلْکَ الْخُدُودَ الَّتی تُقَلَّبُ عَلی قَبْرِ اَبی عَبْدِاللّهِ علیه السلام» پس رحم کن آن روی ها را که آفتاب متغیر گردانیده است و رحم کن گونه‌های روی ایشان را که می گردانند و می مالند بر قبر امام حسین علیه السلام و رحم کن آن دیده‌ها را که گریه‌شان جاری شد از ترّحم بر ما و رحم کن آن دلها را که جزع کرده‌اند و سوخته‌اند از برای مصیبت ما و رحم کن آن فغانها را که در مصیبت ما بلند کرده‌اند
خداوندا آن جانها و آن بَدَنْها را به تو می سپارم تا سیراب گردانی ایشان را از حوض کوثر در روز تشنگی و پیوسته آن حضرت به این نحو دعا می کرد در سجده پس چون فارغ شد گفتم آن دعا که من از شما شنیدم اگر در حقّ کسی می کردید که خدا را نمی شناخت گمان داشتم که آتش جهنم به او نرسد هرگز واللّه که آرزو کردم که زیارت آن حضرت کرده بودم و حجّ نکرده بودم حضرت فرمود که:
چه بسیار نزدیکی تو به آن حضرت چه مانع است تو را از زیارت ای معاویه ترک زیارت مکن گفتم فدای تو شوم نمی دانستم که این قدر فضیلت دارد فرمود که:
ای معاویه آنها که برای زیارت کنندگان آن حضرت دعا می کنند در آسمان زیاده از آنهایند که دعا می کنند برای ایشان در زمین ترک مکن زیارت آن حضرت را از برای خوف از احدی که هر که از برای خوف ترک زیارت کند آنقدر حسرت برد که آرزو کند که کاش آنقدر می ماندم نزد قبر آن حضرت که در آنجا مدفون می شدم آیا دوست نمی داری که خدا ببیند تو را در میان آنها که دعا می کنند برای ایشان رسول خدا و علی و فاطمه و ائمّه

معصومین‌علیهم السلام آیا نمی خواهی از آنها باشی که ملائکه در قیامت با ایشان مصافحه می کنند آیا نمی خواهی از آنها باشی که در قیامت بیایند و هیچ گناه برایشان نباشد آیا نمی خواهی از آنها باشی که در قیامت حضرت رسول صلی الله علیه و آله با ایشان مصافحه می کند.

آداب زائر

آداب

در آدابی که زائر حضرت سیدالشهداءعلیه السلام باید مراعات آنها را نماید در طریق زیارت و در آن حرم مطهر و آن چند چیز است

اوّل

سه روز روزه دارد پیش از آنکه از خانه بیرون رود و در روز سیم غسل کند چنانکه حضرت صادق علیه السلام به صفوان دستورالعمل دادند و بیاید در ذکر زیارت هفتم و شیخ محمد بن المشهدی در مقدّمات زیارت عیدین ذکر فرموده که چون اراده کنی زیارت آن حضرت را پس سه روز روزه بدار و روز سیم غسل کن و اهل و عیال خود را به سوی خود جمع کن و بگو:
اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْتَوْدِعُکَ الْیَوْمَ نَفْسی وَ اَهْلی و مالی وَ وُلْدی، وَ کُلَّ مَنْ کانَ مِنّی بِسَبیلٍ، الشَّاهِدَ مِنْهُمْ وَالْغآئِبَ، اَللّٰهُمَ احْفَظْنا [بِحِفْظِکَ بِحِفْظِ الْأیمانِ وَ احْفَظْ عَلَیناً،
اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنا فی حِرْزِکَ، وَ لا تَسْلُبْنا نِعْمَتَکَ، وَ لا تُغَیرْ ما بِنا مِنْ نِعْمَةٍ وَ عافِیةٍ، وَ زِدْنا مِنْ فَضْلِکَ اِنَّا اِلَیکَ راغِبُونَ.
آنگاه از منزل خود بیرون برو با حال خشوع و بسیار بگو لا اِلهَ اِلَّا اللَّهُ، وَاللَّهُ اَکْبَرُ، وَالْحَمْدُ للَّهِ. و ثنای خداوند و صلوات بر پیغمبر و آل او صلواتُ اللّه علیهم بفرست و راه بیفت به آرامی و وقار و روایت شده که:
حق تعالی خلق می کند از عرق زوّار قبر امام حسین علیه السلام از هر عرقی هفتاد هزار ملک که تسبیح می کنند خدای تعالی را و استغفار می کنند برای او و برای زوّار امام حسین علیه السلام تا آنکه روز قیامت برپا شود

دوّم

از حضرت صادق علیه السلام منقول است که چون به زیارت امام حسین علیه السلام بِرَوی زیارت کن آن حضرت را محزون و غمناک و ژولیده مو و غبار آلوده و گرسنه و تشنه که آن حضرت با این احوال شهید شده است و حاجات خود را طلب نما و برگرد و آن را وطن خود قرار مده

آنکه در سفر زیارت آن حضرت توشه را از چیزهای لذیذ مانند بریانی و حلواها قرار ندهد و خوراک خود را نان با لبن یعنی شیر یا ماست قرار دهد
از حضرت صادق علیه السلام روایت است که فرمود:
شنیده‌ام که جماعتی به زیارت امام حسین علیه السلام می روند و با خود سُفره‌ها بر می‌دارند که در آنها بزغاله‌های بریان و حلواها هست و اگر به زیارت قبر پدران یا دوستان خود بروند اینها را با خود بر نمی‌دارند
و در حدیث معتبر دیگر منقول است که آن حضرت به مفضلّ بن عمر فرمود که:
زیارت کنید امام حسین علیه السلام را بهتر از آن است که زیارت نکنید و زیارت نکنید بهتر از آن است که زیارت کنید مفضّل گفت پُشت مرا شکستی فرمود که:
واللّه اگر به زیارت قبر پدران خود بروید اندوهگین و غمناک می روید و به زیارت آن حضرت که می روید سفره‌ها با خود بر می‌دارید بلکه می باید ژولیده مو و گردآلود بروید
مؤلف گوید:
پس چقدر شایسته است برای اغنیا و تجّار که ملاحظه این مطلب را در این سفر بنمایند و هرگاه در بلادی که در بین راه ایشان است تا کربلا بعض دوستانشان که ایشان را دعوت و میهمانی می کنند و در زمان حرکت از منزلشان سفره و ناهارخوریهای آنها را از مطبوخات لذیذه و مرغ بریان و سایر بریانیها مملوّ می کنند قبول نکنند و بگویند که ما مسافر کربلا هستیم و شایسته نیست برای ما تغذّی به این نحو غذاها.
شیخ کلینی رحمه الله روایت کرده که:
بعد از شهادت امام حسین علیه السلام زوجه کلبیه آن حضرت اقامه ماتم نمود برای آن حضرت و گریست و گریستند سایر زنها و خدمتکاران تا حدّی که اشکهای آنها خشک شد و دیگر اشکشان نیامد پس از یک جائی برای آن مخدّره هدیه فرستادند جونی که معنی آن را مرغ قَطا گفته‌اند برای آنکه از خوردن آن قوّتی بگیرند در گریستن بر امام حسین علیه السلام چون آن محترمه آن را دید پرسید این چیست گفتند هدیه‌ای است که فلانی فرستاده برای شما که استعانت بجوئید به آن در ماتم حسین علیه السلام فرمود:
«لَسْنا فی عُرْسٍ فَما نَصْنَعُ بِها»
ما که در عروسی نیستیم ما را چه به این خوراک!
پس امر فرمود آن را از خانه بیرون بردند

چهارم

از چیزهایی که در سفر زیارت امام حسین علیه السلام مندوب است تواضع و فروتنی و خشوع و راه رفتن مانند بنده ذلیل پس کسانی که در طریق زیارت آن حضرت سوار می شوند بر این مراکب جدیده که به قوّه بخار به سرعت حرکت می نماید و امثال آن باید خیلی ملتفت خود باشند که تَجَبُّر و تَکَبُّر نکنند و بر سایر زائرین و بندگان خدا که به سختی و مشقّت به کربلا می روند بزرگی ننمایند و آنها را به چشم حقارت نظر نکنند علماء در احوال اصحاب کهف نقل کرده‌اند که آنها از مخصوصین دقیانوس و به منزله وزرای او بودند وقتی که حق تعالی رحمت خود را شامل حال آنها فرمود و به فکر خداپرستی و اصلاح کار خود برآمدند صلاح خود را در این دیدند که از مردم کناره گیرند و در غاری ماوی گرفته به عبادت خدا مشغول شوند پس سوار بر اسبها شده و از شهر بیرون آمدند همین که سه میل راه رفتند تملیخا که یکی از آنها بود گفت:
«یا اِخْوَتاهُ جاءَتْ مَسْکَنَةُ الْأخِرَةِ وَ ذَهَبَ مُلْکُ الدُّنْیا اِنْزِلُوا عَنْ خُیولِکُمْ وَ امْشُوا عَلی اَرْجُلِکُمْ»
ای برادران این راه، راه آخرت است و باید به نحو فقیری و مسکنت رفت و ملک و ریاست دنیا را باید کنار گذاشت اکنون از اسبها باید پیاده شوید و با پای پیاده به درگاه حق تعالی بروید تا شاید پروردگار شما بر شما رحم نماید و گشایشی در امر شما نصیب شما فرماید پس همگی از اسبهای خویش پیاده شدند و در آن روز آن محترمین معظّمین با پای پیاده هفت فرسخ راه رفتند تا آنکه پاهای ایشان مجروح شد و خون از آنها متقاطر گردید پس زائرین این قبر مطهّر این مطلب را در نظر داشته باشند و هم بدانند که هر چه در این راه شخص برای خدا تواضع کند باعث رفعت مقام او خواهد شد و لهذا در آداب زیارت آن جناب از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که هر که به زیارت قبر امام حسین علیه السلام برود پیاده حق تعالی بنویسد از برای او به عدد هر گامی هزار حسنه و محو می کند از او هزار گناه و بلند کند از برای او در بهشت هزار درجه پس چون به شطّ فرات برسی غسل کن و پاهای خود را برهنه کن و نعلهای خود را در دست خود بگیر و راه رو مانند راه رفتن بنده ذلیل

آنکه اگر در بین راه زوّار پیاده دید که وامانده و خسته شده و از او استعانتی خواست تا ممکن شود در کار او اهتمام نموده و او را به منزل برساند و مبادا به او استخفاف و بی اعتنائی نماید شیخ کلینی به سند معتبر از ابو هارون روایت کرده که:
من حاضر بودم در خدمت حضرت صادق علیه السلام که فرمود به مردمی که در نزد او بودند چه شده از برای شما که استخفاف می نمائید به ما پس برخاست از بین آنها مردی از اهل خراسان و گفت پناه می برم به خدا از آنکه ما استخفاف کنیم به شما یا به چیزی از امر شما فرمود آری تو خودت یکی از آن اشخاص هستی که سبک شمردی و خوار نمودی مرا آن مرد گفت پناه می برم به خدا که من خوار نموده باشم شما را فرمود وای بر تو آیا نشنیدی فلان کس را در وقتی که نزدیک به جحفه بودیم با تو گفت مرا بقدر یک میل سوار کن که به خدا سوگند من خسته شدم به خدا سوگند که تو سر به سوی او بلند نکردی و استخفاف به او نمودی و هر کسی که مؤمنی را خوار نماید ما را خوار نموده و حرمت خدا را ضایع کرده
مؤلف گوید که ما در آداب زیارت در ادب نهم کلامی با روایتی از علی بن یقطین که مناسب است با این مقام ذکر کردیم به آنجا رجوع کن که در آن موعظه نیکوئی است و این ادب که در اینجا ذکر شد اختصاص به زوّار امام حسین علیه السلام ندارد لکن چون این مطلب در راه زیارت آن حضرت خیلی اتفاق می افتد لهذا ما در اینجا ذکر نمودیم

ششم

از ثقه جلیل‌القدر محمّد بن مسلم مروی است که به حضرت امام محمّد باقرعلیه السلام عرض کرد که چون ما به زیارت پدرت حسین بن علی‌علیه السلام می رویم آیا چنانست که در حجّیم فرمود بلی گفت پس بر ما لازم است آنچه بر حاجیان لازمست فرمود که:
بر تو لازم است که نیکو مصاحبت بنمائی با هر که رفیق تو است و بر تو لازم است که کم سخن بگوئی مگر سخن خیر و لازمست بر تو که یاد خدا بسیار بکنی و لازمست که جامه‌هایت پاکیزه باشد و لازمست که غسل کنی پیش از آنکه داخل حایر شوی و لازمست که با خشوع و رقّت باشی و نماز بسیار بکنی و صلوات بر محمد و آل محمد بسیار بفرستی و باید که خود را نگاه داری از چیزهائی که سزاوار نیست تو را و باید که دیده خود را از حرام و شبهه بپوشانی و احسان به برادران مؤمن پریشان خود بکنی و اگر کسی را ببینی که خرجیش تمام شده او را دستگیری کنی و خرجی خود را میان خود و ایشان برابر قسمت کنی و لازمست بر تو تقیه که قوام دین تو به آن است و پرهیزکاری از چیزهائی که خدا از آنها نهی کرده است و ترک کنی خصومت و بسیار قسم خوردن و مجادله و منازعه که در آن قسم باشد پس چون چنین کنی تمام می شود ثواب حجّ و عمره از برای تو و مستوجب می شوی از جانب آن کسی که طلب ثواب او کرده‌ای به مال خرج کردن و از اهل خود دور افتادن اینکه برگردی به آمرزش گناهان و رحمت و خشنودی خدا

هفتم

در روایت ابوحمزه ثمالی از حضرت صادق علیه السلام در باب زیارت امام حسین علیه السلام منقول است که چون به نینوا رسیدی بارهای خود را در آنجا بگذار و روغن بر خود ممال و سرمه مکش و گوشت مخور مادامی که در آنجا مقیم می باشی

غسل به آب فرات است که روایات در فضیلت آن بسیار است در حدیثی از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که غسل کند به آب فرات و زیارت کند قبر امام حسین علیه السلام را از گناهان خالی شود مانند روزی که از مادر متولّد شده باشد و اگرچه گناهان کبیره بوده باشد و روایت شده که:
خدمت آن حضرت عرض شد که بسا شود که ما به زیارت قبر امام حسین علیه السلام برویم و دشوار باشد بر ما غسل زیارت به سبب سرما یا غیر آن فرمود که:
هر که غسل کند در فرات و زیارت کند حسین علیه السلام را نوشته شود برای او از فضیلت آنقدر که به شماره در نیاید و از بشیر دهّان روایتست که حضرت صادق علیه السلام فرمود که:
هر که به زیارت قبر حسین بن علی‌علیه السلام برود پس وضو بگیرد و غسل کند در فرات، برندارد قدمی و نگذارد قدمی مگر آنکه بنویسد حق تعالی برای او حجّه و عمره
و در بعضی روایاتست که غسل کن از فرات از موضعی که برابر قبر آن حضرت واقع شود و خوبست چنانکه از بعضی روایات استفاده می شود چون به فرات برسد صد مرتبه اَللّه اَکْبَرُ و صَد مرتبه لا اِلهَ اِلاَّ اللّهُ و صد مرتبه صلوات بر پیغمبر و آل آن حضرت بفرستد

نهم

چون خواستی داخل حایر مقدس شوی از دری که در جانب مشرق واقع است داخل شو چنانکه حضرت صادق علیه السلام به یوسف کناسّی فرمودند

دهم

در روایت ابن قولویه است که حضرت صادق علیه السلام به مفضّل بن عمر فرمود که:
ای مفضّل چون برسی به قبر امام حسین علیه السلام بر در روضه بایست و این کلمات را بخوان که تو را به هر کلمه نصیبی از رحمت الهی خواهد بود:
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا وارِثَ آدَمَ صِفْوَةِ اللَّهِ،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا وارِثَ نُوحٍ نَبِی اللَّهِ،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا وارِثَ اِبْراهیمَ خَلیلِ اللَّهِ،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا وارِثَ مُوسی کَلیمِ اللَّهِ،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا وارِثَ عیسی رُوحِ اللَّهِ،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا وارِثَ مُحَمَّدٍ حَبیبِ اللَّهِ،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا وارِثَ عَلِی وَصِی رَسُولِ اللَّهِ،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا وَارِثَ الْحَسَنِ الرَّضِی،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا وارِثَ فاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ اَیهَا الشَّهیدُ الصِّدّیقُ،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ اَیهَا الْوَصِی الْبارُّ التَّقِی،
اَلسَّلامُ عَلَی الْأَرْواحِ الَّتی حَلَّتْ بِفِنآئِکَ، وَاَناخَتْ بِرَحْلِکَ،
اَلسَّلامُ عَلی مَلائِکَةِ اللَّهِ الْمُحْدِقینَ بِکَ
اَشْهَدُ اَنَّکَ قَدْ اَقَمْتَ الصَّلوةَ، وَ آتَیتَ الزَّکاةَ، وَ اَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ، وَنَهَیتَ عَنِ الْمُنْکَرِ، وَ عَبَدْتَ اللَّهَ مُخْلِصاً حَتّی اَتیکَ الْیقینُ،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَکاتُهُ.
پس به سوی قبر روانه می شوی و به هر قدمی که برمی‌داری یا می گذاری مثل ثواب کسی داری، که در خون خود دست و پا زده باشد در راه خدا پس چون به نزدیک قبر برسی دست بر قبر بمال و بگو:
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا حُجَّةَ اللَّهِ فی اَرْضِهِ وَ سَمائِهِ
پس می روی و متوجه نماز می شوی و به هر رکعت که می کنی نزدآن حضرت مثل ثواب کسی داری که حج و عمره هزار مرتبه کرده باشد و هزار بنده آزاد کرده باشد و هزار مرتبه از برای خدا به جهاد ایستاده باشد با پیغمبر مرسل الخبر

یازدهم

از ابوسعید مدائنی منقولست که گفت رفتم به خدمت حضرت صادق علیه السلام و پرسیدم که بروم به زیارت قبر حسین علیه السلام فرمود بلی برو به زیارت قبر حسین علیه السلام فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله نیکترین نیکان و پاکیزه‌ترین پاکیزگان و نیکوکارترین نیکوکاران و چون آن حضرت را زیارت کنی نزد سر آن حضرت هزار مرتبه تسبیح حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام را بخوان و نزد پاهای آن حضرت هزار مرتبه تسبیح حضرت فاطمه‌علیها السلام را بخوان پس نزد آن حضرت دو رکعت نماز بکن و در آن دو رکعت سوره یس و الرّحمن بخوان پس چون چنین کنی ثواب عظیم از برای تو خواهد بود گفتم فدای تو شوم تسبیح علی و فاطمه علیهما السلام را به من بیاموز فرمود بلی ای ابوسعید تسبیح علی‌علیه السلام این است:

سُبْحانَ الَّذی لا تَنْفَدُ خَزآئِنُهُ، سُبْحانَ الَّذی لا تَبیدُ مَعالِمُهُ، سُبْحانَ الَّذی لا یفْنی ما عِنْدَهُ، سُبْحانَ الَّذی لا یشْرِکُ اَحَداً فی حُکْمِهِ، سُبْحانَ الَّذی لاَ اضْمِحْلالَ لِفَخْرِهِ، سُبْحانَ الَّذی لاَ انْقِطاعَ لِمُدَّتِهِ، سُبْحانَ الَّذی لا اِلهَ غَیرُهُ،

و تسبیح حضرت فاطمه‌علیها السلام این است:

سُبْحانَ ذِی‌الْجَلالِ الْباذِخِ الْعَظیمِ،
سُبْحانَ ذِی‌الْعِزِّ الشَّامِخِ الْمُنیفِ،
سُبْحانَ ذِی‌الْمُلْکِ الْفاخِرِ الْقَدیمِ،
سُبْحانَ ذِی‌الْبَهْجَةِ وَ الْجَمالِ،
سُبْحانَ مَنْ تَرَدّی بِالنُّورِ وَ الْوَقارِ،
سُبْحانَ مَنْ یری اَثَرَ النَّمْلِ فِی الصَّفا، وَ وَقْعَ الطَّیرِ فِی الْهَواءِ.

آنکه نماز فریضه و نافله را نزد قبر امام حسین علیه السلام بجا آورد زیرا که نماز نزد آن حضرت مقبولست سید بن طاووس گفته که جدّ و جهد کن که از تو فوت نشود فریضه و نافله در حایر شریف همانا روایت شده که:
نماز واجبی نزد آن حضرت برابر است با حجّ و نماز نافله با عمره
مؤلف گوید که در روایت مفضّل گذشت ثواب بسیاری برای نماز در حایر شریف و در روایت معتبری از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که زیارت کند آن حضرت را و دو رکعت نماز یا چهار رکعت نزد آن حضرت بکند ثواب حجّ و عمره برای او نوشته شود و آنچه از اخبار ظاهر می شود آن است که نماز زیارت و غیر آن را در عقب قبر آن حضرت و در بالا سر کردن هر دو خوبست و اگر در بالا سر کند عقبتر بایستد که محاذی اصل قبر مقدّس نباشد و در روایت ابوحمزه ثمالی است از حضرت صادق علیه السلام که در نزد سر آن حضرت دو رکعت نماز بگذارد در رکعت اوّل سوره حمد و سوره یس بخوان و در رکعت دوّم سوره حمد و سوره الرّحمن بخوان و اگر خواهی در پشت قبر نماز را بکن و در بالای سر بهتر است و چون فارغ شوی نماز کن آنچه خواهی و امّا این دو رکعت نماز زیارت ناچار است نزد هر قبری که زیارت کنند و ابن قولویه از حضرت باقرعلیه السلام روایت کرده که:
به شخصی فرمود ای فلان چه مانعست تو را که هرگاه حاجتی برای تو رُوی دهد بروی نزد قبر حسین صلوات اللّه علیه و چهار رکعت نماز گذاری نزد او پس حاجت خود را بطلبی به درستی که نماز فریضه نزد آن حضرت معادلست با حجّ و نماز نافله معادلست با عمره

بدان که عمده اعمال در روضه مطهّره امام حسین علیه السلام دعاء است زیرا که اجابت دعا در تحت آن قبّه سامیه یکی از چیزهائی است که در عوض شهادت، حقّ تعالی به آن حضرت لطف فرموده و زائر باید آن را غنیمت دانسته در تضرّع و انابه و توبه و عرض حاجات کوتاهی نکند و در طی زیارات آن حضرت ادعیه بسیاری با مضامین عالیه وارد شده و اگر بنای اختصار نبود من چند دعائی در اینجا ذکر می کردم و بهتر آن است که از دعاهای صحیفه کامله آنچه تواند بخواند که بهترین دعاها است و ما در اواخر این باب بعد از زیارات جامعه دعائی نقل کنیم که در همه حرمهای شریفه خوانده شود [و بدان که در ملحقات این کتاب دعائی ذکر می شود که جامع‌ترین دعاها است که در روضات ائمه علیهم السلام خوانده می شود، از آن غفلت نکنی. «منه»] و به جهت آنکه این محلّ را خالی نگذاریم این دعای مختصر را که در ضمن یکی از زیارات نقل شده ذکر می کنیم و آن دعا این است که می گوئی در آن حرم شریف در حالی که دستها را به سوی آسمان بلند کرده باشی:

اَللّهُمَّ قَدْ تَرى مَكانى، وَ تَسْمَعُ كَلامى وَ تَرى مَقامى، وَ تَضَرُّعى وَ مَلاذى بِقَبْرِ حُجَّتِكَ وَابْنِ نَبِيكَ، وَ قَدْ عَلِمْتَ يا سَيدى حَوائِجى، وَ لا يخْفى عَلَيكَ حالى، وَ قَدْ تَوَجَّهْتُ اِلَيكَ بِابْنِ رَسُولِكَ وَ حُجَّتِكَ وَ اَمينِكَ، وَ قَدْ اَتَيتُكَ مُتَقَرِّباً بِهِ اِلَيكَ وَ اِلى رَسُولِكَ، فَاجْعَلْنى بِهِ عِنْدَكَ وَجيهاً فِى الدُّنْيا وَ الْأخِرَةِ و من الْمُقَرَّبينَ، وَ اَعْطِنى بِزِيارَتى اَمَلى، وَ هَبْ لى مُناى، وَ تَفَضَّلْ عَلَى بِشَهْوَتى وَ رَغْبَتى، وَ اقْضِ لى حَوآئِجى، وَ لا تَرُدَّنى خآئِباً وَ لا تَقْطَعْ رَجآئى، وَ لا تُخَيبْ دُعآئى، وَ عَرِّفْنِى الْأِجابَةَ فى جَميعِ ما دَعَوْتُكَ، مِنْ اَمْرِ الدّينِ وَ الدُّنْيا وَ الْأخِرَةِ، وَ اجْعَلْنى مِنْ عِبادِكَ الَّذينَ صَرَفْتَ عَنْهُمُ الْبَلايا وَ الْأَمْراضَ، وَ الْفِتَنَ وَ الْأَعْراضَ، مِنَ الَّذينَ تُحْييهِمْ فى عافِيةٍ، وَ تُميتُهُمْ فى عافِيةٍ، وَ تُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ فى عافِيةٍ، وَ تُجيرُهُمْ مِنَ النَّارِ فى عافِيةٍ، وَ وَفِّقْ لى بِمَنٍّ مِنْكَ صَلاحَ ما اُؤَمِّلُ فى نَفْسى، وَ اَهْلى وَ وُلْدى وَ اِخْوانى و مالى، وَ جَميعِ ما اَنْعَمْتَ بِهِ عَلَى يا اَرْحَمَ الرَّاحِمينَ.

از جمله اعمال در حرم امام حسین علیه السلام صلوات فرستادن بر آن حضرت است و روایت شده که:
میایستی پشت سر نزد کتف شریف آن حضرت و صلوات می فرستی بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و بر حسین صلوات اللّه علیه
و سید بن طاووس در مصباح الزّائرین صلوات را برای آن حضرت در ضمن یکی از زیارات نقل کرده:
اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ صَلِّ عَلی الْحُسَینِ الْمَظْلُومِ الشَّهیدِ، قَتیلِ الْعَبَراتِ، وَ اَسیرِ الْکُرُباتِ، صَلوةً نامِیةً زاکِیةً مُبارَکَةً، یصْعَدُ اَوَّلُها وَ لا ینْفَدُ آخِرُها، اَفْضَلَ ما صَلَّیتَ علی [اَحَدٍ مِنْ] اَوْلادِ الْأَنْبِیآءِ وَ الْمُرْسَلینَ، یا رَبَّ الْعالَمینَ،
اَللّهُمَّ صَلِّ عَلَی الْاِمامِ الشَّهیدِ الْمَقْتُولِ الْمَظْلُومِ الْمَخْذُولِ وَ السَّیدِ الْقآئِدِ، وَ الْعابِدِ الزَّاهِدِ، وَ الْوَصِی الْخَلیفَةِ، الْاِمامِ الصِّدِّیقِ، الطُّهْرِ الطَّاهِرِ الطَّیبِ الْمُبارَکِ، [وَ]الرَّضِی الْمَرْضِی، وَ التَّقِی الْهادِی الْمَهْدِی، الزَّاهِدِ الذَّائِدِ، الْمُجاهِدِ الْعالِمِ اِمامِ الْهُدی، سِبْطِ الرَّسُولِ، وَ قُرَّةِ عَینِ الْبَتُولِ، صَلَّی اللّهُ عَلَیهِ و آلِهِ وَ سَلَّمَ،
اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی سَیدی وَ مَوْلای، کَما عَمِلَ بِطاعَتِکَ وَ نَهی عَنْ مَعْصِیتِکَ، وَ بالَغَ فی رِضْوانِکَ، وَ اَقْبَلَ عَلی ایمانِکَ، غَیرَ قابِلٍ فیکَ عُذْراً، سِرّاً وَ عَلانِیةً، یدْعُو الْعِبادَ اِلَیکَ، وَ یدُلُّهُمْ عَلَیکَ، وَ قامَ بَینَ یدَیکَ یهْدِمُ الْجَوْرَ بِالصَّوابِ، وَ یحْیی السُّنَّةَ بِالْکِتابِ، فَعاشَ فی رِضْوانِکَ مَکْدُوداً، وَ مَضی عَلی طاعَتِکَ وَ فی اَوْلِیآئِکَ مَکْدُوحاً، وَ قَضی اِلَیکَ مَفْقُوداً، لَمْ یعْصِکَ فی لَیلٍ وَ لا نَهارٍ، بَلْ جاهَدَ فیکَ الْمُنافِقینَ وَ الْکُفَّارَ،
اَللّهُمَّ فَاَجْزِهِ خَیرَ جَزآءِ الصَّادِقینَ الأَبْرارِ، وَ ضاعِفْ عَلَیهِمُ الْعَذابَ، وَ لِقاتِلیهِ الْعِقابَ، فَقَدْ قاتَلَ کَریماً، وَ قُتِلَ مَظْلُوماً، وَ مَضی مَرْحُوماً، یقُولُ اَ نَا ابْنُ رَسُولِ اللّهِ مُحَمَّدٍ، وَ ابْنُ مَنْ زَکّی وَ عَبَدَ، فَقَتَلُوهُ بِالْعَمْدِ الْمُعْتَمَدِ، قَتَلُوهُ عَلَی الْأیمانِ، وَ اَطاعُوا فی قَتْلِهِ الشَّیطانَ، وَ لَمْ یراقِبُوا فیهِ الرَّحْمنَ
اَللّهُمَّ فَصَلِّ عَلی سَیدی وَ مَوْلای، صَلوةً تَرْفَعُ بِها ذِکْرَهُ، وَ تُظْهِرُ بِها اَمْرَهُ، وَ تُعَجِّلُ بِها نَصْرَهُ، وَ اخْصُصْهُ بِاَفْضَلِ قِسَمِ الْفَضآئِلِ یوْمَ الْقِیمَةِ، وَ زِدْهُ شَرَفاً فی اَعْلی عِلِّیینَ، وَ بَلِّغْهُ اَعْلی شَرَفِ الْمُکَرَّمینَ، وَ ارْفَعْهُ مِنْ شَرَفِ رَحْمَتِکَ فی شَرَفِ الْمُقَرَّبینَ فی الرَّفیعِ الأَعْلی، وَ بَلِّغْهُ الْوَسیلَةَ وَ الْمَنْزِلَةَ الْجَلیلَةَ، وَ الْفَضْلَ وَ الْفَضیلَةَ، وَ الْکَرامَةَ الْجَزیلَةَ
اَللّهُمَّ فَاجْزِهِ عَنّا اَفْضَلَ ما جازَیتَ اِماماً عَنْ رَعِیتِهِ، وَ صَلِّ عَلی سَیدی و مَوْلای، کُلَّما ذُکِرَ وَ کُلَّما لَمْ یذْکَرْ، یا سَیدی و مَوْلای، اَدْخِلْنی فی حِزْبِکَ وَ زُمْرَتِکَ، وَ اسْتَوْهِبْنی مِنْ رَبِّکَ وَ رَبّی، فَاِنَّ لَکَ عِنْدَ اللّهِ جاهاً وَ قَدْراً وَ مَنْزِلَةً

رَفیعَةً، اِنْ سَئَلْتَ اَعْطیتَ، و آن شَفَعْتَ شُفِّعْتَ، اَللّهَ اللّهَ فی عَبْدِکَ وَ مَوْلاکَ، لا تُخَلِّنی عِنْدَ الشَّدآئِدِ وَ الأَهْوالِ لِسُوءِ عَمَلی، وَ قَبیحِ فِعْلی، وَ عَظیمِ جُرْمی، فَاِنَّکَ اَمَلی وَ رَجآئی وَ ثِقَتی وَ مُعْتَمَدی، وَ وَسیلَتی اِلَی اللّهِ رَبّی وَ رَبِّکَ، لَمْ یتَوَسَّلِ الْمُتَوَسِّلُونَ اِلَی اللّهِ بِوَسیلَةٍ هِی اَعْظَمُ حَقّاً، وَ لا اَوْجَبُ حُرْمَةً، وَ لا اَجَلُّ قَدْراً عِنْدَهُ مِنْکُمْ اَهْلَ الْبَیتِ، لا خَلَّفَنِی اللّهُ عَنْکُمْ بِذُنُوبی، وَ جَمَعَنی وَ اِیاکُمْ فی جَنَّةِ عَدْنٍ الَّتی اَعَدَّها لَکُمْ وَ لِأَوْلِیآئِکُمْ، اِنَّهُ خَیرُ الْغافِرینَ، وَ اَرْحَمُ الرَّاحِمینَ،
اَللّهُمَّ اَبْلِغْ سَیدی وَ مَوْلایَ تَحِیةً کَثیرَةً و سلاماً، وَ ارْدُدْ عَلَینا مِنْهُ السَّلامَ، اِنَّکَ جَوادٌ کَریمٌ، وَ صَلِّ عَلَیهِ کُلَّما ذُکِرَ السَّلامُ، وَ کُلَّما لَمْ یذْکَرْ، یا رَبَّ الْعالَمینَ. *
مؤلف گوید که ما آن زیارت را در اعمال روز عاشورا نقل کردیم و در اواخر باب صلواتی بر حجج طاهره علیهم السلام نقل خواهیم کرد که صلوات مختصری بر امام حسین علیه السلام نیز در آن مندرج خواهد بود و خواندن آن را نیز ترک مکن

از جمله اعمال این روضه منوّره دعای مظلومست بر ظالم یعنی سزاوار است از برای کسی که از ظلم ظالمی مضطرّ شده باشد این دعا را در آن حرم منوّر بخواند و دعا چنان است که شیخ الطّائفه رحمه الله در مصباح متهجّد در اعمال جمعه ذکر نموده فرموده مستحب است دعای مظلوم را نزد قبر ابی عبداللّه الحسین علیه السلام بخوانندو آن دعا این است:
اَللّهُمَّ اِنّی اَعْتَزُّ بِدینِکَ وَ اَکْرُمُ بِهِدایتِکَ، وَ فُلانٌ یذِلُّنی بِشَرِّهِ، وَ یهینُنی بِاَذِیتِهِ، وَ یعیبُنی بِوِلآءِ اَوْلِیآئِکَ، وَ یبْهَتُنی بِدَعْواهُ، وَ قَدْ جِئْتُ اِلی مَوْضِعِ الدُّعآءِ، وَ ضَمآنِکَ الْاِجابَةَ،
اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ اَعْدِنی عَلَیهِ السَّاعَةَ السَّاعَةَ.
پس خود را بر قبر بیندازد و بگوید:
مَوْلای اِمامی مَظْلُومٌ، اسْتَعْدی عَلی ظالِمِهِ النَّصْرَ النَّصْرَ آنقدر مکرّر کند النَّصْرَ را تا نفس منقطع شود

شانزدهم

از جمله اعمال در آن حرم دعائی است که ابن فهد رحمه الله در عُدَّة الدّاعی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که:
فرمودند هر که از برای او حاجتی باشد به سوی خداوند عزّوجل پس بایستد در نزد سر امام حسین علیه السلام و بگوید:
یا اَبا عَبْدِ اللّهِ
اَشْهَدُ اَنَّکَ تَشْهَدُ مَقامی وَ تَسْمَعُ کَلامی، وَ اَنَّکَ حَی عِنْدَ رَبِّکَ تُرْزَقُ، فَاسْئَلْ رَبَّکَ وَ رَبّی فی قَضآءِ حَوآئِجی
به درستی که حاجت او برآورده می شود انشاء اللّه تعالی

از جمله اعمال دو رکعت نماز است در آن حرم مطهّر نزد سر مقدّس با سوره الرّحمن و سوره تبارک سید بن طاووس روایت کرده که:
هر که این نماز را بخواند خداوند منان می نویسد برای او بیست و پنج حجّه مقبوله مبروره که با رسول خدا صلی الله علیه و آله به عمل آورده باشد

هیجدهم

از جمله اعمال در آن قبّه سامیه استخاره است و کیفیت آن چنانست که علامه مجلسی رحمه الله نقل نموده و اصل روایت از کتاب قرب الأسناد حمیری است فرموده به سند صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر بنده‌ای که در امری از امور صد مرتبه طلب خیر از خداوند عالمیان بکند که بایستد نزد سَر حضرت امام حسین علیه السلام «وَ الحمدُ للّه وَ لا اِلهَ اِلاَّ اللّهُ وَ سُبْحانَ اللَّهِ» بگوید وخدا را به بزرگواری یاد کند و حمد و ثنای خدا بگوید چنانچه سزاوار او است و صد مرتبه طلب خیر از خدا بکند البته حق تعالی آنچه خیر او است در آن امر به او می نماید و پیش او می آورد و موافق روایات دیگر طلب خیر به این نحو می کند که صد مرتبه می گوید

اَسْتَخیرُ اللَّهَ بِرَحْمَتِهِ خِیرَةً فی عافِیةٍ

شیخ اجل کامل ابوالقاسم جعفربن قولویه قمی رحمه الله روایت کرده از حضرت صادق علیه السلام که فرمود هرگاه زیارت کردید حضرت ابو عبداللّه علیه السلام را ملازمت کنید سکوت را مگر از خیر و به درستی که ملائکه شب و روز از حفظه حاضر می شوند نزد ملائکه که در حائرند و مصافحه می کنند با ایشان ملائکه که در حائرند جواب نمی دهند ایشان را از شدّت گریستن و پیوسته مشغول گریه و زاری هستند مگر در وقت زوال شمس و وقت طلوع فجر که در این دو وقت ساکت می شوند پس ملائکه حفظه منتظر می شوند تا ظهر شود وتا فجر ظاهر شود که در این دو وقت با ایشان تکلّم می نمایند و ایشان سؤال می نمایند از چیزهائی از امر آسمان و امّا مابین این دو وقت ملائکه حائر نطق نمی کنند و از دعا و گریستن آرام نمی گیرند و نیز از آن حضرت روایت کرده که:
حق تعالی چهار هزار ملک را موکل کرده است به قبر امام حسین علیه السلام ژولیده مو و گردآلود به هیأت اصحاب مصیبت می گریند بر آن حضرت از طلوع صبح تا ظهر و چون ظهر می شود چهار هزار ملک فرود می آیند و آن چهار هزار ملک بالا می روند پس پیوسته گریه می کنند تا طلوع صبح و احادیث به این مضمون بسیار است و از این روایات ظاهر می شود که گریستن بر آن حضرت در آن حرم مطهّر محبوب بلکه شایسته است که شمرده شود از اعمال آن بقعه مبارکه که بیت الاحزان شیعیان است گریستن و مرثیه خواندن برای آن حضرت و از حدیثی که مروی از صفوان از حضرت صادق علیه السلام است مستفاد می شود که تضرّع ملائکه در درگاه خدا در لعنت کردن بر قاتلان امیرالمؤمنین و بر قاتلان امام حسین علیهما السلام و نوحه کردن جِنیان بر ایشان و گریه کردن ملائکه که در دور ضریح امام حسین علیه السلام‌اند و بسیاری اندوه ایشان به نحوی است که اگر کسی آنها را بشنود خوردن و آشامیدن و خواب کردن بر او گوارا نخواهد بود
و در حدیث عبداللّه بن حمّاد بصری است که حضرت صادق علیه السلام به او فرمود به من خبر رسیده که گروهی می آیند نزد قبر حسین علیه السلام از اطراف کوفه و مردمانی از غیر ایشان و زنانی که برای آن حضرت نوحه‌گری می کنند و این درنیمه ماه شعبان است پس بعضی قرائت می کنند و بعضی قصّه می خوانند یعنی کیفیت شهادت و سائر مصائب را ذکر می نمایند و پاره‌ای نوحه‌گری می کنند و برخی مرثیه می خوانند پس گفتم آری فدایت شوم من مشاهده کرده‌ام پاره‌ای از آنچه بیان فرمودی پس فرمود:

حَمد خداوندی را که قرارداد در میان مردم کسانی را که به نزد ما می آیند و ما را مدح می کنند و مرثیه می خوانند برای ما و قرار داد دشمن ما را کسانی که طعنه می زنند بر ایشان از خویشان ما یا از غیر ایشان و تهدید می نمایند ایشان را و زشت می شمارند کارهای ایشان را و در صدر همین حدیث است که هر که به زیارت او می رود بر او می گرید و هر که به زیارت او نمی رود بر مصیبت او اندوهناک می باشد و دلش می سوزد هر که او را به یاد می آورد و ترحّم می کند هر که نظر می کند به سوی قبر پسرش در پایین پای او افتاده در بیابانی که خویشی و دوستی نزد او نیست و حقّ او را غصب کردند و جمع شدند جمعی از کافران و مرتدّان از دین و یاوری یکدیگر کردند تا او را کشتند و در بیابان دفن نکرده انداختند و منع کردند از او آب فراتی را که سگان می خوردند و ضایع کردند حقّ رسول خدا صلی الله علیه و آله را و وصیتی را که در حقّ او و اهلبیتش کرده بود و نیز ابن قولویه روایت کرده از حارث اَعْوَر که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود پدر و مادرم فدای حسین شهید در پشت کوفه به خدا قسم گویا می بینم جانوران دشتی را از هر نوعی که گردنها را کشیده‌اند بر قبر او و بر او گریه می کنند شب را تا صباح «فَاِذا کانَ کَذلِکَ فَاِیاکُمْ وَالْجَفاءَ» و اخبار دراین باب بسیار است

بیستم

سید بن طاوس رحمه الله فرموده که مستحب است آدمی را که هر وقت از زیارت آن حضرت فارغ شود و خواهد که از روضه مقدسه بیرون رود خود را به ضریح بچسباند و ببوسد و بگوید:
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا مَوْلای،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا حُجَّةَ اللَّهِ،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا صَفْوَةَ اللَّهِ،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا خالِصَةَ اللَّهِ،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا قَتیلَ الظَّمآءِ،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا غَریبَ الْغُرَبآءِ،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ سَلامَ مُوَدِّعٍ لا سَئْمٍ وَ لا قالٍ، فَاِنْ اَمْضِ فَلا عَنْ مَلالَةٍ، و آن اُقِمْ فَلا عَنْ سُوءِ ظَنٍ بِما وَ عَدَ اللَّهُ الصَّابِرینَ، لا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنّی لِزِیارَتِکَ، وَ رَزَقَنِی اللَّهُ الْعَوْدَ اِلی مَشْهَدِکَ، وَ الْمَقامَ بِفِنآئِکَ، وَ الْقِیامَ فی حَرَمِکَ، وَ اِیاهُ اَسْئَلُ اَنْ یسْعِدَنی بِکُمْ، وَ یجْعَلَنی مَعَکُمْ فی الدُّنْیا وَالْأخِرَةِ.

کیفیت زیارت

کیفیت

در کیفیت زیارت حضرت سید الشهداءعلیه السلام و زیارت حضرت عباس قَدَّسَ اللّه روحه است بدان که زیارات منقوله برای جناب امام حسین علیه السلام بر دو قسم است یکی مطلقه که مُقَیدْ به وقتی نیست و دیگری مَخْصوصه که عَکْس آنست و بیاید ذکر این زیارات در ضمن سه مطلب

زیارات مُطْلَقه

مقصد اول در زیارات مُطْلَقه حضرت امام حسین علیه السلام است و آنها بسیار است و ما در اینجا به ذکر چند زیارت از آنها اکتفا می کنیم.

زیارت اوّل

شیخ کلینی در کافی به سند خود روایت کرده از حسین بن ثُوَیر که گفت من و یونس بن ظَبْیان و مفضّل بن عمرو ابوسلمه سرّاج نشسته بودیم نزد حضرت ابی عبداللّه جعفر بن محمّد علیهما السلام و سخنگو در میان ما یونس بود که سنّش از همه ما بزرگتر بود پس به حضرت عرض کرد فدایت شوم من حاضر می شوم در مجلس این قوم یعنی اولاد عبّاس پس چه بگویم فرمود هرگاه حاضر شدی و ما را به یاد آوردی پس بگو «اَللّهُمَّ اَرِنَا الرَّخاءَ وَ السُّرُورَ» که آنچه می خواهی از ثواب یا رجوع در رجعت خواهی دریافت گفت گفتم فدایت شوم من بسیار شود که امام حسین علیه السلام را یاد کنم پس در آن وقت چه بگویم فرمود که:
سه مرتبه بگو صَلَّی اللّهُ عَلَیکَ [یا] اَبا عَبْدِ اللّهِ که سلام می رسد به آن حضرت از نزدیک و دور پس حضرت فرمود زمانی که حضرت ابوعبداللّه الحسین علیه السلام شهید شد گریه کرد بر آن حضرت آسمانهای هفتگانه و هفت زمین و آنچه در آنها و آنچه در مابین آنها است و هر که در بهشت و در آتش است از مخلوق پروردگار ما و آنچه دیده می شود و آنچه دیده نمی شود همه گریستند بر ابی عبداللّه الحسین علیه السلام مگر سه چیز که گریه نکرد بر آن حضرت گفتم فدایت شوم آن سه چیز کدامست، فرمود:
نگریست بر آن حضرت بصره و نه دمشق و نه آل عثمان گفتم فدای تو شوم می خواهم به زیارت آن حضرت بروم پس چه بگویم و چه بکنم فرمود:
چون به زیارت آن حضرت روی پس غسل کن در کنار فرات پس بپوش جامه‌های پاک خود را پس با پای برهنه روانه شو پس به درستی که تو در حرمی هستی از حرمهای خدا و حرم رسول خدا و بسیار بگو در وقت رفتن «اَللّهُ اَکْبَرُ وَلا اِلهَ اِلاَّ اللّهُ وَ سُبْحانَاللّهِ» و هر ذکری که متضمّن تمجید و تعظیم حق تعالی باشد و صلوات بفرست بر محمّد و اهلبیت او تا آنکه برسی به در حائر پس بگو:
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا حُجَّةَ اللّهِ وَ ابْنَ حُجَّتِهِ، اَلسَّلامُ عَلَیکُمْ یا مَلائِکَةَ اللّهِ وَ زُوَّارَ قَبْرِ ابْنِ نَبِی اللّهِ.
پس ده گام بردار پس بایست و سی مرتبه بگو اَللّهُ اَکْبَرُ پس برو به جانب قبر از پیش رو و مقابل کن روی خود را با روی آن حضرت و قرار ده قبله را ما بین دو کتف خود یعنی پشت به قبله باش پس بگو:
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا حُجَّةَ اللّهِ وَابْنَ حُجَّتِهِ،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا قَتیلَ اللّهِ وَابْنَ قَتیلِهِ،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا ثارَ اللّهِ وَابْنَ ثارِهِ،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا وِتْرَ اللَّهِ الْمَوْتُورَ فِی السَّمواتِ وَالْأَرْضِ
اَشْهَدُ اَنَّ دَمَکَ سَکَنَ فِی الْخُلْدِ، وَاقْشَعَرَّتْ لَهُ اَظِلَّةُ الْعَرْشِ، وَبَکی لَهُ جَمیعُ الْخَلایقِ، وَبَکَتْ لَهُ السَّمواتُ السَّبْعُ وَالْأَرَضُونَ السَّبْعُ و ما فیهِنَّ و ما بَینَهُنَّ، و مَن یتَقَلَّبُ فی الْجَنَّةِ وَالنَّارِ مِنْ خَلْقِ رَبِّنا، و ما یری و ما لا یری،
اَشْهَدُ اَ نَّکَ حُجَّةُاللّهِ وَابْنُ حُجَّتِهِ،
وَ اَشْهَدُ اَ نَّکَ قَتیلُ اللّهِ وابْنُ قَتیلِهِ،
وَ اَشْهَدُ اَ نَّکَ ثارُ اللَّهِ وَ ابْنُ ثارِهِ،
وَ اَشْهَدُ اَ نَّکَ وِتْرُ اللَّهِ الْمَوْتُورُ فِی السَّمواتِ وَ الْأَرْضِ،
وَ اَشْهَدُ اَ نَّکَ قَدْ بَلَّغْتَ وَ نَصَحْتَ وَ وَفَیتَ وَ اَوْفَیتَ، وَ جاهَدْتَ فی سَبیلِ اللَّهِ، وَ مَضَیتَ لِلَّذی کُنْتَ عَلَیهِ شَهیداً وَ مُسْتَشْهِداً، وَ شاهِداً وَ مَشْهُوداً، اَنَا عَبْدُاللّهِ وَ مَوْلاکَ وَ فی طاعَتِکَ، وَ الْوافِدُ اِلَیکَ، اَلْتَمِسُ کَمالَ الْمَنْزِلَةِ عِنْدَ اللّهِ، وَ ثَباتَ الْقَدَمِ فِی الْهِجْرَةِ اِلَیکَ، وَ السَّبیلَ الَّذی لا یخْتَلِجُ دوُنَکَ مِنَ الدُّخُولِ فی کِفالَتِکَ الَّتی اَمِرْتَ بِها، مَنْ اَرادَ اللّهَ بَدَءَ بِکُمْ، بِکُمْ یبَینُ اللّهُ الْکَذِبَ،
وَ بِکُمْ یباعِدُ اللَّهُ الزَّمانَ الْکَلِبَ،
وَ بِکُمْ فَتَحَ اللّهُ،
وَ بِکُمْ یخْتِمُ اللّهُ،
وَ بِکُمْ یمْحُو ما یشآءُ وَ یثْبِتُ،
وَ بِکُمْ یفُکُّ الذُّلَّ مِنْ رِقابِنا،
وَ بِکُمْ یدْرِکُ اللّهُ تِرَةَ کُلِّ مُؤْمِنٍ یطْلَبُ بِها،
وَ بِکُمْ تُنْبِتُ الْأَرْضُ اَشْجارَها،
وَ بِکُمْ تُخْرِجُ الْأَرْضُ ثِمارَها،
وَ بِکُمْ تُنْزِلُ السَّمآءُ قَطْرَها وَ رِزْقَها،
وَ بِکُمْ یکْشِفُ اللّهُ الْکَرْبَ،
وَ بِکُمْ ینَزِّلُ اللَّهُ الْغَیثَ،
وَ بِکُمْ تُسَبِّحُ الْأَرْضُ الَّتی تَحْمِلُ اَبْدانَکُمْ، وَ تَسْتَقِرُّ جِبالُها عَنْ مَراسیها،
اِرادَةُ الرَّبِّ فی مَقادیرِ اُمُورِهِ تَهْبِطُ اِلَیکُمْ، وَ تَصْدُرُ مِنْ بُیوتِکُمْ، وَ الصَّادِرُ عَمَّا فُصِّلَ مِنْ اَحْکامِ الْعِبادِ، لَعِنَتْ اُمَّةٌ قَتَلَتْکُمْ، وَ اُمَّةٌ خالَفَتْکُمْ وَ اُمَّةٌ جَحَدَتْ وَلایتَکُمْ، وَ اُمَّةٌ ظاهَرَتْ عَلَیکُمْ، وَ اُمَّةٌ شَهِدَتْ وَ لَمْ تُسْتَشْهَدْ، اَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذی جَعَلَ النَّارَ مَاْویهُمْ، وَ بِئْسَ وِرْدُ الْوارِدینَ، وَ بِئْسَ الْوِرْدُ الْمَوْرُودُ، وَ الْحَمْدُ للَّهِ رَبِّ الْعالَمینَ
پس بگو سه مرتبه:
وَ صَلَّی اللّهُ عَلَیکَ یا اَبا عَبْدِ اللَّهِ پس سه مرتبه بگو:
اَنَا اِلَی اللّهِ مِمَّنْ خالَفَکَ بَریءٌ.
پس بر می‌خیزی می روی نزد قبر فرزند آن حضرت علی بن الحسین علیه

السلام که در نزد پای پدرش مدفون است
پس می گوئی:
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا بْنَ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ، اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا بْنَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَینِ، اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا بْنَ خَدیجَةَ وَ فاطِمَةَ صَلَّی اللَّهُ، عَلَیکَ صَلّی اللَّهُ عَلَیکَ، صَلَّی اللَّهُ عَلَیکَ، لَعَنَ اللَّهُ مَنْ قَتَلَکَ می گوئی این را سه مرتبه و سه مرتبه اِنَّا اِلَی اللّهِ مِنْهُمْ بَری‌ءٌ، پس بر می‌خیزی و اشاره می کنی به دست خود به سوی شهداء رَضِی اللَّهُ عَنْهُمْ و می گوئی:
اَلسَّلامُ عَلَیکُمْ، اَلسَّلامُ عَلَیکُمْ، اَلسَّلامُ عَلَیکُمْ، فُزْتُمْ وَاللّهِ، فُزْتُمْ وَ اللّهِ، فُزْتُمْ وَاللّهِ، فَلَیتَ اَنّی مَعَکُمْ فَاَفُوزَ فَوْزاً عَظیماً.
پس برمی‌گردی و می گردانی قبر ابوعبداللّه علیه السلام را مقابل خود یعنی پشت قبر مطهّر می ایستی و شش رکعت نماز می گذاری و چون چنین کردی زیارتت تمام شد پس اگر خواستی برگردی برگرد مؤلّف گوید که شیخ طوسی در تهذیب و صدوق در کتاب مَنْ لا یحْضُرُهُ الفقیه نیز این زیارت را نقل فرموده‌اند و شیخ صدوق فرموده که من در کتاب مزار و مقتل انواعی از زیارات نقل کردم و برای این کتاب این زیارت را اختیار کردم زیرا که آن به اعتبار روایت اصحّ زیارتست نزد من و همین زیارت شریف ما را کافی و وافیست انتهی.

زیارت دوم

شیخ کلینی روایت کرده از امام علی نقی علیه السلام که فرمود می گوئی نزد حسین علیه السلام:
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یااَبا عَبْداللَّهِ،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یاحُجَّةَاللَّهِ فی اَرْضِهِ، وَ شاهِدَهُ عَلی خَلْقِهِ،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا بْنَ عَلی اَلْمُرْتَضی،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا بْنَ فاطِمَةَ الزَّهْراءِ،
اَشْهَدُ اَنَّکَ قَدْ اَقَمْتَ الصَّلوةَ، وَ آتَیتَ الزَّکاةَ، وَ اَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ، وَ نَهَیتَ عَنِ الْمُنْکَرِ، وَ جاهَدْتَ فی سَبیلِ اللَّهِ حَتّی اَتاکَ الْیقینُ، فَصَلَّی اللَّهُ عَلَیکَ حَیاً وَ مَیتاً.
پس گونه راست رُو را بر قبر بگذار و بگو:
اَشْهَدُ اَنَّکَ عَلی بَینَةٍ مِنْ رَبِّکَ، جِئْتُ مُقِرّاً بِالذُّنُوبِ، لِتَشْفَعَ لی عِنْدَ رَبِّکَ یا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ.
پس یاد کن ائمه علیهم السلام را به نامهای ایشان یک یک و
بگو اَشْهَدُ اَنَّکُمْ حُجَجُ اللَّهِ*پس بگو:
اُکْتُبْ لی عِنْدَکَ میثاقاً وَ عَهْداً، اِنّی اَتَیتُکَ مُجَدِّداً الْمیثاقَ، فَاشْهَدْ لی عِنْدَ رَبِّکَ اِنَّکَ اَنْتَ الشَّاهِدُ.

زیارت سیم

زیارت مختصری است که سید بن طاووس در مزار نقل کرده و در آن فضل بسیار است فرموده به حذف اسناد از جابر جعفی از حضرت صادق علیه السلام منقول است که فرمود به جابر چه مقدار مسافت است بین شما و بین قبر حسین علیه السلام گفت گفتم یک روز و بعض روز فرمود زیارت می کنی آن حضرت را گفتم بلی فرمود آیا خشنود نکنم تو را آیا بشارت ندهم تو را به ثواب ایشان گفتم بلی فدایت شوم فرمود به درستی که مردی از شما که مهیا می شود برای زیارت او مژده دهند اهل آسمانها یکدیگر را و چون بیرون رود از منزلش سواره یا پیاده موکّل گرداند حق تعالی به او هزار ملک از ملائکه که صلوات بفرستند بر او تا برسد به قبر امام حسین علیه السلام پس حضرت صادق علیه السلام فرمود چون آمدی به سوی قبر حسین علیه السلام بایست بر در روضه و بگو این کلمات را که از برای تو خواهد بود مقابل هر کلمه از آن بهره‌ای از رحمت الهی گفت گفتم کدامست آن کلمات فدایت شوم فرمود می گوئی:

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا وارِثَ آدَمَ صَفْوَةِ اللَّهِ

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا وارِثَ نُوحٍ نَبِی اللَّهِ،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا وارِثَ اِبْراهیمَ خَلیلِ اللَّهِ،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا وارِثَ مُوسی کَلیمِ اللَّهِ،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا وارِثَ عیسی رُوحِ اللَّهِ،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا وارِثَ مُحَمَّدٍ سَیدِ رُسُلِ اللَّهِ،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا وارِثَ عَلی اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ وَ خَیرِ الْوَصِیینَ،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا وارِثَ الْحَسَنِ الرَّضِی، الطَّاهِرِ الرَّاضِی الْمَرْضِی،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ اَیهَا الصِّدّیقُ الْأَکْبَرُ،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ اَیهَا الْوَصِی الْبَرُّ التَّقِی،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ وَ عَلَی الْأَرْواحِ الَّتی حَلَّتْ بِفِنآئِکَ، وَ اَناخَتْ بِرَحْلِکَ،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ وَ عَلَی الْمَلائِکَةِ الْحافّینَ بِکَ

اَشْهَدُ اَنَّکَ قَدْ اَقَمْتَ الصَّلوةَ، وَ آتَیتَ الزَّکاةَ، وَ اَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ، وَ نَهَیتَ عَنِ الْمُنْکَرِ، وَ جاهَدْتَ الْمُلْحِدینَ، وَ عَبَدْتَ اللَّهَ حَتّی اَتیکَ الْیقینُ،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَکاتُهُ.

پس می روی به سوی قبر مطهّر و از برای تو خواهد بود به هر قدمی که برداری و بگذاری ثواب کسی که در راه خدا کشته شده و در خون خود می غلطد پس چون رسیدی نزد قبر و ایستادی دست خود را بر قبر بمال و بگو «اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا حُجَّةَ اللَّهِ فی اَرْضِهِ» پس برو به سوی نماز و از برای تو است به هر رکعتی که بجا آوری نزد آن حضرت مثل ثواب کسی که هزار

حجّ و هزار عمره به جا آورده باشد و هزار بنده آزاد کرده باشد و مثل کسی که هزار موقف با پیغمبر مرسلی ایستاده باشد الخبر و گذشت این روایت به اختلاف کمی در آداب زیارت امام حسین علیه السلام به روایت مُفَضَّلْ بْنِ عُمَرْ.

زیارت چهارم

از معاویة بن عمّار منقول است که به خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کرد که چون به زیارت حضرت امام حسین علیه السلام بروم چه چیز بگویم فرمود که:
بگو:
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا اَبا عَبْدِ اللَّهِ، صَلَّی اللَّهُ عَلَیکَ یا اَبا عَبْدِ اللَّهِ، رَحِمَکَ اللَّهُ یا اَبا عَبْدِ اللَّهِ، لَعَنَ اللَّهُ مَنْ قَتَلَکَ،
وَ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ شَرِکَ فی دَمِکَ،
وَ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ بَلَغَهُ ذلِکَ فَرَضِی بِهِ، اَ نَا اِلَی اللَّهِ مَنْ ذلِکَ بَری‌ءٌ

زیارت پنجم

به سند معتبر منقول است که حضرت امام موسی‌علیه السلام فرمود به ابراهیم بن ابی البلاد که چون به زیارت امام حسین علیه السلام می روی چه می گوئی گفت می گویم:
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا اَبا عَبْدِ اللّهِ اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا بْنَ رَسُولِ اللّهِ
اَشْهَدُ اَنَّکَ قَدْ اَقَمْتَ الصَّلوةَ، وَ آتَیتَ الزَّکاةَ، وَ اَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ، وَ نَهَیتَ عَنِ الْمُنْکَرِ، وَ دَعَوْتَ اِلی سَبِیلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ،
وَ اَشْهَدُ اَنَّ الَّذینَ سَفَکُوا دَمَکَ، وَ اسْتَحَلُّوا حُرْمَتَکَ مَلْعُونُونَ مُعَذَّبُونَ عَلی لِسانِ داوُدَ وَ عیسَی بْنِ مَرْیمَ، ذلِکَ بِما عَصَوْا وَ کانُوا یعْتَدُونَ

زیارت ششم

از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که به عمّار ساباطی فرمود که:
چون برسی به قبر امام حسین علیه السلام بگو:
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا بْنَ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا اَبا عَبْدِاللَّهِ،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا سَیدَ شَبابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ، وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَکاتُهُ،
[اَلسَّلامُ عَلَیکَ یامَنْ رِضاهُ مِنْ رِضَی الرَّحْمنِ، وَ سَخَطُهُ مِنْ سَخَطِ الرَّحْمنِ،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا اَمینَ اللَّهِ، وَ حُجَّةَ اللَّهِ، وَ بابَ اللَّهِ، وَ الدَّلیلَ عَلَی اللَّهِ، وَ الدَّاعِی اِلَی اللَّهِ،
اَشْهَدُ اَنَّکَ قَدْ حَلَّلْتَ حَلالَ اللَّهِ، وَ حَرَّمْتَ حَرامَ اللَّهِ، وَ اَقَمْتَ الصَّلوةَ، وَ آتَیتَ الزَّکاةَ، وَ اَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ، وَ نَهَیتَ عَنِ الْمُنْکَرِ، وَ دَعَوْتَ اِلی سَبیلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ،
وَ اَشْهَدُ اَنَّکَ و من قُتِلَ مَعَکَ شُهَدآءُ، اَحْیآءٌ عِنْدَ رَبِّکُمْ تُرْزَقُونَ،
وَ اَشْهَدُ اَنَّ قاتِلَکَ فِی النَّارِ، اَدینُ اللَّهَ بِالْبَرآئَةِ مِمَّنْ قَتَلَکَ، وَ مِمَّنْ قاتَلَکَ وَ شایعَ عَلَیکَ، وَ مِمَّنْ جَمَعَ عَلَیکَ، وَ مِمَّنْ سَمِعَ صَوْتَکَ وَ لَمْ یعِنْکَ،
یا لَیتَنی کُنْتُ مَعَکُمْ فَاَفُوزَ فَوْزاً عَظیماً.
مؤلف گوید که این سه زیارت از مزار ابن قولویه منقولست.

شیخ در مصباح روایت کرده از صفوان جمّال که گفت رخصت طلبیدم از حضرت صادق علیه السلام برای زیارت مولایمان حسین علیه السلام و استدعا کردم که ذکر کند برای من دستورالعملی در زیارت آن حضرت که به آن نحو رفتار بکنم فرمود ای صفوان روزه بدار سه روز پیش از حرکت خود و غسل کن در روز سیم پس جمع کن اهل و عیال خود را به نزد خود و بگو
«اَللّهُمَّ اِنّی اسْتَوْدِعُکَ الدُّعاءَ»
پس دعائی تعلیم او فرموده که بگوید در وقتی که به فرات برسد آنگاه فرموده پس غسل کن از فرات به درستی که پدرم خبر داد مرا از پدرانش علیهم السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود همانا این پسر من حسین کشته خواهد شد بعد از من در کنار فرات پس هر که زیارت کند او را و غسل کند از فرات بریزد از او گناهان او مانند روزی که مادر او را متولّد کرده پس هرگاه غسل کنی در اثناء غسل بگو:
بِسْمِ اللّهِ وَ بِاللّهِ،
اَللّهُمَّ اجْعَلْهُ نُوراً وَ طَهُوراً وَ حِرْزاً، وَ شِفآءً مِنْ کُلِّ دآءٍ وَ سُقْمٍ وَ آفَةٍ وَ عاهَةٍ،
اَللّهُمَّ طَهِّرْ بِهِ قَلْبی وَ اشْرَحْ بِهِ صَدْری، وَ سَهِّلْ لی بِهِ امری
و چون از غسل فارغ شوی بپوش دو جامه طاهر و دو رکعت نماز کن در بیرون مشرعه که آن همان مکانی است که حق تعالی در شأن او فرموده و در زمین قطعه‌ها است نزدیک به یکدیگر و بوستانها است از انگورها و کشت‌زار است و خرماستانها است دو تا از یک بیخ رسته و غیر دو تا از یک بیخ رسته آب خورده می شوند به یک آب و زیادتی می دهیم بعضی از آنها را بر بعضی در میوه،
پس چون از نماز فارغ شوی روانه شو به جانب حائر به حال آرامی و وقار و کوتاه بردار گامهای خود را پس به درستی که خداوند تعالی می نویسد از برای تو به هر گامی که برمی‌داری حجّ و عمره و راه برو با دل خاشع و دیده گریان و بسیار کن ذکر اَللّهُ اَکْبَرُ و لا اِلهَ اِلاَّ اللّهُ و ثنا بر خدا و صلوات بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و صلوات بر حسین صلوات اللّه علیه بالخصوص و بسیار کن لعن بر قاتلان آن حضرت و بیزاری جستن از کسانی که در اوّل پایه ظلم و جور را بر اهلبیت علیهم السلام گذاشتند پس هرگاه رسیدی به در حائر بایست و بگو:
اَللّهُ اَکْبَرُ کَبیراً، وَ الْحَمْدُ للّهِ کَثیراً، وَ سُبْحانَ اللّهِ بُکْرَةً وَاَصیلاً، اَلْحَمْدُ للّهِ الَّذی هَدانا لِهذا، و ما کُنَّا لِنَهْتَدِی لَوْ لا اَنْ هَدانَا اللّهُ، لَقَدْ جائَتْ رُسُلُ رَبِّنا بِالْحَقِ پس بگو:

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا رَسُولَ اللّهِ،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا نَبِی اللَّهِ،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا خاتَمَ النَّبِیینَ،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا سَیدَ الْمُرْسَلینَ،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا حَبیبَ اللَّهِ،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا اَمیرَ الْمُؤْمِنینَ،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا سَیدَ الْوَصِیینَ،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا قآئِدَ الْغُرِّ الْمُحَجَّلینَ،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا بْنَ فاطِمَةَ سَیدَةِ نِسآءِ الْعالَمینَ،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ وَعَلَی الْأَئِمَّةِ مِنْ وُلْدِکَ،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا وَصِی اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ اَیهَا الصِّدّیقُ الشَّهیدُ،
اَلسَّلامُ عَلَیکُمْ یا مَلائِکَةَ اللَّهِ الْمُقیمینَ فی هذَا الْمَقامِ الشَّریفِ،
اَلسَّلامُ عَلَیکُمْ یا مَلآئِکَةَ رَبّی الْمُحْدِقینَ بِقَبْرِ الْحُسَینِ عَلَیهِ‌السَّلامُ،
اَلسَّلامُ عَلَیکُمْ مِنّی اَبَداً ما بَقیتُ وَ بَقِی اللَّیلُ وَ النَّهارُ.
پس می گوئی
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا اَبا عَبْدِ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا بْنَ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ، عَبْدُکَ وَ ابْنُ عَبْدِکَ وَ ابْنُ اَمَتِکَ، الْمُقِرُّ بِالرِّقِّ، وَ التَّارِکُ لِلْخِلافِ عَلَیکُمْ، وَ الْمُوالی لِوَلِیکُمْ، وَ الْمُعادی لِعَدُوِّکُمْ قَصَدَ حَرَمَکَ، وَ اسْتَجارَ بِمَشْهَدِکَ، وَ تَقَرَّبَ اِلَیکَ بِقَصْدِکَ،
ءَاَدْخُلُ یا رَسُولَ اللَّهِ،
ءَاَدْخُلُ یا نَبِی اللَّهِ،
ءَاَدْخُلُ یا اَمیرَ الْمُؤْمِنینَ،
ءَاَدْخُلُ یا سَیدَ الْوَصِیینَ،
ءَاَدْخُلُ یا فاطِمَةُ سَیدَةَ نِسآءِ الْعالَمینَ،
ءَاَدْخُلُ یا مَوْلای یا اَبا عَبْدِاللَّهِ،
ءَاَدْخُلُ یا مَوْلای یا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ.
پس اگر دلت خاشع و دیده‌ات گریان شد آن علامت رُخصت است پس داخل شو و بگو:
اَلْحَمْدُ للَّهِ الْواحِدِ الْأَحَدِ، الْفَرْدِ الصَّمَدِ، الَّذی هَدانی لِوِلایتِکَ، وَ خَصَّنی بِزِیارَتِکَ، وَ سَهَّلَ لی قَصْدَکَ،
پس می روی تا دَرِ قبّه مطهّره و بایست محاذی بالای سر و بگو:
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا وارِثَ آدَمَ صِفْوَةِ اللَّهِ،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا وارِثَ نُوحٍ نَبِی اللَّهِ،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا وارِثَ اِبْراهیمَ خَلیلِ اللَّهِ،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا وارِثَ مُوسی کَلیمِ اللَّهِ،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا وارِثَ عیسی رُوحِ اَللّٰهِ،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا وارِثَ مُحَمَّدٍ حَبیبِ اللّٰهِ،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا وارِثَ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ عَلَیهِ السَّلامُ،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا بْنَ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفی،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا بْنَ عَلِی الْمُرْتَضی،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یابْنَ فاطِمَةَ الزَّهْرآءِ،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا بْنَ خَدیجَةَ الْکُبْری،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا ثارَ اللّٰهِ وَ ابْنَ ثارِهِ، وَ الْوِتْرَ الْمَوْتُورُ
اَشْهَدُ اَنَّکَ قَدْ اَقَمْتَ الصَّلوةَ، وَ آتَیتَ الزَّکوةَ، وَ اَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَیتَ عَنْ الْمُنْکَرِ، وَ اَطَعْتَ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ حَتّی اَتیکَ الْیقینُ،
فَلَعَنَ اللّٰه امةً قَتَلَتْکَ
وَ لَعَنَ اللّٰه امةً ظَلَمَتْکَ،
وَ لَعَنَ اللّٰه امةً سَمِعَتْ بِذلِکَ فَرَضِیتْ بِهِ،
یا مَوْلای یا اَبا عَبْدِ اللّٰهِ،
اَشْهَدُ اَنَّکَ کُنْتَ نُوراً فِی الْاَصْلابِ الشّامِخَةِ، وَ الْاَرْحامِ الْمُطَهَّرَةِ، لَمْ تُنَجِّسْکَ الْجاهِلِیةُ بِاَنْجاسِها، وَ لَمْ تُلْبِسْکَ مِنْ مُدْلَهِمّاتِ ثِیابِها،
وَ اَشْهَدُ اَنَّکَ مِنْ دَعآئِمِ الدّینِ، وَ اَرْکانِ الْمُؤْمِنینَ،
وَ اَشْهَدُ اَنَّکَ الْاِمامُ الْبَرُّ التَّقِی، الرَّضِی الزَّکِی، الْهادِی الْمَهْدِی،
وَ اَشْهَدُ اَنَّ الْاَئِمَّةَ مِنْ وُلْدِکَ کَلِمَةُ التَّقْوی، وَ اَعْلامُ الْهُدی، وَ الْعُرْوَةُ الْوُثْقی، وَ الْحُجَّةُ عَلی اَهْلِ الدُّنْیا،
وَ اُشْهِدُ اللّٰهَ وَ مَلائِکَتَهُ وَ اَنْبِیآئَهُ وَ رُسُلَهُ، اَنّی بِکُمْ مُؤْمِنٌ وَ بِاِیابِکُمْ مُوقِنٌ، بِشَرایعِ دینی، وَ خَواتیمِ عَمَلی، وَ قَلْبی لِقَلْبِکُمْ سِلْمٌ، وَ اَمْری لِاَمْرِکُمْ مُتَّبِعٌ، صَلَواتُ اللّٰهِ عَلَیکُمْ، وَ عَلی اَرْواحِکُمْ، وَ عَلی اَجْسادِکُمْ وَ عَلی اَجْسامِکُمْ، وَ عَلی شاهِدِکُمْ، وَ عَلی غائِبِکُمْ، وَ عَلی ظاهِرِکُمْ، وَ عَلی باطِنِکُمْ
پس بیانداز خود را بر قبر و ببوس آنرا و بگو:
بِاَبی اَنْتَ وَ اُمّی یا بْنَ رَسُولِ اللّٰهِ، بِاَبی اَنْتَ وَ اُمّی یا اَبا عَبْدِاللّٰهِ، لَقَدْ عَظُمَتِ الرَّزِیةُ، وَ جَلَّتِ الْمُصیبَةُ بِکَ عَلَینا، وَ عَلی جَمیعِ اَهْلِ السَّمواتِ وَ الْاَرْضِ، فَلَعَنَ اللّٰه امةً اَسْرَجَتْ وَ اَلْجَمَتْ وَ تَهَیأَتْ لِقِتالِکَ، یا مَوْلای یا اَبا عَبْدِاللّٰهِ، قَصَدْتُ حَرَمَکَ، وَ اَتَیتُ اِلی مَشْهَدِکَ، اَسْئَلُ اللّٰهَ بِالشَّاْنِ الَّذی لَکَ عِنْدَهُ، وَ بِالْمَحَلِ الَّذی لَکَ لَدَیهِ، اَنْ یصَلِی عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، و ان یجْعَلَنی مَعَکُمْ فِی الدُّنْیا وَ الْاخِرَةِ.
پس برخیز و دو رکعت نماز در بالای سر بگذار بخوان در آن دو رکعت هر سوره‌ای که خواهی پس چون از نماز فارغ شدی بگو:
اَللّٰهُمَّ اِنّی صَلَّیتُ وَ رَکَعْتُ وَ سَجَدْتُ لَکَ، وَحْدَکَ لا شَریکَ لَکَ، لِاَنَّ الصَّلوةَ وَ الرُّکُوعَ وَ السُّجُودَ لا یکُونُ اِلاَّ لَکَ، لِاَنَّکَ اَنْتَ اللّٰهُ لا اِلهَ اِلاَّ اَنْتَ،
اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ اَبْلِغْهُمْ عَنّی اَفْضَلَ السَّلام وَ التَّحِیةِ، وَ

ارْدُدْ عَلَی مِنْهُمُ السَّلامَ،
اَللّٰهُمَّ وَ هاتانِ الرَّکْعَتانِ هَدِیَّةٌ مِنّی اِلی مَوْلای الْحُسَینِ بن عَلِی عَلَیهِمَا السَّلامُ،
اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ عَلَیهِ وَ تَقَبَّلْ مِنّی، وَ اْجُرْنی عَلی ذلِکَ بِاَفْضَلِ اَمَلی وَ رَجائی فیکَ، وَ فی وَلِیکَ یا وَلِی الْمُؤْمِنینَ.
پس برخیز و برو پایین پای قبر آن حضرت و بایست نزد سر علی بن الحسین علیهما السلام و بگو:
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا بْنَ رَسُولِ اللّٰهِ اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا بْنَ نَبِی اللَّهِ،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا بْنَ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا بْنَ الْحُسَینِ الشَّهیدِ،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ اَیهَا الشَّهیدُ [وَ ابْنُ الشَّهیدِ «منه»]،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ اَیهَا الْمَظْلُومُ [وَ] ابْنُ الْمَظْلُومِ، لَعَنَ‌اللَّه امةً قَتَلَتْکَ،
وَ لَعَنَ‌اللَّه امةً ظَلَمَتْکَ
وَ لَعَنَ‌اللَّه امةً سَمِعَتْ بِذلِکَ فَرَضِیتْ بِهِ.
پس بیفکن خودرا بر قبرش و ببوس آنرا و بگو:
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا وَلِی اللّٰهِ وَابْنَ وَلِیهِ، لَقَدْ عَظُمَتِ‌الْمُصیبَةُ، وَجَلَّتِ الرَّزِیةُ بِکَ عَلَینا، وَعَلی جَمیعِ الْمُسْلِمینَ، فَلَعَنَ اللّٰه امةً قَتَلَتْکَ، وَاَبْرَءُ اِلَی اللّٰهِ وَاِلَیکَ مِنْهُمْ.
پس بیرون بیا از دری که پایین پای علی بن الحسین علیهما السلام است و متوجّه شو به سوی شهداء و بگو:
اَلسَّلامُ عَلَیکُمْ یا اَوْلِیآءَ اللّٰهِ وَاَحِبَّائَهُ،
اَلسَّلامُ عَلَیکُمْ یا اَصْفِیآءَ اللّٰهِ وَاَوِدَّآئَهُ،
اَلسَّلامُ عَلَیکُمْ یا اَنْصارَ دینِ اللّٰهِ،
اَلسَّلامُ عَلَیکُمْ یا اَنْصارَ رَسُولِ اللّٰهِ،
اَلسَّلامُ عَلَیکُمْ یا اَنْصارَ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ،
اَلسَّلامُ عَلَیکُمْ یا اَنْصارَ فاطِمَةَ سَیدَةِ نِسآءِ الْعالَمینَ،
اَلسَّلامُ عَلَیکُمْ یا اَنْصارَ اَبیمُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِی، الْوَلِی النَّاصِحِ،
اَلسَّلامُ عَلَیکُمْ یا اَنْصارَ اَبی عَبْدِاللّٰهِ،
بِاَبی اَنْتُمْ وَاُمّی
طِبْتُمْ، وَ طابَتِ الْاَرْضُ اَنْتُم الَّتی فیها دُفِنْتُمْ، وَ فُزْتُمْ فَوْزاً عَظیماً،
فَیا لَیتَنی کُنْتُ مَعَکُمْ، فَاَفُوزَ مَعَکُمْ، *

پس برگرد به بالا سَرِ حضرت امام حسین علیه السلام و دعا بسیار کن از برای خود و از برای اهل و اولاد و پدر و مادر و برادران خود زیرا که در آن روضه مطهّره ردّ نمی شود دعاء دعاکننده و نه سؤال سؤال کننده
مؤلف گوید این زیارت معروف به زیارت وارث است و مأخذش کتاب مصباح المتهجّد شیخ طوسی است که از کتب بسیار معتبره معروفه نزد علماء است و من این زیارت را بلا واسطه از همان کتاب شریف نقل کردم
آخر زیارت شهداء همین بود که ذکر شد
فَیا لَیتَنی کُنْتُ مَعَکُمْ فَاَفُوزَ مَعَکُمْ
پس این زیادتی ها که بعضی بعد از این ذکر کرده‌اند
«فِی الْجِنانِ مَعَ النَّبِیینَ وَ الصِّدّیقینَ وَ الشُّهَدآءِ وَ الصَّالِحِینَ وَ حَسُنَ اُولئِکَ رَفیقاً اَلسّلامُ عَلی مَنْ کانَ فِی الْحآئِرِ مِنْکُمْ وَ عَلی مَنْ لَمْ یکُنْ فِی الْحآئِرِ مَعَکُمْ الخ»
تمامی اینها زیادی و فضولی است شیخ ما در کتاب لؤلؤ مرجان فرموده این کلمات که متضمّن چند دروغ واضح است علاوه بر جسارت ارتکاب بر بدعت و جسارت افزودن بر فرموده امام علیه السلام چنان شایع و متعارف شده که البتّه چند هزار مرتبه در شب و روز در حضور مرقد منوّر ابی عبدالله الحسین علیه السلام و محضر ملائکه مقرّبین و مطاف انبیاء و مرسلین علیهم السلام به آواز بلند خوانده می شود و احدی بر ایشان ایراد نمی کند و از گفتن این دروغ و ارتکاب این معصیت نهی نمی نمایند و کم‌کم این کلمات در مجموعه‌هایی که در زیارات و ادعیه احمقان از عوام جمع می کنند و گاهی اسمی برای آن می گذارند جمع شده و چاپ رسیده و منتشر گشته و از مجموعه این احمق به مجموعه آن احمق نقل گردیده
و کار بجایی رسیده که بر بعضی طلبه مشتبه شده روزی طلبه‌ای را دیدم که آن دروغهای قبیحه را برای شهدا می خواند دست بر کتفش گذاشتم ملتفت من شد گفتم از اهل علم قبیح نیست چنین اکاذیب در چنین محضری
گفت: مگر مروی نیست؟
تعجّب کردم گفتم: نه!
گفت: در کتابی دیدم.
گفتم: در کدام کتاب؟
گفت: مفتاح الجنان.
ساکت شدم چه کسی که در بی‌اطّلاعی کارش به اینجا رسد که جمع کرده بعضی عوام را کتاب شمرد و مستند قرار دهد قابل سخن گفتن نیست.

پس شیخ مرحوم کلام را در این مقام طول داده و فرموده که به حال خود گذاشتن عوام در امثال این امور جزئیه و بدعتهای مختصره مثل غسل اُوَیس قَرن و آشِ ابوالدّرداء - تابع و مخلص حقیقی معاویه - و روزه صمت که در روز سخن نگویند و غیر آن که احدی بر مقام نهی برنیامده سبب تجرّی شده که در هر ماه و سال پیغمبر و امام تازه پیدا می شود و دسته دسته از دین خدا بیرون می روند
انتهی کلامه رُفِعَ مقامُهُ
این فقیر گوید خوب تأمل کن در فرمایش این عالم جلیل که مطلع است بر مذاق شرع مقدس چگونه این مطلب همّی عظیم و عقده بزرگ در دل او گردیده چون می داند مفاسد این کار را بر خلاف آنان که از علوم اهل بیت‌علیهم السلام محروم و بی‌بهره ماندند و به دانستن ضِغْثی از اصطلاحات و الفاظ اکتفا کردند که امثال این مطالب را چیزی ندانند بلکه تصحیح و تصویب نموده و عمل بر وفق آن نمایند لاجرم کار به جائی رسد که کتاب مصباح المتهجد و اقبال و مهج‌الدّعوات و جمال الأسبوع و مصباح الزائر و بلدالأمین و جنّةالواقیة و مفتاح الفلاح و مقباس و ربیع‌الأسابیع و تحفه و زادالمعاد و امثال این کتب متروک و مهجور شود و این مجموعه‌های احمقانه شایع شود که در دعای مجیر که از دعاهای معتبره مرویه است در هشتاد موضع آن کلمه «بِعَفْوِکَ» زیاد کنند و کسی انکار نکند
و در دعای جوشن که مشتمل بر صد فصل است برای هر فصلی یک خاصیتی وضع کنند و با بودن این همه زیارات مأثوره زیارت مفجعه جعل کنند و با بودن این همه دعاهای معتبره مرویه با مضامین عالیه و کلمات فصیحه بلیغه دعائی بی‌ربط در کمال برودت جعل نمایند و نام او را دعاء حُبّی گذارند و از کنگره عرش آن را نازل نمایند و چندان فضیلت برای او وضع نمایند که انسان را متحیر و سراسیمه نماید
از جمله آنکه العیاذ باللّه جبرئیل به حضرت رسول صلی الله علیه و آله از جانب حق سبحانه و تعالی گفته باشد که هر بنده‌ای که این دعا را با خود دارد او را عذاب نکنم اگرچه مستوجب جهنّم باشد و عمر خود را به معصیت گذرانده باشد و مرا در هیچوقت سجده نکرده باشد من آن بنده را ثواب هفتاد هزار پیغمبر بدهم و ثواب هفتاد هزار زاهد و ثواب هفتاد هزار شهید بدهم و ثواب هفتاد هزار نماز گذار بدهم و ثواب هفتاد هزار برهنه که پوشانیده باشد بدهم و ثواب هفتاد هزار گرسنه که سیر کرده باشد بدهم و ثواب به عدد ریگهای بیابانها بدهم و ثواب هفتاد هزار بقعه زمین بدهم و ثواب مهر نبوّت رسالت پناه بدهم و ثواب عیسی روح اللّه و ابراهیم خلیل اللّه بدهم و ثواب اسماعیل ذبیح اللّه و موسی کلیم اللّه و یعقوب نبی اللّه و آدم صفی اللّه و جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و فرشتگان

بدهم
یا محمّد هر که این دعای بزرگوار حُبّی را بخواند یا با خود دارد بیامرزم او را و شرم دارم که عذاب کنم ... الخ
و شایسته است که انسان از شنیدن اینها عوض خنده گریه کند کتب ادعیه شیعه که به مرتبه‌ای متقن و محکم بوده که غالب آنها که استنساخ می نمودند خودشان از اهل علم بودند و از روی نسخی که به خطّ اهل علم و تصحیح شده علماء بوده مقابله و تصحیح می نمودند و اگر اختلافی بود در حاشیه‌اش به آن اشاره می کردند مثلاً در دعای مکارم الأخلاق و بَلِّغ بِایمانی در حاشیه‌اش اشاره می کنند در نسخه ابن اشناس و ابلُغْ بایمانی است
و در روایت ابن شاذان اللّهُمَّ اَبْلِغْ ایمانی است یا مثلاً فلان کلمه به خطّ ابن سکون چنین است و به خطّ شهید چنین و هکذا کارش به جائی رسیده که منحصر به کتاب مفتاح شده که فی الجمله وصفش را شنیدی و این کتاب مرجع عوام و خواصّ و عرب و عجم گردیده و این نیست جز از بی‌اعتنائی اهل علم به حدیث و اخبار و رجوع نکردن به کتب علماء و فقهاء اهلبیت اطهار و نهی ننمودن از امثال این بدع و اضافات و دَسِّ وَضّاعین و تحریف جاهلین و جلو نگرفتن از نا اهلان و از تصرفات بی‌خردان تا کار به جائی رسیده که دعاها موافق سلیقه‌ها تلفیق شده و زیارتها و مفجعه‌ها و صلواتها اختراع شده و مجموعه‌های بسیار از دعاهای دَسّ شده چاپ شده و بچّه مفتاحها متولّد گشته و کم کم سرایت کرده به سایر کتب رسیده و شایع و رواج گشته
مثلاً کتاب منتهی الآمال این احقر را تازه طبع کردند بعض از کُتّاب آن به سلیقه خود در آن تصرفاتی نموده از جمله در احوال مالک بن یسر ملعون نوشته از دعای امام حسین علیه السلام هر دو دست او از کار افتاده بود الحمدُ للّه در تابستان مانند دو چوب خشک می گردید الحمدُ للّه و در زمستان خون از آنها می چکید الحمدُ للّه و بر این حال خُسران مأل بود الحمدُ للّه در این دو سطر عبارت چهار لفظ الحمدُ للّه کاتب موافق سلیقه خود جزء کرده
و نیز در بعضی جاها بعد از اسم جناب زینب یا امّ کلثوم به سلیقه خود لفظ خانم زیاد کرده که زینب خانم و امّ کلثوم خانم گفته شود که تجلیل از آن مخدّرات شود و حمید بن قحطبه را چون دشمن داشته به واسطه بدی او حمید بن قحبه نوشته و لکن احتیاط کرده قحطبه را نسخه بدل او نوشته و عَبْدَ ربَّه را صلاح دیده عبداللّه نوشته شود و زحر بن قیس که بحاء مُهْمَله است در هر کجا بوده به جیم نوشته و امّ سَلَمه را غلط دانسته تا ممکنش بوده‌ام السَّلَمه کرده الی غیر ذلک
و غرضم از ذکر این مطلب دراینجا دو چیز بود یکی آنکه این تصرّفاتی را

که این شخص کرده به سلیقه خود این را کمال دانسته و خلافش را ناقص فرض کرده و حال آنکه همین چیزی که او کمال دانسته باعث نقصان شده پس از اینجا قیاس کنیم که چیزهائی که ما از روی جهل و نادانی در دعاها و زیارات داخل می کنیم یا به سلیقه ناقص خود بعض تصرّفات می نمائیم و آن را کمال فرض می نمائیم بدانیم که همان چیزها پیش اهلش سبب نقصان و بی‌اعتباری آن دعا یا زیارت خواهد بود

پس شایسته است که ما به هیچ وجه در این باب مداخله نکنیم و هر چه دستورالعمل دادند به همان رفتار نموده و از آن تخطّی ننمائیم و دیگر غرضم آن بود که معلوم شود هرگاه نسخه‌ای که مولّفش زنده و حاضر و نگهبان او باشد اینطور کنند با او دیگر با سایر نسخ چه خواهند کرد و به کتابهای چاپی دیگر چه اعتماد است مگر کتابی که از مُصَنَّفات مشهوره علماء معروفین باشد و به نظر ثقه از علماء آن فن رسیده و امضاء فرموده باشد

روایت شده در حال ثقه جلیل فقیه مقدّم در اصحاب ائمه علیهم السلام یونس بن عبدالرّحمن که کتابی در اعمال شبانه روز نوشته بود جناب ابوهاشم جعفری آن کتاب را به نظر مبارک حضرت عسکری علیه السلام رسانید حضرت تمام آن را مطالعه و تصفّح فرمود پس از آن فرمود:

«هذا دینی و دینُ آبائی کلّهُ وَ هُوَ الحَقُّ کُلّهُ»

همه این دین من و دین پدران من است و تمامش حق است ملاحظه کن که ابوهاشم جعفری با آنکه بر کثرت علم و فقاهت و جلالت و دیانت جناب یونس مطلّع بوده است به همین اکتفا نکرده در عمل کردن از روی کتاب او تا آنکه آن را به نظر مبارک امام خود رسانیده

و نیز روایت شده از بورق شنجانی هراتی که مردی معروف به صدق و صلاح و ورع بوده که در سامرّه خدمت امام حسن عسکری‌علیه السلام رسید و کتاب یوم و لیله شیخ جلیل‌القدر فضل بن شاذان نیشابوری را به آن حضرت داد و گفت فدایت شوم می خواهم در این کتاب نظر فرمائی و ورق ورق آن را ملاحظه نمائی حضرت فرمود

«هذا صَحیحٌ ینْبَغی اَنْ تَعْمَلَ بِهِ»

این کتاب صحیح است و شایسته است که به آن عمل نمائی

الی غیر ذلک

و این احقر با اینکه می دانستم مذاق مردم این زمان و عدم اهتمام ایشان را در امثال این امور برای اتمام حجّت سعی و کوشش بسیار کردم که دعاها و زیارات منقوله در این کتاب حتی الأمکان از نسخه‌های اصل نقل شود و بر نسخ متعدّده عرضه شود و به قدری که از عهده برآیم تصحیح آن نمایم تا عامل به آن از روی اطمینان عمل نماید انشاء اللّه به شرط آنکه کاتبین و ناسخین تصرّف در آن ننمایند و خواننده‌ها اختراع و سلیقه‌های خود

را کنار گذارند
شیخ کلینی رضی اللّه عنه از عبدالرحیم قصیر نقل کرده که خدمت حضرت صادق علیه السلام رسید و عرض کرد:
فدایت شوم من از پیش خود دعائی اختراع کرده‌ام حضرت فرمود بگذار مرا از اختراع خود یعنی آن را کنار گذار و برای من نقل مکن
و نگذاشت که آن دعاء جمع کرده خود را نقل کند خود حضرت برای او دستورالعملی لطف فرمود و شیخ صدوق – عَطَّرَ اللّهُ مَرْقَدَهُ روایت کرده از عبداللّه بن سنان که گفت حضرت صادق علیه السلام فرمود که:
زود است می رسد به شما شبهه‌ای پس می مانید بدون نشانه و راهنما و پیشوای هدایت کننده و نجات نمی یابد در آن شبهه مگر کسی که بخواند دعای غریق را گفتم چگونه است دعای غریق فرمود می گوئی
«یا اللَّهُ یا رَحْمنُ یا رَحیمُ یا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ ثَبِّتْ قَلْبی عَلی دینِکَ»
پس گفتم
«یا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ وَ الْأَبْصارِ ثَبِّتْ قَلْبی عَلی دینِکَ»
حضرت فرمود به درستی که خداوند عَزَّ وجلَّ مُقَلِّب است قلوب و ابصار را لکن بگو چنانکه من می گویم
«یا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ ثَبِّتْ قَلْبی عَلی دینِکَ»
کافیست تأمل در این دو حدیث شریف برای تنبّه کسانی که در دعاها به سلیقه خود بعضی کلمات زیاد می کنند و پاره‌ای تصرّفات می نمایند
واللّه العاصِمُ.

مطلب دویم
در زیارت حضرت عبّاس بن علی بن ابیطالب‌علیه السلام است شیخ اجل جعفر بن قولویه قمی به سند معتبر از ابوحمزه ثمالی روایت کرده که:
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که:
چون اراده نمائی که زیارت کنی قبر عبّاس بن علی‌علیه السلام را و آن بر کنار فرات محاذی حایر است می‌ایستی بر در روضه و می گوئی:
سَلامُ اللَّهِ و سلام مَلائِکَتِهِ الْمُقَرَّبینَ، وَ اَنْبِیآئِهِ الْمُرْسَلینَ، وَ عِبادِهِ الصَّالِحینَ، وَ جَمیعِ الشُّهَدآءِ وَ الصِّدّیقینَ، وَ الزَّاکِیاتُ الطَّیِّباتُ، فیما تَغْتَدی وَ تَرُوحُ، عَلَیکَ یا بْنَ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ
اَشْهَدُ لَکَ بِالتَّسْلیمِ وَ التَّصْدیقِ، وَ الْوَفآءِ وَ النَّصیحَةِ، لِخَلَفِ النَّبِی صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ و آله الْمُرْسَلِ، وَ السِّبْطِ الْمُنْتَجَبِ، وَ الدَّلیلِ الْعالِمِ، وَ الْوَصِّی الْمُبَلِّغِ وَ الْمَظْلُومِ الْمُهْتَضَمِ، فَجَزاکَ اللَّهُ عَنْ رَسُولِهِ، وَ عَنْ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ، وَ عَنِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَینِ صَلَواتُ اللَّهِ عَلَیهِمْ، اَفْضَلَ الْجَزآءِ بِما صَبَرْتَ وَ احْتَسَبْتَ وَ اَعَنْتَ، فَنِعْمَ عُقْبَی الدَّارِ، لَعَنَ اللَّهُ مَنْ قَتَلَکَ،
وَ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ جَهِلَ حَقَّکَ وَ اسْتَخَفَّ بِحُرْمَتِکَ،
وَ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ حالَ بَینَکَ وَ بَینَ مآءِ الْفُراتِ
اَشْهَدُ اَنَّکَ قُتِلْتَ مَظْلُوماً، و اَن اللَّهَ مُنْجِزٌ لَکُمْ ما وَعَدَکُمْ، جِئْتُکَ یا بْنَ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ وَافِداً اِلَیکُمْ، وَ قَلْبی مُسَلِّمٌ لَکُمْ وَ تابِعٌ، وَ اَنَا لَکُمْتابِعٌ، وَ نُصْرَتی لَکُمْ مُعَدَّةٌ، حَتّی یحْکُمَ اللَّهُ وَ هُوَ خَیرُ الْحاکِمینَ، فَمَعَکُمْ مَعَکُمْ لا مَعَ عَدُوِّکُمْ، اِنّی بِکُمْ وَ بِاِیابِکُمْ مِنَ الْمُؤْمِنینَ، وَ بِمَنْ خالَفَکُمْ وَ قَتَلَکُمْ مِنَ الْکافِرینَ، قَتَلَ اللَّه امةً قَتَلَتْکُمْ بِالْأَیدی وَ الْأَلْسُنِ.
پس داخل روضه شو و خود را به ضریح بچسبان و بگو:
اَلسَّلامُ عَلَیکَ اَیهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ، الْمُطیعُ للَّهِ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِأَمیرِالْمُؤْمِنینَ، وَ الْحَسَنِ والْحُسَینِ، صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِمْ وَ سَلَّمَ،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَکاتُهُ وَ مَغْفِرَتُهُ وَ رِضْوانُهُ، وَ عَلی رُوحِکَ وَ بَدَنِکَ
اَشْهَدُ و اُشْهِدُ اللَّهَ اَنَّکَ مَضَیتَ عَلی ما مَضی بِهِ الْبَدْرِیونَ وَ الْمُجاهِدُونَ فی سَبیلِ اللَّهِ، الْمُناصِحُونَ لَهُ فی جِهادِ اَعْدآئِهِ، الْمُبالِغُونَ فی نُصْرَةِ اَوْلِیآئِهِ، الذّآبُّونَ عَنْ اَحِبّآئِهِ، فَجَزاکَ اللَّهُ اَفْضَلَ الْجَزآءِ وَ اَکْثَرَ الْجَزآءِ، وَ اَوْفَرَ الْجَزآءِ، وَ اَوْفی جَزآءِ اَحَدٍ مِمَّنْ وَ فی بِبَیعَتِهِ، وَ اسْتَجابَ لَهُ دَعْوَتَهُ، وَ اَطاعَ وُلاةَ اَمْرِهِ
اَشْهَدُ اَنَّکَ قَدْ بالَغْتَ فِی النَّصیحَةِ، وَ اَعْطَیتَ غایةَ الْمَجْهُودِ، فَبَعَثَکَ اللَّهُ فِی الشُّهَدآءِ، وَ جَعَلَ رُوحَکَ مَعَ اَرْواحِ السُّعَدآءِ، وَ اَعْطاکَ مِنْ جِنانِهِ اَفْسَحَها مَنْزِلاً، وَ اَفْضَلَها غُرَفاً، وَ رَفَعَ ذِکْرَکَ فی عِلِّیینَ، وَ حَشَرَکَ مَعَ النَّبِیینَ وَ

الصِّدّيقينَ وَ الشَّهَدآءِ وَ الصَّالِحينَ، وَ حَسُنَ اُولئِکَ رَفيقاً
اَشْهَدُ اَنَّکَ لَمْ تَهِنْ وَ لَمْ تَنْکُلْ وَ اَنَّکَ مَضَيتَ عَلى بَصيرَةٍ مِنْ اَمْرِکَ، مُقْتَدِياً بِالصَّالِحينَ، وَ مُتَّبِعاً لِلنَّبِيينَ، فَجَمَعَ اللّهُ بَينَنا وَ بَينَکَ وَ بَينَ رَسُولِهِ وَ اَوْلِيآئِهِ فى مَنازِلِ الْمُخْبِتينَ، فَاِنَّهُ اَرْحَمُ الرَّاحِمينَ.
مؤلف گويد که خوب است اين زيارت را پشت سر قبر رو به قبله بخوانى چنانکه شيخ در تهذيب فرموده
ثمّ ادخل «فانکبَّ عَلَى الْقَبْرِ وَ قُلْ وَ اَنْتَ مُسْتَقْبل الْقِبْلَةِ
اَلسَّلامُ عَلَيکَ اَيهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ»

زیارت دیگر

و نیز بدان که زیارت جناب عبّاس موافق روایت مذکور همین بود که ذکر شد لکن سید بن طاووس و شیخ مفید و دیگران بعد از این فرموده‌اند که پس برو به سمت بالا سر و دو رکعت نماز کن و بعد از آن آنچه خواهی نماز کن و بخوان خدا را بسیار و بگو در عقب نماز:

اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ لا تَدَعْ لی فی هذَا الْمَکانِ الْمُکَرَّمِ وَ الْمَشْهَدِ الْمُعَظَّمِ ذَنْباً اِلاَّ غَفَرْتَهُ، وَ لا هَمّاً اِلاَّ فَرَّجْتَهُ، وَ لا مَرَضاً اِلاَّ شَفَیتَهُ، وَ لا عَیباً اِلاَّ سَتَرْتَهُ وَ لا رِزْقاً اِلاَّ بَسَطْتَهُ، وَ لا خَوْفاً الاَّ آمَنْتَهُ، وَ لا شَمْلاً اِلاَّ جَمَعْتَهُ، وَ لا غآئِباً اِلاَّ حَفِظْتَهُ وَ اَدْنَیتَهُ، وَ لا حاجَةً مِنْ حَوآئِجِ الدُّنْیا وَ الْأخِرَةِ، لَکَ فیها رِضیً وَ لِی فیها صَلاحٌ اِلاَّ قَضَیتَها، یا اَرْحَمَ الرَّاحِمینَ.

پس برگرد به سوی ضریح و نزد پاها به‌ایست و بگو:

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا اَبَا الْفَضْلِ الْعَبَّاسَ ابْنَ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا بْنَ سَیدِ الْوَصِیینَ،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا بْنَ اَوَّلِ الْقَوْمِ اِسْلاماً، وَ اَقْدَمِهِمْ ایماناً، وَ اَقْوَمِهِمْ بِدینِ اللَّهِ، وَ اَحْوَطِهِمْ عَلَی الْأِسْلامِ

اَشْهَدُ لَقَدْ نَصَحْتَ للَّهِ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِأَخیکَ، فَنِعْمَ الْأَخُ الْمُواسی، فَلَعَنَ اللَّه امةً قَتَلَتْکَ،

وَ لَعَنَ اللَّه امةً ظَلَمَتْکَ،

وَ لَعَنَ اللَّه امةً اسْتَحَلَّتْ مِنْکَ الْمَحارِمَ، وَ انْتَهَکَتْ حُرْمَةَ الْأِسْلامِ، فَنِعْمَ الصَّابِرُ الْمُجاهِدُ الْمُحامِی النَّاصِرُ، وَ الْأَخُ الدَّافِعُ عَنْ اَخیهِ، الْمُجیبُ اِلی طاعَةِ رَبِّهِ، الرَّاغِبُ فیما زَهِدَ فیهِ غَیرُهُ، مِنَ الثَّوابِ الْجَزیلِ، وَ الثَّآءِ الْجَمیلِ، وَ الْحَقَکَ اللَّهُ بِدَرَجَةِ آبآئِکَ فی جَنَّاتِ النَّعیمِ،

اَللّهُمَّ اِنّی تَعَرَّضْتُ لِزیارَةِ اَوْلِیآئِکَ، رَغْبَةً فی ثَوابِکَ، وَ رَجآءً لِمَغْفِرَتِکَ وَ جَزیلِ اِحْسانِکَ، فَاَسْئَلُکَ اَنْ تُصَلِّی عَلی مُحَمَّدٍ و آله الطَّاهِرینَ، و آن تَجْعَلَ رِزْقی به هم دآرّاً، وَ عَیشی به هم قآرّاً، وَ زِیارَتی به هم مَقْبُولَةً، وَ حَیوتی به هم طَیبَةً، وَ اَدْرِجْنی اِدْراجَ الْمُکْرَمینَ، وَ اَجْعَلْنی مِمَّنْ ینْقَلِبُ مِنْ زِیارَةِ مَشاهِدِ اَحِبَّآئِکَ مُفْلِحاً مُنْجِحاً، قَدِ اسْتَوْجَبَ غُفْرانَ الذُّنُوبِ، وَ سَتْرَ الْعُیوبِ، وَ کَشْفَ الْکُرُوبِ، اِنَّکَ اَهْلُ التَّقْوی وَ اَهْلُ الْمَغْفِرَةِ. *

و چون خواهی وداع کنی آن حضرت را پس برو به نزد قبر شریف و بگو این را که در روایت اَبُو حمزه ثمالی است و علماء نیز ذکر کرده‌اند:
اَسْتَوْدِعُکَ اللّهَ وَ اَسْتَرْعیکَ وَ اَقْرَءُ عَلَیکَ اَلسَّلامَ، آمَنَّا بِاللّهِ وَ بِرَسُولِهِ وَ بِکِتابِهِ وَ بِما جاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِ اللّهِ، اَللّهُمَ فَاکْتُبْنا مَعَ الشَّاهِدینَ،
اَللّهُمَّ لا تَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِیارَتی قَبْرَ ابْنِ اَخی رَسُولِکَ، صَلَّی اللّهُ عَلَیهِ و آله، وَ ارْزُقْنی زِیارَتَهُ اَبَداً ما اَبْقَیتَنی، وَ احْشُرْنی مَعَهُ وَ مَعَ آبآئِهِ فِی الجِنانِ، وَ عَرِّفْ بَینی وَ بَینَهُ وَ بَینَ رَسُولِکَ وَ اَوْلِیآئِکَ،
اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ تَوَفَّنی عَلَی الْأیمانِ بِکَ، وَ التَّصْدیقِ بِرَسُولِکَ، وَ الْوِلایةِ لِعَلی بْنِ اَبیطالِبِ، وَ الْأَئِمَّةِ مِنْ وُلْدِهِ عَلَیهِمُ السَّلامُ، وَ الْبَرآئَةِ مِنْ عَدُوِّهِمْ، فَاِنّی قَدْ رَضیتُ یا رَبّی بِذلِکَ، وَ صَلَّی اللّهُ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ.
پس دعا کن از برای خود و از برای پدر و مادر و مؤمنین و مسلمین و اختیار کن از دعاها هر دعائی که می خواهی
مؤلف گوید که روایت شده در خبری از حضرت سید سجّادعلیه السلام آنچه حاصلش آن است که فرمودند خدا رحمت کند عبّاس را که ایثار کرد بر خود برادر خود را و جان خود را فدای آن حضرت نمود تا آنکه در یاری او دو دستش را قطع کردند و حقّ تعالی در عوض دو دست او دو بال به او عنایت فرمود که:
با آن دو بال با فرشتگان در بهشت مانند جعفر بن ابی طالب پرواز می کند و از برای عبّاس‌علیه السلام در نزد خداوند منزلتی است در روز قیامت که مَغْبُوط جمیع شهداء است و جمیع شهدا را آرزوی مقام او است و نقل شده که حضرت عبّاس‌علیه السلام در وقت شهادت سی و چهار ساله بود و آنکه ام البنین مادر عباس‌علیه السلام در ماتم او و برادران اعیانی او بیرون مدینه در بقیع می شد و در ماتم ایشان چنان ندبه و گریه می کرد که هر که از آنجا می گذشت گریان می گشت گریستن دوستان عجبی نیست مروان بن الحکم که بزرگتر دشمنی بود خاندان نبوت را چون بر امّ البنین عبور می کرد از اثر گریه او گریه می کرد و این اشعار از امّ البنین در مرثیه حضرت ابوالفضل علیه السلام و دیگر پسرانش نقل شده:

یا مَنْ رَاَی الْعَبَّاسَ کَرَّ عَلی جَماهیرِ النَّقَدِ
وَوَراهُ مِنْ اَبْنآءِ حَیدَرَ کُلُّ لَیثٍ ذی لَبَدِ
اُنْبِئْتُ اَنَّ ابْنی اُصیبَ بِرَاْسِهِ مَقْطُوعَ یدِ
وَیلی عَلی شِبْلی اَمالَ بِرَاْسِهِ ضَرْبُ‌الْعَمَدِ
لَوْ کانَ سَیفُکَ فی یدَیکَ لَما دَنی مِنْهُ اَحَدٌ

وَلَها اَيضاَ
لا تَدْعُونّى وَيكِ اُمَّ الْبَنينَ
تُذَكّرينى بِلُيوثِ الْعَرينِ
كانَتْ بَنُونَ لِى اُدْعى بِهِمْ
وَالْيوْمَ اَصْبَحْتُ وَ لا مِنْ بَنين
اَرْبَعَةٌ مِثْلُ نُسُورِ الرُّبى
قَدْ واصَلُوا الْمَوْتَ بِقَطْعِ الْوَتينِ
تَنازَعَ الْخِرْصانُ اَشْلائَهُمْ
فَكُلُّهُمْ اَمْسى صَريعاً طَعينِ
يا لَيتَ شِعْرى اَكَما اَخْبَرُوا
بِاَنَّ عَبَّاساً قَطيعُ الْيمينِ

مطلب سیم
در زیارات مخصوصه حضرت ابی عبداللّه الحسین علیه السلام است و آن چند زیارتست

زیارت اوّل رجب و نیمه آن و نیمه شعبان است از حضرت صادق علیه السلام روایت است که هر که زیارت کند امام حسین علیه السلام را در روز اوّل ماه رجب البته حق تعالی بیامرزد او را و از ابن ابی نصر منقولست که از حضرت امام رضاعلیه السلام سؤال کرد که در کدام وقت بهتر است که زیارت کنیم امام حسین علیه السلام را فرمود که:
در نصف رجب و نصف شعبان شیخ مفید و سید بن طاووس ذکر کرده‌اند که این زیارت که ذکر می شود برای روز اوّل رجب و نیمه شعبان است و لکن شهید علاوه کرده بر آن شب اوّل رجب و شب و روز نیمه رجب و روز نیمه شعبان را پس به حسب فرموده ایشان این زیارت برای شش وقت است و کیفیت آن زیارت این است هرگاه خواستی زیارت کنی اباعبداللّه الحسین علیه السلام را در این اوقات غسل کن و پاکیزه‌ترین جامه‌های خود را بپوش و بایست بر در قبّه مطهّره آن حضرت رو به قبله و سلام کن بر جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و بر امیرالمؤمنین و بر حضرت فاطمه و بر امام حسن و امام حسین و بر باقی امامان صلواتُ اللّه علیهم اجمعین و بعد از این بیاید در اذن دخول زیارت عرفه کیفیت سلام کردن بر این بزرگواران پس داخل شو و بایست نزد ضریح مقدّس و صد مرتبه بگو اَللّهُ اَکْبَرُ پس بگو:
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا بْنَ خاتَمِ اَلنَّبِیینَ،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا بْنَ سَیدِ الْمُرْسَلینَ،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا بْنَ سَیدِ الْوَصِیینَ،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا اَبا عَبْدِ اللَّهِ،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا حُسَینَ بْنَ عَلِی،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا بْنَ فاطِمَةَ سَیدَةِ نِسآءِ الْعالَمینَ،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا وَلِی اللَّهِ وَ ابْنَ وَلِیهِ،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا صَفِی اللَّهِ وَ ابْنَ صَفِیهِ،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا حُجَّةَ اللَّهِ وَ ابْنَ حُجَّتِهِ،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا حَبیبَ اللَّهِ وابْنَ حَبیبِهِ،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا سَفیرَ اللَّهِ وَ ابْنَ سَفیرِهِ،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا خازِنَ الْکِتابِ الْمَسْطُورِ،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا وارِثَ التَّوْریةِ وَ الْإِنْجیلِ وَ الزَّبُورِ،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا اَمینَ الرَّحْمنِ،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا شَریکَ الْقُرْآنِ، السَّلامُ عَلَیکَ یا عَمُودَ الدِّینِ،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا بابَ حِکْمَةِ رَبِّ الْعالَمینَ،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا بابَ حِطَّةِ الَّذی مَنْ دَخَلَهُ کانَ مِنَ الْأمِنینَ،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا عَیبَةَ عِلْمِ اللّهِ،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا مَوْضِعَ سِرِّ اللّهِ،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا ثارَ اللّهِ وَ ابْنَ ثارِهِ وَ الْوِتْرَ الْمَوْتُورَ،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ وَ عَلَی الْأَرْواحِ الَّتی حَلَّتْ بِفِنآئِکَ، وَ اَناخَتْ بِرَحْلِکَ، بِاَبی اَنْتَ وَ اُمّی وَ نَفْسی یا اَبا عَبْدِ اللّهِ، لَقَدْ عَظُمَتِ الْمُصیبَةُ وَ جَلَّتِ الرَّزِیةُ بِکَ عَلَینا وَ عَلی جَمیعِ اَهْلِ الْاِسْلامِ، فَلَعَنَ اللّه امةً اَسَّسَتْ اَساسَ الظُّلْمِ وَ الْجَوْرِ عَلَیکُمْ اَهْلَ الْبَیتِ،
وَ لَعَنَ اللّه امةً دَفَعَتْکُمْ عَنْ مَقامِکُمْ، وَ اَزالَتْکُمْ عَنْ مَراتِبِکُمْ الَّتی رَتَّبَکُمُ اللّهُ فیها، بِاَبی اَنْتَ وَ اُمّی وَ نَفْسی یا اَبا عَبْداللّهِ
اَشْهَدُ لَقَدِ اِقْشَعَرَّتْ لِدِمآئِکُمْ اَظِلَّةُ الْعَرْشِ مَعَ اَظِلَّةِ الْخَلآئِقِ، وَ بَکَتْکُمُ السَّمآءُ وَ الْأَرْضُ، وَ سُکّانُ الْجِنانِ وَ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ، صَلَّی اللّهُ عَلَیکَ عَدَدَ ما فی عِلْمِ اللّهِ، لَبَّیکَ داعِی اللّهِ، اِنْ کانَ لَمْ یجِبْکَ بَدَنی عِنْدَ اسْتِغاثَتِکَ، وَ لِسانی عِنْدَ اسْتِنْصارِکَ، فَقَدْ اَجابَکَ قَلْبی وَ سَمْعی وَ بَصَری، سُبْحانَ رَبِّنا اِنْ کانَ وَعْدُ رَبِّنا لَمَفْعُولاً
اَشْهَدُ اَ نَّکَ طُهْرٌ طاهِرٌ مُطَهَّرٌ، مِنْ طُهْرٍ طاهِرٍ مُطَهَّرٍ، طَهُرْتَ وَ طَهُرَتْ بِکَ الْبِلادُ، وَ طَهُرَتْ اَرْضٌ اَنْتَ بِها، وَ طَهُرَ حَرَمُکَ
اَشْهَدُ اَنَّکَ قَدْ اَمَرْتَ بِالْقِسْطِ وَ الْعَدْلِ وَ دَعَوْتَ اِلَیهِما، وَ اَنَّکَ صادِقٌ صِدّیقٌ، صَدَقْتَ فیما دَعَوْتَ اِلَیهِ، وَ اَنَّکَ ثارُ اللّهِ فِی الْأَرْضِ،
وَ اَشْهَدُ اَنَّکَ قَدْ بَلَّغْتَ عَنِ اللّهِ، وَ عَنْ جَدِّکَ رَسُولِ اللّهِ، وَ عَنْ اَبیکَ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ، وَ عَنْ اَخیکَ الْحَسَنِ، وَ نَصَحْتَ وَ جاهَدْتَ فی سَبیلِ اللّهِ، وَ عَبَدْتَهُ مُخْلِصاً حَتّی اَتیکَ الْیقینُ، فَجَزاکَ اللّهُ خَیرَ جَزآءِ السَّابِقینَ، وَ صَلَّی اللّهُ عَلَیکَ و سلم تَسْلیماً،
اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ صَلِّ عَلَی الْحُسَینِ، الْمَظْلُومِ الشَّهیدِ الرَّشیدِ، قَتیلِ الْعَبَراتِ وَ اَسیرِ الْکُرُباتِ صَلوةً نامِیةً زاکِیةً مُبارَکَةً، یصْعَدُ اَوَّلُها وَ لا یفْقَدُ آخِرُها، اَفْضَلَ ما صَلَّیتَ عَلی اَحَدٍ مِنْ اَوْلادِ اَنْبِیآئِکَ الْمُرْسَلینَ، یا اِلهَ الْعالَمینَ.
آنگاه قبر مطهر را ببوس و روی راست خود را بر قبر گذار و بعد از آن روی چپ را آنگاه دور قبر بگرد و طواف کن و چهار جانب قبر را ببوس شیخ مفید رحمه الله فرموده آنگاه برو به سوی قبر علی بن الحُسین علیه السلام و بایست نزد قبر آن جناب و بگو:
اَلسَّلامُ عَلَیکَ اَیهَا الصِّدّیقُ الطَّیبُ، الزَّکِی الْحَبیبُ الْمُقَرَّبُ، وَ ابْنُ رَیحانَةِ رَسُولِ اللّهِ،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ مِنْ شَهیدٍ مُحْتَسِبٍ، وَ رَحْمَةُ اللّهِ وَ بَرَکاتُهُ، ما اَکْرَمَ مَقامَکَ، وَ اَشْرَفَ مُنْقَلَبَکَ

اَشْهَدُ لَقَدْ شَکَرَ اللّهُ سَعْیکَ وَ اَجْزَلَ ثَوابَکَ، وَ اَلْحَقَکَ بِالذِّرْوَةِ الْعالِیةِ، حَیثُ الشَّرَفُ کُلُّ الشَّرفِ، وَ فِی الْغُرَفِ [السَّامِیةِ] کَما مَنَّ عَلَیکَ مِنْ قَبْلُ، وَ جَعَلَکَ مِنْ اَهْلِ الْبَیتِ الَّذینَ اَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمُ الرِّجْسَ، وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهیراً، صَلَواتُ اللَّهِ عَلَیکَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَکاتُهُ وَ رِضْوانُهُ، فَاشْفَعْ اَیهَا السَّیدُ الطَّاهِرُ اِلی رَبِّکَ، فی حَطِّ الْاَثْقالِ عَنْ ظَهْری، وَ تَخْفیفِها عَنّی، وَ ارْحَمْ ذُلّی وَ خُضُوعی لَکَ، وَ لِلسَّیدِ اَبیکَ، صَلَّی اللّهُ عَلَیکُما، پس بچسبان خود را بر قبر و بگو:
زادَ اللَّهُ فی شَرَفِکُمْ فِی الْأخِرَةِ، کَما شَرَّفَکُمْ فِیالدُّنْیا، وَ اَسْعَدَکُمْ کَما اَسْعَدَ بِکُمْ،
وَ اَشْهَدُ اَ نَّکُمْ اَعْلامُ الدّینِ، وَ نُجُومُ الْعالَمینَ،
و اَلسَّلامُ عَلَیکُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَکاتُهُ.
پس رو کن به سوی شهدا و بگو:
اَلسَّلامُ عَلَیکُمْ یا اَنْصارَ اللَّهِ وَ اَنْصارَ رَسُولِهِ، وَ اَنْصارَ عَلِیّ بْنِ اَبیطالِبٍ وَ اَنْصارَ فاطِمَةَ، وَ اَنْصارَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَینِ وَ اَنْصارَ الْاِسْلامِ
اَشْهَدُ اَنَّکُمْ لَقَدْ نَصَحْتُمْ للَّهِ وَ جاهَدْتُمْ فی سَبیلِهِ، فَجَزاکُمُ اللَّهُ عَنِ الْاِسْلامِ وَ اَهْلِهِ اَفْضَلَ الْجَزآءِ، فُزْتُمْ وَ اللَّهِ فَوْزاً عَظیماً، یا لَیتَنی کُنْتُ مَعَکُمْ فَاَفُوزَ فَوْزاً عَظیماً
اَشْهَدُ اَنَّکُمْ اَحْیآءٌ عِنْدَ رَبِّکُمْ تُرْزَقُونَ
اَشْهَدُ اَنَّکُمُ الشُّهَدآءُ وَ السُّعَدآءُ، وَ اَنَّکُمُ الْفآئِزوُنَ فی دَرَجاتِ الْعُلی،
و اَلسَّلامُ عَلَیکُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَکاتُهُ.
بعد از آن بازگرد و بیا نزدیک سر مبارک آن حضرت و نماز زیارت بکن و دعا کن برای خود و پدر و مادر خود و برای برادران مؤمن و بدان که سید بن طاووس برای حضرت علی اکبر و شهداء قدَّس اللّهُ اَرْواحَهُمْ زیارتی مشتمل بر اسامی آنها نقل کرده ما به ملاحظه اختصار و شیوع و اشتهار آن آنرا ذکر ننمودیم

دویم زیارت نیمه رجب

زیارت نیمه رجب غیر از زیارتی که گذشت و آن زیارتیست که شیخ مفید رحمه الله در مزار نقل کرده که از زیارات مخصوصه نصف رجب است که آنرا غفیله می گویند یعنی نیمه رجب را غفیله می گویند نه زیارت را به سبب غفلت عامّه مردم از فضیلت آن پس چون قصد کردی زیارت آن حضرت را در این وقت و آمدی در صحن شریف پس داخل شو یعنی در حرم مطهّر و سه مرتبه بگو اَللّٰهُ اَکْبَرُ و بایست در نزد قبر منوّر و بگو:

اَلسَّلامُ عَلَیکُمْ یا آلَ اللّٰهِ،
اَلسَّلامُ عَلَیکُمْ یا صَفْوَةَ اللّٰهِ،
اَلسَّلامُ عَلَیکُمْ یا خِیرَةَ اللّٰهِ مِنْ خَلْقِهِ،
اَلسَّلامُ عَلَیکُمْ یا سادَةَ السَّاداتِ،
اَلسَّلامُ عَلَیکُمْ یا لُیوثَ الْغاباتِ،
اَلسَّلامُ عَلَیکُمْ یا سُفُنَ النَّجاةِ،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا اَبا عَبْدِ اللّٰهِ الْحُسَینَ،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا وارِثَ عِلْمِ الْأَنْبِیاءِ وَ رَحْمَةُ اللّٰهِ وَ بَرَکاتُهُ،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا وارِثَ آدَمَ صَفْوَةِ اللّٰهِ،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا وارِثَ نُوحٍ نَبِی اللّٰهِ،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا وارِثَ اِبْراهیمَ خَلیلِ اللّٰهِ،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا وارِثَ اِسْماعیلَ ذَبیحِ اللّٰهِ،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا وارِثَ مُوسی کَلیمِ اللّٰهِ،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا وارِثَ عیسی رُوحِ اللّٰهِ،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا وارِثَ مُحَمَّدٍ حَبیبِ اللّٰهِ،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا بْنَ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفی،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا بْنَ عَلِی الْمُرْتَضی،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا بْنَ فاطِمَةَ الزَّهْرآءِ،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا بْنَ خَدیجَةَ الْکُبْری،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا شَهیدُ بْنَ الشَّهیدِ،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا قَتیلُ بْنَ الْقَتیلِ،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا وَلِی اللّٰهِ وَ ابْنَ وَلِیهِ،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا حُجَّةَ اللّٰهِ وَ ابْنَ حُجَّتِهِ عَلی خَلْقِهِ،
اَشْهَدُ اَنَّکَ قَدْ اَقَمْتَ الصَّلوةَ، وَ آتَیتَ الزَّکوةَ، وَ اَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ، وَ نَهَیتَ عَنْ الْمُنْکَرِ، وَ رُزِئْتَ بِوالِدَیکَ، وَ جاهَدْتَ عَدُوَّکَ وَ
اَشْهَدُ اَنَّکَ تَسْمَعُ الْکَلامَ، وَ تَرُدُّ الْجَوابَ، وَ اَنَّکَ حَبیبُ اللّٰهِ وَ خَلیلُهُ وَ نَجیبُهُ، وَ صَفِیهُ وَ ابْنُ صَفِیهِ، یا مَوْلای وَ ابْنَ مَوْلای، زُرْتُکَ مُشْتاقاً فَکُنْ لی شَفیعاً اِلی

اللّهِ، یا سَیدی، وَ اَسْتَشْفِعُ اِلَی اللّهِ بِجَدِّکَ سَیدِ النَّبیینَ، وَ بِابیکَ سَیدِ الْوَصِیینَ وَ بِاُمِّکَ فاطِمَةَ سَیدَةِ نِسآءِ الْعالَمینَ، اَلا لَعَنَ اللَّهُ قاتِلیکَ، وَ لَعَنَ اللَّهُ ظالِمیکَ،
وَ لَعَنَ اللَّهُ سالِبیکَ وَ مُبْغِضیکَ، مِنَ الْأَوَّلینَ وَ الْآخِرینَ، وَ صَلَّی اللَّهُ عَلی سَیدِنا مُحَمَّدٍ و آله الطَّیبینَ الطّاهِرینَ.
آنگاه قبر مطهّر را ببوس و متوجه شو به سوی علی بن الحسین علیهما السلام و آن جناب را زیارت کن و بگو:
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا مَوْلای وَ ابْنَ مَوْلای، لَعَنَ اللَّهُ قاتِلیکَ،
وَ لَعَنَ اللَّهُ ظالِمیکَ، اِنّی اَتَقَرَّبُ اِلَی اللَّهِ بِزِیارَتِکُمْ وَ بِمَحَبَّتِکُمْ، وَ اَبَرَءُ اِلَی اللَّهِ مِنْ اَعْدآئِکُمْ، وَ السَّلامُ عَلَیکَ یا مَوْلای وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَکاتُهُ.
پس برو تا برسی به قبور شهداء رضوان اللّه علیهم پس بایست و بگو:
اَلسَّلامُ عَلَی الْأَرْواحِ الْمُنیخَةِ بِقَبْرِ اَبی عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَینِ عَلَیهِ السَّلامُ، اَلسَّلامُ عَلَیکُمْ یا طاهِرینَ مِنَ الدَّنَسِ، اَلسَّلامُ عَلَیکُمْ یا مَهْدِیونَ، اَلسَّلامُ عَلَیکُمْ یا اَبْرارَ اللّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیکُمْ وَ عَلَی الْمَلائِکَةِ الْحآفّینَ بِقُبُورِکُمْ اَجْمَعینَ، جَمَعَنَا اللَّهُ وَ اِیاکُمْ فی مُسْتَقَرِّ رَحْمَتِهِ وَ تَحْتِ عَرْشِهِ، اِنَّهُ اَرْحَمُ الرَّاحِمینَ، وَ اَلسَّلامُ عَلَیکُمْ وَ رَحْمَةُ اللّهِ وَ بَرَکاتُهُ.
بعد از آن برو به حرم عباس بن امیرالمؤمنین علیهما السلام چون برسی به آنجا بایست بر در قبّه آن جناب و بگو سَلامُ اللّه وَ سَلامُ مَلائِکَتِهِ الْمُقَرَّبینَ تا آخر زیارت آن حضرت که پیش از این گذشت.

زیارت نیمه شعبان است بدان که احادیث بسیار در فضیلت زیارت آن حضرت در نیمه شعبان وارد شده است و بس است در این باب آنکه به چندین سند معتبر از حضرت امام زین‌العابدین و امام جعفر صادق علیهما السلام وارد شده که هرکه خواهد مُصافحه کند با او صد و بیست و چهار هزار پیغمبر پس باید که زیارت کند قبر ابی عبداللّه الحسین علیه السلام را در نیمه شعبان به درستی که [ملائکه و] ارواح پیغمبران رخصت می طلبند و به زیارت آن حضرت می آیند پس خوشا به حال آنکه مصافحه کند با ایشان و ایشان مصافحه کنند با او و با ایشانند پنج پیغمبر اولوالعزم نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمّد صَلَّی اللّهُ عَلَیه و آله و علیهم اجمعین
راوی گفت پرسیدم که به چه سبب ایشان را اولوالعزم می نامند فرمود به جهت آنکه ایشان مبعوث شده‌اند به مشرق و مغرب و جنّ و انس و امّا الفاظ زیارت پس دو نحو نقل شده یکی همان زیارتست که برای اوّل رجب نقل شد دیگر زیارتی است که شیخ کفعمی در کتاب بلد الأمین از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده و آن زیارت چنین است می ایستی نزد قبر آن حضرت و می گوئی:
اَلْحَمْدُ للّهِ الْعَلِی الْعَظیمِ، وَ السَّلامُ عَلَیکَ اَیهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ الزَّکی، اوُدِعُکَ شَهادَةً مِنّی لَکَ تُقَرِّبُنی اِلَیکَ فی یوْمِ شَفاعَتِکَ،
اَشْهَدُ اَنَّکَ قُتِلْتَ وَ لَمْ تَمُتْ، بَلْ بِرَجآءِ حَیوتِکَ حَییتْ قُلُوبُ شیعَتِکَ، وَ بِضِیآءِ نُورِکَ اهْتَدَی الطَّالِبُونَ اِلَیکَ،
وَ اَشْهَدُ اَنَّکَ نُورُ اللّهِ الَّذی لَمْ یطْفَأْ وَ لا یطْفَأُ اَبَداً، وَ اَنَّکَ وَجْهُ اللّهِ الَّذی لَمْ یهْلِکْ وَ لا یهْلَکُ اَبَداً،
وَ اَشْهَدُ اَنَ هذِهِ التُّرْبَةَ تُرْبَتُکَ، وَ هذَا الْحَرَمَ حَرَمُکَ، وَ هذَا الْمَصْرَعَ مَصْرَعُ بَدَنِکَ، لا ذَلیلَ وَ اللّهِ مُعَزُّکَ، وَ لا مَغْلُوبَ وَ اللّهِ ناصِرُکَ، هذِهِ شَهادَةٌ لی عِنْدَکَ اِلی یوْمِ قَبْضِ روُحی بِحَضْرَتِکَ، وَ السَّلامُ عَلَیکَ وَ رَحْمَةُ اللّهِ وَ بَرَکاتُهُ.
تا روز گرفتن جانم در حضور تو و سلام بر تو و رحمت خدا و برکاتش

چهارم زیارت شبهای قدر

زیارت شبهای قدر است بدان که احادیث در فضیلت زیارت امام حسین علیه السلام در ماه مبارک رمضان خصوص شب اوّل و نیمه و آخر آن و در خصوص شب قدر بسیار است و از حضرت امام محمد تقی علیه السلام منقول است که هر که زیارت کند امام حسین علیه السلام را در شب بیست و سیم ماه رمضان و آن شبی است که امید هست شب قدر باشد و در آن شب هر امر محکمی جدا و مقدّر می شود مصافحه کنند با او روح بیست و چهار هزار [ملک و] پیغمبر که همه رخصت می طلبند از خدا در زیارت آن حضرت در این شب

و در حدیث معتبر دیگر از حضرت صادق علیه السلام مروی است که چون شب قدر می شود منادی از آسمان هفتم از بطنان عرش ندا می کند که حق تعالی آمرزید هر که را که به زیارت قبر حسین علیه السلام آمده و در روایت است که هر که شب قدر نزد قبر آن حضرت باشد و دو رکعت نماز گذارد نزد آن حضرت یا آنچه که میسّر شود و از حق تعالی سؤال کند بهشت را و پناه برد از آتش حق تعالی به او عطا فرماید سؤال او را و پناه دهد او را از آتش

و ابن قولویه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که:

هرکه زیارت کند قبر امام حسین علیه السلام را در ماه رمضان و بمیرد در راه زیارت از برای او عرض و حسابی نخواهد بود و به او بگویند که داخل بهشت شو بدون خوف و بیم و امّا الفاظی که زیارت کرده می شود حضرت امام حسین علیه السلام به آن در لیله قدر پس چنان است که شیخ مفید و محمّد بن المشهدی و ابن طاووس و شهید علیهم السلام در کتب مزار ذکر نموده‌اند و آن زیارت را مختصّ به این شب و عیدَین یعنی روز عید فطر و قربان قرار داده‌اند

و شیخ محمّد بن المشهدی به اسناد معتبر خود آن‌را از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده و گفته که آن حضرت فرمودند وقتی که اراده کردی زیارت کنی ابی عبدالله الحسین علیه السلام را پس برو به مشهد آن حضرت بعد از آنکه غُسل کرده باشی و پوشیده باشی پاکیزه‌ترین جامه‌های خود را پس چون ایستادی نزد قبر آن حضرت پس روی خود را به جانب آن حضرت کن و قبله را میان دو کتف خود قرار دِه و بگو:

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا بْنَ رَسُولِ اللّٰهِ،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا بْنَ امیرِ الْمُؤْمِنینَ،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا بْنَ الصِّدیقَةِ الطّاهِرَةِ، فاطِمَةَ سَیدَةِ نِسآءِ الْعالَمینَ،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا مَوْلای یا اَبا عَبْدِ اللّٰهِ، وَ رَحْمَةُ اللّٰهِ وَ بَرَکاتُهُ

اَشْهَدُ اَنَّکَ قَدْ اَقَمْتَ الصَّلوةَ، وَ آتَیتَ الزَّکو ةَ، وَ اَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَیتَ عَنِ الْمُنْکَرِ، وَ تَلَوْتَ الْکِتابَ حَقَّ تِلاوَتِهِ، وَ جاهَدْتَ فِی اللَّهِ حَقَّ جِهادِهِ، وَ صَبَرْتَ عَلَی الْأَذی فی جَنْبِهِ مُحْتَسِباً حَتّی اَتیکَ الْیقینُ
اَشْهَدُ اَنَ الَّذینَ خالَفُوکَ وَ حارَبُوکَ، وَ الَّذینَ خَذَلُوکَ، وَ الَّذینَ قَتَلُوکَ مَلْعُونُونَ عَلی لِسانِ النَّبِی الْأُمِّی، وَ قَدْ خابَ مَنِ افْتَری، لَعَنَ اللَّهُ الظَّالِمینَ لَکُمْ مِنَ الْأَوَّلینَ وَ الْآخِرینَ، وَ ضاعَفَ عَلَیهِمُ الْعَذابَ الْأَلیمَ، اَتَیتُکَ یا مَوْلای یا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ زائِراً عارِفاً بِحَقِّکَ، مُوالِیاً لِأَوْلِیآئِکَ، مُعادِیاً لِأَعْدآئِکَ، مُسْتَبْصِراً بِالْهُدَی الَّذی اَنْتَ عَلَیهِ، عارِفاً بِضَلالَةِ مَنْ خالَفَکَ، فَاشْفَعْ لی عِنْدَ رَبِّکَ.
پس بچسبان خود را بر قبر و روی خود را بر آن گذار پس می روی به جانب سَرِ مقدّس و می گوئی:
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا حُجَّةَ اللَّهِ فی اَرْضِهِ وَ سَمآئِهِ صَلَّی اللَّهُ عَلی روُحِکَ الطَّیبِ، وَ جَسَدِکَ الطَّاهِرِ، وَ عَلَیکَ السَّلامُ یا مَوْلای، وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَکاتُهُ.
پس بچسبان خود را به قبر و ببوس آنرا و بگذار صورت خود را بر آن و بگرد به جانب سر پس دو رکعت نماز زیارت گذار و نماز کن بعد از آن دو رکعت آنچه میسّر شود تو را پس از آن برو بسمت پا و زیارت کن علی بن الحسین علیهما السلام را و بگو:
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا مَوْلای وَ ابْنَ مَوْلای، وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَکاتُهُ، لَعَنَ اللَّهُ مَنْ ظَلَمَکَ
وَ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ قَتَلَکَ، وَ ضاعَفَ عَلَیهِمُ الْعَذابَ الْأَلیمَ.
و دعا کن به آنچه می خواهی پس زیارت کن شهدا را در حالی که میل کنی از سمت پا به طرف قبله پس بگو:
اَلسَّلامُ عَلَیکُمْ اَیهَا الصِّدّیقُونَ، اَلسَّلامُ عَلَیکُمْ اَیهَا الشُّهَدآءُ الصَّابِرُونَ
اَشْهَدُ اَنَّکُمْ جاهَدْتُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ، وَ صَبَرْتُمْ عَلَی الْأَذی فی جَنْبِ اللَّهِ، وَ نَصَحْتُمْ لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ، حَتّی اَتیکُمُ الْیقینُ
اَشْهَدُ اَنَّکُمْ اَحْیآءٌ عِنْدَ رَبِّکُمْ تُرْزَقُونَ، فَجَزاکُمُ اللَّهُ عَنِ الْإِسْلامِ وَ اَهْلِهِ اَفْضَلَ جَزآءِ الْمُحْسِنینَ، وَ جَمَعَ بَینَنا وَ بَینَکُمْ فی مَحَلِّ النَّعیمِ.
پس می روی به زیارت عبّاس بن امیرالمؤمنین علیهما السلام همین که رسیدی آنجا و ایستادی نزد آن جناب بگو:
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یابْنَ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ اَلسَّلامُ عَلَیکَ اَیهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ، الْمُطیعُ لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ
اَشْهَدُ اَنَّکَ قَدْ جاهَدْتَ وَ نَصَحْتَ وَ صَبَرْتَ حَتّی اَتیکَ الْیقینُ، لَعَنَ اللَّهُ الظَّالِمینَ لَکُمْ مِنَ الْأَوَّلینَ وَ الْآخِرینَ، وَ اَلْحَقَهُمْ بِدَرْکِ الْجَحیمِ.
پس نماز تطوّع کند در مسجد آن جناب هرچه خواهد و بیرون رود.

پنجم زیارت حضرت امام حسین در عید فطر و قربان

زیارت حضرت امام حسین علیه السلام است در عید فطر و قربان به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که در یک شب از سه شب قبر امام حسین علیه السلام را زیارت کند گناهان گذشته و آینده‌اش آمرزیده شود شب عید فطر یا شب عید اَضْحی یا شب نیمه شعبان

و به روایت معتبر از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام منقول است که فرمود سه شب است که هر که زیارت کند حضرت امام حسین علیه السلام را در آن شبها گناهان گذشته و آینده‌اش آمرزیده شود شب نصف شعبان و شب بیست و سیم ماه رمضان و شب عید یعنی شب عید فطر و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که کسی که زیارت کند امام حسین علیه السلام را در شب نیمه شعبان و شب عید فطر و شب عرفه در یک سال بنویسد حق تعالی برای او هزار حجّ مبرور و هزار عمره مقبوله و برآورد از برای او هزار حاجت دنیا و آخرت

و از حضرت امام محمد باقرعلیه السلام مروی است که هر که شب عرفه در زمین کربلا باشد و بماند آنجا تا زیارت روز عید کند و برگردد نگاه دارد حق تعالی او را از شرّ آن سال بدان که علماء از برای این دو عید شریف دو زیارت نقل کرده‌اند یکی زیارت سابقه که به جهت لیالی قدر ذکر شد و دیگر این زیارت است و از کلمات ایشان ظاهر می شود که زیارت سابقه مال روزهای عیدَین است و این زیارت مال شبهای عیدین فرموده‌اند چون اراده کنی زیارت آن حضرت را در این دو شب پس بایست بر دَرِ قبّه مطهّره و نظر بیفکن به جانب قبر و بگو به جهت اِستیذان:

یا مَوْلای یا اَباعَبْدِاللّهِ یا بْنَ رَسُولِ اللّهِ، عَبْدُکَ وَ ابْنُ اَمَتِکَ الذَّلیلُ بَینَ یدَیکَ، وَ الْمُصَغَّرُ فی عُلُوِّ قَدْرِکَ، وَ الْمُعْتَرِفُ بِحَقِّکَ، جآءَکَ مُسْتَجیراً بِکَ، قاصِداً اِلی حَرَمِکَ، مُتَوَجِّهاً اِلی مَقامِکَ، مُتَوَسِّلاً اِلَی اللّهِ تَعالی بِکَ، ءَاَدْخُلُ یا مَوْلای، ءَاَدْخُلُ یا وَلِی اللّهِ، ءَاَدْخُلُ یا مَلائِکَةَ اللّهِ الْمُحْدِقینَ بِهذَا الْحَرَمِ، الْمُقیمینَ فی هذا الْمَشْهَدِ.

پس‌اگر دلت‌خاشع شد وچشمت‌گریان‌شد داخل شو و مقدّم‌دار پای راست را برپای چپ وبگو:

بِسْمِ اللّهِ وَ بِاللّهِ، وَ فی سَبیلِ اللّهِ، وَ عَلی مِلَّةِ رَسُولِ اللّهِ، اَللّهُمَّ اَنْزِلْنی مُنْزَلاً مُبارَکاً، وَ اَنْتَ خَیرُ الْمُنْزِلینَ. پس‌بگو اَللّهُ اَکْبَرُ کَبیراً، وَ الْحَمْدُ للّهِ کَثیراً، وَ سُبْحانَ اللّهِ بُکْرَةً وَ اَصیلاً، وَ الْحَمْدُ للّهِ الْفَرْدِ الصَّمَدِ، الْماجِدِ الْأَحَدِ، الْمُتَفَضِّلِ الْمَنَّانِ، الْمُتَطَوِّلِ الحَنَّانِ، الَّذی مِنْ تَطَوُّلِهِ سَهَّلَ لی زِیارَةَ مَوْلای بِاِحْسانِهِ، وَ لَمْ یجْعَلْنی عَنْ زِیارَتِهِ مَمْنُوعاً، وَ لا عَنْ ذِمَّتِهِ

مَدْفُوعاَ، بَلْ تَطَوَّلَ وَ مَنَحَ.
پس داخل شو و چون به میان روضه رسیدی بایست محاذی قبر مطهّر با حال خضوع و گریه و تضرّع و بگو:
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا وارِثَ آدَمَ صَفْوَةِ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا وارِثَ نُوحٍ اَمینِ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا وارِثَ اِبْراهیمَ خَلیلِ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا وارِثَ مُوسی کَلیمِ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا وارِثَ عیسی رُوحِ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا وارِثَ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ و آله حَبیبِ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا وارِثَ عَلِی حُجَّةِ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیکَ اَیهَا الْوَصِی الْبَرُّ التَّقِی، اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا ثارَ اللَّهِ وَ ابْنَ ثارِهِ، وَ الْوِتْرَ الْمَوْتُورَ
اَشْهَدُ اَنَّکَ قَدْ اَقَمْتَ الصَّلوةَ، وَ آتَیتَ الزَّکاةَ، وَ اَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ، وَ نَهَیتَ عَنِ الْمُنْکَرِ، وَ جاهَدْتَ فی اللَّهِ حَقَ جِهادِهِ حَتَّی اسْتُبیحَ حَرَمُکَ، وَ قُتِلْتَ مَظْلُوماً.
پس بایست در نزد سَرِ مقدّس با دل خاشع وچشم گریان و بگو:
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا اَبا عَبْدِ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا بْنَ سَیدِ الْوَصِیینَ، اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا بْنَ فاطِمَةَ الزَّهْراَءِ، سَیدَةِ نِساَءِ الْعالَمینَ، اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا بَطَلَ الْمُسْلِمینَ، یا مَوْلای اَشْهَدُ اَنَّکَ کُنْتَ نُوراً فِی الْأَصْلابِ الشَّامِخَةِ، وَ الْأَرْحامِ الْمُطَهَّرَةِ، لَمْ تُنَجِّسْکَ الْجاهِلِیةُ بِاَنْجاسِها، وَ لَمْ تُلْبِسْکَ مِنْ مُدْلَهِمَّاتِ ثِیابِها،
وَ اَشْهَدُ اَنَّکَ مِنْ دَعآئِمِ الدّینِ، وَ اَرْکانِ الْمُسْلِمینَ، وَ مَعْقِلِ الْمُؤْمِنینَ،
وَ اَشْهَدُ اَنَّکَ الْإِمامُ الْبَرُّ التَّقِی الرَّضِی الزَّکِی الْهادِی الْمَهْدِی،
وَ اَشْهَدُ اَنَّ الْأَئِمَّةَ مِنْ وُلْدِکَ کَلِمَةُ التَّقْوی، وَ اَعْلامُ الْهُدی، وَ الْعُروَةُ الْوُثْقی، وَ الْحُجَّةُ عَلی اَهْلِ الدُّنْیا.
پس بچسبان خود را به قبر و بگو:
اِنَّا لِلَّهِ وَ اِنَّا اِلَیهِ راجِعُونَ، یا مَوْلای اَنَا مُوالٍ لِوَلِیکُمْ، وَ مُعادٍ لِعَدُوِّکُمْ، وَ اَنَا بِکُمْ مُؤْمِنٌ وَ بِاِیابِکُمْ، مُوقِنٌ بِشَرایعِ دینی وَ خَواتیمِ عَمَلی، وَ قَلْبی لِقَلْبِکُمْ سِلْمٌ، وَ اَمْرِی لِأَمْرِکُمْ مُتَّبِعٌ، یا مَوْلای اَتَیتُکَ خائِفاً فَآمِنّی، وَ اَتَیتُکَ مُسْتَجیراً فَاَجِرْنی، وَ اَتَیتُکَ فَقیراً فَاَغْنِنی، سَیدی وَ مَوْلای، اَنْتَ مَوْلای حُجَّةُ اللَّهِ عَلَی الْخَلْقِ اَجْمَعینَ، آمَنْتُ بِسِرِّکُمْ وَ عَلانِیتِکُمْ، وَ بِظاهِرِکُمْ وَ باطِنِکُمْ، وَ اَوَّلِکُمْ وَ آخِرِکُمْ،
وَ اَشْهَدُ اَنَّکَ التَّالی لِکِتابِ اللَّهِ، وَ اَمینُ اللَّهِ الدَّاعی اِلَی اللَّهِ بِالْحِکْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ، لَعَنَ اللَّه امةً ظَلَمَتْکَ وَ اُمَّةً قَتَلَتْکَ،
وَ لَعَنَ اللَّه امةً سَمِعَتْ بِذلِکَ فَرَضِیتْ بِهِ.
پس دو رکعت نماز نزد سر آن حضرت بکن و چون سلام گفتی بگو:
اَللّهُمَ اِنّی لَکَ صَلَّیتُ وَ لَکَ رَکَعْتُ، وَ لَکَ سَجَدْتُ، وَحْدَکَ لا شَریکَ لَکَ، فَاِنَّهُ لا تَجُوزُ الصَّلوةُ وَ الرُّکُوعُ وَ السُّجُودُ اِلاَّ لَکَ، لِأَنَّکَ اَنْتَاللَّهُ الَّذی لا اِلهَ الاَّ اَنْتَ،
اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ اَبْلِغْهُمْ عَنّی اَفْضَلَ السَّلامِ وَ التَّحِیةِ، وَ ارْدُدْ عَلی مِنْهُمُ السَّلامَ،

اَللّهُمَّ وَ هاتانِ الرَّكْعَتانِ هَدِيةٌ مِنّی اِلی سَيدِی الْحُسَينِ بْنِ عَلِی عَلَيهِمَا السَّلامَ،
اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ عَلَيهِ، وَ تَقَبَّلْهُما مِنّی، وَ اجْزِنی عَليهِما اَفْضَلَ اَمَلی وَ رَجآئی فيکَ وَ فی وَلِيکَ يا وَلِی الْمُؤْمِنينَ
پس بچسبان خود را بر قبر و ببوس آنرا و بگو:
اَلسَّلامُ عَلَی الْحُسَينِ بْنِ عَلِی الْمَظْلُومِ الشَّهيدِ قَتيلِ الْعَبَراتِ، وَ اَسيرِ الْكُرُباتِ،
اَللّهُمَّ اِنّی اَشْهَدُ اَنَّهُ وَلِيکَ، وَ ابْنُ وَلِيکَ وَ صَفِيکَ الثَّآئِرُ بِحَقِّکَ اَكْرَمْتَهُ بِكَرامَتِکَ، وَ خَتَمْتَ لَهُ بِالشَّهادَةِ، وَ جَعَلْتَهُ سَيداً مِنَ السَّادَةِ، وَ قآئِداً مِنَ الْقادَةِ، وَ اَكْرَمْتَهُ بِطيبِ الْوِلادَةِ، وَ اَعْطَيتَهُ مَواريثَ الْأَنْبِيآءِ، وَ جَعَلْتَهُ حُجَّةً عَلی خَلْقِکَ مِنَ الْأَوْصِيآءِ، فَاَعْذَرَ فِی الدُّعآءِ، وَ مَنَحَ النَّصيحَةَ، وَ بَذَلَ مُهْجَتَهُ فيکَ، حَتَّی اسْتَنْقَذَ عِبادَکَ مِنَ الْجَهالَةِ، وَ حَيرَةِ الضَّلالَةِ، وَ قَدْ تَوازَرَ عَلَيهِ مَنْ غَرَّتْهُ الدُّنْيا، وَ باعَ حَظَّهُ مِنَ الْأخِرَةِ بِالْأَدْنی، وَ تَرَدّی فی هَواهُ، وَ اَسْخَطَکَ وَ اَسْخَطَ نَبِيکَ، وَ اَطاعَ مِنْ عِبادِکَ اَوْلِی الشِّقاقِ وَ النِّفاقِ، وَ حَمَلَةَ الْأَوْزارِ الْمُسْتَوْجِبينَ النّارَ، فَجاهَدَهُمْ فيکَ صابِراً مُحْتَسِباً مُقْبِلاً غَيرَ مُدْبِرٍ، لا تَاْخُذُهُ فِی اللّهِ لَوْمَةُ لآئِمٍ، حَتّی سُفِکَ فی طاعَتِکَ دَمُهُ، وَ اسْتُبيحَ حَريمُهُ،
اَللّهُمَّ الْعَنْهُمْ لَعْناً وَبيلاً، وَ عَذِّبْهُمْ عَذاباً اَليماً.
پس بگرد به جانب علی بن الحُسَين عليهما السلام و آن جناب در طرف پای مبارک حضرت حسين عليه السلام است پس بگو:
اَلسَّلامُ عَلَيکَ يا وَلِی اللّهِ، اَلسَّلامُ عَلَيکَ يا بْنَ رَسُولِ اللّهِ، اَلسَّلامُ عَلَيکَ يا بْنَ خاتَمِ النَّبِيينَ، اَلسَّلامُ عَلَيکَ يا بْنَ فاطِمَةَ سَيدَةِ نِسآءِ الْعالَمينَ، اَلسَّلامُ عَلَيکَ يا بْنَ اَميرِ الْمُؤْمِنينَ، اَلسَّلامُ عَلَيکَ اَيهَا الْمَظْلُومُ الشَّهيدُ، بِاَبی اَنْتَ وَ اُمّی عِشْتَ سَعيداً، وَ قُتِلْتَ مَظْلُوماً شَهيداً.
پس رو کن به سوی قبور شهداء رِضْوانُ اللّهِ عَلَيهِمْ و بگو اَلسَّلامُ عَلَيكُمْ اَيهَا الذَّآبُّونَ عَنْ تَوْحيدِ اللّهِ، اَلسَّلامُ عَلَيكُمْ بِما صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَی الدَّارِ، بِاَبی اَنْتُمْ وَ اُمّی فُزْتُمْ فَوْزاً عَظيماً.
پس برو به مشهد عباس بن علی‌عليهما السلام و بايست نزد ضريح شريف آن جناب و بگو:
اَلسَّلامُ عَلَيکَ اَيهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ وَ الصِّدّيقُ الْمُواسی
اَشْهَدُ اَنَّکَ آمَنْتَ بِاللّهِ، وَ نَصَرْتَ ابْنَ رَسُولِ اللّهِ، وَ دَعَوْتَ اِلی سَبيلِ اللّهِ، وَ واسَيتَ بِنَفْسِکَ، فَعَلَيکَ مِنَ اللّهِ اَفْضَلُ التَّحِيةِ وَ السَّلامِ.
پس بچسبان خود را به قبر و بگو:
بِاَبی اَنْتَ وَ اُمّی يا ناصِرَ دينِ اللّهِ، اَلسَّلامُ عَلَيکَ يا ناصِرَ الْحُسَينِ الصِّدّيقِ، اَلسَّلامُ عَلَيکَ يا ناصِرَ الْحُسَينِ الشَّهيدِ، عَلَيکَ مِنّی السَّلامُ ما بَقيتُ وَ بَقِی اللَّيلُ وَ النَّهارُ.
پس نماز کن در نزد سَر آن حضرت دو رکعت و بگو بعد از آن آنچه را که

می گفتی در نزد سر حَضرت حسین علیه السلام یعنی بخوان دعاء اَللّهُمَّ اِنّی صَلَّیتُ ... الخ
پس برگرد به سوی مشهد حسین علیه السلام و بمان در نزد آن حضرت آنچه خواهی مگر آنکه مستحبّ است آنجا را مکان بیتوته یعنی خوابگاه قرار ندهی

و چون خواهی وداع کنی آن حضرت را بایست در نزد سر و گریه کن و بگو:
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا مَوْلای، سَلامَ مُوَدِّعٍ لا قالٍ وَلا سَئِمٍ، فَاِنْ اَنْصَرِفْ فَلا عَنْ مَلالَةٍ، و آن اُقِمْ فَلاعَنْ سُوءِ ظَنٍّ بِما وَعَدَ اللّهُ الصَّابِرِینَ، یا مَوْلای لا جَعَلَهُ اللّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنّی لِزِیارَتِکَ، وَ رَزَقَنِی الْعَوْدَ اِلَیکَ، وَ الْمُقامَ فی حَرَمِکَ، وَ الْکَوْنَ فی مَشْهَدِکَ، آمینَ رَبَّ الْعالَمینَ.
پس ببوس ضریح را و جمیع بدن خود را بر آن بمال به درستی که آن باعث امان و حرز تو است و بیرون برو از نزد آن حضرت به طوری که رویت به جانب قبر باشد و پشت بر او مکن و بگو:
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا بابَ الْمَقامِ،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا شَریکَ الْقُرْآنِ،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا حُجَّةَ الْخِصامِ،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا سَفینَةَ النَّجاةِ،
اَلسَّلامُ عَلَیکُمْ یا مَلائِکَةَ رَبّی الْمُقیمینَ فی هذَا الْحَرَمِ،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ اَبَداً ما بَقیتُ وَ بَقِیَ اللَّیلُ وَ النَّهارُ و بگو اِنَّا للَّهِ وَ اِنَّا اِلَیهِ راجِعُونَ، وَ لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ اِلاَّ بِاللّهِالْعَلِی الْعَظیمِ.
پس برو بیرون و سید بن طاووس و محمّد بن المشهدی گفته‌اند پس در وقتی که چنین کردی مثل کسی مانی که زیارت کرده خدا را در عرش.

ششم زیارت امام حسین در روز عرفه

زیارت امام حسین علیه السلام در روز عرفه است بدان که آنچه از اهل بیت عصمت و طهارت‌علیهم السلام در باب زیارت عرفه رسیده از کثرت اخبار و بسیاری فضیلت و ثواب زیاده از آنست که احصا شود و ما به جهت تشویق زائرین به ذکر چند حدیث اکتفا می نماییم به سند معتبر از بشیر دَهّان منقول است که گفت عرض کردم به خدمت حضرت صادق علیه السلام که گاه هست حجّ از من فوت می شود و روز عرفه را نزد قبر امام حسین علیه السلام می گذرانم فرمود که:
نیک می کنی ای بشیر هر مؤمنی که به زیارت قبر امام حسین علیه السلام برود با شناسایی حق آن حضرت در غیر روز عید نوشته شود برای او ثواب بیست حجّ و بیست عمره مبروره مقبوله و بیست جهاد با پیغمبر مرسل یا امام عادل و هر که زیارت کند آن حضرت را در روز عید بنویسد حق تعالی برای او ثواب صد حجّ و صد عمره و صد جهاد با پیغمبر مرسل یا امام عادل و هر که زیارت کند آن حضرت را در روز عرفه با معرفت حقّ آن حضرت نوشته شود برای او ثواب هزار حجّ و هزار عمره پسندیده مقبوله و هزار جهاد با پیغمبر مرسل یا امام عادل گفتم کجا حاصل می شود برای من ثواب موقف عرفات پس آن حضرت نظر کرد به سوی من مانند کسی که خشمناک باشد و فرمود که:
ای بشیر هرگاه مؤمنی برود به زیارت قبر امام حسین علیه السلام در روز عرفه و غسل کند در نهر فرات پس متوجّه شود به سوی قبر آن حضرت بنویسد حق تعالی از برای او بهر گامی که برمی‌دارد حجّی که با همه مناسک به عمل آورده باشد و چنین گمان دارم که فرمود و عمره [غزوه و در احادیث کثیره بسیار معتبره وارد شده که حق تعالی در روز عرفه اوّل نظر رحمت به سوی زائران قبر حسین علیه السلام می افکند پیش از آنکه نظر به اهل موقف عرفات کند و در حدیث معتبر از رفاعه منقول است که حضرت صادق علیه السلام به من فرمود که:
امسال حجّ کردی گفتم فدایت شوم زری نداشتم که به حج روم ولکن عرفه را نزد قبر امام حسین علیه السلام گذرانیدم فرمود که:
ای رفاعه هیچ کوتاهی نکردی از آنچه اهل منی در آن بودند اگر نه این بود که کراهت دارم که مردم ترک حجّ کنند هرآینه حدیثی برای تو می گفتم که هرگز ترک زیارت قبر آن حضرت نکنی پس ساعتی ساکت شد و بعد از آن فرمود که:
خبر داد مرا پدرم که هر که بیرون رود به سوی قبر امام حسین علیه السلام و عارف به حقّ آن حضرت باشد و با تکبّر نرود همراه او می شوند

هزار ملک از جانب راست و هزار ملک از جانب چپ و نوشته شود برای او ثواب هزار حجّ و هزار عمره که با پیغمبر یا وصی پیغمبر کرده باشد و اما کیفیت زیارت آن حضرت پس چنان است که علماء اَجلّه و رؤساء مذهب و ملّت فرموده‌اند چون خواستی آن حضرت را در این روز زیارت کنی پس اگر ممکن شد تو را که از فرات غسل کنی چنان کن و اگر نه از هر آبی که تو را ممکن باشد و پاکیزه‌ترین جامه‌های خود را بپوش و قصد زیارت آن حضرت کن در حالتی که به آرامی و وقار و تَأنّی باشی پس چون به دَرِ حایر برسی بگو:
اَللّٰهُ اَکْبَرُ و بگو اَللّٰهُ اَکْبَرُ کَبیراً، وَ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ کَثیراً وَ سُبْحانَ اللّٰهِ بُکْرَةً وَ اَصیلاً، وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذی هَدانا لِهذا و ما کُنَّا لِنَهْتَدِی لَوْلا اَنْ هَدانَا اللّٰهُ، لَقَدْ جآئَتْ رُسُلُ رَبِّنا بِالْحَقِّ،
اَلسَّلامُ عَلی رَسُولِ اللّٰهِ، صَلَّی اللّٰهُ عَلَیهِ و آله،
اَلسَّلامُ عَلی اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ،
اَلسَّلامُ عَلی فاطِمَةَ الزَّهْرآءِ، سَیدَةِ نِسآءِ الْعالَمینَ،
اَلسَّلامُ عَلَی الْحَسَنِ وَ الْحُسَینِ،
اَلسَّلامُ عَلی عَلِی بْنِ الْحُسَینِ،
اَلسَّلامُ عَلی مُحَمَّدِ بْنِ عَلی،
اَلسَّلامُ عَلی جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ،
اَلسَّلامُ عَلی مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ،
اَلسَّلامُ عَلی عَلِی بْنِ مُوسی،
اَلسَّلامُ عَلی مُحَمَّدِ بْنِ عَلِی،
اَلسَّلامُ عَلی عَلِی بْنِ مُحَمَّدٍ،
اَلسَّلامُ عَلَی الْحَسَنِ بْنِ عَلِی،
اَلسَّلامُ عَلَی الْخَلَفِ الصَّالِحِ الْمُنْتَظَرِ،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا اَبا عَبْدِ اللّٰهِ،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا بْنَ رَسُولِ اللّٰهِ، عَبْدُکَ وَ ابْنُ عَبْدِکَ وَ ابْنُ اَمَتِکَ الْمُوالی لِوَلِیکَ، الْمُعادی لِعَدُوِّکَ، اسْتَجارَ بِمَشْهَدِکَ، وَ تَقَرَّبَ اِلَی اللّٰهِ بِقَصْدِکَ، اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذی هَدانی لِوِلایتِکَ، وَ خَصَّنی بِزِیارَتِکَ، وَ سَهَّلَ لی قَصْدَکَ.
پس داخل روضه شو و بایست محاذی سر و بگو:
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا وارِثَ آدَمَ صِفْوَةِ اللّٰهِ،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا وارِثَ نُوحٍ نَبِی اللّٰهِ،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا وارِثَ اِبْراهیمَ خَلیلِ اللّٰهِ،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا وارِثَ مُوسی کَلیمِ اللّٰهِ،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا وارِثَ عیسی روُحِ اللّٰهِ،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا وارِثَ مُحَمَّدٍ حَبیبِ اللّٰهِ،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا وارِثَ اَمیر الْمُؤْمِنینَ،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا وارِثَ فاطِمَةَ الزَّهْراءِ،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا بْنَ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفی،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا بْنَ عَلِیّ الْمُرْتَضی،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا بْنَ فاطِمَةَ الزَّهْراءِ،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا بْنَ خَدیجَةَ الْکُبْری، اَالسَّلامُ عَلَیکَ یا ثارَ اللَّهِ وَ ابْنَ ثارِهِ، وَ الْوِتْرَ الْمَوْتُورَ
اَشْهَدُ اَنَّکَ قَدْ اَقَمْتَ الصَّلوةَ، وَ آتَیتَ الزَّکاةَ، وَ اَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ، وَ نَهَیتَ عَنِ الْمُنْکَرِ، وَ اَطَعْتَ اللَّهَ حَتّی اَتیکَ الْیقینُ، فَلَعَنَ اللّه امةً قَتَلَتْکَ،
وَ لَعَنَ اللّه امةً ظَلَمَتْکَ،
وَ لَعَنَ اللّه امةً سَمِعَتْ بِذلِکَ فَرَضِیتْ بِهِ، یا مَوْلای یا اَبا عَبْدِاللَّهِ، اُشْهِدُ اللَّهَ وَ مَلآئِکَتَهُ وَ اَنْبِیآئَهُ وَ رُسُلَهُ، اَ نّی بِکُمْ مُؤْمِنٌ وَ بِاِیابِکُمْ مُوقِنٌ، بِشَرایِعِ دینی، وَ خَواتیمِ عَمَلی، وَ مُنْقَلَبی اِلی رَبّی، فَصَلَواتُ اللَّهَ عَلَیکُمْ وَ عَلی اَرْواحِکُمْ وَ عَلی اَجْسادِکُمْ وَ عَلی شاهِدِکُمْ وَ عَلی غآئِبِکُمْ، وَ ظاهِرِکُمْ وَ باطِنِکُمْ،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا بْنَ خاتَمِ النَّبِیینَ وَ ابْنَ سَیدِ الْوَصِیینَ، وَ ابْنَ اِمامِ الْمُتَّقینَ، وَ ابْنَ قآئِدِ الْغُرِّ الْمُحَجَّلینَ اِلی جَنّاتِ النَّعیمِ، وَ کَیفَ لا تَکُونُ کَذلِکَ، وَ اَنْتَ بابُ الْهُدی، وَ اِمامُ التُّقی وَ الْعُرْوَةُ الْوُثْقی، وَ الْحُجَّةُ عَلی اَهْلِ الدُّنْیا وَ خامِسُ اَصْحابِ الْکِساءِ، غَذَتْکَ یدُ الرَّحْمَةِ، وَ رُضِعْتَ مِنْ ثَدْیِ الْایمانِ، وَ رُبّیتَ فی حِجْرِ الْاِسْلامِ، فَالنَّفْسُ غَیرُ راضِیةٍ بِفِراقِکَ، وَ لا شآکَّةٍ فی حَیوتِکَ، صَلَواتُ اللَّهِ عَلَیکَ وَ عَلی آبائِکَ وَ اَبْنآئِکَ،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا صَریعَ الْعَبْرَةِ السَّاکِبَةِ، وَ قَرینَ الْمُصیبَةِ الرَّاتِبَةِ، لَعَنَ اللّه امةً اسْتَحَلَّتْ مِنْکَ الْمَحارِمَ، [وَانْتَهَکَتْ فیکَ حُرْمَةَ الْاِسْلامِ فَقُتِلْتَ صَلَّی اللَّهُ عَلَیکَ مَقْهُوراً، وَ اَصْبَحَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ و آله بِکَ مَوْتُوراً، وَ اَصْبَحَ کِتابُ اللَّهِ بِفَقْدِکَ مَهْجُوراً،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ وَ عَلی جَدِّکَ وَ اَبیکَ، وَ اُمِّکَ وَ اَخیکَ، وَ عَلَی الْأَئِمَّةِ مِنْ بَنیکَ، وَ عَلَی الْمُسْتَشْهَدینَ مَعَکَ، وَ عَلَی الْمَلائِکَةِ الْحآفّینَ بِقَبْرِکَ، وَ الشَّاهِدینَ لِزُوَّارِکَ، الْمُؤَمِّنینَ بِالْقَبُولِ عَلی دُعآءِ شیعَتِکَ، وَ السَّلامُ عَلَیکَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَکاتُهُ، بِاَبی اَنْتَ وَ اُمّی یا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ بِاَبی اَنْتَ وَ اُمّی یا اَبا عَبْدِ اللَّهِ، لَقَدْ عَظُمَتِ الرِّزِیةُ، وَ جَلَّتِ الْمُصیبَةُ بِکَ عَلَینا، وَ عَلی جَمیعِ اَهْلِ السَّمواتِ وَ الْأَرْضِ، فَلَعَنَ اللّه امةً اَسْرَجَتْ وَ اَلْجَمَتْ وَ تَهَیاَتْ لِقِتالِکَ، یا مَوْلای یا اَبا عَبْدِ اللَّهِ، قَصَدْتُ حَرَمَکَ، وَ اَتَیتُ مَشْهَدَکَ، اَسْئَلُ اللَّهَ بِالشَّأْنِ الَّذی لَکَ عِنْدَهُ وَ بِالْمَحَلِّ الَّذی لَکَ لَدَیهِ، اَنْ یصَلِّی عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، و آن یجْعَلَنی مَعَکُمْ فِی الدُّنْیا وَ الْأخِرَةِ، بِمَنِّهِ وَ جُودِهِ وَ کَرَمِهِ

پس ببوس ضریح را پس دو رکعت نماز کن در بالای سر و در این دو رکعت هر سوره که می خواهی بخوان و چون فارغ شدی بگو:
اَللّٰهُمَّ اِنّی صَلَّیتُ وَ رَکَعْتُ وَ سَجَدْتُ لَکَ، وَحْدَکَ لا شَرِیکَ لَکَ، لِأَنَّ الصَّلوةَ وَ الرُّکُوعَ وَ السُّجُودَ لا تَکُونُ اِلاَّ لَکَ، لِأَنَّکَ اَنْتَ اللّٰهُ لا اِلهَ اِلاَّ اَنْتَ،
اَللّٰهُمَّ صَلِ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ اَبْلِغْهُمْ عَنّی اَفْضَلَ التَّحِیةِ وَ السَّلامِ، وَ ارْدُدْ عَلَی مِنْهُمُ التَّحِیةَ وَ السَّلامَ،
اَللّٰهُمَّ وَ هاتانِ الرَّکْعَتانِ هَدِیةٌ مِنّی اِلی مَوْلای وَ سَیدی وَ اِمامی الْحُسَینِ بْنِ عَلِی عَلَیهِمَا السَّلامُ، اَللّٰهُمَ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ تَقَبَّلْ ذلِکَ مِنّی، وَاجْزِنی عَلی ذلِکَ اَفْضَلَ اَمَلی وَ رَجآئی فیکَ وَ فی وَلِیکَ، یا اَرْحَمَ الرَّاحِمینَ.
پس برخیز و برو به سوی پای مبارک حضرت حسین علیه السلام و زیارت کن علی بن الحسین علیهما السلام را و سَرِ آن جناب در نزد پای ابی عبداللّٰهعلیه السلام است پس بگو:
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا بْنَ رَسُولِ اللّٰهِ،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا بْنَ نَبِی اللّٰهِ،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا بْنَ اَمِیرِ الْمُؤْمِنینَ،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا بْنَ الْحُسَینِ الشَّهیدِ،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ اَیهَا الشَّهیدُ بْنُ الشَّهیدِ،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ اَیهَا الْمَظْلُومُ ابْنُ الْمَظْلُومِ، لَعَنَ اللّٰه امةً قَتَلَتْکَ،
وَ لَعَنَ اللّٰه امةً ظَلَمَتْکَ،
وَ لَعَنَ اللّٰه امةً سَمِعَتْ بِذلِکَ فَرَضِیتْ بِهِ،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا مَوْلای،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا وَلِی اللّٰهِ وَ ابْنَ وَلِیهِ، لَقَدْ عَظُمَتِ الْمُصیبَةُ وَ جَلَّتِ الرَّزِیةُ بِکَ عَلَینا وَ عَلی جَمیعِ الْمُؤْمِنینَ، فَلَعَنَ اللّٰهام
ةً قَتَلَتْکَ، وَ اَبْرَءُ اِلَی اللّٰهِ وَ اِلَیکَ مِنْهُمْ فِی الدُّنْیا وَ الْأخِرَةِ.

پس توجه کن به جانب شهداء و زیارت کن ایشان را و بگو:
اَلسَّلامُ عَلَیکُمْ یا اَوْلِیآءَ اللّهِ وَ اَحِبَّآئَهُ،
اَلسَّلامُ عَلَیکُمْ یا اَصْفِیآءَ اللّهِ وَ اَوِدَّآئَهُ،
اَلسَّلامُ عَلَیکُمْ یا اَنْصارَ دینِ اللّهِ وَ اَنْصارَ نَبِیهِ، وَ اَنْصارَ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ، وَ اَنْصارَ فاطِمَةَ سَیدَةِ نِسآءِ الْعالَمینَ،
اَلسَّلامُ عَلَیکُمْ یا اَنْصارَ اَبیمُحَمَّدٍ الْحَسَنِ الْوَلِی النَّاصِحِ،
اَلسَّلامُ عَلَیکُمْ یا اَنْصارَ اَبیعَبْدِ اللّهِ الْحُسَینِ الشَّهیدِ الْمَظْلُومِ، صَلَواتُاللَّهِ عَلَیهِمْ اَجْمَعینَ، بِاَبی اَنْتُمْ وَ اُمّی طِبْتُمْ وَ طابَتِ الْاَرْضُ الَّتی فیها دُفِنْتُمْ وَ فُزْتُمْ وَاللّهِ فَوْزاً عَظیماً، یا لَیتَنی کُنْتُ مَعَکُمْ فَاَفُوزَ مَعَکُمْ فِی الْجِنانِ مَعَ الشُّهَدآءِ وَ الصَّالِحینَ، وَ حَسُنَ اُولئِکَ رَفیقاً، وَ السَّلامُ عَلَیکُمْ وَ رَحْمَةُ اللّهِ وَ بَرَکاتُهُ.
پس برگرد به جانب سَرِ امام حسین علیه السلام و بسیار دعا کن از برای خود و از برای اهل و عیال و برادران مؤمن خود
و سید بن طاووس وشهید فرموده‌اند پس برو به مشهد جناب عبّاس رضی الله عنه همین که رسیدی به آنجا بایست نزد قبر آن جناب و بگو:
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا اَبَا الْفَضْلِ الْعِبَّاسَ بْنَ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا بْنَ سَیدِالْوَصِیینَ،
اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا بْنَ اَوَّلِ الْقَوْمِ اِسْلاماً، وَ اَقْدَمِهِمْ ایماناً، وَ اَفْوَمِهِمْ بِدینِ اللَّهِ، وَ اَحْوَطِهِمْعَلَی الْاِسْلامِ
اَشْهَدُ لَقَدْ نَصَحْتَ لِلّهِ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِأَخیکَ، فَنِعْمَ الْأَخُالْمُواسی، فَلَعَنَ اللَّه امةً قَتَلَتْکَ،
وَ لَعَنَ اللَّه امةً ظَلَمَتْکَ،
وَ لَعَنَ اللّه امةً اسْتَحَلَّتْ مِنْکَ الْمَحارِمَ، وَ انْتَهَکَتْ فی قَتْلِکَ حُرْمَةَ الْاِسْلام، فَنِعْمَ الْأَخُ الصَّابِرُ الْمُجاهِدُ الْمُحامِی النَّاصِرُ، وَ الْأَخُ الدَّافِعُ عَنْ اَخیهِ، الْمُجیبُ اِلی طاعَةِ رَبِّهِ، الرَّاغِبُ فیما زَهِدَ فیهِ غَیرُهُ مِنَ الثَّوابِ الْجَزیلِ، وَ الثَّنآءِ الْجَمیلِ، وَ اَلْحَقَکَ اللَّهُ بِدَرَجَةِ اٰبآئِکَ فی دارِ النَّعیمِ، اِنَّهُ حَمیدٌ مَجیدٌ پس بیفکن خود را بر قبر و بگو:
اَللّهُمَّ لَکَ تَعَرَّضْتُ، وَ لِزِیارَةِ اَوْلِیآئِکَ قَصَدْتُ، رَغْبَةً فی ثَوابِکَ، وَ رَجآءً لِمَغْفِرَتِکَ، وَ جَزیلِ اِحْسانِکَ فَاَسْئَلُکَ اَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ آن تَجْعَلَ رِزْقی به هم دآرّاً، وَ عَیشی به هم قآرّاً، وَ زِیارَتی به هم مَقْبُولَةً وَ ذَنْبی به هم مَغْفُوراً، وَ اَقْلِبْنی به هم مُفْلِحاً مُنْجِحاً مُسْتَجاباً دُعآئی بِاَفْضَلِ ما یَنْقَلِبُ بِهِ اَحَدٌ مِنْ زُوَّارِهِ وَ الْقاصِدینَ اِلَیهِ، بِرَحْمَتِکَ یا اَرْحَمَ الرَّاحِمینَ.
پس ببوس ضریح را و نماز گذار نزد آن حضرت نماز زیارت و آنچه خواسته

باشی و چون خواستی وداع کنی آن حضرت را بگو آنچه را که از پیش ذکر کردیم در وداع آن حضرت.

زیارت عاشوراء است بدان که زیارات منقوله در روز عاشوراء چند زیارت است و ما در اینجا به ملاحظه اختصار به ذکر دو زیارت اکتفا می کنیم و در باب دوّم در اعمال روز عاشوراء نیز زیارتی نقل کردیم با مطالبی که مناسب است با این مقام و امّا آن دو زیارت اوّل زیارت عاشوراء معروفه است که خوانده می شود از نزدیک و دور و شرح آن چنانکه شیخ ابوجعفر طوسی در مصباح ذکر فرموده چنین است روایت کرده محمّد بن اسمعیل بن بزیع از صالح بن عقبه از پدرش از حضرت امام محمد باقرعلیه السلام که فرمود:
هر که زیارت کند حسین بن علی‌علیهما السلام را در روز دهم محرّم تا آنکه نزد قبر آن حضرت گریان شود ملاقات کند خدا را در روز قیامت با ثواب دو هزار حجّ و دو هزار عمره و دو هزار جهاد که ثواب آنها مثل ثواب کسی باشد که حجّ و عمره و جهاد کند در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین علیهم السلام
راوی گفت:
گفتم فدایت شوم چه ثواب است از برای کسی که بوده باشد در شهرهای دور از کربلا و ممکن نباشد او را رفتن به سوی قبر آن حضرت در مثل این روز فرمود هرگاه چنین باشد بیرون رود به سوی صحرا یا بالا رود بر بام بلندی در خانه خود و اشاره کند به سوی آن حضرت به سلام و جهد کند در نفرین کردن بر قاتلین آن حضرت و بعد از آن دو رکعت نماز کند و بکند این کار را در اوایل روز پیش از زوال آفتاب پس ندبه کند بر حسین علیه السلام و بگرید بر او و امر کند کسانی را که در خانه‌اش هستند هرگاه از ایشان تقیه نمی کند به گریستن بر آن حضرت و برپا دارد در خانه خود مصیبتی به اظهار کردن جزع بر آن حضرت و تعزیت بگویند یکدیگر را به مصیبت ایشان به حسین علیه السلام و من ضامنم برای ایشان بر خدا هرگاه بیاورند این عمل را جمیع آن ثوابها را گفتم فدای تو شوم ضامن می شوی این ثوابها را برای ایشان و کفیل می شوی این ثوابها را فرمود که:
بلی من ضامنم و کفیلم از برای کسی که این عمل را بجا آورد گفتم که چگونه یکدیگر را تعزیت بگویند فرمود که:
می‌گویند «اَعْظَمَ اللّٰهُ اُجُورَنا بِمُصابِنا بِالْحُسَینِ عَلَیهِ السَّلام وَ جَعَلَنا وَ اِیاکُمْ مِنَ الطالبیین بِثارِهِ مَعَ وَلِیهِ الْاِمامِ الْمَهْدِی مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَیهِمُ السَّلامُ»
یعنی بزرگ فرماید خداوند اجرهای ما را به مصیبت ما به حسین علیه السلام و قرار دهد ما و شما را از خواهندگان خون او با ولی او امام مهدی از آل محمد علیهم السلام و اگر بتوانی که بیرون نروی آن روز را در پی

حاجتی چنان کن زیرا که آن روز نحسی است که برآورده نمی شود در آن حاجت مؤمن و اگر برآورده شود مبارک نخواهد بود از برای او و نخواهد دید در آن خیری و رشدی و ذخیره نکند البتّه هیچیک از شما برای منزلش در آن روز چیزی را پس هر که ذخیره کند در آن روز چیزی را برکت نخواهد دید در آن چیزی که ذخیره نموده و مبارک نخواهد بود از برای او و در اهلش که ذخیره برای آنها نهاده پس هرگاه بجا آورند این عمل را بنویسد حق تعالی برای ایشان ثواب هزار حجّ و هزار عمره و هزار جهاد که همه را با رسول خدا صلی الله علیه و آله کرده باشد و از برای اوست مزد و ثواب مصیبت هر پیغمبری و رسولی و وصی و صدّیق و شهیدی که مرده باشد یا کشته شده باشد از زمانی که خلق فرموده حق تعالی دنیا را تا زمانی که به پای شود قیامت

صالح بن عُقْبَه و سیف بن عمیره گفته‌اند که:

گفت علقمه بن محمّد حضرمی که گفتم به حضرت باقر علیه السلام که تعلیم بفرما مرا دعایی که بخوانم آن‌را در این روز هرگاه زیارت کنم آن جناب را از نزدیک و دعایی که بخوانم آنرا هرگاه زیارت نکنم او را از نزدیک و بخواهم اشاره کنم به سلام به سوی او از شهرهای دور و از خانه‌ام فرمود به من ای علقمه هرگاه تو بجا آوردی آن دو رکعت نماز را بعد از آنکه اشاره کنی به سوی آن حضرت به سلام پس بگو در وقت اشاره به آن حضرت بعد از گفتن تکبیر این قول را (یعنی زیارت آتیه را) پس به درستی که تو هرگاه گفتی این قول را به تحقیق که دعا کرده‌ای به آن چیزی که دعا می کند به آن زائران آن حضرت از ملائکه و بنویسد خداوند از برای تو صدهزار هزار درجه و بوده باشی مثل کسی که شهید شده باشد با امام حسین علیه السلام تا مشارکت کنی ایشان را در درجات ایشان و شناخته نشوی مگر در جمله شهیدانی که شهید شده‌اند با آن حضرت و نوشته شود برای تو ثواب زیارت هر پیغمبری و رسولی و ثواب هر که زیارت کرده حسین علیه السلام را از روزی که شهید شده است سلام خدا بر آن حضرت و بر اهل بیتش می گویی:

متن زیارت

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا اَبا عَبْدِ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا خِیرَةَ اللَّهِ وَ ابْنَ خِیرَتِهِ، اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا بْنَ اَمیرِ الْمُؤْمِنِینَ، وَ ابْنَ سَیدِ الْوَصِیینَ، اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا بْنَ فاطِمَةَ سَیدَةِ نِسآءِ الْعالَمینَ، اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا ثارَ اللَّهِ وَ ابْنَ ثارِهِ، وَ الْوِتْرَ الْمَوْتُورَ، اَلسَّلامُ عَلَیکَ وَ عَلَی الْأَرْواحِ الَّتی حَلَّتْ بِفِنآئِکَ، عَلَیکُمْ مِنَّی جَمیعاً سَلامُ اللَّهِ اَبَداً ما بَقیتُ وَ بَقِی اللَّیلُ وَ النَّهارُ، یا اَبا عَبْدِ اللَّهِ، لَقَدْ عَظُمَتِ الرَّزِیةُ وَ جَلَّتْ وَ عَظُمَتِ الْمُصیبَةُ بِکَ عَلَینا، وَ عَلی جَمیعِ اَهْلِ الْإِسْلامِ وَ جَلَّتْ وَ عَظُمَتْ مُصیبَتُکَ فِی السَّمواتِ، عَلی جَمیعِ اَهْلِ السَّمواتِ، فَلَعَنَ اللَّه امةً اَسَّسَتْ اَساسَ الظُّلْمِ وَ الْجَوْرِ عَلَیکُمْ اَهْلَ الْبَیتِ، وَ لَعَنَ اللَّه امةً دَفَعَتْکُمْ عَنْ مَقامِکُمْ، وَ اَزالَتْکُمْ عَنْ مَراتِبِکُمُ الَّتی رَتَّبَکُمُ اللَّهُ فیها،
وَ لَعَنَ اللَّه امةً قَتَلَتْکُمْ،
وَ لَعَنَ اللَّهُ الْمُمَهِّدینَ لَهُمْ بِالتَّمْکینِ مِنْ قِتالِکُمْ، بَرِئْتُ اِلَی اللَّهِ وَ اِلَیکُمْ مِنْهُمْ و مِن اَشْیاعِهِمْ وَ اَتْباعِهِمْ وَ اَوْلِیآئِهِم،
یا اَبا عَبْدِ اللَّهِ، اِنّی سِلْمٌ لِمَنْ سالَمَکُمْ، وَ حَرْبٌ لِمَنْ حارَبَکُمْ اِلی یوْمِ الْقِیامَةِ،
وَ لَعَنَ اللَّهُ آلَ زِیادٍ وَ آلَ مَرْوانَ،
وَ لَعَنَ اللَّهُ بَنی اُمَیةَ قاطِبَةً،
وَ لَعَنَ اللَّهُ ابْنَ مَرْجانَةَ،
وَ لَعَنَ اللَّهُ عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ،
وَ لَعَنَ اللَّهُ شِمْراً،
وَ لَعَنَ اللَّه امةً اَسْرَجَتْ وَ اَلْجَمَتْ وَ تَنَقَّبَتْ لِقِتالِکَ، بِاَبی اَنْتَ وَ اُمّی لَقَدْ عَظُمَ مُصابی بِکَ، فَاَسْئَلُ اللَّهَ الَّذی اَکْرَمَ مَقامَکَ وَ اَکْرَمَنی بِکَ اَنْ یرْزُقَنی طَلَبَ ثارِکَ مَعَ اِمامٍ مَنْصُورٍ مِنْ اَهْلِ بَیتِ مُحَمَّدٍ، صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ و آله،
اَللّهُمَّ اجْعَلْنی عِنْدَکَ وَجیهاً بِالْحُسَینِ عَلَیهِ السَّلامُ فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَةِ،
یا اَبا عَبْدِاللَّهِ اِنّی اَتَقَرَّبُ اِلَی اللَّهِ وَ اِلی رَسُولِهِ، وَ اِلی امیرِالْمُؤْمِنینَ، وَ اِلی فاطِمَةَ وَ اِلَی الْحَسَنِ، وَ اِلَیکَ بِمُوالاتِکَ، وَ بِالْبَرآئَةِ [مِمَّنْ قاتَلَکَ وَ نَصَبَ لَکَ الْحَرْبَ، وَ بِالْبَرائَةِ مِمَّنْ اَسَّسَ اَساسَ الظُّلْمِ وَ الْجَوْرِ عَلَیکُمْ، وَ اَبْرَءُ اِلَی اللَّهِ وَ اِلی رَسُولِهِ مِمَّنْ اَسَسَّ اَساسَ ذلِکَ، وَ بَنی عَلَیهِ بُنْیانَهُ، وَ جَری فی ظُلْمِهِ، وَ جَوْرِهِ عَلَیکُمْ وَ علی اَشْیاعِکُمْ، بَرِئْتُ اِلَی اللَّهِ وَ اِلَیکُمْ مِنْهُمْ، وَ اَتَقَرَّبُ اِلَی اللَّهِ، ثُمَّ اِلَیکُمْ بِمُوالاتِکُمْ وَ مُوالاةِ وَلِیکُمْ، وَ بِالْبَرآئَةِ مِنْ اَعْدآئِکُمْ وَ النّاصِبینَ لَکُمُ الْحَرْبَ، وَ بِالْبَرآئَةِ مِنْ اَشْیاعِهِمْ وَ اَتْباعِهِمْ، اِنّی سِلْمٌ لِمَنْ سالَمَکُمْ، وَ حَرْبٌ لِمَنْ حارَبَکُمْ، وَ وَلِی لِمَنْ والاکُمْ، وَ عَدُوٌّ لِمَنْ عاداکُمْ،
فَاَسْئَلُ اللَّهَ الَّذی اَکْرَمَنی بِمَعْرِفَتِکُمْ، وَ مَعْرِفَةِ اَوْلِیآئِکُمْ، وَ رَزَقَنِی الْبَرآئَةَ مِنْ

اَعْدآئِکُمْ، اَنْ یجْعَلَنی مَعَکُمْ فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَةِ، و آن یثَبِّتَ لی عِنْدَکُمْ قَدَمَ صِدْقٍ فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَةِ، وَ اَسْئَلُهُ اَنْ یبَلِّغَنِی الْمَقامَ الْمَحْمُودَ لَکُمْ عِنْدَ اللّٰهِ، وَ اَنْ یرْزُقَنی طَلَبَ ثارِی، مَعَ اِمامٍ هُدیً ظاهِرٍ ناطِقٍ [بِالْحَقِ مِنْکُمْ، وَ اَسْئَلُ اللّٰهَ بِحَقِّکُمْ وَ بِالشَّأْنِ الَّذی لَکُمْ عِنْدَهُ اَنْ یعَطِّفَنی بِمُصابی بِکُمْ اَفْضَلَ ما یعْطی مُصاباً بِمُصیبَتِهِ مُصیبَةً ما اَعْظَمَها وَ اَعْظَمَ رَزِیتَها فِی الْإِسْلامِ، وَ فی جَمیعِ السَّمواتِ وَ الْأَرْضِ،

اَللّٰهُمَ اجْعَلْنی فی مَقامی هذا، مِمَّنْ تَنالُهُ مِنْکَ صَلَواتٌ وَ رَحْمَةٌ وَ مَغْفِرَةٌ،

اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ مَحْیای مَحْیا مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ مَماتی مَماتَ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ،

اَللّٰهُمَّ اِنَّ هذا یوْمٌ تَبَرَّکَتْ بِهِ بَنُو اُمَیةَ، وَ ابْنُ آکِلَةِ الْأَکبادِ، اللَّعینُ ابْنُ اللَّعینِ عَلی لِسانِکَ وَ لِسانِ نَبِیکَ، صَلَّی اللّٰهُ عَلَیهِ و آله، فی کُلِّ مَوْطِنٍ وَ مَوْقِفٍ وَقَفَ فیهِ نَبِیکَ، صَلَّی اللّٰهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ

اَللّٰهُمَّ الْعَنْ اَبا سُفْیانَ وَ مُعوِیةَ وَ یزیدَ بْنَ مُعاوِیةَ، عَلَیهِمْ مِنْکَ اللَّعْنَةُ اَبَدَ الْأَبِدینَ، وَ هذا یوْمٌ فَرِحَتْ بِهِ آلُ زِیادٍ وَ آلُ مَرْوانَ بِقَتْلِهِمُ الْحُسَینَ، صَلَواتُاللّٰهِ عَلَیهِ،

اَللّٰهُمَّ فَضاعِفْ عَلَیهِمُ اللَّعْنَ مِنْکَ وَ الْعَذابَ [الْأَلیمَ ،

اَللّٰهُمَّ اِنّی اَتَقَرَّبُ اِلَیکَ فی هذَاالْیوْمِ، وَ فی مَوْقِفی هذا، وَ اَیامِ حَیوتی بِالْبَرآئَهِ مِنْهُمْ، وَ اللَّعْنَةِ عَلَیهِمْ، وَ بِالْمُوالاتِ لِنَبِیکَ وَ آلِ نَبِیکَ عَلَیهِ وَ عَلَیهِمُ السَّلامُ.

پس می گوئی صد مرتبه:

اَللّٰهُمَّ الْعَنْ اَوَّلَ ظالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ آخِرَ تابِعٍ لَهُ عَلی ذلِکَ، اَللّٰهُمَ الْعَنِ الْعِصابَةَ الَّتی جاهَدَتِ الْحُسَینَ، وَ شایعَتْ وَ بایعَتْ وَ تابَعَتْ عَلی قَتْلِهِ،

اَللّٰهُمَّ الْعَنْهُمْ جَمیعاً.

پس می گوئی صد مرتبه:

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا اَبا عَبْدِ اللّٰهِ، وَ عَلَی الْأَرْواحِ الَّتی حَلَّتْ بِفِنآئِکَ، عَلَیکَ مِنّی سَلامُ اللّٰهِ [اَبَداً] ما بَقیتُ وَ بَقِی اللَّیلُ وَ النَّهارُ، وَ لا جَعَلَهُ اللّٰهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنّی لِزِیارَتِکُمْ، اَلسَّلامُ عَلَی الْحُسَینِ، وَ عَلی عَلِی بْنِ الْحُسَینِ، وَ عَلی اَوْلادِ الْحُسَینِ، وَ عَلی اَصْحابِ الْحُسَینِ.

پس می گوئی:

اَللّٰهُمَّ خُصَ اَنْتَ اَوَّلَ ظالِمٍ بِاللَّعْنِ مِنّی، وَ ابْدَأْ بِهِ اَوَّلاً، ثُمَّ الثَّانِی وَ الثَّالِثَ وَ الرَّابِعَ،

اَللّٰهُمَّ الْعَنْ یزیدَ خامِساً، وَ الْعَنْ عُبَیدَ اللّٰهِ بْنَ زِیادٍ وَ ابْنَ مَرْجانَةَ، وَ عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ وَ شِمْراً، وَ آلَ اَبی سُفْیانَ وَ آلَ زِیادٍ وَ آلَ مَرْوانَ، اِلی یوْمِ الْقِیمَةِ.

پس به سجده می روی و می‌گوئی:

اَللّٰهُمَّ لَکَ الْحَمْدُ حَمْدَ الشّاکِرینَ لَکَ عَلی مُصابِهِمْ، اَلْحَمْدُ للّٰهِ عَلی عَظیم

رَزِيتى، اَللّٰهُمَ ارْزُقْنى شَفاعَةَ الْحُسَينِ يوْمَ الْوُرُودِ، وَ ثَبِّتْ لى قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَکَ مَعَ الْحُسَينِ، وَ اَصْحابِ الْحُسَينِ، الَّذينَ بَذَلُوا مُهَجَهُمْ دُونَ الْحُسَينِ عَلَيهِ السَّلامُ.

دعای علقمه

علقمه گفت که فرمود حضرت باقرعلیه السلام که اگر بتوانی که زیارت کنی آن حضرت را در هر روز به این زیارت در خانه خود بکن که خواهد بود برای تو جمیع این ثوابها و روایت کرده محمّد بن خالد طیالسی از سیف بن عمیره که گفت بیرون رفتم با صفوان بن مهران و جمعی دیگر از اصحاب خودمان به سوی نجف بعد از خروج حضرت صادق علیه السلام از حیره به جانب مدینه پس زمانی که ما فارغ شدیم از زیارت یعنی زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام گردانید صفوان صورت خود را به جانب مشهد ابو عبدالله علیه السلام پس گفت از برای ما که زیارت کنید حسین علیه السلام را از این مکان از نزد سر مقدّس امیرالمؤمنین علیه السلام که از اینجا ایماء و اشاره کرد به سلام بر آن حضرت جناب صادق علیه السلام و من در خدمتش بودم سیف گفت پس خواند صفوان همان زیارتی را که روایت کرده بود علقمة ابن محمّد حضرمی از حضرت باقر علیه السلام در روز عاشوراء آنگاه دو رکعت نماز کرد نزد سر امیرالمؤمنین علیه السلام و وداع گفت بعد از آن نماز امیرالمؤمنین علیه السلام را و اشاره کرد به جانب قبر حسین علیه السلام به سلام در حالتی که گردانیده بود روی خود را به جانب او و وداع کرد بعد از زیارت او را و از دعاهایی که بعد از نماز خواند این بود:

متن دعای علقمه

یا اَللَّهُ یا اَللَّهُ یااَللَّهُ، یا مُجیبَ دَعْوَةِ الْمُضْطَرِّینَ، یا کاشِفَ کُرَبِ الْمَکْرُوبینَ، یا غِیاثَ الْمُسْتَغیثینَ، یا صَریخَ الْمُسْتَصْرِخینَ، وَ یا مَنْ هُوَ اَقْرَبُ اِلَی مِنْ حَبْلِ الْوَریدِ، وَ یا مَنْ یحُولُ بَینَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ، وَ یا مَنْ هُوَ بِالْمَنْظَرِ الْأَعْلی وَ بِالْأُفُقِ الْمُبینِ، وَ یا مَنْ هُوَ الرَّحْمنُ الرَّحیمُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوی، وَ یا مَنْ یعْلَمُ خآئِنَةَ الْأَعْیُنِ و ما تُخْفِی الصُّدُورُ، وَ یا مَنْ لا یخْفی عَلَیهِ خافِیةٌ، یا مَنْ لا تَشْتَبِهُ عَلَیهِ الْأَصْواتُ، وَ یا مَنْ لا تُغَلِّطُهُ الْحاجاتُ، وَ یا مَنْ لا یبْرِمُهُ اِلْحاحُ الْمُلِحّینَ، یا مُدْرِکَ کُلِ فَوْتٍ، وَ یا جامِعَ کُلِّ شَمْلٍ، وَ یا بارِئَ النُّفُوسِ بَعْدَ الْمَوْتِ، یا مَنْ هُوَ کُلَّ یوْمٍ فی شَانٍ، یا قاضِی الْحاجاتِ، یا مُنَفِّسَ الْکُرُباتِ، یا مُعْطِی السُّؤُلاتِ، یا وَلِی الرَّغَباتِ، یا کافِی الْمُهِمّاتِ، یا مَنْ یکْفی مِنْ کُلِّ شَیءٍ، وَ لا یکْفی مِنْهُ شَیءٌ، فِی السَّمواتِ وَ الْأَرْضِ، اَسْئَلُکَ بِحَقِ مُحَمَّدٍ خاتِمِ النَّبِیینَ، وَ عَلِی اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ وَ بِحَقِّ فاطِمَةَ بِنْتِ نَبِیکَ، وَ بِحَقِّ الْحَسَنِ وَ الْحُسَینِ، فَاِنّی به هِمِ اَتَوَجَّهُ اِلَیکَ فی مَقامی هذا، وَ بِهِمْ اَتَوَسَّلُ وَ بِهِمْ اَتَشَفَّعُ اِلَیکَ، وَ بِحَقِّهِمْ اَسْئَلُکَ وَ اُقْسِمُ وَ اَعْزِمُ عَلَیکَ، وَ بِالشَّاْنِ الَّذی لَهُمْ عِنْدَکَ، وَ بِالْقَدْرِ الَّذی لَهُمْ عِنْدَکَ، وَ بِالَّذی فَضَّلْتَهُمْ عَلَی الْعالَمینَ، وَ بِاسْمِکَ الَّذی جَعَلْتَهُ عِنْدَهُمْ، و به خَصَصْتَهُمْ دُونَ الْعالَمینَ، و به اَبَنْتَهُمْ وَ اَبَنْتَ فَضْلَهُمْ مِنْ فَضْلِ الْعالَمینَ، حَتّی فاقَ فَضْلُهُمْ فَضْلَ الْعالَمینَ جَمیعاً، اَسْئَلُکَ اَنْ تُصَلِّی عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، و آن تَکْشِفَ عَنّی غَمّی وَ هَمّی وَ کَرْبی، وَ تَکْفِینِی الْمُهِمَّ مِنْ اُمُوری، وَ تَقْضِی عَنّی دَینی، وَ تُجیرَنی مِنَ الْفَقْرِ وَ تُجیرَنی، مِنَ الْفاقَةِ، وَ تُغْنِینی عَنِ الْمَسْئَلَةِ اِلَی الْمَخْلُوقینَ، وَ تَکْفِینی هَمَّ مَنْ اَخافُ هَمَّهُ، وَ عُسْرَ مَنْ اَخافُ عُسْرَهُ، وَ حُزُونَةَ مَنْ اَخافُ حُزُونَتَهُ، وَ شَرَّ مَنْ اَخافُ شَرَّهُ، وَ مَکْرَ مَنْ اَخافُ مَکْرَهُ، وَ بَغْیَ مَنْ اَخافُ بَغْیهُ، وَ جَوْرَ مَنْ اَخافُ جَوْرَهُ، وَ سُلْطانَ مَنْ اَخافُ سُلْطانَهُ، وَ کَیدَ مَنْ اَخافُ کَیدَهُ، وَ مَقْدُرَةَ مَنْ اَخافُ مَقْدُرَتَهُ عَلَی، وَ تَرُدَّ عَنّی کَیدَ الْکَیدَةِ، وَ مَکْرَ الْمَکَرَةِ،
اَللّهُمَّ مَنْ اَرادَنی فَاَرِدْهُ، و من کادَنی فَکِدْهُ، وَ اصْرِفْ عَنّی کَیدَهُ وَ مَکْرَهُ وَ بَاْسَهُ وَ اَمانِیهُ، وَ امْنَعْهُ عَنّی کَیفَ شِئْتَ وَ اَنّی شِئْتَ،
اَللّهُمَّ اشْغَلْهُ عَنّی بِفَقْرٍ لا تَجْبُرُهُ، وَ بِبَلاءٍ لا تَسْتُرُهُ، وَ بِفاقَةٍ لا تَسُدَّها، وَ بِسُقْمٍ لا تُعافیهِ، وَ ذُلٍّ لا تُعِزُّهُ، وَ بِمَسْکَنَةٍ لا تَجْبُرُها،
اَللّهُمَّ اضْرِبْ بِالذُّلِّ نَصْبَ عَینَیهِ، وَ اَدْخِلْ عَلَیهِ الْفَقْرَ فی مَنْزِلِهِ، وَ الْعِلَّةَ وَ السُّقْمَ فی بَدَنِهِ، حَتّی تَشْغَلَهُ عَنّی بِشُغْلٍ شاغِلٍ لا فَراغَ لَهُ، وَ اَنْسِهِ ذِکْری کَما اَنْسَیتَهُ ذِکْرَکَ، وَ خُذْعَنّی بِسَمْعِهِ وَ بَصَرِهِ، وَ لِسانِهِ وَ یدِهِ، وَ رِجْلِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَمیعِ جَوارِحِهِ، وَ اَدْخِلْ عَلَیهِ فی جَمیعِ ذلِکَ السُّقْمَ، وَ لا تَشْفِهِ حَتّی تَجْعَلَ ذلِکَ لَهُ شُغْلاً شاغِلاً بِهِ عَنّی وَ عَنْ ذِکْری، وَ اکْفِنی یا کافِی مالا یکْفی سِواکَ فَاِنَّکَ الْکافی لا کافِی سِواکَ، وَ مُفَرِّجٌ لا مُفَرِّجَ سِواکَ وَ مُغیثٌ لا مُغیثَ

سِواکَ، وَ جارُ لا جارَ سِواکَ، خابَ مَنْ کانَ جارُهُ سِواکَ، وَ مُغیثُهُ سِواکَ، وَ مَفْزَعُهُ اِلی سِواکَ، وَ مَهْرَبُهُ اِلی سِواکَ، وَ مَلْجَأُهُ اِلی غَیرِکَ، وَ مَنْجاهُ مِنْ مَخْلُوقٍ غَیرِکَ، فَاَنْتَ ثِقَتی وَ رَجآئی، وَ مَفْزَعی وَ مَهْرَبی، وَ مَلْجَأی وَ مَنْجای، فَبِکَ اَسْتَفْتِحُ، وَ بِکَ اَسْتَنْجِحُ وَ بِمُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ اَتَوَجَّهُ اِلَیکَ، وَ اَتَوَسَّلُ وَ اَتَشَفَّعُ، فَاَسْئَلُکَ یا اَللّٰهُ یا اَللّٰهُ یا اَللّٰهُ، فَلَکَ الْحَمْدُ وَ لَکَ الشُّکْرُ، وَ اِلَیکَ الْمُشْتَکی، وَ اَنْتَ الْمُسْتَعانُ، فَاَسْئَلُکَ یا اَللّٰهُ یا اَللّٰهُ یا اَللّٰهُ یا اَللّٰهُ، بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، اَنْ تُصَلِّی عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، و آن تَکْشِفَ عَنّی غَمّی وَ هَمّی وَ کَرْبی فی مَقامی هذا، کَما کَشَفْتَ عَنْ نَبِیکَ هَمَّهُ وَ غَمَّهُ وَ کَرْبَهُ، وَ کَفَیتَهُ هَوْلَ عَدُوِّهِ، فَاکْشِفْ عَنّی کَما کَشَفْتَ عَنْهُ، وَ فَرِّجْ عَنّی کَما فَرَّجْتَ عَنْهُ، وَ اکْفِنی کَما کَفَیتَهُ، وَ اصْرِفْ عَنّی هَوْلَ ما اَخافُ هَوْلَهُ وَ مَؤُنَةَ ما اَخافُ مَؤُنَتَهُ، وَ هَمَّ ما اَخافُ هَمَّهُ بِلا مَؤُنَةٍ عَلی نَفْسی مِنْ ذلِکَ، وَ اصْرِفْنی بِقَضآءِ حَوائِجی، وَ کِفایةِ ما اَهَمَّنی هَمَّهُ، مِنْ اَمْرِ آخِرَتی وَ دُنْیای، یا اَمیرَ الْمُؤْمِنینَ [وَیا اَبا عَبْدِ اللّٰهِ ، عَلَیکُما مِنّی سَلامُ اللّٰهِ اَبَداً ما بَقیتُ وَ بَقِیَ اللَّیلُ وَ النَّهارُ، وَ لا جَعَلَهُ اللّٰهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِیارَتِکُما، وَ لا فَرَّقَ اللّٰهُ بَینی وَ بَینَکُما،
اَللّٰهُمَّ اَحْیِنی حَیوةَ مُحَمٰ۪دٍ وَ ذُرِّیتِهِ، وَ اَمِتْنی مَماتَهُمْ، وَ تَوَفَّنی عَلی مِلَّتِهِمْ، وَ احْشُرْنی فی زُمْرَتِهِمْ، وَ لا تُفَرِّقْ بَینی وَ بَینَهُمْ طَرْفَةَ عَینٍ اَبَداً فِی الدُّنْیا وَ الْاٰخِرَةِ، یا اَمیرَ الْمُؤْمِنینَ وَ یا اَبا عَبْدِ اللّٰهِ، اَتَیتُکُما زآئِراً وَ مُتَوَسِّلاً اِلَی اللّٰهِ رَبّی وَ رَبِّکُما، وَ مُتَوَجِّهاً اِلَیهِ بِکُما، وَ مُسْتَشْفِعاً بِکُما اِلَی اللّٰهِ تَعالی فی حاجَتی هذِهِ، فَاشْفَعا لی، فَاِنَّ لَکُما عِنْدَاللّٰهِ الْمَقامَ الْمَحْمُودَ، وَ الْجاهَ الْوَجیهَ، وَ الْمَنْزِلَ الرَّفیعَ وَ الْوَسیلَةَ اِنّی اَنْقَلِبُ عَنْکُما مُنْتَظِراً لِتَنَجُّزِ الْحاجَةِ وَ قَضآئِها وَ نَجاحِها مِنَ اللّٰهِ بِشَفاعَتِکُما لی اِلَی اللّٰهِ فی ذلِکَ، فَلا اَخیبُ وَ لا یکُونُ مُنْقَلَبی مُنْقَلَباً خآئِباً خاسِراً، بَلْ یکُونُ مُنْقَلَبی مُنْقَلَباً راجِحاً [راجِیاً] مُفْلِحاً مُنْجِحاً مُسْتَجاباً بِقَضآءِ جَمیعِ حَوائِجی، وَ تَشَفُّعا لی اِلَی اللّٰهِ، اِنْقَلَبْتُ عَلی ما شآءَ اللّٰهُ وَ لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ اِلاَّ بِاللّٰهِ، مُفَوِّضاً اَمْری اِلَی اللّٰهِ، مُلْجِأً ظَهْری اِلَی اللّٰهِ، مُتَوَکِّلاً عَلَی اللّٰهِ، وَ اَقُولُ حَسْبِیَ اللّٰهُ وَ کَفی، سَمِعَ اللّٰهُ لِمَنْ دَعی، لَیسَ لی وَرآءَ اللّٰهِ وَ وَرآئَکُمْ یا سادَتی مُنْتَهی، ما شآءَ رَبّی کانَ، وَ مالَمْ یشَأْ لَمْ یکُنْ، وَ لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ اِلاَّ بِاللّٰهِ، اَسْتَوْدِعُکُمَا اللّٰهَ، وَ لا جَعَلَهُ اللّٰهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنّی اِلَیکُما، اِنْصَرَفْتُ یا سَیدی یا اَمیرَ الْمُؤْمِنینَ وَ مَوْلای، وَ اَنْتَ یا اَبا عَبْدِاللّٰهِ یا سَیدی، و سلامی عَلَیکُما مُتَّصِلٌ مَا اتَّصَلَ اللَّیلُ وَ النَّهارُ، واصِلٌ ذلِکَ اِلَیکُما، غَیرُ مَحْجُوبٍ عَنْکُما سَلامی اِنْ شآءَ اللّٰهُ، وَ اَسْئَلُهُ بِحَقِّکُما اَنْ یشآءَ ذلِکَ وَ یفْعَلَ، فَاِنَّهُ حَمیدٌ مَجیدٌ، اِنْقَلَبْتُ یا سَیدَی عَنْکُما تآئِباً حامِداً لِلّٰهِ، شاکِراً راجِیاً لِلْاِجابَةِ، غَیرَ آیسٍ وَ لا قانِطٍ، ائِباً عآئِداً راجِعاً اِلی زِیارَتِکُما، غَیرَ راغِبٍ عَنْکُما وَ لا مِنْ زِیارَتِکُما، بَلْ راجِعٌ عآئِدٌ اِنْ شآءَ اللّٰهُ، وَ لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ اِلاَّ بِاللّٰهِ، یا سادَتی رَغِبْتُ اِلَیکُما وَ اِلی زِیارَتِکُما، بَعْدَ اَنْ زَهِدَ فیکُما وَ فی زِیارَتِکُما اَهْلُ الدُّنْیا، فَلا خَیبَنِی اللّٰهُ ما رَجَوْتُ و ما اَمَّلْتُ فی زِیارَتِکُما، اِنَّهُ قَریبٌ مُجیبٌ.

روایت

سیف بن عُمَیره گوید که سؤال کردم از صفوان و گفتم که علقمة بن محمد این دعا را برای ما از حضرت باقرعلیه السلام روایت نکرد بلکه همان زیارت را حدیث کرد صفوان گفت که وارد شدم با سید خودم حضرت صادق علیه السلام به این مکان پس به جا آورد مثل آنچه را که ما بجا آوردیم در زیارت و دعا کرد به این دعا هنگام وداع بعد از اینکه دو رکعت نماز گذاشت چنانچه ما نماز گذاشتیم و وداع کرد چنانچه ما وداع کردیم پس صفوان گفت که حضرت صادق علیه السلام به من فرمود که:
مواظب باش این زیارت را و بخوان این دعا را و زیارت کن به آن پس به درستی که من ضامنم بر خدا برای هر که زیارت کند به این زیارت و دعا کند به این دعا از نزدیک یا دور اینکه زیارتش مقبول شود و سعیش مشکور و سلامش به آن حضرت برسد و محجوب نماند و حاجت او قضا شود از جانب خدای تعالی بهر مرتبه که خواهد برسد و او را نومید بر نگرداند ای صفوان یافتم این زیارت را به این ضمان از پدرم و پدرم از پدرش علی بن الحسین علیه السلام به همین ضمان و او از حسین علیه السلام به همین ضمان و حسین علیه السلام از برادرش حسن‌علیه السلام به همین ضمان و حسن از پدرش امیرالمؤمنین علیه السلام با همین ضمان و امیرالمؤمنین علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله با همین ضمان و رسول خدا صلی الله علیه و آله از جبرئیل با همین ضمان و جبرئیل از خدای تعالی با همین ضمان و به تحقیق که خداوند عزّوجلّ قسم خورده به ذات مقدس خود که هر که زیارت کند حسین علیه السلام را به این زیارت از نزدیک یا دور و دعا کند به این دعا قبول می کنم از او زیارت او را و می پذیرم از او خواهش او را بهر قدر که باشد و می دهم مسئلتش را پس باز نگردد از حضرت من با ناامیدی و خَسار و بازش گردانم با چشم روشن به برآوردن حاجت و فوز به جنّت و آزادی از دوزخ و قبول کنم شفاعت او را در حقّ هر کس که شفاعت کند
حضرت فرماید جز دشمن ما اهلبیت که در حقّ او قبول نشود قسم خورده حقّ تعالی به این بر ذات اقدسش و گواه گرفته ما را بر آنچه که گواهی دادند به آن ملائکه ملکوت او
پس جبرئیل گفت:
یا رسول الله خدا فرستاده مرا به سوی تو به جهت سرور و بشارت تو و شادی و بشارت علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان از اولاد تو علیهم السلام تا روز قیامت پس مستمرّ و پاینده باد مسرّت تو و مسرّت علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان علیهم السلام و شیعه شما تا روز

رستخیز پس صفوان گفت که حضرت صادق علیه السلام با من فرمود ای صفوان هرگاه روی داد از برای تو به سوی خدای عزّوجلّ حاجتی پس زیارت کن به این زیارت از هر مکانی که بوده باشی و بخوان این دعا را و بخواه از پروردگار خود حاجتت را که برآورده شود از خدا و خدا خلاف نخواهد فرمود وعده خود را بر رسول خود بجود و امتنان خویش وَ الحَمْدُ لِلّهِ

مؤلف گوید:

که در نجم ثاقب در ذیل حکایت تشرّف جناب حاجّ سید احمد رشتی به ملاقات امام عصر ارواحنا فداه در سفر حجّ و فرمایش آن حضرت به او که چرا شما عاشورا نمی خوانید عاشوراء عاشوراء عاشوراء و آن حکایت را ما انشاء اللّه بعد از زیارت جامعه کبیره نقل خواهیم کرد.

شیخ ما ثقة الأسلام نوری رحمه الله فرموده اما زیارت عاشوراء پس در فضل و مقام آن بس که از سنخ سایر زیارات نیست که به ظاهر از انشای و املای معصومی باشد هر چند که از قلوب مطهّره ایشان چیزی جز آنچه از عالم بالا به آنجا رسد بیرون نیاید بلکه از سنخ احادیث قدسیه است که به همین ترتیب از زیارت و لعن و سلام و دعا از حضرت احدیت جَلَّتْ عَظَمَتُه به جبرئیل امین و از او به خاتم النبیین صلی الله علیه و آله رسیده و به حسب تجربه مداومت به آن در چهل روز یا کمتر در قضای حاجات و نیل مقاصد و دفع اعادی بی‌نظیر و لکن احسن فواید آن که از مواظبت آن بدست آمده فایده‌ای است که در کتاب دارالسّلام ذکر کردم و اجمال آن آنکه ثقه صالح متّقی حاجّ ملاحسن یزدی که از نیکان مجاورین نجف اشرف است و پیوسته مشغول عبادت و زیارت نقل کرد از ثقه امین حاجّ محمد علی یزدی که مرد فاضل صالحی بود در یزد که دائماً مشغول اصلاح امر آخرت خود بود و شبها در مقبره خارج یزد که در آن جماعتی از صلحا مدفونند و معروف است به مزار بسر می‌برد و او را همسایه‌ای بود که در کودکی با هم بزرگ شده و در نزد یک معلّم می رفتند تا آنکه بزرگ شد و شغل عشّاری پیش گرفت تا آنکه مرد و در همان مقبره نزدیک محلّی که آن مرد صالح بیتوته می کرد دفن کردند پس او را در خواب دید پس از گذشتن کمتر از ماهی که در هیئت نیکوئی است پس به نزد او رفت و گفت من می دانم مبدأ و منتهای کار تو و ظاهر و باطن تو را و نبودی از آنها که احتمال رود نیکی در باطن ایشان و شغل تو مقتضی نبود جز عذاب را پس به کدام عمل به این مقام رسیدی گفت چنان است که گفتی و من در اشدّ عذاب بودم از روز وفات تا دیروز که زوجه استاد اشرف حدّاد فوت شد و در این مکان او را دفن کردند و اشاره کرد به موضعی که قریب صد ذرع از او دور بود و در شب وفات او حضرت ابی عبداللّه الحسین علیه السلام سه مرتبه او را زیارت کرد و در مرتبه سیم امر

فرمود به رفع عذاب از این مقبره پس حالت ما نیکو شد و در سعه و نعمت افتادیم پس از خواب متحیرانه بیدار شد و حدّاد را نمی شناخت و محلّه او را نمی دانست پس در بازار حدّادان از او تفحص کرد و او را پیدا نمود از او پرسید برای تو زوجه‌ای بود گفت آری دیروز وفات کرد و او را در فلان مکان و همان موضع را اسم برد دفن کردم گفت او به زیارت ابی عبداللّه‌علیه السلام رفته بود گفت نه گفت ذکر مصائب او می کرد گفت نه گفت مجلس تعزیه داری داشت گفت نه آنگاه پرسید چه می جوئی خواب را نقل کرد گفت آن زن مواظبت داشت به زیارت عاشوراء.

دوم زیارت عاشوراء غیر معروفه

است که با زیارت معروفه متداوله در اجر و ثواب شریک است بی مشقّت گفتن صد مرتبه لعن و صد مرتبه سلام و این برای آنان که شغل مهمّی دارند فوزی است عظیم و کیفیت آن به نحوی که در مزار قدیم نقل شده بدون شرح آن چنین است که هر کس دوست دارد زیارت کند آن حضرت را از بلاد دور یا نزدیک پس غسل کند و برود به صحرا یا در بام خانه خود آنگاه دو رکعت نماز کند و بخواند در آن سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ اَحَد چون سلام گفت اشاره کند به سوی آن حضرت به سلام و متوجّه شود به این سلام و اشاره و نیت به آن جهتی که در آنست ابو عبد اللّه الحسین علیه السلام یعنی رو کند به کربلای معلّی آنگاه با خشوع و اِستکانت بگوید:

متن زیارت

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا بْنَ الْبَشیرِ النَّذیرِ، وَ ابْنَ سَیدِ الْوَصِیینَ، اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا بْنَ فاطِمَةَ سَیدَةِ نِساءِ الْعالَمینَ، اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا خِیرَةَ اللَّهِ وَ ابْنَ خِیرَتِهِ، اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا ثارَ اللَّهِ وَ ابْنَ ثارِهِ، اَلسَّلامُ عَلَیکَ اَیهَا الْوِتْرُ الْمَوْتُورُ، اَلسَّلامُ عَلَیکَ اَیهَا الْاِمامُ الْهادِی الزَّکی، وَ عَلی اَرْواحٍ حَلَّتْ بِفِنائِکَ، وَ اَقامَتْ فی جِوارِکَ، وَ وَفَدَتْ مَعَ زُوَّارِکَ، اَلسَّلامُ عَلَیکَ مِنّی ما بَقیتُ وَ بَقِی اللَّیلُ وَ النَّهارُ، فَلَقَدْ عَظُمَتْ بِکَ الرَّزِیةُ، وَ جَلَّتْ فِی الْمُؤْمِنینَ وَ الْمُسْلِمینَ وَ فی اَهْلِ السَّمواتِ وَ اَهْلِ الْاَرَضینَ اَجْمَعینَ، فَاِنَّا لِلَّهِ
وَاِنَّا اِلَیهِ راجِعُونَ، صَلَواتُ اللَّهِ وَ بَرَکاتُهُ وَ تَحِیاتُهُ عَلَیکَ یا اَبا عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَینَ، وَ عَلی آبائِکَ الطَّیبینَ الْمُنْتَجَبینَ، وَ عَلی ذُرِّیاتِکُمُ الْهُداةِ الْمَهْدِیینَ، لَعَنَ اللَّهُ اُمةً خَذَلَتْکَ، وَ تَرَکَتْ نُصْرَتَکَ وَ مَعُونَتَکَ،
وَ لَعَنَ اللَّهُ اُمةً اَسَّسَتْ اَساسَ الظُّلْمِ لَکُمْ، وَ مَهَّدَتِ الْجَوْرَ عَلَیکُمْ، وَ طَرَّقَتْ اِلی اَذِیتِکُمْ وَ تَحَیفِکُمْ، وَ جارَتْ ذلِکَ فی دِیارِکُمْ وَ اَشْیاعِکُمْ، بَرِئْتُ اِلَی اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ اِلَیکُمْ، یا ساداتی وَ مَوالِی وَ اَئِمَّتی، مِنْهُمْ و من اَشْیاعِهِمْ وَ اَتْباعِهِمْ وَ اَسْئَلُ اللَّهَ الَّذی اَکْرَمَ یا مَوالِی مَقامَکُمْ، وَ شَرَّفَ مَنْزِلَتَکُمْ وَ شَانَکُمْ، اَنْ یکْرِمَنی بِوِلایتِکُمْ وَ مَحَبَّتِکُمْ، وَ الْاِیتِمامِ بِکُمْ وَ بِالْبَرآئَةِ مِنْ اَعْدآئِکُمْ، وَ اَسْئَلُ اللَّهَ الْبَرَّ الرَّحیمَ، اَنْ یرْزُقَنی مَوَدَّتَکُمْ، و آن یوَفِّقَنی لِلطَّلَبِ بِثارِکُمْ مَعَ الْاِمامِ الْمُنْتَظَرِ الْهادی مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ، و آن یجْعَلَنی مَعَکُمْ فِی الدُّنْیا وَ الْاَخِرَةِ، و آن یبَلِّغَنِی الْمَقامَ الْمَحْمُودَ لَکُمْ عِنْدَ اللَّهِ، وَ اَسْئَلُ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ بِحَقِّکُمْ، وَ بِالشَّأنِ الَّذی جَعَلَ اللَّهُ لَکُمْ، اَنْ یعْطِینی بِمُصابی بِکُمْ اَفْضَلَ ما اَعْطی مُصاباً بِمُصیبَةٍ اِنَّا لِلَّهِ وَ اِنَّا اِلَیهِ راجِعُونَ، یا لَها مِنْ مُصیبَةٍ ما اَفْجَعَها وَ اَنْکاها لِقُلُوبِ الْمُؤْمِنینَ وَ الْمُسْلِمینَ، فَاِنَّا لِلَّهِ وَ اِنَّا اِلَیهِ راجِعُونَ،
اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ اجْعَلْنی فی مَقامی مِمَّنْ تَنالُهُ مِنْکَ صَلَواتٌ وَ رَحْمَةٌ وَ مَغْفِرَةٌ، وَ اجْعَلْنی عِنْدَکَ وَ جیهاً فِی الدُّنْیا وَ الْاَخِرَةِ و من الْمُقَرَّبینَ، فَاِنّی اَتَقَرَّبُ اِلَیکَ بِمُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، صَلَواتُکَ عَلَیهِ وَ عَلَیهِمْ اَجْمَعینَ،
اَللّهُمَّ وَ اِنّی اَتَوَسَّلُ وَ اَتَوَجَّهُ بِصَفْوَتِکَ مِنْ خَلْقِکَ، وَ خِیرَتِکَ مِنْ خَلْقِکَ مُحَمَّدٍ وَ عَلِی الطَّیبینَ مِنْ ذُرِّیتِهِما،
اَللّهُمَّ فَصَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ اجْعَلْ مَحْیای مَحْیاهُمْ وَ مَماتی مَماتَهُمْ، وَ لا تُفَرِّقْ بَینی وَ بَینَهُمْ فِی الدُّنْیا وَ الْاَخِرَةِ اِنَّکَ سَمیعُ الدُّعآءِ،
اَللّهُمَّ وَ هذا یوْمٌ تُجَدَّدُ فیهِ النِّقْمَةُ، وَ تُنَزَّلُ فیهِ اللَّعْنَةُ عَلَی اللَّعینِ یزیدَ وَ عَلی آلِ یزیدَ، وَ عَلی آلِ زِیادٍ وَ عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ وَ الشِّمْرِ،
اَللّهُمَّ الْعَنْهُمْ وَ الْعَنْ مَنْ رَضِی بِقَوْلِهِمْ وَ فِعْلِهِمْ، مِنْ اَوَّلٍ وَ آخِرٍ لَعْناً کَثیراً، وَ اَصْلِهِمْ حَرَّ نارِکَ، وَ اَسْکِنْهُمْ جَهَنَّمَ وَ ساَئَتْ مَصیراً، وَ اَوْجِبْ عَلَیهِمْ وَ عَلی کُلِّ

مَنْ شايعَهُمْ وَ بايعَهُمْ وَ تابعَهُمْ وَ ساعَدَهُمْ وَ رَضِی بِفِعْلِهِمْ، وَ افْتَحْ لَهُمْ وَ عَلَيهِمْ، وَ عَلَی كُلِ مَنْ رَضِی بِذلِکَ لَعَناتِکَ الَّتی لَعَنْتَ بِهاَ كُلَّ ظالِمٍ وَ كُلِّ غاصِبٍ، وَ كُلَ جاحِدٍ وَ كُلَّ كافِرٍ، وَ كُلَّ مُشْرِكٍ وَ كُلَّ شَيطانٍ رَجيمٍ، وَ كُلَّ جَبَّارٍ عَنيدٍ،
اَللّهُمَّ الْعَنْ يزيدَ وَ آلَ يزيدَ وَ بَنی مَرْوانَ جَميعاً،
اَللّهُمَّ وَ ضَعِّفْ غَضَبَکَ وَ سَخَطَکَ وَ عَذابَکَ وَ نَقِمَتَکَ، عَلی اَوَّلِ ظالِمٍ ظَلَمَ اَهْلَ بَيتِ نَبِيکَ،
اَللّهُمَّ وَ الْعَنْ جَميعَ الظّالِمينَ لَهُمْ، وَ انْتَقِمْ مِنْهُمْ اِنَّکَ ذوُ نِقْمَةٍ مِنَ الْمُجْرِمينَ،
اَللّهُمَّ وَ الْعَنْ اَوَّلَ ظالِمٍ ظَلَمَ آلَ بَيتِ مُحَمَّدٍ، وَ الْعَنْ اَرْواحَهُمْ وَ دِيارَهُمْ وَ قُبُورَهُمْ وَ الْعَنِ اللّهُمَّ الْعِصابَةَ الَّتی نازَلَتِ الْحُسَينَ بْنَ بِنْتِ نَبِيکَ، وَ حارَبَتْهُ وَ قَتَلَتْ اَصْحابَهُ وَ اَنْصارَهُ، وَ اَعْوانَهُ وَ اَوْلِيآئَهُ وَ شيعَتَهُ وَ مُحِبّيهِ وَ اَهْلَ بَيتِهِ وَ ذُرِّيتَهُ، وَ الْعَنِ اللّهُمَّ الَّذينَ نَهَبُوا مالَهُ وَ سَلَبُوا حَريمَهُ، وَ لَمْ يسْمَعُوا كَلامَهُ وَ لا مَقالَهُ، اللّهُمَ وَ الْعَنْ كُلَّ مَنْ بَلَغَهُ ذلِکَ فَرَضِی بِهِ مِنَ الْأَوَّلينَ وَ الْآخِرينَ، وَ الْخَلائِقِ اَجْمَعينَ اِلی يوْمِ الدّينِ، اَلسَّلامُ عَلَيکَ يا اَبا عَبْدِاللّهِ الْحُسَينَ، وَ عَلی مَنْ ساعَدَکَ وَ عاوَنَکَ، وَ واساکَ بِنَفْسِهِ، وَ بَذَلَ مُهْجَتَهُ فِی الذَّبِّ عَنْکَ، اَلسَّلامُ عَلَيکَ يا مَوْلای وَ عَلَيهِمْ، وَ عَلی روُحِکَ وَ عَلی اَرْواحِهِمْ، وَ عَلی تُرْبَتِکَ وَ عَلی تُرْبَتِهِمْ،
اَللّهُمَّ لَقِّهِمْ رَحْمَةً وَ رِضْواناً وَ رَوحاً وَ رَيحاناً، السَّلامُ عَلَيکَ يا مَوْلای يا اَبا عَبْدِ اللّهِ، يا بْنَ خاتَمِ النَّبِيينَ، وَ يا بْنَ سَيدِ الْوَصِيينَ، وَ يا بْنَ سَيدَةِ نِسآءِ الْعالَمينَ، اَلسَّلامُ عَلَيکَ يا شَهيدُ يا بْنَ الشَّهيدِ،
اَللّهُمَّ بَلِّغْهُ عَنّی فی هذِهِ السَّاعَةِ وَ فی هذَا الْيوْمِ، وَ فی هذَا الْوَقْتِ وَ كُلِّ وَ قْتٍ تَحِيةً وِ سلاماً، اَلسَّلامُ عَلَيکَ يا بْنَ سَيدِ الْعالَمينَ، وَ عَلَی الْمُسْتَشْهَدينَ مَعَکَ سَلاماً مُتَّصِلاً مَا اتَّصَلَ اللَّيلُ وَ النَّهارُ، اَلسَّلامُ عَلَی الْحُسَينِ بْنِ عَلِی الشَّهيدِ، اَلسَّلامُ عَلی عَلِی بْنِ الْحُسَينِ الشَّهيدِ، اَلسَّلامُ عَلَی الْعَبَّاسِ بْنِ اَميرِ الْمُؤْمِنينَ الشَّهيدِ، اَلسَّلامُ عَلَی الشُّهَدآءِ مِنْ وُلْدِ جَعْفَرٍ وَ عَقيلٍ، اَلسَّلامُ عَلی كُلِّ مُسْتَشْهَدٍ مِنَ الْمُؤْمِنينَ، اَللّهُمَ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ بَلِّغْهُمْ عَنّی تَحِيةً وِ سلاماً، اَلسَّلامُ عَلَيکَ يا رَسُولَ اللّهِ وَ عَلَيکَ اَلسَّلامُ وَ رَحْمَةُ اللّهِ وَ بَرَكاتُهُ، اَحْسَنَ اللّهُ لَکَ الْعَزآءَ فی وَلَدِکَ الْحُسَينِ عَلَيهِ السَّلامُ، اَلسَّلامُ عَلَيکَ يا اَبَا الْحَسَنِ يا اَميرَ الْمُؤْمِنينَ، وَ عَلَيکَ اَلسَّلامُ وَ رَحْمَةُ اللّهِ وَ بَرَكاتُهُ، اَحْسَنَ اللّهُ لَکَ اَلْعَزآءَ فی وَلَدِکَ الْحُسَينِ، اَلسَّلامُ عَلَيکِ يا فاطِمَةُ يا بِنْتَ رَسُولِ رَبِّ الْعالَمينَ، وَ عَلَيکِ اَلسَّلامُ وَ رَحْمَةُ اللّهِ وَ بَرَكاتُهُ، اَحْسَنَ اللّهُ لَکِ الْعَزآءَ فی وَلَدِکِ الْحُسَينِ، اَلسَّلامُ عَلَيکَ يا اَبا مُحَمَّدٍ الْحَسَنَ، وَ عَلَيکَ اَلسَّلامُ وَ رَحْمَةُ اللّهِ وَ بَرَكاتُهُ، اَحْسَنَ اللّهُ لَکَ الْعَزآءَ فی اَخيکَ الْحُسَينِ، اَلسَّلامُ عَلی اَرْواحِ الْمُؤْمِنينَ وَ الْمُؤْمِناتِ، الْأَحْيآءِ مِنْهُمْ وَ الْأَمْواتِ، وَ عَلَيهِمُ اَلسَّلامُ وَ رَحْمَةُ اللّهِ وَ بَرَكاتُهُ اَحْسَنَ اللّهُ لَهُمُ الْعَزآءَ فی مَوْلاهُمُ الْحُسَينِ، اَللّهُمَّ اجْعَلْنا مِنَ الطالبيين بِثارِهِ

مَعَ اِمامٍ عَدْلٍ، تُعِزَّ بِهِ الْاِسْلامَ وَ اَهْلَهُ یا رَبَّ الْعالَمینَ.
پس به سجده برو و بگو
اَللّهُمَّ لَکَ الْحَمْدُ عَلی [جَمیعِ ماناباَ مِنْ خَطْبٍ، وَ لَکَ الْحَمْدُ عَلی کُلِّ اَمْرٍ، وَ اِلَیکَ الْمُشْتَکی فی عَظیمِ الْمُهِمّاتِ بِخِیرَتِکَ وَ اَوْلِیآئِکَ، وَ ذلِکَ لِما اَوْجَبْتَ لَهُمْ مِنَ الْکَرامَةِ وَ الْفَضْلِ الْکَثیرِ،
اَللّهُمَّ فَصَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ ارْزُقْنی شَفاعَةَ الْحُسَینِ عَلَیهِ السَّلامُ یوْمَ الْوُرُودِ وَ الْمَقامِ الْمَشْهُودِ، وَ الْحَوْضِ الْمَوْرُودِ، وَ اجْعَلْ لی قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَکَ مَعَ الْحُسَینِ وَ اَصْحابِ الْحُسَینِ عَلَیهِ السَّلامُ، الَّذینَ واسَوْهُ بِاَنْفُسِهِمْ، وَ بَذَلُوا دوُنَهُ مُهَجَهُمْ، وَ جاهَدوُا مَعَهُ اَعْدآئَکَ ابْتِغآءَ مَرْضاتِکَ وَ رَجآئَکَ، وَ تَصْدیقاً بِوَعْدِکَ، وَ خَوْفاً مِنْ وَعیدِکَ اِنَّکَ لَطیفٌ لِما تَشآءُ یا اَرْحَمَ الرَّاحِمینَ.

هشتم زیارت اربعین است

یعنی بیستم صفر شیخ در تهذیب و مصباح روایت کرده از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام که فرموده علامات مؤمن پنج چیز است:
پنجاه و یک رکعت نماز گذاشتن که مراد هفده رکعت فریضه و سی و چهار رکعت نافله است در هر شب و روز و زیارت اربعین کردن
و انگشتر در دست راست کردن
و جبین را در سجده بر خاک گذاشتن
و بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمن الرَّحیم را بلند گفتن
و کیفیت زیارت حضرت امام حسین علیه السلام در این روز به دو نحو رسیده یکی زیارتیست که شیخ در تهذیب و مصباح روایت کرده از صفوان جمّال که گفت فرمود به من مولایم حضرت صادق علیه السلام در زیارت اربعین که زیارت می کنی در هنگامی که روز بلند شده باشد و می گوئی:

متن زیارت

اَلسَّلامُ عَلی وَلِی اللَّهِ وَ حَبیبِهِ، اَلسَّلامُ عَلی خَلیلِ اللَّهِ وَ نَجیبِهِ، اَلسَّلامُ عَلی صَفِی اللَّهِ وَ ابْنِ صَفِیهِ، اَلسَّلامُ عَلَی الْحُسَینِ الْمَظْلُومِ الشَّهیدِ، اَلسَّلامُ علی اَسیرِ الْکُرُباتِ، وَ قَتیلِ الْعَبَراتِ،
اَللّهُمَّ اِنّی اَشْهَدُ اَنَّهُ وَلِیکَ وَ ابْنُ وَلِیکَ، وَ صَفِیکَ وَ ابْنُ صَفِیکَ، الْفآئِزُ بِکَرامَتِکَ، اَکْرَمْتَهُ بِالشَّهادَةِ، وَ حَبَوْتَهُ بِالسَّعادَةِ، وَ اَجْتَبَیتَهُ بِطیبِ الْوِلادَةِ، وَ جَعَلْتَهُ سَیداً مِنَ السَّادَةِ وَ قآئِداً مِنَ الْقادَةِ، وَ ذآئِداً مِنْ الذادَةِ، وَ اَعْطَیتَهُ مَواریثَ الْأَنْبِیآءِ، وَ جَعَلْتَهُ حُجَّةً عَلی خَلْقِکَ مِنَ الْأَوْصِیآءِ، فَاَعْذَرَ فی الدُّعآءِ، وَ مَنَحَ النُّصْحَ، وَ بَذَلَ مُهْجَتَهُ فیکَ، لِیسْتَنْقِذَ عِبادَکَ مِنَ الْجَهالَةِ وَ حَیرَةِ الضَّلالَةِ، وَ قَدْ تَوازَرَ عَلَیهِ مَنْ غَرَّتْهُ الدُّنْیا، وَ باعَ حَظَّهُ بِالْأَرْذَلِ الْأَدْنی، وَ شَری آخِرَتَهُ بِالثَّمَنِ الْأَوْکَسِ، وَ تَغَطْرَسَ وَ تَرَدّی فی هَواهُ، وَ اَسْخَطَکَ وَ اَسْخَطَ نَبِیکَ، وَ اَطاعَ مِنْ عِبادِکَ اَهْلَ الشِّقاقِ وَ النِّفاقِ، وَ حَمَلَةَ الْأَوْزارِ الْمُسْتَوْجِبینَ النّارَ، فَجاهَدَهُمْ فیکَ صابِراً مُحْتَسِباً، حَتّی سُفِکَ فی طاعَتِکَ دَمُهُ، وَ اسْتُبیحَ حَریمُهُ،
اَللّهُمَّ فَالْعَنْهُمْ لَعْناً وَ بیلاً، وَ عَذِّبْهُمْ عَذاباً اَلیماً، اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا بْنَ رَسُولِ اللّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا بْنَ سَیدِ الْأَوْصِیآءِ اَشْهَدُ اَنَّکَ اَمینُ اللّهِ وَ ابْنُ اَمینِهِ، عِشْتَ سَعیداً وَ مَضَیتَ حَمیداً وَ مُتَّ فَقیداً مَظْلُوماً شَهیداً،
وَ اَشْهَدُ اَنَّ اللّهَ مُنْجِزٌ ما وَعَدَکَ، وَ مُهْلِکٌ مَنْ خَذَلَکَ وَ مُعَذِّبٌ مَنْ قَتَلَکَ،
وَ اَشْهَدُ اَنَّکَ وَفَیتَ بِعَهْدِ اللّهِ، وَ جاهَدْتَ فی سَبیلِهِ حَتّی اَتیکَ الْیقینُ، فَلَعَنَ اللّهُ مَنْ قَتَلَکَ،
وَ لَعَنَ اللّهُ مَنْ ظَلَمَکَ،
وَ لَعَنَ اللّه امةً سَمِعَتْ بِذلِکَ فَرَضِیتْ بِهِ،
اَللّهُمَّ اِنّی اُشْهِدُکَ اَنّی وَلِی لِمَنْ والاهُ، وَ عَدُوٌّ لِمَنْ عاداهُ، بِاَبی اَنْتَ وَ اُمّی یا بْنَ رَسُولِ اللّهِ
اَشْهَدُ اَنَّکَ کُنْتَ نُوراً فیالْأَصْلابِ الشّامِخَةِ وَ الْأَرْحامِ الْمُطَهَّرَةِ، لَمْ تُنَجِّسْکَ الْجاهِلِیةُ بِاَنْجاسِها، وَ لَمْ تُلْبِسْکَ الْمُدْلَهِمّاتُ مِنْ ثِیابِها،
وَ اَشْهَدُ اَنَّکَ مِنْ دَعآئِمِ الدّینِ وَ اَرْکانِ الْمُسْلِمینَ، وَ مَعْقِلِ الْمُؤْمِنینَ،
وَ اَشْهَدُ اَنَّکَ الْإِمامُ الْبَرُّ التَّقِی، الرَّضِی الزَّکِی الْهادِی الْمَهْدِی،
وَ اَشْهَدُ اَنَّ الْأَئِمَّةَ مِنْ وُلْدِکَ کَلِمَةُ التَّقْوی، وَ اَعْلامُ الْهُدی، وَ الْعُرْوَةُ الْوُثْقی، وَ الْحُجَّةُ علی اَهْلِ الدُّنْیا،
وَ اَشْهَدُ اَنّی بِکُمْ مُؤْمِنٌ، وَ بِاِیابِکُمْ مُوقِنٌ، بِشَرایعِ دینی وَ خَواتیمِ عَمَلی، وَ قَلْبی لِقَلْبِکُمْ سِلْمٌ، وَ اَمْری لِاَمْرِکُمْ مُتَّبِعٌ، وَ نُصْرَتی لَکُمْ مُعَدَّةٌ، حَتّی یاْذَنَ اللّهُ لَکُمْ، فَمَعَکُمْ مَعَکُمْ لا مَعَ عَدُوِّکُمْ، صَلَواتُ اللّهِ عَلَیکُمْ، وَ علی اَرْواحِکُمْ وَ اَجْسادِکُمْ، وَ شاهِدِکُمْ وَ غآئِبِکُمْ، وَ ظاهِرِکُمْ وَ باطِنِکُمْ، آمینَ رَبَ الْعالَمینَ

پس دو رکعت نماز می کنی و دعا می کنی به آنچه می خواهی و برمی‌گردی و دیگر زیارتی است که از جابر منقول است و کیفیت آن چنان است که از عطا روایت شده که:
گفت با جابر بن عبداللّه انصاری بودم در روز بیستم ماه صفر چون به غاضریه رسیدیم در آب فرات غسل کرد و پیراهن طاهری که با خود داشت پوشید پس گفت که ایا با تو چیزی هست از بوی خوش ای عطا گفتم با من سُعد هست پس قدری از آن گرفت و بر سر و بدن پاشید و پابرهنه روانه شد تا ایستاد نزد سر مبارک امام حسین علیه السلام و سه مرتبه اَللَّهُ اَکْبَرُ گفت پس افتاد و بیهوش شد و چون به هوش آمد شنیدم که می گفت اَلسَّلامُ عَلَیکُمْ یا آلَ اللّه الخ که به عینه همان زیارت نیمه رجب است که ما ذکر نمودیم و با آن فرقی ندارد جز چند کلمه که شاید از اختلاف نسخ باشد چنانچه شیخ مرحوم احتمال داده پس اگر کسی خواست که آن را نیز بخواند رجوع کند به زیارت نیمه رجب و همان را بخواند
مؤلف گوید که زیارت امام حسین علیه السلام در اوقات شریفه و لیالی و ایام متبرّکه به غیر از این اوقات که ذکر شد نیز افضل است خصوصاً اوقاتی که به آن حضرت نسبتی داشته باشد مانند روز مباهله و روز نزول هَلْ اَتی و روز ولادت شریف آن حضرت و شبهای جمعه و از روایتی مستفاد می شود که حق تعالی در هر شب جمعه نظر مکرمتی بر آن حضرت فرماید و جمیع پیمغبران و اوصیای ایشان را به زیارت او بفرستد و ابن قولویه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که:
هر که زیارت کند قبر امام حسین علیه السلام را در هر جمعه آمرزیده شود البته و از دنیا بیرون نرود با حال حسرت از دنیا و مَسْکَنَشْ در بهشت با امام حسین علیه السلام باشد و در خبر اعمش است که همسایه او برای او گفت در خواب دیدم که رقعه‌ها از آسمان فرو می ریزد که در آنها امان نوشته‌اند برای هر که زیارت امام حسین علیه السلام کند در شب جمعه و بعد از این در اعمال کاظمین در حکایت حاجی علی بغدادی اشاره به این مطلب خواهد شد و غیر این از اوقات شریفه دیگر و روایت شده از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند که ایا زیارت امام حسین علیه السلام را وقتی هست که بهتر از وقت دیگر باشد فرمود که:
زیارت کنید آن حضرت را در هر وقت و هر زمان زیرا که زیارت آن حضرت خیر مُقَرَّری است هر که آن را بیشتر به عمل آورد خیر بیشتر خواهد یافت و هر که کمتر کند کمتر خواهد یافت و سعی کنید در زیارت کردن آن حضرت در اوقات شریفه که اعمال صالحه در آنها ثوابش مضاعف است و در آن اوقات شریفه ملائکه از آسمان نازل می شوند از برای زیارت آن حضرت الخ و از برای خصوص این اوقات مذکوره زیارت منقولی یافت نشده بلی در روز سیم ماه شعبان که روز تولّد حضرت امام حسین علیه

السلام است دعائی از ناحیه شریفه بیرون آمده که بایست آن را خواند و ما آن را در اعمال ماه شعبان ذکر کردیم و بدان نیز که زیارت آن حضرت در غیر کربلا از شهرهای دور فضیلت زیادی دارد و ما در اینجا به ذکر دو روایت که در کافی و تهذیب و فقیه است قناعت می کنیم روایت اوّل ابن ابی عمیر از هشام روایت کرده که:
حضرت صادق علیه السلام فرمود که:
هرگاه راه یکی از شما دور و از خانه‌اش تا به قبور ما مسافت بسیار باشد بالا رود به پشت بام بلندتر منزل خود و دو رکعت نماز کند و اشاره کند به سلام کردن به سوی قبرهای ما پس به درستی که آن به ما می رسد
روایت دویم از حنّان بن سُدَیر از پدرش منقولست که حضرت صادق علیه السلام به من فرمود:
ای سدیر!
زیارت می کنی قبر حسین علیه السلام را در هر روز عرض کردم که فدای تو گردم نه!
فرمود: شما چه جفاکارید در هر جمعه زیارت می کنید او را؟
گفتم: نه
فرمود: در هر ماهی زیارت می کنید؟
گفتم: نه
فرمود: در هر سالی او را زیارت می کنید؟
گفتم: گاهی از سالها شده که زیارت کرده‌ام
فرمود: ای سُدیر چه جفا کارید شما به امام حسین علیه السلام آیا ندانستید که حق تعالی را دو هزار هزار فرشته است (و در تهذیب و فقیه هزار هزار فرشته است) ژولیده مو گردآلوده که می گریند بر آن حضرت و زیارت می کنند و سست نمی شوند و چه می شود برای تو ای سدیر که زیارت کنی قبر حسین علیه السلام را در هر جمعه پنج مرتبه و در هر روزی یک مرتبه گفتم فدایت شوم بین ما و بین او فرسخهای بسیار است
فرمود به من که:
بالا رو به بام خانه‌ات پس نظر کن به جانب راست و چپ پس بلند کن سر خود را به سوی آسمان پس قصد کن جانب قبر آن حضرت را و بگو:
«اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا اَبَا عَبْدِاللّهِ اَلسَّلامُ عَلَیکَ وَ رَحْمَةُاللّهِ وَ بَرَکاتُهُ»
نوشته می شود برای تو زیارتی و آن زیارت حجّه و عمره است.
سُدیر گفت بسا شد که بجا آوردم این را در ماه بیشتر از بیست مرتبه و در صدر زیارت اوّل از زیارات مطلقه گذشت چیزی که مناسب این مقام بود.

بدان که روایات بسیار وارد شده که در تربت آن حضرت شفای هر درد و مرض است مگر مرگ و امان است از بلاها و باعث ایمنی از هر خوف و بیم است و اخبار در این باب متواتر است و معجزاتی که به سبب این تربت مقدّسه ظاهر گردیده است زیاده از آنست که ذکر شود و من در کتاب فوائد الرضویه که در تراجم علماء امامیه است در احوال سید محدّث متبّحر آقا سید نعمة اللّه جزائری رحمه الله نوشتم که آن سید جلیل در تحصیل علم زحمت بسیار کشیده و سختی و رنج بسیار برده و در اوایل تحصیل چون قادر نبوده بر چراغ به روشنی ماه مطالعه می نموده لاجرم از کثرت مطالعه در ماهتاب و بسیار چیز نوشتن و مطالعه کردن چشمانش ضعف پیدا کرده بود پس به جهت روشنی چشم خود به تربت مقدّسه حضرت سیدالشهداءعلیه السلام و تراب مراقد شریفه ائمّه عراق علیهم السلام اکتحال می کرد و به برکت آن تربت‌ها چشمش روشن می گشت و نیز نگاشتم که مبادا اهالی عصر ما به واسطه معاشرت با کفّار و ملاحده این مطلب را استعجاب نمایند.
همانا کمال‌الدّین دمیری در حیوة الحیوان نقل کرده که:
افعی هرگاه هزار سال عمر کرد چشمانش کور می شود حق تعالی او را ملهم فرموده که برای رفع کوری خود چشم خود را به رازیانج تر بمالد لاجرم با چشم کور از بیابان قصد می کند بساتین و جاهائی را که رازیانج در آنجا باشد و اگر چه مسافتی طویل در بین باشد پس خود را می رساند به آن گیاه و چشم خود را بر آن می مالد روشنی چشم او بر می‌گردد و این مطلب را زمخشری و غیره نیز نقل کرده‌اند
پس هرگاه حق تعالی در یک گیاه تری این خاصیت قرار داده باشد که مار کور پی به آن ببرد و بهره خود را از آن بگیرد چه عجب و استبعادی دارد که در تربت پسر پیغمبر صلوات اللّه علیه و آله که در راه او خودش و عترتش کشته شده شفاء از جمیع امراض و فوائد و برکاتی قرار داده باشد که شیعیان و محبّان او از آن بهره‌ها برند و ما در این مقام به ذکر چند خبر قناعت می کنیم اوّل روایت شده که:
حوریان بهشت چون یکی از ملائکه را می بینند که از برای کاری بر زمین می آید از او التماس می کنند که برای ما تسبیح و تربت قبر امام حسین علیه السلام به هدیه بیاور دوّم به سند معتبر منقول است که شخصی گفت حضرت امام رضاعلیه السلام برای من از خراسان بسته متاعی فرستاد چون گشودم در میان آن خاکی بود از آن مرد که آورده بود پرسیدم که این خاک چیست گفت خاک قبر امام حسین علیه السلام است و هرگز آن

حضرت از جامه و غیر جامه چیزی به جایی نمی فرستد مگر آنکه این خاک را در میانش می گذارد و می فرماید این امان است از بلاها به اذن و مشیت خدا سیم روایت است که عبداللّه بن ابی یعفور به خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کرد که یک شخص از خاک قبر امام حسین علیه السلام برمی‌دارد و منتفع می شود و دیگری برمی‌دارد و منتفع نمی شود فرمود که:
نه واللّه هر که بردارد و اعتقاد داشته باشد که به او نفع می بخشد البته منتفع می شود چهارم از ابوحمزه ثمالی روایتست که عرض کردم به حضرت صادق علیه السلام که می بینم اصحاب ما می گیرند خاک قبر امام حسین علیه السلام را و طلب شفا از آن می کنند آیا شفا در آن هست فرمود که:
طلب شفا می توان کرد از خاکی که بردارند از میان قبر تا چهار میل و همچنین است خاک قبر جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله و قبر امام حسن و امام زین‌العابدین و امام محمّد باقرعلیهم السلام پس بگیر از آن خاک که آن شفای هر درد است و سپری است برای دفع هر چه از آن ترسی و هیچ چیز به آن برابری نمی کند از چیزهائی که از آن شفا طلب می کنند به غیر از دعا و چیزی که آن را فاسد می کند آن است که در ظرفها و جاهای بد می گذارند و آنها که معالجه به آن می کنند کم است یقین ایشان هر که یقین داشته باشد که این از برای او شفا است هرگاه معالجه به آن کند او را کافی خواهد بود و محتاج به دوای دیگر نخواهد شد و فاسد می گردانند آن تربت را شیاطین و کافران از جنیان که خود را بر آن می مالند و بهر چیز که می گذرد آن تربت آن را بو می کنند و اما شیاطین و کافران جنّ پس حسد می برند فرزندان آدم را بر آن و خود را بر آن می مالند که اکثر نیکی و بوی خوشش برطرف می شود و هیچ تربت از حایر بیرون نمی آید مگر مهیا می شوند از شیاطین و کافران جنّ از برای آن تربت آن قدر که عدد ایشان را کسی به غیر از خدا احصا نمی تواند کرد و آن تربت در دست صاحبش است و ایشان خود را بر آن می مالند و ملائکه نمی گذارند ایشان را که داخل حایر شوند و اگر تربت سالم از اینها بماند هر بیمار را که به آن معالجه نمایند البّته در آن ساعت شفا می یابد پس چون تربت را برداری پنهان کن و نام خدا بر آن بسیار بخوان و شنیده‌ام که بعضی از آنها که تربت را برمی‌دارند آن را سبک می شمارند حتّی بعضی از ایشان آن را در توبره چهارپایان می اندازند یا در ظرف طعام یا چیزهائی که دست بر آن بسیار مالیده شود از خورجینها و جوالها پس چگونه شفا یابد از آن کسی که به این نوع آن را حرمت دارد ولکن دلی که در آن یقین نیست و سبک می شمارد چیزی را که صلاحش در آن است عمل خود را فاسد می کند

پنجم روایت شده که:
هرگاه یکی از شما خواهد که بردارد تربت را به اطراف انگشتان بردارد و قدر آن مثل نخود است به بوسد آن را و بر هر دو دیده گذارد و بر سایربدن بمالد و بگوید:
اَللّهُمَّ بِحَقِّ هذِهِ التُّرْبَةِ، وَ بِحَقِّ مَنْ حَلَّ بِها وَثَوی فیها، وَ بِحِقِّ جَدِّهِ وَ اَبیهِ وَ اُمِّهِ وَ اَخیهِ، وَ الْأَئِمَّةِ مِنْ وُلْدِهِ، وَ بِحَقِ الْمَلائِکَةِ الْحآفّینَ بِهِ، اِلاَّ جَعَلْتَها شِفآءً مِنْ کُلِّ دآءٍ، وَ بُرْءاً مِنْ کُلِ مَرَضٍ، وَ نَجاةً مِنْ کُلِّ آفَةٍ، وَ حِرْزاً مِمَّا اَخافُ وَ اَحْذَرُ.
پس آن را استعمال نماید و روایت شده که:
مهر کردن تربت امام حسین علیه السلام آنست که بر آن سوره اِنَّا اَنْزَلْناهُ فی لَیلَةِ الْقَدْرِ بخوانی و نیز روایت شده که:
هرگاه تربت را بخوری یا به کسی بخورانی بگو بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ، اَللّهُمَّ اجْعَلْهُ رِزْقاً واسِعاً، وَ عِلْماً نافِعاً، وَ شِفآءً مِنْ کُلِ دآءٍ، اِنَّکَ عَلی کُلِّشَیءٍ قَدیرٌ.
مؤلف گوید که فوائد تربت شریفه آن حضرت بسیار است از جمله آنکه مستحبّ است با میت در قبر گذاشتن و کفن را به آن نوشتن و دیگر سجده کردن بر آنست که روایت شده که:
سجده بر آن هفت حجاب را می درد یعنی باعث قبولی نماز می شود که به آسمانها بالا می رود و دیگر تسبیح از تُربت آن حضرت ساختن و به آن تسبیح ذکر کردن و در دست داشتن است که فضیلت عظیم دارد و از خاصیتش آنست که در دست آدمی تسبیح می گوید بی‌آنکه صاحبش تسبیح بگوید و معلوم است که این تسبیح غیر از آن تسبیحی است که در همه اشیاء است کما قال اللّه تعالی:
وَ اِنْ مِنْ شَیءٍ اِلاَّ یسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلکِنْ لا تَفْقَهُونَ تَسْبیحَهُمْ
و عارف رومی در معنی آن گفته

گر تو را از غیب چشمی باز شد
با تو ذرّات جهان همراز شد
نطق خاک و نطق آب و نطق گِل
هست محسوس حواسّ اهل دل
جمله ذرّات در عالم نهان
با تو میگویند روزان و شبان
ما سَمیعیم و بصیر و باهُشیم
با شما نامحرمان ما خامشیم
از جمادی سوی جان جان شوید
غلغل اجزای عالم بشنوید
فاش تسبیح جمادات آیدت

وسوسه تأولیها بزدایدت
بالجُمله این تسبیحی که در این روایت است تسبیحی است که از خصوصیات تربت حضرت سید الشّهداء اَرْواحُنا لَهُ الْفِداء است ششم از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که هر که بگرداند تسبیح تربت امام حسین علیه السلام را و بگوید:
«سُبْحانَ اللَّهِ وَ الحمدُ للّه وَ لا اِلهَ اِلاَّ اللَّهُ وَ اللَّهُ اَکْبَرُ»
با هر دانه بنویسد حق تعالی از برای او شش هزار حسنه و محو کند از او شش هزار گناه و بلند کند از برای او شش هزار درجه و بنویسد از برای او شش هزار شفاعت
و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که:
هر که بگرداند سنگهائی را که از تربت امام حسین علیه السلام می سازند یعنی تسبیح پخته پس یکبار استغفار کند هفتاد استغفار از برای او نوشته می شود و اگر تسبیحی را در دست نگاه دارد و تسبیح نگوید به عدد هر حبّه هفت مرتبه از برای او نوشته می شود هفتم در حدیث معتبر منقول است که چون حضرت صادق علیه السلام به عراق تشریف آوردند گروهی نزد آن حضرت آمدند و عرض کردند که دانسته‌ایم تربت امام حسین علیه السلام موجب شفای هر درد است آیا باعث ایمنی از هر خوف هست فرمود بلی هرگاه کسی خواهد که او را از هر بیمی امان بخشد باید تسبیحی که از تربت آن حضرت ساخته باشند در دست بگیرد و سه مرتبه این دعا را بخواند:
اَصْبَحْتُ
اَللّهُمَّ مُعْتَصِماً بِذِمامِکَ وَ جِوارِکَ الْمَنیعِ، الَّذی لا یطاوَلُ وَ لا یحاوَلُ، مِنْ شَرِّ کُلِّ غاشِمٍ وَ طارِقٍ، مِنْ سآئِرِ مَنْ خَلَقْتَ و ما خَلَقْتَ مِنْ خَلْقِکَ، الصَّامِتِ وَ النَّاطِقِ، فی جُنَّةٍ مِنْ کُلِّ مَخُوفٍ، بِلِباسٍ سابِغَةٍ حَصینَةٍ، وَ هِی وِلاءُ اَهْلِ بَیتِ نَبِیکَ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللّهُ عَلَیهِ و آله، مُحْتَجِزاً مِنْ کُلِّ قاصِدٍ لی اِلی اَذِیةٍ بِجِدارٍ حَصینٍ الْاِخْلاصِ فِی الْاِعْتِرافِ بِحَقِّهِمْ، وَ التَّمَسُّکِ بِحَبْلِهِمْ جَمیعاً، مُوقِناً اَنَّ الْحَقَّ لَهُمْ وَ مَعَهُمْ وَ مِنْهُمْ وَ فیهِمْ وَ بِهِمْ، اُوالی مَنْ والَوْا، وَ اُعادی مَنْ عادَوْا، وَ اُجانِبُ مَنْ جانَبُوا، فَصَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ و آله، وَ اَعِذْنِی اللّهُمَّ به هم مِنْ شَرِّ کُلِّ ما اَتَّقیهِ، یا عَظیمُ حَجَزْتُ الْأَعادِی عَنّی بِبَدیعِ السَّمواتِ وَ الْأَرْضِ، اِنَّا جَعَلْنا مِنْ بَینِ اَیدیهِمْ سَدّاً وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدّاً فَاَغْشَیناهُمْ فَهُمْ لا یبْصِرُونَ.
پس تسبیح را ببوسد و بر هر دو چشم بمالد و بگوید:
اَللّهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ بِحَقِّ هذِهِ التُّرْبَةِ الْمُبارَکَةِ، وَ بِحَقِ صاحِبِها وَ بِحَقِّ جَدِّهِ وَ بِحَقِّ اَبیهِ، وَ بِحَقِّ اُمِّهِ وَ بِحَقِّ اَخیهِ، وَ بِحَقِّ وُلْدِهِ الطّاهِرینَ، اجْعَلْها شِفآءً مِنْ کُلِّ داءٍ، وَ اَماناً مِنْ کُلِّ خَوْفٍ، وَ حِفْظاً مِنْ کُلِّ سُوءٍ.
پس تسبیح را بر جبین خود بگذارد پس اگر در صبح چنین کند در امان خدا باشد تا شام و اگر در شام چنین کند در امان خدا باشد تا صبح

و در روایت دیگر منقول است که هر که از پادشاهی یا غیر او ترسد چون از خانه بیرون آید چنین کند تا حرزی باشد او را از شرّ ایشان
مؤلف گوید که:
مشهور میان علماء آن است که خوردن گل و خاک مطلقاً جایز نیست مگر تربت مقدسه امام حسین علیه السلام به قصد شفا بی‌قصد لذّت به قدر نخودی بلکه احوط آن است که به قدر عدسی باشد و خوبست که تربت را در دهان بگذارد و بعد از آن جرعه‌ای از آب بخورد و بگوید
«اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ رِزْقاً واسِعاً وَ عِلْماً نافِعاً وَ شِفاءً مِنْ کُلِّ دآءٍ وَ سُقْمٍ»
علامه مجلسی رحمه الله فرموده احوط آن است که مهر و تسبیح و تربت آن حضرت را نخرند و نفروشند بلکه به هدیه و بخشش بدهند و در برابر آنها اگر تراضی کنند بی‌آنکه اوّل شرط کرده باشند شاید بد نباشد چنانچه در حدیث معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که خاک قبر امام حسین علیه السلام را بفروشد چنان است که گوشت آن حضرت را فروخته و خریده باشد
مؤلف گوید که شیخ ما محدّث متبحّر ثقةالاسلام نوری رحمه الله در دارالسلام نقل فرموده که:
روزی یکی از برادران من به خدمت مرحومه والده‌ام رسید مادرم دید که تربت امام حسین علیه السلام را در جیب پایین قبای خود گذاشته مادرم او را زجر کرد که این بی ادبی است به تربت مقدسه چه آنکه بسا شود در زیر ران واقع شود و شکسته گردد برادرم گفت چنین است که فرمودی و تا به حال دو مهر شکسته‌ام ولکن عهد کرد که من بعد در جیب پایین نگذارد پس چند روزی از این قضیه گذشت علامه والدم در خواب دید بدون اینکه از این مطلب اطلاع داشته باشد که مولای ما حضرت ابوعبداللّٰه الحسین علیه السلام به زیارت او تشریف آورد و در اطاق کتابخانه نشست و ملاطفت و مهربانی بسیار کرد و فرمود بخوان پسران خود را بیایند تا آنها را اکرام کنم پس والد پسرها را طلبید و با من پنج نفر بودند پس ایستادند در نزد در مقابل آن حضرت و در نزد آن حضرت از جامه و چیزهای دیگر بود پس یک یک را می خواند و چیزی از آنها به او می داد
پس نوبت به برادر مزبور سلمه اللّٰه رسید حضرت نظری بر او افکند مانند کسی که در غضب باشد و التفات فرمود به سوی والد مرحوم و فرمود این پسر تو دو تربت از تربتهای قبر من در زیر ران خود شکسته است پس مثل برادران دیگر او را نخواند بلکه افکند به سوی او چیزی و الان در ذهنم است که گویا قاب شانه ترمه به او داد پس علامه والد بیدار شد و خواب خود را برای مرحومه والده نقل کرد و والده حکایت را برای ایشان بیان کرد والد تعجّب کرد از صدق این خواب
«انتهی.»

زيارة الناحية المقدسة

متن زیارت

زیارت امام حسین(ع) صادره از ناحیه مقدس امام زمان (عج)معروف به زیارت ناحیه مقدسه

أَلسَّلامُ عَلی ادَمَ صِفْوَةِ اللهِ مِنْ خَليقَتِهِ،
أَلسَّلامُ عَلی شَيث وَلِي اللهِ وَ خِيرَتِهِ،
أَلسَّلامُ عَلی إِدْريسَ الْقآئِمِ للهِ بِحُجَّتِهِ،
أَلسَّلامُ عَلی نُوح الْمُجابِ فی دَعْوَتِهِ،
أَلسَّلامُ عَلی هُود الْمَمْدُودِ مِنَ اللهِ بِمَعُونَتِهِ،
أَلسَّلامُ عَلی صالِح الَّذی تَوَّجَهُ اللهُ بِكَرامَتِهِ،
أَلسَّلامُ عَلی إِبْراهيمَ الَّذی حَباهُ اللهُ بِخُلَّتِهِ،
أَلسَّلامُ عَلی إِسْمعيلَ الَّذی فَداهُ اللهُ بِذِبْح عَظيم مِنْ جَنَّتِهِ،
أَلسَّلامُ عَلی إِسْحقَ الَّذی جَعَلَ اللهُ النُّبُوَّةَ فی ذُرِّيتِهِ،
أَلسَّلامُ عَلی يعْقُوبَ الَّذی رَدَّ اللهُ عَلَيهِ بَصَرَهُ بِرَحْمَتِهِ،
أَلسَّلامُ عَلی يوسُفَ الَّذی نَجّاهُ اللهُ مِنَ الْجُبِّ بِعَظَمَتِهِ،
أَلسَّلامُ عَلی مُوسَی الَّذی فَلَقَ اللهُ الْبَحْرَ لَهُ بِقُدْرَتِهِ،
أَلسَّلامُ عَلی هارُونَ الَّذی خَصَّهُ اللهُ بِنُبُوَّتِهِ،
أَلسَّلامُ عَلی شُعَيب الَّذی نَصَرَهُ اللهُ عَلی اُمَّتِهِ،
أَلسَّلامُ عَلی داوُدَ الَّذی تابَ اللهُ عَلَيهِ مِنْ خَطيئَتِهِ،
أَلسَّلامُ عَلی سُلَيمانَ الَّذی ذَلَّتْ لَهُ الْجِنُّ بِعِزَّتِهِ،
أَلسَّلامُ عَلی أَيوبَ الَّذی شَفاهُ اللهُ مِنْ عِلَّتِهِ،
أَلسَّلامُ عَلی يونُسَ الَّذی أَنْجَزَ اللهُ لَهُ مَضْمُونَ عِدَتِهِ،
أَلسَّلامُ عَلی عُزَير الَّذی أَحْياهُ اللهُ بَعْدَ ميتَتِهِ،
أَلسَّلامُ عَلی زَكَرِيا الصّابِرِ فی مِحْنَتِهِ،
أَلسَّلامُ عَلی يحْيی الَّذی أَزْلَفَهُ اللهُ بِشَهادَتِهِ،
أَلسَّلامُ عَلی عيسی رُوحِ اللهِ وَ كَلِمَتِهِ،
أَلسَّلامُ عَلی مُحَمَّد حَبيبِ اللهِ وَ صِفْوَتِهِ،
أَلسَّلامُ عَلی أَميرِالْمُؤْمِنينَ عَلِی بْنِ أَبی طالِب الْمَخْصُوصِ بِاُخُوَّتِهِ،
أَلسَّلامُ عَلی فاطِمَةَ الزَّهْرآءِ ابْنَتِهِ،
أَلسَّلامُ عَلی أَبی مُحَمَّد الْحَسَنِ وَصِی أَبيهِ وَ خَليفَتِهِ،
أَلسَّلامُ عَلَی الْحُسَينِ الَّذی سَمَحَتْ نَفْسُهُ بِمُهْجَتِهِ،
أَلسَّلامُ عَلی مَنْ أَطاعَ اللهَ فی سِرِّهِ وَ عَلانِيتِهِ،
أَلسَّلامُ عَلی مَنْ جَعَلَ اللهُ الشِّفآءَ فی تُرْبَتِهِ،
أَلسَّلامُ عَلی مَنِ الاِْجابَةُ تَحْتَ قُبَّتِهِ،
أَلسَّلامُ عَلی مَنِ الأَئِمَّةُ مِنْ ذُرِّيتِهِ،

أَلسَّلامُ عَلَى ابْنِ خاتَمِ الاَنْبِيآءِ،
أَلسَّلامُ عَلَى ابْنِ سَيدِ الاَوْصِيآءِ،
أَلسَّلامُ عَلَى ابْنِ فاطِمَةَ الزَّهْرآءِ،
أَلسَّلامُ عَلَى ابْنِ خَديجَةَ الْكُبْرى،
أَلسَّلامُ عَلَى ابْنِ سِدْرَةِ الْمُنْتَهى،
أَلسَّلامُ عَلَى ابْنِ جَنَّةِ الْمَأوى،
أَلسَّلامُ عَلَى ابْنِ زَمْزَمَ وَ الصَّفا،
أَلسَّلامُ عَلَى الْمُرَمَّلِ بِالدِّمآءِ،
أَلسَّلامُ عَلَى الْمَهْتُوكِ الْخِبآءِ،
أَلسَّلامُ عَلى خامِسِ أَصْحابِ الْكِسْآءِ،
أَلسَّلامُ عَلى غَريبِ الْغُرَبآءِ،
أَلسَّلامُ عَلى شَهيدِ الشُّهَدآءِ،
أَلسَّلامُ عَلى قَتيلِ الاَدْعِيآءِ،
أَلسَّلامُ عَلى ساكِنِ كَرْبَلآءَ،
أَلسَّلامُ عَلى مَنْ بَكَتْهُ مَلائِكَةُ السَّمآءِ،
أَلسَّلامُ عَلى مَنْ ذُرِّيتُهُ الاَزْكِيآءُ،
أَلسَّلامُ عَلى يعْسُوبِ الدّينِ،
أَلسَّلامُ عَلى مَنازِلِ الْبَراهينِ،
أَلسَّلامُ عَلَى الاَئِمَّةِ السّاداتِ،
أَلسَّلامُ عَلَى الْجُيوبِ الْمُضَرَّجاتِ،
أَلسَّلامُ عَلَى الشِّفاهِ الذّابِلاتِ،
أَلسَّلامُ عَلَى النُّفُوسِ الْمُصْطَلَماتِ،
أَلسَّلامُ عَلَى الاَرْواحِ الْمُخْتَلَساتِ،
أَلسَّلامُ عَلَى الاَجْسادِ الْعارِياتِ،
أَلسَّلامُ عَلَى الْجُسُومِ الشّاحِباتِ،
أَلسَّلامُ عَلَى الدِّمآءِ السّآئِلاتِ،
أَلسَّلامُ عَلَى الاَعْضآءِ الْمُقَطَّعاتِ،
أَلسَّلامُ عَلَى الرُّؤُوسِ الْمُشالاتِ،
أَلسَّلامُ عَلَى النِّسْوَةِ الْبارِزاتِ،
أَلسَّلامُ عَلى حُجَّةِ رَبِّ الْعالَمينَ،
أَلسَّلامُ عَلَيکَ وَ عَلى اَبآئِکَ الطّاهِرينَ،
أَلسَّلامُ عَلَيکَ وَ عَلى أَبْنآئِکَ الْمُسْتَشْهَدينَ،
أَلسَّلامُ عَلَيکَ وَ عَلى ذُرِّيتِکَ النّاصِرينَ،
أَلسَّلامُ عَلَيکَ وَ عَلَى الْمَلآئِکَةِ الْمُضاجِعينَ،
أَلسَّلامُ عَلَى الْقَتيلِ الْمَظْلُومِ،
أَلسَّلامُ عَلَى أَخيهِ الْمَسْمُوم،

أَلسَّلامُ عَلَى عَلِى الْكَبيرِ،
أَلسَّلامُ عَلَى الرَّضيعِ الصَّغيرِ،
أَلسَّلامُ عَلَى الْأَبْدانِ السَّليبَةِ،
أَلسَّلامُ عَلَى الْعِتْرَةِ الْقَريبَةِ،
أَلسَّلامُ عَلَى الْمُجَدَّلينَ فِى الْفَلَواتِ،
أَلسَّلامُ عَلَى النّازِحينَ عَنِ الْأَوْطانِ،
أَلسَّلامُ عَلَى الْمَدْفُونينَ بِلا أَكْفان،
أَلسَّلامُ عَلَى الرُّؤُوسِ الْمُفَرَّقَةِ عَنِ الْأَبْدانِ،
أَلسَّلامُ عَلَى الْمُحْتَسِبِ الصّابِرِ،
أَلسَّلامُ عَلَى الْمَظْلُومِ بِلا ناصِرٍ،
أَلسَّلامُ عَلَى ساكِنِ التُّرْبَةِ الزّاكِيَةِ،
أَلسَّلامُ عَلَى صاحِبِ الْقُبَّةِ السّامِيَةِ،
أَلسَّلامُ عَلَى مَنْ طَهَّرَهُ الْجَليلُ،
أَلسَّلامُ عَلَى مَنِ افْتَخَرَ بِهِ جَبْرَئيلُ،
أَلسَّلامُ عَلَى مَنْ ناغاهُ فِى الْمَهْدِ ميكآئيلُ،
أَلسَّلامُ عَلَى مَنْ نُكِثَتْ ذِمَّتُهُ،
أَلسَّلامُ عَلَى مَنْ هُتِكَتْ حُرْمَتُهُ،
أَلسَّلامُ عَلَى مَنْ اُريقَ بِالظُّلْمِ دَمُهُ،
أَلسَّلامُ عَلَى الْمُغَسَّلِ بِدَمِ الْجِراحِ،
أَلسَّلامُ عَلَى الْمُجَرَّعِ بِكَأْساتِ الرِّماحِ
أَلسَّلامُ عَلَى الْمُضامِ الْمُسْتَباحِ،
أَلسَّلامُ عَلَى الْمَنْحُورِ فِى الْوَرى،
أَلسَّلامُ عَلَى مَنْ دَفَنَهُ أَهْلُ الْقُرى،
أَلسَّلامُ عَلَى الْمَقْطُوعِ الْوَتينِ،
أَلسَّلامُ عَلَى الْمُحامى بِلا مُعين،
أَلسَّلامُ عَلَى الشَّيبِ الْخَضيبِ،
أَلسَّلامُ عَلَى الْخَدِّ التَّريبِ،
أَلسَّلامُ عَلَى الْبَدَنِ السَّليبِ،
أَلسَّلامُ عَلَى الثَّغْرِ الْمَقْرُوعِ بِالْقَضيبِ،
أَلسَّلامُ عَلَى الرَّأسِ الْمَرْفُوعِ،
أَلسَّلامُ عَلَى الْأَجْسامِ الْعارِيَةِ فِى الْفَلَواتِ، تَنْهَشُهَا الذِّئابُ الْعادِياتُ، وَ تَخْتَلِفُ إِلَيهَا السِّباعُ الضّارِياتُ،
أَلسَّلامُ عَلَيكَ يا مَوْلاى وَ عَلَى الْمَلآ ئِكَةِ الْمُرَفْرِفينَ حَوْلَ قُبَّتِكَ، الْحافّينَ بِتُرْبَتِكَ، الطّآئِفينَ بِعَرْصَتِكَ، الْوارِدينَ لِزِيارَتِكَ،
أَلسَّلامُ عَلَيكَ فَإِنّى قَصَدْتُ إِلَيكَ، وَ رَجَوْتُ الْفَوْزَ لَدَيكَ،
أَلسَّلامُ عَلَيكَ سَلامَ الْعارِفِ بِحُرْمَتِكَ، الْمُخْلِصِ فى وَلايتِكَ، الْمُتَقَرِّبِ إِلَى

اللهِ بِمَحَبَّتِکَ الْبَرىءِ مِنْ أَعْدآئِکَ، سَلامَ مَنْ قَلْبُهُ بِمُصَابِکَ مَقْرُوحٌ، وَ دَمْعُهُ عِنْدَ ذِکْرِکَ مَسْفُوحٌ، سَلامَ الْمَفْجُوعِ الْحَزِينِ، الْوالِهِ الْمُسْتَكِينِ، سَلامَ مَنْ لَوْ كانَ مَعَکَ بِالطُّفُوفِ، لَوَقاکَ بِنَفْسِهِ حَدَّ السُّيوفِ، وَ بَذَلَ حُشاشَتَهُ دُونَکَ لِلْحُتُوفِ، وَ جاهَدَ بَينَ يدَيکَ، وَ نَصَرَکَ عَلى مَنْ بَغى عَلَيکَ، وَ فَداکَ بِرُوحِهِ وَ جَسَدِهِ وَ مالِهِ وَ وَلَدِهِ، وَ رُوحُهُ لِرُوحِکَ فِداءٌ، وَ أَهْلُهُ لِأَهْلِکَ وِقآءٌ، فَلَئِنْ أَخَّرَتْنِي الدُّهُورُ، وَ عاقَنى عَنْ نَصْرِکَ الْمَقْدُورُ، وَ لَمْ أَكُنْ لِمَنْ حارَبَکَ مُحارِباً، وَ لِمَنْ نَصَبَ لَکَ الْعَداوَةَ مُناصِباً، فَلَأَنْدُبَنَّکَ صَباحاً وَ مَسآءً، وَ لَأَبْكِيَنَّ لَکَ بَدَلَ الدُّمُوعِ دَماً، حَسْرَةً عَلَيکَ، وَ تَأَسُّفاً عَلى ما دَهاکَ وَ تَلَهُّفاً، حَتّى أَمُوتَ بِلَوْعَةِ الْمُصابِ، وَ غُصَّةِ الاِكْتِيابِ
اَشْهَدُ أَنَّکَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلوةَ، وَ اتَيتَ الزَّكوةَ، وَ أَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ، وَ نَهَيتَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ الْعُدْوانِ، وَ أَطَعْتَ اللهَ وَ ما عَصَيتَهُ، وَ تَمَسَّكْتَ بِهِ وَ بِحَبْلِهِ فَأَرْضَيتَهُ، وَ خَشيتَهُ وَ راقَبْتَهُ وَ اسْتَجَبْتَهُ، وَ سَنَنْتَ السُّنَنَ، وَ أَطْفَأْتَ الْفِتَنَ، وَ دَعَوْتَ إِلَى الرَّشادِ، وَ أَوْضَحْتَ سُبُلَ السَّدادِ، وَ جاهَدْتَ فِى اللهِ حَقَّ الْجِهادِ، وَ كُنْتَ لَلهِ طآئِعاً، وَ لِجَدِّکَ مُحَمَّد صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَ الِهِ تابِعاً، وَلِقَوْلِ أَبيکَ سامِعاً، وَ إِلى وَصِيةِ أَخِيکَ مُسارِعاً، وَ لِعِمادِ الدّينِ رافِعاً، وَ لِلطُّغْيانِ قامِعاً، وَ لِلطُّغاةِ مُقارِعاً، وَ لِلاُمَّةِ ناصِحاً، وَ فى غَمَراتِ الْمَوْتِ سابِحاً، وَ لِلْفُسّاقِ مُكافِحاً، وَ بِحُجَجِ اللهِ قآئِماً، وَلِلاِسْلامِ وَ الْمُسْلِمينَ راحِماً، وَ لِلْحَقِّ ناصِراً، وَ عِنْدَ الْبَلآءِ صابِراً، وَ لِلدّينِ كالِئاً، وَ عَنْ حَوْزَتِهِ مُرامِياً، تَحُوطُ الْهُدى وَ تَنْصُرُهُ، وَ تَبْسُطُ الْعَدْلَ وَ تَنْشُرُهُ، وَ تَنْصُرُ الدّينَ وَ تُظْهِرُهُ، وَ تَكُفُّ الْعابِثَ وَ تَزْجُرُهُ، وَ تَأْخُذُ لِلدَّنِى مِنَ الشَّرِيفِ، وَ تُساوِى فِى الْحُكْمِ بَينَ الْقَوِى وَ الضَّعِيفِ، كُنْتَ رَبِيعَ الاَيْتامِ، وَ عِصْمَةَ الاَنامِ، وَ عِزَّ الاِسْلامِ، وَ مَعْدِنَ الاَحْكامِ، وَ حَلِيفَ الاِنْعامِ، سالِكاً طَرآئِقَ جَدِّکَ وَ أَبِيکَ، مُشْبِهاً فِي الْوَصِيةِ لِاَخِيکَ، وَفِى الذِّمَمِ رَضِى الشِّيمِ، ظاهِرَ الْكَرَمِ، مُتَهَجِّداً فِى الظُّلَمِ، قَوِيمَ الطَّرآئِقِ، كَرِيمَ الْخَلآئِقِ، عَظِيمَ السَّوابِقِ، شَرِيفَ النَّسَبِ، مُنِيفَ الْحَسَبِ، رَفِيعَ الرُّتَبِ، كَثِيرَ الْمَناقِبِ، مَحْمُودَ الضَّرآئِبِ، جَزِيلَ الْمَواهِبِ، حَلِيمٌ رَشِيدٌ مُنِيبٌ، جَوادٌ عَلِيمٌ شَدِيدٌ، إِمامٌ شَهِيدٌ، أَوّاهٌ مُنِيبٌ، حَبِيبٌ مَهِيبٌ، كُنْتَ لِلرَّسُولِ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَ الِهِ وَلَداً، وَ لِلْقُرْءانِ سَنَداً مُنْقِذاً:
خل وَ لِلاُمَّةِ عَضُداً، وَ فِى الطّاعَةِ مُجْتَهِداً، حافِظاً لِلْعَهْدِ وَ الْميثاقِ، ناكِباً عَنْ سُبُلِ الْفُسّاقِ وَ:
خل باذِلاً لِلْمَجْهُودِ، طَوِيلَ الرُّكُوعِ وَ السُّجُودِ، زاهِداً فِى الدُّنْيا زُهْدَ الرّاحِلِ عَنْها، ناظِراً إِلَيها بِعَينِ الْمُسْتَوْحِشينَ مِنْها، امالُکَ عَنْها مَكْفُوفَةٌ، وَ هِمَّتُکَ عَنْ زينَتِها مَصْرُوفَةٌ، وَ أَلْحاظُکَ عَنْ بَهْجَتِها مَطْرُوفَةٌ، وَ رَغْبَتُکَ فِي الاْخِرَةِ مَعْرُوفَةٌ، حَتّى إِذَا الْجَوْرُ مَدَّ باعَهُ، وَ أَسْفَرَ الظُّلْمُ قِناعَهُ، وَ دَعَا الْغَى أَتْباعَهُ، وَ أَنْتَ فى حَرَمِ جَدِّکَ قاطِنٌ، وَ لِلظّالِمينَ مُبايِنٌ، جَلِيسُ الْبَيتِ وَ الْمِحْرابِ، مُعْتَزِلٌ عَنِ اللَّذّاتِ وَ الشَّهَواتِ، تُنْكِرُ الْمُنْكَرَ بِقَلْبِکَ وَ لِسانِکَ، عَلى حَسَبِ طاقَتِکَ وَ إِمْكانِکَ، ثُمَّ اقْتَضاکَ الْعِلْمُ لِلاِنْكارِ، وَ لَزِمَکَ أَلْزَمَکَ:

ظ أنْ تُجاهِدَ الْفُجّارَ، فَسِرْتَ فى أوْلادِکَ وَ أهالیکَ، وَ شیعَتِکَ وَ مَوالیکَ وَ صَدَعْتَ بِالْحَقِّ وَ الْبَیِنَةِ، وَ دَعَوْتَ إلَى اللهِ بِالْحِکْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ، وَ أمَرْتَ بِإقامَةِ الْحُدُودِ، وَ الطّاعَةِ لِلْمَعْبُودِ، وَ نَهَیتَ عَنِ الْخَبآئِثِ وَ الطُّغْیانِ، وَ واجَهُوکَ بِالظُّلْمِ وَ الْعُدْوانِ، فَجاهَدْتَهُمْ بَعْدَ الْایعازِ لَهُمْ الْایعادِ إلَیهِمْ:
خل، وَ تأکید الْحُجَّةِ عَلَیهِمْ، فَنَکَثُوا ذِمامَکَ وَ بَیعَتَکَ، وَ أسْخَطُوا رَبَّکَ وَ جَدَّکَ، وَ بَدَؤُوکَ بِالْحَرْبِ، فَثَبَتَّ لِلطَّعْنِ وَ الضَّرْبِ، وَ طَحَنْتَ جُنُودَ الْفُجّارِ، وَ اقْتَحَمْتَ قَسْطَلَ الْغُبارِ، مُجالِداً بِذِی الْفَقارِ، کَأنَّکَ عَلِی الْمُخْتارُ، فَلَمّا رَأوْکَ ثابِتَ الْجاشِ، غَیرَ خآئِف وَ لا خاش، نَصَبُوا لَکَ غَوآئِلَ مَکْرِهِمْ، وَ قاتَلُوکَ بِکَیدِهِمْ وَ شَرِّهِمْ، وَ أمَرَ اللّعینُ جُنُودَهُ، فَمَنَعُوکَ الْمآءَ وَ وُرُودَهُ، وَ ناجَزُوکَ الْقِتالَ، وَ عاجَلُوکَ النِّزالَ، وَ رَشَقُوکَ بِالسِّهامِ وَ النِّبالِ، وَ بَسَطُوا إلَیکَ أکُفَّ الاِصْطِلامِ، وَ لَمْ یرْعَوْا لَکَ ذِماماً، وَ لا راقَبُوا فیکَ أثاماً، فی قَتْلِهِمْ أوْلِیآءَکَ، وَ نَهْبِهِمْ رِحالَکَ، وَ أنْتَ مُقَدَّمٌ فِی الْهَبَواتِ، وَ مُحْتَمِلٌ لِلاْذِیاتِ، قَدْ عَجِبَتْ مِنْ صَبْرِکَ مَلآئِکَةُ السَّماواتِ، فَأحْدَقُوا بِکَ مِنْ کُلِّ الْجِهاتِ، وَ أثْخَنُوکَ بِالْجِراحِ، وَ حالُوا بَینَکَ وَ بَینَ الرَّواحِ، وَ لَمْ یبْقَ لَکَ ناصِرٌ، وَ أنْتَ مُحْتَسِبٌ صابِرٌ، تَذُبُّ عَنْ نِسْوَتِکَ وَ أوْلادِکَ، حَتّی نَکَسُوکَ عَنْ جَوادِکَ، فَهَوَیتَ إلَی الاْرْضِ جَریحاً، تَطَؤُکَ الْخُیولُ بِحَوافِرِها، وَ تَعْلُوکَ الطُّغاةُ بِبَواتِرِها، قَدْ رَشَحَ لِلْمَوْتِ جَبینُکَ، وَ اخْتَلَفَتْ بِالاِنْقِباضِ وَ الاِنْبِساطِ شِمالُکَ وَ یمینُکَ، تُدیرُ طَرْفاً خَفِیاً إلی رَحْلِکَ وَ بَیتِکَ، وَ قَدْ شُغِلْتَ بِنَفْسِکَ عَنْ وُلْدِکَ وَ أهالیکَ، وَ أسْرَعَ فَرَسُکَ شارِداً، إلی خِیامِکَ قاصِداً، مُحَمْحِماً باکِیاً، فَلَمّا رَأینَ النِّسآءُ جَوادَکَ مَخْزِیاً، وَ نَظَرْنَ سَرْجَکَ عَلَیهِ مَلْوِیاً، بَرَزْنَ مِنَ الْخُدُورِ، ناشِراتِ الشُّعُورِ عَلَی الْخُدُودِ، لاطِماتِ الْوُجُوهِ سافِرات، وَ بِالْعَوِیلِ داعِیات، وَ بَعْدَالْعِزِّ مُذَلَّلات، وَ إلی مَصْرَعِکَ مُبادِرات، وَ الشِّمْرُ جالِسٌ عَلی صَدْرِکَ، وَ مُولِغٌ سَیفَهُ عَلی نَحْرِکَ، قابِضٌ عَلی شَیبَتِکَ بِیدِهِ، ذابِحٌ لَکَ بِمُهَنَّدِهِ، قَدْ سَکَنَتْ حَواسُّکَ، وَ خَفِیتْ أنْفاسُکَ، وَ رُفِعَ عَلَی الْقَناةِ رَأسُکَ، وَ سُبِی أهْلُکَ کَالْعَبیدِ، وَ صُفِّدُوا فِی الْحَدیدِ، فَوْقَ أقْتابِ الْمَطِیاتِ، تَلْفَحُ وُجُوهَهُمْ حَرُّ الْهاجِراتِ، یساقُونَ فِی الْبَرارِی وَ الْفَلَواتِ، أیدیهِمْ مَغْلُولَةٌ إلَی الاْعْناقِ، یطافُ بِهِم فِی الاْسْواقِ، فَالْوَیلُ لِلْعُصاةِ الْفُسّاقِ، لَقَدْ قَتَلُوا بِقَتْلِکَ الاِسْلامَ، وَ عَطَّلُوا الصَّلوةَ وَ الصِّیامَ، وَ نَقَضُوا السُّنَنَ وَ الاْحْکامَ، وَ هَدَمُوا قَواعِدَ الایمانِ، وَ حَرَّفُوا ایاتِ الْقُرْءانِ، وَ هَمْلَجُوا فِی الْبَغْی وَ الْعُدْوانِ، لَقَدْ أصْبَحَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِوَ اله مَوْتُوراً، وَ عادَ کِتابُ اللهِ عَزَّوَجَلَّ مَهْجُوراً، وَ غُودِرَ الْحَقُّ إذْ قُهِرْتَ مَقْهُوراً، وَ فُقِدَ بِفَقْدِکَ التَّکْبیرُ وَ التَّهْلیلُ، وَ التَّحْریمُ وَ التَّحْلیلُ، وَ التَّنْزِیلُ وَ التَّأوِیلُ، وَ ظَهَرَ بَعْدَکَ التَّغْییرُ وَ التَّبْدیلُ، وَ الاِلْحادُ وَ التَّعْطیلُ، وَ الاْهْوآءُ وَ الاْضالیلُ، وَ الْفِتَنُ وَ الاْباطیلُ، فَقامَ ناعیکَ عِنْدَ قَبْرِ جَدِّکَ الرَّسُولِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَ اله، فَنَعاکَ إلَیهِ بِالدَّمْعِ الْهَطُولِ، قآئِلا یا رَسُولَ اللهِ قُتِلَ سِبْطُکَ وَ فَتاکَ، وَ اسْتُبِیحَ أهْلُکَ وَ حِماکَ، وَ سُبِیتْ بَعْدَکَ ذَراریکَ، وَ وَقَعَ الْمَحْذُورُ بِعِتْرَتِکَ وَ ذَویکَ، فَانْزَعَجَ

الرَّسُولُ، وَ بَکی قَلْبُهُ الْمَهُولُ، وَ عَزّاهُ بِکَ الْمَلآئِکَةُ وَ الأَنْبِیآءُ، وَ فُجِعَتْ بِکَ اُمُّکَ الزَّهْرآءُ، وَ اخْتَلَفَتْ جُنُودُ الْمَلآئِکَةِ الْمُقَرَّبینَ، تُعَزّی أَباکَ أَمیرَالْمُؤْمِنینَ، وَ اُقیمَتْ لَکَ الْمَاتِمُ فی أَعْلا عِلِّیینَ، وَ لَطَمَتْ عَلَیکَ الْحُورُ الْعینُ، وَ بَکَتِ السَّمآءُ وَ سُکّانُها، وَ الْجِنانُ وَ خُزّانُها، وَ الْهِضابُ وَ أَقْطارُها، وَ الْبِحارُ وَ حیتانُها، وَ مَکَّةُ وَ بُنْیانُها،:
خل وَ الْجِنانُ وَ وِلْدانُها، وَ الْبَیتُ وَ الْمَقامُ، وَ الْمَشْعَرُ الْحَرامُ، وَ الْحِلُّ وَ الإِحْرامُ،
أَللّهُمَّ فَبِحُرْمَةِ هذَا الْمَکانِ الْمُنیفِ، صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَ الِ مُحَمَّد، وَ احْشُرْنی فی زُمْرَتِهِمْ، وَ أَدْخِلْنِی الْجَنَّةَ بِشَفاعَتِهِمْ،
أَللّهُمَّ إِنّی أَتَوَسَّلُ إِلَیکَ یا أَسْرَعَ الْحاسِبینَ، وَ یاأَکْرَمَ الأَکْرَمینَ، وَ یاأَحْکَمَ الْحاکِمینَ، بِمُحَمَّدخاتَمِ النَّبِیینَ، رَسُولِکَ إِلَی الْعالَمینَ أَجْمَعینَ، وَ بِأَخیهِ وَ ابْنِ عَمِّهِ الأَنْزَعِ الْبَطینِ، الْعالِمِ الْمَکینِ، عَلِی أَمیرِالْمُؤْمِنینَ، وَ بِفاطِمَةَ سَیدَةِ نِسآءِ الْعالَمینَ، وَ بِالْحَسَنِ الزَّکِی عِصْمَةِ الْمُتَّقینَ، وَ بِأَبی عَبْدِاللهِ الْحُسَینِ أَکْرَمِ الْمُسْتَشْهَدینَ، وَ بِأَوْلادِهِ الْمَقْتُولینَ، وَ بِعِتْرَتِهِ الْمَظْلُومینَ، وَ بِعَلِی بْنِ الْحُسَینِ زَینِ الْعابِدینَ، وَ بِمُحَمَّدِ بْنِ عَلِی قِبْلَةِ الأَوّابینَ، وَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّد أَصْدَقِ الصّادِقینَ، وَ مُوسَی بْنِ جَعْفَر مُظْهِرِ الْبَراهینِ، وَ عَلِی بْنِ مُوسی ناصِرِالدّینِ، وَ محمّد بن عَلِی قُدْوَةِ الْمُهْتَدینَ، وَ عَلِی بْنِ مُحَمَّد أَزْهَدِ الزّاهِدینَ، وَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِی وارِثِ الْمُسْتَخْلَفینَ، وَ الْحُجَّةِ عَلَی الْخَلْقِ أَجْمَعینَ، أَنْ تُصَلِّی عَلی مُحَمَّدوَالِ مُحَمَّدالصّادِقینَ الأَبَرّینَ، الِ طه وَ یس، وَ أَنْ تَجْعَلَنی فِی الْقِیامَةِ مِنَ الاْمِنینَ الْمُطْمَئِنّینَ، الْفآئِزینَ الْفَرِحینَ الْمُسْتَبْشِرینَ،
أَللّهُمَّ اکْتُبْنی فِی الْمُسْلِمینَ، وَ أَلْحِقْنی بِالصّالِحینَ، وَ اجْعَلْ لی لِسانَ صِدْق فِی الاْخِرینَ، وَ انْصُرْنی عَلَی الْباغینَ، وَ اکْفِنی کَیدَ الْحاسِدینَ، وَ اصْرِفْ عَنّی مَکْرَ الْماکِرینَ، وَ اقْبِضْ عَنّی أَیدِی الظّالِمینَ، وَ اجْمَعْ بَینی وَ بَینَ السّادَةِ الْمَیامینِ فی أَعْلا عِلِّیینَ، مَعَ الَّذینَ أَنْعَمْتَ عَلَیهِمْ مِنَ النَّبِیینَ وَ الصِّدّیقینَ وَ الشُّهَدآءِ وَ الصّالِحینَ، بِرَحْمَتِکَ یا أَرْحَمَ الرّاحِمینَ،
أَللّهُمَّ إِنّی أُقْسِمُ عَلَیکَ بِنَبِیکَ الْمَعْصُومِ، وَ بِحُکْمِکَ الْمَحْتُومِ، وَ نَهْیکَ الْمَکْتُومِ، وَ بِهذَا الْقَبْرِ الْمَلْمُومِ، الْمُوَسَّدِ فی کَنَفِهِ الاِمامُ الْمَعْصُومُ، الْمَقْتُولُ الْمَظْلُومُ، أَنْ تَکْشِفَ ما بی مِنَ الْغُمُومِ، وَ تَصْرِفَ عَنّی شَرَّ الْقَدَرِ الْمَحْتُومِ، وَ تُجیرَنی مِنَ النّارِ ذاتِ السَّمُومِ،
أَللّهُمَّ جَلِّلْنی بِنِعْمَتِکَ، وَ رَضِّنی بِقَسْمِکَ، وَ تَغَمَّدْنی بِجُودِکَ وَ کَرَمِکَ، وَ باعِدْنی مِنْ مَکْرِکَ وَ نِقْمَتِکَ،
أَللّهُمَّ اعْصِمْنی مِنَ الزَّلَلِ، وَ سدِّدْنی فِی الْقَوْلِ وَ الْعَمَلِ، وَ افْسَحْ لی فی مُدَّةِ الاْجَلِ، وَ أَعْفِنی مِنَ الاَوْجاعِ وَ الْعِلَلِ، وَ بَلِّغْنی بِمَوالِی وَ بِفَضْلِکَ أَفْضَلَ الاَمَلِ،
أَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَ الِ مُحَمَّد وَ اقْبَلْ تَوْبَتی، وَ ارْحَمْ عَبْرَتی، وَ أَقِلْنی

عَثْرَتی، وَ نَفِّسْ کُرْبَتی، وَ اغْفِرْلی خَطیئَتی، وَ أَصْلِحْ لی فی ذُرِّیتی،
أَللّهُمَّ لا تَدَعْ لی فی هذَاالْمَشْهَدِ الْمُعَظَّمِ، وَ الْمَحَلِّ الْمُکَرَّمِ ذَنْباً إِلاّ غَفَرْتَهُ،
وَ لا عَیباً إِلاّ سَتَرْتَهُ،
وَ لا غَمّاً إِلاّ کَشَفْتَهُ،
وَ لا رِزْقاً إِلاّ بَسَطْتَهُ،
وَ لا جاهاً إِلاّ عَمَرْتَهُ،
وَ لا فَساداً إِلاّ أَصْلَحْتَهُ،
وَ لا أَمَلا إِلاّ بَلَّغْتَهُ،
وَ لا دُعآءً إِلاّ أَجَبْتَهُ،
وَ لا مَضیقاً إِلاّ فَرَّجْتَهُ،
وَ لا شَمْلا إِلاّ جَمَعْتَهُ،
وَ لا أَمْراً إِلاّ أَتْمَمْتَهُ،
وَ لا مالا إِلاّ کَثَّرْتَهُ،
وَ لا خُلْقاً إِلاّ حَسَّنْتَهُ،
وَ لا إِنْفاقاً إِلاّ أَخْلَفْتَهُ،
وَ لا حالا إِلاّ عَمَرْتَهُ،
وَ لا حَسُوداً إِلاّ قَمَعْتَهُ،
وَ لا عَدُوّاً إِلاّ أَرْدَیتَهُ،
وَ لا شَرّاً إِلاّ کَفَیتَهُ،
وَ لا مَرَضاً إِلاّ شَفَیتَهُ،
وَ لا بَعیداً إِلاّ أَدْنَیتَهُ،
وَ لا شَعَثاً إِلاّ لَمَمْتَهُ،
وَ لا سُؤالا إِلاّ أَعْطَیتَهُ،
أَللّهُمَّ إِنّی أَسْئَلُکَ خَیرَ الْعاجِلَةِ، وَ ثَوابَ الاْجِلَةِ،
أَللّهُمَّ أَغْنِنی بِحَلالِکَ عَنِ الْحَرامِ، وَ بِفَضْلِکَ عَنْ جَمیعِ الاْنامِ،
أَللّهُمَّ إِنّی أَسْئَلُکَ عِلْماً نافِعاً، وَ قَلْباً خاشِعاً، وَ یقیناً شافِیاً، وَ عَمَلا زاکِیاً، وَ صَبْراً جَمیلا، وَ أَجْراً جَزیلا،
أَللّهُمَّ ارْزُقْنی شُکْرَ نِعْمَتِکَ عَلَی، وَ زِدْ فی إِحْسانِکَ وَ کَرَمِکَ إِلَی، وَ اجْعَلْ قَوْلی فِی النّاسِ مَسْمُوعاً، وَ عَمَلی عِنْدَکَ مَرْفُوعاً، وَ أَثَری فِی الْخَیراتِ مَتْبُوعاً، وَ عَدُوّی مَقْمُوعاً،
أَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَ الِ مُحَمَّدالاْخْیارِ، فی اناءِ اللَّیلِ وَ أَطْرافِ النَّهارِ، وَ اکْفِنی شَرَّ الاْشْرارِ، وَ طَهِّرْنی مِنَ الذُّنُوبِ وَ الاْوْزارِ، وَ أَجِرْنی مِنَ النّارِ، وَ أَحِلَّنی دارَالْقَرارِ، وَ اغْفِرْلی وَ لِجَمیعِ إِخْوانی فیکَ وَ أَخَواتِی الْمُؤْمِنینَ وَ الْمُؤْمِناتِ، بِرَحْمَتِکَ یا أَرْحَمَ الرّاحِمینَ.
پس از تمام شدن زیارت، رو به قبله کن و دو رکعت نماز بجای آور به این ترتیب که در رکعت اول بعد از حمد سوره انبیاء، و در رکعت دوم بعد از

حمد سوره حشر را بخوان و آنگاه در قنوت نماز بگو:
لاإلهَ إلاَّ اللهُ الْحَليمُ الْكَريمُ، لا إلهَ إلاَّاللهُ الْعَلِى الْعَظيمُ، لا إلهَ إلاَّاللهُ رَبُّ السَّماواتِ السَّبْعِ وَ الاْرَضينَ السَّبْعِ، وَ ما فيهِنَّ وَ ما بَينَهُنَّ، خِلافاً لاَِعْدآئِهِ، وَ تَكْذيباً لِمَنْ عَدَلَ بِهِ، وَ إقْراراً لِرُبُوبِيَّتِهِ، وَ خُضُوعاً لِعِزَّتِهِ، الاْوَّلُ بِغَيرِ أَوَّل، وَ الاْخِرُ إلى غَيرِ اخِر، الظّاهِرُ عَلى كُلِّ شَىء بِقُدْرَتِهِ، الْباطِنُ دُونَ كُلِّ شَىء بِعِلْمِهِ وَ لُطْفِهِ، لا تَقِفُ الْعُقُولُ عَلى كُنْهِ عَظَمَتِهِ، وَ لا تُدْرِكُ الاْوْهامُ حَقيقَةَ ماهِيَتِهِ، وَ لا تَتَصَوَّرُ الاْنْفُسُ مَعانِى كَيفِيَتِهِ، مُطَّلِعاً عَلَى الضَّمآئِرِ، عارِفاً بِالسَّرآئِرِ، يعْلَمُ خآئِنَةَ الاْعْيُنِ وَ ما تُخْفِى الصُّدُورُ،
اَللّهُمَّ إنّى اُشْهِدُكَ عَلى تَصْديقى رَسُولَكَ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَ الِهِ وَ إيمانى بِهِ، وَ عِلْمى بِمَنْزِلَتِهِ، وَ إنّى أَشْهَدُ أَنَّهُ النَّبِى الَّذى نَطَقَتِ الْحِكْمَةُ بِفَضْلِهِ، وَ بَشَّرَتِ الاْنْبِيآءُ بِهِ، وَ دَعَتْ إلَى الاِْقْرارِ بِما جآءَ بِهِ، وَ حَثَّتْ عَلى تَصْديقِهِ، بِقَوْلِهِ تَعالى:
«الَّذى يجِدُونَهُ مَكْتُوباً عِنْدَهُمْ فِى التَّوْريةِ وَ الاِْنْجيلِ يأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ ينْهيهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّباتِ وَ يحَرِّمُ عَلَيهِمُ الْخَبائِثَ وَ يضَعُ عَنْهُمْ إصْرَهُمْ وَ الاْغْلالَ الَّتى كانَتْ عَلَيهِمْ»، فَصَلِّ عَلى مُحَمَّد رَسُولِكَ إلَى الثَّقَلَينِ، وَ سَيدِ الاْنْبِيآءِ الْمُصْطَفَينَ، وَ عَلى أَخيهِ وَ ابْنِ عَمِّهِ، اللَّذَينِ لَمْ يشْرِكا بِكَ طَرْفَةَ عَينٍ أَبَداً، وَ عَلى فاطِمَةَ الزَّهْرآءِ سَيدةِ نِسآءِ الْعالَمينَ، وَ عَلى سَيدَى شَبابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَينِ، صَلاةً خالِدَةَ الدَّوامِ، عَدَدَ قَطْرِ الرِّهامِ، وَ زِنَةَ الْجِبالِ وَ الاْكامِ، ما أَوْرَقَ السَّلامُ، وَ اخْتَلَفَ الضِّيآءُ وَ الظَّلامُ، وَ عَلى اَلِهِ الطّاهِرينَ، الاَْئِمَّةِ الْمُهْتَدينَ، الذّآئِدينَ عَنِ الدّينِ، عَلِى وَ مُحَمَّد وَ جَعْفَرٍ وَ مُوسى وَ عَلِى وَ مُحَمَّد وَ عَلِى وَ الْحَسَنِ وَ الْحُجَّةِ الْقَوّامِ بِالْقِسْطِ، وَ سُلالَةِ السِّبْطِ،
اَللّهُمَّ إنّى أَسْئَلُكَ بِحَقِّ هذَا الاِْمامِ فَرَجاً قَريباً، وَ صَبْراً جَميلا، وَ نَصْراً عَزيزاً، وَ غِنىً عَنِ الْخَلْقِ، وَ ثَباتاً فِى الْهُدى، وَ التَّوْفيقَ لِما تُحِبُّ وَ تَرْضى، وَ رِزْقاً واسِعاً حَلالا طَيباً، مَريئاً دارّاً سآئِغاً، فاضِلا مُفَضَّلا صَبّاً صَبّاً، مِنْ غَيرِ كَدّ وَ لا نَكَد، وَ لا مِنَّة مِنْ أَحَد، وَ عافِيةً مِنْ كُلِّ بَلآء وَ سُقْم وَ مَرَض، وَ الشُّكْرَ عَلَى الْعافِيةِ وَ النَّعْمآءِ، وَ إذا جآءَ الْمَوْتُ فَاقْبِضْنا عَلى أَحْسَنِ ما يكُونُ لَكَ طاعَةً، عَلى ما أَمَرْتَنا مُحافِظينَ حَتّى تُؤَدِّينا إلَى جَنّاتِ النَّعيمِ، بِرَحْمَتِكَ يا أَرْحَمَ الرّاحِمينَ،
اَللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَ الِ مُحَمَّد، وَ أَوْحِشْنى مِنَ الدُّنْيا وَ انِسْنى بِالاْخِرَةِ، فَإنَّهُ لا يوحِشُ مِنَ الدُّنْيا إلاّ خَوْفُكَ، وَ لا يؤْنِسُ بِالاْخِرَةِ إلاّ رَجآؤُكَ،
اَللّهُمَّ لَكَ الْحُجَّةُ لا عَلَيكَ، وَ إلَيكَ الْمُشْتَكى لا مِنْكَ، فَصَلِّ عَلى مُحَمَّد وَ الِهِ وَ أَعِنّى عَلى نَفْسِى الظّالِمَةِ الْعاصِيةِ، وَ شَهْوَتِى الْغالِبَةِ، وَ اخْتِمْ لى بِالْعافِيةِ،
اَللّهُمَّ إنَّ اسْتِغْفارى إياكَ وَ أَنَا مُصِرٌّ عَلى مانَهَيتَ قِلَّةُ حَيآء، وَ تَرْكِى لِلاِسْتِغْفارَ مَعَ عِلْمى بِسَعَةِ حِلْمِكَ تَضْييعٌ لِحَقِّ الرَّجآءِ،

أَللّهُمَّ إِنَّ ذُنُوبي تُؤْيِسُنی أنْ أرْجُوَکَ، وَ إِنَّ عِلْمی بِسَعَةِ رَحْمَتِکَ یمْنَعُنی أنْ أخْشاکَ، فَصَلِّ عَلی مُحَمَّد وَ الِ مُحَمَّد، وَ صَدِّقْ رَجآئی لَکَ، وَ کَذِّبْ خَوْفی مِنْکَ، وَ کُنْ لی عِنْدَ أَحْسَنِ ظَنّی بِکَ یا أکْرَمَ الأکْرَمینَ،
أَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَ الِ مُحَمَّد وَ أیدْنی بِالْعِصْمَةِ، وَ أَنْطِقْ لِسانی بِالْحِکْمَةِ، وَ اجْعَلْنی مِمَّنْ ینْدَمُ عَلی ما ضَیعَهُ فی أَمْسِهِ، وَ لا یغْبَنُ حَظَّهُ فی یوْمِهِ، وَ لا یهُمُّ لِرِزْقِ غَدِهِ،
أَللّهُمَّ إِنَّ الْغَنی مَنِ اسْتَغْنی بِکَ وَ افْتَقَرَ إِلَیکَ، وَ الْفَقیرَ مَنِ اسْتَغْنی بِخَلْقِکَ عَنْکَ، فَصَلِّ عَلی مُحَمَّد وَ الِ مُحَمَّد، وَ أَغْنِنی عَنْ خَلْقِکَ بِکَ، وَ اجْعَلْنی مِمَّنْ لا یبْسُطُ کَفّاً إِلاّ إِلَیکَ،
أَللّهُمَّ إِنَّ الشَّقِی مَنْ قَنَطَ وَ أَمامَهُ التَّوْبَةُ وَ وَرآءَهُ الرَّحْمَةُ، وَ إِنْ کُنْتُ ضَعیفَ الْعَمَلِ فَإِنّی فی رَحْمَتِکَ قَوِی الاَمَلِ، فَهَبْ لی ضَعْفَ عَمَلی لِقُوَّةِ أَمَلی،
أَللّهُمَّ إِنْ کُنْتَ تَعْلَمُ أَنْ ما فی عِبادِکَ مَنْ هُوَ أَقْسی قَلْباً مِنّی وَ أَعْظَمُ مِنّی ذَنْباً، فَإِنّی أَعْلَمُ أَنَّهُ لا مَوْلی أَعْظَمُ مِنْکَ طَوْلا، وَ أَوْسَعُ رَحْمَةً وَ عَفْواً، فَیامَنْ هُوَ أَوْحَدُ فی رَحْمَتِهِ، إِغْفِرْ لِمَنْ لَیسَ بِأَوْحَدَ فی خَطیئَتِهِ،
أَللّهُمَّ إِنَّکَ أَمَرْتَنا فَعَصَینا، وَ نَهَیتَ فَمَا انْتَهَینا، وَ ذَکَّرْتَ فَتَناسَینا، وَ بَصَّرْتَ فَتَعامَینا، وَ حَذَّرْتَ فَتَعَدَّینا، وَ ما کانَ ذلِکَ جَزآءَ إِحْسانِکَ إِلَینا، وَ أَنْتَ أَعْلَمُ بِما أَعْلَنّا وَ أَخْفَینا، وَ أَخْبَرُ بِما نَأتی وَ ما أَتَینا، فَصَلِّ عَلی مُحَمَّد وَ الِ مُحَمَّد وَ لا تُؤاخِذْنا بِما أَخْطَأْنا وَ نَسینا، وَ هَبْ لَنا حُقُوقَکَ لَدَینا، وَ أَتِمَّ إِحْسانَکَ إِلَینا، وَ أَسْبِلْ رَحْمَتَکَ عَلَینا،
أَللّهُمَّ إِنّا نَتَوَسَّلُ إِلَیکَ بِهذَا الصِّدّیقِ الاِمامِ، وَ نَسْئَلُکَ بِالْحَقِّ الَّذی جَعَلْتَهُ لَهُ وَ لِجَدِّهِ رَسُولِکَ وَ لاَِبَوَیهِ عَلِی وَ فاطِمَةَ، أَهْلِ بَیتِ الرَّحْمَةِ، إِدْرارَ الرِّزْقِ الَّذی بِهِ قِوامُ حَیاتِنا، وَ صَلاحُ أَحْوالِ عِیالِنا، فَأَنْتَ الْکَریمُ الَّذی تُعْطی مِنْ سَعَة، وَ تَمْنَعُ مِنْ قُدْرَة، وَ نَحْنُ نَسْئَلُکَ مِنَ الرِّزْقِ مایکُونُ صَلاحاً لِلدُّنْیا، وَ بَلاغاً لِلاْخِرَةِ،
أَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَ الِ مُحَمَّد، وَ اغْفِرْلَنا وَ لِوالِدَینا، وَ لِجَمیعِ الْمُؤْمِنینَ وَ الْمُؤْمِناتِ، وَ الْمُسْلِمینَ وَ الْمُسْلِماتِ، الاَحْیاءِ مِنْهُمْ وَ الاَمْواتِ، وَ اتِنا فِی الدُّنْیاحَسَنَةً وَ فِی الاْخِرَةِ حَسَنَةً وَ قِنا عَذابَ النّارِ.
پس از تمام شدن قنوت، رکوع و سجود و تشهّد و سلام نماز را انجام ده، پس چون تسبیح حضرت فاطمه زهراء(س) را خواندی، دو طرف صورت را بر خاک بگذار و چهل مرتبه این تسبیحات را بگو:
سُبْحانَ اللهِ وَ الْحَمْدُ للهِ وَ لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ وَ اللهُ أَکْبَرُ.
پس از تمام شدن تسبیحات، دعا کن و از خدا بخواه که تو را از گناهان نگهدارد و از عذاب خود نجات دهد و ببخشد و توفیق عمل نیک کرامت فرماید و اعمال تو را قبول نماید.
سپس خود را به ضریح بچسبان و ببوس و بگو:

زادَ اللهُ فی شَرَفِکُمْ، وَ السَّلامُ عَلَیکُمْ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَکاتُهُ.
سپس برای خود و والدین خود و هر کس که خواهی دعا کن.

ترجمه زیارت

سلام بر آدم یارِ مخلص خدا از بینِ آفریدگانش،
درود بر شیث ولی خدا و بهترینِ بندگانش، سلام بر ادریس که برای خدا حجّتِ او را بپا داشت،
درود بر نوح که دعایش قرینِ اجابت بود، سلام بر هود که کمک و یاری خدا مَدَدِ او بود،
درود بر صالح که خداوند تاج کرامت بر سرش نهاد، سلام بر ابراهیم که خدا مقام خُلّت و رفاقت رابه او عطا نمود،
درود بر اَسماعیل که خداوند ذبحی عظیم از بهشت را فدای او نمود، سلام بر اسحاق که خداوند پیامبری را در نسل او قرار داد،
درود بر یعقوب که خداوند به رحمت خود بینائی چشمش را به او بازگرداند، سلام بر یوسف که خداوند به عظمتِ خود او را از قعر چاه رهائی بخشید،
درود بر موسی که خداوند به قدرتِ خود دریا را برایش شکافت، سلام بر هارون که خداوند پیامبری خود را به وی اختصاص داد،
درود بر شعیب که خدا او را بر اُمّتش پیروز نمود، سلام بر داوود که خداوند از لغزش او درگذشت،
درود بر سلیمان که به خاطر شوکتش جنّ به فرمان او درآمد، سلام بر ایوب که خداوند او را از بیماریش شفا بخشید،
درود بر یونس که خداوند به وعده خود برایش وفا نمود، سلام بر عُزَیر که خداوند او را پس از مرگش به حیات بازگردانید،
درود بر زکریا که در رنج و بَلا شکیبا بود، سلام بر یحیی که خداوند به سبب شهادت مقام و منزلتِ او را بالا برد،
درود بر عیسی روح خدا و کلمه او،
سلام بر محمّد محبوبِ خدا و یار مخلص او،
درود بر فرمانروای مؤمنان علی بن ابیطالب، که برادری رسول خدا به وی اختصاص یافت،
سلام بر فاطمه زهراء دختر رسول الله،
درود بر حسن بن علی وصی و جانشین پدرش،
سلام بر حسین که جانش را تقدیم نمود،
سلام بر آن کسی که در نهان و آشکار خدا را اطاعت نمود،
سلام بر آن کسی که خداوند شفا را در خاکِ قبرِ او قرار داد،
سلام بر آن کسی که (محلِّ) اجابتِ دعا در زیرِ بارگاه اوست،
سلام بر آن کسی که امامان از نسل اویند،

سلام بر فرزندِ خاتم پیامبران،
سلام بر فرزند سرور جانشینان،
سلام بر فرزند فاطمه زهراء،
سلام بر فرزند خدیجه کبری،
سلام بر فرزند سدرة المنتهی،
سلام بر فرزند جنّة المأوی،
سلام بر فرزند زمزم و صفا،
سلام بر آن آغشته به خون،
سلام بر آنکه (حُرمَتِ) خیمه‌گاهش دریده شد،
سلام بر پنجمینِ اصحابِ کساء،
سلام بر غریبِ غریبان،
سلام بر شهیدِ شهیدان،
سلام بر مقتولِ دشمنان،
سلام بر ساکنِ کربلاء،
سلام بر آن کسی که فرشتگانِ آسمان بر او گریستند،
سلام بر آن کسی که خاندانش پاک و مطهّرند،
سلام بر پیشوای دین،
سلام بر آن جایگاههای براهین و حُجَجِ الهی،
درود بر آن پیشوایانِ سَروَر،
سلام بر آن گریبان های چاک شده،
سلام بر آن لب های خشکیده،
سلام بر آن جان های مُستأصل و ناچار،
سلام بر آن ارواحِ (از کالبد) خارج شده،
سلام بر آن جسدهای عریان و برهنه،
سلام بر آن بدن های لاغر و نحیف،
سلام بر آن خون های جاری،
سلام بر آن اعضای قطعه قطعه شده،
سلام بر آن سرهای بالا رفته (بر نیزه ها)،
سلام برآن بانوانِ بیرون آمده (از خیمه ها)،
سلام بر حجّتِ پروردگارِ جهانیان،
سلام بر تو (ای حسین بن علی) و بر پدرانِ پاک و طاهِرَت،
سلام بر تو و بر فرزندانِ شهیدت،
سلام بر تو و بر خاندانِ یاری دهنده ات (به دین الهی)،
سلام بر تو و بر فرشتگانِ مُلازمِ آرامگاهت،
سلام بر آن کشته مظلوم،
سلام بر برادر مسمومش،

سلام بر علی َاکبر،
سلام بر آن شیر خوارِ کوچک،
سلام بر آن بدن های برهنه شده،
سلام بر آن خانواده ای که نزدیک (و همراه سَروَرشان) بودند،
سلام بر آن به خاک افتادگان در بیابان ها،
سلام بر آن دور افتادگان از وطن ها،
سلام بر آن دفن شدگانِ بدون کفن،
سلام بر آن سرهای جدا شده از بدن،
سلام بر آن حسابگر (اعمالِ خویش برای خدا) و شکیبا،
سلام بر آن مظلومِ بی یاور،
سلام بر آن جای گرفته در خاکِ پاک،
سلام بر صاحبِ آن بارگاهِ عالی رتبه،
سلام بر آن کسی که ربّ جلیل او را پاک و مطهّر گردانید،
سلام بر آن کسی که جبرئیل به او مباهات می نمود،
سلام بر آن کسی که میکائیل در گهواره با او تکلّم می نمود،
سلام بر آن کسی که عهد و پیمانش شکسته شد،
سلام بر آن کسی که پرده حُرمَتش دریده شد،
سلام برآن کسی که خونش به ظلم ریخته شد،
سلام برآنکه با خونِ زخم هایش شست و شو داده شد،
سلام بر آنکه از جام های نیزه‌ها جرعه نوشید،
سلام بر آن مظلومی که خونش مباح گردید،
سلام بر آنکه در ملأ عام سرش بریده شد،
سلام بر آنکه اهل قریه‌ها دفنش نمودند،
سلام بر آنکه شاهرَگش بریده شد،
سلام بر آن مدافعِ بی یاور،
سلام بر آن مَحاسنِ بخون خضاب شده،
سلام بر آن گونه خاک آلوده،
سلام بر آن بدنِ برهنه،
سلام بر آن دندانِ چوب خورده،
سلام برآن سرِ بالای نیزه رفته،
سلام بر آن بدن های برهنه و عریانی که در بیابان ها(ی کربلاء) گُرگ های تجاوزگر به آن دندان می آلودند، و درندگان خونخوار بر گِردِ آن می گشتند، سلام بر تو ای مولای من و بر فرشتگانی که بر گِردِ بارگاه تو پَر می کِشند، و اطرافِ تُربتت اجتماع کرده‌اند، و در آستانِ تو طواف می کنند، و برای زیارت تو وارد می شوند،
سلام بر تو من به سوی تو رو آورده ام، و به رستگاری درپیشگاه تو امید

بسته ام،
سلام بر تو
سلامِ آن کسی که به حُرمتِ تو آشناست، و در ولایت و دوستی تو مُخلص و بی رِیا است، و به سببِ محبّت و ولای تو به خدا تقرّب جسته، و از دشمنانت بیزارست،
سلام کسی که قلبش از مصیبت تو جریحه دار، و اشکش به هنگام یاد تو جاری است،
سلام کسی که دردناک و غمگین و شیفته و فروتن است،
سلام کسی که اگر با تو در کربلاء می بود، با جانش (در برابرِ) تیزی شمشیرها از تو محافظت می نمود، و نیمه جانش رابه خاطر تو به دست مرگ می سپرد، و در رکاب تو جهاد میکرد، و تو را بر علیه ستمکاران یاری داده، جان و تن و مال و فرزندش را فدای تو می نمود، و جانش فدای جان تو، و خانواده‌اش سپر بلای اهل بیت تو می بود،
اگرچه زمانه مرا به تأخیر انداخت، و مُقدَّرات الهی مرا از یاری تو بازداشت، و نبودم تا با آنان که باتو جنگیدند بجنگم، و با کسانی که با تو اظهار دشمنی کردند خصومت نمایم، (درعوض) صبح و شام بر تو مویه میکنم، و به جای اشک برای تو خون گریه میکنم، از روی حسرت و تأسّف و افسوس بر مصیبت هائی که بر تو واردشد، تا جائی که از فرط اندوهِ مصیبت، و غم و غصّه شدّتِ حزن جان سپارم،
گواهی میدهم که تو نماز را به پا داشتی، و زکات دادی، و امربه معروف کردی، و از منکر و عداوت نَهی نمودی، و اطاعتِ خدا کردی و نافرمانی وی ننمودی، وبه خدا و ریسمان او چنگ زدی تا وی را راضی نمودی، و از وی در خوف و خشیت بوده نظاره گر او بودی، و او را اجابت نمودی، و سنّتهای نیکو به وجود آوردی، و آتش های فتنه را خاموش نمودی، و دعوت به هدایت و استقامت کردی، و راههای صواب و حقّ را روشن و واضح گرداندی، و درراه خدا بحقّ جهاد نمودی، و فرمانبردارِ خداوند، و پیرو جدّت محمّد بن عبدالله بودی، و شنوای کلام پدرت علی بودی، و پیشی گیرنده به(انجامِ) سفارش برادرت امام حسن بودی، و رفعت دهنده پایه شرافتِ دین، و خوارِ و سرکوب کننده طغیان، و کوبنده سرکشان، و خیر خواه و نصیحت گرِ اُمّت بودی،
در هنگامی که در شدائدِ مرگ دست و پا میزدی، و مبارزه کننده با فاسقان بودی، و قیام کننده با حُجَج و براهین الهی، و ترحُّم کننده بر اسلام و مسلمین بودی، یاری گرِ حق بودی، در هنگام بلاء شکیبا و صابر، حافظ و مراقب دین، و مدافع حریم آئین بودی، (طریقِ) هدایت را حفظ نموده یاری می نمودی، عدل و داد را گسترش داده و وسعت می بخشیدی، دین و آئین الهی را یاری نموده آشکار می نمودی، یاوه گویان را (از ادامه راه)

بازداشته جلوگیری میکردی،
حقّ ضعیف را از قوی باز می ستاندی، در قضاوت و داوری بین ضعیف و قوی برابر حُکم می نمودی، تو بهار سر سبز یتیمان بودی، نگاهبان و حافظ مردم بودی، مایه عزّت و سرافرازی اسلام، معدنِ احکام الهی، هم پیمان نیکی و احسان بودی، پوینده طریقه جدّ و پدرت و در سفارشات و وصایا همسانِ برادرت بودی، وفادار به پیمانها، دارای سجایای پسندیده، و با جود و کَرَمِ آشکار بودی، شب زنده دار (به عبادت) در دلِ شبهای تاریک، معتدل و میانه‌رو در روشها، با سجایا و اخلاقِ کریمانه، دارای سوابقِ با عظمت و ارزشمند، دارای نَسَبِ شریف، و حَسَبِ والا، با درجات و رتبه های رفیع و عالی، مناقب و فضائلِ بسیار، سِرِشتها و طبیعت های مورد ستایش، و با عطایا و مواهبِ بزرگ بودی، حلیم و صبور، هدایت شده، بازگشت کننده به سوی خدا، با جود و سخاوت دانا توانا و قاطع، پیشوای شهید، بسیار نالان و گریان در پیشگاه خداوند، محبوب و با هیبت بودی، تو برای پیامبر که
درود خدا بر او و آل او باد فرزند، و برای قرآن پشتوانه نجات دهنده، و برای امّتِ اسلام بازوی توانا، و در طاعتِ حقّ کوشا بودی، تو حافظِ عهد و پیمانِ الهی، دوری کننده از طُرُقِ فاسقان بودی، و تو آنچه در توان داشتی (برای اِعلاءِ کلمه حقّ) بذل نمودی،
دارای رکوع و سجود طولانی بودی، تو مانند کسی که از دنیا رخت برخواهد بست از آن روگردان بودی، و مانند کسانی که از دنیا در وحشت و هراس بسر میبرند به آن نگاه میکردی، آرزوهایت از (تعلّق به) دنیا بازداشته شده، و همّت و کوششت از زیور دنیا رو گردانده بود، دیدگانت از بهجت و سرور دنیا بربسته، و اشتیاق و مِیلَت به آخرت شهره آفاق است، تا آنکه جور و ستم دستِ تعدّی دراز نمود، و ظلم و سرکشی نقاب از چهره برکشید، و ضلالت و گمراهی پیروان خویش را فرا خواند، با آنکه تو در حَرَمِ جدّت متوطّن بودی، و از ستمکاران فاصله گرفته بودی، و مُلازمِ منزل و محرابِ عبادت بوده، و از لذّتها و شهوات دنیوی کناره گیر بودی، و برحسب طاقت و تَوانَت مُنکَر را با قلب و زبانت انکار می نمودی، پس از آن علم و دانشت اقتضای انکارِ آشکار نمود، و بر تو لازم گشت لازم نمود با بدکاران رویاروی جهاد کنی، بنا بر این در میان فرزندان و خانواده ات، و پیروان و دوستانت روانه شدی، و حقّ و برهان را آشکار نمودی، و با حکمت و پند و اندرزِ نیکو (مردم را) به سوی خدا فرا خواندی، و به بر پا داری حدودِ الهی، و طاعتِ معبود امر نمودی، و از پلیدی ها و سرکشی نهی فرمودی، ولی آنها به ستم و دشمنی رویاروی تو قرار گرفتند، پس تو نیز با آنان به جهاد برخاستی پس از آنکه(حقّ را)به آنان گوشزد نمودی آنها رابه عذابِ الهی تهدید نمودی، و حجّت را بر آنها مؤکّد فرمودی، ولی عهد و پیمان و بیعت تو را شکستند، و پروردگار تو جدّت را بخشم آوردند و با تو ستیز آغازیدند،

پس توبه جهت زدوخورد و پیکار استوار شدی، و لشکریان فاجر را خورد و آسیا نمودی، و در گَرد و غُبارِ نبرد فرو رفتی، و چنان با ذوالفقار جنگیدی، که گویا علی مرتضی هستی، پس چون تو را با قلبی مطمئن، بدون ترس و هراس یافتند، شرورِ مکر و حیله شان را بر تو بر افراشتند و از درِ نیرنگ و فساد با تو قتال نمودند، و آن ملعون لشکریانش را فرمان داد، تا تو را از آب و استفاده آن منع نمودند، و با تو قتال نمودند، و به جنگ و مبارزه با تو شتافتند، و تیرها و خدنگها بسوی تو پرتاب نمودند، و برای استیصال و ناچار نمودن تو دست دراز کردند، و حُرمتی برای تو مراعات نکردند، و از هیچ گناهی در مورد تو خودداری ننمودند، چه در کشتن آنها دوستانت را، و چه در غارت اثاثیه خیمه هایت،
(باری) تو در گَرد و غُبارهای جنگ پیش تاختی، و آزار و اذیت های فراوانی تحمّل نمودی، آن چنانکه فرشتگانِ آسمانها از صبر و شکیبائی توبه شگفت آمدند، پس دشمنان از همه طرف به تو هجوم آوردند، و تو را به سبب زخم ها و جراحتها ناتوان نمودند، و راه خلاص و رفتن بر تو بستند، تا آنکه هیچ یاوری برایت نماند، ولی تو حسابگر(عمل خویش برای خدا)و صبور بودی، از زنان و فرزندانت دفاع و حمایت می نمودی، تا آنکه تو را از اسبِ سواری ات سرنگون نمودند، پس بابدن مجروح برزمین سقوط کردی، در حالی که اسبها تو را با سُم های خویش کوبیدند، و سرکشان با شمشیرهای تیزِشان بر فرازت شدند، پیشانی تو به عرقِ مرگ مرطوب شد، و دستانِ چپ و راستت به باز و بسته شدن در حرکت بود، پس گوشه نظری به جانب خِیام و حَرَمَت گرداندی، در حالی که از زنان و فرزندانت(رو گردانده)به خویش مشغول بودی، اسبِ سواری ات با حال نفرت شتافت، شیهه کشان و گریان، به جانب خیمه‌ها رو نمود، پس چون بانوانِ حَرَم اسبِ تیز پای تو را خوار و زبون بدیدند، و زینِ تو را بر او واژگونه یافتند، از پسِ پرده ها(ی خیمه) خارج شدند، در حالی که گیسوان برگونه ها پراکنده نمودند، بر صورت ها طپانچه می زدند و نقاب از چهره ها افکنده بودند، و به صدای بلند شیون میزدند، واز اوجِ عزّت به حضیض ذلّت درافتاده بودند، وبه سوی قتلگاه تو می شتافتند،
در همان حال شِمر ملعون بر سینه مبارکت نشسته، و شمشیر خویش را بر گلویت سیراب مینمود، با دستی مَحاسنِ شریفت را در مُشت می فِشرد، (وبا دست دیگر)با تیغِ آخته‌اش سر از بدنت جدا می کرد، تمامِ اعضا و حواسّت از حرکت ایستاد، نَفَسهای مبارکت در سینه پنهان شد، و سرِ مقدّست بر نیزه بالا رفت، اهل و عیالت چون بردِگان به اسیری رفتند، و در غُل و زنجیر آهنین بر فراز جهازِ شتران در بند شدند، گرمای (آفتابِ) نیمروز چهره هاشان می سوزاند، در صحراها و بیابانها کشیده میشدند، دستانشان به گَردَنها زنجیر شده، در میانِ بازارها گردانده میشدند، ای وای

براین سرکشان گناهکار!، چه اینکه با کُشتنِ تو اسلام را کُشتند، و نماز و روزه(خدا)را بدون یاوررها نمودند، و سُنّتها و احکام(دین) را از بین برده شکستند، و پایه های ایمان را منهدم نمودند، و آیاتِ قرآن را تحریف کرده، در (وادی)جنایت و عداوت پیش تاختند،
به راستی رسول خدا «که
درود خدا بر او و آل او باد» (با شهادتِ تو) تنها ماند !(یا مظلوم واقع شد)، و کتاب خداوندِ عزّوجلّ مَتروک گردید، و آنگاه که تو مقهور و مغلوب گشتی، حقّ و حقیقت موردِ خیانت واقع شد، و به فقدانِ تو تکبیرِ خدا و کلمه توحید، حرام و حلالِ دین، و تنزیل و تأویلِ قرآن جملگی از بین رفت، و پس از تو تغییر و تبدیلِ (احکام)، کفرو اِلحاد و بی سرپرستی دین، هوی و هوس ها و گمراهی ها، فتنه ها و باطلها جملگی (بر صفحه روزگار) ظاهر شد، پس پیکِ مرگ نزدِ قبر جدّت رسول خدا «که رحمتِ بی پایانِ خداوندی بر او و آلِ او باد» ایستاد، و با اشکِ ریزان خبرِ مرگِ تو را به وی داد، و اینگونه گفت که:
ای رسول خدا !
دخترزاده جوانمردت شهید شد، خاندان و حَریمَت مُباح گردید، پس از تو فرزندانت به اسیری رفتند، و وقایع ناگواری به عترت و خانواده ات وارد شد، پس(از شنیدنِ این خبر) رسول خدا مضطرب و پریشان گردید، و قلبِ هراسناکش بگریست، و فرشتگان و انبیاء (به خاطر مصیبتِ تو) او را تسلیت و تعزیت گفتند، و مادرت زهراء (از اندوهِ مصیبتِ تو) دردناک شد، و دسته های ملائکه مقرّبین در آمد و شد بودند، پدرت امیرمؤمنان را تعزیت میگفتند، مجالسِ ماتم و سوگواری برای تو در اعلا علیین برپا شد، و حورالعین به جهت تو به سر و صورت زدند، (در عزای تو) آسمان و ساکنانش، بهشت ها و نگهبانانش، کوه‌ها و کوهپایه ها، دریا ها و ماهیانش، شهر مکّه و پایه هایش، فردوس ها و جوانانش، خانه کعبه و مقام ابراهیم، و مشعرالحرام، و حلّ و حَرَم جملگی گریستند، بار خدایا !
به حُرمتِ این مکانِ رفیع، بر محمّد و آلِ او رحمت فرست، و مرا در زمره آنان محشور فرما، و به شفاعت و وساطتِ آنها مرا داخلِ بهشت گردان، بار خدایا !
مَن به تو توسّل می جویم ای سریعترینِ حسابگران، و اِی بخشنده ترینِ کَریمان، و اِی فرمانروای حاکمان، به (حقِّ) محمّد آخرینِ پیامبران، و فرستاده تو به سوی تمامِ جهان ها، و به (حقِّ) برادرش و پسرعمویش آن بلند پیشانی میان پُر، آنَ دانشمندِ عالی مرتبه، یعنی علی فرمانروای مؤمنان، و به (حقِّ) فاطمه سروَرِ بانوانِ جهانیان، و به (حقِّ) حسنِ مجتبی که پاک و مبرّا و پناهگاه مُتّقین است، و به (حقِّ) أبی عبدالله الحسین گرامیترین شهداء، و به (حقِّ) فرزندان مقتولش، و خانواده مظلومش، و به

(حقّ) علیَ بن الحسین زیورِ عابدان، وَ به محمّد بن علی قبله توبه کنندگان، و جعفر بن محمّد راستگوترینِ صادقان، و موسی بن جعفر آشکار کننده دلائل و براهین، و علی بن موسی یاورِ دین، و محمّد بن علی اُسوه و الگوی هدایت شوندگان، و علی بن محمّد زاهدترینِ پارسایان، و حسن بن علی وارثِ جانشینان، و حُجّتِ خدا بر تمامِ آفریدَگان، اینکه درود فرستی بر محمّد و آلِ او، آن راستگویانِ نیکوکار، همان آلِ طه و یس، و اینکه مرا در قیامت از کسانی قرار دهی که (از عذابِ تو) ایمن و با آرامشِ خاطر و رستگار و مسرور و بشارت یافته‌اند، بارخدایا!
(نامِ) مرا در زُمره مسلمین نگاشته، و مرا به صالحین ملحق فرما، و نامِ مرا بر زبان اُمّتهای آتیه نیکو قرار ده، و مرا بر علیه ظالمین یاری ده، و از مکرِ حسودان حفظ فرما، و (نیز) حیله حیله گران را از من برگردان، و دست ستمکاران را از من (دور) نگهدار، و بینِ من و آن سرورانِ با میمنت در اعلا علیین جمع بفرما، همراه با کسانی که برآنها اِنعام فرمودی یعنی پیامبران، و راستگویانِ در عمل و گفتار و شهداء و نیکویان، به رحمتت ای مهربانترین مهربانان، بارخدایا!
تو را سوگند می دهم به حقّ پیامبرِ معصومت، و به حقّ حُکمِ حتمی و قطعی ات، و به حقّ نهی پنهانی ات، و بحقّ این آرامگاهی که (مردم از هر طرف به جهت زیارت) بر او گِرد می آیند، و این امامِ معصومِ مقتولِ مظلوم در جانبِ آن تکیه زده، اینکه غم و غصّه‌ها را از من برطرف فرمائی، و شُرورِ قضا و قَدَرِ حتمی را از من برگردانی، و مرا از آتش(عذابت) که دارای بادهای سوزان است پناه دهی (و نگاهداری)، بارخدایا!
مرا با نعمت خود بپوشان (یا بزرگ گردان)، و به عطایای خود راضی و خوشحال فرما، و به جود و کَرَمَت مرا بپوشان، و از مکر و انتقام خود دورَم ساز، بارخدایا مرا از لغزش و خطا حفظ فرما، و در گفتار و کردار به راه صحیح هدایتم فرما، و در مدّت زندگی ام وسعت ده، و مرا از دردها و بیماریها عافیت بخش، و مرا به موالی و سرورانم برسان و به فضل(و کَرَمِ) خویش مرا به بالاترینِ آرزوها نائل فرما، بارخدایا برمحمّد و آلِ او رحمت فرست و توبه مرا قبول فرما، و بر اشکِ چشمم ترحّم نما، و لغزش مرا چشم پوشی فرما، و حُزن و اندوه مرا زائل کن، و گناهم را بر من ببخشای، و خاندان و نسلِ مرا برایم اصلاح فرما، بارخدایا در این مشهدِ والامقام و در این محلّ گرامی، برایم وا مَگذار گناهی را مگر آنکه ببخشی، و نه عیبی را مگر آنکه مستور نمائی، و نه غم و غصّه ای را مگر بر طرف فرمائی، و نه رزقی را مگر گستrjزدهی، و نه قدر و منزلتی را مگر باقی بداری، و نه فسادی را مگر اصلاح فرمائی، و نه آرزوئی را مگر نائل کنی، و نه دعائی را مگر اجابت فرمائی، و نه تنگنائی را مگر بگشائی، و نه امور

مُتشتّتی را مگر جمع و برقرار نمائی، و نه امری را مگر تمام فرمائی، و نه مالی را مگر فراوانی بخشی، و نه خُلق و صفتی را مگر نیکو گردانی، و نه انفاقی را مگر جایگزین فرمائی، و نه حالی را مگر آباد فرمائی، و نه حسودی را مگر ذلیل نمائی، و نه دشمنی را مگر هلاک گردانی، و نه شرّی را مگر منع فرمائی، و نه بیماریی را مگر شفا بخشی، و نه(امرِ)دوری را مگر نزدیک فرمائی(و در دسترسم قراردهی)، و نه تفرّق و اختلالی را مگر جمع (و اصلاح)نمائی، و نه خواهشی خواسته ای را مگر عطا فرمائی، بارخدایا!
من از تو درخواست میکنم خیرِ دنیا و ثوابِ آخرت را، بارخدایا!
مرا به سبب حلالت از حرام مستغنی کن، و به فضل و احسانت از جمیع خلق بی نیاز فرما، بارخدایا!
از تو درخواست می کنم دانشی مفید، قلبی خاشع، یقینی سلامت بخش، عملی صالح و پاک، صبری زیبا، و اجری عظیم را، بارالها!
شکر نعمتت بر من را روزیم کن، و احسان و کَرَمَت بر من زیاد فرما، و گفته مرا در میان مردم شنوده نما، و عمل مرا به نزد خویش بالا بَر، و سنّت باقیمانده مرا در امورِ خیر مورد پیروی قرار ده، و دشمنم را خوار و ذلیل گردان، بارخدایا!
بر محمّد و آلِ او که نیکانند، در تمامی لحظات شبانه روز رحمت فرست، و مرا از شرّ بَدان محفوظ بدار، و از (کثافاتِ) گناهان و سنگینی وِزر و وَبال پاک و مبرّا گردان، و از آتش (عذابت) پناهم ده، و در سرای جاوید وارد فرما، و (گناهانِ) مرا و تمامی خواهران و برادران مؤمنِ مرا ببخشای، به رحمتت ای مهربانترین مهربانان.
ترجمه دعائی که در قنوت نماز خوانده می شود:
هیچ معبودی جز خداوندِ شکیبا و کریم نیست، هیچ خدائی جز خداوندِ بزرگوار و عظیم نیست، هیچ معبودی نیست جز خداوندی که پروردگارِ آسمانها و زمینهای هفتگانه و موجوداتی که در آنها و میان آنهاست می باشد، (به این توحید معتقدم) برخلاف دشمنانِ حقّ، و به جهت تکذیب کسانی که به خداوند شرک ورزیدند، و(به این توحید معتقدم) به خاطر اعتراف نمودن به ربوبیت او، و خضوع و خشوع در مقابل عزّت و شرافت وی، (اوست خدائی که) اوّل است بدون اوّل، و آخر است تا بی نهایت، به قدرتش بر تمام اشیاء غلبه نموده، و به دانش و لطف و مرحمتش در هرچیز نفوذ کرده، عقول بشری بر حقیقتِ بزرگی او مطّلع نخواهدشد، و اوهام و خیالات کنهِ ذات اورا درک نمی کند، و معانی کیفیتِ اورا هیچ ذهنی تصوّر نمی تواند کرد، (اوست) مطّلع و آگاه بر باطنِ اشخاص، و آشنا به تمام امورِ پنهان، خیانت چشمها و پنهانی دلها را خبر دارد، بارخدایا!
تو را گواه میگیرم که رسولت «صلّی الله علیه و آله» را تصدیق می کنم و

به او ایمان دارم، و آگاه به قدر و منزلتِ اویم، و به راستی شهادت میدهم که اوست پیامبری که حکمت به فضیلت و برتری او سخن راند، و تمامی پیامبران(گذشته) بشارتِ(آمدنِ) اورا دادند، و (مردم را) به گرویدنِ به دین او دعوت نمودند، و بر تصدیقِ او برانگیختند، چنانچه خودت در قرآن می فرمائی:
«(او پیامبری است) که نام وی را در تورات و انجیلِ خودشان نگاشته می یابند، او آنها را به نیکوئی امر می کند و از زشتی نهی می فرماید، نعمتهای پاک و طیب را برایشان حلال و خبائث و پلیدیها را بر آنها حرام و ممنوع میگرداند، و سنگینی و مشقّت هائی که در ادیان سابق چون زنجیر برگردن آنها بود همه را برمیدارد»، پس درود فرست بر محمّد فرستاده ات به سوی جنّ و انس، و سَروَرِ پیامبرانِ برگزیده، و بر برادرش و پسرعمویش، آنانی که هیچگاه به قدرِ چشم برهم زدنی به تو شرک نورزیدند، و بر فاطمه زهراء سَروَرِ تمامی زنان جهانیان، و بر دو آقای جوانان اهل بهشت یعنی حسن و حسین، درودی جاویدان و همیشگی، بعدد قطرات بارانها، و همگونِ کوهها و تپه ها، تا آن زمان که درخت «سلام» برگ میدهد، و روشنی و تاریکی شبانه روز در رفت و آمدند، و بر خاندانِ طاهرِ حسین، آن پیشوایان هدایت یافته، آنها که از حریم دین و آئین دفاع نمودند، یعنی علی و محمد و جعفر و موسی و علی و محمد و علی و حسن و حضرت حجّت، آنکه عدل و داد را برپا میدارد و فرزندِ دخترزاده پیامبر است، بارخدایا!
از تو درخواست میکنم به حقِّ این امامِ بزرگوار، گشایشی نزدیک را، و صبری نیکو را، و پیروزی ای توأم با عزّت را، و بی نیازی از خلایق را، و دوام و استمرار در طریقِ هدایت را، و توفیق را بر آنچه تو دوست داری و رضایت تو در آنست، و روزی ای را که وسیع و حلال و پاک، و گوارا و ریزان و خوشگوار، فراوان و برتر و پی درپی باشد، بدون هیچ زحمت و مشقّتی، و خالی از هرگونه منّتی از اَحَدی، و (نیز درخواست میکنم) تندرستی از هر بلاء و ناخوشی و بیماری را، و شکرگزاری بر هر عافیت و نعمتی را، و هنگامی که مرگ ما فرا رسید بر نیکوترین حالِ طاعت ما را قبض روح فرمائی، و در حالتی که نگاهبانِ دستورات تو باشیم، تا آنکه ما را به بهشت های پُر نعمت برسانی، به رحمتت ای مهربانترینِ مهربانان، بارخدایا!
بر محمّد و آل او رحمت فرست، و مرا از دنیا در وحشت و هراس قرار ده و به آخرت انیس فرما،
چراکه فقط خوف تو از دنیا وحشت زا است، و فقط امید و دلبندی به تو به آخرت انس بخش است، بارالها!
حجّت و دلیل با توست نه بر علیه تو، و شکایت و گلایه باید به سوی تو

باشد نه از تو، پس بر محمّد و آل او درود فرست و مرا بر علیه نفس ستمکار و سرکش خویش، و بر شهوت غالبِ خودم یاری فرما، و پایان کارم را با عافیت قرار ده، بارخدایا!
این کم حیائی من است که (از طرفی) درِ خانه تو استغفار میکنم و (از طرف دیگر) بر مناهی تو پافشاری می ورزم، چنانچه اگر استغفار نکنم با اینکه وسعت حلمِ تو را آگاهم، این تباه نمودنِ حقِّ امیدواری است، بارالها! (کثرت) گناهانم مرا از امیدواری به تو مأیوس میکند، و آگاهیم به وسعتِ رحمتِ تو مرا از ترس و هراسِ از تو بازمیدارد، پس بر محمّد و آلش رحمت فرما، و امید و دلبندی مرا به خودت پابرجا نما، و ترس و وحشتِ مرا از خودت تکذیب فرما، و برای من آن چنان باش که به تو حُسنِ ظنّ دارم، ای بخشنده ترینِ کریمان، بارخدایا!
برمحمّد و آل او درود فرست و مرا به حفظ (از گناه) مؤید فرما، و زبانم را به حکمت گویا فرما، و مرا از کسانی قرار ده که بر تباهی های گذشته خویش نادِم و پشیمانند، و بهره خویش را اکنون ناقص و ضایع نکنند، و اهتمام بر روزی فردای خود ننمایند، بارالها!
غنی آن کسی است که به سبب تو بی نیازی جوید و به سوی تو محتاج باشد، و فقیر و درمانده کسی است که از تو (روگردان شده) به جانب مخلوقت بی نیازی طلبد، پس رحمت نما بر محمّد و آل او، و مرا از خَلقِ خودت به سبب خودت بی نیاز فرما، و مرا چنان قرار ده که هیچگاه دستی جز به سوی تو دراز نکنم، بارالها!
بدبخت کسی است که با اینکه توبه و بازگشت فرا راهِ او و رحمت تو پشتیبانِ اوست ناامید شود، اگرچه عملِ من ضعیف و سُست است لکن امیدِ رحمتِ تو در من قوی است، پس ضعف عملِ مرا در قبال قوّت امیدم، بر من ببخشای، بارخدایا!
اگر تو چنان دانی که در میان بندگانت از من سنگدل تر و پر گناه تر نیست، (درعوض) من هم به یقین میدانم که هیچ مولا و سرپرستی فضل و عطایش از تو بیشتر نیست، و رحمت و عفوش از تو وسیع تر نیست، پس ای کسی که در رحمت و مهربانی یگانه ای، ببخشای کسی را که در جُرم و گناهش تنها و یگانه نیست، بارخدایا!
تو ما را امر فرمودی و ما سرپیچی نمودیم، و ما را باز داشتی ولی ما دست بر نداشتیم، ما را یادآوری فرمودی ولی ما خود را به فراموشی زدیم، ما را بینا فرمودی و ما خودرا به کوری زدیم، تو ما را تهدید نمودی ولی ما از حدّ گذراندیم، (آری!) این در مقابل احسان تو بر ما پاداش نیکوئی نبود، لیک تو به آنچه ما آشکار و پنهان نمودیم داناتری، و به اعمالی که بجا آورده و می آوریم آگاه تری، پس رحمت فرما بر محمّد و آلش و ما را بر خطاها و فراموشی هامان مؤاخذه نفرما، و حقوق تو را (که ضایع

نمودیم) بر ما ببخشا، و احسان و کَرَم خویش بر ما تمام فرما، و پرده رحمتت بر ما افکن، بارخدایا!
ما به تو توسّل می جوئیم به سبب این امام راستگو، و از تو درخواست میکنیم به آن حقّ و حُرمَتی که برای او و جدِّ او رسول خودت و برای پدر و مادر او علی و فاطمه که اهل بیتِ رحمتند قراردادی، اینکه روزی خودت را که قوام زندگی ما به آن وابسته است، و نظام احوال عیال ما در گرو آنست، بر ما پیاپی فرو ریزی، چرا که توئی آن کریمی که از خزانه وسیعت عطا میکنی، و با قدرت و توانِ خویش (آنکه را بخواهی) محروم میکنی، و ما از تو رزقی را خواهانیم که برای دنیای ما موجب صلاح، و برای آخرت ما رسا و مایه کفاف باشد، بارخدایا!
برمحمّد و آلش رحمت فرست، و ببخشای ما و والدین ما را، و جمیع مؤمنین و مؤمنات را، و تمام مسلمین و مسلمات را، چه آنان که در قید حیات اند و چه آنها که درگذشته‌اند، و در دنیا و آخرت به ما حسنه عطا فرما و ما را از عذاب آتش (دوزخ) حفظ فرما. ترجمه تسبیحات:
خداوند را تسبیح و تمجید می نمایم، و تمامی ستایشها برای خدا است، و هیچ معبودی جزالله نیست، وخداوند از همه موجودات بزرگ تراست (از آنکه توصیف شود). ترجمه جمله‌ای که بعد از نماز گفته می شود:
خداوند در عزّت و شرفِ شما (اهل بیت) بیفزاید، و درود و رحمت و برکاتِ خداوند بر شما باد.

کتابشناسی

1 مأساة احدى و ستين و ثورة الخالدين (فى حياة الامام الحسين عليه السلام و استشهاده و أصحابه). لعبد الحسين نور الدين.
بيروت: دار الفردوس ط 19861م 284ص 24سم.
2 مأساة الحسين بين السائل و المجيب.
للشيخ عبدالوهاب الكاشى.
بيروت: دارالزهراء.
قم: منشورات الرضى ط 2 1363ش 190ص.
3 ماهيت نهضت امام حسين عليه السلام (بالفارسية).
للشهيد الشيخ مرتضى المطهرى.
قم: جماعة المدرسين فى الحوزة 32ص 17م.
4 مبعوث الحسين عليه السلام.
دراسة تحليلة لاول مراحل ثورة الامام الحسين عليه السلام فى الكوفة بقيادة مسلم بن عقيل عليه السلام.
لمحمد على عابدين.
قم: جماعة المدرسين فى الحوزه العلمية 1366ش 1987 256ص 24سم.
5 المتخلفون عن الثورة.
للشيخ محمد مهدى الاصفى.
رسالة الحسين س 1 ع 2 6 متن كهن أدبى تاريخى قيام مختار (مختار نامه). (بالفارسية).
اعداد: محمد چنگيزى. طهران: مركز نشر فرهنگى رجاء 1368ش 25+ 490ص.
7 مثير الاءحزان. (مقتل). لابن نما الحلى. الشيخ نجم الدين جعفر بن نجيب الدين محمد بن جعفر بن أبى البقاء هبة الله ابن نما الحلى ت 645ه.
طبع فى: طهران: 1318ه 335+ 93ص حجرية
(مع: قرة العين لاخذ ثار الحسين). بمبى: 1326ه 7987ص 56ص 21م حجرية
(مع: مقتل أبى مخنف و اللهوف). النجف الاشرف: دار الكتب التجارية 1369ه 134ص 21سم (تقديم: الشيخ عبدالمولى الطريحى). قم: مدرسة الامام المهدى (تحقيق:
مدرسة الامام المهدى).
كما طبع الكتاب فى ايران منضما للمجلد العاشر من بحار الانوار.
انظر:

ایضاح المکنون 4282 الذریعة 34919 2222 فهرس مشار العربی 784
معجم المطبوعات النجفیة 299 300
8 المجالس الحسینة.
للشیخ محمد جواد مغنیة.
بیروت: دار التیار الجدید.
9 المجالس السنیة فی مناقب و مصائب العترة النبویة.
للسید محسن الامین الحسینی العاملی ت 1371ه.
بیروت: 1963م.
النجف الاشرف: دار النعمان ط 3 24سم.
النجف الاشرف: المکتبة الحیدریة 1385ه.
بیروت: دار التعارف ط 5 1394ه 764ص 14* 21سم.
قم: مکتبة الرضی.
و قد ترجمه الی الفارسیة أبو القاسم الموسوی الاصفهانی.
أنظر: الذریعة 36119 معارف الرجال 1862 شعراء الغری 2607
10 مجموعة الخطب: للحسین بن علی علیه السلام.
تقدیم: السید جواد شبر.
النجف الاشرف: مطبعة الغری الحدیثة 1384ه 32ص.
11 محاضرات فی الثورة الحسینیة.
للسید محمود الهاشمی.
قم المقدسة: مکتب السید محمود الهاشمی 1983 110ص 21سم
(سلسلة من هدی الاسلام 2.
12 محاضرات فی المجالس الحسینیة.
لعبد الوهاب الکاشی.
بیروت: دار الزهراء ط 1 1975م 164ص 24سم.
قم: منشورات الرضی 1405ه 164ص 24م.
13 مختار ثقفی آینهء عصر اموی. (فارسی).
للدکتور علی حسن الخر بوطلی.
ترجمة: ابوالفضل بن میر سید علی نقی طباطبائی.
طهران: انتشارات پدیده 1345ش 303ص 17سم.
أنظر: فهرس مشار 4634
14 المختار الثقفی.
مرآة العصر الاموی.
للدکتور علی حسین الخر بوطلی.
القاهرة: مکتبة مصر 1976م (أعلام العرب).
15 المختار من مقتل بحارالانوار.
عرض وثائقی موجز لاحداث ثورة الحسین علیه السلام.

اعداد: مجمع الفكر الاسلامى.
قم: دارالكتاب الاسلامى 1369ش = 1990م 174ص.
16 مردمان فوق انسان سيد الشهداء عليه السلام (بالفارسية).
لعلى اكبر قريشى.
قم: دار التبليغ الاسلامى 1358ش 304ص.
17 مسلم بن عقيل و اسرار پايتخت طوفانى كوفه. (فارسى).
لميرزا خليل بن ابى طالب الصيمرى السكمره اى.
طهران: 1328ش 54 + 712ص 21سم.
طهران: اسلامية 1352ش.
طهران: 1367ش 712.
أنظر الذريعة 2421 فهرس مشار 4751
18 مشهد الحسين و بيوتات كربلاء.
لمجيد الهر (1910م).
كربلاء: 1962م 1964م 4ج.
19 مصباح الحرمين در اسرار حج و شهادت امام حسين عليه السلام <فارسى >.
للاخوند عبدالجبار بن زين العابدين پيشنماز زاده اسكوئى.
تفليس: 1323ه 459ص.
تفليس: 1322ه 478.
تبريز: 459ص حجرية.
تبريز: 1329ه حجرية.
20 مع بطلة كربلاء.
للشيخ محمد جواد مغنية.
بيروت: دار الجواد ط 4 1984م.
21 مع الحسين فى نهضته.
للشيخ أسد حيدر.
بيروت: دار التعارف للمطبوعات ط 3 1399ه 336ص.
22 معجزه تاريخ.
(حول شهادة الامام الحسين عليه السلام بالفارسية).
لخليل الكمره اى.
ايران: ج 5 400ص 24سم.
طهران: اسلامية 1354ش 1976م ج 6 480ص.
23 معجم ما كتب عن الامام الحسين عليه السلام.
(و هو القسم الخامس من معجم ما كتب عن الرسول و أهل البيت).
لعبد الجبال الرفاعى القحطانى.
(و هو هذا الكتاب).

24 معرفت الحسين عليه السلام (فارسى).
لحسين جلالى شاهرودى.
مشهد: 1366ش 1987م 328ص 21سم.
25 معصوم پنجم: حسين بن على عليه السلام (فارسى).
لجواد فاضل.
طهران: على اكبر علمى 1337ش 421ص 21سم.
أنظر: فهرس مشار 4825
26 مفتاح البكاء.
(فارسى ترجمة مقتل ابى مخنف).
لمحمد طاهر بن محمد باقر الموسوى الدزفولى.
طبع فى: ايران: 1322ه 240ص حجرية.
أنظر: الذريعة 32121 خطى فارسى لمنزوى 4548
27 مقالاتى دربارهء حضرت امام حسين عليه السلام (فارسى).
قم: انتشارات شفق 1357ش 180ص.
28 مقتل الحسين عليه السلام.(بالفارسية)لابى مخنف.
ترجمة محمد باقر و محمد صادق أنصارى.
قم: دار الكتاب 1364ش 320ص 24سم.
29 مقتل الحسين.
للشيخ محمد حسين آل كاشف الغطاء.
النجف الاشرف: المطبعة الحيدرية ط 1 1384ه 128ص (تقديم: محمد شريف آل كاشف الغطاء).
30 مقتل الحسين.
لضياء الدين ابى المؤيد الموفق بن أحمد الحنفى المكى الخوارزمى المعروف بالخطيب الخوارزمى و اخطب خوارزم ت 1370ه.
31 مقتل الحسين عليه السلام أو حديث كربلاء.
للسيد عبدالرزاق الموسوى المقرم.
النجف الاشرف: المطبعة الحيدرية 1367ه 268ص 21سم.
النجف الاشرف: ط 2 1376 ط 3 1383ه 488ص.
بيروت: دار الكتاب الاسلامى ط 5 1399ه 1979م 408ص.
طهران: مؤسسة البعثة 13661987م 412 24سم.
أنظر: الذريعة 2522 31 و فى ج 25ص 135ذكره بعنوان: وقعة الحسين يوم عاشوراء.
32 مقتل الحسين أو واقعة الطف.
للسيد محمد تقى بحر العلوم (1318 1393ه).
تقديم و تعليق: السيد حسين بن محمد تقى بحر العلوم.
النجف الاءشف: مكتبة العلمين 1398ه.

بیروت: دار الزهراء 1985م 1986 بیروت: دارالتعارف.
33 مکین الاساس فی احوال ابی الفضل العباس.
(فارسی فی حیاة أبی الفضل العباس و هذه الرسالة هی الجزء الثالث من کتاب المؤلف: کبریت أحمر).
للشیخ محمد باقر بن محمد حسن البیرجندی القائنی ت 1352ه.
نسخة فی: المرعشی بقم مجموعة 3417من 1پ 11پ.
طبع فی ایران.
انظر: فهرست المرعشی 2029 الذریعة 18222
34 ملامح من ثورة الحسین.
للشیخ محمد مهدی شمس الدین.
الاضواء (النجف الاشرف) س 1 ع 2(13801ه) ص 39 42
35 ملحق الدر النضید فی مراثی الحسین الشهید علیه السلام للسید محسن الامینی العاملی.
صیدا: 1346ه 76ص 21سم (مع: الدر النضید للمؤلف).
أنظر: الذریعة 19822
36 الملحمة الحسینیة.
للشهید الشیخ مرتضی المطهری.
بیروت: الدار الاسلامیة 1410ه 1990م 3ج.
قم: المرکز العالمی للدراسات الاسلامیة 1411ه = 1990م 3ج 281+ 265+ 382ص 24سم.
37 من أجل عاشوراء اسلامیة.
للسید محمد حسین فضل الله.
فی: آفاق اسلامیة و مواضیع اخری 155 167 بیروت: دار الزاهراء ط 1 1400ه 1980م (اخترنا لک 4.
38 من وحی الثورة الحسینیة.
لهاشم معروف الحسنی.
بیروت: دار القلم 200ص 24سم.
39 منهاج الدموع.
لعلی قرنی گلپایگانی.
قم: دارالفکر ط 3 1369ش 472.
40 المواسم و المراسم فی الاسلام.
للسید جعفر مرتضی العاملی.
طهران: منظمة الاعلام الاسلامی.
41 المواکب الحسینیة.
للشیخ عبدالله المامقانی.
النجف الاشرف: مطبعة المرتضویة 1345ه 17ص حجریة.

42 المواكب الحسينية.
للشيخ محمد حسين كاشف الغطاء.
النجف الاشرف: 1335 ه (مع مجموعة).
النجف الاشرف: 1345ه 28ص 21سم.
أنظر: الذريعة 23223
43 موجباتی که امام حسين را وادار به قيام كرد. (فارسی).
لمحمد ابراهيم آيتی و مرتضی مطهری.
طهران: 1977م 176ص.
44 موضوعات و منابع بحث از قيام كربلاء (بالفارسية).
لجواد محدثی.
طهران: سازمان تبليغات اسلامی مركز الطب و النشر 1369ش = 1990م 48ص.
45 ناسخ التواريخ.
(طراز المذهب در احوال حضرت زينب عليه السلام فارسی).
لعباس قلی بن محمد تقی سپهر الثانی طبع فی:
طهران: 1315ه 408ص حجرية و 1319ه 398ص حجرية و 1323ه و 323ص حجرية و د. ت اميركبير 157 + 474ص و 1347ش اسلامية ط 6 680ص و 1364ش 682ص (تصحيح: محمد باقر البهبودی) بمبی 1322ه 660ص حجرية.
46 ناسخ التواريخ.
(فارسی المجلد السادس الخاص بسيد الشهداء عليه السلام).
للسان الملک محمد تقی سپهر.
طبع فی:
طهران: 1307ه 550ص حجرية و 1312ه 550ص حجرية و 1324ه 550 حجرية و 1337ه 520ص و 1348ه 547 حجرية و 1377ه 398 + 400ص ود.ت اسلامية (تصحيح: محمد باقر البهبودی).
تبريز: 1318ه 550ص حجرية.
قم: 1377ه 398 + 805ص.
بمبی: 1309ه 550ص حجرية.
طهران: اسلامية ط 3 1368ش ج 4من مج 6 398ص.
طهران: اسلامية ط 3 1368ش ج 6 398ص.
طهران: اسلامية ط 3 1368ش ج 2من مج 6 400ص.
47 نبذة من السياسة الحسينية.
للشيخ محمد حسين آل كاشف الغطاء (1294 1373ه).
النجف الاشرف: المطبعة العلوية 1349ه 43ص 21سم.
قم: مؤسسة دارالكتاب 109ص 17سم.

أنظر: شعراء الغرى 1218 الذريعة 3724 معجم المطبوعات النجفية 358
48 نخبة المصائب منتخب زندگانى ابا عبدالله الحسين عليه السلام (فارسى).
للسيد محمد صحفى.
قم: 1347ش 335ص (باهتمام: محمود صحفى).
49 نفس المهموم فى مقتل ابى عبدالله الحسين المظلوم.
للشيخ عباس القمى.
طهران: 1355ه 336ص حجرية.
طهران: اسلامية 1368ه 394ص.
طهران: 1350ه 337ص 21سم حجرية.
قم: مكتبة بصيرتى 1405ه 718ص 24سم (تحقيق: الشيخ رضا استادى).
50 نقش زنان در تاريخ عاشورا.
(دور المرأة فى ثورة الامام الحسين عليه السلام بالفارسية).
لعلى قائمى.
قم: شفق 1360ش 111.
51 نهج الشهادة.
(حول ثورة الحسين عليه السلام).
لمرتضى الحسنى.
بيروت: مؤسسة الوفاء 1404ه 1984م 260ص 24سم.
52 نهضة الحسين.
أو سلسلة حوادث تاريخية حول فاجعة سيدنا الحسين ابن على عليهما السلام مأخوذة من أوثق المصادر و بطرز اجتماعى جديد يحلل و يعلل الوقايع على اسلوب فلسفى فريد فى بابه.
تأليف: هبة الدين الحسينى الشهرستانى.
بغداد: مطبعة دار السلام ط 1 1345ه 1926.
بغداد: مطبعة الجزيرة ط 2باضافات و تنقيح 1355ه 1937م ح + 134 + ج ص 24سم.
النجف الاشرف: المطبعة الحيدرية ط 3 1946م 125ص 24سم.
بغداد: ط 5 1969م.
قم: منشورات الشريف الرضى ط 2 1363ش 185ص 24سم.
(ترجم للفارسية و الانگليزية).
أنظر: الذريعة 43024 شعراء الغرى 7610 53 النهضة الحسينية.
للشهيد السيد عبدالحسين دستغيب.
بيروت: الدار الاسلامية.
54 نيايش حسين عليه السلام در بيابان عرفات با خدايش. (بالفارسية).
لمحمد تقى جعفرى تبريزى (1302ه).

طهران: ولى عصر (عج) 1361ش 139ص.
55 هجرة الحسين. للشيخ أسد حيدر.
البيان (النجف الاشرف) س 2 ع 35 39(13672ه 194712م) ص 1008
1009 56 وارث الانبياء.
للشيخ محمد مهدى الاصفى.
تحت الطبع.
سيصدر عن: مركز الدراسات الحسينية فى قم.
57 الوثائق الرسمية لثورة الامام الحسين عليه السلام.
للسيد عبدالكريم الحسين القزوينى.
قم: مكتبة الشهيد الصدر 1363ش 1984م 264ص 21سم.
58 وسائل المنتجبين فى ترجمه خصائص الحسين (بالفارسية).
للشيخ جعفربن حسين شوشترى ترجمة ميرزا حسين بن على اكبر شريعتمدار تبريزى.
طهران: 1308ه حجرية 24سم.
طهران: 1320ه حجرية 243ص رحلى.
59 الوقايع و الحوادث: محرم الحرام.
لمحمد باقر ملبوبى.
قم: دارالعلم ط 4 1369ش = 1990م ج 2 419ص ج 3 387ص.
60 ياران با وفاى حسين عليه السلام.
(ترجمة ابصار العين فى انصار الحسين عليه السلام بالفارسية).
للشيخ محمد طاهرى سماوى.
ترجمة: على رضا خسروانى.
طهران: ج + 196ص 21سم.
أنظر: فهرس مشار 5578
61 يک بررسى مختصر پيرامون قيام مقدس شهيد جاويد حسين بن على عليه السلام. (فارسى).
لمحمد حسين اشعرى و حسين كريمى و حسن آل طه.
طهران: ط 2 1350ش 123ص 21سم.
(تقديم العلامة الطباطبائى).
62 يک شب و روز عاشورا. (فارسى).
خليل كمره اى.
طبع طهران امير كبير 1362ش 226ص.
معجم ما كتب عن الرسول و اهل البيت عليه السلام عبد الجبار رفاعى جلد هشتم

کتابهای چاپی عربی(درباره حسنین)

1. امامان: الحسن و الحسین
سید هادی مدرّسی چاپ 1393ق رقعی 143ص.
2. الامامان: علی و الحسن
سعید عسیلی بیروت دار الزهراء 1412ق.
3. الحسن و الحسین
قاهره چاپخانه مصطفی بابی حلبی 1955م 64ص (از سری قصص ابطال الاسلام 10).
4. الحسن و الحسین امامان ان قاما او قعدا
سید محمد بحر العلوم بیروت دار الزهراء 1412ق.
5. الحسن و الحسین امامان قاما او قعدا
سید محمد حسینی شیرازی قم
هیئت سید الشهداء رقعی 40ص.
6. الحسن و الحسین سبطا رسول اللّه˚
محمدرضا مصری بیروت دار الکتب العلمیه 1395ق رقعی 168ص (این کتاب به فارسی ترجمه شده است).
7. السبطان فی موقفیهما
سید علینقی نقوی لکهنوی (م1408ق) مقدمه: محمد باقر ناصری بیروت دارالمرتضی 1406ق رقعی 150ص.
8. سبطا الرسول: الحسن و الحسین
عبدالحفیظ ابومسعود قاهره شرکة الاتحاد للتجارة و الطباعة والنشر رقعی 208ص.
9. ماتم الثقلین فی شهادة علی و الحسنین
حسن الزمان محمد بن قاسم علی ترکمانی حیدر آبادی (م ح 1328ق) حیدر آباد هند.
مجله تراثنا ش19 ص114 (اهل البیت فی المکتبه العربیه ص445).
10. معالی السبطین فی احوال الامامین الحسن و الحسین
شیخ محمد مهدی حایری مازندرانی تبریز کتاب فروشی قرشی 1356ق وزیری 2ج 282 «198ص.
11. ملحقات احقاق الحق (ج11)
آیت اللّه سید شهاب الدین حسینی
مرعشی نجفی (1315 1411ق) قم کتابخانه آیت اللّه نجفی 1403ق وزیری 648ص.
12. مناقب امیرالمؤمنین و ولدیه الحسن و الحسین (ع)

مصر 1280ق.
مجله تراثنا ش25 ص85.
13. مناقب علی بن ابیطالب و الحسنین(ع)
مصطفی زرکلی دمشقی (به چاپ رسیده است).
مجله تراثنا ش26 ص106 (اهل البیت فی المکتبة العربیه ص617).
14. نورالعین فی مولد النبی و شهادة الحسنین
قلندر علی زبیری اموی هند.
اهل البیت فی المکتبة العربیه ص656.

کتابهای چاپی فارسی در باره امام حسن و امام حسین (ع)

1. امام حسن و امام حسین }
آیت اللّٰه علامه سید محسن امین عاملی (1284 1371ق) ترجمه وزارت ارشاد اسلامی چاپ پنجم تهران وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی 1366 وزیری 312ص.
2. امام حسن و امام حسین }
محمدرضا مصری ترجمه محمد واصف گیلانی (1345 1417ق) قم دار النشر اسلام 1343 رقعی 206ص.
3. امام حسن و امام حسین }
حسن سعید (13371416ق) تهران کتابخانه مسجد چهلستون 1352 رقعی 40ص.
4. بر امام حسن و امام حسین } چه گذشت؟
سید محمد حسن موسوی کاشانی قم انتشارات زاهدی 1372ش 1414/ ق وزیری 240ص.
5. تحریر الشهادتین (شرح زندگانی و شهادت حسنین }
عبدالعزیز بن ولی اللّٰه دهلوی (1159 1239ق) ترجمه محمد سلامة اللّٰه کشفی بن شیخ برکة اللّٰه بدایونسی کانپوری (م1281ق) چاپ سوم لکهنو 1882م.
رک: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری ج2 ص965و966 (این کتاب ترجمه و شرح سرّ الشهادتین است که به زبان اردو بوده و در سهرنپور به سال 1296ق به چاپ رسیده است).
6. سیاسة السبطین یا صلح امام مجتبی و قیام سیدالشهداء
فاضل ورسی افغانی قم 1369 وزیری 400ص.
7. صلح امام حسن و قیام امام حسین }
گروه نویسندگان قم مؤسسه در راه حق 1356 رقعی 37ص.
8. مصائب السبطین
ملاعلی اصغر بن علی اکبر نیر بروجردی چاپ تبریز 2ج 171 «107ص.

1. اخبار الحسن و الحسین }
ابوحارث اسد بن حمدویه بن معبد ورثینی نسفی (م315ق).
معجم المؤلفین ج2 ص240.
2. اخبار الشهیدین الحسن و الحسین }
ابن حجر هیتمی شافعی مکی احمد بن محمد بن علی (م974ق) (نسخه ای از آن در کتابخانه احمدیه دانشگاه (الزیتونه) تونس ضمن مجموعه ش5031 موجود است).
مجله تراثنا ش1 ص17.
3. اخبار فاطمة و الحسن و الحسین رضی اللّه عنهم
ابن ابی الثلج بغدادی ابوبکر محمد بن
احمد بن محمد (م ح325ق).
رجال نجاشی ج2 ص299.
4. اشراق النیرین فی فضائل الحسنین
[؟] (نسخه خطی آن در دار الکتب مصر به ش1414 (قم تاریخ) موجود است).
مجله تراثنا ش2 ص42.
5. اقرار العین بذکر من نسب الی الحسن و الحسین }
سید محمد مرتضی حسینی زبیدی حنفی مصری (1145 1205ق).
الاعلام ج7 ص70.
6. امامة الحسنین فی القرآن
محسن معلم.
مجله الموسم ش9 10 ص428.
7. تفضیل الحسنین علی امّهما الصدیقه
آقا محمدعلی بن وحید بهبهانی (م1216ق).
الذریعه ج4 ص359.
8. تنبیه رسن العین بتنزیه الحسن و الحسین } عن مفاخرة بنی السبطین
سید محمد حیدر موسوی عاملی (1071 1139ق).
الذریعه ج4 ص449.
9. ذکر الحسن و الحسین
ابواحمد عبدالعزیز بن یحیی بن احمد بن عیسی جلودی ازدی بصری (م332ق).
رجال نجاشی ج2 ص56.
10. ذکر ما للسبطین الشهیدین الحسن و الحسین }
‟

[؟] (نسخه ای از آن در کتابخانه حرم شریف بیت اللّه الحرام به ش34 (تراجم) وجود دارد).
مجله تراثنا ش4 ص101.
11. رسالة فی معنی قوله˚ الحسن و الحسین سیدا شباب اهل الجنه
شیخ محسن آل عصفور بحرانی.
12. رسالة الحسنین
محمد بن علی نیازی بلاطی مصری (م1105ق).
هدیة العارفین ج2 ص305.
13. الرسالة فی الحسن و الحسین
ابویوسف یعقوب بن شیبه بن الصلت بن عصفور سدوسی بغدادی (182 262ق).
رجال نجاشی ج2 ص429.
14. الریحانین الحسن و الحسین
ابومحمد حسن بن عبدالرحمن بن خلاد رامهرمزی (م ح360ق).
ترجمه فهرست ندیم ص255.
15. قرّة العینین فی تراجم الحسن و الحسین
شیخ یاسین عمری موصلی (م بعد1232ق) (نسخه خطی آن در 89 ورقه در یکی از کتابخانه های موصل و میکرو فیلم آن در کتابخانه دانشگاه بغداد و مجمع علمی عراقی موجود است).
مجله تراثنا ش18 ص65.
16. مجمع البحرین فی فضائل السبطین
سید ولی بن نعمة اللّه حسینی رضوی حایری (معاصر شیخ بهایی) (م1031ق) تاریخ نگارش: 981ق.
17. مشجر فی اولاد الحسن و الحسین }
سید محمد مرتضی حسینی زبیدی حنفی (صاحب تاج العروس) (1145 1205ق).
الاعلام ج7 ص70.
18. کتاب من روی عن الحسن
و الحسین }
ابن عقده زیدی جارودی ابوالعباس احمد بن محمد بن سعید (249 333ق).
رجال نجاشی ج1 ص240
19. نظارة العینین فی شهادة الحسنین
شیخ حیدر علی هندی فیض آبادی.
اهل البیت فی المکتبة العربیة ص644.
کتابنامه ائمه اطهار علیه السلام ناصر الدین انصاری قمی

مسابقه

مسابقه

در راستای آشنایی هر چه بیشتر علاقمندان با معارف امام حسین علیه اسلام و نهضت حسینی، مسابقه ای به نام مصباح الهدی برگزار می گردد تا با پاسخگویی به سوالات (با استفاده از متونی که در نرم افزار در اختیارتان می باشد) در قرعه کشی که هر سال دو نوبت در 3 شعبان (سال روز ولادت حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام) و اول محرم الحرام (ایام عزاداری حضرت ابا عبدالله حسین علیه السلام) برگزار می گردد شرکت کرده واز جوایز نفیس آن که از دیگر محصولات این مرکز می باشد بهره مند گردید.
نحوه پاسخگویی به سوالات: شما عزیزان پس از مطالعه سوالات، جواب سوالات را به طور مثال مانند: 1 ب یا 2 د برای ما به شماره پیامک 30009900000110 ارسال نمایید
نحوه اطلاع از قرعه کشی مسابقه: شما عزیزان می توانید یک هفته بعد از 3شعبان و دهه اول محرم هر سال به سایت اینترنتی http: //ghaemiyeh.com مراجعه نمایید و از نام کسانی که در قرعه کشی مسابقه برنده شده اند مطلع شوید.

سوالات مسابقه

1)در زمان امام حسین علیه السلام بزرگترین بلای معنوی برای اسلام چه بود؟
الف: حاکم ظالم ب) بی دینی مردم ج) تحریف د) از یاد بردن پیامبر صلی الله علیه و آله
2)هدف از قیام امام حسین علیه السلام چه بود؟
الف) تشکیل حکومت اسلامی ب) بازگرداندن جامعه ی اسلامی به خط صحیح ج) یادآوردی احکام برای مردم د) بر کنار کردن یزید از خلافت
3) این کلام از کیست؟ دیگر باید از اسلام خداحافظی کرد و بدرود گفت! آن وقتی که حاکمی مثل یزید بر سر کا بیاید و اسلام به حاکمی مثل یزید، مبتلا شود!
الف)امام حسین علیه السلام ب) امام حسن علیه السلام ج) عبد الله بن زبیر د) محمد بن حنفیه
امام حسین علیه السلام در وصیت نامه خود هدف از قیام خود را عینا چه چیزی بیان می کنند؟
الف) از این قیام حتما باید به حکومت برسیم. ب) می خواهیم قیام کنیم و این قیام ما هم برای اصلاح است. ج) هدف از قیام لقاء الله است د) همه موارد
4)کدام امام معصوم این جمله را در توصیف حضرت عباس فرموده است؟ عموی ما عباس، دارای بصیرتی نافذ و ایمانی استوار بود.
الف)امام سجاد علیه السلام ب)امام باقر علیه السلام ج)امام صادق علیه السلام د)امام زمان علیه السلام
5)کتاب منتهی الآمال تالیف کیست؟
الف)سید بن طاووس ب)علامه شعرانی ج)حاج شیخ عباس قمی د)علامه سید عبدالحسین شرف الدین
قیام «فَخ» در زمان کدام امام رُخ داد و شبیه کدام قیام تاریخی بود؟
الف)در زمان امام کاظم علیه السلام – قیام کربلا ب) در زمان امام کاظم علیه السلام – قیام توابین ج)در زمان امام صادق علیه السلام – قیام توابین د)در زمان امام صادق علیه السلام – قیام مختار
6) این کلام شریف از کدام بزرگوار است: کسانی که رضایت مخلوق را به بهای غضب خالق بخرند، رستگار نخواهند شد.
الف) امام حسین علیه السلام ب) امام علی علیه السلام ج) امام حسن علیه السلام د) امام سجاد علیه السلام
7) امام حسین علیه السلام در چه روزی و از کجا به طرف کربلا حرکت

نمودند؟
الف) عرفه - مکه ب) اول محرم – مدینه ج) اول ذی الحجه – مکه د) عرفه - مدینه
8) امام حسین علیه السلام در چه روزی وارد کربلا شدند
الف) روز شنبه اول محرم سال61 ب) روز جمعه سوم محرم سال 61 ج) روز جمعه دوم محرم سال 61 د) روز شنبه دوم محرم سال 61
9) واقعه عاشورا سال 61 هجری قمری مطابق با کدام ماه شمسی بوده است؟
الف) تیر ماه ب) مرداد ماه ج) شهریور ماه د) مهرماه
10) چند تن از فرزندان حضرت علی علیه السلام در روز عاشورا به شهادت رسیدند؟
الف) 6نفر ب) 7 نفر ج) 8 نفر د) 9نفر
11) چند تن از شهدای کربلا از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله بودند؟
الف) 3 نفر ب) 4نفر ج) 5 نفر د) 6نفر
12) امام حسین علیه السلام با پای پیاده بر بالین چند تن از شهدای کربلا رفتند؟
الف) 5نفر ب) 6 نفر ج) 7 نفر د) 8نفر
13) اولین شخص از یاران امام حسین علیه السلام که در روز عاشورا به میدان آمد چه نام داشت؟
الف) جناب حر ب) جناب عبدالله بن عمیر ج) جناب حبیب بن مظاهر د) جناب جون
14) اولین نوحه گر امام حسین علیه السلام چه کسی بود.
الف) جبرئیل امین ب) خداوند متعال ج) حضرت زینب علیها السلام د) حضرت محمد صلی الله علیه و آله

18- نگاهی به مقام امام حسین (ع)

سخن ناشر

آنچه انسان را در مسیر پر فراز و نشیب زندگانی از نابسامانی‌ها محفوظ می‌دارد و موجب سعادت و سرفرازی و سربلندی او در امتحانات الهی می‌شود ، پژوهش پیرامون علوم الهی و معارف اسلامی و پوشاندن جامهٔ عمل به دستورات بلند ربانی می‌باشد .
در این خصوص ، دست‌یابی به حقیقت معارف الهی و آشنایی با جایگاهٔ حساس و ویژهٔ آن‌ها در حیات انسانی ، ضروری احساس می‌شود .
مرکز علمی تحقیقاتی دارالعرفان ، در راستای اهداف الهی خود ، این بار افزون بر استفاده از مطالب پربار و عالمانهٔ دانشمند محقّق حضرت استاد حسین انصاریان ، با انتشار گلچینی از متن سخنرانی‌های معظّم له ، از بیان پر حرارت و جذاب سخنرانی‌های استاد نیز تشنگانِ معارف سراسر نور ائمه اطهار : را بی‌نصیب نگذاشته و بدون خارج ساختن متن سخنرانی از قالب گفتاری آن ، باب دیگری را برای استفاده از معارف آل‌الله : و سیراب گشتن از این چشمهٔ پرفیض باز نموده است .
امید که با عنایات خاص اهل‌بیت عصمت و طهارت : بیش از بیش بتوانیم از زمزم معارف آن ذوات مقدّس سیراب گردیم .
مرکز علمی تحقیقاتی دارالعرفان الشیعی
بسم الله الرحمن الرحیم
الحمدلله رب العالمین و الصلوة و السلام علی سیــد الانبیاء و المرسلین حبیب الهنا وطبیب نفوسنا ابی‌القاسم محمد صلی الله علیه و علی اهل بیته الطیبین الطاهرین
المعصومین المکرمین

تعبیر امام عصر (عج) از امام حسین (ع) به مولای ما

وجود مبارک امام زمان (عج) ، در نامه‌ای به قاسم بن علاء همدانی که اهل یمن بود و وکیلِ وجود مبارک امام عسگری (ع) در امور دین و دنیای مردم ، می‌نویسد : قاسم بن علاء ! پنجشنبه روز سوم شعبان روز ، ولادت مولای ما ، حضرت حسین بن علی (ع) است . (1)
این که امام زمان عج می‌فرماید : «مولای ما» و نمی‌فرماید : «مولای من» ، آیا منظور از «مولای ما» ، همهٔ اهل‌بیت : از امام سجاد (ع) به بعد و همهٔ شیعیان هستند ؟ این قابل تحقیق است ؛ چون امام (ع) جمع را در این نامه در نظر داشته است ، عبارت : «مولای ما» به کار می‌برند تا خودشان را هم در این نامه جزو جمع به حساب آورند . آن وقت باید سراغ عنوان این جمعی رفت که وجود مبارک حضرت اباعبدالله حسین (ع) مولای آن‌هاست . در برابر کلمهٔ «مولا» در قرآن ، روایات و فقه ، کلمهٔ «عبد» آمده است . در دعای کمیل ، چند بار امیرمؤمنان خطاب به پروردگار دارد ، «الهی» ، «سیدی» و «مولای» . آن کسی که در برابر مولا است ، عبد می‌باشد . البته ، مقام عبودیت در برابر مولویت حق ، مسألهٔ ویژه‌ای است . در آن‌جا ، «مولا» ، خالق عبد ، رازق عبد ، و ربّ عبد است . دنیا و آخرت عبد ، در اختیار مولای آن عبد است ، ولی مسألهٔ مولا و عبد در غیر خدا ، معنایش این است که سرمایه‌داری آمده و افرادی را با هزینه کردن و سرمایه دادن ، خریده است و آن‌ها در خدمت او هستند ؛ آن‌ها برای او کار کرده و زحمت می‌کشند ، و مولا هم در مقابل زحماتشان ، به آنان نظر ، توجّه و لطف دارد و زمانی هم می‌رسد که مولا برای خدا رو به عبدش کرده و می‌گوید : «أَنتَ حُرٌ لِوَجْهِ اللهِ . » : من به خاطر خدا ، تو را از آن زحمت ، از آن رنج ، از آن مرارتی که برای من می‌کشی ، آزاد کردم و اکنون تو آزادی ، پس راحت باش !
آیا وجود مبارک امام عصر(عج) می‌خواهد بگوید : حسین بن علی (ع) بعد از این که به دنیا آمده ، با آن هزینه‌ای که کرده ، همهٔ ما را از دست کفر ، ظلم ، بدبختی ، تیرگی و تاریکی خریده است و ما عبدِ او شدیم ، و باید منتظر بمانیم تا خدمات ما مورد قبول او قرار بگیرد و در روز قیامت ایشان به پروردگار بگوید من می‌خواهم هر کس را که در مدار عبد بودنِ مولویت من قرار گرفته ، آزاد کنم تا مصائب قیامت ، مشکلات قیامت ، دوزخ قیامت ، متوجّه او نشود ؛ چون پروردگار عالم هم بنا دارد خواستهٔ اباعبدالله (ع) را مطلقاً رد نکند .

البته ، خداوند متعال این وعدة مردود نشدن دعا را به صورت مطلقب برای هیچ پیغمبر و امامی ضمانت نکرده است . در متن قرآن ، در سورۀ مبارکة توبه است . البته ، داستانی اتفاق افتاد که این آیۀ شریفه نازل شد . داستانش هم این‌طور که شیعه و سنی نوشته‌اند ، این بود که جوانی که به عنوان شأن نزول این آیه است ، جوانی پاک ، مؤمن و متدین بود که در جنگ احد شهید شد ، و شهادت او هم مربوط به صبح عروسی‌اش بود . او پیش از شهادتش خدمت رسول خدا (ص) آمد ، و به پیغمبر عظیم‌الشأن اسلام (ص) که به خاطر ایمان این جوان و ارزشش ، خیلی به این جوان علاقه داشت ، عرض کرد : پدرم از دنیا رفته و من هم می دانم که شما نظری به این پدر من نداشتید ؛ چون پدرم باطن خبیث ، آلوده و زشتی داشت . شما اگر بر جنازة او حاضر نشوید و نماز نخوانید ، من می‌ترسم خانوادۀ ما انگشت‌نما شوند ، و این مسأله هم برای من سنگین و سخت است .
حضرت فرمود : بروید جنازه‌اش را بیاورید تا من بر او نماز بخوانم . آن جنازه را تشییع کردند و به کنار مسجد آورند . رسول خدا (ص) بیرون آمد و بر آن نماز خواند . دیگر ما نمازی بالاتر از نماز رسول خدا (ص) که نداریم ؟ کمیّت نماز ما با رسول خدا (ص) یکی است . ما در نماز میّت پنج تکبیر می‌گوییم ، و رسول خدا (ص) هم پنج تکبیر می‌گفت ؛ همان‌طور که رسول خدا (ص) صبح دو رکعت نماز می‌خواند ، ما هم این نماز را دو رکعت می‌خوانیم و هر چیزی که رسول خدا (ص) در این دو رکعت نماز صبح می‌خواند ، ما هم می‌خوانیم ؛ کمیّت نمازهای ما با نمازهای رسول خدا (ص) مساوی است . دیگر ما نمازی بالاتر از نماز رسول خدا (ص) که نداریم ؟ فرق بین نمازهای ما و پیغمبر عظیم‌الشأن اسلام (ص) ، در کیفیت است ؛ یعنی دو رکعت نماز صبح او را پروردگار عالم در یک کفه بگذارد ، و کلّ نمازهای جن و انس را در یک کفة دیگر بگذارد ، کفة نماز ایشان سنگین‌ترخواهد بود ، به خاطر باطن نمازش که برای ما هم روشن نیست .
بعد از تکبیر چهارم ، ضرورتاً و به صورت واجب ، نمازگزار میّت باید بگوید : «اللّهُمّ اغْفِرْ لِهَذَا الْمَیِّتِ . » این دعا درحالی که دعاکنندة هم پیغمبر (ص) است و در نتیجه ، کیفیت دعا هم بی‌نظیر می‌باشد ، به محض این که پیغمبر (ص) تکبیر پنجم را گفت و نماز تمام شد ، جبرئیل (ع) با این آیه نازل شد : «اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لاَتَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِن تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِینَ مَرَّةً فَلَن یَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ذلِکَ بِأَنَّهُمْ کَفَرُوا بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ وَ اللَّهُ لایَهْدِی الْقَوْمَ

الْفَاسِقِينَ» (2) : حبیب من ! چه تو به جانب من دست به دعا برداری و از من بخواهی این قبیل مرده‌ها را بیامرزم ، و چه چنین درخواستی را از من نکنی ، خواستنت یا نخواستنت برای من مساوی است ، من تا به ابد چنین افرادی را نمی‌آمرزم ؛ یعنی این دعای تو در مورد چنین افرادی مردود است (3) . امّا نسبت به حضرت سیدالشهداء (ع) ، ارادهٔ حق این است که هرگز دعای او را رد نکند . این یک امتیاز و یک ویژگی حضرت سیدالشهداء (ع) است . البته ، حضرت سیدالشهداء (ع) مورد دعا را می‌داند ، اما اگر اتفاقاً در موردی که به نظر می‌آید قابل اجابت نیست و ایشان وارد دعا بشوند ، اجابت قطعی می‌شود . آن وقت مقام روحی ، محبت ، عشق ، نرمی و کرامتشان تا جایی است که مرحوم ملا آقای دربندی (ره) که از مراجع شیعه بود و در زمان حیاتش ، سالی شش ماه در تهران به سر می‌برد و شش ماه هم در کربلا ، در زمانی که در کربلا به سر می‌برد ، بعد از نماز صبح تا اذان ظهر به حرم آمده و فقط گریه می‌کرد در حالی که هیچ کتاب دعایی را هم با خودش نمی‌بُرد . بعد از خواندن نماز ظهر و عصر ناهار می‌خورد و کمی استراحت ، و بعد دوباره به حرم کنار ضریح می‌رفت و تا اذان مغرب گریه می‌کرد و این گریه بند هم نمی‌آمد . در این شش ماه هم فقط یک درخواست از اباعبدالله (ع) داشت و شش ماه برای اجابتش گریه می‌کرد و درخواستش هم این بود : حسین جان ! برای دل‌خوشی ما ، به حقّ مادرت زهرا ، از تو می‌خواهم در قیامت از شمر نگذری ؛ چون آن چیزی که من دربارهٔ تو می‌دانم این است که تو در عفو نمودن ، چه کسی هستی ؟ ترسم این است که همین که در قیامت وارد بشوی ، بگویی ، خدایا ! از قاتل من بگذر .

امروز سوم شعبان که روز ولادت مولای ما اباعبدالله حسین (ع) است دربارهٔ معنای کلمه مولا بحث می‌کنیم که مولا یعنی چی ؟ و این که عبد یعنی چه ؟ و این که روز آزادی عبد با اشارهٔ مولا یعنی چه ؟ این را باید از متخصّصان خیلی متخصّص پرسید . سواد من در حدّ طلبگی معمولی است و بیش‌تر از آن را نمی‌دانم و اصلاً نمی‌فهمم .

هیچ قلم و مُرکَّبی برتر از خون حسین (ع) نیست

مطلب دیگری که در این روز فرخنده باید بگویم ، این است که رسول خدا (ص) می‌فرماید ، هیچ کار نیکی در تمام عالم وجود ، بالاتر از شهادت در راه خدا نیست ، هیچ کار نیکی . (4)
در روایت دیگری که هم اهل‌سنت و هم شیعه آن را از رسول‌خدا (ص) نقل کرده‌اند ، حضرت چنین فرمود : مُرکَّبی که عالمان دین برای رساندن دین به مردم به کار می‌گیرند و با آن کتابی ، تفسیری ، فقهی می‌نویسند ، قیمتش از خون شهدا بیش‌تر است (5) . اما حالا باید دید قیمت این مُرکَّب ، بیش‌تر از خون کدام شهدا است ؟ چون در عالم خونی است که خون ویژه می‌باشد و میلیاردها قلم و دریاها مَرکَّب ، نمی‌توانند با این خون ویژه نسبت برقرار کنند .

خون امام حسین (ع) ، خونی ویژه است . امام زمان عجاز این خون تعبیر به خون زنده • کرده و می‌فرمایند : من به این خون زنده ، سلام می‌کنم . (6)
ما تا حالا نشنیده بودیم . خون زنده خونی پاک است تا وقتی که پنهان است . به محض این که از پنهانی در آمد ، نجس می‌شود و نماز با آن باطل است ؛ طواف با آن باطل است ؛ شاید حکمت آن این باشد که خون در پنهان ، دارای گلبول‌های قرمز و سفید متحرّک است . وقتی خون بیرون می‌آید ، گلبول‌ها از حرکت می‌افتند و فوراً زمینة ظهور میکروب پیش آمده و آن خون نجس می‌شود .
امّا امام زمان (عج) می‌گوید : سلام بر این خون‌های زنده ، نه خون‌های آدم‌های زنده . خود خون را می‌گوید ، خون زنده . سلام بر این خون‌های زنده ؛ این خونی که در کربلا ریخته شده و صاحبش اعلم علمای اولین و آخرین بود .
یعنی این جا نباید پای مُرکَّب و قلم فقها ، مفسرین و حکمای الهی را به میان کشید . علم کل در کنار علم ابا عبدالله (ع) ، جهل است . این جا بحث علم عالمان و مرکب و دواتشان قابل طرح نیست . خود این خون ، مُرکَّبی شد برای نوشتن همة حقایق تا به قیامت . خود این خون ، کتابی است به پهنای آفرینش .
امروز که حضرت امام حسین (ع) به دنیا آمد ، جبرئیل (ع) نازل شد و عرض کرد : یا رسول الله ! خدا می‌فرماید : این فرزندی که به تو دادم ، خزانهٔ علم من است ، نه خزانهٔ علم گذشتگان و آیندگان . یک وقت انسان به حوزه می‌رود تا استادی را انتخاب کند ، و سپس سی سال پای درس آن استاد می‌نشیند و این گونه علم آن‌ها را به خودش منتقل می‌نماید . این جا پروردگار می‌گوید ، این مولود همین الان که به دنیا آمده ، نه در آینده ، خزانهٔ علم من است .
بنابراین ، آن حضرت (ع) ، شهید عالم است ؛ شهید با معرفت است ؛ شهید بصیر است ، و علم و دانایی او و خبیری و بصیرتش ، از الله است ، نه از معلمان بشری .
در این جا پروندهٔ این روایت هم بسته شد و معلوم شد این که پیغمبر (ص) می‌گوید ، مُرکَّب علما از خون شهدا افضل است ، منظور خون کدام شهید است .

برادران و خواهرانم ! مطلب دیگری که شایسته است در این روز فرخنده بگویم ، مطلبی است که خواندن پروندۀ آن و فهمش برای شما ، نیاز به این دارد که انسان قاعدۀ بسیار بسیار علمی و قابل بحث اتحاد عاقل ، عقل و معقول را هضم کرده باشد . این بحث بحثی است که بیش از سه هزار سال است که مورد توجّه حکمای الهی می‌باشد . نتیجۀ این بحث چنین است که : وجود انسان‌ها در حرکات عقلی که برای خدا دارند ، با عاقل ، با عقل و با معقول ؛ یعنی آنچه از معرفت و معلومات که عقل آن را گرفته ، متحد می‌شود .
این روایتی که می‌خواهم بخوانم ، با این پرونده و با این قاعده قابل حل است که البته ، توضیح این قاعده ، از دست من بر نمی‌آید ، بلکه آن مقداری را هم که بلد هستم و خوانده‌ام ، اگر بخواهم بیان کنم ، تنها خودم و شما را فقط خسته می‌کنم .
این روایت را که از رسول گرامی (ص) نقل شده ، در کتب سنی دیده‌ام و شیعه هم آن را نقل کرده است . دربارۀ احدی هم چنین متنی از ایشان نیامده است ، جز این که آن حضرت (ص) به امیرمؤمنان (ع) گفت : «لَحْمُکَ لَحْمِی ، دَمُکَ دَمِی ، حَرْبُکَ حَرْبِی ، سِلْمُکَ سِلْمِی»(7) . امّا شگفت‌آورتر سخنی است که رسول گرامی (ع) دربارۀ اباعبدالله (ع) فرمودند : «حُسَیْنٌ مِنِّی وَ اَنَا مِنْ حُسَیْنٍ . » (8) این«مِنِّی» دارای بحث خیلی سنگینی است . یک رباعی می‌خوانم تا شاید فهم این روایت را آسان کند :

داند آن عقلی که او دل روشنی است
در میان لیلی و من فرق نیست
من کیم لیلی و لیلی کیست من
ما یـکی روحـیم اندر دو بدن (9)

یک خط این رباعی را من به نقل از پیامبر (ص) می‌گویم : «حُسَیْنٌ مِنِّی وَ اَنَا مِنْ حُسَیْنٍ . »(10) حالا باید رفت سراغ پیامبر (ص) و ببینیم پیغمبر کیست ؟ بزرگان دین با دلیل و با برهان ، نه با پند و اندرز ، ثابت کردند که وجود مبارک رسول خدا (ص) در این عالم ، مقام جمع‌الجمعی است ؛ یعنی آنچه خدا در بیرون عالم و در باطن عالم دارد ، همه را در او خلاصه کرده است ؛ یعنی اگر بگوییم پیغمبر همۀ فرشتگان است ، خواهم گفت ، او چنین است . اگر بگوییم پیغمبر همۀ انسان‌هاست ، خواهم گفت ، چنین است ؛ اگر بگوییم پیغمبر همۀ زندگان با ارزش عالم است ، خواهم گفت ، چنین است ؛ اگر بگوییم پیغمبر همۀ ارزش‌هاست ، خواهم گفت ، چنین

است ، و اگر چنین نبود ، محال بود این آیه نازل بشود : «وَ مَا أَرْسَلْنَاکَ إِلّا رَحْمَةً لِلْعَالَمِینَ» (11) . این آیه دنبالهٔ «اَلْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ» (12)، است . خدا می‌گوید : من ربّ جهانیان هستم ، همین خدا می‌گوید : پیغمبر ، رحمت برای جهانیان است ؛ یعنی این قدر به او بخشیده‌ام که اگر کلّ موجودات از سفره‌اش بخورند ، سیرشان می‌کند و از او کم هم نمی‌شود . آن وقت ، پیغمبر می‌گوید ، حسین (ع) نیز این گونه هست .

مطلب دیگری که شایسته است در این روز بگویم ، این است که شهادت چنین انسانی ، و این که بیاید جانش را برای خدا بدهد ، آن هم در زمانی که برای هیچ پیغمبر و امامی چنین ماجرایی پیش نیامده است ، حتی برای امیرمؤمنان (ع) زمانی که حسین (ع) جانش را برای خدا داد ، زمانی بود که اگر او جانش را هزینه نمی‌کرد ، چراغ نبوت همهٔ انبیاء ، چراغ توحید و چراغ ارزش‌ها برای ابد خاموش می‌شد . او از طریق شهادت ، حلقهٔ اتصال بین توحید ، نبوت ، ارزش‌ها و انسان‌هاست . نمی‌دانم قیمت این شهادت را گرفته‌اید . شهادت این شهید ویژه است ، او خزانهٔ علم‌الله است و عبارت «حُسَیْنٌ مِنِّی» ، از سوی پیامبر (ص) درباره‌اش گفته شده است . خون ، خون زنده است . او در زمانی شهید شده که اگر شهادتش نبود ، چراغ نبوت و ارزش‌ها ، برای ابد خاموش می‌شد .
حالا اگر در این دنیا بخواهند عوض این شهادت را به او بدهند ، فکر می‌کنید چه باید بدهند . می‌گویند در مثل مناقشه نیست . چاره‌ای نیست جز مثل زدن . بَر مکان اصلی شهر ، زمینی هزار متری است که قیمتش از همهٔ زمین‌های شهر بیش‌تر است . شهرداری صاحب زمین را دعوت می‌کند و می‌گوید ، به مقدّسات سوگند ، نمی‌خواهیم ظلم کنیم ، و نمی‌خواهیم حقی را از بین ببریم ، حالا ما این زمین را به نفع مردم شهر لازم داریم . می‌دانیم قیمت آن هم متری دو میلیون تومان است ، ما واقعاً برابر ارزش این زمین معوّض می‌دهیم و کم هم نمی‌گذاریم . الآن هم پولش را می‌دهیم و به صورت نقد . حالا این مُعوّض را پول بدهیم یا نه ، پنج هزار متر زمین را در بهترین نقطهٔ شهر بدهیم که جبران این هزار متر را بکند ؟ انتخاب با شما است .
من تا حالا در روایات و آیات ، کلمهٔ مُعوّض و عوض را در چنین مسألهٔ ویژه‌ای ندیدم . فقط دربارهٔ اباعبدالله حسین (ع) است که امام زمان عج می‌فرماید : «اَلْمُعَوَّضُ مِنْ قَتْلِهِ»(15) مُعوّض نه نسبت به خود اباعبدالله (ع) ، مُعوّض نه نسبت به نمازهایش و روزه‌هایش ، نه نسبت به این که فرزندی مثل زین‌العابدین و علی‌اکبر (ع) را تربیت کرده است ، نه چنین نیست . این مُعوّض ، فقط قیمت خونش در دنیا است و به قیمت آخرت آن کاری ندارند : «اَلْمُعَوَّضُ مِنْ قَتْلِهِ اَنَّ الأَئِمَةَ مِنْ نَسْلِهِ وَ الشَّفَاءُ فِی تُرْبَتِهِ وَ الْفَوْزُ مَعَهُ» (16) .
وقتی که اباعبدالله (ع) خونش را هزینه کرد ، عجیب است که امام صادق (ع) می‌فرماید در کربلا حضرت امام حسین (ع) ، خونش را ، نه به خدا صدقه داد ؛ نه آن را انفاق کرد ؛ نه آن را عطا کرد و نه با آن معامله کرد ؛

بلکه ایشان دربارهٔ این خون می‌گوید : «بَذَلَ مُهَجَتَهُ فِیکَ» : این خون را به رایگان به تو داد و گفت من در مقابل این خون ، هیچ نظری جز رضایت تو ندارم .
امام زمان عج می گوید ، وقتی خدا این خون را گرفت ، گفت : من قیمتی‌ترین شیء را از حسین بن علی(ع)گرفتم ؛ برای همین عدالتم اقتضا می‌کند ، معوّضش را به او بدهم . امام زمانعج می‌گوید ، هر یک از ما نُه امام بعد از حسین (ع) ، از امام زین‌العابدین (ع) ، با وزنی که دارد ، امام باقر (ع) ، با وزنی که دارد ، امام صادق (ع) ، موسی بن جعفر (ع) ، حضرت رضا (ع) ، حضرت جواد (ع) ، امام هادی (ع) ، امام عسکری (ع) و من ، یک بیست و هفتم مُعوّض خونش هستیم . من فکر نمی‌کنم آسمان‌ها و زمین طاقت حلّ این مسأله را اصلاً داشته باشند . حل آن برای ما خیلی مشکل است ، این مسأله از قبیل این سخن حق تعالی هست : «لَوْ أَنزَلْنَا هذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خَاشِعاً مُتَصَدِّعاً مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ» (17) . ما نُه تن با هر مقامی که داریم ، در مجموع ، تنها یک سوم عوض آن خونیم .
من از سنگینی این مسایل ، واقعاً قلبم در فشار قرار گرفته است . نمی‌دانیم امام حسین (ع) کیست ؟ واقعاً نمی‌دانیم . پس خدایا ! به ما محبت کن و او را به ما بشناسان ؛ ما نسبت به ایشان جاهلیم و نمی‌دانیم او کیست .
و امّا مُعوّض دوم که یک سوم دیگر مُعوّض خون امام حسین (ع) می‌باشد ، این است که شخص پروردگار خوردن هر خاکی را از زمان آدم تا قیامت ، و به طور کلی ، خوردن همهٔ خاک‌ها را حرام کرده است ؛ چنان چه اگر خدای ناکرده ، زلزله پیش بیاید و قبر پیغمبر (ع) خراب بشود و دوباره بخواهند لَحَد ایشان را بچینند ، اگر بگویند : مقداری خاک زیر صورت ایشان را یا خاک زیر صورت زهرا (س) را برداریم و به مریضمان بدهیم ، حرام است ، امّا ارادهٔ خدا به این تعلّق گرفت که یکی از داروهای این عالم هستی را ، نه خاک زیر صورتش را ، چون صورتش آن‌جا نیست ، و نه خاک زیر گلوی بریدهٔ او را ، بلکه خاک قبرش را قرار دهد . • امام زمان (عج) می‌گوید ، این هم یک سوم عوض که خدا از حرمت حرامش دست برداشت و گفت ، خاک حسینم ، حلال است ، آن هم برای آن جایی که هیچ کلیدی نتوانست مشکل را حل کند . آن کلیدی را که مشکل غیر قابل حل را حل می‌کند ، خاک حسین من است .

قافلهٔ غافل به گذرگاه عشق
آمد و پرسید همی شاه عشق
گفت چه نام است بر این سرزمین
از چه در این جاست دل اندوهگین
گفت یکی نام بود ارض طف

طـوفـگه عـرش بــریـن از شـرف
گفـت یکـی نـــام بــود نینـــوا
زان دل عــشاق چو نــی در نــوا
گفت یکی کـرب و بلا زد فغـان
شـــه کـه قـف ای قـافله عاشقان
بـار گــشاییـد کـه مـنـزل رسیـد
کشــتی عــشاق بـه ســاحل رسـید
بــار گــشایــید شهیــدان عشــق
کعـبه همین جاست در ایمان عشق
جــلوۀ بــاغ ارم از کـربـلاســت
رونــق دیــر و حرم ، از کربلاست
هــر کـه زده جـامــۀ جــام بــلا
بـــار گــشایــد بــه صـفّ کربلا
کرب و بلا درس وفا می‌دهد
تــربـت عـشق است و شفا می‌دهد

امّا یک سوم دیگر عوض این است : «وَ الْفَوْزُ مَعَهُ . » امام زمانعج می‌گوید ، هر کس در دنیا وآخرت ، باطنش ، ظاهرش و عملش بوی حسین (ع) را بدهد ، به طور یقین ، اهل نجات است و شکی در آن وجود ندارد : «وَ الْفَوْزُ مَعَهُ . » خدا نگاه و سخن دیگری به اباعبدالله (ع) دارد .

علامهٔ امینی (ره) در جلد ششم الغدیر نقل می‌کند پدر و مادری ناصبی ، دشمن اهل‌بیت : ، در بحرین زندگی می‌کردند که بچه‌دار نمی‌شدند . آن‌ها پنج یا ده سال بود که ازدواج کرده بودند . یک شب آن زن و شوهر برای خدا نذر کردند که اگر خداوند متعال فرزندی به آن‌ها بدهد ، هجده و نوزده سالش که شد ، او را غرق اسلحه کنند تا در راه کربلا برود و به غارت اموال زوّار حسین و کشتن زائرانش بپردازد . خدا هم این نذر را قبول کرد . آن‌ها بچه‌دار شدند . آن پسر ، هجده و نوزده سالش که شد ، پدر و مادرش او را صدا کردند و به او گفتند ، ما چنین نذری کردیم . او هم که خودش ناصبی شده بود ، قبول کرد . او را مسلح کردند و نشانی راه کربلا را به او دادند . او به راه کربلا رفت و برای انجام مقصودش درگودالی پنهان شد . گاهی از آن گودال سر می‌کشید تا ببیند آیا جمع زوّاری به کربلا می‌روند تا او از آن گودال بیرون بجهد و پس از کشتنشان ، اموالشان را ببرد . چون روز اول بود ، کمی که منتظر ماند ، خسته شد و درون همان گودال به خواب سنگینی رفت . در خواب دید که قیامت هست و افرادی آمدند و مچ او را گرفتند و گفتند ، به دادگاه بیا ، هم قاتلی و هم دزدی . در قیامت راه فراری هم برای کسی نیست . وقتی او را داخل آن دادگاه می‌کنند ، می‌گویند ، این فرد محاکمه ندارد ؛ پرونده‌اش را باز نکنید و او را خجالت ندهید . او هنوز کسی را نکشته است ، هر چند نیت آن را داشته ، و مالی را هم نبرده ، هر چند نیت آن را داشته است . او اهل نجات است ؛ چون عده‌ای از زائران حسین (ع) هنگامی که او خواب بود ، آمدند و رد شدند و گرد و غبارشان ، بر روی لباس‌های این فرد ریخته و او اکنون بوی حسین (ع) را می‌دهد . او نباید به جهنم برود . که ناگهان بیدار می‌شود و اسلحه‌اش را دور می‌اندازد و شمشیر و خنجرش را پرت می‌کند و با پای پیاده به طرف کربلا می‌دود و به زیارت حرم امام حسین (ع) می‌رود .

- علامهٔ امینی (ره) می‌گوید : حسین جان ، گرد و غبار زائرت که آدم را از جهنم نجات بدهد ، دیگر بودن با خودت با آدم چه می‌کند ؟

این نگاه ، نگاه خدا به اباعبدالله حسین (ع) است .

و امّا چگونه ما موقعیت امام حسین (ع) در قیامت را بفهمیم ؟ وقتی در دنیا نتوانستیم این موقعیت را بفهمیم ، آیا در قیامت خواهیم توانست آن را بفهمیم ؟ به راستی ، ما ورود او را و نگاه به او را در قیامت و محشر نمی‌دانیم .

پیامبر (ص) ، اولین زائری که بر حسین (ع) می‌گرید

امروز ولادت مولودی است که همهٔ انبیاء منتظر او بودند ؛ مولودی که همهٔ انبیاء در گرفتاری‌ها به او متوسّل شدند وقتی حسین (ع) متولّد شد ، پیامبر (ص) دو بار به خانهٔ فاطمه (س) رفت که نورسیده را زیارت کند . یکبار در همان آغاز ولادت به نزد صفیهٔ بنت عبدالمطلب ، عمه‌اش و قابلهٔ حسین (ع) ، رفت و گفت : ای عمه ! فرزندم را بیاور . صفیه گفت : پدر و مادرم فدای تو باد ! چگونه او را به تو بدهم ، و من هنوز او را تمیز و پاکیزه نکرده‌ام . حضرت گفت : به کسی که جان محمّد در دست اوست ، او را خداوند از بالای عرش پاکیزه نموده است ، بعد دست‌هایش را گشود و با کف دستانش او را از من گرفت ، پس سر نوزاد را به زیر آورد و شروع کرد به بوسیدن شاهرگ‌ها و گونه‌هایش و مکیدن زبانش ؛ مثل اینکه داشت عسل و شیر می‌مکید . سپس حضرت (ص) گریه‌ای طولانی نمود . بعد که هشیار شد ، گفت : خداوند بکشد قومی را که تو را می‌کشد . صفیه گفت : حبیبم محمد (ص) ! چه کسی عترت رسول‌الله (ص) را می‌کشد ؟ حضرت گفت : ای عمه ! گروه ستمگری از بنی‌امیه(18) . کمی بعدتر ، پیامبر (ص) چون عاشق مشتاقی که بی‌صبرانه منتظر دیداری دوباره با معشوق خود است ، باز به دیدار حسین (ع) شتافت . به اسماء ، خدمتکار حضرت فاطمه (س) ، گفت : پسرم را بیاور . اسماء نورسیده را در تکه پارچهٔ سفیدی گذاشت و به نزد پیامبر (ص) آورد . سپس حضرت در گوش راست این نوزاد اذان گفت و در گوش چپش هم اقامه خواند و بعد او را در دامنش گذاشت و گریست . اسماء گفت : پدر و مادرم فدای تو باد ، از چه چیز می‌گریی ؟ پیامبر (ص) گفت : بر پسرم گریانم . اسماء گفت : او که اکنون تازه به دنیا آمده ؟ حضرت که جبرئیل (ع) او را باخبر کرده بود ، گفت : گروه ستمکاری او را خواهند کشت . خداوند شفاعتم را به آنان نرساند . سپس فرمود : ای اسماء ! فاطمه (س) را از این خبر آگاه نکن ؛ چون او به تولّد او قریب‌العهد هست .(19)

پاورقی

1 . سید بن طاووس حسنی ، اقبال‌الاعمال ، ج2 ، ص33 .
2 . توبه:80 .
3 . علی بن ابراهیم قمی ، تفسیر قمی ، ج1 ، ص302 .
4 . شیخ کلینی ، کافی ، ج2 ، ص248 .
5 . شیخ صدوق ، من لایحضره الفقیه ، ج4 ، ص399 ـ جلال‌الدین سیوطی ، درالمنثور ، ج3 ، ص72 .
• . «أَلسَّلامُ عَلَی الدِّمآءِ السّآئِلاتِ» .
6 . (شیخ حر عاملی ، امل‌الآمل ، ج2 ، ص257 .
7 . علامهٔ مجلسی ، بحارالانوار ، ج99 ، ص106 .
8 . جعفر بن محمّد بن قولویه ، کامل‌الزیارات ، ص116 ـ جلال‌الدین سیوطی ، جامع صغیر ، ج1 ، ص575 .
9 . مولوی .
10 . همان قبل .
13 . انبیاء:107 .
14 . فاتحه:1 .
15 . شیخ طوسی ، مصباح‌المتهجّد ، ص826 .
16 . شیخ طوسی ، مصباح‌المتهجّد ، ص826 .
17 . حشر:21 .
• . قال الصادق (ع) :«فی طین قبر الحسین ، شفا من کل داء و هو الدواء الاکبر (من لایحضره الفقیه ، ج2 ، ص600) ، قال ایضاً: «حریم قبرالحسین خمسة فراسخ من اربعةٍ جوانب القبر» (همان) .
• . البته ، این پسر بعداً از علمای بزرگ شیعه شده و ادبیاتش دربارهٔ غدیر امیرمؤمنان (ع) جزء ادبیات صف اوّل می‌باشد و علامة امینی ادبیات عالمانه‌اش را آورده و تفسیر کرده است .
18 . محمّد بن سلیمان کوفی ، مناقب امیرالمؤمنین (ع) ، ج2 ، ص234 .
19 . شیخ صدوق ، عیون اخبار الرضا علیه السلام ، ج1 ، ص29 . .

19- امام حسین علیه السلام

مشخصات کتاب

امام حسین علیه السلام

مشخّصات معصوم پنجم

نام: حسین علیه السلام
لقب معروف: سیدالشهداء
کنیه: اباعبداللّه
نام پدر: امام علی‌علیه السلام
نام مادر: حضرت فاطمه علیها السلام
تاریخ تولد: سوم شعبان سال 4 (هجری قمری)
محل تولد: مدینه منوره
تاریخ شهادت:روز عاشورای سال 61 (هجری قمری)
مدّت عمر: 57 سال
مرقد شریف: کربلا واقع در کشور عراق

1 - تولد مبارک امام حسین علیه السلام

سحرگاه سوم شعبان فرا رسیده بود. پیامبر صلی الله علیه وآله و اهل‌بیتش که می‌دانستند خداوند متعال به زودی مولودی مبارک نصیب آنها خواهد کرد در انتظار تولدش به راز و نیاز با خداوند متعال پرداخته بودند. با پیچیدن صدای مؤذن در کوچه‌های مدینه عطر نماز در همه خانه‌ها پیچید تا بار دیگر با خدای خود به گفت و گو بنشینند.
مدّت زیادی نگذشته بود که خبر ولادت دومین فرزند خانه امام علی‌علیه السلام شادی و سروری در دل بندگان خوب خدا به وجود آورد.
پیامبر صلی الله علیه وآله با خوشحالی به خانه دخترش آمد و ولادت این نوزاد را تبریک گفت و فرمود تا او را به نزدش بیاورند. کودک را در پارچه‌ای سفید پیچیده و نزد پیامبر صلی الله علیه وآله آوردند. در حالی که شادی از سیمای پیامبر صلی الله علیه وآله موج می‌زد او را در آغوش گرفت، در گوش راستش اذان و در گوش چپش اقامه گفت و سپس او را بوسید و فرمود: خداوند نام حسین را برای این طفل انتخاب نموده است و بدین ترتیب نامش را حسین گذاشتند.

2 - فُطرس ملک

فُطرس از جمله فرشتگان عرش الهی بود که به خاطر کوتاهی در انجام اوامر الهی مورد غضب خداوند قرار گرفته بود و خداوند به او این اجازه را داده بود که مابین عذاب دنیایی و عذاب قیامت یکی از آنها را انتخاب کند.
فُطرس عذاب دنیایی را که موقتی بود و گذرا، انتخاب نمود و بدین ترتیب، بال و پرش شکست و در جزیره‌ای دور افتاده افتاد.
در آن زمان که امام حسین علیه السلام به دنیا آمد جبرئیل به همراه یک هزار فرشته، جهت رساندن پیام تبریک پروردگار به پیامبر صلی الله علیه وآله به سوی زمین می‌آمدند.
فُطرس که از نزول جبرئیل با آن همه فرشته فهمیده بود خبر مهمی پیش آمده، جبرئیل را صدا زد و از او پرسید: چه شده است که چنین شتابان می‌روید؟
جبرئیل گفت: خداوند به پیامبرش فرزندی داده و ما جهت رساندن پیام تبریک الهی به نزد وی می‌رویم.
فُطرس که از تنهایی در آن جزیره خسته شده بود از جبرئیل خواست تا او را نیز با خود ببرند شاید، پیامبر صلی الله علیه وآله نزد خداوند شفاعتش را نماید و مورد بخشش پروردگار قرار گیرد.
جبرئیل قبول کرد و او را با خود به نزد پیامبر صلی الله علیه وآله برد.
فطرس بعد از رساندن پیام خداوند، درخواست فطرس را گفت. پیامبر صلی الله علیه وآله وقتی خواسته فُطرس را شنید به او فرمود: خودت را به قنداقه حسین علیه السلام بزن تا ان شاءاللّه مورد عفو و رحمت خداوند قرار گیری و شفا یابی. فُطرس چنین کرد و به برکت شفاعت آن مولود مبارک، مورد بخشش پروردگار قرار گرفت. پس به شکرانه این شفاعت، قسم یاد کرد که هرکس تا روز قیامت بر حسین علیه السلام سلام بفرستد، سلامش را به او برساند.

3 - تربیت امام حسین علیه السلام توسط شخص پیامبر صلی الله علیه وآله

تربیت امام حسن و امام حسین علیهما السلام از همان ابتدای تولد، تحت نظر مستقیم پیامبر صلی الله علیه وآله بود و تا 6 سالگی یعنی تا زمانی که پیامبر صلی الله علیه وآله در دنیا بودند این کار ادامه داشت.
شدّت علاقه پیامبر به امام حسن و امام حسین علیهما السلام به حدّی بود که طاقت ناراحتی آنان را نداشت و هرزمانی که وقت پیدا می‌کرد با آنها بازی می‌کرد و آنها را شاد می‌نمود.
روزی پیامبر صلی الله علیه وآله از راهی عبور می‌کرد که کمی آن طرف‌تر امام حسین‌علیه السلام با دیگر بچه‌ها در حال بازی کردن بود. پیامبر صلی الله علیه وآله تا امام حسین علیه السلام را دید به سوی او رفت تا او را در آغوش بگیرد. امام حسین علیه السلام تا متوجه پیامبر صلی الله علیه وآله شد که به طرف او می‌آید به سوی دیگر رفت تا پیامبر دنبال او رفته و به این وسیله با او بازی کند. پیامبر صلی الله علیه وآله نیز به دنبالش می‌دوید تا اینکه او را گرفت و بوسید، سپس فرمود: حسین از من است و من از حسین، هرکس حسین را دوست بدارد، مرا دوست داشته است و هرکس مرا دوست داشته باشد، خدا را دوست داشته است و هرکس خدا را دوست داشته باشد بهشت برای اوست.

4 - سفارش پیامبر صلی الله علیه وآله

پیامبر صلی الله علیه وآله که می‌دانست، امّتش بعد از او به امام حسین علیه السلام بسیار ظلم می‌کنند؛ در هر فرصتی که پیش می‌آمد سفارشش را به مردم می‌نمود و مردم نیز از اظهار محبّت و علاقه پیامبر صلی الله علیه وآله به امام حسین علیه السلام متوجه جایگاه و مقام او می‌شدند.
پیامبر صلی الله علیه وآله علاوه بر امام حسین علیه السلام دوستانش را نیز بسیار دوست می‌داشت و آنها را مورد محبّت قرار می‌داد و حتّی با آنها بازی هم می‌کرد و می‌فرمود: هر کس حسین را دوست بدارد من نیز او را دوست دارم.
روزی رسول خدا صلی الله علیه وآله امام حسین و امام حسن علیهما السلام را بر شانه‌های خود نشانده بود و به طرف یارانش می‌رفت. وقتی به آنها رسید فرمود:
«هرکس این دو فرزندم را دوست بدارد مرا دوست داشته و هرکس، با آنان دشمنی کند، با من دشمنی کرده است.»
سلمان فارسی می‌گوید: روزی رسول خدا صلی الله علیه وآله را دیدم که حسین علیه السلام را بر زانوی خویش نهاده و می‌بوسید و می‌فرمود:
تو بزرگوار و پسر بزرگوار و پدر بزرگوارانی، تو امام و پسر امام و پدر امامان هستی. تو حجّت خدا و پسر حجّت خدا و پدر حجّت‌های خدا هستی که آنها نُه نفرند و آخرین آنها، قائم ایشان (مهدی علیه السلام) می‌باشد.

5 - مبارزه امام حسین علیه السلام با ظالمان و مشرکان

امام حسین‌علیه السلام شش سال از عمر مبارکش را با پیامبر اعظم‌صلی الله علیه وآله سپری نموده بود و مبارزه با ظلم را از نزدیک نزد پیامبر صلی الله علیه وآله آموخته بود. بعد از رحلت ایشان نیز به مدت 30 سال در کنار پدر خود، امام علی‌علیه السلام زندگی کرد و در حوادث مهم بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه وآله به صورت فعّال شرکت داشت. امام علی‌علیه السلام که بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه وآله روزگار سختی را پشت سر می‌گذاشت، یاور و فرمانبرداری چون امام حسن و امام حسین علیهما السلام داشت. امام حسین علیه السلام در راه اهداف اسلامی، مانند یک سرباز فداکار در کنار امام علی‌علیه السلام با ظالمین و مشرکین می‌جنگید و در جنگ‌های «جمل»، «صفین» و «نهروان» حضوری فعّال و شجاعانه داشت.
این ظلم ستیزی و شجاعت امام حسین علیه السلام تا آخرین قطره خونش ادامه داشت تا جایی که در روز عاشورا با یاران اندک خود با شجاعت تمام در برابر سپاه ظلم و شرک ایستادگی کرد و در این راه بهترین عزیزان و نزدیکانش به شهادت رسیدند و خود نیز به استقبال شهادت رفت.

6 - مبارزه امام حسین علیه السلام با فساد

چون امام حسن علیه السلام به دستور معاویه به شهادت رسید، به گفته رسول خداصلی الله علیه وآله و امیر المؤمنین و وصیت امام حسن علیهما السلام امامت و رهبری شیعیان به امام حسین علیه السلام منتقل شد و از طرف خدا مأمور رهبری جامعه مسلمین گردید. امام حسین علیه السلام همانند برادرش امام حسن علیه السلام به ناچار و به خاطر حفظ اسلام در برابر معاویه که مردی بسیار فریبکار و زیرک بود و به ناحق بر حکومت تکیه زده بود قیام نکرد، لذا وقتی معاویه برخلاف قرارش با امام حسن علیه السلام فرزندش یزید را جانشین خود نمود و مرد، امام‌علیه السلام دیگر سکوت را جایز ندانست و علیه فساد یزید که برای همه روشن بود برخاست ؛ بنابراین وقتی یزید خواست از امام حسین علیه السلام بیعت بگیرد امام حکومت او را به رسمیت نشاخت و بیعت با او را قبول نکرد.
امام برای رسیدن به هدفش که همان مبارزه با ظلم و فساد بود دیگر ماندن در مدینه را جایز ندانست و به امر خداوند به سوی مکّه حرکت نمود.

7 - دعوت مردم کوفه از امام حسین علیه السلام

خبر بیعت نکردن امام حسین علیه السلام با یزید، به سرعت در بین مردم مکّه و مدینه پخش شد و این خبر تا کوفه هم رسید. کوفیان که از حکومت ظالمان به تنگ آمده بودند، به وسیله نامه از امام علیه السلام که در مکّه بود دعوت نمودند تا به سوی آنان برود و رهبری آنها را به عهده بگیرد. امام که جواب به درخواست کوفیان را تکلیف خود می‌دانست، مسلم بن عقیل علیه السلام، پسر عمویش را به کوفه فرستاد تا از نزدیک با کوفیان صحبت کند و از درستی دعوت آنان وی را خبردار کند. مُسلم به عنوان نایب امام به کوفه رفت و با استقبال گرم و بی‌سابقه مردم رو به رو شد. هزاران نفر با او به عنوان نایب امام بیعت کردند و مُسلم نیز به امام نامه نوشت که کوفیان منتظر ورود ایشان هستند.
هرچند امام حسین علیه السلام کوفیان را به خوبی می‌شناخت و بی وفایی آنها را نسبت به پدر و برادر خود دیده بود ولیکن برای اتمام حجّت و اجرای دستورات پروردگار، تصمیم گرفت با زن و بچه و یارانش به سوی کوفه حرکت کند.

8 - حرکت امام حسین علیه السلام به سمت کوفه

امام علیه السلام تا روز هشتم ماه ذی حجه که همه مردم(حاجیان) برای رفتن به سرزمین «منی در مکّه جمع می‌شدند، در مکّه ماند و در روز هشتم با اهل بیت و یاران خود از مکّه به سمت کوفه خارج شد و با این کار به همه فهماند که فرزند پیغمبر خدا، یزید را به رسمیت نشاخته و با او بیعت نکرده، بلکه علیه او قیام کرده است و از طرفی به دعوت مردم کوفه هم جواب مثبت داده بود.
یزید که از وجود مُسلم در کوفه و بیعت کوفیان با او آگاه شده بود، ابن‌زیاد را که مردی بی‌دین و پلید بود به کوفه فرستاد تا مُسلم را دستگیر کرده و مردمی را که دور او جمع شده‌اند ترسانده و پراکنده کند.
ابن‌زیاد نیز به کوفه رفت و با تهدید، مردم سست ایمان کوفه را از دور مُسلم پراکنده کرد و مُسلم تنها ماند. مُسلم نگران بود؛ امّا نه نگران تنها ماندن خود بلکه نگران امام حسین علیه السلام بود که با جواب مثبت او از بابت مردم کوفه با زن وبچّه به سمت کوفه می‌آمدند.
مُسلم هر چند تنها مانده بود ولی تسلیم نشد و به تنهایی در مقابل سربازان ابن‌زیاد ایستاد و پس از مبارزه‌ای دلاورانه و شجاعانه به شهادت رسید.

9 - محاصره امام حسین علیه السلام در کربلا

امام حسین علیه السلام که از ابتدای حرکت از مدینه می‌دانست در این راه برگشتی وجود ندارد و به شهادت خواهد رسید بارها به یارانش این مسأله را یادآوری کرد و می‌فرمود: «مقصود من از این حرکت، رسوا ساختن حکومت ضد اسلامی یزید و بر پا داشتن امر به معروف و نهی از منکر و ایستادگی در برابر ظلم و ستم است و جز زنده نگه داشتن قرآن و دین اسلام هدفی ندارم و بازگشتی در این راه نیست» و بدین وسیله کسی را در این راه مجبور نکرد.
ابن‌زیاد برای امام حسین علیه السلام نامه‌ای نوشت که یزید از من خواسته تا یا تسلیم شوی و با یزید بیعت کنی یا تو را بکشم. امام علیه السلام که شهادت در راه خدا را سعادت و زندگی با ذلّت راننگ می‌دانست در جواب نامه نوشت: این نامه در نزد من جوابی ندارد.
ابن‌زیاد که از بی‌اعتنایی امام حسین علیه السلام به تهدیدش سخت عصبانی شده بود دستور داد تا امام حسین و یارانش را در سرزمین کربلا محاصره کنند و طولی نکشید که در دوّم محرم سپاهی عظیم آنها را محاصره کردند و هر روز که می‌گذشت بر تعداد نیروهایشان افزوده می‌شد و حلقه محاصره را تنگ‌تر می‌کردند تا جایی که در هفتم محرّم آب را بر روی یاران و زن و بچّه‌های امام حسین علیه السلام بستند.

10 - امر به معروف ونهی از منکر امام حسین علیه السلام

امام که در همه حال مهربان‌تر از خود افراد برای خودشان است، هیچگاه از هدایت انسان‌ها دست نمی‌کشد لذا رو به لشکر دشمن کرد و فرمود: ای مردم! من بدون دعوت به سوی شما نیامده‌ام، بلکه شما به من نامه نوشتید و اصرار کردید تا به سوی شما بیایم.
لشکر دشمن که جوابی نداشتند، از خجالت سکوت کردند.
سپس امام علیه السلام به آنها گفت: حال اگر شما پشیمان شده‌اید، برمی‌برگردیم.
حرّ که فرماندهی یکی از لشکرهای دشمن را به عهده داشت در جواب امام گفت: من نمی‌توانم بگذارم که شما برگردید بلکه می‌بایست با ما به کوفه، نزد ابن‌زیاد بیایید.
امام‌علیه السلام از گفتار حرّ ناراحت شد و گفت: مادرت در عزایت اشک بریزد، از ما چه می‌خواهی؟ حرّ در جواب گفت: اگر هر کس دیگری بود جوابش را می‌دادم ولی چه کنم که مادر تو فاطمه «سلام‌اللّه» است.
حرّ که محبّت اهل بیت علیهم السلام را در دل داشت و حقانیت آنها را دریافته بود بالاخره توبه نمود و در این جریان سربلند بیرون آمد و شبانه به امام پیوست.
روز هفتم محرم عُمر سعد با چهار هزار نفر به کربلا رسید و به دستور ابن زیاد آب را بر امام حسین علیه السلام و یارانش بست. یکی از یاران امام حسین علیه السلام از امام اجازه گرفت و به نزد عُمرسعد رفت تا او را موعظه کند ولی سخنانش در او اثر نکرد و برگشت. امام دوباره آنان را نصیحت کرد امّا اثری نبخشید پس در آخر فرمود: «چه کنم که لقمه‌های حرامی که خورده‌اید و گوشت و پوستتان از آن روییده نمی‌گذارد تا شما حرف حقّ را درک کنید». امام علیه السلام با این سخن به همه فهماند که لقمه حرام تا چه حدّ بر انسان اثر دارد که نمی‌گذارد حتّی حرف بهترین بنده خدا را درک کند.

11 - شهادت امام حسین علیه السلام و یارانش

بعد از آنکه سخنان امام حسین علیه السلام در آنان اثری نکرد از آنان مهلت خواست تا یک شب به آنان فرصت دهند تا با خدای خود به راز و نیاز بپردازند.آن شب امام و یارانش عاشقانه با خدای خود به راز و نیاز پرداختند و تا صبح در حال نماز و گریه بودند.
روز عاشورا فرا رسید و امام حسین و یارانش علیهم السلام برای جهاد آماده می‌شدند. سه روز بود که دشمن آب را بر روی آنان بسته بود و تشنگی همه را سخت اذیت می‌کرد به خصوص کودکان را.
یاران نوبت به نوبت به شهادت می‌رسیدند. امام از سویی می‌بایست از خیمه‌ها محافظت کند و از سویی با دشمن مبارزه کند و از سویی دیگر با تشنگی زن و بچه چه کار کند. اینجا بود که امام به سمت حرم آمد علی اصغر، طفل شش ماهه‌اش که از تشنگی بی‌حال شده بود را در بغل گرفت و به میدان جنگ برگشت. امام فرزند شش‌ماهه‌اش را بر روی دست گرفت و گفت: ای مردم! لااقل به تشنگی این طفل رحم کنید و آبی به او بدهید که «حرمله» یکی از دشمنان با تیر به گلوی علی‌اصغر زد و او را به شهادت رساند. لحظاتی بعد نیز امام حسین علیه السلام که آخرین سربازش را هم در راه خدا داده بود یکه و تنها به مبارزه با دشمن رفت و پس از نبردی دلاورانه به شهادت رسید.

20- نهج الکرامه (گفته‌ها و نوشته‌های امام حسین علیه السلام)

مشخصات کتاب

مؤلف : محمدرضا اکبری

« دعای مطالعه »

اَللَّهُمَّ اَخْرِجْنی مِنْ ظُلُماتِ الْوَهْمِ وَاَکْرِمْنی بِنُورِ الْفَهْمِ. اَللَّهُمَّ افْتَحْ عَلَیْنا اَبْوابَ رَحْمَتِکَ وَانْشُرْ عَلَیْنا خَزائِنَ عُلُومِکَ بِرَحْمَتِکَ یا اَرْحَمَ الرَّاحِمینَ مفاتیح الجنان

خداوندا مرا از تاریکی‌های وهم و خیال درآور و به روشنی فهم گرامی دار، خداوندا درهای رحمتت را بر ما بگشا، و گنجینه‌های علومت را بر ما بازگردان، به رحمت خودت ای مهربان‌ترین مهربانان.

مقدمه مؤلف

قرآن و عترت دو یادگار نفیس رسول خداصلی الله علیه وآله در میان ما هستند تا چون آبی روان و گوارا تشنگان معرفت و هدایت را سیراب سازند. این دو یادگار گران‌قدر، چراغ‌های فروزنده‌ای هستند که از یک دیگر جدا نمی‌شوند و دین‌داری حقیقی در گرو تمسک به هر دوی آنهاست. قرآن کتاب خدا و عترت، برگزیدگان او هستند که هدایت انسان تا غروب عالم به آنها سپرده شده است.
قرآن کتابی است که مردم، نیازمند فهم و تفسیر آن هستند و فهم آن در گرو تفسیر عترت است، و به‌طور کلی شناخت دین خدا هم جز با سیره و علوم آسمانی آنها میسر نخواهد بود. از این جاست که ضرورت مراجعه به سخنان خاندان پیامبرصلی الله علیه وآله آشکار می‌گردد همان گونه که آن حضرت ما را به سوی عترت خود فراخواند و فرمود: (انی تارک فیکم الثقلین، ما ان تمسّکتم بهما لن تضلّوا بعدی کتاب اللّه و عتری اهل‌بیتی، فانهما لن یفترقا حتی یردا علیّ الحوض.)(1)
من دو چیز نفیس را در میان شما می‌گذارم و بعد از من تا هنگامی که به آنها تمسک جویید گمراه نخواهید شد. این دو چیز، کتاب خدا و خاندان من هستند. آنها از یک دیگر جدا نمی‌شوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند.
کتابی که در پیش رو دارید در بردارنده سخنان، خطبه‌ها و نامه‌های گرانقدر امام سوم سیدالشهداء و سرور جوانان اهل‌بهشت، حسین بن علی بن ابی‌طالب‌علیه السلام است. «نهج‌الکرامة» کتابی روایی و در بردارنده معارف متنوع دین اسلام و مذهب شیعه است که به صورت موضوعی و ترجمه روان و شیوای فارسی ارائه می‌گردد، و از عناوین مختصر، صریح و گویا و متناسب با عرف و ادبیات معاصر برخوردار است. بنابراین از نقل آنچه جنبه تاریخی صرف داشته و یا مکالمه عادی بوده و یا مطالبی که جزء کمی از آن مربوط به امام حسین‌علیه السلام بود پرهیز کردیم، همان‌گونه که از روایات ضعیف و غیر لازم و احادیث پیامبرصلی الله علیه وآله که آن حضرت آنها را نقل کرده بود دوری گزیدیم تا کتاب از وضع خود خارج نشده و بدون ضرورت حجیم نگردد.
اعراب گذاری دقیق، دقت در ترجمه و بررسی گسترده و دقیق اسناد و منابع روایات و دست‌یابی به روایاتی که تنها در این مجموعه ارائه شده است از ویژگی‌های دیگر کتاب است.
اگر چه ما همه آنچه را که در تحقیقات گسترده خود در منابع روایی و تاریخی شیعه و سنی به آن دست یافتیم نقل کرده‌ایم و مجموعه نسبتاً جامع و کاملی فراهم آمده است در عین حال از نقل تعدادی از روایات که

به خاطر اشتراک کنیه امام سوم و یا تشابه نام او با سایر معصومین به آن حضرت نسبت داده شده است پرهیز کردیم و برای آگاهی خوانندگان و اهل تحقیق مجموعه آنها را در فصل آخر کتاب نقل کرده و نتیجه تحقیقات خود را نیز بیان نمودیم تا علت انتساب آنها به امام حسین‌علیه السلام و عدم نقل آن روایات به عنوان سخنان آن حضرت معلوم گردد.
در پایان از خدای متعال مسئلت داریم که این مجموعه روایی را در جهت نشر معارف اسلام قرار دهد، و اهل ایمان به بوستان‌های فرح‌بخش آن شادمان گشته و به حکمت‌های آن تعالی یابند، و جان خود را به معارف و نصایح بلند آن که از زبان و قلم پاک شقایق آل‌محمد به یادگار مانده است سیراب گردانند.
محمدرضا اکبری

فصل اوّل: مَعْرِفَةُ اللَّهِ

تسبیح خدا

أَلتَّسْبیْحُ
1 - سُبْحانَ الرَّفیعِ الْأَعْلی سُبْحانَ الْعَظیمِ الْأَعْظَمِ. سُبْحانَ مَنْ هُوَ هکَذا وَلا یَکُونُ هکَذا غَیْرُهُ، وَ لا یُقَدِّرُ اَحَدٌ قُدْرَتَهُ. سُبْحانَ مَنْ أَوَّلُهُ عِلْمٌ لا یُوصَفُ، وَ آخِرُهُ عِلْمٌ لا یَبیدُ. سُبْحانَ مَنْ عَلا فَوْقَ الْبَرِیَّاتِ بِالْإِلهِیَّةِ، فَلا عَیْنَ تُدْرِکُهُ، وَ لا عَقْلَ یُمَثِّلُهُ، وَ لا وَهْمَ یُصَوِّرُهُ، وَ لا 1 - پاک و منزه است خدای برتر و بلند مرتبه. پاک و منزّه است خدای بزرگ و بزرگ‌تر. پاک و منزه است آن که این گونه (برتر و بزرگ‌تر) است و کسی غیر از او این گونه نیست و کسی توان درک قدرت او را ندارد. پاک و منزه است آن که آغازش دانشی است که در وصف نمی‌گنجد و پایانش علمی است که فناء و انتهایی ندارد. پاک و منزه است کسی که با خداوندیش بر همه موجودات برتر است و از این رو نه چشمی او را می‌بیند و نه عقلی او را شکل می‌دهد و نه ذهنی او را به تصویر لِسانَ یَصِفُهُ بِغایَةِ ما لَهُ الْوَصْفُ. سُبْحانَ مَنْ عَلا فِی الْهَواءِ. سُبْحانَ مَنْ قَضَی الْمَوْتَ عَلَی الْعِبادِ. سُبْحانَ الْمَلِکِ الْقادِرِ. سُبْحانَ الْمَلِکِ الْقُدُّوسِ. سُبْحانَ الْباقِی الدّائِمِ.(2)

صِفاتُ رَبِّ الْعالَمینَ
2 - أَیُّهَا النَّاسُ! إِتَّقُوا هؤُلاءِ الْمارِقَةِ الَّذینَ یُشَبِّهُونَ اللَّهَ بِأَنْفُسِهِمْ، یُضاهِؤُونَ قَوْلَ الَّذینَ کَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ، بَلْ هُوَ اللَّهُ لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ وَ هُوَ السَّمیعُ الْبَصیرُ. لا تُدْرِکُهُ الْأَبْصارُ وَ هُوَ یُدْرِکُ الْأَبْصارَ وَ هُوَ اللَّطیفُ الْخَبیرُ.
می‌کشد و نه زبانی آن گونه که شایسته است او را توصیف می‌کند. پاک و منزه است آن که در آسمان برتری جسته است. پاک و منزه است آن که مرگ را بر بندگانش مقدر کرد. پاک و منزه است پادشاه قدرتمند. پاک و منزه است فرمانروای بدون عیب. پاک و منزه است آن که پاینده و جاودان است.
2 - ای مردم! از این گمراهانی که از دین بیرون رفته و خدا را به خود تشبیه می‌کنند بپرهیزید، آنان که خود را با سخن کفار اهل کتاب هماهنگ می‌سازند. بلکه او خدایی است که همانندی ندارد و شنوا و بیناست، چشم‌ها او را نمی‌بینند امّا او چشم‌ها را می‌بیند و دقیق و آگاه است.
إِسْتَخْلَصَ الْوَحْدانِیَّةَ وَ الْجَبَرُوتَ، وَ أَمْضَى الْمَشیئَةَ وَ الْإِرادَةَ وَ الْقُدْرَةَ وَ الْعِلْمَ بِما هُوَ کائِنٌ.
لا مُنازِعَ لَهُ فی شَیْءٍ مِنْ أَمْرِهِ، وَ لا کُفْوَ لَهُ یُعادِلُهُ، وَلا ضِدَّ لَهُ یُنازِعُهُ وَلا سَمِیَّ لَهُ یُشابِهُهُ وَ لا مِثْلَ لَهُ یُشاکِلُهُ.
لا تَتَداوَلُهُ الْأُمُورُ، وَ لا تَجری عَلَیْهِ الْأَحْوالُ، وَ لا تَنْزِلُ عَلَیْهِ الْأَحْداثُ، وَ لا یَقْدِرُ الْواصِفُونَ کُنْهَ عَظَمَتِهِ وَ لا یَخْطُرُ عَلَى الْقُلُوبِ مَبْلَغُ جَبَرُوتِهِ، لِأَنَّهُ لَیْسَ لَهُ فِی الْأَشْیاءِ عَدیلٌ. وَ لا تُدْرِکُهُ الْعُلَماءُ بِأَلْبابِها، وَ لا أَهْلُ التَّفْکیرِ بِتَفْکیرِهِمْ إِلاَّ بِالتَّحْقیقِ إِیقاناً بِالْغَیْبِ، لِأَنَّهُ
یگانگی و توانایی را خاص خود کرده و خواست و اراده و قدرت و علم خویش را در سراسر هستی به کار برده است.
کسی نیست که در امور او ستیزه‌جویی کند و همتایی ندارد تا با او برابری نماید، ضدی ندارد که با او نزاع کند و هم نامی ندارد تا مانند او باشد و نظیری برای او وجود ندارد.
دستخوش حوادث نمی‌شود و تحول در وجود او جریان ندارد، امور تازه‌ای در ذات او رخ ندهد و توصیف کنندگان توان وصف عظمت او را ندارند و اندازه توانایی‌اش در دل‌ها نمی‌گنجد، زیرا همانندی در میان اشیاء ندارد.
نه دانشمندان با عقل‌های خود او را درک می‌کنند و نه اهل اندیشه با اندیشه خود به او می‌رسند، مگر با پژوهشی که بر پایه یقین به غیب باشد، لا یُوصَفُ بِشَیْءٍ مِنْ صِفاتِ الْمَخْلُوقینَ وَ هُوَ الْواحِدُ الصَّمَدُ.
ما تُصُوِّرَ فِی الْأَوْهامِ فَهُوَ خِلافُهُ، لَیْسَ بِرَبٍّ مَنْ طُرِحَ تَحْتَ الْبَلاغِ، وَ مَعْبُودٍ

مَنْ وُجِدَ فی هَواءٍ اَوْ غَیْرِ هَواءٍ، هُوَ فِی الْاَشْیاءِ کائِنٌ لا کَیْنُونَةَ مَحْظَورٍ بِها عَلَیْهِ، وَ مِنَ الْأَشْیاءِ بائِنٌ لا بَیْنُونَةَ غائِبٍ عَنْها.
لَیْسَ بِقادِرٍ مَنْ قارَنَهُ ضِدٌّ أَوْ ساواهُ نِدٌّ.
لَیْسَ عَنِ الدَّهْرِ قِدَمُهُ، وَ لا بِالنَّاحِیَةِ أَمَمُهُ. إِحْتَجَبَ عَنِ الْعُقُولِ کَمَا احْتَجَبَ عَنِ الْأَبْصارِ، وَ عَمَّنْ فِی السَّماءِ اِحْتِجابُهُ کَمَنْ فِی الْأَرْضِ.
چرا که او به‌چیزی از صفات مخلوقات وصف نمی‌شود و یگانه و بی‌نیاز است.
غیر از آن است که در وهم آید، زیرا کسی که در اندیشه می‌گنجد پروردگار نمی‌باشد و آن که در فضا و غیر فضا قرار می‌گیرد معبود نخواهد بود. او در همه چیز است اما نه به گونه‌ای که او را احاطه کنند، و در چیزی قرار ندارد امّا نه آن گونه که از آنها پنهان باشد.
توانای مطلق نیست کسی که ضدی دارد و یا همتایی با او برابری می‌کند.
همیشگی ذات او از نوع همیشگی زمانی نیست و قصد او به جهت خاصی منحصر نمی‌شود.
از عقل‌ها پنهان است همان‌گونه که از چشم‌ها نهان است، از اهل آسمان پوشیده است همان گونه که از اهل زمین پوشیده است.
قُرْبُهُ کَرامَتُهُ وَ بُعْدُهُ إِهانَتُهُ.
لایَحِلُّهُ «فی» وَ لا تُوَقِّتُهُ «إِذْ» وَلا تُؤامِرُهُ «إِنْ»، عُلُوُّهُ مِنْ غَیْرِ تَوَقُّلٍ وَ مَجیئُهُ مِنْ غَیْرِ تَنَقُّلٍ.
یُوجِدُ الْمَفْقُودَ وَ یُفْقِدُ الْمَوْجُودَ وَلا تَجْتَمِعُ لِغَیْرِهِ الصِّفَتانِ فی وَقْتٍ.
یُصیبُ الْفِکْرُ مِنْهُ الْإِیمانَ بِهِ مَوْجوداً وَ وُجُودُ الْإِیمانِ لا وُجُودَ صِفَةٍ.
بِهِ تُوصَفُ الصِّفاتُ، لا بِها یُوصَفُ.
نزدیکی به او از لطف و بزرگواری اوست، و دوری از او خوار شمردن از سوی او می‌باشد.
نه در مکانی جای می‌گیرد و نه زمانی او را احاطه می‌کند و نه «اگر» در کار اوست. بلندی او بر فراز قله بودن نیست و آمدنش از جایی به جای دیگر نمی‌باشد.
چیزی را که نیست ایجاد می‌کند و چیزی را که هست به دیار نیستی می‌فرستد، و در یک زمان دو صفت متضاد در وجود کسی غیر از او یافت نمی‌شود.
اندیشه درباره او به ایمانِ به وجودش منتهی می‌گردد، ایمان به یک وجود واقعی نه یک وجود وصفی.
به وجود او صفات بیان می‌شود، نه آن که ذات او با صفات توصیف شود.
وَبِهِ تُعْرَفُ الْمَعارِفُ، لا بِها یُعْرَفُ.
فَذلِکَ اللّهُ لا سَمِیَّ لَهُ سُبْحانَهُ، لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ وَهُوَ السَّمیعُ الْبَصیرُ.(3)

مَعْرِفَةُ صِفاتِهِ تَعالی
3 - سَئَلَ نافِعُ بْنُ أَزْرَقٍ عَنْ صِفاتِ اللَّهِ تَعالی وَقالَ الْحُسَیْنُ عَلَیْهِالسَّلامُ فی جَوابِهِ:
یا نافِعُ! إِنَّ مَنْ وَصَفَ دینَهُ عَلَی الْقِیاسِ لَمْ یَزَلِ الدَّهْرُ فِی الْإِرْتِماسِ، مائِلاً عَنِ الْمِنْهاجِ، ظاعِناً فِی الْإِعْوِجاجِ، ضالاًّ عَنِ السَّبیلِ
به یمن وجود او علوم و دانش‌ها شناخته می‌شود، نه آن که دانش‌ها وسیله شناخت او باشد.
این است خدایی که همنامی ندارد، پاک و منزّه است، و چیزی نظیر او نمی‌باشد و شنوا و بیناست.
3 - نافع بن ازرق از صفات خداوند سؤال کرد و امام حسین‌علیه السلام در جواب او فرمود:
ای نافع! کسی که دین خود را بر پایه قیاس قرار دهد همواره در خطا فرو می‌رود، از راه مستقیم دور می‌شود و در کجی‌ها وارد شده و از راه غَیْرَ الْجَمیلِ.
یَابْنَ الْأَزْرَقِ!
أَصِفُ إِلهی بِما وَصَفَ بِهِ نَفْسَهُ وَأُعَرِّفُهُ بِما عَرَّفَ بِهِ نَفْسَهُ:
لا یُدْرَکُ بِالْحَواسِّ وَلا یُقاسُ بِالنَّاسِ.
فَهُوَ قَریبٌ غَیْرَ مُلْتَصِقٍ، وَ بَعیدٌ غَیْرَ مُتَقَصٍّ.
یُوَحَّدُ وَ لا یُبَعَّضُ، مَعْرُوفٌ بِالْآیاتِ، مَوْصُوفٌ بِالْعَلاماتِ، لا إِلهَ إِلّا هُوَ الْکَبیرُ الْمُتَعالُ.(4)
راست گمراه می‌گردد و سخنان ناپسند می‌گوید.
ای پسر ازرق!
من خدا را آن‌گونه که خود توصیف کرده است وصف می‌کنم و آن چنان که خود معرفی کرده است معرفی می‌نمایم:
با حواس درک نمی‌شود و با مردم مقایسه نمی‌گردد.
به موجودات نزدیک است بدون آن که به آنها پیوسته باشد، و از آنان دور است بدون آن که فاصله‌ای داشته باشد.
یکتا و بی‌مانند است و ترکیب نمی‌پذیرد، با نشانه‌های آفرینش شناخته می‌شود و با علائم خلقت وصف می‌گردد. خدایی جز او نیست و بزرگ و بلند مرتبه است.

بزرگی خاص خداست

أَلْكِبْرِياءُ لِلَّهِ
4 - قالَ رَجُلٌ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ‌السَّلامُ: إِنَّ فيکَ كِبْراً. فَقالَ عَلَيْهِ‌السَّلامُ: كُلُّ الْكِبْرِ لِلَّهِ وَحْدَهُ وَلَا يَكُونُ فی غَيْرِهِ. قالَ اللَّهُ تَعالی «لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنينَ»(5)و(6)
4 - مردی به امام حسین‌علیه السلام عرض کرد: در تو بزرگی وجود دارد. امام‌علیه السلام به او فرمود:
هر گونه بزرگی خاص خداست و برای غیر او نمی‌باشد. (آنچه در مؤمنین است عزت است) خدای متعال فرمود: «عزّت از آن خدا و رسولش و مؤمنین است».

تفسیر «صمد»

تَفْسیرُ «الصَّمَدِ»
5 - أَلصَّمَدُ: أَلَّذی لا جَوْفَ لَهُ، وَالصَّمَدُ: الَّذی قَدِ انْتَهی سُؤْدَدُهُ، وَالصَّمَدُ: الَّذی لایَأْكُلُ وَ لا یَشْرَبُ.
5 - صمد کسی است که درونی تهی ندارد، صمد کسی است که به نهایت کمال و برتری رسیده است، صمد کسی است که نمی‌خورد و نمی‌آشامد.
وَالصَّمَدُ: الَّذی لایَنامُ، وَالصَّمَدُ: الدّائِمُ الَّذی لَمْ یَزَلْ وَلا یَزالُ.(7)

تَفْسيرُ سُورَةِ التَّوْحيدِ
6 - إِنَّ أَهْلَ الْبَصْرَةِ كَتَبُوا إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِالسَّلامُ يَسْأَلُونَهُ عَنِ الصَّمَدِ فَكَتَبَ إِلَيْهِمْ:
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحيمِ
أَمَّا بَعْدُ فIEÇاتَخُوضُوا فِى الْقُرآنِ، وَ لا تُجادِلُوا فيهِ، وَلا تَتَكَلَّمُوا فيهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ. فَقَدْ سَمِعْتُ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيهِ وَآلِهِ يَقُولُ: «مَنْ قالَ فِى الْقُرآنِ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَلْيَتَبَوَّأ مَقْعَدُهُ مِنَ النَّارِ»
صمد کسی است که نمی‌خوابد، صمد کسی است که همواره بوده و خواهد بود.
6 - اهل بصره نامه‌ای به امام حسین‌علیه السلام نوشتند و از تفسیر «صمد» سؤال کردند. امام‌علیه السلام در جواب آنها نوشت:
به نام خداوند بخشنده مهربان
در (متشابهات)قرآن غوطه‌ور نشوید و در آن جدال نکنید و بدون علم درباره قرآن سخن نگویید، که من از جدم رسول خداصلی الله علیه وآله شنیدم که فرمود: «کسی که بدون علم درباره قرآن نظر دهد در آتش جهنم فرود آید.»
وَأَنَّهُ سُبْحانَهُ قَدْ فَسَّرَ الصَّمَدَ فَقالَ: اللَّهُ أَحَدٌ، أَللَّهُ الصَّمَدُ، ثُمَّ فَسَّرَهُ فَقالَ: لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدَ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ.
«لَمْ يَلِدْ» لَمْ يَخْرُجْ مِنْهُ شَىْءٌ كَثيفٌ كَالْوَلَدِ وَ سائِرِ الْأَشْياءِ الْكَثيفَةِ الَّتى تَخْرُجُ مِنَ الْمَخْلُوقينَ وَ لاشَىْءٌ لَطيفٌ كَالنَّفْسِ. وَلا يَتَشَعَّبُ مِنْهُ الْبَداواتُ، كالسِّنَةِ وَالنَّوْمِ، وَ الْخَطْرَةِ وَ الْهَمِّ، وَ الْحُزْنِ وَ الْبَهْجَةِ، وَ الضِّحْكِ وَالْبُكاءِ، وَ الْخَوْفِ وَ الرَّجاءِ، وَالرَّغْبَةِ وَالسَّأمَةِ وَالْجُوعِ وَالشِّبَعِ. تَعالى أَنْ يَخْرُجَ مِنْهُ شَىْءٌ، وَ أَنْ يَتَوَلَّدَ مِنْهُ شَىْءٌ كَثيفٌ اَوْ لَطيفٌ.
«وَلَمْ يُولَدْ» لَمْ يُتَوَلَّد مِنْ شَىْءٍ، وَلَمْ يَخْرُجْ مِنْ شَىْءٍ كَما تَخْرُجُ
خدای پاک و منزّه صمد را (در سوره توحید) تفسیر کرد و فرمود: خداوند یگانه است، خدا «صمد» است. آن گاه صمد را تفسیر کرد و فرمود: نزایید و زاییده نشد و برای او همتایی نیست.
«نزایید» یعنی جسمی همانند فرزند و سایر اشیاء جرم دارو مادی که از مخلوقات بیرون می‌آید از او خارج نشد و چیز لطیفی مانند نفْس هم از او بیرون نیامد. و حالات مختلفی مانند خواب سبک و سنگین، خطور و نگرانی، غم و شادی، خنده و گریه، ترس و امید، میل و ملالت، گرسنگی و سیری بر او عارض نمی‌شود. خداوند بلند مرتبه‌تر از آن است که چیزی از او بیرون آید و جسم یا چیز غیرجسمانی لطیفی از او متولد شود.

«متولد نشده است» یعنی از چیزی بوجود نیامد و از چیزی بیرون نیامد
الْأَشْياءُ الْكَثِيفَةُ مِنْ عَناصِرِها كَالشَّىْءِ مِنَ الشَّىْءِ، وَ الدَّابَّةِ مِنَ الدَّابَّةِ، وَ النَّباتِ مِنَ الْأَرْضِ، وَ الْماءِ مِنَ الْيَنابيعِ، وَ الثِّمارِ مِنَ الْأَشْجارِ.
وَ لا كَما تَخْرُجُ الْأَشْياءُ اللَّطيفَةُ مِنْ مَراكِزِها، كَالْبَصَرِ مِنَ الْعَيْنِ، وَالسَّمْعِ مِنَ الْأُذُنِ، وَالشَّمِّ مِنَ الْأَنْفِ، وَالذَّوقِ مِنَ الْفَمِ، وَالْكَلامِ مِنَ اللِّسانِ، وَالْمَعْرِفَةِ وَ التَّمْييزِ مِنَ الْقَلْبِ، وَ كَالنَّارِ مِنَ الْحَجَرِ.
لا بَلْ هُوَ اللَّهُ الصَّمَدُ الَّذى لا مِنْ شَىْءٍ وَلا فى شَىْءٍ وَلا عَلى شَىْءٍ. مُبْدِعُ الْأَشْياءِ وَ خالِقُها، وَ مُنْشِئُ الْأَشْياءِ بِقُدْرَتِهِ.
يَتَلاشى ما خَلَقَ لِلْفَناءِ بِمَشيئَتِهِ وَ يُبْقِى ما خَلَقَ لِلْبَقاءِ بِعِلْمِهِ.
آن گونه که اجسام از اصل خود بیرون می‌آیند مانند این که چیزی از چیز دیگر بیرون می‌آید و جنبنده از جنبنده و گیاه از زمین و آب از چشمه و میوه از درختان بیرون می‌آیند.
و آن گونه هم نیست که اشیاء لطیف از مراکز خود خارج می‌شوند نظیر آن که دیدن از چشم و شنیدن از گوش و بوییدن از بینی و چشیدن از دهان و سخن از زبان، و شناخت و تشخیص از قلب و آتش از سنگ خارج می‌شود.
بلکه او خدای بی‌نیازی است که نه از چیزی و نه در چیزی و نه بر چیزی است. هستی بخش اشیاء و آفریننده و به وجود آورنده آنها به قدرت خویش است.
آنچه را برای از بین رفتن آفریده است به خواست خود متلاشی می‌کند و آنچه را در علم خود برای بقاء آفریده است باقی می‌گذارد.
فَذلِكُمُ اللَّهُ الصَّمَدُ الَّذى لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ، عالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهادَةِ، الْكَبيرُ الْمُتَعالُ، وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ.(8)

لُزُومُ مَعْرِفَةِ اللَّهِ
7 - خَرَجَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلامُ عَلى أَصْحابِهِ فَقالَ:
أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ اللَّهَ جَلَّ ذِكْرُهُ ما خَلَقَ الْعِبادَ إِلاَّ لِيَعْرِفُوهُ، فَإِذا عَرَفُوهُ عَبَدُوهُ، فَإِذا عَبَدُوهُ إِسْتَغْنُوا بِعِبادَتِهِ عَنْ عِبادَةِ ماسِواهُ.
فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: يَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ بِأَبى أَنْتَ وَ أُمّى فَما مَعْرِفَةُ اللَّهِ؟ قالَ عَلَيْهِ‌السَّلامُ:
این است خدای صمدی که نزاییده و زاییده نشده، عالم به پنهان و آشکار است، بزرگ و برتر می‌باشد و همتایی ندارد.
7 - امام حسین‌علیه السلام در جمع یاران خود حاضر شد و فرمود:
ای مردم! خداوند بندگان را نیافرید مگر برای آن که او را بشناسند، وقتی او را شناختند می‌پرستند، و وقتی پرستیدند با عبادت او از پرستش غیر او بی‌نیاز خواهند شد.
مردی از آن حضرت پرسید: ای پسر رسول خدا! پدر و مادرم فدایت باد شناخت خدا چیست؟ حضرت فرمود:
مَعْرِفَةُ أَهْلِ كُلِّ زَمانٍ إِمامَهُمُ الَّذى يَجِبُ عَلَيْهِمْ طاعَتُهُ.(9)

أَلْقَضاءُ وَالْقَدَرُ
8 - كَتَبَ الْحَسنُ بْنُ أَبِی الْحَسَنِ الْبَصْریِّ إِلی الْحُسَیْنِ عَلَیْهِالسَّلامُ، یَسْأَ لُهُ عَنِ الْقَدَرِ وَ کَتَبَ عَلَیْهِالسَّلامُ إِلَیهِ:
فَاتَّبِعْ ما شَرَحْتُ لَکَ فِی الْقَدَرِ مِمَّا أَفْضی إِلَیْنا أَهْلِالْبَیْتِ فَإِنَّهُ مَنْ لَمْ یُؤْمِنْ بِالْقَدَرِ خَیْرِهِ وَ شَرِّهِ فَقَدْ کَفَرَ، وَمَنْ حَمَلَ الْمَعاصی عَلَی اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَقَدِ افْتَری عَلَی اللَّهِ افْتِراءً عَظیماً.
این است که مردم هر زمانی امام خود را که اطاعت او بر آنها واجب است بشناسند (زیرا کسی که حجت خدا را نشناسد خدا را هم نشناخته است.)
8 - حسن بصری نامه‌ای به امام حسین‌علیه السلام نوشت و درباره «قدر» از او سؤال کرد. امام‌علیه السلام در جواب او نوشت:
از آنچه درباره «قَدَر» به ما اهل‌بیت رسیده است و برای تو شرح می‌دهم پیروی کن. هر کسی که به «قدر» الهی ایمان نیاورده باشد - چه آن «قَدَر» خوب باشد یا بد - کافر شده است. و هر کس گناهان را به خدا نسبت دهد افترایی بزرگ به او بسته است.
إِنَّ اللَّهَ تَبارَکَ وَ تَعالی لا یُطاعُ بِإِکْراهٍ، وَلا یُعْصی بِغَلَبَةٍ، وَ لا یُهْمِلُ الْعِبادَ فِی الْهَلَکَةِ. لکِنَّهُ الْمالِکُ لِما مَلَّکَهُمْ، وَ الْقادِرُ لِما عَلَیْهِ أَقْدَرَهُمْ.
فَإِنِ ائْتَمَرُوا بِالطَّاعَةِ لَمْ یَکُنِ اللَّهُ صادّاً عَنْها مُبْطِئاً، وَ إِنِ ائْتَمَرُوا بِالْمَعْصِیَةِ فَشاءَ أَنْ یَمُنَّ عَلَیْهِمْ فَیَحُولُ بَیْنَهُمْ وَبَیْنَ مَا ائْتَمَرُوا بِهِ فَعَلَ، وَ إِنْ لَمْ یَفْعَلْ فَلَیْسَ هُوَ حَمَلَهُمْ عَلَیْها قَسْراً، وَ لا کَلَّفَهُمْ جَبْراً.
بَلْ بِتَمْکینِهِ إِیَّاهُمْ بَعْدَ إِعْذارِهِ وَ إِنْذارِهِ لَهُمْ وَ اِحْتجاجِهِ عَلَیْهِمْ طَوَّقَهُمْ وَ مَکَّنَهُمْ وَ جَعَلَ لَهُمُ السَّبیلَ إِلَی أَخْذِ ما إِلَیْهِ دَعاهُمْ، وَ تَرْکِ ما عَنْهُ نَهاهُمْ، جَعَلَهُمْ مُسْتَطیعینَ لِأَخْذِ ما أَمَرَهُمْ بِهِ مِنْ شَیْءٍ غَیْرَ
خدای متعال با جبر و اکراه اطاعت نمی‌شود و با زور مورد معصیت قرار نمی‌گیرد، و از طرفی بندگان را هم در هنگام خطر رها نمی‌کند. (نه مجبورند و نه آزاد.) بلکه او صاحب حقیقی چیزهایی است که به بندگانش داده و توانا بر قدرتی است که به آنها بخشیده است.
اگر آنها قصد اطاعت کنند خداوند مانع عبادت آنها نخواهدبود، و اگر قصد معصیت نمایند چنانچه خدا بخواهد بر آنان منت نهد و بین آنها و گناه مانعی بوجود آورد چنین خواهد کرد، و اگر آنها را از گناه باز نداشت اجبار بر انجام گناه هم نخواهدکرد و به زور بر کاری وانخواهد داشت.
بلکه بعد از ارشاد و ترسانیدن بندگان و اتمام حجت‌بر ایشان، با توانایی که به آنها عطا فرمود به آنان تکلیف داد و بر انجام آن توانا گردانید و برای آنها راهی قرار داد تا بتوانند دستورهای او را انجام دهند و از آنچه آخِذیهِ،

وَلِتَرْکَ مانَها هُمْ عَنْهُ مِنْ شَیْءٍ غَیْرَ تارِکیهِ.
وَالْحَمْدُلِلّهِ الَّذی جَعَلَ عِبادَهُ أَقْوِیاءَ لِما أَمَرَهُمْ بِهِ، یَنالُونَ بِتِلْکَ الْقُوَّةِ وَ ما نَهاهُمْ عَنْهُ، وَ جَعَلَ الْعُذْرَ لِمَنْ یَجْعَلُ لَهُ السَّبیلَ حَمْداً مُتَقَبَّلاً.(10)
نهی کرده است بپرهیزند.
خدا را سپاس که بندگانش را بر آنچه به آنها امر و نهی فرمود توانا گردانید، و با این توان به دستورهای او عمل می‌کنند و کسانی را که توانایی به آنها نداد معذور داشت.

فصل دوم: سيمَةُ النبِيِ

خُلْقُ النَّبِیِصلی الله علیه وآله
1 - كانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَحْسَنُ ما خَلَقَ اللَّهُ خُلْقاً.(11)
1 - رسول خداصلی الله علیهِ وآله خوش اخلاق‌ترین مخلوقی بود که خداوند او را آفرید. (اگر «خلقاً» را به فتح خاء بخوانیم معنای حدیث این گونه خواهد بود: رسول خداصلی الله علیه وآله بهترین مخلوقی بود که خداوند او را آفرید.)

آداب دعا کردن رسول خداصلی الله علیه وآله

آدابُ دُعاءِ رَسُولِ اللَّهِصلی الله علیه وآله
2 - كانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَرْفَعُ يَدَيْهِ إِذا ابْتَهَلَ، وَ
2 - وقتی رسول خداصلی الله علیه وآله دعا و تضرع می‌کرد، دست‌های خود را بالا دَعا كَما يَسْتَطْعِمُ الْمِسْكينُ.(12)

دعای پیامبرصلی الله علیه وآله بعد از خوردن و نوشیدن

دُعاءُ النَّبیِصلی الله علیه وآله بَعْدَ الْأَکْلِ وَ الشُّرْبِ
3 - کانَ النَّبیُّصلی الله علیه وآله إذا أَکَلَ طَعاماً یَقُولُ: «أَللَّهُمَّ بارِکْ لَنا فیهِ وَ ارْزُقْنا خَیْراً مِنْهُ. وَ إِذا أَکَلَ لَبَناً أَوْشَرْبَةً یَقُولُ: أَللَّهُمَّ بارِکْ لَنا فیهِ وَ ارْزُقْنا مِنْهُ.(13)
3 - وقتی پیامبرصلی الله علیه وآله غذا می‌خورد می‌گفت: «خدایا آن را برای ما مبارک گردان و بهتر از آن را روزی ما فرما»، و هرگاه شیر یا نوشیدنی دیگری می‌نوشید می‌گفت: «خدایا آن را برای ما مبارک گردان و آن را روزی ما قرار ده.»

إطاعَةُ النَّبیِّ وَ عَلیٍ‌علیهما السلام
4 - مَنْ عَرَفَ حَقَّ أَبَوَیْهِ الْأَفْضَلَیْنِ: مُحَمَّدٍ وَ عَلیٍّ، وَ أَطاعَهُما حَقَّ
می‌آورد و مانند مسکینی که درخواست غذا می‌کند دعا می‌کرد.
4 - هر کس حق دو پدر برتر خود محمد و علی را بشناسد و به إِطاعَتِهِ،
قیلَ لَهُ تَبَجْبَجْ فی أَیِّ الْجِنانِ شِئْتَ.(14)

أَلنَّبیُصلی الله علیه وآله فِی الْقُرآنِ
5 - قالَ الْحُسَیْنُعلیه السلام فی قَوْلِهِ تَعالی «وَشاهِدٍ وَ مَشْهُودٍ»(15)
أَلشَّاهِدُ جَدّی رَسُولُ اللّهِصلی الله علیه وآله، وَالْمَشْهُودُ یَوْمُ الْقِیامَةِ. ثُمَّ تَلاهذِهِ الْآیَةَ «إِنَّا أَرْسَلْناکَ شاهِداً وَ مُبَشِّراً وَ نَذِیراً»(16) وَ تَلا «ذلِکَ یَوْمٌ مَجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ وَ ذلِکَ یَوْمٌ مَشْهُودٌ»(17)
شایستگی از آنان اطاعت کند، روز قیامت به او گفته می‌شود: در هر یک از باغ‌های بهشت که می‌خواهی ساکن شو.
5 - امام حسین‌علیه السلام درباره این سخن خداوند «قسم به شاهد و مورد شهادت» فرمود:
شاهد، جدّم رسول خداصلی الله علیه وآله است و مورد گواهی، روز قیامت است. آن‌گاه در تأیید کلام خود این آیه را تلاوت کرد:
«ما تو را شاهد و بشارت دهنده و ترساننده فرستادیم» و سپس این آیه را تلاوت کرد: «این روزی است که همه در آن جمع می‌شوند و این روز مشهود است.»

تفسیر «نعمت خدا» بر محمدصلی الله علیه وآله

تَفْسيرُ نِعْمَةِ اللَّهِ عَلى مُحَمَّدٍصلی الله علیه وآله
6 - قالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِالسَّلامُ فى هذِهِ الْآيَةِ «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّکَ فَحَدِّثْ»(18) أَمَرَهُ أَنْ يُحَدِّثَ بِما أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيهِ مِنْ دينِهِ.(19)
6 - امام حسین‌علیه السلام درباره این آیه «از نعمت پروردگارت سخن بگو» فرمود:
خداوند به پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود از نعمتِ دینش که به او عطا فرمود سخن بگوید.

أَلنَّبیُصلی الله علیهِ وآله فِی الْقُرآنِ
7 - قالَ الْحارِثُ الْأَعْوَرُ لِلْحُسَیْنِ عَلَیْهِالسَّلامُ: یَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ جُعِلْتُ فِداکَ! أَخْبِرْنی عَنْ قَوْلِ اللَّهِ فی کِتابِهِ الْمُبینِ «وَالشَّمْسِ وَ ضُحیها»(20) قالَ: وَیْحَکَ یا حارِثُ! ذلِکَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِصلی الله علیه وآله.
7 - حارث اَعور گوید: به حسین‌علیه السلام عرض کردم: ای پسر رسول خدا! فدایت شوم! مرا از این سخن خدا که در کتابش فرمود: «سوگند به خورشید و تابندگی‌اش» آگاه گردان. امام‌علیه السلام فرمود:
ای حارث! وای بر تو منظور از «خورشید و تابندگی‌اش» محمد رسول خداصلی الله علیه وآله است.
قُلْتُ: «وَ الْقَمَرِ إِذا تَلاها»(21) قالَعلیه السلام :
ذاکَ أَمیرُالْمُؤْمِنینَ عَلِیُّ بْنُ أَبی طالِبٍ عَلَیْهِالسَّلامُ یَتْلُو مُحَمَّداً صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ. قُلْتُ: «وَالنَّهارِ إِذا جَلاّها»(22) قالَعلیه السلام :
ذلِکَ الْقائِمُ عَلَیهِ السَّلامُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَآلِهِ یَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلاً وَ قِسْطاً.(23)
عرض کردم مراد از «سوگند به ماه هنگامی که از پسِ آن درآید» چیست؟ فرمود:
مراد امیرالمؤمنین‌علیه السلام است که پس از محمدصلی الله علیه وآله می‌آید.
عرض کردم: منظور از «سوگند به روز هنگامی که زمین را روشن می‌گرداند» چه می‌باشد؟ فرمود:
روز روشن قائم‌علیه السلام از خاندان محمدصلی الله علیه وآله است که زمین را پر از عدل و داد می‌کند.

فصل سوم: سیمَةُ أَهْلِ‌الْبَیْتِ‌علیه السلام

اهل‌بیت چه کسانی هستند؟

مَنْ أَهْلُ الْبَيْتِ؟
1 - كانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيهِ وَآلِهِ فی بَيْتِ أُمِ‌سَلَمَةِ، فَأُتِیَ بِحَرِيرَةٍ فَدَعا عَلِيّاً وَ فاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ عَلَيهِمُ السَّلامُ فَأَكَلُوا مِنْها، ثُمَّ جَلَّلَ عَلَيْهِمْ كِساءً خَيْبَرِيّاً ثُمَّ قالَ: «إِنَّما يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ
1 - رسول خداصلی الله علیه وآله در منزل ام‌سلمه بود که برای او حریره(24) آوردند. او هم علی و فاطمه و حسن و حسین‌علیهم السلام(25) را فراخواند و همه آنها از آن حریره خوردند آن‌گاه عبای خیبری را بر روی آنها انداخت و فرمود: «همانا خداوند اراده کرده است که پلیدی را از شما اهل‌بیت ببرد و شما را عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»(26) فَقالَتْ أُمُ‌سَلَمَةِ: وَأَنَا مَعَهُمْ يا رَسُولَ اللَّهِ؟ قالَ أَنْتَ إِلى خَيْرٍ. (27)

اَقْرِباءُ النَّبِیصلی الله علیه وآله فِی الْقُرآنِ
2 - قالَ عَلَیْهِ السَّلامُ فی قَوْلِهِ تَعالی «قُلْ لاأَسْئَلُکُمْ عَلَیهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی (28)
إِنَّ الْقَرابَةَ الَّتی أَمَرَ اللَّهُ بِصِلَتِهِما وَ عَظَّمَ حَقَّها وَ جَعَلَ الْخَیْرَ فیها، قَرابَتُنا أَهْلِ الْبَیْتِ الَّذینَ أَوْجَبَ حَقَّنَا عَلی کُلِّ مُسْلِمٍ.(29)
پاک گرداند.» ام‌سلمه گفت: من هم با آنها هستم ای رسول خدا؟ پیامبرصلی الله علیه وآله در جواب فرمود: تو به سوی خیر و نیکی هستی.
2 - امام حسین‌علیه السلام درباره این سخن خدا «برای رسالت خود پاداشی از شما نمی‌خواهم مگر این که خویشان را دوست داشته باشید» فرمود:
آن خویشاوندی که خدا دستور داد رعایت شود و حق آن را بزرگ شمرد و خیر و نیکی را در آن قرار داد، خویشاوندی ما اهل‌بیت است که خداوند ادای حق ما را بر هر مسلمانی واجب کرد.

مَعْرِفَةُ الْأَئِمَّهِ‌علیهم السلام
3 - سَئَلَ الْحُسَيْنَ عَلَيهِ‌السَّلامُ رَجُلٌ عَنِ الْأَئِمَّةِ.
فَقالَ عَلَيهِ‌السَّلامُ:
عَدَدُ نُقَباءِ بَنی إِسْرائيلِ، تِسْعَةٌ مِنْ وُلْدی، آخِرُهُمُ الْقائِمُ.(30)
3 - مردی از امام حسین‌علیه السلام پرسید امامان چند نفرند؟
حضرت فرمود:
به عدد برگزیدگان بنی‌اسرائیل، نه نفر آنها از فرزندان من هستند و آخرین آنها قائم می‌باشد.

عُلُوُّ مَنْزِلَتِهِمْ
4 - أَتى رَجُلٌ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلىٍّ عَلَيهِمَاالسَّلامُ فَقالَ: حَدِّثْنى بِفَضْلِكُمُ الَّذى جَعَلَ اللّهُ لَكُمْ؟ قالَ عَلَيهِالسَّلامُ:
إِنَّکَ لَنْ تُطيقَ حَمْلَهُ.
4 - مردی نزد حسین بن علی‌علیه السلام آمد و عرض کرد: مرا به برتریی که خداوند برای شما اهل‌بیت قرار داده است آگاه گردان. امام‌علیه السلام فرمود:
تو توان شنیدن آن را نداری.
قالَ: بَلى حَدِّثْنى يَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنّى أَحْتَمِلُهُ. فَحَدَّثَهُ بِحَدِيثٍ، فَما فَرَغَ الْحُسَيْنُ عَلَيهِالسَّلامُ مِنْ حَدِيثِهِ حَتَّى إِبْيَضَّ رَأسُ الرَّجُلِ وَ لِحْيَتُهُ وَ أَنْسَى الْحَديْثَ، فَقالَ عَلَيهِالسَّلامُ:
أَدْرَكَتْهُ رَحْمَةُ اللَّهِ حَيْثُ أَنْسَى الْحَديثَ.(31)
او در جواب گفت: ای پسر رسول خدا! شما بگویید من هم تحمل می‌کنم. امام‌علیه السلام سخنی درباره فضایل اهل‌بیت‌علیهم السلام به او فرمود و هنوز به آخر سخن خود نرسیده بود که (از سنگینی معارفی که شنیده بود) موهای سر و صورتش سفید شد و حدیث را فراموش کرد. امام‌علیه السلام فرمود:
رحمت الهی او را فرا گرفت که حدیث را فراموش کرد (وگرنه مانند همّام که از شنیدن سخنان امیرالمؤمنین‌علیه السلام (خطبه همام) جان سپرد، جان خود را از دست می‌داد.)

تَعْلیمُهُمْ‌علیهم السلام لِلْملائِکَةِ
5 - حبیب بن مظاهر از حسین بن علی‌بن ابی‌طالب‌علیهما السلام
عَلَیْهِمَاالسَّلامُ: أَیُّ شَیْ‌ءٍ کُنْتُمْ قَبْلَ أَنْ یَخْلُقَ اللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ آدمَ عَلَیهِ‌السَّلامُ؟ قالَ عَلَیْهِ‌السَّلامُ:
کُنَّا أَشْباحَ نُورٍ نَدُورُ حَوْلَ عَرْشِ الرَّحْمنِ، فَنُعَلِّمُ الْمَلائِکَةَ: أَلتَّسْبیحَ وَ التَّهْلیلَ وَ التَّحْمیدَ.(32)
سؤال کرد قبل از آن که خداوند آدم را بیافریند شما چه بودید؟ امام‌علیه السلام فرمود:
ما موجوداتی نورانی بودیم که بر گرد عرش خدا دور می‌زدیم و به فرشته‌ها تسبیح و تهلیل و حمد خدا را می‌آموختیم.
5 - سَئَلَ حَبیْبُ بْنُ مَظاهِرِ الْأَسَدیِّ لِلْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ أَبی طالِبٍ

علم به کتاب خدا نزد ماست

عِنْدَنا عِلْمُ الْكِتابِ
6 - نَحْنُ الَّذِينَ عِنْدَنا عِلْمُ الْكِتابِ وَ بَيانُ ما فيهِ، وَ لَيْسَ عِنْدَ أَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ ما عِنْدَنا، لِأَنَّا أَهْلُ سِرِّ اللَّهِ، نَحْنُ آلُ اللَّهِ وَ وَرَثَةُ رَسُولِهِ.(33)
6 - ما کسانی هستیم که علم به قرآن و تفسیر آن نزد ماست و آنچه پیش ماست نزد کسی از خلق خدا نمی‌باشد، زیرا ما شایسته سرّ خدا هستیم و ما خاندان پیامبر و وارثان او می‌باشیم.

ما هِیَةُ عُلُومِنا
7 - قالَ جُعَیْدُ اِلْهَمْدانِیُّ: قُلْتُ لِلْحُسَیْنِ عَلَیْهِ‌السَّلامُ: جُعِلْتُ فِداکَ بِأَیِّ شَیْءٍ تَحْکُمُونَ؟ قالَ عَلَیْهِ‌السَّلامُ: یا جُعَیْدُ نَحْکُمُ بِحُکْمِ آلِ داوُدَ، فَإِذا عُیِّینا عَنْ شَیْءٍ تَلَقَّانا بِهِ رُوحُ الْقُدُسِ.(34)
7 - جُعید همدانی گوید: به حسین‌علیه السلام عرض کردم فدایت شوم، شما با چه حکمی قضاوت می‌کنید؟ فرمود:
ای جعید! ما به حکم خاندان داود حکم می‌کنیم، و هرگاه در موردی در مانده شویم روح القدس (جبرئیل‌علیه السلام) علم آن را به ما القا می‌کند.

ما خانه رحمتیم

نَحْنُ بَیْتُ الرَّحْمَةِ
8 - ما نَدْری ما تَنْتَقِمُ النَّاسُ مِنَّا، إِنَّا لَبَیْتُ الرَّحْمَةِ، وَ شَجَرَةُ النُّبُوَّةِ، وَ مَعْدِنُ الْعِلْمِ.(35)
8 - نمی‌دانیم چرا مردم از ما انتقام می‌کشند، ما خانه رحمت و درخت نبوت و معدن علم هستیم.

اطاعت اشیاء از ما

إِطاعَةُ الْأَشْياءِ عَنَّا
9 - وَاللَّهِ ما خَلَقَ اللَّهُ شَيْئاً إِلاَّ وَقَدْ أَمَرَهُ بِالطَّاعَةِ لَنا.(36)
9 - به خدا قسم خداوند چیزی را نیافرید مگر این که به آن امر کرد از ما اطاعت کند.

فَضائِلُ عِتْرَةِ النَّبِیَصلی الله علیه وآله
10 - إذا وافَقَ أقْرِباءُ الْحُسَیْنِ عَلَیهِ‌السَّلامُ وَ أَصْحابُهُ بِأَنْ قُتِلُوا مَعَهُ فی سَبیلِ اللَّهِ قالَ لَهُمْ:
فَإِنْ كُنْتُمْ قَدْ وَطَّنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ عَلی ما وَطَّنْتُ نَفْسی عَلَیهِ، فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ إِنَّما یَهَبُ الْمَنازِلَ الشَّریفَةَ لِعِبادِهِ بِاحْتِمالِ الْمَكارِهِ.
وَ أَنَّ اللَّهَ وَ إِنْ كانَ خَصَّنی مَعَ مَنْ مَضی مِنْ أَهْلِی الَّذینَ أَنَا
10 - وقتی اقوام و یاران امام حسین‌علیه السلام اعلام آمادگی کردند که با او در راه خدا کشته شوند به آنها فرمود:
اگر شما خود را بر آنچه من مهیای آن شده‌ام آماده کرده‌اید، بدانید که خداوند مقام‌های بلند را با تحمل سختی‌ها به بندگانش عطا می‌فرماید.
اگر چه خداوند مرا با کسانی از خانواده‌ام که رفتند و من آخرین آنها آخِرُهُمْ بَقاءً فِی الدُّنْیا مِنَ الْكَراماتِ بِما یَسْهَلُ عَلَیَّ مَعَها إِحْتِمالُ الْمَكْرُوهاتِ، فَإِنَّ لَكُمْ شَطْرَ ذلِكَ مِنْ كَراماتِ اللَّهِ تَعالی
وَاعْلَمُوا أَنَّ الدُّنْیا حُلْوُها وَمُرُّها حُلُمٌ، وَالْإِنْتِباهُ فِی الْآخِرَةِ، وَالْفائِزُ مَنْ فازَ فِیها، وَ الشَّقِیُّ مَنْ شَقِیَ فیها.
أَوَلا اُحَدِّثُكُمْ بِأَوَّلِ أَمْرِنا وَ أَمْرِكُمْ مَعاشِرَ أَوْلِیائِنا وَ مُحِبِّیْنا وَ الْمُتَعَصِّبینَ لَنا لِیَسْهَلَ عَلَیْكُمُ احْتِمالُ ما أَنْتُمْ لَهُ مُقِرُّونَ؟
قالُوا: بَلی یَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ. قالَ عَلَیهِ السَّلامُ:
إِنَّ اللَّهَ تَعالی لَمَّا خَلَقَ آدَمَ وَ سَوّاهُ وَ عَلَّمَهُ أَسْماءَ كُلِّ شَیْءٍ وَ
در دنیا هستم به کراماتی اختصاص داد که با وجود آنها تحمل سختی‌ها و ناگواری‌ها آسان می‌گردد، امّا برای شما هم بخشی از این کرامات خدای متعال وجود دارد.
بدانید که تلخ و شیرین دنیا مانند رؤیاست، و بیداری و آگاهی در عالم آخرت است، و رستگار کسی است که در آخرت رستگار شود و بدبخت کسی است که در آن عالم بدبخت گردد.
آیا می‌خواهید شما را به ابتدای آفرینش خودمان و شما، که از دوستان و دوستداران و طرفداران ما هستید آگاه سازم تا تحمل آنچه بر آن اقرار دارید (که با ما کشته شوید) برایتان آسان گردد؟
گفتند: آری ای پسر رسول خدا. امام‌علیه السلام فرمود:
وقتی خداوند آدم را آفرید و او را به کمال رسانید و نام همه اشیاء را عَرَضَهُمْ عَلَی الْمَلائِكَةِ، جَعَلَ مُحَمَّداً وَ عَلِیّاً وَ فاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَیْنَ أَشْباحاً خَمْسَةً فی ظَهْرِ آدَمَ، وَ كانَتْ أَنْوارُهُمْ تُضیءُ فِی الْآفاقِ مِنَ السَّماواتِ وَالْحُجُبِ وَالْجِنانِ وَ الْكُرْسِیِّ وَ الْعَرْشِ.

فَأَمَرَ اللّهُ الْمَلائِكَةَ بِالسَّجْدَةِ لِآدَمَ تَعْظيماً لَهُ إِنَّهُ قَدْ فَضَّلَهُ بِأَنْ جَعَلَهُ وِعاءً لِتِلْكَ الْأَشْباحِ الَّتي قَدْعَمَّ أَنوارُها فِي الْآفاقِ. فَسَجَدُوا إِلاَّ إِبْليسَ، أَبى أَنْ يَتَواضَعَ لِجَلالِ عَظَمَةِ اللّهِ وَ أَنْ يَتَواضَعَ لِأَنْوارِنا أَهْلِ الْبَيْتِ، وَقَدْ تَواضَعَتْ لَهَا الْمَلائِكَةُ كُلُّها، فَاسْتَكْبَرَ وَ تَرَفَّعَ وَكانَ بِإِبائِهِ ذلِكَ مِنَ الْكافِرينَ.(37)
به او آموخت و آدم آنها را برای فرشته‌ها بیان کرد، محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین را در پشت آدم قرار داد در حالی که نور آنها در افق آسمان‌ها، حجاب‌ها، بهشت، کرسی و عرش می‌درخشید.
آن‌گاه خداوند به فرشته‌ها امر کرد برای بزرگداشت آدم برای او (به سوی او) سجده کنند زیرا خداوند این فضیلت را به او داده بود که ظرف وجودی آنها باشد که نورشان همه آفاق را گرفته بود. پس همه سجده کردند مگر ابلیس که از تواضع در برابر جلال و عظمت خداوند و نور ما اهل‌بیت سر باز زد. همه فرشته‌ها تواضع کردند و ابلیس تکبر کرد و خود را برتر شمرد و با این سرکشی و تکبری که کرد از زمره کافران گردید.

ذِكْرُ فَضائِلِ أَهْلِ‌الْبَيْتِ عِنْدَ الْمُعاوِيَةِ
11 - قيلَ لِمُعاوِيَةَ إِنَّ النَّاسَ قَدْ رَمَوا أَبْصارَهُمْ إِلَى الْحُسَيْنِ، فَلَوْقَدْ أَمَرْتَهُ يَصْعَدُ الْمِنْبَرَ فَيَخْطُبُ فَإِنَّ فيهِ حَصْراً وَ فى لِسانِهِ كَلالَةٌ. فَلَمْ يَزالُوا بِهِ حَتَّى قالَ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ‌السَّلامُ: يا أَباعَبْدِ اللَّهِ لَوْ صَعَدْتَ الْمِنْبَرَ فَخَطَبْتَ.
فَصَعَدَ الْحُسَيْنُ عَلَيهِ‌السَّلامُ الْمِنْبَرَ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنى عَلَيهِ ثُمَّ صَلّى عَلَى النَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيهِ وَآلِهِ - فَسَمِعَ رَجُلاً يَقُولُ: مَنْ هذَا الَّذى يَخْطُبُ؟
فَقالَ الْحُسَيْنُ عَلَيهِ‌السَّلامُ:
نَحْنُ حِزْبُ اللَّهِ الْغالِبُونَ، وَ عِتْرَةُ رَسُولِ اللَّهِ الْأَقْرَبُونَ، وَ أَهْلُ بَيْتِهِ
11 - به معاویه گفته شد مردم چشم به حسین دوخته‌اند و به او توجه دارند تمنا داریم به او دستور دهی به منبر رود و سخنرانی کند زیرا در زبانش بستگی و نرمش وجود دارد. آنها همواره بر نظر خود بودند تا این که معاویه به او گفت: ای اباعبدالله تمنا دارم بر منبر رفته و سخنرانی کنی.
حسین‌علیه السلام بر بالای منبر رفت و سپس حمد خدا گفت و بر پیامبرصلی الله علیه وآله درود فرستاد. در این هنگام شنید که مردی می‌گوید: او کیست که سخنرانی می‌کند؟
امام حسین‌علیه السلام فرمود:
ما حزب پیروز خدا هستیم، ما خاندان نزدیک رسول خدا و اهل‌بیت الطَّيِّبُونَ وَ أَحَدُ الثَّقْلَيْنِ الَّذَيْنِ جَعَلَنا رَسُولُ اللَّهِ ثانِيَ كِتابِ اللَّهِ تَبارَكَ وَتَعالى الَّذى فيهِ تَفْصيلُ كُلِّ شَىْءٍ، لايَأتيهِ الْباطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلامِنْ خَلْفِهِ، وَ الْمُعَوَّلُ عَلَينا فى تَفْسيرِهِ وَلا يُبْطِئُنا تَأْويلُهُ بَلْ نَتَّبِعُ حَقائِقَهُ.
أَطيعُونا فَإِنَّ طاعَتَنا مَفْرُوضَةٌ، إِذْ كانَتْ بِطاعَةِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ مَقْرُونَةٌ. قالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ:
«أَطيعُوا اللَّهَ وَ أَطيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِى الْأَمْرِ مِنْكُمْ، فَإِنْ تَنازَعْتُمْ فى شَىْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ»(38) وَقالَ «وَلَوْرَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَ
پاک او و یکی از دو چیز گران بها هستیم که رسول خدا ما را بعد از کتاب خدای متعال قرارداد، کتابی که همه چیز در آن بیان شده است و باطل از هیچ طرفی در آن راه ندارد. کتابی که در تفسیر آن به ما اعتماد می‌شود و تأویل آن از دسترس ما دور نیست و از حقایق آن پیروی می‌کنیم.
ما را اطاعت کنید که اطاعت از ما واجب است، زیرا به اطاعت از خدا و رسولش نزدیک است. خداوند فرمود:
«از خدا و فرستاده او و ولیّ امر خود پیروی کنید و هرگاه در چیزی نزاع داشتید آن را به خدا و رسول ارجاع دهید» و همچنین فرمود «اگر امری را که به آنها می‌رسد به رسول و ولی خود ارجاع دهند، کسانی که

إِلى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَ لَوْلا فَضْلُ اللّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطانَ إِلاَّ قَلِيلاً»(39)
وَ أُحَذِّرُكُمُ الْإِصْغاءَ إِلى هُتُوفِ الشَّيْطانِ بِكُمْ، فَإِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ فَتَكُونُوا كَأَوْلِيائِهِ الَّذِينَ قالَ لَهُمْ «لا غالِبَ لَكُمُ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَ إِنِّي جارٌ لَكُمْ فَلَمَّا تَراءَتِ الْفِئَتانِ نَكَصَ عَلى عَقِبَيْهِ وَقالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكُمْ»(40) فَتُلْقَوْنَ لِلسُّيُوفِ ضَرْباً، وَلِلرِّماحِ وِرْداً، وَلِلْعَمْدِ حَطْماً، وَلِلسِّهامِ غَرَضاً، ثُمَّ لا يُقْبَلُ مِنْ نَفْسٍ إِيمانُها لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمانِها خَيْراً.
به دنبال فهمیدن آن هستند آن را فرا می‌گرفتند و اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود به جز عدّه کمی از شما، از شیطان پیروی می‌کردید.»
شما را از گوش دادن به ندای شیطان بر حذر می‌دارم که او دشمن آشکار شماست و همانند دوستان او می‌شوید که (در جنگ بدر) به آنها گفت: «امروز کسی از مردم بر شما پیروز نمی‌شود و من پناه شما هستم. هنگامی که دو گروه (کفّار و مؤمنان) در برابر یکدیگر قرار گرفتند، به عقب برگشت و گفت: من از شما بی‌زارم، پس خود را مورد ضربات شمشیرها و نیزه‌ها و تیرها قرار می‌دهید آن‌گاه ایمان کسی که از قبل ایمان نیاورده باشد یا در حال ایمان خیری به دست نیاورده است پذیرفته نیست.
قالَ مُعاوِيَةُ: حَسْبُكَ يا أَبا عَبْدِاللَّهِ فَقَدْ أَبْلَغْتَ.(41)

این آیه درباره ما نازل شده است

فینانَزَلَتْ هذِهِ الْآیَةُ
12 - قالَ فی قَوْلِهِ تَعالی «إِنْ مَکَّنَّاهُمْ فِی الْأَرْضِ أَقامُوا الصَّلاةَ»(42)
هذِهِ فینا أَهْلِالْبَیْتِ.(43)
12 - درباره این سخن خدای متعال «کسانی که اگر در زمین به آنها توانایی دهیم نماز را بر پا می‌کنند» فرمود:
این آیه درباره ما اهل‌بیت است.

بَرَکاتُ صُحْبَتِنا
13 - مَنْ أَتانا لَمْ یَعْدَمْ خَصْلَةً مِنْ أَرْبَعٍ:
در این هنگام معاویه گفت: کافی است ای اباعبدالله، سخنان خود را بیان کردی.
13 - کسی که نزد ما آید یکی از این چهار خصلت را به دست می‌آورد: آیَةً مُحْکَمَةً، وَ قَضیَّةً عادِلَةً، وَ أَخاً مُسْتَفاداً، وَ مُجالَسَةَ الْعُلَماءِ.(44)
1 - دلیل و نشانه‌ای استوار 2 - قضاوت عادلانه 3 - برادر سودمند 4 - هم‌نشینی با علماء.

كانَ الْأَمْرُ لَنا
14 - إِنَّ أَبابَكْرٍ وَ عُمَرَ عَمِدا إِلَى الْأَمْرِ وَ هُوَلَنا كُلُّهُ، فَجَعَلا لَنا فيهِ سَهْماً كَسَهْمِ الْجَدَّةِ. أَمَّا وَ اللّهِ لَيَهُمُّ بِهِما أَنْفُسُهَما يَوْمَ يَطْلُبُ النَّاسُ فى شَفاعَتِنا. (45)
14 - ابابکر و عمر بر حکومت دست انداختند در حالی که همه آن حق ما بود و برای ما سهمی به اندازه سهم ارث جدّه قرار دادند، اما به خدا قسم روزی که مردم خواستار شفاعت ما هستند آن دو خود را در رنج و سختی خواهند انداخت.

کوتاهی مردم درباره ما

تَقْصیرُ النَّاسِ فینا
15 - أما إِنَّهُمْ لَوْکانُوا دَعَوُا اللَّهَ بِمُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّیِّبینَ بِصِدْقٍ مِنْ
15 - اگر مردم، خدا را با نیت‌های پاک و اعتقاد صحیح به محمد و نِیَّاتِهِمْ وَ صِحَّةِ اعْتِقادِهِمْ مِنْ قُلُوبِهِمْ أَنْ یَعْصِمَهُمْ حَتَّی لایُعانِدُوهُ بَعْدَ مُشاهِدَةِ تِلْکَ الْمُعْجِزاتِ الْباهِراتِ لَفَعَلَ ذلِکَ بِجُودِهِ وَ کَرَمِهِ وَ لکِنَّهُمْ قَصَّرُوا فَآثَرُوا الْهُوَیْنا وَ مَضَوا مَعَ الْهَوی فی طَلَبِ لَذَّاتِهِمْ.(46)
خاندان پاکش می‌خواندند که آنها را حفظ کند تا با دیدن این معجزات آشکار با او دشمنی نکنند، خداوند با لطف و بزرگواریش چنین می‌کرد.
اما مردم کوتاهی کردند و هوای حقیر و بی‌ارزش نفس خود را برگزیدند و با آن به دنبال لذت‌های خود حرکت کردند.

ما را بیش از حق خود بالا نبرید

لاتَرْفَعُونا فَوْقَ حَقِّنا
16 - أَحِبُّونا بِحُبِّ الْإِسْلام، فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ قالَ: «لا تَرْفَعُونِی فَوْقَ حَقّی، فَإِنَّ اللَّهَ تَعالی إِتَّخَذَنی عَبْداً قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَنی رَسُولاً»(47)
16 - ما خاندان پیامبر را به خاطر محبتی که به اسلام دارید دوست بدارید. همانا رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود:
«مرا بیش از آنچه سزاوارم بالا نبرید. هر آینه خداوند مرا به بندگی برگزید قبل از آن که به پیامبری برگزیند.

كَذلک نُواجِهُ قَضاءَ اللَّهِ
17 - قالَ الْفَرَزْدَقُ إِذا لَقِيتُ الْحُسَيْنَ عَلَيهِ‌السَّلامُ خارِجاً مِنْ مَكَّةَ قالَ لی: أَخْبِرْنی عَنِ النَّاسِ خَلْفَکَ؟ فَقُلْتُ: الْخَبيرُ سَأَلْتَ. قُلُوبُ النَّاسِ مَعَکَ وَ أَسْيافُهُمْ عَلَيْکَ وَ الْقَضاءُ يَنْزِلُ مِنَ السَّماءِ، وَ اللَّهُ يَفْعَلُ مايَشاءُ. قالَ‌علیه السلام:
صَدَقْتَ، لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ بَعْدُ، وَ كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فی شَأْنٍ. إِنْ نَزَلَ الْقَضاءُ بِما نُحِبُّ فَنَحْمَدُ اللَّهَ عَلی نَعْمائِهِ وَ هُوَ الْمُسْتَعانُ عَلی أَداءِ الشُّكْرِ، وَ إِنْ حالَ الْقَضاءُ دُونَ الرَّجاءِ، فَلَمْ يَبْعُدْ مَنْ كانَ الْحَقُّ
17 - فرزدق گوید: وقتی حسین‌علیه السلام را در بیرون از مکه ملاقات کردم (که به کربلا می‌رفت) به من فرمود: از مردم کوفه بگو. عرض کردم: از فرد بسیار آگاهی سؤال کردی. قلب‌های مردم با توست و شمشیرهای آنها بر علیه تو می‌باشد و قضای الهی از آسمان فرود می‌آید و خداوند هر چه بخواهد انجام می‌دهد. حضرت فرمود:
درست گفتی، مقدرات گذشته و آینده در دست خداست و او هر روز در کاری است. اگر قضای الهی آن گونه که ما دوست داریم نازل شود خدا را بر نعمت‌هایش سپاس می‌گوییم و اوست که بر شکر نعمت‌هایش یاری می‌دهد. و اگر قضای الهی بر خلاف خواست ما رسید کسی که نیتش حق نِيَّتَهُ، وَ التَّقْوی سيرَتَهُ.(48)

سرچشمه دوستی و دشمنی با ما

مَنْشَأُ الْوِلايَةِ وَالْعَداوَةِ فينا
18 - مَنْ والانا فَلِجَدّی والی وَمَنْ عادانا فَلِجَدّی عادی (49)
18 - کسی که با ما دوستی کند به خاطر جدم دوستی کرده است و کسی که با ما دشمنی ورزد به خاطر جدّم دشمنی ورزیده است.

آثارُ الْمَحَبَّةِ الصَّادِقَةِ فينا
19 - مَنْ أَحَبَّنا لَمْ يُحِبُّنا لِقَرابَةٍ بَيْنَنا وَ بَيْنَهُ وَ لا لِمَعْرُوفٍ أَسْدَيْناهُ إِلَيْهِ، إِنَّما أَحَبَّنا لِلّهِ وَ رَسُولِهِ، جاءَ مَعَنا يَوْمَ الْقِيامَةِ كَهاتَيْنِ [وَ قَرَنَ بَيْنَ سَبَّابَتَيْهِ(50)]
و روش او بر پايه تقواست از حق دور نخواهد بود.
19 - کسی که ما را دوست داشته باشد و دوستی او به خاطر خویشاوندی و کار خوبی که برای او انجام داده‌ایم نباشد، ما را به خاطر خدا و رسولش دوست داشته است و در روز قیامت همانند این دو انگشت با ما وارد قیامت خواهد شد (و دو انگشت سبابه‌اش را کنار هم قرار داد.)

أَجْرُ الْبُكاءِ عَلَيْهِمْ
20 - ما مِنْ عَبْدٍ قَطَرَتْ عَيْناهُ فينا قَطْرَةً أَوْ دَمَعَتْ عَيْناهُ فينا دَمْعَةً إِلاَّ بَوَّأَهُ اللَّهُ فِى الْجَنَّةِ حُقُباً.(51)
20 - بنده‌ای نیست که چشمانش برای ما اشکی بریزد مگر این که خداوند به خاطر آن اشک، او را روزگاری ساکن بهشت می‌گرداند.

فصل چهارم: سیمای امیرالمؤمنین علیه السلام

تَسْمِيَةُ عَلِيٍّ بِإِمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ
1 - إِنَّ اللَّهَ جَلَّ جَلالُهُ بَعَثَ جِبْرَئِيلَ عَلَيْهِ‌السَّلامُ إِلى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيهِ وَآلِهِ أَنْ يُشْهِدَ لِعَلِيِّ بْنِ أَبى طالِبٍ عَلَيهِ‌السَّلامُ بِالْوِلايَةِ فى حَياتِهِ وَ يُسَمِّيَهُ بِإِمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ قَبْلَ وَفاتِهِ. فَدَعا نَبِيُّ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيهِ وَآلِهِ تِسْعَةَ رَهْطٍ فَقالَ صلى الله عليه وآله:
إِنَّما دَعَوْتُكُمْ لِتَكُونُوا شُهَداءَ اللَّهِ فِى الْأَرْضِ أَقَمْتُمْ أَمْ كَتَمْتُمْ.
1 - خدای بزرگ جبرئیل‌علیه السلام را به سوی محمدصلی الله علیه وآله وسلم فرستاد تا در زمان حیات خود به ولایت و حکومت علی بن ابی‌طالب شهادت دهد و او را قبل از وفاتش به امیرمؤمنان نام گذاری کند. پیامبرصلی الله علیه وآله نُه نفر را دعوت کرد و فرمود: شما را دعوت کردم تا شاهدانی برای خدا در زمین باشید چه گواهی دهید یا کتمان کنید.
ثُمَّ قالَ صلى الله عليه وآله:
يا أَبابَكْرٍ! قُمْ فَسَلِّمْ عَلى عَلِيٍّ بِإِمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ.
فَقالَ: أَعَنْ أَمْرِ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ؟
قالَ صلى الله عليه وآله: نَعَمْ: فَقامَ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ بِإِمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ.
ثُمَّ قالَ صلى الله عليه وآله: قُمْ يا عُمَرُ فَسَلِّمْ عَلى عَلِيٍّ بِإِمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ.
فَقالَ: أَعَنْ أَمْرِ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ تُسَمِّيهِ أَميرَالْمُؤْمِنِينَ؟
قالَ صلى الله عليه وآله: نَعَمْ. فَقامَ فَسَلَّمَ عَلَيهِ.
ثُمَّ قالَ صلى الله عليه وآله: لِلْمِقْدادِ بْنِ الْأَسْوَدِ الْكِنْدىِّ: قُمْ فَسَلِّمْ عَلى عَلِيٍّ بِإِمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ. فَقامَ فَسَلَّمَ وَلَمْ يَقُلْ مِثْلَ ما قالَ الرَّجُلانِ مِنْ قَبْلِهِ.
آن گاه فرمود:
ای ابابکر! برخیز و به عنوان امیرمؤمنان بر علی سلام کن.
ابوبکر گفت: آیا این دستور خدا و فرستاده اوست؟
فرمود: بله. پس ابوبکر برخاست و باعنوان امیرمؤمنان بر او سلام کرد.
آن‌گاه فرمود: ای عمر برخیز و با عنوان امیرمؤمنان بر علی سلام کن.
عمر پرسید آیا این دستور خدا و فرستاده اوست؟
فرمود: بله. عمر هم برخاست و بر او سلام کرد.
سپس پیامبرصلی الله علیه وآله به مقدادبن اسود فرمود: برخیز و با عنوان امیرمؤمنان بر علی سلام کن مقداد برخاست و سلام کرد و سخن آن دو نفر قبل از خود را بیان نکرد.
ثُمَّ قالَ صلى الله عليه وآله لِأَبى ذَرٍّ الْغَفَّارِىِّ: قُمْ فَسَلِّمْ عَلى أَميرِالْمُؤْمِنِينَ. فَقامَ فَسَلَّمَ عَلَيهِ.
ثُمَّ قالَ صلى الله عليه وآله لِحُذَيْفَةِ الْيَمانىِّ: قُمْ فَسَلِّمْ عَلى أَميرِالْمُؤْمِنِينَ.

فَقامَ فَسَلّم عَلَيهِ.
ثُمَّ قالَ صلی الله علیه وآله لِعَمَّارِبْنِ یاسِرٍ: قُمْ فَسَلِّمْ عَلی أَمیرِالْمُؤْمِنینَ.
فَقامَ فَسَلَّمَ عَلَيهِ.
ثُمَّ قالَ صلی الله علیه وآله لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ: قُمْ فَسَلِّمْ عَلی عَلِیٍّ بِإِمْرَةِ الْمُؤْمِنینَ.
فَقامَ فَسَلَّمَ عَلَيهِ.
ثُمَّ قالَ صلی الله علیه وآله لِبُرَیْدَةِ: قُمْ فَسَلِّمْ عَلی أَمیرِالْمُؤْمِنینَ. - وَ کانَ بُرَیْدَةُ أَصْغَرَ الْقَوْمِ سِنّاً -
آن‌گاه به ابوذر غفاری فرمود: برخیز و با عنوان امیرمؤمنان بر علی سلام کن. ابوذر هم برخاست و بر او سلام کرد.
سپس به حذیفه فرمود: برخیز و بر امیرمؤمنان سلام کن.
حذیفه نیز برخاست و بر او سلام کرد.
پس از او به عماربن یاسر فرمود: برخیز و بر امیرمؤمنان سلام کن.
عمار هم برخاست و بر او سلام کرد.
پس از او به عبدالله بن مسعود فرمود: برخیز و با عنوان امیرمؤمنان بر علی سلام کن. او هم برخاست و سلام کرد.
آن‌گاه به بریده فرمود: برخیز و بر امیرمؤمنان سلام کن - در آن هنگام بریده کم سن‌ترین آنها بود - پس او هم برخاست و سلام کرد.
فَقامَ فَسَلَّمَ عَلَيهِ.
فَقالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَيهِ وَآلِهِ: إِنَّما دَعَوْتُکُمْ لِهذَا الْأَمْرِ لِتَکُونُوا شُهَداءَ اللَّهِ، أَقَمْتُمْ أَمْ تَرَکْتُمْ.(52)

فَضائِلُ أَميرِالْمُؤْمِنينَ‌علیه السلام
2 - فَلَمَّا كانَ قَبْلَ مَوْتِ مُعاوِيَةِ بِسِنَةٍ حَجَّ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ صَلَواتُ اللَّهِ عَلَيهِ، وَاجْتَمَعَ إِلَيْهِ بِمِنىً جَمْعٌ كَثيرٌ مِنْ بَنى هاشِمٍ وَ الْأَنْصارِ وَ الصَّحابَةِ وَ التَّابِعينَ. قامَ فيهِمْ خَطيباً فَحَمِدَ اللَّهُ وَ أَثْنى عَلَيْهِ ثُمَّ قالَ‌علیه السلام:
سپس رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: شما را به این امر دعوت کردم تا گواهان الهی باشید. چه گواهی دهید یا ترک کنید.
2 - یک سال پیش از مرگ معاویه امام حسین صلوات‌الله علیه به حج رفت و جمع زیادی از بنی هاشم و گروه انصار و اصحاب پیامبرصلی الله علیه وآله و عدّه‌ای از تابعین(53) در «منی» به دور او جمع شدند. امام‌علیه السلام در جمع آنها ایستاد و سخنرانی کرد. در آغاز حمد خدا گفت و سپس فرمود:
أَما بَعْدُ فَإِنَّ هذَا الطَّاغِيَةَ قَدْ فَعَلَ بِنا وَ بِشيعَتِنا ما قَدْ رَأَيْتُمْ وَ عَلِمْتُمْ وَ شَهِدْتُمْ، وَ إِنّى اُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكُمْ عَنْ شَىْءٍ، فَإِنْ صَدَقْتُ فَصَدِّقُونى وَإِنْ كَذِبْتُ فَكَذِّبُونى.
إِسْمَعُوا مَقالَتى وَ اكْتُبُوا قَوْلى ثُمَّ ارْجِعُو إِلى أَمْصارِكُمْ وَ قَبائِلِكُمْ فَمَنْ أَمِنْتُمْ مِنَ النَّاسِ وَ وَثِقْتُمْ بِهِ فَادْعُوهُمْ إِلى ما تَعْلَمُونَ مِنْ حَقِّنا، فَإِنّى أَتَخَوَّفُ أَنْ يَدْرُسَ هذَا الْأَمْرُ وَ يَذْهَبَ الْحَقُّ وَ يُغْلَبَ «وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكافِرُونَ»(54)
أَنْشِدُكُمُ اللَّهَ! أَتَعْلَمُونَ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبى طالِبٍ عَلَيهِ‌السَّلامُ كانَ اَخا رَسُولِ اللَّهِ‌صلی الله علیه وآله حينَ آخا بَيْنَ أَصْحابِهِ فَأَخا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ نَفْسِهِ وَ
بعد از سپاس خداوند آنچه را که این مرد سرکش نسبت به ما و شیعیانمان انجام داد دیدید و فهمیدید و بر آن گواهید. اکنون من می‌خواهم چیزی را از شما بپرسم، اگر راست گفتم بپذیرید و اگر دروغ گفتم تکذیبم کنید.
سخنانم را بشنوید و بنویسید، آن‌گاه به شهرها و قبائل خود بروید و مردم مورد اطمینان و اعتماد خود را به آنچه در حق ما می‌دانید فراخوانید، زیرا می‌ترسم این امر کهنه شود و حق از میان برود و مغلوب گردد. اما «خداوند نور خود را کامل می‌کند هر چند کافران دوست نداشته باشند» (آن گاه فرمود:) شما را به خدا سوگند! آیا می‌دانید وقتی پیامبر میان هر دو نفر از اصحابش عقد برادری بست، میان خود و علی بن قالَ‌صلی الله علیه وآله: أَنْتَ أَخى وَ أَنَا أَخُوكَ فِى الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ.
قالُوا: اَللَّهُمَّ نَعَمْ
أَنْشِدُكُمُ اللَّهَ! هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رُسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ إِشْتَرى مَوْضِعَ مَسْجِدِهِ وَ مَنازِلِهِ فَابْتَناهُ ثُمَّ ابْتَنى فيهِ عَشْرَةَ مَنازِلَ، تِسْعَةٌ لَهُ وَ جَعَلَ

عاشِرَ ها فِی وَسَطِها لِأبی. ثُمَّ سَدَّ کُلِّ بابِ شارِعٍ إِلَی الْمَسْجِدِ غَیْرَ بابِهِ، فَتَکَلَّمَ فی ذلِکَ مَنْ تَکَلَّمَ، فَقالَ: «ما أَنَا سَدَدْتُ أَبْوابَکُمْ وَ فَتَحْتُ بابَهُ وَلکِنَّ اللّهَ أَمَرَنی بِسَدِّ أَبْوابِکُمْ وَ فَتْحِ بابِهِ»
ثُمَّ نَهَی النَّاسَ أَنْ یَنامُوا فِی الْمَسْجِدِ غَیْرَهُ، کانَ یَجْنُبُ فِی
ابی‌طالب عقد برادری بست و به او فرمود: «ما در دنیا و آخرت با یکدیگر برادریم»؟
- گفتند: آری، خدایا این چنین است.
- شما را به خدا سوگند آیا می‌دانید که رسول خداصلی الله علیه وآله زمینی را برای مسجد و خانه‌های خود خرید و مسجد را ساخت، آن‌گاه ده منزل بنا کرد که نه تای آن را برای خود و دهمین آنها را که در وسط قرار داشت برای پدرم قرار داد سپس به جز درب خانه او تمام درهایی که به طرف مسجد باز می‌شد را مسدود کرد و چون بعضی اعتراض کردند، جواب داد. «من درب خانه‌های شما را نبستم و درب خانه علی را باز گذاردم بلکه خداوند به من دستور داد درب منازل شما را ببندم و درب منزل او را باز گذارم»
آن‌گاه به جز پدرم مردم را از خوابیدن در مسجد نهی فرمود، و منزل الْمَسْجِدِ، وَ مَنْزِلُهُ فی مَنْزِلِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَآلِهِ، فَوُلِدَ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ فیهِ اَوْلادٌ؟
قالُوا: أَللّهُمَّ نَعَمْ.
أَفَتَعْلَمُونَ أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ حَرَصَ عَلی کُوَّةٍ قَدْرِ عَیْنِهِ یَدَعُها مِنْ مَنْزِلِهِ إِلَی الْمَسْجِدِ فَأَبی عَلَیهِ ثُمَّ خَطَبَ فَقالَ: «إِنَّ اللّهَ أَمَرَنی أَنْ أَبْنِیَ مَسْجِداً طاهِراً لا یَسْکُنُهُ غَیْری وَ غَیْرُ أَخی وَ بَنیهِ»؟
قالُوا: أَللّهُمَّ نَعَمْ.
أَنْشِدُکُمُ اللّهَ! أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ نَصَبَهُ یَوْمَ غَدیرِ خُمٍّ فَنادی لَهُ بِالْوِلایَةِ وَ قالَ: «لِیُبَلِّغَ الشّاهِدُ الْغائِبَ»؟
او در کنار مسجد و خانه رسول خداصلی الله علیه وآله بود و فرزندانی برای رسول اللهصلی الله علیه وآله (فرزندان فاطمه‌علیها السلام) در آن متولد شدند؟
- گفتند: آری، خدایا چنین است.
- آیا می‌دانید عمربن خطاب حرص ورزید تا روزنه‌ای از خانه‌اش را به طرف مسجد باز کند و پیامبرصلی الله علیه وآله از او نپذیرفت و فرمود: «خداوند به من امر کرده است مسجد پاکی بنا کنم که کسی غیر از من و برادرم و پسرانش (حسن و حسین‌علیهما السلام) در آن ساکن نشوند»؟
- گفتند: آری، خدایا چنین است.
- شما را به خدا قسم! آیا می‌دانید که رسول خداصلی الله علیه وآله او را در روز غدیر به جانشینی خود منصوب کرد و مردم را به ولایت او فراخواند

و فرمود: «حاضران به افراد غایب خبر دهند»؟
قالُوا أَللّهُمَّ نَعَمْ.
أَنْشِدُكُمُ اللَّهَ ! أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيهِ وَآلِهِ قالَ لَهُ فی غَزْوَةِ تَبُوكٍ: «أَنْتَ مِنیّ بِمَنْزِلَةِ هارُونَ مِنْ مُوسی وَأَنْتَ وَلِیُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدی ؟
قالُوا: أَللّهُمَّ نَعَمْ.
أَنْشِدُكُمُ اللَّهَ! أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ حينَ دَعَا النَّصارى مِنْ أَهْلِ نَجْرانَ إِلَى الْمُباهِلَةِ لَمْ يَأْتِ إِلّا بِهِ وَ بِصاحِبَتِهِ وَ ابْنَيْهِ؟
قالُوا: أَللّهُمَّ نَعَمْ.
أَنْشِدُكُمُ اللَّهَ ! أَتَعْلَمُونَ أَنَّهُ دَفَعَ إِلَيْهِ اللِّواءَ يَوْمَ خَيْبَرٍ ثُمَّ قالَ:
- گفتند: آری، خدایا چنین است.
- شما را به خدا قسم! آیا می‌دانید که رسول خداصلی الله علیه وآله در جنگ تبوک درباره او فرمود: «تو نسبت به من به منزله هارون برای موسی هستی و تو بعد از من ولی و سرپرست همه مؤمنین می‌باشی»؟
- گفتند: آری، خدایا این چنین است.
- شما را به خدا سوگند! آیا می‌دانید که رسول خداصلی الله علیه وآله وقتی علمای مسیحی اهل نجران را برای مباهله فرا خواند کسی جز علی و همسر و دو پسرش را نیاورد؟
گفتند: آری، خدایا چنین است.
شما را به خدا قسم! آیا می‌دانید که پیامبرصلی الله علیه وآله در روز خیبر پرچم را به «لَأَدْفَعُها إِلی رَجُلٍ يُحِبُّهُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَ يُحِبُّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ، كَرَّارٌ غَيْرُ فَرّارٍ يَفْتَحُهَا اللّهُ عَلی يَدَيْهِ؟»
قالُوا: أَللّهُمَّ نَعَمْ.
أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيهِ وَآلِهِ بَعَثَهُ بِبَراءَةٍ وَقالَ: «لايُبَلِّغُ عَنّی إِلاَّ أَنَا اَوْ رَجُلٌ مِنّی.»
قالُوا: أَللّهُمَّ نَعَمْ.
أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيهِ وَآلِهِ لَمْ تُنْزَلْ بِهِ شَديدَةٌ قَطُّ إِلاَّ قَدَّمَهُ لَها ثِقَةً بِهِ وَ إِنَّهُ لَمْ يَدْعُهُ بِاِسْمِهِ قَطُّ إِلاَّ يَقُولُ يا أَخی وَ
دست علی‌علیه السلام داد و فرمود: «پرچم را به دست کسی خواهم سپرد که خدا و رسولش او را دوست دارند و او هم خدا و رسولش را دوست دارد، حمله کننده‌ای است که از دشمن فرار نمی‌کند و خداوند قلعه خیبر را به دست او فتح خواهد کرد؟
- گفتند: آری، خدایا چنین است.
- آیا می‌دانید که رسول خداصلی الله علیه وآله را برگزید تا سوره برائت را برای کفّار بخواند و فرمود: «جز من و مردی که از من است کس دیگری آن را به کفّار نخواهد رساند»؟
- گفتند: آری، خدایا این چنین است.

- آیا می‌دانید هرگز کار سختی برای رسول خداصلی الله علیه وآله پیش نیامد مگر این که او را که مورد اعتماد بود پیش فرستاد و هرگز او را با نام صدا نزد
ادْعُوا لِی أَخی»؟
قالُوا: أَللّهُمَّ نَعَمْ.
أَفَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَآلِهِ قَضی بَیْنَهُ وَ بَیْنَ جَعْفَرٍ وَ زَیْدٍ فَقالَ: «یا عَلیُّ! أَنْتَ مِنّی وَ أَنَا مِنْکَ وَ أَنْتَ وَلِیُّ کُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدی؟»
قالُوا: أَللّهُمَّ نَعَمْ.
أَتَعْلَمُونَ أَنَّهُ کانَتْ لَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَآلِهِ کُلَّ یَوْمٍ خَلْوَةٌ وَکُلَّ لَیْلَةٍ دَخْلَةٌ، إِذا سَأَلَهُ أَعْطاهُ وَ إِذا سَکَتَ إِبْتَدَأَهُ؟
قالُوا: أَللّهُمَّ نَعَمْ.
جز این که گفت: «برادر من» و یا «برادرم را نزد من صدا زنید»؟
- گفتند: آری، خدایا چنین است.
آیا می‌دانید که رسول‌اللهصلی الله علیه وآله میان او و جعفربن عقیل وزید بن حارثه قضاوت کرد و فرمود: «ای علی تو از من هستی و من از تو می‌باشم و تو بعد از من سرپرست هر مؤمنی می‌باشی»؟
- گفتند: آری، خدایا چنین است.
آیا می‌دانید که او هر روز با رسول خداصلی الله علیه وآله خلوت می‌کرد و هر شب بر او وارد می‌شد و هرگاه از او درخواست می‌کرد پیامبرصلی الله علیه وآله به او می‌بخشید و هر وقت سکوت می‌کرد با او سخن می‌گفت؟
- گفتند: آری، خدایا چنین است.
أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَآلِهِ فَضَّلَهُ عَلی جَعْفَرٍ وَ حَمْزَةَ حِینَ قالَ لِفاطِمَةَ: «زَوَّجْتُکَ خَیْرَ أَهْلِ بَیْتی أَقْدَمُهُمْ سِلْماً وَ أَعْظَمُهُمْ حِلْماً وَ أَکْبَرُهُمْ عِلْماً»؟
قالُوا: أَللّهُمَّ نَعَمْ.
أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَآلِهِ قالَ: «أَنَا سَیِّدُ وُلْدِ آدَمَ، وَ أَخی عَلِیٌ سَیِّدُ الْعَرَبِ، وَ فاطِمَةُ سَیِّدَةُ نِساءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَالْحَسَنُ وَ الْحُسَیْنُ إِبْناىَ سَیِّدا شَبابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ»؟
قالُوا: أَللّهُمَّ نَعَمْ.
أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَآلِهِ أَمَرَهُ بِغُسْلِهِ وَ أَخْبَرَهُ
- آیا می‌دانید رسول خداصلی الله علیه وآله او را بر جعفر و حمزه برتری بخشید وقتی که به فاطمه فرمود: «تو را به همسری بهترین اهل‌بیت خود درآوردم که در پذیرش اسلام از همه پیش گام‌تر و حلم او از همه بیشتر و علم او از همه زیادتر است»؟
- گفتند: آری، خدایا چنین است.
- آیا می‌دانید که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «من سرور

فرزندان آدم و برادرم علی سرور عرب و فاطمه سرور زنان اهل بهشت و فرزندانم حسن و حسین سرور جوانان اهل بهشت هستند.»؟
- گفتند: آری، خدایا چنین است.
- آیا می‌دانید که رسول خداصلی الله علیه وآله به علی‌علیه السلام فرمود: «پس از مرگ، بدن او را غسل دهد و به او خبر داد که جبرئیل او را در این کار کمک أَنَّ جِبْرَئیلَ عَلَیْهِ السَّلامُ یُعینُهُ؟
قالُوا: أَللّهُمَّ نَعَمْ.
أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَآلِهِ قالَ فی آخِرِ خُطْبَةٍ خَطَبَها: «إِنّی قَدْ تَرَکْتُ فیکُمُ الثَّقْلَیْنِ: کِتابَ اللَّهِ وَأَهْلَ‌بَیْتی فَتَمَسّکُوا بِهِما لَنْ تُضِلُّوا»؟
قالُوا: أَللّهُمَّ نَعَمْ.(55)

إِثْباتُ حَقِّ أَميرِالْمُؤْمِنينَ‌علیه السلام
3 - إِنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ كانَ يَخْطُبُ النَّاسَ عَلى مِنْبَرِ رَسُولِ
خواهد کرد»؟
- گفتند: آری، خدایا چنین است.
- آیا می‌دانید که رسول خداصلی الله علیه وآله در آخرین سخنرانی خود فرمود: «من دو چیز گران‌بها را در میان شما گذاردم: کتاب خدا و اهل‌بیتم. پس به این آویزه‌ها چنگ زنید تا گمراه نشوید»؟
- گفتند: آری، خدایا چنین است.
3 - روزی عمربن الخطاب بر روی منبر رسول خداصلی الله علیه وآله برای اللّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيهِ وَآلِهِ. فَذَكَرَ فی خُطْبَتِهِ إِنَّهُ أَوْلى بِالْمُؤْمِنينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ. فَقالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلامُ مِنْ ناحِيَةِ الْمَسْجِدِ: إِنْزِلْ أَيُّهَا الْكَذّابُ عَنْ مِنْبَرِ أَبی رَسُولِ اللَّهِ لامِنْبَرَ أَبيْکَ. فَقالَ لَهُ عُمَرُ: فَمِنْبَرُ أَبيْکَ لَعُمْری يا حُسَيْنُ لا مِنْبَرَ أَبی، مَنْ عَلَّمَکَ هذا؟ أَبُوکَ عَلِیُّ بْنُ أَبی طالِبٍ؟ فَقالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيهِ‌السَّلامُ:
إِنْ أَطِعْ أَبی فيما أَمَرَنی فَلَعُمری إِنَّهُ لَهادٍ وَأَنَا مُهْتَدٍ بِهِ. وَلَهُ فی رِقابِ النَّاسِ الْبَيْعَةُ عَلى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ. نَزَلَ بِها جِبْرَئيلُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ تَعالى لا يُنْكِرُها إِلّا جاحِدٌ بِالْكِتابِ.
مردم سخنرانی می‌کرد و در میان سخنان خود گفت از همه مؤمنین به آنها سزاوارتر است. حسین‌علیه السلام از گوشه مسجد به او گفت: ای بسیار دروغگو! از منبر پدرم رسول خدا پایین بیا! این منبر پدر تو نیست. عمر گفت: ای حسین! به جان خودم قسم این منبر پدر تو است نه پدر من. چه کسی این سخن را به تو یاد داد، پدرت علی بن ابی‌طالب؟ حسین‌علیه السلام فرمود:
اگر در آنچه پدرم به من دستور داده است اطاعت کنم به جان خودم سوگند که او هدایت کننده و من هدایت شده او هستم. بیعت او از زمان رسول خدا در گردن مردم است. جبرئیل از سوی خدای بلند مرتبه آن را نازل کرد و کسی آن بیعت را انکار نمی‌کند مگر آن که منکر کتاب خداست.
قَدْ عَرَفَهَا النَّاسُ بِقُلُوبِهِمْ وَ أَنْكَرُوها بِأَلْسِنَتِهِمْ، وَ وَيْلٌ لِلْمُنْكِرِينَ حَقَّنا أَهْلَ‌الْبَيْتِ. ماذا يَلْقاهُمْ بِهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيهِ وَآلِهِ مِن إِدامَةِ الْغَضَبِ وَ شِدَّةِ الْعَذابِ.
فَقالَ عُمَرُ: ياحُسَيْنُ! مَنْ أَنْكَرَ حَقَّ أَبيْکَ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ. أَمَّرَنَا النَّاسُ فَتَأَمَّرْنا وَلَوْ أَمَّرُوا أباکَ لَأَطَعْنا. فَقالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ‌السَّلامُ:

يَابْنَ الْخَطّابِ فَأىُّ النَّاسِ أمَّرَکَ عَلى نَفْسِهِ قَبْلَ أنْ تُؤَمِّرَ أبابَکْرٍ عَلى نَفْسِکَ لِيُؤَمِّرَکَ عَلَى النَّاسِ بِلاحُجَّةٍ مِنْ نَبِيٍّ وَلا رِضاً مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ؟
مردم آن را با دل‌های خود شناختند و با زبان‌هایشان انکار کردند و وای بر انکار کنندگان حق ما اهل‌بیت. چگونه رسول خداصلی الله علیه وآله آنها را با این انکار و در ادامه غضب و عذاب شدید ملاقات می‌کند.
عمر گفت: ای حسین! لعنت خدا بر کسی که حق پدرت را انکار کرد. مردم ما را حاکم خود قرار دادند ما هم پذیرفتیم. اگر پدر تو را هم به حکومت می‌رساندند ما اطاعت می‌کردیم. حسین‌علیه السلام فرمود:
ای پسر خطّاب پیش از آن که تو ابابکر را حاکم بر خود گرداندی تا او تو را بدون هیچ دلیلی از سوی پیامبر و یا رضایتی از آل محمد بر مردم حکومت دهد کدام مردم تو را حاکم خود قرار دادند؟
فَرِضاکُمْ کانَ لِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيهِ وَآلِهِ رِضاً؟ اَوْ رِضا أَهْلِهِ کانَ لَهُ سَخَطاً؟ أَما وَاللَّهِ لَوْ أَنَّ لِلِسانٍ مَقالاً يَطُولُ تَصْديقُهُ وَ فِعْلاً يُعينُهُ الْمُؤْمِنُونَ، لَما تَخَطَّأتَ رِقابَ آلِ مُحَمَّدٍ. تَرْقى مِنْبَرَهُمْ وَ صِرْتَ الْحاکِمَ عَلَيْهِمْ بِکتابٍ نَزَلَ فيهِمْ، لا تَعْرِفُ مُعْجَمَهُ وَلا تَدْرى تَأْويلَهُ، إلاَّ سَماعَ الْآذانِ.
الْمُخْطِئُ وَ الْمُصيبُ عِنْدَکَ سَواءٌ، فَجَزاکَ اللَّهَ جزاکَ، وَسَأَلَکَ عَمَّا أَحْدَثْتَ سُؤالاً حَفِيّاً.(56)
آیا رضایت شما رضایت پیامبر و رضایت خاندان او سخط محمدصلی الله علیه وآله است؟
به خدا سوگند اگر زبان‌ها راست می‌گفتند و مؤمنین کمک می‌کردند، تو غاصبانه بر آل محمد حکومت نمی‌کردی، بر منبر آنها بالا روی و با کتابی که بر آنها نازل شده است بر آنان حکم کنی. کتابی که نه معنای آن را می‌دانی و نه به تأویل آن آگاهی جز آن که تنها صدای آن را می‌شنوی.
خطاکار و درست کار نزد تو یکسانند. خداوند آن گونه که سزاوار کیفری تو را کیفر دهد و از بدعت‌هایی که گذاردی پی در پی سؤال کند.

عَلِیٌ‌علیه السلام فِی الْقُرآنِ
4 - قالَ عَلَیْهِ‌السَّلامُ فی قَوْلِهِ تَعالی «تَراهُمْ رُکَّعاً سُجَّداً»(57)
نَزَلَتْ فی عَلِیِّ بْنِ أَبی طالِبٍ‌علیه السلام.(58)
4 - امام حسین‌علیه السلام درباره این سخن خدا «آنها را همواره در رکوع و سجودی بینی» فرمود:
این آیه در باره علی بن ابی‌طالب نازل شد.

إنْکارُ فَضْلِ عَلِیِ‌علیه السلام
5 - إِنَّ دَفْعَ الزَّاهِدِ الْعابِدِ لِفَضْلِ عَلِیٍّ عَلَیهِ‌السَّلامُ عَلَی الْخَلْقِ کُلِّهِمْ بَعْدَ النَّبِیِّ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَآلِهِ لَیَصیرُ کَشُعْلَةِ نارٍ فی یَوْمٍ عاصِفٍ، وَتَصیرُ سائِرُ الْأَعْمالِ الدّافِعِ لِفَضْلِ عَلِیٍّ عَلَیْهِ‌السَّلامُ کَالْحَلْفاءِ وَإِنِ امْتَلَأَتْ مِنْهُ الصَّحاری، وَاشْتَعَلَتْ فیها تِلْکَ النّارُ وَ تَخْشاها تِلْکَ
5 - این که زاهد عابدی برتری علی‌علیه السلام را - پس از پیامبرصلی الله علیه وآله - بر همه خلق انکار کند، انکار او همانند شعله آتشی در روز طوفانی است و سایر اعمال او مانند علف‌های خشکی هستند هر چند دشت‌ها را پر کنند و این شعله الرّیحُ حَتَّی تَأْتِیَ عَلَیْها کُلُّها فَلا تَبْقی لَها باقِیَةٌ.(59)

دوستی علی‌بن ابی‌طالب‌علیه السلام

حُبَّ عَلِیِّ بْنِ أَبی طالِبٍ‌علیه السلام
6 - أَتی جِبْرَئیلُ اَلنَّبِیَّ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَآلِهِ فَقالَ: یا مُحَمَّدُ! إِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ مِنْ أَصْحابِکَ ثَلاثَةً، فَأَحِبَّهُمْ: عَلِیُّ بْنُ أَبی طالِبٍ وَأَبُوذَرٍّ وَالْمِقْدادُ بْنُ الْأَسْوَدِ.(60)
6 - جبرئیل بر پیامبرصلی الله علیه وآله وارد شد و گفت: ای محمد! خداوند سه نفر از اصحاب تو را دوست دارد تو هم آنها را دوست بدار: علی بن ابی‌طالب، ابوذر و مقداد.

عَلَمُ الْمَعْرِفَةِ
7 - ما كُنَّا نَعْرِفُ الْمُنافِقينَ عَلى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلّا بِبُغْضِهِمْ عَلِيّاً وَ وُلْدَهُ عَلَيْهِم‌السَّلامُ.(61)
در این دشت‌ها زبانه می‌کشد تا این که همه علف‌ها را می‌سوزاند و چیزی باقی نمی‌گذارد.
7 - ما در عصر رسول خداصلی الله علیه وآله منافقین را جز با دشمنی با علی‌علیه السلام و فرزندانش‌علیهم السلام نمی‌شناختیم.

فصل پنجم: سیمای امام حسین‌علیه السلام

نسَب درخشان امام حسین‌علیه السلام

نَسَبُهُ السَّنیُ
1 - قالَ عَلَیْهِ‌السَّلامُ یَوْماً فی مَجْلِسِ مُعاوِیَةِ
أَنَا ابْنُ ماءِ السَّماءِ وَعُرُوقِ الثَّرى أَنَا ابْنُ مَنْ سادَ أَهْلَ الدُّنْیا بِالْحَسَبِ النَّاقِبِ وَ الشَّرَفِ الْفائِقِ وَ الْقَدیمِ السَّابِقِ. أَنَا ابْنُ مَنْ رِضاهُ رِضَا الرَّحمانِ وَ سَخَطُهُ سَخَطُ الرَّحْمانِ.
ثُمَّ رَدَّ وَجْهَهُ لِلْخَصْمِ فَقالَ:
1 - روزی امام حسین‌علیه السلام در مجلس معاویه فرمود:
من فرزند مرد آسمانی و ریشه‌های توانایی‌ام. من فرزند کسی می‌باشم که به خاطر حسب افتخارآمیز و شرف بلند و برگزیده و سابقه درخشان، سرور اهل دنیا گردید. من فرزند کسی هستم که خشنودی او خشنودی خدای بخشنده و خشم او خشم خدای مهربان است.
آن‌گاه رو به دشمن (معاویه) کرد و گفت:
هَلْ لَکَ أَبٌ کَأَبی أَوْ قَدیمٌ کَقَدیمی؟ فَإِنْ قُلْتَ لا، تُغْلَبْ وَ اِنْ قُلْتَ نَعَمْ تَکْذِبْ.
فَقالَ الْخَصْمُ: لا تَصْدیقاً لِقَوْلِکَ. فَقالَ الْحُسَیْنُ عَلَیهِ‌السَّلامُ
أَلْحَقُّ أَبْلَجٌ لا یَزیغُ سَبیلُهُ، وَالْحَقُّ یَعْرِفُهُ ذَوُوا الْأَلْبابِ(62)

إمامَتُهُ‌علیه السلام
2 - دَخَلْتُ أنَا وَ أخی عَلِی جَدّی رَسُولِ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَآلِهِ، فَأَجْلَسَنی عَلی فَخْذِهِ الْأَیْسَرِ وَأَجْلَسَ أَخِی الْحَسَنَ عَلی فَخْذِهِ الْأَیْمَنِ، ثُمَّ قَبَّلَنا وَقالَ‌صلی الله علیه وآله:
آیا تو از پدری مانند پدر من و سابقه‌ای مانند سابقه من برخورداری؟ اگر بگویی نه شکست خورده‌ای و اگر بگویی آری دروغ گفته‌ای.
دشمن گفت: سخن تو پذیرفته نیست ،و امام حسین‌علیه السلام
در جواب او فرمود:
حق آشکار است و راهش به انحراف نمی‌گراید و خردمندان آن را می‌شناسند.
2 - من و برادرم بر جدم رسول خداصلی الله علیه وآله وارد شدیم. آن گاه مرا بر زانوی چپ خود و برادرم حسن را بر زانوی راستش نشاند و سپس ما را بوسید و فرمود:
«بِأَبِی أَنْتُما مِنْ إِمامَیْنِ سِبْطَیْنِ، إِخْتارَکُمَا اللَّهُ مِنّی وَ مِنْ أَبیکُما وَ مِنْ أُمِّکُما، وَ اخْتارَ مِنْ صُلْبِکَ یا حُسَیْنُ تِسْعَةُ أَئِمَّةٍ تاسِعُهُمْ قائِمُهُمْ وَ کُلُّهُمْ فِی الْفَضْلِ وَ الْمَنْزِلَةِ سَواءٌ عِنْدَاللَّهِ.(63)

من جانشین جانشینان پیامبرم

أَنَا وَصِیُّ الْأَوْصیاءِ
3 - قالَتْ اُمُسَلیمٍ لِلْحُسَیْنِ عَلَیهِ‌السَّلامُ مَنْ أَنْتَ؟
فَقالَ عَلَیهِ‌السَّلامُ
یا اُمَسَلیم! أَنَا وَصِیُّ الْأَوْصیاءِ، وَ أَنَا أَبُو التِّسْعَةِ الْأَئِمَّةِ الْهادِیَةِ وَ أَنَا وَصِیُّ أَخِی الْحَسَنِ، وَ أَخی وَصِیُّ أَبی عَلِیٍّ، وَعَلِیٌّ وَصِیُّ جَدِّی
پدرم فدای شما باد که دو امام نیکوکار ید، خداوند شما را از نسل من و پدر و مادرتان برگزید. ای حسین! خدا از نسل تو نه امام انتخاب کرد که نهمین آنها قائمشان می‌باشد و همه آنها در برتری و رتبه نزد خداوند برابرند.
3 - ام‌سلیم به امام حسین‌علیه السلام عرض کرد شما چه کسی هستید؟
حضرت فرمود:
ای ام‌سلیم! من جانشین جانشینان پیامبرم، من پدر نه امام هدایت کننده‌ام، من جانشین برادرم حسن و او جانشین پدرم علی و علی جانشین جدم رَسُولِ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَآلِهِ.(64)

مردم عالم را به منزلت بلند فراخواندم

سُقْتُ الْعالَمینَ إِلَی الْمَعالی
4 - سُقْتُ العالَمینَ إِلَی الْمَعالی
بِحُسْنِ خَلیقَةٍ وَ عُلُوِّ هِمَّةٍ
وَ لاحَ بِحِکْمَتی نُورُ الْهُدی فی
لَیالٍ فِی الضَّلالَةِ مُدْلَهِمَّةٍ
یُرِیدُ الْجاحِدُونَ لِیُطْفِؤُهُ
وَیَأْبَی اللَّهُ إِلاَّ أَنْ یُتِمَّهُ(65)

4 - مردم عالم را با اخلاقی نیکو و همتی بلند به منزلت بلند فرا خواندم. و با حکمت من نور هدایت در شب‌های تاریک و ظلماتی درخشید. منکران حق می‌خواهند آن را خاموش کنند اما خداوند جز این که آن را کامل کند نخواهد خواست.

فِراسَةُ الْحُسَيْنِ‌علیه السلام
5 - قالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرُ بْنِ الْخَطَّابِ لِلْحُسَيْنِ عَلَيهِ‌السَّلامُ فِی رسول خداصلی الله علیه وآله است.
5 - روزی عبدالله فرزند عمربن الخطاب در جبهه جنگ صفین به امام حسین‌علیه السلام گفت:
صِفّينَ: إِعْلَمْ! إِنَّ أَباکَ قَدْ وَتَرَ قُرَيْشاً وَ قَدْ أَبْغَضَهُ النَّاسُ وَ ذَكَرُوا أَنَّهُ هُوَ الَّذی قَتَلَ عُثْمانَ، فَهَلْ لَکَ أَنْ تَخْلُعَهُ وَ تُخالِفَ عَلَيهِ حَتَّی نُوَلِّيَکَ هذَا الْأَمْرَ؟. فَقالَ الْحُسَيْنُ عَلَيهِ‌السَّلامُ:
كَلّا وَاللَّهِ لا أَكْفُرُ بِاللَّهِ وَ بِرَسُولِهِ وَ بِوَصِیِّ رَسُولِ اللَّهِ. إِخْسَأْ، وَيْلَکَ مِنْ شَيْطانٍ مارِدٍ، فَلَقَدْ زَيَّنَ لَکَ الشَّيْطانُ سُوءَ عَمَلِکَ فَخَدَعَکَ حَتَّی أَخْرَجَکَ مِنْ دينِکَ بِإِتِّباعِکَ الْقاسِطينَ وَ نُصْرَةِ هذَا الْمارِقِ مِنَ الدِّينِ. لَمْ يَزَلْ هُوَ وَ أَبُوهُ حَرْبِيَّيْنِ وَ عَدُوَّيْنِ لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنينَ، فَوَاللَّهِ ما أَسْلَما وَ لكِنَّهُما إِسْتَسْلَما خَوْفاً وَ طَمَعاً.
آگاه باش که پدرت به قریش بدی کرد و مردم از او کینه دارند و می‌گویند او بود که عثمان را به قتل رساند.
مایلی او را بر کنار کنی و با او به مخالفت برخیزی تا تو را به حکومت رسانیم؟ امام حسین‌علیه السلام فرمود:
هرگز! به خدا قسم من به خدا و رسولش و جانشین رسول خدا کفر نمی‌ورزم. گم شو! وای بر تو از شیطان سرکش، همانا شیطان اعمال بد تو را برایت زینت داد و تو را فریفت تا آن که با پیروی از ستمگران و یاری دادن به این معاویه خارج شده از دین، از دینی که داشتی بیرون کرد.
معاویه و پدرش همواره با خدا و رسولش و مؤمنین در جنگ و دشمنی بودند. به خدا قسم آنها مسلمان نشدند بلکه از روی ترس و طمع تسلیم شدند.
فَأَنْتَ الْيَومَ تُقاتِلُ عَنْ غَيْرِ مُتَذَمِّمٍ، ثُمَّ تَخْرُجُ إِلَی الْحَرْبِ مُتَخَلِّفاً لِتَراءی بِذلِکَ نِساءَ أَهْلِ الشَّامِ.
إِرْتَعْ قَليلاً فَإِنّی أَرْجُو أَنْ يَقْتُلَکَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ سَريعاً.
فَضَحَکَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ، ثُمَّ رَجَعَ إِلی مُعاوِيَةَ فَقالَ: إِنّی اَرَدْتُ خَديعَةَ الْحُسَيْنِ وَ قُلْتُ لَهُ كَذا وَ كَذا، فَلَمْ أَطْمَعَ فی خَديعَتی. فَقالَ الْمُعاوِيَةُ: إِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِیٍّ لا يُخْدَعُ وَ هُوَ إِبْنُ أَبيهِ.(66)
امروز تو بدون هیچ نکوهش کننده‌ای می‌جنگی و به میدان جنگ می‌آیی تا به زنان شام دست‌یابی.
اندک زمانی در ناز و نعمت باش که من از خدای عزیز و بزرگ امید دارم

تو را به زودی بکشد.
عبدالله بن عمر پس از شنیدن سخنان امام حسین‌علیه السلام خندید و به سوی معاویه بازگشت و گفت: خواستم حسین را فریب دهم و به او چنین و چنان گفتم، اما در وعده فریبکارانه‌ای که به او دادم طمع نکرد. معاویه گفت: حسین بن علی فریب نمی‌خورد او فرزند پدرش می‌باشد (زیرکی پدر را دارد)

دوست دارم هفتاد هزار بار به شهادت برسم

وَدَدْتُ أَنْ اُقْتَلَ سَبْعینَ أَلْفَ مَرَّةٍ
6 - إلهی وَ سَیِّدی وَدَدْتُ أَنْ أُقْتَلَ وَ أُ حْیی سَبْعینَ أَلْفَ مَرَّةٍ فِی طاعَتِکَ وَ مَحَبَّتِکَ، سِیَّما إِذا کانَ فی قَتْلی نُصْرَةُ دینِکَ وَ إِحْیاءُ أَمْرِکَ وَ حِفْظُ نامُوسِ شَرْعِکَ، ثُمَّ إِنّی قَدْ سَئِمْتُ الْحَیاةَ بَعْدَ قَتْلِ الْأَحِبَّةِ وَ قَتْلِ هؤُلاءِ الْفِتْیَةِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّی اَللّٰهُ عَلَیهِ وَآلِهِ.(67)
6 - ای خدای من! ای سرور من! دوست دارم که هفتاد هزار بار در راه اطاعت و محبت تو کشته شوم به ویژه آن که در کشته شدن من یاری دین تو و زنده شدن امر تو و صیانت از شرع تو نهفته باشد. بعد هم پس از قتل دوستان و جوانان آل محمد از زندگی خسته شدم.

خَشْيَةُ اللَّهِ
7 - قيلَ لَهُ ما أَعْظَمَ خَوْفَکَ مِنْ رَبِّکَ!
قالَ عَلَيهِ‌السَّلامُ:
7 - به امام حسين‌عليه السلام عرض شد: چه ترس بزرگى از پروردگار خوددارى! در جواب فرمود:
لايَأمَنُ يَوْمَ الْقِيامَةِ إِلاَّ مَنْ خافَ اللَّهَ فِى الدُّنْيا.(68)

تغییر رنگ امام‌علیه السلام در عبادت

تَغَيُّرُ لَوْنِهِ فِی الْعِبادَةِ
8 - كانَ الْحُسَيْنُ عَلَيهِ‌السَّلامُ إِذا تَوَضَّأَ تَغَيَّرَ لَوْنُهُ وَ ارْتَعَدَ مَفاصِلُهُ. فَقيلَ لَهُ. فی ذلِکَ. فَقالَ عَلَيهِ‌السَّلامُ:
حَقٌّ لِمَنْ وَقَفَ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ الْمَلِکِ الْجَبَّارِ، أَنْ يَصْفَرَّ لَوْنُهُ وَ تَرْتَعِدَ مَفاصِلُهُ. (69)
8 - وقتی امام حسین‌علیه السلام وضو می‌گرفت رنگش تغییر می‌کرد و مفاصلش می‌لرزید. گفته شد چرا این حالات بر شما عارض می‌شود؟ امام‌علیه السلام فرمود:
حق است بر کسی که در پیشگاه خدا که پادشاه شکست‌ناپذیر است می‌ایستد رنگ چهره‌اش زرد و مفصل‌هایش بلرزد.

دعای امام حسین‌علیه السلام بعد از نماز طواف

دُعائُهُ بَعْدَ صَلوةِ الطَّوافِ
9 - طافَ الْحُسَیْنُ عَلَیهِ‌السَّلامُ بِالْبَیْتِ ثُمَّ صارَ إِلَی الْمَقامِ فَصَلّی
کسی در روز قیامت در امان نمی‌باشد مگر آن که در دنیا از خدا بترسد.
9 - امام حسین‌علیه السلام خانه خدا را طواف کرد و آن‌گاه به مقام ثُمَّ وَضَعَ خَدَّهُ عَلَی الْمَقامِ فَجَعَلَ یَبْکی وَ یَقُولُ:
عُبَیْدُکَ بِبابِکَ، خُوَیْدِمُکَ بِبابِکَ، سائِلُکَ بِبابِکَ، مِسْکینُکَ بِبابِکَ.(70)

من کشته اشکم

أَنَا قَتیلُ الْعَبْرَةِ
10 - أَنَا قَتیلُ الْعَبْرَةِ لا یَذْکُرُنی مُؤْمِنٌ إِلّا بَکی (71)
10 - من کشته اشکم، مؤمنی مرا یاد نمی‌کند مگر این که می‌گرید.
11 - أَنَا قَتیلُ الْعَبْرَةِ لا یَذْکُرُنی مُؤْمِنٌ إِلَّا اسْتَعْبَرَ.(72)
ابراهیم رفت و دو رکعت نماز گزارد، سپس رخسار خود را بر روی سنگ مقام گذارد و گریه می‌کرد و می‌گفت:
(خدایا) بنده کوچک تو بر در خانه توست، خادم کوچک تو بر درِ خانه توست، درخواست کننده‌ات بر درِ خانه توست، مسکین توبر درِ خانه توست.
11 - من کشته اشکم، مؤمنی مرا یاد نمی‌کند مگر این که اشکش جاری می‌شود.
12 - أَنَا قَتیلُ الْعَبْرَةِ، قُتِلْتُ مَکْرُوباً، وَ حَقیقٌ عَلَی اللَّهِ أَنْ لا یَأْتینی مَکْرُوبٌ قَطُّ إِلّا رَدَّهُ اللَّهُ أَوْ أَقْلَبَهُ إِلی أَهْلِهِ مَسْرُوراً.(73)
12 - من کشته اشکم، با اندوه کشته شدم و بر خداوند است که اندوهگینی بر من وارد نشود مگر این که او را از حال اندوه باز گرداند یا با شادمانی به اهلش رساند.

من اولین کسی هستم که رجعت می‌کنم

أَنَا اَوَّلُ مَنْ يَرْجِعُ
13 - قالَ الْحُسَيْنُ عَلَيهِ السَّلامُ لِأَصْحابِهِ قَبْلَ أَنْ يُقْتَلَ:
اِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيهِ وَآلِهِ قالَ لِى
«يا بُنَىَّ إِنَّکَ سَتُساقُ إِلَى الْعِراقِ، وَهِىَ أَرْضٌ قَدِ الْتَقى بِهَا النَّبِيوَّنَ وَ أَوْصِياءُ النَّبِيِّينَ، وَهِىَ أَرْضٌ تُدْعَى عُمُوراً، وَ إِنَّکَ تُسْتَشْهَدُ بِها وَ يَسْتَشْهَدُ مَعَکَ جَماعَةٌ مِنْ أَصْحابِکَ لايَجِدُونَ أَلَمَ
13 - پیش از آن که امام حسین‌علیه السلام به شهادت برسد به اصحاب خود فرمود: رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود:
«ای فرزندم تو به سوی عراق خواهی رفت و آن سرزمینی است که پیامبران و جانشینان آنها بر آن گام نهاده‌اند و «عمور» نامیده می‌شود. تو و عده‌ای از یارانت که درد شمشیرها را احساس نمی‌کنند در آنجا به مَسِّ الْحَدِيدِ وَتَلا: «قُلْنايا نارُكُونى بَرْداً وَسَلاماً عَلى إِبْراهيمَ»(74) يَكُونُ الْحَرْبُ بَرْداً وَ سَلاماً عَلَيْکَ وَعَلَيْهِمْ.»
فَأَبْشِرُوا، فَوَاللَّهِ لَئِنْ قَتَلُونا فَإِنَّا نَرِدُ عَلى نَبِيِّنا، ثُمَّ أَمْكُثُ ماشاءَ اللَّهُ. فَأَكُونُ اَوَّلَ مَنْ يَنْشَقُّ الْأَرْضُ عَنْهُ، فَأَخْرُجُ خَرْجَةً يُوافِقُ ذلِکَ خَرْجَةَ أَميرِالْمُؤْمِنينَ وَقيامَ قائِمِنا.
ثُمَّ لَيَنْزِلَنَّ عَلَىَّ وَفْدٌ مِنَ السَّماءِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لَمْ يَنْزِلُوا إِلَى الْأَرْضِ قَطُّ، وَلَيَنْزِلَنَّ إِلَىَّ جِبْرَئيلُ وَميكائِيلُ وَ إِسرافيلُ و جُنُودٌ مِنَ الْمَلائِكَةِ.
شهادت خواهید رسید و این آیه را تلاوت کرد:
«گفتیم ای آتش! بر ابراهیم سرد و بی‌آسیب باش»، و جنگ برای تو و یارانت سرد و بدون گزند خواهد بود.
پس بشارت باد بر شما، به خدا سوگند اگر ما را بکشند بر پیامبران وارد می‌شویم و تا زمانی که خدا بخواهد می‌مانیم. آن‌گاه من اولین کسی هستم که زمین برای او شکافته می‌شود و رجعت می‌کنم. رجعت من با بازگشت امیرالمؤمنین و قیام قائم همزمان خواهد بود.
سپس گروهی از نیروهای الهی از آسمان بر من فرود خواهند آمد، نیروهایی که هرگز تا آن زمان بر زمین فرود نیامده‌اند. و جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و لشکری از فرشته‌ها بر من نازل خواهند شد.
وَلَيَنْزِلَنَّ مُحَمَّدٌ وَ عَلِيٌّ وَ اَنَا وَ أَخى وَ جَميعُ مَنْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيهِ فى حَمُولاتٍ مِنْ حَمُولاتِ الرَّبِّ: جِمالٌ مِنْ نُورٍ لَمْ يَرْكَبْها مَخْلُوقٌ.
ثُمَّ لَيَهُزَّنَّ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيهِ وَآلِهِ لِواءَهُ وَ لَيَدْفَعُهُ إِلى قائِمِنا مَعَ سَيْفِهِ. ثُمَّ إِنَّا نَمْكُثُ مِنْ بَعْدِ ذلِکَ ماشاءَ اللَّهُ.
ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ يُخْرِجُ مِنْ مَسْجِدِ الْكُوفَةِ عَيْناً مِنْ دُهْنٍ وَ عَيْناً مِنْ ماءٍ وَ عَيْناً مِنْ

لَبَنٍ.
ثُمَّ إِنَّ أَمیرَالْمُؤْمِنینَ یَدْفَعُ إِلَیَّ سَیْفَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ وَ یَبعَثُنِی إِلَی الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ. فَلا آتی عَلی عَدُوٍّ لِلَّهِ إِلاَّ أَهْرَقْتُ دَمَهُ، وَلا صَنَماً إِلّا أَحْرَقْتُهُ حَتَّی أَقَعَ إِلَی الْهِنْدِ فَأَفْتَحُها.
و محمد و علی و من و برادرم و هر کسی را که خداوند بر او منت گذارد بر مرکب‌هایی از سوی پروردگار فرود خواهند آمد، شترهایی که از نورند و به آن هنگام مخلوقی سوار آنها نشده است.
آن‌گاه محمد پرچم خود را به اهتزاز درمی‌آورد و آن را به همراه شمشیرش به قائم ما خواهد داد.سپس تا زمانی که‌خدا بخواهد ما می‌مانیم.
پس از آن خداوند چشمه‌هایی از روغن و آب و شیر از مسجد کوفه آشکار می‌کند.
و به دنبال آن امیرالمؤمنین شمشیر رسول خداصلی الله علیه وآله را به من خواهد داد و مرا به مشرق و مغرب خواهد فرستاد. من هم به دشمنی از دشمنان خدا بر خورد نمی‌کنم مگر این که خون او را می‌ریزم و به بتی نمی‌رسم جز این که آن را آتش می‌زنم تا به سرزمین هند می‌رسم و آن را فتح می‌کنم.
وَ إِنَّ دانْیالَ وَ یُوشَعَ یَخْرُجانِ إِلی أَمیرِالْمُؤْمِنینَ عَلَیهِ‌السَّلامُ یَقُولانِ صَدَقَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ، وَ یَبْعَثُ مَعَهُما إِلَی الْبَصْرَةِ سَبْعینَ رَجُلاً فَیَقْتُلُونَ مُقاتِلیهِمْ وَ یَبْعَثُ بَعْثاً إِلَی الرُّومِ فَیَفْتَحُ اللَّهُ لَهُمْ. ثُمَّ لَأَقْتُلَنَّ کُلَّ دابَّةٍ حَرَّمَ اللَّهُ لَحْمَها، حَتَّی لایَکُونَ عَلی وَجْهِ الْأَرْضِ إِلاَّ الطَّیِّبَ.
وَ أَعْرِضُ عَلَی الْیَهُودِ وَ النَّصاری وَ سائِرِ الْمِلَلِ، وَ لَأُخَیِّرَنَّهُمْ بَیْنَ الْإِسْلامِ وَ السَّیْفِ، فَمَنْ أَسْلَمَ مَنَنْتُ عَلَیهِ، وَ مَنْ کَرِهَ الْإِسْلامَ أَهْرَقَ اللَّهُ دَمَهُ.
وَلایَبْقی رَجُلٌ مِنْ شیعَتِنا إِلّا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَیْهِ مَلَکاً یَمْسَحُ عَنْ وَجْهِهِ
دانیال و یوشع نیز به سوی امیرالمؤمنین می‌آیند و می‌گویند: «خدا و پیامبرش راست گفتند» و او هم هفتاد مرد جنگی به همراه آنها به بصره می‌فرستد و جنگاوران آن را که به مخالفت برمی‌خیزند به قتل می‌رساند و لشکری را به روم می‌فرستد و خداوند آن سرزمین را برای آنها فتح می‌کند.
آن‌گاه هر جنبنده حرام گوشتی را از پا درمی‌آورم تا جز حیوانات حلال گوشت بر روی زمین باقی نماند.
و با یهود و مسیحیان و آیین‌های دیگر روبرو می‌شوم و آنها را میان انتخاب اسلام و شمشیر آزاد می‌گذارم، پس هر کس اسلام آورد با او به نیکی رفتار می‌کنم و هر کس از اسلام خشنود نباشد خداوند خون او را خواهد ریخت. در آن هنگام مردی از شیعیان ما نیست مگر این که خداوند فرشته‌اِی بر او می‌فرستد تا غبار (اندوه و غربت) را از چهره او التُّرابَ، وَ

يُعَرِّفُهُ أَزْواجَهُ وَ مَنْزِلَتَهُ فِی الْجَنَّةِ.
وَلا يَبْقى عَلى وَجْهِ الْأَرْضِ أَعْمى وَلا مُقْعَدٌ وَلا مُبْتَلىً إِلاَّ كَشَفَ اللَّهُ عَنْهُ بَلاءَهُ بِنا أَهْلَ الْبَيْتِ.
وَ لَيَنْزِلَنَّ الْبَرَكَةَ مِنَ السَّماءِ إِلَى الْأَرْضِ حَتَّى أَنَّ الشَّجَرَةَ لَتَقْصِفُ بِما يُرِيدُ اللَّهُ فيها مِنَ الثَّمَرَةِ وَ لَتَأْكُلَنَّ ثَمَرَةَ الشِّتاءِ فِی الصَّيْفِ وَ ثَمَرَةَ الصَّيْفِ فِی الشِّتاءِ، وَذلِکَ قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتابِ آمَنُوا وَ اتَّقَوا لَفَتَحْنا عَلَيْهِمْ بَرَكاتٍ مِنَ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ وَلكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْناهُمْ بِما كانُوا يَكْسِبُونَ»(75)
بزداید و همسران بهشتی و مرتبه و جایگاهی که در آن دارند را به آنها بشناساند.
در آن عصر کور و زمین گیر و مبتلایی نخواهد بود مگر این که خداوند به وجود ما اهل‌بیت بلا را از او دور خواهد کرد.
و خداوند برکت خود را از آسمان بر زمین نازل می‌کند به گونه‌ای که شاخه‌های درخت از فراوانی میوه‌هایی که خدا به آن می‌دهد می‌شکند و شما میوه‌های تابستانی را در فصل زمستان و میوه‌های زمستانی را در فصل تابستان می‌خورید و این تحقق سخن خداوند است که «اگر مردم شهرها ایمان آورده و به تقوا می‌گراییدند هر آینه برکاتی را از آسمان و زمین بر آنها می‌گشودیم، اما تکذیب کردند و ما هم آنها را به کیفر اعمالشان گرفتار کردیم».
ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ لَيَهَبُ لِشيْعَتِنا كَرامَةً لايَخْفى عَلَيْهِمْ شَیْءٌ فِی الْأَرْضِ وَ ما كانَ فيها حَتَّى أَنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ يُرِيدُ أَنْ يَعْلَمَ عِلْمَ أَهْلِ‌بَيْتِهِ فَيُخْبِرُهُمْ بِعِلْمِ ما يَعْلَمُونَ.(76)
آن‌گاه خداوند به شیعیان ما (که قبل از ظهور شیعه بوده‌اند) کرامتی خواهد کرد که دیگر چیزی بر روی زمین و درون آن بر آنها مخفی نخواهد ماند. حتی مردی از آنان می‌خواهد وضع خانواده‌اش را به آنها اعلام نماید پس آنان را به آنچه انجام خواهند داد با خبر می‌کند.

فصل ششم: سیمای امام مهدی‌علیه السلام

غَيْبَةُ الْقائِمِ‌علیه السلام

1 - قائِمُ هذِهِ الْأُمَّةِ هُوَ التَّاسِعُ مِنْ وُلْدی وَ هُوَ صاحِبُ الْغَيْبَةِ وَ هُوَ الَّذی يُقْسَمُ ميراثُهُ وَ هُوَ حَیٌّ.(77)

1 - قائم این امت فرزند نهم من است، اوست که دارای غیبت است و در حالی که زنده می‌باشد میراثش تقسیم می‌شود.

مقام صبر کنندگان در عصر غیبت

مَنْزِلَةُ الصَّابِرِينَ فی زَمَنِ الْغَيبَةِ
2 - مِنَّا إِثْنا عَشَرَ مَهْدِيّاً، أَوَّلُهُمْ أَميرُالْمُؤْمِنينَ عَلِيُّ بْنُ أَبی طالِبٍ،
2 - دوازده هدایت کننده از ما می‌باشد که اولین آنها امیرالمؤمنین علی بن
وَآخِرُهُمْ التَّاسِعُ مِنْ وُلْدی وَ هُوَ الْإِمامُ الْقائِمُ بِالْحَقِّ.
يُحْيِي اللَّهُ بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها وَ يُظْهِرُ بِهِ دينَ الْحَقِّ عَلَى الدّينِ كُلِّهِ وَ لَوْكَرِهَ الْمُشْرِكُونَ.
لَهُ غَيْبَةٌ يَرْتَدُّ فيها أَقْوامٌ وَ يَثْبُتُ عَلَى الدّينِ فيها آخَرُونَ.
فَيُؤْذَونَ وَيُقالُ لَهُمْ: «مَتى هذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صادِقينَ»(78)
أَمّا إِنَّ الصَّابِرَ فی غَيْبَتِهِ عَلَى الْأَذى وَ التَّكْذيْبِ بِمَنْزِلَةِ الْمُجاهِدِ بِالسَّيْفِ بَيْنَ يَدَىْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيهِ وَآلِهِ.(79)
ابی‌طالب و آخرین آنها نهمین فرزند من است و او امامی است که برای حق قیام می‌کند.
خداوند به وجود او زمین را زنده می‌کند پس از آن که مرده باشد و دین حق را به وسیله او بر همه ادیان پیروز می‌گرداند، هر چند مشرکین خشنود نباشند.
او دارای غیبتی است که عدّه‌ای در آن به تردید می‌افتند و عدّه‌ای دیگر بر دین خدا ثابت قدم می‌مانند.
اینها مورد آزار قرار می‌گیرند و به آنها گفته می‌شود «این وعده چه زمانی تحقق می‌یابد اگر شما از راست گویان هستید؟»
اما صبر کنندگان بر آزار و تکذیب آنها در زمان غیبت به منزله مجاهدانی هستند که با شمشیر در پیش‌روی رسول‌خداصلی الله علیه وآله جهاد می‌کنند.

حَتْمِيَّةُ الظُّهُورِ
3 - لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيا إِلّا يَوْمٌ واحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ ذلِکَ الْيَوْمَ حَتَّى يَخْرُجَ رَجُلٌ مِنْ وُلْدی يَمْلَأُها عَدْلاً وَ قِسْطاً كَما مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً. كَذلِکَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيهِ وَآلِهِ يَقُولُ.(80)
3 - اگر از دنیا جز یک روز باقی نماند، خداوند این یک روز را طولانی می‌کند تا مردی از فرزندانم قیام کند و زمین را پر از عدل و داد نماید، همان گونه که پر از ظلم و ستم شده باشد. از رسول خداصلی الله علیه وآله شنیدم که چنین فرمود.

زَمَنُ إِصْلاحِ الظُّهُورِ
4 - فِی التَّاسِعِ مِنْ وُلْدی سُنَّةٌ مِنْ یُوسُفَ وَ سُنَّةٌ مِنْ مُوسَی بْنِ عِمْرانَ، وَ هُوَ قائِمُنا أَهْلِ الْبَیْتِ. یُصْلِحُ اللَّهُ تَبارَکَ وَ تَعالی أَمْرَهُ فی لَیْلَةٍ واحِدَةٍ.(81)
4 - در فرزند نهم من سنتی از یوسف و سنتی از موسی‌بن عمران است او قائم ما اهل‌بیت می‌باشد که خداوند متعال امر ظهور او را در یک شب سامان می‌دهد.

انتقام قائم‌علیه السلام از دشمنان

إِنْتِقامُ الْقائِمِ مِنَ الْأَعْداءِ
5 - يُظْهِرُ اللّٰهُ قائِمَنا فَيَنْتَقِمُ مِنَ الظّالِمينَ.
فَقيلَ لَهُ: يَابْنَ رَسُولِ اللّٰهِ مَنْ قائِمُكُمْ؟ قالَ عَلَيهِ‌السَّلامُ:
أَلسّابِعُ مِنْ وُلْدِ ابْنى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، وَ هُوَ الْحُجَّةُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ إِبْنى وَ هُوَ الَّذى يَغيبُ مُدَّةً طَويلَةً، ثُمَّ يَظْهَرُ وَ يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلاً كَما مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً. (82)
5 - خداوند قائم ما را آشکار می‌کند و از ستمگران انتقام می‌گیرد.
گفته شد: ای فرزند رسول خدا! قائم شما چه کسی است؟ حضرت فرمود:
هفتمین نفر از فرزندان پسرم محمّدبن علی (امام باقرعلیه السلام) است.
او حجت خدا، فرزند حسن، فرزند علی، فرزند محمد، فرزند علی، فرزند موسی، فرزند جعفر، فرزند محمد، فرزند علی، پسر من است.
او کسی است که مدّتی طولانی از چشم‌ها غایب می‌شود، آن‌گاه ظهور کرده و زمین را پر از عدل و داد می‌کند، همان گونه که پر از ستم و ظلم شده است.

شِدَّةُ الْقائِمِ عَلَى الْأَعْداءِ
6 - قالَ بُشْرُ بْنُ غالِبِ الْأَسَدِيِّ: قالَ لِيَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَاالسَّلامُ: يا بُشْرُ! ما بَقاءُ قُرَيْشٍ إِذا قَدَّمَ الْقائِمُ الْمَهْدِيُّ مِنْهُمْ خَمْسَ مِأَةِ رَجُلٍ فَضَرَبَ أَعْناقَهُمْ صَبْراً، ثُمَّ قَدَّمَ خَمْسَ مِأَةٍ فَضَرَبَ أَعْناقَهُمْ صَبْراً ثُمَّ قَدَّمَ خَمْسَ مِأَةٍ فَضَرَبَ أَعْناقَهُمْ صَبْراً؟
قُلْتُ لَهُ: أَصْلَحَکَ اللَّهُ أَيَبْلُغُونَ ذلِکَ؟ فَقالَ عَلَيهِ‌السَّلامُ: اِنَّ مَوْلَى الْقَوْمِ مِنْهُمْ.(83)
6 - بشربن غالب اسدی گوید: حسین بن علی‌علیهما السلام به من فرمود: ای بشر! چگونه قریش باقی خواهند ماند وقتی قائم پانصد نفر آنها را پیش آورد و با زجر گردن آنها را بزند. آن‌گاه پانصد نفر دیگر از آنان را پیش آورد و با زجر و سختی گردن آنها را بزند. سپس پانصد نفر دیگر از آنها را پیش آورد و با زجر و سختی گردن آنها را بزند؟
عرض کردم: خداوند حال شما را نیکو قرار دهد آیا آنها به عصر ظهور می‌رسند؟ امام‌علیه السلام فرمود:
دوستدار آنها هم از خود آنهاست.

شِدَّتُهُ‌علیه السلام عَلی بَنی أُمَیَّةَ
7 - قالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ شَریکٍ: مَرَّ الْحُسَیْنُ عَلَیهِ‌السَّلامُ عَلی حَلْقَةٍ مِنْ بَنی أُمَیَّةَ وَ هُمْ جُلُوسٌ فی مَسْجِدِالرَّسُولِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَآلِهِ فَقالَ عَلَیهِ‌السَّلامُ: اَما وَاللَّهِ لا یَذْهَبُ الدُّنْیا حَتَّی یَبْعَثَ اللَّهُ مِنّی رَجُلاً یَقْتُلُ مِنْکُمْ أَلْفاً وَ مَعَ الْأَلْفِ أَلْفاً وَ مَعَ الْأَلْفِ أَلْفاً.
فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِداکَ اِنَّ هؤُلاءِ اَوْلادُ کَذاوَکَذا لا یَبْلُغُونَ هذا. فَقالَ عَلَیهِ‌السَّلامُ:
وَیْحَکَ إِنَّ فی ذلِکَ الزَّمانِ یَکُونُ لِلرَّجُلِ مِنْ صُلْبِهِ کَذا و کَذا
7 - عبدالله بن شریک گوید: حسین‌علیه السلام بر جمعی از بنی‌امیه که به صورت دایره در مسجد رسول خداصلی الله علیه وآله نشسته بودند گذر کرد و به آنها فرمود:
آگاه باشید به خدا قسم دنیا به پایان نخواهد رسید تا آن که خداوند مردی را از نسل من برمی‌انگیزد که هزار نفر از شما را به قتل می‌رساند و هزار نفر دیگر را نیز به قتل می‌رساند و هزار نفر دیگر را بر آنها می‌افزاید.
عرض کردم: فدایت شوم اینها فرزندان فلان و فلان هستند و به عصر ظهور نمی‌رسند. امام‌علیه السلام فرمود:
در آن زمان از پشت هر مردی آن اندازه و آن اندازه مرد به وجود
رَجُلاً وَ إِنَّ مَوْلَی الْقَوْمِ مِنْ أَنْفُسِهِمْ.(84)

مدت جنگ امام مهدی‌علیه السلام

مُدَّةُ جِهادِهِ‌علیه السلام
8 - قالَ عیسَی الْخَشَّابِ لِلْحُسَیْنِ عَلَیهِ‌السَّلامُ: أَنْتَ صاحِبُ هذَا الْأَمْرِ؟ قالَ عَلَیهِ‌السَّلامُ:
لا وَلکِنْ صاحِبُ هذَا الْأَمْرِ، الطَّرِیدُ الشَّرِیدُ الْمَوْتُوُر بِأَبِیهِ، أَلْمُکَنَّی بِعَمِّهِ،یَضَعُ سَیْفَهُ عَلی عاتِقِهِ ثَمانَیَةَ أَشْهُرٍ.(85)
خواهد آمد و دوستدار هر قومی از آنها خواهد بود.
8 - عیسی خشاب از امام حسین‌علیه السلام پرسید: تو صاحب الامر هستی؟ امام‌علیه السلام فرمود:
نه، صاحب این امر، آن دور شده خانه به دوشی است که به خون خواهی پدرش برمی‌خیزد، و با لقب عمویش خوانده می‌شود، و به مدّت هشت ماه شمشیر بر دوش دارد.

مدت حکومت امام مهدی‌علیه السلام

مُدَّةُ حُکُومَتِهِ‌علیه السلام
9 - يَمْلِکُ الْمَهْدِیُّ عَلَیهِ‌السَّلامُ تِسْعَةَ عَشَرَ سَنَةً وَأَشْهُراً.(86)
9 - مهدی‌علیه السلام نوزده سال و چند ماه حکومت می‌کند.

فصل هفتم: جایگاه شیعه

فطرت شیعه

فِطْرَةُ الشِّيعَةِ
1 - نَحْنُ وَ شِيعَتُنا عَلَى الْفِطْرَةِ الَّتى بَعَثَ اللَّهُ عَلَيها مُحَمَّداً صَلَّى اللَّهُ عَلَيهِ وَآلِهِ وَ سائِرُ النَّاسِ مِنْها بَراءٌ.(87)

شیعه بر آیین ابراهیم است

الشِّیعَةُ عَلی مِلَّةِ إبراهیمَ علیه السلام
2 - ما أحَدٌ عَلی مِلَّةِ إبراهیمَ إلّا نَحْنُ وَ شِیعَتُنا، وَسائِرُالنّاسِ مِنها
1 - ما و شیعیانمان بر همان سرشت و طبیعتی هستیم که خداوند محمدصلی الله علیه وآله را بر آن آفرید و سایر مردم از آن طبیعت به دور هستند.
2 - کسی جز ما و شیعیان ما بر آیین ابراهیم نیست و سایر مردم از این آیین بَراءٌ.(88)

الشِّيعَةُ شَهيدٌ
3 - قالَ زَيْدُ بْنُ أَرْقَم: قالَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيهِمَاالسَّلامُ:
ما مِنْ شِيْعَتِنا إلاَّ صِدِّيقٌ شَهيدٌ.
قُلْتُ: أَنّى يَكُونُ ذلِکَ وَهُمْ يَمُوتُونَ عَلى فُرُشِهِمْ؟ فَقالَ عَلَيْهِالسَّلامُ:
أَما تَتْلُو كِتابَ اللَّهِ «وَالَّذينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ أُولئِکَ هُمُ الصِّدِّيقُونَ وَ الشُّهَداءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ»؟(89) ثُمَّ قالَ عَلَيهِالسَّلامُ: لَوْلَمْ تَكُنِ
دور هستند.
3 - زیدبن ارقم گوید: حسین بن علی‌علیه السلام فرمود:
کسی از شیعیان ما نیست مگر آن که نیکوکار و شهید است.
عرض کردم: چگونه همه آنها شهیدند در حالی که آنان در رختخواب خود می‌میرند؟ امام‌علیه السلام فرمود:
آیا کتاب خدا را نخوانده‌ای که می‌فرماید: «کسانی که به خدا و فرستادگان او ایمان آوردند آنها از نیکان و شهیدان در نزد پروردگار خویشند» اگر شهادت جز برای کسی که با شمشیر کشته می‌شود نمی‌بود الشَّهُادَةُ إلاَّ لِمَنْ قُتِلَ بِالسَّيْفِ، لَأَقَلَّ اللَّهُ الشُّهَداءَ.(90)
وَ قالَ عَلَيْهِالسلام فى نَقْلٍ آخَرَ.
لَوْكانَ الشُّهَداءُ لَيْسَ إلاَّ كَما تَقُولُ لَكانَ الشُّهَداءُ قَليْلاً.(91)

إِنْقاذُ الشِّيعَةِ مِنْ يَدِ الضَّالّينَ
4 - قالَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ صَلَواتُ اللَّهِ عَلَيهما لِرَجُلٍ:
أَيُّهُما أَحَبُّ إِلَيْکَ؟ رَجُلٌ يَرُومُ قَتْلَ مِسْكينٍ قَدْ ضَعُفَ، تَنْقِذُهُ مِنْ يَدِهِ، أَوْناصِبٍ يُرِيدُ إِضْلالَ مِسْكينٍ مِنْ ضُعَفاءِ شيْعَتِنا تَفْتَحُ عَلَيهِ ما
خداوند تعداد شهداً را به اندک رسانده بود.
و در نقل دیگری فرمود:
اگر شهدا جز آن گونه که تو می‌گویی نبودند (که شهید تنها کسی باشد که با شمشیر کشته شود) تعداد آنها بسیار کم بود.
4 - حسین بن علی صلوات الله علیه به مردی فرمود:
کدام یک از این دو کار برای تو محبوب‌تر است؟ نجات آن مسکین ضعیفی که مردی می‌خواهد او را به قتل برساند و تو از دست او نجاتش می‌دهی یا نجات یکی از شیعیان ضعیف ما که یکی از دشمنانمان می‌خواهد او را گمراه سازد و تو راه بسBÀرا بر او می‌گشایی و دلایلی را به يُمْتَنَعُ بِهِ وَ يُفْحِمُهُ وَيَكْسِرُهُ بِحُجَجِ اللَّهِ تَعالى
بَلْ إِنْقاذُ هذَا الْمِسْكينِ الْمُؤْمِنِ مِنْ يَدِ هذَا النَّاصِبِ. إِنَّ اللَّهَ تَعالى يَقُولُ: «مَنْ أَحْياها فَكَأَنَّما أَحْيَا النَّاسَ جَميعاً»(92)
أَىْ وَ مَنْ أَحْياها وَ أَرْشَدَها مِنْ كُفْرٍ إِلى إِيْمانٍ فَكَأَ نَّما أَحْيَا النَّاسَ جَميعاً مِنْ قَبْلِ أَنْ يَقْتُلَهُمْ بِسُيُوفِ الْحَديدِ.(93)

مُواساةٌ عِلْمِيَّةٌ لِلشِّيعَةِ
5 - مَنْ كَفَّلَ لَنا يَتِيماً قَطَعَتْهُ عَنَّا غَيْبَتُنا وَ اسْتِتارُنا فَواساهُ مِنْ عُلُومِنا
او می‌آموزی تا آن مرد گمراه کننده را درمانده کرده و با حجت‌های الهی درهم شکند؟
آری نجات این مؤمن ضعیف از دست آن ناصبی (دشمن اهل‌بیت) بهتر است. خدای تعالی می‌فرماید: «کسی که نفسی را زنده کند گویا همه مردم را زنده کرده است.»
یعنی کسی که فردی را زنده کند و از کفر به ایمان هدایت نماید گویا همه مردم را پیش از آن که به شمشیر کشته شوند زنده کرده است.
5 - کسی که یتیمی (شیعه‌ای) را که غیبت و پنهانی ما او را از ما جدا کرده است دستگیری فکری کند و با علومی که از ما به او رسیده است وی را
الَّتی سَقَطَتْ إِلَيْهِ حَتَّى أَرْشَدَهُ وَهَداهُ قالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ:
«يا أَيُّهَا الْعَبْدُ الْكَرِيمُ الْمُواسي! إِنِّي أَوْلى بِهذَا الْكَرَمِ، إِجْعَلُوا لَهُ يا مَلائِكَتى فِى الْجَنانِ بِعَدَدِ كُلِّ حَرْفٍ عَلَّمَهُ أَلْفَ أَلْفَ قَصْرٍ، وَ أَضيفُوا إِلَيْها ما يَليقُ بِها مِنْ سائِرِ النَّعَمِ.(94)

مَنِ الشِّیعَةُ؟
6 - قالَ رَجُلٌ لِلْحُسَیْنِ عَلَیهِ‌السَّلامُ: یَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! أَنَا مِنْ شیعَتِکُمْ. قالَ عَلَیهِ‌السَّلامُ:
إِتَّقِ اللَّهَ وَ لا تَدَّعِیَنَّ شَیْئاً یَقُولُ اللَّهُ لَکَ کَذِبْتَ وَ فَجَرْتَ فی دَعْواکَ،
یاری دهد تا او را هدایت کند خداوند به او می‌فرماید:
«ای بنده بزرگوار و یاری دهنده! من به این بزرگواری سزاوارترم، هان ای فرشته‌های من! برای هر حرفی که به او آموخت هزارهزار قصر برای او در بهشت قرار دهید و از سایر نعمت‌ها که لایق آن است بر آن بیفزایید.
6 - مردی به امام حسین‌علیه السلام عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! من از شیعیان شما هستم. امام‌علیه السلام فرمود:
از خدا بترس و ادعایی نکن که خداوند بگوید دروغ گفتی و در إِنَّ شِیْعَتَنا مَنْ سَلِمَتْ قُلُوبُهُمْ مِنْ کُلِّ غَشٍّ وَ غِلٍّ وَ دَغَلٍ، وَ لکِنْ قُلْ أَنَا مِنْ مُوالیکُمْ وَ مُحِبِّیْکُمْ.(95)

أَجْرُ الشِّيْعَةِ
7 - إِنَّ الرَّجُلَ مِنْ شيعَتِنا لَيَأْتى يَوْمَ الْقِيامَةِ عَلَيهِ تاجُ نُبُوَّةٍ، قُدّامُهُ سَبْعينَ مَلَكاً يَنْساقُ سَوْقاً إِلى بابِ الْجَنَّةِ، فَيُقالُ لَهُ: أُدْخُلِ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسابٍ.(96)
7 - روز قیامت مردی از شیعیان ما می‌آید که تاج بنوت بر سر اوست و در پیش روی او هفتاد فرشته به دنبال هم تا درب بهشت حرکت می‌کنند، آن‌گاه به او گفته می‌شود: بدون حسب روز قیامت وارد بهشت شو.

دَوْرُحُبِّ اِلْعِتْرَةِ
8 - مَنْ أَحَبَّنا لِلَّهِ وَرَدْنا نَحْنُ وَ هُوَ عَلی نَبِیِّنا صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَآلِهِ
ادعای خود به گناه افتادی. همانا شیعیان ما کسانی هستند که قلب‌های آنان از هر فریب و ناپاکی و خیانت پاک باشد. اما تو بگو من از دوستان و دوستداران شما هستم.
8 - کسی که ما را به خاطر خدا دوست بدارد ما و او این گونه بر پیامبرمان هکَذا (وَضَمَّ إِصْبَعَیْهِ) وَ مَنْ أَحَبَّنا لِلدُّنْیا فَإِنَّ الدُّنْیا تَسَعُ الْبَرَّ وَ الْفاجِرَ.(97)
9 - مَنْ أَحَبَّنا لِلدُّنْیا فَإِنَّ صاحِبَ اِلدُّنْیا یُحِبُّهُ الْبَرُّوَ الْفاجِرُ، وَ مَنْ أَحَبَّنا لِلَّهِ کُنَّا نَحْنُ وَ هُوَ یَوْمَ الْقِیامَةِ کَهاتَیْنِ (وَ أَشارَ بِالسَّبَّابَةِ وَ الْوُسْطی)(98)
9 - کسی که ما را به خاطر دنیا دوست داشته باشد البته انسان‌های خوب و بد، دارنده دنیا را دوست دارند و کسی که به خاطر خدا ما را دوست بدارد، ما و او در روز قیامت مثل این دو انگشت کنار هم خواهیم بود (و به دو انگشت نشانه و میانه خود اشاره کرد.)
10 - مَنْ أَحَبَّنا لِلَّهِ نَفَعَهُ حُبُّنا، وَلَوْ کانَ فی جَبَلِ الدَّیْلَمِ، وَ مَنْ أَحَبَّنا لِغَیْرِ ذلِکَ فَإِنَّ اللَّهَ یَفْعَلُ مَا یَشاءُ. إِنَّ حُبَّنا أَهْلَ الْبَیْتِ یُساقِطُ عَنِ
وارد می‌شویم (و دو انگشت خود را کنار هم قرار داد) و کسی که ما را به خاطر دنیا دوست بدارد، دنیا بر خوب و بد گسترش می‌یابد.
10 - کسی که ما را برای خدا دوست داشته باشد دوستی ما به او سود می‌رساند اگر چه در کوه دیلم باشد. و کسی که به خاطر غیر خدا به ما محبت ورزد خدا آنچه بخواهد با او انجام می‌دهد. به راستی که دوستی ما اهل‌بیت گناهان را از بندگان فرو می‌ریزد همان گونه که باد برگ‌ها را از الْعِبادِ الذُّنُوبَ کَما تُساقِطُ الرِّیْحُ الْوَرَقَ مِنَ الشَّجَرِ.(99)
11 - مَنْ أَحَبَّنا لِلَّهِ نَفَعَهُ اللَّهُ بِحُبِّنا، وَ مَنْ أَحَبَّنا لِغَیْرِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ لَنا. إِنَّ حُبَّنا أَهْلَ الْبَیْتِ تُساقِطُ عَنِ الْعَبْدِ الذُّنُوبَ کَما تُساقِطُ الرِّیحُ اَلْوَرَقَ مِنَ اَلشَّجَرِ.(100)
11 - کسی که ما را به خاطر خدا دوست داشته باشد خداوند به او سود رساند و کسی که ما را به خاطر غیر خدا (دنیا) دوست داشته باشد خداوند برای ماست. دوستی ما خاندان گناهان را از بندگان فرو می‌ریزد همان گونه که باد برگ‌ها را از درختان فرو می‌ریزد.
12 - مَنْ أَحَبَّنا بِقَلْبِهِ وَ أَعانَنا بِلِسانِهِ وَنَصَرَنا بِیَدِهِ فَهُوَ مَعَنا فِی الرَّفیقِ الْأَعْلی یَوْمَ الْقِیامَةِ، وَمَنْ أَحَبَّنا بِقَلْبِهِ وَ لَمْ یَنْصُرْنا بِلِسانِهِ وَلا بِیَدِهِ فَهُوَ مَعَنا فِی الْجَنَّةِ دُونَ ذلِکَ بِمَنْزِلَةٍ، وَ مَنْ أَبْغَضَنا بِقَلْبِهِ وَ أَعانَ عَلَیْنا بِلِسانِهِ وَیَدِهِ

فَهُوَ فِی الدَّرْکِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ، وَ مَنْ أَبْغَضَنا
درختان فرو می‌ریزد.
12 - کسی که با قلبش ما را دوست داشته باشد و با زبان و دستش یاری رساند روز قیامت در رفیق اعلی (محل انبیا و اولیاء) با ماست و کسی که ما را با قلبش دوست بدارد اما با زبان و دستش یاری ندهد، در بهشت با درجه‌ای پایین‌تر از مقام رفیق اعلی با ما خواهد بود. و کسی که با قلب خود به ما کینه ورزد و با دست و زبانش دشمنی کند در پایین‌ترین طبقه از بِقَلْبِهِ وَ أَعانَ عَلَیْنا بِلِسانِهِ وَ لَمْ یُعِنْ عَلَیْنا بِیَدِهِ فَهُوَ فِی النَّارِ فَوْقَ ذلِکَ بِدَرَجَةٍ.(101)
13 - وَ اللَّهِ! الْبَلاءُ وَ الْفَقْرُ وَ الْقَتْلُ أَسْرَعُ إِلی مَنْ أَحَبَّنا مِنْ رَکْضِ الْبَرازینَ وَ مِنَ السَّیْلِ إِلی صَمْرِهِ.(102)
13 - به‌خدا سوگند بلاها و فقر و کشته شدن به سوی دوستداران ما شتابنده‌تر از دویدن اسب‌های مسابقاتی و حرکت سیل به سوی محل پایانی آن است.
14 - قالَ قَیْسُ بْنُ غالِبِ الْأَسَدیِّ: خَرَجْتُ أَنَا وَأَخی عَبْدُ اللَّهِ بْنُ غالِبٍ وَ زُرِبْنُ جَیْشٍ وَهانیُّ بْنُ عُرْوَةٍ، وَ عِبادَةُ بْنُ رِبْعیٍّ فی جَماعَةٍ مِنْ قَوْمِنا حَتَّی إِنْتَهَیْنا إِلَی الْمَدیْنَةِ، فَأَتَیْنا مَنْزِلَ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ عَلَیهِ‌السَّلامُ وَ دَخَلْنا عَلَیهِ فَقالَ:
آتش است. و کسی که با قلبش با ما کینه ورزد و با زبانش دشمنی کند اما با دست و عمل خود مخالفت نکند در درجه‌ای بالاتر از آن خواهد بود.
14 - قیس بن غالب اسدی گوید: من و برادرم و عبدالله بن غالب و زربن جیش و هانی بن عروة و عبادة بن ربعی با گروهی از قوم خود از محل خویش خارج شدیم تا به مدینه رسیدیم. آن‌گاه به خانه حسین بن علی‌علیه السلام آمدیم و بر او وارد شدیم. حضرت فرمود:
ما أَقْدَمُکُمْ هذَا الْبَلَدِ فی غَیْرِ حَجٍّ وَلا عُمْرَةٍ؟
قُلْنا: یَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، وَفَدَ النَّاسُ عَلی یَزیْدَ بْنَ مُعاوِیَةَ فَأَحْبَبْنا أَنَّ وِفادَتَنا عَلَیکَ. قالَ‌علیه السلام: وَاللَّهِ؟ قُلْنا: وَاللَّهِ. قالَ‌علیه السلام:
أَبْشِرُوا - یَقُولُها ثَلاثاً - ثُمَّ قالَ: أَتَأْذِنُونی لی أَنْ أَقُومَ؟
قُلْنا: نَعَمْ فَقامَ فَتَوَضَّأَ ثُمَّ صَلّی رَکْعَتَیْنِ وَعادَ إِلَیْنا. فَقالَ ابْنُ رِبْعی: یَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! إِنَّ الْحَوارِیِّیْنَ کانَتْ لَهُمْ عَلامَاتٌ یُعْرَفُونَ بِها. فَهَلْ لَکُمْ عَلاماتٌ تُعْرَفُونَ بِها؟ فَقالَ‌علیه السلام لَهُ:
یا عِبادَةُ! نَحْنُ عَلاماتُ الْإِیمانِ فی بَیْتِ الْإِیمانِ، مَنْ أَحَبَّنا أَحَبَّهُ اللَّهُ وَ نَفَعَهُ إِیمانُهُ یَوْمَ الْقِیامَةِ وَ یُقْبَلُ مِنْهُ عَمَلُهُ،
چه چیز شما را به این شهر کشاند بدون آن که بخواهید حج و عمره‌ای انجام دهید؟
گفتیم: ای فرزند رسول خدا! مردم بر یزیدین معاویه وارد شدند و ما

دوست داشتیم که‌بر شما وارد شویم. امام‌علیه السلام فرمود:
شما را به خدا! گفتیم به خدا قسم. سه مرتبه فرمود:
بشارت باد شما را (و آن گاه فرمود:) اجازه می‌دهید برخیزم؟
پاسخ دادیم: آری. پس‌برخاست، وضوگرفت و دو رکعت‌نماز گزارد و به‌سوی ما بازگشت. عبادة عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! خاندان پیامبران نشانه‌هایی داشتند که به آن شناخته می‌شدند. آیا شما نشانه‌هایی دارید که شناخته شوید؟ فرمود:
ای عباده! ما نشانه‌های ایمان در خانه ایمان هستیم. هر کسی ما را دوست بدارد، خداوند او را دوست می‌دارد و ایمانش در روز قیامت برای او سودمند خواهد بود و عملش از او پذیرفته می‌شود.
وَ مَنْ أَبْغَضَنا أَبْغَضَهُ اللَّهُ وَ لَمْ يَنْفَعْهُ إِيْمانُهُ وَ لَمْ يُتَقَبَّلْ عَمَلُهُ.
قالَ: فَقُلْتُ: وَ إِنْ دَأَبَ وَ نَصَبَ؟ قالَ‌علیه السلام:
نَعَمْ! وَصامَ وَصَلّى
ثُمَّ قالَ‌علیه السلام:
يا عِبادَةُ! نَحْنُ يَنابيعُ الْحِكْمَةِ وَ بِنا جَرَتِ النُّبُوَّةُ وَ بِنا يُفْتَحُ وَ بِنا يُخْتَمُ لا بِغَيْرِنا. (103)
و کسی که با ما دشمنی کند خداوند با او دشمنی می‌کند و ایمانش برای او سودی ندارد و عملش پذیرفته نیست.
عرض کردم اگر چه در رنج و زحمت افتد؟ فرمود:
بله و اگرچه روزه گیرد و نمازگزارد. آن گاه فرمود: ای عباده! ما چشمه‌های حکمیتم، به وسیله ما نبوت جریان پیدا کرد و به وسیله ما آغاز می‌شود و به ما خاتمه می‌یابد نه به غیر از ما.

فصل هشتم: مرگ و قیامت

توصیف قبر

وَصْفُ الْقَبْرِ
1 - نَظَرَ الْحُسَيْنُ عَلَيهِ‌السَّلامُ إِلَى الْقُبُورِ وقالَ:
ما أَحْسَنَ ظَواهِرَها وَ إِنَّما الدَّواهِی فی بُطُونِها.
فَاللَّهُ! اللَّهُ! عِبادَ اللَّهِ! لا تَشْتَغِلُوا بِالدُّنْيا. فَإِنَّ الْقَبْرَ بَيْتُ الْعَمَلِ، فَاعْمَلُوا وَ لا تَغْفُلُوا. - وَ أَنْشَدَ: -
يا مَنْ بِدُنْياهُ اشْتَغَلَ
وَغَرَّهُ طُولُ الْأَمَلِ
1 - امام حسین‌علیه السلام به قبرها نگاه کرد و فرمود:
چه ظاهر زیبایی دارند در حالی که سختی و دشواری درون آنهاست.
پس خدا را، خدا را به یاد داشته باشید. ای بندگان خدا! به دنیا مشغول نشوید، به راستی که قبر خانه عمل است، پس عمل کنید و غفلت نورزید - آن‌گاه این اشعار را سرود:
ای کسی که به دنیای خود مشغول شده است و آرزوهای دراز او را فریفته است.
أَلْمَوْتُ يَأْتی بَغْتَةً
وَالْقَبْرُ صُنْدُوقُ الْعَمَلِ(104)

ذِكْرُ الْمَوْتِ
2 - يَابْنَ آدَمَ ! تَفَكَّرْ وَ قُلْ:
أَيْنَ مُلُوكُ الدُّنْيا وَ أَرْبابُها، أَلَّذينَ عَمَّرُوا خَرابَها، وَ احْتَفَرُوا أَنْهارَها، وَ غَرَسُوا أَشْجارَها، وَ مَدَّنُوا مَدائِنَها. فارَقُوها وَ هُمْ كارِهُونَ، وَ وَرَثَها قَوْمٌ آخَرُونَ، وَ نَحْنُ بِهِمْ عَمَّا قَليلٍ لاحِقُونَ؟
يَابْنَ آدَمَ ! أَذْكُرْ مَصْرَعَكَ، وَ فى قَبْرِكَ مَضْجَعَكَ، وَمَوْقِفَكَ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ تَعالى يَشْهَدُ جَوارِحُكَ عَلَيْكَ يَوْمَ تَزِلُّ فيهِ الْأَقْدامُ.
مرگ به طور ناگهانی می‌آید و قبر صندوق عمل است.
2 - ای فرزند آدم ! اندیشه کن و بگو !
کجا هستند پادشاهان و صاحبان دنیا؟ کسانی که ویرانه‌های آن را آباد و نهرهای آن را حفر کردند، درختان آن را کاشتند و شهرهای آن را بنا گذاردند و از آن جدا شدند در حالی که ناراحت بودند و گروهی دیگر آن را به ارث بردند و ما هم به زودی به آنها خواهیم پیوست.
ای فرزند آدم ! مرگ خود را به یادآور و بر پهلو خوابیدن در قبر و ایستادن در برابر خدا در روز قیامت را به یاد داشته باش. روزی که قدم‌ها در آن می‌لرزد و اعضای بدنت بر علیه تو گواهی می‌دهند.
وَ تَبْلُغُ الْقُلُوبُ الْحَناجِرَ، وَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَ تَسْوَدُّ وُجُوهٌ، وَ تُبْدَى السَّرائِرُ وَ يُوضَعُ الْميزانُ لِلْقِسْطِ. يابْنَ آدَمَ ! أُذْكُرْ مَصارِعَ آبائِكَ كَيْفَ كانُوا وَ حَيْثُ حَلُّوا، وَ كَأَنَّكَ عَنْ قَليلٍ قَدْ حَلَلْتَ مَحَلَّهُمْ - وَأَنْشَدَ:
أَيْنَ الْمُلُوكُ الَّتى عَنْ حَظِّها غَفَلَتْ
حَتَّى سَقاها بِكَأْسِ الْمَوْتِ ساقيها
تِلْكَ الْمَدائِنُ فِى الْآفاقِ خالِيَةٌ
عادَتْ خَراباً وَ ذاقَ الْمَوْتَ بانيها
أَمْوالُنا لِذَوِى الْوارِثِ نَجْمَعُها
وَدُورُنا لِخَرابِ الدَّهْرِ نَبْنيْها.(105)
و جان‌ها به گلو می‌رسد. در آن روز چهره‌های بعضی سفید و چهره‌های بعضی سیاه می‌شود و درون انسان‌ها آشکار می‌گردد و میزان الهی برای اجرای عدالت نصب می‌شود.
ای فرزند آدم ! مرگ پدرانت را به یادآور که چگونه بودند و به کجا رفتند و گویا تو به زودی به جایگاه آنها وارد خواهی شد. آن‌گاه این اشعار را سرود:
کجا هستند پادشاهان که از لذت‌های دنیا در غفلت فرو رفتند تا این که ساقی مرگ جام مرگ را به آنها نوشاند.
این شهرهایی که در روزگاران گذشته بنا گردید خراب شدند و سازندگان

آنها جام مرگ چشیدند.
ما اموال خود را برای وارثانمان جمع می‌کنیم و خانه‌های خویش را برای خراب کردن آنها به دست روزگار بنا می‌نهیم.

تصور مرگ

تَصَوُّرُ الْمَوْتِ
3 - لَوْ عَقَلَ النَّاسُ وَ تَصَوَّرُوا الْمَوْتَ بِصُورَتِهِ لَخَرِبَتِ الدُّنْيا.(106)
3 - اگر مردم می‌اندیشیدند و مرگ را به صورت حقیقی آن در نظر می‌آوردند دنیا (از فرط بی‌رغبتی مردم به آن) ویران می‌شد.

مَوْتُ أَشْياءِ الْعالَمِ
4 - قالَ الْحُسَيْنُ عَلَيهِ‌السَّلامُ فی لَيْلَةِ عاشُوراءِ لِأُخْتِهِ زَيْنَبَ.
إِعْلَمی أَنَّ أَهْلَ الْأَرْضِ يَمُوتُونَ، وَ أَهْلَ السَّماءِ لا يَبْقُونَ، وَ أَنَّ كُلَّ شَیْءٍ هالِكٌ إِلّا وَجْهَ اللَّهِ تَعالی الَّذی خَلَقَ الْخَلْقَ بِقُدْرَتِهِ وَ يَبْعَثُ الْخَلْقَ وَ يَعُودُونَ وَ هُوَ فَرْدٌ وَحْدَهُ، وَ أَبی خَيْرٌ مِنّی، وَ أُمّی خَيْرٌ مِنّی،وَ
4 - امام حسین‌علیه السلام در شب عاشورا به خواهرش زینب‌علیها السلام فرمود:
بدان که همه اهل زمین می‌میرند و اهل آسمان هم باقی نخواهند ماند و هر چیزی جز خداوند از بین می‌رود، خدایی که خلق را به قدرت خود آفرید. و آنها را برمی‌انگیزد و بر او وارد می‌شوند در حالی که تنها و یکتاست. پدر و مادر و برادرم از من بهتر بودند (و همه آنها به عالم دیگر أَخی خَيْرٌ مِنّی، وَلِیَ وَ لِكُلِّ مُسْلِمٍ بِرَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ.(107)

تَفْسيرُ الْمَوْتِ
5 - قالَ الْحُسَيْنُ عَلَيهِ‌السَّلامُ لِأَصْحابِهِ بِكَرْبَلا:
صَبْراً يا بَنِى الْكِرامِ! فَمَا الْمَوْتُ إِلاَّ قَنْطَرَةٌ تَعْبُرُ بِكُمْ عَنِ الْبُؤْسِ وَ الضَّرَّاءِ إِلَى الْجَنانِ الْواسِعَةِ وَالنَّعيمِ الدّائِمَةِ. فَأَيُّكُمْ يَكْرَهُ أَنْ يَنْتَقِلَ مِنْ سِجْنٍ إِلى قَصْرٍ؟ وَ ما هُوَ لِأَعْدائِكُمْ إِلّا كَمَنْ يَنْتَقِلُ مِنْ قَصْرٍ إِلى سِجْنٍ وَ عَذابٍ.
إِنَّ أَبى حَدَّثَنى عَنْ رَسُولِ اللّهِ صلَّى اللَّهُ عَلَيهِ وَآلِهِ:
رفتند) و من و هر مسلمان ديگر بايد از رسول خداصلى الله عليه وآله پيروى كند.
5 - امام حسين‌عليه السلام به اصحاب خود در كربلا فرمود:
اى فرزندان شرف و بزرگوارى! شكيبا باشيد كه مرگ جز پلى نيست كه شما را از رنج و سختى به باغ‌هاى بزرگ و نعمت‌هاى جاودان عبور مى‌دهد. كدام يک از شما دوست ندارد از زندانى به قصرى منتقل گردد؟ اما دشمن شما كه مى‌ميرد مانند كسى است كه از قصرى به زندان و شكنجه گاه منتقل شود.
پدرم از رسول خداصلى الله عليه وآله براى من روايت كرد كه فرمود:
«إِنَّ الدُّنْيا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَجَنَّةُ الْكافِرِ، وَ الْمَوْتُ جِسْرُ هؤُلاءِ إِلى جَنانِهِمْ وَجِسْرُ هؤُلاءِ إِلى جَحيمِهِمْ. ما كُذِّبْتُ وَ لا كَذِبْتُ.(108)

توصیف مرگ و آثار آن

وَصْفُ الْمَوْتِ وَآثارُهُ
6 - أُوصیکُمْ بِتَقْوَی اللَّهِ وَ اُحَذِّرُکُمْ أَیَّامَهُ وَ أَرْفَعُ لَکُمْ أَعْلامَهُ. فَکَأَنَّ الْمَخُوفَ قَدْ أَفِدَ بِمَهُولِ وُرُودِهِ، وَ نَکیرِ حُلُولِهِ، وَ بَشِعِ مَذاقِهِ، فَاعْتَلَقَ مُهَجَکُمْ وَ حالَ بَیْنَ الْعَمَلِ وَ بَیْنَکُمْ، فَبادِرُوا بِصِحَّةِ الْأَجْسامِ فی مُدَّةِ الْأَعْمارِ.
«دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است و مرگ پل اهل ایمان به بهشتشان و پل کافران به جهنمشان می‌باشد. نه دروغ به من گفته شده و نه دروغ می‌گویم.
6 - شما را به پرهیزکاری سفارش می‌کنم و از روز حساب بر حذر می‌دارم و نشانه‌هایش را برای شما بیان می‌کنم. گویا آنچه ترسناک است با ورودی هولناک و مقدمی ناآشنا و مزه‌ای ناگوار نزدیک شده است و به جان‌های شما دست انداخته و میان شما و اعمالتان حائل گردیده است. پس با سلامتی جسمانی که در مدت عمر خود دارید در انجام عمل بکوشید.
کَأَنَّکُمْ بِبَغَتاتِ طَوارِقِهِ فَتَنْقُلُکُمْ مِنْ ظَهْرِ الْأَرْضِ إِلی بَطْنِها، وَ مِنْ عِلْوِها إِلی سَفْلِها وَ مِنْ أُنْسِها إِلی وَحْشَتِها وَ مِنْ رَوْحِها وَضَوْئِها إِلی ظُلْمَتِها وَ مِنْ سَعَتِها إِلی ضَیْقِها، حَیْثُ لایُزارُ حَمیمٌ، وَلا یُعادُ سَقیمٌ، وَ لا یُجابُ صَریخٌ.
أَعانَنَا اللَّهُ وَ إِیَّاکُمْ عَلی أَهْوالِ ذلِکَ الْیَوْمِ، وَ نَجَّانا وَ إِیَّاکُمْ مِنْ عِقابِهِ، وَ أَوْجَبَ لَنا وَ لَکُمُ الْجَزیلَ مِنْ ثَوابِهِ.
عِبادَ اللَّهِ! فَلَوْکانَ ذلِکَ قَصْرَ مَرْماکُمْ وَ مَدی مَظْعَنِکُمْ کانَ حَسْبُ الْعامِلِ شُغْلاً یَسْتَفْرِغُ عَلَیْهِ أَحْزانَهُ، وَ یُذْهِلُهُ عَنْ دُنیاهُ وَ یَکْثُرُ نَصَبَهُ لِطَلَبِ الْخَلاصِ مِنْهُ.
گویا مرگ به طور ناگهانی شما را در کام خود می‌گیرد و از پشت زمین به درون آن و از بلندیش به گودی آن منتقل می‌کند، و از انس آن به وحشتی که دارد و از آسایش و روشنی‌اش به تاریکی و از وسعتش به تنگنایش انتقال می‌دهد. آنجا که نه خویشاوندی ملاقات شود و نه بیماری عیادت گردد و نه به فریاد کسی جواب داده شود.
خداوند ما و شما را بر هراس‌های این روز یاری دهد و از عذاب آن نجات بخشد و اجر بزرگی برای ما و شما قرار دهد.
ای بندگان خدا! اگر این دنیا پایان زندگی و منتهای کوچ شما باشد سزاوار است انسان در آن به کاری مشغول گردد که غم و اندوهش را ببرد و او را از دنیا به کناری کشد و برای خلاص از آن زحمت خود را زیاد کند.
فَکَیْفَ وَهُوَ بَعْدَ ذلِکَ مُرْتَهَنٌ بِاکْتِسابِهِ، مُسْتَوْقِفٌ عَلی حِسابِهِ، لاوَزیرَ لَهُ یَمْنَعُهُ، وَ لا ظَهیرَ عَنْهُ یَدْفَعُهُ، وَ «یَوْمَئِذٍ لا یَنْفَعُ نَفْساً إِیمانُها لَمْ تَکُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْکَسَبَتْ فی إِیْمانِها خَیْراً، قُلِ انْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ»(109)

اَوصیکُمْ بِتَقْوَی اللّهِ! فَإِنَّ اللّهَ قَدْ ضَمِنَ لِمَنِ اتَّقاهُ أنْ یُحَوِّلَهُ عَمَّا یَکْرَهُ إِلی ما یُحِبُّ، وَ یَرْزُقُهُ مِنْ حَیْثُ لا یَحْتَسِبُ.
فَإِیَّاکَ أَنْ تَکُونَ مِمَّنْ یَخافُ عَلَی الْعِبادِ مِنْ ذُنُوبِهِمْ، وَ یَأْمَنُ الْعُقُوبَةَ مِنْ ذَنْبِهِ، فَإِنَّ اللَّهَ تَبارَکَ وَ تَعالی لا یَخْدَعُ عَنْ جَنَّتِهِ وَ لا
پس چگونه چنین عمل نکند در حالی که پس از این جهان در گرو اعمال خویش است و او را به پای حساب می‌برند و نه یاوری دارد که او را از سختی‌ها دور بدارد و نه پشتیبانی دارد که از او دفاع کند. «در این روز ایمان کسی که از قبل در دنیا مؤمن نشده و یا خیری در ایمان خود کسب نکرده است سودی ندارد. بگو شما در انتظار باشید ما هم منتظریم.»
شما را به پرهیزکاری سفارش کنم زیرا خداوند ضمانت کرده است که هر کس تقوا پیشه کند او را از وضعی که خوش ندارد به وضعی که دوست دارد برساند و از جایی که گمان آن را نمی‌برد به او روزی رساند.
پس مبادا از زمره کسانی باشی که بر گناه بندگان ترسان است و از عذاب گناه خود آسوده خاطر می‌باشد. به راستی که خدای متعال در وارد کردن مردم به بهشتش فریب نمی‌خورد و آنچه از نعمت‌های بهشتی نزد یُنالُ ما عِنْدَهُ إِلّا بِطاعَتِهِ إِنْ شاءَاللّهُ.(110)
اوست جز با طاعت به دست نمی‌آید.

فصل نهم: عبادت

اقسام بندگی

أَقْسُامُ الْعِبادَةِ
1 - إِنَّ قَوْماً عَبَدُوا اللَّهَ رَغْبَةً فَتِلْکَ عِبادَةُ التُّجَّارِ، وَ إِنَّ قَوْماً عَبَدُوا اللَّهَ رَهْبَةً فَتِلْکَ عِبادَةُ الْعَبیْدِ، وَإِنَّ قَوْماً عَبَدُوا اللَّهَ شُکْراً فَتِلْکَ عِبادَةُ الْأَحْرارِ، وَ هِیَ أَفْضَلُ الْعِبادَةِ.(111)
1 - گروهی خدا را به خاطر علاقه به بهشت می‌پرستند که این عبادت تاجران است و گروهی خدا را از ترس جهنم می‌پرستند که این پرستش بردگان است و گروهی خدا را از روی شکر و سپاس می‌پرستند که این عبادت آزادگان است و بهترین نوع بندگی است.

أَجْرُ قَرائَةِ الْقُرآنِ
2 - قالَ بُشْرُبْنُ غالِبِ الْأَسَدِیِّ: قالَ الْحُسَیْنُ عَلَیهِ‌السَّلامُ:
2 - بشربن غالب گوید: امام حسین‌علیه السلام فرمود:
مَنْ قَرَأَ آیَةً مِنْ کِتابِ اللَّهِ فی صَلاتِهِ قائِماً یُکْتَبُ لَهُ بِکُلِّ حَرْفٍ مِأَةُ حَسَنَةٍ، فَإِنْ قَرَأَها فی غَیْرِ صَلاةٍ کَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِکُلِّ حَرْفٍ عَشْراً.
فَإِن اسْتَمَعَ الْقُرآنَ کانَ لَهُ بِکُلِّ حَرْفٍ حَسَنَةً، وَ إِنْ خَتَمَ الْقُرآنَ لَیْلاً صَلَّتْ عَلَیهِ الْمَلائِکَةُ حَتَّی یُصْبِحَ، وَ إِنْ خَتَمَهُ نَهاراً صَلَّتْ عَلَیهِ الْحَفَظَةُ حتَّی یُمْسِیَ وَکانَتْ لَهُ دَعْوَةٌ مُسْتَجابَةٌ وَ کانَ خَیْراً لَهُ مِمَّا بَیْنَ السَّماءِ وَالْأَرْضِ.
قُلْتُ: هذا لِمَنْ قَرَءَ الْقُرْآنَ، فَمَنْ لَمْ یَقْرَأْهَ؟ قالَ عَلَیهِ‌السَّلامُ:
یا أَخا بَنی أَسَدٍ! إِنَّ اللَّهَ جَوادٌ ماجِدٌ کَریمٌ، إِذا قَرَأَ ما مَعَهُ أَعْطاهُ
کسی که آیه‌ای از کتاب خدا را در نماز خود در حال ایستاده بخواند برای هر حرفی از آن صد پاداش نیکو برای او نوشته می‌شود و اگر در غیر نماز بخواند خداوند برای هر حرفی از آن ده پاداش برای او می‌نویسد.
اگر قرآن را بشنود برای هر حرفی یک پاداش نیکو برای او خواهد بود و اگر در شب قرآن را ختم کند فرشته‌ها تا صبح بر او درود می‌فرستند و اگر در روز آن را ختم کند فرشته‌های حافظ اعمال تا شب بر او درود می‌فرستند و یک دعای مستجاب هم خواهد داشت و این برای او از آنچه میان زمین و آسمان وجود دارد بهتر است.
عرض کردم این ثواب برای کسی است که همه قرآن را بخواند اما کسی که همه آن را نخواند چه پاداشی دارد؟
امام‌علیه السلام فرمود:
ای برادر اسدی! خدا بخشنده، بزرگوار و سخی است اگر کسی قرآن اللَّهُ ذلِکَ.(112)

آمین گویی به دعای مؤمنین

أَلتَّأْمِينُ لِدُعاءِ الْمُؤْمِنِينَ
3 - أَلرُّكْنُ الْيَمانِيُّ بِابٌ مِنْ أَبْوابِ الْجَنَّةِ، لَمْ يَمْنَعْهُ مُنْذُ فَتَحَهُ. وَ إِنَّ ما بَيْنَ هذَيْنِ الرُّكْنَيْنِ - أَلْأَسْوَدِ وَالْيَمانِيِّ - مَلَكٌ يُدْعى هِجيرٌ يُؤَمِّنُ عَلى دُعاءِ الْمُؤْمِنِينَ.(113)
3 - رکن یمانی دری از درهای بهشت است. از روزی که خداوند آن را گشوده، بر روی بندگانش نبسته است. میان حجرالاسود و رکن یمانی فرشته‌ای است که به آن هجیر گویند و به دعای مؤمنین آمین می‌گوید.

إِهْتِمامُ النَّبیِّ بِصَلاةِ عِتْرَتِهِ
4 - کانَ النَّبیُّ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ یَأْتی کُلَّ یَوْمٍ بابَ فاطِمَةَ عِنْدَ صَلاةِ الْفَجْرِ فَیَقُولُ: «الصَّلاةُ یا أَهْلَ‌بَیْتِ النُّبُوَّةِ» «إِنَّما یُرِیدُ اللَّهُ
را به اندازه‌ای که در امکان دارد بخواند خداوند به همین اندازه به او پاداش می‌دهد.
4 - پیامبرصلی الله علیه وآله هر روز به هنگام نماز صبح به منزل فاطمه می‌آمد و می‌فرمود: «نماز ای خانواده نبوت» خدا می‌خواهد آلودگی را از شما لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ‌الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً»(114) تِسْعَةَ أَشْهُرٍ بَعْدَ ما نَزَلَتْ «وَ أْمُرْ أَهْلَکَ بِالصَّلوةِ وَ اصْطَبِرْ عَلَیْها»(115)و(116)

آثارُ الْعِبادَةِ
5 - مَنْ عَبَدَاللَّهَ حَقَّ عِبادَتِهِ آتاهُ اللَّهُ فَوْقَ أَمانِيِّهِ وَ كِفايَتِهِ.(117)
5 - کسی که خدا را به شایستگی بپرستد خداوند بیش از امید و نیازش به او خواهد داد.

معنای صدای حیوانات

مَعْنی صَوْتِ الْحَیْواناتِ
6 - سُئِلَ عَنِ الْحُسَیْنِ عَلَیهِ‌السَّلامُ فی حالِ صِغَرِهِ عَنْ أَصْواتِ الْحَیْواناتِ. فَقالَ عَلَیهِ‌السَّلامُ:
إِذا صاحَ النَّسْرُ فَإِنَّهُ یَقُولُ.
خانواده‌بزداید و شما را پاک‌گرداند»این اعلام‌نماز را به مدت نه‌ماه پس از نزول‌آیه «خانواده‌ات را به‌نماز امر کن و خودبر آن شکیباباش»ادامه داد.
6 - از امام حسین‌علیه السلام که در حال خردسالی به سر می‌برد سؤال شد، صدای حیوانات چه معنایی دارد؟ حضرت فرمود:
وقتی کرکس می‌خواند می‌گوید:
یَابْنَ آدَمَ ! عِشْ ما شِئْتَ فَآخِرُهُ الْمَوْتُ.
وَ اِذا صاحَ الْبازی یَقُولُ:
یا عالِمَ الْخَفِیَّاتِ وَ یا کاشِفَ الْبَلِیَّاتِ !
وَ اِذا صاحَ الطَّاوُوسُ یَقُولُ:
مَوْلایَ ظَلَمْتُ نَفْسی وَ اغْتَرَرْتُ بِزینَتی فَاغْفِرْلی.
وَ إِذا صاحَ الدَّرّاجُ یَقُولُ:
أَلرَّحْمنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوی
وَإِذا صاحَ الدّیکُ یَقُولُ:
مَنْ عَرَفَ اللّهَ لَمْ یَنْسَ ذِکْرَهُ.
وَ إِذا قَرْقَرَتِ الدُّجاجَةُ تَقُولُ:
ای فرزند آدم ! هر چه می‌خواهی زندگی کن که پایان آن مرگ است.
وقتی باز می‌خواند می‌گوید:
ای آگاه به امور پنهانی و ای بر طرف کننده سختی‌ها !
وقتی طاووس می‌خواند می‌گوید:
مولای من ! به‌نفس خود ستم کردم و به زیبایی خود فریفته شدم، مرا ببخش.
وقتی درّاج (پرنده‌ای شبیه کبک) می‌خواند می‌گوید:
خدای مهربان بر عرش مسلط است.
وقتی خروس می‌خواند می‌گوید:
کسی که خدا را بشناسد ذکر او را فراموش نمی‌کند.
وقتی مرغ قُدْقُدْ می‌کند می‌گوید:
یا إِلهَ الْحَقِّ ! أَنْتَ الْحَقُّ وَ قَوْلُکَ الْحَقُّ یا أَللّهُ یا حَقُّ.
وَ إِذا صاحَ الباشِقُ یَقُولُ:
آمَنْتُ بِاللّهِ والْیَوْمِ الآخِرِ

وَ إِذا صاحَتِ الحِداءُ تَقُولُ:
تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ تُرْزَقْ.
وَ إِذا صاحَ الْعُقابُ يَقُولُ:
مَنْ أَطاعَ اللَّهَ لَمْ يَشْقَ.
وَ إِذا صاحَ الشَّاهِينُ يَقُولُ:
سُبْحانَ اللَّهِ حَقّاً حَقّاً.
وَ إِذا صاحَتِ الْبُومَةُ تَقُولُ:
ای خدای بر حق! تو حقی و گفته‌ات حق امت ای خدا و ای حق.
وقتی قرقی می‌خواند می‌گوید.
به خدا و روز قیامت ایمان آوردم.
وقتی زَغَن (نوعی پرنده) می‌خواند می‌گوید:
به خدا توکل کن روزی داده می‌شوی.
وقتی عقاب می‌خواند می‌گوید:
کسی که از خدا اطاعت کند بدبخت نمی‌شود.
وقتی شاهین می‌خواند می‌گوید:
به درستی، به درستی منزه است خداوند.
وقتی جغد می‌خواند می‌گوید:
أَلْبُعْدُ مِنَ النَّاسِ أُنْسٌ.
وَإِذا صاحَ الْغُرابُ يَقُولُ:
يا رازِقُ ابْعَثِ الرِّزْقَ الْحَلالَ.
وَ إِذا صاحَ الْكُرْكِيُّ يَقُولُ:
أَللَّهُمَّ احْفَظْنِي مِنْ عَدُوِّی.
وَ إِذا صاحَ اللَّقْلَقُ يَقُولُ:
مَنْ تَخَلّى عَنِ النَّاسِ نَجى مِنْ أَذاهُمْ.
وَ إِذا صاحَ الْبَطَّةُ يَقُولُ:
غَفْرانَکَ يا أَللَّهُ.
وَ إِذا صاحَ الْهُدْهُدُ يَقُولُ:
دوری از مردم انس با خداست.
وقتی کلاغ می‌خواند می‌گوید:
ای روزی دهنده! روزی حلال بفرست.
وقتی دُرْنا (پرنده‌ای حلال گوشت شبیه لک‌لک) می‌خواند می‌گوید:
خدایا مرا از شر دشمنم حفظ کن.
وقتی لک‌لک می‌خواند می‌گوید:
کسی که از مردم بگریزد از آزار آنها نجات یابد.
وقتی مرغابی می‌خواند می‌گوید:
خواستار بخشش تو هستم ای خدا.

وقتی هدهد می‌خواند می‌گوید:
ما أَشْقی مَنْ عَصَی اللَّهَ.
وَ إِذا صاحَ الْقُمْرِیُّ یَقُولُ:
یا عالِمَ السِّرِ وَ النَّجْوی یا أَللَّهُ.
وَ إِذا صاحَ الدُّبْسِیُّ یَقُولُ:
أَنْتَ اللَّهُ لا إِلهَ سِواکَ یا أَللَّهُ.
وَ إِذا صاحَ الْعَقْعَقُ یَقُولُ:
سُبْحانَ مَنْ لا یَخْفی عَلَیهِ خافِیَةٌ.
وَ إِذا صاحَ الْبَبْغاءُ یَقُولُ.
مَنْ ذَکَرَ رَبَّهُ غَفَرَ ذَنْبَهُ.
وَ إِذا صاحَ الْعُصْفُورُ یَقُولُ:
چه اندازه بدبخت است کسی که معصیت خدا می‌کند.
وقتی قمری می‌خواند می‌گوید:
ای آگاه به سرّ و راز! ای خدا!
وقتی دُبْسی (مرغی مایل به سیاهی) می‌خواند می‌گوید:
تو خدایی و خدایی جز تو نمی‌باشد ای خدا!
وقتی کلاژه (پرنده‌ای شبیه کلاغ) می‌خواند می‌گوید:
منزه است خدایی که هیچ امر پوشیده‌ای بر او پنهان نیست.
وقتی طوطی می‌خواند می‌گوید:
کسی که پروردگارش را یاد کند گناه او را می‌بخشاید.
وقتی گنجشک می‌خواند می‌گوید.
أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ مِمَّا یَسْخَطُ اللَّهُ.
وَ إِذا صاحَ الْبُلْبُلُ یَقُولُ:
لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ حَقّاً حَقّاً.
وَ إِذا صاحَ الْقَبْجَةُ یَقُولُ:
قَرِّبِ الْحَقَّ قَرِّبْ.
وَ إِذا صاحَتِ السَّماناتُ تَقُولُ:
یَابْنَ آدَمَ ما أَغْفَلَکَ عَنِ الْمَوْتِ؟
وَ إِذا صاحَ السُّوذَ نیقُ یَقُولُ:
لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ، مَحَمَّدٌ وَ آلُهُ خِیَرَةُ اللَّهِ.
وَ إِذا صاحَتِ الْفاخْتَةُ تَقُولُ:
طلب مغفرت می‌کنم از آنچه خدا را به خشم می‌آورد.
وقتی بلبل می‌خواند می‌گوید.
به درستی، به درستی خدایی جز خدای یگانه نیست.
وقتی کبک می‌خواند می‌گوید:
به حق نزدیک شو، نزدیک شو.

وقتی بلدرچین می‌خواند می‌گوید:
ای فرزند آدم! چه چیز تو را از مرگ غافل کرده است؟
وقتی چَرْغْ (مرغی شکاری) می‌خواند می‌گوید:
خدایی جز خدای یکتا نیست و محمد و آل او برگزیدگان خدا هستند.
وقتی فاختهِ (قمری) می‌خواند می‌گوید:
یا واحِدُ یا أَحَدُ یا فَرْد یا صُمَدُ.
وَ إِذا صاحَ الشَّقْراقُ یَقُولُ:
مَوْلایَ أَعْتِقْنی مِنَ النّارِ.
وَ إِذا صاحَتِ الْقَنْبَرَةُ تَقُولُ:
مَوْلایَ تُبْ عَلی کُلِّ مُذْنِبٍ مِنَ الْمُؤْمِنینَ.
وَ إِذا صاحَ الْوَرْشانُ یَقُولُ:
إِنْ لَمْ تَغْفِرْ ذَنْبی شَقیتُ.
وَ إِذا صاحَ الشِّفْنینُ یَقُولُ:
لا قُوَّةَ إِلاّ بِاللَّهِ الْعَلِیِّ الْعَظیمِ.
وَ إِذا صاحَتِ النُّعامَةُ تَقُولُ:
ای یگانه! ای یکتا! ای بی‌همتا و بی‌نیاز!
وقتی دارکوب می‌خواند می‌گوید:
ای مولای من! مرا از آتش آزاد گردان!
وقتی چکاوک (پرنده‌ای شبیه طوطی) می‌خواند می‌گوید:
مولای من! به هر گهنکاری از گهنکاران توفیق توبه عنایت کن.
وقتی ورشان (کبوتری صحرایی) می‌خواند می‌گوید:
اگر گناهم را نبخشی بدبخت می‌شوم.
وقتی یمام (کبوتری صحرایی) می‌خواند می‌گوید:
قدرتی نیست مگر برای خدای بلند مرتبه و بزرگ.
وقتی شترمرغ می‌خواند می‌گوید:
لا مَعْبُودَ سِوَی اللَّهِ.
وَ إِذا صاحَتِ الخَطّافَةُ فَإِنَّها تَقْرَأُ سُوَرَةَ الْحَمْدِ وَ تَقُولُ:
یا قابِلَ تَوْبَةِ التَّوّابینَ یا أَللّهُ لَکَ الْحَمْدُ.
وَ إِذا صاحَتِ الزَّرّافَةُ تَقُولُ:
لا إِلَهَ إِلاّ اللَّهُ وَحْدَهُ.
وَ إِذا صَاحَ الْحَمَلُ یَقُولُ:
کَفی بِالْمَوْتِ واعِظاً.
وَإِذا صاحَ الْجَدْیُ یَقُولُ:
عاجَلَنِی الْمَوْتُ، ثَقُلَ ذَنْبی وَازْدادَ.
وَ إِذا صاحَ الْأَسَدُ یَقُولُ:
معبودی جز خدا نیست.

وقتی پرستو می‌خواند سوره حمد را می‌خواند و می‌گوید:
ای قبول کننده توبه توبه کنندگان ! ای خدا ! ستایش برای توست.
وقتی زرافه صدا می‌کند می‌گوید:
خدایی جز خدای یکتا نیست و یگانه است.
وقتی برّه بانک برمی‌آورد می‌گوید:
مرگ برای اندرز کافی است.
وقتی بزغاله صدا می‌کند می‌گوید:
مرگ به سوی من شتاب گرفت، گناهم سنگین و زیاد شد.
وقتی شیر فریاد می‌کند می‌گوید:
أَمْرُ اللَّهِ مُهِمٌّ مُهِمٌّ.
وَ إِذا صاحَ الثَّوْرُ يَقُولُ:
مَهْلاً مَهْلاً يَابْنَ آدَمَ ! أَنْتَ بَيْنَ يَدَىْ مَنْ يَرى وَلا يُرى وَ هُوَ اللَّهُ.
وَ إِذا صاحَ الْفِيلُ يَقُولُ:
لا يُغْنى عَنِ الْمَوْتِ قُوَّةٌ وَ لا حيلَةٌ.
وَ إِذا صاحَ الْفَهْدُ يَقُولُ:
يا عَزيزُ ياجَبَّارُ يا مُتَكَبِّرُ يا أَللَّهُ.
وَ إِذا صاحَ الْجَمَلُ يَقُولُ:
سُبْحانَ مُذِلِّ الْجَبَّارينَ سُبْحانَهُ.
امر خدا مهم است، مهم.
وقتی گاو نر فریاد می‌کند می‌گوید:
آهسته، آهسته، ای فرزند آدم، تو در پیش کسی قرار داری که می‌بیند و دیده نمی‌شود و آن خداوند است.
وقتی فیل صدا می‌کند می‌گوید:
هیچ توانایی و حیله‌ای نمی‌تواند جلوی مرگ را بگیرد.
وقتی یوزپلنگ بانک بر می‌آورد می‌گوید:
ای شکست‌ناپذیر و اصلاح کننده ! ای شایسته بزرگی، ای خدا !
وقتی شتر صدا می‌دهد می‌گوید:
منزه است خوار کننده سرکشان، منزه است.
وَ إِذا صَهَلَ الْفَرَسُ يَقُولُ:
سُبْحانَ رَبِّنا سُبْحانَهُ.
وَ إِذا صاحَ الذِّئْبُ يَقُولُ:
ما حَفَظَ اللَّهُ لَنْ يُضيعَ أَبَداً.
وَ إِذا صاحَ ابْنُ آوِي يَقُولُ:
اَلْوَيْلُ، اَلْوَيْلُ لِلْمُذْنِبِ الْمُصِرِّ.
وَ إِذا صاحَ الْكَلْبُ يَقُولُ:
كَفى بِالْمَعاصِى ذُلّاً.

وَ إِذا صاحَ الْاَرْنَبُ يَقُولُ:
لا تُهْلِکْنی یا اَللّٰهُ لَکَ الْحَمْدُ.
وقتی اسب شیهه می‌کشد می‌گوید:
منزه است پروردگار ما، منزه است.
وقتی گرگ زوزه می‌کشد می‌گوید:
آنچه را خدا حفظ کند هرگز ضایع نمی‌شود.
وقتی شغال فریاد می‌کند می‌گوید:
وای بر گنهکاری که بر گناه اصرار می‌ورزد.
وقتی سگ صدا می‌کند می‌گوید:
گناهان برای ذلت کافی است.
وقتی خرگوش صدا می‌کند می‌گوید:
هلاکم نکن ای خدا! ستایش برای توست.
وَ إِذا صاحَ الثَّعْلَبُ يَقُولُ:
الدُّنْيا دار غُرُورٍ.
وَ إِذا صاحَ الْغَزالُ يَقُولُ:
نَجِّنی مِنَ الْاَذی
وَ إِذا صاحَ الْکَرْکَدَّنُ يَقُولُ:
أَغِثْنی وَإِلاَّهَلَکْتُ يا مَوْلایَ.
وَ إِذا صاحَ الْإِبِلُ يَقُولُ:
حَسْبیَ اللّٰهُ وَنِعْمَ الْوَکيلُ، حَسْبیَ اللّٰهُ.
وَ إِذا صاحَ النَّمِرُ يَقُولُ:
سُبْحانَ مَنْ تَعَزَّزَ بِالْقُدْرَةِ سُبْحانَهُ.
وقتی روباه فریاد می‌کند می‌گوید:
دنیا خانه فریب است.
وقتی آهو صدا می‌دهد می‌گوید:
مرا از آزار شدن نجات ده.
وقتی کرگدن بانک برمی‌آورد می‌گوید:
به فریادم برس وگرنه هلاک می‌شوم ای مولای من.
وقتی شتر فریاد می‌کند می‌گوید:
خداوند مرا کافی است و بهترین وکیل است، خداوند مرا کافی است.
وقتی پلنگ فریاد می‌کند می‌گوید:
پاک‌ومنزه است خدایی که‌به قدرت خود شکست‌ناپذیر است پاک و منزه است.
وَ إِذا سَبَحَتِ الْحَيَّةُ تَقُولُ.
ما أَشْقی مَنْ عَصاکَ يارَحْمن
وَ إِذا سَبَحَتِ الْعَقْرَبُ تَقُولُ:

أَلشَّرُّ شَیْءٌ وَحْشٌ.
ثُمَّ قالَ عَلَیهِ‌السَّلامُ: ما خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَیْءٍ إِلّا وَلَهُ تَسْبیحٌ یَحْمَدُ بِهِ رَبَّهُ ثُمَّ تَلا هذِهِ الْآیَةَ «وَ إِنْ مِنْ شَیْءٍ إِلاَّ یُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لکِنْ لا تَفْقَهُونَ تَسْبیحَهُمْ».
(118)و(119)
وقتی مار به سخن آید می‌گوید.
چه اندازه بدبخت است کسی که تو را معصیت می‌کند ای مهربان.
وقتی عقرب به سخن آید می‌گوید:
بدی چیز وحشت انگیزی است.
آن گاه امام‌علیه السلام فرمود: خداوند چیزی خلق نکرده مگر اینکه تسبیحی دارد که با آن پروردگارش را ستایش می‌کند.
سپس این آیه را تلاوت کرد:
«هیچ چیزی نیست مگر این که با ستایش خداوند او را تسبیح می‌گوید اما شما تسبیح آنها را نمی‌فهمید»

فصل دهم: خوبی‌های اخلاقی

صبر بر سختی‌ها

أَلصَّبْرُ عَلَى الْمَكارِهِ
1 - إِصْبِرْ عَلى ما تَكْرَهُ فيما يُلْزِمُكَ الْحَقَّ، وَ اصْبِرْ عَمَّا تُحِبُّ فيما يَدْعُوكَ إِلَيْهِ الْهَوى (120)
1 - بر سختی‌هایی که تو را به حق می‌رساند صبر کن، و بر آنچه دوست داری و هوای نفس تو را به سوی آن می‌کشاند شکیبا باش.

مِفْتاح النَّجاةِ
2 - مَنْ أَحْجَمَ عَنِ الرَّأْيِ وَ عَيِيَتْ بِهِ الْحِيَلُ كانَ الرِّفْقُ مِفْتاحَهُ.(121)
2 - کسی که از تدبیر بازماند و راه چاره‌ای ندارد، مدارا کلید (گشایش) اوست.

مَفاتِحُ الرُّشْدِ
3 - دِراسَةُ الْعِلْمِ لِقاحُ الْمَعْرِفَةِ، وَ طُولُ التَّجارِبِ زِيادَةٌ فِی الْعَقْلِ، وَ الشَّرَفُ التَّقْوی وَ الْقُنُوعُ راحَةُ الْأَبْدانِ، وَمَنْ أَحَبَّکَ نَهاکَ، وَ مَنْ أَبْغَضَکَ أَغْراکَ.(122)
3 - آموختن علم مایه شناخت است و استمرار تجربه‌ها سبب زیادی عقل می‌گردد.
بزرگی به تقواست و قناعت مایه راحتی جسم می‌باشد، کسی که دوستت داشته باشد تو را از زشتی باز می‌دارد. و کسی که با تو دشمن است مغرورت می‌گرداند.

نشانه بزرگواری

عَلامَةُ الْمَجْدِ
4 - إِنَّ الْكَرِيمَ إِذا تَكَلَّمَ بِكَلامٍ يَنْبَغی أَنْ يُصَدِّقَهُ بِالْفِعْلِ.(123)
4 - انسان بزرگوار وقتی سخن می‌گوید سزاوار است سخن خود را با عمل تصدیق کند.

پاداش سلام کردن

أَجْرُ السَّلامِ
5 - لِلسَّلامِ سَبْعُونَ حَسَنَةٌ، تِسْعٌ وَ سِتُّونَ لِلْمُبْتَدی وَ واحِدَةٌ لِلرّادِّ.(124)
5 - سلام کردن هفتاد پاداش دارد، شصت و نه تای آن برای سلام کننده و یک پاداش برای پاسخ دهنده است.

أَلْخَوْفُ وَالْبُكاءُ
6 - بُكاءُ الْعُيُونِ وَ خَشْيَةُ الْقُلُوبِ رَحْمَةٌ مِنَ اللَّهِ.(125)
6 - گریه چشم‌ها و ترس قلب‌ها، رحمت الهی است.

أَثَرُ الْخَوْفِ
7 -ٍقیلَ لَهُ ما أَعْظَمَ خَوْفکَ مِنْ رَبِّکَ؟ قالَ عَلَیهِ‌السَّلامُ:
لا یأْمَنُ یَوْمَ الْقِیامَةِ إِلّا مَنْ خافَ اللَّهَ فِی الدُّنْیا.(126)
7 - به امام حسین‌علیه السلام عرض شد چه ترس بزرگی از پروردگار خود داری! حضرت فرمود:
روز قیامت امنیت ندارد مگر کسی که در دنیا از خدا بترسد.

اثر گریه

أَثَرُ الْبُكاءِ

8 - الْبُكاءُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ نَجاةٌ مِنَ النَّارِ.(127)

8 - گریه از ترس خدا، سبب نجات از آتش است.

پذیرش دعوت مؤمن

إجابَةُ دَعْوَةِ الْمُؤْمِنِ
9 - رَاَی الْحُسَیْنُ عَلَیهِ‌السَّلامُ رَجُلاً دُعِیَ إِلی طَعامٍ فَقالَ لِلَّذی دَعاهُ: أَعْفِنی. فَقالَ عَلَیهِ‌السَّلامُ:
قُمْ! فَلَیْسَ فِی الدَّعْوَةِ عَفْوٌ، وَ إِنْ کُنْتَ مُفْطِراً فَکُلْ، وَ إِنْ کُنْتَ صائِماً فَبارِکْ.(128)
9 - امام حسین‌علیه السلام مردی را دید که دعوت به خوردن غذا می‌شود و در جواب دعوت کننده می‌گوید: از دعوت من در گذر. امام‌علیه السلام به او فرمود:
برخیز و دعوت او را بپذیر که در دعوت به غذا گذشتی نخواهد بود، اگر روزه نداری برو و غذا بخور، و اگر روزه‌دار هستی به مقداری از غذا تبرک جو.

نیکی به مردم

أَلْإِحْسانُ إِلَى النَّاسِ
10 - إِعْلَمُوا أَنَّ حَوائِجَ النَّاسِ إِلَيْكُمْ مِنْ نِعَمِ اللَّهِ عَلَيْكُمْ فَلا تَمَلُّوا النِّعَمَ فَتَحَوَّلَ إِلى غَيْرِكُمْ، وَ اعْلَمُوا أَنَّ الْمَعْرُوفَ مَكْسَبٌ حَمْداً وَ مُعَقِّبٌ أَجْراً.
فَلَوْ رَأَيْتُمُ الْمَعْرُوفَ رَجُلاً لَرَأَيْتُمُوهُ حَسَناً جَمِيلاً تَسُرُّ النَّاظِرِينَ وَ يَفُوقُ الْعالَمِينَ، وَلَوْ رَأَيْتُمُ اللُّؤْمَ رَأَيْتُمُوهُ سَمِجاً قَبِيْحاً مُشَوَّهاً تَنَفَّرَمِنْهُ الْقُلُوبُ وَ تَغِضُّ دُونَهُ الْأَبْصارُ.
وَ مَنْ نَفَّسَ كُرْبَةَ مُؤْمِنٍ فَرَّجَ اللَّهُ تَعالى عَنْهُ كُرَبَ الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ،
10 - بدانید که نیازمندی‌های مردم به شما از نعمت‌های خداوند بر شماست پس نعمت‌ها را رد نکنید که به سوی دیگران روان خواهند شد. و بدانید که کار خیر ستایش برانگیز و پاداش آخرت را به دنبال دارد.
اگر کار نیک را به صورت مردی مشاهده می‌کردید او را نیکو و زیبا می‌دیدید، آن گونه که سیمای زیبای او بینندگان را شادمان می‌کند و برتر از همه خلق عالم خواهد بود. و اگر بخل و پستی را مشاهده می‌کردید آن را به صورتی زشت، بدقیافه و ناهنجار می‌دیدید که دل‌ها از آن متنفر است و چشم‌ها از آن بسته می‌شود.
کسی که غم مؤمنی را بر طرف کند خدای تعالی غم دنیا و آخرت را از او برطرف می‌سازد.
وَ مَنْ أَحْسَنَ، أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْهِ، وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ.(129)

خیر دنیا و آخرت

خَيْرُ الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ
11 - إِنَّ رَجُلاً مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ كَتَبَ إِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَاالسَّلامُ: يا سَيِّدى أَخْبِرْنى بِخَيرِ الدُّنْيا وَالْآخِرَةِ. فَكَتَبَ عَلَيهِ‌السَّلامُ:
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحيمِ
أَمّا بَعْدُ فَإِنَّ مَنْ طَلَبَ رِضَا اللَّهِ بِسَخَطِ النَّاسِ كَفاهُ اللَّهُ أُمُورَ
و کسی که نیکی کند خداوند به او نیکی خواهد کرد و خداوند نیکوکاران را دوست دارد.
11 - مردی از اهل کوفه نامه‌ای به حسین بن علی نوشت و پرسید: ای سرور من! مرا به خیر دنیا و آخرت آگاه گردان. امام‌علیه السلام در جواب او نوشت:
به نام خداوند بخشنده مهربان
کسی که رضایت خدا را با خشم مردم طلب کند (به دنبال رضایت خدا باشد اگر چه مردم از آن ناراضی باشند)، خداوند او را از مردم بی‌نیاز
النَّاسِ، وَ مَنْ طَلَبَ رِضَى النَّاسِ بِسَخَطِ اللَّهِ وَكَلَهُ اللَّهُ إِلَى النَّاسِ. وَالسَّلامُ.
(130)

مرگ با عزت

مَوْتٌ فی عِزٍّ
12 - مَوْتٌ فی عِزٍّ خَیْرٌ مِنْ حَیاةٍ فی ذُلٍّ.(131)
12 - مرگ با عزت بهتر از زندگی با ذلّت است.

قَبُولُ الْإِعْتِذارِ
13 - لَوْ شَتَمَنی رَجُلٌ فی هذِهِ الْأُذُنِ - وَ أَوْمی إِلَی الْیُمْنی - وَاعْتَذَرَ لی فِی الْأُخْری لَقَبِلْتُ ذلِکَ مِنْهُ.(132)
خواهد کرد، و کسی که رضایت مردم را با خشم خداوند طلب نماید (به دنبال رضایت مردم باشد اگر چه خواسته آنها خلاف رضای خدا باشد) خداوند او را به مردم واگذارد. والسلام.
13 - اگر مردی در این گوش به من ناسزا گوید - و اشاره به گوش راست خود کرد - و در گوش دیگرم عذرخواهی کند عذر او را می‌پذیرم.

جَوابُ أَسْئِلَةِ أَميرِالْمُؤْمِنينَ‌عليه السلام

14 - قالَ أَميرُالْمُؤْمِنينَ عَلَيهِ السَّلامُ لِإِبْنِهِ الْحُسَيْنِ عَلَيهِ السَّلامُ: يا بُنَيَّ! مَا السُّؤْدَدُ؟ قالَ عَلَيهِ‌السَّلامُ:
إِصْطِناعُ الْعَشيرَةِ وَ احْتِمالُ الْجَريرَةِ.
قالَ: فَمَا الْغِنى؟ قالَ: قِلَّةُ أَمانيکَ وَ الرِّضا بِما يَكْفيکَ.
قالَ: فَمَا الْفَقْرُ؟ قالَ: الطَّمَعُ وَ شِدَّةُ الْقُنُوطِ.
قالَ: فَمَا اللُّؤْمُ؟ قالَ: إِحرازُ الْمَرْءِ نَفْسَهَ وَ إِسْلامُهُ عِرْسَهُ.
قالَ: فَمَا الْخَرْقُ؟ قالَ: مُعاداتُکَ أَميرَکَ وَ مَنْ يَقْدِرُ عَلى ضَرّکَ وَ نَفْعِکَ. (133)

14 - امیرمؤمنان‌علیه السلام به فرزندش حسین‌علیه السلام فرمود: ای فرزندم! بزرگی چیست؟ حسین‌علیه السلام پاسخ داد:
فرمود: بی‌نیازی چیست؟ جواب داد: کم کردن آرزوها و رضایت به آنچه برای تو کافی است.
- فرمود: فقر چیست؟ در جواب گفت: طمع و ناامیدی شدید.
- فرمود: پستی چیست؟ جواب داد: این که مرد به خود برسد و همسرش را واگذارد.
- فرمود: حماقت چیست؟ پاسخ داد: دشمنی با امیر خود و هر کسی که بر سود و زیان تو توانایی دارد.

نافِسُوا فِی الْمَکارِمِ
15 - أَیُّهَا النَّاسُ! نافِسُوا فِی الْمَکارِمِ، وَ سارِعُوا فِی الْمَغانِمِ، وَ لَاتَحْتَسِبُوا بِمَعْرُوفٍ لَمْ تَعْجَلُوا. وَاکْسِبُوا الْحَمْدَ بِالنُّجْحِ وَ لاتَکْتَسِبُوا بِالْمُطَلِّ ذَمّاً. فَمَهْما یَکُنْ لِأَحَدٍ عِنْدَ أَحَدٍ صَنِیعَةٌ لَهُ رَأی أَنَّهُ لایَقُومُ بِشُکْرِها فَاللَّهُ لَهُ بِمُکافَأَتِهِ، فَإِنَّهُ أَجْزَلُ عَطاءً وَأَعْظَمُ أَجْراً.
وَ اعْلَمُوا أَنَّ حَوائِجَ النَّاسِ إِلَیْکُمْ مِنْ نِعَمِ اللَّهِ عَلَیکُمْ، فَلا تَمُلُّوا النِّعَمَ فَتَحُوُر نِقَماً.
وَ اعْلَمُوا أَنَّ الْمَعْرُوفَ مَکْسَبٌ حَمْداً وَ مُعَقِّبٌ أَجْراً.
15 - ای مردم در کسب کرم و جوانمردی رقابت کنید و برای رسیدن به سرمایه‌های سعادت شتاب ورزید و کار نیکی را که در انجام آن شتاب نکرده‌اید به حساب خود نیاورید. ستایش را با پیروزی به دست آورید و با سهل‌انگاری خود را مورد مذمت قرار ندهید.
هرگاه کسی کار نیکی برای دیگری انجام داد که او نمی‌تواند سپاسگزاری کند خدا به او پاداش خواهد داد و البته عطای خدا بیشتر و پاداش او بزرگ‌تر است.
بدانید که نیازمندهای مردم به شما از نعمت‌های خداوند برشماست، پس نعمت‌ها را رد نکنید که به عقوبت تبدیل خواهند شد.
و بدانید که نیکی‌ها ستایش برانگیز و پاداش آخرت را به همراه دارند.
فَلَوْرَأَیْتُمُ الْمَعْرُوفَ رَجُلاً رَأَیْتُمُوهُ حَسَناً جمیلاً تَسُرُّ النَّاظِرِینَ وَ لَوْ رَأَیْتُمُ اللُّؤْمَ رَأَیْتُمُوهُ سَمِجاً مُشَوَّهاً تَنَفَّرَ مِنْهُ الْقُلُوبُ وَ تَغِضُّ دُوَنُه الْأَبْصارُ.
أَیُّهَا النَّاسُ! مَنْ جادَ سادَ، وَمَنْ بَخِلَ رَذِلَ، وَ إِنَّ أَجْوَدَ النَّاسِ مَنْ أَعْطی مَنْ لایَرْجُوهُ.
وَ إِنَّ أَعْفَی النَّاسِ مَنْ عَفی عَنْ قُدْرَةٍ، وَ إِنَّ أَوْصَلَ النَّاسِ مَنْ وَصَلَ مَنْ قَطَعَهُ. وَ الْأُصُولُ عَلی مَغارِسِها بِفُرُوعِها تَسْمُوا.
اگر نیکی را به صورت مردی مشاهده می‌کردید او را نیکو و زیبا می‌دیدید به گونه‌ای که بینندگان را شادمان می‌کند. و اگر بخل و پستی را می‌دیدید، او را به صورتی زشت و بد قیافه و ناهنجار مشاهده می‌کردید که دل‌ها از آن متنفر و چشم‌ها از آن بسته می‌شود.
ای مردم! کسی که ببخشد به مجد و بزرگی می‌رسد و کسی که بخل ورزد پست می‌گردد. همانا بخشنده‌ترین انسان‌ها آن است که به کسی ببخشد که از او امید بخشش ندارد.
و با گذشت‌ترین مردم کسی است که با داشتن توانایی عفو کند و با ارتباطترین مردم با مؤمنین کسی است که با فردی که از او بریده است

ارتباط پیدا کند. و درختان آن گونه خواهند بود که ریشه‌ها برآنند و با شاخه‌ها رشد می‌کنند (حقیقت مردم بر پایه خانواده‌ها و ارزش‌های ریشه‌ای استِ و براساس آنها رشد می‌کنند.)
فَمَنْ تَعَجَّلَ لِأَخِيهِ خَيْراً وَجَدَهُ إِذا قَدِمَ عَلَيهِ غَداً، وَ مَنْ أَرادَ اللَّهَ تَبارَکَ وَ تَعالى بِالصَّنِيعَةِ إِلى أَخِيهِ كافَأَهُ بِها فى وَقْتِ حاجَتِهِ وَصَرَفَ عَنْهُ مِنْ بَلاءِ الدُّنْيا ما هُوَ أَكْثَرُ مِنْهُ.
وَمَنْ نَفَّسَ كُرْبَةَ مُؤْمِنٍ فَرَّجَ اللَّهُ عَنْهُ كُرَبَ الدُّنْيا وَالْآخِرَةِ. وَمَنْ أَحْسَنَ، أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْهِ، وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ.(134)

مَعْرِفَةُ خِصالٍ شَتَّى
16 - إِنَّ الْحِلْمَ زينَةٌ، وَ الْوَفاءَ مُرُوَّةٌ، وَ الصِّلَةَ نِعْمَةٌ، وَ الْإِسْتِكْبارَ
پس کسی که در نیکی به برادرش بشتابد فردا به نتیجه آن خواهد رسید و کسی که برای خدا به برادر دینی خود کمک کند خداوند به وقت نیازمندی به او پاداش می‌دهد و بیش از آنچه کمک کرده است بلاها را از او دور می‌گرداند.
و کسی که اندوه و مشقت مؤمنی را بر طرف نماید خداوند اندوه و سختی او را در دنیا و آخرت بر طرف می‌سازد. و کسی که با مردم نیکی کند خداوند به او نیکی خواهد کرد و خدا نیکوکاران را دوست دارد.
16 - همانا خویشتن داری زینت و وفاداری جوانمردی و پیوند با نزدیکان نعمت و تکبر خودپسندی است.
صَلَفٌ، وَ الْعَجَلَةَ سَفَهٌ، وَالسَّفَهَ ضَعْفٌ، وَ الْغُلُوَّ وَرْطَةٌ، وَ مُجالَسَةَ اَهْلِ الدِّناءَةِ شَرٌّ، وَ مُجالَسَةَ أَهْلِ الْفِسْقِ رَيْبَةٌ.(135)

تسلّی خاطر به ابوذر

أَلتَّسْلِيَةُ لِأَبِی ذَرٍّ
17 - لَمَّا أُخْرِجَ أَبُوذَرٍّ إِلَی الرَّبَذَةِ قالَ الْحُسَيْنُ عَلَيهِ‌السَّلامُ
يا عَمَّاهُ! إِنَّ اَللَّهَ تَعالی قادِرٌ أَنْ يُغَيِّرَ ما قَدْ تَری وَ اللَّهُ كُلَّ يَوْمٍ فی شَأْنٍ.
وَ قَدْ مَنَعَکَ الْقَوْمُ دُنْياهُمْ، وَ مَنَعْتَهُمْ دينَکَ، فَما أَغْناکَ عَمَّا مَنَعُوکَ وَ أَحْوَجَهُمْ إِلی ما مَنَعْتَهُمْ.
و شتابزدگی بی‌خردی و بی‌خردی ضعف و زیاده‌طلبی هلاکت و هم‌نشینی با افراد پست بدی است و نشست و برخاست با گهنکاران سبب تردید (مردم) می‌گردد.
17 - وقتی ابوذر به ربذه تبعید شد امام حسین‌علیه السلام به او فرمود:
ای عمو! خدای بزرگ قادر است آنچه را برای تو پیش آمده است تغییر دهد و خداوند هر روز در کاری است.
این گروه، دنیایی را که در دست خود داشتند از تو دریغ کردند و تو هم دین خود را از آنان دریغ داشتی. چه اندازه از آنچه تو را منع کردند بی‌نیازی، و چقدر آنها به آنچه از آنان دریغ داشتی نیازمندند.
فَاسْئَلِ اللَّهَ الصَّبْرَ وَالنَّصْرَ، وَاسْتَعِذْ بِهِ مِنَ الْجَشَعِ وَ الْجَزَعِ، فَإِنَّ الصَّبْرَ مِنَ الدّينِ وَالْكَرَمِ، وَ إِنَّ الْجَشَعَ لا يُقَدِّمُ رِزْقاً وَ الْجَزَعَ لَا يُؤَخِّرُ أَجَلاً.(136)
صبر و پیروزی را از خداوند درخواست کن و از حرص و ناشکیبایی به خدا پناه بر، که صبر نتیجه دین‌داری و جوانمردی است، و حرص روزی را پیش نمی‌اندازد و ناشکیبایی مرگ را دور نخواهد کرد.

فصل یازدهم: بدی‌های اخلاقی

پرهیز از هوای نفس

إتِّقاءُ الْهَوی

1 - إتَّقُوا هذِهِ الْأَهْواءَ الَّتی جِماعُهَا الضَّلالَةُ وَ میعادُهَا النَّارُ.(137)

1 - از این هواهای نفسانی که حاصل آن گمراهی و پایان آن آتش است بپرهیزید.

فریفتگی به دنیا

أَلْإِغْتِرارُ بالدُّنْیا
2 - یا أَهْلَ لَذَّةِ دُنْیا لا بَقاءَ لَها
إِنَّ اغْتِراراً بِظِلٍّ زائِلٍ حُمْقٌ.(138)
2 - ای اهل لذت دنیا! این لذت دوامی ندارد. فریفته شدن به سایه‌ای که از میان می‌رود حماقت است.

إِجْتِنابُ السَّيِّئاتِ
3 - إِيَّاکَ وَما تَعْتَذِرُ مِنْهُ، فَإِنَّ الْمُؤْمِنَ لا يُسیءُ وَ لا يَعْتَذِرُ، وَالْمُنافِقُ كُلَّ يَوْمٍ يُسیءُ وَ يَعْتَذِرُ.(139)
3 - از انجام آنچه بخواهی عذرخواهی کن بپرهیز، که مؤمن بدی نمی‌کند و (در نتیجه) پوزش هم نمی‌خواهد، اما منافق هر روز بدی می‌کند و پوزش می‌خواهد.

بخیل کیست؟

مَنِ الْبَخیلُ؟
4 - أَلْبَخیلُ مَنْ بَخِلَ بِالسَّلامِ.(140)
4 - بخیل کسی است که در سلام کردن بخل ورزد.

مِفْتاحُ الْكَلام
5 - قالَ لَهُ رَجُلٌ إِبْتِداءً: كَيْفَ أَنْتَ عافاكَ اللَّهُ؟ فَقالَ عَلَيهِ‌السَّلامُ:
5 - مردی بدون سلام کردن به امام حسین‌علیه السلام عرض کرد: حال شما چطور است، خداوند سلامتی دهد. امام‌علیه السلام فرمود:
السَّلامُ قَبْلَ الْكَلامِ، عافاكَ اللَّهُ، لا تَأْذَنُوا لِأَحَدٍ حَتَّى يُسَلِّمَ.(141)

تَرْکُ الظُّلْمِ
6 - قالَ لِإِبْنِهِ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ عَلَیهماالسَّلامُ:
أَیْ بُنَیَّ! إِیَّاکَ وَ ظُلْمَ مَنْ لایَجِدُ عَلَیکَ ناصِراً إِلَّا اللَّهَ جَلَّ وَ عَزَّ.(142)
6 - اما حسین‌علیه السلام به فرزندش علی بن الحسین‌علیه السلام فرمود: ای فرزندم! از ظلم به کسی که یاوری جز خدای بزرگ در برابر تو ندارد بپرهیز.

آثارُ الذَّنْبِ
7 - مَنْ حاوَلَ أَمْراً بِمَعْصِيَةِ اللَّهِ كانَ أَفْوَتَ لِما يَرْجُو وَ أَسْرَعَ لِما
سلام کردن بر سخن گفتن مقدم است، خداوند به تو سلامتی دهد. به کسی اجازه سخن گفتن ندهید تا سلام کند.
7 - کسی که با معصیت خدا به کاری مبادرت ورزد به آنچه امید دارد، زودتر از دستش می‌رود و از آنچه می‌ترسد زودتر دامن گیر آن خواهد یَحْذَرُ.(143)

بدترین صفات پادشاهان

شَرُّ خِصالِ الْمُلُوكِ
8 - شَرُّ خِصالِ الْمُلُوكِ: أَلْجُبْنُ مِنَ الْأَعْداءِ، وَالْقَسْوَةُ عَلَى الضُّعَفاءِ، وَالْبُخْلُ عِنْدَ الْإِعْطاءِ.(144)
8 - بدترین صفات پادشاهان (زمامداران)، ترس از دشمنان، و سخت دلی بر ضعیفان، و بخل و تنگ نظری به هنگام بخشش است.

النَّواهِی الْخُلْقِیَّةِ
9 - لاتَتَکَلَّفْ مالا تُطیقُ وَلا تَتَعَرَّضْ لِما لاتُدْرِکُ.
وَلا تَعِدْ بِما لا تَقْدِرُ عَلَیهَ وَ لا تُنْفِقْ إِلَّا بِقَدْرِ ما تَسْتَفیدُ.
شد.
9 - کاری که توان آن را نداری نپذیر و در پی آنچه به آن نمی‌رسی نباش.
و بر انجام آنچه توانایی نداری وعده نده و جز به اندازه‌ای که بهره‌مند می‌شوی خرج نکن.
وَلا تَطْلُبْ مِنَ الْجَزاءِ إِلّا بِقَدْرِ ما صَنَعْتَ.
وَلا تَفْرَحْ إِلّا بِما نِلْتَ مِنْ طاعَةِ اللَّهِ.
وَ لا تَتَناوَلْ إِلّا ما رَأَیْتَ نَفْسَکَ لَهُ أَهْلاً.(145)

اطاعت حرام از پدر

أَلطَّاعَةُ الْمُحَرَّمَةُ عَنِ الْأَبِ
10 - قالَ الْحُسَيْنُ عَلَيهِ‌السَّلامُ لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرِوبْنِ الْعاصِ:
أَتَعْلَمُ أَنّى أَحَبُّ أَهْلِ الْأَرْضِ إِلى أَهْلِ السَّماءِ وَ تُقاتِلُنى وَ أَبى يَوْمَ صِفّينِ وَ اللَّهِ إِنَّ أَبى لَخَيْرٌ مِنّى؟
فَاسْتَعْذَرَ وَ قالَ: إِنَّ النَّبىَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيهِ وَآلِهِ قالَ لى: أَطِعْ
و جز به اندازه‌ای که عمل کرده‌ای پاداش نخواه،
و جز به آنچه از اطاعت خدا رسیده‌ای شادمان نگرد،
و جز به اندازه‌ای که شایسته آن هستی دریافت نکن.
10 - امام حسین‌علیه السلام به عبدالله بن عمرو بن عاص فرمود:
آیا می‌دانی که من محبوب‌ترین اهل زمین نزد اهل آسمان هستم و تو با من و پدرم در صفین می‌جنگی و به خدا قسم پدرم از من برتر است؟
عبداللهِ عذر آورد و گفت: پیامبرصلی الله علیه وآله به من فرمود: از پدرت أباکَ: فَقالَ الْحُسَيْنُ عَلَيهِ السَّلامُ:
أَما سَمِعْتَ قَوْلَ اللّهِ تَعالى «وَ إِنْ جاهَداکَ عَلى أَنْ تُشْرِکَ بى مالَيْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ فَلا تُطِعْهُما»(146) وَ قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ «إِنَّمَا الطَّاعَةُ، أَلطَّاعَةُ فِى الْمَعْرُوفِ» وَ قَوْلَهُ «لا طاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فى مَعْصيَةِ الْخالِقِ»(147)

پرهیز از غیبت

إِتِّقاءُ الْغيبَةِ
11 - قالَ الْحُسَيْنُ عَلَيهِ السَّلامُ لِرَجُلٍ اغْتابَ رَجُلاً:
اطاعت کن. امام حسین‌علیه السلام فرمود:
آیا سخن خدای تعالی را نشنیدی که فرمود: «اگر تو را وادارند تا درباره چیزی که از آن آگاهی نداری به من شرک‌ورزی از آنها اطاعت نکن» و سخن رسول خداصلی الله علیه وآله را نشنیدی که فرمود: «اطاعت از پدر و مادر تنها اطاعت در خوبی‌هاست» و سخن دیگر او که فرمود: «روا نیست که مخلوقی با مخالفت با خدا اطاعت شود؟»
11 - امام حسین‌علیه السلام به مردی که از مرد دیگری غیبت می‌کرد فرمود:
يا هذا كُفَّ عَنِ الْغيبَةِ، فَإِنَّها إِدامُ كِلابِ النَّارِ.(148)
ای مرد غیبت نکن که غیبت خورش سگ‌های جهنم است.

فصل دوازدهم:اخلاق اقتصادی

بخشش و آزمندی

أَلْجُودُ وَ الْبُخْلُ

1 - مَنْ جادَ سادَ، وَ مَنْ بَخِلَ رَذِلَ، وَمَنْ تَعَجَّلَ لِأَخيهِ خَيْراً وَجَدَهُ إِذا قَدِمَ إِلى رَبِّهِ غَداً.(149)

1 - کسی که بخشش کند بزرگ گردد و کسی که بخل ورزد خوار شود و کسی که برای برادرش نیکی ورزد فردای قیامت که بر پروردگارش وارد می‌شود آن را می‌یابد.

زمان بخشش

زَمَنُ الْجُودِ
2 - إِذا جادَتِ الدُّنْيا فَجُدْ بِها
عَلَى النَّاسِ طَرّاً قَبْلَ أَنْ تَتَفَلَّتْ
2 - وقتی دنیا بر تو روی آورد آن را به نیکی بر مردم ببخش پیش از آن که از دست برود.
فَلَا الْجُودُ يُقْنيها إِذا هِيَ أَقْبَلَتْ
وَلَا الْبُخْلُ يُبْقيها إِذا ما تَوَلَّتْ(150)

از مال خود بهره‌گیر

إِسْتَفِدْ مِنْ مالِکَ
3 - مالُکَ إِنْ لَمْ یَکُنْ لَکَ کُنْتَ لَهُ مُنْفِقاً فَلا تُنْفِقْهُ بَعْدَکَ فَیَکُونَ ذَخیْرَةً لِغَیْرِکَ وَ تَکُونَ أَنْتَ الْمُطالَبَ بِهِ، أَلْمَأْخُوذُ بِحِسابِهِ.
إِعْلَمْ أَنَّکَ لاتَبْقی لَهُ وَ لایَبْقی عَلَیْکَ، فَکُلْهُ قَبْلَ أَنْ یَأْکُلَکَ.(151)
نه وقتی دنیا رو می‌آورد بخشش آن را از بین می‌برد و نه وقتی پشت می‌کند بخل آن را نگه می‌دارد.
3 - اگر مال تو برای خودت صرف نشود آن را نابود کرده‌ای، پس آن را برای بعد از خود نگذار که سرمایه دیگری خواهد شد و تو در آخرت گرفتار محاسبه آن بوده و باید پاسخ گوی حساب آن باشی.
بدان که نه تو برای مال باقی می‌مانی و نه مال برای تو پایدار خواهد ماند. پس آن را بخور قبل از آن که تو را بخورد. (مال را در راه مصالح دنیا و آخرت خود صرف کن پیش از آن که تو را در خدمت خود درآورد.)
4 - مالُکَ إِنْ لَمْ یَکُنْ لَکَ، کُنْتَ لَهُ؛ فَلا تَبْقَ عَلَیهِ فَإِنَّهُ لایَبْقی عَلَیکَ وَ کُلْهُ قَبْلَ أَنْ یَأْکُلَکَ.(152)
4 - اگر مال تو در خدمت تو نباشد تو در خدمت آن خواهی بود، پس در خدمت آن باقی نمان که برای تو باقی نخواهد ماند، و آن را بخور پیش از آن که تو را بخورد.

بهترین مال کدام است؟

ما خَيْرُ الْمالِ؟
5 - إِنَّ الْفَرَزْدَقَ أَتَى الْحُسَيْنَ عَلَيهِ السَّلامُ لَمَّا أَخْرَجَهُ مَرْوانُ مِنَ الْمَدِيْنَةِ فَأَعْطَاهُ عَلَيهِ‌السَّلامُ أَرْبَعَمِائَةِ دينارٍ. فَقيلَ لَهُ: أَنَّهُ شاعِرٌ مُنْتَهِرٌ. فَقالَ عَلَيهِ‌السَّلامُ:
إِنَّ خَيْرَ مالِكَ ما وَقَيْتَ بِهِ عِرْضَكَ، وَقَدْ أَثابَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى
5 - وقتی مروان ،فرزدق را از مدینه بیرون کرد نزد امام حسین‌علیه السلام آمد و حضرت چهارصد دینار به او داد. به امام‌علیه السلام عرض شد فرزدق شاعر هتاکی است و شما به او کمک کردید. حضرت در جواب فرمود:
بهترین مال تو آن است که آبروی خود را با آن حفظ کنی. رسول خداصلی الله علیه وآله به کعب بن زهیر پاداش داد (تا از اشعار موهن او در امان بماند)
اللَّهُ عَلَيهِ وَآلِهِ كَعْبَ بْنَ زُهَيْرٍ، وَقالَ فى عَبَّاسِ بْنِ مَرْداسٍ «إِقْطَعُوا لِسانَهُ عَنّى»(153)

إِزْدِيادُ الرِّزْقِ
6 - مَنْ سَرَّهُ أَنْ يُنْسَأَ فی أَجَلِهِ وَ يُزادَ فی رِزْقِهِ فَلْيَصِلْ رَحِمَهُ.(154)
6 - کسی که دوست دارد عمرش طولانی و روزی‌اش زیاد گردد صله رحم کند.

آدابُ طَلَبِ الرِّزْقِ
7 - قالَ الْحُسَيْنُ عَلَيهِ‌السَّلامُ لِرَجُلٍ:
يا هذا لا تُجاهِدْ فِى الرِّزْقِ جِهادَ الْغالِبِ، وَلا تَتَّكِلْ عَلَى الْقَدَرِ
و درباره عباس بن مرداس فرمود: (با دادن مال به او) زبانش را از من کوتاه کنید.
7 - امام حسین‌علیه السلام به مردی فرمود:
ای مرد! در کسب روزی بیش از اندازه تلاش نکن (که گویا اندازه رزق‌تو در گرو تلاش توست و نه‌تقدیر الهی) و آن‌اندازه هم بر قدَر اعتماد إِتِّكالَ مُسْتَسْلِمٍ.
فَإِنَّ اتِّباعَ الرِّزْقِ مِنَ السُّنَّةِ، وَ الْإِجْمالَ فِى الطَّلَبِ مِنَ الْعِفَّةِ، وَ لَيْسَ الْعِفَّةُ بِمانِعَةٍ رِزْقاً، وَ لَا الْحِرْصَ بِجالِبٍ فَضْلاً، وَ إِنَّ الرِّزْقَ مَقْسُومٌ، وَ الْأَجَلَ مَحْتُومٌ، وَ اسْتِعْمالُ الْحِرْصِ طَلَبُ الْمَأْثَمِ.(155)

شرایط در خواست مالی

شَرائِطُ الْمَسْأَلَةِ
8 - جاءَ الْحُسَيْنُ عَلَيهِ السَّلامُ رَجُلٌ فَسَأَلَهُ، فَقالَ عَلَيهِ‌السَّلامُ:
نکن که تلاشی نداشته باشی (و گمان بری هر چه مقدّر است بدون تلاش هم خواهد رسید.)
همانا به دنبال روزی رفتن از سنت است و به اختصار در پی آن بودن پارسایی است. پارسایی مانع رسیدن روزی نیست و آزمندی جلب روزی زیاد نمی‌کند. همانا روزی (به اندازه خاص) تقسیم شده است و زمان مرگ حتمی است و آزمندی طلب گناه است .
8 - مردی نزد امام حسین‌علیه السلام آمد و از او در خواست مالی کرد. حضرت فرمود:
إِنَّ الْمَسْأَلَةَ لا تَصْلَحُ إِلّا فی غُرْمٍ فادِحٍ، أَوْ فَقْرٍ مُدْقِعٍ، أَوْحَمالَةٍ مُقْطِعَةٍ.
فَقالَ الرَّجُلُ: ماجِئْتُ إِلاّ فی إِحدایهِنَّ. فَأَمَرَعلیه السلام لَهُ بِمِائَةِ دینارٍ.
(156)

مَنْ نَسْئَلُ؟
9 - جاءَ الْحُسَيْنَ عَلَيهِ‌السَّلامُ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصارِ يُريدُ أَنْ يَسْأَلَهُ حاجَةً. فَقالَ عَلَيهِ‌السَّلامُ:
يا أَخَا الْأَنْصارِ! صُنْ وَجْهَکَ عَنْ بِذْلَةِ الْمَسْأَلَةِ، وَ ارْفَعْ حاجَتَکَ فی رُقْعَةٍ، فَإِنّی آتٍ فيها ما سارَّکَ إِنْ شاءَ اللّهُ.
در خواست از دیگران صلاح نیست مگر در پرداخت غرامتی سنگین یا تنگدستی شدید یا ادای تعهد مالی که خارج از توان باشد.
مرد در خواست کننده عرض کرد: من هم جز برای یکی از این سه مورد نیامدم. آن گاه حضرت دستور داد صد دینار به او دادند.
9 - مردی از گروه انصار نزد امام حسین‌علیه السلام آمد و می‌خواست از او کمک بگیرد. حضرت فرمود:
ای برادر انصاری! آبرویت را از در خواست حضوری نگهدار و حاجت خود را در نامه‌ای بنویس، من هم ان‌شاءالله به آن عمل خواهم کرد به گونه‌ای که شاد گردی.
فَكَتَبَ يا أَبا عَبْدِ اللَّهِ! إِنَّ لِفُلانٍ عَلَیَّ خَمْسَ مِائَةِ دينارٍ وَ قَدْ أَلَحَّ بی، فَكَلِّمْهُ يَنْظُرُنی إِلى مَيْسَرَةٍ فَلَمَّا قَرَأَ الْحُسَيْنُ عَلَيهِ السَّلامُ الرُّقْعَةَ، دَخَلَ إِلى مَنْزِلِهِ فَأَخْرَجَ صُرَّةً فيها أَلْفَ دينارٍ وَقالَ عَلَيهِ‌السَّلامُ لَهُ:
أَمَّا خَمْسَ مِائَةٍ فَاقْضِ بِها دَيْنَکَ، وَ أَمَّا خَمْسَ مِائَةٍ فَاسْتَعِنْ بِها عَلى دَهْرِکَ، وَ لا تَرْفَعْ حاجَتَکَ إِلّا إِلى أَحَدِ ثَلاثَةٍ:
إِلى ذی دينٍ أَوْ مُرُوَّةٍ أَوْ حَسَبٍ.
فَأَمَّا ذُو الدِّينِ فَيَصُونُ دينَهُ، وَ أَمَّا ذُو الْمُرُوَّةِ فَإِنَّهُ يَسْتَحْيی لِمُرُوَّتِهِ، وَ أَمَّا ذُو الْحَسَبِ فَيَعْلَمُ أَنَّکَ لَمْ تُكْرِمْ وَجْهَکَ أَنْ تَبْذُلَهُ لَهُ
مرد در خواست کننده در نامه‌ای نوشت: ای اباعبدالله! فلانی پانصد دینار از من طلبکار است و برگرفتن آن اصرار دارد به او بگو تا زمانی که توانایی مالی پیدا کنم به من مهلت دهد. وقتی امام حسین‌علیه السلام نامه را خواند به منزل رفت و کیسه‌ای آورد که هزار دینار در آن بود. همه را به مرد نیازمند داد و به او فرمود:
با پانصد دینار آن وام خود را بپرداز و با پانصد دینار دیگر زندگی خود را اداره کن و جز از یکی از این سه کس در خواست نکن:
مرد دین‌دار یا صاحب مروّت و یا اصیل و خانواده‌دار.
اما فرد دین‌دار به هنگام درخواست دیگران، با کمک به آنها دینش را حفظ می‌کند و انسان با مروّت به خاطر مروّتی که دارد از کمک نکردن شرم

دارد و انسان اصیل می‌داند که تو با درخواستی که کردی از آبروی فی حاجَتِکَ، فَهُوَ یَصُونُ وَجْهَکَ أَنْ یَرُدَّکَ بِغَیْرِ قَضاءِ حاجَتِکَ.(157)

پاسخ مثبت به نیازمند

إِجابَةُ صاحِبِ الْحاجَةِ
10 - صاحِبُ الْحاجَةِ لَمْ يُكْرِمْ وَجْهَهُ عَنْ سُؤالِکَ، فَأَكْرِمْ وَجْهَکَ عَنْ رَدِّهِ. (158)
10 - نیازمند، آبروی خود را با درخواست از تو نگاه نداشت، پس تو آبروی خود را با رد نکردن او نگاه‌دار.

أَلْعَطِيَّةُ الطَّيِّبَةُ
11 - قيلَ لِلْحُسَيْنِ عَلَيهِ‌السَّلامُ: إِنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عامِرٍ تَصَدَّقَ الْيَوْمَ بِكَذا وَ كَذا وَ أَعْتَقَ كَذا وَ كَذا. قالَ عَلَيهِ‌السُّلامُ:
خود مایه‌گذاردی و با برآوردن نیازی که داری، آبروی تو را حفظ می‌کند.
11 - به امام حسین‌علیه السلام گفته شد: امروز عبدالله بن عامر چه اندازه صدقه داد و چه اندازه بنده آزاد کرد. حضرت فرمود:
إِنَّما مَثَلُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عامِرٍ، كَمَثَلِ الَّذى يَسْرِقُ الْحاجَّ ثُمَّ يَتَصَدَّقُ بِما سَرَقَ، إِنَّمَا الصَّدَقَةُ الطَّيِّبَةُ صَدَقَةُ مَنْ عَرِقَ فيها جَبينُهُ وَ اغْبَرَّ فيها وَجْهُهُ.(159)

صَوابُ إِطْعامِ الْإِخْوانِ
12 - لَئِنْ اُطْعِمَ أَخاً مُسْلِماً أَحَبُّ إِلَیَّ مِنْ أَنْ أُعْتِقَ أُفُقاً مِنَ النَّاسِ.
قیلَ وَکَمِ الْأُفُقُ؟ قالَ عَلَیهِ‌السَّلامُ:
عَشَرَةَ آلافٍ.(160)
مَثَل عبدالله بن عامر مَثَل کسی است که از زائر خانه خدا می‌دزدد و از آنچه دزدیده است صدقه می‌دهد، در حالی که بخشش پاک، بخشش کسی است که در راه تحصیل آن پیشانی‌اش عرق کند و چهره او گردآلود شود. (از راه حلال و با سعی و تلاش آن را به دست آورد و ببخشد.)
12 - اگر به یک برادر مسلمانم غذا دهم نزد من دوست داشتنی‌تر از این است که یک افق از برده را آزاد کنم.
گفته شد یک افق از برده چند نفر است؟ حضرت فرمود:
ده هزار نفر.

اثر پذیرش بخشش

أَثَرُ قَبُولِ الْعَطاءِ
13 - مَنْ قَبِلَ عَطاءَکَ فَقَدْ أَعانَکَ عَلَى الْکَرَمِ.(161)
13 - کسی که بخشش تو را بپذیرد، تو را بر بخشیدن به خود یاری کرده است.

یک موعظه مالی

مَوْعِظَةٌ مالِيَّةٌ
14 - فَإِنْ تَكُنِ الدُّنْيا تُعَدُّ نَفيسَةً
فَدارُ ثَوابِ اللّٰهِ أَعْلى وَ أَنْبَلُ
وَ إِنْ تَكُنِ الْأَبْدانُ لِلْمَوتِ أُنْشِأَتْ
فَقَتْلُ امْرِءٍ بِالسَّيْفِ فِي اللّٰهِ أَفْضَلُ
وَ إِنْ تَكُنِ الْأَرْزاقُ قَسَماً مُقَدَّراً
فَقِلَّةُ حِرْصِ الْمَرْءِ فِي الرِّزْقِ أَجْمَلُ
وَ إِنْ تَكُنِ الْأَمْوالُ لِلتَّرْكِ جَمْعُها
فَما بالُ مَتْرُوكٍ بِهِ الْمَرْءُ يَبْخَلُ(162)
14 - اگر دنیا ارزشمند شمرده می‌شود، اما بهشت خداوند برتر و ارزشمندتر است و اگر بدن‌ها برای مرگ آفریده شده‌اند، پس کشته شدن با شمشیر در راه خدا بهتر است. و اگر روزی‌ها اندازه معینی دارند، پس حرص نورزیدن مرد در کسب روزی‌زیباتر است. و اگر جمع‌آوری اموال برای ترک آنهاست، پس چرا آنچه را مرد ترک می‌کند به آن بخل ورزد.

فصل سیزدهم: حکمت‌ها و موعظه‌ها

أَلْعِزُّ وَ الْغِنی

1 - إِنَّ الْعِزَّ وَ الْغِنی خَرَجا یَجُولانِ، فَلَقِیَا التَّوَکُّلَ فَاسْتَوْطَنا.(163)

عالم کیست؟

مَنِ الْعالِمُ؟
2 - لَوْ أَنَّ الْعالِمَ كُلُّ ما قالَ أَحْسَنَ وَ أَصابَ لَأَوْشَكَ أَنْ يُجَنَّ مِنَ الْعُجْبِ وَ إِنَّما الْعالِمُ مَنْ يَكْثُرُ صَوابُهُ.(164)
1 - عزت و بی نیازی حرکت کردند و می‌گشتند، وقتی به توکل رسیدند، آنجا را وطن خود قرار دادند.
2 - اگر عالم هر چه بگوید نیکو و درست باشد، نزدیک است که عجب او را فرا گیرد، بلکه عالم کسی است که گفته‌های درست او زیاد باشد

قدرت و خویشتن داری

أَلْقُدْرَةُ وَ الْحَفيظَةُ
3 - أَلْقُدْرَةُ تُذْهِبُ الْحَفيظَةَ، أَلْمَرْءُ أَعْلَمُ بِشَأْنِهِ.(165)
3 - قدرت، خویشتن داری را از بین می‌برد و مرد به احوال خود آگاه‌تر از دیگران است.

بی‌نیازی از عذرخواهی

أَلْغُنْيَةُ مِنَ الْإِعْتِذارِ
4 - مَنْ لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ عائِباً لَمْ يَعْدَمْ مَعَ كُلِّ عائِبٍ عاذِراً.(166)
4 - کسی که عیب جوی دیگری نباشد نیازی ندارد با هر عیب‌گیری عذرخواهی کند.

فروتنی اجباری

خُضُوعٌ جَبْرِیٌ
5 - لَوْلا ثَلاثَةٌ ما وَضَعَ ابْنُ آدَمَ رَأْسَهُ لِشَیْءٍ: اَلْفَقْرُ وَالْمَرَضُ وَ الْمَوْتُ.(167)
5 - اگر این سه چیز نبود فرزند آدم سر خود را برای چیزی پایین نمی‌آورد: فقر و بیماری و مرگ.

بزرگوارترین مردم

أَشْرَفُ النَّاسِ
6 - قالَ رَجُلٌ لِلْحُسَيْنِ عَلَيهِ‌السَّلامُ: مَنْ أَشْرَفُ النَّاسِ؟
فَقالَ عَلَيهِ‌السَّلامُ:
مَنْ إِتَّعَظَ قَبْلَ أَنْ يُوعَظَ، وَ اسْتَيْقَظَ قَبْلَ أَنْ يُوقَظَ.(168)
6 - مردی به امام حسین‌علیه السلام عرض کرد: بزرگوارترین مردم کیست؟ حضرت فرمود:
کسی که پیش از آن که موعظه شود پند گیرد و پیش از آن که بیدارش کنند بیدار شود.

مَوْعِظَةٌ قَيِّمَةٌ
7 - أَلصِّدْقُ عِزٌّ، وَ الْكِذْبُ عَجْزٌ، وَ السِّرُّ أَمانَةٌ، وَ الْجِوارُ قَرابَةٌ، وَ الْمَعُونَةُ صَداقَةٌ، وَ الْعَمَلُ تَجْرِبَةٌ، وَ الْخُلْقُ الْحَسَنُ عِبادَةٌ، وَ الصَّمْتُ زَيْنٌ، وَالشَّحُّ فَقْرٌ، وَ السَّخاءُ غِنىً، وَ الرِّفْقُ لُبٌّ.(169)
7 - راستگویی عزّت و دروغگویی ناتوانی است و راز امانت و همسایگی خویشاوندی و یاری دادن صمیمیت و عمل تجربه و اخلاق خوب عبادت و سکوت زینت و طمع فقر و بخشش بی نیازی و مدارا خردمندی است.

نشانه‌های پذیرش حق

عَلائِمُ قَبُولِ الْحَقِ
8 - مِنْ دَلائِلِ عَلاماتِ الْقَبُولِ أَلْجُلُوسُ إِلى أَهْلِ الْعُقُولِ، وَ مِنَ عَلاماتِ أَسْبابِ الْجَهْلِ أَلْمُماراةُ لِغَيْرِ أَهْلِ الْفِكْرِ، وَ مِنْ دَلائِلِ الْعالِمِ إِنْتِقادُهُ لِحَديثِهِ وَ عِلْمُهُ بِحَقائِقِ فَنُونِ النَّظَرِ.(170)
8 - از نشانه‌های پذیرش حق نشستن با صاحبان عقل و اندیشه است و از نشانه‌های نادانی جدال و نزاع با کسانی است که اهل فکر و اندیشه نیستند و از نشانه‌های عالم بودن کسی این است که سخن خود را نقد کند و به روش‌های اندیشه و نظر آگاه باشد.

غافلگیری بنده

إِسْتِدْراجُ الْعَبْدِ
9 - اَلْإِسْتِدْراجُ مِنَ اللَّهِ سُبْحانَهُ لِعَبْدِهِ أَنْ يَسْبُغَ عَلَيهِ النِّعَمَ وَ يَسْلُبَهُ الشُّكْرَ. (171)
9 - غافلگیری خدای منزه نسبت به بنده‌اش این است که به او نعمت فراوان دهد و توفیق شکر گزاری را از او بگیرد.

شکر نعمت

شُکْرُ النِّعْمَةِ
10 - شُکْرُکَ لِنِعْمَةٍ سالِفَةٍ یَقْتَضی نِعْمَةً آنِفَةً.(172)
10 - شکرگزاری تو برای نعمت گذشته سبب نعمت آینده می‌گردد.

أَسْبابُ كَمالِ الْعَقْلِ
11 - لايَكْمُلُ الْعَقْلُ إِلاَّ بِاتِّباعِ الْحَقِّ.(173)
11 - عقل کامل نمی‌شود مگر به پیروی از حق.

پستی دنیا

هَوانُ الدُّنْیا
12 - وَ مِنْ هَوانِ الدُّنْیا عَلَی اللَّهِ أَنَّ رَأْسَ یَحْیَی بْنَ ذَکَرِیَّا أُهْدِیَ إِلی بَغِیٍّ مِنْ بَغایا بَنَی إِسْرائِیلَ.(174)
12 - از پستی دنیا نزد خداوند همین بس که سر بریده یحیی فرزند زکریا به زنی از زنان زناکار بنی‌اسرائیل هدیه شد.

عذر بدتر از گناه

إِعْتِذارٌ أَسْوَءُ مِنَ الذَّنْبِ
13 - رُبَّ ذَنْبٍ أَحْسَنُ مِنَ الْإِعْتِذارِ مِنْهُ.(175)
13 - چه بسا گناهی که از عذر خواهی بهتر باشد.

روزی بندگان

أَرْزاقُ الْعِبادِ
14 - أَرْزاقُ الْعِبادِ فِی السّماءِ الرّابِعَةِ، یُنَزِّلُها اللَّهُ بِقَدَرٍ وَ یَبْسُطُها بِقَدَرٍ. (176)
14 - روزی بندگان در آسمان چهارم است و خداوند آنها را به تقدیر خود نازل و گسترده می‌گرداند.

ظاهِرُ الْقُرآنِ وَ باطِنُهُ
15 - أَلْقُرآنُ ظاهِرُهُ أَنيْقٌ وَ باطِنُهُ عَميقٌ.(177)
15 - قرآن ظاهری آراسته و باطنی عمیق دارد.

مَراتِبُ الْقُرآنِ
16 - كِتابُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ عَلى أَرْبَعَةِ أَشْياءَ:
عَلَى الْعِبارَةِ، وَ الْإِشارَةِ، وَ اللَّطائِفِ، وَ الْحَقائِقِ
فَالْعِبارَةُ لِلْعَوامِ، وَ الْإِشارَةُ لِلْخَواصِ، وَ اللَّطائِفُ لِلْأَوْلِياءِ وَالْحَقائِقُ لِلْأَنْبياءِ.
(178)
16 - کتاب خدای عزوجل بر چهار چیز استوار است.
ترکیب الفاظ، رمز و اشاره، نکات نغز و حقایق.
اما عبارت برای توده مردم، و رمز و اشاره برای بندگان خاص می‌باشد، و نکات نغز و لطیف برای اولیاء، و حقایق آن برای انبیاء است.

علت واجب شدن روزه

عِلَّةُ وُجُوبِ الصَّوم
17 - سُئِلَ الْحُسَيْنُ عَلَيهِ‌السَّلامُ لِمَ إِفْتَرَضَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلى عَبْدِهِ الصَّوْمَ؟ فَقالَ عَلَيهِ‌السَّلامُ:
17 - از امام حسین‌علیه السلام سؤال شد چرا خداوند روزه را بر بنده‌اش واجب کرد؟ حضرت فرمود:
لِيَجِدَ الْغَنِيُّ مَسَّ الْجُوعِ فَيَعُودُ بِالْفَضْلِ عَلَى الْمَساكينَ.(179)

خِصالُ الْمُؤْمِنِ
18 - إِنَّ الْمُؤْمِنَ إِتَّخَذَ اللَّهَ عِصْمَتَهُ وَ قَوْلَهُ مِرْآتَهُ. فَمَرَّةً يَنْظُرُ فی نَعْتِ الْمُؤْمِنينَ، وَ تارَةً يَنْظُرُ في وَصْفِ الْمُتَجَبِّرينَ، فَهُوَ مِنْهُ فی لَطائِفٍ، وَ مِنْ نَفْسِهِ فی تَعارُفٍ، وَمِنْ فِطْنَتِهِ فی يَقينٍ، وَ مِنْ قُدْسِهِ عَلی تَمْكينٍ.(180)
18 - مؤمن خدا را نگهدار خود و گفتارش را آینه خویش می‌داند، یک بار در صفت مؤمنین می‌اندیشد (و درس می‌گیرد) و یک بار در صفت زورگویان نظر می‌کند (و عبرت می‌گیرد) او از درون خود نکته‌ها دارد و قدرشناس خویش است. از هوش خود به مقام یقین رسیده و از پاکی دل توانمند است.

أَلصَّنيعَةُ إِلَى الْأَبْرارِ وَ الْفُجَّارِ
19 - قالَ عِنْدَهُ رَجُلٌ: إِنَّ الْمَعْرُوفَ إِذا أُسْدِيَ إِلى غَيْرِ أَهْلِهِ ضاعَ.
برای آن که توانگر طعم گرسنگی را بچشد تا بر بینوایان بخشش کند.
19 - مردی در محضر امام حسین‌علیه السلام گفت: وقتی به کسی که
فَقالَ الْحُسَيْنُ عَلَيهِ‌السَّلامُ:
لَيْسَ كَذلِكَ، وَ لِكِنْ تَكُونُ الصَّنيعَةُ مِثْلَ وابِلِ الْمَطَرِ تُصيبُ الْبِرَّ وَالْفاجِرَ.
(181)

این گونه صبح کردم

كَذٰلِکَ أَصْبَحْتُ
20 - قِيْلَ لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيهِمَاالسَّلامُ كَيْفَ أَصْبَحْتَ يَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ؟ قالَ عَلَيهِاَلسَّلامُ:
أَصْبَحْتُ وَ لِيَ رَبٌّ فَوْقی، وَالنَّارُ أَمامی، وَ الْمَوْتُ يَطْلُبُنی، وَالْحِسابُ مُحِدْقٌ بی، وَ أَنَا مُرْتَهِنٌ بِعَمَلی.
اهل نیکی نیست نیکی شود آن کار نیک ضایع شده است. حضرت فرمود:
این چنین نیست بلکه کار نیک همانند باران شدیدی است که خوب و بد را فرا می‌گیرد.
20 - به امام حسین‌علیه السلام عرض شد چگونه شب را به صبح رساندی ای پسر رسول خدا ! امام‌علیه السلام فرمود:
صبح کردم در حالی که پروردگاری بالای سر و آتشی در پیش داشتم. مرگ به دنبالم بود، حساب مرا در برگرفته و در گرو اعمال خود بودم.
لا أَجِدُ ما أُحِبُّ، وَلا أَدْفَعُ ما أَكْرَهُ، وَ الْأُمُورُ بِيَدِ غَيْری، فَإِنْ شاءَ عَذَّبَنی وَ إِنْ شاءَ عَفی عَنّی، فَأَیُّ فَقيرٍ أَفْقَرُ مِنّی.(182)

عَجائِبُ النَّاسِ
21 - وُجِدَ لَوْحٌ تَحْتَ حائِطِ مَدينَةٍ مِنَ الْمَدائِنِ، مَكْتُوبٌ فيهِ: أَنَا اللَّهُ لا إِلهَ إِلاَّ أَنَا، وَمُحَمَّدٌ نَبِيِّى، عَجِبْتُ لِمَنْ أَيْقَنَ بِالْمَوْتِ كَيْفَ يَفْرَحُ، وَ عَجِبْتُ لِمَنْ أَيْقَنَ بِالْقَدَرِ كَيْفَ يَحْزُنُ، وَ عَجِبْتُ لِمَنْ إِخْتَبَرَ الدُّنيا كَيْفَ يَطمَئِنُّ إِلَيْها، وَ عَجِبْتُ لِمَنْ أَيْقَنَ بِالْحِسابِ كَيْفَ يُذْنِبُ.(183)
آنچه را دوست دارم نمی‌یابم و آنچه را دوست ندارم نمی‌توانم از خود دور کنم و زمام امور به دست کسی غیر از من است، پس اگر بخواهد عذابم می‌کند و اگر بخواهد می‌بخشد. پس چه کسی فقیرتر از من است؟
21 - تخته‌ای در زیر دیوار شهری از شهرها پیدا شد که در آن نوشته شده بود من خدا هستم و خدایی جز من نیست و محمد پیامبر من است. در شگفتم از کسی که به مرگ یقین دارد چگونه شادمانی می‌کند، در شگفتم از کسی که یقین به قضا و قَدَر دارد چگونه اندوهگین است، و در شگفتم از کسی که به حساب روز قیامت یقین دارد چگونه گناه می‌کند.

أَقْسامُ الْمُناظَرَةِ
22 - إِنَّ رَجُلاً قالَ لِلْحُسَيْنِ عَلَيهِ‌السَّلامُ: إِجْلِسْ حَتَّى نَتَناظَرَ فِی الدِّيْنِ. فَقالَ عَلَيهِ‌السَّلامُ:
يا هذا! أَنَا بَصيرٌ بِدينی، مَكْشُوفٌ عَلَیَّ هُدایَ، فَإِنْ كُنْتَ جاهلاً بِدينِكَ فَاذْهَبْ وَ اطْلُبْهُ. ما لِیَ وَ لِلْمُماراةِ؟ وَ إِنَّ الشَّيْطانَ لَيُوَسْوِسُ لِلرَّجُلِ وَ يُناجيهِ وَيَقُولُ: ناظِرِ النَّاسَ فِی الدِّينِ كَيْلَا يَظُنُّوا بِكَ الْعَجْزَ وَ الْجَهْلَ. ثُمَّ الْمِراءُ لايَخْلُو مِنْ أَرْبَعَةِ أَوْجُهٍ:
1 - إِمَّا أَنْ تَتَمارى أَنْتَ وَ صاحِبُكَ فيما تَعْلَمانِ، فَقَدْ تَرَكْتُما بِذلِكَ النَّصيحَةَ وَ طَلَبْتُمَا الْفَضيحَةَ وَ أَضَعْتُما ذلِكَ الْعِلْمَ.
22 - مردی به امام حسین‌علیه السلام عرض کرد: بنشین تا در باره دین با یکدیگر مناظره کنیم. حضرت فرمود:
ای مرد! من به دین خود آگاهم و هدایت نزد من آشکار است، اگر تو به دین خود آگاهی نداری برو کسب آگاهی کن، مرا با جدال و خودنمایی علمی چه کار؟ شیطان انسان را وسوسه کرده و در گوش او زمزمه می‌کند و می‌گوید: درباره دین با مردم مناظره کن تا تو را ضعیف و جاهل نپندارند. آن‌گاه بدان که خودنمایی علمی از چهار صورت بیرون نیست.
1 - یا جدال تو و کسی که با او مناظره می‌کنی در اموری است که به آن آگاهید، در این صورت خیرخواهی را ترک کرده‌اید و به دنبال رسوایی رفته و علم خود را ضایع ساخته‌اید.
2 - أَوْتَجْهَلانَهُ فَأَظْهَرْتُما جَهْلاً وَ خاصَمْتُما جَهْلاً.
3 - أَوْ تَعْلَمُهُ أَنْتَ فَظَلَمْتَ صاحِبَكَ بِطَلَبِكَ عَثْرَتَهُ.
4 - أَوْ يَعْلَمُهُ صاحِبُكَ فَتَرَكْتَ حُرْمَتَهُ وَلَمْ تَنْزِلْهُ مَنْزِلَتَهُ وَ هذا كُلُّهُ مُحالٌ.
فَمَنْ أَنْصَفَ وَ قَبِلَ الْحَقَّ وَ تَرَكَ الْمُماراةَ فَقَدْ أَوْثَقَ إِيْمانَهُ وَ أَحْسَنَ صُحْبَةَ دينِهِ وَصانَ عَقْلَهُ.(184)
2 - یا آگاهی به دین ندارید پس نادانی خود را آشکار کرده‌اید و جاهلانه نزاع می‌کنید.
3 - یا تو آگاهی داری و کسی که با او مناظره می‌کنی جاهل است که در این صورت به خاطر پی‌گیری خطاهایش به او ظلم کرده‌ای.
4 - یا طرف تو آگاهی دارد و تو جاهلی که در این صورت حرمت او را مراعات نکرده‌ای و او را در جایگاهی که شایسته است قرار نداده‌ای و تمام این چهار قسم نارواست.
پس کسی که انصاف داشته باشد و حق را بپذیرد و خود نمایی علمی را

ترک گوید ایمان خود را محکم کرده و با دین خود به نیکی رفتار نموده و عقل خود را از لغزش نگاه داشته است.

گرفتاری امت اسلامی

بَلاءُ الْأُمَّةِ الْإِسْلامِيَّةِ
23 - وَ مِنَ الْبَلاءِ عَلى هذِهِ الْأُمَّةِ، إِنَّا إِذا دَعَوْناهُمْ لَمْ يَجيبُونا وَإِذا تَرَكْناهُمْ لا يَهْتَدُوا بِغَيْرِنا.(185)
23 - از گرفتاری‌های این امت آن است که وقتی ما اهل‌بیت پیامبرصلی الله علیه وآله آنها را می‌خوانیم اجابت نمی‌کنند و وقتی آنها را به حال خود وا می‌گذاریم به وسیله غیر ما هدایت نمی‌شوند.

موضع عاقل در برابر گرفتاری‌ها

مَوْضِعُ الْعاقِلِ تِجاهَ الْابْتِلاءِ
24 - اَلْأَمينُ آمِنٌ، وَ الْبَرِیءُ جَرِیءٌ، وَالْخائِنُ خائِفٌ، وَ الْمُسیءُ مُسْتَوْحِشٌ.
إِذا وَرَدَتْ عَلَى الْعاقِلِ لُمَّةٌ قَمَعَ الْحُزْنَ بِالْحَزْمِ، وَ فَرَغَ الْعَقْلُ لِلْإِحْتِيالِ. (186)
24 - انسان امین در امنیت است و بی‌گناه دلیر و خائن هراسناک می‌باشد و گنهکار در وحشت قرار دارد.
وقتی بلایی بر عاقل وارد می‌شود با دوراندیشی بر اندوه چیره می‌گردد و عقل او آماده راه‌حل می‌گردد.

أَخْلاقُ الْمُلُوكِ
25 - لا تَصِفَنَّ لِمَلِكٍ دَواءً، فَإِنَّهُ إِنْ نَفَعَهُ لَمْ يَحْمِدْکَ، وَإِنْ ضَرَّهُ إِتَّهَمَکَ.(187)
صِفاتُ الْمُعاوِيَةِ
25 - دارویی را برای پادشاهی (زمامداری) توصیف نکن، زیرا اگر به او سود بخشد از تو تشکر نمی‌کند و اگر به او زیان رساند تو را متهم می‌سازد.

26 - إذا بَلَغَ الْحُسَيْنَ عَلَيهِ‌السَّلامُ كَلامُ نافِعِ بْنِ جُبَيْرٍ فى مُعاوِيَةَ وَ قَوْلِهِ «إِنَّهَ كانَ يَسْكُتُهُ الْحِلْمُ وَ يَنْطِقُهُ الْعِلْمُ»، فَقالَ عَلَيهِ‌السَّلامُ:
بَلْ كانَ يَنْطِقُهُ الْبَطَرُ وَ يَسْكُتُهُ الْحَصَرُ.(188)
26 - وقتی سخن نافع بن جبیر درباره معاویه به امام حسین7 رسید که گفته بود: «شکیبایی معاویه را به سکوت وا می‌داشت و علم او را به سخن می‌آورد» فرمود:
بلکه گردن کشی او را به سخن می‌آورد و تنگدلی او را به سکوت می‌کشانید.

برادران بر چهار دسته‌اند

أَلْإِخْوانُ أَرْبَعَةٌ
27 - أَلْإِخْوانُ أَرْبَعَةٌ: فَأَخٌ لَکَ وَ لَهُ، وَأَخٌ لَکَ، وَ أَخٌ عَلَیکَ، وَ أَخٌ لا لَکَ وَلا لَهُ. فَسُئِلَ عَنْ مَعْنی ذلِکَ: فَقالَ عَلَیهِ‌السَّلامُ:
أَلْأَخُ الَّذی هُوَ لَکَ وَ لَهُ، فَهُوَ الْأَخُ الَّذی یَطْلُبُ بِإخائِهِ بَقاءَ الْإِخاءِ وَلا یَطْلُبُ بِإخائِهِ مَوْتَ الْإخاءِ. فَهذا لَکَ وَ لَهُ، لِأَنَّهُ إِذا تَمَّ الْإِخاءُ طابَتْ حَیاتُهُما جَمیعاً. وَإِذا دَخَلَ الْإخاءُ فی حالِ النَّاقُضِ بَطَلَ جَمیعاً.
وَ أَلْأَخُ الَّذی هُوَ لَکَ فَهُوَ أَلْأَخُ الَّذی قَدْ خَرَجَ بِنَفْسِهِ عَنْ حالِ
27 - برادران (مسلمان) بر چهار دسته‌اند:
1 - برادری که برای تو و خودش سودمند است.
2 - برادری که تنها به سود توست.
3 - برادری که به ضرر تو می‌باشد.
4 - برادری که نه برای تو سودمند است و نه برای خودش.
از امام‌علیه السلام سؤال شد در این باره توضیح دهد و او فرمود:
برادری که برای تو و خودش سودمند است کسی است که مرادش از برادری استمرار رابطه دوستی است و نمی‌خواهد این ارتباط از میان برود. این برای تو و او مفید است زیرا وقتی برادری کامل و دو طرفه باشد زندگی بر هر دو خوش می‌گذرد، اما اگر برادری یک طرفه باشد از بین می‌رود.
اما برادری که تنها برای تو می‌باشد آن برادری است که طمع را از الطَّمَعِ، إِلی حالِ الرَّغْبَةِ، فَلَمْ یَطْمَعْ فِی الدُّنیا إِذا رَغِبَ فِی الْإِخاءِ. فَهذا مُوَفَّرٌ عَلَیْکَ بِکُلِّیَّتِهِ.
وَالْأَخُ الَّذی هُوَ عَلَیکَ، فَهُوَ الْأَخُ الَّذی یَتَرَبَّصُ بِکَ الدَّوائِرَ وَ یَغْشَی السَّرائِرَ، وَ یَکْذِبُ عَلَیْکَ بَیْنَ الْعَشائِرَ، وَ یَنْظُرُ فی وَجْهِکَ نَظَرَ الْحاسِدِ، فَعَلَیهِ لَعْنَةُ الْواحِدِ.
وَالْأَخُ الَّذی لا لَکَ وَ لا لَهُ، فَهُوَ الَّذی قَدْ مَلَأَهُ اللَّهُ حُمْقاً فَأَبْعَدَهُ سُحْقاً، فَتَراهُ یُؤْثِرُ نَفْسَهُ عَلَیْکَ وَیَطْلُبُ شُحّاً ما لَدَیْکَ.(189)
خود دور ساخته و شیفته تو می‌باشد. هدف چنین برادری طمع در دنیا نیست و در نتیجه تمام برادری او به سود توست.
اما برادری که به زیان تو می‌باشد برادری است که منتظر گرفتاری توست و درونش خلاف ظاهر اوست و در میان برادران و اقوام بر تو دروغ می‌بندد و با حسادت به چهره تو می‌نگرد. لعنت خدا بر او باد.
اما برادری که سودی برای تو و خود ندارد کسی است که خداوند او را بسیار احمق آفریده و از رحمت خود کاملاً دور ساخته است از این رو

می‌بینی که خود را بر تو مقدم می‌کند و با آزمندی از آنچه داری درخواست می‌کند.

يَقْظَةُ الْقُلُوبِ
28 - عِبادَ اللَّهِ! إِتَّقُوا اللَّهَ وَ كُولُوا مِنَ الدُّنْيا عَلى حَذَرٍ؛
فَإِنَّ الدُّنيا لَوْ بُقِيَتْ لِأَحَدٍ وَ بَقِيَ عَلَيها أَحَدٌ، كانَتِ الْأَنْبِياءُ أَحَقَّ بِالْبَقاءِ وَ أَوْلى بِالرِّضا وَ أَرْضى بِالْقَضاءِ. غَيْرَ أَنَّ اللَّهَ تَعالى خَلَقَ الدُّنْيا لِلْبَلاءِ وَ خَلَقَ أَهْلَها لِلْفَناءِ.
فَجَدِيدُها بالٍ، وَ نَعمُها مُضْمَحِلٌّ، وَ سُرُورُها مُكْفَهِرٌّ، وَ الْمَنْزِلُ بُلْغَةٌ، وَ الدّارُ قُلْعَةٌ.
فَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوى وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ.(190)
28 - ای بندگان خدا! از خدا پروا داشته باشید و از دنیا بپرهیزید. اگر بنا بود که دنیا برای کسی باقی بماند و یا کسی همواره در دنیا باقی بماند، پیامبران برای بقاء در آن سزاوارتر و کسب خشنودی برای آنها بهتر و با قضای الهی موافق‌تر بود. اما خدای متعال دنیا را برای آزمایش آفرید و اهل دنیا را هم برای فانی شدن خلق کرد.
پس تازه‌هایش کهنه شدنی و نعمت‌هایش از بین رفتنی و شادمانی آن گرفتگی و تلخی است. دنیا خانه کفاف و کوچ کردن است.
پس برای آخرت خود توشه برگیرید که همانا بهترین توشه پرهیزکاری است و از خدا پروا داشته باشید شاید رستگار شوید.

خِصالُ إِمامِ الْمُسْلِمينَ
29 - مَا اَلْإِمامُ إِلَّا الْعامِلُ بِالْكِتابِ، وَ الْآخِذُ بِالِقسْطِ، وَالدَّائِنُ بِالْحَقِّ، وَالْحابِسُ نَفْسَهُ عَلى ذاتِ اللّٰهِ.(191)
29 - پیشوای مسلمانان کسی است که عمل کننده به کتاب خدا، مجری عدالت، پیرو حق و پایدار بر راه خدا باشد.

مَوْعِظَةٌ حِكْمِيَّةٌ
30 - جاءَ الْحُسَيْنَ عَلَيهِ السَّلامُ رَجُلٌ وَقالَ: أَنَا رَجُلٌ عاصٍ وَلا أَصْبِرُ عَنِ الْمَعْصيَةِ فَعِظْنى بِمَوْعِظَةٍ!
فَقالَ عَلَيهِ‌السَّلامُ:
إِفْعَلْ خَمْسَةَ أَشْياءٍ وَ اذْنِبْ ما شِئْتَ.
30 - مردی نزد امام حسین‌علیه السلام آمد و عرض کرد: من مردی گنه کارم و توان خود داری از معصیت را ندارم مرا موعظه کن. امام‌علیه السلام فرمود:
پنج کار را انجام ده و هر چه می‌خواهی گناه کن.
فَأَوَّلُ ذلِکَ: لا تَأْكُلْ رِزْقَ اللّهِ وَ اذْنِبْ ماشِئْتَ.
وَ الثّانىُّ: اُخْرُجْ مِنْ وِلايَةِ اللّهِ وَ اذْنِبْ ماشِئْتَ.
وَ الثّالِثُ: أُطْلُبْ مَرْضِعاً لا يَراکَ اللّهُ وَ اذْنِبْ ماشِئْتَ.
وَ الرّابِعُ: إِذاجاءَ مَلَکُ الْمَوْتِ لِيَقْبِضَ رُوحَکَ فَادْفَعْهُ عَنْ نَفْسِکَ وَ اذْنِبْ ما شِئْتَ.
وَالْخامِسُ: إِذا أَدْخَلَکَ مالِکٌ فِى النّارِ فَلا تَدْخُلْ فِى النّارِ وَ اذْنِبْ ما شِئْتَ.
(192)

پنهانی چهار چیز در چهار چیز دیگر

خِفاءُ الْأَرْبَعَةِ فِی الْأَرْبَعَةِ
31 - إِنَّ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ أَخْفی أَرْبَعَةً فی أَرْبَعَةٍ: أَخْفی رِضاهُ فی
اول: روزی خدا را نخور و آنچه می‌خواهی گناه کن.
دوم: از حاکمیت خدا بیرون رو و آنچه می‌خواهی گناه کن.
سوم: جایی را انتخاب کن که خدا نبیند و آنچه می‌خواهی گناه کن.
چهارم: وقتی فرشته مرگ آمد تا جان تو را بگیرد، او را از خود دور گردان و آنچه می‌خواهی گناه کن.
پنجم: وقتی مالک (فرشته) تو را وارد جهنم می‌کند داخل نشو و آنچه می‌خواهی گناه کن.
31 - خداوند چهار چیز را در چهار چیز پنهان کرد: خشنودی خود را در الْحَسَناتِ، فَلا یَسْتَصْغِرَنَّ أَحَدٌ مِنْکُمْ حَسَنَةً، لِأَنَّهُ لا یَدْرِی فیمَ رِضَی اللَّهِ تَعالی وَ أَخْفی سَخَطَهُ فِی السَّیِّئاتِ فَلا یَسْتَصْغِرَنَّ أَحَدُکُمْ سَیِّئَةً، فَإِنَّهُ لایَدْری فیمَ سَخَطُ اللَّهِ.
وَ أَخْفی أَوْلِیاءَهُ فِی النَّاسِ فَلا یَسْتَصْغِرَنَّ أَحَدُکُمْ أَحَداً، فَإِنَّهُ یُوشِکُ أَنْ یَکُونَ وَلِیّاً لِلَّهِ.
وَأَخْفی إجابَتَهُ فِی الدُّعاءِ فَلا یَسْتَصْغِرَنَّ أَحَدُکُمْ دَعْوَةً، فَإِنَّهُ لایَدْری لَعَلَّهُ دُعاءٌ مُسْتَجابٌ.(193)
کارهای خیر پنهان کرد. پس کسی از شما کار خیری را کوچک نشمارد زیرا نمی‌داند رضایت خدا در چه کاری است.
و غضبش را در گناهان مخفی کرد، پس کسی از شما گناهی را کوچک. نشمارد زیرا نمی‌داند که غضب خدا در کدام یک از آنهاست.
و دوستانش را در مردم مخفی کرد، پس کسی از شما فردی را کوچک نشمارد که نزدیک است او از دوستان خدا باشد.
و اجابتش را در دعا پنهان کرد پس کسی از شما دعایی را کوچک نشمارد زیرا او که نمی‌داند، شاید همان دعا مورد اجابت خدا باشد.

یک موعظه پزشکی

مَوْعِظَةٌ طِبِيَّةٌ
32 - إِجْتَنِبُوا الْغِشْيانَ فِی اللَّيْلَةِ الَّتی تُريدُونَ فيهَا السَّفَرَ، فَإِنَّ مَنْ فَعَلَ ذلِکَ ثُمَّ رُزِقَ وَلَداً كانَ حِوالَةً.(194)
32 - از آمیزش در شبی که قصد مسافرت دارید بپرهیزید. کسی که چنین کند و دارای فرزندی شود چپ چشم خواهد بود.

بنده‌های دنیا

عَبِيدُ الدُّنْيا
33 - اَلنَّاسُ عَبيدُ الدُّنْيا وَ الدِّينُ لَعْقٌ عَلى أَلْسِنَتِهِمْ، يَحُوطُونَهُ ما دَرَّتْ مَعايِشُهُمْ، فَإِذا مُحِّصُوا بِالْبَلاءِ قَلَّ الدَّيَّانُونَ.(195)
33 - مردم بنده‌های دنیا هستند و دین شعار زبان آنهاست. تا زندگی آنان تأمین است دین داری می‌کنند، اما وقتی به بلا آزمایش می‌شوند دین داران کم می‌گردند.

عَوامِلُ النَّصْرِ فِی الْحَرْبِ
34 - قامَ الْحُسَیْنُ عَلَیهِ السَّلامُ فَحِمَدَ اللَّهَ وَأَثْنی عَلَیهِ بِما هُوَ أَهْلُهُ فَقالَ فی تَحْریْضِ النَّاسِ بِجِهادِ الْأَعْداءِ فی حَرْبِ صِفّینَ:
یا أَهْلَ الْکُوفَةِ أَنْتُمُ الْأَحِبَّةُ الْکُرَماءِ وَ الشِّعارُ دُونَ الدِّثارِ فَجِدُّوا فی إِحْیاءِ ما دَثَرَ بَیْنَکُمْ وَ تَسْهیلِ ما تَوَعَّرَ عَلَیْکُمْ.
أَلا إِنَّ الْحَرْبَ شَرُّها ذَریعٌ، وَ طَعْمُها فَظیعٌ، وَ هِیَ جُرَعٌ مُسْتَحْساةٌ، فَمَنْ أَخَذَ لَها أُهَبَتُها وَ اسْتَعَدَّ لَها عُدَّتَها وَ لَمْ یَأْلَمْ کُلُومَها عِنْدَ حُلُولِها فَذاکَ صاحِبُها. وَ مَنْ عاجَلَها قَبْلَ أَوانِ فُرْصَتِها وَ اسْتِیْصارِ سَعْیِهِ
34 - امام حسین‌علیه السلام در برابر مردم کوفه ایستاد و آن گونه که سزاوار خداوند است حمد و ثنای او گفت و آن گاه در ترغیب مردم به جهاد با دشمنان در جنگ صفین فرمود:
ای مردم کوفه ! شما دوستان گرامی ما هستید و مانند لباس زیرین به بدن، به ما اهل‌بیت نزدیکید. پس در زنده کردن آنچه در میان شما کهنه گردیده و آسان نمودن آنچه بر شما دشوار شده است بکوشید.
آگاه باشید که بدی جنگ زیاد و طعم آن بسیار ناگوار است و جرعه‌هایی است که باید کم‌کم نوشید. پس کسی که برای آن آمادگی داشته و ساز و برگ آن را فراهم سازد و از جراحت‌های آن احساس درد نکند برنده آن است و کسی که قبل از فرا رسیدن فرصت‌های مناسب و شناختِ لازم، عجولانه وارد جنگ شود سزاوار آن است که به‌مردم خود فیها فَذاکَ قَمَنٌ أَنْ لا یَنْفَعَ قَوْمَهُ وَ أَنْ یُهْلِکَ نَفْسَهُ. نَسْأَلُ اللَّهَ بِقُوَّتِهِ أَنْ یُدْعِمَکُمْ بِالْفِئَةِ.
(196)

نسبت توانایی و تکلیف

نِسْبَةُ الْقُدْرَةِ وَ التَّكْليفِ
35 - ما أَخَذَ اللَّهُ طاقَةَ أَحَدٍ إِلّا وَضَعَ عَنْهُ طاعَتَهُ، وَ لا أَخَذَ قُدْرَتَهُ إِلّا وَضَعَ عَنْهُ كُلْفَتَهُ.(197)
35 - خداوند توان کسی را نمی‌گیرد مگر این که اطاعت خود را از او برطرف می‌کند، و قدرت او را نمی‌گیرد مگر این که تکلیف خود را از عهده او برمی‌دارد.

أَسْئِلَةٌ وَأَجْوِبَةٌ
36 - عَنْ يَحْيَى بْنِ نُعْمانِ قالَ: كُنْتُ عِنْدَ الْحُسْيِنِ عَلَيهِ‌السَّلامُ
سودی نرساند و خود را به هلاکت اندازد. از خداوند می‌خواهم که به قدرت خود جمعیت شما را محکم و مقاوم گرداند.
36 - یحیی بن‌نعمان گوید: نزد حسین‌علیه السلام بودم که مرد عربی إِذْ دَخَلَ عَلَيهِ رَجُلٌ مِنَ الْعَرَبِ اَسْمَرُ شَدِيْدُ السُّمْرَةِ، فَسَلَّمَ، فَرَدَّ عَلَيهِ الْحُسَيْنُ عَلَيهِ‌السَّلامُ، فَقالَ: يَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَسْأَلَةٌ، فَقالَ‌علیه السلام: هاتِ. قالَ: كَمْ بَيْنَ الْإِيْمانِ وَالْيَقيْنِ؟ قالَ عَلَيهِ‌السَّلامُ:
أَرْبَعُ أَصابِعٍ
قالَ: كَيْفَ؟ قالَ عَلَيْهِ‌السَّلامُ:
اَلْإِيمانُ ما سَمِعْناهُ، وَالْيَقينُ ما رَأَيْناهُ، وَبَيْنَ السَّمْعِ وَالْبَصَرِ أَرْبَعُ أَصابِعٍ.
قالَ: فَكَمْ بَيْنَ السَّماءِ وَالْأَرضِ؟ قالَ عَلَيْهِ‌السَّلامُ:
دَعْوَةٌ مُسْتَجابَةٌ.
سبزه‌رو بر او وارد شد و سلام کرد و حسین‌علیه السلام جواب سلام او را داد. آن گاه عرض کرد: ای پسر رسول خدا! سؤالی دارم. حضرت فرمود: سؤال خود را بپرس. عرض کرد: فاصله بین ایمان و یقین چه اندازه است؟ امام‌علیه السلام فرمود:
به اندازه چهار انگشت است.
پرسید: چگونه به اندازه چهار انگشت است؟ فرمود:
ایمان چیزی است که آن را شنیده‌ایم و یقین چیزی است که آن را دیده‌ایم و میان شنیدن و دیدن چهار انگشت فاصله است.
عرض کرد: فاصله آسمان و زمین چه اندازه است؟ امام‌علیه السلام فرمود:
به اندازه یک دعای اجابت شده.
قالَ: فَكَمْ بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ؟ قالَ عَلَيهِ‌السَّلامُ:
مَسِيرَةُ يَوْمٍ لِلشَّمْسِ.
قالَ: فَما عِزُّ الْمَرْءِ؟ قالَ عَلَيهِ‌السَّلامُ:
إِسْتِغْناؤُهُ عَنِ النَّاسِ.
قالَ: فَما أَقْبَحُ شَيْءٍ؟ قالَ عَلَيهِ‌السَّلامُ:
اَلْفِسْقُ فِى الشَّيْخِ قَبيحٌ، وَالْحِدَّةُ فِى السُّلْطانِ قَبيحَةٌ، وَ الْكِذْبُ فِى ذِى الْحَسَبِ قَبيحٌ، وَالْبُخْلُ فى ذِى الْغِناءِ، وَ الْحِرْصُ فِى الْعالِمِ.
قالَ: صَدَقْتَ يَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ. فَأَخْبِرْنى عَنْ عَدَدِ الْأَئِمّةِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ‌صلی الله علیه وآله؟ قالَ عَلَيهِ‌السَّلامُ:

عرض کرد: فاصله بین مشرق و مغرب چه اندازه است؟ حضرت فرمود:
به اندازه یک روز حرکت خورشید.
عرض کرد: عزت مرد به چیست؟ فرمود:
به بی‌نیازی او از مردم.
عرض کرد: زشت‌ترین چیز کدام است؟ فرمود:
گناه پیرمرد، تندی سلطان، دروغ انسان اصیل، بخل ثروتمند و حرص عالم.
عرض کرد: درست گفتی ای فرزند رسول خدا، مرا از تعداد امامان بعد از رسول خداصلی الله علیه وآله آگاه گردان. فرمود:
إِثْنا عَشَرَ، عَدَدَ نُقَباءِ بَنی إِسْرائِیلَ.
قالَ: فَسَمِّهِمْ لِی، فَأَطْرَقَ الْحُسَیْنُ عَلَیهِ‌السَّلامُ ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ فَقالَ:
نَعَمْ أَخْبِرُکَ یا أَخَا الْعَرَبِ، إِنَّ الْإِمامَ وَ الْخَلیفَةَ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه وآله أَبی أَمیرُالْمُؤْمِنینَ عَلِیُّ بْنُ أَبی طالِبٍ عَلَیهِ‌السَّلامُ، وَالْحَسَنُ، وَأَنَا، وَتِسْعَةٌ مِنْ وُلْدی، مِنْهُمْ عَلِیٌّ إِبْنی، وَ بَعْدُهُ مُحَمَّدٌ إِبْنُهُ، وَ بَعْدُهُ جَعْفَرٌ إِبْنُهُ، وَ بَعْدُهُ مُوسی إِبْنُهُ، وَ بَعْدُهُ عَلِیٌّ إِبْنُهُ، وَ بَعْدُهُ مُحَمَّدٌ إِبْنُهُ، وَبَعْدُهُ عَلِیٌّ إِبْنُهُ، وَ بَعْدُهُ الْحَسَنُ إِبْنُهُ، وَ بَعْدُهُ الْخَلَفُ الْمَهْدیُّ، هُوَ التَّاسِعُ مِنْ وُلْدی یَقُومُ بِالدِّینِ فی آخِرِالزَّمانِ.
دوازده نفر به عدد برگزیدگان بنی‌اسرائیل‌اند.
عرض کرد: آنها را برای من نام ببر. حسین‌علیه السلام مدتی سر به زیر انداخت و آن‌گاه سر خود را بالا آورد و فرمود:
بله نام آنها را به تو خواهم گفت ای برادر عرب. هر آینه امام و جانشین بعد از رسول خداصلی الله علیه وآله پدرم امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب‌علیه السلام و حسن و خودم و نه نفر از فرزندان من می‌باشند. یکی از آنها پسرم علی و پس از او پسرش محمد و پس از او پسرش جعفر و پس از او پسرش موسی و پس از او پسرش علی و پس از او پسرش محمد و پس از او پسرش علی و پس از او پسرش حسن و پس از او فرزندش مهدی است. او نهمین فرزند من است که در آخر زمان برای برپایی دین قیام می‌کند.
قالَ: فَقامَ الْأَعْرابیُّ وَ هُوَ یَقُولُ:
مَسَحَ النَّبیُّ جَبینَهُ
فَلَهُ بَریقٌ فِی الْخُدُودِ
أَبَواهُ مِنْ أَعْلا قُرَیْشٍ
وَ جَدُّهُ خَیْرُ الْجُدُودِ.(198)

یک توصیه پزشکی

تَوْصِيَّةٌ طِبِيَّةٌ
عَنْ عَلیِّ بْنِ الْحُسَيْنِعليه السلام أَنَّ رَجُلاً إِشْتَکی إِلی أَبی عَبْدِاللَّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍعليهما السلام فَقالَ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنّی أَجِدُ وَجَعاً فی عَراقيبیْ قَدْ مَنَعَنی مِنَ النُّهوضِ إِلَی الصَّلاةِ. قالَعليه السلام:
فَما يَمْنَعُکَ مِنَ العَوْذَةِ؟
مرد عرب برخاست در حالی که این اشعار را می‌سرود:
پیامبر دست بر پیشانی او کشید، پس درخششی در چهره دارد.
پدر و مادرش از بهترین طایفه قریش‌اند و جدش (محمدصلی الله علیه وآله) بهترین جدهاست.
مردی به اباعبدالله حسین بن علی‌علیهما السلام شکایت کرد و گفت: ای پسر رسول خدا! من دردی را در عصب‌های پای خود دارم که مرا از بلند شدن برای نماز باز می‌دارد. امام‌علیه السلام فرمود:
چه چیز تو را از استفاده از تعویذ باز می‌دارد؟
قالَ: لَسْتُ أَعْلَمُها، قالَعليه السلام:
فَإِذا أَحْسَسْتَ بِها فَضَعْ يَدَکَ عَلَيْها وُقُلْ: «بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَالسَّلامُ عَلی رَسُولِ اللَّهِ»، ثُمَّ اقْرَأ عَلَيْهِ: «وَما قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَميعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ، وَالسَّمواتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمينِهِ سُبْحانَهُ وَتَعالی عَمَّا يُشْرِکُونَ». (199) فَفَعَلَ الرَّجُلُ ذلِکَ فَشَفاهُ اللَّهُ تَعالی (200)
عرض کرد: تعویذ آن را نمی‌دانم. حضرت فرمود:
وقتی درد را در عصب‌های پای خود احساس کردی دست خود را بر آن بگذارد و بگو: «بسم‌الله و بالله و السلام علی رسول الله‌صلی الله علیه وآله. آن گاه بر آن بخوان: «و ما قدر الله حق قدره و الارض جمیعا قبضته یوم القیامة، والسموات مطویات بیمینه سبحانه و تعالی عمّا یشرکون». (201) آن مرد به این تعویذ عمل کرد و خدای متعال او را شفا داد.

فصل چهاردهم: انقلاب کربلا

خُصُومَةُ بَنِی‌هاشِمٍ وَبَنی أُمَیَّةَ
1 - قالَ الْحُسَیْنُ عَلَیهِ‌السَّلامُ فی قَوْلِهِ تَعالی
«هذانِ خَصْمانِ إِخْتَصَمُوا فی رَبِّهِمْ»(202)
نَحْنُ وَ بَنُوأُمَیَّةَ إِخْتَصَمْنا فِی اللّٰهِ عَزَّوَجَلَّ، قُلْنا: صَدَقَ اللّٰهُ، وَ قالُوا: کَذِبَ اللّٰهُ. فَنَحْنُ وَ إِیَّاهُمْ الْخَصْمانِ یَوْمَ الْقِیامَةِ.(203)
1 - امام حسین‌علیه السلام در باره این سخن خدای متعال: «این دو گروه، دشمنان یکدیگرند که درباره پروردگارشان با هم دشمنی می‌کنند»، فرمود: ما و بنی‌امیه درباره خداوند به دشمنی پرداختیم. ما گفتیم خدا راست می‌گوید و آنها گفتند خدا دروغ می‌گوید. ما و آنها در روز قیامت هم دشمن یکدیگریم.
2 - إِنَّا وَ بَنی أُمَیَّةَ تَعَادَیْنا فِی اللّٰهِ، فَنَحْنُ وَ هُمْ کَذلِکَ إِلی یَوْمِ الْقِیامَةِ. فَجاءَ جِبْرِئیلُ عَلَیهِ السَّلامُ بِرایَةِ الْحَقِّ فَرَکَزَها بَیْنَ أَظْهُرِنا وَ جاءَ إِبْلیسُ بِرایَةِ الْباطِلِ فَرَکَزَها بَیْنَ أَظْهُرِهِمْ.(204)
2 - ما و بنی‌امیه برای خدا با یکدیگر دشمنی کردیم و این دشمنی تا روز قیامت ادامه خواهد داشت. جبرئیل‌علیه السلام پرچم حق را آورد و در پشت ما برافراشت و ابلیس هم پرچم باطل را آورد و در پشت آنها برافراشت.

پاسخ امام حسین‌علیه السلام به معاویه

جَوابُ الْحُسَیْنِ عَلَیهِ‌السَّلامُ لمُعاوِیَةَ
3 - لَمَّا قَتَلَ مُعاوِیَةُ حُجْرَ بْنَ عَدِیٍّ وَأَصْحابَهُ، حَجَّ ذلِکَ الْعامَ فَلَقِیَ الْحُسَیْنَ عَلَیهِ‌السَّلامُ، فَقالَ: یا أَبا عَبْدِاللّهِ هَلْ بَلَغَکَ ما صَنَعْنا بِحُجْرٍ وَ أَصْحابِهِ وَ أَشْیاعِهِ وَ شیعَةِ أَبیکَ؟ فَقَالَ‌علیه السلام: وَ ما صَنَعْتَ بِهِمْ؟
3 - وقتی معاویه حجربن عدی و یارانش را کشت در همان سال به سفر حج رفت و امام حسین‌علیه السلام را ملاقات کرد و گفت: ای اباعبدالله آیا این خبر به تو رسید که ما با حجر و یاران و پیروانش و شیعیان پدرت چه کردیم؟ امام‌علیه السلام فرمود: با آنها چه کردی؟
قالَ قَتَلْناهُمْ وَ کَفَّنّاهُمْ وَ صَلَّیْنا عَلَیْهِمْ. فَضَحِکَ الْحُسَیْنُ عَلَیهِ السَّلامُ ثُمَّ قالَ: خَصْمُکَ الْقَوْمُ یا مُعاوِیَةُ، لکِنَّا لَوْ قَتَلْنا شِیعَتَکَ ما کَفَّنّا هُمْ وَ لا صَلَّیْنا عَلَیْهِمْ وَ لا أَقْبَرْنا هُمْ.
وَ لَقَدْ بَلَغَنی وَقِیعَتُکَ فی عَلِیٍّ عَلَیهِ‌السَّلامُ وَ قِیامُکَ بِنَقْصِنا، وَ إِعْتِراضُکَ بَنی هاشِمٍ بِالْعُیُوبِ. فَإِذا فَعَلْتَ ذلِکَ فَارْجِعْ فی نَفْسِکَ، ثُمَّ سَلْهَا الْحَقَّ، عَلَیْها وَلَها، فَإِنْ لَمْ تَجِدْها أَعْظَمَ عَیْباً فَما أَصْغَرَ عَیْبُکَ فیکَ.
فَقَدْ ظَلَمْناکَ یا مُعاوِیَةُ، وَلا تُوتِرَنَّ غَیْرَ قَوْسِکَ. وَ لا تَرْمِیَنَّ غَیْرَ
معاویه گفت: آنها را کشتیم و کفن کردیم و بر آنها نماز گزاردیم. امام‌علیه السلام خنده تلخی کرد و فرمود:
ای معاویه کسانی را که کشتی در قیامت با تو دشمن خواهند بود. اما اگر ما پیروان تو را بکشیم آنها را کفن نمی‌کنیم و بر آنان نماز نمی‌گزاریم و دفنشان نمی‌کنیم.
خبر ناسزا گویی تو به علی‌علیه السلام به من رسید و از عیب‌گیری که بر ما بنی‌هاشم داشتی آگاه شدم. حال که چنین کردی به نفس خود رجوع کن و حق را از آن بخواه چه بر ضرر آن باشد و یا به سود آن. پس اگر عیب‌های بزرگی در آن نیابی عیب تو کوچک هم نخواهد بود.
ما (مردم) تو را در غیر محل خود نشاندیم (شایسته حکومت نبودی) از کمان دیگری تیراندازی نکن و به آنچه هدف تو نیست تیر نینداز و از غَرَضِکَ، وَ لاتَرْمِنا بِالْعَداوَةِ مِنْ مَکانٍ قَریبٍ.
فَإِنَّکَ وَاللّهِ قَدْ أَطَعْتَ فینا رَجُلاً ما قَدِمَ إِسْلامُهُ، وَلا حَدَثَ نِفاقُهُ، وَلا نَظَرَ لَکَ، فَانْظُرْ لِنَفْسِکَ أَوْ دَعْ.(205)

سخنرانی حماسی در مِنی

خُطْبَةٌ حِماسِيَّةٌ بِمِنى
4 - إِعْتَبِرُوا أَيُّهَا النَّاسُ بِما وَعَظَ اللَّهُ بِهِ أَوْلِياءَهُ مِنْ سُوءِ ثَنائِهِ عَلَى الْأَحْبارِ إِذْ يَقُولُ «لَوْلا يَنْهاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَ الْأَحْبارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ»(206) وَ قالَ «لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرائِيلَ» إِلى قَوْلِهِ «لَبِئْسَ ما كانُوا يَفْعَلُونَ»(207)
پایگاه نزدیک، تیر دشمنی به سوی ما پرتاب نکن.
به خدا سوگند تو درباره ما از کسی پیروی می‌کنی که او (عمروبن عاص) سابقه‌ای در اسلام ندارد و نفاقش چیز جدیدی نیست و نظر او به سود تو نمی‌باشد. به خود بیندیش یا عمروبن عاص را رها کن.
4 - هان ای مردم ! از آنچه خداوند دوستان خود را با سرزنش علمای یهود پند داده است عبرت گیرید، آن‌گاه که می‌فرماید: «چرا دانشمندان مسیحیت و علمای یهود آنان را از سخنانی که گناه است باز نمی‌دارند؟» هم‌چنین فرمود: «عده‌ای از بنی‌اسرائیل که کافر شدند مورد لعنت قرار گرفتند، تا آنجا که می‌فرماید: «چه بد بود آنچه عمل می‌کردند».
وَ إِنَّما عابَ اللَّهُ ذلِكَ عَلَيْهِمْ، لِأَنَّهُمْ كانُوا يَرَوْنَ مِنَ الظَّلَمَةِ الَّذِينَ بَيْنَ أَظْهُرِهِمُ الْمُنْكَرَ وَ الْفَسادَ، فَلا يَنْهَوْنَهُمْ عَنْ ذلِكَ رَغْبَةً فيما كانُوا يَنالُونَ مِنْهُمْ وَ رَهْبَةً مِمَّا يَحْذَرُونَ، وَ اللَّهُ يَقُولُ: «فَلا تَخْشَوُا النَّاسَ وَ اخْشَوْنِ»(208) وَ قالَ: «أَلْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِناتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِياءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ»(209)
فَبَدَءَ اللَّهُ بِالْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ فَريضَةً مِنْهُ، لِعِلْمِهِ بِأَنَّها إِذا أُدِّيَتْ وَ أُقيمَتْ إِسْتَقامَتِ الْفَرائِضُ كُلُّها هَيِّنُها وَصَعْبُها، وَذلِكَ أَنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ دُعاءٌ إِلَى الْإِسْلامِ، مَعَ رَدِّ الْمَظالِمِ وَ مُخالَفَةِ الظَّالِمِ وَ قِسْمَةِ الْفَىْءِ وَالْغَنائِمِ وَأَخْذِ الصَّدَقاتِ
و خداوند آنها را نکوهش کرد زیرا می‌دیدند که ستمگران ظلم و فساد می‌کنند اما آنها را از کار خود نهی نمی‌کردند و این نهی نکردن آنها به خاطر آن بود که می‌خواستند از آنان بهره‌مند شوند و از دشمنی آنان در امان مانند در حالی که خداوند می‌فرماید: «مردان و زنان مؤمن یار و دوستان یکدیگرند و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند.
خداوند در این آیه «امر به معروف و نهی از منکر» را اولین واجب قرار داد زیرا می‌دانست که اگر این فریضه اجرا و برگزار شود همه واجبات از آسان و سخت بر پا می‌گردد چرا که امر به معروف و نهی از منکر دعوت به اسلام، اعاده آنچه به ستم از دست رفته و مخالفت با ستمگر، تقسیم بیت‌المال و غنیمت‌ها و گرفتن زکات در مواردی که معین مِنْ مَواضِعِها وَ وَضْعِها فی حَقِّها.

ثُمَّ أَنْتُمْ أَيَّهَا الْعِصابَةُ! عِصابَةٌ بِالْعِلْمِ مَشْهُورَةٌ، وَبِالْخَيْرِ مَذْكُورَةٌ، وَ بِالنَّصيحَةِ مَعْرُوفَةٌ، وَ بِاللَّهِ فى أَنْفُسِ النَّاسِ مَهابَةٌ. يَهابُكُمُ الشَّريفُ، وَ يُكْرِمُكُمُ الضَّعيفُ، وَ يُؤْثِرُكُمْ مَنْ لافَضْلَ لَكُمْ عَلَيهِ وَ لايَدَ لَكُمْ عِنْدَهُ. تَشْفَعُونَ فِى الْحَوائِجِ إِذَا امْتُنِعَتْ مِنْ طُلاَّبِها، وَتَمْشُونَ فِى الطَّريقِ بِهَيْبَةِ الْمُلُوكِ وَ كَرامَةِ الْأَكابِرِ، أَلَيْسَ كُلُّ ذلِكَ إِنَّما نِلْتُمُوهُ بِما يُرْجى عِنْدَكُمْ مِنَ الْقِيامِ بِحَقِّ اللَّهِ، وَ إِنْ كُنْتُمْ عَنْ أَكْثَرِ حَقِّهِ تَقْصُرونَ؟
فَاسْتَخَفْتُمْ بِحَقِّ الْأَئِمَّةِ، فَأَمَّا حَقُّ الضُّعَفاءِ فَضَيَّعْتُمْ، وَ أَمَّا حَقُّكُمْ
گردیده و صرف آن در جای خود است.
شما ای گروهی که به علم شهرت دارید و به خیر و نیکی یاد می‌شوید و در خیرخواهی معروف گشته‌اید و به لطف خداوند از موقعیتی نافذ در دل مردم برخوردارید و افراد نیرومند از شما حساب می‌برند و انسان‌های ضعیف شما را احترام می‌کنند و کسانی که بر آنها برتری و توانمندی ندارید شما را بر خود مقدم می‌دارند، در بر آوردن خواسته‌های نیازمندان که از آن محروم مانده‌اند شفاعت می‌کنید و با شکوه پادشاهان و بزرگواری بزرگان در میان مردم راه می‌روید، آیا همه این امتیازها برای آن نیست که به شما امید می‌رود به حقوق الهی قیام کنید اگر چه از ادای بیشتر حقوق خدا کوتاهی کردید؟
حق پیشوایان را سبک شمردید و حق ضعیفان را پایمال نمودید و به بزَعْمِكُمْ فَطَلَبْتُمْ.
فَلا مالاً بَذَلْتُمُوهُ، وَ لا نَفْساً خاطَرْتُمْ بِها لِلَّذى خَلَقَها، وَ لا عَشيرَةً عادَيْتُمُوها فِى ذاتِ اللَّهِ.
أَنْتُمْ تَتَمَنَّوْنَ عَلَى اللَّهِ جَنَّتَهُ وَ مُجاوَرَةَ رُسُلِهِ وَأَماناً مِنْ عَذابِهِ؟
لَقَدْ خَشَيْتُ عَلَيْكُمْ أَيُّهَا الْمُتَمَنَّوْنَ عَلَى اللَّهِ أَنْ تَحُلَّ بِكُمْ نِقْمَةٌ مِنْ نَقِماتِهِ، لِأَنَّكُمْ بَلَغْتُمْ مِنْ كَرامَةِ اللَّهِ مَنْزِلَةً فَضَلْتُمْ بِها، وَ مَنْ يُعْرَفُ بِاللَّهِ لاتُكْرِمُونَ وَ أَنْتُمْ بِاللَّهِ فى عِبادِهِ تُكْرَمُونَ.
وَ قَدْ تَرَوْنَ عُهُودَ اللَّهِ مَنْقُوضَةً فَلا تَفْزَعُونَ، وَ أَنْتُمْ لِبَعْضِ ذِمَمِ
خیال خود حق خویش را گرفتید.
نه مالی را در راه خدا بخشیدید و نه جان خود را به خاطر کسی که آن را آفریده است به خطر انداختید و نه با قبیله‌ای برای خدا دشمنی ورزیدید.
آیا با این رفتارهایی که دارید از خداوند آرزوی بهشت و هم جواری فرستادگانش را دارید و از او می‌خواهید از عذابش در امان باشید؟
ای کسانی که چنین آرزوهایی را از خدا دارید، می‌ترسم که عذابی از عذاب‌های الهی بر شما فرود آید زیرا شما در پرتو لطف الهی به موقعیتی رسیدید که به آن برتری یافتید. چهره‌های الهی را گرامی نمی‌دارید در حالی که به لطف خدا در میان مردم گرامی هستید.
شما می‌بینید که پیمان‌های الهی شکسته شده است اما ترسی به خود راه

نمی‌دهید در حالی که برای شکسته شدن برخی از پیمان‌های پدرانتان به أبائِکُمْ تَفْزَعُونَ. وَ ذِمَّةُ رَسُولِ اللَّهِ مَحْقُورَةٌ، وَ الْعُمْیُ وَالْبُکْمُ وَ الزَّمِنُ فِی الْمَدائِنِ مُهْمَلَةٌ لاتُرْحَمُونَ، وَلا فی مَنْزِلَتِکُمْ تَعْمَلُونَ، وَ لا مَنْ عَمِلَ فیها تَعْنُونَ، وَ بِالْإِدِّهانِ وَ الْمُصانَعَةِ عِنْدَ الظُّلَمَةِ تَأمَنُونَ.
کُلُّ ذلِکَ مِمَّآ أَمَرَکُمُ اللَّهُ بِهِ مِنَ النَّهْیِ وَالتَّناهی وَ أَنْتُمْ عَنْهُ غافِلُونَ.
وَ أَنْتُمْ أَعْظَمُ النَّاسِ مُصیبَةً لِما غُلِبْتُمْ عَلَیهِ مِنْ مَنازِلِ الْعُلَماءِ لَوْ کُنْتُمْ تَسْعُونَ.
ذلِکَ بِأَنَّ مَجارِی الْأُمُورِ وَ الْأَحْکامِ عَلی أَیْدِی الْعُلَماءِ بِاللَّهِ، أَلْأُمَناءِ عَلی حَلالِهِ وَ حَرامِهِ.
هراس می‌افتید. پیمان‌های رسول خداصلی الله علیه وآله سبک و خوار شده، کورها و لال‌ها و زمین گیرها در شهرها مورد اهمال و بی‌توجهی قرار گرفته‌اند و بر آنان رحم نمی‌شود و شما در خور منزلت خویش کاری انجام نمی‌دهید و به کسی هم که به انجام این امور می‌پردازد عنایت نمی‌کنید و با تساهل و سازشکاری با ظالمان، خود را در امنیت و آرامش قرار می‌دهید.
همه بدی‌هایی که بیان شد اموری هستند که خداوند به شما دستور داده است از آنها نهی و جلوگیری کنید و شما از آن غافلید.
مصیبت شما از همه مردم بیشتر است زیرا نتوانستید شأن و منزلت علما را حفظ کنید، ای کاش تلاش می‌کردید (که به فهم این حقیقت دست یابید) این شکست شما به خاطر آن است که باید زمام امور و اجرای احکام به دست علمای الهی باشد که بر حلال و حرام او امین هستند.
فَأَنْتُمُ الْمَسْلُوبُونَ تِلْکَ الْمَنْزِلَةَ، وَ ما سَلَبْتُمْ ذلِکَ إِلاَّ بِتَفَرُّقِکُمْ عَنِ‌الْحَقِّ وَ اخْتِلافِکُمْ فِی السُّنَّةِ بَعْدَ الْبَیِّنَةِ الْواضِحَةِ.
وَلَوْ صَبَرْتُمْ عَلَی الْأَذی وَ تَحَمَّلْتُمُ الْمَؤُونَةَ فی ذاتِ اللَّهِ، کانَتْ أُمُورُ اللَّهِ عَلَیْکُمْ تَرِدُ وَ عَنْکُمْ تَصْدُرُ وَ إِلَیْکُمْ تَرْجِعُ.
وَ لکِنَّکُمْ مَکَّنْتُمُ الظَّلَمَةَ مِنْ مَنْزِلَتِکُمْ وَ أَسْلَمْتُمْ أُمُورَ اللَّهِ فی أَیْدیهِمْ. یَعْمَلُونَ بِالشُّبَهاتِ وَ یَسیرُونَ فِی الشَّهَواتِ. سَلَّطَهُمْ عَلی ذلِکَ فِرارُکُمْ مِنَ الْمَوْتِ وَ إِعْجابُکُمْ بِالْحَیاةِ الَّتی مُفارَقَتُکُمْ.
فَأَسْلَمْتُمُ الضُّعَفاءَ فی أَیْدیهِمْ، فَمِنْ بَیْنِ مُسْتَعْبَدٍ مَقْهُورٍ وَبَیْنَ مُسْتَضْعَفٍ عَلی مَعیشَتِهِ مَغْلُوبٍ.
این منزلت از شما گرفته شده است که از محوریت حق پراکنده شدید و با وجود دلیل روشن در سنت پیامبرصلی الله علیه وآله اختلاف کردید.
اگر در برابر آزارها صبر می‌کردید و سختی‌ها را در راه خدا تحمل می‌نمودید، اجرای احکام خدا در دست شما قرار می‌گرفت و احکام الهی از سوی شما صادر می‌شد. اما شما ستمکاران را در جای خود نشاندید و اجرای احکام خدا را به دست آنان دادید، آنها هم به امور شبهه‌ناک عمل

کرده و در شهوات خود گام برمی‌دارند. آنچه آنها را بر این مقام مسلط کرد فرار شما از مرگ و خوش آمدنتان از زندگی دنیا بود که از شما جدا خواهد شد.
افراد ضعیف جامعه را در دست‌های آنها قرار دادید تا برخی را بَرده و مقهور خود ساخته و گروهی را در اداره زندگی ناتوان کردند.
يَتَقَلَّبُونَ فِی الْمُلْکِ بِآرائِهِمْ وَيَسْتَشْعَرُونَ الْخِزْیَ بِأَهْوائِهِمْ، إِقْتِداءً بِالْأَشْرارِ، وَ جُرْأَةً عَلَی الْجَبَّارِ، فی کُلِّ بَلَدٍ مِنْهُمْ عَلی مِنْبَرِهِ خَطيبٌ يَصْقَعُ.
فَالْأَرْضُ لَهُمْ شاغِرَةٌ، وَ أَيْدِيهِمْ فيها مَبْسُوطَةٌ، وَ النَّاسُ لَهُمْ خَوَلٌ لا يَدْفَعُونَ يَدَ لامِسٍ.
فَمِنْ بَيْنِ جَبَّارٍ عَنيدٍ وَذی سَطْوَةٍ عَلَی الضَّعَفَةِ شَديدٌ، مُطاعٍ لا يَعْرِفُ الْمُبْدِءَ الْمُعيدَ. فَيا عَجَبا وَ مالی لا أَعْجَبُ وَالْأَرْضُ مِنْ غاشٍّ غَشُومٍ وَ مُتَصَدِّقٍ ظَلُومٍ وَعامِلٍ عَلَی الْمُؤْمِنينَ بِهِمْ غَيْرَ رَحيمٍ.
حکومت را به آراء و خواسته‌های خود می‌گردانند و با پیروی از اشرار و جسارت بر خدای قادر، رسوایی و هوسرانی را بر خود هموار می‌سازند. در هر شهری گوینده‌ای را بر بالای منبر دارند که با صدای بلند سخنرانی می‌کند.
زمین در سیطره آنهاست و دست آنان در همه جا باز است. مردم برده‌های آنانند و نمی‌توانند دست ظلم را از خود دور سازند.
حکومت در دست مردی زورگو و خود سر است که بر ضعیفان فشار می‌آورد و فرمانروایی است که به خدا و معاد شناخت ندارد. چه شگفت‌انگیز است و چرا در شگفت نباشم در حالی که زمین در تصرف مردی حیله‌گر و زکات گیرنده‌ای ستمکاراست و حاکمی است که به مؤمنین رحم نمی‌کند.
فَاللَّهُ الْحاکِمُ فيما فيهِ تَنازَعْنا وَ الْقاضی بِحُکْمِهِ فيما شَجَرَ بَيْنَنا.
أَللَّهُمَّ إِنَّکَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَکُنْ ما کانَ مِنَّا تَنافُساً فی سُلْطانٍ، وَلَا الْتِماساً مِنْ فُضُولِ الْحُطامِ وَلکِنْ لِنُرِیَ الْمَعالِمَ مِنْ دينِکَ وَ نُظْهِرُ الْإِصْلَاحَ فی بِلادِکَ، وَ يَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبادِکَ وَ يُعْمَلَ بِفَرائِضِکَ وَ سُنَنِکَ وَأَحْکامِکَ.
فَإِنَّکُمْ إِنْ لَمْ تَنْصُرُونا وَ تَنْصِفُونا قَوِیَ الظَّلَمَةُ عَلَيْکُمْ، وَعَمِلُوا فی إِطْفاءِ نُورِ نَبِيِّکُمْ، وَ حَسْبُنَا اللَّهُ وَ عَلَيهِ تَوَکَّلْنا، وَإِلَيْهِ أَنَبْنا وَ إِلَيْهِ الْمَصيرُ.(210)
خداوند در نزاعی که ما با او داریم حکم خواهد کرد و در مشاجره‌ای که میان ما در گرفته است قضاوت می‌کند.
خدایا تو می‌دانی که مبارزه ما برای رقابت در دست‌یابی به سلطنت و رسیدن به مال اندک دنیا نیست بلکه می‌خواهیم نشانه‌های دین تو را آشکار سازیم و اصلاح را در شهرهای تو عیان کنیم و بنده‌های ستم دیده‌ات به امنیت برسند و واجبات و سنت‌ها و احکام تو اجرا گردد.
پس اگر شما بزرگان امت ما را یاری ندهید و به انصاف با ما رفتار نکنید

ستمگران بر شما غالب می‌گردند و در خاموش کردن نور پیامبرتان تلاش خواهند کرد. خداوند ما را کفایت می‌کند، بر او توکل می‌کنیم و به سوی او باز می‌گردیم و پایان امور به سوی اوست.

مُصادِرَةُ أَمْوالِ المُعاوِيَةِ
5 - كانَ مالٌ حُمِلَ مِنَ الْيَمَنِ إِلى مُعاوِيَةَ فَلَمَّا مَرَّ بِالْمَدينَةِ وَ ثَبَ عَلَيهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِالسَّلامُ فَأَخَذَهُ وَ قَسَّمَهُ فى أَهْلِ بَيْتِهِ وَ مَوالِيْهِ وَ كَتَبَ إِلى مُعاوِيَةَ.
مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ إِلى مُعاوِيَةَ بْنِ أَبى سُفْيانَ،
أَمَّا بَعْدُ: فَإِنَّ عيراً مَرَّتْ بِنا مِنَ الْيَمَنِ تَحْمِلُ مالاً وَ حُلَلاً وَ عَنْبَراً وَ طيباً إِلَيْکَ، لِتُودِعَها خَزائِنَ دَمِشْقَ، وَ تَعُلَّ بِها بَعْدَ النَّهَلِ بِبَنى أَبيْکَ وَإِنّى إِحْتَجْتُ إِلَيْها فَأَخَذْتُها وَالسَّلامُ.(211)
5 - اموالی از یمن به سوی معاویه حمل می‌شد، وقتی کاروانِ اموال از مدینه عبور می‌کرد امام حسین‌علیه السلام بر آن حمله برد و اموال را تصرف کرد و در میان خاندان و دوستان خود تقسیم کرد و به معاویه نوشت:
از حسین بن علی به معاویة بن ابی سفیان؛
پس از حمد خدا، کاروانی از شترها از یمن بر ما می‌گذشت که اموال، زیورها، عنبر و عطر برای تو حمل می‌کرد تا در انبارهای دمشق نگهداری کنی و فرزندان تشنه پدرت را از آنها سیراب سازی. اما من به آنها نیاز داشتم و همه را گرفتم. والسلام.

مَلامَةُ الْمُعاوِيَةِ
6 - كَتَبَ مُعاوِيَةُ إِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيهِمَا السَّلامُ أَمَّا بَعْدُ: فَقَدِ انْتَهَتْ إِلَيَّ أُمُورٌعَنْکَ إِنْ كانَتْ حَقّاً فَقَدْ أَظُنُّکَ تَرَكْتَها رَغْبَةً فَدَعْها، وَلَعَمْرُ اللَّهِ إِنَّ مَنْ أَعْطَى اللَّهَ عَهْدَهَ و ميثاقَهُ لَجَديرٌ بِالْوَفاءِ، فَإِنْ كانَ الَّذِی بَلَغَنی باطِلاً فَإِنَّکَ أَنْتَ أَعْزَلُ النَّاسِ لِذلِکَ. وَعِظْ نَفْسَکَ، فَاذْكُرْ، وَ بِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفِ.
فَإِنَّکَ مَتی ما تُنْكِرْنی أُنْكِرْکَ، وَ مَتی ما تَكِدْنی أَكِدْکَ.
6 - معاویه در نامه‌ای به امام حسین‌علیه السلام نوشت: خبرهایی درباره تو به من رسیده است. اگر این اخبار صحت داشته باشند گمان من به تو این است که به خاطر میلی که به ثواب الهی داری آنها را ترک کنی پس آنها را رها کن. به جان خودم قسم کسی که با خدا عهد و پیمان می‌بندد شایسته است که بر آن وفادار باشد و اگر آنچه از تو به من رسیده است دروغ باشد تو بیش از همه مردم از این امور به دور هستی. خود را نصیحت کن و متوجه باش و بر پیمان با خدا وفادار بمان.
تا زمانی که مرا انکار می‌کنی تو را انکار خواهم کرد و تا هنگامی که با من دشمنی داری با تو دشمنی می‌کنم.
فَاتَّقِ شَقَّ عَصا هذِهِ الْأُمَّةِ وَ أَنْ يَرُدَّهُمُ اللَّهُ عَلى بَدَيْکَ فی فِتْنَةٍ. فَقَدْ عَرَفْتُ النَّاسَ وَ بَلَوْتُهُمْ. فَانْظُرْ لِنَفْسِکَ وَ لِدينِکَ وَ لِأُمَّةِ مُحَمَّدٍ، وَ لا يَسْتَخِفَّنَّکَ السُّفَهاءُ وَ الَّذينَ لا يَعْلَمُونَ.
فَلَمَّا وَصَلَ الْكِتابُ إِلَى الْحُسَيْنِ صَلواتُ اللَّهِ عَلَيهِ، كَتَبَ‌علیه السلام إِلَيْهِ:
أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ بَلَغَنی كِتابُکَ، تَذْكُرُ أَنَّهُ قَدْ بَلَغَکَ عَنّی أُمُورٌ أَنْتَ لی عَنْها راغِبٌ، وَ أَنَا بِغَيْرِها عِنْدَکَ جَديرٌ. فَإِنَّ الْحَسَناتِ لا يَهْدی لَها، وَ لا يُسَدِّدُ إِلَيْها إِلَّا اللَّهُ.
أَمَّا ما ذَكَرْتَ، إِنَّهُ إِنْتَهى إِلَيْکَ عَنّی، فَإِنَّهُ إِنَّما رَقاهُ إِلَيْکَ الْمَلّاقُونَ الْمَشَّاؤُنَ بِالنَّميمِ، وَ ما أُرِيدُ لَکَ حَرْباً
از ایجاد سرکشی در این امت بپرهیز و از این که خدا آنها را به دست تو در فتنه اندازد بر حذرباش. من مردم را شناسایی و آزمایش کردم. مراقب خود، دین خود و امت محمد باش و مبادا کسانی که بی‌خرد و ناآگاهند تو را به خواری کشانند.
وقتی نامه معاویه به امام حسین صوات الله علیه رسید به او نوشت:
بعد از ستایش خداوند، نامه تو به دستم رسید. یادآوری کرده بودی اموری از من به تو رسیده است که مایل نبودی چنین می‌کردم و شایسته بود به گونه‌ای دیگر عمل می‌کردم. همانا کسی جز خدا به سوی نیکی‌ها و انجام آنها هدایت نمی‌کند.
اما آنچه را یادآوری کرده بودی که اخباری از من به تو رسیده است، این

سخنان را افراد چاپلوس و سخن چین برای تو آورده‌اند. من قصد وَلا عَلَيْکَ خِلافاً، وَ أَيْمُ اللَّهِ إِنّی لَخائِفٌ لِلَّهِ فی تَرْکِ ذلِکَ(212)، وَ ما أَظُنُّ اللَّهَ راضیاً بِتَرْکِ ذلِکَ، وَلاعاذِراً بِدُونِ الْإِعذارِ فیهِ إِلَيْکَ، وَ فی أُولئِکَ الْقاسِطینَ الْمُلْحِدینَ حِزْبِ الظُّلَمَةِ وَ أَوْلِیاءِ الشَّیاطینَ.
أَلَسْتَ الْقاتِلَ حُجْراً أَخا کَنْدَةٍ وَ الْمُصَلّینَ الْعابِدینَ، الَّذینَ کانُوا یُنْکِرُونَ الظُّلْمَ وَ یَسْتَعْظِمُونَ الْبِدَعَ وَ لا یَخافُونَ فِی اللَّهِ لَوْمَةَ لائِمٍ. ثُمَّ قَتَلْتَهُمْ ظُلْماً وَ عُدْواناً مِنْ بَعْدِ ما کُنْتَ أَعْطَیْتَهُمُ الْأَیْمانَ الْمُغَلَّظَةَ، وَ الْمَواثیقَ الْمُؤَکَّدَةَ، وَ لا تَأْخُذُهُمْ بِحَدَثٍ کانَ بَیْنَکَ وَ بَیْنَهُمْ، وَ لا بِأَحِنَّةٍ تَجِدُها فی نَفْسِکَ.
جنگ و مخالفت با تو را ندارم. به خدا قسم که در ترک آن(213) (پیمان) بیمناکم و گمان نمی‌کنم که خداوند به ترک آن راضی باشد. و با نبود بهانه نزد تو و این گمراهان بی‌دین و حزب ستمگر و دوستان شیطان‌ها از شما عذرخواهی نخواهم کرد.
آیا تو قاتل حُجر بن عدی - برادر ما از طایفه کنده - و نمازگزاران و خداپرستانی که با ظلم مخالف بودند و بدعت در دین را گناه بزرگی می‌دانستند و در راه خدا از سرزنش ملامت گران هراسی نداشتند نیستی؟ تو بعد از آن که آنان را به سوگندهای شدید و پیمان‌های محکمی مطمئن کردی، ظالمانه به قتل رساندی بدون آن که بهانه و مشکلی در میان خود و آنها در دست داشته باشی و دشمنی و کینه‌ای را از آنها نسبت به خود دیده باشی.
أَوَلَسْتَ قاتِلَ عَمْرِوبْنِ الْحِمَقِ، صاحِبِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَآلِهِ، الْعَبْدِ الصّالِحِ الَّذی أَبْلَتْهُ الْعِبادَةُ، فَنَحَلَ جِسْمُهُ، وَ صُفِرَتْ لَوْنُهُ، بَعْدَ ما أَمَّنْتَهُ وَ أَعْطَیْتَهُ مِنْ عُهُودِ اللَّهِ وَ مَواثیقِهِ ما لَوْ أَعْطَیْتَهُ طائِراً لَنَزَلَ إِلَیْکَ مِنْ رَأْسِ الْجَبَلِ، ثُمَّ قَتَلْتَهُ جُرْأَةً عَلی رَبِّکَ وَ اسْتِخْفافاً بِذلِکَ الْعَهْدِ.
أَوَلَسْتَ الْمُدَّعی زِیادَ بْنَ سُمَیَّةَ الْمَوْلُودِ عَلی فِراشِ عُبَیْدِ ثَقیفٍ، فَزَعَمْتَ أَنَّهُ إِبْنُ أَبیکَ، وَ قَدْ قالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَآلِهِ: «اَلْوَلَدُ لِلْفِراشِ وَ لِلْعاهِرِ الْحَجَرُ»، فَتَرَکْتَ سُنَّةَ رَسُولِ اللَّهِ تَعَمُّداً وَ تَبَعْتَ هَواکَ بِغَیْرِ هُدیً مِنَ اللَّهِ.
آیا تو قاتل عمرو بن حِمَق صحابی رسول خداصلی الله علیه وآله نیستی؟ آن بنده صالحی که عبادت، بدن او را فرسود و جسمش لاغر گردید و رنگ چهره‌اش به زردی گرایید. تو پس از آن که به او امان دادی و عهدها و پیمان‌ها بستی، که اگر پرنده‌ای را این گونه امان می‌دادی از سر کوه نزد تو می‌آمد، با جرأت بر پروردگارت او را می‌کشتی و پیمان خود را ناچیز می‌شمردی.
آیا تو زیاد پسر سمیّه را که بر بستر ثقیف متولد شد فرزند پدرت ابوسفیان نخواندی؟ با این که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «هر فرزندی به صاحب بستر خود که در آن به وجود آمده است تعلق دارد و جزای زناکار

سنگباران است» پس سنت رسول خداصلی الله علیه وآله را از روی عمد ترک کردی و بدون توجه به هدایت الهی از هوای نفس خود پیروی کردی.
ثُمَّ سَلَّطْتَهُ عَلَى الْعِراقَيْنِ، يَقْطَعُ أَيْدِى الْمُسْلِمينَ وَأَرْجُلَهُمْ، وَ يَسْمُلُ أَعْيُنَهُمْ وَ يُصَلِّبُهُمْ عَلى جُذُوعِ النَّخْلِ. كَأَنَّكَ لَسْتَ مِنْ هذِهِ الْأُمّةِ وَ لَيْسُوا مِنْكَ.
أَوَلَسْتَ صاحِبَ الْحَضْرَمييِّنَ الَّذينَ كَتَبَ فيهِمْ إِبْنُ سُمَيَّةَ إِنَّهُمْ كانُوا عَلى دينِ عَلِيٍّ صَلَواتُ اللَّهِ عَلَيهِ فَكَتَبْتَ إِلَيْهِ أَنِ: اقْتُلْ كُلَّ مَنْ كانَ عَلى دينِ عَلِيٍّ، فَقَتَلْتَهُمْ، وَ مَثَّلَ بِهِمْ بِأَمْرِكَ.
وَ دينُ عَلِيٍّ عَلَيهِ السَّلامُ وَاللَّهِ الَّذى كانَ يَضْرِبُ عَلَيهِ أَباكَ وَيَضْرِبُكَ، وَ بِهِ جَلَسْتَ مَجْلِسَكَ الَّذى جَلَسْتَ، وَ لَوْلا ذلِكَ لَكانَ شَرَفُكَ وَ شَرَفُ أَبيْكَ الرِّحْلَتَيْنِ.
و زیاد را برادر خود خواندی و حاکمیت کوفه و بصره را به او دادی تا دست و پای مسلمانان را قطع و چشم‌های آنها را کور و از حدقه در آورد و آنان را بر شاخه‌های درختان خرما به دار آویزد. گویا تو از این امت نیستی و آنها هم از تو نمی‌باشند.
آیا تو حاکم مردم حضرموت نبودی که زیاد پسر سمیّه درباره آنها برای تو نوشت که بر دین علی صلوات الله علیه هستند و توبه او نوشتی هر کسی که بر دین علی است او را به قتل برسان، زیاد هم آنها را کشت و به دستور تو مثله کرد.
و به خدا قسم دین علی‌علیه السلام همان است که تو و پدرت را براساس آن مضروب ساخت و اکنون تو به نام همان دین بر مسند خلافت تکیه زدی، و اگر این دین نبود شرف تو و پدرت همان بود که در زمستان و تابستان برای کسب درآمد به‌دنبال شترها به اطراف کوچ می‌کردید.
وَ قُلْتَ فيما قُلْتَ: «أُنْظُرْ لِنَفْسِكَ وَلِدينِكَ وَ لِأُمَّةِ مُحَمَّدٍ، وَ اتَّقِ شَقَّ عَصا هذِهِ الْأُمَّةِ وَ أَنْ تَرُدَّهُمْ إِلى فِتْنَةٍ» وَ إِنّى لا أَعْلَمُ فِتْنَةً أَعْظَمُ عَلى هذِهِ الْأُمَّةِ مِنْ وِلايَتِكَ عَلَيها، وَ لا أَعْلَمُ نَظَراً لِنَفْسى وَلِدينى وَلِأُمَّةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيهِ وَآلِهِ عَلَيْنا أَفْضَلَ مِنْ أَنْ أجاهِدَكَ، فَإِنْ فَعَلْتُ فَإِنَّهُ قُرْبَةٌ إِلَى اللَّهِ وَ إِنْ تَوْفيقَهُ فَإِنّى أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ لِذَنْبى وَ أَسْأَلُهُ توفيقَهُ لِإِرْشادِ أَمْرى.
وَ قُلْتَ فيما قُلْتَ: «إِنّى إِنْ أَنْكَرْتُكَ تُنْكِرْنى، وَ إِنْ أَكِدْكَ تَكِدْنى» فَكِدْنى ما بَدا لَكَ، فَإِنّى أَرْجُو أَنْ لا يَضُرُّنى كَيْدُكَ فِىَّ، وَ أَنْ لا
در نامه‌ات نوشته بودی. «مواظب خود و دین خود و امت محمّد باش و از ایجاد شورش و سرکشی در این امت بپرهیز و از این که آنها را در فتنه و اختلاف اندازی بر حذر باش» در حالی که من هیچ فتنه‌ای را بر این امت، بزرگ‌تر از حکومت تو بر آن نمی‌دانم و هیچ نظری را برای خود و دینم و امت محمّدصلی الله علیه وآله بهتر از جهاد با تو نمی‌دانم. اگر با تو مبارزه کنم این مبارزه نزدیک کننده به خداست و اگر آن را ترک نمایم برای این گناهم از خداوند آمرزش می‌خواهم و برای هدایت در کارم از او درخواست

توفیق دارم.
و این که گفته بودی «اگر تو را ناسپاسی کنم مرا ناسپاسی خواهی کرد و اگر با تو دشمنی کنم با من دشمنی خواهی کرد «آنچه در توان داری دشمنی کن، امیدوارم دشمنی تو ضرری برای من نداشته باشد و بیش از هر کسی برای خودت ضرر خواهد داشت زیرا تو بر جهل خود سوار شده‌ای یَکُونَ عَلی أَحَدٍ أَضَرَّ مْنهُ عَلی نَفْسِکَ، لِأَنَّکَ قَدْ رَکِبْتَ جَهْلَکَ، وَ تَحَرَّصْتَ عَلی نَقْضِ عَهْدِکَ، وَ لَعُمْری ما وَفَیْتَ بِشَرْطٍ.
وَ لَقَدْ نَقَضْتَ عَهْدَکَ بِقَتْلِکَ هؤُلاءِ النَّفَرِ الَّذینَ قَتَلْتَهُمْ بَعْدَ الصُّلْحِ وَ الْأَیْمانِ وَ الْعُهُودِ وَالْمَواثیْقِ. فَقَتَلْتَهُمْ مِنْ غَیْرِ أَنْ یَکُونُوا قاتَلُوا وَ قَتَلُوا وَ لَمْ تَفْعَلْ ذلِکَ بِهِمْ إِلّا لِذِکْرِهِمْ فَضْلَنا، وَ تَعْظیمِهِمْ حَقَّنا. فَقَتَلْتَهُمْ مَخافَةَ أَمْرٍ لَعَلَّکَ لَوْلَمْ تَقْتُلْهُمْ مِتَّ قَبْلَ أَنْ یَفْعَلُوا أَوْ ماتُوا قَبْلَ أَنْ یُدْرِکُوا.
فَأَبْشِرْ یا مُعاوِیَةُ بِالْقِصاصِ، وَ اسْتَیْقِنْ بِالْحِسابِ. وَاعْلَمْ أَنَّ لِلَّهِ تَعالی کِتاباً لا یُغادِرُ صَغیرَةً وَلا کَبیرَةً إِلّا أَحْصاها. وَلَیْسَ اللَّهُ بِناسٍ
و بر شکستن عهد خود حرص می‌ورزی و به جان خودم سوگند تو به هیچ شرطی وفا نکردی.
تو با کشتن کسانی که بعد از قرارداد صلح و انجام سوگندها و بستن پیمان‌ها و عهدها آنها را به قتل رساندی، پیمان خود را شکستی و بدون آن که با تو سر جنگ داشته و یا کسی را به قتل رسانده باشند آنها را کشتی و تو این کار را نکردی مگر به خاطر آن که آنها فضایل ما را بیان می‌کردند و حق ما را بزرگ می‌شمردند و تو آنها را کشتی از ترس آن که مبادا قبل از کشته شدن آنها بمیری یا قبل از آن که به تیغ تو کشته شوند بمیرند.
ای معاویه! آماده قصاص باش و روز قیامت را باور کن و بدان که خدای متعال کتابی دارد که هیچ کار کوچک و بزرگی را فرو گذار نکرده لِأَخْذِکَ بِالظِّنَّةِ وَ قَتْلِکَ أَوْلِیاءَهُ عَلَی التُّهَمِ، وَ نَفْیِکَ أَوْلِیاءَهُ مِنْ دُورِهِمْ إِلی دارِ الْغُرْبَةِ، وَ أَخْذِکَ النَّاسَ بِبَیْعَةِ إِبْنِکَ غُلامٍ حَدَثٍ یَشْرَبُ الْخَمْرَ وَ یَلْعَبُ بِالْکِلابِ. لا أَعْلَمُکَ إِلاَّ وَ قَدْ خَسِرْتَ نَفْسَکَ وَ بَتَرْتَ دینَکَ وَ غَشَشْتَ رَعِیَّتَکَ وَ أَخْزَیْتَ أَمانَتَکَ وَ سَمِعْتَ مَقالَةَ السَّفیهِ الْجاهِلِ وَ أَخَفْتَ الْوَرِعَ التَّقِیَّ لِأَجْلِهِمْ. وَالسَّلامُ.(214)

إتْمامُ الْحُجَّةِ عَلَى الْمُعاوِيَةِ
7 - إِذا أَرادَ الْمُعاوِيَةُ أَنْ يَأْخُذَ الْبَيْعَةَ لِإِبْنِهِ يَزيدَ، فَقامَ الْحُسَيْنُ
و به حساب می‌آورد. و خداوند فراموش نمی‌کند که تو را به خاطر تهمت‌ها و قتل‌هایی که با اتهام‌های ناروا مرتکب شدی و دوستان او را از خانه‌های خود به دیار غربت تبعید و مردم را به بیعت با فرزند جوانت اجبار کردی مؤاخذه کند. جوانی که شراب می‌خورد و سگ بازی می‌کند.
من درباره تو چیزی نمی‌دانم مگر این که به خود زیان رساندی و دین خود را از میان بردی، به مردم خیانت کردی و امانت خویش را ضایع گرداندی و به سخنان آن گستاخ نادان (عمرو بن عاص) گوش فرادادی و مردم وارسته و با تقوا را ترساندی.
7 - وقتی معاویه خواست برای پسرش یزید بیعت بگیرد امام عَلَیهِ‌السَّلامُ فی مَجْلِسِهِ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَ صلّی عَلَی الرَّسُولِ‌صلی الله علیه وآله ثُمَّ قالَ‌علیه السلام:
أَمَّا بَعْدُ: یا مُعاوِيَةُ! فَلَنْ يُؤَدِّيَ الْقائِلُ وَإِنْ أَطْنَبَ فی صِفَةِ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ مِنْ جَميعِ جُزْءاً. وَقَدْ فَهِمْتُ مَا لَبِسْتَ بِهِ الْخَلَفَ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ‌صلی الله علیه وآله مِنْ إِيْجازِ الصِّفَةِ وَ التَّنَكُّبِ عَنْ إِسْتِيْلاغِ النَّعْتِ.
وَهَيْهاتَ، هَيْهاتَ يا مُعاوِيَةُ! فَضَحَ الصُّبْحُ فَحْمَةَ الدُّجى، وَ بَهَرَتِ الشَّمْسُ أَنوارَ السُّرُجِ.
وَ لَقَدْ فَضَّلْتَ حَتَّى أَفْرَطْتَ، وَ اسْتَأْثَرْتَ حَتَّى أَجْحَفْتَ، وَمَنَعْتَ حَتَّى مَحَلْتَ، وَ جُرْتَ حَتَّى جاوَزْتَ. ما بَذَلْتَ لِذی حَقٍّ مِنْ إِسْمِ حَقِّهِ بِنَصيبٍ حَتَّى أَخَذَ الشَّيْطانُ حَظَّهُ الْأَوْفَرَ وَ نَصيبَهُ الْأَكْمَلَ.
حسین‌علیه السلام در حضور او برخاست و خدا را ستایش کرد و بر رسول خداصلی الله علیه وآله درود فرستاد و آن‌گاه فرمود:
ای معاویه! هیچ گوینده‌ای هر چند سخن او به درازا کشد نمی‌تواند گوشه‌ای از صفات رسول خداصلی الله علیه وآله را بیان کند. من فهمیدم که چه کوتاه درباره خلفای بعد از رسول خدا سخن گفتی و از بیان ویژگی‌های کامل آنها دوری گزیدی و چه دور است و چه دور است که تو از واقعیت‌ها سخن بگویی. ای معاویه! روشنی صبح بر تاریکی شب نمایان گشته است و فروغ خورشید نور چراغ‌ها را تحت الشعاع خود قرار داده است.
آن قدر خلفا را برتری دادی که زیاده روی کردی و تنها برخی را در سخنان خود برگزیدی و ستم نمودی و از بیان حق دوری گزیدی تا این که سعایت کردی و چنان به اختصار سخن گفتی که از جاده حق و عدالت وَ فَهِمْتُ ما

ذَكَرْتَهُ عَنْ يَزيدَ مِنْ إكْتِمالِهِ وَ سِياسَتِهِ لِأُمَّةِ مُحَمَّدٍ، تُرِيْدُ أنْ تُوَهِّمَ النَّاسَ فی يَزيْدَ. كَأَنَّكَ تَصِفُ مَحْجُوباً، أَوْ تَنْعِتُ غائِباً أَوْ تَخْبِرُ عَمَّا كانَ مِمَّا احْتَوَيْتَهُ بِعِلْمٍ خاصٍّ، وَ قَدْ دَلَّ يَزيدُ مِنْ نَفْسِهِ عَلى مَوْقِعِ رَأْيِهِ. فَخُذْ لِيَزيدَ فيما أَخَذَ بِهِ مِنْ إسْتِقْرائِهِ الْكِلابَ الْمُهارِشَةَ عِنْدَ التَّحارُشِ وَ الْحَمامَ السَّبْقَ لِإِتْرابِهِنَّ وَ الْقِيانِ ذَواتِ الْمَعازِفِ، وَ ضَرْبِ الْمَلاهی تَجِدُهُ بِأَصِراً، وَ دَعْ عَنْكَ ما تُحاوِلُ.
فَما أَغْناكَ أَنْ تَلْقَی اللَّهَ مِنْ وِزْرِ هذا الْخَلْقِ بِأَكْثَرَ مِمَّا أَنْتَ لاقِيهِ،
بیرون رفتی. سهم هیچ صاحب حقی را نپرداختی تا شیطان بهره فراوان خود را گرفت و به سهم کامل خود دست یافت.
آنچه را از کمال و سیاست یزید برای حکومت بر امت محمّد بیان کردی دانستم. تو می‌خواهی مردم را درباره یزید به اشتباه اندازی. گویا فرد ناشناخته‌ای را توصیف می‌کنی یافرد غائبی را معرفی می‌نمایی یا از کسی سخن می‌گویی که گویا تنها تو از او آگاهی ویژه‌ای داری در حالی که یزید موقعیت فکری و اخلاقی خود را نشان داده است. از سگ بازی‌های یزید بگو در آن هنگام که سگ‌ها را به مبارزه با یکدیگر برمی‌انگیزد، از کبوتر بازیش بگو که کبوتران را به مسابقه با یکدیگر وا می‌دارد. از هوس‌رانی‌اش بگو که به زنان خواننده و نوازنده سرگرم می‌شود تا او را به وضوح مشاهده کنی و تلاش‌هایی را که برای حاکمیت او داری رها سازی.
آیا برای مرگ و ملاقات با خداوند گناهانی که تا به حال از حکومت وَ اللَّهِ ما بَرِحْتَ تَقْدَحُ باطِلاً فی جَوْرٍ، وَ حَنَقاً فی ظُلْمٍ حَتَّی مَلَأْتَ الْأَسْقِيَةَ.
وَ ما بَيْنَكَ وَ بَيْنَ الْمَوْتِ إِلَّا غَمْضَةٌ، فَتَقَدَّمْ عَلى عَمَلٍ مَحْفُوظٍ فی يَوْمٍ مَشْهُودٍ، وَ لاتَ حينَ مَناصٍ.
وَ رَأَيْتُكَ عَرَّضْتَ بِنا بَعْدَ هذَا الْأَمْرِ، وَ مَنَعْتَنا عَنْ آبائِنا تُراثاً، وَ لَقَدْ لَعَمْرُ اللَّهِ أَوْرَثَنَا الرَّسُولُ صَلَّی اللَّهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ وِلادَةً، وَ جِئْتَ لَنا بِها ما حَجَجْتُمْ بِهِ الْقائِمَ عِنْدَ مَوْتِ الرَّسُولِ فَأُذْعِنَ لِلْحُجَّةِ بِذلِكَ وَ رَدَّهُ الْأَيْمانُ إِلَی النَّصْفِ.
فَرَكِبْتُمُ الْأَعالِيلَ، وَفَعَلْتُمُ الْأَفاعِيلَ، وَ قُلْتُمْ: كانَ وَيَكُونُ حَتَّی أَتاكَ
بر مردم مرتکب شده‌ای کافی نیست و به دنبال گناهان دیگری هستی؟ به خدا قسم آن قدر به روش‌های باطل و کینه‌توزانه خود ادامه دادی که جان‌ها به لب آمد.
اکنون بین تو و مرگ یک چشم به هم زدنی فاصله نمانده است، پس بر عملی بشتاب که ذخیره روز قیامت باشد، روزی که گریزی از آن نیست.
می‌بینم که پس از حکومت خود متعرض حاکمیت ما شده‌ای و ما را از میراث پدران خود منع می‌کنی. به خدا قسم پیامبرصلی الله علیه وآله آن را برای ما به ارث گذارد و تو برای حفظ آن به همان دلایل واهی رو آوردی که به هنگام مرگ رسول خداصلی الله علیه وآله رو آوردید و پذیرفته شد تا آن که دست‌های توانا آن را در جایگاه خود و به صاحب حق بازگرداند.
عذرها تراشیدید و کارها کردید و گفتید: این گونه بود و این‌گونه الْأَمْرُ یا

مُعاوِيَةُ مِنْ طَرِيقٍ كانَ قَصْدُها لِغَيْرِکَ، فَهُناکَ فَاعْتَبِرُوا يا أُولِی الْأَبْصارِ. وَذَکَرْتَ قِيادَةَ الرَّجُلِ الْقَوْمَ بِعَهْدِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَيهِ وَآلِهِ وَ تَأْميرِهِ لَهُ، وَ قَدْ کانَ ذلِکَ. وَ لِعَمْرِو بْنِ الْعاصِ يَوْمَئِذٍ فَضيلَةٌ بِصُحْبَةِ الرَّسُولِ، وَبَيْعَتِهِ لَهُ، وَما صارَ - لَعَمْرُ اللّٰهِ - يَوْمَئِذٍ مَبْعَثُهُمْ حَتَّی أَنِفَ الْقَوْمُ إِمْرَتَهُ وَ کَرِهُوا تَقْديمَهُ، وَعَدُّوا عَلَيْهِ أَفْعالَهُ.
فَقال صَلَّی اللّٰهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ: «لاجَرَمَ مَعْشَرَ الْمُهاجِرينَ لا يَعْمَلُ عَلَيْکُمْ بَعْدَ الْيَوْمِ غَيْری
فَکَيْفَ تَحْتَجُّ بِالْمَنْسُوخِ مِنْ فِعْلِ الرَّسُولِ فی أَوْکَدِ الْأَحْکامِ وَ أَوْلاها بَالْمُجْمَعِ عَلَيْهِ مِنَ الصَّوابِ؟ أَمْ کَيْفَ صاحَبْتَ بِصاحِبٍ تابِعاً
خواهد بود تا این که حکومت از راهی که به تو مربوط نمی‌شد به دست تو افتاد! پس این جا ای صاحبان فهم و آگاهی عبرت بگیرید.
گفتی عمروبن عاص در عهد رسول خداصلی الله علیه وآله مردم را رهبری کرده و از سوی او به امارت رسیده و چنین بوده است و صحابی بودن او و بیعتش با پیامبر فضیلتی برای او به شمار می‌رفته است. ولی به خدا قسم رهبر آنها نشد مگر این که مردم امیری او را ننگ دانستند و او را به جلو داری نپذیرفتند و اعمال زشت او را بر شمردند و پس از آن پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «ای گروه مهاجرین! از امروز به بعد کسی غیر از من مسئول کارهای شما نخواهد بود»
پس چگونه به یک عمل نسخ شده رسول خداصلی الله علیه وآله برای یکی از استوارترین ومهم‌ترین احکام (رهبری و امارت) که همه عقل‌ها بر آن اتفاق دارند استدلال می‌کنی؟ یا چگونه عمروبن عاص را به همراهی و وَحَوْلَکَ مَنْ لا يُؤْمِنُ فی صُحْبَتِهِ، وَ لا يَعْتَمِدُ فی دينِهِ وَقَرابَتِهِ.
وَ تَتَخَطَّاهُمْ إِلی مُسْرِفٍ مَفْتُونٍ. تُريدُ أَنْ تَلْبِسَ النَّاسَ شُبْهَةً يَسْعَدُ بِهَا الْباقی فی دُنْياهُ وَ تَشْقی بِها فی آخِرَتِکَ. إِنَّ هذا لَهُوَالْخُسْرانُ الْمُبينُ وَأَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ لی وَلَکُمْ.(215)

ذَمُّ مُعاوِيَةَ وَ إِفْشاءُ يَزيدَ
8 - كَتَبَ الْحُسَيْنُ عَلَيهِ‌السَّلامُ إِلى مُعاوِيَةَ كِتاباً يُقَرِّعُهُ فيهِ وَ يُبَكِّتُهُ
ملازمت خود در امر حکومت پذیرفته‌ای در حالی که در اطراف تو کسی وجود دارد که صلاحیت همراهی‌اش را تصدیق نمی‌کند و به دین او و نزدیکی‌اش با تو اعتماد ندارد.
تو می‌خواهی مردم را نسبت به اسراف‌گری گمراه به خطا اندازی. تو می‌خواهی لباس شبهه و تردید را بر ذهن و دل مردم بپوشانی تا کس دیگری به دنیای خود برسد و تو با این کار خود در آخرت بدبخت گردی. این خسارتی آشکار است و من برای خود و شما از خداوند آمرزش می‌خواهم.
8 - امام حسین‌علیه السلام نامه‌ای به معاویه نوشت و او را مورد سرزنش قرار داد و بر اعمالی که انجام داده بود ملامت کرد. بِأُمُورٍ صَنَعَها.
كانَ فيهِ:
ثُمَّ وَلَّيْتَ إِبْنَكَ وَهُوَ غُلامٌ يَشْرَبُ الشَّرابَ وَ يَلْهُو بِالْكِلابِ فَخُنْتَ أَمانَتَكَ، وَ أَخْزَيْتَ رَعِيَّتَكَ، وَ لَمْ تُؤَدِّ نَصِيحَةَ رَبِّكَ.
فَكَيْفَ تُوَلّى عَلى أُمَّةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَنْ يَشْرَبُ الْمُسْكِرَ، وَ شارِبُ الْمَسْكِرِ مِنَ الْفاسِقينَ، وَ شارِبُ الْمُسْكِرِ مِنَ الْأَشْرارِ، وَلَيْسَ شارِبُ الْمُسْكِرِ بِأَمينٍ عَلى دِرْهَمٍ، فَكَيْفَ عَلَى الْأُمَّةِ؟
فَعَنْ قَليلٍ تَرِدُ عَلى عَمَلِكَ حِينَ تُطْوى صَحائِفُ الْإِسْتِغْفارِ.(216)و(217)
در آن نامه آمده است:
آن گاه فرزندت یزید را حاکم مسلمانان قراردادی در حالی که او جوانی است که شراب می‌خورد و سگ بازی می‌کند. تو به امانت خود خیانت کردی و مردم را خوار نمودی و به پندهای پروردگارت عمل نکردی.
چگونه کسی را بر امت محمّد حاکم می‌کنی که شراب می‌خورد؟ در حالی که شراب خوار از راه راست بیرون و از اشرار است. شراب خوار بر یک درهم مورد اعتماد نیست پس چگونه رهبر امت اسلامی گردد؟
تو به زودی به اعمال خود خواهی رسید وقتی که دفترهای طلب آمرزش بسته خواهد شد.

دوری از بیعت با یزید

أَلْإِمْتِناعُ عَنْ بَيْعَةِ يَزيدَ
9 - كَتَبَ يَزيدُ إِلَى الْوَليدِ يَأْمُرُهُ بِأَخْذِ الْبَيْعَةِ عَلى أَهْلِ الْمَديْنَةِ وَ خاصَّةً عَلَى الْحُسَيْنِ‌عليه السلام وَلكِنَّهُ‌عليه السلام قالَ لِلْوَليدِ:
أَيُّها الْأَميرُ! إِنَّا أَهْلُ‌بَيْتِ النُّبُوَّةِ، وَمَعْدِنُ الرِّسالَةِ، وَ مُخْتَلَفُ الْمَلائِكَةِ، وَ بِنا فَتَحَ اللّٰهُ، وَ بِنا خَتَمَ اللّٰهُ، وَ يَزيدُ رَجُلٌ فاسِقٌ شارِبُ الْخَمْرِ، قاتِلُ النَّفْسِ الْمُحَرَّمَةِ، مُعْلِنٌ بِالْفِسْقِ، وَمِثْلِي لايُبايِعُ مِثْلَهُ.
وَلكِنْ‌نُصْبِحُ وَ تُصْبِحُونَ وَ نَنْتَظِرُ وَ تَنْتَظِرُونَ أَيُّنا أَحَقُّ بِالْخِلافَةِ وَالْبَيْعَةِ.(218)
9 - یزید نامه‌ای به ولیدبن عتبه فرماندار مدینه نوشت و به او دستور داد تا از مردم مدینه به ویژه امام حسین‌علیه السلام برای او بیعت بگیرد، اما آن حضرت به ولید فرمود:
ای امیر! ما خاندان نبوت و معدن رسالت و محل رفت و آمد فرشته‌ها و نزول رحمت خدا هستیم و خداوند خلقت را با ما آغاز کرد و نبوت را به ما پایان داد.
یزید مردی زشت کردار، شرابخوار و قاتل افراد بی‌گناه است که آشکاراگناه می‌کند و کسی مثل من با فردی مانند او بیعت نمی‌کند.
ما و شما زمانی را می‌گذرانیم و هر دو درنگ خواهیم کرد تا معلوم گردد کدام یک از ما به خلافت و بیعت مردم با او سزاوارتریم.

سخنی با مروان بن حکم

كَلامٌ لِمَرْوانَ بْنِ حَكَمٍ
10 - قالَ مَرْوانُ بْنُ حَكَمٍ لِلْحُسَيْنِ عَلَيهِ السَّلامُ: يا أَبا عَبْدِ اللَّهِ إِنّى لَکَ ناصِحٌ، فَأَطِعْنى تُرْشِدُ. فَقالَ الْحُسَيْنُ‌عليه السلام:
وَما ذاکَ؟ قُلْ حَتَّى أَسْمَعَ.
فَقالَ مَرْوانُ: إِنّى آمُرُکَ بِبَيْعَةِ يَزيدَ أَميرِالمُؤْمِنينَ، فَإِنَّهُ خَيْرٌ لَکَ فى دينِکَ وَ دُنْياکَ. فَقالَ الْحُسَيْنُ عَلَيهِ‌السَّلامُ:
إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ. وَعَلَى الْإِسْلامِ سَلامٌ إِذْ قَدْ بُلِيَتِ الْأُمَّةُ بِراعٍ مِثْلَ يَزيدَ. وَ لَقَدْ سَمِعْتُ جَدّى رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيهِ وَآلِهِ يَقُولُ: «أَلْخِلافَةُ مُحَرَّمَةٌ عَلى آلِ أَبى سُفْيانَ.»(219)
10 - مروان بن حکم به امام حسین‌علیه السلام گفت: ای اباعبدالله !من خیرخواه تو هستم، از من اطاعت کن در راه درستی قرار می‌گیری.
امام‌علیه السلام به او فرمود:
سخن تو چیست؟ بگو تا بشنوم.
مروان گفت: من به تو امر می‌کنم که با یزید بیعت کنی، زیرا خیرو صلاح دین و دنیای تو در این‌بیعت است. حضرت فرمود:
همه ما از خدائیم و به سوی او باز می‌گردیم. سلام بر اسلام که از میان ما می‌رود زیرا امت اسلام گرفتار حاکمی مثل یزید شده است. من از جدّم رسول خداصلی الله علیه وآله شنیدم که فرمود: خلافت بر فرزندان ابوسفیان حرام است.

كِتابٌ إِلى مُحَمَّدِ بْنِ حَنَفيَّةِ
11 - بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحيمِ
هذا ما أَوْصى بِهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ أَبى طالِبٍ إِلى أَخيهِ مُحَمَّدٍ الْمَعْرُوفِ بِإِبْنِ الْحَنَفيَّةِ.
إِنَّ الْحُسَيْنَ يَشْهَدُ أَنْ لا إِلهَ إِلاَّ اللَّهُ وَحْدَهُ لاشَريکَ لَهُ، وَ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، جاءَ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِ الْحَقِّ، وَ أَنَّ الْجَنَّةَ وَالنَّارَ حَقٌّ، وَ أَنَّ السَّاعَةَ آتيَةٌ لا رَيْبَ فيها، وَ أَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِى الْقُبُورِ.
وَ إِنّى لَمْ أَخْرُجْ أَشِراً وَ لا بَطِراً وَ لا مُفْسِداً وَ لا ظالِماً، وَ إِنَّما خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلاحِ فى أُمَّةِ جَدّى صَلَّى اللَّهُ عَلَيهِ وَآلِهِ.
11 - به نام خداوند بخشنده مهربان
این وصیت حسین بن علی بن ابی طالب به برادرش محمد حنفیه است.
حسین گواهی می‌دهد که خدایی جز خدای یکتا نیست و شریکی ندارد و محمّد بنده و فرستاده اوست و دین حق را از سوی خداوند برای مردم آورد. و شهادت می‌دهد که بهشت و جهنم حق است و روز قیامت خواهد آمد و شکی در آن نمی‌باشد و خداوند همه انسان‌ها را از قبرها بر می‌انگیزد.
من از روی خودخواهی و یا سرپیچی در برابر حق و یا مفسده‌انگیزی و ستمگری از مدینه خارج نشدم بلکه هدف من از این خروج اصلاح امت جدّم صلی الله علیه وآله می‌باشد.
أُرِيدُ أَنْ آمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهى عَنِ الْمُنْكَرِ، وَ أَسيرَ بِسيرَةِ جَدّى وَ أَبى عَلِيِّ بْنِ أَبى طالِبٍ عَلَيهِ السَّلامُ، فَمَنْ قَبِلَنى بِقَبُولِ الْحَقِّ فَاللَّهُ أَوْلى بِالْحَقِّ، وَمَنْ رَدَّ عَلَىَّ هذا أَصْبِرُ حَتَّى يَقْضِىَ اللَّهُ بَيْنى وَبَيْنَ الْقَوْمِ بِالْحَقِّ وَ هُوَ خَيْرِ الْحاكِمينَ.
وَهذِهِ وَصيَّتى يا أَخى إِلَيْکَ وَ ما تَوْفيقى إِلّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ اُنيبُ.
(220)

نامه‌ای به بنی‌هاشم

كِتابٌ إِلى بَنى هاشِمٍ
12 - بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحيم
مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ إِلَى بَنى‌هاشِمٍ؛
می‌خواهم آمربه معروف و نهی از منکر کنم و به سیره جدم و پدرم علی بن ابی طالب‌علیهما السلام عمل نمایم.
پس هر کس قبول حق کرده و با من همراهی کند خداوند با اوست و هر کس رد کند و راه مرا نپذیرد صبر می‌کنم تا خداوند میان من و آنها حکم نماید و او بهترینِ قضاوت کنندگان است.
این وصیت من به توست ای برادر و من توفیقی جز از سوی خدا ندارم بر او توکل می‌کنم و به سوی او باز می‌گردم.
12 - به نام خداوند بخشنده مهربان
از حسین بن علی به بنی هاشم؛
أَمَّا بَعْدُ فإِنَّهُ مَنْ لَحِقَ بی مِنْكُمْ اُسْتُشْهِدَ مَعی، وَ مَنْ تَخَلَّفَ لَمْ يَبْلُغِ الْفَتْحَ.
وَالسَّلامَ.(221)

كِتابٌ إلى وُجُوهِ أَهْلِ الْبَصْرَةِ
13 - أَمَّا بَعْدُ: فَإِنَّ اللَّهَ اصْطَفى مُحَمَّداً صَلَّى اللَّهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ عَلى خَلْقِهِ، وَ أَكْرَمَهُ بِنُبُوَّتِهِ وَاخْتارَهُ لِرِسالَتِهِ. ثُمَّ قَبَضَ اللَّهُ إِلَيْهِ، وَ قَدْ نَصَحَ لِعِبادِهِ وَ بَلَّغَ ما أُرْسِلَ بِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيهِ وَآلِهِ.
وُكُنَّا أَهْلَهُ وَ أَوْلِيائَهُ وَ أَوْصِيائَهُ وَ وَرَثَتَهُ وَ أَحَقَّ النَّاسِ بِمَقامِهِ فِى النَّاسِ. فَاسْتَأثَرَ عَلَيْنا قَوْمُنا بِذلِکَ.
هر کس از شما به من ملحق شود در راه خدا کشته خواهد شد و هر کس با من نباشد به پیروزی نخواهد رسید. والسلام.
13 - پس از ستایش پروردگار، همانا خداوند، محمدصلی الله علیه وآله را برای هدایت مردم برگزید و او را به پیامبری خود گرامی داشت و برای رسالت خویش انتخاب کرد. آن گاه او را به سوی خود برد در حالی که وظیفه‌اش را در نصیحت و خیرخواهی مردم و رساندن وحی به آنها انجام داد.
ما از خاندان او، دوستان او، جانشینان او، وارثان او و سزاوارترین مردم به مقام او و رهبری مردم بودیم. اما مردان زمان ما این مقام را برای فَرَضينا وَ كَرِهْنَا الْفُرْقَةَ وَ أَحْبَبْنَا الْعافِيَةَ. وَ نَحْنُ نَعْلَمُ أَنَّا أَحَقُّ بِذلِکَ الْحَقِّ الْمُسْتَحَقِّ عَلَيْنا مِمَّنْ تَوَلاَّهُ، وَ قَدْ أَحْسَنُوا وَأَصْلَحُوا وَ تَحَرُّوا الْحَقَّ، فَرَحِمَهُمُ اللَّهُ وَ غَفَرَ لَنا وَ لَهُمْ.
وَ قَدْ بَعَثْتُ رَسُولى إِلَيْكُمْ بِهَذا الْكِتابِ، وَ أَنَا أَدْعُوكُمْ إِلى كِتابِ اللَّهِ وَسُنَّةِ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ. فَإِنَّ السُّنَّةَ قَدْ أُميتَتْ، وَ إِنَّ الْبِدْعَةَ قَدْ أُحْيِيَتْ. وَ إِنْ تَسْمَعُوا قَوْلى وَ تُطيعُوا أَمْرى أَهْدِكُمْ إِلى سَبيلِ الرَّشادِ. وَالسَّلامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكاتُهُ.(222)
خود برگزیدند و ما هم به آن راضی شدیم زیرا از تفرقه بی‌زار بودیم و دوست داشتیم امنیت و آرامش برقرار باشد. ما می‌دانیم که از هر کس که به حکومت رسیده است به رهبری و حکومت بر مردم سزاوارتریم. و اوصیای پیامبر (امیرالمؤمنین و امام حسن‌علیهما السلام) در برابر عمل آنها رفتاری نیکو و مصلحت جویانه داشتند و حق را طلب کردند. خداوند آنها را مورد رحمت خود قرار دهد و ما و آنها را بیامرزد.
من پیک خود را با این نامه به سوی شما فرستادم و شما را به قرآن و سنّت پیامبرصلی الله علیه وآله دعوت می‌کنم. سنت پیامبرصلی الله علیه وآله از میان رفته و بدعت‌ها زنده شده است. اگر سخن مرا بشنوید و فرمان مرا اطاعت کنید شما را به راه رستگاری هدایت می‌کنم. درود و رحمت و برکات خداوند بر شما باد.

نامه‌ای به اهل کوفه

كِتابٌ إِلى أَهْلِ الْكُوفَةِ
14 - بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ
مِنْ حُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ إِلَى الْمَلَأِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُسْلِمِينَ؛
أَمَّا بَعْدُ: فَإِنَّ هانِياً وَسَعِيداً قَدِما عَلَيَّ بِكُتُبِكُمْ وَ كانا آخِرَ مَنْ قَدِمَ عَلَيَّ مِنْ رُسُلِكُمْ، وَ قَدْ فَهِمْتُ كُلَّ الَّذِي اقْتَصَصْتُمْ وَ ذَكَرْتُمْ وَ مَقالَةُ جُلِّكُمْ إِنَّهُ: «لَيْسَ عَلَيْنا إِمامٌ، فَأَقْبِلْ لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يَجْمَعَنا بِكَ عَلَى الْحَقِّ وَالْهُدى . وَ أَنا باعِثٌ إِلَيْكُمْ أَخى وَ ابْنَ عَمّى وَ ثِقَتى مِنْ أَهْلِ بَيْتى مُسْلِمَ بْنَ عَقيلٍ. فَإِنْ كَتَبَ إِلَيَّ بِأَنَّهُ قَدِ اجْتَمَعَ رَأْيُ مَلَئِكُمْ وَ ذَوِى الْحِجى وَ الْفَضْلِ مِنْكُمْ عَلى مِثْلِ ما قَدَّمَتْ بِهِ رُسُلُكُمْ، وَ قَرَأْتُ فى كُتُبِكُمْ، فَإِنّى أَقْدِمُ إِلَيْكُمْ وَشيْكاً إِنْ شاءَ اللَّهُ.
14 - از حسین بن علی به جمعی از مؤمنان و مسلمانان.
پس از ستایش خداوند، هانی و سعید با نامه‌های شما بر من وارد شدند و آنها آخرین فرستاده‌های شما بودند. من آنچه را بیان کردید و یادآوری نمودید فهمیدم، سخن همه شما این است که ما رهبر نداریم به سوی ما بیا شاید خداوند ما را به وسیله تو بر حق و هدایت گردآورد.
من برادر و پسر عمو و فرد مورد اعتماد خاندانم مسلم بن‌عقیل را به سوی شما فرستادم، پس اگر در نامه‌ای به من گزارش کند که نظر اکثر شما مردم و خردمندان و بزرگانتان همان گونه است که فرستادگانتان گفتند و در نامه‌هایتان خواندم انشاءالله به زودی به‌سوی شما حرکت خواهم کرد.
فَلَعَمْرى مَا الْإِمامُ إِلَّا الْحاكِمُ بِالْكِتابِ، أَلْقائِمُ بِالْقِسْطِ، الدّائِنُ بِدينِ الْحَقِّ، أَلْحابِسُ نَفْسَهُ عَلى ذلِكَ لِلَّهِ، وَالسَّلامُ.(223)

فردا صبح حرکت می‌کنم

إنّی راحِلٌ مُصْبِحاً
15 - لَمَّا عَزَمَ الْحُسَيْنُ عَلَيهِ السَّلامُ عَلَى الْخُرُوجِ إِلَى الْعِراقِ قامَ خَطيباً فَقالَ:
أَلْحَمْدُ لِلَّهِ، وَماشاءَ اللَّهُ، وَلا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إِلاَّ بِاللَّهِ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلى رَسُولِهِ وَ سَلَّمَ.
خُطَّ الْمَوْتُ عَلَى وُلْدِ آدَمَ مَحَطَّ الْقَلادَةِ عَلى جيدِ الْفَتاةِ.
به جان خودم قسم ! امام و پیشوای مردم کسی نیست مگر آن که براساس قرآن حکم کند، اجرای عدالت نماید، به دین حق پایبند باشد و خود را به خاطر خدا وقفِ اجرای آن نماید. والسلام
15 - وقتی امام حسین‌علیه السلام عازم عراق گردید برخاست و در سخنرانی خود فرمود:
ستایش‌برای خداست، آنچه خدا خواهدهمان می‌شودو توان و نیرویی جز به وسیله خداوند نمی‌باشد و درود و سلام خدا بر فرستاده او باد.
قلم مرگ بر فرزندِ آدم نوشته شد آن گونه که گردنبند بر گردن دختران
وَ ما أَوْلَهَنی إِلی أَسْلافی إِشْتِياقَ يَعْقُوبَ إِلی يُوسُفَ. وَخُيِّرَ لی مَصْرَعٌ أَنَا لاقيهِ. كَأَنّی بِأَوْصالی يَتَقَطَّعُهَا عُسْلانُ الْفَلَواتِ، بَيْنَ النَّواويسِ وَكَرْبَلا، فَيَمْلَأَنَّ مِنّی أَكْراشاً جَوْفاً وَ أَجْرِبَةً سُغْباً.
لا مَحيصَ عَنْ يَوْمٍ خُطَّ بِالْقَلَمِ. رِضَا اللَّهِ رِضانا أَهْلِ الْبَيْتِ، نَصْبِرُ عَلى بَلائِهِ وَ يُوَفّينا أُجُورَ الصَّابِرِينَ. لَنْ تَشُذَّ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ لَحْمَتُهُ، وَهِيَ مَجْمُوعَةٌ لَهُ فی حَظيرَةِ الْقُدْسِ تَقَرُّبِهِمْ عَيْنُهُ، وَ تُنْجَزُ لَهُمْ وَ عْدُهُ.
مَنْ كانَ فينا باذِلاً مُهْجَتَهُ، مُوَطِّناً عَلى لِقاءِ اللَّهِ نَفْسَهُ فَلْيَرْحَلْ مَعَنا،
جا می‌گذارد. من به اندازه‌ای به دیدارِ نیاکانم اشتیاق دارم که یعقوب مشتاق دیدار یوسف بود. برای من قتلگاهی معین شده است که در آن قرار می‌گیرم. گویا می‌بینم که گرگان بیابان‌ها (لشکریان یزید) در سرزمینی میان نواویس و کربلا استخوان‌هایم را قطعه قطعه کرده و شکم‌های خالی و گرسنه خود را پر می‌کنند.
از تحقق روزی که به قلم تقدیر نوشته شده است چاره‌ای نیست. رضایت خداوند، رضایت ما اهل‌بیت است در برابر سختی و آزمایش او صبر می‌کنیم و خداوند پاداش صابران را به ما خواهد داد. میان رسول خدا و پاره تن او جدایی نمی‌افتد و آنها در بهشت برین با یکدیگر می‌باشند و چشم پیامبرصلی الله علیه وآله به آنها روشن خواهد بود و وعده او به وسیله آنها محقق می‌گردد.
پس هر کس حاضر است جان خود را در راه ما بدهد و روح خود را برای

ملاقاتِ خداوند مهیا سازد، با ما کوچ کند، من فردا صبح حرکت فَإِنّی راحِلٌ مُصْبِحاً إِنْشاءَ اللَّهُ.(224)

نامه‌ای به عبدالله بن جعفر

كِتابٌ إلى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ
16 - إذا كَتَبَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ إلَى الْحُسَيْنِ عَلَيهِ السَّلامُ: أَنْ لا تَخْرُجْ عَنْ مَكَّةَ، إنّى خائِفٌ عَلَيْکَ، وَآخِذٌ لَکَ الْأَمانَ مِنْ يَزيدَ وَ جَميعِ بَنِى أُمَيَّةَ، كَتَبَ عَلَيْهِ‌السَّلامُ إلَيْهِ:
أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ كِتابَکَ وَرَدَ عَلَىَّ فَقَرَأْتُهُ وَ فَهِمْتُ ما ذَكَرْتَ، وَأُعْلِمُکَ إنّى رَأَيْتُ جَدّى رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيهِ وَآلِهِ فى مَنامى فَخَبَّرَنى بِأَمْرٍ وَ أَنَا ماضٍ لَهُ، لى كانَ أَوْعَلَىَّ.
می‌کنم انشاء الله.
16 - وقتی عبدالله بن جعفر به امام حسین‌علیه السلام نامه نوشت از مکه خارج نشو که من از این سفر تو به کوفه در هراسم و از یزید و همه بنی‌امیه برای تو امان می‌گیرم، امام‌علیه السلام در نامه‌ای به او نوشت:
بعد از ستایش خداوند، نامه تو به من رسید، آن را خواندم و از آنچه نوشته بودی آگاه شدم. به تو خبر می‌دهم که جدّم رسول خداصلی الله علیه وآله را در خواب دیدم که مرا به امری خبر داد و من به سوی آن در حرکتم. چه به سود من باشد و یا (به ظاهر) برضرر من.
وَ اللَّهِ يَابْنَ عَمّى لَوْكُنْتُ فى حُجْرِ هامَّةٍ مِنْ هَوامِّ الْأَرْضِ لَاسْتَخْرَجُونى وَ يَقْتُلُونَنى. وَاللَّهِ يَا بْنَ عَمّى لَيَعْتَدَنَّ عَلَىَّ كَمَا اعْتَدَتِ الْيَهُودُ عَلَى السَّبْتِ. وَالسَّلامُ.(225)

نامه‌ای به عمرو بن سعید

کِتابٌ إلی عَمْرِوبْنِ سَعیدٍ
17 - کَتَبَ عَمْرُوبْنُ سَعیدٍ عامِلُ یَزیْدَ عَلی مَکَّةَ إلَی الْحُسَیْنِ عَلَیهِ السَّلامُ وَ وَعَدَهُ الْأَمانَ وَ الصِّلَةَ وَ الْبِرَّ. وَ کَتَبَ إلَیْهِ الْحُسَیْنُ عَلَیهِ‌السَّلامُ.
أَمَّا بَعْدُ، فَإنَّهُ لَمْ یُشاقِقِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ مَنْ دَعا إلَی اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ صالِحاً وَ قالَ إنَّنی مِنَ الْمُسْلِمینَ.
ای پسر عمو! به‌خدا سوگند اگر من‌در لانه جنبنده‌ای از جنبندگان زمین باشم مرا از آن بیرون می‌آورند و می‌کشند. ای پسر عمو! به خدا سوگند بر من تعدی می‌کنند همان گونه که یهود بر روز شنبه تعدی کردند. والسلام
17 - عمرو بن سعید که از سوی یزید فرماندار مکه بود نامه‌ای به امام حسین‌علیه السلام نوشت و به او وعده امان و احسان و نیکی داد و امام حسین‌علیه السلام در جواب او نوشت:
بعد از ستایش پروردگار، با خدا مخالفت نکرده است کسی که به سوی خدای عزّوجل و رسولش دعوت کرده و بگوید من از مسلمانانم.
وَقَدْ دَعَوْتَ إلَی الْأَمانِ وَالْبِرِّ وَ الصِّلَةِ، فَخَیْرُ الْأَمانِ أَمانُ اللَّهِ، وَ لَنْ یُؤَمِّنَ اللَّهُ یَوْمَ الْقِیامَةِ مَنْ لَمْ یَخَفْهُ فِی الدُّنْیا. فَنَسْأَلُ اللَّهَ مَخافَةً فِی الدُّنْیا تُوجِبُ لَنا أَمانَهُ یَوْمَ الْقِیامَةِ، فَإنْ کُنْتَ نَوَیْتَ بِالْکِتابِ صِلَتی وَ بِرّی فَجُزیْتَ خَیْراً فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَةِ. وَالسَّلامُ.(226)

خُطْبَةٌ فی مَسیرِ کَرْبَلاءَ
18 - إِنَّ هذِهِ الدُّنیا قَدْ تَغَیَّرَتْ وَ تَنَکَّرَتْ، وَأَدْبَرَ مَعْرُوفُها، فَلَمْ یَبْقِ مِنْها إِلّا صُبابَةٌ کَصُبابَةِ الْإِناءِ، وَ خَسیسُ عَیْشٍ کَالْمَرْعَی الْوَبیلِ.
تو به امان و نیکی و احسان دعوت کرده‌ای اما بهترین امان، امان الهی است و کسی که در دنیا از خدا نترسد در روز قیامت به او امان نخواهد داد. ما در دنیا ترس از خدا را درخواست می‌کنیم تا سبب امان روز قیامت گردد. اگر نیت تو از نامه‌ای که نوشتی احسان و نیکی به من باشد به پاداش خوبی در دنیا و آخرت دست می‌یابی والسلام.
18 - (وقتی امام حسین‌علیه السلام به ذی حسم رسید این سخنرانی را ایراد فرمود:)
به راستی این دنیا دگرگون و ناپسند گشته و خوبی آن پشت کرده و جز ته مانده‌ای مانند ته مانده کاسه و زندگی پستی چون گیاه ناگوار نمانده أَلا تَرَوْنَ أَنَّ الْحَقَّ لا یُعْمَلُ بِهِ، وَ أَنَّ الْباطِلَ لا یُنْتَهی عَنْهُ، لِیَرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فی لِقاءِ اللَّهِ مُحِقّاً، فَإِنّی لا أَرَی الْمَوْتَ إِلَّا الْحَیاةَ، وَلاَالْحَیاةَ مَعَ الظّالِمینَ إِلاَّ بَرَماً.
إِنَّ النّاسَ عَبیدُ الدُّنْیا وَ الدّیْنُ لَعْقٌ عَلَی أَلْسِنَتِهِمْ یَحُوطُونَهُ ما دَرَّتْ مَعائِشُهُمْ، فَإِذا مُحِّصُوا بِالْبَلاءِ قَلَّ الدَّیَّانُونَ.(227)

سخنرانی اول برای حرّ و لشکرش

أَلْخُطْبَةُ الْأُولی لِلْحُرِّوَعَسْكَرِهِ
19 - إذا صَلَّی الْحُسَيْنُ عَلَيهِ السَّلامُ بِالْعَسْكَرَيْنِ فی مَسيرِهِ بِكَرْبَلاءَ، قامَ وَ حَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنی عَلَيهِ ثُمَّ قالَ‌علیه السلام:
است. آیا نمی‌بینید که به حق عمل نمی‌شود و از باطل نهی نمی‌گردد؟ پس حق است که مؤمن در این وضعیت خواهان مرگ باشد.
به راستی من مرگ را جز سعادت و زندگی با ستمکاران را جز ذلت نمی‌بینم، همانا مردم بنده دنیا هستند و دین بر سر زبان آنهاست، تا وقتی زندگی آنها تأمین است آن را می‌چرخانند و چون به بلا آزمایش شوند دین داران کم می‌شوند.
19 - وقتی امام حسین‌علیه السلام در مسیر خود به سوی کربلا، نماز ظهر را در منزلگاه «شراف» با یاران خود و حر و لشکرش اقامه کرد برخاست و حمد و ثنای خدا گفت و آن گاه فرمود:
أَيُّهَا النَّاسُ! إِنّی لَمْ آتِكُمْ حَتَّی أَتَتْنی كُتُبُكُمْ، وَقَدِمَتْ عَلَیَّ رُسُلُكُمْ أَنْ «أَقْدِمْ عَلَيْنا فَلَيْسَ لَنا إِمامٌ، لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يَجْمَعَنا وَ إِيَّاكُمْ عَلَی الْهُدی وَالْحَقِّ».
فَإِنْ كُنْتُمْ عَلی ذلِكَ فَقَدْ جِئْتُكُمْ، فَأَعْطُونی ما أَطْمَئِنُّ إِلَيْهِ مِنْ عُهُودِكُمْ وَ مَواثيقِكُمْ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ كُنْتُمْ لِمَقْدَمی كارِهينَ، إِنْصَرَفْتُ عَنْكُمْ إِلَی الْمَكانِ الذَّی جِئْتُ مِنْهُ إِلَيْكُمْ.(228)

أَلْخُطْبَهُ الثَّانِيَهُ لِلْحُرِّ وَ أَنْصارِهِ
20 - إِذا صَلَّى الْحُسَيْنُ عَلَيهِ السَّلامُ صَلاةَ الْعَصْرِ بِالْعَسْكَرَيْنِ
ای مردم ! من به سوی شما حرکت نکردم تا این که نامه‌های شما به دست من رسید و فرستادگانتان نزد من آمدند و گفتند: «به سوی ما به کوفه بیا که ما پیشوایی نداریم و شاید خداوند ما را بر هدایت و راه حق گرد آورد.
اگر شما بر عهد خود باقی هستید من آمدم و شما هم مرا از اطمینان بیشتری در عمل به پیمان‌های خود برخوردار کنید و اگر بر عهد خود باقی نیستید و از آمدن من ناخشنودید به جایی که بودم باز می‌گردم.
20 - وقتی امام حسین‌علیه السلام نماز عصر رادر منزلگاه«شراف» با إِنْصَرَفَ إِلَيْهِمْ بِوَجْهِهِ فَحَمَدَ اللَّهَ وَأَثْنى عَلَيهِ وَقالَ‌علیه السلام:
أَمَّا بَعْدُ، أَيُّهَا النَّاسُ ! فَإِنَّكُمْ إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ وَتَعْرِفُوا الْحَقَّ لِأَهْلِهِ، يَكُنْ أَرْضى لِلَّهِ عَنْكُمْ، وَ نَحْنُ أَهْلُ بَيْتِ مُحَمَّدٍ أَوْلى بِوِلايَةِ هذَا الْأَمْرِ عَلَيْكُمْ مِنْ هؤُلاءِ الْمُدَّعينَ ما لَيْسَ لَهُمْ وَ السَّائِرينَ فيكُمْ بِالْجَوْرِوَ الْعُدوانِ.
فَإِنْ أَبَيْتُمْ إِلَّا الْكَراهَةَ لَنا، وَ الْجَهْلَ بِحَقِّنا، وَكانَ رَأْيُكُمُ الْآنَ غَيْرَ ما أَتَتْنى بِهِ كُتُبُكُمْ وَ قَدِمَتْ عَلَيَّ بِهِ رُسُلُكُمْ إِنْصَرَفْتُ عَنْكُمْ.(229)
لشکر خود و لشکر حر اقامه کرد، رو به آنها کرد و آن گاه حمد و ستایش خدا گفت و فرمود:
ای مردم !اگر پرهیزکار باشید و حق را برای اهل حق بدانید خداوند از شما خشنودتر است. ما اهل بیت محمّدصلی الله علیه وآله از این مدّعیان حکومت (بنی‌امیّه) که خلافت حق آنها نیست و به ظلم و دشمنی در میان شما رفتار می‌کنند به ولایت و حکومت بر شما سزاوارتریم.
اگر ما را نمی‌خواهید و حق ما را نمی‌شناسید و نظر فعلی شما غیر از آن چیزی است که در نامه‌های خود نوشتید و فرستادگانتان اعلام کرده‌اند از نزد شما باز می‌گردم.

سخنرانی سوّم برای حرّ و سپاهش

أَلْخُطْبَةُ الثَّالِثَةُ لِلْحُرِّ وِ جَيْشِهِ
21 - إِنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيهِ‌السَّلامُ خَطَبَ أَصْحابَهُ وَ أَصْحابَ الْحُرِّ بِالْبَيْضَةِ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنى عَلَيهِ ثُمَّ قالَ‌عليه السلام:
أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيهِ وَآلِهِ قالَ: «مَنْ رَأى سُلْطاناً جائِراً مُسْتَحِلاًّ لِحُرُمِ اللَّهِ، ناكِثاً لِعَهْدِ اللَّهِ، مُخالِفاً لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ، يَعْمَلُ فِي عِبادِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَ الْعُدْوانِ، فَلَمْ يُغَيِّرْ عَلَيهِ بِفِعْلٍ وَلا قَوْلٍ، كانَ حَقّاً عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مُدْخَلَهُ»
أَلا وَ إِنَّ هؤُلاءِ قَدْ لَزِمُوا طاعَةَ الشَّيْطانِ، وَ تَرَكُوا طاعَةَ الرَّحْمنِ، وَ أَظْهَرُوا الْفَسادَ وَ عَطَّلُوا الْحُدودَ، وَاسْتَأْثَرُوا بِالْفَيْءِ، وَ أَحَلُّوا حَرامَ
21 - امام حسین‌علیه السلام در منزلگاه بیضه برای یاران خود و لشکر حر سخنرانی کرد. در آغاز حمد و ثنای خدا گفت و سپس فرمود:
ای مردم! رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: کسی که زمامدار ستمکاری را ببیند که حرام خدا را حلال کرده، عهد وپیمان خدا را می‌شکند، و با سنت رسول خداصلی الله علیه وآله مخالفت می‌ورزد و با گناه و دشمنی در میان بندگان خدا رفتار می‌کند، ولی با عمل و گفتار با او مخالفت نکند بر خداوند است که او را به همان جایی برد که آن زمامدار ظالم را می‌برد.»
آگاه باشید که اینها (بنی‌امیه) به اطاعت شیطان درآمدند و اطاعت خدا را ترک، فساد را آشکار و حدود الهی را تعطیل کردند و اموال عمومی را اللَّهِ، وَ حَرَّمُوا حَلالَهُ، وَ أَنَا أَحَقُّ مِنْ غَيْرِ:
قَدْ أَتَتْنِي كُتُبُكُمْ وَ قَدِمَتْ عَلَيَّ رُسُلُكُمْ بِبَيْعَتِكُمْ إِنَّكُمْ لا تُسَلِّمُونِي وَ لا تَخْذُلُونِي. فَإِنْ تَمَمْتُمْ عَلى بَيْعَتِكُمْ تُصيبُوا رُشْدَكُمْ.
فَأَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ، وَ ابْنُ فاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيهِ وَآلِهِ، نَفْسِي مَعَ أَنْفُسِكُمْ، وَأَهْلِي مَعَ أَهْلِيكُمْ فِيَّ أُسْوَةٌ.
وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ نَقَضْتُمْ عَهْدَكُمْ، وَ خَلَعْتُمْ بَيْعَتِي مِنْ أَعْناقِكُمْ، فَلَعَمْرِي ما هِيَ لَكُمْ بِنُكْرٍ، لَقَدْ فَعَلْتُمُوها بِأَبِي وَ أَخِي وَ ابْنِ عَمّي مُسْلِمٍ.
وَ الْمَغْرُورُ مَنِ اغْتَرَّ بِكُمْ.
به خود اختصاص دادند. حرام خدا را حلال و حلال خدا را حرام کردند و من به حکومت یا قیام علیه آنها سزاوارتر از دیگرانم.
نامه‌هایتان به من رسید و پیک‌هایتان خبر بیعت شما را و این که هرگز مرا تسلیم دشمن نکرده و خوار و تنها نمی‌گذارید به من رساندند. پس اگر بر پیمان خود باقی هستید به رشد و کمال خود خواهید رسید.
من حسین پسر علی و فاطمه دختر رسول خداصلی الله علیه وآله هستم.

خودم در کنار شما و خانواده‌ام در کنار خانواده شما قرار دارند. من الگوی رفتاری شما هستم.
اگر به پیمانی که بستید عمل نکرده و آن را بشکنید و بیعت مرا از گردن خود بردارید، به جان خودم قسم که این کار شما تازگی ندارد، پیش از این هم با پدر و برادر و پسر عمویم مسلم چنین کردید.
فریب خورده کسی است که فریفته شما گردد.
فَحَظَّكُمْ أَخْطَأْتُمْ، وَ نَصيبَكُمْ ضَيَّعْتُمْ. وَ مَنْ نَكَثَ فَإِنَّما يَنْكُثُ عَلى نَفْسِهِ، وَ سَيُغْنِى اللَّهُ عَنْكُمْ. وَالسَّلامُ عَلَيكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكاتُهُ.(230)

سخنی حماسی با حرّ

كَلامٌ حِماسِيٌّ لِلْحُرِّ
22 - إذا قالَ الْحُرُّ: يا حُسَيْنُ إِنّي أَذْكُرُکَ اللَّهَ فی نَفْسِکَ فَإِنّی أَشْهَدُ لَئِنْ قاتَلْتَ لَتُقْتَلُنَّ. فَقالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيهِ‌السَّلامُ:
لَيْسَ شَأنی شَأنُ مَنْ يَخافُ الْمَوْتَ. ما أَهْوَنَ الْمَوْتَ عَلَىَّ فی
شما در کسب بهره خود به خطا رفتید و سهم خویش را از میان بردید. کسی که پیمان شکند به زیان خود عمل کرده است و خداوند مرا از شما بی‌نیاز خواهد کرد. سلام و رحمت و برکات خداوند بر شما باد.
22 - وقتی حرّ به امام حسین‌علیه السلام گفت: ای حسین تو را به حفظ جانت توصیه می‌کنم و من گواهی می‌دهم که اگر بجنگی کشته خواهی شد، امام حسین‌علیه السلام به او ف ЛЬŘŞM
شأن من شأن کسی نیست که از مرگ هراس دارد. چه اندازه مرگ در
سَبيلِ نَيْلِ الْعِزِّ وَ إِحْياءِ الْحَقِّ. لَيْسَ الْمَوْتُ فی سَبيلِ الْعِزِّ إِلّا حَياةً خالِدَةً، وَ لَيْسَتِ الْحَياةُ مَعَ الذُّلِّ إِلّا الْمَوْتُ الَّذی لا حَياةَ مَعَهُ.
أَفَبِالْمَوْتِ تُخَوِّفُنی؟ هَيْهاتَ، طاشَ سَهْمُکَ وَخابَ ظَنُّکَ، لَسْتُ أَخافُ الْمَوْتَ، إِنَّ نَفْسی لَأَكْبَرُ مِنْ ذلِکَ، وَ هِمَّتی لَأَعْلی مِنْ أَنْ أَحْمِلَ الضَّيْمَ خَوْفاً مِنَ الْمَوْتِ.
وَ هَلْ تَقْدِرُونَ عَلی أَكْثَرَ مِنْ قَتْلی؟ مَرْحَباً بِالْقَتْلِ فی سَبيلِ اللَّهِ وَ لكِنَّكُمْ لا تَقْدِرُونَ عَلی هَدْمِ مَجْدی وَ مَحْوِ عِزّی وَ شَرَفی، فَإِذاً لا أُبالی بِالْقَتْلِ.(231)
راه عزت و زنده کردن حق برای من آسان است. مرگ در راه عزت جز حیات جاودان چیز دیگری نیست و زندگی همراه با ذلت و خواری جز مرگ چیز دیگری نمی‌باشد.
آیا به مرگ مرا می‌ترسانی؟ دور است که من از مرگ هراسی داشته باشم. تیر تو به خطا رفت و گمان تو به بی‌راهه گرایید. من از مرگ نمی‌ترسم، روح من بزرگ‌تر از آن است که از مرگ هراسی داشته باشم و همت من والاتر از آن است که زیر بار ظلم بروم به خاطر آن که از مرگ ترسی داشته باشم.
آیا بیش از این است که مرا می‌کشید؟ مرحبا به مرگ در راه خدا. ولی شما بدانید که نمی‌توانید بزرگواری و عزّت و شرف مرا نابود کنید، در این صورت باکی از کشته شدن ندارم.

ستایش امام حسین‌علیه السلام از اصحابش

مَدْحُ الْحُسَیْنِ‌علیه السلام مِنْ أَصْحابِهِ
23 - أُثْنی عَلَی اللَّهِ أَحْسَنَ الثَّناءِ وَأَحْمَدُهُ عَلَی السَّرّاءِ وَ الضَّرَّاءِ.
أَللَّهُمَّ إِنّی أَحْمَدُکَ عَلی أَنْ أَکْرَمْتَنا بِالنُّبُوَّةِ، وَ عَلَّمْتَنَا الْقُرآنَ وَ فَقَّهْتَنا فِی الدّینِ وَجَعَلْتَ لَنا أَسْماعاً وَ أَبْصاراً وَ أَفْئِدَةً، فَاجْعَلْنا مِنَ الشّاکِرِینَ.
أَمَّا بَعْدُ فَإِنّی لا أَعْلَمُ أَصْحاباً أَوْفی وَلا خَیْراً مِنْ أَصْحابی، وَ لا أَهْلَ‌بَیْتٍ أَبَرَّ وَ أَوْصَلَ مِنْ أَهْلِ‌بَیْتی. فَجَزاکُمُ اللَّهُ عَنّی خَیْراً.
أَلا وَ إِنّی لا أَظُنُّ یَوْماً لَنَا مِنْ هؤُلاءِ، أَلاوَ إِنّی قَدْ أَذِنْتُ لَکُمْ، فَانْطَلِقُوا جَمیعاً فی حِلٍّ.
23 - با بهترین ستایش، خدا را می‌ستایم و او را در راحتی و سختی سپاس می‌گویم.
خدایا تو را می‌ستایم که ما را به نبوت گرامی داشتی و قرآن را به ما آموختی و در دین آگاه گرداندی و گوش و چشم و دل بیدار عطا فرمودی. خدایا ما را از شکرگزاران قرار ده.
اما پس از ثنای خداوند من اصحابی وفادارتر و بهتر از اصحاب خود سراغ ندارم و اهل‌بیتی نیکوتر و در پیوند خویشاوندی پایبندتر از اهل‌بیتم نمی‌شناسم. خداوند از جانب من به شما جزای خیر دهد.
بدانید که من گمان ندارم که دیگر روزی از سوی اینها برای ما باشد، بدانید من به شما اجازه دادم که همگی بازگردید.
لَیْسَ عَلَیْکُمْ حَرَجٌ مِنّی وَلا ذِمام. هذَا اللَّیْلُ فَاتَّخِذُوهُ جَمَلاً.(232)

أَجْرُ أَنْصارِ الْحُسَیْنِ‌علیه السلام
24 - یا أَصْحابی ! إِنَّ هذِهِ الْجَنَّةَ قَدْ فُتِحَتْ أَبْوابُها، وَ اتَّصِلَتْ أَنْهارُها، وَ أُیْنِعَتْ ثِمارُها، وَ زُیِّنَتْ قُصُورُها، وَ تَأَلَّفَتْ وِلْدانُها وَحُورُها.
وَ هذا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ وَ الشُّهَداءُ الَّذینَ قُتِلُوا مَعَهُ وَ أَبی وَ أُمّی یَتَوَقَّعُونَ قُدُومَکُمْ، وَ یَتَباشَرُونَ بِکُمْ، وَهُمْ مُشْتاقُونَ إِلَیْکُمْ. فَحامُوا عَنْ دینِ اللَّهِ وَ ذُبُّوا عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ.(233)
از سوی من سختی و حقی بر شما نیست. این شب را چون شتر برای رفتن خود قرار دهید.
24 - امام حسین‌علیه السلام به اصحاب خود در کربلا فرمود:
ای یاران من ! این بهشت است که درهای آن باز شده و نهرهای آن به هم پیوسته است، میوه‌های آن رسیده، قصرهای آن زینت شده و پسران زیبای بهشتی و حورهای آن با هم گرد آمده‌اند.
و این رسول خداصلی الله علیه وآله و شهدایی که با او به شهادت رسیدند و پدر و مادرم هستند که منتظر ورود شما بوده و قدومتان را به یکدیگر بشارت می‌دهند و مشتاق دیدار شما هستند. پس، از دین خدا حمایت نمایید و از حرم رسول خداصلی الله علیه وآله دفاع کنید.

اتمام حجت بر مردم کوفه

إتْمامُ الْحُجَّةِ عَلَى الْكُوفيّينَ
25 - دَعَا الْحُسَيْنُ عَلَيهِ‌السَّلامُ بِراحِلَتِهِ فَرَكِبَها وَنادى بِأَعْلا صَوْتِهِ بِكَرْبَلا:
يا أَهْلَ الْعِراقِ! أَيُّها النَّاسُ! إسْمَعُوا قَوْلى وَلا تُعَجِّلُوا حَتَّى أَعِظَكُمْ بِما يَحِقُّ لَكُمْ عَلَيَّ وَحَتَّى أَعْذِرَ عَلَيْكُمْ؛ فَإِنْ أَعْطَيْتُمُونى النَّصْفَ كُنْتُمْ بِذلِكَ أَسْعَدَ وَ إِنْ لَمْ تُعْطُونِى النَّصْفَ مِنْ أَنْفُسِكُمْ «فَاجْمَعُوا رَأْيَكُمْ وَشُرَكائِكُمْ، ثُمَّ لايَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَ لا تَنْظُرُونِ» «إِنَّ وَلِيِّيَ اللّهُ الَّذى نَزَّلَ الْكِتابَ وَ هُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحينَ»
ثُمَّ حَمِدَ اللّهَ وَأَثْنى عَلَيهِ وَ ذَكَرَ اللَّهَ بِما هُوَ أَهْلُهُ وَصَلّى
25 - امام حسین‌علیه السلام اسب خود را طلب کرد و سوار بر آن شد و با صوت بلند در کربلا فرمود:
ای اهل عراق! ای مردم! سخن مرا بشنوید و در جنگ با من شتاب نکنید تا شما را به آنچه وظیفه خود می‌دانم نصیحت کنم و دلایل خود را از حرکت به سوی شما بیان نمایم. پس اگر با من به انصاف رفتار کردید به سعادت رسیده‌اید. و اگر نظر منصفانه‌ای نسبت به من نداشتید. «نظر خود و شرکایتان را یکی کنید تا کار بر شما پوشیده نباشد آن گاه به نظر خود عمل کنید و مهلتم ندهید» «یاور من کسی است که قرآن را نازل کرد و او یاور نیکوکاران است.»
آن‌گاه حمد و ثنای خداوند گفت و آن گونه که سزاوار است او عَلَى النَّبىِّ وَ عَلى مَلائِكَتِهِ وَعَلى أَنْبِيائِهِ، فَلَمْ يَسْمَعْ مُتَكَلِّمٌ قَطُّ قَبْلَهُ وَلا بَعْدَهُ أَبْلَغُ مِنْهُ فى مَنْطِقٍ. ثُمَّ قالَ:
أَمَّا بَعْدُ، فَانْسِبُونى فَانْظُرُونى مَنْ أَنَا؟ ثُمَّ راجِعُوا أَنْفُسَكُمْ وَعاتِبُوها، فَانْظُرُوا هَلْ يَصْلَحُ لَكُمْ قَتْلى وَ اِنْتِهاكُ حُرْمَتى؟
أَلَسْتُ اِبْنَ نَبِيِّكُمْ، وَ ابْنَ وَصِيِّهِ وَ ابْنَ عَمِّهِ وَ أَوَّلَ مُؤْمِنٍ مُصَدِّقٍ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللّهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ بِما جاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِ رَبِّهِ؟ أَوَلَيْسَ حَمْزَةُ سَيِّدُ الشُّهَداءِ عَمّى؟ أَوَلَيْسَ جَعْفَرُ الطَّيّارِ فِى الْجَنَّةِ بِجِنا جَيْنِ عَمّى؟ أَوَلَمْ يَبْلُغْكُمْ ما قالَ رَسُولُ اللّهِ صَلَّى اللّهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ لى وَ لِأَخى: «هذانِ سَيِّدا شَبابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ.»
را ستایش کرد و بر پیامبر و فرشته‌ها و پیامبران او درود فرستاد به طوری که قبل و بعد از او هرگز از گوینده‌ای به این رسایی شنیده نشده بود.
سپس فرمود:
پس از ستایش خداوند، نسب مرا به یاد آورید و ببینید من چه کسی هستم آن‌گاه به خود آیید و خودتان را سرزنش کنید و ببینید آیا کشتن و هتک حرمت من به صلاح شماست؟

آیا من پسر پیامبر شما نیستم؟ آیا من پسر وصیّ پیامبر شما و پسر عموی او و اولین مؤمنی که رسول خداصلی الله علیه وآله را در آنچه از سوی پروردگارش آورده بود تصدیق کرد نمی‌باشم؟ آیا حمزه سیدالشهداء عموی من نیست؟ آیا جعفر طیار که در بهشت با دو بال پرواز می‌کند عموی من نمی‌باشد؟ آیا آنچه را که رسول خداصلی الله علیه وآله درباره من و برادرم فرمود به شما نرسید که این دو نفر سرور جوانان اهل بهشتند؟
فَإِنْ صَدَّقْتُمُونی بِما أَقُولُ وَهُوَ الْحَقُّ، وَ اللَّهِ ما تَعَمَّدْتُ كِذْباً مُذْعَلِمْتُ أَنَّ اللَّهَ يَمْقُتُ عَلَيهِ أَهْلَهُ. وَ إِنْ كَذَّبْتُمُونی فَإِنَّ فيكُمْ مَنْ إِنْ سَأَلْتُمُوهُ عَنْ ذلِكَ أَخْبَرَكُمْ. إِسْأَلُوا جابِرَبْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصارِیِّ وَ أَبا سَعيدِ الْخُدْرِیِّ وَ سَهْلَ بْنَ سَعْدِ السَّاعِدِیِّ وَ زَيْدَبْنَ أَرْقَمَ وَ أَنَسَ بْنَ مالِكٍ، يُخْبِرُوكُمْ أَنَّهُمْ سَمِعُوا هذِهِ الْمَقالَةَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيهِ وَآلِهِ لی وَ لِأَخی. أَما فی هذا حاجِزٌ لَكُمْ عَنْ سَفْكِ دَمی؟
فَإِنْ كُنْتُمْ فی شَكٍّ مِنْ هذا أَفَتَشُكُّونَ أَنّی إِبْنُ بِنْتِ نَبِيِّكُمْ؟ فَوَ اللَّهِ ما بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ إِبْنُ بِنْتِ نَبِیٍّ غَيْرِی فيكُمْ، وَ لا فی غَيْرِكُمْ.
پس اگر آنچه را می‌گویم و به حق هم می‌گویم تصدیق می‌کنید زیرا به خدا سوگند از زمانی که دانسته‌ام خداوند دشمن دروغ گویان است دروغ نگفته‌ام، پس، از ریختن خون من دست بردارید و اگر گفته‌هایم را دروغ می‌دانید در میان شما کسانی هستند که اگر از آنها بپرسید به شما خبر می‌دهند. از جابربن عبدالله و ابوسعید خُدری و سهل بن سعد ساعدی و زید بن ارقم و انس بن مالک بپرسید، به شما خبر می‌دهند که آنها این سخن را از رسول خداصلی الله علیه وآله درباره من و برادرم شنیده‌اند.
آیا این سخن مانع از ریختن خون من به دست شما نمی‌شود؟
اگر شما در این گفته پیامبرصلی الله علیه وآله درباره من و برادرم تردید دارید آیا در این هم شک دارید که پسر دختر پیامبر شما هستم؟ به خدا قسم در میان مغرب و مشرق زمین غیر از من پسری برای پیامبرصلی الله علیه وآله در میان شما و غیر شما نمی‌باشد.
وَيْحَكُمْ أَتَطْلُبُونی بِقَتيلٍ مِنْكُمْ قَتَلْتُهُ؟ أَوْمالٍ لَكُمْ إِسْتَهْلَكْتُهُ؟ أَوْ بِقِصاصٍ مِنْ جِراحَةٍ؟
فَأَخَذُوا لا يُكَلِّمُونَهُ فَنادی
يا شَبْثَ بْنَ رِبْعی، يا حَجَّارَبْنَ أَبْجَرٍ، يا قَيْسَ بْنَ الْأَشْعَثِ، يا يَزيدَبْنَ الْحارِثِ! أَلَمْ تَكْتُبُوا إِلَیَّ أَنْ قَدْ أَيْنَعَتِ الثِّمارُ، وَ اخْضَرَّ الْجَنابُ، وِ إِنَّما تَقْدِمُ عَلی جُنْدٍلَكَ مُجَنَّدٌ؟
فَقالَ لَهُ قَيْسُ بْنُ الْأَشْعَثِ: ما نَدْری ماتَقُولُ وَ لكِنْ إِنْزِلْ عَلی حُكْمِ بَنی عَمِّكَ، فَإِنَّهُمْ لَنْ يَرُوكَ إِلاَّ ما تُحِبُّ.
وای بر شما آیا کسی از شما را کشته‌ام که خون او را از من طلب می‌کنید، یا مالی را از شما تلف کرده‌ام که آن را درخواست می‌کنید و یا

جراحتی بر شما وارد کرده‌ام که قصد تلافی آن را دارید؟
کوفیان در برابر پرسش‌های امام‌علیه السلام چیزی نگفتند، آن‌گاه با صدای بلند به آنها فرمود:
ای شبث بن ربعی، ای حجّار بن ابجر، ای قیس بن اشعث، ای یزیدبن حارث! آیا شما در نامه‌های خود برای من ننوشتید که میوه‌ها رسیده و باغ‌های ناحیه کوفه سرسبز گردیده است و تو به سوی لشکری می‌آیی که برایت آماده شده است؟
قیس بن اشعث به امام حسین‌علیه السلام پاسخ داد: ما چنین نامه‌هایی را که می‌گویی به یاد نداریم و تو حکم پسر عموهایت (سران بنی‌امیه) را بپذیر که آنها جز به گونه‌ای که تو دوست داری با تو فَقالَ لَهُمُ الْحُسَیْنُ عَلَیهِ‌السَّلامُ:
لا وَ اللَّهِ، لا أُعْطیکُمْ بِیَدی إِعْطاءَ الذَّلیلِ، وَ لا أَقِرُّ لَکُمْ إِقْرارَ الْعَبیدِ.
ثُمَّ نادی
یا عِبادَ اللَّهِ! «إِنّی عُذْتُ بِرَبّی وَ رَبِّکُمْ أَنْ تَرْجُمُونِ»(234) وَ «أَعُوذُ بِرَبّی وَ رَبِّکُمْ مِنْ کُلِّ مُتَکَبِّرٍ لایُؤْمِنُ بِیَوْمِ الْحِسابِ».(235)و(236)

أَلْخُطْبَةُ فی حَلْقَةِ الْأَعْداءِ
26 - إِذا أَحاطَ الْأَعْداءُ بِالْحُسَيْنِ عَلَيهِ‌السَّلامُ مِنْ كُلِّ جانِبٍ
رفتار نمی‌کنند. امام‌علیه السلام در جواب او فرمود:
نه به خدا قسم، من هرگز دست ذلت به شما نمی‌دهم و چون بردگان برای شما اقرار نمی‌کنم.
آن‌گاه با صدای بلند فرمود:
ای بندگان خدا! «من به پروردگار خود و شما پناه می‌برم از این که مرا سنگسار کنید» و «از هر متکبری که به روز قیامت ایمان ندارد به پروردگار خود پناه می‌برم.»
26 - وقتی دشمنان، امام حسین‌علیه السلام را از هر سو احاطه کردند حَتَّى جَعَلُوهُ فی مِثْلِ الْحَلْقَةِ، خَرَجَ عَلَيهِ‌السَّلامُ حَتَّى أَتَا النَّاسَ فَاسْتَنْصَتَهُمْ فَأَبَوا أَنْ يَنْصِتُوا حَتَّى قالَ‌علیه السلام لَهُمْ:
وَ يْلَكُمْ ما عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْصِتُوا إِلَىَّ فَتَسْمَعُوا قَوْلی، وَ إِنَّما أَدْعُوكُمْ إِلى سَبيلِ الرَّشادِ، فَمَنْ أَطاعَنی كانَ مِنَ الْمُرْشَدينَ، وَ مَنْ عَصانی كانَ مِنَ الْمُهْلَكيْنَ، وَ كُلُّكُمْ عاصٍ لِأَمْری، غَيْرُ مُسْتَمِعٍ قَوْلی فَقَدْ مُلِئَتْ بُطُونُكُمْ مِنَ الْحَرامِ، وَ طُبِعَ عَلى قُلُوبِكُمْ، وَيْلَكُمْ أَلا تَّنْصِتُونَ؛ أَلا تَسْمَعُونَ؟
فَتَلاوَمَ أَصْحابُ عُمَرَبْنِ سَعْدٍ بَيْنَهُمْ وَ قالُوا أَنْصِتُوا لَهُ. فَقامَ
و در حلقه محاصره خود قرار دادند، امام‌علیه السلام از میان یاران خود بیرون آمد تا به آنها رسید، آن‌گاه از آنان خواست سکوت کنند اما نپذیرفتند و همهمه می‌کردند تا این که امام‌علیه السلام به آنها فرمود:
وای بر شما چرا سکوت نمی‌کنید تا سخن مرا بشنوید. من شما را به راه رستگاری دعوت می‌کنم. پس هرکس از من اطاعت کند از سعادتمندان است و هر کس سرپیچی کند از هلاک شدگان خواهد بود. شما از من پیروی نمی‌کنید و به سخن من گوش نمی‌دهید. شکم‌های شما از حرام پر شده و بر دل‌های شما مهر خورده است. وای بر شما چرا سکوت نمی‌کنید، چرا به سخنانم گوش فرا نمی‌دهید؟
در این هنگام لشکریان عمر سعد یکدیگر را ملامت کردند و از هم خواستند تا سکوت کنند.
الْحُسَيْنُ عَلَيهِ‌السَّلامُ ثُمَّ قالَ:
تَبّاً لَكُمْ أَيَّتُهَا الْجَماعَةُ وَ تَرَحاً، أَفَحينَ اسْتَصْرَخْتُمُونا وَلِهينَ مُتَحَيِّرينَ فَأَصْرَخْتُكُمْ مُؤَدّينَ مُسْتَعِدّينَ، سَلَلْتُمْ عَلَيْنا سَيْفاً فی رِقابِنا وَ حَشَشْتُمْ عَلَيْنا نارَ الْفِتَنِ خَباها عَدُوُّكُمْ وَ عَدُوُّنا فَأَصْبَحْتُمْ إِلْباً عَلى أَوْلِيائِكُمْ وَ يَداً عَلَيْهِمْ لِأَعْدائِكُمْ بِغَيْرِ عَدْلٍ أَفْشَوْه فيكُمْ، وَلا أَمَلٍ أَصْبَحَ لَكُمْ فيهِمْ إِلَّا الْحَرامَ مِنَ

الدَّنْيا أنالَوكُمْ وَ خَيسيسَ عَيْشٍ طَمَعْتُمْ فيهِ، مِنْ غَيْرِ حَدَثٍ كانَ مِنَّا وَلا رَأيٍ تَفَيَّلَ لَنا.
فَهَلاَّ لَكُمُ الْوَيْلاتُ إِذْ كَرِهْتُمُونا وَ تَرَكْتُمُونا؟
آن‌گاه امام‌علیه السلام برخاست و فرمود:
مرگتان باد و غم و اندوه همراهتان که با حیرت و اشتیاق Kئاما کمک خواستید و آن‌گاه که به ندای یاری طلبانه شما پاسخ دادیم و به کمک شما شتافتیم شمشیرهایی را که به نفع ما بود علیه ما به کار گرفتید و آتش فتنه‌ای را که دشمن مشترک ما و شما پنهان کرده بود علیه ما برافروختید و پشتیبان و کمک کار دشمنانتان علیه دوستان خود گشتید بدون آن که آنها عدالتی را در میان شما رایج کرده باشند و یا امید خیری به آنها داشته باشید جز مال حرامی از دنیا که به شما دادند و طمعی که به زندگی پست و زودگذر کرده بودید، بدون آن که خطایی از ما سر زده و یا نظر ناصوابی از ما مشاهده کرده باشید.
آیا شما سزاوار بلاها نیستید که از ما ناخشنود شدید و ما را رها کردید؟
تَجَهَّزْ ثُمُوها وَ السَّيْفُ لَمْ يُشْهَرْ، وَ الْجَأشُ طامِنٌ، وَالرَّأىُ لَمْ يُسْتَحْصَفْ وَلكِنْ أَسْرَعْتُمْ عَلَيْنا كَمَطِيَرَةِ الذُّبابِ، وَ تَداعَيْتُمْ كَتَداعِى الْفَراشِ.
فَقُبْحاً لَكُمْ، فَإِنَّما أَنْتُمْ مِنْ طَواغيتِ الْأُمَّةِ وَ شِذاذِ الْأَحْزابِ، وَنَبْذَةِ الْكِتابِ، وَ نَفْثَةِ الشَّيْطانِ، وَ عُصْبَةِ الْآثامِ وَ مُحَرِّفِى الْكِتابِ، وَ مُطْفِىءِ السُّنَنِ، وَ قَتَلَةِ أَوْلادِ الْأَنْبياءِ، ومُبيرِى عِتْرَةِ الْأَوْصِياءِ وَ مُلْحِقِى الْعِهارِ بِالنَّسَبِ، وَ مُؤْذِى الْمُؤْمِنينَ، وَ صُراخِ أَئِمَّةِ الْمُسْتَهْزِئينَ، أَلَّذينَ جَعَلُوا الْقُرآنَ عِضينَ.
وَ أَنْتُمْ إِبْنُ حَرْبٍ وَ أَشْياعُهُ تَعْتَمِدُونَ، وَ إِيَّانا تُخاذِلُونَ.
در حالی مهیای جنگ شدید که شمشیرها در نیام و دل‌ها آرام و نظرها استوار بود اما مانند زنبورهای عسل بر ما رو آوردید و چون پروانه‌ها از هر سو به حرکت درآمدید.
پس مرگتان باد که از سرکشان امت و فرومایگان احزاب و ترک کنندگان قرآنید. شما از اخلاط بینی شیطان و گروه گنه‌کاران و تحریف کنندگان قرآن و پایمال کنندگان سنت‌های الهی هستید، شما کشندگان فرزندان پیامبران و نابود کنندگان خاندان جانشینان پیامبرید، شما ملحق کنندگان زنازاده‌ها به نسب و آزار دهندگان اهل ایمان و فریاد پیشوایان استهزا کنندگانید که قرآن را پاره پاره کردند.
شما یزید و پیروانش را پشتیبانی کردید و از یاری ما دست کشیدید.
أَجَلْ وَ اللَّهِ الْخَذْلُ فيكُمْ مَعْرُوفٌ، وَ شَجَّتْ عَلَيهِ عُرُوقُكُمْ، وَ تَوارَثَتْهُ اُصُولُكُمْ وَ فُرُوعُكُمْ، وَ ثَبَتَتْ عَلَيهِ قُلُوبُكُمْ وَ غَشِيَتْ صُدُورُكُمْ.
فَكُنْتُمْ أَخْبَثُ شَىْءٍ سِنْخاً لِلنّاصِبِ، وَ أَكْلَةً لِلْغاصِبِ، أَلا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى النَّاكِثِينَ الَّذينَ يَنْقُضُونَ الْأَيْمانَ بَعْدَ تَوْكيدِها، وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفيلاً، فَأَنْتُمْ وَ اللَّهِ هُمْ.

أَلا إِنَّ الدَّعِیَّ ابْنَ الدَّعِیِّ قَدْ رَکَزَنِی بَیْنَ اثْنَتَیْنِ، بَیْنَ السِّلّةِ وَالذِّلّةِ، وَ هَیْهاتَ ما آخُذُ الدَّنِیَّةَ(237)، أَبَی اللَّهُ ذلِکَ وَ رَسُولُهُ، وَ جُدُودٌ طابَتْ، وَ
به خدا قسم بی‌وفایی در میان شما مشهور است و رگ و ریشه‌های شما از آن روییده و تنه و شاخه‌های درختِ وجود شما آن را به ارث برده است و دل‌های شما بر آن استوار گردیده و سینه‌هایتان از آن لبریز گشته است.
شما بدترین میوه گلوگیر برای سرپرست خود و لقمه‌ای لذیذ برای غاصبان می‌باشید. لعنت خدا بر پیمان شکنانی که سوگندهای خود را پس از محکم کردن آنها نقض کردند و شما خدا را ضامن پیمان‌های خود کرده بودید و همان پیمان شکنانید.
آگاه باشید که زنازاده فرزند زنازاده مرا بین دو چیز قرار داده است. کشیدن شمشیر و ذلت. اما چه دور است که من پستی و خواری را بپذیرم. خداوند و رسولش و پدران و دامن‌های پاک و خاندان غیرتمند و با حُجُورٌ طَهُرَتْ وَ أُنُوفٌ حَمِیَّةٌ وَ نُفُوسٌ أَبِیَّةٌ لا تُؤْثِرُ طاعَةَ اللِّئامِ عَلی مَصارِعِ الْکِرامِ.
أَلا وَ قَدْ أَعْذَرْتُ وَ أَنْذَرْتُ، أَلا إِنّی زاحِفٌ بِهذِهِ الْأُسْرَةِ عَلی قِلَّةِ الْعَتادِ وَ خَذْلَةِ الْأَصْحابِ.
ثُمَّ أَنْشَأَ یَقُول‌علیه السلام:
فَإِنْ نَهْزَمْ فَهَزَّامُونَ قِدْماً
وَ إِنْ نُهْزَمْ فَغَیْرُ مُهَزَّمینا
وَ ما إِنْ طِبُّنا جُبْنٌ وَ لِکِنْ
مَنایانا وَ دَوْلَةُ آخَرینا
أَلا! ثُمَّ لا تَلْبَثُونَ بَعْدَها إِلاَّ کَرَیْثِ ما یُرْکَبُ الْفَرَسُ، حَتَّی تَدُورُ بِکُمُ الرَّحی
شرافت روا نمی‌دارند که طاعت انسان‌های پست را بر کشته شدن انسان‌های بزرگوار برگزینم.
آگاه باشید که من حجت را بر شما تمام کردم و از آینده بدی که در انتظار دارید ترساندم. بدانید که من با همین خویشان کم و یاران تنها بر شما یورش می‌آورم.
آن گاه این اشعار را از فروة بن مسیک مرادی خواند:
اگر شکست بدهیم از روزگاران قدیم شکست دهنده بوده‌ایم و اگر شکست بخوریم در حقیقت شکست خورده نیستیم.
خوی و عادت ما بر ترسیدن نیست اما حکومت دیگران با مرگ ما ادامه دارد.
بدانید که پس از کشته شدن ما جز به اندازه یک سوار شدن اسب مهلت نخواهید یافت تا آسیای شما را بچرخاند.
عَهْدٌ عَهِدَهُ إِلَیَّ أَبی عَنْ جَدّی، فَأَجْمِعُوا أَمْرَکُمْ وَ شُرَکاءَ کُمْ ثُمَّ کیدُونی جَمیعاً فَلاتَنْتَظِرُونِ، «إِنّی تَوَکَّلْتُ عَلَی اللَّهِ رَبّی وَ رَبِّکُمْ ما مِنْ دابَّةٍ إِلّا هُوَ آخِذٌ بِناصِیَتِها إِنَّ رَبّی عَلی صِراطٍ مُسْتَقیم»(238)

أَللّهُمَّ أحْبِسْ عَنْهُمْ قَطْرَ السَّماءِ، وَ ابْعَثْ عَلَيْهِمْ سِنينَ كَسِنِيِّ يُوسُفَ، وَ سَلِّطْ عَلَيْهِمْ غُلامَ ثَقيفٍ يُسْقيهِمْ كَأساً مُصَبَّرَةً، وَ لا يَدَعُ فيهِمْ أحداً إلّا قَتَلَهُ قَتْلَةً بِقَتْلَةٍ، وَ ضَرْبَةً بِضَرْبَةٍ، يَنْتَقِمُ لى وَ لِأَوْلِيائى وَ أَهْلِ بَيْتى وَ أَشْياعى مِنْهُمْ، فَإِنَّهُمْ غَرُّونا وَ كَذَّبُونا وَ خَذَلُونا.
این عهد و برنامه‌ای است که پدرم از جدم رسول خداصلی الله علیه وآله به من رسانیده است پس با هم فکران خود همدست شوید آن‌گاه همگی وارد جنگ شوید و به من مهلت ندهید. من بر خداوند که پروردگار من و شماست توکل کرده‌ام. «جنبنده‌ای نیست مگر این که جان او به دست خداوند است و پروردگار من بر راه مستقیم است»
خدایا باران را از آنها دریغ دار و سال‌هایی چون سال‌های قحطی زمان یوسف را بر آنها قرار ده و مردی از طایفه ثقیف را بر آنها مسلط گردان تا از جامی لبریز از تلخی سیرابشان کند و آنان را رها نکند مگر این که در برابر هر کشته‌ای از ما یکی از آنها را به قتل رساند و در برابر هر ضربه‌ای، ضربه‌ای بر آنان وارد کند و انتقام من و دوستان و خاندان و شیعیانم را بگیرد. آنها به ما خدعه زدند و ما را تکذیب کردند و تنها گذاردند.
وَ أَنْتَ رَبُّنَا عَلَيْکَ تَوَكَّلْنا وَ إِلَيْکَ أَنَبْنا وَ إِلَيْکَ الْمَصيرُ.
ثُمَّ قالَ‌علیه السلام:
أَيْنَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ؟ أُدْعُوا لى عُمَرَ!
فَدُعِىَ لَهُ، وَ كانَ كارِهاً لا يُحِبُّ أَنْ يَأْتِيَهُ فَقالَ‌علیه السلام:
يا عُمَرُ! أَنْتَ تَقْتُلُنى؟ تَزْعَمُ أَنْ يُوَلِّيَکَ الدَّعِيُّ بْنُ الدَّعِيِّ بِلادَ الرِّىِّ وَ جُرْجانَ؟ وَ اللّهِ لا تَتَهَنَّأُ بِذلِکَ أَبَداً.
عَهْداً مَعْهُوداً، فَاصْنَعْ ما أَنْتَ صانِعٌ، فَإِنَّکَ لا تَفْرَحُ بَعْدى بِدُنْيا وَ لا آخِرَةٍ. وَ لَكَأَنّى بِرَأْسِکَ عَلى قَصَبَةٍ قَدْ نُصِبَ بِالْكُوفَةِ يَتَراماهُ
تویی پروردگار ما، بر تو توکل می‌کنیم. و به سوی تو باز می‌گردیم و بازگشت همه به سوی توست.
آن‌گاه فرمود:
عمربن سعد کجاست؟ او را نزد من فرا خوانید.
او را صدا زدند اما دوست نداشت نزد امام‌علیه السلام حاضر شود. وقتی آمد حضرت به او فرمود:
ای عمر! تو مرا می‌کشی؟ گمان کرده‌ای زنازاده پسر زنازاده (یزید) تو را والی شهرهای ری و گرگان می‌کند؟ به خدا قسم این حکومت هرگز برای تو گوارا نخواهد بود.
این عهدی است که از پیش بسته شده است. هر چه می‌خواهی انجام ده که پس از من هیچ شادمانی در دنیا و آخرت نخواهی داشت. گویا سر تو را

می‌بینم که بر چوبی گذارده شده و آن را در کوفه برجایی نصب الصِّبْیانُ وَ یَتَّخِذُونَهُ غَرَضاً بَیْنَهُمْ.(239)

إتْمامُ الْحُجَّةِ عَلَى الْكُوفِيِّينَ
27 - نادَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِالسَّلامُ بِأَعْلى صَوْتِهِ لِأَعْدائِهِ بِكَرْ بَلا مُتَوَكِّياً عَلى سَيْفِهِ:
- أَنْشِدُكُمُ اللَّهَ ! هَلْ تَعْرِفُونى؟
قالُوا: نَعَمْ أَنْتَ إبْنُ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سِبْطُهُ.
- أَنْشِدُكُمُ اللَّهَ ! هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ جَدّى رَسُولُ اللَّهِصلى الله عليه وآله؟
قالُوا: أَللّهُمَّ نَعَمْ.
کرده‌اند و بچه‌ها به آن تیر می‌زنند و آن را هدف خود ساخته‌اند.
27 - در حالی که امام حسین‌علیه السلام بر شمشیرش تکیه کرد بود با صدای بلند به دشمنان خود در کربلا فرمود:
- شما را به خدا سوگند آیا مرا می‌شناسید؟
گفتند: آری، تو فرزند دختر رسول خداصلی الله علیه وآله هستی.
- شما را به خدا سوگند ! آیا می‌دانید جدّ من رسول خداست؟
گفتند: آری، خدایا این چنین است.
- أَنْشِدُكُمُ اللَّهَ ! هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ أُمّى فاطِمَةُ بنتُ مُحَمَّدٍ؟
قالُوا: أَللّهُمَّ نَعَمْ.
- أَنْشِدُكُمُ اللَّهَ ! هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ أَبى عَلِيُّ بْنُ أَبى طالِبٍ عَلَيْهِ السَّلامُ؟
قالُوا: أَللّهُمَّ نَعَمْ.
- أَنْشِدُكُمُ اللَّهَ ! هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ جَدَّتى خَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ أَوَّلُ نِساءِ هذِهِ الْأُمَّةِ إسْلاماً؟
قالُوا: أَللّهُمَّ نَعَمْ.
- أَنْشِدُكُمُ اللَّهَ ! هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ سَيِّدَ الشُّهداءِ حَمْزَةَ عَمُّ أَبى؟
قالُوا: أَللّهُمَّ نَعَمْ.
- شما را به خدا سوگند ! آیا می‌دانید مادر من فاطمه دختر محمّد است؟
گفتند: آری، خدایا این چنین است.
- شما را به خدا سوگند ! آیا می‌دانید پدر من علی بن ابی‌طالب است؟
گفتند: آری، خدایا این چنین است.
- شما را به خدا سوگند ! آیا می‌دانید جده من خدیجه اولین زن این امت است که اسلام آورد؟
گفتند: آری خدایا این چنین است.
- شما را به خدا سوگند ! آیا می‌دانید حمزه سیدالشهداء عموی پدر من است؟
گفتند: آری، خدایا چنین است.

- فَأَنْشِدُكُمُ اللّهَ ! هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ جَعْفَرَ الطَّيّارِ فِی الْجَنَّةِ عَمّی؟
قالُوا: أَللّهُمَّ نَعَمْ.
- فَأَنْشِدُكُمُ اللّهَ ! هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ هذا سَيْفُ رَسُولِ اللَّهِصلی الله علیه وآله وَ أَنَا مُتَقَلِّدُهُ؟
قالُوا: أَللّهُمَّ نَعَمْ.
- فَأَنْشِدُكُمُ اللّهَ ! هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ هذِهِ عِمامَةُ رَسُولِ اللَّهِصلی الله علیه وآله أَنَا لابِسُها؟
قالُوا: أَللّهُمَّ نَعَمْ.
- فَأَنْشِدُكُمُ اللّهَ ! هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ عَلِيّاًعلیه السلام كانَ أَوَّلَهُمْ إِسْلاماً وَ أَعْلَمَهُمْ عِلْماً وَ أَعْظَمَهُمْ حِلْماً وَ أَنَّهُ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ؟
- شما را به خدا سوگند ! آیا می‌دانید جعفرطیّار که در بهشت است عموی من است؟
گفتند: آری، خدایا این چنین است.
- شما را به خدا سوگند آیا می‌دانید این شمشیر - که بر آن تکیه داده‌ام - شمشیر رسول خدا است و من به آن مجهّز شده‌ام؟
گفتند: آری، خدایا این چنین است.
- شما را به خدا سوگند ! آیا می‌دانید این عمامه رسول خداست که من بر سر گذارده‌ام؟
گفتند: آری، خدایا این چنین است.
- شما را به خدا سوگند ! آیا می‌دانید که علی اولین کسی بود که از میان مردم اسلام آورد و آگاه‌ترین و بردبارترین آنها بود و او ولی و سرپرست هر مرد و زن با ایمانی بود؟
قالُوا: أَللّهُمَّ نَعَمْ. قالَ‌علیه السلام:
فَبِمَ تَسْتَحِلُّونَ دَمی؟ وَ أَبی الذّائِدُ عَنِ الْحَوْضِ غَداً يَذُودُ عَنْهُ رِجالاً كَما يُذادُ الْبَعِيرُ الصّادِرُ عَنِ الْماءِ وَ لِواءُ الْحَمْدِ فی يَدِ جَدّی يَوْمَ الْقِيامَةِ؟
قالُوا: قَدْ عَلِمْنا ذلِكَ كُلَّهُ وَ نَحْنُ غَيْرُ تارِكِيكَ حَتّی تَذُوقَ الْمَوْتَ عَطَشاً.
فَأَخَذَ الْحُسَيْنُ عَلَيهِ السَّلامُ بِطَرَفِ لِحْيَتِهِ وَ هُوَعلیه السلام يَوْمَئِذٍ إِبْنُ سَبْعَ وَ خَمْسينَ سَنَةً ثُمَّ قالَ‌علیه السلام:
إِشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى الْيَهُودِ حينَ قالُوا: عُزَيْرُ إِبْنُ اللَّهِ؛ وَ اشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى النَّصارى حينَ قالُوا: الْمَسيحُ ابْنُ اللَّهِ.
گفتند: آری، خدایا این چنین است. فرمود:
پس چرا ریختن خون مرا جایز می‌دانید در حالی که پدرم در فردای قیامت بر سر حوض کوثر عده‌ای را از آن دور می‌سازد آن گونه که شتر از آب باز داشته می‌شود و پرچم حمد در آن روز به دست جدّم می‌باشد؟
گفتند: همه اینها را می‌دانیم امّا تو را رها نخواهیم کرد تا از تشنگی بمیری.
در این هنگام که حسین‌علیه السلام پنجاه‌وهفت سال داشت محاسن خود

را گرفت و فرمود:
در آن هنگام خشم خدا بر یهود شدّت گرفت که گفتند عزیز فرزند خداست و در آن هنگام غضب خدا بر مسیحیان شدت گرفت که گفتند مسیح فرزند خداست.
وَ اشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى الْمَجُوسِ حينَ عَبَدُوا النَّارَ مِنْ دُونِ اللَّهِ، وَ اشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلى قَوْمٍ قَتَلُوا نَبيَّهُمْ، وَ اشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلى هذِهِ الْعِصابَةِ الَّذينَ يُريدُونَ قَتْلى إِبْنِ نَبِيِّهِمْ.(240)

سخنرانی در جمع عمربن سعد و یارانش

أَلْخُطْبَةُ لِعُمَرَبْنِ سَعْدٍ وَأَنْصارِهِ
28 - تَقَدَّمَ الْحُسَيْنُ عَلَيهِ السَّلامُ حَتَّى وَقَفَ بِإِزاءِ الْقَوْمِ، فَجَعَلَ يَنْظُرُ إِلى صُفُوفِهِمْ كَأَنَّهُمُ السَّيْلُ، وَ نَظَرَ إِلى إِبْنِ سَعْدٍ واقِفاً فى صَناديدِ الْكُوفَةِ فَقالَ عَلَيه السلام:
و آن هنگام غضب خدا بر مجوس شدّت یافت که به جای خدا آتش را پرستیدند و خشم خدا بر قومی شدّت گرفت که پیامبرشان را کشتند. و خشم خدا بر این گروه شدّت یافت که می‌خواهند مرا که فرزند پیامبرشان هستم به قتل رسانند.
28 - امام حسین‌علیه السلام به سوی دشمنان پیش آمد تا در برابر آنها ایستاد. آن‌گاه صف‌های سیل‌آسای آنها را مشاهده کرد و نظری به عمربن سعد که در میان پهلوانان کوفه ایستاده بود انداخت و فرمود:
أَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذى خَلَقَ الدُّنْيا فَجعَلَها دارَ فَناءٍ وَ زَوالٍ، مُتَصَرِّفَةً بِأَهْلِها حالاً بَعْدَ حالٍ. فَالْمَغْرُورُ مَنْ غَرَّتْهُ، وَالشَّقِىُّ مَنْ فَتِنَتْهُ، فَلا تَغُرَّنَّكُمْ هذِهِ الدُّنْيا، فَإِنَّها تَقْطَعُ رَجاءَ مَنْ رَكَنَ إِلَيْها، وَ يُخَيِّبُ طَمَعَ مَنْ طَمِعَ فيها.
وَ أَراكُمْ قَدِ اجْتَمَعْتُمْ عَلى أَمْرٍ قَدْ أَسْخَطْتُمُ اللَّهَ فيهِ عَلَيْكُمْ، وَ أَعْرَضَ بِوَجْهِهِ الْكَريمِ عَنْكُمْ، وَ أَحَلَّ بِكُمْ نِقْمَتَهُ، وَ جَنَّبَكُمْ رَحْمَتَهُ.
فَنِعْمَ الرَّبُّ رَبُّنا، وَ بِئْسَ الْعَبيدُ أَنْتُمْ، أَقْرَرْتُمْ بِالطَّاعَةِ، وَ آمَنْتُمْ بِالرَّسُولِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيهِ وَآلِهِ، ثُمَّ إِنَّكُمْ زَحَفْتُمْ إِلى ذُرِّيَّتِهِ وَ
ستایش برای خدایی است که دنیا را آفرید و آن را خانه فنا و نابودی قرار داد، دنیایی که برای اهلش همواره در حال دگرگونی است.
فریب خورده کسی است که فریب دنیا را بخورد و بدبخت کسی است که دنیا او را به شگفت آورد. پس این دنیا شما را نفریبد زیرا هر کس به آن تکیه کند امیدش را قطع می‌کند و هر کس به آن طمع بندد ناامیدش سازد.
می‌بینم بر کاری اجتماع کرده‌اید که خدا را از خود به خشم آورده‌اید، نگاه رحمتش را از شما برگردانده و غضبش را بر شما فرو فرستاده و رحمتش را از شما دور داشته است.
بهترین پروردگار، پروردگار ماست و بدترین بندگان، شما هستید. به اطاعت از خدا اقرار کردید و به پیامبرش محمدصلی الله علیه وآله ایمان آوردید، آن‌گاه بر فرزندان و خاندان او یورش آوردید و قصد کشتن آنها را دارید. عِتْرَتِهِ تُرِيْدُونَ قَتْلَهُمْ. لَقَدِ اسْتَحْوَذَ عَلَيْكُمُ الشَّيْطانُ فَأَنْساكُمْ ذِكْرَ اللَّهِ الْعَظيم. فَتَبّاً لَكُمْ وَ لِما تُريدُونَ. إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا اليه راجِعُونَ. هؤُلاءِ قَوْمٌ كَفَرُوا بَعْدَ إِيْمانِهِمْ فَبُعْداً لِلْقَوْمِ الظّالِمينَ.
فَقالَ عُمَرُ: وَ يْلَكُمْ كَلِّمُوهُ فَإِنَّهُ إِبْنُ أَبيهِ. وَ اللَّهِ لَوْ وَقَفَ فيكُمْ هكَذا يَوْماً

جَديداً لَمَا انْقَطَعَ وَ لَما حَضَرَ. فَكَلَمُوهُ. فَتَقَدَّمَ شِمْرٌ لَعَنَهُ اللّهُ فَقالَ: يا حُسَيْنُ! ما هذَا الَّذي تَقُولُ؟ أَفْهِمْنا حَتَّى نَفْهَمَ. فَقالَ:
أَقُولُ: إِتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ وَ لا تَقْتُلُونى، فَإِنَّهُ لا يَحِلُّ لَكُمْ قَتْلى، وَ لَا
«به راستی که شیطان بر شما مسلط گردیده و ذکر خدای بزرگ را از یاد شما برده است» مرگ بر شما و خواسته‌های شما باد. همه ما از خدائیم و به او باز می‌گردیم. اینها مردمی هستند که پس از ایمان آوردن کافر شدند، پس ستمگران از رحمت خدا دور باشند.
عمرسعد گفت: وای بر شما جواب او را بدهید که او فرزند پدر شجاعش می‌باشد. به خدا قسم اگر یک روز هم به این صورت در برابر شما بایستد سخن او قطع نخواهد شد و به پایان نمی‌رسد. پس جواب او را بدهید. شمر که لعنت خدا بر او باد جلو آمد و گفت: ای حسین چه می‌گویی؟ سخنان خود را به ما تفهیم کن تا بدانیم چه می‌گویی. امام حسین‌علیه السلام فرمود:
می‌گویم: از خدا که پروردگار شماست پروا داشته باشید و مرا نکشید، زیرا کشتن و هتک حرمت من بر شما روا نیست.
انْتِهاكُ حُرْمَتى. فَإِنّى إِبْنُ بِنْتِ نَبِيِّكُمْ وَ جَدَّتى خَديجَةُ زَوْجَةُ نَبِيِّكُمْ وَ لَعَلَّهُ قَدْ بَلَغَكُمْ قَوْلُ نَبِيِّكُمْ «الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ سَيِّدا شَبابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ». - الى آخر ما نقلناه فى حديث 25 هذا الفصل.(241)

سخنرانی به هنگام بارش تیرها

أَلْخُطْبَةُ حينَ إِمْطارِ السَّهام
29 - إِذا كانَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِالسَّلامُ تَأْخُذُهُ السَّهامُ مِنْ كُلِّ جانِبٍ قالَعليه السلام:
يا أُمَّةَ السُّوءِ بِئْسَما خَلَّفْتُمْ مُحَمَّداً فی عِتْرَتِهِ، أَما إِنَّكُمْ لَنْ تَقْتُلُوا بَعْدی عَبْداً مِنْ عِبادِ اللّهِ فَتَهابُوا قَتْلَهُ، بَلْ يُهَوِّنُ عَلَيْكُمْ عِنْدَ قَتْلِكُمْ.
من پسر دختر پیامبر شما هستم و مادر بزرگم خدیجه همسر پیامبر شماست. و شاید این سخن پیامبرتان به شما رسیده باشد که فرمود: «حسن و حسین دو سرور جوانان اهل بهشت هستند». تا آخر حدیث 25 همین فصل که آن را نقل کردیم.
29 - وقتی از هر سو تیرها بر امام حسین‌علیه السلام می‌بارید فرمود:
ای امت بدکار! پس از محمدصلی الله علیه وآله چه رفتار بدی با خاندان او داشتید، بعد از قتل من از کشتن بنده‌ای از بندگان خدا هراسی نخواهید داشت زیرا کشتن من قتل آنان را بر شما آسان می‌کند.
وَ أَيْمُ اللّهِ إِنّی لَأَرْجُو أَنْ يُكْرِمَنی رَبّی بِالشَّهادَةِ بِهَوانِكُمْ، ثُمَّ يَنْتَقِمُ لی مِنْكُمْ مِنْ حَيْثُ لا تَشْعُرُونَ.(242)

مرگ بهتر از پذیرش ننگ است

أَلْمَوْتُ أَوْلی مِنْ رُکُوبِ الْعارِ
30 - إِذا قَتَلَ الْحُسَیْنُ عَلَیهِ‌السَّلامُ جَمْعاً کَثیراً مِنَ الْأَعداءِ أَنْشَأَ:
أَلْمَوْتُ أَوْلی مِنْ رُکُوبِ الْعارِ
وَ الْعارُ أَوْلی مِنْ دُخُولِ النَّارِ
أَنَا الْحُسَیْنُ بْنُ عَلِیٍ
آلَیْتُ أَنْ لا أَنْثَنی
أَحْمی عِیالاتِ أَبی
أَمْضی عَلی دیْنِ النَّبِیِّ.(243)
به‌خدا قسم من به پروردگارم امیدوارم که‌در برابر خواری شما نعمت شهادت را عطایم کند، آن‌گاه از راهی که گمان نمی‌برید انتقام مرا از شما بگیرد.
30 - وقتی امام حسین‌علیه السلام عده زیادی از دشمنان را کشت این اشعار را سرود.
مرگ بهتر از پذیرش ننگ است و پذیرش ننگِ (ناشی از جنگ و اسارت) بهتر از ورود در آتش جهنم است.
من حسین بن علی هستم، قسم خورده‌ام که سر فرود نیاورم.
از اهل و عیال پدرم حمایت می‌کنم و در راه دین پیامبر کشته می‌شوم.

أَلْحُرِّيَّةُ
31 - إذا حالَ الْعَدُوُّ بَيْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيهِ السَّلامُ وَخيامِهِ قالَ:
وَ يْحَكُمْ يا شيعَةَ آلِ أَبى سُفْيانَ! إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دينٌ وَ كُنْتُمْ لاتَخافُونَ الْمَعادَ، فَكُونُوا أَحْراراً فى دُنْياكُمْ، وَارْجِعُوا إِلى أَحْسابِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ أَعْراباً.
فَناداهُ شِمْرٌ فَقالَ: ما تَقُولُ يَابْنَ فاطِمَةَ؟ قالَ عليه السلام:
أَقُولُ: أَنَا الَّذى أُقاتِلُكُمْ وَ تُقاتِلُونى، وَ النِّساءُ لَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُناحٌ، فَامْنَعُوا عُتاتَكُمْ عَنِ التَّعَرُّضِ لِحَرَمى مادُمْتُ حَيّاً.(244)
31 - وقتی دشمن میان امام حسین‌علیه السلام و خیمه‌هایش قرار گرفت فرمود:
وای بر شما ای پیروان آل ابوسفیان! اگر دین ندارید و از قیامت نمی‌ترسید، در دنیای خود آزاده باشید و به مردانگی و نسب خود باز گردید اگر از قوم عرب هستید.
شمر با صدای بلند گفت: چه می‌گویی ای پسر فاطمه؟
امام‌علیه السلام فرمود:
می‌گویم: این من هستم که با شما می‌جنگم و شما هم با من می‌جنگید، زنان که گناهی ندارند، پس تا زمانی که من زنده‌ام متکبران و متجاوزان لشکر خود را از تعرض به خیمه‌های من باز دارید.

فصل پانزدهم: احادیث منسوب به امام حسین‌علیه السلام

أَلْأَخْبارُ الْمَنْسُوبَةُ إِلَى الْإِمامِ الْحُسَيْنِعليه السلام

روایات قابل توجهی در کتابهای روایی و منابع دست دوم و به ویژه دست سوم شیعه و سنی نقل شده است که نسبت آنها به امام حسینعلیه السلام صحیح نمیباشد؛ اگر چه ما در تحقیقات خود به جمع زیادی از احادیث آن حضرت دست یافتیم که در مجموعههای موجودی که مربوط به آن امام همام میباشد دیده نمیشود، اما از نقل تعدادی از روایاتی هم که در آن مجموعهها به چشم میخورد پرهیز کردیم و برای روشن شدن موضوع، همه آنها را در این فصل گرد آورده و نتیجه تحقیقات خود را پیرامون هر یک از آنها بیان میکنیم.

بدون شک عدم نقل این روایات از سوی امام حسینعلیه السلام در مجموعه موجود (نهجالکرامة) به خاطر آن است که در انتساب آنها به آن حضرت اشتباهاتی صورت گرفته و در نتیجه سخنانی از رسول خدا، امام حسن، امام سجاد و امام صادقعلیهم السلام به او نسبت داده شده که به منشأ این نسبتها اشاره خواهیم کرد.

به طور کلی آنچه سبب شده است سخنان امام حسنعلیه السلام به امام حسینعلیه السلام نسبت داده شود تشابه لفظی نام آنها میباشد به ویژه آن که نام پدر بزرگوارشان پس از نام مبارک آنها ذکر میشود. و آنچه منشأ نسبت دادن سخنان امام صادقعلیه السلام به آن حضرت شده است کنیه مشترک آنها یعنی «ابا عبدالله» است.

اگر چه میان امام حسین و پیامبر و امام سجادعلیهم السلام وجه تشابهی در نام و کینه آنها وجود ندارد اما از آن جهت که امام حسینعلیه السلام سخنانی را از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل کرده است، برخی از سخنان آن حضرت به نقل کننده آن یعنی حسین بن علیعلیهما السلام نسبت داده شده و به خاطر آن که روایات امام سجادعلیه السلام با نام علیبن الحسین یا علی بن الحسین بن علیبن ابیطالبعلیهم السلام نقل شده است بدون توجه به نام مبارک امام چهارم، حدیث او را به پدر بزرگوارش که نام او قبل از شروع روایات ذکر شده نسبت داده شده است.

آنچه بیان گردید علل عمده خطای در نسبت دادن برخی احادیث به امام حسینعلیه السلام بود و عوامل و موارد دیگری هم وجود دارد که به آنها خواهیم پرداخت.

البته همان گونه که اشاره شد این خطای در نسبتِ برخی روایات به حسینبن علیعلیهما السلام در کتابها و منابع اصلی و اولی وجود ندارد و یا درصد آن بسیار کم میباشد و به طور عمده در منابع دست دوم و سوم به

وجود آمده است که ناشی از عدم تحقیق لازم پیرامون نقل آنهاست و ما در اینجا به تفکیک، آنها را مطرح میکنیم:

1 - روایات رسول خداصلی الله علیه وآله

همان گونه که بیان شد برخی از روایاتِ پیامبرصلی الله علیه وآله به امام حسین‌علیه السلام نسبت داده شده است که به آنها می‌پردازیم:
1 - من لبس مشهورا من الثیاب اعرض الله عنه یوم القیامة.
این روایت در تمام منابعی که آمده از قول رسول خداصلی الله علیه وآله نقل شده است و آنها عبارتند از: مجمع الزوائد، ج 5، ص 135 - المعجم الکبیر، ج 3، ص 134، ح 302906 - کنزالعمال، ج 15، ص 317، ح 41202 .
همه کسانی که این حدیث را نقل کرده‌اند از قول رسول خداصلی الله علیه وآله نقل کرده‌اند اما در کتاب «کلمات الامام الحسین‌علیه السلام به امام حسین‌علیه السلام نسبت داده شده است که این نسبت صحیح نیست و منشأ اشتباه هم این است که در منابع مذکور این حدیث را امام حسن و امام حسین‌علیهما السلام از قول رسول خداصلی الله علیه وآله نقل کرده‌اند چنان که در کنزالعمال که منبع مورد استفاده «کلمات الامام الحسین‌علیه السلام» بوده است آمده است: عن ابی سعید التیمی قال سمعت الحسن و الحسین رضیِ اللّه عنهما یقولان قال رسول اللهصلی الله علیه وآله: من لبس مشهوراً... و مجمع الزوائد نیز با همین سند آن را نقل کرده است. شیوه کنزالعمال این است که یکی دو سه را وی آخر و به ویژه کسی که حدیث را از پیامبرصلی الله علیه وآله نقل کرده است بعد از ذکر بسیاری از روایت نام می‌برد و پس از نقل روایت مذکور هم به این شیوه عمل کرده است.
برخی از مجموعه‌های روایی نظیر فرهنگ سخنان امام حسین‌علیه السلام، ص 207 نیز این حدیث را به نقل از کلمات الامام الحسین‌علیه السلام به آن حضرت نسبت داده‌اند.
2 - لاینبغی لنفس مؤمنة تری من یعصی الله فلا تنکر علیه.
این حدیث تنها در کتاب کنز العمال ج 3 ص 85، ح 5614 از پیامبرصلی الله علیه وآله نقل شده است و کتاب‌های دیگر هم آن را به نقل از همین منبع و از قول رسول خداصلی الله علیه وآله نقل کرده‌اند که از جمله آنها میزان الحکمة، ج 3، ص 1941 می‌باشد. اما در کتاب کلمات الامام الحسین‌علیه السلام ص 712 اشتباهاً به امام حسین‌علیه السلام نسبت داده شده است و علت آن هم این است که در پایان حدیث در بیان نام برخی از راویان آن آمده است: (الحکیم عن حسین بن علی). و پیش از این بیان گردید که این شیوه مؤلف کنزالعمال است که نام راویان منتهی به رسول خداصلی الله علیه وآله را بیان می‌کند.

3 - من اصابته مصيبة فقال اذا ذكرها «انا للّه و انا اليه راجعون» جدّد الله له من اجرها مثل ما كان له يوم اصابته.
اين حديث در همه منابع اصلى و دست دومى كه از آنها نقل كرده‌اند از پيامبرصلى الله عليه وآله نقل شده است. اين كتاب‌ها عبارتند از: المعجم الكبير، ج 3، ص 131 - كنز العمال، ج 3، ص 300 - بحارالانوار، ج 82، ص 141 - مستدرک الوسائل ج 2، ص 407 .
اين روايت را امام حسين‌عليه السلام از رسول خداصلى الله عليه وآله نقل كرده و همين امر سبب گرديده است كه به آن حضرت نسبت داده شود.
در كتاب كلمات الامام الحسين‌عليه السلام، ص 770 اين روايت اشتباها به امام حسين‌عليه السلام نسبت داده شده است و بخشى از سند روايت حذف گرديده و سخن پيامبرصلى الله عليه وآله از قول امام حسين‌عليه السلام نقل شده است. اصل سلسله روات حديث كه معجم الكبير آن را آورده است اين گونه است:
حدثنا ابوخليفه الفضل بن الحباب الحجمى و ابراهيم بن هاشم البغوى قالا: حدّثنا عبدالرحمن بن سلام الجمحى، حدّثنا هشام ابوالمقدام عن امه فاطمه بنت الحسين عن ابيها رضى الله عنه، انّ النبّى‌صلى الله عليه وآله قال: من اصابته مصيبة... اما در كتاب كلمات الامام الحسين‌عليه السلام آمده است:
حدثنا ابوخليفة الفضل بن الحباب الحجمى و ابراهيم بن هاشم البغوى قالا: حدثنا عبدالرحمن بن سلام الجمحى، حدثنا هشام ابوالمقدام عن امه فاطمة بنت الحسين عن الامام الحسين‌عليه السلام، انه قال: من اصابته مصيبة...»
4 - اعجز الناس من عجز عن الدعاء و ابخل الناس من بخل بالسلام.
منابع فراوانى از شيعه و سنى اين سخن را از رسول خداصلى الله عليه وآله نقل كرده‌اند و برخى از آن منابع عبارتند از: امالى شيخ مفيد، ص 317 - امالى شيخ طوسى، ص 89 - عدةالداعى، ص 34، مجمع الزوائد، ج 8، ص 31 - المعجم الاوسط، ج 5، ص 371 - بحارالانوار، ج 93، ص 294، ح 23 و ص 291 و ص 302 ح 39 - مشكاة الانوار، ص 350 - مكارم الاخلاق، ص 268 - بحارالانوار، ج 73، ص 4، ح 11 - وسائل الشيعه، ج 8، ص 440 و ج 4 ص 1086.
تنها موردى كه اين روايت بدون سلسله سند به امام حسين‌عليه السلام نسبت داده شده است بحارالانوار، ج 93، ص 294 است و البته اين نسبت صحيح نيست و منشأ اشتباه هم اين است كه پس از بيان روايتى از پيامبرصلى الله عليه وآله اين حديث نقل شده و به جاى آن كه مؤلف يا نسخه برداران‌صلى الله عليه وآله بنويسند،عليه السلام نوشتند وعده‌اى هم بدون تحقيق آن را با استناد به منبع ذكر شده به امام حسين‌عليه السلام نسبت دادند.

5 - لایحل لعین مؤمنة تری الله یعصی، فتطرف حتی تغیره.
این حدیث را تنها شیخ طوسی در کتاب امالی خود ص 55 آورده است و دیگران هم فقط از این منبع نقل کرده‌اند که از جمله علامه مجلسی در ج 100 بحارالانوار، ص 77 و شیخ حرعاملی با کمی تفاوت در اسناد در ج 1، ص 399 وسائل الشیعه می‌باشند.
در کتاب فرهنگ سخنان امام حسین‌علیه السلام، ص 693 و کلمات الامام‌الحسین‌علیه السلام، ص 648 آن را به امام حسین‌علیه السلام نسبت داده‌اند در صورتی که در هیچ منبعی به گوینده آن اشاره نشده است و امام حسین‌علیه السلام هم بدون ذکر نام گوینده با جمله «کان یقال لایحل لعین...» آن را بیان کرده است. از همین رو شیخ حرعاملی در کتاب الفصول المهمة ج 2، ص 226 با کلمه رُویَ (روایت شده است) آن را بیان می‌کند.

2 - روایت امیرالمؤمنین‌علیه السلام

ان رسول اللهصلی الله علیه وآله کان یبتدئ طعامه اذا کان صائما بالتمر.
منبع این روایت، کتاب مکارم الاخلاق، فصل 9، ص 169 می‌باشد که آن را از قول امیرالمؤمنین‌علیه السلام نقل کرده است و علامه مجلسی هم با استفاده از مکارم الاخلاق آن را در ج 66، ص 141 از قول آن حضرت آورده است اما در کتاب مستدرک الوسائل ج 16، ص 380 به امام حسین‌علیه السلام نسبت داده شده و مجموعه‌های مربوط به امام حسین‌علیه السلام نظیر کلمات الامام الحسین، ص 693 و فرهنگ سخنان امام حسین‌علیه السلام ص 394 با استناد به مستدرک الوسائل آن را به آن حضرت نسبت داده‌اند که این نسبت صحیح نیست زیرا تنها منبع اصلی این روایت مکارم الاخلاق است که از امیرالمؤمنین‌علیه السلام آن را نقل کرده است.
نقل کننده این روایت از امیرالمؤمنین‌علیه السلام فرزند بزرگوارش حسین بن علی‌علیهما السلام است چنان که در سند روایت آمده است: عن الحسین بن علی، عن ابیه‌علیهما السلام. اما نسخه برداران یا مؤلف مستدرک کلمه «عن ابیه» را از قلم انداخته‌اند و این سبب شده است که حدیث به امام حسین‌علیه السلام منسوب شود.
البته در پاورقی مستدرک آدرس دیگری از دعائم الاسلام، ج 2، ص 111 ذکر کرده است که این آدرس صحیح نیست و در کتاب دعائم الاسلام چنین حدیثی نقل نشده است.

3 - روایات امام حسن‌علیه السلام

روایاتی از حسن بن علی‌علیهما السلام به حسین بن علی‌علیهما السلام نسبت داده شده است که آنها را مورد نقل و بررسی قرار می‌دهیم:
1 - فضل کافل یتیم آل محمدعلیهم السلام المنقطع عن مواليه، الناشب فی رتبة الجهل، یخرجه من جهله و یوضح له ما اشتبه علیه، علی فضل کافل یتیم یطعمه و یسقیه، کفضل الشمس علی السها.
تنها منبع اصلی این روایت تفسیر منسوب به امام حسن عسکری‌علیه السلام ص 341 است که آن را از قول امام حسن مجتبی‌علیه السلام نقل کرده است. و پس از آن همه کتاب‌های روایی نظیر بحارالانوار، ج 2، ص 3 - الفصول المهمة، ج 1، ص 601، مستدرک الوسایل، ج 17، ص 318 و منیة المرید، ص 116 آن را از همین منبع نقل کرده‌اند و تنها در کتاب احتجاج طبرسی ج 1، ص 16 به امام حسین‌علیه السلام نسبت داده شده است که با توجه به معلوم بودن منبع اصلی که احتجاج هم از آن نقل کرده است این نسبت اشتباه است و منشأ اشتباه هم تشابه لفظی حسن و حسین‌علیهما السلام می‌باشد که از سوی نسخه برداران و یا مؤلف کتاب صورت گرفته است و در برخی از کتاب‌ها نظیر کلمات الامام الحسین‌علیه السلام ص 674 و فرهنگ سخنان امام حسین‌علیه السلام ص 554 این اشتباه تکرار شده است.
2 - ما قدمت رایة قوتل تحتها امیرالمؤمنین‌علیه السلام الّا نکسها الله تبارک و تعالی و غلب اصحابها و انقلبوا صاغرین و ما ضرب امیرالمؤمنین‌علیه السلام بسیفه ذی الفقار احداً فنجا و کان اذا قاتل، قاتل جبرائیل عن یمینه و میکائیل عن یساره و ملک الموت بین یدیه.
اصل این روایت تنها در کتاب امالی شیخ صدوق، ص 603، ح 9 از مجلسِ 77 می‌باشد که تحت شماره 838 از امام حسن مجتبی‌علیه السلام نقلَ گردیده و در بحارالانوار، ج 41، ص 76 نیز از قول آن حضرت نقل شده است و سایر کتاب‌ها نیز آن را از همان منبع و از قول امام حسن‌علیه السلام نقل کرده‌اند اما برخی کتب نظیر کلمات الامام الحسین‌علیه السلام، ص 593 و فرهنگ سخنان امام حسین‌علیه السلام، ص 118، ح 52 آن را به حسین بن علی‌علیه السلام نسبت داده‌اند که این نسبت اشتباه است و منشأ آن تشابه لفظی حسن و حسین‌علیهما السلام می‌باشد.
3 - قال الحسن‌علیه السلام لجعید بن همدان:
یا جعید بن همدان!
ان الناس اربعة: فمنهم من له خلاق و لیس له خلق و منهم من له خلق و لیس له خلاق و منهم من لیس له خلق و لاخلاق فذاک اشر الناس و منهم

من له خلق و خلاق فذاک افضل الناس.
این روایت در تمام منابع شیعه و اهل‌سنت از امام حسن‌علیه السلام نقل شده است و از جمله این منابع خصال صدوق، ص 236 - نور الثقلین، ج 1، ص 357 - تفسیر کنزالدقائق، ج 2، ص 129 - تاریخ مدینه دمشق، ج 13، ص 253 - تهذیب الکمال، ج 6، ص 235 و ترجمة الامام الحسن‌علیه السلام، ص 159 می‌باشد. از میان همه کتاب‌هایی که آن را نقل کرده‌اند تنها ابن ابی الدنیا در کتاب «العقل و فضله» آن را به امام حسین‌علیه السلام نسبت داده است که با توجه به معلوم بودن منابع آن ابن ابی الدنیا و یا نسخه برداران از کتاب او در نسبت خود خطا کرده‌اند و منشأ خطا هم همان تشابه لفظی نام آن دو امام همام‌علیهما السلام است.
4 - عن الحسن بن علی‌علیه السلام أنّه قیل له‌علیه السلام: انّ اباذر یقول: الفقر أحبّ الیّ من الغنی، والسقم احبّ الیّ من الصحة،
فقال‌علیه السلام: رحم الله اباذر، اما انا فاقول: من اتکل علی حسن اختیار الله له لم یتمن انّه من غیرالحالة التی اختار الله له و هذا حدّ الوقوف علی الرضا بما تصرف به القضاء.
کامل این روایت به همان گونه که نقل گردید در منابع اهل‌سنت است و همه آنها آن را از امام حسن‌علیه السلام بیان کرده‌اند. اسامی کتاب‌هایی که آن را از آن حضرت نقل کرده‌اند عبارتند از: کنز العمال، ج 3، ص 712، ح 8538 - تاریخ مدینة دمشق، ج 13، ص 253. سیراعلام النبلاء، ج 3، ص 262 - البدایة و النهایة، ج 8، ص 43 - ترجمة الامام الحسن‌علیه السلام، ص 158 و سبل الهدی و الرشاد، ج 11، ص 69 .
البته این روایت به صورت محدودتری در کتاب تحف العقول، ص 234 و بحارالانوار ج 78، ص 106 نیز از قول امام حسن‌علیه السلام نقل شده و در دو مورد هم در کتاب بحارالانوار، ج 78، ص 161 و نزهة الناظر، ص 94 به صورت مختصر و بدون ذکر سند به امام سجادعلیه السلام نسبت داده شده است. اما کتاب احقاق الحق، ج 11، ص 591 آن را بدون ذکر سند به امام حسین‌علیه السلام نسبت داده و برخی از کتاب‌های دیگر نظیر کلمات الامام الحسین‌علیه السلام، ص 747 و فرهنگ سخنان امام حسین‌علیه السلام، ص 257 نیز بدون مراجعه به منابع فراوان دیگر، آن را از احقاق الحق و از قول امام حسین‌علیه السلام نقل کرده‌اند که نسبت این حدیث به آن حضرت ناصواب است.
5 - لایکون هذا الامر الذی تنتظرون حتی یبرأ بعضکم من بعض و یلعن بعضکم بعضا. و یتفل بعضکم فی وجه بعض او حتی یشهد بعضکم بالکفر علی بعض.
قلت: ما فی ذلک خیر؟
قال‌علیه السلام: الخیر کله فی ذلک، عند ذلک یقوم قائمنا، فیرفع ذلک کله.

این روایت در کتاب غیبت شیخ طوسی، ص 438 - الخرائج و الجرائح، ج 3، ص 1153، باب 20، ح 59 - غیبت نعمانی طبع قدیم، ص 109، باب 12 - بحارالانوار، ج 52، ص 115 و 211 از امام حسن‌علیه السلام نقل شده است اما در غیبت نعمانی طبع جدید، ص 205، باب 12، ح 9 از امام حسین‌علیه السلام نقل گردیده که معلوم می‌شود در طبع جدید سهوی صورت گرفته است چرا که طبع قدیم همین کتاب آن را از قول امام حسن‌علیه السلام آورده است و بحارالانوار هم در ج 52، ص 115 به نقل از آن از قول امام حسن‌علیه السلام نقل کرده است. عقد الدرر نیز بدون ذکر سند و منبع، آن را به امام حسین‌علیه السلام نسبت داده که این نسبت با توجه به معلوم بودن منبع و عدم ذکر سند اشتباه است و احتمالاً از تشابه لفظی حسن و حسین‌علیهما السلام سرچشمه گرفته است و کتاب‌هایی نظیر کلمات الامام الحسین، ص 663 و فرهنگ سخنان امام حسین‌علیه السلام، ص 146، ح 74 که با استناد به عقد الدرر و غیبت نعمانی طبع جدید که به اشتباه آن اشاره شد آن را نقل کرده‌اند نیز این نسبت اشتباه را تکرار کرده‌اند چرا که از نقل کننده این حدیث (عمیره بنت نفیل) در تمام کتاب‌ها معلوم می‌گردد بیش از یک روایت نبوده است.
در بحارالانوار، ج 52، ص 211 کلمه «بنت» پیش از نام امام حسن‌علیه السلام اضافه شده است و در نتیجه، حدیث به دختر امام حسن‌علیه السلام منسوب می‌شود که به نظر می‌رسد این سهوی بوده است که از سوی نسخه برداران از بحارالانوار صورت گرفته است چرا که منبع بحارالانوار، غیبت شیخ طوسی است که در آن کلمه بنت وجود ندارد.
اگرچه تفاوتِ کمی در کتاب‌های مختلفی که این حدیث را نقل کرده‌اند دیده می‌شود اما شکی نیست که با توجه به این که ناقل مستقیم حدیث تنها (عمیرة بنت نفیل) است و تفاوت کمی که وجود دارد مربوط به پایان حدیث می‌شود یک حدیث بیشتر نبوده است ضمن این که در منابع اصلی تفاوتی وجود ندارد و این تفاوت در منابع دست دوم به وجود آمده است.
6 - سئل الحسن بن علی بن ابی‌طالب‌علیهما السلام عن العقل، فقال: التجرع للغصة و مداهنة الاعداد.
این روایت در کتاب امالی صدوق، ص 770 - معانی الاخبار، ص 380، شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج 18، ص 186 و بحارالانوار، ج 1، ص 195 از امام حسن‌علیه السلام نقل شده است اما در کتاب محاسن، ج 1، ص 195 به امام حسین‌علیه السلام نسبت داده شده است این نسبت خطایی بوده که از نسخه برداران صورت گرفته و چه بسا نسخه دیگری از کتاب محاسن به صورت صحیحی در اختیار دیگران بوده است چه این که علامه مجلسی که این حدیث را به نقل از محاسن در بحارالانوار، در ج 1، ص 130 آورده است از قول امام حسن‌علیه السلام نقل کرده و ظاهراً این

اشتباه در نسبت، از تشابه لفظی نام حسن و حسین‌علیهما السلام و به وسیله نویسندگان احادیث صورت گرفته است.
7 - نظر الحسن‌علیه السلام الی ناس فی یوم فطرٍ یلعبون و یضحکون. فقال لاصحابه و التفت الیهم: ان الله عزوجل جعل شهر رمضان مضما را لخلقه، یستبقون فیه بطاعته الی رضوانه، فسبق فیه قوم ففازوا و تخلف آخرون فخابوا.
فالعجب کل العجب من الضاحک اللاعب فی الیوم الذی یثاب فیه المحسنون و یخیب فیه المقصرون. و ایم الله لو کشف الغطاء لشغل محسنٌ باحسانه و مُسیءٌ با ساءته.
این روایت در کتاب من لایحضره الفقیه، ج 1، ص 511 و ج 2، ص 174 - تحف العقول، ص 110 - بحارالانوار، ج 91، ص 110 و اقبال الاعمال سیدبن طاووس، ج 1، ص 467 از امام حسن‌علیه السلام نقل شده و در کتاب کافی، ج 4، ص 181 از امام رضاعلیه السلام بیان شده است اما در کتاب وسائل الشیعه، ج 5، ص 140 به نقل از کتاب «من لایحضره الفقیه» به امام حسین‌علیه السلام نسبت داده شده است که با توجه به معلوم بودن منبع وسایل الشیعه معلوم می‌شود این نسبتِ اشتباه از تشابه لفظی حسن و حسین‌علیهما السلام به هنگام خواندن یا نوشتن صورت گرفته است. و کتاب‌هایی نظیر کلمات الامام الحسین‌علیه السلام، ص 695 و فرهنگ سخنان امام حسین‌علیه السلام نیز که آن را به حسین بن علی‌علیهما السلام نسبت داده‌اند این اشتباه را تکرار کرده‌اند.

4 - روایات امام سجادعلیه السلام

تعدادی از روایات علی بن الحسین بن علی‌علیهما السلام به پدر بزرگوارش حسین بن علی‌علیهما السلام نسبت داده شده است که ضمن نقل هر کدام نتیجه بررسی‌های خود را پیرامون آنها بیان می‌کنیم.
1 - ان جمیع ما طلعت علیه الشمس فی مشارق الارض و مغاربها، بحرها و برها و سهلها و جبلها عند ولی من اولیاء الله و اهل المعرفة بحق الله کفیئ الظلال اولا حرٌّ یدع هذه اللّمّاظة لاهلها - یعنی الدنیا - فلیس لانفسکم ثمن الاّ الجنّة فلا تبیعوها بغیرها، فانّه من رضی من الله بالدنیا فقد رضی بالخسیس.
منبع اصلی این حدیث تحف العقول، ص 391 است که امام کاظم‌علیه السلام در بین روایت بلند و مشهور خود خطاب به هشام از قول امام سجادعلیه السلام آن را بیان می‌کند و علامه مجلسی در کتاب بحارالانوار، ج 78، ص 306 آن را از تحف العقول نقل کرده و کتاب‌هایی نظیر میزان الحکمه ج 2، ص 919 آن را از بحارالانوار از قول امام سجادعلیه السلام بیان کرده‌اند اما در کتاب حیاة الامام الحسین‌علیه السلام، ص 163 و مستدرک سفینة البحار، ج 3، ص 366 و انوار البهیه شیخ عباس قمی ص 101 به نقل از بحار به امام حسین‌علیه السلام نسبت داده شده است ولی با توجه به معلوم بودن منابع دست اول و دوم این روایت که چنین روایتی از امام حسین‌علیه السلام در آنها نقل نشده است استناد حدیث به آن حضرت صحیح نمی‌باشد.
2 - قال الباقرعلیه السلام: لمّا حضرت ابی علی بن الحسین‌علیهما السلام الوفاة ضمنی الی صدره، ثم قال‌علیه السلام: ای بنّی! اوصیک بما اوصانی به ابی حین حضرته الوفاة و بما ذکر ان اباه‌علیه السلام اوصاه به؛
ای بنی! اصبر علی الحق و ان کان مرّاً.
اصل این حدیث در کتاب کافی ج 2، ص 91، ح 13 از قول امام سجادعلیه السلام بیان شده است و در کتاب من لایحضره الفقیه، ج 4، ص 41 به صورت مستقیم از قول آن حضرت بیان شده و در بحارالانوار، ج 7، ص 76 - وسائل الشیعه، ج 11، ص 187 و مشکاة الانوار، ص 58 نیز از قول آن حضرت نقل شده است.
اگر چه مفاد این روایت توصیه امیرالمؤمنین‌علیه السلام به امام حسین‌علیه السلام و توصیه آن حضرت به فرزندش امام سجادعلیه السلام و توصیه او به فرزندش امام باقرعلیه السلام است اما کلمات حدیث به گونه‌ای که در منابع روایی بیان شده، از سوی امام سجادعلیه السلام صادر شده است و از احادیث آن حضرت به شمار می‌آید چه این که در کتاب من لایحضره

الفقیه، ج 14، ص 41 و وسائل الشیعه، ج 11، ص 188 با صراحت آمده است: روی ابوحمزة الثمالی قال: قال لی ابوجعفرعلیه السلام لمّا حضرت ابی‌علیه السلام الوفاة ضمنی الی صدره ثم قال: یا بُنّی اصبر علی الحق و ان کان مرّا یوف الیک اجرک.
در عین حال کتاب‌هایی نظیر کلمات الامام الحسین‌علیه السلام، ص 488 اشتباهاً آن را به امام حسین‌علیه السلام نسبت داده‌اند.
3 - القائم منّا تخفی عن الناس ولادته، حتی یقولوا لم یولد بعد لیخرج حین یخرج و لیس لاحد فی عنقه بیعة.
منبع اصلی این حدیث کمال الدین شیخ صدوق، ص 323 است و راوی آن سعید بن جبیر می‌باشد که آن را از قول امام سجادعلیه السلام نقل کرده و در کتاب اعلام الوری، ج 2، ص 231 و تاریخ آل زراره، ج 1، ص 23 و بحارالانوار، ج 51، ص 135 از کمال الدین نقل شده است اما در کتاب کشف الغمه، ج 3، ص 329 بدون ذکر سند به امام حسین‌علیه السلام نسبت داده شده است و با توجه به این که تنها منبع اصلی این روایت که کمال الدین شیخ صدوق بوده و روایت را از قول امام سجادعلیه السلام نقل کرده است، نسبت بدون سند کشف الغمه ناصحیح است و شاید منشأ اشتباه آن همان گونه باشد که در اول همین فصل به آن اشاره گردید.
4 - فی القائم منّا سنن من الانبیاء:
سنة من نوح‌علیه السلام، و سنة من ابراهیم‌علیه السلام، و سنة من موسی‌علیه السلام، و سنة من عیسی‌علیه السلام، و سنة من ایوب‌علیه السلام و سنة من محمدصلی الله علیه وآله.
فامّا من نوح‌علیه السلام فطول العمر، و اما من ابراهیم‌علیه السلام فخفاء الولادة و اعتزال الناس، و اما من عیسی‌علیه السلام فاختلاف الناس فیه، و اما من ایوب‌علیه السلام فالفرج بعدالبلوی، و اما من محمدصلی الله علیه وآله فالخروج بالسیف.
منبع اصلی این حدیث کتاب کمال الدین شیخ صدوق، ص 322 و 577 است و راوی آن هم سعید بن جبیر از اصحاب امام سجادعلیه السلام می‌باشد. این حدیث در بحارالانوار، ج 51، ص 217 و اعلام الوری، ج 2، ص 231 و کتاب‌های روایی دیگر از کمال الدین نقل شده که همگی آنها آن را از قول امام سجادعلیه السلام نقل کرده‌اند. اما در کتاب کشف الغمة، ج 3، ص 329 بدون سند به امام حسین‌علیه السلام نسبت داده شده و کتاب‌هایی
نظیر کلمات الامام الحسین‌علیه السلام ص 668 و فرهنگ سخنان امام حسین‌علیه السلام، ص 153، ح 81 با استناد به کشف الغمه آن را به امام حسین‌علیه السلام نسبت داده‌اند که با توجه به معلوم بودن منبع اصلی و فقدانِ سند روایت در کشف الغمة این نسبت صحیح نمی‌باشد و شاید

منشأ اشتباه، حذف کلمه «علی» از قلم نسخه برداران از کشف الغمه باشد.

5 - روایات امام صادق‌علیه السلام

روایاتی از امام صادق‌علیه السلام به امام حسین‌علیه السلام نسبت داده شده است که اکثر آنها به کتاب عقد الدّرر مربوط می‌گردد و ما در این بحث همه آنها را مورد بررسی قرار می‌دهیم.
1 - خمس من لم یکن فیه لم یکن فیه کثیر مستمتع: العقل و الدین و الادب و الحیاء و حسن الخلق.
این روایت با همین کلمات و جمله بندی در کتاب شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 18، ص 185 از امام صادق‌علیه السلام نقل شده است و با کمی تفاوت در کتاب محاسن ج 1، ص 191 - خصال شیخ صدوق، ص 298 - امالی شیخ صدوق، ص 367 - وسائل الشیعه، ج 11، ص 163 - مشکاة الانوار طبرسی، ص 435 و بحارالانوار، ج 1، ص 83 و ج 69، ص 369 و ص 387 و ج 75، ص 67 نیز از آن حضرت نقل گردیده است و مجموعه‌های روایی دیگری نیز آن را از امام صادق‌علیه السلام نقل کرده‌اند اما برخی کتاب‌ها نظیر کلمات الامام الحسین‌علیه السلام، ص 743 و فرهنگ سخنان امام حسین‌علیه السلام، ص 206 آن را اشتباهاً به امام حسین‌علیه السلام نسبت داده‌اند که این نسبت ناصواب است زیرا منبع آنها به ترتیب، تحف العقول، ص 245 و بحارالانوار، ج 78، ص 128 می‌باشد که حدیث در این دو منبع نیز مشاهده نشد.
2 - الجهاد علی اربعة اوجه: فجهادان فرضٌ، و جهادٌ سنةٌ لایقام الا مع فرض، و جهادٌ سنةٌ.
فاما ًاحد الفرضین فجهاد الرجل نفسه عن معاصی الله، و هو من اعظم الجهاد و مجاهدة الذین یُلونکم من الکفار فرض.
و اما الجهاد الذی هو سنة لایقام الا مع فرض فانّ مجاهدة العدو فرض علی جمیع الامة لوترکوا الجهاد لأتاهم العذاب و هذا هو من عذاب الامة و هو سنة علی الامام، وحدّه ان یأتی العدوّ مع الامة فیجاهدهم.
و اما الجهاد الذی هو سنة فکل سنة اقامها الرجل و جاهد فی اقامتها و بلوغها و احیائها. فالعمل والسعی فیها من افضل الاعمال لانها احیاء سنة و قد قال رسول اللهصلی الله علیه وآله: «من سنّ سنّة حسنة فله اجرها و اجر من عمل بها الی یوم القیامة من غیر ان ینقص من اجورهم شیئا.
این روایت در منابع دست اول نظیر کافی، ج 5، ص 9 - خصال، ص 240 - تهذیب الاحکام، ج 6، ص 124 و کتاب الغایات، ص 74 و منابع دست دوم نظیر بحارالانوار، ج 100، ص 23 - وسائل الشیعة، ج 11، ص 16 - مشکاة الانوار طبرسی، ص 431، تفسیر نورالثقلین، ج 3، ص 523 - مستدرک الوسائل، ج 11، ص 26 و ج 12، ص 231 و برخی کتب دیگر با چند سند از

امام صادق‌علیه السلام نقل شده اما در کتاب تحف العقول در بخش سخنان امام حسین‌علیه السلام، بدون ذکر سند، به آن حضرت نسبت داده شده است که احتمالاً این نسبت از یکی بودن کنیه آن دو امام سرچشمه گرفته باشد. البته احتمال این که دو حدیث در جواب دو سؤال کننده با یک ادبیات و جمله‌بندی و کلمات واحد از دو معصوم صادر شده باشد وجود دارد ولی این احتمال با توجه به طولانی بودن حدیث و به ویژه مطالب و منابعی که بیان شد ضعیف است اما احتمال خطای در نسبت این حدیث از سوی مؤلف تحف العقول بسیار قوی است و از این رو نسبت این روایت در مجموعه‌های مربوط به سخنان امام حسین‌علیه السلام نیز مخدوش می‌باشد.
3 - قال ابان بن تغلب: قال الامام الشهید صلی الله علیه:
من احبّنا کان منّا اهل‌البیت.
فقلت: منکم اهل‌البیت؟ فقال‌علیه السلام: منّا اهل‌البیت؛ حتی قالها - ثلاثاً، ثم قال‌علیه السلام: اما سمعت قول العبد الصالح «فمن تبعنی فانّه منّی»؟
این روایت در هیچ یک از منابع اصلی وجود ندارد و تنها در تفسیر اصفی، ج 1، ص 62 تألیف فیض کاشانی بدون ذکر راوی و حتی نام امام آمده است و در کتاب نزهة الناظر، ص 85، ح 19 و کلمات الامام الحسین‌علیه السلام، ص 582 به نقل از آن آمده است:
قال ابان بن تغلب: قال الامام الشهید صلی الله علیه: من احبنا کان منا اهل‌البیت.
چند اشکال جدی بر نسبت این حدیث به امام حسین‌علیه السلام وجود دارد: 1 - ابان بن تغلب از اصحاب امام صادق‌علیه السلام است و هیچ حدیثی از امام حسین‌علیه السلام نقل نکرده است 2 - در هیچ یک از منابع اصلی روایات چنین حدیثی وجود ندارد. و بنابراین نسبت این حدیث به آن حضرت مخدوش است.
4 - العاقل لایحدث من یخاف تکذیبه ولایسأل من یخاف منعه و لایثق بمن یخاف عذره و لایرجو من لایوثق برجائه.
این حدیث در کتاب کافی، ج 1، ص 20 و تحف العقول، ص 390 و مستدرک الوسائل، ج 12، ص 213 و بحارالانوار، ج 1، ص 141 و ج 78، ص 304 با کمی تفاوت از امام کاظم‌علیه السلام خطاب به هشام نقل شده و در شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج 18، ص 187 به امام صادق نسبت داده شده است اما در کتاب حیاة الحسین‌علیه السلام ج 1، ص 181 به امام حسین‌علیه السلام نسبت داده شده که این نسبت نادرست است و کمترین اصل و مبنایی ندارد و در فرهنگ سخنان امام حسین‌علیه السلام ص 206 هم به نقل از حیاة الحسین‌علیه السلام این اشتباه تکرار شده است.

روایات عقد الدّرر

اکثر روایات امام صادق‌علیه السلام که به امام حسین‌علیه السلام نسبت داده شده است در کتاب عقد الدرر می‌باشد از این رو ما آنها را به صورت مستقل بیان می‌کنیم.
قبل از بیان روایات ذکر این نکات لازم است که کتاب عقد الدّرر از منابع دست دوم اهل سنت است و اکثر روایات آن از رسول خداصلی الله علیه وآله می‌باشد و روایاتی هم از امیرالمؤمنین و امام باقرعلیهما السلام در آن نقل گردیده که منبع دقیق هیچ کدام در پاورقی نیامده است از این رو اگر خطایی در نسبت دادن روایات آن پیش آمده باشد راهی جز مراجعه به منابع اصلی و اولی نخواهد بود و در آن صورت هر یک از احادیث آن که در منابع اصلی از قول دیگری نقل شده باشد بر نسبت ذکر شده در عقد الدّرر مقدم است.
علی‌رغم روایات قابل توجهی که به ظاهر در کتاب عقد الدّرر از امام حسین‌علیه السلام نقل شده جز یک حدیث کوتاه که آن هم محل تأمل است از آن حضرت نقل نشده و آنچه به او نسبت داده شده روایات امام صادق‌علیه السلام است. منشأ این اشتباه در نگاه اول می‌تواند یکی بودن کنیه امام حسین و امام صادق‌علیهما السلام باشد اما با کمی تأمل می‌یابیم که این نسبت‌های گسترده فراتر از یک اشتباه عادی است که برای آن چنین توجیهی بیان شود زیرا در تمام روایات امام صادق‌علیه السلام بعد از کنیه آن حضرت یعنی ابی عبدالله، اسم حسین بن علی اضافه شده است. البته این احتمال هم وجود دارد که مؤلف عقد الدرر از منابع دست دوم و سومی استفاده کرده باشد که آنها اسم حسین بن علی را اضافه کرده باشند اما آنچه که ما با آن روبرو هستیم کتاب اوست که دارای این نسبت‌های اشتباه است و کتاب‌هایی نظیر کلمات الحسین‌علیه السلام و فرهنگ سخنان امام حسین‌علیه السلام موارد متعددی از آن نقل کرده‌اند.
اما آن روایات که ما با رعایت ترتیب بیان آنها در عقد الدرر مورد بررسی قرار می‌دهیم عبارتند از:
1 - لو قام المهدی لانکره الناس، لانّه یرجع الیهم شابّاً موفقا، و ان من اعظم البلیّة ان یخرج الیهم صاحبهم شابا و هم یحسبونه شیخا کبیراً.(245)
این روایت در کتاب غیبت شیخ طوسی، ص 259 - غیبت نعمانی، ص 189 و 188 و بحارالانوار، ج 52، ص 287 از امام صادق‌علیه السلام نقل شده است.
2 - عن الحارث بن المغیرة النصریّ قال: قلت لابی عبدالله الحسین بن علی‌علیه السلام: بای شیء یعرف الامام المهدی؟

قال: بالسكينة و الوقار. قلت: و بأی شیء؟ قال بمعرفة الحلال و الحرام و بحاجة الناس الیه، و لایحتاج الی احد.(246)
حارث بن مغیره نصری از اصحاب امام صادق‌علیه السلام است که این حدیث را از آن حضرت نقل می‌کند چه این که در کتاب غیبت نعمانی، ص 242 و بحارالانوار، ج 25، ص 156 وارد شده است و کلمه مهدی هم در منبع اصلی وجود ندارد. متن صحیح روایت به این گونه است:
عن الحارث بن المغیرة قال: قلت لابی عبدالله‌علیه السلام: بأیّ شیء یُعرف الامام؟...
و در کتاب عقد الدرر آمده است:
عن محمدبن الصامت، قال: قلت لابی عبدالله الحسین بن علی‌علیهما السلام: اما من علامة بین یدَی هذا الامر؟ یعنی ظهور المهدی‌علیه السلام؟ فقال: بلی. قلت و ماهی؟ قال: هلاک بنی العباس، و خروج السفیانی و الخسف بالبیداء.
قلت: جعلت فداک: اخاف ان یطول هذا الامر؟
قال: انّما هو کنظام الخَرَز یتبع بعضه بعضا.(247)
محمدبن الصامت از اصحاب امام صادق‌علیه السلام است که این روایت را از او نقل کرده است همان گونه که در کتاب غیبت نعمانی، ص 262 و بحارالانوار، ج 52، ص 235 آمده است. و روایت این گونه آغاز می‌شود:
عن محمدبن الصامت عن ابی عبدالله‌علیه السلام: قال: قلت له: ما من علامة بین یدی هذا الامر؟ فقال: بلی...
3 - اذا هُدم حائط مسجد الکوفة ممّایلی دارَ عبدالله بن مسعود، فعند ذلک زوال ملک القوم، و عند زواله خروج المهدی.(248)
این روایت در کتاب ارشاد شیخ مفید، ج 2، ص 375 با همین متن و کتاب‌های غیبت نعمانی، ص 277 - غیبت شیخ طوسی، ص 446 - خرائج و جرایح، ص 1163 و صراط المستقیم، ص 249 با همین متن و گاهی با کمی تفاوت از امام صادق‌علیه السلام نقل شده است.
4 - ان لله مائدة - و فی غیر هذه الروایة مأدبة - بقرقیسیاء یطلع مطلع من السماء، فینادی: یا طیرالسماء، و یا سباع الارض! هلمّوا الی الشبع من لحوم الجبارین.(249)
این روایت در کتاب غیبت نعمانی، ص 278 و بحارالانوار، ج 52، ص 246 از امام صادق‌علیه السلام نقل شده است.
5 - اذا رأیتم علامة فی السماء نار عظیمة من قبل المشرق، تطلُع لیالیَ، فعندها فرج الناس، و هی قدام المهدیّ‌علیه السلام.(250)
اصل این روایت در کتاب غیبت نعمانی، ص 267 و بحارالانوار، ج 52، ص 240 از امام صادق‌علیه السلام نقل شده است.
6 - للمهدی خمس علامات: السفیانی، و الیمانی، و الصیحة من السماء ،و

الخسف بالبيداء ،و قتل النفس الزكية.(251)
منبع اصلی این روایت غیبت نعمانی، ص 252 می‌باشد که از قول امام صادق‌علیه السلام بیان شده است و بحارالانوار، ج 52، ص 304 هم از آن نقل کرده است. البته در منبع اصلی «قتل النفس الزکیة» بر «الخسف با لبیداء» مقدم است.
در کتاب معجم احادیث الامام المهدی‌علیه السلام، ج 5، ص 299 در بیان سند این حدیث آمده است: عقدالدرر، ص 111، باب 4، فصل 3 کما فی النعمانی بتفاوت یسیر و نسَبَه اشتباهاً الی ابی عبدالله الحسین علی عادته فیما روی عن ابی عبدالله الصادق‌علیه السلام.
7 - لصاحب هذا الامر - یعنی المهدی‌علیه السلام - غیبتان، احدهما تطول حتی یقول بعضهم: مات و بعضهم: قُتِل و بعضُهم: ذهَب. ولا یطلع علی موضعه احد من ولیّ ولاغیره الا المولی الذی یلی أمرَه.(252)
این روایت تنها در کتاب غیبت شیخ طوسی، ص 162 و غیبت نعمانی، ص 172 و بحارالانوار، ج 52، ص 153 و ج 53، پاورقی ص 320 با کمی قضاوت از امام صادق‌علیه السلام نقل شده است.
8 - عن شعیب بن ابی حمزه، قال: دخلت علی ابی عبدالله الحسین بن علی‌علیهما السلام، فقلت له: انت صاحب هذا الامر؟ قال‌علیه السلام: لا.
فقلت: فولدُک؟ قال‌علیه السلام: لا.
فقلت: فولَد ولدک؟ قال‌علیه السلام: لا
فقلت: فمن هو؟
قال‌علیه السلام: الذی یملأها عدلا، کما مُلئت جورا، علی فترة من الائمة تأتی، کما انّ رسول اللهصلی الله علیه وآله بُعث علی فترة من الرسل.(253)
شعیب بن ابی حمزه از اصحاب امام صادق‌علیه السلام بوده که این حدیث را هم از آن حضرت نقل کرده است چنان که در کتاب کافی، ج 1، ص 341 و غیبت نعمانی، ص 186 و بحارالانوار، ج 1، ص 39 آمده است.
9 - عن ابی عبدالله الحسین بن علی‌علیهما السلام انّه سئل هل ولد المهدی‌علیه السلام؟
قال‌علیه السلام: لا ولو ادرکته لخدمته ایام حیاتی.(254)
این روایت در کتاب غیبت نعمانی، ص 245 و بحارالانوار، ج 51، ص 148 از امام صادق‌علیه السلام نقل شده است و نقل کننده آن خلاء بن قصار از اصحاب امام صادق‌علیه السلام بوده است.
در کتاب معجم احادیث الامام المهدی‌علیه السلام ج 3، ص 385 در بیان سند این روایت آمده است: عقدالدرر، ص 160 باب 7 کما فی النعمانی بتفاوت یسیر جدا، مرسلا عن ابی عبدالله الحسین بن علی‌علیهما السلام و هو اشتباه کما اشرنا و له نظائر.

10 - تواصلوا و تبارّوا، فو الذی فلق الحبّة و برأ النسمة لیأتینّ علیکم وقت لایجد احدکم لدیناره و لا لدرهمه موضعاً.(255)
نقل کننده این روایت عبدالله بن یحیی کاهلی از اصحاب امام صادق و امام کاظم‌علیهما السلام بوده است و این حدیث در کتاب غیبت نعمانی، ص 150 - بحارالانوار، ج 51، ص 147 و اثباة الهداة ج 3، ص 533 آمده است.
11 - عن الحسن بن هارون بیّاع الانماط، قال: کنت عند ابی عبدالله الحسین بن علی‌علیهما السلام جالساً، فسأله المعلّی بن خنیس: أیسیر المهدی‌علیه السلام اذا خرج بخلاف سیرة علی‌علیه السلام؟
قال‌علیه السلام: نعم، و ذلک ان علیّاًعلیه السلام سار باللّین و الکفّ، لانّه علم انّ شیعته سیظهر علیهم من بعده، و ان المهدی اذا خرج سار فیهم بالبسط و السَّبی، و ذلک أنّه یعلم ان شیعته لن یظهر علیهم من بعده ابداً.(256)
حسن بن هارون بیّاع و معلی بن خنیس هر دو از اصحاب امام صادق‌علیه السلام بودند و این روایت در کتاب تهذیب، ج 6، ص 154 - غیبت نعمانی، ص 232 - بحارالانوار، ج 52، ص 353 و وسائل الشیعة، ج 11، ص 57 از امام صادق‌علیه السلام نقل شده است.
12 - اذا خرج المهدی‌علیه السلام لم یکن بینه و بین العرب و قریش الاّ السیف، و ما یستعجلون بخروج المهدی! و الله ما لباسه الاّ الغلیظ و لا طعامه الاّ الشعیر، و ما هو الاّ السیفُ و الموتُ تحت ظلّ السیف.(257)
این حدیث در کتاب غیبت نعمانی، ص 234 - بحارالانوار، ج 52، ص 355 و مستدرک الوسائل، ج 3، ص 275 از امام صادق‌علیه السلام نقل شده است و راوی آن ابوبصیر از اصحاب امام صادق‌علیه السلام است.
والحمدلله رب العالمین

پی نوشت ها

1) بحارالانوار، ج 47، ص 399
2) بحارالانوار، ج 94، ص 206، ح 3 ؛ الدعوات، ص 92 .
3) بحارالانوار، ج 4، ص 301؛ تحف العقول، ص 44.
4) بحارالانوار، ج 44، ص 297 ؛ التوحید، ص 80 ؛ ترجمة الحسین علیه‌السلام لابن عساکر، ص 225 ؛ نورالبراهین، ج 1، ص 217 .
5) سورة المنافقین، الآیة 8 .
6) بحارالانوار، ج 44 ، ص 198 ؛ العوالم، ج 17، ص 65 .
7) بحارالانوار، ج 3، ص 223 ؛ معانی الاخبار، ص 7 ؛ التوحید، ص 90 ؛ مجمع البیان، ج 10، ص 487 .
8) بحارالانوار، ج 4، ص 223 ؛ التوحید، ص 91 ؛ مجمع‌البیان، ج 10، ص 487 ؛ نورالثقلین، ج 5 ، ص 712 .
9) بحارالانوار، ج 5، ص 312؛ علل الشرایع، ج 1، ص 9؛ نزهة الناظر و تنبیه الخواطر، ص 80؛ نورالثقلین، ج 5، ص 132.
10) بحارالانوار، ج 5، ص 123 و 124؛ فقه الرضاعلیه السلام، ص 408، باب 118.
11) کنزالعمال، ج 7، ص 217 .
12) بحارالانوار، ج 16، ص 287؛ وسائل الشیعة، ج 4، ص 110؛ مکارم الاخلاق، ص 268؛ تاریخ بغداد، ج 8، ص 62 .
13) بحارالانوار، ج 66، ص 99، ح 11؛ عیون اخبار الرضاعلیه السلام، ج 1، ص 42 .
14) بحارالانوار، ج 23، ص 260، و ج 36، ص 9؛ تفسیر الامام العسکری‌علیه السلام، ص 330 .
15) سورة البروج، الآیة 3 .
16) سورة الفتح، الآیة 8 .
17) سورة هود، الآیة 103؛ مجمع الزوائد، ج 7، ص 135؛ المعجم الصغیر، ج 2، ص 131؛ المعجم الاوسط، ج 9، ص 182؛ فتح القدیر، ج 5، ص 415 .
18) سورة الضحی، الآیة 11 .
19) بحارالانوار، ج 24، ص 53؛ المحاسن، ج 1، ص 218؛ نورالثقلین، ج 5، ص 602.
20) سورة الشمس، الآیة 1 .
21) سورةالشمس، الآیة 2 .
22) سورة الشمس، الآیة 3 .

23) بحارالانوار، ج 24، ص 79؛ تفسیر فرات الکوفی، ص 563، ح 721؛ معجم احادیث الامام المهدی‌علیه السلام، ج 5، ص 398 .
24) نوعی فرنی.
25) علی و فاطمه و حسن و حسین‌علیهم السلام چهار مصداق از اهل‌بیت‌علیهم السلام بودند که در زمان رسول خداصلی الله علیه وآله در میان مردم حاضر بودند اما همه اهل‌بیت آن حضرت بنابر روایات علی و فاطمه‌علیهما السلام و یازده فرزند معصوم آنها می‌باشند.
26) سورة الاحزاب، الآیة 33 .
27) بحارالانوار، ج 25، ص 213؛ تفسیر البرهان، ج 3، ص 312؛ تأویل الآیات، ج 2، ص 458.
28) سورة الشوری، الآیة 23 .
29) بحارالانوار، ج 23، ص 251؛ تفسیر البرهان، ج 4، ص 124؛ شواهد التنزیل، ج 2، ص 208؛ تأویل الآیات، ج 2، ص 545.
30) بحارالانوار، ج 36، ص 384؛ کفایة الاثر، ص 231.
31) الخرایج و الجرایح، ج 2، ص 795؛ مختصر بصائر الدرجات، ص 108، بحارالانوار، ج 25، ص 379؛ اثبات الهداة، ج 5، 95 .
32) بحارالانوار، ج 60، ص 311؛ علل الشرایع، ج 1، ص 23 .
33) بحارالانوار، ج 44، ص 184؛ مناقب آل ابی‌طالب، ج 3، ص 211؛ مدینة المعاجز، ج 3، ص 502؛ تفسیر نورالثقلین، ج 4، ص 319 .
34) بصائر الدرجات، ص 472؛ بحارالانوار، ج 25، ص 57؛ ینابیع المعاجز، ص 76 .
35) نزهة الناظر و تنبیه الخواطر، ص 85، ح 21 .
36) بحارالانوار، ج 44، ص 183؛ وسائل الشیعة، ج 20، ص 237؛ اختیار معرفة الرجال، ج 1، ص 299؛ العوالم، ج 17، ص 48.
37) تفسیر الامام العسکری‌علیه السلام، ص 218 ؛ بحارالانوار، ج 11، ص 150؛ العوالم، ج 17، ص 347 .
38) سورة النساء، الآیة 59 .
39) سورة النساء، الآیة 59 .
40) سورة الانفال، الآیة 48 .
41) الآمالی للشیخ المفید، ص 349؛ الآمالی، للشیخ الطوسی، ص 121؛ بحارالانوار، ج 44، ص 205 و 206؛ وسائل الشیعة، ج 18، ص 144 .
42) سورة الحج، الآیة 41 .
43) مناقب آل ابی‌طالب، ج 3، ص 207؛ کنزالدقائق، ج 6، ص 528؛ بحارالانوار، ج 24، ص 166؛ نور الثقلین، ج 3، ص 506.
44) کشف الغمة، ج 2 ، ص 242؛ بحارالانوار، ج 44، ص 195؛ العوالم، ج 17، ص 61.

45) بحارالانوار، ج 30، ص 380.
46) تفسیر الامام العسکری، ص 267؛ بحارالانوار، ج 26، ص 290.
47) مجمع الزوائد، ج 9، ص 21 .
48) نزهة الناظر و تنبیه الخاطر، ص 87 ؛ العوالم، ج 17، ص 215 ؛ بحارالانوار، ج 44، ص 365؛ تاریخ الطبری، ج 4، ص 290.
49) ینابیع المودة، ج 2، احقاق الحق، ج 11، ص 592 .
50) بحارالانوار، ج 27، ص 127؛ المحاسن، ج 1، ص 61.
51) بحارالانوار، ج 44، ص 279؛ بشارة المصطفی، ص 108؛ وسایل الشیعة، ج 10، ص 396؛ الامالی للشیخ المفید، ص 341 .
52) بحارالانوار، ج 37، ص 335 و 336؛ الامالی للشیخ المفید، ص 18 و 19؛ قال بعض الاعلام: قدسقط من الحدیث ذکر تسلیم تاسعهم و هوسلمان الفارسی و هو مذکور فی بعض الروایات.
53) تابعین کسانی هستند که رسول خداصلی الله علیه وآله را ندیده‌اند اما اصحاب او را دیده‌اند.
54) سورة الصف، الآیة 8 .
55) بحارالانوار، ج 33، ص 182 الی 184؛ کتاب سلیم بن قیس، ص 223 الی ؛ مستدرک الوسائل، ج 17، ص 291 .
56) تفسیرالامام العسکری‌علیه السلام، ص 89، ح 47
57) سورة الفتح، الآیة 29.
58) مناقب آل ابی‌طالب، ج 1، ص 298؛ بحارالانوار، ج 38، ص 203.
59) مناقب آل ابی‌طالب، ج 1، ص 298؛ بحارالانوار، ج 38، ص 203.
60) مجمع الزوائد، ج 9، ص 330؛ کنزالعمال، ج 11، ص 754؛ مسند ابی یعلی، ج 12، ص 143؛ تاریخ مدینة الدمشق، ج 21، ص 412 .
61) عیون اخبارالرضا، ج 1، ص 69، ح 305.
62) احقاق الحق، ج 11، ص 595 .
63) بحارالانوار، ج 36، ص 255؛ کشف الغمة، ج 3، ص 316؛ کمال‌الدین، ص 269 بتفاوت یسیر؛ اعلام الوری، ج 2، ص 191 .
64) بحارالانوار، ج 25، ص 187؛ مقتضب الاثر، ص 20 .
65) مناقب آل ابی‌طالب، ج 3، ص 227؛ بحارالانوار، ج 44، ص 194؛ العوالم، ج 17، ص 69 .
66) الفتوح، ج 3، ص 35 .
67) معالی السبطین، ج 2، ص 18؛ اسرار الشهادة، ص 402.
68) بحارالانوار، ج 44، ص 192؛ مناقب آل ابی‌طالب، ج 3، ص 224؛ العوالم، ج 17، ص 68؛ اعیان الشیعة، ج 4، ص 104.
69) جامع الاخبار، ص 76؛ العوالم، ج 17، ص 62.
70) احقاق الحق، ج 11، ص 423 .

71) کامل الزیارات، ص 214؛ العوالم، ج 17، ص 536؛ بحارالانوار، ج 44، ص 279؛ مستدرک الوسایل، ج 10، ص 311.
72) مناقب آل ابی طالب، ج 3، ص 239؛ الامالی الصدوق، ص 20؛ کامل الزیارات، ص 215؛ بحارالانوار، ج 44، ص 284 .
73) کامل الزیارات، ص 216؛ ثواب الاعمال، ص 98؛ بحارالانوار، ج 44، ص 279؛ وسایل الشیعة، ج 10، ص 329 .
74) سورة الانبیاء، آیه 69.
75) سورة الاعراف، الآیة 96 .
76) الخرایج و الجرایح، ص 848؛ نورالثقلین، ج 3، ص 438؛ بحارالانوار، ج 45، ص 80 تا 82؛ مختصر بصائر الدرجات، ص 37؛ معجم احادیث الامام المهدیعلیه السلام، ج 5، ص 14 .
77) کمال‌الدین، ص 317؛ الامامة و التبصرة، ص 2؛ اثباة الهداة، ج 3، ص 465؛ بحارالانوار، ج 51، ص 133.
78) سورة النمل، آلایة 27 .
79) بحارالانوار، ج 51، ص 133؛ کنایة الاثر، ص 232؛ عیون اخبارالرضا، ج 2، ص 69؛ کمال الدین، ص 317 .
80) کمال‌الدین، ص 318؛ اعلام الوری، ج 2، ص 231؛ بحارالانوار، ج 51، ص 133؛ معجم احادیث الامام المهدیعلیه السلام، ج 1، ص 157.
81) کشف الغمة، ج 3، ص 329؛ کمال‌الدین، ص 317؛ اعلام الوری، ج 2، ص 230؛ بحارالانوار، ج 51، ص 133 .
82) اثباة الهداة، ج 7، ص 138؛ معجم احادیث الامام المهدیعلیه السلام، ج 3، ص 181.
83) کتاب الغیبة، للنعمانی، ص 235؛ اثباة الهداة، ج 3، ص 540؛ معجم احادیث الامام المهدیعلیه السلام، ج 3، ص 183؛ بحارالانوار، ج 52، ص 349 .
84) بحارالانوار، ج 51، ص 134؛ الغیبة، للشیخ الطوسی، ص 191؛ اثباة الهداة، ج 3، ص 505؛ معجم احادیث الامام المهدیعلیه السلام، ج 3، ص 183.
85) کمال الدین، ص 318؛ الامامة و التبصرة، ص 115؛ بحارالانوار، ج 51، ص 134؛ اثباة الهداة، ج 7، ص 138 .
86) عقدالدرر، ص 239 .
87) المحاسن، ج 1، ص 147؛ الدعوات، للقطب الدین، ص 66؛ رجال الکشی، ج 1، ص 331 و 332؛ وسائل الشیعة، ج 20، ص 160 .
88) تفسیر العیاشی، ج 1، ص 388؛ شرح الاخبار، ج 3، ص 449؛ بحارالانوار، ج 68، ص 88، ح 15؛ المحاسن، ج 1، ص 147 .
89) سورة الحدید، الآیة 19.

90) المحاسن، ج 1، ص 163؛ الدعوات، ص 242؛ بحارالانوار، ج 82، ص 173؛ مشكاة الانوار، ص 168 .
91) بحارالانوار، ج 67، ص 53؛ المحاسن، ج 1، ص 164؛ شرح الاخبار، ج 3، ص 440 .
92) سورة المائدة، الآية 33.
93) بحارالانوار، ج 2، ص 9؛ تفسير الامام العسكرىعليه السلام، ص 348.
94) بحارالانوار، ج 8، ص 180؛ مستدرک الوسائل، ج 17، ص 319 بتفاوت يسير؛ تفسير الامام العسكرىعليه السلام، ص 341؛ الاحتجاج، ج 1، ص 8 بتفاوت يسير.
95) بحارالانوار، ج 68، ص 156؛ تفسير الامام العسكرىعليه السلام، ص 309.
96) الاصول الستة عشر، ص 80 .
97) بحارالانوار، ج 27، ص 84 و 85؛ الامالى للشيخ الطوسى، ص 253؛ الامالى لإبن الشيخ، ص 159.
98) شرح الاخبار، ج 1، ص 444؛ مجمع الزوائد، ج 10، ص 281؛ المعجم الكبير، ج 3، ص 126؛ ترجمة الحسينعليه السلام، ص 227.
99) بحارالانوار، ج 65، ص 116؛ بشارة المصطفى، ص 19؛ شرح الاخبار، ج 1، ص 163 .
100) كتاب الاربعين، ص 472؛ احقاق الحق، ج 9، ص 417؛ ينابيع المودّة، ج 2، ص 375 بتفاوت يسير.
101) شرح الاخبار، ج 3، ص 448.
102) بحارالانوار، ج 67، ص 246، ح 85؛ كتاب المؤمن، ص 16؛ مستدرک الوسايل، ج 2، ص 431؛ مشكاة الانوار، ص 506 .
103) شرح الاخبار، ج 3، ص 457 .
104) احقاق الحق، ج 11، ص 628 .
105) ارشاد القلوب، ج 1، ص 74.
106) احقاق الحق، ج 11، ص 592 .
107) الارشاد، ج 2، ص 94؛ بحارالانوار، ج 45، ص 2 و 3؛ تاريخ الطبرى، ج 4، ص 319؛ البداية و النهاية، ج 8، ص 192.
108) معانى الاخبار، ص 289؛ بحارالانوار، ج 44، ص 297؛ الاعتقادات، ص 52؛ العوالم، ج 17، ص 351 .
109) سورة الانعام، الاية 158 .
110) بحارالانوار، ج 78، ص 120 و 121؛ تحف العقول، ص 24؛ الانوار البهية، ص 101 .
111) بحارالانوار، ج 78، ص 117، ح 5؛ تحف العقول، ص 246؛ اعيان الشيعة، ج 1، ص 620 .

112) الکافی، ج 2، ص 611؛ بحارالانوار، ج 92، ص 201؛ وسائل الشیعة، ج 4، ص 841 .
113) بحارالانوار، ج 99، ص 354، ح 11؛ مستدرک الوسائل، ج 9، ص 391 .
114) سورة الاحزاب، الآیة 33 .
115) سورة طه، الآیة 132.
116) ینابیع المودة، ج 2، ص 59 .
117) تفسیر الامام العسکری‌علیه السلام، ص 327؛ بحارالانوار، ج 71، ص 184، ح 44 .
118) سورة الاسراء، الآیة 44 .
119) بحارالانوار، ج 64، ص 27 الی 29، ح 8؛ الخرائج و الجرائح، ج 11، ص 248 الی 252.
120) نزهة الناظر و تنبیه الخواطر، ص 85؛ مقصد الراغب، ص 137 .
121) بحارالانوار، ج 78، ص 128، ح 11؛ اعلام الدین، ص 298.
122) اعلام الدین، ص 298؛ بحارالانوار، ج 78، ص 128؛ نزهة الناظر و تنبیه الخاطر، ص 115.
123) مستدرک الوسائل، ج 7، ص 193.
124) تحف العقول، ص 248؛ بحارالانوار، ج 78، ص 120.
125) جامع الاخبار، ص 113؛ مستدرک الوسائل، ج 11، ص 245.
126) مناقب آل ابی‌طالب، ج 3، ص 224؛ العوالم، ج 17، ص 68؛ بحارالانوار، ج 44، ص 192؛ اعیان الشیعة، ج 4، ص 104 .
127) مستدرک الوسائل، ج 11، ص 245 .
128) دعائم الاسلام، ج 6، ص 107 و 108. نُقل هذه الروایة فی المستدرک الوسائل، ج 16، ص 235 عن دعائم الاسلام و نُیسبَ الی الامام الحسن علیه‌السلام و هو غیر صحیح و یکون تصحیفاً.
129) کشف الغمة، ج 2، ص 239؛ تهذیب الکمال، ج 8، ص 112، بحارالانوار، ج 78، ص 127، ح 11؛ مستدرک الوسائل، ج 12، ص 369 .
130) الاختصاص، ص 224؛ الامالی للصدوق، ص 167؛ بحارالانوار، ج 78، ص 126، ح 8؛ مستدرک الوسائل، ج 12، ص 209.
131) مناقب آل ابی‌طالب، ج 3، ص 224؛ تاریخ الطبری، ج 5، ص 171؛ بحارالانوار، ج 44، ص 192؛ العوالم، ج 17، ص 67 .
132) احقاق الحق، ج 11، ص 431؛ نظم درر السمطین، ص 208؛ المصنف، ج 11، ص 177 .
133) معانی الاخبار، ص 401؛ بحارالانوار، ج 78، ص 102 .
134) کشف الغمة، ج 2، ص 239؛ الدرة الباهرة، ص 24، بحارالانوار، ج 78، ص 121 و 122؛ نزهة الناظر و تنبیه الخاطر، ص 81 .

135) کشف الغمة، ج 2، ص 240؛ نزهة الناظر و تنبه الخاطر، ص 81؛ بحارالانوار، ج 78، ص 122، ح 5 .
136) بحارالانوار، ج 22، ص 412 و 413؛ شرح نهج البلاغه لابن ابی‌الحدید، ج 8، ص 254؛ کتاب الاربعین، ص 603؛ الغدیر، ج 8، ص 358 .
137) احقاق الحق، ج 11، ص 591؛ النهایة فی غریب الحدیث، ج 1، ص 285؛ لسان العرب، ج 8، ص 55 .
138) بحارالانوار، ج 44، ص 193؛ مناقب آل ابی‌طالب، ج 3، ص 181؛ العوالم، ج 17، ص 69 .
139) بحارالانوار، ج 78، ص 120، ح 16؛ تحف العقول، ص 248؛ اعیان الشیعة، ج 1، ص 620.
140) تحف العقول، ص 248؛ بحارالانوار، ج 78، ص 120، ح 18؛ اعیان الشیعة، ج 1، ص 621.
141) تحف العقول، ص 246؛ بحارالانوار، ج 78، ص 117؛ مستدرک الوسائل، ج 8، ص 358 .
142) الخصال: ص 16؛ الکافی، ج 2، ص 331؛ بحارالانوار، ج 78، ص 118، ح 10؛ وسائل الشیعة، ج 11، ص 339 .
143) تحف العقول، ص 248؛ بحارالانوار، ج 78، ص 120، ح 19؛ الکافی، ج 2، ص 373 بتفاوت یسیر؛ وسائل الشیعة، ج 11، ص 421 بتفاوت یسیر.
144) مناقب آل ابی‌طالب، ج 3، ص 221؛ بحارالانوار، ج 44، ص 189؛ العوالم، ج 17، 62؛
145) اعیان الشیعة، ج 1، ص 621 .
146) سورة لقمان، الآیة 14 .
147) بحارالانوار، ج 43، ص 297؛ مدینة المعاجز، ج 4، ص 53 بتفاوت یسیر؛ شرح الاخبار، ج 1، ص 146 بتفاوت یسیر؛ مناقب آل ابی‌طالب، ج 3، ص 228 .
148) تحف العقول، ص 245؛ بحارالانوار، ج 78، ص 117، ح 2؛ اعیان الشیعة، ج 1، ص 620 .
149) بحارالانوار، ج 44، ص 189 و 190؛ مناقب آل ابی‌طالب، ج 3، ص 221؛ العوالم، ج 17، ص 62؛ مکارم الاخلاق، ص 130 بتفاوت یسیر .
150) مناقب آل ابی طالب، ج 3، ص 222؛ بحارالانوار، ج 44، ص 191؛ العوالم، ج 17، ص 64؛ اعیان الشیعة، ج 1، ص 579 .
151) بحارالانوار، ج 78، ص 128؛ اعلام الدین، ص 298 .
152) بحارالانوار، ج 78، ص 127؛ الدرة الباهرة، ص 29؛ نزهة الناظر و تنبیه الخاطر، ص 84 .
153) بحارالانوار، ج 44، ص 189؛ العوالم، ج 17، ص 62؛ مناقب آل ابی‌طالب، ج 3، ص 222 .

154) بحارالانوار، ج 74، ص 91، ح 15؛ عیون اخبار الرضاعلیه السلام، ج 1، ص 48؛ دعائم الاسلام، ج 2، ص 107 .
155) بحارالانوار، ج 103، ص 27، ح 41؛ اعلام الدین، ص 428؛ مستدرک الوسائل، ج 13، ص 35 .
156) تحف العقول، ص 246، بحارالانوار، ج 78، ص 118، ح 9؛ ترجمة الحسین‌علیه السلام، ص 199.
157) تحف العقول، ص 247؛ بحارالانوار، ج 78، ص 118، ح 12؛ اعیان الشیعة، ج 1، ص 580.
158) بحارالانوار، ج 44، ص 196؛ کشف الغمة، ج 2، ص 242؛ العوالم، ج 17، ص 64 .
159) دعائم الاسلام، ج 2، ص 329؛ مستدرک الوسائل، ج 7، ص 244 .
160) احقاق الحق، ج 11، ص 628 .
161) الدرةالباهرة، ص 29؛ بحارالانوار، ج 78، ص 127 .
162) مناقب آل ابی‌طالب، ج 3، ص 246؛ اللهوف، ص 32؛ بحارالانوار، ج 44، ص 374؛ العوالم، ج 17، ص 224 .
163) بحارالانوار، ج 78، ص 128، ح 11؛ مستدرک الوسائل، ج 11، ص 218 .
164) احقاق الحق، ج 11، ص 590 .
165) احقاق الحق، ج 11، ص 590 .
166) نزهة الناظر و تنبیه الخاطر، ص 80 .
167) نزهة الناظر و تنبیه الخاطر، ص 80 .
168) احقاق الحق، ج 11، ص 590 .
169) تاریخ الیعقوبی، ج 2، ص 246 .
170) بحارالانوار، ج 78، ص 119، ح 14؛ تحف العقول، ص 247؛ اعیان الشیعة، ج 1، ص 620 .
171) بحارالانوار، ج 78، ص 117، ح 7 .
172) نزهة الناظر و تنبیه الخاطر، ص 80؛ مقصد الراغب، ص 134 .
173) اعلام الدین، ص 298؛ نزهة الناظر و تنبیه الخاطر، ص 83؛ بحارالانوار، ج 78، ص 127 .
174) بحارالانوار، ج 45، ص 90؛ الارشاد، ج 2، ص 132؛ مناقب آل ابی طالب، ج 3، ص 237؛ عوالی اللئالی، ج 4، ص 81 .
175) نزهة الناظر و تنبیه الخاطر، ص 84؛ بحارالانوار، ج 78، ص 128؛ اعلام الدین، ص 128؛ مستدرک الوسایل، ج 11، ص 218 .
176) تحف العقول، ص 242؛ بحارالانوار، ج 10، ص 138 .
177) جامع الاخبار، ص 48؛ بحارالانوار، ج 92، ص 20.
178) جامع الاخبار، ص 48؛ بحارالانوار، ح 92، ص 20.

179) مناقب آل ابی‌طالب، ج 3، ص 223؛ بحارالانوار، ج 96، ص 375، ح 62 .
180) تحف العقول، ص 48؛ بحارالانوار، ج 78، ص 119، ح 15 .
181) بحارالانوار، ج 78، ص 117، ح 3؛ تحف العقول، ص 246؛ مستدرک الوسائل، ج 12، ص 348؛ اعیان الشیعة، ج 1، ص 620 .
182) الامالی للصدوق، ص 707؛ من لایحضره الفقیه، ج 4، ص 404؛ روضة الواعظین، ص 489؛ بحارالانوار، ج 78، ص 116، ح 1 .
183) بحارالانوار، ج 78، ص 450، ح 13؛ عیون اخبار الرضاعلیه السلام، ج 1، ص 48؛ مسند زیدبن علی، ص 447؛ مسند الرضاعلیه السلام، ص 173 .
184) بحارالانوار، ج 7، ص 135؛ مستدرک الوسائل، ج 9، ص 74 .
185) نزهة الناظر و تنبیه الخاطر، ص 85، ح 20 .
186) نزهة الناظر و تنبیه الخاطر، ص 84.
187) بحارالانوار، ج 78، ص 127؛ اعلام الدین، ص 298؛ نزهة الناظر و تنبیه الخاطر، ص 84 .
188) بحارالانوار، ج 78، ص 127؛ کنز الفوائد، ص 195 .
189) بحارالانوار، ج 78، ص 119؛ تحف العقول، ص 247؛ مستدرک الوسایل، ج 9، ص 153 .
190) تاریخ ابن عساکر، ج 14، ص 218 .
191) تاریخ الطبری، ج 4، ص 262؛ تاریخ ابن خلدون، ج 3، ص 22؛ مثیرالاحزان، ص 16؛ الامامة و السیاسة، ج 2، ص 8 .
192) بحارالانوار، ج 78، ص 126، ح 7 .
193) معدن الجواهر، ص 42 و 43 .
194) طبّ الائمة، ص 133؛ وسائل الشیعة، ج 14، ص 189؛ بحارالانوار، ج 103، ص 293 .
195) تحف العقول، ص 245؛ مقتل الحسین‌علیه السلام للخوارزمی، ج 1، ص 234؛ العوالم، ج 17، ص 234؛ بحارالانوار، ج 78، ص 117 .
196) بحارالانjŠjŠج 32، ص 405 و 406؛ شرح نهج‌البلاغه لابن ابی الحدید، ج 3، ص 186؛ وقعة صفین، ص 114 .
197) بحارالانوار، ج 78، ص 117، ح 4؛ تحف العقول، ص 246 .
198) بحارالانوار، ج 36، ص 384؛ العوالم، ج 15، ص 256؛ کفایةالاثر، ص 233؛ اثباة الهداة، ج 1، ص 599 .
199) سورة الزمر، الآیة 67.
200) بحارالانوار، ج 95، ص 85؛ طب الائمة، ص 34؛ تفسیرنور الثقلین، ج 4، ص 501.
201) خدا را آن گونه که شایسته اوست نشناختند در حالی که همه زمین

در روز قیامت در قبضه قدرت اوست و آسمان‌ها پیچیده در دست او می‌باشد. خداوند منزّه و برتر است از شریک‌هایی که برای او قرار می‌دهند.
202) سورة الحج، الآیة 19 .
203) الخصال، ص 43؛ بحارالانوار، ج 31، ص 517؛ نورالثقلین، ج 3، ص 476 .
204) بحارالانوار، ج 31، ص 308 .
205) بحارالانوار، ج 44، ص 129؛ نزهة الناظر و تنبیه الخاطر، ص 82؛ الاحتجاج، ج 2، ص 19؛ کشف الغمة، ج 2، ص 240 .
206) سورة المائدة، الآیة 63 .
207) سورة المائده، الآیة، 78 .
208) سورة المائدة، الآیة 44 .
209) سورة التوبة، الآیة 71 .
210) تحف العقول، ص 237، الی 239؛ بحارالانوار، ج 100، ص 79؛ مستدرک الوسائل، ج 17، ص 315؛ وسایل الشیعة، ج 11، ص 402 .
211) شرح نهج البلاغة لابن ابی الحدید، ج 18، ص 409؛ انساب الاشراف، ص 53؛ الفوائد الفرجالیه، ج 4، ص 47 .
212) یراد ظاهرا ترک عهد الامام الحسن‌علیه السلام مع المعاویة.
213) ظاهراً ترک پیمان صلح امام حسن‌علیه السلام با معاویه باشد.
214) بحارالانوار، ج 44، ص 212 الی 214؛ العوالم، ج 17، ص 90 الی 93؛ الدرجات الرفیعة، ص 434 الی 436 .
215) الامامة و السیاسة، ج 1، ص 208 و 209؛ تاریخ الیعقوبی، ج 2، ص 228؛ الغدیر، ج 10، ص 248؛ اعیان الشیعة، ج 1، ص 583 .
216) دعائم الاسلام، ج 2، ص 133؛ مستدرک الوسایل، ج 17، ص 44؛ بحارالانوار، ج 66، ص 495 .
217) نُسب هذا الکلام فی بعض الکتب الی الامام الحسن‌علیه السلام و محتواه یشهد بأنّ هذه النسبة تصحیف.
218) اللهوف، ص 17؛ مثیرالاحزان، ص 14؛ بحارالانوار، ج 44، ص 324 و 325؛ العوالم، ج 17، ص 174 .
219) بحارالانوار، ج 44، ص 326؛ مثیرالاحزان، ص 25؛ العوالم، ج 17، ص 175.
220) بحارالانوار، ج 44، ص 329 و 330؛ العوالم، ج 17، ص 179 .
221) مناقب آل ابی‌طالب، ج 3، ص 230؛ مختصر بصائر الدرجات، ص 6؛ بحارالانوار، ج 45، ص 85؛ ذوب النضار، ص 29 .
222) مقتل الحسین‌علیه السلام لابی مخنف الازدی، ص 25 و 26؛ مثیرالاحزان، ص 17؛ العوالم، ج 17، ص 189؛ البدایة و النهایة، ج 8، ص

.170
223) الارشاد، ج 2، ص 39؛ تاريخ الطبرى، ج 4، ص 262؛ الامامة و السياسة، ج 2، ص 8؛ بحارالانوار، ج 44، ص 335 .
224) كشف الغمة، ج 2، ص 239؛ شرح الاخبار، ج 3، ص 146؛ بحارالانوار، ج 44، ص 366 و 367؛ العوالم، ج 17، ص 216 .
225) مقتل الحسين للنحوارزمى، ج 1، ص 218؛ شرح ابن اعثم الكوفى، ج 5، ص 74 .
226) تاريخ الطبرى، ج 4، ص 292؛ حوادث سنة - 60؛ مقتل الحسين‌عليه السلام لابى مخنف الازدى، ص 70 .
227) بحارالانوار، ج 78، ص 116.
228) تاريخ الطبرى، ج 4، ص 303؛ بحارالانوار، ج 44، ص 376؛ الارشاد، ج 2، ص 79؛ العوالم، ج 17، ص 227 .
229) الارشاد، ج 2، ص 79؛ اعلام الورى، ج 1، ص 448؛ بحارالانوار، ج 44، ص 377؛ العوالم، ج 17، ص 227 .
230) مقتل الحسين‌عليه السلام لابى مخنف الازدى، ص 85؛ بحارالانوار، ج 44، ص 382؛ تاريخ الطبرى، ج 4، ص 304. جاء مفاد هذه الخطبة فى كتابه‌عليه‌السلام لاشراف الكوفة و لم نذكره تحرزا عن التكرار. بحارالانوار، ج 44، ص 381 و 382 .
231) احقاق الحق، ج 11، ص 601؛ اعيان الشيعه، ج 1، ص 581 .
232) الارشاد، ج 2، ص 91؛ تاريخ الطبرى، ج 4، ص 317؛ بحارالانوار، ج 44، ص 392 و 393؛ العوالم، ج 17، ص 243 .
233) معالى السبطين، ج 1، ص 361؛ ناسخ التواريخ، ج 2، ص 287؛ ينابيع المودّة، ج 3، ص 72 بتفاوت يسير.
234) سورة الدخان، الآية 20 .
235) سورة الغافر، الآية 27.
236) الارشاد، ص 97؛ اعلام الورى، ج 1، ص 458؛ العوالم، ج 17، ص 250؛ بحارالانوار، ج 45، ص 6 و 7 .
237) و فى بعض الفسخ: هيهات منّا الذّلّة.
238) سورة هود، الآية 56 .
239) مقتل الحسين‌عليه السلام الخوارزمى، ص 602؛ بحارالانوار، ج 45، ص 8 الى 10؛ تحف العقول، ص 240؛ العوالم، ج 17، ص 252 .
240) الامالى للشيخ الصدوق، ص 222؛ بحارالانوار، ج 44، ص 319 و 318؛ العوالم، ج 17، ص 167 .
241) مقتل الحسين‌عليه السلام للخوارزمى، ج 1، ص 252؛ بحارالانوار، ج 45، ص 6 و 5؛ العوالم، ج 17، ص 249 و 250 .
242) بحارالانوار، ج 45، ص 52؛ العوالم، ج 17، ص 295 .

243) مناقب آل ابی طالب، ج 3، ص 258؛ مقتل الحسین و ابی مخنف الازدی، ص 197؛ بحارالانوار، ج 45، ص 49؛ العوالم، ج 17، ص 292 .
244) اللهوف، ص 71؛ کشف الغمة، ج 2، ص 262؛ عمدة الطالب، ص 7؛ بحارالانوار، ج 45، ص 51 .
245) عقدالدرر، ص 42 و 41 .
246) عقد الدرر، ص 41 .
247) عقدالدرر، ص 49 .
248) عقدالدرر، ص 51 .
249) عقد الدرر، ص 87 .
250) عقدالدرر، ص 106 .
251) عقدالدرر، ص 111 .
252) عقدالدرر، ص 134 .
253) عقدالدرر، ص 159 و 158 .
254) عقدالدرر، ص 160 .
255) عقدالدرر، ص 171 .
256) عقدالدرر، ص 227 و 226 .
257) عقدالدرر، ص 228 .

21- شرح غم حسین‌علیه السلام (ترجمه تحقیقی مقتل خوارزمی)

مشخصات کتاب

سرشناسه : صادقی مصطفی 1348
عنوان قراردادی : مقتل الحسین‌علیه السلام، شرح
عنوان و نام پدیدآور شرح غم حسین‌علیه السلام / ترجمه تحقیقی بخش اصلی مقتل خوارزمی (م 568 ق.) / مصطفی صادقی .
مشخصات نشر : قم: مسجد مقدّس جمکران ، 1388 .
مشخصات ظاهری : 252 ص
شابک :1 - 238 - 973 - 964 - 978
وضعیت فهرست‌نویسی : فیپا
موضوع : حسین بن علی‌علیه السلام، امام سوم، 4 - 61 ق
موضوع : خوارزمی، موفق بن احمد، 484 - 568 ق. مقتل الحسین علیه السلام - - نقد و تفسیر
موضوع : واقعه کربلا، 61 ق .
شناسه افزوده : خوارزمی، موفق بن احمد، 484 - 568 ق . مقتل الحسین‌علیه السلام
شناسه افزوده : مسجد جمکران (قم)
رده‌بندی کنگره : 1388 704226 م 88 خ/5/41 BP
رده‌بندی دیویی : 9534/297
شماره کتابشناسی ملّی : 1854562
شرح غم حسین‌علیه السلام
تحقیق و ترجمه: مصطفی صادقی
صفحه‌آرا: امیرسعید سعیدی
ناشر: انتشارات مسجد مقدّس جمکران
نوبت و تاریخ نشر: اوّل / زمستان 1388
چاپ و شمارگان: اسوه / 2000 جلد
قیمت: 2500 تومان
شابک: 1 - 238 - 973 - 964 - 978
مرکز پخش: انتشارات مسجد مقدّس جمکران
فروشگاه بزرگ کتاب واقع در صحن مسجد مقدّس جمکران
تلفن و نمابر: 7253700 ، 7253340 - 0251
قم - صندوق پستی: 617
«حق چاپ مخصوص ناشر است»

مقدمه ناشر

کتاب شرح غم حسین‌علیه السلام ترجمه تحقیقی بخشی از مقتل خوارزمی است که مؤلف آن عالمی سنی مذهب ولی منصف و محب اهل بیت‌علیهم السلام است و در سال 484 قمری متولد و در سال 568 قمری وفات نمود.
این اثر توسط برادر پژوهشگر مصطفی صادقی تحقیق و ترجمه گردیده و امید است مورد توجّه دانش‌پژوهان و طلاب محترم قرار گیرد و از راهنمایی‌های خود ما را بهره‌مند فرمایند.
مدیر مسؤول انتشارات مسجد مقدّس جمکران حسین احمدی

بسم اللّه الرحمن الرحیم

عظمت شخصیت‌های بزرگ سبب می‌شود هر کس به هر بهانه‌ای خود را به آنان نزدیک سازد. حال اگر آن شخص از موقعیتی معنوی برخوردار باشد، اگر مقام الهی و عصمت داشته باشد و اگر همچون حسین بن علی‌علیهما السلام دلهای همگان از دانشور و بی‌دانش شیفته او باشد، کیست که نخواهد با نزدیک شدن به او، قرب الهی را کسب کند که همین اخلاص و رنگ الهی به او جاودانگی بخشیده است.
نام حسین‌علیه السلام نامی نیست که بتوان به آسانی از کنار آن گذشت. این نام همواره قرین حزن و غم است:
روزی که گِل آدم و حوّا بسرشتند
بر نام حسین بن علی‌علیهما السلام گریه نوشتند
و چه خوش نامی است: حسین‌علیه السلام. به ویژه اگر قدری از عظمت و شخصیت وجودی او برای انسان بیان شود و دریای حُسن و جود و فضایلش آشکار آید.
این نگارنده هم با هدف آن که در اقیانوس پر تلاطم حسینی، کمتر از قطره، که ذره‌ای به حساب آید و به امید آن که عنایت آن بزرگ را دریابد تلاش کرد گوشه‌ای از حماسه پرشور کربلا را که بر خامه یکی از محدثان و مورّخان اهل سنت جاری شده است، با قلمی دیگر عرضه کند. البته اهداف و انگیزه‌های بعدی این ترجمه را می‌توان چنین نگاشت: 1. اهمیت مقتل خوارزمی و جایگاه آن در میان کتب تاریخی و نبودِ ترجمه‌ای از آن تا کنون، 2. اقتباس فراوان خوارزمی از ابن اعثم مورخ کهن و مشهور که با این ترجمه، در حقیقت بخش اصلی از مقتل ابن‌اعثم نیز به فارسی برگردان و نکاتی درباره آن بیان می‌شود، 3. بیان نکاتی از واقعه کربلا و نقد و بررسی در ضمن گزارشی از واقعه.

خوارزمی و مقتل الحسین‌علیه السلام

اشاره

کتاب مقتل الحسین‌علیه السلام مشهور به مقتل خوارزمی نوشته ابوالمؤید موفق بن احمد خوارزمی است. با این که نویسنده، غیر شیعه است کتاب او در میان شیعیان جایگاهی یافته و مؤلفان امامی مذهب از قدیم روایات او را در کتب خود آورده‌اند. البته توضیح خواهیم داد که مقتل، تنها بخشی از این کتاب را تشکیل می‌دهد و آنچه در اینجا ترجمه شده فقط همان بخش، یعنی گزارش حرکت امام به عراق و واقعه کربلاست.
در اینجا به اجمال از خوارزمی مؤلف این مقتل سخن گفته و سپس ویژگی‌های کتاب او را بیان می‌کنیم. پس از آن نیز اشاره‌ای به کتاب ابن اعثم - که خوارزمی بسیاری از مطالب خود را از او گرفته است - خواهیم داشت.

الف) خوارزمی

وی حدود سال 484 ق متولد شده و در سال 568 ق از دنیا رفته است.(1) او مدتی برای یادگیری حدیث در سفر بود و زمانی هم در مکه سکونت داشت. اما شهرتش به «خطیب خوارزمی» به دلیل آن است که در مسجد بزرگ خوارزم(2) به ایراد خطبه و موعظه می‌پرداخت و تا پایان عمر در این شهر و این سِمَت بود.
خوارزمی که شاگرد زمخشری عالم مشهور اهل سنت است، علاوه بر شهرت تاریخی، حدیثی و خطابه‌اش؛ فقیه، ادیب و شاعر نیز بود و اشعاری درباره اهل بیت‌علیهم السلام دارد. عالمان شیعه به دلیل علاقه وی به اهل بیت‌علیهم السلام و آثاری که درباره ایشان دارد، از او به نیکی یاد کرده‌اند.
دو اثر مشهور او «مقتل» و «مناقب» بارها منتشر شده و در دسترس است. همچنین اثر دیگری با نام «مناقب الامام ابی‌حنیفه» دارد که در هند منتشر شده است. وی آثار دیگری دارد که موجود نیست ولی به خوبی ارادت وی به خاندان پیامبرصلی الله علیه وآله و شخص امیر مؤمنان علی‌علیه السلام را نشان می‌دهد. مانند کتاب الاربعین فی مناقب النبی الامین و وصیه امیرالمومنین، ردّ الشمس لامیر المومنین، قضایا امیر المؤمنین.
خوارزمی شیعه نیست. او در فروع دارای مذهب حنفی است و چنانکه گفته شد کتابی در مناقب ابو حنیفه دارد. برخی او را در اصول پیرو معتزله می‌دانند(3) لیکن این مطلب با گرایش حدیثی وی سازگار نیست. ضمن آن که در آثار او نشانه‌ای بر عقل گرایی دیده نمی‌شود. در هر صورت گرایش او به اهل‌بیت پیامبر و به عبارتی تشیع عام او جای تردید نیست اما عقیده به خلفا را هم پنهان نکرده و پیوسته خواسته است این دو گرایش را در کنار هم حفظ کند. چنانکه در انتخاب روایات این‌گونه عمل کرده است. مثلاً ذیل مناقب امیرالمؤمنین علی‌علیه السلام از عایشه از پیامبر نقل می‌کند که ابوبکر و سپس عمر بهترین انسانها پس از آن حضرت هستند. آن گاه می‌نویسد: فاطمه‌علیها السلام از عایشه پرسید چرا پیامبر علی را نام نبرد؟ عایشه گفت: زیرا علی جان پیامبر است و چه کسی را دیده‌ای که از خودش (جانش) سخن بگوید.(4) در جای دیگر از عمر بن عبدالعزیز نقل می‌کند که گفت در خواب دیدم ابوبکر و عمر و عثمان بدون حساب وارد بهشت شدند از خدا پرسیدم پس علی کجاست؟ گفت او با پیامبران و صدیقین در اعلی علیین است. سپس می‌گوید یزید را در آتش جهنم دیده است.(5) این‌گونه اخبار به خوبی نشان می‌دهد که خوارزمی در عین اعتقاد به خلفا، علی‌علیه السلام و خاندان پیامبر را دارای جایگاهی خاص

می‌داند که آن هم برگرفته از احادیث فراوان رسول خداست. از این رو با آمیختن یا نقل افزوده‌هایی بر اخبار جعلی، باورهای خود را شکل می‌دهد. با این حال مقتلی که او می‌نویسد با مقتلی که عالمی از شیعه همانند سید ابن طاووس تنظیم می‌کند، بسیار نزدیک بلکه مقتل خوارزمی به افراط نزدیکتر است!

ب) مقتل الحسین‌علیه السلام

کتاب خوارزمی هر چند عنوان مقتل دارد، لیکن حدود دو سوم آن به مباحث دیگر می‌پردازد: ثلث اول کتاب درباره مناقب اهل بیت‌علیهم السلام، ثلث دوم در شرح ماجرای کربلا و ثلث سوم درباره قیام مختار است. «مقتل خوارزمی» در پانزده فصل و دو جلد تنظیم شده و در یک مجلد با تصحیح مرحوم سماوی منتشر شده است. عنوان فصل‌های کتاب چنین است:
1. فضائل پیامبر، 2. فضائل خدیجه، 3. فضائل فاطمه بنت اسد، 4. فضائل امیر المؤمنین علی‌علیه السلام، 5. فضائل حضرت زهراعلیها السلام، 6. فضائل حسنین‌علیهما السلام، 7. فضائل خاص امام حسین‌علیه السلام، 8. اخبار شهادت امام از زبان پیامبرصلی الله علیه وآله، 9. مرگ معاویه و ردّ بیعت از سوی امام، 10. امام حسین‌علیه السلام در مکه 11. خروج امام از مکه تا شهادت او، 12. عقوبت قاتلان، 13. اشعار و مراثی، 14. زیارت کربلا، 15. قیام مختار.
آنچه با عنوان «شرح غم حسین‌علیه السلام» پیش روی خواننده است فقط ترجمه فصل یازدهم کتاب خوارزمی یعنی بخش اصلی مقتل است که طولانی‌تر از دیگر فصل‌هاست و در چاپ رایج (تصحیح سماوی) از صفحه 315 تا پایان جلد نخست (صفحه 358) و جلد دوم از ابتدا تا صفحه 91 را در بر دارد. مجموع این فصل به 150 صفحه نمی‌رسد، در حالی که مجموع کتاب خوارزمی حدود 600 صفحه است. پس 34 کتاب به مقتل امام حسین‌علیه السلام اختصاص ندارد و از این رو به ترجمه آن نپرداخته‌ایم.
خوارزمی در کتاب خود شیوه حدیثی را پی گرفته و سلسله اسناد هر روایت را بیان می‌کند. برخی روایات او کوتاه و برخی بسیار مفصل و طولانی است چنانکه گزارش او از ابن اعثم در باره واقعه کربلا مفصّل است.
بخش عمده گزارش حرکت امام حسین‌علیه السلام به کربلا از ابن اعثم نقل شده ولی حوادث روز عاشورا را به نقل از ابو مخنف و سپس راویان و مورّخان دیگر آورده است.
نقل‌های خوارزمی از ابن اعثم دقیق نیست؛ یعنی عین عبارات او را نیاورده، بلکه بسیاری از کلمات او را تغییر داده است. البته این تغییرات، به گونه‌ای نیست که معنا و مفهوم را عوض کند. برای نمونه می‌توان به مقایسه دو عبارت زیر توجه کرد: ابن اعثم می‌نویسد: «ثم صاح الحسین فی عشیرته و رحل من موضعه ذاک حتی نزل کربلا». خوارزمی همین مطلب را با عبارت زیر آورده است: «ثم نادی بأعلی صوته فی أصحابه الرّحیل و رحل من موضعه ذلک حتی نزل بکربلا». اینگونه تفاوت‌ها در

نقل‌های خوارزمی از ابن اعثم، معمول و فراوان است.
اهمیت مقتل خوارزمی و تقدم آن (حدود یک قرن) بر لهوف و نقل آن از منبعی کهن چون کتاب الفتوح و همچنین موضع غیر شیعی وی، امتیازاتی بود که نگارنده را بر آن داشت که این مقتل را ترجمه کند. اما پس از اتمام ترجمه، هنگامی که به تحقیق گزارش‌های آن و مقایسه و تطبیق آن‌ها با دیگر منابع مانند روایت ابومخنف در تاریخ طبری پرداختم، به این حقیقت دست یافتم که آشفتگی این اثر به اندازه‌ای است که گویا توضیح و تذکر، پایانی نخواهد داشت.
متأسفانه ابن‌اعثم و پیرو او خوارزمی به رغم قدمتی که دارند، اشتSÛûûûBQآشکار و جدّی مرتکب شده‌اند که توضیح و تحقیق آن فرصتی مناسب می‌طلبد و خوب است به جای صرف این زمان، بخش مقتل کتاب الفتوح یا خوارزمی، تحقیق شده و در قالبی جدید عرضه شود. بدین شکل که پیوستگی گزارش‌ها از لحاظ وقوع بررسی شده و پشت سر هم مرتب گردد. همچنین با منابع متعدد و مقاتل دیگر تطبیق و مقتلی جامع بازسازی شود.

ج) ابن اعثم منشأ کتاب خوارزمی

خوارزمی بخش اصلی مطالب خود را از ابن اعثم نقل کرده است. از این رو لازم است به شرحی اجمالی درباره وی و کتابش الفتوح بپردازیم.
احمد ابن اعثم کوفی از مورّخان کهن تاریخ اسلام است که کتاب مفصل الفتوح او به شرح فتوحات و لشکرکشی‌های صدر اسلام پرداخته و در عین حال مجموعه‌ای از گزارش‌های مربوط به تاریخ عمومی را در بر دارد. وی در ادامه مطالب خود، از واقعه کربلا و جریان شهادت امام حسین‌علیه السلام هم به تفصیل سخن گفته است. از آن‌جا که ابن اعثم به سال 314 ق از دنیا رفته و معاصر مورّخان مشهوری چون طبری و یعقوبی است، گزارش‌های او نسبت به منابع متأخر از اعتبار بیشتری برخوردار است. از سویی هم به دلیل انحصاری بودن برخی اخبار او، درباره آن‌ها تأمل جدّی وجود دارد بخصوص که گاه رنگ داستانی به خود گرفته است. در هر صورت روایاتی مانند نامه امام حسین‌علیه السلام به محمد حنفیه که در منابع دیگر نیامده و در آن امام به هدف خود اشاره کرده (لم اخرج اشراً و لا بطراً...) از گزارش‌های مهمی است که وجود آن در کتاب الفتوح مغتنم خواهد بود.
ابن اعثم شیعه نیست، اما سنی بودن او همانند ابن سعد و طبری و ابن کثیر نیست و با توجه به کوفی بودنش گرایشی به اهل بیت‌علیهم السلام داشته و نوعی تشیع عام در او وجود داشته است.

از آن‌جا که نگارنده مایل نبود به ترجمه تنها بسنده کند و از طرفی بررسی اشکالاتی که بخصوص در این مقتل به چشم می‌خورد، همچنین نکاتی که درباره واقعه کربلا در ذهن نگارنده وجود داشت، سبب شد تا پس از ترجمه، به منابع و مقاتل دیگر مراجعه نموده و در پاورقی، مطالبی توضیحی یا مقایسه‌ای را بیان کنم. بنابر این در تحقیق این ترجمه با استفاده از دیگر منابع بخصوص گزارش‌های ابو مخنف به موارد زیر توجه شده است:
1. مواردی که خوارزمی به تبع ابن اعثم تسلسل تاریخی حوادث را رعایت نکرده و گاه موجب تناقضاتی در روایات شده است. همچنین موارد اختلاف روایات آن دو با دیگر مورّخان، 2. تذکر گزارش‌هایی از این مقتل که در منابع دیگر یافت نمی‌شود اعم از آن که اعتبار تاریخی داشته یا نداشته باشد، 3. تحریف‌ها، افزوده‌ها و احتمالاً گزارش‌هایی که ساختگی به نظر می‌رسیده و نگارنده درباره آن‌ها تأملاتی داشته است، 4. توضیح واژه‌ها یا تکمیل ترجمه که در متن امکان‌پذیر نبوده است، 5. معرفی اجمالی اَعلام متن (یاران یا دشمنان امام حسین‌علیه السلام) و تذکر سابقه آنان.
با این همه نگارنده یک یک گزارشها را تحلیل نکرده و صحت و سقم آن‌ها را بررسی نکرده است. علت، همان است که پیش‌تر گفته شد: ظرفیت این کتاب بیش از این نیست و اگر بنا باشد به بررسی، تحقیق، مقایسه و تطبیق این مقتل با منابع دیگر و همچنین بیان کاستی‌ها و افزوده‌های آن نسبت به کتاب الفتوح پرداخته شود خود، کتاب مستقلی خواهد شد که چه بسا تدوین مقتلی جدید با استفاده از اینها، کاری ساده‌تر باشد.
نگارنده در عین آن که سعی کرده ساده‌نویسی را برای مخاطبان عام خود رعایت کند، از جنبه علمی و تحقیقی غافل نبوده و امیدوار است این اثر مورد توجه محققان واقع شود.
درباره این ترجمه نکاتی قابل توجه و لازم به ذکر است:
1. به منظور تنوع و عدم پیوستگی مطالب، همچنین دستیابی خواننده به موضوعات، عناوینی از محتوای مباحث کتاب، استخراج شده و به عنوان تیتر از سوی مترجم افزوده می‌شود. پس فهرست مطالب کتاب نیز در واقع فهرست انتخابی مترجم است. البته این عناوین، دربرگیرنده همه مطالب نیست.
2. از آن‌جا که مؤلف و دیگر مورّخان اهل سنت، از امام حسین‌علیه السلام به نام یا کنیه تعبیر کرده و احترامات ناشی از اعتقاد به امامت آن حضرت را نیاورده‌اند و از طرفی مترجم نتوانسته به این بسنده کند، کلماتی چون

امام، در ابتدای نام آن حضرت و کلیشه علیه السلام در انتهای آن افزوده است. همچنین کلمه «قال» در خصوص آن حضرت، به واژه محترمانه «فرمود» ترجمه شده است.
3. در عبارات عربی و بخصوص در این متن، سوگند به خدا پیوسته در سخنان افراد تکرار شده و گاه تکیه کلام به شمار می‌رود که همه آن‌ها ترجمه نشده است و گاه کلماتی مانند «هرگز» جایگزین آن شده که معادل فارسی آن نیست ولی برای روانی ترجمه چنین کرده‌ایم.
4. واژه «قتل» درباره امام و یاران آن حضرت در صحرای کربلا یا کوفه به «شهادت» ترجمه شده است، هر چند تعبیر «شهادت» یا «شهید شدن» در منابع متقدم، معمول نیست.
5. ترجمه اشعار و رجزها که به دلیل حماسی بودن آن گاه شاعر به جفنگ آمده و به خاطر موزون کردن کلام خود عباراتی گاه بی معنا گفته است، قدری مشکل بوده و مترجم در مواردی ناچار شده از ترجمه دقیق برخی کلمات بگذرد. هر چند سعی وافری شده که در حد امکان معنای این رجزها به اصل عربی آن نزدیک باشد. به این نکته هم باید توجه داشت که اشعار و رجزهای مقتل خوارزمی در مواردی با دیگر منابع مطابق نیست و گاهی در اینجا کلمه‌ای به کار رفته که معنا کردن آن سخت‌تر بوده است.
6. به طور کلی تلاش مترجم بر آن بوده تا برگردان به فارسی دقیقاً صورت پذیرد، لیکن طبیعی است که در برخی موارد (که البته کم است) بخاطر روانی و زیبایی متن، کلماتی جابجا یا آزاد ترجمه شده است. اما اگر خواننده در مقایسه با دیگر ترجمه‌ها به تفاوتی آشکار دست یافت، دلیل آن اختلاف نقل خوارزمی با دیگران است که سبب شده ترجمه نیز دگرگون شود.
7. در مواردی که ترجمه یک عبارت نیاز به توضیحی در متن داشته، با علامت قلاب از متن تفکیک شده است.

متن عربی

به دلیل تقدم و اهمیت نسبی مقتل الحسین خوارزمی و همچنین تذکر برخی اشکالات، شایسته بود متن قسمت اصلی آن نیز در دسترس باشد. بخصوص که ترجمه، در مواردی با مراجعه خواننده به متن عربی، بهتر مفهوم خواهد شد. از سویی نسخه مقتل خوارزمی منحصر است به آنچه مرحوم سماوی آن را یافته و بارها منتشر شده و اکنون جز آن نسخه موجود نیست. البته چنانکه مرحوم طباطبایی در کتاب «اهل‌البیت فی المکتبة العربیه» یادآور شده است، این مقتل سه نسخه داشته که نسخه سوم را خود مرحوم سماوی نوشته است. نسخه دوم از روی نسخه عمیدی که نسخه اصلی و منحصر به فرد است نوشته شده و در حقیقت تنها نسخه این مقتل، همان نسخه عمیدی است که در سال 986 در تبریز وجود داشته و مرحوم سماوی هر دو را دیده است. بنابر این، نسخه‌ای خطی از مقتل خوارزمی جز آنچه مرحوم سماوی دیده و بهره برده و در نجف و ایران چاپ شده، نداریم. از این رو متن عربی اینجا، مطابق نسخه منتشر شده موجود است.(6)
آنچه نگارنده این سطور در متن عربی انجام داده است، اصلاح اشتباهات قطعی و چاپی است. امّا مواردی که اشتباه بودن آن قطعی نیست، بلکه تفاوت آن در این نسخ به سبب اختلاف نظرهاست، در پاورقی یادآوری شده است. نگارنده بر آن بوده تا مطالب خوارزمی را تا آخر جلد نخست (صفحه 358 چاپ رایج) با فتوح ابن اعثم مقایسه کند.(7)
با آن که تلاش کرده‌ایم که ترجمه با متن عربی در هر صفحه مطابق باشد، لیکن به دلیل محدویت‌های صفحه بندی، گاه این موضوع با مشکل روبرو شده است.

مرثیه سرایان و مداحان اهل بیت پیامبر و بخصوص ذاکران حسینی همانگونه که مقام و منزلت بالایی دارند، مسئولیت و وظایف سنگینی بر عهده دارند. توفیقی که نصیب آنان شده عنایتی است که هر کس از آن بهره‌مند نیست و همین وظیفه موجب موقعیت اجتماعی و محبوبیت آنان نیز می‌شود. اما این مسؤلیت و موقعیت طبعاً وظایفی را بر دوش آنان می‌گذارد که از جمله مطالعه و بررسی زندگی معصومین و بخصوص سیدالشهدا است. با توجه به اقتضای کار ایشان، ضروری است دست کم از تعدادی منابع تاریخی و سیره اهل بیت و معتبرترین آن‌ها آگاهی داشته و با گزینش بهترین آن‌ها، مطالعه آن را در دستور کار خود قرار دهند. این مطلبی است که متأسفانه به ندرت در میان این عزیزان به چشم می‌خورد و غالب مرثیه‌سرایان که در طول سال و بخصوص ایام عزای اهل بیت به آنان نیاز است از اطلاعات کمی برخوردارند.
ذاکر اهل بیت اگر از جدیدترین تحقیقات و بررسی‌های تاریخ و سیره مطلع نیست، دست کم باید خود را ملزم کند چندین اثر قابل توجه در این باره را بخواند ولی متأسفانه بسیاری از آنچه نقل می‌شود جز مشهورات و شنیده‌های دیگران نیست که بسیاری یا بخشی از این شنیده‌ها قابل تأمل و گاه نادرست است. البته گاه ایشان به کتاب‌هایی ارجاع می‌دهند و اظهار می‌کنند که از آن کتاب نقل می‌کنند لیکن ارجاع آنان نشان دهنده بی اطلاعی‌شان از کتاب‌ها و عدم شناسایی و تمییز معتبر و غیر معتبر است.
دانسته است که در علوم انسانی و تاریخ و سیره اهل بیت بهترین کتاب‌ها، قدیمی ترین آن‌هاست چون همیشه باید سراغ سرچشمه رفت. هر چند آنچه در قدیمی‌ترین کتاب‌ها وجود دارد الزاماً درست نیست. مثلاً بهترین و قدیمی‌ترین مقتل حسینی، نوشته ابومخنف است که در کتاب تاریخ طبری آمده است اما در همین اثر چنین آمده که امام حسین‌علیه السلام فرمود من حاضرم برگردم و با یزید بیعت کنم و نادرستی این خبر بر هیچ کس پوشیده نیست. بنابر این در کنار مطالعه منابع قدیمی و معتبر، آگاهی از تحقیقات و پژوهش‌های این حوزه لازم است. اگر این عزیزان فقط مروری بر زندگی‌نامه درست معصومان داشته باشند متوجه خواهند شد که چه اندازه از سخنانی که می‌گویند و مقتل‌هایی که نقل می‌کنند صحیح و چه اندازه نادرست است.
توجه به این نکته لازم است که از قدیم مطالب غیر صحیح و داستانی در باره واقعه کربلا وجود داشته و این روایات در دوره‌هایی چون صفویه و قاجار به اوج خود رسیده است.

این نکته مهمی است که ذاکران اهل بیت توجه داشته باشند امروز مانند عصر قاجار و پهلوی نیست که هر چه شنیده یا در کتب ضعیف دیده‌اند، نقل کنند و از مستمعان اشک بگیرند. اگر مخاطبان آن روز غالباً در سطح پایین علمی بودند امروز غالب مستمعان برخوردار از تحصیلات عالیه‌اند و در غالب مجالس، عده‌ای با اطلاع و حتی صاحب نظر حضور دارند. گذشته از این که عموم مردم نیز امروزه مطالب افسانه گونه و غیر معقول را نمی‌پذیرند و انتظار دارند این مطالب در بوته نقد قرار گیرد و اگر صحیح اما خارق العاده و عجیب است توضیح داده شود.
اکنون با وجود این مشکلات، نگارنده پیشنهادها و راه حل‌هایی را پیش رو قرار می‌دهد و امید دارد اهل فضل و صاحب نظران در آن تأمل کرده و مورد توجه قرار دهند. پیشنهاد آن است که اهل ذکر و مرثیه ابتدا به مقتل‌خوانی روی آورند و سنت کهنِ خواندن مقتل از روی متن بار دیگر رایج و عامه پسند گردد. پیشنهاد دیگر آن است که به خواندن اشعار، بیش از نقل روایات و بیان مصائب اهتمام کنند؛ چه این که شعر با خیال‌پردازی همراه است و کم و زیادی در آن، حتی اگر با واقعیت‌های تاریخی نخوانَد، مشکلی ایجاد نمی‌کند. شایسته است کسی که توان علمی و اطلاع کافی از مقاتل ندارد بجای نقل مطالب تقلیدی که غالباً با اشکال جدی روبروست، تنها به اشعار بسنده کند و بحمداللّه که شاعران آگاه در این راستا اشعارِ خوب و پرمحتوایی سروده‌اند. شعر همانطور که اقتضای آن است الزاماً با واقعیات و حقایق خارجی مطابق نیست و می‌توان زبان حال و تمثیل و تصویرگری را از آن گرفت و استفاده کرد. راه دیگر، بیان هنرمندانه حوادث کربلا بدون اذعان به تاریخی بودن آن‌هاست. بدین معنا که گوینده و ذاکر، مصائب را به گونه‌ای شبیه زبان حال بیان کند و در عین حال به شنونده بفهماند که اینها بیان اوست نه نقل تاریخ و روایت مقتل نویسان.
یکی از اهداف نگارنده در ترجمه این مقتل، این بوده که ذاکران و مرثیه سرایانی که با زبان عربی آشنا نیستند بتوانند از این کتاب‌ها بهره بیشتری ببرند؛ هر چند مقتل خوارزمی برای این منظور کافی نیست، لیکن می‌تواند آغازی برای عمل به این پیشنهاد باشد.

در اینجا مناسب است از باب تبرک، به اختصار، چند روایت که در بیان فضایل امام حسین‌علیه السلام رسیده، بیان شود. و از آن‌جا که خوارزمی هم در کتاب مقتل، این روایات را آورده بهتر است این روایات را از او نقل کنیم. شماره صفحات مقتل (جلد نخست از چاپ سماوی)، برابر هر خبر آمده است.

1. از احادیث متواتری که همه محدثان و مورّخان نقل کرده‌اند، این سخن رسول خداست که: «الحسن و الحسین سیدا شباب اهل الجنه»، (ص 142) سید جوانان اهل بهشت یعنی بهترین انسان‌های بهشتی و برگزیده بهشتیان و گل سرسبد آنان؛ چنانکه فرمود: آن دو، ریحانه‌های دنیایی من هستند. (ص 140)

از احادیث مشهور دیگری که به مضامین مختلف و مکرر از زبان رسول خدا صادر شده و خوارزمی نیز بارها آن را از زبان آن حضرت نقل کرده، دوست داشتن حسنین‌علیهما السلام و فرمان به دوستی آن‌هاست:

2. ابوهریره گوید پیامبر پیش صحابه آمد در حالی که حسن روی یک دوشش و حسین بر دوش دیگرش بود و گاهی این و گاهی آن را می‌بوسید. مردی گفت ای پیامبر آن‌ها را دوست داری؟ فرمود هر که آن‌ها را دوست بدارد مرا دوست داشته و هر که دشمنشان باشد دشمن من است. (ص 140 - 141)

3. ابن مسعود گوید وقتی پیامبر سجده می‌رفت حسنین‌علیهما السلام بر پشت او سوار می‌شدند برخی خواستند جلو آن‌ها را بگیرند. بعد از نماز، رسول خدا آن‌ها را به خود چسبانید و فرمود هر که مرا دوست دارد باید اینها را هم دوست بدارد. (ص 141)

4. ابو هریره می‌گوید حسنین‌علیهما السلام پایشان را روی پاهای پیامبر می‌گذاشتند و آن حضرت آن‌ها را روی سینه‌اش می‌گذاشت و می‌فرمود دهانت را باز کن سپس آن‌ها را می‌بوسید و می‌فرمود اللّهمَ اِنّی اُحّبُه (خدایا من او را دوست دارم). (ص 153)

5. از پیامبر روایت شده که حسن و حسین‌علیهما السلام در روز قیامت همانند دو گوشواره‌ای که زینت سر هستند، در دو سوی عرش قرار دارند. (ص 161)

6. پیامبر فرمود حسین‌علیه السلام دری از درهای بهشت است هر که با او دشمنی کند خدا بوی بهشت را بر او حرام می‌کند. (ص 212)

7. رسول خدا در کوچه حسین‌علیه السلام را در حال بازی کردن دید، خواست او را بگیرد اما حسین‌علیه السلام این طرف و آن طرف دوید،

بالاخره پیامبر او را گرفت. آن گاه یک دستش را پشت گردن و دست دیگرش را زیر چانه‌اش گذاشت و دهان به دهان او قرار داد و او را بوسید و فرمود: حسین‌علیه السلام از من است و من از حسینم، خدا دوست بدارد هر که حسین‌علیه السلام را دوست دارد. (ص 213)
این چند حدیث، نمونه‌ای از دهها خبر است که به عنوان تبرک نقل شد. و از آن‌جا که خوارزمی حجم زیادی از مقتل الحسین‌علیه السلام را به این احادیث اختصاص داده است، از آن کتاب آوردیم وگرنه مناقب سید شهیدان به اندازه‌ای نیست که در این مختصر بگنجد و محدثان و مورّخان شیعه و سنی در آثار خود، فراوان به این مناقب پرداخته‌اند.
در پایان از عزیزانی که در انتشار این اثر، بنده را یاری کردند، تشکر می‌کنم. بخصوص از استاد گرانقدر جناب حجة الاسلام و المسلمین یوسفی غروی که این ترجمه را پس از انجام، به ایشان ارائه کردم و او که بر زبان عربی و فارسی احاطه دارد و در موضوع تاریخ اسلام و عاشورا صاحب نظر است، با دقت، ترجمه و پاورقی‌ها را مطالعه کرده، مواردی را گوشزد نمودند. همچنین از مدیر انتشارات مسجد مقدس جمکران جناب حجة الاسلام و المسلمین احمدی و دوست گرامی‌ام جناب آقای صادق برزگر که موجبات انتشار این اثر را فراهم کردند، سپاسگزاری می‌نمایم.
پیشاپیش از خوانندگان محقق، به جهت هر گونه خطا و لغزش پوزش خواسته و امید دارم این تلاش ناچیز توشه‌ای باشد که نام نگارنده را در ردیف ارادتمندان به سید شهیدان، ثبت کند و شفاعت او را در پی داشته باشد.
مصطفی صادقی قم، اربعین 1330 بهمن 1387

الفصل الحادى عشر

اشاره

فی خروجه من مکة الی العراق و ما جری علیه فی طریقه و نزوله بالطف من کربلاء و مقتله
1- قال الإمام الأجل و الشیخ المبجل أحمد بن أعثم الکوفی فی تاریخه: ثمّ جمع الحسین أصحابه الذین عزموا علی الخروج معه إلی العراق فأعطی کل واحد منهم عشرة دنانیر و جملاً یحمل علیه رحله و زاده ثمّ إنه طاف بالبیت و طاف بالصفا و المروة و تهیأ للخروج.
۷ ۷ ۷ ۷
فصل یازدهم: شرح بیرون رفتن امام حسین‌علیه السلام از مکه به سوی عراق و رویدادهایی که در راه اتفاق افتاد و فرود آمدن در کربلا و شهادت آن حضرت.

حرکت به سمت عراق

ابن اعثم در تاریخ خود می‌گوید: امام حسین‌علیه السلام یارانش را که قصد خروج با او به سمت عراق داشتند، جمع کرد و به هریک از آنان ده دینار و شتری که بر آن سوار شود و وسایلش را بر آن حمل کند، داد. سپس خانه خدا و صفا و مروه را طواف کرد و آماده بیرون رفتن از مکه شد.(8)
فحمل بناته و أخواته علی المحمل و فصل من مکة یوم الثلاثاء یوم التروية لثمان مضین من ذی الحجّة و معه اثنان و ثمانون رجلاً من شیعته و مواليه و أهل بیته.
فلمّا خرج اعترضه أصحاب الأمیر عمرو بن سعید بن العاص فجالدهم بالسیاط و لم یزد علی ذلک فترکوه و صاحوا علی أثره: ألا تتق اللّه تخرج من الجماعة و تفرق بین هذه الامّة؟ فقال الحسین: لی عملی و لکم عملکم.
بدین منظور دختران و خواهرانش را بر محمل سوار کرد و در روز سه‌شنبه هشتم ذیحجه که همان روز ترویه(9) است، از مکه بیرون آمد. با او 82 مرد از پیروان و موالی(10) و خاندانش همراه بودند.
وقتی امام از مکه بیرون آمد، نیروهای عمرو بن سعید(11) سر راه آن حضرت آمده از رفتنش ممانعت کردند. امام با تازیانه آنان را رد کرد. آن‌ها هم رهایش کرده رفتند و فریاد می‌زدند: از خدا نمی‌ترسی که از جماعت خارج شده و در میان امت، تفرقه ایجاد می‌کنی!؟(12) امام پاسخ داد: من مسؤول کار خود هستم و شما پاسخ گوی رفتار خودتان.
و سار حتّی مرّ بالتنعیم فلقی هناک عیراً تحمل الورس و الحلل إلی یزید بن معاویة من عامله بالیمن بحیر بن ریسان الحمیری فأخذ الحسین ذلک کلّه و قال لأصحاب الإبل: لا أکرهکم من أحبّ أن یمضی معنا للعراق أوفیناه کراه و أحسنا صحبته و من أحبّ أن یفارقنا من مکاننا هذا أعطیناه من الکری ما قطع من الأرض. فمن فارقه منهم حوسب و أوفاه حقّه و من مضی معه أعطاه کراه و کساه.(13)
ثمّ سار حتی إذا صار بذات عرق لقیه رجل من بنی أسد یقال له بشر بن غالب فقال له الحسین: ممّن الرجل؟ قال: من بنی أسد قال: فمن أین أقبلت؟ قال: من العراق قال: فکیف خلفت أهل العراق؟ فقال: یابن رسول اللّه! خلفت القلوب معک و السیوف مع بنی امیة.
امام به راه خود ادامه داد تا به تنعیم رسید. در آن‌جا کاروانی دید که از طرف بحیر بن ریسان حمیری، والی یمن برای یزید بن معاویه، پارچه و اسپرک - نوعی حبوبات و دانه گیاه - می‌بردند. امام آن‌ها را مصادره کرد(14) و به شتربانان فرمود: شما را اجبار نمی‌کنم. هر کس دوست

دارد که همراه ما به عراق بیاید، کرایه‌اش را (کامل) می‌دهیم و با او خوش رفتاری می‌کنیم. هرکه هم دوست دارد از ما جدا شود، کرایه‌اش را تا اینجا که آمده است، می‌پردازیم. آن گاه هرکه از امام جدا شد، کرایه‌اش را محاسبه و پرداخت کرد و هرکه همراهش شد، کرایه‌اش را داد و لباس‌هایی به آنان بخشید.
امام به راه خود ادامه داد تا به ذات عرق رسید. در آن‌جا مردی از قبیله بنی اسد را دید به نام بشر بن غالب. امام از قبیله‌اش پرسید. گفت: از بنی اسد هستم. فرمود: از کجا می‌آیی؟ گفت: از عراق. فرمود: مردم عراق در چه وضعی بودند؟ گفت: ای فرزند پیامبر! دل‌های آنان با تو و شمشیرها با بنی امیه است.
فقال له الحسین: صدقت یا أخا بنی أسد! إنّ اللّه تبارک و تعالی یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید. فقال له الأسدی: یا بن رسول اللّه! أخبرنی عن قول اللّه تعالی: یوْمَ نَدْعُوا کُلَّ أُناسٍ بِإِمامِهِمْ. فقال له الحسین: نعم یا أخا بنی أسد! هما إمامان: إمام هدی دعا إلی هدی و إمام ضلالة دعا إلی ضلالة، فهذا و من أجابه إلی الهدی فی الجنّة و هذا و من أجابه إلی الضلالة فی النار. قال: و اتصل الخبر بالولید بن عتبة أمیر المدینة بأنّ الحسین بن علی توجه إلی العراق فکتب إلی عبیداللّه بن زیاد: اما بعد؛ فإن الحسین بن علی قد توجه إلی العراق و هو ابن فاطمة البتول و فاطمة بنت رسول اللّه‌صلی الله علیه وآله!
فاحذر یابن زیاد! أن تأتی إلیه بسوء فتهیج علی نفسک فی هذه الدنیا ما لا یسدّه شیء
امام فرمود: ای اسدی! خدای تبارک و تعالی هرچه بخواهد انجام می‌دهد و هرچه بخواهد حکم می‌کند. مرد اسدی گفت: ای فرزند رسول خدا! درباره آیه «یوْمَ نَدْعُوا کُلَّ أُناسٍ بِإِمامِهِم»(15) برایم توضیح بده. فرمود: پیشوایان دو نوعند: برخی هدایت‌گرند و برخی گمراه کننده. پیشوای هدایت‌گر و هرکه دنبالش برود بهشتی‌اند و پیشوای گمراه کننده با هرکه او را اجابت کند، در آتشند.(16) چون خبر حرکت امام به‌سوی عراق به ولید بن عتبه حاکم مدینه رسید، به عبیداللّه بن زیاد نوشت: حسین بن علی به سمت عراق راه افتاده است. او فرزند فاطمه بتول، دختر رسول خداست.
مراقب باش به او آسیبی نرسانی و کاری نکنی که در این دنیا جبران‌ناپذیر باشد و لا تنساه الخاصة و العامة أبداً ما دامت الدنیا. قال: فلم یلتفت عدواللّه إلی کتاب الولید بن عتبة.
2- أخبرنا الشیخ الإمام الزاهد الحافظ أبو الحسن علی بن أحمد العاصمی أخبرنا شیخ القضاة إسماعیل بن أحمد البیهقی أخبرنا والدی أحمد بن الحسین أخبرنا أبو عبداللّه الحافظ حدثنا محمد بن یعقوب حدثنا یحیی بن أبی طالب حدثنا شبابة بن سوار حدثنا یحیی بن إسماعیل الأسدی قال:

سمعت الشعبی یحدث عن ابن عمر أنه کان بماء له فبلغه أن الحسین بن علی توجه إلی العراق فلحقه علی مسیره ثلاث لیال فقال له: أین ترید؟ قال: العراق و إذا معه طوامیر و کتب. فقال: هذه کتبهم و بیعتهم. فقال: لا تأتهم، فأبی. فقال: إنی محدّثک حدیثا: أنّ جبرئیل أتی النبیصلی الله علیه وآله فخیره بین الدنیا و الآخرة فاختار الآخرة و لم یرد الدنیا و أنتم بضعة من رسول اللّه لا یلیها أحد منکم و ما صرفها اللّه عنکم إلّا للذی هو خیر لکم قال: فأبی أن یرجع فاعتنقه ابن عمر و بکی و قال: أستودعک اللّه من قتیل.
و تا دنیا باقی است خاص و عام آن را فراموش نکنند».(17) اما دشمنِ خدا به نامه ولید بن عتبه توجهی نکرد.
به روایت شعبی، عبداللّه بن عمر در کنار مزرعه‌اش بود که شنید امام حسین‌علیه السلام به سمت عراق راه افتاده است. سه شب راه پیمود تا به امام رسید و پرسید: قصد کجا داری؟ امام فرمود: عراق، اینها هم نامه‌ها و بیعت‌های اهل آن است. ابن عمر گفت: سوی آنان مرو. امام توجهی نکرد. ابن عمر گفت: من حدیثی را برایت می‌گویم: جبرییل نزد پیامبر آمد و او را بین دنیا و آخرت مخیر کرد، امّا آن حضرت دنیا را نخواست و آخرت را برگزید. شما هم پاره تن رسول خدا هستید و کسی از شما متولی حکومت نخواهد شد و خدا آن را از شما برداشته و برای کسانی که بهتر از شمایند قرار داده است! لیکن امام از بازگشت ممانعت کرد. پس ابن عمر دست به گردن آن حضرت انداخت و گریست و گفت: با شما به عنوان کسی که کشته می‌شود، وداع می‌گویم.(18)
3- و بهذا الإسناد عن أحمد بن الحسین هذا أخبرنا أبو الحسین بن الفضل أخبرنا عبداللّه بن جعفر أخبرنا یعقوب بن سفیان حدثنا أبو بکر الحمیدی حدثنا سفیان (ح) قال أحمد بن الحسین: أخبرنا عبداللّه بن یحیی حدثنا إسماعیل بن محمد حدثنا أحمد بن منصور بن عبد الرزاق أخبرنا سفیان بن عیینة حدثنا لبطة بن الفرزدق عن أبیه الفرزدق بن غالب قال: خرجنا حجاجا فلمّا کنا بالصفاح إذا نحن برکب علیهم الیلامق و معهم الدرق فلمّا دنوت منهم إذا أنا بالحسین بن علی فقلت: أبو عبد اللّه! و سلمت علیه.
فقال: ویحک یا فرزدق! ما وراک؟ فقلت: خیر؛ أنت أحبّ الناس إلی الناس و القضاء فی السماء و السیوف مع بنی امیة. ثم فارقناه و سرنا فلما قضینا حجنا و کنا بمنی قلنا: لو أتینا عبداللّه بن عمرو فسألناه عن الحسین و عن مخرجه فأتینا منزله فإذا نحن بصبیة له سود مولدین فقلنا: أین أبوکم؟

دیدار فرزدق با امام

سفیان بن عُیینه از بُطّه فرزند فرزدق از پدرش فرزدق بن غالب نقل کرد که گفت: در سفر حج بودیم که در سرزمین صفاح به کاروانی برخوردیم. آنان قبا بر تن و سپرهای چرمی با خود داشتند. به آن‌ها نزدیک شدم دیدم حسین بن علی است. (با تعجب) گفتم: ابوعبداللّه! و بر او سلام کردم. امام فرمود:(19) چه خبر؟ گفتم: خیر است.تو دوست داشتنی‌ترین شخص نزد مردم هستی. قضا (و قدر) در آسمان و شمشیرها با بنی امیه است. آن گاه از او جدا شدیم و به راه خود ادامه دادیم. چون حج را تمام کرده و در منا بودیم، گفتیم: کاش پیش عبداللّه بن عمرو(20)(21) می‌رفتیم و درباره حسین‌علیه السلام و حرکتش از او می‌پرسیدیم. پس به منزلگاه او آمدیم و از بچه‌هایی که آن‌جا بودند(22) پرسیدیم: پدرتان کجاست؟
فقالوا: فی الفسطاط یتوضأ فلم یلبث أن خرج إلینا فسألناه عن الحسین و مخرجه فقال: أما إنّه لا یحیک فیه السلاح فقلت له: أتقول هذا فیه و أنت بالأمس تقاتله و أباه؟ فسبنی فسببته و خرجنا من عنده فأتینا ماء لنا یقال له تعشار فجعل لا یمر بنا أحد إلّا سألناه عن الحسین حتّی مرّ بنا رکب فسألناهم: ما فعل الحسین؟ قالوا: قتل فقلت: فعل اللّه بعبداللّه بن عمرو و فعل.
و فی روایة عبد الرزاق قال: فرفعت یدی و قلت: اللّهم! افعل بعبداللَّه بن عمرو إن کان قد سخر بی.
قال الحمیدی: قال سفیان: أخطأ الفرزدق التأویل إنما أراد عبداللَّه بن عمرو بقوله «لا یحیک فیه السلاح» أنه لا یضره السلاح مع ما قد سبق له. لیس أنه لا یقتل کقولک: حاک فی فلان ما قیل فیه.
گفتند: در خیمه وضو می‌گیرد. طولی نکشید که بیرون آمد و ما درباره حسین‌علیه السلام و خروجش از او پرسیدیم. گفت: مطمئن باش که سلاح در او اثر نمی‌کند. گفتم: تو دیروز با او و پدرش می‌جنگیدی و حالا چنین حرفی می‌زنی؟ عبداللّه به من ناسزا گفت و من هم به او ناسزا گفتم و از پیش او بیرون شدیم. به مزرعه خود که «تعشار» نام داشت آمدیم و از هرکه از آن‌جا می‌گذشت درباره حسین‌علیه السلام پرس و جو می‌کردیم. تا این که از کاروانی پرسیدیم حسین‌علیه السلام چه کرد؟ گفتند: کشته شد. گفتم: خدا عبداللّه بن عمرو را چنین و چنان کند.
در روایت عبدالرزاق(23) چنین آمده که فرزدق گفت: دستانم را بالا بردم و گفتم: خدایا! اگر عبداللّه بن عمرو مرا به سُخره گرفته است، چنین و چنانش کن.
امّا به نظر سفیان بن عیینه،(24)(25) فرزدق در تفسیر سخن عبداللَّه بن

عمرو - که گفت: سلاح در امام حسین‌علیه السلام اثر نمی‌کند - به خطا رفته و مقصود وی این بوده است که سلاح نمی‌تواند سابقه و موقعیت امام حسین‌علیه السلام را از بین ببرد نه این که سلاح او را نمی‌کُشد. مثل آن که می‌گویی: حرف‌هایی که برای فلانی می‌گفتند، در او اثر کرد.
4- و بهذا الإسناد قال أحمد بن الحسين: و الذی یؤکد قول سفیان من اعتقاد عبداللّه بن عمرو فی الحسین بن علی ما أخبرنا أبو عبداللّه الحافظ أخبرنی مسلم بن الفضل الآدمی بمکة حدثنی أبو شعیب الحرانی حدثنی داود بن عمرو حدثنی علی بن هاشم بن البرید عن أبیه عن إسماعیل بن رجاء عن أبیه قال: کنت فی مسجد رسول اللّه‌صلی الله علیه وآله فی حلقة فیها: أبو سعید الخدری و عبداللّه بن عمرو بن العاص فمرّ بنا الحسین بن علی فسلّم فردّ علیه القوم فسکت عبداللّه بن عمرو حتی إذا فرغوا رفع عبداللّه بن عمرو صوته فقال: و علیک السّلام و رحمة اللّه و برکاته ثمّ أقبل علی القوم فقال: ألا اخبرکم بأحبّ أهل
الأرض إلی أهل السماء؟ قالوا: بلی قال: هذا هو المقتفی. واللّه ما کلمنی بکلمة من لیالی صفین و لأن رضی عنی أحبّ إلی من أن تکون لی حمر النعم.
5 - و ذکر الإمام أحمد بن أعثم الکوفی: أنّ الفرزدق إنما لقیه بالشقوق(26) فسلّم علیه الفرزدق ثمّ دنا منه فقبّل یده فقال له الحسین: من أین أقبلت یا أبا فراس؟
مؤید این مطلب - تفسیر سفیان بن عیینه از کلام عبداللّه - خبری است که رجاء بن ربیعه کوفی نقل کرده، می‌گوید: در مسجد پیامبر دور هم نشسته بودیم. ابوسعید خُدری و عبداللّه بن عمرو بن عاص هم با ما بودند. امام حسین‌علیه السلام از پیش ما گذشت و سلام کرد و جوابش را دادیم؛ اما عبداللّه بن عمرو صبر کرد تا همه از جواب سلام فارغ شدند، آن گاه گفت: و علیک السلام و رحمة اللّه و برکاته. سپس به جمع حاضر گفت: می‌خواهید محبوب‌ترین انسان روی زمین نزد آسمانیان را به شما معرفی کنم؟ گفتند: کیست؟ گفت: همین مرد است که رد شد. به خدا سوگند هیچ وقت از جریان صفین با من صحبت نکرده است و اگر از من راضی شود بهتر از آن است که ثروت هنگفتی داشته باشم.(27)
ابن اعثم گوید: فرزدق، امام حسین‌علیه السلام را در شقوق دید و به او سلام کرد. آن گاه نزدیک شد و دستش را بوسید. امام به او فرمود: از کجا می‌آیی ای ابوفراس؟
فقال: من الکوفة یا بن رسول اللّه! قال: فکیف خلفت أهل الکوفة؟ قال: خلفت قلوب النّاس معک و سیوفهم مع بنی امیة و القضاء ینزل من السماء واللّه یفعل فی خلقه ما یشاء فقال له الحسین: صدقت و بررت إن الأمر للّه تبارک و تعالی کلّ یوم هو فی شأنٍ فإن نزل القضاء بما نحبّ فنحمد

اللّه على نعمائه و هو المستعان على أداء الشكر. و إن حال القضاء دون الرجاء فلن يبعد مَن الحقّ بغيته.
فقال الفرزدق: جعلت فداک يابن رسول اللَّه؟ كيف تركن إلى أهل الكوفة و هم الذين‌قتلوا ابن عمّک مسلم بن عقيل و شيعته؟ فاستعبر الحسين باكياً ثم قال: رحم اللَّه مسلماً فلقد صار إلى روح اللَّه و ريحانه و تحيته و غفرانه و رضوانه أما إنه قضى ما عليه و بقى ما علينا. ثم أنشأ فى ذلک يقول:
گفت: از کوفه، يابن رسول‌اللَّه! فرمود: اهل کوفه در چه وضعى بودند؟ گفت: دل‌هاى مردم با شما و شمشيرهايشان با بنى اميه است و قضا از آسمان نازل مى‌شود و خدا هرچه بخواهد مى‌کند. امام حسين‌عليه السلام فرمود: راست گفتى و نيکى کردى؛ کار به دست خداى تبارک و تعالى است و او هر روزى شأنى دارد. اگر قضا بر آنچه دوست داريم نازل شد خدا را بر نعمت‌هايش شکر مى‌کنيم و او خود ياری دهنده برای شکر گزاری است و اگر قضای الهی چيزی غير از خواست ما بود، (وظيفه خود را انجام داده‌ايم) و آن که هدفش حق باشد، راه دورى نرفته است.
فرزدق گفت: فدايت شوم يابن رسول‌اللَّه! چه طور به اهل کوفه اعتماد و تکيه مى‌کنى در حالى‌که پسر عمويت مسلم بن عقيل و پيروانش را کشتند؟(28) امام حسين‌عليه السلام گريست و سپس فرمود خداوند مسلم را رحمت کند. او به سوى روح و ريحان الهى و سلامت و آمرزش و رضوان او رفت. او مسؤوليتش را انجام داد و وظيفه ما مانده است. آن گاه امام اين اشعار را خواند:
[1] فإن تكن الدّنيا تعدّ نفيسة
فإنّ ثواب اللَّه أعلى و أنبل
[2] و إن تكن الأبدان للموت أنشئت
فقتل امرئ فى اللَّه بالسيف أفضل
[3] و إن تكن الأرزاق قسماً مقدراً
فقلة حرص المرء فى الرزق أجمل
[4] و إن تكن الأموال للترک جمعها
فما بال متروک به المرء يبخل؟
ثم ودعه الفرزدق فى نفر من أصحابه و مضى يريد مكة.
فأقبل عليه ابن عم له من بنى مجاشع فقال له: يا أبا فراس أهذا الحسين بن على؟ فقال له الفرزدق: هذا الحسين بن فاطمة الزهراء بنت محمّد المصطفى‌صلى الله عليه وآله هذا واللَّه خيرة اللَّه و أفضل من مشى على وجه الأرض من خلق اللَّه و قد كنت قلت فيه أبياتاً قبل اليوم فلا عليک أن تسمعها فقال له ابن عمّه: أنشدنيها يا أبا فراس! فأنشده:
1- اگر دنيا ارزشى دارد، اجر و ثواب الهى والاتر و شرافتمندانه‌تر است.
2- اگر بدن‌ها برای مرگ آفريده شده، کشته شدن انسان با شمشير در

راه خدا بهتر است. 3- اگر روزی قسمت و مقدر شده است، کم حرص بودن انسان در روزی زیباتر است. 4- اگر قرار است اموال برای رها کردن جمع شود، چرا انسان بخل بورزد؟
فرزدق و همراهانش از امام خداحافظی کرده به سوی مکه رهسپار شدند. پسر عموی او که از قبیله بنی مجاشع بود(29) گفت: ای ابوفراس! آیا این حسین، فرزند علی‌علیهما السلام بود؟ فرزدق گفت: این حسین فرزند فاطمه دختر محمد مصطفی‌علیهم السلام است. به خدا سوگند! این برگزیده خدا و بهترین انسان روی زمین است. من پیش از این درباره او اشعاری گفته‌ام که اکنون برای تو نمی‌خوانم؛ اما پسرعموی فرزدق از او خواست اشعارش را بخواند و او چنین گفت:
[1] هذا الذی تعرف البطحاء وطأته
و البیت یعرفه و الحلّ و الحرم
[2] هذا ابن خیر عباد اللّه کلّهم
هذا التقی النقی الطاهر العلم
[3] هذا ابن فاطمة إن کنت جاهله
بجدّه أنبیاء اللّه قد ختموا
[4] مشتقة من رسول اللّه نبعته
طابت عناصره و الخیم و الشیم
[5] إذا رأته قریش قال قائلها
إلی مکارم هذا ینتهی الکرم
[6] ینمی الی ذروة العزّ التی قصرت
عن نیلها عرب الإسلام و العجم
[7] یکاد یمسکه عرفان راحته
رکن الحطیم إذا ما جا یستلم
[8] یغضی حیاء و یغضی من مهابته
فلا یکلّم إلا حین یبتسم
[9] ینشق ثوب الدجی عن نور غرته
کالشمس ینجاب عن إشراقها الظلم
1- این کسی است که بطحا، قدم‌هایش را می‌شناسد. خانه خدا و داخل و خارج حرم، او را می‌شناسند.
2- این فرزند بهترین بندگان خداست، پرهیزکار، پاکدامن و نامدار است.
3- اگر نمی‌شناسی‌اش، این فرزند فاطمه است و پیامبری به جدّ او تمام شده است.
4- سرچشمه و منشأ او رسول خداست و اعضا و خلق و خوی او پاکیزه است.
5- هنگامی که قریش او را می‌بیند، سخنگویش می‌گوید که به کرامت‌های

این شخص، کرامت تمام می‌شود.
6- او به قله شرف منسوب است که عرب و عجم از رسیدن به آن قاصر هستند.
7- وقتی که سوی رکن حطیم برای دست مالیدن به حجر الاسود می‌آید، حجر به دلیل شناختن کف دست او، می‌خواهد دست را نگهدارد و رها نکند.
8- از فرط حیا چشمانش را فرو می‌اندازد. از هیبت او چشم‌ها فرو می‌افتد و کسی جرأت سخن گفتن ندارد مگر وقتی تبسم می‌کند.
9- تاریکی و ظلمت از نور جبین او شکافته می‌شود، همانند خورشید که از درخشش او، تاریکی‌ها را پس می‌زند.
[10] اللّه شرّفه قدماً و عظّمه
جری بذاک له فی لوحه القلم
[11] فلیس قولک «من هذا» بضائره
العرب تعرف من أنکرت و العجم
[12] کلتا یدیه غیاث عمّ نفعهما
تستوکفان و لا یعروهما العدم
[13] من جدّه دان فضل الأنبیاء له
و فضل امته دانت له الامم
[14] سهل الخلیقة لا تخشی بوادره
یزینه اثنان حسن الخلق و الشیم
[15] حمال أثقال أقوام إذا فدحوا
حلو الشمائل تحلو عنده نعم
[16] لا یخلف الوعد میمون نقیبته
رحب الفناء أریب حین یعتزم
[17] عمّ البریة بالإحسان فانقشعت
عنها الغیابة و الإملاق و العدم
10- دیری است که خداوند او را شرافت و عظمت بخشیده است و این شرف و بزرگی در لوح محفوظ به ثبت رسیده است.
11- گفته تو که «این کیست؟» ضرری به حال او ندارد؛ چون آن را که تو نمی‌شناسی عرب و عجم می‌شناسند.
12- هر دو دست او مانند باران، سود دهنده به عموم است و بخشش از آن‌ها تراوش می‌کند و نیستی بر آن عارض نمی‌شود.
13- عظمت پیامبران در پیش جدّ او پایین می‌آید، همان گونه که فضیلت دیگر امت‌ها در پیش امت او (اسلام) کمتر است.
14- اخلاق او نرم است و کسی از او نمی‌ترسد. دو ویژگی خوش خلقی و سرشت خوب، او را زیبا کرده است.
15- اگر مشکلی برای مردم پیش آید او به یاریشان آمده بارشان را به

دوش می‌کشد. خوش اخلاق است و بله گفتن برایش شیرین.
16- بد قولی نمی‌کند و سرشتی خوب دارد. درِ خانه باز و هنگام تصمیم‌گیری، خردمند است.
17- نیکی‌اش به همه مردم رسیده و آن‌ها را از بدبختی و فقر و نداری، دور کرده است.
[18] من معشر حبهم دین و بغضهم
کفر و قربهم منجی و معتصم
[19] یستدفع السوء و البلوی بحبهم
و یستزاد به الإحسان و النعم
[20] إن عدّ أهل التقی کانوا أئمتهم
أو قیل من خیر أهل الأرض قیل هم
[21] لا یستطیع جواد بعد غایتهم
و لا یدانیهم قوم و إن کرموا
[22] هم الغیوث إذا ما أزمة أزمت
و الاسد اسد الشری و البأس محتدم
[23] یأبی له أن یحل الذّمّ ساحتهم
خیم کریم و أید بالندی هضم
[24] لا یقبض العسر بسطاً من أکفهم
سیان ذلک إن أثروا و إن عدموا
[25] مقدّم بعد ذکر اللّه ذکرهم
فی کلّ بدء و مختوم به الکلم
[26] أی الخلائق لیست فی رقابهم
لأولیة هذا أو له نعم؟
18- از خانواده‌ای است که دوستی آنان جزو دین است و دشمنیشان کفر و نزدیکی به آنان مایه نجات و دستگیره‌ای محکم است.
19- با محبت آنان بدی و بلا، رفع و خوبی‌ها و نعمت‌ها، فراوان می‌شود.
20- اگر از پرهیزکاران سخن به میان آید، اینان پیشوایانشان هستند و اگر از بهترین انسان‌های روی زمین پرسش شود، خواهند گفت آنان هستند.
21- هیچ بخشنده‌ای به عظمت بخشش آنان نمی‌رسد و هیچ گروه بزرگواری به مقام آن‌ها نمی‌رسد.
22- اگر قحطی شود، همانند ریزش باران هستند و اگر جنگ درگیرد، شیران بیشه‌اند.
23- مذمت به ساحت آنان راه ندارد. خوی آنان کرامت و دست بخشش آن‌ها دهنده است.
24- تنگ دستی سبب بسته شدن دست سخاوت آنان نمی‌شود. دارایی و نداری برای آن‌ها یکی است.

25- آغاز و انجام هر سخن، بعد از نام خدا به نام ایشان آغاز می‌شود.
26- کیست که منت و نعمتی از او یا پیشینیانش بر گردنش نداشته باشد؟
[27] من یعرف اللّه یعرف أولیة ذا
فالدّین من بیت هذا ناله الامم
قال: ثم قال الفرزدق لابن عمه: قد قلت فیه هذه الأبیات غیر متعرض لمعروفه و لکن أردت اللّه تبارک و تعالی و الدار الآخرة و الفوز و النعیم.
و ذکر غیره: إنّ الحسین بن علی دخل المسجد الحرام وقت ما کان بمکة و هو یخطر فی مشیته فقال الفرزدق: من هذا؟ فقیل: الحسین بن علی. فقال: حقّ له. ثمّ وقف علیه فأنشده الأبیات.
27- هر که خدا را می‌شناسد، نیاکان او را هم می‌شناسد و دین از این خانواده به امت‌ها گسترش یافته است.(30)
فرزدق به پسر عمویش گفت: این اشعار را بدون هیچ گونه چشم داشتی برای حسین‌علیه السلام سروده بودم و نیتم خدای بلند مرتبه و جهان آخرت و سعادت و خوشی آن بوده است.
روایت دیگر آن است که زمانی که امام حسین‌علیه السلام در مکه بود، به مسجدالحرام وارد شد و با وقار قدم برمی‌داشت. فرزدق گفت: این کیست؟ گفتند حسین بن علی‌علیهما السلام است. فرزدق گفت: این راه رفتن سزاوار اوست. آن گاه برابرش ایستاد و این اشعار را سرود.(31)
6- قال الإمام أحمد بن أعثم: ثمّ مضی الحسین فلقیه زهیر بن القین فدعاه الحسین إلی نصرته فأجابه لذلک و حمل إلیه فسطاطه و طلّق امرأته و صرفها إلی أهلها و قال لأصحابه: إنی کنت غزوت بلنجر مع سلمان الفارسی فلما فتح علینا اشتدّ سرورنا بالفتح فقال لنا سلمان: لقد فرحتم بما أفاء اللّه علیکم قلنا: نعم. قال: فإذا أدرکتم شباب آل محمّدصلی الله علیه وآله فکونوا أشدّ فرحاً بقتالکم معه منکم بما أصبتم الیوم، فأنا أستودعکم اللّه تعالی ثمّ ما زال مع الحسین حتّی قتل.(32)
7- قال: و لما نزل الحسین بالخزیمیة قام بها یوماً و لیلة فلما أصبح جاءت إلیه اخته زینب بنت علی فقالت له: یا أخی! ألا اخبرک بشیء سمعته البارحة؟ فقال لها: و ما ذاک یا اختاه؟ فقالت: إنی خرجت البارحة فی بعض اللّیل لقضاء حاجة فسمعت هاتفاً یقول:

پیوستن زُهیر بن قَین

ابن اعثم گوید: پس از این امام حسین‌علیه السلام به حرکت خود ادامه داد تا آن که زُهیر بن قَین او را ملاقات کرد. امام او را به یاری خود دعوت کرد و او اجابت نمود. خیمه‌اش را به کاروان امام منتقل کرد و همسرش را طلاق داد و نزد خانواده‌اش فرستاد. زهیر به یارانش گفت: من در فتح بلنجر با سلمان فارسی(33) همراه بودم چون پیروزی نصیبمان شد، بسیار خوشحال بودیم. سلمان گفت: به آنچه خدا نصیبتان کرده خوشحالید؟ گفتیم: آری. گفت: زمانی که جوانان خاندان پیامبر را درک کردید، از جنگیدن همراه آنان خوشحال‌تر از آنچه امروز به آن دست یافتید، خواهید بود. آن گاه زهیر با یارانش خداحافظی کرد و پیوسته با امام حسین‌علیه السلام بود تا کشته شد.
چون به خزیمیه رسید یک شبانه روز در آن‌جا منزل گزید. هنگام صبح خواهرش زینب نزد او آمده گفت: برادرم! آیا مطلبی که دیشب شنیدم برایت بازگویم؟ فرمود چیست؟ زینب‌علیها السلام گفت: دیشب برای قضای حاجت بیرون رفتم که شنیدم هاتفی می‌گوید:
ألا یا عین فاحتفلی بجهد
فمن یبکی علی الشهداء بعدی
علی قوم تسوقهم المنایا
بمقدار إلی انجاز وعد
فقال لها الحسین: یا اختاه! کلّ ما قضی فهو کائن و سار الحسین حتی نزل الثعلبیة و ذلک فی وقت الظهیرة و نزل أصحابه فوضع رأسه فأغفی ثمّ انتبه باکیاً من نومه فقال له ابنه علی بن الحسین: ما یبکیک یا أبة؟ لا أبکی اللّه عینیک فقال له: یا بنی! هذه ساعة لا تکذب فیه الرؤیا، فاعلمک أنی خفقت برأسی خفقة فرأیت فارساً علی فرس وقف علی و قال: یا حسین! إنکم تسرعون و المنایا تسرع بکم إلی الجنّة فعلمت أنّ أنفسنا نعیت إلینافقال له ابنه علی: یا أبة! أفلسنا علی الحق؟ قال: بلی یا بنی! و الذی إلیه مرجع العباد فقال ابنه علی: إذن لا نبالی بالموت فقال له الحسین: جزاک اللّه یا بنی! خیر ما جزی به ولداً عن والده.
«ای چشم! سعی کن گریه کنی، بعد از من چه کسی بر شهدا می‌گرید؟ بر گروهی که مرگ به دنبال آن‌هاست به (قضا و) قدری که وعده آن حتمی است».
امام حسین‌علیه السلام به او فرمود: خواهرم هر چه قضا باشد، پیش خواهد آمد. امام به حرکت ادامه داد تا به ثعلبیه منزل کرد و این هنگام ظهر بود. یارانش پایین آمدند و امام سر بر زمین گذاشت و چرت او را

گرفت؛ آن گاه با گریه از خواب بیدار شد. فرزندش علی بن الحسین‌علیهما السلام به او گفت: پدر چه چیز تو را به گریه انداخته است؟ خدا چشمانت را گریان نکند. امام فرمود: فرزندم این ساعتی است که رؤیا در آن دروغ در نمی‌آید. سرم را بر زمین گذاشتم و چرتی زدم، سواری را بر اسب دیدم که برابرم ایستاد و گفت: «ای حسین‌علیه السلام شما به سرعت می‌روید و مرگ‌هایتان شما را به سرعت سوی بهشت می‌برد.» فهمیدم که مرگ ما رسیده است. فرزندش علی گفت: ای پدر! آیا ما برحق نیستیم؟ فرمود چرا ای پسرم بخدایی که بندگان به‌سوی او برمی‌گردند چنین است. فرزندش علی گفت: اگر چنین است به مرگ اهمیتی نخواهیم داد. امام فرمود: فرزندم خدا تو را پاداش خیر دهد، بهترین پاداشی را که به فرزندی از پدرش می‌دهد.

و لما أصبح إذا برجل من أهل الكوفة يكنى أبا هرة الأزدى قد أتاه فسلّم عليه ثمّ قال له: يابن رسول اللّه! ما الذى أخرجک عن حرم اللّه و حرم جدّک محمّدصلى الله عليه وآله؟ فقال له الحسين: يا أبا هرّة! إنّ بنى امية قد أخذوا مالى فصبرت و شتموا عرضى فصبرت و طلبوا دمى فهربت يا أبا هرة! لتقتلنى الفئة الباغية و ليلبسهم(34) اللّه تعالى ذلاً شاملاً و سيفاً قاطعاً و ليسلطن اللّه عليهم من يذلّهم حتّى يكونوا أذل من قوم سبأ إذ ملكتهم امرأة منهم فحكمت فى أموالهم و دمائهم.

ثمّ سار الحسين حتى نزل قصر بنى مقاتل فإذا هو بفسطاط مضروب و رمح مركوز و سيف معلّق و فرس واقف على مذود فقال الحسين: لمن هذا الفسطاط؟ فقيل: لرجل يقال له عبيد اللّه بن الحر الجعفى

چون صبح شد مردی از طرف کوفه آشکار شد که کنیه او ابوهرّه ازدی بود. پیش امام آمد و سلام کرد، سپس گفت: یابن رسول‌اللّه چه باعث شد از حرم الهی و حرم جدّت محمدصلی الله علیه وآله بیرون بیایی؟ امام فرمود: ای ابوهرّه! بنی امیه اموالم را گرفتند صبر کردم، دشنامم دادند(35) صبر کردم، خواستند خونم را بریزند گریختم. ای ابوهرّه! گروه ستمگر مرا خواهند کشت و خداوند لباس ذلت کامل را بر آن‌ها خواهد پوشاند و شمشیر برنده در میان آن‌ها قرار خواهد داد و کسی را بر آن‌ها مسلط خواهد کرد که ذلیلشان کند به طوری از قوم سبأ که زنی بر آن‌ها پادشاهی می‌کرد و درباره اموال و جان‌هایشان حکم و داد می‌کرد، خوارتر خواهند شد.

پس از آن، امام سیر کرد تا در قصر بنی مقاتل منزل کرد. در آن‌جا خیمه‌ای بر پا و نیزه‌ای در زمین و شمشیری آویخته و اسبی بر آخور ایستاده بود. فرمود: این خیمه از کیست؟ گفتند: از مردی به نام عبیداللّه بن حر جعفی است.
فأرسل إليه الحسين برجل من أصحابه يقال له الحجاج بن مسروق الجعفی فأقبل حتی دخل علیه فی‌فسطاطه فسلّم علیه فردّ علیه عبیداللّه السلام ثمّ قال له: ما وراءک؟ قال: ورائی واللّه یابن الحر! الخیر إنّ اللّه تعالی قد أهدی إلیک کرامة عظیمة إن قبلتها فقال عبیداللّه: ماذاک؟ قال الحجاج: هذا الحسین بن علی یدعوک إلی نصرته فإن قاتلت بین یدیه اجرت و إن قتلت استشهدت فقال عبیداللّه: واللّه یا حجاج! ما خرجت من الکوفة إلّا مخافة أن یدخلها الحسین و أنا فیها لا أنصره فإنه لیس له فیها شیعة و لا أنصار إلّا مالوا إلی الدنیا و زخرفها إلّا من عصم اللّه منهم، فارجع إلیه و أخبره بذلک. قال: فجاء الحجاج الی الحسین و أخبره فقام الحسین فانتعل ثمّ صار إلیه فی جماعة من أهل بیته و إخوانه فلما دخل علیه وثب عبیداللّه بن الحر عن صدر المجلس و أجلس الحسین فیه فحمد اللّه الحسین و أثنی علیه ثمّ قال: أما بعد یابن الحر! فإن أهل مصرکم هذا کتبوا إلی و أخبرونی أنهم مجتمعون علی أن ینصرونی و أن یقوموا من دونی
امام یکی از یارانش را به نام حجاج بن مسروق جعفی نزد او فرستاد. او به خیمه عبیداللّه رفت و سلام کرد. عبیداللّه جواب داد و گفت: چه خبر؟ حجاج گفت: خیر و خوبی، اگر بپذیری خداوند کرامت بزرگی به تو هدیه کرده است. عبیداللّه گفت: چه چیز را؟ گفت: حسین بن علی‌علیهما السلام تو را به یاری می‌طلبد. اگر در برابر او بجنگی پاداش می‌بری و اگر کشته شوی شهید هستی. عبیداللّه گفت: ای حجاج! به خدا سوگند از کوفه بیرون آمدم فقط برای این که می‌ترسیدم حسین بیاید و من آن‌جا باشم و نتوانم یاری‌اش کنم. در کوفه پیرو و یاوری ندارد. همه به دنیا و زرق و برق آن دل خوش کرده‌اند مگر کسانی که خداوند حفظشان کرده است. برگرد و این مطلب را به او خبر بده. حجاج نزد امام‌علیه السلام آمده، خبر را بازگفت. امام برخاست و کفش‌هایش را پوشید و همراه گروهی از خانواده و برادرانش سوی عبیداللّه رفت. چون وارد خیمه او شد، عبیداللّه از بالای مجلس برخاست و امام در آن‌جا نشست؛ پس سپاس و ستایش خدا را گفت و فرمود: ای فرزند حرّ! مردم شهر شما به من نامه نوشتند و گفتند بر یاری‌ام اتفاق کرده‌اند و حاضرند از من دفاع کنند و أن یقاتلوا عدوی و سألونی القدوم علیهم فقدمت و لست أری الأمر علی ما زعموا لأنهم قد

أعانوا على قتل ابن عمی مسلم بن عقیل و شیعته و أجمعوا علی ابن مرجانة عبیداللّه بن زیاد مبایعین لیزید بن معاویة. یابن الحر! إنّ اللّه تعالی مؤاخذک بما کسبت و أسلفت من الذنوب فی الأیام الخالیة و إنی أدعوک إلی توبة تغسل ما علیک من الذنوب أدعوک إلی نصرتنا أهل البیت فإن اعطینا حقنا حمدنا اللّه تبارک و تعالی علی ذلک و قبلناه و إن منعنا حقنا و رکبنا بالظلم کنت من أعوانی علی طلب الحقّ.
فقال له عبیداللّه: یابن رسول اللّه! لو کان بالکوفة لک شیعة و أنصار یقاتلون معک لکنت أنا من أشدّهم علی عدوّک و لکن یابن رسول اللّه! رأیت شیعتک بالکوفة قد لزموا منازلهم خوفاً من سیوف بنی امیة فأنشدک اللّه یابن رسول اللّه! أن تطلب منی غیر هذه المنزلة و أنا اواسیک بما أقدر علیه خذ إلیک فرسی هذه الملحقة فواللّه إنی ما طلبت علیها شیئا قطّ إلّا و قد لحقته و لا طلبت قط و أنا علیها فادرکت و خذ سیفی هذا فواللّه ما ضربت به شیئا إلّا أذقته حیاض الموت.
و دشمنانم را بکشند. از من خواستند پیش آن‌ها بروم، من هم آمدم؛ ولی اوضاع را آن چنان که می‌گفتند نمی‌بینم. چون آنان در کشتن پسر عمویم مسلم بن عقیل و پیروانش شرکت کردند و به طرفداری پسر مرجانه، عبیداللّه بن زیاد اتفاق کرده، دور او جمع شده‌اند و با یزید بن معاویه بیعت کرده‌اند. ای فرزند حر! خدای تعالی تو را به گناهان و اعمال گذشته‌ات مؤاخذه خواهد کرد. من تو را به توبه‌ای می‌خوانم که گناهانت را بشوید. تو را به یاری اهل بیت دعوت می‌کنم. اگر حق ما را دادند خدای تبارک و تعالی را سپاس می‌گوییم و آن را می‌پذیریم و اگر از حقمان ممنوع شدیم و به ما ستم کردند تو از کسانی خواهی بود که بر طلب حق، کمکم کرده‌ای.
عبیداللّه گفت: یابن رسول‌اللّه! اگر در کوفه پیروان و یارانی داشتی که همراه تو بجنگند، من سرسخت‌ترین آن‌ها در برابر دشمنت بودم؛ لیکن پیروانت را در کوفه دیدم که از ترس شمشیر امویان ملازم خانه‌ها شده‌اند ای پسر رسول خدا! تو را سوگند می‌دهم که چیز دیگری از من بخواهی و من در حدّ توانم با تو همراهی خواهم کرد. اسبم «ملحقه» را از من بگیر که به خدا قسم هر وقت بر آن نشستم و دنبال چیزی رفتم به آن دست یافتم. شمشیرم را هم بگیر که هرچه را با آن زدم نابودش کردم.
فقال له الحسین: یا بن الحر! إنا لم نأتک لفرسک و سیفک إنما أتیناک نسألک النصرة فإن کنت بخلت علینا فی نفسک فلا حاجة لنا فی شیء من مالک و لم أکن بالذی أتخذ المضلّین عضداً لأنی قد سمعت جدی رسول اللّه‌صلی الله علیه وآله یقول: من سمع بواعیة أهل بیتی ثم لم ینصرهم علی حقهم کبّه اللّه علی وجهه فی نار جهنم. ثم قام الحسین من عنده و صار إلی رحله.

و ندم عبیداللّه بن الحر علی ما فاته من صحبة الحسین و نصرته فأنشأ یقول:
أیا لک حسرة ما دمت حیا
تردد بین صدری و التراقی
غداة یقول لی بالقصر قولاً
أتترکنا و تعزم بالفراق
حسین حین یطلب بذل نصری
علی أهل العداوة و الشقاق
فلو فلق التلهف قلب حی
لهمّ القلب منی بانفلاق
و لو آسیته یوماً بنفسی
لنلت کرامة یوم التلاق
امام حسین‌علیه السلام فرمود: ای فرزند حُر! ما برای اسب و شمشیر تو نیامده‌ایم. ما آمده‌ایم از تو یاری بخواهیم. اگر نسبت به جان خود بخل می‌ورزی، نیازی به اموالت نداریم و من کسی نیستم که گمراهان را به یاری بگیرم؛ چون از جدم رسول‌اللّه شنیدم که فرمود: کسی که ندای کمک خواهی اهل بیت مرا بشنود و آنان را یاری نکند، خدا او را به صورت در آتش جهنم می‌اندازد. سپس امام حسین‌علیه السلام از پیش او برخاست و به خیمه‌اش رفت.
عبیداللّه بن حر به خاطر این که فرصت همراهی و یاری آن حضرت را از دست داد، پشیمان شد و چنین سرود: «تا وقتی زنده هستم حسرت در قلب و سینه‌ام خواهد بود که آن روز حسین‌علیه السلام در قصر بنی مقاتل گفت: ما را ترک می‌کنی و قصد جدایی داری؟ او از من طلب یاری بر اهل دشمنی و شقاق داشت. اگر افسوس و حسرت، قلب کسی را شکافته باشد، قلب من در پی شکافتن است. اگر آن روز با او همراهی و مواسات می‌کردم. مع ابن محمد تفدیه نفسی
فودع ثم أسرع بانطلاق
لقد فاز الأولی نصروا حسیناً
و خاب الآخرون ذوو النفاق
قال:(36) و لما وصل کتاب یزید إلی ابن زیاد أن یأخذ علی الحسین بالمراصد و المسالح و الثغور أنفذ ابن زیاد للحصین بن نمیر التمیمی و کان علی شرطته أن ینزل القادسیة و ینظم المسالح ما بین القطقطانیة إلی حفان و تقدم إلی الحر بن یزید الریاحی أن یتقدم بین یدی الحصین فی ألف فارس و کان الحسین
در قیامت همراه فرزند پیامبر که جانم فدایش باد، به مقامی بزرگ می‌رسیدم. او وداع کرد و به سرعت جدا شد، آنان که حسین‌علیه السلام

را یاری کردند، رستگار شدند و دیگران که یاری نکردند و نفاق ورزیدند، بدبخت شدند».(37)

اعزام فرستاده دوم به کوفه

چون نامه یزید به ابن زیاد رسید که به وسیله دیده‌بانان و پاسگاه‌ها و مرزها سر راه حسین‌علیه السلام را بگیرد، ابن زیاد، حصین بن نمیر تمیمی(38) فرمانده پلیس خود را به قادسیه اعزام کرد تا راه‌های میان قُطقطانیه تا خَفّان را زیر نظر بگیرد. حرّ بن یزید ریاحی را هم به عنوان پیش قراول حصین فرستاد. در همین زمان، امام حسین‌علیه السلام قد بعث بأخیه من الرضاعة عبداللَّه بن یقطر إلی أهل الکوفة. فأخذه الحصین و أنفذه الی ابن زیاد، فقال له ابن زیاد: اصعد المنبر فالعن الحسین و أباه.
فصعد المنبر و دعا للحسین و لعن یزید بن معاویة و عبیداللّه بن زیاد و أبویهما فرمی به من فوق القصر فجعل یضطرب و به رمق فقام إلیه عبد الملک بن عمیر اللخمی فذبحه و لیم عبد الملک فاعتذر أنه أراد أن یریحه مما فیه من العذاب.
برادر رضاعی‌اش عبداللَّه بن بُقطر(39) را به سوی مردم کوفه اعزام کرد. حصین او را دستگیر کرد و برای ابن زیاد فرستاد. ابن زیاد به او گفت که بالای منبر رود و حسین‌علیه السلام و پدرش را لعن کند.
ابن بقطر به منبر رفت و امام حسین‌علیه السلام را دعا کرد و یزید و عبیداللّه و پدرشان را لعن نمود. ابن زیاد دستور داد او را از بالای قصر پرتاب کردند. او در حال جان دادن بود و هنوز رمقی داشت که عبدالملک بن عُمیر لَخمی به طرف او رفت و سرش را برید. وقتی او را سرزنش کردند، گفت: می‌خواستم راحتش کنم چون عذاب می‌کشید.(40)
قال: و سار الحسین حتی بلغ زرود فلقی رجلاً علی راحلة له و کان الحسین وقف ینتظره فلما رأی الرجل ذلک عدل عن الطریق فترکه الحسین و مضی.
قال عبداللَّه بن سلیمان و المنذر بن المشمعل الأسدیان: کنا نسائر الحسین فلما رأینا الحسین وقف للرجل و الرجل عدل عن طریقه لحقنا بالرجل فسلّمنا علیه فرد علینا السلام فقلنا: ممّن الرجل؟ قال: أسدی قلنا: و نحن أسدیان فما الخبر؟ قال: الخبر أن مسلم بن عقیل و هانی ابن عروة قد قتلا و رأیتهما یجران فی السوق بأرجلهما فأقبلنا نسائر الحسین حتی نزل الثعلبیة ممسیاً فجئناه فسلمنا علیه فردّ علینا السلام فقلنا: رحمک اللّه إنّ عندنا لخبراً إن شئت حدثناک علانیة و إن شئت سراً فنظر إلینا و إلی أصحابه و قال: مادون هؤلاء سرّ! فقلنا له أرأیت الراکب الذی استقبلته أمس و عدل عنک قال: نعم و أردت مسألته

خبر شهادت مسلم و هانی

(راوی گفت:) حسین‌علیه السلام به راهش ادامه داد تا به زَرُود رسید. در آن‌جا مردی شترسوار را دید و ایستاد تا با او ملاقات کند. امّا آن مرد که متوجه انتظار امام شد، راه خود را گرداند. امام هم از او منصرف شد و به راهش ادامه داد.
عبداللّه بن سلیمان اسدی و منذر بن مُشَمعل اسدی گفتند:
ما که حسین‌علیه السلام را همراهی می‌کردیم، دیدیم آن مرد راه خود را گرداند و انتظار امام را پاسخ نداد. سراغش رفتیم و سلام و احوال کردیم و گفتیم: از کدام قبیله‌ای؟ گفت: اسدی‌ام. گفتیم: ما هم اسدی هستیم. چه خبر؟ گفت: «مسلم بن عقیل و هانی بن عروه کشته شدند و دیدیم که پای آنان را گرفته در بازار می‌کشاندند». دو مرد اسدی گویند: ما با حسین‌علیه السلام راه را طی کردیم تا به ثَعلبیه رسید و شب را در آن‌جا اتراق کرد. سراغ آن حضرت رفتیم سلام و احوال کردیم و گفتیم ما خبری داریم که اگر بخواهید آشکارا بگوئیم و یا در خفا بیان کنیم. امام نگاهی به ما و یارانش کرد و فرمود در میان ایشان سرّی نیست. گفتیم سواری که دیروز در نزدیکی شما بود و راه خود را گرداند دیدید؟ فرمود: آری، می‌خواستم اخباری از او بگیرم. قلنا: فقد واللّه استبرأنا لک خبره و کفیناک مسألته و هو امرؤ منّا ذو رأی و صدق و عقل و قد حدثنا أنّه لم یخرج من الکوفة حتّی قتل مسلم بن عقیل و هانی بن عروة و رآهما یجران فی السوق بأرجلهما. فقال: إنا للّه و إنّا إلیه راجعون، رحمة اللّه علیهما. یردد ذلک مرارا. فقلنا: ننشدک اللّه فی نفسک و أهل بیتک و هؤلاء الصبیة إلّا انصرفت من مکانک هذا. فإنّه لیس لک بالکوفة ناصر و لا شیعة بل نتخوف منهم أن یکونوا علیک. فنظر الحسین إلی بنی عقیل فقال لهم: ما ترون فقد قتل مسلم؟ فبادر بنو عقیل و قالوا: واللّه لا نرجع، أیقتل صاحبنا و ننصرف؟ لا واللّه لا نرجع حتی نصیب ثأرنا أو نذوق ما ذاق صاحبنا. فأقبل علینا و قال: لا خیر فی العیش بعد هؤلاء. فعلمنا أنّه قد عزم رأیه علی المسیر. فقلنا له: خار اللّه لک فقال: رحمکما اللّه تعالی فقال له أصحابه: إنّک واللّه ما أنت بمثل مسلم و لو قدمت الکوفة و نظر النّاس إلیک لکانوا إلیک أسرع و ما عدلوا عنک و لا عدلوا بک أحداً فسکت.
گفتیم ما این کار را کردیم و از او پرسیدیم. او از قبیله ما و فردی صاحب نظر، راستگو و فهیم بود. او گفت پیش از آن که از کوفه بیرون بیاید، دیده است مسلم و هانی را کشته و بدنشان را در بازار کشانده‌اند. امام فرمود: «إنّا للّه و إنّا إلیه راجعون»، رحمت خدا بر آنان باد. این جملات را چند بار تکرار کرد. ما گفتیم: شما را قسم می‌دهیم که خود و خانواده و این دختران

را نجات دهید و از اینجا بروید. چون مردم کوفه، یاور و شیعه شما نیستند بلکه می‌ترسیم علیه شما اقدام کنند. امام به فرزندان عقیل نگریست و به آنان فرمود: مسلم کشته شده است، چه می‌کنید؟ خاندان عقیل بلافاصله گفتند: به خدا قسم برنمی‌گردیم. آیا فامیل ما کشته شود و ما برگردیم؟ هرگز برنمی‌گردیم تا انتقام او را بگیریم یا همانند او بمیریم. امام به ما - دو مرد اسدی - رو کرد و فرمود: پس از این‌ها - مسلم و هانی - زندگی خیری ندارد. ما دانستیم که آن حضرت، مصمم به ادامه راه است. گفتیم: خدا برایت خیر مقرر گرداند و او هم برای ما دعا کرد. یارانش به او می‌گفتند: تو مثل مسلم نیستی و اگر به کوفه بروی و مردم تو را ببینند به‌سرعت به تو می‌پیوندند و تو را با کسی جایگزین نمی‌کنند و از کنارت نمی‌روند. امام حرفی نزد.
قال: ثمّ سار الحسین حتی انتهی إلی زبالة فورد علیه هناک مقتل أخیه من الرضاعة عبداللّه بن یقطر و کان قد تبع الحسین خلق کثیر من المیاه التی یمرّ بها لأنهم کانوا یظنون استقامة الأمور له فلما صار بزبالة قام فیهم خطیباً فقال: ألا إنّ أهل الکوفة وثبوا علی مسلم بن عقیل و هانی بن عروة فقتلوهما و قتلوا أخی من الرضاعة فمن أحبّ منکم أن ینصرف فلینصرف من غیر حرج و لیس علیه منّا ذمام فتفرّق الناس و أخذوا یمینا و شمالا حتّی بقی فی أصحابه الذین جاءوا معه من مکة و إنما أراد أن لا یصحبه إنسان إلّا علی بصیرة.
قال: ثم سار منها فقال رجل ممن کان معه اللَّه أکبر فقال الحسین: ممّ کبرت؟ قال: رأیت نخیل الکوفة فقال الأسدیان: إنّ هذا مکان ما یری فیه نخل الکوفة. قال الحسین: فما تریانه؟ قالا: واللَّه نری أسنّة الرماح و آذان الخیل فقال: و أنا واللَّه أری ذلک.
حسین‌علیه السلام همچنان راه می‌پیمود تا به زباله رسید. در آن‌جا خبر کشته شدن برادر شیری‌اش عبداللّه بن بُقطر به او رسید. این در حالی بود که مردم زیادی از آبادی‌هایی که امام از آن‌جا عبور می‌کرد به او پیوسته بودند؛ چون تصور می‌کردند اوضاع به نفع آن حضرت خواهد بود. هنگامی که به زباله رسیدند، امام برای آنان خطبه خواند و فرمود: بدانید که اهل کوفه بر مسلم بن عقیل و هانی بن عروه شوریده و آن‌ها را کشته‌اند. برادر رضاعی‌ام را هم کشته‌اند. هرکس دوست دارد که برگردد، بی‌هیچ مشکلی می‌تواند برگردد و چیزی بر عهده او نیست. در این هنگام، مردم به چپ و راست پراکنده شدند تا این که فقط گروهی با او ماندند که از مکه همراهش آمده بودند. امام می‌خواست کسی بدون بصیرت و شناخت همراهش نباشد.

لشکر حرّ

آن گاه به راه خود ادامه داد تا این که یکی از یارانش ندای اللّه اکبر سرداد. امام فرمود: برای چه تکبیر گفتی؟ عرض کرد: نخلستان‌های کوفه را دیدم. آن دو مرد اسدی همراه کاروان گفتند: از اینجا نخل‌های کوفه را نمی‌توان دید. امام فرمود: پس چیست؟ گفتند: به خدا که پیکان نیزه‌ها و گوش اسبان را می‌بینیم. امام فرمود: من هم چنین می‌بینم.
ثم قال: فهل لنا ملجأ نلجأ إليه فنجعله فی ظهورنا و نستقبل القوم بوجه واحد؟ فقالا: بلی هذا ذو حسم إلی جنبک تميل إليه عن يسارک فإن سبقت القوم إليه فهو كما تريد فأخذ إليه ذات اليسار و أنا معه.
فما كان بأسرع من أن طلعت علينا هوادی الخيل فتبيناها و عدلنا فلما رأونا عدلنا عن الطريق عدلوا إلينا كأنّ أسنتهم اليعاسيب و كأنّ راياتهم أجنحة الطير فاستبقنا إلی ذی حسم فسبقناهم إليه. و أمر الحسين بأبنية فضربت فنزل فيها و جاء القوم زهاء ألف فارس مع الحر بن يزيد الرياحی التميمی فأتی حتی وقف هو و خيله مقابل الحسين فی حرّ الظهيرة و الحسين و أصحابه معتمون متقلدو أسيافهم فقال الحسين لأصحابه: اسقوا القوم و أرووهم من الماء و رشفو الخيل ترشيفاً. فسقوهم حتی ارتووا و كانوا شاكين فی السلاح لا يری منهم إلّا الحدق و أقبلوا يملؤون القصاع و الطساس من الماء ثم يدنونها من الفرس فإذا عبّ فيها ثلاثاً أو أربعاً أو خمساً عزلت عنه و سقی آخر حتی سقوها عن آخرها.
آن گاه پرسید: آیا پناه‌گاهی هست که به آن پناه بریم تا پشت سرمان محفوظ باشد و از روبرو با این گروه مواجه باشیم؟ آن دو گفتند: بله، «ذو حُسُم» هست که طرف راست ماست. اگر زودتر از آنان (لشکر کوفه) برسی، به مقصودت دست می‌یابی. امام به جانب راست منحرف شد و ما با او بودیم.
پس ما زودتر به ذو حسم رفتیم و امام دستور داد خیمه‌ها را زدند و منزل کردیم. آن گروه هم با حدود هزار سوار با حر بن یزید ریاحی تمیمی(41) آمدند و در برابر امام در گرمای نیم روز اردو زدند. امام و یارانش عمامه بر سر و شمشیر به‌دست بودند. حسین‌علیه السلام به یارانش فرمود: آنان را آب دهید و اسبان را هم سیراب کنید. پس همراهان امام، لشکر حرّ را آب دادند تا سیراب شدند. آنان که سر تا پا مسلّح بودند و فقط چشمانشان دیده می‌شد، ظرف‌های چوبی و تشت‌ها را از آب پر کرده و نزدیک اسبان می‌آوردند. وقتی اسبان سه، چهار یا پنج بار سر در ظرف آب می‌کردند، از آن بر می‌گرفتند و به اسب دیگر می‌دادند تا همه سیراب شدند.

قال على بن طعان: فكنت مع الحر يومئذ فجئت فى آخر من جاء من أصحابه فلما رأى الحسين ما بى و بفرسى من العطش قال لى: أنخ الراوية فلم أفهم لأنّ الراوية عندى السقاء فقال: أنخ الجمل فأنخته فقال: اشرب فجعلت كلما شربت سال الماء من السقاء فقال الحسين: أخنث السقاء فلم أفهم أنه أراد أعطفه و لم أدر كيف أفعل؟ فقام فعطفه فشربت و سقيت فرسى. و كان مجىء الحر بن يزيد من القادسية و كان عبيداللّه بن زياد بعث الحصين بن نمير و أمره أن ينزل القادسية و يقدم الحرّ بين يديه فى ألف فارس يستقبل بهم الحسين.
قال: فقال الحسين: أيها القوم! من أنتم؟ قالوا: نحن أصحاب الأمير عبيداللّه بن زياد فقال الحسين: و من قائدكم؟ قالوا: الحرّ بن‌يزيد الرياحى التميمى فناداه الحسين:يا حر! ألنا أم علينا؟ قال الحر: بل عليک ياأباعبداللّه!
على بن طعان گويد: من در لشكر حر و جزو آخرين افراد او بودم كه رسيديم. چون حسين‌عليه السلام تشنگى من و اسبم را ديد، گفت: «راويه» را بخوابان. ولى من معناى آن را نفهميدم چون در زبان ما راويه به معناى «مَشک» است. دوباره فرمود: شتر را بخوابان و من چنين كردم. (42) فرمود بنوش، وقتى آب مى‌نوشيدم آب از مشک مى‌ريخت. حسين‌عليه السلام گفت: مشک را كج كن، من نفهميدم و نمى‌دانستم چه كنم. امام خودش بلند شد و آن را كج گرفت و من آب نوشيدم و اسبم را سيراب كردم.(43)
حر بن يزيد از سمت قادسيه آمده بود چون ابن زياد، حصين بن نمير را به آن‌جا فرستاد و حصين هم حرّ را با هزار سوار پيش فرستاد كه با امام حسين‌عليه السلام روبرو شد.
راوى گويد: حسين‌عليه السلام از اصحاب حر پرسيد شما كيستيد؟ گفتند: ما نيروهاى امير عبيداللّه بن زياد هستيم. فرمود: فرمانده شما كيست؟ گفتند: حر بن يزيد رياحى تميمى. امام او را صدا كرد: «اى حرّ! طرف ما هستى يا عليه ما؟» گفت: عليه تو اى اباعبداللّه! فقال الحسين: لا حول و لا قوة إلّا باللّه العلى العظيم. فلم يزل الحر موافقاً للحسين حتى دنت صلاة الظهر فقال الحسين للحجاج بن مسروق: أذّن يرحمک اللّه و أقم الصلاة حتّى نصلى.
فأذّن الحجاج للظهر فلمّا فرغ صاح الحسين بالحر: يابن يزيد! أتريد أن تصلّى بأصحابک و أنا اصلى بأصحابى؟ فقال الحرّ: لا، بل أنت تصلى و نحن نصلى بصلاتک يا أبا عبداللّه! فقال للحجاج: أقم فأقام و تقدّم الحسين للصّلاة فصلّى بالعسكرين جميعاً فلما فرغ وثب قائماً متكئاً على قائم سيفه و كان فى: إزار و رداء و نعلين فحمد اللّه و أثنى عليه ثم قال: أيها الناس! معذرة إليكم اقدمها إلى اللّه و الى من حضر من المسلمين إنى لم آتكم و

فی روایة: لم أقدم إلی بلدکم حتّی أتتنی کتبکم و قدمت علی رسلکم أن أقدم إلینا فإنه لیس علینا إمام فلعل اللّه أن یجمعنا بک علی الهدی و الحق فإن کنتم علی ذلک فقد جئتکم فإن تعطونی
امام گفت: لا حول و لا قوة الّا باللّه العلی العظیم. حرّ همراه امام بود تا هنگام نماز ظهر نزدیک شد. امام به حَجّاج بن مسروق فرمود: خدا رحمتت کند اذان و اقامه بگو تا نماز بخوانیم.
حجّاج اذان ظهر را گفت و چون تمام شد امام، حرّ را ندا کرد که ای ابن یزید! آیا با اصحابت نماز می‌خوانی و من با یارانم؟ حرّ گفت: نه، ای اباعبداللّه! ما به تو اقتدا می‌کنیم. امام به حجاج فرمود: اقامه بگو. او اقامه گفت و امام پیش ایستاد و دو لشکر با آن حضرت نماز خواندند. چون نماز به پایان رسید، بر دسته شمشیرش تکیه کرد درحالی که پیراهن و عبا و نعلین پوشیده بود. پس حمد و ثنای خدا کرد و فرمود: ای مردم! لازم است مطالبی را توضیح دهم.(44) من به طرف شما نیامدم مگر وقتی که نامه‌های شما رسید و پیک‌هایتان آمدند که «به سوی ما بیا چون پیشوایی نداریم. امید است خداوند ما را به وسیله تو بر درستی و هدایت رهنمون شود». اکنون اگر بر این حرف باقی هستید آمده‌ام، ما أطمئن إلیه و أثق به من عهودکم و مواثیقکم أدخل معکم إلی مصرکم و إن لم تفعلوا و کنتم لمقدمی کارهین و لقدومی علیکم باغضین انصرفت عنکم إلی المکان الذی منه جئت إلیکم.(45)
فقال الحرّ: واللّه إنا ما ندری بهذه الکتب التی تقول؟ فقال الحسین: یا عقبة بن سمعان! اخرج إلی الخرجین فأخرجهما و أتی بهما مملوءین من کتب أهل الکوفة فنثر الکتب بین یدیه فقال الحر: إنا لسنا من هؤلاء فبیناهم علی تلک الحال و إذا کتاب ورد من الکوفة من عبیداللّه بن زیاد إلی الحر بن یزید الریاحی: أما بعد یا حرّ! فإذا أتاک کتابی هذا فجعجع بالحسین بن علی و لا تفارقه حتی تأتینی به فإنی قد أمرت رسولی: أن یلزمک و لا یفارقک حتی تأتی بانفاذ أمری إلیک والسلام.
فلما قرأ الحرّ الکتاب بعث إلی ثقات أصحابه فدعاهم ثمّ قال: و یحکم إنه قد ورد علی کتاب
اگر عهد و پیمانی با من می‌بندید که اطمینان داشته باشم و بر آن تکیه کنم، همراهتان به شهر شما می‌آیم و اگر چنین نمی‌کنید و از آمدنم اکراه دارید بلکه ناراحت می‌شوید، از اینجا برمی‌گردم و به جایی که بوده‌ام باز می‌گردم.
حرّ گفت: به خدا سوگند! ما از نامه‌هایی که می‌گویی خبر نداریم. امام فرمود: ای عقبة بن سمعان! خرجین را بیاور. آن گاه نامه‌ها را بیرون آورد و روبرویش ریخت. حرّ گفت: ما جزو اینها نیستیم. در همین حال نامه‌ای از کوفه رسید که در آن ابن زیاد به حرّ چنین نوشته بود: «هنگامی که نامه‌ام

رسید به حسین بن علی تنگ بگیر و از او جدا نشو تا او را پیش من بیاوری. من فرستاده‌ام را فرمان داده‌ام تا همراه تو باشد و از تو جدا نشود تا دستورم را اجرا کنی، والسلام».(46)
چون حرّ نامه را خواند، یاران مورد اطمینان خود را خواست و به آنان گفت: وای بر شما! نامه‌ای از عبیداللّه بن زیاد یأمرنی أن أقدم علی الحسین بما یسوءه و لا واللّه ما تطاوعنی نفسی و لا تجیبنی إلی ذلک أبداً
فالتفت رجل من أصحاب الحر یکنی: أبا الشعثاء الکندی إلی رسول ابن زیاد و قال له: فیم جئت ثکلتک امک؟ فقال له الرسول: أطعت إمامی و وفیت ببیعتی و جئت برسالة أمیری فقال له أبو الشعثاء: لعمری لقد عصیت ربّک و إمامک و أهلکت نفسک و اکتسبت واللّه عاراً و ناراً، فبئس الإمام إمامک الذی قال فیه اللّه: وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً یدْعُونَ إِلَی النَّارِ وَ یوْمَ الْقِیامَةِ لا ینْصَرُونَ.
و دنت صلاة العصر فأمر الحسین مؤذنه أیضاً بالأذان فأذّن و أقام و تقدّم الحسین فصلّی بالعسکرین فلما انصرف من صلاته وثب قائماً علی قدمیه فحمد اللّه و أثنی علیه ثمّ قال: أما بعد أیها الناس! فإنکم إن تتقوا اللّه تعالی و تعرفوا الحق لأهله یکن رضاء اللّه عنکم
عبیداللّه به من رسیده که با حسین‌علیه السلام برخوردی کنم که خوش ندارد. هرگز دلم چنین کاری را نمی‌پذیرد و هیچ گاه مایل نیستم چنین کنم.
یکی از یارانش به نام ابوالشعثاء کندی(47) به فرستاده ابن زیاد رو کرد و گفت: مادرت به عزایت نشیند، این چه دستوری است که آورده‌ای؟! پیک گفت: پیشوایم را اطاعت و بیعتم را وفا کرده‌ام و نامه امیرم را آورده‌ام. ابوالشعثاء گفت: به جانم قسم که پروردگار و امام خود را عصیان کردی و خویش را به هلاکت انداختی و به خدا قسم عار و نار - آتش جهنم - را برای خود گرفته‌ای. پیشوای تو بد امامی است، همان گونه که خداوند درباره‌اش می‌فرماید: آنان را پیشوایانی قرار دادیم - یا آنان پیشوایانی‌اند - که به سمت آتش می‌خوانند و در روز قیامت، کسی به یاری آنان نمی‌رود (یاری نمی‌شوند).(48)
هنگام نماز عصر رسید و امام، مؤذن خود را گفت که اذان و اقامه گوید و دو لشکر به امامت آن حضرت، نماز خواندند. پس از نماز بار دیگر ایستاد و پس از حمد و ثنای الهی فرمود: ای مردم! اگر تقوا داشته باشید و حق را برای اهلش بشناسید، رضای خدا را به دست آورده‌اید. و إنا أهل بیت نبیکم محمدصلی الله علیه وآله أولی بولایة هذه الامور علیکم من هؤلاء المدّعین ما لیس لهم و السائرین فیکم بالظلم و الجور و العدوان و إن کرهتمونا و جهلتم حقنا و کان رأیکم علی خلاف ما جاءت به کتبکم انصرفت عنکم.
فأجابه الحرّ بمثل ما أجاب به أوّلا ثم قال: یابن رسول اللّه! أمرنا إن لقیناک أن لا نفارقک حتّی نقدم بک علی الأمیر عبیداللّه فتبسّم الحسین و قال: یا

بن یزید! الموت أدنی من ذلک. ثمّ التفت إلی أصحابه فقال: احملوا النساء لیرکبن حتّی ننظر ما الذی یقدر أن یصنع هذا و أصحابه. قال: فرکبن النساء و رکب أصحاب الحسین لینصرفوا و ساقوا النساء بین أیدیهم. فتقدمت خیل أهل الکوفة فحالت بینهم و بین المسیر فضرب الحسین بیده إلی سیفه و صاح بالحرّ: ثکلتک امّک یابن یزید! ما الذی ترید أن تصنع؟ فقال الحر: أما واللّه یا أبا عبداللّه! لو قالها غیرک من العرب لرددتها علیه کائنا من کان و لکن واللَّه ما لی إلی ذکر امّک من سبیل غیر أنّه لا بدّ لی من أن أنطلق بک إلی الأمیر.

ما اهل بیت پیامبرتان محمدصلی الله علیه وآله سزاوارتر به ولایت بر شماییم از این مدعیان که چنین حقی را ندارند - ادعای چیزی دارند که حقشان نیست - و آنان که به ظلم و جور با شما رفتار می‌کنند. اگر از ما خوشتان نمی‌آید و حق ما را نمی‌شناسید و نظرتان برخلاف نامه‌هایتان است، از نزد شما باز می‌گردم.

حرّ همانند پاسخ قبلی را به امام داد؛ آن گاه گفت: یابن رسول‌اللَّه! ما دستور داریم اگر با تو برخورد کردیم از تو جدا نشویم تا شما را نزد امیر عبیداللّه ببریم. امام حسین‌علیه السلام تبسمی کرد و فرمود: ای فرزند یزید! مردن از این کار راحت‌تر است - یعنی اگر کشته شویم تسلیم ابن زیاد نمی‌شویم - سپس امام رو به یارانش کرد و فرمود: زنان را بر مرکب‌ها سوار کنید تا ببینیم تقدیر چیست و این گروه چه خواهند کرد. زنان بر مرکب‌ها سوار شدند و یاران امام هم سوار شدند تا برگردند و مرکب زن‌ها را پیش‌تر فرستادند ولی لشکر کوفه از رفتن آنان منع کرد. در این هنگام، امام حسین‌علیه السلام دست به شمشیر برد و فریاد زد: ای حرّ! مادرت به عزایت بنشیند، می‌خواهی چه کنی؟ حرّ گفت: ای اباعبداللّه! به خدا سوگند اگر این سخن را کسی دیگر می‌گفت مثل آن را جواب می‌دادم، لیکن نمی‌توانم مادر تو را نام ببرم، ولی چاره‌ای هم ندارم که تو را نزد امیر ببرم.

فقال الحسین: اذن واللَّه لا أتبعک أو تذهب نفسی فقال له الحر: اذن واللّه(49) لا افارقک أو تذهب نفسی و أنفس أصحابی فقال الحسین: فذر إذن أصحابک و أصحابی و ابرز إلی فإن قتلتنی حملت رأسی إلی ابن زیاد و إن قتلتک أرحت الخلق منک فقال الحر: إنی لم اؤمر بقتالک و إنما امرت أن لا افارقک أو أقدم بک علی الأمیر و أنا واللَّه کاره أن یبتلینی اللّه بشیء من أمرک غیر أنی أخذت بیعة القوم و خرجت إلیک و أنا أعلم أنّه ما یوافی القیامة أحد من هذه الامّة إلّا و هو یرجو شفاعة جدّک و إنی واللّه لخائف إن أنا قاتلتک أن أخسر الدّنیا و الآخرة. و لکن أنا یا أبا عبداللّه! فلست أقدر علی الرجوع إلی الکوفة فی وقتی هذا و لکن خذ غیر الطریق‌و امض حیث شئت حتّی أکتب إلی الأمیر: أنّ الحسین خالفنی الطریق فلم أقدر علیه و

أنا انشدک اللّه فی نفسک فقال الحسین: کأنّک تخبرنی بأنی مقتول؟!
فقال له نعم یا أبا عبداللّه! لا أشک فی ذلک إلّا أن ترجع من حیث جئت.
فقال الحسین: لا أدری
امام فرمود: حتی اگر کشته شوم، دنبال تو نخواهم آمد. حرّ گفت: من هم به قیمت کشته شدن خود و یارانم از تو جدا نخواهم شد. امام فرمود: حال که این طور است یاران یکدیگر را رها کنیم و بجنگیم. اگر مرا کشتی سرم را برای ابن زیاد ببر و اگر من تو را کشتم مردم از دستت آسوده خواهند شد. حرّ گفت: من دستور جنگ ندارم. فقط مأمورم همراهت باشم یا تو را نزد امیر ببرم و دوست ندارم خدا مرا به کار تو مبتلا کند. من به حکم بیعتم ملزم شده(50) و به سوی تو آمده‌ام و می‌دانم که همه امت مسلمان در روز قیامت، امید به شفاعت جدّ تو دارند. می‌ترسم اگر با تو بجنگم خسر الدّنیا و الآخره باشم.(51) من نمی‌توانم به کوفه برگردم ولی تو می‌توانی راه دیگری در پیش گیری و هر جا می‌خواهی بروی تا به عبیداللّه بنویسم که حسین‌علیه السلام به راه دیگری رفت و من به آن دسترسی ندارم. آن گاه به امام گفت: من تو را قسم می‌دهم که جانت را به خطر نیاندازی.
امام فرمود: خبر کشته شدن مرا می‌دهی؟
حرّ گفت: بله مطمئنم چنین می‌شود، مگر این که برگردی. امام فرمود: نمی‌دانم ما أقول لک و لکنی أقول لک کما قال أخو الأوس و هو یرید نصرة رسول اللّه‌صلی الله علیه وآله فخوّفه ابن عمّه حین لقیه و قال: أین تذهب؟ فإنک مقتول فقال له:
[1] سأمضی فما بالموت عار علی الفتی
إذا ما نوی حقاً و جاهد مسلماً
[2] و واسی الرجال الصالحین بنفسه
و فارق مذموماً و خالف مجرماً
[3] اقدّم نفسی لا ارید بقاءها
لتلقی خمیساً فی النزال عرمرما
[4] فإن عشت لم اذمم و إن متّ لم الم
کفی بک ذلاً أن تعیش و ترغما
قال: ثم أقبل الحسین علی أصحابه فقال: هل فیکم أحد یخبر الطریق علی غیر الجادة؟ فقال الطرماح بن عدی الطائی: أنا یابن رسول اللّه! أخبر الطریق فقال الحسین: فسر إذن بین أیدینا فسار الطرماح و اتبعه الحسین و أصحابه و جعل الطرماح یرتجز و یقول:
چه پاسخی به تو دهم، ولی سخنی را می‌گویم که مرد اوسی هنگام یاری رسول خدا و آن گاه که پسر عمویش او را از مرگ می‌ترساند، گفت:
1- می‌روم و مرگ برای جوانمرد ننگ نیست، وقتی قصد او حق باشد و با حال مسلمانی جهاد کند. 2- مردمان صالح را با فداکاری خود یاری دهد و

افراد پست را ترک کرده با گناه کاران مخالفت کند. 3- جانم را رها می‌کنم و بقایش را نمی‌خواهم تا در روز نبرد، لشکری سنگین را ملاقات کند. 4- اگر زنده ماندم مذمتی نخواهم شد و اگر کشته شدم سرزنشی نخواهد بود؛ چون ذلت آن است که زندگی کنی ولی بینی‌ات بر خاک باشد.
امام به یارانش رو کرد و فرمود: آیا کسی از شما راه غیر اصلی (انحرافی) را بلد هست؟ طِرِمّاح بن عدی طائی گفت: من بلدم. امام فرمود: پس جلو برو. طرمّاح چنین کرد و این رجز را هم می‌خواند:(52)
[1] یا ناقتی! لا تذعری من زجری
و امض بنا قبل طلوع الفجر
[2] بخیر فتیان و خیر سفر
آل رسول اللّه أهل الفخر
[3] السّادة البیض الوجوه الغرّ
الطاعنین بالرماح السمر
[4] و الضاربین بالصفاح البتر
حتی تحلی بکریم النجر
[5] الماجد الحرّ الرحیب الصدر
أتی به اللّه لخیر أمر
[6] عمره اللّه بقاء الدّهر
و زاده من طیبات الذکر
[7] یا مالک النفع معاً و الضرّ
أید حسیناً سیدی بالنصر
[8] علی الطغاة من بقایا الکفر
أعنی اللعینین سلیل صخر
[9] و ابن زیاد العاهر ابن العهر
فأنت یا ربّ به ذو البر
1- ای شتر من! از این که تو را می‌رانم نترس و ما را پیش از آفتاب برسان.
2- همراه بهترین جوانمردان و بهترین هم‌سفران که خاندان پیامبر و اهل عظمت و فخر هستند.
3- بزرگان سفید روی خوش منظر که با نیزه‌های تیز (رهاشونده) می‌جنگند.
4- و با شمشیرهای برّنده، ضربه می‌زنند. (چنین کن تا) به حسب و نسبی شریف، آراسته شوی.
5- بزرگوار آزاده گشاده سینه که خدا او را برای بهترین کار آورده است.
6- تا روزگار هست خدا او را زنده بدارد و بر خوش نامی‌اش بیفزاید.
7- ای خدای صاحب نفع و ضرر! آقای من حسین‌علیه السلام را با پیروزی

یاری نما.
8- بر طاغیانی که از بقایای کفر هستند یعنی لعنت شدگان از نسل ابوسفیان.
9- و ابن زیاد بد کار زنازاده. ای خدا! تو بر حسین‌علیه السلام احسان کننده‌ای.(53)
قال ابن أعثم: فتیاسر الحسین حتی وصل إلی عذیب الهجانات. فورد کتاب من عبیداللّه بن زیاد إلی الحر یلومه فی أمر الحسین و یأمره بالتضییق علیه فأصبح الحسین من وراء عذیب الهجانات و إذا الحرّ قد عارضه أیضاً فی جیشه و منعه من المسیر. فقال له الحسین: ویلک ما دهاک؟ ألست قد أمرتنا أن نأخذ علی غیر الطریق فأخذنا و قبلنا مشورتک؟ فقال الحرّ: صدقت یا بن رسول اللّه! و لکن هذا کتاب الأمیر ورد علی یؤنبنی و یضعفنی فی أمرک و یأمرنی بالتضییق علیک. قال الحسین: فذرنا إذن ننزل بقریة نینوی أو الغاضریة.
فقال له الحر: لا واللّه یا أبا عبداللّه لا أستطیع ذلک فقد جعل ابن زیاد علی عیناً یطالبنی و یؤاخذنی بذلک. و فی روایة: قال الحر: لا واللّه ما أستطیع ذلک و هذا رسول ابن زیاد معی و إنما بعثه عیناً علی. فقال للحسین رجل من أصحابه یقال له زهیر بن القین البجلی:

دستور متوقف کردن امام

به گفته ابن اعثم، امام به سمت چپ راند تا به عُذیب هِجانات رسید. در این هنگام نامه‌ای از ابن زیاد به حرّ رسید که او را در برخوردش با امام حسین‌علیه السلام سرزنش کرده و او را به سخت گیری دستور می‌داد. امام از پشت عذیب هجانات رسید و حرّ با لشکرش در برابر آن حضرت ظاهر شد و او را از رفتن بر راه فرعی بازداشت. امام به او فرمود: وای بر تو! چه پیش آمده؟ آیا نگفته بودی راه غیر اصلی را برویم و ما هم سخن تو را به کار بستیم؟ حرّ گفت درست می‌گویی یابن رسول‌اللّه؛ اما نامه‌ای از امیر آمده که مرا سرزنش کرده و دستور سخت گیری نسبت به تو را داده است. امام فرمود: پس بگذار به روستای نینوا یا غاضریه برویم.
حرّ گفت: نه ای اباعبداللّه! من نمی‌توانم چنین اجازه‌ای بدهم، چون ابن زیاد برای من جاسوس گمارده که کار مرا گزارش کند و در صورت تخلف مؤاخذه‌ام نماید. در روایت دیگر است که حرّ گفت: نمی‌توانم چون فرستاده ابن زیاد همراه من است و ضمناً جاسوس هم هست. یکی از یاران امام، زُهیر بن قین بجلی به او گفت:
یابن رسول اللّه! ذرنا نقاتل هؤلاء القوم فإنّ قتالنا إیاهم الساعة أهون علینا من قتال من یأتینا معهم بعد هذا فقال له الحسین: صدقت یا زهیر! و لکن ما کنت لأبدأهم بالقتال حتی یبدأونی.
فقال له زهیر: فسر بنا حتی ننزل بکربلاء فإنها علی شاطئ الفرات فنکون هنالک فإن قاتلونا قاتلناهم و استعنا باللّه علیهم. فدمعت عینا الحسین حین ذکر کربلاء و قال: اللّهم! إنی أعوذ بک من الکرب و البلاء.
و نزل الحسین فی موضعه ذلک و نزل الحرّ حذاءه فی جنده الذین هم ألف فارس.
و دعا الحسین بدواة و بیاض و کتب إلی أشراف الکوفة ممّن یظن أنه ğرأیه:
بسم اللّه الرّحمن الرّحیم من الحسین بن علی إلی سلیمان بن صرد و المسیب بن نجبة و رفاعة ابن شدّاد و عبداللّه بن وال و جماعة المؤمنین أما بعد فقد علمتم أنّ رسول اللّه‌صلی الله علیه وآله قد قال فی حیاته:
یابن رسول‌اللّه! اجازه بده با این گروه بجنگیم چون نبرد با آن‌ها الآن راحت‌تر است، ولی بعداً زیاد خواهند شد. امام فرمود: زهیر! درست می‌گویی اما من نمی‌خواهم جنگ را شروع کنم مگر آن که آن‌ها آغاز کنند.
زهیر گفت: پس برویم در کربلا اتراق کنیم که بر کنار فرات است و اگر با ما جنگیدند می‌جنگیم و از خداوند کمک می‌خواهیم. وقتی نام کربلا برده شد، اشک امام جاری شد و فرمود: خدایا! من از کرب (اندوه) و بلا به تو

پناه می‌برم. آن حضرت در همان محل فرود آمد و حرّ هم در برابرش با لشکری هزار نفری فرود آمد.(54)
امام کاغذ و دواتی خواست و برای آن دسته از اشراف اهل کوفه که فکر می‌کرد با او هستند چنین نوشت:
«بسم اللّه الرّحمن الرّحیم. از حسین بن علی به سلیمان بن صرد، مسیب بن نَجَبه، رِفاعة بن شَدّاد، عبداللّه بن وال و گروه مؤمنان. می‌دانید که رسول خدا فرمود:
من رأی سلطانا جائراً مستحلاً لحرم اللّه ناکثاً لعهد اللّه مخالفاً لسنة رسول اللّه یعمل فی عباد اللّه بالإثم و العدوان ثمّ لم یغیر بقول و لا فعل کان حقیقاً علی اللّه أن یدخله مدخله و قد علمتم أنّ هؤلاء القوم قد لزموا طاعة الشیطان و تولوا عن طاعة الرحمن و أظهروا فی الأرض الفساد و عطلوا الحدود و الأحکام و استأثروا بالفیء و أحلّوا حرام اللّه و حرّموا حلاله و إنی أحقّ بهذا الأمر لقرابتی من رسول اللّه‌صلی الله علیه وآله و قد أتتنی کتبکم و قدمت علی رسلکم ببیعتکم أنکم لا تسلمونی و لا تخذلونی فإن وفیتم لی ببیعتکم فقد أصبتم حظّکم و رشدکم و نفسی مع أنفسکم و أهلی و ولدی مع أهلیکم و أولادکم فلکم بی اسوة و إن لم تفعلوا و نقضتم عهودکم و نکثتم بیعتکم فلعمری ما هی منکم بنکر لقد فعلتموها بأبی و أخی و ابن عمی و المغرور من اغترّ بکم فحظّکم أخطأتم و نصیبکم ضیعتم فَمَنْ نَکَثَ فَإِنَّما یَنْکُثُ عَلی نَفْسِهِ و سیغنی اللّه عنکم و السّلام.
هر کس سلطان جائری ببیند که حرام خدا را حلال کند و عهد الهی را بشکند، با سنت پیامبر مخالفت کند، در میان بندگان خدا به ظلم و بدی حکم کند و کسی به گفتار و کردار، او را باز ندارد، خداوند حق خود می‌داند که این شخص را هم به جایگاه آن سلطان جائر وارد کند. و می‌دانید که این گروه (بنی امیه) از شیطان فرمان می‌برند و از طاعت خدای رحمان روی‌گردانند. بر روی زمین فساد می‌کنند و حدود و احکام الهی را تعطیل می‌کنند و اموال عمومی (فیء) را به خود اختصاص می‌دهند. حرام خدا را حلال و حلالش را حرام می‌کنند و من به دلیل نزدیکی‌ام با رسول خدا به خلافت سزاوار و محق‌ترم. نامه‌های شما رسید و فرستادگان شما برای بیعت بر این مضمون که «مرا تسلیم و خوار نمی‌کنید» آمدند. اگر به بیعت خود وفادارید که بهره و رشد خود را رسیده‌اید، من با شمایم و خانواده و فرزندانم با خانواده و فرزندانتان و خود برایتان اسوه‌ام. اما اگر عهد خود را نقض کرده و بیعت شکسته‌اید، به جانم سوگند از شما بعید نیست چون با پدر و برادر و پسر عمویم هم چنین کردید. آن که به شما اعتماد کند، فریب خورده است».
ثمّ طوی الکتاب و ختمه و دفعه إلی قیس بن مسهر الصیداوی و أمره أن یسیر إلی الکوفة فمضی قیس بن مسهر یرید الکوفة. و عبیداللّه ابن زیاد

قد وضع المراصد و المسالح على الطرق و الشوارع فليس أحد يقدر أن يجوز فلما قارب قيس الكوفة لقيه الحصين بن نمير السكونى فلما نظر إليه قيس كأنه أحسّ بأنّه يقبضه فأخرج الكتاب سريعاً و مزقه و أمر الحصين أصحابه فأخذوا قيساً و أخذوا الكتاب ممزّقاً حتى اتى به الى ابن زياد و اخبر بقصته فقال له ابن زياد: من أنت؟ قال: رجل من شيعة أمير المؤمنين على بن أبى طالب فقال: لم خرّقت الكتاب الذى معک؟ قال: خوفاً أن تعلم ما فيه. فقال: ممّن كان هذا الكتاب و إلى من كان؟ قال: من الحسين إلى جماعة من أهل الكوفة لا أعرف أسماءهم فغضب ابن زياد و قال: واللّه لا تفارقنى حتى تدلنى على هؤلاء القوم المكتوب إليهم أو تصعد المنبر فتلعن حسيناً و أباه و أخاه فتنجو من يدى أو لأقطعنّک إرباً إرباً.
آن گاه نامه را پيچيد و مهر كرد و به قيس بن مسهر صيداوى داد و فرمود به كوفه برود.(55) قيس راه كوفه را پيش گرفت. از طرفى ابن زياد، ديده‌بان و پاسگاه در راه‌ها و جاده‌ها قرار داده بود و كسى نمى‌توانست عبور كند. چون قيس نزديک كوفه شد، حصين بن نمير سكونى او را ديد، قيس احساس كرد كه او را دستگير خواهد كرد لذا فوراً نامه امام را بيرون آورد و پاره كرد. حصين به نيروهايش دستور داد قيس را گرفتند و نامه را پاره يافتند. او را پيش عبيداللّه بردند و جريان او را گفتند. ابن زياد گفت: كيستى؟ گفت: مردى از شيعيان على بن ابيطالب‌عليه السلام. گفت: چرا نامه را پاره كردى؟ گفت: از ترس آن كه بر نامه اطلاع پيدا كنى؟ گفت: از چه كسى و به سوى چه كسى بود؟ گفت: از حسين‌عليه السلام به گروهى از مردم كوفه كه نام آن‌ها را نمى‌دانم. ابن زياد خشمگين شد و گفت: سوگند كه اينجا مى‌مانى تا نام آن‌ها را فاش كنى يا آن كه اگر مى‌خواهى از چنگ من رها شوى بايد بر منبر روى و حسين‌عليه السلام و پدر و برادرش را لعن كنى و گرنه قطعه قطعه‌ات مى‌كنم.
فقال قيس: أما هؤلاء المكتوب إليهم فإنى لا أعرفهم و أما اللعن فانى أفعل. فأمر عبيداللّه أن يدخل المسجد الأعظم و يصعد المنبر و تجمع الناس ليلعن و تسمع النّاس فادخل المسجد و جمع النّاس للاستماع فاصعد المنبر و وثب قائماً عليه فحمد اللّه و أثنى عليه و صلّى على محمّد و أهل بيته و أكثر الترحم على على بن أبى طالب و ولديه الحسن و الحسين (عليهم الصلاة و السلام) و لعن يزيد بن معاوية و عتاة بنى امية و طغاتهم و أكثر اللعن على عبيداللّه بن زياد ثمّ دعا إلى نصرة الحسين و حثّ الناس عليها فاخبر ابن زياد بذلک فأمر أن يصعد به القصر و يرمى من أعلاه فاصعد أعلى القصر و رمى به على ام رأسه، فاندقت عنقه و خرج دماغه من اذنيه. فبلغ ذلک الحسين فاستعبر باكياً و قال: اللّهم اجعل لنا و لشيعتنا عندک منزلاً كريماً و اجمع بيننا و بينهم فى مستقر رحمتک إنّک على كلّ شىء قدير.

قیس گفت: اما کسانی که نامه برایشان نوشته شده نمی‌شناسم، ولی لعن را انجام می‌دهم. عبیداللّه دستور داد به مسجد اعظم رود و بر فراز منبر آید و در جمع مردم لعن کند تا همه بشنوند. قیس را وارد مسجد کردند و مردم برای شنیدن جمع شدند. قیس را بر منبر کردند و او بر منبر ایستاد، حمد و ثنای خدا را گفت و بر پیامبر و اهل بیت او درود فرستاد و برای علی و حسنین‌علیهم السلام بسیار طلب رحمت کرد. یزید بن معاویه و ظالمان بنی امیه را لعن کرد و بر عبیداللّه بن زیاد لعن فراوان فرستاد. آن گاه به یاری امام حسین‌علیه السلام دعوت کرد و مردم را به آن تشویق کرد. چون به ابن زیاد خبر رسید، دستور داد قیس را بر بالای قصر ببرند و از آن‌جا به پایین بیندازند. چنین کردند و اتفاقاً از سر بر زمین افتاد و گردنش شکست و مغزش از دو گوشش بیرون آمد. خبر به امام حسین‌علیه السلام رسید و گریست و فرمود: خدایا! ما و شیعیانمان را در نزد خود جایگاهی گرامی قرار ده و بین ما و آنان در جایگاه رحمتت جمع کن که تو بر هر کار توانایی.
قال: و قال للحسین رجل من شیعته یقال له هلال بن نافع الجملی: یابن رسول اللّه! أنت تعلم أن جدّک رسول اللّه‌صلی الله علیه وآله لم یقدر أن یشرب النّاس محبّته و لا أن یرجعوا الی ما کان أحبّ فکان منهم منافقون یعدونه بالنصر و یضمرون له الغدر یلقونه بأحلی من العسل و یخلفونه بأمرّ من الحنظل حتّی قبضه اللّه تبارک و تعالی إلیه و أنّ أباک علیاً (صلوات اللّه علیه) قد کان فی مثل ذلک، فقوم قد أجمعوا علی نصرته و قاتلوا معه الناکثین و القاسطین و المارقین و قوم قعدوا عنه و خذلوه حتی مضی إلی رحمة اللّه و رضوانه و روحه و ریحانه و أنت الیوم یابن رسول اللّه علی مثل تلک الحالة فمن نکث عهده و خلع بیعته فلن یضر إلّا نفسه

یکی از شیعیان امام حسین‌علیه السلام به نام هلال بن نافع جملی(56) گفت: یابن رسول‌اللّٰه! تو خود می‌دانی که جدّت رسول خدا نتوانست محبتش را در دل مردم اِشراب کند و آن‌ها را به آنچه می‌خواست بگرداند. عده‌ای منافق بودند که به او وعده یاری می‌دادند و خیانت و کینه را پنهان داشتند. برابرش سخنانی چون عسل می‌گفتند و پشت سر، سخنانی تلخ و ناگوار، تا آن که خداوند او را قبض روح کرد. پدرت علی‌علیه السلام همین طور بود. گروهی بر یاری‌اش اتفاق کردند و در کنارش با ناکثین و قاسطین و مارقین جنگیدند و گروهی از یاری‌اش کوتاهی کرده و او را خوار کردند تا آن که به رضوان و بهشت و جایگاه رحمت الهی پیوست. امروز هم تو (ای فرزند پیامبر) همین وضع را داری. هرکس عهدش را نقض کند و بیعت خود را بشکند جز به خود، ضرر نمی‌رساند

واللّٰه تبارک و تعالی مغن عنه فسر بنا یابن رسول اللَّه! راشداً معافی، مشرّقاً إن شئت أو مغرّبا فواللّٰه الذی لا إله إلّا هو ما أشفقنا من قدر اللّٰه و لا کرهنا لقاء ربنا و إنا علی نیاتنا و بصائرنا، نوالی من والاک و نعادی من عاداک.

قال:(57) و قال للحسین آخر من أصحابه یقال له بریر بن خضیر الهمدانی: یابن رسول اللّٰه! لقد منّ اللّٰه تعالی علینا بک أن نقاتل بین یدیک و تقطع فیک أعضاؤنا ثمّ یکون جدّک رسول اللَّه شفیعاً یوم القیامة لنا؛ فلا أفلح قوم ضیعوا ابن بنت نبیهم، افٍ لهم غداً ما یلاقون سینادون بالویل و الثبور فی نار جهنم و هم فیهم مخلدون فجزاهم الحسین خیراً.

قال: و خرج ولد الحسین و إخوته و أهل بیته حین سمعوا الکلام فنظر إلیهم و جمعهم عنده و بکی ثمّ قال: اللّٰهم إنا عترة نبیک محمد صلواتک علیه و آله قد اخرجنا و ازعجنا و طردنا عن حرم جدنا

و خدا به او نیازی ندارد. اکنون ای فرزند رسول خدا! ما را به هر سو می‌خواهی ببر، به شرق و غرب. سوگند به خدایی که معبودی جز او نیست، ما ترسی از قضا و قدر الهی نداریم و از مرگ کراهتی نداریم و بر نیت و بصیرت خود، باقی هستیم که با دوست تو دوست و دشمنِ دشمنت باشیم.

یکی دیگر از اصحاب امام حسین‌علیه السلام به نام بُرَیر بن خُضَیر هَمْدانی(58) گفت: یابن رسول‌اللّٰه! خداوند بر ما منت نهاد که در کنار تو بجنگیم و در راه تو، اعضای بدنمان قطع شود. سپس جدت رسول خدا شفیع ما در روز قیامت باشد. رستگار مباد گروهی که حق فرزند دختر پیامبرشان را ضایع کردند. اُف بر آن‌ها که فردا چه خواهند کشید. آن‌ها را با حسرت و بدبختی (نابودی) در آتش جهنم خواهند خواند و در آن جاودان

خواهند بود.
امام حسین‌علیه السلام از این سخنان یارانش تشکر کرد و فرزندان و برادران و خانواده او که این سخنان را می‌شنیدند، بیرون آمدند. امام آنان را جمع کرد و گریست سپس عرضه داشت: خدایا! ما عترت پیامبر تو محمد که درود تو بر او و آلش باد، هستیم. از حرم جدّمان بیرون رانده و آواره شدیم و تعدّت بنو امیة علینا اللّهم فخذ لنا بحقنا و انصرنا علی‌القوم الظالمین.ثم نادی بأعلی صوته فی أصحابه:الرّحیل.
و رحل من موضعه ذلک حتی نزل بکربلاء فی یوم الأربعاء أو فی یوم الخمیس و ذلک الیوم الثانی من محرم من سنة إحدی و ستین.
فخطب أصحابه هناک و قال: أما بعد، فإن النّاس عبید الدنیا و الدین لعق علی ألسنتهم یحوطونه ما درّت معائشهم فإذا محّصوا بالبلاء قلّ الدیانون.
(59) ثم قال لهم: أهذه کربلاء؟ قالوا له: نعم فقال: هذه موضع کرب و بلاء، ها هنا مناخ رکابنا و محط رحالنا و مسفک دمائنا.
قال: فنزل القوم و حطوا الأثقال ناحیة من الفرات و ضربت خیمة الحسین لأهله
و بنی امیه بر ما ظلم کرد. خدایا! حق ما را بستان و بر ستمگران، یاری‌مان ده. پس از آن به آوای بلند در میان اصحابش ندای الرحیل سر داد و از آن‌جا کوچید(60) تا در روز چهارشنبه یا پنجشنبه، دوم محرم سال 61 به کربلا رسید.
امام هنگام ورود به کربلا خطبه خواند و به اصحابش چنین فرمود: مردم، بندگان دنیایند و دین لقلقه زبانشان است. تا آن‌جا که زندگیشان بچرخد دور دین می‌گردند ولی آن گاه که به سختی دچار شوند، دین داران کم خواهند شد. سپس فرمود: آیا اینجا کربلاست؟ گفتند: آری. فرمود: این محل، کرب و بلا (اندوه و سختی) است. اینجا خوابگاه شتران و منزلگاه ما و محل ریختن خون ماست.

همراهان امام فرود آمده و اثاث خود را در کنار فرات قرار دادند.(61) خیمه امام و خانواده و بنیه و بناته و ضربت خیم إخوته و بنی عمّه حول خیمته و جلس الحسین فی خیمته یصلح سیفه و معه جون مولی أبی ذر الغفاری فجعل یصلحه و یقول:

یا دهر افٍ لک من خلیل
کم لک بالاشراق و الأصیل
من صاحب و طالب قتیل
و الدهر لا یقنع بالبدیل
و کل حی سالک سبیلی
ما أقرب الوعد من الرّحیل
و إنما الأمر الی الجلیل
سبحانه جلّ عن المثیل

قال علی بن الحسین علیهما السّلام: و جعل أبی یردد هذه الأبیات فحفظتها منه و خنقتنی العبرة و لزمت السکوت حسب طاقتی فأما عمتی زینب فلمّا سمعت بذلک استعبرت و بکت و کانت ضعیفة القلب فبان علیها الحزن و الجزع فأقبلت تجر أذیالها إلی الحسین و قالت: یا أخی! و یا قرّة عینی لیت الموت أعدمنی الحیاة یا خلیفة الماضین! و ثمال الباقین! فنظر إلیها الحسین و قال: اختاه

و دختران و پسرانش زده شد و خیمه برادران و پسرعموهایش دور چادر او زده شد. امام در خیمه نشسته و شمشیر خود را اصلاح می‌کرد و «جون» برده ابوذر غفاری با آن حضرت بود. در این هنگام این اشعار را می‌خواند:

«اُف بر تو ای روزگار که چه بد دوستی هستی! در هر صبح و شام چه قدر از یاران و طالبانت کشته می‌شوند؛ اما روزگار قانع نمی‌شود کسی را به جای دیگری بپذیرد. هر انسان زنده‌ای به راهی می‌رود اما وعده مرگ چه نزدیک است. سرنوشت به دست خدای بزرگ و منزّهی است که همانند ندارد».(62)

علی بن الحسین‌علیهما السلام می‌گوید: پدرم چند بار این اشعار را تکرار کرد به طوری که من آن اشعار را حفظ کردم و بغض گلویم را گرفت. به حسب طاقتم سکوت کردم، امّا عمه‌ام زینب وقتی اشعار را شنید، گریست چون دل نازک بود. حزن و اندوه بر او چیره شد و در حالی که لباسش کشیده می‌شد به سوی حسین‌علیه السلام دوید و گفت: برادر و نور چشمم! کاش مرده بودم ای جانشین گذشتگان و ای پناه بازماندگان.

حسین‌علیه السلام به او نظر افکند و گفت: خواهرم! لا یذهبنّ بحلمک الشیطان فإن أهل السماء یموتون و أهل الأرض لا یبقون کلّ شیء هالک إلّا وجهه له الحکم و إلیه ترجعون فأین أبی و جدی اللذان هما خیر منی؟ فلی بهما و لکلّ مؤمن اسوة حسنة و عزّاها ثم قال لها: بحقی علیک یا اختاه! إذا أنا قتلت فلا تشقّی علی جیباً و لا تخمشی علی وجها ثمّ ردها إلی خدرها. (63)

و روی: أنّه لما سمعت ذلک اخته زینب أو ام کلثوم جاءت إلی الحسین و قالت: یا أخی! هذا کلام من أیقن بالموت قال: نعم یا اختاه قالت: إذن فردنا إلی حرم جدّنا فقال: یا اختاه! لو ترک القطا لنام. فقالت: واثکلاه!

شیطان شکیبایی‌ات را نرباید. اهل آسمان می‌میرند و اهل زمین هم زنده نمی‌مانند. همه چیز جز ذات الهی، فانی است. حکم، حکم اوست و همه به سوی او بر می‌گردند. پدر و جدم که از من بهتر بودند چه شدند؟ آن‌ها برای من و همه مؤمنان، الگویی نیکویند. امام او را تسلیت داد و سپس فرمود: خواهر جان! به حقی که بر تو دارم، سوگندت می‌دهم وقتی کشته شدم در سوگ من گریبان چاک مزن و چهره خود را نخراش. آن گاه او را به چادرش فرستاد.

در روایت دیگری آمده است که پس از آن اشعار، زینب یا ام کلثوم(64) به سوی برادر آمد و گفت: ای برادر! این سخن کسی است که به رسیدن مرگ خود یقین دارد. فرمود: آری، ای خواهر. گفت: پس ما را به حرم جدمان برگردان. فرمود: اگر مرغ قطا را شبانه در آشیانه‌اش به حال خود می‌گذاشتند، می‌خوابید.(65) خواهر گفت: وای بر این مصیبت!
لیت الموت أعدمنی الحیاة مات جدی رسول اللّه و مات أبی علی و ماتت امی فاطمة و مات أخی الحسن و بقی ثمال أهل البیت و الیوم ینعی إلی نفسه و بکت فبکت النسوة و لطمن الخدود و شققن الجیوب و جعلت اخته تنادی: وا محمداه! وا أبا القاسماه! الیوم مات جدی محمّد وا أبتاه! وا علیاه! الیوم مات أبی علی وا اماه! وا فاطماه الیوم ماتت امی فاطمة وا أخاه! وا حسیناه! الیوم مات أخی الحسن وا أخاه وا حسیناه! وا ضیعتنا بعدک یا أبا عبداللّه! فعزاها الحسین و صبرها و قال: یا اختاه! تعزی بعزاء اللّه و ارضی بقضاء اللّه فإن أهل السماء یفوتون و أهل الأرض یموتون و جمیع البریة لا یبقون کلّ شیء هالک إلّا وجهه فتبارک اللّه الذی إلیه جمیع الخلق یرجعون فهو الذی خلق الخلق بقدرته و یفنیهم بمشیئته و یبعثهم بإرادته یا اختاه! کان جدی و أبی و امی و أخی خیراً منی و أفضل و قد ذاقوا الموت و ضمهم التراب و إنّ لی و لک و لکلّ مؤمن برسول اللّه اسوة حسنة. ثمّ قال: یا زینب! و یا ام کلثوم! و یا فاطمة! و یا رباب! انظرن إذا أنا قتلت فلا تشققن علی جیباً و لا تخمشن علی وجهاً و لا تقلن فی هجراً.
کاش مرگ من رسیده بود و زنده نبودم. جدم رسول خدا و پدرم علی و مادرم فاطمه و برادرم حسن‌علیهم السلام از دنیا رفتند و پناه بازماندگان باقی بود و اکنون خبر مرگش را می‌دهد. او گریست و زنان با او گریستند و سیلی به صورت زدند و گریبان دریدند. آن گاه پیشینیان خود را یاد کرد و گفت: گویی امروز جدم محمد، پدرم علی، مادرم فاطمه و برادرم حسن‌علیهم السلام را از دست می‌دهم. وای بر تنهایی پس از تو! حسین‌علیه السلام او را تسلا داد و توصیه به صبر نمود و فرمود: خود را به تسلای الهی تسلیت ده و به قضای او راضی باش. به راستی که اهل آسمان و زمین می‌میرند و همه چیز جز ذات الهی، هلاک می‌گردد. همه مخلوقات به سوی او برمی‌گردند و اوست که همه را آفریده و به خواست خود، آن‌ها را از میان می‌برد و به اراده خود، مبعوث می‌کند. ای خواهر! پدربزرگم، پدرم، مادرم و برادرم بهتر از من بودند و همگی طعم مرگ را چشیدند و خاک، آنان را در برگرفت و من و هر مسلمانی باید به رسول خدا تأسی کنیم. آن گاه فرمود: ای زینب، ای ام کلثوم، ای فاطمه و ای

رباب! چون من کشته شدم برایم گریبان ندرید و چهره خود را نخراشید و سخنی ناخوشایند نگویید.
ثمّ خرج إلی أصحابه فقال له الطرماح بن عدی الطائی و کان من شیعته: الرأی أن ترکب معی جمازة فأنی أبلغ بک اللیلة قبل الصباح أحیاء طی و اسوی لک امورک و أقیم بین یدیک خمسة آلاف مقاتل یقاتلون عنک. فقال له الحسین: أمن مروءة الإنسان أن ینجی نفسه و یهلک أهله و إخوته و أصحابه؟ فقال له أصحابه: إنّ هؤلاء القوم إذا لم یجدوک لم یفعلوا شیئا فلم یلتفت إلی قولهم و جزی الطرماح خیراً.(66)
قال: ثمّ أقبل الحر بن یزید فنزل فی أصحابه حذاء الحسین و کتب إلی ابن زیاد یخبره بنزول الحسین بکربلاء. فکتب ابن زیاد للحسین: أما بعد یا حسین! فقد بلغنی: نزولک کربلاء و قد کتب إلی أمیر المؤمنین یزید: أن لا أتوسد الوثیر و لا أشبع من الخمیر حتی ألحقک باللطیف الخبیر أو ترجع إلی حکمی و حکم یزید.
پس از آن، امام به میان یاران خود رفت. طرماح بن عدی طائی که از شیعیانش بود به آن حضرت گفت:
پیشنهاد می‌کنم همراه من، اسبی تندرو سوار شوی تا پیش از آن که صبح برسد شما را به میان قبیله طی ببرم و اوضاع را به نفع شما روبراه کنم تا پنج هزار شمشیر زن در برابرت بجنگند. امام فرمود: آیا جوانمردی است که انسان، خود را نجات دهد و خانواده و خواهران و یارانش از بین بروند؟ اصحاب گفتند: اگر شما نباشید این گروه به کسی کار ندارند؛ اما امام به حرف آنان توجهی نکرد و از پیشنهاد طِرمّاح تشکر کرد.(67)
پس از آن حرّ بن یزید برابر امام خیمه زد و به ابن زیاد نوشت که حسین‌علیه السلام در کربلا فرود آمده است. پس عُبیداللّٰه نامه‌ای به امام نوشت: «ای حسین‌علیه السلام! خبر فرود آمدنت در کربلا به من رسید. امیرالمؤمنین یزید به من نوشته است که خوش نخوابم و سیر نخورم تا این که تو را به خدای لطیف و خبیر ملحق کنم یا به حکم من و حکم یزید گردن نهی.»
فلما ورد کتابه و قرأه الحسین رمی به من یده و قال: لا أفلح قوم اشتروا مرضاة المخلوق بسخط الخالق فقال له الرسول: جواب الکتاب فقال له: لا جواب له عندی لأنه قد حقت علیه کلمة العذاب فرجع الرسول إلی ابن زیاد و أخبره بذلک فغضب أشد الغضب ثمّ جمع أصحابه فقال: أیها الناس من منکم یتولی قتال الحسین بولایة أی بلد شاء؟ فلم یجبه أحد. فالتفت إلی عمر بن سعد بن أبی وقّاص و کان ابن زیاد قبل ذلک بأیام قد عقد له و ولاه الری و تستر و أمره بحرب الدّیلم و أعطاه عهده و أخّره من أجل شغله بأمر الحسین.
چون نامه به دست امام حسین‌علیه السلام رسید و آن را خواند، بر زمین

افکند و فرمود: «رستگار مباد گروهی که خشنودی مخلوق را بر خشم خالق برگزیده‌اند.» پیک از امام، جواب نامه را خواست، امّا آن حضرت فرمود: نامه او را نزد من جوابی نیست، چون وی مستحق عذاب است. فرستاده، نزد ابن زیاد بازگشت و جریان را گزارش کرد. عبیداللّه به شدت عصبانی شد و اطرافیانش را جمع کرده گفت: کدام یک از شما حاضر است جنگ با حسین‌علیه السلام را بر عهده گیرد تا ولایت هر منطقه‌ای را که بخواهد به وی دهم! چون کسی پیش قدم نشد، متوجه عمر بن سعد شد که چند روز پیش، او را به فرمانروایی ری و شوشتر(68) منصوب کرده و دستور داده بود با دیلمان(69) بجنگد. حکم او هم صادر شده بود، اما به دلیل مشغول شدنش به جریان امام حسین‌علیه السلام او را به محل مأموریتش نفرستاده بود.
و قال له: یا بن سعد! أنت لهذا الأمر، فإذا فرغت سرت إلی عملک إن شاء اللّه فقال عمر: إن رأیت أیها الأمیر! أن تعفینی عن قتال الحسین فعلت منعماً فقال عبیداللّه: فإنا قد أعفیناک فاردد إلینا عهدنا الذی کتبناه لک و اجلس فی منزلک حتی نبعث غیرک فقال عمر بن سعد: فامهلنی أیها الأمیر الیوم حتی أنظر فی أمری قال: فقد أمهلتک.
فانصرف عمر بن سعد و جعل یستشیر إخوانه و من یثق به فلا یشیر علیه أحد بذلک غیر أنه یقول له: اتّق اللّه و لا تفعل و أقبل إلیه حمزة بن المغیرة بن شعبة و هو ابن اخته فقال: انشدک اللّه یا خال! أن تسیر إلی قتال الحسین فإنک تأثم بذلک و تقطع رحمک.

مأموریت عمر بن سعد(70)

عُبید اللَّه به پسر سعد گفت: به سوی حسین‌علیه السلام حرکت کن و هرگاه از کار وی فارغ گشتی، برای مأموریت خود رهسپار شو. عمر بن سعد گفت: اگر امیر مرا از این کار معاف بدارد بر من منت گذاشته است. عبیداللّه جواب داد: تو را معاف می‌کنم، تو هم فرمان ولایت ری را به ما بازگردان و در خانه‌ات بنشین تا شخص دیگری را مأمور کنیم. عمر گفت: پس امروز را به من مهلت بده تا بیاندیشم.
ابن زیاد او را فرصت داد و عمر بیرون آمد و به مشورت با برادران و نیک‌خواهان خویش پرداخت، ولی با هر کس مشورت کرد او را از این عمل منع نمود و گفت: از خدا بترس. خواهر زاده‌اش حمزة بن مغیرة بن شعبه، نزد وی آمد و گفت: دایی جان تو! را به خدا قسم به مقابله با حسین‌علیه السلام مرو که در آن، نافرمانی خدا و قطع رَحِم(71) است.
فواللّه لأن خرجت من مالک و دنیاک و سلطان الأرض کلها خیر لک من أن تلقی اللّه بدم الحسین ابن فاطمة. فسکت عمر و فی قلبه من الری ما فیه.
و لما أصبح ذهب إلی عبیداللّه بن زیاد فقال له: ما عندک یا عمر؟ فقال: أیها الأمیر إنّک قد ولیتنی هذا العمل و کتبت العهد و قد سمع النّاس به فإن رأیت أن تنفذه لی و تبعث إلی قتال الحسین غیری من أشراف أهل الکوفة فإن بها مثل أسماء بن خارجة و کثیر بن شهاب و محمّد بن الأشعث و عبد الرحمن ابن قیس و شبث بن ربعی و حجار بن أبجر.(72) فقال له: یا عمر! لا تعلمنی بأشراف أهل الکوفة فإنی لا أستأمرک فیمن ارید أن أبعث فإن سرت إلی الحسین و فرجت عنّا هذه الغمة فأنت الحبیب القریب و إلّا فاردد إلینا عهدنا و الزم منزلک فإنا لا نکرهک. فسکت عمر بن سعد و غضب عبیداللّه بن زیاد فقال: واللّه یابن سعد لئن لم تسر إلی الحسین و تتول حربه و تقدم علیه بما یسوءه لأضربنّ عنقک و لأهدمنّ دارک و لأنهبنّ مالک
به خدا اگر مال و سلطنت و پادشاهی تمام دنیا را داشته باشی و آن‌ها را واگذاری و از دنیا بروی، بهتر از آن است که خدای را در حالی ملاقات کنی که خون حسین فرزند فاطمه‌علیهما السلام برگردن تو باشد. عمر در جواب او سکوت کرد و دل در گرو ولایت ری داشت.
عمر بن سعد روز بعد نزد ابن زیاد رفت و گفت: اکنون که ولایت ری را برای من نوشته‌ای و مردم از آن آگاه شده‌اند، آن را جامه عمل بپوشان و مرا برای مأموریتم بفرست. برای جنگ با حسین‌علیه السلام هم بزرگانی از کوفه هستند که از من لایق‌ترند. مانند اسما بن خارجه، کثیر بن شهاب،

محمد بن اشعث، عبدالرّحمن بن قیس، شَبَث بن ربعی و حجار بن ابجر. ابن زیاد گفت: لازم نیست بزرگان کوفه را به من معرفی کنی و درباره فرمانده سپاه، از تو نظر نخواستم. اگر به جنگ حسین‌علیه السلام می‌روی و این مشکل را حل می‌کنی، از دوستان و مقربان هستی وگرنه حکم ما را برگردان و در خانه‌ات بنشین، ما تو را اجبار نمی‌کنیم. عمر سکوت کرد و ابن زیاد عصبانی شد و گفت: اگر به جنگ با حسین‌علیه السلام نروی و موجبات ناراحتی او را فراهم نکنی، گردنت را می‌زنم و خانه‌ات را خراب و اموالت را مصادره می‌کنم و لا ابقی علیک کائنا ما کان فقال عمر: فإنی سائر إلیه غداً إن شاء اللّه فجزاه عبیداللّه خیراً و سری عنه غضبه و وصله و أعطاه و ضمّ إلیه أربعة آلاف فارس و قال له: خذ بکظم الحسین و حل بینه و بین الفرات.
فسار عمر بن سعد من غده فی أربعة آلاف إلی کربلاء و کان الحر عنده الف فتکامل خمسة آلاف و لما جاء عمر کربلاء دعا رجلاً من أصحابه یقال له عروة بن قیس الأحمس فقال له: امض إلی الحسین و سله: ما الذی جاء به إلی هذا الموضع؟ و ما الذی أخرجه من مکة بعد ما کان مستوطنا بها؟
و تو را باقی نمی‌گذارم. ابن سعد گفت: فردا رهسپار می‌شوم.(73) ابن زیاد خشم خود را از او برداشت و از او قدردانی کرد و عطایا و هدایایی به او داد. آن گاه چهار هزار سواره در اختیار او گذاشت و گفت: بر حسین‌علیه السلام سخت بگیر و میان او و فرات حایل شو.
عمر بن سعد روز بعد با لشکری چهار هزار نفری به کربلا آمد و با هزار نفری که همراه حر بودند، پنج هزار نفر تکمیل شد.

ابن سعد پس از ورود به کربلا، یکی از یاران خود به نام عروة بن قیس احمس(74) را خواست و گفت: نزد حسین‌علیه السلام برو و بپرس برای چه به اینجا آمده و چه چیز او را از مکه بیرون رانده است؟!
فقال عروة: أیها الأمیر! إنی کنت قبل الیوم اکاتب الحسین و یکاتبنی و إنی لأستحی أن أصیر إلیه فإن رأیت أن تبعث غیری فبعث رجلاً یقال له کثیر بن عبداللّه الشعبی و کان فارساً بطلا شجاعا لا یرد وجهه شیء و کان شدید العداوة لأهل البیت فلما رآه أبو ثمامة الصائدی قال للحسین: جعلت فداک یا أبا عبداللّه قد جاءک شرّ الناس من أهل الأرض و أجرأهم علی دم و أفتکهم برجل ثمّ قام إلیه فقال له: ضع سیفک حتی تدخل علی أبی عبداللّه و تکلمه فقال: لا و لا کرامة إنما أنا رسول فإن سمع منی کلمته و إن أبی انصرفت فقال له أبوثمامة: فإنی آخذ بقائم سیفک وتکلّم بما ترید و لا تدن من الحسین بدون هذا فإنک رجل فاسق. فغضب الشعبی و رجع إلی عمر و أخبره و قال: إنهم لم یترکونی أن أدنو من الحسین فأبلغ رسالتک فابعث إلیه غیری. فبعث رجلاً یقال له قرّة بن قیس الحنظلی فلما أشرف و رآه الحسین قال: هل تعرفون هذا؟ عروه گفت: ای امیر! من پیش از این به حسین‌علیه السلام نامه نوشته‌ام و او با من مکاتبه داشته است. اکنون شرم دارم نزد وی روم. اگر صلاح بدانی شخص دیگری را بفرستی. ابن سعد، کثیر بن عبداللّه شعبی(75) را - که مردی سوارکار و دلیر بود و از هیچ کاری روی‌گردان نبود و با اهل بیت دشمنی شدیدی داشت - فرستاد. چون ابوثُمامه صائدی او را دید به امام عرض کرد: فدایت شوم ای اباعبداللّه! اینک بدترین مردم روی زمین و جسورترین آن‌ها در خونریزی و حیله‌گری به سوی تو می‌آید. پس ابوثمامه به طرف او رفت و گفت: شمشیرت را زمین بگذار تا نزد امام بروی و با او گفتگو کنی. کثیر گفت: هرگز! این کار با شرافت من سازگار نیست. من یک فرستاده هستم، اگر پیام را گوش کرد، با او سخن می‌گویم و اگر نمی‌خواهد، باز می‌گردم. ابوثمامه گفت: پس من قبضه شمشیر تو را نگه می‌دارم و تو با او سخن بگو، جز این نمی‌گذارم تو به آن جناب نزدیک شوی؛ زیرا تو مرد فاسقی هستی! شعبی خشمگین شد و به سوی عمر بن سعد بازگشت و گفت: آن‌ها نگذاشتند به حسین‌علیه السلام نزدیک شوم و پیامت را ابلاغ کنم. شخص دیگری را بفرست. پس ابن سعد، قُرَّة بن قیس حَنْظَلی(76) را فرستاد. قُرّه به سوی امام می‌آمد که آن حضرت از یارانش پرسید: آیا او را می‌شناسید؟ فقال حبیب بن مظاهر الأسدی: نعم یابن رسول اللّه! هذا رجل من بنی تمیم ثمّ من بنی حنظلة و کنت أعرفه حسن الرأی و ما ظننت

أن يشهد هذا المشهد. ثمّ تقدّم الحنظلی حتی وقف بین یدی الحسین فسلم علیه و أبلغه رسالة عمر بن سعد فقال له الحسین: یا هذا أبلغ صاحبک عنی لم أرد هذا البلد و لکن کتب إلی أهل مصرکم هذا أن آتیهم فیبایعونی و یمنعونی و ینصرونی و لا یخذلونی فإن کرهونی انصرفت عنهم من حیث جئت.
فقال له حبیب بن مظاهر: ویحک یا قرة! عهدی بک و أنت حسن الرأی فی أهل هذا البیت فما الذی غیرک حتی جئت بهذه الرسالة فأقم عندنا و انصر هذا الرجل الذی قد أتانا اللّه به.
فقال الحنظلی: لعمری لنصرته أحقّ من نصرة غیره و لکن أرجع إلی صاحبی بالرسالة و أنظر فی ذلک ثمّ انصرف فأخبره بجواب الحسین فقال عمر: الحمد للّه واللّه إنی لأرجو أن یعافینی اللّه من حربه. ثمّ کتب إلی ابن زیاد: بسم اللّه الرّحمن الرّحیم إلی الأمیر عبیداللّه ابن زیاد من عمر بن سعد: أما بعد فإنی نزلت بالحسین
حبیب بن مُظاهر گفت: آری، او از قبیله بنی تمیم، از تیره حنظله است. من او را به حسن عقیدت می‌شناختم و گمان نداشتم در چنین جایی حاضر شود. قرّه پیش امام آمد و به آن حضرت سلام کرد و پیام عمر را رساند. امام حسین‌علیه السلام فرمود: از سوی من به او بگو که من قصد این شهر را نداشتم. مردم آن برای من نامه نوشتند که پیش آنان بیایم تا با من بیعت کنند و از من دفاع کنند و یاری‌ام نمایند. حال اگر آمدنم را خوش ندارند از جایی که آمده‌ام، برمی‌گردم.
حبیب بن مظاهر به قره گفت: وای بر تو! تا آن‌جا که من تو را می‌شناختم درباره خاندان پیامبر عقیده خوبی داشتی. چه تو را متحول کرده که حامل چنین پیامی شده‌ای؟ نزد ما بمان و این مرد را که خداوند برای ما آورده است یاری کن.
قرّه پاسخ داد: به جانم قسم که یاری او سزاوارتر از یاری دیگران است. اینک به نزد امیر خویش باز می‌گردم تا پاسخ پیغامش را به او برسانم، آن گاه در این باره فکر خواهم کرد. او بازگشت و جواب امام را به عمر بن سعد رساند. عمر گفت: الحمدللّه! من امیدوارم خداوند از جنگ با حسین‌علیه السلام معافم بدارد. آن گاه به ابن زیاد نوشت: بسم اللّه الرّحمن الرّحیم به امیر عبیداللّه بن زیاد از عمر بن سعد. اما بعد، من نزدیک حسین‌علیه السلام فرود آمدم. ثمّ بعثت إلیه رسولاً أسأله عما أقدمه إلی هذا البلد فذکر: أنّ اهل الکوفة أرسلوا إلیه یسألونه القدوم علیهم لیبایعوه و ینصروه فإن بدا لهم فی نصرته فإنه ینصرف من حیث جاء فیکون بمکة أو یکون بأی بلد أمرته فیکون کواحد من المسلمین فأحببت أن أعلم الأمیر بذلک لیری رأیه و السلام.
فلمّا قرأ عبیداللّه کتابه فکر فی نفسه ساعة ثمّ أنشد:

الآن إذ علقت مخالبنا به
يرجو النجاة و لات حين مناص
ثمّ قال: أيرجو ابن أبى تراب النجاة؟ هيهات، هيهات لا أنجانى اللَّه من عذابه إن نجا الحسين منى.
ثمّ كتب إلى عمر: أما بعد، فقد بلغنى كتابک و ما ذكرت فيه من أمر الحسين فإذا أتاک كتابى فأعرض عليه البيعة لأمير المؤمنين يزيد فإن فعل و بايع و إلّا فأتنى به و السّلام.(77)
آن گاه کسی را نزد او فرستادم و پرسیدم برای چه به این دیار آمده است؟ گفت: مردم کوفه از او خواسته‌اند به سوی آنان بیاید تا با او بیعت کنند و یاری‌اش نمایند. حال اگر از حمایتش منصرف شده‌اند، از جایی که آمده باز می‌گردد و در مکه یا هر شهر دیگری که تو دستور دهی ساکن می‌شود و همانند دیگر مسلمانان خواهد بود. من دوست داشتم سخن او را به اطلاع امیر برسانم تا درباره آن تصمیم بگیرد والسلام.
چون عُبیداللّه نامه او را خواند، گفت: اکنون که پنجه‌های ما به او بند شده است، امید رهایی دارد؛ اما دیگر راه فراری نیست. آیا فرزند ابو تراب امید نجات دارد؟ هیهات! خدا مرا عذاب کند اگر حسین‌علیه السلام از دست من نجات یابد.
سپس برای عمر بن سعد چنین نوشت: نامه تو به دستم رسید و از آنچه درباره حسین‌علیه السلام گفته بودی، مطلع شدم. چون نامه‌ام به دستت رسید، بیعت با امیرالمؤمنین یزید را بر او عرضه کن. اگر پذیرفت و چنین کرد که هیچ، اگر نه، او را پیش من بیاور، والسّلام.
فلمّا ورد الكتاب على عمر و قرأه قال: إنا للّه و إنا إليه راجعون إنّ عبيداللّه لا يقبل العافية واللّه المستعان. قال: و لم يعرض ابن سعد على الحسين بيعة يزيد لأنه علم أن الحسين لا يجيبه إلى ذلک أبداً.
قال: ثمّ جمع عبيداللّه بن زياد الناس فى مسجد الكوفة و خرج فصعد المنبر و حمد اللّه و أثنى عليه ثمّ قال: أيها الناس! إنكم قد بلوتم آل أبى سفيان فوجدتموهم على ما تحبون و هذا أمير المؤمنين يزيد قد عرفتموه: حسن السيرة محمود الطريقة، ميمون النقيبة محسناً إلى الرعية متعاهداً للثغور يعطى العطاء فى حقه حتى قد أمنت السبل على عهده و اطفئت الفتن بجهده و كما كان معاوية فى عصره كذلک ابنه يزيد فى أثره: يكرم العبادو يغنيهم بالأموال و يزيدهم بالكرامة و قد زاد فى أرزاقكم مائة مائة و أمرنى أن اوفر عليكم و آمركم أن تخرجوا إلى حرب عدوه الحسين بن على فاسمعوا له و أطيعوا.
وقتی نامه به دست عمر بن سعد رسید، گفت: انا للَّه و انا الیه راجعون، عبیداللَّه عافیت را نمی‌پذیرد و خدا کمک کند. ابن سعد بیعت با یزید را به

امام حسین‌علیه السلام پیشنهاد نکرد، زیرا می‌دانست هیچ گاه امام آن را نخواهد پذیرفت.

گسیل کوفیان به کربلا

پس از آن ابن زیاد مردم را در مسجد جمع کرد و به منبر رفت و بعد از حمد و ثنای الهی گفت: ای مردم! شما خاندان ابو سفیان را آزمودید و آنان را همان طور که دوست دارید، یافتید. این امیرالمؤمنین یزید است که او را می‌شناسید. روشی پسندیده دارد، درست کردار و خوش اخلاق است، به شهروندان خود نیکی می‌کند و امنیت سر حدّات را عهده دار است، عطایا را به کسی که حق اوست، می‌دهد؛ تا آن که راهها در عهد او امن شده و فتنه‌ها به همت او خاموش شده است. آن گونه که معاویه در زمان خود چنین می‌کرد، پسرش یزید رهرو اوست. بندگان خدا را می‌نوازد و با پول دادن بی‌نیاز می‌کند و با کرامت به آنان زیاده می‌بخشد. اکنون او عطای هر یک از شما را صد برابر کرده و به من فرمان داده که به شما بخشش فراوان کنم و دستور داده است به جنگ دشمنش حسین بن علی بروید. گوش فرا دهید و فرمان پذیر باشید.
ثم نزل من المنبر و وضع لأهل الرئاسة العطاء و أعطاهم و نادی فیهم أن یتهیأوا للخروج إلی عمر بن سعد لیکونوا عونا له فی قتل الحسین فأوّل من خرج إلی عمر بن سعد شمر بن ذی الجوشن الضبابی فی أربعة آلاف فصار عمر فی تسعة آلاف ثم اتبعه یزید بن رکاب الکلبی فی ألفین و الحصین بن نمیر السکونی فی أربعة آلاف و فلاناً المازنی فی ثلاثة آلاف و نصر بن فلان فی ألفین.
و بعث إلی شبث بن ربعی فتمارض و أرسل إلیه: أیها الأمیر! أنا علیل فإن رأیت أن تعفینی فأرسل إلیه: إنّ رسولی أخبرنی بتمارضک علیه و أخاف أن تکون من الذین: وَ إِذا لَقُوا الَّذِینَ آمَنُوا قالُوا آمَنَّا،
آن گاه از منبر فرود آمد و به رؤسا و بزرگان، بذل و بخشش نمود و دستور داد آماده حرکت برای پیوستن به عمر بن سعد، جهت یاری او در جنگ با حسین‌علیه السلام شوند. اولین کسی که به عمر بن سعد ملحق شد، شَمِر بن ذی الجوشن ضُبابی(78) با چهار هزار نیرو بود(79) که با آن، لشکر عمر سعد به نُه هزار نفر رسید. پس از او، یزید بن رکاب کلبی با دو هزار، حصین بن نمیر سکونی با چهار هزار، فلان مازنی با سه هزار و نصر بن فلان با دو هزار نفر به کربلا رفتند.(80)
ابن زیاد به دنبال شَبَث بن رِبْعی(81) هم فرستاد، اما او خود را به بیماری زد و پیغام فرستاد که من بیمارم، مرا معاف بدار. ابن زیاد هم پاسخ داد: فرستاده‌ام به من خبر داده که تو در حضور او خود را به بیماری زده‌ای، می‌ترسم از کسانی باشی که دو رویی می‌کنند. فانظر إن کنت فی طاعتنا فأقبل إلینا مسرعاً. فأقبل إلیه شبث بن ربعی بعد العشاء الآخرة لئلا ینظر

فی وجهه و لا یری أثر العلة فلما دخل علیه رحب به و قرّب مجلسه. ثمّ قال له: احب أن تشخص غداً الی عمر بن سعد فی ألف فارس من أصحابک فقال: أفعل أیها الأمیر! فخرج فی ألف فارس و اتبعه بحجار بن أبجر فی ألف فارس فصار عمر بن سعد فی اثنین و عشرین ألفا.
ثمّ کتب عبیداللّه إلی عمر بن سعد: أما بعد فإنی لم أجعل لک علّة فی کثرة الخیل و الرجال فانظر لا اصبح و لا امسی إلّا و خبر ما قبلک عندی غدوة و عشیة مع کل غاد و رائح. و کان عبیداللّه یستحث عمر بن سعد و یستعجله فی قتل الحسین و ابن سعد یکره أن یکون قتل الحسین علی یده.
قال: و التأمت العساکر عند عمر لستة أیام مضین من محرم. فلما رأی ذلک حبیب بن مظاهر الأسدی جاء إلی الحسین فقال له: یابن رسول اللّه! إنّ هاهنا حیا من‌أسد قریبا منا أفتأذن لی بالمصیر إلیهم اللیلة
توجه کن، اگر در اطاعت ما هستی به سرعت سوی ما بیا. شبث بن ربعی شبانگاه پیش عبیداللّه آمد تا آثار بیماری در او معلوم نباشد. ابن زیاد او را گرامی داشت و نزدیک خود نشاند و گفت: دوست دارم فردا با هزار نیرو به عمر سعد بپیوندی. او هم چنین کرد. حجار بن ابجر هم با هزار نیروی دیگر به دنبال او رفت و مجموع لشکر عمر بن سعد به 22 هزار نفر رسید.
پس از آن عبیداللّه بن زیاد به ابن سعد نوشت: با کثرت نیروی سواره و پیاده، راهی برای بهانه وجود ندارد. اخبار صبح و شب حسین‌علیه السلام را به من گزارش کن. عبیداللّه، عمر بن سعد را به کشتن حسین‌علیه السلام تحریک می‌کرد و ابن سعد هم مایل نبود قتل حسین‌علیه السلام به دست او باشد.

حبیب بن مُظاهر و نیروی کمکی

چون لشکر عمر بن سعد در روز ششم محرم تکمیل شد، حبیب بن مظاهر اسدی نزد امام حسین‌علیه السلام آمد و عرض کرد: ای فرزند پیامبر! در این نزدیکی‌ها گروهی از قبیله بنی اسد زندگی می‌کنند. اجازه می‌فرمایید امشب نزد آنان بروم أدعوهم إلی نصرتک فعسی اللّه أن یدفع بهم عنک بعض ما تکره؟ فقال له الحسین: قد أذنت لک فخرج الیهم حبیب من معسکر الحسین فی جوف اللیل متنکرا حتی صار إلیهم فحیاهم و حیوه و عرفوه فقالوا له: ما حاجتک یابن عم؟ قال: حاجتی إلیکم إنی قد أتیتکم بخیر ما أتی به وافد إلی قوم قط. أتیتکم أدعوکم إلی نصرة ابن بنت نبیکم فإنه فی عصابة من المؤمنین، الرجل منهم خیر من ألف رجل لن یخذلوه و لن یسلّموه و فیهم عین تطرف و هذا عمر بن سعد قد أحاط به فی اثنین و عشرین ألفاً و أنتم قومی و عشیرتی و قد أتیتکم بهذه النصیحة فأطیعونی الیوم تنالوا شرف الدنیا و حسن ثواب الآخرة فإنی اقسم باللّه لا یقتل منکم رجل مع ابن بنت رسول اللّه صابرا محتسبا إلّا کان رفیق محمّدصلی الله علیه وآله فی أعلی علیین.

فقام رجل من بنی أسد یقال له عبداللّه بن بشر فقال: أنا أوّل من یجیب إلی هذه الدّعوة ثم جعل یرتجز و یقول:

و ایشان را به یاری شما فرا خوانم؟ امید است خداوند به وسیله آنان، برخی از سختی‌ها را از شما برطرف سازد. امام رخصت داد و حبیب در نیمه‌های شب به صورت ناشناس از لشکر گاه امام بیرون رفت و به نزد آنان رسید. آنان پس از شناختن حبیب پرسیدند: چه می‌خواهی ای پسر عمو؟ حبیب گفت: هیچ واردی بهتر از آنچه من برایتان آورده‌ام نیاورده است. آمده‌ام شما را به یاری فرزند پیامبرتان بخوانم که گروهی از مؤمنین همراه او هستند. هر یک از آنان از هزار مرد بهتر است. هرگز او را خوار نمی‌کنند و تا چشم‌هایشان پلک می‌زند، وی را تحویل دشمن نخواهند داد. عمر بن سعد با انبوهی از لشکر که شمار آنان به بیست و دو هزار تن می‌رسد، گرد او را گرفته‌اند. شما قوم و عشیره من هستید و من برای شما این ارمغان را آورده‌ام. پس امروز از من پیروی کنید تا از شرافت دنیا و بهترین نیکی‌های آخرت بهره‌مند شوید. سوگند به خدا! هیچ کس در رکاب او شهید نمی‌شود جز این که در بالاترین درجات بهشت همراه محمدصلی الله علیه وآله خواهد بود.(82)

مردی از قبیله بنی اسد به نام عبداللّه بن بشر(83) گفت: من اولین نفرم که این دعوت را اجابت می‌کنم و این رجز را خواند:

قد علم القوم إذا تناکلوا

و أحجم الفرسان إذ تناضلوا
إنی الشجاع البطل المقاتل
کأننی لیث عرین باسل
ثمّ بادر رجال الحی إلی حبیب و أجابوه فالتأم منهم تسعون رجلاً و جاءوا مع حبیب یریدون الحسین.
فخرج رجل من الحی یقال: فلان بن عمرو حتی صار إلی عمر بن سعد فی جوف اللیل فأخبره بذلک فدعا عمر برجل من أصحابه یقال له الأزرق بن الحرث الصدائی فضمّ إلیه أربعمائة فارس و وجه به إلی حی بنی اسد مع ذلک الذی جاء بالخبر فبینا اولئک القوم من بنی أسد قد أقبلوا فی جوف اللیل مع حبیب یریدون عسکر الحسین إذ استقبلتهم خیل ابن سعد علی شاطئ الفرات و کان بینهم و بین معسکر الحسین الیسیر فتناوش الفریقان و اقتتلوا فصاح حبیب بالأزرق ابن الحرث: مالک و لنا انصرف عنا یا ویلک!
«قوم و قبیله من می‌دانند، در سخت‌ترین مراحل جنگ و گریز که کار را به یکدیگر واگذار می‌کنند، من دلاوری یل و جنگجو و سلحشوری همانند شیر بیشه‌ام». دیگر مردان آن قبیله نیز به حبیب پیوستند، چندان که نود تن، گرد او را گرفته و همراه وی برای یاری حسین‌علیه السلام راه افتادند.
مردی از همین قبیله به نام فلان بن عمرو(84) با شتاب خود را به ابن سعد رساند و او را از این جریان آگاه ساخت. ابن سعد به ازرق بن حرث صدایی دستور داد با چهار صد سوار،(85) همراه آن مرد برود و راه را بر آنان ببندند. حبیب و یارانش در دل شب به سوی لشکرگاه امام حسین‌علیه السلام در حرکت بودند که سواران ابن سعد در کنار شط فرات به آنان رسیدند و میان دو گروه درگیری و زد و خورد شدیدی پدید آمد، حبیب فریاد برآورد: ای ازرق وای بر تو! تو را با ما چه کار؟ دعنا و اشق بغیرنا فأبی الأزرق و علمت بنو أسد أنّ لا طاقة لهم بخیل ابن سعد فانهزموا راجعین إلی حیهم ثم تحملوا فی جوف اللیل خوفاً من ابن سعد أن یکبسهم. و رجع حبیب إلی الحسین فأخبره، فقال: لا حول و لا قوة إلّا باللّه العلی العظیم.
و رجعت تلک الخیل حتی نزلت علی الفرات و حالوا بین الحسین و أصحابه و بین الماء فأضر العطش بالحسین و بمن معه، فأخذ الحسین فأساً و جاء الی وراء خیمة النساء فخطا علی الأرض تسع عشرة خطوة نحو القبلة ثمّ احتفر هنالک فنبعت له هناک عین من الماء العذب فشرب الحسین و شرب الناس بأجمعهم و ملأوا أسقیتهم ثم غارت العین فلم یر لها أثر.(86) و بلغ ذلک إلی عبیداللّه فکتب إلی عمر بن سعد: بلغنی أن الحسین یحفر الآبار و یصیب الماء فیشرب هو و أصحابه فانظر إذا ورد علیک کتابی هذا فامنعهم من حفر الآبار ما استطعت و ضیق علیهم و لا تدعهم أن یذوقوا من الماء قطرة
ما را رها کن و شقاوت خود را بر افراد دیگری غیر از ما به کار ببر. ازرق

ایستادگی کرد و بنی اسد که در خود یارای مقابله با آنان ندیدند رو به هزیمت گذاشته، به قبیله خود بازگشتند و از ترس حمله ابن سعد، شبانه به جای دیگری کوچ کردند. حبیب نزد امام حسین‌علیه السلام آمد و ایشان را از قضیه آگاه ساخت. امام گفت: «لا حَوْل وَ لاقوة الّا باللّه العلی العظیم».
سپاهی که به مقابله بنی اسد رفته بود هنگام بازگشت، کنار فرات فرود آمد و میان آب و اصحاب امام حسین‌علیه السلام حایل شد. امام کلنگی برداشت و به پشت خیمه زنان آمد. نوزده گام به سمت قبله برداشت و آن‌جا را حفر نمود. چشمه‌ای از آب گوارا پدیدار گشت که امام و همه همراهانش از آن نوشیدند و مشک‌های خود را پر کردند. سپس آن چشمه ناپدید گشت و کسی از آن اثری ندید.
این خبر به ابن زیاد رسید و او به ابن سعد نوشت: به من خبر رسیده که حسین‌علیه السلام چاه حفر کرده و به آب دست یافته است. هرگاه این نامه به دستت رسید تا می‌توانی آنان را از حفر چاه منع کن و کار را بر آنان تنگ بگیر. نگذار حتی یک قطره از آب فرات بنوشند و افعل بهم کما فعلوا بالزکی عثمان و السلام. فضیق علیهم ابن سعد غایة التضییق و دعا برجل یقال له عمرو ابن الحجاج الزبیدی فضمّ إلیه خیلا کثیرة و أمره أن ینزل علی الشریعة التی هی حذاء معسکر الحسین فنزلت الخیل علی شریعة الماء.
فلمّا اشتد العطش بالحسین و أصحابه دعا أخاه العباس و ضم إلیه ثلاثین فارساً و عشرین راجلاً و بعث معهم عشرین قربة فی جوف اللیل حتی دنوا من الفرات فقال عمرو بن الحجاج: من هذا؟
و آن گونه که با شخص پاک و پرهیزکار، عثمان رفتار کردند با آنان رفتار کن. والسلام.(87) از آن پس ابن سعد، فشار و سخت‌گیری را درباره آب بیشتر کرد و عمرو بن حجّاج زُبَیدی را با سواران زیادی فرستاد تا بر شریعه‌ای که برابر خیمه‌گاه حسین‌علیه السلام قرار داشت، فرود آید و او چنین کرد.(88)

چون تشنگی برامام و یارانش شدّت گرفت،(89) برادرش عباس‌علیه السلام را با سی سوار و بیست پیاده، همراه با بیست مشک برای آوردن آب به سوی شریعه(90) روانه کرد. آنان شبانه تا نزدیکی فرات پیش رفتند. عمرو بن حجاج زبیدی - مأمور شریعه - صدا زد کیستی؟ فقال له هلال بن نافع الجملی: أنا ابن عم لک من أصحاب الحسین جئت حتی أشرب من هذا الماء الذی منعتمونا عنه فقال له عمرو: اشرب هنیئا مریئا فقال نافع: و یحک کیف تأمرنی أن أشرب من الماء و الحسین و من معه یموتون عطشاً؟ فقال: صدقت قد عرفت هذا و لکن امرنا بأمر و لا بدّ لنا أن ننتهی إلی ما امرنا به. فصاح هلال بأصحابه فدخلوا الفرات و صاح عمرو بأصحابه لیمنعوا فاقتتل القوم علی الماء قتالاً شدیداً فکان قوم یقاتلون و قوم یملأون القرب حتی ملأوها و قتل من أصحاب عمرو بن الحجاج جماعة و لم یقتل من أصحاب الحسین أحد ثمّ رجع القوم إلی عسکرهم بالماء فشرب الحسین و من کان معه و لقب العباس یومئذ السقاء.

هلال بن نافع(91) گفت: منم پسر عمویت که از اصحاب حسین‌علیه السلام هستم. آمده‌ایم تا از این آبی که ما را از آن منع کرده‌اید بنوشیم. گفت: بنوش گوارایت باد. گفت: وای بر تو! چگونه می‌گویی آب بنوشم در حالی که حسین‌علیه السلام و همراهانش از تشنگی می‌میرند. حجّاج گفت درست است ولی من مأمورم و ناچارم دستور را اجرا کنم. هلال، یاران را ندا داد و آنان به فرات وارد شدند. عمرو بن حجّاج به افرادش دستور داد مانع آنان شوند. جنگ سختی میان دو گروه رخ داد. عده‌ای می‌جنگیدند و عده‌ای مشک‌ها را پر می‌کردند. از گروه عمرو چند نفر کشته شدند(92) ولی از یاران امام کسی کشته نشد. یاران امام با مشک‌های پُر به قرارگاه خود بازگشتند و امام و همراهانش آب نوشیدند. در آن روز عباس‌علیه السلام را «سقّا» لقب دادند.

قال: و أرسل الحسین إلی ابن سعد: إنی ارید أن اکلمک فألقنی اللیلة بین عسکری و عسکرک فخرج إلیه عمر بن سعد فی عشرین فارساً و الحسین فی مثل دلک و لما التقیا أمر الحسین أصحابه فتنحوا عنه و بقی معه أخوه العبّاس و ابنه علی الأکبر و أمر ابن سعد أصحابه فتنحوا عنه و بقی معه ابنه حفص و غلام له یقال له لا حق فقال الحسین لابن سعد: و یحک أما تتقی اللّه الذی إلیه معادک؟ أتقاتلنی و أنا ابن من علمت؟ یا هذا ذر هؤلاء القوم و کن معی فإنّه أقرب لک من اللّه فقال له عمر: أخاف أن تهدم داری. فقال الحسین: أنا أبنیها لک فقال عمر: أخاف أن تؤخذ ضیعتی فقال:

أنا أخلف عليک خيراً منها من مالى بالحجاز فقال: لى عيال أخاف عليهم فقال: أنا أضمن سلامتهم.

امام حسین‌علیه السلام برای عمر بن سعد پیغام فرستاد که من می‌خواهم با تو گفتگو کنم، امشب بین دو لشکر مرا ملاقات کن.(94) عمر سعد همراه بیست سوار و امام نیز با همین تعداد راه افتادند. وقتی به هم رسیدند امام اصحابش را فرمود که به کناری روند و فقط برادرش عباس و فرزندش علی اکبر با او ماندند. عمر نیز چنین دستور داد و فقط پسرش حفص و غلامش لاحق با او ماندند. امام به ابن سعد فرمود: وای بر تو! آیا از خدایی که بازگشت تو به سوی اوست نمی‌ترسی؟ آیا با من می‌جنگی در حالی که می‌دانی من کیستم؟ این گروه را رها کن و با من همراه شو. عمر گفت: می‌ترسم خانه‌ام را خراب کنند. فرمود: من برایت خانه‌ای تهیه می‌کنم. گفت: اموالم را می‌گیرند. فرمود من با اموالی که در حجاز دارم بهتر از آن را برایت تهیه می‌کنم. گفت: درباره زن و فرزندم از آن ها هراس دارم. فرمود: من سلامتشان را تضمین می‌کنم.
قال: ثمّ سکت فلم یجبه عن ذلک فانصرف عنه الحسین و هو یقول: مالک ذبحک اللّه علی فراشک سریعاً عاجلاً و لا غفر لک یوم حشرک و نشرک فواللّه إنی لأرجو أن لا تأکل من برّ العراق إلّا یسیراً. فقال له عمر: یا أبا عبداللّه! فی الشعیر عوض عن البر. ثمّ رجع عمر إلی معسکره.
عمر ساکت شد و جوابی نداد. امام در حالی که آن‌جا را ترک می‌کرد، فرمود: خدا تو را به زودی بر بسترت بکشد و در روز قیامت تو را نیامرزاد؛ به خدا سوگند که خیلی کم از گندم عراق خواهی خورد.(95) عمر سعد گفت: اگر گندم نباشد، جو خواهد بود! سپس سوی لشکرش بازگشت.(96)(97)(98)
ثمّ إنه ورد علیه کتاب من ابن زیاد یؤنّبه و یضعفه و یقول: ما هذه المطاولة؟ انظر إن بایع الحسین و أصحابه و نزلوا عند حکمی فابعث بهم إلی سلماً و إن أبوا ذلک فازحف إلیهم حتی تقتلهم و تمثل بهم فإنهم لذلک مستحقون فإذا قتلت الحسین فأوطئ الخیل ظهره و بطنه فإنه عاق شاق قاطع ظلوم فإذا فعلت ذلک جزیناک جزاء السامع المطیع و إن أبیت ذلک فاعتزل خیلنا و جندنا و سلّم الجند و العسکر إلی شمر بن ذی الجوشن فإنّه أشد منک حزما و أمضی منک عزماً، والسلام.
و قال غیره: إن عبیداللّه بن زیاد دعا حویزة بن یزید التمیمی و قال: إذا وصلت بکتابی الی عمر بن سعد فإن قام من ساعته لمحاربة الحسین فذاک و إن لم یقم فخذه و قیده و اندب شهر بن حوشب لیکون أمیرا علی النّاس

پس از آن، نامه‌ای توبیخ آمیز از ابن زیاد برای عمر رسید که در آن آمده بود: چرا امروز و فردا می‌کنی؟ ببین اگر حسین‌علیه السلام و همراهانش بیعت کردند و در برابر حکم من گردن نهادند، آنان را با مسالمت به سوی من بفرست و اگر نپذیرفتند بر آنان حمله کن و ایشان را به قتل آور و اعضایشان را مثله کن، چون سزاوار آن هستند و چون حسین‌علیه السلام را کشتی، اسب بر سینه و پشت او بتازان؛ زیرا که او ناسپاس، تفرقه‌افکن و ستمگر می‌باشد!(99) پس اگر تو به این دستور عمل کردی، پاداش کسی که شنوا و مطیع است برای توست و اگر آن را نمی‌پذیری، از کارگزاری ما و فرماندهی لشکر ما کنار رو و فرماندهی لشکر را به شمر واگذار، که او از تو استوارتر و مصمم‌تر است، والسّلام.(100)
در روایت غیر ابن‌اعثم آمده است که عبیداللّه بن زیاد، حویزة بن یزید تمیمی را خواند و به او گفت: وقتی نامه مرا به ابن‌سعد رساندی، اگر بلافاصله برای جنگ با حسین‌علیه السلام اقدام کرد که هیچ وگرنه او را بگیر و در بند کن و شهر بن حوشب را امیر قرار بده.(101) فوصل الکتاب و کان فی الکتاب: إنی لم أبعثک یابن سعد لمنادمة الحسین فإذا أتاک کتابی فخیر الحسین بین أن یأتی إلی و بین أن تقاتله فقام عمر بن سعد من ساعته و أخبر الحسین بذلک فقال له الحسین: أخّرنی إلی غد و سیأتی هذا الحدیث فیما بعد إن شاء اللّه ثمّ قال عمر بن سعد للرسول: اشهد لی عند الأمیر أنی امتثلت أمره.
عدنا الی الحدیث الأول: فلما طوی الکتاب و ختمه وثب رجل(102) یقال له عبداللّه بن المحل بن حزام العامری فقال له: أصلح اللّه الأمیر! إنّ علی بن أبی طالب قد کان عندنا بالکوفة فخطب إلینا فزوجناه بنت عم لنا یقال لها ام البنین بنت حزام فولدت له: عبداللّه و عثمان و جعفراً و العباس فهم بنو اختنا
نامه این بود: «ای عمر بن سعد! من تو را برای هم‌نشینی با حسین‌علیه السلام نفرستاده‌ام. نامه‌ام که رسید حسین‌علیه السلام را مخیر کن که پیش من آید یا بجنگد».
چون نامه رسید، عمر بن سعد بلافاصله جریان را به حسین‌علیه السلام خبر داد و امام فرمود تا فردا به من فرصت بده - که این روایت بعداً خواهد آمد -. سپس ابن سعد به فرستاده گفت: نزد ابن زیاد گواهی ده که دستور او را انجام دادم. (اکنون به روایت ابن اعثم باز می‌گردیم).

امان نامه

هنگامی که ابن زیاد، نامه عمر بن سعد را نوشت - تا شمر به کربلا ببرد - عبداللّه بن مَحْل بن حزام عامری(103) برخاست و گفت: علی بن ابیطالب که در کوفه بود از ما خواستگاری کرد و دختر عمویمان ام البنین را به ازدواجش در آوردیم که برایش عبداللّه، عثمان، جعفر و عباس را آورد. بنابراین آن‌ها فرزندان خواهر ما هستند و هم مع أخیهم الحسین بن علی فإن أذنت لنا أن نکتب إلیهم کتابا بأمان منک فعلت متفضلاً.
فأجابه عبیداللّه بن زیاد إلی ذلک فکتب عبداللّه بن المحل و دفع الکتاب إلی غلام له یقال عرفان.
فلما ورد الکتاب إلی إخوة الحسین و نظروا فیه قالوا للغلام: اقرأ علی خالنا السلام و قل له: لا حاجة لنا فی أمانک فإن أمان اللّه خیر لنا من أمان ابن مرجانة فرجع الغلام إلی الکوفة فأخبره بذلک فعلم عبداللّه بن المحل أنّ القوم مقتولون. و أقبل شمر بن ذی الجوشن علی عسکر الحسین و نادی بأعلی صوته: أین بنو اختی؟ أین عبداللّه و عثمان و جعفر بنو علی بن أبی طالب؟ فسکتوا فقال الحسین: أجیبوه و لو کان فاسقا فإنه بعض أخوالکم فنادوه: ما شأنک؟ و ما ترید؟ فقال: یا بنی اختی! أنتم آمنون فلا تقتلوا أنفسکم مع أخیکم الحسین و ألزموا طاعة أمیر المؤمنین یزید بن معاویة
که با برادرشان حسین بن علی‌علیهما السلام همراهند. اگر اجازه دهی امان‌نامه‌ای برایشان بنویسیم، تفضل کرده‌ای.
عبیداللّه اجازه داد و عبداللّه بن محل، نامه‌ای نوشت و به غلامش «عرفان»(104) داد.
چون نامه به برادران حسین‌علیه السلام رسید و آن را خواندند به غلام گفتند: دایی ما را سلام برسان و بگو ما را به امان شما نیازی نیست. امان خدا از امان پسر سمیه بهتر است. غلام به کوفه بازگشت و به مولایش خبر داد، او هم دانست که آن‌ها کشته خواهند شد. شمر نیز رو به لشکر امام کرد و فریاد زد: خواهرزاده‌های من کجایند؟ عبداللّه و عثمان و جعفر، فرزندان علی بن ابیطالب کجایند؟! آنان پاسخ او را نداده و همچنان ساکت ماندند. امام حسین‌علیه السلام به آنان فرمود: جوابش را بدهید هر چند فاسق است؛ به هر حال یکی از دایی‌های شماست.(105) آنان به شمر گفتند: به چه کار آمده‌ای و چه می‌خواهی؟ گفت: خواهرزادگان من! شما در امانید، خود را به خاطر حسین‌علیه السلام به کشتن ندهید و از امیرالمؤمنین یزید فرمانبردار باشید. فناداه العباس بن علی: تبّت یداک یا شمر! لعنک اللّه و لعن ما جئت به من أمانک هذا و یا عدواللّه! أتأمرنا أن نترک أخانا الحسین بن فاطمة و ندخل فی طاعة اللعناء و أولاد اللعناء؟

فرجع شمر إلی عسکره مغیظا.
قال: و جمع الحسین أصحابه بین یدیه ثمّ حمد اللَّه و أثنی علیه و قال: اللّهم لک الحمد علی ما علّمتنا من القرآن و فقّهتنا فی الدّین و أکرمتنا به من قرابة رسولک محمدصلی الله علیه وآله و جعلت لنا أسماعا و أبصارا و أفئدة فاجعلنا من الشاکرین.
أما بعد، فإنی لا أعلم أصحابا أصلح منکم و لا أعلم أهل بیت أبر و لا أوصل و لا أفضل من أهل بیتی فجزاکم اللَّه جمیعاً عنی خیراً. إنّ هؤلاء القوم ما یطلبون أحدا غیری و لو قد أصابونی و قدروا علی قتلی لما طلبوکم أبداً و هذا اللیل قد غشیکم فقوموا و اتخذوه جملاً
عباس بن علی‌علیه السلام فریاد برآورد: ای شمر! دستانت بریده باد! لعنت بر تو و آن امانی که برای ما آورده‌ای. ای دشمن خدا! به ما پیشنهاد می‌کنی از برادر خود حسین‌علیه السلام فرزند فاطمه‌علیها السلام دست برداریم و به فرمان لعنت‌شدگان و فرزندان ملعونان در آییم؟! وقتی شمر این پاسخ را از آنان شنید، خشمناک به سوی لشکر خویش بازگشت.

امام حسین‌علیه السلام اصحابش را نزد خود جمع کرد و پس از حمد و ثنای الهی گفت: خدایا! تو را سپاس می‌گویم بر این‌که ما را به نبوت گرامی داشتی و قرآن را به ما آموختی. ما را به دین آگاه کردی و با خویشاوندی محمدصلی الله علیه وآله گرامی داشتی. به ما چشم و گوش و قلب ارزانی داشتی، پس ما را از شکرکنندگان قرار ده.
اما بعد، من یارانی باوفاتر و بهتر از یاران خود سراغ ندارم و خاندانی نیکوتر و مهربان‌تر از خاندان خود ندیده‌ام. خدایتان از جانب من پاداش نیکو بدهد. این مردم جز با من کار ندارند و اگر به من دست یابند و توان کشتنم را داشته باشند، با هیچ یک از شما کاری نخواهند داشت. اکنون شب، سایه تاریک خود را پهن کرده است. از تاریکی شب استفاده کنید و لیأخذ کلّ رجل منکم بید رجل من إخوتی و تفرقوا فی سواد هذا اللیل و ذرونی و هؤلاء القوم.
فتکلم إخوته و جمیع أهل بیته و قالوا: یابن رسول اللّه! فماذا تقول الناس؟ و ماذا نقول لهم؟ إنا ترکنا شیخنا و سیدنا و ابن بنت نبینا محمدصلی الله علیه وآله لم نرم معه بسهم و لم نطعن برمح و لم نضرب بسیف لا واللّه یابن رسول اللّه لا نفارقک أبداً و لکنا نفدیک بأنفسنا و نقتل بین یدیک و نرد موردک فقبّح اللّه العیش من بعدک.
ثم تکلم مسلم بن عوسجة الأسدی فقال یابن رسول اللّه! أنحن نخلیک هکذا و ننصرف عنک و قد أحاط بک هؤلاء الأعداء؟ لا واللّه لا یرانی اللّه و أنا أفعل ذلک أبداً حتی أکسر فی صدورهم رمحی و أضرب فیهم بسیفی ما ثبت قائمه بیدی و لو لم یکن لی سلاح اقاتلهم به لقذفتهم بالحجارة و لم افارقک حتّی أموت بین یدیک.
و هر کدام از شما دست مردی از اهل بیت مرا بگیرد و به هر سو که می‌خواهید بروید و مرا با این گروه واگزارید.(106)
برادران و دیگر اهل بیت آن حضرت به سخن آمده، گفتند: ای پسر رسول خدا! مردم چه خواهند گفت و ما چه جوابشان دهیم؟ بگوییم بزرگ و آقای خود و پسر دختر محمدصلی الله علیه وآله را رها کردیم و در یاری او یک تیر هم نیانداختیم و یک نیزه و یک ضربت شمشیر نزدیم؟ نه، به خدا هیچ گاه تو را رها نمی‌کنیم. جان خود را فدایت می‌کنیم و برابرت می‌جنگیم و هر چه بر سر تو آید در کنارت هستیم. خدا زندگی پس از تو را زشت گرداند.
آن‌گاه مسلم بن عوسجه اسدی(107) برخاست و گفت: یابن رسول اللّه! ما تو را رها کنیم و از نزد تو برویم در حالی که دشمن به تو احاطه کرده

است؟ هرگز خدا چنین روزی از من نبیند. با آنان چنان می‌جنگم که نیزه‌ام در سینه‌هایشان بشکند و تا قبضه شمشیرم بدستم باشد، آنان را می‌زنم و اگر سلاح برای جنگیدن نداشته باشم، به دفاع از تو سنگشان می‌زنم؛ ولی هرگز تو را رها نمی‌کنم تا با تو بمیرم.
ثم تکلّم سعد بن عبداللّه الحنفی فقال: لا واللَّه یا بن رسول اللَّه! لا نخلیک أبداً حتی یعلم اللّه تبارک و تعالی أنا حفظنا فیک غیبة رسوله و واللّه لو علمت أنی اقتل ثم احیا ثمّ احرق حیا یفعل بی ذلک سبعین مرّة لما فارقتک أبداً حتی ألقی حمامی من دونک و کیف لا أفعل ذلک و إنما هی قتلة واحدة ثم أنال الکرامة التی لا انقضاء لها أبداً.
ثم تکلم زهیر بن القین البجلی فقال: واللَّه یابن رسول اللَّه لوددت أنی قتلت فیک ثمّ نشرت حتی اقتل فیک ألف مرّة و أن اللّه قد دفع القتل عنک و عن هؤلاء الفتیة من إخوتک و ولدک و أهل بیتک.(108)
قال: و تکلم جماعة بنحو هذا الکلام و قالوا: أنفسنا لک الفداء و نقیک بأیدینا و وجوهنا و صدورنا فإذا نحن قتلنا بین یدیک نکون قد وفینا و قضینا ما علینا.
پس از او سعد بن عبد اللّه حنفی(109) برخاست و عرض کرد: نه، به خدا ای پسر پیغمبر! ما هرگز تو را رها نمی‌کنیم تا خداوند بداند که ما در غیاب پیامبرش از تو - که فرزندش هستی - محافظت کردیم و اگر بدانم که در راه تو کشته می‌شوم و سپس زنده می‌شوم، آن گاه زنده مرا می‌سوزانند و هفتاد بار با من چنین می‌شود، از تو جدا نمی‌شوم تا آن‌که در حمایتت کشته شوم. چرا چنین نکنم با این‌که یک کشته شدن بیش نیست و پس از آن به عزّتی جاودانه خواهم رسید.
زهیر بن قین هم چنین گفت: به خدا قسم! دوست داشتم در راه تو کشته شوم، سپس زنده شوم تا آن که هزار مرتبه به راهت کشته شوم و خدا به این وسیله کشته شدن را از تو و جوانان و برادران و فرزندان و اهل بیت تو برطرف کند.
عده‌ای دیگر هم به این مضامین سخن گفتند که جان‌هایمان فدای تو باد و دست و صورت و گردن خود را سپر بلای تو قرار می‌دهیم که اگر در رکاب تو کشته شویم، به عهد خود وفا کرده‌ایم و وظیفه‌ای که به عهده داریم، انجام داده‌ایم.(110)
ثم تکلّم بریر بن خضیر الهمدانی و کان من الزهاد الذین یصومون النهار و یقومون اللیل فقال: یابن رسول اللّه! ائذن لی أن آتی هذا الفاسق عمر بن سعد فأعظه لعلّه یتعظ و یرتدع عما هو علیه فقال الحسین: ذاک إلیک یا بریر. فذهب إلیه حتی دخل علی خیمته فجلس و لم یسلم فغضب عمر و قال: یا أخا همدان ما منع من السلام علی؟ ألست مسلماً أعرف اللّه و رسوله و أشهد بشهادة الحقّ؟
فقال له بریر: لو کنت عرفت اللَّه و رسوله کما تقول، لما خرجت إلی عترة

رسول اللّه تريد قتلهم؟ و بعد فهذا الفرات يلوح بصفائه و يلج كأنه بطون الحيات تشرب منه كلاب السواد و خنازيرها و هذا الحسين بن على و إخوته و نساؤه و أهل بيته يموتون عطشاً و قد حلت بينهم و بين ماء الفرات أن يشربوه و تزعم أنک تعرف اللَّه و رسوله؟ فأطرق عمر بن سعد ساعة إلى الأرض ثمّ رفع رأسه و قال: واللَّه يا برير إنى لأعلم يقينا أنّ كلّ من قاتلهم و غصبهم حقّهم

مذاکره بریر

بُریر بن خضیر هَمْدانی - که از پارسایانِ شب زنده‌دار و روزه‌دار بود - به امام گفت: ای فرزند رسول خدا! اجازه بده نزد ابن سعد فاسق روم و او را پند دهم شاید پند پذیرد و از کاری که می‌خواهد انجام دهد منصرف شود. امام حسین‌علیه السلام فرمود: اختیار با توست. پس بریر نزد عمر بن سعد رفت و داخل خیمه او شد و بدون آن‌که سلام کند، نشست. عمر عصبانی شد و گفت: مرد هَمْدانی! چرا سلام نکردی؟ آیا من مسلمان و عارف به خدا و پیامبرش نیستم و شهادتین نمی‌گویم؟
بریر گفت: اگر تو خدا و پیامبر را آن چنان که می‌گویی می‌شناختی، هیچ گاه برای کشتن عترت پیامبر راه نمی‌افتادی؛ علاوه بر این، آب فرات را که گوارایی‌اش آشکار است و همانند شکم مارها موج می‌زند و سگان و خوکان از آن می‌آشامند، بر حسین فرزند علی‌علیهما السلام و برادران و خاندانش که از شدّت تشنگی در حال مرگ هستند بستی، با این حال گمان می‌کنی تو خدا و پیامبر را می‌شناسی؟! عمر بن سعد لختی سر به زیر انداخت، آن گاه سر بلند کرد و گفت: به خدا سوگند ای بریر! یقین دارم که هر کس با اینان بجنگد و حقّشان را غصب کند، هو فی النار لا محالة و لکن یا بریر! أفتشیر علی أن أترک ولایة الری فتکون لغیری؟ فواللّه ما أجد نفسی تجیبنی لذلک. ثم قال:

دعانی عبیداللّه من دون قومه
إلی خطه فیها خرجت لحینی
فواللّه ما أدری و إنی لحائر
افکر فی أمری علی خطرین
أ أترک ملک الری و الری منیتی
أم أرجع مأثوما بقتل حسین؟
و فی قتله النار التی لیس دونها
حجاب و ملک الری قرّة عینی

فرجع بریر إلی الحسین و قال: یابن رسول اللّه! إنّ عمر بن سعد قد رضی لقتلک بولایة الری.
قال: فلمّا أیس الحسین من القوم و علم أنهم مقاتلوه قال لأصحابه:
بی شک در جهنم است؛ اما ای بریر! تو صلاح می‌دانی که من حکمرانی ری را ترک کنم تا نصیب دیگری بشود؟ به خدا سوگند! دلم به این امر راضی نمی‌شود سپس اشعاری را زمزمه نمود:
«عبیداللّه از میان تمامی افراد برای نقشه‌ای از من دعوت کرد که هم اکنون برای انجام آن خارج شده‌ام. به خدا قسم نمی‌دانم و متحیرم و در

این کاری که برای من پیش آمده در انتخاب یکی از دو امر مهم، مردد مانده‌ام. آیا حکومت ری را رها کنم در حالی که آرزوی من است یا گناه جنگ با حسین‌علیه السلام را به دوش کشم و می‌دانم در کشتن او آتشی است که هیچ چیز مانع آن نمی‌شود؛ امّا حکمرانی ری، نور چشم من است».(111)
بربر به سوی امام حسین‌علیه السلام بازگشت و عرض کرد: یابن رسول اللّه! عمر بن سعد حاضر شده که تو را بکشد تا در عوض حکومت ری را به او بدهند.
در آستانه عاشورا
چون امام از آن گروه نومید شد و اطمینان یافت که با او خواهند جنگید، به اصحابش فرمود: قوموا فاحفروا لنا حفیرة شبه الخندق حول معسکرنا و أجّجوا فیها ناراً حتی یکون قتال هؤلاء القوم من وجه واحد فإنهم لو قاتلونا و شغلنا بحربهم لضاعت الحرم فقاموا من کل ناحیة فتعاونوا و احتفروا الحفیرة ثمّ جمعوا الشوک و الحطب فألقوه فی الحفیرة و أجّجوا فیها النّار.
و أقبل رجل من عسکر عمر بن سعد یقال له مالک بن جریرة علی فرس له حتی وقف علی الحفیرة و جعل ینادی بأعلی صوته: أبشر یا حسین! فقد تعجلت النار فی الدّنیا قبل الآخرة فقال له الحسین: کذبت یا عدواللّه! أنا قادم علی ربّ رحیم و شفیع مطاع ذاک جدّی محمّدصلی الله علیه وآله ثم قال الحسین لأصحابه: من هذا؟ فقیل له: هذا مالک بن جریرة فقال الحسین: اللّهم جره إلی النار و أذقه حرّها قبل مصیره إلی نار الآخرة فلم یکن بأسرع من أن شبّ به الفرس فألقاه علی ظهره فتعلّقت رجله فی الرکاب فرکض به الفرس حتی ألقاه فی النار فاحترق.
برخیزید و گودالی شبیه خندق، در اطراف اردوگاه بکنید و در آن آتش بیفروزید که تنها از یک سو با دشمن درگیر باشیم؛ چون اگر جنگ درگرفت و مشغول نبرد شدیم، حرم آسیب خواهد دید. یاران امام کمک کردند و گودالی کندند و در آن هیزم ریخته، آتش زدند.
در این حال یکی از لشکریان عمر سعد به نام مالک بن جریره بر لبه آن خندق آمد و فریاد زد: ای حسین! به آتش دنیا پیش از جهنم شتاب کرده‌ای.
امام فرمود: ای دشمن خدا! چنین نیست؛ بلکه من بر پروردگاری مهربان وارد می‌شوم و شفاعت کننده‌ای چون جدم محمدصلی الله علیه وآله دارم.
پس از آن امام نام وی را از یاران پرسید. گفتند: مالک بن جریره.(112)
پس او را این‌گونه نفرین کرد: «خدایا او را به آتش بکشان و پیش از رفتنش به آتش آخرت، گرمی آن را به او بچشان.» در این هنگام اسب او بر پاهایش بلند شد و او را انداخت ولی پایش به رکاب گیر کرد و اسب او را کشاند تا به داخل آتش انداخت و سوخت.
فخرّ الحسین ساجداً ثمّ رفع رأسه و قال: یا لها من دعوة! ما کان أسرع

إجابتها ثمّ رفع الحسين صوته و قال: اللّهم إنا أهل بيت نبيک و ذريته و قرابته فاقصم من ظلمنا و غصبنا حقنا إنّک سميع قريب. فسمعها محمد بن الأشعث فقال: يا حسين و أی قرابة بينک و بين محمد؟ فقال الحسين: اللهمّ إن محمد بن الأشعث يقول: إنّه ليس بينی و بين رسولک قرابة اللّهم! فأرنی فيه هذا اليوم ذلاً عاجلاً فما كان بأسرع من أن تنحی محمد بن الأشعث و خرج من العسكر فنزل عن فرسه و إذا بعقرب سوداء خرجت من بعض الجحرة فضربته ضربة تركته متلوثاً فی ثيابه ممّا به.
امام به سجده افتاد و چون سر برداشت فرمود: چه نفرينی كه به سرعت اجابت شد! آن گاه با صدای بلند گفت: خداوندا! ما اهل‌بيت پيامبر تو و ذريه و نزديكان اوييم؛ آن را كه بر ما ستم می‌كند و حق ما را غصب می‌كند نابود فرما كه تو شنوا و به انسان نزديک هستی.(113) محمد بن اشعث(114) سخن امام را شنيد و گفت: ای حسين! چه خويشاوندی بين تو و پيامبر هست؟ امام حسين‌عليه السلام فرمود: خدايا! محمد بن اشعث می‌گويد بين من و پيامبر تو قرابتی نيست. خدايا! همين امروز ذلت او را به ما بنمايان. همان موقع، محمد بن اشعث از لشكر بيرون رفت و از اسبش فرود آمد و كژدمی سياه از سوراخ بيرون آمد و او را زد به طوری كه لباس خود را آلوده ساخت.
و ذكر الحاكم الجشمی: أنه مات ليومه و لكن ذلک غير صحيح فإنه بقی إلى أيام المختار فقتله و لكنّه بقی ممّا به فی بيته.(115)
قال: ثمّ نادى مناد من عمر بن سعد: يا خيل اللّه اركبی فركب النّاس و زحفوا نحو عسكر الحسين فی وقته كان جالساً فخفق برأسه على ركبتيه فسمعت زينب بنت على الصيحة و الضجة فدنت من أخيها فحركته و قالت: يا أخی! ألا تسمع الأصوات قد اقتربت منا؟ فرفع الحسين رأسه و قال: يا اختاه رأيت الساعة فی منامی جدی رسول اللّه و أبی علياً و امی فاطمة و أخی الحسن صلوات اللّه عليهم و هم يقولون: إنّک رائح إلينا عن قريب و قد واللّه دنا الأمر لا شكّ فيه. فلطمت زينب وجهها و صاحت فقال لها الحسين: مهلاً مهلاً، اسكتی و لا تصيحی فيشمت القوم بنا
حَكَم جُشَمی گفته است او همان روز مرد ولی اين درست نيست، چون محمد بن اشعث تا زمان مختار زنده بود ولی به جهت همان حادثه، خانه نشين بود.(116)
پس از آن، منادی عمر سعد فرياد برآورد: ای لشكريان خدا! سوار شويد كه شما را به بهشت مژده باد. آنان بر اسب‌ها سوار شدند و سوی لشكر حسين‌عليه السلام يورش بردند. در اين هنگام امام نشسته و سر به زانو به خواب رفته بود. حضرت زينب‌عليها السلام چون سر و صداها را شنيد، نزد برادر شتافته او را تكانی داد و عرض كرد: برادر جان! آيا سر و صدا را نمی‌شنوی كه نزديک شده است؟! حسين‌عليه السلام سر برداشت و

فرمود: هم اکنون در خواب، جدم رسول خدا و پدرم علی و مادرم زهرا و برادرم حسن‌علیهم السلام را دیدم که به من گفتند: به زودی نزد ما خواهی آمد، واقعه نزدیک شده و شکی در آن نیست. حضرت زینب‌علیها السلام لطمه بر صورت خود زد وناله وفریاد سرداد. امام فرمود: خواهرم صبر کن و آرام و خاموش باش که دشمن، ما را شماتت نکند.
ثمّ أقبل الحسین علی أخیه العباس فقال: یا أخی ارکب و تقدّم إلی هؤلاء القوم و سلهم عن حالهم و ارجع إلی بالخبر فرکب العباس فی إخوته و معه عشرة فوارس حتی دنا من القوم ثم قال: یا هؤلاء ما شأنکم؟ و ما تریدون؟ فقالوا: جاءنا الأمر من عبیداللّه بن زیاد أن نعرض علیکم إما أن تنزلوا علی الحکم و إلا ناجزناکم قال العباس: فلا تعجلوا حتی أرجع إلی الحسین فأخبره بذلک. فوقف القوم فی مواضعهم و رجع العباس إلی الحسین فأخبره فأطرق الحسین ساعة و أصحابه یخاطبون أصحاب عمر بن سعد فیقول لهم حبیب بن مظاهر الأسدی: أما واللّه لبئس القوم قوم یقدمون غداً علی اللّه و رسوله و قد قتلوا ذریته و أهل بیته المتهجدین بالأسحار الذاکرین اللّه باللیل و النهار و شیعته الأتقیاء الأبرار. فقال له رجل من أصحاب ابن سعد یقال له عروة بن قیس: إنّک لتزکی نفسک ما استطعت فقال له زهیر بن القین: اتّق اللّه یابن قیس! و لا تکن من الذین یعینون علی الضلال و قتل النفوس الزکیة الطاهرة و عترة خیر الأنبیاء و ذریة أصحاب الکساء.

آن گاه به برادرش عباس رو کرد و فرمود: برادر! سوار شو و پیش این گروه برو و از ایشان بپرس چه پیش آمده و به من خبر ده. عباس‌علیه السلام با برادرانش و بیست سوار به لشکر ابن سعد نزدیک شد و به آنان گفت: چه پیش آمده و چه می‌خواهید؟ گفتند: از عبیداللّه دستور رسیده که به شما پیشنهاد کنیم به حکم او تن دهید و الّا با شما جنگ کنیم. حضرت عباس‌علیه السلام فرمود: شتاب مکنید تا نزد ابا عبداللّه روم و سخن شما را به ایشان عرضه بدارم. آنان ایستادند و عباس‌علیه السلام نزد امام حسین‌علیه السلام برگشت و جریان را به اطلاع او رساند. امام مدتی به فکر فرو رفت.
در این فرصت همراهان عباس‌علیه السلام در برابر لشکر کوفه ایستاده و به گفتگو با آنان پرداختند. حبیب بن مظاهر به آنان چنین گفت: به خدا سوگند! فردای قیامت نزد خدا و رسولش بد مردمانی خواهند بود آنان که ذریه و خاندان سحر خیز و دایم الذّکر او و پیروان پاک دامنش را کشته باشند. عروة بن قیس پاسخ داد: تو زیاد از خود تعریف می‌کنی. زهیر بن قین گفت: ای ابن قیس! از خدا بترس و از کسانی مباش که به گمراهان و به کشتن انسان‌های پاک و خاندان بهترین پیامبران و ذریه آل عبا کمک می‌کنند.
فقال له ابن قیس: إنّک لم تکن عندنا من شیعة أهل البیت و إنّما کنت عثمانیاً نعرفک فکیف صرت ترابیاً فقال له زهیر: إنی کنت کذلک غیر أنی لما رأیت الحسین مغصوباً علی حقه ذکرت جدّه و مکانه منه فرأیت لنفسی أن أنصره و أکون من حزبه و أجعل نفسی من دون نفسه حفظاً لما ضیعتم من حقّ اللّه و حقّ رسوله.
فکان هؤلاء فی هذه المخاطبة و الحسین جالس مفکر فی أمر المحاربة و أخوه العباس واقف بین یدیه فقال للعباس: ارجع یا أخی إلی القوم فإن استطعت أن تصرفهم و تدفعهم عنا باقی هذا الیوم فافعل لعلّنا نصلّی لربنا لیلتنا هذه و ندعواللّه و نستعفیه و نستنصره علی هؤلاء القوم. فأقبل العباس إلی القوم و هم وقوف فقال لهم: یا هؤلاء! إنّ أبا عبداللّه یسألکم الانصراف عنه باقی یومکم هذا حتی ینظر فی هذا الأمر ثمّ نلقاکم به غداً إن شاء اللّه.
عروه گفت: ای زهیر! تو از شیعیان این خاندان به شمار نمی‌رفتی، بلکه عثمانی بودی(117)، چگونه از طرفداران ابوتراب شدی؟
زهیر گفت: من این گونه بودم؛ ولی چون دیدم حق حسین‌علیه السلام غصب شده و به یاد پیامبر و موقعیت حسین‌علیه السلام نزد او افتادم،

تصمیم گرفتم او را یاری کنم و جزو حزب او باشم و جانم را فدایش کنم تا حق خدا و پیامبر را که شما ضایع کردید، حفظ کنم.
اینان در گفتگو بودند و امام درباره نبرد فکر می‌کرد. عباس هم برابرش ایستاده بود. امام فرمود: پیش آنان برگرد و اگر بتوانی آن‌ها را برگردانی و بقیه امروز را از ما دورشان کنی، چنین کن. می‌خواهیم امشب برای پروردگار خود نماز گزاریم و دعا کنیم و از او طلب آمرزش نماییم و از او برای غلبه بر این گروه، کمک بخواهیم. عباس پیش لشکر کوفه بازگشت و به آنان که همچنان ایستاده و منتظر بودند، چنین گفت: «ای مردم! ابا عبداللّه از شما می‌خواهد که باقی مانده امروز را باز گردید تا در مورد این مسأله بیندیشد و فردا در این باره همدیگر را ملاقات خواهیم کرد». فأخبر القوم أمیرهم عمر بن سعد فقال للشمر: ماذا تری یا شمر؟ فقال: إنی ما أری إلّا رأیک أنت الأمیر علینا فافعل ما تشاء فقال: إنی أحببت أن لا أکون أمیرا فلم أترک و اکرهت ثم قال لأصحابه: ما ترون؟ قالوا له: أنت الأمیر فقال له عمرو بن الحجاج الزبیدی: سبحان اللّه العظیم واللّه لو کان هؤلاء من‌الترک و الدّیلم ثم سألوکم هذه اللیلة لقد کان ینبغی أن تجیبوهم إلی ذلک فکیف و هم آل الرسول محمدصلی الله علیه وآله.
فقال ابن سعد: اخبرهم إنا أجلناهم باقی یومنا هذا إلی غد فإن استسلموا و نزلوا علی الحکم و جهنا بهم إلی الأمیر عبیداللّه و إن أبوا ناجزناهم فانصرف الفریقان و عاد کلّ إلی معسکره و جاء اللیل فبات الحسین تلک اللیلة راکعاً ساجداً باکیاً مستغفراً متضرّعاً و بات أصحابه و لهم دوی کدوی النحل و جاء شمر بن ذی الجوشن فی نصف اللیل یتجسس و معه جماعة من أصحابه حتی قارب معسکر الحسین فسمعه یتلو قوله تعالی: وَ لا یحْسَبَنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا أَنَّما نُمْلِی لَهُمْ خَیرٌ لِأَنْفُسِهِمْ إِنَّما نُمْلِی لَهُمْ لِیزْدادُوا إِثْماً آنان به امیر خود عمر بن سعد خبر دادند. او به شمر گفت: نظر تو چیست؟ گفت: نظر من همان نظر توست. تو فرمانده ما هستی و اختیار با توست. گفت: کاش امیر نمی‌بودم، آن را رها نکردم و مجبور به این کار شدم. سپس رو به لشکر خود کرد و گفت: نظر شما چیست؟ عمرو بن حجاج زُبیدی گفت: سبحان اللّه! به خدا قسم حتی اگر آنان از ترک و دیلم بودند و چنین درخواستی داشتند، سزاوار بود آنان را اجابت کنید (چه رسد که از خاندان پیامبرند).
ابن سعد گفت: به آن‌ها خبر دهید که باقی امروز را تا فردا به آنان مهلت می‌دهیم؛ اگر تسلیم شدند و به حکم ما در آمدند، ایشان را نزد ابن زیاد می‌فرستیم و اگر نه با آن‌ها می‌جنگیم. آن گاه دو لشکر به محل خود برگشتند.
شب عاشورا
شب فرا رسید و امام، شب را به نماز و گریه و استغفار و تضرع به درگاه

الهی گذراند و یارانش در این شب، زمزمه‌ها و ناله‌هایی همچون آوای بال زنبور عسل داشتند. شمر بن ذی الجوشن همراه عده‌ای نیمه شب برای جاسوسی به خیمه امام نزدیک شد و شنید که آن حضرت این آیه را می‌خواند: «کسانی که کافر شدند، هرگز نپندارند مهلتی که به آنان می‌دهیم به سودشان است؛ تنها از آن رو به آن‌ها مهلت می‌دهیم تا بر گناهانشان بیفزایند. وَ لَهُمْ عَذابٌ مُهِینٌ. ما کانَ اللَّه لِیذَرَ الْمُؤْمِنِینَ عَلی ما أَنْتُمْ عَلَیهِ حَتَّی یمِیزَ الْخَبِیثَ مِنَ الطَّیبِ. فصاح رجل من أصحاب شمر: نحن و رب الکعبة الطیبون و أنتم الخبیثون و قد میزنا منکم. فقطع بریر بن خضیر الهمدانی صلاته ثمّ نادی: یا فاسق! یا فاجر! یا عدواللَّه! یابن البوّال علی عقبیه أمثلک یکون من الطیبین و الحسین ابن رسول اللَّه من الخبیثین واللَّه ما أنت إلّا بهیمة و لا تعقل ما تأتی و ما تذر فابشر یا عدواللَّه! بالخزی یوم القیامة و العذاب الألیم. فصاح شمر: إنّ اللَّه قاتلک و قاتل صاحبک عن قریب فقال بریر: أ بالموت تخوفنی؟ واللَّه إنّ الموت مع ابن رسول اللَّه أحبّ إلی من الحیاة معکم واللَّه لا نالت شفاعة محمدصلی الله علیه وآله قوما أراقوا دماء ذریته و أهل بیته.
فجاء إلیه رجل من أصحابه و قال: یا بریر إن أبا عبداللَّه یقول لک: ارجع إلی موضعک و لا تخاطب القوم
آن‌ها عذاب خفت باری خواهند داشت. خدا مؤمنان را به حالی که شما دارید، رها نمی‌کند تا این که پاک را از پلید جدا کند»(118) یکی از همراهان شمر صدا زد: سوگند به پروردگار کعبه که ما از پاکان هستیم و شما از خبیثان و این گونه از شما ممتاز می‌شویم.
بُریر نماز خود را قطع کرد و صدا زد: ای فاسق فاجر! و ای دشمن خدا! ای پسر مرد لااُبالی!(119) آیا مانند تو از پاکان است و حسین‌علیه السلام فرزند رسول اللَّه از پلیدان است؟! به خدا سوگند. تو حیوانی بیش نیستی که عقل نداری و نمی‌دانی چه خبر است. رسوایی در قیامت و عذاب دردناک حق توست. شمر گفت: خداوند، تو و امامت را به همین زودی‌ها به قتل می‌رساند. بریر گفت: آیا مرا از مرگ می‌ترسانی؟! به خدا سوگند! برای من مرگ در کنار فرزند پیامبر از زندگی با شما محبوب‌تر است. به خدا قسم! شفاعت محمدصلی الله علیه وآله شامل حال کسانی که خون فرزندان و اهل بیتش را می‌ریزند، نخواهد شد. در این هنگام یکی از دوستان بریر پیش او آمد و گفت: اباعبداللَّه می‌فرماید: به جای خود بازگرد و با اینان سخن مگو. فلعمری لئن کان مؤمن آل فرعون نصح لقومه و أبلغ فی الدعاء فلقد نصحت و أبلغت فی النصح و الدعاء.
قال: فلما کان وقت السحر خفق الحسین برأسه خفقة ثمّ استیقظ فقال: أتعلمون ما رأیت فی منامی الساعة؟ قالوا: فما رأیت یابن رسول اللَّه؟ قال: رأیت کلابا قد شدّت علی لتنهشنی و فیها کلب أبقع رأیته کأشدّها

علی و أظنّ الذی یتولی قتلی رجلاً أبرص من بین هؤلاء القوم ثمّ إنی رأیت بعد ذلک جدی رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله و معه جماعة من أصحابه و هو یقول لی: یا بنی! أنت شهید آل محمد و قد استبشر بک أهل السماوات و أهل الصفیح الأعلی فلیکن إفطارک عندی اللیلة عجل یا بنی! و لا تأخر فهذا ملک نزل من السماء لیأخذ دمک فی قارورة خضراء فهذا ما رأیت و قد أزف الأمر و اقترب الرّحیل من هذه الدّنیا.
به جانم سوگند همان‌گونه که مؤمن آل فرعون قومش را نصیحت کرد و تمام تلاش خود را برای دعوت آنان به کار برد، تو نیز پند و نصیحت به جای آوردی و تمام تلاش خود را برای دعوت آن‌ها به کاربردی.(120)
چون هنگام سحر شد، خواب بر دیده حسین بن علی‌علیهما السلام غلبه کرد. وقتی بیدار شد، فرمود: آیا می‌دانید چه خوابی دیدم؟ گفتند: ای فرزند دختر رسول خدا! چه خوابی دیدی؟ فرمود: سگ‌هایی دیدم که به قصد دریدن به من حمله کردند و در میان آنان سگی با لکه‌های پیسی بود که بیشتر به من حمله می‌کرد. گمان می‌کنم کسی که از میان این گروه مرا بکشد، پیس باشد. بعد از آن جدّم پیامبر را همراه گروهی از یارانش دیدم که به من فرمود: پسرم! تو شهید آل محمدصلی الله علیه وآله هستی و اهل آسمان‌ها و آسمانِ بالا به تو بشارت می‌دهند. امشب افطار را باید نزد من باشی،(121) شتاب کن و تأخیر مکن که این فرشته از آسمان فرود آمده تا خون تو را در شیشه‌ای سبز نگهدارد. آن گاه فرمود: اینک امر خداوند نزدیک شده و به زودی از این جهان کوچ خواهم کرد.
و أصبح الحسین فصلی بأصحابه ثمّ قرب إلیه فرسه فاستوی علیه و تقدم نحو القوم فی نفر من أصحابه و بین یدیه بریر بن خضیر الهمدانی فقال له الحسین: کلّم القوم یا بریر و انصحهم. فتقدم بریر حتی وقف قریبا من القوم و القوم قد زحفوا إلیه عن بکرة أبیهم فقال لهم بریر: یا هؤلاء! اتّقوا اللَّه فإن ثقل محمد قد أصبح بین أظهرکم هؤلاء ذریته و عترته و بناته و حرمه فهاتوا ما عندکم و ما الذی تریدون أن تصنعوا بهم؟ فقالوا: نرید أن نمکّن منهم الأمیر عبیداللَّه بن زیاد فیری رأیه فیهم فقال بریر: أفلا ترضون منهم أن یرجعوا إلی المکان الذی أقبلوا منه؟ ویلکم یا أهل الکوفة أنسیتم کتبکم إلیه و عهودکم التی أعطیتموها من انفسکم و أشهدتم اللَّه علیها؟ قو کفی باللَّه شهیداً ویلکم دعوتم أهل بیت نبیکم و زعمتم أنکم تقتلون أنفسکم من دونهم حتی إذا أتوکم أسلمتموهم لعبیداللَّه و حلأتموهم عن ماء الفرات الجاری و هو مبذول یشرب منه الیهود و النصاری و المجوس
سخنرانی‌های صبح عاشورا
صبح روز بعد، امام حسین‌علیه السلام نماز را با یارانش خواند؛ سپس بر اسبش سوار شد و به همراه جمعی از اصحابش سوی کوفیان رفت. آن حضرت به بریر بن خضیر که پیشاپیش آن حضرت بود، فرمود: با آنان سخن

بگو و نصیحتشان کن! بریر پیش رفت و نزدیک آنان ایستاد. همه آنان مقابل بریر ایستادند(122) و او چنین گفت: ای مردم! تقوای الهی داشته باشید که اکنون بازماندگان محمدصلی الله علیه وآله برابر شمایند. اینان ذریه و عترت و دختران و حرم اویند. حال تلاش خود را به کار بندید و ببینید می‌خواهید چه کنید؟
گفتند: می‌خواهیم آنان را تسلیم امیر عبیداللَّه بن زیاد کنیم تا آنچه صلاح می‌داند درباره آنان انجام دهد. بریر گفت: آیا به آن‌ها رخصت نمی‌دهید از همان راهی که آمده‌اند بازگردند؟! وای بر شما ای مردم کوفه! آیا نامه‌ها و تعهدات و امضاهایتان را فراموش کرده‌اید؟ خدا برای گواه بودن کافی است. وای بر شما! اهل بیت پیامبرتان را دعوت کردید و تصور کردید جانتان را فدای ایشان می‌کنید، اکنون که پیش شما آمده‌اند می‌خواهید آنان را تسلیم عبیداللَّه کنید. آنان را از آب فرات مانع شده‌اید در صورتی که برای همگان آزاد است و یهودی و مسیحی و زرتشتی از آن می‌نوشند و تردہ الکلاب و الخنازیر بئسما خلفتم محمداً فی ذریته مالکم لاسقاکم اللَّه یوم القیامة فبئس القوم أنتم.(123)
فقال له نفر منهم: یا هذا ما ندری ما تقول؟ فقال بریر: الحمد للَّه الذی زادنی فیکم بصیرة اللّهم إنی أبرأ إلیک من فعال هؤلاء القوم اللّهم الق بأسهم بینهم حتی یلقوک و أنت علیهم غضبان. فجعل القوم یرمونه بالسهام فرجع بریر إلی ورائه. فتقدم الحسین حتی وقف قبالة القوم و جعل ینظر إلی صفوفهم کأنها السیل و نظر إلی ابن سعد واقفاً فی صنادید الکوفة، فقال:
الحمد للَّه الذی خلق الدنیا فجعلها دار فناء و زوال، متصرفة بأهلها حالاً بعد حال فالمغرور من غرته و الشقی من فتنته فلا تغرنکم هذه الدنیا فإنها تقطع رجاء من رکن إلیها و تخیب طمع من طمع فیها و أراکم قد اجتمعتم علی أمر قد أسخطتم اللَّه فیه علیکم فأعرض بوجهه الکریم عنکم و أحلّ بکم نقمته و جنبکم رحمته
و سگ‌ها و خوک‌ها بر آن وارد می‌شوند. با خاندان محمدصلی الله علیه وآله بد رفتار کردید، چرا؟ خدا شما را در قیامت سیراب نکند که بد مردمی هستید.
برخی از کوفیان گفتند: ای مرد! ما نمی‌دانیم چه می‌گویی. بریر گفت: شکر خدا که به من فهماند شما چه افرادی هستید. بار خدایا! من از کردار این قوم به تو برائت می‌جویم. خدایا! بر آن‌ها سخت گیر و در روزی که بر تو وارد می‌شوند بر آن‌ها خشم گیر.
دشمن، بریر را هدف تیر قرار داد و او به جایگاهش برگشت. آن گاه امام پیش آمد و برابر آنان ایستاد. به صفوفشان نگریست که همانند سیلاب بود. به ابن سعد نگریست که در میان بزرگان کوفه ایستاده بود. پس

فرمود:
سپاس خدای را که دنیا را آفرید و آن را خانه نابودی و زوال قرار داد که اهل آن پیوسته در حال تغییرند. فریب خورده آن است که دنیا او را فریب دهد و بدبخت آن است که دنیا شیفته‌اش کند. بنابراین دنیا شما را غره نکند که امید هر امیدوار به خود را قطع می‌کند و هر که در او طمع کند، بی‌نوایش می‌کند. می‌بینم بر کاری تصمیم گرفته و اجتماع کرده‌اید که خشم و نارضایتی خدا همراه آن است؛ لذا روی کریمانه خود را از شما گردانده و عذاب خود را بر شما روا داشته و رحمت خود را از شما دور کرده است. فنعم الرب ربّنا و بئس العبید أنتم أقررتم بالطاعة و آمنتم بالرسول محمد ثم إنکم زحفتم إلی ذریته تریدون قتلهم لقد استحوذ علیکم الشیطان فأنساکم ذکر اللّه العظیم فتبّاً لکم و ما تریدون؟ إنا للّه و إنا إلیه راجعون هؤلاء قوم کفروا بعد إیمانهم فبعداً للقوم الظالمین.
فقال عمر بن سعد: ویلکم کلّموه فإنه ابن أبیه واللّه لو وقف فیکم هکذا یوماً جدیداً لما قطع و لما حصر فکلّموه فتقدم إلیه شمر بن ذی الجوشن فقال: یا حسین! ما هذا الذی تقول؟ أفهمنا حتی نفهم.
فقال: أقول لکم: اتقوا اللّه ربکم و لا تقتلون فإنّه لا یحلّ لکم قتلی و لا انتهاک حرمتی فإنی ابن بنت نبیکم وجدتی خدیجة زوجة نبیکم و لعله قد بلغکم قول نبیکم محمّدصلی الله علیه وآله: الحسن و الحسین سیدا شباب أهل الجنة ما خلا النبیین و المرسلین فإن صدقتمونی بما أقول و هو الحقّ فواللّه ما تعمدت کذباً منذ علمت أنّ اللّه یمقت علیه أهله و إن کذبتمونی فإنّ فیکم من الصحابة مثل: جابر بن عبداللّه و سهل بن سعد و زید بن أرقم و أنس بن مالک، فاسألوهم عن هذا فإنهم یخبرونکم أنهم سمعوه من رسول اللّهصلی الله علیه وآله.
چه پروردگار خوبی است خدای ما و چه بد بندگانی هستید شما که به اطاعتش اقرار دارید و به پیامبرش ایمان آورده‌اید اما به ذریه او حمله‌ور شده‌اید تا آنان را بکشید. شیطان بر شما مسلط شده و یاد خدای بزرگ را از شما برده است. مرگ بر شما و آنچه در نظر دارید. انا للّه و انا الیه راجعون. اینان گروهی‌اند که پس از ایمان آوردن، کافر شده‌اند و ظالمان از رحمت الهی دور باشند.
عمر بن سعد به لشکریان خود گفت: وای بر شما! جواب او را بدهید که او فرزند آن پدر است و هر چه سخن بگوید تمام نمی‌شود. پس شمر پیش آمد و گفت: ای حسین‌علیه السلام! چه می‌گویی؟ به ما بفهمان تا بفهمیم.
فرمود: می‌گویم تقوا پیشه کنید و مرا نکشید چون کشتن و زیر پا گذاشتن حرمت من، برایتان حرام است. من پسر دختر پیامبرتان هستم و مادر بزرگم خدیجه همسر اوست. شاید این گفته پیامبرتان محمدصلی الله علیه وآله را شنیده‌اید که حسن و حسین‌علیهما السلام دو سید جوانان بهشتند،

مگر انبیا و پیامبران - که بر آن‌ها برتری ندارند اگر سخنِ حقّ مرا تصدیق می‌کنید که هیچ، چون از زمانی که دانسته‌ام خدا دروغ‌گو را عذاب می‌کند، دروغ نگفته‌ام. اگر هم سخنم را قبول ندارید صحابه‌ای مانند جابر بن عبداللَّه و سهل بن سعد و زید بن ارقم و انس بن مالک در میان شمایند، از آنان بپرسید به شما می‌گویند که این سخن را از رسول خدا شنیده‌اند.
فإن کنتم فی شکّ من أمری أفتشکون أنی ابن بنت نبیکم؟ فواللَّه ما بین المشرقین و المغربین ابن بنت نبی غیری و یلکم أتطلبونی بدم أحد منکم قتلته أو بمال استملکته أو بقصاص من جراحات استهلکته؟ فسکتوا عنه لا یجیبونه.
ثمّ قال: واللَّه لا اعطیهم یدی إعطاء الذلیل و لا أفرّ فرار العبید. عباد اللَّه! إنی عذت بربی و ربکم أن ترجمون و أعوذ بربی و ربکم من کلّ متکبر لا یؤمن بیوم الحساب.
فقال له شمر بن ذی الجوشن: یا حسین بن علی! أنا أعبداللَّه علی حرف إن کنت أدری ما تقول فسکت الحسین.
و اگر درباره کار من تردید دارید، در این شک ندارید که من فرزند دختر پیامبرتان هستم و بین مشرق و مغرب، فرزند دختر پیامبری جز من نیست. آیا خون کسی را ریخته‌ام که می‌خواهید انتقام بگیرید یا اموال کسی را برداشته‌ام یا به کسی ضرری زده‌ام که می‌خواهید قصاصم کنید؟ کوفیان ساکت شدند و پاسخی ندادند. پس فرمود: به خدا سوگند که دستم را همانند انسان‌های ذلیل در دست اینان نخواهم نهاد و همچون بندگان اقرار نخواهم کرد.(124) بندگان خدا! من به پروردگارم و پروردگار شما پناه می‌برم از این که درباره‌ام گمان بد ببرید(125)(126) و به او پناه می‌برم از هر متکبری که به روز حساب‌رسی ایمان نداشته باشد.(127)
شمر بن ذی الجوشن گفت: من در مسلمانی‌ام شک خواهم کرد(128) اگر بفهمم که تو چه می‌گویی، امام سکوت کرد.
فقال حبیب بن مظاهر للشمر: یا عدواللَّه! و عدوّ رسول اللَّه إنی لأظنک تعبداللَّه علی سبعین حرفاً و أنا أشهد أنک لا تدری ما یقول فإن اللَّه تبارک و تعالی قد طبع علی قلبک.
فقال له الحسین: حسبک یا أخا بنی أسد! فقد قضی القضاء و جفّ القلم واللَّه بالغ أمره واللَّه إنی لا شوق إلی جدی و أبی و امی و أخی و أسلافی من یعقوب إلی یوسف و أخیه و لی مصرع أنا لاقیه.
حبیب بن مُظاهر به شمر گفت: ای دشمن خدا و ای دشمن پیغمبر! مطمئنم ایمان تو هفتاد بار با شک و تردید همراه است و من گواهی می‌دهم که تو نمی‌دانی حسین‌علیه السلام چه می‌گوید چون خدای متعال بر قلب تو مهر نهاده است.
امام به حبیب فرمود: کافی است ای برادر اسدی! قضای الهی محقق شده

و قلم بر این قضا مهر زده و خداوند خواسته‌اش را به سرانجام می‌رساند.
(129) به خدا قسم که اشتیاق من به دیدار جدّ و پدر و مادر و برادر و نیاکانم بیش از اشتیاق یعقوب به دیدار یوسف و برادرانش است و من مرگی دارم که آن را درک خواهم کرد.
[تا اینجا جلد نخست مقتل خوارزمی پایان یافت و ترجمه جلد دوم آن که ادامه فصل یازدهم کتاب است، در پی می‌آید.]

الجزء الثانى

الجزء الثانى

بِسْمِ اللَّه الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ الحمد للَّه ربّ العالمين و الصّلاة و السّلام على أشرف المخلوقين محمّد الذى كان نبيا و آدم بين الماء و الطين و على عترته و ذريته أجمعين.

و بعد: فقد اتّفقت الرواة فى المسانيد و التواريخ على أنّ مقتل الحسين كان يوم عاشوراء العاشر من محرّم لسنة إحدى و ستين من الهجرة و إن اختلفوا: أكان يوم الجمعة أم يوم السبت؟ فلنشر إلى فضل هذا اليوم و شرفه.

1- أخبرنا الشيخ الإمام الحافظ ناصر السنة أبو القاسم منصور بن نوح الشهرستانى بها وقت رجوعى من السفرة الحجازية أعادها اللَّه تعالى غرّة شهر جمادى الآخرة سنة أربع و أربعين و خمسمائة هجرية أخبرنا شيخ القضاة أبو على إسماعيل بن أحمد البيهقى أخبرنا والدى شيخ السنة أبو بكر أحمد بن الحسين البيهقى أخبرنا السيد أبو الحسين محمد بن الحسين بن داود العلوى قراءة عليه و أبو بكر أحمد بن الحسن القاضى إملاء قالا: أخبرنا أبو محمد حاجب بن أحمد الطوسى حدثنا عبد الرّحمن بن منيب حدثنا حبيب بن محمد المروزى حدثنى أبى عن إبراهيم بن الصانع عن ميمون بن مهران عن ابن عبّاس قال:

درباره روز عاشورا

راویان در کتب مسند و تاریخ اتفاق نظر دارند که کشته شدن امام حسین‌علیه السلام در روز عاشورا دهم محرم سال 61 هجرت واقع شده است، هر چند اختلاف دارند که روز آن جمعه بوده یا شنبه؟ اکنون به فضیلت روز عاشورا اشاره می‌کنیم:
قال رسول اللّه: من صام یوم عاشوراء کتبت له عبادة ستین سنة بصیامها و قیامها و من صام یوم عاشوراء کتب له أجر سبع سماوات و من أفطر عنده مؤمنا فی یوم عاشوراء فکأنما أفطر عنده جمیع أمة محمدصلی الله علیه وآله و من أشبع جائعا فی یوم عاشوراء رفعت له بکل شعرة فی رأسه درجة فی الجنة. فقال عمر: یا رسول اللّه! لقد فضلنا اللّه عز و جل فی یوم عاشوراء. فقال: نعم خلق اللّه السماوات فی یوم عاشوراء و خلق الکرسی فی یوم عاشوراء و خلق الجبال فی یوم عاشوراء و النجوم کمثله و خلق القلم فی یوم عاشوراء و اللوح کمثله و خلق جبرئیل فی یوم عاشوراء و خلق الملائکة کمثله و خلق آدم فی یوم عاشوراء و حواء کمثله و خلق الجنة یوم عاشوراء و أسکن آدم الجنّة فی یوم عاشوراء و ولد إبراهیم خلیل الرحمن فی یوم عاشوراء و نجاه اللّه من النار فی یوم عاشوراء و فداه فی یوم عاشوراء و أغرق فرعون فی یوم عاشوراء و رفع إدریس فی یوم عاشوراء و کشف اللّه الکرب عن أیوب فی یوم عاشوراء و رفع عیسی بن مریم فی یوم عاشوراء و ولد فی یوم عاشوراء و تاب اللّه علی آدم فی یوم عاشوراء و غفر ذنب داود فی یوم عاشوراء و أعطی سلیمان ملکه فی یوم عاشوراء و ولد النبی‌صلی الله علیه وآله فی یوم عاشوراء
از ابن عباس نقل شده که رسول خدا فرمود: هر که روز عاشورا روزه بگیرد، به اندازه شصت سال عبادت همراه با روزه و شب زنده‌داری برایش ثواب می‌نویسند. هر که روز عاشورا روزه بگیرد، به اندازه هفت آسمان برایش ثواب می‌نویسند. اگر در عاشورا کسی افطاری مؤمن روزه‌داری را بدهد، گویا همه مسلمانان نزد او افطار کرده باشند. کسی که گرسنه‌ای را در این روز سیر نماید به اندازه هر مویش در بهشت درجه‌ای بالا خواهد رفت. عمر گفت: ای رسول خدا! پس خدا ما را در روز عاشورا بسیار فضیلت می‌دهد. پیامبر فرمود: بله، خدا آسمان‌ها را، کرسی را، کوه‌ها را، ستارگان را، لوح و قلم را، جبرییل و ملایکه را، آدم و حوا و بهشت را در روز عاشورا آفرید و آدم را در روز عاشورا به بهشت برد. ابراهیم خلیل در عاشورا متولد شد و خدا در روز عاشورا او را از آتش نجات داد و در عاشورا به او فدیه داد. فرعون را در عاشورا غرق کرد، ادریس را در عاشورا بالا برد، ناراحتی ایوب را در روز عاشورا برطرف

کرد، عیسی را در عاشورا بالا برد و متولد کرد. توبه آدم را در عاشورا پذیرفت، گناه داوود را در عاشورا بخشید، سلیمان را در عاشورا پادشاهی داد. پیامبر اسلام در عاشورا متولد شد و استوی الرب علی العرش فی یوم عاشوراء و تقوم القیامة فی یوم عاشوراء. قال الشیخ القاضی أبو بکر: استوی من غیر مماسة و لا حرکة کما یلیق بذاته.
و قال شیخ السنّة أبو بکر: هذا حدیث منکر و إسناده ضعیف و فی متنه ما لا یستقیم و هو ما روی فیه من خلق السماوات و الأرضین و الجبال کلّها فی یوم عاشوراء واللّه یقول: اللّه الَّذِی خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ فِی سِتَّةِ أَیامٍ ثُمَّ اسْتَوی عَلَی الْعَرْشِ و من المحال أن تکون هذه الستّة کلّها یوم عاشوراء فدلّ ذلک علی ضعف هذا الخبر واللّه أعلم.
2- وبهذا الإسناد عن‌أحمد بن‌الحسین هذا أخبرنا أبومحمد عبداللَّه ابن یحیی السکری ببغداد أخبرنی إسماعیل بن محمد الصفار حدثنی أحمد بن منصور حدثنی عبد الرزاق أخبرنی ابن جریج عن عبداللّه بن یزید أنّه سمع ابن عباس یقول: ما رأیت رسول اللّه‌صلی الله علیه وآله یتحری صیام یوم یلتمس فضله علی غیره إلّا هذا الیوم: یوم عاشوراء و شهر رمضان.
و خدا در روز عاشورا بر عرش قرار گرفت و قیامت در روز عاشورا به پا خواهد شد. ابوبکر قاضی توضیح داده که مقصود از قرار گرفتن خدا بر عرش از طریق تماس و حرکت نیست چه این که این مناسب ذات او نیست.
ابوبکر بیهقی (مؤلف دلائل النبوه) گفته است که این حدیث قابل قبول نیست. سندش ضعیف است و در متنش مطالب نادرست وجود دارد مثل این که گفته آسمان‌هاو زمین‌ها و کوه‌ها همه در روز عاشورا آفریده شده است و این با سخن خداوند در قرآن منافات دارد که می‌فرماید: «آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفرید و آن گاه بر عرش مستقر شد»(130) و محال است که همه این شش روز عاشورا بوده باشد. این مطلب دلیل نادرستی روایت است و خدا بهتر می‌داند.
همچنین ابن عباس روایت کرده که ندیدم پیامبر روزه روزی را که فضیلت داشته باشد بر روز دیگری ترجیح دهد مگر روز عاشورا و ماه رمضان را که بر دیگر ایام ترجیح می‌داد.
3- قال: و فی المشاهیر عن أبی قتادة قال: قال رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله: صیام یوم عاشوراء کفّارة سنة.
4- و بهذا الإسناد عن أحمد بن الحسین هذا أخبرنا أبو الحسین علی ابن محمد الأشعرانی أخبرنا أبو بکر محمد بن عبداللّه ببغداد حدثنا جعفر بن محمد حدثنی علی بن مهاجر البصری حدثنی الهیصم بن الشداخ الوراق حدثنی الأعمش عن إبراهیم عن علقمة عن عبداللّه قال: قال رسول اللّه‌صلی الله علیه وآله: من وسع علی عیاله فی یوم عاشوراء وسع اللّه

علیه فی سائر سنته. و بهذا الإسناد عن أبی سعید الخدری مثله.
5- و أخبرنا الإمام سدید الدین محمد بن منصور بن علی المقری المعروف بالدیوانی بمحلة نصر آباد بمدینة الری أخبرنا الشیخ الإمام أبو الحسین بن أحمد بن الحسین المعروف بالخلادی الطبری أخبرنی القاضی الإمام أبو النعمان عبد الملک بن محمد الهلافانی أخبرنی أبو العباس أحمد ابن محمد الناطقی أخبرنی أحمد بن یونس حدثنی أبو الحسین علی بن الحسن الجامعی حدثنی محمد بن نوکرد القصرانی حدثنی منجاب بن الحرث أخبرنی علی بن مسهر عن هشام بن عروة عن أبیه عن أسماء بنت أبی بکر الصدیق أنّ رسول اللّه‌صلی الله علیه وآله قال: یوم عاشوراء یوم تاب اللّه علی آدم و استوت سفینة نوح علی الجودی یوم عاشوراء و ردّ اللّه الملک علی سلیمان یوم عاشوراء و فلق البحر لموسی یوم عاشوراء و غرق فرعون و من معه یوم عاشوراء و ردّ اللّه علی یعقوب بصره یوم عاشوراء و بعث زکریا رسولاً یوم عاشوراء و تاب اللّه علی یونس یوم عاشوراء و أخرج یونس من بطن الحوت یوم عاشوراء و رفع اللّه إدریس مکاناً علیاً یوم عاشوراء
ابوقتاده از رسول خدا روایت کرده که روزه عاشورا، کفاره گناهان یک سال است.
عبداللّه بن مسعود از پیامبر نقل کرده که هر کس در روز عاشورا خانواده‌اش را وسعت دهد (شاد کند) خدا او را در تمام سال، وسعت خواهد داد. ابو سعید خدری هم این خبر را نقل کرده است.
اسما دختر ابوبکر از پیامبر چنین روایت کرده است که در روز عاشورا خدا توبه حضرت آدم را پذیرفت کشتی نوح بر خشکی جودی نشست، خدا پادشاهی را به سلیمان داد، دریا را برای موسی گشود، فرعون و همراهانش را غرق کرد، چشم یعقوب را به او بازگرداند، زکریا را به پیامبری برگزید، توبه یونس را پذیرفت و او را از شکم ماهی نجات داد، ادریس را به آسمان بالا برد، و کشف ضرّ أیوب یوم عاشوراء و اخرج یوسف من الجب یوم عاشوراء و کسا هارون قمیص الحیاء یوم عاشوراء و ألهم یحیی الحکمة یوم عاشوراء إن یوم عاشوراء سبعون عیدا فمن وسع علی عیاله فیه وسع اللّه علیه الی مثلها فی السنة.
6- و ذکر الحاکم: أن فاطمة علیها السّلام ولدت یوم عاشوراء و أن الحسن و الحسین علیهما السّلام کذلک ولداً یوم عاشوراء.
و لما کانت لهذا الیوم فضیلة علی غیره من الأیام، کانت فیه مصیبة آل الرسول کرامة لهم و فضیلة لجهادهم لیکون ثوابهم أکثر و درجاتهم أعلی و أنبل و لیکون عقاب أعدائهم أعظم و لعائن اللّه علیهم و علی أتباعهم یوم القیامة أشد و أطول.
ناراحتی ایوب را برطرف کرد، یوسف را از چاه بیرون آورد، هارون را

لباس عفت پوشاند و حکمت را به یحیی داد. در روز عاشورا هفتاد عید وجود دارد و هر که برای خانواده‌اش خوب خرج کند، خدا در طول سال او را در وسعت خواهد داشت.
حاکم نیشابوری روایت کرده که فاطمه‌علیها السلام در روز عاشورا به دنیا آمد و حسن و حسین‌علیهما السلام هم در عاشورا متولد شدند.(131)
از آن‌جا که این روز بر ایام دیگر فضیلت و برتری دارد، واقع شدن مصیبت خاندان پیامبر در این روز باعث عظمت آنان و فضیلت مبارزه ایشان خواهد بود. بدین وسیله ثواب آنان بیشتر و درجاتشان عالی‌تر و شرافتمندانه‌تر خواهد شد، عذاب دشمنانشان سنگین‌تر و لعنت خدا بر آنان و طرفدارانشان در قیامت شدیدتر و درازتر خواهد بود.(132)
عدنا لحدیثنا: و لمÀأصبح الحسین یوم الجمعة عاشر محرّم و فی روایة: یوم السبت عبأ أصحابه و کان معه إثنان و ثلاثون فارساً و أربعون ¸jú¸ęŰ¸ و فی روایة: إثنان و ثمانون راجلاً فجعل علی میمنته زهیر بن القین و علی میسرته حبیب بن مظاهر و دفع اللواء إلی أخیه العباس بن علی و ثبت مع أهل بیته فی القلب.
و عبأ عمر بن سعد أصحابه فجعل علی میمنته عمرو بن الحجاج و علی میسرته شمر بن ذی الجوشن و ثبت هو فی القلب و کان جنده إثنین و عشرین ألفاً یزید أو ینقص.
7- أخبرنا الإمام الحافظ أبو العلاء الحسن بن أحمد الهمدانی إجازة أخبرنا أبو علی الحداد حدثنا أبو نعیم الحافظ حدثنا سلمان بن أحمد حدثنا علی بن عبد العزیز حدثنا الزبیر بن بکار حدثنا محمد بن الحسن قال: لما نزل القوم بالحسین و أیقن أنهم قاتلوهم قام فی اصحابه خطیباً فحمد اللّه و أثنی علیه ثمّ قال:
به سخن خود باز می‌گردیم.

چون صبح روز عاشورا که جمعه و به روایتی شنبه دهم محرم بود، رسید، امام حسین‌علیه السلام یارانش را آرایش نظامی داد. با او 32 سوار و 40 پیاده و به روایتی 82 پیاده همراه بودند. بر جانب راست لشکر، زهیر بن قین و بر جانب چپ، حبیب بن مظاهر را قرار داد و پرچم را به برادرش عباس بن علی‌علیهما السلام قرار داد و خودش با خانواده در قلب لشکر استقرار یافت.
عمر بن سعد نیز لشکرش را آرایش کرد، بر جناح راست عمرو بن حجاج و بر طرف چپ شمر بن ذی الجوشن را قرار داد. خود هم نیز در قلب سپاهش که حدود 22 هزار نفر بودند، قرار یافت.(133)
... آن گاه که آن مردمان برابر حسین‌علیه السلام ایستادند و یقین کرد که با او خواهند جنگید، برای اصحابش خطبه خواند و پس از حمد و ثنای الهی فرمود:
أما بعد فإنّه نزل من الأمر ما ترون ألا و إن الدّنیا قد تغیرت و تنکرت و أدبر معروفها و انشمرت و لم یبق فیها إلّا کصبابة الإناء من خسیس عیش کالمرعی الوبیل ألا ترون الحقّ لا یعمل به و الباطل لا یتناهی عنه؟ لیرغب المؤمن فی لقاء ربه و إنی لا أری الموت إلّا سعادة و العیش مع الظالمین إلّا برماً.
8- و أخبرنا الشیخ الإمام الزاهد سیف الدین أبو جعفر محمد بن عمر الجمحی کتابة أخبرنا الشیخ الإمام أبو الحسین زید بن الحسن بن علی البیهقی أخبرنا السید الإمام النقیب علی بن محمد بن جعفر الحسنی الأسترابادی حدّثنا السید الإمام نقیب النقباء زین الإسلام أبو جعفر محمد ابن جعفر بن علی الحسینی حدثنا السید الإمام أبو طالب یحیی بن الحسین ابن هارون بن الحسین بن محمد بن هارون بن محمّد بن القاسم بن الحسین ابن زید بن علی بن الحسین بن علی بن أبی طالب علیهم السّلام أخبرنا أبو العباس أحمد بن إبراهیم الحسینی حدثنا محمد بن عبداللّه بن أیوب البجلی حدثنا علی بن عبد العزیز العکبری حدثنا الحسن بن محمد بن یحیی عن أبیه عن تمیم بن ربیعة الریاحی عن زید بن علی عن أبیه: أنّ الحسین خطب أصحابه فحمد اللّه و أثنی علیه ثمّ قال: أیها الناس خطّ الموت علی بنی آدم کمخطّ القلادة علی جید الفتاة و ما أو لعنی بالشوق إلی أسلافی اشتیاق یعقوب إلی یوسف و إنّ لی مصرعاً أنا لاقیه کأنی أنظر الی أوصالی تقطعها وحوش الفلوات غبراً و عفراً
می‌بینید که چه پیش آمده است. دنیا عوض شده و تغییر قیافه داده است. خوبی‌هایش پشت کرده و از میان رفته است. از ارزش‌ها جز ته مانده

ظرفی باقی نیست. زندگی پست و مانند چراگاه آفت زده شده است. نمی‌بینید که به حق عمل نمی‌شود و از باطل روی‌گردانی نیست؟ پس مؤمن به دیدار پروردگارش مشتاق می‌شود و من مرگ را جز سعادت و خوشبختی نمی‌دانم و زندگی با ستمکاران را جز ملالت و آزردگی نمی‌بینم.
... زید بن علی‌علیهما السلام از پدرش نقل کرد که امام حسین‌علیه السلام برای اصحابش سخنرانی کرد و پس از حمد و ثنای الهی فرمود:
ای مردم! زیبایی مرگ برای آدمیان همچون زیبایی گردن بند بر گردن دختران است. من چه قدر مشتاق دیدار گذشتگانم هستم، چنان که یعقوب مشتاق دیدن یوسف بود. من قتلگاهی دارم که به آن خواهم رسید. گویا می‌بینم وحش بیابان، اعضای بدنم را پاره پاره کرده قد ملأت منی أکراشها رضی اللّه رضانا أهل البیت نصبر علی بلائه لیوفینا اجور الصابرین لن تشذ عن رسول اللّه‌صلی الله علیه وآله لحمته و عترته و لن تفارقه أعضاؤه و هی مجموعة له فی حظیرة القدس تقر بها عینه و تنجز له فیهم عدّته.
9- و بهذا الإسناد عن السید أبی طالب هذا أخبرنی أبی أخبرنی حمزة بن القاسم العلوی حدثنی بکر بن عبداللّه بن حبیب‌حدثنی تمیم ابن بهلول الضبی أبو محمد أخبرنی عبداللّه بن الحسین بن تمیم حدثنی محمد بن زکریا حدثنی محمد بن عبد الرحمن بن القاسم التیمی حدّثنی عبداللّه بن محمد بن سلیمان بن عبداللّه بن الحسن بن الحسن عن أبیه عن جدّه عن عبداللّه بن الحسن قال: لما عبأ عمر بن سعد أصحابه لمحاربة الحسین و رتبهم فی مراتبهم و أقام الرایات فی مواضعها و عبأ الحسین أصحابه فی المیمنة و المیسرة فأحاطوا بالحسین من کلّ جانب حتی جعلوه فی مثل الحلقة خرج الحسین من أصحابه حتی أتی النّاس فاستنصتهم فأبوا أن ینصتوا فقال لهم: ویلکم ما علیکم أن تنصتوا إلی فتسمعوا قولی و إنما أدعوکم إلی سبیل الرشاد فمن أطاعنی کان من المرشدین و من عصانی کان من المهلکین و کلکم عاص لأمری غیر مستمع لقولی
و با آن شکم‌های خود را پر کرده‌اند. خشنودی خدا در خشنودی ما خاندان پیامبر است. بر امتحان و بلای او صبر می‌کنیم تا پاداش صابران را به ما عطا کند. اعضا و عترت رسول اللّه از او جدا شدنی نیست و آنان در محضر پاک پروردگار جمعند. چشم او به آنان روشن است و به وعده‌های خود درباره خاندان پیامبرش، وفا می‌کند.
... از عبداللّه بن الحسن نقل شده که چون عمر بن سعد، لشگرش را برای جنگ با امام حسین‌علیه السلام آماده کرد و در جایگاه‌های خود قرار داد و پرچم‌ها را در محل خود افراشت و امام هم اصحابش را در جناح چپ و راست آراست، آن حضرت را از هر سو محاصره کردند گویی در میان حلقه‌ای قرار گرفت. در این هنگام، امام از میان یارانش بیرون آمد و به مردم گفت سخنش را گوش کنند. آنان از شنیدن، سر باز زدند. پس

فرمود: وای بر شما! چه شده که به سخنم گوش نمی‌دهید در حالی که شما را به راه راست دعوت می‌کنم. هر که اطاعتم کند راه یابد و آن که بی‌توجهی کند نابود گردد. شما عصیان گرید و سخنم را برنمی‌تابید. قد انخزلت عطیاتکم من الحرام و ملئت بطونکم من الحرام فطبع اللّه علی قلوبکم ویلکم ألا تنصتون؟ ألا تسمعون؟
فتلاوم أصحاب عمر بن سعد و قالوا: انصتوا له. فقال الحسین: تبا لکم أیتها الجماعة و ترحا أفحین استصرختمونا و لهین متحیرین فأصرخناکم مؤدین مستعدین سللتم علینا سیفاً فی رقابنا و حششتم علینا نار الفتن التی جناها عدوکم و عدونا فأصبحتم إلباً علی أولیائکم و یداً علیهم لأعدائکم بغیر عدل أفشوه فیکم و لا أمل أصبح لکم فیهم إلّا الحرام من الدنیا أنالوکم و خسیس عیش طمعتم فیه من غیر حدث کان منا و لا رأی تفیل لنا فهلّا لکم الویلات إذ کرهتمونا ترکتمونا فتجهزتموها و السیف لم یشهر و الجأش طامن و الرأی لم یستحصف و لکن أسرعتم علینا کطیرة الدبا و تداعیتم إلیها کتداعی الفراش
پول‌هایتان از حرام است و شکم‌هایتان از حرام پر شده، لذا دل‌هایتان مهر خورده است. وای بر شما! چرا نمی‌شنوید و گوش نمی‌کنید؟
در این جا اصحاب عمر سعد یکدیگر را سرزنش کرده و گفتند به او گوش فرا دهید. پس امام فرمود:
بد بخت و اندوهگین باشید. ما را با شور و اشتیاق فرا می‌خوانید و از ما یاری می‌خواهید و حالا که شما را اجابت کردیم و اعلام آمادگی نمودیم، به رویمان شمشیر می‌کشید؟! آتش فتنه‌ای را که دشمن مشترک ما روشن کرده، شعله‌ور می‌کنید؟ دوستان خود را از هر سو محاصره می‌کنید و کمک کار دشمنانتان می‌شوید؟! آن‌ها نه عدالتی بین شما برقرار کرده‌اند و نه امید خیری از آن‌ها دارید. فقط حرام دنیا را به شما رسانده‌اند و زندگی ناچیزی که به آن طمع کرده‌اید، بی‌آن که ما گناهی کرده یا رأی و سخن نادرستی گفته باشیم. وای بر شما، حالا که ما را نمی‌خواهید و از ما خوشتان نمی‌آید؛ چرا ما را رها نمی‌کنید و با این که ما شمشیر نکشیده‌ایم و دل‌هایمان آرام است و راه چاره اندیشی نهایی از بین نرفته، لشکر کشیده‌اید؟ به سرعت مانند ملخ ریز - که باد آن‌ها را جابجا می‌کند - دور ما را گرفته‌اید و همدیگر را مانند مگس به سوی ما خوانده‌اید. فقبحا لکم فإنما أنتم من طواغیت الامة و شذاذ الأحزاب و نبذة الکتاب و نفثة الشیطان و عصبة الآثام و محرّفی الکتاب و مطفئی السنن و قتلة أولاد الأنبیاء و مبیری عترة الأوصیاء و ملحقی العهار بالنسب و مؤذی المؤمنین و صراخ أئمة المستهزئین الذین جعلوا القرآن عضین و أنتم ابن حرب و أشیاعه تعتمدون و إیانا تخذلون.
أجل واللّه الخذل فیکم معروف و شجت علیه عروقکم و توارثته اصولکم و

فروعکم و نبتت علیه قلوبکم و غشیت به صدورکم فکنتم أخبث شیء سنخاً للناصب و أکلةً للغاصب، ألا لعنة اللّه علی الناکثین الذین ینقضون الأیمان بعد توکیدها و قد جعلتم اللّه علیکم کفیلاً فأنتم واللّه هم.
رویتان زشت باد که از طاغوتیان این امتید و از احزاب پراکنده. قرآن را پشت سر نهاده، دمیده شیطان، اجتماع گناه‌کار، تحریف‌کننده قرآن، تعطیل‌کننده سنت‌ها، قاتل فرزندان انبیا، نابود کننده خاندان اوصیا، ملحق کننده زنازاده به نسب،(134) آزاردهنده مؤمنان و بلندگوی مسخره کنندگان بزرگ، آنان که قرآن را جزء جزء کردند، می‌باشید.(135) بر خاندان ابوسفیان(136) تکیه و اعتماد می‌کنید ولی ما را رها کرده و یاری نمی‌کنید.
آری، به خدا قسم شما همیشه افراد را خوار می‌کنید و رگ و خونتان با بی وفایی عجین شده و بزرگ و کوچکتان آن را از یکدیگر ارث برده‌اید و دل‌ها و سینه‌هایتان بر آن عادت کرده است. شما بدترین وسیله برای دشمنان ما و لقمه‌های خوبی برای غاصبان هستید. لعنت خدا بر پیمان شکنانی که عهد و قسم خود را بعد از محکم کردن آن می‌شکنند با آن که خدا را بر آن ضامن گرفته‌اند؛(137) شما اینطورید (مصداق این آیه هستید).
ألا إن الدعی بن الدعی قد رکز بین اثنتین: بین القتلة و الذلة و هیهات منا أخذ الدّنیة أبی اللّه ذلک و رسوله و جدود طابت و حجور طهرت و انوف حمیة و نفوس أبیة لا توثر طاعة اللئام علی مصارع الکرام ألا إنی قد أعذرت و أنذرت ألا إنی زاحف بهذه الاسرة علی قلّة العتاد و خذلة الأصحاب ثم أنشد:
فإن نهزم فهزّامون قدماً
و إن نهزم فغیر مهزّمینا
و ما أن طبّنا جبن و لکن
منایانا و دولة آخرینا
أما إنه لا تلبثون بعدها إلّا کریث ما یرکب الفرس حتی تدور بکم دور الرحی عهد عهده إلی أبی عن جدی فَأَجْمِعُوا أَمْرَکُمْ وَ شُرَکاءَکُمْ فَکِیدُونِی جَمِیعاً ثُمَّ لا تُنْظِرُونِ* إِنِّی تَوَکَّلْتُ عَلَی اللَّه رَبِّی وَ رَبِّکُمْ* ما مِنْ دَابَّةٍ إِلّا هُوَ آخِذٌ بِناصِیتِها إِنَّ رَبِّی عَلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ.
اکنون بدانید که زنازاده فرزند زنازاده، مرا بین دو راهی قرار داده است: کشته شدن یا پذیرفتن ذلت. انتخاب راه پستی و ذلت از ما بعید است و خدا و رسولش آن را نمی‌پسندند. پدران پاک و مادران پاکدامن و آزادگان غیور و انسان‌های عزّتمند، حاضر به اطاعت انسان‌های پست نیستند و آن را بر کشته شدن با کرامت ترجیح نمی‌دهند. من عذر خود را بیان کردم و هشدار دادم و با این خانواده کم و با این که یارانم -کوفیان دعوت کننده بی‌وفایی کرده و تنهایم گذاشتند، ایستادگی خواهم کرد.(138)

سپس امام این شعر را خواند: «اگر دشمن را شکست دهیم، پیش از این هم این کار را کرده‌ایم - در میان خانواده ما سابقه دارد - و اگر شکست بخوریم در حقیقت شکست نخورده‌ایم، زیرا خوی ما ترس نیست بلکه مرگمان فرا رسیده و نوبت دیگران است».
بدانید که پس از این، مدت زیادی خوش نخواهید بود و آسیاب طور دیگری خواهد چرخید. این (حقیقت) را پدرم از قول جدم به من گفته است. حال تصمیم خود را بگیرید - حرف خود و رؤسایتان را یکی کنید - و تمام نقشه‌هایتان را به کار بندید و مرا مهلت ندهید. من بر خدایی که پروردگار من و شماست توکل دارم. سرنوشت هر جنبنده‌ای به دست اوست و او بر راه مستقیم است.(139)
اللّهم ! احبس عنهم قطر السماء و ابعث علیهم سنین کسنی یوسف و سلّط علیهم غلام ثقیف یسقیهم کأسا مصبرة فلا یدع فیهم أحدا قتلة بقتلة و ضربة بضربة ینتقم لی و لأولیائی و أهل بیتی و أشیاعی منهم فإنهم غرونا و کذبونا و خذلونا و أنت ربّنا علیک توکلنا و إلیک أنبنا و إلیک المصیر.
ثم قال: أین عمر بن سعد؟ ادعوا لی عمر فدعی له و کان کارها لا یحب أن یأتیه فقال: یا عمر! أنت تقتلنی و تزعم أن یولیک الدعی بن الدعی بلاد الری و جرجان؟ واللّه لا تتهنأ بذلک أبداً عهد معهود فاصنع ما أنت صانع فإنّک لا تفرح بعدی بدنیا و لا آخرة و کأنی برأسک علی قصبة قد نصب بالکوفة یتراماه الصبیان و یتخذونه غرضاً بینهم. فغضب عمر بن سعد من کلامه ثمّ صرف وجهه عنه و نادی بأصحابه: ما تنظرون به؟ احملوا بأجمعکم إنما هی أکلة واحدة.
بارخدایا ! باران را از اینان باز دار و قحطی‌ای چون قحطی دوران یوسف برایشان بفرست و غلام ثقیف را بر آنان مسلط کن تا تلخی مرگ را به آن‌ها بچشاند و اَحَدی را وانگذارد. هر قتلی را به قتل پاسخ دهد و هر ضربت را به ضربتی. انتقام من و اهل بیت و یارانم را از آن‌ها بگیرد چه این که ما را فریب داده و خوار کردند و به ما دروغ گفتند. تو پروردگار مایی و تَوکّل ما بر توست. به سویت انابه می‌کنیم و نزد تو باز خواهیم گشت.
بعد از این سخنرانی، امام سراغ عمر سعد را گرفت و فرمود: به او بگویید بیاید. به او گفتند تا نزد امام آمد در حالی که مایل نبود با آن حضرت روبرو شود. امام حسین‌علیه السلام به او فرمود: ای عمر! تو می‌خواهی مرا بکشی و گمان می‌کنی زنازاده فرزند زنازاده، حکومت ری و گرگان را به تو خواهد داد؟ به خدا سوگند ! هرگز به این آرزو نخواهی رسید. چنین مقرر شده است، حال هر چه می‌خواهی بکن که پس از من در دنیا و آخرت خوشی نخواهی دید. گویا سرت را می‌بینم که روی چوبی از نی در کوفه آویخته‌اند و بچه‌ها با آن بازی می‌کنند. عمر سعد از این سخنان خشمگین

شد، پس رویش را از آن حضرت گرداند و به اطرافیانش گفت: منتظر چه هستید؟ حمله دسته جمعی کنید که طعمه‌ای بیش نیست.
ثم إن الحسین دعا بفرس رسول اللّه‌صلی الله علیه وآله المرتجز فرکبه و عبأ أصحابه و زحف عمر بن سعد فنادی غلامه دریدا: قدم رایتک یا درید! ثمّ وضع سهمه فی کبد قوسه ثمّ رمی به و قال: اشهدوا لی عند الأمیر أنی أول من رمی فرمی أصحابه کلّهم بأجمعهم فی أثره رشقة واحدة فما بقی من أصحاب الحسین أحد إلّا أصابه من رمیتهم سهم.
و خرج یسار مولی زیاد بن أبیه و سالم مولی عبیداللّه بن زیاد فقالا: من یبارزنا؟ فخرج إلیهما بریر بن خضیر و حبیب بن مظاهرفقال لهما الحسین: اجلسا. فقام عبداللّه بن عمیر الکلبی فقال للحسین: ائذن لی أخرج! فرآه رجلاً آدم طویلاً شدید الساعدین بعید ما بین المنکبین فقال: إنی أراه للأقران قاتلا أخرج إن شئت فخرج إلیهما فقالا له: من أنت؟ فانتسب لهما فقالا له: لا نعرفک لیخرج إلینا زهیر ابن القین أو حبیب بن مظاهر و یسار أمام سالم

آغاز حمله

امام حسین‌علیه السلام اسب رسول خدا را که مرتجز نام داشت خواست و بر آن نشست و یارانش را آماده جنگ کرد. عمر سعد حمله کرد و به غلامش دُرید گفت: پرچم را جلو ببر. آن گاه تیری در چله کمان گذاشت و رها کرده گفت: نزد امیر گواهی دهید که من نخستین تیر را انداختم.(140) به دنبال او اصحابش دسته جمعی تیراندازی کردند و در اثر آن، هر یک از یاران حسین‌علیه السلام جراحتی برداشتند.
سپس یسار، وابسته زیاد بن ابیه و سالم، وابسته عبیداللَّه بن زیاد مبارز طلبیدند. بریر بن خضیر و حبیب بن مظاهر سوی آنان بیرون آمدند ولی امام به آن‌ها فرمود بنشینید. پس عبداللَّه بن عمیر کلبی بلند شد و از امام اجازه خواست. او مردی بلند بالا و سرخ رو بود. بازوانی قوی و شانه‌هایی با فاصله داشت - چار شانه بود - امام فرمود: او قاتل هماوردان است، اگر می‌خواهی به نبرد آی. عبداللّه به جنگ آن دو رفت. از نسبش پرسیدند، بیان کرد. گفتند: نمی‌شناسیمت، زهیر بن قین یا حبیب بن مظاهر بیایند. یسار، جلوی سالم ایستاده بود. فقال له: یابن الزانیة! أو لک رغبة عن مبارزة أحدو لیس أحد من الناس إلّا و هو خیر منک؟ ثم حمل علیه فضربه حتی سکت و أنّه لمشتغل به یضربه بسیفه إذ شدّ علیه سالم فصاح به أصحابه: العبد قد دهاک فلم یلتفت إلیه حتی جاء سالم و بدره بضربة فاتقاها الکلبی بیده فأطار أصابع کفّه ثم مال علیه الکلبی فقتله ثمّ قتل بعد ذلک.
قال أبو مخنف: فلما رموهم هذه الرمیة قلّ أصحاب الحسین فبقی فی هؤلاء القوم الذین یذکرون فی المبارزة و قد قتل منهم ما ینیف علی خمسین رجلاً فعندها ضرب الحسین بیده إلی لحیته فقال: هذه رسل القوم یعنی السهام ثمّ قال: اشتدّ غضب اللّه علی الیهود و النصاری إذ جعلوا له ولداً و اشتدّ غضب اللّه علی المجوس إذ عبدت الشمس و القمر و النّار من دونه و اشتدّ غضب اللّه علی قوم اتّفقت آراؤهم علی قتل ابن بنت نبیهم.
ابن عمیر به او گفت: ای فرزند زانیه! نمی‌خواهی مبارزه کنی؟ همه از تو برترند. آن گاه به او حمله‌ور شد و او را زد تا ساکت شد. آن دو مشغول مبارزه بودند که سالم بر کلبی حمله کرد. یارانش فریاد زدند که مراقب باش ولی او متوجه نشد و سالم ضربتی بر او زد. کلبی دستش را جلو آورد و انگشتانش پرید. بار دیگر کلبی بر او تاخت و سرانجام کشته شد.
ابومخنف(141) گفته است که پس از حمله جمعی، یاران حسین‌علیه السلام کاهش یافتند و فقط گروهی ماندند که نامشان در مبارزات می‌آید. از آنان بیش از پنجاه نفر به شهادت رسیدند. در این هنگام، حسین‌علیه

السلام دست بر محاسن گرفت و فرمود: این تیرها فرستاده این مردمند و فرمود: خدا بر یهود و نصارا غضب کرد که برای او فرزندی قرار دادند. بر مجوس غضب کرد که به جای او خورشید و ماه و آتش را پرستیدند و بر گروهی غضب می‌کند که بر کشتن فرزند پیامبرش اتفاق کردند.
واللّه لا أجیبهم إلی شیء مما یریدونه أبداً حتی ألقی اللّه و أنا مخضب بدمی ثم صاح: أما من مغیث یغیثنا لوجه اللّه تعالی؟ أما من ذاب یذبّ عن حرم رسول اللّه؟
فلمّا سمع الحر بن یزید هذا الکلام اضطرب قلبه و دمعت عیناه فخرج باکیاً متضرعاً مع غلام له ترکی و کان کیفیة إنتقاله الی الحسین أنّه لما سمع هذا الکلام من الحسین أتی إلی عمر بن سعد فقال له: أمقاتل أنت هذا الرجل؟ قال: إی واللّه! قتالاً شدیداً أیسره أن تسقط الرؤوس و تطیح الأیدی فقال: أما لکم فی واحدة من الخصال التی عرض علیکم رضی؟ فقال: واللّه لو کان الأمر إلی لفعلت و لکن أمیرک قد أبی ذلک.
فأقبل الحر حتی وقف عن النّاس جانبا و معه رجل من قومه یقال له قرّة بن قیس فقال له یا قرة! هل سقیت فرسک الیوم ماء؟ قال: لا. قال: أما ترید أن تسقیه؟ قال قرّة: فظننت
به خدا سوگند! هرگز به خواست آن‌ها (برای بیعت) پاسخ مثبت نخواهم داد تا با صورت خون آلود، پروردگارم را ملاقات کنم. پس از آن فریاد زد: آیا یاری کننده‌ای نیست که برای خدا ما را کمک کند؟! آیا حمایت‌گری نیست تا از حرم رسول خدا دفاع کند؟!

چون حرّ بن یزید این سخن را شنید، دلش پریشان و اشکش روان شد. در حال گریه و زاری همراه غلامِ ترکی‌اش سوی امام رفت. او ابتدا نزد عمر سعد آمد و پرسید: آیا واقعاً با این مرد می‌جنگی؟ عمر گفت: بله، جنگی سخت که کمترینش افتادن سرها و دست‌ها باشد. حرّ گفت: آیا پیشنهادهای او مورد پذیرش شما نیست؟ عمر گفت: به خدا اگر دست من بود می‌پذیرفتم، ولی امیرِ تو راضی نمی‌شود.(142)
حرّ با یکی از اقوام خود به نام قره بن قیس از جمعیت دور شد و به کناری رفت. به قره گفت اسبت را آب داده‌ای؟ گفت: نه. گفت: نمی‌خواهی سیرابش کنی؟ قره می‌گوید: مطمئن شدم واللّه أنّه یرید أن یتنحی فلا یشهد القتال و یکره أن أراه یصنع ذلک مخافة أن أرفع علیه فقلت له: لم أسقیه و أنا منطلق فأسقیه. قال: فاعتزلت ذلک المکان الذی کان فیه واللّه لو أطلعنی علی الذی یرید لخرجت معه إلی الحسین فأخذ یدنو قلیلاً قلیلاً فقال له رجل من قومه: یا أبا یزید! إنّ أمرک لمریب فما الذی ترید؟ قال: واللّه إنی اخیر نفسی بین الجنّة و النار و واللّه لا أختار علی الجنّة شیئا و لو قطعت و حرقت. ثم ضرب فرسه و لحق بالحسین مع غلامه الترکی فقال: یابن رسول اللّه! جعلنی اللّه فداک إنی صاحبک الذی حبستک عن الرجوع و سایرتک فی الطریق و جعجعت بک فی هذا المکان واللّه الذی لا إله إلّا هو ما ظننت القوم یردون علیک ما عرضت علیهم و لا یبلغون بک هذه المنزلة و إنی لو سوّلت لی نفسی أنهم یقتلونک ما رکبت هذا منک و إنی قد جئتک تائباً إلی ربی مما کان منی و مواسیک بنفسی حتی أموت بین یدیک أفتری ذلک لی توبة؟ قال: نعم یتوب اللّه علیک و یغفر لک ما اسمک؟ قال: أنا الحرّ قال: أنت الحر کما سمتک امک أنت الحرّ فی الدنیا و الآخرة، إنزل.
که می‌خواهد از جنگ کناره گیرد، در عین حال نمی‌خواهد من ببینم و او را لو دهم. گفتم: اسبم را آب نداده‌ام و با تو می‌آیم. با او کناری رفتم و اگر گفته بود که چه قصدی دارد،همراه او به سوی حسین‌علیه السلام می‌رفتم.
حرّ شروع به رفتن کرد که شخصی به او گفت: ابایزید! مشکوک به نظر می‌رسی، چه قصدی داری؟ گفت: خودم را بین بهشت و دوزخ می‌بینم و چیزی را بر بهشت ترجیح نمی‌دهم حتی اگر قطعه قطعه شوم یا بسوزم.
آن گاه اسبش را هِی کرد و با غلام ترکی‌اش به امام پیوست و گفت: یا بن رسول اللّه! فدایت گردم، من همانم که از برگشت شما جلوگیری کردم و مجبورت کردم در این محل فرود آیی. به خدا سوگند! گمان نمی‌کردم پیشنهادهای تو را رد کنند و اگر می‌دانستم که می‌خواهند تو را بکشند هرگز چنین برخوردی با تو نمی‌کردم. اکنون توبه‌کار آمده‌ام تا در برابرت بجنگم و

کشته شوم. آیا توبه‌ام پذیرفته می‌شود؟ امام فرمود: آری خدا بازگشتت را می‌پذیرد و تو را می‌بخشد. اسمت چست؟ گفت: حُرّ (آزاد). فرمود: تو آزاده‌ای همان گونه که مادرت نام نهاده است، آزاد در دنیا و آخرت، فرود آی.
فقال: أنا لک فارساً خیر منی لک راجلاً اقاتلهم علی فرسی ساعة و إلی النزول ما یصیر أمری.
ثم قال: یابن رسول اللّه ! کنت أوّل خارج علیک فأذن لی أن أکون أوّل قتیل بین یدیک فلعلی أن أکون ممن یصافح جدّک محمداً غداً فی القیامة. فقال له الحسین: إن شئت فأنت ممن تاب اللّه علیه و هو التواب الرحیم فکان أول من تقدّم إلی براز القوم الحرّ بن یزید الریاحی فأنشد فی برازه:
إنی أنا الحرّ و مأوی الضیف
أضرب فی أعناقکم بالسیف
عن خیر من حلّ بوادی الخیف
أضربکم و لا أری من حیف
و روی: أنّ الحر لما لحق بالحسین قال رجل من بنی تمیم یقال له یزید بن سفیان: أما واللّه لو لقیت الحر حین خرج لأتبعته السنان فبینا هو یقاتل و إنّ فرسه لمضروب علی اذنیه و حاجبه و إن الدماء لتسیل إذ قال الحصین بن نمیر: یا یزید ! هذا الحرّ الذی کنت تتمناه فهل لک به؟ قال: نعم و خرج إلیه فما لبث الحرّ أن قتله و قتل أربعین فارساً و راجلاً و لم یزل یقاتل حتی عرقب فرسه و بقی راجلاً فجعل یقاتل و هو یقول:
حُرّ گفت: من سواره باشم برای شما بهتر است تا پیاده شوم. قدری سواره نبرد می‌کنم تا ببینم کارم به کجا می‌انجامد. ای پسر رسول خدا ! من اولین کسی بودم که در برابر شما ایستادم، اجازه بده اولین کشته در برابرت باشم. شاید فردای قیامت با جدّت دیدار کنم. امام فرمود: هر طور مایلی، تو از توبه کارانی و خدا توبه‌پذیر و بخشنده است.
حُرّ نخستین مبارزه‌گر بود و چنین رجز خواند: «من حرّم و پناه دهنده میهمانانم. گردنتان را با شمشیر می‌زنم و از بهترین انسان‌ها دفاع می‌کنم. از زدن شما باکی ندارم».
گفته‌اند چون حُرّ به امام حسین‌علیه السلام پیوست مردی از بنی تمیم به نام یزید بن سفیان گفت: اگر حُرّ را ببینم نیزه‌ای بر او خواهم زد. هنگامی که حُرّ می‌جنگید و سر و صورت اسبش زخمی شده و از آن خون سرازیر بود، حصین بن نمیر به یزید گفت: این حُرّ است که سراغش را می‌گرفتی. با او می‌جنگی؟ گفت: آری. پس سوی او رفت و طولی نکشید که به دست حُرّ کشته شد. او همچنین چهل پیاده و سواره را کشت تا آن که اسبش پی شد و پیاده شروع به جنگ کرد و می‌خواند:
إن تعقروا بی فأنا ابن الحرّ

أشجع من ذی لبدة هزبر
و لست بالخوار عند الکرّ
لکنّنی الثابت عند الفرّ
ثمّ لم یزل یقاتل حتی قتل فاحتمله أصحاب الحسین حتی وضعوه بین یدی الحسین و به رمق فجعل الحسین یمسح التراب عن وجهه و هو یقول له: أنت الحرّ کما سمّتک به امک أنت الحرّ فی الدّنیا و أنت الحرّ فی الآخرة. ثمّ رثاه بعض أصحاب الحسین.

شهادت بُریر

پس از آن، بریر بن خضیر همدانی به مبارزه آمد و چنین رجز خواند: من بریر و فرزند جوانمرد خضیرم. شما را می‌زنم و باکی ندارم. نیکوکاران، مرا به خیر و خوبی می‌شناسند و کار خوب من به همین است (که شما را بزنم).
بریر که از بندگان صالح خدا بود جنگ سختی کرد. او فریاد می‌کرد: پیش آیید ای کشندگان مؤمنان! پیش آیید ای کشندگان فرزندان بدریون! پیش آیید ای کشندگان نسل خیرالمرسلین! یزید بن معقل به مبارزه آمد و به او گفت: تو از گمراهانی. بریر - او را به مباهله دعوت کرد و - گفت: بیا دعا کنیم خداوند دروغ‌گو را لعنت کند و دعا کنیم آن که بر حق است، طرف باطل را بکشد. آن دو دعا کردند و سپس مبارزه را آغاز کردند. یزید به بریر ضربه‌ای زد که کاری نبود ولی بریر ضربتی زد که کلاخود رقیبش را شکست و به مغز رسید و او را کشت. در این هنگام که بریر متوجه یزید بود، بجیر بن اوس ضبّی بر او حمله‌ور شد و او را به شهادت رساند. آن گاه در میدان جولانی داد و رجز خواند:

سلی تخبری عنّی و أنت ذمیمة
غداة حسین و الرماح شوارع
ألم آت أقصی ما کرهت و لم یحل
غداة الوغی و الروع ما أنا صانع
معی یزنی لم تخنه کعوبه
و أبیض مشحوذ الغرارین قاطع
فجرّدته فی عصبة لیس دینهم
کدینی و إنی بعد ذاک لقانع
و قد صبروا للطعن و الضرب حسراً
و قد جالدوا لو أنّ ذلک نافع
فأبلغ عبیداللَّه إما لقیته
بأنی مطیع للخلیفة سامع
قتلت بریراً ثم جللت نعمة
غداة الوغی لما دعا من یقارع

ثم إنه ذکر له بعد ذلک أن بریراً کان من عباد اللَّه الصالحین ثم جاءه ابن عم له یقال له عبیداللَّه بن جابر فقال له: و یلک یا بجیر! أقتلت بریر بن خضیر؟ بأی وجه تلقی ربک غداً؟ فندم و قال:

فلو شاء ربّی ما شهدت قتالهم
و لا جعل النعماء عند ابن جابر

لقد کان ذاک الیوم عاراً و سبّة
تعیر به الأبناء عند المعاشر
«ای سپیده دم نکوهیده! از من خبر بگیر. در آن روزِ حسین‌علیه السلام که نیزه‌ها جریان داشت، آیا تمام همت خود را به کار نبستم و مگر هنگام جنگ و ترس، چیزی فروگزار نکردم؟ با من نیزه‌ای است که گره‌هایش به من وفادارند و شمشیر درخشان و برّانی که دو لبه‌اش تیزند. آن را در میان گروهی برهنه کردم که دینشان مانند دین من نبود و من به این مقدار راضی‌ام. آنان در برابر طعن نیزه و ضربه شمشیر با سرهای برهنه پایداری و زد و خورد کردند اگر بدردشان بخورد! اگر ابن زیاد را دیدی به او بگو که من فرمان بردار و شنوای خلیفه‌ام. بریر را کشتم و در هنگامه نبرد که هماورد خواست بر او منت گذاشتم (و به جنگ او رفتم»).
بعد از این به بجیر گفتند که بریر از بندگان شایسته خداوند بود. پسر عمویش عبیداللّه بن جابر هم به او اعتراض کرد که با چه رویی می‌خواهی خدا را ملاقات کنی که بریر را کشتی؟! بجیر پشیمان شد و این اشعار را گفت:
«اگر خدا می‌خواست من با این گروه نمی‌جنگیدم و اگر می‌خواست همه خوبی‌ها را به پسر عمویم نمی‌داد. این روز، سبب ننگ و عار شد و فرزندانِ ما را در اجتماعات سرزنش خواهند کرد. فیالیت أنی کنت فی الرّحم حیضة
و یوم حسین کنت فی رمس قابر
و یا سوأتی ماذا أقول لخالقی؟
و ما حجّتی یوم الحساب القماطر؟
قال: ثمّ خرج وهب بن عبداللّه بن جناب الکلبی و کانت معه امه فقالت له: قم یا بنی! فانصر ابن بنت رسول اللّه فقال: أفعل یا اماه! و لا اقصر إن شاء اللّه ثم برز و هو یقول:
إن تنکرونی فأنا ابن الکلبی
سوف ترونی و ترون ضربی
و حملتی و صولتی فی الحرب
أدرک ثاری بعد ثأر صحبی
و أدفع الکرب بیوم الکرب
فما جلادی فی الوغی للعب
ثم حمل فلم یزل یقاتل حتی قتل جماعة فرجع إلی امه و امرأته فوقف علیهما فقال: یا اماه! أرضیت عنی؟
کاش متولد نشده بودم و یا (مرده و) در قبر بودم و روز حسین‌علیه السلام را نمی‌دیدم. وای بر من! به خدایم چه بگویم و در قیامت چه پاسخی خواهم داشت؟!»(143)

پس از این وهب بن عبداللَّه بن جناب کلبی به میدان آمد. مادرش که با او بود گفت: فرزندم برخیز و پسر دختر پیامبر را یاری کن. گفت: چنین خواهم کرد ای مادر! او به نبرد آمد و می‌گفت: «اگر مرا نمی‌شناسید ابن کلبی هستم که اکنون با من و مبارزه‌ام آشنا خواهید شد و حمله‌ام را خواهید دید. انتقام خود و دوستانم را خواهم گرفت و اندوه را از امروز که با غم و اندوه همراه شده برطرف می‌کنم. ضربات من در نبرد، شوخی بردار نیست».
وهب حمله کرد و گروهی را از پای در آورد. آن گاه نزد مادر و همسرش برگشت و به مادر گفت: از من خشنود شدی؟
فقالت: ما رضیت أو تقتل بین یدی ابن بنت رسول اللَّه فقالت له امرأته: أسألک باللَّه أن لا تفجعنی بنفسک فقالت له امّه: لا تسمع قولها و ارجع فقاتل بین یدی ابن بنت رسول اللَّه لیکون غداً شفیعک عند ربّک. فتقدّم و هو یقول:

إنی زعیم لک ام وهب
بالطعن فیهم تارة و الضرب
فعل غلام مؤمن بالرب
حتی یذیق القوم مرّ الحرب
إنی امرؤ ذو مرّة و عصب
و لست بالخوار عند النکب
حسبی بنفسی من علیم حسبی
إذا انتمیت فی کرام العرب

و لم یزل یقاتل حتی قطعت یمینه فلم یبال و جعل یقاتل حتی قطعت شماله ثمّ قتل فجاءت إلیه امه تمسح الدّم عن وجهه فأبصرها شمر بن ذی الجوشن فأمر غلاما له فضربها بالعمود حتی شدخها و قتلها فهی أوّل امرأة قتلت فی حرب الحسین.
و ذکر مجد الأئمة السرخسکی عن أبی عبداللَّه الحدّاد: أن وهب بن عبداللَّه هذا کان نصرانیاً فأسلم هو و امه علی ید الحسین و أنّه قتل فی المبارزة أربعة و عشرین رجلاً و اثنی عشر فارساً
مادر گفت: راضی نمی‌شوم تا در برابر فرزند دختر پیامبر کشته شوی!
همسرش گفت: تو را به خدا مرا به اندوه و مصیبت خودت گرفتار نکن.
مادر گفت: به سخنش گوش نده و در حضور نوه رسول اللَّه نبرد کن تا فردای قیامت شفیع تو باشد. وهب به میدان رفت و می‌خواند: «ای مادر! من چون بنده مؤمنی ضمانت می‌کنم که با شمشیر و نیزه بر اینان بزنم تا

طعم تلخ جنگ را بچشند. من مردی قوی و استوارم و در موقع سختی و بلا، سست نیستم. خدای دانا مرا کافی است چه این که به بزرگان عرب نسب می‌برم».
او پیوسته جنگید تا دستش بریده شد ولی توجهی نکرد و جنگید تا دست چپش هم قطع شد. مادر به سراغش آمد و خون از صورتش پاک می‌کرد که شمر متوجه این زن شد و غلامش را فرستاد و تا با عمودی بر سر او کوفت و سرش را شکست که منجر به قتلش شد. او نخستین زن شهید در نبرد حسینی بود.
در روایت دیگری آمده که وهب بن عبداللَّه، مسیحی بود که خود و مادرش به دست امام حسین‌علیه السلام اسلام آوردند. او در مبارزه‌اش 24 نفر پیاده و 12 سواره را کشت. فاخذ أسیراً و اتی به عمر بن سعد فقال له: ما أشدّ صولتک! ثم أمر فضرب عنقه و رمی برأسه إلی عسکر الحسین فأخذت امه الرأس فقبلته ثم شدّت بعمود الفسطاط فقتلت به رجلین فقال لها الحسین: ارجعی ام وهب! فإنّ الجهاد مرفوع عن النساء. فرجعت و هی تقول: إلهی لا تقطع رجائی فقال لها الحسین: لا یقطع اللَّه رجاک یا ام وهب! أنت و ولدک مع رسول اللَّه و ذریته فی الجنّة.
قال: ثم برز من بعده عمرو بن خالد الأزدی و هو یقول:

الیوم یا نفس إلی الرحمن
تمضین بالروح و بالریحان
الیوم تجزین علی الإحسان
قد کان منک غابر الزمان
ما خط باللوح لدی الدیان
فالیوم زال ذاک بالغفران
لا تجزعی فکلّ حی فان
و الصبر أحظی لک بالأمان

سپس به اسارت درآمد و او را پیش عمر سعد بردند. ابن سعد دستور داد گردنش را زدند و سرش را به طرف سپاه حسینی انداختند. مادرش سر را برداشت و بوسید و عمود خیمه‌ای را برداشته دو نفر را کشت. امام حسین‌علیه السلام به او فرمود: برگرد که جهاد بر زنان نیست. زن برگشت و می‌گفت: خدایا امیدم را قطع نکن. امام فرمود: خدا امیدت را قطع نمی‌کند، تو و پسرت با رسول خدا و ذریه‌اش در بهشت هستید.(144)
پس از آن عمرو بن خالد ازدی به میدان آمد و چنین رجز خواند: «ای نفس! امروز با شادی و شادابی به سوی خدای رحمان می‌روی. امروز خوبی‌های گذشته‌ات را پاداش می‌دهند و آنچه (از خطاها) در کتاب اعمال نزد خداوند از تو ثبت شده است، بخشیده می‌شود. ناراحت مباش که هر زنده‌ای فانی می‌شود و لذت صبر بیش از امان دشمن است».

فقاتل حتی قتل ثمّ تقدم إبنه خالد بن عمرو بن خالد الأزدی و هو یقول:
صبراً علی الموت بنی قحطان
کیما نکون فی رضی الرّحمن
ذی المجد و العزّة و البرهان
یا أبتا قد صرت فی الجنان
ثم حمل فقاتل حتّی قتل. ثم خرج من بعده سعد بن حنظلة التمیمی و هو یقول:
صبراً علی الأسیاف و الأسنّه
صبراً علیها لدخول الجنّه
و حور عین ناعمات هنّه
لمن یرید الفوز لا بالظنّه
یا نفس للراحة فاطر حنّه
و فی طلاب الخیر فارغبنّه
ثم حمل و قاتل قتالاً شدیداً فقتل ثم خرج من بعده عمیر بن عبداللَّه المذحجی و هو یقول:
قد علمت سعد و حی مذحج
أنی لیث الغاب لم اهجهج
أعلو بسیفی هامة المدجّج
و أترک القرن لدی التعرج
فریسة الضبع الأزل الأعرج
فمن تراه واقفاً بمنهجی
او نبرد کرد تا به شهادت رسید. پس از آن فرزندش خالد بن عمرو بن خالد ازدی پیش آمد و می‌گفت: «ای بنی قحطان! بر مرگ صبر کنید تا رضایت الهی را با مجد و عزت و عظمت به دست آرید. ای پدر! تو در بهشت هستی».
او هم نبرد کرد تا به شهادت رسید و سعد بن حنظله تمیمی به میدان آمد و چنین رجز خواند: «بر شمشیرها و نیزه‌ها صبر کنید تا به بهشت و حوریه‌های ناز پروره برسید. اینها برای کسی است که می‌خواهد به سعادت قطعی برسد. ای نفس! برای راحتی (آخرت) خود را (به سختی) بیفکن و برای رسیدن به خوبی رغبت کن».
او حمله کرد و جنگ سختی کرد و به شهادت رسید. پس از او عمیر بن عبداللّه مذحجی بیرون شد و رجز خواند:
«قبیله سعد و مِذحَج می‌دانند که من شیر بیشه بی‌صدایم. شمشیر را بر سر کسی که سرتا پا سلاح است فرود می‌آورم و سر را شکسته وامی‌نهم، همانند شکار کفتاری که خودش را لنگان بکشد. که می‌تواند سر راه من بایستد؟».

و لم یزل یقاتل قتالاً شدیداً حتی قتله مسلم الضبابی و عبداللّه البجلی اشترکا فی قتله ثم خرج مسلم بن عوسجة الأسدی و هو یقول:
إن تسألوا عنی فإنی ذو لبد
من فرع قوم من ذری بنی أسد
فمن بغانی حائد عن الرشد
و کافر بدین جبّار صمد
ثمّ تابعه نافع بن هلال الجملی و هو یقول:
أنا علی دین علی، إبن هلال الجملی
أضربکم بمنصلی، تحت عجاج القسطل
فخرج لنافع رجل من بنی قطیعة فقال لنافع: أنا علی دین عثمان فقال نافع: إذن أنت علی دین الشیطان و حمل علیه فقتله.
فأخذ نافع و مسلم یجولان فی میمنة ابن سعد فقال عمرو بن الحجاج و کان علی المیمنة: ویلکم یا حمقاء مهلا! أتدرون من تقاتلون؟ إنما تقاتلون فرسان المصر و أهل البصائر و قوما مستمیتین
او هم نبرد سختی کرد تا مسلم ضبابی و عبداللَّه بجلی او را به شهادت رساندند. سپس مسلم بن عوسجه اسدی به میدان آمد و چنین رجز خواند: «اگر می‌خواهید مرا بشناسید من شیری از ذراری قبیله بنی اسد هستم. هر که با من دشمنی کند از راه هدایت برکنار و به دین خدای قادر، بی‌نیاز و کافر است».
نافع بن هلال جملی پشت سر او بیرون آمد و خواند: «من فرزند هلال جملی‌ام که بر دین علی‌علیه السلام هستم. در زیر غبار میدان جنگ با شمشیرم شما را می‌زنم».
مردی از بنی قطیعه برابر نافع آمد و گفت: من بر دین عثمان هستم.
(145) نافع گفت: پس بر دین شیطان هستی. آن گاه بر او حمله‌ور شد و او را کشت.
نافع و مسلم در جناح راست لشکر عمر بن سعد به جولان پرداختند. عمرو بن حجاج که فرمانده جناح راست بود گفت: ای نادانان! قدری تأمل کنید. می‌دانید با چه کسانی می‌جنگید؟ اینها تک سواران این شهر و اهل بصیرت و آماده مرگند. لا یبرزن منکم أحد إلّا قتلوه علی قلّتهم واللّه لو لم ترموهم إلّا بالحجارة لقتلتموهم. فقال ابن سعد له: صدقت! الرأی ما رأیت فأرسل فی العسکر یعزم علیهم: أن لا یبارز رجل منکم فلو خرجتم وحدانا لأتوا علیکم مبارزة.
ثمّ دنا عمرو بن الحجاج من أصحاب الحسین ثم صاح بقومه: یا أهل الکوفة! ألزموا طاعتکم و جماعتکم و لا ترتابوا فی قتل من مرق من الدین و خالف إمام المسلمین.
فقال له الحسین: یابن الحجاج! أعلی تحرّض الناس؟ أنحن مرقنا عن الدین

و أنتم ثبتم علیه؟ واللّه لتعلمنّ أینا المارق عن الدین و من هو أولی بصلی النّار.
ثم حمل عمرو بمیمنته من نحو الفرات فاضطربوا ساعة فصرع مسلم بن عوسجة و انصرف عمرو بن الحجاج و ارتفعت الغبرةفإذا مسلم صریع فمشی إلیه الحسین فإذا به رمق
با این که تعدادشان اندک است، هر که به جنگ آنان رود کشته می‌شود. اگر آنان را سنگباران نکنید شما را خواهند کشت. عمر بن سعد گفت: راست می‌گویی و نظرت درست است. به این جهت شخصی را فرستاد تا در میان لشکر ندا دهد کسی با آنان نبرد تن به تن نکند. اگر تنها به نبرد آنان روید بر شما پیروز می‌شوند.
پس از آن عمرو بن حجاج به اصحاب امام حسین‌علیه السلام نزدیک شد و - برای تحریک یاران خود - فریاد زد: ای اهل کوفه! بر طاعت خود باقی باشید و جماعت را ترک نکنید. در کشتن کسی که از دین برگشته و با پیشوای مسلمین (یزید!) مخالفت می‌کند، تردید نکنید.
حسین‌علیه السلام به او فرمود: ای فرزند حجاج! مردم را ضد من تحریک می‌کنی؟ آیا ما از دین بیرون رفته‌ایم و شما ثابت قدم هستید؟ به خدا سوگند! در آینده خواهی فهمید کدام یک از دین بیرون رفته‌ایم و کدام به آتش سزاوارتریم؟
عمرو همراه جناح راست لشکر به سوی فرات رفت و مدتی به نبرد پرداخت. در این رویارویی، مسلم بن عوسجه بر زمین افتاد و غباری به هوا خاست. چون عمرو بن حجاج برگشت، دیدند مسلم کشته شده است. وقتی امام به بالین او آمد، هنوز رمقی داشت. فقال له الحسین: رحمک اللّه یا مسلم! فَمِنْهُمْ مَنْ قَضی نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ ینْتَظِرُ وَ ما بَدَّلُوا تَبْدِیلاً. و دنا منه حبیب بن مظاهر فقال له: عزّ واللّه علی مصرعک یا مسلم! أبشر بالجنة. فقال قولا ضعیفاً: بشرک اللّه بخیر فقال له حبیب: لو لا أنی أعلم أنی لا حقّ بک فی أثرک من ساعتی هذه لأحببت أن توصی إلی بکل ما أهمّک حتی أحفظک فی ذلک لما أنت أهله فی القرابة و الدین فقال له: بلی اوصیک بهذا رحمک اللّه و أومأ إلی الحسین أن تموت دونه.
فقال له: أفعل و ربّ الکعبة فما أسرع من أن مات. فصاحت جاریة له: یا سیداه! یا بن عوسجتاه! فنادی أصحاب عمر بن سعد مستبشرین: قتلنا مسلم بن عوسجة فقال شبث بن ربعی لبعض من حوله: ثکلتکم امهاتکم! أما أنکم تقتلون أنفسکم بأیدیکم و تذلون عزّکم أتفرحون أن یقتل مثل مسلم بن عوسجة؟ أما و الذی أسلمت له لربّ موقف له فی المسلمین کریم واللّه لقد رأیته یوم آذربیجان قتل ستّة من المشرکین قبل أن تلتئم خیول المسلمین.
آیه «فَمِنْهُمْ مَنْ قَضی نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ ینْتَظِرُ وَ ما بَدَّلُوا تَبْدِیلاً»(146) را

تلاوت کرد و گفت: خدا تو را رحمت کند. حبیب بن مُظاهر هم به مسلم گفت: کشته شدن تو برای من بسیار دشوار است. بهشت بر تو بشارت باد. مسلم با صدای ضعیف گفت: خدا تو را به خیر بشارت دهد. حبیب گفت: اگر نبود که می‌دانم تا ساعتی دیگر به تو می‌پیوندم، دوست داشتم وصیت‌هایت را بشنوم و به آن عمل کنم چه این که تو اهل دوستی و دیانت هستی. مسلم گفت: تو را وصیت می‌کنم که در راه این مرد - امام حسین‌علیه السلام - کشته شوی.
حبیب گفت: به خدای کعبه چنین خواهم کرد. مسلم، جان به جان آفرین تسلیم کرد و کنیزش فریادِ «یا سیداه و یا بن عوسجتاه» سر داد. در این هنگام اصحاب عمر بن سعد با خوشحالی فریاد زدند که ما مسلم بن عوسجه را کشتیم. شبث بن ربعی به اطرافیانش گفت: مرگ بر شما، خودتان را به دست خود هلاک می‌کنید و عزت خود را به ذلت تبدیل می‌کنید. آیا به کشته شدن شخصی مثل مسلم خوشحالی می‌کنید؟ چه جاهایی که مسلمانان به واسطه او عظمت یافته‌اند و در جنگ آذربایجان پیش از رسیدن لشکر مسلمین، شش نفر از مشرکان را کشت.
قال: ثمّ حمل شمر بن ذی الجوشن فثبتوا له و قاتل أصحاب الحسین قتالاً شدیداً و إنما هم إثنان و ثلاثون فارساً فلا یحملون علی جانب من أهل الکوفة إلّا کشفوه فدعا عمر بن سعد بالحصین بن نمیر فی خمسمائة من الرماة فأقبلوا حتی دنوا من الحسین و أصحابه فرشقوهم بالنبل فلم یلبثوا أن عقروا خیولهم و قاتلوهم حتی انتصف النهار و اشتد القتال و لم یقدر أصحاب ابن سعد أن یأتوهم إلّا من جانب واحد لاجتماع أبنیتهم و تقارب بعضها من بعض.
فأرسل عمر بن سعد الرجال لیقوّضوا الأبنیة من عن شمائلهم و أیمانهم لیحیطوا بها و أخذ الثلاثة و الأربعة من أصحاب الحسین یتخللون بینها فیشدون علی الرجل و هو یقوّض و ینتهب فیرمونه من قریب فیصرعونه و یقتلونه فأمر عمر بن سعد أن یحرقوها بالنّار. فقال الحسین لأصحابه: دعوهم فلیحرقوها فإنهم لو فعلوا لم یجوزوا إلیکم منها. فأحرقوها و کان ذلک کذلک. و قیل: قال له شبث بن ربعی: أفزعت النساء ثکلتک امّک! فاستحیی من ذاک و انصرف عنه و جعلوا لا یقاتلونهم إلّا من وجه واحد
پس از آن شمر بن ذی الجوشن حمله‌ور شد ولی برابرش مقاومت کردند و یاران امام به سختی جنگیدند. آنان 32 سوار بودند و به هر قسمت از کوفیان که یورش می‌بردند، آنان را شکست می‌دادند. عمر سعد، حصین بن نمیر را با 500 تیرانداز فرستاد تا به لشکر امام حسین‌علیه السلام نزدیک شدند و آنان را تیرباران کردند به طوری که اسب‌های آنان پی شد. جنگ تا نیمه روز ادامه یافت و شدت گرفت اما لشکر عمر سعد فقط از یک سو می‌توانست حمله کند؛ زیرا خیمه‌ها به هم پیوسته بود.

عمر سعد عده‌ای را فرستاد که خیمه‌ها را از چپ و راست یاران امام بر هم بزنند تا بر آنان احاطه داشته باشند. یاران امام، سه چهار نفری در میان چادرها بودند و وقتی دشمن برای غارت و خراب کردن می‌آمد، بر آن‌ها حمله می‌بردند و آن‌ها را غافلگیر کرده می‌کشتند. عمر سعد دستور داد آن‌ها را آتش بزنند. و امام به یارانش فرمود: بگذارید آتش زنند چون در این صورت دیگر نمی‌توانند از آن‌ها بگذرند و به شما برسند. لشکر کوفه آن‌ها را آتش زد و همان طور که امام گفته بود، شد. بنا به نقلی شبث بن ربعی به عمر سعد گفت: مادرت عزادارت شود! زنان را به جزع و فزع انداختی.پس خجالت کشید و از آن‌جا رفت و از آن پس از یک سو حمله می‌کردند.(147) و شدّ أصحاب زهیر بن القین فقتلوا أبا عذرة الضبابی من أصحاب شمر.
قال: و لا یزال یقتل من أصحاب الحسین الواحد و الإثنان فیتبین ذلک فیهم لقلّتهم و یقتل من أصحاب عمر العشرة و العشرون فلا یتبین ذلک فیهم لکثرتهم.
قال: و رأی أبو ثمامة الصیداوی زوال الشمس فقال للحسین: یا أبا عبداللّه! نفسی لک الفداء أری هؤلاء قد اقتربوا و لا واللّه‌تقتل حتی اقتل دونک و احبّ أن ألقی ربی و قد صلّیت هذه الصلاة التی دنا وقتها.
فرفع الحسین رأسه إلی السماء و قال له: ذکرت الصلاة جعلک اللّه من المصلّین نعم هذا أول وقتها ثم قال: سلوهم أن یکفوا عنا حتی نصلّی.
دراینجا دوستان زهیر بن قین حمله‌ای کردند وابوعذره ضبابی را که از همراهان شمر بود،کشتند.
پیوسته از اصحاب امام حسین‌علیه السلام یک نفر و دو نفر کشته می‌شدند که به دلیل کمی تعدادشان مشخص بود؛ لیکن از اصحاب عمر سعد، ده نفر و بیست نفر کشته می‌شد ولی چون زیاد بودند، معلوم نمی‌شد.

نماز ظهر و ادامه مبازات

ابوثمامه صیداوی(148) متوجه ظهر شد و به امام گفت: جانم فدایت! دشمن نزدیک شده و پیش از تو من کشته خواهم شد، ولی دوست دارم پیش از ملاقات پروردگارم این نماز را خوانده باشم. حسین‌علیه السلام سرش را به آسمان بلند کرد و فرمود: نماز را یاد کردی خدا تو را از نمازگزاران قرار دهد. درست می‌گویی الآن اول وقت است. سپس فرمود: از اینها بخواهید دست نگه دارند تا نماز بخوانیم.
فقال له الحصین بن نمیر: إنها لا تقبل منک فقال له حبیب بن مظاهر: لا تقبل الصلاة زعمت من آل رسول اللّه و تقبل منک یا ختار! فحمل علیه الحصین و حمل علیه حبیب فضرب حبیب وجه‌الفرس فشبّ الفرس ووقع عنه الحصین فاحتوشه أصحابه فاستنقذوه.
فقال الحسین لزهیر بن القین و سعید بن عبداللَّه: تقدّما أمامی فتقدما أمامه فی نحو من نصف أصحابه حتّی صلّی بهم صلاة الخوف. روی أنّ سعید بن عبداللَّه الحنفی تقدّم أمام الحسین فاستهدف له یرمونه بالنبل فما أخذ الحسین یمینا و شمالا إلّا قام بین یدیه فما زال یرمی حتی سقط إلی الأرض و هو یقول: اللّهم! العنهم لعن عاد و ثمود اللّهم! أبلغ نبیک عنی السلام و أبلغه ما لقیت من ألم الجراح فإنی أردت بذلک نصرة ذریة نبیک ثم مات فوجد به ثلاثة عشر سهما سوی ما به من ضرب السیوف و طعن الرماح.
قال: ثمّ خرج عبد الرحمن بن عبداللَّه الیزنی و هو یقول:
حصین بن نمیر گفت: این نماز از تو قبول نمی‌شود. حبیب بن مظاهر به او گفت: ای فریبکار! گمان می‌کنی نماز از خاندان پیامبر قبول نمی‌شود و از تو پذیرفته می‌شود؟! حصین به او حمله کرد و حبیب صورت اسبش را زد. اسب دستانش را بلند کرد و حصین افتاد. یارانش دور او جمع شده، نجاتش دادند.
امام به زهیر بن قین و سعید بن عبداللَّه فرمود: جلوی من بایستید و آن‌ها چنین کردند و امام همراه نیمی از یارانش نماز خوف خواند. روایت شده که چون سعید بن عبداللَّه حنفی جلوی امام ایستاد، او را با تیر می‌زدند. هرگاه امام حرکتی به سمت چپ و راست می‌کرد، سعید هم روبروی امام می‌ایستاد و مثل او جابجا می‌شد تا آن که بر اثر تیرها بر زمین افتاد و این جمله را می‌گفت: خدایا! اینان را مانند قوم عاد و ثمود، لعنت کن و از طرف من به پیامبرت سلام برسان و به او بگو که من از درد و جراحت چه کشیدم ولی هدفم یاری ذریه پیامبر است. سپس از دنیا رفت و غیر از ضربت شمشیرها و نیزه‌ها، 13 تیر بر بدن او یافتند.

پس از او عبدالرّحمن بن عبداللّه یزنی به میدان رفت و چنین رجز خواند:
أنا ابن عبداللّه من آل یزن
دینی علی دین حسین و حسن
أضربکم ضرب فتی من الیمن
أرجو بذاک الفوز عند المؤتمن
ثمّ حمل فقاتل حتی قتل. ثم خرج من بعده یحیی بن سلیم المازنی و هو یقول:
لاضربنّ الیوم ضرباً فیصلاً
ضرباً طلحفی فی العدی مستأصلا
لا عاجزا عنهم و لا مهللا
ما أنا إلّا اللیث یحمی الأشبلا
ثمّ حمل فقاتل قتالاً شدیداً حتی قتل. ثم خرج من بعده قرّة بن أبی قرّة الغفاری و هو یقول:
قد علمت حقاً بنو غفّار
و خندف بعد بنی نزار
بأننی اللیث الهزبر الضاری
لأضربنّ معشر الفجّار
بحد عضب ذکر بتّار
یشع لی فی ظلمة الغبار
دون الهداة السادة الأبرار
رهط النبی أحمد المختار
«من عبداللّه از خاندان یزن و بر دین حسن و حسین‌علیهما السلام هستم. همانند جوانی از اهل یمن شما را می‌زنم و از خدایی که تکیه گاه من است، امید سعادت دارم».
پس از او یحیی بن سلیم مازنی به میدان رفت و گفت:
«امروز شما را به ضربه‌ای برّنده خواهم زد. ضربتی محکم که دشمن را نابود کند. نه از رویارویی با آنان ناتوانم و نه فرار می‌کنم. چونان شیری هستم که از بچه شیرها دفاع می‌کنم».
سپس حمله کرد و جنگید تا به شهادت رسید. پس از او قرّة بن ابی‌قرّه غفاری بیرون آمد و چنین خواند:
«بنی غفار و قبیله مضر که شاخه نزار هستند(149) به حقیقت می‌دانند که من شیر بیشه شکاری‌ام و جمع بدکاران را با شمشیر تیز و برّنده‌ای که در تاریکی غبارآلود، شعاع دارد، می‌زنم و از هدایتگران پاک و بزرگان خاندان پیامبرِ برگزیده، دفاع می‌کنم».
ثمّ حمل فقاتل حتی قتل. ثم خرج من بعده مالک بن أنس الکاهلی و هو یقول:

قد علمت كاهل ثم دودان
و الخندفيون و قيس عيلان
بأنّ قومی آفة للأقران
و اننی سيد تلک الفرسان
ثم حمل فقاتل حتّی قتل. ثم خرج من بعده عمر بن مطاع الجعفی و هو يقول:
أنا ابن جعف و أبی مطاع
و فی يمينی مرهف قطّاع
و أسمر سنانه لماع
يری له من ضوئه شعاع
قد طاب لی فی يومی القراع
دون حسين و له الدفاع
ثمّ حمل فقاتل حتی قتل. ثم خرج من بعده حبيب بن مظاهر الأسدی و هو يقول:
أنا حبيب و أبی مظهر
فارس هيجاء و حرب تسعر
فأنتم عند العديد أكثر
و نحن أعلی حجّة و أظهر
و أنتم عند الهياج غدر
و نحن أوفی منكم و أصبر
سپس حمله كرد تا كشته شد. پس از او مالک بن انس كاهلی آمد و اين رجز را خواند:
«مردمان قبايل كاهل و دودان و مضر و قيس عيلان می‌دانند كه قبيله ما (بنی‌كاهل) آفت شجاعان هستند و من رييس اين جنگاورانم». او حمله برد و جنگيد تا به شهادت رسيد.
آن گاه عمر بن مطاع جعفی به ميدان آمد و چنين گفت:(150) «من از قبيله جعفی هستم و پدرم مطاع نام دارد. در دستم شمشيری تيز و برّنده است. پيكانش به رنگ نمكين برق می‌زند به طوری كه از نور آن، شعاع ساطع است. برای من مايه خوش وقتی است كه در برابر حسين‌عليه السلام شمشير بزنم و از او دفاع كنم». او هم حمله كرد و جنگيد تا به شهادت رسيد.
آن گاه حبيب بن مظاهر اسدی به ميدان بيرون شد و اين طور می‌خواند: «منم حبيب و پدرم مظهّر كه هنگام شعله‌ور شدن آتش جنگ، تک سوار جنگاورم. شما تعدادتان زياد است ولی ما در حقانيت، بالاتر و آشكارتريم. شما در جنگيدن حيله می‌كنيد ولی ما وفادار و صابريم».
ثمّ قاتل و جعل يحمل و يقول:

اقسم لو کنتم لنا أعداداً
أو شطرکم ولیتم الأکتاداً
یا شرّ قوم حسباً و آداً
و یا أشدّ معشر عناداً
فحمل علیه رجل من بنی تمیم فطعنه فذهب لیقوم فضربه الحصین ابن نمیر علی رأسه بالسیف فوقع و نزل التمیمی فاحتزّ رأسه فهدّ مقتله الحسین فقال: عند اللّه أحتسب نفسی و حماة أصحابی و قیل: بل قتله رجل یقال له بدیل بن صریم و أخذ رأسه فعلّقه فی عنق فرسه فلما دخل الکوفة رآه ابن حبیب بن مظاهر و هو غلام غیر مراهق فوثب علیه و قتله و أخذ رأسه. قال: ثمّ خرج من بعده جون مولی أبی ذر الغفاری و کان عبدا أسود فجعل یقول و هو یحمل علیهم:
کیف یری الفجار ضرب الأسود
بالمشرفی القاطع المهنّد
أحمی الخیار من بنی محمد
أذبّ عنهم باللسان و الید
أرجو بذاک الفوز عند المورد
من الإله الواحد الموحّد
آن گاه جنگید و هنگام حمله می‌گفت: «قسم می‌خورم که اگر تعداد ما با شما مساوی بود یا بخشی از جمعیت شما را داشتیم، گروه گروه فرار می‌کردید. ای بدترین گروه از حیث خانواده و قدرت و ای کینه‌توزترین دشمنان». مردی از بنی تمیم بر او حمله‌ور شد و به او ضربه‌ای زد. چون خواست برخیزد حصین بن نمیر با شمشیر بر سر او زد و افتاد و مرد تمیمی سرش را جدا کرد. قتل حبیب برای امام تکان دهنده بود و فرمود: (مرگ) خود و یاران هوا دارم را به حساب خداوند می‌گذارم.
برخی گفته‌اند حبیب را بُدیل بن صُریم کشت و سرش را برید و به گردن اسبش آویخت. چون به کوفه وارد شد فرزند حبیب که نوجوانی غیر بالغ بود، او را دید و به او حمله کرده او را کشت و سر پدر را گرفت.
پس از حبیب، جون وابسته ابوذر غفاری که غلام سیاهی بود به میدان رفت. او حمله کرد و می‌گفت: «بدکاران، ضربه‌های انسان سیاه با شمشیر برنده هندی را چگونه می‌بینند؟ من از شایستگان آل محمد حمایت می‌کنم و با دست و زبان از آنان دفاع می‌کنم. به امید آن که خدای یگانه در روز قیامت رستگارم کند».
و قاتل حتی قتل. ثمّ خرج من بعده أنیس بن معقل الأصبحی فجعل یقول:
أنا أنیس و أنا ابن معقل
و فی یمینی نصل سیف فیصل
أعلو بِه الهامات بین القسطل

حتّى أزيل خطبه فينجلى
عن الحسين الفاضل المفضل
ابن رسول اللّه خير مرسل
ثم حمل و لم يزل يقاتل حتّى قتل. ثمّ خرج من بعده يزيد بن مهاصر الجعفى و هو يقول:
أنا يزيد و أبى مهاصر
ليث عرين فى العرين خادر
يا ربّ إنى للحسين ناصر
و لابن سعد تارک و هاجر
ثم حمل و قاتل حتى قتل. ثمّ خرج من بعده الحجاج بن مسروق و هو مؤذن الحسين فجعل يقول:
أقدم حسين هادياً مهدياً
اليوم نلقى جدّک النبيا
ثم أباک ذا العلا علياً
و الحسن الخير الرضا الوليا
و ذا الجناحين الفتى الكميا
و أسد اللّه الشهيد الحيا
او هم نبرد كرد تا كشته شد. پس از او انيس بن معقل مصبحى بيرون آمد و رجز خواند: «من انيس بن معقل هستم كه شمشير برنده در دست دارم. در ميان گرد و غبار، سرها را با آن مى‌پرانم تا از چهره حسين‌عليه السلام فرزند رسول خدا غبار بزدايم».
او هم حمله كرد و پيوسته جنگيد تا به شهادت رسيد. سپس يزيد بن مهاصر جعفى به ميدان رفت و مى‌خواند:
«من يزيد فرزند مهاصر همچون شير بيشه‌ام. خدايا! من حسين‌عليه السلام را يارى مى‌كنم و از ابن سعد روى گردانم». او هم نبرد كرد تا كشته شد.

سپس حجاج بن مسروق مؤذن امام حسین‌علیه السلام به میدان آمد و چنین رجز خواند:
«ای حسین‌علیه السلام هدایت شده و هدایت کننده! به پیش رو که ما امروز جدّ تو را ملاقات خواهیم کرد. همچنین پدرت علی‌علیه السلام والامقام و حسن‌علیه السلام نیکوکار و خشنود و ذوالجناحین (جعفر) و اسداللّه، شهید زنده (حمزه) را ملاقات خواهیم کرد».
ثمّ حمل فقاتل حتی قتل. ثم خرج من بعده زهیر بن القین البجلی و هو یقول:
أنا زهیر و أنا ابن القین
أذودکم بالسیف عن حسین
إنّ حسیناً أحد السبطین
من عترة البرّ التقی الزین
ذاک رسول اللّه غیر المین
أضربکم و لا أری من شین
و روی أنّ زهیرا لما أراد الحملة وقف علی الحسین و ضرب علی کتفه و قال: «أقدم حسین هادیاً مهدیا» الابیات التی تقدّمت للحجاج بن مسروق فلا أدری أهو منشؤها أم الحجاج بن مسروق ثمّ قاتل قتالاً شدیداً. فشدّ علیه کثیر بن عبداللّه الشعبی و مهاجر بن أوس التمیمی فقتلاه فقال الحسین حین صرع زهیر: لا یبعدنّک اللّه یا زهیر! و لعن اللّه قاتلک لعن الّذین مسخهم قردة و خنازیر.
ثم خرج من بعده سعید بن عبداللّه الحنفی و هو یقول:
أقدم حسین الیوم نلقی أحمداً
و شیخک الخیر علیاً ذا الندی
و حسناً کالبدر وافی الأسعدا
و عمک القرم الهجان الأصیدا
و حمزة لیث الإله الأسدا
فی جنّة الفردوس نعلو صعدا
او هم حمله کرد و جنگید تا کشته شد. پس از او زهیر بن قین بجلی که مؤذن امام حسین‌علیه السلام بود بیرون شد و چنین گفت: «من زهیر فرزند قینم که با شمشیر از حسین‌علیه السلام در برابر شما دفاع می‌کنم. حسین‌علیه السلام یکی از سبطین است که از خاندان مردی پاک و پرهیزکار و خوبند. او رسول خداست که دروغ نمی‌گوید. من شما را می‌زنم و ننگ و زشتی در این کار نمی‌بینم».

گفته‌اند که چون زهیر قصد حمله کرد نزد امام آمد و بر شانه آن حضرت زد و اشعاری که از حجاج بن مسروق نقل شد، خواند: ای حسین‌علیه السلام هادی و مهدی! پیش رو..» بنابراین نمی‌دانیم سراینده این اشعار، حجاج بوده یا زهیر؟
زهیر، جنگ سختی کرد تا آن که کثیر بن عبداللَّه شعبی و مهاجر بن اوس تمیمی بر او حمله بردند و او را کشتند. وقتی او بر زمین افتاد امام فریاد زد: خدا تو را از رحمتش دور نکند، ای زهیر! و قاتلت را لعنت کند آن گونه که مسخ شدگان را لعنت فرمود.
آن گاه سعید بن عبداللَّه حنفی خارج شد و گفت: «پیش رو ای حسین‌علیه السلام که امروز پیامبر و علی و حسن و جعفر و حمزه‌علیهم السلام را خواهیم دید و درجات بهشت را بالا خواهیم رفت».(151)
فحمل و قاتل حتّی قتل.
و رُوی أنّ هذه الأبیات لسوید بن عمرو بن أبی المطاع واللَّه أعلم.
قال: ثمّ خرج من بعده نافع بن هلال الجملی و قیل: هلال بن نافع و جعل یرمیهم بالسهام فلا یخطئ و کان خاضبا یده و کان یرمی و یقول:
أرمی بها معلمة أفواقها
و النفس لا ینفعها إشفاقها
مسمومة یجری بها أخفاقها
لتملأن أرضها رشاقها
فلم یزل یرمیهم حتی فنیت سهامه ثمّ ضرب إلی قائم سیفه فاستلّه و حمل و هو یقول:
أنا الغلام الیمنی الجملی
دینی علی دین حسین و علی
إن اقتل الیوم فهذا أملی
و ذاک رأیی و ألاقی عملی
فقتل ثلاثة عشر رجلاً حتی کسر القوم عضدیه و أخذوه أسیراً فقام شمر بن ذی الجوشن فضرب عنقه. ثمّ خرج من بعده جنادة بن الحرث الأنصاری و هو یقول:
پس حمله برد و جنگید تا کشته شد.(152)
روایت شده که این ابیات از سوید بن عمرو بن ابی مطاع است و خدا بهتر می‌داند.
سپس نافع بن هلال جملی و به نقلی هلال بن نافع بیرون شد و شروع به تیراندازی کرد و تیرهایش خطا نمی‌رفت. او که دستش را خضاب کرده بود هنگام تیراندازی می‌گفت: «این تیرهای نشان‌دار مسموم را پرتاب و زمین را از آن‌ها پر می‌کنم و ترس از جان هم سودی ندارد». او پیوسته تیراندازی کرد تا تیرهایش تمام شد. پس دسته شمشیر را گرفته بیرون

کشید و حمله‌ور شد و گفت: «منم غلام یمنی از قبیله جمل که بر دین علی و حسین‌علیهما السلام هستم. اگر امروز کشته شوم به آرزویم رسیده‌ام. اعتقادم این است و عمل خود را خواهم دید».
او 13 نفر را کشت تا آن که بازوانش را شکستند و اسیرش کردند. شمر برخاست و گردن او را زد. پس از او جنادة بن حارث انصاری بیرون شد و چنین رجز خواند:

أنا جنادة أنا ابن الحارث
لست بخوار و لا بناکث
عن بیعتی حتی یقوم وارثی
من فوق شلو فی الصعید ماکث

فحمل و لم یزل یقاتل حتی قتل. ثمّ خرج من بعده عمرو بن جنادة و هو ینشد و یقول:

أضق الخناق من ابن هند و أرمه
فی عقره بفوارس الأنصار
و مهاجرین مخضبین رماحهم
تحت العجاجة من دم الکفّار
خضبت علی عهد النبی محمد
فالیوم تخضب من دم الفجّار
و الیوم تخضب من دماء معاشر
رفضوا القرآن لنصرة الأشرار
طلبوا بثارهم ببدر و انثنوا
بالمرهفات و بالقنا الخطّار
واللّه ربی لا أزال مضارباً
للفاسقین بمرهف بتّار
هذا علی الیوم حقّ واجب
فی کلّ یوم تعانق و حوار

ثمّ حمل فقاتل حتی قتل. ثمّ خرج من بعده شابٌ قتل أبوه فی المعرکة و کانت امّه عنده فقالت: یا بنی! اخرج فقاتل بین یدی ابن رسول اللّه حتی تقتل. فقال: أفعل!
«منم جناده فرزند حارث که ضعیف و پیمان شکن نیستم، بلکه بر بیعت خود باقی‌ام و می‌جنگم تا وارثم بر سر جسدم آید و راهم را ادامه دهد».
او حمله کرد و پیوسته جنگید تا کشته شد.
سپس عمرو بن جناده با این اشعار به میدان آمد: «عرصه را بر پسر هند (یزید) تنگ کن و او را در میان سواران انصار و مهاجران بینداز که در نبردهای زمان پیامبر، نیزه‌هایشان به خون کفار رنگین بود و امروز از خون فاسقان. امروز نیزه‌ها از خون گروهی که برای خوشامد بدکاران، قرآن را

کنار گذاشتند، رنگین می‌شود. اینان می‌خواهند انتقام بدر را بگیرند و با شمشیرها و نیزه‌های تیز بزنند. پیوسته فاسقان را با شمشیر برّنده می‌زنم و این کار، امروز و در هر جنگ - و روز گلاویز شدن - بر من واجب است».
او حمله کرد و جنگید تا کشته شد. پس از او جوانی آمد که پدرش در آن معرکه کشته شده بود. مادرش که در صحنه حاضر بود گفت: به میدان رو و پیشاپیش پسر پیامبر نبرد کن تا کشته شوی. گفت چنین خواهم کرد.
فخرج. فقال الحسین: هذا شاب قتل أبوه و لعل أمه تکره خروجه. فقال الشاب: امی أمرتنی یابن رسول اللّه! فخرج و هو یقول:
أمیری حسین و نعم الأمیر
سرور فؤاد البشیر النذیر
علی و فاطمة والداه
فهل تعلمون له من نظیر
ثمّ قاتل فقتل و حزّ رأسه و رمی به إلی عسکر الحسین فأخذت امه رأسه و قالت له: أحسنت یا بنی! یا قرة عینی و سرور قلبی! ثمّ رمت برأس ابنها رجلاً فقتلته و أخذت عمود خیمة و حملت علی القوم و هی تقول:
أنا عجوز فی النسا ضعیفة
بالیة خاویة نحیفة
أضربکم بضربة عنیفة
دون بنی فاطمة الشریفة
فضربت رجلین فقتلتهما فأمر الحسین بصرفها و دعا لها.
چون رهسپار نبرد شد، امام فرمود: این جوان، پدرش کشته شده و شاید مادرش مایل به شرکت او در جنگ نباشد. او گفت: بلکه مادرم چنین دستور داده است ای پسر رسول خدا! رجزی که او می‌خواند چنین بود: «فرمانده‌ام حسین‌علیه السلام است و چه خوب فرماندهی است. او شادمانی دل پیامبر بشیر و نذیر است. علی و فاطمه‌علیهما السلام والدین اویند. آیا با وجود چنین صفات و والدینی - نظیری برایش سراغ دارید»؟
او جنگید تا کشته شد و سرش را بریدند و به سوی لشکر امام انداختند. مادرش سر را برداشت و گفت: احسنت ای پسرم، ای نور دیده‌ام و ای شاد کننده قلبم! سپس سر فرزندش را به سوی دشمن پرتاب کرد و با آن مردی را کشت. آن گاه عمود خیمه‌ای را برداشت و به دشمن حمله برد و می‌گفت: من پیرزنی ضعیف و از کار افتاده و فرسوده و نحیفم. ولی شما را با ضربتی سخت می‌زنم و از فرزندان بزرگوار فاطمه‌علیها السلام دفاع می‌کنم. او دو مرد را زد و کشت. امام فرمود برگردد و برایش دعا کرد. (153)
ثمّ خرج عمرو بن قرظة الأنصاری و هو یقول:
قد علمت کتیبة الأنصار

أنی أحمی حوزة الذمار
ضرب غلام غیر نکس شار
دون حسین مهجتی و داری
ثمّ حمل فقاتل قتالاً شدیداً حتی قتل. ثم خرج من بعده عبد الرّحمن بن عروة و جعل یقول:
قد علمت حقاً بنو غفار
و خندف بعد بنی نزار
لأضربن معشر الأشرار
بالمشرفی الصارم البتار
ثمّ قاتل حتی قتل. قال: و جاء عابس بن شبیب الشاکری و معه شوذب مولی شاکر فقال: یا شوذب! ما فی نفسک أن تصنع؟ قال: و ما أصنع! اقاتل حتی اقتل فقال له: ذلک الظنّ بک فتقدّم بین یدی أبی عبداللّه أحتسبک و یحتسبک کما احتسب غیرک فإن هذا الیوم ینبغی لنا أن نطلب فیه الأجر بکل ما قدرنا علیه فانه لا عمل بعد الیوم و إنما هو الحساب.
سپس عمرو بن قرظه انصاری بیرون شد و گفت:
«گروهان انصار می‌داند که من از اهل حرم (خاندانی که حفاظتشان لازم است - دفاع می‌کنم و به مانند غلامی سر بلند، جان و مالم را در راه حسین‌علیه السلام فدا خواهم کرد». او هم جنگید تا کشته شد.
آن گاه عبدالرّحمن بن عروه به میدان آمد و گفت:
«قبیله غفار و قریش به حق می‌دانند که من گروه اشرار را با شمشیر مشرفی تیز و برّنده می‌زنم». او هم جنگید تا کشته شد.

عابس بن شبیب شاکری همراه شوذب وابسته قبیله شاکر در صحنه حاضر بودند. عابس پیش شوذب آمده گفت: قصد داری چه کنی؟ گفت: تو چه می‌کنی؟ عابس گفت: من می‌جنگم تا کشته شوم. شوذب گفت: از تو جز این انتظار نمی‌رود. پس به نزد ابی عبداللّه‌علیه السلام برو تا من و او مرگت را برای خدا تحمل کنیم چنان که او مرگ دیگران را برای رضای خدا تحمل کرده است. امروز باید به اندازه‌ای که می‌توانیم پاداش الهی را طلب کنیم چون بعد از این، راهی برای عمل نیست و تنها روز حساب خواهد بود.
ثمّ تقدم فسلم علی الحسین و قال له: یا أبا عبداللّه! أما واللّه ما أمسی علی ظهر الأرض قریب و لا بعید أعزّ علی و لا أحبّ إلی منک و لو قدرت علی أن أدفع عنک الضیم و القتل بشیء أعزّ علی من نفسی و دمی لفعلت السلام علیک یا أبا عبداللّه! أشهد أنی علی هداک و هدی أبیک ثمّ مشی بالسیف نحوهم. قال ربیع بن تمیم: فلما رأیته مقبلا عرفته و قد کنت شاهدته فی المغازی فکان أشجع الناس فقلت للقوم: أیها الناس! هذا أسد الاسود هذا ابن شبیب لا یخرجنّ إلیه أحد منکم. فأخذ ینادی: ألا رجل؟ ألا رجل؟ فقال عمر بن سعد: أرضخوه بالحجارة فرمی بالحجارة من کلّ جانب. فلما(154) رأی ذلک ألقی درعه و مغفره ثمّ شدّ علی الناس فواللّه لقد رأیته یطرد أکثر من مائتین من الناس ثم تعطفوا علیه من کلّ جانب فقتل فرأیت رأسه فی أیدی رجال ذوی عدّة هذا یقول: أنا قتلته! و هذا یقول: أنا قتلته! فقال عمر بن‌سعد: لاتختصموا هذا واللّه لم‌یقتله إنسان واحد ففرق بینهم بهذا القول.
ثمّ جاء عبداللّه و عبد الرحمن الغفاریان فقالا: السلام علیک یا أبا عبداللّه!
عابس پیش امام آمد و سلام کرد و گفت: ای ابو عبداللّه! به خدا قسم بر روی زمین از دور و نزدیک، برای من کسی عزیزتر و محبوب‌تر از شما نیست و اگر بتوانم با عزیزتر از جان و خونم، ستم را از شما دور کنم، چنین خواهم کرد. درود بر تو ای ابی‌عبداللّه! من بر راه تو و راه پدرت هستم. عابس پس از آن با شمشیر، سوی دشمن رفت. ربیع بن تمیم گوید: وقتی دیدم او رو به میدان آورد - و می‌دانستم از دلیران روزگار است و او را در جنگ‌های مسلمین دیده بودم - به لشکر کوفه گفتم: این شیر شیران، فرزند شبیب است. کسی به جنگ او نرود. عابس هماورد می‌طلبید ولی عمر بن سعد دستور داد او را سنگباران کنند و چنین کردند. عابس سپر و کلاه‌خودش را بیرون آورد و حمله کرد. به خدا قسم که او بیش از دویست نفر را پراکنده کرد ولی سرانجام از هر سو به او حمله کرده او را کشتند.

سرش را در دست مردانی مسلح دیدم که هر کدام ادعا می‌کردند عابس را کشته‌اند. عمر بن سعد گفت: دعوا نکنید، او را یک نفر نکشت و با این حرف آنان را از همدیگر متفرق کرد.
سپس عبداللّه و عبدالرّحمن از قبیله غفار، نزد امام آمده و سلام کردند و گفتند: أحببنا أن نقتل بین یدیک و ندفع عنک فقال: مرحباً بکما أدنوا منی فدنوا منه و هما یبکیان فقال لهما: یا ابنی أخی! ما یبکیکما فواللّه إنی لأرجو أن تکونا عن ساعة قریری العین؟ فقالا: جعلنا اللّه فداک لا واللّه ما نبکی علی أنفسنا و لکن نبکی علیک نراک قد أحیط بک و لا نقدر أن نمنع عنک فقال: جزاکما اللّه یا ابنی أخی! بوجدکما من ذلک و مواساتکما إیای بأنفسکما أحسن جزاء المتقین ثمّ استقدما و قالا: السلام علیک یابن رسول اللّه! فقال: و علیکما السلام و رحمة اللّه و برکاته فخرجا و قاتلا قتالاً شدیداً حتی قتلا.
ثمّ جاء سیف بن الحرث بن سریع و مالک بن عبداللّه بن سریع الجابریان بطن من همدان یقال لهم: بنو جابر فتقدما أمام الحسین ثمّ التفتا إلیه و قالا: السلام علیک یا أبا عبداللّه! فقال: و علیکما السلام و رحمة اللّه و برکاته. ثمّ خرجا فقاتلا قتالاً شدیداً حتی قتلا. ثمّ خرج غلام ترکی مبارز قارئ للقرآن عارف بالعربیة و هو من موالی الحسین فجعل یقاتل و یقول:
دوست داریم از تو دفاع کنیم و در برابرت کشته شویم. امام از آنان استقبال کرد و چون می‌گریستند سبب گریه‌شان را پرسید و فرمود: فرزندان برادر! امیدوارم به زودی چشمانتان روشن شود. گفتند: فدایت شویم، ما برای خودمان نمی‌گرییم بر تو می‌گرییم. دشمن به تو احاطه کرده و نمی‌توانیم آنان را از تو باز داریم. فرمود: برادر زادگانم! خدا شما را برای این ناراحتی و همدردی‌تان جزای خیر دهد. آنان با امام خداحافظی کردند و جنگیدند تا به شهادت رسیدند.
پس از او سیف بن حارث بن سُریع و مالک بن عبداللّه بن سریع از طایفه بنوجابر همْدان پیش آمدند و جلو امام ایستادند و به او سلام کردند. امام پاسخ داد و سپس نبرد سختی کردند تا کشته شدند.
پس از او غلام ترک مبارزی آمد که قاری قرآن(155) بود و به زبان عربی مسلط بود. او از وابستگان (موالی) امام حسین‌علیه السلام بود و چنین رجز خواند:
البحر من طعنی و ضربی یصطلی
و الجو من سهمی و نبلی یمتلی
إذا حسامی فی یمینی ینجلی
ینشقّ قلب الحاسد المبجل
فقتل جماعة فتحاوشوه فصرعوه فجاءه الحسین و بکی و وضع خدّه علی خده ففتح عینیه و رآه فتبسّم ثمّ صار إلی ربه.

ثم جاء إليه عمر بن خالد الصيداوى فقال: السلام عليک يا أبا عبداللّه! قد هممت أن ألحق بأصحابى و كرهت أن أتخلّف فأراک وحيدا من أهلک قتيلا فقال له الحسين: تقدّم فإنا لاحقون بک عن ساعة فتقدم و قاتل قتالاً شديداً حتى قتل.
ثم جاء إليه حنظلة بن أسعد العجلى الشبامى فوقف بين يدى الحسين يقيه السهام و الرماح و السيوف بوجهه و نحره و أخذ ينادى: يا قوم! إِنِّى أَخافُ عَلَيكُمْ مِثْلَ يوْمِ الْأَحْزابِ. مِثْلَ دَأْبِ قَوْمِ نُوحٍ وَ عادٍ وَ ثَمُودَ وَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ وَ مَا اللّه يرِيدُ ظُلْماً لِلْعِبادِ.
«دریا از ضربه نیزه و ضرب شمشیرم گرم می‌شود و آسمان از نیزه و تیرم پر می‌شود. وقتی شمشیرم در دستم آشکار شود، دل حسود شجاع، پاره می‌شود. او گروهی را کشت تا دورش را گرفتند و او را از پا درآوردند. امام حسین‌علیه السلام با گریه آمد و صورت بر صورت او نهاد. غلام چشمش را گشود و چون امام را دید، تبسم کرد و جان به جانان داد.
از پس او، عمرو بن خالد صیداوی بیرون شد و به امام سلام داده گفت: می‌خواهم به دوستانم ملحق شوم و دوست ندارم دیر شود و تو را تنها و کشته ببینم. امام فرمود: به پیش رو که ما هم به زودی به تو می‌پیوندیم. او به جنگ رفت و نبرد سختی کرد تا کشته شد.
سپس حنظلة بن اسعد عجلی شبامی(156) در برابر امام ایستاد و با صورت و گلوی خود سپر تیرها و نیزه‌ها و شمشیرها شد. او برای مردم این آیات قرآن را می‌خواند: - که مؤمن آل فرعون به فرعونیان گفت: - ای مردم! من از عذابی که دامن‌گیر اقوام پیشین شد بر شما می‌ترسم. مانند آنچه بر سر قوم نوح و عاد وثمود و اقوام بعدی‌شان آمد و - البته خود مقصر بودند؛ زیرا خدا قصد ظلم به بندگانش را ندارد. وَيا قَوْمِ إِنِّى أَخافُ عَلَيكُمْ يوْمَ التَّنادِ. يوْمَ تُوَلُّونَ مُدْبِرِينَ ما لَكُمْ مِنَ اللّه مِنْ عاصِمٍ یا قوم لا تقتلوا حسيناً فَيسْحِتَكُمْ بِعَذابٍ وَ قَدْ خابَ مَنِ افْتَرى.
فقال له الحسين: يا بن أسعد! رحمک اللّه إنهم قد استوجبوا العذاب حين ردوا عليک ما دعوتهم إليه من الحق و نهضوا إليک يشتمونک و أصحابک فكيف بهم الآن و قد قتلوا إخوانک الصالحين؟ فقال: صدقت جعلت فداک أفلا نروح إلى ربنا فنلحق بإخواننا؟ فقال له الحسين: رح إلى ما هو خير لک من الدّنيا و ما فيها و إلى ملک لا يبلى فقال: السلام عليک يابن رسول اللّه! و على أهل بيتک و جمع اللّه بيننا و بينک فى الجنّة. فقال الحسين: آمين! آمين! ثمّ استقدم فقاتل قتالاً شديداً فحملوا عليه فقتلوه.
ای گروه! من از عذاب قیامت بر شما هراس دارم. روزی که می‌گریزید لیکن پناهی برایتان وجود نخواهد داشت.(157) ای مردم! حسین‌علیه السلام را نکشید که خدا شما را به عذاب، هلاک می‌کند و آن که دروغ ببندد، زیان کرده است.(158)

امام به او فرمود: خدا تو را رحمت کند. آنان چون سخنان و دعوت تو به سوی حق را رد کردند، مستوجب عذاب شدند و به جای پذیرش آن، مقابل تو و یارانت ایستادند. اکنون که برادران صالحِ تو را کشتند دیگر چه فایده؟ حنظله گفت: چنین است. فدایت شوم، اجازه نمی‌دهی به سوی پروردگارمان رویم و به دوستانمان ملحق شویم؟ امام فرمود: برو به سوی آنچه بهتر از دنیا و مافیهاست و به سوی زندگی ابدی. حنظله خداحافظی کرد و گفت: ای فرزند رسول خدا! سلام بر تو و خاندان تو. خدا در بهشت، جایگاه ما و تو را با هم قرار دهد. حسین‌علیه السلام آمین گفت. حنظله پیش رفت و جنگی سخت کرد تا بر او حمله‌ور شده او را کشتند.
ثمّ رماهم یزید بن زیاد أبو الشعثاء بمائة سهم ما أخطأ منها بخمسة أسهم و کان کلما رمی قال الحسین: اللّهم! سددّ رمیته و اجعل ثوابه الجنّة فحملوا علیه فقتلوه.
و کان یأتی الحسین الرجل بعد الرّجل فیقول: السلام علیک یابن رسول اللَّه! فیجیبه الحسین: و علیک السلام و نحن خلفک و یقرأ: فَمِنْهُمْ مَنْ قَضی نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ ینْتَظِرُ ثمّ یحمل فیقتل حتی قتلوا عن آخرهم (رضوان اللّه علیهم) و لم یبق مع الحسین إلّا أهل بیته.
أقول: و هکذا یکون المؤمن، یؤثر دینه علی دنیاه و موته علی حیاته فی سبیل اللّه ینصر الحقّ و إن قتل قال اللّه تعالی: وَ لا تَحْسَبَنَّ الَّذِینَ قُتِلُوا فِی سَبِیلِ اللَّه أَمْواتاً بَلْ أَحْیاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یرْزَقُونَ.
ابوشعثاء یزید بن زیاد، دشمن را با صد تیر، نشانه گرفت که همه آن‌ها جز پنج تیر، به هدف خورد(159) و امام پیوسته او را دعا کرده می‌فرمود: بارالها! تیراندازی‌اش را استوار گردان (به هدف زن) و پاداشش را بهشت قرار ده. به او هم حمله کردند و او را کشتند.
بدین ترتیب یاران امام یکی پس از دیگری نزد امام آمده خداحافظی می‌کردند و آن حضرت پاسخ می‌داد: خداحافظ! ما در پی شماییم. آن گاه این آیه را تلاوت می‌کرد: «(مؤمنان بر عهد خود وفادار ماندند) گروهی این عهد (وظیفه) را به انجام رساندند و گروهی در انتظار انجام آن هستند».
(160)(161) آنان به دشمن حمله می‌کردند و می‌کشتند تا کشته می‌شدند. همه به شهادت رسیدند رضوان خدا بر آنان باد! و جز خانواده امام، کسی با او نماند.
می‌گویم: مؤمن این‌چنین است و دنیایش را به آخرت و زندگی‌اش را به مرگ در راه خدا می‌فروشد و حق را یاری می‌کند اگر چه کشته شود. خداوند می‌فرماید: «گمان نبرید آنان که در راه خدا کشته شده‌اند مرده‌اند بلکه زندگانند و در نزد او روزی دارند».(162)
و قال النبی: کلّ قتیل فی جنب اللّه شهید و لما وقف رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله علی شهداء احد و فیهم حمزة بن عبد المطلب قال: أنا شهید

على هؤلاء القوم زملوهم بدمائهم فإنهم يحشرون يوم القيامة و كلومهم رواء و أوداجهم تشخب دماً فاللون لون الدم و الريح ريح المسک فهم کما قيل:

كَسَته القنا حلة من دم
فأضحت لرائيه من أرجوان
جزته معانقة الدارعين
معانقة القاصرات الحسان

و روى النّاصر للحق عن آبائه (رضوان اللَّه عليهم) عن النبىصلى الله عليه وآله أنه قال: أربعة أنا لهم شفيع يوم القيامة و لو أتوا بذنوب أهل الأرض: الضارب بسيفه أمام ذريتى و القاضى لهم حوائجهم و الساعى لهم فى حوائجهم و المحبّ لهم بقلبه و لسانه.

جعلنا اللّه من محبيهم و رزقنا شفاعة جدهم بمنه و سعة رحمته.

پیامبر هم فرموده است: هر کشته‌ای در راه خدا، شهید است. آن حضرت وقتی برابر شهدای احد از جمله حمزه ایستاد، فرمود: من بر اینان گواهم، با خونشان دفنشان کنید (غسلشان ندهید) چون روز قیامت زخمهایشان جاری است و رگ‌هایشان خون فوران می‌کند. رنگ، رنگ خون است ولی بو، بوی مُشک. پس شهیدان، مصداق گفته این شاعرند که «نیزه‌ها او را لباسی از خون پوشانده‌اند به طوری که در چشم بیننده، ارغوان است. پاداش نبرد او گلاویز شدنش با زره پوشان - گلاویز شدن با حورالعین خوش سیماست».

الناصر للحق - حسن بن على بن حسن علوى - از پدرانش رضوان اللَّه عليهم از پیامبر نقل کرده است که «من در قیامت، چهار نفر را شفاعت خواهم کرد اگر چه گناهان همه مردم را مرتکب شده باشند: یکی شمشیر زننده در حمایت از ذریه‌ام دوم کسی که نیازهای آنان را برطرف کند، سوم کسی که در راه رفع نیازشان تلاش کند، چهارم آن که ایشان را به قلب و زبان دوست بدارد».

خدا ما را از دوستداران آنان قرار دهد و به منّ و کرامت گسترده‌اش، شفاعت جدّشان را نصیبمان گرداند.(163)

قال: و لما قتل أصحاب الحسين و لم يبق إلّا أهل بيته و هم: ولد على و ولد جعفر و ولد عقيل و ولد الحسن و ولده‌اجتمعوا و ودّع بعضهم بعضا و عزموا على الحرب فأوّل من خرج من أهل بيته عبداللّه ابن مسلم بن عقيل فخرج و هو يقول:

اليوم ألقى مسلماً و هو أبى
و فتية بادوا على دين النبى
ليسوا كقوم عرفوا بالكذب
لكن خيار و كرام النسب

ثمّ حمل فقاتل و قتل جماعة ثمّ قتل.
فخرج من بعده جعفر بن عقيل بن أبى طالب فحمل و هو يقول:
أنا الغلام الأبطحى الطالبى
من معشرٍ فى هاشم و غالب
فنحن حقاً سادة الذوائب
فينا حسين أطيب الأطائب
و قاتل حتى قتل.
ثم خرج من بعده أخوه عبد الرحمن بن عقيل فحمل و هو يقول:

به میدان آمدن اهل‌البیت

راوی گوید: چون یاران امام حسین‌علیه السلام کشته شدند و کسی جز خاندانش یعنی فرزندان امیرالمؤمنین، فرزندان جعفر، فرزندان عقیل، فرزندان حسن‌علیه السلام و فرزندان خودش نماند، جمع شدند و با هم دیگر وداع کردند و عزم بر جنگ کردند.
اولین کسی که از خاندان امام به جنگ رفت، عبداللَّه پسر مسلم بن عقیل بود. او چنین رجز خواند: «امروز پدرم مسلم و جوانانی را که برای دین پیامبر فدا شدند، دیدار خواهم کرد. آنان به دروغ‌گویی شناخته شده نبودند بلکه افرادی برگزیده و از خاندانی بزرگوار بودند». عبداللَّه جنگید و عده‌ای را کشت تا کشته شد. پس از او جعفر پسر عقیل حمله کرد و می‌گفت: «من غلام ابطحی از آل ابی طالبم، از خاندان هاشم و غالب.(164) پس ما به حق، بزرگان و رؤساییم و حسین‌علیه السلام در میان ما پاک‌ترین پاکان است». او هم جنگید و کشته شد. آن گاه برادر او عبدالرّحمن فرزند عقیل آمد و حمله کرد و می‌گفت:

أبی عقیل فاعرفوا مکانی
من هاشم و هاشم إخوانی
فینا حسین سید الأقران
و سید الشباب فی الجنان
فقاتل حتی قتله عثمان بن خالد.

ثمّ خرج من بعده محمد بن عبداللَّه بن جعفر بن أبی طالب فحمل و هو یقول:

نشکوا إلی اللَّه من العدوان
فعال قوم فی الردی عمیان
قد ترکوا معالم القرآن
و أظهروا الکفر مع الطغیان
فقاتل قتالاً شدیداً حتی قتل.

ثم خرج من بعده عون بن عبداللَّه بن جعفر بن أبی طالب فحمل و هو یقول:

إن تنکرونی فأنا ابن جعفر
شهید صدق فی الجنان أزهر
یطیر فیها بجناح أخضر
کفی بهذا شرفا فی معشر

فقاتل حتی قتل قیل: قتله عبداللَّه بن قطبة.
ثمّ خرج من بعده عبداللَّه بن الحسن بن علی بن أبی طالب فی بعض

الروایات و فی بعض الروایات القاسم بن الحسن.
«پدرم عقیل است، جایگاهم را نسبت به هاشم بدانید. بنی هاشم برادرانم هستند و حسین‌علیه السلام در میان ما، بزرگِ اقران - هم دوره‌ها، نظیرهای - خود و آقای جوانان اهل بهشت است». او هم جنگید تا عثمان بن خالد او را کشت. بعد از او محمد فرزند عبداللّه بن جعفر بیرون شد و حمله کرد و در رجز خود می‌گفت: «از دشمنان به خدا شِکوه می‌بریم. از رفتار گروهی که در پستی، کور شده‌اند. راه قرآن را رها و کفر و طغیان را آشکار کردند». او هم جنگید تا کشته شد. پس از او عون پس عبداللّه بن جعفر بیرون شد و حمله کرد و می‌گفت: «اگر مرا نمی‌شناسید بدانید که فرزند جعفرم، او که شهید حقیقی در بهشت است و می‌درخشد. در آن‌جا با بال‌های سبز در پرواز است و همین برای افتخار میان مردم کافی است». او هم جنگید تا کشته شد. گفته‌اند قاتلش عبداللّه بن قطبه بود.
در این زمان، عبداللّه بن حسن‌علیهما السلام و به روایتی قاسم بن الحسن‌علیهما السلام پیش آمد.
و هو غلام صغیر لم یبلغ الحلم. فلما نظر إلیه الحسین إعتنقه و جعلا یبکیان حتی غشی علیهما ثمّ استأذن الغلام للحرب فأبی عمّه الحسین أن یأذن له فلم یزل الغلام یقبّل یدیه و رجلیه و یسأله الإذن حتی أذن له فخرج و دموعه علی خدیه و هو یقول:
إن تنکرونی فأنا فرع الحسن
سبط النبی المصطفی و المؤتمن
هذا حسین کالأسیر المرتهن
بین اناس لا سقوا صوب المزن
و حمل و کأنّ وجهه فلقة قمر و قاتل فقتل علی صغر سنه خمسة و ثلاثین رجلاً.
قال حمید بن مسلم: کنت فی عسکر ابن سعد فکنت أنظر إلی الغلام و علیه قمیص و إزار و نعلان قد انقطع شسع إحداهما ما أنسی أنّه کان شسع الیسری فقال عمرو بن سعد الأزدی: واللّه لأشدّن علیه.
او پسری کوچک بود که هنوز به سن بلوغ نرسیده بود. چون حسین‌علیه السلام او را دید دست به گردن یکدیگر انداختند و گریستند تا حالت غش به آنان دست داد. سپس آن نوجوان اجازه نبرد خواست، اما عمویش از اجازه دادن به او طفره رفت. آن نوجوان آن قدر دست و پای امام را بوسید و اصرار کرد تا اجازه گرفت. او به میدان می‌رفت در حالی که اشکش سرازیر بود و می‌گفت: «اگر مرا نمی‌شناسید بدانید من از شاخه درخت حسنم. او که نوه پیامبر برگزیده و مورد اعتماد بود. این حسین‌علیه السلام است که مانند اسیری در دست مردم گرفتار شده است. کاش این مردم از بارش ابرها سیراب نشوند».

او که گویی صورتش پاره‌ای از ماه بود حمله را آغازید. گفته‌اند با وجود سن اندکش، 35 نفر را از پای در آورد.(165) حُمید بن مسلم گوید: در لشکر ابن سعد بودم و این نوجوان را می‌دیدم. پیراهن و شلواری بر تن داشت و کفش‌هایی که بند یکی از آن‌ها پاره شده بود. یادم هست بند لنگه راست بود. عمرو بن سعد ازدی گفت: من به او حمله می‌کنم.
فقلت: سبحان اللّه! ما ترید بذلک؟ فواللّه لو ضربنی ما بسطت له یدی یکفیک هؤلاء الذین تراهم قد احتوشوه قال: واللّه لأفعلنّ! و شدّ علیه فما ولی حتی ضرب رأسه بالسیف فوقع الغلام لوجهه و صاح: یا عماه! فانقض علیه الحسین کالصقر و تخلّل الصفوف و شدّ شدّة اللیث الحرب فضرب عمراً بالسیف فاتقاه بیده فأطنها من المرفق فصاح ثمّ تنحی عنه فحملت خیل أهل الکوفة لیستنقذوه فاستقبلته بصدورها و وطأته بحوافرها فمات و انجلت الغبرة، فإذا بالحسین قائم علی رأس الغلام و هو یفحص برجلیه و الحسین یقول: عز واللّه علی عمّک أن تدعوه فلا یجیبک أو یجیبک فلا یعینک أو یعینک فلا یغنی عنک بعداً لقوم قتلوک الویل لقاتلک.
ثم احتمله فکأنی أنظر الی رجلی الغلام تخطان الأرض و قد وضع صدره إلی صدره. فقلت فی نفسی: ما ذا یصنع به؟ فجاء به حتی ألقاه مع القتلی من أهل بیته ثم رفع طرفه إلی السماء و قال:
گفتم: «سبحان اللّه! می‌خواهی چه کنی؟ حتی اگر (این نوجوان) مرا بزند جوابش را نمی‌دهم. همین عده که اطرافش را (مانند صیاد) گرفته‌اند برای او بس است». او گفت: من باید به او حمله کنم و چنین کرد. طولی نکشید که سر آن نوجوان را با شمشیر زد و او به صورت زمین خورد و فریاد زد: ای عمو! حسین همچون باز شکاری به سویش دوید، صف دشمن را شکافت و همچون شیر حمله کرد. شمشیری را حواله عمرو کرد که دستش را پیش آورد و آن را از آرنج قطع کرد. سپس امام او را رها کرد. لشکریان کوفه حمله بردند تا نجاتش دهند اما اسبان او را زیر سم، پایمال کردند و او کشته شد.
هنگامی که امام بر سر غلام رسید او پاهایش را بر زمین می‌کشید. فرمود: بر عمویت سخت است که او را بخوانی و نتواند جوابت را بدهد یا جوابت را بدهد ولی فایده نداشته باشد. (از رحمت خدا) دور باد گروهی که تو را کشتند و وای بر قاتلت. آن گاه او را حمل کرد و به سینه‌اش می‌کشید. من می‌دیدم که پاهای غلام به زمین کشیده می‌شد. با خود گفتم می‌خواهد چه کند؟ دیدم او را برد تا پیش کشتگان خاندانش گذاشت. آن گاه رویش را به آسمان کرد و گفت:
اللّهم! احصهم عددا و لا تغادر منهم أحدا و لا تغفر لهم أبداً. صبراً یا بنی عمومتی! صبراً یا أهل بیتی! لا رأیتم هوانا بعد هذا الیوم أبداً.
ثم خرج عبداللّه بن الحسن الذی ذکرناه أولاً فی روایة و الأصح أنه برز بعد

القاسم فی الروایة الثانیة و هو یقول:
إن تنکرونی فأنا ابن حیدره
ضرغام آجام و لیث قسوره
علی الأعادی مثل ریح صرصره
أکلیکم بالسیف کیل السندره
و قاتل حتی قتل و هاتان الروایتان وقع فیهما الشک بالسّابق منهما.
ثم تقدّم إخوة الحسین عازمین علی أن یقتلوا من دونه.
خدایا! جمع آن‌ها را پراکنده کن و احدی از آنان را زنده مدار و هیچ‌گاه آنان را نبخش. ای پسر عموها! صبر کنید. ای خانواده‌ام! صبر کنید. هیچ‌گاه پس از این، خواری نبینید.
پس از آن، عبداللَّه بن الحسن بیرون شد. گفتیم به روایتی، ابتدا او به میدان آمد ولی درست‌تر این است که عبداللَّه بعد از قاسم به میدان آمد - (پس، آن که گذشت قاسم بود و اکنون سخن از عبداللَّه است - او چنین رجز خواند: «اگر نمی‌شناسیدم من فرزند حیدرم. او که شیر بیشه‌ها بود و برای دشمنانش چون تندباد. شما را با شمشیر همانند پیمانه‌ای بر هم می‌ریزم». او هم جنگید تا کشته شد.
این دو روایت با توجه به روایت قبلی‌شان محل تأمل و مشکوک است. (166)
پس از این، برادران حسین‌علیه السلام عازم شدند تا در دفاع از او کشته شوند.
فأول من تقدّم منهم: أبو بکر بن علی و اسمه عبداللَّه و امه لیلی بنت مسعود بن خالد بن ربعی بن مسلم بن جندل بن نهشل بن دارم التمیمیة فبرز أبو بکر و هو یقول:
شیخی علی ذو الفخار الأطول
من هاشم الصدق الکریم المفضل
هذا الحسین ابن النبی المرسل
نذود عنه بالحسام الفیصل
تفدیه نفسی من أخ مبجل
یا ربّ فامنحنی ثواب المجزل
فحمل علیه زحر بن قیس النخعی فقتله و قیل: بل رماه عبداللَّه بن عقبة الغنوی فقتله.
ثم خرج من بعد أبی بکر بن علی أخوه عمر بن علی فحمل و هو یقول:
أضربکم و لا أری فیکم زحر
ذاک الشقی بالنبی قد کفر
یا زحر یا زحر تدان من عمر
لعلک الیوم تبوء بسقر

شرّ مکان فی حریق و سعر
فإنّک الجاحد یا شر البشر
ثم قصد قاتل أخیه فقتله و جعل یضرب بسیفه ضرباً منکراً و یقول فی حملاته:
اولین کسی که پیش رفت ابوبکر بن علی بود. نام او عبداللَّه است و مادرش لیلی دختر مسعود بن خالد تمیمی. ابوبکر وقتی به مبارزه رفت، چنین رجز خواند: «بزرگِ من علی صاحب افتخارات طولانی است. از نسل هاشم راست کردار و بزرگوار و صاحب فضل است. این حسین‌علیه السلام فرزند پیامبر، فرستاده خداست که با شمشیر برّنده از او حمایت می‌کنیم. جانم را فدای او می‌کنم که برادری گران قدر است. پروردگارا! پاداش جزیل به من عطا فرما». زحر بن قیس نخعی بر او حمله کرد و او را کشت. برخی هم گفته‌اند عبداللّه بن عُقبه غَنوی به او تیری زد و به شهادت رسید. پس از ابوبکر، برادرش عمر بن علی حمله کرد و می‌گفت: «شما را می‌زنم ولی در میانتان زحر(167) را نمی‌بینم. آن بدبخت که به پیامبر کافر شد. ای زحر! به عمر نزدیک شو. شاید امروز جهنم را برای خود خریدی که بدترین جایگاه در آتش است. ای بدترین انسان‌ها! تو کافر هستی». آن گاه به سمت قاتل برادر رفت و او را کشت و همچنان با شمشیرش ضربه می‌زد و می‌خواند:
خلوا عداة اللّه خلوا عن عمر
خلوا عن اللیث العبوس المکفهر
یضربکم بسیفه و لا یفر
و لیس یغدو کالجبان المنحجر
و لم یزل یقاتل حتی قتل. ثم خرج من بعده عثمان بن علی و امه ام البنین بنت حزام بن خالد من بنی کلاب و هو یقول:
إنی أنا عثمان ذو المفاخر
شیخی علی ذو الفعال الطاهر
صنو النبی ذی الرشاد السائر
ما بین کل غائب و حاضر
ثمّ قاتل حتی قتل. ثم خرج من بعده أخوه جعفر بن علی و امه ام‌البنین أیضاً فحمل و هو یقول:
إنی أنا جعفر ذو المعالی
نجل علی الخیر ذو النوال
أحمی حسیناً بالقنا العسال
و بالحسام الواضح الصقال
ثم قاتل حتی قتل. ثم خرج من بعده أخوه عبداللَّه بن‌علی وامه ام‌البنین أیضاً فحمل وهو یقول:

«راه عمر را باز کنید ای دشمنان خدا! راه شیر خشمگین و ناراحت را. آن که با شمشیرش شما را می‌زند و مانند ترسوها گوشه‌گیری نمی‌کند». او جنگید تا کشته شد.(168)

پس از او، عثمان فرزند علی آمد که مادرش ام البنین، دختر حزام بن خالد از قبیله بنی‌کلاب بود. او می‌گفت: «من عثمان صاحب افتخارم، شیخ و بزرگم (پدرم) علی است که کارهای شایسته می‌کرد. از میان همه مردم او برادر و عموزاده پیامبرِ صاحب کمال بود». او هم جنگید تا کشته شد. آن گاه برادرش جعفر به میدان آمد که مادر او هم ام البنین بود. او حمله کرد و می‌گفت: «من جعفر صاحب شرافتم؛ فرزند علی، انسان خوب و سخاوتمند. با نیزه‌های مضطرب و شمشیرهای آشکار و صیقلی، از حسین‌علیه السلام دفاع می‌کنم». او هم جنگید تا شهید شد. پس از او برادرش عبداللّه آمد که مادر او هم ام البنین است. حمله کرد و می‌گفت:

أنا ابن ذی النجدة و الافضال
ذاک علی الخیرِ فی الفعال
سیف رسول اللّه ذو النکال
و کاشف الخطوب و الأهوال
فحمل و قاتل حتی قتل.

ثم خرج من بعده العباس بن علی و امه ام البنین أیضاً و هو السقاء فحمل و هو یقول:

أقسمت باللّه الأعزّ الأعظم
و بالحجون صادقا و زمزم
و بالحطیم و الفنا المحرّم
لیخضبنّ الیوم جسمی بدمی
دون الحسین ذی الفخار الأقدم
إمام أهل الفضل و التکرم

فلم یزل یقاتل حتی قتل جماعة من القوم ثمّ قتل فقال الحسین: الآن انکسر ظهری و قلّت حیلتی.

فتقدم علی بن الحسین و امه لیلی بنت أبی مرّة بن عروة بن مسعود الثقفی

«من فرزند علی دلاور و صاحب فضیلت و نیکوکارم. او شمشیر برّنده پیامبر و برطرف کننده مشکلات و ناراحتی‌ها بود». او هم جنگید تا کشته شد.

سپس عباس بن علی بیرون شد. مادر او هم ام البنین است. هموست که سقا بود. او حمله کرد و می‌گفت: «سوگند به خدای عزیز و بزرگ، به حجون و زمزم، به حطیم و کناره کعبه که حرم است! امروز بدنم را به خونم رنگین خواهم کرد در راه حسین‌علیه السلام صاحب افتخارات کهن و

پیشوای اهل فضل و کرم». عباس هم پیوسته جنگید تا گروهی از آن مردم را کشت؛ سپس کشته شد. پس امام فرمود: الآن کمرم شکست و راه چاره‌ام اندک شد.(169)
در این هنگام علی بن الحسین‌علیهما السلام که مادرش لیلی دختر ابومرّة بن عروه ثقفی بود(170) و هو یومئذ ابن ثمان عشرة سنة. فلما رآه الحسین رفع شیبته نحو السماء و قال: اللّهم اشهد علی هؤلاء القوم فقد برز إلیهم غلام أشبه الناس خلقا و خلقا و منطقا برسولک محمدصلی الله علیه وآله کنا إذا اشتقنا إلی وجه رسولک نظرنا إلی وجهه اللّهم! فامنعهم برکات الأرض و إن منعتهم ففرقهم تفریقا و مزقهم تمزیقا و اجعلهم طرائق قددا و لا ترض الولاة عنهم أبداً فإنهم دعونا لینصرونا ثمّ عدوا علینا یقاتلونا و یقتلونا.
ثم صاح الحسین بعمر بن سعد: مالک! قطع اللَّه رحمک و لا بارک اللَّه فی أمرک و سلّط علیک من یذبحک علی فراشک کما قطعت رحمی و لم تحفظ قرابتی من رسول اللّه‌صلی الله علیه وآله ثم رفع صوته و قرأ:
و در آن زمان 18 سال داشت،(171) پیش آمد. وقتی نگاه امام به او افتاد سر به آسمان برد و گفت: خدایا! بر این مردم گواه باش که جوانی سوی آنان می‌رود که در خِلقت و در اخلاق و در سخن گفتن، شبیه‌ترین مردم به فرستاده توست. هرگاه شوق دیدار روی پیامبر را داشتیم به صورت او نگاه می‌کردیم. خدایا! برکات زمین را از اینان دور دار. جمعشان را پراکنده ساز و تکه تکه شان کن و آنان را همانند راه‌های منشعب قرار ده و والیان را از آنان خشنود مدار. چه این که ما را دعوت کردند تا یاری کنند ولی بر ما ستم روا داشته جنگیدند و ما را می‌کشند.
سپس حسین‌علیه السلام بر عمر سعد فریاد زد: چه می‌خواهی؟ خدا رحِم تو را قطع کند و کارَت را برکت ندهد و کسی را بر تو مسلط کند که در رختخوابت تو را بکشد، همان گونه که رحم مرا قطع کردی و به خویشی من با رسول خدا توجه نکردی. آن گاه امام صدایش را بلند کرد و این آیه را خواند: إِنَّ اللّه اصْطَفی آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ إِبْراهِیمَ وَ آلَ عِمْرانَ عَلَی الْعالَمِینَ ذُرِّیَةً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ واللّه سَمِیعٌ عَلِیمٌ.
ثم حمل علی بن الحسین و هو یقول:
أنا علی بن الحسین بن علی
نحن و بیت اللّه أولی بالنبی
واللّه لا یحکم فینا ابن الدّعی
أطعنکم بالرمح حتی ینثنی
أضربکم بالسیف حتی یلتوی
ضرب غلام هاشمی علوی
فلم یزل یقاتل حتی ضج أهل الکوفة لکثرة من قتل منهم حتی أنه روی: أنه

على عطشه قتل مائة و عشرين رجلاً ثم رجع إلى أبيه و قد أصابته جراحات كثيرة فقال: يا أبة! العطش قد قتلني و ثقل الحديد قد أجهدني فهل إلى شربة من ماء سبيل أتقوى بها على الأعداء؟ فبكى الحسين و قال: يا بنى! خدا آدم و نوح و خاندان ابراهيم و خاندان عمران را از ميان همه مردمان برگزيد كه همه آن‌ها در مقام مانند همديگرند (و ما خاندان پيامبر از اين نسل هستيم).
على بن الحسين با اين رجز حمله‌ور شد: «من على فرزند حسين بن على هستم. به خداى كعبه قسم كه ما به پيامبر نزديک‌تر و (براى جانشينى او) سزاوارتريم. هيچ گاه فرزند زنازاده نمى‌تواند بر ما حكومت كند. آن قدر با نيزه و شمشير، شما را مى‌زنم تا آن‌ها كج شوند؛ ضربتى كه شايسته يک جوان هاشمى و علوى است».
او همچنان مى‌جنگيد تا ضجه اهل كوفه از كثرت كشته‌شدگان به دست او بلند شد. گفته‌اند با وجود تشنگى، 120 نفر را كشت.(172) پس از جراحت‌هاى زياد، پيش پدر بازگشت و گفت: بابا جان! تشنگى مرا مى‌كشد و سنگينى تجهيزات، طاقتم را برده است. آبى هست كه با آن بر دشمن قوّت بگيرم؟ حسين گريست و گفت: پسرم! عزّ على محمد و على على و على أبيک أن تدعوهم فلا يجيبونک و تستغيث بهم فلا يغيثونک يا بنى! هات لسانک فأخذ لسانه فمصه و دفع إليه خاتمه و قال له: خذ هذا الخاتم فى فيک و ارجع إلى قتال عدوک فإنى أرجو أن لا تمسى حتى يسقيک جدّک بكأسه الأوفى شربة لا تظمأ بعدها أبداً فرجع على بن الحسين إلى القتال و حمل و هو يقول:

الحرب قد بانت لها حقائق
و ظهرت من بعدها مصادق
واللّه ربّ العرش لا نفارق
جموعكم أو تغمد البوارق

و جعل يقاتل حتى قتل تمام المائتين. ثمّ ضربه منقذ بن مرّة العبدى على مفرق رأسه ضربة صرعه فيها و ضربه الناس بأسيافهم فاعتنق الفرس فحمله الفرس إلى عسكر عدوّه فقطعوه بأسيافهم إرباً إرباً فلمابلغت روحه التراقى نادى بأعلى صوته: يا أبتاه! هذا جدى رسول اللّه‌صلى الله عليه وآله قد سقانى بكأسه الأوفى شربة لا أظمأ بعدها أبداً و هو يقول لک: العجل فإنّ لک كأسا مذخورة
بر پيامبر و على‌عليهما السلام و بر پدرت سخت است كه آنان را بخوانى و نتوانند جوابت دهند و استغاثه نمايى و نتوانند كمكت كنند. آن گاه فرمود: زبانت را بياور و زبان او را مكيد و انگشترش را به او داد و فرمود: آن را در دهانت بگذار و به نبرد دشمن بازگرد. اميدوارم به زودى با جام پر آب جدّت سيراب شوى. نوشيدنى كه هيچ گاه بعد از آن تشنگى نيست. على

بن الحسین به میدان برگشت و حمله کرد و می‌گفت:
«حقایق جنگ آشکار شده و نمونه‌های آن ظهور کرده است. به خدا سوگند که شما را رها نخواهیم کرد تا شمشیرهایتان را غلاف کنید».
او جنگید تا دویست نفر را کشت. پس منقذ بن مره عبدی، ضربتی به فرق سر او زد که افتاد و دیگران هم شمشیرهای خود را حواله او کردند. دست بر گردن اسب کرد و حیوان، او را به لشکر دشمن برد. پس آنان با شمشیر، قطعه‌قطعه‌اش کردند. در لحظات آخرش به صدای بلند گفت: ای پدر! این جدّ من رسول خداست که با جام پر آبش سیرابم کرد. شربتی که دیگر تشنه‌ام نشود. جدم می‌گوید: شتاب کن که جامی هم برای تو گذاشته است. فصاح الحسین: قتل اللّه قوما قتلوک یا بنی! ما أجرأهم علی اللّه و علی انتهاک حرمة رسول اللّه؟! علی الدنیا بعدک العفا.
قال حمید بن مسلم: لکأنی أنظر الی امرأة خرجت مسرعة کأنها الشمس طالعة تنادی بالویل و الثبور تصیح: وا حبیباه! وا ثمرة فؤاداه! وا نور عیناه! فسألت عنها فقیل: هی زینب بنت علی ثم جاءت حتی انکبت علیه فجاء إلیها الحسین حتی أخذ بیدها و ردّها إلی الفسطاط ثم أقبل مع فتیانه إلی ابنه فقال: إحملوا أخاکم فحملوه من مصرعه حتی وضعوه عند الفسطاط الذی یقاتلون أمامه.
قال: و خرج غلام من تلک الأبنیة فی اذنیه قرطان و هو مذعور فجعل یلتفت یمیناً و شمالاً و قرطاه یتذبذبان فحمل هانی بن بعیث فقتله ثم التفت الحسین عن یمینه و شماله فلم یر أحدا من الرجال فخرج علی بن الحسین و هو زین العابدین و هو أصغر من أخیه علی القتیل وکان مریضا و هو الذی نسل آل محمد علیهم السّلام
امام حسین‌علیه السلام فریاد زد: پسرم! خدا بکشد گروهی که تو را کشتند. چه قدر بر خدا جرأت کردند که حرمت رسولش را هتک کردند. بعد از تو خاک بر سر دنیا باد.
حمید بن مسلم گوید: در این لحظه دیدم زنی چون خورشید، با شتاب بیرون آمد و ندای ویل و ثبور می‌داد. فریاد می‌زد: واحبیباه! وای میوه دلم! وای نور چشمانم! پرسیدم آن زن کیست؟ گفتند: زینب دختر علی‌علیهما السلام است. او آمد و خود را بر روی علی انداخت. حسین آمد و دست او را گرفت و او را به خیمه بازگرداند سپس با جوانان خود سوی فرزند برگشت و فرمود! برادرتان را ببرید. آنان علی را از محل شهادتش برداشتند تا جلو خیمه‌ای که مقابل آن می‌جنگیدند، گذاشتند.
گوید در این هنگام پسر بچه‌ای از خیمه‌ها بیرون آمد که در گوش‌هایش دو گوشواره بود و ترسیده بود. به چپ و راست می‌رفت و گوشواره‌هایش تکان می‌خورد. هانی بن بعیث حمله برد و او را کشت.(173) در این حال حسین‌علیه السلام به اطراف خود نگاه کرد و کسی از مردان را ندید. علی

بن الحسین زین العابدین که کوچک‌تر از برادرش علی شهید و بیمار بود و نسل خاندان پیامبر از او باقی ماند، بیرون آمد. فکان لا یقدر علی حمل سیفه و ام کلثوم تنادی خلفه: یا بنی ارجع! فقال: یا عمتاه! ذرینی اقاتل بین یدی ابن رسول اللّه فقال الحسین: یا ام کلثوم! خذیه وردیه لا تبق الأرض خالیة من نسل آل محمد و لما فجع بأهل بیته و ولده و لم یبق غیره و غیر النساء و الأطفال و غیر ولده المریض نادی: هل من ذابّ یذب عن حرم رسول اللّه؟ هل من موحّد یخاف اللّه فینا؟ هل من مغیث یرجوا اللّه فی إغاثتنا؟ هل من معین یرجو ما عند اللّه فی إعانتنا؟
فارتفعت أصوات النساء بالعویل فتقدم إلی باب الخیمة و قال: ناولونی علیاً الطفل حتی اودعه فناولوه الصبی فجعل یقبله و یقول: ویل لهؤلاء القوم إذا کان خصمهم جدّک.
او توان حمل سلاح نداشت و پشت سرش ام کلثوم(174) ندا می‌کرد که ای پسر! برگرد. او گفت: عمه جان بگذار در حضور فرزند رسول خدا بجنگم. امام حسین‌علیه السلام فرمود: ای ام کلثوم! او را بگیر و برگردان تا زمین از نسل آل محمدصلی الله علیه وآله خالی نشود. آن گاه که امام به اهل بیت و فرزندانش داغدار شد و جز زنان و کودکان و فرزند بیمارش کسی نماند، ندا کرد: آیا دفاع‌کننده‌ای هست که از حرم رسول خدا دفاع کند؟ آیا خداپرستی هست که در خصوص ما از خدا بترسد؟ آیا یاری‌کننده‌ای هست که با کمک به ما امید یاری از خدا داشته باشد؟
صدای زنان به ناله بلند شد و امام به در خیمه آمد و فرمود: طفلم علی(175) را به من دهید تا با او خداحافظی کنم. بچه را به او دادند و امام او را بوسید و فرمود: وای بر این مردم که طرف و خصمشان جدّ توست.
فبینا الصبی فی حجره إذ رماه حرملة بن الکاهل الأسدی فذبحه فی حجره فتلقی الحسین دمه حتی امتلأت کفه ثم رمی به نحو السماء و قال: اللّهم! إن حبست عنا النصر فاجعل ذلک لما هو خیر لنا.
ثم نزل الحسین عن فرسه و حفر للصبی بجفن سیفه و زمله بدمه و صلّی علیه ثم قام و رکب فرسه و وقف قبالة القوم مصلّتا سیفه بیده آیسا من نفسه عازما علی الموت و هو یقول:
أنا ابن علی الخیر من آل هاشم
کفانی بهذا مفخرا حین أفخر
و جدی رسول اللّه أکرم من مضی
و نحن سراج اللّه فی الأرض نزهر
و فاطمة امی ابنة الطهر أحمد
و عمی یدعی ذا الجناحین جعفر
و فینا کتاب اللّه انزل صادعا

و فینا الهدی و الوحی بالخیر یذکر
و نحن أمان اللّه فی الخلق کلهم
نسرّ بهذا فی الأنام و نجهر
در همین حال که بچه در بغل امام بود، حرملة بن کاهل اسدی، تیری انداخت و او را در بغل پدر کشت. حسین، مشت خود را از خون او پر کرد و به آسمان پرتاب کرد و فرمود: خدایا! اگر پیروزی با ما نیست به جای آن خیر ما را قرار ده. سپس از اسبش پیاده شد و با غلاف شمشیر، گودالی کند و طفل را آغشته به خون، به خاک سپرد و بر او نماز خواند.

آن گاه برخاست و بر اسبش سوار شد و با شمشیر برهنه مقابل مردم ایستاد. از خود نومید و عازم به مرگ بود و اشعار زیر را فرمود:
«من فرزند علی نیک سرشت از آل هاشم هستم و این افتخار برایم کافی است. جدم رسول خدا، کریم‌ترین انسان‌های گذشته است و ما چراغ (هدایت) خدا روی زمین هستیم که می‌درخشیم. فاطمه مادرم دختر پاک احمد و عمویم جعفر، صاحب دو بال است.
کتاب خدا در میان ما نازل شده و هدایت و وحی در میان ما بوده است. ما امان الهی در میان همه خلق هستیم و به آن خوشحالیم و آن را مخفی نمی‌کنیم.
و نحن ولاة الحوض نسقی محبنا
بکأس و ذاک الحوض للسقی کوثر
فیسعد فینا فی القیام محبنا
و مبغضنا یوم القیامة یخسر
ثم أنشد کما قیل:
کفر القوم و قدماً رغبوا
عن ثواب اللّه رب الثقلین
قتلوا قدماً علیاً و ابنه
حسن الخیر و جاءوا للحسین
خیرة اللّه من الخلق أبی
بعد جدی فأنا ابن الخیرتین
و ذکر السلامی فی تاریخه: أن الحسین أنشأ هذه الأبیات و لیس لأحد مثلها و هی قوله:
فإن تکن الدنیا تعدّ نفیسة
فدار ثواب اللّه أعلی و أنبل
و إن تکن الأبدان للموت انشئت
فقتل امرئ فی اللّه بالسیف أفضل
و إن تکن الأرزاق قسماً مقدّرا
فقلّة حرص المرء فی الکسب أجمل
ما والیان حوض هستیم و دوستدار خود را از حوض کوثر سیراب می‌کنیم. محبّ ما در قیامت، خوشبخت و دشمن ما زیان‌کار خواهد بود».
آن گاه اشعار دیگری این چنین خواند: «مردم کافر شدند و از رسیدن به پاداش خداوند - که خالق انس و جنّ است - روی گرداندند. در گذشته علی‌علیه السلام و فرزندش حسن‌علیه السلام را کشتند و اکنون برای

حسین‌علیه السلام آمده‌اند. برگزیده خلق خدا بعد از پیامبر، پدرم بود و من فرزند این دو برگزیده‌ام».
سلامی در تاریخ(176) خود آورده است که حسین‌علیه السلام اشعار زیر را سرود که بی نظیر است: «اگر دنیا ارزشمند است، خانه پاداش خداوند (آخرت) بالاتر است. اگر این بدن‌ها برای مرگ آفریده شده است، کشته شدن به شمشیر در راه خدا بهتر است. و إن تکن الأموال للترک جمعها
فما بال متروک به المرء یبخل؟
سأمضی و ما بالقتل عار علی الفتی
إذا فی سبیل اللّه یمضی و یقتل
ثم إنّه دعا النّاس إلی البراز فلم یزل یقتل کل من دنا إلیه من عیون الرجال حتی قتل منهم مقتلة عظیمة فحالوا بینه و بین رحله فصاح بهم: و یحکم یا شیعة آل أبی سفیان! إن لم یکن لکم دین و کنتم لا تخافون المعاد فکونوا أحرارا فی دنیاکم هذه و ارجعوا إلی أحسابکم إن کنتم عرباً کما تزعمون.
فناداه شمر: ما تقول یا حسین؟ فقال: أقول أنا الذی اقاتلکم و تقاتلونی و النساء لیس علیهم جناح فامنعوا عتاتکم و طغاتکم و جهالکم عن التعرض لحرمی مادمت حیاً. فقال له شمر: لک ذلک یابن فاطمة! ثم صاح شمر بأصحابه: إلیکم عن حرم الرجل و اقصدوه بنفسه فلعمری لهو کفو کریم! فقصده القوم بالحرب من کل جانب فجعل یحمل علیهم و یحملون علیه و هو فی ذلک یطلب الماء لیشرب منه شربة فکلما حمل بفرسه علی الفرات حملوا علیه حتی أجلوه عنه
اگر روزی‌ها تقسیم شده و مقدر است، حرص نزدن انسان برای کسب روزی زیباتر است. من می‌روم و کشته شدن برای جوان‌مرد، ننگ نیست اگر برای خدا قدم بردارد و در راه او کشته شود».
آن گاه امام، دشمن را به مبارزه خواند و هر که را با او جنگید، کشت. آنان میان او و خیمه‌اش حایل شدند و او فریاد زد: وای بر شما ای پیروان خاندان ابوسفیان! اگر دین ندارید و از روز قیامت نمی‌هراسید، در دنیای خود آزاده باشید و اگر راست می‌گویید که عرب هستید، به نیاکان خود نگاه کنید.(177) شمر ندا کرد چه می‌گویی؟ فرمود: می‌گویم من و شما می‌جنگیم و زنان گناهی ندارند. پس تا زنده‌ام سرکشان و نفهمان خود را از تعرض به حرم من دور کنید. شمر گفت: باشد، پسر فاطمه! و به نیروهایش گفت: از حرمش دور شوید و به خودش بپردازید که او رقیب جنگی بزرگواری است.
دشمن از هر سو به جنگ حسین‌علیه السلام آمد و به او حمله می‌کردند و او حمله آن‌ها را پاسخ می‌داد. در این حال دنبال آب بود و هر گاه به سمت فرات می‌تاخت به او حمله می‌کردند و دورش می‌کردند. ثم رماه رجل یقال له أبو الحتوف الجعفی بسهم فوقع السهم فی جبهته فنزع الحسین

السهم و رمی به فسال الدم علی وجهه و لحیته فقال: اللّهم! قد تری ما أنا فیه من عبادک هؤلاء العصاة العتاة اللّهم! فاحصهم عددا و اقتلهم بددا و لا تذر علی وجه الأرض منهم أحدا و لا تغفر لهم أبداً.
ثم حمل علیهم کاللیث المغضب فجعل لا یلحق أحدا إلّا بعجه بسیفه و ألحقه بالحضیض و السهام تأخذه من کل ناحیة و هو یتلقاها بنحره و صدره و یقول: یا امّة السوء! بئسما خلفتم محمداًصلی الله علیه وآله فی عترته أما إنکم لن تقتلوا بعدی عبداً من عباد اللّه الصالحین فتهابوا قتله بل یهون علیکم عند قتلکم إیای و ایم اللّه إنی لأرجو أن یکرمنی ربی بهوانکم ثمّ ینتقم منکم من حیث لا تشعرون. فصاح به الحصین بن مالک السکونی: یابن فاطمة! بماذا ینتقم لک منّا؟
شخصی به نام ابوالحتوف جعفی(178) تیری انداخت که بر پیشانی امام نشست. آن حضرت تیر را بیرون آورد و دور انداخت و خون بر صورت و محاسنش جاری شد و گفت: بار خدایا! تو می‌بینی که من از این بندگان سرکش و گناه‌کارت چه می‌کشم. خدایا! جمع آن‌ها را پراکنده و یکایک آن‌ها را نابود کن و اَحدی از آنان را زنده مدار و هیچ‌گاه آنان را نبخش. (179)
امام همچون شیر خشمگین برآنان حمله کرد و کسی نمی‌توانست به شمشیرش نزدیک شود مگر آن که او را بر زمین می‌زد. تیرها از هر سو می‌آمد و بر گلو و سینه‌اش می‌نشست (به سر و صورتش می‌خورد) و می‌فرمود: ای امت بد! با عترت محمدصلی الله علیه وآله چه بد رفتار کردید. بدانید که پس از من، کشتن بندگان صالح خدا برایتان سخت وهراسناک نخواهد بود، چون با قتل من این کار برایتان آسان خواهد شد (و قبح آن خواهد ریخت). به خدا قسم امید دارم پروردگارم به بد رفتاری شما مرا بزرگ بدارد و انتقامم را از جایی که نفهمید بگیرد. حصین بن مالک سکونی(180) فریاد زد: ای فرزند فاطمه! به چه چیز انتقام تو را از ما خواهد گرفت؟ فقال: یلقی بأسکم بینکم و یسفک دماءکم ثم یصبّ علیکم العذاب الألیم. ثم جعل یقاتل حتی أصابته اثنتان و سبعون جراحة فوقف یستریح و قد ضعف عن القتال فبینا هو واقف إذ أتاه حجر فوقع علی جبهته فسالت الدماء من جبهته فأخذ الثوب لیمسح عن جبهته فأتاه سهم محدّد مسموم له ثلاث شعب فوقع فی قلبه فقال الحسین علیه السّلام: بسم اللّه و باللّه و علی ملة رسول اللّه. و رفع رأسه الی السماء و قال: إلهی! إنک تعلم أنهم یقتلون رجلاً لیس علی وجه الأرض ابن نبی غیره.
ثم أخذ السهم و أخرجه من وراء ظهره فانبعث الدم کالمیزاب فوضع یده علی الجرح فلما امتلأت دماً رمی بها إلی السماء فما رجع من ذلک قطرة و ما عرفت الحمرة فی السماء حتی رمی الحسین بدمه إلی السماء ثمّ وضع یده علی الجرح ثانیاً فلما امتلأت لطخ بها رأسه و لحیته و قال: هکذا واللّه

أکون حتی ألقی جدی محمداَصلی الله علیه وآله و أنا مخضوب بدمی و أقول: یا رسول اللّه ! قتلنی فلان و فلان.
فرمود: میانتان شر می‌اندازد و (به این وسیله) خون‌هایتان را می‌ریزد سپس عذاب دردناکش را بر شما فرود می‌آورد. امام می‌جنگید تا آن که 72 زخم برداشت. از جنگ، خسته و ضعیف شد و ایستاد تا دمی بیاساید. در این حال سنگی آمد و بر پیشانی‌اش خورد و خون جاری شد. لباسش را گرفت تا پیشانی‌اش را از خون پاک کند که تیر تیز سه شعبه و مسمومی آمد و بر قلب او نشست. امام حسین‌علیه السلام گفت: بسم اللّه و باللّه و علی ملة رسول اللّه.(181) پس سر به آسمان بلند کرد و عرضه داشت: خدای من! تو می‌دانی که اینان کسی را می‌کشند که روی زمین فرزند پیامبری جز او نیست.
امام تیر را از پشت سر بیرون آورد و خون مانند ناودان جاری شد. دستش را زیر محل زخم گرفت و چون پر از خون شد به آسمان پرتاب کرد. از این خون قطره‌ای به زمین بازنگشت و پیش از آن سرخی در آسمان دیده نشده بود. باز هم دستش را زیر زخم گرفت و چون از خون پر شد به صورت و محاسنش مالید و فرمود: این‌گونه به خونْ خضاب خواهم بود تا جدّم محمدصلی الله علیه وآله را دیدار کنم و بگویم ای رسول خدا! فلانی و فلانی مرا کشتند.
ثم ضعف عن القتال فوقف مکانه فکلما أتاه رجل من الناس و انتهی إلیه انصرف عنه و کره أن یلقی اللّه بدمه حتی جاءه رجل من کندة یقال له: مالک بن نسر فضربه بالسیف علی رأسه و کان علیه برنس فقطع البرنس و امتلأ دماً فقال له الحسین: لا أکلت بیمینک و لا شربت بها و حشرک اللّه مع الظالمین.
ثم ألقی البرنس و لبس قلنسوة و اعتمّ علیها و قد أعیی و تبلّد و جاء الکندی فأخذ البرنس و کان من خز فلما قدم به بعد ذلک علی امرأته ام عبداللّه لیغسله من الدم قالت له امرأته: أتسلب ابن بنت رسول اللّه برنسه و تدخل بیتی؟! اخرج عنی حشا اللّه قبرک ناراً. و ذکر أصحابه: أنّه یبست یداه و لم یزل فقیرا بأسوء حال إلی أن مات.
ثم نادی شمر: ما تنتظرون بالرجل؟ فقد أثخنته السهام فاحذت به الرماح و السیوف فضربه رجل یقال له زرعة بن شریک التمیمی ضربة منکرة و رماه سنان بن أنس بسهم فی نحره
امام که از نبرد خسته شده بود در جای خود ایستاد و هر که به سویش می‌آمد باز می‌گشت و دست به خونش نمی‌آلود تا آن که مردی از قبیله کنده به نام مالک بن نسر(182) پیش آمد و شمشیری بر سر آن حضرت زد. شب‌کلاهی که بر سرش بود پاره شد و خون جاری شد. امام فرمود: با این دستت غذا نخوری و نیاشامی و خدا تو را با ستمکاران محشور کند.

آن گاه برنس را انداخت و قلنسوه(183) بر سر گذاشت و بر آن عمامه پیچید ولی خسته و وامانده شده بود. مرد کِندی برنس را که از جنس خز بود برداشت و بعد از واقعه برای همسرش ام عبداللّه برد تا آن را بشوید. زن گفت: کلاه فرزند رسول خدا را برداشته و به خانه من می‌آیی؟ از خانه‌ام بیرون رو که خدا قبرت را از آتش پر کند. دوستان او گفته‌اند دستان او خشک شد و پیوسته در فقر و بد حالی به سر می‌برد تا مرد.
شمر صدا زد: منتظر چه هستید؟ تیرها حسین را ناتوان کرده است. در این هنگام نیزه‌ها و شمشیرها بر امام باریدن گرفت. مردی به نام زرعة بن شریک تمیمی، ضربتی کاری بر او وارد آورد و سنان بن انس، تیری بر گلوی آن حضرت زد. و طعنه صالح بن وهب المری علی خاصرته طعنة منکرةٍ فسقط الحسین عن فرسه إلی الأرض علی خده الأیمن ثم استوی جالساً و نزع السهم من نحره ثم دنا عمر بن سعد من الحسین لیراه. قال حمید بن مسلم: و خرجت زینب بنت علی و قرطاها یجولان فی اذنیها و هی تقول: لیت السماء أطبقت علی الأرض یابن سعد أیقتل أبو عبداللّه و أنت تنظر إلیه؟ فجعلت دموعه تسیل علی خدیه و لحیته فصرف وجهه عنها و الحسین جالس و علیه جبة خز و قد تحاماه الناس(184) فصاح شمر: ویحکم ما تنتظرون؟ اقتلوه ثکلتکم امهاتکم فضربه زرعة ابن شریک فأبان کفه الیسری ثم ضربه علی عاتقه فجعل یکبو مرّة و یقوم اخری فحمل علیه سنان بن أنس فی تلک الحال فطعنه بالرمح فصرعه و قال لخولی بن یزید: احتز راسه فضعف و ارتعدت یداه فقال له سنان: فتّ اللّه عضدک و أبان یدک فنزل إلیه نصر بن خرشة الضبابی و قیل: بل شمر بن ذی الجوشن و کان أبرص فضربه برجله و ألقاه علی قفاه ثم أخذ بلحیته.
صالح بن وهب مُرّی نیزه‌ای سخت بر لگن خاصره‌اش زد و امام با طرف راستِ صورت از اسب بر زمین افتاد.(185) برخاست و نشست و تیر را از گلو بیرون کشید. در این حال عمر سعد به امام نزدیک شد تا وضع او را ببیند. حمید بن مسلم گوید: زینب‌علیها السلام در حالی که گوشواره‌هایش تکان می‌خورد بیرون آمد و گفت: کاش آسمان بر زمین می‌آمد، ای عمر بن سعد! آیا اباعبداللّه کشته می‌شود و تو او را نگاه می‌کنی؟ اشک بر گونه و ریش عمر جاری شد و صورت از زینب گرداند. حسین‌علیه السلام نشسته بود و جُبّه‌ای از خز در بر داشت و مردم از نزدیک شدن به او پرهیز می‌کردند. شمر صدا زد: وای بر شما! منتظر چه هستید؟ او را بکشید، مادر به عزایتان بنشیند. زُرعة بن شریک، ضربه‌ای زد و کفّ راست امام را جدا کرد. سپس به شانه‌اش زد. امام به زمین می‌افتاد و بلند می‌شد. در این حال سنان بن انس بر او حمله کرد و نیزه‌ای بر امام زد و او را بر زمین انداخت و به خولی بن یزید گفت: سرش را جدا کن. او سست شد و دستانش لرزید. سنان گفت: دستانت بریده باد. نصر بن خرشه ضبابی و به

نقلی شمر بن ذی الجوشن که ابرص بود پا بر او زد و او را از پشت بر زمینش انداخت و محاسنش را گرفت.(186) فقال له الحسین: أنت الکلب الأبقع الذی رأیته فی منامی؟ فقال شمر: أتشبهنی بالکلاب یابن فاطمة؟ ثم جعل یضرب بسیفه مذبح الحسین و یقول:

أقتلک الیوم و نفسی تعلم
علماً یقیناً لیس فیه مزعم
و لا مجال لا و لا تکتم
أن أباک خیر من یکلّم

10- أخبرنا أبو الحسن أحمد بن علی العاصمی عن إسماعیل بن أحمد البیهقی عن أبیه حدثنا الحسین بن محمد حدثنا إسماعیل بن محمد حدثنا محمد بن یونس حدثنا أبو أحمد الزبیری حدثنی عمی فضیل بن الزبیر عن عبداللّه بن میمون عن محمد بن عمرو بن الحسن عن أبیه قال: کنا مع الحسین بنهر کربلاء فنظر إلی شمر بن ذی الجوشن فقال: اللّه اکبر! اللّه أکبر! صدق اللّه و رسوله قال رسول اللّه‌صلی الله علیه وآله: کأنی أنظر إلی کلب أبقع یلغ فی دماء أهل بیتی. فغضب عمر بن سعد فقال لرجل کان عن یمینه: انزل و یحک إلی الحسین فأرحه! فنزل إلیه قیل هو خولی بن یزید الأصبحی فاحتزّ رأسه و قیل: بل هو شمر.

و روی: أنه جاء إلیه شمر بن ذی الجوشن و سنان بن أنس و الحسین‌بآخر رمق یلوک بلسانه من العطش فرفسه شمر برجله و قال:

امام فرمود: تو همان سگ ابقع هستی که در خواب دیده بودم. شمر گفت: ای پسر فاطمه! مرا به سگان تشبیه می‌کنی؟ آن گاه با شمشیر بر گلوگاه حسین‌علیه السلام زد و گفت: «امروز تو را می‌کشم و با اطمینان و یقین می‌دانم و تردیدی ندارم که پدرت بهترین انسان‌ها بود».

... از عمرو بن حسن نقل شده است که گفت با حسین‌علیه السلام در نهر کربلا بودیم که (قبل از شهادت) به شمر نگریست و فرمود: «اللّه اکبر، خدا و رسولش راست گفته‌اند، چون پیامبر فرمود: گویا سگ ابقعی می‌بینم که در خون اهل بیت من غوطه‌ور است». عمر سعد از این سخن خشمگین شد و به مردی که طرف راستش بود گفت: پایین بیا و کار حسین را تمام کن. او خولی بن یزید بود و سر حسین را برید.(187) برخی هم گفته‌اند او شمر بود.

روایت دیگر این است که شمر بن ذی الجوشن و سنان بن انس به طرف حسین آمدند و او در آخرین رمق‌هایش بود و از تشنگی زبانش را در دهان می‌چرخاند. شمر با پای خود بر سینه امام زد و گفت:

یابن أبی تراب! ألست تزعم أن أباک علی حوض النبی یسقی من أحبّه؟ فاصبر حتی تأخذ الماء من یده. ثم قال لسنان بن أنس: احتز رأسه من قفاه فقال: واللّه لا أفعل ذلک! فیکون جدّه محمد خصمی فغضب شمر منه و

جلس على صدر الحسين و قبض على لحيته و همّ بقتله فضحک الحسين و قال له: أتقتلنى؟ أو لا تعلم من أنا؟ قال: أعرفک حقّ المعرفة امّک فاطمة الزهراء و أبوک على المرتضى و جدک محمد المصطفى و خصمک اللّه العلى الأعلى و أقتلک و لا ابالى و ضربه بسيفه اثنتى عشرة ضربة ثم حزّ رأسه ثم تقدم الأسود بن حنظلة فاخذ سيفه و أخذ جعوثة الحضرمى قميصه فلبسه فصار أبرص و سقط شعره.
و روى أنّه وجد فى قميصه مائة و بضع عشرة ما بين رمية و طعنه و ضربة و قال جعفر بن محمد بن على بن الحسين عليهم السّلام: وجد فيه ثلاث و ثلاثون طعنة و أربع و ثلاثون ضربة
ای فرزند ابوتراب! مگر تو نمی‌گویی پدرت بر سر حوض پیامبر، دوستانش را سیراب می‌کند؟ صبر کن تا از دست او آب بنوشی. سپس به سنان گفت: سرش را از پشت ببر. سنان گفت: من این کار را نمی‌کنم چون جدّش محمدصلی الله علیه وآله طرف انتقام من خواهد شد. شمر از دست او عصبانی شد و خود بر سینه حسین نشست و محاسن امام را گرفت و خواست او را بکشد که حسین‌علیه السلام خندید و فرمود: آیا تو می‌خواهی مرا بکشی؟ نمی‌دانی من کیستم؟ گفت: به خوبی می‌شناسمت. مادرت فاطمه، پدرت علی مرتضی، پدر بزرگت محمد مصطفی و منتقم تو خدای بزرگ مرتبه است. تو را می‌کشم و باکی ندارم. آن گاه دوازده ضربه شمشمیر بر آن حضرت زد و سپس سر امام را جدا کرد.(188) پس از آن اسود بن حنظله پیش آمد و شمشیر آن حضرت را برداشت و جعونه حضرمی پیراهنش را برداشت و پوشید و پیس شد و موهایش ریخت.

روایت شده که در لباس امام بیش از 110 جای تیر و شمشیر بود. جعفر بن محمد - امام صادق‌علیه السلام - فرموده است: در آن لباس، جای 33 ضربت نیزه و 34 ضربت شمشیر بود. و أخذ سراویله بحیر بن عمرو الجرمی فصار زمناً مقعداً من رجلیه و أخذ عمامته جابر بن یزید الأزدی فاعتم بها فصار مجذوما و أخذ مالک بن نسر الکندی درعه فصار معتوها. و ارتفعت فی السماء فی ذلک الوقت غبرة شدیدة مظلمة فیها ریح حمراء لا یری فیها عین و لا أثر حتی ظنّ القوم أن العذاب قد جاءهم فلبثوا بذلک ساعة ثمّ انجلت عنهم.
قال: و قتل الحسین باتفاق الرواة یوم عاشوراء عاشر محرم سنة إحدی و ستین و هو ابن أربع و خمسین سنة و ستة أشهر و نصف.
قال: و أقبل فرس الحسین و قد عدا من بین أیدیهم أن لا یؤخذ فوضع ناصیته فی دم الحسین و ذهب یرکض إلی خیمة النساء و هو یصهل و یضرب برأسه الأرض عند الخیمة فلما نظرت أخوات الحسین و بناته و أهله إلی الفرس لیس علیه أحد رفعن أصواتهنّ بالصراخ و العویل و وضعت امّ کلثوم یدها علی ام راسها و نادت: وا محمّداه! وا جداه! وا نبیاه! وا أبا القاسماه! وا علیاه! وا جعفراه! وا حمزتاه! وا حسناه! هذا حسین بالعراء صریع بکربلاء محزوز الرأس من القفا مسلوب العمامة و الرداء ثمّ غشی علیها
شلوار آن حضرت را بحیر بن عمرو جَرَمی برداشت و زمین‌گیر شد. عمامه‌اش را جابر بن یزید ازدی برداشت و بر سر گذاشت و جذام گرفت. مالک بن نسر کندی زره او را برداشت و دیوانه شد. در این حال، غبار غلیظ و سیاهی برخاست که همراه با باد سرخ بود که هیچ چیز دیده نمی‌شد و مردم گمان کردند عذاب واقع شده است. مدتی درنگ کردند و هوا صاف شد.(189) به نظرِ همه راویان، شهادت امام حسین‌علیه السلام در روز عاشورا، دهم محرم سال 61 اتفاق افتاد و آن حضرت 54 سال و شش ماه و نیم داشت. اسب امام کاکل خود را به خون امام زد و از میان دشمن فرار کرده به سمت خیمه زنان آمد. شیهه کشید و سرش را به زمین مقابل خیمه می‌زد. چون خواهران و زنان و خانواده امام به اسب نگریستند و کسی را روی آن ندیدند صدا به ناله و زاری بلند کردند. ام کلثوم دست بر سر گذاشت و به ناله، صدای جدش پیامبر، علی و جعفر و حمزه و حسن‌علیهم السلام را زد و گفت: این حسین است که در بیابان کربلا افتاده، سرش از پشت جدا شده و عمامه و عبایش را برده‌اند. این سخنان را گفت و غش کرد. و أقبل الأعداء حتی أحدقوا بالخیمة و معهم

شمر بن ذی الجوشن فقال: ادخلوا فاسلبوا بزّتهن. فدخل القوم فأخذوا کلّ ما کان بالخیمة حتی أفضوا إلی قرط کان فی اذن امّ کلثوم اخت الحسین فأخذوه و خرموا اذنها. حتی کانت المرأة لتنازع ثوبها علی ظهرها حتی تغلب علیه.
و أخذ قیس بن الأشعث قطیفة للحسین کان یجلس علیها فسمی لذلک: قیس قطیفة و أخذ نعلیه رجل من الأزد یقال له الأسود ثمّ مال الناس علی الورس و الخیل و الإبل فانتهبوها. قال حمید بن مسلم: انتهیت إلی علی بن الحسین و هو مضطجع علی فراش له و هو مریض و إذا شمر مع رجال یقولون له: ألا نقتل هذا المریض؟ فقلت له: سبحان اللّه! ما معنی قتل المرضی من الصبیان؟
دشمنان، خیمه‌ها را محاصره کردند و شمر بن ذی الجوشن که با آنان بود دستور داد وارد شوید و متاع و لباس‌ها را برگیرید.(190) آنان داخل خیمه شدند و هر چه در آن بود بردند، حتی گوشواره‌ام کلثوم خواهر حسین را کشیدند و گوش او را پاره کردند. زنان، پوشش بر خود می‌کشیدند ولی بر آن‌ها غلبه می‌شد.
قیس بن اشعث(191) قطیفه امام را که بر آن می‌نشست، برداشت و به قیس قطیفه مشهور شد. کفش‌های آن حضرت را مردی از قبیله ازْد به نام اسود برداشت. آن گاه مردم به غارت ورس و اسب و شترها پرداختند.
(192) حمید بن مسلم گوید: به سوی علی بن الحسین‌علیهما السلام که در حال بیماری بر بستر افتاده بود، رفتم و دیدم شمر با عده‌ای حاضر بودند. آن‌ها به شمر می‌گفتند: آیا او را بکشیم؟ من گفتم سبحان اللّه! کشتن کودکان بیمار(193) چه معنا دارد؟ و ما زلت به ادافع عنه حتی جاء عمر بن سعد فقال: ألا لا یدخلنّ أحد بیوت هذه النسوة و لا یتعرض لهذا الغلام المریض أحد و من أخذ من متاعهم شیئا فلیرده. قال: فواللّه ما ردّ واحد منهم شیئا غیر أنهم کفوا. فقال لی علی بن الحسین: جزیت من رجل خیراً فقد رفع اللّه عنی بمقالتک شرّ هؤلاء.
و قال عبیداللّه بن عمار: رأیت علی الحسین سراویل تلمع ساعة قتل فجاء أبجر ابن کعب فسلبه و ترکه مجرّدا. و ذکر محمد بن عبد الرحمن: إنّ یدی أبجر بن کعب کانتا ینضحان الدم فی الشتاء و ییبسان فی فی الصیف کأنهما عود.
و قال بعض من شهد الوقعة: ما رأیت مکثوراً قط قتل ولده و إخوته و بنو عمّه و أهل بیته أربط جأشاً و لا أمضی جناناً و لا أجری من الحسین و لا رأیت قبله و لا بعده مثله لقد رأیت الرجال تنکشف عنه إذا شدّ فیهم انکشاف المعزی إذا عاث فیها الذئب.
سپس از او حمایت کردم تا عمر سعد رسید و دستور داد هیچ کس وارد خیمه زنان نشود و کسی به این غلام بیمار، تعرض نکند و هر که از آنان

چیزی برداشته، پس دهد.(194) اما قسم می‌خورم که هیچ‌کس چیزی برنگرداند ولی به غارت ادامه ندادند. علی بن الحسین‌علیهما السلام به من دعا کرد و فرمود: خدا با سخن تو شر اینان را از سر من کم کرد.
عبیداللّه بن عمار گفته است حسین پیش از شهادت، شلواری به رنگ روشن بر تن داشت که ابجر بن کعب آن را برداشت و او را برهنه رها کرد! محمد بن عبد الرّحمن گفت: دستان ابجر در زمستان، خون ترشح می‌کرد و در تابستان همانند چوب خشک می‌شد.
یکی از شاهدان واقعه کربلا گفته است: من انسان مغلوب و مظلومی جز حسین‌علیه السلام ندیده بودم که پسران، برادران، پسر عموها و خاندانش کشته شده باشند و این‌گونه قلبی استوار و دلی بی باک داشته باشد. قبل و بعد از او همانندش ندیدم که وقتی حمله می‌کرد، مردان مانند بزهایی که گرگ در میان آن‌ها افتاده باشد، فرار می‌کردند.
قال: ثمّ إن عمر بن سعد نادی: من ینتدب الحسین فیوطئه فرسه فانتدب له عشرة نفر منهم إسحاق الحضرمی و منهم الأخنس بن مرثد الحضرمی القائل فی ذلک:
نحن رضضنا الظهر بعد الصدر
بکلّ یعبوب شدید الأسر
حتی عصینا اللّه ربّ الأمر
بصنعنا مع الحسین الطهر
فداسوا حسیناً بخیولهم حتی رضوا صدره و ظهره فسئل عن ذلک فقال: هذا أمر الأمر عبیداللّه.
قال: ثمّ دفع الرأس إلی خولی بن یزید الأصبحی لیحمله إلی عبیداللّه بن زیاد و أقام عمر بن سعد یومه ذلک إلی الغد فجمع قتلاه فصلی علیهم و دفنهم و ترک الحسین و أهل بیته و أصحابه فلمّا ارتحلوا الی الکوفة و ترکوهم علی تلک الحالة عمد أهل الغاضریة من بنی أسد
پس از آن، عمر بن سعد ندا کرد: چه کسی حاضر است بر بدن حسین‌علیه السلام اسب بتازد؟ ده نفر پیش قدم شدند که از آن جمله اسحاق حضرمی و اخنس بن مرثد حضرمی بودند که این شعر را گفته‌اند:
«ما پشت و روی انسان پاک، حسین‌علیه السلام را با اسبان پر قدرت لِه کردیم و با این کار، خدا را نافرمانی کردیم».
آن‌ها با اسبانشان بدن امام را لگدمال کردند و پشت و رویش را کوبیده و خُرد کردند. وقتی از علت این کار پرسیدند، (عمر سعد) گفت: دستور ابن زیاد است.
سر امام را به خولی بن یزید اصبحی دادند تا پیش ابن زیاد ببرد. اما عمر سعد آن روز را تا فردا در کربلا ماند و کشته‌های خود را جمع‌آوری کرده، بر آن‌ها نماز خواند و دفنشان کرد(195) و اجساد حسین‌علیه السلام و

خانواده و اصحابش را به حال خود رها کرد. چون سپاه ابن سعد به سمت کوفه رفتند اهل غاضریه که از قبیله بنی اسد بودند، فکفنوا أصحاب الحسین و صلّوا علیهم و دفنوهم و کانوا اثنین و سبعین رجلاً.
قال: ثم أذن عمر بن سعد بالناس فی الرحیل إلی الکوفة و حمل بنات الحسین و أخواته و علی بن الحسین و ذراریهم فلما مروا بجثة الحسین و جثث أصحابه صاحت النساء و لطمن وجوههن و صاحت زینب: یا محمداه! صلی علیک ملیک السماء هذا حسین بالعراء مزمل بالدماء معفر بالتراب مقطع الأعضاء یا محمداه! بناتک فی العسکر سبایا و ذریتک قتلی تسفی علیهم الصبا هذا ابنک محزوز الرأس من القفا لا هو غائب فیرجی و لا جریح فیداوی.
بر اصحاب حسین - که 72 نفر بودند - نماز گزارده و آن‌ها را کفن کردند(196) و به خاک سپردند.(197)
پس از بردن سرها و دفن کشتگان لشکر کوفه، عمر بن سعد به مردم اجازه داد به سوی کوفه حرکت کنند و دختران، خواهران و خانواده حسین و فرزندش علی‌علیهم السلام را به سمت کوفه راه انداخت. چون گذر آنان بر جسد حسین و یارانش افتاد، زنان فریاد کشیدند و به صورت خود زدند و زینب‌علیها السلام فریاد زد: وا محمداه! درود خدا بر تو باد! این حسین‌علیه السلام است که در بیابان آرمیده، به خون آغشته، به خاک افتاده و اعضایش بریده است. یا محمداه! دخترانت در لشکرگاه به اسارت در آمده و ذریه تو کشته شده‌اند و باد صبا بر آنان می‌وزد. این پسر توست که سرش از پشت بریده است، نه غایب شده که امید بازگشت او باشد و نه مجروح است که امید مداوایش برود.
و ما زالت تقول هذا القول حتی أبکت واللَّه کل صدیق و عدو حتی رأینا دموع الخیل تنحدر علی حوافرها ثم قطعت رؤوس الباقین فسرح باثنین و سبعین رأسا مع شمر بن ذی الجوشن و قیس بن الأشعث و عمرو ابن الحجاج.
قال: و لما أدخل خولی الأصبحی الرأس علی ابن زیاد و کان الذی یتولی حمله بشیر بن مالک فقدّمه إلیه و أنشأ یقول:
إملأ رکابی فضة و ذهباً
إنی قتلت الملک المحجبا
قتلت خیر الناس امّاً و أباً
و خیرهم إذ یذکرون النسبا
فغضب ابن زیاد من قوله و قال: فإذا علمت أنه کذلک لم قتلته؟ واللَّه لا نلت منی خیراً و لألحقنک به فقدّمه و ضرب عنقه.
زینب این سخنان را می‌گفت تا آن که هر دوست و دشمنی را به گریه انداخت. حتی دیدیم اشک اسبان جاری شد و بر پایشان ِریخت. پس از آن

ابن سعد دستور داد سر دیگر شهدا را هم بریدند و جمعاً 72 سر را توسط شمر بن ذی الجوشن و قیس بن اشعث و عمرو بن حجاج فرستاد.
وقتی خولی بر ابن زیاد وارد شد، بشیر بن مالک که مأمور حمل سر امام بود آن را پیش گذاشت و چنین سرود:
«رکاب اسبم را از طلا و نقره پر کن که من شاه بزرگواری را کشتم. کسی را کشتم که بهترین پدر و مادر را داشت و نسب آنان بهترین نسب‌هاست». ابن زیاد خشمگین شد و گفت: اگر می‌دانستی که چنین انسانی است چرا او را کشتی؟ هیچ چیزی به تو نخواهم داد و تو را هم خواهم کشت. آن گاه دستور داد او را گردن زدند.(198)
قال: و ساق القوم حرم رسول اللّه‌صلی الله علیه وآله کما تساق الأساری حتی إذا بلغوا بهم الکوفة خرج الناس ینظرون إلیهم و جعلوا یبکون و یتوجعون و علی بن الحسین مریض مغلول مکبل بالحدید قد نهکته العلّة فقال: ألا إن هؤلاء یبکون و یتوجعون من أجلنا فمن قتلنا إذن؟
11- و ذکر أبو علی السلامی عن البیهقی صاحب التاریخ أنّ السنة التی قتل فیها الحسین و هی سنة إحدی و ستین سمیت عام الحزن.
قال: و قال بشیر بن حذیم الأسدی: نظرت إلی زینب بنت علی یومئذ و لم أر خفرة قط أنطق منها کأنما تنطق عن لسان أمیر المؤمنین علی ابن أبی طالب و تفرغ عنه أومأت إلی الناس أن اسکتوا! فارتدت الأنفاس و سکنت الأجراس.
فقالت: الحمد للَّه و الصلاة علی أبی محمد رسول اللَّه و علی آله الطیبین الأخیار آل اللَّه و بعد: یا أهل الکوفة! و یا أهل الختل و الخذل و الغدر! أتبکون؟ فلا رقأت الدمعة و لا هدأت الرنة

کوفه و سخنان زینب‌علیها السلام

خاندان رسول خدا را همانند اسیران بردند تا وارد کوفه شدند. مردم کوفه از خانه‌ها بیرون آمده و آن‌ها را تماشا می‌کردند و اظهار ناراحتی کرده می‌گریستند. علی بن الحسین‌علیهما السلام که در این حال، بیمار و در غل و زنجیر بسته بود و بیماری‌اش او را از پا در آورده بود، فرمود: اینها برای ما گریه می‌کنند و ناراحتند، پس چه کسی این فاجعه را آفریده است؟
بیهقی مورّخ گوید: سال 61 که حسین‌علیه السلام در آن کشته شد، سال اندوه نام گرفت.
بشیر بن حذیم اسدی گوید: آن روز به زینب‌علیها السلام نگاه می‌کردم. زن با حشمتی چون او ندیدم که این‌گونه سخن بگوید. گویی از زبان امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب‌علیه السلام سخن می‌گفت. به مردم اشاره کرد که ساکت شوید! نفس‌ها در سینه حبس شد و زنگوله‌ها به سکون در آمد.
آن گاه چنین گفت: سپاس خدای را و درود بر پدرم محمدصلی الله علیه وآله رسول خدا و بر خاندان پاک و برگزیده‌اش که آل اللّه هستند. ای اهل کوفه! ای اهل دورویی و خیانت و فریب! آیا می‌گریید؟ چشمانتان نخشکد و ناله‌تان آرام نگیرد.
إنما مثلکم کمثل التی نَقَضَتْ غَزْلَها مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْکاثاً أتتخذون أَیمانَکُمْ دَخَلاً بَینَکُمْ؟ ألا و هل فیکم إلا الصلف و الطنف و الشنف و النطف و ملق الإماء و غمز الأعداء أو کمرعی علی دمنة أو کقصة علی ملحودة! ألا ساء ما قدّمت لکم أنفسکم إن سخط اللّه علیکم و فی العذاب أنتم خالدون أتبکون و تنتحبون؟ إی واللّه فابکوا کثیراً و اضحکوا قلیلاً فلقد ذهبتم بعارها و شنارها و لن ترحضوها بغسل بعدها أبداً. و أنّی ترحضون قتل سلیل خاتم الأنبیاء و سید شباب أهل الجنّة و ملاذ خیرتکم و مفزع نازلتکم و منار حجتکم و مدرة ألسنتکم. ألا ساء ما تزرون و بعداً لکم و سحقاً! فلقد خاب السعی و تبت الأیدی و خسرت الصفقة و بؤتم بغضب من اللّه و ضربت علیکم الذلة و المسکنة. ویلکم یا أهل الکوفة! أتدرون أی کبد لرسول اللّه‌صلی الله علیه وآله فریتم و أی دم له سفکتم و أی کریمة له أبرزتم و أی حریم له أصبتم و أی حرمة له انتهکتم؟ لَقَدْ جِئْتُمْ شَیئاً إِدّاً تَکادُ السَّماواتُ یتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَ تَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَ تَخِرُّ الْجِبالُ هَدّاً.
مَثَل شما چونان زنی است که بعد از تابیدن پشم‌ها آن‌ها را باز کند. آیا سوگند و پیمانتان را مایه خیانت و فریب قرار می‌دهید؟(199) در میان شما جز لاف‌زن و بدبخت و بدعنق و فاسد و زن ذلیل و دشمن ترس نیست. شما همانند سبزه روی زباله و گچ‌کاری بر روی قبر هستید. بد

کاری مرتکب شدید. خشم خدا بر شما باد و در عذاب او جاودان باشید. آیا گریه و زاری می‌کنید؟ آری! به خدا که فراوان بگریید و کم بخندید(200) چون ننگ و رسوایی به بار آوردید که با هیچ آبی شسته نخواهد شد. چگونه ننگ کشتنِ زاده خاتم انبیا و سید جوانان اهل بهشت و پناه خوبان و حلّال مشکلات و نشانه راه و روانی زبانتان را خواهید شست؟ بدانید که بد گناهی کردید، دور باشید و لِه شوید. زحمتتان بیهوده بود و دستانتان بریده. معامله‌ای بی‌سود و خریدن خشم الهی بود و ذلت و بیچارگی بر شما نوشته شد. وای بر شما ای مردمان کوفه! می‌دانید چه جگری از پیامبر دریدید و چه خونی از او ریختید؟ با چه کریمی درگیر شدید و به حرم پیامبر دست یازیدید و هتک حرمتش کردید. فاجعه‌ای به بار آوردید که نزدیک است آسمان‌ها از آن بشکافد و زمین، دهان باز کند و کوه‌ها منفجر شود. (201) إنّ ما جئتم بها لصلعاء عنقاء سوءاء فقماء خرقاء شوهاء کطلاع الأرض و ملاء السماء. أفعجبتم أن قطرت السماء دماً؟ و لعذاب الآخرة اشد و أخزی و أنتم لا تنصرون فلا یستخفنّکم المهل فإنه عز و جلّ لا یحفزه البدار و لا یخاف فوت الثار کلاّ إنّ ربکم لبالمرصاد فترقبوا اوّل النحل و آخر صاد.

قال بشیر: فواللَّه لقد رأیت الناس یومئذ حیاری کأنهم کانوا سکاری. یبکون و یحزنون و یتفجعون و یتأسفون و قد وضعوا أیدیهم فی أفواههم قال: و نظرت الی شیخ من أهل الکوفة کان واقفا إلی جنبی قد بکی حتی أخضلت لحیته بدموعه و هو یقول: صدقت بأبی و أمی کهولکم خیر الکهول و شبانکم خیر الشبان و نساؤکم خیر النسوان و نسلکم خیر نسل لا یخزی و لا یبزی.

قال: ثمّ جاءوا بهم حتی دخلوا علی عبیداللَّه بن زیاد فنظرت إلیه زینب بنت علی و جلست ناحیة

کاری که شما مرتکب شدید به اندازه آسمان و زمین، زشت و خطرناک و نابوده کننده بود. آیا از این که آسمان خون بگرید در شگفتید؟ عذاب آخرت سخت‌تر و ذلیل کننده‌تر است و آن‌جا یاوری برایتان نخواهد بود. گمان نکنید که مهلت به نفعتان است که خدای عزّ و جل را عجله برنمی‌انگیزد و بیم از دست رفتن انتقام ندارد. هرگز چنین نیست بلکه پروردگارتان در کمین‌گاه است. در انتظار تحقق ابتدای سوره نحل و آخر سوره صاد باشید. (202)

بشیر گوید: مردم در آن روز چنان سرگردان بودند که گویی مَست هستند. می‌گریستند و اندوهناک بودند. ضجّه می‌زدند و تأسف می‌خوردند. از شدت ناراحتی دستانشان را در دهان کرده بودند. پیرمرد کوفی که کنار من ایستاده بود، آن قدر گریسته بود که صورتش خیس بود. او خطاب به زینب می‌گفت: راست می‌گویی، پدر و مادرم فدایت باد! پیران خانواده شما

بهترین پیران، جوانانتان بهترین جوانان و زنانتان بهترین زنان و نسل شما بهترین نسل است که شرمندگی و بدبختی برایتان نیست.
پس از آن، اسیران اهل بیت را بر عبیداللّه بن زیاد وارد کردند. زینب نگاهی به ابن زیاد کرد و گوشه‌ای نشست.
فقال ابن زیاد: من الجالسة؟ فلم تکلمه فقال ثانیا فلم تکلّمه فقال رجل من أصحابه: هذه زینب بنت علی ابن أبی طالب فقال ابن زیاد: الحمد للّه الذی فضحکم و کذب احدوثتکم فقالت زینب: الحمد للّه الذی أکرمنا بنبیه محمدصلی الله علیه وآله و طهرنا بکتابه تطهیراً و إنما یفتضح الفاسق و یکذب الفاجر.
فقال ابن زیاد: کیف رأیت صنع اللّه بأخیک و أهل بیتک؟ فقالت زینب: ما رأیت إلّا جمیلاً؛ هؤلاء قوم کتب اللّه علیهم القتل فبرزوا إلی مضاجعهم و سیجمع اللّه بینک و بینهم یابن زیاد! فتحاجون و تخاصمون فانظر لمن الفلج یومئذ هبلتک امک یابن مرجانة! فغضب ابن زیاد و کأنه همّ بها فقال له عمرو بن حریث المخزومی: إنها امرأة و المرأة لا تؤاخذ بشیء من منطقها.
فقال ابن زیاد: یازینب! لقد شفی اللّه قلبی من طاغیتک الحسین والعصاة المردة من أهل بیتک
ابن زیاد گفت: این زن کیست (کیستی)؟ جوابی نداد. دوباره پرسید و زینب ساکت بود. یکی از حاضران گفت: این زینب دختر علی بن ابی‌طالب است.
ابن زیاد گفت: شکر خدای را که شما را رسوا کرد و دروغتان را آشکار ساخت! زینب‌علیها السلام فرمود: شکر خدا که ما را به پیامبرش محمدصلی الله علیه وآله آبرو داد و در قرآنش به پاکی ما گواهی داد. رسوایی برای فاسق است و دروغ‌گویی برای انسان بدکار.
ابن زیاد گفت: کار خدا را با برادر و خانواده‌ات چگونه دیدی؟ زینب‌علیها السلام فرمود: جز زیبایی ندیدم. اینان گروهی بودند که خدا کشته شدن را برایشان مقدّر کرده بود و به محل مقرّر قدم گذاشتند. خدا آن‌ها را با تو روبرو خواهد کرد و محاجّه و مخاصمه خواهید نمود. ببین آن روز، حق با کیست؟ مرگ بر تو ای فرزند مرجانه! ابن زیاد خشمگین شد و خواست زینب را بکشد ولی عمرو بن حریث(203) گفت: این زن است و زنان را به سخنانشان مؤاخذه نمی‌کنند.
ابن زیاد گفت: ای زینب! خدا دلم را با کشتن حسین یاغی و سرکشان خانواده‌ات خنک کرد. فقالت زینب: لعمری لقد قتلت کهلی و قطعت فرعی و اجتثثت أصلی فإن کان هذا شفاؤک فقد اشتفیت. فقال ابن زیاد: هذه سجّاعة لا جرم لعمری لقد کان أبوک شاعرا سجّاعا فقالت زینب: یابن زیاد! و ما للمرأة و السجاعة؟ و إن لی عن السجاعة لشغلاً. فالتفت ابن زیاد الی علی بن الحسین و قال له: من أنت؟ قال: أنا علی بن الحسین فقال: ألم یقتل اللّه علی بن الحسین؟ فسکت عنه فقال: مالک لا تتکلم؟ فقال: کان

لی أخ یقال له علی قد قتله الناس (أو قال: قد قتلتموه) و إن له منکم مطلبا یوم القیامة.
فقال ابن زیاد: بل اللَّه! فقال علی: اللَّهِ یتَوَفَّی الْأَنْفُسَ حِینَ مَوْتِها وَ ما کانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّه کِتاباً مُؤَجَّلاً
زینب‌علیها السلام فرمود: به جانم سوگند که بزرگ مرا کشتی و ریشه و شاخه ما را بریدی. اگر به این کار، دلت خنک شده پس خوشحال باش. ابن زیاد گفت: این زن چه قدر با قافیه سخن می‌گوید، همان طور که پدرش شاعر و قافیه‌پرداز بود. زینب فرمود: ای ابن زیاد! زن را به این کارها چه؟ من به دنبال شعر و قافیه نیستم. آن گاه ابن زیاد رو به علی بن الحسین‌علیهما السلام کرد و گفت تو که هستی؟ فرمود: علی فرزند حسین‌علیه السلام. ابن زیاد گفت: مگر خدا علی فرزند حسین‌علیه السلام را نکشت؟ امام ساکت شد و ابن زیاد گفت: چه شد، سخن نمی‌گویی؟ فرمود: برادری داشتم که به او هم علی می‌گفتند و مردم او را کشتند - یا شماها او را کشتید - روز قیامت درباره او از شما بازخواست خواهد شد. ابن زیاد دوباره گفت: خدا او را کشت.(204) امام گفت: خدا هنگام رسیدن اجل، جان را می‌گیرد و هیچ کس جز به فرمان او نمی‌میرد که این سرنوشتی معین است.(205)
فقال: أنت واللَّه منهم انظروا إلیه هل أدرک؟ فکشف عنه مروان بن معاذ الأحمری قال: نعم قال: اقتله. فقال علی بن الحسین: فمن یتوکل بهؤلاء النسوة و تعلقت به زینب بنت علی و قالت: یابن زیاد! حسبک منا أما رویت من دمائنا؟ و اعتنقت علیاً و قالت: أسألک باللَّه یابن زیاد! إن قتلته أن تقتلنی معه. فقال علی: یا عمة! اسکتی حتی اکلمه. فقال: یابن زیاد! أ بالقتل تهددنی؟ أما علمت أن القتل لنا عادة و کرامتنا الشهادة؟ فقال ابن زیاد: دعوه ینطلق مع نسائه ثم قال: اخرجوهم عنی فأخرجوهم الی دار فی جنب المسجد الأعظم.
ابن زیاد گفت: تو هم جزء آنان خواهی بود - یعنی تو را هم می‌کشم - پس دستور داد بررسی کنند آیا امام بالغ شده است؟ مروان بن معاذ احمری او را کشف کرد(206) و گفت: بله! ابن زیاد گفت: او را بکش. علی بن الحسین‌علیهما السلام فرمود: پس این زنان را چه کسی همراهی کند؟ زینب‌علیها السلام هم خود را به امام چسبانید و گفت: ای ابن زیاد! بس است، آیا از ریختن خون ما سیراب نشده‌ای؟ اگر می‌خواهی باید هر دوی ما را با هم بکشی.
امام سجادعلیه السلام فرمود: عمه جان اجازه بده با او سخن بگویم. آن گاه فرمود: ای ابن زیاد! مرا به مرگ تهدید می‌کنی؟ نمی‌دانی کشته شدن برای ما عادی است و به شهادت افتخار می‌کنیم؟ ابن زیاد گفت: او را رها کنید همراه زنان باشد. بعد از این، ابن زیاد دستور داد اسیران را از مجلس

اخراج کنند. پس آنان را به خانه‌ای که در کنار مسجد بزرگ کوفه بود بردند.
12- أخبرنا العلامة فخر خوارزم أبو القاسم محمود بن عمر الزمخشری أخبرنا الفقیه أبو علی الحسن بن علی بن أبی طالب الفرزالی بالری أخبرنا الفقیه أبو بکر طاهر بن الحسن الرازی أخبرنا عمی الشیخ الحافظ أبو سعد إسماعیل بن علی بن الحسین السمان الرازی أخبرنا أبو عبداللّه محمد بن عبداللّه الجعفی بالکوفة حدثنا محمد بن جعفر بن محمد حدثنا عبد الرحمن بن أنس حدثنا وهب بن جریر حدثنی أبی حدثنی هشام بن حسان عن محمد بن سیرین عن أنس قال: لما جیء برأس الحسین فوضع بین یدیه یعنی ابن زیاد فی طست جعل ینکت بقضیب فی وجهه و قال: ما رأیت مثل حسن هذا الوجه قط. فقلت: أما إنه کان یشبه رسول اللّه‌صلی الله علیه وآله. ثمّ بعث برأسه إلی یزید. فلما اتی إلی یزید برأسه قال: لقد قتلک رجل ما کان الرحم بینک و بینه قطعا.
13- و بهذا الإسناد عن أبی سعد السّمان هذا أخبرنا أبو عبداللّه هذا أخبرنا محمد بن جعفر هذا حدثنا علی بن منذر حدثنا ابن فضیل حدثنا سالم بن أبی حفصة عن منذر الثوری قال: کنت عند الربیع بن خثیم فدخل علیه رجل ممن شهد قتل الحسین ممن کان قاتله فقال الربیع: قد جئتم برؤوسهم معلقیها و أدخل الربیع إصبعه فی فیه تحت لسانه و قال:
از انس بن مالک روایت کرده‌اند که وقتی سر امام حسین‌علیه السلام را برای ابن زیاد آوردند، آن را که در تشتی بود برابرش گذاشتند و شروع به زدن آن با چوب دستی کرد. ابن زیاد می‌گفت: صورتی به زیبایی این چهره ندیده‌ام. من (انس) گفتم: این صورت شبیه پیامبر است. سپس سر برای یزید ارسال شد.
چون سر را پیش یزید بردند گفت: کسی تو را کشت که فامیل تو نبود. (207)
از منذر ثوری روایت شده که گفته در حضور ربیع بن خُثیم(208) بودم که یکی از قتله کربلا پیش او آمد. ربیع گفت: شما سرها را بر نیزه‌ها آویخته و بردید! سپس دستش را زیر زبان خود کرد و گفت: قتلتم صبیة لو أدرکهم رسول اللّه‌صلی الله علیه وآله لقبّل أفواههم و أجلسهم فی حجره. ثم قال الربیع: اللهمّ فاطر السماوات و الأرض عالم الغیب و الشهادة أنت تحکم بین عبادک فیما کانوا فیه یختلفون.
14- و بهذا الإسناد عن أبی سعد السمان هذا حدثنا أبو محمد بن عبداللّه بن محمد الأسدی لفظا ببغداد حدثنا محمد بن یحیی الصولی حدثنا محمد بن یزید حدثنی أبی حدثنی سلیمان الواسطی عن الحسن إبن أبی الحسناء سمعت أبا العالیة البراء قال: لما قتل الحسین اتی عبیداللّه بن زیاد برأسه فأرسل الی أبی برزة فقال له عبیداللّه: کیف شأنی و شأن حسین بن

فاطمة؟ قال: اللّه أعلم! فما علمی بذلک؟ قال: إنما أسألک عن علمک! قال: أما إذا سألتنی عن رأیی فإنّ علمی أنّ الحسین یشفع له جدّه محمدصلی الله علیه وآله و یشفع لک زیاد فقال له: اخرج! لولا ما جعلت لک لضربت واللّه عنقک. فلما بلغ باب الدار قال: لئن لم تغد علی و ترح لأضربنّ عنقک.
بزرگانی را کشتید که اگر پیامبر بود، دهانشان را می‌بوسید و آنان را در دامن خود می‌نشانید.(209) آن گاه این آیه را خواند: ای خدایی که آسمان و زمین را آفریده و به نهان و آشکار آگاه هستی، در آنچه بندگانت با هم اختلاف دارند تو خود داوری خواهی کرد.(210) وقتی امام حسین‌علیه السلام کشته شد و سرش را برای ابن زیاد بردند، ابوبرزه(211)(212) را خواست و از او درباره رفتارش با امام حسین‌علیه السلام سؤال کرد. ابوبرزه از جواب طفره رفت و گفت: نمی‌دانم، خدا بهتر می‌داند. ابن زیاد گفت: به اندازه اطلاعات خودت سؤال می‌کنم. ابوبرزه گفت: اگر نظر مرا می‌خواهی، حسین‌علیه السلام را جدّش محمدصلی الله علیه وآله شفاعت خواهد کرد و تو را پدرت زیاد. عبیداللّه ناراحت شد و گفت: بیرون رو که اگر رفاقتمان نبود گردنت را می‌زدم.

15- و بهذا الإسناد عن أبی سعد هذا أخبرنا أبو عبداللَّه هذا أخبرنا محمد بن جعفر هذا حدّثنا عباد بن یعقوب أخبرنا سعید بن خثیم عن محمد بن خالد الضبی عن إبراهیم قال: لو کنت ممن قاتل الحسین ثم اتیت بالمغفرة من ربی فادخلت الجنّة لاستحییت من محمدصلی الله علیه وآله أن أمرّ علیه فیرانی.
16- أخبرنا صدر الحفاظ أبو العلاء الحسن بن أحمد بن الحسن إجازة بهمدان أخبرنا محمود بن إسماعیل الصیرفی أخبرنا أحمد بن محمد بن الحسین أخبرنا أبو القاسم الطبرانی حدثنا أبو مسلم الکشی حدثنا سلیمان بن حرب حدثنا حماد بن سلمة عن علی بن زید عن أنس بن مالک قال: لما اتی برأس الحسین إلی عبیداللّه بن زیاد جعل ینکته بقضیب فی یده و یقول: إنه لحسن الثغر فقلت: واللّه لأسوأنک! لقد رأیت رسول اللّه یقبل موضع قضیبک من فمه. و سمعت هذا الحدیث فی جامع أبی عیسی و لم یذکر: أنّه لحسن الثغر و فیه: فجعل یقول بقضیب فی أنفه فقال أنس: فقلت: أما إنّه کان من أشبههم برسول اللّهصلی الله علیه وآله.
17- و بهذا الإسناد عن أبی العلاء هذا أخبرنا عبد القادر بن محمد أخبرنا الحسن بن محمد الجوهری أخبرنا أحمد بن العباس أخبرنا أحمد بن معروف أخبرنا الحسین بن محمد أخبرنا محمد بن سعد أخبرنا أحمد بن عبداللّه حدثنا شریک عن مغیرة قال: قالت مرجانة لعبیداللّه بن زیاد: قتلت ابن بنت رسول اللّهصلی الله علیه وآله لا تری الجنّة أبداً.
ابراهیم نخعی(213) گفته است اگر من از قاتلان حسین‌علیه السلام بودم و خدا هم مرا می‌بخشید و مرا به بهشت می‌برد، از این که پیامبر از کنار من عبور کند و مرا ببیند خجالت می‌کشیدم.
از انس بن مالک نقل شده که وقتی سر حسین‌علیه السلام را برای ابن زیاد آوردند با چوب‌دستی‌اش بر آن می‌کوفت و می‌گفت: چه دهان خوبی دارد. گفتم: به خدا دیدم پیامبر جای چوب تو را می‌بوسید. این روایت به گونه دیگری هم نقل شده که سخن ابن زیاد را ندارد و انس هم گفته است چوب بر بینی او می‌خورد و من گفتم او شبیه‌ترین افراد به رسول خداست.(214)
روایت شده که مرجانه مادر عبیداللَّه به او گفت: نوه پیامبر را کشتی، هیچ گاه به بهشت نخواهی رفت.(215)
18- أخبرنا الشیخ الإمام الزاهد أبو الحسن علی بن أحمد العاصمی أخبرنا شیخ القضاة إسماعیل بن أحمد البیهقی أخبرنا والدی أبو بکر أحمد ابن الحسین البیهقی حدثنا أبو عبداللَّه الحافظ حدثنا محمد بن یعقوب حدثنا

عبداللّه بن أحمد حدثنا إسماعيل بن امية حدثنا حبيب أخو حمزة الزيات عن أبي إسحاق عن زيد بن أرقم قال: كنت جالساً عند عبيداللَّه ابن زياد إذ اتى برأس الحسين فوضع بين يديه فأخذ قضيبه فوضعه بين شفتيه فقلت له: إنک لتضع قضيبک فی موضع طالما لثمه رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله فقال: قم! إنک شيخ قد ذهب عقلک.
و جاء هذا الحديث فی المراسيل و فيه زيادة: قال زيد بن أرقم: نحّ قضيبک هذا فطالما رأيت شفتی رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله علی هاتين الشفتين ثم رفع زيد صوته يبکی فقال ابن زياد: أبکی اللَّه عينيک واللَّه لو لا إنک شيخ قد خرفت و ذهب عقلک لضربت عنقک‌فخرج و هو يقول: ملک عبد حرا أنتم يا معشر العرب! العبيد بعد اليوم قتلتم ابن فاطمة و أمّرتم ابن مرجانة حتی يقتل خياركم و يستعيد شراركم رضيتم بالذل فبعداً لمن رضی.
زید بن ارقم گفته است در حضور ابن زیاد نشسته بودم که سر امام حسین‌علیه السلام را آوردند و او شروع به زدن لب او کرد. گفتم: چوبت را بر جایی گذاشته‌ای که پیامبر پیوسته می‌بوسید. ابن زیاد گفت: بلند شو! تو پیر شده‌ای و عقلت را از دست داده‌ای.
در روایت دیگری که مرسله(216) است چنین آمده که زید گفت: چوبت را بردار که بارها لب‌های پیامبر را بر این لب‌ها دیده‌ام. سپس زید صدا به گریه بلند کرد. ابن زیاد گفت: گریه‌ات تمام نشود! اگر نبود که پیرمرد هستی و عقلت از کار افتاده، تو را می‌کشتم. زید در حالی که بیرون می‌رفت می‌گفت: برده‌ای بر آزاده‌ای چیره شده. ای مردمان عرب! از این پس برده دیگران خواهید بود چون فرزند فاطمه‌علیها السلام را کشتید و فرزند مرجانه را حاکم کردید تا خوبانتان را بکشد و اشرار را (به حاکمیت) برگرداند. به خواری رضایت دادید و بدبخت خواهید شد.
19- و بهذا الإسناد الذی مر عن أحمد بن الحسين هذا أخبرنا أبو الحسن علی بن أحمد بن عبدان أخبرنا أحمد بن عبيد الصفار حدثنا إبراهيم بن عبداللَّه حدثنا حجاج بن منهال حدثنا عبد الحميد بن بهرام حدثنا شهر بن حوشب قال: سمعت ام سلمة لعنت أهل العراق لما نعی الحسين و قالت: قتلوه قتلهم اللَّه غروه و أذلوه لعنهم اللَّه.
20- و بهذا الإسناد عن أحمد بن الحسين هذا أخبرنا أبو زكريا بن أبی إسحاق أخبرنا محمد بن علی حدثنا الفضل بن يوسف حدثنا إسماعيل بن بهرام حدثنا أبو بكر بن عياش عن الأجلح الكندی عن عمرو بن قيس قال: ثلاثة محجوجون يوم القيامة: و ذكر الحديث إلی أن قال: و قاتل الحسين يقال له فيم قتلته؟ فلقد كان ينبغی أن تستحی من قتله و لو كان ظالماً لک لمكان جده رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله فكيف و أنت ظالم؟
21- و بهذا الإسناد أخبرنا أبو عبداللَّه الحافظ حدثنا محمد بن يعقوب حدثنا

محمد بن إسحاق الصغانی حدثنا الأحوص حدثنا یوسف بن أبی إسحاق عن عمرو بن نعجة قال: إنّ أول ذل دخل العرب: قتل الحسین بن علی و ادعاء زیاد.
شهر بن حوشب گوید: ام سلمه را دیدم بعد از شهادت امام حسین‌علیه السلام، مردم عراق را لعنت می‌کرد و می‌گفت: مرگ بر آن‌ها که حسین‌علیه السلام را کشتند. لعنت بر آن‌ها که او را فریب دادند و خوار کردند.
عمرو بن قیس گفته است در قیامت سه دسته مورد احتجاج و اعتراض خواهند بود که یک دسته از آن‌ها قاتلان حسینند. به آن‌ها می‌گویند چرا او را کشتید؟ حتی اگر ظلمی کرده بود باید به احترام پیامبر از کشتنش شرم می‌کردید، چه رسد که ظالمانه او را به شهادت رسانده‌اید.
عمرو بن نعجه گفته است اولین خواری که بر عرب وارد شد کشتن حسین‌علیه السلام بود و دیگرش ادعای زیاد.(217)
22- و ذکر فی کتاب نزهة الطرف و بستان الظرف: عن الحسن البصری قال: قتل مع الحسین بن علی ستة عشر من أهل بیته ما کان لهم علی وجه الأرض شبیه.
23- و بهذا الإسناد الذی مرّ عن أحمد بن الحسین أخبرنی أبو الحسین ابن الفضل القطان حدثنا عبداللّه بن جعفر حدثنا یعقوب بن سفیان حدثنا ابن بکیر عن اللیث بن سعد قال: فی سنة إحدی و ستین قتل الحسین بن علی و أصحابه لعشر لیال خلون من المحرم یوم عاشوراء یوم السبت فی آخر الیوم و قتل معه العباس بن علی و جعفر بن علی و عبداللّه بن علی و عثمان بن علی و أبو بکر بن علی و علی بن الحسین الأکبر و عبداللّه بن الحسن و أبو بکر بن الحسن و القاسم بن الحسن و عون بن عبداللّه بن جعفر بن أبی طالب و محمد بن عبداللّه بن جعفر و جعفر بن عقیل بن أبی طالب و عبد الرحمن بن عقیل و مسلم بن عقیل قتل قبل ذلک و عبد الرحمن بن مسلم بن عقیل و سلیمان مولی الحسین و رضیع الحسین قتلا بالکوفة.
24- قال یعقوب: و حدثنی محمد بن عبد الرحمن قال: سمعت علیاً قال: سمعت سفیان عن أبیموسی سمعت الحسن البصری یقول: قتل مع الحسین سبعة عشر رجلاً من أهل بیته.
در کتاب نزهة الطرف از حسن بصری نقل شده که گفت: همراه حسین بن علی‌علیهما السلام 16 نفر از خانواده‌اش شهید شدند که بر روی زمین نظیر نداشتند.
لیث بن سعد گوید: در روز شنبه دهم محرم سال 61 اواخر روز، حسین بن علی و یارانش کشته شدند. همراه او این افراد هم به شهادت رسیدند: عباس بن علی، جعفر بن علی، عبداللّه بن علی، عثمان بن علی، ابوبکر بن

علی، علی اکبر، عبداللّه بن حسن، ابوبکر بن حسن، قاسم بن حسن، عون و محمد فرزندان عبداللّه بن جعفر بن ابی‌طالب، جعفر بن عقیل بن ابی طالب، عبدالرّحمن بن عقیل، مسلم بن عقیل - که پیش از عاشورا کشته شد - عبدالرّحمن فرزند مسلم بن عقیل، دو نفر هم در کوفه به شهادت رسیدند: سلیمان مولی الحسین‌علیه السلام و برادر شیری امام حسین‌علیه السلام.(218)
حسن بصری گفته که با امام حسین‌علیه السلام، 17 نفر از خانواده‌اش کشته شدند.(219)
25- و ذکر السید الإمام أبو طالب: أنّ الصحیح فی یوم عاشوراء الذی قتل فیه الحسین و أصحابه (رضی اللّه عنهم) أنه کان یوم الجمعة سنة إحدی و ستین.
26- و اختلف أهل النقل فی عدد المقتول یومئذ مع ما تقدم من قتل مسلم من العترة الطاهرة و الأکثرون: علی أنهم کانوا سبعة و عشرین. فمن ولد علی: الحسین بن علی و أبو بکر بن علی و عمر بن علی و عثمان بن علی و جعفر بن علی و عبداللّه بن علی و محمد بن علی و العباس بن علی و إبراهیم بن علی فهم تسعة و من ولد الحسن بن علی: عبداللّه بن الحسن و القاسم بن الحسن و أبو بکر بن الحسن و عمر بن الحسن و کان صغیراً فهم أربعة و من ولد الحسین بن علی: علی بن الحسین و عبداللّه بن الحسین و کان أصغرهم فهما إثنان و من ولد جعفر ابن أبی طالب: محمد بن عبداللّه بن جعفر و عون بن عبداللّه بن جعفر و عبیداللّه بن عبداللّه بن جعفر و هم ثلاثة و من ولد عقیل: مسلم بن عقیل و عبداللّه بن عقیل و عبد الرحمن بن عقیل و محمد بن عقیل و جعفر بن عقیل و محمد بن مسلم بن عقیل و عبداللّه بن مسلم بن عقیل و جعفر بن محمد بن عقیل و محمد بن أبی سعید بن عقیل فهم تسعة.
ابوطالب یحیی بن حسین حسینی(220) گفته است نظر درست درباره عاشورا این است که روز جمعه بود.
مورّخان درباره تعداد شهدای اهل‌بیت در کربلا اختلاف نظر دارند و اکثراً می‌گویند غیر از مسلم 17 نفر بوده‌اند. از فرزندان علی‌علیه السلام جمعاً 9 نفر: حسین، ابوبکر، عمر، عثمان، جعفر، عبداللّه، محمد، عباس و ابراهیم. از فرزندان امام مجتبی‌علیه السلام چهار نفر: عبداللّه، قاسم، ابوبکر و عمر که کودک بود. از فرزندان امام حسین‌علیه السلام دو نفر: علی و عبداللّه که کوچک‌تر از همه بود. از فرزندان جعفر بن ابی‌طالب سه نفر: محمد، عون و عبیداللّه. از خانواده عقیل بن ابی‌طالب 9 نفر: مسلم، عبداللّه، عبدالرّحمن، محمد و جعفر پسران خود عقیل، محمد و عبداللّه فرزندان مسلم، جعفر بن محمد بن عقیل و محمد بن ابی سعید بن عقیل.(221)

و أخذوا رؤوس هؤلاء فحملت إلى الشام و دفنت جثثهم بالطف فلما كان أيام المتوكل و كان سىء الإعتقاد فى آل أبى طالب شديد الوطأة عليهم قبيح المعاملة معهم و وافقه على جميع ذلک وزيره عبيداللّٰه بن يحيى بلغ بسوء معاملتهم ما لم يبلغه أحد من الخلفاء من بنى العباس فأمر بتخريب قبر الحسين و قبور أصحابه و كرب مواضعها و اجراء الماء عليها و منع الزوار من زيارتها و أقام الرصد و شدد فى ذلک حتى كان يقتل من يوجد زائرا و ولى ذلک كله يهوديا و سلط اليهودى قوما من اليهود فتولوا ذلک إلى أن قتل المتوكل و قام بالأمر ابنه المنتصر فعطف على آل أبى طالب و أحسن إليهم و فرق فيهم الأموال فاعيدت القبور فى ايامه إلى أن خرج الداعيان: الحسن و محمد ابنا زيد فأمر محمد بعمارة المشهدين الشريفين: مشهد أمير المؤمنين و مشهد الحسين عليهما السّلام و أمر بالبناء عليهما و زيد فى ذلک من بعد و بلغ عضد الدولة الغاية فى تعظيمهما و عمارتهما و الأوقاف عليهما و كان يزورهما فى كل سنة.

سرهای این شهدا را بریدند و به شام بردند و جسدشان در کربلا دفن شد. در زمان متوکل که نسبت به خاندان ابو طالب بد نظر بود و به آنان سخت‌گیر و بدرفتار بود - وزیرش عبیداللّٰه بن یحیی هم به او کمک می‌کرد و بدرفتاری آنان با علویان در میان خلفای بنی‌عباس بی سابقه بود - دستور داد قبر حسین‌علیه السلام و اصحابش را خراب کنند و شخم زنند و آب بر آن جاری کنند. زوّار را از رفتن به حرمش باز داشت و دیده‌بان گذاشت و سخت گرفت تا هر زائری را بکشند. همه این کارها به دست یک یهودی بود و آن یهودی هم مسلکان خود را مأمور این کار کرده بود. چنین بود تا آن که متوکل کشته شد و پسرش منتصر به حکومت رسید. او به خاندان ابوطالب روی آورد و با آنان خوش‌رفتاری کرد و اموالی بین آن‌ها تقسیم کرد. در این زمان، دوباره قبور ساخته شد. چون داعیان زیدی، حسن و محمد بن زید قیام کردند - و به حکومت رسیدند -(222) محمد به ساختن بارگاه امیرالمؤمنین علی و امام حسین‌علیهما السلام اقدام کرد و پس از آن بر آن افزوده شد تا آن که در زمان عضدالدّوله به اوج خود در بنا و اهتمام و اوقاف رسید و عضدالدّوله هر سال به زیارت این دو امام می‌رفت.

27- أخبرنا الشيخ الإمام سعد الأئمة سعيد بن محمد بن أبى بكر الفقيمى إذنا أخبرنا مجد الأئمة أبو الفضل محمد بن عبداللّٰه السرخسكى أخبرنا أبو نصر محمد بن يعقوب أخبرنا أبو عبداللّٰه طاهر ابن محمد الحدادى أخبرنا أبو الفضل محمد بن على بن نعيم أخبرنا أبو عبداللّٰه محمد بن الحسين بن على حدثنا أبو عبداللّٰه محمد بن يحيى الذهلى قال: لما قتل الحسين بكربلاء هرب غلامان من عسكر عبيداللّٰه ابن زياد، أحدهما يقال له ابراهيم و الآخر يقال له محمد من ولد جعفر الطيار فى الجنّة فإذا هما بامرأة تستسقى فنظرت إلى الغلامين و إلى حسنهما و جمالهما فقالت لهما: من أنتما؟ و

من أين جئتما؟ فقالا: نحن من ولد جعفر الطيار فى الجنة هربنا من عسكر عبيداللّه بن زياد فقالت المرأة: إن زوجى فى عسكر عبيداللّه بن زياد و لولا أنى أخشى أن يجىء الليلة لأضفتكما و أحسنت ضيافتكما. فقالا لها: انطلقى بنا فنرجو أن لا يأتى زوجک الليلة.
فانطلقت المرأة و الغلامان حتى انتهت بهما إلى منزلها فأدخلتهما و أتتهما بطعام فقالا: ما لنا فى الطعام من حاجة ائتنا بمصلّى نقضى نوافلنا فأتتهما بمصلى فصليا و انطلقا إلى مضجعهما. فقال الأصغر للأكبر: يابن امى! التزمنى و انتشق من رائحتى فإنى أظن أن هذه الليلة آخر ليلة فلا نمسى بعدها فاعتنق الغلامان و جعلا يبكيان فبينا هما كذلک إذ أقبل زوج المرأة فقرع الباب فقالت المرأة: من هذا؟ فقال: افتحى الباب.

طفلان جعفر!

روایت شده که چون امام حسین‌علیه السلام به شهادت رسید دو نوجوان به نام‌های ابراهیم و محمد از نوادگان جعفر طیار از (میان اسیران) لشکر ابن زیاد گریختند. آنان به زنی رسیدند که مشغول برداشتن آب بود. نیکویی و زیبایی دو پسر توجه او را جلب کرد و پرسید که هستید و از کجا می‌آیید؟ گفتند ما از فرزندان جعفر هستیم که از لشکر ابن زیاد گریخته‌ایم. زن گفت: شوهر من هم در لشکر ابن زیاد است. اگر نمی‌ترسیدم شب برگردد شما را مهمان می‌کردم و در خدمتتان بودم. گفتند ما را ببر امیدواریم شوهرت امشب نیاید.
آنان به خانه رفتند و زن برایشان غذا آورد. گفتند: غذا نمی‌خواهیم، جایی مهیا کن تا نوافلمان را که قضا شده بخوانیم. آنان نماز خواندند و به رختخواب رفتند. برادر کوچک‌تر گفت: برادر! پیش من بیا و مرا بو کن، گمان می‌کنم امشب شب آخر ما باشد. دو برادر دست به گردن هم انداخته و گریستند. در همین وقت، شوهر زن در زد. فقامت ففتحت الباب فدخل زوجها و رمی سلاحه من یدیه و قلنسوته من رأسه و جلس مغتما حزینا فقالت له امرأته: مالی أراک مغتما حزینا؟ قال: فکیف لا أحزن و إن غلامین قد هربا من عسکر عبیداللّه؟ و قد جعل لمن جاء بهما عشرة آلاف درهم و قد بعثنی خلفهما فلم أقدر علیهما فقالت امرأته: اتّق اللّه یا هذا! و لا تجعل خصمک محمداًصلی الله علیه وآله. فقال لها: اعزبی عنی! فواللّه لا أعرف لهما من رسول اللّه منزلة فائتنی بطعامی فأتته بالمائدة و وضعتها بین یدیه فأهوی یأکل منها فبینا هو یأکل إذ سمع هینمة الغلامین فی جوف اللیل فقال: ما هذه الهینمة؟ قالت: لا أدری! قال: ائتنی بالمصباح حتی أنظر فأتته به فدخل البیت فإذا هو بالغلامین فعرفهما فوکزهما برجله و قال: قوما من أنتما؟ و من أین جئتما؟ قالا: نحن من ولد جعفر الطیار فی الجنّة هربنا من عسکر ابن زیاد فقال لهما: من الموت هربتما و فی الموت وقعتما فقالا له: یا شیخ! أتّق اللّه و ارحم شبابنا و احفظ قرابتنا من رسول اللّه فقال لهما: دعا هذا فواللّه لا أعرف لکما قرابة من رسول اللّه فأقامهما و شدّ کتفیهما و دعا بغلام له أسود فقال له: دونک هذین الغلامین فانطلق بهما إلی شط الفرات و اضرب أعناقهما و أنت حر لوجه اللّه.
زن در را باز کرد و مرد وارد شد، اسلحه‌اش را به کناری انداخت و کلاخودش را بیرون آورد و با ناراحتی نشست. زن گفت: چه شده که ناراحت هستی؟ گفت: چرا ناراحت نباشم که دو پسر از لشکر ابن زیاد فرار کرده‌اند و برای یافتن آنان ده هزار درهم گذاشته‌اند. مرا به دنبال آن‌ها فرستادند ولی آنان را نیافتم. زن گفت: مرد از خدا بترس و خودت را

برابر پیامبر قرار نده. مرد گفت: برو ببینم، اینها به پیامبر ربطی ندارند. فعلاً غذایم را بیاور. زن سفره انداخت و می‌خواست غذا بخورد که صدایی از آن دو پسر به گوش او خورد. گفت: این همهمه چیست؟ زن گفت: نمی‌دانم. گفت: چراغی بیاور تا ببینم. زن چراغ آورد و مرد آن دو را پیدا کرد و آن دو را شناخت و کتک زد. گفت: بلند شوید و بگویید کیستید و از کجا آمده‌اید؟ آنان داستان خود را گفتند و او گفت: از مرگ گریخته‌اید و به دامان مرگ افتاده‌اید. آنان گفتند: ای پیر مرد! از خدا بترس و به جوانی ما رحم کن و فامیلی ما با پیامبر را در نظر بگیر. گفت: این حرف‌ها را رها کنید، من فامیلی بین شما و پیامبر نمی‌بینم. آنان را بلند کرد و کتفشان را بست و به غلامش اسود سپرد و گفت: آن‌ها را کنار فرات ببر و گردنشان را بزن و خودت آزاد باش.

فتناول الغلام السیف و انطلق بهما فلما کان فی بعض الطریق قال له أحدهما: یا أسود! ما أشبه سوادک بسواد بلال خادم جدنا رسول اللّه! قال لهما: من أنتما من رسول اللّه؟ قالا: نحن من ولد جعفر الطیار فی الجنّة ابن عم رسول اللّه فألقی الأسود السیف من یده و ألقی نفسه فی الفرات و کان مولاه اقتفی أثره و قال: یا مولای! أردت أن تحرقنی بالنار فیکون خصمی محمد یوم القیامة. فقال له: عصیتنی یا غلام؟ فقال الغلام: لأن اطیع اللّه و أعصیک أحبّ إلی من أن اطیعک و أعصی اللّه! فلما نظر إلی الغلام و حالته علم أنه سیهرب فدعا بابن له فقال: دونک الغلامین فاضرب أعناقهما و لک نصف الجائزة.

فتناول الشاب السیف و انطلق بهما فقالا له: یا شاب! ماذا تقول لرسول اللّه غداً؟ بأی ذنب قتلتنا و بأی جرم؟ فقال: من أنتما؟ قالا: نحن من ولد جعفر الطیار فی الجنة ابن عم رسول اللّه فألقی الشاب نفسه فی الماء و قال: یا ابة! أردت أن تحرقنی بالنار و یکون محمدصلی الله علیه وآله خصمی! فاتق اللّهیا أبة! و خل عن الغلامین قال: یا بنی! عصیتنی؟ فقال: یا أبة! لأن أعصیک و اطیع اللّه أحب إلی من أن اطیعک و اعصی اللّه.

غلام، شمشیر برداشت و آنان را راه انداخت. در بین راه به او گفتند: سیاهی تو چه قدر شبیه سیاهی بلال، خادم جد ما رسول اللّه است. اسود گفت: شما چه نسبتی با پیامبر دارید؟ گفتند: ما از نسل جعفر پسر عموی پیامبریم. اسود، شمشیر را انداخت و خود را به آب انداخت. مولایش او را تعقیب کرد و او گفت: می‌خواهی مرا به آتش جهنم بسوزانی و در قیامت، خصمم را محمدصلی الله علیه وآله قرار دهی؟ مولایش گفت: نافرمانی نکن. گفت: اطاعت خدا و نافرمانی تو بهتر از معصیت خدا و اطاعت توست. مرد از حال غلامش دریافت که او خواهد گریخت. پسرش را خواند و گفت: این دو پسر را بکش و نصف جایزه را بگیر.

او هم خواست چنین کند که آن دو گفتند: روز قیامت جواب رسول خدا را

چه خواهی داد؟ به چه جرم و گناهی ما را می‌کشی؟ او گفت: مگر شما که هستید؟ گفتند از نسل جعفر پسر عموی پیامبر. فرزند پیرمرد هم خود را به آب انداخت و گفت: ای پدر! می‌خواهی مرا به آتش جهنم بسوزانی و محمد را خصمم قرار دهی؟ از خدا بترس و اینها را رها کن. گفت: پسرم نافرمانی نکن. گفت اطاعت خدا و نافرمانی تو بهتر از معصیت خدا و اطاعت توست. فلما نظر الشیخ أن ابنه أبی ذلک کما أباه العبد تناول السیف بیده و قال: واللّه لا یلی هذا أحد سوای ثم انطلق بالغلامین فلما نظرا ذلک أیسا من الحیاة فقالا له: یا شیخ! اتق اللّه فینا! فإن کان تحملک علی قتلنا الحاجة فاحملنا إلی السوق و نقر لک بالعبودیة فبعنا و استوف ثمننا قال: لا تکثرا! فواللّه لا أقتلکما للحاحة و لکنی أقتلکما بغضا لأبیکما و لأهل بیت محمد؟ ثم هزّ السیف و ضرب عنق الأکبر و رمی بدنه بالفرات فقال الأصغر: سألتک باللّه أن تترکنی أتمرغ بدم أخی ساعة ثم افعل ما بدا لک. قال: و ما ینفعک ذلک؟ قال: هکذا احبّ.
فتمرغ بدم أخیه إبراهیم ساعة ثم قال له: قم! فلم یقم فوضع السیف علی قفاه و ذبحه من القفا و رمی ببدنه إلی الفرات و کان بدن الأوّل طافیاً علی وجه الفرات فلما قذف الثانی أقبل بدن الأول راجعا یشق الماء شقا حتی اعتنق بد أخیه و التزمه و رسَیا فی الماء و سمع الشیخ صوتا من بینهما فی الماء منهما یقول: یا ربنا! تعلم و تری ما فعل بنا هذا الظالم فاستوف حقنا منه یوم القیامة.
پیر مرد که دید غلام و فرزندش از کشتن آن دو خودداری کردند، شمشیر را گرفت و گفت: خودم این کار را خواهم کرد. آن دو که مرگ را به چشم دیدند به مرد گفتند: اگر به خاطر پول چنین می‌کنی، ما را به بازار ببر و به عنوان بنده بفروش ما هم اعتراف می‌کنیم که بنده تو هستیم. گفت: زیاد حرف نزنید، من نیازمند نیستم و شما را به خاطر دشمنی با پدرتان و با خاندان محمدصلی الله علیه وآله می‌کشم.
پیرمرد شمشیر کشید و گردن برادر بزرگ‌تر را زد و بدنش را به فرات انداخت. برادر کوچک‌تر گفت: بگذار قدری در خون برادم بغلتم سپس هر چه می‌خواهی بکن. گفت: چه فایده‌ای دارد. گفت: دوست دارم. آن گاه قدری خود را به خون برادر غوطه‌ور کرد و سپس پیرمرد به او گفت: بلند شو. او بلند نشد و مرد شمشیرش را از پشت بر گردن او گذاشت و از قفا سرش را برید و بدنش را به فرات انداخت. بدن برادر اول روی آب فرات می‌گشت تا بدن دومی را انداخت، بدن اولی آب را شکافت تا به بدن دومی رسید و آن را به آغوش کشید و دو بدن در آب قرار گرفتند. پیرمرد صدایی از بدن آن‌ها در آب شنید که می‌گفتند: خدایا دیدی که این ظالم با ما چه کرد، پس حق ما را در روز قیامت از او بستان.
ثمّ أغمد سیفه و حملِ الرأسین و رکب فرسه حتی أتی بهما عبیداللّه ابن

زیاد فلما نظر عبیداللّه إلی الرأسین قبض علی لحیة الرجل و قال له: سألتک باللَّه ما قال لک الغلامان؟ قال: قالا لی: یا شیخ! اتّق اللَّه و ارحم شبابنا فقال له: ویحک! لم لم ترحمهما؟ فقال له: لو رحمتهما ما قتلتهما. فقال عبیداللَّه: لما کنت لم ترحمهما؟ فإنی لأرحمک الیوم ثم دعا بغلام أسود له یسمی نادراً فقال: یا نادر! دونک هذا الشیخ فانطلق به إلی الموضع الذی قتل الغلامین فیه فاضرب عنقه و لک سلبه و لک عندی عشرة آلاف درهم التی أجزتها و أنت حرّ. فشدّ نادر کتفیه و انطلق به إلی الموضع الذی قتل فیه الغلامین فقال الشیخ: یا نادر! لابدّ لک من قتلی؟ قال: نعم! قال: أفلا تقبل منی ضعف ما اعطیت؟ قال: لا! ثمّ ضرب عنقه و رمی بجیفته إلی الماء فلم یقبله و رمی به الی الشط فأمر عبیداللَّه بحرقه فاحرق.
پیر مرد شمشیرش را غلاف کرد و سرها را برداشت و بر اسب سوار شد تا پیش ابن زیاد آمد. چون نگاه ابن زیاد به آن سرها افتاد ریش آن مرد را گرفت و گفت: راست بگو آن‌ها از تو چه خواستند؟ گفت: آن‌ها گفتند از خدا بترس و به جوانی ما رحم کن. ابن زیاد گفت: چرا به آنان رحم نکردی؟ گفت: اگر می‌خواستم رحم کنم نمی‌توانستم آنان را بکشم. ابن زیاد گفت: حال که به آنان ترّحم نکردی من هم به تو رحم نخواهم کرد. آن گاه غلام سیاهی که نادر نام داشت خواند و به او گفت: این پیرمرد را به جایی که آن دو را کشته ببر و گردنش را بزن و وسایلش را بردار. ده هزار درهمی که جایزه آن‌ها بود نیز به تو می‌دهم و تو آزاد هستی. نادر کتف او را بست و به همان محل برد. پیر مرد گفت: من حاضرم دو برابر آن پول را به تو بدهم، گفت: نه و او را کشت و جسدش را به آب انداخت. آب بدن او را نپذیرفت و به ساحل آورد. ابن زیاد دستور داد آن جسد را بسوزانند.
فهذا و أمثاله من الآیات التی ظهرت بقتل الحسین و یجوز مثل هذا و قد أخبر به الرسول.
28- و بهذا الإسناد عن مجد الأئمة هذا قال: أخبرنا أبو نصر منصور بن أحمد القرنی أخبرنا الشیخ إسماعیل بن محمد أخبرنا أبو الحسن المفسر هو علی بن أحمد الواحدی حدثنا ابن کامل القاضی ببغداد حدثنا أبو فلانة حدثنا إبراهیم بن حمید الطویل أخبرناشعبة عن عمرو بن دینار عن صهیب مولی ابن عباس عن عبداللَّه بن عمر: أنّ رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله قال: من ذبح عصفورا بغیر حقه سأله اللَّه عنه یوم القیامة.
و فی روایة اخری: من ذبح عصفورا بغیر حق ضجّ الی اللَّه تعالی یوم القیامة منه فقال: یا ربّ إنّ هذا ذبحنی عبثا و لم یذبحنی منفعة.
قال مجد الأئمّة: هذا لمن ذبح عصفورا بغیر حق فکیف لمن قتل مؤمنا؟ فکیف لمن قتل ریحانة رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله و هو الحسین؟
این داستان و مانند آن از معجزاتی است که پس از شهادت امام

حسین‌علیه السلام آشکار شد و مانند آن ممکن است و رسول خدا هم به آن خبر داده است.(223)
عبداللّه بن عمر بن خطاب از پیامبر نقل کرده که اگر کسی گنجشکی را بی‌دلیل بکشد، خدا در قیامت از او بازخواست خواهد کرد. در روایت دیگر هست که گنجشک در قیامت به خدا شکایت خواهد کرد که او برای تفریح مرا کشت نه برای استفاده درست. مجدالائمه گفته این برای کسی است که گنجشکی را بی دلیل بکشد. چه رسد به آن که مؤمنی را بکشد؟ چه رسد به آن که ریحانه رسول اللّه را بکشد!
عدنا إلی الحدیث. قال: و لما جیء برأس الحسین إلی عبیداللّه طلب من یقوره و یصلحه فلم یجسر أحد علی ذلک و لم یحر أحد جواباً فقام طارق بن المبارک فأجابه إلی ذلک و قام به فأصلحه و قوّره فنصبه بباب داره. و لطارق هذا حفید کاتب یکنی ابا یعلی هجاه العدوی فعرض له بذلک و قال:
نعمة اللّه لا تعاب و لکن
ربما استقبحت علی أقوام
لا یلیق الغنی بوجه أبی یعلی
و لا نور بهجة الإسلام
وسخ الثوب و العمامة و البرذون
و الوجه و القفا و الغلام
لا تسموا دواته فتصیبوا
من دماء الحسین فی الأقلام
قال: و لما کمل له ذلک نادی فی الناس فجمعهم فی المسجد الأعظم ثم خرج و دخل المسجد
چون سر حسین‌علیه السلام را برای عبیداللّه آوردند گفت: کسی آن را تقویر و اصلاح کند.(224) کسی بر این کار جرأت نکرد و پیش‌قدم نشد مگر طارق بن مبارک که برخاست و به این کار اقدام کرد و سپس سر را به درِ خانه‌اش آویخت.(225) این طارق نوه‌ای دارد که سمت کتابت داشت و کنیه‌اش ابویعلی بود. شخصی به نام عدوی او را چنین هجو کرده است:
«نعمت الهی عیب بردار نیست، ولی برای برخی گروه‌ها زشت می‌نماید. نه ثروت به ابویعلی می‌آید و نه نور مسلمانی. لباس و عمامه و مرکب و صورت و پشت و غلامش کثیفند. به دوات او دست نزنید که به خون حسین‌علیه السلام دچار می‌شوید».

عبد اللَّه بن عفيف

بعد از شهادت امام حسين‌عليه السلام، عبيداللَّه بن زياد مردم را در مسجد بزرگ كوفه جمع كرد و صعد المنبر فحمد اللَّه و أثنى عليه فكان من بعض كلامه أن قال: الحمد للَّه الذى أظهر الحق و أهله و نصر أمير المؤمنين و أشياعه و قتل الكذاب بن الكذاب.
قال: فما زاد على هذا شيئا حتى وثب إليه عبداللَّه بن عفيف الأزدى ثم العامرى أحد بنى والبة و كان من رؤساء الشيعة و خيارهم و كان قد ذهبت عينه اليسرى يوم الجمل و الاخرى يوم صفين و كان لا يكاد يفارق المسجد الأعظم يصلى فيه إلى الليل ثم ينصرف إلى منزله فلما سمع مقالة ابن زياد وثب إليه و قال: يابن مرجانة! إنّ الكذاب و ابن الكذاب أنت و أبوك و من استعملك و أبوه يا عدواللَّه و رسوله! أتقتلون أبناء النبيين وتتكلمون بهذا الكلام على منابر المسلمين؟ فغضب عبيداللَّه بن زياد و قال: من المتكلم؟ فقال: أنا المتكلم يا عدواللَّه! أتقتل الذرية الطاهرة الذين قد أذهب اللَّه عنهم الرجس فى كتابه و تزعم أنك على دين الإسلام؟ و اغوثاه! أين أولاد المهاجرين و الأنصار لينتقموا من هذا الطاغية اللعين بن اللعين على لسان رسول اللَّه رب العالمين؟ فازداد غضب ابن زياد حتى انتفخت أوداجه. فقال: على به فوثب إليه الجلاوزة فأخذوه
و بر منبر رفت و بعد از حمد و ستايش خدا چنين گفت: سپاس خداى را كه حق را آشكار كرد و اميرالمؤمنين (يزيد) و هوادارانش را پيروز نمود و دروغ‌گوى پسر دروغ‌گو را كشت.
در اين هنگام، عبداللَّه بن عفيف ازْدى عامرى از طايفه بنى والبه برخاست. او از بزرگان و خوبان شيعه بود و در جنگ جمل چشم راست و در جنگ صفين چشم چپش را از دست داده بود. پيوسته در مسجد به سر مى‌برد. تا شب نماز مى‌خواند و بعد به خانه‌اش مى‌رفت. او برخاست و گفت: اى فرزند مرجانه! دروغ‌گوى پسر دروغگو، تو و پدرت هستيد و كسانى كه شما را حاكم كردند. اى دشمن خدا و رسول! فرزندان پيامبران را مى‌كشيد و اين گونه بر منبر مسلمانان سخن مى‌رانيد؟! ابن زياد عصبانى شد و گفت: تو كيستى؟ عبداللَّه - بدون آن كه خود را معرفى كند - گفت: منم كه سخن مى‌گويم، اى دشمن خدا! آيا ذريه پاكى كه خدا در قرآنش آنان را از هرگونه پليدى دور داشته، مى‌كشى و گمان مى‌كنى مسلمانى؟ واى مردم! فرزندان مهاجران و انصار كجايند تا از اين طغيان‌گر انتقام بگيرند؟ اين كسى است كه فرستاده پروردگار جهان، او را ملعون فرزند ملعون خوانده است. ابن زياد بيشتر عصبانى شد و رگ‌هايش ورم كرد. و گفت: او را بياوريد. جلادان او را گرفتند فنادى بشعار الأزد؟ يا مبرور! و كان عبد

الرحمن بن مخنف الأزدی فی المسجدفقال: ویح نفسک! أهلکتها و أهلکت قومک. و حاضر الکوفة یومئذ سبعمائة مقاتل من الأزد فوثبت إلیه فتیة من الأزد فانتزعوه منهم و انطلقوا به إلی منزله و نزل ابن زیاد عن المنبر و دخل القصر و دخلت علیه أشراف الناس فقال: أرأیتم ما صنع هؤلاء القوم؟ قالوا: رأینا أصلح اللّه الأمیر إنما فعل ذلک الأزد فشد یدک بساداتهم فهم الذین استنقذوه من یدک.
فأرسل عبیداللّه الی عبد الرحمن بن مخنف الأزدی فأخذه و أخذ جماعة من أشراف الأزد فحبسهم و قال لا خرجتم من یدی أو تأتونی بعبداللّه بن عفیف ثم دعا بعمرو بن الحجاج الزبیدی و محمد بن الأشعث و شبث بن ربعی و جماعة من أصحابه فقال لهم: اذهبوا إلی هذا الأعمی الذی أعمی اللّه قلبه کما أعمی عینیه فأتونی به. فانطلقوا یریدون عبداللّه بن عفیف و بلغ الأزد ذلک فاجتمعوا و انضمت إلیهم قبائل من الیمن لیمنعوا صاحبهم
و او فوراً قبیله ازْد را با رمز «یا مبرور» صدا کرد. عبدالرّحمن بن مخنف ازدی که در مسجد بود گفت: وای بر تو! خود و قبیله‌ات را نابود کردی. در آن دوره 700 نفر از جنگجویان کوفه، از قبیله ازْد بودند. عده‌ای از جوانان این قبیله جستند و عبداللّه را از دست افراد عبیداللّه گرفتند و او را به منزلش بردند. ابن زیاد - که اوضاع را چنین دید - از منبر به زیر آمد و به قصرش رفت. رؤسای قبایل، دنبال او رفتند و او اعتراض کرد که چرا این عده چنین کردند. اشراف گفتند: این کار ازْد بود. بزرگان این قبیله را تحت فشار قرار ده، چون آن‌ها بودند که عبداللّه را نجات دادند.
ابن زیاد فرستاد تا عبدالرّحمن بن مخنف ازْدی و گروهی از بزرگان این قبیله را دستگیر کرده و به زندان انداختند. به آنان گفت: یا اینجا می‌مانید یا عبداللّه بن عفیف را برایم می‌آورید. سپس عمرو بن حجاج زبیدی و محمد بن اشعث و شبث بن ربعی و تعدادی از افرادش را خواست و به آنان گفت: دنبال این کور بروید که خدا دلش را مانند چشمش کور کرده و اینجا بیاوریدش. آنان رفتند و ازْدیان هم مطلع شده و جمع شدند. دیگر قبایل یمنی هم با آنان همراه شدند تا از هم قبیله‌شان دفاع کنند. فبلغ ذلک ابن زیاد فجمع قبائل مضر و ضمهم إلی محمد بن الأشعث و أمره أن یقاتل القوم فأقبلت قبائل مضر و دنت منهم الیمن فاقتتلوا قتالاً شدیداً و بلغ ذلک ابن زیاد فأرسل إلی أصحابه یؤنبهم و یضعفهم فأرسل إلیه عمرو بن الحجاج یخبره باجتماع الیمن معهم و بعث إلیه شبث بن ربعی: أیها الأمیر! إنک بعثتنا إلی اسود الآجام فلا تعجل.
قال: و اشتد اقتتال القوم حتی قتلت جماعة من العرب و وصل القوم إلی دار عبداللّه بن عفیف.
فکسروا الباب و اقتحموا علیه فصاحت ابنته: یا أبتی أتاک القوم من حیث تحذر.

فقال: لا علیک یا بنیة! ناولینی سیفی فناولته السیف فجعل یذبّ عن نفسه و هو یقول:
أنا ابن ذی الفضل عفیف الطاهر
عفیف شیخی و أنا ابن عامر
کم دارع من جمعکم و حاسر
و بطل جدّلته مغاور
و جعلت ابنته تقول: لیتنی کنت رجلاً فاقاتل بین یدیک هؤلاء الفجرة قاتلی العترة البررة و جعل القوم یدورون علیه من یمینه و شماله و ورائه و هو یذبّ عن نفسه بسیفه
چون ابن زیاد خبر یافت، قبایل مضری را همراه محمد بن اشعث کرد و دستور نبرد داد. جنگ سختی میان قبایل رخ داد و ابن زیاد برای دوستانش نیرو می‌فرستاد. عمرو بن حجاج به ابن زیاد خبر داد که قبایل یمنی جمع شده‌اند و شبث بن ربعی هم به او پیام داد که ای امیر! ما را به جنگ شیران بیشه فرستاده‌ای، شتاب مکن.
جنگ شدت یافت و جماعتی کشته شدند تا آن که به درِ خانه ابنِ عفیف رسیدند. درِ خانه را شکستند و بر او حمله کردند. دختر عبداللّه فریاد کشید: ای پدر! کسانی که از آن‌ها گریزان بودی آمدند.
گفت: دخترم نترس و شمشیرم را بده. دختر، شمشیر را به او داد و عبداللَّه از خود دفاع می‌کرد و رجز می‌خواند: «من پسر انسان با فضیلت و پاکدامن، عفیف و پسر عامر هستم. زره به تن و بی زره و شجاع شما را بر زمین می‌زنم».
دخترش می‌گفت: کاش مرد بودم و در برابرت با این بدکاران و قاتلان عترتِ پاک می‌جنگیدم. آنان از چپ و راست و پشت سر، عبداللَّه را دور می‌زدند و او با شمشیر از خود دفاع می‌کرد فلیس أحد یقدم علیه کلما جاءوه من جهة قالت ابنته: جاءوک یا أبتی من جهة کذاحتی تکاثروا علیه من کل ناحیة و أحاطوا به فقالت ابنته: و اذلاه! یحاط بأبی و لیس له ناصر یستعین به و جعل عبداللَّه یدافع و یقول:
واللَّه لو یکشف لی عن بصری
ضاق علیکم موردی و مصدری
و ما زالوا به حتی أخذوه فقال جندب بن عبداللَّه الأزدی صاحب رسول اللَّه : إنا للَّه و إنا إلیه راجعون أخذوا واللَّه عبداللَّه بن عفیف فقبح اللَّه العیش بعده. فقام و جعل یقاتل من دونه فاخذ أیضاً و انطلق بهما و ابن عفیف یردّد: واللَّه لو یکشف لی عن بصری البیت
فلما ادخل علی عبیداللَّه قال له: الحمد للَّه الذی أخزاک فقال ابن عفیف: یا عدواللَّه! بماذا أخزانی واللَّه لو یکشف عن بصری البیت فقال له: ما تقول فی عثمان؟ فقال: یابن مرجانة! یابن سمیة! یا عبد بنی علاج! ما أنت

و عثمان؟ أحسن أم أساء و أصلح أم أفسد اللّه ولی خلقه یقضی بینهم بالعدل و الحق و لکن سلنی عنک و عن أبیک و عن یزید و أبیه.
و کسی جرأت پیش آمدن نداشت. از هر سو به او هجوم می‌آوردند. دخترش گرا می‌داد تا آن که دسته جمعی از هر طرف بر او حمله‌ور شدند و او را محاصره کردند. دختر فریاد زد که بیچاره شدیم، پدرم را محاصره کرده‌اند و یاوری ندارد. عبداللَّه همچنان می‌جنگید و می‌گفت: «اگر چشمم ببیند راه عبور را بر شما می‌بندم».
سرانجام عبداللَّه را دستگیر کردند. جندب بن عبداللَّه ازْدی صحابی رسول خدا گفت: «انا للَّه و انا الیه راجعون، عبداللَّه بن عفیف را گرفتند. زندگی پس از او معنا ندارد». جندب هم شروع به جنگیدن کرد و او را هم گرفتند.
ابن عفیف رجز خود را تکرار می‌کرد که اگر چشمم ببیند...
وقتی او را پیش ابن زیاد بردند، گفت: شکر خدا که تو را ذلیل کرد. عبداللَّه گفت: ذلّتی نیست. سپس رجز خود را تکرار کرد. ابن زیاد گفت: درباره عثمان چه میگویی؟ گفت: ای پسر مرجانه! ای پسر سمیه! تو چه کار به عثمان داری؟ خوب بود یا بد، کارهای خوب کرد یا فساد کرد، خدا ولی بندگان است و بین آن‌ها به عدل و حق حکم خواهد کرد. اگر می‌خواهی از خودت و پدرت بپرس. از یزید و پدرش بپرس.
فقال ابن زیاد: لا سألتک عن شیء أو تذوق الموت فقال ابن عفیف: الحمد للَّه رب العالمین کنت أسأل اللَّه أن یرزقنی الشهادة قبل أن تلدک امک مرجانة و سألته أن یجعل الشهادة علی یدی ألعن خلقه و أشرهم و أبغضهم إلیه و لما ذهب بصری أیست من الشهادة أما الان فالحمد للَّه الذی رزقنیها بعد الیأس منها و عرفنی الاستجابة منه لی فی قدیم دعائی. فقال عبیداللَّه: اضربوا عنقه فضربت و صلب.
ثمّ دعا ابن زیاد بجندب بن عبداللَّه فقال له: یا عدواللَّه! ألست صاحب علی بن أبی طالب یوم صفین؟ قال: نعم و لا زلت له ولیاً و لکم عدواً لا أبرأ من ذلک إلیک و لا أعتذر فی ذلک و أتنصل منه بین یدیک فقال ابن زیاد له: أما إنی سأتقرب إلی اللَّه بدمک فقال جندب: واللَّه ما یقربک دمی إلی اللَّه و لکنه یباعدک منه و بعد فإنی لم یبق من عمری إلّا أقله و ما أکره أن یکرمنی اللَّه بهوانک فقال: اخرجوه عنی فانه شیخ قد خرف و ذهب عقله فاخرج و خلی سبیله.
ابن زیاد گفت: پیش از این که چیزی از تو بپرسم تو را خواهم کشت. ابن عفیف گفت: الحمد للَّه، پیش از این که مرجانه تو را بیاورد، از خدا می‌خواستم شهادت را نصیبم کند و از او خواسته بودم که شهادتم را به دست بدترین انسان‌ها قرار دهد. وقتی چشمم را از دست دادم از شهادت نومید شدم، اما اکنون خدا را شکر می‌کنم که آن را به من روزی کرد و دعای گذشته‌ام را اجابت فرمود. عبیداللَّه دستور داد گردن او را بزنند و

چنین کردند و جسدش را به دار آویختند.(226)
پس از آن ابن زیاد، جندب بن عبداللّه را خواست و به او گفت: ای دشمن خدا! تو در جنگ صفین همراه و یار علی بن ابی‌طالب نبودی؟ گفت: چرا، اکنون هم دوست او و دشمن شماهایم. از این عقیده بر نمی‌گردم و از کسی عذر نمی‌خواهم و از علی‌علیه السلام در حضور تو بد نخواهم گفت. عبیداللّه گفت: اما من با کشتن تو، به خدا تقرب خواهم جست! جندب گفت:ریختن خون من، تو را به خدا نزدیک نخواهد کرد بلکه تو را از او دور می‌کند. از عمر من چیزی نمانده و بد ندارم که مرا به بدبختی تو کرامت بخشد. عبیداللّه گفت: او را بیرون برید که پیر شده و عقلش رفته است. او را بیرون کردند و این گونه آزاد شد.(227)
عدنا إلی حدیثنا قال: ثم دعا عبیداللّه بن زیاد زحر بن قیس الجعفی فأعطاه رأس الحسین و رؤوس إخوته و أهل بیته و شیعته و دعا بعلی بن الحسین فحمله و حمل عماته و أخواته و جمیع نسائهم معه إلی یزید.
فسار القوم بحرم رسول اللّه من الکوفة إلی بلد الشام علی محامل بغیر وطاء من بلد إلی بلد و من منزل إلی منزل کما تساق الترک و الدّیلم. و سبق زحر بن قیس برأس الحسین إلی دمشق حتی دخل علی یزید فسلم علیه و دفع إلیه کتاب عبیداللّه بن زیاد.
فأخذ یزید الکتاب و وضعه بین یدیه ثم قال لزحر: هات ما عندک یا زحر! فقال زحر: أبشر یا أمیر المؤمنین! بفتح اللّه علیک و بنصره إیاک فإنه قد ورد علینا الحسین بن علی فی اثنین و ثمانین رجلاً من إخوته و أهل بیته و شیعته فسرنا إلیهم و سألناهم أن یستسلموا و ینزلوا علی حکم الأمیر عبیداللّه فأبوا علینا فقاتلناهم من وقت شروق الشمس إلی أن أضحی النهار.

در کاخ یزید

برگردیم به موضوع خودمان. ابن زیاد زحر بن قیس جعفی را خواست و سر امام حسین‌علیه السلام و برادران و خانواده و اصحابش را به او داد و علی بن الحسین‌علیهما السلام را هم خواست و او را با عمه‌ها و خواهران و تمامی زنان خانواده‌اش به سوی یزید اعزام کرد.
افراد حکومتی، حرم پیامبر را بر محمل‌های بی حفاظ - بدون زیرانداز و روپوش - سوار کرده و شهر به شهر و منزل به منزل از کوفه به سمت شام بردند؛ چنان‌که ا‌ÜÖjə‌Öترک و دیلم را می‌بردند. زحر بن قیس، زودتر همراه سر امام حسین‌علیه السلام به دمشق وارد شد و با یزید دیدار کرد و نامه عبیداللّه را به او داد.
یزید نامه را به دست گرفت و پیش از آن که بخواند به زحر گفت: گزارش بده؟ او گفت: امیرالمؤمنین را بشارت می‌دهم به پیروزی و نصرت الهی. حسین بن علی همراه 82 نفر از برادران و خانواده و شیعیانش به سوی ما (کوفیان) آمد. ما به سمت او رفتیم - لشکر کشیدیم - و گفتیم به حکم امیر عبیداللّه تن دهد و تسلیم شود. او زیر بار نرفت پس با او جنگیدیم. جنگ از طلوع آفتاب تا چاشت طول کشید.
فلما اخذت السیوف مآخذها من هام الرجال جعلوا یتوقلون إلی غیر وزر و یلوذون منا بالآکام و الحفر کما یخاف الحمام من الصقر. فواللّه یا أمیر المؤمنین! ما کان إلا کجزر جزور أو کاغفاءة القائل حتی أتینا علی آخرهم فهاتیک أجسادهم بالعراء مجردة و ثیابهم بالدماء مزمّلة و خدودهم بالتراب معفرة تصهرهم الشمس و تسفی علیهم الریح زوارهم: الرخم و العقبان و الذئب و الضبعان.
فأطرق یزید ساعة ثم رفع رأسه و بکی و قال: واللّه یا هذا! لقد کنت أرضی من طاعتکم بدون قتل الحسین أما واللّه لو صار إلی لعفوت عنه و لکن قبح اللّه ابن مرجان فقال عبد الرحمن بن الحکم أخو مروان ابن الحکم و کان جالساً عند یزید فی المجلس:
لهام بجنب الطف أدنی قرابة
من ابن زیاد العبد ذی النسب الوغل
سمیة أمسی نسلها عدد الحصی
و بنت رسول اللّه لیست بذی نسل
وقتی شمشیرها را از سرهای آنان برداشتیم و غلاف کردیم شروع به فرار کردند و به دشت و بیابان و سوراخ‌ها پناه بردند، همان طور که کبوتر از باز فرار می‌کند.(228) به خدا سوگند! به اندازه کشتن گوسفند یا به اندازه خواب قیلوله (زمانی طول نکشید که) همه آن‌ها را کشتیم. اجسادشان در

بیابان برهنه و لباس‌هاشان به خون آغشته و صورت‌هاشان بر خاک مالیده است. آفتاب آنان را می‌سوزاند و باد بر آنان می‌وزد. ملاقاتشان (زائرشان) مرغان و لاشخوران و گرگ و کفتار است.
یزید، قدری سرش را پایین انداخت و سپس گفت: ای مرد! به خدا من اطاعت شما را بدون کشتن حسین قبول داشتم. اگر پیش من آمده بود او را می‌بخشیدم. مرگ بر ابن مرجانه (که او مقصر بود). عبدالرّحمن بن حکم، برادر مروان در کنار یزید بود و این اشعار را خواند:
«سری که در کربلا بریده شد فامیلی‌اش به ما نزدیک‌تر است از ابن زیاد که نسبش ادعایی است.(229) نسل سمیه مثل ریگ رو به تزاید است و دختر پیامبر نسلی ندارد».
فقال یزید: نعم! فلعن اللّٰه ابن مرجانة إذ أقدم علی قتل مثل الحسین ابن فاطمة أما واللّٰه لو کنت أنا صاحبه لما سألنی خصلة إلّا أعطیته إیاها و لدفعت عنه الحتف بکل ما استطعت و لو بهلاک بعض ولدی و لکن إذا قضی اللّٰه أمرا لم یکن له مرد.
و روی: أنّ یزید نظر إلی عبد الرحمن و قال: سبحان اللّٰه! أفی هذا الموضع تقول ذلک أما یسعک السکوت؟ قال: ثمّ اتی بالرأس حتی وضع بین یدی یزید فی طست من ذهب فنظر إلیه و أنشد:
نفلق هاما من رجال أعزّة
علینا و هم کانوا أعقّ و أظلما
ثم أقبل علی أهل المجلس و قال: إنّ هذا کان یفخر علی و یقول: إن أبی خیر من أب یزید و امی خیر من ام یزید و جدی خیر من جد یزید و أنا خیر من یزید فهذا هو الذی قتله
یزید گفت: درست است. مرگ بر ابن مرجانه که به کشتن کسی چون حسین فرزند فاطمه‌علیها السلام اقدام کرد. اگر من با حسین طرف می‌بودم، هر خواسته‌ای داشت به او می‌دادم و تا آن‌جا که می‌توانستم مرگ را از او دور می‌کردم. حتی اگر به قیمت کشته شدن بعضی فرزندانم بود.(230) امّا چه می‌شود کرد که وقتی قضای الهی آمد، گریزی از آن نیست.
روایت دیگر آن است که وقتی عبدالرّحمن بن مروان آن شعر را گفت، یزید به او گفت: حالا وقت این حرف‌ها نیست، نمی‌توانی ساکت شوی؟ سر امام را روبروی یزید در تشتی طلایی گذاشتند و یزید درباره آن چنین سرود:
«سر مردانی را شکافتیم که برای ما عزیز بودند، هر چند از ما بریدند و ظلم کردند».
سپس به حاضران گفت: صاحب این سر بر من افتخار می‌کرد و می‌گفت: «پدرم بهتر از پدر یزید، مادرم بهتر از مادرش و جدّم بهتر از جدّ او و خودم

بهتر از یزیدم». این حرف باعث قتلش شد. فأما قوله: بأنّ اباه خیر من أبی فلقد حاجّ أبی أباه فقضی اللّه لأبی علی أبیه و أما قوله: بأن امی خیر من ام یزید فلعمری لقد صدق إن فاطمة بنت رسول اللّه‌صلی الله علیه وآله خیر من امی و أما قوله: بأنّ جدّه خیر من جدی فلیس لأحد یؤمن باللّه و الیوم الآخر أن یقول: بأنه خیر من محمد و أما قوله: بأنه خیر منی فلعله لم یقرأ: قُلِ اللّهم مالِکَ الْمُلْکِ تُؤْتِی الْمُلْکَ مَنْ تَشاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْکَ مِمَّنْ تَشاءُ بِیدِکَ الْخَیرُ إِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ. ثم دعا بقضیب خیزران فجعل ینکت به ثنایا الحسین و هو یقول: لقد کان أبو عبداللّه حسن المضحک.
فأقبل علیه أبو برزة الأسلمی أو غیره من الصحابة و قال له: ویحک یا یزید! أتنکت بقضیبک ثغر الحسین بن فاطمة؟ لقد أخذ قضیبک هذا مأخذا من ثغره أشهد لقد رأیت رسول اللّه‌صلی الله علیه وآله یرشف ثنایاه و ثنایا أخیه الحسن و یقول: إنهما سیدا شباب أهل الجنّة قتل اللّه قاتلهما و لعنه و أعدّ له جهنم و سآءت مصیرا
امّا این که پدرش بهتر از پدر من است (درست نیست) چون پدران ما با هم مناظره کردند و خدا پدر مرا بر پدر او چیره کرد. این که مادرش بهتر از مادرم بود درست است چون فاطمه دختر رسول خدا از مادر من بهتر بود، جدّ او هم بهتر از جدّ من بود و هیچ مؤمنی نمی‌گوید: جدّ من از جد او بهتر بود. امّا این که خودش بهتر از من باشد درست نیست؛ زیرا در قرآن چنین آمده است: «خدایا پادشاهی را تو می‌دهی؛ هر که را بخواهی حکومت می‌دهی و هر که را بخواهی نمی‌دهی و هر کاری به دست توست و تو بر هر کاری قدرت داری».(231) آن گاه چوب‌دستی‌اش را خواست و به دندان‌های حسین‌علیه السلام می‌زد و می‌گفت: ابوعبداللّه چه خوش خنده بود!
در این هنگام، ابوبرزه اسلمی(232) یا یکی دیگر از صحابه بلند شد و گفت: وای بر تو یزید! دهان حسین فرزند فاطمه‌علیها السلام را با چوب دستی می‌زنی در حالی که من دیدم رسول خدا دندان جلو حسین و برادرش حسن‌علیهما السلام را می‌مکید و می‌فرمود: آن دو، بزرگِ جوانان بهشتند. خدا قاتلشان را لعنت کند و بکشد و راه دوزخ را برایش هموار سازد که بد جایگاهی است. أما أنت یا یزید! فتجیء یوم القیامة و عبیداللّه بن زیاد شفیعک و یجیء هذا و محمد شفیعه. فغضب یزید و أمر بإخراجه من المجلس فاخرج سحبا و جعل یزید بعده یتمثّل بأبیات ابن الزبعری و سنوردها من طریق مسند إن شاء اللّه. و قیل: إن الذی ردّ علیه لیس أبا برزة بل هو سمرة بن جندب صاحب رسول اللّه‌صلی الله علیه وآله و قال لیزید: قطع اللّه یدک یا یزید! أتضرب ثنایا طالما رایت رسول اللّه یقبلهما و یلثم هاتین الشفتین؟ فقال له یزید: لولا صحبتک لرسول اللّه لضربت واللّه عنقک. فقال سمرة: ویلک تحفظ لی صحبتی من رسول اللّه و لا تحفظ لابن

رسول اللّه‌صلی الله علیه وآله بنوته؟ فضج الناس بالبکاء و کادت أن تکون فتنة.
ای یزید! تو در روز قیامت از شفاعت عبیداللَّه بن زیاد بهره خواهی برد و حسین از شفات محمّدصلی الله علیه وآله. یزید از این سخنان عصبانی شد و دستور داد او را از مجلس بیرون کنند. او را کشاندند و بیرون بردند. سپس یزید شروع به خواندن اشعار ابن زبعری کرد که به زودی آن را با سندش نقل خواهیم کرد.
برخی هم گویند کسی که به یزید اعتراض کرد نه ابو برزه که سمرة بن جندب، صحابی پیامبر بود و به یزید گفت: دستت بریده باد! دهان حسین‌علیه السلام را می‌زنی و من خود بارها دیدم که پیامبر آن را می‌بوسید و لب‌هایش را می‌مکید. یزید به او گفت: اگر صحابی پیامبر نبودی تو را می‌کشتم. سمره گفت: وای بر تو! همراهی من با پیامبر را در نظر می‌گیری ولی فرزندی حسین نسبت به پیامبر را نادیده می‌گیری؟ مردم صدا به گریه بلند کردند و نزدیک بود مجلس به هم بخورد و آشوب شود.(233)
29- أخبرنا الشیخ الإمام الزاهد أبو الحسن علی بن أحمد العاصمی أخبرنا شیخ القضاة إسماعیل بن أحمد البیهقی أخبرنی والدی أخبرنی أبو عبداللَّه الحافظ حدثنا أبو نصر محمد بن أحمد الفقیه قدم علینا بنیسابور حدثنا عبد الرحمن بن أبی حاتم الرازی حدثنا علی بن طاهر حدثنا عبداللَّه بن زاهر حدثنا أبی عن لیث بن سلیم عن مجاهد: أنّ یزید حین اتی برأس الحسین بن علی و رؤوس أهل بیته قال ابن محفز: یا أمیر المؤمنین! جئناک برؤوس هؤلاء الکفرة اللئام! فقال یزید: ما ولدت ام محفز أکفر و ألأم و أذم ثم کشف عن ثنایا رأس الحسین بقضیبه و نکته به و أنشد:
أبی قومنا أن ینصفونا فأنصفت
قواضب فی أیماننا تقطر الدما
صبرنا و کان الصبر منا عزیمة
و أسیافنا یقطعن کفّا و معصما
نفلق هاما من اناس أعزة
علینا و هم کانوا أعقّ و أظلما
فقال له بعض جلسائه: ارفع قضیبک! فواللَّه ما أحصی ما رأیت شفتی محمد فی مکان قضیبک یقبّله فأنشد یزید:
از مجاهد نقل کرده‌اند که چون سر امام را برای یزید آوردند، محفز(234) گفت: ای امیرمؤمنان! سر انسان‌های پست و کافر را برایت آوردیم. یزید گفت: کافرتر و پست‌تر و بدتر از تو (محفز) متولد نشده است. سپس شروع به زدن دندان‌های حسین کرد و چنین شعر خواند:(235)
«فامیل با ما منصفانه برخورد نکردند تا (مجبور شدیم) شمشیرها را محکم

بر سر آن‌ها فرود آوریم و خونشان را بریزیم. ما صبر کردیم و صبر شیوه ماست ولی شمشیرها، دست‌ها را بریدند. سر مردانی را شکافتیم که برای ما عزیز بودند، هر چند از ما بریدند و ظلم کردند».
یکی از حاضران گفت: چوبت را بردار، بارها دهان پیامبر را بر جای چوب تو دیده‌ام که می‌بوسید. در این هنگام یزید چنین سرود:

یا غراب البین ما شئت فقل
إنما تندب أمرا قد فعل
کلّ ملک و نعیم زائل
و بنات الدهر یلعبن بکل
لیت أشیاخی ببدر شهدوا
جزع الخزرج من وقع الأسل
لأهلّوا و استهلّوا فرحا
ثم قالوا یا یزید لا تشل
لست من خندف إن لم أنتقم
من بنی أحمد ما کان فعل
لعبت هاشم بالملک فلا
خبر جاء و لا وحی نزل
قد أخذنا من علی ثارنا
و قتلنا الفارس اللیث البطل
و قتلنا القوم من ساداتهم
و عدلناه ببدر فاعتدل

قال مجاهد: فلا نعلم الرجل إلّا قد نافق فی قوله هذا.
«ای کلاغ! هر چه به چشم خود دیدی تعریف کن. سوگواری تو برای چیزی است که گذشته است. هر پادشاه و نعمتی از بین می‌رود و فرزند روزگار همه را بازیچه گرفته است. کاش پدران من در جنگ بدر بودند و ناله خزرجیان زیر ضربت نیزه‌ها را می‌دیدند و هلهله و شادی می‌کردند و می‌گفتند: دست مریزاد ای یزید! من از خندف (قریش) نیستم اگر از کارهایی که خاندان محمدصلی الله علیه وآله کرد، انتقام نگیرم. بنی هاشم با حکومت بازی کردند، نه خبری از آسمان آمده و نه وحیی نازل شده است. ما از علی‌علیه السلام انتقام خود را گرفتیم و جنگجوی شجاع و قهرمان را کشتیم. به اندازه‌ای که در جنگ بدر از بزرگان ما کشته بودند، از آن‌ها کشتیم و الآن مساوی شدیم».(236)
مجاهد (راوی خبر) گفته که به نظر ما یزید با این اشعارش منافق شده است.(237)

و قال أبو عبداللَّه الحافظ: و قد روينا فی روایة اخری بدل لست من خندف: لست من عتبة. و قال شیخ السنة أحمد بن الحسین: و آخر کلام یزید لا یشبه أوله و لم أکتبه من وجه یثبت مثله. فإن کان قاله فقد کان ضم إلی فعل الفجار فی قتل الحسین و أهل بیته أقوال الکفار واللَّه یعصمنا من الخطأ و الزلل.
30- أخبرنا العلامة فخر خوارزم أبو القاسم محمود بن عمر الزمخشری أخبرنا الفقیه أبو الحسن علی بن أبی طالب الفرزادی بالری أخبرنا الفقیه أبو بکر طاهر بن الحسین السمان الرازی أخبرنی عمی الشیخ الزاهد أبو سعد إسماعیل بن علی بن الحسین السمان الرازی أخبرنی أبو الحسین عبیداللَّه بن أحمد بن محمد بن أبی خراسان بقراءتی علیه حدثنی محمد بن عبداللَّه بن عتاب حدثنی الحارث بن محمد بن أبی إسامة حدثنی محمد بن سعد أخبرنی محمد بن عمر حدثنی محمد بن عبداللَّه بن عبید بن عمیر عن عکرمة بن خالد قال: اتی برأس الحسین إلی یزید بن معاویة بدمشق فنصب.
فقال یزید: علی بالنعمان بن بشیر فلما جاء قال: کیف رأیت ما فعل عبیداللَّه بن زیاد؟ قال: الحرب دول فقال: الحمد للَّه الذی قتله.
حاکم نیشابوری می‌گوید: ما روایت دیگری داریم که در آن به جای «از خندف نیستم»، آمده است: «از عتبه نیستم».(238)
شیخ اهل سنت، احمد بن حسین(239) - در توجیه شعر کافرانه یزید - می‌گوید: «آخرِ شعر یزید با اولش متفاوت است و من آن را مثل قسمت اول ثبت نکرده و نشنیده‌ام. اگر هم آن را گفته باشد نقل قول کافران را به کار فاجران (مانند ابن زیاد) در کشتن حسین‌علیه السلام و خانواده‌اش ضمیمه کرده است. خداوند ما را از اشتباه و لغزش حفظ فرماید».
عکرمة بن خالد نقل کرده که سر امام حسین‌علیه السلام را به دمشق آوردند و آن را آویختند.
آن گاه یزید، نعمان بن بشیر را خواست و گفت: نظرت درباره کار ابن زیاد چیست؟ نعمان گفت: جنگ برنده و بازنده دارد. یزید گفت: شکرْ خدای را که حسین‌علیه السلام را کشت.
قال النعمان: قد کان أمیر المؤمنین یعنی به معاویة یکره قتله فقال: ذلک قبل أن یخرج و لو خرج علی أمیر المؤمنین واللَّه قتله إن قدر. قال النعمان: ما کنت أدری ما کان یصنع؟ ثمّ خرج النعمان فقال: هو کما ترون إلینا منقطع و قد ولاه أمیر المؤمنین و رفعه و لکن أبی کان یقول: لم أعرف أنصاریاً قط إلّا یحبّ علیاً و أهله و یبغض قریشاً بأسرها.

31- حدثنا الشيخ الإمام عين الأئمة أبو الحسن على بن أحمد الكرباسى إملاءا حدثنا الشيخ الإمام أبو يعقوب يوسف بن محمد البلالى حدثنا السيد الإمام المرتضى نجم الدين نقيب النقباء أبو الحسن محمد بن محمد بن زيد الحسنى الحسينى أخبرنا الحسن بن أحمد الفارسى أخبرنا أبو الحسن على بن عبد الرحمن بن عيسى أخبرنا أبو جعفر محمد بن منصور المرادى المقرى حدثنا أحمد بن عيسى بن زيد بن على بن الحسين عن أبى خالد عن زيد عن أبيه أنّ سهل بن سعد قال: خرجت إلى بيت المقدس حتى توسطت الشام فإذا أنا بمدينة مطردة الأنهار كثيرة الأشجار قد علقوا الستور و الحجب و الديباج و هم فرحون مستبشرون و عندهم نساء يلعبن بالدفوف و الطبول فقلت فى نفسى: لعل لأهل الشام عيدا لا نعرفه نحن فرأيت قوما يتحدثون فقلت:

نعمان گفت: معاویه مایل به کشته شدن حسین‌علیه السلام نبود. یزید گفت: آن مربوط به وقتی بود که قیام نکرده بود. اگر برابر معاویه هم ایستاده بود و می‌توانست، او را می‌کشت. نعمان گفت: نمی‌دانم معاویه چه می‌کرد؟ وقتی نعمان بیرون رفت، یزید گفت: نعمان با ماست و به خاطر همین، پدرم او را بالا برد و مسؤولیت داد ولی با این حال پدرم می‌گفت همه انصار دوستدار علی‌علیه السلام هستند و با قریش دشمنند. (240)

زید فرزند امام سجادعلیه السلام از پدرش نقل کرده که سهل بن سعد [ساعدی گفت: به سمت بیت‌المقدس می‌رفتم که از شام گذشتم. آن‌جا را شهری یافتم پر آب و درخت که پرده‌ها و پارچه‌های دیبا آویخته بودند و خوشحال و شادان بودند و زنان دف و طبل می‌زدند. با خود گفتم شاید شامیان عیدی دارند که ما خبر نداریم. به عده‌ای که مشغول صحبت کردن بودند گفتم: یا هؤلاء! ألكم بالشام عيد لا نعرفه نحن؟ قالوا: يا شيخ! نراک غريبا فقلت: أنا سهل بن سعدقد رأيت رسول اللّه و حملت حديثه فقالوا: يا سهل! ما أعجبک السماء لا تمطر دماً و الأرض لا تخسف بأهلها قلت: و لم ذاک؟ فقالوا: هذا رأس الحسين عترة رسول اللّه‌صلى الله عليه وآله يهدى من أرض العراق إلى الشام و سيأتى الآن.

قلت: وا عجباه! يهدى رأس الحسين و الناس يفرحون فمن أى باب يدخل؟ فأشاروا إلى باب يقال له باب الساعات فسرت نحو الباب فبينما أنا هنالک إذ جاءت الرايات يتلو بعضها بعضا و إذا أنا بفارس بيده رمح منزوع السنان و عليه رأس من أشبه الناس وجها برسول اللّه‌صلى الله عليه وآله و إذا بنسوة من ورائه على جمال بغير وطاء. فدنوت من إحداهن فقلت لها: يا جارية! من أنت؟ فقالت: أنا سكينة بنت الحسين فقلت لها: ألک حاجة إلى؟ فأنا سهل بن سعد ممن رأى جدک و سمعت حديثه قالت: يا سهل! قل لصاحب الرأس أن يتقدم بالرأس أمامنا حتى يشتغل الناس بالنظر إليه فلا

ینظرون إلینا فنحن حرم رسول اللّه. قال: فدنوت من صاحب الرأس و قلت له: هل لک أن تقضی حاجتی و تأخذ منی أربعمائة دینار؟ قال: و ما هی؟ قلت: تقدم الرأس أمام الحرم ففعل ذلک و دفعت له ما وعدته.
آیا در شام عیدی دارید که ما از آن اطلاع نداریم؟ گفتند: پیرمرد! مثل این که غریبه‌ای؟ گفتم: سهل بن سعد هستم، پیامبر را دیده‌ام و از او حدیث شنیده‌ام. گفتند: تعجب نمی‌کنی که آسمان خون نمی‌گرید و زمین اهلش را فرو نمی‌برد؟ گفتم: چرا چنین شود؟ گفتند: سر حسین‌علیه السلام فرزند رسول اللّه را از عراق به شام هدیه می‌آورند و الآن می‌رسند. گفتم: شگفتا! سر حسین را هدیه می‌آورند و مردم شادی می‌کنند؟! از آن‌ها پرسیدم از کدام دروازه می‌آورند و آن‌ها به دروازه ساعات اشاره کردند. من به آن طرف رفتم و دیدم پرچم‌ها پشت سر هم می‌رسند. ناگهان اسبْ‌سواری را دیدم که نیزه‌ای بدون پیکان در دست دارد و بر آن سری است بسیار شبیه به پیامبر. پشت سر آن زنانی بر شتران بدون سرپوش بودند. به طرف یکی از آن‌ها رفتم و گفتم: دختر خانم! کیستی؟ گفت: سکینه دختر حسین. گفتم: من سهل بن سعدم، صحابی و راوی جدت پیامبر هستم، کاری داری؟ «گفت: به کسی که نیزه حامل سر را در دست دارد، بگو جلوتر برود تا مردم مشغول دیدن آن شوند و به ما نگاه نکنند، ما حرم رسول اللّه هستیم». من پیش نیزه دار رفتم و گفتم: برای من کاری می‌کنی تا 400 دینار به تو بدهم؟ گفت: چه کاری؟ گفتم: سر را جلوتر از حرم ببر. او چنین کرد و من هم پول را به او دادم.
ثم وضع الرأس فی حقّة و ادخل علی یزید فدخلت معهم و کان یزید جالساً علی السریر و علی رأسه تاج مکلل بالدر و الیاقوت و حوله کثیر من مشایخ قریش فدخل صاحب الرأس و دنا منه و قال:

أوقر رکابی فضّة أو ذهباً
فقد قتلت السید المحجبا
قتلت أزکی الناس اُمّاً و أباً
و خیرهم إذ یذکرون النسبا

فقال له یزید: إذا علمت أنه خیر الناس لم قتلته؟ قال: رجوت الجائزة.
فأمر بضرب عنقه فحزّ رأسه. ثم وضع رأس الحسین بین یدیه علی طبق من ذهب فقال: کیف رأیت یا حسین؟ و روی أیضاً: أنّ السبایا لما وردوا مدینة دمشق ادخلوا من باب یقال له باب توما ثم اتی بهم حتی اقیموا علی درج باب المسجد الجامع حیث یقام السبی و إذا شیخ أقبل حتی إذا دنا منهم قال: الحمد للّه الذی قتلکم و أهلککم و أراح العباد من رجالکم و أمکن أمیر المؤمنین منکم.
بعد از آن، سر را در جعبه‌ای گذاشته و پیش یزید بردند. من هم دنبال آن‌ها رفتم. یزید بر تختی نشسته بود و تاجی از جواهر و یاقوت بر سر داشت و

اطرافش بسیاری از بزرگان قریش حضور داشتند. آن که سر را داشت به او نزدیک شد و گفت:
«رکاب اسبم را از طلا و نقره پر کن که من شاه بزرگواری را کشتم. کسی را کشتم که بهترین پدر و مادر را داشت و نسب آنان بهترین نسب‌هاست». یزید گفت: اگر می‌دانستی که چنین انسانی است چرا او را کشتی؟ گفت: به امید گرفتن جایزه این کار را کردم.
یزید دستور داد گردن او را بزنند و چنین کردند.(241) سپس سر حسین‌علیه السلام را روبرویش در ظرفی طلایی گذاشت و خطاب به آن گفت: ای حسین اوضاع چه طور بود؟
روایت شده است که وقتی اسیران را به دمشق آوردند، از دروازه «توما» وارد کردند. سپس به پله‌های مسجد جامع، جایی که اسرا را نگه می‌داشتند، آوردند. در این هنگام، پیرمردی به آنان نزدیک شد و گفت: شکر خدا که شما را کشت و نابود کرد. بندگان خدا را از دست شما راحت و امیرالمؤمنین را بر شما پیروز کرد.
فقال له علی بن الحسین: یا شیخ! هل قرأت القرآن؟ قال: نعم! قال: هل قرأت هذه الآیة: قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیهِ أَجْراً إِلّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی؟ قال الشیخ: قرأتها! قال: فنحن القربی یا شیخ! و هل قرأت هذه الآیة: إِنَّما یرِیدُ اللّه لِیذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیتِ وَ یطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً؟ قال: نعم قال: فنحن أهل البیت الذی خصصنا بآیة الطهارة. فبقی الشیخ ساکتاً ساعة نادماً علی ما تکلّم به ثم رفع رأسه إلی السماء فقال: اللّهم! إنی أتوب إلیک من بغض هؤلاء و إنی أبرأ إلیک من عدوّ محمد و آل محمد من الجن و الإنس. ثمّ اتی بهم حتی ادخلوا علی یزید قیل: إنّ أول من دخل شمر بن ذی الجوشن بعلی بن الحسین مغلولة یداه إلی عنقه فقال له یزید: من أنت یا غلام؟ قال: أنا علی بن الحسین فأمر برفع الغل عنه. و روی: عن فاطمة بنت الحسین أنها قالت: لما ادخلنا علی یزید ساءه ما رأی من سوء حالنا و ظهر ذلک فی وجهه فقال لعن اللّه: ابن مرجانة و ابن سمیة لو کان بینه و بینکم قرابة ما صنع بکم هذا؟ و ما بعث بکن هکذا؟
علی بن الحسین‌علیهما السلام به او گفت: ای پیرمرد! آیا قرآن خوانده‌ای؟ گفت: آری. فرمود: آیه قُلْ لَا أَسْأَلُکُمْ ...(242) را خوانده‌ای؟ گفت: بله. فرمود: فامیل در این آیه ماییم. آیه إِنَّمَا یرِیدُ اللَّهُ لِیذْهِبَ...(243) را چه طور؟ گفت: خوانده‌ام. فرمود: اهل بیت در آیه ماییم. پیرمرد، ساکت و از حرفش پشیمان شد. سرش را به آسمان بلند کرد و گفت: خدایا من از دشمنی با اینان توبه می‌کنم و از دشمنان محمدصلی الله علیه وآله و خاندانش (چه از انس و چه جن) برائت می‌جویم.
بعد از این، اسیران را پیش یزید بردند. گویند اولین نفر علی بن الحسین‌علیهما السلام بود که شمر بن ذی الجوشن او را وارد کرد در حالی

که دستانش به گردنش بسته شده بود. یزید گفت: کیستی؟ گفت: علی بن الحسین. یزید دستور داد غُل را از او بردارند. فاطمه دختر حسین‌علیه السلام گفته است وقتی ما را پیش یزید بردند از دیدن وضع ما ناراحت شد و این ناراحتی از چهره‌اش آشکار بود. گفت: مرگ بر ابن مرجانه و ابن سمیه، اگر با شما فامیل بود این طور با شما رفتار نمی‌کرد و شما را با این وضع نمی‌فرستاد.

قالت: فقام إليه رجل من أهل الشام أحمر و قال له: يا أمير المؤمنين! هب لی هذه الجارية! يعنينی قالت: و كنت جارية وضيئة فارتعدت و فرقت و ظننت أنّ ذلک يجوز لهم فأخذت بثياب اختی و عمتی زينب فقالت عمتی: كذبت واللّه و لؤمت! ما ذلک لک و لا له.
فغضب يزيد و قال: بل أنت كذبت. أنّ ذلک لی و لو شئت فعلته فقالت: كلا واللّه! ما جعل اللّه لک ذلک إلا أن تخرج من ملتنا و تدين بغير ديننا. فقال: إياى تستقبلين بهذا؟ إنما خرج من الدين أبوک و أخوک قالت زينب: بدين اللّه و دين أبی و جدی اهتديت إن كنت مسلماً. فقال: كذبت يا عدوة اللّه قالت زينب: أمير مسلّط يشتم ظالماً و يقهر بسلطانه اللّهم! إليک أشكو دون غيرک. فاستحيى يزيد و ندم و سكت مطرقاً
در اين حال سرخرويی از اهالی شام برخاست و به يزيد گفت: اين دختر را به من بده. مقصودش من بودم كه دختری زيبا بودم. لرزيدم و وحشت كردم چون فكر می‌كردم می‌تواند مرا به كنيزی ببرد.(244) پشت لباس خواهر و عمه‌ام زينب پنهان شدم. عمه‌ام به او گفت: دروغ گفتی و خيلی پستی كردی. نه تو چنين حقی داری و نه يزيد.(245)
يزيد عصبانی شد و گفت: تو دروغ می‌گويی، من چنين حقی دارم و اگر بخواهم او را به كنيزی می‌دهم. زينب گفت: خدا اين حق را به تو نداده است، مگر از مسلمانی بيرون شوی و به دين ديگری در آيی.(246)
يزيد گفت: اين گونه با من برخورد می‌كنی؟! اين پدر و برادر تو بودند كه از دين بيرون رفتند. زينب گفت: اگر مسلمان باشی، به دين خدا و دين جدّ و پدرم هدايت شده‌ای. يزيد گفت: دروغ می‌گويی (اشتباه می‌كنی) ای دشمن خدا! زينب - در اين حال متأثر شد - و گفت: حاكمی مسلّط، ظالمانه شماتت می‌كند و با تكيه به سلطه‌اش تندی می‌كند؟ خدايا! فقط به تو شكايت می‌كنم. يزيد خجالت كشيد و پشيمان شد و ساكت، سرش را پايين انداخت. و عاد الشامی إلى مثل كلامه فقال: يا أمير المؤمنين! هب لی هذه الجارية؟ فقال له يزيد: أعزب عنی لعنک اللّه و وهب لک حتفاً قاضياً ويلک لا تقل ذلک! فهذه بنت علی و فاطمة و هم أهل بيت لم يزالوا مبغضين لنا منذ كانوا.
قيل فتقدم علی بن الحسين حتی وقف بين يدی يزيد و قال:
لا تطمعوا إن تهينونا و نكرمكم
و إن نكف الأذى عنكم و تؤذونا
فاللّه يعلم إنا لا نحبكم
و لا نلومكم إن لم تحبونا

فقال یزید: صدقت! و لکن أراد أبوک و جدّک أن یکونا أمیرین فالحمد للّه الذی قتلهما و سفک دماءهما ثم قال: یا علی! إنّ أباک قطع رحمی و جهل حقی و نازعنی فی سلطانی فصنع اللّه به ما قد رأیت. فقال علی بن الحسین: ما أَصابَ مِنْ مُصِیبَةٍ فِی الْأَرْضِ وَ لا فِی أَنْفُسِکُمْ إِلّا فِی کِتابٍ.
فقال یزید لابنه خالد: اردد علیه یا بنی! فلمَ یدر خالد ماذا یرد
مرد شامی دوباره حرفش را تکرار کرد و گفت: ای امیرالمؤمنین! این دختر را به من بده. یزید گفت: رها کن، خدا لعنتت کند و مرگت دهد. وای بر تو! این حرف را نزن، این دختر علی و فاطمه‌علیهما السلام است و این خانواده از ابتدا دشمن ما بوده‌اند.
علی بن الحسین‌علیهما السلام پیش آمد و روبروی یزید ایستاد و این شعر را خواند:
«اگر به ما بد گفتید و ما شما را احترام کردیم، طمع نکنید و اگر شما را آزار ندادیم و شما ما را اذیت کردید. خدا می‌داند که ما شما را دوست نداریم ولی شما را ملامت نمی‌کنیم اگر دوستمان ندارید».
یزید گفت: راست می‌گویی، ولی پدر و جد تو می‌خواستند حکومت کنند. سپاس خدایی را که آن‌ها را کشت و خونشان را ریخت. پدر تو قطع رحم کرد و حق مرا نادیده گرفت و خواست حکومت مرا بگیرد. خدا هم آنچه دیدی بر سرش در آورد.
امام سجاد (این آیه را) خواند: «هر مصیبتی که وارد می‌شود در قضا و قدر الهی نوشته شده است».(247) یزید به پسرش خالد گفت: جوابش را بده. خالد نمی‌دانست چه جواب دهد. فقال یزید وَ ما أَصابَکُمْ مِنْ مُصِیبَةٍ فَبِما کَسَبَتْ أَیدِیکُمْ وَ یعْفُوا عَنْ کَثِیرٍ. فقال علی بن الحسین: یابن معاویة و هند و صخر! لم تزل النبوّة و الإمرة لآبائی و أجدادی من قبل أن تولد و لقد کان جدی علی بن أبی طالب فی یوم بدر و احد و الأحزاب فی یده رایة رسول اللّه‌صلی الله علیه وآله و أبوک و جدک فی أیدیهما رایات الکفار. ثم جعل علی بن الحسین یقول:
ماذا تقولون إذ قال النبی لکم:
ماذا فعلتم و أنتم آخر الامم؟
بعترتی و بأهلی بعد مفتقدی
منهم اساری و منهم ضرّجوا بدم
ثم قال علی بن الحسین: ویلک یا یزید! إنّک لو تدری ماذا صنعت؟ و ما الذی ارتکبت من أبی و أهل بیتی و أخی و عمومتی؟ إذن لهربت إلی الجبال و افترشت الرمال و دعوت بالویل و الثبور أیکون رأس أبی الحسین بن علی و فاطمة منصوبا علی باب مدینتکم و هو ودیعة رسول اللّه‌صلی الله علیه وآله فیکم؟ فابشر یا یزید! بالخزی و الندامة إذا جمع الناس غداً لیوم القیامة.

خود یزید گفت: «هر چه بر سرتان می‌آید به خاطر کارهای خودتان است. تازه خدا از خیلی‌ها می‌گذرد».(248) علی بن الحسین گفت: ای پسر معاویه و هند و صخر (=ابوسفیان) پیش از آن که تو به دنیا بیایی، پیوسته نبوت و امارت از آنِ پدران و اجداد من بوده است. پرچم رسول خدا در جنگ‌های بدر و احد و احزاب به دست جدم علی بن ابی‌طالب بوده و پرچم کفر به دست پدر و جد تو بوده است. آن گاه این شعر را فرمود:
«چه جوابی خواهید داشت وقتی پیامبر به شما بگوید: شما که امت آخرالزّمان بودید، بعد از مرگ من با عترت و خانواده‌ام چه کردید؟ عده‌ای را اسیر کردید و عده‌ای را به خونشان آغشته کردید». وای بر تو ای یزید! اگر بدانی چه کرده‌ای و مرتکب چه کاری نسبت به پدر و خانواده و برادر و عموهای من شده‌ای، به کوه‌ها می‌گریختی و بر زمین می‌نشستی و ناله و ضجه می‌کردی. آیا باید سر حسین پسر فاطمه‌علیهما السلام بر دروازه شهرتان آویخته باشد در صورتی که او امانت رسول اللّه در میان ماست؟! ای یزید! فردای قیامت که مردم اجتماع کنند، خواری و پشیمانی برایت خواهد بود.
32- أخبرنا الشیخ الإمام مسعود بن أحمد فیما کتب إلی من دهستان أخبرنا شیخ الإسلام أبو سعد المحسن بن محمد بن کرامة الجشمی أخبرنا الشیخ أبو حامد أخبرنا أبو حفص عمر بن الجازی بنیسابور أخبرنا أبو محمد الحسن بن محمد المؤدب الساری حدثنا أبو الحسین محمد بن أحمد الحجری أخبرنا أبو بکر محمد بن درید الأزدی حدثنا المکی عن الحرمازی عن شیخ من بنی تمیم من أهل الکوفة قال: لما ادخل رأس الحسین و حرمه علی یزید بن معاویة و کان رأس الحسین بین یدیه فی طست جعل ینکت ثنایاه بمخصرة فی یده و یقول: لیت أشیاخی ببدر شهدوا و ذکر الأبیات إلی قوله: من بنی أحمد ما کان فعل، فقامت زینب بنت علی و امها فاطمة بنت رسول اللّه‌صلی الله علیه وآله فقالت: الحمد للّه رب العالمین و الصلاة و السلام علی سید المرسلین صدق اللّه تعالی إذ یقول: ثُمَّ کانَ عاقِبَةَ الَّذِینَ أَساؤُا السُّوای أَنْ کَذَّبُوا بِآیاتِ اللّه وَ کانُوا بِها یسْتَهْزِؤُنَ. أظننت یا یزید! حیث أخذت علینا أقطار الارض و آفاق السماء و أصبحنا نساق کما تساق الأساری أن بنا علی اللّه هوانا و بک علیه کرامة؟ و أنّ ذلک لعظم خطرک عنده فشمخت بأنفک و نظرت فی عطفک جذلان مسرورا حین رأیت الدنیا لک مستوسقة و الأمور متسقة و حین صفا لک ملکنا و سلطاننا فمهلا مهلا!
پیرمردی کوفی از قبیله بنی‌تمیم نقل کرده که وقتی سر حسین‌علیه السلام و خانواده‌اش را پیش یزید بن معاویه آوردند و یزید شروع به زدن سر در داخل تشت روبرویش کرد و آن اشعار را خواند. زینب، دختر علی و دختر فاطمه بنت رسول‌اللّه‌علیهم السلام برخاست و چنین سخنرانی کرد:
سپاس خدای را که پروردگار جهانیان است و درود و سلام بر سید

پیامبران. خدا راست گفته است که می‌فرماید: سرانجام کسانی که کارهای ناشایست کردند آن است که آیات الهی را تکذیب کنند و پیش از آن هم آن آیات را مسخره می‌کردند.(249) ای یزید! گمان کرده‌ای چون اطراف زمین و افق‌های آسمان را بر ما تنگ گرفته‌ای و ما به روزی افتاده‌ایم که همچون اسیران رانده می‌شویم، پیش خدا هم خوار هستیم و تو نزد او عزیز هستی؟ و این وضع به خاطر عظمت مقام تو نزد خداست؟! از این رو بینی‌ات را باد کرده‌ای و به اطراف خود با غرور و شادمانی می‌نگری. در این هنگام که دنیا را در دست خود رام و کارها را بر وفق مراد می‌بینی و حکومت و سلطنتی که حق ماست به راحتی به دستت آمده، آرام باش، آرام! أنسیت قول اللّه تعالی: وَ لا یحْسَبَنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا أَنَّما نُمْلِی لَهُمْ خَیرٌ لِأَنْفُسِهِمْ إِنَّما نُمْلِی لَهُمْ لِیزْدادُوا إِثْماً وَ لَهُمْ عَذابٌ مُهِینٌ؟ أمن العدل یابن الطلقاء! تخدیرک حرائرک و أماءک و سوقک بنات رسول اللّه سبایا؟ قد هتکت ستورهن و أبدیت وجوههن یحدی بهن من بلد إلی بلد و یستشرفهنّ أهل المناهل و المناقل و یتصفح وجوههن القریب و البعید و الدّنی و الشریف لیس معهن من رجالهن ولی و لا من حماتهن حمی و کیف ترجی المراقبة ممن لفظ فوه أکباد السعداء و نبت لحمه بدماء الشهداء؟
آیا سخن خداوند را فراموش کرده‌ای که کافران گمان مبرند که مهلت دادن ما به آنان به نفعشان است بلکه به آن‌ها مهلت می‌دهیم تا گناهانشان را افزایش دهند و عذاب خفّت‌باری برای آن‌ها خواهد بود.(250)
ای فرزند آزادشدگان!(251) آیا عادلانه است که زنان آزاد و برده خود را در پس پرده حفظ کنی و دختران رسول خدا را به صورت اسیر راه اندازی؟ حجاب آنان را دریده و صورتشان را آشکار کرده‌ای. شترانِ آنان را از شهری به شهری می‌رانند و مردم آبادی‌ها و منزل‌ها به آنان نگاه می‌کنند و دور و نزدیک و پست و شریف به صورتشان می‌نگرند. سرپرستی از میان مردانشان و فامیلی که از آنان دفاع کند، همراهشان نیست. البته چگونه از کسانی که جگر سعادتمندان را پرتاب کردند(252) و گوشتشان با خون شهیدان روییده است، امید مراقبت می‌رود؟ و کیف لا یستبطأ فی بغضنا أهل البیت من نظر إلینا بالشنف و الشنئآن و الإحن و الأظغان؟ ثم یقول غیر متأثم و لا مستعظم؟
لأهلّوا و استهلّوا فرحا
ثمّ قالوا یا یزید لا تشل
منحنیاً علی ثنایا أبی عبداللّه تنکتها بمخصرتک؟ و کیف لا تقول ذلک و قد نکأت القرحة و استأصلت الشأفة بإراقتک دماء ذریة آل محمد و نجوم الأرض من آل عبد المطلب؟ أهتفت(253) بأشیاخک؟ زعمت تنادیهم فلتردن و شیکا موردهم و لتودن أنک شللت و بکمت و لم تکن قلت ما قلت. اللّهم! خذ بحقنا و انتقم ممن ظلمنا و احلل غضبک بمن سفک دماءنا

و قتل حماتنا فواللّه ما فريت إلّا جلدک و لا جززت إلّا لحمک و لتردنّ على رسول اللّه بما تحملت من سفک دماء ذريته و انتهاک حرمته فى لحمته و عترته و ليخاصمنک حيث يجمع اللّه تعالى شملهم و يلم شعثهم و يأخذ لهم بحقهم

چه طور در بغض ما اهل بیت کوتاه آید کسی که به ما با دید خشم و دشمنی و بغض و کینه نگریسته و آن گاه با افتخار و بی‌هیچ اهمیتی می‌گوید:
«کاش نیاکان من بودند و خوشحالی می‌کردند و به من دست مریزاد می‌گفتند!» آن گاه خم می‌شوی و با چوب دستی بر دندان ابی عبداللّه‌علیه السلام می‌زنی؟ چرا این طور نگویی که زخم کهنه را باز کرده‌ای و با ریختن خون ذریه پیامبر و ستارگان خاندان عبدالمطلب، ریشه آنان را کنده‌ای؟ آیا بزرگان خود را ندا می‌کنی و گمان داری که آن‌ها را صدا می‌زنی؟! تو هم به جایی که آنان رفتند (دوزخ) خواهی رفت و آرزو خواهی کرد که دستت شل بود و زبانت لال و این حرف‌ها را نزده بودی. بارالها! حق ما را بستان و از کسی که به ما ستم کرد انتقام بگیر. غضب خود را بر آن که خون ما را ریخت و مردان ما را کشت، روا دار. (ای یزید) به خدا قسم که (با این کار) پوست خود را بریده‌ای و گوشت خود را پاره پاره کرده‌ای. با همین حال که خون ذریه پیامبر را ریخته‌ای و به پاره‌های تن و عترت او بی‌حرمتی روا داشته‌ای، بر رسول اللّه وارد خواهی شد. آن گاه که (در قیامت) خدا آنان را جمع کند و غبار از روی بزدایند و حق خود را بخواهند، به مخاصمه با تو بر خواهند خاست وَ لا تَحْسَبَنَّ الَّذِینَ قُتِلُوا فِی سَبِیلِ اللَّه أَمْواتاً بَلْ أَحْیاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یرْزَقُونَ. فحسبک باللّه حاکماً و بمحمد خصماً و بجبرئیل ظهیراً و سیعلم من سوّل لک و مکّنک من رقاب المسلمین أن بِئْسَ لِلظَّالِمِینَ بَدَلاً و أیکم شَرٌّ مَکاناً وَ أَضْعَفُ جُنْداً و لئن جرت علی الدواهی مخاطبتک فإنی لأستصغر قدرک و أستعظم تقریعک و أستکبر توبیخک لکن العیون عبری و الصدور حری ألا فالعجب کل العجب لقتل حزب اللَّه النجباء بحزب الشیطان الطلقاء فتلک الأیدی تنطف من دمائنا و تلک الأفواه تتحلب من لحومنا و تلک الجثث الطواهر الزواکی تنتابها العواسل و تعفوها الذئاب و تؤمها الفراعل فلئن اتخذتنا مغنی لتجدنا و شیکا مغرماحین لا تجد إلّا ما قدمت یداک وَ أَنَّ اللَّهَ لَیسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِیدِ فإلی اللّه المشتکی و علیه المعول فکد کیدک و اسع سعیک و ناصب جهدک
و گمان مبر که کشته شدگان در راه خدا، مردگانند بلکه زنده‌اند و نزد پروردگار خود روزی می‌خورند.(254) برای تو کافی است که خدا حاکم روز جزاست و محمدصلی الله علیه وآله خصم تو و جبرییل پشتیبان اوست. آن که برای تو زمینه سازی نمود و تو را بر گرده مسلمانان سوار کرد (یعنی معاویه)، به زودی خواهد دانست که ظالمان، بد پاداشی دارند و خواهید فهمید کدامتان جایگاه بدتری دارید و لشکرتان ناتوان‌تر است.

(255) گرچه مصیبت‌های سیاه مرا بدانجا رسانده که با تو هم‌سخن شوم؛ ولی من تو را بسیار کوچک می‌شمارم و کوبیدن و سرزنش کردنت را مهم و لازم می‌دانم. البته چشم‌ها گریان و سینه‌ها سوزان است. واقعاً عجیب است که نجبای حزب خدا (حزب‌اللهی‌ها) به دست آزادشدگان حزب شیطان کشته شوند. خون ما از آن دست‌ها می‌چکد و آن دهان‌ها از گوشت ما می‌مکد و گرگ‌ها این جسدهای پاک را به نیش کشیده و به خاک می‌مالند! و بچه کفتارها بدان سو روانند. اگر امروز ما را به غنیمت گرفته‌ای، به زودی خود را بدهکار ما خواهی دید و در آن زمان، نتیجه اعمالت را خواهی فهمید و خداوند بر بندگانش ستمکار نیست. ما به سوی خدا شکایت می‌بریم و بر او تکیه می‌کنیم. تو هم نقشه‌های خود را بکَش و تلاشت را بکن و کوشش خستگی ناپذیر خود را به کار ببند؛ فواللّه لا تمحو ذکرنا و لا تمیت وحینا و لا تدرک أمدنا و لا ترحض عنک عارها و لا تغیب منک شنارها فهل رأیک إلّا فند! و ایامک إلّا عدد! و شملک إلّا بدد! یوم ینادی المنادی: أَلا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ.
فالحمد للّه الذی ختم لأوّلنا بالسعادة و الرحمة و لآخرنا بالشهادة و المغفرة و أسأل اللّه أن یکمل لهم الثواب و یوجب لهم المزید و حسن المآب و یختم بنا الشرافة إنه رحیم و دود و حسبنا اللّه و نعم الوکیل نعم المولی و نعم النصیر. فقال یزید:
یا صیحة تحمد من صوائح
ما أهون النوح علی النوائح
ثم استشار أهل الشام ماذا یصنع بهم؟ فقالوا له: لا تتخذ من کلب سوء جروا!
اما به خدا قسم که نمی‌توانی یاد ما را از بین ببری و وحی ما را نابود کنی و به منتهای مقام ما برسی و نمی‌توانی این ننگ را از خود پاک کنی و زشتی‌اش را از بین ببری. (چیزی نخواهد گذشت که) رایزنی‌های تو نابود شود و زندگی‌ات به شماره افتد و جمعت پراکنده گردد. (یاد آور قیامت را) آن روز که منادی، بانگ بر آورد: نفرین بر ستمکاران باد.(256)
سپاس خدای را که پایان عمر اولین شخص خاندان ما را با رستگاری و سعادت قرار داد و پایان کار آخرین خانواده ما را به شهادت و مغفرت. از خدا می‌خواهم که ثواب را برای بقیه کامل کند و بیش از پیش عطا کند و حسن عاقبت دهد. شرافت و بزرگی را به ما تمام کند که او مهربان و مهر ورز است. برای ما خدا کافی است و خوب وکیل و سرپرست و یاوری است.
پس از سخنان زینب‌علیها السلام، یزید این شعر را خواند که: «چه قدر ناله و سوز زنان داغدار، پسندیده است و چه قدر نوحه‌گری برای آنان آسان است».(257) سپس با شامیان مشورت کرد که با اسیران اهل بیت چگونه

رفتار کند. برخی گفتند از این خانواده کسی را باقی نگذار.(258)
فقال النعمان بن بشیر: انظر ما کان یصنعه بهم رسول اللّه‌صلی الله علیه وآله فاصنعه. فأمر بردّهم إلی المدینة.
قال الحاکم: الأبیات التی أنشدها یزید بن معاویة هی لعبداللَّه بن الزبعری أنشأها یوم احد لما استشهد حمزة عمّ النبی‌صلی الله علیه وآله و جماعة من المسلمین و هی قصیدة طویلة فمنها:
یا غراب البین ما شئت فقل
إنما تندب أمرا قد فعل
إن للخیر و للشرّمدی
و کلا ذلک وجه و قبل
و العطیات خساس بینهم
و سواء قبر مثر و مقل
کل عیش و نعیم زائل
و بنات الدهر یلعبن بکل
أبلغا حسان عنی آیة
فقریض الشعر یشفی ذا الغلل
کم تری فی الحزن من جمجمة
و أکف قد ابینت و رجل
و سرابیل حسان سلبت
عن کماة اهلکوا فی المتزل
کم قتلنا من کریم سید
ماجد الجدین مقدام بطل
صادق النجدة قرم بارع
غیر ملتاث لدی وقع الأسل
فسل المهراس ما ساکنها
بین أقحاف و هاهم کالحجل
لیت أشیاخی ببدر شهدوا
جزع الخزرج من وقع الأسل
حین حکت بقباء برکها
و استحرّ القتل فی عبد الأشل
امّا نعمان بن بشیر گفت: ببین رفتار پیامبر با آنان چگونه بوده و همان‌طور عمل کن. یزید دستور داد آن‌ها را به مدینه برگردانند.
حاکم نیشابوری گوید: اشعاری که یزید خواند، از عبداللَّه بن زبعری است که در جنگ اُحد پس از شهادت حمزه عموی پیامبر و گروهی از مسلمانان سرود. این قصیده طولانی است.(259)
ثم خفوا عند ذاکم رقصا

رقص الحفان 2 تعدو فى الجبل
فقتلنا الضعف من أشرافهم
و عدلنا ميل بدر فاعتدل
لا ألوم النفس إلا أننا
لو كررنا لفعلنا المفتعل
بسيوف الهند تعلو هامهم
عللا نوردها بعد نهل
فأجابه حسان بن ثابت الأنصارى فقال:
ذهبت يابن الزبعرى وقعة
كان منا الفضل فيها لو عدل
فلقد نلتم و نلنا منكم
و كذاك الحرب أحيانا دول
إذ شددنا شدّة صادقة
فأجأناكم إلى سفح الجبل
إذ تولّون على أعقابكم
هرباً فى الشعب أشباه الرسل
نضع الأسياف فى أكتافهم
حيث نهوى عللا بعد نهل
تخرج التضييح من أستاهكم
كسلاح النيب يأكلن العضل
بخناطيل كجنان الملا
من يلاقوه من الناس يهل
فشدخنا فى مقام واحد
منكم سبعين غير المنتحل
و أسرنا منكم أعدادهم
فانصرفنا مثل أفلات الحجل
لم يفوقونا بشىء ساعة
غير أن ولوا بجهد و فشل
ضاق عنا الشعب إذ نجزعه
و ملأنا الفرط منه و الرحل
برجال لستم أمثالهم
آدهم جبريل نصرا فنزل
و علونا يوم بدر بالتقى
طاعة اللّه و تصديق الرسل
و قتلنا كلّ رأس منهم
و صرعنا كلّ جحجاح رفل

لا سواء من مشى حتى انتهى
بخطاه جنّة الخلد فحل
و كلاب حكت النار لها
فى لظاها صوت ويل و هبل
و رسول اللّه حقاً شاهد
يوم بدر و التنادى بهبل
قد تركنا فى قريش عورة
يوم بدر و أحاديث مثل
و تركنا من قريش جمعهم
مثل ما جمّع فى الخصب الهمل
و شريف لشريف ماجد
لا نباليه لدى وقع الأسل
نحن لا أمثالكم ولد استها
نحضر الباس إذا البأس نزل

و روى: أنّ يزيد أمر بمنبر و خطيب ليذكر للناس مساوئ للحسين و أبيه على عليهما السّلام فصعد الخطيب المنبر فحمد اللّه و أثنى عليه و أكثر الوقيعة فى على و الحسين و أطنب فى تقريظ معاوية و يزيد فصاح به على بن الحسين: ويلک أيها الخاطب! اشتريت رضا المخلوق بسخط الخالق؟ فتبوأ مقعدک من النار ثم قال: يا يزيد! ائذن لى حتى أصعد هذه الأعواد فأتكلم بكلمات فيهن للّه رضا و لهؤلاء الجالسين أجر و ثواب فأبى يزيد فقال الناس: يا أمير المؤمنين! ائذن له ليصعد فلعلّنا نسمع منه شيئا فقال لهم: إن صعد المنبر هذا لم ينزل إلّا بفضيحتى و فضيحة آل أبى سفيان فقالوا: و ما قدر ما يحسن هذا؟ فقال: إنّه من أهل بيت قد زقّوا العلم زقا و لم يزالوا به حتى أذن له بالصعود. فصعد المنبر فحمد اللّه و أثنى عليه ثم خطب خطبة أبكى منها العيون و أوجل منها القلوب. فقال فيها: أيها الناس! اعطينا ستا و فضلنا بسبع: اعطينا العلم و الحلم و السماحة و الفصاحة و الشجاعة و المحبة فى قلوب المؤمنين

خطبه امام سجادعليه السلام

یزید دستور داد منبری آوردند و سخنران را دستو داد که برای مردم از حسین و پدرش علی‌علیهما السلام بدگویی کند. سخنران پس از حمد و ثنای الهی، بدگویی زیادی از علی و حسین‌علیهما السلام کرد و از معاویه و یزید تجلیل کرد. علی بن الحسین‌علیهما السلام بر سر او فریاد کشید که ای سخنران! خشنودی بنده خدا را با خشم خالق او خریدی؟ جایگاهت دوزخ باد. سپس رو به یزید کرد و فرمود: به من اجازه بده بر این چوب‌ها بالا روم و مطالبی که رضای خدا در آن باشد و حاضران اجر و پاداشی ببرند، بگویم. یزید نپذیرفت، اما مردم گفتند: ای امیرمؤمنان! به او اجازه بده شاید مطالبی برای ما بگوید. یزید گفت: اگر او بر منبر رود، پایین نخواهد آمد مگر این که من و خاندان ابوسفیان را رسوا کند. گفتند: بعید است این بتواند خوب حرف بزند. یزید گفت: او از خانواده‌ای است که علم به آن تزریق شده -و آن را به خوبی چشیده‌اند - مردم اصرار کردند تا آن که یزید اجازه داد. امام بر منبر رفت و سپاس و ستایش خدا را به جای آورد و چنان سخنرانی کرد که چشم‌ها را گریان کرد و دل‌ها را سوزاند. بخشی از خطبه او چنین است:

ای مردم! به ما شش چیز عطا شده و با هفت چیز بر دیگران برتری داده شده‌ایم. (آن شش که به ما داده‌اند عبارتند از:) دانش، بردباری، بخشش، فصاحت، شجاعت و محبت ما در دل‌های مؤمنان. و فضلنا بأنّ منا النبی المختار محمداًصلی الله علیه وآله و منا الصدیق و منا الطیار و منا أسد اللّه و أسد الرسول و منا سیدة نساء العالمین فاطمة البتول و منا سبطا هذه الامة و سیدا شباب أهل الجنّة فمن عرفنی فقد عرفنی و من لم یعرفنی أنبأته بحسبی و نسبی: أنا ابن مکة و منی أنا ابن زمزم و الصفا أنا ابن من حمل الزکاة بأطراف الرداء أنا ابن خیر من ائتزر و ارتدی أنا ابن خیر من انتعل و احتفی أنا ابن خیر من طاف و سعی أنا ابن خیر من حجّ و لبی أنا ابن من حمل علی البراق فی الهوا أنا ابن من اسری به من المسجد الحرام إلی المسجد الأقصی فسبحان من أسری أنا ابن من بلغ به جبرائیل إلی سدرة المنتهی أنا ابن من دنا فتدلی فکان من ربه قاب قوسین أو أدنی أنا ابن من صلی بملائکة السما أنا ابن من أوحی إلیه الجلیل ما أوحی

امّا فضیلت‌های ما آن است که محمّدصلی الله علیه وآله پیامبرِ برگزیده از ماست، صدّیق (علی‌علیه السلام) از ماست، (جعفر) طیار از ماست، (حمزه) شیر خدا و شیر پیامبر از ماست، بزرگِ زنان جهان، فاطمه پاکدامن‌علیها السلام از ماست. دو سبط این امت و دو سید جوانان بهشت از ما هستند. حال، هر که مرا شناخته که شناخته است و هر که

نمی‌شناسد، حسب و نسبم را برایش می‌گویم:
من فرزند مکه و منایم. من فرزند زمزم و صفایم. من فرزند آنم که با عبای خود برای فقرا صدقه می‌برد.(260) منم فرزند بهترین کسی که دو جامه پوشید. منم فرزند بهترین کسی که کفش پوشید و پای برهنه شد. (261) منم فرزند بهترین کسی که طواف و سعی بجا آورد. منم فرزند بهترین کسی که حج کرد و لبیک گفت. منم فرزند کسی که در فضای جوّ، بر بُراق سوار شد. منم فرزند کسی که از مسجدالحرام تا مسجدالاقصی به معراج رفت و منزه است آن که او را به معراج برد. منم فرزند کسی که جبرییل او را تا سدرةالمنتهی برد. منم فرزند کسی که آن قدر به خداوند نزدیک شد که با او فاصله‌ای نداشت.(262) منم فرزند کسی که ملایکه آسمان، پشت سر او نماز خواندند. منم فرزند کسی که خدای بزرگ، آنچه می‌خواست به او وحی کرد. أنا ابن محمد المصطفی أنا ابن علی المرتضی أنا ابن من ضرب خراطیم الخلق حتی قالوا: لا إله إلّا اللّه أنا ابن من ضرب بین یدی رسول اللّه بسیفین و طعن برمحین و هاجر الهجرتین و بایع البیعتین و صلّی القبلتین و قاتل ببدر و حنین و لم یکفر باللّه طرفة عین. أنا ابن صالح المؤمنین و وارث النبیین و قامع الملحدین و یعسوب المسلمین و نور المجاهدین و زین العابدین و تاج البکائین و أصبر الصابرین و أفضل القائمین من آل یاسین و رسول رب العالمین أنا ابن المؤید بجبرائیل المنصور بمیکائیل أنا ابن المحامی عن حرم المسلمین و قاتل الناکثین و القاسطین و المارقین و المجاهد أعداءه الناصبین و أفخر من مشی من قریش أجمعین و أول من أجاب و استجاب للّه من المؤمنین و أقدم السابقین و قاصم المعتدین و مبیر المشرکین و سهم من مرامی اللّه علی المنافقین و لسان حکمة العابدین ناصر دین اللّه
منم فرزند محمّد مصطفی‌صلی الله علیه وآله، منم فرزند علی مرتضی‌علیه السلام. منم فرزند کسی که بینی کافران را به خاک مالید تا ندای توحید را سر دادند. منم فرزند کسی که در حضور رسول اللّه با دو شمشیر و با دو نیزه می‌جنگید، دو هجرت کرد(263) و دو بیعت انجام داد. به سوی دو قبله نماز گزارد و در بدر و حنین جنگید(264) و لحظه‌ای به خدا کافر نشد. منم فرزند بهترین مؤمنان(265) و وارث علم پیامبران، کوبنده ملحدان، بزرگ (ملکه) مسلمانان، نور رزمندگان، زینت عبادت‌کنندگان، سرسلسله گریه‌کنندکان برای خدا، بهترین صبرکنندگان، برترین تهجّد کنندگان از خاندان پیامبر و فرستاده پروردگار جهانیان. منم فرزند آن که جبرییل مؤید او و میکاییل یاورش بود. منم فرزند آن که از مسلمانان، حمایت می‌کرد و با بیعت شکنان و ستمکاران و خارجیان جنگید. او که با دشمنان سر سختش مبارزه کرد. با افتخارترین فرد از قبیله قریش، نخستین کسی که دعوت به اسلام را اجابت کرد، قدیمی‌ترین

مسلمانان، شکننده تجاوزگران، نابودگر مشرکان، تیری از تیرهای خدا بر منافقان، زبان حکیمانه عابدان، یاور دین خدا، و ولی أمر اللّه و بستان حکمة اللّه و عیبة علم اللّه سمح سخی بهلول زکی أبطحی رضی مرضی مقدام همام صابر صوام مهذب قوام شجاع قمقام قاطع الأصلاب مفرق الأحزاب أربطهم جنانا و أطبقهم عنانا و أجرأهم لسانا و أمضاهم عزیمة و أشدّهم شکیمة أسد باسل و غیث هاطل یطحنهم فی الحروب إذا ازدلفت الأسنة و قربت الأعنة طحن الرحی و یذروهم ذرو الریح الهشیم لیث الحجاز و صاحب الإعجاز و کبش العراق الإمام بالنص و الاستحقاق مکی مدنی أبطحی تهامی خیفی عقبی بدری احدی شجری مهاجری من العرب سیدها و من الوغی لیثها وارث المشعرین و أبو السبطین الحسن و الحسین مظهر العجائب و مفرق الکتائب و الشهاب الثاقب و النور العاقب أسد اللّه الغالب مطلوب کل طالب غالب کلّ غالب ذاک جدی علی بن أبی طالب. أنا ابن فاطمة الزهراء أنا ابن سیدة النساء أنا ابن الطهر البتول أنا ابن بضعة الرسول.

ولی امر و بوستان حکمت الهی، عالم به اسرار خداوند، بخشنده سخاوتمند، خوش خنده پاکدامن، خشنود و رضایتمند، اقدام‌کننده بلند همت، صابر بسیار روزه‌گیر، با تقوای شب زنده‌دار، دلیر دریا دل، قطع‌کننده نسل (بدکاران)، پراکنده کننده احزاب مخالف اسلام، قوی‌ترین دلدار مسلمانان، آزادمرد آنان، صاحب با جرأت‌ترین زبان، برّنده‌ترین اراده، سخت‌ترین تصمیم‌ها، شیر شیران، باران ریزنده، آن که در جنگ - آن گاه که نیزه‌ها در هم و لگام اسب‌ها برای مبارزه نزدیک می‌شد - مانند آسیاب، دشمن را له می‌کرد و آنان را به باد می‌داد. شیر حجاز، دارای معجزه، دلیر عراق، امام به تعیین خدا و شایسته امامت، هم اهل مکه و هم مدینه، اهل ابطح و تهامه (مناطقی در مکه) اهل خیف و (بیعت) عَقَبه، شرکت کننده در جنگ بدر و احد، بیعت‌کننده در بیعت شجره و مهاجر مدینه، بزرگ عرب و شیر جنگی، وارث دو مشعر و پدر حسن و حسین‌علیهما السلام، آشکار کننده شگفتی‌ها و پراکنده کننده گردان‌های جنگی، شهاب درخشنده و نور رخشنده، شیر پیروز خدا، مطلوب هر خواهنده، پیروزتر از هر پیروز، جدّ من علی بن ابی‌طالب. منم فرزند فاطمه زهراعلیها السلام، منم فرزند بهترین زنان، منم فرزند پاک و عفیف، منم فرزند پاره تن رسول خدا.(266)

قال: و لم یزل یقول: أنا أنا حتی ضجّ الناس بالبکاء و النحیب و خشی یزید أن تکون فتنة فأمر المؤذن: أن یؤذن فقطع علیه الکلام و سکت فلما قال المؤذن: اللّه أکبر! قال علی بن الحسین: کبرت کبیراً لا یقاس و لا یدرک بالحواس لا شیء أکبر من اللّه فلما قال: أشهد أن لا إله إلّا اللّه! قال علی: شهد بها شعری و بشری و لحمی و دمی. و مخی و عظمی فلما قال: أشهد أنّ محمداً رسول اللّه! التفت علی من أعلی المنبر إلی یزید و قال: یا

یزید! محمد هذا جدی أم جدک؟ فإن زعمت أنه جدک فقد کذبت و إن قلت: إنه جدی فلم قتلت عترته؟
قال: و فرغ المؤذن من الأذان و الإقامة فتقدم یزید و صلی صلاة الظهر.
و روی: أنه کان فی مجلس یزید هذا حبر من أحبار الیهود فقال: یا أمیر المؤمنین! من هذا الغلام؟ قال: علی بن الحسین قال: فمن الحسین؟ قال: ابن علی بن أبی طالب قال: فمن امه؟ قال: فاطمة بنت محمّد. فقال له الحبر: یا سبحان اللّه! فهذا ابن بنت نبیکم قتلتموه فی هذه السرعة بئسما خلفتموه فی ذریته فواللّه لو ترک نبینا موسی بن عمران فینا سبطا
امام سجادعلیه السلام همین طور منم منم می‌کرد تا همه مردم صدا به گریه و شیون بلند کردند و یزید ترسید که آشوب شود، لذا به مؤذن دستور داد اذان بگوید. مؤذن کلام امام را قطع کرد و آن حضرت سکوت کرد. وقتی مؤذن گفت: اللّه اکبر، فرمود: خدا بزرگ است و به حواس درک نمی‌شود و چیزی بزرگ‌تر از او نیست. وقتی مؤذن گفت: اشهد ان لا اله الا اللّه، فرمود: به این جمله (توحید) پوست و گوشت و مغز و استخوانم گواهی می‌دهد. وقتی مؤذن به اشهد ان محمداً رسول اللّه رسید، امام از بالای منبر رو به یزید کرد و فرمود: ای یزید! این محمد جدّ من است یا جد تو؟ اگر بگویی جد توست که دروغ گفته‌ای و اگر جدّ من است چرا عترت او را کشتی؟
مؤذن، اذان و اقامه را تمام کرد و یزید برای نماز جماعت، جلو ایستاد و نماز ظهر را خواند.

گفته‌اند در این مجلس یکی از علمای یهود حضور داشت و از یزید پرسید: این نوجوان کیست؟ گفت: علی فرزند حسین است. - حسین کیست؟ - فرزند علی بن ابی‌طالب. - مادرش کیست؟ - فاطمه دختر محمدصلی الله علیه وآله. گفت: سبحان اللّه این فرزند دختر پیامبرتان است که به این زودی(267) او را کشته‌اید؟ چه بد رفتاری با ذریه او کرده‌اید. اگر پیامبر ما موسی بن عمران در بین ما نوه‌ای داشت، لظننت أنا کنا نعبده من دون ربنا و أنتم إنما فارقتم نبیکم بالأمس فوثبتم علی ابنه و قتلتموه. سوأة لکم من امة. فأمر یزید به فوجئ بحلقه ثلاثا فقام الحبر و هو یقول: إن شئتم فاقتلونی و إن شئتم فذرونی إنی أجد فی التوراة: من قتل ذریة نبی فلا یزال ملعونا أبداً ما بقی فإذا مات أصلاه اللّه نار جهنم.
و خرج علی بن الحسین ذات یوم فجعل یمشی فی سوق دمشق فاستقبله المنهال بن عمرو الضبابی فقال: کیف أمسیت یابن رسول اللّه؟ فقال: أمسیت واللّه کبنی إسرائیل فی آل فرعون یذبحون أبناءهم و یستحیون نساءهم یا منهال! أمست العرب تفتخر علی العجم بأنّ محمداً عربی و أمست قریش تفتخر علی سائر العرب بأنّ محمداً قرشی منها و أمسینا آل بیت محمد و نحن مغصوبون مظلومون مقهورون مقتولون مشردون مطرودون فإنا للّه و إنا إلیه راجعون علی ما أمسینا یا منهال!
و ذکر السید أبو طالب هذا الحدیث و زاد فیه: و أصبح خیر الامة یشتم علی المنابر و أصبح شرّ الامة یمدح علی المنابر و أصبح مبغضنا یعطی الأموال و من یحبنا منقوصاً حقه.
او را پرستش می‌کردیم ولی شما دیروز پیامبرتان را از دست داده‌اید و به فرزندش حمله برده، او را کشته‌اید؟! چه امت بدی هستید. یزید دستور داد سه بار بر دهانش کوبیدند. آن عالم یهودی بلند شد و می‌گفت اگر می‌خواهید مرا بکشید و اگر می‌خواهید تبعید و اخراجم کنید. من در تورات خوانده‌ام که هر که ذریه پیامبری را بکشد، تا زنده است از رحمت خدا دور خواهد بود و وقتی مُرد، خدا او را به جهنم می‌برد.
روزی امام سجادعلیه السلام از محل خود بیرون رفت و در بازار دمشق قدم می‌زد که منهال بن عمرو ضبابی را دید و از آن حضرت پرسید در چه حالی هستی؟ فرمود: همان گونه که خاندان یعقوب در میان خاندان فرعون بودند، فرزندانشان را می‌کشتند و زنانشان را زنده می‌گذاشتند. ای منهال! عرب به عجم افتخار می‌کند که محمدصلی الله علیه وآله از عرب است و قریش هم بر سایر قبایل افتخار می‌کند که محمدصلی الله علیه وآله از ماست ولی (عجیب است) ما خانواده محمدصلی الله علیه

وآله هستیم و حقمان غصب شده و به ما ستم شده و مورد قهر و غلبه دیگرانیم. ما را می‌کشند، آواره می‌کنند، از خانه و زندگی‌مان بیرون می‌کنند. با این وضع باید به خدا پناه برد.
سید ابوطالب ادامه این حدیث را چنین آورده که امام فرمود: وضعی شده که بهترین فرد این امت را بر سر منابر بدگویی می‌کنند و از بدترین افراد، تعریف و تمجید می‌کنند. دشمنِ ما را هدیه و جایزه می‌دهند و حق دوستدار ما را نمی‌دهند.
و روی هذا الحدیث عن الحارث بن الجارود التمیمی: أنه رأی علی ابن الحسین بالمدینة فقال له: کیف أصبحت؟ و ساق الحدیث.
33- أخبرنا عین الأئمة بإسناده الذی مرّ آنفا عن زید بن علی و عن محمد بن الحنفیة عن علی بن الحسین زین العابدین أنه قال: لما اتی برأس الحسین إلی یزید کان یتخذ مجالس الشرب و یأتی برأس الحسین فیضعه بین یدیه و یشرب علیه فحضر ذات یوم أحد مجالسه رسول ملک الروم و کان من أشراف الروم و عظمائها فقال: یا ملک العرب! رأس من هذا؟ فقال له یزید: مالک و لهذا الرأس؟ قال: إنی إذا رجعت إلی ملکنا یسألنی عن کلّ شیء رأیته فأحببت أن اخبره بقصة هذا الرأس و صاحبه لیشارکک فی الفرح و السرور.
فقال یزید: هذا رأس الحسین بن علی بن أبی طالب فقال: و من امه؟ قال: فاطمة الزهراء قال: بنت من؟ قال: بنت رسول اللّه فقال الرسول: افٍ لک و لدینک! مادین أخسّ من دینک اعلم أنی من أحفاد داود و بینی و بینه آباء کثیرة و النصاری یعظموننی و یأخذون التراب من تحت قدمی تبرکا لأنی من أحفاد داود و أنتم تقتلون ابن بنت رسول اللّه و ما بینه و بین رسول اللّه إلّا ام واحدة فأی دین هذا؟
این حدیث به صورت دیگری هم نقل شده که منهال، امام را در مدینه دید و این سخنان بین آن‌ها رد و بدل شد.
از امام سجادعلیه السلام روایت شده که وقتی سر امام حسین‌علیه السلام را به شام آوردند یزید، مجالس شراب را ترتیب داد و سر را می‌آورد و برابر آن به شراب خواری می‌پرداخت. در یکی از این مجالس، فرستاده پادشاه روم که از بزرگان روم بود، حضور داشت و از یزید پرسید ای پادشاه عرب! این سر کیست؟ یزید گفت: تو چکار داری؟ گفت: وقتی برگردم پادشاهم از هر چه دیده‌ام می‌پرسد و می‌خواهم داستان این سر را برایش بگویم تا او هم در شادی تو سهیم باشد.
یزید گفت: این سر حسین بن علی است. گفت: مادرش که است؟ گفت: فاطمه زهرا. گفت: دخترِ کیست؟ گفت: دختر پیامبر. گفت: اُف بر تو و آیین تو که بدتر از آن نیست. من از نسل داوود هستم و با واسطه زیادی به او می‌رسم ولی مسیحیان احترام مرا می‌گیرند و خاک زیر پایم را تبرک

بر می‌دارند. آن گاه شما فرزند دختر پیامبرتان را می‌کشید با آن که فقط یک مادر فاصله اوست؟ این چه دینی است که دارید! ثمّ قال له الرسول: یا یزید! هل سمعت بحدیث کنیسة الحافر؟ فقال یزید: قل حتی أسمع فقال: ان بین عمان و الصین بحراً مسیرته سنة لیس فیه عمران إلّا بلدة واحدة فی وسط الماء طولها ثمانون فرسخاً و عرضها کذلک و ما علی وجه الأرض بلدة أکبر منها و منها یحمل الکافور و الیاقوت و العنبر و أشجارهم العود و هی فی أیدی النصاری لا ملک لأحد فیها من الملوک و فی تلک البلدة کنائس کثیرة أعظمها کنیسة الحافر فی محرابها حقة من ذهب معلقة فیها حافر یقولون: إنه حافر حمار کان یرکبه عیسی و قد زینت حوالی الحقّة بالذهب و الجواهر و الدیباج و الابریسم. و فی کل عام یقصدها عالم من النصاری فیطوفون حول الحقة و یزورونها و یقبلونها و یرفقون حوائجهم إلی اللّه ببرکتها هذا شأنهم و دأبهم بحافر حمار یزعمون أنه حافر حمار کان یرکبه عیسی نبیهم. و أنتم تقتلون ابن بنت نبیکم لا بارک اللّه فیکم و لا فی دینکم! فقال یزید لأصحابه: اقتلوا هذا النصرانی فانه یفضحنا إن رجع إلی بلاده و یشنع علینا فلما أحسّ النصرانی بالقتل قال یا یزید! أترید قتلی؟

سپس فرستاده روم به یزید گفت: آیا داستان کنیسه سُم را شنیده‌ای؟ یزید گفت: بگو می‌شنوم. گفت: بین عمان و چین دریایی است که بین آن‌ها یک سال راه فاصله است، در این دریا خشکی نیست جز شهری در وسط آب که 80 فرسخ طول و عرض آن است. در روی زمین، شهری بزرگ‌تر از آن نیست و از آن‌جا یاقوت و کافور و عنبر می‌آورند و درختان عود دارد. این شهر در دست مسیحیان است و فرمانروایی ندارد. در این شهر کنیسه‌هایی وجود دارد که بزرگ‌ترین آن کنیسه سُم است. در محراب آن، جعبه‌ای از طلا آویزان است که داخل آن سُمّی هست و می‌گویند آن سُمّ الاغی است که حضرت عیسی بر آن سوار می‌شده است. اطراف جعبه را با طلا و جواهر و دیبا و ابریشم تزیین کرده‌اند و هر ساله گروهی از مسیحیان به آن‌جا می‌روند و آن را زیارت می‌کنند و اطراف آن جعبه طواف می‌کنند و آن را می‌بوسند و حاجات خود را به برکت آن از خداوند می‌خواهند. این وضع مردمی است که گمان می‌کنند آن سُمّ الاغی است که پیامبرشان عیسی بر آن می‌نشسته است. آن گاه شما فرزند دختر پیامبرتان را می‌کشید؟! نه خودتان و نه دینتان قابل اعتنا نیستید. یزید به نیروهایش گفت: این نصرانی را بکشید که اگر به کشورش برگردد آبروی ما را می‌ریزد و رسوایمان می‌کند. چون مرد مسیحی احساس کرد می‌خواهند او را بکشند گفت ای یزید! می‌خواهی مرا بکشی؟ قال نعم قال: فاعلم أنی رأیت البارحة نبیکم فی منامی و هو یقول لی یا نصرانی أنت من أهل الجنّة. فعجبت من کلامه حتی نالنی هذا فأنا أشهد أن لا إله إلّا اللّه و أنّ محمداً عبده و رسوله ثم أخذ الرأس و ضمه إلیه و جعل یبکی

حتی قتل.
و روی مجدٍ الأئمة السرخسکی عن أبی عبداللَّه الحداد: أنّ النصرانی اخترط سیفاً و حمل علی یزید لیضربه فحال الخدم بینهما و قتلوه و هو یقول: الشهادة الشهادة.
و ذکر أبو مخنف و غیره: أنّ یزید أمر أن یصلب الرأس الشریف علی باب داره و أمر أن یدخلوا أهل بیت الحسین داره فلما دخلت النسوة دار یزید لم تبق امرأة من آل معاویة إلّا استقبلتهن بالبکاء و الصراخ و النیاحة و الصیاح علی الحسین و ألقین ما علیهن من الحلی و الحلل و أقمن المأتم علیه ثلاثة أیام.
گفت: آری، گفت: پس بدان که دیشب خواب پیامبرتان را دیدم که به من می‌گفت: تو اهل بهشت هستی، از این حرف تعجب کردم تا الآن که می‌فهمم. اکنون گواهی می‌دهم که خدایی جز اللّه نیست و محمدصلی الله علیه وآله بنده و فرستاده اوست. او سپس سر امام را برداشت و به خود چسبانید و گریه کرد تا او را کشتند. روایت کرده‌اند که این مسیحی، شمشیر کشید و به یزید حمله‌ور شد تا او را بزند ولی اطرافیان مانع شدند و او را کشتند و او می‌گفت: این شهادت است، این شهادت است.(268)
ابومخنف و غیر او گزارش کرده‌اند که یزید دستور داد سر مقدس امام را بر درِ خانه نصب کنند و دستور داد خانواده امام حسین‌علیه السلام را به خانه‌اش بیاورند. وقتی آنان به خانه یزید آمدند همه زنان خاندان معاویه از آنان با گریه و زاری و عزا استقبال کردند و بر حسین‌علیه السلام صیحه زدند. آن‌ها زیور آلات و لباس‌های قیمتی خود را بیرون آوردند و تا سه روز عزا بر پا کردند.
و خرجت هند بنت عبداللَّه بن عامر بن کریز امرأة یزید و کانت قبل ذلک تحت الحسین بن علی علیهما السّلام فشقت الستر و هی حاسرة فوثبت علی یزید و قالت: أرأس ابن فاطمة مصلوب علی باب داری؟ فغطاها یزید و قال: نعم! فاعولی علیه یا هند! و ابکی علی ابن بنت رسول اللّه و صریخة قریش عجل علیه ابن زیاد فقتله قتله اللّه.
ثم إنّ یزید أنزلهم بداره الخاصة فما کان یتغدی و یتعشی حتی یحضر معه علی بن الحسین و دعا یوماً خالداً ابنه و دعا علیاً و هما صبیان فقال لعلی: أتقاتل هذا؟ قال: نعم اعطنی سکینا و أعطه سکینا ثم نتقاتل فأخذه و ضمه و قال:
هند دختر عبداللَّه بن عامر بن کریز که همسر یزید بود و پیش از آن، زنِ امام حسین‌علیه السلام بود،(269) چادر از سر برداشت و گریبان چاک کرد و به یزید عتاب کرد که آیا سر فرزند فاطمه‌علیها السلام را به درِ خانه من آویزان کرده‌ای؟ یزید چادر بر سر او انداخت و گفت: آری، برای او ناله کن و بر فرزند دختر پیامبر و آن که قریش بر او می‌گرید، گریه کن که ابن زیاد

درباره او تصمیم شتاب‌زده گرفت و او را کشت. مرگ بر او باد.
پس از آن یزید، خانواده امام را به اندرونی خانه‌اش برد و در هر ناهار و شام، علی بن الحسین‌علیهما السلام را در کنار خود حاضر می‌کرد. روزی پسرش خالد بن یزید و علی بن الحسین‌علیهما السلام را که هر دو کودک(270) بودند خواست و به علی گفت: آیا با خالد کُشتی می‌گیری؟ گفت: بله، به هر دوی ما چاقویی بده تا بجنگیم. یزید او را در بر گرفت و این ضرب‌المثل را گفت که: شنشنة أعرفها من أخزم
هل یلد الأرقم غیر الأرقم
و روی: أنّ یزید عرض علیهم المقام بدمشق فأبوا ذلک و قالوا: ردنا إلی المدینة لأنها مهاجرة جدّنا فقال للنعمان بن بشیر: جهزّ هؤلاء بما یصلحهم و ابعث معهم رجلاً من أهل الشام أمینا صالحا و ابعث معهم خیلا و أعوانا ثم کساهم و حباهم و فرض لهم الأرزاق و الانزال ثم دعا بعلی بن الحسین فقال له: لعن اللّه ابن مرجانة أما واللّه لو کنت صاحبه ما سألنی خصلة إلّا أعطیتها إیاه‌و لدفعت عنه الحتف بکل ما قدرت علیه و لو بهلاک بعض ولدی و لکن قضی اللّه ما رأیت فکاتبنی بکل حاجة تکون لک ثم أوصی بهم الرسول. فخرج بهم الرسول یسایرهم فیکون أمامهم حیث لا یفوتون طرفه فإذا نزلوا تنحی عنهم
«چنین خوی و رفتار را از پدرانت سراغ دارم و از چنین پدرانی جز مثل تو به وجود نمی‌آید».

بازگشت به مدینه

یزید به اهل بیت پیشنهاد کرد در دمشق بمانند ولی آنان قبول نکردند و گفتند ما را به مدینه باز گردان چون آن‌جا محل هجرت جدّ ماست. یزید به نعمان بن بشیر گفت: هر چه می‌خواهند برایشان آماده کن و با آنان مردی از شامیان را بفرست که امین و درستکار باشد. همچنین سواران و کمک کارانی را همراهشان اعزام کن. یزید به آنان لباس و پول و توشه و غذا داد. علی بن الحسین را خواست و به او گفت: خدا ابن مرجانه را لعنت کند. اگر من با حسین‌علیه السلام روبرو می‌شدم هر چه می‌خواست به او می‌دادم و مرگ را به هر قیمتِ ممکن از او دفع می‌کردم، هر چند به نابودی بعضی فرزندانم بود.(271) ولی به هر حال قضای الهی چنان بود که دیدی. اکنون هر خواسته‌ای داری برایم بنویس. آن گاه یزید به گمارده همراه اهل‌بیت، درباره آنان سفارش کرد. فرستاده یزید آنان را حرکت داد و پشت سر آن‌ها می‌رفت ولی به گونه‌ای که آنان از چشم او دور نشوند. هر جا اطراق می‌کردند از آن‌ها فاصله می‌گرفت و تفرق هو و أصحابه کهیئة الحرس ثم ینزل بهم حیث أراد أحدهم الوضوء و یعرض علیهم حوائجهم و یلطف بهم حتی دخلوا المدینة.

و روی: عن الحرث بن کعب قال: قالت لی فاطمة بنت علی قلت لاختی زینب: قد وجب علینا حق هذا الرسول لحسن صحبته لنا فهل لنا أن نصله بشیء؟ قالت: واللّه ما لنا ما نصله به إلّا أن نعطیه حلینا. فأخذت سواری و دملجی و سوار اختی و دملجها فبعثنا بها إلیه و اعتذرنا من قلّتها و قلنا: هذا بعض جزائک لحسن صحبتک إیانا فقال: لو کان الذی صنعت للدنیا ففی دون هذا رضای و لکن واللّه ما فعلته إلّا للّه و لقرابتکم من رسول اللّه‌صلی الله علیه وآله.

34- و ذکر الإمام أبو العلاء الحافظ بإسناده عن مشایخه: أن یزید بن معاویة حین قدم علیه برأس الحسین و عیاله بعث إلی المدینة فاقدم علیه عدّة من موالی‌هاشم و ضم إلیهم عدّة من موالی آل أبی سفیان. ثمّ بعث بثقل الحسین و من بقی من أهله معهم و جهّزهم بکل شیء

و به صورت نگهبان در اطراف آنان پراکنده می‌شدند. وقتی یکی از آن‌ها می‌خواست وضو بسازد، او را کمک می‌کردند و هر کاری داشتند برایشان انجام می‌دادند و با آن‌ها خوش‌رفتاری کردند تا وارد مدینه شدند.

فاطمه دختر علی‌علیه السلام برای حارث بن کعب تعریف کرده که به خواهرم زینب گفتم: حقِّ این فرستاده، به خاطر خوش رفتاری‌اش بر ما واجب است. آیا می‌توانیم چیزی به او هدیه کنیم؟ زینب گفت: نه، چیزی نداریم مگر این که زیور آلاتمان را بدهیم. من و خواهرم دستبند و النگوی

خود را برای او فرستادیم و از کم بودن آن عذرخواهی کردیم و گفتیم این پاداشِ بخشی از همراهی خوب تو با ماست. او گفت: اگر این کار را برای دنیا کرده بودم کمتر از این هم بس بود ولی من به خاطر خدا و فامیلی شما با پیامبر این گونه رفتار کردم.
ابوالعلاء حسن بن احمد همدانی از اساتید خود روایت کرده که وقتی سر امام و خانواده او را برای یزید آوردند و آنها را به مدینه فرستاد، عده‌ای از(موالی) بستگان بنی‌هاشم و موالی خاندان ابوسفیان را همراه آنان کرد. اثاثیه و خاندان حسین‌علیه السلام را با آنان فرستاد و آنان را از هر لحاظ تجهیز کرد. و لم یدع لهم حاجة بالمدینة إلّا أمر لهم بها و بعث رأس الحسین إلی عمرو بن سعید بن العاص و هو إذ ذاک عامله علی المدینة فقال عمرو: وددت أنه لم یبعث به إلی ثم أمر عمرو برأس الحسین فکفن و دفن فی البقیع عند قبر امه فاطمة‌علیها السلام.
و قال غیره: إن سلیمان بن عبد الملک بن مروان رأی النبی‌صلی الله علیه وآله فی المنام کأنه یبرّه و یلطفه فدعا الحسن البصری و قصّ علیه و سأله عن تأویله فقال الحسن: لعلک اصطنعت إلی أهله معروفا.
فقال سلیمان: إنی وجدت رأس الحسین فی خزانة یزید بن معاویة فکسوته خمسة من الدیباج و صلیت علیه فی جماعة من أصحابی و قبرته فقال الحسن: إن النبی رضی عنک بسبب ذلک فأحسن إلی الحسن البصری و أمر له بجوائز.
و قال غیرهما: إن رأس الحسین صلب بدمشق ثلاثة أیام و مکث فی خزائن بنی امیة حتی ولی سلیمان بن عبد الملک فطلبه فجیء به و هو عظم أبیض قد قحل فجعله فی سفط و طیبه و جعل علیه ثوبا و دفنه فی مقابر المسلمین بعد ما صلی علیه.
دستور داد در مدینه هم هر چه نیازشان بود فراهم شود. سر امام را برای عمرو بن سعید بن عاص، والی وقت مدینه فرستاد. او گفت کاش آن را برای من نفرستاده بودند. سپس سر را کفن کرده در بقیع، کنار مادرش فاطمه‌علیها السلام دفن کرد.
اما غیر او روایت می‌کنند که سلیمان بن عبدالملک، رسول خدا را در خواب دید که آن حضرت به او نیکی و احترام می‌کند. تأویل آن را از حسن بصری پرسید، وی گفت: حتماً کار خوبی نسبت به خاندان پیامبر کرده‌ای. سلیمان گفت: آری سر حسین‌علیه السلام را در خزانه یزید بن معاویه یافتم، آن را با پارچه‌های دیبا پوشاندم و همراه گروهی از یارانم بر آن نماز خوانده و آن را دفن کردم. حسن بصری گفت: به سبب این کار، پیامبر را خشنود ساخته‌ای. سلیمان به حسن بصری احسان کرد و دستور داد هدایایی به او دهند.
روایت سومی می‌گوید: سر امام را سه روز در دمشق آویختند و سپس در

خزانه بنی امیه بود تا سلیمان بن عبدالملک حاکم شد. دنبال سر فرستاد. وقتی آن را آوردند استخوانی سفید بود که خشک شده بود. آن را در سبدی گذاشت، خوشبو کرد و پارچه‌ای بر آن نهاد و بعد از نماز خواندن بر آن در مقبره مسلمانان دفن کرد.
فلما ولی عمر بن عبد العزیز بعث إلی المکان یطلبه منه فاخبر بخبره فسأل عن الموضع الذی دفن فیه فنبشه و أخذه واللّه أعلم بما صنع به و الظاهر من دینه أنه بعثه إلی کربلاء فدفن مع جسده.
قالوا: و لما دخل حرم الحسین المدینة عجت نساء بنی هاشم و صارت المدینة صیحة واحدة فضحک عمرو بن سعید أمیر المدینة و تمثل بقول عمرو بن معدی کرب الزبیدی:
عجت نساء بنی زیاد عجة
کعجیج نسوتنا غداة الأرنب
و جلس عبداللّه بن جعفر للتعزیة فدخل علیه مولاه فقال: هذا ما لقینا من الحسین؟ فحذفه عبداللّه بنعله
وقتی عمر بن عبدالعزیز به خلافت رسید کسی را به دنبال سر، سوی خزانه فرستاد که گفتند سلیمان آن را دفن کرده است. از محل دفن پرسید و به او نشان دادند، عمر محل دفن سر را باز کرد و سر را برداشت و خدا می‌داند که آن را چه کرد. با توجه به تدین او ظاهراً به کربلا فرستاده تا با جسد آن حضرت دفن شود.(272)
وقتی خانواده حسین‌علیه السلام به مدینه وارد شدند، زنان بنی هاشم صدا به ناله بلند کردند و مدینه یک پارچه فریاد شد. در این موقع، عمرو بن سعید، والی مدینه خندید و به شعر عمرو بن معدی کرب تمثل جست که: «زنان بنی زیاد بن حارث ناله‌ای زدند همانند ناله زنان ما در جنگ ارنب». (273)
عبداللّه بن جعفر در حال عزاداری بود که مولای او وارد شد و گفت: این غصه از ناحیه حسین به ما وارد شده است (یعنی فرزندان جعفر را به کشتن داده است - عبداللّه کفش خود را به او پرتاب کرد و قال: یابن اللخناء! أللحسین تقول هذا؟ واللّه لو شهدته لأحببت أن اقتل دونه و إنی لأشکر اللّه الذی وفّق ابنی عونا و محمداً معه إذ لم أکن وفقت.
و خرجت بنت عقیل فی نساء من قومها و هی تقول:
ماذا تقولون إذ قال النبی لکم؟
ماذا فعلتم و أنتم آخر الأمم؟
بعترتی و بأهلی بعد مفتقدی
فهم اساری و قتلی ضرّجوا بدم
أکان هذا جزائی إذ نصحتکم
و لم تفوا لی بعهدی فی ذوی رحمی

ضیعتم حقنا واللّه أوجبه
و قد عرى الفيل حق البيت و الحرم
و جاء فی المسانید: أنّ القائلة للبیتین الأوّلین زینب بنت علی حین قتل الحسین و أنها أخرجت رأسها من الخباء و رفعت عقیرتها و قالت البیتین الأوّلین.
قالوا: ثمّ صعد عمرو بن سعید أمیر المدینة المنبر و خطب و قال فی خطبته: إنها لدمة بلدمة و صدمة بصدمة و موعظة بعد موعظة حِكْمَةٌ بالِغَةٌ فَما تُغْنِ النُّذُرُ.
و گفت: ای مادر بد بو! درباره حسین‌علیه السلام این طور می‌گویی؟ به خدا اگر با او بودم دوست داشتم در دفاع از او کشته شوم و خدا را سپاس‌گزارم که - اگر من موفق نشدم - دو فرزندم عون و محمد با او بودند.
دختر عقیل همراه زنان فامیلش به آن‌جا آمد و این اشعار را گفت: «جواب پیامبر را چه خواهید داد وقتی بگوید شما که امت آخرالزمان هستید؛ بعد از من با عترت و خانواده‌ام چه کردید؟ ! آنان اسیران و کشتگانی هستند که به خون خود آغشته شدند. آیا این پاداش نصیحت و خیرخواهی من بود و به عهد و سفارش من درباره خاندانم وفا نکردید. حقی که خدا واجب کرده بود ضایع کردید (نادیده گرفتید) چنان که فیل‌سواران، حق و حرمت خانه خدا و حرمش را رعایت نکردند». در برخی روایات آمده است که دو بیت اول این اشعار را حضرت زینب‌علیها السلام هنگام شهادت امام حسین‌علیه السلام گفت. در حالی که سر از خیمه بیرون نموده و صدایش به گریه بلند بود، دو بیت اول را گفت.
پس از آن عمرو بن سعید، امیر مدینه بر منبر رفت و سخنرانی کرد و گفت: این ضربه‌ای بود در مقابل یک ضربت و صدمه‌ای برابر صدمه‌ای و اندرزی بعد از اندرزی. حکمت الهی که پندگیرندگان را سود نبخشید.
واللّه لوددت أنّ رأسه فی بدنه و روحه فی جسده أحیان کان یسبّنا و نمدحه و یقطعنا و نصله کعادتنا و عادته و لم یکن من أمره ما کان و لکن کیف نصنع بمن سلّ سیفه یرید قتلنا؟ إلّا أن ندفع عن أنفسنا. فقام إلیه عبداللّه بن السائب فقال: أما لو کانت فاطمة حیة فرأت رأس الحسین لبکت علیه. فجبهه عمرو بن سعید و قال: نحن أحقّ بفاطمة منک أبوها عمنا و زوجها أخونا و ابنها ابننا أما لو کانت فاطمة حیة لبکت عینها و حزن کبدها و لکن ما لامت من قتله و دفع عن نفسه.
35- أخبرنا الشیخ الإمام الزاهد أبو الحسن علی بن أحمد العاصمی أخبرنا شیخ القضاة أبو علی إسماعیل بن أحمد البیهقی أخبرنا والدی شیخ السنة أحمد بن الحسین البیهقی أخبرنا أبو الحسین بن الفضل القطان أخبرنا عبداللّه بن جعفرحدثنا یعقوب بن سفیان حدثنا عبد الوهاب بن الضحاک

أخبرنا عیسی بن یونس عن الأعمش عن شقیق بن سلمة قال: لما قتل الحسین بن علی بن أبی طالب ثار عبداللّه بن الزبیر
به خدا دوست داشتم سر حسین‌علیه السلام بر بدنش بود و روح او در جسمش باقی بود. او مثل همیشه از ما بد می‌گفت و ما مثل همیشه او را می‌ستودیم.(274) او از ما می‌برید ولی ما با او ارتباط داشتیم، با این حال کشته نمی‌شد. لیکن چه کنیم با کسی که شمشیر کشید و می‌خواست ما را بکشد، جز آن که از خود دفاع کنیم.(275) در این حال عبداللّه بن سائب(276) برخاست و گفت: بی‌شک اگر فاطمه‌علیها السلام زنده بود و سر حسین‌علیه السلام را می‌دید بر او می‌گریست. عمرو بن سعید به عبداللّه عتاب کرد که ما از فاطمه به تو سزاوارتریم. پدرش عموی ماست، شوهرش برادر ماست و فرزندش فرزند ماست. اگر فاطمه می‌بود چشمانش گریان و دلش اندوهگین بود، اما کسی (یزید) که او را کشت و از خود دفاع کرد، سرزنش نمی‌کرد!!

نامه یزید به ابن عباس و ابن حنفیه

از شقیق بن سلمه نقل شده که وقتی امام حسین‌علیه السلام کشته شد، عبداللّه بن زبیر قیام کرد فدعا ابن عباس إلی بیعته فامتنع ابن عباس و ظن یزید بن معاویة أن امتناع ابن عباس کان تمسکا منه ببیعته فکتب إلیه: أما بعد فقد بلغنی: أنّ الملحد ابن الزبیر دعاک إلی بیعته و الدخول فی طاعته لتکون له علی الباطل ظهیراً و فی المآثم شریکا و إنک اعتصمت ببیعتنا وفاء منک لنا و طاعة للّه لما عرفک من حقنا فجزاک اللّه من ذی رحم خیر ما یجزی الواصلین بأرحامهم الموفین بعهودهم فما أنسی من الأشیاء فلست بناس برک و تعجیل صلتک بالذی أنت له أهل من القرابة من الرسول فانظر من طلع علیک من الآفاق ممن سحرهم ابن الزبیر بلسانه و زخرف قوله فاعلمهم برأیک فإنهم منک أسمع و لک أطوع من المحل للحرم المارق.
فکتب إلیه ابن عباس: اما بعد؛ فقد جاءنی کتابک تذکر دعاء ابن الزبیر إیای إلی بیعته و الدخول فی طاعته فإن یکن ذلک کذلک‌فإنی واللّه ما أرجو بذلک برک و لا حمدک و لکن اللّه بالذی أنوی به علیم و زعمت أنک غیر ناس بری و تعجیل صلتی‌فاحبس أیها الإنسان برّک و تعجیل صلتک فإنی حابس عنک ودی
و عبداللَّه بن عباس را هم به بیعت (طرفداری) با خود خواند، اما ابن عباس از بیعت با او امتناع کرد. یزید خیال کرد عدم هواداری ابن عباس از ابن زبیر به معنای طرفداری او از یزید است، از این رو نامه‌ای برایش فرستاد و نوشت: شنیده‌ام ابن زبیرِ مُلحد، تو را به بیعت و پیروی از خود خوانده تا تو از کار ناحق او حمایت کنی و شریک جرمش باشی، اما تو از روی وفاداری و اطاعت خدا به بیعت ما چنگ زده‌ای چون حق ما را می‌دانستی. خدا تو را جزای خیر دهد که حق فامیلی را ادا و عهد خود را وفا کردی. هر چه را فراموش کنم این خوبی تو را از یاد نخواهم برد و به زودی حق تو را که به دلیل فامیلی رسول خدا شایسته آن هستی، ادا خواهم کرد. اکنون هر که از مناطق اطراف، پیش تو آمد که ابن زبیر با زبان جادویی و چربش او را به خود جلب کرده بود، از دیدگاه خودت آگاه کن؛ چون از تو بهتر حرف‌شنویی دارند و مطیع‌ترند تا آن حرمت شکن حرم و خارج شده از دین.
ابن عباس به یزید نوشت: نامه‌ات رسید که در آن از دعوت ابن زبیر برای بیعتم با او و پیروی‌اش یاد کرده بودی. اگر چنین باشد با این کار، قصد احسان و تشکر تو را نداشته‌ام. خدا خود می‌داند چه کسی را قصد داشته‌ام. گفته‌ای که خوبی مرا از یاد نمی‌بری و به زودی جبران می‌کنی،

اما نمی‌خواهد این کار را بکنی چون من تو را دوست ندارم. فلعمری ما تؤتینا مما لنا قبلک من حقنا إلّا الیسیر و أنک لتحبس منه عنا العریض الطویل و سألتنی أن أحثّ الناس إلیک و أن أخذلهم من ابن الزبیر فلا ولاء و لا سرورا و لا حباإنّک تسألنی نصرتک و تحثنی علی ودک و قد قتلت حسیناً و فتیان عبد المطلب مصابیح الدّجی و نجوم الهدی و أعلام التقیغادرتهم خیولک بأمرک فی صعید واحد مزملین بالدماء مسلوبین بالعراء لا مکفنین و لا موّسدین تسفی علیهم الریاح و تنتابهم عرج الضباع حتی أتاح اللّه لهم بقوم لم یشرکوا فی دمائهم کفنوهم و أجنوهم و بی و بهم واللّه غروب و جلست مجلسک الذی جلست.
فما أنسی من الأشیاء فلست بناس إطرادک حسیناً من حرم رسول اللّهصلی الله علیه وآله إلی حرم اللّه و تسییرک إلیه الرجال لتقتله فی حرم اللّه فما زلت بذلک و علی ذلک حتی أشخصته من مکة إلی العراق فخرج خائفا یترقب فزلزلت به خیلک عداوة منک للّه و لرسوله و لأهل بیته الذین أذهب اللّه عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا
به جانم سوگند که اگر هم چیزی بدهی جز اندکی از حق ما را نداده‌ای و بیشترِ آن را نگه می‌داری. آن گاه از من می‌خواهی مردم را به سوی تو جلب و از ابن زبیر دور کنم؟ ! نه رفاقتی در کار است و نه خوشی و نه دوستی. تو از من می‌خواهی به یاری‌ات بیایم و مرا به دوستی‌ات می‌خوانی در حالی که حسین‌علیه السلام را و جوانان خاندان عبدالمطلب را کشته‌ای که چراغ‌هایی در تاریکی و ستارگان هدایت و نشانه‌های تقوا بودند. به دستور تو سپاهیانت آنان را بر روی زمین و در کنار هم رها کرده‌اند، در حالی آغشته به خون، لباس‌هایشان ربوده شده و در بیابان، بدون کفن و بدون مدفن، باد بر آن‌ها می‌وزید و گلّه درندگان آن‌ها را می‌دریدند تا آن که خداوند گروهی را برایشان فرستاد که شریک خونشان نبودند. آنان را کفن کرده و نهان ساختند و من و آنان، در اندوه و گریه‌ایم و تو سر جایت نشسته‌ای.
هر چه را فراموش کنم این را از یاد نمی‌برم که حسین‌علیه السلام را از حرم پیامبر به حرم الهی راندی و در حرم خدا هم افرادی را فرستادی که او را بکشند. او را رها نکردی تا آن که از مکه به عراق فرستادی و او با ترس و ناامنی بیرون رفت و سپاه تو او را متزلزل کرد. این کارها را به خاطر دشمنی با خدا و رسولش و با خاندان او که خدا بدی را از آنان دور کرده و پاکشان کرده است، انجام دادی. اولئک لا کآبائک الجفاة الأجلاف أکباد الحمیر. فطلب إلیکم الموادعة و سألکم الرجعة فاغتنمتم قلة أنصاره و استئصال أهل بیته فتعاونتم علیه کأنکم قتلتم أهل بیت من الترک فلا شیء أعجب عندی من طلبک ودی و قد قتلت ولد أبی و سیفک یقطر من دمی و أنت أحد ثاری فإن شاء اللّه لا یبطل لدیک دمی و لا تسبقنی بثاری

فإن سبقتنی فی الدنیا فقبل ذلک ما قتل النبیون و آل النبیین فطلب اللّه بدمائهم و کفی باللّه للمظلومین ناصراً و من الظالمین منتقماً.
فلا یعجبک أن ظفرت بنا الیوم فلنظفرن بک یوماً و ذکرت وفائی و ما عرفتنی من حقک فإن یکن ذلک کذلک فقد بایعتک و أباک من قبلک و أنک لتعلم أنی و ولد أبی أحق بهذا الأمر منک و من أبیک و لکنکم معشر قریش! کابرتمونا حتی دفعتمونا عن حقنا و ولیتم الأمر دوننا فبعداً لمن تحری ظلمنا و استغوی السفهاء علینا کما بعدت ثمود و قوم لوط و أصحاب مدین.
آنان مانند پدران تو خشن و تندخو و سخت‌گیر و بی‌عاطفه نبودند.(277) حسین‌علیه السلام پیشنهاد متارکه داد و از شما خواست برگردد، اما شما کمی یاران و بن‌بست خانواده‌اش را فرصتی گرفتید تا علیه او دست به هم دهید - (و آنان را از پا درآورید - گویی خاندانی از ترکان را می‌کشید. حال، خیلی برای من عجیب است که دوستی مرا با خود می‌خواهی در صورتی که فامیل مرا کشته‌ای و شمشیرت از خون ما می‌چکد و یکی از کسانی هستی که باید از آن‌ها انتقام بگیرم. به خواست خدا خونی که از ما ریخته‌ای از بین نخواهد رفت و نمی‌توانی از آن بگریزی. اگر خون ما را ریخته‌ای، در گذشته پیامبران و خانواده آن‌ها چنین شده‌اند و خدا انتقامشان را گرفته که او بهترین یاور مظلوم و منتقم از ظالم است.
بنابراین مغرور مباش که امروز بر ما دست یافتی، حتماً روزی خواهد رسید که ما بر تو دست یابیم. گفته‌ای بر ما حق داری و باید به آن وفا کنم (و با تو بیعت کنم)، اگر این طور بود (و حقی بر ما داشتی) قبلاً با تو و پدرت بیعت کرده بودم و خود می‌دانی که من و خاندانم به حکومت از تو و پدرت سزاوارتریم. اما شما جماعت قریش، حق ما را انکار کرده و از ما گرفتید و بر حکومت سوار شدید. مرده باد آن که بر ما ستم روا داشت و سفلگان را علیه ما تحریک کرد، همان گونه که قوم ثمود و لوط و اصحاب مَدین مُردند.
و من أعجب الأعاجیب و ما عسی أن أعجب حملک بنات عبد المطلب و أطفالاً صغاراً من ولده إلیک بالشام کالسبی المجلوبین تری الناس أنک قهرتنا و أنت تمن علینا و بنا منّ اللّه علیک و لعمر اللّه لئن کنت تصبح آمنا من جراحة یدی فإنی لأرجو أن یعظم اللّه جرحک من لسانی و نقضی و ابرامی. واللّه ما أنا بآیس من بعد قتلک ولد رسول اللّه أن یأخذک اللّه أخذا ألیما و یخرجک من الدنیا مذموماً مدحوراً.
فعش لا أبا لک! ما استطعت فقد واللّه ازددت عند اللّه أضعافاً و اقترفت مآثماً و السلام علی من اتبع الهدی.
و کتب یزید إلی محمد بن الحنفیة و هو یومئذ بالمدینة. اما بعد؛ فإنی أسأل اللّه لی و لک عملا صالحا یرضی به عنا فإنی ما أعرف الیوم فی بنی هاشم رجلاً هو أرجح منک علما و حلما و لا أحضر منک فهما

از دیگر کارهای بسیار عجیب که البته از تو عجیب نیست، آن که دختران خاندان عبدالمطلب و اطفال صغیر این خانواده را مانند اسرای آواره به شام برده‌ای و به مردم نشان داده‌ای که بر ما پیروز شده‌ای و بر ما منت می‌نهی در صورتی که خدا به وسیله ما بر تو منت گذاشته است. به خدا قسم اگر دست من به تو نمی‌رسد، از خدا می‌خواهم که تو را از زبان من سالم نگذارد و علیه تو سخن بگویم. امیدوارم بعد از کشتن فرزندان پیامبر، خداوند تو را به عذاب دردناکی بگیرد و از این دنیا با سرزنش رانده شده از نزد همه بیرون روی.
ای بی پدر! هر چه می‌خواهی زندگی کن که در این مدت، عذابت را زیاد کرده‌ای و مرتکب گناه شده‌ای. درود بر آن که پیرو هدایت است (یعنی نه بر تو).(278)

یزید به محمد بن حنفیه(279) که آن روز در مدینه به سر می‌برد این نامه را نوشت:
من از خدا برای خودم و تو، توفیق عمل صالح می‌خواهم تا از ما خشنود باشد. من در این زمان کسی را در میان بنی هاشم سراغ ندارم که از تو علم و بردباری‌اش بیشتر، فهیم‌تر و حکما و لا أبعد منک عن کل سفه و دنس و طیش و لیس من یتخلق بالخیر تخلفا و یتنحل بالفضل تنحلا کمن جبله اللّه علی الخیر جبلا و قد عرفنا ذلک کله منک قدیما و حدیثا شاهدا و غائبا غیر أنی قد أحببت زیارتک و الأخذ بالحظ من رؤیتک. فإذا نظرت فی کتابی هذا فاقبل إلی آمنا مطمئنا أرشدک اللّه أمرک و غفر لک ذنبک و السلام علیک و رحمة اللّه و برکاته.
فلما ورد الکتاب علی محمد بن علی بن الحنفیة و قرأه أقبل علی ابنیه جعفر و عبداللّه أبی هاشم فاستشارهما فی ذلک فقال له ابنه عبداللّه: یا أبتی! اتّق اللّه فی نفسک و لا تصر إلیه فإنی خائف أن یلحقک بأخیک الحسین و لا یبالی. فقال له محمد: یا بنی! و لکنی لا أخاف منه ذلک. و قال له ابنه جعفر: یا أبتی! إنه قد اطمأنک و ألطفک فی کتابه إلیک و لا أظنه یکتب إلی أحد من قریش بأن أرشدک اللّه أمرک و غفر ذنبک و أنا أرجو أن یکف اللّه شره عنک.
فقال محمد: یا بنی إنی توکلت علی اللّه الذی یمسک السماء أن تقع علی الأرض إلّا بإذنه
و حکیم‌تر باشد و از هر گونه نادانی و ناپاکی و کم‌عقلی به دور باشد. کسی که به انجام خوبی‌ها عادت دارد و به فضایل، مشهور است و خدا سرشت او را بر نیکی قرار داده است. ما از قدیم تا الآن تو را با این اخلاقیات می‌شناسیم و چه در حضور و چه پشت سر، دیده و شنیده‌ایم. اما دوست دارم تو را زیارت کنم و از دیدنت بهره برم. این نامه که به دستت رسید با امنیت و اطمینان به سوی من بیا که خدا تو را هدایت کند و گناهت را ببخشد. سلام و رحمت خدا بر تو باد.
چون نامه به دست محمد بن حنفیه، فرزند علی‌علیه السلام رسید و آن را خواند، درباره این موضوع با دو پسرش جعفر و عبداللّه ابوهاشم مشورت کرد. عبداللّه به او گفت: ای پدر! مراقب باش و پیش او نرو، می‌ترسم تو را هم مثل برادرت حسین‌علیه السلام بکشد و از او بعید نیست. محمد به او گفت: پسرم من چنین ترسی از او ندارم. جعفر هم گفت: ای پدر! او در نامه‌اش به تو اطمینان داده و تو را مورد لطف قرار داده است. گمان نمی‌کنم یزید به کسی از قریش چنین نوشته باشد که «خدا تو را هدایت

کند و ببخشد». بنابراین امیدوارم شرّی از او به تو نرسد. محمد گفت: من بر خدایی توکل می‌کنم که آسمان را نگه داشته و اجازه نمی‌دهد بر زمین واقع شود و کفی باللّه وکیلا ثم تجهز محمد بن علی و خرج من المدینة و سار حتی قدم علی یزید بن معاویة بالشام فلما استأذن أذن له و قرّبه و أدناه و أجلسه معه علی سریره ثم أقبل علیه بوجهه فقال: یا أبا القاسم! آجرنا اللّه و إیاک فی أبی عبداللّه الحسین فواللّه لئن کان نقصک فقد نقصنی و لئن کان أوجعک فقد أوجعنی و لو کنت أنا المتولی لحربه لما قتلته و لدفعت عنه القتل لو بجز أصابعی و ذهاب بصری و لفدیته بجمیع ما ملکت یدی و إن کان قد ظلمنی و قطع رحمی و نازعنی فی حقی و لکن عبیداللّه بن زیاد لم یعلم رأیی فیه من ذلک فعجل علیه بالقتل فقتله و لم یستدرک ما فات و بعد: فإنه لیس یجب علینا أن نرضی بالدنیة فی حقنا و لم یکن یجب علی أخیک أن ینازعنا فی أمر خصنا اللّه به دون غیرنا و عزیز علی ما ناله فهات الآن ما عندک یا أبا القاسم.

و خدا خوب وکیلی است. پس از آن، محمد بن حنفیه آماده سفر شد و از مدینه بیرون آمده به شام نزد یزید رفت. چون اجازه ورود گرفت به او اجازه داد و بر روی تخت، پیش خودش نشاند و به او گفت: ای ابوالقاسم! خدا به ما و شما در مرگ اباعبداللّه حسین‌علیه السلام پاداش دهد. به خدا قسم! همان طور که کشته شدن او بر تو نقصان وارد کرده، مرا نیز چنین کرده و اگر تو را به درد آورده مرا نیز به درد آورده است. اگر من متصدی جنگ با او بودم، او را نمی‌کشتم و مرگ را از او دور می‌کردم هر چند به کنده شدن انگشتانم و کور شدنم بود و اگر به فدا کردن همه موجودی‌ام بود، با این که او بر من ستم کرد و از من برید و می‌خواست حق مرا بگیرد. عبیداللّه بن زیاد نظر مرا درباره او نمی‌دانست و در کشتن او شتاب کرد(280) و جبران کار خود را هم نکرد. ما نباید بگذاریم حقمان از بین برود و برادرت نباید با ما در مورد حقی که خدا به ما اختصاص داده است، نزاع می‌کرد. ولی به هرحال آنچه به او رسیده برای ما سخت است. اکنون تو نظرت را بگو ای ابوالقاسم!

فتکلّم محمد بن علی فحمد اللّه و أثنی علیه و قال: إنی قد سمعت کلامک فوصل اللّه رحمک و رحم حسیناً و بارک اللّه له فیما صار إلیه من ثواب ربه و الخلد الدائم الطویل فی جوار الملک الجلیل و قد علمنا أن ما نقصنا فقد نقصک و ما عراک فقد عرانا من فرح و ترح و کذا أظن أن لو شهدت ذلک بنفسک لاخترت أفضل الرأی و العمل و لجانبت أسوأ الفعل و الخطل و الآن أن حاجتی إلیک أن لا تسمعنی فیه ما أکره فإنه أخی و شقیقی و ابن أبی و إن زعمت: انه کان ظالمک و عدواً لک کما تقول. فقال له یزید بن معاویة: إنک لم تسمع فیه منی إلّا خیراً و لکن هلم فبایعنی و اذکر ما علیک من الدّین حتی أقضیه عنک. فقال له محمد: أما البیعة فقد بایعتک و أما ما

ذکرت من أمر الدین فما علی دین بحمد اللّه و إنی من اللّه تبارک و تعالی فی کل نعمة سابغة لا أقوم بشکرها. فالتفت یزید إلی ابنه خالد و قال له: یا بنی! إنّ ابن عمک هذا بعید من الخب و اللؤم و الدنس و الکذب و لو کان غیره کبعض من عرفت لقال: علی من الدّین کذا و کذا لیستغنم أخذ أموالنا.
محمد فرزند علی‌علیه السلام شروع به صحبت کرد و بعد از حمد و ستایش خدا چنین گفت: سخنت را شنیدم. خدا به خاطر صله رحِم، تو را ببخشد و حسین‌علیه السلام را هم رحمت کند و او را در کاری که کرد برکت و ثواب دهد و زندگی جاوید و دائمی نزد خدای جلیل، عنایت کند. ما می‌دانیم آنچه از ما کاسته، از تو هم کاسته است و هر خوشی و ناخوشی به ما رسیده، بر تو هم عارض شده است و گمان می‌کنم اگر خودت در واقعه حاضر بودی بهترین پندار و رفتار را بر می‌گزیدی و از رفتار نادرست دوری می‌کردی. اکنون خواسته من آن است که سخنی که خوشایند من نیست نگویی؛ چون او برادر من بود، هر چند فکر می‌کنی او به تو ستم روا داشته است. یزید گفت: جز خوبی درباره او از من نخواهی شنید. ولی بیا و با من بیعت کن و بدهکاری‌هایت را بگو تا برایت بپردازم. محمد گفت: با تو بیعت می‌کنم ولی شکر خدا بدهی ندارم و خدا نعمت زیادی به من داده که شکر آن را نمی‌توانم انجام دهم. یزید (خوشش آمد و) رو به فرزندش خالد کرد و گفت: این فامیل ما از حیله و ناپاکی و دروغ به دور است و اگر کسی دیگر بود - مثل بعضی‌ها که می‌شناسی - الآن می‌گفت: فلان مقدار بدهکارم تا از ما پول بگیرد.
ثم أقبل علیه یزید بن معاویة و قال له: بایعتنی یا أبا القاسم! فقال: نعم یا أمیر المؤمنین! قال: فإنی قد أمرت لک بثلاثمائة ألف درهم فابعث من یقبضها فإذا أردت الانصراف عنا وصلناک إن شاء اللّه تعالی. فقال له محمد: لا حاجة لی فی هذا المال و لا له جئت فقال له یزید: فلا علیک أن تقبضه و تفرقه فی من أحببت من أهل بیتک قال: فإنی قد قبلته یا أمیر المؤمنین! ثم إن یزید أنزل محمداً فی بعض منازله فکان یدخل علیه صباحاً و مساءاً.
ثم إن وفداً من أهل الکوفة قدموا علی یزید و فیهم: المنذر بن الزبیر و عبداللّه بن عمر و عبداللّه بن حفص بن المغیرة المخزومی و عبداللّه بن حنظلة بن أبی عامر الأنصاری‌فأقاموا عند یزید أیاما فأجارهم یزید و أمر لکل رجل بخمسین ألف درهم و أجاز المنذر بمائة الف درهم فلمّا أرادوا الانصراف إلی المدینة دخل محمد بن علی علی یزید فاستأذنه فی الإنصراف معهم فأذن له فی ذلک و وصله بمائتین ألف درهم
پس از آن یزید (بار دیگر) به محمد رو کرد و گفت: ای ابوالقاسم! با من بیعت کردی؟ گفت: بله ای امیرالمؤمنین. یزید گفت: دستور دادم سیصد هزار درهم به تو بدهند، کسی را بفرست تا وصول کند. وقتی هم خواستی

بروی پولی به تو خواهیم داد. محمد گفت: من نیازی به این پول ندارم و برای آن هم اینجا نیامدم. یزید گفت: لازم نیست برای خودت بگیری بلکه آن را در میان خانواده‌ات پخش کن. محمد گفت: پذیرفتم. آن گاه یزید محمد را در یکی از اتاق‌های خانه‌اش جای داد و صبح و عصر به او سر می‌زد.
در این زمان هیأتی از اهل مدینه(281) بر یزید وارد شدند که در میان آن‌ها منذر بن یزید، عبداللّه بن عمر، عبداللّه بن حفص مخزومی و عبداللّه بن حنظله انصاری بودند. چند روزی نزد یزید ماندند و یزید به آنان پناه داد و هر کدام را 50 هزار درهم بخشید، به جز منذر که به او صد هزار درهم داد. وقتی آنان می‌خواستند به مدینه برگردند، محمد هم پیش یزید رفت و رخصت طلبید که همراه آنان برگردد. یزید اجازه داد و 200 هزار درهم به او داد. و أعطاه عروضا بمائة ألف درهم ثم قال له: واللّه یا أبا القاسم ألیة أنی لا أعلم الیوم فی أهل بیتک رجلاً هو أعلم منک بالحلال و الحرام و قد کنت أحب أن لا تفارقنی و تأمرنی بما فیه حظی و رشدی و واللّه ما أحبّ أن تنصرف عنی و أنت ذام لشیء من أخلاقی. فقال له محمد: أما ما کان منک إلی الحسین فذاک شیء لا یستدرک و أما الآن فإنی ما رأیت منک منذ قدمت علیک إلّا خیراً و لو رأیت منک خصلة أکرهها لما وسعنی السکوت دون أن أنهاک عنها و اخبرک بما یحقّ للّه علیک منها للذی أخذ اللّه تبارک و تعالی علی العلماء فی علمهم أن یبینوه للناس و لا یکتموه و لست مؤدیاً عنک إلی من ورائی من الناس إلّا خیراً غیر أنی أنهاک عن شرب هذا المسکر فإنه رجس من عمل الشیطان و لیس من ولی امور الامة ودعی له بالخلافة علی رؤوس الأشهاد فوق المنابر کغیره من الناس فاتّق اللّه فی نفسک و تدارک ما سلف من ذنبک. فسرّ یزید بما سمع من محمد سرورا شدیداً و قال له: فإنی قابل منک ما أمرتنی به و أنا احبّ أن تکاتبنی فی کل حاجة تعرض لک: من صلة أو تعاهد و لا تقصر فی ذلک أبداً. فقال له محمد: أفعل ذلک إن شاء اللّه و أکون عند ما تحب.
به اندازه صد هزار درهم نیز غیر نقدی به او پرداخت. سپس گفت: ای ابوالقاسم! به خدا سوگند من در خاندان تو کسی آگاه‌تر از تو به حلال و حرام نمی‌شناسم و دوست دارم از پیش من نروی تا آن که مرا به آنچه بهره ببرم و رشد من در آن است، راهنمایی کنی. دوست ندارم در حالی از اینجا بروی که مرا در چیزی از اخلاقم نکوهش کنی. محمد گفت: آنچه درباره حسین‌علیه السلام انجام داده‌ای قابل جبران نیست. اما غیر آن، از روزی که آمده‌ام جز خوبی از تو ندیده‌ام و اگر رفتار نادرستی می‌دیدم سکوت روا نمی‌داشتم و تو را نهی می‌کردم و به آنچه حق خدا بر توست، خبر می‌دادم. زیرا خدای بلند مرتبه، عالمان را موظف کرده که حق را بیان کنند و کتمان نکنند. من هم چیزی جز خوبی برای مردم نخواهم گفت. فقط

از خوردن شراب، تو را نهی می‌کنم چون پلیدی و کار شیطان است. کسی که امور امت را بر عهده دارد و نام او را به عنوان خلیفه انسان‌ها بر منبرها می‌گویند، مانند بقیه مردم نیست. بنابراین تقوا داشته باش و گناهان گذشته‌ات را جبران کن. یزید از حرف‌های محمد بسیار خوشحال شد و به او گفت: آنچه به من گفتی می‌پذیرم و دوست دارم هر کاری داشتی - از نیاز مالی و.... - به من بنویسی و کوتاهی نکنی. محمد گفت: ان شاء اللّه چنین خواهم کرد و هر چه دوست داری انجام خواهم داد.
ثمّ ودعه و رجع إلی المدینة و فرق ذلک المال کلّه فی أهل بیته و سائر بنی هاشم و قریش حتی لم یبق من بنی هاشم و قریش أحد من الرجال و النساء و الذریة و الموالی إلّا صار إلیه من ذلک ثم خرج محمد بن المدینة إلی مکة و أقام بها مجاورا لا یعرف غیر الصوم و الصلاة و لا یتداخل بغیر الفقه.
الفصل الثانی عشر فی بیان عقوبة قاتل الحسین و خاذله و ما له من الجزاء .....
محمد از یزید خداحافظی کرد و به مدینه بازگشت و آن پول‌ها را در میان خانواده خود و دیگر هاشمیان و قرشیان پخش کرد، به طوری که از این مال به همه مردان و زنان‌و بچه‌ها و موالی بنی هاشم رسید. سپس محمد از مدینه به مکه رفت و در آن‌جا سکونت گزید و به نماز و روزه مشغول بود و به غیر از فقه کاری نداشت.(282)
[در اینجا فصل دوازدهم مقتل الحسین‌علیه السلام آغاز می‌شود که درباره جزای قاتلان امام و دشمنان آن حضرت است.]

فهرست منابع تحقیق

1. اِعلام الوری باَعلام الهدی فضل بن حسن الطَبْرسی(م 548)؛ تحقیق و نشر مؤسسة آل البیت لاحیاء التراث بقم، 1417 ق.
2. الأخبار الطوال؛ ابوحنیفة دینوری؛ قاهره: دار احیاء الکتب، 1960م (افست نشر رضی قم).
3. الارشاد فی معرفة حجج‌اللَّه علی العباد؛ شیخ مفید (م 413)؛ تحقیق و نشر مؤسسة آل البیت لاحیاء التراث، بیروت، 1416 ق.
4. الاستیعاب، ابوعمرو یوسف بن عبدالبر، تحقیق بجاوی، بیروت: دارالجیل، 1412 ق.
5. الامالی، شیخ صدوق، قم: بعثت، 1417 ق.
6. الامامة و السیاسة، عبداللَّه بن مسلم ابن قتیبه، (م 276)، تحقیق علی شیری، قم، شریف رضی، 1413 .
7. البدایة والنهایة، ابولفداء ابن کثیر دمشقی (م 774)؛ بیروت: دار الفکر، 1398 م.
8. الخرائج و الجرائح، قطب الدین راوندی، تحقیق و نشر مؤسسة الامام المهدی، قم، 1409 ق.
9. الخلاف، شیخ طوسی، قم: جامعه مدرسین، 1407 ق.
10. الرجال، محمد بن حسن شیخ طوسی، تحقیق جواد قیومی؛ قم: جامعه مدرسین، 1420 ق.
11. السیرة النبویة؛ عبدالملک بن هشام المعافری(م 213)؛ تحقیق سقا / ابیاری / شلبی؛ بیروت: دارالمعرفة، بی تا.
12. الصحیح من سیرة النبی الاعظم‌صلی الله علیه وآله، جعفر مرتضی العاملی، بیروت: دارالهادی/دارالسیره، 1415 ق.
13. الطبقات الکبری محمّد بن سعد (م 230)؛ تحقیق عبدالقادر عطا؛ بیروت: دارالکتب العلمیه، 1418 ق.
14. العقد الفرید، ابن عبدربه (م 328)، تحقیق احمد امین و دیگران، بیروت: دارالکتاب العلمیه، 1404ق.
15. الفتوح، احمد بن اعثم الکوفی، تحقیق علی شیری، بیروت: دارالاضواء 1411 ق.
16. الفخری فی آداب السلطانیه، محمد بن علی ابن طقطقی، بیروت: دارالقلم، 1418 ق.
17. الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، (م 329)، تحقیق علی اکبر غفاری، تهران، دار الکتب الاسلامیه، 1367 ش.
18. المعرفة و التاریخ، یعقوب بن سفیان بسوی (م 277)، بیروت:

الرساله، 1401 ق.
19. انساب الاشراف، احمدبن یحیی البلاذری (م 279)، تحقیق سهیل زکّار، بیروت: دارالفکر،1417.
20. بحارالأنوار؛ محمدباقر مجلسی؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی / مؤسسه الوفاء، 1403 ق.
21. تاریخ الاسلام، شمس الدین محمد ذهبی (م 748)؛ تحقیق عمر عبد السلام تدمری؛ بیروت: دارالکتاب العربی، 1410-1421 ق.
22. تاریخ الطبری (تاریخ الاُمم و الملوک) محمد بن جَریر طبری (م 310)، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم؛ بیروت: دارالتراث العربی، بی‌تا.
23. تاریخ الیعقوبی؛ احمد بن ابی یعقوب الیعقوبی (م 284)؛ بیروت: دار صادر.
24. تاریخ خلیفه؛ خلیفة بن خیاط العصفری(م 240)؛ بیروت: دارالکتب العلمیه، 1415 ق.
25. تاریخ مدینة دمشق، علی بن الحسن ابن عساکر (م 571) تحقیق علی شیری؛ بیروت: دارالفکر، 1415 ق.
26. تأملی در نهضت عاشورا، رسول جعفریان، قم: نشر مورخ، 1386.
27. تذکرة الخواص، سبط ابن الجوزی، بیروت: مؤسسة اهل البیت.
28. ترجمة الامام الحسین‌علیه السلام من طبقات ابن سعد، محمد بن سعد کاتب واقدی، تحقیق سید عبدالعزیز طباطبایی، قم: مؤسسة آل البیت، 1373.
29. جمهرة الامثال، ابو هلال العسکری، تحقیق محمد ابو الفضل ابراهیم و قطامش، قاهره: المؤسسة العربیة الحدیثه، 1384 ق.
30. جمهرة انساب العرب، علی بن احمد ابن حزم، (م 456)، بیروت: دارالکتب العلمیه، 1403 ق.
31. حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، رسول جعفریان، قم: انتشارات انصاریان.
32. زندگانی علی بن الحسین‌علیهما السلام، سید جعفر شهیدی، تهران: دفتر نشر اسلامی، 1367.
33. سیر اعلام النبلاء؛ شمس‌الدین محمد الذهبی (م 748)؛ بیروت: مؤسسة الرساله، 1422 ق.
34. شرح الاخبار فی فضائل الائمة الاطهار؛ قاضی نعمان بن محمد المغربی (م 363)، تحقیق سید محمد حسین الجلالی، قم: جامعه مدرسین، بی‌تا.
35. شرح نهج‌البلاغه؛ ابوحامد هبةاللَّه ابن ابی الحدید المدائنی (م 656)؛ تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی، 1385 ق.

36. قصه کربلا، علی نظری منفرد، قم: سرور، 1384.
37. مدینة المعاجز، سید هاشم بحرانی، مؤسسة المعارف الاسلامیه، 1413 ق.
38. مروج الذهب و معادن الجوهر؛ علی بن حسین مسعودی (م 346) تحقیق اسعد داغر؛ افست قم: انتشارات هجرت، 1409 ق.
39. معجم قبائل العرب، عمر رضا کحاله، بیروت: الرساله، 1414 ق.
40. مقاتل الطالبیین، ابوالفرج اصفهانی (م 356)؛ تحقیق احمد الصقر، قم: مکتبة الحیدریه، 1381.
41. مقتل الحسین‌علیه السلام، الموفق بن احمد الخوارزمی، تحقیق محمد السماوی، قم: انوار الهدی، 1381.
42. موسوعة التاریخ الاسلامی، محمد هادی یوسفی غروی، قم، مجمع الفکر الاسلامی، 1417 ق.
43. وقعة صفین؛ نصر بن مزاحم المنقری؛ تحقیق عبد السلام محمد هارون؛ قاهره: المؤسسة العربیة، 1382 ق، (افست کتابخانه مرعشی قم).

پی نوشت ها

1) بنابراین خوارزمی یک قرن پیش از سید ابن طاووس (589 - 664) که مقتل لهوف را نوشته، زندگی می‌کرده است.
2) خوارزم امروزه از شهرهای ازبکستان است که در کنار دریاچه خوارزم قرار دارد. به این دریاچه، «آرال» هم می‌گویند.
3) تأملی در نهضت عاشورا، ص 30.
4) مقتل الحسین‌علیه السلام، 1/76.
5) همان، 2/98.
6) این نسخه چندین بار توسط انتشارات انوار الهدی در قم چاپ شده است.
7) برای اطلاع تفصیلی از مقایسه مقتل خوارزمی با کتاب الفتوح و مطالب دیگر در باره این مقتل، ر.ک: مقاله دوست فاضلم آقای محسن رنجبر در مجله «تاریخ در آینه پژوهش»، ش 4، سال 1383.
8) درباره این که امام، حج تمتع خود را به عمره تبدیل کرد یا آن که از ابتدا قصد عمره مفرده داشت، میان مورّخان و محققان اختلاف نظر وجود دارد. بزرگانی چون شیخ مفید و طَبْرسی قول نخست را انتخاب کرده‌اند. شیخ مفید در توجیه این سخن می‌گوید: امام از ترس ترور ناچار بود چنین کند (الارشاد، 2/67 و اعلام الوری، 1/445)؛ برخی هم معتقدند امام سه ماه پیش از موسم حج به مکه آمده بود و عمره‌ای که انجام داد، برای تمتع کافی نیست. گاه هم از آگاهی امام استفاده شده و گفته می‌شود امام می‌دانست که یکی دو روز آینده از مکه خواهد رفت. اهمیت موضوع سبب شده که این حرکت امام مورد استناد و بحث فقها قرار گیرد و روایاتی در منابع حدیثی درباره آن نقل شده است. (برای بررسی بیشتر به الکافی، 4/535 و از کتب جدید: با کاروان حسینی از مدینه تا مدینه، 2/81 ، قصه کربلا، ص 78 به بعد، رجوع شود).
9) واژه «روی» به معنای سیراب شدن و «ترویه»، آب برداشتن است. در قدیم که امکانات رفاهی برای حاجیان فراهم نبود، پیش از رفتن به منی و عرفات برای خود آب بر می‌داشتند و این کار در روز هشتم ذیحجه انجام می‌شد.
10) واژه «مولی» که گاهی به غلط در میان فارسی زبانان «غلام» گفته می‌شود، معادل دقیقی در فارسی ندارد مگر آن که آن را «وابسته» ترجمه کنیم. این وابستگی که در صدر اسلام معمول بوده، عوامل مختلفی داشته که یکی از آن‌ها خریدن به عنوان برده و سپس آزاد کردن اوست. گاه هم به سبب پیوند شخصی با خانواده یا قبیله‌ای او را مولی می‌خوانند.

11) عمرو بن سعید بن عاص اموی معروف به اشدق، از سوی معاویه و سپس یزید، فرماندار مکه بود. شخص دیگری به همین نام و نام پدر در خاندان بنی امیه وجود دارد که از صحابه پیامبر به شمار می‌رود.
12) موضوع مخالفت با جماعت، یکی از انتقاداتی است که مخالفان امام به او داشتند. این مسأله ناشی از اعتقاد یا فهم نادرست آنان از جماعت بود و تصور می‌کردند هر راهی که مردم و خلیفه به آن راه بروند و کسی با آن مخالفت کند، مخالفت با خدا و پیامبر هم هست.
13) این پاراگراف در کتاب الفتوح نیست.
14) امام با این کار می‌خواست اعتراض خود به یزید را رسماً اعلام و عدم مشروعیت حکومت او را بیان نماید؛ (موسوعة التاریخ الاسلامی، 6/111) ضمن این که از نظر کلامی، امام چنین حق و اختیاری دارد. در هر صورت، برخورد آن حضرت با اهل این قافله، قابل توجه است.
15) قیامت، روزی است که هر گروه را با پیشوای خود به محشر می‌خوانیم: سوره اِسرا، آیه 71.
16) طبری و دیگران از ملاقات بشر بن غالب اسدی با امام گزارشی ندارند؛ ولی ابن اعثم و به تبع او خوارزمی این خبر را نقل کرده‌اند. فَسَوی و ابن سعد هم بدون نقل این ملاقات از سفیان بن عُیینه روایت می‌کنند که بشر بن غالب خود را بر قبر حسین‌علیه السلام انداخته بود و از این که او را یاری نکرد، اظهار پشیمانی داشت (المعرفة و التاریخ، 2/754؛ ترجمة الامام الحسین‌علیه السلام، ص 88). مورّخان و از جمله خود ابن اعثم و خوارزمی، جمله مشهور «دل‌های کوفیان با تو و شمشیرهای آن‌ها با بنی امیه است» را از آنِ همام بن غالب (فرزدق) و برخی از آنان ملاقات او با امام را در همین ذات عرق می‌دانند (بنگرید تاریخ الطبری، 5/386؛ تاریخ خلیفه، ص 143؛ انساب الاشراف، 3/376 و 377). بنابراین به نظر می‌رسد اصل یاری نکردن بشر، درست باشد، اما در باره این ملاقات، مورّخان، بین بشر بن غالب و همام بن غالب دچار اشتباه شده‌اند.
17) با آنکه این ولید، نوه ابوسفیان است و فرماندار مدینه در زمان امام حسین‌علیه السلام بود، هیچ گاه با آن حضرت رفتار ناخوشایندی نداشت و مقام او را حفظ می‌کرد. زمانی که یزید به او نامه نوشت و خواست از امام بیعت بگیرد وامام طفره رفت، او اصرار نکرد ووقتی مروان از او خواست برامام سخت بگیرد، نپذیرفت.
18) این خبر که به اختصار در انساب الاشراف (3/374) نیز آمده است، جای تأمل دارد: زیرا دور شدن اهل‌بیت‌علیهم السلام از سیاست و نرسیدن آنان به حکومت را شیوه رسول خدا و خواسته او می‌داند. همچنین دور اندیشی کسانی چون ابن عمر - که خطّ سیاسی و فکری او روشن است - را بیش از امام دانسته و می‌گوید آن حضرت را از رفتن به کوفه منع کرده

بودند.
19) واژه «ویحک» که در خطاب امام به فرزدق آمده، اصطلاحی خاص برای خطاب است و معادل فارسی ندارد. بنابراین ترجمه آن به «وای بر تو» از روی ناچاری است و هیچ گاه مفهوم واقعی آن را نمی‌رساند. بنابراین از ترجمه آن صرف نظر شد.
20)
21) منظور عبدالله فرزند عمرو بن عاص است.
22) صِبیة سود مولدین» یعنی بچه‌های سیاه پوستی که اصل آنان عجم بودند ولی در میان مسلمانان و در شهرهای آنان متولد شده و به اصطلاح، دو رگه هستند.
23) علی القاعده منظور، عبدالرزاق بن همام صنعانی (م 211) یکی از محدثان اهل‌سنت و مؤلف کتاب المصنف است.
24)
25) از محدثان اهل سنت.
26) چنان که خوارزمی تأکید کرده، تفاوت متن انتخابی وی با الفتوح ابن اعثم در جابجایی مطالب است. بر اساس چاپ فعلی فتوح، جریان فرزدق و منزل شقوق، قبل از منزل خزیمیه آمده است.
27) در متن «حُمر النعم» است یعنی شتران سرخ و شتر در آن زمان، ثروت مهمی به شمار می‌رفت.
28) بنا به نقل مورّخان و آنچه خوارزمی هم در ادامه آورده است، خبر شهادت مسلم و هانی در منزل ثعلبیه به امام رسید و آن حضرت این خبر را در منزل زباله اعلام کرد. بنابراین فرزدق در این باره چیزی نگفته و خوارزمی این را به اشتباه آورده است و دیگران هم، چنین روایت نکرده‌اند.
29) ظاهراً مقصود، پسر عموی واقعی نیست، یعنی یکی از هم قبیله‌های او از بنی مجاشع که در یکی از اجداد قبیله‌ای به هم می‌رسیدند. چون فرزدق از بنی مجاشع بود که تیره‌ای از قبیله بزرگ بنی تمیم است.
30) تعداد این اشعار در کتاب الفتوح، 16 بیت است.
31) مرحوم دکتر شهیدی به تناسب تخصص ادبی خود شعر فرزدق را به تفصیل بررسی کرده و درباره شاعر و ممدوح آن، نظریه‌ها و اقوالی را مطرح می‌کند. نظریه مشهور همان است که فرزدق آن را در کنار کعبه و به مناسبت تجاهل هشام بن عبدالملک در خصوص امام سجادعلیه السلام سروده است. اما از میان نظریه‌های قابل توجه یکی هم این است که فرزدق آن اشعار را برای امام حسین‌علیه السلام گفته است. مرحوم شهیدی درباره تعداد اشعار و اصلی بودن تعدادی از آن‌ها و احتمال اضافه شدن بقیه در طول تاریخ اِسلام یا سرودن آن در زمان دیگر از سوی

فرزدق بحث کرده و ضمناً برخی از بیت‌ها را غیر مرتبط با جریان و سست‌تر از آن که به فرزدق نسبت داده شود، می‌داند. وی در پایان می‌نویسد: «اگر فرزدق این بیت‌ها را درباره امام علی بن الحسین‌علیهما السلام سروده باشد، اندکی از دِین خود را ادا کرده و تا حدی از جرم‌های سنگینی که به گردن داشته، کاسته است. چه سراسر دیوان این شاعر، مدح معاویه و عبدالملک بن مروان، ولید پسر او با یزید بن عبدالملک و عاملان آنان چون حجاج بن یوسف است». زندگانی علی بن الحسین، ص 113-133.

32) این پاراگراف در کتاب الفتوح یافت نشد.

33) در تاریخ طبری (5/396) که اصلِ این گزارش است، سلمان باهلی آمده و همین درست است؛ زیرا سلمان بن ربیعه باهلی در زمان عثمان، بَلَنجر را فتح کرد (الطبقات الکبری، 6/182) و در این زمان، سلمان فارسی زنده نبود.

34) در متن اصلی: لیلسنهم.

35) شتموا عرضی» یعنی دشنام ناموسی دادن که چنین اهانتی درباره آن حضرت عجیب می‌نماید. این روایت را علاوه بر الفتوح ابن اعثم، امالی شیخ صدوق (ص 218) نیز آورده است. با این تفاوت که شیخ صدوق از این شخص به «ابوهرم» نام می‌برد.

36) از اینجا تا پس از گزارش چگونگی آب خوردن علی بن طعان و اسبش، در کتاب الفتوح نیست جز یک سطر از آن که اصل تلاقی سپاه امام با لشکر هزار نفری حرّ را بیان می‌کند.

37) عبیداللّه بن حر جعفی شخصیتی مذبذب داشت. او اهل غارت و چاقو کشی بود و کمتر به اطاعت کسی گردن می‌نهاد. پس از امام حسین‌علیه السلام نزد ابن زیاد رفت ولی از پیش او عصبانی بیرون آمد و شعری در رثای امام حسین‌علیه السلام هم سرود و پشیمانی خود را از عدم همراهی آن حضرت بیان کرد. با وجود این پشیمانی در زمان مختار با او همراه نشد و پیوسته به غارتگری مشغول بود. حتی همراه مصعب بن زبیر علیه مختار جنگید ولی به زودی روابط آنان تیره شد و مصعب او را به زندان انداخت. پس از آزادی نزد عبدالملک بن مروان رفت و با هماهنگی او به جنگ مصعب شتافت ولی در این نبرد کشته شد. (شرح حال او را بنگرید در انساب الاشراف، 7/29 تا 40).

38) نام این شخص در منابع «حصین بن تمیم» آمده و او غیر از «حصین بن نُمیر» است. گویا تصحیف این نام باعث اشتباه خوارزمی شده چنان که در موارد دیگری این دو نفر با یکدیگر خلط شده‌اند.

39) نام عبداللّه بن بُقطر (یقطر) پیش از این واقعه در منابع نیامده و درباره او اطلاعات دیگری نداریم. تنها خبری منحصر به فرد در کتاب

الخرائج و الجرائح (2/550) آمده که از زبان او اشعاری درباره علی‌علیه السلام بیان می‌کند که منبع و سند آن قابل تأمل است. اما این که شیخ طوسی نام او را در کتاب رجال (ص 103) و ذیل اصحاب امام حسین‌علیه السلام آورده، مطلب تازه‌ای نیست و همین گزارشِ مورّخان را مستند خود قرار داده است. مؤلف موسوعة التاریخ الاسلامی (6/113) معتقد است که وی هم شیر امام نیست بلکه فقط مادر او از امام حضانت کرده است؛ زیرا بنا به روایات، امام حسین‌علیه السلام جز از مادرش فاطمه‌علیها السلام شیر نخورد. پس تعبیر «رضاعی» درباره او تسامحی خواهد بود. در هر صورت، سنّ وی را همانند امام، نزدیک به 60 سال تخمین خواهیم زد.

40) به رغم آن که گزارش اعزام ابن بقطر از سوی امام در منابع موجود است و می‌گویند امام او را برای خبر گرفتن از اوضاع کوفه فرستاد و هنوز از بیعت شکنی کوفیان و کشته شدن مسلم خبر نداشت (مثلاً تاریخ الطبری، 5/398؛ انساب الاشراف، 3/379)، در عین حال گزارش کاملاً مشابهی از اعزام و شهادت قیس بن مسهر صیداوی نقل کرده‌اند و گفته‌اند حصین بن تمیم او را دستگیر کرد و چون بر منبر، خلافِ خواسته ابن زیاد سخن گفت، او را از قصر به زیر انداختند (تاریخ الطبری، 5/395؛ انساب الاشراف، 3/378، 11/364). قیس از کسانی است که حامل نامه‌های کوفیان برای امام حسین‌علیه السلام بود و نامه‌ای هم از امام برای آنان برد (تاریخ الطبری، 5/352 و 394). پیکر مسلم، سفیر اصلی امام را هم پس از شهادت، از بالای قصر بر زمین انداختند.

41) حرّ بن یزید بن ناجیه از تیره بنوریاح قبیله تمیم، از جمله کسانی است که نامش به وسیله همراهی با امام حسین‌علیه السلام جاودانه شد و پیش از واقعه کربلا نامی از او نیست و مورّخان جز در این واقعه از او یاد نمی‌کنند.
42) این موضوع به دلیل اختلاف لهجه حجاز و کوفه است. مقصود امام از «راویه»، حیوان آب آور یعنی شتر بوده است؛ ولی آن مرد کوفی راویه را به آنچه آب در آن است یعنی مشک می‌گفته است.
43) سیره و اخلاق امام حسین‌علیه السلام چنین است و اخلاق ب دسیرتان چنان که با او کردند!
44) عبارت «معذرة الی اللَّه و الیکم» که در اینجا قدری به هم ریخته است به معنای توضیح دادن و نوعی اتمام حجت نمودن است.
45) عبارات بعدی با کتاب الفتوح جابجایی‌ها و تفاوت‌هایی دارد.
46) این هم یکی از اشکالات ابن اعثم و خوارزمی است که این نامه را در این محل می‌دانند. در صورتی که نامه «جعجع بالحسین» مربوط به توقف امام در کربلاست و چند منزل بعد به حر ابلاغ شد. در واقع این جواب استفسار حرّ از ابن زیاد بود. چون امام حاضر نشد همراه او به کوفه رود و توافق کردند آن حضرت، راهی غیر از کوفه و مدینه در پیش گیرد (ر.ک: تاریخ الطبری، 5/408). ابن اعثم و به تبع او خوارزمی این نامه را با نامه‌ای که چند صفحه بعد (ص...کتاب حاضر) می‌آید، خلط کرده‌اند و در واقع دستور توقف امام را در اینجا تکرار کرده‌اند.
47) ابوالشعثاء یزید بن زیاد کندی ابتدا در لشکر کوفه بود ولی پس از جدّی شدن مبارزه با امام، به آن حضرت پیوست و در رکاب او به شهادت رسید (انساب الاشراف، 3/405). گفتگوی او با فرستاده ابن‌زیاد هم از باطن پاکش خبر می‌دهد و جز آن سرانجام، برای او انتظار نمی‌رود.
48) سوره قصص، آیه 41.
49) در اصل هر دو مورد «ادنُ واللَّه» آمده بود که اصلاح شد.
50) اخذت ببیعة القوم» درست است.
51) گفتگوی امام و حرّ که خوارزمی از ابن اعثم نقل کرده در منابع دیگر قدری متفاوت است. مثلاً پیشنهاد امام برای مبارزه دو نفری و بخشی از سخنان حرّ در کتب دیگر نیست.
52) داستان طرمّاح و راهنمایی راه برای امام در منابع دیگر نیست و ابن اعثم و خوارزمی آن را به گونه‌ای نادرست نقل کرده‌اند. آنچه درباره وی آمده است این است که او بلد راه چند نفر از یاران امام بود تا آنان را از

کوفه نزد آن حضرت آورد. اشعار زیر را هم در همین مسیر خواند، نه برای امام. (بنگرید به تاریخ الطبری، 5/405).
53) ابن اعثم و به تبع او خوارزمی، این اشعار را همانند بسیاری از اشعار دیگر، زیاده بر دیگر منابع آورده‌اند و بین خود این دو منبع هم تفاوت‌هایی در نقل اشعار وجود دارد.
54) باز هم ابن‌اعثم و خوارزمی اشتباه کرده‌اند و گویا سطر اخیر افزوده شده است. چون امام حسین‌علیه السلام در عذیب هجانات فرود نیامد بلکه همانگونه که در صفحات آینده تصریح خواهد شد، آن حضرت به کربلا رسید و متوقف شد.
55) بنا به گزارش مشهور مورّخان، نامه امام به بزرگان کوفه و اعزام قیس بن مسهر از منزل حاجر بوده است نه عُذیب هجانات. ابن اعثم و خوارزمی از منزل حاجر که پیش از عُذیب است نام نبرده و به اشتباه، این گزارش را در اینجا آورده‌اند. علاوه بر این که نمی‌توان پذیرفت که امام در مقابل چشمان حرّ، چنین اقدامی کرده باشد.
56) درباره این شخص و نام او در منابع، تردیدها و اشکال‌هایی وجود دارد. تنها در گزارش ابن اعثم و خوارزمی از او با این عنوان یاد شده و در منابع دیگر چنین شخصی وجود ندارد بلکه از نافع بن هلال جملی نام برده‌اند. درباره همین گزارش باید گفت: ابن اعثم نام «هلال» را بدون نام پدر آورده (5/83) و در جای دیگری هم از او یاد نکرده است؛ اما مترجم ابن اعثم و معاصر او خوارزمی، نام این صحابی را هلال بن نافع جملی آورده‌اند در حالی که منابع کهن، نافع بن هلال را جملی می‌دانند نه هلال بن نافع را. آنان می‌گویند: نافع همراه عباس بن علی برای آوردن آب به شریعه رفت (انساب الاشراف 3/389؛ تاریخ الطبری، 5/412) و سرانجام در مبارزه به اسارت نیروهای عمر سعد در آمد و به شهادت رسید (تاریخ الطبری، 5/442). احتمال می‌رود در نسب این شخص، نام پسر و پدر جابجا شده و در بیان اخبار او هم اشتباهاتی رخ داده است.
57) پاراگراف مربوط به سخنان بریر در کتاب الفتوح نیست.
58) درباره بریر همانند غالب شهدای کربلا، آگاهی زیادی در دست نیست. تنها در منابع آمده است که او سید قاریان کوفه بود.
59) این سخن زیبای امام در کتاب الفتوح نیامده است.
60) پیش‌تر گفته شد که گزارش توقف امام در عُذیب اشتباه است و این که اکنون خوارزمی می‌گوید امام از آن‌جا کوچ کرد، دلیل آن خطاست.
61) طبعاً منظور از کنار فرات، نزدیکی‌های آن است نه ساحل واقعی، چون فاصله فرات با کربلا بسیار است و فروع آن در قدیم فراوان بوده است. آب راه موجود در کربلا هم رودی منشعب از فرات بوده که بعدها از بین رفته است. از آن‌جا که علقمی جدّ احمد بن محمد بن علقمی، وزیر

شیعی بنی عباس این نهر را حفر کرد، به نهر علقمه مشهور شده است. (بنگرید به: الفخری فی آداب السلطانیه، ص 321).
62) در اینجا دو مصرع نسبت به دیگر منابع اضافه است.
63) پاراگرافِ پس از شعر امام، در کتاب الفتوح نیست و پارگراف بعدی هم با اضافاتی از خوارزمی آمده است.
64) گفته می‌شود ام کلثوم دختر امیرالمؤمنین‌علیه السلام با عمر بن خطاب ازدواج کرد و با فرزندش زید بن عمر در یک روز از دنیا رفتند. شیخ طوسی در کتاب الخلاف (1/722) از حضور امام حسن‌علیه السلام در تدفین آن دو سخن گفته است. اگر این اخبار را بپذیریم، حضور ام کلثوم در کربلا صحیح نخواهد بود.
65) لَو تُرِکَ القَطا لَیلاً لَنامَ». عرب این ضرب المثل را زمانی به کار می‌برد که بدون اختیار بر کاری مجبور شود. (برای آگاهی بیشتر بنگریدبه: جمهرة الامثال 2/194). قطا نام پرنده‌ای شبیه کبوتر است و چون شب، پرواز نمی‌کند، درباره آن چنین گفته‌اند.
66) جریان طرماح در کتاب الفتوح نیست.
67) دیگر مورّخان، این پیشنهاد طرمّاح را در همان منزل عذُیب آورده‌اند که چهار نفر را به امام رساند و پس از این گفتگو در همان جا از امام رخصت خواست تا پیش خانواده‌اش بازگردد و پس از انجام کارهایش، به یاری امام بیاید و امام به او اجازه داد (تاریخ الطبری، 5/406). بلاذری نقل می‌کند که چون برگشت، امام به شهادت رسیده بود (انساب الاشراف، 3/383)
68) شوشتر درست نیست بلکه چنان که در کتاب الفتوح (5/85) و دیگر منابع آمده است، ابن سعد مأموریت ری و دَستبِی - محلی نزدیک قزوین - را داشت. حتی با لشکری چهار هزار نفری در حمّام اعین (محلی در سه فرسخی کوفه) اردو زده بود که به خاطر ورود امام حسین‌علیه السلام به عراق، به کوفه بازگشت و پیشنهاد تازه‌ای پیشاپیش او قرار گرفت (تاریخ الطبری، 5/409؛ انساب الاشراف، 3/385).
69) دیلم از شهرهای ایران - حدود چالوس امروزی - بود که به دلیل کوهستانی بودن منطقه و احتمالاً شجاعت مردان آن، با تأخیر و به سختی تسلیم فاتحان بنی امیه شد. جنگ و گریز عرب‌ها و دیالمه و بدرفتاری هر دو گروه با یکدیگر باعث شده بود دیلمی بودن، ضرب المثلی برای دشمن سرسخت در میان عرب‌ها شود. بعدها این منطقه، مرکز علویان طبرستان گردید و در آن‌جا حدود هفتاد سال حکومت کردند.
70) عمر بن سعد فرزند سعد بن ابی‌وقاص زُهری، صحابی مشهور بود. سعد از پیشگامان در اسلام به شمار می‌رفت و از کسانی بود که به پیشنهاد خلیفه دوم در کنار امیرمؤمنان‌علیه السلام به عضویت شورای

شش نفره برای انتخاب خلیفه در آمد و از آن پس موقعیتی افزون یافت. هر چند پدر از سیاست کناره گرفت لیکن فرزندش عمر با دستگاه خلافت ارتباط داشت به گونه‌ای که در عهد معاویه مدتی مسؤولیت خراج همَدان را بر عهده داشت (انساب الاشراف، 5/144). نام عمر بن سعد در میان گواهی دهندگان بر ضد حجر بن عدی - که منجر به شهادت این صحابی عظیم الشأن گردید - آمده است (تاریخ الطبری، 5/269).
71) منظور از رحم در اینجا و موارد مشابه، پیوند و انتساب قبیله‌ای است؛ زیرا امام و عمر سعد هر دو از قبیله قریش بودند.
72) در کتاب الفتوح نام این افراد نیامده و فقط گفته است که عمر بن سعد نام افرادی را برد.
73) گزارش مورّخان نشان می‌دهد که عمر بن سعد برای رسیدن به حکومت ری، حرفی از جنگیدن با امام نداشته ولی اولویت او این بوده که ریاست ری را به راحتی بدست آورد و دستش به خون امام آلوده نشود. ابن زیاد با آگاهی از نقطه ضعف وی، به گونه‌ای سخن می‌گوید که ابن سعد خود راضی شود که بعدها هم بتواند این فاجعه را به گردن او بیندازد. بنابراین تهدید کردن وی معنایی نخواهد داشت به خصوص که گزارش تهدید فقط در کتاب الطبقات الکبری (ص 465) آمده و مؤلف آن، متمایل به دستگاه خلافت و بنی امیه است. به احتمال قوی این خبر بعدها برای تطهیر عمر بن سعد و توجیه کار او ساخته شده تا بگویند وی مجبور شد و ابن زیاد او را تهدید کرد و چاره‌ای از کشتن امام نداشت. هر کس دیگری هم بود چنین می‌کرد.
74) نام درست او که در بیشتر منابع آمده، عَزْرَة بن قیس اَحمَسی است. وی از کسانی است که بر ضد حجر بن عدی شهادت دادند و گواهی آنان سبب شهادت این صحابی بزرگوار شد (تاریخ الطبری، 5/269؛ انساب الاشراف، 5/263). پس از آن، نام وی را در زمره کسانی که به امام حسین‌علیه السلام نامه دعوت نوشتند، می‌یابیم! (تاریخ الطبری، 5/353).
75) مورّخان گزارشی درباره وی پیش از واقعه کربلا نداده‌اند.
76) نام قُره در غیر واقعه عاشورا نیامده است. جای دیگری که از او یاد شده روز عاشورا و هنگامی است که حُر می‌خواست به امام بپیوندد و به قره گفت: آیا اسبت را آب داده‌ای... البته او با حُر همراه نشد (تاریخ الطبری، 5/427).
77) ابن اعثم نامه ابن سعد و پاسخ ابن زیاد را ندارد و فقط به آن اشاره می‌کند. این نامه‌ها در تاریخ طبری هست.
78) شمر ابتدا از یاران علی‌علیه السلام بود و در نبرد صفین جراحت برداشت (وقعة صفین، ص 268). پس از آن، نامش را در میان گواهی دهندگان علیه حجر بن عدی می‌بینیم (انساب الاشراف، 5/263). در زمان

مختار چون می‌دانست کشته خواهد شد، بر او شورید و سرانجام کشته شد.
79) طبری، خروج شمر را همراه نامه تند ابن زیاد در روزهای آخر نوشته است (5/414). به نظر می‌رسد این دو گزارش با هم تناقضی ندارند و شمر دوبار به کربلا آمده است. دفعه اول پس از عمر بن سعد و در همان روزهای اول و دفعه دوم در روز نهم محرم که با فرمان جدید ابن زیاد به کربلا آمد.
80) این قسمت که خوارزمی از ابن‌اعثم نقل کرده در منابع دیگر نیست. حتی نام افرادی که خوارزمی آورده با الفتوح (5/89) موافق نیست. به طور کلی فرماندهانی که در این دو منبع یاد شده‌اند در کتب دیگر شناخته شده نیستند و نامشان در تاریخ نیست. به نظر می‌رسد اصل داستان تأمل جدی داد.
81) گفته می‌شود وی جاهلیت و اسلام را درک کرد (تاریخ الطبری، 6/42). مدتی هم در خدمت سجاح مدعی نبوت و حتی مؤذن او بود (همان 3/273). در نبرد صفین همراه علی‌علیه السلام جنگید اما پس از آن جزو خوارج شد و بعدها به رهبری آنان در آمد (همان 5/63 و 85).
82) این گزارش به شکل مختصرتری در انساب الاشراف (3/388) آمده است.
83) ابن اعثم نام این شخص را بشر بن عبداللَّه آورده است (الفتوح، 5/90). نام او در منابع معتبر و کهن دیگری یافت نشد.
84) نام او در انساب الاشراف (3/388) جبلة بن عمرو آمده است.
85) نگارنده با بررسی‌هایی که در خصوص برخی اعداد و ارقام رویدادهای تاریخ اسلام انجام داده چنین فرضیه‌ای دارد که گویا کم و زیاد شدن رقم صفر در اشتباهات عددی، موضوعی قابل بررسی است. این سخن به رغم آن است که می‌دانیم در منابع، شماره‌ها به حروف نوشته می‌شده است. از جمله شواهد این فرضیه همین عدد است که در مقتل خوارزمی 400 و در الفتوح (5/90) 4000 نفر آمده است. ضمناً این مطلب بی‌ثباتی برخی گزارش‌های تاریخی را اثبات می‌کند.
86) این پاراگراف در کتاب الفتوح نیست.
87) منع آب به این بهانه که موقع محاصره خانه عثمان و کشتن او نگذاشتند آب به او برسد، از دروغ‌های تبلیغاتی بنی امیه است. بلکه بر عکس، در جریان محاصره خانه عثمان و به رغم مخالفت انقلابیون، علی‌علیه السلام سه مشک آب برای او فرستاد و تمام تلاش خود را برای رهایی خلیفه از خشم ناراضیان به کار برد (ر.ک: مروج الذهب، 2/344).
88) مشهور بین مورّخان آن است که سه روز قبل از شهادت امام، آب را بر اردوی آن حضرت بستند (برای نمونه بنگرید به تاریخ الطبری، 5/412).

آنچه خوارزمی درباره کندن چاه نقل کرده، اگر صحیح باشد - و البته بُعدی ندارد - باید پس از منع رسمی آب، اتفاق افتاده باشد.
89) در منابع، زمان این آب آوردن روشن نیست. طبری (5/412) آن را پس از دستور منع آب از سوی ابن زیاد، گزارش می‌کند. بنابراین باید مربوط به روز هفتم یا پس از آن باشد.
90) شریعه، آب راه یا گذرگاهی است که از طریق آن به رودخانه دسترسی پیدا می‌شود.

91) خوارزمی در اینجا تلفیقی از روایت ابن اعثم و طبری آورده و اخلالی را پیش آورده است. طبری (همان جا) از ابو مخنف از حمید بن مسلم نقل می‌کند که پیشاپیش یاران امام، نافع بن هلال جملی - نه هلال بن نافع - پرچم را در دست داشت و وقتی حجاج صدا زد کیستی؟ نافع جواب داد؛ امّا ابن اعثم پاسخ دهنده حجاج را جمع یاران امام دانسته و از نافع نام نمی‌برد (الفتوح، 5/92).
92) طبری (همان‌جا): یک نفر از مأموران شریعه زخمی شد و بعداً مُرد. ابن اعثم و پیرو او خوارزمی خطیب! همه جا به افراط گراییده‌اند.
93) زمان گفتگوی امام و ابن سعد مشخص و ترتیب گزارش آن در منابع تاریخی، گوناگون است. مسلّم این دیدارها پیش از آمدن شمر به کربلا بوده است؛ زیرا وی در مجلس ابن زیاد افشا کرد که عمر بن سعد شب‌ها بین دو لشکر با حسین بن علی‌علیهما السلام دیدار می‌کند (تاریخ الطبری، 5/414). این مطلب مؤید آن است که ابن سعد در پی راهی برای فرار از جنگ بود. از سخن شمر و همچنین تصریح طبری (همان‌جا) روشن می‌شود که این دیدارها مکرر و تا چهار بار هم اتفاق افتاده است؛ به ویژه اگر گزارش سبط ابن جوزی را بپذیریم که پیشنهاد ملاقات از طرف پسر سعد بوده است (تذکرة الخواص، ص 223).
94) سبط ابن جوزی (همانجا) پیشنهاد این ملاقات را از سوی عمر دانسته است.
95) عبارت مورّخان، همین «گندم عراق» است و آنچه گاهی از قول امام گفته می‌شود که «از گندم ری نخوری»، درست نیست. از نفرین امام استفاده می‌شود که عمر بن سعد نه تنها به حکوت ری نخواهد رفت، بلکه در خود عراق نیز چندان زنده نخواهد ماند؛ چنان که همین گونه شد و پس از حادثه عاشورا به آرزویش نرسید و توسط مختار کشته شد.
96) ابن عبدربه بر این گزارش افزوده است که چون ابن سعد پیشنهادهای امام را نپذیرفت، سی نفر از لشکر او جدا شده و به آن حضرت پیوستند و گفتند: فرزند دختر پیامبر پیشنهادهایی به شما می‌کند و شما هیچ یک را نمی‌پذیرید؟! اینان با امام ماندند و جنگیدند (العقد الفرید، 5/128)؛ همین مطلب را ابن عساکر در تاریخ دمشق (14/220) و ذهبی در دو کتاب خود تاریخ الاسلام (5/13) و سیر اعلام النبلاء (3/311) آورده است. (همچنین بنگرید: نفس المهموم، ص 212).
97)
98) تفاوت گزارش ابومخنف با ابن‌اعثم و خوارزمی این است که

ابومخنف می‌گوید: مردم شایع کردند که امام به عمر سعد گفته است بیا دو لشکر را رها کنیم و با هم پیش یزید برویم. آن گاه عمر سعد گفت: خانه‌ام را خراب می‌کنند و... . طبری در ادامه همین مطلب، خبر دیگری از ابومخنف نقل کرده که گویا به آن هم اطمینان نداشته است؛ زیرا بلافاصله روایتی از عقبة بن سمعان - غلام رباب، همسر امام حسین‌علیه السلام - را بر ردّ آن خبر می‌آورد. ابو مخنف می‌نویسد: محدثان می‌گویند امام حسین‌علیه السلام به عمر بن سعد فرمود: یکی از سه پیشنهاد را از من بپذیرید: یا به همان جا که از آن آمده‌ام بازگردم یا دست در دست یزید بن معاویه گذارم تا هر گونه خود می‌داند عمل کند یا مرا به یکی از مرزهای مسلمانان بفرستید تا یکی از مردم آن‌جا باشم و حقوق و تکالیفی همانند آنان داشته باشم؛ اما - بر خلاف گفته محدثان عبدالرحمن بن جندب از عقبة بن سمعان نقل کرد: از آن هنگام که حسین‌علیه السلام از مدینه به سوی مکه و از مکه به عراق آمد، همه جا همراه وی بودم و از او جدا نشدم تا وقتی که کشته شد. تمام سخنان او را با مردم در مدینه، مکّه و در بین راه و در اردوگاه تا روز کشته شدنش شنیدم و یک کلمه هم نبود که نشنیده باشم. به خدا سوگند آنچه مردم می‌گویند و پنداشته‌اند، نبود و هرگز نگفت که دست در دست یزید بن معاویه می‌گذارم و همچنین نفرمود مرا به سوی یکی از مرزها روانه کنید؛ ولی فرمود: بگذارید در این سرزمین فراخ بروم تا ببینم کار مردم به کجا خواهد رسید (طبری، 5/413).

99) در طبری: گر چه می‌دانم این کار پس از مرگ، به وی زیانی نمی‌رساند ولی با خود عهد کرده‌ام هرگاه او را کشتم، با وی چنین کنم.

100) تاریخ الطبری، 5/414؛ الارشاد، 2/88.

101) نام شهر بن حوشب در این جا اشتباه آمده و تصحیف شده شمر بن (ذی ال) جوشن است. اولین کسی که این اشتباه را کرده مؤلف الامامة و السیاسه (2/11) می‌باشد؛ زیرا شهر بن حوشب یکی از محدثان مشهور است که اتفاقاً هنگام شهادت امام حسین‌علیه السلام در مدینه بوده و مطالبی را از ام سلمه نقل می‌کند (البدایة و النهایه، 9/304، 6/230 و 231 و 8/201).

102) الفتوح: طوی الکتاب و اراد ان یسلمه الی رجل یقال له عبداللَّه بن حزام العامری، فقال: اصلح‌الامیر...

103) طبری ذیل همسران امیرالمؤمنین، «ابوالمجْل» (به جیم) را کنیه حزام می‌داند و ام‌البنین هم دختر همین حزام است. پس عبداللّه که نامش در این جا آمده، برادر ام البنین و دایی حقیقی حضرت ابوالفضل است (تاریخ الطبری، 5/153). بنابراین در بخش مقتل امام حسین (همان جلد، ص 415) که نسب او را «عبداللّه بن ابی المحل بن حزام» آورده و در پی

آن ام البنین را عمه عبداللّه دانسته، کلمه «بن» اضافه است و این در بیان انساب، معمول است. در هر صورت آنچه خوارزمی گفته که آن دو، پسر عمویند درست نیست.
104) صحیح این نام «کزمان» است (بنگرید به تاریخ الطبری 5/415) که در این جا تصحیف شده است. به علاوه نام عرفان در میان عرب مشهور نیست.
105) امّ البنین خواهر شمر نبود، بلکه هر دو از قبیله کلاب بودند و تعبیر خواهرزاده در رسم قبیله‌ای به معنای دقیق آن نیست؛ بلکه به معنای هم‌قبیله بودن است. شاید هم خواسته است از جنبه عاطفی استفاده کند. اما اینکه امام هم او را دایی برادرانش دانسته، در منابع دیگر نیست، بلکه اصلاً سخن امام در کتب دیگر نیامده است.
106) هدف امام این بود که هر کس در این میدان قدم می‌گذارد، کاملاً آزادانه و با ثبات قدم باشد. از این رو در موارد مختلف و به بهانه‌های گوناگون - که پس از این هم اشاره خواهد شد - افراد را مرخص می‌کرد.
107) مسلم بن عوسجه از بزرگان کوفه است که به امام نامه نوشته بود.
108) سخنان سعد و زهیر در کتاب الفتوح نیست.
109) نام او در منابع دیگر «سعید» آمده است. او از کسانی است که نامه‌های کوفیان را برای امام آورد. پیش از آن نام او در جریان صلح امام حسن‌علیه السلام آمده که به امام حسین‌علیه السلام پیشنهاد ردّ صلح را می‌دهد و امام می‌فرماید من تابع برادرم هستم (انساب الاشراف 3/363).
110) تاریخ الطبری، 5/418 - 420.
111) جز ابن‌اعثم و خوارزمی این خبر را نقل نکرده‌اند و شاید از این جهت قابل تأمل باشد که اگر ابن سعد واقعاً درباره امام حسین‌علیه السلام چنین اعتقادی داشت هیچ گاه به جنگ آن حضرت نمی‌آمد. تعبیرات وی به گونه‌ای است که اگر حقیقتاً آن‌ها را گفته باشد نشانگر شدت شقاوت و دنیاخواهی اوست.
112) در منابع، نام او به اختلاف «مالک بن حوزه» یا «مالک بن جریره» و همچنین «عبداللَّه بن حوزه» آمده است. نفرین امام هم بر اساس نام او گاه «اللهم حُزه الی النار» مشتق از حوزه یا «جُره الی النار» مشتق از جریره تعبیر شده است.
113) طبری و کسانی که روایات ابومخنف را نقل می‌کنند، این گفتگو و نفرین امام را مربوط به روز عاشورا و هنگامه نبرد می‌دانند (تاریخ الطبری، 5/430؛ انساب الاشراف 3/399 و...) که به نظر می‌رسد درست‌تر باشد؛ زیرا وقوع آن در روز عاشورا تناسب بیشتری با گزارش دارد. احتمال قوی‌تر این است که این جریان، صبح عاشورا واقع شده و با

تأخیر و تقدم در منابع ذکر شده باشد؛ زیرا بلافاصله پس از آن، دستور جنگ گزارش شده است. بلاذری هم گوید: در طول شب، خندق کَنده شد و صبح در آن آتش ریختند (انساب الاشراف 3/395).
114) وی فرزند اشعث بن قیس است که پس از اسلام آوردن، مرتد شد و بار دیگر به اسلام بازگشت (طبقات 6/99) ابتدا در صف یاران علی‌علیه السلام بود و سپس به دشمنانش پیوست. دخترش جعده همسر امام حسن‌علیه السلام شد و آن حضرت را زهر داد (مروج الذهب 2/427) و این هم پسرش محمد!
115) سخن ابن اشعث تا این جا در کتاب الفتوح نیست.
116) نگارنده: درباره این همه نفرین کردنِ امام، تردید دارم چه آن که آنان بیش از این دارای صبر و حلم بودند که به هر بهانه‌ای دشمن خود را نفرین کنند. اما از طرفی دشمنان، ایشان را مجبور به چنین برخوردهایی می‌کردند. گویی هر چه با آنان مدارا کردند گاهی هم برای تمییز حق از باطل، چاره‌ای جز ناسزا گفتن ندیدند.
117) پس از قتل عثمان و بیعت مردم با امیر المؤمنین علی‌علیه السلام، مسلمانان با دو عنوان شیعه (دوستدار و هواخواه) علی و شیعه عثمان شناخته شده و تمایز یافتند که اطلاق عثمانی بودن به زهیر به معنای عدم سابقه هواداری او از اهل‌بیت‌علیهم السلام است. در واقع عثمانی بودن به معنای امروزی، همان اهل سنت است.
118) سوره آل عمران، آیه 178 و 179.
119) معنای تحت اللفظی آنچه در متن آمده «مردی که به پشت پاهایش ادرار می‌کرد» است.
120) از تاریخ طبری (5/427) برمی‌آید که این سخنان را نه بریر بلکه زهیر گفته است و مؤیدش این است که امام او را مؤمن آل فرعون خواند و این صفت برای زهیر که تازه به امام پیوسته بود معنا می‌دهد.
121) روزه بودن امام حسین‌علیه السلام در عاشورا از نظر تاریخی تأیید نمی‌شود و اگر این روایت را بپذیریم، افطار را به معنای اصلی آن یعنی «اولین غذا» خواهیم گرفت.
122) عن بکرة ابیهم» کنایه از کثرت جمعیت است یعنی همه آمدند و هیچ کس نماند.
123) از این جا تا آخر مطالب جلد اول، در کتاب الفتوح نیست.
124) گرچه در متن و در برخی منابع دیگر (مانند انساب الاشراف 3/396) عبارت «لا افرّ فرار العبید» یعنی «همانند بردگان فرار نخواهم کرد» آمده است، لیکن به نظر می‌رسد عبارت طبری (5/425): «لا اقرّ اِقرار العبید» درست‌تر و با معناتر باشد. از این رو جمله بلاذری و خوارزمی را تصحیف آن دانسته و ترجمه را از عبارت طبری آوردیم.

125)
126) سوره دخان، آیه 20.
127) سوره غافر، آیه 27.
128) جمله «اَعبُداللّهَ علی حرفٍ» برگرفته از آیه 11 سوره حج است که خداوند می‌فرماید: «برخی خدا را با شک و تردید عبادت می‌کنند...» کلمه «حرف» در این آیه به معنای طرف و جانب است چنان که این کلمه به معنای لبه و پرتگاه هم هست. معنای آیه با ادامه آن روشن می‌شود یعنی ایمان اینان موقت است و منتظرند ببینند کدام طرف از ایمان و کفر مستقر و پابرجا می‌شود. (ر.ک: به تفاسیر، ذیل آیه 11 حج، بخصوص تفسیر المیزان، همچنین مفردات راغب، ذیل ماده حرف).
129) اشاره به آیه سوم سوره طلاق: واللّه بالغ امره.
130) سوره یونس، آیه 3.
131) نگارنده مایل نبود این روایات را ترجمه کند ولی به جهت آن که وقفه‌ای در ترجمه نیفتد و شاید برای برخی محققانِ غیر آشنا به زبان عربی سودمند باشد، ترجمه شد وگرنه همه می‌دانند که این روایات ذره‌ای اعتبار ندارد و ساخته بنی امیه است که عاشورا روز شادی آنان بود. ممکن است توجیهات سردی هم برای آن گفته شود ولی سند و متن آن‌ها به اضافه قدری تعقّل، همه آن‌ها را ردّ می‌کند.
132) این هم یکی از آن توجیهات سرد است که خوارزمی به آن دست زده است. به هر حال او سنی مذهب است و گویا این اخبار عجیب در او اثر گذاشته ولی از سوی دیگر ارادتش به اهل‌بیت‌علیهم السلام او را ناچار به چنین توجیهی کرده است.
133) فعلاً بنا بر تحقیق در اعداد و ارقام نداریم و 22 هزار را هم با توجه به جمعیت نظامی کوفه غیر معمول نمی‌دانیم. ولی این را باید توجه دهیم که زیاد کردن ارقام سپاه کوفه و کم کردن رقم کربلائیان، شهادت امام را قطعی‌تر و دست ما را از نگاه عادی و تاریخی به واقعه عاشورا کوتاه‌تر می‌کند. در صورتی که اگر عددها معقول باشد، در تحلیل‌ها می‌توان به گونه‌ای دیگر نگریست و مثلاً گفت بعید نبود که امام با مبارزه و پیروزی بر آن لشکر، به کوفه راه یابد و به اهداف خود برسد.
134) اشاره است به داستان مشهور زیاد، پدر عبیداللّه که معاویه ادعا کرد پدرش با سمیه زنا کرده و زیاد متولد شده است، بنابراین فرزند ابوسفیان است.
135) در قرآن، جمله «الَّذِینَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِینَ» در وصف مقتسمین آمده و مستهزیین در آیات بعدی است. درباره مقتسمین، دو تفسیر مشهور وجود دارد: یک تفسیر این است که آنچه را به سودشان است قبول دارند و به دیگر آیات ایمان نمی‌آورند. (بنگرید به تفسیر آیه 91، سوره حِجر)

136) حرب» نام ابوسفیان است.
137) برگرفته از آیه 91 سوره نحل.
138) زحف در این جمله نه به معنای حمله بلکه به معنای آمادگی است؛ چون امام حمله‌کننده نبود بلکه دفاع‌کننده بود.
139) اقتباس از آیه 71 سوره یونس و متن آیه 55 و 56 سوره هود.
140) این گواهی گرفتن عمر بن سعد کاری سیاسی بود؛ زیرا با تعلّل‌ها و تردیدهایی که ابن زیاد از او دیده بود، درباره آینده‌اش می‌ترسید و می‌خواست خطری او را تهدید نکند.
141) خوارزمی این گزارش‌ها را همانند بقیه مطالبش از ابن اعثم آورده و ابن اعثم هم نامی از ابومخنف نگفته است. تنها با کلمه قال اشاره به مجموع راویانش که در ابتدا آورده است، دارد. تاریخ طبری که روایات ابومخنف را نقل می‌کند هم این مطالب را به این شکل ندارد.

142) پیشتر هم گفته شد که در گزارش‌های خوارزمی، ترتیب زمانی رعایت نشده است. نمونه آن همین بازگشت حرّ است که آن را پس از حمله جمعی و مبارزه یسار و سالم می‌آورد. در حالی که توبه حرّ پیش از آغاز جنگ بود.
143) خوارزمی گزارش شهادت بریر را تلفیقی از روایت ابن اعثم و طبری آورده و در بیان آن به اشتباه افتاده است. اولاً نام قاتل بریر در منابع دیگر کعب بن جابر آمده و بجیر بن اوس که در این جا به عنوان قاتل او معرفی شده، شناخته شده نیست. ثانیاً کسی که اشعار بعدی را گفته است، رضی بن منقذ است که ابتدا با بریر درگیر شد و از او شکست خورد نه پسر عموی قاتل که نامش را عبیداللّٰه بن جابر آورده و اصلاً شناخته شده نیست. (بنگرید به تاریخ الطبری، 5/433 و انساب الاشراف، 3/399)
144) آنچه خوارزمی به تبع ابن اعثم درباره وهب بن عبداللّٰه کلبی آورده است، در منابع دیگر وجود ندارد؛ بلکه آنان شبیه این جریان را برای عبداللّٰه بن عمیر کلبی نقل کرده‌اند (بنگرید به انساب الاشراف، 3/401؛ تاریخ الطبری، 5/430 و 438). از مجموع قرائن مانند یکی بودن رجزها و شباهت زیاد گزارش‌ها، به نظر می‌رسد این مورد هم از جاهایی است که از قرن ششم به منابع راه یافته و سبب اشتباه بین دو نفر و مادر یا همسر او و سپس توجیهات غیر علمی شده است. این مطلب در کتب هم سطح و معاصر خوارزمی مانند مناقب ابن شهر آشوب آمده و پس از آن به بحار راه یافته است.
145) ترکی «دین علی‌علیه السلام» و «دین عثمان» که در رجزهای فراوانی از شهدای کربلا آمده است، به طور خلاصه معادلی چون مذهب شیعه و سنی امروز را دارد.
146) مؤمنان بر عهد خود وفادار ماندند) گروهی این عهد (وظیفه) را به انجام رساندند و گروهی در انتظار انجام آن هستند. سوره احزاب، آیه 23.
147) نقل خوارزم با ابومخنف در قسمت دوم قدری متفاوت است و اعتراض شبث بن ربعی درباره آتش زدن خیمه‌های خانواده امام به شمر است (تاریخ الطبری، 5/438).
148) نام او زیاد بن عمرو بن عُریب و از قبیله همْدان است (جمهرة انساب العرب، 395). پیش از قیام حسینی از او یادی نشده است. ابوثمامه همراه مسلم بن عقیل در کوفه بود و فرماندهی بخشی از سپاه مسلم را بر عهده داشت (تاریخ الطبری، 5/364 و 369). او سرانجام در کربلا به شهادت رسید (انساب الاشراف 3/405)؛ اما مورّخان جزیات

مبارزه و چگونگی شهادت او را بیان نکرده‌اند. آخرین موردی که در روایت ابومخنف از او یاد شده با این عبارت است: «و قتل ابوثمامة الصائدی ابن عم له کان عدواً له» (تاریخ الطبری، 5/441) که به دلیل مرفوع بودن کنیه، باید گفت: «ابوثمامه پسرعمویش را که دشمن او بود، کشت» نه این که «ابوثمامه به دست پسرعمویش که دشمن او بود، کشته شد».
149) خندف» زنِ الیاس بن مضر است که بعد از مرگش بنو مضر را به نام او خواندند. نزار هم پدر مضر است. طایفه غِفار از نسل الیاس و خندف هستند.
150) بلاذری مصرع اول این شعر را آورده و نام گوینده آن را بدر بن مغفل... بن کداع ثبت کرده و به جای مطاع در رجز، کداع آورده است (انساب الاشراف، 3/405). طبری این دو نام و این رجز را ندارد.
151) در اشعار، صفاتی برای این چهار نفر بیان شده که بیشتر برای قافیه شعری است. به متن اشعار رجوع شود.
152) خوارزمی در اینجا هم به خطا رفته است. او دو سه صفحه قبل، گزارش کرد که سعید حنفی هنگام نماز خواندن امام کشته شد و اینجا دوباره از نبرد و شهادت او سخن می‌گوید. مورّخان دیگر هم شهادت او را هنگام نماز دانسته‌اند (تاریخ الطبری، 5/441؛ انساب الاشراف، 3/403) و ابن اعثم فقط این نبرد و رجزهای سعید را آورده (الفتوح، 5/109) و اصلاً نماز امام را گزارش نکرده است.
153) این که پیرزنی فرتوت در میان آن همه مرد تا دندان مسلح، دو نفر را بکشد و بقیه تماشا کنند اگر در جای دیگری هم معقول باشد در جریان کربلا پذیرفته نیست و از افزوده‌های داستان عاشوراست. اصل ماجرای این مادر و پسر در منابع معتبر نیامده و درباره گوینده رجز زیبای «امیری حسین و نعم الامیر» اختلاف نظر وجود دارد.
154) در متن اصلی: فلا.
155) قاعده این بود که قاری قرآن در آن زمان به کسی که فقط حافظ و قاری قرآن باشد، اطلاق نمی‌شد، بلکه به کسی می‌گفتند که اطلاعاتی از دین و احکام داشت و به عبارتی فقیه در معنای امروزی بود.
156) از این شخصیت، پیش از واقعه کربلا اطلاعی در دست نیست. شبام، نام محلی در یمن است (بنگرید به معجم البلدان ذیل شبام و الانساب، ذیل شبامی). نسبت عجلی برای وی در منابع دیگر نیامده و اگر درست باشد بنو عجل مشهور نیستند؛ زیرا آنان از قبایل عدنانی هستند مگر آن که بنو عجل بن معاویه، مراد باشد. (بنگرید به معجم قبائل العرب، 2/757)
157) سوره مؤمن (غافر) آیات 33 -30.
158) تمام آیه چنین است که حضرت موسی به قومش می‌گوید به خدا

دروغ نبندید که گرفتار عذاب می‌شوید و افترا بستن مایه زیان است، سوره طه، آیه 61.
159) این گزارش را ابو مخنف هم نقل کرده (تاریخ الطبری، 5/445) اما قدری مبالغه آمیز است و تصور آن در صحنه‌ای که دشمن تا دندان مسلح برابر او ایستاده، پذیرفتنی نیست. از طرفی بلاذری می‌گوید: ابوالشعثاء، هشت تیر انداخت که پنج تیر به هدف خورد و پنج نفر را از پا درآورد (انساب الاشراف، 3/405). بنابراین به نظر می‌رسد در نقل روایت، تصحیفی رخ داده باشد؛ زیرا در دو عبارت «رمی ثمانیه» و «رمی بمائه» که در نقل بلاذری و طبری آمده، احتمال تصحیف جدی است و اوّلی از نظر ادبیات عرب، درست‌تر است.
160)
161) سوره احزاب، آیه 23.
162) سوره آل عمران، آیه 169.
163) آمین!
164) منظور غالب بن فهر، دهمین نیای پیامبر و علی‌علیهما السلام است.
165) کشته شدن 35 نفر به دست فرزند امام حسن‌علیه السلام در منابع معتبر نیست. آنچه در گزارش ابو مخنف و دیگران وجود دارد خبری است که خوارزمی در ادامه به نقل از حمید بن مسلم آورده است. (بنگرید به تاریخ الطبری، 5/447، انساب الاشراف، 3/406).
166) خوارزمی اشتباه کرده است. آن که ابتدا و در خبر اول از او سخن گفت قاسم است و عبداللّه هنگام تنهایی امام شهید شده است نه اینجا. مورّخان از شهادت عبداللّه یاد کرده‌اند اما جزییات آن را بیان نکرده‌اند. طبری (5/451) به نقل از ابو مخنف، مجروح شدن یکی از فرزندان برادر امام حسین‌علیه السلام در آخرین لحظات و در دامن آن حضرت را گزارش کرده ولی نام او را نگفته است. طبری، ضارب این نوجوان را بحر بن کعب تمیمی معرفی می‌کند ولی در جای دیگر که از شهدا نام می‌برد، می‌گوید عبداللّه بن حسن به ضربت تیر حرمله کشته شد (5/468). گویا عبداللّه پس از مجروح شدن توسط بحر، با تیر حرمله به شهادت رسیده است. وجود دو عبداللّه در میان فرزندان امام مجتبی‌علیه السلام بر این مشکل افزوده است.
167) منظور زحر بن قیس، قاتل برادر اوست.
168) امیرالمؤمنین علی‌علیه السلام دو فرزند با نام عمر داشته که یکی را اصغر و دیگری را اکبر گفته‌اند. تمییز این دو نفر و زندگی و سرانجام آنان به آسانی ممکن نیست. به خصوص که گاه «عمر بن علی بن ابی‌طالب» با «عمر بن علی بن الحسین» خلط شده است. آنچه مسلّم است این است که منابع معتبرِ از حضور شخصی به نام عمر بن علی در کربلا سخن

نگفته‌اند. منشأ این گزارش اشتباه، کتاب الفتوح ابن اعثم (5/112) است. این تأمل و تردید درباره حضور دیگر فرزندان علی‌علیه السلام در کربلا هم وجود دارد.
169) دیگر مورّخان و مقتل نویسان شهادت حضرت ابوالفضل‌علیه السلام را به گونه‌ای دیگر آورده‌اند. (بنگرید به الارشاد، 2/109 و مقاتل الطالبیین، ص 89.
170) لیلی و به قولی آمنه دختر عروة بن مسعود ثقفی یکی از شهدای صدر اسلام است. مشهور مورّخان، او را دختر ابومرة بن عروه می‌دانند در حالی که از طرفی مادرِ مادر لیلی را میمونه دختر ابوسفیان گفته‌اند و میمونه همسر عروه است نه همسر ابومره. در هر صورت مادر علی اکبر، دختر یا نوه عروه و نوه ابوسفیان است. به همین جهت این جمله به معاویة بن ابی سفیان منسوب است که گفت امامت شایسته علی (اکبر) است، زیرا شجاعت بنی هاشم و حلم بنی امیه و سیاست ثقفی‌ها را داراست (انساب الاشراف، 5/144). به گزارش محمد بن سعد (ترجمة الامام الحسین‌علیه السلام، ص 73) یکی از سپاهیان عمر سعد هنگان میدان رفتن علی اکبر به او گفت: چون با یزید خویشاوند هستی، بیا تو را امان می‌دهیم. علی گفت: فامیلی با پیامبر بهتر از فامیلی ابوسفیان است.
171) درباره سن علی اکبرعلیه السلام و این که او بزرگ‌تر است یا امام سجادعلیه السلام اختلاف به قدری است که اظهار نظر را مشکل می‌سازد. از آن‌جا که غالب مورّخان از امام چهارم به عنوان علی اصغر یاد می‌کنند، علی القاعده باید علی اکبر از او بزرگ‌تر باشد. خواهیم گفت که شش ماهه امام و شهید شیرخوار کربلا علی اصغر نیست بلکه عبداللّه نام دارد. سخن آن است که چه طور امام سجادعلیه السلام آن زمان، فرزند چند ساله‌ای مثل امام باقرعلیه السلام داشته (تاریخ الیعقوبی، 2/320) اما در هیچ منبع معتبری از زن و فرزند علی اکبر نامی نیست؟! نگارنده معتقد است گروهی از مورّخان به خطا رفته‌اند و امام چهارم، بزرگ‌تر از علی شهید است. مؤید مطلب آن که طبری در ذیل المذیل و ابن سعد تصریح کرده‌اند: امام سجادعلیه السلام در کربلا 23 سال داشت (تاریخ الطبری، 11/630؛ الطبقات الکبری، 5/163) و شیخ مفید سنّ علی شهید را ده سال و اندی (بضع عشرة سنه) دانسته و از او تعبیر به علی اصغر می‌کند (الارشاد 2/106، 114 و 135). قاضی نعمان هم «علی اکبر» را نام امام چهارم و «علی اصغر» را نام شهید کربلا می‌داند (شرح الاخبار 3/152 و 250). بنابراین تعبیراتی چون کودک یا نوجوان از آن حضرت که به بسیاری از کتب تاریخی راه یافته است، درست نمی‌نماید.
172) مورّخان متقدم و منابع معتبر چنین رقمی نگفته و از آمار کشتگان به دست علی حرفی نزده‌اند. ابن اعثم یعنی مرجع اصلی خوارزمی هم رقم

120 نفر را ندارد، بلکه گفته است «ضجّ اهل الشام (الکوفه) من یده و من کثرة من قُتل منهم؛ اما جالب آن که خوارزمی همین عبارت را آورده و 120 کشته را به آن افزوده است. در ادامه هم رقم 200 را آورده که اعتباری ندارد. این عبارت‌ها بیان کننده شیوه داستانی خوارزمی است و پیداست تحریف و زیاده گویی در گزارش‌های کربلا، قدمتی دیرینه دارد.
173) هانی بن ثبیت (نه بعیث) عده دیگری از خاندان امام را در کربلا کشته است.
174) گفته شد که جز حضرت زینب در کربلا نبوده و مقصود از این هم باید زینب باشد.
175) درباره کودکان شهید کربلا، منابع گوناگون روایت کرده‌اند به طوری که به نظر می‌رسد چندین طفل از خانواده امام یا در کنار ایشان به شهادت رسیده‌اند یا باید گفت نام برخی با برخی دیگر اشتباه یا خلط شده است. آنچه درباره فرزند شیرخوار امام حسین‌علیه السلام میان عامه مردم و عده کمی از مورّخان (به خصوص متأخّران) مشهور است، نام علی یا علی اصغر است در حالی که منابع کهن او را با عنوان طفلی که در دامن امام کشته شد (بدون نام) یا عبداللّه بن حسین معرفی می‌کنند. قاتل طفل بدون نام را مردی اسدی (احتمالاً حرمله) و قاتل عبداللّه را هانی بن ثبیت دانسته‌اند (تاریخ الطبری، 5/448 و 5/468).
176) عبد اللّه بن موسی سلامی در گذشته به سال 374 محدث و مؤلف. شرح حال او در تاریخ بغداد آمده است.
177) عرب جاهلی با همه بدی‌ها، مسایلی را مراعات می‌کرد که از آن جمله این‌گونه جوان‌مردی‌ها بود؛ اما در کربلا همه این رسوم به فراموشی سپرده شد.
178) در تاریخ طبری (5/450) و انساب الاشراف (3/407) ابو الجنوب آمده که بی تردید تصحیف شده است. تفاوت مختصری هم درباره این گزارش میان خوارزمی و نقل ابو مخنف وجود دارد.
179) هر چند این نفرین‌ها در منابع وجود دارد و مشهور است، لیکن نگارنده با توجه به حلم امام و دیگر قراین تاریخی مانند سیره ائمه، درباره آن‌ها تردیدهایی دارد.
180) حصین بن نمیر (نه مالک) در قتل مسلم در کوفه شریک بود، در کربلا نقش مهمی داشت، در مقابله با مختار سهیم بود، در نبرد حَرّه جزو فرماندهان یزید بود و سرانجام همراه ابن زیاد توسط ابراهیم بن اشتر کشته شد.
181) شاید نتوان این جمله را به درستی ترجمه کرد، یا معادل فارسی‌اش مفهوم خاص خود را نرساند. منظور امام آن است که من شهادت و رفتن به دنیای باقی را به نام خدا شروع می‌کنم و به اتکای خدا و با اعتقاد به

دین جدّم رسول خدا از این دنیا می‌روم.
182) مالک بن نُسَیر کندی کسی است که نامه معروف «جعجع بالحسین‌علیه السلام» را از سوی ابن زیاد برای حرّ آورد و وقتی ابوالشعثاء به او اعتراض کرد، گفت: فرمان امامم (یزید) را اطاعت کرده‌ام!
183) قلنسوه را کلاهی بلند و دراز دانسته‌اند.
184) در اصل «تحاماه النسا» بود که معنا را بسیار متفاوت می‌کند.
185) یا حسین!
186) یا حسین!
187) یا حسین!
188) و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون و لعنة اللَّه علی الظالمین.
189) اگر از غم قتل حسین‌علیه السلام آسمان هم بر زمین آمده بود تعجب نمی‌کردیم.
190) واژه «سلب»، برداشتن و بردن است با دربرداشتنِ معنای منفی و نوعی ظلم و دزدی.

191) فرزند اشعث بن قیس که برادرش محمد بن اشعث هم از دشمنان امام و در لشکر ابن سعد بود (پیش از این درباره خانواده او سخن رفت).
192) گویا این دانه‌های ورس یعنی حبوباتی مانند عدس یا ماش، همان‌هایی بود که امام در راه عراق از کاروان یمنی عازم شام گرفت.
193) با توجه به آن‌چه پیش‌تر درباره سن علی اکبر و امام چهارم اشاره شد، به نظر می‌رسد تعبیر «المرضی من الصبیان» درست نیست و در آن اشتباهی رخ داده یا معنایی خاص دارد.
194) این گزارش نشان می‌دهد که افرادی چون شمر به غارت خیمه‌ها دست زده‌اند و وقتی عمر سعد آمده، از آن نهی کرده است.
195) بلاذری تعداد کشته‌های لشکر عمر سعد را 88 نفر نوشته است: (انساب الاشراف، 3/411).
196) مشهور است که امام و یارانش بدون کفن دفن شدند و اقتضای کشته شدن در معرکه هم چنین است. منابع هم از تکفین آن حضرت سخنی ندارند. فقط محمد بن سعد گزارش کرده که وقتی همسر و غلام زهیر بن قین برای تدفین او آمدند، امام حسین‌علیه السلام را بدون کفن دیدند و ابتدا او را کفن کرده سپس زهیر را (ترجمة الامام الحسین‌علیه السلام، ص 81). لیکن این روایت به وسیله دیگر مورّخان تأیید نشده و بعید است همسر زهیر در آن موقعیت به کربلا آمده و چند کفن همراه خود آورده باشد. آیا ممکن است مخالفت امام با خلیفه وقت، سبب شده باشد برخی راویان این روایت را ساخته باشند تا آن حضرت را شهید محسوب نکنند؟!
197) در عبارت خوارزمی از خود امام یاد نشده که به نظر می‌رسد خصوصیتی نداشته و از قلم افتاده است، اما طبری در ادامه روایات ابومخنف تصریح می‌کند که اهل غاضریه یک روز پس از شهادت امام، آن حضرت و اصحابش را دفن کردند (تاریخ الطبری، 5/455؛ همچنین انساب الاشراف، 3/410؛ مروج الذهب، 3/63). شیخ مفید می‌نویسد: عمر بن سعد تا ظهر روز بعد در کربلا ماند (الارشاد: 2/114)، پس باید گفت بلافاصله پس از رفتن کوفیان، بنی اسد - که احتمالاً منتظر رفتن آن‌ها بودند - به آن‌جا آمده و شهدا را دفن کرده‌اند. بنابراین، سخن مشهوری که دفن اجساد را پس از سه روز می‌داند، اعتبار تاریخی ندارد.
198) این شعر در همه منابع آمده و مشهور است اما جز ابن اعثم به موضوع خشم ابن زیاد و کشتن گوینده شعر اشاره نکرده است. تنها ابن سعد می‌گوید ابن زیاد به او چیزی نداد. در روایت دیگری، مورّخان گویند

آن را خولی یا سنان و برخی محل آن را درِ خیمه عمر بن سعد می‌دانند. عمر هم به او گفت: اگر این شعر را پیش ابن زیاد بخوانی تو را خواهد کشت. ضمناً نام بشیر بن مالک در جریان کربلا شناخته شده نیست، مگر مقصود، مالک بن نُسیر باشد؟!
199) اشاره به آیه 92، سوره نحل.
200) اشاره به آیه 82، سوره توبه.
201) آیه 89 سوره مریم.
202) آیه نخست سوره نحل چنین است: أَتَى أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ ؛ یعنی فرمان الهی به زودی فرا می‌رسد، شتاب نکنید. آخرین آیه سوره صاد نیز چنین است: وَلَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ؛ یعنی به زودی خواهید فهمید!
203) وی از قبیله مشهور بنی مخزوم و از صحابه کوچک رسول خدا بود. در حوادث مهمی نام او وجود دارد اما در مجموع، انسانی محافظه‌کار به نظر می‌رسد و با وجود ارادت او به امویان و جانشینی‌اش از ابن زیاد بر کوفه، دشمنی و بدرفتاری او با اهل بیت مشهور و مشهود نیست چنان که در کربلا نیز حضور نداشت.
204) ترویج جبر یکی از کارهای فرهنگی بنی امیه بود تا چنین وانمود کنند که آنچه رخ می‌دهد یا اگر ظلمی می‌شود یا حق اهل بیت ضایع می‌شود یا... همه به دست خداست و کسی مقصر نیست. در سخنان ابن زیاد با حضرت زینب و امام سجادعلیهما السلام جبرگرایی به وضوح و وفور دیده می‌شود.
205) استناد امام به دو آیه 42 زمر و 145 آل‌عمران است و مقصود آن است که بله، مرگ به دست خداست ولی نه آن گونه که کسی را بکشد! آیه دوم درباره شایعه قتل رسول خدا در جنگ احد است که می‌فرماید: اگر پیامبر کشته شود از دین بر می‌گردید؟
206) اگر سخن مشهور مورّخان را درباره کمی سنّ امام سجاد در کربلا بپذیریم - که به دلایل متعدد از جمله وجود امام پنجم در کربلا نمی‌پذیریم - این رویداد را اهانتی بزرگ به آن حضرت می‌دانیم. جاحظ که خود از مشاهیر اهل سنت است در ردیف ظلم‌های بنی امیه به بنی هاشم می‌نویسد: علی بن الحسین را کشف کردند تا بالغ بودن او را بفهمند همان طور که وقتی بر مشرکان پیروز می‌شوند، با فرزندانشان چنین رفتار می‌کنند. (بنگرید به شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید 15/236). نگارنده با توجه به سن امام سجادعلیه السلام، اصل این گزارش را نمی‌پذیرد؛ هر چند مورّخانی چون طبری (5/457) و بلاذری (انساب 3/412) هم آن را آورده‌اند. همچنین بنگرید به ص... این کتاب.
207) مقصود یزید، ابن زیاد است که از قبیله ثقیف است و با قریش نسبتی ندارد. یعنی اگر نسبت فامیلی و قبیله‌ای با تو داشت، این کار را

نمی‌کرد.
208) وی از محدثان و عابدانی است که در زمان خلافت امیرالمؤمنین، مسؤلیت‌های نظامی را عهده‌دار بود (اخبار الطوال، ص 165) و بعد از واقعه کربلا از دنیا رفت.
209) خوارزمی تعبیر صبیه آورده یعنی کودکان یا بچه‌هایی را کشتید که اگر پیامبر بود... اما در کتاب بحار (43/283) به جای «صَبیة» واژه «صفوة» یعنی برگزیدگان آمده است.
210) سوره زمر، آیه 46.
211)
212) وی از صحابه رسول خداست.
213) وی از محدثان و عالمان مشهور قرن اول هجری است. او بر عقیده غالب آن زمان یعنی عدم اعتقاد به امامت اهل بیت است.
214) محمد بن سعد و بلاذری هم این خبر را آورده‌اند (ترجمة الامام الحسین‌علیه السلام، ص 80؛ انساب الاشراف، 3/421) اما حضور انس بن مالک در مجلس ابن زیاد قابل بررسی است.
215) ترجمة الامام الحسین‌علیه السلام، ص 88.
216) منظور روایتی است که سلسله سند آن کامل نیست.
217) موضوع ادعای زیاد که در تاریخ اسلام شهرت دارد و با عنوان استلحاق زیاد از آن یاد می‌شود از موضوعات زشت تاریخ اسلام و از اقدامات جنجالی معاویه است. زیاد فرزند سمیه زنی از قبیله ثقیف بود ولی پدرش معلوم نبود. با این حال و به دلیل آن که پیش از اسلام افراد دیگری هم این مشکل را داشتند و با مسلمان شدن، آبروی آنان حفظ می‌شد، امیرالمؤمنین او را والی بصره کرد. معاویه که از سیاستمداری و مدیریت زیاد خبر داشت در پی آن بود که او را از علی‌علیه السلام دور کند. زیاد ابتدا به آن حضرت وفادار بود ولی سرانجام فریب معاویه را خورد و معاویه برای دلجویی و جذب او، مجلسی تشکیل داد و شاهدی آورد که بگوید ابوسفیان با سمیه زنا کرده و بنابراین زیاد فرزند ابوسفیان و برادر خلیفه است. این عمل، مورد اعتراض امام حسین‌علیه السلام و بسیاری از صحابه و تابعان قرار گرفت و یکی از مطاعن معاویه و زشتی‌های خلفای غاصب به شمار می‌رود. (بنگرید به انساب الاشراف، 5/195 و 201 و 128؛ تاریخ الیعقوبی، 2/218).
218) منظور عبد اللّه بن بقطر است که پیش از این درباره او توضیحی داده شد.
219) چند سطر قبل از حسن بصری، تعداد 16 نفر نقل شد که با این خبر تعارض صریح دارد.
220) خوارزمی پیش‌تر هم نام وی را برده و نسبش را با 9 واسطه به زید

بن علی می‌رساند. (متن عربی همین کتاب، 2/7 مطابق....) ولی اشتباه کرده است. او از نسل زید بن حسن و امام زیدیه است مشهور به الناطق بالحق.
221) خوارزمی ابتدا گفت تعداد شهدای اهل‌بیت را 17 نفر دانسته‌اند، اما آنچه شمارش کرده 27 نفرند. البته اگر فرزندان عقیل را جدا کنیم 18 نفرند.
222) عده‌ای از فرزندان امام مجتبی‌علیه السلام به مذهب زیدیه گرایش داشتند و با مهاجرت به مناطق شمال ایران، در آن‌جا دولتی تشکیل دادند. محمد و زید، فرزندان زید بن محمد بن اسماعیل با چند واسطه به امام دوم می‌رسند. دولت آنان با عنوان علویان طبرستان مشهور است.
223) آثار جعل و دست کم اضافات، در این داستان آشکار است و نشان می‌دهد جعل و تحریف در باره واقعه کربلا پیشینه‌ای کهن چون قرن ششم دارد و به مؤلف کامل بهایی و روضة الشهدا و دربندی و عصر صفویه و قاجار منحصر نمی‌شود. تناقضات و اشکالات داستان هم کم نیست که بیان آن‌ها فرصتی دیگر می‌طلبد. از نظر سند هم سلسله اسنادی که خوارزمی ارایه کرده قدری فریبنده است ولی دست کم برخی از آنان شناخته شده نیستند. چنان که اولین راوی سعید بن محمد بن ابی بکر فقط در کتاب خوارزمی آمده و شناخته شده نیست. نقل کامل این داستان با تفاوتی مختصر در امالی شیخ صدوق (ص 143) نیز آمده است. راویان آن عبارتند از ابن بابویه از علی بن ابراهیم از پدرش از محمد بن مسلم از حمران بن اعین از پیر مردی کوفی به نام ابومحمد. پیداست که سازندگان یا اضافه‌کنندگان بر اصل این داستان، راویان بزرگی را انتخاب کرده‌اند اما راوی اصلی ناشناخته است. در گزارش مفصّل شیخ صدوق به جای فرزندان جعفر، دو فرزند مسلم بن عقیل آمده است.
224) در قدیم که بریدن سر برای بردن نزد حاکم ظالم معمول بود، تقویر و اصلاح و مرتب کردن هم در مواردی مرسوم بود. اصل این واژه به معنای گِرد کردن است و اصطلاحاً برای برداشتن گوشت‌های داخل سر که در مسیرهای طولانی باعث خرابی آن می‌شود، به کار می‌رود.
225) نام این شخص در منابع دیگر نیست و داستان تقویر سر مقدس هم در جای دیگری به این شخص نسبت داده نشده است. البته شخصی به این نام در اواخر دوران بنی امیه وجود داشته است (تاریخ الطبری، 6/532) که جز تشابه اسمی نیست.
226) داستان عبداللّه بن عفیف در تاریخ الطبری (5/458) به نقل از حمید بن مسلم و در انساب الاشراف، 3/413 آمده است. البته گزارش این منابع، مختصرتر از خوارزمی است و طبری بدون اشاره به جنگیدن عبداللّه در خانه می‌گوید: ابن زیاد به دنبال او فرستاد و او را آوردند و کشتند.

227) در کتاب انساب الاشراف (3/414) اشاره مختصری به جندب شده، اما باید توجه داشت که نام جندب در میان یاران سه امام نخستین شیعه، با آشفتگی و تشابه زیادی روبروست.
228) این قسمت از گزارش، دروغ محض است که فرستاده ابن زیاد برای خوش‌رقصی بیان کرد. بنا به گزارش همه مورّخان، در کربلا هیچ تزلزلی از سوی امام و یارانش دیده نشد چه رسد که فرار کرده و دشمن، آنان را تعقیب کرده باشد.
229) مقصودش این است که امام از قریش است و به ما نزدیک‌تر است از ابن زیاد ثقفی و غریبه.
230) بسیار بعید است یزید این سخنان را گفته باشد و گزارش جداً مشکوک است. به فرض گفتن چنین سخنانی، وضعیت بحرانی بنی امیه را پس از شهادت امام نشان می‌دهد که یزید به گفتن این سخنان منافقانه ناچار شده است.
231) سوره آل عمران، آیه 26: یزید با خواندن این آیات، باز هم به شیوه بنی امیه که ترویج جبرگرایی بود متوسل شد.
232) دیگر مورّخان هم گوینده این سخنان را ابو برز می‌دانند (انساب الاشراف، 3/416 و تاریخ الطبری، 5/390).
233) این مطلب درست نیست. اولاً در هیچ منبع دیگری وجود ندارد. ثانیاً سمرة بن جندب پیش از واقعه کربلا مرده بود (انساب الاشراف، 13/185 و 186؛ تاریخ الاسلام، 4/167). ثالثاً ظلم‌ها و آدمکشی‌های او و علاقه‌مندی‌اش به دشمنان اهل بیت به اندازه‌ای است که نمی‌توان پذیرفت روایتی در فضیلت آنان نقل کرده باشد (بنگرید به تاریخ الطبری، 5/237. و برای اطلاع از مفاسد سمره بنگرید به الصحیح من سیرة النبی، 6/129). ابن ابی الحدید (شرح نهج البلاغه، 4/78) گزارش می‌کند که وقتی امام حسین‌علیه السلام در راه کوفه بود، سمره جانشین ابن زیاد در بصره بود و مردم را به جنگ با آن حضرت تحریک می‌کرد. در مجموع به نظر می‌رسد یا خوارزمی در بیان نام وی اشتباه کرده است و یا هدف از جعل این خبر تطهیر سمره و پوشاندن قطره‌ای از دریای مفاسد او بوده باشد. البته این به معنی اشکال در روایت نیست که دوستی پیامبر نسبت به حسنین‌علیهما السلام و بوسیدن آن‌ها، جزو اخبار متواتر است و نیاز به نقل فاسدانی چون سمره ندارد.
234) نام وی در کتاب به اشتباه «ابن محفز» آمده اما در منابع مشهور، محفز بن ثعلبه عائذی ثبت شده است. شهرت وی در کتاب‌های تاریخی به دو چیز است که شخصیت فاسد او را نشان می‌دهد: یکی همین سخن که برای خوش رقصی نزد یزید گفت و دوم پیشینه او در گواهی دادن علیه حجر بن عدی یار امیرمؤمنان. بنگرید به تاریخ الطبری، 5/270 و انساب

الاشراف، 5/263.
235) مورّخان اصل این اشعار را از عباس بن عبدالمطلب یا حمام بن حصین می‌دانند.
236) بخش اصلی این اشعار از عبداللَّه بن زبعری یکی از مشرکان مکه و از دشمنان رسول خداست. وی این اشعار را درباره جنگ احُد سرود و خوشحالی مشرکان از انتقام کشتگان بدر را بیان کرد. ابن زبعری از سوی پیامبر محکوم به اعدام شد و در فتح مکه جزو کسانی بود که خونش هدر اعلام شد ولی پیش از آن که کشته شود اسلام آورد (انساب الاشراف، 10/273).
237) شاید این بالاترین جسارت اهل‌سنت به امامشان یزید است که او را منافق بدانند! اما در عبارت بعدی، هم مسلکان مؤلف به داد یزید می‌رسند و شعر را توجیه و خلیفه را تطهیر می‌کنند!
238) مقصود «عتبة بن ربیعة بن عبد شمس اموی» پدر هند جگر خوار و جدّ مادری یزید است. یعنی یزید کلمات شاعر را جابجا کرده و فساد خود را آشکارتر کرده است.
239) منظور ابوبکر بیهقی است که از محدثان بزرگ اهل سنت به شمار می‌رود و کتاب دلائل النبوه او مشهور است.
240) نعمان بن بشیر از انصار است و همان طور که یزید فهمیده، انصار دل در گرو اهل‌بیت داشتند. پدرش بشیر بن سعد خزرجی از صحابه پیامبر و در همه نبردها کنار آن حضرت بود، ولی اولین کسی است که در سقیفه با ابوبکر بیعت کرد (الاستیعاب 1/172). فرزندش نعمان هم یکی از دو انصاری بود که در جنگ صفین در کنار معاویه بود (وقعة صفین، 445 و 448). در عین حال نسبت به اهل‌بیت تندی نداشت و هنگام شروع حرکت امام حسین‌علیه السلام که بر کوفه حاکم بود، رفتار ناپسندی با دوستان امام نکرد.

241) درباره این شعر پیش‌تر سخن گفته شد. مورّخان آن را در چند مورد آورده و به افرادی نسبت داده‌اند. کشتن گوینده آن هم خبر معتبری نیست.
242) ای پیامبر! به مردم بگو من مزد رسالت از شما نمی‌خواهم، فقط به فامیل من نیکی کنید. سوره شوری، آیه 23.
243) خداوند فقط از شما خانواده پیامبر، آلودگی به گناه را برطرف کرده و شما را از طهارت نفس برخوردار کرده است. سوره احزاب، آیه 33.
244) توضیح آن که کنیزی یک زن یا دختر در آن زمان به معنای کافر بودن اوست. وقتی مسلمانان بر کفار پیروز می‌شدند، حق داشتند زنان کفار را به عنوان کنیز بردارند.
245) ابن سعد پاسخ دهنده را امام سجادعلیه السلام ذکر کرده است. (الطبقات الکبری، 5/163).
246) این گفتگو بدان معناست که یزید خود را جانشین واقعی پیامبر و خلیفه شرعی مسلمانان می‌داند و حضرت زینب‌علیها السلام به او می‌فهماند که چنین نیست و او خلافت را غصب کرده و حق اهل بیت را برده است.
247) سوره حدید، آیه 22.
248) سوره شوری، آیه 30.
249) سوره روم، آیه 10.
250) سوره آل عمران، آیه 178.
251) زمانی که رسول خدا مکه را فتح کرد، به دشمنانش به خصوص قریش و بنی امیه که بیش از 20 سال آن حضرت را آزرده بودند و با اسلام مقابله کرده بودند، فرمود: فکر می‌کنید با شما چگونه رفتار کنم؟ گفتند به نیکی، چون تو انسان کریمی هستی. فرمود بروید و آزاد باشید (سیره ابن هشام 2/412؛ تاریخ الیعقوبی 2/60). این در حالی بود که پیامبر می‌توانست دست کم مخالفان اصلی خود را از دم تیغ بگذراند و بدتر از آن که بعدها با ذریه‌اش کردند، با سردمدارانشان رفتار کند اما نه تنها هیچ کس را نکشت که محکومان به اعدام را هم بخشید. واژه «انتم الطلقاء» درباره قریش که مهم‌ترین آنان ابوسفیان و خاندانش بودند سبب شد بعدها معاویه و خاندان بنی امیه را «طلقا» بنامند.
252) اشاره به هند، مادر بزرگ یزید و موسوم به جگر خوار که شدت کینه‌اش سبب شد پس از جنگ اُحد، جگر حمزه سید الشهدا را به دندان بگیرد ولی چون نتوانست بخورد، آن را پرتاب کرد (ر.ک: المغازی 2/286).
253) در متن اصلی: اتهتف.

254) سوره آل عمران، آیه 169.
255) قسمتی از آیه 50 سوره کهف و 75 سوره مریم.
256) سوره هود، آیه 18.
257) در منابع دیگر، «ما اهون الموت» آمده است. یعنی چه قدر مرگ برای زنان داغدار راحت است. برای نمونه بنگرید به انساب الاشراف، 3/419.
258) جمله «لاتتخذ من کلب سوءٍ جَرواً» ضرب المثل است و با این‌که مایل به ترجمه آن نیستیم برای نشان دادن دشمنی شامیان با خاندان پیامبر، بد نیست به آن اشاره شود. «جرو» به معنای توله حیوان است و کلب، سگ است. این مثَل می‌گوید: از سگِ بد و هار، توله نگیر. شدت بی‌ادبی و جسارت و دشمنی برخی شامیان با شخص رسول خداصلی الله علیه وآله و خاندان او و علی‌علیه السلام از انتخاب این ضرب المَثَل آشکار می‌شود.
259) خوارزمی قسمتی از این قصیده و همچنین جوابیه حسان بن ثابت را آورده است. با آن که بنای این نوشتار بر ترجمه همه اشعار و رجزها بوده است، استثناءً از ترجمه این شعر صرف نظر می‌کنیم؛ زیرا هیچ ارتباطی به مقتل امام حسین‌علیه السلام ندارد. ضمن این که بخشی از این شعر از زبان یزید ترجمه شد. از این بگذریم که ترجمه و معادل سازی برای اشعار سخت عربی، کاری طاقت فرساست. توجه به این نکته لازم است که حاکم نیشابوری این اشعار را از ابن زبعری می‌داند اما در اشعاری که از او نقل می‌کند، بخشی از آنچه یزید خوانده است وجود ندارد. پیداست او هم در صدد توجیه اشعار یزید بوده که همه اشعار را به ابن زبعری نسبت می‌دهد.
260) در کتب دیگر «حمل الرکن» است که اشاره به جریان نصب حجر الاسود از سوی پیامبر دارد و آن درست‌تر است.
261) گویا ازار و رداء کنایه از دو لنگ احرام باشد، چنان که پوشیدن کفش و بیرون آوردن آن هم این طور است.
262) قاب قوسین» یعنی به اندازه دو کمان، حدود دو متر، ولی طبعاً منظور از آن نزدیکی مکانی و مادی نیست، بلکه کنایه از نزدیک شدن خیلی زیاد است.
263) منظور از دو هجرت در ادبیات صدر اسلام، هجرت به حبشه و هجرت به مدینه است. اما می‌دانیم که علی‌علیه السلام فقط به مدینه هجرت کرد و به حبشه نرفت. بنابراین مفهوم این جمله روشن نیست. مگر آن را به هجرت مادی و معنوی توجیه کنیم.
264) کنایه از این که از اولین تا آخرین جنگ در کنار رسول اللَّه حاضر بود.
265) اشاره به آیه 4 سوره تحریم.
266) این همه مطالب خوارزمی در خطبه امام چهارم در منابع اصلی

نیست و ابن اعثم هم کمی از آن را نقل کرده است. به نظر می‌رسد خوارزمی با توجه به خطیب بودنش اینها را افزوده یا از منبعی غیر معتبر آورده است. به یقین، بیشتر اینها را امام نفرموده و بازی بی‌معنایی با کلمات است! ترجمه آن‌ها نیز مشکلی بود برای مترجم.
267) یعنی با این فاصله زمانی اندک از جدّش.
268) داستان کنیسه حافر (سُم الاغ) قابل اعتماد نیست و آثار جعل از آن آشکار است؛ زیرا اولاً منابع معتبری آن را نقل نکرده‌اند، ثانیاً پیش از خوارزمی کسی آن را گزارش نکرده و کسانی چون مجلسی و منابع متأخر هم آن را از خوارزمی نقل کرده‌اند، ثالثاً عقل نمی‌پذیرد که عده‌ای سمّ الاغی را زیارت و طواف کنند، رابعاً تجلیل یک مسیحی از دین خود و بدگویی از اسلام و از سویی تعجب او از این که پیامبر، او را اهل بهشت می‌داند، همچنین وصف شگفت انگیز از شهری که کنیسه در آن است، اشکالات و تناقضاتی است که در این خبر وجود دارد.
269) این که هند پیش از یزید همسر امام بوده، درست نیست و در منابع دیگر نیامده و امام حسین‌علیه السلام چنین همسری نداشته است. طبری گزارش مذکور را آورده ولی نگفته که او همسر امام هم بود (تاریخ الطبری، 5/465). ممکن است خوارزمی متأثر از داستان جعلی اُرینب همسر عبداللّه بن سلام و خواستگاری امام از او، هند را همسر پیشین امام دانسته است.
270) روشن نیست چرا مورّخان اصرار دارند امام سجاد را در آن زمان کودک به شمار آورند. موضوع کم سن بودن او و تعبیر خردسال یا کودک در گزارش‌های متعددی منعکس شده است. سؤال این است که اگر بنا به نقل تاریخ، امام باقرعلیه السلام در کربلا کودک بوده، آیا پدر او می‌تواند جز مردی بالغ باشد؟ دلایل دیگر این موضوع و نقد سخن استاد محقق مرحوم دکتر شهیدی را در کتاب حیات فکری و سیاسی امامان شیعه (ص 257) مطالعه کنید.
271) اگر این گزارش درست باشد - که در اصل آن با این جزییات تردید داریم - یزید دروغ می‌گوید. اگر او هم با امام حسین‌علیه السلام روبرو شده بود همان رفتار ابن زیاد را انجام می‌داد. چه این که خود همه دستورات را به ابن زیاد داده بود و سرانجام هم گفته بود سرش را برایم بفرست.
272) سرانجام و محل دفن سر مقدس امام حسین‌علیه السلام به خوبی روشن نیست و درباره آن اختلاف نظر فراوان است. نظر مشهور شیعه که سر به کربلا برگشته، دلیل قطعی ندارد. گویا تقدیر چنان بوده که به عظمت مقام سیدالشهداء، جایگاه سر مقدسش روشن نباشد و مسلمانان شیعه و سنی، آن را در مناطق مختلفی چون کربلا و نجف و شامات و

عسقلان و مصر و مرو زیارت کنند. برای اطلاع بیشتر به مقاله نگارنده درباره مقام‌های رأس الحسین‌علیه السلام در کتاب «نگاهی نو به جریان عاشورا» چاپ بوستان کتاب قم مراجعه شود.
273) جنگی جاهلی بین بنی‌زیاد بن حارث و بنی‌زبید بوده که در محلی به نام ارنب واقع شد. گویا اشاره والی مدینه با این شعر به آن است که امروز زنان بنی هاشم عزادارند همان طور که زنان بنی امیه در جنگ بدر عزادار بودند یا همان طور که زنان بنی امیه در جریان کشته شدن عثمان می‌گریبدند.
274) اگر عمرو واقعاً چنین حرفی را زده باشد خیلی پررو بوده است. کاملاً روشن است چه کسانی از خانواده پیامبر بدگویی می‌کردند!
275) این مرد، هم شنوندگان خود را به تمسخر گرفته و هم آیندگان و تاریخ را، که همه چیز را وارونه می‌گوید!
276) با آن که در تاریخ اسلام چند نفر با عنوان عبداللَّه بن سائب داریم لیکن به نظر می‌رسد آن که در اینجا نامش آمده، عبداللَّه بن سائب مخزومی است.
277) اکباد الحمیر» اشاره به بی‌عاطفگی الاغ است بر خلاف برخی حیوانات دیگر که این گونه نیستند.
278) نامه یزید و جواب ابن عباس در منابع دیگر نیز شهرت دارد. (برای نمونه بنگرید به انساب الاشراف، 5/321، و تاریخ الیعقوبی، 2/248)؛ این نامه، خود، گزارشی خلاصه از حادثه کربلاست.
279) او، محمد اکبر یکی از فرزندان امیرالمؤمنین است که چون مادرش خوله از قبیله بنی‌حنیفه بود، با نام مادرش شهرت یافت. محمد پس از برادرش امام حسین‌علیه السلام، به عنوان بزرگ خاندان ابی‌طالب شناخته می‌شد به خصوص که سن او از امام سجادعلیه السلام بیشتر و در میان عموم، شناخته شده‌تر بود.
280) آیا یزید نمی‌دانست یا فراموش کرده بود که همه مدارک و نامه‌ها باقی خواهد ماند و کسی این دروغ‌های او را باور نخواهد کرد؟ آری، این دروغ‌ها برای عده‌ای بی‌اطلاع یا شامیانی که کورکورانه از او پیروی می‌کردند، کارساز بود.
281) در متن «اهل الکوفه» اشتباه است، چون این افراد، اهل مدینه‌اند و در چند سطر بعد هم می‌گوید: خواستند به «مدینه» برگردند.
282) داستان ملاقات ابن حنفیه با یزید در کتاب انساب الاشراف بلاذری نیز آمده است. اما درباره آن تردیدهای جدی وجود دارد. به خصوص که در نقل بلاذری، ادامه روایت می‌گوید: وقتی ابن‌عمر و مردم مدینه از محمد خواستند به جنگ یزید برود گفت: من بدی از او ندیده‌ام. گفتند: در آن سفر شام. گفت: نه، چیزی از او ندیدم (انساب الاشراف 3/470؛ همچنین

البداية و النهايه 8/233). بنابراین اگر روایت، اصلی داشته باشد و دیدار محمد با یزید درست باشد آن را این گونه می‌توان توضیح داد و توجیه کرد: این که یزید پس از جریان کربلا تظاهر به پشیمانی کرد و خواست دل اهل‌بیت و خانواده امام حسین‌علیه السلام را بدست آورد تا از رسوایی خود بکاهد، درست است. از طرفی تردیدها و ابهامات فراوان درباره شخصیت محمد بن حنفیه همچنان باقی است، اما در عین حال چنین مطالبی از ابن حنفیه بسیار بعید است. با جواب دندان‌شکن ابن عباس به یزید، چنین رفتاری از محمد بسیار غیر قابل توجیه می‌نماید. چون او در جریان ابن زبیر، همراه ابن عباس بود و از مواضع خانواده‌اش کوتاه نیامد. به نظر می‌رسد اگر اصل دیدار محمد با یزید را هم بپذیریم، برخی قسمت‌های این گزارش را باید ساختگی و به منظور توجیهِ کار یزید دانست. به هر حال مورّخان و راویان اهل‌سنت بی‌میل نبوده‌اند یزید را تطهیر کنند و او را توبه کار بدانند، همان گونه که اصرار دارند طلحه و زبیر و عایشه را پشیمان نشان دهند تا بهشت را برای آنان نزدیک کنند!!

22- حکمت‌های جاوید (چهارده موضوع تبلیغی از سخنان امام حسین‌علیه السلام)

مشخصات کتاب

نام کتاب: حکمت‌های جاوید (چهارده موضوع تبلیغی از سخنان امام حسین‌علیه السلام)
تألیف: محمد حسین فهیم نیا
ناشر: انتشارات مسجد مقدّس جمکران
تاریخ نشر: تابستان 1383
نوبت چاپ: اول
چاپ: سرور
تیراژ: 3000 جلد
قیمت: 800 تومان
شابک: 5 - 15 - 8484 - 964
مرکز پخش: انتشارات مسجد مقدّس جمکران
فروشگاه بزرگ کتاب واقع در صحن مسجد مقدّس جمکران
تلفن و نمابر: 7253700 ، 7253340 - 0251
قم - صندوق پستی: 617
حق چاپ مخصوص ناشر است

اهدا

با سپاس به درگاه ایزد متعال که به من توفیق داد تا به مطالعه و تحقیق در سخنان امام حسین‌علیه السلام بپردازم و آنها را در موضوعاتی متنوع تنظیم کنم.
این تألیف ناچیز را تحت عنوان «حکمت‌های جاوید (چهارده موضوع تبلیغی از سخنان امام حسین‌علیه السلام)»، به سالار شهیدان، پرچمدار آزادی و آزادگی و همه شهدای راه حق و فضیلت هدیه می‌کنم و دوام عزّت و آزادی را در پناه نظام اسلامی و در سایه ولایت فقیه، از خداوند بزرگ خواستارم. امیدوارم خداوند متعال این اثر را ذخیره آخرت من و والدینم قرار دهد.
فهرست مطالب
پیشگفتار 13
بخش اول: موضوعات اعتقادی
فصل اوّل: عبادت
مقدمه 17
انواع عبادت 17
1 . عبادت بردگان 18
2 . عبادت تاجران 18
3 . عبادت عارفان 18
عبادت عارفانه در سخنان امام حسین‌علیه السلام 20
1 . مهلت خواستن برای عبادت 20
2 . دومین درخواست امام علیه السلام برای عبادت 22
نکات چهارگانه در سخنان امام حسین علیه السلام 23
فصل دوم: امامت از دیدگاه امام حسین علیه السلام
مقدمه 25
اهمّیت و سابقه تاریخی امامت در اسلام 25
جایگاه امامت 27
پیشوایان هدایت و رهبران گمراهی 28
بیان مصادیق امامان نور و نار 29
مقدمه تاریخی 29
افشا نمودن زمامداران فاسد 30
معرفی امام شایسته 33
شرایط رهبری از دیدگاه امام حسین علیه السلام 34
1 . عامل به قرآن 35

2 . همراهی با عدالت 35
3 . وفاداری به حق 36
4 . خدا محوری 37
فصل سوم: چگونگی مرگ برای شهید
مقدمه 39
معنای «موت» در قرآن 39
بی‌ارزشی مظاهر دنیا در سخنان امام حسین علیه السلام 41
1 . توصیه به زهد در دنیا و توجّه به آخرت 41
2 . مرگ پلی به سوی بهشت یا دوزخ 41
استقبال از شهادت در سخنان فداکاران عاشورا 43
1 . حضرت ابوالفضل علیه السلام 43
2 . فرزندان عقیل 43
3 . مسلم بن عوسجه 44
4 . سعید بن عبد اللّه حنفی 44
5 . قاسم بن الحسن‌علیه السلام 44
6 . محمد بن بشیر خضرمی 44
نمونه‌ای دیگر از سخنان امام حسین علیه السلام 45
بخش دوم: موضوعات اخلاقی
فصل اول: ارزش‌های اخلاقی در سیره امام حسین علیه السلام
مقدمه 49
ارزش‌های اخلاقی و امام حسین علیه السلام 52
1 . ایثار در حق دشمن 52
2 . وفای به عهد 55
3 . پیش قدم نبودن در جنگ 61
4 . صبر (صبر در طاعات، صبر بر مصیبت، صبر از گناه) 63
5 . وفاداری با دوستان 67
فصل دوم: مقام رضا در سیره امام حسین علیه السلام
مقدمه 69
فرق بین اخلاص و مقام رضا 70
خشنودی در مراحل چهارگانه قیام حسینی 71
1 . مرحله نفی طاغوت 71
2 . مرحله آگاهی دادن و تبلیغ 72
3 . مرحله انتظار 75
4 . مرحله شهادت 77
فصل سوم: درس عزّت از مکتب امام حسین علیه السلام
مقدمه 79

آثار عزّت نفس 81
1 . نفی ذلّت از خود 81
2 . آسان شدن شهادت در سایه عزّت 82
عوامل ایجاد عزّت نفس 85
1 . اسلام یا دین داری 85
2 . اصالت خانوادگی 86
3 . نسل پاک 86
4 . دودمان شریف 87
5 . عزّت و شکست ناپذیری نیاکان 88
نتیجه 88
فصل چهارم: توکّل در کلام امام حسین‌علیه السلام
مقدمه 91
فلسفه توکّل 92
توکّل به خدا در سخنان امام حسین‌علیه السلام 94
توکّل در قرآن 94
1 . توکّل بر خدا برای اصلاح جامعه 95
2 . توکّل در سختی‌ها 96
3 . توکّل بر خدا در امور آینده 97
4 . توکّل به خدا در برابر دشمنان 98
5 . توکّل بر خدا در امور معنوی 100
تطبیق سخنان امام حسین علیه السلام با عناوین پنج‌گانه توکّل 102
فصل پنجم: آزمایش الهی در سخنان عاشورایی
مقدمه 113
امتحان در گفتار سید الشهداءعلیه السلام 115
دنیا و آزمایش‌های الهی برای انسان 115
اکثریت شکست خورده 117
امتحان و نتیجه‌ها در کربلا 118
فصل ششم: نقش دنیا زدگی در ایجاد حادثه عاشورا
مقدمه (نظر اسلام درباره دنیا) 125
سخنان امام حسین علیه السلام درباره دنیا 127
عوامل مادّی در فاجعه عاشورا 128
1 . قدرت طلبی برای رسیدن به بهره‌های مادّی 128
2 . فریب خوردگان دنیا طلب 130
3 . حفظ زندگی، مانع از همکاری با امام حسین علیه السلام 131
4 . عبید اللّه بن حرّ جعفی و دنیا 132
فصل هفتم: اثر تغذیه حرام در انحراف از حق

مقدمه 135
چگونگی تأثیر حرام خواری از زبان امام حسین‌علیه السلام 137
حرام خواری سبب حرام خواهی بیش‌تر می‌شود 139
1 . پیمان شکنی 139
2 . قیام علیه دوستان و پیشوایان 140
علل پیمان شکنی و اقدام علیه پیشوایان 140
بخش سوم: موضوعات اجتماعی
فصل اول: اصلاح جامعه
مقدمه 145
انواع صَلاح در قرآن 146
1 . کار شایسته انجام دادن 146
2 . برطرف کردن فساد 146
قیام برای اصلاح 148
اصلاحات مورد نظر امام‌علیه السلام 150
1 . نشان دادن مظاهر دین 150
2 . استقرار شایستگی در همه جا به جای فساد 151
3 . ایجاد امنیت برای ستم دیدگان 152
4 . عمل به سنن و دستورهای الهی 152
فصل دوم: ضرورت مبارزه با ستم
مقدمه 155
مرگ معاویه و نامه یزید به استاندار مدینه 156
اقسام ستم بر اساس آیات قرآن 159
1 . ستم انسان به خدا 159
2 . ستم انسان به مردم 159
3 . ستم انسان به خود 159
چگونگی ستم‌کار بودن یزید، در سخنان امام حسین‌علیه السلام 160
1 . ستم کردن یزید به خود 161
2 . ستم کردن یزید به مردم 161
3 . ستم‌کاری یزید در برابر خدا 162
فصل سوم: اهمّیت امر به معروف و نهی از منکر
مقدمه (سه نوع ضمانت برای پاسداری از احکام دین) 165
1 . نیروی باز دارنده درونی به نام تقوی 165
2 . قدرت حکومت اسلامی 166
3 . نیروی اجتماع 166
جایگاه امر به معروف و نهی از منکر در سخنان امام حسین‌علیه السلام 167

انگیزه ما، امر به معروف و نهی از منکر 167
امام حسین‌علیه السلام در مدینه 167
جایگاه ترک‌کنندگان امر به معروف و نهی از منکر 167
امام حسین‌علیه السلام بین راه مکه و عراق 167
نتیجه ترک امر به معروف و نهی از منکر 170
امام حسین‌علیه السلام در کربلا 170
موفّقیت امام حسین علیه السلام در امر به معروف و نهی از منکر 173
حدیثی درباره امر به معروف و نهی از منکر 176
1 . بی‌توجّهی مردم آخر الزمان به این دو فریضه حیاتی 176
2 . اهمّیت امر به معروف و نهی از منکر 179
3 . نتایج امر به معروف و نهی از منکر 179
4 . وظیفه ما درباره چگونگی اجرا و انجام این دو تکلیف مهم 180
5 . سرنوشت ترک فریضه امر به معروف و نهی از منکر در جامعه 182
فصل چهارم: عوامل تسریع در عقوبت
مقدمه 185
عوامل تسریع عقوبت در حادثه عاشورا برای کوفیان 186
عذاب دنیوی در سه مرحله 188
1 . عذاب شدگان روز عاشورا 188
2 . نفرین امام و قیام مختار 190
3 . حکومت جابرانه حجّاج در عراق 193
کتابنامه 197

در موضوع قیام حضرت سید الشهداءعلیه السلام و انگیزه و اهداف و فلسفه نهضت بزرگ آن حضرت، و نیز درس‌های تاریخ عاشورا کتاب‌های فراوانی به رشته تحریر در آمده و هر کدام از زاویه‌ای خاص به این حادثه - که حزن‌آورترین حادثه تاریخ بشر است - نگریسته‌اند. امّا آنچه مهم است اینکه برای بررسی یک واقعه تاریخی نظاره‌گر بیرونی بودن نمی‌تواند کلّ واقعیت را آن‌گونه که هست، منعکس کند.

به عنوان مثال: وقتی یک شخص غیر مسلمان به مراسم عزاداری و سینه‌زنی می‌نگرد، آنچه را او می‌بیند، ترسیم همه واقعیت نیست. زیرا بدون همدلی و هم‌فکری و هم اُفق بودن با شخص عزادار، نمی‌توان این اشک ریختن و سینه‌زدن را تفسیر و تحلیل نمود. اما وقتی همدلی و هم‌فکری وجود داشت، مثلاً شخص مسلمان و شیعه می‌تواند حقیقت سینه‌زدن را بفهمد و می‌تواند این را ادراک کند که شخص عزادار با لباس سیاه خود و گِلی که بر سر و پیشانی مالیده و به سینه می‌زند، در واقع چه می‌گوید و در درون او چه می‌گذرد. پس آنچه مهم است، نگرش درونی است نه بیرونی؛ و تماشاچی هرگز قابل مقایسه با شخص سینه‌زن نیست.

با توجه به آنچه گذشت، روشن شد که تحلیل و تفسیر یک مراسم عزاداری و نوحه‌سرایی بدون همدلی میسّر نیست، تا چه رسد به اصل قیام سید الشهداءعلیه السلام که آن را تنها کسی می‌تواند بفهمد و به عمق معنا و حقیقت پیام و محتوای آن برسد و دست یابد که با امام معصوم علیه السلام هم سطح باشد و این تنها برای معصومین‌علیهم السلام و آنان که از سرچشمه آب حیات علم لدنّی بهره‌مندند، میسّر است، ولی افراد دیگر که تنها نظاره‌گر بیرونی هستند، هرگز نمی‌توانند به عمق حادثه پی ببرند.
این افراد اگر بخواهند از دور، دستی بر آتش داشته و حدّاقل یک زاویه از زوایای بی‌نهایت فراوان و گوناگون عاشورا را بفهمند، باید به بررسی سخنان سید الشهداءعلیه السلام که امام و قطب این حادثه بزرگ است، روی آورند.
حضرت ابا عبد اللَّه علیه السلام در زمانی زندگی می‌کرد که اهل سنّت از نقل حدیث و گفتن جمله «قال رسول اللّه صلی الله علیه وآله» طفره رفته و آن را بر خود عیب می‌دانستند و برای تثبیت حکومت بنی امیه از سیاست «منع تدوین حدیث» پیروی می‌کردند. امام حسین علیه السلام در این شرایط و برای مبارزه با این سیاستی که هدفی جز دور کردن مردم از اهل بیت علیهم السلام و اسلام راستین نداشت، به نقل کلمات و احادیث جدّ بزرگوار و پدر عظیم الشأن خود - علیهم السلام - می‌پرداخت و عملاً با مسأله «منع تدوین حدیث» مبارزه کرده، بلکه خود در حدیثی فرمود: «اکتبوا قولی ثمّ ارجعوا امصارکم من وثقتم بدینه فأدّوه إلیه» یعنی سخنان مرا بنگارش در آورید و به شهرهای خود رفته هر کس که دین او مورد اعتماد بود آنها را به گوش او برسانید. و اینگونه سخنان آن حضرت بوسیله افراد موثق و مورد اعتماد و دیندار نقل و تدوین یافت. این سخنان امام حسین‌علیه السلام امروزه بهترین منبع و سند برای تحلیل حادثه عاشورا است، و به جای آنکه ما نظاره‌گر درونی یا بیرونی باشیم از زبان نقش آفرین اصلی آن حادثه آنرا به تصویر می‌کشیم.
کتابی که اکنون در دست شما است اثر محققانه فرهیخته جناب حجةالاسلام و المسلمین محمد حسین فهیم‌نیا با نگرشی نو سبکی بدیع در سه محور مباحث «اعتقادی - اخلاقی - اجتماعی» کلمات امام حسین‌علیه السلام را گرد آوری و تحلیل و تفسیر کرده و پیام‌های آنرا برای زندگی امروزی در چهارده مبحث جدید و مورد نیاز عصر حاضر و منطبق با شرایط فرهنگی حاکم بر جامعه تبیین نموده است. این کتاب برای خطیبان و مرثیه خوانان و واعظان محورهای جدیدی در خطابه و ارشاد مردم به معارف دینی و الگوهای رفتاری با محوریت حادثه عاشورا می‌دهد. ضمن تقدیر و تشکر از محقق ارجمند و پدید آوردنده آن، مطالعه این اثر را به همه طلّاب که مخاطبان اصلی آن می‌باشند توصیه می‌کنم. احمد عابدی

پیشگفتار

برگزاری مجالس مذهبی، یکی از نتایج معنوی قیام سید الشهداء علیه السلام است. مبلّغان مذهبی بهترین موقعیت را برای اقناع عقلی و تهییج احساسات مردم در این مجالس، در اختیار دارند.
یکی از منابع جامع علمی و جذّاب و در عین حال تأثیرگذار، روایات رسیده از ائمه معصومین علیهم السلام است. با توجّه به عواطف و علاقه خاصّی که شیعیان به حضرت ابا عبد اللّه الحسین‌علیه السلام و نهضت ایشان دارند، یکی از ذخیره‌های نافذ و ارزشمند، سخنانی است که از آن حضرت، به ویژه درباره قیام کربلا به ما رسیده است.
اوّلین مقتل امام حسین علیه السلام تقریبا هفتاد سال پس از شهادت آن حضرت نوشته شده است. این مقتل توسط ابی مخنف در سال 130 ه.ق به رشته تحریر درآمده است و از آن رو که خود از اهالی کوفه (مرکز اخبار فاجعه عاشورا) بوده است، غالباً حوادث را با یک و یا حدّاکثر دو واسطه نقل کرده است.(1)
پس از آن، تاکنون مقاتل بسیاری به صورت ترتیبی نوشته شده است و بزرگان زیادی با سلیقه‌های گوناگون، با تألیف کتاب، به حفظ آثار ارزشمند معنوی و الهی کربلا پرداخته‌اند؛ ولی به نظر می‌رسد که سخنان آن‌حضرت، به صورت موضوعی ودر قالب‌های تبلیغی، کمتر مورد توجّه و تألیف قرار گرفته است. مشغولیت‌های تحصیلی یا کاری بسیاری از مبلّغان از یک سو و فراوانی مجالس متعلّق به امام حسین‌علیه السلام به ویژه در دو ماه محرّم و صفر از سوی دیگر، مرا واداشت تا سخنان گران‌سنگ آن حضرت را در قالب موضوعات مستقلّ تبلیغی دسته‌بندی و ارائه کنم.
با توجّه به اینکه در ابتدای هر سخنرانی، مقدّمه‌ای مرتبط با بحث ضرورت دارد، هر موضوع را با مقدّمه‌ای قرآنی آغاز کردم. همچنین سعی نمودم موضوعات موجود در سخنان آن حضرت را در یکی از مباحث چهارده‌گانه، که در سه بخش اعتقادی، اخلاقی و اجتماعی تنظیم شده، دسته‌بندی نمایم.
محمد حسین فهیم‌نیا

بخش اول: موضوعات اعتقادی

فصل اوّل:عبادت از دیدگاه امام حسین علیه السلام

مقدمه

«وَما خَلَقْتُ الجِنَّ وَالإِنْسَ إِلّا لِيعْبُدُونِ»(2) جنّ و انس را نیافریدم جز اینکه مرا پرستش کنند.
پرستش خداوند و نپرستیدن هر موجود دیگر، از اساسی‌ترین اصول تعالیم انبیا است. حقیقت عبادت این است که بنده، خود را در مقام ذلّت و بندگی قرار داده، رو به سوی پروردگار خود آورد. همین معنا منظور مفسّرانی است که عبادت را در آیه «وَما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالإِنْسَ إِلّا لِيعْبُدُونِ» به معرفت تفسیر کرده‌اند. آنان می‌خواهند بگویند که حقیقت عبادت، معرفتی است که از عبادت ظاهری به دست می‌آید. پس هدف نهایی از آفرینش، همان حقیقت عبادت است؛ یعنی انسان از خود و از هر چیز دیگر بریده، به یاد پروردگار خود باشد و او را تسبیح گوید.

انواع عبادت

انواع عبادت

عبادت‌های افراد را می‌توان براساس حدیثی از امام صادق‌علیه السلام به سه دسته تقسیم کرد، که فرمود:
«إنّ العبادة ثلاثة: قوم عبدوا اللّٰه خوفاً فتلک عبادة العبید؛ وقوم عبدوا اللّٰه لطلب الثواب، فتلک عبادةالأجَراء؛ وقوم عبدوا اللّٰه حُبّاًله، فتلک عبادةالأحرار»(3)؛ عبادت سه نوع است: گروهی خدا را عبادت کردند از روی ترس، پس آن عبادت بردگان است. و دسته‌ای خدا را عبادت کردند به طمع به دست آوردن ثواب، پس آن عبادت اجیر شده‌ها است. و عدّه‌ای خدا را عبادت کردند به سبب محبتی که به خدا داشتند. پس آن عبادت آزادگان است.

1 - عبادت بردگان

این نوع عبادت، پرستشی است که منشأ شناخت و معرفت ندارد، بلکه شخص به خاطر ترس از عذاب الهی سر به سجده می‌سپارد، در حالی که اگر آگاهی لازم را داشت، نیازی نبود که ترس و وحشت او را به بندگی بکشد.

2 - عبادت تاجران

در این عبادت، هدف عبادت کننده به دست آوردن مزد در جهان آخرت است. از نظر این افراد، تار و پود عبادت، همین اعمال بدنی و حرکات ظاهری است. این نوع عبادت، عامیانه و جاهلانه است، چنین عبادت کننده‌ای به‌جای توجّه به‌عظمت معبود به نعمت‌های بهشتی می‌اندیشد و هدف ارزشمند عبادت را فراموش کرده است.

در این نوع عبادت، عبادت نردبان قرب و معراج انسان است. در این تلقی، حرکات زبان و بدن ظاهر عبادت است و روح عبادت به مفهومی وابسته است که عابد از عبادت در ذهن دارد، و به لحاظ شناختی که از خدای متعال پیدا کرده، عبادت او با عشق و محبت همراه شده است.
عبادتی که در نهج البلاغه از آن تمجید و مردم به سوی آن ترغیب شده‌اند، عبادت عارفانه است. بلکه پس از قرآن وسنّت رسول گرامی صلی الله علیه وآله نهج‌البلاغه سرچشمه الهام بخش عبادت‌های عاشقانه و عارفانه است.
تقسیمی که درباره عبادت، از امام صادق‌علیه السلام نقل شده، عیناً از حضرت علی‌علیه السلام نیز روایت شده است که فرمود:
«إنّ قوماً عبدوا اللّه رغبة، فتلک عبادة التجار؛ وإنّ قوماً عبدوا اللّه رهبة، فتلک عبادة العبید؛ وإنّ قوماً عبدوا اللّه شکراً، فتلک عبادة الأحرار»(4)؛ همانا گروهی خدا را عبادت کردند از روی رغبت، پس آن عبادت تاجران است. و دسته‌ای خدا را عبادت کردند از ترس کیفر، پس آن عبادت بردگان است. و عدّه‌ای خدا را عبادت کردند به خاطر سپاسگزاری. پس آن عبادت آزادگان است.
امام علی‌علیه السلام در جایی دیگر، در مقام مناجات، همین مطلب را با عبارتی دیگر بیان کرده‌اند:
«إلهی! ما عبدتُک خوفاً من نارک ولا طمعاً فی جنتک، بل وجدتک أهلاً للعباده فعبدتک»(5)؛ خدای من! تو را نه به سبب ترس از آتشت و نه به خاطر طمع در بهشتت عبادت می‌کنم، بلکه تو را شایسته عبادت یافتم، پس تو را عبادت کردم.
گفتنی است کسی می‌تواند در این راه حرکت کند که شناخت خود را رشد بدهد؛ زیرا این دو لازم و ملزوم هم هستند و نمی‌توان این دو را جدای از هم قرار داد.

عبادت عارفانه در سخنان امام حسین‌علیه السلام

عبادت عارفانه در سخنان امام حسین‌علیه السلام

قیام امام حسین علیه السلام در راه بندگی خدا بود و در برخی سخنان آن حضرت نیز شدّت علاقه ایشان به عبادت و راز و نیاز با خدا به خوبی مشاهده می‌شود. به دو مورد اشاره می‌کنیم:

پس از نماز عصر روز تاسوعا، عمر سعد مأمور شد که به سرعت جنگ را آغاز کند. او از جای خود برخاست و فریاد زد:
«یا خیل اللّه! اِرکبی وابشری بالجنّه»؛ ای لشکر خدا! سوار شوید و آماده جنگ باشید که بهشت بر شما بشارت باد.
از سویی، امام‌علیه السلام جلوی خیمه خود سر به زانو گذارده و به خواب رفته بود. وقتی زینب کبری علیها السلام صدای صیحه اسبان و نزدیک شدن دشمن را شنید، خود را به امام علیه السلام رساند و عرض کرد: ای برادر! آیا صدای دشمن را که به ما نزدیک می‌شود، نمی‌شنوی؟
حسین‌علیه السلام سر خود را بلند کرد و فرمود: پیغمبر صلی الله علیه وآله را در خواب دیدم که به من فرمود: تو به سوی ما می‌آیی.
زینب‌علیها السلام سیلی به صورت خود زد و فریاد کشید. امام علیه السلام خواهر خود را آرام نمود. در این هنگام حضرت عباس علیه السلام گفت: ای برادر! لشکر به سوی خیمه‌ها می‌آید.
امام علیه السلام برخاست و به وی فرمود: سوار شو و خود را به دشمن برسان و بپرس برای چه آمده‌اند.
عباس علیه السلام با بیست نفر سواره، که در میان آنان زبیر و حبیب نیز بودند، در برابر لشکر دشمن ایستاد و گفت: چه شده و چه می‌خواهید؟ گفتند: فرمان ابن زیاد رسیده است که یا آنچه را او می‌گوید، بپذیرید و بر حکم او - هرچه باشد - تسلیم شوید، یا با شما می‌جنگیم.
عباس‌علیه السلام فرمود: صبر کنید تا پیام شما را به اباعبداللّه علیه السلام بگویم.(6) آن‌گاه با عجله خود را به امام‌علیه السلام رساند (و یاران او در برابر دشمن ایستادند). آن حضرت تصمیم دشمن را به آگاهی امام‌علیه السلام رساند. امام حسین‌علیه السلام فرمود:
«ارجع إلیهم واستمهلهم هذه العشیة إلی غد، لعلّنا نصلّی لربّنا اللّیله وندعوه ونستغفره، فهو یعلم أنّی أحبّ الصلاة له وتلاوة کتابه وکثرة الدعاء والاستغفار»(7)؛ به سوی آنان باز گرد و امشب را تا فردا مهلت بخواه، تا امشب را برای پروردگارمان نماز به جا آوریم و او را بخوانیم و استغفار کنیم. او می‌داند که من نماز برای او و تلاوت کتابش را دوست می‌دارم و به دعا و استغفارِ فراوان اشتیاق دارم.
در این هنگام، عباس علیه السلام با شتاب به سوی دشمن آمد و گفت: حسین علیه السلام از شما می‌خواهد که امشب را تا صبح به او مهلت دهید.

با این‌که در آغاز، مخالفت‌های بسیاری شد، ولی سرانجام فرستاده عمر بن سعد نزدیک خیمه‌های امام حسین علیه السلام آمد و گفت: تا صبح به شما مهلت دادیم.
چند نکته در این جا قابل دقت است:
الف) تقاضای امام از دشمن، برای عبادت و راز و نیاز با خداوند متعال است، نه برای چیز دیگر.
ب) حضرت می‌فرماید: «نصلّی لربّنا»؛ یعنی آن چیزی که انگیزه عبادت ماست، ربوبیت خداوند است، نه ترس از دوزخ و طمع برای نعمت‌های بهشت.
ج) از این بیان علاقه و عشق به نماز، تلاوت قرآن، دعا و استغفار به خوبی روشن است؛ «فهو یعلم أنّی أحبّ الصلاة له...».
علاقه‌مندان به آن حضرت، غیر از ابراز ارادت و علاقه به ایشان، باید سرمشقی را که امام علیه السلام در زمینه عبادت ارائه و بدان عمل کرده، در زندگی خود به کار گیرند.

2 - دومین درخواست امام علیه السلام برای عبادت

یکی از اصحاب امام حسین علیه السلام به نام ابوثمامه صائدی، در گرما گرم جنگ نگاهی به سوی خورشید کرد و گفت: یا ابا عبد اللّه ! هنگامه اذان شده و آفتاب از نصف النهار گذشته است. دوست دارم که خدا را ملاقات کنم و حال آن که نمازی که وقت آن نزدیک شده، به جای آورده باشم.
در این هنگام، امام صورت خود را به طرف آسمان بلند کرد و فرمود:
«ذکرتَ الصلاة، جعلک اللّه من المصلّین الذاکرین، نعم هذا أوّل وقتها، سلوهم أن یکفّوا عنّا حتی نصلّی.»(8)؛ نماز را یاد کردی، خدا تو را از نمازگزاران اهل ذکر قرار دهد. بله اوّل وقت نماز است. از دشمن بخواهید که جنگ را متوقف کند، تا نماز بخوانید.

در این سخنان نیز نکاتی درخور توجّه است:
الف) وقتی ابوثمامه موضوع نماز را مطرح کرد، امام‌علیه السلام نفرمود: اکنون درگیر جنگ هستیم و در این موقعیت حسّاس نمی‌توان جنگ را رها کرد.
ب) امام‌علیه السلام در این سخنان، ابوثمامه را که به یاد نماز بود، دعا فرمود.
ج) امام‌علیه السلام قطعاً بیشتر از ابوثمامه به نماز توجّه داشتند. از این رو نفرمودند: «ذکرتَنی»؛ مرا به یاد نماز انداختی. بلکه فرمودند: «ذکرتَ الصلاة»؛ نماز را یاد کردی. بنابراین باید سخن امام را با دقّت و درست معنا کرد.
د) با وجود آن همه دشواری‌ها، امام‌علیه السلام از اصحاب خود می‌خواهد که از دشمن تنها برای عبادت فرصت بخواهید.
امام‌علیه السلام پس از سخنانی که ایراد فرمود، به زهیر بن قین و سعید بن عبد اللّه حنفی دستور داد تا پیش روی او بایستند. آن‌گاه حضرت با نیمی از باقیمانده یارانش به نماز ایستاد. در این هنگام، تیری به سوی حضرت پرتاب شد و سعید بن عبد اللّه خود را در برابر تیر قرار داد و آن را به جان خرید. بدین‌گونه پس از آن، نیز خود را سپر تیرهای دشمن ساخت تا آنکه از پای درآمد و بر زمین افتاد.(9)
ما باید از این سخنان و رفتار امام و اصحابش علیهم السلام، این نتیجه را بگیریم که باید از راه حسین‌علیه السلام رهسپار بارگاه خدا شویم و به نماز اهمّیت بدهیم. اگر به نماز اهمّیت ندهیم، اعمال دیگر نیز از ما پذیرفته نمی‌شود.
ثواب فراوانی برای ساخت مسجد و برگزاری نماز در آن قرار داده شده، بدین علّت است که نماز و مسجد سکوی پرواز انسان است. انسان در این جهان مانند یک قطره آب است که از بالا به پایین می‌آید. اگر این قطره روی زمین خشک و ریگزار بیفتد، بی‌درنگ از بین می‌رود و هیچ اثری از او باقی نمی‌ماند؛ ولی اگر همین قطره آب، در دریا بیفتد، دیگر قطره نیست، بلکه دریا است و ابدی می‌شود. انسان در این دنیا اگر به واسطه نماز و عبادت، با خدا ارتباط پیدا کرد، خدایی و در نتیجه جاودانه خواهد شد و اگر این رابطه نباشد، انسان در دنیا و آخرت هلاک خواهد شد.
چقدر درد آور و تأسف بار است، پیامبری که این دین را از سوی خدا برای امّت خویش آورده است و این مردم، خود را مسلمان و طرفدار او می‌دانند، فرزندش حسین بن علی‌علیهما السلام باید برای عبادت و بندگی

خدا، از آنان فرصت بخواهد و زمانی که ناچار می‌شود نماز را به صورت نماز خوف به جا آورد، باران تیر به سوی او و یارانش رها می‌کنند، تا آنجا که بعضی از محافظان ایشان در اثر برخورد تیرها به روی زمین می‌افتند. امام حسین علیه السلام نماز ظهر را این‌گونه به جا آورد؛ ولی نماز عصر را به گونه‌ای ادا کرد که صورت مبارکش روی خاک‌های داغ کربلا قرار داشت.

فصل دوم:امامت از دیدگاه امام حسین علیه السلام

مقدمه

«وَإِذَا ابْتَلى إِبْراهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِماتٍ فَأَتَمَّهُنَّ، قالَ إِنِّی جاعِلُکَ لِلنّاسِ إِماماً، قالَ وَمِنْ ذُرِّيتِی؟! قالَ لا ينالُ عَهْدِی الظّالِمِينَ»(10)؛ و یاد آور زمانی را که آزمود ابراهیم را پروردگارش به وسییه دستورهایی، پس همه را درست انجام داد. خدا فرمود: همانا من قرار دهنده هستم تو را امام مردم ابراهیم گفت: از فرزندانم نیز (امام می‌شوند؟) فرمود: پیمان من شامل ستمگران نمی‌شود.

بحث درباره امام و امامت، از اصلی‌ترین و مهم‌ترین مباحث دینی و اسلامی است. برای بیان اهمّیت این موضوع، همین بس که در یوم الانذار، زمانی که به امر خدا رسالت پیامبر صلی الله علیه وآله به صورت رسمی و علنی در جمع خویشان آن حضرت مطرح می‌شود، موضوع امامت نیز پس از رسالت رسول خدا صلی الله علیه وآله با تصریح آن حضرت بیان می‌شود.
تاریخ نویسان وقتی به موضوع تبلیغ علنی پیامبر می‌رسند و مفسّران قرآن - اعمّ از شیعه و سنّی - زمانی که به تفسیر آیه «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الأَقْرَبِينَ»(11) می‌پردازند، این داستان را نقل می‌کنند. زمانی که خداوند متعال به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله دستور انذار نزدیکان خود را داد، آن حضرت به امام علی علیه السلام که دوران نوجوانی را می‌گذارند، فرمود: غذایی فراهم کن تا ضمن پذیرایی از خویشان و نزدیکان، آنان را به اسلام دعوت نماییم. قبل از اتمام غذا، ابولهب با سخنان خود مجلس را از حالت جدّی خارج کرد که در نتیجه، فردای آن روز نیز غذایی آماده شد و پیامبر صلی الله علیه وآله سخنان خود را این‌گونه آغاز فرمود: هیچ کس برای خویشاوندان خود، بهتر از آنچه من برای شما آورده‌ام، نیاورده... کدام یک از شما پشتیبان من خواهد بود تا برادر و وصی و جانشین من در میان شما باشد.
حضرت سه بار این بیانات را تکرار فرمود و هر بار، امام علی علیه السلام تنها فردی بود که پاسخ داد. حضرت فرمود: ای مردم! این جوان، برادر و وصی و جانشین من در میان شما است. به سخنانش گوش دهید و از او پیروی کنید.(12)
گفتنی است که برخی افراد، مانند طبری، درباره دین و تاریخ، خیانت بزرگی مرتکب شده و می‌شوند. وی سخن اول پیامبر صلی الله علیه وآله - هر کس اوّل به من ایمان آورد، او برادر و وصی و خلیفه پس از من است - را حذف و به «کذا و کذا» اکتفا کرده، و نیز این تصریح آن حضرت که فرمود: «إنّ هذا أخی و وصیی وخلیفتی من بعدی» را نقل نکرده است.
از آنجا که خداوند ضامن بقای حق است و کینه خائنان را به خودشان برمی‌گرداند، طبری ناخودآگاه جمله‌ای را آورده که کاملا نقشه او را نقش بر آب می‌کند، او می‌نویسد: «.. فقام القوم یضحکون ویقولون لأبی طالب: قد أمرک أن تسمع لابنک وتطیع»(13). معلوم می‌شود مطالبی که حذف شده و به جای آن «کذا و کذا» آورده شده، این بوده که «اطاعت از او بر دیگران واجب است» و آن، چیزی جز امامت و خلافت بعد از پیامبر صلی

الله علیه وآله نیست.
آنچه مسلّم است پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در نخستین جلسه‌ای که رسالت خود را علنی ابلاغ کرد، نه تنها اصل موضوع امامت را اثبات کرد، بلکه امام بعد از خود را نیز تعیین فرمود. از آیه شریفه‌ای که در آغاز بحث آورده شد، به خوبی استفاده می‌شود که اگر کسی کمترین لغزشی داشته باشد، نمی‌تواند به مقام امامت دست یابد و فردی که یک گناه مرتکب شده، ستمکار محسوب می‌شود و به تصریح این آیه، چنین انسانی نمی‌تواند از سوی خداوند، برای مردم امام باشد.

جایگاه امامت

اگر سخنان امام حسین علیه السلام درباره امامت را - که در موارد مختلف ایراد شده است - کنار هم قرار دهیم، می‌توان آن‌ها را به سه بخش تقسیم کرد:

1) وجود دو نوع امام در سخنان سید الشهداء علیه السلام
2) ذکر مصادیق امامان نور و نار
3) شرایط امام

بنا به نقل محدّث بزرگ شیعه، شیخ صدوق رحمه الله در کتاب امالی: وقتی امام حسین علیه السلام از مکه به سوی عراق حرکت کردند و به ثعلبیه رسیدند، مردی به نام بشیر بن غالب بر ایشان وارد شد و از امام توضیح آیه شریفه «یوْمَ نَدْعُوا کُلَّ أُناسٍ بِإِمامِهِمْ» را تقاضا کرد. حضرت فرمود:
«إمام دعا إلی هدی، فأجابوه إلیه؛ وإمام دعا إلی ضلالهٍ، فأجابوه إلیها؛ هولآء فی الجنّة وهؤلآء فی النار؛ وهو قوله - عزّوجلّ - : «فَرِیقٌ فِی الجَنَّهِ وَفَرِیقٌ فِی السَّعِیرِ»(14). پیشوایی به سوی هدایت فرا می‌خواند، پس گروهی او را در آن (مسیر هدایت) اجابت و همراهی می‌کنند. و پیشوایی به سوی گمراهی فرا می‌خواند، پس گروهی او را در آن (مسیر گمراهی) اجابت و همراهی می‌کنند. آنان (گروه اول) در بهشت و آنان (گروه دوم) در آتش دوزخ هستند. و این فرمایش خداوند متعال است که: «گروهی در بهشت و گروهی در آتش دوزخ هستند».
حسین بن علی‌علیهما السلام در این سخنان، با تکیه بر دو آیه از قرآن مجید، از دو گروه متقابل و از دو نوع رهبری سخن می‌گوید، که هر یک از این دو گروه، متّکی و الهام گیرنده از یک رهبر و افکار اوست. در صحنه زندگی، همیشه چنین گروه‌ها و چنین رهبرانی بوده و خواهند بود. این رهبران را با برنامه‌ای که در پیش دارند، باید شناخت و از رهبری که انسان را به سوی سعادت انسانی دعوت می‌کند، پیروی کرد.

امام حسین علیه السلام بارها تلاش می‌کند چهره حاکمان بنی امیه و نالایق بودن آنان را به مردم گوشزد کند، یکی از این موارد، اشاره به نادیده گرفتن وصیت مهم پیامبر صلی الله علیه وآله است.

سال هشتم هجری، مکّه به محاصره کامل سربازان اسلام درآمد. ابوسفیان رییس حزب قریش، شبانگاه با عبّاس به بیرون مکّه آمد و شعله‌های آتش را بر بالای قلّه‌های مرتفع اطراف مکّه مشاهده کرد. وی از یک سو، قدرت ظاهری پیامبر صلی الله علیه وآله را در ده هزار نیروی مسلح سواره و پیاده دید و از سوی دیگر، از نفوذ معنوی آن حضرت - که در هنگام وضو گرفتن ایشان، پیروان آن حضرت نمی‌گذارند قطره‌ای از آب وضوی پیامبر به زمین بیفتد و آن را برای تبرّک به بدن و لباس خود می‌مالند - متحیر ماند و ناچار برای حفظ جان و موقعیتش تسلیم شد.
بنابراین، ابوسفیان و خاندانش دین را با اعتقاد نپذیرفتند. به همین علّت پیامبر سفارش بسیار کرد که نگذارید این خاندان به موقعیت اجتماعی و قدرت دست یابند که آداب و رسوم جاهلی خود را زنده خواهند کرد.
متأسفانه سه سال پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه وآله که شام فتح شد، خلیفه دوم عمر، یکی از فرزندان ابوسفیان به نام یزید را به استانداری شام منصوب کرد. منطقه‌ای که با فاصله بسیار از مرکز حکومت، به فردی نیاز داشت که ضمن اداره منطقه، دین خدا را نیز به مردم بشناساند، در حالی که این خاندان تا پنج سال قبل از آن، به جنگ با اسلام مشغول بودند.
چهار سال بعد، یزید بن ابی سفیان، در اثر وبا مُرد و عُمَر، فرزند دیگر ابوسفیان یعنی معاویه را به استانداری و امارت شام منصوب کرد. معاویه در منطقه‌ای دور دست، حدود هیجده سال ریاست کرد و بعد در برابر خلافت حضرت علی‌علیه السلام ایستاد و سه جنگ را (مستقیم یا غیر مستقیم) رهبری یا پشتیبانی کرد. بعد هم با وادار کردن امام حسن علیه السلام به پذیرش آتش بس، زمام امور همه سرزمین‌های اسلامی در قارّه‌های آسیا، اروپا و آفریقا را به عنوان خلیفه پیامبرصلی الله علیه وآله تا سال شصت، در دست گرفت. و 42 سال، هرگونه که خواست، به نام دین رفتار کرد و سرانجام با زمینه‌سازی، برخلاف وعده‌ای (پیمان نامه امضا شده در پایان جنگ با امام حسن‌علیه السلام) که داده بود، یزید را که هیچ‌گونه شایستگی اخلاقی، سیاسی و اعتقادی نداشت، بر مقدّرات مسلمانان جهان آن روز مسلّط کرد.

امام‌علیه السلام در موارد گوناگون تلاش کرد تا چهره خلفای بنی امیه را بشناساند. مانند:
1) امام حسین‌علیه السلام پیش از خروج از مدینه، در بین راه با مروان بن حکم، استاندار سابق مدینه رو به رو شد. مروان از آن موقعیت استفاده کرد و آن حضرت را به بیعت با یزید ترغیب نمود. جالب است که وی به حضرت عرض کرد: این بیعت به صلاح دین و دنیای شما است. امام وصیت اکید پیامبر صلی الله علیه وآله را درباره حرام بودن رهبری و ریاست برای خاندان ابوسفیان، این‌گونه مطرح کردند:
«علی الإسلام السلام إذا بُلیت الأمّة براعٍ مثل یزید. ولقد سمعتُ جدّی رسول اللّه یقول: الخلافة محرّمة علی آل أبی‌سفیان فإذا رأیتم معاویة علی منبری فابقروا بطنه. وقد رآه أهل المدینة علی المنبر، فلم یبقروا فابتلاهم اللّه بیزید الفاسق»(15)؛ اینک باید فاتحه اسلام خوانده شود که امّت به پیشوایی مانند یزید گرفتار شده است. شنیدم از جدّم رسول خدا صلی الله علیه وآله که فرمود: خلافت حرام است بر خاندان ابی سفیان. پس هنگامی که معاویه را بر منبر و جایگاه من مشاهده کردید، پس شکمش را پاره کنید و اهل مدینه او را بر روی منبر آن حضرت دیدند و شکم او را ندریدند و خدا آنان را به یزید معصیت کار و فاسق دچار ساخت.
سخنانی که از حضرت در این باره نقل شد، اشاره به موضوع بسیار مهمی دارد که در مقدمه بیان شد و آن عبارت است از تخلّف خلفای پس از پیامبر صلی الله علیه وآله، در به قدرت رساندن افرادی که شرایط اداره امور مراکز مهمّی مانند شام، مدینه، مکّه، بصره و کوفه را نداشتند.
چند نکته مهم در این بیان امام علیه السلام وجود دارد:
الف) با وجود خلفای بنی امیه، حیات اسلام از بین می‌رود.
ب) بر اساس فرموده رسول خدا صلی الله علیه وآله، خلافت اسلامی برای خاندان ابوسفیان حرام است.
ج) در برابر خلافت و ریاست بنی امیه، باید جنگ مسلّحانه کرد.
د) سازش و سکوت در برابر غاصبین مجازات سخت دنیوی و اخروی در پی خواهد داشت.
2) امام حسین‌علیه السلام در زمان حیات معاویه، هنگامی که او امام را به رعایت مصالح جامعه توصیه نمود، آن حضرت در پاسخ او می‌نویسد:
«... وإنّی لا أعلم فتنةً أعظم علی هذه الأمّة من ولایتک علیها»(16)؛ و همانا من فتنه‌ای بزرگ‌تر بر این امّت، از حاکمیت تو بر آنان نمی‌شناسم.

3) زمانی که معاویه تصمیم گرفت، برخلاف معاهده خود با امام حسن‌علیه السلام، یزید را به جای خود منصوب کند، امام حسین‌علیه السلام طی نامه‌ای انحرافات متعدد یزید را برای معاویه بیان کرده، از جمله درباره شراب خواری یزید چنین می‌نویسد:
«..ولیس شارب المسکر بأمین علی درهم فکیف علی الأمّة...»(17)؛ شراب‌خوار، امین برای حفظ یک درهم نیست. پس چگونه امین برای حکومت داری باشد.
پس امام علیه السلام برای معرفی رهبران گمراهی در زمان خود، به گونه‌ای صریح و جدّی تلاش کرده و اساس همه بدبختی‌های مسلمانان را بی‌توجّهی به سفارش پیامبرصلی الله علیه وآله بیان فرمود.

معرّفی امام شایسته

امام علیه السلام علاوه بر معرّفی رهبران فاسد بنی امیه، امام نور و هدایت زمان را - که خود آن حضرت بود - در موقعیت‌های مناسب مورد اشاره قرار داد، مانند:
الف) در جلسه‌ای که امیر مدینه، ولید بن عتبه، برای گرفتن بیعت، حضرت را دعوت کرده بود، امام بعد از معرفی خود و یزید فرمود:
«...ولیکن نصبح وتصبحون وننظر وتنظرون أینا أحقّ بالخلافه»(18)؛ زمان بر ما و شما می‌گذرد و ما و شما نگاه می‌کنیم، معلوم خواهد شد کدام یک از ما سزاوار است به خلافت.
ب) امام حسین‌علیه السلام بعد از روبه‌رو شدن با لشکریان حرّ بن یزید ریاحی، در فرصت‌های مناسب خطاب به آن مردم سخنانی ایراد فرمود. دومین سخنرانی حضرت بعد از نماز عصر (در منزل شراف) بود که فرمود:
«أیها الناس! فإنّکم إن تتّقوا اللَّه وتعرفوا الحق لأهله، یکن أرضی للَّه. ونحن أهل بیت محمد أولی بولایة هذا الأمر من هؤلآء المدّعین ما لیس لهم والسائرین بالجور والعدوان»(19)؛ ای مردم! از خدا بترسید و بپذیرید که حق در دست اهل حق باشد، موجب خوشنودی خداوند خواهد گردید و ما اهل بیت پیامبر به ولایت و رهبری مردم شایسته و سزاواریم، نه بنی امیه که ادّعای دروغ می‌کنند و بر ستم و دشمنی باقی هستند.
ج) امام‌علیه السلام در پایان سومین سخنرانی خود، خطاب به لشکریان حرّ بعد از آنکه هفت جرم بزرگ را برای حاکمان بنی امیه می‌شمارد:
«...إنّ هؤلآء قد لزموا الشیطان... وأنا أحقُّ ممّن غیر...»(20)؛
همانا بنی امیه از شیطان پیروی کردند... و من شایستگی خلافت را در میان مسلمین دارم، نه بدعت‌گذاران بنی امیه.

شرایط رهبری از دیدگاه امام حسین‌علیه السلام

مردم کوفه برای امام حسین علیه السلام نوشته بودند: اینک که معاویه به هلاکت رسیده و مسلمانان از شرّ او آسوده شده‌اند، ما خود را نیازمند امام و رهبر می‌دانیم، که ما را از سرگردانی برهاند و کشتی شکسته ما را به ساحل نجات هدایت و رهبری کند. اینک ما مردم کوفه، با نعمان بن بشیر، فرماندار یزید در این شهر به مخالفت برخاسته‌ایم و هر نوع همکاری با او را قطع کرده‌ایم و حتی در نماز وی شرکت نمی‌کنیم و منتظر شما هستیم. آنچه در توان داریم، در پیشبرد اهداف شما به کار خواهیم بست و از بذل مال و نثار جان در راه تو کوتاهی نخواهیم کرد.
در پایان پاسخی که امام علیه السلام برای آنان نوشتند، این عبارت آمده است:
«فلعُمری ما الإمام إلّا العامل بالکتاب والآخذُ بالقسط والدائن بالحق والحابس نفسَه علی ذات اللّه»(21)؛ سوگند به جان خودم! کسی که دارای چهار شرط نباشد، امام نیست: عامل به قرآن، همراهی با عدالت، وفاداری به حق و خدا محوری.

1 - عامل به قرآن: «العامل بالکتاب»

مجموعه آیات قرآن، محور سه موضوعند: اعتقادات، احکام و اخلاق. کسی که می‌خواهد محیطی اسلامی را رهبری کند، لازم است مجسمه عملی دین باشد، به گونه‌ای که رفتار او گویای رسوخ اعتقادات دین در ذات وی باشد. کسی می‌تواند به احکام دین عمل کند که آن را به خوبی بشناسد و بزرگ‌ترین فاجعه در صدر اسلام، پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه وآله این بود، افرادی که خلافت را تصاحب کردند، به خود حق می‌دادند که مفسّر قرآن و مبین احکام هم باشند؛ یعنی غیر از به دست گرفتن قدرت سیاسی و اجتماعی مسلمانان محراب و منبر پیامبر صلی الله علیه وآله را نیز اشغال کرده و به جای رسول اللّه صلی الله علیه وآله سخن می‌گفتند، در حالی‌که از کمترین اطّلاعات دینی برخوردار بودند.
مثلاً خلیفه دوم (عمر) دستور داد زن حامله‌ای را که از دنیا رفته بود، با بچّه در رحِمَش دفن کنند، در حالی که بچّه زنده بود. حضرت علی‌علیه السلام حکم صحیح را دادند که باید بچّه را از شکم مادر درآورند. آن‌گاه عمر گفت: «لولا علی لهلک عمر».

2 - همراهی با عدالت: «والآخِذ بالقسط»

والقسط هو النصيب بالعدل كالنصف والنَّصَفه»(22).
امام‌علیه السلام عمل به کتاب (قرآن کریم) را شرط اول ذکر کردند، که در واقع، سه شرط بعد نیز در کتاب وجود دارد؛ که این سه از نظر اهمیت، به عنوان ذکر خاصّ بعد از عام آورده شده‌اند.
«يا أَيهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوّامِينَ بِالقِسْطِ شُهَدآءَ للَّهِ..»(23)؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به پا دارنده عدالت باشید...
وقتی قرآن همه مسلمانان را به اقامه عدل سفارش می‌کند، طبیعی است امام و پیشوای جامعه مسلمانان باید کسی باشد که فرمود: «اگر همه عالم را به من بدهند که پوست جوی را از روی ستم از دهان مورچه‌ای بگیرم، نخواهم پذیرفت.» بر همین اساس، امام حسین‌علیه السلام فرمود:
«نحن أهل بيت محمد عليهم السلام أولى بولاية هذا الأمر من هؤلآء المدّعين ما ليس لهم والسائرين بالجور و العدوان»(24)؛ ما اهل بیت محمدعلیهم السلام سزاوار هستیم برای این امر (خلافت) از این مدّعیانی که ادّعای دروغ می‌کنند و بر ستم و دشمنی باقی هستند.
بنابراین، امام‌علیه السلام می‌فرماید: بنی امیه به دروغ، خود را صاحب این حکومت می‌دانند و مردمان ستمگری هستند که باید با آنان مبارزه کرد.
بهتر این است که بگوییم: مقصود از شرط اول «العامل بالكتاب»، زندگی فردی اشخاص است؛ ولی منظور از شرط دوم «الاخذ بالقسط»، اجتماع انسان‌ها و اجرای حکم است.

3 - وفاداری به حق: «والدائن بالحق»

دان فلان بالإسلام دِيناً: تعبد به وتدين به كذلک»(25).
امام بر حق و هدایت، که می‌خواهد مردم را به راه حق هدایت کند، خود باید بیش از همگان به حق در همه ابعاد آن وفادار باشد، معنای این جمله امام حسین‌علیه السلام این است که امام جامعه همیشه باید خود را بدهکار حق بداند و هیچ‌گاه این بدهکار بودن در برابر دین را فراموش نکند.

4 – خدا محوری: «والحابس نفسه علی ذات اللّه»

افراد عادی جامعه، به وظایف عبادی خود می‌پردازند، آن‌گاه به دنبال کارهای دنیوی و شخصی خود می‌روند؛ ولی کسی که امامت جامعه اسلامی را به دست می‌گیرد، باید همواره در خدمت دین و خلق خدا باشد. این جمله بسیار زیبا و رسا برای تبیین امر امامت در یک جامعه اسلامی است. بسیار جای تأسّف است که در قرون گذشته، بیشتر کسانی که امیر و سکان‌دار جوامع اسلامی بوده‌اند، موقعیت خود را وسیله‌ای برای خوش گذرانی و دنیاطلبی بیشتر قرار داده و جز این که بر گرفتاری‌های مسلمانان بیفزایند، کاری نکرده‌اند.

در هر صورت مقصود از جمله مورد بحث این است که امام و رهبر مسلمین باید خودش را با همه وجود وقف بر خدا کرده باشد. از این عبارت حضرت سید الشهداءعلیه السلام لزوم اخلاص در خدمت گزاری امام به امّت نیز استفاده می‌شود.

کسانی که پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه وآله به قدرت رسیدند، به علّت نداشتن کمترین شرایط امامت، به گونه‌ای زمینه را فراهم کردند که پس از پنجاه سال، فرزند پیامبرصلی الله علیه وآله و امام بر حق، که دارای همه ویژگی‌های امامت بود، با اهل بیتش آواره بیابان‌های عراق شوند و سرانجام نیز او را در سرزمین کربلا در بدترین شرایط محاصره کردند و وحشیانه سر از بدنش جدا کرده و خیمه‌گاهش را به آتش کشیدند.

فصل سوم:چگونگی مرگ برای شهید و افراد فاسد در کلام امام حسین‌علیه السلام

مقدمه

«قُلْ یتَوَفّاکُمْ مَلَکُ الْمَوْتِ الَّذِی وُکِّلَ بِکُمْ ثُمَّ إِلی رَبِّکُمْ تُرْجَعُونَ»(26)؛ بگو: فرشته مرگ که بر شما مأمور شده، (روح) شما را می‌گیرد و سپس شما را به سوی پروردگارتان باز می‌گرداند.

خداوند متعال انسان را آفرید و اسباب زندگی مادّی و معنوی او را نیز فراهم ساخت و هیچ‌گاه او را نابود نخواهد کرد. تنها تحوّل مهمّی که در سیر زندگی او روی می‌دهد، انتقال‌های گوناگونی است که برای همه افراد بشر، به طور قهری پیش خواهد آمد. نخستین انتقالی که برای انسان هست، پشت سر گذاشتن رحِم مادر و آمدن در این دنیا و آغاز زندگی مادّی است که ضرورتاً باید خود را با شرایط آن تطبیق دهد.
انسان پس از آمدن به این دنیا و شرکت در امتحان بزرگ الهی، یا به آن رشد معنوی و جایگاه مترقّی که لازم بوده، رسیده است و یا اینکه حرکت او در جهت گمراهی بوده است. به هر حال، باید از این مرحله خارج شود، خروج از زندگی مادّی و جدا شدن روح از جسم و ورود آن به عالم برزخ. «... وَمِنْ وَرآئِهِمْ بَرْزَخٌ إِلی یوْمٍ یبْعَثُونَ...»(27).
گفتنی است: اساس شخصیت وجودی یک انسان روح او است. از این رو، در محاورات روزمره گفته می‌شود: دست من، پای من و بدن من. این «مَن» کیست که بدن برای او است، این «مَن» انسان واقعی است که بدن، ابزار کار آن در دنیاست و به آن روح گفته می‌شود. آن‌گاه که روح از این قفس جسم جدا شود، برای آنکه احترام شخص حفظ شود و بوی تعفّن بدن او دیگران را اذیت نکند، آن را دفن می‌کنند. البته قبلاً نیز در طول حیاتش بارها این بدن عوض شده است؛ ولی شخصیت او با همه مشخصات باقی مانده است. سومین مرحله سیر انسان، انتقال او از عالم برزخ به قیامت است که زمان آن نامعلوم است. در نتیجه مدّت اقامت انسان در برزخ نیز نامعلوم خواهد بود.
در مرحله دوم (دنیا)، هر چه وابستگی انسان به مادّیات بیشتر باشد و جاذبه‌های دنیا او را به بند کشیده باشد، جدا شدن از علاقه‌ها برای او سخت‌تر خواهدبود. در مقابل اگر خود را براساس معیارهای دینی تربیت کرده باشد ودر عین بهره‌مندی از دنیا در سایه بندگی خدا، به آن دلبستگی پیدا نکرده باشد، نه تنها مردن برای او دشوار نیست، بلکه حاضر است در صورت لزوم، در میدان نبرد عاشقانه به استقبال شهادت برود.
بنابراین، کلمه «موت» در قرآن کریم، هرگز به معنای فنا و نابودی نیست، بلکه به معنای انتقال است. از این رو، یک امر وجودی است نه عدمی. به همین علّت خداوند متعال در سوره ملک می‌فرماید: «... خَلَقَ المَوْتَ...»(28)؛ خلق، ایجاد کردن است نه نابود کردن.

بی‌ارزشی مظاهر دنیا در سخنان امام حسین‌علیه السلام

بی‌ارزشی مظاهر دنیا در سخنان امام حسین‌علیه السلام

بخشی از سخنان امام حسین‌علیه السلام درباره حقارت و بی‌ارزشی مظاهر دنیا و لزوم دل دادن به زندگی آخرت است، بخشی دیگر درباره آسان بودن مرگ، برای شهدا و مؤمنان و سخت بودن آن برای فاسقان.

1 - توصیه به زهد در دنیا و توجه به آخرت:

امام‌علیه السلام خطاب به لشکر و اهل بیتش گفتاری دارند که بخشی از آن چنین است:
«واعلموا أنّ الدنیا حُلوها ومُرّها حُلم فی الانتباه فی الآخرة، والفائز من فاز فیها والشقی من یشقی فیها»(29)؛ بدانید تلخ و شیرین، همه‌اش خواب و خیالی بیش نیست و جای بیداری و هوشیاری، جهان دیگر است و کسی رستگار خواهد بود که در آن جهان رستگاری یابد و بیچاره کسی است که در آن سرا شقاوت یابد.

2 - مرگ پلی به سوی بهشت یا دوزخ:

امام‌علیه السلام خطاب به اصحاب خود، در روز عاشورا می‌فرماید:
«صبراً بنی الکرام! فما الموت إلّا قَنطَرة تعبر بکم عن البعوث والضرّآء إلی الجنان الواسعة والنعیم الدآئمة، فإیکم یکره أن ینتقل من سجن إلی قصر وما هو لأعدائکم إلّا کمن ینتقل من قصرٍ إلی سجن وعذاب، أنّ أبی حدّثنی عن رسول اللّه‌صلی الله علیه وآله: الدنیا سجن المؤمن وجنّة الکافر والموت جسر هؤلآء إلی جنّانهم وجسر هؤلآء إلی جحیمهم، ما کذبت ولا کذبت»(30)؛ ای بزرگ زادگان! صبر و بزرگواری پیشه کنید که مرگ جز یک پل نیست که شما را از سختی و رنج عبور داده، به بهشت پهناور و نعمت‌های همیشگی آن می‌رساند. کیست که نخواهد از زندان به قصر انتقال یابد و برای دشمنان شما مرگ جز آن نیست که از کاخی به زندان و شکنجه انتقال یابد. پدرم از رسول خدا صلی الله علیه وآله برای من نقل کرده است که می‌فرمود: «دنیا برای مؤمن همانند زندان و برای کافر همانند بهشت است. مرگ پلی است که عدّه‌ای را عبور داده و به بهشتشان می‌رساند، و جمعی را عبور داده و به دوزخشان می‌رساند».
آری نه دروغ شنیده‌ام و نه دروغ می‌گویم.
امام‌علیه السلام در این عبارت به چند مطلب اشاره کرده است:
الف) سفارش به صبر و پایداری
ب) مرگ پلی بیش نیست که مؤمن را از دشواری‌ها به سوی نعمت‌ها می‌برد و کافر را از آسایش به سوی عذاب.
ج) دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است.
بر این اساس، مردم دو دسته‌اند: گناه‌کاران از مرگ گریزانند و مؤمنان باکی از مرگ ندارند. در حادثه کربلا، هر دو نمونه را داریم. از یک سو، افرادی در لشکر عمر بن سعد حضور داشتند که قبلاً برای آن حضرت نامه نوشته و ایشان را دعوت کرده بودند، ولی همین که احساس خطر جانی کردند، ترسیدند و راه خود را عوض کردند؛ مانند شبث بن ربعی، حجار بن ابجر، قیس بن اشعث و یزید بن الحارث. امّا در اردوگاه امام حسین علیه السلام مردانی دیده می‌شدند از جان گذشته، بزرگوار و سخاوت‌مند که جلسه شب عاشورای امام حسین‌علیه السلام با آنان، گویای این واقعیت است.

استقبال از شهادت در سخنان فداکاران عاشورا

شب عاشورا امام‌علیه السلام در جمع اصحابش فرمود که دشمنان از من دست برنمی‌دارند و شما می‌توانید از تاریکی شب استفاده کنید و بروید. زمانی که سخن امام‌علیه السلام به اینجا رسید، چند نفر از یاران ایشان چنین گفتند:

1 - حضرت ابوالفضل علیه السلام

«چگونه ما شما را تنها بگذاریم و پس از شما به زندگی بپردازیم؟! خدا چنین روزی را نیاورد». دیگر افراد بنی هاشم نیز سخنانی این چنین ایراد کردند.

2 - فرزندان عقیل

امام علیه السلام به فرزندان عقیل فرمود: «شهادت مسلم برای شما کافی است. به شما اجازه می‌دهم که بروید».
آنان در پاسخ گفتند: «آیا ما بزرگ و سید و عمویمان را بدون اینکه تیر و نیزه و یا شمشیری به دشمنانشان بزنیم، رها کنیم؟! نه! به خدا جان و مال و فرزندانمان را در راه شما فدا می‌کنیم و خدا زندگی پس از شما را زشت کرده است».

3 - مسلم بن عوسجه

«اگر ما شما را تنها بگذاریم، در برابر خدا چه پاسخی داریم؟! هرگز! تا نیزه‌ام را در سینه آنان فرو نبرم و تا شمشیرم نشکسته، با آنان می‌جنگم، و زمانی که سلاحی نداشتم، با سنگ با آنان مبارزه می‌کنم تا با شما شهید شوم».

4 - سعید بن عبداللّه حنفی

«به خدا قسم! تو را تنها نمی‌گذارم تا خدا بداند که ما در غیبت رسولش تو را یاری کردیم. به خدا سوگند! اگر هفتاد مرتبه مرا بکشند و بسوزانند و خاکسترم را به باد بدهند، دست ازیاری شما بر نخواهم داشت. چگونه به این صورت نباشد درحالی که یک بار کشته شدن است، و پس از آن بزرگواری است که دائمی خواهد بود».
زهیر بن قین و گروهی دیگر از صحابه نیز سخنانی مانند سعید ایراد کردند. به نقل از امام سجادعلیه السلام، حضرت در این هنگام، آنان را دعا کردند.

5 - قاسم بن الحسن

در این هنگام بود که قاسم بن الحسن‌علیه السلام از عمو پرسید: «وأنا فی من یقتَل؟»؛ آیا من نیز جزء کشته شدگان هستم؟!
حضرت فرمود: «یا بُنَی! کیف الموت عندک ؛ فرزندم! شهادت نزد تو چگونه است؟ عرض کرد: عمو جان از عسل شیرین‌تر است.
وقتی این‌گونه عشق خود به شهادت را بیان کرد، امام‌علیه السلام فرمود: «إی واللّه فداک عمّک!»؛ بله به خدا سوگند عمو به فدایت، تو نیز جزء شهدا خواهی بود.

6 - محمد بن بشیر خضرمی

در اینجا امام‌علیه السلام خطاب به محمد بن بشیر خضرمی فرمود: «فرزند شما در مرزهای ری به اسارت درآمده است، برو و اسباب آزادی او را فراهم کن». پاسخ داد: «گرگ‌های بیابان مرا زنده بخورند، اگر از تو جدا شوم».

نمونه‌ای دیگر از سخنان امام حسین‌علیه السلام

از ظاهر این سخن استفاده می‌شود که امام‌علیه السلام آن را در آغاز جنگ و برای تشجیع یاران خود ایراد کرده‌اند:
«قوموا أیها الکرام إلی الموت الّذی لا بدّ منه، فإنّ هذه السّهام رُسُل القوم إلیکم. فواللّه ما بینکم وبین الجنّة والنّار إلّا الموت یعبر بهؤلآء إلی جنانهم وبهؤلآء إلی نیرانهم»(31)؛ ای بزرگواران! برخیزید به سوی مرگ، مرگی که فراری از آن نیست. همانا این تیرها فرستادگان این قوم به سوی شمایند. و سوگند به خدا بین شما و بین دوزخ، فاصله‌ای نیست مگر مرگ.
بنابراین، بخشی از سخنان امام حسین‌علیه السلام درباره بی‌ارزش بودن دنیا است و بخشی دیگر درباره آسان بودن مرگ در راه خدا. اصحاب آن حضرت نیز این درس را به خوبی فرا گرفته و بدان عمل کردند و در برابر مردمان پست، آخرت خود را به دنیای بی‌ارزش خریدند. شجاعت بی‌نظیری که اصحاب امام حسین‌علیه السلام از خود بروز می‌دادند، نتیجه نترسیدن از مرگ در راه خدا بود.
آنان در روز عاشورا برای رفتن به میدان جنگ از یکدیگر سبقت می‌گرفتند و نه تنها مرگ برای آنان سخت نبود، بلکه زندگی کردن در کنار آن مردمان پست و ذلیل برایشان دشوار شده بود. به همین علّت پس از شهادت تقریباً همه هر زمان، با این که مسؤولیت‌های فراوان به دوش حضرت ابوالفضل علیه السلام بود، خدمت برادرش امام حسین‌علیه السلام آمد و عرض کرد که سینه‌ام تنگ شده است. اجازه می‌خواهم به میدان بروم. امام به ایشان فرمود: حال که چنین تصمیم داری، برو و برای اهل حرم، از رود فرات آب بیاور...

بخش دوم: موضوعات اخلاقی

فصل اوّل: ارزش‌های اخلاقی در سیره امام حسین‌علیه السلام

«لَقَدْ كانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كانَ يرْجُو اللَّهَ وَاليوْمَ الآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيراً»(32)؛ به راستی در پیامبر خدا صلی الله علیه وآله سرمشق نیکویی است، برای شما و برای کسی که به خداوند و روز بازپسین امید (و ایمان) دارد و خداوند را بسیار یاد می‌کند.
اگر بخواهیم اسلام رابه طور خلاصه معرفی کنیم، باید بگوییم که اسلام مکتبی است که از سه عنصر مهمّ تشکیل شده است:
الف) اعتقادات: این بخش به اصولی مربوط می‌شود که فرد مسلمان باید با آن‌ها پیوند عقیدتی داشته باشد.
ب) احکام عملی: این بخش مربوط به اعمال است و فرد مسلمان در بخش عبادات و معاملات خود به آن عمل می‌کند. علم فقه دربر گیرنده این احکام و دستور العمل‌ها است.
ج) اخلاق: دستور العمل‌هایی که در اسلام به رشد فضایل اخلاقی در انسان و دور ساختن او از رذائل می‌باشد، مسائل اخلاق اسلام نامیده می‌شود. این مسائل، صفات انسانی را احیا و تقویت می‌کند.
آیات قرآن را نیز می‌توان بر اساس این تقسیم بندی، دسته‌بندی کرد؛ مثلاً آیه آخر سوره کهف، هر سه اصل اعتقادی (توحید، نبوت و معاد) را دربر دارد:
«قُلْ إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يوحى إِلَي أَنَّما إِلهُكُمْ إِلهٌ واحِدٌ، فَمَنْ كانَ يرْجُو لِقآءَ رَبِّهِ فَلْيعْمَلْ عَمَلاً صالِحاً وَلا يشْرِكْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ أَحَداً»(33)؛ (ای پیامبر!) بگو: من بشری همانند شما هستم، با این تفاوت که به من وحی می‌شود که خدای شما خدای یگانه است. حال هر آن‌کس که امید به لقای پروردگارش بسته است، پس نیکو پیشه کند ودر پرستش پروردگارش کسی را نیاورد.
در زمینه احکام نیز حدود پانصد آیه مربوط به احکام است که به آیات الأحکام مشهور است، مانند آیات 183 - 185 بقره که درباره حکم روزه است. در بحث اخلاق نیز آیات بسیاری در قرآن آمده است؛ مانند:
«وَعِبادُ الرَّحْمنِ الَّذِينَ يمْشُونَ عَلَى الأَرْضِ هَوْناً وَإِذا خاطَبَهُمُ الجاهِلُونَ قالُوا سَلاماً»(34)؛ و بندگان خدای رحمان، کسانی هستند که روی زمین، فروتنانه راه می‌روند و چون اشخاص نادان آنها را مخاطب سازند، بزرگوارانه پاسخ دهند.
جامع‌ترین آیهٔ اخلاقی قرآن، آیه 199 سوره اعراف می‌باشد:
«خُذِ العَفْوَ وَأْمُرْ بِالعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الجاهِلِينَ»؛ (به هر حال) با آنان مدارا کن و عذرشان را بپذیر و به نیکی‌ها دعوت نما و از جاهلان روی بگردان (و با آنان ستیزه مکن).

بنابراین، یکی از سه بخش مباحث اسلام و قرآن، مربوط به ارزش‌های اخلاقی است. قرآن ارزش‌های اخلاقی را به صورت نظری مطرح کرده است و در مواردی نیز پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله را الگوی عملی و رفتاری برای بشر معرفی نموده است. کلمه «اسوه» در آغاز آیه مورد بحث، به معنای الگو و سرمشق است، و منظور از «فی رسول اللّه»، رسول خداصلی الله علیه وآله است. بنابراین اسوه در مورد رسول خداصلی الله علیه وآله؛ یعنی پیروی از او.
معنای آیه این است که یکی از احکام رسالت رسول خداصلی الله علیه وآله و دین آوردن شما این است که هم در گفتار و هم در رفتار، به او تأسی کنید. وقتی شما می‌بینید که او در راه خدا چه مشقّت‌هایی را تحمّل می‌کند و چگونه خود را با ارزش‌های اخلاقی و رفتاری آراسته است، شما نیز صفات اخلاقی را در خود پرورش داده و ریشه‌دار کنید.
تفسیر نمونه درباره آخر آیه مورد بحث می‌نویسد:
«قرآن در آیه فوق، این اسوه حسنه را مخصوص کسانی می‌داند که دارای سه ویژگی هستند: امید به خدا و روز قیامت دارند و خدا را بسیار یاد می‌کنند».(35)
در روایات و آیات، غیر از پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله، جانشینان آن حضرت و سایر انبیاء علیهم السلام نیز اسوه، الگو و سرمشق برای ما معرفی شده‌اند.

ارزش‌های اخلاقی و امام حسین‌علیه السلام

اشاره

نهضت خون بار سید الشهداءعلیه السلام که از نظر زمانی، حدود 160 روز بیشتر طول نکشید، دربر دارنده درس‌های بسیاری از جنبه‌های مختلف برای بشر است. یکی از جنبه‌های مهمّ این قیام، جنبه اخلاقی آن است. در سخنان امام حسین علیه السلام و سیره آن حضرت و نیز اصحاب بزرگوارش الگوهای بسیاری می‌توان یافت. ما در این بحث، بعضی از ارزش‌های اخلاقی اسلام را، که از آن وجود مقدّس، در نهضت کربلا مشاهده شده است، بیان می‌کنیم:

1 - ایثار در حقّ دشمن

کاروان امام حسین علیه السلام هشتم ذی الحجه (پس از سخنرانی حماسی امام) یعنی در حساس‌ترین روز که همه کاروانیان به سوی مکه سرازیر بودند، از آن شهر خارج شد و حدود 25 روز بعد، یعنی دوم محرم الحرام با طی منزلگاه‌های متعدّد به کربلا رسید.
یکی از کاروانسراها و منزلگاه‌های بین راه، توقّف‌گاهی است به نام شراف. زمانی که کاروان خواست از این محل حرکت کند، حضرت دستور فرمود ظروفی را که همراه دارند از آب پر کنند، آن‌گاه به راه ادامه دهند.
زمانی که تقریباً به نیمه روز (نزدیک ظهر) رسیدند، شنیده شد که یکی از اصحاب آن حضرت تکبیر گفت. امام فرمود: چرا تکبیر گفتی؟ (از چه تعجب کردی؟) وی عرض کرد: از دور نخلستان سرسبزی را می‌بینم و تعجّب می‌کنم که در این بیابان ریگزار، چنین منطقه زیبایی وجود دارد. ولی دیگر همراهان نپذیرفتند که در این بیابان چنین نخلستانی وجود داشته باشد. با اندکی دقّت، آنان مشاهده کردند که آن سیاهی جز نیزه‌ها، گوش‌های اسبان و لشکر آماده رزم چیز دیگری نیست. امام از همراهان خود پرسید: آیا مکان مناسبی برای دفاع در اینجا وجود دارد؟ آنان مکانی را در آن نزدیکی به نام «ذو حُسَم» معرّفی کردند که می‌توان با تکیه بر تپّه‌های موجود در آن، تنها از یک سو با دشمن جنگید و در نتیجه، در محاصره قرار نگرفت.
حرّ بن یزید ریاحی در رأس هزار نفر مسلّح، وارد این سرزمین شد. چون امام حسین علیه السلام شدّت عطش و تشنگی همراه با خستگی و سنگینی سلاح و گرد و غبار راه را در سپاهیان حرّ مشاهده کرد، به یاران خویش دستور داد که آنان و اسب‌هایشان را سیراب سازند و طبق معمول بر آن مرکب‌های از راه رسیده آب بپاشند. یاران حضرت طبق دستور ایشان، هم افراد را سیراب کردند و هم ظرف‌های آنان را از آب پر ساخته، جلو اسبان گذاشتند، تا اینکه همه لشکر و مرکب‌هایشان سیراب شدند.
یکی از سپاهیان حرّ، به نام «علی بن الطعان المحاربی» می‌گوید: من در اثر تشنگی و خستگی شدید، پس از همه سربازان و پشت سر سپاهیان، توانستم به منطقه شراف و محل اردوی سپاه وارد شوم. چون در آن هنگام همه یاران حسین‌علیه السلام سرگرم سیراب کردن لشکریان بودند، کسی به من توجّه نکرد.
در این هنگام مردی خوش رو، که متوجه من شده بود و بعد دانستم که حسین بن علی‌علیهما السلام است، به یاری‌ام شتافت و در حالی که مشک

آبی با خود حمل می‌کرد، خود را به من رسانید و گفت: «انخل الراویه»؛ شترت را بخوابان. من که با لغت حجاز آشنا نبودم، منظور او را نفهمیدم. از این رو فرمود: «انخل الجمل»؛ شتر را بخوابان. مرکب را خواباندم و مشغول خوردن آب شدم، ولی بر اثر تشنگی شدید و عجله بسیار، آب به سر و صورتم می‌ریخت و نمی‌توانستم به راحتی بنوشم. امام فرمود: «اخنث السقاء»؛ مشک را فشار بده. من باز هم منظور او را درک نکردم. امام که مشک را به دست گرفته بود، با دست دیگرش دهانه آن را گرفت تا توانستم بدون زحمت و به راحتی سیراب شوم.(36)
در بیابانی که معلوم نیست چه هنگام انسان به آب دست می‌یابد، بزرگواری اخلاق و کرامت علوی که در وجود آن حضرت بود، این‌گونه سخاوت‌مندانه آب را در اختیار مردمی می‌گذارد که به قصد دستگیری وی آمده‌اند. فاصله اخلاقی اردوگاه حسینی با لشکریان یزید بسیار زیاد و در مقابل هم است.
امام‌علیه السلام حتی حیوانات آنان را مورد ترحّم و عطوفت انسانی خویش قرار داد، ولی آن مردم سنگ‌دل، در روز عاشورا به بچّه شیرخواری که از تشنگی لب‌های خود را باز و بسته می‌کرد و نزدیک بود جان دهد، نه تنها ترحم نکردند، بلکه او را با تیر، روی دست پدر به شهادت رساندند.
عمر بن سعد در روزهای نخست ورودش به سرزمین کربلا، گروه زیادی از لشکریانش را مأمور کرد که بین خیمه‌های امام حسین علیه السلام و رود فرات حایل شوند. به همین علّت، اصحاب آن حضرت‌علیه السلام به آب دسترسی نداشتند و تشنگی آنان را آزار می‌داد. امام‌علیه السلام دستور دادند که در نوزده قدمی خیمه‌ها به سمت قبله چاهی حفر شود. آب گوارایی جوشید و همه از آن استفاده کردند (به علت نزدیک بودن به رودخانه فرات، سطح آب بالاست). سپس آن را پر کردند که اثری از آن دیده نمی‌شد.
عبید اللّه بن زیاد پیامی به عمر بن سعد فرستاد: به من خبر رسیده که حسین چاه حفر کرده و آب به دست آورده وخود و اصحابش نوشیده‌اند. زمانی که نامه من به دست تو رسید، آنان را به کلّی از آب محروم ساز و بر آنان بسیار در مورد آب سخت بگیر. این دستور سه روز پیش از شهادت امام‌علیه السلام و اصحابش اجرا شد.(37)
با مقایسه بین این رفتار و رفتاری که امام‌علیه السلام و اصحابش در آب دادن به لشکریان حرّ و مرکب‌های آنان داشتند، فاصله اخلاق در این دو اردوگاه به خوبی معلوم می‌شود.

2 - وفای به عهد

از تاریخ به خوبی استفاده می‌شود که هر چه امام به مقصد خود، یعنی کوفه نزدیک‌تر می‌شد، آثار از بین رفتن زمینه برای پیروزی، پدیدارتر می‌گشت و این امر، با توجه به شهادت مسلم، عبد اللّه بن بُقطر و قیس بن مُسْهِر و نیز سخنان افرادی مانند فرزدق، طرماح و نشانه‌های دیگر، تقریباً قطعی به نظر می‌رسید. ولی امام حسین‌علیه السلام به خاطر عهد و پیمانی که با عدّه بسیاری از مردم بسته بود و ممکن است در انتظار ورود آن حضرت باشند، همچنان این مسیر خطرناک را ادامه داد تا زمانی که با لشکریان حرّ رو به رو شد. امام‌علیه السلام بارها به این پیمان خود با کوفیان اشاره فرمود:

نخستین بار، هنگام رویارویی دو لشکر بود که با وقت نماز ظهر فاصله چندانی نداشت. امام حسین‌علیه السلام پیش از اقامه نماز ظهر و پس از آن، علّت آمدن خود را دعوت مردم کوفه و وعده‌ای که ایشان به آنان داده است، اعلام فرمود:

«إنّها معذرة إلی اللّه عزّوجلّ وإلیکم، وإنّی لم آتکم حتّی أتتنی کتبکم وقدمت بها علی بها رسلکم أن أقدم علینا، فإنّه لیس لنا إمام ولعلّ اللّه أن یجمعنا بک علی الهدی، فإن کنتم علی ذلک فقد جئتکم فأتونی ما اطمئنّ به من عهودکم ومواثیقکم وإن کنتم لمقدمی کارهین، انصرفت عنکم إلی المکان الّذی جئتُ منه إلیکم»(38)؛ ای مردم! سخنان من اتمام حجّت است بر شما و انجام وظیفه و رفع مسؤولیت در پیشگاه خدا. من به سوی شما حرکت نکردم مگر آنکه دعوت نامه‌ها و پیک‌های شما به سوی من سرازیر گردید که ما امام و پیشوا نداریم، دعوت ما را بپذیر و به سوی ما حرکت کن تا خداوند به وسیله تو، ما را هدایت و رهبری کند. اگر به این دعوت‌ها وفادار هستید، اینک من بسوی شما آمده‌ام. باید با من پیمان محکم ببندید ودر همکاری و همیاری با من از اطمینان بیشتری برخوردار سازید و اگر از آمدن من ناخشنودید، حاضرم به محلّی که از آنجا آمده‌ام، بازگردم.

سپاهیان حرّ در برابر سخنان امام سکوت کردند و پاسخی مثبت یا منفی از سوی آنان ابراز نشد. پس از این سخنان، هر دو لشکر نماز ظهر را به امامت امام حسین‌علیه السلام خواندند. پس از نماز ظهر، آن حضرت دوباره آنان را نصیحت کرد و فرمود: اگر نظرتان درباره آنچه در نامه‌هایتان نوشتید، عوض شده، من باز می‌گردم.

امام‌علیه السلام به گونه‌ای واضح، در این سخنان می‌فرماید: آنچه که من

را به این سرزمین آورده و باعث شده است این خطرات را بپذیرم، عمل به پیمانی است که بین من و شما بسته شده است. من خواستم به عهد خود وفا کنم. اگر شما از قول و پیمان خویش دست برداشته‌اید، مرا آزاد بگذارید تا به محلّ حرکتم بازگردم.
بنابراین، یکی از ارزش‌های اخلاقی، که ابی عبد اللَّه علیه السلام هم در سخن و هم در رفتار از آن پاسداری کرد، عمل به پیمانی بود که انسان مسلمان با فرد یا گروهی می‌بندد، تا جایی که در بعضی روایات اسلامی آمده است:
«مَن لا عَهْدَ لَهُ لا دِینَ لَه»؛ هر کس که پایبند عهد و پیمان خود نیست، دین ندارد.
معلوم می‌شود که وفای به عهد، در دین اسلام وجود دارد و نمی‌شود آن را نادیده گرفت.
دومین بار، زمانی بود که حرّ بن یزید ریاحی نتوانست کاروان حسین بن علی‌علیهما السلام را تحت کنترل درآورد، به عبید اللَّه بن زیاد نامه نوشت و از او کسب تکلیف کرد. در این فاصله هر دو لشکر، در منزل‌گاهی به نام «بیضه» فرود آمدند. در اینجا امام‌علیه السلام بر حسب وظیفه با هدف هدایت آن مردم، روایتی را درباره امر به معروف و نهی از منکر، از جدّش رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل فرمود، آن‌گاه به بیان رفتار ضدّ دینی حکومت بنی امیه و یزید پرداخت و در پایان، آمدن خود را عمل به پیمانی اعلام کرد که بین خود و مردم کوفه وجود داشته است:
«...وقد أتتنی کتبکم وقدمت علی رسلکم ببیعتکم أنّکم لا تسلّمونی ولا تخذلونی، فإن أتممتم علی ببیعتکم تصیبوا رشدکم، فأنا الحسین بن علی وابن فاطمة بنت رسول اللَّه. نفسی مع أنفسکم وأهلی مع أهلیکم ولکم فی اسوة، وإن لم تفعلوا ونقضتم عهدکم وخلعتم بیعتی من أعناقکم، فلعمری ما هی لکم بنکر، لقد فعلتموها بأبی وأخی وابن عمّی مسلم، فالمغرور من اغترّ بکم، فحظّکم أخطأتم ونصیبکم ضیعتم، ومن نکث فإنّما ینکث علی‌نفسه وسیغنی اللَّه عنکم»(39)؛ دعوت نامه‌هایی که از شما به دست من رسیده و پیام پیک‌هایی که از سوی شما به نزد من آمده‌اند، این بود که شما با من بیعت کرده و پیمان بسته‌اید که مرا در برابر دشمن تنها نگذارید و دست از یاری من بر ندارید. اینک اگر بر این پیمان خود باقی و وفادار باشید، به سعادت و ارزش انسانی خود دست یافته‌اید؛ زیرا من حسین فرزند فاطمه دختر پیامبر و فرزند علی هستم که وجود من با شما مسلمانان درهم آمیخته و فرزندان و خانواده شما در حکم فرزندان و خانواده خود من هستند. (در میان من و مسلمانان جدایی نیست) که شما باید از من پیروی کنید و مرا الگوی خود قرار دهید. و اگر با من پیمان‌شکنی کردید و بر بیعت خود باقی نماندید، به خدا سوگند! این عمل

شما بی‌سابقه نیست و تازگی ندارد که با پدرم و برادرم و پسر عمویم مسلم نیز این چنین رفتار کردید و با آنان از در فریب و پیمان‌شکنی درآمدید. پس آن کسی گول خورده است که به سخن شما اعتماد کند و به پیمان شما مطمئن شود. شما مردمانی هستید که در به دست آوردن نصیب اسلامی خود، راه خطا پیموده و سهم خود را به رایگان از دست داده‌اید. و هر کس پیمان‌شکنی کند، به زیان خود او تمام خواهد شد و خدا مرا از شما بی‌نیاز خواهد کرد.
در این دو عبارتی که از امام حسین‌علیه السلام در موضوع مورد بحث ذکر شد، چند مطلب وجود دارد:
الف) ایراد سخن از سوی من اتمام حجّت و انجام وظیفه است.
ب) بیعت و اظهار نیاز از سوی شما، من را به این سرزمین آورد.
ج) معرّفی خود (برای اینکه عذری باقی نماند)
د) من برای شما الگو هستم.
ه) به خاطر عمل به عهد و میثاقم با شما به استقبال خطر آمده‌ام.
و) پیمان‌شکنی شما برای من تعجّب‌آور نیست.
ز) شما مردم عراق موقعیت حساس خود را درک نکرده‌اید.
ح) پیمان‌شکن قبل از هر کس به خود ضرر وارد می‌کند.
بنابراین، همان‌گونه که امام‌علیه السلام در این سخنان فرمود: «ولکم فی أسوة» ما باید ایشان را در عمل به ارزش‌های اخلاقی، از جمله وفای به عهد، سرمشق و الگوی خود قرار دهیم.
و نیز گروهی به سرپرستی طرماح بن عدی طائی که از کوفه می‌آمدند، در منطقه‌ای به نام «عذیب الهجانات» با امام حسین‌علیه السلام ملاقات کردند. امام‌علیه السلام از آنان درباره مردم کوفه پرسید. آنان در پاسخ گفتند: بزرگان و سران قبایل کوفه با رشوه‌های سنگین، از سوی ابن زیاد به وی گرویده‌اند؛ اما افراد دیگر، دل‌هایشان با شماست و شمشیرهایشان بر شما. آن‌گاه خبر شهادت قیس بن مُسْهِر صیداوی، نامه‌رسان امام به مردم کوفه را به حضرت دادند. امام‌علیه السلام پس از شنیدن این خبر، این آیه را تلاوت کردند: «...فَمِنْهُمْ مَنْ قَضی نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ ینْتَظِرُ وَما بَدَّلُوا تَبْدِیلاً»(40)
در ادامه این گفت و گو طرماح بن عدی طائی به امام عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! من هنگام خروج از کوفه، در کنار این شهر گروه زیادی را دیدم که اجتماع کرده‌اند. چون انگیزه این اجتماع را پرسیدم، گفتند: این مردم برای مقابله با حسین بن علی علیهما السلام و جنگ با او آماده می‌شوند. ای فرزند رسول خدا! تو را به خدا سوگند! از این سو برگرد؛ زیرا من مطمئن نیستم حتّی یک نفر از مردم کوفه به یاری شما بشتابد، و اگر این گروهی که من دیدم، در جنگ با تو شرکت کنند، در شکست تو

کافی است، در حالی که هر روز و هر ساعت که می‌گذرد، بر نیروی انسانی و تسلیحات جنگی آنان افزوده می‌شود. سپس به امام علیه السلام چنین پیشنهاد کرد که: شما و من نیز در رکاب شما، به سوی «احباء» که منطقه سکونت قبیله ما «طی» در دامنه کوه‌هایی بلند است، حرکت کنیم که هیچ کس به آن منطقه دست پیدا نمی‌کند.
امام حسین‌علیه السلام برای داشتن نیت خیر، او را دعا کردند و سخنانی فرمودند که من نمی‌توانم به پیشنهاد شما پاسخ مثبت بدهم؛ چون با مردم کوفه عهد و میثاقی بسته‌ام که باید به آن عمل کنم:
«إنّ بیننا وبین القوم عهداً ومیثاقاً ولسنا نقدر علی الانصراف حتی تتصرف بنا وبهم الأمور فی عاقبه» همانا بین ما و مردم کوفه عهد و پیمانی بسته شده و در اثر این پیمان امکان برگشت برای ما نیست، تا ببینیم عاقبت کار به کجا می‌انجامد.
طرماح از امام علیه السلام اجازه خواست به سوی محلّی به نام «میره» نزد اهلش برود و زود برای یاری امام‌علیه السلام بازگردد. او اگرچه با سرعت برگشت، ولی وقتی به محلّ ملاقات قبلی‌اش با امام‌علیه السلام رسید، خبر شهادت امام‌علیه السلام را شنید و در نتیجه به سوی اهلش بازگشت.
امام‌علیه السلام در این سخن با صراحت می‌فرماید: «آنچه مرا وادار کرده که با همه خطرها به راهم ادامه دهم، وظیفه عمل به عهد و میثاقم با مردم کوفه است و امکان ندارد که من دست از وظیفه‌ام بردارم تا ببینم عاقبت کار به کجا می‌انجامد». بنابراین، الگو بودن امام حسین علیه السلام در عمل به ارزش‌های اخلاقی، به خوبی روشن می‌شود.

3 – پیش قدم نبودن در جنگ

لشکریان حرّ بن یزید ریاحی و کاروان امام حسین‌علیه السلام نزدیک یکدیگر همچنان در حرکت بودند تا دستور امیر عراق، عبید اللّه بن زیاد خطاب به حرّ برسد. دو قافله به سرزمین «نینوا» رسیدند. در اینجا با مردی مسلّح و سوار بر اسبی تندرو رو به رو شدند. او کسی جز پیک ابن زیاد نبود که حامل نامه وی به حرّ بود. متن نامه این بود:
«جعجع بالحسین حین تقرأ کتابی ولا تنزله إلّا بالعراء علی غیر مآء وغیر حصن»؛ با رسیدن این نامه، به حسین بن علی سخت بگیر و در بیابانی بی‌آب و علف و بی‌قلعه فرودش آور.
حرّ نیز متن نامه را برای امام‌علیه السلام خواند و آن حضرت را از مأموریت خویش آگاه ساخت. امام‌علیه السلام فرمود: پس بگذار ما در بیابان نینوا و غاضریات یا شفیه فرود آییم. حرّ گفت: نمی‌توانم این اجازه را به شما بدهم. من دیگر در تصمیم‌گیری آزاد نیستم؛ زیرا همین نامه‌رسان، جاسوس ابن زیاد و مواظب من است.
در این هنگام، زهیر بن قین به امام‌علیه السلام گفت: جنگ با این گروه کم، آسان‌تر است از جنگ با افراد بسیاری که در پشت سر آنان است. به خدا قسم ! طول نخواهد کشید که لشکریان بسیاری به پشتیبانی آنان برسند و آن وقت ما دیگر تاب مقاومت در برابر آنان را نخواهیم داشت.
امام در پاسخ به پیشنهاد زهیر بن قین چنین فرمود:
«ما کنت أبدأهم بقتال»؛
من هرگز آغاز کننده جنگ نخواهم بود.
امام حسین علیه السلام تا روز عاشورا بر این تصمیم خود باقی ماند. صبح روز عاشورا عمر بن سعد پس از شاهد گرفتن مردم و تیراندازی به سوی خیمه‌های حرم امام حسین علیه السلام جنگ را آغاز کرد و امام‌علیه السلام نیز چاره‌ای جز دفاع از خود و اهل بیت خویش نداشت. پدر بزرگوارش حضرت علی‌علیه السلام نیز در جنگ هیچ‌گاه پیشقدم نبود، پیش از آنکه به پیروزی بیندیشد، به رعایت اصول اخلاقی و انسانی فکر می‌کرد.
آغاز کننده جنگ، عامل اصلی همه قتل‌ها، جراحت‌ها، آوارگی‌ها و نابسامانی‌ها شناخته می‌شود و اهل بیت عصمت و طهارت‌علیهم السلام به پیروی از آیین ارزشمند قرآن می‌خواستند با ارشاد و هدایت مردم، آنان را به جای جنگ، به سوی ارزش‌های اخلاقی رهنمون شوند.

4 - صبر: (صبر در طاعات، صبر بر مصیبت، صبر از معصیت)

4 - صبر: (صبر در طاعات، صبر بر مصیبت، صبر از معصیت)

یکی از ارزش‌های اخلاقی در اسلام صبر است، در روایات صبر به سه قسم تقسیم شده: صبر در طاعات، صبر بر مصیبت و صبر از معصیت.
مفهوم صبر، این معنا را تداعی می‌کند که گویی عاملی انسان را به سویی می‌کشاند و او در برابر آن،مقاومت می‌کند. این عامل ممکن است درونی باشد یا بیرونی، و عامل درونی نیز مختلف است.
با توجّه به کاربرد گسترده واژه صبر می‌توان گفت: بیشتر رفتارهای اخلاقی و یا حتّی همه آنها به لحاظی تحت عنوان صبر قرار می‌گیرند.(41)
بنابراین بر اساس روایات، برای انجام وظایف شرعی، به صبر و استقامت نیاز است که از آن به «صبر طاعات» تعبیر شده است. برای گناه نکردن نیز به صبر و پایداری نیاز است. این در صورتی عملی خواهد شد که معنویت در انسان ریشه‌دار و عمیق باشد. این صبر «صبر از معصیت» عنوان گرفته است. و مقاومت کردن در پیش آمدهای ناگوار «صبر بر مصیبت» نامیده شده است. حدیثی در اصول کافی از امیر المؤمنین‌علیه السلام از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل شده است که تقسیم یاد شده را بیان می‌کند.(42)
امام حسین علیه السلام در حادثه عاشورا، در موارد متعددی اصحاب و اهل بیتش را به صبر سفارش می‌کرد که در سخنان آن حضرت، هر سه نوع صبر را مشاهده می‌کنیم:

«إنّ اللَّه تعالی أذن فی قتلکم وقتلی فی هذا الیوم، فعلیکم بالصبر والقتال... صبراً یا بنی الکرام...»(43)؛ خداوند به کشته شدن شما و من در این روز اذن داده است و بر شما است که شکیبایی در پیش گرفته و با دشمن بجنگید. بزرگ‌زادگان! صبر و شکیبایی به خرج دهید.
در اینجا به صبر در اطاعت از فرامین الهی سفارش شده است، از آنجا که جهاد یکی از اساسی‌ترین دستورهای شرع مقدس است، امام حسین‌علیه السلام اصحاب خود را به عمل به این حکم الهی سفارش می‌کند.

امام حسین‌علیه السلام در لحظات آخر زندگی خود، اهل خویش را در برابر انبوه مصیبت‌های وارد شده بر آنان به صبر دعوت می‌فرمود:
«یا أختاه! یا أمّ‌کلثوم! یا فاطمة! یا رباب! أنظرن إذا قتلت فلاتشقق علی جیباً ولاتخمسن وجهاً ولاتقلن هجراً»(44) ای خواهر! ای امّ کلثوم! ای فاطمه! ای رباب! زمانی که کشته شدم، پس گریبان خود را به خاطر من نگشایید و صورت خود را نخراشید و سخن نامربوطی نگویید.
امام‌علیه السلام در وداع دوم خود نیز به صبر در برابر مصیبت‌ها و ناگواری‌ها سفارش می‌فرمود:
«وأمرهم بالصبر... وقال: ویعوّضکم عن هذه البلیة بأنواع النعم والکرامة فلا تشکو، فلا تقولوا بألسنتکم ما ینقص من قدرکم»(45)؛ امر کرد ایشان را به صبر... و فرمود: خدا شما را از این مصیبت، به اقسام نعمت‌ها وبزرگواری عوض می‌دهد، پس شکایت نکنید. پس با زبانتان چیزی را نگویید که از ارزشتان می‌کاهد.
در این وداع، امام‌علیه السلام سه مطلب را درباره صبر بیان می‌فرماید:
الف) امر کردن به صبر
ب) خداوند در برابر صبر بر دشواری‌ها و مصیبت‌ها، با نعمت و بزرگواری پاداش می‌دهد.
ج) در مصیبت‌ها سخنی برخلاف رضای خدا گفتن، موجب کم‌ارزش شدن انسان خواهد شد.
در سخنان امام حسین‌علیه السلام، به صبر و استقامت برای انجام دادن طاعات از جمله جهاد در راه خدا سفارش شده است. امر به صبر در برابر سختی‌ها و مصیبت‌ها در دو مورد بیان شد. مهم این است که حضرت نیز با شجاعت، در برابر آن همه دشمن جهاد کرد، بر آن همه مصیبت صبر نمود و شکرگزار خدا بود و این واقعیت را به زبان نیز جاری کرد. در لحظات آخر، زمانی که با بدنی مجروح و خون‌آلود به روی زمین کربلا افتاده بود، با خدا راز و نیاز و تحمّل خود را با همه وجود اعلام می‌کرد:
«صبراً علی قضآئک یا ربّ لا إله سواک یا غیاث المستغیثین، ما لی ربّ سواک ولا معبود غیرک، صبراً علی حکمک یا غیاث من لا غیاث له...»(46)؛ صبر می‌کنم بر قضای تو، ای پروردگار! که جز تو خدایی نیست ای فریادرس فریاد خواهان. برای من پروردگاری جز تو و معبودی غیر از تو نیست. صبر می‌کنم بر حکم تو، ای فریادرسی که فریادرسی نداری...

صبر از معصیت (گناه)

نکته درخور توجه، در اینجا این است که امام‌علیه السلام دو قسم قبلی صبر را خطاب به اصحاب و اهل بیت خویش فرموده است؛ اما قسم سوم، یعنی صبر از گناه نیز در کلام سید الشهداءعلیه السلام در روز عاشورا وجود دارد که خطاب به دشمن و برای بازداشتن آنان از گناه بزرگی که تصمیم گرفته بودند انجام دهند، بیان شده است. امام‌علیه السلام در آغاز خطبه اول خود، در صبح روز عاشورا با صدای رسا فرمرد:
«أیها النّاس استمعوا قولی ولا تعجلوا حتّی أعظم بما هو حقّ لکم علی و حتّی أعتذر إلیکم من مقدمی علیکم...»(47)؛ ای مردم! سخن مرا بشنوید و عجله نکنید تا موعظه کنم شما را به چیزی که حقّ شما است بر من (هدایت و موعظه)، تا اینکه علّت آمدن خود را برای شما بیان کنم.
در این عبارت، امام‌علیه السلام اصطلاح صبر را به کار نبرده‌اند، ولی از لحاظ مفهوم «لا تعجلوا» به معنای «اصبروا» است. بنابراین، هر سه قسم صبر را که در روایت یاد شده، در وقایع شب و روز عاشورا نیز به چشم می‌خورد.

5 - وفاداری با دوستان

وفاداری از جمله ارزش‌های اخلاقی است. وفادار بودن به این معناست که انسان مسلمان، فردی را که با او سابقه دوستی داشته، فراموش نکند. به ویژه اگر این دوستی، در فرآیند یک مکتب الهی و بر اساس ارزش‌ها شکل گرفته باشد.
امام حسین‌علیه السلام در روز عاشورا هرجا لازم می‌شد، به کمک اصحابش می‌شتافت و معمولاً در کنار آنان به هنگام شهادت حاضر می‌شد؛ مثلاً در میان اصحاب امام‌علیه السلام، غلامی سیاه چهره به نام جون - متعلّق به ابوذر غفاری بود که به امیر المؤمنین‌علیه السلام و بعد به امام مجتبی علیه السلام سپرده شده و سرانجام در خدمت امام حسین‌علیه السلام - بود، تا اینکه به کربلا آمد.
آن حضرت به وی فرمود: تو عمری در خانه ما زحمت کشیده‌ای و به منظور عافیت با ما بوده‌ای. من به تو اجازه می‌دهم که آزادانه بروی.
او وقتی این سخن را شنید، خود را پشت پاهای امام‌علیه السلام انداخت و عرض کرد: در دوران خوشی، از نعمت‌های موجود در خانه شما بهره می‌بردم. اکنون در این وضعیت سخت، شما را تنها بگذارم و بروم؟! رنگم سیاه و حسب و نسبی ندارم، امّا دوست دارم با شما باشم تا بوی خوش و بهشتی بگیرم و حسب و نسب من شریف شود و رنگم سفید گردد. نه به خدا قسم! جدا نمی‌شوم تا این خون سیاه با خون شما مخلوط گردد.
حضرت به او اجازه داد.
او به میدان رفت و پس از کشتن 25 نفر به شهادت رسید. امام‌علیه السلام بالای سر او حاضر شد و دعایش کرد:
«اللّهمّ بیض وجهه وطیب ریحه واحشره مع الأبرار وعرّف بینه وبین آل محمّد»(48)؛ خدایا! صورتش را سفید گردان و بویش را مطبوع گردان و او را با نیکان محشور کن و رابطه بین او و آل محمّد: را پسندیده قرار بده!
وفاداری امام به اندازه‌ای عمیق و ریشه‌دار است که غلامی این چنین را حتّی پس از شهادت قدردانی کرده و او را مورد لطف قرار می‌دهد.
حرّ بن یزید ریاحی نیز با آنکه باعث شد که امام‌علیه السلام در این سرزمین فرود آید، ولی چون توبه کرد و رابطه دوستی با آن حضرت برقرار ساخت، مورد لطف ایشان قرار می‌گیرد و برای پذیرایی دعوت می‌شود. پس از شهادت نیز خود حضرت، زخم سر او را با دستمال خویش می‌بندد. در بعضی موارد، امام‌علیه السلام بالای سر مجروحین حاضر

می‌شد و صورت به صورت آنان می‌گذاشت؛ مانند «واضح» و «اسلم» که با تبسّم و در حالی که در آغوش امام بودند، روحشان به عالم ملکوت پرواز کرد.
امام حسین‌علیه السلام مظهر محبت، عاطفه، دگر دوستی و وفادای به دوستان و هم‌سنگران بود. آزار ایشان حتی به دشمنانشان هم نمی‌رسید، ولی دشمن پست با دیدن این همه بزرگواری و زیبایی از آن امام عزیز، به ایشان با بدترین رفتارها توهین کرده و آن حضرت را به شهادت رساند.

فصل دوم: مقام رضا در سیره امام حسین‌علیه السلام

مقدمه

«إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ أُولئِکَ هُمْ خَیرُ البَرِیةِ * جَزآؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها أَبَداً رَضِی اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضَوْا عَنْهُ ذلِکَ لِمَنْ خَشِی رَبَّهُ»(49)؛ تنها آنان‌که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، بهترین اهل عالمند. پاداش ایشان نزد پروردگارشان باغ‌های بهشت عدن است که نهرها زیر درختانش جاری است و در آن بهشت ابد، جاودان متنعمند و خدا از آنان خشنود و آنان هم از خدا راضی هستند و این بهشت، مخصوص کسی است که از خدا بترسد.

بالاترین رتبه معنوی انسان، این است که تنها به انجام وظیفه بیندیشد و در برابر مقدّرات الهی، خشنودی کامل داشته باشد. این مقام عرفانی، از اخلاص بالاتر است.

فرق بین اخلاص و مقام رضا

مُخلِص به کسی گفته می‌شود که انگیزه و محرّکی غیر از خداوند متعال نداشته باشد؛ ولی مقام رضا مربوط به افرادی است که در عمل مخلصانه، احساس رضایت و خشنودی نیز دارند و این مرحله‌ای بالاتر از اخلاص است. فردی که بیمار است، ممکن است پزشک برای بهبودی او داروی بدمزه‌ای را تجویز کند. این بیمار فقط برای دست یافتن به سلامت خود، این دارو را می‌خورد و احساس ناگواری هم در این هنگام به او دست می‌دهد؛ ولی گاهی پزشک خوردن عسل مصفای طبیعی را به بیمار توصیه می‌کند. او هم برای درمان خود، شربت عسل را می‌نوشد؛ ولی با همه وجود به استقبال این دستور می‌رود و از آن رضایت کامل دارد و ذرّه‌ای احساس دشواری نمی‌کند.
محیی الدین بن عربی در تفسیر خود، ذیل آیه مورد بحث می‌گوید:
«... وأعلی درجاتهم (خیر البریة) مقام کمال الصفات الّذی هو الرضا»(50)
... افرادی که ایمان دارند و همه اعمال صالح را نیز انجام می‌دهند، صاحب مقام خیر البریه می‌شوند.
بالاترین درجه آنان مقام کمال صفات است، مقامی که جز مقام رضا نیست. علّامه طباطبایی رحمه الله در تفسیر المیزان، معیار ایمان افراد را اعتقادشان به تقدیرات الهی بیان می‌کند که مقام رضا فرع بر آن اعتقاد و باور است.

خشنودی در مراحل چهارگانه قیام حسینی

1 - مرحله نفی طاغوت:

امام حسین‌علیه السلام در مدینه فرمود:
«ومثلی لا یبایع مثله»(51)؛ کسی مانند من با طاغوتی همانند یزید بیعت نمی‌کند.
با توجّه به این جمله امام علیه السلام، این مرحله را «نفی طاغوت» نامیدیم.
امام حسین‌علیه السلام هنگامی که برای وداع با جدّش رسول خدا صلی الله علیه وآله وارد حرم آن حضرت می‌شود، خدا را به آن حضرت قسم می‌دهد که در این نهضت و حرکتی که آغاز کرده است و هنوز در ابتدای راه قرار دارد، او را به جهتی که رضای خودش در آن است، هدایت کند:
«أسئلک یا ذا الجلال والإکرام! بحقّ القبر ومن فیه، ما اخترت من أمری هذا ما هو لک رضی»(52) ای خداوند باشکوه و بزرگوار! به حقّ این قبر و به حقّ صاحب این قبر، از تو می‌خواهم که آن راه را برایم پیش آوری که خشنودی تو در آن باشد.
این عالی‌ترین درجه کمال است که انسان در سخت‌ترین و حسّاس‌ترین شرایط قبل از موفقیت ظاهری، به رضایت الهی بیندیشد.
امام‌علیه السلام در پایان وصیت‌نامه معروف خود در مدینه، پس از بیان اهداف مهمّ خویش می‌افزاید:
«فمن قَبِلَنی بقبول الحقّ فاللّه أولی بالحقّ، ومن ردّ عَلَی هذا، أصبر حتّی یقضِی اللّه بینی وبین القوم وهو خیر الحاکمین»؛ پس هرکس مرا بپذیرد به پذیرش حق و ثابت، پس خدا سزاوارتر است به این حقیقت، و هرکس با من مخالفت کند در مبارزه، من در برابرش صبر و مقاومت می‌کنم تا اینکه خدای متعال بین من و او قضاوت کند، که او بهترین حکم کنندگان است.
مقصود حضرت در این بیان، این است که من به علّت مخالفت گروهی بی‌شمار، از انجام وظیفه‌ای که خدا بر عهده‌ام گذارده است، دست بر نمی‌دارم و به خواست خدا از نتیجه این مبارزه رضایت کامل دارم.

امام حسین‌علیه السلام در مکّه در نامه‌ای به مردم بصره نوشت:
«أن تسمعوا قولی أَهْدِکم إلی سبیل الرّشاد»؛ اگر به گفتارم گوش دهید، شما را به راه تعالی هدایت می‌کنم.
بنابراین، مکّه جایگاه ابلاغ پیام امام‌علیه السلام بود و بنابر تعبیر خود امام، ما این عنوان را انتخاب کردیم.
امام حسین‌علیه السلام روز سوم شعبان به مکّه رسید و با اهل بیت خود، بیش از چهار ماه در مکّه ماندند. چند عامل موجب شد که حضرت در حساس‌ترین زمان، که همه کاروان‌های حاجیان به سوی مکّه در حرکت بودند، ایشان تصمیم بگیرند در آن شرایط به سوی عراق حرکت کنند.
حفظ حرمت کعبه، خنثی‌سازی نقشه حکومت برای ترور آن حضرت و نامه مسلم باعث شد که امام‌علیه السلام از مکه خارج شود. آن حضرت پیش از حرکت، از مردم دعوت کرد تا جمع شوند در حالی که در میان جمعیت ایستاده بود، خطبه تاریخی و بسیار زیبای خود را ایراد فرمود:
«الحمد للّه وما شآء اللّه ولا قوّة إلّا باللّه وصلّی اللّه علی رسوله، خُطّ الموت علی وُلد آدم مَخط القلادة علی جید الفتاة، وما أولهنی إلی أسلافی اشتیاق یعقوب إلی یوسف، وخُیر لی مصرع أنا لاقیه کأنّی بأوصالی تتقطعها عسلان الفلاة بین النواویس وکربلاء فیملأنّ منّی أکراشاً جوفاً وأجربة سُغباً لا محیص عن یوم خُطّ بالقلم، رضا اللّه رضانا أهل البیت نصبر علی بلآئه ویوفّینا أجور الصابرین، لن تشُذّ عن رسول اللّه لحمته بل هی مجموعة له فی خضیرة القدس تقرّ بهم عینه وینجز بهم وعده إلی ومن کان فینا باذلاً مُهجته مُوطّناً علی لقآء اللّه نفسه، فلیرحل معنا فإنّی راحل مصبحاً إن شاء اللّه»(53)؛ سپاس برای خدای متعال است. آنچه خدا بخواهد همان خواهد بود، و هیچ نیرویی حکم‌فرما نیست مگر به اراده خداوند، و درود خداوند بر فرستاده‌اش. مرگ بر انسان‌ها لازم افتاده، همانند گردن‌بند که ملازم گردن دختران است، و من به دیدار نیاکانم آن چنان اشتیاق دارم مانند اشتیاق یعقوب به دیدار یوسف، و برای من قتلگاهی معین گردیده است که در آنجا فرود خواهم آمد، و گویا با چشم خود می‌بینم که درندگان بیابان‌ها (لشکریان کوفه) در سرزمینی در میان نواویس و کربلا اعضای مرا قطعه قطعه و شکم‌های گرسنه خود را سیر می‌کنند. از پیشامدی که با قلم قضا نوشته شده است، چاره و مفرّی نیست. خشنودی خدا خشنودی ماست. در برابر بلا و امتحان او، صبر و استقامت می‌ورزیم و اجر صبر کنندگان را به ما خواهد داد. در میان پیامبر و پاره‌های تن وی (فرزندانش) هیچ‌گاه جدایی

نخواهد افتاد و در بهشت در کنار او خواهند بود و چشم پیامبر به دیدار آنان روشن می‌شود و وعده او نیز (استقرار حکومت اللّه) به دست آنان تحقّق خواهد یافت. هر کس می‌خواهد جان خویش را در راه ما فدا کند و خود را برای لقای پروردگار خود آماده می‌بیند، با ما همسفر شود که من صبح‌گاهان حرکت خواهم کرد ان شاء اللّه.
سید الشهدا علیه السلام در این خطبه بسیار زیبا پس از یادآوری مرگ و همه سختی‌هایی که در پیش رو دارند، می‌فرماید که رضایت خدا، رضای ما اهل بیت‌علیهم السلام است و بر همه سختی‌هایش صبر می‌کنیم و به استقبال آن می‌رویم و آن‌گاه کسانی را که حاضرند مخلصانه خون خود را در راه خدا اهدا کنند، دعوت می‌کند که با ایشان حرکت کنند. این عالی‌ترین مقام عرفانی برای یک امام است که خود، همرزمان و خانواده خویش را در برابر همه بلاها، عاشقانه به وادی نینوا آورده است.

توضیحی کوتاه درباره سخن امام حسین علیه السلام

امام حسین‌علیه السلام در این خطبه معروف خود، به بیان چند مطلب پرداخته:
الف) حمد و ثنای خدای متعال
ب) مقدّر بودن مرگ برای همه، به صورت واقعیتی که از انسان جدا شدنی نیست.
ج) اشتیاق به شهادت در راه خدا
د) بیان گوشه‌ای از حوادث کربلا که در آینده به وقوع خواهد پیوست.
ه) اظهار خشنودی از سختی‌هایی که در راه حفظ دین وارد می‌شود.
و) این نهضت، همسو با بعثت پیامبر صلی الله علیه وآله و احیای دین خداست. از این رو، در این حرکت به او ملحق خواهیم شد و در بهشت به صورت جمعی با ایشان خواهیم بود.
ز) دعوت از کسانی که حاضرند در نهضت، با ایشان همراهی و جان فشانی کنند.

3 - مرحله انتظار

امام حسین‌علیه السلام بین راه مکّه به عراق فرمود:
«لأرجو أن یکون خیراً ما أراد اللّه بنا قُتِلنا أم ظفرنا»(54)؛ امید خیر دارم به آنچه خدا اراده کرده برای ما، چه کشته شویم و چه پیروز گردیم.
عنوان انتظار، از این عبارت حضرت انتزاع می‌گردد. امام حسین‌علیه السلام در مرحله سوم، که سرآغاز یک تحول عظیم برای پیروزی یا شهادت بود، همچنان با شعار خود، که «رضا اللّه رضانا» بود، به پیش می‌رفت.
شیخ مفید رحمه الله از فرزدق شاعر نقل می‌کند که گفت: در سال 60 هجری به همراه مادرم برای به جا آوردن حجّ به مکه می‌رفتم. همچنان که مهار شتر را در دست داشتم و در محدوده حرم به مکه نزدیک می‌شدم، ناگاه حسین بن علی‌علیهما السلام را دیدم که با شمشیر و اسلحه از مکه بیرون می‌رود.
پرسیدم: این قطار شتر از کیست؟ گفتند: از حسین بن علی‌علیهما السلام است.
پس نزد آن حضرت آمده، عرض کردم: خداوند خواسته و آرزویت را در آنچه می‌خواهی روا سازد. پدر و مادرم به فدایت، ای فرزند رسول خدا! چه چیز تو را به شتاب واداشته که از انجام حجّ دست برداری؟
فرمود: اگر شتاب نمی‌کردم، گرفتار می‌شدم. سپس به من فرمود: تو کیستی؟ عرض کردم: مردی از عرب هستم، به خدا سوگند! بیش از این از من نپرسید.
سپس فرمود: مرا از مردمی که در پشت سر داری، آگاه کن. (مردم عراق در یاری ما چگونه هستند). عرض کردم: از مرد آگاهی پرسیدی و من خوب آنان را می‌شناسم.
«قلوب النّاس معک وأسیافهم علیک»؛ دل‌های مردم عراق با شماست و شمشیرهایشان بر شما و قضا [و قدر الهی از آسمان فرود آید و خدا آنچه را خواهد به جا آورد.
حضرت فرمود:
«صدقتَ للّه الأمر، وکلّ یوم هو فی شأن، إن نزل القضاء بما نُحبّ ونرضی فنحمد للّه علی نعمائه وهو المستعان علی‌أدآء الشکر، وإن حال القضآء دون الرّجآء فلم یبعد من کان الحق نیته والتقوی سریرته»(55)؛ راست گفتی، کار به دست خداست و هر روز در کاری است، پس اگر قضا [و خواست خدا] فرود آمد به آنچه ما می‌خواهیم و به آنچه خشنودیم (و بر طبق دلخواه ما بود) پس خدا را بر نعمت‌هایش سپاس گوییم و او نیروی

شکرگزاری‌اش را عطا و اگر به دلخواه ما نشد، پس دور نشود از خواسته خود، آن کس که نیتش حق باشد و پرهیزکاری پیشه کند.
از این سخن امام‌علیه السلام استفاده می‌شود که ما تابع خواست و رضایت الهی هستیم و به وظیفه خود عمل می‌کنیم. از نظر سیاسی و ظاهری، می‌بینیم که فرزدق بدترین خبر ممکن را به امام داد، ولی این خبر ذرّه‌ای در روحیه و سخن امام تغییر ایجاد نکرد و با همان صلابتی که در مدینه و مکّه سخن گفت، اکنون نیز با اخلاصی عمیق سخن می‌گوید.

4 - مرحله شهادت

امام حسین‌علیه السلام در کربلا فرمود:
«مرحباً بالقتل فی سبیل اللّه....»(56)؛ آفرین به کشته شدنی که در راه خدا باشد.
این جمله، غیر از این که آمادگی کامل امام را برای شهادت بیان می‌کند، رضایت کامل نیز از آن مشهود است. این عبارت را امام در برابر تهدیدات حرّ بن یزید ریاحی در ابتدای ورود به کربلا فرمود، و به خوبی رضایت کامل از شهادت در راه خدا استفاده می‌شود.
در چهارمین مرحله نهضت، کاروان امام در بیابانی به دور از امکانات فرود آمد. جیره‌خواران پست مسلّحانه به این دشت یورش آوردند. حسینیان در مظلومیتی همه‌جانبه، به محاصره آنان درآمدند؛ ولی روح و جان آنان هرگز تن به اسارت نداد و دشمن را با همه بزرگی و گستردگی ظاهری‌اش به ذلّت کشید. رفتار و سخن امام‌علیه السلام و اصحاب بزرگوارش در اینجا نیز از اخلاص موج می‌زند و یزیدیان را غرق ساخته است.
اگرچه از سخنان امام و اصحابش علیهم السلام و رفتار آنان، رضایت کامل از حوادث دیده می‌شود و هرچه امام به شهادت نزدیک‌تر می‌شود، با چهره‌ای افروخته‌تر و با شجاعت بیشتر می‌رزمد، ولی ظاهراً عبارتی که در کربلا از آن امام کلمه «رضا» در آن به کار رفته باشد، ملاحظه نشد. عبارت معروفی که از امام‌علیه السلام در لحظات آخر نقل می‌شود: «رضاً بقضائک، تسلیماً لأمرک...» درست نیست، بلکه عبارت موجود در مقاتل، این‌گونه است: «صبراً علی قضائک یا ربّ لا إله سواک یا غیاث المستغیثین».(57)

فصل سوم: درس عزّت از مکتب امام حسین‌علیه السلام

مقدمه

«مَنْ کانَ یرِیدُ العِزَّةَ فَلِلَّهِ العِزَّةُ جَمِیعاً...»(58)؛ هر کس سربلندی می‌خواهد، پس سربلندی از آنِ خداوند است.
العِزّ: خلاف الذُّلّ؛ والعزیز: الشریف، المکرّم(59).
عزّت، حالتی است که نمی‌گذارد انسان شکست بخورد و مغلوب شود.(60) صلابت در اصل، به معنای عزّت است؛ اما از باب توسعه، به معنای قاهری که مقهور نمی‌شود، غلبه مطلق، صعوبت و سختی، غیرت و حمیت به کار رفته است.
در فلسفه اخلاق، یکی از موضوعات محوری این است که پایه و اساس اخلاق در جامعه و افراد چیست؟
شهید مطهری‌رحمه الله در کتاب فلسفه اخلاق، نزدیک به ده نظریه در این باره نقل می‌کند و به نقد و بررسی آنها می‌پردازد و سرانجام نظریه اسلام در این باره را به تعبیر ایشان «کرامت نفس» و به تعبیر دیگران «عزّت نفس» بیان می‌کند.(61)
عزّت به معنای اینکه چیزی قاهر باشد و نه مقهور، یا غالب باشد و شکست ناپذیر، مختصّ خداوند است. غیر از خداوند متعال، همه چیز در ذات خود فقیر و ذلیل است و چیزی را که نفعش در آن باشد، مالک نیست، مگر آنکه خدا به او ترحّم کند و سهمی از عزّت به او بدهد. سیاق آیاتی مانند: «مَنْ کانَ یرِیدُ العِزَّةَ فَلِلَّهِ العِزَّةُ جَمِیعاً» آن نیست که بخواهد اختصاص عزّت به خدا را بیان کند، بلکه معنای آن این است که هر کس عزّت می‌خواهد، باید از خدای تعالی بخواهد.
خلاصه پیام آیه این است که هرکس عزّت بخواهد، همه‌اش از خدا است؛ یعنی به کسی اعطا نمی‌شود مگر به وسیله بندگی، که آن هم به دست نمی‌آید مگر با داشتن ایمان و عمل صالح.(62)
با توجّه به اضافه شدن کلمه عزّت به کلمه نفس، معنای مصطلح آن، نفسی است که در اثر رشد اخلاقی، مکتب تربیتی، اصالت و بزرگواری خانوادگی، انسان را به جایی برساند که حاضر نشود ذرّه‌ای ذلّت در سخن یا در رفتار از خود نشان دهد. عزّت نفس و بزرگواری، سراسر نهضت عاشورا را دربر گرفته بود. امام حسین علیه السلام بارها بیاناتی را ایراد کردند که با آزادگی و کرامت نفس آمیخته بود.
سخنان آن حضرت در این باره را می‌توان به دو بخش تقسیم کرد:
1 - آثار عزّت نفس 2 - عوامل ایجاد عزّت نفس

آثار عزّت نفس

1 - نفی ذلّت از خود

الف) روز عاشورا پس از نخستین خطبه‌ای که امام حسین علیه السلام ایراد کردند و قیس بن اشعث از آن حضرت خواست که تسلیم حکم یزید بشود، امام علیه السلام در پاسخ فرمود:
«لا واللّه لا أعطیهم بیدی إعطاء الذلیل ولا أفرّ فرار العبید...»(63)؛ نه، به خدا قسم! نه دستم را از روی ذلّت به سوی آنان دراز خواهم کرد و نه مانند بندگان فرار می‌کنم.
ب) امام‌علیه السلام در یکی از سخنرانی‌های خود در روز عاشورا اعلام کردند:
«إنّ الدّعی بن الدّعی قد رکزنی بین اثنتین بین السلّة والذلّة، هیهات منّا الذلّة...»(64)؛ این مرد بی پدر (که بنی امیه او را به خود ملحق کردند) و فرزند آن بی‌پدر، مرا میان دو چیز پای فشرده است: بین شمشیر و خواری؛ هیهات که ما به ذلّت تن دهیم.
ج) روز عاشورا پس از شهادت اصحاب امام و بنی‌هاشم و اثر نکردن نصایح و موعظه‌های امام‌علیه السلام در قلب‌های تاریک و پر از شقاوت و قساوت آن مردم، آن حضرت وارد جنگ شده و به تعبیر بعضی از راویان، قتلگاه بزرگی از آن مردم پست به وجود آوردند، در حالی که حضرت پی در پی این رجز را با صدای رسا می‌خواندند:
القتلُ أولی من رُکوب العار
والعارُ أولی من دخول‌النّار(65)
کشته شدن بهتر است از سوار شدن بر ننگ - ننگ و شکست ظاهری دنیا بهتر است از داخل شدن به آتش و دوزخ.
امام حسین‌علیه السلام با تمام وجود در سخن و عمل ذلّت را از خود دور می‌کند و این یکی از نتایج عزّت است.

2 - آسان شدن شهادت در سایه عزّت

الف) زمانی که پیش قراولان لشکر کوفه، به فرماندهی حرّ بن یزید ریاحی، به کاروان حسین بن علی علیهما السلام دست یافتند و تلاش می‌کردند که آن حضرت را به تبعیت از خود وادارند، امام به شدّت استنکاف کرده اشعار زیر را که بیانگر تصمیم قاطع حضرت بود، می‌خواندند:

سأمضی وما بالموت عارٌ علی‌الفتی
إذا ما نوی حقّاً وجاهد مسلماً

من می‌روم و مرگ برای جوانمرد ننگ نیست، اگر نیت او حق باشد و مخلصانه بکوشد.

وواسَی الرجالِ الصالحین بنفسه
وفارق مثبوراً وخالف مُجرماً

و مردان نیکوکار به جان مواسات نمایند، چون از جهان بیرون رود، مردم از مرگ او اندوه خورند.

فإن عِشتُ لم أندم وإن مِتُّ لم أُلَم
کفی بک ذُلاًّ أن تعیش وترغما(66)

پس اگر زنده ماندم پشیمان نیستم و اگر بمیرم مرا ملامت نکنند، این ذلّت تو را بس، که زنده باشی و خوار گردی.

ب) سخنان دیگری از حضرت که‌عزّت و بزرگواری در آن موج می‌زند، اعلان می‌کند که من شهادت را در راه پاسداری از دین، سعادتی بزرگ دانسته و آن را با آغوش باز می‌پذیرم، ولی زندگی با ستمگران را هرگز:

«فإنی لا أرَی الموت إلّا السعادة والحیاة مع الظالمین إلّا برماً»(67)؛ همانا من مرگ در راه خدا را جز سعادت نمی‌بینم و زندگی با ستمگران را جز خواری.

ج) «ذوحُسَم» محل تلاقی لشکر حرّ بن یزید با کاروان ابی عبد اللّه الحسین‌علیه السلام بود. در این مکان، مطالب و سخنان بسیاری بین دو طرف ردّ و بدل شد و لشکریان تشنه حرّ به دست اصحاب امام سیراب شدند و نماز ظهر را به امامت آن حضرت اقامه کردند. همه تلاش حرّ در اینجا این بود که با خواهش یا تهدید، آن حضرت را مطیع خود سازد و به هر جا که می‌خواهد، منتقل کند.

عزّت، سربلندی و شجاعت در سخنانی که آن حضرت در برابر لشکر کوفه، در زمان بسیار حساس ایراد فرمود، موج می‌زند. یکی از آن سخنان را می‌آوریم:

«لیس شأنی شأنُ من یخاف الموت. ما أهونَ الموت علی سبیل نیل العِزّ وإحیاء الحقّ. لیس الموت فی سبیل العزّ إلّا حیاةً خالدة ولیست الحیاة مع الذُّلّ إلّا الموت الذی لا حیاة معه، أ فبالموت تخوّفنی؟ هیهات طاش سهمک وخاب ظنّک لستُ أخاف الموت، إنّ نفسی لَأبکر وهِمّتی لَأعلی من أن أحمل الضیم خوفاً من الموت، هل تقدرون علی أکثر من قتلی؟ مرحباً بالقتل فی سبیل اللّه، ولکنّکم لا تقدرون علی هدم مجدی وشرفی فإذاً لا أبالی بالقتل»(68)؛ موقعیت من موقعیت کسی نیست که از مرگ بترسد، چقدر سبک است مرگی که در راه رسیدن به عزّت و زنده کردن حق باشد. مرگ در راه عزّت نیست مگر زندگی همیشگی، و زندگی با ذلّت نیست مگر مرگی که زندگی با او نباشد. آیا با مرگ مرا می‌ترسانی؟! تیرت به خطا رفت و خطا کرد گمان تو. از مرگ ترسان نیستم. همانا نفس من سریع‌تر و همّتم بلندتر از آن است که به علّت ترس از مرگ، ستم را تحمل کنم. آیا بیش از کشتن من کار دیگری هم می‌توانید بکنید؟ آفرین به کشته شدن در راه خدا. ولی قدرت نابود کردن عزّت و شرف من را ندارید. پس در این صورت، من هم از کشته شدن با کی ندارم.
با دقّت در این سخنان، می‌توان دست کم هفت مطلب را استفاده کرده که هر یک از آنها حاکی از عزّت و بزرگی روحی است که در آن وجود مقدّس موج می‌زند:
- مقام امامت با ترس جمع نمی‌شود.
- پذیرش شهادت در راه رسیدن به عزّت و حق بسیار آسان است.
- شهادت در راه عزّت جز زندگی جاودانه نیست.
- زندگی با ذلّت جز مرگ محض نمی‌باشد.
- انسان باعزّت را نمی‌شود با مرگ و شهادت ترساند.
- افراد با عزّتی که در مسیر زنده کردن حق حرکت می‌کنند، در برابر شهادت آغوش می‌گشایند.
- با شهادت عزیز نمی‌توان عزّت او را پایمال کرد.

عوامل ايجاد عزّت نفس

عوامل ایجاد عزّت نفس

امام حسین‌علیه السلام در روز عاشورا وقتی دشمن را مصمّم برای جنگ دید، برای آنکه عذری برای آنان باقی نباشد، خطبه‌ای ایراد فرمود که در بخشی از آن آمده است:
«ألا وإنّ الدّعی بن الدّعی قد رکزنی بین اثنتین بین السلّة والذلّه، وهیهات منّا الذلّة، یأبی اللّه ذلک ورسوله والمؤمنون وحجور طابت وبطون طهرت وأنوف حمیه ونفوس أبیه، نُؤثر مصارعَ الکرام علی ظار اللّئام...»(69)؛
آگاه باشید که این ستمگر قرار داده مرا بین شمشیر و ذلّت. و دور باد از ما ذلت و ننگ؛ زیرا ابا دارند خداوند و پیامبرش و مؤمنان از اینکه ما ذلّت را بپذیریم، و (نیز) خانه‌هایی که از بدی‌ها به دور است، و رحم‌هایی که پاک است، و سرافرازان با غیرت و نیاکان باعزّت
امام‌علیه السلام پس از این مقدمه، عواملی را که مانع از پذیرش این ننگ است، بیان می‌فرماید:

1 - اسلام یا دینداری: «یأبی اللَّه ذلک ورسوله و المؤمنون»

مقصود این است که خدا، پیامبر و مؤمنان، خواهان عزّت و سربلندی همه مسلمانان هستند.
«... وَلَنْ یجْعَلَ اللَّهُ لِلْکافِرِینَ عَلَی المُؤْمِنِینَ سَبِیلاً...»(70)؛
هرگز خدا برای کافران بر مؤمنان سلطه‌ای قرار نداده است.
اسلام حتی اینکه یک زن مسلمان برای چند لحظه، سلطه یک کافر را به عنوان شوهر، در ازدواج موقّت بپذیرد، ممنوع و حرام دانسته است.(71)
خاندانی که پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله پس از فتح مکه درباره آنان فرمود که هرگز نگذارید سلطه‌ای بر جامعه اسلامی پیدا کنند: «الخلافة مُحرّمة علی آل أبی سفیان..» امام‌علیه السلام چگونه می‌تواند دست همکاری به آنان با آن همه اعمال ننگین و ضدّ دینی بدهد؟

2 - اصالت خانوادگی: «وحجور طابت»؛

اشاره حضرت به محلّ رشد و تربیت خود است؛ یعنی انسانی که در سالهای آغازین کودکی، در دامانی پاک قرار می‌گرفته، و شب و روز، آن همه زیبایی‌های معنوی را که از وجود پیامبرصلی الله علیه وآله تراوش می‌کرده، شاهد بوده و با همه وجود آنها را لمس کرده و دوران نوجوانی و جوانی را نیز در حضور پدری مانند علی بن ابی طالب‌علیهما السلام سپری کرده است.
امام‌علیه السلام پیش از خروج از مدینه، خطاب به مروان بن حکم فرمود: ما اهل بیت نبوت و رسالت هستیم و فرشتگان آسمان به منزل ما رفت و آمد می‌کردند و اسلام از خانه ما آغاز گشته...

3 - نسل پاک: «وبطون طهرت»

بطون جمع بطن، به معنای شکم، کنایه از رحم است.
از چیزهایی که می‌تواند زمینه‌ساز ایجاد و رشد ارزش‌های اخلاقی و انسانی باشد، دامان پاکی است که انسان در آن به وجود می‌آید و سینه پاکی است که از آن شیر می‌نوشد. از این رو، ائمه هدی‌علیهم السلام و بزرگان دین، در انتخاب همسر دقّت می‌کردند. امامان ما نیز مادرانی بزرگوار و منزّه داشته‌اند. در زیارت امام حسین‌علیه السلام، خطاب به ایشان می‌گوییم:
«أشهد أنّک کنتَ نوراً فی الأصلاب الشامخة والأرحام المطهّرة لم تنجّسک الجاهلیة بأنجاسها»(72)؛ گواهی می‌دهم که تو نور بودی در اصلاب فرازنده و عالی و پاک پدران و ارحام مطهّر مادران و هرگز غبار جاهلیت تو را به آلودگی خود نیالود.
کسی که از مادر و نسلی پاکدامن تولّد یافته و از سینه‌ای طاهر تغذیه شده و این گونه تکامل یافته، چگونه می‌تواند بر خلاف همه زمینه‌های گذشته، دست همکاری یا بی‌تفاوتی به دون صفتان بی‌ارزش بدهد؟

4 - دودمان شریف: «وأُنُوف حمية»

با مراجعه به کتاب‌های متعدّد لغت و قراین موجود در عبارت حدیث و موقعیت گوینده، ترجمه یاد شده، نزدیک‌تر به مقصود به نظر می‌رسد. ظاهراً منظور حضرت این است که مردمانی که عمری با سرافرازی، بزرگوای، شرافت و غیرت مندی در جامعه زندگی کرده‌اند، چگونه ممکن است موقعیت حال و گذشته خود را به کلّی فراموش کنند؟
بنابراین، یکی از عوامل ایجاد کننده و نگهدارنده عزّت نفس، همان سوابق درخشانی است که یک خانواده پشت سر خود دارد که این وضعیت او را از تن به ذلّت دادن نگاه می‌دارد.

5 - عزّت و شکست‌ناپذیری نیاکان: «ونفوس أبية»

اشخاص و گذشتگان باعزّت و نیاکان ما قبول ندارند که ما فرمان‌برداری از این افراد پست را بر مرگ باعزّت ترجیح دهیم.
بعضی نفوس را در اینجا جمع نَفَس معنا کرده‌اند، در حالی که جمع نَفَس انفاس است، نه نفوس.
أبية: الأبية من الإبل الّتی ضُرِبَت فلم تلقح کأنّها أبتِ اللّقاح.(73)
امام حسین‌علیه السلام در اینجا از نیاکانی سخن می‌گوید که زیر بار گناه نمی‌روند. بنابراین، در جمله آخر جنبه پرهیز و سلبی مطلب را بیان می‌فرماید.

6 - نتیجه: «نؤثر مصارع الکرام علی ظار اللّئام»؛

نؤثر: برگزیدن و ترجیح دادن.
مصارع: درگیر شدن و مخالفت کردن. مصرع به معنای خوابگاه نیز آمده است؛ زیرا وقتی فردی با کسی درگیر شد و کشتی گرفت، او را می‌خواباند. (مصرع: خوابگاه)
ظار: مهربانی.
امام‌علیه السلام در این عبارت، از مطالب قبل این‌گونه نتیجه می‌گیرند که عوامل و زمینه‌های یاد شده، مانع می‌شود که من ترجیح بدهم مخالفت با بزرگواران را به مهربانی و دوستی با افراد پست.
با دقّت در روایات اخلاقی به این نتیجه می‌رسیم که سرمنشأ همه خیرات و برکات در انسان و محور اخلاق هر فرد، عزّت نفس است. عزّت نفس یعنی انسان دارای روح و شخصیت متعادل باشد و در محیط تربیتی و خانوادگی، انسانی بزرگوار و دارای شخصیت ریشه‌دار و ثابتی پرورش یافته باشد. چنین انسانی مرتکب امور خلاف عفت، دزدی، خیانت و دیگر زشتی‌های اخلاقی نخواهد شد.
در این باره امام علی‌علیه السلام می‌فرماید:
«من کرُمت علیه نفسه لم یهنها بالمعصیة»(74)؛
هرکس با شرافت معنوی و کرامت نفس است، با ارتکاب گناه موجبات پستی روح خود را فراهم نمی‌سازد.
در برابر این افراد، کسانی هستند که شخصیت آنان در محیطی سالم شکل نگرفته و در جامعه مورد احترام نیستند.
کودکانی که در دامن والدین و زیردست مربیان فرومایه پرورش یافته‌اند و از آنان درس پستی و زبونی گرفته‌اند و همچنین کودکانی که در محیط خانواده مورد بی‌مهری و اهانت قرار گرفته و از آغاز با احساس حقارت بار آمده‌اند، اسیر حقارت و پستی روح هستند. اینان اگر خود را درمان نکنند و عیب درونی خود را برطرف نسازند، در جامعه راه فرومایگی و انحطاط در پیش می‌گیرند و برخلاف فضایل انسانی و مکارم اخلاق گام برمی‌دارند و همواره به کارهای پست و موهن دست می‌زنند.(75)
حضرت علی‌علیه السلام می‌فرماید:
«النفس الدّنیة لا تنفکّ عن الدّنائات»(76)؛ انسان فرومایه از پستی و دنائت جدا نمی‌شود و پیوسته به فرومایگی و اعمال وهن‌آمیز گرایش دارد.
بنابراین مربّیان جامعه، به ویژه پدران و مادران باید نخست خود، اصول تربیتی فرزندان و نوآموزان و دانش‌آموزان خود را فرا گیرند، آن‌گاه در

گفتار و رفتار خود، آنها را به دقّت به کار گیرند، تا تحوّلی عمیق و اساسی در جامعه ما شکل گیرد. عزّت نفسی که در وجود سید الشهداءعلیه السلام، اصحاب و اهل بیتش وجود داشت، موجب شد که در طول مبارزه (از مدینه تا مدینه) حتّی یک جمله که بوی ذلّت از آن به مشام برسد، از آنان شنیده نشود.
زنان و کودکانی که در چنگال دشمن، در کوفه و شام گرفتار بودند، با عزّت و سربلندی همه مصیبت‌ها را تحمّل کردند و سخنی که دشمن را خوشحال کند، بر زبان جاری نساختند. اگر مردم نان و خرمایی به دست بچّه‌ها می‌دادند، حضرت زینب‌علیها السلام آن را از دست کودکان می‌گرفت و دور می‌انداخت با این که می‌دانست که آنان به شدّت گرسنه‌اند.

فصل چهارم: توکّل در کلام امام حسین‌علیه السلام

مقدمه

«وَما لَنا أَلّا نَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَقَدْ هَدانا سُبُلَنا وَلَنَصْبِرَنَّ عَلَى ما آذَيتُمُونا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيتَوَكَّلِ المُتَوَكِّلُونَ»(77)؛ چرا ما بر خدا توکّل نکنیم که ما را به راه‌های (سعادت) رهبری کرده و مسلّماً ما در برابر آزارهای شما صبر خواهیم کرد (و از رسالت خود دست بر نمی‌داریم) و توکّل کنندگان باید فقط بر خدا توکّل کنند.

«توکّل» در اصل از ماده «وکالت» و به معنای انتخاب وکیل است. انتخاب وکیل مدافع در کارها هنگامی است که انسان، خود توانایی دفاع را نداشته باشد. بنابراین از نیروی دیگری استفاده می‌کند و با کمک او کار را به پیش می‌برد.

بنابراین توکّل به خدا مفهومی جز این ندارد که انسان در مشکلات و امور زندگی، جایی که توانایی انجام آنها را ندارد، او را وکیل خود سازد، بلکه در آنجا هم که توانایی انجام کار را دارد، باز مؤثّر اصلی را خدا بداند؛ زیرا از دیدگاه یک موحّد، سرچشمه همه قدرت‌ها و نیروها اوست.

دانشمندان اخلاق گویند: توکّل ثمره مستقیم توحید افعالی خداست. به بیان دیگر: توکّل بر خدا به معنای اعتماد و اطمینان در کارها به اوست.

پس معنای توکل این نیست که انسان نسبت امور را به خود یا به اسباب قطع یا انکار کند، بلکه معنایش این است که خود و اسباب را مستقل در تأثیر ندانسته، معتقد باشد که استقلال و اصالت، منحصراً از خدای سبحان است و در عین حال سببیت غیر مستقل را برای خود یا اسباب قائل باشد.

برخی تفاسیر ذیل آیه یاد شده، دو اثر مهم را برای توکّل بیان کرده‌اند:
1) توکّل بر خدا، آن منبع فنا ناپذیر قدرت و توانایی، سبب افزایش مقاومت در برابر مشکلات و حوادث سخت زندگی می‌شود. مسلمانان در جنگ اُحد ضربه سختی خوردند و دشمنان پس از ترک میدان نبرد، بار دیگر برگشتند تا ضربه نهایی را به مسلمانان بزنند. این خبر به گوش مؤمنان رسید. قرآن می‌فرماید: «افراد باایمان، نه تنها در این لحظه بسیار خطرناک - که بیشتر نیروهای فعال خود را از دست داده بودند - وحشت نکردند، بلکه با توکّل بر خدا و با نیروی ایمان، بر پایداری آنان افزوده شد و دشمن با شنیدن خبر آمادگی مسلمانان، به سرعت عقب نشینی کرد. (78)
نمونه‌های دیگر این پایداری در سایه توکّل، در آیات متعددی از قرآن آمده است. در آیه 12 سوره ابراهیم (آیه مورد بحث ما)، توکّل ملازم با صبر و استقامت در برابر حملات و صدمات دشمن دانسته شده است.
از مجموع این آیات استفاده می‌شود که منظور از توکّل این است که انسان در برابر بزرگی مشکلات، احساس حقارت و ضعف نکند، بلکه بر اتکال قدرت بی‌پایان خداوند، خود را پیروز و فاتح بداند و به این ترتیب، توکّل، امید آفرین، نیروبخش و سبب افزایش پایداری و مقاومت است.
اگر مفهوم توکّل، به گوشه‌ای خزیدن و دست روی دست گذاشتن بود، معنا نداشت که درباره مجاهدان و مانند آنان به کار برده شود. اگر کسانی چنین می‌پندارند که توجّه به عالم اسباب و عوامل طبیعی با روح توکّل ناسازگار است، سخت در اشتباهند؛ زیرا جدا کردن اثرات عوامل طبیعی از اراده خدا، نوعی شرک است. مگر نه این است که عوامل طبیعی نیز هر چه دارند، از او دارند و همه به اراده و فرمان اویند. آری، اگر عوامل را دستگاهی مستقل در برابر اراده خدا بدانیم، این با روح توکّل سازگار نخواهد بود.
2) توکّل بر خدا آدمی را از وابستگی‌ها، که سرچشمه ذلّت و بردگی است، نجات می‌دهد و به او آزادگی و اعتماد به نفس می‌بخشد.
امام صادق‌علیه السلام می‌فرماید:
«إنّ الغنا والعزّ یجولان فإذا ظفرا بموضع التوکّل أوطنا»؛ بی‌نیازی و عزّت در حرکتند، هنگامی که محل توکّل را بیابند، آنجا وطن می‌گزینند.
در این حدیث وطن اصلی بی‌نیازی و عزّت، توکل معرفی شده است.
از پیامبر اسلام‌صلی الله علیه وآله نقل شده که فرمود: از پیک وحی خدا، جبرئیل پرسیدم: توکّل چیست؟ گفت:

«العلم بأنّ المخلوق لا یضرّ ولا ینفع ولا یعطی ولا یمنع واستعمال الیأس من الخلق فإذا کان العبد کذلک، لم یعمل لأحدٍ سوی اللّه، فهذا هو التوکّل»(79)؛ آگاهی به این واقعیت که مخلوق نه زیان و نفع می‌رساند و نه عطا و منع دارد و چشم از دست مخلوق برداشتن. هنگامی که بنده‌ای چنین باشد و به غیر او امید نداشت، این حقیقت توکل است.

توکّل به خدا در سخنان امام حسین علیه السلام

امام حسین‌علیه السلام در موارد و مراحل مختلفی، در سخنانشان به خدا توکّل کرده‌اند؛ یعنی از آغاز حرکت از مدینه تا لحظات آخر، که در ضمن مناجات و راز و نیاز با خدا و توکّل بر او به شهادت رسیدند.
ما در اینجا می‌کوشیم تا سخنان آن حضرت را با ساختاری روشن بیان کنیم. برای دست‌یابی به این هدف ابتدا آیات توکّل در قرآن را مورد مطالعه و تحقیق قرار می‌دهیم و سخنان امام حسین علیه السلام را بر آن اساس تنظیم می‌کنیم. این کار دو فایده دربر دارد: اوّل اینکه توضیح بیانات آن حضرت آسان‌تر خواهد شد و دوم اینکه موجب می‌شود که مطالب در ذهن بهتر متمرکز شود.

توکّل در قرآن

اشاره

اگرچه در قرآن شریف آیات مربوط به توکّل متعدد میباشد، ولی با دقّت در آن آیات کریمه میتوان هر یک از آن آیات را تحت عنوان یکی از موضوعات پنجگانه زیر قرار داد.
موضوعات مورد بحث عبارتند از:

1 - توکّل بر خدا برای اصلاح جامعه

«...وَما أُرِيدُ أَنْ أُخالِفَكُمْ إِلى ما أَنْهاكُمْ عَنْهُ إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الإِصْلاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَما تَوْفِيقى إِلَّا بِاللَّهِ، عَلَيهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيهِ أُنِيبُ»(80)؛ من هرگز نمی‌خواهم چیزی که شما را از آن بازمی‌دارم، خودم مرتکب شوم، من جزاصلاح تا آنجا که توانایی دارم، نمی‌خواهم و توفیق من جز به خدا نیست، بر او توکّل می‌کنم و به سوی او بازمی‌گردم.
حضرت شعیب علیه السلام به قومش می‌فرماید: برای رسیدن به هدف اصلاح تنها از خدا توفیق می‌خواهم و به همین دلیل، برای انجام دادن رسالت خود و رسیدن به این هدف بزرگ، تنها بر او تکیه می‌کنم. برای حلّ مشکلات، با تکیه بر یاری او تلاش می‌کنم و برای تحمّل دشواری‌های این راه، به او باز می‌گردم.
صاحب تفسیر المیزان درباره این آیه آورده است که لازمه این مطلب، آن است که خدا وکیل و سرپرست تدبیر امور همه موجودات است وهمه موجودات در تحقّق خودشان و تحقّق روابطی که بین آنهاست، منسوب به اویند؛ زیرا اوست که محیط و قاهر بر آنهاست و هر رابطه‌ای که اشیاء با یکدیگر دارند، به اذن خداست.
بر بنده‌ای که به مقام پروردگار خود آگاه است، لازم است که حقیقت مزبور را با توکّل بر پروردگار و انابه و بازگشت به سوی او مجسّم کند. از این رو، حضرت شعیب‌علیه السلام یادآور می‌شود که توفیق او به دست خداست و به دنبال آن می‌گوید: «... عَلَيهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيهِ أُنِيبُ».(81)

2 - توکّل در سختی‌ها

«اَلَّذِینَ قالَ لَهُمُ النّاسُ إِنَّ النّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَکُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزادَهُمْ إِیماناً وَقالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَکِیلُ»(82)؛ همان کسانی که چون بعضی به ایشان گفتند که مردمان (مشرکان مکّه) در برابر شما گرد آمده‌اند، از آنان بترسید، (به جای ترس و بددلی، این کار) بر ایمانشان افزود و گفتند: خداوند، ما را بس است و چه نیکوکار سازی است.
همان‌گونه که گذشت، این آیه مربوط به جنگ اُحد است؛ یعنی زمانی که مسلمانان نخست در این نبرد شکست خورده، بسیاری از آنان شهید یا زخمی شدند، ولی با توکّل بر خدا دوباره برای جنگ آماده شدند. این آیه روحیه آنان را توصیف می‌کند. در تاریخ صدر اسلام، موقعیت پیش آمده در جنگ احد، بدترین سختی‌ها را در خود جمع کرده است که بعضی از آن‌ها عبارتند از:
الف) شهادت هفتاد نفر از صحابه خوب رسول خدا صلی الله علیه وآله، از جمله بعضی از سرداران سپاه اسلام مانند حمزه.
ب) نافرمانی دست کم چهل نفر از پنجاه نفری که مأمور حفاظت از درّه‌ای مهم از نظر نظامی بودند.
ج) به غارت رفتن اموال بسیاری از مسلمانان در پی شکست.
د) مجروح شدن بسیاری از سربازان اسلام.
ه) خدشه‌دار شدن اقتدار و عزّتی که در پی جنگ بدر برای مسلمانان به وجود آمده بود.
با توجّه به مشکلات یاد شده و سختی‌های دیگر، قرآن از آنان به نیکی یاد می‌کند، به این علّت که رفتار قبلی خود را با توکّل بر خدا جبران کردند. در مقابل، خداوند متعال نیز با ایجاد ترس در دل دشمن، آنان را فراری داد.

3 - توکّل بر خدا در امور آینده

درباره کارهایی که انسان می‌خواهد در آینده انجام دهد، از دیدگاه فرهنگ قرآن نباید با قاطعیت تمام بگوید: من این کارها را انجام می‌دهم، بلکه سفارش شده است که با توکّل بر خدا و گفتن «إن شاء اللّه» عزم خود را جزم کرده و با جدّیت تلاش کند. در این صورت است که خدا هم او را یاری خواهد کرد.
«... فَإِذا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ يحِبُّ المُتَوَكِّلِينَ»(83)؛ و چون عزمت را جزم کردی، بر خداوند توکّل کن، که خدا اهل توکّل را دوست دارد.
خداوند لزوم توکّل بر او در امور آینده را تحت عنوان دیگری نیز بیان کرده است:
«وَلا تَقُولَنَّ لِشَىءٍ إِنِّى فاعِلٌ ذلِکَ غَداً * إِلّا أَنْ يشآءَ اللَّهُ وَاذْكُرْ رَبَّکَ إذا نَسَيتَ وَقُلْ عَسى أَنْ يهْدِينِ رَبِّى لِأَقْرَبَ مِنْ هذَا رَشَداً»(84)؛ و هرگز در هیچ کاری نگو که من فردا کننده آن هستم. [و بگو]مگر آن که خدا بخواهد و چون [إن شاء اللّه گفتن را] فراموش کردی (هنگامی که به یاد آوردی) پروردگارت را یاد کن و بگو: باشد که پروردگارم مرا به راهی نزدیک‌تر از این به صواب هدایت کند.
سفارشی‌که خدای متعال در این دو آیه شریفه فرموده است، همان لزوم توکّل بر او در امور آینده و در واقع مؤثّر دانستن خدا در کارها، گفتن «إن شاءاللّه» از روی باور و اعتقاد، نشانه نفوذ توحید در وجود انسان است و توکّل واقعی به خدا آثار مثبت فراوان از نظر روحی و غیر روحی دارد.
نکته درخور توجّه اینکه از آیه «وَاذْكُرْ رَبَّکَ إِذا نَسِيتَ» استفاده می‌شود که توکّل نکردن بر خدا نوعی غفلت ورزیدن و فراموشی یاد اوست.

4 - توکّل به خدا در برابر دشمنان

«إِنَّمَا النَّجْوى مِنَ الشَّيطانِ لِيحْزُنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَيسَ بِضآرِّهِمْ شَيئاً إِلّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ»(85)؛ نجوا تنها از شیطان است و می‌خواهد با آن، مؤمنان غمگین شوند؛ ولی نمی‌تواند به آنان ضرری برساند، جز به فرمان خدا. بنابراین مؤمنان باید تنها بر خدا توکّل کنند.
جمعی از یهود و منافقان، در میان خودشان در گوشی سخن می‌گفتند و گاه با چشم‌های خود، اشاره‌های ناراحت کننده‌ای به مؤمنان می‌کردند. هنگامی که مؤمنان این منظره را دیدند، گفتند: شاید خبرهای ناراحت کننده از بستگان و عزیزان ما که به جهاد رفته‌اند، به آنان رسیده و از آن سخن می‌گویند. همین امر، باعث غم و اندوه مؤمنان شد. هنگامی که این کار را تکرار کردند، مؤمنان به رسول خدا صلی الله علیه وآله شکایت بردند. پیامبر صلی الله علیه وآله دستور داد که هیچ کس در برابر مسلمانان با دیگری نجوا نکند. اما آنان توجهی نکرده، کار خود را تکرار می‌کردند. آن‌گاه این آیه نازل شد.(86)
آیه مورد بحث به نقشه‌های شیطان و پیروان او اشاره دارد که عبارتند از منافقان و کفار، نخست رفتار آنان را برای آزردن مؤمنان، به عمل شیطان تشبیه فرموده و بیان می‌کند که کار اینان شیطانی است، ولی بدانید که اگر دستورهای الهی را به کار بندید، آنان نمی‌توانند ضربه‌ای به اسلام بزنند؛ زیرا تأثیر هر امری در جهان هستی، به فرمان خدا است، حتّی سوزاندن آتش و برندگی شمشیر. بنابراین مؤمنان باید تنها بر خدا توکّل کنند و از هیچ چیزی جز او نترسند.
«... وَعَلَى اللَّهِ فَلْيتَوَكَّلِ المُؤْمِنُونَ»؛ یعنی آنان با روح توکّل و اعتماد بر خدا به خوبی می‌توانند بر همه این مشکلات پیروز شوند و نقشه‌های پیروان شیطان را نقش بر آب کنند و توطئه‌های آنان را درهم بکوبند.
این آیه شریفه، مؤمنان را دلگرم و مطمئن ساخت که این توطئه‌ها نمی‌تواند به شما گزندی برساند، مگر به اذن خدا. چون زمام امور همه به دست خدا است. پس بر خدا توکّل کنید.
خداوند متعال در جایی دیگر تصریح می‌کند:
«... وَمَن يتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ...»(87)؛ هر کس بر خدا توکّل کند، خدا او را کافی است.
و با این وعده، خداوند آنان را وادار بر توکّل می‌کند.

5 - توکّل بر خدا در امور معنوی

« فَإِذا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيطانِ الرَّجِيمِ * إِنَّهُ لَيسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلى رَبِّهِمْ يتَوَكَّلُونَ * إِنَّما سُلْطانُهُ عَلَى الَّذِينَ يتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ »(88)؛ پس چون خواستی قرآن بخوانی، از (شرّ) شیطان رانده شده، به خداوند پناه ببر. آری، او بر کسانی که ایمان آورده‌اند و بر پروردگارشان توکّل کرده‌اند، تسلطّی ندارد. سلطه او فقط بر کسانی است که دوستدارش هستند و کسانی که به خداوند شرک می‌ورزند.
با توجّه به وابستگی میان آیه 99 با آیات قبل و بعدش، هر سه آیه را نقل کردیم. روشن است که آیه اول در این باره است که وقتی تصمیم دارید قرآن را تلاوت کنید، از شیطان رانده شده به خدا پناه ببرید و بگویید: «أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم».
اما آیه دوم که می‌فرماید: «إِنَّهُ لَيسَ لَهُ سُلْطانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلى رَبِّهِمْ يتَوَكَّلُونَ»، در مقام تعلیل امری است که در آیه قبلی درباره استعاذه آمده بود. معنای دو آیه اول این می‌شود که وقتی قرآن می‌خوانید، از شرّ شیطان به خدا پناه ببرید؛ زیرا تنها کسانی از شرّ او ایمن هستند که به خدا ایمان آورده و بر او توکّل کرده باشند.
از این آیه، دو نکته استفاده می‌شود: اول اینکه پناه بردن به خدا، توکّل بر خدا است؛ چون خدای سبحان در تعلیل لزوم استعاذه، به جای استعاذه توکّل را آورده و سلطه شیطان را از متوکّلان نفی کرده است. دوم اینکه ایمان و توکّل، دو ملاک صدق عبودیتند، که ادّعای عبودیت با نداشتن آن دو دروغ است.
اعتبار عقلی نیز با این معنا می‌سازد؛ زیرا توکّل عبارت است از اینکه انسان زمام تصرّف در امور خود را به دست غیر خود دهد و تسلیم او شود، که هر چه او صلاح دید و انجام داد، همان را صلاح خود بداند و این خود اخصّ آثار عبودیت است.
معنای آیه سوم که می‌فرماید: «إِنَّما سُلْطانُهُ عَلَى الَّذِينَ يتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ»، این است که سلطه شیطان منحصر در کسانی است که او را ولی خود می‌گیرند، تا او به دلخواه امور ایشان را تدبیر کند و نیز در کسانی است که به خدا شرک می‌ورزند.
از این بیان، دو حقیقت دانسته می‌شود: یکی اینکه ذیل آیه مفسّر صدر آن است. بنابراین تولّی (ولی گرفتن) کسی را که خدا او را ولی ندانسته، شرک به خدا است. دوم اینکه میان توکّل نکردن بر خدا و تولّای شیطان و

عبادت او هیچ واسطه‌ای نیست. کسی که بر خدا توکّل نکند، از اولیای شیطان خواهد بود.(89)
از مجموع این آیات استفاده می‌کنیم: کسی که می‌خواهد با خدا ارتباط خالصانه داشته باشد و ذرّه‌ای تحت نفوذ و سیطره شیطان نباشد، باید به دو اصل مورد تأکید در این آیات، یعنی ایمان و توکّل به خدا توجّه داشته باشد. طبیعی است وقتی کسی خود را دربست به خداوند متعال سپرد و تلاش نیز کرد، خداوند او را حفظ خواهد کرد. بنابراین ایمان و توکل، دو ملاک و معیار سنجش صدق در عبودیت هستند.
پس کسی می‌تواند در امور معنوی خویش راه مثبت را طی کند و به راز و نیازهای عاشقانه با خدا سرگرم شود که افزون بر ایمان بر خدای خویش توکّل کامل داشته باشد و ما این واقعیت را در سخنان سید الشهداءعلیه السلام به خوبی مشاهده می‌کنیم.

تطبیق سخنان امام حسین علیه السلام با عناوین پنج‌گانه توکّل سخنان امام حسین‌علیه السلام در مواردی با توکّل بر خدا به پایان رسیده و معلوم است که این پایان، با محتوای قبلی خود مرتبط است.

توکّل بر خدا برای اصلاح جامعه

حضرت اباعبداللَّه الحسین‌علیه السلام پیش از خروج از مدینه، وصیت نامه‌ای نوشتند که در عین کوتاه بودن، مطالب بسیاری را دربر دارد. در پایان این وصیت نامه، حضرت می‌نویسند:
«وهذه وصیتی إلیک یا أخی! وما توفیقی إلّا باللَّه، علیه توکّلت وإلیه أنیب»(90)؛ این است وصیت من به تو، ای برادرم! و موفقیت من نیست مگر به یاری خدا، بر او تکیه دارم و بازگشتم به سوی او است.
قافله‌ای که از مدینه به سوی مکّه حرکت کرده است، زمانی این قیام را آغاز می‌کند که سرزمین حجاز (مکّه و مدینه) در خمودگی و غفلت به سر می‌برد و حالت تماشاچی به خود گرفته است. شام در چنگال خاندان ابوسفیان تربیت شده و جز نابودی این قافله، چیز دیگری را در سر نمی‌پروراند. مردم سرزمین عراق، که یا مانند مردم بصره، بیشتر گرایش عثمانی دارند و حتّی برای آزادسازی آن، امیر المؤمنین ناچار می‌شود از کوفه نیرو به آنجا اعزام کند، و یا مانند کوفه، امام حسین علیه السلام را برای حیات دوباره سیاسی و اقتدار خویش در برابر شام می‌خواهند و اگر روزی به این نتیجه برسند که زمینه رسیدن به این هدف وجود ندارد، امام‌علیه السلام را تنها خواهند گذاشت.
در چنین وضعیتی، امام حسین علیه السلام خود را موظّف به قیام می‌داند. از یک سو همان‌گونه که بیان شد، نیروهای شام، حجاز، عراق و دیگر سرزمین‌های اسلامی، هر کدام به دلیلی بی‌تفاوت و یا دشمنند، و از سوی دیگر قدرت، سرمایه و تبلیغات، همه در دست دشمن است. از این رو، امام برای انجام وظیفه، با دست خالی اما با قلبی سرشار از ایمان و عشق، کار خود را آغاز می‌کند و بدون تکیه بر هیچ یک از عوامل مادّی و ظاهری، تنها با توکّل بر خدا و تقاضای توفیق از او حرکت می‌کند.
این قیام حدود شش ماه بیش تر طول نکشید و در ظاهر نیز سرکوب شد؛ اما منشأ آثار فراوانی گردید. از جمله، حکومت پولادین ابوسفیانی را که برای صدها سال حاکمیت خود برنامه‌ریزی کرده بود، متزلزل و سرانجام ریشه‌کن ساخت و این همه از آثار همین جمله امام حسین‌علیه السلام است که فرمود: «وما توفیقی إلّا باللّه، وعلیه توکّلت وإلیه أنیب».
اخلاص ناب حسینی در این عبارت موج می‌زند و تشنگان ولایت را سیراب می‌سازد و راه گشای همه علاقه‌مندان مکتب تشیع سرخ علوی است. لازم به ذکر است: این جمله امام علیه السلام بعد از عبارتی آمده است که فرموده: «هدف من جز اصلاح امّت جدّم چیز دیگری نیست».

توکّل بر خدا در سختی‌ها

انسان برای موفّقیت در زندگی مادّی، به دو گونه اسباب نیاز دارد: اسباب طبیعی و اسباب روحی. او برای رسیدن به هدف خود، پس از این که علل و اسباب طبیعی آن را مهیا کرد، دیگر مانعی بر سر راه خود ندارد جز مهیا نبودن عوامل روحی؛ مانند سستی اراده، ترس، اندوه، بی خردی، غضب، سفاهت و بدبینی. اگر انسان قلب خود را با سیم‌های نامرئی اتّکا و توکّل به دریای قدرت و عظمت الهی متّصل کند، اراده و همچنین دیگر صفات روحی او آن چنان نیرومند می‌شود که مغلوب هیچ عامل دیگری نشده، به موفقیت قطعی و سعادت واقعی دست می‌یابد.
در توکّل بر خدا چنان‌که از ظاهر آیه شریفه «وَمَنْ یتَوَکَّلْ عَلَی اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ...» برمی‌آید، آثار دیگری نیز از نظر خرق عادت وجود دارد.(91)
سخنی که از امام حسین‌علیه السلام در این باره، مناسب‌تر به نظر می‌رسد، مطالبی است که در روز عاشورا، پیش از خطبه اول به صورت دعا در پیشگاه خدا بیان می‌دارد:
«اللّهمّ أنت ثقتی فی کلّ کرب ورجآئی فی کلّ شدّة وأنت لی فی کلّ أمر نزل بی ثقة وعدة»؛ خدایا تو! در همه سختی‌ها پناهگاه من هستی و در همه شداید امید من می‌باشی.
در این نقل آمده است که حضرت وقتی به جمعیت نگاه کرد، گویا مانند سیل خروشان صف کشیده، لباس رزم پوشیده و سلاح‌های برنده و آهنین خود را برای حمله آماده کرده بودند. صدای طبل و شیپور جنگی نیز از آغاز صبح به صدا درآمده بود. اگر ما به صورت عادّی بخواهیم به ماجرا نگاه کنیم، جمعیتی معدود، در برابر این سیل خروشان می‌بایست تسلیم می‌شد و دست از هدف خود برمی‌داشت؛ ولی با توجّه به دعای امام‌علیه السلام می‌بینیم که ایشان خود را کاملاً در اختیار خدا می‌گذارد و از عوامل ظاهری به کلّی قطع امید می‌کند و با ایمان و اخلاصی عمیق و گسترده، به گستردگی تاریخ، مقاوم و جوانمردانه می‌ایستد.
گفتنی است که در عبارت یاد شده، اصطلاح «توکّل» وجود ندارد؛ ولی مفهوم آن هست. امام‌علیه السلام در این دعا دو کلمه «ثقه» و «کرب» را به کار برده‌اند که معنای این دو واژه عبارت است از:
الثقة (وثق): آن که بر او اعتماد شود. الکرب: اندوه و مشقت.(92)
در جمله بعد، حضرت می‌فرماید: «ورجآئی فی کلّ شدّه»؛ شدّة، نیز در لغت به معنای تندی، سختی و محنت آمده است.(93)
بنابراین امام‌علیه السلام می‌فرماید: اعتماد و توکّل من در سختی‌ها و

امیدم در ناملایمات، تنها خداوند متعال است. از این رو، بدون پذیرش ذرّه‌ای ذلّت، خود و اصحابش تا آخرین لحظه و با همه وجود مقاومت کرده و اسلام را زندگی ابدی بخشیدند.
این توکّل و اعتماد خالصانه به خدا، چنان مؤثّر افتاد که هر روز که می‌گذرد، آثار و برکات آن پُر فروغ‌تر می‌شود و تا قیامت مردان و زنان آزاده و باایمان، از آن حرکت هدایت یابند و با عشق به حسین‌علیه السلام زندگی می‌کنند.

توکّل بر خدا در کارهای آینده

همان‌گونه که قبلاً در بحث قرآنی این موضوع توضیح دادیم، انسان باایمان نباید برنامه‌ریزی‌ها و کارهای آینده‌اش را بدون توجّه به خدا و توکّل بر او تنظیم کند، بلکه باید از او کمک بخواهد. کسی که تنها خدا را ولی خود می‌گیرد، هم در حوزه تکوین و هم در حوزه تشریع، امر تدبیر خود را مستند به او می‌بیند و در هر دو حوزه، او را مرجع خود می‌داند. در حوزه تکوین، از همه اسباب ظاهری منقطع گشته، به هیچ سبب غیر از او اعتماد نمی‌کند؛ زیرا خدا را یگانه سببی می‌داند که شکست ناپذیر است و سببیت هر سببی نیز از او است و این همان توکّل است. در حوزه تشریع نیز در هر رویدادی که در زندگی با آن رو به رو می‌شود، به حکم خدا رجوع می‌کند.
در ادامه دعایی که امام حسین‌علیه السلام پیش از خطبه اول، در صبح روز عاشورا ایراد فرمود، این جمله آمده است:
«وأنت لی فی کلّ أمر نزل بی ثقة وعده»؛ و اعتماد و اطمینانم در هر کاری که برایم پیش آید، تنها تویی.
عِدَه، یعنی ابزار و وسیله(94) و کنایه از این است که: من تنها به کمک تو امیدوارم و تو را کمک کار خود می‌دانم.
امام‌علیه السلام در هر حادثه‌ای که برای خود و اصحابشان پیش آید، بر خدا توکّل می‌کند. جالب است که این اعتماد و توکّل بر خدا در امور آینده، چنان اوضاع را متحوّل می‌سازد که از گروهی اسیر، شامل تعدادی زن و بچّه، کوبنده‌ترین نیروی تبلیغی می‌سازد، تا جایی که یزید به ناچار همه تلاش خود را صرف برگرداندن هرچه زودتر آنان به مدینه می‌کند. نتیجه این رکون و اعتماد به خداوند، چنان پیام این قیام را گسترش می‌دهد که قیام‌ها و شورش‌های پیاپی، مانند قیام توّابین و قیام مختار رخ می‌دهد و زمینه انقراض بنی امیه را فراهم می‌سازد. همچنین موجب احیای سنّت شهادت، که به تدریج به فراموشی سپرده شده بود، می‌شود و هم‌اکنون نیز در بستر پر تلاطم تاریخ، به امّت‌های مستعد نیرو می‌بخشد. بنابراین از دعای امام علیه السلام قبل از خطبه اوّل در باب توکّل برای دو هدف آمده است: اوّل: مقابله با سختی‌ها. دوم: توکّل در امور آینده.

امام حسین‌علیه السلام در پایان خطبه دوم (پیش از نفرین کردن آن قوم) آیه 56 سوره هود را تلاوت فرمود:
«إِنِّی تَوَکَّلْتُ عَلَی اللَّهِ رَبِّی وَرَبِّکُمْ وَما مِنْ دآبَّةٍ إِلّا هُوَ آخِذٌ بِناصِیتِها إِنَّ رَبِّی عَلَی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ»(95)؛ من بر خداوند، پروردگارم که پروردگار شما نیز هست، توکّل کرده‌ام و هیچ جنبده‌ای نیست مگر آن که او (خداوند) حاکم بر هستی او است. پروردگار من بر راه راست است.
برای بیان هدف امام حسین‌علیه السلام از تلاوت این آیه شریفه، اجمالی از تفسیر آن را از تفسیر المیزان نقل کرده و توضیح می‌دهیم:
این آیه کریمه، در ادامه داستان حضرت هودعلیه السلام است که با قومش درگیر بود و آنان دست از شرک بر نمی‌داشتند. «اخذ بناصیه» کنایه از کمال تسلّط و نهایت قدرت است. «دابّه» دسته‌های مختلف حیوانات است که در زمین جنب و جوش دارند.
معنای آیه این است که من برای موفقیت، دلیلی را به شما ارائه کرده‌ام؛ یعنی برای اظهار برائت از خدایان شما و اینکه خدایانتان به من ضرری نمی‌زنند، بر خدا که پروردگار من و پروردگار شما است، توکّل کرده‌ام؛ زیرا خدا دارای سلطه بر من و شما و هر جنبنده دیگر است و سنّت او تغییرناپذیر است. پس به زودی دینش را یاری می‌کند.
حضرت هودعلیه السلام جمله «إنّی توکّلت علی اللّه ربّی وربّکم» را در ادامه سخنانش آورده و یادآور شده که وی در کار خود، بر خدایی توکّل کرده که هم امور خودش را تدبیر می‌کند و هم امور ایشان را. آن‌گاه می‌گوید: «ما من دآبّة إلّا هو آخذ بناصیتها إنّ ربّی علی صراط مستقیم» و یادآور می‌شود که وی در این توکّل خود پیروز خواهد شد؛ زیرا خدا به همه آنان احاطه دارد و به یک شیوه و روش حکم می‌کند. این رویه، آن است که وقتی حق و باطل مقابل هم قرار گیرند و در صدد غلبه بر یکدیگر باشند، خدا حق را یاری می‌کند و بر باطل پیروز می‌گرداند. این مطلب از جمله آخر که فرمود: «إنّ ربّی علی صراط مستقیم» استفاده می‌شود.(96)
امام حسین‌علیه السلام در پایان سخنان در برابر آن مردم گمراه، به آیه یاد شده اشاره فرمود که تشبیهی بسیار جالب و به جا است. دو خط حق و باطل، در طول تاریخ همواره وجود داشته‌اند و افراد بر اساس همان خمیر مایه وجودیشان که خود با رفتار خویش ساخته‌اند، آن را انتخاب خواهند کرد. آن حضرت، از تبار همان نیکانی است که با عنوان نبوّت یا امامت، پرچم هدایت را به دوش کشیده و همه تلاش خود را در این راه به کار

برده‌اند. مردمی که در برابر ایشان صف کشیده بودند، مزدوران گمراهی بودند که یا به طمع دست‌یابی به مال دنیا به این سرزمین پا نهاده بودند و یا برای رسیدن به منصب و مقام بی‌ارزش دنیا.
این است که حضرت‌علیه السلام با تمسّک به آیه مورد بحث، اعلام می‌کند که من با توکّل و اعتماد بر خدا در برابر شما می‌ایستم؛ چون حق با من است و مطمئن هستم که در این راه پیروزم.
در آن روز، افراد تهی‌مغز گمان می‌کردند که یزید و عبید اللَّه بن زیاد پیروز شده‌اند؛ ولی امروز که ما در قلّه بلند تاریخ ایستاده و نظاره می‌کنیم، می‌بینیم که این مردم فرومایه، حتی پیش از شهادت امام حسین‌علیه السلام افراد بدبخت و شکست خورده‌ای بودند.
ما باید از این تجربه عملی تاریخ، که از کربلا برای ما باقی مانده است، درس بگیریم و امّت‌های اسلامی باید با توکّل بر خدا و اطمینان به نصرت الهی، با این همه امکانات مادّی و معنوی که در اختیار دارند، قیام کنند و سلطه‌گران صهیونیست و حامیان آنان را که مقدّس‌ترین سرزمین‌های اسلامی را اشغال کرده‌اند، نابود سازند.
این دشمن عزّت و شوکت اسلامی را پایمال کرده و هر روز که می‌گذرد، جز کشتار، غارت اموال، هتک نوامیس مسلمانان و تصرّف بیشتر مرزهای جغرافیایی، فرهنگی و حیثیتی آنان، چیز دیگری از خود به جای نمی‌گذارد. مسلمانان باید بدانند و متوجّه باشند که بنابر تأکید قرآن، خدا پشتیبان حق خواهد بود و این سنّت الهی است و اگر مردم خالصانه به خدا توکّل کنند و در استفاده از ابزاری که در اختیار دارند، کوتاهی نکنند، خداوند متعال نیز آنان را یاری خواهد کرد. این است معنای این بخش از آیه که: «إنّ ربّی علی صراط مستقیم» راه مستقیم خدا، که کمترین اعوجاجی ندارد، چیزی جز حمایت از حرکت‌های حق‌طلبانه نیست.

آنچه به امام حسین‌علیه السلام عظمت بخشیده و حتّی پس از قرن‌ها ایشان را منشأ ارزش‌های انسانی و اخلاقی مانند ایثار، فداکاری و توکّل بر خدا در جامعه ساخته، پیوند عمیقی است که امام بین خود و خدای خویش ایجاد کرده بود.
بهترین و روشن‌ترین دلیل بر این ارتباط عارفانه، شجاعت و شهامت بی‌مانندی است که امام در روز عاشورا از خود نشان داد. یک انسان معمولی از نظر ایمان، اگر حتّی بخشی از این بلاها و دشواری‌ها بر او وارد شود، دیگر توان حرکت نخواهد داشت؛ ولی امام حسین‌علیه السلام هر چه بر تعداد اصحاب و اهل بیت شهیدش افزوده می‌شد، رخسارش بر افروخته‌تر و شجاعتش بیشتر می‌گشت و شعارهایش گواهی می‌داد که ایمان در وجودش موج می‌زند. یکی از جملاتی که امام‌علیه السلام در آن روز، مرتب تکرار می‌فرمود، جمله «لا حول ولا قوّة إلّا باللّه العلی العظیم» بود.
پس از آنکه همه یاران و مردان اهل بیتش به شهادت رسیدند و از سوی دیگر زنان و کودکان را آماده اسیر شدن می‌دید و آن همه زخم و جراحت بر بدنش وارد آمده و تشنگی و گرسنگی شدید بر آن وجود مقدس مستولی شده بود، در همان حال، در گودی قتلگاه، در لحظات آخر، باز هم با خدا مناجات و راز و نیاز می‌کند.
بخشی از مناجات و دعای حضرت این است:
«...أدعوک محتاجاً وأرغب إلیک فقیراً وأفزع إلیک خائفاً، وأبکی مکروباً، وأستعین بک ضعیفاً، وأتوکّل علیک کافیاً...»(97)؛ تو را در حالی می‌خوانم که نیازمندم. به سوی تو زاری می‌کنم در حالی که فقیرم. به تو توسّل می‌جویم در حالی که ترسانم. گریه می‌کنم در حالی که اندوهگینم، و از تو کمک می‌خواهم در حالی که ضعیفم، و توکّل بر تو می‌کنم در حالی که تو را کافی می‌دانم.
این دعا و مناجات نسبتاً طولانی را امام‌علیه السلام پس از بیان عباراتی درباره خداوند آورده و در ضمن آن می‌فرماید: خدایا! با آن عظمت و کبریایی تو و نیازی که من دارم، تنها بر تو توکّل می‌کنم و مطمئن هستم که این توکّل راه‌گشا و برای من کافی است و به چیز دیگری نیاز ندارم.
این توکّل و اعتماد به خدا که از ایمانی ژرف سرچشمه گرفته است، چنان اثر می‌کند که دشمن را با آن همه عدّه و امکانات، که سر تا سر سرزمین‌های اسلامی شامل بخش‌های وسیعی از آسیا، آفریقا و قسمتی از

اروپا را زیر سلطه خود داشت، نابود کرد و امروز پس از هزار و چند صد سال، عواطف و احساسات صدها میلیون انسان را در قارّه‌های مختلف دنیا به سوی خود کشیده و استکبار جهانی را از این گرایش هراسناک ساخته است.
قدرت انقلاب اسلامی ایران، که به رهبری امام خمینی‌قدس سره همه قدرت‌ها و ابرقدرت‌هایی را که از رژیم منحوس شاهنشاهی ایران حمایت می‌کردند و پس از آن در طول هشت سال جنگ، در برابر ملت ایران ایستاده بودند، ناکام گذاشت، ناشی از احساسات و عواطفی بود که مردم این مرز و بوم به سید الشهداءعلیه السلام دارند.
بنابراین از این سخن امام‌علیه السلام دو مطلب به خوبی استفاده می‌شود: وجود ایمان و توکّل به خدا؛ و دیگر اینکه این دو، ملاک در صداقت و عبودیت است که در تفسیر سه آیه سوره نحل بیان شد.

فصل پنجم: آزمایش الهی در سخنان عاشورایی

«إِنّا جَعَلْنا ما عَلَى الأَرْضِ زِينَةً لَها لِنَبْلُوَهُمْ أَيهُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً»(98)؛ ما آنچه را روی زمین است، زینت آن قرار دادیم تا آنان را بیازماییم که کدامشان بهتر عمل می‌کنند.
بلی (یبلو) الرجل: آن مرد را آزمود، تجربه‌اش کرد، امتحانش نمود.(99)
یکی از سنّت‌های تغییر ناپذیر الهی، امتحان و آزمایش انسان‌ها است. خداوند متعال دنیا را به گونه‌ای آفریده است که هر انسانی طبیعتاً گرچه بی‌توجّه باشد، امتحان خواهد شد و هر چه اشیای پیرامون او جذّابیت بیشتری داشته باشد، آزمایش او سخت‌تر خواهد بود.
علّامه طباطبایی قدس سره در تفسیر خود، ذیل این آیه شریفه آورده است:
نفوس انسانی - که در اصل، جوهری است علوی و شریف - هرگز مایل نبود که بر زمین دل ببندد و در آنجا زندگی کند؛ ولی عنایت خداوند تبارک و تعالی چنین تقدیر کرد که کمال او و سعادت جاودانه‌اش از راه اعتقاد حق و عمل حق تأمین گردد. به همین جهت تقدیر خود را از این راه به کار بست که او را در موقف اعتقاد و عمل نهاده، در محک تصفیه و تطهیرش قرار دهد؛ یعنی تا مدّتی معین در زمین او را اسکان داده و میان او و آنچه در زمین هست، علقه و پیوند ایجاد کند و این مطلب را از این جای آیه استفاده می‌کنیم که فرمود: ما آنچه در زمین است، زینت دادیم و زینت بودن مادّیات فرع بر این است که در دل بشر و در نظر او محبوب باشد. این سنّت خدای متعال در خلقت بشر و اسکانش در زمین و زینت دادن زمین و لذایذ مادّی آن است تا به این وسیله، فرد فرد بشر را امتحان کند، سعادت‌مندان از دیگران متمایز شوند و ملّت‌ها را یکی پس از دیگری می‌آورد و متاع‌های زندگی را که در زمین متنوّع و گوناگون است، در نظرشان جلوه می‌دهد. آن وقت آنان را به اختیار خود وا می‌گذارد تا آزمایش و تکمیل گردند. بعد از تمام شدن این امتحان، ارتباط آنان را با زمین قطع می‌کند و ایشان را از این عالم امتحان و آزمایش، به عالم جزا منتقل می‌کند.(100)
اگر جاذبه‌ای که خدا در مال، قدرت، شهرت، فرزند، جنس مخالف برای زن و مرد و غیر اینها قرار داده، وجود نداشت و اینها انسان را مانند آهن‌ربا به خود جذب نمی‌کردند، چگونه انسان می‌توانست در دنیا رشد مثبت یا منفی داشته باشد و انسان‌ها از هم متمایز گردند.
حادثه بسیار مهمی که اواسط سال 60 هجری، از مدینه آغاز شد و در روزهای آغازین سال 61 در سرزمین کربلا به پایان رسید، امتحان بزرگی

برای مسلمانان سرزمین‌های گسترده حجاز و عراق شد. مسافت حرکت این کاروان، که گفته می‌شود 1500 کیلومتر است، ساکنان شهرهای بزرگی مانند مدینه، مکّه، بصره، کوفه و بسیاری از مناطق میانی دیگر که خود را صاحب افتخارات بی‌شمار گذشته می‌دانستند، چنان رسوا و مردود ساخت که هیچ‌گاه جبران نخواهد شد.
امام حسین‌علیه السلام به وسیله خطبه‌ها و پیام‌های بسیاری تلاش کرد تا آنان را در این امتحان سربلند سازد، ولی برعکس، مردم مکه و مدینه حالت تماشاچی به خود گرفتند و عراقی‌ها هم با اندک خطری، امام‌علیه السلام را در میدان تنها گذاشتند، بلکه برای جلب نظر ابن زیاد و یزید، به جنگ با او برخاستند و خود را بدبخت دنیا و آخرت کردند. ما در این بحث، مانند مباحث دیگر، از سخنان خود حضرت بهره می‌گیریم.

امتحان در گفتار سید الشهداءعلیه السلام

امتحان در گفتار سید الشهداءعلیه السلام

بیانات امام حسین‌علیه السلام درباره امتحان را می‌توان به سه قسم تقسیم کرد:
1) دنیا و آزمایش‌های الهی برای انسان
2) اکثریت شکست خورده
3) امتحان و نتیجه‌ها در کربلا

1 - دنیا و آزمایش‌های الهی برای انسان

امام حسین‌علیه السلام در برخی از گفتارهایشان به بیان چگونگی ماهیت دنیا و مظاهر فریبنده آن برای افراد غافل پرداخته‌اند؛ به ویژه در روز عاشورا، گاهی به شکل موعظه و گاهی به صورت توبیخ، دشمنان خود را ارشاد می‌کردند. یکی از خطبه‌هایی که آن حضرت، در آغاز صبح روز عاشورا با بیانی بسیار جذّاب ایراد فرمود، این خطبه است:
«... عباد اللّه اتّقوا اللّه وکونوا من الدنیا علی حذر، فإنّ الدنیا لو بَقیت لأحد أو بقی علیها أحدُ، کانت الأنبیاء أحقّ بالبقاء وأولی بالرضآء وأرضی بالقضآء، غیر أنّ اللّه تعالی خلق الدنیا للبلآء وخلق أهلها للفنآء فجدیدُها بال ونعیمها مضمحلّ وسرورها مکفهر والمنزل‌تلعة والدار قُلعة فتزوّدوا فإنّ الزاد التقوی فاتّقوا اللّه لعلّکم تفلحون»(101)؛ ای بندگان خدا! از خدا (از معصیت و عذاب خدا) بترسید و از دنیا دوری کنید. پس همانا اگر دنیا برای احدی باقی می‌ماند و یا فردی در آن باقی می‌ماند، انبیا برای این امر سزاوارتر بودند و از نظر مقام رضا برتر بودند و از جهت پیش‌آمدها خشنودتر بودند، غیر اینکه خدای متعال دنیا را برای امتحان آفرید و اهلش را برای مردن آفرید، تازه‌هایش به کهنگی می‌گراید و نعمت‌های آن از بین رفتنی است و شادی‌هایش به غم و اندوه تبدیل خواهد شد و خانه پایداری نیست (در ملکیت ما نخواهد ماند). پس توشه بیندوزید که بهترین توشه تقوا است. پس از نافرمانی خدا بپرهیزید، شاید رستگار شوید.
امام حسین‌علیه السلام پنج نکته مهم اخلاقی و سازنده را در این عبارت به صورت خلاصه بیان فرموده است:
الف) در سایه تقوا باید از خطرهای دنیا فرار کرد.
ب) دنیا بدون استثنا برای هیچ کس باقی نخواهد ماند.
ج) خدا دنیا را وسیله امتحان و رشد مثبت یا منفی قرار داده است.
د) جاذبه‌های مادّی دنیا دائماً در حال گم‌رنگ شدن است.
ه) راه نجات تنها در ترک گناه می‌باشد.
اساس سخن حضرت در اینجاست که ماهیت دنیا را به ما گوشزد سازد و ما را متوجّه این مطلب مهم کند که شما در اینجا برای امتحان آمده‌اید و مظاهر دنیا (که زودگذر است) شما را فریب ندهد و غافل نسازد.

2 - اکثریت شکست خورده

کاروان امام حسین‌علیه السلام روز دوم محرم، به اجبار در سرزمین کربلا متوقف شد. امام در همان لحظات نخست، سخنانی ایراد کردند که بخشی از آن، این چنین است:
«النّاس عبید الدنیا والدّین لَعِقٌ علی أَلسنتهم یحوطونه ما درّت معایشهم فإذا مُحِصّوا بالبلآء قلّ الدیانون»(102)؛ مردم برده دنیایند و از دین تنها اسمی بر سر زبان‌ها دارند، و تا زمانی که زندگی خوشی داشته باشند، گِرد دین می‌گردند؛ ولی اگر با پیش آمد ناگواری امتحان شدند، دینداران رو به اقلّیت خواهند رفت.
طبیعی است اگر ایمان در وجود انسان رسوخ نکرده و پایدار نشده باشد و به صورت یک امر ظاهری و سطحی خودنمایی کند، هیچ‌گاه نمی‌تواند در برابر حوادثی که ممکن است در راه دین، جان انسان را به خطر بیندازد، پایداری کند.
همان‌گونه که امام‌علیه السلام در عبارت بالا، علّت این اثر را بیان کرده‌اند، علّت آن این است که بسیاری از مردم بنده دنیا هستند. معلوم است که اگر کسی بنده دنیا باشد، دیگر بنده خدا نیست و زمانی که بنده خدا نباشد، روشن است که اگر از دین هم چیزی به زبان آورد، لقلقه زبان خواهد بود. چنین انسانی گرچه در اسم هم مسلمان باشد، ولی هیچ‌گاه منافع مالی و موقعیت‌های ویژه اجتماعی را که ممکن است به دست آورد، فدای مقاصد مکتب الهی و حمایت از امام خویش نخواهد کرد.
وقتی اوضاع بر وفق مراد باشد، همه به تکالیف آسان خود، به نوعی عمل می‌کنند؛ اما اگر جهادی بزرگ با دشمنان برپا شود، یا اگر معلوم شود که مقدار قابل توجّهی از مالی را که انباشته کرده، باید به صورت خمس یا زکات بپردازد و یا آزمایش‌هایی از این دست اگر پیش آید، در این صورت به تعبیر ابی عبد اللّه‌علیه السلام: «قَلّ الدیانون»؛ دینداران کم می‌شوند.
بنابراین، برای موفقیت در آزمایش‌های الهی، چه جانی، چه مالی و چه غیر اینها، باید به طور واقعی بنده خدا شویم که شرط اول آن، این است که شناخت و معرفت خود را از اصول و معارف دین عمیق سازیم و با بندگی مخلصانه آن را بارور کنیم. این عبارت را امام‌علیه السلام به لحاظ عملکرد مردم عراق در آن مبارزه و پشت نمودن اکثریت به آن حضرت بیان فرمود.

3 - امتحان و نتیجه‌ها در کربلا

نهضت عاشورا که از لحاظ دینی و سیاسی، در زمان خود بسیار حساس و تعیین کننده بود و حجاز، عراق و در نهایت شام را دَرنَوَردید، آزمایش سخت و روشنی بود برای همه و بسیاری از آنان را مردود ساخت. بیان مصادیق بی‌شماری که در این مبارزه شکست خوردند، ممکن نیست. افرادی بودند که امام حسین‌علیه السلام خصوصی با آنان سخن گفت و تلاش کرد آنها را هدایت کند، کسانی مانند عبید اللّه بن حرّ جعفی، عمر بن سعد و یا افرادی بودند که امام در روز عاشورا آنان را یکی یکی اسم برد و صدا زد، مانند شَبث بن ربعی، حجار بن ابجر، قیس بن اشعث و یزید بن حارث.
در برابر این افراد، اصحاب امام حسین‌علیه السلام با اینکه تعداد آنان نسبت به دشمن بسیار کم بود، اما چنان از این امتحان الهی سربلند بیرون آمدند که حجّت را بر همگان تمام کردند.
مرحوم مقرّم نقل می‌کند که امام‌علیه السلام در شب عاشورا و در میان تاریکی از خیمه‌ها دور شد. نافع بن هلال، که از یاران آن حضرت بود، خود را به امام‌علیه السلام رسانید و انگیزه بیرون شدن از محیط خیمه‌ها را از ایشان پرسید و اضافه کرد که آمدن شما به سوی لشکر این مرد طاغی مرا سخت نگران و متوحّش ساخت. امام‌علیه السلام در پاسخ وی فرمود: آمده‌ام تا پستی و بلندی اطراف خیمه‌ها را بررسی کنم که مبادا برای دشمن، مخفی‌گاهی باشد و از آنجا برای حمله خود یا دفع حمله شما استفاده کند.
آن‌گاه امام‌علیه السلام که دست نافع در دستش بود، چنین فرمود:
«هَی هَی واللّه وعدٌ لا خُلفَ فیه»؛ امشب همان شب موعود است، وعده‌ای است که هیچ تخلّفی در آن راه ندارد.
سپس امام‌علیه السلام رشته کوه‌هایی را که در مهتاب شب، از دور دیده می‌شد، به نافع نشان داد و فرمود: آیا می‌خواهی در این تاریکی شب، به کوه‌ها پناهنده شوی و خود را از مرگ برهانی؟
نافع بن هلال خود را به قدم‌های آن حضرت انداخت و عرض کرد: مادرم به عزایم بنشیند! من این شمشیر را به هزار درهم و اسبم را به هزار درهم خریده‌ام. سوگند به آن خدایی که با محبّت تو بر من منّت گذاشته است، بین من و تو جدایی نخواهد افتاد مگر اینکه این شمشیر کُند و این اسب خسته شود.
نافع بن هلال می‌گوید: امام پس از بررسی بیابان‌های اطراف، به سوی خیمه‌ها بازگشت و به خیمه زینب کبری‌علیها السلام وارد گردید و من در

بیرون خیمه پاسداری می‌کردم. زینب کبری‌علیها السلام عرض کرد: ای برادر! آیا یاران خود را آزموده‌ای و به نیت و استقامت آنان پی برده‌ای؟ مبادا هنگام سختی از تو دست بردارند و در میان دشمن تنهایت بگذارند.
امام‌علیه السلام در پاسخ وی چنین فرمود:
«وَاللَّه بَلَوتُهم فما وجدتُ فیهم إلّا الأشوش الأقعس یستأنسون بالمنیة دونی استیناس الطّفل إلی محالب أمّه»؛
سوگند به خدا! آنان را آزموده‌ام و ایشان را نیافتم مگر محکم و با صلابت و غرنده و خشمناک (در صلابت مانند کوه و در شجاعت مانند شیر). آنان به کشته شدن در پیش روی من آن چنان مشتاق هستند، مانند طفل شیرخوار به پستان مادر.
نافع می‌گوید: من چون این پرسش و پاسخ را شنیدم، گریه گلویم را گرفت و نزد حبیب بن مظاهر آمده و آنچه را از امام و خواهرش شنیده بودم، برای او بازگو کردم. حبیب بن مظاهر رحمه الله گفت: به خدا سوگند! اگر منتظر اعلام امام نبودیم، همین امشب به دشمن حمله می‌کردیم.
گفتم: حبیب! اینک امام در خیمه خواهرش زینب است و شاید از زنان و اطفال حرم هم در آنجا باشند. بهتر است تا با گروهی از یاران به کنار خیمه آنان رفته و دوباره اظهار وفاداری کنید تا هرچه بیشتر مایه دلگرمی این بانوان باشد.
حبیب با صدای بلند، یاران امام را که در خیمه‌ها بودند، دعوت کرد و همه آنان، خود را از خمیه‌ها بیرون انداختند. حبیب نخست به افراد بنی‌هاشم گفت: از شما می‌خواهم که به درون خیمه‌های خود برگردید و به عبادت و استراحت بپردازید. آن‌گاه گفتار نافع را برای دیگر صحابه نقل کرد. همه آنان پاسخ دادند: سوگند به خدایی که بر ما منّت گذاشته و بر چنین افتخاری نایل ساخته! اگر منتظر فرمان امام‌علیه السلام نبودیم، هم‌اکنون با شمشیرهای خود به دشمن حمله می‌کردیم، ای حبیب! دلت آرام و چشمت روشن باد.
حبیب بن مظاهر رحمه الله ضمن دعا به آنان، پیشنهاد کرد که با هم به کنار خیمه بانوان رفته، به آنان نیز اطمینان خاطر بدهیم.
چون به کنار خیمه بانوان رسیدند، حبیب خطاب به بانوان بنی‌هاشم چنین گفت: ای دختران پیامبر و ای حرم رسول خدا صلی الله علیه وآله! اینان جوانان فداکار شما و اینها شمشیرهای برّاق شان است که همه سوگند یاد کرده‌اند که این شمشیرها را در غلافی جای ندهند مگر در گردن دشمنان شما و این نیزه‌های بلند و تیز در اختیار غلامان شما است که هم‌قسم شده‌اند آنها را فرو نبرند مگر در سینه دشمنان شما.
در این هنگام، یکی از بانوان به آنان چنین پاسخ داد:
«أیها الطّیبون! حاموا عن بنات رسول اللّه وحرائر أمیر المُؤمنین»؛ ای پاک

مردان! از دختران پیامبر صلی الله علیه وآله و زنان خاندان امیر مؤمنان‌علیه السلام دفاع کنید.
چون سخن این بانو به گوش صحابه رسید، با صدای بلند گریه کرده و به سوی خیمه‌های خویش بازگشتند.(103)
امام حسین‌علیه السلام درباره ایشان تصریح کردند که من آنان را آزمایش کرده‌ام. آنان هم روز عاشورا با همه وجود از امامشان دفاع کردند، به گونه‌ای که جمله امام‌علیه السلام و عمل آنان در پیشگاه خدا افتخاری بی‌بدیل برای آنان است. «بأبی أنتم وأمّی طبتم وطابت الأرض الّتی فیها دُفنتم وفُزتُم فوزاً عظیماً».
در پناه انقلاب اسلامی ایران نیز مردان باصلابت و بسیار مؤمنی تربیت شدند که در زمان خود بی‌مانند بودند، در عرصه انقلاب و جنگ تحمیلی عراق علیه ایران مردانه جنگیدند و از امتحان، در سایه رهبری‌های مرجع بزرگوار تقلید خود امام خمینی‌قدس سره، به خوبی و سربلندی بیرون آمدند.
نزدیک کربلا کاروان امام حسین‌علیه السلام در حرکت بود و امام پس از خواب اندکی که در حال حرکت بر ایشان مستولی شده بود، بیدار شدند، کلمه استرجاع «إنّا للّه وإنّا إلیه راجعون» را بر زبان جاری کردند. علی اکبرعلیه السلام عرض کرد: پدر جان! چرا این جمله را بر زبان آوردید؟ امام‌علیه السلام فرمود: در رؤیا دیدم که منادی فریاد می‌زند: این کاروان می‌رود در حالی که مرگ آنان را تعقیب می‌کند. علی اکبرعلیه السلام دوباره پرسید: در این صورت، دین ما حفظ خواهد بود؟ امام‌علیه السلام فرمود: بله. علی اکبر گفت: «فإذاً لا أبالی بالموت». این از لحاظ امتحان الهی مهم است، زمانی که می‌شنود این شهادت در چارچوب انجام وظیفه دینی است، از شهادت استقبال می‌کند. از این رو، روز عاشورا در میان بنی‌هاشم نخستین کسی بود که به خدمت پدر آمد و اجازه رفتن به میدان گرفت. پدر بی‌درنگ به او اجازه داد و این یعنی موفقیت صد در صد برای پدر و فرزند.

فصل ششم: نقش دنیازدگی در ایجاد حادثه عاشورا

«أَنَّمَاالحَیوةُ الدُّنْیا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَزِینَةٌ وَتَفاخُرٌ بَینَکُمْ وَتَکاثُرٌ فِی الأَمْوالِ وَالأَوْلادِ کَمَثَلِ غَیثٍ أَعْجَبَ الکُفّارَ نَباتُهُ ثُمَّ یهِیجُ فَتَراهُ مُصْفَرّاً ثُمَّ یکُونُ حُطَاماً وَفِی الآخِرَةِ عَذابٌ شَدِیدٌ»(104)؛ زندگی دنیا تنها بازی و سرگرمی و تجمّل پرستی و فخرفروشی در میان شما و افزون طلبی در اموال و فرزندان است؛ همانند بارانی که محصولش کشاورزان را در شگفتی فرو برده، سپس خشک می‌شود به گونه‌ای که آن را زرد می‌بینی، سپس تبدیل به کاه می‌شود و در آخرت عذاب شدید است.
از نظر اسلام داشتن یک زندگی همراه با فراهم بودن امکانات مادّی برای هر انسان یک ضرورت محسوب می‌شود و سفارش شده است که انسان‌ها با جدّیت و تلاش، آسایش لازم را برای خود و خانواده خویش فراهم کنند. حتی می‌توان گفت: این یک دستور است و اگر کسی بتواند با تلاش بیشتر از راه درست، اموال زیادتری را فراهم کند و افزون بر توسعه زندگی خود، به نیازمندان نیز رسیدگی کند، نیکوتر است.
به نظر می‌رسد که سه شرط مهم در اینجا وجود دارد:
الف) رعایت حدود شرعی در به دست آوردن مال.
ب) وابسته نشدن به مال که او را از کارهای لازم دیگر باز ندارد.
ج) جمع مال نباید هدف زندگی باشد، بلکه مال باید در خدمت اهداف ارزشی زندگی باشد، اگر هدف شد، مقاصد والای آدمی قربانی مطامع دنیوی او می‌شود.
استاد شهید مطهری‌رحمه الله نظر اسلام درباره دنیا را چنین بیان می‌کند:
منظور از علاقه به دنیا (که مذموم شمرده شده) تمایلات طبیعی و فطری نیست. مقصود از علاقه و تعلّق، بسته بودن به امور مادّی و دنیوی و در اسارت بودن است که توقّف است و رکود است و باز ایستادن از حرکت و پرواز است و سکون، این است که دنیاپرستی نام دارد و اسلام سخت با آن مبارزه می‌کند و این است آن چیزی که بر ضدّ نظام تکاملی آفرینش است.(105)
مظاهر دنیا نباید اسباب این شود که انسان پای‌بند موهومات بی‌ارزش باشد و گرنه مصداق آیه شریفه مورد بحث خواهد شد.
علاّمه طباطبایی رحمه الله ذیل آیه مورد بحث می‌نویسد:
زندگی دنیا عرضی است زایل و سرابی است باطل، که از یکی از خصال پنج‌گانه زیر خالی نیست: یا لعب و بازی است، یا لهو و سرگرم کننده است (که انسان را از کاری مهم و حیاتی و وظیفه‌ای واجب باز می‌دارد) یا زینت است (که حقیقتش جبران نواقص درونی خود با تجمّل و آرایش و

مشاطه‌گری است) و یا تفاخر است (یعنی مباهات کردن به حسب و نسب و غیره) و یا تکاثر در اموال و اولاد است که شخصی به دیگری فخر بفروشد که من مال و فرزند بیشتر دارم و همه اینها همان موهوماتی است که نفس آدمی بدان و یا به بعضی از آنها علاقه می‌بندد، اموری خیالی و زائل است که برای انسان باقی نمی‌ماند و هیچ یک از اینها برای انسان، کمالی نفسانی و خیری حقیقی جلب نمی‌کند.(106)
ما در این مقدمه، خواستیم این مطلب را بیان کنیم که انسان اگر به خودسازی توجّه نکند، به جای آنکه دنیا وسیله‌ای برای رشد و تعالی او شود، سبب سقوط او می‌شود و ناخودآگاه به بعضی عناوین یاد شده، که آیه مطرح فرمود به همه آنها دچار می‌شود و ارزش‌های معنوی و انسانی را برای رسیدن به آنها قربانی می‌کند.
مردم زمان امام حسین‌علیه السلام بارزترین مصداق دنیاپرستی در همه اشکال آن بودند و سخنان سید الشهداءعلیه السلام در این باره بهترین معرّف است.

سخنان امام حسین‌علیه السلام درباره دنیا

اگر حوادث نهضت امام حسین‌علیه السلام را به دقّت بررسی کنیم، ملاحظه می‌کنیم که گرایش شدید مردم به دنیا در سطوح مختلف این حادثه، دست به دست هم داده و این فاجعه را به وجود آورده است؛ یعنی، رسیدن به قدرت یا تصاحب مال بیشتر و یا حفظ زندگی، مانع از همکاری با آن حضرت شده است.
امام حسین‌علیه السلام به علّت چنین روحیاتی که دشمنان و یا مردم دچار آن بودند، در موارد بسیاری، درباره بی‌ارزش بودن دنیا و اهمّیت وظیفه، مطالب گوناگونی می‌فرمود.

عوامل مادّی در فاجعه عاشورا

1 - قدرت‌طلبی برای رسیدن به بهره‌های مادّی

هدف برخی از افرادی که در برابر حسین بن علی‌علیهما السلام به مقابله برخاستند، رسیدن به موقعیت‌های ویژه و بهره‌مندی گسترده‌تر از منافع مادّی بود، که یکی از مصادیق بارز آن، عمر بن سعد است. امام‌علیه السلام بر اساس شناختی که از وی داشتند، در آخرین روزها و فرصت‌هایی که به سرعت سپری می‌شد، تلاش کردند او را به راه راست هدایت کنند، همان هدایتی که وظیفه اصلی امام است. بر همین اساس، باواسطه از او خواستند که با یکدیگر دیدار کنند و او هم پذیرفت.
تاریخ این ملاقات، مختلف (از هفتم محرم تا نهم) ذکر شده است. ملاقات بدین صورت بوده است که امام حسین‌علیه السلام امر فرمود که تنها حضرت ابوالفضل و فرزندش علی اکبر - علیهما السلام - وارد شوند. عمر بن سعد نیز این چنین کرد و با فرزندش حفص و غلامش وارد شدند.
امام حسین‌علیه السلام فرمود:
«یابن سعد! أتُقاتلنی أما تتّقی اللَّه الّذی إلیه معادک؟! فأنا ابن من علمتَ! ألا تکون معی وتدع هؤلآء فإنّه أقربُ إلی اللَّه تعالی ؛ ای پسر سعد! آیا با من می‌جنگی؟! آیا از خدایی که برگشت تو به سوی اوست، نمی‌ترسی؟! من پسر کسی هستم که تو می‌دانی! آیا نمی‌خواهی با من باشی و رها کنی ایشان را؟! همانا با من بودن و رها کردن آنان نزدیک‌تر است به خدای متعال.
پسر سعد گفت: می‌ترسم خانه‌ام را خراب کنند. امام فرمود: من آن خانه را دوباره برای تو بنا می‌کنم. او گفت: نخلستانی دارم که می‌ترسم عبید اللَّه بن زیاد آن را بگیرد. حضرت فرمود: من بهتر از آن را برای تو از مالم در حجاز تضمین می‌کنم. پسر سعد گفت: خانواده‌ام در کوفه‌اند و می‌ترسم ابن زیاد آنان را بکشد.
وقتی امام حسین‌علیه السلام از او ناامید شد، فرمود:
چه شده است تو را؟! خدا تو را هرچه زودتر بر بسترت بکشد! و آمرزش برای تو در روز قیامت نیست. به خدا قسم! هرآینه امیدوارم که نخوری از گندم عراق مگر اندکی.(107)
نخستین آثار غضب خدا بر او این بود که وقتی وارد کوفه شد، عبید اللَّه بن زیاد حکم ریاست وی را که به او داده بود، پس گرفت و او نتوانست حتّی یک روز هم به ریاست و قدرتی که به او وعده داده شده بود، برسد. همچنین همه عذرهایی را که می‌آورد، مربوط به مسائل مادّی و دنیوی بود، مانند: خانه، باغ و زندگی خود در کوفه. بنابراین گروهی از آنان که به کربلا

آمده بودند، مانند عمر بن سعد در پی قدرت و ریاست بودند تا بتوانند غیر از ریاست، به مطامع مادّی بیشتر نیز برسند.

2 - فریب خوردگان دنیا طلب

بسیاری از افرادی که در این جنگ نابرابر حضور داشتند، به طمع دست‌یابی مال آمده بودند که یا به صورت غنیمت، در میدان جنگ به چنگ آورند و یا از حکومت، با عنوان حقوق و جایزه بگیرند.
از سخنان فراوانی که امام حسین‌علیه السلام ایراد فرمود، به خوبی روحیه خفّت‌بار دنیا طلبانی که به آن صحرا قدم نهاده بودند، معلوم می‌شود.
امام‌علیه السلام در نخستین سخنرانی خود در روز عاشورا فرمود:
«أیها النّاس! إنّ اللّه تعالی خلق الدّنیا فجعلها دار فنآء وزوال، متفرقة بأهلها حالاً بعد حال، فالمغرور من غرّته والشقی مَن فتنته فلا تغُرّنکم هذه الدنیا فإنّها تقطع رجآء من رکن إلیها وتخیب طمع من طمع فیها»(108)؛ ای مردم! همانا خداوند دنیا را آفرید، پس آن را منزلی که در معرض نابودی و زایل شدن است، قرار داد، منزلی که اهلش را زمانی پس از زمانی متفرق می‌کند. پس فریب خورده واقعی کسی‌است که فریب دنیا را بخورد. پس همانا دنیا امید کسی را که به او اعتماد و تکیه زند، قطع می‌کند و کسی را که طمع دنیوی در دنیا داشته باشد، محروم می‌سازد.
از مطالبی که آن حضرت خطاب به آن مردم فرمود، روشن است که انگیزه بسیاری از آنان رسیدن به زرق و برق دنیای فریبنده بوده است.
امام‌علیه السلام در این کلمات به سه مطلب اشاره می‌کند:
الف) بی‌اعتباری دنیا ب) معرفی کردن مغرور و شقی واقعی
ج) اخطار به کسانی که ممکن است فریب دنیا را بخورند.

3 - حفظ زندگی، مانع از همکاری با امام حسین‌علیه السلام

الف) امام‌علیه السلام در منزل شقوق، با مردی که از کوفه می‌آمد، (بعضی گفته‌اند: فرزدق بود) رو به رو شدند و از وی اوضاع کوفه را پرسیدند. آن مرد عرض کرد: یابن رسول اللّه! مردم عراق در مخالفت با شما متّحد و هماهنگ و در جنگ با شما هم‌پیمان شده‌اند. امام در پاسخ آن مرد اشعاری سرودند که از مضمون آن به خوبی دانسته می‌شود که دنیاطلبی آنان، مانع از هنکاری با امام حسین‌علیه السلام شده است:

فإن تکن الدنیا تعدّ نفیسة
فدار ثواب اللّه أعلی ونبل(109)

پس اگر چه دنیا نزد بعضی پربها شمرده می‌شود، ولی خانه ثواب خدا بالاتر و بهتر است.

وإن تکن الأبدان للموت أُنشأت
فقتل امرءٍ بالسیف فی اللّه أفضل

و اگر بدن‌ها برای مرگ ایجاد شده‌اند، پس کشته شدن مرد در راه خدا با شمشیر برتر است.

وإن تکن الأرزاق قسما مقدّراً
فقلّة حرص المرء فی الرزق أجمل

و اگر ارزاق قسمتی است که مقدّر شده، کم بودن حرص مرد در طلب رزق زیباتر است.

وإن تکن الأموال للترک جمعها
فما بال متروک به الحُرّ یبخل

و اگر جمع کردن اموال برای ترک آن باشد، پس نباید آزاد مرد برای ترک آن بخل بورزد.

امام حسین‌علیه السلام با این سروده می‌خواهد بفرماید که جان‌ها و مال‌ها در معرض نابودی است؛ ولی من با مردمی رو به رو هستم که دنیا را گرفته و امام و دین خود را قربانی حفظ دنیای خود کرده‌اند.

4 - عبید اللَّه بن حرّ جعفی و دنیا

یکی از ملاقات‌هایی که بین امام حسین‌علیه السلام و افراد دیگر در بین راه مکّه به کربلا روی داد، ملاقات امام با عبید اللَّه بن حرّ جعفی بود.
در منزل بنی مقاتل به امام اطلاع دادند که عبید اللَّه بن حرّ جعفی نیز در این منزل اقامت گزیده است. امام‌علیه السلام نخست حجّاج بن مسروق (مؤذّن کاروان) را نزد وی فرستاد. حجّاج به عنوان یک بشارت به او گفت: اینک حسین بن علی‌علیهما السلام به اینجا آمده و تو را به یاری می‌طلبد.
عبید اللَّه گفت: من از شهر کوفه بیرون نیامدم مگر اینکه مردم را آماده جنگ با او دیدم و من توانایی یاری او را ندارم. پس از آنکه حجّاج سخن او را به امام رساند، امام‌علیه السلام خود با چند تن از اصحاب به سوی خیمه‌ای که او در کنار چشمه آبی برپا کرده بود، رفتند و او از امام استقبال کرد.
خود عبید اللَّه می‌گوید: چون چشمم به آن حضرت افتاد، دیدم که در همه عمرم، انسانی زیباتر و هیبتی گیراتر از او ندیده‌ام؛ ولی با وجود این، برای هیچ کس مانند او دلم نسوخت و هیچ‌گاه نمی‌توانم فراموش کنم وقتی را که آن حضرت حرکت می‌کرد و چند کودک دور او را گرفته بودند. چون به چهره امام نگاه کردم، دیدم رنگ محاسنش بسیار مشکی است. پرسیدم که رنگ طبیعی است یا خضاب کرده‌اید؟ امام پاسخ داد: «پیری من زودرس بود». از این سخن امام فهمیدم که رنگ خضاب است.
به هر حال، پس از تعارفات و سخنان معمولی که میان عبید اللَّه و آن حضرت رد و بدل شد، امام‌علیه السلام خطاب به وی فرمود:
مردم شهر شما (کوفه) پیمان بسته‌اند که مرا یاری کنند؛ ولی این کار را نخواهند کرد. تو در دوران عمرت گناهان بسیار کرده‌ای - وی از هواداران عثمان و از سربازان معاویه در صفّین بود - آیا می‌خواهی توبه کنی و پاک گردی؟
عبید اللَّه گفت: چگونه توبه کنم؟! امام فرمود: فرزند دختر پیامبرت را یاری کرده و در رکاب وی با دشمنان بجنگ.
ضعف ایمان و علاقه عبید اللَّه به دنیا باعث شد که با مقدّماتی عدم همکاری خود را این‌گونه توجیه کند: چه بیایم و چه نیایم، در پیروزی یا شکست شما تأثیری ندارد و من از مرگ سخت گریزانم؛ ولی اینک اسب معروف خود «ملحقه» و نیز شمشیر برّان خود را به شما هدیه می‌کنم.
امام‌علیه السلام فرمود:
اکنون که در راه ما از جان امتناع می‌ورزی، ما نه به تو نیاز داریم و نه به

اسبت؛ زیرا من از میان افراد گمراه برای خود نیرو نمی‌گیرم.
امام‌علیه السلام به او سفارش کردند که از اینجا برو تا صدای استغاثه ما را از این نزدیکی‌ها نشنوی و گرنه خدا تو را به رو، در آتش خواهد انداخت.
عبید اللّه بن حرّ جعفی پس از چند روز، خبر غمبار شهادت حسین بن علی‌علیهما السلام و اصحابش را شنید و تا آخر عمر ناراحت بود و می‌گفت: سعادت تا خانه من آمد، ولی من خود را محروم کردم.(110)
عافیت‌طلبی عبید اللّه بن حرّ جعفی و وابستگی شدید او به زندگی دنیا باعث شد که بهترین موقعیت برای دست‌یابی به عزّت و سربلندی خود را از دست بدهد و عمری را در دنیا و همیشه در آخرت، در اندوه و پشیمانی به سر ببرد.
در برابر مردمی که قدرت‌طلبی، منفعت‌خواهی و وابستگی شدید به زندگی دنیا مانع از هر گونه حرکت مثبت آنان شده بود، گروهی صف کشیده بودند که جز به دین و آخرت نمی‌اندیشیدند، به امامت انسانی گردن نهاده بودند که عقیده‌اش درباره دنیا و آخرت این‌گونه بود که در پاسخ برادرش محمد بن حنفیه نوشت:
«أمّا بعد فکأنّ الدنیا لم تکن وکأنّ الآخرة لم تزل»؛ توجّه و وابستگی‌ام به دنیا و آخرت این‌گونه است که گویا دنیا به کلّی وجود نداشته است و گویا آخرت همیشه بوده است (نه این که بعد ایجاد خواهد شد).
دنیاخواهی زشت این مردم به تدریج با پایان یافتن جنگ، به اندازه‌ای آنان را پست و خوار کرد که برای جمع‌آوری اموال اندک موجود در میدان نبرد، با هم رقابت می‌کردند. آنان از اشیایی مانند شمشیر، زره، لباس و حتی انگشتری که در دستان مبارک شهدا بود، دریغ نکردند و سرانجام به خیمه‌های حرم نیز حمله‌ور شدند و از اموال زنان و کودکان هر چه می‌یافتند، می‌ربودند.

فصل هفتم: اثر تغذیه حرام در انحراف از حق

«وَتَرى كَثِيراً مِنْهُمْ يسارِعُونَ فِى الاِثْمِ وَالعُدْوانِ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ ما كانُوا يعْمَلُونَ»(111)؛ می‌بینی بسیاری از ایشان را که سرعت می‌گیرند در گناه و دشمنی و خوردن آنان مال حرام را، جدّاً که بدکاری می‌کنند.
السحت: حرام، ناروا، کسب و کار پلید و ننگ آور و حرام.(112)
خداوند متعال در این آیه یکی از صفات یهودیان را خوردن مال حرام بیان می‌کند. پس غیر از تحصیل گناه و ستم‌کاری، به حرام‌خواری هم عادت داشتند.
گفته شده است: «اثم» گناهی است که ضرر آن فقط به انجام دهنده آن برسد و «عدوان» گناهی است که ضررش به دیگران برسد.
«اکل سحت» که در آیه شریفه آمده است، از گناهان کبیره و به معنای خوردن مال حرام است. منظور از خوردن مال حرام، هر نوع تصرّفی است. انواع مال‌های حرام مانند رشوه، پول حاصل از فروختن شراب و ربا، از موارد خوردن سحت حساب می‌شوند.
خوراکی که انسان می‌خورد، به منزله بذری است که در زمین کاشته می‌شود. اگر آن غذا حلال باشد، در روح صفا و رقّت ایجاد می‌کند و از وجودش خیر تراوش می‌کند و اگر حرام باشد، قساوت قلب پیدا شود.(113)
غیر از آیه بالا که حرام‌خواری را از عادت‌های یهود بیان می‌کند، خداوند در سوره بقره نیز درباره صفات آنان می‌فرماید:
«ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُم مِن بَعْدِ ذلِکَ فَهِى كَالحِجارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً...»(114)
اوایل سوره بقره، برای یهود دست کم پانزده خصلت بد را ذکر فرموده است که یکی از آن‌ها این است که می‌فرماید: «شما یهود قلبتان قساوت گرفته، بلکه سختی و قساوت آن از سنگ سخت‌تر و نفوذ ناپذیرتر است».
با توجّه به این دو آیه، ممکن است بتوان گفت: خوردن مال حرام توسط آنان در قساوت قلب ایشان تأثیر بسزایی داشته است.
امروز نیز شرکت‌های مالی صهیونیستی، که به غول‌های اقتصادی تبدیل شده‌اند، هر کدام به نوعی خون ملّت‌ها را می‌مکند و در سراسر دنیا به چپاول مشغولند. اسرائیل در نیم قرن گذشته با سرمایه‌های غصب شده، شکل گرفته و روز به روز بر قدرت خود افزوده است تا اینکه امروز به صورت قدرتی بلامنازع در این منطقه حسّاس آسیا درآمده است و هر روز بر دامنه جنایات و قساوت‌های خود می‌افزاید. در نتیجه با گذشت زمان، نسل آنان جنایت‌پیشه گشته‌اند.
امام صادق‌علیه السلام می‌فرماید:

«کسب الحرام یبین فی الذرّیة»(115) آثار کسب حرام، در فرزندان آدمی مشهود است.

وقتی در روز عاشورا، امام حسین‌علیه السلام از هر سو در محاصره لشکریان کوفه قرار گرفت، از میان جمع اصحاب خود خارج شد و از دشمنان خواست سکوت کنند و به سخنانش گوش فرا دهند. اما آنان از سکوت خودداری کردند. با وجود این، حضرت سخنانی را ایراد فرمود که دربر دارنده سه نکته بود:
الف) هدف من جز هدایت نمی‌باشد، پس هر کس نافرمانی کند، هلاک خواهد شد:
«ویلکم ما علیکم أن تنصتوا إلی فاستمعوا قولی، وإنّما أدعوکم إلی سبیل الرشاد، فمن أطاعنی کان من المرشدین ومن عصانی کان من المهلکین»؛ وای بر شما که سکوت نمی‌کنید تا سخنم را بشنوید! من شما را به راه رشد و توفیق دعوت می‌کنم. پس هرکس مرا اطاعت کند، از هدایت یافتگان خواهد بود و هرکس نافرمانی مرا کند، از هلاک شدگان خواهد بود.
ب) همه شما در برابر فرمان من عصیان‌گرید و گوش شنوا ندارید:
«وکلّکم عاصٍ لأمری غیر مستمعٍ لقولی»؛ همه شما (به علّت مخالفت با من) گناه کارید و گوش شنوایی برای سخنان من ندارید.
ج) علّت این قساوت قلب، طغیان و سقوط دو چیز است:
«قد انخزلت عطیاتکم من الحرام، وملئت بطونکم من الحرام، فطبع علی قلوبکم، ویلکم ألا تنصتون؟! ألا تسمعون؟!»(116)؛ بخشش‌های بنی امیه شما را سقوط داده و شکم‌های شما را از حرام پر کرده و در نتیجه بر دلهای شما مهر زده (و سخن حق در دل شما نفوذ نمی‌کند). وای بر شما! آیا ساکت نمی‌شوید؟! آیا گوش فرا نمی‌دهید؟!
امام حسین‌علیه السلام در پایان این سخنان، دو چیز را عامل قساوت قلب آن مردم می‌شمرد:
الف) عطایا و بخشش‌های حرام حکومت آنان را فریفته کرده و در نتیجه دچار خذلان شده‌اند.
ب) غذای ناپاک و حرام قلب و درون آنان را فاسد کرده است که زمینه پذیرش سخن حق و موعظه را از دست داده‌اند.
طبیعی است که هر گناهی اگر با توبه جبران نشود، موجب انحراف و کجی‌های بیشتر می‌شود؛ ولی در میان همه گناهان، تغذیه از حرام، بیش از هر گناه دیگر در گمراهی فکری و انحراف از حق نقش دارد و افزون بر آثار اخروی، آثاری وضعی نیز بر روح و جان انسان باقی می‌گذارد. از اینجاست که می‌بینیم در اسلام دستور داده شده است که این اصل، نه تنها در افراد مکلفِ، بلکه در تغذیه کودکان و مادران آنان در دوران حاملگی و

شیردادن دقیقاً مراعات شود.
از این رو، امام‌علیه السلام در بخش سوم عباراتی که نقل شد، فرمود: «وملئت بطونکم من الحرام فطبع اللّه علی قلوبکم». در سال‌های پیش از این برای شکست دادن امام علی‌علیه السلام و به انزوا کشیدن امام حسن مجتبی‌علیه السلام از صحنه سیاست و خلافت، پول‌های فراوانی از سوی معاویه، به نام تحفه و هدیه به مردم کوفه اعطا شده و شکم‌های آنان از این غذاهای حرام انباشته گردیده بود که در اثر غذاهای حرام، قلب‌های آنان سیاه و چشم‌های حق‌بینشان کور وگوش‌هایشان از شنیدن سخن‌حق کر شده بود.

حرام‌خواری سبب حرام‌خواهی بیشتر می‌شود

حرام‌خواری سبب حرام‌خواهی بیشتر می‌شود

امام حسین‌علیه السلام در ادامه سخنان خود، دو ظلم بزرگ دیگر را نتیجه حرام‌خواری و طمع در زندگی دنیا معرفی می‌کنند:

1 - پیمان شکنی

«تبّاً لکم أیتها الجماعة وترحاً حین استصرختمونا والهین فاصرخناکم موجفین، سللتم علینا سیفاً لنا فی إیمانکم، وحششتم علینا ناراً اقتدحناها علی عدوّنا وعدوّکم»؛ هلاکت و اندوه بر شما باد، ای جماعت! ذلّت و اندوه همراهتان! شما پس از آن که با شور و شوق فراوان، ما را به یاری خویش خواندید و آن‌گاه که ما به دادخواهی شما پاسخ مثبت داده و بی‌درنگ و با احساس انسانی به سوی شما شتافتیم و به یاریتان برخاستیم، شمشیرهای خود را بر ما کشیده و سرهای ما را نشانه گرفتید. آیا آتش ستم‌سوزی را که ما بر ضدّ دشمنان سیاه‌کار مشترکمان برافروخته بودیم، بر ضدّ ما شعله‌ور ساختید؟

2 - قیام علیه دوستان و پیشوایان

امام حسین‌علیه السلام در ادامه سخنان خود، به بیان دومین ستم و گناه بزرگ آن مردم می‌پردازند:
«فأصبحتم إلباً لأعدائکم علی أولیائکم بغیر عدلٍ أفشوه فیکم ولا أمل أصبح لکم فیهم»؛ در نتیجه به نفع دشمنانتان همدست شدید و علیه دوستان و پیشوایانتان بپاخاستید، آن هم بی‌آنکه این دشمن خیره‌سر، عدل و دادی در جامعه شما حاکم ساخته باشد و بی‌آنکه امید آینده بهتر یا نیکی و شایستگی‌ای برایتان در آنان به چشم بخورد.

علل پیمان شکنی و اقدام علیه پیشوایان

پس از آنکه امام حسین‌علیه السلام عهدشکنی کوفیان و اقدام آنان در برابر دوست و امام خویش را توضیح دادند، به بیان این مطلب پرداختند که من هیچ سبب دیگری برای این رفتار شما سراغ ندارم جز اینکه غذای حرام به حلقوم شما ریخته‌اند و به زندگی پست دنیایی چشم طمع دوخته‌اید.
«... إلّا الحرام من الدنیا إنّا لکم وخسیس عیشٍ طمعتم فیه من غیر حدث کان منّا ولا رأی تفیل لنا»؛(117) مگر اندک مالِ حرام و طعمه ناروایی که به حلقوم شما ریخته‌اند و زندگی نکبت‌باری که بدان چشم طمع دوخته‌اید، بدون آن که از ما گناهی سر زده و یا اندیشه‌ای سست شده باشد.
با دقشت در این سخنان نورانی ابی عبد اللّه‌علیه السلام درباره موضوع مورد بحث، به این نتیجه می‌رسیم که تغذیه حرام و پذیرش هدایای نامشروع و خلاصه، زندگی کردن با مال حرام آثار منفی فراوانی از نظر روحی و معنوی در زندگی دنیوی و اخروی انسان باقی می‌گذارد.
چهار مورد از این عوارض منفی، در سخنان امام حسین‌علیه السلام در این بحث بیان شد، که عبارتند از:
الف) خذلان و سقوط معنوی
ب) قساوت قلب و از بین رفتن زمینه پذیرش حق
ج) پیمان‌شکنی
د) قیام علیه دوستان و پیشوایان
ارتزاق از مال حرام، نه تنها زمینه گناهان یاد شده را در انسان ایجاد می‌کند، بلکه می‌تواند زمینه‌ساز انواع انحراف‌های دیگر نیز بشود. به همین علّت، سفارش‌های بسیاری در آیات و روایات درباره تصرّف در اموال شخصی و عمومی، رعایت محدویت‌های تعیین شده، به چشم می‌خورد. این مطلب افزون بر اینکه ادلّه شرعی و قطعی فراوانی دارد، در زندگی مردم ما نیز به تجربه ثابت شده است. زمانی که جلوه‌های زیبای معنوی را در افراد مشاهده می‌کنیم، با اندکی دقّت در می‌یابیم که اینان در خانواده‌هایی پرورش یافته‌اند که یکی از ویژگی‌های مثبت آنها زندگی از راه تلاش و کسب کار حلال بوده است و همچنین حقوق شرعی تعلق گرفته به آن اموال نیز، مانند خمس و زکات پرداخت می‌شده است.

بخش سوم: اصلاح جامعه

فصل اول

«... وَقالَ مُوسی لِأَخِیهِ هارُونَ اخْلُفْنِی فِی قَوْمِی وَأَصْلِحْ وَلا تَتَّبِعْ سَبِیلَ المُفسِدِینَ...»(118)؛ و گفت موسی به برادرش هارون: جانشین من در میان قومم باش و انحرافات را از بین ببر و از راه فساد کنندگان پیروی نکن.
اصلاح، کلمه‌ای عربی و دارای دو معنا است:
الف) از ماده صُلح، به معنای آشتی و رفع اختلاف بین دو فرد یا دو گروه.
درباره آشتی دو فرد، مانند:
«... فَابْعَثُوا حَکَماً مِنْ أَهْلِهِ وَحَکَماً مِنْ أَهْلِها إِنْ یرِیدا إِصْلاحاً یوَفِّقِ اللَّهُ بَینَهُما...»(119)؛ یک داور از خانواده شوهر و یک داور از خانواده زن انتخاب کنید، (تا به کار آنان رسیدگی کنند) اگر این دو داور تصمیم به اصلاح داشته باشند خداوند به توافق آنان کمک می‌کند.
درباره آشتی بین دو گروه، مانند:
«وَإِنْ طآئِفَتانِ مِنَ المُؤْمِنِینَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَینَهُما»(120)؛ اگر دو طایفه از مؤمنان با یکدیگر جنگ می‌کنند، پس بین آن دو گروه آشتی برقرار کنید.
ب) از ماده صلاح، که معمولاً در فارسی «شایستگی» معنا می‌شود (صالح: شایسته). اصلاح به این معنا در برابر فساد است. کسی را که در صدد انجام دادن کار شایسته استِمُصلِح گویند.(121) پس مصلح و مفسد، در برابر هم هستند. اصلاح از ماده «صلاح» در قرآن دو گونه مصداق دارد.

1 - به معنای کار شایسته انجام دادن:
«... إِلَّا الَّذِينَ تابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنُوا فَأُوْلئِکَ أَتُوبُ عَلَيهِمْ»(122)؛ مگر کسانی که بازگشتند و کار شایسته انجام دادند و آنچه را کتمان کرده بودند، آشکار ساختند.
2 - برطرف کردن فساد:
«... وَقالَ مُوسی لِأَخِيهِ هارُونَ اخْلُفْنِی فِی قَوْمِی وَأَصْلِحْ وَلا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفسِدِينَ...»(123)؛ و گفت موسی به برادرش هارون: جانشین من در میان قومم باش و انحرافات را از بین ببر و از راه فساد کنندگان پیروی نکن.
آنچه در سخنان امام حسین‌علیه السلام بیشتر مورد توجه است، اصلاح مفاسد و انحرافات است که در برابر افساد به کار می‌رود.
در کتاب نظریه سیاسی اسلام، درباره برداشت از اصلاح، در اصطلاحات سیاسی توضیحات مفیدی آمده‌است. مفهوم اصلاح که امروز در اصطلاحات سیاسی به کار می‌رود، معادل «رِفرُم» است و در مقابل انقلاب. تغییراتی را که در جامعه به تدریج انجام می‌شود، رفرم می‌گویند و کسانی را که درصدد چنین تغییراتی هستند، اصلاح طلب می‌نامند و معادل خارجی آن «رفرمیست» است و در مقابل، کسانی را که خواهان دگرگونی به صورت دفعی هستند، انقلابی می‌گویند. انقلاب: تغییر اجتماعی ناگهانی، تند و با سرعت، که گاهی همراه با خشونت است.
اصطلاح اِصلاح، به عنوان اصطلاحی سیاسی و در مقابل انقلاب، معنایی اخصّ برای اصلاح است. این اصطلاح ریشه لغوی ندارد و در اصطلاحی دینی و مذهبی نیست، بلکه اصطلاح سیاسی جدیدی است. که اصلاح را در برابر انقلاب به کار می‌برند، منظور از جمله «خرجتُ لطَلب الإِصلاح فی أمّة جدّی» (که توضیح آن خواهد آمد) به این معنای خاص نیست. حرکتی که امام‌علیه السلام انجام دادند، حرکتی تدریجی، آرام و بی‌خشونت نبود. پس اصلاح در آیات و روایات، هرگونه اصلاح تدریجی و دفعی را شامل می‌شود و خود انقلاب اسلامی ایران نیز یک حرکت اصلاح طلبانه بود. بخشی از این انقلاب که پانزده سال طول کشید، تدریجی و بخش دیگر آن، حرکتی دفعی و سریع بود.
امام حسین‌علیه السلام دو بار واژه اصلاح را در سخنان خود آورده‌اند. نخستین بار مدینه در وصیت نامه خود، و بار دوم در مکّه. ایشان در مرحله اول اصلاح را از اهداف محوری و اصلی خود دانسته، و در مرحله دوم به

تبیین هدف خود در این زمینه پرداخته‌اند.
بر همین اساس، در اینجا بحث خود را در دو بخش مطرح می‌کنیم:

قیام برای اصلاح

حسین بن علی‌علیهما السلام اواخر رجب سال 60 هجری پیش از خروج از مدینه به سوی مکّه، برای تبیین هدف خود از حرکت، وصیت نامه کامل و کوتاهی خطاب به برادر خود، محمد بن حنفیه نوشتند. امام‌علیه السلام پس از شهادت دادن به اصول مکتب اسلام می‌نویسند:
«... وإنّی لم أخرج أشِراً ولا بطراً ولا مفسداً ولا ظالماً، وإنّما خرجت لطلب الإصلاح فی أمّة جدّی صلّی اللّه علیه وآله...» من برای خوش‌گذرانی (لهو و لعب) خارج نشده‌ام، و از روی تکبّر و جهالت قیام نکرده‌ام، برای بدی رساندن به جامعه (فساد) مبارزه نمی‌کنم، و نمی‌خواهم قدرت و نظام جامعه را در غیر جایگاه واقعی‌اش قرار دهم، بلکه تنها و تنها برای به دست آوردن و ایجاد شایستگی و شایسته سالاری در میان امّت جدّم صلی الله علیه وآله قیام کرده‌ام.
با توجّه به اینکه روشن شدن کلمات اول این عبارت، در فهم مقصود امام از اصلاح در اینجا مؤثّر است، آنها را معنا می‌کنیم.
أشِر: کفَرح(124)
بطراً (بطر الحق): تکبر عنه ولم یقبله(125)
فسد (ضدّ الصلح)، فاسد القوم: أساء إلیهم ففسدوا علیه(126)
الظلم: وضع الشیء فی غیر موضعه(127)
امام حسین‌علیه السلام پیش از آنکه بفرماید برای چه هدفی قیام می‌کنم، چهار هدف را نفی می‌کند که در نتیجه مقصد امام آشکار می‌شود.
آن حضرت می‌فرماید:
الف) من برای خوش‌گذرانی (لهو و لعب) خارج نشده‌ام.
ب) از روی تکبّر و جهالت قیام نکرده‌ام.
ج) برای بدی رساندن به جامعه (فساد) مبارزه نمی‌کنم.
د) و نه اینکه بخواهم قدرت و نظام جامعه را در غیر جایگاه واقعی‌اش قرار دهم، بلکه تنها و تنها برای به دست آوردن و ایجاد شایستگی و شایسته سالاری در میان امّت جدّم صلی الله علیه وآله قیام کرده‌ام.
بنابراین، با نفی و رد کردن چهار هدف یاد شده انگیزه اصلاحی امام‌علیه السلام در میان امّت اسلام، به خوبی اثبات می‌شود.
پس از آنکه امام حسین‌علیه السلام اهدافی را که ذکر شد، رد کردند، هدف اثباتی خود را این‌گونه توضیح می‌دهند:
«إنّما خرجت لطلب الإصلاح فی أمّة جدّی»؛ تنها برای رسیدن به اصلاح امّت جدّم قیام کردم.
تا اینجا با نفی اهداف باطل و بیان مقصود اصلاحی خود، هدف کلّی آن

حضرت روشن شد، در بحث بعدی با سخنان امام‌علیه السلام در این زمینه اهداف حضرت روشن می‌شود.

اصلاحات مورد نظر امام‌علیه السلام

یکی از خطبه‌هایی که حضرت در «منی ایراد کردند، به خوبی بیانگر موارد اصلاحات مورد نظر امام‌علیه السلام است:
«اللّهمّ إنّک تعلم أنّه لم یکن ما کان منّا تنافساً فی سلطان، ولا التماس من فضول الحطام، ولکن لنُری المعالم من دینک ونظهر الإصلاح فی بلادک ویأمن المظلومٌ من عبادک ویعمَل بفرائضک وسننک وأحکامک»؛(128)
پروردگارا! تو می‌دانی که ما برای هوس سلطنت یا به منظور تصفیه حساب‌های شخصی، علیه حکومت بنی امیه قیام نکرده‌ایم، بلکه قیام کرده‌ایم که مظاهر دینت را به مردم نشان دهیم. و در سرزمینت اصلاحی کرده باشیم. و بندگان ستم‌دیده‌ات در پناه دین در امنیت باشند، و به فرایض و سنن و احکامت عمل شود.
1 - نشان دادن مظاهر دین: «لنری المعالم من دینک»
«معالم دین» عبارت است از آنچه انسان وقتی به آن نگاه می‌کند، انسان را به یاد دین بیندازد. یکی از معالم و مظاهر دین، شهادت در راه خدا برای پاسداری از دین است و امام‌علیه السلام آن را چنان در میدان عمل به نمایش گذاشت که هیچ‌گاه فراموش نخواهد شد و سرمشق همه آزادگان خواهد بود. نمونه‌های دیگر معالم دین، مانند هدایت، فداکاری و ایثار و پایداری در راه دین می‌باشد.
2 - استقرار شایستگی در همه جا به جای فساد: «و نظهر الاصلاح فی بلادک»
با توجّه به انحراف امامت و رهبری، پس از رحلت پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله به تدریج انواع کجی‌ها و فسادها در جامعه و افراد رسوخ کرد. زمانی که یزید به انواع فسادهای اعتقادی، اخلاقی و سیاسی آلوده شود، از دیگران چه انتظاری می‌توان داشت؟!
وی اعتقاد خود را چنین آشکار می‌سازد: «لَعِبَت هاشم بالملک فلا...» وحی را به کلّی انکار می‌کند. از لحاظ اخلاقی نیز کسی در شراب‌خواری و سگ‌بازی او شک ندارد. از نظر سیاسی، کسی که می‌خواهد بر جامعه‌ای حکومت کند، باید مقدّسات آن مردم را محترم بشمارد؛ ولی یزید که تقریباً سه سال خلافت کرد، در سال اول امام حسین علیه السلام فرزند پیامبر صلی الله علیه وآله را با آن وضع فجیع به شهادت رساند. در سال دوم برای دستگیری عبد اللّه بن زبیر خانه خدا را با سنگ و آتش مورد حمله قرار داد. و در سال سوم، مدینة الرسول را سه روز محل تاخت و تاز سربازان خود قرار داد.
بنابراین، وی با مقدّس‌ترین مقدّسات مردم دَر افتاد. این است که حضرت

می‌فرماید: یکی از اهداف اصلاحی من این است که این وضع فساد انگیز را به اصلاح و شایستگی تبدیل کنم.
امام حسین علیه السلام در منزلگاه «بیضه» در اولین رویارویی با لشکریان حرّ بن یزید ریاحی، در ادامه سخنان خود خطاب به آنان هفت جرم بزرگ را به حاکمان بنی امیه در گذشته و حال نسبت داد.
«... وإنّ هؤلآء قد لزموا الشیطان وترکوا طاعة الرحمن وأظهروا الفساد وعطّلوا الحدود واستأثروا بالفیء وأحلّوا حرام اللّه وحرّموا حلاله، وأنا أحقُّ ممَّن غیر»(129)؛ ... همانا بنی امیه از شیطان پیروی کردند، بندگی خداوند رحمان (واجبات الهی) را ترک کردند، فساد را آشکار و علنی ساختند، حدود و قوانین خدا را تعطیل نمودند، اموال خاندان پیامبرعلیهم السلام (فدک و...) را به تصرّف درآوردند، حلال خدا را حرام و حرام الهی را حلال نمودند (در دین بدعت کردند). و من شایستگی خلافت را در میان مسلمین دارم، نه بدعت‌گذاران بنی امیه.
جالب است، امام در عبارت مورد بحث اظهار اصلاح را هدف خود ذکر می‌کند، همان‌گونه که اظهار فساد در جامعه را در مقابل آن به بنی امیه نسبت می‌دهد و این جایگزین نمودن اصلاح در جامعه به جای فساد، یکی از چهار اصل اصلاحی مورد نظر امام حسین‌علیه السلام می‌باشد.
3 - ایجاد امنیت برای ستم‌دیدگان: «ویأمن المظلومون من عبادک»
یکی از وظایف اصلی یک امام، این است که حکومتش را مستقر کند تا همه مردم، حتی کسانی که از امکانات مادّی بهره‌ای ندارند یا در گذشته زیر ستم بوده‌اند، با آرامش و امنیت به زندگی بپردازند. خاندان پیامبر نیز همگی پناهگاه ضعیفان و ستم‌دیدگان بوده‌اند.
4 - عمل به سنن و دستورهای الهی: «ویعمل بفرائضک وسننک وأحکامک»
اگر بخواهیم مکتب اسلام را به صورت خلاصه معرفی کنیم، باید بگوییم اسلام مکتبی است که از سه بخش تشکیل شده است: اعتقادات، اخلاق و احکام عملی. اگر در آیات قرآن نیز دقّت شود، می‌توان هر یک را تحت یکی از این عناوین سه‌گانه قرار داد. جمله‌ای که امام حسین‌علیه السلام در اینجا به عنوان یکی از اهداف اصلاحی خود آورده‌اند، به همین مطلب اشاره دارد؛ یعنی من به دنبال این مقصد حرکت می‌کنم که موقعیتی به وجود آید تا به اسلام در هر سه بخش، عمل شود.
با توجّه به آمدن این سه اصطلاح در کنار هم، مقصود از فرایض، همان اصول و واجبات اعتقادی یک مسلمان است و معنای سنن، مباحث اخلاقی و تربیتی دین است که یک مسلمان باید از اخلاق انسانی و دینی بهره‌مند باشد. اصطلاح احکام نیز روشن است که نظر به فروع دین دارد و مسائل فقهی را دربر می‌گیرد.
امام حسین‌علیه السلام امام هدایت و اصلاح است و در طول مسیر

کاروان خود هرگاه زمینه‌ای فراهم می‌شد، حتی در ملاقات‌های فردی، تلاش می‌کردند که افراد را به مسیر حق هدایت کنند، در حالی که اصلاح شدن یک فرد نقش چندانی در موفّقیت و یا عدم موفّقیت ندارد. اشخاصی مانند: عبید اللّه بن حر جعفی، عمر بن سعد و زهیر بن قین دعوت شدند، بعضی مثل زهیر آمدند، ولی دیگران نیامدند.
حرّ بن یزید ریاحی کسی بود که در آغاز از امام‌علیه السلام دوری کرد؛ ولی سرانجام به علّت داشتن خمیر مایه ذاتی خود، توبه کرد و چنان اصلاح شد که خود را اوّلین قربانی راه امام ساخت و امام بر بالای سر او فرمود:
«أنت حرّ کما سمّتک أمّک»؛ تو آزاده‌ای، همچنان که مادرت تو را آزاده نامید.

فصل دوم: ضرورت مبارزه با ستم

مقدمه

یکی از ملاک‌های اساسی مکتب اسلام عدالت است، که در لغت به معنای «وضع الشیء فی موضعه» آمده است و نقطه مقابل آن، ظلم است که این‌گونه معنا شده است: «قرار دادن چیزی در غیر جای مخصوصش، چه با زیادت یا نقصان، یا به عدول از وقت یا مکان».(130)
بر همین اساس، قرآن می‌فرماید:
«إِنَّ اللَّهَ یأْمُرُ بِالعَدْلِ وَالإِحْسانِ وَإِیتآءِ ذِی القُرْبی وَینْهی عَنِ الفَحْشآءِ وَالمُنکَرِ وَالبَغْی یعِظُکُمْ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ»(131)؛ خدا به عدل و نیکی و بخشش به خویشاوندان امر می‌کند و از زشتی، ناپسندی و ظلم نهی می‌کند و شما را موعظه می‌کند شاید پند گیرید.
در بخش دوم آیه، سه عنوان فحشا، منکر و بغی مطرح شده است. مفردات راغب آنها را این‌گونه معنا می‌کند:
الف) فحش و فحشا و فاحشه: چیزی که زشتی‌اش بزرگ باشد.(132)
ب) منکر: آنچه عقل صحیح آن را محکوم کند، یا اینکه درباره آن ساکت باشد، ولی شرع آن را گناه و زشت معرفی می‌کند.
ج) بغی: در اصل به معنای طلب است، ولی چون در طلب حقّ دیگران با زور و تعدّی زیاد به کار رفته است، از این کلمه معنای استعلا و استکبار و گردن کلفتی در برابر دیگران و ستم و تعدّی به آنان فهیمده می‌شود.(133)
این اعمال در اجتماع بشری، موجب از هم‌پاشیدگی و تفرقه افراد و هدر دادن نیروهای مفید خواهد شد. نهی از فحشا و منکر و بغی، امری است در معنا به اتحاد مجتمع تا اجزا یکدیگر را از خود بدانند و همه اعمال افراد یک‌نواخت باشد. بعضی بر بعض دیگر استعلا نکنند و دست ستم به سوی یکدیگر دراز نکنند. در این هنگام است که رحمت در آنان جایگزین گشته، همه به هم محبّت و الفت می‌ورزند.(134)
امام حسین‌علیه السلام از آغاز نهضت خود تا لحظات آخر زندگی، بارها انگیزه مخالفت و قیام خود را ستمکار بودن یزید و بیعت با او را همکاری با ستم اعلام می‌فرمود. ما نیز در اینجا به ترتیب (از مدینه تا کربلا) سخنان آن حضرت را در این باره نقل می‌کنیم.

مرگ معاویه و نامه یزید به استاندار مدینه

در نیمه ماه رجب سال 60 هجری، معاویه در دمشق از دنیا رفت، در حالی که یزید در حوران بود. وی پس از سه روز، خود را به دمشق رساند و بعد از مراسم اوّلیه، طی نامه‌ای به کارگزاران خود در شهرهای دیگر، خبر مرگ پدرش را به آنان داد و به هر کدام توصیه‌های لازم را ابلاغ کرد. یزید نامه کوچکی را به نامه ارسالی خود به فرماندار مدینه ضمیمه کرد که:
«خُذ الحسین وعبد اللّه بن عُمر وعبد الرحمن بن أبی بکر وعبد اللّه بن زُبیر بالبیعة أخذاً شدیداً ومَن أبی فاضرب عنقه وابعث إلی برأسه»(135)؛ در مقابل چهار نفر (حسین، عبد اللّه بن عمر، عبد الرحمن بن ابی بکر و عبد اللّه بن زبیر) شدّت عمل به خرج بده و از آنان بیعت بگیر. و اگر کسی از بیعت نمودن ابا نمود و اجتناب ورزید، پس گردنش را بزن و سرش را به سوی من بفرست.
براساس نوشته بعضی از مقاتل (مثیر الاحزان و مقتل خوارزمی) امام حسین‌علیه السلام در عالم خواب از مرگ معاویه آگاه شد، به گونه‌ای که خانه معاویه در آتش می‌سوخت و منبر وی واژگون شده بود.
در بیشتر مقاتل آمده است: آن حضرت با سی نفر از دوستان و اهل بیتش به سوی دار الأماره ولید بن عتبه که فرماندار و پسر عموی یزید بود حرکت کردند، در حالی‌که همگی سلاح در دست داشتند و خود حضرت نیز شمشیر رسول خدا صلی الله علیه وآله را در دست داشت. آن حضرت دستور داد که آنان در بیرون بایستند و در صورت نیاز، برای حفظ جان امام وارد شوند.
بنا به نوشته مقتل مقرم، پس از آنکه ولید موضوع را مطرح کرد، آن حضرت فرمود: «من پنهانی بیعت نمی‌کنم. هنگامی که مردم را برای بیعت دعوت کردید، دعوت ما با ایشان باشد». ولید بن عتبه قانع شد، ولی مروان بن حکم، امیر سابق مدینه که در آن جلسه حضور داشت، خطاب به ولید گفت: اگر حسین از این مکان خارج شود، به او دست نخواهی یافت، مگر با جنگ و خونریزی بین شما.
امام پس از پرخاش تندی که به مروان کرد، خطاب به ولید سخنان صریحی را بیان فرمود که هدف ما از بیان این مقدمه تاریخی، ذکر آن مطالب است:
«أیها الأمیر! أنّا أهل بیت النبوة ومعدن الرسالة ومختلف الملآئکة، بنا فتح اللّه وبنا یختم، ویزید رجل شارب الخمر وقاتل النفس المحترمة مُعلِن بالفسق، ومثلی لا یبایع مثله ولکن‌نُصبح وتصبحون‌وننظر وتنظرون أینا أحقّ‌بالخلافة(136)؛ ای امیر! ما اهل بیت نبوت و معدن رسالتیم. منزل ما

فرودگاه ملائکه است و اسلام از ما آغاز و به ما ختم می‌شود، و یزید مردی شراب‌خوار، کشنده جان‌های محترم، فسق کننده علنی است و شخصی مانند من با مثل او بیعت نمی‌کند».
امام‌علیه السلام در این سخنان به چهار نکته اشاره فرموده است:
الف) بیان امتیازات خانوادگی خویش
ب) معرّفی یزید
ج) عدم پذیرش حکومت یزید
د) اعلام شایستگی خود برای خلافت
برای روشن شدن سخن امام لازم است انواع ستم را که قرآن بیان کرده به آن بپردازیم:

اقسام ستم بر اساس آیات قرآن

با بررسی آیات قرآن می‌توان انواع ستم را به سه دسته تقسیم کرد:
1 - ستم انسان به خدا:
«فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ...»(137)؛ پس چه کسی ستم‌کارتر است از کسی که به خدا دروغ بیندد.
2 - ستم انسان به مردم:
«إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يظْلِمُونَ النّاسَ...»(138)؛ ایراد و مجازات بر کسانی است که به مردم ستم می‌کنند.
3 - ستم انسان به خود:
«... فَمِنْهُمْ ظالِمٌ لِنَفْسِهِ»(139)؛ پس بعضی از آنان ستم‌کننده هستند به خودشان.
حضرت امیرعلیه السلام نیز در نهج البلاغه ستم را همین گونه تقسیم می‌کنند:
«أَلا وَإِنَّ الظُّلْمَ ثَلاثَةٌ: فَظُلْمٌ لا يغْفَرُ، وَظُلْمٌ لا يتْرَكُ، وَظُلْمٌ مَغْفُورٌ لا يطْلَبُ؛ فَأَمَّا الظُّلْمُ الَّذِي لا يغْفَرُ، فَالشِّرْكُ بِاللَّهِ. قالَ اللَّهُ تَعالى «إِنَّ اللَّهَ لا يغْفِرُ أَنْ يشْرَكَ بِهِ». وَأَمَّا الظُّلْمُ الَّذِي يغْفَرُ، فَظُلْمُ العَبْدِ نَفْسَهُ عِنْدَ بَعْضِ الهَناتِ. وَأَمَّا الظُّلْمُ الَّذِي لا يتْرَكُ، فَظُلْمُ العِبادِ بَعْضُهُمْ بَعْضاً القِصاصُ هُناكَ شَدِيدٌ لَيسَ هُوَ جَرْحاً بِالمُدى وَلاَ ضَرْباً بِالسَّياطِ، وَلكِنَّهُ يسْتَصْغَرُ ذلِكَ مَعَهُ»(140)؛
آگاه باشید ستم بر سه قسم است: ستمی که بخشیده نمی‌شود و ستمی که رها نمی‌شود و ستمی که عفو می‌شود.
ستمی که بخشیده نمی‌شود، شرک به خداوند است که فرموده: «همانا خدا نمی‌بخشد شرک به خود را».
و ستمی که بخشیده می‌شود، ستم بنده است به خودش، زمانی که بعض گناهان صغیره را انجام می‌دهد.
اما ستمی که رها نمی‌شود، ستم بندگان است به یکدیگر. قصاص در اینجا شدید است. آن قصاص جراحتی با کارد و نیز ضربه‌ای با شلاق نیست، بلکه آن چیزی است که اینها در برابر آن کوچک شمرده می‌شود.
راغب اصفهانی می‌گوید: هر یک از این سه، در حقیقت ستم به نفس است و انسان هرگاه دست به ستم بزند، در مرحله اول به خود ستم کرده است، پیش از اینکه به دیگران ستم کند.(141)

چگونگی ستم‌کار بودن یزید، در سخنان امام حسین‌علیه السلام

سید الشهداءعلیه السلام پرچمدار آزادی و آزادگی و مبارزه با ستم در سخنانی که از ایشان نقل شد، یزید را به هر سه ظلمی که در قرآن آمده است، معرفی می‌کند:

1 - ستم کردن یزید به خود:

«ویزید رجلٌ شارب الخمر ... مُعلن بالفسق»؛ یزید مردی است که شراب می‌نوشد... و علنی گناه می‌کند.

فسق به معنای پاره کردن است. از آنجا که گناه‌کار با عصیان خود، حریم احکام خدا را پاره می‌کند، به او فاسق گفته می‌شود. امام‌علیه السلام نخست یزید را به علت شرب خمر و فسق و فجوری که داشته، با «ظلم به نفس» معرفی می‌کند.

2 - ستم کردن یزید به مردم:

«وقاتل النفس المحترمة»؛ و کشنده انسان‌های بی‌گناه است.

رعایت سه چیز در برابر هر مسلمانی بسیار سفارش شده است: جان، عِرض (حیثیت و آبرو) و مال افراد. انسان مجاز نیست ذرّه‌ای در مال دیگران بدون اجازه تصرّف کند. در این عبارت امام‌علیه السلام تصریح می‌کند که یزید کشنده افرادی است که از نظر اسلام، حفظ جان آنان ضروری و واجب است.

یزید و پدرش معاویه هرکسی را که با آنان مخالفت می‌کرد، از دم تیغ می‌گذراندند. نه تنها مردم عادّی، بلکه افرادی مانند امام علی‌علیه السلام نیز که خلیفه مسلمانان بود و با نصب پیامبرصلی الله علیه وآله منصوب شده و از نظر ظاهری هم مردم با او بیعت کرده بودند، مورد خشم معاویه قرار می‌گیرد و در سرزمین صفّین هیجده ماه با ایشان مبارزه می‌کند و در نتیجه، بیش از صد هزار نفر را از طرفین به کشتن می‌دهد. پس از او یزید نیز به ولید بن عتبه دستور می‌دهد که اگر حسین بن علی‌علیهما السلام بیعت نکند، سر او را برای من بفرست. پس از این فرمان، در طی حدوداً سه‌سالی که در منصب خلافت بود، غیر از ایجاد حادثه کربلا، خانه خدا را برای دستگیری عبد اللّه بن زبیر مورد حمله قرار داد و در شهر مدینه نیز سه روز سربازان خود را برای هر تجاوز و قتل آزاد گذاشت.

3 - ستم‌کاری یزید در برابر خدا:

«ولکن‌نُصبح وتُصبحون وننظر وتنظرون أینا أحقّ بالخلافة» ولی زمان بر ما و بر شما می‌گذرد و ما می‌بینیم و شما نیز خواهید دید (معلوم می‌شود) کدام یک از ما سزاوار است به خلافت.

در این عبارت امام حسین علیه السلام به مبارزه یزید با کسی اشاره

فرموده که در اصل، او خلیفه رسول خداصلی الله علیه وآله است و مخالفت به معنای ستیز با پیامبر صلی الله علیه وآله است و دشمنی با پیامبر صلی الله علیه وآله جز کفر و شرک نیست. چنین انسانی با خدا درگیر شده و به صاحب مکتب، یعنی خداوند متعال ستم روا داشته است.
امام حسین علیه السلام در این سخنان، وجدان دینی ولید بن عتبه را به قضاوت و حکمیت می‌طلبد و در واقع می‌فرماید: آیا شخصی مانند من با این همه امتیازات و ویژگی‌های خانوادگی و شخصی، می‌تواند دست در دست ستم‌کاری مانند یزید بن معاویه، که به انواع تجاوزها و ستم‌ها آلوده است، بگذارد؟ قطعاً این اجازه را ندارد. «ومثلی لا یبایع مثله».
حسین بن علی‌علیهما السلام یک روز پس از ملاقات با ولید بن عتبه (امیر و فرماندار مدینه) مروان بن حکم را در بین راه ملاقات می‌کند. مروان می‌کوشد که آن حضرت را به سازش با یزید دعوت کند.
در اینجا امام‌علیه السلام ضمن توبیخ شدید وی، گرفتار شدن اسلام به ظالمی مانند یزید را ختم اسلام و بلیه‌ای بزرگ بیان می‌کند.
«فاسترجع الحسین‌علیه السلام وقال: إنّا للّه وإنّا إلیه راجعون، وعلی الإسلام السّلام إذ قد بُلیت الأمّة براعٍ مثل یزید»(142)؛ همانا ما برای خداییم و به سوی او برگشت کننده‌ایم و باید با اسلام وداع کرد؛ زیرا امّت به راهنمایی مانند یزید گرفتار شده‌اند.
بر اساس این واقعیت و ستم‌کار بودن یزید از هر نظر، امام‌علیه السلام در پاسخ به اظهارات برادرش محمد بن حنفیه با صراحت و قاطعیت تمام اعلام فرمود که با یزید ستم‌گر بیعت نخواهد کرد:
«یا أخی لو لم یکن فی الدنیا ملجأ ولا مأوی لما بایعت یزید بن معاویة»(143)؛ ای برادرم! اگر در دنیا هیچ پناهگاهی نباشد، با یزید بن معاویه بیعت نمی‌کنم.
اباعبد اللّه علیه السلام پس از ایراد این مطالب، به سوی مکّه رهسپار شدند و تقریباً بعد از چهار ماه به سوی عراق حرکت کردند. هرچه این نهضت به جلو می‌رفت، بر ستم‌های یزید هم افزوده می‌شد، تا جایی که بر حسب دستورهای او و عبید اللّه بن زیاد، کاروان حسینی را در بیابانی با دو خصوصیت پیاده کردند: جایی که نه آب باشد و نه آبادی (تا مردم به یاری او نیایند). سرانجام نیز روز هفتم محرم آب را بر اهل حرم بستند و در روز عاشورا از هیچ ظلمی حتّی به زنان و بچه‌های خردسال و شیرخوار دریغ نکردند.

فصل سوم: اهمیت امر به معروف و نهی از منکر در سخنان امام حسین‌علیه السلام

مقدمه (سه نوع ضمانت برای پاسداری از احکام دین)

ضمانت‌هایی که مکتب اسلام برای پاسداری از احکام و نظام خود در نظر گرفته و قرآن آنها را بیان کرده، عبارتند از:

1 - نیروی بازدارنده درونی به نام تقوا:

تلاش اساسی قرآن برای اصلاح افراد و جوامع انسانی، بیشتر تقویت بنیه معنوی و درونی افراد است.

«إِنَّ الَّذِینَ اتَّقَوْا إِذا مَسَّهُمْ طآئِفٌ مِنَ الشَّیطانِ تَذَکَّرُوا فَإِذا هُمْ مُبْصِرُونَ»(144)؛ پرهیزکاران هنگامی که گرفتار وسوسه‌های شیطان می‌شوند، به یاد او (خدا، پاداش و کیفر) می‌افتند و ناگهان بینا می‌گردند.

2 - قدرت حکومت اسلامی:

قدرت حکومت عادل در جامعه اسلامی، دومین ضمانت است. حکومت اسلامی در راه دست‌یابی به اهداف فرهنگی و تربیتی خود، وظیفه خویش می‌داند که با سازمان و تشکّلی ویژه که به کار می‌گیرد، به اصلاح جامعه بپردازد.

«وَلْتَکُنْ مِنْکُمْ أُمَّةٌ یدْعُونَ إِلَی الخَیرِ وَیأْمُرُونَ بِالمَعْرُوفِ وَینْهَوْنَ عَنِ المُنْکَرِ وَأُولئِکَ هُمُ المُفْلِحُونَ»(145)؛ باید از میان شما جمعی به نیکی و امر به معروف ونهی از منکر دعوت کنند و آنان همان رستگارانند.

3 - نیروی اجتماع:

اسلام همه آحاد جامعه دینی را در اجرای احکام دین مسؤول می‌داند:

«إِنَّ الإِنسانَ لَفِی خُسْرٍ * إِلَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ وَتَواصَوْا بِالحَقِّ وَتَواصَوْا بِالصَّبْرِ»(146)؛ همانا همه انسان‌ها هرآینه در زیانند، مگر کسانی که ایمان آورند و اعمال شایسته انجام دهند و یکدیگر را به حق و صبر سفارش می‌کنند.

سفارش کردن یکدیگر به حق، اعم از امر به معروف و نهی از منکر است. آیاتی که این مسؤولیت مشترک، یعنی امر به معروف و نهی از منکر را بیان می‌کنند، بسیارند.

جایگاه امر به معروف و نهی از منکر در سخنان امام‌علیه السلام

یکی از موضوعاتی که در سخنان اباعبد اللَّه الحسین علیه السلام مطرح شده، امر به معروف و نهی از منکر است. حضرت بارها بیان می‌فرمود که هدف من عمل به این وظیفه دینی است.
ما در اینجا سه مورد از سخنان آن حضرت را که مربوط به سه موقعیت جداگانه (در مدینه، بین راه مکّه و عراق و سرزمین کربلا) است، می‌آوریم.

امام حسین‌علیه السلام در مدینه:
امام حسین‌علیه السلام پیش از حرکت از مدینه، وصیت نامه‌ای را خطاب به برادرشان محمد بن حنفیه نوشتند و در آن، پس از شهادت به وحدانیت خدای متعال و رسالت رسول اکرم‌صلی الله علیه وآله و اقرار به حقّانیت بهشت و دوزخ، یکی از اهداف خود را این‌گونه بیان کردند:
«أُرید أن آمُر بالمعروف وأنهی عن المنکر وأسیر بسیرة جدّی وأبی علی بن أبی طالب»(147)؛ می‌خواهم امر به معروف ونهی از منکر کنم و طبق همان روشی‌که جدّ و پدرم داشتند، حرکت کنم.
غیر از این سخنان در مدینه، موارد دیگری نیز از آن حضرت در همین باره نقل شده است.

امام حسین‌علیه السلام بین راه مکّه و عراق:
امام حسین‌علیه السلام هشتم ذی حجّه به سوی عراق حرکت کردند و روز دوم محرم سال 61 وارد سرزمین کربلا شدند. در این صورت تقریباً 25 روز، بارها امام‌علیه السلام به مناسبت‌های گوناگونی که پیش می‌آمد، سخنانی را بیان می‌کردند. یکی از این موارد، منزلگاه «بیضه» است. زمانی که گروهی به عنوان پیش‌قراولان لشکر عبید اللَّه بن زیاد، به فرماندهی حرّ با آن حضرت رو به رو شدند. حضرت خطاب به آنان حدیث پیامبر را فرمود:
«أیها النّاس! من رأی سلطاناً جائراً مستحلاًّ لحرام اللَّه ناکثاً عهده مخالفاً لسنّة رسول اللَّه، یعمل فی عباد اللَّه بالإثم والعدوان، فلم یغیر علیه بفعل ولا قول کان حقّاً علی اللَّه أن یدخله مدخله وأنّ هؤلآء قد لزموا الشیطان وترکوا طاعة الرحمن وأظهروا الفساد وعطّلوا الحدود واستأثروا بالفیء واحلّوا حرام اللَّه وحرّموا حلاله وأنا أحقّ ممّن غیر»(148)؛ ای مردم! هرکس پادشاه ستم‌گری را دید که حلال کننده حرام خدا است، شکننده پیمان الهی است، مخالف روش رسول خدا است و در میان بندگان خدا به گناه و دشمنی عمل می‌کند، پس مخالفت نکند با او با عمل و گفتار، بر خدا حق است که او را در جایگاه آن ستم‌گر داخل کند. و همانا ایشان (بنی امیه و وابستگانشان) به تحقیق ملازم شیطان شدند و طاعت خدا را ترک کردند و ظاهر ساختند فساد را و حدود الهی را معطل نمودند و فیء (که مختص به خاندان پیامبر است) را به خود اختصاص دادند و حلال کردند حرام خدا را و حرام کردند حلال خدا را، و من سزاوارترم از هر کسی که با آنان مخالفت کنم.
امام‌علیه السلام پنج عنوان را برای موضوع نهی از منکر متناسب با آن موقعیت از پیامبر بیان فرمود:
الف) ظلم
ب) حلال کردم حرام خدا
ج) پیمان‌شکنی
د) مخالفت با سنّت پیامبر خدا صلی الله علیه وآله
ه) عمل به گناه و دشمنی در میان مردم.
بعد از بیان این موارد، امام‌علیه السلام به عذاب اخروی ترک امر به معروف و نهی از منکر اشاره می‌کند و هفت جرم بزرگ را به حاکمان بنی امیه، به این شرح نسبت می‌دهد:
الف) پیوند با شیطان

ب) ترک واجبات الهی
ج) علنی کردن فساد
د) تعطیل نمودن حدود خدا
ه) به تصرّف درآوردن اموال خاندان پیامبرعلیهم السلام، مانند فدک و غیره
و) حلال کردن محرّمات الهی (بدعت در دین)
ز) حرام نمودن حلال خدا
در هر صورت امام لزوم نهی از منکر و مبارزه با آنان را گوشزد می‌کند.
اگرچه آن‌حضرت در این سخنان، اصطلاح امر به معروف ونهی از منکر را به کار نبردند، ولی همه بیانات ایشان، چه روایتی که نقل کردند و چه سخنانی که خود به آن افزودند، درباره این وظیفه بزرگ است. ایشان این نکته بسیار مهم را یادآوری کردند که فردی که این وظیفه مهم را انجام ندهد، سزاوار است که جایگاهش با آن ستم‌گر یکی باشد.
وقتی ما در یک جامعه اسلامی، در برابر پادشاه ستم‌گر با آن قدرت و خطری که دارد، چنین وظیفه‌ای داریم، در برابر افراد فاسد و مفسد عادی اجتماع، وظیفه ما بسیار روشن است.
مسلمانان برای سلامت جامعه خود باید به این مسؤولیت مشترک، به خوبی عمل کنند وگرنه دود آن به چشم همه می‌رود و همگان آسیب خواهند دید. از این رو قرآن می‌فرماید:
«وَاتَّقُوا فِتْنَةً لا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خآصَّةً...»(149)؛
از فتنه‌ای که تنها به ستم‌کاران شما ضرر نمی‌زند، بپرهیزید.

امام حسین‌علیه السلام در کربلا:
حسین بن علی‌علیهما السلام در دوم محرم سال 61 هجری وارد کربلا شدند، پس از توقفی کوتاه، در میان یاران، فرزندان و افراد خاندان خویش قرار گرفتند و ضمن خطبه‌ای، وضعیت اسف‌بار جامعه آن روز و وظیفه یک مسلمان را در برابر آن ناهنجاری‌های دینی و فرهنگی بیان کردند.
«... أمّا بعد فقد نزل بنا من الأمر ما قد ترون وأنّ الدنیا قد تغیرت وتنکّرت وأدبر معروفُها ولم یبق منها إلّا صُبابة کصبابة الإناء وخسیس عیش کالمرعی الوبیل. ألا ترون إلی الحق لا یعمل به وإلی الباطل لا یتناهی عنه لیرغب المؤمنُ فی لقآء اللّه، فإنّی لا أری الموت إلّا السعاده والحیاة مع الظالمین إلّا بَرَماً...»(150)؛ اما بعد، پس به تحقیق پیش‌آمد ما همین است که می‌بینید. همانا دنیا به تحقیق دگرگون و زشت شده است و خوبی‌های آن پشت کرده و باقی نمانده از خوبی‌ها جز ته مانده اندکی. چراگاه زندگی همچون مرتعی وحشت‌انگیز شده است. مگر نمی‌بینی که به حق عمل نمی‌شود و از باطل نهی نمی‌گردد، تا جایی که مؤمن ترغیب می‌شود که به شهادت و لقای خداوند متعال رو آورد. پس همانا من مرگ را جز سعادت نمی‌بینم و زندگی با ستم‌گران را جز هلاکت نمی‌بینم.
در این سخنان، چند مطلب بیان شده است:
الف) حوادثی که پیش آمده است.
ب) دگرگونی‌های منفی در جامعه اسلامی.
ج) عمل نکردن مردم به فریضه مهم امر به معروف و نهی از منکر.
د) شهادت درراه احیای امر به معروف ونهی از منکر جز سعادت نیست.
ه) زندگی کردن در کنار ستم‌گران، غیر از هلاکت و نابودی نیست.
پس نهضت و قیام امام حسین‌علیه السلام در راه تحقق بخشیدن به فریضه امر به معروف و نهی از منکر بوده است. ما این مطلب را در زیارت‌های متعددی که برای امام حسین‌علیه السلام وارد شده است، یازده بار شهادت می‌دهیم و به این وسیله در پیشگاه آن حضرت اعتراف می‌کنیم که ایشان در راه تحقق بخشیدن به این موضوع مهم به شهادت رسیدند:
«أشهد أنّک قد أقمت الصلوة وآتیت الزکوة وأمرت بالمعروف ونهیت عن المنکر»(151)؛ شهادت می‌دهم همانا تو نماز را به پا داشتی و زکات و امر به معروف و نهی از منکر را احیا کردی.
امام معصوم گرچه نتواند حکومت تشکیل دهد، اما وظیفه هدایت مردم دارد. راه این هدایت، ممکن است منحصر در شهادت باشد و امام حسین‌علیه السلام با شهادت خود، این‌گونه احکام اسلامی را حیات بخشید.

پس امکان دارد نهی از منکر چنین مصداقی هم داشته باشد.
«... وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يأَمُرُونَ بِالقِسْطِ مِنَ النّاسِ...»(152)؛ کسانی را که امر می‌کنند به عدالت، بعضی از مردم آنها را می‌کشند.
امروز مجالسی که به نام آن حضرت در جوامع شیعی برگزار می‌شود، محلّ امر به معروف، نهی از منکر و موعظه است.
یکی از علمای شیعه در جمع علمای اهل سنت، در یکی از شهرهای ایران می‌پرسد: چرا شما در این شهر که فحشا و منکرات بسیار است، مجالس امر به معروف و نهی از منکر و موعظه ندارید؟
یکی از آنان پاسخ می‌دهد: خدا سایه امام حسین علیه السلام را از سر شما شیعیان کم نکند، تا نام آن حضرت را می‌برید و سخن از روضه آن امام به میان می‌آید، همه اقشار گرد شما جمع می‌شوند. ولی ما مجلس روضه سید الشهداءعلیه السلام را نداریم.
آن عالم شیعه برمی‌خیزد و او را بوسیده و می‌گوید: خوب فهمیدی.

حادثه عاشورا آن چنان در جامعه آن روز و پس از آن در طول تاریخ تاکنون، منشأ آثار فراوان بوده است که امکان ندارد کسی بتواند آثار دینی، فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اخلاقی آن را در یک مجموعه جمع کند.
تاریخ در برابر عظمت حادثه عاشورا سر تعظیم فرود آورده است. عظمت و عمق آن موجب شده که آن حادثه، «مصباح الهدی» نامیده شود. این چراغ فروزان هیچ‌گاه خاموش نخواهد شد و علیه آن هیچ کاری نمی‌توان کرد. این شوکت باعث شده که جامعه اسلامی نجاب یابد. نهضت و قیام پرشور حسینی، مصداق دیگری برای نهی از منکر به معنای عام است.
اگر کسی بپرسد: حضرت در وصیت نامه خود در مدینه نوشت: «أرید أن آمر بالمعروف وأنهی عن المنکر»، آیا به این هدف خود رسید؟ پاسخ این است که: بله آنچه را اراده داشت، انجام داد و به نتیجه هم رسید. نتیجه این اقدام، این بود که مردم حق و باطل را بشناسند. وظیفه اصلی انبیا و اولیا هدایت است، پس از هدایت و انجام وظیفه بیان احکام دین و اقدامات لازم، اگر مردم با آنان همراهی کنند، زمینه برای تشکیل حکومت اسلامی فراهم می‌گردد و قطعاً امام معصوم از آن موقعیت به وجود آمده، استفاده خواهد کرد. مانند زمان به حکومت رسیدن امیر المؤمنین و امام حسن علیهما السلام، این دو امام تا روزی که زمینه لازم فراهم بود، حکومت را حفظ کرده و از هیچ کوششی دریغ نکردند.
امام علی‌علیه السلام در نهج البلاغه می‌فرماید:
«لولا حضور الحاضر وقیام الحجّة بوجود الناصر، وما أخذ اللَّه علی العلمآء علی أن لا یقاروا علی کظة الظالم ولا سغب مظلوم لألقیت حبلها علی غاربها»(153)؛ اگر آن جمعیت بسیار (برای بیعت با من) حاضر نمی‌شدند و یاری نمی‌دادند که حجّت تمام شود، و نبود عهدی که خدای تعالی از علما و دانایان گرفته تا راضی نشوند به سیری ظالم (از ستم) و گرسنه ماندن مظلوم (از ستم او)، هرآینه ریسمان و مهار شتر خلافت را به کوهان آن می‌انداختم (تا ناقه خلافت هرجا می‌خواهد برود و در هر خارزاری که می‌خواهد بچرد).
حضرت در این خطبه می‌فرماید: از آنجا که مردم با من همکاری کردند و حجّت بر من تمام شد، من هم اقدام کردم و حکومت اسلامی را که از آغاز حقّ من بود، مستقر ساختم. اما اگر مردم حاضر به همراهی نشوند، وظیفه تشکیل حکومت ساقط می‌شود، ولی وظیفه هدایت باقی است. این وظیفه‌ای است که از دوش هیچ‌کس و در هیچ زمانی ساقط نمی‌شود. اگر هیچ راهی نبود، باید مردم را با شهادت هدایت کرد. پس ممکن است نهی

از منکر چنین مصداقی هم داشته باشد. البته این‌گونه موارد آن نادر است. ثانیاً آگاهی بسیار می‌خواهد که انسان تشخیص بدهد چنین وظیفه‌ای دارد، در این صورت، فداکاری نیاز است تا از همه چیز بگذرد.
بنابراین، معنای جمله «أرید أن آمر بالمعروف وأنهی عن المنکر» این نیست که من به صورت ظاهری هم حتماً پیروز می‌شوم و حکومت تشکیل می‌دهم که اگر چنین نشد، بتوان گفت که این نهضت موفق نبوده است، بلکه با شرایط موجود در زمان امام حسین‌علیه السلام بسیار هم موفقیت‌آمیز بوده است؛ زیرا برای آن حضرت‌علیه السلام از حکومت جد و پدرش برای او لشکر و سپاهی باقی نمانده بود، بیت المال عظیم اسلامی آن روز نیز در دست چپاول‌گران بنی امیه قرار داشت، همه دستگاه‌های تبلیغی، اعم از حکومتی و مجامع دینی، در اختیار دشمن بود و از لحاظ اجتماعی هم هیچ امیدی به یاری مردم نبود.
از سوی دیگر، شرایط و اوضاعی که امام حسین‌علیه السلام اواسط سال شصت هجری نهضت خود را از آنجا آغاز کرد و اوّلین پایگاه حکومتی اسلام و اقتدار مسلمانان در زمان جدّ گرامی‌اش بود، به علت انحراف در رهبری مسلمانان بعد از رحلت پیامبر گرامی‌صلی الله علیه وآله، و نیز در اختیار گرفتن منبر و محراب آن حضرت توسط افرادی که کنترین لیاقت برای آن را نداشتند، زمینه را چنان دگرگون کرده بود که بیست و چهار سال قبل از حرکت امام حسین‌علیه السلام از مدینه، زمانی که امیر المؤمنین‌علیه السلام در سال 36 هجری برای سرکوبی ناکثین و شورشیان، که در بصره قدرت را به دست گرفته بودند، خواست از این شهر حرکت کند، تنها 350 نفر با خلیفه مسلمانان همراهی کردند، آن هم بیشتر مردمی بودند که از اطراف مدینه آمده بودند. از این رو آن حضرت وقتی به عراق رسید، ناچار شد به زحمت نیرویی را از شهر کوفه به میدان جنگ بصره اعزام کند.
اما اکنون که فرزندش ابی عبد اللّه علیه السلام پس از 24 سال از آن زمان، قصد قیام و حرکت دارد، طبیعی است که اوضاع به مراتب بدتر شده باشد. بدیهی است وقتی مدینة الرسول به این سرنوشت خفت بار دچار شده باشد، دیگر شهرهای اسلامی تحت نفوذ خاندان ابوسفیان، به چه سرنوشتی مبتلا شده‌اند.
در چنین وضعیتی باید پرسید: آیا موفقیت بالاتر از این می‌شود که در همان روزهای اوّلیه شهادت، هیأت حاکمه اموی رسوا، متزلزل و در نهایت سرنگون گردد وسنّت ارزشمند شهادت طلبی در دل‌های پاک رشد کند و قیام‌هایی پی در پی و در نهایت همسو با همان نهضت به وجود آید و ده‌ها درس اعتقادی، اخلاقی و عملی به مسلمانان داده شود؟!

حدیثی درباره امر به معروف و نهی از منکر

حدیث مفصّلی درباره امر به معروف و نهی از منکر، از امام باقرعلیه السلام نقل شده که متضمّن پنج مطلب است. متن این حدیث شریف را می‌آوریم:

1 - بی‌توجّهی مردم آخر الزمان به این دو فریضه حیاتی:

«یکون فی آخر الزمان قوم یتبع فیهم قوم مُراؤون یتقرّؤون ویتنسّکون، حُدَثآء سفهآء، لا یوجبون أمراً بمعروف ولا نهیاً عن المنکر إلّا إذا أمنوا الضّرر، یطلبون لأنفسهم الرُّخص والمعاذیر، یتبعون زَلّات العلماء وفساد علمهم (عملهم)، یقبلون علی‌الصلوة والصیام وما لایکلّفهم فی نفس ولا مال، ولو أضرّت الصلوة بسائر مایعملون بأموالهم وأبدانهم لرفضوها کما رفضوا أسمی (أتمّ) الفرآئض وأشرفها...»

امام باقرعلیه السلام می‌فرماید: در دوره آخر الزمان، گروهی هستند که مردم از آنان پیروی می‌کنند. این گروه دارای چنین ویژگی‌هایی هستند:

الف) «مراؤون»: ریاکاران. تظاهر به انجام اعمال نیک می‌کنند.

ب) «یتقرّؤون»: عالم‌نماها. مقصود از قرّاء «یتقرّؤون»، علمای مبلّغی هستند که در صدر اسلام قاری و مفسّر قرآن بودند و به شهرهای مختلف اعزام می‌شدند؛ یعنی علمایی بودند که به وظیفه خود عمل می‌کردند، اما افرادی نیز بودند که خود را به لباس علما در می‌آوردند و به اصطلاح عالم‌نما بودند. حضرت در این حدیث می‌فرماید که مردم در آخر الزمان از عالم‌نماها تبعیت می‌کنند.

ج) «ویتنسّکون»: تظاهر کنندگان به عبادت. ناسک یعنی کسی که عبادت می‌کند، ولی تنسّک به معنای تظاهر کردن به عبادت است. بسیاری افراد اهل عبادت نیستند، ولی در حضور مردم به گونه‌ای رفتار می‌کنند که مردم تصوّر کنند آنان اهل عبادتند.

د) «حُدَثآء سفهآء»: تازه‌کار و سطحی‌نگر. افرادی که مردم در آخر الزمان از آنان پیروی می‌کنند، انسان‌هایی تازه‌کار و سطحی‌نگر هستند و نگاه آنان عمقی ندارد.

ه) «لا یوجبون أمراً بمعروف ولا نهیاً عن المنکر إلّا إذا أمنوا الضّرر»: اینان به مردم می‌گویند: امر به معروف و نهی از منکر در جایی واجب است که ضرر نداشته باشد، وگرنه واجب نیست.

و) «یطلبون لأنفسهم الرُّخص والمعاذیر»: دنبال بهانه‌ای هستند که از زیر بار تکلیف شانه خالی کنند و امر به معروف و نهی از منکر نکنند؛ چون مردم از آنان رنجیده می‌شوند و دیگر مرید ایشان نخواهند بود. خلاصه آنکه: به دنبال یافتن بهانه و عذرتراشی هستند تا به وسیله آن، شانه از زیر

بار وظیفه خالی کنند.
ز) «یتبعون زَلّات العلماء وفساد علمهم (عملهم)»: اینان صلاحیت رهبری مردم را نخواهند داشت (امکان این هست که بهترین عالم حقیقی نیز نقطه ضعفی در رفتار یا تقوا داشته باشد)؛ از اشتباهی که از یک عالم حقیقی سرزده است، پیروی می‌کنند و سخنان اشتباه آنان را سرلوحه حرکت خود قرار می‌دهند.
ح) «یقبلون علی الصلوة والصیام وما لا یکلّفهم فی نفس ولا مال»: (این عالم‌نماها) به نماز و روزه پشت می‌کنند و به اعمالی رو می‌آورند که آنان را، نه از نظر جانی و نه از نظر مالی، به زحمت نیاندازد.
ط) «ولو أضرّت الصلوة بسائر ما یعملون بأموالهم وأبدانهم لرفضوها کما رفضوا أتمّ الفرآئض وأشرفها»: اگر نماز به دیگر کارهایی که انجام می‌دهند از نظر مالی و جانی زیان وارد سازد، آن نماز را ترک می‌کنند همان‌گونه که مهم‌ترین و شریف‌ترین واجبات (امر به معروف و نهی از منکر) را ترک کردند.
خلاصه ملاک اینان نه تنها در انجام امر به معروف و نهی از منکر، بلکه از عبادات نیز نبودن ضرر مالی و جانی است.
در زمان امام حسین‌علیه السلام نیز، مردم این دو فریضه بزرگ را ترک کرده بودند و امام‌علیه السلام در آغاز ورود به کربلا علّت تمام دگرگونی‌های منفی در جامعه آن روز ترک امر به معروف و نهی از منکر ذکر می‌فرماید.
2 - اهمّیت امر به معروف و نهی از منکر، به عنوان کامل‌ترین و اشرف وظایف:
«... إنّ الأمر بالمعروف والنّهی عن المنکر فریضةٌ عظیمة بها تقام الفرائض، هنالک یتمّ غضب اللّه علیهم فیعمّهم بعقابه، فیهلک الأبرار فی دار الفجّار والصغار فی دار الکبار. إنّ الأمر بالمعروف والنّهی عن‌المنکر سبیل الأنبیاء ومنهاج الصالحین (الصلحاء)...»
پس امام باقرعلیه السلام ویژگی‌های امر به معروف ونهی ازمنکر را بیان می‌کند:
الف) «إنّ الأمر بالمعروف والنّهی عن المنکر فریضةٌ عظیمة بها تقام الفرائض»؛ همانا امر به معروف و نهی از منکر واجب بزرگی است که به سبب آن، واجبات اقامه می‌شوند.
ب) «هنالک یتمّ غضب اللّه علیهم فیعمّهم بعقابه، فیهلک الأبرار فی دار الفجّار والصغار فی دار الکبار»: اینجاست که غضب خدا بر اینان کامل می‌شود. پس در این صورت است که عقوبت و عذاب خدا همه آنان را فرا می‌گیرد. پس هلاک می‌کند نیکان را در خانه بدکاران و خردسالان را در خانه بزرگسالان.

ج) «إنّ الأمر بالمعروف و النّهی عن المنکر سبیل الأنبیاء و منهاج الصالحین (الصلحاء)»: امر به معروف و نهی از منکر، راه انبیا و صالحان است.
امام حسین‌علیه السلام در طی حرکت خویش، بارها اهمّیت امر به معروف و نهی از منکر را در قالب‌های گوناگون گوشزد فرمود که قبلاً بدان اشاره شد.
3 - نتایج امر به معروف و نهی از منکر:
«... فریضةٌ عظیمة بها تقام الفرائض وتأمن المذاهب، وتُحَلّ المکاسب، وتُرَدُّ المظالم وتُعمَر الأرض، وینتَصفُ من الأعدآء، ویستقیم الأمر...».
سپس امام باقرعلیه السلام به نتایج این دو فریضه اشاره کرده و می‌فرماید:
الف) «فریضةٌ عظیمة بها تقام الفرائض وتأمن المذاهب»: واجبی است بزرگ که به سبب آن، واجبات اقامه می‌شوند و مذاهب محفوظ می‌مانند.
ب) «وتُحَلّ المکاسب»: و کارها حلال می‌شوند.
حلّیت کارها در سایه امر به معروف و نهی از منکر است. اگر این فریضه ترک شود، ربا، غشّ در معامله و امثال اینها فراوان خواهد شد و مردم حلال و حرام را تشخیص نخواهند داد و در نتیجه کسب‌های حلال به حرام تبدیل خواهد شد.
ج) «وتُرَدُّ المظالم وتُعمَر الأرض»: مظلمه‌ها به صاحبانش برمی‌گردد و زمین آباد می‌شود.
د) «وینتَصفُ من الأعدآء»: دشمنان نیز منصف می‌شوند، یعنی آنان هم به رعایت انصاف وادار می‌شوند.
ه) «ویستقیم الأمر»: کارها سامان می‌پذیرد. این همان اصلاح است، یعنی برطرف شدن مفاسد.
با توجّه به اینکه قیام امام حسین‌علیه السلام امر به معروف و نهی از منکر زبانی و عملی بود، منشأ آثار فراوانی در جامعه آن روز و در طول تاریخ اسلام تاکنون بوده و از این به بعد نیز تا قیامت خواهد بود. آثار عمل به این فریضه، توسط عاشوراییان کربلا قابل شمارش نیست.
4 - وظیفه ما درباره چگونگی اجرا و انجام این دو تکلیف مهم:
«... فأنکِروا بقلوبکم، وألفظوا بألسِنتکم، وصُکّوا بها جِباهُهم ولا تخافوا فی اللّه لومة لآئم، فإن اتّعظوا وإلی الحقّ رجعِوا فلا سبیل علیهم؛ «إِنَّمَا السَّبِیلُ عَلَی الَّذِینَ یظْلِمُونَ النّاسَ وَیبْغُونَ فِی الأَرْضِ بِغَیرِ الحَقِّ أُولئِکَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِیمٌ» هنالک فجاهدوهم بأبدانکم وأبغضوهم بقلوبکم، غیر طالبین سلطاناً ولا باغین مالاً ولا مریدین بالظّلم ظفراً حتّی یفیؤوا إلی أمر اللّه ویمضوا علی طاعته ...».
همچنین امام باقرعلیه السلام به وظیفه ما در چگونگی اجرا و انجام این دو تکلیف مهم پرداخته و می‌فرماید:

الف) «فأنكِروا بقلوبكم»: وظیفه اول شما این است که: در برابر منکر، در دل تنفّر پیدا کنید. (وگرنه این نخستین مرحله نفاق است).
ب) «وألفظوا بألسِنتكم»: در مرحله دوم: با زبان اعتراض کنید. (البته همراه با مهربانی مؤثّرتر است).
ج) «وصُكّوا بها جِباهُهم ولا تخافوا فی اللَّه لومة لآئم»: در مرحله سوم: اگر تذکّر و نصیحت اثر نکرد، با تندی اعتراض کنید. مانند کسی که می‌خواهد با دست توی صورت کسی بزند. در این صورت ممکن است کسی به شما اعتراض کند. ولی در جمله بعدی، امام باقرعلیه السلام می‌فرماید: اگر نمی‌خواهی به بلاها گرفتار شوی، نباید بترسی. شما را ملامت سرزنش‌گران نترساند.
د) «فإن اتّعظوا وإلی الحقّ رجعوا فلا سبیل علیهم»: اگر موعظه‌پذیر شدند و به سوی حق برگشتند، دیگر کسی حق ندارد به آنان اعتراض کند.
امام به این آیه از قرآن اشاره فرمود که:
«إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يظْلِمُونَ النّاسَ وَيبْغُونَ فِی الأَرْضِ بِغَيرِ الحَقِّ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ» ایراد تنها بر کسانی است که به مردم ستم می‌کنند و در روی زمین به ناحق سرکشی می‌نمایند. اینانند که عذابی دردناک در پیش دارند.
ه) «هنالک فجاهدوهم بأبدانکم وأبغضوهم بقلوبکم»: حال که به راه راست برنگشتند، پس باید با آنان با بدن‌هایتان مبارزه کنید و حال آنکه دل‌های شما باید از غضب به آنان پُر باشد.
و) «غیر طالبین سلطاناً ولا باغین مالاً»: از روی سرکشی و ناحق بر دیگران پیروز نشوید، اگرچه پیروزی مطلوب است. و از نظر مالی متجاوز به آنان نباشید.
ز) «ولا مریدین بالظّلم ظفراً حتّی یفیؤوا إلی أمر اللَّه ویمضوا علی طاعته»: برای امر به معروف و نهی از منکر نخواهید که با ستم پیروز شوید، بلکه از راه درست و شرعی مبارزه خود را ادامه دهید تا گنهکاران سر به فرمان خدا بگذارند و بر اساس طاعت الهی حرکت کنند.
امام حسین‌علیه السلام در نهضت بی‌مانند خود، همه این مراحل و شرایط را در رفتار خود به کار بست و در پایان اجرای تکلیف الهی، بدن خود و یاران خویش را آماج حملات پی در پی دشمن قرار داد و افزون بر این، حاضر شد تا اهل بیتش نیز در این راه به اسارت بروند.
5 - سرنوشت ترک فریضه امر به معروف و نهی از منکر در جامعه:
«... قال: أوحی اللَّه إلی شعیب النبی‌علیه السلام: إنّی لمعذّب من قومک مائة ألف: أربعین ألفاً من شرارهم وستّین ألفاً من خیارهم! فقال: یا ربّ هؤلآء (هذه) الأشرار، فما بال الأخیار؟! فأوحی اللَّه عزّوجلّ إلیه إنّهم داهنوا أهل المعاصی ولم یغضبوا لغضبی»(154).

و در پایان، امام باقرعلیه السلام سرنوشت جامعه‌ای که در آن، گروهی از مردم مؤمن امر به معروف و نهی از منکر را ترک کرده‌اند، در حالی که دیگران گناه می‌کنند، را بیان کرده و می‌فرماید:
الف) «قال: أوحی اللّه إلی شعیب النبی‌علیه السلام: إنّی لمعذّب من قومک مائة ألف: أربعین ألفا من شرارهم وستّین ألفاً من خیارهم»: خداوند متعال به شعیب نبی‌علیه السلام وحی کرد: همانا من هرآینه صد هزار نفر از افراد قومت را عذاب می‌کنم. چهل هزار نفر از بدهای ایشان و شصت هزار نفر از خوبانشان.
ب) «فقال: یا ربّ هذه (هؤلآء) الأشرار، فما بال الأخیار؟! فأوحی اللّه عزّوجلّ إلیه إنّهم داهنوا أهل المعاصی ولم یغضبوا لغضبی»(155): پس گفت: ای پروردگار! ایشان بدانند (و باید عذاب شوند)، اما خوبان چرا؟ پس وحی فرستاد خداوند متعال به سوی شعیب: همانا این شصت هزار نفر مسامحه و پرده‌پوشی می‌کردند در برابر گناه‌کاران و معصیت‌کاران و غضب نکردند به خاطر غضب من.
در فصل بعدی همین کتاب، بحثی مستقل در این باره مطرح می‌کنیم که مردم عراق (شرکت کنندگان در جنگ علیه امام حسین‌علیه السلام و غیر آنان) در سه مرحله گرفتار انواع بلاها شدند و این نبود مگر به علّت شرکت در این ستم بزرگ و یا سکوت و کوتاهی در برابر آن. افزون بر این، امام حسین‌علیه السلام نیز آنان را در چند نوبت نفرین کردند.
بنابراین هدف از نهضت امام حسین‌علیه السلام، امر به معروف و نهی از منکر بود، یعنی زنده کردن خوبی‌ها و زیبایی‌های معنوی و مبارزه با بدی‌ها و زشتی‌های اعتقادی، عملی و اخلاقی. ولی آن مردم به جای قدردانی از این هدایت و ارشاد به مبارزه با آن برخاستند و با خوبی‌ها مبارزه کرده و به استقبال اقتدار محور بدی‌ها که حکومت بنی امیه بود، رفتند و روز عاشورا بانخل‌های سرفراز خاندان عصمت وطهارت به مقابله برخاستند.
امام حسین‌علیه السلام حتی در آن لحظات آخر هم که از هدایت آنان ناامید شده بودند، سعی کردند عواطف انسانی آنان را تحریک کنند، زمانی که آن حضرت شنید دشمن قصد حمله به خیمه‌های حرم دارد، فرمود:
«یا شیعة آل أبی سفیان! إن لم یکن لکم دین ولا تخافون المعاد، فکونوا أحراراً فی دنیاکُم»؛ ای پیروان خاندان ابی سفیان! اگر دین ندارید و از قیامت نمی‌ترسید، لا اقل در امر دنیا آزاد مرد باشید.
شمر صدا زد: پسر فاطمه! چه می‌گویی؟
آن حضرت فرمود:
«أنا الّذی أقاتلکم وتقاتلونی والنساء لیس علیهنّ جناح فامنعوا عتاتکم عن التعرّص لحرمی ما دمت حیاً»(156)؛ این جنگی است بین من و شما. و

زنان در این جنگ گناهی ندارند. پس باز دارید و منع کنید لشکر متجاوزتان را از هجوم بردن به حرم (خیمه‌های) من، تا زمانی که زنده هستم.

فصل چهارم: عوامل تسریع در عقوبت

مقدمه

رسول خداصلی الله علیه وآله در وصیتی به امام علی‌علیه السلام فرمود: «یا علی! أربعة شیء أسرع شیء عقوبةً: رجلٌ أحسنتَ إلیه، فکفاک بالإحسان أسآئه. رجل لا تبغی علیه وهو یبغی علیک. ورجل عاهدتَه علی أمر ووفیتَه له وغدر بک. ورجل وصل قرابته وقطعوه. ثمّ قال: یا علی! من استولی علیه الضجر، رحلت عنه الراحة»(157)؛ ای علی! کیفر چهار چیز هر چه زودتر خواهد رسید: مردی که تو به او نیکی کنی و او در عوض با تو بدی کند. و مردی که تو بر او ستم نکنی و او به تو ستم کند. و مردی که با او معاهده کاری داشته باشی و تو وفادارش باشی و او مکر و حیله ورزد. و مردی که با خویشانش بپیوندد و آنان از او ببرند. سپس فرمود: ای علی! هر کس دلتنگی و بی‌قراری بر او چیره شود، آسایش از دل او رخت بربندد.

آنچه مسلّم است از نظر مبانی دین هر عملی نتیجه‌ای دارد، خوب یا بد. و جزای بیشتر اعمال در آخرت است. دنیا دار عمل است نه حساب، و آخرت محل حساب است نه عمل. بدین علّت که بسیاری از گناهان را نمی‌توان در دنیا عقوبت کرد، به علّت محدودیت زمانی، یا به علل دیگر.

الف) برخی اعمال جزای خوب یا بد آنها در دنیا است.

ب) عقوبت بعضی اعمال در دنیا نیز هست، امّا با تأخیر؛ مانند ستم کردن یا قسم دروغ خوردن.

ج) عقوبت دنیوی برخی اعمال بسیار سریع است (قبل از آخرت)؛ مانند مواردی که روایت یاد شده بیان می‌کند.

بنابراین روایت یاد شده، درباره بند سوم توضیح می‌دهد.

عوامل تسریع عقوبت در حادثه عاشورا برای کوفیان

اگر در وقایع نهضت ابی عبد اللَّه‌علیه السلام از آغاز حرکت تا پایان آن دقّت کنیم، می‌بینیم از عوامل چهارگانه‌ای که روایت آنها را موجب سرعت بخشیدن در عقوبت و عذاب بیان می‌کند، سه مورد آن در رفتار کوفیان وجود داشته است.
الف) مورد اول این بود که از یک سو احسان باشد و از سوی مقابل بدی. از سوی اهل بیت و امام حسین‌علیه السلام جز تلاش برای هدایت مردم عراق و کوشش برای رفع ستم بنی امیه از مردم آن سرزمین، کاری صورت نگرفته بود، یعنی بالاترین درجه احسان از سوی امیر المؤمنین و فرزندانش در کمک به فقرای عراق در زمان حکومت آن حضرت و در زمان امام حسن و امام حسین‌علیهم السلام در زمینه‌های مختلف به آنان نیکی شد.
ب) عامل دیگر این بود که از یک سو ستمی بر دیگری سر نزده باشد؛ ولی دیگری بر او ستم کند. درباره امام حسین‌علیه السلام کمترین چیزی برخلاف عدالت و خوبی صورت نگرفته بود، در حالی که آن مردم چنان ستمی بر اهل بیت و یاران ایشان روا داشتند که بدتر از آن را نمی‌توان تصوّر کرد، و کوفیان هر چه توانستند بدی کردند.
ج) سومین عامل در تسریع عقوبت، این بود که پیمانی بین دو طرف برقرار شود و یکی از آن دو به طور کامل به تعهّد خود عمل کند، اما دیگری خیانت و پیمان‌شکنی کند. مردم کوفه بارزترین مصداق خیانت و پیمان‌شکنی را از خود نشان دادند که همین عامل موجب شد در تاریخ به پیمان‌شکنی معروف شوند.
روز عاشورا امام حسین‌علیه السلام امضا کنندگان نامه‌ها را در خطبه‌های خود صدا می‌زد و می‌فرمود: مگر شما مرا دعوت نکردید؟ افرادی مانند شبث بن ربعی، حجار بن ابجر، یزید بن حارث، عروة بن قیس، عمرو بن حجاج زبیدی که در کربلا در لشکر عمر بن سعد بودند، در حالی که متن نامه آنان این بود: اما بعد، باغ‌ها سرسبز و خرّم است، میوه‌ها رسیده و چاه‌ها پُر آبند. هرگاه خواستی بر سربازان آماده خود وارد شو.(158)
با توجّه به حدیثی که نقل شد و نیز رفتار مردم عراق و کوفه، عذاب و عقوبت الهی قبل از عذاب شدید اخروی، در این دنیا به زودی دامن‌گیر آنان شد. در اینجا وقایع روز عاشورا و پس از آن را، همراه سخنان امام حسین‌علیه السلام در این باره، به ترتیب می‌آوریم.

عذاب‌های دنیوی را که دامن‌گیر شرکت کنندگان در سپاه عراق، که علیه فرزند پیامبرصلی الله علیه وآله جنگیدند، می‌توان به سه مرحله تقسیم کرد:
الف) مرحله اول، کسانی که به علّت توهین به امام‌علیه السلام و نفرین آن حضرت در روز عاشورا گرفتار قهر الهی شدند.
ب) مرحله دوم، پنج سال پس از واقعه عاشورا انجام گرفت. افرادی که در قتل شهدای کربلا مباشرت و دخالت مستقیم داشتند مانند تیراندازان، آتش زنندگان خیمه‌ها و جدا کنندگان سرهای شهیدان، همه به دست مختار بن ابی عبیده ثقفی به بدترین وضع کشته شدند.
ج) مرحله سوم، پانزده سال پس از شهادت امام حسین‌علیه السلام آغاز شد. حجّاج بن یوسف ثقفی از سال 75 به مدّت بیست سال، مردم سراسر عراق را به بند کشید، که نمونه آن در تاریخ کمتر دیده شده است.
1 - عذاب در مرحله اول (عذاب شدگان روز عاشورا):
سه نفر در روز عاشورا به امام‌علیه السلام توهین کردند و امام‌علیه السلام آنان را نفرین کرد. دو تن از آنان در همان ساعت و سومی به فاصله کمی پس از عاشورا به سزای عمل ننگین خود رسیدند.
الف) محمد بن اشعث؛ در بین سخنان آن حضرت، در روز عاشورا که آن قوم را موعظه می‌کرد، به صورت انکار گفت: «أی قرابة بینک وبین محمّد»؛ چه پیوندی بین تو و بین محمد است؟!
امام‌علیه السلام پس از تلاوت آیه: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفی آدَمَ وَنُوحاً وَآلَ اِبْراهِیمَ وَآلَ عِمرانَ عَلَی العالَمِینَ * ذُرِّیةً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ»(159)؛ فرمود:
«اللّهمّ أرنی فیه هذا الیوم ذُلاً عاجلاً»(160)؛ خدایا! همین امروز ذلّت زودرس او را برسان.
این جمله از قلب سوزناک امام‌علیه السلام سرچشمه گرفت. ابن اشعث بیمار شد و از سپاه ابن سعد بیرون رفت تا رفع حاجت کند که خدا عقربی را برگمارد و نیشش زد و در همان حال مرد.
ب) مردی از قبیله بنی تمیم، به نام عبد اللَّه بن حوزه در برابر سپاه امام‌علیه السلام ایستاد و امام را صدا زد. امام‌علیه السلام فرمود: چه می‌خواهی؟! گفت: مژده بادت به آتش! امام فرمود:
«کلّا إنّی أقدم علی ربّ رحیم وشفیع مطاع، مَن هذا؟!»؛ نه چنان است، من بر پروردگاری مهربان و شفیعی که فرمانش برند، در آیم. این کیست؟ گفتند: ابن حوزه است. امام فرمود:

«رَبِّ حُزهُ إلی النار»؛ پروردگارا! او را به آتش بکش.
پس اسبش در نهری رمید و او در آن سرنگون شد، امّا پایش در رکاب آویزان ماند و سرش روی زمین قرار گرفت. اسب گریخت و به این صورت سرش را بر هر سنگ و بوته‌ای کشید تا به هلاکت رسید.
از این رو، مسروق بن وائل وقتی نفرین امام و هلاکت ابن حوزه را دید، دست از جنگ با امام برداشت و گفت: هرگز با ایشان نمی‌جنگم.(161)
ج) تمیم بن حصین فزاری از سپاه ابن سعد به میدان آمد و فریاد زد: ای حسین و ای یاوران حسین! آیا این آب فرات را نمی‌بینید که همچون سینه مارها می‌درخشد؟! به خدا سوگند! شما قطره‌ای از آن را نخواهید نوشید، تا بمیرید.
امام فرمود: این کیست؟ عرض کردند: تمیم بن حصین است. فرمود:
«هذا وأبوه من أهل النّار، اللّهمّ اقتُل هذا عَطَشاً فی هذا الیوم»؛ او و پدرش از دوزخیانند. خدایا! همین امروز او را تشنه بمیران.
این فرد آن چنان تشنه شد که از تشنگی نفسش بند آمد و از اسب فرو افتاد و در زیر سم اسبان لگدکوب شد و مرد.(162)
گفتنی است که همه نفرین‌های امام‌علیه السلام هنگامی بود که حضرت از هدایت آنان ناامید می‌شد، و در واقع زمانی بود که آنان استحقاق هر نوع بلا و مصیبتی را داشته‌اند.
2 - نفرین امام و قیام مختار:
امام حسین‌علیه السلام در پایان سخنرانی دوم خود در روز عاشورا، پس از آن که مطمئن شد که موعظه‌هایشان دیگر تأثیر ندارد و همه دشمنان مصمّم بر قتل او هستند، دست به دعا برداشت و عرضه داشت:
«اللّهمّ احبس عنهم قطر السماء وابعث علیهم سنین کسنی یوسف وسلّط علیهم غلام سقیف یسقیهم کأساً مصبرة، فلا یدع فیهم أحدا قَتْلةً بقتلة وضربة بضربةٍ ینتقم لی ولأولیائی ولأهل بیتی وأشیاعی منهم فإنّهم غرّونا وکذّبونا وخذلونا، وأنت ربّنا علیک توکّلنا وإلیک المصیر»(163)؛
بار الها! آسمان را از اینان بازدار و بر ایشان قحطی‌ای همچون قحطی زمان یوسف برانگیز وغلام ثقیف (گویا مختار بن ابی عبیده ثقفی باشد) را بر آنان چیره ساز تا پیاله‌های تلخ مرگ را بر آنان بنوشاند و هیچ یک را وانهد، هر کشته‌ای را کشته‌ای و هر ضربتی را ضربتی انتقام گیرد و انتقام من و اولیاء و خاندان و پیروانم را از ایشان بستاند. اینان ما را فریفتند و دروغ گفتند و تنها گذاردند، و تویی پروردگار ما، بر تو توکّل داریم و به سوی تو باز می‌آییم.

قیام مختار

مختار که در کوفه زندگی می‌کرد، از پشتیبانان مسلم بود و عبید اللَّه بن زیاد که می‌خواست بر اوضاع منطقه مسلّط شود و مسلم را شکست دهد، افراد مؤثّر و سرشناسی از جمله مختار بن ابی عبیده ثقفی را زندانی کرد.
مختار تا پس از شهادت امام حسین‌علیه السلام زندانی بود و عبید اللَّه بن زیاد به شرط اینکه وی بیش از سه روز در کوفه باقی نماند، او را آزاد کرد.
مختار پس از آزادی به مکّه آمد. در سال 63 یزید مُرد و مردم شام با مروان بن حکم بیعت کردند. در حجاز (مکّه، مدینه، و...) نیز با عبد اللَّه بن زبیر و در بصره با عبید اللَّه بن زیاد بیعت کردند.
مختار مدت کوتاهی با عبد اللَّه بن زبیر در مکه همکاری کرد، ولی هنگامی که دید او برخلاف وعده‌هایش تنها به خود می‌اندیشد و در مقام تثبیت قدرت خویش است، به کوفه بازگشت و با هانی بن ابی حیه ملاقات کرد و اوضاع کوفه را از او پرسید.
او گفت: اگر یک مرد استوار قد علم کند و بتواند مردم کوفه را دور خود گرد آورد، امید پیروزی هست.
مختار گفت: سوگند به خدا! من آنان را بر اساس حق، به دور خود جمع می‌کنم و همراه آنان با هر ستم‌گر سرکشی خواهم جنگید.
مختار با عزمی راسخ وارد کوفه شد و به مسجد رفت و نماز خواند. مردمی که او را می‌دیدند، به یکدیگر می‌گفتند: مختار برای کار مهمی به کوفه آمده است.
مختار به خانه خود رفت و بزرگان شیعه را دعوت کرد و به آنان گفت: من از سوی محمد بن حنفیه (فرزند حضرت علی علیه السلام) برای مطالبه خون اهل بیت علیهم السلام و کشتن دشمنان آنان آمده‌ام. بزرگان شیعه گفتند: تو برای این امر صلاحیت داری؛ ولی صبر کن تا بنگریم جریان سلیمان بن صُرَد خزاعی به کجا می‌انجامد. (سلیمان با بسیاری از دوستداران اهل بیت علیهم السلام با عنوان «توّابین» از عراق به سوی شام رفته بود، تا با بنی امیه، که به نظر آنان اساس ظلم بودند، بجنگد).
در این مدت، جاسوسان عبد اللَّه بن زبیر از هدف مختار آگاه شدند و به دستور عبداللَّه او را دوباره در کوفه زندانی کردند؛ وی در زندان نیز با سران شیعه ارتباط برقرار کرد که سرانجام با وساطت عبد اللَّه بن عمر آزاد شد.
عبد اللَّه بن مطیع حاکم کوفه، با اینکه طرفداران بسیار داشت، نتوانست در برابر مختار و یاران فراوانش مقاومت کند و ناچار در لباس و قیافه زن،

از ساختمان فرمانداری خارج شد. همراهان او امان خواستند و به آنان امان داده شد. مختار وارد دار الأماره گردید و کم کم سراسر کوفه و حوالی آن به تسخیر مختار درآمد. این حوادث یک سال پس از شهادت سلیمان بن صرد خُزاعی اتفاق افتاد. مختار دستور داد سران سپاه عمر بن سعد را که در ریختن خون امام حسین‌علیه السلام شرکت کرده بودند، دستگیر ساخته و همه را با شدیدترین روش به هلاکت رساندند. افرادی مانند خولی، عمر بن سعد، شمر و حرمله به مجازات سخت دنیوی رسیدند. نقل شده‌است که مختار هیجده هزار نفر از آنان را کشت.(164)
مختار سر ابن زیاد و نزدیکان بنی امیه را نزد محمد بن حنفیه در مدینه فرستاد. امام علی بن الحسین علیهما السلام در آن هنگام به مکه رفته بود. سپس مختار گزارش کار خود را به ایشان داد که قسمتی از آن چنین است:
«حمد خدایی را که خون خواهی شما را کرد و آتش در دشمنان افکند و سینه‌های ما و شما و قوم مؤمنی را شفا داد. سر ابن زیاد ملعون و سرهای نزدیکان و اصحابش و بنی امیه و کسانی را که پیروی کرده و بر قتل سید و مولای ما حسین‌علیه السلام بیعت کردند، به سوی تو فرستادم تا شاید با این عمل، آتش خشم تو آرام شود. امر و نهی‌ات را بیان فرما. والسلام».
وقتی قاصد بر محمد بن حنفیه وارد شد وآن نامه را خواند وی به سجده افتاد و خداوند را برای یاری اولیایش و هلاکت دشمنانش شکر کرد.(165)
3 - حکومت جابرانه حجّاج در عراق:
ابن کثیر و ابن نما از مردی از اهل کوفه نقل کرده‌اند که گفته است: من پس از آن که اعمال حج را انجام دادم، به سرعت به کوفه بازگشتم. در راه به چند خیمه برخوردم و از صاحب آن خیمه‌ها پرسیدم. گفتند که متعلق به حسین بن علی‌علیهما السلام هستند. به اشتیاق زیارت فرزند پیامبر صلی الله علیه وآله، به سراغ خیمه آن حضرت رفتم. او را در قیافه مردی که دوران پیری را آغاز کرده باشد، یافتم و دیدم که مشغول قرائت قرآن است و قطرات اشک از صورت و محاسن شریفش سرازیر است. عرضه داشتم: پدر و مارم فدای تو، ای فرزند دختر پیامبر! چه انگیزه‌ای تو را به این بیابان بی‌آب و علف کشانده است؟ امام‌علیه السلام در پاسخ من فرمود:
«إنّ هؤلآء أخافونی وهذه کُتب أهل الکوفة وهم قاتلی فعلوا ذلک ولم یدعو اللّه محرماً إلّا انتهکوه بعث إلیهم من یقتله حتّی یکونوا أذلّ من فرام المرئة»(166)؛ از سویی بنی امیه مرا تهدید کرده‌اند، و از سوی دیگر اینها دعوت نامه‌های مردم کوفه است که به سوی من فرستاده‌اند و احترام اوامر خدا را شکستند. خدا نیز کسی را بر آنان مسلط خواهد کرد که آنان

را به قتل برساند و آن چنان خوار و ذلیلشان سازد که ذلیل‌تر از کهنه پاره کنیزان گردند.
پس از واقعه عاشورا مردم کوفه به جز یک دوران کوتاه، روی خوش و آرامش را ندیدند، زیرا بلافاصله گروهی از مردم این شهر با عنوان «توّابین» قیام کردند و پس از مدّتی جریان خروج مختار پیش آمد. همه این حوادث با قتل و خون‌ریزی همراه بود و موجب اضطراب مردم کوفه و سرانجام منجر به مجازات کسانی که در کربلا بودند و یا به نوعی در این باره کوتاهی کرده بودند، گردید.
این اضطراب‌ها در طول تاریخ بنی امیه و بخش مهمّی از تاریخ خلافت عباسیان در عراق و مرکز آن در کوفه ادامه داشت که امام‌علیه السلام فرمود: «اللّهمّ لا ترض عنهم أبداً»؛ پروردگارا! هرگز از آنان خشنود مباش.
ولی بدترین دوران‌ها برای مردم کوفه، بیست سال زعامت حجّاج بن یوسف ثقفی، یعنی از سال 75 تا 95 هجری بود. وی آن چنان در دل آنان رعب و وحشت ایجاد کرد و آن قدر از مردم کشت و یا به زندان انداخت که نمی‌توان تعبیری گویاتر از «أذلّ من فرام المرأة» که امام حسین‌علیه السلام درباره آنان بیان فرمود، برای آن یافت.
حجّاج پس از ورود به مرکز حکومت، بر منبر رفت و در اوّلین سخنرانی - که آن را بدون ذکر «بسم اللّه و نام خدا» آغاز کرد - این چنین گفت: ای مردم عراق! ای اهل شقاق و نفاق و صاحبان بدترین صفات! به خدا سوگند! من در میان شما گردن‌های برافراشته و سرهایی که هنگام درو کردنش فرا رسیده، زیاد می‌بینم و این کاری است که از من ساخته است. ای مردم عراق! بدانید به خدا سوگند! من نه از لغزش شما می‌گذرم و نه عذر شما را می‌پذیرم.(167)
آن‌گاه بی‌درنگ، مردم را برای جنگ به سوی بصره فرستاد. حتی به پیرمرد سالخورده‌ای که چند نفر از فرزندانش در جنگ شرکت می‌کردند، اجازه عدم شرکت نداد، بلکه دستور داد او را کشته و اموالش را مصادره کنند.
بنا به نقل مورّخان، طی بیست سال حکومت حجّاج، گذشته از کسانی که در جنگ کشته شدند، حدود بیست هزار نفر دیگر به دست او کشته شدند و هنگام مرگش در زندان‌های بدون سقف، پنجاه هزار مرد و سی هزار زن زندانی بودند که بسیاری از آنان برهنه بودند و بدترین غذاها را می‌خوردند که به تدریج رنگ بدنشان را عوض کرده بود.
عمر بن عبد العزیز می‌گوید:
اگر ما در معرّفی خبیث‌ترین فرد، با ملّت‌های دیگر مسابقه بگذاریم، با داشتن حجّاج برنده خواهیم بود.
شیخ محمد جواد مغنیه نیز می‌گوید:
من در تاریخ کسی را خون‌خوارتر از حجّاج ندیدم، مگر نرون که وقتی روم

را آتش زد، زنان و کودکان در شعله‌های آتش پر و بال می‌زدند و می‌سوختند، ولی او می‌خندید و لذّت می‌برد.
نکته‌ای که در پایان این بخش باید به آن توجّه کرد، این است که امام معصوم‌علیه السلام منبع رحمت و عطوفت به همه خلق است و برای هدایت مردم از هیچ تلاشی فروگذار نمی‌کند. چنین امامی تا چه اندازه باید مورد ستم قرار گرفته باشد و آن مردم رذل را دوزخی بداند که آنان را نفرین کند. یکی از آن موارد روز عاشورا است که آن وجود مقدّس از یک سو، بیش از هفتاد مصیبت را یکی پس از دیگری تحمیل کرده بود. و از سوی دیگر، تشنگی، گرسنگی و خستگی شدید نیز بر وجود مبارکش مستولی شده بود. در این حال تصمیم می‌گیرد لحظه‌ای در کنار میدان استراحت کند؛ اما به او اجازه نمی‌دهند و غیر از توهین، به سویش سنگ پرتاپ می‌کنند و سینه‌اش را هدف تیر قرار داده، او را از پشت اسب، با صورت به روی زمین سرنگون می‌سازند.

کتابنامه

1 . قرآن کریم؛
2 . نهج البلاغه؛ سید علی نقی فیض الاسلام.
3 . نهج البلاغه؛ شیخ محمد عبده (چاپ دار المعرفة، بیروت).
4 . آداب کسب و معاش؛ ملّا محسن فیض کاشانی، ترجمه: رضا رجب‌زاده (ناشر رستگار، چاپ اول 1373).
5 . اخلاق از نظر همزیستی و ارزشهای انسان؛ محمد تقی فلسفی (نشریه هیئت نشر معارف اسلامی، چاپ چهارم).
6 . اخلاق در قرآن؛ محمد تقی مصباح یزدی (انتشارات مؤسسه آموزش و پرورش امام خمینی‌قدس سره، چاپ پنجم).
7 . اصول کافی، ابی جعفر محمد بن یعقوب کلینی (انتشارات دار الأضواء، بیروت).
8 . أعلام الهدایه، الإمام الحسین سید الشهداءعلیه السلام؛ لجنة التألیف (مرکز الطباعة والنشر للمجمع العالمی لأهل البیت‌علیهم السلام، چاپ اول 1422 ه.ق.
9 . أعیان الشیعه، السید محسن الأمین (دار التعارف للمطبوعات، بیروت).
10 . الإرشاد فی معرفة حجج اللّه علی العباد؛ محمد بن نعمان الملّقب بالمفید، ترجمه: سید هاشم رسولی محلاتی (انتشارات علمیه اسلامیة).
11 . الأمالی أو المجالس؛ شیخ صدوق (مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، بیروت).
12 . الحسین‌علیه السلام سماته وسیرته؛ السید محمد رضا الحسینی الجلالی، (الترجمة الشارحة علی ما أورده ابن عساکر فی تاریخ دمشق).
13 . العوالم، الإمام الحسین‌علیه السلام؛ شیخ عبد اللّه البحرانی (مطبعة الأمیر، قم).
14 . القاموس المحیط؛ فیروزآبادی (دار الفکر، بیروت).
15 . الکامل فی التاریخ، ابن أثیر (دار صادر، بیروت، 1399 ه.ق).
16 . اللهوف علی قتلی الطفوف (آهی سوزان بر مزار شهیدان)؛ سید بن الطاووس، ترجمه: سید احمد فهری زنجانی (انتشارات جهان).
17 . الملهوف علی قتلی الطفوف؛ سید بن الطاووس، تحقیق: الشیخ فارس تبریزیان الحسون، (دار الأسوة، چاپ اول).
18 . المنجد فی اللغة والأعلام؛ (دار المشرق، بیروت، چاپ بیست و یکم).
19 . المیزان فی تفسیر القرآن؛ علّامه طباطبایی (1411 ه.ق).
20 . امام حسین‌علیه السلام شهید فرهنگ، پیشرو انسانیت؛ علّامه شیخ محمد تقی جعفری (مؤسسه تدوین و نشر آثار علّامه جعفری، چاپ دوم).

21 . اوّلین تاریخ شیعه؛ أبی مخنف، ترجمه: محمد باقر و محمد صادق انصاری (مؤسسه مطبوعاتی دار الکتاب، 1405 ه.ق).
22 . بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمّه الأطهارعلیهم السلام؛ علّامه محمد باقر مجلسی، (چاپ دوم، تصحیح: مؤسسة الوفاء، بیروت).
23 . بلاغة الحسین‌علیه السلام؛ سید مصطفی آل اعتماد، ترجمه: علی کاظمی (انتشارات اسماعیلیان 1394).
24 . تاریخ سید الشهداءعلیه السلام؛ شیخ عباس صفایی حائری (انتشارات مسجد مقدس جمکران، چاپ سوم).
25 . تاریخ طبری «تاریخ الرسل و الملوک»؛ محمد بن جریر طبری، ترجمه: ابوالقاسم پاینده (انتشارات اساطیر، چاپ پنجم).
26 . تحریر الوسیله، امام خمینی‌قدس سره (دار التعارف للمطبوعات، بیروت، چاپ سوم).
27 . تحف العقول عن آل الرسول علیهم السلام؛ أبی محمد الحسین بن علی بن الحسین بن شیعه الحرّانی، ترجمه: علی اکبر غفاری (چاپ اسلامیه).
28 . تفسیر القرآن الکریم؛ محی الدین عربی، تحقیق: دکتر مصطفی غالب (ناصر خسرو).
29 . تفسیر نمونه؛ آیت اللَّه مکارم شیرازی و همکاران (دار الکتب الإسلامیة، چاپ ششم، چاپ مدرسة الإمام أمیر المؤمنین‌علیه السلام، قم).
30 . تهذیب الأحکام؛ شیخ الطائفة أبی جعفر محمد بن الحسن الطوسی (دار الکتب الإسلامیه، چاپ چهارم).
31 . جامع البیان فی تفسیر القرآن؛ أبی‌جعفر محمد بن جریر الطبری (دارالمعرفة، بیروت).
32 . حیاة الإمام الحسین بن علی‌علیهما السلام؛ باقر شریف القرنی (دارالبلاغة بیروت، چاپ اول).
33 . دعائم الإسلام؛ نعمان بن احمد، تحقیق: آصف بن علی‌اصغر فیض (دار المعارف مصر).
34 . دمع السجوم؛ حاج شیخ عباس قمی (کتابفروشی علمیه اسلامیه، 1374).
35 . سخنان حسین بن علی‌علیهما السلام از مدینه تا شهادت؛ محمد صادق نجمی.
36 . سفینة البحار؛ حاج شیخ عباس قمی (موسسه انتشارات فراهانی).
37 . سوگنامه آل محمدعلیهم السلام؛ محمدی اشتهاردی (انتشارات ناصر، چاپ ششم 1373)،
38 . سیری در نهج البلاغه؛ استاد شهید مطهری (صدرا، چاپ یازدهم 1374).

39 . عروة الوثقى؛ سید محمد کاظم طباطبایی یزدی (دار الکتب الإسلامیه).
40 . فروغ ابدیت؛ جعفر سبحانی (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم).
41 . فرهنگ بندر ریگی (منجد الطلاب)؛ محمد بندرریگی (انتشارات علمی چاپ اول).
42 . فرهنگ جامع سخنان امام حسین‌علیه السلام؛ پژوهشکده باقر العلوم (نشر معروف).
43 . فرهنگ نوین، ترجمة القاموس العصری؛ الیاس انطون الیاس (انتشارات اسلامیه).
44 . فلسفه اخلاق؛ استاد شهید مطهری (صدرا، چاپ بیستم).
45 . کلیات الخصال؛ شیخ صدوق‌رحمه الله، ترجمه: سید احمد فهری زنجانی (علمیه اسلامیه).
46 . کلیات مفاتیح الجنان؛ حاج شیخ عباس قمی، ترجمه: حجة الإسلام موسوی دامغانی.
47 . گناهان کبیره؛ آیت اللَّه دستغیب شیرازی (ضرّابی، چاپ سوم 1352).
48 . لسان العرب؛ أبی فضل جمال الدین محمد بن مکرم بن منظور الإفریقی المصری (دار صادر، بیروت).
49 . مجمع البحرین؛ عزّالدین الطریحی، تحقیق: سید احمد حسینی (المکتبة المرتضویة).
50 . مروّج الذهب؛ ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، ترجمه: ابوالقاسم پاینده (انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ پنجم).
51 . مصرع الحسین‌علیه السلام، عبد الوهّاب الکاشی (انتشارات الشریف الرّضی، چاپ اول).
52 . معجم ألفاظ غرر الحکم ودرر الکلم؛ عبد الواحد محمد تمیمی آمدی (مرکز الأبحاث والدراسات الإسلامیة، چاپ اول).
53 . معجم مفردات ألفاظ القرآن؛ الراغب الإصفهانی (المکتبة المرتضویه).
54 . مقتل الحسین‌علیه السلام؛ عبد الرزاق الموسوی المقرّم (دار الثقافة، قم، چاپ دوم).
55 . مقتل الحسین‌علیه السلام؛ الخوارزمی، تحقیق: شیخ محمد سماوی (مکتبة المفید، قم).
56 . منتهی الآمال؛ حاج شیخ عباس قمی (هجرت، چاپ نهم 1375).
57 . موسوعة کلمات الإمام الحسین‌علیه السلام: تحقیقات باقرالعلوم (دارالمعروف قم چاپ اول).
58 . نخستین گزارش مستند از عاشورا؛ محمد هادی یوسفی غروی،

ترجمه: جواد سلیمانی (انتشارات موسسه آموزش و پرورش امام خمینی‌قدس سره، چاپ دوم).
59 . وقعة الطفّ؛ أبی مخنف، محقق: یوسفی غروی (انتشارات اسلامی، چاپ اول).

پی نوشت ها

1) نخستین گزارش مستند از نهضت عاشورا، ص 13.
2) سوره ذاریات، آیه 56.
3) سفینة البحار، ج 2، ص 113 .
4) نهج البلاغه، حکمت 227 .
5) عروة الوثقی، ص 208؛ بحارالانوار، ج 41، ص 14؛ تفسیر صافی، ج 3، ص 353 .
6) تاریخ سید الشهداءعلیه السلام، ص 411 .
7) مقتل الحسین‌علیه السلام، المقرّم، ص 211 .
8) مقتل الحسین‌علیه السلام، المقرّم، ص 244 .
9) امام حسین‌علیه السلام شهید فرهنگ پیشرو انسانیت، ص 539.
10) سوره بقره، آیه 124.
11) سوره شعراء، آیه 214.
12) فروغ ابدیت، ج1، ص 257 (با تلخیص).
13) جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج 19، ص 75 .
14) الأمالی أو المجالس، ص 131.
15) مقتل الحسین‌علیه السلام، المقرّم، ص 132 .
16) موسوعة کلمات الامام حسین‌علیه السلام، ص 256، العوالم، الامام حسین‌علیه السلام ص 92.
17) همان: ص 258؛ دعائم الإسلام، ج 2، ص 133؛ بحار الانوار: ج 63، ص 459.
18) مقتل الحسین‌علیه السلام، المقرّم، ص 131.
19) سخنان امام حسین‌علیه السلام از مدینه تا شهادت، ص 148؛ ارشاد مفید، ج 2 ص 79.
20) ارشاد مفید ج 2، ص 79؛وقعة الطف لابی مخنف ص 83؛ بحارالانوار ج 44، ص 377.
21) الکامل فی التاریخ، ج 4، ص 21؛ موسوعة کلمات الامام الحسین‌علیه السلام، ص 313 .
22) معجم مفردات الفاظ القرآن، ص 418 .
23) سوره نساء، آیه 135.
24) سخنان امام حسین از مدینه تا شهادت، ص 148 .
25) مجمع البحرین، ج 6، ص 252 .
26) سوره سجده، آیه 11.
27) سوره مؤمنون، آیه 100.

28) سوره ملک، آیه 2.
29) بلاغة الحسین‌علیه السلام، ص 171.
30) بلاغة الحسین‌علیه السلام، ص 190 .
31) سخنان حسین بن علی‌علیهما السلام از مدینه تا کربلا، به نقل از لهوف، ص 269؛ موسوعة کلمات الإمام الحسین‌علیه السلام، ص 432؛ بحار الانوار، ج 45، ص 12؛ مصرع الحسین‌علیه السلام، ص 120.
32) سوره احزاب، آیه 21.
33) سوره کهف، آیه 110.
34) سوره فرقان، آیه 63.
35) تفسیر نمونه، ج 17، ص 242 .
36) مقتل الحسین‌علیه السلام، المقرّم، ص 181 .
37) مقتل الحسین‌علیه السلام، المقرّم، ص 202 .
38) مقتل الحسین‌علیه السلام للخوارزمی، ج 1، ص 183 .
39) مقتل الحسین‌علیه السلام المقرّم، ص 185؛ سخنان حسین بن علی‌علیهما السلام از مکه تا کربلا، ص 156.
40) سوره احزاب، آیه 23.
41) اخلاق در قرآن، ج 1، ص 84 .
42) اصول کافی، ج 2، ص17 .
43) مقتل الحسین‌علیه السلام، المقرّم، ص 225 . مقتل خوارزمی ج 2 ص 4، بحارالانوار ج45 ص 86.
44) اللهوف علی قتلی الطفوف، ص 82.
45) موسوعة کلمات الامام الحسین‌علیه السلام ص 491، ناسخ التواریخ ج 2 ص 380.
46) مقتل الحسین‌علیه السلام، المقرّم، ص 283 .
47) موسوعة کلمات الامام حسین‌علیه السلام، ص 418.
48) بحار الانوار، ج 45 ص 23 . موسوعة کلمات الامام الحسین ص 452 .
49) سوره بینه، آیه 7 و 8.
50) تفسیر القرآن الکریم، ج 2، ص 835 .
51) منتهی الآمال، ج 1، ص 556.
52) فرهنگ جامع سخنان امام حسین‌علیه السلام، ص 325.
53) حیاة الامام الحسین بن علی‌علیهما السلام، ج 3، ص 48.
54) موسوعة کلمات الامام الحسین علیه السلام، ص 362 .
55) الارشاد فی معرفة حجج اللّه علی العباد، ج 2، ص 68 .
56) اعیان الشیعه، ج 1، ص 581 .
57) مقتل الحسین‌علیه السلام، المقرّم، ص 283 .
58) سوره فاطر، آیه 10.

59) المنجد، ص 503 .
60) معجم مفردات الفاظ القرآن، ص 344 .
61) فلسفه اخلاق، ص37 .
62) المیزان فی تفسیر القرآن، ج17، ص 22 (با تلخیص).
63) مقتل الحسین‌علیه السلام، المقرّم، ص 229؛ ارشاد مفید، ص 450 .
64) دمع السجوم، ص 126 .
65) اعیان الشیعه، ج 1، ص 581 .
66) مصرع الحسین‌علیه السلام ، ص 79 .
67) بحارالانوار، ج 44، ص 381 .
68) اعیان الشیعه، ج 1، ص 581 .
69) الحسین‌علیه السلام سماته وسیرته، ص 171 .
70) سوره نساء، آیه 141.
71) تحریر الوسیله، ج 2، ص 285 .
72) کلیات مفاتیح الجنان، ص 733 .
73) لسان العرب، ج 14، ص 5 .
74) غرر الحکم، ص677 .
75) اخلاق از نطر هم زیستی و ارزش‌های انسانی، ج 1، ص 39 .
76) معجم الفاظ غرر الحکم و درر الکلم، ص 882 .
77) سوره ابراهیم، آیه 12.
78) سوره آل عمران، آیه 173.
79) تفسیر نمونه، ج 10، ص 295 .
80) تفسیر نمونه، ج 10، ص 295 .
81) المیزان فی تفسیر القرآن، ج 10، ص 370 .
82) سوره آل عمران، آیه 173.
83) سوره آل عمران، آیه 159.
84) سوره کهف، آیه 23 و 24.
85) سوره مجادله، آیه 10.
86) تفسیر نمونه، ج 23، ص 430 .
87) سوره طلاق، آیه 3.
88) سوره نحل، آیه 98 - 100.
89) المیزان فی تفسیر القرآن، ج 12، ص 343 .
90) مقتل الحسین علیه السلام، المقرّم، ص 139 .
91) المیزان فی تفسیر القرآن، ج 4، ص 65 .
92) فرهنگ دانشگاهی، ص 326 و 616 .
93) همان، ص527 .
94) فرهنگ دانشگاهی، ص 599 .

95) مقتل الحسین‌علیه السلام، المقرّم، ص 235 .
96) المیزان فی تفسیر القرآن، ج 10، ص 302 .
97) مقتل الحسین‌علیه السلام، المقرّم، ص 282 .
98) سوره کهف، آیه 7.
99) فرهنگ بندر ریگی، ج 1، ص 450 .
100) المیزان فی تفسیر القرآن، ج 13، ص 240 .
101) مقتل الحسین‌علیه السلام، المقرّم، ص 227 .
102) بلاغة الحسین علیه السلام، ص 304 .
103) مقتل الحسین‌علیه السلام، المقرّم، ص 218 .
104) سوره حدید، آیه 20.
105) سیری در نهج البلاغه، ص 265 .
106) المیزان فی تفسیر القرآن، ص 19، ص 164 .
107) مقتل الحسین‌علیه السلام، المقرّم، ص 205 .
108) مقتل الحسین‌علیه السلام، المقرّم، ص 227 .
109) الملهوف علی قتلی الطفوف، ص 134 .
110) سخنان امام حسین‌علیه السلام از مدینه تا شهادت، ص 174؛ تاریخ طبری ج 7، ص 2998.
111) سوره مائده، آیه 62.
112) فرهنگ بندر ریگی، ج 1، ص 1088 .
113) گناهان کبیره، ج 1، ص 426 و 432 (با تلخیص).
114) سوره بقره، آیه 74.
115) آداب کسب و معاش، ص 140 .
116) موسوعة کلمات الامام الحسین علیه السلام، ص 422 .
117) موسوعة کلمات الامام الحسین‌علیه السلام، ص 423.
118) سوره اعراف، آیه 142.
119) سوره نساء، آیه 35.
120) سوره حجرات، آیه 9.
121) معجم مفردات الفاظ قرآن، ص 292 .
122) سوره بقره، آیه 160.
123) سوره اعراف، آیه 142.
124) القاموس المحیط، ص 310 .
125) المنجد، ص 41 .
126) همان، ص 583 .
127) القاموس المحیط، ص 1022 .
128) الحسین‌علیه السلام سماته وسیرته، ص 111 .
129) مقتل الحسین‌علیه السلام، المقرّم، ص 185.

130) معجم مفردات الفاظ القرآن، ص 326 .
131) سوره نحل، آیه 90.
132) معجم مفردات الفاظ القرآن، ص387 .
133) همان، ص 526.
134) المیزان فی تفسیر القرآن، ج 12، ص 333 .
135) مقتل الحسین‌علیه السلام، المقرّم، ص 129 .
136) مقتل الحسین علیه السلام، المقرّم ص 131 .
137) سوره زمر، آیه 32.
138) سوره شوری آیه 42.
139) سوره فاطر، آیه 32.
140) نهج البلاغه، ص 575 .
141) معجم مفردات الفاظ القرآن، ص 316 .
142) موسوعة کلمات الامام الحسین علیه السلام، ص 285 .
143) مقتل الحسین علیه السلام،المقرّم ص 135 .
144) سوره اعراف، آیه 201.
145) سوره آل عمران، آیه 104.
146) سوره عصر، آیه 2 و 3.
147) سخنان حسین بن علی‌علیهما السلام از مدینه تا شهادت، ص 37.
148) مقتل الحسین علیه السلام، المقرم ص 185 .
149) سوره انفال، آیه 25.
150) تحف العقول عن ال الرسول، ص 249 .
151) کلیات مفاتیح الجنان، 682، 772 .
152) سوره آل عمران، آیه 21.
153) نهج البلاغة، عبده، ج 1، ص 36 .
154) تهذیب الاحکام، ج 6، ص 181؛ کافی: ج 5، ص 55.
155) همان.
156) بحار الانوار، ج 45، ص 51.
157) کلیات الخصال، ص 225، ج 72 .
158) فرهنگ جامع سخنان امام حسین علیه السلام، ص 351 .
159) سوره آل عمران، آیه 33 و 34.
160) موسوعة کلمات الامام الحسین علیه السلام، ص 454 .
161) اعیان الشیعه، ج 1، ص 604 .
162) موسوعة کلمات الإمام الحسین‌علیه السلام، ص 454؛ حیاة الإمام‌الحسین‌علیه السلام، ص 138.
163) تحف العقول، ص 171؛ موسوعة کلمات الامام الحسین علیه السلام، ص 423؛ اعلام الهدایه، الامام الحسین سید الشهدا، ص 195 (با تلخیص).

164) سوگنامه آل محمد، ص 542 .
165) اولین تاریخ شیعه، ابی مخنف.
166) موسوعة کلمات الامام الحسین‌علیه السلام، ص 346 .
167) مروج الذهب، ج 2، ص 131 .

23- رسول ترک آزاد شده امام حسین علیه السلام

مشخصات کتاب

رسول ترک آزاد شده امام حسین علیه السلام

مقدمه

هرگز نمیرد آن که دلش زنده شد به عشق
ثبت است بر جریده عالم دوام ما

نوشته‌ای را که پیش رو دارید سرگذشت و ماجرای مردی عاشق و شیداست. مردی که بسیاری از حالت‌های جذبه و شوریدگی‌هایش همچنان در حافظه و سینه بسیاری‌از بازاری‌ها و مردمان قدیمی و پا به سن گذاشته تهران باقی و زنده است. مردی که یاد و خاطره‌اش هنوز از سرِ زبان‌های بسیاری از اهالی محلّه‌های قدیمی تهران به خصوص محلّه‌های اطراف بازار تهران نیفتاده است. در این سال که سال 1379 هجری شمسی است و این نوشتار برای اولین بار به چاپ می‌رسد، هنوز مردان و زنان زیادی را می‌توان پیدا کرد که هم چنان صورت و چهره مردی را در یاد و در خاطره دارند که در روزهای تاسوعا و عاشورا فقط مشاهده حالت و قیافه او هر بیننده‌ای را منقلب و محزون و گریان می‌کرد.

آن مرد، عاشقی بود که بر حَسب ظاهر تمرینِ عشق نکرده بود. او عارفی بود که سیر و سلوک نکرده بود. او واصلی بود که ریاضت نکشیده بود. شاید برای بعضی‌ها باور کردنی نباشد، امّا او توبه کننده‌ای بود که به یک باره عاشقی دلسوخته شده بود. او به یک‌باره عبدی متّقی و پرهیزگار و انسانی مهذّب و نمونه و مثال زدنی شده بود. او به یک باره از همه نفسانیات و لذّت‌های پوچ و بی‌ثمره دنیا دل بریده و خدا پرستی واقعی شده بود و به راستی که او یک شبه رهِ صد ساله پیموده بود. و تو ای خواننده عزیز همه این ادّعاها را قبول و باور خواهی کرد، زیرا که او آزاد شده امام حسین‌علیه السلام بود. او نظر شده جگر گوشه زهرای مرضیه علیها السلام بود. او کشش و جذبه ولایت به جانش افتاده بود.

تو مپندار که مجنون سرِ خود مجنون گشت
از سَمَک تا به سهایش کَششِ لیلا برد
من به سرچشمه خورشید نه خود بردم راه
ذرّه‌ای بودم و مِهر تو مرا بالا برد
من خَس بی سر و پایم که به سیل افتادم
او که می‌رفت مرا هم به دل دریا برد
جام صهبا زکجا بود مگر دست که بود
که درین بزم بگردید و دل شیدا برد
خم ابروی تو بود و کف مینوی تو بود
که به یک جلوه زمن نام و نشان یکجا برد
خودت آموختی‌ام مِهر و خودت سوختی‌ام

با بر افروخته رویی که قرار از ما برد(1)
او یکی از نجات یافتگان ویژه کشتی نجات شده بود. در واقع باید گفت که قهرمانِ این نوشتار یکی از جلوه‌های هنرنمایی‌های امام حسین‌علیه السلام بود که به یک باره از منجلاب یکی از طوفانی‌ترین عرصه‌های دنیاپرستی و غفلت و شرارت نجات یافته بود و سپس در کشتی نجات حسین‌علیه السلام نام و نشانی پیدا کرده بود که:
اِنّ الحسین مصباح الهدی و سفینة النَّجاة(2)
پیغمبر خداصلی الله علیه وآله وسلم فرمود: همانا حسین چراغ هدایت و کشتی نجات است.
در این سال که سال 1379 هجری شمسی است و همه مراحلِ تحقیقات، نگارش و انتشارِ سرگذشت و یادنامه آن نجات یافته و عاشقِ دلسوخته امام حسین‌علیه السلام در این سال صورت پذیرفته است، درست چهل سالِ شمسی از زمان رحلت آن مرد می‌گذرد که شاید هم، حکمت و سرّی در کار است تا در این چهلمین سالِ وفات آن عاشق دلسوخته، نام و یاد او ثبت و مکتوب شود. و اللّه عالم.
هرگز نمیرد آن که دلش زنده شد به عشق
ثبت است بر جریده عالم دوام ما

باز هم ماه محرّم از راه رسیده بود و تمام محلّه‌های تهران همانند محلّه‌های همه شهرها و روستاهای شیعه نشین، جنب و جوشی خاص پیدا کرده بود. مرد و زن، کوچک و بزرگ، دارا و نادار علاوه بر اینکه خودشان لباس‌های مشکی بر تن کرده بودند، در و دیوارهای خانه‌ها و محلّه‌هایشان را نیز با پارچه‌هایی به رنگ لباس‌هایشان، سیاه پوش کرده بودند.
در آن سال، در یکی از شب‌های دهه اول محرم مردی با ابهّت و قوی هیکل به سوی یکی از هیئت‌های اطراف بازار تهران در حرکت بود. آن مرد نامش رسول بود و چون اهلِ تبریز بود تهرانی‌ها به او رسول تُرک می‌گفتند. رسولِ تُرک آن شب نیز به سوی هیئت و جلسه روضه‌ای می‌رفت که مسئولین و بعضی از شرکت کنندگان در آن هیئت از اینکه رسولِ تُرک به هیئت و جلسه آنها می‌آمد بسیار ناراحت و ناخشنود بودند.
در این چند شبی که از ماه محرم گذشته بود رسول ترک هر شب در آن هیئت حاضر شده بود. او در این چند شب به همه نشان داده بود که نمی‌تواند مانند بسیاری از شرکت کنندگان و عزاداران در گوشه‌ای از مجلس آرام و ساکت بنشیند. او خودش را متفاوت از دیگران حس نمی‌کرد و فکر می‌کرد می‌تواند در آن جلسات هر کاری که هر یک از اعضای هیئت می‌کند او نیز انجام دهد. او حتّی بدش نمی‌آمد تا در نظم و ترتیب بخشیدن به مراسم عزاداری نیز دخالت کند. هر چند که همه حرکت‌ها و کارهای رسول با نوعی شلوغ کاری همراه بود، امّا به هیچ وجه اساس و ریشه این نارضایتی‌ها و دلخوری‌های اهل هیئت به خاطر این شلوغ کاری‌ها نبود. آنها از مرام و شخصیت رسول ناراحت بودند. آنها فکر می‌کردند که وجود و حضور چنین آدمی، هیئت و جلسه عزاداری و توسّل را از شور و اخلاص و صفا باز می‌دارد و حق هم در ظاهر با آنها بود، زیرا رسول آدمی قلدر و لات و لاأبالی بود. او مردی بود که به فسق و زورگویی شهرت داشت. او یکی از قلدرهای شروری بود که گاه با مأموران کلانتری‌های تهران نیز به طور جدّی در می‌افتاد.
امّا رسولِ تُرک با تمام این گمراهی‌هایی که داشت، یک صفت و خصلت نیکو و عجیبی نیز داشت. او دوست داشت در ماه‌های محرّم در هر شکل و حالتی که هست در جلسه‌های سوگواری و روضه سرور آزادگان عالَم، حضرت حسین بن علی‌علیهما السلام شرکت کند. او نسبت به امام حسین‌علیه السلام بسیار بسیار مؤدّب بود. پدر و مادرش ارادت و محبّت به امام حسین‌علیه السلام را از سنین کودکی در جان و قلبِ رسول کاشته بودند.

او گاهی قبل از اینکه بخواهد به سوی جلسه روضه‌ای حرکت کند ابتدا دهانش را برای لحظاتی کوتاه در زیر شیرِ آب می‌گرفت و به خیالِ خودش دهانش را به این شکل آب می‌کشید تا دیگر نجس نباشد و آن گاه به سوی هیئت و جلسه روضه‌ای به راه می‌افتاد.
رسولِ تُرک آن شب نیز وارد هیئت شد. بسیاری از نگاه‌هایی که به او می‌افتاد محترمانه و مهربانانه نبود. مسئولِ هیئت هم که آدمی خوش سیما و با صفا بود، با دیدن و مشاهده رسول، ناراحت به نظر می‌رسید. آن شب نیز رسولِ تُرک به جمع عزاداران و اعضای آن هیئت پیوست و مشغول عزاداری و همنوایی با آنها شد. امّا دقایقی از آمدن و حضور رسول نگذشته بود که چند نفر از اعضای هیئت به دور مسئول هیئت حلقه زدند. از طرز نگاهشان پیدا بود که درباره رسول صحبت می‌کنند. بعد از دقایقی جوانی از میان آنها قد راست کرد و یک راست به سوی رسول رفت. رسول با لبخند از او استقبال کرد. آن جوان مشغول صحبت با رسول شده بود و نگاه‌های بعضی از حاضران به آن دو خیره و معطوف گردیده بود. لحظاتی نگذشته بود که کم‌کم آثار ناراحتی و غضب در صورت و چهره رسول ظاهر گشت. رسول ساکت بود و فقط با ناراحتی به حرف‌ها و صحبت‌های آن جوان گوش می‌داد.
آن جوان که خود را فرستاده مسئول هیئت معرفی کرده بود، با صراحت و بدون هیچ ملاحظه و ترس و واهمه‌ای به رسول فهمانده بود که باید از مجلس بیرون برود و دیگر حق ندارد در هیئت و جلسه آنها شرکت کند.
معلوم بود که رسول ترک از اینکه او را از جلسه امام حسین‌علیه السلام بیرون می‌کنند به خشم آمده است. او از روی ناراحتی نمی‌توانست حرفی و سخنی بگوید. در حالی که خودش را کنترل می‌کرد به سختی از جایش بلند شد. برای لحظاتی سکوت و خاموشی بر مجلس سایه افکنده بود. در آن لحظات بعضی‌ها گمان می‌کردند که او الآن دعوا و جنجالی به راه خواهد انداخت، اما رسول ترک بدون هیچ شکایت و اعتراضی آنجا را ترک کرد و یک راست به سوی خانه‌اش حرکت نمود.
هرچند که رسول ترک آدمی بسیار قلدر و شرور بود، ولی ارادت و اعتقادش به امام حسین‌علیه السلام به اندازه‌ای بود که به او اجازه نمی‌داد تا از خادمان و ارادتمندان به امام حسین‌علیه السلام کینه و عقده‌ای به دل بگیرد و دعوا و زد و خوردی به راه بیندازد. با توجه به این خصوصیتی که رسول داشت شاید همه ناراحتی و غصّه این بی‌احترامی و برخورد تا قبل از رسیدن به خانه از دلش بیرون رفته بود و شاید آن شب زمانی که رسول بر روی رختخواب دراز می‌کشید و سرش را بر روی بالش می‌گذاشت فقط در این فکر بود که از فردا در کدام یک از دیگر جلسه‌ها و هیئت‌های روضه امام حسین‌علیه السلام می‌تواند حضور یابد.

آن شب نیز مثل همه شب‌های خدا به پایان رسید و خورشید کم‌کم در حال بیرون آمدن بود. در همان ابتدای صبح که هنوز اغلبِ مردم از خانه‌هایشان بیرون نیامده بودند و شهر همچنان در سکوت و خلوت به سر می‌برد، دری باز شد و مردی از خانه‌اش بیرون آمد. از حالتش پیدا بود که به سوی انجام امری عادّی و روزمرّه نمی‌رود.
آن مرد به سویی می‌رفت که خانه رسول ترک نیز در آن جا قرار داشت. او به جلوی خانه رسول رسید و شروع به در زدن نمود. رسول با شنیدنِ صدای در به فکر فرو رفته بود. در این اولین دقیقه‌های روز چه کسی می‌توانست با او کاری داشته باشد؟ !
موقعی که رسول در را باز کرد، کسی را در پشت در دید که به طور ناخودآگاه نمی‌توانست از او راضی و خشنود باشد. مردی که در پشتِ در ایستاده بود همان مسئول هیئت بود، همان کسی که دیشب به رسول پیغام داده بود که دیگر نباید در هیئت و جلسه آنها شرکت کند. همان کسی که دیشب رسول را از جلسه امام حسین‌علیه السلام بیرون کرده بود. امّا هم اکنون همه چیز وارونه و برعکس شده بود. رسول به محض باز کردنِ در، با یک احوالپرسی و مصافحه بسیار گرمی روبه‌رو شد. مسئول هیئت در حالی که بر روی پنجه‌های پایش ایستاده بود و هیکل و جثه قوی و بلند رسول را در آغوش گرفته بود رسول را تند تند می‌بوسید و از او معذرت خواهی و طلب بخشش می‌کرد و رسول فقط مات و مبهوت، مسئول هیئت را تماشا می‌کرد. او از این برخوردهای دوگانه دیشب و امروز به حیرت و تعجّب آمده بود.
مسئول هیئت بعد از معذرت خواهی‌ها و دلجویی‌های فراوان، از رسول خواست تا او حتماً در شب‌های آینده در جلسه آنها شرکت کند و تمام اتفاقات و حرف‌های شب گذشته را فراموش کند. مسئول هیئت نمی‌خواست بیش از این توضیحی بدهد و دلیل و علّت این تغییر نظر و رفتارش را بیان بنماید. زمانی که مسئول هیئت می‌خواست خداحافظی کند و برود رسول مانع از رفتنش شد. رسول می‌دانست که مسئول هیئت بدون علّت و بیخودی عقیده‌اش تغییر پیدا نکرده است. او پافشاری و اصرار داشت تا علّت این تغییر را بداند.
مشاهده یک خواب و رؤیایی عجیب باعث شده بود تا مسئول هیئت از اینکه در شب گذشته رسول را از جلسه امام حسین‌علیه السلام بیرون کرده است به شدّت پشیمان و نادم بشود. امّا او گمان می‌کرد نباید همه خوابش را برای رسول تعریف کند. مسئول هیئت در شب گذشته در بخشی از خوابش یک چیزی دیده بود که بنا بر نظر و عقیده او بسیار خوب و نیکو بود ولی فکر می‌کرد که اگر آن را برای آدمی همچون رسول تعریف کند آن را درک نخواهد کرد و ناراحت و عصبانی خواهد شد.

ولی تقدیر و اراده خداوند بر این تعلّق گرفته بود تا مسئول هیئت در آن اولین دقیقه‌های صبح و در همان جلوی خانه رسول همه رؤیا و خوابش را برای رسول بازگو کند. در آن لحظه، مسئول هیئت به هیچ وجه تصوّر نمی‌کرد و نمی‌دانست که او هم اکنون و در آن لحظات واسطه و رساننده یک پیام و دعوتی رمزدار از جانب امام حسین‌علیه السلام برای رسول ترک است. او عاقبت شروع به تعریف کردنِ رؤیای دیشبش کرد و رسول ترک نیز با دقت و کنجکاوی به صحبت‌های او گوش می‌داد.
مسئول هیئت در شب گذشته در عالم خواب دیده بود در شبی تاریک در صحرای کربلا قرار دارد. او در خواب دیده بود که خیمه‌ها و یاران و اصحاب امام حسین‌علیه السلام در یک طرف می‌باشند و یاران و خیمه‌های لشکریان یزید (لعنة اللّه علیهم اجمعین) در سویی دیگر. مسئول هیئت تصمیم می‌گیرد برای مشاهده اوضاع و احوال خیمه‌های امام حسین‌علیه السلام به سوی خیمه‌های آن حضرت حرکت کند. هنوز بیشتر از چند قدم بر نداشته بود که ناگاه متوجه می‌شود سگی در حال پاسبانی و نگهبانی از خیمه‌های امام حسین‌علیه السلام است. آن سگ با پارس‌ها و حمله‌های جسورانه‌اش به هیچ غریبه‌ای اجازه نمی‌داد به خیمه‌های امام حسین‌علیه السلام نزدیک شود.
مسئول هیئت قدم برمی‌دارد و با احتیاط به سوی خیمه‌های سیدالشهداء حرکت می‌کند ولی آن سگ به سوی او نیز حمله‌ور می‌شود و با سماجت مانع از نزدیک شدن وی به خیمه‌های حسینی می‌گردد. مسئول هیئت در آن تاریکی و ظلمت شب با آن سگ درگیر می‌شود و می‌خواهد خودش را به خیمه‌ها برساند. او به سختی و با کوشش و تلاش زیادی در حال رها شدن از آن سگ بوده است که ناگهان با نگاه به سر و کلّه آن سگ متوجه یک منظره بسیار عجیب و غریبی می‌گردد. مسئول هیئت با گریه و اشک به رسولِ ترک می‌گوید:
«... رسول! من در حالی که با آن سگ رو در رو شده بودم یک دفعه متوجه مسئله عجیبی شدم، من ناگهان متوجه شدم که سر و صورتِ آن سگ، سر و صورت توست، این سر و کلّه تو بود که بر روی هیکل و بدن آن سگ قرار داشت؛ رسول! در واقع این تو بودی که در حال پاسداری از خیمه‌های امام حسین‌علیه السلام بودی ...»
عجب صبح زیباوعجب لحظه نابی‌بود، عجب شب قدری بود . . . هر چند زمانی که رسول ترک را از هیئت بیرون می‌کردند و او در مقابل آن جور و جفا فقط صبر پیشه کرد شب بود، هرچند که مسئول هیئت خوابش را در شب و شاید هم در وقت سحر مشاهده کرده بود و هر چند که مسئول هیئت در خوابش دیده بود که در ظلمت شب به سوی خیمه‌های امام حسین‌علیه السلام می‌رود و در ظلمت شب سر و کلّه رسول را بر روی

پیکر سگِ نگهبان خیمه‌ها دیده بود، اما زمانی که مسئول هیئت این خواب را در جلوی خانه رسول تعریف می‌کرد ماه رمضان نبود بلکه ماه محرم بود؛ شب نبود و یکی از روزهای دهه اول م‌Šںبود. اما در حقیقت از زاویه نگاه عارفان و سالکان، آن روز صبح، شب قدری برای رسول ترک بود. در آن صبح زیبا و در آن شب قدر، همه مقدّرات رسول به یک باره زیر و رو شد و انقلابی شگفت و باور نکردنی در رسول به جوشش آمد و یک شیدایی و سوختگی‌ای به جانِ رسول ترک افتاد. او به یک باره اسیر سرِ زلف امام حسین‌علیه السلام شد و دیگر هر چه بر زبان می‌آورد شهد و شکری سوزان بود.

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند
و اندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند
بیخود از شعشعه پرتو ذاتم کردند
باده از جام تجلّی صفاتم دادند
چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی
آن شب قدر که این تازه براتم دادند
چون من از عشق رخش بیخودوحیران‌گشتم
خبر از واقعه لات و مناتم دادند
من اگر کامروا گشتم و خوش‌دل چه عجب
مستحق بودم و اینها به زکاتم دادند
بعد از این روی من و آینه حُسن نگار
که در آن جا خبر از جلوه ذاتم دادند
هاتف آن روز به من مژده این دولت داد
که بر آن جور و جفا صبر و ثباتم دادند
این همه شهد و شکر کز سخنم می‌ریزد
اجر صبریست کز آن شاخ نباتم دادند
کیمیایی است عجب بندگی پیر مغان
خاک او گشتم و چندین درجاتم دادند
به حیات اَبد آن روز رساندند مرا
خط آزادگی از حسّ ممماتم دادند
عاشق آن دم که به دام سر زلف تو فتاد
گفت کز بند غم و غصّه نجاتم دادند
شِکَرِ شُکر به شکرانه بیفشان ای دل
که نگار خوش شیرین حرکاتم دادند
همّت حافظ و انفاس سحرخیزان بود
که ز بند غم ایام نجاتم دادند

رسول ترک بعد از شنیدن رؤیای مسئول هیئت، شروع به گریه و زاری

می‌کند، او ناله کنان، تند تندَ از مسئول هیئت می‌پرسیده است: «... راست می‌گویی یعنی واقعاً من سگ نگهبان خیمه‌های امام حسین‌علیه السلام بودم؟...» و سپس بعد از درآوردن صدای سگ‌ها با شور و وَجْدی آمیخته به گریه و اشک فریاد می‌کشیده است: «از این لحظه به بعد من سگِ حسینم... خودشان مرا به سگی قبول کرده‌اند...»
در آن لحظه همه وجودِ رسول ترک مملوّ از عشق حسینی شده بود؛ عشقی عمیق و واقعی و او به سبب این عشق به یک توبه واقعی دست یافته بود؛ توبه‌ای نصوح و همیشگی. او از آن روز و از آن لحظه به بعد یکی از شیداترین و دلسوخته‌ترین دلداده‌ها و ارادتمندان به امام حسین‌علیه السلام محسوب می‌شد به گونه‌ای که از آن روز به بعد هر سخنی که از زبان و لب‌های او درباره امام حسین‌علیه السلام بیرون می‌آمد هر شنونده‌ای را گریان و منقلب می‌کرد.(3)

من که ره بردم به سوی گنج بی‌پایان دوست
صد گدای همچو خود را بعد از این قارون کنم

و این چنین شد که رسول ترک به یک باره توبه کرد و زندگی جدیدی را با صدوهشتاد درجه تغییر و تحوّل برای بقیه عمرش در پیش گرفت.
او سال‌های سال با عشق ومحبّت به اهل بیت عصمت و طهارت‌علیهم السلام نفس کشید و با ایمانی محکم و راسخ در کمال پاکی و پرهیزکاری زندگی کرد. او در این سال‌های پاکی، علاوه بر اینکه اهتمام و تقید به ترک محرمات و انجام واجبات داشت تا آن جایی هم که می‌توانست به فکر جبران سال‌های قبل از هدایت و توبه‌اش نیز بود.
امّا همه این حرف‌ها در یک طرف و عشقی که در جان و قلب رسولِ ترک افتاده بود در طرفی دیگر.

از عشقِ من به هر سو در شهر گفت و گوهاست
من عاشقِ حسینم این گفت و گو ندارد(4) رسول ترک یکی از عاشقان شگفت و مثال زدنی برای تاریخ شده بود. او یکی از جلوه‌های عشق شده بود. از آن به بعد برای کسانی که رسول ترک را می‌دیدند و می‌شناختند کلمه عشق معنای پیچیده و ناشناخته‌ای نداشت. همه آنها با نگاه کردن به رسول ترک معنای عشق را کم و بیش می‌توانستند درک و احساس کنند.

آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند
آیا بُوَد که گوشه چشمی به ما کنند

زندگی‌نامه

در روز پنجم اسفند سال 1284 هجری شمسی در محلّه خیابان که یکی از محلّه‌های قدیمی شهر تبریز می‌باشد کودکی چشم به جهان گشود که نامش را رسول گذاشتند و بعدها نام این محله (خیابان) و اسم شهری که آن کودک در آن متولّد شده بود به عنوان قسمتی از اسم و فامیلی آن مولود بر روی سنگ قبرش حک گردید، یعنی با نام حاج رسول دادخواه خیابانی تبریزی.(5)
نام پدرش مشهدی جعفر بود و مادرش نیز آسیه خانم نام داشت. آسیه خانم زنی بسیار مظلوم و آرام بود و آن طوری که دخترش (ربابه خانم) تعریف می‌کرد او یکی از زن‌های پاکدامنی بوده است که در جلسه‌های روضه امام حسین‌علیه السلام بسیار گریان می‌شده و زیاد اشک می‌ریخته است. بنابر این رسول ترک در دامان مادری که با عشق و با گریه بر امام حسین‌علیه السلام به فرزندانش شیر می‌داد بزرگ شد امّا بازی‌های روزگار کم‌کم رسول را در سنین جوانی به راه‌های خلاف کشانید به خصوص بعد از سنین بیست و چهار پنج سالگی که او مجبور شد شهر و دیارش تبریز را رها کند و به تهران بیاید.
نمی‌دانم آیا لازم است تا به سرگذشت و قصّه‌هایی از دوره قبل از توبه رسول نیز پرداخته شود یا نه؟ به نظر می‌رسد که بهتر است به طور کلّی کاری به گذشته و به دوره قبل از توبه رسول ترک نداشته باشیم، زیرا مگر نه این است که خداوند در بخشی از سوره فرقان بعد از آنکه گناهکاران را به عذابی جاودان تهدید می‌کند در آیه 69 می‌فرماید:
اِلاَّ مَنْ تَابَ وَ اٰمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلاً صَالِحاً فَاُولئِکَ یبَدِّلُ اللَّهُ سَیئاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَ کَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحیماً
مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد و عملِ صالح انجام دهد که خداوند گناهان این گروه را به حسنات تبدیل می‌کند و خداوند آمرزنده و مهربان است.
و مگر هشتمین جانشین و خلیفه پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم امام علی بن موسی الرضاعلیه السلام به ریان بن شبیب نفرمود که گریه بر امام حسین‌علیه السلام تمام گناهان را محو و نابود می‌سازد؟
«...از ریان بن شبیب روایت شده است که گفت: دریک روزی که اولین روز از ماه محرّم بود به خدمت امام رضاعلیه السلام مشرّف شدم. آن روز امام رضاعلیه السلام از من پرسید: ای پسرِ شبیب! آیا شما امروز روزه هستی؟
من عرض کردم: نه

آن حضرت فرمود: به درستی که امروز همان روزی است که زکریای پیغمبر به سوی خدای عزَّوجلَّ دعا کرد و درخواست نمود که: پروردگارا از روی لطفت، به من یک ذرّیه و فرزندی پاک و طاهر عطا بفرما که فقط تو شنونده و برآورنده دعاها و حاجات هستی.
و خداوند دعای زکریا را اجابت کرد و به فرشتگانش امر کرد تا آنها به حضرت زکریا در همان حالتی که در محراب به نماز ایستاده بود ندا دادند که:
ای زکریا! خدای متعال تو را به ولادت یحیی مژده و بشارت می‌دهد.
پس هر کس در اولین روز از ماه محرّم روزه بگیرد و سپس از خدای متعال چیزی بخواهد همانا خداوند، دعای او را مستجاب خواهد کرد همان طوری که دعای حضرت زکریاعلیه السلام را مستجاب کرد.
سپس امام رضاعلیه السلام فرمود: ای پسرِ شبیب! به درستی که محرّم همان ماهی است که حتی کسانی که در گذشته و در قبل از اسلام نیز زندگی می‌کردند به خاطر احترامی که به این ماه می‌گذاشتند ظلم و قتل و کشتار، در این ماه را به کلّی ممنوع و حرام می‌دانستند. امّا این قوم و امّت نه بنا بر روش و سیره اجدادشان به احترام و حرمت این ماه توجّه و اعتنایی کردند و نه به شأن و حرمت پیغمبرشان توجّه و اعتنایی کردند و بدون هیچ گونه ملاحظه و تردیدی فرزند و ذریه پیغمبرشان را در این ماه کشتند و اهل حرمش را به اسارت گرفتند و اموالش را به غارت بردند که خداوند هیچ گاه از گناه‌های آنها نگذرد و آنها را تا ابد نیامرزد.
ای پسر شبیب! هرگاه در حالتی بودی که به علّت امر و موضوعی گریه‌ات گرفته است پس این اشک‌های خودت را فقط برای حسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام بریز. برای آن عزیزی که او را همانند گوسفند سر بریدند و همراه با او، هیجده مرد از اهل بیتش را نیز به قتل رساندند. آن کشته شدگان و مردانی که بر روی همه زمین شبیه و مانندی نداشتند. این اشک‌ها را برای آن عزیزی بریز که به خاطر کشته شدن و قتلش همه آسمان‌ها و زمین به گریه درآمدند و چهار هزار فرشته و ملک برای نصرت و یاری کردن به او به سوی زمین شتافتند اما او را مقتول و جان باخته یافتند. پس آن فرشتگان پریشان و غبار آلود بر سر قبر و تربت حسین‌علیه السلام تا قیام و ظهور قائم آل محمدعلیهم السلام در همان جا خواهند ماند و از انصار و یاورانش خواهند شد و شعارشان نیز این است که «یالثارات الحسین».
ای پسر شبیب! بدان که پدرم از پدرش و او از جدّش روایت کرده است: زمانی که جدّم حسین‌علیه السلام کشته شد از آسمان خون و خاکی سرخ رنگ شروع به باریدن کرد.
ای پسر شبیب! هرگاه برای حسین‌علیه السلام به گریه افتادی بدان که به

محض اینکه اشک‌های تو بر گونه‌هایت سرازیر شود همه گناهانت چه کوچک و چه بزرگ و چه کم و چه زیاد همه را خداوند ببخشاید و بیامرزد.
ای پسر شبیب! اگر دوست داری و می‌خواهی که همراه با پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم در بناها و ساختمان‌های بهشتی ساکن شوی پس بر قاتلان حسین لعنت بفرست.
ای پسر شبیب! اگر دوست داری و می‌خواهی ثوابی را که شهیدان و کشته شده‌های با حسین‌علیه السلام برده‌اند تو نیز داشته باشی پس هرگاه و هر زمان که به یاد حسین‌علیه السلام افتادی بگو:
یا لَیتَنی کُنتُ مَعَهُم فَأَفُوزُ فُوزاً عَظیماً
ای کاش من هم با آنها بودم و به آن فوز عظیم رسیده بودم.
ای پسر شبیب! اگر دوست داری و می‌خواهی که با ما اهل‌بیت علیهم السلام در مقامات و درجه‌های بالای جِنان سیر کنی پس به خاطر سرور و شادی‌های ما شاد و مسرور باش و همراه با اندوه و ناراحتی‌های ما محزون و ناراحت باش. و بر تو باد که در دوستی و ولایتِ ما ثابت قدم و راسخ باشی زیرا که اگر کسی سنگی را نیز دوست داشته باشد همانا خداوند او را در روز قیامت با همان سنگ محشور خواهد کرد. (بحار الانوار جلد44 صفحه 285 و 286)
بنا بر این ما فقط رسولِ ترکی را می‌شناسیم که پاک و طاهر شده بود و از عاشقان امام حسین‌علیه السلام بود و فقط به همین اندازه اشاره می‌شود که رسول ترک بعد از آن که در سال‌هایی از عمرش اهل نافرمانی و غفلت از خدای خویش بوده است عاقبت همان طوری که در صفحه‌های قبل خواندید در یکی از ماه‌های محرّم، آن واقعه و مرحمت و دعوت ولایتی و معنوی برایش پیش می‌آید و او را به شدّت دگرگون می‌سازد. امّا باید توجه داشت که این عنایت و لطفی را که آقا اباعبداللّه‌الحسین علیه السلام به رسول ترک مبذول و مرحمت داشته است بی‌حساب و کتاب و بی‌دلیل و بهانه نیز نبوده است.
جناب آقای حاج میر حسن قدس حسینی یکی از پیرمردهای با سابقه هیئت مسجد شیخ عبدالحسین معروف به مسجد آذربایجانی‌های بازار تهران در حالی که اسم و یاد رسول ترک او را به شدّت منقلب کرده بود و قطره‌های اشک به دور چشم‌هایش حلقه زده بود بعد از آنکه تندتند چند بار تکرار می‌کرد: «السلام‌علیک یا اباعبداللّه السلام علیک یا اباعبداللّه...» توضیح می‌داد و می‌گفت:«این رسول در همان دوره و سال‌هایی که هنوز توبه نکرده بود و از معصیت و گناه اجتناب و پرهیز نداشت، در آن سال‌ها نیز با خلوص نیت و فقط برای خاطر امام حسین‌علیه السلام در جلسات شرکت می‌کرد تا این که این نیت پاک و صدق و صفای او سبب شد که او توبه نصوح و واقعی بکند و عاقبت به خیر بشود.»

حاج میر حسن قدس در ادامه صحبت‌هایش در حالی که هم چنان به شدّت گریه می‌کرد می‌گفت: «من در طول عمرم، هم حاج رسول را دیده‌ام و هم بر عکسش فردی را نیز دیده‌ام که با آن که از کودکی در هیئت‌ها بود ولی متأسفانه چون اخلاص و نیتی پاک نداشت خداوند او را به وضعیتی دچار کرد که خداوند به هیچ کس نصیب نکند».
پس اگر ما بخواهیم هیچ نظری به گذشته و به دوره قبل از توبه رسول ترک نداشته باشیم باید در واقع روز تولّدِ او را نیز از همان روزی به حساب بیاوریم که آقا امام حسین‌علیه السلام به بهانه آن خواب و رؤیای ناظم و مسئول هیئت، آتشی به جان رسول ترک می‌اندازد و او را به جرگه عاشق‌هایش وارد می‌سازد.
مژده بده مژده بده یار پسندید مرا
سایه او گشتم و او برد به خورشید مرا
جانِ دل و دیده منم، گریه خندیده‌منم
یارِ پسندیده منم، یار پسندید مرا
رسولِ ترک بعد از توبه و بازگشت به صراط مستقیم یکی از گریه کنندگان و دلسوخته‌هایی می‌شود که بسیاری از پیرمردهای هیئت‌های قدیمی تهران چه از فارس‌ها و چه از ترک‌ها با قاطعیت می‌گویند که«بعد از او هنوز نظیرش نیامده است».
یکی از شدیدترین و چشمگیرترین جلوه‌های گریه‌های رسول ترک در روزهای دهه اوّل محرّم به خصوص در روزهای تاسوعا و عاشورا بوده است. در روزهای تاسوعا و عاشورا در میانِ دسته‌های هیئت‌های آذربایجانی‌ها که گاه به طول دو سه کیلومتر می‌رسید، رسول ترک با ناله‌ها و ضجّه‌های جانسوزش در انتهای آن دسته‌ها حرکت می‌کرد و غوغایی برپا می‌کرد.
می‌گویند: بسیاری از مردم گاه فقط به انتظار می‌ایستاده‌اند تا گریه‌ها و ناله‌های رسول را تماشا کنند.
همه آنهایی که رسول را در آن روزهای تاسوعا و عاشورا دیده‌اند می‌گویند: زمانی که رسول ترک، گریان و نالان از جلوی جمعیت عبور می‌کرد صدای ناله و گریه مرد و زن و پیر و جوان نیز به هوا برمی‌خاست.
می‌گویند: یک بار زمانی که رسول ترک در حال خواندن نوحه‌ای ترکی بوده است عدّه‌ای از زن‌ها و مردهای فارسی زبان که در گوشه‌ای از بازار به تماشای او ایستاده بوده‌اند به قدری منقلب و محزون می‌شوند که صدای گریه و ناله‌های آنها نیز در فضای بازار می‌پیچد. در این هنگام رسول ترک رو به آنها می‌کند و از آنها می‌پرسد:
مگر شماها متوجه معنای حرف‌های من شدید؟
بعضی از آنها جواب داده بوده‌اند: ما ترکی نمی‌فهمیم ولی از حالت‌های تو

به خوبی متوجه می‌شویم که الآن از چه داری می‌خوانی و ما از حالت‌های تو عمقِ مصیبت را احساس می‌کنیم!
آقای حاج ناصر کدخدایی یکی از فرش فروش‌های قدیمی بازار تهران می‌گفت: «من نه ترک هستم و نه با حاج رسول رفاقتی داشته‌ام بنابر این نمی‌توانم نسبت به او تعصّبی داشته باشم. امّا واقعاً می‌گویم که در آن زمان در روزهای تاسوعا و عاشورا بسیاری از افراد فقط برای تماشای دسته رسول ترک به بازار می‌آمدند. او هر زمزمه و حرفی را که می‌زد چون از درون دلش بود همه را به گریه می‌انداخت. او یک حالت‌هایی داشت که به خوبی معلوم بود اگر صدای یاری امام حسین‌علیه السلام را می‌شنوید فوری برای یاری به‌پا می‌خاست».
آقای حاج سید اسماعیل زری باف که او نیز فارسی زبان و یکی از سرشناس‌های بازار تهران می‌باشد می‌گفت: « حاج رسول یک آدمی بود که گاهی با یک جلسه عادی مردم را به شدّت به گریه می‌انداخت و بسیاری از مردم در روزهای محرّم گاهی تا ساعت سه، چهار بعدازظهر در بازار به انتظار می‌ایستادند و صبر می‌کردند تا دسته رسول ترک از راه برسد و عزاداری‌های او را تماشا کنند».
رسول ترک آن چنان در عشق و محبّت و ارادت به مولایش آقا اباعبداللَّه الحسین‌علیه السلام ذوب شده بود که گاهی در جلسه‌های روضه به خصوص در روزهای تاسوعا و عاشورا به اندازه‌ای منقلب و بی‌تاب می‌شده که همچون مادرهای جوان مُرده، همانند دیوانه‌ها می‌شده است. به همین دلیل او در میان بسیاری از دوستان و رفقایش به خصوص در بین بسیاری از آذربایجانی‌ها به «حاج رسول دیوانه» نیز معروف می‌باشد.
می‌گویند حاج رسول دادخواه خیابانی تبریزی معروف به رسول ترک در بسیاری از مواقعی که از شدّت گریه و زاری از خود بیخود می‌شده و گاهی نیز قبل از اینکه شروع به خواندن نوحه یا روضه‌ای بنماید، با صدای بسیار حزین و جانسوز وبا همان لهجه زیبای ترکی‌اش این یک بیت را می‌خوانده است:
گویند خلایق که به دیوانه قلم نیست(6)
من گشتم و دیوانه توکّلت علی اللّه
آقای سید علی زعفرانچی می‌گفت:«من در رابطه با اینکه به حاج رسول، دیوانه امام حسین می‌گفتند یک صحنه‌ای را هیچ وقت فراموش نمی‌کنم. خوب یادم هست در یکی از روزهای عاشورا که هنوز من بچّه بودم، مرحوم پدرم، آقای حاج سید محمد زعفرانچی، که از دوستان و رفقای حاج رسول بود مرا با خودش به بازار و به میان دسته هیئت‌های آذربایجانی برد. بعد از مدّتی حاج رسول نیز از راه رسید. او آن روز در یک حالت بسیار پریشان و اندوهگینی بود که برای من بسیار عجیب و وحشتناک بود. آن روز حاج

رسول تا پدرم را دید به سوی او آمد که در این هنگام من به قدری ترسیدم که فوری به سوی پدرم پناه بردم و محکم او را چسبیدم. مرحوم پدرم که از علّت ترس و اضطراب من آگاه شده بود مرا نوازش کرد و گفت: نترس آقا سید علی! نترس این آقا دیوانه نیست و با تو کاری ندارد او دیوانه امام حسین‌علیه السلام است!».

هر که از عشقِ تو دیوانه نشدعاقل‌نیست
عاقل آن است که از عشقِ تو دیوانه‌شود

آقای حاج حمید واحدی یکی از همشهری‌ها و یکی از بازاری‌های تهران با یک صفا و حزن و اندوهی خاص می‌گفت: «حاج رسول یکی از عاشق‌ها و دیوانه‌های حسینی بود؛ واقعاً دیوانه امام حسین‌علیه السلام بود. وقتی او مشغول گریه و زاری می‌شد انگار قیافه او را، شکل و نقشه صورت او را، به دیوانگی و عاشقی امام حسین‌علیه السلام نقش بسته بودند. یعنی اگر گاهی که او به طور مثال در روزهای تاسوعا و عاشورا با مشت بر سرش می‌زد هر کسی که این حالت را می‌دید برایش جلف و زننده نبود. همه او را عاشق و دیوانه حسین‌علیه السلام می‌دیدند.

هرکس او را می‌دید منقلب می‌شد. او در عزاداری‌ها هر کاری که می‌کرد برای کوچک و بزرگ و زن و مرد و پیر و جوان گریه‌آور بود، حتی اگر کسی تا آن موقع برای امام حسین‌علیه السلام اشکی نریخته بود، زمانی که حاج رسول را در حال گریه و ناله می‌دید او هم به گریه می‌افتاد. خدا رحمتش کند موقعی که با مشت بر سرش می‌زد و این شعر را می‌خواند:

گویند خلایق که به دیوانه قلم نیست
من گشتم و دیوانه توکلت علی اللّه

در این لحظات مرد و زن جیغ می‌کشیدند و گریه می‌کردند.»

حاج حمید واحدی همانند بسیاری از دوستان و رفقای رسول ترک اشاره می‌کرد و می‌گفت: «وقتی آدم در یک جلسه روضه‌ای شرکت می‌کند گاهی شاید ده دقیقه طول بکشد تا حالی برای گریه کردن پیدا بکند امّا وقتی در مقابلِ ما، اسم و نام حاج رسول دیوانه برده می‌شود فوری ما را به یاد مظلومیت و عشقِ امام حسین‌علیه السلام می‌اندازد و برای ما یک حالت حزن و سوگواری حاصل می‌شود.»

و به راستی که معلوم نیست رسول ترک چگونه می‌نالیده است و چگونه با ضجّه‌های جانسوزش می‌سوخته است که همه آنهایی که ضجّه‌ها و حالت‌های عاشقانه او را دیده‌اند به محضِ ذکر نام و یادِ رسولِ ترک، بلافاصله به یاد آقا و مولای رسول ترک، حضرت ابا عبد اللّه الحسین‌علیه السلام می‌افتند.

عشق آمد و شد چو خونم اندر رگ و پوست
تا کرد مرا تهی و پر کرد ز دوست

اجزای وجودم همگی دوست گرفت
نامی است ز من بر من و باقی همه اوست
آقای حاج سید احمد حسینی تقویان، یکی از بانی‌های اصلی و از اعضای هیئت امنای مسجد حضرت امیرعلیه السلام واقع در خیابان کارگر شمالی است. آقای تقویان سال‌های زیادی با رسول ترک رفاقت و دوستی داشته است. ایشان می‌گفت: «حاج رسول یک حسینی واقعی بود، خدا رحمتش کند. او به اندازه‌ای پاک و باتقوا شده بود که ما نمی‌توانستیم باور کنیم که او در جوانی و در سال‌هایی از عمرش آدمی غافل و جاهل بوده باشد. او در عین اینکه مردی خشن به نظر می‌رسید ولی آدمی بسیار پاک و وارسته بود. زمانی که ماه مبارک رمضان از راه می‌رسید او به کلّی مشغول عبادت می‌شد و خیلی از کارهایش را تعطیل می‌کرد و کمتر به بازار و به حجره و مغازه‌اش می‌رفت.»
آخرین نکته‌ای که در این قسمت باید به آن اشاره شود مربوط به روضه خوانی‌های رسول می‌باشد. رسول ترک به هیچ وجه به طور رسمی نوحه‌خوان و یا مدّاح نبوده است، بلکه او گاهی در وسط جلسه‌های روضه، زمانی که اشعار ونوحه‌های خوب و پرمحتوایی خوانده می‌شده و یک لطایف و نکته‌های تکان دهنده و آتش افکنی بر قلبش جاری می‌شده، برمی‌خاسته و آن نکات را با زبان و بیانی بسیار مؤثر و منقلب کننده بیان می‌کرده است که البته گاهی این شرح و تفسیرهای رسول تا ساعت‌ها به درازا می‌کشیده است و همه نوحه خوانی‌ها و مرثیه سرایی‌های دیگر را تحت‌الشعاع قرار می‌داده است!

چند تذکر

1- این فصل شامل چهل قضیه و خاطره از صفات و حرف‌ها و حالات رسول ترک می‌باشد. این چهل خاطره، اغلب با مراجعه به خاطرات افرادی است که خودشان بدون هیچ واسطه‌ای ناظر و شاهد بر این قضایا و اتفاقات بوده‌اند و تنها تعداد کمی از این خاطرات با واسطه و به نقل از گفته‌های دیگران جمع‌آوری شده است.
2- همه این خاطرات فقط مربوط به زمان پاکی و دوره عاشقی و جذبه رسول ترک می‌باشد.
3- معروف است که می‌گویند حضرت زهراعلیها السلام در یک رؤیایی به یک مؤمنی فرموده بودند: « مانند ترک‌ها عزاداری و روضه‌خوانی کنید»
و این جمله حضرت زهرا علیها السلام شاید بهانه خوبی باشد تا ما نیز از آن عاشق دلسوخته با نام رسول ترک یاد کنیم. بنابر این در ادامه این نوشتار نیز از نام رسول ترک استفاده خواهد شد مگر این که خاطره‌ای از قول دوستانش به طور مستقیم نقل شود که در این صورت عبارتی را که آنها خودشان به کار می‌بردند ذکر خواهد شد که آذربایجانی‌ها به طور معمول با نام حاج رسول از او یاد کرده‌اند.
4- محتوای این خاطرات بسیار متنوّع و متفاوت است، بعضی از آنها را می‌شد به عنوان صفات اخلاقی و بعضی را به عنوان حالات و بعضی را به عنوان کرامات و بعضی را به عنوان نصایح تقسیم بندی کرد، ولی به نظر رسید بهتر است همه این خاطرات به همین شکل و به صورت چهل خاطره به دنبال هم و در کنار هم آورده شود.
5- تا آن جا که امکان داشته است به منظور انتقالِ معنا و مفهومی که ناقلان و گوینده‌های خاطرات در نظر داشته‌اند، از ساده نویسی و ویرایشی که هم وفادار و هم گویا و هم راضی کننده سلیقه جوان‌های عزیزمان باشد در حدّ امکان استفاده نشده است.
6- در تعدادی از این خاطرات به بعضی از نوحه‌ها و روضه‌های حادثه کربلا اشاره‌هایی خواهد شد که به همه برادران و خواهران نوجوان و جوانم یادآوری و گوشزد می‌کنم هنگامی که این گونه از خاطرات را مطالعه می‌فرمایند به صورت عادی به مطالعه نپردازند و لااقل با نوعی تباکی(شبیه به گریه کنندگان و عزاداران شدن) این قسمت‌های کتاب را مطالعه بفرمایند.

خاطره اول

روز تاسوعا و برخورد با یک افسر عالی رتبه
ساعاتی مردّد بودم که از میان خاطراتی که جمع‌آوری کرده‌ام کدام یک را به عنوان اولین خاطره بنویسم، عاقبت اندیشیدم چون مهم‌ترین ویژگی و خصوصیت رسول ترک در این بوده است که او در عزاداری‌های سیدالشهداءعلیه السلام به خصوص در روزهای تاسوعا و عاشورا تأثیری شگفت و عمیق بر روی هر بیننده و ناظری می‌گذاشته است، مناسبت دارد تا به عنوان اولین خاطره، خاطره‌ای ذکر شود تا به روشنی معلوم کند که رسول ترک نه تنها بر روی آدم‌های متدین و عادی بلکه بر روی آدم‌های غیر متعارف و غیر متشرّع نیز تأثیر گذار بوده است و گریه‌ها و حالت‌های عزاداری‌های او حتی آدم‌های غیر متعارف را نیز تحت تأثیر قرار می‌داده است.
تا از اینجا پی توان بردن که در دریا چه طوفان است.
در یکی از روزهای تاسوعا باز هم بسیاری از مردم، در بازار منتظر مانده بودند تا دسته رسول ترک از راه برسد. رسول ترک اغلب عادت داشت تا در انتهای همه هیئت‌ها و دسته‌های آذربایجانی‌ها حرکت کند.
او و اطرافیانش بسیار ساده و بی‌آلایش بودند و فقط زمزمه و ناله و گریه و اشک از نشانه‌ها و علامت‌های آنها بود.
آن روز یکی از افسرهای عالی رتبه رژیم طاغوتی نیز با لباس‌های نظامی به بازار آمده بود تا ناظر و شاهد عزاداری‌های سوگواران امام حسین‌علیه السلام باشد. معلوم نبود که آن افسر تاکنون آوازه رسول ترک را شنیده است یا نه؟ آن افسر در گوشه‌ای ایستاده بود و به صورت عادی در حال تماشای هیئت‌ها و دسته‌های عزاداری بود که کم‌کم دسته رسول ترک به مقابل او رسید. رسول ترک نگاهی به آن افسر انداخت و آرام آرام به سوی او حرکت کرد. رسول ترک گریه کنان و با آن حال و هوایی که در روزهای تاسوعا و عاشورا داشت به آن افسر می‌گوید: «شاید شماها (شما نظامی‌ها) بهتر از هر شخص دیگری می‌توانید این اشعاری را که من دارم می‌خوانم درک کنید.»
سپس رسول ترک در میان حلقه جمعیت و با نگاه به آن افسر شروع به خواندن این شعرهای تُرکی می‌نماید:
مین نفر دعواده اولسا افسر صاحب هنر
رسم دعوا دور علمداری گوزتلر دسته لر
تابونون نعشینه دیمزلر بولون بو مطلبی
یخسالار آتدان ولی دوغرالاّرصاحب منصبی

آن افسر در حالی که به شدّت تحت تأثیر قرار گرفته بود با گلویی بغض کرده، مبهوت و حیران، رسول را تماشا می‌کرد. از نگاه‌هایش پیدا بود که معنای این شعرهای ترکی را نمی‌فهمد. در این هنگام رسول ترک شروع به ترجمه آن اشعار کرد:
اگر در یک جنگ و نزاعی، هزار نفر از افسران کار آزموده و متخصص هم که وجود داشته باشند.
باز هم از رسم‌ها و قانون‌های جنگ است که نگاه‌های همه دسته‌ها و لشگرها به علمدار است.
اگر یک سربازی در جنگ بر زمین بیفتد، دیگر هیچ کس با نعش و جنازه او کاری ندارد.
ولی اگر یک صاحب منصب و علمداری را از اسب بر زمین بیندازند جنازه او را نیز رها نخواهند کرد و بر سرش می‌ریزند و تکّه تکّه‌اش می‌کنند.
جمله‌های بالا ترجمه نویسنده است، امّا خدا می‌داند که رسول ترک چگونه آن اشعار را برای آن افسر ترجمه کرده بود که ناگاه همه کسانی که در آن جا حضور داشتند، مشاهده کردند که آن افسر به یک باره بغضش تَرکید و به شدّت به گریه افتاد. او به اندازه‌ای منقلب می‌شود که از روی ناراحتی در حالی که سیلی از اشک از چشم‌هایش سرازیر بوده است، کلاه نظامی‌اش را از سرش برمی‌دارد و محکم بر زمین می‌کوبد!
این خاطره و ماجرا در بین کسانی که با رسول ترک آشنایی و رفاقتی داشته‌اند بسیار مشهور و معروف است و یکی از کسانی که آن روز در آن جا حضور داشته و این قضیه را بی‌واسطه تأیید می‌کند جناب آقای میرزا علی اکبر شالچیان می‌باشد. ایشان یکی از روضه خوان‌های قدیمی و کهنسال آذربایجانی مقیم تهران می‌باشد.

خاطره دوم

ماجرای روز شهادت حضرت موسی‌بن‌جعفر علیه السلام
باید بگویم که خاطره اول مقدمه و پیش زمینه‌ای بود برای خاطره دوم. خاطره دوم نیز در رابطه با برخورد و رو در رو قرار گرفتن رسول ترک با یک سرهنگ شهربانی رژیم ستم شاهی می‌باشد که البته این دفعه نه به عنوان یک تماشاگر بلکه به عنوان یک سرکوبگر.
جناب آقای حاج سید مجتبی هوشی السادات یکی از نوحه خوان‌های هیئت صنف بزازهای بازار تهران می‌باشد.او هم اکنون در حدود هشتاد و دو سال سن دارد. و بسیاری از مجالس رسول ترک را مشاهده و درک کرده است. حاج آقا سید مجتبی در تاسوعاها و عاشوراهای زیادی ناظر و بیننده دسته پر شور و جذبه رسول ترک بوده است. او یک بار در روز 25 رجب نیز شاهد یک خاطره بسیار شنیدنی و جالبی از رسول بوده است حاج سید مجتبی هوشی السادات می‌گفت: «از قدیم در بازار تهران رسم بود که به غیر از محرم در بعضی از روزها و مناسبت‌های دیگر نیز دسته‌های عزاداری به گردش در می‌آمدند، البته نه با کیفیت روزهای تاسوعا و عاشورا.
یکی از آن روزها بیست و پنجم ماه رجب، مصادف با سال روز شهادت حضرت امام موسی بن جعفرعلیهما السلام بود.
امّا در یکی از سال‌ها، رژیم طاغوت بدون اعلام قبلی تصمیم گرفته بود تا از حرکت دسته‌ها و هیئت‌های عزاداری در سال روز شهادت حضرت موسی بن جعفرعلیهما السلام جلوگیری کند. آن روز یکی از سرهنگ‌های شهربانی که یکی از مسئولین بلند پایه بود خودش به بازار آمده بود تا با قلدری جلوی هیئت‌ها را بگیرد و بدون سر و صدا، هیئت‌ها و دسته‌های عزاداری را در وسطهای بازار متفرق کند. او آدمی ورزیده و قوی هیکل بود. او آن روز به بازار آمده بود و در پیچ در رو به چهار سوی کوچک به انتظار ایستاده بود. بعد از این که این خبر در بین بسیاری از دسته‌ها وهیئت‌ها پیچید، تعدادی از دسته‌ها و هیئت‌ها به راه افتادند و کم‌کم در حال نزدیک شدن به پیچ چهار سوی کوچک بودند. حاج رسول ترک با آنکه همیشه در انتهای هیئت‌ها حرکت می‌کرد ولی آن روز، بر عکس آمده بود در جلوی اولین دسته ایستاده بود و گریه کنان به پیش می‌رفت.
زمانی که هیئت‌ها در حال رسیدن به پیچ چهار سوی کوچک بودند صحنه بسیار حساس و عجیبی به وجود آمده بود. رسول ترک که از همه جلوتر در حرکت بود تا نگاهش به آن سرهنگ افتاد با یک سوز و حالی خاص و با همان لهجه غلیظ ترکی و رسا و بلندی که داشت، گفت:
«جناب سرهنگ آمده‌اید بازار! خوش آمدید ما داریم می‌رویم جنازه یک

مظلومی را، جنازه حضرت موسی بن جعفرعلیهما السلام را از روی زمین برداریم. جناب سرهنگ! شاید غلام‌ها و سربازهای هارون نگذارند ما جنازه را برداریم، خواهش می‌کنم شما هم بیا به ما کمک کن ما جنازه را برداریم».
فضای آن نقطه بازار را سکوت فرا گرفته بود و همه حاضران به رسول ترک و آن سرهنگ خیره شده بودند و منتظر عکس العمل آن سرهنگ بودند. امّا یک دفعه سکوت شکسته شد و من خودم که در آن جا حضور داشتم با حیرت دیدم آن سرهنگ که به شدت تحت تأثیر حالت‌ها و حرف‌های حاج رسول ترک واقع شده بود شروع به گریه کردن نمود. او در حالی که نمی‌توانست جلوی گریه‌اش را بگیرد دستمالش را از جیبش درآورد و بر صورتش گذاشت!
و آن روز با این اتفاقی که افتاد دسته‌های عزاداری بدون هیچ مزاحمتی به راهشان ادامه دادند.

خاطره سوم

جلسه شیخ رضا سراج
یکی از دوستان و رفقای رسول ترک، حضرت حجة الاسلام والمسلمین مرحوم حاج شیخ رضا سراج بود.حاج شیخ رضا سراج نیز یکی از شیفتگان و عاشقان اهل بیت عصمت و طهارت‌علیهم السلام بود.او نیز همچون رسول ترک یکی از کسانی بود که برای اباعبداللّه‌الحسین علیه السلام بسیار گریه می‌کرد و اشک می‌ریخت.او نیز به اندازه یک عمر با دلی سوخته و زبان و بیانی سوزنده بسیاری از مردم را در ماتم و عزای حسین‌علیه السلام به حزن در می‌آورد و سیلی از گریه و اشک را از چشمان آنان سرازیر می‌کرد.
مورّخ و نویسنده معاصر، مرحوم حاج شیخ محمد شریف رازی در زمان حیات حاج شیخ رضا سراج در چهارمین جلد از کتاب «گنجینه دانشمندان» می‌نویسد:
«جناب آقای سراج... بیانی نافذ و منبری جامع و مفید و در ولایت اهل بیت عصمت‌علیهم السلام شدید و در گریاندن مستمعین، بسیار قوی و کم نظیر ... و بیش از چهل سال است که به این سمت موفق و مفتخر است و صدها کیلوگرم از چشمِ مردم مسلمان و شیعه، اشکِ در مصائب اهل بیت رسالت‌علیهم السلام گرَفته است...»(7)
و باز مرحوم حاج شیخ محمد شریف رازی بعد از وفات حاج شیخ رضا سراج در کتاب«اختران فروزان ری و طهران» درباره او می‌نویسد:
«...خدایش رحمت کند که سخنانش و روضه خواندنش دلنشین بود و مستمعین بی‌نهایت تحت تأثیر قرار گرفته و می‌گریستند و کمتر کسی بود که در پای منبر او نگرید.»(8)
مرحوم حاج شیخ رضا سراج در یک دوره و زمانی، یک هیئت و جلسه روضه خاصّی را به راه انداخت. هیئت و جلسه‌ای هفتگی که در آن آدم‌های شیدا و دلسوخته‌ای همچون رسول ترک و شیخ رضا سراج به دور هم جمع می‌شده‌اند، می‌نالیده‌اند و می‌سوخته‌اند.
بیا سوته دلان گرد هم آییم
سخنها واکریم غم وا نماییم
آن هیئت، مکان و جای معین و ثابتی نداشته است و هر هفته در خانه یکی از شرکت کنندگان و اعضای هیئت تشکیل و برگزار می‌شده و به طور معمول هر هفته در پایان و در انتهای هر جلسه اعلام می‌شده است که در هفته بعد هیئت در فلان مکان و یا در خانه فلان شخص برقرار خواهد گشت. امّا یک بار تا پایان یکی از این جلسات هنوز مشخص نگردیده بود

که هیئت و جلسه هفته بعد در کجا و در خانه چه کسی برقرار خواهد شد. بنابراین حاج شیخ رضا سراج اعلام می‌دارد در بین هفته به همه خبر خواهد داد که جلسه بعدی در کجا برقرار خواهد شد. دو سه روز می‌گذرد و شیخ رضا سراج تصمیم می‌گیرد تا جلسه بعدی را در خانه یک آقایی برقرار کند که این هیئت تا به حال در خانه آن آقا برگزار نشده بوده است. به همین دلیل اعضای هیئت، خانه آن آقا را که در محلّه منیریه تهران واقع بوده است نمی‌شناخته‌اند. حاج شیخ رضا سراج می‌بایست در مدت دو سه روز اعضای هیئت را خبردار می‌کرد و نشانی را به تک تک آنها می‌داد. او شروع به خبر و آدرس دادن به دوستان و اعضای هیئت کرده بود امّا متأسفانه عواملی دست به دست هم داده بود تا شیخ رضا سراج موفق نگردد که دوستِ با صفا و دلسوخته‌اش رسول ترک را نیز خبردار سازد.
روز و لحظه برقراری هیئت فرا می‌رسد و شیخ رضا سراج از اینکه سهل‌انگاری کرده بود و نتوانسته بود رسول ترک را نیز دعوت کند بسیار ناراحت و دلخور بود. در واقع حضور و وجود رسول ترک نمکِ جلسه بود.
به هر حال جلسه آن روز بدون حضورِ رسول ترک آغاز می‌گردد امّا دقیقه‌های زیادی نمی‌گذرد که ناگاه حاج شیخ رضا سراج می‌بیند که رسول ترک با چشم‌هایی پر از اشک وارد مجلس شد و زمزمه‌ای نیز بر لب‌هایش جاری است. زمزمه‌ای با جمله‌ای دو کلمه‌ای. او تندتند زیر لب تکرار می‌کرد: «خانم کجایی؟ خانم کجایی؟...»
حاج شیخ رضا سراج نسبت به دو مسئله و موضوع متعجب و کنجکاو شده بود:
اول اینکه او می‌دانست که به طور عادی نمی‌بایست رسول ترک از نشانی و آدرس جلسه این هفته با خبر باشد پس او چگونه نشانی را پیدا کرده بود و چگونه در این جلسه حاضر شده بود؟ !
و دوم اینکه این زمزمه«خانم کجایی؟» چه قصّه وحکمتی داشت؟ !
حاج شیخ رضا سراج در همان مجلس و در فرصتی مناسب جویای این دو مسئله معمّا گونه می‌گردد و رسول ترک که شیخ رضا سراج را اهل ولایت و مَحرم می‌دانسته است بدون معطّلی پاسخ می‌دهد:
«من تا دیروز هر چه منتظر ماندم تا مرا از جلسه این هفته باخبر کنید خبری نشد و خیال کردم شاید جلسه این هفته تعطیل باشد. ولی زمانی که دیشب به خواب رفته بودم در دنیای خواب حضرت فاطمه زهراعلیها السلام را مشاهده نمودم و حضرت زهراعلیها السلام به من فرمودند:«رسول ترک! فردا یادت نرود که به جلسه شیخ رضا سراج بروی».
من به خانم عرض کردم مرا که این بار خبردار نکرده‌اند و من نشانی و آدرسی ندارم. که آن حضرت فرمودند:«من خودم به تو نشانی را

می‌گویم»
و سپس حضرت زهراعلیها السلام آدرس را بیان فرمودند و من هم حفظ شدم و الآن هم طبق همان آدرسی که حضرت زهراعلیها السلام دیشب به من عنایت فرمودند به اینجا آمدم و دیدم شماها در اینجا حضور دارید!
هنوز دومین مسئله و معمّای شیخ رضا سراج حل نشده بود که رسول ادامه داد:«دیشب وقتی حضرت فاطمه زهراعلیها السلام آدرس را بیان می‌کردند فرمودند: فردا حتماً بیا به آن جلسه، من هم آن جا هستم رسول!»
این قضیه و خاطره را مرثیه خوان و نغمه سرای شهیر و با صفای حسینی جناب آقای حاج منصور ارضی تعریف می‌کردند که ایشان نیز این خاطره را به طور مستقیم از زبان مرحوم حاج شیخ رضا سراج شنیده‌اند و یکی از فرزندان مرحوم سراج نیز تأکید می‌کرد که این قضیه را به طور مفصل بارها از زبان پدر شنیده بودیم.
مرحوم حاج شیخ رضا سراج بر گردن بسیاری از مدّاحان و نوحه خوان‌های قدیمی و پا به سن گذاشته تهران حق دارد که یکی از آنها حاج منصور ارضی است که الحقّ والانصاف آقای ارضی نیز در ذکر و زنده کردن یاد و خاطره اساتید و حق دارانش کوتاهی نمی‌کند و همه کسانی که کم و بیش در جلسات حاج منصور ارضی حضور داشته‌اند یکی از اسم‌ها و نام‌هایی که زیاد به گوششان خورده است نام مرحوم حاج شیخ رضا سراج می‌باشد.

خاطره چهارم

جلسه روز ششم محرم
آقای حاج حسین علیپور یکی از نوحه خوان‌ها و پیر غلامان امام حسین‌علیه السلام می‌گفت:
یک بار در روز ششم محرّم به جلسه روضه مسجد بزّازها رفته بودم. آن روز چون روز ششم محرم بود همه از حضرت قاسم‌علیه السلام می‌خواندند. در ابتدا این مطلب را نیز بگویم که در آن زمان در مسجد بزّازها رسم بود که در روز ششم محرّم، مسجد را با پرده به شکلی تقسیم می‌کردند که در نصف مسجد مردها و در قسمتی دیگر زن‌ها بنشینند و سپس در میان جلسه وقتی از حضرت قاسم خوانده می‌شد زن‌ها بلند می‌شدند و نُقل و این جور چیزهایی که در عروسی‌ها بر سر عروس و داماد می‌ریزند از آن سوی پرده بر سر و روی مردها می‌ریختند و عزاداری می‌کردند.
با این حال، جلسه آن روز آن چنان که باید داغ نشده بود. زمانی که مرحوم شیخ محمود نجفی نیز به منبر رفت باز هم آن گرمی و شور که ویژه آن جلسه پر آوازه و با صفا بود پیدا نشده بود. آن روز حاج رسول درست در کنار منبر ساکت نشسته بود و حرفی نمی‌زد.
آن مجلس باید با تمام شدن منبر و موعظه شیخ محمود نجفی در حدود ساعت 10 صبح تمام می‌شد ولی شیخ محمود در انتهای صحبت‌هایش رو به حاج رسول کرد و گفت:
«تا قبل از اینکه دعا کنیم و جلسه را ختم کنیم تو هم یک چیزی بگو رسول.»
حاج رسول هم بدون معطّلی شروع به صحبت کرد و یک دفعه جلسه‌ای را که تا آن لحظه بی‌حال و بی‌جان بود زیر و رو کرد.
اولین صحبت‌های حاج رسول این بود. او خطاب به شیخ محمود با صدای بلند می‌گفت: جناب حاج شیخ، من الآن می‌خواهم به لطف آقایم امام حسین‌علیه السلام یک مطلبی را بگویم که نه شما در کتابی خوانده‌اید و نه (با اشاره به نوحه خوان‌ها) این بلبل‌های امام حسین‌علیه السلام می‌دانند.
حاج رسول آن روز با فریاد می‌گفت: واقعه کربلا که تمام شد، آل اللّه به مدینه برگشتند، آنها به سر کوچه بنی‌هاشم که رسیدند یکی‌یکی از شترها پیاده می‌شدند و هر کدام به سوی خانه‌هایشان می‌رفتند، امّا یک دفعه دیدند که فاطمه عروس، همان جا سر کوچه ایستاده است و حرکت نمی‌کند، عمّه‌اش آمد در گوشش گفت: دخترم چرا اینجا ایستاده‌ای و به خانه نمی‌آیی؟!

حاج رسول با فریاد و آه و فغان می‌گفت: فاطمه عروس، جواب داد: عمّه جان من الآن نمی‌دانم که آیا باید به خانه خودمان بروم یا باید به خانه پسر عمویم قاسم؟!
حاج رسول با همین یک جمله، آتش و غوغایی در مجلس افکند که مجلسی که باید تا ساعت 10 صبح تمام می‌شد تا ساعت 30/1 بعدازظهر ادامه پیدا کرد و مردم یکسره گریه می‌کردند!(9)

خاطره پنجم

نکته‌ای درباره حضرت زینب
آقای حاج حسین علیپور می‌گفت:
یکی از مداحان و نوحه خوان‌های تبریز به نام حاج حمید طاحباز به تهران آمده بود و به همین مناسبت مرحوم حاج کریم دستمالچی در حدود 25 نفر از نوحه خوان‌ها و نوکران امام حسین‌علیه السلام را برای ناهار دعوت کرده بود. من و حاج رسول نیز از دعوت شده‌ها بودیم. آن روز در آن جلسه هر کدام از نوحه خوان‌ها به نوبت چند سطر شعری می‌خواندند و مجلس را به دیگری واگذار می‌کردند تا اینکه نوبت به حاج حمید طاحباز رسید و ایشان شروع به خواندن قسمتی از شعرهای شاعر اهل‌بیت، مرحوم رفوگر تبریزی نمود. آن شعر با این مصرع شروع می‌شود که:
داد اُو ساعتدن باجی قارداشینی عریان تاپیپ
(یعنی ای داد از آن ساعتی که خواهر، بدن و جنازه عریان برادرش را پیدا کرد).
و بعد آقای طاحباز آن شعرها را ادامه داد تا رسید به این یک بیت:
خیمه لردن قتلگاهه گلماخین مقداریجه
عمریمین سرمایسی بیر عمری جه نقصان تاپیپ
این بیت زبانِ حال حضرت زینب‌علیها السلام است که می‌فرماید:
«در همین لحظاتی که طول کشید تا من از خیمه‌ها به قتلگاه رسیدم به اندازه یک عمر از عمرم کم شد».
من در همین لحظاتی که این بیت خوانده می‌شد متوجه شدم که این یک بیت خیلی زیاد بر روی حاج رسول تأثیر گذاشته است و او را به فکر فرو برده است. گلوی حاج رسول را بغض گرفته بود ولی او نمی‌خواست حرفی بزند.
بعد از خواندن حاج حمید طاحباز، دیگر ظهر شده بود و جلسه روضه تمام شد و همه حاضران در حال آماده و مهیا شدن برای نماز و ناهار بودند که یک دفعه حاج رسول طاقت نیاورد و بغضش ترکید و با گریه و زاری شروع به صحبت کرد، او تند تند می‌گفت:
«عجب شعری... عجب شعری گفته است این شاعر، خدا خیرش بدهد امّا این شعر را این شاعر نگفته است بلکه روح القدس در دهان این شاعر گذاشته است، او راست می‌گوید وقتی حضرت زینب‌علیها السلام از خیمه‌گاه بیرون می‌آمد همه موهای سرش مشکی بود ولی زمانی که به قتلگاه رسید همه موهای سرش سفید شده بود...»
حاج رسول باز هم مثل دیوانه‌ها شده بود و به شدّت گریه می‌کرد و خودش

را می‌زد. او دوباره همه میهمانها را به گریه و خواندن آورد به گونه‌ای که‌ما آن روز تاساعت 3 بعدازظهر گریه می‌کردیم و بعد از آن، زمانی هم‌که پای سفره ناهار نشسته بودیم بازهم حاج رسول داشت گریه می‌کرد و ما هم به همراه حاج رسول، آن روز ناهار را نیز با گریه و اشک خوردیم !

خاطره ششم

رفع گرفتاری‌های حاج محمد
جناب آقای حاج محمد سنقری یکی از دوستان و رفقای صمیمی و چندین ساله رسولِ ترک بوده است. او هم‌اکنون در بازار تهران فروشگاه پارچه فروشی دارد. حاج محمد سنقری از حدود سال 1324 تا 1339 هجری شمسی در حدود پانزده سال با رسول ترک دوستی و رفاقت داشته است. رسول ترک از چشم‌های حاج محمد سنقری بسیار خوشش می‌آمده است. خداوند چشم‌های حاج محمد سنقری را به گونه‌ای خلق کرده است که او هر چند ساعت هم که گریه کند باز هم اشکی برای ریختن دارد. بنابر این او یکی از افرادی بوده است که رسول ترک را در گریه‌های چند ساعته‌اش همراهی می‌کرده است.
زمانی که با حاج محمد سنقری درباره گریه‌های رسول ترک صحبت می‌کردم او در حالی که منقلب شده بود می‌گفت:
وقتی با حاج رسول در صبح‌های جمعه به جلسه روضه و عزای امام حسین‌علیه السلام می‌رفتیم، به طور معمول، جلسه‌ها از ساعت 5 صبح که شروع می‌شد بعضی مواقع تا ساعت 12 ظهر طول می‌کشید و ما در کنار حاج رسول تا ظهر یک سره گریه می‌کردیم. گریه‌ها و گریه انداختن‌های پی در پی و یک سره حاج رسول گاهی هفت هشت ساعت طول می‌کشید و تازه گاهی آن گریه‌ها تمام شدنی نبود و بعضی مواقع واقعاً ما را به زور از مجلس بیرون می‌کردند!
آقای حاج محمد سنقری می‌گفت:
من تا قبل از سال 1331 هجری شمسی از راه گالش فروشی و این جور چیزها به کسب و کار مشغول بودم و مغازه‌ام در ابتدای خیابان بوذر جمهر قرار داشت. آن مغازه اجاره‌ای بود و من در هر ماه 155 تومان اجاره می‌دادم. در ضمن من از همان جوانی، آدمی عیالمند به حساب می‌آمدم. وظیفه مراقبت و نگهداری از مادر و مادربزرگم، دو تا از خاله‌هایم و خواهرم نیز بر عهده من بود. الحمدللّه از وضعیت کسب و کارم راضی بودم و زندگی را با کم و زیادش می‌گذراندیم، تا اینکه در حدودهای سال 1331 چند عامل به مرور باعث شدند که اوضاع و احوال من دگرگون شود. از طرفی مقداری از سرمایه‌ام به خاطر ازدواج خواهرم خرج شده بود و از طرفی در کسب و کارم نیز کم آورده بودم. همچنین در همان اوضاع و احوال، شرایط و مقدّمات تشرّف به مکّه معظمه برای من مهیا شد و من هم فرصت را غنیمت شمردم و با پولی که برای من باقی مانده بود به زیارت خانه خدا مشرّف شدم. امّا از همه مهم‌تر و سخت‌تر این بود

که یک روز صاحب مغازه به سراغم آمد و گفت: می‌خواهم اجاره مغازه را افزایش بدهم و از این به بعد اجاره این مغازه به جای 155 تومان 300 تومان خواهد بود. من به هیچ وجه نمی‌توانستم اجاره 300 تومانی را قبول کنم ولی هر چه مخالفت کردم و چانه زدم هیچ فایده‌ای نداشت و صاحب مغازه اصرار و تأکید داشت ارزش اجاره مغازه‌اش ماهی 300 تومان است. عاقبت من مجبور شدم مغازه را خالی کنم و آن را به صاحبش پس بدهم.
خلاصه اینکه کم‌کم در طول چندین ماه وضعیت مالی و معیشتی ما به هم ریخت و من بی‌مغازه و بیکار شدم و هیچ درآمدی نداشتم. واقعاً وضعیت آشفته‌ای پیدا کرده بودم و نمی‌دانستم چه کار باید بکنم. با آنکه تنگدستی و بیکاری خیلی آزارم می‌داد ولی موضوعی که بیشتر از هر چیز ناراحتم می‌کرد تمسخر و شماتت‌های بعضی از دوستان و آشنایان بود. آنها به خاطر سفر حج و پولی که صرف زیارت خانه خدا کرده بودم مرا خیلی سرزنش و شماتت می‌کردند.
مدّتی چرخه روزگار به این شکل گذشت و هیچ گشایش و تغییری برای ما حاصل نشد تا اینکه یکی از صبح‌های جمعه سال 1331 طلوع کرد و خانه ما پذیرای حاج رسول و بعضی از رفقای هیئتی گشت. آن روز نوبت به ما رسیده بود تا هیئت و جلسه روضه در خانه ما باشد و من نمی‌دانستم با آن وضعیت چگونه باید جلسه را برگزار کنم. آن روز یکی از روزهای برفی و سرد زمستان بود و حال و هوای آشفته‌ای بر خانه ما سایه افکنده بود. مشکلات و کمبودها همه اهل خانه را غمگین کرده بود. با وجود اینکه من بسیار دقّت و مواظبت می‌کردم تا اهل هیئت و میهمانها به هیچ وجه متوجه مشکلات و ناراحتی‌های ما نشوند ولی خودم نیز از درون بسیار ناراحت و دلگیر بودم. خوب در یادم هست آن روز وقتی برف می‌آمد من به ناچار لحاف بزرگی را برداشتم و بر روی کفش‌های اهل هیئت پهن کردم تا برف بر روی کفش‌های آنها ننشیند تا بعد آن لحاف را خشک کنیم.
آن روز چون من مجبور بودم برای آوردن چایی و نان و پنیر از طریق حیاط در رفت و آمد باشم، یک بار در داخل حیاط با حاج رسول که برای طهارت به حیاط آمده بود رو به رو شدم. حاج رسول نگاهی به من انداخت و گفت: حاج محمد چرا اینقدر ناراحتی،چه شده؟
من جواب دادم: چیزی نیست حاجی.
او دوباره گفت: نه، تو ناراحتی...
من باز هم انکار کردم و نمی‌خواستم چیزی بگویم، ولی این بار حاج رسول برای مرتبه سوم با کمی تندی و عصبانیت گفت: تو ناراحتی و باید به من بگویی چه شده...
من دیگر نمی‌توانستم چیزی نگویم. پس به ناچار بعضیِ از مشکلات و

گرفتاری‌هایم را برای حاج رسول بازگو کردم به خصوص تأکید کردم از همه بیشتر از شماتت‌های مردم بسیار دلگیر و ناراحتم.
حاج رسول بعد از اینکه به حرف‌های من گوش داد فوری و با عجله به اتاق و جلسه روضه باز گشت. او در گوشه‌ای از اتاق رو به سوی کربلا ایستاد و با گریه و اشکی شدید شروع به توسل به اباعبداللّه‌الحسین علیه السلام نمود. او با همان لفظی که اغلب اربابش را صدا می‌زد، یعنی با کلمه ترکی «آی پیغمبر اُوغلی» (یعنی ای پسرِ پیغمبرصلی الله علیه وآله وسلم) شروع به ناله و زاری کرد و در ظرف چند لحظه انقلاب و شوری برپا کرد. او با کارها و حرف‌هایش همه ما را به گریه و زاری انداخته بود. حاج رسول خطاب به امام حسین‌علیه السلام می‌گفت: ... ای پسر پیغمبر ما نوکرهای شما هستیم... آقاجان شما چرا راضی هستید مردم نوکرهای شما را شماتت کنند... آقاجان راضی نباشید وضع به این شکل باقی بماند...
او آن روز در حالی که دل‌های همه ما را شکسته بود و همه را به شدّت گریان کرده بود به دور اتاق می‌چرخید و ناله کنان و با صراحت از آقا و مولایش درخواست می‌کرد تا گرفتاری‌های ما را رفع کند.
آن روز تمام شد و من در فردای آن روز در روز شنبه بی هدف و بی‌اختیار از خانه بیرون آمدم و بدون هیچ علّتی سر از یکی از خیابان‌های تهران درآوردم و با یک شخصی رو به رو شدم. آن شخص تا مرا دید گفت: حاج محمد امروز در نزد صاحب مغازه‌ات بودم او سراغت را می‌گرفت و کار واجبی با تو داشت.
من هم همان موقع به راه افتادم و به نزد صاحب مغازه رفتم. او تا مرا دید با خوش رویی و مهربانی از من استقبال کرد و گفت: من هر چه فکر کردم می‌بینم مستأجری به خوبی و خوش حسابی تو پیدا نمی‌کنم. هنوز مغازه خالی است و به کسی اجاره نداده‌ام، به دلم افتاده است دوباره خودت بیایی و مغازه را اجاره کنی.
من گفتم: من به هیچ وجه از عهده اجاره‌ای که خواسته بودید بر نمی‌آیم.
صاحب مغازه جواب داد: لازم نیست اجاره بیشتری بدهی شما فقط دوباره برگرد، من از این به بعد فقط ماهی 90 تومان از تو اجاره می‌خواهم!
پیشنهادی که صاحب مغازه می‌کرد خیلی عجیب و به دور از انتظار بود. او نه اینکه دیگر 300 تومان نمی‌خواست بلکه به جای اجاره قبلی(155 تومان) فقط 90 تومان اجاره می‌خواست، صاحب مغازه با توجه به اشکال تراشی‌ها و اعتراض‌های من، باز هم بر گفته‌اش تأکید و اصرار داشت. او حتّی شرط کرد که پسرانش هیچ حقّی برای دخالت ندارند و من تا هر موقعی که دلم بخواهد می‌توانم در آن مغازه بمانم.
به هر حال همان روز آن مغازه را با ماهی 90 تومان اجاره کردم و در این فکر بودم که چگونه لوازم و جنس‌های شغل قبلی را مهیا کنم که باز هم به

طور تصادفی با یکی از بازاری‌ها برخورد کردم. او به من سفارش و توصیه کرد به شغل قبلی برنگردم و به پارچه فروشی بپردازم. من هم ناخودآگاه قبول کردم و با آنکه تجربه‌ای از پارچه نداشتم مغازه‌ام را به پارچه فروشی تبدیل کردم و خدا را شکر روزبه‌روز و به سرعت، وضع و حالم میزان و مطلوب شد و الآن هم من هر چه دارم از ارباب و مولای حاج رسول از حضرت سیدالشهداء امام حسین‌علیه السلام دارم.

خاطره هفتم

نمازهای رسول
یکی از صفات و ویژگی‌های بسیار چشمگیر و مهم در رسول ترک بزرگ شمردن و اهمیت دادن به اقامه نماز بوده که این اهتمام، هم از نظر کمّیت و هم از نظر کیفیت بوده است. و باید تأکید کنم که یکی از نکته‌های بسیار جالبی که در جستجوها و تحقیقات با آن زیاد رو به رو می‌شدم همین موضوع یعنی مسئله نماز خواندن‌های بی حدّ و اندازه رسول ترک بود زیرا هرگاه از بسیاری از کسانی که با رسول ترک آشنایی و رفاقتی داشته‌اند جویای مطلب و خاطره‌ای درباره رسول ترک می‌شدم بسیاری از آنها همچون حاج قلی علیخانلو (معروف به حاج قلی زنجیر زن) و حاج سید احمد تقویان و حاج جلیل عصری، بلافاصله به نماز خواندن‌های رسول ترک اشاره می‌نمودند.
جناب آقای حاج اصغر زاهدی می‌گفت: «در زمانی که حاج رسول نماز می‌خواند، واقعاً نماز می‌خواند؛ یعنی زمانی که او مشغول به نماز می‌شد اگر کسی در حرکات و حالات حاج رسول توجه و تمرکز می‌یافت به خوبی حس می‌کرد و می فهمید که حاج رسول با تمام وجودش در نماز است وفقط به خدای خویش توجه دارد، او واقعاً نمازهایش را به تمام معنا با توجّه و با حضور قلب اقامه می‌کرد... و من معتقدم که اگر حاج رسول در عشق و محبّت به امام حسین‌علیه السلام به آن مقام و درجه بالا وکم نظیر رسید و اگر حضرت سید الشهداءعلیه السلام که خود نیز برای اقامه نماز حاضر به جان دادن بود دستِ حاج رسول را به آن شکل گرفت و بالا کشید، شاید بزرگ‌ترین عاملش را فقط و فقط در همین نمازهای او باید دید. در واقع حاج رسول به تمام معنا دارای دو صفت و خصلت از صفات حسینی وخدا پسند بود:
اول اینکه او بسیار اهل سخاوت و بخشش بود و دستش بسیار باز بود البته تا آن جا که امکان داشت به صورت مخفی به دیگران کمک می‌کرد.
و دوم اینکه او اهلِ نماز بود.»
رسول ترک از جلوی هر مسجدی که رد می‌شده است اگر درِ مسجد باز بود، فوری به داخل آن مسجد می‌رفته و دو رکعت نماز تحیت می‌خوانده و بیرون می‌آمده است . همچنین او به هر خانه‌ای هم که وارد می‌شده در صورت امکان در ابتدا دو رکعت نماز می‌خوانده است.
رسول ترک می‌گفته است: «در روز قیامت همه این مسجدها و مکانها شهادت خواهند داد که من در آنها نماز خوانده‌ام.»
حاج محمّد سنقری تعریف می‌کرد:

حاج رسول به هر مسجدی که وارد می‌شد، اگر کاری نداشت و شروع به نمازهای مستحبی می‌کرد در جاهای مختلف مسجد نماز می‌خواند؛ یعنی ابتدا یک جا می‌ایستاد و دو رکعت نماز می‌خواند و بعد یکی دومتر می‌رفت آن طرف‌تر و دوباره شروع به نماز خواندن می‌کرد و باز دوباره جایش را عوض می‌کرد و در گوشه دیگری از مسجد نماز می‌خواند و به همین شکل تند تند جابه‌جا می‌شد و نماز می‌خواند.
من یک بار در همان سال‌های اولی که با او رفیق شده بودم وقتی او از من خواست تا با هم به مسجد برویم من با ناراحتی به او گفتم: نه؛ من دیگر خجالت می‌کشم با تو به مسجد بیایم.
حاج رسول گفت: چرا؟!
من گفتم: مردِ حسابی چرا مثل بقیه مردم یک جا نمی‌ایستی نمازت را بخوانی. وقتی تند تند جایت را عوض می‌کنی بعضی از این جوان‌ها که تو را نمی‌شناسند به این نماز خواندن‌های تو و قیافه‌های ما نگاه می‌کنند و می‌خندند و من خجالت می‌کشم.
حاج رسول با یک حالتی خاص جواب داد: حق با توست، امّا تو خبر نداری که در این شهر جای گناهی نبوده است که من در آن جا پا نگذاشته بودم و حالا هم در عوض، آن قدر باید در همه این مسجدها و مکان‌های مقدس نماز بخوانم و عبادت کنم تا ان شاءاللّه آن کثافت‌ها را این نمازها از بین ببرد و پاک کند. همه این مکان‌ها در روز قیامت شهادت خواهند داد.
حاج محمد سنقری می‌گفت: «خدا را شکر، من سفرهای زیادی به کربلا و عتبات عالیات داشته‌ام که چند مرتبه‌اش نیز به همراه حاج رسول بوده است. او در کربلا همیشه سرو کارش با حرم بود و او را اغلب در دو حالت می‌دیدیم، او در کربلا یا در حال گریه کردن بود و یا در حال نماز خواندن.»

خاطره هشتم

قضیه پاکت پول
جناب آقای حاج محمد سنقری یک خاطره بسیار شنیدنی جالبی را نیز که برای یکی از دوستانش اتفاق افتاده بوده است نقل می‌کرد. ایشان می‌گفت:
در همین بازار تهران یک آقای نوحه خوان آذری زبان داشتیم که آدمی بسیار متدین و با تقوا و از ارادتمندان به امام حسین‌علیه السلام بود. او یکی از نوحه خوان‌هایی بود که در طول عمرش حتی یک ریال هم در مقابل نوحه خوانی‌هایش از کسی پولی و چیزی نگرفته بود و این در حالی بود که او از نظر مالی نیز وضعیت چندان مطلوبی نداشت. او با کسب و کار ساده‌ای که در بازار داشت امرارِ معاش می‌کرد و واقعاً آدمی سختکوش و در عین حال بسیار قانع و شاکر بود.
در یک زمانی در یکی از روزهای آخر هفته، حاج رسول برای آن نوحه خوان پیغام فرستاده بود که به او سری بزند. آن نوحه خوان نیز که به حاج رسول علاقه زیادی داشت همان روز به حجره او رفته بود. زمانی که او می‌خواسته است از حاج رسول خداحافظی کند می بیند که حاج رسول پاکتی در بسته و آماده را در می‌آورد و بدون اینکه توضیحی بدهد آن را به وی می‌دهد. او پاکت را می‌گیرد و خداحافظی می‌کند و بیرون می‌آید. هنوز بیشتر از چند متر از حجره حاج رسول دور نشده بوده که کنجکاو می‌شود تا هرچه زودتر از محتوای پاکت با خبر شود. وقتی که پاکت را باز می‌کند، با ناباوری مشاهده می‌کند که چندین اسکناس در داخل پاکت قرار دارد. این اولین باری بوده که حاج رسول به او پولی می‌داد. با اینکه از رنگ و روی اسکناس‌ها پیدا بوده است که پولِ کم و غیر قابل اعتنایی نباشند ولی با این حال او بسیار عصبانی و ناراحت می‌شود و فوری بدون اینکه پول‌ها را بشمارد پاکت را می‌بندد.
آن نوحه خوان خودش می‌گفت: «من در همان موقع می‌خواستم با عجله به حجره حاج رسول برگردم و با عصبانیت و بدون هیچ ملاحظه‌ای به او حالی کنم وقتی که می‌داند من از هیچ کس پولی قبول نمی‌کنم حق نداشته است به من پولی بدهد، من فقط یک ارباب دارم و فقط از ناحیه ارباب و مولایم امام حسین‌علیه السلام کمک و رسیدگی می‌شوم.»
او می‌گفت: «وقتی می‌خواستم به سوی مغازه حاج رسول برگردم نمی‌دانم چه شد که ناخودآگاه فکری به ذهنم آمد و در همان لحظه نقشه‌ام عوض شد و تصمیم گرفتم فعلاً صبر کنم و پاکت پول را تا صبح جمعه پیش خودم نگه دارم و بعد، در روز جمعه در جلسه امام حسین‌علیه السلام و در

وسط جمعیت این پول را به حاج رسول برگردانم تا درست و حسابی آبروی او را بریزم تا او باشد که دیگر با نوکرهای امام حسین‌علیه السلام چنین نکند!»
آن نوحه خوان آن روز با دلخوری و ناراحتی به خانه‌اش رفته بود. امّا هنوز صبح جمعه فرا نرسیده بود که یک قضایای پر راز و رمزی اتفاق می‌افتد و همه افکار و اندیشه‌های او را بر هم می‌ریزد. متأسفانه قبل از اینکه روز جمعه فرا برسد یکی از بستگان نزدیک آن نوحه خوان که با هم در یک خانه نیز زندگی می‌کردند بر اثر تصادف و حادثه‌ای از دنیا می‌رود. آن نوحه خوان که در آن روزها در تنگدستی وفشار بوده است از یک طرف می‌بایست داغِ درگذشت آن عزیزش را تحمّل می‌کرد واز طرفی دیگر نیز می‌بایست خرج‌های مراسم تدفین و خاکسپاری را تأمین می‌کرد واز طرفی نیز چون دارای عزّت نفسی به خصوص بود برایش آسان نبود تا از کسی قرضی ویا کمکی بگیرد.
او که در آن لحظه‌های سخت و کمرشکن به کلّی جریان پاکتی را که حاج رسول به او داده بود فراموش کرده بود به یاد آن پاکت می‌افتد و به ناچار به سراغ آن پاکت می‌رود.
او اسکناس‌های داخل پاکت را می‌شمارد و با تعجب مشاهده می‌کند که پول بسیار قابل توجهی در داخل پاکت قرار دارد.
آن نوحه خوان خودش تعریف می‌کرد و به من(حاج محمّد سنقری) می‌گفت: «حاجی! آن پولی که حاج رسول به من داده بود خیلی عجیب و اسرارآمیز بود. اول اینکه من در آن روزها هیچ پولی در بساط نداشتم و دوم اینکه آن درگذشته ما در آخرهای هفته از دنیا رفته بود و من در آن روزهای تعطیلی به این راحتیها نمی‌توانستم از کسی قرضی بگیرم و حتّی به دوسه نفر هم مراجعه کردم ولی موفق به گرفتن قرض نشدم، ولی عجیب‌تر از همه این بود که خرج همه مراسمهای تدفین و خاکسپاری درست به اندازه همان پولهای داخَل پاکت شد و من به راحتی با همان پولی که حاج رسول بدون هیچ مقدمه‌ای به من داده بود توانستم آن عزیزم را به شکل آبرومندانه‌ای به خاک بسپارم و تازه فهمیدم که...!»(10)

خاطره نهم

دعا برای رفیقی قدیمی
آقای حاج جلیل عصری نوبری یکی از دوستان و رفقای رسول ترک بوده است. ایشان هم اکنون در تبریز زندگی می‌کند. حاج جلیل در زمان حیات رسول ترک مدّتی از تبریز به تهران آمده و بعد از سال‌ها زندگی در شهر تهران دوباره به تبریز باز گشته است. او سفرهای زیادی را به عتبات عالیات داشته است و دو سه مرتبه نیز با رسول ترک در کربلا مشرف بوده است . او یک بار در کربلای امام حسین‌علیه السلام شاهد یک برخورد و خاطره جالبی از رسول ترک بوده است. حاج جلیل عصری تعریف می‌کرد و می‌گفت:
سال‌ها پیش در یک ماه رمضان با دو سه نفر از تبریزی‌ها، از تبریز به کربلا مشرّف شده بودیم. یکی از همراهان و همسفری‌های ما شخصی بود به نام آقا مهدی. او در آن زمان با آنکه با ما به کربلا آمده بود ولی آن چنان آدمی معتقد و اهل ولایت نبود. یک روز من با این آقا مهدی به منزل یکی از ریش سفیدها و پیرمردهای آذربایجانی مقیم کربلا رفتیم. آن روز در خانه آن آقای آذربایجانی جلسه روضه و توسّل برپا بود.
حاج رسول نیز که در آن ماه رمضان در کربلا به سر می‌برد به آن مجلس آمده بود. آن روز در آن جلسه چیزی که از همه بیشتر جلب توجه می‌کرد گریه‌ها و نغمه‌های حاج رسول بود. او مانند همیشه با گریه‌ها و حرف‌های سوزناک و منقلب کننده‌اش همه حاضران را تحت تأثیر قرار داده بود و به تنهایی مجلس را پیش می‌برد.
در همان لحظات من متوجه شدم که این دوستم آقا مهدی به صورت حاج رسول خیره شده است و یک نگاه‌های خاص و کنجکاوانه‌ای به او دارد. بعد از لحظاتی آقا مهدی همانند کسانی که به یک باره چیزی به یادشان آمده باشد تند تند زیر لب می‌گفت: ... ای بابا این را که من می‌شناسم... او خودش است... او همان رفیق ماست...
آقا مهدی در همان وسط مجلس به من می‌گفت: این شخص چرا این جوری می‌کند، من او را خوب می‌شناسم، او از دوستان و رفقای قدیم ما در تبریز بود. من و او در جوانی چه خوش گذرانی‌ها و بساطهایی که با هم نداشته‌ایم. او از آن آدم‌های...
من فوری جواب دادم: آقا مهدی حالا فعلاً ساکت باش من هم می‌دانم که او در جوانی چه کاره بوده است ولی او حالا توبه کرده است.
آقا مهدی با آن روحیات و اندیشه‌هایی که داشت از حرف‌های من خیلی به تعجّب آمده بود. او نمی‌توانست باور کند که آدمی را که او سال‌ها پیش از

این می‌شناخته است این چنین زیر و رو شده باشد.
بعد از اینکه مجلس تمام شد آقا مهدی با عجله خودش را به کنار حاج رسول رساند و خودش را معرفی کرد و شروع به یادآوری بعضی از خاطرات روزهای جاهلی و معصیت نمود. حاج رسول نیز او را تحویل گرفت و اظهار داشت که از همان ابتدا او را به جا آورده و شناخته است.
آقا مهدی با قاطعیت و تمسخر می‌گفت: من که نمی‌توانم باور کنم که تو در باطن به این اندازه عوض شده باشی و راستی راستی به کلّی همه لذت‌های دنیایی و آن حال و هوای قبلی را به همین راحتی‌ها رها کرده باشی . . .
حاج رسول با مهربانی و سکوت به حرف‌های آقا مهدی گوش می‌داد. وقتی صحبت‌های آقا مهدی تمام شد حاج رسول آهی کشید و گفت: «هر چند که من همیشه به یاد همه آنهایی که با هم یک نان و نمکی خورده‌ایم هستم و همیشه برای آنها دعا و طلب خیر می‌کنم ولی همین الآن در همین مکان برای تو این دعای خاص را می‌کنم و از خدا می‌خواهم تا خداوند لااقل فقط یک هزارم از حالی را که به من عنایت کرده و چشانده است به تو نیز بچشاند تا تو اول تا حدودی بتوانی بفهمی که من هم اکنون در چه دنیایی و عالمی زندگی می‌کنم، تا سپس در آن موقع بتوانی خوب درک کنی که من چگونه توانسته‌ام به همین راحتی‌ها آن حال و هوای قبلی را رها سازم و فراموش کنم»
وقتی حاج رسول برای آن رفیق و دوست دیرینه‌اش آن دعای خاص و عارفانه را کرد فقط بیشتر از چند روز نگذشت که من با چشم‌های خودم دیدم که دعای حاج رسول درباره آقا مهدی مستجاب شده است. آقا مهدی نیز اهل گریه و اشک شده بود. دعای حاج رسول رفیق و هم کاسه جوانی را نیز به ولایت وصل کرده بود.
من که ره بردم به سوی گنج بی‌پایان دوست
صد گدای همچو خود را بعد از این قارون کنم
آقا مهدی باز هم از دوستان و رفقای نزدیک حاج رسول شد، امّا این بار نه همچون قدیم بلکه او این بار دوست و همراه و رفیقی خوب و صمیمی برای گریستن و نالیدن و سوختن شده بود. خدا رحمتش کند او نیز در حالی که اهل گریه و سوز و اشک شده بود با پاکی و تقوا و با عشق و ارادت به آقا اباعبداللّه‌الحسین علیه السلام از دنیا رفت... ای که به عشقت اسیر خیلِ بنی آدمند
سوختگان غمت با غمِ دل خرّمند
هرکه غمت را خرید عَشرت عالم فروخت
باخبرانِ غمت بی‌خبر از عالمند(11)

خاطره دهم

شب نیمه شعبان در کربلا
همان طور که در خاطره قبلی نیز اشاره شد، حاج جلیل عصری نوبری که از نوحه خوان‌های افتخاری امام حسین‌علیه السلام نیز هست چند مرتبه با رسول ترک در کربلا مشرّف بوده است و سال‌های زیادی نیز در تهران با او رفاقت و آشنایی داشته است. حاج جلیل عصری در مورد الهامات و روضه خوانی‌های رسول ترک می‌گفت: حاج رسول واقعاً مصداق این یک بیت شعر بود که:
آن راز که در حوصله بحر نگنجد
تا عرشِ خدا در دلِ دیوانه زند موج
انگار این بیت را مخصوص او ساخته‌اند، حاج رسول گاهی یک حرف‌هایی می‌زد که همه را مات و مبهوت می‌کرد، واقعاً گاهی از یک قطره‌ای دریا درست می‌کرد. او یک اعجوبه‌ای بود...
حاج جلیل عصری در ادامه صحبت‌هایش می‌گفت:
به یاد دارم روزی را که در غیر محرّم و در یکی از هیئت‌های هفتگی بود. آن روز به حضرت علی اصغرعلیه السلام متوسل شده بودند.
در وسطهای آن جلسه، حاج رسول نیز یک دفعه از جایش بلند شد و با آن حال و هوای خودش فقط شروع به خواندن این یک بیت شعر کرد:
عشقِ دیوانگی ماست که فرزانه ما
گریه می‌کرد از این پیش، کنون می‌خندد
آن روز او تند تند این یک بیت را تکرار می‌کرد و یک حرف‌هایی می‌زد و شرح‌هایی می‌داد که خیلی عجیب و شنیدنی بود. او آن روز با آن تفسیرهایی که فقط بر این یک بیت شعر داشت غوغایی بر پا کرده بود. این بیت در رابطه با آن لحظه تیر خوردن حضرت علی اصغرعلیه السلام می‌باشد که نقل است حضرت علی‌اصغر علیه السلام از خیمه‌ها تا وسط میدان گریه می‌کرد ولی زمانی که تیر به گلوی نازکتر از گُلش اصابت کرد شروع به خندیدن نمود.
عشقِ دیوانگی ماست که فرزانه ما
گریه می‌کرد از این پیش، کنون می‌خندد
حاج جلیل عصری نوبری در کربلا نیز شاهد خاطراتی از گریه‌ها و حالت‌های رسول ترک بوده است. حاج جلیل عصری می‌گفت:
در یکی از سال‌هایی که قرار بود من از تبریز به کربلا مشرّف بشوم از دو سه روز قبل از رفتن، بعضی از دوستان و آشنایان برای خداحافظی به دیدنم می‌آمدند. یکی از آقایانی که برای بدرقه و خداحافظی آمده بود،

شاعر شهیر و با صفای آذربایجانی مرحوم رجایی بود. آن بزرگوار یک برگه کاغذی را نیز به همراه خود آورده بود. آن کاغذ حاوی یکی از آخرین سروده‌های آن شاعرِ با اخلاص بود.
ایشان زمانی که آن شعر را به من دادند گفتند: به جای شیرینی و هدیه این سفر، این شعر را که به تازگی سروده‌ام برای شما آورده‌ام.
من در بین راه نگاهی به آن اشعار انداختم و مقداری از آنها را نیز حفظ شدم. وقتی وارد کربلا شدیم دیدیم حاج رسول نیز به کربلا آمده است. در آن سفر در شب نیمه شعبان که مصادف با شب جمعه نیز بود، به همراه چند نفر از دوستان با حاج رسول به حرم حضرت سیدالشهداءعلیه السلام مشرف شدیم. آن شب حرم بسیار بسیار شلوغ بود و ما در نزدیکی‌های ضریح ایستاده بودیم و گاهی یک اشعاری را با خود زمزمه می‌کردیم. من هم آن شب شروع به خواندن قسمتی از همان اشعاری که از مرحوم رجایی گرفته بودم نمودم. آن اشعار به شدّت بر روح و جان حاج رسول نافذ و مؤثر واقع شد. به خصوص دو بیت از آن اشعار به اندازه‌ای بر روی حاج رسول تأثیر گذاشت که اورا از خود بیخود کرد. حاج رسول دو بیت از آن شعرها را که برای او بسیار سوزنده و شکننده بود فوری حفظ شده بود و تند تند آن دو بیت را می‌خواند و گریه می‌کرد و ضجّه می‌زد. آن شعرها زبان حال حضرت زینب‌علیها السلام است که آن بانوی عاشق و داغدیده با جنازه تکّه تکّه شده برادرش با تعبیر سوزنده و کشنده «یارالی» یعنی «زخمدار» سخن می‌گوید. آن دو بیتی که حاج رسول را دیوانه کرده بود این بود:
من نجه آغلامیوم صبرن اولن قارداشیما
(من چگونه می‌توانم برای برادری که همراه با صبر کشته شد گریه نکنم؟ !)
قلبومون قانی قاریشسا یری وارگوز یاشیما
(بلکه اگر خون‌های قلبم با اشک‌های چشم‌هایم مخلوط شود باز هم خیلی عادی می باشد و بی مورد نیست)
بوتسلّی دی مگر قمچی ووریلاّر باشیما
(مگر این نیز تسلّی و دلداری به حساب می‌آید که اینها به جای تسلّی دادن شلاّق‌های آهنین بر سرم می‌زنند و می‌کوبند؟ !)
نجه بی رحم و شقی دور بو جماعت یارالی
(واقعاً این جماعت چقدر بی‌رحم و شقی هستند ای برادرِ زخمدار و تکّه تکّه شده من !)
و عاقبت حاج رسول در حالی که با آه و فغان این دو بیت را تند تند تکرار می‌کرد، به قدری بی‌تاب و از خود بیخود شد که در آخر هم با آنکه آن شب، شب ولادت قائم آل محمد (عجل اللّه تعالی فرجه) بود باز هم طاقت

نیاورد و سرش را هم زخمی کرد. هفت هشت نفر از دوستان و همراهان، او را که بی‌وقفه بر شدّت گریه‌اش افزوده می‌شد از کنارِ ضریح بیرون کشیدند و به صحن حرم سیدالشهداء آوردند. حاج رسول باز هم مثل دیوانه‌ها شده بود.

من نجه آغلامیوم صبرن اولن قارداشیما
قلبومون قانی قاریشسایری وارگوز یاشیما
بو تسلّی دی مگر قمچی ووریلّار باشیما
نجه بی رحم شقی دور بو جماعت یارالی

حاج رسول در صحن نیز همچنان همان دو بیت را با سوز و فغان تکرار می‌کرد. بسیاری از زائران نیز در اطراف حاج رسول جمع شده بودند و با تماشای او زار زار گریه می‌کردند. حاج رسول باز هم دوباره یک حالتی پیدا کرده بود که به تعریف و شرح نمی‌آید، واقعاً از خود بیخود شده بود، باز هم به عالمِ دیگری رفته بود که من نمی‌توانم مثالی بزنم که او چه جوری شده بود. من فکر می‌کنم اگر سنگ هم حالِ او را درک می‌کرد، آب می‌شد...

دو ویژگی از رسول ترک
حاج جلیل عصری نوبری خاطراتی از صفات و عادت‌های رسول ترک را نیز در ذهن داشت و تعریف می‌کرد. حاج جلیل عصری می‌گفت:
یکی از ویژگی‌های حاج رسول این بود که اگر او از خیابان و کوچه و محلّی رد می‌شد که در آن جا جلسه روضه و توسّل به اباعبداللّه الحسین‌علیه السلام برقرار بود امکان نداشت او بی‌تفاوت از آن جا رد بشود و برود، بلکه برای دقیقه‌های کوتاهی هم که شده در آن جلسه حضور می‌یافت. او حتی وقتی در روزهای جمعه از خانه‌اش بیرون می‌آمد تا به هیئت و جلسه خاصی برود، در مسیر راهش هر پرچم و نشانه هیئت و جلسه روضه‌ای را می‌دید فوری وارد آن جلسه روضه می‌شد و چند دقیقه می‌نشست و بعد دوباره بلند می‌شد به سوی هیئت و جلسه‌ای که می‌خواست برود حرکت می‌کرد. او در مسیر راهش به هر تعداد هیئت و جلسه روضه‌ای برخورد می‌کرد برای لحظاتی در همه آن مجالس حضور می‌یافت و بعد از مقداری گریه بیرون می‌آمد تا در آخر به جلسه و هیئتی که می‌خواست برود می‌رسید.
همچنین حاج جلیل عصری می‌گفت: یکی دیگر از ویژگی‌ها و خصوصیت‌های حاج رسول این بود که او هر روز صبح وقتی از خانه‌اش بیرون می‌آمد و می‌خواست به سوی بازار و مغازه‌اش برود ابتدا به زیارت امامزاده‌ای که در همان نزدیکی‌های خانه‌اش در خیابان خیام بود مشرّف می‌شد و بعد از زیارت به مغازه‌اش می‌رفت. امکان نداشت که حاج رسول یک روز بدون زیارت آن امامزاده به بازار برود.

خاطره دوازدهم

حالت جذبه
آقای حاج علی اکبر بزّاز یکی از ارادتمندان و نوحه خوان‌های آقا اباعبداللّه‌الحسین علیه السلام می‌گفت:
یک روز با چند نفر از دوستان و رفقای اهل هیئت با ماشین به سوی هیئت می‌رفتیم. به غیر از من که راننده بودم سه نفر دیگر نیز در داخل ماشین بودند. یکی مرحوم حاج سید محمد زعفرانچی بود و یکی هم مرحوم حاج حسین برنجی و دیگری یک آقایی بود که الآن نامش را فراموش کرده‌ام. ما چهار نفری از طرف خیابان سلسبیل به سوی هیئت در حرکت بودیم. در آن زمان تازه در سلسبیل شروع به خانه سازی شده بود و بیشتر از چند خانه در آن جا ساخته نشده بود و آن جا هنوز یک منطقه بیابانی به حساب می‌آمد. ما همین طور که داشتیم از سلسبیل رد می‌شدیم، یک دفعه دیدیم که حاج رسول در کنار خیابان با یک حالت و وضعیتی بسیار خسته و بیمار گونه و خیلی بی‌حال و بی‌رمق در حرکت است. من فوری ماشین را در کنار حاج رسول نگه داشتم و همه ما از ترسِ اینکه شاید حالِ حاج رسول خراب است با عجله از ماشین پیاده شدیم و گفتیم: حاجی اینجا چه کار می‌کنی، حالت خوب است؟!
حاج رسول حالش عادی نبود، او در یک جذبه عاشقانه‌ای فرو رفته بود. وقتی سرش را بالا آورد دیدیم که چشم‌هایش پر از اشک می‌باشد. حاج رسول به آرامی و با گریه به زبان ترکی به ما گفت: من از صبح دارم به دنبال آقایم حسین‌علیه السلام می‌گردم ولی هنوز پیدایش نکرده‌ام! ما گفتیم: حاجی ما هم مثل تو داریم می‌رویم هیئت بیا سوار ماشین بشو با هم برویم.
حاج رسول گفت؛ نه من باید پیاده بروم.
ما می‌خواستیم هر طوری که ممکن است او را سوار ماشین کنیم ولی هر چه اصرار کردیم او سوار نشد و با گریه و با همان حالت جذبه‌ای که داشت گفت: «شما بروید من خودم می‌آیم. فقط چون شماها زودتر به جلسه روضه و هیئت می‌رسید زمانی که وارد مجلس شدید به آقا بگویید یاحسین علیه السلام رسول از صبح به دنبال تو دارد می‌گردد ولی هنوز تو را پیدا نکرده است!»
از طرفی همه ما چهار نفر از حالت‌ها و حرف‌های حاج رسول به گریه افتاده بودیم و از طرفی نیز اصرارهای ما هیچ فایده‌ای نداشت و او سوار ماشین نمی‌شد. پس به ناچار او را به حال خودش رها کردیم و سوار

ماشین شدیم، ولی این بار در حالی که هر چهار نفرمان به شدّت گریه می‌کردیم به سوی هیئت در حرکت بودیم!

خاطره سیزدهم

پای منبر مرحوم حاج شیخ علی‌اکبر ترک
یکی از روزهای ماه مبارک رمضان بود و کمتر از دو سه ساعت به وقت افطار و غروب باقی مانده بود. روزه داران بسیار زیادی در مسجد آذربایجانی‌های بازار تهران جمع شده بودند تا به پندها و حرف‌های مرحوم حاج شیخ علی اکبر ترک گوش دهند. در آن سال‌ها مرحوم حاج شیخ علی اکبر ترک، یکی از زبردست‌ترین و بزرگ ترین سخنوران و وعّاظ تهران به حساب می‌آمد. او، هم برای فارسی زبانها و هم برای آذری زبانها منبر می‌رفت و منبرهای او یکی از شلوغ‌ترین و پرجمعیت‌ترین منبرهای تهران بود.
آن روز نیز بسیاری از روزه‌داران در مسجد آذربایجانی‌های بازار تهران جمع شده بودند تا به سخنان و موعظه‌های حاج شیخ علی اکبر ترک گوش دهند. این جلسه هر روز دو سه ساعت مانده به غروب آغاز می‌شد و در نزدیکی‌های اذان مغرب پایان می‌یافت و مردم بعد از خواندن نماز مغرب و عشا و خوردن افطاری به خانه‌هایشان می‌رفتند.
آن روز رسول ترک نیز در وسط جمعیت نشسته بود و با دقّت به حرف‌های حاج شیخ علی اکبر گوش می‌داد.
مرحوم حاج شیخ علی اکبر حدیثی درباره قیامت، جهنّم و جهنّمی‌ها مطرح کرده بود و با صحبت‌های نافذش خوف و ترس شدید و مؤثری را در دل‌های شنوندگان جای داده بود. او می‌گفت: ... ای مردم! در روز قیامت یک انسان‌ها و آدم‌های ظاهرالصّلاحی به جهنم خواهند رفت که باور کردنی نیست. در روز قیامت بسیاری از آدم‌هایی که پنداشته می‌شود که مؤمن و بهشتی باشند به جهنم افکنده خواهند شد. به همین دلیل خدای سبحان لطف می‌فرماید و جهنم را از چشم‌های بهشتی‌ها پنهان و پوشیده می‌دارد تا آبروی این دسته از جهنّمی‌ها حفظ شود...
سکوت و خاموشی تمام مجلس را فرا گرفته بود و همه مؤمنین و روزه‌داران حاضر، با دل‌هایی ترسان و خائف چشم و گوش خود رابه حرف‌ها و موعظه‌های حاج شیخ علی اکبر دوخته بودند و در مسجدی به آن بزرگی فقط و فقط صدای حاج شیخ علی اکبر ترک به گوش می‌رسید.
حاج شیخ علی اکبر می‌گفت:... آی مردم! گمان و خیال نکنید که به بهشت رفتن به همین سادگی‌ها و راحتی‌هاست، خیلی‌ها که فکرش را هم نمی‌کنند، در روز قیامت غیر بهشتی از کار در می‌آیند و به جهنم افکنده خواهند شد...
به یک باره سکوت و خاموشی شکسته شد و صدای مردی از وسطهای

مجلس در فضای مسجد پیچید. در کمتر از دو سه ثانیه نگاه حاج شیخ علی اکبر و نگاه‌های بسیاری از جمعیت به سوی صاحب آن صدا جلب و خیره گشت.
صدای او برای بسیاری از حاضران آشنا بود. آری او رسول ترک بود که از جا بلند شده و ایستاده بود. رسول ترک در حالی که به شدت گریه می‌کرد، با صدای بلند خطاب به حاج شیخ علی اکبر می‌گفت: آقا میرزا علی اکبر آقا! اگر این طوری که شما می‌فرمایید بخواهند همه ما را به جهنم ببرند پس در آن روز قیامت حضرت قمر بنی هاشم علیه السلام کجاست؟!
به راستی چگونه ممکن است در روز قیامت در حضور اهل بیت عصمت و طهارت‌علیهم السلام و با وجود شفیعانی همچون حضرت اباالفضل العباس قمر بنی هاشم علیه السلام شیعه‌ها و گریه کننده‌های بر حسین‌علیه السلام به جهنم بروند؟
رسول ترک آن جمله‌ها را بلند بلند می‌گفت و گریه می‌کرد. مجلس به هم خورده بود. ضجّه و ناله و گریه و زاری بر تمام مسجد سایه افکنده بود. همه حاضران همراه با ناله رسول ترک گریه می‌کردند و به قمر بنی هاشم علیه السلام متوسل شده بودند. حاج شیخ علی اکبر نیز به شدت به گریه افتاده بود و دیگر نمی‌توانست به منبرش ادامه دهد. اما این قصّه هنوز ادامه داشت، زیرا نه رسول ترک آرام می‌شد و نه آن مؤمنین و روزه داران با صفا از گریه و توسل دست بر می‌داشتند.
بالاخره غروب شد و وقت افطار رسید ولی همچنان گریه و زاری ادامه داشت. ساعتی از مغرب هم گذشت ولی باز هم کسی نمی‌توانست مجلس را خاتمه دهد. دوباره ساعتی دیگر گذشت و باز هم سا□دیگر و عاقبت آن استغفارها و توسل‌ها و مناجات‌ها و روضه خواندن‌ها سه چهار ساعت بعد از مغرب به پایان رسید و در نزدیکی‌های نیمه شب شروع به افطاری دادن به جمعیت نمودند! که خدا همه آنها را غریق رحمت کند. (12)

خاطره چهاردهم

لحظه اجابت دعاهای رسول
حاج مجید فرسادی از مداحان اهل بیت عصمت و طهارت‌علیهم السلام می‌گفت:
حاج رسول در بعضی از مواقع وقتی به شور و حال می‌افتاد ساعت‌ها گریان و نالان می‌شد و بعد از اینکه چند ساعت گریه و زاری می‌کرد از حال می‌افتاد و خسته و بی رمق در گوشه‌ای می‌نشست و با همان حالت خسته و حزینی که داشت به آرامی و با دل شکستگی این جمله را زیر لب تند تند تکرار می‌کرد:
سَنَه قُربان اولوُم حسین (ای به فدای تو بشوم حسین) سنه قربان اولوم حسین، سنه قربان اولوم حسین...
همیشه وقتی حاج رسول در این حالت می‌افتاد ما فوری به کنارش می‌رفتیم وحاجت‌های خود را بیان می‌کردیم تا او از امام حسین‌علیه السلام بخواهد. چون در این حالت‌ها او هر دعایی که می‌کرد مستجاب می‌شد و رد شدنی نبود! و ما همیشه حاجت‌های خودمان را در این لحظات می‌گرفتیم.

خاطره پانزدهم

دعای حاج و الحاج
آقای حاج مجید فرسادی می‌گفت:
یکی از نعمت‌های خداوندی و الهی که شامل حال من شده است توفیق سفرهای متعدد به مکه معظمه می‌باشد و من این موهبت را جز بر اثر دعاهای پدر و مادر و دعای مخصوصی که یک روز حاج رسول برای من نمود نمی‌دانم و نمی‌بینم.
در یکی از روزهای تاسوعا یا عاشورا بود که قبل از اینکه دسته عزاداری به راه بیفتد، من شروع به خواندن اشعاری ترکی نمودم که آن اشعار به خصوص این یک بیت، حاج رسول را به شدت منقلب و محزون کرد:
ستون کفری یخوب شرعی پایدار ایلدی
اولوم آتین کتیروب قارداشین سوار ایلدی (حسین‌علیه السلام همان که ستون کفر را فرو ریخت و شرع را برای همیشه پایدار نمود، او اسبِ مرگ را آورده است تا برادرش را سوار بر اسب مرگ کند.)
حاج رسول با شنیدن این یک بیت انگار جانی دوباره به او داده باشند بسیار گریان و نالان شد و فوری رو به من کرد و با صدای بلند گفت: آی مجید آقا، ان شاء اللَّه خداوند تو را حاج و الحاج کند (یعنی ان شاء اللَّه خیلی به مکه بروی) عجب شعری خواندی و ما را به حال آوردی. الهی که خداوند حاج و الحاج کند تو را.
و خداوند آن دعای حاج رسول را در حق من به خوبی مستجاب کرده است، زیرا که من تا آن زمانی که او برای من آن دعا را کرد اصلاً به مکه مشرف نشده بودم ولی از آن به بعد تا به حال سی مرتبه به حج تمتع رفته‌ام و سی و چند مرتبه هم به حج عمره مشرف شده‌ام .
خلاصه در حالی که الآن 67 سال دارم در حدود شصت و چهار پنج مرتبه به مکه معظمه مشرف شده‌ام.
این را نیز بگویم که حاج رسول آن روز با همان یک بیت، دسته را از اول بازار تا آخر بازار پیش برد. او آن روز این یک بیت را تکرار می‌کرد و آن را شرح می‌داد و گریه می‌کرد و مردم را نیز می‌گریانید.

خاطره شانزدهم

بدرقه ضریح حضرت رقیه علیها السلام در تهران
آقای حاج محمد احمدی صائب یکی از شاعران و نوحه خوان‌های اهل بیت عصمت و طهارت‌علیهم السلام می‌باشد. ایشان نیز سال‌های زیادی با رسول ترک دوستی و رفاقت داشته است. آقای حاج محمد احمدی در رابطه با برداشت‌ها و نگاه‌های ذوقی و ظریفی که رسول ترک نسبت به قضایای کربلا داشته است تعریف می‌کرد و می‌گفت:
سال‌ها پیش ضریحی را برای مرقد مبارک حضرت رقیه علیها السلام ساخته بودند و زمانی که می‌خواستند آن ضریح را به سوریه منتقل کنند آن را شهر به شهر در یک جاهایی قرار می‌دادند تا مردم بیایند تماشا کنند. یک بار در تهران نیز مدّتی آن ضریح را در حیاط یک خانه‌ای قرار داده بودند و مردم دسته دسته برای تماشا به آن خانه در رفت و آمد بودند و البته یک نذر و نیازها و کمک‌هایی نیز می‌کردند.
یک روز من نیز برای دیدن و تماشای آن ضریح به آن خانه که در خیابان ری بود رفتم.آن خانه حیاط بسیار بزرگی داشت و دور تا دور حیاط را اتاق‌های متعدد احاطه کرده بود. آدم‌های زیادی به آن جا آمده بودند و سر تا سر حیاط و داخل اتاقها پر از جمعیت بود. ضریح را درست در وسط حیاط قرار داده بودند و مرد و زن در هر گوشه‌ای که نشسته یا ایستاده بودند رو به وسط حیاط و آن ضریح داشتند.
من تازه وارد آن خانه شده بودم که متوجه شدم حاج رسول نیز در آن جا حضور دارد. او در داخل یکی از اتاقها رو به ضریح نشسته بود. من هم خودم را به سختی به آن اتاق رساندم و در کنار حاج رسول بر زمین نشستم. او در حال و هوای خودش فرو رفته بود و با چشم‌هایی پر از اشک، چشم به آن ضریح دوخته بود و با خودش به آرامی و زیر لب زمزمه‌هایی داشت. بعد از لحظاتی متوجه شدم بسیاری از کسانی که در آن اتاق نشسته‌اند با دقّت مشغول گوش دادن به زمزمه‌های حاج رسول هستند. کم‌کم صدای حاج رسول کمی بلندتر شد و جمعیت زیادی که در نزدیکی‌های آن اتاق نشسته بودند رو به سوی او کرده و به گریه‌ها و زمزمه‌های او دل داده بودند. بعد از دقایقی یک مرتبه حاج رسول از جایش بلند شد و با صدای بلند و با سوز و اشک فریاد کشید: «چه کسی می‌گوید اولین زائری که سیدالشهداء را زیارت کرد جناب جابر بن عبداللّه انصاری است؟! نه او اولین زائر نبود. اولین زائر همین سه ساله، همین دخترک است.
جابر بن عبداللَّه وقتی در روز اربعین به کربلا آمد، خاک را بوسید ولی این

سه ساله در شب یازدهم محرّم در آن تاریکی‌های شب به قتلگاه رفت و جنازه عریان پدرش امام حسین‌علیه السلام را زیارت کرد و بوسید . . .»
گریه و زاری همه آن خانه را فرا گرفته بود. مرد و زن در هر گوشه‌ای که بودند به حرف‌ها و ناله‌های حاج رسول دل سپرده بودند و اشک می‌ریختند و ضجّه می‌زدند. حاج رسول دوباره گریان و نالان صدایش را بلند کرد و گفت:
«. . . ای مردم! در این دنیا دو نفر بوده‌اند که وقتی از دنیا می‌رفتند سه نفر از امامان معصوم‌علیهم السلام بر بالای سر آن دو حاضر بوده‌اند. یکی از آن دو نفر حضرت فاطمه زهراعلیها السلام است زمانی که خانم از دنیا می‌رفت سه امام و معصوم بر بالای سرش حضور داشتند، حضرت علی امام حسن و امام حسین‌علیهم السلام.
ای مردم یک نفر دیگری نیز هست که وقتی از دنیا می‌رفت، سه امام و معصوم بر بالای سرش حاضر بودند و آن شخص همین سه ساله حضرت رقیه علیها السلام می‌باشد. وقتی حضرت رقیه علیها السلام در خرابه شام در حال جان دادن بود، یکی امام سجادعلیه السلام بود که در خرابه حضور داشت و دومین معصوم و امام نیز حضرت امام محمد باقرعلیه السلام بود که در سنین کودکی به سر می‌برد و در آغوش مادرش در آن خرابه شام و در بالای جنازه حضرت رقیه علیها السلام حاضر بود.»
سپس حاج رسول در حالی که بسیار منقلب شده بود، با سوز و گداز و گریه و اشک فریادش را بلندتر کرد و گفت:
«. . . آی مردم! و سومین امام و معصومی که در آن لحظه بر بالای جنازه این سه ساله حاضر بود سرِ بریده پدرش امام‌حسین علیه السلام بود!...
یا حسین، یا حسین، یا حسین . . .»

خاطره هفدهم

اعتقاد یک پاسبان
حاج محمد احمدی صائب یک خاطره کوتاه ولی بسیار جالب و پر راز و رمزی را نقل می‌کرد که برای من بسیار تکان دهنده بود. حاج محمد احمدی می‌گفت:
یک بار در همان زمانِ حیات حاج رسول، با یک پاسبانی هم صحبت شدم و به یک مناسبتی سخن از حاج رسول به میان آمد و ما مشغول گفت و گو و صحبت درباره حاج رسول شدیم. آن پاسبان از هم سنّ و سال‌های حاج رسول بود و سال‌های زیادی می‌شد که حاج رسول را به خوبی می‌شناخت. آن پاسبان می‌گفت: من با این حاج رسول تا قبل از توبه‌اش چه برخوردها که نداشته و چه چیزها که از او ندیده بودم.
سپس آن پاسبان شروع به بازگویی و نقل بعضی از کارهای قبل از بیداری و توبه حاج رسول نمود. بعد از اینکه آن پاسبان به بعضی از ماجراهای قبل از توبه حاج رسول اشاره کرد با قاطعیت و اعتقاد گفت:
با آنکه من آن روزها را با چشم‌های خودم دیده‌ام، ولی با این حال به این حاج رسولی که الآن می‌شناسم به اندازه‌ای اعتقاد و ارادت دارم که اگر همین الآن یک شخصی که مقداری خاک در کف دستش دارد به اینجا بیاید و بگوید که این خاک را از زیر کفش‌های حاج رسول برداشته‌ام، من همین الآن در جلوی چشم‌های شما آن خاک را در چایی‌ام می‌ریزم و با جان و دل به قصد تبرّک و شفا آن را می‌خورم!

خاطره هجدهم

چسبیدن به شعرهای پرمعنا
رسول ترک در هیئت‌ها و دسته‌های عزاداری به خصوص در روزهای تاسوعا و عاشورا، گاهی فقط با زمزمه یکی دو بیت شعر و نوحه، از صبح تا شب گریه می‌کرده است. او با تکرار همین یکی دو بیت و با شرح و تفسیرهای زیبا و آتشینی که بر آن نوحه‌ها می‌زده است، مردم را نیز گریان و نالان می‌کرده است.
آقای حاج محمد احمدی تعریف می‌کرد و می‌گفت:
صبحِ یکی از روزهای تاسوعا بود و من در سنین نوجوانی و جوانی بودم و تازه شروع به نوحه خوانی کرده بودم. در آن زمان من هنوز در نوحه خوانی و مدّاحی بسیار مبتدی بودم و نمی‌توانستم خوب بخوانم. آن روز ما در یک هیئتی بودیم که حاج رسول نیز به آن جا آمده بود. و برای اینکه مرا تشویق کنند، به من هم اجازه دادند تا چند خطی بخوانم. من هم شروع به خواندن اشعاری کردم که یک بیت از آن اشعار این بود:
تا بدندی دی علمدارین قولی
کیم دیردی بو حسین مغلوب اولی
(یعنی تا زمانی که دست در بدن حضرت قمر بنی هاشم علمدارِ کربلا بود چه کسی پیش بینی می‌کرد و می‌گفت که امام حسین‌علیه السلام مغلوب خواهد شد؟ !)
وقتی من این اشعار را می‌خواندم حاج رسول بسیار گریان و منقلب گشت. بعد هم زمانی که می‌خواستیم برای دسته در کردن آماده بشویم حاج رسول فوری به کنار من آمد و گفت: این شعرت کارِ امروز مرا ساخت.
حاج رسول فقط همان یک بیت را از من خواست و آن را حفظ کرد. او آن روز فقط همین یک بیت را تا شب زمزمه می‌کرد و گریه می‌کرد. زمانی که با دوستانش برخورد می‌کرد باز همین یک بیت را می‌خواند و در وسط دسته‌ها و هیئت‌ها نیز وقتی بلند می‌شد، همان یک بیت را می‌خواند. او با توضیحاتی هم که پیرامون این یک بیت می‌داد مردم را به شدّت به گریه می‌انداخت.
حاج عزیزاللّه امیر صادقی یکی از مداحان و نوحه خوان‌های آذربایجانی نیز می‌گفت:
حاج رسول با آنکه سوادی هم نداشت، امّا خداوند به او یک نبوغی داده بود که هر شعری را که مداحان می‌خواندند او به آن شعرها شاخ و برگ می‌داد و شرح و تفسیر می‌کرد که شاید خودِ شاعران آن اشعار و نوحه‌ها

نیز به هیچ وجه نمی‌توانستند به این زیبایی توضیح و شرحی بر شعرهای خودشان داشته باشند. من چون قبلاً در تبریز زندگی می‌کردم، هیچ آشنایی و شناختی از حاج رسول نداشتم، فقط شنیده بودم که یک آقایی در تهران هست که از عاشقان و دیوانه‌های امام حسین‌علیه السلام است تا اینکه من خودم برای اولین بار با او برخورد کردم. این برخورد در یکی از ماه‌های محرّمی بود که من به تهران آمده بودم. به نظرم می‌آید که دو روز به عاشورا باقی مانده بود و من در یکی از دسته‌های آذربایجانی‌ها شرکت کرده بودم. آن روز خداوند توفیق داد تا من هم مقداری بخوانم و قسمتی از آن اشعاری را که خواندم این دو بیت بود:

هل من معین صدا سینه اولموب ورن جواب
لبیک عنایت اوسته گلیپدی خدا دیر
ای سوگلوم حسین دمه یوخ یار و یاوریم
لبیک امروه حامی ارض و سما دیر

زمانی که من این اشعار را خواندم، حاج رسول فوری این اشعار را از دهان من گرفت و خطاب به مرحوم حاج حسین برنجی گفت:بَه بَه! حاج حسین ببین ایشان دارد چه می‌خواند!
سپس حاج رسول شروع کرد به شرح و توضیح پیرامون این دو بیت. او در حدود نیم ساعت فقط با همین دو بیت شعر، از مردم گریه و اشک گرفت.
شاعر شهیر آذربایجان جناب آقای تائب نیز می‌گفت: «از چند نفر شنیدم که یک روز حاج رسول در یک مجلسی این یک بیت از شعرهای مرا خوانده بود:

گتموشم شاماته قارداش حالی پوزقون گلمیشم
ای یارالار یورقورنی دور منده یورقون گلمیشم

(این بیت زبان حال حضرت زینب‌علیها السلام بعد از بازگشت از شام به کربلاست که به برادرش می‌گوید: ای برادرم! من هم به سفر شام رفته بودم و حالا با این حالِ پریشان آمده‌ام. ای خسته و کوبیده زخم‌ها! بلند شو که من هم خسته و کوبیده آمده‌ام.)
می‌گفتند حاج رسول از ساعت 9 صبح تا ساعت 3 بعدازظهر فقط با همین یک بیت مجلس را به پیش می‌برده است.»
در این رابطه خاطره‌های مشابه دیگری نیز نقل شده است که برای پرهیز از تکرار، به همین اندازه اکتفا می‌شود.

سوگند و قسم خوردن
جناب آقای حاج اصغر زاهدی یکی از پیر غلامان امام حسین علیه السلام می‌باشد. ایشان یکی از ذاکران و مدّاحان فاضل و خوش سابقه آذربایجانی‌هاست که این افتخار را دارد که بیش از نیم قرن برای ارباب و مولایش امام حسین‌علیه السلام نوحه خوانی و مرثیه سرایی نموده است. آقای حاج اصغر زاهدی علاوه بر مدّاحی و نوحه خوانی، اشعار و نوحه‌های بسیار زیبا و آتشینی را نیز سروده است.
آقای حاج اصغر زاهدی می‌گفت: «هیئت زنجیر زنان تبریز مقیم مرکز در سال 1361 قمری تأسیس گردیده است. بنیانگذار و سرپرست این هیئت استاد و سرور گرامی من جناب آقای حاج عباسقلی علیخانلو معروف به حاج قلی زنجیر زن می‌باشد که حقّ به سزایی در گردن من از نظر استادی وتربیتی دارند. این هیئت که قبلاً در عصرهای جمعه دایر می‌شد، هم اکنون در صبح‌های جمعه برقرار می‌گردد که الحمدللّه من هم از همان ابتدا افتخار نوحه خوانی و خدمتگزاری به خادمان و عزاداران و زنجیر زنان این هیئت را داشته‌ام.
مرحوم حاج رسول نیز گاهی در آن هیئت شرکت می‌کرد که در یک جلسه‌ای که آن مرحوم حضور داشت، ما طبق معمول بعد از مقداری توسل به پیشگاه سرور شهیدان برای زنجیر زدن آماده شدیم. روضه توسل نیز قتلگاهِ اول بود.(13)
در هنگام زنجیر زدن معمولاً من وردِ زنجیر را می‌خواندم که با اعتذار از ادبا وفضلا واهل فهم، من آن روز یکی از اشعار وسروده‌های خودم را می‌خواندم که نقص وایراد وضعف آن از نظر مضمون و بُعد ادبی آشکار است. من فقط قصدم عرض ارادت به ساحت مقدس آقا اباعبداللّه الحسین‌علیه السلام بود و بس. مطلع آن اشعار این بود:
آغلاما یالوارما منّت چکمه دشمندن باجی
عجز قیلما شمر شومه آل گتور مندن باجی
(این بیت زبان حال حضرت امام حسین‌علیه السلام خطاب به خواهرش حضرت زینب - سلام اللّه علیها در قتلگاه است که می‌فرماید: ای خواهرم! دیگر گریه‌نکن، التماس هم نکن و منّتِ این دشمنان را نکش. ای خواهرم! عجز و انابه‌ات را بر این شمرِ شوم - لعنة اللّه علیه - اظهار نکن و دیگر مرا رها کن و از من دست بردار.)
سپس طبق روال، مجلس را به مرحوم کربلایی رحیم ششگلانی که در زنجیر زنی از شایسته‌ترین میاندارها بود تحویل دادم.

وقتی زنجیر زنی تمام شد دوباره برای روضه خوانی و عزاداری بر زمین نشستیم و مداحان حاضر در مجلس شروع به خواندن کردند که ناگهان مرحوم حاج رسول با حالی که مثل همیشه پیدا می‌کرد با صدای بلند (تقریباً قریب به این مضامین) قسم خورد و گفت: «به حق حضرت زهراعلیها السلام امروز در این مجلس دو نفر تأیید شدند و حضرت زهراعلیها السلام به آن دو جایزه داد یکی اصغر زاهدی و دیگری کربلایی رحیم.»
من در همان لحظه تا شنیدم که حاج رسول با آن قاطعیت برای اثبات حرفش قسم و سوگند یاد کرد بسیار ناراحت و دلگیر شدم. چون هرگز انتظار نداشتم که آدمی همچون حاج رسول همانند بعضی‌ها به این شکل قسم بخورد. یعنی در واقع من میخکوب شدم که یا خدا! چرا این حاج رسول با آن صفا و اخلاصی که دارد این چنین بی پروا قسم خورد؟ ما که از پشت پرده و باطن خبر نداریم! به هر حال آن حالی را که داشتم از دست دادم و تاریکی خاطری بیش از حد در خود احساس کردم و تصمیم گرفتم بعد از تمام شدنِ مجلس بلافاصله به صورت خصوصی به حاج رسول اعتراض کنم و به او تذکر بدهم که چرا با این جرأت و صراحت قسم و سوگند ذکر کرد؟!
ولی شرایط به هم خورد و بی‌تابی‌های حاج رسول این اجازه را به من نداد و من تصمیم گرفتم بعداً در اولین فرصت و در اولین ملاقات با دلایلی حساب شده و لازم اعتراض و تذکّرم را به او برسانم. امّا قبل از اینکه دوباره با حاج رسول رو به رو شوم، خداوند یک چیزهایی را به من نشان داد ویک مسئله‌ای را به من حالی کرد که به ناچار تصمیمم را به کلّی عوض کرد.
اول اینکه من همان شب در خواب دیدم در یک مکانی در حال قدم زدن هستم. در ابتدا آن مکان برای من ناآشنا و غریب بود و من نمی‌دانستم در کجا قدم می‌زنم. ناگاه متوجه شدم چند متر جلوتر یک آقای سیدی بر روی زمین افتاده است. من با عجله به سوی آن سید دویدم و خواستم به ایشان کمک کنم. امّا در همان لحظه‌ای که می‌خواستم زیر بغل‌های آن بزرگوار را بگیرم و ایشان را از زمین بلند کنم، آن بزرگوار یک نگاهی به من انداخت که من به یک باره متوجه شدم که این سید، حضرت ابا عبداللّه الحسین‌علیه السلام است و این مکان نیز قتلگاهِ آن حضرت می‌باشد!
سپس به محض اینکه فهمیدم و متوجه شدم که در قتلگاه و در کنار حضرت امام حسین‌علیه السلام قرار دارم، بلافاصله بدون هیچ اراده و اختیاری به گریه و زاری بسیار شدیدی افتادم و بر روی زمین نشستم و شروع به خواندن همان اشعار و نوحه هایی را که خود سروده بودم و در عصرِ جمعه برای زنجیر زنها و حاج رسول خوانده بودم نمودم.

آغلاما یالوارما منّت چکمه دشمندن باجی
عجز قیلما شمر شومه اَل گتور مندن باجی
من همان طوری که این نوحه‌ها را همراه با گریه و اشک در قتلگاه و در حضور آقا اباعبداللّه الحسین‌علیه السلام می‌خواندم نمی‌دانم خودم و یا توسط اعضای خانواده از خواب بیدار شدم!
و عجیب‌تر اینکه در فردای آن شب یعنی در صبحِ روز شنبه زمانی که با عجله و شتاب به سوی محل کارم در حرکت بودم، ناگاه یک پیر مردی با محاسن و ریش‌های سفید از رو به رو به طرف من آمد و در حالی که گریه می‌کرد دست‌های مرا گرفت و تندتند می‌گفت: منّت چکمه، منّت چکمه...
من در وسط خیابان متحیر و مبهوت مانده بودم که خدایا این پیرمرد کیست و چرا با من این جوری می‌کند؟! آن پیرمرد هیچ حرف دیگری هم نمی‌زد و فقط همان جمله را تکرار می‌کرد و قطره‌های اشک نیز از چشم‌هایش سرازیر شده بود.
منّت چکمه منّت چکمه... (منّت نکش، منّت نکش...)
کم کم بعضی از عابرانی که از آن جا رد می‌شدند کنجکاو شده بودند و به ما نگاه می‌کردند. من هم هر چه به آن پیرمرد می‌گفتم: چی شده پدر جان؟ چه می‌خواهی؟ آرام باش مردم دارند جمع می‌شوند... هیچ فایده‌ای نداشت و او همچنان گریه می‌کرد و آن کلمات را تکرار می‌کرد.
عاقبت بعد از دقایقی آن پیرمرد را به شکلی آرام کردم و او گفت: مگر شما دیروز این شعر و نوحه را در جلسه زنجیر زنی نمی‌خواندی؟
من تازه متوجه شده و فهمیده بودم که او چه می‌گوید. آن پیرمرد قسمتی از آن شعر و نوحه دیروز را داشت تکرار می‌کرد.
آغلاما یالوارما منّت چکمه دشمندن باجی
سپس آن پیرمرد یک خواب و رؤیایی را که برای من بسیار شگفت و پر راز و رمز بود تعریف نمود. آن پیرمرد می‌گفت:
من دیشب در خواب و رؤیا مشاهده کردم شما در قتلگاه در کنار حضرت سید الشهداءعلیه السلام در حال خواندن همین نوحه‌ها هستی و زمانی که شما داشتی این اشعار و نوحه‌ها را می‌خواندی، آقا اباعبداللّه الحسین‌علیه السلام یک نگاه خاص و تأیید آمیزی به شما داشتند!
وقتی آن پیرمرد خوابش را تعریف می‌کرد من فوری به یاد خوابی که خودم در شب گذشته دیده بودم افتادم. خیلی عجیب و شگفت‌انگیز بود. زیرا آن پیرمرد به طور دقیق همان خوابی را دیده بود که من خودم دیشب در خواب دیده بودم! و من با توجه به مشاهده این دو خوابِ کاملاً شبیه به هم تردیدی در انگیزه‌ام حاصل شد و از گلایه و اعتراض به حاج رسول منصرف شدم.»
جناب آقای حاج اصغر زاهدی در رابطه با این خاطره‌اش دو تذکر را هم

گوشزد می‌کرد که به رسمِ امانت باید به آنها اشاره شود.
اول اینکه آقای زاهدی می‌گفت: «باید توجه داشت که اگر چه ان شاءاللَّه این خواب‌ها از خواب‌های صادقه باشند ولی در هر صورت این خوابها هیچ گونه سند وحجّت قطعی برای ما نمی‌تواند داشته باشد و وظیفه ما در چنین رؤیاهایی فقط خوشحالی وحمل بر خیر کردن است و البته ان شاءاللّه که خداوند به ما توفیق بدهد تا از این رؤیاها و خواب‌های خوشحال کننده و امید بخش زیاد ببینیم.»
دوم اینکه آقای حاج اصغر زاهدی می‌گفت: «من با توجه به سلیقه‌ای که الآن دارم، مطلعِ آن شعر را یعنی جمله «منت چکمه» به معنای منّت نکش را هر چند که فقط به عنوان زبان حال می‌باشد ولی باز هم آن را معقول نمی‌دانم و فکر می‌کنم که در شأن حضرت زینب (سلام اللّه علیها) نیست که حضرت به ایشان بفرماید: منت چکمه... ومن فقط به خاطر آن دو رؤیا و خوابی که دیده شده بود حمل برخیر کرده‌ام و این شعر را نگاه داشته‌ام.»
و نکته دیگری که می‌بایست در اینجا تذکر داده شود این است که رسول ترک به هیچ وجه اهلِ قسم و سوگند نبوده است بلکه بر عکس، از سوگندهای غیر ضروری بسیار عصبانی و ناراحت می‌شده است.
آقای حاج حمید واحدی می‌گفت: اگر کسی در مقابلِ حاج رسول به امام حسین‌علیه السلام قسم می‌خورد او به شدت عصبانی می‌شد. او به اندازه‌ای ناراحت و غضبناک می‌شد که فکر می‌کردی شاید می‌خواهد آن فردی را که سوگند بی‌مورد خورده است تکّه تکّه کند. حاج رسول در این مواقع با ناراحتی می‌گفت: چرا شماها برای یک چیزهای بی ارزش اسم امام حسین‌علیه السلام را بر زبان جاری می‌کنید؟

خاطره بیستم

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند
آقای حاج اصغر زاهدی نیز در رابطه با تکیه رسول ترک بر یک یا دو بیت شعر و سپس کش دادن و شرح و تفسیرهای رسول بر همان یکی دو بیت، مطلب بسیار جالب و متفاوتی را بیان می‌کرد که به نظر رسید بهتر است تا به عنوان یک خاطره آورده شود.
آقای حاج اصغر زاهدی می‌گفت: حاج رسول گاهی با یک اشعار و حرف‌هایی، مردم را در مصیبت‌ها و ماجراهای واقعه کربلا به گریه می‌انداخت که بسیار عجیب و غریب بود. به طور مثال من خودم یک بار در یکی از ماه‌های محرّم شاهد بودم که حاج رسول در وسط دسته این یک بیت از شعرهای سعدی را با صدای بلند برای مردم می‌خواند:
ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند
تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری
آن روز حاج رسول همان طوری که دسته عزاداری از اول تا آخر بازار در حرکت بود، همین یک بیت را با شرح و توضیحاتی که می‌داد شاید سه چهار مرتبه برای مردم خواند و آنها را واقعاً به شدّت به گریه انداخت. البته با یک مقدمات و با یک توضیحات و حرف‌های مناسبی که من الآن به خوبی در یادم نمانده است.

خاطره بیست و یکم

قطعه‌ای درباره حضرت علی‌اکبر علیه السلام
حاج حسین نوتاش یکی از نوحه خوان‌ها و پیر غلامهای امام حسین‌علیه السلام می‌گفت: یک روز در خانه یکی از دوستان، جلسه روضه‌ای بر پا بود که حاج رسول نیز در آن جا حضور داشت. آن روز حاج رسول تندتند یک قطعه‌ای از یک شعر ترکی را با گریه می‌خواند و از شاعر و سراینده آن شعر تعریف و تمجید می‌کرد. آن شعر به قدری حاج رسول را منقلب کرده بود که او می‌گفت: این مصرع به قدری خوب و عالی است که باید آن را بر سر چهار راه‌ها نصب کنند تا همه مردم آن را ببینند. آن قطعه و مصرع این بود که:
آدون علی دی آتام سان آتام سنه قربان
این شعر زبان حال امام حسین‌علیه السلام خطاب به حضرت علی اکبرعلیه السلام است که می‌فرماید:
نامت علی است، پدرم هستی، پدرم به فدای تو
امّا از سوی دیگر صاحبخانه از این شعر بسیار ناراحت شده بود. او بالاخره با صدای بلند گفت: این شاعر آدمی بسیار بی ادب بوده است.
او با این شعرش به حضرت امیر المؤمنین‌علیه السلام جسارت کرده است، معنا ندارد که حضرت امیرعلیه السلام فدای جناب علی اکبرعلیه السلام بشوند...
کم کم بعضی از حاضران نیز حرف‌ها و استدلال‌های صاحبخانه را تأیید کردند و شروع به کوبیدنِ آن شاعر نمودند. ولی حاج رسول با جدّیت و بدون هیچ تردیدی از آن شاعر و شعرش دفاع می‌کرد و از حرفش برنمی گشت. حاج رسول می‌گفت: این شاعر که نمی‌خواهد بگوید که نعوذ باللّه، حضرت امیرالمؤمنین علی‌علیه السلام فدای جناب علی اکبرعلیه السلام بشود، بلکه این یک نوع مرثیه خوانی است. مگر حضرت زینب‌علیها السلام نیز در روز عاشورا خطاب به امام حسین‌علیه السلام نمی‌گفت: پدر و مادرم به فدای تو... .
امّا بعضی‌ها به هیچ وجه این استدلال‌ها را قبول نمی‌کردند و می‌گفتند: شیعه باید مؤدب باشد و حریم‌ها و خط مرزها را نشکند.
آنها می‌گفتند: اگر گفته شود که معصومی فدای یک معصومی دیگر بشود بسیار متفاوت است با اینجا که گفته شود، یک معصوم فدای یک غیر معصومی بشود.
جلسه روضه به جلسه بحث و گفت و گو تبدیل شده بود. از طرفی صاحبخانه و بعضی از حاضران عصبانی شده بودند و آن بند را ناثواب و بی

ادبانه می‌دانستند و از طرفی حاج رسول نیز با قاطعیت دلیل و شاهد می‌آورد و تندتند می‌گفت: این شاعر مرثیه خوبی سروده است و باید به او جایزه داد.
من کم کم احساس کردم راستی راستی نزدیک است دعوایی به راه بیافتد بنابر این با صدای بلند شروع به دعا خواندن کرده و جلسه را ختم نمودم و الحمدللّه بدون هیچ گونه مشکلی اهل جلسه متفرق شدند.
آن روز مرحوم حاج ولی اللّه اردبیلی نیز در مجلس حاضر بود و ساکت و خاموش با دقّت به آن بحثها و گفت و گوها گوش می‌داد. یکی دو روز از این قصّه و جریان گذشت تا من با مرحوم حاج ولی اللّه اردبیلی رو به رو شدم. مرحوم حاج ولی اللّه اردبیلی تا مرا دید فوری قضیه و گفت و گوهای جلسه روضه را یادآوری کرد و گفت: «آن روز در آن جلسه واقعاً برای من شبهه و اشکال درست شده بود که حق با کیست؟
از یک طرف حرف‌های مخالفان بسیار منطقی و صحیح به نظر می‌رسید و این نکته نمی‌توانست درست باشد که ما بگوییم یک معصومی فدای یک غیر معصومی بشود، هرچند که فقط برای مرثیه خوانی باشد. ولی از طرفی دیگر نیز من به حاج رسول خیلی ایمان و اعتقاد داشتم و او را عاشق و دلسوخته‌ای می‌دانستم که نباید بدون حساب و کتاب و از روی هوای نفس سخنی بگوید، پس خیلی عجیب بود که حاج رسول به آن اندازه پیله کرده بود و از حرفش برنمی گشت.
به همین خاطر من همان روز به آقا ابا عبداللّه الحسین‌علیه السلام متوسّل شدم و عرض کردم: آقا جان! حق با کدام یک از آنهاست؟ صاحبخانه درست می‌گوید یا حاج رسول؟ آقا جان! شما خودتان این مسئله و معمّا را برای من حل کنید و نگذارید این شبهه و اشکال در ذهن و اندیشه من باقی بماند که حاج رسول بیخودی از محتوای آن شعر دفاع می‌کند و از روی تعصّب می‌خواهد مقام و شأن حضرت علی اکبرعلیه السلام را بالا ببرد.
آقا امام حسین‌علیه السلام همان شب آن معمّا را برای من حل کردند و من همان شب در رؤیایی شگفت مشاهده کردم که به تنهایی در یک اتاقی نشسته‌ام. آن گاه صدایی به گوشم رسید که می‌گفت تا لحظاتی دیگر حضرت ابا عبداللّه الحسین‌علیه السلام به آن جا تشریف می‌آورند. لحظاتی گذشت و من به یک باره مشاهده کردم که یک نوری به داخل اتاق تابید و همه فضای اتاق را فرا گرفت. سپس آقا امام حسین‌علیه السلام و به دنبال ایشان حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام وارد اتاق شدند و من دیدم و شنیدم که حضرت امام حسین‌علیه السلام خطاب به حضرت ابوالفضل‌علیه السلام فرمودند:
«بیا برادر بیا، بیا که هم من فدای علی اکبر بشوم و هم تو فدای علی اکبر بشوی...»

در همین موقع من به قدری منقلب شدم که از خواب پریدم. که در آن لحظه این احساس را داشتم که حضرت امام حسین‌علیه السلام از حرف‌های حاج رسول ناراضی و ناخشنود نیست.»
جناب آقای حاج اصغر زاهدی (گوینده خاطرات نوزدهم و بیستم) نیز یکی از افرادی بوده است که در آن جلسه حضور داشته است. ایشان در مورد این قضیه یک توضیح مهم و قابل توجّهی را بیان می‌کرد. آقای حاج اصغر زاهدی می‌گفت: من هم آن روز در آن جلسه بودم و مرحوم آقای حاج ولی اللّه اردبیلی خوابش را برای من نیز تعریف کرد. امّا ناگفته نماند که من در آن روزها در بیرون از آن مجلس با حاج رسول به طور کامل صحبت کردم. حاج رسول آدمی بسیار معقول و حرف گوش کن بود. با آنکه حاج رسول یکی از حسینی‌ها و عاشقانی بود که پس از او هنوز تا این زمان نظیرش در شدّت گریه نیامده است(14) امّا هیچ گونه خودبینی و ادّعایی نداشت و آن روز هم وقتی با او صحبت می‌کردم خیلی زود قانع شد و قبول کرد که باید حریم‌ها را نگاه داشت و با یک تواضع و فروتنی گفت: من که سواد ندارم و چیزی نمی‌فهمم، شماها باید در هر جایی که من حرف‌های اشتباه و نامعقول می‌زنم به من تذکر بدهید. چون من گاهی در این جلسات به قدری داغ می‌شوم که بی اختیار یک حرف‌هایی بر قلب و زبانم جاری می‌شود.
و جالب‌تر این بود که حاج رسول بعدها زمانی که مجلس تمام می‌شد گاهی بلافاصله به سوی من می‌آمد و می‌پرسید: امروز که اشتباه نداشتم؟ (15)

خاطره بیست و دوم

ماجرای گز و پول و سیلی
آقای حاج حسین نوتاش یک قضیه و خاطره شیرینی را نیز از زبان رسول ترک تعریف می‌کرد که خواندنش شاید خالی از فایده و مزّه نباشد. حاج حسین نوتاش در حالی که می‌خندید، می‌گفت: حاج رسول خودش برای من تعریف می‌کرد و می‌گفت:
حسین آقا! این خادم و کلید دار مرقد حضرت رقیه علیها السلام یکی از برادرهای اهل تسنّن است. او با اینکه خانه‌اش در کنار حرم حضرت رقیه قرار دارد باز هم هر روز خیلی بعد از آن ساعتی که قرار بود حرم را باز کند درها را باز می‌کرد. هر چه می‌گذشت من می‌دیدم که نه هیچ فایده‌ای ندارد، او عادت کرده است بی خیال باشد. من هم چون دوست داشتم همیشه صبح‌ها به زیارت حضرت رقیه علیها السلام بروم از این وضعیت بسیار ناراحت بودم. عاقبت یک روز بلند شدم و به خانه آن آقا که در مجاورت حرم بود رفتم.
ابتدا یک بسته گزی را گذاشتم جلوی او و گفتم اَفَنْدی جان! این یک بسته گز.
سپس مقداری اسکناس در آوردم و به او دادم و گفتم اَفندی جان! این هم پول.
و سپس یک سیلی نیز خواباندم توی گوشش و گفتم افندی جان! این هم یک سیلی.
و بعد به او حالی کردم که چرا هر روز دیر می‌آید و حرم را دیر باز می‌کند.
حاج رسول می‌گفت: آن گز و پول و سیلی کارِ خودشان را کرده بودند و آن مرد از آن روز به بعد همیشه به موقع درهای حرم را باز می‌کرد!(16)

خاطره بیست و سوم

کیش کیش
هر چند که رسول ترک گاهی این شعر را برای دوستانش زمزمه می‌کرده است:
دیوانه شود مَحْرَم در ماه محرّم
در ماهِ صفر هم ده ماهِ دگر هم
و هر چند که رسول ترک اهل خنده و شوخی نبوده است اما برخوردها و حرف‌های او گاهی خالی از عبارات و جمله‌های شیرین و با مزّه و لطیف نبوده است که در این رابطه آقای حاج محمّد سنقری می‌گفت: «یک شب در منزل مرحوم حاج احمد واحدی جلسه روضه‌ای برقرار بود و من و حاج رسول نیز آن شب به سوی آن جلسه به راه افتادیم. امّا زمانی که ما به خانه آقای واحدی رسیدیم دیدیم که خیلی دیر آمده‌ایم و جلسه روضه به پایان رسیده است و افراد در حال بیرون آمدن از جلسه روضه هستند. وقتی اعضای جلسه دیدند که حاج رسول آمده است خوشحال شدند و دوباره به همراه حاج رسول به داخل خانه بازگشتند!
به نظر می‌رسید که حاج رسول از اینکه دیر آمده است و به خصوص از اینکه باعث شده است تا جمعیت دوباره به داخل خانه بازگردند و مزاحمتی برای صاحبخانه درست شده باشد شرمنده باشد. به همین دلیل حاج رسول برای اینکه به طور غیر مستقیم از صاحبخانه معذرت خواهی کرده باشد در جلوی جمع با لبخندی معنا دار از من پرسید: حاجی شما که اسمت کیش کیش نیست؟
من هم با تعجب جواب دادم: نه.
حاج رسول گفت: خب اسمِ من هم کیش کیش نیست.
در حالی که من در فکر فرو رفته بودم که حاج رسول منظورش از این حرف‌ها چیست او خودش دوباره با تبسّم پرسید: آیا تا به حال در خانه‌اتان مرغ و خروس نگه‌داری کرده‌اید؟
من گفتم: بله، زیاد.
حاج رسول گفت: تا حالا پیش آمده است که این مرغ و خروس‌ها به داخل اتاق‌ها بیایند؟
من هم با سادگی جواب دادم: بله شده است.
حاج رسول گفت: آیا تا به حال دیده‌ای که مادرت زمانی که می‌خواهد این مرغ و خروس‌ها را از اتاق‌ها بیرون کند تندتند به آنها می‌گوید: کیش کیش...
من که هنوز به درستی متوجه منظور و مقصود حاج رسول نشده بودم

گفتم: بله دیده‌ام.
حاج رسول گفت: ببین حاجی! وقتی کسی به این مرغ و خروس‌هایی که به داخل اتاق‌ها می‌آیند می‌گوید: کیش کیش، بروید بیرون. در این موقع‌ها یکی از این مرغ و خروس‌ها از دیگری می‌پرسد: شما اسمت کیش کیش است؟
و دیگری جواب می‌دهد: نه
که باز اولی می‌گوید: پس خوب شد، چون اسم من هم کیش کیش نیست و معلوم است که صاحبخانه با ما کاری ندارد.
در حالی که من تازه متوجه منظور و مقصود حاج رسول شده بودم او دوباره با لبخند و تبسّم گفت: پس حاجی حالا که نه شما نامت کیش کیش است و نه من. پس معلوم است که ما هم مزاحم کسی نیستیم و بهتر است راحت و آسوده بنشینیم.»(17)

خاطره بیست و چهارم

خواندن فکر

آقای حاج حسین آذرمی یکی از نوحه خوان‌های افتخاری ابا عبد اللَّه الحسین‌علیه السلام خاطره زیبایی را از زبان جناب آقای اسماعیل طایفی بازگو می‌کرد. او نقل می‌کرد که آقای طایفی می‌گفت:

من یک روز به یکی از جلسه‌های آذربایجانی‌ها رفته بودم. آن روز آن جلسه بسیار شلوغ بود و جمعیت زیادی در مجلس حاضر بودند. حاج رسول نیز در گوشه‌ای در آن سوی مجلس نشسته بود. من آن روز در یک حالت خاصّی بودم و از نوحه خوانی‌ها و مرثیه خوانی‌های مدّاحان گریه‌ام نمی‌گرفت، امّا دلم به شدت گرفته بود و دلم می‌خواست برای امام حسین‌علیه السلام گریه کنم و اشک بریزم. در همان موقع در ذهنم نیت و آرزو کردم که ای کاش در کنار و در نزدیکی‌های حاج رسول نشسته بودم و او بلند می‌شد چند بیتی می‌خواند و مرا به گریه می‌انداخت.

از زمانی که من این نیت را کردم لحظه‌های زیادی نگذشت که دیدم حاج رسول بلند شد و به نزدیکی‌های من آمد و شروع به خواندن کرد. سپس حاج رسول در بین شعرها و مرثیه هایی که می‌خواند یک نگاهی به سوی من انداخت و گفت:

ای کسی که می‌خواستی من برای تو بخوانم و گریه کنی، پس خوب گوش کن، مگر تو خودت نمی‌خواستی من بخوانم و تو گریه کنی؟!

خاطره بیست و پنجم

سودا زده طُرّه جانانه‌ام امروز
حاج حسین علیپور می‌گفت:
در یکی از روزهای عاشورا من با حاج رسول در وسط بازار کفاشها در گوشه‌ای ایستاده بودیم. منتظر بودیم تا دسته‌های آذربایجانی‌ها بیایند تا ما هم به آنها ملحق شویم. آن روز بازار و اطراف بازار بسیار شلوغ بود و مانند همه روزهای تاسوعا و عاشورا جمعیت بسیار زیادی برای عزاداری و یا تماشای عزاداری‌ها به بازار آمده بودند. در همان لحظات من مردی خوش سیما را دیدم که از میان جمعیت در حال عبور بود. آن مرد همانند کسانی که گلو درد دارند با پارچه‌ای سیاه گلویش را محکم بسته بود. وقتی نگاه و چشم حاج رسول به آن مرد افتاد فوری به من گفت: حسین آقا! برو آن آقا را صدا بزن بیاید اینجا. او حاج اکبر آقای ناظم قنات آبادی است.
من با عجله خودم را به کنار حاج اکبر آقای ناظم رساندم وبعد از عرض سلام گفتم: ببخشید حاج آقا، حاج رسول با شما کار دارد.
از طرز و شکل صحبت‌های حاج اکبر آقای ناظم معلوم گشت که حدسم درست بوده است و او به علّت گلو درد، گلویش را با پارچه‌ای بسته است. گلوی حاج اکبر آقای ناظم بر اثر عزاداری‌ها و نوحه خوانی‌های زیاد به شدّت متورّم شده بود. حنجره او به اندازه‌ای آسیب دیده بود که صدایش به سختی درمی آمد.
حاج اکبر آقای ناظم به کنار حاج رسول آمد و آن دو شروع به سلام و علیک کردند. بعد از احوالپرسی حاج رسول از حاج اکبر آقای ناظم پرسید: حاج آقای ناظم! شما الآن کجا می‌خواهید تشریف ببرید؟
حاج اکبر آقای ناظم با همان صدای گرفته و بسیار ضعیف و مریضش جواب داد: همین طوری که می‌بینی گلویم درد می‌کند و صدایم در نمی‌آید، می‌خواهم به خانه بروم استراحت کنم تا ان شاءاللّه فردا هم بتوانم برای خواندن و عزاداری آمادگی داشته باشم.
به نظر می‌رسید که حاج رسول از اینکه حاج اکبر آقای ناظم در روز عاشورا به این زودی به خاطر گلو دردش می خواهد به خانه‌اش برود تعجب کرده است.
حاج رسول یک نگاهی به حاج اکبر آقای ناظم انداخت و گفت: حاجی! بگذار اول من فقط دو خط شعر برای شما بخوانم و بعد، آن موقع شما اگر خواستی به خانه‌ات بروی برو.
سپس حاج رسول هر دو دستش را بر روی شانه‌های حاج اکبر آقای ناظم انداخت و در حالی که صورتش در مقابل صورت او قرار داشت شروع به

خواندن این یک بیت شعر نمود:
سودا زده طُرّه جانانه‌ام امروز
زنجیر بیارید که دیوانه‌ام امروز
من خودم در آن لحظه با چشم‌ها و گوش‌های خودم شاهد بودم و دیدم زمانی که حاج رسول این یک بیت را با آن حالت برای حاج آقای ناظم خواند یک مرتبه حاج اکبر آقای ناظم سرفه‌ای کرد و به یک باره صدای او به طور کامل باز شد و دیگر از آن شدت گرفتگی صدا اثری باقی نماند!
سودا زده طُرّه جانانه‌ام امروز
زنجیر بیارید که دیوانه‌ام امروز
لازم به ذکر است که مرحوم حاج اکبر آقای ناظم نیز همچون رسول ترک یکی از دلسوختگان و عاشقان امام حسین‌علیه السلام بوده است. او نیز در عشق و ارادتی که از همان دوران کودکی و نوجوانی نسبت به مقتدا و مولایش ابا عبداللّه الحسین‌علیه السلام داشته است شهره شهرش بوده است.
مرحوم حجة الاسلام والمسلمین حاج شیخ حسین کبیر تهرانی می‌گفت: «در آن زمان خیلی‌ها مرحوم حاج اکبر آقای ناظم را اوّل خواننده حسینی در همه تهران می‌دانستند.»
سودا زده طُرّه جانانه‌ام امروز
زنجیر بیارید که دیوانه‌ام امروز
نقل است که این یک بیت شعر، تداعی و یادآوری کننده یک ماجرایی است که میان رسول ترک و حاج اکبر آقای ناظم اتفاق افتاده بوده می‌باشد.
می‌گویند: در یکی از روزهای عاشورا زمانی که رسول تُرک و حاج اکبر آقای ناظم هنوز یکدیگر را نمی‌شناخته‌اند و هر دو با هیئت و دسته خویش در بازار تهران مشغول عزاداری بوده‌اند ناگاه با یکدیگر رو به رو می‌شوند.
می‌گویند: با آنکه تا آن لحظه آن دو هیچ شناختی از یکدیگر نداشته‌اند و با آنکه رسول ترک آذری زبان بوده است و حاج اکبر آقای ناظم فارسی زبان، امّا آن دو فقط با اولین نگاه و برخورد متوجه می‌شوند که یک آشنا و هم زبانی پیدا کرده‌اند. آن دو با اولین نگاه و برخورد در می‌یابند که هر دو از یک سنخ هستند و هر دو آتشی به دل دارند و عشق و شوری در جان.
می‌گویند: در آن روز که یکی از روزهای عاشورا بوده است، رسول تُرک و حاج اکبر آقای ناظم، هیئت‌ها و دسته‌های خویش را رها می‌کنند و با یکدیگر هیئت و دسته‌ای دو نفری به راه می‌اندازند.
می‌گویند: در آن روز رسول ترک و حاج اکبر آقای ناظم برای یکدیگر می‌خوانده‌اند و با هم می‌نالیده‌اند و می‌سوخته‌اند.
می‌گویند: در آن روز رسول ترک و حاج اکبر آقای ناظم گریان و نالان و همانند مادرهای جوان مُرده خود را به در و دیوار و کرکره‌های بازار

می‌کوبیده‌اند و یکی از شعرهایی را که از شدّت مصیبت امام حسین‌علیه السلام در آن روز عاشورای حسینی بر زبان می‌آورده‌اند و تندتند آن را با ناله و فغان می‌خوانده‌اند همین یک بیت شعر بوده است:

سودا زده طُرّه جانانه‌ام امروز
زنجیر بیارید که دیوانه‌ام امروز (18)

خاطره بیست و ششم

خاطره‌ای از شام
جناب آقای حاج حسین علیپور نقل می‌کرد که استادم مرحوم آقای حاج حسن ناجیان که یکی از ذاکران و خوانندگان درجه یک و با صفای امام حسین‌علیه السلام بود برای من تعریف می‌کردو می‌گفت:
در یکی از سفرهایی که به سوریه و شام رفته بودم، روزی به حرم حضرت زینب‌علیها السلام مشرّف شدم و مشغول وضو گرفتن در صحن حرم بودم. در همین هنگام متوجه شدم حاج رسول نیز وارد صحن مطهر حضرت زینب‌علیها السلام شد. او دستمالی را که سه بسته گز اصفهانی در لای آن بود در زیر بغلش داشت و چند نفر از عرب‌ها و جوان‌های سوری نیز که به حاج رسول علاقمند بودند به دنبال او در حرکت بودند. او آن روز در یک حال و هوای خاصّی قرار داشت.
حاج رسول تا چشمش به من افتاد به کنار من آمد و بعد از سلام و احوالپرسی به من گفت: آقای ناجیان! صبر کن من هم وضو بگیرم تا با هم به حرم مشرّف شویم. امروز من می‌خواهم خودم زیارتنامه بخوانم، شما هم بیا گوش کن.
من با خودم گفتم: حاج رسول چگونه می‌خواهد امروز برای ما زیارتنامه بخواند، او که زیاد سواد ندارد!
حاج رسول مشغول وضو گرفتن شد و من صبر کردم تا او نیز وضویش را گرفت و سپس من و آن عرب‌های سوری به دنبال حاج رسول به طرف داخل حرم به راه افتادیم. حاج رسول وارد کفشداری شد و یکی از بسته‌های گز را به مسئول کفشداری داد. او بسته‌های دیگر را نیز به دست من داد و گفت: اینها را هم شما نگه دار تا من راحت‌تر بتوانم زیارتنامه بخوانم.
زمانی که می‌خواستیم داخل حرم بشویم، من رو به حاج رسول کردم و در حالی که به کتیبه هایی که بر روی آنها اذنِ دخول - دعاهای اجازه وارد شدن به حرم - نوشته شده بود اشاره می‌کردم گفتم: حاج رسول! حالا که شما امروز می‌خواهی برای ما زیارتنامه بخوانی پس در ابتدا این دعاهای اذنِ دخول را نیز برای ما بخوان.
چشم‌های حاج رسول به یک باره پر از اشک شد و با یک سوز و حالی گفت: باشد من اذن دخول هم می‌خوانم امّا من اذن دخول‌هایی را که خودم بلد هستم می‌خوانم!
سپس حاج رسول ابتدا با صدای بلند گفت:
بسم اللّه الرحمن الرحیم

آن گاه بافغان و گریه‌ای شدید شروع به خواندن این شعرهای ترکی نمود:
ظلم آتشینه کوفه ده یاندیخ ایکی میزدا
(زبان حال حضرت زینب‌علیها السلام خطاب به سر بریده امام حسین‌علیه السلام است که می‌گوید: ای برادر! در آتش ظلم و بیداد، در شهر کوفه، هر دو تای ما سوخته گشتیم)
بیر گونده همان شهری دولاندیخ ایکی میزدا
(هر دو تای ما در یک روز، آن شهر را گردیدیم و دور زدیم)
سن نیزه ده من ناقه ده گلدیخ ایکی میزدا
(هر دو تای ما آمده‌ایم، امّا تو بر روی نیزه آمدی و من بر روی ناقه)
در این لحظه حاج رسول در حالی که از خود بیخود شده بود و سرش را نیز زخمی کرده بود با اشک و ناله‌ای شدید ادامه داد:
باش دان باجین اولسون یارالاندیخ ایکی میزدا
(ای برادر! خواهرت برایت بمیرد، هر دو تای ما نیز سرهایمان زخمی و خونی شده است)
قربانِ آن زیارتنامه خواندن‌های رسول ترک، قربانِ آن اذنِ دخول خواستن‌های او، قربانِ آن گریه‌ها و قربانِ همه آن بی تابی‌ها و سوز و گدازهای رسول ترک که همه آنها از عشق و ایمان و جذبه‌های درونی او نشأت گرفته بود. امّا شما ای خواننده عزیز! اگر می‌بینید که رسول ترک در این خاطره و نیز در خاطره دهم سرش از شدّت سوز و گداز زخمی می‌شود، این به معنای آن نیست که او بر این گونه اعمال تأکید و سفارش داشته باشد و این اعمال و بی تابی‌ها را یک اصل بداند بلکه بر عکس، بنا بر آنچه دوستان و رفقای رسول ترک می‌گویند: او همیشه بر گریه و نیز بر توّجه داشتن به راز و رمزها و تجلّی‌های محبّت امام حسین‌علیه السلام اصرار و تأکید داشته و خودش نیز همیشه بر اشک ریختن مداومت می‌داشته است.(19)
حاج محمد سنقری یکی از دوستان و رفقای چندین ساله رسول ترک می‌گفت: او از قمه زنی و این طور چیزها خوشش نمی‌آمد و می‌گفت: مهم آن است که شاعران و مدّاحان، عشقِ امام حسین‌علیه السلام را برای مردم جلوه بدهند.
حاج محمد سنقری در توضیح و در ادامه صحبت‌هایش می‌گفت: یکی از شعرهایی که حاج رسول آن را زیاد دوست می‌داشت و بسیار آن را می‌خواند و گریه می‌کرد، این شعر بود:
ایله مست جام عشقم بلمرم صهبا ندور
آب کوثر هاردادور یا ساغر مینا ندور
(زبان حال حضرت ابا عبداللّه الحسین‌علیه السلام در قتلگاه: آن قدر مست جام عشق شده‌ام که دیگر نمی‌دانم صهبا چیست و نمی‌دانم که آب

کوثر کجاست و یا ساغر مینا چیست)
زینبیم یاد دان چخوب بلمم سکینم هاردادور
جلوه گاه عشقده دنیا و مافیها ندور
(دیگر زینبم از یادم رفته است و دیگر نمی‌دانم سکینه‌ام در کجا مانده است. در این جلوه‌گاهِ عشق من نه دنیا را و نه آنچه را که در آن است می‌شناسم و می‌دانم چیست)
اوز اوزیمی من فراموش اتمیشم هیچ بلمرم
ریزه ریزه دوغرانان صد پاره بو اعضا ندور
(من خودم را نیز فراموش کرده‌ام و هیچ نمی‌دانم که این ریزه ریزه بریده شده‌ها و این صد پاره پیکر چیست)
جان چخار جسمیم اولار راحت داخی آختار مارام
نعشیمون آلتندا خاشاک و خس و خارا ندور
(نزدیک است که جانم از جسمم بیرون رود و بدنم دیگر راحت خواهد شد و دیگر به دنبال نعش و بدن عریان و برهنه‌ام نخواهم گشت که این خارها و خس و خاشاک زیر بدنم چیست)
عاشق مجروحه یر بستردی گون نوری لحاف
سندس خلدبرین یا سایه طوبی ندور
(برای یک عاشقی که مجروح شده است، زمین بسترش می‌باشد و نورِ خورشید لحافش، و برای این عاشقِ مجروح سُندس خلد برین و یا سایه طوبی چه معنایی دارد و چیست)
باش ویرن من باشِ کسن سیز قیل و قال ایتمک نچون
بیر نفر مظلومی اُلدور مکده بوغوغا ندور
(این کسی که سرش را می‌خواهد بدهد، من هستم و کسی که می‌خواهد سر ببُرد شما هستید، پس این قیل و قال و سر و صداهای شما برای چیست؟ و به راستی که برای کشتنِ یک مظلومی این همه غوغا و سر و صدا برای چیست؟ !)
چکمه خنجر باتما ناحق قانه انجتمه منی
ایندی من الّم داخی بو زحمت بیجا ندور
(و تو ای کسی که می‌خواهی سرم را بِبُری، بیخودی این خنجرت را نکش و به ناحق و بی دلیل مرا اذیت و آزار نده. چون من دیگر خودم الآن جان خواهم داد، پس این زحمت بیجا برای چیست؟ !)
ایندی یل طوفان ایدر توز توپراقی ایلرکفن
یار کویینده شهیده خلعت دیبا ندور
(هم اکنون باد به حرکت در خواهد آمد و طوفانی بر پا می‌شود که گرد و خاک را برای من کفن خواهد کرد، پس در کوی یار برای یک شهید، کفن و خلعتِ دیبا چه معنایی دارد؟)

خاطره بیست و هفتم

نصیحت‌های رسول
جناب آقای حاج حسین علیپور می‌گفت:
یک روز حاج رسول به من گفت: حسین آقا! اگر فردا صبح کاری نداری فردا ساعت شش در سر کوچه ما باش تا با هم به جلسه هیئت لباس فروش‌ها برویم که حاج شیخ رضا سراج نیز در آن جا منبر می‌رود.
فردای آن روز من به همان جایی که با حاج رسول قرار گذاشته بودیم رفتم و با هم به سوی هیئت لباس فروش‌ها به راه افتادیم. در بین راه از صحبت‌های حاج رسول متوجه شدم که او انتظار دارد تا من هم در آن هیئت بخوانم، به همین خاطر به او گفتم: حاج رسول! شما لطف دارید که دوست دارید من هم در آن هیئت بخوانم، امّا آنها فارس هستند و من فقط از شعرهای ترکی حفظ هستم و به شعرها و نوحه‌های فارسی خیلی کم آشنایی دارم.
حاج رسول همانند کسانی که توقّع و انتظار نداشته باشند که یک حرف نادرستی را از شخصی بشنوند به یک باره منقلب شد. او در حالی که صدایش را کمی بلند کرده بود با گریه به من گفت: حسین آقا! حقیقت را پیدا کن شما همیشه باید زبان حالت این باشد:
زینبم هارا گدیم
هارام وار هارا گدیم
(یعنی: زینبم کجا بروم؟ من دیگر کجا را دارم و کجامی‌توانم بروم)
حاج رسول با آن گریه و با آن حالتی که آن یک بیت شعر را می‌خواند به من حالی کرد که برای یک مدّاح و نوحه خوان اینجا و آن جا و هم زبان و غیر هم زبان و آشنا و غیر آشنا هیچ معنایی ندارد و همیشه باید مانند مصیبت زده‌های حماسه کربلا باشد.
سپس حاج رسول به من گفت: حسین آقا! به شما وصیت و سفارش می‌کنم تا به جلسه‌ها و هیئت‌های غریبه نیز زیاد بروی.
من گفتم: حاج رسول! به چه منظوری باید به جلسه‌های غریبه و ناآشنا بروم؟
او جواب داد: در جلسه‌های غیر آشناها و غریبه‌ها نه آنها شما را می‌شناسند و نه شما آنها را می‌شناسی، به همین خاطر اخلاص و حضور قلبت خیلی بیشتر خواهد شد.
و قصّه جالبی هم که آن روز اتفاق افتاد این بود که زمانی که ما به جلسه هیئت لباس فروش‌ها وارد شدیم، حاج شیخ رضا سراج در بالای منبر مشغول روضه خوانی درباره حضرت زهرای مرضیه علیها السلام بود. تا

چشم مرحوم حاج شیخ رضا سراج به حاج رسول افتاد فوری حاج رسول را صدا زد و گفت: رسول بیا که به موقع آمدی، بیا برای ما ترکی بخوان.
حاج رسول نیز بلافاصله گفت: من امروز خودم نمی‌خواهم بیشتر از دو خط بخوانم، من امروز یکی از نوکران امام حسین‌علیه السلام را آورده‌ام، بقیه‌اش را او برای شما می‌خواند.
سپس حاج رسول با صدای بلند شروع به خواندن این‌اشعار نمود:
قوی دیوم من یا علی آغلا نوایه سنده گل
من گدنده باش آچیخ کربلایه سنده گل
(زبان حال حضرت زهراعلیها السلام: یا علی! اجازه بفرما به تو وصیت کنم و بگویم که در آن لحظه‌های گریه و زاری تو هم حتماً بیایی. یا علی! در آن زمانی که من با سری برهنه به سوی کربلا می‌روم تو هم حتماً بیایی)
کوفه ده اول گجه مطبخ سرایه سنده گل
گور حسین اوغلوم اولان منزلده واردور نه جلال
(یا علی! به شهر کوفه در همان اولین شب به تنور آن خانه نیز تو هم حتماً بیا و ببین که در آن خانه‌ای که حسینم در آن جاست چه جلالی بر پاست)
و بعد حاج رسول به من اشاره کرد که بقیه‌اش را من بخوانم و من هم که دیگر هیچ چاره‌ای جز خواندن نداشتم شروع به خواندن شعرهای ترکی نمودم.
یک خاطره‌ای شبیه به این خاطره را نیز آقای حاج محمد احمدی صائب نقل می‌کرد. ایشان می‌گفت: یک روز در سر پلّه بازار نوروزخان با حاج رسول رو به رو شدم. او بعد از حال و احوالپرسی گفت: الآن کاری داری؟
گفتم: نه، کار خاصّی ندارم.
او گفت: پس بیا با هم به یک جایی برویم.
من هم دیگر نپرسیدم به کجا برویم و به دنبال حاج رسول به راه افتادم. آن روز حاج رسول مرا به خانه آقای حاج سید محمّد علاّمه برد. در آن جا یکی از جلسات هیئت مداحان تهران برقرار بود و آقای علامه، مجلس چلّه حضرت زهراعلیها السلام گرفته بود. بعد از سخنرانی و روضه خوانی‌های مرحوم حاج شیخ رضا سراج که گاه همراه با نکته گویی‌های حاج رسول بود، بعضی از حاضران که همه از مداحان تهران بودند شروع به خواندن کردند. بعد از لحظاتی حاج رسول رو به من کرد و گفت: شما هم بلند شو چند خط بخوان.
من هم اطاعت کردم و چند بیت شعر فارسی خواندم و نشستم. هر یک از مداحان، یکی پس از دیگری بلند می‌شدند و چند بیتی می‌خواندند و نوبت را به دیگری واگذار می‌کردند. چند دقیقه‌ای گذشت و حاج رسول دوباره به من گفت: بلند شو بخوان.
در این مرتبه دوم نیز من بلند شدم و چند خطّی در رابطه با حضرت زهرای

مرضیه علیها السلام خواندم. باز دقیقه هایی گذشت و حاج رسول دوباره به من اشاره کرد تا بخوانم. ولی من این مرتبه به حاج رسول گفتم: حاجی من دیگر مرثیه فارسی حفظ نیستم و هر چه بلد بودم خواندم و فقط از شعرهای ترکی می‌توانم بخوانم و اینها هم که همه فارسی زبان هستند و ترکی نمی‌فهمند.
حاج رسول که از حرف‌های من به شدّت ناراحت شده بود با گریه و اشک گفت: من که نگفتم برای اینها بخوانی، گفتم برای خانم حضرت زهراعلیها السلام بخوان!
وقتی حاج رسول این حرف‌ها را با آن حال و کلام نافذش به من گفت من بلافاصله بلند شدم و شروع به خواندن مرثیه و شعرهای ترکی نمودم که در آن هنگام برای من بسیار تعجب آور و غیر عادی بود که با آنکه اکثریت حاضران زبان ترکی را نمی‌فهمیدند، امّا به شدت به گریه افتاده بودند و حتی بعضی از آنها به اندازه‌ای منقلب شده بودند که حالشان بد شد و آنها را از مجلس بیرون بردند. آن جلسه به قدری گرم و با معنویت شده بود که تا ساعت چهار بعد از ظهر طول کشید و تازه در آن ساعت به حاضران ناهار داده شد.
حاج محمد احمدی در حالی که می‌خواست تأکید کند که این تأخیر و طولانی شدنِ جلسه زیاد هم غیر عادّی نبوده است می‌گفت: البته همیشه و هر وقتی که حاج رسول در یک مجلس و هیئتی حضور می‌یافت واقعاً دیگر معلوم نبود که آن مجلس در چه زمان و ساعتی به پایان خواهد رسید!

خاطره بیست و هشتم

عیدهای نوروز
از خاطرات و گفته‌های دوستان و رفقای رسول ترک معلوم می‌شود که در هر زمانی که مقدّمات و شرایط تشرّف به عتبات عالیات برای رسول ترک مهیا و آماده می‌شده است او بی درنگ بارِ سفر را می‌بسته و به سوی کربلا به راه می‌افتاده است. امّا با این حال یکی از عادت‌های او این بوده که همیشه و اغلب در روزهای عید نوروز، زمانی که مردم به سرگرمی‌های رسومات و سنت‌های نوروز مشغول بوده‌اند او در این روزها در کربلای امام حسین‌علیه السلام مشرّف بوده است.
آقای حاج حسین نوتاش می‌گفت: روزی از حاج رسول پرسیدم: حاجی! شما چرا مقید شده‌ای در روزهای عید نوروز در کربلا باشی، چرا این اهتمام و تقید به حضور داشتن در کربلا را در روزهایی همچون تاسوعا و عاشورا و یا اربعین و از این گونه روزها نداری؟!
حاج حسین نوتاش می‌گفت: در همان لحظه‌ای که این سئوال را از حاج رسول می‌پرسیدم، دیدم که قطره‌های اشک در چشم‌های حاج رسول حلقه زد و سپس او با یک دل شکستگی و با همان چشم‌های اشک آلودش گفت: «حسین آقا! من در طول سال رویم سیاه می‌شود، پس به این امید و آرزو همیشه در انتهای سال به نزد آقا و مولایم می‌روم تا ان شاءاللّه همه این رو سیاهی‌های سال پاک شود.»

روز نیمه شعبان در حرم امام حسین‌علیه السلام
جناب آقای حاج محمّد علّامه که در حدود شصت سال است در تهران به روضه خوانی و مرثیه سرایی و خدمت‌گزاری به آقا ابا عبداللّه الحسین‌علیه السلام مشغول می‌باشد، می‌گفت: بیش از چهل سال قبل از این من در ماه شعبان به زیارت عتبات عالیات مشرّف شده بودم و در روز نیمه شعبان، روز تولّد حضرت حجة بن الحسن العسکری‌علیه السلام در کربلا و در حرم مطهّر امام حسین‌علیه السلام مشرف بودم. آن روز چون نیمه شعبان بود حرم بسیار زیاد شلوغ بود. کثرت جمعیت به اندازه‌ای بود که نفس کشیدن را نیز مشکل کرده بود. من با زحمت در گوشه‌ای از حرم جایی پیدا کرده بودم و در آن جا در حال و هوای خودم مشغول زیارت بودم که ناگاه چشمم به حاج رسول ترک افتاد. او نیز آن روز به حرم آمده بود و در نزدیکی‌های بالای سر مبارک مشغول زیارت بود. حاج رسولِ ترک تا نگاهش به من افتاد خودش را از میان جمعیت با زحمت و سختی به کنار من رساند. او آن روز جمله‌ای را به من گفت که با توجه به کم سواد بودنش برای من بسیار عجیب و مهم بود و تا الآن که بیش از چهل سال از آن لحظه می‌گذرد هنور هم حرف‌های او را به هیچ وجه فراموش نکرده‌ام. او در آن نیمه شعبان، در کنار مرقد مبارک حضرت امام حسین‌علیه السلام با لهجه غلیظ و زیبای آذری به من گفت:
«آقای علاّمه! اگر فرزندی به پدرش بد کرد و یا اگر غلامی فرمان‌های مولایش را اطاعت نکرد و آن پدر و یا مولا به او گفت: برو دیگر نمی‌خواهم تو را ببینم، آن فرزند و یا غلام باید خیره سری نکرده و فوری خودش را از جلوی چشم‌های آن پدر یا مولا دور کند ولی منتظر و مترصّد باشد تا در هر زمانی که آن پدر یا مولا اذن و اجازه عام داد و به دلایلی درِ خانه خود را باز گذاشت تا دوستان و آشنایان به خانه او در رفت و آمد باشند، آن بد هم در میان دیگران وارد شود و به خصوص خوب است که یک شخصی را نیز که مورد توجه آن پدر یا مولا هست واسطه خود قرار دهد که در این صورت بی شک آن پدر یا آن مولا گذشته او را فراموش کرده و با او به دیده محبّت نگریسته و او را نیز شامل مرحمت می‌نماید. آقای علاّمه! امروز روز نیمه شعبان است و امام حسین‌علیه السلام اذن عام داده است و خوبان در حرم او گرد آمده‌اند تا بدهایی مثل من نیز در اینجا باشند و ان شاءاللّه لطف آن حضرت شامل حال ما هم خواهد شد.»
دو نکته:
نکته اول - این برخورد و ملاقات در آخرین سال‌های حیات رسول ترک

اتفاق افتاده است، بنابر این همان طور که قبلاً نیز اشاره شد، یکی از صفات جالب و پسندیده رسول ترک دوری از عُجب و غرور بوده است.
با اینکه او سال‌های زیادی را در پاکی و در عشق و محبّت به اهل بیت عصمت و طهارت‌علیهم السلام زندگی کرد ولی بنا بر صحبت‌ها و گفته‌های رفقای او هیچ گاه او را غرور و خودبینی نگرفته بود و همان طور که در خاطره بالا نیز ظهور داشت، رسول ترک همیشه در خوف و رجا بوده است.
نکته دوم - چه رسم نیکو و پسندیده‌ای است که بسیاری از شیعیان و ارادتمندان به ائمّه اطهارعلیهم السلام این توفیق را دارند که در روزهای اعیاد و ولادت‌ها ولو به اندازه چند دقیقه در حرم‌های حضرات معصومین‌علیهم السلام و امامزاده‌های بزرگواری که در گوشه و کنار پراکنده‌اند حضور می‌یابند.

خاطره سی‌ام

در شب‌های قدر

حاج جلیل عصری می‌گفت: «در زمان حیات حاج رسول، من در این میدان اعدام مغازه خواربار فروشی داشتم و حاج رسول همه ساله در ماه‌های رمضان، یکی از مشتری‌های دائمی و ثابت ما بود. او هر ساله در ماه رمضان چند روز جلوتر از شب‌های قدر به ما سفارش می‌داد تا چیزهایی مثل برنج و روغن و قند و این جور چیزها را در بسته‌های واحد برای او بسته بندی کنیم. سپس حاج رسول در شب‌های قدر این بسته‌ها و اجناس را توسط یک آقای راننده‌ای به در خانه خانواده‌های بی‌بضاعت و نیازمندی که از قبل آنها را شناسایی کرده بود می‌فرستاد. فقط من خودم هر سال برای این سه شب در حدود یک تُن مواد غذایی را برای او بسته بندی و آماده می‌کردم و او تا زمانی که زنده بود، هر سال در این سه شب این اجناس و کالاهای بسته بندی شده را تهیه می‌کرد و به دست نیازمندان و فقرای واقعی می‌رسانید.»

بی شک یکی از فصل‌های مهم و قابل توجه در زندگی‌نامه رسول ترک مسئله تلاش و کوشش‌های او در راه کسب و کار و کمک و دستگیری از نیازمندان بوده است. در چند خاطره بعدی به ابعادی از سخاوت‌ها و بعضی از سجایای اخلاقی رسول ترک پرداخته خواهد شد. البته فراموش نشود که:

این همه آوازه‌ها از شَه بود.

خاطره سی و یکم

کمک برای ازدواج
حاج مرتضی پستونی، هم اکنون صاحب قهوه خانه سرای جمهوری است. او در زمان حیات رسول ترک در همین قهوه خانه شاگردی می‌کرده است و به مقتضای شغلش به حجره‌ها و مغازه‌های اطرافِ قهوه‌خانه از جمله به مغازه رسول ترک، زیاد رفت و آمد می‌کرده است. حاج مرتضی پستونی می‌گفت:
خدا حاج رسول را رحمت کند! او آدمی بود که بسیاری از گرفتاری‌های مردم را حل می‌کرد. هر کسی هر مشکلی داشت اگر به مغازه او می‌رفت ناامید بیرون نمی‌آمد و یکی از صحنه‌های جالبی که ما شاهدش بودیم این بود که همیشه در شب‌های جمعه فقرا و نیازمندان زیادی در جلوی مغازه او جمع می‌شدند و او به یک یک آنها کمک می‌کرد.
حاج مرتضی می‌گفت: من خودم نیز در آن زمانی که در این قهوه خانه به شاگردی مشغول بودم، با تشویق‌ها و راهنمایی‌های حاج رسول سنگ بنای ازدواجم گذاشته شد. در واقع حاج رسول واسطه این ازدواج بود.
او یک روز من و مرحوم حاج احمد صاحب قهوه خانه را جمع کرد و سپس با همان لهجه زیبای ترکی و شیرینی که داشت به حاج احمد گفت: احمد آقا! دخترت را بده به این مرتضی، این مرتضی پسری خوب و فعّالی است. شما غصّه خرج عقد و عروسی را هم نخور اگر کمبودی بود من هستم.
حاج رسول در شب عروسی نیز شاگردش را با مبلغی پول به مجلس عروسی فرستاده بود و پیغام هم داده بود: ببخشید که من خودم نتوانستم بیایم.
و واقعاً آن پولی که حاج رسول به ما داد خیلی با برکت بود و خیلی به درد ما خورد. من هم هیچ وقت این مطلب را فراموش نخواهم کرد و همیشه هر وقت به یادش می‌افتم برای او طلب مغفرت می‌کنم.

ناهار خوردن‌های رسول ترک
یکی از مسائل و موضوعاتی را که بسیاری از دوستان و رفقای رسول ترک آن را بیان می‌کردند، قضیه غذا خوردن‌های رسول ترک بود. آنها می‌گفتند: حاج رسول همیشه عادت داشت که هر روز برای ناهار علاوه بر غذای خود و شاگردش، غذای حداقل ده پانزده نفر را بار بگذارد.
بسیاری از دوستان و رفقای رسول ترک می‌گفتند: امکان نداشت که حاج رسول یک روز ناهارش را به تنهایی بخورد. همیشه زمانی که موقع ناهار می‌شد در حدود ده تا بیست نفر در حجره و مغازه او جمع می‌شدند و با او ناهار می‌خوردند و علاوه بر دوستانی که به او سر می‌زدند بسیاری از باربرهایی که در اطراف مغازه او در رفت و آمد بودند نیز در سرِ سفره او حاضر می‌شدند.
دوستان و رفقای رسول ترک می‌گفتند: در مغازه حاج رسول علاوه بر ناهار، چایی نیز بی حدّ و اندازه داده می‌شد.
حاج محمد سنقری می‌گفت: حاج رسول خیلی مَشْتی بود.
او هم برای خودش خوب خرج می‌کرد و زیاد به کربلا و سفرهای زیارتی می‌رفت و هم بی اندازه و بی‌حساب و کتاب به دیگران احسان و انفاق و بخشندگی داشت. او سعی می‌کرد همیشه در جیب‌هایش پول باشد تا اگر به فقیری برخورد می‌کند بتواندکمک کند.
آقای حاج سید احمد تقویان نیز می‌گفت: خوب معلوم بود که حاج رسول هیچ علاقه‌ای به دنیا نداشت. او هر چه در می‌آورد یا خودش خرج می‌کرد و یا به فقرا می‌داد. حاج رسول در عین اینکه به طور طبیعی آدمی تند مزاج و با ابّهت بود، ولی برخوردش با مردم خیلی ملایم و آرام بود و در عین اینکه خشن به نظر می‌رسید ولی بسیار وارسته بود.
حاج سید احمد تقویان می‌گفت: حاج رسول نسبت به سادات خیلی احترام و عزّت قائل بود، به خصوص اگر سیدی را می‌دید که مداحی نیز می‌کند بسیار خوشحال و مسرور می‌شد و به شدّت به او اظهار علاقه و ارادت می‌کرد.
حاج نقی دبّاغی نیز می‌گفت: او خیلی آدم باصفایی بود، اگر با کسی دوست بود، اگر چند روزی او را نمی‌دید فوری سراغش را می‌گرفت و به دنبال او می‌افتاد که چرا پیدایش نیست.
رسول‌ترک به فامیل‌ها و برادر و خواهرهایش نیز بسیار کمک و رسیدگی می‌کرده است.
خواهرش ربابه خانم که پیر زنی بسیار مظلوم و مهربان است می‌گفت:

حاج رسول خیلی سخی بود، او همیشه به ما پول می‌داد. حاج رسول به من و برادرمان مرحوم حاج مهدی کمک می‌کرد، تا در تبریز خانه‌ای خریدیم. او به فامیل‌های دیگر نیز خیلی کمک می‌کرد. ما یک فامیلی در تبریز داشتیم که شوهرش از دنیا رفته بود و حاج رسول همیشه و به طور مرتّب برای آنها پول و چیزهای دیگر می‌فرستاد.(20)

خاطره سی و سوم

گریه همسایه کلیمی
جناب آقای حاج نقی دبّاغی می‌گفت:
خدا رحمت کند حاج رسول را! زمانی که از دنیا رفت مغازه‌اش برای مدّتی تعطیل و بسته بود، تا اینکه قرار شد مغازه حاج رسول را برادرش باز کند. بنا بر این یک روز با عده‌ای از دوستان و بعضی از نوحه خوان‌ها با برادرِ حاج رسول به جلوی مغازه حاج رسول رفتیم تا مغازه را باز کنیم. ما آن روز با تعدادی از بازاری‌ها و همسایه‌های حاج رسول در جلوی مغازه جمع شده بودیم و بعضی از نوحه خوان‌ها به یاد حاج رسول در مصیبت امام حسین‌علیه السلام مرثیه خوانی می‌کردند و جمعیت نیز گریه می‌کردند. یاد و خاطره حاج رسول همه حاضران، اعم از دوستان و همسایه‌ها را به شدّت گریان کرده بود. در همین هنگام من متوجه منظره عجیبی شدم. در واقع نگاهم به یکی از همسایه‌های حاج رسول افتاد. او نیز به شدّت منقلب شده بود و گریه می‌کرد. گریه‌های آن مرد برای من بسیار جالب و شگفت‌انگیز بود، زیرا که آن مرد یک کلیمی بود.
من کنجکاو شده بودم که اشک‌ها و گریه‌های آن آقای کلیمی برای چیست؟! عاقبت طاقت نیاوردم و به کنار آن همسایه کلیمی رفتم و پرسیدم:
ببخشید! شما برای چه این قدر گریه می‌کنید؟!
آن آقای کلیمی یک نگاهی به من انداخت و در حالی که همچنان گریه می‌کرد گفت: چرا من گریه نکنم. من سال‌ها همسایه او بوده‌ام و یک چیزهایی را در اینجا دیده‌ام که شماها از آنها بی خبر هستید. من بارها و بارها با این چشم‌های خودم دیده بودم که این مرد چقدر به نیازمندانی که به او مراجعه می‌کنند کمک می‌کند. او به اندازه‌ای به نیازمندان کمک می‌کرد که من اطمینان پیدا کرده بودم که او هر چه کسب می‌کند و در می‌آورد به مردم می‌دهد!

خاطره سی و چهارم

کمک به خانواده‌های بی‌سرپرست
جناب آقای محمد تقی ثبوتی سال‌ها در بازار همسایه دیوار به دیوارِ رسول ترک بوده است.
ایشان تعریف می‌کرد:
سال‌ها پیش در زمان حیات حاج رسول، سرای جمهوری سرایداری داشت به نام جعفر آقای منظوری. این جعفر آقا یک رابطهِ خوب و دوستانه‌ای با حاج رسول داشت. یک روز حاج رسول که ظاهراً به کمک احتیاج داشته است این جعفر آقا را صدا می‌کند و به او می‌گوید: اگر کاری نداری بیا با هم به جایی می‌رویم و برمی گردیم.
بعدها مرحوم جعفر آقای منظوری خودش برای من (ثبوتی) تعریف کرد و گفت:
آن روز با حاج رسول به یکی از محلّه‌های تهران رفتیم. کوچه به کوچه رفتیم تا بالاخره حاج رسول در جلوی خانه‌ای ایستاد و شروع به در زدن کرد. لحظاتی بعد خانمی در را باز کرد. آن زن مانند کسانی که در انتظار باشند در را باز گذاشت و به داخل خانه بازگشت.
حاج رسول یک بفرمایی به من گفت و سپس ما نیز پشت سر آن زن داخل خانه شدیم. وقتی وارد اتاق شدیم من دیدم چند تا بچه کوچک و قدّ و نیم قدّ در داخل آن اتاق مشغول بازی هستند. از سر و روی آنها پیدا بود که یتیم و بی سرپناه هستند و در فقر و تنگدستی زندگی می‌کنند. من آن روز از رفتار و برخوردهایی که حاج رسول با آنها داشت فهمیدم که او همیشه و هر چند وقت یک بار به آنها سر می‌زند و به آنها کمک و رسیدگی می‌نماید.
در همین رابطه آقای حاج حمید واحدی یکی از دوستان و رفقای رسول ترک که مغازه‌اش نیز در نزدیکی‌های حجره و مغازه او بوده است مطالبی را نقل می‌کرد. حاج حمید واحدی می‌گفت:
زمانی که حاج رسول رحلت کرد و از دنیا رفت، بسیاری از آدم‌های بی بضاعت و فقیر، به آشنایان و نزدیکان حاج رسول مراجعه کردند و بیان داشتند که حاج رسول به آنها رسیدگی و کمک می‌کرده است.
حتی بسیاری از آنها گفته بودند که او به صورت ماهیانه و یا هفته به هفته به آنها کمک‌های مالی می‌نموده است. حتی من خودم نیز در همان روزها و هفته‌های اولی که حاج رسول از دنیا رفته بود چند مورد را با چشم‌های خودم دیدم که چند تا از این خانواده‌های گرفتار و فقیر که تازه از فوت حاج رسول باخبر شده بودند، با بچه‌های خردسالشان به جلوی مغازه حاج رسول آمده بودند و ابراز تأسف و اندوه می‌کردند. آنها خودشان اظهار

می‌داشتند که حاج رسول به طور مرتّب و ثابت به آنها کمک می‌کرده است.

خاطره سی و پنجم

بعضی از ویژگی‌های رسول از زبان همسایه
آقای محمد تقی ثبوتی همسایه دیوار به دیوارِ مغازه رسول ترک هر چند که آن چنان دوستی و رفاقتی با رسول ترک نداشته است و رابطه آنها فقط در حد و اندازه‌های یک همسایه بوده است، ولی با این حال او هنوز هم بعد از چهل سال، سه مورد از صفات و خصلت‌های رسول ترک را به خوبی در ذهن داشت. آقای ثبوتی می‌گفت:
من در دوران جوانی عادت داشتم همیشه در صبح اولین روز ماه‌های سال به زیارت حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام بروم. همیشه زمانی که در اولین دقیقه‌های صبح به سوی حرم حضرت عبدالعظیم علیه السلام می‌رفتم، در بسیاری از مواقع حاج رسول را می‌دیدم که در حال بازگشت از زیارت حرم حضرت عبدالعظیم علیه السلام می‌باشد.
آقای ثبوتی می‌گفت: یکی دیگر از خصلت‌های حاج رسول این بود که در جلوی مغازه‌اش یک پاتیلِ بزرگ آب گذاشته بود و به سرایدارِ اینجا مرحوم جعفر آقا نیز همیشه به صورت ثابت یک مبلغی پول می‌داد تا همیشه و در هر زمانی در این پاتیل آب یخ وجود داشته باشد و مردم از آن استفاده کنند.
سومین نکته‌ای را که آقای ثبوتی بر آن تأکید داشت، این بود که می‌گفت: حاج رسول آدمی ساکت و کم حرف بود، او بسیار سنگین و باوقار بود.
در ضمن آقای ثبوتی در حالی که لبخند بر لب داشت به بی باکی و برخوردهای جسورانه و شجاعانه حاج رسول با پاسبان‌ها و مأمورهای زورگوی رژیم طاغوتی نیز اشاراتی کرد.

خاطره سی و ششم

رفع نیاز 100 تومانی
آقای حاج حسین نوتاش که تا اینجا سه چهار تا از خاطره‌های او را خوانده‌اید، یکی از دوستان و رفقای صمیمی رسول بوده است. ایشان یکی از پیر غلامان و نوحه خوان‌های با اخلاص و با صفای ابا عبداللّه الحسین‌علیه السلام می‌باشد. حاج حسین نوتاش یکی از مرثیه خوان‌ها و خوانندگانی است که در طول عمرش حتی یک ریال نیز بابت نوحه‌خوانی و مداحی امام حسین‌علیه السلام دریافت نکرده است. او همانند بسیاری از نوحه خوان‌های با اخلاص و با صفای دیگر، این افتخار را دارد که به اندازه یک عمر بدون هیچ گونه توقّع و چشمداشت مادّی، برای ارباب و مولایش خوانندگی کرده است. حتی یک بار در چهل پنجاه سال قبل، زمانی که حاج حسین جوان و مجرّد بوده و در هیئت مسجد آذربایجانی‌های بازار تهران نوحه خوانی می‌کرده است، در یکی از دهه‌های محرم یکی از مسئولین هیئت می‌خواسته است تا مبلغ 2000 تومان را از طرف هیئت به او بدهد که او بدون هیچ درنگ و معطّلی امتناع می‌کند. مبلغ 2000 تومان در آن زمان به اندازه دو سال درآمد و حقوق حاج حسین بوده است. حتی وقتی آن مسئول باصفای هیئت می‌خواسته است با قسم و سوگند حاج حسین را وادار کند که آن پول را بپذیرد، حاج حسین نیز او را به حضرت ابوالفضل علیه السلام قسم و سوگند می‌دهد که او را در این راه به پول آلوده نکند!
به هر حال خواستم تا در ابتدا از یکی از خصوصیت‌های گوینده این خاطره آگاه شوید تا بهتر بتوانید از خاطره زیر استفاده ببرید.
حاج حسین نوتاش می‌گفت:
در حدود سال 1339 هجری شمسی در آخرین سال حیات حاج رسول بود. چند ماهی می‌شد که من در بانک مشغول به کار شده بودم ولی هنوز به صورت قطعی و رسمی به استخدام در نیامده بودم. بسیاری از مقدمات و مرحله‌های کار گزینی و استخدام را طی کرده بودم، ولی همچنان پرونده‌ام در کار گزینی گیر کرده بود و در انتظار کامل شدن پرونده‌ام بودم. البته این مطلب را نیز بگویم که تا حکم استخدامم صادر نمی‌شد حقوقی نیز به من پرداخت نمی‌شد و دریافت حقوق‌های همه آن چند ماهی هم که کار کرده بودم وابسته به صدور حکم استخدامی بود.
یکی از آخرین مرحله‌های کار گزینی و استخدام، داشتن ضمانت نامه محضری بود. در آن زمان تهیه ضمانت نامه محضری 100 تومان خرج داشت و من به علّت اینکه چند ماهی بود حقوقی نگرفته بودم تهیه این مبلغ برای من سخت و دشوار بود. مدتی گذشت و من حیران و در فکر

مانده بودم که این 100 تومان را چگونه آماده و مهیا کنم. نه خودم قدرت داشتم این پول را تهیه کنم و نه شرایط و خصوصیاتم اقتضا می‌کرد که آن را با کسی مطرح کنم و قرضی چیزی بگیرم. تا اینکه یک روز گذرم به مغازه حاج رسول افتاد. همین که وارد مغازه حاج رسول شدم، او بعد از سلام و علیک به سرعت به سراغ صندوقش رفت و مقداری پول و اسکناس را برداشت و بر روی میز گذاشت. سپس با ناراحتی رو به من کرد و گفت: حسین آقا! چرا شما در حالی که نیاز به پول داری هیچ حرفی به ما نمی‌زنی؟!
من واقعاً خشکم زده بود و از اینکه در آن موقعیت برای اولین بار می‌دیدم که حاج رسول این چنین برخوردی با من می‌کند به تعجب درآمده بودم. من تا آن لحظه به راستی این نیاز و مشکلی را که داشتم با هیچکس در میان نگذاشته بودم و کسی از رازهای من با خبر نبود.
با این حال من باز هم راضی نبودم از او پولی بگیرم، ولی حاج رسول اصرار کرد: باید از این پولها برداری. برای مرتبه دوم نیز خودداری کردم. حاج رسول در مرتبه سوم با تندی و ناراحتی گفت: در این موقعیتها ما باید به یکدیگر کمک و یاری کنیم و شما چاره‌ای به جز برداشتن از این پولها را نداری... .
هنوز خوب یادم هست، از آن پول‌هایی که حاج رسول بر روی میز گذاشته بود، پنج اسکناس 20 تومانی را برداشتم که حاج رسول باز هم می‌گفت بیشتر بردارم ولی من گفتم: اگر بیشتر از اینها نیاز داشتم دوباره می‌آیم می‌گیرم.
با آن 100 تومانی که از حاج رسول گرفته بودم ضمانت نامه محضری را نیز تهیه کردم و بعد از سه هفته حکم استخدامم به دستم رسید و مدّتی پس از صدور حکم، حقوقم را نیز دریافت کردم.
از قضا در آن روزها حاج رسول در بستر بیماری افتاده بود. من با خودم فکر کردم چون حاج رسول خانواده ندارد، بهتر است زودتر بروم و پولش را پس بدهم. همه حقوقم را برداشتم و به سوی خانه حاج رسول به راه افتادم. در راه با خودم عهد کردم هر طوری شده است باید این 100 تومان را به حاج رسول برگردانم و هر چند که او مریض است و شاید از این کارم ناراحت بشود ولی باید به هر شکلی شده است پول حاج رسول در نزد من نماند و او نتواند آن را به عنوان هدیه از من پس نگیرد. با این تصمیم و اندیشه وارد خانه حاج رسول شدم و بعد از احوالپرسی تمام حقوقم را در کنار بسترش گذاشتم و گفتم: حاجی! الحمدللّه من همه حقوقم را دریافت کرده‌ام، شما هم لطف کنید آن پولی را که به من داده بودید بردارید.
باز در اینجا نیز خیلی عجیب بود، او نگاهی به من انداخت و مانند کسی که

از فکر و اندیشه من با خبر باشد بدون هیچ گونه تعارف و حرفی 100 تومان از آن پول‌ها را برداشت و در حالی که بقیه پول‌ها را به من می‌داد گفت: حسین آقا! خدا به مالت برکت بدهد.
سپس شاگردش را که اهل رشت بود صدا زد و گفت: حسن آقا! این را بگیر بگذار روی پول‌های تبریز.

خاطره سی و هفتم

قصه قبر رسول ترک
در یکی از روزهای سرد پاییز بود. مادرِ یکی از نوحه خوان‌های تهران به نام حاج حسین فرشی از دنیا رفته بود و رسول تُرک با جمعی از دوستانش به همراه حاج حسین به شهر مقدّس قم رفته بودند تا جنازه آن مادر را به خاک بسپارند. آنها بعد از اینکه تابوت را به دور حرم مطهّر حضرت معصومه‌علیها السلام طواف می‌دهند به سوی یکی از قبرستان‌های نزدیک حرم به راه می‌افتند. یکی از کارگرها و قبر کَن‌های قبرستان از قبل قبری را مهیا و آماده کرده بود. او تشییع کنندگان را به سوی قبری چال شده و آماده هدایت می‌کند. آن قبر در گوشه‌ای از قبرستان در کنار دیوارهای مقبره‌ها قرار داشت. تشییع کنندگان به بالای آن قبر می‌رسند و رسولِ ترک با مشاهده آن قبر به یک باره حالش منقلب و متغیر می‌شود. آن قبر رسول ترک را به شدّت خیره و مبهوت کرده بود. بعضی از حاضران به طور کامل متوجه این حیرت و شگفتی شده بودند. لحظاتی نمی‌گذرد که حاج حسین فرشی با دفنِ مادرش در آن قبر مخالفت می‌کند او می‌گوید: چون این قبر در زیر ناودان قرار دارد من به هیچ وجه راضی نیستم مادرم در اینجا دفن شود.
قبرکَن و بعضی از حاضران مشغول بحث و گفت و گو با حاج حسین می‌شوند. آن روز هوا بسیار سرد بوده است و در آن سرما چال کندن و آماده ساختنِ قبری دیگر سخت و طاقت فرسا بوده است. با این حال حاج حسین فرشی نمی‌خواست از حرفش بازگردد. او دوست داشت مادرش را به طور قطع در قبری دیگر به خاک بسپارد.
رسول ترک همچنان با حالتی متفکّرانه و مبهوت به آن قبر خیره شده بود و کاری به آن گفت و گوها نداشت. عاقبت قبرکَن شروع به آماده سازی قبری دیگر در گوشه دیگری از قبرستان می‌کند و تشییع کنندگان مشغولِ دفن کردن آن مادر در قبر دوم می‌شوند.
با آنکه رسول تُرک بر بالای قبر دوم ایستاده بود ولی به خوبی پیدا بود که او همچنان همه حواسش پیش قبر اول می‌باشد. آقای حاج سید احمد تقویان که یکی از کسانی است که آن روز در آن جا حضور داشته است می‌گفت: «آن روز من و بسیاری از کسانی که در آن جا حضور داشتیم متوجه شده بودیم که حاج رسول حالتی عادّی ندارد. او در حالی که خیره خیره به همان قبر اوّل نگاه می‌انداخت به شدّت به فکر فرو رفته بود. من خودم که در کنار حاج رسول ایستاده بودم می‌دیدم که او هر چند لحظه یک بار به سوی آن قبر خیره می‌شد و زیر لب و با یک حالتی خاص می‌گفت: لا

اله الّا اللّه، لا اله الاّ اللّه... با آنکه آن روز برای من بسیار عجیب و غیر عادّی بود که چرا حاج رسول به این اندازه نسبت به آن قبر حسّاسیت پیدا کرده است، ولی به هیچ وجه نمی‌توانستم فلسفه آن را حدس بزنم تا اینکه هفته‌ها و روزهای زیادی نگذشت که حاج رسول بیمار شد و از دنیا رفت و جنازه او درست در همان قبری که او را به خود خیره و جلب کرده بود به خاک سپرده شد!!

این خاطره با توجه به خاطرات و صحبت‌های آقایان حاج سید احمد تقویان و حاج محمّد سنقری نوشته شده است که این دو بزرگوار هر دو در آن روز به همراه رسول تُرک در قبرستان حضور داشته‌اند و هر دو با چشم‌های خود شاهد این قضیه بوده‌اند و همچنین فرزند مرحوم حاج حسین فرد علی نیا معروف به حاج حسین فرشی نیز بر این قضیه تأکید داشت.

خاطره سی و هشتم

امان نامه
رسول ترک از فصل پاییز در بستر بیماری افتاده بود و روز به روز حالش بدتر می‌شد. بعضی از دوستان و کسانی که با او آشنایی و رفاقتی داشتند، تک به تک و یا گروه گروه برای عیادت به خانه رسول می‌آمدند و می‌رفتند. در یکی از آن روزها حاج ابراهیم سلماسی با عدّه‌ای به عیادت رسول ترک رفته بودند. آنها از رسول پرسیده بودند: حالت چطور است؟
رسول جواب داده بود: «الحمدللّه... فقط از خدا می‌خواهم که مرگ را بر من مبارک کند.»
حاج ابراهیم سلماسی پرسیده بود: حاج رسول! در چه حالتی مرگ مبارک خواهد بود؟
رسول ترک جواب داده بود: «مرگ موقعی برای من مبارک خواهد شد که قبل از اینکه حضرت عزرائیل تشریف بیاورد، مولایم امام حسین‌علیه السلام بر سر بالینم حاضر باشد.»(21)
در آن نفس که بمیرم در آرزوی تو باشم
بدان امید دهم جان که خاک کوی تو باشم
به وقت صبح قیامت که سر ز خاک برآرم
به گفت و گوی تو خیزم به جست و جوی تو باشم
رسول ترک در طول عمرش این آرزو را به خیلی‌ها گفته بود. او یک بار به حاج حمید واحدی گفته بود:
«من به جناب عزرائیل جان نخواهم داد مگر اینکه اربابم بالای سرم باشد، تا ابتدا از اربابم امان نامه‌ای بگیرم و بعد با آن امان نامه از این دنیا بروم و البته یک توقع و امید اضافی نیز دارم و آن توقع این است که در زیر آن امان نامه یک امضای کوچولویی نیز وجود داشته باشد.»
حاج حمید واحدی پرسیده بود: آن امضای کوچولو چیست؟
رسول ترک جواب داده بود: «منظورم از آن امضای کوچولو، امضای حضرت علی اصغرعلیه السلام می‌باشد.»

وصیت به برادر
آقای حاج حسن دادخواه خیابانی برادر زاده رسول ترک، به نقل از پدرش جناب آقای حاج رضا دادخواه خیابانی که هم اکنون در شهر تبریز ساکن می‌باشند، تعریف می‌کرد و می‌گفت:
حاج رسول چند روز قبل از وفاتش مرا (رضا دادخواه تبریزی) به نزدش فرا خواند و به من گفت: آقا رضا! این دفعه مریضی و بیماری من با دفعه‌های قبل تفاوت دارد. من با این بیماری از دنیا خواهم رفت و شما به هیچ وجه نگران مراسم و خرج‌های تشییع و تدفین نباشید. چون من به یک آقایی به اندازه کافی پول داده‌ام تا او بعد از وفاتم همه خرجها و مسئولیت‌های تشییع و تدفین را بر عهده داشته باشد وشما لازم نیست این خرج‌ها را جبران کنید.

خاطره چهلم

من رفتنی هستم!
یکی از خاطراتی که حاج حسین نوتاش از آخرین روزهای حیات رسول ترک دارد، مربوط به ملاقات و عیادتی است که او به همراه چند نفر از دوستانش به خانه رسول رفته بوده‌اند.
حاج حسین نوتاش می‌گفت: در یکی از همان روزهایی که حاج رسول در بستر بیماری افتاده بود، من به همراه مرحوم حاج میرزا علی اکبر شیوه و چند نفر دیگر از دوستان به عیادت حاج رسول رفتیم. آن روز حاج رسول با صراحت به ما گفت: «من دیگر رفتنی هستم، باید خودم را آماده کنم.»
همه حاضران به خصوص آقا میرزا علی اکبر شیوه از این سخن ناراحت شدند و گفتند: حاجی رسول! چرا این قدر حرف‌های یأس آور می‌زنی، ان شاءاللّه که عمرت بسیار طولانی خواهد بود... .
امّا یک دفعه چشم‌های حاج رسول پر از اشک شد و با سوزی خاص این شعر را برای ما خواند:
آلموشام ویرانه بیر منزل سراغین شامی ده (22).
حاج حسین نوتاش خودش این مصرع را به این شکل معنا کرد که حاج رسول با این شعر می‌خواست به ما حالی کند که من دیگر می‌دانم به آخرهای عمرم رسیده‌ام.
حاج حسین نوتاش می‌گفت: وقتی حاج رسول با آن حال و هوای سوزناک و عاشقانه‌اش این شعر را خواند، همه به شدّت به گریه افتادند و دیگر هیچ کس نتوانست حرفی بزند و ما فقط در کنار بستر حاج رسول گریه می‌کردیم.

رحلت

رحلت

بالاخره زمستان آغاز شد و نخستین روزهای آن یکی پس از دیگری سپری گشت و شب نهم دی ماه 1339 هجری شمسی، مطابق با شب پانزدهم رجب 1380 هجری قمری از راه رسید. آن شب، شب سالروز شهادت سر حلقه عاشقان حسینی بود. شب عروج جانسوز حضرت زینب کبری‌علیها السلام بود.
آن شب، یکی از شب‌های جمعه بود.آن شب نیز همچون همه شب‌های خدا از نیمه گذشت و شهر تهران کم کم در سکوتی کامل فرو رفت. آن شب خانه رسول ترک نیز در خلوت و خاموشی بود.
همه دوستان و رفقای رسول ترک هنوز امیدوار بودند که حاج رسول همچنان در میان آنها باقی خواهد ماند و همچون گذشته چشمه‌های اشک را از چشم‌های آنان سرازیر خواهد کرد، امّا افسوس که آن شب آخرین شب بود. اگر دوستان و رفقای رسول می‌دانستند که در آن شب چه گوهری را از دست خواهند داد، بی‌شک خانه رسول در آن لحظات به آن اندازه در خلوت و سکوت باقی نمی‌ماند. و شاید هم حکمتی در کار بود که در آن لحظه‌های پرواز، اطرافِ رسول شلوغ نباشد.
امّا در آن شب رسول ترک تنهای تنها هم نبود. یکی از معدود کسانی که در آن شب در کنار و در بالای سر رسول حضور داشت حاج اکبر آقای ناظم بود. حاج اکبر آقای ناظم آن عاشق و شیفته ولایت انگار به او حالی شده بود که آن شب یکی از آخرین شب‌هاست و این آخرین شب‌ها و آخرین لحظه‌های همه عاشقان و اولیای خدا چه دیدنی و تماشایی است.
حاج اکبر آقای ناظم آن شب آمده بود تا همچون دوستی با وفا همه آن شب را در کنار رسول، بیدار و حاضر باشد. رسول ترک نیز از اینکه می‌دید در این آخرین لحظات یک عاشق و دلسوخته‌ای به بالای سرش آمده است خشنود و راضی به نظر می‌رسید. ای کاش همه درد دل‌ها و گفت و گوهایی که آن شب بین آن دو عاشق رد و بدل شده بود برای ما بازگو می‌شد، امّا افسوس که فقط گوشه‌ای از صحبت‌های آن شب به ما رسیده است.
آن شب هر از چند گاهی رسول ترک رو به حاج اکبر آقای ناظم می‌کرده و با همان لهجه غلیظ و زیبای ترکی می‌گفته است:
«قبرستان منتظرِ من است و من منتظرِ آقامم.»
و باز بعد از لحظاتی دوباره همان جمله را همراه با قطره هایی از اشک تکرار می‌کرده است:
«قبرستان منتظر من است و من منتظرِ آقامم.»

حاج اکبر آقای ناظم با توجه به شناختی که از رسول ترک داشت شاید دیگر با شنیدنِ این جمله‌های رسول یقین پیدا کرده بود که رسول رفتنی شده است. او دیگر برای لحظاتی کوتاه نیز نمی‌توانست چشم‌های پر از اشکش را از رسول باز دارد.
یا حسین‌علیه السلام! جان‌های ما به فدای تو و عاشقان تو.
یا حسین‌علیه السلام! چه حکمتی در عشق تو نهفته است که عاشقانت نیز بی اندازه دوست داشتنی و شگفت انگیزند؟!
یا حسین‌علیه السلام! چه سرّی در عشق توست که لحظه لحظه حالت‌های عاشقان تو را دیدنی و شنیدنی کرده است؟!
یا حسین‌علیه السلام! تو با رسول چه کردی که او را که آن چنان غافل و جاهل بود، به یک باره این چنین عاشق و عاقل کردی؟!
یا حسین‌علیه السلام! تو با رسول چه کردی که جذبه عشقت را در همه سکنات و حرکاتش می‌شد مشاهده کرد؟!
یا حسین‌علیه السلام! تو با رسول چه کردی که واقعه مرگ و جان دادن که از تلخ‌ترین تجربه‌ها و حالت‌های هر انسانی است، آن قدر برای او شیرین و گوارا شده بود؟!
یا حسین‌علیه السلام! تو با رسول چه کردی که ما را نیز این چنین شیفته و کنجکاو کرد تا بدانیم او چگونه جان داده است؟!
یا حسین‌علیه السلام! به ما هم نظری بفرما.
یا حسین‌علیه السلام! ما هم لحظه جان دادن را در پیش داریم.
آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند
آیا شود که گوشه چشمی به ما کنند.
بالاخره لحظه جان دادن و وفات رسول ترک فرا می‌رسد. دیگر وقتِ آن رسیده بود تا رسول ترک نیز همانند همه انسان‌ها، چه مسلمان و چه کافر، چه عاشق و چه غافل، چشم از این دنیای فانی و زودگذر بر بندد. در آن آخرین لحظات حاج اکبر آقای ناظم، شاهد و ناظر بوده است که یک دفعه یک وجد و خوشحالی برای رسولِ تُرک حاصل می‌شود و او با یک شور و حالی زاید الوصف، صدایش را بلند می‌کند و به زبان ترکی می‌گوید:
«آقام گلْدی، آقام گلدی. (آقایم آمد، آقایم آمد،) آقام گلدی، آقام گلدی...»
و سپس بلافاصله و با آغوشی باز، جان را به جان آفرین تسلیم می‌کند... .

همان شب در نجف اشرف!

یکی از دوستان و رفقای رسول ترک، مرحوم حاج سید محمد زعفرانچی بوده است. خانه مرحوم زعفرانچی یکی از محل‌های ثابت برای تشکیل بعضی از هیئت‌های آذربایجانی‌ها بود و رسول ترک در بسیاری از جلسه‌های آن جا شرکت می‌کرد. مرحوم زعفرانچی نیز همچون بسیاری از ترک‌ها و آذربایجانی‌های عاشقِ ولایت، دارای گریه‌های شدیدی بود. مرحوم زعفرانچی و رسول ترک با دو سه نفری دیگر علاوه بر گریه‌های داخل جلسات، بعد از اینکه جلسه‌های روضه تمام می‌شده و مردم متفرّق می‌شده‌اند، تازه در بسیاری از موقع‌ها گریه‌های آنها شروع می‌شده است.
حاج سید محمد زعفرانچی و رسول ترک یک روز بعد از یکی از این جلسه‌ها با یکدیگر عهد و پیمان می‌بندند که هر کدام از آنها که زودتر از دنیا رفت به خواب و رؤیای دیگری بیاید و به دیگری بگوید که این گریه‌ها و اشک‌ها تا چه اندازه مفید و مقبول واقع‌شده است؟و آیا حضرات معصومین‌علیهم السلام این گریه‌ها را از آنها قبول کرده‌اند یا نه؟
مرحوم حاج سید محمد زعفرانچی و رسول ترک این عهد و پیمان را با هم می‌بندند و سال‌ها از این قصّه و قضیه می‌گذرد تا اینکه حاج سید محمد زعفرانچی در یک شبی که در نجف اشرف مشرّف بوده است، رؤیای شگفتی را مشاهده می‌کند.
حاج سید محمّد زعفرانچی برای فرزندش آقا سید علی زعفرانچی و عدّه‌ای دیگر تعریف کرده بود:
آن شب در نجف اشرف در عالم خواب و رؤیا دیدم که به تنهایی در داخل خیمه‌ای نشسته‌ام. سپس نگاهم از لای پرده‌های خیمه به بیرون افتاد و دیدم که یک ماشینی روباز، با سرعت به سوی خیمه در حرکت است. زمانی که آن ماشین به نزدیکی‌های خیمه رسید، دیدم که مردی با لباس و تن پوشی عربی راننده آن ماشین می‌باشد و حاج رسول نیز در کنارِ راننده شادمان و مسرور لَم داده و نشسته است.
وقتی آن ماشین به جلوی خیمه رسید، یک نیم چرخی زد و حاج رسول با عجله از آن ماشین به بیرون پرید و به جلوی خیمه من آمد و به من گفت:
«آنان زهرای آند اولسون حاج سید محمد اوزلری گلدیلر بیلمی آپار دیلار»
(یعنی: ای حاج سید محمّد! سوگند و قسم به جدّه‌ات حضرت زهرا علیها السلام خودشان آمدند مرا بردند!)
و بعد حاج رسول دوباره با عجله رفت و سوار بر آن ماشین شد و آن ماشین در میان گرد و غبار از جلوی چشم‌های من دور شد و من در همین لحظه در حالی که عرق کرده بودم و خوف و ترسی بر جانم افتاده بود از

خواب بیدار شدم.
هنوز صبح نشده بود و من در فکر فرو رفته بودم که خدایا این چه خوابی بود که من دیدم. به هر حال دوباره کم کم خواب مرا فرا گرفت و من فردای آن شب در حالی که چندان توجهی نیز به آن خوابم نداشتم به دفتر و بیت مرحوم آیت اللّه العظمی خویی رفتم که ناگاه در آن جا شنیدم از تهران خبر رسیده است که حاج رسول از دنیا رفته است!

تشییع جنازه

حاج رسول دادخواه خیابانی تبریزی در تاریخ نهم دی ماه 1339 هجری شمسی مطابق با پانزدهم رجب 1380 قمری در سن 55 سالگی به سرای باقی شتافت و خبر وفاتش همان روز سینه به سینه کوچه به کوچه و محلّه به محلّه در شهر پیچید و همه کسانی را که با او آشنایی و رفاقت و برخوردی داشتند، غمگین و متأثر کرد.
ابتدا جنازه او را به مسجد شیخ عبدالحسین، معروف به مسجد آذربایجانی‌ها بردند و کم کم انبوهی از جمعیت به سوی آن مسجد سرازیر شدند. همه محزون و اندوهگین بودند و هر کدام به شکلی ابراز تأسف و اندوه می‌نمودند. حتی پیرمردها و بزرگ‌ترهای هیئت‌ها نیز نمی‌توانستند بی صبری و بی تابی‌های خودشان را ظاهر نسازند. به طور مثال مرحوم حاج حسین برنجی از نوحه خوان‌های شهیر و با صفای آذری تا وارد مسجد شده بود، در حالی که به شدّت اشک می‌ریخت، به سوی تابوت رسولِ ترک رفت و این شعر را با آه و فغان خواند:
سَنی نه دیلّر ایله آغلیوم ایدوم افغان
بو قدر وار دیه بولّم اوزوم سنه قربان
(یعنی: به تو چه می‌گویند؟ تا من هم همانند آنچه(23) به تو می‌گویند گریان شوم و ناله و افغان نمایم، امّا حالا به این اندازه می‌توانم بگویم که خودم به فدای تو.)
عده زیادی از آذربایجانی‌ها و بازاری‌های بازار تهران جنازه رسول ترک را بلند کردند و از مسجد بیرون آوردند تا به رسم آن زمان تا مقبره آقا در نزدیکی‌های چهار راه مولوی تشییع کنند. صدای لا اله الا اللّه و یا حسین‌علیه السلام و یا زهراعلیها السلام با صدای گریه و ناله‌های بسیاری از تشییع کنندگان در هم آمیخته بود.
همچنان که جنازه رسول در طول مسیر به پیش می‌رفت لحظه به لحظه بر تعداد جمعیت افزوده می‌شد. تشییع جنازه رسول ترک به اندازه‌ای با شکوه شده بوده است که همه کسانی که آن را دیده‌اند، همچون: حاج میر حسن قدس، حاج سید احمد تقویان، حاج محمد احمدی، حاج محمد سنقری و بسیاری دیگر از قدیمی‌های بازار تهران، تعبیرشان این بود که انگار یک مجتهد بزرگ از دنیا رفته است.
آقای حاج احمد فرشی می‌گفت: «من در زمان تشییع جنازه حاج رسول ده دوازده سال سن داشتم و در جلوی پرچمی که جلوتر از جنازه در حرکت بود حرکت می‌کردم. من هنوز به خوبی در ذهن و خاطرم مانده است که آن روز تشیّع حاج رسول به اندازه‌ای شلوغ شده بود که بعضی از این

خانم‌های چادری و متدین تندتند از من که در آن زمان در حدود دوازده سال داشتم می‌پرسیدند: آقا پسر! کدام آقا و مجتهدی از دنیا رفته است؟! من هم جواب می‌دادم: حاج رسول از دنیا رفته است.»
آن روز در همان اولین دقیقه‌های تشییع جنازه رسول، در ابتدا سر و کلّه یکی از مشتی‌ها و گردن کلفت‌های تهران، معروف به مصطفی دیوانه پیدا شده بود. مصطفی دیوانه با عدّه‌ای از دوستان و هم مرام‌های خود به سوی تابوت رسول هجوم برده بودند و تابوت را از دست آذربایجانی‌ها و بازاری‌های تهران بیرون آورده و بر بالای دست‌های خویش گرفتند و همچنین زمانی که تابوت حاملِ جنازه پاک و نظر شده رسول ترک به نزدیکی‌های چهار راه مولوی رسیده بود، مرحوم طیب نیز با جمعی از میدانی‌ها و با دارو دسته‌اش به جمعیت پیوسته بودند و خود را به زیر تابوت رسول رسانیده بودند. از دور به نظر می‌رسیده که برای حمل و گرفتن جنازه رسول دعوایی بر پا شده است، امّا این دعواها به هیچ وجه زننده و غیر طبیعی نبوده و بلکه بسیار هم گریه آور و منقلب کننده بوده است.(24)
آن روز در هنگام تشییع جنازه رسول ترک، مرحوم حاج حسین فرشی به یاد یکی از حرف‌های رسول افتاده بود و حالا در گوشه‌ای ایستاده بود و زار زار گریه می‌کرد. چند روز پیش از این یعنی در روزهای مریضی و بیماری رسول، بسیاری از دوستان و آشناهای رسول آن چنان که شایسته بوده است به ملاقات و عیادتش نرفته بودند. به همین دلیل رسول ترک در چند روز پیش از این در بستر بیماری به حاج حسین فرشی گفته بود: من می‌ترسم شماها این جنازه مرا بسیار غریبانه و بی سر و صدا تشییع و تدفین کنید که در این صورت من فقط ترسم از این است که خدای ناکرده بعضی از این هم مرام‌ها و رفقای دوره قدیم و دوره قبل از توبه در پیش خودشان به ارباب و مولای من طعنه بزنند که رسول به سوی امام حسین‌علیه السلام رفت و حالا ببین جنازه‌اش را چه غریبانه و خاموش به خاک می‌سپارند.
حاج حسین فرشی در آن لحظات به یاد این حرف‌های رسول افتاده بود و حالا با دیدن و مشاهده این تشییع جنازه بسیار باشکوه و به دور از انتظار، به شدّت به گریه افتاده بود و با خود زمزمه می‌کرد و می‌گفت: ای حاج رسول! نگاه کن ببین ارباب و مولایت امام حسین‌علیه السلام عجب تشییعی برای تو به راه انداخته است!
به هر حال جنازه مرحوم حاج رسول دادخواه خیابانی تبریزی در میان انبوهی از جمعیت که متشکّل از اعضای هیئت‌های آذربایجانی‌ها و دیگر هیئت‌های تهرانی و اعضای اصناف مختلف بازار تهران و دار و دسته‌های مرحوم طیب و مرحوم مصطفی دیوانه و دیگر اقشار مردم بود، با آن

شکوه و عظمت در تهران تشییع شد و سپس عده زیَادی از دوستان و رفقای رسول جنازه او را به شهر مقدّس قم منتقل کردند و پس از طواف به دور حرم مطهّر حضرت فاطمه معصومه‌علیها السلام در قبرستان مرحوم آیت اللّه العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری معروف به قبرستان نو در همان قبری که رسول ترک را در چندین روز پیش از این به خود جلب و خیره کرده بود به خاک سپردند.

خواب مرحوم خطایی

آقای حاج حسین نوتاش تعریف می‌کرد: بعد از تشییع جنازه حاج رسول در تهران که بسیار پرجمعیت و با عزّت برگزار شد، ما با عدّه زیادی از دوستان و آشنایان به شهر قم رفتیم و جنازه حاج رسول را در یکی از قبرستان‌های نزدیک حرم حضرت معصومه‌علیها السلام دفن کردیم و بعد از مراسم تدفین با چند نفر از دوستان با عجله و با شتاب سوار بر ماشینِ مرحوم آقا اسلام خطا شدیم تا هر چه زودتر به تهران برسیم و در مراسمی که برای حاج رسول در تهران گرفته می‌شد حاضر شویم. به غیر از من افراد دیگری که آن روز در داخل ماشین بودند عبارت بودند از مرحوم حاج ابراهیم سلماسی و حاج صادق پورصمد، حاج کریم محمّدی، مشهدی زینال جعفری و راننده ماشین به نام آقا اسلام خطا.
آن روز که ما در مسیر راه قم به تهران در حرکت بودیم از حالات و کارهای راننده ماشین آقای خطا پیدا بود که بسیار منقلب و محزون است. عاقبت او خودش لب به سخن گشود و در حالی که قطره‌های اشک از چشمانش سرازیر شده بود رازی را که در دل داشت برای ما بازگو کرد. آقا اسلام خطایی آن روز در پشت فرمان در بین راه قم به تهران با گریه و با حسرت برای ما تعریف کرد و گفت:
راستش یک مدّتی می‌شد که من با حاج رسول یک اختلاف و کدورتی پیدا کرده بودم و به دیدنش نمی‌رفتم. تا اینکه حاج رسول به بستر بیماری افتاد و من شنیدم که حالِ حاج رسول بسیار وخیم و بد شده است. به همین خاطر من تصمیم گرفته بودم در اولین فرصت به عیادتش بروم و او را از خودم راضی و خشنود کنم. امّا متأسفانه مشکلات و گرفتاری‌های روزمرّه زندگی این فرصت را به من نمی‌داد. تا اینکه دیشب زمانی که با ماشینم به خارج از تهران رفته بودم و در حال بازگشتن به تهران بودم با خودم اندیشیدم که چرا من به این اندازه امروز و فردا می‌کنم و به عیادت و ملاقات حاج رسول نمی‌روم؟ پس همان موقع تصمیم گرفتم تا هر طوری که شده است یکسره به سوی خانه حاج رسول حرکت کنم. امّا متأسفانه زمانی که من به تهران و به نزدیکی‌های خانه حاج رسول رسیدم ساعت از دوازده شب گذشته بود. با این حال خودم را به جلوی خانه حاج رسول رساندم و با خودم گفتم: اگر از داخل خانه سر و صدایی بیاید در می‌زنم و به داخل می‌روم. امّا وقتی گوش‌هایم را در جلوی خانه حاج رسول خوب تیز کردم، احساس نمودم که خانه حاج رسول بسیار ساکت و خاموش است و بهتر است تا در این موقع از شب مزاحم نشوم.
من دیشب خسته و ناامید به خانه‌ام رفتم و خوابیدم، ولی در عالمِ خواب،

شاهد یک رؤیای بسیار شگفت و منقلب کننده‌ای شدم. من در خواب دیدم که حاج رسول از دنیا رفته است و جمعیت بسیار زیادی در حال تشییع جنازه حاج رسول هستند. در همین هنگام من نگاهم به وسط جمعیت افتاد و دیدم که در بین جمعیت یک خانمی نیز در حال حرکت است. وقتی آن زن را در میان جمعیت و مردها دیدم بسیار ناراحت و عصبانی شدم و با خودم گفتم: چرا این زن به وسط جمعیت و به میان مردها آمده است؟! حتی با خودم فکر می‌کردم شاید این خانم یکی از خواهران حاج رسول باشد.
خلاصه اینکه خودم را به نزدیکی‌های آن خانم رساندم و به بعضی از پیرمردها اشاره کردم تا به این زن بگویند که از بین مردها بیرون برود. اما هیچ کس توجّهی به حرف‌های من نمی‌کرد. به همین خاطر خودم به کنار آن خانم رفتم و گفتم: ببخشید خانم! اگر شما از خواهران حاج رسول هم که باشید، بهتر است که هر چه زودتر از وسط جمعیت بیرون بروید، درست نیست شما در اینجا باشید.
زمانی که من داشتم این حرف‌ها را به آن خانم می‌گفتم، یک دفعه او رو به من کرد و گفت: آیا شما می‌دانی من که هستم؟
من هنوز جوابی نداده بودم که آن خانم خودش با یک حزن و اندوهی خاص ادامه داد و گفت: من زینب هستم، این جنازه هم متعلّق به ماست. ما خودمان باید او را تشییع کنیم!
مرحوم آقای خطایی در حالی که به شدّت گریه می‌کرد، می‌گفت: در همان لحظه‌ای که خانم حضرت زینب‌علیها السلام خودش را به من معرفی کرد، من به اندازه‌ای منقلب شدم که ناخود آگاه فریاد بسیار بلندی کشیدم و از خواب بیدار شدم و دیدم اعضای خانواده نیز با صدای فریاد و ناله من از خواب پریده‌اند و در بالای سرم جمع شده‌اند.
من در همان اولین دقیقه‌های صبح، خودم را با عجله و شتاب به جلوی خانه حاج رسول رساندم، امّا متأسفانه مشاهده کردم صدای گریه و ناله بلند است و حاج رسول از دنیا رفته است. امّا یک نکته و مسئله بسیار شگفت و جالبی که فکرم را به خود مشغول کرده است این است که من امروز در تشییع جنازه حاج رسول درست همان صحنه هایی را می‌دیدم که دیشب در خواب دیده بودم. به همین دلیل من مطمئن هستم اگر چشم‌های بینا و با بصیرتی داشتم، خانم حضرت زینب‌علیها السلام را در تشییع جنازه حاج رسول در بیداری نیز می‌دیدم.

دو سه ماه پیش از این به خانه یکی از دوستانم رفته بودم. ایشان یکی از دبیرهای خوب و باصفای آموزش و پرورش تهران است. او آدمی بسیار پاک و با ایمان و با تقواست. وی مدّتی است که با تعدادی از نوجوانان و جوانان بسیجی و بعضی از دانش آموزان دبیرستانشان یک جلسه و هیئتی را به راه انداخته‌اند. آنها هفته‌ای یک بار به دور هم جمع می‌شوند و از نور و پرتو قرآن و احادیث و گفته‌های اهل بیت عصمت و طهارت‌علیهم السلام قلب‌ها و دل‌هایشان را نورانی و با طراوت می‌کنند.
آنها هر هفته در ابتدا قسمتی از کتاب گناهان کبیره نوشته شهید آیت اللَّه دستغیب و سپس قسمتی از رساله عملیه حضرت آیت اللّه العظمی بهجت و بعد هم قسمتی از یکی از کتاب‌های اخلاقی را که تکیه بر اخبار و احادیث داشته باشد می‌خوانند و در آخر و در انتهای جلسه نیز به روضه خوانی و توسّل به حضرات ائمّه معصومین علیهم السلام می‌پردازند.
آن شبی که من به خانه دوستم رفته بودم، قرار بود که تا ساعتی دیگر یکی از جلسه‌های آنها در آن جا برگزار گردد.
پس من هم در آن جا ماندم و بعد از ساعتی اعضای آن هیئت که همه از نوجوانان و جوانان بسیار نورانی و ظاهر الصلاح بودند کم کم جمع شدند که من با نگاه و با مشاهده چهره‌های نورانی و پاک و با صفای آن نوجوانان و جوانان با ایمان، بسیار تحت تأثیر قرار گرفته بودم و یک حالت خوب و خوش و با معنویتی پیدا کرده بودم.
من در حال و هوای خودم بودم که دوستم که از قضیه تحقیقات و جستجوهای من پیرامون زندگی‌نامه رسول ترک آگاه و با خبر بود، بدون هیچ مقدمه و گفت و گوی قبلی از من خواست تا آن شب پیرامون ماجرای رسول ترک برای آنها صحبت کنم. من هم که چاره‌ای به جز اطاعت نداشتم در ابتدا مقداری در مورد لحظه‌های ناب و لحظه‌های خاص و تکان دهنده صحبت کردم و تأکید نمودم که این لحظه‌های ناب و خاص، برای همه انسان‌ها بدون استثناء پیش می‌آید ولی متأسفانه فقط تعداد کم و انگشت شماری هستند که از این لحظه‌های تکان دهنده و عبرت‌آموز بهره می‌گیرند و به یک باره به قلّه‌های بلند معرفت و شناخت دست می‌یابند. سپس در حدود بیست دقیقه درباره توبه رسول ترک و لحظه و علّت توبه‌اش و بعضی از حالت‌های او صحبت نمودم.
امّا مقصود اصلی و نهایی‌ام از اینکه این قضیه را برای شما خواننده عزیز می‌نویسم این است که آن شب به نظر می‌رسید همه آن نوجوانان و جوانان به شدّت تحت تأثیرِ ماجرای رسول ترک قرار گرفته باشند. قصّه

رسول ترک همه آنها به خصوص یکی از آن جوانان حاضر را به فکر فرو برده بود. آن جوان که از شخصیت و از حالات عاشقانه رسول ترک نسبت به آقا ابا عبداللّه الحسین‌علیه السلام بسیار خوشش آمده بود، مدّتی بعد از آن جلسه یک شب رسول ترک را در خواب و رؤیا مشاهده می‌کند. او در خواب دیده بود که همراه با رسول ترک در یک مکانی نشسته‌اند و سپس رسول ترک به آن جوانِ با صفای بسیجی گفته بود:
«اگر می‌خواهی که عاشقِ امام حسین‌علیه السلام بشوی: تقوا، تقوا، تقوا.»

آخرین کلام

من نمی‌دانم برداشت‌ها و ارزیابی‌های شما از خواندن و مطالعه این کتاب چه بوده است و نمی‌دانم تا چه اندازه از این نوشتار راضی و خشنود شده‌اید و نمی‌دانم چه پیشنهاد و انتقادی در مغز و قلب‌های شما نقش بسته است و نمی‌دانم اگر قرار شود تا شما خواننده عزیز کتابی و یا مقاله و نوشته‌ای درباره رسول ترک و یا رسول ترک‌ها بنویسید، چه سبک و روشی را انتخاب خواهید کرد و چگونه خواهید نوشت؟
همچنین نمی‌دانم که هم اکنون توقع و انتظارتان از این آخرین کلام و از این صفحه‌های پایانی چیست؟ ولی من به نظرم رسیده است تا در این صفحه‌های پایانی برای شما بنویسم که عاشقان دو گونه هستند:
- عاشقان بلبل
- عاشقان پروانه
شاید هیچ کس نمی‌تواند با قاطعیت ادّعا کند و بگوید که بلبل عاشق‌تر است و یا پروانه، چون هر دو عاشق و حیرانند و هر دو می‌سوزند و می‌سازند، امّا فقط یکی شهره شهر است و سرشناس و دیگری بی سر و صدا و ناشناس، یکی می‌سوزد و می‌نالد و دیگری می‌سوزد و می‌پُکَد، یکی همیشه و مدام دیوانه و مجنون است و دیگری به یک باره جنونش جلوه می‌کند.
هر چند که عاشقان حسین‌علیه السلام پیچیده‌تر از این حرف‌هایند و هر چند که عاشقان امام حسین‌علیه السلام همه فرمولها و مرزبندی‌ها را به هم ریخته‌اند ولی با این حال من این آخرین کلام را به قصّه عاشقی اختصاص داده‌ام که به گمان خودم او یکی از عاشقان پروانه وارِ امام حسین‌علیه السلام بوده است. فقط امیدوارم که شما خواننده عزیز و گرامی تحلیل و تفسیر خوب و مناسبی از ماجرای این عاشقِ پروانه‌وار داشته باشید.

ماجرای شیعه هندی

کم‌کم بسیاری از همسایه‌های شیعه هندی داشتند به او مشکوک می‌شدند. آن شیعه هندی همسایه‌ای جدید بود و نزدیک به شش ماه می‌شد که به شهر کربلا آمده بود. او کشور و زادگاهش، هندوستان را برای همیشه رها کرده بود تا بقیه عمرش را در کربلا، در مجاورت مزار پاک امام حسین‌علیه السلام و یاران با وفایش زندگی کند. ظاهرش نشان می‌داد که آدمی جلیل القدر است چنان که مرحوم فاضل دربندی نیز در کتابش به نام «اسرارالشهادة» از آن شیعه هندی به عنوان یکی از بزرگانِ هند یاد کرده است.
شیعه هندی در یکی از محلّه‌های کربلا خانه‌ای تهیه کرده بود و حالا بعد از شش ماه، بسیاری از همسایه هایش، او و خانواده‌اش را به خوبی می‌شناختند. همه همسایه‌ها و آدم‌هایی که در این شش ماه با او دیدار و برخوردی کرده بودند او را شیعه‌ای معتقد و پاک و با تقوا یافته بودند، امّا به مرور و با گذشت زمان بعضی‌ها متوجه یک موضوع و مسئله غیر عادی و عجیبی درباره آن شیعه هندی شده بودند. آن موضوع و مسئله غیر عادی باعث شده بود تا بعضی از همسایه‌ها، فکرها و عقیده‌های غیر منطقی و ناخوشایندی نسبت به او پیدا کنند و رفته رفته گاهی این فکرها بر زبان‌هایشان نیز جاری می‌شد. آن موضوع، در واقع خیلی عجیب بود. آن شیعه هندی در همه این شش ماهی که در کربلا ساکن شده بود، حتی برای یک بار هم به حرم سیدالشهداعلیه السلام مشرّف نشده بود!
به راستی چگونه می‌شد این موضوع را توجیه کرد؟! چگونه می‌شد شیعه‌ای وطن و دیارش را رها کند و برای زندگی به کربلا بیاید ولی حتّی برای یک مرتبه هم، به داخل حرم امام حسین‌علیه السلام پا ننهاده باشد؟!
فقط در طول این شش ماه، گاهی بعضی از همسایه‌ها مشاهده کرده بودند که او بعضی از وقتها به بالای پشت بام خانه‌اش می‌رود و رو به سوی بارگاه و گنبد امام حسین‌علیه السلام به آن حضرت سلام می‌دهد و زیارتی می‌خواند و پایین می‌آید. او در همه این شش ماه، فقط با همین شکل و روش، عزیز و جگر گوشه زهرای مرضیه علیها السلام را زیارت کرده بود.
عاقبت داستان و ماجرای شیعه هندی به گوش مرحوم سید مرتضی می‌رسد. جناب مرحوم سید مرتضی در آن زمان یکی از دانشمندان و علمای بزرگ کربلا بود و در بین مردم و ساکنانِ کربلا مشهور و معروف به نقیب بود. جناب نقیب بعد از شنیدن و پی بردن به داستان و ماجرای شیعه هندی به خانه او می‌رود و بعد از سلام و علیک و حال و احوالپرسی‌های

معمولی، شروع به سرزنش و ملامتِ شیعه هندی می‌کند. او با صراحت به شیعه هندی می‌گوید: «در مذهب اهل بیت عصمت و طهارت‌علیهم السلام یکی از آداب و دستورهای زیارت این است که به حرم داخل بشوی و عتبه و ضریح را ببوسی ولی این روش و طریقه تو که فقط از بالای پشت بام خانه ات آن حضرت را زیارت می‌کنی، اختصاص به شیعیان و مؤمنینی دارد که در شهرها و کشورهای دیگر زندگی می‌کنند و برای آنها ممکن نیست تا در کربلا و در داخل حرم سید الشهداءعلیه السلام حاضر شوند.»
از حالت و چهره شیعه هندی پیدا بود که صحبت‌های نقیب او را بسیار مضطرب و نگران کرده است. او بعد از گوش کردن به همه حرف‌های نقیب با حالتی از روی خواهش و التماس گفته بود: «یا نقیب الاشراف! من از شما انتظار و توقع دارم تا هر مقدار از مال دنیا که بخواهی از من بگیری ولی در عوض مرا مأمور به داخل شدن به حرم سیدالشهداءعلیه السلام نفرمایی و مرا به کلّی از این کار معاف کنی.»
شیعه هندی از اینکه در عوض وارد نشدن و نرفتن به داخل حرم پیشنهاد کرده بود تا هر مقداری از مال و منال دنیا را به جناب نقیب بپردازد، هیچ گونه قصد سوء و بدی نداشت، ولی جناب نقیب از این سخن بسیار ناراحت و دلخور شده و با ناراحتی جواب داده بود: «من برای مال دنیا این سخن نگفته و این امر را نکردم، بلکه این روش و طریقه زیارتِ تو را در صورت ساکن بودن در کربلا، بدعت و منکَر می‌دانم و نهی از منکر واجب است.»
به نظر می‌رسید جناب نقیب به خوبی فهمیده بود که این شیعه هندی از روی ارادت و عشقی که به امام حسین‌علیه السلام دارد نمی‌تواند به حرم وارد شود، امّا اصل و اساس در زیارت ائمّه اطهارعلیهم السلام ورود به حرم‌های شریف و انجام اعمال و آداب زیارت بر طبق دستورات و سفارش‌های حضرات معصومین‌علیهم السلام در داخل آن حرم‌ها و مکان‌های مقدس می‌باشد. شیعه بودن گام به گام و حرف به حرف و لحظه به لحظه تابع و اطاعت کننده نظرات و دستورات و خواسته‌های جزئی و کلّی و کوچک و بزرگِ امامان معصوم‌علیهم السلام بودن است و جناب نقیب چاره‌ای به جز امر نمودن به ورود شیعه هندی به حرم شریف امام حسین‌علیه السلام نداشت.
شیعه هندی با توجّه به آن حرف‌های صریح و بی پرده جناب نقیب، دیگر هیچ حرفی برای گفتن نداشت. او دیگر بر خود واجب می‌دانست که از آن دستور و توصیه جناب نقیب پیروی و اطاعت کند. بعد از پایان و خاتمه سخنان و حرف‌های نقیب به جز آهی سرد هیچ صدای دیگری از آن شیعه هندی بر نیامد. او فقط آهی کشیده بود. آه و ناله‌ای که از قلب و جگری پر درد بیرون آمده باشد.
شیعه هندی بلند شد و رفت تا غسل زیارت کند. او بعد از غسل یکی از

بهترین لباس‌هایی را که داشت پوشیَد و پاک و پاکیزه و با پایی برهنه از خانه‌اش بیرون آمد. شیعه هندی به سوی بارگاه و حرم سید الشهداءعلیه السلام در حرکت بود. هر چه بیشتر به حرم نزدیک‌تر می‌شد خضوع و خشوعش بیشتر جلوه پیدا می‌کرد. بعد از دقایقی به درهای حرم رسید و خودش را در جلوی درهای صحن بر روی زمین انداخت. او در اینجا به شدّت به گریه افتاده بود. برای بسیاری از زائرانی که از کنارش رد می‌شدند، گریه‌ها و ناله‌های او جالب و دیدنی بود.
جناب نقیب به شیعه هندی گفته بود که یکی از آداب و دستورهای زیارت این است که عتبه و ضریح را ببوسی و حالا او در حالی که خود را بر روی زمین انداخته بود، تندتند عتبه و درهای صحن شریف را عاشقانه می‌بوسید.
زمانی که شیعه هندی از روی زمین بلند می‌شد تا به سوی داخل حرم برود بدنش به طور محسوسی لرزان شده بود. خدا می‌دانست که در آن لحظه‌ها در قلب و سینه شیعه هندی چه می‌گذشت که او را این چنین به لرزیدن واداشته بود. لرزیدنی همچون گنجشکی که در هوایی سرد و یخبندان در آب افتاده باشد.
زمانی که به یکی از کفشداری‌های حرم نزدیک می‌شد، رنگ و رویش زرد شده بود. او در جلوی کفشداری نیز خودش را بر روی زمین انداخت و شروع به بوسیدن زمین کرد. بعد از لحظاتی همانند کسی که در حال جان دادن باشد از روی زمین بلند شد و به ایوان وارد گشت. او فقط چند متر با رواق و با مرقد مطهّر محبوب و مولایش حسین بن علی علیهما السلام فاصله داشت. شیعه هندی در حالی که هنوز به رواق وارد نشده بود پریشانی و بی تابی و اضطرابش به حدّ خطرناک و شکننده‌ای رسیده بود، پس چگونه و با چه صبر و طاقتی می‌خواست به رواق داخل شود؟! ای کاش یکی پیدا می‌شد و جلوی او را می‌گرفت. ای کاش جناب نقیب در آن جا حاضر و شاهد بود و به او امر می‌کرد: بس است، برگرد!
امّا به هر حال شیعه هندی با هر سختی و مشقّتی بود به رواق وارد شد. از این به بعد کلمات و توصیفات قاصر از توصیف بودند. به محضِ اینکه چشم‌های گریان و برافروخته شیعه هندی به ضریح مبارک و شش گوشه امام حسین‌علیه السلام افتاد، همچون زنی بچّه مرده، به سختی نفسی اندوهناک و ناله‌ای جانسوز کشید و به آواز و بانگی جانگداز صدا زد: «أهذا مَصْرَع سیدالشُّهداءعلیه السلام، آیا اینجا همان جایی است که حسین‌علیه السلام بر زمین افتاده است؟ أهذا مَقْتَل سیدالشُّهَداءعلیه السلام آیا اینجا همان جایی است که حسین‌علیه السلام کشته شده است؟!»
و سپس صیحه و فریادی کشید و در همان نزدیکی‌های ضریح، در همان نزدیکی‌های مکانی که در روز عاشورا، حسین‌علیه السلام بر زمین افتاده و به خون غلتیده بود، نقش بر زمین شد.

همه زائرانی که بر این صحنه شاهد و ناظر بودند، حیران و مبهوت نگاهی به شیعه هندی و نگاهی به یکدیگر داشتند. لحظاتی نگذشت که تعدادی از زائران به دور جسم و بدنِ شیعه هندی حلقه زدند. باور کردنی نبود اما واقعیت و حقیقت داشت. او دیگر روح در بدن نداشت. او از جذبه و عشق مرده بود، او پرواز کرده بود، او جان داده بود... .(25)

ای شمع مسوز که شب دراز است هنوز
ای صبح مدم که وقت راز است هنوز
پروانه برو تو در کناری بنشین
این صحبت عاشقی دراز است هنوز

محمد حسن سیف اللهی
رمضان 1421، آذر 1379
قسمتی از زیارت ناحیه مقدسه إ

فرازی از زیارت ناحیه مقدسه

. . . السّلامُ عَلَیکَ فَاِنّی قَصَدْتُ اِلَیکَ وَ رَجَوْتُ الْفَوْزَ لَدَیکَ، السّلامُ عَلَیکَ سَلامَ الْعارِفِ بِحُرْمَتِکَ، الْمُخْلِصِ فی وِلایتِکَ، الْمُتَقَرِّبِ اِلَی اللّه بِمَحَبَّتِکَ، الْبَریءِ مِنْ اَعْدآئِکَ، سَلامَ مَنْ قَلْبُهُ بِمُصابِکَ مَقْرُوحٌ وَ دَمْعُهُ عِنْدَ ذِکْرِکَ مَسْفُوحٌ، سَلامَ المَفْجُوعِ الْحَزینِ الْوالِهِ الْمُسْتَکینِ، سَلامَ مَنْ لَوْ کانَ مَعَکَ بِالطُّفُوفِ لَوَقاکَ بِنَفْسِهِ حَدَّ السُّیوفِ وَ بَذَلَ حُشاشَتَهُ دُونَکَ لِلْحُتُوفِ، و جاهَدَ بَینَ یدَیکَ وَ نَصَرَکَ عَلی مَنْ بَغی عَلَیکَ وَ فَداکَ بِرُوحِهِ وَ جَسَدِهِ وَ مالِهِ وَ وَلَدِهِ، وَ رُوحُه لِرُوحِکَ فِداءٌ، وَ اَهْلُهُ لِاَهْلِکَ رِقآءٌ، فَلَئِنْ اَخَّرَتْنِی الدُّهُورُ وَ عاقَنی عَنْ نَصْرِکَ الْمَقْدُورُ وَلَمْ اَکُنْ لِمَنْ حارَبَکَ مُحارِباً و لِمَنْ نَصَبَ لَکَ الْعَداوَةَ مُناصِباً، فَلَأَنْدُبَنَّکَ صَباحاً وَ مَساءً وَ لَأَبْکِیَنَّ لَکَ بَدَلَ الدُّمُوعِ دَماً، حَسْرَةً عَلَیکَ وَ تَأَسُّفاً عَلی مادَهاکَ، وَ تَلَهُّفاً حَتّی اَمُوتَ بِلَوْعَةِ الْمُصابِ، وَ غُصَّةِ الْاِکْتِیابِ، اَشْهَدُ اَنَّکَ قَدْ اَقَمْتَ الصَّلوةَ وَ اتَیتَ الزَّکوةَ وَ اَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ و نَهَیتَ عَنِ الْمُنْکَرِ ... .(26)

. . . سلام بر تو (ای حسین) به درستی که من به سوی تو آمده‌ام و امید رستگار شدن را در نزد تو دارم، سلام بر تو (ای حسین) سلامِ کسی که آشنای به حرمت تو و خالص در ولایت و دوستی توست که با این دوستی و محبّت به سوی خدا نزدیکی و تقرب می‌جوید و از دشمنانت بیزاری می‌نماید. سلامِ کسی که قلبش از داغ و مصیبت تو جریحه دار و اشکش در هنگام ذکر و یاد تو جاری است. سلامِ کسی که در غمت مصیبت زده و اندوهگین و حیران و بیچاره است. سلامِ کسی که اگر با تو در صحرای کربلا بود، همانا که از تو با نفس و جانش در مقابل شمشیرهای تیز و بُرنده محافظت می‌کرد و باقی مانده رمق های جانش را به خاطر تو به دست مرگ می‌سپرد و در رکاب تو جهاد می‌کرد و تو رابر علیه کسانی که بر تو ستم کردند کمک و یاری می‌کرد و با روح و جسم و مال و فرزندانش فدای تو می‌شد که روح و جان خودش را فدای جان تو می‌کرد و اهل و فرزندانش را نیز فدایی و سپر بلای اهل بیت تو می‌نمود. پس اگر چه روزگار مرا از زمان تو به تأخیر انداخته و مرا از یاری تو باز داشته است و من در آن زمان نبودم تا با آنان که با تو جنگیدند بجنگم و با آنهایی که با تو به دشمنی برخاستند دشمنی و عداوت داشته باشم، پس به جای اینها در هر صبح و شب بر تو ناله و ندبه خواهم کرد و به جای اشک، برای تو خون گریه می‌کنم و در حسرت تو و در غم و غصه مصیبت‌هایی که بر تو وارد شده، در یک سوز جانگدازی خواهم بود تا اینکه با مصیبت زدگی جانکاه و اندوهی فراوان جان بسپارم و بمیرم. من شهادت می‌دهم که تو نماز را به

پاداشتی و زکات را پرداختی و به معروف و خوبی امر کردی و از منکر و بدی نهی کردی ... .

پی نوشت ها

1) قسمتی از یکی از سروده‌های علامه طباطبایی قدس سره
2) بحار الانوار، ج 36، ص 205
3) داستان و ماجرای توبه رسول ترک با توجه به تعریف و نقلی که برای اولین بار از زبان مرحوم حاج شیخ حسین کبیر تهرانی شنیده بودم نگاشته شده است. این داستان به همین شکل و یا با مقدار کمی تفاوت در بین بسیاری از پیرمردهای هیئت‌های آذربایجانی‌های تهران و تبریز مشهور و معروف است.
4) این شعر از استاد شهریار می‌باشد که اصلِ مصرعِ دومش این است:
من عاشق تو هستم این گفتگو ندارد.
5) در شناسنامه آن مرحوم «رسول دادخواه خیابانی» ثبت شده است.
6) یعنی دیوانه حساب و کتاب و بازخواست ندارد. و من اگر در مصیبت سید الشهداءعلیه السلام به طور غیر متعارف می‌سوزم و اشک می‌ریزم و . . . به حساب دیوانگی من بگذارید.
7) گنجینه دانشمندان، ج 4 ، ص 479 .
8) اختران فروزان ری و طهران یا تذکرة المقابر، ص 254
9) مسجد میرزا موسی که معروف به مسجد بزّازها می‌باشد یکی از مسجدهای مهم و بزرگ بازار تهران می‌باشد و رسول ترک در بسیاری از روزهای محرّم عادت داشته است تا در جلسه روضه مسجد بزازها حضور یابد. هیئت صنف بزّازهای تهران که بیش از صد سال از تأسیسِ آن می‌گذرد از هیئت‌های بسیار با شور وحال و با صفای تهران بوده است که در بسیاری از روزهای دهه اول محرّم یکی از مهم‌ترین و شلوغ ترین جلسه‌های روضه تهران به حساب می‌آمده است. یکی از مدّاحان آذربایجان می‌گفت: «در قدیم در این هیئت بزازها که گاهی ما آذری‌ها نیز در آن شرکت می‌کردیم یک آدم‌های با معنویت وبا صفایی حضور داشتند که هر کدام از آنها می‌توانست یک هیئتی را اداره کند.»
در حال حاضر هیئت بزازها حسینیه‌ای را در خیابان خیام ساخته است وبه آن جا منتقل شده است.
از عارف صمدانی وفقیه ربانی مرحوم شیخ محمّد حسن معزّی تهرانی رحمه الله که سال‌های زیادی با مرحوم آیت اللّه العظمی حاج سید احمد خوانساری معاشرت داشته است شنیدم که می‌گفت: «با آنکه در قدیم در دهه اول محرّم روضه مسجد بزازها بسیار شلوغ می‌شده وتمام مسجد پر از جمعیت می‌شده است با این حال وبا این ازدِحام جمعیت باز هم مرحوم آقای خوانساری به خاطر حضورِ آدم‌هایی همچون رسول ترک بسیار دوست

می‌داشته‌اند تا به طور مرتّب در این جلسات حضور یابند!»
10) رسول ترک بنا بر گفته‌های کسانی که او را از نزدیک می‌شناخته‌اند نسبت به رفع مشکلات وگرفتاری‌های نوحه خوان‌ها و ذاکران امام حسین‌علیه السلام بسیار حسّاس و کوشا بوده است. او بر خودش واجب می‌دانسته است تا از هر خدمتی که می‌تواند برای آنها انجام دهد دریغ نورزد.
11) شعر از فؤاد کرمانی
12) این مطلب با توجه به خاطرات و صحبت‌های آقای حاج ناصر افشار نوشته شده است. بنا بر گفته‌های آقای افشار، حاج رسول بر گردن او حق پدری دارد زیرا که او در سنین کودکی پدرش را از دست می‌دهد و از آن به بعد او و خانواده‌اش از کمک‌ها و مواظبت‌های حاج رسول بهره‌مند بوده‌اند.
لازم به ذکر است که راهنمایی‌های آقای افشار در شناسایی بعضی از دوستان و رفقای رسول ترک بسیار مفید و موثّر بوده است که مناسب است در همین جا تشکرم را نسبت به ایشان ابراز دارم. و البته عزیزان دیگری نیز راهنمایی‌ها وکمک‌های خالصانه بسیار مؤثر و پرفایده‌ای داشته‌اند که ان شاء اللّه همه بزرگوارانی که هر یک به نوعی در شکل گرفتنِ این کتاب نقش وسهمی داشته‌اند اجر و پاداشش را از آقا ابا عبداللّه الحسین‌علیه السلام خواهند گرفت.
13) یعنی قضایای قتلگاه قبل از شهادت امام حسین‌علیه السلام
14) این نکته و جمله «پس از وفات حاج رسول هنوز نظیرش در شدّت گریه نیامده است» را علاوه بر حاج اصغر زاهدی بسیاری از شاعرها و مدّاحان آذری دیگر نیز بیان می‌داشتند البته خوانندگان عزیز به این نکته توجه و التفات داشته باشند که این حرف را آدم‌هایی می‌گویند که اگر شما در هر زمانی به بعضی از این هیئت‌های مذهبی تُرک زبان به خصوص به هیئت‌های قدیمی و با سابقه آنها سری بزنید اغلب و به طور معمول در جلسات و هیئت‌های آنهابا یک اشخاصی رو به رو می‌شوید که گریه‌ها و ناله‌های آنها از هر نوحه و مرثیه‌ای مؤثّرتر و گریه‌آورتر است.
15) بعد از دو دلی وتردیدی که نسبت به آوردن ونوشتن این خاطره داشتم عاقبت به نظرم رسید که این خاطره را فقط با این قصد و نیت بنویسم که خوانندگان عزیز از این خاطره این درس را بگیرند که با آنکه چنان خوابی نیز در تأییدِ رسولْ مشاهده می‌شود ولی باز هم رسول ترک با استناد به این گونه از خوابها ورؤیاها به اصول وحریم‌های شیعه بی اعتنایی نمی‌کند و نصیحتهای منطقی وصحیحِ دیگران را بدون هیچ گونه عُجب و غروری با آغوش باز می‌پذیرد که توجه و التفات به این سیره وروش (التزام به اصول وچهارچوبهای عقیدتی تشیع) راهگشای رفع بسیاری از کج فهمی‌ها

وانحرافات است.
16) شاید نیازی به تذکر نباشد که مرقدهای حضرت زینب و جناب رقیه - سلام اللّه علیهما بعد از پیروزی شکوهمند انقلاب اسلامی ایران بازسازی و مرمّت گردیده است و این قصّه مربوط به قبل از سال 1340 شمسی است که در آن زمان وضعیت مرقد حضرت رقیه علیها السلام به این شکل نبوده است. و همچنین شاید نیازی به تذکّر نباشد که هر گونه سیلی یا ضرب وشتمی بدونِ جواز شرعی وفقهی گناه وخلافِ شرع می‌باشد واگر رسول ترک نیز مجبور بوده است تا یک سیلی به آن آقای کلیددار بزند حتماً دلیلی شرعی و موّجه بر آن مترتّب بوده است به خصوص اینکه بعضی دیگر از افرادی که از این قضیه مطّلع بودند تأکید می‌کردند که آن آقای کلیددار با آنکه قبلاً بعضی‌های دیگر نیز با او گفت و گو کرده بودند ولی او نسبت به باز کردن و نگهداری از مرقد حضرت رقیه علیها السلام بسیار بی‌تفاوت و سرد بود و قبل از اینکه حاج رسول با او برخورد کند معمولاً درهای مرقد حضرت رقیه علیها السلام بسته بود.
17) آقای حاج محمد سنقری بعد از توضیحاتی درباره نکته‌های لطیف و ظریفی که حاج رسول پیرامون برخی از اشعار داشت، می‌گفت: حاج رسول این شعر معروفِ
آسایش دو گیتی تفسیرش این دو حرف است
با دوستان مروّت با دشمنان مدارا
را این‌گونه می‌خواند:
آسایش دو گیتی تفسیرش این یک حرف است
با دشمنِ کج اندیش مشکل بُوَد مدارا
18) اینَ قصّه اولین برخوردِ رسول ترک با حاج اکبر آقای ناظم بنا بر صحبت‌های حاج هادی جبّاری یکی از اعضای هیئت نو باوگان قنات آباد (واقع در خیابان مولوی تهران) نوشته شده است.
19) امّا این نکته نیز ناگفته نماند که بنا بر گفته‌های دوستان و رفقای رسول ترک، او یک اهتمام و عنایتی خاص به زیارت حرم حضرت زینب علیها السلام و سفر به شام و سوریه داشته است و در آن جا از یک سوز و حال و هوای خاصّی برخوردار بوده است. بعضی از دوستانش می‌گفتند: در بعضی از سفرهایی که حاج رسول به سوریه و شام می‌رفت گاهی به مدّت چند ماه در آن جا ماندگار می‌شد.
20) لازم به توضیح است که رسول ترک تا آخر عمرش در دو اتاق اجاره‌ای زندگی می‌کرده است.
21) به نقل از حاج حسین علیپور
22) این مصرع قسمتی از یک نوحه ترکی است که زبان حال حضرت لیلا علیها السلام است که با جنازه پاک و مطهّر فرزندش حضرت علی اکبرعلیه

السلام سخن می‌گوید که می‌خواهد بگوید که من دیگر نمی‌توانم بمانم و باید به سوی منزلی ویرانه بروم که فهمیده‌ام آن منزل ویرانه در یکی از خرابه‌های شام است.
23) رسول ترک در میان آذری‌ها و دوستانش معروف به «حاج رسولِ دیوانه» بود و همه به حقیقت او را دیوانه امام حسین‌علیه السلام می‌دانستند.
24) شاید برای شما خواننده عزیز و گرامی قابل توجه و جالب باشد که بعدها، هم مرحوم طیب و هم مرحوم مصطفی دیوانه هر دو به شکلی عاقبت به خیر شدند و توّاب و پاک از دنیا رفتند به خصوص مرحوم حاج مصطفی دادکان معروف به مصطفی دیوانه که آن بزرگوار نیز وقتی در یکی از سال‌های عمرش به کربلا مشرف شد پس از بازگشت از کربلای امام حسین‌علیه السلام به کلّی زیرو رو شد و توبه کرد و او نیز یکی از نجات یافتگان کشتی نجات و یکی از ارادتمندان و محبّان امام حسین‌علیه السلام گشت. مرحوم حاج مصطفی دادکان سال‌های سال سرپرستی و هدایت هیئت محبّان الزهرا علیها السلام واقع در محله پاچنارِ تهران را بر عهده داشته است و سنگ بنای حسینیه‌ای به‌نام بیت الزهرا علیها السلام را نیز در شهر مقدس مشهد بنا نهاده است. می‌گویند مرحوم حاج مصطفی بعضی از دعاهای معروف همچون دعای ندبه و زیارت عاشورا را حفظ کرده بوده است و در جلسه‌های هیئت برای دیگران می‌خوانده است. می‌گویند هرگاه در مقابل مرحوم حاج مصطفی نام امام حسین‌علیه السلام برده می‌شد قطرات اشک بی اختیار از چشم‌های او سرازیر می‌گشت. آن مرحوم نیز در سال 1358 از دنیا رفت و با تشییع جنازه بسیار باشکوهی به خاک سپرده شد.

جان فدای تو که هم جانی و هم جانانی
هر که شد خاک درت رست ز سر گردانی
سرسری از سرِ کوی تو نیارم برخاست
کارِ دشوار نگیرند بدین آسانی
خلق را طاقتِ پروانه پرسوخته نیست
نازکان را نبود شیوه جان افشانی

25) سند این داستان: کتاب دارالسلام ص 510 تألیف مرحوم شیخ محمود عراقی.
26) بحارالانوار، ج 101، ص 238.

24- انصار الحسين (ع)

مشخصات کتاب

سرشناسه :شمس‌الدین، محمدمهدی، ۱۹۳۱ - ۲۰۰۱م.
Shamsal Din, Muhammad Mahdi
عنوان قراردادی:انصارالحسین علیه‌السلام. فارسی
عنوان و نام پدیدآور:انصارالحسین علیه‌السلام/ نوشته محمدمهدی شمس‌الدین ؛ ترجمه ناصر هاشم‌زاده.
مشخصات نشر :تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، شرکت چاپ و نشر بین الملل ۱۳۸۶.
مشخصات ظاهری ۲۸۰ ص.
شابک ۲۲۰۰۰ ریال 978-964-304-235-6
وضعیت فهرست نویسی :فاپا
یادداشت :کتابنامه: ص. ۲۷۶ - ۲۷۸؛ همچنین به صورت زیرنویس.
موضوع:حسین‌بن‌علی (ع)، امام سوم، ۴ - ۶۱ق.-- اصحاب.
موضوع :واقعه کربلا، ۶۱ق.-- شهیدان -- سرگذشتنامه.
موضوع :زیارتنامه‌ها.
شناسه افزوده :هاشم‌زاده، ناصر ، مترجم
شناسه افزوده :سازمان تبلیغات اسلامی. شرکت چاپ و نشر بین‌الملل
رده بندی کنگره BP۴۲/ش۸الف ۴۱ ۸۰ ۱۳۸۶
رده بندی دیویی ۲۹۷/۹۵۳۷
شماره کتابشناسی ملی :۱۰ ۴۵۲۱۶

شهادت،... و قیام امت
به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان
در تاریخ تکاملی شخصیت انسان، شهادت به عنوان یکی از نشانه‌های بزرگی که نقش خویش را در مسیر این رشد، به سوی کمال متعالی ایفا کرده، نمود دارد. نمودی چون دوست داشتن، وفاداری و ایثار و آنچه که از محدوده‌ی خویشتن انسان فراتر می‌رود و محیط گسترده‌ی انسانیت را در برمی‌گیرد. و شهادت از دیدگاه ما، عالیترین این نمودهاست و منتها درجه‌ای است که آدمی در رشد روحی و کمال انسانی خویش، امکان رسیدن به آن را دارد. زیرا به معنای گذشت از خود و لذتهای ذاتی خویش است که آدمی در ارتباط با دیگران دارد. عواطفی از قبیل: عشق و وفاداری، ایثار و هر آنچه که یک انسان را بنابر مصلحت و ذات انسانیش وابسته می‌کند. و به خاطر آنان - با تحمل تمامی رنج جسمی که در شکل شهادت موجود است. در خصلتهایی چون دوست داشتن، وفاداری و بخشش، برای آدمی امکان آن وجود دارد که قسمت بزرگی از خودخواهیها و مصلحتهای شخصی خویش را نیز همراه آنها حفظ کند و از دست ندهد. و به همین خاطر است که شهادت در تقدیر و سرنوشت هر انسانی قرار نمی‌گیرد چرا که تحقق شهادت مبتنی بر ایجاد شرایطی تعیین شده است و مرگ آدمی، بدون آن شرایط شهادت محسوب نمی‌شود.
مفهوم قضایی شهادت، بیان حقیقت است برای اثبات حق در درگیری و دشمنی میان دو فرد یا دو گروه، که به خاطر حقی از حقوق، با هم اختلاف و نزاع دارند و هر یک مدعی حقانیت خویش است. و شهید با شهادت خود حقانیت طرف
(صفحه 10)
خودش را آشکار می‌کند. از این رو این شاهد بناچار باید از گروه باطل ستمگر، یا مبطل خطاکار، کاملا جدا، و با گروه صاحب حق کاملا متحد باشد. البته این جهت گیری شاهد به دلیل موقعیت شخصی و خودخواهی یا مصلحت پرستی نیست. و تنها دلیل این موضعگیری، موقعیت تعیین شده‌ی بی‌غل و غشی است، که در آن جز یاری حق هیچ فرصتی برای درگیری شخصی وجود ندارد.
اما شهادت در مفهوم ایمان تکامل یافته‌ی اجتماعی‌اش، در درگیری حق و باطل و عدل و سرکشی، از معنای قضایی آن فراتر می‌رود. و حوزه‌ی گسترده‌تر از آن را در برمی‌گیرد.
رسیدن به مفهوم شهادت، آنگونه که بیان کردیم برای هر انسانی ممکن

نیست، و تنها گروه خاصی از مردم امکان رسیدن به آن را دارند. به خاطر اینکه مردم دو گونه‌اند: انسانی که تمامی امکانات زندگیش را، یعنی فکر، هوش، تعلقات اجتماعی، ثروت، توان جسمی، حواس...، در خدمت مصالح شخصی خود و خانواده‌اش بکار می‌گیرد و تمام کارهایش، تنها در خدمت شخص خودش است، بی‌آنکه زندگی بشری و مجتمع انسانی را در نظر گیرد و مقداری از این هدف شخصی فراتر رود. این انسان، همان است که در برخی از احادیثمان او را باصطلاح «انسان مسطح» (1) نامگذاری کردیم.
انسانی که زندگیش زمینه‌ی گسترده یا محدودی از زندگی سطحی مردم پیرامونش را فرامی‌گیرد. بی‌آنکه دیگر ابعاد زندگی اطرافیان را دربرگیرد و نسبت به آنها عمقی داشته باشد. اینچنین انسانی تنها به خاطر تبادل منافع و خدمات با مردم تماس دارد، آن هم صرفا از دیدگاه منافع شخصی محض. و هرگز به مصلحت و خوشبختی و بدبختی مردم توجه نمی‌کند. چرا که تنها مصلحت خصوصی خویش را در نظر دارد. چنین انسانی به مقدار التزامی که به قوانین دارد و عدالتی که شخصا دارای آن است، انسان درستکاری است. ولی به تأکید، انسان متعهدی نیست و محال است که شهید شود.
نوع دیگر انسانی است که دیگران را در زندگیش شریک می‌داند، نه از جهت خودخواهی و مصلحت خویش بلکه به خاطر در نظر گرفتن مصالح و رنجها

و سرنوشت و آینده‌ی اجتماعی دیگران. یعنی «او از محدوده‌ی خود خویش تجاوز نموده و به دیگران می‌اندیشیده» و زندگیش را همچون گذرگاهی عمومی قرار داده که از خلال آن به دیگران خدمت می‌کند. برخلاف نوع اول از مردم که زندگیش از یک مؤسسه‌ی خصوصی مدار بسته تجاوز نمی‌کند. و این انسان همان است که ما در برخی از احادیثمان او را به عنوان «انسان (چند بعدی) مکعب» (2) می‌شناسیم. او انسانی است که زندگیش دربرگیرنده‌ی زمینه‌ی بزرگ یا کوچکی است از زندگی دیگران. آنهم نه از جهت تمایلات ذاتی و سودجویانه، بلکه به دلیل غیرتمند و فداکار بودن، زندگیش را چراغی می‌سازد که از تابش نورش دیگران سود می‌جویند، آنهم به کسانی که از آنان نه امید سودی دارد و نه پاداش و سپاسی. زندگیش دارای ابعادی است که این ابعاد دیگرانند. این انسان، انسان معتقد است. زندگی او دارای بعد معنوی است که اعتقاد، به آن شکل داده و زندگیش به میزان استواری و غنای مکتب و عقیده‌اش ارزش دارد. و شرافت و بزرگواریش به میزان درستی و راستی عقیده‌اش می‌باشد.

او به میزان انسجامش با عقیده‌ی عادلانه‌اش توان نیک بودن را دارد، به مقداری که از زندگیش برای عقیده‌اش ایثار می‌کند دارای رسالت و تعهد است و چنین انسانی امکان شهید شدن را دارد. این گروه از مردم کسانی هستند که خداوند درباره‌شان فرموده:
و الذین تبوؤ الدار و الایمان من قبلهم یحبون من هاجر الیهم و لا یجدون فی صدورهم حاجة مما اوتوا و یؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة و من یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون.
(حشر / 9)
«کسانی که در مکان (اسلامی مدینه) و ایمان جایگزین شدند، هر کس را که به سوی آنان هجرت کند دوست می‌دارند، در حالی که در دل خویش هیچ گونه نیازی به آنچه که آنها دارند،ندارند. و مهاجران را بر خویش برمی‌گزینند، هر چند که خود نیازمندند و کسانی که از بخل خویش بازداشته شوند، رستگارانند.»
(صفحه 12)
نوع نخست انسانی است محدود که وجودش از رحم آغاز می‌شود و زندگی دنیاییش در گور خاتمه می‌یابد و بعد از خویش هیچ نیکی در زندگی مردم بجای نمی‌گذارد، اگر بدیهای رنگارنگی بجای نگذاشته باشد!
نوع دوم انسانی نامحدود است، که زندگی او هم از رحم شروع می‌شود و زندگی این جهانیش در گور خاتمه می‌یابد ولی انواع گوناگونی از نیکی و سعادت را در زندگی مردم بجای می‌گذارد. زندگی او به گونه‌ای متحرک در میان مردم باقی می‌ماند و فداکاریهایش سعادت و پیشرفتی است در زندگی آنها. یاد او راهنمایشان است تا انسانهایی به گونه‌ی او پرورش دهند. انسانهایی که راه او را بپیمایند.
امکان شهادت برای این گروه از مردم بسیار زیاد است، البته به اندازه‌ی گستردگی و عدالتخواهی و آینده‌نگری عقیده‌اش از سویی، و ایثار و از خودگذشتگی او در راه این عقیده، از سوی دیگر.
این گروه از انسانها کسانی هستند که عقیده‌شان تمامی بشریت را در برمی‌گیرد و پیشرو و آینده‌نگرند و اینان با این عقیده پیوستگی کامل داشته و تمامی زندگی و وجود و آینده‌ی خویش را در راه آن فدا می‌کنند. آنها به حقیقت اهل شهادت گشته‌اند، فرصتهای مردن نزدشان اندک است و فرصتهای شهادت بسیار. زندگیشان در چنین حالتی شهادتی مستمر است. شهیدان زنده‌ای هستند که در انتظار تمام شدن و انجام پیمان خویش در راه خدا می‌باشند. و اینگونه مردم هستند که این گفتار خداوند بر آنها منطبق است:
من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلا.

(احزاب / 23)
«گروهی از مؤمنان مردانی هستند که در عهد خویش با خدا، راست گفتند (وفادار ماندند). عده‌ای پیمان خویش را گذراندند (به شهادت رسیدند) و گروهی در انتظار بسر می‌برند و پیمان خویش را تغییر نداده‌اند.»
و از اینجاست که تا عقیده‌ای زندگی انسان را راهی برای خدمت به دیگران و عاملی مثبت در زندگی آنان قرار ندهد، شهادتی در آن زندگی به وقوع نخواهد پیوست.
(صفحه 13)
آدمی هنگامی که با عقیده‌ای انسانی، عادلانه و آینده‌نگر یگانه می‌شود و آن را می‌پذیرد و از نظام ستم و سرکشی و اسرار و سازماندهی آن جدا می‌گردد، شاهدی خواهد بود که بر درگاه شهادت سیر می‌کند و شاهدی بر ستم ستمگر و سرکشی سرکش، او در این شهادت مستمر است، نه با کلمات که با زندگیش، به گونه‌ای که زندگیش - «فکر، هوش، وابستگیهای اجتماعی، ثروت و قدرت جسمی و حواسش» به خاطر عقیده و کلیت آن به سوی شهادتی مستمر علیه سرکشی و نشانه‌ها و شکلهای گوناگون آن دگرگون می‌گردد.
شهادتش آنچنان متعالی و گسترده می‌شود و چنان واضح و درخشان است تا آنکه به عالیترین حد آن که ایثار زندگی خویش در راه عقیده و به انجام رساندن آن می‌باشد برسد. ایثاری نه از روی بی‌میلی، بل با عشق و شوق و از درون رنجهای جسمی و روحی‌اش، در راه عقیده و به خاطر مؤمنین به آن، به سعادت بزرگ، شهادت می‌رسد.
برای روشن شدن این مفهوم سخن سالار شهیدان امام حسین (ع) را در اینجا یادآوری می‌کنیم. امام این خطبه را به هنگام عزیمت به سوی «شهادت» در مدینه ایراد فرمودند:
«... خط الموت علی ولد آدم مخط القلاده علی جید الفتاة، و ما اولهنی الی اسلافی اشتیاق یعقوب الی یوسف، و خیر لی مصرع انا لاقیه، کأنی باوصالی تقطعها عسلان الفلوات بین النواویس و کربلاء فیملان منی اکراشا جوفا و اجریه سغبا، لا محیص عن یوم خط بالقلم، رضا الله رضانا اهل البیت نصبر علی بلائه و یوفینا اجور الصابرین، لن تشذعن رسول الله لحمته بل هی مجموعه له فی حظیرة القدس تقربهم عینه و ینجز بهم وعده من کان باذلا فینا مهجته و موطنا علی لقاء الله نفسه فلیرحل معنا فاننی راحل مصبحا انشاء الله تعالی.»
«... مرگ برای فرزند آدم، چون گردنبندی بر گردن دختران جوان است، شوق من به دیدار گذشتگانم چون اشتیاق یعقوب به دیدار یوسف است. قتلگاه من که محل ملاقات من با مرگ است برایم برگزیده شده گرگهای بیابان بین «نواویس» و کربلا اعضای بدنم را پاره پاره کرده و شکمهای

خالی و گرسنه‌ی خویش را از گوشت من پر می‌کنند. از روز مقدر شده گریزی
(صفحه 14)
نیست. خشنودی ما اهل بیت در خشنودی خداست، بر بلا و آزمایش او شکیبا خواهیم بود و او نیز پاداش صابران را به ما خواهد داد. پاره‌ی تن رسول خدا، هرگز از او جدا نخواهد شد بل در «بهشت جاودان» به او خواهد پیوست و چشم رسول را روشن خواهد کرد و وعده‌ی او را به انجام خواهد رسانید. هر که می‌خواهد، در راه ما جانبازی کند و جان خویش را آماده‌ی ملاقات خدا، قرار دهد، با ما کوچ کند که من به خواست خدا، سحرگاه، راهی این راه خواهم بود.»
مشخص‌ترین و برترین درجات دوست داشتن و عشق، واله شدن و سرگشتگی نسبت به معشوق است و این شیفتگی عالیترین نشانه‌ای است که تمامی هوش و امکانات آدمی را به مرکز خویش جلب می‌کند. این تجلی روحی را در تمامی متونی که از حالت وجودی شهیدان برای ما سخن می‌گویند به عالیترین شکل بی‌پروایی و از خودگذشتگی آنان را در جهت شهادت احساس می‌کنیم.
ما این روحیه را از لابلای متونی که سعی دارند تصویر ظاهری این تجلی روحی را برسانند، لمس می‌کنیم و به تأکید می‌توان بیان داشت که این متون ناتوان از بیان آن روحیه‌ها به گونه‌ای کامل برای ما هستند. ما تنها این مسأله را لمس می‌کنیم که این شهیدان آگاهی کامل به عالیترین نوع سعادت داشته‌اند و این در «از خودگذشتگی» آنان و شوق‌شان در رفتن به سوی شهادت، جلوه می‌کند. باشد که خداوند شهادت را روزی ما سازد.
فرق بسیار بزرگ و تفاوت بسیار زیادی است بین شهادت و مرگ. این تفاوت تفاوتی نوعی و اساسی است بدین معنا که شهادت چیز دیگری است و مرگ چیز دیگر. ماهیت شهادت متفاوت از مرگ است. مرگ سرانجام طبیعی هر موجود زنده است. ولی شهادت نهایت هر زندگی نیست. مرگ مشیت ثابت و تغییر ناپذیر الهی است. و شهادت نعمت کمیابی است که همچون دیگر نعمتهای الهی، رایگان نیست. شهادت نعمتی است که تحقق آن بناچار مستلزم تحقق شرایطی خاص است. و آن شرایط: «عقیده‌ی درست و عدالت طلب و آینده‌نگر است، همراهی و یگانگی که آدمی با عقیده پیدا می‌کند و فروش جان و ایثار آن به خدا و در راه او، از خلال این عقیده.»
(صفحه 15)
از آنجا که شهادت نعمتی غیر رایگان است، خداوند خود شهیدان را انتخاب می‌کند و تصادف، شهیدان را نمی‌سازد. خداوند در قرآن می‌فرمایند:
«... و لیعلم الله الذین امنوا و یتخذ منکم شهداء و الله لا یحب الظالمین.»

(آل عمران / 140)
«خداوند مؤمنان شما را می‌شناسد و از میان آنان «شهدایی» - گواهانی - را برمی‌گزیند و ستمگران را دوست نمی‌دارد.»
پس شهادت اتخاذ و گزینش و انتخابی است از سوی خدا و به این سبب ما گفتیم که نعمتی غیر رایگان است. سنت پیامبر و امامان، به مفهوم مذکور توجه و تأکید دارد. و خصوصا در آنچه که مربوط به مسائل تربیتی و پرورشی است، شهادت به عنوان «رزق» تعبیر شده است و بسیاری از متون نیایشی که در سنت نقل شده و ارزش تربیتی فراوانی دارند و متضمن توجه به خدا می‌باشند شامل درخواست «رزق شهادت» از خداوند هستند.
انگیزه‌ی زندگی هر ملت و اجتماعی با رشد روحیه‌ی شهادت طلبی عکس العملی مناسب می‌یابد. و این امر، با زیادی یا کمی، «شهیدان زنده» آنهایی که زندگیشان در خدمت عقیده و مردم است نیز رابطه دارد. به نسبتی که شماره‌ی «شهیدان زنده» در میان امتی، رشد کند آن امت برای برپایی نهضت، نیرومندتر و برای تحقق هدفهایش، در سایه‌ی تحقق عقیده‌اش، نزدیکتر می‌شود. و هر گاه که شماره‌ی شهیدان زنده کمتر باشد ملت از دست زدن به نهضت ناتوان بوده و به آسانی تسلیم دشمنان و کمین کنندگانش خواهد شد. و این قانون زندگی است و اصلی تاریخی می‌باشد که بر تمامی امتها و در همه‌ی زمانها و بر کلیه‌ی تمدنها انطباق دارد.
می‌توان به عنوان نمونه «زندگی و حرکت اسلام» را در فاصله‌ی بین دوره‌ی رسول خدا (ص) و دوره‌ی امام حسین (ع) مورد مطالعه قرار داد (که این کتاب نیز عهده‌دار بررسی شهیدان انقلاب حسین است) در دوره‌ی رسول اکرم روحیه‌ی شهادت‌طلبی، در میان اصحاب پیامبر همچون وجود هوا و نور، شایع بود به همین خاطر اسلام و مسلمانان فراتر از قوانین عادی تاریخی به پیروزیهایی رسیدند، که علت فراگیر آن «شهادت» بود. شهادتی که دستاوردهای عادی حرکت تاریخ را تغییر داد. و این پیروزیها به خاطر این روحیه تا آنجا استمرار پیدا کرد که در دوره‌ی خلفای
(صفحه 16)
نخستین، اسلام گسترش عظیم خود را یافت. و همه‌ی این پیروزیها به واسطه‌ی روحیه‌ی شهادت طلبی در میان امت اسلام بود. اما در دوره‌ی امام حسین (ع) با آنکه اسلام و فرهنگ اسلامی و جامعه‌ی مسلمانان رشد و گسترش یافته بود ولی «روحیه‌ی شهادت‌طلبی» کم نور شده بود، شبیه ستارگانی کم نور، در تیرگیهای شب که به زحمت می‌درخشند به گونه‌ای که تمامی تلاش و مبارزه حسینی علوی اسلامی در جو حاکم اختناق و ستم امویان نتوانست جز تعدادی معدود از انسانهای شهادت طلب را به وجود

آورد، که برگزیده‌ترین این شهدا، شهیدان کربلا هستند.
همان کار شایسته‌ای که از حسین (ع) سر زد. او این حقیقت را درک کرد که انقلاب بزرگ و «شهادت طلبانه‌ی» خویش را برپا سازد، تا اینکه روحیه‌ی شهادت طلبی میان امت اسلامی زنده شود. تا دوباره همچون دوره‌ی رسول خدا (ص)، از خودگذشتگی در راه عقیده چون نور و هوا، در میان امت پراکنده شود و امت در سایه‌ی چنین روحیه‌ای بتواند جهاد خود را برای عدالتخواهی و کرامت انسانی، برای تمامی مستضعفان زمین، آغاز کند. و به همین منظور است که یاران حسین (ع)، یعنی شهیدان کربلا، برترین نمونه‌های فراگیری در کارنامه‌ی تاریخ شهادت و شهیدان در تمامی دوره‌های اسلام هستند زیرا که آنها خود تصمیم بر شهادتی گرفتند، که خداوند روزیشان کرده بود. آنهم در شرایطی که امت در حال فرار از مقابل نیروهای سرکش و طاغی بود و این همان چیزی است که شهیدان کربلا را از شهیدان دوره‌ی رسول متمایز می‌سازد، چرا که در دوره‌ی رسول الله (ص)، در شرایطی که امت به مقابله با نیروهای سرکش و طاغی پرداخته بود و در شرایطی که «شهادت» در زندگی امت همچون وجود نور و هوا، شایع بود، شهیدان تصمیم گرفتند تا به شهادتی که خداوند روزیشان کرده بود، برسند. ولی این قربانی بزرگی که شهیدان کربلا دادند و به خاطر زندگی دیگران و سعادت آنها، زندگی محدود خویش را از خود فراتر بردند در دوره‌ای اتفاق افتاد که وضعیت و موقعیت مردم اکثرا در ذلت و پستی بوده است و گروهی اندک نیز با حزنی منفی گرایانه، تماشاگر صحنه بوده‌اند. در حالی که در دوره‌ی رسول نیز شهیدان به خاطر سعادت دیگران، از زندگی خویش می‌گذشته‌اند؛ ولی مردمی که آنها به خاطرشان می‌جنگیدند نسبت به هم همدرد و متمایل بودند.
(صفحه 17)
«و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون. فرحین بما آتاهم الله من فضله و یستبشرون بالذین لم یلحقوا بهم من خلفهم الا خوف علیهم و لا هم یحزنون. یستبشرون بنعمة من الله و فضل و ان الله لا یضیع اجر المؤمنین.»
(آل عمران / 171 - 169)
«آنان را که در راه خدا کشته شده‌اند مرده نپندارید بل آنها زنده‌اند و در نزد پرورش دهنده‌ی خویش روزی داده می‌شوند. به آنچه که خداوند از فضل خویش بدانان می‌دهد شاد هستند و کسانی را که بعد از آنان به آنها ملحق نشده‌اند بشارت می‌دهند به آنکه ترسی بر آنان نخواهد بود و آنان اندوهگین نخواهند شد. به نعمتی و پاداشی از خداوند بشارت می‌دهند و خداوند تلاش مؤمنان را نابود نخواهد کرد.»
من این بررسی را برای زنده کردن یاد شهیدان کربلا ننوشته‌ام (که آنها

زنده‌اند و نزد پرورش دهنده‌شان روزی داده می‌شوند). بلکه به این خاطر که زندگی خودم را به زندگی آنان متصل کنم و از روحیه‌ی شهادت طلبی آنها درس بگیرم و احساس کنم و این کتاب را به این سبب در میان مردم منتشر کردم تا خوانندگان آن روح شهادت طلبی را در این زمان که روحیه‌ی عافیت طلبی بر امت اسلام مستولی گشته، بیاد آورند آنهم در زمانی که روحیه‌ی خوشگذرانی در امت اسلامی سرشار شده و روحیه‌ی شهادت خواهی پنهان گشته است، و معیارهای مادی که انسان را جدای از هر عقیده‌ای که بخواهد او را فراتر از خودخواهیها برای خدمت به دیگران وادار کند، قرار می‌دهد.
و در اثر - معیارهای مادی - آن روحیه‌ی اسلامی که اعتقاد امت مسلمان را تشکیل می‌دهد و امت اسلامی می‌تواند با تمسک به آن خویش را آزاد سازد و از زنجیرهای استعمار جدید جهان سوم و همینطور از چنگال اسرائیل و موجودیت دشمنانه و ارتجاعی‌اش در دنیای عرب نجات بیابد، امت اسلامی نتوانسته از زیر بار زنجیرهای عبودیت طاغوت و پیامدهای آن خارج شود. و در آینده نیز نمی‌تواند فرهنگ سیاسی خود را در جهان بازیابد مگر آنکه در تمامی اندیشه و عمل و تمامی اشکال زندگیش، روح شهادت و ایثار و از خودگذشتگی به خاطر دیگران را رشد
(صفحه 18)
دهد.
همان روحی که شهیدان زنده را بوجود می‌آورد کسانی را که توانایی خواهند داشت تا حرکت امت را در جهت پیروزی رهبری کنند، به گونه‌ای که انتهای زندگیشان شهادت باشد. این تنها راه بیرون رفتن امت از حالتی است که در آن بسر می‌برد و این تنها شرط دگرگون کننده‌ای است که لازم است در تمامی افراد امت به وفور یافته شود تا قدرت تغییر مصیبتی را که پیرامونشان را فراگرفته و آنها را در خود حل می‌کند داشته باشند. البته بعد از آنکه عوامل بازدارنده ضعف و فرار از مسؤولیتها را از خود دور کرد.
«ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم»
(رعد / 11)
«خداوند آنچه را که در میان ملتی است دگرگون نمی‌سازد، مگر آنکه آنها آنچه را که در خویشتن خویش دارند دگرگون سازند.»
و همیشه حسین و یارانش، معلمان و رهبران بزرگ این انقلاب باقی خواهند ماند که پیامبر و خاندان پاکش در هر زمان و برای هر نسلی مظهر و رهبر آنند.
و سپاس خاص خدایی است که پرورش دهنده‌ی جهانیان است.
محمد مهدی شمس الدین

21 / جمادی الثانی / 1401 ه
26/ نیسان / 1981 ه
(صفحه 19)
بسم الله الرحمن الرحیم
و الحمد الله رب العالمین. و صلی الله علی محمد رسوله و آله الطاهرین.
یکی از بعدهای ارزشمند انقلاب حسینی، بعد گسترده‌ی انسانی آن است که قبلا هیچوقت به آن توجه نشده. و آنچنانکه برای من از لابلای بحثم، بعد از پژوهشی ژرف معلوم گشته، که این بعد وسیع‌ترین و گسترده‌ترین افق را داراست. توان آن را ندارم که بگویم آنچه را که نوشته‌ام دقیقا به تمامی اعماق آن بعد نفوذ کرده و به وسیع‌ترین دیدگاههای آن دست یافته، چرا که نظرگاهی چنین بلند، تحقیق و بررسی با تأنی و صبورانه‌ای را اقتضا می‌کند که بر تمامی منابع و مصادری که امکان دستیابی به آن است تکیه داشته باشد، چه بسیار که برخی از مصادر مورد رجوع برای چنین پژوهشهای تقلیدی نیستند همچون - نسب نامه‌ها - که بر پایه‌ی بررسی وابستگیهای قبائل، آنهم در دو مجموعه‌ی بزرگ قرار گرفته‌اند. مجموعه‌های: عرب شمال و عرب جنوب. بررسی و پی‌جویی وابستگیها و مناسبات قبیله‌ها در داخل هر مجموعه از دو مجموعه‌ی اخیر، و تتبع و تحقیق در رابطه‌ها و وابستگیهای داخلی میان تیره‌هایی که از هر قبیله‌ای منشعب گشته‌اند لازمه‌ی این پژوهش است و آنچه بعد لازم است ارتباط همه‌ی نتایج بدست آمده با موقعیت جغرافیایی این قبیله‌هاست. چه با قبایلی که در عراق و حجاز و سوریه باشند و چه قبایلی که در دایره‌ی بزرگ تا مصر و شمال افریقا قرار گرفته باشند.
دیدگاهی چنین عظیم، پژوهشی وسیع و فراگیر نسبت به موقعیت «موالی» در آن دوره‌ی پیشتاز را لازم دارد. و نتیجه‌ای که ما در اینجا به آن می‌رسیم این است
(صفحه 20)
که «موالی» نقشی در ایجاد این انقلاب نداشته‌اند و این نتیجه‌ای است که با اطمینان به صحت آن بیان می‌شود.
ولی نقش این انقلاب در بیداری فکر «موالی» نسبت به اهمیت موقعیتشان و آگاهی بر ستمی که بر آنان فرود می‌آمده و به توانی که برای تغییر شرایط اجتماعی داشته‌اند، تا چه حد بوده است؟
همانطوری که پاسخگویی به بسیاری از مسائل مهم، لازم و ضروری می‌نماید. از جمله آنها: - پایبندی به اصول اسلامی نسبت به قبل در این زمان تا چه حد بوده؟
موقعیت حقیقی و مخفیانه‌ی عباسیان نسبت به علویان در اوج فعالیتهای سیاسی انقلابی که در ثلث آخر قرن اول هجری و اوایل قرن دوم انجام

می‌شده، چه بوده است؟
حقیقت وابستگی عباسیان و دعوت کنندگان آنها به آیینها و تمایلات جمعیتهای غیر اسلامی یا پنهان شده در چهره‌ی اسلام، در مراحل قبل از نابودی امویان و بعد از برپایی دولت عباسی چه بوده است؟ و سؤالاتی نظیر اینها.
پاسخهایی که در این پژوهش به بعضی از این مسائل و مسائل دیگری که در این مقدمه بیان نکردیم، داده شد، کافی نبوده. و این به مفهوم آن نیست که جوابها صحیح نیستند بلکه با همه‌ی این تلاشها، - برای پاسخگویی بهتر - نیاز به گستردگی بیشتر است.
این بحث را برای ضمیمه کردن به چاپ سوم کتابم آغاز کردم ولی مسائل چندی تصمیم مرا دگرگون ساخت و مرا اندک اندک به راه گسترش این بحث واداشت تا اینکه این فصول - که خود بیش از آن است که ضمیمه‌ی یک کتاب گردد - بوجود آمد و من تصمیم گرفتم آن را به صورت کتابی مستقل منتشر کنم.
این بحث از سه قسمت تشکیل یافته:
1- مقدمات: که درباره‌ی ابعاد فکری و هدفهای آن و منابع تاریخی پژوهشی است.
2- چند نفر بودند و آنها که بودند؟: درباره‌ی شهیدان انقلاب حسین، چه آنها که از بنی‌هاشم بودند و چه غیر آنها در کربلا و کوفه. و معرفی هر یک از آنها
(صفحه 21)
را در حدود معلومات موجود و در دسترس، همراه ضمیمه‌ای که در آن متون «زیارت منسوب به ناحیه‌ی مقدسه» و «زیارت رجبیه» را آورده‌ایم.
و فصل مهمی در تحقیق چگونگی این دو «زیارت» از حیث اینکه دو منبع این بحث هستند، ما «زیارت منسوب به ناحیه‌ی مقدسه» را رجحان داده‌ایم و «زیارت رجبیه» را به عنوان مصدر درجه‌ی دوم و کم اهمیت استفاده کرده‌ایم.
3- دلایلی که از اطلاعات بستگان شهیدان بدست می‌آید و موقعیت دولت و جامعه و شرایط انقلاب و آنچه که بعد و قبل از آن رخ داده را بیان می‌کند.
برای من آشکار شده که این بحث روش جدیدی را در کاربرد نص تاریخی و فهم آن، ارائه خواهد داد، مخصوصا درباره‌ی آنچه که به دایره‌ی بررسی انقلاب و مردم وابسته آن در تاریخ اسلامی به آن بازمی‌گردد، زیرا همانطور که می‌دانیم تاریخ انقلابات از سوی گزارشگران و مورخانی مطرح شده که یا مدیحه‌گوی حاکمیت بوده‌اند و یا از حاکمیت می‌ترسیده‌اند. و این بوده که این تاریخ گسسته و پاره پاره، نشان داده

شده است. به این جهت کار مورخ از این جهت بسیار دشوار است. و چه بسیار که این روش برترین روشی باشد که به پژوهشگر امکان می‌دهد که به مقدار بسیاری از حقیقت دست یابد.
اگر این بحث با روشی که بر آن بنیاد نهاده شده، و مسائلی که آن را برانگیخته یا به آن پاسخ داده و یا موفق به پاسخگویی به آن نشده‌اند، اگر بتواند به جستجو جهت دستیابی به حقایق بیشتر ترغیب کند، در آن صورت به بیشتر هدفهایش نائل آمده.
از خداوند می‌خواهم که این پژوهش را عملی مقبول و سودمند قرار دهد.
و الحمدلله رب العالمین
محمد مهدی شمس الدین
21/ جمادی الاول / 1394 ه
11 / حزیران / 1974 م
(صفحه 23)
(1) انسان مسطح: انسان بدون بعد، سطحی و خلاصه شده در منافع شخصی خویش... - م.
(2) انسان مکعب: انسانی عمیق در ابعاد گسترده‌ی انسانیت و معنویت... نه تک بعدی... - م.

مقدمات
هدفهای بحث، منابع
کتابهای «مقتل»
(صفحه 25)
- 1 -
یکی از ابعادی که در انقلاب حسین (سلام بر او باد) مورد بررسی قرار نگرفته بعد بشری آن است - اگر تعبیر درست باشد - منظورمان از آن شخصیت انسانهایی است که آتش انقلاب را برافروختند و شهادت را در راه آن پذیرا شدند و این نه از دیدگاه اخلاص آنها نسبت به انقلاب و یا ایمانشان به آن که آنها با مرگشان صداقت خویش را اثبات کردند. بلکه از دیدگاه چگونگی رشد فرهنگی قبلی آنها و انسان بودن و وطن جغرافیایی آنها، و چگونگی اجتماعی که در آن بوده‌اند و مدت زمانی که زیسته‌اند و تمامی آنچه که به موقعیت شخصی هر یک از آنان مربوط می‌شود است. و در دایره‌ی این پژوهش و بررسی، هم شخصیتهای انقلاب و هم آنهایی که از توده‌های وابسته به آن بوده‌اند، مورد بررسی قرار می‌گیرند؛ توده‌هایی که به دلایلی، فرصت شرکت در آن از دستشان گرفته شد، ولی هرگز علاقه و تمایل خویش را نسبت به انقلاب از دست ندادند. بررسی این بعد از ابعاد انقلاب حسینی برای تحقیق دو هدف ضروری و لازم است:
نخست:
شناخت میزان رشدی که «حالت انقلابی» جامعه‌ی اسلامی آن روز، از نظر عمق و اصالت و گستردگی که پیدا کرده بود.
دوم:
شناخت سهمی که شهادت مردان انقلاب در کربلا و دیگر جایها در برافروزی آتش انقلابهایی که بعد از آن شعله کشیدند و منفجر شدند، و شناخت
(صفحه 26)
محیط رشد و شرایط جغرافیایی که قبلا این انقلابی یا آن یکی در آن بسر می‌برده‌اند، سبب گردیده که شهادت او تغییری را در علاقه‌ی بعضی افراد و گروهها به حکومت، بوجود آورده که یا آنها را به جو انقلاب کشانیده و یا حداقل مواضع اجتماعی و فکری آنان را محدود نمود.
ما در کتابمان «ثورة الحسین» در بخش: اوضاع اجتماعی و آثار انسانی انقلاب حسینی را در برپایی انقلاباتی که بعد از آن روی داده بررسی کرده‌ایم، اما از دیدگاه تأثیر انقلاب در ذهنیت امت به گونه‌ای عام و به

عنوان یک عنصر فرهنگی جدید که در ذهنیت امت اسلامی، وارد شده است نگاه کرده‌ایم.
ولی تأثیر مستقیم انقلاب را از خلال شخصیتها، مردان انقلابی و رشد و تربیت آنها در زندگی اجتماعی قبلیشان - شرایط قومی و قبیلگی - و مواطن جغرافیایی آنها مورد بررسی قرار نداده‌ایم.
این مردان انقلابی، هنگامی که با این شیوه بررسی شوند دیدگاههایی خواهند بود که ما توسط آنان بر اجتماعات آنها واقف شویم و بدین گونه بسیاری از مسائل پنهان که متون تاریخی مستقیما در شناساندن آن، ما را یاری نمی‌کند، از آن دیدگاهها درخواهیم یافت.
ولی گویا ماده‌ی اصلی اینگونه بررسی «مفقود» و از دست رفته است. چرا که گزارشگران و مورخین به ثبت نام مردان و زنان و گروههایی که در این انقلاب به این صورت و یا بصورتی دیگر شرکت داشته یا اینکه سعی در شرکت در آن داشته‌اند ولی شرایط به صورت مانعی بین آنها و نهضت قرار گرفته و همینطور نام قبایل آنها و نام مواطن جغرافیایی و سن آنها، توجهی نکرده‌اند. و به همین خاطر ما نمی‌توانیم که معلومات باارزشی از گروههای اجتماعی که اکثریت قریب به اتفاق این انقلابیون از آنها برخاسته‌اند بدست آوریم. منظورمان از این فقر، اطلاعاتی درباره‌ی شهیدان است که غیر هاشمی بوده‌اند. اما شهیدانی که از خاندان بنی‌هاشم بوده‌اند، مورخان اسامی آنان را برای ما حفظ کرده‌اند. با وجودی که مورخان در بعضی اسامی شهیدان بنی‌هاشم اختلاف دارند ولی این مسأله، بهرحال نسبت به آنچه که در مورد شهدای غیر هاشمی می‌بینیم، باز هم بهتر است.
(صفحه 27)
چه بسا نور درخشانی که از شخصیت امام حسین ساطع است، و سایه‌ی عظیمی که این شخصیت بزرگ در نفس جستجوگر بجای می‌گذارد، به حدی باشد که ما را در مقابل بی‌توجهی و اهمال تاریخ نگاران و گزارشگران، برمی‌انگیزاند که در افزودن عنصر اساسی اینگونه بررسی به نحو احسن بکوشیم. به این جهت کوشش در فراهم کردن ماده‌ی اساسی این پژوهش مواجه با مشکلات زیادی می‌شود که از کمی معلومات تاریخی و پراکندگی و احیانا پیچیدگی آنها و در مواردی دیگر نیز از تناقض آنها، ریشه گرفته است. به همین جهت، ناچار باید سخنی از مصادر و منابع بحث داشته باشیم.
- 2 -
منابعی که درخور آن است که ماده‌ی اصلی این پژوهش را فراهم کند عبارتند از:
1- کتابهای «رجال»: که برای شناخت حال راویان حدیث (خبر) از حیث

موثق بودن و نبودن و درجه‌ی اعتبار هر یک نگاشته شده‌اند. و دانشمندان «علم الرجال» (شخصیت شناسی) به ذکر و یادآوری نام این شهیدان، توجه بسیار داشته‌اند، چه بسا این تلاش برای حفظ نام شهیدان، باعث بهره‌مندی این علما از مرکز معنوی بزرگی که در اثر شهادت در راه حق، در ذهنیت اسلامی نشأت می‌گیرد، بشود. وگرنه نام اکثر آنها در سند هیچ روایتی ذکر نشده.
2- کتابهای تاریخی: کتابهای تاریخی دربرگیرنده‌ی یاد برخی شهیدان هستند آنهم به گونه‌ای که هدف نویسنده است که به خاطر بهره‌مندی و برخورداری خاصی که شهید نامبرده از مرکز خاصی دارد و یا به صورت یادآوری شهید در ضمن بیان داستانی جدید، یا تصویر موضعی خاص از مواضع او، با این وجود مصدر و منبع اولیه برای حوادثی است که به این شهیدان و دشمنانشان منتهی می‌شود، همین کتابهای تاریخی هستند.
3- کتابهای «مقتل»: مقاتل کتابهایی هستند که دانشمندان یا ادیبان شیعی مذهب، نگاشته‌اند. این کتابها شامل روایت و بازگویی تاریخ انقلاب حسین و اوضاع و احوال آن، از ابتدای نهضت تا پایان آن، به صورت مختصر هستند.
4- کتابهای ادبی قدیم: این کتابها در درجه‌ی دوم اهمیت و ارزش قرار
(صفحه 28)
می‌گیرند و حداقل آنچه که به این مرحله از مراحل پژوهشی مربوط می‌شود.
از میان کتابهای «رجال» به این کتابها اعتماد و تکیه خواهیم کرد:
1- کتاب الرجال: از محمد بن عبدالعزیز کشی است، که در نیمه‌ی دوم از قرن چهارم هجری وفات یافته است «انتشارات مؤسسه‌ی (اعلمی للمطبوعات) کربلاء، عراق / بدون ذکر تاریخ چاپ و نشر.»
2- کتاب الرجال: از ابوالعباس احمد بن علی بن احمد بن عباس نجاشی. متوفای سال 405 ه. «از انتشارات مرکز نشر کتاب - چاپخانه‌ی مصطفوی - تهران / بدون ذکر تاریخ چاپ و نشر».
3- کتاب الرجال: «از شیخ محمد بن حسن طوسی متوفای سال 460 ه.» به تحقیق و شرح سید محمد صادق بحرالعلوم - چاپخانه‌ی حیدریه‌ی نجف: (1381 ه مساوی 1961 م).
4- فرهنگ راویان حدیث... (معجم رجال الحدیث و تفصیل طبقات الرواة): از استاد بزرگوارمان سید ابوالقاسم خوئی، که از جدیدترین و جامعترین کتابهایی می‌باشد که در «علم رجال» گردآوری شده و در حال حاضر 9 مجلد از آن در دسترس ما قرار دارد که جزء نهم آن، روز نوزدهم ماه ربیع الثانی سال 1394، در چاپخانه‌ی «الآداب» نجف اشرف، پایان یافت.
از کتابهای تاریخی، به گونه‌ای اساسی به کتاب تاریخ الرسل و الملوک

(تاریخ رسولان و پادشاهان) نوشته‌ی محمد بن جریر طبری متکی خواهیم بود. این کتاب در چاپخانه‌ی دارالکتب - و به تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم در سال 1963 میلادی به چاپ رسیده (تکیه‌ی ما بر جزء پنجم این کتاب می‌باشد) و ما این کتاب را بر دیگر کتابهایی که در این باب نوشته شده و حالت دائرة المعارفی دارند، ترجیح دادیم. برای آنکه برای پژوهشگر فرصت شناخت سند و گزارش را می‌دهد و تأکید می‌ورزد بر اینکه این گزارش، گزارش شاهدی است که حادثه را مشاهده کرده است، پژوهشگر فرصت می‌یابد تا به تطبیق و ترجیح برخی گزارشهای گوناگون که برای بیان یک حادثه‌ی مشخص نقل شده‌اند دست بزند.
(صفحه 29)
شک نیست که نیاز به منابع و مصادر دیگری برای مقارنت برخی معلومات بدست آمده و برای مستند کردن آنها، احتیاج است و ما برای مطابقت و استناد کردن این گزارشها، به این کتابها رجوع خواهیم کرد:
1- الاخبار الطوال لابی حنیفه الدینوری: متوفای سال 282 ه - گزارشهای طولانی - اثر ابوحنیفه دینوری - به تحقیق عبدالمنعم عامر - مجموعه‌ی (تراثنا) از انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد ملی - سال 1960. م.
2- تاریخ یعقوبی: اثر احمد بن ابی‌یعقوب - متوفای سال 292 ه. (از انتشارات کتابخانه‌ی حیدریه و چاپخانه آن در نجف - سال 1384 ه مساوی 1964 م)
3- مروج الذهب و معادن الجوهر: اثر ابوالحسن علی بن حسین مسعودی - متوفای سال 346 ه - به تحقیق محمد محی الدین عبدالحمید - چاپخانه‌ی سعادت در مصر - چاپ دوم - سال 1367 ه مساوی 1948 م.
و در موقعیتهای اندکی نیز به تاریخ: ابن اثیر الجزری که در تاریخ کامل است، رجوع کرده‌ایم. (جزء سوم، نشر دارالکتب العربی بیروت - چاپ دوم، سال 1387 ه مساوی 1967 م).
همچنین در حین بحث و جستجو، چه بسا که نیاز به کمک گرفتن از برخی کتابهای ادبی درباره‌ی وضع و موقعیت شخصیتها یا پیشامدها، پیش آمده و ما را به طرف آنها فراخوانده است.
از کتابهای «مقتل» بر این کتابها متکی خواهیم بود:
1- الارشاد: اثر شیخ مفید محمد بن محمد بن نعمان - متوفای سال 413 ه - (از نشریات کتابخانه و چاپخانه: الحیدریه و کتابخانه‌اش در - نجف اشرف - سال 1381 ه مساوی 1962 م).
2- مقتل الحسین: اثر ابوالمؤید موفق بن احمد مکی سخنورترین مردم خوارزم - متوفای سال 568 ه، دو جزء اول و دوم (چاپخانه‌ی الزهراء در نجف سال 1367 ه مساوی 1948 م).
اخباری که خوارزمی در این کتاب گزارش داده، غالبا از تاریخ ابن‌اعثم،

ابی‌محمد احمد- متوفی به سال 314 ه، نقل می‌کند. بنابراین این اخبار در سطح
(صفحه 30)
روایات طبری است. گزارشهای این کتاب غالبا تحت عنوان موضوعات معین، و با لغات دقیق و مشخص شده است، و دارای محتوای عاطفی معتدلی نیز می‌باشد.
3- مقاتل الطالبیین: اثر ابوالفرج اصفهانی، علی بن حسین بن محمد قرشی اموی مروانی - متوفی به سال 356 ه - با شرح و تحقیق سید احمد صقر - قاهره، دار احیاء الکتب العربیه.
4- مناقب آل ابی‌طالب: اثر محمد بن علی بن شهر آشوب سروی مازندرانی - متوفی به سال 588 ه. چاپخانه‌ی علمیه - در قم - ایران تاریخ چاپ و نشر ذکر نشده. (جزء چهارم).
5- مثیر الأحزان: اثر شیخ نجم الدین محمد بن جعفر (ابن نما) حلی - متوفی به سال 645 ه - انتشارات چاپخانه‌ی حیدریه - در نجف / - 1369 ه مساوی 1950 م.
6- اللهوف فی قتل الطفوف: اثر علی بن موسی بن طاووس - متوفی به سال 664 ه - انتشارات کتابخانه و چاپخانه‌ی حیدریه - نجف / تاریخ چاپ و نشر ذکر نشده.
7- بحارالانوار: اثر شیخ الاسلام محمد باقر مجلسی - متوفی به سال 1111 ه - چاپ جدید چاپخانه‌ی اسلامیه - از نشریات کتابفروشی اسلامیه‌ی طهران - ایران - دو جزء 44 و 45 - مورد نظر است - تکیه‌ی ما بر این کتاب از آن جهت است که متون مؤلفان کتابهای مقتل را که قبل از او بوده برای ما نقل می‌کند.
8- متن زیارت حسین (سلام بر او باد) - این زیارت به امام دوازدهم اهل بیت (ع) - حضرت مهدی - (عج) نسبت داده شده است که شامل اسامی بسیاری از شهیدان بنی‌هاشم و غیر بنی‌هاشم است. مجلسی این زیارت را در (ج 45 / ص 73 - 65) بحارالانوار، از کتاب الاقبال اثر سید بن طاووس روایت کرده است و نیز یادآوری کرده که این زیارت در سال 252 ه - از ناحیه‌ی امام دوازدهم شیعه - صادر شده. البته ما در نسبت این زیارت به امام دوازدهم، حضرت مهدی، تردید داریم ولی با این همه، این زیارت می‌تواند به عنوان یک متن تاریخی از دوره‌های گذشته محسوب شود. و از جهت تاریخی به متن زیارت می‌توان تکیه کرد و با عنوان «زیارت» یا «زیارت ناحیه» در حین بحث به آن اشاره می‌کنیم.
9- زیارت حسین (سلام بر او باد) - که سید بن طاووس در کتابش
(صفحه 31)
«الاقبال» آن را ذکر کرده و متن آن متضمن زیارت شهیدان با ذکر اسامی

آنهاست.
بنظر می‌رسد این زیارت را سید بن طاووس، خود انشاء کرده و مجلسی هم در بحارالانوار (ج 101 ص 341 - 340) به نقل این زیارت مبادرت نموده است.
ما در خلال بحث، با کلمه‌ی «رجبیه» به آن اشاره خواهیم کرد. به خاطر اینکه در اولین روز ماه رجب، امام حسین و شهیدان - کربلا -، توسط این زیارتنامه، زیارت می‌شوند. این زیارت کمترین اعتبار و ارزش را در تاریخ ما دارد. چرا که ابن‌طاووس مؤخر از دوره‌ای است که «زیارت ناحیه» در آن دوره صادر شده (ابن‌طاووس متوفی به سال 664 ه). و زیارت «رجبیه» چهار قرن یا بیشتر از «زیارت ناحیه» فاصله‌ی زمانی دارد. و هر دو زیارت در ذکر اسامی شهیدان، با هم اختلاف دارند، ولی ما در آخر کتاب با نقل هر دو زیارت موارد اختلاف و بررسی هر دو را یادآوری خواهیم نمود.
10- اعیان الشیعه (جزء چهارم، بخش اول): اثر سید محسن امین - چاپ سوم - چاپ «چاپخانه‌ی الانصاف» - بیروت، سال 1380 ه مساوی 1960 م.
و شایسته است از سید محسن امین که تنها مؤلفی است که موضوع اسامی شهیدان را، چه شهیدان بنی‌هاشم و چه غیر بنی‌هاشم را جمع آوری کرده و اسامی آنها را در صفحات (138 - 135) از جزء مزبور، ثبت کرده است، یاد کنیم.
اگر چه کار او از نظر ما از جهت غلط ادا کردن مطالب صحیح و بدیهی نیست. چنانکه اسامی برخی از افراد را ذکر کرده که در صحنه‌ی نبرد کربلا شهید نشده‌اند. ما در این بحث آنچه را که او در «اعیان الشیعه» ذکر کرده همراه ملاحظاتی که خویش داشته‌ایم خواهیم نگاشت و به اثبات آن خواهیم پرداخت.
و مقداری کتابهای دیگر که در مورد مقتل نوشته شده و ما از طریق کتاب بحارالانوار از آنها آگاه شدیم، و ما در اینجا ناچار باید سخنی درباره‌ی کتابهای «مقتل» بگوییم.
- 3 -
به نظر ما اکثر کتابهای مقتل به عنوان مرجع و منبعی در موضوع ارزشمند انقلاب حسینی بهتر از کتابهای تاریخ عمومی است. این کتابها - از جهتی - ویژه‌ی
(صفحه 32)
گزارش حوادثی است که در این انقلاب به وقوع پیوسته، و برای همین «جامعتر» از کتابهای تاریخ عمومی و شرح حوادث آن است، زیرا کتابهای تاریخ عمومی به همه‌ی اموری که نقل می‌کند به دیده‌ی مساوی می‌نگرد و

از جهت دوم (متن متضمن آن است ولی در متن نیست)، موقعیت و موضع شخصی نویسندگان است که با دید و نگرش محبت آمیز عاطفی و تقدیس به انقلاب حسینی می‌نگرند.
و این کتابها جزء تپنده‌ی تحرک بخش، از تاریخ زندگی آنهاست. نگارندگان این کتابها، در نقل داستانهایی که از حوادث انقلاب می‌کنند بر منابعی که خویشاوندی و نزدیکی با (عناصر) انقلاب داشته‌اند تکیه دارند - همچون امامان اهل بیت شیعه، مردان و زنانی که انقلاب را از آغاز تا انجام آن در کربلاء همراهی کردند - این منابع و شخصیتها همانهایی هستند که گزارشگران تاریخ عمومی که اکثرا وابسته به دستگاه حاکم بودند با آنها ارتباط نداشتند و قدرت حاکم، تاریخ نگاران را در نقل روایاتشان از تکیه بر آن مردان و زنان برحذر می‌داشت. و حتی آنان را از نقل این حوادث از زبان زنان و فرزندان و یاران این انقلابیون برحذر می‌داشت.
گردآورندگان کتابهای تاریخ عمومی اکثرا وابسته به حاکم جامعه بودند و یا تأیید کننده‌ی وضعیت سیاسی تثبیت شده‌ای بودند که در نزاع با مفهوم و محتوای انقلاب بود. و چه بسا که بصورتی با وضع جلادان حاکم منسجم می‌شد. و به همین خاطر طبیعتا آنها قادر نبودند و یا نمی‌خواستند که حوادث را از دیدگاه صاحبان روحیه‌های انقلابی، ضبط کنند. راویان شیعی مذهب با این منابع و سرچشمه‌های اصلی انقلاب، همبستگی و رابطه داشته‌اند. مردان و زنانی که شیعه بودنشان آنان را وامی‌داشت تا برای کنجکاوی و پژوهش در شرح دقیق انقلاب و آگاهی حادثه‌ی بزرگی که به انقلابیون و وفاداری آنان در صحنه‌ی کربلاء مربوط می‌شد بپردازند و در این باره احساس مسؤولیت کنند. با این همه ما معتقدیم که حتی اینها همه‌ی آنچه را که اتفاق افتاده بود بیان نکرده‌اند. زیرا که گزارش بسیاری از آن وقایع نیز گم و نابود شده و بسیاری هم از صفحه‌ی تاریخ محو گشته است.
از نمونه‌های آن - آنچه که واقعیت آن در صفحات تاریخ درج نگشته - (صفحه 33)
روایتی است که «عمار دهنی» (1) ، از امام باقر (ابوجعفر محمد بن الحسین سلام بر همه‌ی آنان باد) نقل می‌کند و طبری به نقل آن پرداخته است. این روایتی است که ما معتقدیم عمار یا راویان بعد از او، با آن روایت بازی کرده و دست برده‌اند. و بعضی از افکار منحرفی را که مورد رضایت قدرت حاکم بوده به آن اضافه نموده‌اند. (برای مثال در روایت آمده است: حسین (ع) در بین مذاکره و سخن با عمر بن سعد از او خواست که او را به پیش یزید بن معاویه گسیل دارد و دستش را در دست او بگذارد و بنگرد که نظر یزید چیست). بی‌شک مسائلی را از آن حذف کرده‌اند و بعضی نشانه‌های اصلی آن را مختصر کرده‌اند، همچنان که دور

از ذهن نیست که طبری هم در تدوین تاریخ خویش در اثبات بعضی از اجزای روایت مسامحه به خرج داده (2) . بنابر همین ملاحظات ما کتابهای مقتل را شایسته‌تر از کتابهای
(صفحه 34)
تاریخ عمومی می‌دانیم و دلیل اعتماد و تکیه‌ای که می‌توان بر آنها داشت در بیان آن مسائل مربوط به زندگی شخصی انقلابیان است، و باز این کتابها از جهت ارتباط با تاریخ خود انقلاب از کتب تاریخ عمومی بهترند.
با وجود گفتن این مطالب، اعتراف می‌کنیم که مأخذ بسیاری از کتابهای «مقتل» در آنچه که مربوط به شرح حوادث می‌شود حماسه‌گرایی و دوستداری می‌باشد، که این دو عامل گاه در برخی از حالات نویسنده را به تدوین گزارشهای مشخص می‌کشاند که در تحقیق و استناد سهمی ندارد - معتبر و مستند نیست - و چه بسا که برخی از این گزارشها تنها نتیجه گیریها و نظریات شخصی است که عده‌ای از راویان و مؤلفان برای خویش داشته‌اند، و نویسنده‌ای بعدها آمده و آن استنتاجات و نظریات شخصی را، به عنوان تاریخ در نظر گرفته و به ثبت و نگارش آن پرداخته، به گمان اینکه آنها وقایع و حوادث واقعی هستند. چنانکه عده‌ای از نویسندگان «مقتل» در برخی حالات اندیشه‌ی خویش را برای تمامی وضعیت تعمیم داده و با اطلاق اوصاف مشخصی از شخصیتهای انقلاب یا دشمنانش تعبیر می‌کند و تمامی موقعیت حادثه را، با عبارات عاطفی تعبیر می‌کند.
اکثر این بیانات عاطفی در کتابهای مؤلفان متأخر «مقتل» یافته می‌شود و هر چه باشد بر پژوهشگر است که بر روش و اسلوبی علمی و قاطع در بررسی و انتخاب گزارشها پایبند باشد.
و عدالت اقتضا می‌کند بگوییم منابع تاریخی دیگر - غیر از کتابهای مقتل - که مؤلفان غیر شیعه درباره‌ی تاریخ این انقلاب نگاشته‌اند از مأخذ بزرگ دور نبوده‌اند.
ملاحظه می‌کنیم که گزارشگران و مؤلفان - تاریخ نهضتها - درباره‌ی شخصیتهای انقلاب عنایت خاصی نشان نداده‌اند و حتی یک نفر از آنان را به قصد یادآوری او ذکر نکرده‌اند و تنها کسانی را که اسامی آنان در عرض و در سیاق خبرهایی که نقل کرده‌اند قرار داشته، نام برده‌اند. در آنچه که به حوادث انقلاب، مربوط می‌شود می‌بینیم که نویسندگان و مؤلفان، در بسیاری از حالات و اوضاع، تمایلی به دقت و شرح در منقولات خویش از حوادث انقلاب نداشته‌اند (ابومخنف را از این مسأله استثناء می‌کنیم). گاه بیان می‌شود که: این مورخان، حوادث
(صفحه 35)
انقلاب حسین را همچون حوادث حرکتهای دیگری که در این دوره از تاریخ بوجود آمده‌اند دانسته و همان گونه با آن برخورد نموده‌اند ولی این

گزارشگران و مورخان، آگاهی داشته‌اند و حس می‌کرده‌اند که این انقلاب همچون حوادث و حرکتهای دیگری که در این دوره از تاریخ به وقوع پیوسته نبوده است چرا که خود این انقلاب راهنمای بزرگی بوده برای یک تغییر و دگرگونی اساسی و بزرگ در زندگی مسلمانان و آنان را در چگونگی زندگیشان تغییر داده و در وضعیت قابل انعطاف، به گونه‌ای تازه و جدید، قرار دهد. برای همین بر تاریخ نگاران، مسؤول توجه بیشتر و جمع آوری روایت و گزارش رویدادهای این نهضت، بسیار بیش از گزارش حرکتهای دیگر بوده‌اند و در تدوین و ثبت آنچه که از نزدیک یا دور مربوط به نهضت بوده مسؤول بوده‌اند که تلاش کنند تا از بین نرود.
ما این سخن را نمی‌توانیم قبول کنیم که مورخان با این نهضت همچون رویدادهای دیگر تاریخ برخورد کرده‌اند بل می‌بینیم که این مورخان برخوردشان با نهضت حسین به اندازه‌ای کم است که هیچ توجهی به نگهداری گزارشها و ارزشهای آن نداشته‌اند و بیشتر تحت تأثیر تمایل و جهت‌گیری سیاسی زمان بوده‌اند و سیاستمداران آن روزگار نه تنها به روایت آن حوادث تشویق نمی‌کردند، بلکه تلاشی حریصانه در جهت محو و نابودی آن رویدادها، از خود نشان داده اند. و این به خاطر این است که واکنشی که طبیعتا موجب تغییر موضع سیاسی می‌شد در اجتماع رخ ندهد. و این مسأله تا آنجا که مربوط به امویان می‌شود روشن و واضح است، و در حکومت عباسیان نیز، ما نظیر این جوسازیها و کتمان حقایق را می‌بینیم. عباسیان گرچه انقلاب حسین را، به اعتبار آنکه بنی‌هاشم در آن شرکت کرده‌اند و با خاندان بنی‌عباس نسبتی داشته‌اند، یکی از حرکتها و جنبشهای تاریخی خویش به حساب می‌آوردند (این حقیقت در نظر گرفته شود که در نهضت حسین حتی یک نفر از بنی‌عباس شرکت نکرد) و آگاه بودند که در ایجاد بسیاری از اوضاع و شرایط اجتماعی و عوامل حرکت جامعه که منجر به روی کار آمدنشان شد به این انقلاب مدیون هستند. بل می‌توان بیان داشت که روح و شعار و یادآوریهای انقلاب حسین از عوامل مستقیم در دستیابی به حکومت، از سوی
(صفحه 36)
بنی‌عباس بوده است. با این همه می‌بینیم که موضع گیریهای آنها نسبت به انقلاب حسین یک موضع گیری منفی است. برای آنکه می‌دانستند که یادآوری و الهام از آن ممکن است زنگ خطری باشد علیه سلطه‌ی آنان - از جهت دیدگاه مردم نسبت به مشروعیت ولایت و حاکمیت آنان - و به همین خاطر ادعا می‌کرد که حکومت را به آل علی از خاندان بنی‌هاشم خواهد داد و با در نظر گرفتن این موضوع که می‌بینیم حتی بعد از استقرار دولت بنی‌عباس، حرکتهای انقلابی - «حسینیان» قطع نشده بود. و با ملاحظه‌ی این امر دلایل ترس حاکمیت عباسیان از انقلاب حسین روشن

می‌شود.
ناچار باید سخنی در اعتبار و صلاحیت کتابهای «مقتل» گفته شود تا موقعیت حقیقی این کتابها از حیث صلاحیتشان به عنوان منابع تاریخی این انقلاب، بررسی و تبیین شود.
سخن این است که این کتابها به دلیل عدم توجه و دقت کافی - در ضبط حوادث - کافی نیست. و کتابهای «مقتل» خود باید موضوع بررسی علمی گسترده و ژرفی قرار بگیرند. بررسی در مورد تاریخ رشد این نوع از نوشتن تاریخ، و سیر تکاملی آن، و روش تدوین و موضوعات مورد پرداخت آن، و ویژگیهای گردآورندگان و اسلوبی که این کتابها بدانگونه نوشته شده‌اند و تطور سبک نگارش در دوره‌ها و موقعیتهای گوناگون و بستگی آن به لغت و زبان «نوشتن» در موقعیتهای دیگر و همچنین زبانهایی که این کتابها به آن نوشته شده‌اند (عربی، فارسی، ترکی، اردو و...) و محتوای شعری آنها می‌تواند موارد دیگری از این بررسی باشد که این روش نگارش توسط ابومخنف آغاز شد ولی بعد ادامه‌ی درستی نیافت. نوشتن «مقتل» درباره‌ی مصائب حسین (ع) همیشه موضوع انگیزنده‌ای بوده که رغبت بسیاری را - برای تحریر آن - برمی‌انگیخت. و به همین سبب پژوهشگر موضوع مورد بحث، زمینه و ماده‌ای غنی و سرشار و با تنوعی را برای بررسی می‌یابد که در طول تمامی دوره‌های اسلامی، موجود بوده و در تمامی دوره‌های تاریخی و اجتماعات اسلامی، از قرن اول هجری تا زمان ما، که پایان قرن چهاردهم هجری است گسترده شده است. البته باید در نظر داشت که این بررسی کوتاه در مورد کتابهای «مقتل» تنها
(صفحه 37)
در حول و حوش کتب تألیف یافته درباره‌ی «مقتل حسین» نیست. گرچه این کتابها که در این زمینه تألیف شده‌اند از لحاظ تعداد و تنوع بیشترین سهم را در میان کتابهای «مقتل» دارا می‌باشند. و از این هم گسترده‌تر شده و شامل تألیفات دیگری نیز می‌شود چرا که مؤلفان بسیاری درباره‌ی «مقتل علی»، «مقتل زید»، «مقتل عثمان»، «مقتل حجر بن عدی» و دیگران، کتابها نوشته‌اند و پژوهنده‌ی تاریخ دهها نام از کتابهای «مقتل» را در موضوعات گوناگون، در میان کتابها می‌یابد. و چه بسا تدوین این نوشته‌ها در جهت حدیث و سیره‌ی پیامبر، خود یکی از دوره‌های مهم تاریخی است که تاریخ نگاری عمومی، توسط مسلمانان به آن سمت سیر یافته است.
(صفحه 39)
(1) عمار بن خباب، ابومعاویه، دهنی بجلی کوفی، شیخ طوسی در کتاب «الرجال» او را از اصحاب امام صادق (ع) بشمار آورده است و در «الفهرست» درباره‌ی او می‌گوید:

«ابن‌ندیم» یادآور شده که او صاحب کتابی است. و ابن حجر در «التقریب» او را با عنوان:
«مردی است راستگو و گرایش به تشیع دارد»، وصف کرده است. (او در سال 133 ه وفات یافت).
(الفهرست، چاپ دوم، چاپخانه‌ی حیدریه، نجف، ص 144).
(2) گزارش عمار دهنی، با روانی و گذاردن حرکات و کوتاه کردن جمله‌ها، علامت گذاری شده و بسیاری از مسائل قابل اهمیت آن به اختصار بیان می‌شود.
طبری در تاریخ خویش، این گزارش را در سه قطعه، ثبت کرده است. (الطبری: 5). و با تعجب می‌بینیم که «ابن نمای حلی» در مقتل خود (مثیر الاحزان) به این گزارش تکیه و اعتماد کرده و قطعه‌ای را ثبت نموده که در آن امام حسین (ع) درخواست رفتن به پیشگاه یزید و آگاهی از نظر او را... کرده است.
(مثیر الاحزان: ص 36).
با آنکه سیر طبیعی حرکت امام برای تکذیب صدور یک چنین درخواستی از جانب امام حسین (ع) کافی می‌باشد، علاوه بر این گزارشی که مورخان از جمله طبری، از قول «عقبة بن سمعان» - او شاهد عینی حوادث کربلا بوده و در موقعیتی قرار داشته که امکان دستیابی و اطلاع کامل بر حقیقت جریانات را داشته است، او «مولی» ی رباب، همسر امام حسین (ع) بوده - نقل کرده‌اند این شایعه‌ی دروغ را تکذیب می‌کند، شایعه‌ای که به نظر ما از دسایس و حیله‌های امویان و عباسیان بوده تا بدینوسیله چهره‌ی پاک و مخلص حسین (ع) را در ذهنیت اسلامی جامعه، مسخ کنند.

شخصیتهای انقلاب
چه تعداد بودند...؟
و چه کسانی بودند...؟
(صفحه 41)

پیش درآمد
«در مدت اقامت امام در مکه تعدادی از اهل حجاز، و گروهی از اهل بصره به خانواده و «موالی» (1) او افزوده گشته (2) و اطراف امام حسین گرد آمدند. تعداد این گروه را خوارزمی در روزی که حسین (ع) از مکه خارج شد تعیین کرده است:
«... او در روز سه‌شنبه، روز ترویه (3) ، هشتمین روز از ماه ذی‌حجه به همراه
(صفحه 42)
هشتاد و دو مرد از شیعیان و موالی، و خاندانش، از مکه فاصله گرفت.» (4) .
و چه بسا تعدادی که خوارزمی از قول کسی که آن را گزارش کرده ذکر می‌کند چندان دقیق نباشد. ولی ما هم شمارش صحیحی از تعداد دقیق شهیدان و موالی حسین که موقع خارج شدن از مکه، همراه او بودند در دست نداریم.
ابومخنف گوید:
«... هنگامی که حسین از مکه خارج شد، فرستادگان عمرو بن سعید بن عاص، به فرماندهی یحیی بن سعید، بر او اعتراض کرده گفتند: برگرد کجا می‌روی!
امام توجه نکرد و گذشت. دو گروه حالت تدافعی گرفتند و با تازیانه به ضرب و شتم هم پرداختند. حسین و یارانش با تمام توان از بازگشت امتناع کردند و سرانجام امام راه خویش را در پیش گرفت و رفت.» (5) .
دینوری گوید:
«... و هنگامی که حسین خارج شد فرمانده سپاهی - با عده‌ای سرباز - که از طرف عمرو بن سعید بن عاص مأمور شده بود بر حسین اعتراض کرد و گفت: امیر دستور بازگشت تو را داده، پس برگرد و اگر بازنگردی مانع سفر تو خواهم شد. حسین (ع) (از فرمانبرداری) امتناع ورزید و دو گروه حالت تدافعی گرفتند و با تازیانه هم را زدند. و این گزارش به عمرو بن سعید رسید او از وخامت کار ترسید و کسی را به سوی فرمانده سپاه فرستاد و دستور داد که منصرف شود.» (6) .
(صفحه 43)
بنابراین کوشش رسمی طرح شد تا با توسل به زور و اجبار، مانع خروج حسین (ع) از مکه شوند. ولی این روش نیز به سستی گرائید و نتیجه‌ای از پیش نبرد. (7) .

ابومخنف می‌گوید:
«حسین (ع) به هیچ آبادی گذر نکرد مگر که اهل آن آبادی او را همراهی کردند تا هنگامی که به «زباله» رسید خبر قتل برادر شیری امام، عبدالله بن بقطر به او رسید. امام او را به سوی مسلم بن عقیل گسیل داشته بود و اطلاعی درباره‌ی کشته شدنش نداشت...» این گزارش غم انگیز در «زباله» به امام رسید امام نوشته‌ای برای مردم بیرون آورد و بر آنان خواند:
(صفحه 44)
«به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان: گزارش دردناکی به ما رسید گزارش کشته شدن مسلم بن عقیل و هانی بن عروة و عبدالله بن بقطر. شیعیان ما، ما را خوار کردند. هر که از میان شما انصراف را دوست دارد پس بازگردد که از ما بر او سرزنشی نیست.»
«مردم از اطراف او پراکنده شدند و به جهتهای راست و شمال روانه گشتند. تا آنکه تنها همراهانی که از مکه (8) آمده بودند باقی ماندند. حسین (ع) این کار را تنها از آن جهت انجام داد که دانست اعرابی که از او تبعیت کرده‌اند برای آن بود که گمان می‌کردند او وارد سرزمینی می‌شود که اطاعت و فرمانبرداری مردم آن دیار برای او هموار است. امام اکراه داشت که آنها با او حرکت کنند مگر اینکه کاملا بدانند بر چه راهی قدم برمی‌دارند و به کجا می‌روند.
حسین (ع) می‌دانست که اگر برای این جمعیت حقیقت روشن شود هرگز او را همراهی نمی‌کنند جز عده‌ای که طالب همراهی او بودند و - در این راه - مرگ را نیز می‌پذیرفتند.» (9) .
و دینوری گفته است:
«گروهی که همراهان حسین (ع) را تشکیل می‌دادند در منازل راه، به او پیوسته بودند، آنها گمان می‌کردند امام به سوی یاران و نیروهایی حرکت می‌کند، که در انتظار او هستند، همینکه خبر (کشته شدن) مسلم، را شنیدند از اطراف او پراکنده گشتند و جز یاران خاصش کسی با او باقی نماند.» (10) .
(صفحه 45)
بنابراین بعد از آنکه امام موضع و موقعیت و سرنوشت نهضت را آشکار کرد، تنها مردان حقیقی انقلاب، باقی ماندند. سخنانی که مردم از زبان امام، در آن زباله شنیدند نخستین آزمایش در این مسیر بود. این سخنان بسیاری از کسانی را که به خاطر شوق به پیروزی، و طمع او را همراهی می‌کردند متفرق کرد. این بود که تنها مردانی کم‌نظیر، همراه او باقی ماندند، که تاریخ به زودی آنان را با عنوان «انصار حسین» خواهد شناخت.
«یاران حسین» کسانی بودند که از آزمایش دوم حسین (ع) نیز با موفقیت

گذشتند آن هنگام که امام در شب دهم ماه محرم، آنان را به نجات جان خویش، برانگیخت و فرمود:
«هذا اللیل قد غشیکم فاتخذوه جملا، ثم لیأخذ کل رجل منکم بید رجل
(صفحه 46)
من اهل بیتی، و تفرقوا فی سوادکم و مدائنکم حتی یفرج الله، فان القوم انما یطلبونی، و لو قد اصابونی لهوا عن طلب غیری.»
«شب، شما را در خویش پوشیده داشته و پنهان ساخته است. سیاهی شب را، شتر خویش به حساب آرید. هر مردی از شما دست مردی از خاندان مرا بگیرد و در آبادیها و شهرهایتان پراکنده شوید تا خداوند خود گشایشی فرماید، این گروه تنها در پی من هستند و اگر بر من دست یابند، از دیگران صرف نظر خواهند کرد.» (11) .
آنان این فرصت را نپذیرفتند و تا آخرین لحظه، با او ماندند و سرانجام همگی به شهادت رسیدند.
و خواهیم دید که از یاران او که با او به مکه آمده بودند کسی باقی نماند. بخاطر اینکه عده‌ی کمی از آنان هم بعدها به او پیوستند و یاران نخست او را در سرنوشت والایشان همراهی کردند.
(صفحه 47)
(1) موالی: جمع مولی: آزاد کرده شده - آزاد شده - مولوی منسوب به مولی - غلام آزاد شده - آن کافر که به دست مسلمان اسلام آورده و ولای او را بپذیرد.
(یادداشت: علامه دهخدا، لغتنامه)
در فرهنگ اسلامی و تداول بین مسلمانان، مولی معانی بسیار زیادی دارد. ولی آنچه که در اینجا منظور نظر نویسنده و مفهوم متون تاریخی استخراج شده است، این است که:
در تاریخ اسلام بردگانی که آزاد می‌شدند «مولی» نامیده می‌شدند و این نهضتی بود که از دوره‌ی پیامبر شروع شد. و در دوره‌ی مورد بحث ما، نهضت حسین (ع)، موالی امام چنین کسانی هستند. ولی در دوره‌های بعد این لفظ معانی دیگری یافت که از اصل آن بسیار دور شد (دیگر اصطلاحات فرهنگ اسلامی نیز به این مصیبت بزرگ دچار گشتند) چنانکه معادل برده و غلام تلقی گشت و برخی نیز به عمد یا سهو، موالی را بردگان تلقی کردند. نکته قابل توجه اینجاست که یک لفظ را نمی‌توان در دوره‌های گوناگون تاریخی به یک معنی واحد اعتبار کرد. چرا که بسیاری از الفاظ، بر اثر فرهنگهای مسلط و حاکم، از مفهوم اصلی دور شده و به سمت معانی دیگری که گاه ضد معنی اول است کشیده می‌شوند. و تاریخ اسلامی، شاهد این مصیبت بوده است.»
(توضیح مترجم).

(2) الارشاد: الشیخ المفید: 218.
(3) روز ترویه: روز هشتم ماه ذی‌الحجه است که مناسک حج در این روز آغاز می‌شود و حجاج از مکه به سوی عرفات حرکت می‌کنند. - م.
(4) الخوارزمی: مقتل الحسین: 220:1.
«برخی از مورخان تعدادی را که خوارزمی نقل کرده یکی از اقوالی می‌شمارند که درباره‌ی تعداد اصحاب امام حسین (ع) در کربلا، بیان شده است. در حالی که ملاحظه می‌کنیم این رقم شامل کسانی است که هنگام خروج از مکه همراه امام بوده‌اند و تحقیقا این تعداد تا روز «دهم محرم» ثابت نمانده و دچار تغییراتی شده.
مجلسی به نقل از «امالی» شیخ صدوق می‌گوید که: «امام حسین (ع) در میان بیست و یک تن از اصحاب و خاندانش حرکت کرد».
(بحارالانوار. 313:44)
ممکن نیست که این گزارش را بپذیریم، برای آنکه سیر طبیعی امور، رقم مذکور را رد می‌کند. و نیز این ثابت شده که تعداد افراد بنی‌هاشم به تنهایی، این مقدار یا بیشتر از آن بوده است.
(5) الطبری: 385:5.
(6) الاخبار الطوال: 244.
(7) مقصود از کلمه‌ی «خرج: خارج شد» تنها به معنی رهسپار شدن و حرکت کردن نیست. برای آنکه این کلمه، از هنگام جدایی «خوارج» از امام علی (ع) در صفین گرفته شده و برحسب دلالت، بر ترک کننده‌ی حق و متمرد بر آن اطلاق می‌شود، دارای مفهوم و رنگ خاصی است، که خصوصا در عراق دوست داشتنی نمی‌باشد و مورد تنفر است.
این بود که شخصیتهای سیاسی نظام حاکم، از ابتدای جهت گیری، دست بکار شدند تا این مفهوم را هر چه وسیعتر کرده و کاملا بر انقلاب حسین (ع) تطبیق نمایند. به عنوان نمونه باید گفت که «عبیدالله بن زیاد» بعد از حرکت از بصره، وقتی که به کوفه رسید، در اولین خطبه‌ای که ایراد کرد، از مأموران حکومتی خواست اسامی افرادی را که در میان قبایل آنها وابسته به «حروریه» و یا دارای «شک و تردید» هستند، برای او بنویسند.
(الطبری: 359:5)
و چنانکه می‌دانیم «حروریه» نام دوم خوارج بود که از هنگام وقوع جنگ «حروراء» به آنها اطلاق می‌شد. «هانی بن عروه» بعد از دستگیری و شکنجه شدن، برای دفاع از خود، به یکی از مأموران حمله کرد تا اسلحه‌ی او را بگیرد. ابن‌زیاد فریاد زد:
«آیا تو در تمام روزها «حروری» بوده‌ای؟ خون خود را بر ما حلال کردی؟ کشتن تو برای ما حلال شد.»
(الطبری: 367:5)

علامه دکتر «اسعد علی» در طی یک سخنرانی در «شیاح» که به مناسبت روز عاشوراء در تالار «جمعیت خیریه‌ی فرهنگی»، ایراد کرد - بعد از ظهر روز دوشنبه 20 / 1 / 1975 - در حین سخن از نامه‌ی امام حسین (ع) به برادرش، محمد بن حنفیه، وقتی به این جمله رسید: «انی لم اخرج شرا و لا بطرا... و انما خرجت لطلب الاصلاح فی امة جدی» دکتر اسعد علی در سخنرانی خویش برای کلمه‌ی «خروج»، معنایی عرضه داشت و گفت: خروج یعنی «تجاوز و خروج از سخن به عمل» امام این گذر از سخن به عمل را بوسیله‌ی فعلی که فاعلش به آن وصل است «ضمیر: ت» و به صیغه‌ای بیانی، که حصول فعل را تأکید می‌کند «خرجت» بیان کرده است.
(8) در گزارش طبری از قول ابومخنف: «از مدینه» ذکر شده و به نظر ما این اشتباه است و به این جهت متن تاریخ «ابن‌الاثیر» را در گزارش آوردیم.
(تاریخ الکامل: ابن‌الاثیر: 278:3).
(9) الطبری،5: 399 - 398 و ابن‌الاثیر: 278:3.
(10) الاخبار الطوال: 248. بنظر می‌رسد اعتقاد به این مسأله که، خلافت بزودی به «علویان» یا «هاشمیان» باز خواهد گشت، به گونه‌ای عمومی، در میان مردم و حتی گروههایی که از شخصیتهای متوسط الحال بودند شیوع پیدا کرده بود. در گزارش آمده است که: وقتی «لبطة بن فرزدق» شاعر، خبر «ملاقات خود با امام را در موقع خروج امام از مکه» به عبدالله بن عمرو بن عاص داد. عبدالله به او گفت:
«وای بر تو، تو او را پیروی نکردی، به خدا سوگند که او به حکومت خواهد رسید و اسلحه بر او و اصحابش کارگر نیست.» (لبطه) می‌گوید: به خدا سوگند که نگران شدم و مصمم گشتم که حق با اوست و سخنش در قلبم جای گرفت و تأثیر کرد. به یاد انبیاء و کشته شدنشان افتادم و همین یادآوری، مرا از پیوستن به آنان بازداشت.
... اهل آن زمان این مسأله را بیان می‌کردند و شب و روز در انتظار وقوع آن بودند. و عبدالله بن عمرو بود که می‌گفت: «تا ظهور کردن این امر، هیچ درختی و حتی شاخه‌ی درخت خرمایی، و خردسالی بزرگ نمی‌شود و رشد نمی‌کند.»
(الطبری: 5: 387 - 386)
ملاحظه می‌کنیم که داعی و علت اساسی تبعیت، آرزوی تابعان یعنی تحقق حکومت حسین (ع) بود. و شاید بسیاری از اعرابی که از امام پیروی کردند در تبعیت خویش از این اعتقاد تأثیر پذیرفته بودند، که حسین (ع) ضرورتا حاکم خواهد شد و اسلحه بر او و اصحابش کارگر نیست، این بود که به هنگام آشکار شدن این مسأله که «اسلحه بر اصحاب امام تأثیر می‌کند» از اطراف امام پراکنده شدند - و این دسته از مردم بر اثر سخنان امام، که

خبر شهادت گروهی از اصحاب را به آنان داد، به کشف این حقیقت نائل شدند - این گزارش به گونه‌ای دیگر در کتاب «مقتل الحسین»: خوارزمی: ج 222:1 نقل شده است: «اسلحه در بدن او تأثیر نمی‌کند.»
به اعتقاد ما در هر دو گزارش نکته‌های مهمی که تصویر برخی از اعتقادات مردمی را در آن زمان نشان می‌داده و تأثیر مسأله‌ی «سحر و جادو» را در موضع گیری مردم بیان می‌کرده است از قلم افتاده و حذف شده.
«لبطة بن فرزدق» به زندگی خویش ادامه داد تا آنکه علیه «منصور خلیفه‌ی عباسی» همراه ابراهیم بن عبدالله بن حسن (معروف به شهید باخمری) قیام نمود. ابراهیم او را یکی از فرماندهان سپاه قرار داده بود. او بعد از کشته شدن ابراهیم کشته شد.
(مقاتل الطالبیین: 369).
(11) الطبری: 419:5، الیعقوبی: 231:2، الخوارزمی: 247:1.

یاران حسین چند نفر بودند؟
راهی برای دستیابی به تعداد حقیقی اصحاب حسین (سلام بر او باد) برای ما وجود ندارد، چه تعداد آنها که به شهادت رسیدند و چه کسانی که شهادت نصیبشان نشد. و این به خاطر آن است که مستندات و مدارک مستقیم، برای دستیابی به این مسأله، روایتهای شاهدان عینی حادثه است که در شمارش و بیان تعداد یاران امام مختلف می‌باشند. و این گزارشهای عینی، طبیعتا بر مبنای شمارش و آمارگیری نبوده بلکه به اقتضای حالت طبیعی که در چنین مواردی وجود دارد، تنها بر مشاهده‌ی عینی و حدس بنا شده است. و از اینجاست که هیچ یک از آن گزارشها سخنی از تعداد نهایی و حتمی همراهان امام به میان نمی‌آورند و تنها از عدد تقریبی سخن می‌گویند.
می‌توان چنین فرض کرد که تعداد تعیین شده‌ی یاران امام، در گزارشهای گوناگون که - با تقریب و حدس بیان شده - با تعداد حقیقی یاران امام، چندان تفاوت زیادی نخواهد داشت.
حال گزارشهای اصلی را در موضوع مورد بحث مورد تحلیل و گفتگو قرار می‌دهیم.
چهار گزارش درباره‌ی شرکت کنندگان در نبرد، چه وابستگان به بنی‌هاشم، و چه غیر آنها، در دسترس ما قرار دارد:
(صفحه 48)
گزارش نخست:
نخستین گزارش، گزارش مسعودی می‌باشد: «هنگامی که حسین (ع) به قادسیه رسید، حر بن یزید تمیمی با او برخورد کرد... و حسین (ع) در میان پانصد سوار و حدود یکصد پیاده، از خاندان و همراهانش به سوی کربلا روانه شد...» (1) .
مسعودی مستند خویش را در این گزارش ذکر نمی‌کند و با آنکه مسعودی در نگارش تاریخش به توجه و دقت معروف است، ولی با این وجود ما نمی‌توانیم عدد ذکر شده در این گزارش را به عنوان تعداد واقعی همراهان حسین که با او به خاک کربلا قدم گذاشتند مورد قبول قرار دهیم.
این گزارش از این جهت با همه‌ی گزارشهای معروفی که ما مستندات و مدارک آنها را می‌شناسیم مخالفت دارد، اما هیچ امتیازی نسبت به گزارشهای دیگر در آن یافته نمی‌شود تا بتوان آن را مناسبتر از آنها تشخیص داده و مورد قبول قرار داد. باز هم اگر این گزارش را از محدوده‌ی جغرافیایی‌اش خارج کنیم و از نظر زمانی، به کمی قبل از

برخورد حسین (ع) و حر، برگردانیم، و چنین تعبیر کنیم که گزارش مذکور تعداد افرادی را بیان می‌کند که قبل از اعلان قتل مسلم بن عقیل و عبدالله بن بقطر و هانی بن عروة، بوده‌اند امکان صحت این گزارش بسیار بعید بنظر می‌رسد، اما بعد از آن، به تأکید می‌توان بیان داشت که تعداد همراهان حسین (ع) به مقداری که در گزارش مسعودی ذکر شده نبوده است.

گزارش دوم:

گزارش دوم روایت «عمار دهنی» از ابوجعفر (محمد بن علی بن حسین، امام باقر (ع)) می‌باشد. در این گزارش آمده است: «... هنگامی که فاصله امام و محل قادسیه سه «میل» بود، حر بن یزید تمیمی، با او ملاقات کرد... وقتی امام این وضع را دید به سوی کربلا روانه شد... در آنجا فرود آمد و چادرها را برپا داشت،

(صفحه 49)

همراهانش چهل و پنج سوار و یکصد پیاده بودند.» (2) .

«ابن نمای حلی» نیز این تعداد را در گزارش خویش آورده ولی گزارش او، با گزارش عمار دهنی، اختلاف زمانی دارد. روایت عمار تعداد همراهان حسین (ع) را در وقت رسیدن به کربلا و منزل کردن در آنجا، نسبت می‌دهد که امام و همراهان در روز دوم ماه محرم به آنجا رسیدند (3) .

ولی «ابن نما» زمان گزارش خویش را به روز دهم محرم «هنگام آماده سازی سپاه» بیان می‌کند و می‌گوید:

«... حسین (ع) یاران خویش را آماده نمود و آنها چهل و پنج سوار و یکصد مرد پیاده بودند.» (4) .

ابن‌طاووس هم با بیان استناد این گزارش آن را به امام باقر(ع) نسبت می‌دهد. (5) .

باید بگوییم که «ابن‌نما» - همچون ابن‌طاووس - به گزارش عمار دهنی استناد کرده و منبع دیگری غیر از آن در دست نداشته، و اختلاف این دو (ابن‌نما و ابن‌طاووس) در گزارش عمار، در تعیین زمان دقیق گزارش، ناشی از عدم دقت در خواندن روایت بوده باشد.

«عمار دهنی» گزارش خویش را از موثق‌ترین و مورد اعتمادترین منابع، یعنی امام باقر (ع)، تلقی کرده است و فرض آن است که او شکل زنده و دقیقی از آنچه اتفاق افتاده تلقی نموده، و به قول خودش گزارش را اینگونه دریافت داشته: «امام باقر (ع) به گونه‌ای از مقتل حسین (ع) برای من سخن گفت درست مثل اینکه آنجا حاضر بودم.»

و به همین سبب آنچه که باعث شگفتی می‌شود این است که در گزارش او تحریفی انکارگونه از وقایع تاریخ را می‌یابیم که از جهاتی، مخالف برخی از حقایق مهم هستند که به صحنه‌ی نبرد کربلا مربوط است، و همچنانکه

پیش از این، بیان کردیم، این نوع تحریف حقایق را ناشی از بازی گزارشگران و راویان با اسناد
(صفحه 50)
تاریخی و از جمله این گزارش می‌دانیم.
ولی وجود این گزارشهای مخالف حقیقت، در بدایت امر، مانع از قبول عدد ذکر شده در گزارش فوق نمی‌شود.
و ملاحظه می‌کنیم که گزارش عمار از نظر زمان و مکان، با گزارش مسعودی که قبلا مطرح کردیم همانند است.
گزارش سوم:
حصین بن عبدالرحمن از قول سعد بن عبیده نقل می‌کند که گفت:
«شیوخی از اهل کوفه بر روی یک بلندی ایستاده بودند و می‌گریستند و می‌گفتند: خدایا یاری خویش را بفرست، گفتم: ای دشمنان خدا، آیا پایین نمی‌آیید تا یاریش کنید !».
و در ادامه‌ی گزارش می‌گوید: «حسین (ع) رو کرد و با فرستادگان ابن‌زیاد سخن گفت - و من به او نگاه می‌کردم. لباسی از پارچه‌ی کتانی راه راه، بر تنش بود - بعد از اینکه با آنان سخن گفت، به سوی سپاه خویش بازگشت. مردی از قبیله‌ی بنی‌تمیم که «عمر طهوی» نام داشت به سوی امام تیراندازی کرد. تیر را در بین دو شانه‌اش، که از لباسش آویزان شده بود نگاه می‌کردم.
سپاه حسین را دیدم، آنها نزدیک به یکصد مرد بودند. در بین آنها پنج مرد از فرزندان علی بن ابیطالب (سلام بر او باد) و شانزده نفر از بنی‌هاشم، و مردی از «بنی‌سلیم» و مردی از «بنی‌کنانه» که هم پیمان آنان بودند و پسر عمر بن زیاد را دیدم.» (6) .
این گزارش از شاهدی عینی، یعنی (سعد بن عبیده) نقل شده است. آنگونه که بنظر می‌رسد او از همراهان عمر بن سعد بوده و شخص نزدیکی به او به حساب می‌آمده است.
و هم او در گزارشی دیگر می‌گوید:
«ما، همراه عمر بن سعد، در آب شنا می‌کردیم.» (7) .
ولی در گزارش گذشته که موضوع مورد بحث ما نیز همان است ملاحظه
(صفحه 51)
می‌شود که در وجود «سعد بن عبیده» حالتی عاطفی و همبستگی نسبت به امام حسین (ع) و انقلاب وجود دارد: «... گفتم ای دشمنان خدا آیا پایین نمی‌آیید تا یاریش کنید...» (8) .
عدد ذکر شده در گزارش تقریبا با گزارش اکثر مورخان متفق و یگانه است. در گزارش خوارزمی که قبلا به آن اشاره کردیم، تعداد کسانی که همراه حسین (ع) از مکه خارج شدند، هشتاد و دو نفر مرد ذکر شده است.

خوارزمی این گزارش را در بیان حوادث روز دŠÙ‘محرم نیز با لفظ ضعیف: «قیل: گفته شده» تکرار می‌نماید. (9) . در منابع دیگر نیز این عدد ذکر گردیده ولی ما مستقیما به آنها آگاهی نیافتیم.
این گزارش، از حیث مکان و زمان، موضع امام را در روز دهم محرم، پیش از نبرد، ترسیم می‌کند، و شاید هم صحنه‌های بعد از شروع اولیه جنگ را مجسم می‌کند. (مثلا بعد از حمله‌ی نخستین).
دو موضوع مطرح شده در این گزارش، در گزارشهای دیگر نیامده است و در هیچ یک از گزارشهایی که درباره‌ی سخنان امام با سپاه اموی نقل شده، اشاره‌ای به این دو موضوع نشده است.
نخست: تیراندازی «عمر طهوی» به سوی امام: که در گزارش نقل شده بعد از آنکه امام از سخنش فارغ شد و به سوی میدان بازگشت، او تیری به سویش پرتاب کرد.
دوم: موضوع «کسانی که می‌گریستند و دعا می‌کردند».
گزارش چهارم:
گزارش ابومخنف است که از قول ضحاک بن عبدالله مشرقی، نقل می‌کند که
(صفحه 52)
گفت: «... چون عمر بن سعد نماز صبح را به جای آورد... و آن روز، روز عاشورا بود، به همراهی مردمی که با او بودند بیرون رفت... حسین (ع) نیز همراهانش را بسیج کرد و با آنان نماز صبح را به جای آورد، سی و دو نفر سواره و چهل نفر پیاده همراه او بودند.» (10) .
ابومخنف از نظر دقت و درستی گزارشهای تاریخی که نقل می‌کند، شهرت خوبی دارد. او این گزارش را با یک واسطه از قول یکی از یاران حسین (ع) که در جنگ شرکت داشته و تا هنگامی که تنها دو مرد از همراهان حسین باقی می‌مانند او هنوز در صحنه بوده است نقل می‌کند. و بزودی این گزارشگر را معرفی خواهیم کرد. نام او ضحاک بن عبدالله مشرقی است، او به گونه‌ای جدی، مردی قاطع، اهل عمل و بسیار دقیق بود و هنگامی که حسین (ع) از او یاری خواست او به حسین جواب مثبت داد به شرط آنکه زمانی که پیکار او فایده‌ای در دفاع از امام نداشت، اجازه داشته باشد تا صحنه را ترک کند و از مبارزه دست بکشد. امام شرط او را پذیرفت و ضحاک با صداقت در میدان مبارزه شرکت کرد. ملاحظه‌ی این مسأله، اعتماد به دقت او را برمی‌انگیزد.
و این گزارش، از نظر عدد و زمان و مکان، با گزارشهای مورخان دیگری که معاصر طبری بوده‌اند، یا کسانی که قبل از او اخباری را نوشته‌اند متفق است.
ابوحنیفه‌ی دینوری یکی از آنهاست که گفته است: «... و باز حسین (سلام

بر او باد) همراهانش را بسیج و آماده کرد، و آنها سی و دو نفر سواره و چهل نفر پیاده بودند.» (11) .
دینوری در گزارش خویش به منابع دیگری غیر از منبع خبر ابومخنف استناد می‌کند.
یعقوبی یکی دیگر از این مورخان است که می‌گوید: «... و حسین در میان شصت و دو یا هفتاد و دو مرد از خاندان و یارانش بود.» (12) .
تعدادی گزارش دیگر را نیز، نویسندگان متأخر ذکر کرده‌اند که با عدد
(صفحه 53)
فوق الذکر توافق دارند. مهمترین این گزارشها از دیدگاه ما گزارش خوارزمی می‌باشد که گفته است: «چون حسین (علیه‌السلام) شب را به صبح آورد، یارانش را بسیج کرد و سی و دو نفر سواره و چهل نفر پیاده همراه او بودند.» (13) .
شیخ مفید یکی دیگر از نویسندگان متأخر این گزارش را با همین تعداد ذکر کرده است. (14) .
اینها گزارشهای اساسی و اولیه درباره‌ی موضوع مورد بررسی ما می‌باشند. قبل از آنکه عدد خاصی از «تعداد یاران» امام را که مورد نظر ما می‌باشد در بحثی که پیش روی داریم یادآوری کنیم، درمی‌یابیم که تعداد همراهان حسین (ع)، در تمامی مراحل ثابت نبوده است، روزی که امام از مکه بیرون می‌رود تا بعد از ظهر روز دهم ماه محرم در کربلا، عدد همراهان در تغییر بوده، هنگام بیرون آمدن از مکه تعداد یاران امام با عددی که «خوارزمی» یادآوری کرد (یعنی هشتاد و دو نفر مرد) شروع می‌شود و سپس تعداد زیادی در راه به آنان ملحق می‌شوند و باز دوباره تعداد یاران امام کاهش می‌یابد تا آنکه به تعداد اول بازمی‌گردد و چه بسا که کمی هم از عدد اولیه کاسته می‌شود، و قبل از درگیری و جنگ در نتیجه‌ی آمدن برخی (انصار)، به نسبت کمی بر آن تعداد افزوده می‌گردد و در روحیه‌ی برخی از سپاهیان، لشکر اموی نیز، دگرگونیهایی پدید آمده و آنها را به سوی لشکریان حسین کشاند.
و نظر خاص ما درباره‌ی تعداد یاران حسین (ع)، بنابر نتیجه‌ای که بررسی به آن منجر می‌شود، این است که همراهان حسین یعنی همگی آنها که همراه او در کربلا شهادت را پذیرفتند، چه از اعراب و چه از موالی، حدود یکصد مرد یا نزدیک به یکصد مرد بوده‌اند و شاید نیز - بنابر قرائنی بتوان گفت که - کمی افزون از یکصد تن بوده‌اند. (15) .
(صفحه 54)
ما نمی‌توانیم عدد معین و مشخصی را تعیین کنیم و آن هم به خاطر اشتباهاتی است که از نگارش غیر صحیح اسامی و گاه از عدم دقت گزارشگرانی که حوادث و اسامی شخصیتهای شرکت کننده در واقعه‌ی

کربلا را نقل کرده‌اند ناشی می‌شود. ولی باید اذعان داشت که نسبت اشتباه فرض شده قطعا چندان بزرگ نیست.
و این نتیجه‌ای که ما گرفتیم تا حد زیادی با گزارشهایی که حوادث اولین حمله را در کربلا، ترسیم کرده‌اند توافق دارد.
خوارزمی در گزارش خویش از ابومخنف می‌گوید:
«در نتیجه‌ی یورش ناگهانی سپاه دشمن و تیراندازی آنها به سوی یاران امام، تعداد همراهان امام حسین (ع) کم شد و فقط کسانی از آنها باقی ماندند که در صحنه‌ی نبرد از آنان نام برده‌اند. در این یورش متجاوز از پنجاه مرد از یاران امام کشته شدند.» (16) .
ابن شهر آشوب اسامی شهیدانی را که نام می‌برد، تعداد آنها به چهل مرد می‌رسد. (17) .
اگر به این مسأله توجه کنیم که تعداد کسانی که در صحنه‌های مبارزات بعدی نام آنها ذکر شده است در حدود چهل تن بوده‌اند به نتیجه‌ای که ذکر کردیم نزدیک شده‌ایم.
شایسته است که گفته شود تفاوت در گزارشها امری مقبول و طبیعی است،
(صفحه 55)
چرا که راویان و گزارشگران در تمامی گزارشهای خویش که درباره‌ی تعداد همراهان حسین (ع) داده‌اند از شیوه‌ی شمارش دقیق و یک به یک، پیروی نکرده‌اند و تنها از روش تخمینی که مستند به مشاهده است استفاده کرده‌اند. و باز شایسته‌ی بیان است که تعداد این نیروی کوچک امام در نتیجه‌ی وجود بعضی عناصر (خصوصا موالی) دچار دگرگونی بوده چرا که این عناصر در موقعیتهای خاص گاه ظاهر می‌شوند و زمانی پنهان می‌گشتند.
اگر در شمارش خویش این امور را در نظر بگیریم مشاهده خواهیم کرد که نتیجه‌ای که این بحث در برگرفته (بحثی که درباره‌ی تعداد اصحاب حسین (ع) که از غیر بنی‌هاشم بوده‌اند خواهیم داشت و در این مورد سخن خواهیم گفت) براساس دقت و درستی طرح شده است.
و در آخر، قبل از پرداختن به اعتماد کامل به گزارشهای اساسی، توجه داشته باشیم که هم اکنون ما - در بحثمان - وارد مرحله‌ی تکاملی شده‌ایم و آن این است که به گمان قوی، تمامی کسانی که از آنها با عنوان شاهدان عینی، در گزارشها نام برده شده شهید شده‌اند.
هنگامی که شاهدان عینی در گزارشها از حالتی نام می‌برند که در طی آن به سوی کمال می‌شتابند، پس باید این شاهدان عینی در زمان گزارش، زنده بوده باشند.
و نیز این مسأله هست که طبق آنچه که در برخی گزارشها آمده گروهی از

این شاهدان عینی به شهادت نائل نشده‌اند.
اگر گزارش مسعودی را درباره‌ی تعداد یاران امام، بنابر آنچه که در طی بیان آن ذکر کردیم، دور از حقیقت بشماریم، سه گزارش دیگر باقی می‌ماند. این سه گزارش همگی مستند به گزارش شاهدان عینی است که در صحنه‌ی نبرد بوده‌اند و در این رابطه مشترکند. ولی در شمارش تعداد (یاران) حسین (ع) متفاوت هستند. تفاوت بین گزارش ابومخنف و بین گزارش عمار دهنی، تقریبا به نصف (پنجاه درصد) می‌رسد. و تفاوت بین گزارش عمار و گزارش «حصین» تقریبا به یک سوم تعداد ذکر شده می‌رسد.
با این وجود به دو اعتبار می‌توانیم سه گزارش مذکور را قبول کنیم:
(صفحه 56)
نخست: آنکه موقعیت ذهنی و عاطفی گزارشگران نسبت به انقلاب هر چه که باشد، ما بسیار بعید و دور از ذهن می‌دانیم که درباره‌ی تعداد یاران امام، دروغ پردازی شده باشد.
دوم: آنکه این گزارشها رقم یاران امام را در موقعیت واحد و زمان واحدی بیان نمی‌کنند و اگر ما بخواهیم موقعیت واحدی را برای همه آنها درنظر بگیریم در این صورت تعداد ذکر شده در هر یک از گزارشها رقم گزارش دیگر را نفی می‌کند و با این وصف می‌توان گفت که اختلاف موجود حاکی از موقعیت این مسأله است که شمارش یاران امام در دو یا سه زمان و موقعیت جداگانه انجام گرفته است.
گزارش «عمار دهنی» که آن را از قول امام باقر (ع) نقل می‌نماید، زمان و مکان گزارش را، روز دوم ماه محرم هنگام فرود آمدن در کربلا منعکس می‌کند. بین این تاریخ و تاریخی که در گزارشهای «حصین» و «ابومخنف» یادآوری شده، نه روز فاصله است و باید یادآور شد که در این فاصله زمانی دگرگونیهایی در تعداد همراهان حسین (ع) بوجود می‌آید. برخی از مردان موجود در اردوگاه حسین (ع)، از متابعت یاران امام شانه خالی می‌کنند، عده‌ای نیز در این فاصله به یاران امام ملحق می‌گردند، تعدادی هم با پیامها و نامه‌هایی از سوی امام به بصره و دیگر شهرها، رفتند.
این گزارش «عمار دهنی» تعداد تمامی مردانی را که در این روز همراه امام بوده‌اند بیان می‌کند، اردوگاه حسین (ع) شامل: موالی و اعراب وابسته به خاندان بنی‌هاشم و کسانی که به بنی‌هاشم وابسته نبوده‌اند و علاوه بر اینها شامل خدمتگزارانی چون رقیق و غیر او که همراه بوده‌اند ولی جزو مبارزان بشمار نیامده‌اند - و موضوع بحث ما همینها هستند - و طبیعت اقتضا می‌کند که تعدادی از این افراد در این جا باشند.
ما این موضوع را نیز با تأکید هر چه بیشتر یادآوری می‌کنیم که امکان وجود اشتباه - البته محدود - در شمارشها وجود دارد که آنهم در نتیجه‌ی استناد

گزارش به مشاهده‌ی شاهد عینی می‌باشد که بر شمارش دقیق متکی نبوده و تنها به رؤیت کلی تکیه داشته است.
(صفحه 57)
گزارش «حصین بن عبدالرحمان»، موقعیت روز دهم محرم را قبل از برپایی جنگ نشان می‌دهد و از تعداد جنگجویان و مبارزان سخن می‌گوید، چه آنها که هاشمی بوده‌اند، و چه آنها که عرب بوده‌اند و چه موالی. یعنی عناصر خدمتگزار خارج از تصویری هستند که این گزارش آن را منعکس می‌کند.
با وجود این فکر می‌کنیم که آنها باید کمی بیش از یکصد نفر بوده باشند. و نزدیک به یکصد نفر که گزارش می‌گوید، نیستند.
بنابر شواهدی که در گزارش می‌توان تصور کرد ما این گزارش را حمل می‌کنیم بر امکان انعکاس و تصویر موقعیت و وضعیت صحنه، پیش از آنکه حسین (ع) همراهان و خاندان خویش را برای نظم در جهتهای راست و چپ و در میان یا قلب سپاه بسیج کند و در چنین وضعی برخی از مردان همیشه از دید و نگرش گزارشگر دور بوده‌اند چرا که گزارش مستند به دیدن با چشم و مشاهده است و هیچ استنادی به شمارش و سرشماری تک تک افراد ندارد. چنانکه تأکید خواهیم کرد گروهی از جوانان بنی‌هاشم که در حوادث بعدی آن روز شهید می‌شوند و در زمان بیان این گزارش - که ظاهرا صبح روز عاشورا است - به خاطر کوچکی سنشان در صحنه مشخص نیستند.
گزارش ابومخنف و گزارشهایی که با آن توافق دارند همگی با صراحت و روشنی، موقعیت را زمان بعد از فرمان بسیج امام، نشان می‌دهند. و بر طبق محاسبه‌ی ما تعداد مندرج در گزارش ابومخنف رقم همراهان عرب غیر هاشمی امام را طرح می‌کند که شامل بنی‌هاشم و موالی و خدمتکاران حاضر در آن جمع نمی‌شود.
و نکته‌ای را در تأیید این نظر ابن‌مخنف از متن تاریخ مسعودی می‌آوریم. او می‌گوید:
«... چهار تن از انصار همراه امام حسین (ع)، کشته شدند و باقی کشته شدگان، اصحاب او بودند که وابسته به اقوام گوناگون عرب بودند - تعداد آنها قبلا ذکر شده.» (18) .
و مسعودی قبلا در مورد تعداد کسانی که همراه حسین کشته شدند چنین گفته بود: «تمامی کسانی که همراه حسین (ع) در روز عاشورا در کربلا کشته شدند
(صفحه 58)
هشتاد و هفت نفر بودند و یکی از آنها پسرش علی بن حسین (اکبر) است.» (19) .

این عده به ناچار نباید شامل موالی باشد، او در مورد غیر انصار می‌گوید که «از دیگر اقوام عرب» بودند و ما می‌دانیم که همراه حسین تعداد بسیاری از موالی به شهادت رسیدند که آنها را بخاطر ارزشهای نژادپرستانه‌ای که در آن زمان، با درجات گوناگون شدت و ضعف، بین مردم، حاکم بوده و به نوع تعقل آنها وابستگی داشته (20) جزء شهیدان به حساب نیاورده‌اند.
اگر ما تعداد هاشمیان را از عددی که مسعودی برای کشته شدگان ذکر کرد کم کنیم عددی از آنها باقی می‌ماند که به عدد یاد شده در گزارش ابومخنف نزدیک می‌باشد و ما بیان می‌داریم که این عدد شهیدان بنی‌هاشم و موالی را در برنمی‌گیرد. و ثبوت این امر با فرض نسبت خطایی است که در شمارش بوده و ناشی از تکیه‌ای می‌باشد که گزارشگران بر مشاهده داشته‌اند گرچه رقم مربوط به نسبت فرض شده به دو اعتبار بسیار اندک می‌باشد:
(صفحه 59)
نخست: آنکه گزارشگر که ضحاک بن عبدالله مشرقی می‌باشد یکی از همراهان حسین (ع) است او در موقعیتی قرار داشته که می‌توانسته با دستیابی به هر نقطه از سپاه، دقت لازم را در شمارش تعداد همراهان امام داشته باشد.
دوم: این سرشماری موقعیت و حالت بسیج و آماده سازی و حالت آمادگی در تعداد محدودی از افراد را منعکس می‌کند و در این صورت، توان بیشتری را در سرشماری به گزارشگر می‌دهد.
رقم ذکر شده در این گزارش مشتمل بر هفتاد و دو نفر سواره می‌باشد و رقمی که ما از این بررسی و بحث بدست آوردیم کمی بیشتر یا کمتر از یکصد نفر می‌باشد. اگر از عدد مذکور بیست تن از موالی را خارج کنیم: (ده نفر از موالی حسین (ع) و دو تن از موالی علی (ع) و هشت تن دیگر را) هفتاد و هشت تن از اعراب غیر هاشمی باقی می‌مانند و این قبل از دگرگونی درونی حر بن یزید ریاحی می‌باشد. و بنابراین نسبت خطا در نتیجه‌ای که ما به آن رسیدیم یا آنچه که در گزارش ابومخنف آمده بسیار محدود می‌باشد و این تفاوت در چنین حالتهایی بسیار عادی است.
درباره‌ی تعداد اصحاب حسین (ع) مسائلی چند باقی می‌ماند.
یکی از این مسائل مطلبی است که از گزارش سید بن طاووس در مقتل خویش (اللهوف علی قتلی الطفوف) نقل کرده ناشی می‌شود و آن این است:
«... امام حسین (ع) و اصحابش آن شب را (شب دهم محرم) در حالی گذراندند که انعکاس صدایشان همچون صدای زنبوران عسل در فضا می‌پیچید و در حال رکوع و سجده و قیام و قعود به عبادت مشغول بودند.

در آن شب تعداد سی و دو نفر از مردان سپاه عمر بن سعد به آنان ملحق شدند.» (21) .
(صفحه 60)
ما در صحت این گزارش به دیده‌ی شک و تردید می‌نگریم، (به دو دلیل):
نخست آنکه حادثه‌ای این چنین باید نظر گزارشگران دیگر را نیز جلب کند، چرا که این چنین حادثه‌ای تأثیر بسیار زیادی در وضعیت موضوع مورد بررسی و بحث ما، دارد. و برای همین گزارشگران دیگر نیز به ناچار باید آن را نقل می‌کردند. عدم نقل این گزارش از سوی گزارشگران مباشر و کنجکاو و دقیق دیگر شک ما را در صحت و درستی این گزارش برمی‌انگیزد.
دوم: تعداد سی و دو نفر نسبت به همراهان کم و محدود حسین (ع) جدا عدد بزرگی است و به همین دلیل وجود چنین نیرویی لزوما باید تأثیر قابل ملاحظه‌ای را در میان نیروی کوچکی که در صبح روز دهم محرم همراه امام بودند جلوه‌گر می‌ساخته - با توجه به اینکه آنها بعد از ظهر روز نهم به لشکرگاه حسین (ع) ملحق شدند.
ما هیچ اثری از این تعداد در رقمهایی که گزارشگران نقل کرده‌اند نیافتیم و بنابر همین دو دلیل ما این گزارش را از دایره‌ی بحث خویش در مورد تعداد همراهان امام حسین (ع) خارج می‌کنیم. و ترجیح می‌دهیم گزارش را آنگونه که تاکنون تعبیر کرده‌اند تلقی کنیم و در صورت پذیرش صحت و صدق این روایت باید بگوییم که گزارش قصد بیان این مطلب را ندارد که - سی و دو نفر به سپاهیان امام حسین (ع) پیوسته و همراه او جنگیدند بلکه گزارش مذکور قصد بیان این مسأله را دارد که آنان در نتیجه‌ی کشمکش و جدال شدید درونی بین فریاد وجدانی خویش که آنها را به پیوستن به حسین (ع) و جنگ همراه او، دعوتشان می‌کرد و بین واقعیت وجودیشان که آنها را به کناره‌گیری از صحنه و چسبیدن به زندگی امن و راحت، در سایه‌ی حاکمیت موجود، فرامی‌خواند قرار داشتند. و آنان خویشتن را از صحنه‌ی نبرد، کنار گذاشتند و از سپاه حکمت (قدرت حاکمه) کناره‌گیری کردند ولی به انقلابیون نیز نپیوستند.
بنظر می‌رسد که حوادث بسیاری با حالتهای فوق، اتفاق افتاده است که از
(صفحه 61)
آن میان وضعیت «مسروق بن وائل حضرمی» است کسی که نخست در نظر داشت با «زدن سر حسین (ع)»، مقام و موقعیتی نزد عبیدالله بن زیاد پیدا کند ولی به هنگام مشاهده‌ی حادثه‌ای که برای «ابن حوزه» بر اثر نفرین امام حسین (ع) اتفاق افتاد از تصمیم خویش منصرف شد و از جنگ دست کشید و سپاه را ترک کرد. و به گزارشگر داستان خویش گفت: «چیزی از این خاندان دیده‌ام که هرگز با آنان نخواهم جنگید.» (22) .

و شاید که این مردان، (در صورت صحت و درستی گزارش) همان مردان سست اراده‌ای باشند که «حصین بن عبدالرحمان» در مورد آنان گفت که: «بر بلندیی ایستاده بودند و می‌گریستند و می‌گفتند: (خدایا یاری خویش را بفرست).»
و از مسائل دیگری که به تعداد همراهان حسین (ع) مربوط است مسأله‌ی تعداد «سرهای بریده شده» است:
در رابطه با تعداد سرهایی که بعد از تمام شدن جنگ بریده و به کوفه و از آنجا نیز به شام فرستاده شده‌اند گزارشها همگی عدد تقریبا ثابتی را نشان می‌دهند، این رقم بین هفتاد تا هفتاد و پنج سر بریده شده، در نوسان است.
ابومخنف در گزارش خویش از حوادثی که بعد از بریده شدن سر حسین علیه‌السلام، از قرة بن قیس تمیمی که شاهد عینی و جزو سپاه اموی بوده گزارش می‌کند که: «... و سرهای بقیه افراد نیز بریده گشت و سپس با هفتاد و دو سر بریده شده، براه افتادند.» (23) .
و دینوری می‌گوید: «... و سرهای بریده شده که هفتاد و دو سر بود و بر روی نیزه‌ها حمل شدند.» (24) .
شیخ مفید می‌گوید:
(صفحه 62)
«... عمر بن سعد در همان روز که روز عاشورا بود، سر بریده‌ی حسین (ع) را همراه خولی بن یزید اصبحی و حمید بن مسلم، به حضور عبیدالله بن زیاد فرستاد و دستور داد که سرهای بقیه‌ی همراهان حسین و خاندان او قطع شود که، تعداد آنها هفتاد و دو سر بود.» (25) .
مجلسی در بحارالانوار از محمد بن ابی‌طالب موسوی روایت کرده:
«... تعداد سرهای بریده‌ی همراهان و خاندان حسین (ع) هفتاد و هشت سر بود.» (26) .
اینها گزارشهایی بود در رابطه با قطع سرهای شهیدان و گزارشهایی نیز مربوط به توزیع و پخش سرها در میان قبایل وجود دارد، از جمله ابومخنف گزارش می‌کند:
«... قبیله‌ی «کنده» با سیزده سر بریده به فرماندهی «قیس بن اشعث»، و «هوازن» با بیست سر بریده به همراهی و فرماندهی «شمر بن ذی الجوشن»، و «تمیم» با هفده سر بریده و «بنی‌اسد» با شش سر بریده و «مذحج» با هفت سر بریده و دیگر سپاهیان نیز با هفت سر بریده آمدند. و رویهم رفته هفتاد و دو سر بریده بود.» (27) .
همچنانکه ملاحظه کردیم ابومخنف در گزارشش که پیش از این ذکر گردید گفته بود: «با هفتاد و دو سر حرکت کردند.»
و دینوری گزارش می‌کند:

«... و سرهای بریده شده بر روی نیزه‌ها حمل شدند، تعداد آنها هفتاد و دو سر بود، که «هوازن» با بیست و دو سر بریده و «تمیم» با هفده سر بریده همراه «حصین بن نمیر» و «کنده» با سیزده سر بریده به همراهی «قیس بن اشعث»، و «بنی‌اسد» با شش سر بریده به همراهی «هلال بن اعور» و «ازد» با پنج سر بریده به همراهی «عیهمة بن زهیر» و «ثقیف» با دوازده سر بریده به همراهی ولید بن عمرو آمدند.» (28) .
(صفحه 63)
آنچنانکه ملاحظه می‌کنیم دینوری مجموع سرهای بریده شده را هفتاد و دو سر ذکر کرده، با آنکه مجموع سهمیه‌های قبایل بر طبق گزارش خودش به هفتاد و پنج سر می‌رسد.
محمد بن ابی‌طالب موسوی گزارش کرده است:
«... قبیله‌ی «کنده» با سیزده سر بریده به رهبری «قیس بن اشعث»، و «هوازن» با دوازده سر به فرماندهی «شمر» و «بنی‌اسد» با شانزده سر و «مذحج» با هفت سر و دیگر مردمان با سیزده سر بریده بازگشتند.» (29) و مشاهده می‌کنیم که این گزارش نسبت به گزارشهای دیگر کمترین رقم درباره‌ی تعداد سرهای بریده شده را، شامل است چرا که مجموع تعداد سرهای بریده در این گزارش به شصت و یک سر می‌رسد.
گاه گفته می‌شود که تعداد سرهای بریده شده بر دو مسأله دلالت دارد: اول اینکه تعداد سرهای بریده شده نشانگر تعداد همراهان امام حسین (ع) می‌باشد و دوم آنکه: این تعداد نشانگر کشته شدگان است. و اگر این نظر صحیح باشد، نظریه‌ی ما را در مورد تعداد همراهان امام حسین (ع) نفی می‌کند بلکه می‌توان گفت همه‌ی گزارشهای رسیده در این باب را نقض می‌نماید ولی آنچه که معلوم و مشهود است اینکه سرهای بریده شده، متعلق به بنی‌هاشم و دیگران بوده و بنابراین حتما تعداد همراهان حسین (ع) از غیر بنی‌هاشم کمتر از پنجاه مرد، بوده باشد ولی ما در رقم سرهای بریده شده در این جهت هیچ نشانه‌ای نمی‌یابیم زیرا که بریدن سرها و انتقال آن به کوفه و شام یک عمل اجرایی انتقام جویانه بوده با محتوای سیاسی، یا عملی سیاسی بوده با محتوای انتقام جویانه، و این عمل مشمول عبرت آموزی سیاسی تعیین شده‌ای است که ما در بررسی آینده به آن خواهیم پرداخت. ان شاء الله تعالی.
بنابراین ما نظر خویش را متوجه اختلاف در تعداد سرهای بریده شده می‌کنیم، در گزارشهای گوناگون: (61 یا 75، 72، 70 و 78) و به گزارش گزارشگران واحد (ابومخنف: 72 و 70) (دینوری: 72 و 75) و نظری می‌کنیم به اختلاف گزارشگران درباره‌ی توزیع سرهای بریده در میان قبایل، این اختلافات به نظر ما، در صورت دریافت آمار و ارقام متفاوت گزارشگران آن چنانکه بنظر می‌آید

(صفحه 64)
چندان ساده نیست. این اختلافات پیچیدگیهایی دارد که مربوط می‌شود به وابستگی قبیله‌ها به کشتگان خویش از سویی و به موقعیت سیاسی هر قبیله از سوی دیگر و به هر حال ما در آینده این مسأله را بررسی خواهیم کرد.
سخن از تعداد «سرهای بریده شده» پرسش دیگری را نیز برمی‌انگیزد: آیا همه‌ی همراهان حسین (علیه‌السلام) کشته شدند یا تعدادی از آنها باقی ماندند؟
ابومخنف از محمد بن مسلم چنین نقل می‌کند: (که محمد بن مسلم یک شاهد عینی وابسته به سپاه اموی بوده است).
«... هفتاد و دو مرد از همراهان حسین (علیه‌السلام) کشته شدند. و هشتاد و هشت تن از همراهان عمر بن سعد به قتل رسیدند و این تعداد غیر از رقم مجروحان است.» (30) .
این گزارش بیانگر رقم شهیدانی است که غیر هاشمی بوده‌اند. ولی در رابطه با گزارش تعداد کشته شدگان سپاه اموی، بدون شک رقم مذکور دروغ است چرا که در آمارگیری که از کشته شدگان سپاه اموی بدست آمده کمترین رقم ذکر شده از عددی که در این گزارش نقل شده است با اختلاف زیادی بیشتر است.
مسعودی گفته است:
«... تمامی کسانی که همراه حسین در روز عاشورا، در کربلا کشته شدند هشتاد و هفت نفر بودند که یکی از آنان پسرش علی بن الحسین بود.» (31) .
و ظاهر این گزارش آن است که تعداد مذکور در آن، هم بنی‌هاشم را به قرینه‌ی ذکر نام علی بن حسین (علی اکبر)، و هم غیر بنی‌هاشم را دربر می‌گیرد.
در گزارش هشام بن ولید کلبی و ابومخنف در مورد پذیرایی یزید بن معاویه از فرستاده‌ی عبیدالله بن زیاد (که به عنوان بشارتگر نابودی انقلاب فرستاده شده بود) آمده است:
(صفحه 65)
«... همین که «زحر بن قیس» آمد و بر یزید بن معاویه وارد شد یزید به او گفت: وای بر تو، چه گزارشی از پشت سر خویش در نزد خود داری؟ او گفت: ای امیرمؤمنان، مژده می‌دهم تو را بر پیروزی خدا و یاری او. حسین با هیجده تن از خاندانش، و شصت تن از پیروانش بر ما وارد شد ما آنها را از هر سوی محاصره و همه را تا آخرین نفر نابود کردیم.» (32) .
قبول هر یک از این گزارشها به معنی این است که قبول کنیم همراهان حسین (ع) همگی کشته شدند و عده زیادی از آنها از کشته شدن سالم

ماندند. ولی امکان ندارد که ما این نتیجه را بپذیریم و اگر چنین نتیجه‌ای را نیز قبول کرده باشیم نمی‌توانیم این گزارشها را فی نفسه قبول کنیم. ما از قبول این گزارشها امتناع نموده بلکه ترجیح می‌دهیم که آنها را رد نمائیم.
به دلیل آنکه فرض در چنین حالتی آن است که رقم حاصل از سرشماری باید نشانگر شمارش دقیق باشد، برای کشته شدگان عنصری بی‌حرکت هستند و امکان شمارش دقیق آنها بسیار زیاد است و گزارشگر دچار هیچ خطری در شمارش خویش نمی‌شود، چرا که پیروزمند صحنه هر مقاومتی را متلاشی ساخته و به گونه‌ای مطلق بر صحنه‌ی نبرد تسلط یافته. و اگر موقعیت چنین باشد و کشته شدگان عنصری بی‌حرکت باشند، کار شمارش لازم است که به آسانی و سادگی پایان پذیرد، به ویژه هنگامی که مشاهده می‌کنیم رقم شهیدان نیز برحسب تمامی فرضها بسیار محدود است. و لازمه‌ی شمارش آن است که گزارشگران در گزارش عدد، متحد و متفق باشند، و با نظر اعتبار و اعتماد، گزارش را از شاهدان عینی بگیرند و نقل نمایند. با آنکه ما می‌بینیم گزارشگران در مسأله‌ی مورد بحث اختلاف دارند آنهم اختلاف بسیار بزرگی که باعث شک در دقت آنها می‌شود و گمان را بر آن می‌دارد که گزارشگران شمارشهای ظنی خویش را بر این مسأله بنا نهاده‌اند که موالی را جزو شهیدان به حساب نیاورند و اگر بخواهیم به گزارشهای آنها حسن ظنی داشته باشیم ناچاریم که فرض کنیم بعضی از کشته شدگان پیش از پایان یافتن نبرد، دفن شده‌اند، و اگر چه خود معترف هستیم که در حال حاضر هیچ نشانه و دلیلی بر این فرض خویش در دست نداریم.
(صفحه 66)
نتیجه‌ی مذکور را (که همه‌ی همراهان حسین (ع) کشته نشدند بل عده‌ی بسیاری از آنها سالم ماندند) که مبتنی بر فرض قبول گزارشها بود - نیز می‌توانیم قبول داشته باشیم، برای آنکه تمامی منابع و مصادر بدون استثناء، تصریح دارند بر آنکه امام حسین (ع) - بعد از شهادت تمامی همراهانش که غیر بنی‌هاشم بودند - با وابستگان خویش تنها ماند و در نهایت، بعد از شهادت خاندان هاشمی امام یکه و تنها به میدان رفت و شهید شد.
مصادر و منابع درجه‌ی اول و دوم هیچ یک ابدا فرار و سرپیچی احدی از همراهان امام را ذکر نکرده‌اند و همچنین منابع مذکور احدی از مردان را به عنوان کسی که زنده باقی مانده باشد ذکر ننموده‌اند جز کسانی که اسامی آنها را ذکر می‌کنیم:
از میان بنی‌هاشم:
1- امام علی بن حسین بن علی بن ابی‌طالب، زین العابدین.

2- حسن بن حسن بن علی بن ابی‌طالب.
3- عمر بن حسن بن علی بن ابی‌طالب. (33) .
و از غیر بنی‌هاشم:
1- ضحاک بن عبدالله مشرقی:
او بود که با امام حسین (ع) پیمانی بست مبنی بر آنکه تا هنگامی که جنگ او سودی در دفاع از امام داشته باشد همراه امام خواهد جنگید و هرگاه دیگر کسی را همراه امام برای جنگیدن نیافت در انصراف از جنگ آزاد و معاف باشد. (34) .
2- عقبة بن سمعان:
از موالی که مولای رباب همسر امام حسین (ع) بود، وقتی که عمر بن سعد خواست او را بکشد گفت: «من بنده‌ای مملوک هستم،» و بدینوسیله خود را نجات داد و راهش را رها کرد. (35)
(صفحه 67)
3- مرقع بن ثمامه اسدی:
او کسی بود که بر دو زانویش خم شده تیراندازی کرد و جنگید. گروهی از قومش به سوی او آمدند و به او گفتند: «تو در امانی، به سوی ما بیا، و او از صحنه خارج شد و به سوی آنها رفت. (36) .
اینها مردانی هستند که ثابت شده از کشتار و خونریزی جان سالم به در برده‌اند و گرچه گروهی قبل از نبرد و جنگ، یا در اثنای آن از امام حسین (ع) روی گرداندند و جان خویش را حفظ نمودند عده‌ای نیز بعد از نبرد باقی ماندند، برای حفظ و نگهداری یاد امام و انقلاب.
اجماع مصادر و منابع بر آنچه ذکر کردیم (تنها ماندن حسین (ع) در انتهای نبرد) و عدم پابرجایی و قوام گزارشها فی نفسه ما را بر آن می‌دارند که توجهی به آنها نکنیم و آنها را فاقد هر دلیلی که مدعی تعداد همراهان امام یا تعداد حقیقی شهیدان باشند، بدانیم (صداقت گزارش «عمار دهنی» از این جهت تا حد زیادی بعید بنظر می‌رسد.)
«همه‌ی اصحاب حسین (ع) کشته شدند، و در میان آنها دهها جوان از خاندان او بودند.» (37) .
پرسشهایی چند در رابطه با موقعیت «وابستگان به بنی‌هاشم» در میان نیروی جنگی همراه امام حسین (ع) در سحرگاه روز دهم محرم موجود است:
آیا هاشمیان سحرگاه روز دهم محرم، به هنگام وقوع جنگ، به عنوان جزئی از نیروی جنگی که توسط امام حسین (ع) بسیج و آماده شده بود، در میان جنگجویان قرار داشتند؟ - نیرویی که امام، «زهیر بن قین» را در جناح راست آن و «حبیب بن مظاهر» را در جناح چپ آن، قرار داد و پرچم را به دست برادرش عباس سپرد.

و یا آنکه هاشمیان خارج از این نیرو قرار داشتند؟
می‌بینیم که فرض نخست - یعنی آنکه آنها جزئی از سپاه بودند - صحیح
(صفحه 68)
می‌باشد و ما نمی‌توانیم این فکر را که غیر بنی‌هاشم مستقیما مبادرت به جنگ نمایند در حالی که بنی‌هاشم در چادرها و خیمه‌های خویش نشسته باشند، قبول کنیم ولی به تأکید غیر هاشمیان قبل از هاشمیان کشتند و کشته شدند ولی این به معنی آن نیست که «هاشمیان» خارج از نیروی آماده شده و بسیج یافته بودند و به یقین همگی آنان در حالت آمادگی جنگی در زمان واحد و موقعیت واحد بسر می‌برده‌اند.
متنی در دست داریم که خوارزمی آن را نقل می‌کند و در آن می‌گوید:
«... و چون امام حسین (ع) شب را به صبح رسانید. یارانش را بسیج نمود. زهیر بن قین را در جناح راست قرار داد و حبیب بن مظاهر را در جناح چپ و پرچم را به دست برادرش عباس بن علی، سپرد و خود امام (علیه‌السلام) با خاندانش در قلب سپاه باقی ماند.» (38) .
و بنظر می‌رسد که موقعیت پرچم - در نظام بسیج برای جنگ - در قلب سپاه باشد و بدین ترتیب هر کسی که گزارش کرده باشد: «پرچم در دست عباس بن علی بود» در نظر داشته که بگوید: بنی‌هاشم همراه حسین (ع) در قلب سپاه بوده‌اند. (39) .
نوجوانان و کودکان کم سن و سال را که در سنی مناسب برای جنگ نبوده‌اند از این سپاه آماده استثناء می‌نمائیم ولی سرانجام همینها نیز که چندین تن بودند خواستار شهادت شدند، آنهم در موقعیتی که احدی از جنگجویان بنی‌هاشم باقی نمانده بود اینها به میدان جنگ رفتند و کشته شدند.
امکان دارد که رقم همراهان حسین (ع) بسیار زیادتر باشد ولی نه چندان که به تنهایی در نتیجه‌ی جنگ تأثیر لازم را بگذارد بل همانقدر که جنگ را نسبت به سپاه اموی طولانی‌تر و رنج‌آورتر کرده باشد و ممکن بوده که نیروهای دیگری
(صفحه 69)
امکان یافته و به سوی انقلاب، جهت گیری کنند و نیز ممکن بود که عوامل کمک کننده‌ی دیگری که دارای ماهیت و طبیعتی سیاسی باشند به انقلاب پیوندد و بر نتیجه‌ی جنگ تأثیر بگذارد. اگر بعضی از کارهای به تأخیر اندازنده، نبود امکان داشت چنین مسأله‌ای به وقوع بپیوندد.
حبیب بن مظاهر اسدی چند روز قبل از نبرد از امام اجازه خواست تا به طرف قوم خویش که از قبیله‌ی «بنی‌اسد» بودند برود و در آن فرصت آنها را که به صحنه‌ی نبرد نزدیک بودند، به یاری حسین (ع) دعوت کند و امام به او اجازه داد.

دعوت حبیب بن مظاهر را نود جنگجوی قوم او در این منطقه از بنی‌اسد پاسخ مثبت دادند و همراه او به طرف لشکرگاه حسین (ع) آمدند ولی عمر بن سعد از این خبر آگاه شد و با نیرویی مرکب از چهارصد سواره متوجه آنها شد و در «هنگامی که آن گروه از بنی‌اسد در درون شب، همراه حبیب به سوی سپاه حسین (ع)، آمدند ناگاه سپاه (ابن‌سعد) بر کناره‌ی فرات، با آنان روبرو شدند، فاصله بین آنان و سپاه حسین (ع) بسیار نزدیک بود. دو گروه به کشمکش پرداختند و شروع به جنگیدن کردند. حبیب «ازرق بن حرث» را صدا زد و گفت: چه چیزی از این جنگ برای تو و برای ماست، از ما دست بکشی، ای وای بر تو، ما را رها کن و به غیر ما بپرداز. ازرق امتناع کرد و بنی‌اسد دریافتند که توان برابری با نیروی سواره نظام ابن‌سعد را ندارند پس عقب نشینی کردند و به طرف محل خویش بازگشتند. سپس در درون تاریکی شب از ترس آنکه به دست ابن‌سعد گرفتار شوند خزیدند و مخفی شدند و حبیب به سوی حسین (ع) بازگشت و او را از حادثه آگاه ساخت.» (40) .

و بنظر می‌رسد که قدرت حاکم از اینکه مردم حوادث کربلاء را بشنوند هراس داشته و می‌ترسیده که این شنیدنها سبب جریان یافتن نیروهایی برای یاری حسین شود و برای همین قدرت حاکم در خاتمه دادن به جنگ و نابود کردن امام حسین (ع) و خاندان و همراهانش شتاب به خرج داد و گذشت زمان را در مذاکرات رد کرد و توبیخی برای عمر بن سعد فرستاد برای آنکه او با حسین (ع) به گفتگو می‌پردازد و اسلحه‌ی تشنگی و بی‌آبی را، به خدمت گرفت آنهم نه تنها برای

(صفحه 70)

شکنجه‌ی جسمی، بل برای هدف دیگری که عبارت بود از کاستن نیروی جنگی موجود در حسین (ع) و سپاه کوچکش، و همینطور برای تضعیف اردوگاه آنان، و ایجاد مشکلی دردناک و ناراحت کننده که ناشی از تشنگی و بی‌آبی زنها و بچه‌ها می‌باشد.

بنظر می‌رسد که کوشش حبیب بن مظاهر هشداری برای رهبری سپاه اموی نسبت به امکان پیوستن پنهانی نیروهای کمکی به امام حسین (ع) از طریق رودخانه‌ی «فرات» بود. حاکمیت بعد از این کوشش برای جلوگیری از نفوذ هر انسان یاری کننده‌ای از میان فرات حصار تشنگی را تنگتر کرد. (41) .

و این نظر با ملاحظه‌ی سخنی که از زبان یکی از جنگجویان سپاه اموی، در گزارش طبری ذکر شده تقویت می‌شود. او منظره‌ی دردناک و فاجعه انگیزی از مناظر روز دهم محرم را تصویر کرده است که در ضمن آن گزارشی آمده است:

«کسی که شاهد حسین (ع) در میان سپاهش بود به من گفت حسین (ع)

زمانی که سپاهش شکست خورد سوار مرکبش شد و به سوی فرات راه افتاد در این هنگام مردی از «بنی ابان بن دارم» فریاد زد: وای بر شما تا شیعیانش به سوی او نیامده‌اند بین او و آب قرار بگیرید.» (42) .
یادآوری این مطلب که «تا شیعیانش به سویش نیامده‌اند» به عنوان علتی برای جدایی بین حسین (ع) و آب بیان شده و خود دلالت دارد بر اینکه رهبری سپاه اموی آمدن گروههای یاری کننده را برای کمک به حسین (ع) انتظار می‌کشیده و بر کناره‌ی رود سدی حقیقی ایجاد کرده و از جلوگیری از مسأله‌ی آب فراتر رفته و مسأله‌ی جلوگیری از عبور نیروهای موالی برای یاری حسین (ع) را دربرگرفته بود که
(صفحه 71)
بنظر می‌رسد آماده‌ی عبور بوده‌اند. و شاید هم آنها گروهی از «بنی‌اسد» بوده باشند که حبیب بن مظاهر رهبریشان می‌کرد و در رسیدن به لشکرگاه حسین (ع)، شکست خورده بودند.
(صفحه 72)
(1) مروج الذهب: 70:3: از مقدمه‌ی کتاب «مروج الذهب» چنین استنباط می‌شود که مسعودی در گزارشهای خویش به مواد و اطلاعات بسیار زیادی از مراجع تاریخی و کتابهای «انساب» و «جغرافیا» تکیه و اعتماد کرده ولی بندرت، در متن کتاب مصدر و منبع حوادثی را که نقل می‌کنند بیان می‌نماید. نسبت به گزارش مورد بحث، احتمال می‌دهیم که مسعودی قربانی درهم آمیختگی و اشتباه و تصحیف بین «خمسه: پنج» و «خمسمائة: پانصد» شده است. (در متون مورد استفاده‌ی او این اشتباه رخ داده است).
(2) الطبری: 389:5.
(3) الطبری: 5:-، الخوارزمی: 237:1.
(4) مثیر الاحزان: 39.
(5) اللهوف فی قتلی الطفوف: 43.
(6) الطبری: 5: 393-392.
(7) الطبری: 393:5.
(8) بسیاری از مردم از نظر عاطفی موافق نهضت بوده‌اند ولی در عمل،مقابل عواطف خویش ایستاده‌اند و این مسأله آشکار، در کلام فرزدق به امام حسین (ع)، با دقت تصویر شده است که به هنگام ملاقات با امام گفت:
«دلهای مردم همراه توست، و شمشیرهایشان با بنی‌امیه».
این از نمودهای اجتماعی می‌باشد که ما در بحث «نشانه‌ها» به عنوان وجود حالتی انقلابی در تجهیز جانهای بی‌حرکت و فلج، به آن اشاره خواهیم کرد.

(9) مقتل الحسین: 4:2.
(10) الطبری: 422:5 و در ص 436 ابومخنف تعداد سواران را دوباره یادآوری کرده.
(11) الاخبار الطوال: 256.
(12) تاریخ الیعقوبی: 230:2.
(13) مقتل الحسین: 4:2. خوارزمی غالبا از تاریخ ابن‌اعثم، ابومحمد احمد، متوفای سال 314 روایت می‌کند و این گزارش از این تاریخ نگار، گزارشی در راستایی گزارش طبری می‌باشد.
(14) الارشاد: 233.
(15) ما، در پایان بحث خود در این بررسی، با اسامی معتبر و قابل اطمینانی برخورد می‌کنیم که بر وجود شخصیتهایی که واقعیت تاریخی داشته‌اند، و مطمئنا همراه امام حسین (ع) در کربلا، به شهادت رسیده‌اند، دلالت می‌نمایند. تعداد این اسامی به هشتاد و یک تن می‌رسد که در میان آنها سه نفر از موالی امام حسین (ع) نیز دیده می‌شوند.
ابن شهر آشوب (113:4) می‌گوید: از کسانی که در حمله‌ی نخستین کشته شدند، ده نفر جزو موالی امام حسین (ع)، و دو نفر هم از موالی امیرالمؤمنین (ع) بودند. و با حساب اینکه کل کشته شدگان در حمله‌ی نخستین حدود بیست و یک تن بوده‌اند و نه نفر دیگر غیر از موالی یاد شده جزو شهیدان حمله‌ی اول، می‌باشند. و ما نمی‌توانیم یقین داشته باشیم که تمامی بیست و نه اسمی که در جدول دوم ذکر شده‌اند متعلق به شخصیتهای خیالی هستند، بلکه مطمئنیم که در بین این اسامی، تعداد کمی هم متعلق به شخصیتهای واقعی تاریخی است. اگر چه توانایی تشخیص این اسامی را، به عینه نداریم.
(16) الخوارزمی: مقتل الحسین (9:2)، بحارالانوار (12:45)، مجلسی، این مطلب را از قول محمد بن ابوطالب موسوی، نقل کرده است.
(17) المناقب: 113:4.
(18) مروج الذهب: 71:3.
(19) همان منبع.
(20) این نوع تفکر در متون شعری، و در ضمن حکایات بسیاری که کتابهای قدیم ادبیات عرب مملو از آن است تصویر و ترسیم گشته است و یکی از روشنترین این تصاویر در دلالت بر این نوع طرز تفکر این ماجراست:
یک نفر از قبیله‌ی بنی العنبر، نزد سوار بن عبدالله بن قدامه، که قاضی بصره بود آمد و گفت: «پدرم مرده است و برای من و برادرم ارثی باقی گذاشته - و دو خط بر روی زمین کشید - بعد گفت: و نیز برای «برادر غیر اصیلم» - (برادری که مادرش کنیز است) و خطی دیگر، در کناری کشید - مال را چگونه تقسیم کنیم؟».

سوار گفت: آیا وارث دیگری غیر از شما هست؟ گفت: نه.
سوار بن عبدالله گفت: مال باید بین شما سه قسمت مساوی شود.
اعرابی گفت: منظورم را درک نکردی؟ او (پدرم) من و برادرم (و برادر مادر کنیزی) را بجا گذاشته. سوار گفت: مال سه قسمت می‌شود. اعرابی گفت: آن بدگهر، درست به اندازه‌ی من و برادرم ارث می‌برد؟ سوار گفت: بله. او غضبناک شد و رو به سوار کرد و گفت:
«سوگند به خداوند که تو، خود بی‌اصل و نسبی». - المبرد (ابوالعباس محمد بن یزید): الکامل - به تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم و سید شحاته - چاپ نهضت مصر / ج 2 ص 48. گویا در این داستان، ولادت از مادری کنیز، رابطه‌ی برادری را از بین می‌برد. اگر این قصه واقعیت داشته باشد تصویر روشنی از تفکری است که در قرن دوم هجری، شایع بوده، و به همین دلیل عجیب نیست که موالی شهید در کربلا (که در حدود سال 60 هجری به شهادت رسیدند) جزو شهیدان به حساب نیامده باشند.
(21) مقتل الحسین: اللهوف فی قتل الطفوف:...، و مجلسی، این گزارش را در «بحارالانوار»: 394:44، و سید امین در کتاب «اعیان الشیعه»: 4 / قسم اول / 110، (که به نظر ما، آن را از کتاب «اللهوف»... نقل کرده) آورده‌اند. اما «ابن نمای حلی» در کتاب مثیرالاحزان / 38، می‌گوید: «گروهی از همراهان عمر بن سعد به طرف آنها آمدند.» و مرحوم «سید عبدالرزاق قرم» (متوفی به سال 1391ه مساوی 1972 م) در کتاب خود موسوم به (مقتل الحسین، چاپ چهارم، چاپخانه‌ی آداب، نجف، پاورقی صفحه 260). می‌گوید: این گزارش در دو مصدر دیگر تاریخی نیز موجود است:
1- سیر اعلام النبلاء نوشته‌ی «ذهبی» (ج 3، ص 210) ما به خاطر در دست نداشتن کتاب مذکور، در این باره تحقیق نکردیم.
2- تاریخ یعقوبی (ج 3، ص 210). مرحوم مقرم در این باره اشتباه کرده است، برای اینکه یعقوبی این گزارش را در هیچ جای کتاب تاریخی خود، ذکر نکرده است.
(22) الطبری: 431:5، مباحثه و گفتگو بین «ایوب بن مشرح خیوانی» و «ابوالوداک» را در تاریخ طبری: 437:5، ملاحظه کنید.
(23) الطبری: 5: 456 - 455، و مثیرالاحزان: ص 65، در کتاب مثیر الاحزان و اللهوف فی قتلی الطفوف ص 60 بجای فعل مجهول «قطف» فعل «نظفت» ذکر شده و به ظاهر یکی از دو کلمه اشتباها ثبت شده است، و شاید هر دو کلمه تصحیف کلمه‌ی (قطعت) باشند.
(24) الاخبار الطوال: 259، تعداد سرهای بریده شده‌ای، که بین قبایل گوناگون توزیع شد در گزارش «دینوری» به هفتاد و پنج سر می‌رسد.
(25) الارشاد: 243.

(26) بحارالانوار: 62:45، و اللهوف: 60.
(27) الطبری: 5: 468 - 467، بنظر می رسد که ابن شهر آشوب این گزارش را قبول کرده است، برای آنکه آن را در کتاب «المناقب» (112:4) بدون هیچ گونه اعتراضی از ابومخنف نقل و گزارش کرده است.
(28) الاخبار الطوال: 259.
(29) بحارالانوار: 62:45.
(30) الطبری: 455:5، مسعودی با تعداد کشته شدگان سپاه اموی، که محمد بن مسلم نقل کرده موافقت کرده است: «تعداد کشته شدگان از همراهان عمر بن سعد در جنگ با حسین (ع)، هشتاد و هشت مرد بود». (مروج الذهب 72:3).
(31) مروج الذهب: 71:3.
(32) الطبری: 5: 460 - 459.
(33) الطبری: 469:5، و مصادر دیگر.
(34) الطبری: 418:5 و 445 - 444.
(35) الطبری: 454:5: «غیر از «عقبة بن سمعان» کسی از آنها نجات نیافت، مگر «مرقع بن ثمامه اسدی» که تیرش را انداخت... الخ» و همین عقبة بن سمعان است که بسیاری از حوادث کربلا را گزارش کرده است. گزارشهای او را در تاریخ طبری می‌توانید بیابید.
(36) الطبری: 454:5.
(37) الطبری: 389:5.
(38) مقتل الحسین: 4:2.
(39) «دینوری» در الاخبار الطوال: 256، و طبری: 422:5، و شیخ مفید در الارشاد: 233، از این گروهند. آنچه را که در روایت حصین بن عبدالرحمن درباره‌ی وجود بنی‌هاشم در مجموعه‌ی نیروی جنگی صبح روز دهم محرم، به صراحت آمده است، یادآوری می‌کنیم. طبری: 5: 393 - 392.
(40) الخوارزمی: مقتل الحسین: 1: 244،243. و بحارالانوار: 44: 387، 386.
(41) «... این سپاه بازگشت (سپاهی که مانع رسیدن گروهی از بنی‌اسد به اردوگاه امام حسین (ع) شد) تا بر کنار فرات فرود آمد و بین اردوگاه امام و رودخانه‌ی فرات قرار گرفت. تشنگی به حسین (ع) و همراهانش فشار آورد، و آسیب رساند.
(42) الطبری: 449:5. ابن نمای حلی نام این جنگجو را در مثیر الاحزان، ص 53 «زرعة بن أبان بن دارم» ذکر کرده و نقل نموده که او گفت: «بین حسین و آب، قرار بگیرید» ابن نما عبارت «تا شیعیانش به او نپیوسته‌اند» را ذکر نکرده است.

آنها که بودند؟
در بحث کنونی با ایثار تمامی تلاش ممکن در راه شناسایی شخصیتها، قبیله‌ها و درک شرایط اجتماعی، نامهای شهیدانی را که تاریخ اسامی آنها را ثبت کرده است، بیان خواهیم کرد. با این آگاهی که تعداد اسامی ذکر شده تماما دقیق نمی‌باشد به خاطر اینکه اسامی چندی نیز بوده که بر اثر اهمال و سستی تاریخ نگاران و گزارشگران به ما نرسیده و شاید نام برخی شهیدان نیز دو بار تکرار شده باشد. و این در نتیجه‌ی این مسأله بوده که در شمارش، یک بار با «اسم» یادآوری شده و بار دیگر با «کنیه» یا «لقب»، بدون آنکه وسیله‌ای برای شناخت اسم صاحب لقب یا کنیه در دست داشته باشیم و یا بتوانیم کنیه یا لقب صاحب اسم را بیابیم. ولی اطمینان داریم که امکان اشتباه و خطا از این جهت بسیار محدود است.
تغییر و تصحیف در نوشتن نامها و لقبها و نسبتها و اشتباهی که ناشی از کار گردآورندگان و نسخه نویسان گذشته بوده بزرگترین آفتی است که در راه عرضه داشتن اسامی شهیدان و پژوهش شخصیت آنها، با آن مواجه شده‌ایم و به خاطر حرصی که در دقت کردن داشته‌ایم دو جدول بنا نهادیم یکی برای نامهای شهیدان (خدا از آنان راضی باد) و دیگری برای نامهای مردانی که فرض شده جزء شهیدان کربلا هستند. در جدول نخست ما نامهای شهیدانی را که یاد آنان در زیارت منسوب به «ناحیه‌ی مقدسه‌ی امام عصر (عج)» ذکر شده ثبت کرده‌ایم.
چرا که این «زیارت» قدیمی‌ترین سندی است که نامهای تمامی شهیدان را بنابر آنچه که فرض شده شامل است. ولی ما آن را تنها همچون سندی تاریخی
(صفحه 73)
بحساب می‌آوریم، برای آنکه «صفت دینی» آن یعنی نسبت دادن به امام عصر (عج)، همچنانکه قبلا یادآوری کردیم ثابت نشده است. ما در این جدول همچنین نام شهیدانی را که یاد آنان در زیارت مذکور نیامده ثبت کرده‌ایم، ولی این اسامی در یکی از مصادر و منابع اساسی دیگر، همچون رجال شیخ یا تاریخ طبری، ذکر شده‌اند. و همچنین به ثبت اسامی کسانی مبادرت کرده‌ایم که در دو مصدر و منبع از منابع درجه‌ی دوم تاریخی نام آنها آمده باشد، آنهم بعد از ثبوت این مسأله که از یکدیگر نقل نکرده باشند. و نیز اسامی کسانی را که در دو مصدر تاریخی نام آنان ذکر شده، یکی از آن دو به شهادت صاحب اسم دلالت می‌کند.
با توجه به اینکه یکی از دو مصدر فوق از منابع اساسی در موضوع مورد

بحث باشند و جدول دوم شامل اسامیی است که مصدر و منبع واحدی به تنهایی اقدام به ذکر آن کرده است و همگی این مصادر و منابع تاریخی متأخر هستند، همچون: «زیارت رجبیه»، یا کتاب ابن شهر آشوب یا کتاب «مثیر الاحزان»، یا «اللهوف» و امثال آنها.
بزودی شاهد خواهیم بود که معلومات و اطلاعات تهیه شده و موجود، بسیار اندک می‌باشند و حتی این معلومات کم هم در نتیجه‌ی سستی و سهل انگاری تاریخ نگاران از سویی و تصحیف نسخه نویسان از سوی دیگر به آسانی در دسترس نمی‌باشد - تصحیفی که اسمی را به جای اسم دیگر و نسبی را به جای نسبی دیگر قرار می‌دهد.
ولی همین اطلاعات کم و اندک خوب با طبقه بندی و فصل بندی آنها، و مطالعه‌ی براهین و مدارکشان عظیم و باارزش خواهند شد. و شاهد خواهیم بود که همین معلومات اندک ابعاد جدیدی از این انقلاب را برای ما روشن و نمودار خواهد کرد که به آن نمی‌رسیدیم، مگر آنکه تا آنجا که ممکن بود در زندگی این مردان قهرمان، بررسی و جستجو می‌کردیم.
ذکر نامهای شهیدان را به ترتیب حروف «الفبا» دنبال می‌کنیم و به دنبال آن، آنها را به گروههای اجتماعی و قبیله‌ای و جغرافیایی و نژادیی که به آنها وابسته هستند تقسیم می‌نمائیم.
(صفحه 74)
1- اسلم ترکی «مولی» ی حسین علیه‌السلام:
در تاریخ طبری او با نام «سلیمان» ذکر شده است (1) ، و در «زیارت» (2) و همچنین بنا به نقل «سید امین» نام او سلیمان بوده، و شیخ در کتاب «الرجال» خویش نام او را ذکر کرده و گفته است: سلیم، «مولی» ی حسین علیه‌السلام، که همراه وی کشته شد.» (3) .
نام کسی که در کربلا شهید شد ترجیحا اسلم است نه سلیمان یا سلیم.
شیخ در کتاب «الرجال» از او یاد کرده ولی بر شهادت او تصریح نکرده است. و «سید امین» در جدول خویش در کتاب «اعیان الشیعه» از او نام برده، و در «مقتل» گفته است: «... غلامی ترک که از آن حسین علیه‌السلام بود خارج شد و نامش «اسلم» بود.» (4) .
و استاد ما در معجم رجال الحدیث (5) نام او را آورده است. و به تأکید می‌توان بیان داشت که «اسلم» مقصود و منظور همه‌ی کسانی است که گذشتند: «... سپس غلامی ترک که از آن حسین (ع) بود خارج شد...» (6) بدون آنکه نام او را ذکر کنند.
و اما سلیمان نیز «مولی»ی حسین (ع) و فرستاده‌ی او به سوی اهالی بصره بوده است. یکی از بزرگان بصره که او به سویش فرستاده شده بود یعنی «منذر بن جارود عبدی» سلیمان را تسلیم عبیدالله بن زیاد کرد که کارگزار یزید بن معاویه در آن زمان در بصره بود و عبیدالله او را کشت و

این سلیمان کنیه‌اش «ابارزین» بود. (7) .
(صفحه 75)
در منابع و مصادر تاریخی و رجالی «اسلم» با عبارات: «قاری قرآن»، «آشنا به ادب عرب» و نیز «نویسنده» وصف شده است.
از موالی بوده و ما چیزی دیگری در رابطه با او نمی‌دانیم.
2- انس بن حارث کاهلی:
شیخ در کتاب «الرجال» او را در شمار اصحاب پیامبر خدا (درود خدا بر او و خاندانش باد) به شمار آورده و تصریح کرده که او همراه امام حسین (ع) شهید شده.
و نیز او را در شمار اصحاب امام حسین (ع) ذکر کرده بی‌آنکه به شهادت او تصریح بنماید. (8) .
و سرور ما استاد هم نام او را در کتابش ذکر کرده (9) و ما ترجیح می‌دهیم که بگوییم او همان «انس بن کاهل اسدی» می‌باشد که در زیارت «ناحیه» و «رجبیه» نامش آمده است و سرور ما استاد او را با عنوان مستقلی به شمار آورده است (10) . «کاهل اسدی» و «ابن‌کاهل» نسبتی است به عشیره و قوم.
ابن شهر آشوب و خوارزمی بر اثر اشتباه و خطای در نوشتن نام او را «مالک بن انس کاهلی» ذکر کرده‌اند (11) و بر اثر همین نوع اشتباه در بحارالانوار «مالک بن انس مالکی» ذکر کرده و بعد از آن با استناد به قول «ابن نمای حلی» آن را تصحیح کرده است. (12) .
کاهلی: منسوب به «بنی‌کاهل» که از قبیله‌ی بنی‌اسد بن خزیمه، از ناحیه‌ی عدنان (عرب شمال) می‌باشند. پیرمردی مسن بوده و به حکم آنکه صحابی پیامبر بوده دارای منزلت و موقعیتی عالی در جامعه بوده است. بنظر می‌رسد او از اهالی کوفه باشد. «ابن‌سعد» بیان داشته که منازل بنی‌کاهل در کوفه بوده است. (13) .
(صفحه 76)
3- انیس بن معقل اصبحی:
ابن شهر آشوب (14) و خوارزمی (15) و سید امین، نام او را ذکر کرده‌اند.
اصبحی: منسوب به «الاصابح» تیره‌ای از قبایل قحطانی (یمن، عرب جنوب).
اطلاع دیگری درباره‌ی او در دست نداریم.
4- ام‌وهب (مادر وهب) بنت عبد:
زنی ارجمند از قبیله‌ی «نمر بن قاسط» که همسر عبدالله بن عمیر کلبی، از قبیله‌ی بنی‌علیم بود که همسرش «ام‌وهب» را از تصمیم خویش برای پیوستن به حسین (ع) آگاه کرد: ام‌وهب گفت: «تو به اندیشه‌ی درستی

رسیده‌ای، خدا کارهای تو را رشد دهد. تصمیم خود را عملی ساز و مرا هم با خود ببر». عبدالله با همسرش شبانه خارج شد تا به حسین (ع) رسید و همراه او قیام کرد.
عبدالله بن عمیر در جنگ شرکت کرد و دو تن از افراد سپاه عمر بن سعد را کشت.
«ام‌وهب» همسر عبدالله، عمودی را برداشت و به سوی همسرش رفت و در حالی که می‌گفت: «پدر و مادرم فدای تو باد، با دشمنان فرزندان پاک محمد (ص)، به نبردت ادامه بده» عبدالله به سوی او آمد و او را به طرف زنان راند. ام‌وهب دامن پیراهن او را گرفت و گفت: «تو را رها نمی‌کنم تا آنکه همراه تو بمیرم.»
حسین (ع) به او خطاب کرد و فرمود: «پاداش خیر از اهل بیت من به تو رسید، بازگرد به سوی زنان و با آنان بنشین که جهاد بر زنان واجب نیست.» پس به سوی زنان بازگشت.
بعد از شهادت همسرش به طرف جسد او رفت و در کنار سرش نشست و در حالی که خاک را از آن می‌زدود می‌گفت: «هنیئا لک الجنة»، «بهشت بر تو گوارا باد». شمر بن ذی الجوشن به غلام خویش که رستم نام داشت دستور داد: «با عمود بر سرش بزن» و او با عمود بر سر ام‌وهب زد، سرش را شکافت و او در همان مکان جان سپرد.»
(الطبری: 5: 430 - 429 و 436 و 438)
5- بریر بن خضیر همدانی:
(صفحه 77)
طبری (16) و ابن شهر آشوب (17) و ابن‌طاووس (18) نام او را ذکر کرده‌اند و مجلسی در بحارالانوار (19) اشتباها به نام «بدیر بن حفیر» از او یاد کرده است. نام بریر در متن «زیارت رجبیه» نیز آمده است. استاد در (معجم رجال الحدیث 289:3) با استناد به نسخه‌ای از «زیارت رجبیه»، نام او را «بریر بن حصین» آورده و ظاهرا در نسخه‌ی مورد استناد آقای خوئی اشتباها، به جای خضیر، حصین ضبط شده است.
بریر تلاش بسیاری برای از بین بردن محبت و سرسپردگی عمر بن سعد نسبت به حاکمیت اموی بکار برد.
بریر در منابع تاریخی با عنوان «سید القراء»، «سرور قاریان قرآن»، توصیف شده است.
او مردی پیر بود و جزء تابعان (20) محسوب می‌شد، مردی بود پارسا و قاری قرآن و از بزرگان و پیران قاریان در «جامع کوفه» به حساب می‌آمد و در میان «همدانیان» شرف و ارزشی بسزا داشت و بنظر می‌رسد که در جامعه‌ی کوفه که منزلگاهش بود، هم مشهور و محترم بود. (21) .
همدانی: از شعبه‌های وابسته به قبیله‌ی کهلان است (یمن، عرب جنوب) و

موطن او در کوفه بود.
6- بشیر بن عمرو حضرمی:
طبری نام او را ذکر کرده. پیش از وقوع شهادت بنی‌هاشم، دو کس از همراهان حسین (ع) باقی مانده بودند که «بشیر» یکی از آن دو تن بود و دیگری «سوید بن عمرو بن ابی‌المطاع» نام داشت (22) . نام بشیر در «زیارت رجبیه» به ترتیبی که ذکر شد آمده است و در متن «زیارت ناحیه» بر اثر اشتباه نسخه «بشر بن عمر حضرمی» (23) ثبت شده و سید امین «بشر بن عبدالله حضرمی» ذکر کرده است.
(صفحه 78)
استاد خوئی با تردید بین «بشر» و «بشیر» (24) از او نام برده و به تأکید می‌توان گفت که «بشیر بن عمر حضرمی» همان «محمد بن بشیر حضرمی» می‌باشد که سید بن طاووس از او سخن گفته و دلیل بر این مسأله که این دو نام بر یک فرد اطلاق می‌شوند به این قرینه است که سید بن طاووس داستان فرزند او را نیز نقل کرده است. (25) و این داستان در کنار نام «بشر» یا «بشیر» بنابر اختلاف نسخه‌ها در زیارت «ناحیه» نیز ذکر شده.
حضرمی: قبیله‌ای از قحطانیه از ناحیه‌ی حضرموت، سرزمین «حضرموت» توسط آنها شناخته شده. و یا قبیله‌ای است از «بنی حضرمی» که تیره‌ای است از «ظبی» که آنهم تیره‌ای است از «یافع» قبیله‌ای از ناحیه‌ی یمن.
بشیر مورد بحث ما یکی از افراد قبیله‌ی «کنده» بوده است که از قبایل ناحیه‌ی یمن می‌باشد (یمن، عرب جنوب).
مطلب دیگری درباره‌ی او نمی‌دانیم.
7- جابر بن حارث سلمانی:
اینگونه نام او در تاریخ طبری (26) آمده است و شیخ طوسی اشتباها نام او را «جنادة بن حرث سلمانی» ذکر کرده (27) و سید امین نیز او را چنین یاد کرده است و استاد گرامی ما در اثر تبعیت از شیخ طوسی نام او را «جنادة» ذکر کرده است.
(معجم الرجال 166:4)
«حیان بن حارث سلمانی ازدی» را با عنوان مستقل یاد کرده.
(معجم رجال الحدیث: 308:6)
و بر اثر تصحیف نام او در نسخه‌ای از زیارت «ناحیه»، «حباب بن حارث سلمانی ازدی» (28) و در نسخه‌ای دیگر «حیان...» آمده است.
و در زیارت «رجبیه»، نسخه‌ی منقول بحارالانوار «حیان بن حارث» آمده و در نسخه‌ی نقل شده‌ی «الاقبال»، «حسان بن حارث» و شاید که همگی این اسامی بر شخص واحدی دلالت کنند.
(صفحه 79)

ابن شهر آشوب «جابر بن حارث» را «حباب بن بن حارث» نقل کرده و او را در شمار کشته شدگانی می‌آورد که در هجوم اولیه به شهادت رسیدند. (29) .
او از شخصیتهای شیعی در کوفه بود. در حرکت مسلم بن عقیل شرکت کرد، و بعد از سستی و از هم پاشیدگی انقلاب در کوفه، همراه گروهی برای پیوستن به امام حرکت کرد و پیش از رسیدن امام به کربلا به او رسیدند، حر بن یزید ریاحی خواست مانع پیوستن آنها به امام شود ولی در ممانعت خویش موفق نشد.
از بقیه‌ی افراد این گروه نیز یاد خواهد شد.
سلمانی: قبیله‌ای از «مراد» و از تیره‌ی مذحج (یمن، عرب جنوب).
چیزی دیگر درباره‌ی او نمی‌دانیم.
8- جبلة بن علی شیبانی:
در زیارت «ناحیه» (30) نامش آمده و ابن شهر آشوب او را در شمار کشته شدگان حمله‌ی نخستین، ذکر کرده است (31) . «جبلة بن عبدالله» که نامش در زیارت «رجبیه» آمده است شاید با «جبلة بن علی»، شخص واحدی باشند.
و استاد بزرگوار ما، تحت دو عنوان جداگانه نام این دو نفر را ذکر کرده است.
(معجم الرجال 34:4)
«جبلة بن علی» در نهضت مسلم بن عقیل در کوفه شرکت کرد.
شیبانی، وابسته به «شیبان» و تیره‌ای از عرب عدنان می‌باشد (عرب شمال).
9- جنادة بن حارث انصاری:
ابن شهر آشوب (32) و خوارزمی نام او را «جنادة بن حرث» (33) ذکر کرده و در بحارالانوار نیز به همین نام آمده است. (34) .
انصاری: منسوب به انصار (یمن، عرب جنوب).
(صفحه 80)
مطلب دیگری در رابطه با او نمی‌دانیم.
10- جندب بن حجیر خولانی:
شیخ طوسی بی‌آنکه بر کشته شدنش تصریح نماید از او یاد کرده. (35) .
نام وی در زیارت «ناحیه» با عنوان «جندب بن حجر خولانی» آمده است. (36) و در زیارت «رجبیه» «جندب بن حجیر» ذکر شده. و استاد گرامی ما نیز با همین عنوان نام وی را آورده است. (معجم الرجال 173:4). و سید امین نیز از وی نام برده است.
خولان: قبیله‌ای از «کهلان» و از اعراب «قحطانی» (یمن، عرب جنوب).
اطلاعات ما در باب وی به همینجا خاتمه می‌یابد.

چیز دیگری درباره‌ی او نمی‌دانیم.
11- جون «مولی»ی ابوذر غفاری:
یادش در «رجبیه» آمده.
و در بحارالانوار و «زیارت» با نام «جون بن حوی مولی‌ی ابوذر غفاری» (37) از او یاد شده است.
و شیخ طوسی بدون تصریح بر شهادت وی، او را نام برده (38) . و خوارزمی نیز از او یاد کرده (39) . و طبری هم در تاریخ خویش نام او را با عنوان «حوی» آورده است. (40) .
ابن شهر آشوب نیز اشتباها نام او را «جوین ابی‌مالک مولی‌ی ابوذر غفاری» ذکر نموده. (41) .
بی‌تردید او از موالی، و شخص سیاه پوست و پیرمردی مسن بوده است.
اطلاعات دیگری درباره‌ی او در دست نداریم.
12- جوین بن مالک ضبعی:
(صفحه 81)
شیخ طوسی او را در شمار همراهان حسین نام می‌برد بی‌آنکه بر شهادت وی تصریح نماید. (42) .
در متن زیارت «ناحیه» در شمار شهیدان، یک بار با همین نام و بار دیگر با نام (حوی بن مالک ضبعی) از او یاد شده. بعضی‌ها هم او را با «جون مولی‌ی ابوذر» اشتباه نموده و آنها را با هم خلط کرده‌اند.
در زیارت «رجبیه» نیز نام او با عنوان «جویر بن مالک» آمده است.
به نظر ما نام او «جوین بن مالک ضبعی بوده و بر اثر اشتباه در نگارش و تغییر در نسخه‌ها یکبار به نام «حوی» ثبت شده، و بار دیگر با عنوان «جویر» ذکر شده.
گفته شده که او در ابتدا از سپاهیان عمر بن سعد بود و سپس تغییر موضع داد و به امام حسین (ع) پیوست و همراه وی جنگید و در «حمله‌ی نخستین» به شهادت رسید.
ضبعی: منسوب به «ضبع بن وبرة» می‌باشد که قبیله‌ای است از عرب «قحطان» (یمن، عرب جنوب).
مطلب دیگری درباره‌ی او نمی‌دانیم.
13- حبیب مظاهر اسدی:
تمامی منابع نام وی را ذکر کرده‌اند. او جزء اصحاب امام علی بن ابی‌طالب (ع) محسوب می‌شود. حبیب از فرماندهان لشکر امام بود. امام حسین (ع) به هنگام آماده سازی و بسیج سپاه برای مبارزه، او را در جناح چپ سپاه قرار داد. قبلا گفته شد که وی دست به تلاش و آزمایشی زد تا بتواند یارانی را از قبیله‌ی «بنی‌اسد» برای کمک به امام آماده کند و به حرکت درآورد و دیدیم که قبل از رسیدنشان به لشکرگاه حسین (ع)، سپاه

اموی جلو آنان را گرفت.
او یکی از رهبران و بزرگان کوفه بود که برای امام حسین (ع) نامه نوشتند. (43) .
اعتبار و منزلتی بسیار نزد امام داشت: «چون حبیب بن مظاهر کشته شد، این حادثه حسین (ع) را دگرگون کرد و در آن حال فرمود: «او نفس من و پشتیبان
(صفحه 82)
اصحابم محسوب می‌شود.» (44) .
حبیب بن مظاهر دارای شخصیت ممتازی در جامعه‌ی کوفه بود.
اسدی: منسوب به «بنی‌اسد».
(عدنان، عرب شمال)
14- حجاج بن زید سعدی:
در «زیارت» نامش آمده (45) و سید امین با عنوان «حجاج بن بدر سعدی» از او نام برده.
و در زیارت «رجبیه» با نام: «حجاج بن یزید» ذکر شده.
و استاد گرامی آقای خوئی، نام وی را با عنوان «حجاج بن یزید» (-240:4) آورده و تذکر داده که این نام با همین عنوان در زیارت «ناحیه» ذکر شده است ولی باید گفت که این عنوان با عنوان ذکر شده در چاپ جدید بحارالانوار مخالف می‌باشد ولی با نسخه‌ی اقبال، موافقت دارد.
او به عنوان رسول حسین (ع)، نامه‌هایی از سوی امام برای مسعود بن عمرو ازدی، و دیگر بزرگان بصره برد و آنان را برای یاری امام دعوت کرد.
و نیز جواب نامه‌ی امام را که مسعود بن عمرو ازدی ارسال داشت برای امام آورد.
سعدی: از قبیله‌ی بنی‌سعد بن تمیم بوده که تیره‌ای است از «عدنان». و اهل بصره بود.
(عدنان، عرب شمال)
اطلاعات دیگری در رابطه‌ی با وی در دست نداریم.
15- حجاج بن مسروق جعفی:
نام وی در تاریخ طبری (46) و «زیارت ناحیه» و بحارالانوار (47) آمده است و خوارزمی نیز از او نام برده است. (48) .
در زیارت «رجبیه» نیز نامش ذکر شده.
(صفحه 83)
ابن شهر آشوب در کتاب «المناقب» از او یاد کرده (49) و شیخ طوسی با عنوان «حجاج بن مرزوق» (50) وی را تصحیف کرده و استاد خوئی در (معجم الرجال: 239:4) با همین عنوان از او یاد می‌کند. «و حجاج بن مسروق جعفی» را تحت عنوان مستقلی ذکر می‌نماید.

(معجم الرجال: 4: 240 - 239)
ظاهرا این دو نام بر یک فرد اطلاق می‌شود و هر دو یکی است. «حجاج بن مسروق» از کوفه به مکه رفت و در مکه به امام حسین (ع) ملحق شد و از آنجا تا عراق امام را همراهی کرد و هنگامی که امام حسین (ع) در راه با نیروی «حر بن یزید» برخورد نمود به «حجاج بن مسروق» دستور داد که برای نماز ظهر اذان بگوید. و در بعضی از منابع با عنوان «مؤذن امام حسین (ع)» توصیف شده است.
حجاج از اهالی کوفه بود.
جعفی: منسوب به جعفی بن سعد عشیره‌ای از مذحج و از عرب «قحطان».
(یمن، عرب جنوب)
16- حر بن یزید ریاحی یربوعی تمیمی:
تمامی منابع از او نام برده‌اند و نام وی در «رجبیه» دو بار تکرار شده است. یکبار در اول «زیارت» و بار دیگر در اواخر آن.
حر از شخصیتهای ممتاز کوفه و یکی از سران سپاه اموی در کربلا بود که «یک چهارم» نیروهای قبایل تمیم و همدانی را رهبری می‌کرد. (51) .
حر در حالی که رهبری هزار سواره را که عبیدالله بن زیاد فرماندهی آنها را به او سپرده بود بعهده داشت، برای جلوگیری از ورود حسین (ع) به کوفه، در نزدیکی کوه «ذوحسم» با امام حسین (ع) برخورد کرد (52) . ولی پیش از شروع درگیری توبه کرد و به لشکرگاه حسین (ع) پیوست، مبارزه کرد و به شهادت رسید. (53) .
لحن برخی از کتابهای «مقتل» حاکی از آن است که «حر» از هنگام ملاقات
(صفحه 84)
با حسین (ع)حالتی عاطفی و دلبستگی درونی با انقلاب داشته است. (54) .
ما با تردید به این مسأله نگاه می‌کنیم، و ترجیح می‌دهیم که بگوییم «لحن نویسندگان مقتل» بخاطر حالت عاطفی و تأثر خود آنها در برخورد با موقعیت متحول «حر» می‌باشد، که در نهایت به سوی انقلاب حرکت نمود.
برخی از مراجع و منابع تاریخی که از نظر اعتبار دارای ارزش درجه‌ی دوم هستند، بیان می‌دارند که «حر» تحت تأثیر موضعگیری پسرش «علی بن حر» و برادرش «مصعب بن یزید» و غلامش «عروة» قرار گرفته و به این جهت انقلاب را دوست داشته و سرانجام نیز به صفوف انقلابیون پیوسته ولی این مطلب برای ما ثابت نشده است. (55) .
ریاحی: تیره‌ای از «یربوع» از شعبه‌های قبیله‌ی «تمیم» و از عرب «عدنان».

(عرب شمال).
کوفی بوده و بنظر می‌رسد که در حادثه‌ی کربلا در سنین جوانی بسر می‌برده است.
17- حلاس بن عمرو راسبی:
ابن شهر آشوب او را در شمار کشته شدگان حمله‌ی نخستین به حساب آورده (56) و شیخ طوسی بر اثر اشتباه در نگارش نام او را «الحلاش» آورده و اشاره‌ای به شهادت وی نکرده است. (57) .
در زیارت «رجبیه» حلاس بن عمرو ذکر شده و استاد گرامی ما، آقای خوئی با همین عنوان از او نام برده است. (معجم الرجال: 144:4) و در جلد 6 ص 189 از معجم الرجال چنین بیان داشته: «حلاس بن عمرو هجری». و ظاهرا ایشان شخص دیگری غیر از حلاس بن عمرو را در نظر گرفته است. ولی از نظر ما هر دو مربوط به یک نفر هستند. «هجری» منسوب به «هجر» در یمن می‌باشد و «راسبی» منسوب به
(صفحه 85)
«راسب» می‌باشد که هر دو قبیله از اعراب یمن به حساب می‌آیند. پس آوردن نسبت «هجری» هیچ منافاتی با این مسأله نخواهد داشت که «حلاس» را به قبیله‌ی «راسب» نسبت دهیم.
چنین گفته شده که او از فرماندهان سپاه امیرمؤمنان علی بن ابی‌طالب در کوفه بوده است. و نیز گفته شده که او و برادرش «نعمان» از همراهان عمر بن سعد بودند و سپس موضع خویش را تغییر داده به لشکریان امام حسین (ع) پیوستند که نام برادرش در شمار شهیدان بیان خواهد شد.
راسبی: منسوب به راسب بن مالک که تیره‌ای است از «شنوده» از شعبه‌های قبیله‌ی «ازد» از اعراب «قحطانی». اهل کوفه بوده‌اند.
(یمن، عرب جنوب)
18- حنظلة بن اسعد شبامی:
در زیارت «ناحیه» و «رجبیه» نسخه‌ی بحارالانوار بهمین نام از او یاد شده، و در «اقبال» به جای «اسعد»، «سعد» ذکر شده و در نسخه‌ی بحارالانوار (58) و نیز در الاقبال به جای «شبامی»، «شیبانی» ذکر گشته است.
خوارزمی (59) و طبری (60) و شیخ طوسی (61) و سید امین او را ذکر کرده‌اند.
شبامی: منسوب به شبام، تیره‌ای است که از قبیله‌ی «همدان» منشعب شده و از اعراب «قحطان» بشمار می‌روند. اهل کوفه بوده است.
(یمن، عرب جنوب)
19- خالد بن عمرو بن خالد أزدی:
ابن شهر آشوب (62) و خوارزمی (63) و بحارالانوار (64) نام وی را آورده‌اند.

أزدی: منسوب به أزد، از ناحیه‌ی «شبان»، ناحیه‌ای است در لبنان.
(یمن، عرب جنوب).
(صفحه 86)
مطلب دیگری در رابطه با وی نمی‌دانیم.
20- زاهر «مولی»ی عمرو بن حمق خزاعی:
شیخ طوسی (65) و ابن شهر آشوب (66) وی را در شمار کشته شدگان نخستین حمله به حساب آورده‌اند. در «رجبیه» نام او آمده و در متن یکی از نسخه‌های «زیارت ناحیه» بر اثر تصحیف و اشتباه در گزارش، «زاهد «مولی»ی عمرو بن حمق خزاعی» (67) ذکر شده است و در نسخه‌ای دیگر «زاهر...» آمده.
استاد گرامی ما از او نام برده و با نقل قول از نجاشی در شرح حال محمد بن سنان می‌گوید که این «زاهر» جد محمد بن سنان می‌باشد.
و او از اصحاب امام موسی کاظم (ع) و امام علی بن موسی الرضا (ع) بوده است این نظر به شدت ضعیف می‌باشد.
(معجم الرجال الحدیث: 215:7)
در مصادر و منابع بر اثر اشتباه با نام «زاهر بن عمرو کندی» از او یاد شده است.
«زاهر» شخصی بسیار پیر و از اهالی و شخصیتهای کوفه بوده و نیز از «موالی» قبیله‌ی «کنده» است.
21- زهیر بن بشر خثعمی:
این عنوان در متن «زیارت ناحیه» نسخه‌ی منقول بحارالانوار (68) آمده است و در نسخه‌ی «الاقبال» «زهیر بن سلیم ازدی» ذکر شده و ابن شهر آشوب نام او را در شمار شهیدان اولین حمله آورده است (69) و ما احتمال زیاد می‌دهیم که وی همان «زهیر بن سلیم ازدی» باشد که ابن شهر آشوب نام او را نیز در شمار شهیدان حمله‌ی نخستین ذکر کرده و در «رجبیه» با عنوان «زهیر بن بشیر» آمده است.
خثعمی: منسوب به «خثعم بن أنمار بن اراش»، قبیله‌ای از «قحطان».
(یمن، عرب جنوب)
(صفحه 87)
مطلب دیگری درباره‌ی وی نمی‌دانیم.
22- زهیر بن قین بجلی:
در تمامی مصادر نام وی آمده است. در «زیارت ناحیه» با احترام خاصی از او یاد شده. (70) و در «رجبیه» نیز نام او ذکر گردیده است. در راه مکه به عراق بعد از کراهت و بیزاری که نسبت به ملاقات با امام داشت، به امام پیوست (71) و پیش از شروع جنگ برای سپاه ابن‌زیاد سخنرانی کرد (72) . امام او را به فرماندهی جناح راست یارانش گماشت. (73) .

شخصیت ممتازی در جامعه‌ی کوفه بوده و بنظر می‌آید که بسیار پیر بوده باشد.
بجلی: منسوب به «بجلیه» که فرزندان «أنمار بن أراش بن کهلان» هستند و از اعراب «قحطان» می‌باشند.
(یمن، عرب جنوب)
23- زید بن معقل جعفی:
نام او در «زیارت ناحیه»، نسخه‌ی «الاقبال» به همین عنوان ذکر شده و در نسخه‌ی دیگری از «زیارت»، «بدر بن معقل جعفی» آمده و استاد خوئی نیز نام او را به همین ترتیب ذکر کرده است.
(معجم الرجال الحدیث: 266:3)
شیخ طوسی بی‌آنکه تصریحی بر شهادت او بنماید از او نام می‌برد (74) و ما معتقدیم که «زید بن معقل جعفی» و «منذر بن مفضل جعفی» که نامش در «رجبیه» آمده است یکی هستند.
جعفی: منسوب به «جعف»، تیره‌ای از قبیله‌ی مذحج. قبیله‌ای از عرب قحطان.
(یمن، عرب جنوب).
اطلاع دیگری درباره‌ی او نداریم.
24- سالم از موالی «بنی مدنیه کلبی»:
(صفحه 88)
در «زیارت ناحیه» از او نام برده شده. (75) .
«بنی‌مدنیه» تیره‌ای است از «کلب بن وبره» و از عرب «قحطان».
(یمن، عرب جنوب)
سالم از «موالی» بوده و مطلب دیگری درباره‌ی او نمی‌دانیم.
25- سالم «مولی» عامر بن مسلم عبدی:
در «زیارت» از او نام برده شده (76) و سید امین نیز نام او را ذکر کرده.
عبدی: منسوب به قبیله‌ی «عبدالقیس»، تیره‌ای از عدنان.
(یمن، عرب شمال)
سالم از موالی و ساکن بصره بوده است. اطلاع دیگری درباره‌اش در دست نداریم.
26- سعد بن حنظله تمیمی:
ابن‌شهر آشوب (77) و بحارالانوار (78) نام او را ذکر کرده‌اند.
علامه شوشتری در «قاموس الرجال» (79) آشکار ساخته که «سعد بن حنظله» همان «حنظلة بن اسعد شبامی» می‌باشد که نامش قبلا ذکر گردید و دلیل علامه آن است که ابن شهر آشوب «حنظله شبامی» را که گزارشگران، درباره‌ی شهادتش اتفاق نظر دارند ذکر نکرده است.
ما ترجیح می‌دهیم بگوییم که این «سعد بن حنظله» غیر از «حنظلة بن

سعد» می‌باشد، برای آنکه غیر از ابن شهر آشوب، بنابر نقل مجلسی در بحارالانوار، محمد بن ابی‌طالب هاشمی نیز در «مقتل» خویش، از «سعد» نام می‌برد. و دیگر آنکه «حنظله» شبامی می‌باشد و از اعراب جنوب به حساب می‌آید در حالی که سعد «تمیمی» است و از اعراب شمال می‌باشد و تصحیف و اشتباه در این حالت بسیار بعید بنظر می‌رسد.
تمیمی: منسوب به قبیله‌ی «تمیم»، قبیله‌ای از اعراب عدنان است.
(صفحه 89)
(عدنان، عرب شمال).
مطلب دیگری درباره‌اش نمی‌دانیم.
27- سعد بن عبدالله مولی عمرو بن خالد:
شیخ طوسی (80) و طبری (81) نام او را در «زیارت» با نام «سعید» ذکر کرده‌اند (82) و ظاهرا او همان کسی است که در «رجبیه» با عنوان «سلام بر عمرو بن خلف و «مولی»ی او سعید» از او یاد شده است و «خلف» باید تصحیف و ثبت اشتباه «خالد» باشد.
او به همراه مولای خودش «عمرو بن خالد اسدی صیداوی» و گروهی دیگر، به نیروی امام حسین (ع) ملحق شد. هنگامی که به نیروی امام پیوستند که بعد از دیدار با حر بن یزید ریاحی که پیش از رسیدنشان به کربلا انجام گرفته بود، دچار رنج و اندوهی شده بود. حر تصمیم گرفته بود که از ملحق شدن آنها به نیروی حسین (ع) ممانعت کند ولی نتوانست.
سعد از موالی بوده و ما چیز دیگری در رابطه با او نمی‌دانیم.
28- سعید بن عبدالله حنفی:
طبری (83) و خوارزمی (84) و ابن شهر آشوب (85) نام وی را ذکر کرده‌اند و در «رجبیه» نیز نام وی آمده است. نامش در «زیارت ناحیه»، «سعد..» ذکر شده (86) ؛ ابن‌طاووس نیز از او نام برده است. (87) .
او یکی از فرستادگانی است که نامه‌های کوفیان را برای امام حسین (ع) آوردند (88) و یکی از بزرگترین انقلابیون حماسه ساز و شورانگیز (صحنه‌ی جهاد) می‌باشد.
(صفحه 90)
حنفی: منسوب به حنیفه بن لجیم، تیره‌ای از «بکر بن وائل» قبیله‌ای از اعراب عدنان.
(عدنان، عرب شمال)
29- سوار بن منعم بن حابس همدانی نهمی:
شیخ طوسی (89) و ابن شهر آشوب وی را در شمار کشته شدگان نخستین حمله، محسوب داشته‌اند. ابن شهر آشوب نام او را بر اثر اشتباه «سوار بن ابی‌عمیر نهمی» ذکر کرده (90) و در «زیارت» با نام «سوار بن ابی‌حمیر نهمی» (91) ذکر شده است.

و استاد گرامی ما نام «سوار بن ابی‌عمیر» و «سوار بن منعم» (معجم رجال الحدیث: 322:8) را آورده و آنها را دو نفر به حساب آورده است. ولی ظاهرا باید که یکنفر باشند و علت تعدد قبل از اشتباه بزرگی آمده که در نوشتن نسخه‌های گوناگون ایجاد شده است.
سوار بن منعم را بعد از دستگیری به عنوان اسیر به نزد عمر بن سعد آوردند و بعد از شش ماه بر اثر زخمی که داشت درگذشت.
نهمی: منسوب به «نهم بن عمرو»، تیره‌ای از قبیله‌ی همدان، قبیله‌ای از عرب «قحطان»، است.
(یمن، عرب جنوب)
30- سوید بن عمرو بن ابی‌مطاع خثعمی:
طبری (92) و شیخ طوسی (93) نام او را ذکر کرده‌اند. مؤلف بحارالانوار درباره‌اش گفته: «او مردی شریف بود و نماز بسیار بجای می‌آورد» (94) ابن شهر آشوب اشتباها نام او را «عمرو بن ابی‌مطاع جعفی» ذکر کرده است. (95) .
او یکی از دو تنی بود که همراه حسین (ع) تا آخرین لحظات باقی مانده
(صفحه 91)
بودند (96) و بعد از شهادت امام حسین (ع) کشته شد. در میان کشته شدگان افتاده بود و هنوز اندک توانی داشت. شنید که می‌گویند: حسین (ع) کشته شد...
«... (اندکی) هشیاری یافت. خنجری همراهش بود، به جای شمشیر از آن استفاده کرد و با همان خنجر یک ساعت با دشمن جنگید، و بعد کشته شد. او آخرین کسی بود که به قتل رسید.» (97) .
خثعمی: منسوب به خثعم بن أراش. قبیله‌ای از عرب «قحطان».
(یمن، عرب جنوب)
31- سیف بن حارث بن سریع جابری:
طبری (98) و خوارزمی (99) نام او را در عداد شهیدان آورده‌اند و در متن «زیارت» اشتباها نام وی «شبیب بن حارث» ثبت شده (100) و در «رجبیه»، «سیف بن حارث» نقل شده است.
نام «مالک بن عبد بن سریع» که پسرعمو و از سویی برادر مادری او بوده است - در شمار شهیدان - خواهد آمد.
جابری: منسوب به بنی‌جابر، تیره‌ای از همدان و قبیله‌ای از«کهلان» می‌باشند.
(یمن، عرب جنوب)
و چنین بنظر می‌آید که او وابسته به «شبان» بوده باشد.
32- سیف بن مالک عبدی:
نام او در «زیارت» با عنوان «سیف بن مالک» ذکر شده (101) و با همین

عنوان در رجال شیخ طوسی آمده است. (102) .
ابن شهر آشوب ذکر نام او را با نام «سیف بن مالک نمیری» در شمار شهیدان
(صفحه 92)
اولین حمله آورده است. (103) .
و در متن «رجبیه» نام او با عنوان: «سفیان بن مالک» آمده.
«سیف بن حارث» از جمله‌ی مردانی است که در خانه‌ی «ماریه» دختر «منقذ عبدیه» در بصره گرد هم می‌آمدند و خانه‌ی «ماریه» در بصره محل گردهمایی شیعیان بوده است. (104) .
عبدی: منسوب به «عبدالقیس»، قبیله‌ای از عدنان.
(عدنان، عرب شمال)
33- حبیب بن عبدالله نهشلی:
شیخ طوسی در رجال خویش از وی نام برده (105) و در «زیارت» (106) و «رجبیه» نیز نام او آمده است و شاید که او همان «ابی‌عمرو نهشلی» باشد که تنها «ابن نمای حلی» در کتاب «مثیرالاحزان» خویش از او نام می‌برد.
نهشلی: منسوب به «بنی‌نشهل بن دارم» تیره‌ای از قبیله‌ی بنی‌تمیم که از «عدنان» هستند.
(عدنان، عرب شمال)
34- شوذب «مولی» شاکر بن عبدالله همدانی شاکری:
طبری (107) و شیخ طوسی (108) و خوارزمی (109) نام او را ذکر کرده‌اند و نام وی در «زیارت» (110) نیز آمده است. و در «رجبیه» (111) با عنوان «سوید مولی شاکر» ذکر گردیده است.
او از شخصیتهای شیعی، و جزء با ارزشترین و با نفوذترین آنهاست، و از بزرگترین انقلابیون شیعی، از نظر خلوص و پاکی و حماسه و شورانگیزی به حساب
(صفحه 93)
می‌آید.
«شوذب» مردی سالخورده و پیر، و از موالی بود.
او جزو اعراب جنوب محسوب می‌گردد.
35- ضرغاقة بن مالک:
شیخ طوسی و ابن شهر آشوب او را در شمار کشته شدگان اولین حمله به حساب آورده‌اند. (112) .
و نام او در «زیارت» (113) و «رجبیه» نیز آمده است.
به قبیله‌ای نسبت داده نشده و ما مطلب دیگری در رابطه با او نمی‌دانیم.
36- عابس بن ابی‌شبیب شاکری:

طبری (114) و شیخ طوسی (115) و خوارزمی (116) نام او را در شمار شهیدان آورده‌اند و در «زیارت» نیز نام او ذکر گشته است ولی در «رجبیه» نام او با عنوان: «ابن‌شبیب» آمده.
عابس از شخصیتهای بارز شیعه است. او شخصیتی مدیر، ارجمند، شجاع، سخنور، زاهدی شب زنده دار بود و از نظر پاکی و خلوص و قهرمانی و شورانگیزی از بزرگترین انقلابیون به حساب می‌آید. (117) .
با در نظر گرفتن سخنان او با مسلم بن عقیل، چنین بنظر می‌رسد که شخصی محتاط و دقیق و نامطمئن از مردم بوده است ولی با این همه و در حقیقت او شخصی بااراده در جهت انقلاب بوده است. (118) .
مسلم بن عقیل او را به عنوان رسول خویش به سوی حسین (ع) فرستاد تا «بیعت» مردم کوفه را به اطلاع امام برساند و امام را برای ورود به کوفه دعوت کند که این حادثه پیش از دگرگونی و تغییر موضع اهالی کوفه به جهت مخالف،
(صفحه 94)
اتفاق افتاد (119) . عابس شخصیتی برجسته و از اهالی کوفه بوده است.
شاکری: منسوب به بنی‌شاکر تیره‌ای از «جذام» که قبیله‌ای است از قحطان.
(یمن، عرب جنوب)
37- عامر بن حسان بن شریح طائی:
نجاشی در بیان تاریخچه‌ی زندگی نواده‌ی دختری‌اش «احمد بن عامر» از او یاد کرده است و تصریح کرده که «او کسی است که همراه حسین بن علی (علیه‌السلام) در کربلا، کشته شد.» (120) .
در رجال شیخ طوسی (121) بر اثر اشتباه و تغییر، «عمار بن حسان بن شریح طائی» ذکر شده است.
و در «زیارت» (122) و در «رجبیه» نیز نام او آمده است.
ابن شهر آشوب وی را در عداد کسانی که در نخستین حمله کشته شدند بشمار آورده است. (123) .
از هنگام خارج شدن از مکه امام حسین (ع) را همراهی کرد.
طائی: (یمن، عرب جنوب)
مطلب دیگری درباره‌ی او نمی‌دانیم.
38- عامر بن مسلم:
در «زیارت» (124) و در «رجبیه» نام او آمده است. ابن شهر آشوب نام او را نیز در شمار کشته شدگان نخستین حمله، ذکر کرده (125) . شیخ طوسی (126) بعد از یادآوری نام وی شخصیت او را «مجهول» دانسته است و «سید امین» او را به «عبد» نسبت داده و گفته است که او «عبدی» بوده و «بحرالعلوم» در حاشیه‌ی «رجال شیخ» او را به «سعد»

نسبت داده و گفته است که او «سعدی» بوده است.
(صفحه 95)
نسبت عامر بن مسلم را چه «سعدی» بدانیم و چه «عبدی» هر دو تیره‌ای است منسوب به عبدالقیس، و هر دو نسبت در میان گروه‌بندی تیره‌ی «عدنان» به حساب می‌آیند.
او شخصیتی از بصره بوده و ما چیز دیگری درباره‌اش نمی‌دانیم.
(عدنان، عرب شمال)
39- عبدالرحمان بن عبدالله بن کدر (کدن) ارحبی:
در تاریخ طبری نام نیای وی «کدن» نقل شده (127) . ابن شهر آشوب عبدالرحمان بن عبدالله را از کشته شدگان اولین حمله محسوب داشته‌اند. (128) .
در «زیارت» نیز نام او آمده (129) شیخ طوسی نیز از او یاد کرده است. (130) .
عبدالرحمان از حاملان نامه‌های مردم کوفه به امام حسین (ع) بشمار می‌آید. (131) .
او پیش از حادثه‌ی کربلا در کوفه «مسلم بن عقیل» را همراهی می‌کرد.
ارحب: قبیله‌ای بزرگ از قبایل همدانی می‌باشد و از اعراب قحطان.
(یمن، عرب جنوب)
40- عبدالرحمان بن عبد «انصاری خزرجی»:
طبری از او یاد کرده (132) و شیخ طوسی نیز همراه ذکر نامش او را به قبیله‌ی «خزرج» منسوب کرده. (133) .
مؤلف بحارالانوار (134) و ابن طاووس (135) نیز نام وی را ذکر کرده‌اند.
(اللهوف / ص: 40)
او یکی از کسانی می‌باشد که برای امام حسین (ع) در کوفه بیعت می‌گرفتند
(صفحه 96)
و چنین بنظر می‌آید که یکی از شخصیتهای برجسته‌ی کوفه بوده است.
خزرجی: منسوب به قبیله‌ی «خزرج».
(یمن، عرب جنوب)
اهل کوفه بوده و چیز دیگری درباره‌اش نمی‌دانیم.
41- عبدالرحمان بن عبدالله یزنی:
ابن شهر آشوب (136) و خوارزمی (137) و مؤلف بحارالانوار (138) نام وی را ذکر کرده‌اند.
به نظر ما او همان کسی است که نامش در «رجبیه» با عنوان «عبدالرحمان عبدالله أزدی» آمده است. نظر ما مخالف نظر استاد گرامی آقای خوئی می‌باشد. نظر ایشان آن است که «عبدالرحمان بن عبدالله

یزنی» همان «عبدالرحمن بن عبدالله بن کدی ارحبی» می‌باشد.
(معجم رجال الحدیث: 349:9)
یزنی: منسوب به «یزن»، تیره‌ای از قبیله‌ی حمیر.
(یمن، عرب جنوب)
مطلب دیگری درباره‌اش نمی‌دانیم.
42- عبدالرحمن بن عروة غفاری:
خوارزمی (139) و بحارالانوار (140) نام وی را آورده‌اند. امکان دارد که او یکی از «دو برادر غفاری» که فرزند «عروة بن حراق» بودند، باشد. آنچه که ما را بر آن داشت تا نام او را مستقل از آن دو برادر عنوان کنیم، بیان و گزارش خوارزمی و محمد بن ابی‌طالب موسوی - که مجلسی در بحارالانوار از وی نقل می‌کند - می‌باشد که از عبدالرحمان بن عروة غفاری به عنوان شهید یاد می‌کنند و سپس از دو برادر شهید که غفاری بوده‌اند نام می‌برند و این ما را بر آن داشت که عنوان مستقلی برای این شهید قرار دهیم.
(صفحه 97)
تمامی مصادر و منابع - رجالی و تاریخی - نیز دو برادر غفاری را با هم ذکر کرده‌اند و نیز یادآوری می‌کنند که این دو برادر برای رفتن به صحنه‌ی نبرد با هم اجازه گرفتند و به میدان رفتند و همراه هم با دشمن جنگیدند تا کشته شدند و هیچ یک از مصادر تاریخی این دو برادر را جدا از هم ذکر نکرده‌اند.
در حالی که خوارزمی - در «مقتل الحسین»- و مجلسی در «بحارالانوار» (در دو مورد) هنگام ذکر نام شهیدان از «عبدالرحمان بن عروة غفاری» به تنهایی و مستقلا نام برده‌اند.
و رجزی حماسی به وی نسبت داده شده که در آن می‌گوید: «قد علمت حقا بنوغفار».
«بنی‌غفار حق را شناخته است».
غفاری: منسوب به غفار بن ملیل، تیره‌ای از کنانه و از عرب عدنان.
(عدنان، عرب شمال)
43- عبدالرحمان بن عروة بن حراق غفاری:
طبری (141) و شیخ طوسی (142) و مؤلف بحارالانوار نام او را در شمار شهیدان ذکر کرده‌اند. همچنین نام او در «زیارت» (143) نیز آمده است با این تفاوت که در آنجا «بنی‌عروة بن حراق» دو پسر عروة بن حراق ذکر شده است.
خوارزمی (144) نام او را ذکر کرده و در «رجبیه» نیز نامش مندرج است.
جد او (حراق) از همراهان امام علی امیرالمؤمنین (ع) بوده که در کنار امام در جنگ جمل و نهروان و صفین جنگید.

او مردی جوان و از بزرگان کوفه بود.
غفاری:...(عدنان، عرب شمال)
44- عبدالله بن عروة بن حراق غفاری:
در مصادر مورد بررسی به گونه‌ای که از برادرش «عبدالرحمن» نام برده شده از وی نیز یاد شده است. (شماره: 43).
(صفحه 98)
علائم و نسبتهای این دو برادر یکی است.
45- عبدالله بن عمیر کلبی:
طبری (145) و ابن شهر آشوب با عنوان «عبدالله بن عمیر» از او یاد می‌کنند و او را در شمار کشته شدگان اولین حمله ذکر می‌نمایند (146) . و همچنین خوارزمی (147) و مؤلف بحارالانوار (148) و «زیارت» (149) نیز از او نام می‌برند. در «رجبیه» نیز نام او آمده است.
وقتی که عبدالله در کوفه بود مشاهده کرد که «ابن‌زیاد» سپاهی را برای جنگ با حسین بن علی (ع) به کربلا گسیل می‌دارد. و همراه همسرش ام‌وهب (دختر عبد از طایفه‌ی «نمر بن قاسط») به سوی امام حسین (ع) حرکت کرد. همسر عبدالله بعد از کشته شدن او شهید شد. خود عبدالله نیز دومین شهید از اصحاب حسین (ع) بود. او مردی جوان و جنگجویی سرسخت و پرتوان از اهالی کوفه و از بزرگترین انقلابیون حماسه ساز بشمار آمده است.
عبدالله بن عمیر مردی بود از قبیله‌ی «بنی‌علیم».
بنوعلیم بن جناب: تیره‌ای از قبیله‌ی «کنانة» عذره و «قضاعه» می‌باشد و از اعراب «قحطان» بشمار می‌رود.
(یمن، عرب جنوب)
46- عبدالله بن یزید بن نبیط (ثبیت) عبدی:
طبری (150) و ابن شهر آشوب نام او را در شمار کشته شدگان اولین حمله ذکر نموده‌اند (151) . ابن شهر آشوب به جای «ابن‌یزید»، «ابن‌زید» نقل کرده است.
در «زیارت» (152) و «رجبیه» چنین آمده است: «السلام علی بدر بن رقیط و ابنیه عبدالله و عبیدالله».
(صفحه 99)
«سلام بر بدر بن رقیط و پسرش عبدالله و عبیدالله».
موقعی که نامه‌ای از امام حسین (ع) به اهالی بصره رسید که در آن امام آنان را برای یاری خویش دعوت می‌کرد (153) ، عبدالله همراه پدرش یزید بن نبیط از بصره خارج شدند. او مردی جوان و اهل بصره بود.
عبدی: منسوب به «عبدالقیس»، از اعراب عدنان.
(عدنان، عرب شمال)

47- عبیدالله بن یزید بن نبیط (ثبیت) عبدی:
او برادر «عبدالله بن یزید» است که در بالا نامش ذکر شد. در مصادر مورد بررسی از او همچون برادرش یاد کرده‌اند و نشانه‌ها یکی است.
48- عمران بن کعب بن حارث اشجعی:
ابن شهر آشوب او را در شمار کشته شدگان حمله‌ی نخستین ذکر کرده است (154) . و شیخ نام وی را تنها «عمران بن کعب» بدون انتساب به قبیله‌ای ذکر کرده (155) . و در «رجبیه» نامش «عمر بن ابی‌کعب» آمده و ظاهرا همگی اینان بر یک فرد اطلاق می‌شوند و اختلاف در نتیجه‌ی تصحیف پیش آمده است. (تصحیف: تغییر و اشتباه در نوشتن نسخه‌ها)
اشجع: قبیله‌ای از «غطفان» تیره‌ای از «قیس عیلان».
(عدنان، عرب شمال)
مطلبی دیگر در رابطه با وی نمی‌دانیم.
49- عمار بن ابی‌سلامه دالانی:
ابن شهر آشوب او را در شمار کشته شدگان نخستین حمله ذکر می‌کند (156) و نام وی در «زیارت» نیز آمده است، ولی با عنوان «همدانی». (157) .
دالان: تیره‌ای از همدان، و از قبایل عرب «قحطان».
(یمن، عرب جنوب)
(صفحه 100)
«دالانی»ها ساکن کوفه بودند.
50 - عمار بن حسان بن شریح طافی:
نام عمار در «زیارت» آمده است و در «رجبیه» نام وی: «عمار بن حسان» ذکر شده.
51- عمرو بن جنادة بن حارث انصاری:
ابن شهر آشوب (158) و خوارزمی (159) و مؤلف بحارالانوار (160) نام وی را ذکر کرده‌اند.
به نظر ما این همان جوانی است که پدرش در میدان مبارزه به شهادت رسید و مادرش به وی دستور داد که پیش برود و بجنگد، و امام حسین (ع) در حالی که رضایتی از رفتن او به میدان نداشت فرمود: «این جوانی است که پدرش کشته شده و شاید که مادرش راضی نباشد که او به میدان مبارزه برود؛ جوان گفت: «مادرم به من دستور داده». (161) .
طبیعی بنظر نمی‌رسد که «عمرو بن جنادة» و جوان مذکور، یک فرد نبوده و دو نفر باشند. چرا که اوضاع و احوال نقل شده درباره‌ی دو تن بسیار شبیه به هم بوده و تقریبا یکی است. و دیگر اینکه ما نام جوان مذکور و نام پدرش را نمی‌دانیم. آیا نام او «عمر (عمیر) بن کناد» بوده که در «رجبیه» ذکر او آمده است؟ و یا نام دیگری داشته.

در سنین جوانی بوده است.
(یمن، عرب جنوب)
52- عمر بن جندب حضرمی:
در متن «زیارت» (162) ، نسخه‌ی منقول بحارالانوار، و در نسخه‌ی دیگر: «ابن احدوث» ذکر شده.
(صفحه 101)
«عمرو بن جندب» یا از حضرموت بوده که قبیله‌ای «قحطانی» می‌باشد و یا از «بنی‌حضرمی» است که یکی از قبائل یمن بوده است.
(یمن، عرب جنوب)
مطلب دیگری درباره‌ی او نمی‌دانیم.
53- عمرو بن خالد أزدی:
ابن شهر آشوب (163) و بحارالانوار (164) و خوارزمی (165) او را ذکر کرده‌اند. همان «عمرو بن خالد صیداوی» است. دلیل علامه شوشتری بر این مسأله این است که «اسدی» یا بر اثر اشتباه در نگارش نسخه‌ها و یا بر اثر تحریف، «ازدی» شده است. (باید متذکر شویم که «صیداوی» که در عنوان 54 آمده تیره‌ای از «اسد» به حساب می‌آید) و ما نخست این مطلب را ترجیح دادیم که این دو عنوان از آن یک نفر می‌باشند ولی بعد تجدید نظر کردیم و ترجیح دادیم که بگوییم این دو عنوان، دو شخصیت جداگانه می‌باشند. اگر چه احتمال اتحاد، وارد می‌باشد.
أزدی: منسوب به «أزد».
(یمن، عرب جنوب)
مطلب دیگری درباره‌ی وی نمی‌دانیم.
54- عمر بن خالد صیداوی:
طبری (166) نام وی را ذکر کرده است و در «زیارت (167) «و بحارالانوار (168) و کتاب مقتل الحسین خوارزمی (169) نیز نام او آمده است.
در «رجبیه»، «عمرو بن خلف» ذکر شده و احتمال دارد که اشتباها به جای خالد، «خلف» ثبت شده باشد.
صیداوی: منسوب به بنو صیداء، تیره‌ای از قبیله‌ی «اسد» و از اعراب عدنان
(صفحه 102)
می‌باشند.
(عدنان، عرب شمال)
55- عمرو بن عبدالله جندعی:
ابن شهر آشوب نام او را در شمار کشته شدگان اولین حمله آورده است. (170) .

در «زیارت» (171) نیز نام وی ذکر شده.
جندعی: منسوب به جندع بن مالک، تیره‌ای از همدان.
(یمن، عرب جنوب)
56- عمرو بن ضبیعه ضبعی:
شیخ طوسی (172) و ابن شهر آشوب نام وی را در شمار کشته شدگان اولین حمله ذکر کرده‌اند و اشتباها نام وی با عنوان «عمر بن مشیعه» آمده است. (173) .
در «زیارت» (174) نیز نام او ذکر شده و در «رجبیه» بر اثر مقلوب شدن نامش «ضبیعة بن عمر» ثبت شده.
ضبعی: منسوب به ضبع بن وبره که تیره‌ای از قبیله‌ی قضاعه می‌باشد و از عرب «قحطان» محسوب می‌شوند.
(یمن، عرب جنوب)
57- عمرو بن قرضة بن کعب انصاری:
طبری (175) و ابن شهر آشوب (176) و «زیارت» (177) و «بحارالانوار» (178) «خوارزمی» (179) نام وی را ذکر کرده‌اند و در «زیارت» نسخه‌ی منقول بحارالانوار نام او با عنوان «عمر بن کعب انصاری» آمده و در نسخه‌ی دیگر آن،: «عمران...» ذکر
(صفحه 103)
شده است و نام «عمرو بن قرضة انصاری» نیز در آن آمده است.
در «رجبیه» نیز نام او آمده و همگی این عناوین بر یک نفر اطلاق می‌شود.
امام حسین (ع) او را به عنوان نماینده‌ی خویش برای گفتگو به سوی عمر بن سعد فرستاد.
(یمن، عرب جنوب)
58- عمر بن عبدالله (ابوثمامه) صائدی:
«زیارت» (180) و «طبری» (181) و ابن شهر آشوب (182) و «رجبیه» به ذکر نام وی مبادرت کرده‌اند و در رجال شیخ طوسی اشتباها «عمرو بن ثمامه» ذکر شده است.
خوارزمی در «مقتل الحسین»، اشتباها نام او را «ابوثمامه صیداوی» ذکر کرده است. (183) .
در بحارالانوار نیز همین گونه نام او آمده است. (184) .
عمر بن عبدالله در دوره‌ی فعالیت مسلم در کوفه، مسؤول جمع آوری پول و خرید اسلحه برای انقلابیون بود. او از سواران و جنگجویان عرب و از شخصیتهای بانفوذ شیعه در آن دوره بود. (185) .
زمانی که مسلم حرکت کوتاه مدت و شکوهمند خویش را بر علیه عبیدالله بن زیاد شروع کرد. عمر بن عبدالله را برای فرماندهی جمعی از نیروهای قبایل «تمیم» و «همدان» در نظر گرفت. (186) .

صائدی: منسوب به صائد، تیره‌ای از قبیله‌ی همدان.
(یمن، عرب جنوب)
59- عمرو بن مطاع جعفی:
(صفحه 104)
ابن شهر آشوب (187) و مؤلف بحارالانوار (188) و خوارزمی (189) نام او را ذکر کرده‌اند.
(یمن، عرب جنوب)
60- عمیر بن عبدالله مذحجی:
ابن شهر آشوب (190) و خوارزمی (191) و مؤلف بحارالانوار (192) نام وی را در شمار شهیدان آورده‌اند.
مذحج: تیره‌ای از کهلان و از اعراب «قحطان» می‌باشند.
(یمن، عرب جنوب)
61- قارب، «مولی»ی حسین (ع):
در «زیارت» (193) نام او آمده است.
62- قاسط بن زهیر (ظهیر) تغلبی:
در «زیارت» (194) و «رجبیه» نام او ذکر شده و ابن شهر آشوب نام او را در شمار کشته شدگان نخستین حمله یادآوری کرده (195) ، شیخ طوسی نام او را «قاسط بن عبدالله» ثبت نموده است. (196) .
تغلبی: منسوب به قبیله‌ی «تغلب بن وائل» که از قبایل «عدنان» بوده.
(عدنان، عرب شمال).
63- قاسم بن حبیب ازدی:
نام او در «زیارت» (197) آمده است و شیخ طوسی نیز نامش را ذکر کرده (198) .
(صفحه 105)
در «رجبیه»، «قاسم بن حبیب» ذکر شده و همچنین عنوانی به نام «قاسم بن حارث کاهلی» نیز آمده که احتمال دارد تکرار اسم اول باشد که به صورت اشتباهی ثبت شده است.
(یمن، عرب جنوب)
64- قرة بن ابی‌قرة غفاری:
ابن شهر آشوب (199) و خوارزمی (200) و مؤلف بحارالانوار (201) نام او را ذکر کرده‌اند و در «رجبیه» که در نسخه‌ی بحارالانوار نقل شده نام او «عثمان بن فروة غفاری» آمده و در نسخه‌ی منقول «الاقبال»، «عثمان بن عروة...» ذکر شده است.
غفاری: منسوب به «بنی‌غفار» قبیله‌ای از قبایل عرب «عدنان».
(عدنان، عرب شمال)
65- قعنب بن عمرو نمری:

در «زیارت» (202) ، «ثمری» ذکر شده است.
نمری: منسوب به قبیله‌ی «نمر بن قاسط» قبیله‌ای از عرب عدنان.
(عدنان، عرب شمال)
66- کردوس (کرش) بن زهیر (ظهیر) تغلبی:
از او نیز همانند برادرش قاسط (عنوان شماره: 62) در منابع و مصادر مورد بررسی، با نشانه‌های یکسان یاد شده است.
67- کنانة بن عتیق تغلبی:
در «زیارت» (203) و «رجبیه» نام او ذکر شده است. ابن شهر آشوب نام او را در شمار کشته شدگان نخستین حمله، ذکر می‌کند (204) و شیخ طوسی در «رجال» خویش از او نام می‌برد. (205) .
تغلبی: منسوب به قبیله‌ی «تغلب بن وائل» قبیله‌ای از عرب «عدنان».
(صفحه 106)
(عدنان، عرب شمال)
68- مالک بن عبد بن سریع جابری:
از او نیز به گونه‌ی برادرش (سیف بن حارث بن سریع) با نشانه‌های یکسان نام برده شده ولی در «رجبیه»، «مالک بن عبدالله جابری» ذکر شده است.
69- مجمع بن عبدالله عائذی مذحجی:
طبری (206) و ابن شهر آشوب نام او را در شمار ŒæŬΘQŬƠو کشته شدگان اولین حمله یاد کرده‌اند. (207) .
در «زیارت» (208) و «رجبیه» نیز از او یاد شده است.
مذحجی: منسوب به «مذحج» قبیله‌ای از «کهلان» از قبایل عرب «قحطان».
(یمن، عرب جنوب)
70 و 71 - مسعود بن حجاج و پسرش:
در «زیارت» (209) از هر دو نفر آنان یاد شده است و در «رجبیه» تنها از «پدر» یاد شده و ابن شهر آشوب نام پدر را در شمار کشته شدگان نخستین حمله یاد کرده است. (210) .
72- مسلم بن عوسجه اسدی:
تمامی مصادر و منابع تاریخی و رجالی نام او را ذکر کرده‌اند. او اولین شهید از یاران حسین است که بعد از شهادت کشته شدگان نخستین حمله به شهادت رسید (211) . مسلم بن عوسجه از اصحاب رسول خدا (درود خدا بر او و خاندانش باد) بشمار می‌رود و درباره‌ی او روایت و گزارش شده (؟) که در کوفه برای رهبری امام حسین (ع) از مردم بیعت می‌گرفت.
زمانی که مسلم بن عقیل حرکت کوتاه مدت و شکوهمند خویش را علیه

عبیدالله آغاز کرد، او را برای فرماندهی قسمتی از نیروهای قبایل «مذحج» و «بنی
(صفحه 107)
اسد» در نظر گرفت. (212) .
مسلم بن عوسجه اسدی مردی بسیار پیر بود. او شخصیت بزرگی از «بنی‌اسد» و یکی از شخصیتهای برجسته‌ی کوفه به حساب می‌آمد.
«شبث بن ربعی» که در میان سپاه اموی بود تأسف خویش را از قتل مسلم بن عوسجه آشکار ساخت. (او بیان نمود: «... خودی را به دست خود می‌کشید و زیر فرمان غیر خود، زبون می‌شوید... مترجم»).
اسدی: منسوب به بنی‌اسد قبیله‌ای از «عدنان».
(عدنان، عرب شمال)
73- مسلم بن کثیر ازدی اعرج:
شیخ طوسی (213) و ابن شهر آشوب نام او را در شمار کشته شدگان حمله‌ی نخستین ذکر کرده‌اند (214) . نام او را در «زیارت» اشتباها «اسلم بن کثیر ازدی» (215) ذکر شده و در «رجبیه» با عنوان: «سلیمان بن کثیر» آمده که به نظر ما همان «مسلم بن کثیر ازدی اعرج» می‌باشد.
ازدی: (یمن، عرب جنوب)
74- منجح «مولی»ی حسین (ع):
علامه شوشتری به نقل از «ربیع الابرار» زمخشری، در کتاب خود «قاموس الرجال» می‌گوید:
مادر منجح «جاریه» امام حسین (ع) بوده که امام او را از «نوفل بن حارث بن عبدالمطلب» خرید و به ازدواج «سهم» (پدر منجح) درآورد و «منجح» «که از موالی امام باشد» متولد شد.
(قاموس الرجال 120:9)
طبری (216) و شیخ طوسی (217) از او یاد کرده‌اند و در «زیارت» (218) و «رجبیه» نیز نام او آمده است.
(صفحه 108)
75- نافع بن هلال جملی:
طبری (219) و شیخ طوسی (220) از او نام برده‌اند و در «زیارت» به اشتباه «بجلی» نقل شده است. (221) .
«ابن شهر آشوب» نیز به همین گونه از او یاد می‌کند. (222) .
در «رجبیه» بدون نسبت دادن به قبیله‌ای از او یاد شده است.
او به همراه عباس بن علی برای آوردن آب از فرات، برای تشنگان شرکت کرد.
«نافع» مردی اهل کوفه و شخصیتی برجسته، از عشیره‌ی جمل بود.
جملی: منسوب به جمل بن سعد عشیره‌ای از مذحج.

(یمن، عرب جنوب)
76- نعمان بن عمرو راسبی:
ابن شهر آشوب او را در شمار کشته شدگان اولین حمله ذکر کرده است (223) و شیخ (224) نیز از او نام برده. در «رجبیه» بدون نسبت دادن به قبیله‌ی «راسب» نامش آمده است.
راسب: تیره‌ای از ازد.
(یمن، عرب جنوب)
77- نعیم بن عجلان انصاری:
ابن شهر آشوب او را نیز در شمار کشته شدگان اولین حمله ذکر کرده است (225) . در رجال شیخ طوسی (226) و «زیارت» (227) نیز نام او آمده. در «رجبیه» بدون نسبت از او یاد شده است.
(صفحه 109)
(یمن، عرب جنوب)
78- وهب بن عبدالله جناب کلبی:
ابن شهر آشوب با عنوان: «وهب بن عبدالله کلبی» از او یاد کرده. (228) خوارزمی با عنوان: «وهب بن عبدالله بن جناب کلبی» (229) متذکر او شده. مؤلف بحارالانوار نیز نام او را ذکر کرده است. (230) .
مصادر و منابع تاریخی از این موضوع که مادر و همسرش در حادثه‌ی کربلا همراه او بوده‌اند سخن می‌رانند و در برخی مصادر حتی از کشته شدن همسرش سخن گفته شده، و خوارزمی عقیده دارد که آنکه کشته شده مادرش بوده، نه همسرش.
در برخی مصادر تاریخی و رجالی نیز نام او «وهب بن وهب» ثبت شده و این مطلب یادآوری شده که او ابتدا مسیحی بوده و بعد مسلمان گشته است.
در برخی منابع هم سخن از «اسارت» او رفته، چنانکه ابن شهر آشوب نیز با این نظر موافق است، و برخی دیگر از مصادر تاریخی گفته‌اند که او در حادثه‌ی کربلا کشته شده.
به نظر ما این «وهب» پسر «ام‌وهب» همسر «عبدالله بن عمیر بن جناب کلبی» می‌باشد که قبلا از او یاد کردیم که عبدالله بن عمیر به شهادت رسید و بعد از شهادتش «ام‌وهب» در کنار جسد او کشته شد. پس زن کشته شده «ام‌وهب» باید باشد، نه همسر او.
(یمن، عرب جنوب)
وهب، جوانی از اهالی کوفه بوده است.
79- یحیی بن سلیم مازنی:
ابن شهر آشوب (231) و خوارزمی (232) نام او را ذکر کرده‌اند.
80- یزید بن حصین همدانی مشرقی قاری:

(صفحه 110)
شیخ طوسی (233) نام او را ذکر کرده.
در «زیارت» (234) نیز نامش آمده است.
(یمن، عرب جنوب)
81- یزید بن زیاد بن مهاصر، ابوشعشاء کندی:
طبری (235) و ابن شهر آشوب (236) و خوارزمی (237) نام او را ذکر کرده‌اند.
در «زیارت» نام او «ابن مظاهر» آمده است. (238) .
برخی از مصادر نیز بر اثر اشتباه «ابن مهاجر» ذکر کرده‌اند.
کلام طبری درباره‌ی او دچار آشفتگی و دوگانگی است. یکبار می‌گوید: «او بعد از آنکه سپاه اموی سخنان امام را نپذیرفتند و رد کردند به سوی امام حسین (ع) گرایش پیدا کرد و از سپاه ابن‌زیاد روی گرداند». و دیگر بار می‌گوید که: «او پیش از ملاقات و برخورد «حر» با امام، از کوفه به سوی اردوی امام حسین (ع) حرکت کرد.»
کلام سید امین نیز درباره‌ی او دچار همین آشفتگی می‌باشد. (239) .
یزید بن زیاد از اهالی کوفه بوده است.
(یمن، عرب جنوب)
82- یزید بن نبیط (ثبیت عبدی):
طبری (240) نام او را در تاریخ خویش آورده و در «زیارت» نام او بر اثر تصحیف، «یزید بن ثبیت قیسی» (241) ثبت شده است. در «رجبیه»، «بدر بن رقیط»
(صفحه 111)
ذکر شده و استاد و سرور ما آقای خوئی از او با نام «بدر بن رقید» یاد کرده است.
(معجم رجال الحدیث: 266:3)
وقتی که نامه‌ی امام حسین (ع) خطاب به بزرگان بصره رسید او همراه دو فرزندش «عبدالله» و «عبیدالله» از بصره برای پیوستن به امام به طرف مکه حرکت کرد. او در بصره به گروه شیعیان پیوسته بود.
عبدی: منسوب به عبدالقیس.
(عرب شمال)
(صفحه 112)
(1) الطبری: 469:5.
(2) بحارالانوار: 69:45.
(3) الرجال: 74.
(4) اعیان الشیعه 4 قسم اول / 126.
(5) معجم رجال الحدیث: 86:3.

(6) خوارزمی، مقتل الحسین: 24:2 و بحارالانوار: 30:45 و المناقب: 104:4، متن «مناقب» چنین است: «سپس غلامی ترک که از آن «حر» بود آشکار شد...» و با تأکید می‌توان بیان کرد که او همان شخص مورد بحث ما می‌باشد، برای آنکه رجزی که ابن شهر آشوب در این کتاب به او نسبت داده، همان رجزی است که به کسی که با عنوان: «غلامی ترک که از آن حسین بود» وصف شده، نسبت داده است.
(7) الطبری: 5: 358 - 357 و بحارالانوار: 44: 339 - 337 و 340. و خوارزمی: مقتل الحسین: 199:1 کنیه، او در بحارالانوار ذکر شده است.
(8) الرجال: 4 و 71. و ابن‌حجر در (الاصابة فی معرفة الصحابه و ابن عبدالبر در کتاب الاستیعاب و جزری در کتاب اسدالغابة) او را در عداد شهیدان بشمار آورده و بر کشته شدنش همراه حسین (ع) تصریح کرده‌اند.
(9) معجم رجال الحدیث: 232:3.
(10) معجم رجال الحدیث: 233:3.
(11) المناقب: 102:4 و مقتل الحسین: 18:2.
(12) بحارالانوار: 24:45 و 25.
(13) محمد بن سعد: الطبقات (چاپ لیدن - افست) 58:6.
(14) المناقب: 103:4.
(15) مقتل الحسین: 19:2.
(16) الطبری: 421:5 و 423 و بعضی صفحات دیگر.
(17) المناقب: 100:4.
(18) اللهوف فی قتل الطفوف.
(19) بحارالانوار: 15:45 و جاهای دیگر و تصحیف مزبور در: 320:44 می‌باشد.
(20) به کسانی گفته می‌شود که از طریق اصحاب سنت رسول را نقل و به آن عمل می‌کردند.
(21) الطبری: 432:5.
(22) الطبری: 444:5.
(23) بحارالانوار: 70:45.
(24) معجم رجال الحدیث: 314:3.
(25) اللهوف: 40 - 39.
(26) الطبری: 446:5.
(27) الرجال: 72.
(28) بحارالانوار: 72:45.
(29) المناقب: 113:4.
(30) بحارالانوار: 72:45.
(31) المناقب: 113:4.

(32) المناقب: 104:4.
(33) مقتل الحسین: 21:2.
(34) بحارالانوار: 28:45.
(35) الرجال: 72.
(36) بحارالانوار: 82:45.
(37) بحارالانوار: 22:45 و 71.
(38) الرجال: 72.
(39) مقتل الحسین: 237:1 و 19:2.
(40) الطبری: 420:5.
(41) المناقب: 103:4.
(42) الرجال: 72.
(43) الطبری: 352:5 و غیر آن.
(44) الطبری: 440:5 و غیر آن.
(45) بحارالانوار: 71:45.
(46) الطبری: 401:5.
(47) بحارالانوار: 376:44 و 72:45.
(48) مقتل الحسین: 20:2.
(49) المناقب: 103:4.
(50) الرجال: 73.
(51) الطبری: 422:5 و... منابع دیگر.
(52) الطبری: 400:5 و صفحات بعد... و منابع دیگر.
(53) الطبری: 427:5 و صفحات بعد و منابع دیگر.
(54) اللهوف فی قتلی الطفوف. ص: 32 و مثیرالاحزان.
(55) خوارزمی در مقتل الحسین 10:2 یادآوری می‌کند که حر همراه غلام ترک خویش به امام حسین (ع) پیوست و برای ما ثابت نشده که این غلام مبارزه کرده و کشته شده، تا جزو شهیدان به حساب آید.
(56) المناقب: 113:4.
(57) الرجال: 73.
(58) بحارالانوار: 43:45 و 73.
(59) مقتل الحسین: 24:2.
(60) الطبری: 443:5.
(61) الرجال: 73.
(62) المناقب: 101:4.
(63) مقتل الحسین: 14:2.
(64) بحارالانوار: 18:45.
(65) الرجال: 73.

(66) المناقب: 113:4.
(67) بحارالانوار: 72:45.
(68) بحارالانوار: 72:45.
(69) المناقب: 113:4.
(70) بحارالانوار: 71:45.
(71) الطبری: 5: 397 - 396.
(72) الطبری: 426:5 و صفحات بعد.
(73) الطبری: 422:5 و مصادر دیگر.
(74) الرجال: 73.
(75) بحارالانوار: 72:45.
(76) بحارالانوار: 72:45.
(77) المناقب: 101:4.
(78) بحارالانوار: 18:45.
(79) قاموس الرجال: 318:4.
(80) الرجال: 74.
(81) الطبری: 445:5.
(82) بحارالانوار: 72:45.
(83) الطبری: 419:5.
(84) مقتل الحسین: 195:1 و 20:2.
(85) المناقب: 103:4.
(86) بحارالانوار: 21:45 و 26 و 70.
(87) اللهوف: 39.
(88) الطبری: 353:5 و دیگر مصادر.
(89) الرجال: 74.
(90) المناقب: 113:4.
(91) بحارالانوار: 73:45.
(92) الطبری: 444:5.
(93) الرجال: 74.
(94) بحارالانوار: 24:45.
(95) المناقب: 102:4.
(96) الطبری: 444:5.
(97) الطبری: 453:5.
(98) الطبری: 442:5.
(99) مقتل الحسین: 24:2.
(100) بحارالانوار: 31:45 و 73.
(101) بحارالانوار: 72 - 45.

(102) الرجال: 74.
(103) الناقب: 113:4.
(104) الطبری.
(105) الرجال: 74.
(106) بحارالانوار: 71 - 45.
(107) الطبری: 5: 444 - 443.
(108) الرجال: 75.
(109) مقتل الحسین: 22:2.
(110) بحارالانوار: 45: 29 - 28 و 73.
(111) الرجال: 75.
(112) المناقب: 113:4.
(113) بحارالانوار: 71:45.
(114) الطبری: 443:5.
(115) الرجال: 78.
(116) مقتل الحسین: 22:2.
(117) بحارالانوار: 45: 29 - 28 و 73.
(118) الطبری: 355:5 و الخوارزمی: مقتل الحسین: 971:1.
(119) الطبری: 375:5 و مصادر دیگر.
(120) رجال النجاشی: 78.
(121) الرجال: 77.
(122) بحارالانوار: 72:45.
(123) المناقب: 13:4.
(124) بحارالانوار: 72:45.
(125) المناقب: 113:4.
(126) الرجال: 77.
(127) الطبری: 352:5 و 354.
(128) المناقب: 113:4.
(129) بحارالانوار: 73:45.
(130) الرجال: 77.
(131) الطبری: 352 و الخوارزمی: مقتل الحسین: 194:1.
(132) الطبری: 423:5.
(133) الرجال: 77.
(134) بحارالانوار: 1:45.
(135) اللهوف: 40.
(136) المناقب: 102:4.
(137) مقتل الحسین: 17:2.

(138) بحارالانوار: 22:45.
(139) مقتل الحسین: 22:2.
(140) بحارالانوار: 28:45 و در 320:44 او را با عنوان «عبدالله بن ابی‌عروه غفاری» آورده است.
(141) الطبری: 442:5.
(142) الرجال: 77.
(143) بحارالانوار: 29:45 و 71.
(144) مقتل الحسین: 23:2.
(145) الطبری: 5: 430 - 429 و 436.
(146) المناقب: 113:4.
(147) مقتل الحسین: 2: 9 - 8.
(148) بحارالانوار: 45: 13 - 12.
(149) بحارالانوار: 71:45.
(150) الطبری: 5: 354 - 353.
(151) المناقب: 113:4.
(152) بحارالانوار: 72:45.
(153) الطبری: 5: 354 - 353.
(154) المناقب: 113:4.
(155) الرجال: 76.
(156) المناقب: 113:4.
(157) بحارالانوار: 73:45.
(158) المناقب: 104:4.
(159) مقتل الحسین: 21:2.
(160) بحارالانوار: 28:45.
(161) مقتل الحسین: 2 :22 - 21 و بحارالانوار: 7:45 و مصادر دیگر.
(162) بحارالانوار: 73:45.
(163) المناقب: 101:4.
(164) بحارالانوار: 18:45.
(165) مقتل الحسین: 14:2.
(166) الطبری: 446:5.
(167) بحارالانوار: 72:45.
(168) بحارالانوار: 23:45.
(169) مقتل الحسین: 24:2.
(170) المناقب: 113:4.
(171) بحارالانوار: 73:45.
(172) الرجال: 77.

(173) المناقب: 113:4.
(174) بحارالانوار: 72:45.
(175) الطبری: 413:5.
(176) المناقب: 105:4.
(177) بحارالانوار: 71:45.
(178) بحارالانوار: 22:45.
(179) مقتل الحسین: 22:2.
(180) بحارالانوار: 70:45.
(181) الطبری: 45.
(182) المناقب: 104:4.
(183) مقتل الحسین: 17:2 و در 240:1 «صائدی».
(184) بحارالانوار: 21:45.
(185) الطبری: 364:5.
(186) الطبری: 369:5.
(187) المناقب: 102:4.
(188) بحارالانوار: 25:45.
(189) مقتل الحسین: 18:2.
(190) المناقب: 102:4.
(191) مقتل الحسین: 14:2.
(192) بحارالانوار: 18:45.
(193) بحارالانوار: 69:45.
(194) بحارالانوار: 71:45.
(195) المناقب: 113:4.
(196) الرجال: 79.
(197) بحارالانوار: 73:45.
(198) الرجال: 79.
(199) المناقب: 102:4.
(200) مقتل الحسین: 18:2.
(201) بحارالانوار: 24:45.
(202) بحارالانوار: 72:45.
(203) بحارالانوار: 71:45.
(204) المناقب: 113:4.
(205) الرجال: 79.
(206) الطبری: 405:5.
(207) المناقب: 113:4.
(208) بحارالانوار: 72:45.

(209) بحارالانوار: 72:45.
(210) المناقب: 113:4.
(211) بحارالانوار: 69:45 و الطبری: 435:5.
(212) الطبری: 369:5 و مصادر دیگر.
(213) الرجال: 80.
(214) المناقب: 113:4.
(215) بحارالانوار: 72:45.
(216) الطبری: 469:5.
(217) الرجال: 80.
(218) بحارالانوار: 69:45.
(219) الطبری: 404:5.
(220) الرجال: 80.
(221) بحارالانوار: 71:45.
(222) المناقب: 104:4.
(223) المناقب: 113:4.
(224) الرجال: 80.
(225) المناقب: 113:4.
(226) الرجال: 80.
(227) بحارالانوار: 70:45.
(228) المناقب: 101:4.
(229) مقتل الحسین: 2: 13 - 12.
(230) بحارالانوار: 44: 321 - 320 و 45: 17 - 16.
(231) المناقب: 102:4.
(232) مقتل الحسین: 17:2.
(233) الرجال: 81.
(234) بحارالانوار: 72:45.
(235) الطبری: 5: 408 و 446 - 445.
(236) المناقب: 113:4.
(237) مقتل الحسین: 25:2.
(238) بحارالانوار: 72:45.
(239) الطبری: در صفحات سابق الذکر و (اعیان الشیعه ج 4 قسمت اول ص 100 و 116 - 115).
(240) بحارالانوار: 72:45.
(241) بحارالانوار: 72:45.

جدول دوم
1- ابراهیم بن حصین ازدی:
ابن شهر آشوب نام او را در شمار شهیدان ذکر می‌کند (1) و رجزی را که گمان می‌رود ساختگی باشد به او نسبت می‌دهد.
سید امین نیز در «اعیان الشیعه» از او نام برده است.
اسدی: منسوب به «بنی‌اسد» قبیله‌ای از عرب عدنان.
(عدنان، عرب شمال)
درباره‌ی او مطلب دیگری نمی‌دانیم.
2- ابوعمرو نهشلی یا خثعمی:
ابن نمای حلی (2) از او نام می‌برد و درباره‌اش می‌گوید: «ابوعمرو مردی شب زنده‌دار و عابد بود و نماز بسیار بجای می‌آورد.»
مجلسی در بحارالانوار به نقل از ابن نما، نام او را ذکر کرده است. و سید امین در اعیان الشیعه نام او را می‌آورد ولی با عنوان: «ابوعامر نهشلی».
آیا او همان «شبیب بن عبدالله نهشلی» است که نام او را قبلا یادآور شدیم؟
ابن نما در «مثیر الاحزان» یادآور شده که ابوعمرو در گرماگرم مبارزه کشته شده است.
ابن شهر آشوب درباره‌ی «شبیب بن عبدالله» گفته است که: «در نخستین حمله کشته شد.» و به مقتضای این دو بیان «ابوعمرو نهشلی» فردی غیر از «شبیب بن
(صفحه 113)
عبدالله نهشلی» می‌باشد. ولی ابن‌نما تنها به ذکر نام «ابوعمرو نهشلی» پرداخته بی‌آنکه نامی از «شبیب» بیاورد.
سستی و اهمال دیگر مصادر و منابع در یادآوری نام «ابوعمرو» از طرفی و اجماع همگی آنان در ذکر نام «شبیب» این فکر و گمان را برمی‌انگیزد که هر دو نام بر یک فرد اطلاق می‌شوند.
نهشلی: منسوب به بنی‌نهشل بن دارم، عشیره‌ای از قبیله‌ی تمیم که از عرب عدنان می‌باشند (عدنان، عرب شمال).
3- حماد بن حماد خزاعی مرادی:
نام او در «زیارت رجبیه» و نسخه‌ی منقول بحارالانوار، اینگونه آمده است (3) ولی در نسخه‌ی «الاقبال» «خزاعی» ذکر نشده.
سرور ما استاد خوئی به نقل از «رجبیه» نام او را آورده است.
(معجم رجال الحدیث: 205:6)

ما در مورد وجود تاریخی او که آیا چنین شخصی وجود داشته است یا نه، تردید داریم به دلیل شکی که درباره‌ی هر اسمی که در منابع دیگر تاریخی از آنان نام برده نشده و تنها در «زیارت رجبیه» ذکر شده‌اند، وجود دارد.
4- حنظلة بن عمرو شیبانی:
ابن شهر آشوب نام او را در شمار کشته شدگان اولین حمله ذکر کرده است (4) و سید امین نیز نام وی را آورده. و استاد خوئی هم احتمال داده است که او همان «حنظلة بن اسعد شبامی» باشد.
(معجم رجال الحدیث: 306:6 و 307)
علامه شوشتری نیز با در نظر گرفتن این احتمال، احتمال کشته شدن حنظله شیبانی را در نخستین حمله بعید شمرده است. (این احتمالات بنابراین فرض است که حنظله وجود تاریخی داشته باشد).
کسانی که او را «شبامی» نامیده‌اند درباره‌ی شهادت او در صحنه‌ی درگیری و مبارزه اتفاق نظر دارند.
شیبانی: منسوب به «شیبان» تیره‌ای از عرب «عدنان» (عدنان، عرب شمال).
(صفحه 114)
5- رمیث بن عمرو:
شیخ طوسی بی‌آنکه بر کشته شدن او تصریحی کرده باشد نام او را ذکر کرده است. در «رجبیه» نیز نام او آمده. استاد خوئی بی‌آنکه او را به زیارت «رجبیه» نسبت دهد نام او را نقل کرده است.
(معجم رجال الحدیث: 204:7)
6- زائدة بن مهاجر:
نام او در «رجبیه» ذکر شده. آیا ممکن است که «زائدة بن مهاجر» همان «یزید بن زیاد بن مهاجر (مظاهر)» باشد که بر اثر تصحیف و اشتباه در نسخه برداری به این شکل نوشته شده است؟
7- زهیر بن سائب:
در «رجبیه» نام او آمده است. آقای خوئی به نقل از «رجبیه» نام او را ذکر می‌کند (معجم رجال الحدیث: 296:7) - در نسخه‌ی «الاقبال» «رجبیه»، «زهیر بن سیار» ذکر شده است.
8- زهیر بن سلیمان:
در «رجبیه» نامش آمده و در نسخه‌ی بحارالانوار، «زهیر بن سلمان» نقل شده و آقای خوئی به نقل از همین نسخه به یادآوری نام اومبادرت کرده‌اند.
(معجم رجال الحدیث: 269:7)
9- زهیر بن سلیم ازدی:
نامش در «زیارت» آمده و ابن شهر آشوب نام او را در شمار کشته

شدگان نخستین حمله ذکر کرده. (5) .
به نظر ما او همان: «زهیر بن بشر خثعمی» می‌باشد و دوگانگی در ثبت آن ناشی از اختلاف نسخه‌های «زیارت» است که منقول از «بحارالانوار» و «الاقبال» می‌باشد. و نیز وجود تاریخی «زهیر بن بشر» را به دلیل آنکه در «رجبیه» نیز نام او آمده است، از «زهیر بن سلیم» که تنها در «زیارت» نام او ذکر شده، بیشتر قابل قبول می‌دانیم.
10- سلمان بن مضارب بن بجلی:
(صفحه 115)
خوارزمی نام او را در شمار شهیدان آورده و درباره‌ی او گفته است که او پسرعموی «زهیر بن قین» می‌باشد و گفته می‌شود که او پیش از رسیدن اردوی امام به کربلا، همراه پسرعمویش زهیر به نیروی امام می‌پیوندند. (6) .
استاد خوئی نام او را ذکر کرده ولی متذکر هیچ سندی نشده است.
(معجم رجال الحدیث: 186:8)
بجلی: منسوب به «بجلیه» (یمن، عرب جنوب).
11- سلیمان بن سلیمان ازدی:
نام او در «رجبیه» آمده است.
12- سلیمان بن عون حضرمی:
نام او در «رجبیه» ذکر شده.
13 - سلیمان بن کثیر:
نام او در «رجبیه» آمده. به نظر ما او همان «مسلم بن کثیر ازدی اعرج» می‌باشد که قبلا از او یاد شده.
14- عامر بن جلیده (خلیده):
در «رجبیه» نام وی آمده است.
15- عامر بن مالک:
نام او در «رجبیه» آمده.
16- عبدالرحمان بن یزید:
نام او در «رجبیه» آمده.
17- عثمان بن فروة (عروة) غفاری:
نام او در «رجبیه» آمده. به نظر ما احتمالا او همان «قرة بن ابی‌قره غفاری» می‌باشد.
18- عمر (عمیر) بن کناد:
در «رجبیه» نامش ذکر شده.
19- عبدالله بن ابی‌بکر:
سید امین می‌گوید که جاحظ در کتاب «الحیوان» گفته است: «او شهیدی
(صفحه 116)

از شهیدان روز طف می‌باشد». کتاب «الحیوان» جاحظ را در اختیار نداشتیم تا تحقیقی درباره‌ی گفته‌ی جاحظ بنمائیم. چون این احتمال به ذهن خطور می‌کند که «جاحظ» یکی از کشته شدگان در انقلاب «ابراهیم بن عبدالله» را در نظر گرفته باشد که در دوره‌ی حکومت منصور خلیفه‌ی عباسی در بصره اتفاق افتاد.
(«ابراهیم بن عبدالله علوی» معروف به شهید «باخمری» می‌باشد که علیه عباسیان انقلاب کرد و در محلی به نام «باخمری» که در فاصله‌ی 95 کیلومتری کوفه قرار دارد، از سپاه عباسی شکست خورد و کشته شد «مترجم»)
20- عبدالله بن عروة غفاری:
ابن شهر آشوب وی را در شمار کشته شدگان نخستین حمله نام برده است. (7) .
علامه شوشتری ترجیح داده که بگوید او همان «عبدالله بن عرزة بن حراق غفاری» باشد. (قاموس الرجال: 79:6). ما خلاف نظر ایشان را ترجیح می‌دهیم. دو برادر غفاری که پسران «حراق» بوده‌اند و در مصادر بعنوان شهیدانی ذکر شده‌اند که در میدان مبارزه به قتل رسیده‌اند، تمامی این منابع تاریخی تصریح کرده‌اند که این دو برادر با هم به شهادت رسیده‌اند. سخن خوارزمی نیز، شاهدی گویا بر اثبات این مطلب است که می‌گوید: «... از اصحاب امام تنها کسانی که در مبارزه نام آنان ذکر می‌شود باقی ماندند.» (8) یاد این دو برادر غفاری که پسران «حراق» می‌باشند در کنار اسامی شهیدانی که در مبارزه شرکت کرده‌اند، برده می‌شود و بنابراین برخلاف نظر ابن شهر آشوب که درباره‌ی «عبدالله بن عروه» بیان داشته، او در نخستین حمله کشته نشده است.
اگر ترتیبی را که نویسندگان کتابهای «مقتل» بیان داشته‌اند، معتبر بدانیم - که می‌گویند: «... سپس فلانی به میدان آمد... و بعد از او فلانی...» که بر ترتیب حقیقی و تاریخی شهادت شهیدان... دلالت می‌کند - براساس قبول این ترتیب «دو برادر غفاری» جزء آخرین افرادی بوده‌اند که به شهادت رسیدند.
با وجود این، ما در دلالت این اسم بر وجود شخصی حقیقی، که واقعیت تاریخی داشته باشد، تردید داریم. این شک و تردید ناشی از این مسأله است که ابن شهر آشوب، تنها کسی است که نام او را نقل می‌کند.
(صفحه 117)
21- غیلان بن عبدالرحمان:
در «رجبیه» نام او ذکر شده است.
22- قاسم بن حارث کماهلی:
نام او در «رجبیه» آمده است. آیا این امکان هست که او همان «قاسم بن

حبیب أزدی» باشد؟
23- قیس بن عبدالله همدانی:
نام او در «رجبیه» ذکر شده.
24- مالک بن دودان:
ابن شهر آشوب نام او را ذکر کرده (9) . دودان بن اسد، تیره‌ای از بنی‌اسد خزیمه که قبیله‌ای است از عدنان (عدنان، عرب شمال).
25- مسلم بن کناد:
نام او در «رجبیه» آمده است.
26- مسلم «مولی»ی عامر بن مسلم:
نام او در «رجبیه» ذکر شده.
27- منیع بن زیاد:
نامش در «رجبیه» آمده است.
28- نعمان بن عمرو:
نام او نیز در رجبیه ذکر شده است.
29- یزید بن مهاجر جعفی: خوارزمی به ذکر نام او مبادرت کرده. (10) .
به نظر ما او همان: «یزید بن زیاد مهاجر ابوشعثاء کندی» می‌باشد که نامش قبلا ذکر شده.
جعفی: منسوب به عشیره‌ی جعفی بن سعد که تیره‌ای است از «عشیره‌ی سعد» و از قبایل مذحج که از عرب «قحطان» است.
(یمن، عرب جنوب)
(صفحه 118)
(1) المناقب: 105:4.
(2) مثیر الاحزان: 43 - 42.
(3) بحارالانوار: 30:45.
(4) المناقب: 113:4.
(5) المناقب 113:4.
(6) مقتل الحسین: 20:2.
(7) المناقب: 113:4.
(8) مقتل الحسین: 9:2.
(9) المناقب: 104:4.
(10) مقتل الحسین: 19:2.

شهیدان کوفه
1- عبدالاعلی بن یزید کلبی:
(عرب جنوب)
او جوانی بود از اهالی کوفه و جزو کسانی که با مسلم بن عقیل بیعت کردند.
هنگامی که مسلم حرکت خویش را بعد از دستگیری «هانی بن عروه» اعلام کرد «عبدالاعلی» لباس رزم پوشید و از منزل خویش بیرون آمد تا در محله‌ی «بنی‌فتیان» به مسلم بپیوندد؛ «کثیر بن شهاب بن حصین حارثی» که از قبیله‌ی مذحج بود، او را دستگیر نمود. «کثیر» مزدور عبیدالله بن زیاد بود و به فرمان او طرفداران خویش را از قبیله‌ی مذحج گرد آورده بود تا مردم را وادارد که از طرفداری و حمایت مسلم بن عقیل دست بردارند.
«کثیر بن شهاب»، «عبدالاعلی بن یزید کلبی» را دستگیر و به پیش عبیدالله بن زیاد آورد. عبدالاعلی به ابن‌زیاد گفت: «ترا اراده کردم و به قصد تو بیرون آمدم.» عبیدالله سخنش را باور نکرد، فرمان داد تا عبدالاعلی زندانی شود.
(الطبری: 5: 370 - 369)
بعد از آنکه عبیدالله، «مسلم بن عقیل» و «هانی بن عروه» را کشت، فرمان داد تا عبدالاعلی را پیش او آوردند. عبیدالله به او گفت: «ما را از کار خویش آگاه کن و بگو که چرا از خانه بیرون آمدی» عبدالاعلی گفت: «خدا ترا اصلاح کند، من از خانه بیرون آمدم تا ببینم مردم چه می‌کنند که کثیر بن شهاب مرا دستگیر کرد.» عبیدالله گفت: «سوگند بخور که جز آنچه گفتی هدفی دیگر ترا به بیرون آمدن از خانه
(صفحه 119)
نکشانده است و گناه این سوگند اگر دروغ بگویی بر گرده‌ی توست.»
عبدالاعلی از سوگند خوردن امتناع ورزید. عبیدالله دستور داد: «او را به «جبانة السبیع برده و گردنش را بزنید». مأموران او را با خود به آنجا بردند و سر از تنش جدا ساختند. (جبانة السبیع: نام یک بلندی در حومه‌ی شهر کوفه)
(الطبری: 379:5)
2- عبدالله بن بقطر:
(«حمیری»، عرب جنوب)
مادر عبدالله، پرستار امام حسین بوده است، «ابن‌حجر» نام او را در کتاب «الاصابه» ذکر کرده و گفته است که او از همراهان امام و از کودکی نیز

همراه و همدوره‌ی حسین (ع) بوده است. او در حالی که حامل نامه‌ای از سوی امام حسین - بعد از خروج‌اش از مکه - برای مسلم بن عقیل بود، بوسیله‌ی «حصین بن نمیر» دستگیر شد. عبیدالله بن زیاد دستور قتلش را داد. پس عبدالله را از بالای قصر (دارالحکومه) به پایین انداختند. در نتیجه استخوانهایش شکست و با این حال هنوز رمق در او باقی بود که «عبدالملک بن عمیر لخمی» با ضربتی به زندگیش پایان داد.
(الطبری: 398:5)
3- عمارة بن صلخب أزدی:
(عرب جنوب)
او جوانی از اهالی کوفه بود؛ به هنگام آغاز حرکت و جنبش مسلم بن عقیل برای یاری مسلم از خانه بیرون آمده و دستگیر و زندانی شده بود. بعد از آنکه مسلم بن عقیل و هانی بن عروه کشته شدند عبیدالله بن زیاد او را خواست و به او گفت: «تو از کدام قبیله‌ای». عماره گفت: از «أزد».
عبیدالله دستور داد: «او را به سوی قومش ببرید.» او را به سوی قومش بردند و سرش را در حضور قومش از تن جدا ساختند.
(الطبری: 379:5)
4- قیس بن مسهر صیداوی:
(اسدی قبیله‌ای از عدنان، عرب شمال)
او جوانی بود از اهالی کوفه و از اشراف بنی‌اسد. بعد از آنکه امام حسین بیعت با یزید را رد کرد و به سوی مکه رهسپار شد، قیس یکی از کسانی بود که
(صفحه 120)
نامه‌های مردم کوفه را برای امام حسین آوردند.
هنگامی که مسلم به عنوان نماینده‌ی امام انتخاب شد و از مکه به سوی کوفه رهسپار گشت، قیس در تمام راه همراه مسلم بود. بعد از رسیدن به کوفه نامه‌ای از سوی مسلم برای امام حسین آورد که در آن نامه مسلم بیعت مردم کوفه را به امام گزارش داده بود و از امام دعوت کرده بود که به کوفه بیاید. قیس به هنگام خارج شدن امام حسین از مکه که برای حرکت به سوی عراق و رفتن به کوفه بود تا منزلگاه «حاجز» که تیره‌ای از «الرمه» بودند، همراه امام بود و از اینجا «قیس» حامل نامه‌ای از سوی امام به مردم کوفه شد که در آن حسین (ع) آنها را به قدومش به کوفه خبر می‌داد.
حصین بن نمیر، او را دستگیر کرد. قیس نامه را نابود ساخت. حصین، او را پیش عبیدالله بن زیاد آورد و او سعی در شناختن اسامی کسانی کرد که نامه‌ی امام حسین برای آنان نوشته شده بود و در این تلاش خود شکست خورد. عبیدالله دستور قتلش را داد و قیس را از بالای قصر به پایین

انداختند. «بدنش قطعه قطعه شد و درگذشت.»
(الطبری: 5: 395 - 394)
5- مسلم بن عقیل بن ابی‌طالب:
مادرش «ام‌ولد» بود که «حلیه» نامیده می‌شد. «عقیل» او را از شام خریده بود.
مسلم از طرف امام حسین به کوفه رفت تا برای او از اهالی کوفه بیعت بگیرد.
در نیمه‌ی ماه رمضان سال شصت هجری از مکه بیرون آمد و در روز ششم ماه شوال وارد کوفه شد. هیجده هزار نفر با او بیعت کردند و حتی گفته شده که رقم بیعت کنندگان بیست و پنج هزار نفر بوده است.
ابن‌زیاد به کمک جاسوسی که مخفیانه داخل صفوف انقلابیون شده بود و مسلم بن عوسجه گمان کرده بود که او از شیعیان اهل بیت پیامبر است، توانست مقر مسلم بن عقیل را کشف کند. و ابن‌زیاد بلافاصله هانی بن عروه مرادی را دستگیر کرد و مسلم ناچار شد که حرکت و جنبش خویش را پیش از موعد مقرر اعلام کند.
(صفحه 121)
پس از اعلام حرکت خویش، عبیدالله بن زیاد را در قصر حکومتی محاصره کرد ولی به سرعت جمعی که با او بودند پراکنده گشتند و مسلم تنهای تنها باقی ماند و به خانه‌ی خانم طوعة پناه برد و آن زن پناهش داد. وقتی «بلال» پسر آن زن از این مسأله آگاهی یافت به «عبدالرحمان بن اشعث» خبر داد. او نیز این گزارش را به عبیدالله بن زیاد رسانید. عبیدالله نیرویی برای دستگیری مسلم فرستاد آنها به طرف مسلم یورش بردند. مسلم با آنان درافتاد و نبردی شدید درگرفت، و در نتیجه‌ی آن درگیری، مسلم اسیر شد. ابن‌زیاد او را همراه هانی بن عروه به قتل رساند و دستور داد تا سر آن دو را از تن جدا کردند و سرهای بریده شده‌ی آنها را حضور یزید بن معاویه فرستاد و نیز دستور داد تا ریسمان به پاهای اجساد آنان بستند و در بازارهای کوفه گرداندند.
6- هانی بن عروه مرادی:
(بنی‌مراد، قبیله‌ای از مذحج، عرب جنوب)
هانی از رهبران بزرگ یمن بود که در کوفه نیز مقامی ارجمند داشت. مصاحبت با پیامبر را درک کرده بود و از اصحاب او و نیز از اصحاب امیرمؤمنان علی بن ابیطالب بشمار می‌رفت.
در جنگهای جمل، صفین، و نهروان شرکت کرده بود. او یکی از ارکان قدرتمند حرکت «حجر بن عدی کندی» علیه «زیاد بن ابیه» به حساب می‌آمد.
بعد از آنکه عبیدالله بن زیاد به عنوان حاکم کوفه وارد شهر شد مسلم بن

عقیل منزل هانی را مقر فرماندهی خویش قرار داد. شرکت و همکاری او در امر تدارک و آماده سازی برای ایجاد انقلاب به همراهی مسلم بن عقیل، از سوی ابن‌زیاد کشف و منجر به دستگیری و زندانی شدن وی شد.
پس از زندانی شدن ابن‌زیاد او را کشت و سر بریده‌ی او را به همراه سر بریده‌ی مسلم بن عقیل به نزد یزید بن معاویه فرستاد.
هانی در روز هشتم ماه «ذی الحجه» سال شصت هجری به شهادت رسید. یعنی در همان روزی که امام حسین از مکه بیرون آمد و راه عراق را در پیش گرفت.
هانی در روز کشته شدن نود سال داشت.
(صفحه 122)

شهیدان بنی هاشم در کربلا
گزارشها درباره‌ی تعداد کسانی که از اهل بیت پیامبر (سلام بر آنان باد) - به استثنای امام حسین - در کربلا شهید شدند، مختلف است.
تعداد این شهیدان بنابر آنچه که «مسعودی» نقل می‌کند سیزده نفر است (مروج الذهب: 71:3) و بنابر روایاتی که در دست داریم - گزارش مسعودی - شامل کمترین رقمی است که درباره‌ی کشته شدگان بنی‌هاشم در کربلا گزارش شده است.
گزارش خوارزمی که از قول «لیث بن سعد» آن را نقل کرده، شامل اسامی چهارده شهید می‌باشد.
(مقتل الحسین: 47:2)
در گزارش دیگری که خوارزمی آن را به «حسن بصری» نسبت می‌دهد چنین می‌گوید:
«شانزده نفر از خاندان امام حسین همراه او کشته شدند که در روی زمین کسی همانند آنان نبود.»
(مقتل الحسین، 2: 47 - 46)
«زیارت» منسوب به ناحیه‌ی مقدسه شامل اسامی هفده نفر از بنی‌هاشم - به استثنای امام حسین - می‌باشد. این گزارش از حیث تعداد با گزارش شیخ مفید موافق است. (شیخ مفید می‌گوید: «تعداد کسانی که از اهل بیت همراه امام حسین در حادثه‌ی کربلا کشته شدند هفده نفر بود و امام حسین بن علی هیجدهمین نفر از شهیدان بنی‌هاشم می‌باشد»)
(الارشاد: 249 - 248)
(صفحه 123)
این دو گزارش از نظر شماره‌ی شهیدان با گزارش طبری مطابقت دارند.
(الطبری: 5: 469 - 468)
طبری تعداد شهیدان بنی‌هاشم را نوزده تن بشمار آورده. البته با احتساب «مسلم بن عقیل» و «ابوبکر بن علی بن ابی‌طالب» و بیان داشته که در کشته شدن «ابوبکر بن علی» شک و تردید وجود دارد و با این حساب طبق گزارش طبری کسانی که شهادت آنان در کربلا از نظر وی به ثبوت رسیده هفده نفر خواهند بود. به این ترتیب گزارش طبری در این باره با رقم مندرج در «زیارت» و گزارش «شیخ مفید» موافقت دارد و این هر سه گزارش («زیارت»، شیخ مفید و طبری) با گزارش دیگری که «خوارزمی» از قول حسن بصری نقل می‌کند مطابقت و موافقت دارد. این چنین است:
«همراه امام حسین (سلام بر او باد) هفده نفر از افراد خاندانش به

شهادت رسیدند.»
(مقتل الحسین: 2:47)
«ابوالفرج اصفهانی» بعد از آنکه اسامی شهیدان بنی‌هاشم را متذکر می‌شود، بیان می‌دارد:
«تمامی کسانی که در روز «طف» از فرزندان ابوطالب به شهادت رسیدند بیست و دو نفر می‌باشند - به استثناء کسانی که درباره‌شان اختلاف است.»
(مقاتل الطالبیین: 95)
ابوالفرج در شمارش خویش امام حسین و مسلم بن عقیل را نیز جزء شهیدان بنی‌هاشم بشمار آورده است ولی مشخص و مسلم است که مسلم جزء کشته شدگان روز «طف» نبوده و پیش از حادثه‌ی کربلا در کوفه شهید شده است و با این حساب تعداد شهیدان بنی‌هاشم - به استثنای امام حسین و مسلم بن عقیل - از نظر «ابوالفرج اصفهانی» بیست تن خواهد بود.
براساس اطلاعاتی که از گزارشهای گوناگون به دست آورده‌ایم بیشترین عددی که درباره‌ی تعداد شهیدان خاندان رسول در کربلا، گزارش شده، بیست و پنج تن می‌باشد و این رقم بر طبق گزارشی است که خوارزمی آن را نقل کرده است که: «تاریخ نگاران و گزارشگران درباره‌ی تعداد کشته شدگان این روز اختلاف نظر دارند.
(صفحه 124)
بیشتر گزارشگران بدین عقیده‌اند که تعداد شهیدان خاندان پاک رسول، که بعد از شهادت مسلم، به شهادت رسیده‌اند، بیست و هفت تن بوده است...»
(مقتل الحسین: 2: 48 - 47)
خوارزمی بعد از ذکر این گزارش اسامی شهیدان را بیان می‌کند که در میان آنها اسامی «حسین بن علی بن ابی‌طالب» و «مسلم بن عقیل بن ابی‌طالب» به چشم می‌خورد.
سید محسن امین (خدای رحمتش کند) جدولی را با عنوان: «اسامی یاران حسین از شهیدان بنی‌هاشم که نامشان به ما رسیده است»، ذکر می‌کند و در این جدول نام سی تن را بیان می‌نماید.
(اعیان الشیعه: جزء چهارم - قسم اول - 134)
ما از مستند سید محسن امین در این گزارش هیچ آگاهی نداریم.
(صفحه 125)

اسامی شهیدان بنی هاشم در کربلا
1- علی بن حسین (اکبر):
نام او در «زیارت»، الارشاد: شیخ مفید، تاریخ الطبری، و مقاتل الطالبیین: ابوالفرج اصفهانی، مقتل الحسین: خوارزمی و مروج الذهب: مسعودی، آمده است.
کنیه‌اش ابوالحسن بوده و در حادثه‌ی کربلا، بیست و هفت سال از سنش گذشته بود.
در گزارشی نقل شده که او با دختری از نوادگان «ام‌ولد» ازدواج کرده است.
مادرش: لیلی دختر ابومرة بن عروة بن مسعود ثقفی بوده است.
علی اکبر اولین کس از بنی‌هاشم بود که به شهادت رسید.
او به دست «مرة بن منقذ بن نعمان عبدی» به شهادت رسید.
2- عبدالله بن علی بن ابی‌طالب:
نام او در: «زیارت»، الارشاد، تاریخ الطبری، مقاتل الطالبیین، مروج الذهب، و مقتل الحسین، ذکر شده است.
مادرش: ام‌البنین «دختر حزام» بود.
به هنگام شهادت بیست و پنج سال سن داشت. فرزندی از او باقی نماند.
او به دست «هانی بن ثبیت حضرمی» به شهادت رسید.
3- جعفر بن علی بن ابی‌طالب:
نام او در «زیارت»، الارشاد، تاریخ الطبری، مقاتل الطالبیین، مروج الذهب، مقتل الحسین، بیان شده است.
(صفحه 126)
مادرش: ام‌البنین دختر «حزام».
او به هنگام شهادت نوزده سال داشت.
او به دست «هانی بن ثبیت حضرمی» و یا «خولی بن یزید اصبحی» به شهادت رسید.
4- عثمان بن علی بن ابی‌طالب:
نام او در «زیارت»، الارشاد، تاریخ الطبری، مقاتل الطالبیین، مروج الذهب، مقتل الحسین، ذکر شده است.
مادرش: «ام‌البنین» دختر «حزام».
او به هنگام شهادت بیست و یک سال سن داشت.
«خولی بن یزید اصبحی» به سوی او تیراندازی کرد و با زدن تیر او را تضعیف نمود، مردی از قبیله‌ی «بنی‌ابان بن دارم» بر او حمله کرد و او را

به شهادت رساند و سرش را از تن جدا ساخت.
5- محمد (اصغر) بن علی بن ابی‌طالب:
نام او در: «زیارت»، طبری، مقاتل الطالبیین و مروج الذهب، آمده است.
مادرش: «ام‌ولد» بوده و نیز گفته شده که مادر او «اسماء» دختر «عمیس» بوده است.
مردی از قبیله‌ی تمیم که از «بنی‌ابان بن دارم» بود او را به شهادت رساند.
6- عباس بن علی بن ابی‌طالب:
نام او در: «زیارت»، الارشاد، طبری، مقاتل الطالبیین، مروج الذهب، و مقتل الحسین بیان شده.
مادرش: «ام‌البنین».
کنیه‌اش: «ابوالفضل» (پدر دانش و فضیلت)
در کربلا پرچمدار امام حسین بود، او در میان برادران خود از همه بزرگتر بود و آخرین کسی که از فرزندان «ام‌البنین و علی بن ابی‌طالب» به شهادت رسید او، بود.
او به دست «زید بن رقاد جنبی» و «حکیم بن طفیل طائی» (در تاریخ طبری: سنبسی، آمده است) شهید شد.
(صفحه 127)
7- عبدالله بن حسین بن علی بن ابی‌طالب:
نام او در: «زیارت»، الارشاد، طبری، مقاتل الطالبیین، و مقتل الحسین ذکر شده.
مادرش: «رباب» «دختر أمرىء القیس کلبی» می‌باشد.
او به هنگام مرگ در آغوش پدرش امام حسین، هنوز کودکی شیرخواره بود.
«عقبة بن بشر» با تیراندازی به سوی او سرش را برید و باعث شهادتش شد.
تاریخ طبری: «هانی بن ثبیت حضرمی» را قاتل او می‌داند و در «زیارت» نام جنایتکاری که به سوی این کودک تیراندازی کرد «حرملة بن کاهل اسدی» آمده است.
8- ابوبکر بن حسن بن علی بن ابی‌طالب:
نام او در: «زیارت»، الارشاد، تاریخ طبری، مقاتل الطالبیین و مروج الذهب، آمده است.
مادرش: «ام‌ولد».
«عبدالله بن عقبه غنوی» یا «عقبه غنوی» او را به شهادت رساند.
9- قاسم بن حسن بن علی بن ابی‌طالب:
نام او در: «زیارت»، الارشاد، طبری، مقاتل الطالبیین، مروج الذهب و مقتل الحسین، بیان شده. قاسم بن حسن برادر ابوبکر بن حسن می‌باشد

که پیش از او به شهادت رسیده بود.
عمرو بن سعد بن نفیل ازدی او را به شهادت رساند (در تاریخ طبری نام قاتل او: «سعد بن عمرو بن نفیل ازدی» آمده است.)
10- عبدالله بن حسن بن علی بن ابی‌طالب:
نام او در: «زیارت»، الارشاد، طبری، مقاتل الطالبیین، مروج الذهب و مقتل الحسین، ذکر شده. او به هنگام شهادت یازده ساله بوده است.
مادرش: دختر «سلیل بن عبدالله برادر عبدالله بن جریر بجلی» بوده است. و نیز گفته شده که «ام‌ولد» مادر او بوده. طبری نیز این مطلب را نقل کرده.
قاتل او: «حرملة بن کاهل اسدی» با تیراندازی به طرف او، او را به شهادت رساند. عبدالله بن حسن در حالی که بیهوش بود، در آغوش امام حسین از دنیا رفت.
هنگامی که «بحر بن کعب» خواست با شمشیر امام حسین را به قتل برساند،
(صفحه 128)
عبدالله بن حسن، دستش را پیش برد و جلو ضربت شمشیر او را گرفت. شمشیر با دست او برخورد کرد و دستش را قطع نمود.
11- عون بن عبدالله بن جعفر بن ابی‌طالب:
نام او در: «زیارت»، الارشاد، طبری، مقاتل الطالبیین، مروج الذهب، و مقتل الحسین، آمده است.
مادرش: «زینب عقیله» دختر «علی بن ابی‌طالب» بود. (در طبری چنین نقل شده: «مادر او «جمانه» دختر «مسیب بن نجبة فزاری» می‌باشد»)
قاتل او: «عبدالله بن قطنه تیهانی» (در تاریخ طبری قاتل او «قطبه» معرفی شده است).
12- محمد بن عبدالله بن جعفر بن ابی‌طالب:
نام او در: «زیارت»، الارشاد، طبری، مقاتل الطالبیین، مروج الذهب و مقتل الحسین ذکر شده است.
مادرش: «خوصا» دختر «حفصة بن ثقیف» از قبیله‌ی «بکر بن وائل» می‌باشد.
«عامر بن نهشل تمیمی» او را بشهادت رساند. (در تاریخ طبری: «عامر بن نهشل تیمی»).
13- جعفر بن عقیل بن ابی‌طالب:
نام او در مصادر ذیل ذکر شده است:
«زیارت»، الارشاد، طبری، مقاتل الطالبیین، مقتل الحسین.
مادرش: «ام‌ثغر» دختر «عامر بن هصان عامری» از قبیله‌ی بنی‌کلاب می‌باشد.

نام مادر او در تاریخ طبری «ام‌البنین» دختر «شقر بن هضاب»... آمده است.
عروة بن عبدالله خثعمی او را به شهادت رساند.
(در تاریخ طبری و متن «زیارت» نام قاتل او «بشر بن حوط همدانی» نقل شده است.)
14- عبدالرحمان بن عقیل بن ابی‌طالب:
نام او در «زیارت»، الارشاد، طبری، مقاتل الطالبیین و مقتل الحسین، ذکر شده است.
مادرش: «ام‌ولد».
(صفحه 129)
عبدالرحمان به دست «عثمان بن خالد بن اسید جهنی» و «بشیر بن حوط قایضی» به شهادت رسید. در متن «زیارت» نام قاتل وی «عمر بن خالد بن اسد جهنی» آمده است.
15- عبدالله بن مسلم بن عقیل بن ابی‌طالب:
نام او در این مصادر ذکر شده است: «زیارت»، طبری، مقاتل الطالبیین، مروج الذهب و مقتل الحسین.
مادرش: «رقیه» دختر «علی بن ابی‌طالب» می‌باشد.
«عمرو بن صبیح» او را به شهادت رساند. (در تاریخ طبری نام قاتل او «صدائی» آمده و نیز گفته شده که او به دست «اسید بن مالک حضرمی» شهید شده). (در «زیارت» نام قاتل او «عامر بن صعصعه» و همچنین گفته شده اسد بن مالک می‌باشد).
16- عبدالله بن عقیل بن ابی‌طالب:
نام او در «زیارت»، الارشاد، طبری، مقاتل الطالبیین و مروج الذهب، ذکر شده است، که در «زیارت» نام او «ابوعبدالله بن مسلم بن عقیل» ذکر شده. و به نظر ما ثبت این اسم به این صورت اشتباه می‌باشد. زیرا «زیارت» تنها مصدری می‌باشد که این اسم را بدین گونه بیان کرده. و نیز به این دلیل که هم در متن «زیارت» و هم در تاریخ طبری نام قاتل او «عمرو بن صبیح صیداوی یا صدائی» ذکر شده.
نام مادر او «ام‌ولد» بوده.
بنابر گزارش «ابوالفرج اصفهانی»، «عثمان بن خالد بن اسد جهنی» و «مردی از قبیله‌ی همدان» او را به شهادت رسانیدند.
17- محمد بن ابی‌سعید بن عقیل بن ابی‌طالب:
نام او در «زیارت»، الارشاد، طبری و مقاتل الطالبیین، آمده است.
قاتل او: «لقیط بن یاسر جهنی» می‌باشد که در «زیارت»، «ناشر» ثبت شده است.
این هفده تن کسانی هستند که برای ما ثابت شده از بنی‌هاشم بوده‌اند و

در کربلا شهید گشته‌اند. ثبوت این امر براساس اجماع تمامی مصادر و منابع اساسی می‌باشد که در این زمینه وجود دارند.
اما گروه دیگری از بنی‌هاشم وجود دارند که در شهادت آنان همراه امام حسین در حادثه‌ی کربلا، شک و تردید وجود دارد و ما با وجود این اسامی آنان را
(صفحه 130)
بیان می‌کنیم.
به گمان ما برخی از آنان در موقعیتهای دیگری به شهادت رسیده‌اند ولی مورخان و گزارشگران نام آنان را به همراه نام شهیدان کربلا ذکر کرده‌اند.
این احتمال وجود دارد که تعداد شهیدان بنی‌هاشم بیش از عددی باشد - هفده نفر - که ما بیان داشتیم و نیز احتمال دارد که در ثبت اسامی آنان اشتباه رخ داده باشد. یا آنکه اسامی دیگری وجود داشته باشند که در شمار شهیدان بنی‌هاشم ذکر نشده‌اند.
1- ابوبکر بن علی بن ابی‌طالب:
نام او در الارشاد، مقتل الحسین و مقاتل الطالبیین ذکر شده است. طبری در تاریخ خویش می‌نویسد: «در شهادت او شک و تردید وجود دارد.» ابوالفرج اصفهانی می‌گوید: «نام او مشخص نشده است». و خوارزمی می‌نویسد: «نام او عبدالله بوده.»
مادر او «لیلی» دختر مسعود بن خالد بن مالک... بن دارم» بوده است.
ابوالفرج اصفهانی گزارش می‌دهد: «مردی همدانی او را به قتل رسانیده» و گفته شده: او را در جوی آبی کشته یافتند و معلوم نشد که چه کسی او را شهید نموده.
و این تعبیر ابوالفرج اصفهانی درباره‌ی وی شک ما را، در به شهادت رسیدنش، در ماجرای کربلا، برمی‌انگیزد.
2- عبیدالله بن عبدالله بن جعفر بن ابی‌طالب:
نام او در مقاتل الطالبیین و مقتل الحسین، آمده است.
مادرش: «خرصا» دختر «حفصه».
ابوالفرج اصفهانی می‌گوید: «در گزارشی که احمد بن سعید از قول «یحیی بن حسن علوی» به ما می‌دهد، یحیی گفته است: «که عبیدالله بن عبدالله... همراه امام حسین در «طف» به شهادت رسید»، رضایت خدا و درودهای او نثار حسین و آل او باد.»
غیر از اصفهانی مورخ دیگری این مطلب را ذکر نکرده است و به همین دلیل ما نیز در اینکه او از شهیدان بنی‌هاشم که در کربلا به شهادت رسیدند شمرده شود، شک و تردید داریم.
(صفحه 131)
3- محمد بن مسلم بن عقیل بن ابی‌طالب:

نام او در مقاتل الطالبیین و مقتل الحسین آمده است و در مصادر دیگر نامی از او ذکر نشده.
مادرش: «ام‌ولد».
او به دست «ابومرهم ازدی» و «لقیط بن ایاس جهنی» به شهادت رسید.
4- عبدالله بن علی بن ابی‌طالب:
نام او تنها در «الارشاد» شیخ مفید ذکر شده. و در مصادر دیگر تاریخی نامی از او برده نشده است. شیخ مفید می‌گوید: «مادر او و همچنین مادر ابوبکر بن علی: «لیلی» دختر «مسعود ثقفیه» می‌باشد.»
این عبدالله... باید شخصی غیر از عبدالله بن علی بن ابی‌طالبی باشد که مادرش ام‌البنین، دختر «حزام» بود. و همه‌ی مورخان در شهادت آن عبدالله بن علی ابن ابی‌طالب، اتفاق نظر دارند و ما نام او را در شمار هفده تن از شهیدان بنی‌هاشم بیان کردیم.
5- عمر بن علی بن ابی‌طالب:
خوارزمی نام او را در مقتل الحسین: (2: 29 - 28) ذکر کرده است.
خوارزمی عمر بن علی را در شمار کسانی نام می‌برد که به میدان مبارزه رفتند و جنگیدند و از گفته‌ی خوارزمی چنین بنظر می‌آید که مادر او لیلی دختر مسعود بن خالد بن ربعی بن مسلم بن جندل بن نهشل بن دارم تمیمی بوده است. و او برادر ابوبکر بن علی می‌باشد، که پیش از این پدر و مادرش را ذکر کردیم.
خوارزمی نام او را در طی گزارشی دیگر نیز یادآوری می‌کند که تعداد شهیدان در آن گزارش مشتمل بر بیست و پنج تن می‌باشد.
(مقتل الحسین: 48 - 47)
6- نوجوانی که گوشواره بر گوشش بود: (محمد بن ابی‌سعید بن عقیل)
قاتل او «هانی بن بعیث» می‌باشد.
خوارزمی از او به عنوان آخرین شهید بنی‌هاشم یاد کرده و این مطلب از ترتیبی که او درباره‌ی به میدان رفتن بنی‌هاشم ذکر می‌کند بدست می‌آید.
(مقتل الحسین: 2: 32 - 31)
برخی از نویسندگان کتابهای مقتل چنین بیان داشتند که نام این جوان محمد بن ابی‌سعید بن عقیل بوده است و نام قاتل او: «هانی بن ثبیت حضرمی» می‌باشد.
(صفحه 132)
7- ابراهیم بن علی بن ابی‌طالب:
خوارزمی نام او را در شمار شهیدان بنی‌هاشم نقل کرده است.
(مقتل الحسین: 47:2)
8- عمر بن حسن بن علی بن ابی‌طالب:
خوارزمی نام او را نیز ذکر کرده.

(مقتل الحسین: 48:2)
9- محمد بن عقیل بن ابی‌طالب:
در کتاب مقتل الحسین خوارزمی نام او ذکر شده.
(مقتل الحسین: 48:2)
10- جعفر بن محمد بن عقیل بن ابی‌طالب:
خوارزمی از او نیز یاد می‌کند.
(مقتل الحسین: 48:2)
(صفحه 133)

مدفن شهیدان بنی هاشم و غیر بنی هاشم
اجساد شهیدان در اثنای مبارزه:
بنابر برخی از متونی که طبری و شیخ مفید نقل می‌کنند چنین بنظر می‌رسد که امام حسین خیمه‌ای را برای استقرار جسد شهیدان آماده کرده بود. می‌توان به تأکید بیان داشت که اجساد شهیدان بنی‌هاشم در مکان مشخصی که همان خیمه‌ی مورد اشاره می‌باشد، قرار داده می‌شده.
ولی ما نمی‌توانیم با اطمینان بگوییم که اجساد شهیدان غیر بنی‌هاشم در درون همان خیمه قرار داده می‌شده یا در مکانی دیگر، و یا آنکه در میدان مبارزه باقی می‌مانده است - یا نه.
چنین ارزیابی می‌کنیم که بنابر عرف عمومی و عادت رایج که در جنگهای تن به تن معمول بوده اجساد کشته شدگان از میدان جنگ به جایی دیگر انتقال می‌یافته است.
جنگ حالت مبارزه‌ای را داشته که یک یا چند نفر به میدان می‌رفته‌اند و بعد گروهی دیگر، این است که فرصتهایی در فاصله‌ی دو مبارزه بدست می‌آمده - که در آن فرصتها می‌توانسته‌اند اجساد را از میدان به جای دیگری انتقال دهند - و به دلیل کمی افراد نیروی انقلابی امام، میدان مبارزه نیز نسبتا محدود بوده است. چرا که با نیروی کم نمی‌توان مبارزه را به میدان وسیعتری گسترش داد.
ما همچنین نمی‌توانیم بگوییم که در صورت انتقال اجساد شهیدان آیا اجساد آنان به همان جایی انتقال داده شده که اجساد شهیدان بنی‌هاشم در آنجا قرار داشته؟ یا آنکه مکان دیگری در نظر گرفته شده است.
(صفحه 134)
شاید این نظر که «اجساد شهیدان غیر هاشمی، در مکان دیگری قرار داده شده» بر این اساس باشد که امام حسین نتیجه‌ی نبرد را ارزیابی کرده و از پیش آگاه بوده که سرهای شهیدان بزودی قطع خواهد شد و این مسأله مشکلاتی را در شناخت هویت شهیدان که آیا از همراهان و یاران امام هستند یا از خاندان او، ایجاد خواهد کرد. بر این اساس امام دو مکان را در نظر گرفته تا در یکی اجساد شهیدان بنی‌هاشم را نگهداری کند و در دیگری اجساد شهیدان دیگر را. و شاید مسأله‌ی دیگری که ترجیح این نظر را قویتر می‌سازد مسأله‌ی حضور خانواده یا برخی از افراد خانواده‌ی شهیدان بنی‌هاشم باشد. به گونه‌ای که ما شهیدی از شهیدان بنی‌هاشم را نمی‌شناسیم که در میان زنان حاضر در کربلا مادر یا خواهر و یا همسر و یا دختری نداشته باشد و برخی نیز تمامی خانواده‌شان در کربلا حاضر بوده‌اند

و با صحنه‌ها و حالتهای غم انگیزی که در کربلا وجود داشته و باعث بروز ارزشهای عاطفی و خانوادگی می‌شده است، به خاطر مراعات این ارزشها و تمکین و آرامش دادن به زنان، لازم بوده که جسد شهیدان بنی‌هاشم از میدان انتقال پیدا کند و به مکان مشخصی برده شود تا زنان با مشاهده‌ی جسد و گریه بر آن آرامش بیابند. اما زنان بسیاری از شهیدان غیر بنی‌هاشم، همراه آنان در کربلا حضور نداشتند.
متونی که طبری و شیخ مفید نقل کرده‌اند از این قرار است:
طبری در گزارش خویش درباره‌ی شهادت علی بن الحسین (علی اکبر) متنی را نقل می کند بدینگونه: «... حسین به سوی پسرش رفت و جوانان دیگر بنی‌هاشم نیز بدان سوی شتافتند. امام فرمود برادرتان را بردارید و آنان علی اکبر را از مکانی که در آن شهید شده بود برداشتند و او را تا خیمه‌ای که در روبروی آن می‌جنگیدند، بردند - میدان جنگ روبروی خیمه‌ی مذکور بود - و در آنجا نهادند.»
(الطبری: 5:447)
و در گزارش خویش از شهادت قاسم بن حسن بن علی چنین می‌گوید:
«... سپس حسین قاسم را با خویش حمل کرد، درست مثل این است که صحنه را می‌بینم، که دو پای جوان بر روی زمین کشیده می‌شود و خطی بر روی آن می‌کشد، و حسین در این حال سینه‌ی خویش را بر سینه او قرار داده بود (حمید بن مسلم، گزارشگر این حادثه) می‌گوید که با خویش گفتم: حسین با او چه می‌کند!
(صفحه 135)
امام حسین قاسم را آورد و در کنار پسرش علی بن حسین و دیگر کشتگانی که از خاندان او بودند، قرار داد.»
(الطبری: 5: 448 - 447)
شیخ مفید نیز دو متنی را که تقریبا همانند گزارشهای طبری است در کتاب الارشاد نقل کرده است.
(الارشاد: 240 - 239)
نظر مورد بحث ما بوسیله‌ی این متن که شیخ مفید آن را نقل کرده است تأیید می‌شود (الارشاد: 243) شیخ مفید در گزارشی که درباره‌ی چگونگی دفن شهیدان آورده می‌گوید:
«... قبیله‌ی بنی‌اسد برای شهیدانی که از خاندان حسین و همراهان او بودند و در اطراف حسین به زمین افتاده بودند در زمینی که پایین پای حسین قرار داشت قبری کندند و همگی آنان را جمع نموده و همراه هم در آن دفن کردند.»
کلمه‌ی «همگی آنان را جمع نمودند» بیانگر این مسأله است که شهیدان بنی‌هاشم و شهیدان دیگر از هم جدا بوده‌اند، و این گفته نظری را که بیان

می‌کند «شهیدان بنی‌هاشم در مکان خاصی قرار داشته‌اند»، تقویت می‌نماید. ولی کلمه‌ی «اطراف حسین» چه بسا که نشانگر این باشد که اجساد شهیدان غیر بنی‌هاشم، در مکان واحدی نبوده و متفرق بوده‌اند، یا در چند مجموعه قرار داشته‌اند. گرچه این امر، بنابر آنچه که پیش از این گفتیم بسیار بعید بنظر می‌رسد.
بزودی شاهد خواهیم بود که کلام شیخ مفید در اینباره دچار آشفتگی می‌باشد.
دفن شهیدان و مدفن آنان:
«مسعودی» می‌گوید: «... اهالی غاضریه - که قومی بودند منشعب از بنی‌عامر و از قبیله‌ی بنی‌اسد - حسین و یاران او را پس از آنکه یک روز از شهادتشان گذشته بود، دفن کردند.»
(مروج الذهب: 72:3)
این گزارش بیانگر آن است که زمان دفن شهیدان در بعد از ظهر روز یازدهم محرم بوده است. و گزارش شیخ مفید که در ذیل می‌آید دلالت بر آن دارد که بنی‌اسد بعد از رفتن عمر بن سعد، شهیدان را دفن کرده‌اند و عمر بن سعد بعد از پایان روز
(صفحه 136)
یازدهم محرم از کربلا رفت.
شیخ مفید می‌گوید:
«چون ابن‌سعد از کربلا بیرون رفت قومی از قبیله‌ی بنی‌اسد که اهل غاضریه بودند، به سوی (اجساد) حسین و یارانش پیش آمدند، بر آنان نماز گزاردند و حسین را همانجا که هم اکنون مقبره‌ی او است دفن کردند و پسرش علی بن حسین (علی اصغر) را کنار پایش به خاک سپردند. و برای شهیدانی که از خاندان حسین و همراهان او بودند و در اطراف حسین اجسادشان به زمین افتاده بود در زمینی که پایین پای حسین بود قبری کندند و همگی آنان را جمع نموده و همراه هم به خاک سپردند.
عباس بن علی (سلام بر او باد) را در مکانی که کشته شده بود و هم اکنون آرامگاه او است و در مسیر راه «غاضریه» (1) قرار داشت دفن کردند.»
(الارشاد: 243)
شیخ مفید در جایی دیگر می‌گوید:
«... همه‌ی شهیدان بنی‌هاشم در پایین پای مشهد حسین (ع)، به خاک سپرده شدند. قبری برای آنان کنده شد و همگی را در آن نهادند و بر رویشان خاک ریختند جز عباس بن علی (سلام بر او باد) را که او را در مکانی که کشته شده بود و هم اکنون آرامگاه او است، بر کناره‌ی رودخانه در مسیر راه غاضریه، به خاک سپردند. مدفن عباس مشخص است اما از آرامگاه برادران و خویشانش که قبلا از آنها نام بردیم اثری نیست و زیارت

کننده، آنان را در کنار قبر حسین (ع) زیارت می‌کند و با سلام بر آنان و علی بن حسین علیه‌السلام، به زمینی که نزدیک پای حسین است اشاره می‌نماید و نیز گفته می‌شود شهیدی که از همه نزدیکتر به امام حسین، دفن شده است «علی بن حسین» می‌باشد.»
«یاران حسین (رحمت خدا بر آنان باد) که همراه او شهید شدند در اطراف امام دفن گشتند با تحقیق و بررسی‌ای که کردیم نتوانستیم مدفن آنان را بدست آوریم ولی شک نداریم که مدفن آنان در اطراف مرقد امام قرار دارد و «حائر» (2) آنان را دربر گرفته است. خدا از آنان راضی است و آنان را به رضایت رسانید و در
(صفحه 137)
بهشتهای پرنعمت جایگزینشان ساخت.»
دو ملاحظه
ملاحظه‌ی نخست:
این متن با متنی که قبلا یادآور شدیم از این جهت مخالف است:
متن قبلی در این مورد که تمامی شهیدان (بنی‌هاشم و غیر بنی‌هاشم) در یک قبر جمعی مدفون شده‌اند صراحت داشت ولی در متن اخیر چنین بنظر می‌رسد که تنها بنی‌هاشم در یک گور جمعی دفن شده‌اند، و شهیدانی که از بنی‌هاشم نبوده‌اند در چند گور جمعی در اطراف امام به خاک سپرده شده‌اند.
ملاحظه‌ی دوم:
دو مدفن وجود دارد که یکی از آنها منسوب به «حبیب بن مظاهر اسدی» است و هم اکنون در داخل «حائر» و در سمت بالای سر آرامگاه امام حسین (ع) قرار دارد. و دیگری مدفن «حر بن یزید ریاحی» است که در فاصله‌ی چند کیلومتری مشهد امام و مدفن دیگر شهیدان قرار گرفته.
وجود این دو مدفن مخالف هر دو متنی است که پیش از این از قول شیخ مفید نقل شد زیرا دو متن نقل شده تصریح دارند به اینکه تمامی شهیدان در یک گور جمعی همراه شهیدان بنی‌هاشم، و یا در گورهای متعدد جمعی دفن شده‌اند.
ما در میان گزارشگران و مورخان قابل اعتماد، کسی را که مطلب قابل قبولی در این مورد بیان کند نیافته‌ایم. سید محسن امین (خدا رحمتش کند) در کتاب «اعیان الشیعه» می‌گوید: «... گفته شده که بنی‌اسد حبیب بن مظاهر را در یک قبر، جدا از دیگران، در بالا سر امام دفن کرده‌اند. همانجایی که هم اکنون مدفن او می‌باشد. بنی‌اسد این کار را از آن جهت کردند که حبیب، اسدی بود و بنی‌تمیم نیز حر بن یزید ریاحی را به چند کیلومتری مشهد امام حسین بردند و همانجایی دفن کردند که امروز به عنوان مقبره‌ی حر شناخته می‌شود. بنی‌تمیم نیز اِین کار را بدان جهت

کردند که حر از بنی‌تمیم بود. شیخ مفید این مسأله را ذکر نکرده ولی شهرت این مطلب و عمل مردم بر طبق آن، بدون دلیل نبوده است.»
و خدای بزرگ آگاه‌تر است.
(اعیان الشیعه: الجزء الرابع - القسم الاول - 142)
(صفحه 139)
(1) غاضریه: نام دهی بر کناره‌ی فرات منسوب به قبیله‌ی «غاضره» تیره‌ای از بنی‌اسد.
(2) حائر: نام زمینی است که آرامگاه سیدالشهداء در آن قرار دارد.

پیوستها
1- متن «زیارت» منسوب به ناحیه‌ی مقدسه‌ی امام زمان.
2- متن مشتمل بر اسامی شهیدان در «زیارت رجبیه».
3- جدول اسامی مشترک دو زیارت نامه.
4- اسامی که در زیارت «رجبیه» آمده ولی («زیارت ناحیه» فاقد این اسامی است).
5- پژوهشی درباره‌ی متن دو «زیارت» نامه و تحقیق درباره‌ی آن دو.
(صفحه 141)

زیارت منسوب به ناحیه‌ی مقدسه
... در کتاب «الاقبال» آمده است (ص 577 - 573):
ما این زیارت را با استناد بر گفتار جدم ابوجعفر محمد بن حسن طوسی (رحمت خدا بر او باد) نقل می‌کنیم که گفت: شیخ ابوعبدالله محمد بن احمد بن عیاش گزارش کرد که شیخ صالح، «ابومنصور بن عبدالمنعم بن نعمان بغدادی» (رحمت خدا بر او باد) به من گفت که: هنگام وفات پدرم (خدا رحمتش کند) که من هنوز تازه سال و نوجوان بودم نامه‌ای نوشتم و از «ناحیه‌ی مقدسه» برای زیارت مولایم «ابوعبدالله الحسین» (سلام بر او باد) و زیارت شهیدان (رضایت خدا بر آنان باد) اجازه خواستم. این «زیارت» از ناحیه‌ی امام زمان در سال دویست و پنجاه و دو، توسط شیخ محمد بن غالب اصفهانی (خدا رحمتش کند) به من رسید:
به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان
هنگامی که خواستی زیارت شهیدان (رضایت خدا بر آنان باد) را بجا آوری، پیش پای قبر حسین (ع) (سلام بر او باد) بایست که آنجا مدفن علی بن حسین می‌باشد (درودهای خدا بر آن دو باد) سپس روی به سوی قبله کن آنجا موضع شهیدان است. خطاب به علی بن حسین اشاره کن و بگو: سلام بر تو ای اولین کشته شده، از نسل بهترین سلسله، از خاندان ابراهیم خلیل، درود خدا بر تو و بر پدر تو باد، که درباره‌ی تو گفت: «خدا بکشد آن گروهی را که تو را کشتند ای فرزندم، چه چیزی آنان را بر خدا عاصی کرد، و بر تجاوز به حرمت و احترام رسول واداشت، بعد از تو دنیا مباد.»
(صفحه 142)
علی بن حسین خطاب به کافران رجز می‌خواند و می‌گفت:
من علی بن حسین بن علی هستم.
سوگند به «خانه‌ی خدا» که ما، به پیامبر نزدیکتر و سزاوارتریم
با نیزه زخمی‌تان می‌کنم تا آنجا که نیزه به خود بپیچد
و با شمشیر می‌زنمتان و بدینگونه از پدرم حمایت می‌کنم
ضربت (شمشیر) جوان هاشمی عربی (علوی)
(که بر شما فرود می‌آید) به خدا سوگند فرزند آن پست فطرت بر ما حکم نخواهد راند.
أنا علی بن الحسین بن علی
نحن، و بیت الله أولی بالنبی
أطعنکم بالرمح حتی ینشنی
أضربکم بالسیف، أحمی عن أبی

ضرب غلام هاشمی عربی (علوی)
و الله لا یحکم فینا ابن الدعی
«تو بدانچه که دوست داشتی رسیدی، و پروردگارت را ملاقات کردی. من شهادت می‌دهم که تو به خدا و رسولش سزاوارتری، تو فرزند رسول خدایی و فرزند حجت او و امین اویی. خدا قاتل تو «مرة بن منقذ بن نعمان عبدی» و کسانی را که همراه او در قتل تو شرکت کردند و علیه تو تلاش نمودند لعنت کند و خوار بسازد، خدای آنان را داخل جهنم می‌کند که بازگشتگاه بسیار بدی است. خداوند ما را از دیدارکنندگان و رفیقان و همراهان تو و از همنشینان جد و پدر و عمو و برادر و مادر مظلومه‌ات قرار دهد. از قاتلان تو بیزاری می‌جویم و به خدا پناه می‌برم و از خداوند در زندگی جاوید همنشینی با تو را می‌طلبم و از دشمنان تو که منکران حق بوده‌اند بیزاری می‌جویم و به خدا پناه می‌برم. سلام و رحمت و برکات خدا بر تو باد.»
«سلام بر عبدالله بن حسین، کودک شیرخواره‌ای که تیر خورد و به شهادت رسید، خون را از خویش دور کرد و خونش در آسمان بالا رفت. کودکی که با تیر در آغوش پدرش ذبح شد، خدا لعنت کند قاتل او «حرملة بن کاهل اسدی» و همدستانش را.»
«سلام بر عبدالله بن امیرالمؤمنین، آزمایش کننده‌ی بلا و منادی ولایت آل رسول در میدان کربلا، آنکه از پس و پیش ضربه‌ها خورد و زخمها دید، خدا قاتل

او «هانی بن ثبیت حضرمی» را لعنت کند.»
«سلام بر عباس بن امیرالمؤمنین، که با جان خویش برادرش را یاری می‌کرد، و به خاطر او از خود می‌گذشت، برای برادرش نگهبان و سرباز فداکاری بود، با وجودی که خود تشنه بود آبی که داشت تلاش کرد تا به حسین برساند، آنکه دو دستش بریده شد. خداوند قاتلان او «یزید بن رقاد (وقاد) حیتی» و «حکیم بن طفیل طائی» را لعنت کند.»
«سلام بر جعفر بن امیرالمؤمنین، شکیبا و نگهبان نفس خویش، غریبی دور افتاده از وطن، راضی و تسلیم جهاد و پیشقدم در میدان جنگ، برای جنگیدن مردان بسیاری بر او تاختند تا مغلوبش ساختند. خدا قاتل او «هانی بن ثبیت حضرمی» را لعنت کند.»
«سلام بر عثمان بن امیرالمؤمنین، که «عثمان بن مظعون» نامیده می‌شد. خدا قاتلان او خولی بن یزید اصبحی أیادی (که به او تیراندازی کرد) و «أبانی دارمی» را لعنت کند.»
«سلام بر محمد بن امیرالمؤمنین، که توسط «أبانی دارمی» کشته شد، خدای قاتلش را لعنت کند و عذاب دردناک را هر چه بیشتر بر او بیفزاید،

درود خدا بر تو ای محمد و بر خاندان صبور تو باد.»
«سلام بر ابوبکر بن حسن، پاک یاری کننده، تیر خورده‌ای که با تیر کشنده به شهادت رسید، خدا قاتل او «عبدالله بن عقبه غنوی» را لعنت کند.»
«سلام بر عبدالله بن حسن بن علی، پاک طینت، خدا قاتل او «حرملة بن کاهل اسدی» را که به سویش تیراندازی کرد، لعنت کند.»
«سلام بر قاسم بن حسن بن علی، آنکه فرق سرش شکافته شد و فریاد و توانش از او گرفته شد، هنگامی که عمویش حسین را صدا زد، عمویش همچون پرنده‌ای تیزپرواز و چون بازی شکاری، حاضر شد در حالی که قاسم با پایش خاک را زیر و رو می‌کرد و در حال جان کندن بود حسین فرمود: «رحمت خدا از گروهی که تو را کشتند دور باد، در روز قیامت جد تو پیامبر و پدرت، دشمن آنها خواهند بود، سپس فرمود به خدا سوگند سخت و ناگوار است بر عمویت، که تو او را فریاد کنی و او ترا اجابت نکند، یا اجابتت کند در حالی که تو کشته شده‌ای (و بدنت پر از زخم

است و دستهایت قطعه قطعه) و این اجابت هیچ سودی به تو نرساند. به خدا سوگند امروز روزی است که دشمنان عمویت بسیارند و یارانش اندکند.»
خداوند مرا در قیامت همراه شما قرار دهد و در جایگاه شما مرا نیز مکانی عطا کند، خداوند قاتل تو «عمرو بن سعد بن نفیل أزدی» را لعنت کند و به دوزخ دراندازد و عذاب دردناکی را برای او مهیا کند.»
«سلام بر عون بن عبدالله بن جعفر طیار، در بهشتهای پرنعمت، همپیمان ایمان و متعهد به آن، پیکارگر با هماوردان، نصیحت کننده به خاطر رحمان، و تلاوت کننده‌ی سوره‌ی حمد و قرآن، خدا قاتل او «عبدالله بن قطبه نبهانی» را لعنت کند.»
«سلام بر محمد بن عبدالله بن جعفر، شهیدی بجای پدرش و همانندی برای برادر شهیدش، که با پیکر خویش از او نگهداری می‌کرد، خداوند قاتل او «عامر بن نهشل تمیمی» را لعنت کند.»
«سلام بر جعفر بن عقیل، خداوند قاتل او «بشر بن خوط همدانی» را لعنت کند.»
«سلام بر عبدالرحمان بن عقیل، خداوند قاتل او «عمر بن خالد بن اسد جهنی» را که به سوی او تیراندازی کرد لعنت کند.»
«سلام بر کشته و پسر کشته، عبدالله بن مسلم بن عقیل، خدا قاتل او «عامر بن صعصعه (اسد بن مالک) را لعنت کند.»
«سلام بر ابوعبدالله بن مسلم بن عقیل، و لعنت خدا بر قاتل او «عمرو بن صبیح صیداوی» که به سویش تیراندازی کرد باد.»
«سلام بر محمد بن ابی‌سعید بن عقیل، و لعنت خدا بر قاتلش «لقیط بن

ناشر جهنی».
«سلام بر سلیمان «مولی»ی حسین بن امیرالمؤمنین، و لعنت خدا بر قاتلش «سلیمان بن عوف حضرمی».
«سلام بر قارب «مولی»ی حسین بن علی.»
«سلام بر منجح «مولی»ی حسین بن علی.»
«سلام بر مسلم بن عوسجه اسدی، که وقتی حسین به او اجازه‌ی بازگشت از صحنه‌ی کربلا را داد، خطاب به امام گفت: آیا ما ترا تنها بگذاریم، آنگاه در این باره که حق تو را بجای نیاورده‌ایم چه عذری در پیشگاه خدا بیاوریم، نه، به خدا سوگند ترا تنها نخواهیم گذاشت. آنقدر با آنان خواهم جنگید تا نیزه‌ی خود را در سینه‌ی آنان
(صفحه 145)
بشکنم و تا بدان هنگام که قبضه‌ی شمشیر در دست من است بر آنان خواهم تاخت و اگر دیگر اسلحه‌ای در دستم باقی نماند، با سنگ خواهم جنگید و هرگز از تو جدا نخواهم شد تا آنکه همراه تو (بجنگم تا) بمیرم.»
تو ای مسلم بن عوسجه، اولین کسی هستی که جانش را در راه خدا عرضه کرد و نخستین شهید از شهیدان راه خدایی، که پیمان خویش را به انجام رسانید. به خدای کعبه سوگند که رستگار شدی، در این پیشگامی خود در جهاد با کافران و یاری کردن امام سپاس و پاداش تو با خدا باد. آن هنگام که امام پیش آمد و تو افتاده بودی، فرمود: خدا ترا رحمت کند ای مسلم بن عوسجه و این آیه را خواند:
«فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلا»
«گروهی از آنان پیمان خویش را به انجام رسانیدند و گروهی دیگر در انتظار هستند.»
خداوند شرکت کنندگان در قتل تو، «عبدالله ضبابی و عبدالله بن خشکاره بجلی» را لعنت کند.
«سلام بر سعد بن عبدالله حنفی، که وقتی امام به او اجازه‌ی بازگشت را داد خطاب به امام گفت: هرگز تو را تنها نخواهیم گذاشت تا خداوند شاهد باشد که ما در غیبت رسول خدا پیمان خویش را درباره‌ی تو حفظ کرده و به انجام رساندیم، به خدا سوگند اگر بدانم که کشته می‌شوم و دوباره زنده می‌شوم، سپس بدنم را زنده زنده می‌سوزانند و این جریان هفتاد بار با من تکرار می‌گردد باز هم از تو جدا نخواهم شد تا آنکه در پیشگاه تو بجنگم و جان بسپارم. چرا چنین نکنم در حالی که این تنها یک بار مردن یا کشته شدن است و بعد رسیدن به کرامت و عزتی که تا ابد پایان نخواهد داشت. سلام بر تو که جان خویش در این راه دادی و امام خود را یاری کردی و در زندگی جاوید از سوی خدا به کرامت و عزت رسیدی، خداوند ما را در میان شما شهیدان محشور کند و روزی ما را رفاقت و دوستی

شما در «اعلی علیین» قرار دهد.»
«سلام بر بشر بن عمر حضرمی، سپاس و حمد خدای بر تو باد که هنگامی که حسین به تو نیز اجازه‌ی بازگشت از صحنه‌ی نبرد را داد تو خطاب به امام گفتی: بدن من
(صفحه 146)
زنده زنده، خوارک درندگان وحشی باد، اگر تو را رها سازم و بروم و از تو (برای رفتن) مرکبی بخواهم و تو را با کمی یاران تنها گذاشته، و خود آسوده خاطر بازگردم، هرگز چنین نخواهد شد.»
«سلام بر یزید بن حصین همدانی مشرقی، قاری قرآن و جنگجوی صحنه‌ی نبرد.»
«سلام بر عمران بن کعب انصاری. سلام بر نعیم بن عجلان انصاری.»
«سلام بر زهیر بن قین بجلی، که هنگامی که حسین به او نیز اجازه‌ی بازگشت داد خطاب به امام گفت: نه، به خدا سوگند هرگز چنین اتفاقی نخواهد افتاد، آیا فرزند رسول خدا را، در دست دشمنان اسیر شده رها سازم و خود را نجات دهم؟ خداوند چنین روزی را در زندگی به من نشان ندهد.»
«سلام بر عمرو بن قرظه انصاری. سلام بر حبیب بن مظاهر اسدی.»
«سلام بر حر بن یزید ریاحی. سلام بر عبدالله بن عمیر کلبی.»
«سلام بر نافع بن هلال بجلی مرادی. سلام بر أنس بن کاهل اسدی.»
«سلام بر قیس بن مسهر صیداوی. سلام بر عبدالله و عبدالرحمان غفاری پسران عروة بن حراق.»
«سلام بر جون «مولی»ی ابوذر غفاری. سلام بر شبیب بن عبدالله نهشلی.»
«سلام بر حجاج بن یزید سعدی. سلام بر قاسط و کرش تغلبی پسران زهیر.»
«سلام بر کنانة بن عتیق. سلام بر ضرغامة بن مالک. سلام بر جوین بن مالک ضبعی.»
«سلام بر عمرو بن ضبیعه ضبعی. سلام بر زید بن ثبیت قیسی.»
«سلام بر عبدالله و عبیدالله پسران یزید بن ثبیت قیسی. سلام بر عامر بن مسلم.»
«سلام بر قعنب بن عمرو نمری. سلام بر سالم «مولی»ی عامر بن مسلم. سلام بر سیف بن مالک.»
«سلام بر زهیر بن بشر خثعمی. سلام بر بدر بن معقل جعفی. سلام بر حجاج بن مسروق جعفی.»
«سلام بر مسعود بن حجاج و پسرش. سلام بر مجمع بن عبدالله عائذی.»
«سلام بر عمار بن حسان بن شریح طائی. سلام بر حیان بن حارث سلمانی

أزدی.»
«سلام بر جندب بن حجر خولانی. سلام بر عمرو بن خالد صیداوی.»
«سلام بر سعید «مولی»ی او. سلام بر یزید بن زیاد بن مظاهر کندی.»
(صفحه 147)
«سلام بر زاهر «مولی»ی عمرو بن حمق خزاعی. سلام بر جبلة بن علی شیبانی.»
«سلام بر سالم «مولی»ی «بنی‌المدینه کلبی». سلام بر اسلم بن کثیر أزدی.»
«سلام بر قاسم بن حبیب أزدی. سلام بر عمر بن احدوث حضرمی.»
«سلام بر ابوثمامه عمر بن عبدالله صائدی. سلام بر حنظلة بن اسعد شبامی.»
«سلام بر عبدالرحمان بن عبدالله بن کدن ارحبی. سلام بر عمار بن أبی‌سلامه همدانی.»
«سلام بر عابس بن شبیب شاکری. سلام بر شوذب «مولی»ی شاکر.»
«سلام بر شبیب بن حارث بن سریع. سلام بر مالک بن عبدالله بن سریع.»
«سلام بر مجروح اسیر شده سوار بن ابی‌عمیر فهمی همدانی و سلام بر عمرو بن عبدالله جندعی، سلام بر شما ای بهترین یاران.»
«سلام بر شما به خاطر شکیبایی‌تان، پس چه نیک است زندگی آخرت برای شما. خداوند شما را در جایگاه نیکان قرار دهد. شهادت می‌دهم که خداوند آنچه را که پوشیده و پنهان بود برای شما آشکار ساخت و همواری و آسانی را برای شما آماده کرد و بخشش فراوانی را نصیب شما کرد. شما نسبت به حق سست نبودید شما در رفتن به سوی حق بر ما پیشی جستید، و ما در زندگی آخرت به شما خواهیم پیوست، سلام و رحمت و برکات خداوند شامل شما باد.
(بحارالانوار: مجلد 22، جلد 101، ص 274 - 269)
متنی که مجلسی در پایان این «زیارت» آورده است بدین قرار می‌باشد:
بیان
«شیخ مفید و سید» این «زیارت» را در کتاب «مزار» خویش نقل کرده‌اند. آنها با حذف سلسله سند، این «زیارت» را در ضمن زیارت عاشورا یادآور شده‌اند. مؤلف «مزار کبیر» می‌گوید: «زیارت» شهیدان در روز عاشورا:
(سند زیارت)
ابوالفتح محمد بن محمد جعفری خداوند عزتش را مستدام دارد به من نقل کرد از قول فقیه عماد الدین محمد بن ابی‌القاسم طبری و او از شیخ ابوعلی حسن بن محمد طوسی، نقل می‌نماید.
یا (سلسله سند دیگر) شیخ ابوعبدالله حسین بن هبة الله بن رطبه، از شیخ ابوعلی، و او از پدرش ابوجعفر طوسی، و او از شیخ محمد بن احمد بن

عیاش به من این زیارت
(صفحه 148)
را گزارش کرد.
ما این «زیارت» را به دلیل آنکه به زمان خاصی اختصاص ندارد در میان «زیارت»هایی که اختصاص به وقت خاصی ندارند، ذکر کردیم.
(در بحارالانوار)
و بدان که در تاریخ مندرج در خبر ایراد و اشکال وجود دارد چرا که این تاریخ 4 سال قبل از ولادت امام زمان (ع) را نشان می‌دهد. شاید که تاریخ آن دویست و شصت و دو هجری بوده و اشتباها، دویست و پنجاه و دو، ثبت شده است و نیز این احتمال وجود دارد که این «زیارت» از ناحیه‌ی امام حسن عسکری صادر شده باشد،نه از ناحیه‌ی امام زمان (ع).
(بحارالانوار، مجلد 22، جزء 101، ص 274)
(صفحه 149)

متن زیارت رجبیه که مشتمل بر اسامی شهیدان است
در نسخه‌ی منقول «بحار» آمده است: مجلد 22 جزء 101 ص 341 - 340.
... سپس به شهیدان توجه کن و بگو:
سلام بر سعید بن عبدالله حنفی، سلام بر جریر بن یزید ریاحی،
سلام بر زهیر بن قین، سلام بر حبیب بن مظاهر،
سلام بر مسلم بن عوسجة، سلام بر عقبة بن سمعان،
سلام بر بریر بن خضیر، سلام بر عبدالله بن عمیر،
سلام بر نافع بن هلال، سلام بر منذر بن مفضل جعفی،
سلام بر عمرو بن قرضه‌ی انصاری، سلام بر ابی‌ثمامه صائدی،
سلام بر جون مولی ابوذر غفاری، سلام بر عبدالرحمن بن عبدالله ازدی،
سلام بر عبدالرحمن و عبدالله پسران عروة، سلام بر سیف بن حارث،
سلام بر مالک بن عبدالله حایری، سلام بر حنظلة بن اسعد شبامی،
سلام بر قاسم بن حارث کاهلی، سلام بر بشیر بن عمرو حضرمی،
سلام بر عابس بن شبیب شاکری، سلام بر حجاج بن مسروق جعفی،
سلام بر عمرو بن خلف و سعید مولاه، سلام بر حیان بن حارث،
سلام بر مجمع بن عبدالله عائذی، سلام بر نعیم بن عجلان،
سلام بر عبدالرحمن بن یزید، سلام بر عمر بن ابی‌کعب،
سلام بر سلیمان بن عون حضرمی، سلام بر قیس بن مسهر صیداوی،
سلام بر عثمان بن فروة غفاری، سلام بر غیلان بن عبدالرحمن،
(صفحه 150)
سلام بر قیس بن عبدالله همدانی، سلام بر غمر بن کناد،
سلام بر جبلة بن عبدالله، سلام بر مسلم بن کناد،
سلام بر عامر بن مسلم، سلام بر مسلم «مولی»ی عامر بن مسلم،
سلام بر بدر بن رقیط و سلام بر پسرانش عبدالله و عبیدالله،
سلام بر رمیث بن عمرو، سلام بر سفیان بن مالک،
سلام بر زهیر بن سائب، سلام بر قاسط بن زهیر،
سلم بر کرش بن زهیر، سلام بر کنانة بن عتیق،
سلام بر عامر بن مالک، سلام بر منیع بن زیاد،
سلام بر نعمان بن عمرو، سلام بر جلاس بن عمرو،
سلام بر عامر بن جلیده، سلام بر زائدة بن مهاجر،
سلام بر شبیب بن عبدالله نهشلی، سلام بر حجاج بن یزید،
سلام بر جویر بن مالک، سلام بر ضبیعة بن عمرو،

سلام بر زهیر بن بشیر، سلام بر مسعود بن حجاج،
سلام بر عمار بن حسان، سلام بر جندب بن حجیر،
سلام بر سلیمان بن کثیر، سلام بر زهیر بن سلمان،
سلام بر قاسم بن حبیب، سلام بر أنس بن کاهل اسدی،
سلام بر حر بن یزید ریاحی، سلام بر ضرغامة بن مالک،
سلام بر زاهر «مولی»ی عمرو بن حمق، سلام بر عبدالله بن بقطر برادر رضاعی امام حسین (ع)،
سلام بر منجح «مولی»ی امام حسین (ع)، سلام بر سوید «مولی»ی شاکر.
سلام بر شما ای مردان خدا، شما بهترین انسانهایی بودید که خداوند برای یاری امام حسین (ع) انتخابتان کرد، و خاصانی بودید که خداوند - یاری - شما را مختص به امام حسین کرد. شهادت می‌دهم که شما برای دعوت به سوی حق و یاری و وفاداری نسبت به آن کشته شدید. حق را یاری کردید و به آن وفادار بودید و تمامی تلاشتان را در راه تحقق آن همراه فرزند پیامبر (ص) و خاندان او ایثار کردید. شما سعادتمندانی هستید که به سعادت رسیدید و پیروز شدید و به مقامات بزرگ نائل گشتید خداوند به شما برادران و یاوران جزا دهد - جزائی بیش از آنچه که به
(صفحه 151)
یاران صبور رسول خدا عطا فرمود. نعمتها و زندگی ابدی بر شما گوارا باد رحمت خدا شامل شما شد و بدینگونه به شرافت ابدی نائل شدید.
متنی که مجلسی در پایان این نسخه از «زیارت رجبیه» آورده است:
«سید (رحمت خدا بر او باد) می‌گوید: تعداد شهیدان در زیارت عاشورا، پیش از این نقل شد، که با روایت «زیارت رجبیه» مخالف می‌باشد. و همچنین در ذکر اسامی، گاه کمبودها و گاه زیادتهایی دیده می‌شود که مخالف «زیارت» عاشوراست. شایسته است که تو خواننده‌ی عزیز که خداوند با تقوای خود تأییدت کند بدانی که ما در این باره، تنها بر آنچه که در کتابها دیده و یا (از طریق اسناد) روایت می‌کنیم تکیه داشته‌ایم و در هر مورد آنچنان که اخبار را بدست می‌آوریم به نقل آن مبادرت می‌نماییم.»
(بحارالانوار، ج 22، جزء 101، ص 341)
(صفحه 152)

اسامی مشترک دو زیارتنامه
«ناحیه» و «رجبیه»
- ا -
1- أنس بن کاهل اسدی.
- ب -
2- بشر (بشیر) بن عمر (و) حضرمی.
- ج -
3- جون مولی ابوذر غفاری.
4- جوین (جویر) بن مالک ضبعی.
5- جندب بن حجیر (حجر) خولانی.
6- جبلة بن علی (عبدالله) خولانی.
- ح -
7- حر بن یزید ریاحی.
8- حبیب بن مظاهر اسدی.
9- حجاج بن یزید (زید) سعدی.
10- حجاج بن مسروق جعفی.
11- حیان (حسان) بن حارث سلمانی أزدی.
12- حنظلة بن اسعد شبامی.
- ز -
13- زهیر بن قین بجلی.
(صفحه 153)
14- زید بن ثبیت قیسی. در «رجبیه»: «بدر بن رقیط» ذکر شده.
15- زهیر بن بشر خثعمی به نظر ما، او همان زهیر بن سلیم أزدی، می‌باشد. (بر طبق نسخه‌ی اقبال)
16- زاهر مولی عمرو بن حمق خزاعی.
17- زید (یزید) بن معقل جعفی - به نظر ما، او همان «منذر بن مفضل جعفی» است.
- س -
18- سعید بن عبدالله حنفی.
19- سیف بن مالک. در «رجبیه»: «سفیان بن مالک» ذکر شده.
20- سعید بن مولی عمر بن خالد. در «رجبیه»: «مولی عمر بن خلف» ذکر شده.
21- سیف بن حارث بن عبد بن سریع. در «رجبیه»: «شبیب بن حارث بن

سریع» آمده.
- ش -
22- شوذب مولی شاکر. در «رجبیه»: «سوید مولی شاکر» ذکر شده.
23- شبیب بن عبدالله نهشلی.
- ض -
24- ضرغامة بن مالک.
- ع -
25- عمرو (عمر) بن قرظة انصاری.
26- عمران بن کعب انصاری. در «رجبیه»: «عمر بن ابی‌کعب».
27- عبدالله بن عمیر کلبی.
28- عبدالله بن عروة بن حراق غفاری.
29- عبدالرحمان بن عروة بن حراق غفاری.
30- عمرو (عمر) بن ضبیعة ضبعی. در «رجبیه»: «ضبیعة بن عمر» آمده.
31- عبدالله بن زید بن ثبیت قیسی. در «رجبیه»: «عبدالله بن بدر بن رقیط» ذکر شده.
(صفحه 154)
32- عبیدالله بن زید بن ثبیت قیسی. در «رجبیه»: «عبیدالله بن بدر بن رقیط» ذکر شده.
33- عامر بن مسلم.
34- عمار بن حسان بن شریح طائی.
35- عمار بن خالد صیداوی. در «رجبیه»: «عمرو بن خلف» ذکر شده.
36- عبدالرحمان بن عبدالله بن کدن ارحبی: به دلیل اتحاد در نام و نام پدر، او همان عبدالرحمان بن عبدالله أزدی، می‌باشد که در «رجبیه» نامش به اینگونه آمده.
37- عابس بن شبیب شاکری.
38- عمر بن عبدالله (ابوثمامه) صائدی.
- ق -
39- قیس بن مسهر صیداوی.
40- قاسط بن زهیر تغلبی.
41- قاسم بن حبیب أزدی.
- ک -
42- کرش بن زهیر تغلبی.
43- کنانة بن عتیق.
- م -
44- منجح مولی الحسین (ع)
45- مسلم بن عوسجة.

46- مسعود بن حجاج.
47- مجمع بن عبدالله عائذی.
48- مالک بن عبدالله (عبد) بن سریح «جابری». که همان «مالک بن عبدالله جابری» است که در زیارت رجبیه نامش ذکر شده.
- ن -
49- نعیم بن عجلان انصاری.
50- نافع بن هلال بجلی مرادی.
(صفحه 155)

اسامی ویژه زیارت رجبیه
(زیارت «ناحیه» فاقد این اسامی است)
- ب -
1- بریر بن خضیر.
- ح -
2- حماد بن حماد خزاعی مرادی.
3- حلاس (جلاس) بن عمرو.
- ر -
4- رمیث بن عمرو.
- ز -
5- زهیر بن سائب (سیار).
6- زائدة بن مهاجر.
7- زهیر بن سلمان (سلیمان).
8- سلیمان بن کثیر.
9- سلمان بن سلیمان أزدی.
10- سلیمان بن عون حضرمی.
- ع -
11- عقبة بن سمعان.
12- عبدالرحمان بن یزید.
13- عثمان بن فروة (عروة) غفاری.
(صفحه 156)
14- عمر (عمیر)بن کناد.
15- عامر بن مالک.
16- عامر بن جلیده (خلیده).
17- عبدالله بن بقطر.
- غ -
18- غیلان بن عبدالرحمان.
- ق -
19- قیس بن عبدالله همدانی.
20- قاسم بن حارث کاهلی (امکان دارد که نام او قاسم بن حبیب باشد.)
- م -
20- مسلم بن کناد.
22- مسلم بن مولی عامر بن مسلم.

23- منیع بن زیاد.
- ن -
24- نعمان بن عمرو.
(صفحه 157)

پژوهشی درباره‌ی متن دو زیارت نامه
الف: سند دو «زیارت» نامه و تاریخ گردآوری آنها
1- زیارت منسوب به ناحیه‌ی مقدسه‌ی (امام زمان) (ع):
- سید بن طاووس (جمال العارفین، رضی الدین، علی بن موسی بن جعفر بن طاووس) (ت 664 ه) در کتاب «الاقبال» خویش، در بیان اعمال روزها و ماهها و نیایشها و زیارتها، این «زیارت» را نیز آورده است. او می‌گوید:
«فصلی از زیارت شهیدان در روز عاشورا که به ذکر آن می‌پردازیم.»
«که ما آن را به استناد... جدم ابوجعفر محمد بن حسن طوسی (رحمت خدا بر او باد) روایت می‌کنیم که گفت: شیخ ابوعبدالله محمد بن احمد بن عیاش، گزارش کرد که شیخ صالح، «ابومنصور بن عبدالمنعم بن نعمان بغدادی» (رحمت خدا بر او باد) به من گفت که: هنگام وفات پدرم (خدا رحمتش کند) که من هنوز تازه سال و نوجوان بودم نامه‌ای نوشتم و از «ناحیه‌ی مقدسه» برای زیارت مولایم «ابوعبدالله الحسین» (سلام بر او باد) و زیارت شهیدان (رضایت خدا بر آنان باد) اجازه خواستم. این «زیارت» از ناحیه‌ی امام زمان در سال دویست و پنجاه و دو توسط شیخ محمد غالب اصفهانی (خدا رحمتش کند) به من رسید:
به نام خداوند بخشاینده‌ی مهربان
هر گاه خواستی زیارت شهیدان (رضایت خدا بر آنان باد) را بجا آوری، پیش پای قبر حسین (سلام بر او باد) بایست که آنجا مدفن علی بن حسین می‌باشد (درودهای خدا بر آن دو باد) سپس روی به سوی قبله کن، که آنجا موضع شهیدان است. خطاب به علی بن حسین اشاره کن و بگو:...»
(صفحه 158)
نص سید بن طاووس بیان می‌کند که «زیارت منسوب به ناحیه‌ی مقدسه» به این طریق به ما رسیده است:
1- رضی الدین علی بن موسی بن جعفر بن طاووس (ت سال 664 ه): خدا رحمتش کن، او از بزرگان دانشمندان زاهد و عابد و مورد وثوق است.
2- ابوجعفر محمد بن حسن طوسی (ت سال 460 ه): خدا رحمتش کند. شیخ الطائفه است، او مشهورتر از آن است که بیان شود.
ابن‌طاووس با اسناد سند به جدش ابوجعفر طوسی، این زیارت را نقل کرده است. و هیچ اطلاعی درباره‌ی رجال طریق خویش، تا شیخ طوسی بدست نمی‌دهد.
3- احمد بن محمد بن عبدالله بن حسن بن عیاش جوهری (ت سال 401): که معاصر شیخ صدوق بود. وی اهل علم و ادب و دارای خطی نیکو بوده و

کتابهای متعددی را تصنیف کرد. از جمله‌ی آن کتابها: کتاب «مقتضب الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشری علیهم‌السلام» و کتاب «الاغسال» و کتاب «اخبار ابی‌هاشم الجعفری» و کتب دیگر.
شیخ در «الفهرست» گفته است: او (روایات را) شنید و تکثیر نمود و در آخر عمرش دچار اختلال - حواس - شد. جد و پدرش در بغداد افرادی آبرومند بودند.
نجاشی می‌گوید: من این شیخ را دیدم، برای من و والدینم مردی راستگو بود. از او چیزهای بسیاری شنیدم، ولی شیوخ ما او را، تضعیف می‌کنند. (از نظر وثوق)، و از او روایت نقل نکرده و از او دوری جسته‌اند. (کتاب الرجال: النجاشی، ص 67، الفهرست: شیخ طوسی، ص 57 - 58 و الکنی و الالقاب: 363:1)
4- ابومنصور بن عبدالمنعم بن النعمان بغدادی:
شرح حالی به این اسم، از کتب «رجال» نیافتیم، بجز آنچه که شوشتری (تستری) در کتاب «قاموس الرجال» ذکر کرده است، (قاموس الرجال: 194:10). شوشتری، چیزی بر عبارت کتاب «الاقبال» اضافه نمی‌کند. علامه‌ی محقق و کاوشگر بزرگ، شیخ آغا بزرگ طهرانی در بیان شرح حال شیخ طوسی، از مشایخ وی نام می‌برد و از جمله از: «أبومنصور سکری». درباره وی می‌گوید:
«نویسنده‌ی کتاب «ریاض العلماء» می‌گوید: احتمال دارد که وی (ابومنصور) از «اهل سنت» یا «زیدی» باشد.» و من چنین می‌گویم: «شیخ ما «نوری» سنی
(صفحه 159)
بودن وی را بعید دانسته، به این دلیل که روایاتی از وی وجود دارد که اهل سنت آنها را گزارش نکرده‌اند، ولی زیدی بودن وی را نفی نکرده است.»
(مقدمة البیان، ص أز - أح)
«سید محمد صادق بحرالعلوم» در مقدمه‌ی «رجال» شیخ طوسی، این مطلب را اضافه می‌کند:
«از «امالی» شیخ (خدا رحمتش کند) بدست می‌آید که وی از مشایخ او بشمار می‌رفته.»
(مقدمه الرجال، شیخ طوسی، ص 37 - 38)
آیا أبومنصور سکری همان أبومنصوری است که در سند «زیارت» نام وی آمده است؟ برحسب عادت بسیار بعید بنظر می‌رسد که این دو نام، بر یک شخص دلالت کنند. زیرا که فاصله‌ی زمانی ولادت شیخ (سال 385 هجری)، و صدور «زیارت» (سال 252)، صد و سی و سه سال می‌باشد.
در هر حال این مرد، یعنی أبومنصور بن عبدالمنعم... فردی مجهول است.
5- شیخ محمد بن طالب اصفهانی:

شرح حالی نیز برای وی در کتب «رجال» نیافتیم. شوشتری (تستری) در کتاب «قاموس الرجال» (ج 8: 333 - 334) با نقل عبارت «الاقبال» نام وی را ذکر می‌کند و چنین می‌افزاید:
«مراد از «ناحیه‌ی مقدسه» در این خبر ناچار باید حضرت امام حسن عسکری باشد، برای آنکه حضرت حجت در آن سال، هنوز تولد نیافته بود. ابوغالب از احمد بن محمد، و او از محمد بن غالب، و او نیز از علی بن فضال، در مورد علامت اول ماه رمضان، روایت کرده است (التهذیب) ظاهرا وی اصفهانی بوده است.»
ما دلیلی برای صحت این استظهار بدست نیاورده‌ایم و بهرحال شخصیت این مرد نیز مجهول است. این سند ابن‌طاووس (خدایش رحمت کند) می‌باشد و همچنان که مشاهده کردید سندی است بشدت ضعیف، که در سلسله سند آن دو شخصیت مجهول و یک شخصیت ضعیف که «ابن‌عیاش» می‌باشد وجود دارند.
مجلسی (رح...) در بحارالانوار بعد از ذکر «زیارت» می‌گوید:
(صفحه 160)
«... مؤلف «مزار کبیر» درباره‌ی سند «زیارت» شهیدان رضوان الله علیهم، در روز عاشورا گفته است که: ابوالفتح محمد بن محمد جعفری (أدام الله عزه) از فقیه عماد الدین محمد بن ابی‌القاسم طبری، از شیخ ابوعلی حسن بن محمد طوسی به من خبر داد و گزارش کرد که شیخ ابوعبدالله حسین بن وهبة الله بن رطبه، از شیخ ابوعلی، از پدرش ابوجعفر طوسی، از شیخ محمد بن احمد بن عیاش، مؤلف «مزار کبیر» بعد از ذکر سند عین همین «زیارت» را ذکر کرده است...» (این سند همچنان که مشاهده می‌شود، به ابن‌عیاش، که از نظر حدیث شخصیتی ضعیف است، و به دو شخصیت مجهول: «أبومنصور و محمد بن غالب» منتهی می‌شود.
و به این ترتیب، «زیارت» از نظر سند ضعیف می‌باشد.
از نظر زمان صدور، تاریخی که برای «زیارت» ذکر شده سال دویست و پنجاه و دو می‌باشد و این تاریخ، با نسبت دادن «زیارت» به امام زمان، موافقت ندارد. و از آنجا که اصطلاح «ناحیه» به معنی امام دوازدهم از امامان اهل بیت می‌باشد و تولد امام مهدی (ع) سال دویست و پنجاه و شش هجری، یا دویست و پنجاه و پنج هجری است و وفات امام حسن عسکری (ع) در روز هشتم ماه ربیع الاول سال دویست و شصت هجری (260 ه) می‌باشد، تاریخ صدور «زیارت» قبل از تولد امام دوازدهم بوده و نسبت آن به امام زمان، از نظر تاریخی، عاری از صحت است.
شیخ مجلسی متوجه این اشکال شده و در بیانی که در پی «زیارت» آورده، می‌گوید:

«بدان که در تاریخ خبر «زیارت» اشکالی وجود دارد، و آن تقدم زمانی آن، به مدت چهار سال، پیش از ولادت قائم (ع) است. شاید تاریخ صدور «زیارت» سال دویست و شصت و دو، بوده باشد. و این احتمال هم می‌رود که «زیارت» از ناحیه‌ی ابومحمد عسکری (ع) (امام دوازدهم) صادر شده باشد.
بنابراین، به دلیل این تعارض که بین تاریخ صدور «زیارت» و نسبت آن به امام زمان وجود دارد، ما در مقابل دو نظر اختیاری قرار می‌گیریم:
نخست آنکه تاریخ صدور آن را ده سال به تأخیر می‌اندازیم و به این ترتیب بجای سال دویست و پنجاه و دو هجری (252 ه) تاریخ صدور را سال دویست و شصت و دو هجری فرض می‌کنیم، و در این صورت نسبت آن را به امام دوازدهم
(صفحه 161)
می‌توانیم حفظ کنیم.
دوم آنکه از نسبت دادن آن به «ناحیه‌ی مقدسه» چشم بپوشیم و تاریخ صدور آن را حفظ کرده، و این فرض را در نظر بگیریم که از ناحیه‌ی امام یازدهم (ابومحمد عسکری) بوده است.
شوشتری فرض اخیر را حتم گرفته و می‌گوید: «... منظور از ناحیه‌ی مقدسه» ناچار باید امام عسکری (ع) باشد، چرا که حضرت حجت در آن سال تولد نیافته بوده. (قاموس الرجال: 8: 333 - 334)»
فرض نخست با اعتراض روبروست: نخست آنکه برای تعیین سال دویست و شصت و دو هجری (262 ه) هیچ دلیلی در دست نیست، و امکان آن هم هست که تاریخ صدور این «زیارت» دهها سال بعد بوده است.
دوم آنکه: ظاهر عبارت مندرج در سند، که می‌گوید: «زیارت» در سال دویست و پنجاه و دو، توسط «شیخ محمد بن غالب اصفهانی» صادر شده، می‌رساند که أبومنصور بن نعمان، بعد از وفات پدرش، نامه نوشته و درباره‌ی «زیارت» اجازه خواسته و دیگر آنکه محمد بن غالب کسی است که نامه را به امام دوازدهم رسانده است، و جواب، که مشتمل بر زیارت بوده توسط محمد بن غالب، از سوی امام صادر شده و این منافی مسأله‌ی مشهور و معلومی است که تمامی مکاتبات و مسائلی که شیعه را در غیبت صغری توجیه و رهبری می‌کرده، توسط سفیران چهارگانه به امام زمان رسانده می‌شده است که آنها هم عبارت بودند از: عثمان بن سعید عمری، و بعد از او پسرش ابوجعفر محمد بن عثمان و پس از او أبوالقاسم حسین بن روح، و در آخر ابوالحسن علی بن محمد سمری و این مسأله نیز ثابت نشده که احدی در دوره‌ی غیبت صغری، از راه دیگری جز آنان با امام، ارتباط پیدا کرده باشد.
اگر این اعتراض نمی‌شد که منظور از اصطلاح «ناحیه‌ی مقدسه» در

فرهنگ شیعه‌ی دوازده امامی در عصر غیبت صغری، امام دوازدهم محمد بن حسن المهدی علیه‌السلام است، فرض دوم بیشتر از فرض اول قابل پذیرش می‌بود. و ما نیز هیچ اطلاعی نداریم که این اصطلاح در مورد امامان دیگر استعمال شده باشد.
اصطلاحات دیگری نیز همچون: «جناب عالی»، «حضرت» و «مجلس عالی» و دیگر اصطلاحات نظیر آن، در آن عصر شایع بوده است، که همگی در بیان اسامی
(صفحه 162)
مقامات رسمی، دینی و اداری استعمال می‌شده، و در بیان عناوین زنان، مادران، خواهران و دختران خلفا و پادشاهان نیز بکار می‌رفته است.
ولی شایع بودن امثال این اصطلاحات در فرهنگ «عامه»، حتمیت این مسأله را توجیه نمی‌کند که اصطلاح مورد بحث، یعنی «ناحیه»، در فرهنگ شیعه نیز در مورد غیر امام دوازدهم استعمال شده باشد.
برای ما روشن است که اصطلاح «ناحیه» از مصطلحات خاص فرهنگ شیعی می‌باشد، که براساس مناسباتی غیر از آن مناسباتی که منجر به پدید آمدن القاب ظاهری، در فرهنگ اداری و عرف اجتماعی عامه، در عصر دوم عباسی شده است، پدید آمد.
این فرهنگ ظاهری، در دولت و زندگی مردم، به خاطر هدفی محترمانه، نشأت یافته است، و رشد این فرهنگ، از جهتی نتیجه‌ی تأثیر فرهنگهای بیگانه بوده، و از جهتی دیگر در نتیجه‌ی از هم پاشیدگی داخلی که در بنیان نظام حاکم ایجاد شده بود و نتیجه‌ی آن بقای صورت ظاهری و تقلید گونه‌ی حاکمیت و سلطه‌گری بوده است (به صورت خلیفه و درباریان)، سلطه‌ای بدون تجربه، و فاقد ممارست، حکومتی که به دست حاکمان پیروز و با بهره‌جویی از حکومت علی و تجربه‌ی آن بدست می‌آمده است. در چنین حکومتی که فاقد هویت و شخصیت مورد لزوم یک حاکمیت شده است مظاهر احترام، شکلی و صوری بوده، و القاب گوناگون ازدیاد می‌یافته است. و هر چه نظام از درون، بهم پاشیدگی بیشتری می‌یافته، القاب نیز تنوع پیدا می‌کرده است. اما در فرهنگ شیعی بنظر می‌رسد که لقب «ناحیه» از مسائل امنیتی نشأت گرفته است. قدرت حاکم در پی کشتن امام دوازدهم بوده و بسیاری را برای جستجو، و یافتن امام دوازدهم مأمور مراقبت و تجسس خانه‌ی امام حسن عسکری (ع) نموده است و این شرایط امام را به مخفی شدن و غیبت فراخوانده و شیعه بر طبق نظریات و اعتقادات خویش، ناچار بوده که با امام رابطه داشته باشد. برای دریافت مسائل علمی و عقیدتی، امام وکیلانی را به عنوان نائبان خاص خویش منصوب کرده بود که ما پیش از این اسامی این نائبان خاص را - که چهار تن بودند - ذکر کردیم. امام بوسیله‌ی این نائبان با جامعه‌ی شیعی رابطه

پیدا می‌کند. و در این شرایط زمانی اصطلاح «ناحیه» برای اشاره به امام در مکاتبات و حدیث، بوجود می‌آید. و این منافی این مسأله نیست که کلمه‌ی
(صفحه 163)
«ناحیه» به خاطر مقتضیات امنیتی، برای اشاره به امام، اختیار شده باشد و مسلما این عنوان از شیوع نظایر آن در فرهنگ عامه‌ی مردم جامعه‌ی آن روز، زمینه گرفته است. (1) .
و همچنین بنظر می‌رسد که این اصطلاح، با اصطلاحات دیگری که در فرهنگ عمومی آن روز مطرح بوده از نظر علت ظهور فرق دارد. مشخص است که این یک اصطلاح خاص شیعی است که در نیمه‌ی دوم حکومت عباسی، در تمامی القابی کÀبرای خلفا و پادشاهان و پیشوایان و دانشمندان و نویسندگان، مرسوم بوده است به هیچ وجه اصطلاح ناحیه بچشم نمی‌خورد. «قلقشندی» در کتاب «صبح الاعشی» چند فصل اضافی را درباره‌ی موضوع القاب و کنیه‌ها، از جهات تطبیقی مورد بحث قرار داده است، و همه‌ی حاکمانی را که در عصر وی بوده‌اند در آنجا ذکر کرده و در مقام بررسی القاب، و شکل لفظی آنها، هیچ ذکری از اصطلاح «ناحیه» نیاورده است. (2) .
(صفحه 164)
اعتراض مطرح شده ما را به این مطلب نزدیک می‌کند، که شاید «زیارت» از سوی امام حسن عسکری (ع)، صادر شده باشد. البته این منوط به آن است که ثابت شود اصطلاح «ناحیه» برای اشاره به امام یازدهم نیز استعمال می‌شده است. همچنان که درباره‌ی امام مهدی ثابت شده است. و بنابر مسأله‌ی طرح شده، ما نه می‌توانیم زیارت را به امام مهدی نسبت دهیم و نه آنکه صدور آن را از جانب امام حسن عسکری (ع) ترجیح دهیم.
در این مرحله از بحث، ما ناچاریم «زیارت» را به عنوان یک «نص تاریخی» که مؤلف آن مجهول است در نظر بگیریم.
«مؤلف آن یکی از سه نفری می‌باشد که نامشان پیش از نام شیخ طوسی، در سند «زیارت» ذکر شده است: «احمد بن محمد بن عبدالله بن حسین بن عیاش جوهری، و ابومنصور بن عبدالمنعم بن نعمان بغدادی، و شیخ محمد بن غالب اصفهانی»
و این فرض در صورتی است که دو شخصیت اخیر، از این سه تن، وجود تاریخی داشته باشند و دو شخصیت ساختگی و وهمی نباشند، و یا آنکه مؤلف «زیارت» شخصیت مجهولی است غیر از این سه تن.»
تاریخ تألیف «زیارت» نیمه‌ی دوم قرن سوم هجری و اواخر این قرن ذکر شده
(صفحه 165)

است، و با این حال، در چنین زمانی به امام دوازدهم نسبت داده می‌شود (در حالی که «زیارت» ساختگی می‌باشد)، تا صفت قداست و اعتماد را در جانهای مؤمنان بدست آورد.
و این نسبت دادنها روش سازندگان و جاعلان حدیث در تمامی زمانها بوده است. جاعلان حدیث در کتابها و آثار شعری گوناگون این نوع نسبت دادن را طرح می‌کرده‌اند تا فرصتی برای انتشار موضوعات خویش و قبول آن برای عموم فراهم آورند و بدین وسیله بتوانند نظر دیگران را به تألیفات و جعلیات خویش معطوف دارند.
این نتیجه هیچ تأثیری بر نظر ما درباره‌ی ارزش «زیارت منسوب به ناحیه‌ی مقدسه» وارد نمی‌سازد. و با این همه به عنوان یک مصدر و سند تاریخی و اساسی که مشتمل بر اسامی شهیدان کربلا است، اعتبار خویش را حفظ می‌کند - اگر چه نسبت آن به «ناحیه» کذب و دروغ باشد - محتوای آن به عنوان بیان کننده‌ی اساسی مورد نظر ما، نشانگر آگاهی خوب مؤلف آن به موضوع مورد نظر می‌باشد.
در مرحله‌ی دیگر این بحث، این مسأله برای ما روشن خواهد شد.
2- زیارت «رجبیه»:
سید بن طاووس «زیارت رجبیه» را در کتاب «الاقبال» بدون آنکه سندی برای آن ذکر کند، آورده است. (الاقبال. ص: 712 - 714)
مجلسی در «بحارالانوار» بعد از ذکر متن «زیارت رجبیه»، سخنی به این مضمون از سید بن طاووس نقل می‌کند:
«سید (رحمة الله) می‌گوید: تعداد شهیدان در زیارت عاشورا که بیان شد، با آنچه که ما در اینجا نگاشتیم مخالف است. و گذشته از تعداد شهیدان، در اسامی مندرج، و زیادی و نقصان آنها نیز اختلاف هست، و شایسته است که تو («خواننده» که خدا با تقوای خویش تأییدت فرماید) بدانی که ما در گزارش خویش در «رجبیه» آنچه را براساس نظر خویش و روایت دریافته‌ایم، تبعیت کرده و هر گزارشی را در موضع خودش، همانطوری که دیده‌ایم نقل کرده‌ایم.»
(بحارالانوار، ج 22، جزء 101، ص 341)
اگر چه ابن‌طاووس تصریح نکرده، اما از ظاهر این سخن مشخص می‌شود (صفحه 166)
که سید بن طاووس، خود این «زیارت» را گرد آورده است.
ابن‌طاووس، در این کلام خویش به تفاوتهای اساسی میان زیارت «رجبیه» و زیارت «منسوب به ناحیه‌ی مقدسه» اعتراف می‌کند.
سید بن طاووس، خود واضع این زیارت بوده است و این نظر را می‌توان ترجیح داد.
تاریخ «زیارت رجبیه» پیشتر از اواخر ثلث دوم قرن هفتم هجری نمی‌رود،

چرا که تاریخ وفات سید بن طاووس (رح...) سال (664 ه) می‌باشد، و از اینجاست که ما نمی‌توانیم، آن چنان که «زیارت منسوب به ناحیه‌ی مقدسه» را مورد نظر قرار دادیم، «زیارت رجبیه» را به عنوان یک سند اساسی در بحث خویش، در نظر بگیریم، و این نه بخاطر تردید ما در مورد وثاقت و مورد اطمینان بودن سید بن طاووس (رحمه الله) است، که او برتر از آن است که شبهه‌ای دامنگیرش شود. بل به خاطر تردید و شک ما درباره‌ی دقت اسناد و منابعی است که او داشته است و به خاطر آگاهی ما به ازدیاد تحریف و تغییر در این دوره از زمان، که توجهی به تحقیق و دقت علمی درباره‌ی مسائل نمی‌شده است (ما به این «زیارت» به عنوان یک سند اساسی توجه نمی‌کنیم).

ب - ساخت محتوایی دو «زیارت» نامه

با کشاندن بحث، و نگرش در ساختار محتوایی دو «زیارت» این امور را ملاحظه می‌کنیم:

نخست: تعداد شهیدان:

«زیارت منسوب به ناحیه‌ی مقدسه»، شامل شصت و سه اسم و «زیارت رجبیه» شامل هفتاد و پنج اسم می‌باشد. یکی از اسامی در «زیارت رجبیه» تکرار شده (در گزارش «الاقبال» نیز این نام مکرر آمده و آن نام «حر بن یزید ریاحی» است) که با حذف تکرار، هفتاد و چهار اسم، در «زیارت رجبیه» باقی می‌ماند. زیادی تعداد مندرج در «زیارت رجبیه» نسبت به «زیارت منسوب به ناحیه‌ی مقدسه» یک ششم کل اسامی می‌باشد و اگر گزارش «بحارالانوار» را بپذیریم و اسمی را که به نظر ما به تکرار آمده است، مکرر ندانیم (جریر بن زید ریاحی، که این نام را قبلا مرادف با «حر بن یزید ریاحی» دانستیم) نسبت ازدیاد عدد مندرج در «رجبیه» بیش از

(صفحه 167)

یک ششم تعداد اسامی «زیارت ناحیه» خواهد بود.

این امر - وجود اسامی اضافی در زیارت رجبیه - آن را از نظر اعتبار با ارزش نخواهد کرد، زیرا این اسامی اضافه بدون بیان منبع و سند و اسباب ذکر در اینجا آمده و این در اثر تحریف و تصحیف بود نه در اثر دقت و بررسی.

دوم: اسامی کسانی که جزو شهیدان کربلا نبوده‌اند ولی در شمارش ذکر شده‌اند:

«زیارت رجبیه» در ذکر اسامی شهیدان نام «عقبة بن سمعان» و «عبدالله بن بقطر» را به اعتبار اینکه در کربلا شهید شده‌اند می‌آورد.

عقبه بن سمعان در کربلا شهید نشد و در نبرد کربلا نیز شرکت نداشته. عمر بن سعد بعد از نبرد و پایان یافتن حادثه‌ی کربلا هنگامی که عقبه

دستگیر شده بود، تصمیم به قتل عقبه گرفت، اما وقتی که آگاهی یافت او عبد رباب همسر امام حسین می‌باشد او را آزاد کرد. عقبه مدتی بعد از آن زندگی کرد و به عنوان یکی از گزارشگران اخبار انقلاب حسینی مطرح گشت.
و عبدالله بن بقطر هم در کربلا شهید نشد، او موقع ورود به کوفه که به عنوان فرستاده‌ی حسین به طرف مسلم بن عقیل می‌رفت، و این مأموریت پیش از ورود حسین به کربلا بود، دستگیر شد و به دستور عبیدالله بن زیاد در قصر حکومتی به قتل رسید و بدین حال او را می‌توان از شهیدانی محسوب داشت که در کوفه به شهادت رسیده‌اند. در «زیارت منسوب به ناحیه‌ی مقدسه» این دو اسم ذکر نشده است.
هر دو «زیارت» نام «قیس بن مسهر صیداوی» را با عنوان این مطلب که قبل از رسیدن حسین به کربلا، در کوفه شهید شده است مشترکا نقل کرده‌اند. پس قیس نیز همچون عبدالله بن بقطر جزو شهیدان کربلا به حساب نمی‌آید.
این بحث نشانگر خوبی و صلاحیت «زیارت رجبیه» نیست، بل نشانگر عدم آگاهی مؤلف آن نسبت به موضوعی است که بدان پرداخته است.
سوم: درباره‌ی نسبت دادن شهیدان به قبایل عرب:
اغلب اسامی که در «زیارت منسوب به ناحیه» ذکر شده‌اند، منسوب به قبیله‌ای هستند و در بین شصت و سه شخصیتی که نامشان در «زیارت» موجود است، چهل و هفت تن منسوب به قبیله‌ای هستند که بنابر فرض، آن شهیدان در آن قبیله
(صفحه 168)
رشد و نمو کرده‌اند، و اسامیی که به قبیله‌ای نسبت داده نشده‌اند فقط شانزده تن هستند. یعنی تعدادی بیش از یک چهارم مجموع اسامی که در «زیارت» ذکر شده‌اند.
در «زیارت رجبیه» تقریبا این کار را برعکس «زیارت ناحیه» می‌یابیم، چرا که تعداد اسامی منسوب به قبایل در آن، به بیست و یک تن می‌رسد، و پنجاه و سه اسم بدون نسبت به قبیله‌ای باقی می‌مانند. یعنی نزدیک به سه چهارم اسامی ذکر شده در «زیارت رجبیه» بدون نسبت به قبیله‌ای ذکر شده است.
این مطلب نیز باز دلیلی بر عدم صلاحیت زیارت «رجبیه» در تبیین بحث ما می‌باشد، چرا که وجود نسبت اشخاص به قبایل، در یک متن تاریخی، نشانگر این است که مؤلف بیشترین آگاهی را به موضوع مورد بحث دارد و می‌تواند خواستار اعتماد به متن گزارش خویش نسبت به گزارشهای دیگر باشد، چرا که در گزارشهای دیگر مؤلف نتوانسته با درج نسبت افراد به قبایل، آگاهی لازم و کافی خویش را در موضوع گزارش، به انجام برساند.

چهارم: اسامی نادر و کمیاب:
در «زیارت رجبیه» نام «سلیمان» پنج بار تکرار شده است که به چهار نفر نسبت داده شده سه نفر از آنها نامشان سلیمان بوده که عبارتند از: «سلیمان بن کثیر، سلیمان بن سلیمان أزدی، سلیمان بن عون حضرمی». و دو نفر از آنان نیز نام پدرشان سلیمان بوده: «سلیمان بن سلیمان أزدی، زهیر بن سلیمان.» - بر طبق گزارش «الاقبال».
این مطلب، شک و تردید را درباره‌ی دقت مؤلف «رجبیه» یا درباره‌ی دقت مصادری که وی از آنها استناد کرده است برمی‌انگیزد. چرا که عنوان «سلیمان» در میان مسلمانان عرب در دوره‌ی نیمه‌ی اول قرن اول هجری شایع نبوده است. و برای اطمینان از این امر می‌توانیم اعلام و اسامی مذکور در تاریخ طبری را مورد بررسی قرار دهیم و این نام را در میان اسامی مردانی که تاریخ طبری از حوادث این دوره ذکر می‌کند، جستجو کنیم، در خواهیم یافت که این نام بسیار نادر و کمیاب بوده و در مراجعه به کتاب «صفین» تألیف «نصر بن مزاحم» نیز وضع بدین منوال است که در تمامی فهرست کتاب وی تنها نه تن به این نام وجود دارند، که
(صفحه 169)
حتی چهار تن از این مردان، نیز معاصر دوره‌ی تاریخی خاصی که انقلاب کربلا در آن دوره بوقوع پیوست، نبوده‌اند.
دلیل آن این است که اسامی اشخاص با ساخت و تکوین فرهنگی و وضعیت اجتماعی و تمدن امت، رابطه دارد و این از نشانه‌های فرهنگی است که با سرعت تغییر نمی‌پذیرد. بل با آهستگی تمام و رفته رفته این تغییرات به وقوع می‌پیوندد و این تغییر منجر به تغییر مفاهیم فرهنگی در یک امت می‌شود. و اینها مفاهیمی است که امت در عادتها و پیرویها و اسامی و صدها مظهر ساده و پیچیده‌ی دیگر اجتماعی، که در زندگی خویش دارد، بعهده می‌گیرد و می‌پذیرد.
ملت عرب با این تغییر فرهنگی فراگیر هنگامی مواجه شد که اسلام را پذیرفت و از جمله‌ی عناصر دنیای فرهنگی جدیدی، که از این طریق وارد فرهنگ عرب شد نامهایی بود که در قرآن و در سنت رسول خدا، ذکر شده و متناسب با فکر عمومی مسلمانان و معتقدات اسلامی آنها بود، و یا آنکه به گونه‌ای به تاریخ گذشته اسلام مربوط بود که در رابطه با نهضت انبیاء و ادامه‌ی آن تا نبوت محمد (ص) قرار می‌گرفت. و همین ارتباط با اسلام برای ورود آن اسامی به فرهنگ مسلمین، کافی بود.
و این شکل دوم از اسامی، که در شکلهای شایع و زیادی در فرهنگ اسلامی یافت می‌شود در تورات و انجیل، موجود می‌باشد. ولی آنچنانکه ما می‌دانیم عرب به عنوان یک ملت، با این دو کتاب آن چنان رابطه و مناسبتی نداشتند که بتوان گفت بر اثر این رابطه مفاهیم فرهنگی خاصی

ساخته شده که با مفاهیم فرهنگی دوره‌ی جاهلیت عرب اختلاف دارد، و برای همین به هنگامی که عرب وارد دنیای فرهنگی اسلام شد هنوز نامهای دوره‌ی جاهلیت را با خویش به همراه داشت، و فرزندان عرب با نامهای جاهلی نامگذاری می‌شدند.
و تا هنگامی که نسلی جدید، بعد از ورود فرهنگ اسلامی، در مراکز بزرگ اسلام، همچون مدینه و اماکن دیگر به دنیا آمدند، این وضع ادامه داشت. و افراد کمی از این نسل دارای نامهایی بودند که با اساس عقیده‌ی اسلامی رابطه داشت. اسامیی چون: «عبدالله»، «عبیدالله»، «عبدالرحمان» در این دوره شیوع دارد. اکثر افراد این نسل هنوز اسامی جاهلیت را یا به عینه داشته‌اند و یا به شکلی نامشان با دوره‌ی جاهلی در ارتباط بود.
(صفحه 170)
همچنین برای ما روشن می‌شود که چگونه ظهور فرهنگ نامگذاری - اگر تعبیر صحیح باشد - در هر نظام فرهنگی جدید، دارای طبیعت خاص خویش است و تغییر در آن به سهولت و سرعتی که در ظواهر دیگر زندگی اجتماعی، به وقوع می‌پیوندد، به وجود نمی‌آید، بلکه نوعی محافظت از فرهنگ گذشته در تغییر آن به چشم می‌خورد و بسیار آهسته و بتدریج تغییر می‌پذیرد.
بنابر آنچه که نگاشتیم تغییر در این جهت محتاج به گذشت سه یا چهار نسل بعد از ورود جامعه، به دنیای فرهنگی جدید می‌باشد.
نسل اول: نامهایی را از دنیای فرهنگی قدیم با خویش باقی نگه می‌دارد که نشانگر اصالتهای گذشته‌ی اوست و فرزندان این نسل، به نامهایی خوانده می‌شوند که با فرهنگ قدیم او، انسجام و بستگی دارد. شکی در این نیست که رسوبات و بازمانده‌های فرهنگ قدیم و ادبیات آن، به صورت زنده و فعالی، به نسبتهای گوناگون باقی می‌مانند. و این بقا در افراد بسیاری از جامعه در نسل دوم، وجود خود را حفظ می‌کند، نسل دوم حامل اسامی نسل پیش، و ریشه‌ی اساسی فرهنگ قدیم می‌باشد، ولی با این وجود نسل دوم با معانی فرهنگ جدید خود را سیراب کرده و اسامیی در رابطه با فرهنگ جدید شروع به پیدایش می‌کند، ولی با این وجود هنوز نامهای فرهنگ قدیم انتشار وسیعی داشته و باقی می‌ماند و در نسل سوم اسامی فرهنگ قدیم، با کشف و ریشه‌یابی بدست می‌آید، تا آنکه در نسل چهارم یا پنجم، بعد از ورود جامعه به دنیای جدید فرهنگی‌اش کلا ذوب می‌شود و رو به نابودی نهایی می‌رود.
پیامبر برای تغییر نامهای دوره‌ی جاهلیت، به دو طریق عمل کرد:
نخست: با صدور توجیهات مورد قبول عموم برای انتخاب اسامی اسلامی مندرج در قرآن و نظایر آن.
دوم: با تغییر دادن اسامی برخی اشخاص از مردان و زنان به نامهای

اسلامی اقدام به این تحول کرد. ولی روش دوم را چندان توسعه‌ای نداد، چرا که تغییر اسامی، در حوزه‌ی وسیع وابستگیهای اجتماعی را پیچیده و بغرنج می‌کند و اختلالات خطرناکی را در سلسله‌های نسبی که عرب توجه و علاقه‌ی بسیار شدیدی به حفظ آن داشت، ایجاد می‌کند.
بنابراین اگر چنین در نظر بگیریم که در سال شصت هجری، همگی مسلمانان
(صفحه 171)
عرب از نسل دوم، بعد از ظهور اسلام، همراه بقایایی از نسل اول هستند، برای ما روشن خواهد شد که اسامی جدید نمی‌توانسته در پی این فرصت اندک انتشار یافته و جانشین اسامی قدیمی شوند، بخصوص نامهایی که دارای منشأ غیر عربی هستند و سلیمان نیز اسمی غیر عربی است.
و بالعکس این نوع اسامی در بین مسلمانان غیر عرب (موالی) بسیار رایج بوده، و همچنین در بین ملتهای غیر عربی که از فرهنگ یونانی تأثیر پذیرفته بودند، یا کسانی که به شکلی خاص، به دنیای تمدن یونانی، بیزانسی وابسته بودند وجود این اسامی بسیار رایج و شایع بوده است، و این به خاطر آن بوده که نامهایی که در قرآن و سنت آمده، برای برخی ملتهای غیر عرب، به دلیل ذکر این اسامی، در فرهنگشان بسیار مألوف و آشنا بوده است.
در «زیارت منسوب به ناحیه» تنها یک بار نام «سلیمان» ذکر شده است و آن نیز نام یکی از موالی بوده به نام «سلیمان «مولی»ی حسین». و به این ترتیب «زیارت منسوب به ناحیه» از این جهت با شیوع اسامی در فرهنگ جاری آن دوره که مورد بحث ماست موافق است.
نام سلیمان «مولی»ی حسین، که در «زیارت» آمده، طبیعتا با بحث مورد نظر ما موافق است و اسم نادر و کمیابی در میان موالی نیست. ولی سلیمانی که برای پنج شخصیت فرض شده‌ی عرب در «زیارت رجبیه» ذکر شده طبیعی بنظر نمی‌رسد و در اینجا، به همین مناسبت ملاحظه می‌کنیم که «زیارت رجبیه» ذکری از «سلیمان مولی‌ی حسین» نمی‌کند.
وجود اسم کم استعمالی، همچون «سلیمان» در زیارت رجبیه آنهم برای پنج نفر، که در محیط اسلامی، عربی، و در دوره‌ی تاریخی مورد بحث، ذکر شده‌اند نقطه‌ی ضعفی است در «زیارت رجبیه».
اموری که بیان کردیم ما را بر آن می‌دارد که «زیارت رجبیه» را به عنوان یک مصدر درجه‌ی دوم، از لحاظ ارزش تاریخی که اسامی شهیدان کربلا را دربر دارد در نظر بگیریم و به همین جهت نمی‌توان در مورد نامهایی که به صورت منفرد، تنها در این «زیارت» ذکر شده‌اند، و در مصادر دیگر نامی از آنان برده نشده،
(صفحه 172)

به «زیارت رجبیه» اعتماد کرد. بلکه ناچار از ضمیمه کردن مصدر تاریخی دیگری به آن هستیم تا بدین وسیله نسبت به اسامی که در آن آمده اعتبار تاریخی ببخشیم. البته بعد از اطمینان به اینکه آن مصدر دیگر، به خود «زیارت رجبیه» استناد نکرده باشد.
«زیارت منسوب به ناحیه» به عنوان یک مصدر اساسی که اسامی شهیدان را در بر دارد تلقی می‌شود. از جهتی بخاطر قدمت تاریخی آن و از جهتی دیگر برای سالم بودن آن از مآخذی که قبلا درباره‌ی «زیارت رجبیه» ذکر کردیم.
(صفحه 175)
(1) در آن دوره اصطلاح شیعی دیگری نیز، برای اشاره به امام دوازدهم وجود داشته که در مورد «مسائل مالی» بکار می‌رفته است، و آن اصطلاح «غریم:... بستانکار» بوده که در کتاب الارشاد شیخ مفید، در طی یک حدیث، به آن اشاره شده است: «... محمد بن صالح گفت: هنگامی که پدرم مرد و کار به من واگذار شد، نزد پدرم حواله‌هایی، از مال «غریم»، برای مردم وجود داشت. مقصود از «غریم» در اینجا، صاحب الامر، امام زمان (عج) می‌باشد.
شیخ مفید (رح...) می‌گوید: این کلمه نام «رمز» بوده، و شیعیان، از گذشته، در میان خود این رمز را می‌شناخته‌اند. و انتخاب کلمه‌ی «رمز» برای خطاب به امام (ع) به خاطر تقیه بوده است.
(الارشاد، ص 354).
(2) ابوالعباس احمد بن علی قلقشندی: «صبح الاعشی» کتابی است در صناعت القاب و اوصاف «نسخه‌ی عکسی از چاپ امیریه. در مجموعه‌ی: میراث ما. انتشارات: مؤسسة المصرية الماقة، للتأليف و الترجمه و الشر - ج 5 ص 506. 438 و جزء 6 ص».
«قلقشندی» درباره‌ی شیوع القاب ظاهری، در سلسله مراتب مقامات دولتی و اجتماعی، تاریخ نگاری می‌کند. (القابی که در نهایت به منظور تعلیم و کرنش بوده و آن چنان زیاد بوده که هیچ حد و مرزی نداشته است).
او در زمان تسلط و حاکمیت «آل بویه» این اثر را نوشته است.
«آل بویه» بر علیه خلفا برپا خاستند و آنها را شکست داده و بر آنها چیره شدند، خلفا بعد از شکست، مخفی گشتند و بر طبق نوشته‌هایی که از آنها باقی مانده جز «ولایات» خاصی در حاکمیت آنها باقی نماند و در اکثر مکاتبات خویش، قدرت را به وزرای خود تعویض نموده‌اند، و وضع به گونه‌ای شد که، بنابر اقتضای زمان نام بردن خلیفه با کنایه و القاب خاصی انجام می‌شد: «المواقف المقدمه» و «المقامات الشريفه» و «السيره النبويه» و «الدار العزيزه» و «المحل المجد»... و چون وضع خلفا به جایی

رسید که با این القاب و صفتهای استعاری، به آنها ادای احترام می‌شد، برای تعظیم و احترام پادشاهان و وزراء نیز لقبهای خاصی، در نظر گرفته شد. مانند: «المجلس العالی» و «الحضرة السامیة» و... و وضع و حال به جایی رسید که با القاب: «المقام» و «المقر» و «الجناب» و «المجلس» و مانند آنها، از پادشاهان و وزیران، به کنایه یاد می‌کردند.
(صبح الاعشی: 5: 492 - 491)
این موضوع نیاز به تحقیق وسیعی دارد تا تاریخ نشو و تطور و تحول آن را بنمایاند و نیز به استنباط نشانه‌های اجتماعی و سیاسی این مسأله در دوره‌ای که در آن نشأت یافته و رشد کرده است، نیاز می‌باشد.

نشانه‌ها

انسان برگزیده
مصادر و منابع تاریخی، ما را در شناخت مستقیم موقعیتهای اجتماعی شهیدان کربلا، و نشانه‌های زندگی شخصی آنان، جز به اندازه‌ی بسیار کم و غیر کافی، یاری نمی‌کنند. و اگر مردان بسیار کمی را که به شکلی تفصیلی و مستقیم، آنها را می‌شناسیم که دارای شخصیت اجتماعی و موقعیت و مقام، در بین قبیله یا جامعه‌ی خویش بوده‌اند، را استثناء کنیم، تعداد بسیاری از شهیدان، از نظر موقعیت اجتماعی ناشناخته باقی می‌مانند، برای آنکه ما جز اسامی آنان چیزی درباره‌شان نمی‌دانیم.
ولی با استناد به برخی متون، این معرفت را بدست می‌آوریم، که اکثر شهیدان از افراد ناشناخته‌ی اعماق جامعه نبوده، بلکه از مردان صاحب موقعیت و مقام در جامعه‌ی خویش بوده‌اند. و همچنین آگاه می‌شویم که آنان نمونه خاصی در اجتماع خویش بوده‌اند که مردم با دیده‌ی احترام بسیار، به آنان می‌نگریستند و عواطف دیگران درباره‌ی آنان اینگونه بوده است که، گروهی آنان را دوست داشتند و گروهی، از آنان بیزاری می‌جستند - یعنی در زندگی دارای موضعگیری اجتماعی بوده‌اند. و این مسأله محبت گروهی و بیزاری گروهی دیگر را پیش می‌آورده.
سخن عمرو بن حجاج زبیدی (1) که سپاه اموی را از مبارزه با انقلابیون نهی
(صفحه 176)
می‌کرد، ما را به موقعیت اجتماعی این شهیدان هدایت می‌کند، و با شخصیت آنان آشنا می‌سازد.
سخن او این بود که: «وای بر شما ای احمقها، آرام باشید و مهلت دهید. آیا می‌دانید با چه کسانی می‌جنگید؟ شما با سواران ناحیه‌ی کوفه، و اهل بصیرت و آگاهی، و گروهی که از مرگ استقبال می‌کنند مبارزه می‌کنید...» (2) .
سواران ناحیه‌ی کوفه در اصطلاح: «اجتماع جنگجویان» که در آن دوره مجتمعی عربی - اسلامی بوده و تعبیری از شخصیتهای بارز اجتماعی می‌باشد.
برتری در یک ستون نظامی، یکی از بهترین راههایی بوده است، که برای بدست آوردن موقعیت اجتماعی قابل اعتبار لازم بوده تا احترام دیگران را برانگیزد. و این صفت جانشین عیوبی بوده که یک نفر در نظر جامعه داشته است، به این صورت که با داشتن این صفت، مردم از معایب او چشم می‌پوشیدند و آنها را ندیده می‌گرفتند. (3) .

و «اهل بصیرت» (4) تعبیری است از انسانهای بیدار و خودآگاهی که مواضع
(صفحه 177)
اجتماعی خویش را، از عقیده و ایمانی می‌گیرند که منشأ اسلامی دارد و به اعتبارات سودجویانه ارتباطی ندارد.
(صفحه 178)
ما در برابر شخصیت خاصی هستیم که در جامعه‌ی اسلامی آن دوره از تاریخ، نشانگر انتخابی آگاهانه است. این انسان شخصیت خاص و برتر بودن خویش را، در انتخاب آگاهانه‌ای که می‌کند، از فضیلتهای شخصی و آگاهی اسلامی و تعهد و مسؤولیت در قبال مواضع عقیدتی خویش استمداد می‌جوید و مایه می‌گیرد. برخلاف رهبران قومی و قبیلگی، که با تقلید از گذشتگانشان، نیرویشان را از ارزشهای قومی و عصبیتهای قبیلگی محض دریافت می‌کنند. و اگر این انتخاب آگاهانه در میان انسانهای بسیاری تعمیم یابد و آنها را دربرگیرد، مسلما آنها، دوستی و یاری قبایل خویش را، با فضیلتها و آگاهیهای اجتماعیشان یکجا جمع خواهند کرد.
(صفحه 179)
از آنچه که در بیان مقومات این انسان نمونه و برگزیده گفتیم، روشن می‌شود که شخصیت او نقیض اجتماعی شخصیت برگزیده شده‌ی تقلیدی قبلی می‌باشد، که حکومت و سیاست قبایل را اداره می‌کرده و با نظام اموی، در معامله و ساخت و پاخت بوده. و از نظام حاکم ابلاغ رسمی، بر رهبری خویش را بر قبیله می‌گرفته است. و اگر این شخصیت منتخب تقلیدی دارای نیرویی توده‌ای متشکل از مردم بوده، می‌توان گفت که انسان برگزیده‌ی آگاه، بدون نیروی مردمی نبوده است. اگر چه نیروی او نسبت به نیروی اکثریت مقلد، محدود و کوچک بوده باشد.
(صفحه 180)
شکی نیست که قدرت حاکم و یاری کنندگان آن، که همان رهبران تقلیدی قبایل بودند، خطر این انسانهای برگزیده را که براساس عقیده دست به انتخابی آگاهانه می‌زنند درک کرده بودند و نیز به این مسأله آگاه بودند که، امکان معامله و سازش توسط شیوه‌های تقلیدی با آنها وجود ندارد. و نیز ممکن نیست که بتوان دوستی و یاری آنها را علیه عقاید اساسی و ریشه دار او، معامله کرده و خریداری نمود. چرا که آنها از «اهل بصیرت» هستند و توانایی آن را دارند که با نیروی هر چند کوچک و کم خویش بر تمامی قبایل تأثیر بگذارند. محدود بودن نیروی آنها، از خطر این تأثیر نمی‌کاهد، چرا که تمامی تغییرات بزرگ تاریخ، ابتدا توسط نیروی محدودی آغاز شده و به همین دلیل، انسانهای برگزیده‌ی آگاه و بیدار، خطر بسیار بزرگی را برای قدرت حاکم و یاری کنندگانش ایجاد می‌نمایند. و به همین سبب

همه‌ی تلاش قدرت عظیم حاکم به کار می‌افتد تا هر چه زودتر به انقلاب پایان دهد و بر نیروی اندک آن، که از آن مردان آگاه تشکیل یافته بود، پیش از آنکه زمان بگذرد و او مجبور به تحمل نیروی بسیاری از اهل بصیرت و پیروانشان باشد، غلبه یابد. و پیش از آنکه نیروهای مردمی جواب مثبت به انقلاب بدهند و امکان پیوستن به آن را پیدا کنند، باید چنین انقلاب را در نطفه خفه کرد.
رهبران تقلیدی و سنتی قبایل، بدون شک درک می‌کرده‌اند که این انسانهای برگزیده و نمونه از اهل بصیرت، در صورت پیروزی خطری بر موقعیت
(صفحه 181)
قدرتمندانه‌ی آنان خواهند داشت. و به این دلیل، با اخلاص تمام، قدرت حکومتی را، با قبول روشی که در پیش گرفته بود، یاری کردند، که انقلابیون را تصفیه نمایند. تا قتل عام آنها عبرتی باشد برای دیگران.
این موضوع نیازمند تتبع و تحقیق در متون «احادیث نبوی» و متون دیگر اسلامی می‌باشد، تا تاریخ به وجود آمدن این اصطلاح (اهل بصیرت) و ورود آن، در بنای فرهنگی انسان مسلمان، شناخته شود.
شاید این اصطلاح، از اصطلاح دیگری که قبل از آن وجود داشته و به عنوان صفت برای برخی اصحاب رسول الله که در احادیث نقل شده به وجود آمده باشد. و آن اصطلاح: «اهل نیت» است که در حدیثی صفت «ابودرداء» (عویمر بن زید خزرجی) ذکر شده: «... «ابودرداء» از بزرگان اصحاب رسول خدا بود و جزء «اهل نیت» در بین اصحاب.»
(الطبقات / 7 / قسم 2، ص 117. ط لیدن افست)
شاید که مقصود از «اهل نیت» انسانهایی هستند که دارای فضایل اخلاقی و صفای درونی می‌باشند.
(صفحه 182)
(1) عمرو بن حجاج زبیدی: از شخصیتهای کوفه و جزو موالی نظام اموی بوده است. او یکی از نزدیکان زیاد بن سمیه بود که در محاکمه و مجازات «حجر بن عدی کندی» شرکت کرد و جزو کسانی بود که علیه حجر شهادت داد. از همنشینان عبیدالله بن زیاد و یکی از سه نفری است که بعد از آشکار شدن برنامه حرکت مسلم بن عقیل، هانی بن عروه را با فریب تحویل ابن‌زیاد دادند.
خواهر او «روعه» همسر هانی بن عروه بود.
عمرو بن حجاج در کربلا فرمانده نیرویی بود که جناح راست سپاه اموی را تشکیل می‌داد. و مأموریتش جلوگیری از استفاده‌ی آب فرات توسط امام حسین و یارانش بود. و نیز یکی از کسانی بود که سرهای بریده شده‌ی شهیدان را به سوی عبیدالله بن زیاد آورد. و همچنین او یکی از کسانی

است که برای امام نامه نوشتند و دعوت کردند که به کوفه بیاید: «... اگر خواستی پس به سوی سپاهی که برای تو گرد آمده پیش بیا».
الطبری: 5: 270 و 349 و 353 و 365 - 364 و 367 و 422 و 456.
(2) الطبری: 435:5.
(3) تفوق و برتری در یک گروه نظامی، آن چنان تأثیری داشت که می‌توانست دیدگاههای متعصبانه و مغرضانه‌ای را که علیه مسلمانان غیر عرب (موالی) وجود داشت از بین ببرد و به دور بریزد، و حتی احترام به موالی و تقدیر و سپاس از او را در نظرها برانگیزد.
(الکامل: 3: 317 - 316 ملاحظه شود).
(4) این تعبیر «اهل البصائر» (اهل بینش و آگاهی) یک اصطلاح فرهنگی اسلامی می‌باشد که مقصود از آن گروهی هستند که به گونه‌ای صحیح نسبت به اسلام آگاهی یافته و به دقت در زندگی خویش ملتزم به اسلام باشند، به گونه‌ای که در مواجهه با مشکلات، در زندگی و جامعه، مواضع اساسی و تعیین کننده را از اسلام اتخاذ کرده و به آن عمل کنند، و هرگز در برابر مشکلات بی‌نظر و بی‌تفاوت نایستند.
این اصطلاح تعبیری است که تعهد و التزام نظری این گروه را به اسلام، در تمامی برخوردها و آزمونهای روزانه‌ی خود برای مبارزه علیه انحرافات نشان می‌دهد.
در یک بررسی و تحقیق سریع و تند معلوم می‌گردد که این اصطلاح در دامن فرهنگ اسلامی و در شرایط زمانی خاص به وجود آمده و از همان زمانی که نیروهای منحرف شروع به انتشار مفاهیم ذهنی و اسلوبهای عملی خود کردند و به گردآوری نیرو پرداختند، این اصطلاح رونق یافته است. به این دلیل اصطلاح مذکور را در کلام امام علی بن ابی‌طالب بسیار می‌یابیم چرا که در دوره‌ی او نیروهای منحرف و غیر اسلامی، رنگ عوض کرده و امام را مجبور به دست یازیدن به نبردهای فکری و نظامی کردند. و اگر امام در صحنه‌ی نظامی نتوانست آنها را به گونه‌ای نهایی نابود ساخته و از دایره‌ی زندگی اسلامی خارج سازد، ولی در صحنه‌ی فکری و عقیدتی، موفق شد که آنها را به رسوایی بکشاند. و ساختگی بودن و پوشالی بودنشان را با دیدگاه بلندنظرانه و قدرت فکری خود بیان کند.
اصطلاح «اهل البصائر» در خطبه‌ها و نامه‌ها و کلمات کوتاه امام علی، تعبیری است از گروهی که آگاهند، در برابر گروهی که آگاهی ندارند. و موضع و موقعیت گروه آگاه را نشان می‌دهد که از تحریکها و فریبها، خود را رهانده، ولی انسان غیر آگاه در موضعی قرار دارد که، از ترسها و فریبها رها نشده است. مثلا در نامه‌ای که از سوی امام علی به معاویة بن ابی‌سفیان نوشته شده آمده است:
و أردیت جیلا من الناس کثیرا خدعتهم بغیک، و ألقیتهم فی موج بحرک،

تغشاهم الظلمات، و تتلاطم بهم الشبهات، فجازوا عن وجهتهم، و نكصوا على أعقابهم، و تولوا على أدبارهم، و عولوا على أحسابهم، الا من فاء من أهل البصائر، فانهم فارقوک بعد معرفتک، و هربوا الى الله من موازرتک.
(نهج‌البلاغه، صبحی الصالح، نامه 32. ص 406)
«و گروهی بسیار از مردم را به نابودی کشاندی و به فریب خویش گمراه ساختی و در موج دریای فریب خود آن چنان درانداختی که تیرگیها آنان را فراگرفت و شبهه‌ها و شکها آنان را دگرگون ساخت و از هدف و جهت خویش بازماندند و از حق کناره گرفته به گذشتگان خود روی آوردند و بر ارزشهای گذشته خویش تکیه زدند، مگر آنها که «اهل بینش و بصیرت» بودند که بعد از شناخت تو، از تو جدا گشتند و از همکاری با تو به خدا پناه بردند...»
«عزالدین بن ابی‌الحدید» در شرح این متن گفته است:
«و عولوا على احسابهم» یعنی بر دین اعتماد و تکیه نکردند و عصبیتهای قومی و غرورهای جاهلیت آنها را به سوی خویش کشید و به سوی آنها رفتند و دین را رها کردند. سپس امام گروهی را که از اهل بصائر بودند استثناء می‌کند. «الا من فاء من اهل البصائر...»
(شرح نهج‌البلاغه ابن ابی الحدید: 16: 133 - 132)
و در خطبه‌ای که به مصیبتها و فتنه‌ها اشاره می‌کند و گروهی از گمراهان را وصف می‌نماید در این باره آمده:
«و طال الامد بهم ليستكملوا الخزي، و يستوجبوا الغير، حتى اذا اخلولق الاجل، و استراح قوم الى الفتن، و أشالوا عن لقاح حربهم، لم يمنوا (اهل البصائر) على الله بالصبر، و لم يستعظموا بذل أنفسهم فى الحق، حتى اذا و افق وارد القضاء انقطاع مدة البلاء، حملوا بصائرهم على أسيافهم، و دانوا لربهم بأمر و اعظهم.»
(نهج‌البلاغه، خ 150، صبحی الصالح، ط بیروت، ص 209)
«سرانجامشان طولانی می‌شود تا رسوایی خود را به کمال رسانند و موجب حوادثی شوند تا موعد به پایان رسد و گروهی در فتنه‌ها راحتی یافتند و از جنگ طلبی دست کشیدند و با شکیبایی خود بر خدا منت ننهادند و از خودگذشتگیهای در راه حق را بزرگ نشمردند، تا آنکه سرنوشت آینده با قطع شدن و تمام گشتن زمان بلا و آزمایش موافق گشت. دیدگاهها و روشن بینی‌هایشان را بر شمشیرهایشان حمل کردند و با فرمان نصیحت کننده‌شان به خداوندشان نزدیک شدند.»
اینها اهل جاهلیت از سویی و مسلمانان دوره‌ی رسول خدا (ص)، از سوی دیگر می‌باشند.
ابن ابی الحدید در شرحی که بر این متن دارد می‌گوید:
«... تا آنجا که این گروه صلح و سازش را با آنان در پیش گرفتند. به دلیل

ناتوانی در مبارزه و جهاد با آنان و با ورود به گمراهیها و فتنه‌هایشان، راحت طلبی کردند و از جنگ با آنان طفره رفتند... خداوند عارفان شجاع را برانگیخت و آنان برخاستند و «این عارفان بینشها و بصیرت‌هایشان را بر روی شمشیرهایشان حمل کردند... یعنی دیدگاهها و عقاید خویش را برای مردم بیان کردند و آشکار نمودند و از پیرایه‌ها و شاخ و برگهای بیهوده آن را پالودند، درست مثل آنکه چیزی بر روی شمشیرها حمل می‌شود و آنکس که می‌نگرد آن را می‌بیند...»
(شرح نهج‌البلاغه ابن ابی الحدید: 9: 131 - 129)
«دیدگاهها و بصیرتهایشان را بر شمشیرهایشان حمل می‌کنند» به زبان امروز یعنی: موضعگیری‌های عقیدتی و آشکار و مبارزه در راه تحقق آنها.
در خطبه‌ای دیگر امام می‌فرماید:
قد انجابت السرائر لاهل البصائر، و وضحت محجة الحق لخاطبها،»
(نهج‌البلاغه، خطبه 108، صبحی الصالح، ص 156).
«سیرتها و پنهانیها بر اهل بصیرت آشکار است و راه حق برای رهروان گم نیز روشن می‌باشد.» در خطبه‌ای دیگر که در آن آفرینش «زنبور عسل و ملخ» را بیان می‌کند می‌فرماید: «و لو فکروا فی عظیم القدرة، و جسیم النعمة، لرجعوا الی الطریق، و خافوا عذاب الحریق، ولکن القلوب علیلة، و البصائر مدخولة.»
(نهج‌البلاغه، خطبه 185، صبحی الصالح، ص 270)
«اگر در عظمت قدرت و بزرگی نعمت دهنده اندیشه کنند، به راه بازخواهند گشت و از عذاب آتش خواهند ترسید، اما قلبها مریضند و چشمها و بصیرتها معیوبند.»
و خطاب به همراهانش می‌فرماید:
«فانفذوا علی بصائرکم، و لتصدق نیاتکم فی جهاد عدوکم. فوالذی لا اله الا هو انی لعلی جادة الحق و انهم لعلی مزلة الباطل.
(نهج‌البلاغه، خطبه 197، صبحی الصالح، ص 311 و 312)
«بر بینشها و بصیرتهای خود راه گذر دهید و نیتهای شما در جهاد با دشمنانتان باید راست و صدیق باشند سوگند به او که جز او خدایی نیست، که من بر جاده‌ی حقم و آنان بر لغزشگاه باطل.»
و در نیایش:
«اللهم انک انس الانسین لاولیائک، و أحضرهم بالکفایة للمتوکلین علیک. تشاهدهم فی سرائرهم، و تطلع علیهم فی ضمائرهم، و تعلم مبلغ بصائرهم.»
(نهج‌البلاغه، خطبه 227، صبحی الصالح، ص 349)
«خدایا تو مأنوس‌ترین مأنوسان برای دوستداران خود هستی، و حاضرترین و آماده‌ترین آنها برای توکل کنندگان خود می‌باشی، در پنهانیهایشان آنها را

مشاهده می‌کنی و در درونشان بر آنان آگاهی، و اندازه‌ی بینش آنان را می‌دانی...»
و در یکی از کلمات قصار:
«الامانی تعمی أعین البصائر،...»
(نهج‌البلاغه، کلمات قصار، 275، صبحی الصالح، ص 524)
«آرزوها، چشمهای بصیرت را کور می‌کنند.»
این اصطلاح در سخنی که «مهدی عباسی» در رابطه با وضعیت صلابت و پایداری یکی از انقلابیون دوره‌ی خویش به وزیرش ربیع گفته بیان شده است: آیا نترسی و استحکام درونی و قلبی او را نمی‌بینی، به خدا سوگند او از «اهل البصائر» اهل بینش و آگاهی است.
(مقاتل الطالبیین: 418).

عرب و موالی
بر ماست که به هنگام بررسی رابطه و وابستگی موالی با انقلاب حسین، و نشانه‌های این وابستگی، باید موالی امام حسین و امام علی را، به کناری بگذاریم. زیرا که موضعگیری اینها برخاسته از این مسأله است که، رهبران انقلاب، اولیاء خود آنها می‌باشند، رابطه‌شان با انقلاب، رابطه‌ای طبیعی است. و به همین دلیل، در رابطه و وابستگی این موالی با انقلاب، هیچ نشانه‌ای حاکی از موضع و موقعیت عمومی موالی نسبت به انقلاب وجود ندارد. و رابطه‌ی این موالی با انقلاب، برای تفسیر موضعگیری موالی، صلاحیت و ارزش کافی ندارد.
بحث در این مسأله، مربوط به مواليی می‌باشد که موالی بنی‌هاشم نبوده، و به گونه‌ای در انقلاب شرکت کرده باشند. شرکت اینها ممکن است که در صورت رسیدن به حد معینی از تراکم و تنوع، نشانه‌ای از موضع موالی باشد.
اگر نسبت موالی را در نیروی اندک و انقلابی همراه امام، در نظر بگیریم، نسبت بسیار اندکی که تعداد آنها به یک دهم از مجموع انقلابیون نمی‌رسد، بدست می‌آوریم. و آن به این جهت است که اگر ما موالی امام حسین را کنار بگذاریم، شش نفر دیگر از موالی، در رده‌ی اسامیی که به ما رسیده است، باقی می‌مانند که عبارتند از:
1- جون «مولی»ی ابوذر غفاری.
2- زاهر «مولی»ی عمرو بن حمق خزاعی.
3- سالم «مولی»ی بنی مدنیة کلبی.
(صفحه 183)
4- سالم «مولی»ی عامر عبدی.
5- سعد بن عبدالله «مولی»ی عمرو بن خالد أزدی.
6- شوذب «مولی»ی شاکر بن عبدالله همدانی شاکری.
اگر وجود موالی در انقلاب حسینی متوقف به شرکت کردن تعداد محدودی از موالی، در نبرد کربلا، و به شهادت رسیدن آنها باشد، در مشارکت چنین تعداد اندکی، هیچ نشانه‌ی باارزش تاریخی، بر مسأله‌ی مورد نظر وجود ندارد. ولی وجود موالی در انقلاب حسینی، و رابطه‌ی آنها با انقلاب، از این اندازه‌ی محدود گذر کرده، با تعداد بسیار زیادتری در میدانهای وسیع‌تر به ظهور می‌رسد. وجود بعضی نشانه‌ها قبل از عاشورا و بعد از آن، دلالت بر وجود رابطه‌ی بین موالی و انقلاب حسینی می‌نماید که شاید جدا بسیار عظیم بوده باشد. و چه بسا که نشانه‌های بسیار باارزشی، بر شروع حرکت

بسیار پرخطر و بزرگ موالی، در این رابطه‌ها وجود داشته باشد که بتوان با آن، جهت حرکت تاریخ در جهان اسلام را تبیین کرد.
یکی از این نشانه‌ها که اشاره‌ای بر مسأله‌ی مورد بحث ما می‌باشد، این است که: عبیدالله بن زیاد وقتی تصمیم گرفت اطلاعاتی درباره‌ی مسلم بن عقیل بدست آورد، با وجود اینکه این کار بسیار مهم بود، برای جاسوسی و کسب اطلاعات، فرد عربی را استخدام نکرد و «مولی»ی خود را که معقل نامیده می‌شد فراخواند و سه هزار (درهم یا دینار) به او عطا کرد و گفت: برو درباره‌ی مردی که اهل کوفه با او بیعت کرده‌اند پرس و جو کن، و خود را به او چنین بنما که تو مردی از اهل «حمص» هستی...» (1) .
یکی دیگر از این نشانه‌ها وجود بیوه زنی است که مسلم بن عقیل بعد از آنکه حرکتش، رو به سستی گرائید و سرکوب شد و مردم از اطراف او متفرق گشتند، به منزل این زن پناهنده شد. و او بانو «طوعه» بود. و «مولاة» محمد بن اشعث (2) محسوب می‌شد. مسلم بن عقیل را بمجرد آنکه نامش را شنید داخل منزل
(صفحه 184)
نمود، بدون آنکه هیچ ترسی از خود بروز دهد. ترس و وحشت از رنجهایی که ممکن است بر اثر پناه دادن و مهمان نوازی از مسلم، بر او وارد شود.
در حالی مسلم را مخفی کرد که به خوبی می‌دانست که مسلم مورد تعقیب قدرت حاکم، و مطلوب آنهاست.
آیا عبیدالله بن زیاد، برای مسأله‌ی مهمی چون تجسس درباره‌ی مسلم بن عقیل، مردی از موالی را انتخاب می‌کند بجای آنکه مردی عرب را بر این مسأله بگمارد، آیا دلالت می‌کند بر اینکه نظام اموی در نظر گرفته و پی برده بود که موالی، عواطف و روابط خویش را با حرکت انقلاب و شخصیتهای آن، مخفی می‌کرده‌اند. این رابطه‌های مخفی بین انقلاب و گروههایی از موالی، زمینه‌ی خوبی بوده برای اطمینان انقلابیون به هر کسی که از موالی بوده باشد، بی‌آنکه شناخت کاملی از او داشته باشند. اعتماد به یکی از موالی بیش از اعتماد به یک فرد عربی می‌باشد که مثلا اهل شام بوده و انقلابیون او را نشناسند؟ و راهی هم برای اعتماد به شخصیت او در دست نباشد؟
و آیا پاسخ مثبت مسلم بن عوسجه (3) ،بدون ترس، به این جاسوس، بر درستی برآورد و نظر نظام اموی درباره‌ی رابطه بین موالی و انقلاب، دلالت نمی‌کند؟
پناه دادن به مسلم بن عقیل، توسط بانو «طوعه» و مخفی کردن او در منزل خویش، بعد از آگاه شدن او نسبت به این مسأله که اهالی کوفه، او را ترک کرده‌اند، آیا می‌توان گفت که این مطلب بر این مسأله دلالت

می‌کند که رفتار موافق این زن به خاطر موقعیت مثبت و علاقه‌ی درونی او به انقلاب بوده که بین او و تفکر درباره‌ی عواقب خطرناک این رفتار، قرار گرفته و او به علاقه‌ی درونی خویش نسبت به انقلاب جواب مثبت داده است؟
جوابی قطعی برای این سؤالات، به دست نیاورده‌ایم. اگر چه به نظر ما، ارزشهای سیاسی و اجتماعیی که در آن زمان وجود داشته ما را بر این می‌خواند که جواب مثبت و موافق به این سؤالها بدهیم.
ما از این مسأله آگاه هستیم که موالی رابطه‌ی محکمی با امام علی بن ابی‌طالب
(صفحه 185)
داشته‌اند، ناشی از سیاست عادلانه‌ی امام بوده. امام علی آنها را با دیگر مسلمانان مساوی قرار داد. برخی از رهبران قبایل عرب بر این علاقه و رابطه بین امام و موالی کینه می‌ورزیدند و از آن ناراضی بودند.
اشعث بن قیس در این باره، به امام علی گفت: یا امیرالمؤمنین، این مسلمانان غیر عرب (حمراء) در نزدیکی به تو، به ما چیره گشته‌اند. (4) .
و مطمئنا این موالی در دوره‌ی یزید بن معاویه نیز وجود داشتند و همیشه به یاد زندگی خود در سالهای اندک خلافت امام علی بن ابی‌طالب بودند، که زندگیشان در آن سالهای اندک راحت‌تر و با آرامش بیشتر و کرامت توأم بود نسبت به آنچه که در سایه‌ی حکومت معاویة بن ابی‌سفیان، به حقارتی شدید و بی‌ارزشیها و قتل عامهایی انجامید که معاویه در آن قتل عامها نیمی از موالی را از ترس فزونی تعدادشان، و برای از بین بردن مشکلات سیاسیی که با زیاد شدن موالی به وجود می‌آمد به قتل رسانید. (5) .
اگر عبیدالله بن زیاد مبادرت به از بین بردن حرکت کوتاه مدت مسلم بن عقیل نمی‌کرد و اگر به انقلاب، فرصت داده می‌شد که لااقل چند روزی استمرار بیابد، موقعیت موالی، به گونه‌ای واضح‌تر از آنچه که اکنون ما از آن اطلاع داریم، برای ما مشخص می‌شد. و بطور حتم می‌دیدیم که وجودشان به انقلاب بسیار نزدیکتر از تصویری است که تاریخ انقلاب از آنان برای ما ترسیم کرده است. و سهمی که در انقلاب داشته‌اند بسیار گسترده و وسیع بوده است.
رهبران و اشراف عرب، به سوی انقلاب جهتگیری کردند، این جهتگیری در همه‌ی آنها علت واحدی نداشت، عده‌ی کمی از آنها به خاطر روح و احساس آگاهی دینی به انقلاب روی آوردند و بسیاری از آنان برای بازگرداندن سلطه و قدرت از شام، و اعاده‌ی عظمت گذشته‌ی کوفه، متمایل به انقلاب شدند.
موالی به خاطر تمایلی که برای تغییر شرایط اجتماعی و واقعیت ناگواری

که در آن بسر می‌بردند داشتند و برای بازگرداندن موقعیت عادلانه‌ی زندگی‌شان در دوره‌ی کوتاه حکومت امام علی، به انقلاب، روی آوردند. انگیزه‌ی موالی با وجود
(صفحه 186)
کمی تعداد شهیدانشان در میان شهیدان کربلا، در حرکت به سوی انقلاب و پیوستن به آن، از آگاهی صادقانه و صحیحی مایه می‌گرفت که منشأ آن حقیقت اسلام بود.
و نیز حرکت آنها ناشی بود از درک انحرافاتی که نظام اموی به نام اسلام به انجام می‌رسانید و در جامعه‌ی اسلامی آن روز ارائه می‌داد.
حوادثی که به فاصله‌ی سالهای اندکی بعد از انقلاب امام حسین، به وقوع پیوست، نشانگر عمق رابطه‌ی موالی و گستردگی آن با انقلاب می‌باشد. زمانی که «مختار بن ابی‌عبید ثقفی» در کوفه قیام کرد (6) و شعارهای حمایت از «مستضعفان» و انتقام گرفتن از قاتلان حسین (ع) و اهل بیت را مطرح کرد، ابتدا اعراب و موالی همه با هم دور او جمع شدند و بعدها اکثریت عظیمی از اعراب، از او کناره گرفتند چرا که سیاست مالی و اجتماعی مختار را نسبت به موالی رد می‌کردند و مردود می‌دانستند، اما «موالی» همراه مختار تا نهایت دردناک و رنج آور نهضت، ثابت قدم باقی ماندند نهایت دردناکی که در مقابل چهره‌ی حکومت «عبدالله بن زبیر» خود را نشان داد، حکومتی که در خشونت و بدرفتاری و امتیاز دادن و فرق گذاشتن بین مردم، کمتر از حکومت اموی نبود و کم و کسری از آن نداشت. (7) .
(صفحه 187)
می‌توانیم بگوییم که موالی در سال شصت هجری در ابتدای آگاهی و بیداری نسبت به موقعیت ناگوار خویش بسر می‌برده‌اند. در مقایسه با تمامی حقوق انسانی که اسلام برای آنان تضمین کرده بود، که هر انسانی از هر ملیتی، از موقعیتی با کرامت و مساوی با موقعیت انسان عرب، در دولت اسلامی باید برخوردار باشد.
اگر به موالی فرصت داده می‌شد تا در اوایل آگاهی نسبت به قدرت و نیروی خویش می‌توانستند با دست زدن به انقلاب، رهبری را به دست بگیرند رنجها و آرزوهای خود را در عمل، تشریح و بیان می‌کردند و انقلاب امام حسین (ع) آگاهی آنها را نسبت به واقعیت زندگی و به حقوق اسلامیشان، رشد و گسترش داد و نیز این انقلاب، آگاهی آنان را نسبت به این مسأله که قدرت بزرگی هستند و در جامعه‌ی اسلامی نیروی لازم را برای تغییر مناسبات اجتماعی دارا می‌باشند بیدار کرده و رشد داد.
با به راه افتادن انقلاب مختار بن ابی‌عبید ثقفی، جامعه‌ی اسلامی - عربی، و از خلال آن نظاره‌گر قدرت جدیدی شد، که از نیروی موالی پدید آمده

بود، نیرویی که با تمامی شدت و سرسختی، و به خاطر مبادی باارزش و شریفی که رهبری حاکم در چهارچوب شعار، به آن ایمان داشت و در درگیریها و مشکلات و تصمیم گیریها و مواضع حکومتی توجهی به آنها نمی‌کرد. مختار برای برقراری اصل اسلامی مساوات، بین عرب و موالی - که این کار در صلاحیت او بود - بااخلاص تمام تلاش کرد ولی به دلیل تعصب رهبران قبایل، و کوتاهی بینش آنان نسبت به مسائل اجتماعی، که باعث شد مختار در این مبارزه، ناچارا تنها با تکیه به نیروی موالی و تعداد کمی از آگاهان عرب، در این راه گام بردارد و ناکام شود.
ولی با این همه پراکندگی که میان مسلمانان عرب و غیر عرب وجود داشت و بر پیکر تمامی انقلاب در عراق فرود آمد، فرصت سرکوب انقلاب را به ابن‌زبیر داد و او درست از آن زمان شروع به تغییرات عمیق و گسترده‌ای نمود که بلندترین قله‌ی این تغییر را در استیلای بنی‌عباس بر خلافت اسلامی، باید دید.
(صفحه 188)
(1) الطبری: 5: 362 - 348. در گزارش «عمار دهنی» و «ابومخنف» آمده که این مولی، مولای ابن‌زیاد بوده است. ولی در گزارش «عیسی بن یزید کنانی» آمده که «معقل» مولی‌ی ابن‌زیاد نبوده است بلکه «مولی»ی قبیله‌ی بنی‌تمیم بوده.
(الطبری: 5:360).
(2) الطبری: 6:371.
(3) نام او در شمارش تعداد شهیدان ذکر شد. مسلم بن عوسجه که در کوفه، از مردم برای امام حسین بیعت می‌گرفت و در حرکت مسلم بن عقیل امین و مسؤول اموال در کوفه بود.
(4) «حمراء»: اسم قدیمی که بر ایرانیان مسلمان اطلاق می‌شد. که بعدها بر رومیهای مسلمان نیز اطلاق شد.
(5) المبرد: الکامل: 2:62.
(6) پدر مختار، جنگ «جسر» را که نزدیک «البریب» در «نخیله» اتفاق افتاد رهبری می‌کرد که مسلمانان در این جنگ در برابر برتری سپاه ایران شکست خوردند و خسارتهایی دیدند.
همسر مختار «عمرة» دختر «نعمان بن بشیر الانصاری» بود که مصعب بن زبیر بعد از شکست دادن انقلاب مختار، او را به قتل رسانید. مختار خانه‌ای در کوفه داشت که مسلم بن عقیل در آنجا فرود آمد و تا مدتی در آنجا بود، او صاحب یک قطعه زمین زراعتی در نزدیکی کوفه بود.
مختار نهضت خود را در کوفه، در صبح چهارشنبه 13 ربیع الاول سال 66 ه (18 تشرین الاول - اکتبر سال 675 م) اعلان کرد. و با قتل مختار به همراه عده‌ای از یاران از جان گذشته‌اش در کوفه، در روز 14 رمضان

سال 67 ه (3 نیسان - آوریل سال 687 م) نهضتش پایان یافت. مختار به هنگام کشته شدن شصت و هفت سال داشت.
(7) مختار سپاهی سه هزار نفره را که همگی از موالی بودند برای همکاری و اتحاد با عبدالله بن زبیر به مدینه فرستاد تا به همراهی سپاه عبدالله بن زبیر که از دو هزار سرباز تشکیل شده بود، در برابر سپاه اموی ایستادگی کنند. فرماندهی سپاه مختار با «شرحبیل بن ورس همدانی» و فرماندهی سپاه عبدالله بن زبیر با «عیاش (عباس) بن سهل بن سعد انصاری» بود. ولی «عیاش» فرمانده سپاه عبدالله بن زبیر برای سپاه همپیمان که برای اتحاد و همکاری با عبدالله بن زبیر آمده بودند کشتارگاهی تدارک دید که در آن نابود شدند.

عرب شمال، عرب جنوب
اکثر انقلابیونی که از خاندان بنی‌هاشم نبودند، از نظر ریشه‌ی قومی و قبیلگی‌شان از اعراب جنوب و از «یمن» بودند.
و چه بسا که این مسأله اشاره‌ای باشد بر اینکه اکثر بیعت کنندگان با مسلم بن عقیل، وابسته به «عرب جنوب» بوده‌اند. و آنچه که بنظر می‌رسد این است که بخش عظیمی از توده‌های وابسته به انقلاب بستگی به قبایلی داشته‌اند که از عرب جنوب به حساب می‌آمده‌اند.
و شاید یکی از نشانه‌های این مطلب این مسأله باشد: زمانی که عبیدالله بن زیاد به کوفه آمد مسلم بن عقیل از خانه‌ی مختار بن ابی‌عبید ثقفی، که از قبیله‌ی «مضر» و وابسته به عرب شمال بودند، بیرون آمد و به خانه‌ی «عروة بن هانی مرادی» که یکی از رهبران بزرگ عرب جنوب در کوفه به حساب می‌آمد، رفت.
و شاید یکی از بزرگترین اشاره‌ها که باز دلالت بر این مطلب می‌کند، این باشد که: وقتی عبیدالله بن زیاد، بعد از شکست حرکت مسلم بن عقیل در کوفه، خواست که او را دستگیر نماید، سپاهیانی را برای انجام این امر مهم انتخاب نمود که همگی وابسته به «قیس» و از «عرب شمال» بودند. و در میان آنها حتی یک نفر از وابستگان به یمن و از عرب جنوب وجود نداشت.
گرچه تمامی سپاه علی الاطلاق از عرب شمال تشکیل یافته بود، ولی ابن‌زیاد فرماندهی سپاه را به عبدالرحمان بن اشعث که از قبایل وابسته به عرب
(صفحه 189)
یمن بود، سپرد. (1) .
هر گاه حرکت مسلم بن عقیل در کوفه، از جهت همراهی و همکاری نیروی عرب یمن ممتاز باشد و اینگونه شناخته شود، ما مسأله‌ی مهمی را پیش روی خواهیم داشت که نسبت به عدم بیعت امام حسین با یزید بن معاویه و اعلان آشکار مخالفت و رد بیعت با او، نشانه‌ای بزرگ به شمار می‌آید و دلالت عظیمی نسبت به علت حرکت علنی امام در «حجاز» می‌نماید.
زمانی که امام حسین تصمیم به خروج از مدینه و رفتن به مکه گرفت و سپس، زمانی که تصمیم خویش را مبنی بر خارج شدن از مکه و رهسپار شدن به طرف عراق اتخاذ نمود و نیز در طول راه به سوی عراق، همه جا، نصایح گوناگون و رهنمودهای بسیار، از شخصیتهای مختلف و صاحب فکر و اندیشه، دریافت کرد که همگی مسأله‌ی واحدی را مطرح می‌ساختند و آن

اینکه امام حسین به جای عراق متوجه یمن شود و به آن سمت برود. امام چنین نصیحتی را به هنگامی که از مدینه رهسپار مکه بود، از برادرش محمد بن حنفیه شنید.
محمد بن حنفیه خطاب به امام گفت: «... به سوی مکه برو، اگر زندگی در آنجا برای تو آرامش داشت پس همان است که ما دوست داریم و منتهای آرزوی ماست. ولی اگر به گونه‌ای دیگر بود، به سرزمینهای یمن رهسپار شو، که آنان یاران جد، پدر و برادرت هستند و قلبشان نازکتر و مهربانتر است و سرزمینشان، وسیعتر، و عقلشان برتر است...» (2) .
در گفتگویی که بین امام و عبدالله بن عباس در مکه پیش آمد، امام از عبدالله بن عباس این سخن را شنید:
«... اگر شب را بسر نمی‌بری جز آنکه قصد بیرون رفتن از مکه را در سر داری، پس به سوی یمن حرکت کن که سرزمینی است با پناهگاهها و نواحی بسیار و پهناور و گسترده که پدرت آنجا شیعیانی دارد و تو، در آنجا، بر کنار از آزار دیگران، بسر خواهی برد.» (3) .
(صفحه 190)
«طرماح بن عدی طائی» که به عنوان راهنمای چهار نفر از اهالی کوفه که پس از کشته شدن مسلم بن عقیل قصد پیوستن به امام را داشتند (4) در محل «عذیب الهجانات» با حسین (ع) دیدار کرد و گفت:
«... خداوند تو را از آن باز دارد تا نتیجه‌ی اندیشه‌ی خویش را بنگری، و آنچه که پدید می‌آوری برای تو آشکار شود. اگر اراده کرده‌ای تا در سرزمینی فرود آیی و منزل گزینی، پس حرکت کن تا تو را بر بلندای کوههایمان فرود آورم و جای دهم... و همراه تو حرکت خواهم کرد تا در «قریه» جایگزینت سازم و بعد برمی‌خیزیم تا به دعوت مردان «أجأ» و «سلمی» از قبیله‌ی «طیء» بپردازیم. و به خدا سوگند ده روز طول نخواهد کشید که تمامی قبیله‌ی «طیء» پیاده و سواره دعوتت را پاسخ خواهند داد.» (5) .
ما بعد از حوادث کربلا، و نیز پس از دوران خلافت یزید بن معاویه، مسأله‌ی پدیده‌ی «یمنی بودن» و تکیه داشتن به آنان را که در نهضتهای بسیاری استمرار داشته و بر تمامی حوادث سایه افکنده، رویاروی خود می‌یابیم.
اهالی کوفه پس از مرگ یزید بن معاویه، ولایت حاکمیت بنی‌امیه و حکومت ابن‌زیاد را، از گرده‌ی خویش برداشته و به دور افکندند، و خواستند که امیری را بر خویش به حاکمیت منصوب نمایند که به امورشان توجه کند:
«گروهی گفتند: عمر بن سعد بن ابی‌وقاص شایسته‌ی حکومت است. چون آهنگ او کردند تا به حکومت بنشانندش، زنانی از قبیله‌ی همدان و زنانی

دیگر از قبایل کهلان، «انصار»، «ربیعه» و «نخع» با هم به سوی مسجد پیش آمدند تا وارد مسجد جامع شدند، و در حال فریاد و گریه و شیون و ندبه بر مصائب حسین می‌گفتند: آیا عمر بن سعد به کشتن امام حسین راضی نشد تا بتواند در کوفه بر ما حکومت کند؟ مردم با شنیدن این سخن گریستند، و از «عمر بن سعد» روی گرداندند. زنان قبیله‌ی همدان در آن میان از زنان قبایل دیگر مشخص‌تر بودند.» (6) .
(صفحه 191)
پدیده‌ی «یمنی بودن» در انقلاب حسینی،ما را به ملاحظه‌ی مسأله‌ی دیگری می‌کشاند و آن این است که:
زیادی وابستگان «عرب جنوب»نسبت به وابستگان «عرب شمال» در نیروی انقلابی کربلا، گرچه جدا محدود بوده ولی با این همه شایسته است که به عنوان نشانه‌ی استوار و باارزشی بر اصالت انقلاب حسینی، که ریشه‌ای عقیدتی و اساسی دارد، تلقی شود.
معاویه از ابتدای برملا شدن این موضوع که قبیله‌ی «مضر» از او روی گردانده، تصمیم گرفت که برای محکم کردن دولت و اقتدار خویش، از عنصر یمنی سود جوید. و پسرش یزید نیز در این رابطه همچون او رفتار کرد. و ناگفته نماند که مادر یزید زنی یمنی از قبیله‌ی «کلب» بود.
با وجود این تعداد شخصیتهای وابسته به «عرب یمن» در انقلاب کربلا را، نسبت به تعداد «عرب شمال» بیشتر می‌یابیم.
انقلاب یک عمل سیاسی بوده و بسیار طبیعی می‌باشد که انجام این عمل سیاسی و به پایان رساندن آن بر طبق عمل به اصول سیاسیی باشد که در جامعه‌ی آن روز شایع بوده است. و نتیجه‌ی این مسأله آن است که توده‌های تشکیل دهنده‌ی انقلاب، از خلال منطق درگیریهای قبیله‌ای تکوین یافته و با این نیروها از خلال همان منطق برخورد شده است. ولی واقعیت تاریخی برخلاف آن بوده و توده‌های شرکت کننده در انقلاب آهسته و به موقع و در نتیجه‌ی وقوع آگاهی در روشنای اصالت اسلامی، تکوین و تشکیل یافته‌اند. و انقلاب با این توده‌های مردمی از خلال باورهای عقیدتی برخورد کرده نه از خلال غرایز قبیلگی و قومی.
آیا چنین بنظر می‌رسد که «عرب شمال» از انقلاب دور بوده؟ اگر این گونه نتیجه‌گیری شود باید تأکید کرد که این استنتاج مطلقا درست نبوده و اعراب شمال بخش بزرگی از نیروی انقلاب را تشکیل می‌داده‌اند. گرچه ما نه تنها در انقلاب، عناصر «مضری» و «عدنانی» نمی‌یابیم، بلکه برعکس برخی از نصوص و متون تاریخی به نقش بارز و مشخص برخی از عناصر عرب شمال اشاره می‌نمایند که برای یاری و مساعدت حاکمیت اموی در نابود کردن انقلاب حسینی، برخاسته و نقش پذیرفته بودند. و اینها همه وابستگان به قیس بودند. در این فرصت یادآوری

(صفحه 192)
می‌کنیم نیرویی که برای دستگیری مسلم بن عقیل گسیل شد وابسته به «قیس» بود. (7) .
مقداری متون شعری بسیار باارزشی وجود دارد که موقعیت قبیله‌ای را روشن می‌سازد. این اشعار بیان می‌سازند که قبیله‌ی «قیس» مسؤول و بزرگترین شریک اموی، در به قتل رساندن امام حسین (ع) می‌باشد.
«سلیمان بن قته محاربی تابعی» (8) در شعری که برای رثای حسین سروده می‌گوید:
شهادت شهید «طف» از خاندان بنی‌هاشم
گردن مسلمانان را به ذلت فرود آورد و آنها خوار شدند
و بر گرده‌ی «غنی» قطره‌ای از خون ماست
که به زودی روزی که بیاید انتقام خواهیم گرفت
هنگامی که «قیس» فقیر می‌شد و محتاج، احتیاجشان را جبران می‌کردیم
ولی به هنگامی که نعل وارونه گشت (اوضاع دگرگون شد) «قیس» ما را به قتل رسانیدند. (9) .
(صفحه 193)
شاعر در رثای حسین از قبیله‌ی «قیس» (قیس عیلان بن مضر) و قبیله‌ی «غنی» (تیره‌ای از غطفان، و از قیس عیلان) نام می‌برد و مسؤولیت شهادت حسین را بر گرده‌ی آنها نهاده و به گرفتن انتقام خون حسین تهدیدشان می‌نماید.
انقلابیون کربلا گروهی کوچک بودند با دو جناح، شامل عرب جنوب و عرب شمال. گروهی که یک «نمونه‌ی انتخاب شده» را جلوه‌گر می‌سازند. و باید توجه کرد که بسیاری از انقلابیون تعداد افراد و شخصیتها و خانواده‌هایشان را نشان نمی‌دهند، بل آنچه را که برتر از وابستگیهای قومی و عصبیتهای خانوادگی است یعنی توده‌های عظیمی از تمامی قبایل را به تصویر می‌کشند و مطرح می‌سازند.
زیرا اگر انقلاب پیروز می‌شد انقلابیون توانایی آن را داشته‌اند که با تسلط بر موقعیت اجتماعی و استیلاء بر حاکمیت جایگزین آن شوند. و اگر فرصت پیروزی به آنها داده نمی‌شد - چنانکه در واقعیت روی داد - باز توانایی آن را داشته‌اند که طوفانی از خشم را علیه حکومت منحرف زمان، در دلهای توده‌های عظیم مردمی، برانگیزند، و آنان را در راه دستیابی به آگاهی حقیقی قرار داده و از آنها توده‌های آگاهی بسازند که بتوانند تمامی انقلابات مستمر تاریخی را تغذیه کرده و ادامه دهند، و این واقعیتی است که انقلاب کربلا در سیر تاریخ به وجود آورده.
به اعتقاد ما رجال نظام اموی این حقیقت را دریافته و تصمیم گرفتند تا با آن مواجه شوند. روش وحشیانه‌ای که برای از بین بردن و نابود کردن

انقلاب در پیش گرفتند که نه صورت نظامی و نه ضرورت ایجاد امنیت، اقتضای چنین وحشیگری را می‌کرد، خود بیانگر آن است که نظام اموی متوجه خطر عظیم و گسترده‌ی انقلاب بوده و زود دست به کار شده.
نظام اموی برای کشتن عده‌ای از شخصیتهای انقلابی در کوفه، روش کم‌نظیر و غیر مأنوسی را در پیش گرفت.
گردن مسلم بن عقیل زده شد و سپس جسد او را از بالای قصر حکومتی، به زمین پرت کردند که در نتیجه استخوانهایش شکست. دو کتف هانی بن عروه را محکم بسته و در بازار کوفه گردنش را زدند و بعد پاهای هر دو را گرفته و در
(صفحه 194)
بازار کوفه گرداندند. (10) .
عبدالله بن بقطر را از بالای قصر پرت کردند که در نتیجه استخوانهایش شکست و هنوز رمقی داشت که ذبحش کردند و سر از تنش جدا ساختند. (11) .
قیس بن مسهر صیداوی را، به دستور عبیدالله بن زیاد، از بالای قصر حکومتی به زمین پرت کردند و در نتیجه بدنش قطعه قطعه شد و از دنیا رفت. (12) .
نظام اموی برای نابود کردن نیروی کوچک انقلابیون در کربلا، از دست یازیدن به هر روش وحشیانه‌ای فروگذاری نکرد. و با آنکه نیروی انقلابی امام، در کربلا، محدود و اندک بود، رژیم اموی برای مقابله با آن، نیروی نظامی عظیمی را بسیج نمود (13) و تمامی عراق را در حالت آماده باش و حکومت نظامی قرار داد و تصمیم گرفت تا از وقوع هر اشتباهی که موجب گریز احدی از این عناصر خطرناک رهبری کننده، از چنگ او می‌شود احتراز نماید.
برنامه‌ی اجرایی برای قلع و قمع انقلاب شامل اقدامات بسیار شدیدی بود که هیچ گونه ضرورت نظامی، آن را ایجاد نمی‌کرد. انقلابیون محاصره شدند و از رسیدن هر کمکی به آنان جلوگیری شد. با ایجاد تشنگی، اطفال، زنان، حیوانات را شکنجه نموده و سپس قتل و جنایت بود که انجام دادند. با اسبها روی اجساد شهیدان تاختند و سرهای عناصر بارز و مشخص انقلابی را که در جامعه‌ی اسلامی
(صفحه 195)
دارای شخصیت اجتماعی شناخته شده‌ای بودند از تن جدا کردند، و زنان را به اسارت برده و زنان بنی‌هاشم را در این اسارت به گونه‌ای خاص نشان دادند.
همه‌ی این وحشیگریها که مطلقا هیچ لزومی برای انجام دادنش وجود نداشت، برای چه انجام شد؟

چرا قدرت حاکم تصمیم گرفت تا انقلابیون را درس عبرتی برای دیگران قرار دهد. و تأثیر روانی شکننده‌ای را در عناصر اندکی که در تمامی قبایل وجود داشتند ایجاد نماید و بدین وسیله پایداری و استقامت کانونهای انقلابی را که در تمامی عرب (عرب یمن و عرب شمال) وجود داشت، درهم بشکند.
(عرب یمن، یا عرب جنوب: همانها که قبایل وابسته به «عرب یمن» بوده و برای حاکمیت بسیار سنگین و خطرناک بود، در حالی که آنها به دولت و حاکمیت وابسته و نزدیک بودند.)
انقلابیون با تکیه به روح و تفکر قبیله‌ای، دست به کاری نزدند بلکه با تکیه به وحی و عقیده‌ی اسلامی خویش، انقلاب را ایجاد نمودند و این بود که توانستند از دامی که حاکمیت قادر بود تا آنان را در آن محدود ساخته و به بند کشد، رها شوند. چه بسا که ابتدا قصد حاکمیت قساوت و سنگدلی وحشیانه‌ای که در کربلا انجام داد نبوده باشد(البته قبول این امر منوط بر آن است که برخی گزارشهای نقل شده را درست بدانیم. گزارشهایی که در آن آمده: عبیدالله بن زیاد زمانی قبول کرد که محاصره‌ی اردوی امام را پایان دهد و اجازه دهد که امام حسین و یارانش به سرزمینهای دیگر بروند، و حکومت را به شورایی از مسلمانان واگذار کند... ما در صحت این گزارشها شک داریم.)
حاکمیت با انقلابیون آن چنان وحشیگری انجام داد که ضرب المثل شد، علت این وحشیگری آن بود که حاکمیت فهمیده بود انقلاب عناصر رهبری را که باید از حامیان حکومتشان باشند (مانند زهیر بن قین بجلی، و امثال او) به آسانی جذب کرد. چرا که آنها نسبت به نیروهای دیگر، از قله‌های هرم اجتماعی آن دوره به حساب می‌آمدند. و نیز از بزرگان و شریفان و اشراف رؤسای قبایل بودند.
رهبران تقلیدی قبایل نیز احساس کردند که حکومتشان بر قبایلشان با رشد و عظمت این جریان و پیروزی آن، از بین خواهد رفت. و به همین خاطر با اخلاص
(صفحه 196)
تمام و شور و شوق بسیار برای حفظ مصالح و منافع حکومتی و رهبری خویش بر قبایل، به یاری حاکمیت شتافتند.
اسلوب و روشی که حاکمیت اموی برای مقابله با انقلابیون در پیش گرفت هیچ گونه ضرورت نظامی، آن را ایجاب نمی‌کرد، بلکه یک عمل سیاسی بود که بدان وسیله انقلابیون را عبرتی برای دیگران سازند و نفس این عمل سیاسی، در هنگام انجام، روح انتقام‌جویی و کین‌خواهی را سیراب می‌کند.
(صفحه 197)

(1) الطبری: 373:5.
(2) الخوارزمی: مقتل الحسین: 1: 188 - 187.
(3) الطبری: 5: 384 - 383، الخوارزمی: مقتل الحسین: 216:1.
(4) آن چهار نفر عبارتند از: جابر بن حارث (جنادة بن حارث) سلمانی، عمرو بن خالد صیداوی، مجمع بن عبدالله عائذی، عائذ بن مجمع.
(5) الطبری: 5: 406 - 405، الخوارزمی: مقتل الحسین: 238:1.
(6) مروج الذهب: 93:3.
(7) الطبری: 373:5. در متن آمده است: «... ابن‌زیاد مایل نبود که همراه «ابن‌اشعث» قوم او «کنده» را نیز برای انجام کار برانگیزد. برای آنکه می‌دانست همه‌ی اقوام نسبت به درگیری و برخورد با شخصیتی چون «مسلم بن عقیل» بی‌میل و ناراضی هستند». این نتیجه‌گیری ابومخنف است. ابن‌زیاد رهبری سپاه را، فردی از قبیله‌ی قیس قرار می‌دهد، که این انتخاب ناشی از عوامل اداری محض بوده. و نیز ملاحظه می‌کنیم که شمر بن ذی الجوشن یکی از بارزترین رجال سپاه امویان در کربلا، فردی از قبیله‌ی قیس می‌باشد.
(8) «سلیمان قته محاربی» فردی از «تابعان» به حساب می‌آمد، که «مولی»ی قبیله‌ی «تیم» از قریش بود.
المعارف، ابن‌قتیبه: 487.
«محارب» قبیله‌ای از تیره‌ی «فهر بن مالک بن نضر بن کنانه» می‌باشد که تمامی قبایل قریش منسوب به این تیره هستند.
و از تیره‌ی «فهر»: «ضحاک بن قیس فهری». رهبر «قیسیان» در جنگ «مرجع راهط» علیه «یمنیان» بود که رهبری یمنیها به عهده‌ی «مروان بن حکم» قرار داشت. این نبرد به خاطر درگیری و رقابت بر سر خلافت بعد از مرگ معاویة بن یزید بن معاویه درگرفت، که نتیجه‌اش به شکست و فرار «قیسیان» و کشته شدن «ضحاک بن قیس فهری» انجامید. قیسیان بعد از این حادثه با «عبدالله بن زبیر» بیعت کردند.
(9) المبرد (ابوالعباس محمد بن یزید): الکامل، به تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم و سید شحاتة، چاپخانه «نهضت» مصر (بدون تاریخ چاپ) 223:1.
(10) الطبری: 5: 379 - 378 و 397: «... دیدم که آن دو تن را از پاهایشان گرفته و در بازار می‌کشیدند.».
(11) الطبری: 398:5.
(12) الطبری: 395:5.
(13) تعداد سپاه اموی در کربلا متجاوز از چهار هزار نفر بوده است و این تعداد رقمی است که به نظر می‌رسد مقبول مورخان باشد. وقتی «طرماح بن عدی» با امام حسین (ع) در «عذیب الهجانات» برخورد کرد، در کلام او خطاب به امام، این سخن بود که: «... پیش از اینکه از کوفه به

سوی تو بیرون بیایم، روزی بیرون شهر کوفه، گروهی بسیار از مردم را دیدم که چشمانم پیش از آن، در هیچ قطعه زمینی، جمعیتی بیش از آنها را ندیده بود.»
علت تجمع را پرسیدم. گفته شد: اجتماع کرده‌اند تا نیروهای خود را به نمایش گذارند و سپس به سوی حسین (ع) روانه خواهند شد.
(الطبری: 406:5)
کتابهای مقتل،گزارشهایی در رابطه با تعداد افراد سپاه اموی، نقل کرده‌اند که به نظر ما، نزدیکترین آنها به حقیقت، عددیست که بین بیست تا سی هزار نفر در نوسان است.

هاشمیان، طالبیان، عباسیان
هیچ تردیدی در اینکه هاشمیان انقلاب را برانگیختند وجود ندارد، ولی کدام دسته از هاشمیان انقلاب کردند؟
سوختگان در این آتش از بنی‌هاشم و از فرزندان ابی‌طالب بودند که طالبیان فرزندان علی بن ابی‌طالب، جعفر بن ابی‌طالب و عقیل بن ابی‌طالب بودند.
اما عباسیان، که فرزندان عباس بن عبدالمطلب به حساب می‌آمدند، حتی یک نفر از آنان، در انقلاب حسینی شرکت نکرد و در حوادث و رویدادهای انقلاب، از آغاز تا پایان آن در کربلا، نامی از بنی‌عباس ذکر نشده، جز از عبدالله بن عباس، که از او هم هنگام پند و نصیحت به امام حسین، سخنی نقل شده به این مضمون که امام به سوی عراق حرکت نکند و سخنی دیگر نیز بعد از خروج حسین از مکه، از عبدالله بن عباس نقل شده که شاید بتوان گفت که ناراحت و عصبانی بوده، نه از این جهت که حسین (ع) به سوی تقدیری دردناک به راه افتاد، بل از آن جهت که وجود امام در مکه کانون تلاش مسلمانان بود و وجود او مانع ظهور و خودنمایی دیگران در حجاز می‌شد. و چون امام از مکه خارج شد، جو برای عبدالله بن زبیر، خالی گشت. (1) .
بعد از پایان حوادث روز عاشورا نیز هیچ ذکری، یا بهتر است بگوییم
(صفحه 198)
ذکر مهم و قابل بیانی، در رابطه با علاقه و همبستگی بنی‌عباس نسبت به رویدادهای دلخراش، و غم و اندوه ناشی از آنها، به میان نیامده است.
پس از انقلاب عاشورا، انقلابهای بسیاری علیه نظام اموی در عراق و حجاز و ایران بپاخاستند و این سرزمینها را چون مشعلی روشن ساختند که رهبری این انقلابها از خاندان بنی‌هاشم، و همیشه از «طالبیان» بوده است. و مطلقا احدی از بنی‌عباس در این انقلابها شرکت نکرده‌اند.
عباسیان با جوایزی که از خلفا دریافت می‌کردند، زندگی را در نعمت و راحتی و خوشگذرانی می‌گذراندند، در حالی که طالبیان در آتش انقلابها می‌سوختند.
با وجود آن همه انقلابهای خونین، که طالبیان و دیگران برپا خاستند هرگز نتوانستند بر نظام اموی تسلط کامل یافته و حاکمیت را به چنگ آورند و سرانجام نیز عباسیان در بدست گرفتن قدرت، موفق و پیروز شدند.
چرا اینگونه شد؟
چنین بنظر می‌رسد که عباسیان براساس محاسبه‌ی خویش تصمیم گرفته

بودند تا به موقع دست به عمل بزنند و اظهار علاقه‌ی آنان به علویان نیز از ابتدا، جز یک علاقه‌ی ظاهری و فرصت طلبانه، چیز دیگری نبوده است. (2) چرا که به مرور، این علاقه و وابستگی به بنی‌هاشم و علویان را رد کردند و کنار گذاشتند و از آغاز انقلاب
(صفحه 199)
امام حسین، از شرکت کردن در هر تلاشی که در رسیدن به حکومت، به علویان کمک می‌کرد خودداری کردند.
بنی‌عباس با استفاده از نسبت قومی خود با بنی‌هاشم، خود را جزو هاشمیان ستمدیده‌ای که از جانب حکومت اموی مورد ظلم قرار گرفته بودند، قلمداد می‌کردند تا بدینوسیله در میان ملت اسلامی اعتباری کسب کنند. و از سوی دیگر پیش کشیدن این مسأله که با وجود نسبت با بنی‌هاشم، همراه آنان در انقلاب، علیه نظام حاکم شرکت نکرده‌اند، از امکانات حاکمیت سود می‌جستند.
بنی‌عباس به این ترتیب نیروی خویش را ذخیره می‌کردند تا بر طبق محاسبه‌ی خویش، به موقع از آن استفاده کنند و بالاخره نیز عباسیان در بدست گرفتن قدرت پیروز شدند و در این راه دو عامل را مورد بهره‌برداری قرار دادند.
نخست:
همچنان که یادآور شدیم عباسیان از تمامی انقلابهایی که «طالبیان» و دیگران، برپا ساختند در راه نفوذ ملی و توده‌ای خویش سود جستند. و زمانی هم که داعیان بنی‌عباس، حرکت خود را برای دعوت نیروها آغاز کردند، درباره‌ی هویت شخصی که مردم را به سوی او فرا می‌خواندند آشکارا سخن نمی‌گفتند.
دعوت در زیر لوای «الرضا من آل محمد» انجام می‌گرفت. مردم این تعبیر عام را چنین درک می‌کردند که رهبری شخصیتی علوی باید باشد و این استنباط به دلیل عملکرد علویان بود که حضور قدرتمندانه‌ی خود را در ذهنیت عمومی مردم جایگزین ساخته بودند.
تنها داعیان و خواص، هویت عباسی بودن کسی را که دعوتها برای رهبری او بود، می‌دانستند و هنگامی که زمان مناسب فرا رسید امامت و رهبری خویش را اعلان کردند و آنچه را که از زمان ابوهاشم بن محمد بن علی بن ابی‌طالب تا به علی بن عبدالله بن عباس گفته شده اعلام کردند و حق خویش را در حاکمیت و امامت، به علی بن عبدالله سپرد. (3) .
(صفحه 200)
دوم:
بنی‌عباس همکاری با عناصری را برای خویش جایز شمردند که علویان سازش و همکاری با آنان را جایز نمی‌دانستند. این عناصر گروههای بودند

که از اسلام منحرف گشته و به مسلکهای دیگری پیوسته بودند و نیز برخی گروههای
(صفحه 201)
ایرانی که اصالت اسلامیشان مشکوک بود جزو این گروهها بودند.
علویان غالبا با عناصر عربی و ایرانی که معتقد به اسلام خالص بودند همکاری می‌نمودند. مواضع علویان در مقابل جمعیتهایی که اساس و پایه و نمود مسلمان بودنشان مشکوک بود، بسیار محکم و واضح و مکتبی می‌نموده. و همین امر آنها را به سوی پیدا کردن هم پیمانهایی سوق داده بود که سرانجام آن را در همکاری با بنی‌عباس یافتند.
در اینجا مسأله برای ما روشن می‌شود که چرا موضع‌گیری امامان (شیعه) اهل بیت (ع)، از زمان امام زین العابدین علی بن حسین، غالبا کناره‌گیری از حرکتهای انقلابی بوده که فرزندان امام حسن و امام حسین آنها را برپا می‌ساختند.
و نیز روشن می‌شود که چرا امام جعفر صادق، تقدیم و واگذاری حکومت از جانب «ابوسلمه خلال» (4) را که بزرگترین دعوتگر بنی‌عباس بود رد کرد، آنهم
(صفحه 202)
بعد از رشد دعوت علیه نظام اموی و بعد از آنکه ابومسلم خراسانی (5) ، نهضت خویش را در خراسان اعلان کرد.
(صفحه 203)
امامان شیعه، به وضوح تمام، درک می‌کردند که نیروهای مورد اعتماد علویان، نیروهایی فرسوده و به تحلیل رفته می‌باشند که توانایی پیشتازی و رهبری حرکت انقلابی را، تا رسیدن به پیروزی، در حوزه‌ی وسیع و پهناور جغرافیایی ندارند. و از اینجاست که هر حرکت انقلابی که بر این نیروها تکیه کند، محکوم به از هم پاشیدگی می‌باشد. و این از هم پاشیدگی، موجب آن می‌شود که، هجوم انتقام جویانه‌ی نظام اموی، بر تمامی امت اسلامی فرود آید. و نیز درک می‌کردند که نیروهایی که شایستگی ایجاد یک حرکت پیروزمندانه را، علیه نظام اموی دارند اغلب عناصری غیر اسلامی می‌باشند و سازش و همکاری با این نیروها را جایز نمی‌دانستند، برای همین هم، با بنی‌عباس همکاری نکردند. اگر چه به مقابله با حرکتی که رهبری آن با بنی‌عباس بود، نیز نپرداختند. سقوط نظام اموی مسأله‌ای تاریخی و اجتماعی بود، که جلوگیری از آن امکان نداشت.
امامان شیعه می‌دانستند که اسلام، به زودی تمامی جمعیتهایی را که از لحاظ عقیدتی، مشکوک هستند، جذب کرده و در خود حل خواهد نمود، و از نظر دینی و اجتماعی، آنها را با توده‌های امت اسلامی متحد خواهد ساخت.
آنها بر این موضعگیری خود، در دوره‌ی عباسی، پابرجا ماندند و به شیعیان

دستور دادند که، از شرکت کردن در گرایشهای غیر اسلامی اجتناب ورزند و خویشان خود از خاندان علوی را نصیحت می‌کردند که از برپایی انقلابهایی که سرنوشت آن محکوم به از هم پاشیدگی می‌باشد، بی‌آنکه بتوانند تأثیری داشته باشند، اجتناب ورزند.
(صفحه 204)
(1) «... ابن‌عباس از حضور حسین (ع) بیرون آمد و در راه با عبدالله بن زبیر برخورد کرد. به او گفت: «چشمت روشن، ای ابن‌زبیر» و بعد با خواندن اشعاری طنزآلود ادامه داد: «... حسین (ع) به سوی عراق می‌رود و حجاز از آن تو است.»
(الطبری: 384:5).
(2) یادآوری می‌کنیم که هنگامی که عبدالله بن عباس از سوی امام علی بن ابی‌طالب، حاکم بصره شد، بر بیت المال استیلا یافت. و نیز برادرش عبیدالله بن عباس در حالی که یکی از فرماندهان بزرگ سپاه امام حسن (ع) بود از او کناره‌گیری کرده و در برابر تحریکات و فریبهای معاویه به سپاه او پیوست.
«ما در اینجا به مقصود روشن و واضح مؤلف پی نبردیم. ولی اگر مؤلف محترم خواسته باشند جنایات و زشتیهای عباسیان را ریشه‌یابی کنند شاید این مسأله دلیل درست و صحیحی نباشد که حکومت عبدالله بن عباس و استیلای او بر بیت المال بصره را زیر سؤال ببریم. و در ارزیابی خود، عبیدالله بن عباس و حاکمیت بنی‌عباس را دارای یک مقصود و هدف بشمار آوریم، و یا عمل برادرش عبیدالله عباس را به حساب او بگذاریم. اگر مسأله‌ای در رابطه با عبدالله بن عباس وجود داشته باشد، باید با دلیل ارائه گردد و آنچه که مؤلف فرموده‌اند دلیلی علیه عبدالله بن عباس نخواهد بود. چرا که دلایل بسیاری در تشیع و جانبداری او از امامت علی (ع) نقل شده... خلاصه آنکه ایجاد ابهام و شک درباره‌ی شخصیت تاریخی و علمی چون عبدالله بن عباس بدون استناد به دلیل محکم و قاطع، بی‌انصافی خواهد بود و در سطح یک تحقیق و ارزیابی نیست.». - م.
(3) گزارش مشهور تاریخی آن این گونه است: «فرقه‌ی کیسانیه به امامت محمد بن علی بن ابی‌طالب معتقد شدند (معروف به محمد بن حنفیه) و ولایت بعد از محمد بن حنفیه به پسرش «ابوهاشم عبدالله بن محمد» انتقال یافت. ابوهاشم مردی فصیح بود و از قدرت بزرگی که در قانع کردن دیگران داشت، بهره می‌برد. «سلیمان بن عبدالملک» او را به دمشق دعوت کرد (یا آنکه ابوهاشم خود به سوی او رفت) سلیمان بسیار او را اکرام و احسان نمود، ولی چون از او بیم داشت تصمیم گرفت که او را به قتل برساند. برطبق دسیسه‌ای او را در راه سرزمین «الشراد» مسموم نمودند. (سال 98 ه)

ابوهاشم وقتی که مرگ را احساس کرد، به طرف «حمیمه»، راه خود را کج کرد (حمیمه نام قریه‌ای بود که در بیراهه‌ای از گردنه واقع شده بود). و از آنجا که علی بن عبدالله بن عباس و پسرش محمد، مقیم آنجا بودند، حق خود را در امامت به علی بن عبدالله و فرزندانش واگذار کرد و به آنها وصیت نمود. و نام «داعی الدعاة» (رئیس دعوت کنندگان) در کوفه، و «داعیان» را در شهرهای دیگر، به آنها بیان کرد و آشکار نمود و نامه‌هایی را به آنها سپرد تا به «داعیان» برسانند. و این ماجرا در سال 99 ه پایان یافت.
به این ترتیب حق خلافت از علویان به عباسیان انتقال یافت، و ولایت کیسانیه نیز به عباسیان سپرده شد. و محمد بن علی عباس، بعد از وفات علی بن عبدالله، با قدرت و آمادگی تمام دعوت را ادامه داد. محمد بن علی در سال 125 ه وفات یافت و در زمان او ابومسلم خراسانی جزو شخصیتهای دعوت کننده برای خلافت قرار گرفت. جانشین محمد بن علی بن عبدالله عباسی پسرش ابراهیم معروف به «امام ابراهیم بن محمد» بود و او کسی است که رهبری دعوت برای خلافت را در خراسان، به ابومسلم خراسانی سپرد. مروان بن محمد (الحمار) در «حمیمه» ابراهیم را دستگیر و در «حران» زندانی کرد و او در زندان وفات نمود. او قبل از وفات، وقتی که از سرنوشت خویش آگاه شد امامت را به «ابوالعباس سفاح» واگذار نمود و دستور داد که او با خانواده‌اش به سوی کوفه کوچ کند. او با خانواده‌اش به کوفه رفت و «رئیس داعیان» ابوسلمه خلال، او را ملاقات کرده و در منزلی سری جایشان داد. تا آنکه دولت عباسی در 12 ربیع الاول سال 132 ه، بیعت با ابوالعباس سفاح را اعلان کرد.»
در صحت این گزارش جای شک و تردید بسیار است. گزارش فوق سؤالات چندی را برمی‌انگیزد که جواب به آنها ممکن نیست. نخست درباره‌ی علاقه و رابطه بین محمد بن حنفیه و فرزندش ابوهاشم، با فرقه‌ی کیسانیه، که بسیار بعید و کذب می‌باشد. دیگر آنکه بسیار عجیب است که گروه خاصی چون «کیسانیه» نقش بزرگ و مهم خود را در سیر حوادث تنها با واگذاری حق امامت از سوی ابوهاشم به بنی‌عباس از دست می‌دهد.
به چه دلیل ابوهاشم، امامت را به یکی از فرزندان علی واگذار نکرد؟ و چه دلایلی این گذشت عباسیان را از حکومت اثبات می‌کند؟.
(4) ابوسلمه خلال (حفص بن سلیمان): «بکیر بن ماهان» او را به مقام ریاست داعیان در کوفه، به جانشینی خود انتخاب کرد و نامه‌ای در این باره به محمد بن علی بن عبدالله بن عباس، نوشت و محمد بن علی عباسی نیز طی نوشته‌ای به «ابوسلمه»، او را به ریاست داعیان بعد از مرگ بکیر بن ماهان منصوب کرد.
ابوسلمه از موالی «بنی‌حارث بن کعب» بود که در کوفه رشد و پرورش

یافته و به تجارت و خرید و فروش سرکه مشغول بود. و به این جهت به او «خلال» (سرکه فروش) می‌گفتند. قدرت استدلال و قانع کردن دیگران، و مدیریت در کارها، به او این امکان را داده بود که در اعمال مخفی خود علیه نظام اموی موفق باشد.
زمانی که ابراهیم بن محمد (الامام) در زندان «حران» کشته شد، برادرانش «ابوجعفر منصور» و «ابوالعباس سفاح» بر جان خود ترسیدند و از «حمیمه» خارج شدند و به سوی عراق گریختند و به همراهی برخی از شخصیتهای عباسی وارد عراق شدند و در نزد «أبوسلمه خلال» فرود آمدند. ابوسلمه آن دو را در خانه‌ی یکی از شخصیتهای شیعی در کوفه مخفی کرد.
چون بیعت گرفتن برای ابوالعباس سفاح پایان گرفت «ابوسلمه داعی را بر تمامی امور خویش منصوب کرده، و او را وزیر خویش قرار داد. ابوسلمه وزیر آل محمد نامیده می‌شد و کارها بدون مذاکره و مشاوره انجام می‌گرفت.»
ولی بنظر می‌رسد که سفاح دگرگونی تمایلات سیاسی ابوسلمه و میل او به علویین را (کشف کرده) فهمیده بود. این بود که ابومسلم خراسانی و ابوجعفر منصور را برانگیخت تا او را بکشند. گرچه موضعگیری سفاح نسبت به قتل ابوسلمه پیچیده است ولی شکی نیست که همراهان و حواشی او نقش بزرگی در نقشه‌ی قتلش به دست ابومسلم، داشته‌اند.
ابومسلم یکی از فرماندهان خود، به نام «مروان ضبی» را فرستاد و به او گفت: «به کوفه برو ابوسلمه را از نزد امام ابوالعباس بیرون بیاور و گردنش را بزن و بلافاصله برگرد.»
ضبی آن چنان کرد که ابومسلم فرمان داده بود و مسلما ابومسلم بر طبق تمایل و رغبت سفاح و خاصان او این کار را کرده است.
(الاخبار الطوال 334 و 370 - 358 و... و مسعودی: مروج الذهب: 268:3 و 284).
(5) از انگیزه‌هایی که دوستی و ولایت ابوسلمه خلال را قبل از اعلان دولت عباسی، از عباسیان جدا کرده و به سوی علویان برده است، آگاهی نداریم. وقتی که ابوجعفر و ابوالعباس به کوفه پناه آوردند، ابوسلمه آن دو را در خانه‌ی ولید بن سعد اسکان داد و «مساور قصاب» و «یقطین ابزاری» را که از بزرگان شیعه بودند (شیعه‌ی عباسیان؟) مأمور آن دو کرد و آنها را از مردم دور نگه داشت و نامه‌هایی برای امام جعفر صادق و عمر الاشرف بن امام زین العابدین (ع) و عبدالله بن محض، نوشت و به فرستاده‌اش «محمد بن عبدالرحمن بن اسلم» دستور داد که اول امام صادق (ع) را ملاقات کند، اگر او جواب مثبت داد دو نامه‌ی دیگر را از بین ببرد، و اگر نه، عبدالله محض را ملاقات کند، اگر او جواب مثبت داد نامه‌ی

دیگر را از بین ببرد، و الا به ملاقات عمر الاشرف برود.
فرستاده‌ی ابوسلمه با امام جعفر صادق (ع) روبرو شد و نامه را تسلیم امام کرد. امام فرمود «ابوسلمه را چکار با من، او شیعه‌ی غیر منست» فرستاده گفت: نامه را بخوانید. امام به خادم خویش فرمود: چراغ را جلوتر بیاور، او چراغ را جلوتر آورد، امام نامه را بر روی آتش گرفت تا سوخت. فرستاده‌ی ابوسلمه گفت: آیا جواب نامه را نمی‌دهید؟ امام فرمود: تو جواب را دیدی، صاحب خویش را از آنچه که دیدی آگاه کن. فرستاده‌ی ابوسلمه با عبدالله بن محض بن امام حسن بن علی روبرو شد، او نسبت به نامه‌ی ابوسلمه شاد شد. هنگامی که امام صادق (ع)، عبدالله بن محض را از اعتماد به دعوت ابوسلمه بازداشت، مباحثه و گفتگوی سختی میان آن دو درگرفت.
(ابن‌قتیبه، الامامة و السیاسة: 2: 153 - 152 و 156 - 155)
(المسعودی: مروج الذهب: 3: 269 - 268 و 285 - 284)
این اتهام، متوجه ابومسلم خراسانی است که او مبادرت کرد تا موافقت امام صادق (ع) را برای انتقال دعوت، به سوی او جلب کند. به این جهت نامه‌ای برای امام نوشته، بیان داشت:
«من سخن را آشکار کردم و مردم را از ولایت بنی‌امیه به ولایت اهل بیت دعوت نمودم، پس اگر رغبت داری حکومت از آن تو است.» امام در جواب نوشت: «تو از مردان وابسته به من نیستی و زمان هم زمان من نیست.»
(الملل و النحل: شهرستانی).

جوانان و پیران
برخی از متون، دلالت دارند بر اینکه این یا آن فرد از شهیدان انقلاب حسین، جوان بوده‌اند، مثل عبیدالله و عبدالله، دو پسر یزید، و کسان دیگری شبیه آنها، که قبلا از آنها یاد شد. یا دلالت دارند بر آنکه از پیرمردان بوده‌اند. مانند شخصیتهایی چون مسلم بن عوسجه و أنس بن حارث کاهلی، که شخصیتهایی از صحابه و معاصران آنها بودند.
ولی با این وجود در این مرحله از بحث، نمی‌توانیم دید کامل و گسترده‌ای درباره‌ی هر یک از انقلابیون کربلا، از این حیث که به هنگام انقلاب در چه مرحله از عمر خود بسر می‌برده‌اند، بدست آوریم.
این دشواری نسبت به توده‌های عظیمی که با مسلم بن عقیل در کوفه بیعت کردند نیز، مطرح است که نسبت پیران و جوانان، در میان این توده‌های عظیم مردمی، چه اندازه بوده است؟
ابومخنف در گزارش خویش، کیفیت پراکنده شدن مردم از اطراف مسلم بن عقیل را، در موقع شروع حرکتش در کوفه، بعد از دستگیری هانی بن عروه، این گونه تصویر می‌کند:
(... زن نزد پسر یا برادرش آمده و می‌گفت: برگرد، مردم هستند، به تو نیازی نیست. و مرد به سوی پسر یا برادرش می‌آمد و می‌گفت: اهل شام فردا به سوی تو می‌آیند، پس با جنگ و شری که به پا خواهد شد، چه خواهی
(صفحه 205)
کرد...؟» (1) .
این عبارت، موقعیت گریز مردم، از حرکت مسلم بن عقیل را، نشان می‌دهد. و به کسی که با جستجوگری و تأمل، به این تصویر بنگرد نشان می‌دهد که بسیاری از جنگجویانی که همراه مسلم بن عقیل، در نهضت شرکت کردند جوان بوده‌اند. جنگجویانی که در میانشان «فرزندان و برادران» بوده‌اند، نه «پدران و همسران».
با این همه، اعتراف می‌کنیم که این مطلب، دلیل و نشانه‌ی قطعی نیست. ولی به اقتضای جریان طبیعی امور، ترجیح می‌دهیم که بگوییم این نیروها اکثرا جوان بوده‌اند، چرا که غالبا اراده‌ی تغییر و تحول چیزی است که در میان جوانان یافت می‌شود، نه پیرمردان که اکثریتشان تمایل به محافظه کاری داشته و تثبیت موقعیتی را که در آن بسر می‌برند خواهانند. اما، ما در انقلاب امام حسین با عاملی استثنایی مواجه هستیم، که در آن نسبت بزرگی از شرکت کنندگان در انقلاب را پیرمردانی تشکیل می‌دهند که خود

از روش امام علی در حکومت و اداره‌ی مردم، و توزیع ثروت عمومی، آشنا بوده‌اند. و تفاوتهای بزرگ علی و معاویه را، به چشم خود دیده‌اند. و با این آگاهی مستقیم نسبت به دو روش متضاد در حکومت، و شناخت تجاوزات معاویه به احکام و سفارشهای اسلامی، شایستگی آن را یافته‌اند که انقلاب حسینی را بفهمند و بیش از جوانان در آن شرکت کنند. چون که جوانان، تنها دوره‌ی معاویه را شناخته‌اند، و تنها تجربه‌ای که دیده‌اند یک چهره از سیاست معاویه درباره‌ی آنها و سرزمینشان بوده، و از رهبری جناح دیگر (علی (ع) و فرزندانش)، چیزی جز قصه‌هایی که شنیده بودند، نمی‌دانستند. و آگاهی آنان به مبادی اسلام، و رابطه‌ی زمانی‌شان با آن، کمتر از پدرانشان بوده.
ولی آیا تمایل طبیعی پیرمردان،به ملایمت و آرامش، قویتر از آگاهیشان به ضرورت تغییر و تحول بر اثر تجربه‌ای که از دوره‌ی علی (ع) و دوره‌ی تلخ معاویه داشته‌اند، نبوده وحس آرامش طلبی بر آنان غلبه نکرده است؟
و از کجا بدانیم که آگاهی این پیرمردان به مبادی اسلام، بیش از نسل جدید بوده است؟
اکثر این پیرمردان، اعرابی بوده‌اند که در صحرا پرورش یافته‌اند و
(صفحه 206)
پیروزیهای دوره‌ی اسلامی، آنها را به سوی شهرهای جدید آورده، و تعلیم و آموزش آنها را گروهی از اصحاب که همراه سپاهیان بودند، و از سویی جنگجو محسوب می‌شدند و از سوی دیگر معلم، به عهده گرفتند. پس نسل مردان پیر، در سال شصت هجری دارای آگاهی محدودی نسبت به اسلام و حکمتها و دستورات عالی اخلاقی آن می‌باشد. (این محدودیت با استثناء کردن عبادات و آنچه که مربوط به آن است طرح شده) اما نسل جوان در شهرهای اسلامی و در خانه‌های مسلمانان پرورش یافته، و در نمازهای جمعه و جلسه‌های مساجد تعالیم اسلام را در ذهن و جان پاک خود، تا حدود زیادی به دور از رسوبات دوره‌ی جاهلیت دریافت داشته - البته جز خلق و رفتاری که از نسل پیران به دست آورده و ممکن است آثار جاهلی در آن نمود داشته باشد - بنابراین اصالت اسلامی و آگاهی نسل جوان، از پدرانش، بدون شک برتر است. و به این دلیل توان و نیروی این نسل، بر آگاهی از توجیهات و تصدیقات اسلامی انقلاب حسین، و نیرویش در رد باطل، و تصمیم‌گیری برای مبارزه با آن، بیشتر از پیران گذشته است. و از همین جاست که باید گفت این نسل شایستگی آن را دارد که توده‌ی انقلاب را تشکیل دهد.
به نظر ما عناصر جوان در میان انقلابیون، عناصر غالب هستند و این مسأله محتاج به بررسی بسیاری است که باید براساس نصوص و متون اساسی و

یاری دهنده انجام گیرد. البته اگر وجود داشته باشد.
(صفحه 207)

کوفه و بصره و حجاز

شمارش دقیقی در دست نداریم تا بتوانیم با استفاده از آن، وطن و محل سکونت شخصیتهای انقلاب حسین (ع) را بشناسیم و به گونه‌ای دقیق، آنها را به وطنهای سه گانه‌ی کوفه، بصره و حجاز تقسیم نماییم. گزارشهای مورخان نیز تنها در رابطه با اندکی از شخصیتهای انقلابی بیانگر موطن آنهاست. ولی با این وجود ما می‌توانیم بگوییم که اکثریت انقلابیون از اهالی کوفه، و بقیه از اهالی حجاز و بصره بوده‌اند. کوفه در جهان اسلامی کانون انقلاب بشمار می‌رفته، و فکر تغییر نظام، بعد از وفات معاویه در آنجا طرح شد و در ذهنیت حوزه‌ی وسیعی از جامعه‌ی اسلامی آن روز نقش بست و نطفه‌ی بسیاری از اجتماعاتی که در راه تغییر نظام حرکت می‌کردند، در آنجا بسته شد. و از همین کوفه بود که فرستادگانی به سوی حسین (ع)حرکت کردند و نامه‌های کوفیان را به امام دادند که در آنها از امام درخواست شده بود رهبری حرکتی جدید را برعهده بگیرد و همین کوفیان بودند که با مسلم بیعت کردند. همگی این مسائل، ما را بر این اعتقاد وامی‌دارد که بپذیریم تعداد زیادی از انقلابیون، از اهالی کوفه بوده‌اند.

شهر کوفه همیشه با انقلابها و بی‌پروواییها و خشونتهای زیاد نسبت به شهرهای دیگر مشخص شده است. در حالی که بصره به محافظه کاری و کناره‌گیری از انقلاب، و حجاز به تمایل به آرامش و صلح شناخته شده‌اند.

به این جهت به نظر ما اکثر حجازی‌هایی که در انقلاب کربلا شرکت کردند - غیر از هاشمیان - از موالی بنی‌هاشم بوده‌اند.

(صفحه 208)

حسین در حالی از حجاز خارج شد، که تصمیم گرفته بود علیه حکومت انقلاب کند. حکومتی که همه ضرورت انقلاب علیه آن را می‌دانستند ولی با این وجود کسی از حجازیان همراه حسین (ع) خارج نشد و خروج امام هیچ حماسه یا عکس العملی را در حجازیان برنینگیخت.

امام حسین (ع) با فرستادن نامه، فریاد انقلاب را به گوش اعیان و رؤسا (رؤسای پنجگانه) و اشراف و بزرگان بصره... رسانید. هر یک از اشراف که نامه را خواند، پنهانش ساخت جز منذر بن جارود. او ترسید و به گمان اینکه شاید نامه دسیسه‌ای از جانب عبیدالله باشد، فرستاده را در همان شبی که صبحش قصد داشت به کوفه بشتابد (برای رساندن نامه‌های امام) به نزد خود فراخواند و او را وادار به خواندن نامه‌ی خود کرد و چون فرستاده‌ی امام خواست آن را بخواند، گردنش را زد. (1) .

موقعیت و موضعگیری رهبران بصره، در برابر انقلاب این گونه بود. و اگر این موضعگیری تا حد زیادی طبیعی بنظر می‌رسد، آنهم از شخصیتهایی که هرگز نمی‌خواستند موقعیت خودشان را در دولت و جامعه، از دست بدهند ولی توجه به موضع شیعیان بصره آن طوری که از میان این متن که طبری از قول ابی‌المخارق راسبی نقل می‌کند، عجیبتر بنظر می‌رسد. او می‌گوید: «شیعیان بصره، در منزل زنی از قبیله‌ی عبدالقیس به نام «ماریه بنت سعد» - یا منقذ - که شیعه بود و منزلش محل تجمع شیعیان محسوب می‌شد چند روزی را گرد آمده و سخن می‌گفتند.
خبر حرکت امام حسین (ع) به سوی کوفه، به ابن‌زیاد رسید و او به کارگزار خود در بصره نامه‌ای نوشت و از او خواست که دیدگاههایی را برای نگهبانی و در نظر گرفتن رفت و آمدها در راه بصره ایجاد کند.
... یزید بن نبیط که از شیعیان بود و از قبیله‌ی عبدالقیس، تصمیم گرفت که به امام بپیوندد، او ده فرزند داشت، به آنها گفت: کدام یک از شما همراه من می‌آیید؟ عبیدالله و عبدالله، دو تن از پسرانش پذیرفتند که پدر را همراهی کنند. یزید بن نبیط سپس خطاب به همراهانش، در خانه‌ی آن زن گفت: من تصمیم
(صفحه 209)
گرفته‌ام بر خروج از بصره و پیوستن به امام، و هم اکنون خارج می‌شوم. آنها گفتند: بیم داریم که گرفتار همراهان ابن‌زیاد شوی...» (2) .
در فصل دیگر چهره‌ی دیگری از موقعیت و موضعگیری رهبران شیعی مذهب بصره را یادآوری خواهیم کرد.
چرا اهل حجاز با مقایسه‌ی اینگونه موضعگیری محافظه کارانه اهل بصره، با موضع واپس گرایانه و پیمان شکنانه‌ی آشکار مردم کوفه بصریان را به بی‌مبالاتی می‌شناسند؟ از کجا ریشه گرفته است؟
آیا جواب آن است که حجاز بعد از، از دست دادن مرکزیت خلافت اسلامی نشاط و زنده دلی را که داشت از دست داد؟ در هر حال این نشاط و سرحالی به زودی در شام یا عراق به وجود آمد. و ÜYÄ ئابر این سیاست معاویه عامل دیگر از دست رفتن این تحرک در حجاز بود، سیاستی که برگزیدگان قریش و دیگر بزرگان حجاز را در خوشگذرانی و بازیگری غرق کرد و آنها تبدیل به اشخاصی شدند که از هر تحرک و جنبشی که به نابودی خوشیها و تیره کردن سرگرمیهایشان منجر می‌شد خودداری و کناره‌گیری کنند.
نزاع اهالی بصره با قبایل کوفه بر سر این مسأله که حق دریافت مالیاتاز این یا آن منطقه، از آن کیست بسیار طولانی شده بود (3) . به چه دلیل مردم
(صفحه 210)

بصره برای مشارکت در انقلاب بکوشند در حالی که موفقیت آن منجر به قدرتمندی کوفه می‌شد و نابودی‌اش نابودی هر دو شهر را بدنبال داشت؟
اگر جواب در تفاوت نگرانیهای سیاسی و اقتصادی این دو شهر نباشد آیا باید آن را در موقعیت فرهنگی آنان بیابیم؟
آیا موقعیت فرهنگی کوفیان به گونه‌ای بوده که به آنها نسبت به انحرافات حاکمیت، درک و آگاهی بیشتری می‌داده؟ و تمایل آنان را برای تغییر نظام اجتماعی از حجازیان و بصریان، که محافظه کارتر از کوفیان بودند بیشتر می‌کرده است.
بنظر می‌رسد که معاویة بن ابی‌سفیان، این حقیقت را درک کرده و نسبت به روحیه‌ی انقلابی موجود آگاهی یافته بود. ولی گویا درک او شامل تمامی عراق بود، نه کوفه به تنهایی. این بود که در وصیتش به یزید می‌گوید:
«اهل عراق را در نظر بگیر، اگر از تو خواستند که هر روز، فرمانداری را معزول کنی، پس انجام بده، چرا که برکناری یک فرماندار برای من محبوبتر از آن است که صد هزار شمشیر علیه تو کشیده شود.» (4) .
آیا عراق در وصیت معاویه، همان کوفه می‌باشد؟ ما ترجیح می‌دهیم که بگوییم نظر معاویه از عراق، همان کوفه است. (5) .
اگر جواب در چگونگی رشد فرهنگی آنها نباشد، آیا باید جواب را در گذشته‌ی نه چندان دوری و در نبرد جمل که کوفیان به رهبری امام علی چهره‌ی بصریان را به خون آلودند یافت که کوفیان در آن جنگ به رهبری امام علی، سرپیچی بصریان را از بیعت با امام که به رهبری طلحه، زبیر و عایشه طرح ریزی شده بود، سرکوب کردند؟
(صفحه 211)
آیا جواب این مسأله را باید در رشد و تربیت قبیله‌ای ساکنان این دو شهر یافت؟
ما می‌دانیم که اکثریت ساکنان بصره، از قبیله‌ی ربیعه و مضر و از عرب شمال بوده‌اند و اکثریت ساکنان کوفه را قبایل یمنی از عرب جنوب تشکیل می‌داده‌اند (6) . و در فصل پیش دیدیم که اعراب جنوب تعداد زیادی از انقلابیون کربلا را تشکیل داده بودند.
به نظر ما تمامی این عوامل در شکل پذیری موضعگیری بصریان نسبت به انقلاب، شریک بوده و تأثیر داشتند.
بزرگان و رهبران بصره بدون شک به موقعیتشان در دولت و جامعه‌ی بصره فکر می‌کردند. و درگیری و نزاع بصریان با کوفیان در مورد حق دریافت مالیات و قدرت یافتن بر این یا آن ناحیه مدتها بود که وجود داشت، و به این مسأله نیز فکر می‌کردند که هر نوع پیروزی برای انقلاب، پیروزی برای کوفه محسوب خواهد شد که به عنوان مرکزیت قدرت طرح خواهد گشت. کوفیان، در نتیجه‌ی فرهنگی که در دوره‌ی امام علی (ع) در سایه‌ی

آن رشد کردند، و در نتیجه‌ی آگاهی‌شان به کوتاهی در قیام، به وظیفه‌ی واجبشان در دفاع از حکومت امام علی (ع) و روش سیاسی او که منجر به پیروزی معاویه و انتقامجویی او از کوفه شد. نسبت به ضرورت تغییر اساسی در نهادهای اجتماعی، آگاهی بیشتری یافته بودند (ملاحظه می‌کنیم که زیاد بودن اعراب جنوب در انقلاب به این مسأله بازمی‌گردد که آنها دارای آگاهی بیشتری بوده‌اند، به دلیل وجودشان در کوفه، آنهم به این سبب که بیشترین رابطه را با امام و بیشترین تأثیرپذیری را از افکار و تعالیم او داشته‌اند، نه به دلیل رابطه با عوامل گوناگون قومی و قبیلگی) توده‌های قبایل بصری که در جنگ جمل علیه امام علی (ع) شرکت کرده بودند، درباره‌ی شرکت در انقلاب، تنها جوابی که داشتند فکر کردن و به یاد آوردن کشته شدگان خود در جنگ جمل بود.
(صفحه 212)
(1) الطبری: 5: 358 - 357.
(2) الطبری: 5: 354 - 353.
(3) نزاع و جنگ میان اهل کوفه و اهل بصره بسیار اتفاق افتاده بود. آنهم در اطراف این مسأله که کدام یک از دو شهر برای گرفتن مالیات شهری از شهرهای فتح شده، بیش از دیگری حق دارد. مثلا در سال 22 هجری عمر بن سراقه حاکم بصره، نامه‌ای به عمر بن خطاب نوشت و در آن متذکر شد که اهالی بصره تعدادشان بسیار زیاد است و مالیاتی که گرفته می‌شود کفافشان نمی‌کند، و از او درخواست کرد که مالیات یکی از دو بخش ماهان یا ماه سبذان را بر درآمد بصره بیفزایند (ماهان در کرمان قرار گرفته و ماه سبذان یکی از بخشهای خوزستان قدیم می‌باشد).
این خبر به گوش اهالی کوفه رسید. آنها به عمار بن یاسر که حاکم کوفه بود گفتند: «به عمر بنویس که رامهرمز و ایذج از آن ماست که در فتح آنها اهالی بصره ما را یاری نکردند و به ما ملحق نشدند تا اینکه ما خود این دو شهر را فتح کردیم...» دشمنی بین این دو شهر وجود داشت و عمر آنها را از خصومت نهی کرد.
(الطبری: 4: 162 - 160)
(رامهرمز بخشی از شهرستان اهواز در خوزستان و ایذج، نام معرب «ایذه»: سرزمینی در ناحیه‌ی بختیاری که بعدها «مال امیر» (مالمیر) نامیده شد). - م.
این دشمنی‌ها میان کوفه و بصره بسیار تکرار شد و طبری در بسیاری از قسمتهای تاریخش از این خصومتها یاد کرده است.
(4) الطبری: 323:5.
(5) عمر بن خطاب گفت: «عراق گنجینه‌ی ایمان، و اهالی آن نیزه‌ی خداوند هستند که برای نگه داشتن مرزها و شهرها نیروی کافی دارند.»

مقصود عمر از عراق، همان کوفه است.
(ابن‌سعد: الطبقات 1:6 و صفحات بعد ملاحظه گردد).
(6) حسن ابراهیم حسن: تاریخ الاسلام 517:1 و 518. (این کتاب به فارسی ترجمه شده با عنوان: تاریخ سیاسی اسلام. ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده). و کوفه شهری بود که دائما در حال تصمیم‌گیری برای موضع‌گیری سیاسی، قرار داشت. اهالی کوفه با لقبهایی نام برده می‌شدند (رأس العرب، جمجمة العرب، جمجمة الاسلام، قبة الاسلام، عمر اهالی کوفه را برتری داده بود چرا که از تمامی خاندان عرب در آنجا مقیم بودند، ولی بصره چنین موقیعتی نداشت).
(الطبقات: 6 - 1:6 ملاحظه شود.).

حالت انقلابی جامعه
در سال شصت هجری، حالت انقلابی در جامعه‌ی اسلامی عراق، حجاز و ایران وجود داشته است. در وجود این حالت انقلابی هیچ شکی نیست.
در این سرزمینها خشمی شدید از وضعیت موجود و اشتیاق بسیار برای تغییر آن وجود داشته.
اوضاع و ظواهر اجتماعیی که از وجود این حالت انقلابی، حکایت می‌کند بسیار زیاد است و آنچه که در عراق و حجاز وجود داشته، حالت انقلابی آشکارتری را نشان می‌دهد. در مکه و مدینه و کوفه، حکومت عاجز از سیطره بر شخصیتهای بارز اجتماعی بوده و سخن مردم درباره‌ی ضرورت انقلاب و تصحیح اوضاع اجتماعی، قابل کنترل نبوده است و بدون محافظه کاری مردم ابراز می‌شد. اجابت سریع و فشرده‌ای که از سوی مردم در پاسخ به ضرورت انقلاب انجام گرفت، و مسلم بن عقیل در موقع ورود به کوفه با آن روبرو گشت. و نیز درماندگی حاکمیت و اجبار او در اتخاذ شدیدترین اقدامات و تدابیر امنیتی، همگی بر وجود حالتی انقلابی دلالت می‌کنند.
اما این حالت انقلابی، در زمینه و نظام ناتوان و درمانده‌ی درونی انسانها، موجود بوده، و آن چنان که بنظر می‌رسد حالت ادراک عقلی برای ضرورت تغییر و فهم مشکلات موجود، هنوز به درجه‌ای نرسیده بود که آگاهی و شعور درونی محرک آن باشد.
قدرت عبیدالله بن زیاد در سیطره و تسلط بر اوضاع کوفه، آنهم به سادگی و با
(صفحه 213)
برانگیختن دهشت و سراسیمگی، بر این مسأله دلالت می‌کند که حالت درماندگی درونی از اهالی کوفه به گونه‌ای بوده که عبیدالله چنین آسان بر آنان تسلط یافته است. با آنکه کوفه در موقع ورود او، کانون تحرک انقلابی به حساب می‌آمده. (چرا این گونه زود درمانده و پراکنده شده است؟)
سرعت پراکنده شدن مردم از اطراف مسلم بن عقیل، درست بعد از آغاز حرکتش علیه عبیدالله بن زیاد، که هانی بن عروه را دستگیر کرده بود، دلالت بر درماندگی و ناتوانی درونی انسانهایی دارد که در خلال چند ساعت از رهبری و تعهد شرعی و مسؤولیت خود گریختند، و حتی گروهی از آنان به قدرت حاکم پیوسته و طرفداری از آن را اعلان کردند. و دیگران نیز (جان خود را از معرکه بدر بردند و) از آن کناره گرفتند.
روحیه‌ی انقلابی شامل تمامی جامعه‌ی کوفه نبوده است، بسیاری از

خانواده‌ها بوده‌اند که موضعگیری افرادشان با هم تباین و اختلاف داشته. متن گزارش ابومخنف، که تصویری از چگونگی جدا شدن مردم از مسلم بن عقیل را نشان می‌دهد، آنهم درست بعد از اینکه اشراف کوفه از بالای قصر حکومتی، تهدیدات نظام اموی را اعلان می‌کنند، بر این مسأله دلالت دارد که: همگی کوفیان دارای روحیه‌ی انقلابی نبوده‌اند:
«زن به سوی پسر و برادرش می‌آمد و می‌گفت: بازگرد، مردم به جای تو کفایت می‌کنند (آنها برای جهاد کافی هستند). و مرد به سوی پسر و برادرش می‌آمد و می‌گفت: فردا اهل شام به سوی تو می‌آیند...» (1) .
روحیه‌ی «تواکل»، تکیه به دیگران کردن و چشم امید به دیگران داشتن: «مردم به جای تو کفایت می‌کنند»، از سویی، و روحیه‌ی ترس: «فردا اهل شام به سوی تو می‌آیند» از سوی دیگر، و پذیرش آن از سوی انقلابیون، هر دو بر عدم وضعیت سالم و پاک و ریشه‌دار انقلابی دلالت می‌کند.
واقعیت مسائل و مشکلات خانواده، و تمایل به ملایمت و آرامش زندگی، و حفظ روش زندگی بی‌دردسر و بی‌دغدغه، همگی اینها روح انقلابی را معطل کرده و از کار باز می‌دارند. و بین روحیه‌ی انقلابی، و عمل کردن به آن، قرار
(صفحه 214)
می‌گیرند و روح ترس و روح تواکل، زمینه‌ی درونی مناسبی را می‌یابند که با سرعت هر چه تمامتر، این زمینه‌ی آماده اثر آن دو را می‌پذیرد و از انقلاب کناره می‌گیرد.
از دلایل این درماندگی درونی در جامعه‌ی بصره، تصویری است که از متن گزارش عیسی بن یزید کنانی بدست می‌آید. او می‌گوید:
«چون نامه‌ی یزید به عبیدالله بن زیاد رسید (درباره‌ی مقام جدید او، حاکمیت بر کوفه) پانصد نفر از اهالی بصره را انتخاب کرد که در بین آنها عبدالله بن حارث بن نوفل، و شریک بن اعور - که شیعه‌ی علی بود - وجود داشتند.
شریک بن اعور اولین کسی بود که خود را از حرکت بازداشت و در رفتن تأخیر کرد و گروهی نیز به او پیوستند... بعد از او عبدالله بن حارث با عده‌ای، از حرکت بازماندند و امیدوار بودند که به این وسیله عبیدالله نیز، حرکتش را به تأخیر اندازد و امام حسین (ع) پیش از او به کوفه وارد شود. (2) .
اینها کسانی هستند که از حرکت سریع به سوی کوفه اجتناب ورزیدند و از خود ناتوانی و درماندگی نشان دادند. به این امید که عبیدالله بن زیاد نیز تأخیر کند و حسین (ع) پیش از او به کوفه وارد شده، کار را تمام کند. و عبیدالله نتواند در غیاب رهبر بزرگ انقلاب، از موقعیت استفاده کرده حکومت را بدست گیرد. اینها مردمی بودند که شکی در ناتوانیهای درونی

آنها نیست. تمایل به تغییر داشتند و نسبت به وضعیت اجتماعیشان خشمگین بودند. ولی این اراده را نداشتند که در تفکر و روحیه‌ی خود تغییر ایجاد کنند و بیشتر مایل بودند که تغییرات با تلاش دیگران انجام پذیرد.
در غیر این صورت چرا روشی کج و بغرنج را در فریب دادن عبیدالله بن زیاد و به تأخیر انداختن ورود او به کوفه، در پیش گرفتند، در حالی که خود از رهبران بصره بودند، و توانایی آن را داشتند که با ایجاد اغتشاش و ناامنی خفیفی، عبیدالله را در بصره نگه دارند و حرکت او را به تأخیر بیندازند.
و نیز اگر روحیه‌ی انقلابی آنان، در روند درونی سالم و صحیحی بود، می‌توانستند او را به قتل برسانند. ولی همچنان که گفتیم به دلیل علاقه و توجه به درماندگیهای نفسی و درونی، از انجام هر عمل انقلابی ناتوان بودند.
(صفحه 215)
شریک بن اعور که از رهبران بزرگ بصره و شیعی مذهب بود، می‌خواست مسلم را راضی کند تا در خانه پنهان گردد، و او در بستر بیماری دراز بکشد و هنگامی که عبیدالله بن زیاد برای عیادت او آمد، او را ترور کند. مسلم از قبول چنین پیشنهادی صرف نظر کرد. شریک در ضمن وعده‌هایی این پیشنهاد را مطرح می‌ساخت و می‌گفت: «اگر در این روزها بهبودی یافتم به بصره می‌روم و کار بصره را یکسره می‌نمایم.» (3) .
مثل این است که انقلابات منتظر بهبودی رهبرانشان می‌مانند. شریک بن اعور می‌توانست این کار مهم را به شخص دیگری بسپارد و مسلم را در مرکزیت معنوی رهبریت محترم بدارد.
نصایح و پندهای بسیاری که امام حسین (ع) برای عدم خروج خود از مکه، از سوی شخصیتهای گوناگون دریافت کرد، نشانگر این ناتوانی نفسی و درونی در حجاز و جاهای دیگر می‌باشد. همگی نصیحت کنندگان مشروعیت خروج امام را تأیید می‌کردند ولی او را از رو در رو شدن و درگیری با بنی‌امیه بازمی‌داشتند. و نصیحت می‌کردند که به جای دیگری غیر از کانون انقلاب، که مرکزیت آن در عراق بود برود.
نصیحت و سفارش «عبدالله بن مطیع عدوی» را بر نصایحی که قبلا از قول شخصیتهای دیگر یادآوری کردیم، می‌افزائیم. او از امام می‌خواست که متعرض بنی‌امیه نشود:
«خداوند را و حرمت و احترام اسلام را به یاد تو می‌آورم ای فرزند رسول خدا، تا تو را از تصمیمی که گرفته‌ای بازدارم.»
«تو را به خدا سوگند می‌دهم درباره‌ی نگه داشتن حرمت و احترام رسول خدا (ص) و نیز بر خداوند سوگند می‌دهم درباره‌ی حفظ احترام و حرمت عرب.

«به خدا سوگند اگر آنچه را که در چنگ بنی‌امیه است بخواهی به دست آوری، تو را خواهند کشت و اگر تو را کشتند هرگز بعد از تو بر هیچ فرد دیگری حرمت قائل نخواهند شد و از کشتن دیگران بیم نخواهند داشت. حرمت اسلام، قریش و عرب، تو را از دست یازیدن به کاری که نتیجه‌اش چنین باشد بازمی‌دارند، پس
(صفحه 216)
تو هم تصمیمت را در رفتن به کوفه به کناری بگذار، و متعرض بنی‌امیه نشو.» (4).
این کلام سرشار از حالتی انفعالی و در عین حال استحکام، و از سویی ترس است. هر چند که ایمان به عدالت و صحت عملکرد امام در این کلام مشهود است ولی در کنار آن ترس از عواقب کار نیز به چشم می‌خورد.
«عبدالله بن مطیع» پیش از این برخورد، در موقع خروج امام از مدینه نیز با امام ملاقات کرده و به عنوان نصیحت خطاب به امام گفته بود:
«با حرم همراه شو (در کعبه بمان) که تو سرور عرب هستی و به خدا سوگند که در میان اهل حجاز کسی همتای تو نیست. مردم از هر سوی به جانب تو دعوت خواهند شد، خاندانم فدای تو باد، از (کعبه) دور مشو، به خدا سوگند اگر تو از میان بروی ما بعد از تو به بردگی و بندگی خواهیم افتاد.» (5) .
این نصیحت همچون نصیحت پیشین که از او نقل کردیم ایمان او را به ضرورت تغییر بدون التزام به مشکلات و مسؤولیتهای آن، نشان می‌دهد. در غیر این صورت چرا باید از افتادن به بردگی، بعد از امام، ترسی وجود داشته باشد؟
حالت انقلابی در جوامع اسلامی آن روز وجود داشته ولی در مرتبه‌ی پایینتر از حد لازم، به دلیل درماندگیها و ضعفهای درونی که در میان مردم شایع بوده، مردمی که تمایل به تغییر و دگرگونی داشته و مشکلات عینی جامعه را درک می‌کرده‌اند. و به همین دلیل حالت و روحیه‌ی انقلابی موجود در جامعه، محتاج به محرکی بزرگ و جدی و پرتلاش داشته تا این روحیه را از یک حالت عقلی به درجه‌ای عالی از استحکام و پای‌بندی انتقال دهد و آن را تبدیل به حالت درونی آگاهانه‌ای کند که بتواند انسان را برای عمل و تغییر واقعیتهایی که در آن قرار گرفته، حرکت دهد. آن هم با دست یازیدن به جنگ و عمل برای دفاع از حقیقت، نه با تمنیات و آرزوها و انتظار عمل از دیگران داشتن.
این انتقال با انقلاب امام حسین (ع) تحقق یافت و توده‌هایی که در تردید و واماندگی مانده بودند، به توده‌های انقلابی تحول یافتند. تحول با تمامی مفهوم و معنایی که این کلمه در خویش دارد. به گونه‌ای که بسیاری دست به اعمال

(صفحه 217)
انتحاری زدند و عملکرد «توابین» در جنگ «عین الورد» نمونه‌ی خوبی برای اثبات این مسأله است. (6) .
سخن «أیوب بن مشرح خیوانی» با «ابووداک» روحیه‌ی پشیمانی عمیق و دردناکی را که در قلوب و نفوس طبقات مردمی بعد از انقلاب کربلا، جایگزین شده بود، تصویر می‌کند.
(الطبری: 437:5 ملاحظه شود)
و روحیه‌ی جدید انقلابی به حدی از استحکام و پایبندی رسید که تمامی شرکت کنندگان در حادثه‌ی کربلا را به بیرون از جامعه کشانید و از حوزه‌ی حمایت عرف و قانون بیرون راند. و در سیر تاریخ نهضتها، الهام دهنده و محرک انقلابات بود.
(صفحه 218)
(1) الطبری: 371:5.
(2) الطبری: 359:5.
(3) الطبری: 363:5.
(4) الطبری: 5: 396 - 395.
(5) الطبری: 351:5.
(6) نبرد «عین الورده» یا (رأس العین)، نبردی است که «توابین» به رهبری «سلیمان بن صرد خزاعی» برپا کردند. تعداد آنها در این جنگ چهار هزار نفر بود که بر علیه عبیدالله بن زیاد وارد نبرد شدند. عبیدالله بن زیاد سپاه عظیمی از اهالی شام با خود آورده بود تا عراق را به تحت تسلط خاندان اموی که مروان بن حکم را به عنوان خلیفه منصوب کرده بودند، بازگرداند. نبرد در روز چهارشنبه بیست و دوم ماه ربیع الثانی سال 65 هجری آغاز شد. (چهارشنبه چهارم ژانویه سال 685 میلادی).

سیاست قطع سرهای شهیدان
قطع سر میت، چه کشته شده باشد یا به مرگ طبیعی مرده باشد«مثله» کردن است.
شریعت اسلامی بریدن اجزاء بدن مسلمان را (مثله کردن) نهی و تحریم کرده، و ما کسی از فقهاء را نمی‌شناسیم که در این باره مخالفت کرده باشد.
مثله کردن کافر هم مورد نهی اسلام است. و نهی از این امر حتی از جانب رسول خدا نیز ثابت شده چه رسول خدا در تمامی دوران زندگیش که در جنگهای بسیاری علیه مشرکان شرکت نمودند، هرگز اتفاق نیفتاد که اجازه دهند و یا حتی راضی شوند که به کوچکترین عملی از اینگونه اعمال دست زده شود. و در دوره‌ی خلفایی که بعد از رسول خدا به خلافت جامعه‌ی اسلامی رسیدند نیز هیچ اثری از مثله کردن و دست یازیدن به چنین عملی مشاهده نمی‌شود. با آنکه مسلمانان در جنگهای بسیاری علیه ایران و رم شرکت کردند هرگز دست به چنین اعمالی زده نشد. تنها در دوره‌ی خلافت ابوبکر اتفاق ناهنجاری رخ داد و آن این بود که خالد بن ولید با ادعای اینکه «مالک بن نویره» و قوم او مرتد و کافر شده‌اند به آنان حمله کرد و پس از به قتل رساندن آنها، سرهای کشتگان را از تن جدا ساخت. (1) .
(صفحه 219)
عملکرد خالد بن ولید، ناخشنودی بسیار وسیعی را در صفوف مسلمانان به جای گذاشت.
امام علی بن ابی‌طالب نیز در تمامی جنگهایی که داشت هرگز اتفاق نیفتاد که سر بریده‌ای را به سوی او آورند، یا دستور دهد که سر از تن احدی جدا کنند. و یا بر چنین عملکردی راضی باشد.
بله، هنگامی که امام علی (ع) در «حروراء» به خوارج حمله کرد و دستور داد تا دست مخدج (نافع المخدج) را قطع کنند، (مخدج: مرد ناقص دست: منتهی الارب: لغتنامه‌ی دهخدا) و فرمود: «نشانه‌ی او آن است که دستش همچون پستان است و در آن موهایی است همچون موهای سبیل گربه، دست او را قطع کرده بیاورید. او را پیدا کرده و دستش را قطع نمودند.» (2) این حادثه از نشانه‌های نبوت رسول خدا می‌باشد که پیامبر (ص) درباره‌ی خوارج پیش بینی نموده بود و فرموده بودند: «نشانه‌ی آنها این است که در میانشان مردی است که یکی از دو دستش - و در حدیثی دیگر: دو پستان او - همچون پستان زن است...»
این حدیث درباره‌ی خوارج گزارش شده است و عده‌ای آن را نقل کرده‌اند.

بخاری نیز آن را در کتاب خود گزارش کرده است. (3) .
(صفحه 220)
اینکه امام علی (ع) دستور قطع دست او را داد بنظر می‌رسد که به خاطر اظهار صدق و درستی و آگاهی پیامبر نسبت به مواضع مخالفان او باشد و نیز به این خاطر که تردید و دودلی را از دلهای برخی از همراهان بزداید، کسانی که درباره‌ی صحت و حقانیت موضعگیری و موقعیتشان سؤال می‌کردند و هنوز از اینکه کسانی را کشته‌اند که اظهار مسلمانی می‌کرده‌اند، دلهایشان پر از شک و تردید بود. امام با بریدن دست «مخدج» به آنها نشان داد که با گروهی جنگیدند که رسول خدا درباره‌ی آنها پیش بینی لازم را کرده و مسلمانان رÀاز فتنه‌ی آنها آگاه ساخته است. تصمیم امام در قطع دست مخدج یک تصمیم سیاسی بوده در تأکید مفهومی دینی که با راستگویی و صداقت رسول خدا (ص)، درباره‌ی فتنه‌های بعد از او رابطه داشته است.
و از اینها معلوم می‌شود که اسلام هیچ گونه تشویقی برای بریدن سر دشمن کافری که در حال جنگ با مسلمانان است نمی‌کند، و دستوری در این باره صادر نمی‌نماید. تا چه رسد به اینکه درباره‌ی بریدن سر مسلمان و انتقال آن از شهری به شهر دیگری، برای تماشای دیگران، دستوری داده باشد.
امویان این حکم شرعی و روشن و واضح را مورد بی‌احترامی و تجاوز قرار دادند. آنها این روش ضد اسلامی را در برخورد با کشته‌شدگان از کجا اقتباس کردند؟ چه بسا این عملکرد از آثار تفکر دوران جاهلیت ریشه گرفته باشد که بعد از اسلام نیز گریبانگیر آنها بود و شاید امویان آن را از ملتهای بیگانه، خصوصا رومیان فراگرفته باشند، چرا که امویان در روش زندگی خود از رومیان تقلید می‌کردند.
اولین کسی که دست به این بی‌حرمتی زد، «عبدالرحمان بن عبدالله بن عثمان ثقفی»، فرماندار و کارگزار معاویة بن ابی‌سفیان در «موصل» بود. او بعد از تعقیب طولانی، «عمرو بن حمق خزاعی» (4) و کشتن او سر از تنش جدا ساخت و برای
(صفحه 221)
معاویه فرستاد. «سر او نخستین سر بریده‌ای بود که در تاریخ اسلام از جایی به جای دیگر انتقال یافت» (5) از آنجا که خبر بریده شدن سر «عمرو بن حمق» و قتل او، در حوزه‌ی وسیعی از جامعه‌ی مسلمانان انتشار نیافت، می‌توان بیان داشت که نخستین سر بریده شده‌ای که در تاریخ اسلام از سرزمینی به سرزمین دیگر برده شد و اهمیت بسیاری برای سیاست ارعاب و ترس حاکمیت داشت، «سر امام حسین (ع)» بود. که در انگیزش انقلابهای بعدی نیز تأثیر بسزایی گذاشت.

امویان و همکاران و مزدورانشان، در انقلاب امام حسین (ع)، مرتکب جنایت و جرم فجیعی چون بریدن سرهای شهیدان، و انتقال آنها از جایی به جای دیگر، در حوزه‌ی وسیعی از سرزمین اسلامی شدند.
عبیدالله بن زیاد دستور داد تا سر «مسلم بن عقیل و هانی بن عروه» را بعد از کشتن آنها قطع کنند و آنها را پیش یزید بن معاویه، به شام فرستاد و طی نامه‌ای به یزید نوشت:
«... خداوند مرا قدرت داد تا بر آنها چیره شوم و من بر آن دو پیشی گرفتم و گردنهایشان را زدم و سرهایشان را به حضور تو فرستادم.» (6) .
ابن‌زیاد شخصیتهای انقلابی دیگری نظیر: قیس بن مسهر صیداوی (7) و عبدالله بن بقطر (8) ، و عبدالاعلی کلبی، و عمارة بن صلخب أزدی (9) ، را در کوفه به شهادت رسانید ولی از میان کشته‌شدگان تنها سرهای بریده شده‌ی مسلم بن عقیل و هانی بن عروه را برای یزید بن معاویه فرستاد.
بعد از غلبه و به شهادت رسانیدن انقلابیون در کربلا، سرهای تعداد بسیاری (صفحه 222)
از شهیدان از تن جدا شده و به طرف کوفه، نزد عبیدالله بن زیاد انتقال یافت و ابن‌زیاد آنها را به سوی «شام» برای یزید بن معاویه فرستاد.
انتقال سرهای شهیدان به صورت سان و رژه انجام می‌گرفت تا در طول راهها و شهرهایی که از آنها می‌گذشتند، بسیاری از مردم بتوانند آنها را مشاهده کنند.
با وجود آنکه تعداد شهیدان بیش از یکصد و بیست نفر بوده، تعداد سرهایی که قطع و سپس انتقال یافت، از هفتاد و هشت سر تجاوز نمی‌کرد و شاید بیش از هفتاد سر نبوده باشد.
پرسشهای چندی در اینجا مطرح است:
چرا سرهای شهیدان را قطع کردند؟
آیا این عمل با مبادرت شخص عمر بن سعد و فرماندهان او انجام گرفت یا آنکه انجام آن بر طبق دستوراتی بوده که از سوی ابن‌زیاد صادر شده است؟
بر چه اساس و اصلی سرهای شهیدان بریده شد؟
برای چه تمامی سرها قطع نشدند؟ چرا در کوفه تنها سر مسلم بن عقیل و هانی بن عروه قطع گردید؟
به چه دلیل فقط سر هفتاد تن از شهیدان کربلا و یا کمی بیش از این عدد، از تن جدا گشت؟
آیا قطع سرهای شهیدان تنها اجرای یک عمل انتقامجویانه از سوی حاکمیت بود یا آنکه یک عمل سیاسی بود که صفت انتقامجویی را نیز با خود به همراه داشت؟
این امکان است که عمر بن سعد در اتخاذ تصمیم به قطع سرهای شهیدان،

خود اقدام کرده باشد به این امید که عزت و موقعیت بیشتری در نزد عبیدالله بن زیاد بیابد و نیز این امکان که او با درک رغبت و تمایل آشکار و شریرانه‌ای که در اعمال انتقامجویانه‌ی عبیدالله بن زیاد سراغ داشت دست به این کار زده باشد، (چرا که او می‌دانست عبیدالله شخصیت شریری است که در انتقامجوییهایش نهایت قساوت و حیوانیت را از خویش بروز می‌دهد) ولی ما با استناد به شناختی که از شخصیت پست و حقیر و متزلزل عمر بن سعد داریم ترجیح می‌دهیم که بگوییم اجرای این عمل به تصمیم او نبوده است! و حتما دستوری از سوی عبیدالله بن زیاد دریافت داشته و سپس دست به این عمل زده. و دیگر اینکه قطع «سرهای
(صفحه 223)
کشته شدگان مسلمان» در آن دوره یک موضوع تماما جدید در فرهنگ اسلامی و جامعه‌ی مسلمانان بوده است. و کسی جز فرماندار «موصل»، که از سوی معاویه منصوب شده بود، پیش از ماجرای کربلا دست به این کار نزده و این اتفاق پیش نیامده بود. فرماندار «موصل» همانگونه که قبلا یادآور شدیم بعد از به قتل رساندن «عمرو بن حمق خزاعی» سر او را از تن جدا ساخت. یکی از دلایل موجود برای تازگی داشتن این موضوع در فرهنگ اسلامی آن دوره، متنی است که طبری از «زربن حبیش» نقل کرده است:
«اولین سری که بر روی چوبه‌ای بالا برده شد سر امام حسین (ع) بود که، خداوند از او راضی و درود خداوند بر روح او باد.» (10) .
پس ترجیح می‌دهیم که «عمر بن سعد» خود مبادرت به قطع سرهای شهیدان نکرده، اگر چه در میان متونی که در این باره نقل شده متنی که بوضوح این مسأله را بیان کند نیافتیم -که به مبادرت شخص عمر بن سعد در بریدن سرهای شهیدان اشاره کند - نامه‌ای که عبیدالله بن زیاد توسط شمر بن ذی الجوشن به عمر بن سعد فرستاد متضمن فرمان او به عمر بود تا حسین (ع) و همراهان او را دعوت به تسلیم شدن کند. اگر نپذیرفتند: «بر آنها یورش ببر و آنها را بکش، بدنشان را مثله کن، چرا که آنها مستحق آنند. اگر حسین (ع) کشته شد بدن (سینه و پشت) او را لگدکوب اسبهای سپاهیان نما، که او مخالفی است سخت و پر دردسر و قاطع و ستمگر، هیچ جهاندیده‌ای بر این اعتقاد نیست که حسین (ع) پس از مرگ بتواند زیانی برساند. پیمانی بر عهده داری که اگر او را بکشی باید این کار را در مورد او اجرا کنی.» (11) .
نامه متضمن دستور صریح بر «مثله» کردن و نیز دستور کوبیدن و خرد کردن بدن حسین (ع) توسط سم اسبهای سپاهیان بوده است.
فرمان ابن‌زیاد مبنی بر لگدکوب کردن بدن امام حسین (ع)، با دقت تمام و طبق اوامر مستقیم و صریح عمر بن سعد انجام گرفته است، برای انجام

این کار زشت، ده مرد برپا خاستند که طبری دو تن از آنان را که حضرمی بوده‌اند، نام
(صفحه 224)
می‌برد. (12) .
آیا مقصود از «مثله» کردن کشته شدگان، بریدن سرهای آنها بوده است؟ اگر مقصود این بوده پس با دقت تمام انجام نگرفته زیرا که سرهای تمامی شهیدان از تن جدا نگشته است.
ما در این باره که مقصود از «مثله کردن»، قطع سرها باشد تردید داریم و معتقدیم که اجرای این عمل، با استناد به فرمان دیگری بوده که متن آن به دست ما نرسیده است.
آیا مقصود از این کارهای ضد انسانی تنها یک عملکرد انتقامجویانه بوده است؟
لگدکوب کردن اجساد در زیر سم اسبهای سپاهیان و مثله کردن آنها، از کینه‌های دیرینه‌ای ریشه می‌گیرد که ما شکی در آن نداریم. ولی به نظر ما، این اعمال تنها جنبه‌ی انتقامجویانه ندارد که هدفی جز انتقامجویی و ارضای عطش کینه و دشمنی نداشته باشد. بل یک عمل انتقامجویانه با هدفی سیاسی است.
شخصیتهای نظام اموی، و در رأس آنها یزید بن معاویه، می‌دیدند که ممکن است انقلاب حسین (ع) شالوده‌ی تمامی نظام حاکم را فرو ریزد. و آنچه را که ما اکنون «حالت انقلابی» می‌نامیم، آنها به عنوان حالتی که در جامعه‌ی عراق به گونه‌ای خطرناک انتشار یافته و شایع شده است مورد ارزیابی قرار می‌دادند. اگر چه
(صفحه 225)
موجودیت این حالت به تنهایی خطر آنی در بر نداشت و محتاج تحریک و جنبشی برای حرکت اجتماعی بود تا بتواند تعبیری عینی از وجود این حالت در متن حرکتها و موضعگیری‌های انقلابی باشد. به این جهت هر حرکتی که می‌توانست متکی به نیرویی دارای نفوذ اسلامی باشد، امکان آن را می‌یافت که دسته‌های انقلابی را حول یک محور جمع کند و به پراکندگی آنان خاتمه دهد و آن چنان نیروی حرکتی به آنان بدهد که بتوانند در انقلابی گسترده دست به عمل بزنند.
انقلاب کربلا که رهبری آن از موقعیت بزرگ معنوی در جامعه‌ی اسلامی برخوردار بود، خطر بزرگی را برای نظام اموی ایجاد می‌کرد که منجر به واکنشهایی علیه نظام می‌شد و رشد روح انقلابی را تقویت می‌کرد و با تکیه به وجود رهبری انقلاب که از موقعیت معنوی عظیمی در نزد مسلمانان برخوردار بود به گروههای انقلابی موجود در جامعه‌ی اسلامی امید پیروزی و موفقیت را می‌داد. و این برای نظام اموی از آنجا که باعث

بالا رفتن روحیه‌ی انقلابی و امیدوار شدن دسته‌های انقلابیون به پیروزی به خاطر این رهبری معنوی می‌شد، خطری بزرگ محسوب می‌شد. و حدس می‌زنیم که نظام اموی می‌دانست که گروه انقلابیی که همراه امام حسین (ع) در انقلاب حضور دارند اکثرا شخصیتهای بزرگی هستند که از مجموعه‌ی قبایل جنوب و شمال از موقعیت رهبری و زعامت برخوردار می‌باشند و جمعیتهایی که پیرو آنان هستند از موضعگیری آنان تأثیر خواهند پذیرفت.
به همین دلیل نظام اموی تصمیم گرفت تا هر امید و آرزویی را برای برپایی نهضت، و رسیدن به پیروزیی که در میان توده‌های مردم وجود دارد در نطفه خفه کند. این بود که قهرمانان و انقلابیون شهید حادثه‌ی کربلا را، در معرض عبرت دیگران قرار داد.
حاکمیت برای پیروزی بر نیروی کوچکی که در کربلا بود نیروی بزرگی را که می‌توانست در این مدت کوتاه گرد آورد، گرد آورده و گسیل داشت و ما قبلا یادآور شدیم که به نظر ما تعداد سپاه اموی بین بیست تا سی هزار نفر بوده است تا بتواند انقلابیون را در حصار محکمی قرار دهد و نگذارد که یکی از آنان جان سالم به در برد و یا کسی به آنان ملحق شود و با سرعت و در زمان کوتاهی کار را یکسره کند تا با طولانی شدن نبرد سپاه اموی نیز تحت تأثیر آن قرار نگیرد.
(صفحه 226)
برای اهانت به شهیدان و زنان و خانواده آنان، دستور اجرای عملیات انتقامجویانه‌ای صادر شد. لگدکوب کردن اجساد شهیدان، در زیر سم اسبهای سپاهیان، و مثله کردن آنها، و انتقال زنان به عنوان اسیران جنگی از شهری به شهر دیگر و در معرض تماشای مردم قرار دادن خانواده‌های شهیدان از جمله‌ی این دستورات بودند.
هدف نظام اموی از انجام این کارها، محو و نابودی حالت قدسی بود که چون هاله‌ای حسین و خاندان پیامبر را احاطه کرده بود، و فهماندن این مسأله که عملکرد رژیم در حمایت از موجودیت خود، در حد مشخصی متوقف نمی‌شود و برای بقای خود به هیچ یک از مقدسات، و یا عرف دینی و اجتماعی احترام نمی‌گذارد و پایبند آنها نیست. رژیم اموی فهم این مسأله را برای انقلابیونی که فرصت پیوستن به انقلاب را پیدا نکرده بودند لازم می‌دانست.
سرهای بریده شده‌ی شهیدان، از سرزمینی به سرزمین دیگر برده و در شهرها - خصوصا در کوفه - گردانده می‌شود. اینها جزئی از برنامه‌ی عمومی حاکمیت بوده برای نابودی امکانات انقلاب و سرکوب کردن پایداری و استحکام درونی و تفهیم این امر که انقلاب پایان یافته و به شکست منجر شده است. حاکمیت برای جلوگیری از شیوع هر شایعه‌ای

سرهای شهیدان را بر روی نیزه‌ها برپا داشت و پیشاپیش همه‌ی سرها سر بریده‌ی امام حسین (ع) را قرار داد تا دلیلی عینی و ملموس برای نابودی انقلاب ارائه دهد.
در عین حال که بریدن سرهای شهیدان از هدف سیاسی چندی برخوردار بوده، و عمل انتقامجویانه‌ای نیز به شمار می‌آید. توجه به این مسأله روشن می‌کند که چرا تمامی سرهای شهیدان در کوفه و کربلا، از تن جدا نشدند. عبیدالله بن زیاد در کوفه تنها سر مسلم بن عقیل و هانی بن عروه را از تن جدا ساخت در حالی که کسان دیگری از انقلابیون را به قتل رسانده بود، و در کربلا، تعداد سرهای بریده شده‌ای که از آنجا به کوفه و سپس به شام، فرستاده شدند تقریبا نصف تعداد شهیدان است.
قطع سرهای شهیدان، یک عمل انتخاب شده از سوی حاکمیت بود این بود که سرهای شخصیتهای برجسته‌ای را که برخوردار از پشتیبانی توده‌ای در
(صفحه 227)
حوزه‌ی قبایل یا شهرهای خود بودند از تن جدا ساختند، تا اساس و بنیان نیروی مردمی و قومی آنها را با به قتل رساندنشان سرکوب و توده‌ها را متشتت و پراکنده ساخته و از عمل بازدارند.
هانی بن عروه و مسلم بن عقیل، قویترین شخصیتهای حرکت انقلابی در کوفه بودند، به همین جهت ابن‌زیاد سر آن دو را قطع کرده و برای یزید بن معاویه فرستاد تا دلیلی مادی و ملموس بر شکست و نابودی انقلاب تلقی شود. اما بقیه‌ی شهیدان که افرادی عادی بودند سرهای بریده شده‌شان به کار نمی‌آمد و هدفی را که ابن‌زیاد داشت برآورده نمی‌ساخت چرا که اگر رهبری وجود داشت و کشته نمی‌شد، مرگ آنان تأثیری بر انقلاب نمی‌گذاشت. این بود که ابن‌زیاد احتیاجی به قطع تمامی سرهای شهیدان نداشت و تنها دو سر را از تن جدا ساخت.
در رابطه با سرهای شهیدان کربلا نیز همین موضوع مطرح است. سرهای بریده‌ی موالی و مردان عادی برای ایجاد جو سرکوب مخالفان و کین خواهان که علیه نظام حکومت اموی تلاش می‌کردند، ثمری نداشت. آنچه که قدرت انقلابی را فلج می‌کند و از عمل بازمی‌دارد و موجب گریز و شکست درونی توده‌های مردم می‌شود آن است که رهبران خویش را کشته ببینند و با برافراشتن سرهای آنها بر روی نیزه‌ها، از سوی حاکمیت نشانه‌ی مادی و ملموسی بر کشته شدن آنها برپا شده بود از اینجا می‌فهمیم که چرا در کوچه‌های کوفه سر بریده‌ی امام گردانده می‌شود.
«... عبیدالله بن زیاد سر بریده‌ی امام حسین (ع) را در کوفه برپا داشت و دستور داد تا در کوفه گردانده شود.» (13) گرچه هیچ متنی در دست نداریم ولی به نظر ما، قبایلی که سرهای شهیدان را بین خود توزیع کردند، آنها را به صورت کورکورانه‌ای توزیع نکردند، بل هر قبیله‌ای سرهای

بریده‌ی شخصیتهای برجسته‌ی خویش را انتخاب نمود تا به گرامیداشت موقعیت سیاسی خویش در نزد حاکمیت پرداخته و بر نیرو و بزرگواری موقعیت رهبریش در دیدگاه حاکمیت، بیفزاید.
(1) مالک بن نویره در میان مردم، جزو پرموترین افراد بود، سربازان سپاه خالد بن ولید، از سرهای مالک بن نویره و کشته شدگان قومش اجاقهایی درست کردند و بر روی آنها ظرفهای غذا را گذاشتند (سرهای آنها را به عنوان اجاقی برای ظرفهایشان قرار دادند و در زیر آنها آتش افروختند تا آشپزی کنند) پوست سر همگی آنان، جز پوست سر «مالک» را آتش سوزاند. غذای ظرف پخت ولی سر او از زیادی موهایی که داشت نسوخت (آتش به پوست سر او نرسید).
(الطبری: 279:3).
(2) «... چون روز جنگ شد، امام علی (ع) فرمود: مخدج را بیابید. به دنبال او رفتند ولی او را نیافتند و این مسأله علی را دلگیر ساخت. تا آنجا که مردی از آن میان گفت به خدا سوگند ای امیرمؤمنان، او در بین آنان نیست. امام فرمود: به خدا سوگند هرگز دروغ نمی‌گویم و دروغ نگفته‌ای. گروهی دیگر آمدند و گفتند: یا امیرمؤمنان او را یافتیم. امام علی (ع) با شنیدن این سخن به سجده افتاد و تا هنگام آوردن اسیران جنگی، در حالت سجده ماند، سپس فرمود: اگر کاری برتر از این را می‌شناختم آن را انجام می‌دادم. سپس فرمود: نشانه‌ی او آن است که دستش همچون پستان زنان است و موهایی چون موهای گربه بر آن است. دست مخدجه را پیش من آورید. او را پیش امام آوردند و امام دستش را در معرض دید گذاشت.»
(المبرد الکامل 221:3 و الطبری: 5: 92 - 91).
(3) بخاری این گزارش را در «باب من ترک قتال الخوارج للتألف» از کتاب استتابة المرتدین و المعاندین و قتالهم ذکر کرده است. غیر از او هم کسانی این گزارش را نقل کرده‌اند.
(4) عمرو بن حمق خزاعی منسوب به قبیله‌ی «خزاعه» (یمن،عرب جنوب): او در «حجة الوداع» با همراهان و یارانش با رسول اکرم (ص) بیعت کرد و از او روایت نقل شده است.
عمرو بن حمق ساکن کوفه بود و جزو بزرگان و شخصیتهای برجسته‌ی آنجا به شمار می‌رفت. او از شیعیان امام علی بن ابی‌طالب بود که در جنگها امام را همراهی کرد و از بارزترین یاران «حجر بن عدی کندی» به حساب می‌آید. در سال 51 هجری به شهادت رسید.
(5) ابوالفرج اصفهانی: مقاتل الطالبیین الاغانی ج 17 / ص 144 چاپ: «الهیئة المصریة العامة للتألیف و النشر»، به تحقیق: محمد علی بجاوی و زیر نظر محمد ابوالفضل ابراهیم - 1389 هجری - 1970 میلادی و طبقات

ابن‌سعد (چاپ لیدن - افست) ج 15:6 و المعارف ابن‌قتیبه: 292 - 291.
او می‌گوید: سر عمرو بن حمق خزاعی از موصل به نزد زیاد بن سمیه برده شد و زیاد آن را نزد معاویه فرستاد. ص 554 ملاحظه شود.
(6) الطبری: 380:5.
(7) الطبری: 395:5.
(8) الطبری: 398:5.
(9) الطبری: 379:5.
(10) الطبری: 394:5.
(11) الطبری: 415:5.
(12) الطبری: 5: 455 - 454، نام آن دو مرد که حضرمی بودند عبارتند از:
1- «اسحاق بن حیوة حضرمی» - او کسی است که پیراهن امام حسین (ع) را از تنش درآورد و به غارت برد و بعدها به مرض جذام مبتلا گشت.
2- «احبش بن مرثد بن علقمة بن سلامة حضرمی».
نام بقیه‌ی آن ده نفر نیز عبارت است از:
3- هانی بن ثبیت حضرمی، 4- سالم بن خیثمه جعفی، 5- صالح بن وهب جعفی، 6- حکیم بن طفیل سنبسی طائی. (این شش نفر از یمن و وابسته به عرب جنوب بودند.) 7- عمرو بن صبیح صیداوی اسدی، 8- رجاء بن منقذ عبدی (این دو نفر وابسته به عرب شمال بودند.)
9- واخط بن غانم، 10- اسید بن مالک. (وابستگی و محل پرورش و رشد قبیلگی این دو را نمی‌دانیم.)
ما در اسامی این دو نفر غلبه و حضور اعراب و قبایل وابسته به عرب یمن را ملاحظه می‌کنیم.
(13) الطبری: 459:5.

25- قیام امام حسین (ع)

مشخصات کتاب

سرشناسه :شهیدی جعفر، - ۱۲۹۷
عنوان و نام پدیدآور :قیام حسین ع / تالیف جعفر شهیدی مشخصات نشر :تهران دفتر نشر فرهنگ اسلامی ۱۳۷۶.
مشخصات ظاهری :۷۹ ص ۵/۱۰ ×۲۱س‌م فروست :(خلاصه‌ها۶)
شابک :964-430-471- ۳۱۰۵۰ریال ؛ 964-430-471- ۳۱۰۵۰ریال ؛ 964-430-471- ۳۱۰۵۰ریال ؛ 964-430-471- ۳۱۰۵۰ریال ؛ 964-430-471- ۳۱۰۵۰ریال ؛ 964-430-471- ۳۱۰۵۰ریال ؛ 964-430-471- ۳۱۰۵۰ریال ؛ 964-430-471- ۳۱۰۵۰ریال وضعیت فهرست نویسی :فهرستنویسی قبلی یادداشت :ترکی یادداشت :عنوان اصلی خلاصه قیام امام حسین ع .
یادداشت :چاپ دوم ۱۳۷۷؛ ۱۲۵۰۰ ریال یادداشت :چاپ چهارم ۲۲۰۰ ۱۳۷۸: ریال یادداشت :چاپ ششم ۱۳۸۱؛ ۳۵۰۰ ریال یادداشت :چاپ هفتم ۱۳۸۱؛ ۳۵۰۰ ریال یادداشت :چاپ هشتم ۱۳۸۲؛ ۳۶۰۰ ریال یادداشت :چاپ چهارم ۱۳۷۸ ۲۲۰۰ ریال :ISBN 964-6406-05-x
یادداشت :چاپ نهم ۱۳۸۲؛ ۴۴۰۰ ریال ISBN-964-430-971-3
یادداشت :کتابنامه به‌صورت زیرنویس عنوان دیگر:خلاصه قیام امام حسین ع
موضوع :حسین‌بن علی ع ، امام سوم ق ۶۱ - ۴
موضوع :واقعه کربلا، ق ۶۱
شناسه افزوده :دفتر نشر فرهنگ اسلامی رده بندی کنگره :BP۴۱/۴/ ش۸۵ق۴۵ ۹۰ ۱۳۷۳
رده بندی دیویی :۲۹۷/۹۵۳
شماره کتابشناسی ملی :م۷۷-۲۹۷۶

مقدمه
بسم الله الرحمن الرحیم
و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین.
ترتیب و فصل بندی کتاب حاضر محصول سال‌های اخیر است، اما مطالب آن بتازگی نوشته نشده. از دیرباز - یعنی از بیست سال پیش و شاید هم پیشتر - می‌خواستم درباره‌ی این حادثه‌ی مهم کتابی بنویسم و هر زمان مانعی مرا باز می‌داشت؛ لیکن خاطره‌ی کار هیچگاه فراموش نگردید و هر چندی چون برقی که از دل ابر بجهد صفحه‌ی ذهن را روشن می‌کرد.
وظیفه‌ی امروز به فردا و این سال به عهده‌ی سال بعد واگذار شد. با گذشت زمان بیشتر خواندم و بهتر اندیشیدم و هر بار جزئیات حادثه را در ذهن مرتب کردم و رابطه‌ی هر یک را با دیگری ژرف‌تر سنجیدم. چند سال پیش بمناسبت فرارسیدن ماه محرم خلاصه‌ای از آنچه در خاطر داشتم یا در یادداشت‌های پراکنده موجود بود در یکی از روزنامه‌های عصر تهران منتشر گشت. گروهی بسیار از دوستان و آشنایان با نامه و تلفن مرا مشمول عنایت خود ساختند، تا آنجا که یکی از دانشمندان خواست آن مقاله به عربی ترجمه و منتشر گردد. این عنایت‌ها که بیشتر از لطف خوانندگان ناشی بود تا از اهمیت اثر، موجب گردید تا بکوشم و کتاب را برای چاپ آماده سازم. خواست پروردگار چنین اقتضا کرد که کتاب در این روزها، بدین صورت به طالبان و علاقه‌مندان عرضه گردد.
چنانچه نوشتم آشنائی نویسنده با تاریخ این حادثه تازه نیست، و تاریخ آن از پنجاه سال می‌گذرد. این داستان را تا آنجا که مقدور بوده است از تاریخ‌های مجمل و مفصل، قدیم و جدید و حتی منظومه‌ها، و مقتل‌ها مکرر خوانده‌ام و یا از این و آن شنیده‌ام. و اگر بگویم بیشتر کتابهائی را که در این باره نوشته شده از نظر گذرانده‌ام مبالغه نیست. درباره‌ی علل این رویداد، نخست عقیده‌ی من نیز همچون دیگر تاریخ نویسان گذشته و بعض نویسندگان امروز بود، لیکن بررسی چند واقعه در تاریخ پنجاه ساله‌ی آغاز اسلام، سبب شد که این حادثه را نیز بگونه‌ای
(صفحه 4)
دیگر بررسی کنم تا علت یا علل حقیقی آنرا چنانکه بوده است دریابم. نتیجه‌ی این بررسی‌ها این شد که دانستم بخش مهمی از حادثه‌های تاریخ اسلام - بخصوص از آغاز، تا عصر اول عباسی - نه چنان است که تاریخ نویسان گذشته بقلم آورده‌اند و آیندگان آنرا بعنوان اصل مسلم پذیرفته‌اند. آنچه مرا در این باره به تردید انداخت و سپس به جستجو کشاند، تحقیق

درباره‌ی چند حادثه‌ی بظاهر کوچک بود که بمناسبت کتاب‌ها و مقاله‌هایی که در کار نوشتن آن بودم می‌بایست بررسی شود. داستان غرانیق، داستان شهربانو، علت یا علل کشته شدن عمر و عثمان، توطئه‌ی خوارج در قتل علی (ع) جنایت‌هایی که بخوارج عصر علی (ع) نسبت داده‌اند، سعد بن عبدالله بن ابی‌سرح و افزودن او به قرآن، و داستان‌هائی از این قبیل که مورخان ساده لوح چون طبری و دیگران در کتاب خود آورده‌اند، و متأسفانه بعض آن داستان‌های بی‌اصل دستاویزی برای شرق شناسان و معاندان اسلام گردیده است.
در پایان این بررسی‌ها بود که دانستم بیشتر این وقایع بدان صورت که مورخان دیرین نوشته‌اند رخ نداده است؛ اما افسوس که آنان نوشته‌اند و مورخان بعد نیز تا آنجا که می‌خواسته‌اند و می‌توانسته‌اند، بدان پیرایه بسته‌اند. مسلم شد که کمتر حادثه‌ی تاریخی است که از رنگ تبلیغات سیاسی امویان و عباسیان و یا تعصبات دینی، مذاهب مختلف برکنار مانده و حقیقت آن دگرگون نشده باشد. باین نتیجه رسیدم که برای دریافت حقیقت تاریخی - هر چند بر اساس مظنه و احتمال هم باشد - خواندن متن تاریخ آن سال‌ها به تنهائی کافی نیست، بلکه باید تاریخ را با دیگر شرایط، از جمله وضع جغرافیائی، اقتصادی و اجتماعی سنجید، چنان‌که شیوه‌ی علمی تاریخ نویسان امروز هم همین است.
مورخان پیشین هر چند در ضبط وقایع کوشش بسیاری کرده‌اند و از این جهت بر اخلاف خود حقی بزرگ دارند، اما در تحلیل و تحقیق آن چنانکه باید رعایت شرایط لازم نشده است و در این باره آنان را معذور باید داشت، چه این راهی است که تلاشهای علمی قرن گذشته و حاضر بروی پژوهندگان گشوده است. بهر حال چنانکه در متن کتاب آمده است، اگر تاریخ اسلام با بینشی نو بررسی شود، پرده از روی بسیاری از وقایع پر اهمیت برداشته خواهد شد.
درباره‌ی تحلیل این حادثه چنانکه نوشته‌ام، تا آنجا که ممکن بوده است از کوشش دریغ نکرده‌ام و رویدادها را یکی با دیگری سنجیده و با دیگر وقایع مقایسه کرده‌ام.
بهنگام نوشتن مطالب از مآخذ بآنچه نزدیکتر به حادثه بوده است استفاده کرده‌ام چه احتمال دستکاری و تغییر در آن کمتر است، مگر یک دو کتاب که

مطالبی در خور ذکر داشته است. اما هنگام بررسی، به نوشته‌های بعد نیز از قرن پنجم تا عصر حاضر، تا آنجا که میسر بوده مراجعه شده است. برای بررسی وضع سیاسی و اجتماعی اسلام تا پایان عصر خلفا کتاب‌های بعضی مورخان غربی که در اسلام مطالعه دارند نیز از نظر دور نمانده است.

چنانکه نوشته‌ام، قدیم‌ترین سند کتبی با زمان حادثه در حدود دو قرن فاصله دارد، اما چاره‌ای جز استناد به همین مدارک نیست. خداوند بزرگ همه‌ی ما را از ارتکاب هر گونه خطا باز دارد. آمین!

سید جعفر شهیدی

تهران. اسفند ماه یکهزار و سیصد و پنجاه و هفت

(صفحه 6)

الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه (زمر: 18)
آنان که می‌شنوند سخن را پس پیروی می‌کنند نیکوترین آن را.
حادثه‌ای که از نو درباره‌ی آن به جستجو برخاسته‌ام به تازگی رخ نداده است. همه‌ی آشنایان با تاریخ اسلام- مسلمان باشند یا نه- از چگونگی آن آگاهند. بیش از هزار سال است از آن بحث کرده‌اند. پیرامون آن کتابها نوشته، شعرها سروده، مرثیه‌ها ساخته و مجلس‌ها برپا داشته‌اند. در طول هزار و سیصد و چند سال میلیونها تن برای زنده نگاه داشتن خاطره‌ی آن گرد هم آمده اشک ریخته‌اند، هزارها انسان، در راه پاسداری خاطره‌ی آن کشته شده و کشته‌اند. در طول بیش از سیزده قرن صدها تن، سنی شیعی، و دهها تن مسیحی و پیرو کیشهای دیگر هر یک به نوعی آن را تجزیه و تحلیل کرده‌اند. قهرمان حادثه را - مطابق دل‌خواه و یا دریافت خود- بیشتر ستوده و کمتر بر او خرده گرفته‌اند. کوشش و کشته شدن او را عدالت خواهی، فداکاری، قهرمانی و یا قدرت طلبی نامیده‌اند. اینان در کار خود آزاد بوده و هستند.از نظر من بسیاری از آنان راه راست را می‌جسته‌اند و دسته‌ای از ایشان خود را در آینه‌ی حادثه
(صفحه 7)
نگریسته، سپس از آرزوها و اندیشه‌های خویش مظهری پدیده آورده‌اند. من نه چون شیعیان دلباخته‌ی صافی اعتقاد می‌خواهم بگویم او خود را بکشتن داد تا نزد پروردگار میانجی گناهکاران شیعه شود، تا با چنین قضاوت مقام او را با مقام مسیح- در دیده‌ی ترسایان- همانند کنم، و نه چون بعضی شرقیان شیفته‌ی تاریخ نویسان اروپای قرن نوزدهم او را ناراضی، ماجراجو و عصیانگر رژیم ملی عربی دمشق می‌دانم. و نه چون بعضی ناخرسندان بازار روز، برای توجیه افکار و عقاید خویش، کردار او را دلیل مدعای خود می‌آورم تا از روی آزادیخواهی مخالف حکومت دیکتاتوری و خواهان رژیم سوسیالیستی بسازم. هر یک از اینان می‌توانند، این حادثه را آن چنان که خود می‌خواهند- نه آن چنان که بوده است- توجیه کنند، اما با چنین روش در تحلیل تاریخ، آنچه کمتر نشان داده خواهد شد حقیقت خارجی است. همچنین مقصود من از نوشتن این یادداشت‌ها مقتل‌نویسی، تبلیغ مذهبی و حتی نوشتن تاریخ نیست. من به هنگام گردآوری اسناد و طبقه‌بندی آن کوشیده‌ام تا خود بدانم آنچه رخ داد چرا رخ داد. کوشیده‌ام تا پاسخ این چرا از لابلای حوادث داده شود، آنگاه آن پاسخ را - که امیدوارم دریافته باشم - در معرض قضاوت خوانندگان بگذارم. پیدا کردن پاسخ این چرا تنها خود به خاطر حادثه نیست. زیرا آن حادثه به هر صورت که بود رخ

داد و اکنون قرنها بر آن گذشته است. اما چون درست بنگریم می‌بینیم آن حادثه خود جزئی از تاریخ است، تاریخی که رویدادهای آن یکی معلول دیگری است. تاریخ تمدنی بزرگ که سیر آن هر چند در شرایط مختلف زمان و مکان، با کندی و تندی، گسترش و درهم رفتگی، همراه بوده، هیچگاه متوقف نشده است. حتی در این عصر هم اگر از جهتی سیر آن کند شده باشد از جهتهای دیگر ابعادش قوی‌تر و فراگیرتر شده است.
برای آنکه پاسخ درست را بیابم دین و معتقدات خود را نادیده
(صفحه 8)
گرفته‌ام. روایات و داستانهای ضد و نقیض بیش از یک قرن را کنار هم گذاشته‌ام و از میان همه، آن را نوشته‌ام که گذشته از تاریخ درست، شرایط اقلیمی، دینی، اقتصادی و اجتماعی نیز آن را تأیید می‌کند. من در این کتاب از زاویه‌ای بدین حادثه نگریسته‌ام که در گذشته کمتر بدان توجه کرده‌اند. اگر در چنین کوششی توفیق یافته باشم، یقین دارم آنچه بدست آورده‌ام عبرتی برای حال و آینده خواهد بود. چه اگر قهرمان حادثه کشته شده است، آنچه او برای آن جنگید و آنان که برای رسیدن بدان هدف و وعده‌ی یاری دادند و به وعده‌ی خود وفا کردند یا نکردند در طول تاریخ فراوان بوده و هستند و خواهند بود.
(صفحه 9)

الذین طغوا فی البلاد فاکثروا فیها الفساد (الفجر: 11 و 12)
آنان که در شهرها طغیان ورزیدند و در آن تباهی بسیار کردند.
اگر کسی بخواهد تنها با تتبع درسی سال تاریخ اسلام، حادثه‌ی سال شصت و یکم هجری را تحلیل کند، ممکن است به چنین نتیجه‌ای برسد:
از نیمه‌ی دوم خلافت عثمان تا پایان دوران حکومت معاویه بتدریج، اصول و یا بعضی از اصول رژیم حکومت اسلامی دگرگون شد و به اصطلاح مسلمانان بدعت‌ها در دین پدید گشت. در حکومت معاویه این دگرگونی به نقطه‌ی اوج رسید، از آن جمله عدالت که رکن اصلی این دین است، تقریبا، منسوخ گردید. قتل‌ها، تبعیدها، مصادره‌ی اموال بدون مجوز شرعی یا به استناد مجوزهای قابل انتقاد، شکنجه و آزار بخاطر گرویدن به مذهبی خاص، یا داشتن طرز تفکری مخصوص، رواج یافت. ظهور این بدعتها سبب پدید آمدن و رشد سریع مردم ناراضی شد و جامعه‌ی عربستان آن روز را مهیای شورش ساخت. اما در سراسر زندگانی معاویه مانعی بزرگ مجال نمی‌داد ناخشنودان، با وی یا با عاملان وی
(صفحه 10)
درافتند. این مانع، قدرت مرکزی شام در سایه‌ی زیرکی و کاردانی زمامدار از یک سو و هوشیاری و شدت عمل حاکمان و مأموران آشکار و مخفی آنان از سوی دیگر بود. تسلط دستگاه بر اوضاع، هر اجتماع مخالفی را درهم می‌ریخت و هر توطئه را در کوتاهترین مدت سرکوبی می‌کرد.
مرگ معاویه و زمامداری یزید دریچه‌ای به روی مردم ناراضی گشود. آنان فرصتی یافتند تا گرد هم آیند و یزید را که گذشته از نداشتن شرایط اخلاقی لازم برای عهده‌داری خلافت، برخلاف رژیم معمول اسلامی عهده‌دار حکومت شده بود براندازند، و خلافت را به مسیر نخستین خود، انتخاب پیشوا از راه اجماع امت - مراجعه به آراء عمومی - برگردانند و چندان که بتوانند بدعتها را نسخ کنند.
بظاهر هدف مخالفان و ناخشنودان این بود. اما از سوی دیگر، حکومت تازه‌ی دمشق که بر پایه‌ی قدرت موروثی- و برخلاف سیرت مسلمانی- بنا گردید، می‌خواست تا هر چه زودتر اساس سلطنت نوبنیاد را محکم کند. طبیعی است که در چنین موقعیت، نخستین اقدام او مطیع ساختن ایالتهای اسلامی- حجاز و عراق - تابع دمشق و بیعت گرفتن از نامزدهای احتمالی خلافت در این ایالتها و تسلیم کردن آنان بود.
حجاز از اهمیت معنوی خاص برخوردار بود. و مردم آن در دیده‌ی مسلمانان ارجی مخصوص داشتند. اسلام در شهر مکه آشکار شد. قبله‌ی مسلمانان و

زیارتگاه هر ساله‌ی ایشان در این شهر قرار داشت. مدینه مقر پیغمبر و خلفای او بود. سی و پنج سال کارهای حوزه‌ی اسلامی در این شهر حل و فصل می‌شد. قبر پیغمبر و مسجد او که مسلمانان بدان ارج فراوان می‌نهادند در این شهر بود.
مسلم است که سیاست پیشگان دمشق موقعیت این شهرها را به خوبی می‌دانستند، اما اطمینان داشتند از جانب مکه خطری متوجه آنان نیست.
(صفحه 11)
زیرا گروهی بزرگ از خویشاوندان حکومت جدید (بنی‌امیه) در آن شهر بسر می‌بردند. این قبیله با دیگر قبیله‌ها پیوند خویشاوندی و یا زناشویی داشت و رعایت سنتهای قبیله‌ای مانع می‌شد بیگانه را بر خویش ترجیح دهند.
از سوی مردم مدینه نیز چندان نگران نبودند، زیرا از سالها پیش مهاجرانی از تیره‌ی ابوسفیان و نیای او و دوستداران آنان بدین شهر آمده بودند. آنان هیچگاه طرف بنی‌امیه را به خاطر بنی‌هاشم یا دیگر تیره‌ها رها نمی‌کردند. کارشکنی امویان پس از قتل عمر در راه خلافت علی (ع)- به هنگام تشکیل شورای شش نفری و- انتخاب عثمان نمونه‌ای از قدرت این دسته در این شهر است.
تنها ایالتی که حکومت تازه از آن نگرانی داشت عراق و از تنها نامزد خلافت که می‌ترسید حسین بن علی (ع) بود. در عراق از سالها پیش کفه‌ی تیره‌ی اموی وزنی نداشت، بلکه چنانکه در فصلهای آینده خواهیم دید توازن مضری و یمانی (1) که بیشتر درگیری‌های عرب پیش از اسلام و پس از اسلام معلول این عدم توازن است بهم خورده بود، بدین جهت عراق دیده به بنی‌هاشم دوخته و از بنی‌امیه ناخشنود بود.
آشوب سالهای آخر خلافت عثمان که به کشته شدن او منتهی گشت، رویاروی ایستادن دو شهر بصره و کوفه در خلافت علی (ع)، جنگی که معاویه پدر یزید را تا آستانه‌ی سقوط راند، جدا شدن تیره‌ی بزرگی از مسلمانان پارسا از امت اسلام و درگیری و کشتار آنان، همه در این منطقه پی‌ریزی گردید. یزید سخن پدر را به خاطر داشت که: «اگر عراقیان هر روز از تو بخواهند حاکمی را عزل و حاکمی را نصب کنی
(صفحه 12)
بپذیر، زیرا عوض کردن حاکم آسان‌تر است تا رویاروی ایستادن با صدهزار شمشیر». (2).
هنگامی که یزید به پادشاهی نشست سه تن از فرزندان صحابه در مدینه بسر می‌بردند. این سه تن در دیده‌ی مردم بزرگ بودند و جامعه‌ی اسلامی به آنان ارج می‌نهاد: حسین ابن‌علی، عبدالله پسر زبیر و عبدالله پسر عمر، مسلم بود که پسر زبیر و پسر عمر آن شایستگی را که حسین می‌داشت

نداشتند. پدر حسین سابق در اسلام، داماد پیغمبر و شوهر دختر او، سالها در عراق خلافت کرده بود. رفتار حسین با مردمان در عهد معاویه، بزرگواری و بزرگ منشی وی، آزادگی و آزاد مردی او، عراقیان را شیفته‌اش ساخته بود. اگر عراقیان او را به سوی خود می‌خواندند، و اگر او بپا می‌خاست، دمشق با فاجعه‌ای بزرگ روبرو می‌شد. یزید و پیرامونیان او بخوبی می‌دانستند باید به هر صورت که ممکن است حسین را زیر فرمان آورند و یا کار او را بسازند، تا بار دیگر عراقی سر جایش بنشیند، و جنگی نظیر آنچه در صحرای صفین روی داد، تجدید نگردد.
آن نامه‌ی تند که یزید در نخستین روزهای خلافت برای حاکم مدینه نوشت (3) نتیجه‌ی همین احساس خطر بود. اگر یزید بی‌آنکه آشوبی برخیزد و پیش از آنکه حسین متوجه عراق شود و پیش از آنکه عراقیان بتوانند با او ارتباطی برقرار کنند موفق می‌شد، کار پسر زبیر و فرزند عمر و دیگر دیده دوختگان به خلافت نیز پایان می‌یافت، و انقلاب پیش از آنکه رشد کند در نطفه خفه می‌گردید. برای همین است که یزید بیشتر فشار خود را بر حسین وارد آورد. اما پیش‌بینی دمشق چنانکه انتظار آن را داشتند تحقق نیافت. حسین نه در مدینه بیعت کرد و نه در آنجا و
(صفحه 13)
یا در مکه کشته شد. از مدینه به مکه و از مکه به عراق رفت تا کاری را که پدر و سپس برادرش آغاز کردند و ناتمام ماند پایان دهد.
هنگامی که دمشق از راه توطئه‌چینی شکست خورد و وسعت دامنه‌ی خطر افزایش یافت تصمیم گرفت از نیروی نظامی استفاده کند. فرماندهی لایق و سخت‌دل به عراق فرستاد. او نخست نماینده‌ی- حسین، مسلم- ابن‌عقیل- را که در کوفه بسر می‌برد با تنی چند از هواداران او کشت و زهرچشمی از مردم گرفت. سپس کار حسین و یاران او را پایان داد. این است خلاصه‌ی آن چه درباره‌ی علت این حادثه نوشته‌اند.
این تجزیه و تحلیل در نخستین نظر بسیار طبیعی و منطقی می‌نماید و شاید گروهی از پژوهندگان را خرسند سازد، اما در اینجا باز پرسشی پیش می‌آید که پاسخش در آنچه نوشته شد نیست.
(صفحه 14)
(1) مضریان از عرب عدنانی و از ساکنان حجازند و یمانیان یا عرب قحطانی از ساکنان جنوب هستند. به فصل نهم کتاب رجوع شود.
(2) طبری، ج 7، ص 197.
(3) حسین را رها مکن تا بیعت کند. طبری، حوادث سال شصتم.

و لا تقتلوا النفس التی حرم الله الا بالحق (بنی اسرائیل: 32)
و مکشید جانی را که خدا آن را حرام داشته است، مگر از راه حق.
کسی که چگونگی حادثه‌ی کربلا را به دقت می‌خواند و از کشتار دسته جمعی خاندان پیغمبر اسلام- آنهم با چنان وضع دلخراش- آگاه می‌گردد، و می‌بیند مردم به ظاهر مسلمان کوفه با فرزند پیغمبر خود و یاران او همان کردند که با کافران می‌کردند (1) اگر از احکام حقوقی و جزائی اسلام مطلع باشد برای او این سؤال پیش می‌آید که:
اگر یزید برای حفظ حکومت خود اصول مسلم اسلامی را نادیده گرفت، اگر عاملان یزید در شام و حجاز و عراق گوش به فرمان حاکم بودند، و به مسلمانی و آئین این دین اهمیتی نمی‌دادند، اگر کوشش حاکم کوفه منحصر بدین بود که دمشق را راضی نگاهدارد تا دو روزی بیشتر در شغل خود باقی بماند، و یا گرفتار بازخواست نشود، اگر سپاهیان سه ایالت شام، حجاز و عراق تا آن درجه به حکومت وفادار بودند که دین خود را در پای او قربانی می‌کردند - همان دینی که آنچه داشتند
(صفحه 15)
از آن داشتند. دینی که آنان را از کهتری به مهتری بالا برده بود- چه شد که اجتماع مسلمان آن روز در مقابل این حادثه تا آن حد خونسردی و بی‌اعتنایی نشان داد؟ چرا مردم این سرزمینهای پهناور و پرجمعیت حالت تماشاگر صحنه را بخود گرفتند؟ چه شد که پس از گذشت نیم قرن آن اندازه از فقه اسلام و احکام دین بی‌اطلاع ماندند که ندانستند چگونه‌ی منکری می‌کنند و چه ننگی دامنگیرشان می‌شود؟ منکری که به نص قرآن حرام است. (2) چرا قتل نفس به ناحق در دیده‌ی آنان بی‌مقدار گردید؟ هنوز بیش از نیم قرن از انجمن کذایی حجة الوداع نمی‌گذشت، انجمنی که مردمان مختلف از سراسر حجاز در آن حاضر بودند. در این انجمن پیغمبر اسلام به مردم گفت: « سخن مرا بشنوید زیرا نمی‌دانم سال دیگر شما را خواهم دید یا نه. مردم ! خون و مال شما بر یکدیگر حرام است تا روزی که پروردگار خود را ملاقات کنید !» (3).
بدون شک در سال شصت و یکم هجری عده‌ای که شمار آنان اندک نبود در کوفه، بصره، مدینه، مکه و دمشق بسر می‌بردند که خود در آن انجمن حاضر و سخنان محمد (ص) را بگوش خویش شنیده بودند. حسین و یاران او چه جرمی مرتکب شده بودند که فقه مسلمانی کیفر ان را قتل می‌دانست؟ اگر جرمی نداشتند چرا مسلمانان دست روی دست نهادند تا سپاهیان کوفه آنان را بکشند. در کوفه هنوز عده‌ای از صحابه‌ی پیغمبر

می‌زیستند که شمار آنان در خور توجه است (4) اینها می‌توانستند با همکاری گروه بزرگی از تابعین (5) و سران شهر، حاکم کوفه را مجبور کنند
(صفحه 16)
تا راه دیگری جز آنچه پیش گرفت اختیار کند ولی چنین نکردند، چرا؟
کوفه مدت پنج سال مرکز خلافت علی بود. مردم کوفه در جنگ جمل و صفین و نهروان پدر حسین را یاری کردند پیش روی او کشتند و کشته شدند، اما در چنین حادثه‌ی بزرگ چنان خاموش گشتند که گویی گرد مرگ بر سر آنان پاشیده بودند، چرا؟ از کوفه که بگذریم در سال شصت و یکم عده‌ای از یاران پیغمبر در شام به سر می‌بردند و بعضی از آنان در نظر یزید مقامی والا داشتند. چرا در این حوزه‌ی مسلمانی هیچ- گونه اقدامی برای مخالفت با این فاجعه به عمل نیامد؟
دو شهر بزرگ دیگر، مدینه و مکه، که پس از دمشق و کوفه در تعیین خطمشی سیاسی مسلمانان بی‌اثر نبودند، عکس‌العملی از خود نشان ندادند. درست است که وسایل ارتباطی آن روز چنان نبود که مردم بسرعت از حوادثی که می‌گذشت باخبر شوند، اما مردمانی از این ایالتهای بزرگ که دست در کار سیاست بودند از چند ماه پیش می‌دانستند پایان این ماجرا چه خواهد بود. پیش از حرکت حسین به عراق و نیز در بین راه عراق عده‌ای به او برخوردند و خطر را تذکر دادند، اما این تذکر، هیچ گونه عملی را همراه نداشت و از حد راهنمایی دلسوزانه فراتر نرفت. می‌توان گفت گزارش گونه‌ای بود از آنچه این سیاحتگران دیده بودند. آنان که در حجاز بسر می‌بردند می‌دیدند شام و حاکم کوفه با چه شتابی نیروی خود را بسیج می‌کند، می‌دانستند که پیکاری خونین در پیش خواهد بود، ولی آنچه از عکس العمل این دسته در تاریخ می‌بینیم سخنانی است که از حدود پناه بر خدا، یا خدا نکند که چنین شود، فراتر نمی‌رود. اینان نه تنها برای جلوگیری از جنگ اقدامی نکردند، بلکه پس از کشته شدن پسر دختر پیغمبرشان ماهها و سالها دست روی دست گذاشتند و تا مرگ یزید بخاموشی گراییدند. مهمترین عکس العملی که پس از حادثه در این ایالت دیده شد دریغ خوردن و
(صفحه 17)
احیاناً شیون و گریه بود.
شورش مردم مدینه در سال شصت و سوم هجرت که به جنگ معروف حره (6) منتهی شد بیشتر اعتراض بر رفتار شخصی یزید بود تا انکار بر قتل پسر دختر پیغمبر. وقتی نمایندگان مدینه از شام برگشتند و گفتند ما از نزد مرد فاسقی می‌آییم که شایسته‌ی خلافت نیست، مردم مدینه به فکر افتادند که باید یزید را بردارند. شگفت اینکه سپاهیان کوفه که گرد حسین

را فراگرفتند و او را کشتند در پنج وقت به قبله‌ی اسلام نماز می‌خواندند و در هر اذان شهادت به پیغمبری محمد (ص) جد حسین می‌دادند. شگفت‌تر اینکه از نخستین برخورد حسین (ع) با طلیعه‌ی سپاهیان کوفه دو لشکر با حسین ابن‌علی نماز خواندند، یعنی او را مسلمان و اهل قبله و لایق امامت می‌دانستند بین این سپاهیان کسانی بودند که در جنگهای اسلامی شجاعت و از خودگذشتگی نشان دادند. اما سرانجام ظرف چند ساعت طومار همه‌ی این سوابق بهم آمد. همه چیز در پرده‌ی فراموشی پنهان شد، مسلمان و امام دیروز با گذشت یک شب کافر به حساب آمد، چرا؟
ممکن است بگویند او را برای آن کشتند که با یزید بیعت نکرد. درست است او تا واپسین نفس حاضر برای بیعت با یزید نشد. اما سرپیچی از بیعت با خلیفه‌ی وقت جرم نیست، و اگر هم جرم باشد کیفر آن کشتن نیست. تخلف از بیعت در اسلام سابقه داشت.
در روز حدیبیه وقتی پیغمبر شنید که قریش با عثمان مکر ورزیده‌اند، از ایشان پرسید چه باید کرد. آنان با وی با مرگ بیعت کردند. اگر کسی نمی‌خواست می‌توانست بیعت نکند. در قرآن آیاتی هست که مسلمانان را به جهاد امر می‌کند و در ضمن این آیات اشارت به کسانی رفته است
(صفحه 18)
که از شرکت در جهاد معذور بودند و عذر آنان پذیرفته شد. کسانی هم به دروغ عذر آوردند و عذر آنان پذیرفته نشد، اما پیغمبر نه تنها ایشان را نکشت بلکه رفتاری هم که ناخوشایند آنان باشد با آنان نکرد. کار آنها را به خدا واگذاشت، تا اگر خواهد ببخشد و اگر خواهد کیفر دهد.
چون ابوبکر به خلافت رسید به روایتی علی (ع) و سران بنی‌هاشم تا شش ماه با او بیعت نکردند (7) هنگامی که علی از مردم به خلافت بیعت گرفت باز می‌بینیم چند تن از بیعت با وی سرباز زدند و علی معترض آنان نشد. پس بیعت نکردن با خلیفه در اسلام سابقه داشته و جرم نبوده است.
ممکن است بگویند حسین (ع) مقابل خلیفه ایستاد، و این قیام نوعی شورش داخلی به حساب می‌آمد. درست است، حسین بر یزید خرده‌ها گرفت. بر خلافت او، بر صلاحیت اخلاقی او، بر مسلمانی او. او دعوتنامه‌های مردم عراق را گرفت. نماینده‌ی خود را نیز به عراق فرستاد تا آنچه را در آنجا می‌گذرد از نزدیک ببیند و بدو گزارش دهد. او از حجاز به عراق رفت. در عراق با سپاهیان پسر زیاد به جنگ برخاست.
اما فاسق خواندن یزید و پذیرفتن دعوت مردم عراق و جنگ با سپاهیان کوفه هیچ یک قیام بر ضد مصالح مسلمانان نیست. اگر مسلم شود مسلمانی یا گروهی از مسلمانان در مقابل گروهی دیگر برخاسته‌اند، قرآن می‌گوید چندانکه می‌توانید کار را به مصالحت پایان دهید. اگر قیام کننده در مخالفت خود استوار ایستاد و جنگ برپا کرد چندان با او بجنگید که به حکم

خدا گردن بنهد. (8) حال ببینیم حسین (ع) چه می‌خواست و کوفه با او چه معامله‌ای کرد، آیا او بود که جنگ را آغاز کرد؟ آیا او در ادامه‌ی جنگ اصرار داشت؟ نه ! او در آغاز قیام در پاسخ
(صفحه 19)
دعوتهای مردم کوفه، در پاسخ پرسش از علت قیام، در خطبه‌ها و سخنان خود پیوسته می‌گفت حلال خدا حرام و حرام خدا حلال شده است. (9) ما می‌دانیم وظیفه‌ی هر مسلمانی است که برای تجدید حیات سنت و میرانیدن بدعت برخیزد. او هنگامی به عراق آمد که دعوت‌نامه‌های فراوان به دست وی رسید. او از روزی که با طلیعه‌ی سپاهیان کوفه برخورد و فرمانده این دسته از وی پرسید چه می‌خواهی؟ گفت مردم این سرزمین از من خواستند نزد آنان بیایم تا بیاری ایشان دین را زنده کنم. اکنون اگر از سخن خود برگشته‌اند من به حجاز باز می‌گردم. او پس از اینکه دید سپاهیان کوفه از طاعت پسر زیاد برنمی‌گردند و به وی نمی‌پیوندند تا آنجا که توانست کوشید که کار به جنگ نکشد. حتی در واپسین گفتگوها با پسر سعد از وی خواست تا یکی از این دو پیشنهاد او را بپذیرد. اگر فرماندار کوفه یکی از این درخواستها را می‌پذیرفت کار رنگ دیگری می‌یافت. اما پسر زیاد جز این نمی‌خواست که او را خوار سازد و به حکم خود درآورد، و این چیزی بود که آن آزادمرد هرگز نمی‌پذیرفت. چنانکه گفت: من هرگز مانند بندگان خود را تسلیم شما نخواهم کرد. پس چنانکه می‌بینیم هنوز آن چرا بی‌پاسخ مانده است.
حقیقت این است که تاریخ نویسان قدیم نمی‌خواسته‌اند و یا نمی‌توانسته‌اند هر حادثه‌ای را- هر چند هم اهمیت بسیار داشته باشد- از جهت اسباب و علتهای اجتماعی، اقتصادی، و مردم شناسی تحلیل کنند. آنان بیشتر به جنبه‌ی سیاسی و نظامی رویدادها می‌نگریسته‌اند، آن هم برای نشان دادن اصل حادثه. اگر تاریخ نویسان گذشته وظیفه‌ی خود را مانند مورخان امروز انجام داده بودند اگر تنها به نقل روایت اکتفا نمی‌کردند، مسلماً امروز تاریخ اسلام صورت دیگری داشت.
حادثه‌ی محرم سال 61 هجری از جمله حادثه‌هایی است که باید علت
(صفحه 20)
یا علتهای اصلی آن را جستجو کرد، آن هم نه در آن سال یا چند سال پیش از حادثه. ممکن است پیگیری داستان موجب شود که ما به سالهائی پیش از خلافت ابوبکر و پیش از ظهور اسلام و بلکه سالها پیش از تولد پیغمبر اسلام بازگردیم، چه این حادثه‌ها مانند حلقه‌های زنجیر یکی به دیگری بسته است، و نمی‌توان آنها را از هم جدا کرد. برای همین است که می‌خواهم در این کتاب این حادثه را از جهتهای مختلف بررسی کنم و به نتیجه‌ای برسم که خود راضی شوم. در آن صورت ممکن است خوانندگان هم با من

موافق گردند. اگر در چنین کاری توفیق یابم پاسخ درست آن چرا هم داده می‌شود.
برای اینکه پاسخ درستی برای این پرسشها بیابیم نخست باید اجتماع اسلامی را درست و در دو مرحله از تاریخ بشناسیم:
یکی اجتماعی که در سال یازدهم هجرت شکل گرفته بود، اجتماعی که محمد چند ماه پیش از مرگ خود با خواندن این آیه به آنان مژده داد که «امروز کافران از دین شما نومید شدند پس از آنان مترسید و از من بترسید». (10).
اجتماعی که بدانها گفت: «مردم! من می‌روم و دو چیز مهم را برای شما می‌گذارم. کتاب خدا و عترت من. (11).
باید نخست عناصر تشکیل دهنده‌ی آن اجتماع را بشناسیم، سپس آن اجتماع را با اجتماع مسلمانان در سال شصتم هجری (سال مرگ معاویه) مقایسه کنیم و ببینیم عنصرهائی که اجتماع نیم قرن پیش را تشکیل می‌داد پیشرفت کرده بود یا در حالت توقف به سر می‌برد یا ضعیف گردیده بود. مسلمانان پایان عصر معاویه در قیاس با مسلمانان آغاز عصر ابوبکر چه نسبتی داشتند؟ مؤمن‌تر؟ متزلزل و یا بی‌ایمان شده بودند. اگر متزلزل و
(صفحه 21)
یا بی‌ایمان شده بودند چه عاملی سبب تزلزل و بی‌ایمانی آنان شد؟ آیا این عوامل را معاویه و عصر او پدید آورد یا زمینه‌ی آن از پیشتر در اجتماع مسلمانان وجود داشت و امکان رشد نمی‌یافت. و چون محیط پرورشی مناسبی دید رشد کرد و بقوت کافی رسید اینها نکات ناروشنی است که باید تحلیل گردد.
(صفحه 22)
(1) مردان بالغ را کشتند و زنان را اسیر گرفتند.
(2) انعام: 151.
(3) طبری، حوادث سال دهم، یعقوبی، چاپ نجف، ج 1، ص 90 ؛ ابن‌هشام، ج 4، ص 275.
(4) رجوع شود به طبقات ابن‌سعد، ج 6، ص 43.
(5) تابعین طبقه‌ی بعد از صحابه‌اند، مسلمانانی را که پیغمبر را دیدند، و به حضور او رسیدند صحابه می‌گویند و آنان که اصحاب پیغمبر را دیدند، اما خود او را ملاقات نکردند تابعین لقب دارند.
(6) حره، در لغت به معنی سنگلاخ است. و این حره زمینی است میان مدینه و عقیق که در آن زمین جنگی بین مردم مدینه و مسلم ابن‌عقبه فرستاده‌ی یزید درگرفت.
(7) طبری، حوادث سال یازدهم.
(8) الحجرات، 9.

(9) طبری، حوادث سال 61.
(10) مائده، 3.
(11) در بعضی روایات غیر شیعی (سنت من).

و ما نریک اتبعک الا الذین هم اراذلنا بادی الرأی (هود: 27)
و نمی‌بینیم جز آنکه فرومایگان ترا پیروی کرده‌اند.
هنگامی که پیغمبر اسلام دعوت خود را در مکه آغاز کرد. قدرت سیاسی و اقتصادی شهر را دو گروه نیرومند در دست داشتند این دو گروه با آنکه از نظر ترکیب ساختمان اجتماعی دارای تفاوت بسیار بودند، به خاطر حفظ منافع مشترک همکاری می‌کردند:
1. شیوخ یا رؤسای قبیله که به حکم سنت موروثی فرمانفرمایی تیره و خاندانها را به عهده داشتند.
2. ثروتمندانی که از راه تجارت و رباخواری مالهای فراوان اندوخته بودند و می‌کوشیدند آن را نگهداری کنند و چندان که می‌توانند بر آن بیفزایند. در اجتماع مکه که در آن روزها صورت نیمه شهری و نیمه قبیله‌ای داشت گاه یک تن از هر دو منبع قدرت و درآمد برخوردار بود. مثلاً ولید بن مغیره و ابوسفیان هم رئیس و فرمانفرمای خاندان بودند و هم مالهای خود را از راه مضاربه یا تجارت در شهرهای دور دست بکار می‌انداختند. دین اسلام در چنین محیطی آشکار شد. چنانکه همه
(صفحه 23)
می‌دانیم، نخستین دعوت پیغمبر از مردمان این بود که: بگویید خدا یکی است و بتهایی را که به دست خود ساخته‌اید دور بیندازید. اندک تأمل کافی است تا بدانیم این سخنی نبود که بازرگان جهاندیده‌ای چون ابوسفیان، یا شیخ سالخورده‌ای چون ابوجهل را آزرده سازد. بسیار ساده‌لوحی می‌خواهد که بگوییم اینان بتان ساخته و پرداخته‌ی پیشه‌وران خویش را خدا می‌دانستند و آن‌ها را می‌پرستیدند، بلکه ساده‌دلی می‌خواهد که بگوییم این طبقه از بن دندان به خدایی معتقد بودند که باید از او بی‌چون و چرا اطاعت کرد. بتها در نظر اینان جز وسیله‌ای برای سرگرم نگاه داشتن مردمان ساده‌دل نبود. می‌خواستند از این راه آنان را بفریبند و سپس استثمار کنند. برای کسی که جز افزودن مال و قدرت چیزی نمی‌خواهد، چه فرق می‌کند که بت پرستش شود یا ستاره و یا آفتاب. آنان که تا پای جان در راه ایمان خود ایستاده‌اند و می‌ایستند طبقه‌ی ضیعف و یا متوسط و رنج دیده و تهی‌دست‌اند. اگر جنگ بر سر اعتقاد بود، اینان باید به مخالفت با محمد برخیزند، نه آنان.
در حالی که نخستین دسته‌ی گروندگان به دین تازه ستمکشان و بردگان و خرده پایان بودند. مسلماً اگر در همان روزها دعوت پیغمبر در یکتاپرستی خلاصه می‌شد قریش آن چنان از وی ناخشنود نمی‌شدند، بلکه همه یا

بیشتر آنان به وی ایمان می‌آوردند. اما دقت در سوره‌های کوتاه که نخستین دسته از آیه‌های قرآنی است نشان می‌دهد که همراه با این دعوت ساده، درخواستهای دیگری هم عنوان شده است. درخواستی که موقعیت اجتماعی آن دو گروه را تهدید می‌کرد. درخواستی که غیرمستقیم و یا مستقیم با منافع شیخ و بازرگان سازگاری نداشت.
ویل لکل همزة لمزة. الذی جمع مالا و عدده یحسب ان ماله اخلده کلا لینبذن
(صفحه 24)
فی الحطمة و ما ادریک ما الحطمة. نار الله الموقدة التی تطلع علی الافئدة. (1).
ذرنی و المکذبین اولی النعمة و مهلهم قلیلاً. ان لدینا انکالاً و جحیماً و طعاماً ذاغصة و عذاباً الیما (2).
یک بار دیگر در معنی این آیه‌ها دقت کنید. کسی که مال می‌اندوزد و می‌پندارد این مال او را نگاهبانی خواهد کرد در دوزخی افکنده می‌شود که دلش را می‌گدازد. مال اندوزان نمی‌دانند چه کیفری برای آنان آماده ساخته‌ایم. پول را بی‌درخواست ربا به مردم وام دهید.
و ما ادریک ما العقبة. فک رقبة. او اطعام فی یوم ذی مسغبة یتیماً ذا مقربة او مسکیناً ذا متربة. (3).
پیداست که این آیه‌ها برای مالداران و قدرتمندان تهدیدهای پیاپی را در بردارد. اینها سخنانی است که به گوش ابوجهل، ولید و ابوسفیان خوش‌نوا نبود. و این است که می‌بینیم سرسخت‌ترین مخالفان محمد شیخ خاندان و بازرگان ثروتمند است و پابرجاترین پیروان او بردگان و مستضعفان. اگر به فهرست نخستین دسته‌ی مسلمانان مکه نگاهی بیفکنید می‌بینید عموماً از این چند طبقه بیرون نیستند.
1- بردگان و ستمکشانی که از ظلم خداوندان بیدادگر خویش به ستوه آمده بودند و برای نخستین بار به آنان نوید آزادی و آسایش داده
(صفحه 25)
می‌شد.
2- بازرگانانی که از لحاظ ثروت و درآمد در طبقه‌ی متوسط بودند و برای آنان ممکن نبود با ثروتمندان بزرگ به رقابت برخیزند و از امکاناتی که نصیب آنان شده است برخوردار گردند.
3- بزرگزادگانی که به حکم سنت قبیله‌ای امیدی نداشتند روزی به مقام ریاست و شیخ بودن برسند.
4- خرده کاسبکاران که ناچار بودند فشار سخت دو گروه متشکل - ثروتمندان بزرگ و رؤسای قبیله- را تحمل کنند و قدرت مقاومت یا جرأت دم زدن برابر آنان را نداشتند.

باز با مختصر دقت می‌توانیم دریابیم که همین دسته‌ها با آنکه در عقیده‌ی دینی شکل گرفتند، به خاطر فقدان شرایط لازم نمی‌توانستند مقابل آن دو گروه برخیزند،حتی نمی‌توانستند شکل عقیدتی خود را بدون تحمل رنج آنان حفظ کنند. چنانکه در تاریخ می‌بینیم سرانجام این نومسلمانان پس از آنکه انواع تحقیرها، مصیبتها، و شکنجه‌ها را از مخالفان خویش تحمل کردند ناچار از جلای وطن شدند. خواه به کشوری دیگر و خواه به شهری دیگر.
در پایان آن سالها که در مکه چنین حوادثی می‌گذشت در پانصد کیلومتری این شهر-یثرب- کار رنگ دیگری داشت و شهر آبستن حادثه‌ای دیگر بود.
جمعیت یثرب برخلاف مکه از این مردمان تشکیل می‌شد:
1. کشاورزان متوسط حال که با کوشش و کار می‌توانستند زندگی خود و خانواده‌ی خود را سر و صورتی دهند.
2. کاسب کارهای جزء که سرمایه‌ی کلان و یا جرأت و تجربه‌ی کافی نداشتند تا خود را به مخاطرات معامله‌های بزرگ اندازند.
3. تیره‌های گوناگونی که هر چند پیوندهای خونی و خویشاوندی با
(صفحه 26)
قبیله‌هایی بزرگ برقرار ساخته بودند، پیوسته به جان یکدیگر می‌افتادند و چون توازن نیرو بین آنان تا حدی محفوظ بود همیشه با هم در حال ستیز و کشتار بودند، بی‌آنکه دسته‌ای غالب و دسته دیگر مغلوب شود.
4. اقلیت استثمارگری که به ظاهر پیشه‌ی کشاورزی داشت، اما چنانکه شیوه‌ی آن قوم است در سایه‌ی زیرکی و کاردانی کلید اقتصاد شهر را به دست آورده بود و پیوسته قبیله‌های ضعیف را تهدید می‌کرد که بزودی در سایه‌ی پیغمبری که خدا از این ملت برمی‌گزیند، حکومت شهر و ریاست عرب را بدست خواهند گرفت (4) از طرف دیگر همه‌ی این چهار دسته خود را به صورتی خاص مقهور سلطه‌ی مکه می‌دیدند. پرواضح است که روشن بینان این شهر آرزو داشتند خود و مردم خود را از آشوب و هرج و مرج که گرفتار آن بودند برهانند. سرانجام از آنچه در مکه می‌گذشت آگاه شدند و چنانکه می‌دانیم محمد (ص) را به شهر خود خواندند، و ریاست او را پذیرفتند.
سران قریش به ظاهر کوشیدند تا محمد را از رسیدن به یثرب بازدارند. اما به نظر می‌رسد که هجرت او و یاران او را غنیمتی می‌شمردند، و می‌پنداشتند از خطری که تهدیدشان می‌کرد رها شده‌اند. دیری نگذشت که در سال دوم هجرت یثرب با مکه درافتاد. ضربتی که این مردم به ظاهر خرده‌پا برای نخستین بار در تاریخ عربستان به آن مردم قوی‌دست و اشراف وارد کردند قریش را متوجه ساخت که خطر بیش از آنچه می‌پنداشتند جدی است. بدین جهت بی‌آنکه بدانند چه می‌کنند به تلاش افتادند. تحریک قبیله‌های نزدیک مدینه علیه مسلمانان، پیمان با قبیله‌های

یهودی، پیمانهای جنگی این قبیله‌ها با یکدیگر و با قریش علیه محمد. اما هیچ یک از این کوششها به سود آنان پایان نیافت.
آخرین تلاش ایشان برای بازداشتن محمد و یاران او از درآمدن
(صفحه 27)
به مکه در سال ششم هجری بود که با پیمان صلح حدیبیه (5) پایان یافت. اما این تلاش در حقیقت نخستین شکست بزرگ سیاسی قریش در مقابل محمد بود. آنان می‌پنداشتند که با جلوگیری وی از درآمدن به مکه او را خوار کرده‌اند در صورتی که امضاء چنان پیمان اعترافی رسمی به حکومت محمد در یثرب و اطراف یثرب از یک سو و متزلزل ساختن پیمان قریش با دیگر قبایل، از سوی دیگر بود.
در سال هشتم از هجرت محمد، مکه تسلیم شد. حشمت قریش درهم ریخت سران قبیله‌های حجاز که تا آن سال در حالت انتظار به‌سر می‌بردند، و می‌خواستند بدانند پایان کار قریش چه خواهد بود، پی در پی مسلمانی گرفتند. اما مسلمانی همه‌ی اینان بدان معنی نبود که حقیقت دین را دریافته و به اخلاق اسلامی آراسته گشته‌اند. قرآن در وصف این جماعت می‌گوید:
«قالت الاعراب آمنا قل لم توءمنوا و لکن قولوا أسلمنا و لما یدخل الایمان فی قلوبهم». (6).
بسیاری از شهرنشینان مسلمان شده نیز دست کمی از این بیابان نشینان نداشتند. گروهی از مهتران و مهترزادگان قریش روزی به اسلام گرویدند که دانستند چاره‌ای دیگر ندارند، به علاوه دیدند در تازه‌ای برای برخورداری از دنیا به روی آنان گشوده شده است. این حدیث نبوی که بخاری آن را در مقدمه کتاب خود نهاده است نشان دهنده‌ی این حقیقت است:
(صفحه 28)
«الاعمال بالنیة و لکن امری ما نوی. فمن کانت هجرته الی الله و رسوله فهجرته الی الله و رسوله، و من کانت هجرتة لدنیا یصیبها او امراة یتزوجها فهجرته الی ما هاجر الیه». (7).
اینان پیش از آنکه مسلمان باشند می‌خواستند در سازمان تازه مقامی را که جویای آن بودند بدست آورند. و هیچ معلوم نیست آنچه بر زبان می‌آوردند، دل آنان نیز با آن موافق بود. ابن‌قتیبه داستانی را آورده است که هم نشان دهنده‌ی حالت این دسته از مردم - منافقان - و هم نشان دهنده‌ی روحیه‌ی عده‌ای فرصت طلب است که به آنان گرایش داشتند:
«عیینة ابن حص پیش از آنکه مسلمان شود به مدینه آمد. بیرون شهر مدینه، گروهی او را دیدند. عیینه از ایشان پرسید وضع این مرد (محمد) با مردم چگونه است؟ گفتند مردم سه دسته‌اند. دسته‌ای مسلمان شده‌اند و با او هستند.بیاری او با قریش و جز قریش می‌جنگند. دسته‌ی دوم مسلمان

نشده‌اند و او با آنان می‌جنگد. دسته‌ی سوم چون با یاران محمد باشند می‌گویند ما مسلمانیم و با شماییم و چون به قریش می‌رسند، می‌گویند ما با شما هستیم. عیینه پرسید به این دسته چه نامی داده‌اید؟ گفتند منافق! گفت: مردم شاهد باشید من با این دسته هستم. این‌سان که شما می‌گوئید در میان مردم مدینه عاقل‌تر از این دسته نیست». (8).
این دسته همانند که قرآن درباره‌ی آنان می‌گوید: «و اذا لقوا الذین آمنوا
(صفحه 29)
قالوا آمنا و اذا خلوا الی شیاطینهم قالوا انا معکم انما نحن مستهزؤن (9).
بسیار خوش‌باوری و یا ساده‌دلی می‌خواهد که بگوئیم همه‌ی این نومسلمانان با گفتن کلمه‌ی شهادت به یکبار همه‌ی عادتهای دیرین را از کینه‌توزی، تحقیر زیردستان، تجاوز به مال و عرض دیگران، نازیدن به تبار، مال‌اندوزی و ستمگری که لازمه‌ی زندگانی عرب جاهلی است رها کردند. بسیار خوش گمانی می‌خواهد که بگوئیم همه‌ی صحابیان پیغمبر در مدت اندی سال، آن چنان تربیت یافتند که آئینه تمام نمای خصلتهای اسلامی گردیدند.
در طول ده سال توقف پیغمبر در مدینه قدرت معنوی رسول (ص) از یک سو و سرگرمی مسلمانان به غزوه‌ها و سریه‌ها از سوی دیگر مجال نمی‌داد که دیوهای بند شده از درون این به ظاهر مسلمانان رها شود. اما گاهی که فرصتی می‌یافت سر بیرون می‌کرد و دندان خویش را نشان می‌داد.
مفسران در شأن نزول آیه‌ی نهم از سوره‌ی الحجرات نوشته‌اند که: بین عبدالله ابن ابی و عبدالله ابن رواحه گفتگو و زد و خوردی درگرفت، و گفته‌اند در حق دو مرد انصاری بود یکی که عشیره‌ی بیشتر داشت به دیگری گفت حق خود را به قهر از تو می‌ستانم. آیه‌های دیگر نیز در قرآن هست که مفسران نوشته‌اند برای رفع خصومتهای قبیله‌ای بود که گاهگاه پدید می‌گشت. چنانکه نوشته‌اند روزی بین مغیرة ابن شعبه و عمرو بن عاص گفتگوئی درگرفت، مغیرة عمرو را دشنام داد. عمرو گفت «هصیص»کجاست (نام نیای خود را برد)پسر عبدالله گفت «انا لله و انا الیه راجعون» به طریق جاهلیت (قبیله) رفتی! و عمرو
(صفحه 30)
بخاطر این کار سی بنده آزاد کرد. (10) به هر حال هر چه بود آن عادتها برای مدتی زیر پرده‌ای از فراموشی پنهان گشت. وحدت گونه‌ای، براساس برادری اسلامی و لغو امتیازات خانوادگی و رعایت تقوی که پیوسته قرآن بدان توصیه کرده است، در جامعه‌ی مکه و مدینه حکم‌فرما شد. اما همین که محمد (ص) از این جهان رخت بربست، همین که اسلام از مرز جزیره فراتر رفت، همین که مردم غیرعرب با خوی و خصلت غیر قبیله‌ای این دین

را پذیرفتند همین که درآمدهای سرشار به مدینه سرازیر شد، و سران مسلمانان از درگیری در میدان جنگ به تن آسانی در کاخ و سرگرمی در کشت و باغ و مزرعه پرداختند، نشانه‌های آن اشرافیت فراموش شده به تدریج پدید آمد. بلکه می‌توان گفت نشانه‌های آن بلافاصله پس از مرگ پیغمبر دیده شد. قریش که پرستش بتان را هنگامی رها کرد که سپاهیان مدینه را پشت دروازه‌ی مکه دید، می‌خواست در حکومت تازه رئیس و فرمانروا باشد، در صورتی که مدینه چون پیغمبر را به سوی خود خواند و او را یاری کرده بود و با کوشش مردم این شهر مسلمانی به عربستان و از جمله به مکه راه یافت سهم بیشتری می‌خواست.
آن روز که گروهی در سقیفه گرد آمدند تا برای مسلمانان امیری انتخاب کنند و سعد ابن عباده‌ی انصاری رئیس خزرج گفت: « از ما امیری و از شما امیری» از زبان ابوبکر روایتی در دست داریم که بدو پاسخ داده است: پیغمبر گفت پیشوای مسلمانان باید از قریش باشد. یعنی سروری از آن مکه است و مدینیان همچنان باید زیردست بمانند.
من نمی‌خواهم درباره‌ی درستی یا نادرستی این حدیث سخن بگویم. من دوست ندارم خود را در کاری درآورم که جمعی از مسلمانان چهارده قرن پیش انجام داده‌اند. من نمی‌خواهم عاطفه‌ی مسلمانان یا
(صفحه 31)
لااقل دسته‌ای از مسلمانان را جریحه‌دار کنم. اما اگر براستی صحابی بزرگی چون ابوبکر چنین سخنی را گفته باشد، معنی آن این است که آنچه اسلام و قرآن برای آن ارزش قائل بود. یعنی- تقوی - لااقل در کار زمامداری مسلمانان بکار نمی‌آید. لازم این حدیث این است که اگر بر فرض دو تن داوطلب زمامداری بودند، یکی با تقوای کمتر و از قبیله‌ی قریش و دیگری با تقوای بیشتر و کفایت بیشتر از غیر قریش، آنکه از قریش است مقدم خواهد بود. بلکه مهم نیست که زمامدار تازه‌ی مسلمانان پارسا، پرهیزکار، فقیه و لایق باشد، آنچه باید آن را محترم شمرد شرافت قبیله‌ای و بزرگی خاندان است که در قریش خلاصه می‌شود. چرا؟ چون این قریش بود که در جاهلیت سرنوشت حجاز را در دست داشت، این قریش است که پس از پیغمبر باید زمام مسلمانان را بدست بگیرد، این قریش است که چنانکه خواهیم دید در مدت ربع قرن از پنجاه سال باید در شهرهای اسلامی حاکم شود. و به عبارت ساده این قریش است که آنچه گفت دیگران باید بپذیرند و بر آنان اعتراض نکنند.
آنچه از ابوبکر بنام حدیث نبوی نقل شده، در کتابهای معتبر اهل سنت ضبط گردیده است. اما متأسفانه زمان نخستین سند کتبی با زمان نقل، بیش از دویست سال فاصله دارد. در این مدت دراز ممکن بوده است جعل، تخلیط و تحریفهای بسیار رخ دهد - چنانکه رخ داده است - کار من در

اینجا نقد حدیث نیست، چنانکه نمی‌خواهم بگویم این حدیث درست است یا نه. آن روز مردم حاضر در آن جمع با مردی از قریش بیعت کردند چون صلاح مسلمانان را در آن دیدند، از آن روز تا بیست و چهار سال دو تن دیگر از قریش زمامداری مسلمانان را عهده‌دار شدند. ابوبکر تغییری در سیرت پیغمبر نداد. عمر با درایت و سخت‌گیری چندان که توانست کوشید عدالت را اجرا کند. عثمان
(صفحه 32)
خواست سیره‌ی پیشینیان خود را زنده نگاهدارد، اما نتوانست، چرا؟ چون در مدت کمتر از بیست سال فرصت دخالت از عامه‌ی قریش به تیره‌ای خاص از این قبیله رسید - فرزندان امیه - آن روز ابوبکر و حاضران در سقیفه شاید فکر این را نمی‌کردند، که این امتیاز ممکن است مقدمه‌ی امتیازهای دیگر شود. نوع زمامداری مسلمانان را از حکومت انتخابی به حکومت استبدادی موروثی بکشاند. آن روز شاید متوجه نبودند با دادن این امتیاز به قریش تخم ناخشنودی را در میان دیگر قبیله‌ها می‌افکنند. و اندک اندک برتری‌جویی قبیله‌ای بر قبیله‌ی دیگر را تصویب می‌کنند. و قبیله‌های دیگر هم بفکر می‌افتند که از قریش چه کم دارند؟ آنچه آنان در آن روز و در آن ساعتها می‌خواستند، روشن کردن تکلیف حکومت و ممانعت از آشوب و هرج و مرج بود. و اگر نسل بعد و دو نسل بعد که جای آن مردم را گرفت، در صفای نفس، و دلسوزی و غیرت دینی مانند همان نسل بود، شاید چنان عواقبی پدید نمی‌گشت، اما وقتی اصلی در اجتماعی بهم خورد چه کسی ضمانت می‌کند که نسلهای بعد اصلهای دیگری را به نفع خود به هم نزنند؟ چنین پایانی طبیعی است. زمامداری از قریش به مداخله‌ی تیره‌ی اموی و زمامداری اموی به سلطنت موروثی و سلطنت موروثی به استبداد مطلق کشیده شد. حق مداخله‌ی مردم در کارها از آنان سلب گردید، چنانکه در بیست سال آخر این پنجاه سال، دیگر سخن در این نبود که زمامدار باید چه کند؟ عادل باشد یا نه؟ اگر برخلاف عدالت رفت باید بدو هشدار دهند یا نه؟ آنچه در این سالها مهم می‌نمود اینکه چه باید کرد تا زمامدار را راضی نگاهداشت.
(صفحه 33)
(1) وای بر نکوهش کن عیب‌جوی. آنکه مالی را فراهم آورد و می‌شمرد. پندارد که مال او وی را جاودان نه چنین است او در حطمه (دوزخ) افکنده می‌شود. چه می‌دانی حطمه چیست؟ آتش افروخته خدای که دلها را فرا می‌گیرد. (الهمزة، 104).
(2) و واگذار مرا و دروغ‌زنان، خداوندان نعمت. و اندکی آنان را مهلت ده. همانا نزد ما شکنجه‌ها و دوزخ است و طعامی گلوگیر و عذابی دردناک. (المزمل، 13-11).

(3) چه می دانی عقبه چیست؟ آزاد کردن بنده‌ای، یا خورانیدن در روز گرسنگی، خویشاوند یتیمی را یا بینوای خاکساری را. (البلد:16-12).
(4) طبری، ج 3، ص 1210 - 2109.
(5) حدیبیه منزلی در نه میلی مکه. پیغمبر در سال ششم قصد زیارت مکه کرد. سران قریش نگذاشتند به مکه درآید و سرانجام پیمان بستند که سال دیگر محمد و پیروانش برای سه روز سلاح نپوشیده به مکه درآیند و زیارت کنند و برگردند.
(6) اعراب (بیابان نشین) گفتند ایمان آوردیم، بگو ایمان نیاوردید و لکن بگویید مسلمان شدیم و هنوز ایمان در دلهای شما در نیامده است.
(7) کردارها به نیت‌ها بسته است، هر کس به آن رسد که نیت کرده پس کسیکه برای خدا و رسول او از خانه‌ی خود بدر آید، هجرت او با خدا و رسول حساب شود. و کسی که برای رسیدن به مال دنیا یا برخورداری از وصال زنی هجرت کرد پاداش او همان است.
(8) عیون الاخبار، ج 3، ص 73.
(9) و چون دیدند آنان را که ایمان آوردند گفتند ایمان آوردیم و چون خلوت کردند با شیطانهای خود گفتند همانا ما با شماییم، همانا ما فسوس کنندگانیم (با مسلمانان). (بقره: 14).
(10) کنز العمال، ج 1، چاپ دوم، ص 362.

افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم (آل عمران: 144)
اگر محمد بمیرد یا کشته شود شما به گذشته‌ی خود برمی‌گردید؟.
چنانکه می‌دانید اسلام در شهر مکه، یکی از شهرهای بزرگ جزیرة العرب آشکار شد. شاید تا به حال چند کتاب یا مقاله درباره‌ی وضع جغرافیایی سیاسی و یا طبیعی جزیرة العرب خوانده‌اید. اگر فرصت چنین کاری را نداشته‌اید برای یکبار هم شده نگاهی به نقشه‌ی این سرزمین و موقعیت جغرافیایی آن بیفکنید. جزیرة العرب یا شبه جزیره‌ی عربستان سرزمینی است پوشیده از صحراهای سوزان و کوههای برهنه که تابش تند و مداوم آفتاب به آن رنگ و جلوه‌ی خاصی داده است. قسمت شمالی این سرزمین صحرای نفود است که به بادیة الشام متصل می‌شود. و در قسمت مشرق و شمال شرقی آن صحرای دهناء است که تا ربع الخالی امتداد دارد. ربع الخالی که گاه آن را الدهناء هم می‌گویند و بین نجد و الاحساء قرار دارد در جنوب شرقی شبه جزیره واقع است. این بیابان پهناور در عصر ما نیز تقریبا هم چنان خالی است.
جز در منطقه‌ی جنوبی شبه جزیره باران، اندک و غیر منظم می‌بارد و (صفحه 34)
موسم آن زمستان و آغاز بهار است. ممکن است این باران اندک هم سالها نبارد، و ممکن است چند سال پیاپی بارانهای سیل‌آسا سرازیر شود و همه چیز را با خود ببرد و زیر توده‌های شن پنهان سازد. فرورفتن این سیلها در زمین سبب می‌شود که در جای جای آب اندک تراوش کند. زه‌آبها به گودالها می‌ریزد و گودالهای آب، خانواده‌های کوچک را در کنار خود نگاه می‌دارد. تلاش برای بدست آوردن آب که مایه‌ی زندگی است و سبزه که باید خوراک شتر، وسیله‌ی ادامه‌ی حیات، در چنین صحرا را تأمین کند، بیابان نشینان را مجبور می‌سازد تا هر دم از جایی به جایی کوچ کنند. نتیجه‌ی این سرگردانی و جا به جا شدن این است که بیشتر این سرزمین قانونهایی که شهرنشینان برای خود درست کرده‌اند تا با اجرای آن زندگی را بهتر سازند وجود ندارد. در این منطقه‌ها شمار مردم اندک و همین گروه اندک هم پیوسته در حرکت‌اند.
اما در جنوب به خاطر مساعد بودن اوضاع طبیعی، و حاشیه‌ی دریای سرخ به خاطر موقعیت اقتصادی، زندگانی متشکل‌تر و جمعیت نسبتا متراکم است و طبعا به مقتضای محل، قانونهای روستائی یا شهرنشینی بر مردم آن حکومت می‌کند. به حکم غریزه‌ی کوشش به خاطر ادامه‌ی حیات، در چنین محیط مردم به دو دسته یا بهتر بگوییم به دو گروه اجتماعی تقسیم

می‌شوند: چادرنشینان. شهرنشینان یا به تعبیر دیگر ساکن و متحرک.
در آغاز دعوت اسلام قسمت عمده‌ی ساکنان این سرزمین را دسته‌ی دوم تشکیل می‌داد. در عصر ما هم که ماشینهای آخرین مدل و ابزارهای ساخت اروپا و آمریکا از رادیو ترانزیستوری گرفته تا بسیاری وسایل دیگر درون چادر شیخ دیده می‌شود. باز مردمی که رقم درشت‌تر ساکنان شبه جزیره را تشکیل می‌دهند چادرنشینان هستند.
(صفحه 35)
چادرنشین فرزند صحراست و زیر آسمان صاف و در دامن دشت پهناور تربیت می‌شو† بدین جهت تندرست، نیرومند، آزاد، مستقل و بی‌اعتنا به قید و بندهایی است که شهرنشینان برای خود درست کرده‌اند، و زندگی شهری برای مردم خویش هدیه آورده است. تا آنجا بی‌اعتنا که وقتی عبای پشمین و خیمه‌ی مویی را برای روزی چند ترک می‌گوید و با لباس نرم و زیبا در قصرهای باشکوه می‌خرامد، می‌گوید: من این زندگی را دوست نمی‌دارم، خوش دارم به همان زندگی چادرنشینی برگردم، و به جای این پیراهن حریر عبای درشت بر تن کنم (1) در محیط صحرا واحد زندگی دسته جمعی، قبیله است. قبیله از چند تیره پیوسته به هم تشکیل می‌شود. هر قبیله شیخی دارد. شیخ حاکم، قاضی، قانون‌گذار فرمانده‌ی جنگ و پدر مهربان مردم خویش است. در این اجتماع آنچه قانون می‌سازد آنچه قضاوت می‌کند و حتی آنچه عقیده پدید می‌آورد و آنچه عقیده را تقویت می‌کند رأی شیخ است. شیخ باید تمام صفات و امتیازاتی را که لازمه‌ی چنین سمتی است دارا باشد. شیخ دلیر، باهوش، باراده، قاطع و جوانمرد است. معمولا جوانمردی بیش از دیگر خصلت‌ها در شیخ آشکار دیده می‌شود تا آنجا که به درجه‌ی فداکاری می‌رسد. آن هم فداکاری که گاهی با منطق عقلی سازگار نیست. تا آنجا که نه تنها برای دفاع از مردم خود جان خویش را به خطر می‌افکند بلکه برای نجات جانداری که به سایه‌ی خیمه‌ی او پناه برده است آماده کارزار می‌گردد. (2).
(صفحه 36)
خصلت جوانمردی و فداکاری و از خودگذشتگی که نمونه‌ی اعلای آن در شیخ وجود دارد، در عموم صحرانشینان دیده می‌شود. این آزادگی، استقلال و صفای طینت را صحرانشین از معلم خود یعنی صحرای گسترده و طبیعت آرام و هوای صاف می‌آموزد، این یک روی از روحیه‌ی چنین مردمی است.
اما همین مرد آرام فداکار را می‌بینیم که ناگهان بهم برمی‌آید، در خشم می‌شود، به کینه توزی می‌گراید، بپا می‌خیزد، می‌جنگد، می‌کشد تا پیروز شود یا کشته گردد. چرا چون شتر آن قبیله بی‌رخصت او به چراگاه قبیله وی درآمده است و او این بی‌رخصتی را اهانتی به خود و قوم خود می‌پندارد. دیری نمی‌کشد که آتش جنگ افروخته می‌شود آن هم نه یک

روز و یک هفته و یک ماه و یک سال، بلکه برای مدت چهل سال. در این چهل سال صدها پیر و جوان، دختر و پسر خردسال و حتی گربه و سگ را از دم تیغ می‌گذرانند، بی‌آنکه بدانند چه می‌کنند و چرا چنین می‌کنند. شگفت‌تر اینکه از این جنگها حماسه نامه‌ها و قصیده‌ها و قطعه‌ها می‌سازند. کودکان و نوجوانان آن را از برمی‌کنند و از سینه‌ی نسلی به سینه‌ی نسل دیگر منتقل می‌گردد و بسا که حادثه‌ها می‌آفریند. گاه اتفاق می‌افتد که جمعی گرد هم نشسته‌اند، و می‌گویند و می‌خندند، و دقیقه‌ها را با صفا و آرامش می‌گذرانند ناگهان بیتی یا جمله‌ای به خاطر یکی می‌گذرد و با قصد و یا بی‌قصد آن را بر زبان می‌آورد. بر زبان آوردن همان و به جان یکدیگر افتادن جمع همان. چرا که آن بیت یا آن جمله طعنی یا طنزی از قومی یا قبیله‌ای را در بر دارد، و یکی از آن قوم یا قبیله در این جمع نشسته است. این هم‌چشمی، برتری-

(صفحه 37)

جویی و خود را از دیگران کهتر و کمتر ندانستن و چون برق سوزاندن و چون رعد غریدن رویه‌ی دیگر روحیه‌ی صحرانشینان است که از طبیعت خروشان و متلون و متغیر صحرای عربستان الهام می‌گیرد. فرزند صحرا از این دو موهبت برخوردار است، قهرمانی و عشق و فداکاری بی‌نهایت، خشم و کینه‌توزی بیش از اندازه و حد.

هنگامی که اسلام اندک اندک پیروانی یافت و مسلمانان از مکه به یثرب رفتند و از رنج دشمنان آسوده شدند، و قبیله‌ها یکی پس از دیگری مسلمانی گرفتند، پیغمبر اسلام (ص) این دو رویه‌ی روح بیابان نشینی را در راه پیشرفت اسلام مهار کرد. از رویه‌ی صفا و صمیمیت و فداکاری، برادری اسلامی را بین آنان پدید آورد، چنانکه این مردم تا آنجا با یکدیگر یکدل شدند که مفسران ذیل آیه‌ی نهم سوره‌ی حشر نوشته‌اند: روز تقسیم غنیمت بنی‌نضیر، پیغمبر به انصار گفت اگر مایلید مهاجران را در این غنیمت شریک کنید و اگر نه همه‌ی آن از آن شما باشد. انصار گفتند ما نه تنها غنیمت را یکجا به آنان می‌دهیم، بلکه خانه‌ها و مالهای خود را نیز با آنان قسمت می‌کنیم. در وجه نزول این آیه داستانهای دیگر نیز گفته‌اند، که همه‌ی آنها یک حقیقت را می‌رساند، و آن مساوات مسلمانان با یکدیگر، بلکه مقدم داشتن هر یک از آنان دیگری را بر خویشتن است. این برادری سالها پس از پیغمبر نیز در میان مسلمانان باقی بود. چنانکه وقتی عمر دیوان شام را ترتیب داد به بلال که برای جهاد به شام رفته بود گفت: « بلال دیوان (سهم) خود را به که می‌دهی گفت به ابورویحه که پیغمبر او را با من برادر کرد. (3).

از رویه‌ی دیگر روحیه‌ی بیابانی - یعنی خشونت و سرسختی - روح جهاد و مبارزه‌ی در راه دین را بوجود آورد تا آن خونها که در راه نگاهبانی شتر و

علف‌زار به هدر می‌رفت، در راه خدا و بلندی نام دین
(صفحه 38)
ریخته شود. به مسلمانان آموخت که در میدان جنگ دو راه پیش روی آنان گشوده است و هر دو راه به سود آنان پایان می‌یابد. اگر کشته شوند به بهشت می‌روند و اگر بکشند غنیمت می‌برند و برای اینکه به یکبار کینه توزیهای قبیله‌ای را که در دوره‌ی جاهلیت در دل آنان ریشه دوانیده بود از بن برکند، در حجة الوداع گفت مردم: « هر خونی در جاهلیت ریخته شده نادیده انگاشته می‌شود و نخستین خونی که من ندیده می‌انگارم خون ربیعة ابن حارث ابن عبدالمطلب است» (4) این ربیعه از بنی‌لیث شیر خورده بود و مطابق رسوم قبیله‌ای از آنان به شمار می‌رفت. بنوهذیل او را کشتند. از روزی که پیغمبر در مدینه دسته‌های پیکارجو را برای مبارزه‌ی با مشرکان فرستاد، تا روزی که مکه تسلیم شد، مسلمانان می‌دانستند اگر در خاک خود با نژاد عرب می‌جنگند، آن را که می‌کشند هر چند عرب است اما مسلمان نیست. پس از پیغمبر در روزگار ابوبکر و عمر و عثمان یعنی در مدت یک ربع قرن عربها می‌دیدند به خاطر پیشرفت دین با مردمی غیر عرب و غیر مسلمان در بیرون از جزیره جنگ می‌کنند. در این سالها جنگ در داخل عربستان و درگیری عرب با یکدیگر برای همیشه پایان یافت. اما در سال سی و پنجم از هجرت، همینکه طلحه و زبیر از علی (ع) کناره گرفتند، و عایشه را به بصره بردند و خونخواهی عثمان را بهانه ساختند، و سرانجام جنگ درگرفت، به یکبار ورق تاریخ زندگی عربی بهم خورد و صفحات آن به عقب بازگشت. جنگی در داخل خاک عرب پدید آمد که در مدت ربع قرن سابقه نداشت. نه تنها عرب روبروی عرب ایستاد بلکه مسلمانی برابر مسلمان دیگر قرار گرفت. در نخستین جنگ که تازه این صفحه مقابل آنان گشوده شد، با تردید و دودلی بدان نگریستند. اما دیری نگذشت که دیدند تاریخ یک قرن پیش خود را مجسم می‌سازند. اگر
(صفحه 39)
این نسل یا بیشتر افراد آن درس دین را چنانکه باید فراگرفته بود و در خاطر می‌داشت، و مانند آنان که در رکاب پیغمبر می‌جنگیدند با اطمینان و یقین می‌جنگید و یا لااقل اگر در مقابل امام و فرمانده‌ی خود تسلیم محض می‌شد ممکن بود از این ورطه رهائی یابد، اما چنانکه در فصلی دیگر خواهیم خواند، در کار دین و معتقدات مردم هم خللهائی پدید آمده بود که خود بر مشکلات کار می‌افزود. برای بسیاری از سپاهیان علی ممکن نبود درگیری خود را در جنگ جمل و صفین -و مخصوصا در جمل که زن پیغمبر فرماندهی آن را به عهده داشت - با منطقی که بدان خو گرفته بودند تحلیل کنند. برای ما که امروز این حوادث را بررسی می‌کنیم کاری ساده است که بدانیم سرکوبی طغیانگران داخلی علیه حکومت، نیز مانند جهاد با

دشمنان خارجی که موجودیت حوزه اسلامی را بخطر می‌اندازند واجب است. اما مردم آن عصر، یا بیشتر آنان از درک چنین واقعیتی عاجز بودند. نشانه‌ی آن را پس از پایان جنگ جمل می‌بینیم که چون علی گفت: « از مال این کشتگان چیزی برندارید!» گروهی گفتند چگونه خون آنان بر ما حلال اما مال آنان بر ما حرام است. (5).
سربازان فاتح منتظر بودند مانند جنگهای گذشته مال کشتگان را میان آنان تقسیم کنند. وقتی علی گفت بروید به مداوای زخمیان خود بپردازید. گفتند ما آمده‌ایم غنیمت بگیریم نه موعظه بشنویم. علی گفت: « این کشتگان و تسلیم شدگان به آیین مسلمانی خرید و فروش کرده و مال اندوخته‌اند؛ به آئین مسلمانی زن گرفته‌اند، اما چون مقابل امام خود ایستادند وظیفه‌ی ما این بود که آنان را سر جایشان بنشانیم، لیکن چون مسلمان بوده‌اند مال آنان از آن وارثان ایشان است». اما مردم نمی‌توانستند چنین منطقی را که تا آن روز برای ایشان سابقه نداشت درک کنند. پس برای قانع ساختن آنان از در
(صفحه 40)
دیگری درآمد. گفت: « مردم اگر بناست زنان این مردم کشته و مغلوب را اسیر کنید بگوئید عایشه سهم کدام یک از شماست»؟ در اینجا بود که ملزم شدند. اما بنظر می‌رسد که باز هم از درک حقیقت مطلب عاجز ماندند تنها چیزی که دانستند این بود که این جنگ از نوع جنگهای قبلی نیست و این شک در دل آنان پدید آمد که اگر اینها مسلمان بودند چرا آنان را کشتیم و شاید برای نخستین بار بود که در دل آنان گذشت، با مسلمان هم می‌توان جنگید و او را کشت و حرمت مسلمان کشی در دیده‌ی ایشان کم شد. برای نخستین بار پس از اسلام عرب روی در روی هم ایستاد. با این همه در جنگ جمل همین که بصره شکست خورد مردم کوفه شاد شدند و این پیروزی آنان را آماده‌ی شرکت در نبرد صفین ساخت. اما جنگ نهروان، در این جنگ از یکسو جدا شدگان از امت همه زاهدان و قاریان قرآن بودند و به قول مالک اشتر پیشانی آنان داغ سجده داشت، و از سوی دیگر وقتی روی در روی ایستادند، کوفی کوفی را می‌کشت و بصری بصری را. همین نبردها کافی بود که خاطره‌های روزگار جاهلی را از نو در دل مردمان جاهل زنده سازد.
علی می‌گفت ما در رکاب پیغمبر شمشیر بروی مخالفان می‌کشیدیم و در کشتن آنان تردیدی نداشتیم زیرا خدا را اطاعت می‌کردیم. او مسلمانی بود که حقیقت دین را می‌دانست و می‌خواست اصحاب او هم چون او این حقیقت را بدانند. او می‌دید که زیان سرکش داخلی در تهدید قدرت خلیفه و به هم زدن امنیت مسلمانان از زیان مهاجم خارجی کمتر نیست. اما مردم او این حقیقت را نمی‌دانستند، چرا چون بیشتر نسلی که از علی

فرمان می‌برد تا دیده تمیز را گشوده بود می‌دید وقتی پدرش به میدان جنگ می‌رود با بیگانه و غیر بیگانه و غیر عرب می‌جنگد، وقتی هم که از جنگ بازمی‌گردد با خود غنیمت می‌آورد، او از جنگ جز بیگانه‌کشی و غنیمت‌یابی چیزی نمی‌دانست او از درک معنی
(صفحه 41)
قدرت مرکزی و وحدت قدرت عاجز بود. چرا چون در این روزگار، او پیش از آنکه باسلام متعلق باشد به قبیله تعلق یافته بود. البته در سپاهیان علی کسانی بودند که می‌توانستند آنچه را می‌گذرد به خوبی دریابند و اگر قدرت تشخیصی چنین نداشتند باز می‌دانستند که باید از امام خود پیروی کنند، اما شمار آنان در مقابل دسته‌ی دیگر اندک بود. ناچار آنان هم مانند پیشوای خود رنج می‌بردند. واپسین آرزوی بسیاری از یاران پیغمبر (ع) این بود که آنان را به میدانهای جنگ بفرستند، تا ثواب شهادت بیابند. تا پیش از جنگ جمل اگر از خانه‌ای فرزندی در میدان جهاد کشته می‌شد کسان او گردن را فرازتر می‌گرفتند و بخود می‌بالیدند که توفیقی نصیب آنان شده و در راه خدا شهیدی داده‌اند. پس از آنکه جنگ احد پایان یافت پیغمبر به زنی از انصار برخورد که پدر و شوی او در جنگ کشته شده بودند. چون مردم او را تعزیت دادند، گفت بمن بگویید پیغمبر در چه حال است؟ گفتند سپاس خدا را که سالم است، گفت او را به من نشان دهید و چون پیغمبر را دید گفت اکنون که تو سلامتی هر مصیبتی را می‌توان تحمل کرد. (6) اما پس از جنگ جمل چون علی برای دلجویی به خانه‌ی عبدالله بن خلف خزاعی رفت، بانوی خانه، صفیه دختر حارث عامری روی در روی خلیفه‌ی وقت ایستاد و گفت: « ای علی ! ای کشنده‌ی دوستان و پریشان کننده‌ی جماعت ! خدا فرزندانت را یتیم کند چنانکه پسران عبدالله را یتیم کردی.» (7) این زن هیچ نمی‌اندیشید یا نمی‌توانست بفهمد که امام مسلمانان جز آنکه کرد چاره‌ای نداشت. او از روی خشم و یا شهوت مقام، شوهر او و دیگران را نکشت، او برای رضای خدا کار می‌کرد، شوی او و گروهی دیگر که در میدان جنگ به خاک و خون غلتیدند، نه تنها پیمان امام خود را شکستند، بلکه
(صفحه 42)
امنیت حوزه‌ی مسلمانی را بمخاطره افکندند و چون به زبان خوش به راه راست بازنگشتند، به حکم قرآن باید به زور آنان را به جماعت مسلمانان بازگرداند.
بدون شک این زن تنها زنی نبوده است که پس از جنگ، مقابل خلیفه‌ی مسلمانان ایستاد و ناخشنودی نشان داد. زنان و مردان دیگری نیز بودند که می‌پنداشتند علی (ع) بر آنان ستم کرده است علی با بزرگواری خاص سخنان زن را نشنیده گرفت و بدو چیزی نگفت، زیرا می‌دانست، او

نمی‌داند چرا شوهرش کشته شده است.
در جنگ جمل کوفه در مقابل بصره ایستاد، چون اکثریت مردم کوفه را چنانکه نوشته‌ایم یمانیان و اکثریت بصره را مضریان تشکیل می‌دادند، پس می‌توان گفت در نبرد جمل یمانی، مقابل مضری قرار گرفته بود.
اما دیری نگذشت که جنگ صفین و پس از آن جنگ با خوارج پیش آمد. در این جنگها تعصبات قبیله‌ای به شکل دیگری بالا گرفت تا آنجا که نه تنها مضریان برابر یمانیان ایستادند بلکه مضریان و یمانیان به دو دسته‌ی علوی و عثمانی تقسیم شدند و عثمانیان هر دسته رو به روی علویان دسته‌ی دیگر قرار گرفتند.
یمانی بصری مقابل یمانی کوفی و شامی قرار می‌گرفت و مضری شامی مقابل مضری بصری. معلوم است که در گیرودار هم‌چشمی نژادی بین یمانی و مضری یمانیان به راه حق می‌رفتند، زیرا آنان قریش را مظهر تعصب نژادی می‌دانستند که می‌کوشد اسلام را نابود کند. همین که یمانیان دانستند که معاویه می‌خواهد با پشتیبانی قریش سلطه‌ی نژادی دوره‌ی جاهلیت را تجدید کند در یاری خاندان پیغمبر استوار ماندند و چنانکه پدران آنان محمد (ص) را یاری دادند تا مکه را گشود و بر قریش پیروز گردید، فرزندان نیز در کنار علی ایستادند تا بر معاویه غالب
(صفحه 43)
شود. در جنگ صفین که آن را جنگ بین یمانیان (انصار) و قریش (مهاجران) نامیده‌اند مردی یمانی در گیرودار جنگ گفت: «ای مردمان کیست که برای رضای خدا زیر نیزه‌ها رود؟ به خدایی که جانم به دست اوست امروز با شما (قریش) به خاطر تأویل قرآن می‌جنگیم آن‌چنان که در گذشته برای تنزیل آن می‌جنگیدیم.
ما به خاطر تنزیل قرآن با شما می‌جنگیدیم
امروز برای تأویل آن با شما می‌جنگیم
هر اندازه جنگها طولانی‌تر می‌شد خستگی و دلمردگی جنگجویان نمایانتر می‌گشت تا آنجا که بیشتر آن مردم اندک اندک از علی آزرده شدند، زیرا متأسفانه اکثریت آنان از درک منطق قوی و درست عاجز بودند. آثار این آزردگی را در خطبه‌های شکایت آمیز امام، که پس از جنگ صفین خوانده است می‌بینیم. درافتادن عرب با عرب در میدانهای نبرد شوق جهاد را از سر مردم بدر کرد. در قرآن آیه‌ای را می‌بینیم که درباره‌ی جنگ تبوک نازل شده است. (8).
مسلمانان برای شرکت در آن جنگ ساز و برگ کافی نداشتند و گروهی نزد محمد(ص) آمدند و می‌خواستند آنان را مجهز سازد تا به میدان جنگ بروند. او گفت چیزی در دست من نیست آنان گریان از نزد وی بیرون رفتند. در سال دوازدهم هجری هنگامی که ابوبکر خالد ابن ولید را برای

حمله به عراق نامزد کرد، در اندک مدتی هیجده هزار سپاهی برای وی فراهم شد. اما هنوز بیش از ربع قرن از این واقعه نگذشته بود که می‌بینیم امام مسلمانان هر چه بیشتر مردم را برای جهاد با حکومت غاصبی چون معاویه می‌خواند و یا از آنان می‌خواهد که لااقل برای جلوگیری از غارتگران شام به قلمرو عراق برخیزند، کمتر گوش می‌دهند. معاویه پسر ارطاة را به سرزمینهای عراق و حجاز
(صفحه 44)
فرستاد و بدو گفت از شیعه‌ی علی هر کس را دیدی بکش حتی زنان و کودکان را. بسر به مکه و یمن رفت و این شهرها را کند و سوخت و مردم آن را کشت و چون به یمن رسید، عبدالله عباس عامل علی فرار کرده بود. بسر دو پسر خردسال او را به دست خود کشت (9) بعضی گفته‌اند این دو پسر نزد مردی از کنانه در بادیه بسر می‌بردند. چون بسر خواست آنان را بکشد، آن مرد گفت اگر می‌خواهی این کودکان بیگناه را بکشی نخست مرا بکش! بسر او را هم کشت. زنی از بنی‌کنانه فریاد برآورد «مردان را کشتی ! کودکان خردسال را کشتی ! چنین کشتار در جاهلیت و اسلام سابقه ندارد. پسر ارطاة! حکومتی که جز با کشتن کودکان و پیرمردان پایدار شود بد حکومتی است (10).
وقتی در حکومت علی که موافق و مخالف در پارسائی و عدالت‌خواهی او همداستان‌اند، کار جهاد با دشمنان خدا بدین صورت درآید که زن عبدالله ابن خلف در روی امام خود چنان گستاخانه بلکه بی‌ادبانه سخن بگوید و بر وی انکار کند، و عاملان معاویه به سرزمین‌های حکومت علی چنین دستبرد بزنند و اصحاب علی امام خود را در دفع آنان حمایت نکنند، اگر بگوییم در سالهای آخر این پنجاه سال جنگهای داخل جزیره از رنگ دین خارج شده بود و رنگ عربی و قبیله‌ای به خود گرفته بود سخنی بی‌جا نیست و این طبیعی است که وقتی حسین (ع) از مردمی که آماده‌ی کشتن او بودند بپرسد من کسی از شما را نکشته‌ام، دین خدا را دگرگون نکرده‌ام پس برای چه مرا می‌کشید؟ در پاسخ گفته باشند به خاطر بغضی که از پدرت در دل داریم ! این جمله‌ها را تاریخ نویسان قدیم ننوشته‌اند ولی در مقتل‌های متأخر دیده می‌شود و گفتن چنین
(صفحه 45)
سخنی بسیار طبیعی می‌نماید. با گذشت پنجاه سال از یکسو برادری اسلامی فراموش شد و از سوی دیگر خشم و انتقام‌جویی که در صحنه‌های جهاد در راه خدا نمایان می‌شد، به کینه‌توزی و خونخواهی قبیله‌ای تبدیل گشت. قبیله، همدان مقابل عک، یا قبیله کنده برابر مذحج و سرانجام هواداران قحطانی برابر عدنانی و یا امویان به کینه‌خواهی از هاشمیان برخاستند.

(صفحه 46)
(1) گویند روزی معاویه بر زن خود میسون مادر یزید که دختری چادرنشین بود درآمد و او را دید که بیتهایی به این مضمون می‌خواند. معاویه برآشفت و او را با فرزندش یزید به بادیه فرستاد.
(2) درباره‌ی مثل معروف « احمی من مجیر الجراد» که یکی از رئیسان قبیله گروهی را دید که با جوال و ابزار به خیمه‌ی او رو آورده‌اند، پرسید چه می‌خواهید؟ گفتند، دسته‌ای ملخ شب هنگام در کنار خیمه‌ی تو نشسته‌اند می‌خواهیم تا آفتاب برنیامده آنها را بگیریم. گفت ملخها به پناه من آمده‌اند نخواهم گذاشت به آنها آسیب بزنید. این بگفت و نیزه‌ی خود را برداشت و بر اسب سوار شد و مقابل آنان ایستاد تا آفتاب برآمد و ملخها پرواز کردند، آنگاه گفت ملخها از همسایگی من رفتند حالا خود می‌دانید.
(3) ابن‌هشام، ج 2، ص 127.
(4) طبری، حوادث سال دهم.
(5) طبری، حوادث سال 36.
(6) ابن‌اثیر، ج 2، ص 163.
(7) طبری، حواث سال 36.
(8) توبه، 92.
(9) اغانی، ج 15، ص 44، تاریخ تمدن اسلامی، ج 4، ص 82؛ یعقوبی، ج 2، ص 174.
(10) ابن‌اثیر، ج 191، 3 و 211، تاریخ تمدن ج 4، ص 73.

الناس عبید الدنیا و الدین لعق علی السنتهم یحوطونه مادرت به معائشهم (حسین بن علی)
مردم بنده‌ی دنیایند. دین را بر زبان می‌دارند چندانکه زندگانی خود را بدان سروسامان دادند.
چنانکه دیدیم گروهی - نه چندان بسیار - از مردم مکه به اسلام گرویدند. دسته‌ای از اینان برای رهایی از ستم بزرگان قریش روانه‌ی حبشه شدند. گروه مانده نیز سرانجام به مدینه رفتند. اینها کسانی بودند که اسلام را از روی دل و صمیم ایمان پذیرفتند، و در راه رضای خدا و پیغمبر هر دشواری را بر خود همراه داشتند. از مردم مدینه نیز گروهی بسیار - چه آنان که در دو بیعت عقبه پیمان بستند و چه آنان که مهاجران را به خانه‌های خود بردند- به محمد (ص) ایمان داشتند و او را فرستاده‌ی خدا می‌دانستند و چندانکه توانستند در راه پیشرفت دین خدا کوشیدند و جانفشانی کردند. اما نمی‌توان گفت آنان که پس از نبردهای پیروزمندانه‌ی مسلمانان و گسترش اسلام در قبیله‌های اطراف مدینه تا فتح مکه و پایان زندگی محمد مسلمان شدند، با مهاجران و انصار که در ساعتهای سخت بیاری دین آمدند در یک درجه از ایمان‌اند. این حقیقتی است که
(صفحه 47)
مسلمانان آن روز هم آن را می‌دانستند و قرآن و سنت هم چنین حقیقتی را تأیید کرده است. اسلام بسیاری از بیابان نشینان تابع اسلام رئیس قبیله بود، و اسلام بسیاری از این رئیسان به خاطر بیم یا طمع، و خدا می‌داند چند تن از این شیوخ از ترس شمشیر، اسلام آوردند و چند تن به طمع غنیمت و سروری خود را مسلمان خواندند. چیزی که هست به حکم ظاهر، پیغمبر با آنان مانند مسلمان رفتار می‌کرد، یعنی همین که کلمه‌ی توحید بر زبان می‌آوردند خون و مال آنان محترم شمرده می‌شد. اما قرآن و همچنین سنت پیغمبر با تنبیه و گاهی با تهدید به آنان هشدار می‌داد (1) محمد (ص) درون بسیاری از این مردم را می‌دانست، اما نمی‌خواست پرده‌ی حرمت ایشان را بدرد. گاهگاه به زبان وحی به آنان گفته می‌شد که خدا و رسول از آنچه در دل این مردم دورو می‌گذرد آگاهند. و می‌پندارند که محمد را فریب می‌دهند. به مسلمانان هشدار می‌داد که از اینان برحذر باشید و آنان را دوست خود مشمارید. « این منافقان انتظار می‌برند تا پایان کار چه باشد. اگر بر شما شکستی رسید می‌گویند چه خوب شد که با آنان نبودیم و اگر پیروزی یافتید می‌گویند کاش با شما بودیم و پیروزی می‌یافتیم.» (2).

بسیاری از بزرگان شهر مکه نیز هیچ گاه از ته دل مسلمان نشدند. شبی که سپاهیان مدینه نزدیک مکه رسیدند، عباس عموی پیغمبر از اردو بیرون آمد و به جستجو پرداخت. می‌خواست پیش از آنکه پیغمبر به مکه درآید مردم شهر را خبر دهد تا چاره‌ای بیاندیشند و تسلیم شوند. در آن شب به ابوسفیان دشمن سرسخت پیغمبر برخورد و او را پناه داد و نزد محمد برد سپس برای آنکه به او بفهماند که راهی جز تسلیم ندارد وی را در جائی نگاهداشت تا سربازان اسلام از پیش روی او بگذرند.
(صفحه 48)
در چنین وقت ابوسفیان به عباس گفت پادشاهی برادرزاده‌ات بزرگ شده است! عباس به او هشدار داد که کلمه‌ی پادشاهی معنی ندارد. این شکوه پیغمبری است (3) ابوسفیان هم بظاهر پذیرفت، ولی آیا دل او با آنچه بزبان آورد یکی بود یا نه، رفتار او پس از مرگ پیغمبر، تا اندازه‌ای حقیقت را نشان می‌دهد. به هر حال پس از فتح مکه چنانکه می‌دانیم قریش تسلیم شد. روز فتح شهر خانه‌ی مهتر این خاندان -ابوسفیان- پناهگاه گردید. پس از مرگ پیغمبر این تیره چنانکه دیدیم بالاترین امتیاز را بدست آورد و مقام رهبری مسلمانان خاص قریش گشت در دوران کوتاه ابوبکر بیشتر کوشش وی و سران اصحاب پیغمبر در کار سرکوبی متمردان یا اهل رده بکار رفت. در نتیجه قریش و دیگر بزرگانی که با امیدی به مسلمانی گرویده بودند مجال خودنمائی نیافتند و ناچار با خلیفه و مشاوران او همکاری کردند، تا از درهم ریختن اساس نوبنیاد جلوگیری شود. در آن سالها چون هنوز دستگاه اداری حکومت سادگی خود را حفظ کرده بود یا به عبارت بهتر چنانکه در فصل آینده خواهیم دید چون هنوز درآمدهای سرشار به بیت المال نرسیده بود تا طمع‌ها را برانگیزد با یکپارچگی کامل - تا آنجا که توانستند - در راه حفظ وحدت کلمه‌ی مسلمانان و تقویت مرکز خلافت ایستادگی کردند.
نشانه‌های خطر در دوره‌ی عمر آشکار شد. در عصر عمر سربازان اسلام از شبه جزیره فراتر رفتند و دو امپراتوری مجاور خود ایران و روم را درهم شکستند و از سوی دیگر مصر را گشودند. این فتوحات آنچنان که اسلام را از رنگ محیط عربی داشتن درآورد و به جهانی شدن آن تحقق بخشید، زیانهایی را برای حوزه‌ی اسلامی ببار آورد که در آغاز چندان محسوس نبود. اما چند سالی نگذشت که خلیفه‌ی وقت خطر را احساس کرد.
(صفحه 49)
بزرگترین زیان که در صدر اسلام دامنگیر مسلمانان شد از جانب تیره‌ی قریش بود. چنانکه در فصلهای آینده خواهم گفت این تیره در جاهلیت برای خود امتیازهائی بوجود آورده بود. نگاهبانی خانه‌ی کعبه و نگاهداری زائران را بعهده داشت. بدین جهت برای خود نوعی شرافت معنوی قائل شده بود.

به هنگام حج وقتی حاجیان از عرفات حرکت می‌کردند قریش از مزدلفه بار می‌بست، و از جائی که همه‌ی مردم به راه می‌افتادند نمی‌رفت.
دیگر اینکه مردم معتقد بودند باید کعبه را با جامه‌ی پاک طواف کرد و جامه وقتی پاک است که آن را از یکی از تیره‌های قریش بستانند. حال اگر این قبیله از روی حسد یا بخل به کسی جامه نمی‌داد، طواف کننده ناچار خانه‌ی کعبه را برهنه طواف می‌کرد. (4) با ظهور اسلام این امتیاز و امتیازهای دیگر لغو شد و مردم دیدند، محمد (ص) که مردی قریشی است خود را با دیگر مردمان یکی دانست. هر چند سران قبیله ناچار از تحمل بودند، اما قریش خودخواه و متکبر به مساوات گردن نمی‌نهاد، و چنانکه دیدیم نخست امتیاز را پس از مرگ پیغمبر از راه بدست گرفتن سرنوشت مسلمانان بچنگ آورد.
پس از آنکه عمر دیوان مقرری تأسیس کرد و برای مسلمانان به ترتیب سبقت در اسلام راتبه معین ساخت، و پس از آنکه زمینهای فتح شده بین سربازان فاتح تقسیم گردید، این طبقه که در جاهلیت در کار بازرگانی بینائی خاصی داشت، همین که در اسلام به مال دست یافت روش پیشین خود را از سر گرفت.
عمر از حال آنان به خوبی آگاه بود و تا آنجا که قدرت داشت کوشید تا این مردم را تحت نظر قرار دهد. وقتی یکی از مهاجران نزد او می‌آمد و اجازه‌ی شرکت در جهاد می‌خواست می‌گفت برای تو بهتر از این نیست
(صفحه 50)
که در خانه‌ات بنشینی، نه تو دنیا را ببینی و نه دنیا تو را ! اما همین که عثمان به خلافت رسید اینان در شهرها پراکنده شدند و با اقوامی جز عرب درآمیختند و با زندگانی جز آنچه بدان خو گرفته بودند روبه‌رو گشتند. در نتیجه اندک اندک روح انضباط اسلامی عصر پیغمبر و ابوبکر و عمر در آنان ضعیف شد. تا آنجا که بعضی از آنان می‌کوشیدند، اجرای احکام اسلامی را به سود خود متوقف سازند. برای نمونه باید گفت: قصاص یکی از احکام صریح اسلام است، در قرآن کریم آمده است که «و لکم فی القصاص حیوة یا اولی الالباب» (5) پیغمبر (ص) در واپسین روزهای عمر خود به منبر رفت و گفت: «مردم! اکنون وقتی است که هر کس از شما بر من حقی دارد، بگیرد. اگر بر پشت کسی از شما تازیانه زده‌ام اینک پشت من، اگر عرض شما را دشنام داده ام اینک عرض من! بیائید از من قصاص کنید». (6).
در سفری که عمر به شام کرد مردی به او شکایت برد که: حاکم او را به ناحق زده است. چون ستمکاری حاکم معلوم گردید. عمر گفت: «مظلوم باید از ظالم قصاص کند». بعضی اطرافیان از او خواستند تا حاکم را از قصاص معاف بدارد، می‌گفتند قصاص از هیبت حاکم می‌کاهد و رعیت را بر

او چیره می‌کند. عمر نپذیرفت و گفت: «من پیغمبر را دیدم که از خود قصاص می‌کرد.» (7) اما آن روز که عبیدالله پسر عمر، هرمزان و جفینه را به تهمت شرکت در توطئه‌ی قتل پدر خویش کشت، و مسلمانان پاک دین پای‌فشاری کردند که عبیدالله باید به خون این کشته شدگان قصاص شود، قریش گفتند چگونه چنین چیزی ممکن است، دیروز پدر را کشتند و امروز پسر را بکشیم ! و عثمان به مشورت عمرو بن عاص، عبیدالله
(صفحه 51)
را از حد معاف داشت و زیاد بن لبید را که شعرهایی بدین مضمون سروده بود: «عبیدالله باید به خون هرمزان کشته شود. اگر او را ببخشی، بخششی به ناحق کرده‌ای.» آزرد، که دیگر از این مقوله سخن نگوید.
تتبع در زندگانی بسیاری از مهاجران و انصار نشان می‌دهد که با اینکه این دسته در راه اسلام سختیها دیدند و شکنجه‌ها تحمل کردند، و با آنکه قرآن در جای جای، خشنودی خدا و رسول را از آن اعلام داشته و با این تفضیل و اظهار رضایت نوعی امتیاز برای آنان قائل شده است، آنها هیچگاه خود را از دیگران برتر نمی‌دانستند، و می‌خواستند با دیگر مسلمانان در یک ردیف بشمار آیند. همین فروتنی بود که محبت پیغمبر خدا را به ایشان افزون می‌ساخت و ارج آنان را در دیده‌ی مسلمانان بالا می‌برد. اما چون پیغمبر از جهان رفت و ابوبکر اعلام داشت رئیس مسلمانان باید از قریش باشد، و همین که در بودجه‌بندی، عمر پرداخت رقم بالاتر را به این طبقه مخصوص گردید، همین که مال فراوانی زیر دست و پای آنان ریخته شد، اشرافیت معنوی با اشرافیت مادی درهم آمیخت و رفته رفته اصل مساوات اسلامی از میان رفت، تا آنجا که در پایان خلافت عثمان قریش نه تنها از جهت تصدی مقامات مهم دولتی بر غیر قریش برتری یافت، بلکه مقدمات برتر شمردن عنصر عرب از دیر نژادهائی که مسلمانی را پذیرفته بودند فراهم گردید. در دوره‌ی معاویه این برتری فروشی آشکار گشت. معاویه و عاملان او تا آنجا که توانستند از تحقیر موالی فروگذار نکردند و با اعتراف به برتری نژاد عرب بر غیر عرب، اصل دیگری از اصول مسلمانی نادیده انگاشته شد، و اجتماع اسلامی که بر پایه‌ی مساوات استوار بود، به دوره‌ی پیش از اسلام که در آن نسب بیش از هر عامل دیگر بحساب می‌آید، نزدیک‌تر گردید.
(صفحه 52)
(1) ر ک ص 25 س 13.
(2) نساء 76.
(3) ابن‌هشام، ج 4، 23 -20.
(4) ابن‌هشام، 219 -1.
(5) بقره، 179.

(6) طبری، حوادث سال یازدهم.
(7) ابن‌سعد، طبقات، ج 1، ص 97.

و لو بسط الله الرزق لعباده لبغو فی الارض (شوری: 26)
و اگر فراخ گرداند خدا روزی را برای بندگانش، هر آینه فساد می‌کنند در زمین.
سالی که محمد (ص) مکه را ترک گفت و مدینه را مرکز نشر دعوت خود ساخت، بیشتر مسلمانان که پیش از او و یا پس از او بدین شهر هجرت کردند تهی‌دست بودند. در آن روزها اسلام نه سازمان مالی داشت، نه بیت المالی نه درآمدی که هزینه‌ی مهاجران تهی‌دست را فراهم سازد. انصار- مسلمانان مدینه - این مهمانان را که جایی و مکنتی نداشتند به خانه‌های خود بردند و شریک زندگی خود کردند. از زندگی اصحاب صفه و تهی‌دستی آنان همگی آگاهند و نیازی به تفصیل ندارد. در سالهای بعد جنگهای پراکنده و متشکل سبب شد تا اندک مال و یا تعدادی چارپا نصیب جنگجویان گردد. با این درآمدها هر چند مختصر گشایشی در کار آنان پدید آمد. اما چنان نبود که کفاف همگی تأمین گردد. حکم زکات فطر در سال دوم هجرت تشریع شد. اما این رقم درآمد که یک نوبت در سال و مبلغ آن بسیار ناچیز بود، مسلما اثری چشم‌گیر در بهبود زندگی این مستمندان ننهاد. جنگهای پس از سال
(صفحه 53)
پنجم هجری تا حدی رقم درآمدها را بالا برد و مجاهدان از غنیمت سهم بیشتری دریافت کردند، اما چنان نبود که آن مالها کفاف زندگی آنان باشد.
«صدقات» در سال نهم هجری تشریع گردید. و پیغمبر عاملان خود را برای جمع‌آوری آن به قبیله‌ها فرستاد. متأسفانه تاریخ، رقم درآمدهای سالانه‌ی عصر پیغمبر را به طور دقیق ضبط نکرده است. از اشارتهای مختصر که در کتابهای اموال آمده است معلوم می‌شود این درآمدها چندان مهم نبوده است. بالاترین رقم اموال موجود عصر پیغمبر را از شتر و اسب و جز آن 40000 درهم برآورد کرده‌اند. (1).
در خلافت عمر با فتح ایران و مصر و متصرفات امپراتوری روم ناگهان درآمد مسلمانان افزایش یافت. پیدا شدن این ثروت عمر را به فکر انداخت چه کند؟ همه مال را به مسلمانان تقسیم کند یا بتدریج بین آنان توزیع نماید؟. سرانجام با مشورت صحابه نوعی بودجه‌بندی بوجود آورد. نام هر یک از مسلمانان را در دفتری ثبت کردند و با رعایت سبقت وی در اسلام و یا نزدیکی او به پیغمبر برای او مقرری نوشتند.
دیری نگذشت که تنی چند از بزرگان صحابه با همین درآمد به تجارت و مضاربه پرداختند. و از این راه ثروتی سرشار اندوختند. به موازات این

درآمد از غنیمتهای جنگی هم که پیاپی افزایش می‌یافت نصیب بیشتری به آنان رسید. نتیجه آن شد که طبقه‌ای تازه در اسلام پدید گشت که اشرافیت معنوی و مادی را با هم درآمیخت. عمر پس از آنکه دفتر مقرری را ترتیب داد، تا آنجا که می‌توانست کوشید تا نگذارد این دسته به خرید خانه و مزرعه بپردازند، چه می‌ترسید به مال اندوزی عادت کنند و فاسد گردند. اما قریش فراموش نکرده بودند که پیش از اسلام واسطه‌ی تجارت جهان بودند، تجارتی که آسیا و اروپا را به هم می‌پیوست. آنان از این راه
(صفحه 54)
مالی بسیار، و بهتر از مال، تجربه‌ای فراوان در استثمار بدست آورده بودند. عمر می‌کوشید این دسته را در مدینه نگاه دارد. علاوه بر آن مراقب بود بزرگان این طایفه شغلهای مهم را به عهده نگیرند. چنانکه تاریخ نشان می‌دهد، تنها تنی چند از ایشان به ولایت شهرهای بزرگ منصوب گشتند. عمر هر گاه می‌خواست حاکمی را به شهری بفرستد نخست می‌گفت تا دارائی او را صورت می‌گرفتند پس از مدتی به حساب او رسیدگی می‌شد. نوشته‌اند عمر اموال ابوهریره حاکم بحرین را رسیدگی کرد و معلوم شد مالهائی اندوخته است. از وی پرسید روزی که ترا به بحرین می‌فرستادم جز کفش پایت چیزی نداشتی. حالا می‌شنوم چند اسب به هزار و ششصد دینار خریده‌ای. بگو این پولها از کجاست؟ ابوهریره برای اینکه خود را از بازخواست برهاند گفت: اسبانی داشتم که زائیدند پولی هم داشتم سودآور. عمر گفت: « ما که مخارج ترا از بیت المال می‌دهیم. این پولها برای تو زیاد است و آن مالها را از وی گرفت و به بیت المال برگرداند.»
پس از مرگ پیغمبر تا اندسال از خلافت عثمان که هنوز انضباط دینی بر جامعه‌ی مسلمانان حاکم بود گاه گاه از جانب خلیفه یا شخصیت‌های مهم اسلام، به مال اندوزان هشدار داده می‌شد و غالبا مؤثر می‌افتاد.
گفته‌اند روزی کاروان عبدالرحمان بن عوف به مدینه رسید. این کاروان چندان بزرگ بود که ولوله در شهر افکند. عایشه پرسید چه خبر است؟ گفتند شتران عبدالرحمان رسیده است. عایشه گفت از پیغمبر شنیدم عبدالرحمان بن عوف بر صراط افتان و خیزان می‌رود چنانکه گویی به دوزخ خواهد افتاد. چون این خبر به عبدالرحمان رسید، گفت شتران و آنچه بر پشت دارند در راه خدا باشد. شمار آن شتران پانصد نفر بود. (2).
همچنین نوشته‌اند روزی مالی برای عمر آورده بودند و او به قسمت کردن آن پرداخت. سعد ابی وقاص صف مردم را شکافت و خود را به عمر
(صفحه 55)
رسانید. عمر تازیانه‌ی خود را بر سر او بلند کرد و گفت: « پیش آمدن تو نشانه‌ی آن بود که از قدرت خدا در زمین نمی‌ترسی خواستم بتو بیاموزم که قدرت خدا نیز از تو نمی‌ترسد». (3) سیاست خشن مالی که عمر پیش

گرفت بر قریش ناگوار افتاد و سرانجام خلیفه در توطئه‌ای که ظاهرا چند تن از سران این طایفه ترتیب دادند کشته شد. متأسفانه این قسمت از تاریخ زندگی وی هنوز در پرده‌ای از ابهام نهفته است که اینجا مجال برداشتن آن نیست. همین که عمر کشته شد، بار سنگینی از دوش اشراف مال اندوز برخاست، آسودگی خاطر آنان وقتی به کمال رسید که پس از عمر، عثمان زمامدار مسلمانان گشت. سیاست مالی عثمان، قریش و جز قریش را بر دست‌اندازی به مال مسلمانان گستاخ کرد. او نه تنها بر مقرریها افزود، بلکه برای نخستین بار مردم شهرها را نزد خود طلبید و به آنان جایزه بخشید (4) چنین کار تا عصر او سابقه نداشت. علاوه بر پرداخت جایزه و مقرری دستور داد در ماه رمضان سفره‌ها ترتیب دهند تا مسافران و نیازمندان بر سر آن بنشینند. (5) طعام خوراندن به مستمندان، اگر چه از بیت‌المال باشد، کار خوبی است اما بگفته‌ی طه حسین چه کسی تضمین می‌کرد که همه‌ی آنان که سر چنان سفره‌ای می‌نشینند مستمند باشند. (6) عثمان بدین بخششها بس نکرد بلکه مقرری آنان را که عمر مخصوصا برایشان سخت می‌گرفت بالا برد. به روایت ابن‌سعد به زبیر ابن عوام ششصد هزار درهم (7) و به طلحه دویست هزار بخشید و مروان ابن حکم را ششصد هزار دینار داد. (8).
ابن‌سعد نوشته است هنگامی که زبیر مرد خانه‌ها و سرزمین‌ها در
(صفحه 56)
مصر و اسکندریه و کوفه و بصره بجای گذاشت. (9) ترکه‌ی زبیر چهل میلیون (10) و از آن طلحه سی میلیون بود. (11).
از نامه‌هایی که علی به فرمانداران خود نوشته و از خطبه‌های او آشکار است که او پس از عثمان با چه مشکلاتی روبرو شده است، و چگونه از اینکه می‌دید سنت پیغمبر و سیرت ابوبکر و عمر دگرگون شده است، رنج می‌برد. او تا آنجا مراقب رعایت مساوات بین مسلمانان بود که چون شنید فرماندار او به مهمانی یکی از اشراف رفته است بر وی خرده گرفت که چرا بر خوانی می‌نشینی که تنها توانگران را بدان خوانده و مستمندان را از آن محروم کرده‌اند.
سیرت صحابه‌ی پیغمبر در عهد او و عصر ابوبکر و عمر این بود که بدانچه نیازمندند بسنده کنند و مال اندوزی را پیشه نسازند. این سیرت در عهد عثمان دگرگون شد. رقم اموال صحابه و تابعین در عصر وی و نیز عصر معاویه بخوبی نشان می‌دهد که مسلمانان تا چه مرحله از تقوی و زهد که شرط مسلمانی است بدور افتاده بودند. دلیری در دست اندازی به مال مسلمانان از قریش و تیره اموی به دیگران نیز سرایت کرد.
در خلافت علی چند تن از فرمانداران او همین که دانستند خلیفه با آنان مانند عثمان رفتار نخواهد کرد مالهای مسلمانان را که در اختیار داشتند

برداشتند و فرار کردند. وقتی مصقلة ابن هبیره را نزد ابن‌عباس آوردند تا وامی را که به خزانه‌ی مسلمانان دارد بگذارد گفت: اگر از پسر عفان پیش از این مال می‌خواستم هرگز دریغ نمی‌کرد. سپس از بصره گریخت و نزد معاویه رفت. (12) این مرد بظاهر مسلمان که خود بر قسمتی از سرزمین مسلمانان حکومت داشته است، به هنگام بازخواست درصدد این
(صفحه 57)
نیست که رفتار خود را با کتاب خدا و سنت رسول منطبق سازد و یا اگر برخلاف سنت رفته است توبه کند، ابدا به خاطر او نمی‌رسد که این مال از آن همه‌ی مسلمانان است نه مال شخصی. تنها در پاسخ می‌گوید اگر از خلیفه‌ی پیشین بیش از این می‌خواستم از من دریغ نمی‌کرد. این است معنی مردن سنت و زنده شدن بدعت. کار این گستاخی به آنجا کشید که عمو زاده‌ی علی (ع) هم دست به مال مسلمانان دراز کرد و چون ابوالاسود دئلی از او به علی شکایت کرد و علی از او بازخواست نمود، در پاسخ او نوشت: « دوست دارد خدا را ملاقات کند و بر ذمه‌اش چیزی ار مال مسلمانان باشد تا آنکه ذمه‌ی او به آن همه‌ی خونهای ریخته شده به خاطر رسیدن به امارت و پادشاهی مشغول گردد.» (13) مسلم است که پسر عباس به خوبی می‌دانست علی آن خونها را در راه هوای نفس خود نریخته و از جنگ‌های جمل و صفین و نهروان حکومت و پادشاهی نمی‌خواسته، بلکه وحدت کلمه‌ی مسلمانان و اجرای عدالت را طالب بوده است. او به خوبی می‌دانست سخت‌گیری علی بر وی در کار بیت المال برای خود او نیست بلکه برای ترسی است که از خدا دارد و نمی‌خواهد دیناری از مال مستندان به دست او و عاملان او تلف بشود. او همه‌ی اینها را بهتر از دیگران می‌دانست زیرا با علی بزرگ شده بود و از سیرت او به خوبی آگاهی داشت. اما حقیقت دیگری را هم نادیده نباید گرفت و آن اینست که ابن‌عباس سال چهلم هجرت ابن‌عباس سال دهم نبود.
در این مدت او نیز مانند دهها و صدها مسلمان همپایه‌ی وی یا پایین‌تر از وی از رنگ زمانه برکنار نمانده بود. می‌گویند عمر با آنکه ابن‌عباس را به خاطر فضل او بر اصحاب رسول خدا مقدم می‌داشت هیچ‌گاه او را شغلی نداد. می‌گفت می‌ترسم با تأویل آیات قرآن در
(صفحه 58)
اموال مسلمانان تصرف کند. (14) تنها ابن‌عباس نبود که چنین تأویل‌ها را در تصرف بیت المال بکار برد، بسیاری از اصحاب پیغمبر (ص) را می‌شناسم که در جنگهای اسلام جان خود را بر کف نهادند و برای رضای خدا پیشواز دشمن رفتند. بسیاری از آنان را می‌شناسیم که در مصرف بیت المال دقت بکار می‌بردند، اما همین که سایه‌ی محمد از سر آنان کم شد، همین که سادگی و بساطت عصر او و اندسال پس از او از میان

رفت، همین که درآمدهای سرشار از کشورهای فتح شده نصیب آنان گردید، دیگر حاضر نشدند آسایش خود را بهم بزنند و به جای آنکه پای پیش گذارند و بدعت نورسته را ریشه‌کن کنند، به خانه خزیدند و منطقی دیگر برای توجیه کار خود بکار بردند، تا روزی که درخت بدعت ستبر شد و شاخه‌های بسیار برآورد. شاید آنان در آغاز راضی نبودند کار به اینجا بکشد ولی چنین پایانی حتمی بود، زیرا اگر جزئی بی‌عدالتی در اجتماعی پدید آمد و فوری برطرف نگردید، بی‌عدالتیهای دیگر را یکی پس از دیگری بدنبال خواهد داشت. من می‌دانم در گوشه و کنار مردان پاک دلی هستند که هنوز هم بر ظاهر الفاظ بعضی حدیثها ایستاده‌اند و نمی‌خواهند معنی درست آن را دریابند. نمی‌خواهند بپذیرند اصحابی که محمد (ص) گفت: «مانند ستارگان بهر یک اقتدا کردید راه خود را می‌یابید.» همه صحابه نیستند، بلکه آنهایند که با او زیستند و یا پس از او به خوبی امتحان دادند و سنت وی را حفظ کردند. نمی‌خواهند بپذیرند که در بین اصحاب پیغمبر هم کسانی بودند که از عهده‌ی آزمایش برنیامدند. بسا ممکن است مسلمانی در راه دین و بلندی نام آن بکوشد، سپس روزگاری پیش آید که در بوته‌ی آزمایش قرار گیرد، در چنین وقت است که اگر ایمان او قوی نباشد هوای نفس بر وی غالب می‌شود تا برای کار خود گریزگاهی یابد، و تکلیفی را که بر عهده‌ی اوست با تأویلی

به دلخواه خود به یک‌سو نهد، و هم‌چنین پیش رود تا روزی برسد که ببیند بین آنچه او می‌کند و آنچه دین گفته است فاصله‌ای عمیق وجود دارد. برای همین بود که محمد مسلمانان را به زبان قرآن از این آزمایش می‌ترسانید: احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا و هم لا یفتنون (15) چنین آزمایش برای بسیاری از مسلمانان و از جمله آنان که صحبت پیغمبر را درک کرده بودند، آنان که در راه اسلام جراحتهای سخت برداشتند، پیش آمد، ولی چون دیدند امام وقت به خاطر زنده کردن سنت پیغمبر حاضر نیست مال مسلمانان را بی‌حساب به ایشان ببخشد از او کناره گرفتند، و یا مقابل او ایستادند، و شگفت این است که به این گناه رنگ دین دادند، و گروهی ساده‌لوح و یا فرصت طلب هم گرد آنان جمع شدند. بارها در تاریخ خوانده‌ایم و چه بسا که خود هم دیده‌ایم که کسی یا کسانی به خاطر جاه یا مقام یا مال بدعتی آورده‌اند و با آن بدعت مردم را فریفته‌اند، و با آنکه خود در آغاز می‌دانسته‌اند آنچه می‌خواهند دنیاست نه دین، ولی اندک اندک کار بر خود آنان هم مشتبه شده است و پس از چندی باور کرده‌اند که آنچه می‌کنند و می‌گویند برای رضای خدا یا خیر مردم است.

آن روز که طلحه و زبیر از گروه مسلمانان جدا شدند و زن پیغمبر را پیش انداختند و راه بصره را پیش گرفتند و به دنبال این جدائی نخستین

مسلمان کشی در حوزه‌ی مسلمانی پدید آمد، شاید به خیال خود می‌خواستند خدمتی به دین بکنند. زنده کردن سنتی را دستاویز خود ساختند. می‌گفتند می‌خواهیم نگذاریم خون خلیفه‌ی مظلومی پایمال شود. این سخنان را برای آرام ساختن درون متلاطم خود و یا برای فریب مردمان می‌گفتند، نمی‌دانم. شاید هم آن روز باور داشتند به راه
(صفحه 60)
دین می‌روند، ولی آیا این دین همان بود که قرآن آورد و پیغمبر می‌گفت، یا تأویلی بود که آنان از دین می‌کردند؟ حقیقت این است که هر اندازه مردم از دوره‌ی محمد (ص) و اصحاب پرهیزکار او دور می‌شدند، درک حقیقت دین برای آنان مشکل می‌شد و به هر نسبت که از فهم معنی دین بی‌بهره می‌ماندند روح تقوی در دل آنان می‌مرد و با عفاف و پارسایی وداع می‌گفتند.
این سیرت طبقه‌ی ممتاز و زعمای قوم بود، اما عامه‌ی مردم هم حالتی بهتر از آنان نداشتند، محتملا در ربع دوم این نیم قرن دین برای بسیاری از آنان در همان احکام فرعی - تشریفات جمعه و جماعت، و احیانا روزه‌ی ماه رمضان - خلاصه می‌شد. اگر این مردم از احکام ساده‌ی اسلام تنها بدین درجه از اطلاع رسیده بودند که باید در کارهای اجتماعی مطیع امام خود باشند، اگر خود را مقابل خدا و مردم مسئول می‌دانستند، محال بود بر علی بشورند و چنان کنند که عمرو ابن عاص بتواند مردم عراق را در جنگ صفین و سپس در دومة الجندل فریب دهد، محال بود مسلمانان اجازه دهند غارتگران معاویه از راست و چپ به متصرفات حکومت اسلامی دست‌برد ببرند، محال بود بپذیرند مردم به صرف تهمت کشته شوند، و یا به سیاه چالها بیفتند، محال بود مردی مانند معاویه فرصت یابد، خود را خلیفه‌ی مسلمانان بخواند و به فرمانداران خود بنویسد « بر مردم جاسوس بگمار و به مجرد گمان دستگیرشان کن» (16).
از روزی که حکم اسلامی به وسیله‌ی پیغمبر تشریع شد که فرزند از آن پدر است و زناکار را از او نصیبی نیست تا روزی که معاویه به شهادت یک تن که گفت ابوسفیان پدر معاویه با سمیه مادر زیاد از راه نامشروع هم‌بستر شده است و با همین شهادت باطل معاویه زیاد را پسر ابوسفیان و برادر خود خواند، بیش از نیم قرن نمی‌گذشت اما متأسفانه
(صفحه 61)
اسناد موجود شمار کسانی را که در این کار بر معاویه خرده گرفتند، بیش از شمار انگشتان دست نشان نمی‌دهد. و معنی آن این است که اجتماع اسلامی آن روز، خود را نسبت به چنین منکری خونسرد و بی‌اعتنا نشان می‌داد. اگر معاویه زمینه‌ی مساعدی برای این کار نمی‌دید، اگر اکثریت جامعه‌ی مسلمان آن روز با خاموشی بکردار او صحه نمی‌گذاشتند، محال

بود بتواند بدعتی آن هم با چنین زشتی در دین پدید آورد.
با کشته شدن علی آخرین بارقه‌ی تقوی در دل زمامداران نیز خاموش شد از آن پس زمام مسلمانان در دست معاویه و حاکمان او قرار گرفت و هر سال بلکه سالی چند نوبت دستور می‌رسید بنگرید دوستان ابوتراب کیانند نام آنان را از دیوان وظیفه بگیران حذف کنید. ببینید دوستان عثمان و معاویه کیانند. بر عطای آنان بیفزایید این خطبه را که پسر زیاد پس از آمدن به کوفه خواند، زیرا نشان دهنده‌ی این حقیقت است: «یزید مرا مأمور کرده است بر فرمانبرداران شما نکویی کنم و بر آنان سخت نگیرم. شمشیر و تازیانه‌ی من بر سر کسی است که فرمان مرا نبرد. بهتر است که هر یک از شما پروای خود را داشته باشید.» (17).
چنانکه در فصلهای متعدد این کتاب می‌بینید در مدت نیم قرن عاملهای چندی در سقوط جامعه‌ی اسلامی مؤثر بود اما هیچ یک از آنها در شدت اثر به پایه‌ی این عامل (رغبت به مال اندوزی) نمی‌رسد و حسین (ع) بهتر از هر کس از این حقیقت پرده برداشته است که می‌گوید: «مردم بنده‌ی دنیایند. دین را تا آنجا می‌خواهند که با آن زندگانی خود را سروسامان دهند و چون آزمایش در میان آید دینداران اندک خواهند بود.» من می‌دانم بازگو کردن هر یک از این داستانها حتی برای عده‌ای از مسلمانان امروز هم غم‌انگیز است، من نمی‌خواهم خاطر این گروه
(صفحه 62)
را که می‌کوشند در مقابل این مسائل خود را به نادیدن و فراموشکاری بزنند آزرده سازم، اما اگر بخواهم پاسخ آن چراها را چنانکه هست دریابم این مطالب را باید نوشت. این دور افتادگی از دین و احکام اسلام و گرویدن به سنتهای منسوخ شده‌ی دیرین برای مردمی که اجتماع نیم قرن پس از محمد را تشکیل می‌دادند طبیعی بود. و در اجتماعی که دین و تقوی بر آن حکومت نداشته باشد، پیدایش و شیوع هر منکر چندان غیر عادی به نظر نمی‌رسد.
(صفحه 63)
(1) تاریخ تمدن اسلام. ج 2 ص 10 از شرح موطا.
(2) ابن‌سعد، طبقات، ج 3 بخش 1، ص 93.
(3) ابن‌سعد، ج 3، جزء اول.
(4) طبری، ج 6، ص 2804.
(5) انقلاب بزرگ، ص 79.
(6) انقلاب بزرگ، ص 79.
(7) طبقات ج 3، جزء اول، ص 57.
(8) یعقوبی، ج 2، ص 143.
(9) ابن‌سعد، ج 3، جزء اول، ص 75.

(10) همین کتاب، ص 158.
(11) علی و فرزندانش، ص 127.
(12) علی و فرزندانش، ص 127.
(13) عقد الفرید، ج 5، ص 98-57. قسمت اخیر نامه در طبری و ابن‌اثیر دیده نمی‌شود.
(14) عقد الفرید،ج 5، ص 96.
(15) آیا مردم می‌پندارند وقتی بگویند ایمان آورده‌ایم، واگذاشته می‌شوند، در حالی که هنوز آزمایش نشده‌اند. (عنکبوت، 2).
(16) ابن‌اثیر، ج 18، ص 4- تاریخ تمدن اسلامی، ج 4، ص 11.
(17) طبری، ج 7، ص 242.

فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة (آل عمران: 7)
پس آنان که در دلهایشان گرایش به باطل از حق است، به خاطر فتنه جویی (آیتهای) متشابه را پیروی می‌کنند.
در قرآن بیش از هر کتاب دینی دیگر به علم و تفکر توجه شده است. آیه‌های فراوانی می‌بینیم که مردمان را از اطاعت کورکورانه برحذر داشته و دین تقلیدی را نکوهش کرده است، اما هیچ نشانی در دست نیست که پیغمبر اسلام برای تبلیغ دین خود روشی را بکار برده باشد که بعدا در حوزه‌های علمی مسلمانان استدلال منطقی (برهان) نامیده شد. آنجا که می‌خواهد خدا را به مردم بشناساند، آنان را به طبیعت محسوس توجه می‌دهد: «چرا به آسمانها و به ابرها نمی‌نگرند که چگونه آفریده شده است. مگر نمی‌دانند این کوه‌ها و دریاها، ماه و ستارگان بیهوده پدید نیامده است. چه کسی جز خدا آسمانها و زمین را در فرمان دارد. مگر نمی‌بینند آنچه در این جهان است نابود می‌شود و جز خدا چیزی پایدار نمی‌ماند؟» و گاهی که می‌خواهد خدا را با قطعی‌ترین دلیل اثبات کند می‌گوید: « خدا به شما نزدیک‌تر از رگ گردن
(صفحه 64)
است» و برای آنکه او را ملموس‌تر سازد می‌گوید «آیا در وجود خدا که پدید آورنده‌ی آسمانها و زمین است شکی است؟ «اگر خدا نباشد نظم این جهان بهم می‌خورد.»
تردیدی نیست که چون محمد (ص) آیات قرآن را بر مردم می‌خواند. و صفتهای خدا را چون عالم، خالق، قادر، شنوا، بینا برای آنان می‌شمرد اصحاب او معنی گونه‌ای از آن صفت‌ها درمی‌یافتند، اما مسلم است که به هیچ وجه به فکر آن نبودند، و بلکه توجه نداشتند که تعلق این صفتها به خدا چگونه است. آیا صفات خدا عین ذات اوست یا زائد بر ذات وی،آیا نحوه‌ی علم خدا بر جزئیات چگونه است؟ آیا با تغییری که در جزئیات می‌بینیم، علم خدا نیز تغییر می‌یابد یا نه؟ علم خدا علت تحقق اشیا است تا اگر به چیزی عالم است آن چیز به همان گونه که در علم خدا است وجود پذیرد، تا علم خدا جهل نشود؟ یا علم او علت اشیا نیست؟ آیا آدمی در کار خود مختار است یا مجبور؟ ذهن ساده‌ی آن مردم و مسبوق نبودن ذهن به این گونه بحثها جایی برای چنین پرسشها باز نکرده بود. پشتوانه‌ی گرویدن مردم به اسلام در دو عامل خلاصه می‌شد:
1. ایمان راسخ پیغمبر به خود و به دعوت خود و تزریق این ایمان در دل

مردمان از راه بیدار ساختن فطرت طبیعی و سالم آنان؛ یعنی همان نیرویی که بعدها در علم اخلاق اسلامی به ملکه‌ی اعتدال تمیز موسوم شد و علمای اخلاق کوشیدند مسلمانان را از تفکر در دو طرف افراط و تفریط که بدان جریزه و بلاهت نام دادند برحذر دارند، تا آن ملکه در نفس آنان پدید شود.
2. ایمان و اعتقاد مردم به راستگویی محمد و اینکه آنچه می‌گوید از سوی خداست.هیچ نشانی در دست نیست که در دوره‌ی محمد(ص) سخن از بحث و
(صفحه 65)
ایرادهایی که در نیمه‌ی دوم قرن اول هجرت، درگرفت به میان آمده باشد، بلکه اعتقاد و ایمان مسلمانان به پیغمبر خود به درجه‌ای بود که هر چه می‌گفت می‌پذیرفتند. وقتی مردم به ابوبکر گفتند می‌دانی رفیقت چه ادعای تازه‌ای کرده؟ پرسیده چه گفته است؟ گفتند می‌گوید دیشب مرا به آسمانها بردند. گفت اگر او چنین سخنی گفته راست گفته است. (1) اصولا طبیعت ساده و فطرت صافی، صحرانشینان شبه جزیره و حتی شهرنشینان را هم از درآمدن در چنین بحثها برکنار می‌داشت. حتی درجه‌ی اعتقاد آنان به پیغمبر تا آنجا بود که به خود اجازه نمی‌دادند در مسائل ما بعد الطبیعه بیاندیشند، تا چه رسد بدان که برای رفع شبه‌ها به منطق و جدل متوسل شوند. گاه مردی با شنیدن بسم الله از زبان پیغمبر به مسلمانی می‌گروید. چنانکه درباره‌ی اسلام عداس غلام عتبه و شیبه چنین نوشته‌اند (2) و گاه با شنیدن و یا خواندن چند آیه از قرآن دل سخت‌ترین دشمنان محمد نرم می‌شد و مسلمان می‌گشت.
درباره‌ی اسلام عمر نوشته‌اند که چون شنید خواهر و شوهر خواهرش به دین تازه گرویده‌اند، به خانه‌ی آنان رفت در این وقت خباب ابن ارت نزد این دو نفر بود و به ایشان قرآن می‌آموخت چون عمر را دید پنهان شد. خواهر عمر صفحه‌ی قرآن را زیر دامن پنهان کرد مبادا عمر آن را ببیند و پاره کند. سرانجام پس از مشاجره‌ای که بین برادر و خواهر درگرفت و پس از آنکه عمر اطمینان داد قرآن را پاره نخواهد کرد و نیز برای گرفتن اوراق قرآن نخست خود را پاکیزه ساخت، آن صفحه را گرفت. در آن تأمل کرد و گفت چه سخنان بزرگ و نیکویی است. نوشته‌اند در آن صفحه چند آیه از سوره‌ی مریم بود، و با خواندن آن چند آیه عمر به مسلمانان پیوست. (3) تنها عمر و عداس نبودند که با
(صفحه 66)
شنیدن نام خدا و یا خواندن آیه‌های قرآن مسلمانی گرفتند دهها تن نظیر آنان را می‌شناسیم که برای مجادله و انکار و اعتراض نزد محمد می‌آمدند، اما همین که با او می‌نشستند و سخن او را می‌شنیدند و آیه‌هائی از قرآن

بر آنان خوانده می‌شد مسلمان برمی‌خاستند. اما چند سال بعد هنگامی که علی پسرعموی خود عبدالله بن عباس را برای گفتگو با خوارج می‌فرستد بدو سفارش می‌کند با این مردم از قرآن گفتگو مکن. چه آیات قرآن تاب معانی گوناگون دارد. تو چیزی می‌گویی خصم تو آن را به معنی دیگری تفسیر می‌کند و تو درمی‌مانی. در داستان جنگ نهروان می‌بینیم بعضی از مخالفان علی چون به میدان می‌آمدند، آیاتی از قرآن تلاوت می‌کردند تا تلویحا به علی بگویند چون تو کافر شدی کردار نیک گذشته‌ات هم نابود شد. در حالی که در ربع قرن نخستین حتی یک نمونه از چنین تأویلها را نمی‌بینیم. چه شد که جامعه‌ی اسلامی در مقابل فهم قرآن چنین تغییر حالتی یافت؟ آیا جز شیوه‌ی بحثهای کلامی و پرداختن مسلمانان بدان بحثها و تزلزل روح ایمان و عدول طبیعت آنان از استقامت، علت دیگری می‌بینید؟ چنانکه گفتیم در عصر محمد (ص) ایمان مردم به گفته‌های وی در حدی بود که حتی به خود اجازه‌ی اندیشیدن در مسائل ما بعد طبیعت را نمی‌دادند. حالت تسلیم و رضا و اعتقاد به راستگوئی محمد، توحیدی قطعی در دل آنان پدید آورده بود که راهی برای نفوذ مختصر شک یا تردید باقی نمی‌گذاشت. تا آنجا که می‌ترسیدند درباره‌ی اعتقاد خود بیندیشند. روزی مردی نزد محمد آمد و گفت ای پیغمبر خدا مرا دریاب که تباه شدم. محمد گفت می‌دانم شیطان نزد تو آمد از تو پرسید ترا که آفریده است؟ گفتی خدا ! پرسید خدا را که آفریده است؟ درماندی. چنین نیست؟ گفت آری بخدائی که تو را به پیغمبری فرستاده چنین است. (4) از این
(صفحه 67)
پرسش و پاسخ می‌فهمیم که آنچه محمد (ص) می‌گفت مسلمانان می‌پذیرفتند و اگر گاهی برای آنان توهمی پیش می‌آمد خود را تخطئه می‌کردند. اما هنوز بیش از یک ربع قرن از این دوره نگذشته بود که مردی از علی پرسید: «رفتن ما به شام به قضا و قدر الهی بود»؟ پاسخ داد بلی ! گفت: در این صورت جهاد من بی‌ثواب است زیرا مقدر چنین بوده است. علی در پاسخ گفت «گویا قضا را لازم و قدر را حتمی گرفته‌ای اگر چنین باشد ثواب و عقاب باطل و وعد وعید ساقط می‌شود» (5) پیدایش بحث درباره‌ی قضا و قدر و جبر و اختیار مسأله‌ای است که پس از برخورد عقیده‌ی اسلامی با علم کلام ملتهای نومسلمان برای نخستین بار در کوفه پدید آمد. این سوغاتی بود که تازه مسلمانهای شرق و شمال شرقی شبه جزیره برای ساکنان صافی طبیعت این سرزمین آوردند. بعدها تا چند قرن و تا چه مقدار حوزه‌های اسلامی وقتها و نیروها و جانها را بر سر این بحثها به هدر داد خدا می‌داند، ولی یک نکته مسلم است و آن اینکه وارد شدن چنین بحثها به آن حوزه‌های درسی طبیعی و امری غیر قابل اجتناب بود. از این زمان است که هواخواه هر فرقه یا هر نحله و یا هر پیشوا یا طرفداران

هر نوع تفکر علمی یا سیاسی، کوشیدند تا برای اثباب درستی نظر خود از ظاهر معنی آیه‌ی قرآن پشتوانه‌ای دست و پا کنند. کار افراط در این تأویل تا به آنجا کشید که کشنده‌ی فرزندان پیغمبر هم برای توجیه کردار زشت خود به آیه‌ی قرآن متوسل می‌شد، و کشته شدن حسین را نتیجه‌ی کردار وی و تقدیر خدا می‌شمرد (6) اگر آن اعتقاد پاک
(صفحه 68)
و آن ایمان صافی که در ربع قرن نخست در جامعه‌ی مسلمانان حکومت می‌کرد هم‌چنان استمرار می‌یافت - و مسلم است که چنین چیزی ممکن نبود - شاید برای جنگ جمل و صفین و نهروان و یا لااقل برای جنگ نهروان بخصوص مجالی باقی نمی‌ماند، تا به کربلا چه رسد و حریم حرمت اعتقاد عمومی آن چنان جریحه‌دار و زخم خورده نمی‌گشت. اما چنین نشد، چرا چون پدید آمدن هر حادثه، حادثه‌ی دیگری را بدنبال دارد، و چنانکه گفتیم هر تأویلی به تأویل دیگر می‌کشد و هر گریزگاهی به گریزگاه دیگر منتهی می‌گردد تا آنجا که دیگر بین آنچه بوده و آنچه هست فاصله‌ای عمیق پدید می‌آید.
(صفحه 69)
(1) ابن‌هشام، ج 2، ص 5.
(2) ابن‌هشام، ج2، ص 3.
(3) ابن‌هشام، ج 1، ص 370 - 364.
(4) اصول کافی، 2، ص 425.
(5) نهج‌البلاغه، ص 99.
(6) هنگامی که اسیران را به قصر یزید آوردند، وی رو به علی بن الحسین کرد و گفت: پدرت خویشاوندی را رعایت نکرد و حق مرا ناشناخته گرفت و با من بر سر پادشاهی به ستیزه برخاست، خدا بدو چنان کرد که دیدی! علی بن الحسین در پاسخ این آیه را خواند ما اصاب من مصیبة فی الارض و لا فی انفسکم الا فی کتاب من قبل ان نبرأها. یزید به فرزند خود خالد گفت پاسخ او را بگوی! خالد ندانست چه بگوید. یزید گفت بگو: ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم و یعفوا عن کثیر (طبری، ج 7، ص 377).

اذ جعل الذین کفروا فی قلوبهم الحمیة حمیة الجاهلیة (الفتح: 26)
گاهی که کافران حمیت جاهلیت در دل خود جای دادند.
چنانکه در فصلهای پیش گفتیم قسمتی از مردم شبه جزیره‌ی عربستان در سرزمینهای آباد و قابل کشت - جنوب شبه جزیره - و قسمتی دیگر در شهرهای حجاز که اهمیت تجارتی داشت بسر می‌بردند. این دو گروه همان گونه که از لحاظ زندگی و محیط زیست با یکدیگر اختلاف داشتند از جهت نژادی نیز به دو دسته تقسیم می‌شدند. جنوبیان را قحطانیان یا یمانیان و ساکنان غرب و شمال غربی را عدنانیان تشکیل می‌دادند. این نامگذاری به خاطر انتساب هر یک از این دو دسته به نیای آنان است.
هر یک از این دو گروه قحطانی و عدنانی به قبیله‌ها و شاخه‌ها و تیره‌ها تقسیم می‌شود. تمدن قحطانی به خاطر موقعیت جغرافیائی این منطقه پیشرفته‌تر از عدنانیان بوده است. مهم‌ترین قبیله‌های قحطانی هنگام ظهور اسلام، این تیره‌ها بودند:
سبا، حمیر، کهلان، ازد، مازن، غسان، اوس، خزرج، خزاعه،
(صفحه 70)
بجیله، خثعم، همدان، طی، لخم، کنده، قضاعه، کلب.
عدنانیان یا عرب حجاز نیز به قبیله‌ها و تیره‌ها تقسیم می‌شوند که مهمترین آنان معدیان‌اند، معدیان نیز به قبیله‌هائی منشعب می‌شود که از آن جمله ایادیان و نزاریان‌اند. قبیله‌های ربیعه و مضر از نزاریان منشعب می‌شود. ربیعه در عراق سکونت داشت. و قبیله‌های اسد، جدیله، تغلب بکر و جز آنان از این تیره‌اند. مضریان در حجاز ساکن بودند. مضریان را بعدا قیسی نامیدند، و قیس فرزند مضر ابن نزار است. نسب قریش به الیاس ابن مضر منتهی می‌شود. این قبیله‌ها با همه‌ی تفرق و تشتت از قرنها پیش از اسلام انساب خود را حفظ کرده بودند، تیره‌ی کوچک به بزرگ و بزرگ به بزرگتری می‌پیوست. و اگر برای قبیله درگیری پیش می‌آمد خویشاوندان به ترتیب نزدیکی بیاری یکدیگر می‌شتافتند. چنانکه مثل شده است (من و برادرم به روی پسرعموی خود می‌ایستیم و من و پسرعمویم به روی بیگانه) تا آنجا که دایره درگیری وسیع‌تر شود و قحطانی و عدنانی روی در روی یکدیگر بایستند. بدین ترتیب هر گاه مثلا درگیری میان امویان و هاشمیان پدید می‌آمد خزانه یا همدان موجبی نمی‌دید که خود را در آن داخل کند، مگر آنکه یکی از دو دسته از او یاری خواهد. اما اگر درگیری بین قریش و اوس یا خزرج پیش می‌آمد طبعا خزاعه جانب اوس و ربیعه جانب قریش را رعایت می‌کرد. با ظهور اسلام و با ارشاد پیغمبر، از راه موعظه،

بستن عقد برادری، و مانند این تعلیمها، تعصبهای خانوادگی موقتا فراموش شد، اما به یکبار ریشه‌کن نگشت. زیرا دوران زندگی محمد و یاران پاکدل او آن اندازه دوام نیافت تا خوی و خلق همه‌ی این قبیله‌ها را دگرگون سازند، و آنان را به آیین اسلام تربیت کنند. آنان که واپسین خطبه‌ی محمد را در حجة الوداع شنیدند که گفت هر خونی که در جاهلیت ریخته شد زیر پا می‌گذارم شنیدند، و شاید هم
(صفحه 71)
پذیرفتند. اما معلوم نیست آنان که نبودند و نشنیدند از این دسته که مأمور پیام رسانی بودند تا چه اندازه شنوائی داشتند، تا چه رسد به آنان که در آن روز دیده به جهان نگشوده بودند. به هر حال با مردن و یا کشته شدن تعداد عمده‌ای از مسلمانان باایمان، اندک اندک روح همبستگی و یگانگی نیز در توده‌ی مردم ضعیف شد، ولی چنانکه گفتیم سختگیری عمر در مقابل تعصبهای نژادی از یک سو و سرگرمی مسلمانان به جنگهای خارجی از سوی دیگر به آنان مجال نمی‌داد که به گذشته‌ی خود بیاندیشند یا درصدد زنده کردن امتیازات عصر جاهلی برآیند. عمر مراقب بود تا توازن قدرت را بین مضریان و یمانیان حفظ کند. اگر حاکم شهری را از مضر تعیین می‌کرد می‌کوشید تا حاکم دیگر شهر یمانی باشد.
هنگامی که عثمان به خلافت رسید با آنکه به عمر قول داده بود عاملان او را از کار برکنار نکند، هنوز یک سال از این تعهد نمی‌گذشت که به عزل و نصب پرداخت. سعد ابن ابی‌وقاص را از حکومت کوفه برداشت و خویشاوند خود ولید ابن عقبة ابی‌معیط را که به پیغمبر دروغ گفت و آیه‌ی نبأ درباره‌ی او نازل گشت به جای او گمارد. و چون فساد این حاکم بر مردم کوفه گران افتاد او را برداشت و مردی از آل امیه (سعید ابن عاص) را به حکومت نصب نمود. سعد ابن عبدالله ابن ابی‌سرح را که به پیغمبر دروغ بست و پس از مسلمانی کافر شد و دیگر بار پس از فتح مکه از بیم، خود را مسلمان خواند ولایت مصر داد. ابوموسی اشعری را که از یمانیان بود و از جانب عمر بر بصره حکومت می‌کرد چند سالی در این شغل باقی گذاشت. لکن قریش و مخصوصا خویشاوندان خلیفه متوجه شدند که سررشته‌ی سه ولایت بزرگ را قریش در دست دارد. کوفه در دست ولید، شام در دست معاویه و مصر در اداره عمرو بن العاص است؛ یعنی حاکمان این سه ایالت همه
(صفحه 72)
مضری‌اند و تنها بصره مانده است که ابوموسی اجنبی (یمانی) بر آن حکومت دارد. می‌گویند مردی مضری از بنی‌ضبه نزد عثمان رفت و گفت مگر کودکی در میان شما نیست که او را بزرگ انگارید و حکومت بصره را به او بدهید. این پیر (ابوموسی) تا چه وقت باید در کوفه باشد (1)

سرانجام عثمان او را هم عزل کرد.
در این گفتگو که به ظاهر با سنت جاری آن روزگار مطابق می‌نماید، هیچ گونه سخنی از شرطهائی که اسلام درباره‌ی امیر مسلمانان لازم می‌داند نیست. بحث بر سر این نیست که امیر شهر با مردم به عدالت رفتار می‌کند یا نه. با این سخن کاری ندارد که آیا او حدود قرآن را اجرا کرده یا آن را معطل گذاشته است، بلکه بحث بر سر این است که چرا در بصره که مضریان بیشتراند باید حاکمی یمانی باشد. می‌بینیم چگونه پس از یک ربع قرن آن آتشها که زیر خاکستر پنهان شده بود از نو جرقه می‌زند و اندک اندک جای جای شهرهای اسلامی را فرا می‌گیرد. چگونه سنت می‌میرد و بدعت زنده می‌گردد. برای اینکه نشان داده شود این عصبیتهای جاهلی چگونه از نو زنده گردید، می‌خواهم داستانی را بنویسم. داستانی که بعضی مورخان گفته‌اند نخستین خلافی بود که بین مسلمانان پدید گشت. گفته‌اند «شبی سعید ابن عاص حاکم کوفه با گروهی از بزرگان از قبیله‌های مختلف شب نشینی داشت. سخن از سخاوت طلحه رفت سعید گفت کسی که مزرعه‌ای چنان دارد می‌تواند به بخشد. اگر من هم مانند آن مزرعه را داشتم بیشتر از او به شما می‌بخشیدم. سخن به درازا کشید تا آنجا که سعید گفت سواد (سرزمین عراق) بستان قریش است. اشتر نخعی که از یمانیان بود گفت این سرزمین را که ما به شمشیر گرفته‌ایم چگونه بستان قریش باشد. عبدالرحمان اسدی صاحب
(صفحه 73)
شرطه‌ی سعید گفت در روی امیر سخن می‌گویی؟. اشتر به مردم خود اشارت کرد و آنان بر سر او ریختند و چندان وی را زدند که غش کرد. (2) از این تاریخ وحشت میان یمانیان و مضریان درگرفت و نتیجه آن شد که یمانیان در کنار علی ایستادند و مضریان در کنار معاویه جز تنی چند از مضریان که معاویه آنان را با بخشیدن مال به خود جلب کرد.
شگفت اینکه این دسته‌بندی و همچشمی بین مضریان و یمانیان برای سالها بلکه قرنها به صورتی دیگر دوام یافت. ولی نامی دیگر گرفت و به جای مضری و یمانی، قیسی و یمانی گفته شد. قیسیان از بنی‌عدنان و یمانیان از بنی‌قحطان‌اند. روی در روی ایستادن این دو طایفه بود که جنگ مرج الرهط را در ایام مروان و ابن‌زبیر پدید آورد و دامنه‌ی اختلاف این دو تیره در سراسر حکومت امویان و عباسیان شام و عراق و مصر و فارس و خراسان و آفریقا و آندلس را فراگرفت تا آنگاه که عنصری دیگر (نژاد ترک) در دولت عباسی پدید شد و این کشمکش ضعیف شد و سپس پایان یافت. بد نیست این داستان را که نشان دهنده‌ی همچشمی و برتری فروشی این دو دسته است بنویسم. هر چند سالها پس از زمانی که حوادث آن را تحلیل می‌کنم رخ داد است:

زیاد ابن عبید حارثی می‌گوید « در خلافت مروان ابن محمد با گروهی بدیدن او رفتیم. ما را نزد ابن‌هبیره رئیس شرطه‌ی مروان بردند. او یک یک مهمانان را پذیرفت و هر یک از آنان درباره‌ی مروان و ابن‌هبیره بدرازا سخن می‌گفتند. ابن‌هبیره از انساب آنان پرسیدن گرفت. من خود را کنار کشیدم چه دانستم این گفتگو پایان خوشی نخواهد داشت. امید من آن بود که مهمانان با پرحرفی او را خسته کنند و دنباله‌ی سخن بریده شود. لیکن او از همه پرسیدن گرفت تا جز من کسی نماند.
(صفحه 74)
مرا پیش خواند. گفت از چه مردمی گفتم از یمن؟ گفت از کدام تیره؟ گفتم از مذحج. گفت سخن را کوتاه کن، گفتم از بنی حارث ابن کعب. گفت برادر حارثی! مردم می‌گویند پدر یمانیان میمون است تو چه می‌گوئی؟ گفتم تحقیق این سخن دشوار نیست. ابن‌هبیره راست نشست گفت دلیل تو چیست؟ گفتم به کنیه‌ی میمون بنگر اگر آن را ابوالیمن می‌گویند پدر یمانیان میمون است و اگر ابوقیس کنیه دارد میمون پدر دیگران است. ابن‌هبیره از این گفتگو پشیمان شد. (3).
در حکومت معاویه این تعصب نژادی به نقطه‌ی اوج رسید. دیگر سخن بر سر این نبود که چه کسی تقوای بیشتر دارد یا تقوا دارد یا نه بلکه سخن بر سر این بود که فعلا چه کسی نیرومندتر است و به دلیری و بخشندگی مشهورتر می‌باشد و هنگام دشواری پناهنده‌ی خود را بهتر نگاهبانی می‌کند. هنگامی که معاویه ابن‌حضرمی را به بصره فرستاد تا مردم آن شهر را بفریبد و از اطاعت علی بازدارد، به او گفت نزد تمیم برو و از طائفه‌ی ازد و ربیعه دوری کن چه آنان هواخواه علی هستند. ابن‌حضرمی چنان کرد. زیاد که به جای ابن‌عباس کار بصره را اداره می‌کرد نامه‌ای به علی (ع) نوشت و او را از آنچه می‌گذشت خبر داد. علی مردی از بنی‌تمیم را نزد آنان که ابن‌حضرمی را پناه داده بودند فرستاد ولی آنان او را کشتند. علی تمیمی دیگری به نام جاریة ابن قدامه را با لشکری به بصره روانه داشت. سرانجام بین این فرستاده و ابن‌حضرمی جنگ درگرفت ابن‌حضرمی و چند تن از یارانش به دژی پناه بردند. جاریه او و یارانش را به آتش کشید. و ازدیان بنی‌تمیم را به خاطر آنکه نتوانستند پناهنده‌ی خود را نگاهبانی کنند سرزنش کردند.
شاعری از بنی‌ازد آنچه را در این‌باره روی داده است به شعر درآورده و چنین می‌گوید:
(صفحه 75)
ما زیاد را به خانه‌ی او برگرداندیم
و پناهنده‌ی بنی‌تمیم دود شد و به آسمان رفت (4).
زشت باد مردمی که پناهنده‌ی خود را کباب کردند

با دو درهم می‌توان گوسفندی را پوست کند و کباب کرد (5).
آنگاه که سر او را با شراره‌ی آتش سوزان کباب می‌کردند
او آن مردم فرومایه را بیاری خود می‌خواند تا از خفه شدن نجاتش دهند (6).
ولی خوی ما مردم اینست که
پناهنده‌ی خود را یاری می‌کنیم مبادا به او ستمی رود (7).
وقتی پناهنده‌ی ما به خانه‌ی ما آمد او را یاری کردیم
تنها شرافت خانوادگی است که پناهنده را حمایت می‌کند (8).
تمیمیان حرمت پناهنده را ندانستند
بزرگترین پناهندگان مردمانی هستند که نجیب باشند (9).
تمیمیان در گذشته نیز با زبیر چنین کردند،
شامگاهی او را کشتند، و رخت او از تنش ربوده شد (10)
و (11).
باید متوجه بود که زیاد حاکم علی (ع) در بصره بوده است و ابن‌الحضرمی از جانب معاویه برای غارت و آشوب بدان شهر آمده بود. اما در این بیتها آنچه دیده نمی‌شود، سخن از اطاعت خدا و امام وقت و اجرای احکام دین است و آنچه می‌بینیم فخر طایفه‌ی ازد بر طایفه‌ی تمیم است که ازدیان پناهنده‌ی خود را گرامی داشتند و از او حمایت کردند تا پیروز

شد، در حالی که تمیمیان نتوانستند به یاری پناهنده‌ی خود بشتابند، و آن پناهنده در شعله‌های آتش سوخت. به دنبال همین چند بیت در طبری بیتهائی می‌بینیم که جریر در ستایش قبیله‌ی ازد سروده است. (12).
این بیتها که اگر پژوهنده، تاریخ سالهای 60 -35 هجری را تتبع کند در حوادث و مناسبتهای گوناگون نظایر آن را فراوان خواهد دید یک نکته را مسلم می‌دارد و آن اینکه، در اجتماع این یک ربع قرن تعصبهای دوره‌ی جاهلی با تمام مظاهر خود زنده شده و روح شریعت اسلامی بضعف گرائیده بود.
هم‌چشمی بنی‌امیه با بنی‌هاشم و کینه‌ای که فرزندان عبدشمس پیش از اسلام از پسرعموهای خود در دل داشتند نیازی به نوشتن ندارد در سال چهلم هجری که معاویه حکومت را بدست آورد امویان به آرزوی دیرین خود رسیدند. کوشش معاویه آن بود که شیعیان علی را ریشه‌کن کند و بنی‌هاشم را از بن براندازد در بیتهائی که به یزید نسبت داده‌اند و او آن بیتها را با شعر ابن‌زبعری دشمن سرسخت محمد (ص) درآمیخته است، کمترین نشانی از دین و حکومت اسلامی و رعایت مصلحت مسلمانان دیده نمی‌شود. سخن بر سر این است که تیره‌ای از مضریان کینه‌ی خود را از تیره دیگر کشیده است و خون امویان که در جنگ بدر به دست محمد از

تیره‌ی هاشم ریخته شد به خون شسته شد. روزی که شمر به امر پسر زیاد مأمور رفتن به کربلا شد و عبیدالله به او گفت اگر پسر سعد در جنگ با حسین سستی نشان دهد تو فرماندهی لشکر را به عهده بگیر! وی برای چهار تن از فرزندان علی (ع) که مادر آنان از بنی‌کلاب و از قبیله‌ی وی می‌بودند امان‌نامه گرفت. چون به کربلا رسید این امان‌نامه را بر عباس ابن علی (ع) عرضه کرد و عباس نپذیرفت و او و امان‌نامه‌ی او را نفرین کرد. در این داستان از آغاز تا انجام آنچه
(صفحه 77)
نمی‌بینیم رعایت حدود و مقررات اسلامی است و آنچه دیده می‌شود حفظ سنت قبیله‌ای و پیوندهای جاهلی است که اسلام آن را از میان برده بود. حاکم کوفه که خود را نماینده‌ی امیرمؤمنان می‌دانست و پسر سعد و شمر هیچیک به این فکر نبودند که اگر حسین و یاران او چنانکه ایشان مدعی هستند، مسلمان نیستند و باید با آنها جنگید، بر پسر خواهر و پسرعمو و حتی برادر و فرزند هم نباید بخشید. و اگر مسلمان‌اند باز هم خویشاوند و جز خویشاوند، در این حکم دینی یکسانند، و کشتن آنان روا نیست، پس می‌بینیم که با گذشت نیم قرن از مرگ محمد، عرب به جاهلیت دیرین خود برگشت چنانکه گوئی که نه مسلمانی در این سرزمین آمده و نه برادری اسلامی وجود داشته است. باز هم تأکید می‌کنم مطالبی که در این فصل و دیگر فصلها می‌خوانیم و نتیجه می‌گیریم، تصویری است از آنچه در اجتماع اکثریت مسلمانان می‌گذشته است. اما از سوی دیگر مسلم است که در گوشه و کنار حجاز و عراق، و حتی در مرکز حکومت معاویه مسلمانانی پاکدین، پارسا، درست کردار بودند، که با این اکثریت هماهنگی نداشتند، بلکه از آنچه می‌کردند، رنج می‌بردند. ولی بیشتر اینان خود را بکناری کشیده بودند و روزگار را به عبادت می‌گذراندند و اگر هم پای پیش می‌گذاشتند و سخنی به سود دین می‌گفتند، کسی از آنان نمی‌شنفت.
(صفحه 78)
(1) انقلاب بزرگ، ص 121.
(2) ابن‌اثیر، ج 3، ص 139 - 138.
(3) الهفوات النادره، ص 132 -131.
(4)
رددنا زیادا الی داره
و جار تمیم دخانا ذهب.
(5)
لحی الله قوما شووا جارهم
و للشاء بالدرهمین الشصب.
(6)

ينادى الخناق و خمانها
و قد سمطوا رأسه باللهب.
(7)
و نحن اناس لنا عادة
نحامى عن الجار اذ يغتصب.
(8)
حميناه ادخل ابياتنا
و لا يمنع الجار الا الحسب.
(9)
و لم يعرفوا حرمة للجوا
راذ اعظم الجار قوم نجب.
(10)
كفعلهم قبلنا بالزبير
عشية اذبزه يستلب.
(11) طبرى ص 3417 ج 3418 - ج 6.
(12) طبرى. همان صفحه.

ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بأنفسهم (رعد: 12)
همانا خدا آنچه را با مردمی است دگرگون نمی‌کند مگر آنگاه که آنان خود را دگرگون کنند.
موضوع دیگر که در اینجا باید درباره‌ی آن گفت‌گو کرد و در دگرگون ساختن نظام اسلامی و سقوط اجتماع عصر مورد بحث، مخصوصا در بیست سال آخر آن، بیشتر از عوامل دیگر مؤثر بوده است، مسأله‌ی زمامداری در اسلام است. از روزی که محمد (ص) پیمان معروف را با مردم مدینه بست، اسلام وارد دومین مرحله‌ی موجودیت شد. دین با حکومت درآمیخت و صورت دولت بخود گرفت. هنگامی که محمد (ص) در مکه بسر می‌برد، اسلام تنها دین بود. احکام عملی آن در انجام دادن فرائض عبادتی و رعایت بعضی مقررات اخلاقی خلاصه می‌شد. اما در مدینه صورت حکومت ترکیبی بخود گرفت. حکومتی که در آن حکم، خدا بر رابطه‌ی بنده و آفریدگار و بنده با مردم نظارت دارد. از تاریخ تأسیس حکومت اسلامی تا پایان این پنجاه سال جز شخص پیغمبر شش تن دیگر زمامداری مسلمانان را عهده‌دار شدند. آنچه بحث درباره‌ی
(صفحه 79)
آن لازم بنظر می‌رسد اینست که این زمامداران چگونه و با چه معیاری به حکومت رسیدند، و اجتماع مسلمانان در نصب و عزل آنان تا چه حدی حق دخالت داشت و اگر بخواهیم زمامداری آنان را با نمونه‌هایی از حکومتها که در عصر ما موجود است مقایسه کنیم با کدام نمونه همانندتر است.
تردیدی نیست که رسالت محمد (ص) آسمانی بود. او به امر خدا مأمور شد مردم را به پرستش خدای یگانه بخواند. احکامی را که به موجب آیات قرآن یا سنت خود بر مسلمانان واجب ساخت، بدان صورت تا پیش از وی سابقه نداشت. هر چند برای بعضی حکمها صورتهای مشابه در شریعتهای پیشین می‌توان دید. بسیاری از احکام هم که بعدا فقه اسلامی را تشکیل داد یعنی اساسی برای حقوق مدنی و سیاسی شد و بسیاری از احکام معاملاتی نیز جنبه‌ی تأسیسی دارد. اما نه در قرآن و نه در سنت اشارتی نشده است که مردم در کارهای خود دربست در اختیار وحی آسمانی هستند و هر گونه اختیار از آنان سلب شده است، تا آنجا که در جزئی‌ترین کارها به انتظار دستور خدا باشند.
پیغمبر در مسائل مملکتی و سیاست دولت با یاران خود مشورت می‌کرد و در جاهایی آنچه آنان می‌گفتند می‌پذیرفت. می‌توان گفت زمامداری او نوعی تعهد دو طرفی بین او و خدا از یک سو و بین او و مردم و خدا از

سوی دیگر بود. آنجا که با وحی آسمانی مربوط می‌شد مردم می‌پذیرفتند، و آنجا که نظر مردم در آن دخالت داشت او می‌پذیرفت. اما به هر حال مسلمانان او را پیغمبری مبعوث از جانب خدا می‌دانستند.
در اختلافها و رویدادها داور نهایی رأی او بود که کار را پایان می‌داد. پس از پیغمبر با اینکه گفت‌گو بر سر زمامداری درگرفت و تا امروز که نزدیک هزار و چهار صد سال از آن می‌گذرد هنوز هم این
(صفحه 80)
گفت‌گو بین مذهبهای مختلف اسلام برپاست باز همگی معتقدند که وراثت عاملی شناخته شده در زمامداری مسلمانان نیست. اگر شیعه پس از پیغمبر علی را شایسته‌ی خلافت می‌داند به خاطر علم، سبقت او در اسلام کوششهای وی در راه دین، تقوای او در کار امامت، و عدالت او با مسلمانان است نه به خاطر عموزادگی او با محمد. اگر صرفا عامل وراثت در کار زمامداری اثر داشت می‌بایست عباس عموی او را به خلافت بپذیرند. ابوبکر را که در سقیفه‌ی بنی‌ساعده به خلافت برگزیدند، نسبتی با محمد (ص) نداشت. پس از او هم پسران ابوبکر خلافت را از وی به ارث نبردند، بلکه عمر که مردی از بنی‌عدی بود زمامدار مسلمانان گشت. درست است که عمر را ابوبکر به خلافت تعیین کرد، اما این سمت وقتی برای او رسمیت پیدا کرد، که مهاجر و انصار بر عمل ابوبکر صحه گذاشتند. وقتی عثمان نامه‌ی ابوبکر را به مردم نشان داد و گفت کسی را که ابوبکر در این نامه نام برده است به خلافت می‌پذیرند؟ سران مهاجر و انصار پذیرفتند.
بدین ترتیب در انتخاب ابوبکر و عمر نوعی مراجعه به آراء عمومی مسلمانان رعایت شد. پس از عمر نیز پسر او خلافت را از وی به ارث نبرد. آن شش تن که عمر آنان را به عضویت شوری برگزید عثمان را انتخاب کردند و مسلمانان هم رأی شورای را پذیرفتند. علی را نیز شورای مهاجر و انصار و دیگر مسلمانان، بقولی روز کشته شدن عثمان و به قولی پس از چند روز کوشش و تبادل نظر به خلافت انتخاب کرد. پس چنانکه می‌بینیم در مدت یک ربع قرن پس از پیغمبر دسته‌ای از مردم که به خاطر پیشی در اسلام، و کوشش در راه دین در دیده‌ی مسلمانان مقامی معنوی داشتند بنوعی نیابت از دیگران زمامدار را تعیین می‌کردند و در تمام این مدت علی (ع) که به عقیده‌ی شیعه خلیفه‌ی مسلم پس از پیغمبر است به خاطر حفظ وحدت کلمه‌ی اسلام و رعایت
(صفحه 81)
مصلحت عامه‌ی مسلمانان با دیگران هماهنگ بود، این حق انتخاب برای مسلمانان تا آنجا طبیعی و مسلم شمرده می‌شد که خود را مجاز می‌دیدند، اگر خلیفه مصالح عمومی مردم را رعایت نکرد، مسلمانان حق دارند بیعت

خود را با او بهم زنند. در نبرد صفین بود که نخستین بدعت در مسلمانی پدید گشت. بدعتی که شاید طرفداران آن در آغاز به عاقبت کار چندان نمی‌اندیشیدند یا اگر می‌اندیشیدند میزان ضرر و زیان آن را بدرستی درنمی‌یافتند. در لحظاتی که معاویه شکست خود را در مقابل سپاه علی (ع) حتمی دید نیرنگ معروف خود را بکار برد- بر سر نیزه کردن قرآن و مردم عراق را به داوری کتاب خدا خواندن - چنانکه همه می‌دانیم نخست علی (ع) آنچه توانائی داشت بکار برد تا بیاران خود بفهماند معاویه و پسر عاص هیچگاه حکم قرآن را نخواسته و نمی‌خواهند. این حیله را برای آن بکار برده‌اند که شکست خود را در جنگ حتمی می‌بینند. ولی آنان نپذیرفتند و سرانجام سپاهیان وی او را مجبور کردند به دعوت معاویه پاسخ مثبت دهد. - چیزی که ابدا حق آن را نداشتند- از مسأله‌ی امامت و نص که بگذریم شورای مهاجر و انصار علی را بزمامداری برگزیده بود. سیرت عهد ابوبکر و عمر و عثمان این حق را به مهاجران و انصار داده بود، شام و جز شام باید این حکم را بپذیرد. معاویه از بیعت امام وقت سرپیچی کرد، به علاوه با او بجنگ برخاست. به حکم قرآن مسلمانان نباید با او بجنگند تا تسلیم شود. نه مسلمانان در تعیین زمامدار در تردید بودند تا قرآن تردید آنان را برطرف کند، و نه حق داشتند پسر عاص و ابوموسی اشعری را وکالت دهند تا آنان بنگرند که زمامدار منتخب آنان صلاحیت زمامداری دارد یا نه. اما حقیقت این است که گروهی از سپاه علی (ع) به ظاهر با او بودند و در نهان با معاویه سر و سری داشتند و گروهی دیگر - اکثریتی که گرد او را گرفته بودند از منطق درست بهره نداشتند، یا در پی اعمال نظر منطقی

نبودند. مردمی دستخوش احساسات آنی، توطئه‌گر، تحریک پذیر، خودخواه و خودرأی که نمی‌دانند چرا می‌پذیرند، چرا بپا می‌خیزند، چرا پشیمان می‌شوند و از نو چه می‌خواهند و چرا می‌خواهند. شاید در سراسر جهان کمتر مردمی را بتوان یافت که این چنین آماده‌ی تغییر پذیری و سرعت اخذ تصمیم باشند. یکی سخنی بشنود و بی‌آنکه بن آن را بنگرد به دیگری بگوید و او نیز به دیگری و هنوز زمانی دراز نگذشته است که به دنبال آن آشوبی برخیزد و گروهی درهم بیفتند و فاجعه‌ای را پدید آورند و چون پدید آمد به همان سرعت پشیمان شوند که چرا چنین کردیم. و از آن بدتر اینکه از چنین حادثه پند نگیرند و در کوتاه‌ترین فاصله نظیر آن و یا شبیه بدان حادثه را از نو پدید آورند. در تاریخ این مردم در فاصله‌ی نیم قرن چنین صحنه‌ها را فراوان می‌توان دید. این مردم که علی را به پذیرفتن خواست معاویه مجبور کردند، همین که داور آنان ابوموسی و داور شام پسر عاص علی را از خلافت خلع کردند، و داور شام معاویه را به زمامداری برگزید، دانستند

فریبی سخت خورده‌اند. از نو به تلاش برخاستند، اما دیگر کار از کار گذشته بود و آنان هرگز نتوانستند نیروی تازه‌ای برای سرکوبی معاویه بسیج کنند. به این ترتیب معاویه با نوعی وکالت در توکیل که مقدمات چنین وکالتی نیز درست نبود به زمامداری رسید. زمامداری او با زمامداری هیچ یک از پیشینیان بر وی همانند نبود. نه مهاجران با خلافت او موافقت کرده بودند و نه انصار، و نه مردم مصر و دیگر ایالتهای تابع حکومت اسلامی.
معاویه و پدر وی از کسانی بودند که عمر همیشه از جانب آنان درباره‌ی مسلمانان نگرانی داشت. روزی که معاویه از عمر ولایت شام را گرفت مادرش به او گفت: « این مرد - عمر- ترا شغلی داده است بکوش تا آن کنی که او می‌خواهد نه آنکه خود می‌خواهی». و چون نزد ابوسفیان رفت به او گفت: «مهاجران (عمر) پیش از ما مسلمان شدند
(صفحه 83)
و ما پس از آنها به این دین درآمدیم و عقب ماندیم. حالا مزد خود را می‌گیرند. آنها رئیس‌اند و ما تابع، به تو شغل مهمی داده‌اند، مواظب باش تا مخالف آنان نروی چه پایان کار را نمی‌دانی». معاویه از سخن پدر و مادر به شگفت ماند که عبارت دو گونه بود و معنی یکی. (1).
هنگامی که عمر به شام رفت او و عبدالرحمان ابن عوف بر خر سوار بودند. معاویه با کوکبه‌ای مجلل به وی برخورد و از او گذشت و عمر را نشناخت. چون به او گفتند این خر سوار، خلیفه بود، برگشت و پیاده شد عمر به او اعتنا نکرد. معاویه پیاده در رکاب او به راه افتاد. عبدالرحمان به عمر گفت معاویه را خسته کردی. در این وقت عمر رو به او کرد و گفت: «معاویه با چنین خدم و حشمی راه می‌روی! من شنیده‌ام مردم در خانه‌ی تو معطل می‌شوند تا به آنها رخصت ورود بدهی؟» گفت: « آری یا امیرالمؤمنین» عمر پرسید: چرا؟ گفت: «ما در سرزمینی هستیم که جاسوسهای دشمن در آن زندگی می‌کنند. باید چنان رفتار کنیم که از ما بترسند. اگر می‌گوئی این روش را ترک می‌کنم». عمر گفت اگر سخن تو راست است خردمندانه پاسخی است و اگر دروغ است خردمندانه خدعه‌ای است. (2) از همین گفتگوی کوتاه روحیه‌ی این مرد و نظر او را درباره‌ی نوع حکومت و زمامداری می‌توان دانست. آنچه او می‌خواست و بدان رسید حکومت مطلق و پادشاهی خود مختار بود، نه زمامداری اجتماع مسلمانان.
با کشته شدن علی در سال چهلم هجرت آخرین امید برای بازگشت رژیم حکومت سابق به نصاب پیشین آن از میان رفت. صلح حسن ابن علی (ع) با معاویه فرزندان امیه را به آرزوی دیرین خود رساند. معاویه در ده سال نخستین زمامداری خود درصدد برآمد اصل انتخاب زمامدار
(صفحه 84)

از جانب مردم را نقض کند و به یک بار نظر مسلمانان را در تعیین حکومت نادیده انگارد. هنوز بیست سال از آخرین مراجعه به آراء عمومی برای انتخاب خلیفه نگذشته بود که بدعت دیگری در اسلام پدید آورد، بدعتی که به یک بار نظام حکومت اسلامی را دگرگون کرد. حاکم مسلمانان براساسی تعیین شد که نه خدا را در آن رعایت کردند نه مردم را. بیش از چهل سال از مرگ پیغمبر نگذشته بود که رسم دیگری از رسمهای جاهلیت زنده گردید. چنانکه در نظام قبیله رسم است، هر گاه شیخ بمیرد، فرزند ارشد او جای وی را می‌گیرد، معاویه درصدد برآمد این رسم را زنده کند. ابن‌عبدربه آغاز اجرای این تصمیم را از سال پنجاه و سوم هجری نوشته است ولی داستانی که ابن‌اثیر در این باره آورده به حقیقت نزدیک‌تر می‌نماید.
وی می‌گوید: وقتی مغیرة ابن شعبه شنید معاویه می‌خواهد او را از حکومت کوفه بردارد و سعید ابن عاص را به جای او بگمارد، به شام نزد یزید رفت و گفت بزرگان اصحاب پیغمبر و رئیسان قریش همه مردند و فرزندان آنان جای ایشان را گرفتند، معاویه روزی خواهد مرد تو چرا جای او را نگیری؟ تو از فرزندان دیگران در چه کمتری؟ از همه برتری! چرا پدرت از مردم برای تو بیعت نمی‌گیرد؟ یزید که اگر هم چنین خیالی در سر داشت تحقق یافتن آن را ممکن نمی‌شمرد، گفت پنداری چنین کاری درست می‌شود؟ گفت آری.
یزید نزد معاویه رفت و ماجرا را به او گفت. معاویه مغیره را طلبید و گفت انجام دادن چنین کار از چه کسی برمی‌آید؟ گفت بیعت کوفه را من و بیعت بصره را زیاد تعهد می‌کنیم. چون این دو شهر بیعت کردند، دیگر کسی مخالفت نخواهد کرد. معاویه گفت به سر کار خود برگرد! مغیره پس از بازگشت به کوفه گروهی از هواداران بنی‌امیه را طلبید و مالی فراوان به آنان داد و ایشان را به سرکردگی پسر خود نزد معاویه
(صفحه 85)
فرستاد تا از او بخواهند که یزید را به ولیعهدی برگزینند. چون به شام رسیدند، معاویه گفت در این کار شتاب مکنید. آنگاه از پسر مغیره پرسید:
پدرت دین این مردم بچند خریده؟
هر یکی سی هزار درهم!
ارزان خریده است! (3).
گذشته از این توطئه معاویه هفت سال برای این کار زمینه‌سازی می‌کرد. با یک یک سران صحابه به گفتگو نشست تا بداند آنان تا چه اندازه با فکر او موافق‌اند و تا چه مقدار مقابل وی خواهند ایستاد. از عبدالله زبیر پرسید: «درباره‌ی زمامداری یزید چه می‌گویی؟» گفت: « عیان می‌گویم نه در نهان! پیش از آنکه پشیمان شوی بیندیش و نیک بنگر آن گاه قدم نه

فراپیش! چه پیش از قدم نهادن نگریستن باید، و پیش از پشیمان شدن اندیشیدن شاید».
معاویه خندید و گفت: «روباهی مکاری. در پیری سجع گفتن آموخته‌ای نیازی بدین سجع دراز نیست». (4).
و چون از احنف ابن قیس در این باره نظر خواست وی خاموش ماند. معاویه پرسید: چرا خاموشی؟ گفت:
«اگر براستی سخن گویم از شما می‌ترسم و اگر دروغ پاسخ دهم از خدا می‌ترسم.»
در سال پنجاه و پنجم هجری نامه به شهرهای بزرگ نوشت و از آنان خواست تا نماینده‌ی خود را برای مشورت درباره‌ی زمامداری یزید به دمشق بفرستند. سخنان این نمایندگان نشان می‌دهد که اجتماع مسلمانان در آن سال تا چه درجه از اصول مسلمانی دور شده بود، یا لااقل نشانه‌ی
(صفحه 86)
این است که این نمایندگان چگونه دین خود را برای رونق دنیای دیگران فروخته بودند. تنها پاسخی که اندک بوی مخالفت از آن شنیده می‌شود، سخن محمد بن عمرو بن حزم نماینده‌ی مدینه است که گفت: یزید مردی مالدار و دارای حسبی متوسط است. خداوند از هر زمامداری در مورد رفتار او با مردم خود بازخواست می‌کند. از خدا بترس و به‌بین چه کسی را بر امت محمد امارت می‌دهی. معاویه به او گفت: « مردی نصیحت کننده‌ای ! و به وظیفه خویش عمل کردی، اما سخن خود را به این جمله پایان داد: «جز پسر من و پسران آنان (بنی‌هاشم) کسی نمانده است من پسر خود را از پسران آنان بیشتر دوست می‌دارم، از نزد من بیرون برو!».
نخستین کسی که آنچه معاویه در دل داشت بی‌پروا آشکار کرد، ضحاک بن قیس داروغه‌ی شام بود، که یزید را به حلم و علم و نیکو سیرتی ستود و گفت:« او بهتر از هر کسی امنیت ما را فراهم می‌سازد». پس از این بیان دیگران نیز تکلیف خود را دانستند و یزید را به آنچه در او نبود ستودند، و آنچه را در او بود از وی زدودند. بازار مسابقه در حقیقت پوشی و دین فروشی به آخرین درجه‌ی گرمی رسید.
یزید بن مقنع برخاست و اشاره به معاویه کرد و گفت: «امیرالمؤمنین این است ! و اگر او بمیرد این است !» و اشارت به یزید کرد: « و هر که نپذیرد این است» ! و اشارت به شمشیر کرد. معاویه گفت بنشین که تو بزرگ خطیبانی. (5).
هنگامی که مروان به امر معاویه خواست از مردم مدینه برای یزید بیعت بگیرد گفت: «معاویه در این کار به روش ابوبکر رفته است». تنها عکس‌العملی که این دروغ بزرگ پدید آورد، آن بود که عبدالرحمان پسر ابوبکر از گوشه‌ی مسجد فریاد کرد: «دروغ می‌گویی. ابوبکر فرزندان و

(صفحه 87)
خویشاوندان خود را کنار گذاشت و مردی از بنی‌عدی را زمامدار مسلمانان کرد.» مروان ترسید سخن عبدالرحمان در مردم اثر کند، چه او پسر خلیفه‌ی نخستین بود و سخن وی در مردمان اثر می‌گذاشت. اما نتوانست گفته‌ی او را انکار کند. تنها در پاسخ او این آیه از قرآن را خواند: «مردم این کسی است که قرآن درباره‌ی او نازل شده است: و الذی قال لوالدیه اف لکما اتعد اننی أن اخرج و قد خلت القرون من قبلی.» (6).
جای تعجب نیست که مروان در چنان اجتماع چنین دروغی را بگوید، زیرا در آن روز بیش از چهل سال از مرگ ابوبکر می‌گذشت. مردمی که مروان برای آنان سخن می‌گفت در سال مرگ ابوبکر یا بدنیا نیامده بودند، و یا کودکانی نوخاسته بودند که در این باره چیزی به خاطر نداشتند. محتملا اکثریت قریب به اتفاق آنان نمی‌دانستند وراثت در زمامداری مسلمانان امتیازی به شمار نمی‌آید. نمی‌دانستند در انتخاب خلیفه حکم خدا و یا نظر مردم مسلمان نیز باید رعایت شود.
بدین ترتیب می‌بینیم اکثریت کامل مردم سال شصت و یکم هجری را کسانی تشکیل می‌دادند که در عهد عثمان به دنیا آمده و در پایان دوره‌ی علی به رشد رسیده و در دوره‌ی معاویه وارد اجتماع شده بودند. اینان از طرز رسیدن معاویه بزمامداری خاطره‌ی مبهمی در ذهن داشتند و آنچه خود شاهد آن بودند، به حکومت رسیدن یزید بود. برای این مردم شاید تا حدی طبیعی به نظر می‌رسید که هر مخالفتی با یزید را به حساب برهم زدن اجتماع اسلامی بگذارند.
از زندگانی یزید آنچه می‌دانم این است که تربیتی درست نداشت. روزی که معاویه از مادرش شنید که می‌گوید: «پوشیدن عبا و زندگی
(صفحه 88)
در خیمه را بیشتر از ماندن در کاخ و جامه‌ی حریر بر تن کردن دوست می‌دارم» او را با فرزند وی به ق̣بęÆē اش فرستاد. یزید در آنجا تربیتی بیابانی یافت نه درسی خواند نه کمالی اندوخت چون میان صحرانشینان پرورش یافته بود، گفتاری روان داشت و شعری نیک می‌سرود. از میان شعرها که به او بسته‌اند نمی‌توان گفت کدام یک سروده‌ی اوست. بلکه انتساب تعدادی از آنها به وی درست نمی‌نماید اما سه یا چهار بیت را که میتوان گفت خود او سروده است، بیتهائی روان است. خطبه‌ای را هم که به او نسبت داده و گفته‌اند پس از زمامداری در مسجد دمشق خواند کوتاه اما محکم و فصیح است. تنها هنری که اندوخته بود همین شعر گفتن است. به حکم زندگی چادرنشینی اسب سواری و شمشیرکشی را نیز چنانکه نوشته‌اند می‌دانست - اما آنچه نمی‌دانست آئین مسلمانی و فقه اسلامی بود. از گفت و شنود او با علی بن الحسین (ع) - اگر راست باشد -

می‌توان گفت بعضی آیات قرآن را نیز به خاطر داشته است. و مهم‌تر اینکه از تقوی که لازمه‌ی این شغل مهم است، بی‌بهره بود. آماده بودن وسایل زندگانی آرام، شکار و شراب و سگ‌بازی، از او موجودی عیاش، هوس‌باز و بی‌بندوبار ساخته بود. متأسفانه خودکامگی معاویه در مدت بیست سال حکومت، گرد او را از مردان لایق و معتقد به دین خالی کرد. تا آنجا که در دهه‌ی دوم زندگی وی، اطرافیانش خواه به حکم حمیت خانوادگی و خواه به حکم حفظ موقعیت خود، دیگر نه او را راهنمایی می‌کردند و نه مجال می‌دادند کسی برابر او سخن حق بگوید. همین که یزید از حوارین (7) به دمشق بازگشت خود را میان چنین مردمی تملق‌گو، بی‌اراده و بی‌دین و از همه بدتر نادان محصور دید. اگر گرد او را مشاورانی چون زیاد و مغیره گرفته بودند مسلما در روزهای نخستین حکومت، چنان نامه‌ی تندی به حاکم مدینه نمی‌نوشت تا در پی آن، چنان ماجراهای غم‌انگیز اتفاق افتد.

(1) عقد الفرید، ج 5، ص 107.

(2) عقد الفرید، ج 5، ص 108.

(3) الکامل، ج 3، ص 503.

(4) عقد الفرید، ج 5 ص 111 - 110.

(5) عقدالفرید، ص 112.

(6) آنکه پدر و مادر خود را گفت اف بر شما آیا وعده می‌دهید مرا که بیرون آورده شوم و همانا قرنها پیش از من گذشته است (احقاف: 17).

(7) بضم اول و تشدید دوم، قلعای است از نواحی حمص در شام.

ظهر الفساد فی البر و البحر بما کسبت ایدی الناس (روم: 41)
آشکار شد فساد در صحرا و دریا بدانچه ورزید دستهای مردم.
هنوز چند سالی از حکومت عثمان نگذشته بود که حکومتهای ولایات خود مختاری را پیش گرفتند. مروان ابن حکم کسی بود که می‌توان گفت اختیار خلیفه را در دست داشت. از آنچه می‌کرد یا خلیفه باخبر نبود و یا اگر خبر داشت نمی‌توانست کاری بکند. در نتیجه هر چه مروان می‌خواست انجام می‌شد. از شورشهای دوره‌ی خلافت عثمان سخنی به میان نمی‌آورم زیرا گفتار به درازا می‌کشد، ولی تذکر یک نکته لازم است و آن اینکه در سالهای آخر خلافت عثمان وضع اجتماعی و اقتصادی مسلمانان که در پایان خلافت عمر به هم خورده بود و عمر می‌خواست بدان سر و صورتی بدهد بدتر شد.
در آخرین ساعتهای شوری که عبدالرحمان ابن عوف با عثمان گفتگو می‌کرد از وی پیمان گرفت که اگر به خلافت رسید به کتاب خدا و سنت رسول و سیرت ابوبکر و عمر رفتار کند و عثمان پذیرفت. شاید اگر بیست سال جوان‌تر بود، و یا اگر خویشاوندان وی بر کارها مسلط نمی‌شدند،
(صفحه 90)
و یا اگر می‌توانست برابر خواسته‌های آنان بایستد باین پیمان رفتار می‌کرد. اما چنین نشد، در نتیجه سالی چند نگذشت که اجتماع در جهت به‌هم خوردگی و عدم تعادل اقتصادی رفت و دیگر مسلم بود که زنده کردن سنت گذشته ممکن نیست. برای مردمی که به مفت خواری و تن‌پروری و تجاوز به حقوق مردمان خو گرفتند، و به مالهائی رسیدند، که استحقاق آن را نداشتند، دیگر امکان برگشت وجود نداشت. این به‌هم خوردگی در سالهای نخستین خلافت عثمان چندان درست دیده نمی‌شد، اندک اندک نشانه‌های آن آشکار گشت - نه در مرکز خلافت زیرا مدینه را به هر حال آرام نگاه می‌داشتند- سیل طغیان نخست در مرزهای غربی و سپس در سرحدات شرقی پدید آمد آنگاه دامنه‌ی آن به حجاز کشیده شد و سرانجام به مرکز خلافت رسید و خلیفه‌ی مسلمانان را در کام خود فروبرد.
پس از آن که شورشیان از کار خلیفه کشی فارغ شدند، متوجه گشتند که اداره‌ی حوزه‌ی پهناور مسلمانی به زمامدار نیازمند است. از سران صحابه کسی که اکثریت مسلمانان او را بپذیرد جز علی کسی نبود. شورشیان و مردم مدینه به خلافت او گردن نهادند و با وی بیعت کردند. چنانکه نوشتیم بدرستی معلوم نیست، در همان روز فرونشستن آشوب با وی بیعت

کردند، یا یک دو روز پس از آن. می‌توان گفت هیچ سالی برای انتخاب علی (ع) برای زمامداری نامتناسب‌تر از سال سی و پنجم هجرت نبود مدت یک ربع قرن از عصر پیغمبر می‌گذشت. در این مدت بسیاری از سنت وی بهم خورده بود ؛ صراحت دین جای خود را به سیاست سازش داده بود و علی (ع) با سیاست سازش کارانه میانه‌ای نداشت. دست اندرکاران سیاست این را به خوبی می‌دانستند و در آن هنگام آنچه نمی‌خواستند عدالت واقعی بود. علی بهتر از هر کس این مشکلات را پیش چشم داشت برای همین بود که می‌گفت من رایزن
(صفحه 91)
شما باشم بهتر است تا امیرتان شوم.
کسانی که ثروتهای بیکران اندوختند و به مقامهایی رسیدند که شایستگی آن را نداشتند، هم چنان می‌خواستند از مال و جاه برخوردار باشند و علی (ع) آن را نمی‌پذیرفت. او می‌خواست نظام اجتماعی را به عصر پیغمبر برگرداند و تحقق چنین آرزویی ناممکن می‌نمود زیرا در این بیست و پنج سال تغییرات اساسی در اجتماع اسلامی راه یافته بود او زمامداری را نمی‌خواست ولی مسلمانان با هجوم بر وی به صورت ظاهر حجت را بر او تمام کردند. در چنین موقعیت او کسی نبود که راحت خود را بر خواست مسلمانان ترجیح دهد. خلافت را پذیرفت ولی از همان روزهای نخست معلوم شد که کنار آمدن طبقه‌ی اشراف با خلیفه‌ی تازه محال است. آنان به دیده‌ی سیاست به اداره‌ی حکومت می‌نگریستند و علی (ع) با چشم دین بدان نگاه می‌کرد. در میان کسانی که پس از کشته شدن عثمان با علی (ع) بیعت کردند گروهی هم بودند که از صمیم دل خلافت او را نمی‌خواستند، بلکه از بیم شورشیان و یا ملاحظات دیگر به وی پیوستند و گروهی هم احتمال نمی‌دادند که علی بخواهد سیرت دوازده ساله‌ی عثمان را به هم بزند بلکه انتظار داشتند در دولت خلیفه‌ی جدید نیز از امتیازات گذشته برخوردار باشند. وقتی پرهیزکاری و سختگیری خلیفه‌ی تازه را دیدند که در راه خدا از نزدیکترین کسان خود نیز نمی‌گذرد، وقتی درگیریهای بصره و صفین پدید شد و شکاف میان مسلمانان پدید آمد اینان با تیزبینی خاص خود دانستند که آینده از آن معاویه خواهد بود این است که از همان روزها در نهان با وی نامه‌نگاری را آغاز کردند و از بخششهای او برخوردار گشتند. معاویه این نامه‌ها را به مردم شام نشان می‌داد و می‌گفت مردم عراق برای سامان دادن کار خود از من می‌خواهند به آنجا بروم.
(صفحه 92)
معاویه پس از کشته شدن علی در آشتی نامه که با حسن (ع) فرزند وی نوشت متعهد شده بود که با مردمان به عدالت رفتار کند و نظرش از

عدالت در این آشتی نامه بیشتر رعایت جانب عراقیان بود زیرا مصر و شام را کارگزاران او اداره می‌کردند. اما همین که حسن به حجاز رفت معاویه سختگیری را به عراقیان آغاز کرد. تا آنجا که دیگر نه به گفته‌ی او اعتماد ماند و نه به امان نامه‌ی وی. گروهی از بزرگان شیعه‌ی علی (ع) را پس از آنکه امان نامه‌های مؤکد بایشان داده بود، بی‌رحمانه کشت. وقتی عراقیان دانستند برای بار دیگر فریب شام را خورده‌اند، سخت آزرده شدند و نمایندگانی به مدینه فرستادند تا با حسن گفت‌گو کنند و از وی بخواهند که برای جنگ با معاویه آماده شود و لیکن او به خوبی می‌دانست که مردم عراق استقامتی را که برای چنین کار بزرگ لازم است ندارند، به آنان گفت که هنوز موقع چنین قیامی نیست. حسن ابن علی در سال پنجاهم هجری با زهری که به او نوشاندند کشته شد، و از این سال به بعد امویان و یا به معنی وسیع‌تر مضریان در شهرهای بزرگ اسلامی سررشته‌ی کار را در دست گرفتند. در ده سال آخر عمر معاویه سختگیری نسبت به مردم عراق بیشتر گردید. تا آنجا که وقتی نمایندگان مردم این منطقه نزد او می‌رفتند، از نکوهش و یا ریشخند آنان کوتاهی نمی‌کرد. کسی که با تتبع کامل و بدون حب و بغض تاریخ اجتماعی این ده سال را بررسی کند چنان می‌پندارد که در مواردی فصلی از تاریخ حکومتهای قبیله‌ای پیش از اسلام و در مواردی فصلهایی از تاریخ امپراتوری روم شرقی را می‌خواند. آنچه در این تاریخ کمتر خواهد دید نشانه‌هایی از حکومت اسلامی است. در اینجاست که تتبع کننده به این فکر می‌افتد که چگونه ممکن است در چنین اجتماعی مردمی مانده باشند که رنگ محیط آنان را آلوده نکرده باشد. مردمی که هم خود اسلام را به معنی حقیقی آن شناخته باشند و هم بخواهند

(صفحه 93)

حکومت اسلامی را به معنی واقعی آن زنده و برقرار سازند. در اینجاست که لازم می‌نماید اوضاع شهرهای بزرگ اسلامی و مردم این شهرها را در پایان حکومت معاویه و آغاز حکومت یزید بررسی کنیم.

(صفحه 94)

فاذا محصوا بالبلاء قل الدیانون (حسین ابن علی)
آنگاه که آزمایش شوند، دین‌داران اندک خواهند بود.
موضوع دیگر و شاید آخرین موضوعی که بحث درباره‌ی آن لازم بنظر می‌رسد و در مقدمه‌ی کتاب نیز بدان اشارت شد، این است که چرا شهرهای بزرگ اسلامی جز کوفه و تا حدی بصره در مقابل چنین حادثه خاموش نشستند. هنوز در هر یک از این شهرها چند تن از یاران پیغمبر زندگی می‌کردند. چرا آنان پیش نیفتادند و مردم را بیاری حسین نخواندند؟ یا اگر با قیام او موافق نبودند چرا از حاکمان آن شهرها نخواستند، تدبیری بیندیشند که کار به چنان کشتار فجیع نکشد. برای دانستن سر این خاموشی باید وضع اجتماعی هر یک از این شهرها را بررسی کرد و موقعیت آنان را در مقابل رژیم دمشق و قیام حسین سنجید. باید دانست دلبستگی مردم این شهرها به این قیام و یا پرهیز از آن تا چه اندازه بوده است. در این فصل وضع هر یک از این شهرها را به اختصار بررسی خواهم کرد.
(صفحه 95)
دمشق: مردم این ایالت از آن روز که مسلمانی را پذیرفتند، خالد پسر ولید، معاویه فرزند ابوسفیان ضحاک پسر قیس را بر سر خود دیدند. نمونه‌ی مسلمان پاکدین در دیده‌ی بیشتر آنان کسانی از این دست مردم بود و احکام قرآن در کردار این والیان و حاکمان و دست نشاندگان ایشان جلوه می‌کرد. معاویه به فرزند خود درباره‌ی شامیان چنین می‌گوید: «مردم شام را پیشاپیش خود بدار! اگر از دشمنی بیمی داشتی، آنان را به جنگ دشمن بفرست، اما همین که مأموریت خود را پایان دادند مگذار در خارج از شام بمانند. آنها را فوری به خانه‌هایشان برگردان تا خوی بیگانگان را نگیرند. (1) از همین گفته‌ی کوتاه که بیان دارنده‌ی روحیه‌ی مردم این سرزمین و نشانه‌ی دوراندیشی معاویه است، می‌توان میزان ایستادگی ایشان را در حمایت از امویان دریافت.
به این داستان که به لطیفه شبیه‌تر است تا به واقعیت تاریخی بنگرید، اگر اصل داستان ساختگی باشد مسلما درجه‌ی بی‌اطلاعی مردم شام از رژیم اسلامی، احکام دین و خویشان پیغمبر، درست می‌نماید:
«عبدالله بن علی گروهی از مشایخ شام را نزد سفاح فرستاد که اینان از خردمندان و دانایان این ملک‌اند و همه سوگند می‌خورند که ما نمی‌دانستیم رسول الله خویشاوندانی که از او ارث برند جز بنی‌امیه داشته است تا آن‌گاه که شما امیر شدید». (2).

از سال هجدهم که ابوبکر حکومت دمشق را به معاویه داد تا سال شصتم هجری 42 سال می‌گذشت. با نگاهی به فهرست نام کسانی که از مدینه به دمشق رفتند می‌بینیم عامه آنان از قریش و مضریان‌اند و اینان که خود به زندگی اشرافی خو گرفته بودند چون با بازمانده‌ی تجمل و زرق و برق روم روبرو شدند و یا مجذوب آن گردیدند. پاسخ
(صفحه 96)
معاویه به عمر در بازخواست از گرایش او به این تجمل نشان می‌دهد که وی در همان آغاز کار از سیرت خلیفه و یاران رسول منحرف شده و شیفته‌ی حکومت امپراتوری روم گردیده بود. وقتی زمامدار و امیر منطقه‌ای برای خود چنان دستگاهی ترتیب دهد طبیعی است که زیردستان او نیز از وی تقلید خواهند کرد.
از سال سی و پنجم هجری که عثمان در مدینه کشته شد و علی به خلافت رسید معاویه به تدریج مردم شام را معتقد ساخت که علی در کشتن خلیفه‌ی مسلمانان دست داشته است. و چون مسلمان دیگری (معاویه) برای خونخواهی او و اجرای حد الهی برخاست و کشندگان او را از وی طلبید تا به قصاص رساند از تسلیم آنان سرباز زد. به این ترتیب دشمنی آنان با علی رنگ دینی گرفت.
وقتی موقعیت شام را با عراق و حجاز می‌سنجیم و پشتیبانی بی‌قید شرط آنان را از معاویه و پسرش یزید می‌بینم یکبار دیگر گفته ابن‌کوا راست به نظر می‌رسد که گفت: (مردم شام نسبت به امام خود از دیگر مردم فرمانبردارترند) و به خاطر همین فرمانبرداری و اطاعت کورکورانه بود که علی (ع) از مردم خود رنج می‌برد و می‌گفت حاضرم ده تن از شما را بدهم و یک تن از یاران معاویه را بگیرم. (3).
مکه: این شهر چه در دوره‌ی جاهلیت و چه در عصر اسلامی موقعیتی ممتاز داشت. قبله‌ی مسلمانان، زیارتگاه حاجیان و حرم امن خدا بود. گروهی از خویشاوندان پیغمبر در آنجا بسر می‌بردند. اما در حادثه‌ی 61 خود را کنار کشید و تقریبا حالتی شبیه تماشاگر صحنه را پیش گرفت. از وجوه مردم شهر نه کسی همراه حسین به عراق رفت و نه به طور جدی از او خواست، در آنجا بماند، هر چند اگر چنین تقاضایی هم
(صفحه 97)
می‌شد نمی‌پذیرفت چنانکه پسر زبیر از روی ظاهرسازی چنین درخواستی را با وی در میان گذاشت. این کناره گیری علتها داشت. یکی اینکه پسر زبیر از مدتها پیش مکه را پایگاه خود ساخته بود. و گروهی از مردم مکه و حجاز به او دل بسته بودند. دیگر اینکه معاویه در سالهای آخر عمر خود مخصوصا هنگامی که تصمیم گرفت یزید را بجانشینی خویش منصوب کند از دلجویی و بزرگداشت پسران صحابه و مهاجر و انصار دریغ نمی‌کرد.

پس از مرگ معاویه هر چند مردم این شهر تمایلی به یزید و حکومت شام نداشتند اما چون فرصت جویان انتظار می‌بردند تا پایان کار چه شود. زیرا چنانکه تاریخ متعرض است هنگامی که حسین از مکه عازم عراق شد جز دو سه تن که به زعم خود از راه خیرخواهی خواستند او را از رفتن به عراق بازدارند، و جز فرستادگان حاکم مکه که از سفر او به عراق نگران بودند کسی، خواه به موافقت و خواه به مخالفت سخنی نگفت. در حالی که می‌بایست در این شهر نیز چون شهرهای عراق انجمنها تشکیل شود و جمعیتها به راه افتد و از او بخواهند که در مکه بماند و خلافت خود را اعلام کند و یا همراه او به عراق بروند و در کنار وی بایستند. از دو بیتی که، پسر عباس پس از آگاه شدن از تصمیم قطعی حسین در حرکت به سوی عراق، برای پسر زبیر خوانده است معلوم می‌شود، عبدالله و پیروان او چندان از ماندن حسین در مکه خشنود نبوده‌اند:

اکنون که پهنه کار برای تو خالی و بی‌منازع است
آسوده‌خاطر هر چه می‌خواهی بکن (4).

مدینه: ابن‌کوا مردم این شهر را به معاویه چنین می‌شناساند: « آنان

حریص‌ترین امت بر شر و ناتوان‌ترین آنان در دفع آنند». (5) این داوری هر چند از حسد و کینه و بلکه ضعف ایمان خالی نیست، اما حقیقت این است که مدینه نیز در ظرف مدت نیم قرن دستخوش دگرگونی مهمی شده بود. مدینه نخستین شهری بود که مردم آن از صمیم دل دعوت پیغمبر را پذیرفتند، این شهر مدت سی و پنج سال مرکز حل و فصل کارهای مسلمانان بود و بسیاری از بزرگان اسلام در آنجا زیستند و مردند. انصار که از عرب یمانی بودند پیغمبر را از مکه به مدینه خواندند. او را یاری کردند تا بر قریش پیروز شد و مکه را گشود. قریش چنانکه خواندیم مردمانی تاجر پیشه و مالدار بودند و چون قبیله خود و عامه (مضریان) را برتر از دیگر عرب می‌دانستند، به انصار بدیده‌ی حقارت می‌نگریستند. در اجتماع سقیفه‌ی بنی‌ساعده چون رئیس انصار می‌خواست مردم خود را در پایه‌ی قریش قرار دهد و گفت: «از ما امیری از شما امیری». ابوبکر سخن او را نپذیرفت و گفت ریاست از آن قریشیان است. در زمامداری عمر و عثمان اندک اندک قریش و مضریان اختیار شهر را در دست گرفتند، و طبقه‌ای از اشراف به وجود آوردند و چون به تدریج ثروت این طبقه بالا رفت به زندگانی آرام و مرفه خو گرفتند هنگامی که طلحه و زبیر از امام وقت جدا شدند و از حجاز روانه‌ی عراق گردیدند و علی به دنبال آنان رفت، عبدالله بن سلام سر راه بر او گرفت و گفت از مدینه بیرون مرو. اگر از این شهر بیرون بروی هرگز بدان برنخواهی گشت. چون علی (ع) به ربذه رفت تا از آنجا به بصره رود تنها سیصد تن همراه داشت (6) آن هم

بیشتر از کسانی که از خارج مدینه به هنگام قتل عثمان گرد آمده بودند. انتقال مرکز خلافت از حجاز به عراق اگر از جهت سیاسی برای مدینه شکستی به حساب می‌آمد، اما
(صفحه 99)
از جهت دیگر آسایش طلبان شهر را از دغدغه آسوده ساخت، زیرا حالا بهتر می‌توانستند، به کار زراعت و تجارت بپردازند. هنگامی که حسین (ص) از مدینه به مکه رفت، عکس‌العملی چندان از مردم دیده نشد و این نشانه‌ی آن است که مردم مدینه در چنان وقت تن‌آسایی را بر تحرک و تحمل رنج ترجیح می‌دادند. طبیعی است که خویشاوندان حسین و نیز گروهی از شیعیان او که در مدینه بسر می‌بردند نگران حال وی شدند. اما هنگامی که کاروان از مدینه روانه‌ی مکه شد جز خویشاوندان امام کسی همراه او نبود.
بصره: این شهر در سال هفدهم یا شانزدهم هجری برای سکونت سپاهیان ساخته شد. لیکن چنانچه درباره‌ی کوفه خواهیم گفت بصره نیز به تدریج شهری بزرگ گشت. بصره چون در کنار نهر واقع و به دریا نزدیک بود موقعیت بازرگانی داشت. برای همین است که ساکنان این شهر را مردمی جز آنان که به کوفه روی آوردند، تشکیل دادند. از قبیله‌ها آنان که در بصره ساکن شدند بیشتر مضریان بودند. عمر در دوران خلافت خود کوشید که حکومت شهر را به یمانیان بسپارد. به این جهت ابوموسی اشعری را حاکم آنجا ساخت. او می‌خواست با چنین انتخابی از تعصبات قبیله‌ای اندکی کاسته گردد.
بصره پنج قسمت بود و هر خمسی را قبیله‌ای داشت: ازد، تمیم، بکر، عبدالقیس و عالیه (بطون قریش) (7) چنانکه می‌بینیم بیشتر این قبیله‌ها عدنانی هستند. عثمان هم چند سالی ابوموسی را در شغل خود نگاه داشت سپس او را برکنار کرد و عبدالله ابن عامر را امارت داد. با رفتن پسر عامر بدین شهر پایگاه امویان در آنجا قوی گشت. علی (ع) پس از رسیدن به خلافت پسر عامر را از بصره عزل کرد و عثمان ابن حنیف
(صفحه 100)
را ولایت داد. اما عبدالله چندان که می‌توانست با خود مال برداشت و نزد معاویه رفت. همین که طلحه و زبیر از علی (ع) جدا شدند و به عایشه پیوستند، بصره را برای مرکز فعالیت خود انتخاب کردند.
با رسیدن جدائی‌خواهان به بصره بین آنان و مردم شهر گفتگو درگرفت و سپس اختلاف افزایش یافت و سرانجام قرار گذاشتند تا رسیدن علی (ع) به این شهر با هم کاری نداشته باشند، ولی شبی مهمانان ناخوانده به حاکم شهر حمله کردند و او را زدند. سپس به بیت المال تاختند و چهل تن نگاهبانان آنان را کشتند. و زمام شهر را در دست گرفتند. با رسیدن علی

(ع) و بی‌ثمر ماندن گفتگوهای دو طرف، جنگ درگرفت و سرانجام بصره شکست خورد و گروهی بسیار از مردم شهر کشته شدند، چنانکه کمتر خانه‌ای بود که عزیزی را از دست نداده باشد. این نخستین جنگ بود که در حوزه‌ی مسلمانی برپا گشت. شکست بصره اثری عمیق در روحیه‌ی مردم به جا نهاد و پس از این جنگ بود که بیشتر مردم شهر هواخواه عثمان گشتند، چنانکه کوفه از علی (ع) طرفداری می‌کرد. چون علی (ع) کشته شد و معاویه حکومت را در دست گرفت، کوشید تا آتش این کینه توزیها را چندان که بتواند در جهت سود خود روشن سازد. مضریان بصره و گروهی از یمانیان را به سوی خود جلب کرد و چنانکه در فصلهای آینده خواهم گفت چون پس از مرگ معاویه عراق بر ضد حکومت یزید برخاست و حسین ابن علی را دعوت کرد در پاسخ نامه‌ای که حسین به مردم بصره نوشت تنها دو قبیله درخواست او را پذیرفتند اما آن دو قبیله هم نتوانستند به موقع بیاری او بشتابند.

کوفه: این شهر را سعد پسر ابی‌وقاص در سال هفدهم هجری برای جای دادن لشکریان ساخت و گفته‌اند در سال هفدهم یا هجدهم
(صفحه 101)

ساخته شد. به هر حال در آغاز کار غرض از ساختن آن آماده کردن جایی برای سکونت سربازان بود. اما دیری نگذشت که گروهی از اصحاب پیغمبر و دیگر مردم بدان شهر رو آوردند. هر چه دامنه‌ی فتح در شرق گسترش می‌یافت دسته‌های بیشتری از مردم سرزمینهای فتح شده به کوفه می‌آمدند. هنگامی که علی (ع) به دنبال طلحه و زبیر به عراق آمد و به کوفه رسید، حاکم شهر ابوموسی اشعری با آنکه در طاعت امام وقت بود، مردم را به بهانه‌ی دوری از فتنه از بسیج بازداشت. ولی سرانجام او را مجبور به کناره‌گیری کردند و علی به شهر درآمد و مردم کوفه علی را همراهی کردند تا بر لشکریان بصره پیروز شد.

پس از جنگ بصره علی کوفه را مرکز فرماندهی خود قرار داد. از این تاریخ کوفه بین شهرهای اسلامی اهمیتی خاص یافت. در سالهایی که از آن بحث می‌کنم ساکنان این شهر را مردمان گوناگون تشکیل می‌دادند که هر دسته دارای آرمانها و معتقدات و هوی و هوسهایی مخالف دسته‌ی دیگر بود. از عرب، یمانیان در آنجا اکثریت قابل ملاحظه‌ای داشتند. از همچشمی و بلکه کینه‌توزی یمانیان با مضریان در فصلهای گذشته اندکی یادآور شدیم و در اینجا نیازی به تکرار نیست. از سرزمینهای فتح شده بتدریج آن گروه که هنری داشتند، یا صنعتی می‌دانستند یا دانشی اندوخته بودند برای به دست آوردن جاه و مقام یا نشان دادن پیشه و هنر و یا بکار انداختن استعداد خود به کوفه روی آورده بودند. با سکونت این مردمان که پیش از فتح اسلامی هر گروه به کیشها و فلسفه‌های گوناگون گرایش داشتند بازار

پررونقی برای بحث و جدل پدید آمد. در پاره‌ای روایات که درجه‌ی اصالت آن بر نویسنده معلوم نیست چنین می‌بینیم که در سالهای سی و پنج - چهل هجری بازار بحث در مسأله‌ی قدر در کوفه گرم بوده است، و علی (ع) بر گروهی گذشته است که سرگرم این بحث شده و هر یک
(صفحه 102)
بانگ برداشته بودند. بحث قدر چنانکه می‌دانیم نخستین مبحث کلامی و یا از قدیم‌ترین بحثها است که در اسلام پدید آمد و موضوع آن این بود که آیا مردمان در کار خود مختارند یا مجبور.
به خوبی پیداست که شیوع این بحثها تا چه اندازه در ایجاد اختلاف بین مسلمانان اثر داشت. مردمی هم که از دیگر نقاط دره‌ی فرات به این شهر روی آوردند از جهت روحیه و اخلاق با آنان که در سرزمین حجاز می‌زیستند، همانند نبودند. دستخوش احساسات تند شدن، قابلیت تحریک آنی، عاقبت نیندیشی، اخذ تصمیم سریع و پشیمانی فوری از تصمیم گرفته شده، از مختصات این مردم است. تاریخ نشان می‌دهد که در این سرزمین آنچه به کار مردم نمی‌آمد و بگوششان فرو نمی‌رفت، سخنی بود که از واقع بینی و خیرخواهی برخیزد، و آن چه را بجان می‌خریدند و از گوش این بگوش آن می‌رساندند گفتاری بود که عاطفه و احساس را تحریک کند و گوینده‌ی آن با هیجان و حرارت بیشتر آن سخنان را ادا کند. در پس آن رگ‌های قوی و آوای درشت چه نیتی خفته باشد برای شنوندگان آن مهم نبود. از پایان خلافت عثمان تا آنگاه که مرکز خلافت به بغداد منتقل شد و تیره‌ی تازه نفس دیگری در سیاست عمومی اسلامی به دخالت پرداخت کوفه آرام ننشست. هر گاه حاکمی ستمکار و باکفایت بر سر آنان بود در خانه‌ها می‌خزیدند، و خاموش می‌نشستند و هرگاه ضعف حکومت برآنان آشکار می‌گشت به دسته‌بندی و توطئه و سرانجام قیام و شورش برمی‌خاستند. تو گویی آنچه شاعر ما درباره‌ی بعض همشهریان خود گفته مصداق حال این جماعت است که:
عاجز و مسکین هر چه ظالم و بدخواه
ظالم و بدخواه هر چه عاجز و مسکین
چون معاویه از ابن‌کوا پرسید مردم شهرهای اسلامی چگونه خلق و خویی دارند، وی درباره‌ی مردم کوفه گفت، « آنان با هم در کاری متفق
(صفحه 103)
می‌شوند، سپس دسته دسته خود را از آن بیرون می‌کشند.» (8) از سال سی و ششم هجری تا سال هفتاد و پنجم که عبدالملک ابن مروان، حجاج را بر این شهر ولایت داد و او با سیاست خشن و بلکه وحشتناک خود نفسها را در سینه صاحبان آن خفه کرد، سالهای اندکی را می‌توان دید که کوفه از آشوب و درگیری و دسته‌بندی برکنار بوده است. به خاطر همین تلون مزاج

و تغییر حال آنی است که معاویه به یزید سفارش کرد اگر عراقیان هر روز عزل عاملی را از تو بخواهند بپذیر زیرا برداشتن یک حاکم آسان‌تر از روبه‌رو شدن با صد هزار شمشیر است. (9) و گویا پایان کار این مردم را بروشنی تمام می‌دید که وقتی درباره‌ی حسین (ع) به او وصیت می‌کرد، گفت: « امیدوارم آنان که پدر او را کشتند و برادر او را خوار ساختند گزند وی را از تو بازدارند». (10) می‌توان گفت: بیشتر مردم کوفه که علی را در جنگ بصره یاری کردند، سپس در نبرد صفین در کنار او ایستادند برای آن بود که می‌خواستند مرکز خلافت اسلامی از حجاز به عراق منتقل شود تا با به دست آوردن این امتیاز بتوانند ضرب شصتی به شام نشان دهند. رقابت شامی و عراقی تازگی نداشت. اختلاف مردم این دو منطقه گذشته از ستیزه‌های قبیله‌ای از منشأ سیاسی و اقتصادی نیز ریشه می‌گرفت. پیش از اسلام عراق که بر سر راه تجارت اقیانوس هند قرار داشت، واسطه‌ی بازرگانی آن منطقه بود و شام بر دریای متوسط نظارت می‌کرد. عراق همچون حلقه‌ای این دو راه بزرگ تجارتی را به یکدیگر پیوند می‌داد. از سوی دیگر پادشاهان حیره دست نشانده‌ی ساسانیان بودند و غسانیان در شام از امپراتوری روم فرمان می‌بردند، رقابت این دو دولت بزرگ در افروختن

آتش دشمنی بین مردم این دو منطقه اثری بزرگ نهاده بود. پس از اسلام نیز این رقابت همچنان بر جای ماند، مخصوصا از روزی که کوفه تبدیل به مرکز خلافت گردید، عراق به آرزوی دیرین خود نزدیک گشت. اما یک نکته را نباید از نظر دور داشت و آن اینکه به همان اندازه که مردم شام در اطاعت حاکم خود یک‌دل و استوار بودند، عراق با کارشکنی، مداخله‌ی بی‌جا در کار حکومت و تصمیم گیریهای آنی و بازگشت از آن، در راه زمامدار خود، مشکلاتی پدید می‌آوردند. مردمی که ماه‌ها دلیرانه در کنار علی (ع) ایستادند و خود را به آستانه‌ی پیروزی رساندند، به جای اینکه گوش بفرمان امام خود دهند همین که پسر عاص آن نیرنگ را به کار برد و با افراشتن قرآن بر نیزه آنان را به داوری کتاب خدا خواند، کار را بر علی سخت کردند که باید سخن شامیان را بپذیری ! هر چه علی به آنها گفت پسر نابغه و فرزند ابوسفیان قرآن را دستاویز فرار از جنگ ساخته‌اند به گوش آنان فرونرفت و چون با اصرار و ابرام آنان کار به داوری کشید و داور شام، داور عراق را فریب داد، کوفیان این شکست را برای خود ننگی بزرگ دانستند و همان وقت از علی خواستند که جنگ را با معاویه از سر بگیرد ولی او چون پیمان متارکه‌ی جنگ را برای مدت یک سال بسته بود، نمی‌خواست آن را بهم بزند و این کار بر گروهی از آنان گران آمد و در نتیجه دسته‌ی بزرگی که به نام خوارج معروف شدند از او کناره گرفتند.

علی چون این دگرگونیها و خودرأییها و عاقبت نیندیشی‌ها را از مردم کوفه می‌دید، می‌گفت: شامیان در باطل خود یک سخن‌اند، و شما در حق خود پراکنده. حاضرم ده تن از شما را با یک تن از یاران معاویه مبادله کنم.
پس از آنکه معاویه با امام حسن (ع) پیمان آشتی بست و او به حجاز رفت خاطر وی از درگیری با سپاهی منظم در عراق آسوده شد و تا آنجا که
(صفحه 105)
توانست از آزار عراقیان دریغ نکرد. چه بسیار مردم باتقوی و دین‌دار را، که با مکر و حیله و دادن امان بدام آورد، سپس برخلاف آئین مسلمانی دستور کشتن آنان را داد و چه بسیار تحقیرها که در حضور شامیان بر بزرگان عراق روا داشت. اندک اندک عراقیان از تحمل اینهمه ستم و تحقیر بجان آمدند. همین که معاویه مرد، کوفه دانست فرصتی مناسب برای اقدامی تازه بدست آمده است.
بدون شک در این هنگام گروهی نه چندان اندک از مسلمانان پاکدل در این شهر زندگی می‌کردند که از دگرگون شدن سنت پیغمبر به ستوه آمده بودند و در دل رنج می‌بردند و می‌خواستند امامی عادل برخیزد و بدعتهای چندین ساله را بزداید، اما اکثریت قوی اگر هم چنین ادعایی داشتند سرپوشی بود برای انتقام از شکستهای گذشته و از جمله شکست در نبرد صفین، و کینه کشی یمانی از مضری. کسی چه می‌داند شاید گروهی هم بودند که بارها به هنگام کودکی در دامان مادران خود داستانهای لخمی و غسانی را شنیده بودند، و بی‌آنکه خود متوجه باشند، عاملی مبهم آنان را به گذشته‌ی دور نزدیک می‌کرد.
زنده شدن این خاطرات گردی را که روزگار بر آتش دشمنی عراقی و شامی ریخته بود یک سو زد و کوفه آماده‌ی قیام گردید. از بررسی کوتاه در این سه ایالت اسلامی و پنج شهر مهم که در تعیین سرنوشت مسلمانان مؤثر بودند بدین نتیجه می‌رسیم که پس از مرگ معاویه تنها ایالتی که سرنگون شدن رژیم دمشق را می‌خواست و برای اجرای این منظور عملا بکار پرداخت کوفه بود، اما چنانکه گفتیم همه‌ی آنان که برای حسین (ع) نامه نوشتند و او را به عراق خواندند و به او وعده‌ی یاری دادند درد دین نداشتند. در پی این دعوت به ظاهر دینی غرضهای سیاسی نیز نهفته بود. عراق باید به شام ضرب شصت نشان دهد و اگر بتواند مرکز خلافت را از دمشق به کوفه منتقل گرداند.
(صفحه 106)
چنانکه می‌دانیم در سال سی و پنجم هجری از عراق و مصر گروه‌های بسیار به عنوان اعتراض به خلیفه در مدینه گرد آمدند، و سرانجام نخستین فتنه در اسلام پدید گشت اما در سال شصتم هجری، جز در عراق جنب و جوشی دیده نشده چرا؟ چون در فاصله‌ی همین ربع قرن دوم بود که

اجتماع اسلامی در سراشیب سقوط افتاد.
سرانجام کوفه قیام کرد، اما چنانکه خواهیم دید این قیامی حساب نشده بود. قیامی زاییده‌ی احساسات تند و نتیجه‌ی شنیدن خطابه‌های آتشین، قیامی که در آن ابدا به میزان قدرت مخالف، کاردانی عاملان وی و بالاتر از همه مقدار پایداری قیام کنندگان توجه نکرده بودند.
(صفحه 107)
(1) عقد الفرید، ج 5، ص 115.
(2) الهفوات النهادرة ص 371.
(3) نهج‌البلاغه ج 2، ص 10.
(4) طبری، ج 7، ص 275.
(5) تاریخ تمدن اسلامی، ج 4، ص 64. طبری، ج 6، ص 2926.
(6) طبری ج 6، ص 3107.
(7) ابن‌اثیر ج 5، ص 71، تاریخ تمدن اسلامی، ج 4، ص 64.
(8) تاریخ تمدن اسلامی، ج 4، ص 64.
(9) عقد الفرید،ج 5 ص 115.
(10) عقد الفریدد، ج 5، ص 115.

لقد کان فی قصصهم عبرة لاولی الالباب (یوسف: 111)
همانا در داستان‌های آنان برای خردمندان عبرتی است.
پیش از آنکه رویدادهای پس از مرگ معاویه را بررسی کنیم باید ببینیم خلاصه‌ی آنچه در فصل‌های گذشته خواندیم چیست. از آنچه در آن چند فصل نوشته شده به این نتیجه می‌رسیم:
1. اکثریت قریب به اتفاق نسل مسلمان که آن روزها در شبه جزیره‌ی عربستان زندگی می‌کرد، در پایان خلافت عمر متولد و در عصر عثمان پرورش یافته و در آغاز حکومت معاویه وارد اجتماع شده بودند.
2. پنجاه ساله‌های این نسل پیغمبر را ندیده بودند و شصت ساله‌ها هنگام مرگ وی ده ساله بوده‌اند. از آنان که پیغمبر را دیده و صحبت او را دریافته بودند، چند تنی باقی بود که در کوفه، مدینه، مکه و یا دمشق به سر می‌بردند. مردمانی هفتاد ساله یا هفتاد و اند ساله که ترجیح می‌دادند، پیش از آنکه بفکر پرداختن به کارهای زندگی باشند آماده‌ی بستن بار سفر آخرت و پذیرائی مرگ باشند.
3. اکثریت مردم، به خصوص طبقه‌ی جوان که چرخ فعالیت اجتماع
(صفحه 108)
را به حرکت درمی‌آورد یعنی آنان که سال عمرشان بین بیست و پنج تا سی و پنج بود آنچه از نظام اسلامی پیش چشم داشتند و در آن بسر می‌بردند، حکومتی بود که مغیرة ابن شعبه، سعد ابن عاص، ولید، عمرو ابن سعید و دیگر اشراف زاده‌های قریش اداره می‌کردند، مردمانی فاسق، ستمکار، مال‌اندوز، تجمل دوست و از همه بدتر نژاد پرست. این نسل تا خود و محیط خود را شناخته بود، حاکمان بی‌رحمی بر خود می‌دید که هر مخالفی را می‌کشت و یا به زندان می‌افکند. اعتراض کننده را گرفتن، تبعید کردن، به زندان افکندن و کشتن برای آنان کاری پیش پا افتاده و سیرتی رایج بود که نظام جاری مملکت بر آن صحه می‌گذاشت.
4. آن دسته از مسلمانان که سختگیری عصر عمر را دیده و از بیم بازخواست او مجبور بودند ظاهر کار را حفظ کنند، با برخورداری مالی که در دوره بعد نصیب آنان شد، برای خود زندگی آسوده‌ای آماده کرده بودند، تا در روزگار پیری و ناتوانی از آن بهره‌مند شوند، و چون نمی‌خواستند آسایش خود را به هم بزنند هر حادثه‌ای که پیش می‌آمد- برای آن تأویلی و یا محملی درست می‌کردند تا از سرزنش وجدان در امان باشند. به خود می‌گفتند باید با جماعت مسلمان بود. نباید تفرقه افکند. نباید با زمامداری که حفظ بیضه‌ی اسلام را به عهده دارد درافتاد.

5. آشنائی مردم این سرزمین با طرز تفکر همسایگان و راه یافتن بحثهای فلسفی در حلقه‌های مسجدها راه را برای گریز این دسته از مسؤولیت‌های دینی فراخ‌تر می‌کرد. چنانکه در دوره‌ی دوم حکومت اموی در نتیجه‌ی یافتن گریزگاه‌های کلامی بود که دسته‌ای به نام «مرجئه» پدید شد و تا آنجا پیش رفت که برای مرتکبان گناه‌های بزرگ نیز مأمنی یافت.
6. هر اندازه مسلمانان از عصر پیغمبر دور می‌شدند، خویها و
(صفحه 109)
خصلتهای مسلمانی را بیشتر فراموش می‌کردند و سیرتهای عصر جاهلی به تدریج بین آنان زنده می‌شد: برتری فروشی نژادی،گذشته‌ی خود را فرایاد رقیبان خود آوردن، روی در روی ایستادن تیره‌ها و قبیله‌ها به خاطر تعصب‌های نژادی و کینه‌کشی از یکدیگر.
7. آنچه آن را روح شریعت اسلامی می‌خوانیم - پرهیزگاری و عدالت - در اجتماع دیده نمی‌شد. از احکام اجتماعی دین تنها جمعه و جماعت، رونقی - آن هم به صورت تشریفاتی - داشت. گاهی همین صورت تشریفاتی هم به بدعت و بلکه فسق می‌گرایید. ولید برادر مادری عثمان که از جانب وی حاکم کوفه بود بامداد مست به مسجد رفت و نماز صبح را سه رکعت خواند، سپس به مردم گفت اگر می‌خواهید رکعتی چند اضافه کنم. (1).
دکتر طه حسین در کتاب خود (2) کوشیده است که این واقعه را داستانی بی‌اساس جلوه دهد، حتی شعرهائی را که به حطیئة نسبت داده‌اند:
روزی که حطیئة پروردگار خود را ملاقات کند
گواهی خواهد داد که ولید به عذر آوردن سزاوار است (3).
چه او می‌خواست به مردم خیری برساند!
و اگر می‌پذیرفتند بین شفع و وتر جمع می‌کردی (4).
آنان زمام ترا نگاه داشتند
و اگر ترا رها کرده بودند پیوسته می‌تاختی (5).
از آن دیگری دانسته، بدان دلیل که: « اگر ولید نماز را
(صفحه 110)
افزوده بود، مسلمانان که اصحاب پیغمبر و قراء و صلحا در میان آنان بودند، متابعت وی را نمی‌کردند...» این دلیل بسیار ضعیف می‌نماید. چه اولا صلحا و قراء کوفه، از آغاز ظهور بدعت خود را کنار کشیده بودند، ثانیا، بر سر همین کار بود که عثمان بر او حد جاری کرد. به هر حال این حادثه در پایان خلافت عثمان است. و چون یک ربع قرن سقوط را بر آن بیفزاییم، خواهیم دانست که در پایان پنجاه سال اجتماع مسلمانان چه حالتی داشته است.
8. در دوره‌ی پیغمبر و ابوبکر و عمر و عثمان، میدان جنگ در قلمرو کافران و در سرزمینهای غیر عربی بود و عرب علاوه بر آنکه با غیر عرب

می‌جنگید، با کافران پیکار می‌کرد، اما چنانکه نوشتیم در جنگهای جمل، صفین و نهروان مسلمانان روی در روی ایستادند و یکدیگر را کشتند در نتیجه از نظر عده‌ای که ایمانی ضعیف داشتند، جهاد اسلامی رنگ جنگهای «ایام عرب» را بخود گرفت و خونخواهی جاهلی که محمد (ص) در حجة الوداع آن را زیر پا گذاشت، از نو زنده گشت.
9. از سرزمینهای اسلامی، شام دربست طرفدار خاندان امیه بود، مکه و مدینه نسبت به قیام حسین (ع) عکس‌العمل قابل توجهی از خود نشان نداد. تنها عراق آن هم کوفه بود که برپا خاست.
10. هر چند گروهی از مردم عراق به خاطر عرق دینی و حمیت اسلامی طالب برگشت حکومت عادلانه و تجدید سنت عصر پیغمبر بودند، اما سران قبیله‌ها و اشراف که سررشته‌ی کارها به دست آنان بود، تا این درجه حسن نیت نداشتند. چنانکه بارها گفتیم آنها می‌خواستند عراق پیروز شود تا کینه‌ی خود را از شام بگیرند. اما حساب آن را نکرده بودند، که شام برابر چنین جسارت و جرأتی چه عکس‌العملی نشان
(صفحه 111)
می‌دهد. همین که دیدند، شام با فرستادن پسر زیاد، مراقب اوضاع عراق است، جهت خود را تغییر دادند و اطاعت یزید را بر اطاعت پسر پیغمبر مقدم شمردند.
(صفحه 112)
(1) عقد الفرید، ص 55، ج 5.
(2) انقلاب بزرگ، ص 100.
(3)
شهدا لحطیئة یوم یلقی ربه
ان الولید احق بالعذر.
(4)
لیزیدهم خیرا و لو قبلوا
لجمعت بین الشفع و الوتر.
(5)
مسکوا عنانک اذ جریت و لو
ترکوا عنانک لم تزل تجری.

و اذا اردنا ان نهلک قرية امرنا مترفيها (اسراء: 16)
و چون بخواهیم شهری را هلاک کنیم. ناز پرورده‌ها را می‌فرماییم (تا حکومت کنند.).
معاویه در ماه رجب سال شصتم هجری در دمشق درگذشت. هنگام مرگ وی یزید در حوارین بسر می‌برد. چون به دمشق رسید. و مردم با او بیعت کردند نامه‌ای به ولید بن عتبه والی مدینه نوشت که: «حسین ابن علی و عبدالله بن عمر و عبدالله زبیر را رها مکن تا از آنان به خلافت من بیعت بگیری». والی مدینه از مروان ابن حکم در این باره مشورت خواست. مروان گفت: «اگر رأی مرا می‌پذیری هم اکنون که مردم از مرگ معاویه آگاه نشده‌اند پسر زبیر و حسین ابن علی را بخواه !اگر بیعت کردند کار تمام است وگرنه گردن آنان را بزن. چه اگر اینان بیعت نکنند و مردم بدانند معاویه مرده است گرد حسین و پسر زبیر را خواهند گرفت و فتنه بزرگ خواهد شد. اما پسر عمر مرد جنبش نیست مگر آنکه مردم بسر وقت او روند، و خلافت را به وی سپارند». ولید پی آنان فرستاد. عبدالله ابن زبیر و حسین (ع) در مسجد بودند که فرستاده‌ی والی رسید و
(صفحه 113)
پیام او را به ایشان رسانید. به او گفتند نزد امیر برو! و بگو هم اکنون خواهیم آمد. چون فرستاده‌ی حاکم بازگشت ابن‌زبیر از حسین پرسید برای چه ما را خوانده‌اند؟
- گمان دارم معاویه مرده است و ولید می‌خواهد تا کسی آگاه نشده از ما بیعت بگیرد. عبدالله گفت: من نیز چنین می‌پندارم اکنون تو چه می‌کنی؟.
- نزد حاکم می‌روم! اما برای آنکه مبادا آسیبی به من برسانند چند تن از کسانم را با خود می‌برم و بر در خانه‌ی ولید می‌گمارم، اگر کار به جدال کشید، آنان بیاری من خواهند آمد.
حسین نزد ولید رفت و پس از آنکه حاکم وی را از مرگ معاویه آگاه کرد از او خواست تا بیعت یزید را بپذیرد. حسین گفت مانند من کسی پنهان بیعت نمی‌کند مردمان را بخواه مرا نیز بخواه تا ببینیم چه می‌شود. ولید گفت به سلامت بازگرد. مروان به ولید گفت او را رها مکن! که اگر بیعت نکرده برود دیگر هرگز به او دست نخواهی یافت، اگر بیعت نکند او را بکش. حسین برآشفت و گفت «نه تو می‌توانی مرا بکشی و نه او». سرانجام حسین و پسر زبیر بیعت نکرده از مدینه رهسپار مکه گشتند.
در همین روزها که دمشق نگران بیعت نکردگان حجاز بود، در کوفه حوادثی می‌گذشت که از طوفان سهمگین خبر می‌داد. شیعیان علی که در مدت

بیست سال حکومت معاویه صدها تن کشته داده بودند و همین تعداد و یا بیشتر از آنان در زندان بسر می‌برد، همین که از مرگ معاویه آگاه شدند، نفسی براحت کشیدند. ماجراجویانی هم که ناجوانمردانه علی را کشتند و گرد پسرش را خالی کردند تا دست معاویه در آنچه می‌خواهد باز باشد - و به حکم «من اعان ظالما سلطه الله
(صفحه 114)
علیه (1) همین که معاویه به حکومت رسید و خود را از آنان بی‌نیاز دید به آنها اعتنای درستی نکرد؛ از فرصت استفاده کردند و در پی انتقام برآمدند، تا کینه‌ای که از پدر در دل دارند، از پسر بگیرند. دسته‌بندیها شروع شد. شیعیان علی در خانه‌ی سلیمان ابن صرد خزاعی گرد هم آمدند، سخنرانیها آغاز شد. میزبان که سرد و گرم روزگار را چشیده و بارها رنگ‌پذیری همشهریان خود را دیده بود گفت: «مردم! اگر مرد کار نیستید و بر جان خود می‌ترسید بیهوده این مرد را مفریبید!» از گوشه و کنار فریادها بلند شد که: « ابدا ابدا ما از جان خود گذشتیم، با خون خود پیمان بستیم که یزید را سرنگون خواهیم کرد و حسین را به خلافت خواهیم رساند!» سرانجام نامه نوشتند: «سپاس خدا را که دشمن ستمکار ترا درهم شکست. دشمنی که نیکان امت محمد را کشت و بدان مردم را بر سر کار آورد. بیت المال مسلمانان را میان توانگران و گردنکشان قسمت کرد. اکنون هیچ مانعی در راه زمامداری تو نیست. حاکم این شهر نعمان ابن بشیر در کاخ حکومتی بسر می‌برد. ما نه با او انجمن می‌کنیم و نه در نماز او حاضر می‌شویم». تنها این نامه نبود که چندین تن از شیعیان پاک دل و یک‌رنگ حسین برای او فرستادند. شمار نامه‌ها را صدها و بلکه هزارها گفته‌اند. اما در همان روزها که پیکی از پس پیکی از کوفه به مکه می‌رفت و چنانکه نوشته‌اند یک بیک چند نامه با خود همراه داشت، نامه‌برانی هم میان کوفه و دمشق در رفت و آمد بودند و نامه‌هایی با خود همراه داشتند که در آن به یزید چنین نوشته شده بود: «اگر کوفه را می‌خواهی باید حاکمی توانا و باکفایت برای این شهر بفرستی چه نعمان ابن بشیر مردی ناتوان است، یا خود را به ناتوانی زده است.»
(صفحه 115)
متأسفانه تاریخ متن همه‌ی آن نامه‌ها را که به مکه و دمشق فرستاده شده و نیز نام امضا کنندگان آن را، برای ما ضبط نکرده است. اگر چنین اسنادی را در دست داشتیم یا اگر آن نامه‌ها تا امروز مانده بود، مطمئنا می‌دیدیم که گروهی بسیار به خاطر محافظه کاری و ترس از روز مبادا زیر هر دو دسته از نامه‌ها را امضا کرده‌اند. می‌دانم چنین استنباط به حساب بدبینی نویسنده گذاشته خواهد شد، ولی خوشبختانه تاریخ نام چند تن از نامه نگاران به مکه را برای ما ضبط کرده است. که دعوت آنان از حسین با

عبارتی شیواتر از دیگر نامه‌ها بود و هم آنها در روز دهم محرم پیش از آنان که به او نامه ننوشته بودند کار را بر وی سخت گرفتند.
(صفحه 116)
و اذا اردنا ان نهلک قریة امرنا مترفیها (اسراء: 16)
و چون بخواهیم شهری را هلاک کنیم. ناز پرورده‌ها را می‌فرماییم (تا حکومت کنند.).
معاویه در ماه رجب سال شصتم هجری در دمشق درگذشت. هنگام مرگ وی یزید در حوارین بسر می‌برد. چون به دمشق رسید. و مردم با او بیعت کردند نامه‌ای به ولید بن عتبه والی مدینه نوشت که: «حسین ابن علی و عبدالله بن عمر و عبدالله زبیر را رها مکن تا از آنان به خلافت من بیعت بگیری». والی مدینه از مروان ابن حکم در این باره مشورت خواست. مروان گفت: «اگر رأی مرا می‌پذیری هم اکنون که مردم از مرگ معاویه آگاه نشده‌اند پسر زبیر و حسین ابن علی را بخواه !اگر بیعت کردند کار تمام است وگرنه گردن آنان را بزن. چه اگر اینان بیعت نکنند و مردم بدانند معاویه مرده است گرد حسین و پسر زبیر را خواهند گرفت و فتنه بزرگ خواهد شد. اما پسر عمر مرد جنبش نیست مگر آنکه مردم بسر وقت او روند، و خلافت را به وی سپارند». ولید پی آنان فرستاد. عبدالله ابن زبیر و حسین (ع) در مسجد بودند که فرستاده‌ی والی رسید و
(صفحه 117)
عدالت را می‌خواست. از نخستین روز زمامداری معاویه بیعت او را نپذیرفت چه معاویه ستمکار بود و شایستگی رهبری مسلمانان را نداشت، اما چون برادرش پس از مشاهده‌ی نیرنگ و مکر پیروان خود با معاویه آشتی کرد او نیز این آشتی را پذیرفت و نخواست وحدت مسلمانان را بهم زند. زیرا حسن را امام مسلمانان می‌دانست و با او مخالفت نمی‌کرد. اکنون که معاویه مرده و یکی از بزرگترین ایالتهای اسلامی از حکومت تازه بیزار است و آمادگی خود را برای یاری او اعلام داشته است نباید آرام بنشیند. حسین همچون پدرش مرد دین بود نه مرد سیاست سازشکارانه، و دین را همان می‌دانست که جدش از نخستین روزهای دعوت خود اعلام کرد: اجرای عدالت با گرفتن حقوق ضعیفان از متجاوزان. در حالی که در سراسر قلمرو اسلامی آن روز نشانی از این عدالت دیده نمی‌شد. تشریفاتی که بنام دین در مسجدهای مکه و مدینه و دمشق و کوفه و بصره انجام می‌گرفت چندان بهتر از مراسمی نبود که عرب پیش از بعثت محمد در مسجد الحرام در کنار خانه‌ی کعبه انجام می‌داد. تشریفاتی بی‌روح برای مردم فریبی یا خود را فریفتن. او در قیام خود خدا را می‌خواست و پس از خدا مردم را می‌خواست. او می‌دید آنچه خدای اسلام به نام عبادت بر مسلمانان واجب ساخته به خاطر آن است که آنان را مسلمانانی پاکدل،

پاک اعتقاد و مسلمان دوست بار آورد تا آنچه را که روح اسلام خواهان آن است تحقق یابد. از نظر او دین در نماز جمعه و خطبه‌ی آن که تمام کوشش خطیب صرف می‌شود تا جمله‌ها با سجع و قافیه ادا گردد خلاصه نمی‌گشت. او دین را را سنت خدا می‌دانست که باید در اجتماع مردم جاری باشد. سنتی که در آن مردم با یکدیگر برابرند و هیچ نژادی بر نژاد دیگر برتری ندارد. اکنون که سنت مرده و بدعت زنده شده است و او می‌تواند این منکر را دگرگون کند نباید
(صفحه 118)
صبر کند. جد او گفته است: «کسی که منکری را دید اگر توانایی دگرگون کردن او را دارد باید بکوشد و آن را نابود سازد». پس او باید پوشش ریا و تزویری را که فرزند و نوه‌ی ابوسفیان بر روی مسلمانی کشیده و دین را حکومتی نژادی به مردم شناسانده‌اند که در آن حکومت، قریش والاتر از دیگران‌اند، بدرد و چهره‌ی حقیقی اسلام را که پس پرده‌های این تشریفات دروغی است آشکار کند. در راه او مشکلاتی بود، مشکل شکست و بالاتر از آن خطر مرگ. او بهتر از هر کسی این مشکلات را می‌دید. هیچ نیازی نیست که بگوییم جبرئیل از جانب خدا به پیغمبر خبر داد که پسر دختر او در کربلا کشته خواهد شد. هیچ نیازی نیست که بدست و پا بیفتیم و با توجیه‌های درست یا نادرست کلمات منسوب به امام را که در آن از کشته شدن خود خبر داده است تأویل و یا رد کنیم. تیزبینی او در نگرش پایان کار و تجزیه و تحلیل حوادث، از برادرش محمد حنفیه و پسر عباس و فرزدق شاعر و عبدالله مطیع که در مدینه و مکه و راه حجاز به عراق او را از مردم کوفه بیم دادند، کمتر نبود. او می‌دانست پایان کار چه خواهد بود. آن قطعه‌های کوتاه و تک بیتی‌ها و جمله‌های فشرده که گاهگاه بر زبان می‌آورد و هر یک چون گوهری بر تارک آزادگی می‌درخشد، نشان دهنده‌ی این آگاهی است. او مثل اینکه پیمان شکنی مردم کوفه را بچشم می‌دید که می‌گفت «مردم بنده‌ی دنیایند، دین را تا آنجا می‌خواهند که کار دنیا را با آن سر و صورتی دهند و چون روز امتحان پیش آید دین‌داران اندک خواهند بود.» آن روز هم که مردم مدینه علی را به خلافت برگزیدند، وی بهتر از هر کسی می‌دانست چه مشکلاتی پیش رو دارد، می‌دانست که چه اندازه دشوار است اجتماعی را که سراسر دچار نابسامانی است سامان دهد. اما او مسلمانی واقعی بود که هیچگاه به خاطر آسایش خود صلاح را نادیده نمی‌گرفت.
(صفحه 119)
چون دید مهاجر و انصار بر او گرد شدند و با وی بیعت کردند، زمامداری را پذیرفت. حسین نیز فرزند این پدر بود. او هرگز نمی‌توانست مردمی را که نیازمند رهبری او هستند رها کند، از ترس اینکه مبادا کشته شود و قیامش

به نتیجه نرسد. او سیاست پیشه‌ای نبود که برای به دست آوردن حکومت برخاسته باشد. مسلمان بود، مسلمانی غمخوار مسلمانان. کاری کرد که از مسلمانی آزاده چون او انتظار می‌رفت. باید دعوت این مردم را بپذیرد، نزد آنان برود و بر آنهاست که به حکم این پیمان که با او می‌بندند تا پایان کار در کنار وی بایستند. این مردم با نامه‌های بسیار که برای وی فرستاده بودند حجت را بر او تمام کردند. اگر امروز و فردا می‌کرد، اگر از مرگ می‌ترسید و دست یزید و کارگذاران او را در آزار مردم باز می‌گذاشت، نزد خدا چه جوابی داشت؟

نقطه‌ی اختلاف ما با بعضی مورخان و جامعه شناسان قدیم و امروز - مسلمان یا غیر مسلمان - در همین جاست. آنها به قیام حسین از دیده‌ی سیاست می‌نگرند در حالی که او از این قیام دین را می‌خواست. فراموش نمی‌کنم شبی را که با استاد سالخورده‌ی مصری دکتر عبدالله عنان استاد تاریخ، بر بالکن مهمانخانه‌ی شهر تلمسان (1) در الجزایر نشسته بودیم، سخن از کربلا و نهضت حسین به میان آمد، این پیرمرد مسلمان سالخورده که عمر خود را در تاریخ اسلام سپری کرده است، چه ناسنجیده سخنی گفت: « چرا به حسین لقب ابوالشهدا داده‌اند؟ او شهید نیست تا چه رسد که سالار شهیدان باشد. او مردی بلند پرواز بود که خود را به کشتن داد!!» همین که نام «ابوالشهدا» را بر زبان آورد دانستم متأسفانه سینه‌ی این استاد که آفتاب عمرش بر لب بام رسیده از

(صفحه 120)

حسد هم پیشه‌ی خود خالی نیست. و بیش از ابوالشهدا، از مؤلف، ابوالشهدا دلی پر دارد !. ابوالشهدا را نویسنده‌ی مشهور مصری عباس عقاد نوشت. این کتاب در سراسر قلمرو اسلامی عربی و به خصوص کشورها و منطقه‌های شیعه نشین جایی باز کرد. به فارسی هم ترجمه شد. و عقاد شهرتی بیش از آنچه داشت یافت. معلوم شد گله‌ی استاد عنان بیشتر به خاطر عقاد است تا از کسی که کتاب به نام او نوشته شده. دنباله‌ی سخن به خلیفه‌ها و حکومتهای اموی چون معاویه و عمر و ابن‌عاص کشیده شد، در پایان دیدم استاد عنان و همفکران او به جنگهای جمل، صفین، و نهروان و کربلا از دیده‌ی کشورگشایی می‌نگرند نه دین خواهی، به این جنگها خرده می‌گیرند چون تنها به یک روی کار چشم دوخته‌اند - حکومت - آن هم به هر صورت که باشد و آنچه بدان نمی‌نگرند دین است. یا به عبارت دیگر می‌گویند قدرت طبقه‌ی فرمانفرما به هر صورت که ممکن است باید حفظ شود، بر سر اکثریت محروم چه پیش آید، ابدا مورد اعتنای ایشان نیست.

اما علی و فرزندش حسین به فکر حکومت نبودند. چرا؟ چون مردم آنان را برای چنین کاری نمی‌خواستند. مردم کوفه به حسین نوشتند حاکم پیشین بیت المال مسلمانان را بر توانگران قسمت کرد و مستمندان را از آن

محروم ساخت. به او نوشتند یک تیره از عرب - بی‌جا و بدون استحقاق - خود را از دیگر عرب و مسلمانان برتر خوانده است، و این خلاف نص کتاب خداست، تو باید بیایی ما هم ترا یاری می‌کنیم تا این بدعتها از میان برود. او هم همین را می‌خواست. شکایت حسین از دوره‌ی حکومت معاویه این بود که بدعت زنده شد و سنت مرد. اگر یاور پیدا شد باید سنت را زنده و بدعت را نابود کرد. پایان چه باشد؟ با خداست. اگر حساب پایان نگری سیاسی در پیش بود محمد نیز نباید به تنهایی برابر بزرگان حجاز برخیزد و آنان را از بت پرستی باز
(صفحه 121)
دارد، علی نباید طلحه و زبیر را از خود برنجاند تا از او جدا شوند و به روی او برخیزند. حساب تقوی و دین چیزی است و حساب حکومت و ریاست چیز دیگر. گذشته از این حسین از کینه‌ی یزید نسبت بخود اطلاع داشت. آن نامه که یزید در نخستین روزهای حکومت خود به فرماندار مدینه نوشت که: «حسین را رها مکن تا بیعت کند و اگر بیعت نمی‌کند او را بکش.» نشان می‌داد که حاکم دمشق دست از او برنمی‌دارد. در مکه بماند یا مدینه او را خواهد کشت. برای همین بود که به پسر زبیر گفت در مکه نمی‌مانم چه می‌ترسم مرا در حرم امن خدا بکشند و با کشته شدن من حرمت این خانه ضایع شود. همچنین نهایت کوتاه فکری و یا بدبینی در تحلیل حوادث تاریخی است که بگوییم حسین چنان به پیروزی خود در عراق اطمینان داشت که زن و فرزند خویش را همراه خود حرکت داد. ابدا چنین نیست. او می‌دانست همان خطری که در مکه او را تهدید می‌کند پس از رفتن وی به عراق، به سراغ بازماندگان او خواهد آمد. ولی با این تفاوت که اگر در مکه بمانند حاکم مکه آنان را می‌کشد و یا به زندان می‌افکند و این ضایعه هیچ گونه عکس‌العملی به دنبال نخواهد داشت. در صورتی که خواهیم دید اثری که سخنان خواهران وی در اجتماع کوفه و شام نهاد کمتر از اثر کشته شدن خود او نبود.
(صفحه 122)
(1) تلمسان مرکز ایالتی به همین نام است. شهری است سرسبز دارای باغستانهای فراوان حدود یکصد هزار تن سکنه دارد.

یقولون بافواههم ما لیس فی قلوبهم (آل عمران: 167)
به زبان چیزی می‌گویند که آن را در دل ندارند.
مسلم با نامه‌ی امام روانه‌ی کوفه شد. چنانکه مورخان نوشته‌اند در آغاز سفر دچار تشنگی و بی‌آبی گشت و دو راهنمای او مردند، او این پیش آمد را به فال بد گرفت، و از حسین (ع) استعفا خواست، ولی امام حسین در پاسخ او نوشت که ما اهل بیت به فال اعتقاد نداریم و تأکید کرد که باید مأموریت خود را انجام دهد. مسلم به کوفه درآمد و در خانه‌ی مختار ابن ابی‌عبیده‌ی ثقفی سکونت کرد. شیعیان دسته دسته به خانه‌ی مختار می‌آمدند و او نامه‌ی امام حسین را برای آنان می‌خواند و آنان می‌گریستند و بیعت می‌کردند. مورخان شیعی و سنی در شمار بیعت کنندگان به اختلاف سخن گفته‌اند و بعضی به راه مبالغه رفته‌اند. رقم بیشتر تمام مردم کوفه و کمتر از آن یکصد هزار و هشتاد هزار و کمترین رقم دوازده هزار نفر است.
مسلم به هنگام این مأموریت بیست و هشت ساله بود. مسلمانی پرهیزگار و پاکدل که به حقیقت برای این نام برازندگی داشت.
(صفحه 123)
مسلمانی آن چنان معتقد که رعایت مقررات دین و گفته‌ی پیغمبر را از هر چیز مهم‌تر می‌شمرد در دین‌داری او همین بس که چون پیغمبر قتل ناگهانی (ترور) را نهی کرده است - چنانکه خواهم گفت - وی بهترین فرصت را از دست داد، و از نهان‌خانه‌ی شریک بیرون نیامد و پسر زیاد را که به آسانی می‌توانست بکشد نکشت. تا حرمت این حکم را زیر پا ننهاده باشد. از طرفی این نخستین مأموریت سیاسی بود که به وی داده بودند. مسلم به هنگام درگیریهای عراق و کشته شدن عمویش علی و خیانت سپاهیان کوفه با پسرعمویش حسن هشت ساله بود. در هیچ یک از این صحنه‌های پرنیرنگ حضور نداشت و چون هرگز بانفاق و دورنگی زندگی نکرده بود گمان نمی‌کرد مسلمانی پیمانی ببندد، سپس به عهدی که بسته است وفا نکند. درباره‌ی یک مسلمان چنین گمانی نمی‌برد تا به مسلمانان و ده‌ها هزار مسلمان چه رسد. چون خود هر چه می‌گفت همان بود که در دل داشت و هر چه می‌گفت همان را انجام می‌داد باور نمی‌کرد این چندین هزار تن که چنین مشتاقانه و باهیجان به خاطر بیعت با او یکدیگر را کنار می‌زنند روزی از گرد وی پراکنده شوند. فرستاده‌ای بود که باید آنچه می‌دید به پسرعموی خود گزارش دهد و چنین کرد. وقتی استقبال مردم شهر را دید به حسین نوشت: « براستی مردم این شهر گوش به فرمان و در انتظار

رسیدن تواند.» و حسین از حجاز روانه‌ی عراق شد. در حالی که می‌بینیم پسر عباس، حسین را از کوفیان بیم می‌داد و به او می‌گفت از رفتن به کوفه بپرهیز! چرا؟ چون پسر عباس پیری بود سالخورده و سیاست پیشه‌ای کارآزموده. بارها بر شهرهای اسلامی حکومت کرده بود و زیر و روی کار را به خوبی می‌دید. به خصوص مردم کوفه را نیک می‌شناخت و می‌دانست چه خوش استقبال و بد بدرقه‌اند. می‌دانست چه خونی در دل علی کردند تا چنان مرد باتقوای خویش داری
(صفحه 124)
ناچار شد چند بار بر فراز منبر از آنان گله کند و از خدا مرگ خویش را بخواهد. دیده بود چگونه او را تنها گذاشتند و دشمن او را مجال دادند که از گوشه و کنار بر قلمرو فرماندهی وی بتازد و بر مسلمانان غارت برد. دیده بود چگونه سرانجام بر او تاختند و او را در محراب مسجد به خاک و خون غلتاندند. سپس دیده بود که چگونه آشکارا گرد فرزندش حسن را گرفتند و در نهان به دشمن او نامه نوشتند که اگر می‌خواهی حسن را دست بسته نزد تو می‌فرستیم. او وقتی نظر می‌داد گذشته و حال و آینده را می‌نگریست و به حسین می‌گفت به مردم عراق اعتماد مکن. این هر دو مشاور در آنچه می‌دیدند و نظر می‌دادند، از مشاهده‌های خود سخن می‌گفتند، با این تفاوت که یکی رویدادهای یک ربع قرن را در نظر می‌گرفت و دیگری بدانچه پیش روی او می‌گذشت می‌نگریست.
(صفحه 125)

نکثوا ایمانهم من بعد عهدهم (توبه: 12)
سوگندهای خود را از عهد خویش شکستند.
چون نامه‌های کوفه به دمشق رسید، یزید نگران شد و با اطرافیان خود مشورت کرد که چاره چیست؟ بعضی مورخان نوشته‌اند، سرجون مشاور رومی او، گفت اگر معاویه در این باره به تو دستوری دهد چه می‌گویی؟ گفت سخن او را می‌پذیرم. سرجون نامه‌ای از معاویه به او نشان داد که اگر در عراق دشواری پیش آید، یزید باید کوفه را به عبیدالله پسر زیاد که حاکم بصره است بسپارد (1) پیداست که با ساختن چنین داستان خواسته‌اند میزان درایت و پیش‌بینی معاویه را در کارها چنان نشان دهند که او حتی حادثه‌های پس از مرگ خود را نیز می‌دانست.
آنچه درست به نظر می‌رسد، این است که یزید از سرجون در این باره نظر خواسته و او عبیدالله را که در این وقت در بصره بسر می‌برد و یزید با او میانه‌ی خوبی نداشت، به وی پیشنهاد کرده است. یزید این
(صفحه 126)
رأی را پذیرفت و به پسر زیاد نوشت که حکومت کوفه نیز بدو سپرده می‌شود و باید هر چه زودتر آن شهر را آرام کند.
حقیقت این است که مشاور یزید، سرجون یا هر کس که بود در این باره اشتباه نکرده است. عبید زیر دست پدری تربیت شده بود که سالها در حکومت علی و معاویه حاکم شهرهای عراق بود. بهتر از هر کس از دسته‌بندیهای بصره و کوفه آگهی داشت. می‌دانست برای اینکه آشوبی را بخواباند باید از کجا شروع کند، به کجا جاسوس بفرستد، که را به زندان افکند و چه کسی را بکشد. عبید در چنین محیط سیاسی بزرگ شده بود و به خوبی از جزئیات این نوع حکومت اطلاع داشت. هنگام ورود به کوفه روشی را به کار برد که زیرکی و موقع شناسی او را می‌رساند. او مانند حاکمی که فرستاده‌ی خلیفه‌ی شام است و برای آرام ساختن ایالتی سرکش آمده رفتار نکرد. با گروهی از مردم بصره روانه‌ی کوفه شد. پیش از آنکه به شهر برسد، سر و صورت خود را پیچید و چون به کوفه درآمد مردم شهر پنداشتند، حسین ابن علی است که به سوی آنان آمده است. به هر جا که می‌رسید مردم برپا می‌خاستند و می‌گفتند پسر پیغمبر خوش آمدی! اینجا لشکرهای آماده و گوش به فرمان منتظر تو هستند به این ترتیب او در آغاز کار بی‌هیچ زحمتی موقعیت کوفه را دانست. از تعداد هواخواهان حسین، سران آنان و آمادگی این هواخواهان مطلع شد. بدون شک اگر مردم کوفه می‌دانستند او حسین نیست و عبیدالله پسر زیاد است

به او امان نمی‌دادند و در مدخل شهر کارش را می‌ساختند، اما او تا به داخل کاخ حکومتی نرسید خود را به آنان نشناساند. همین که به قصر رسید یکی از همراهان او بانگ زد، دور شوید! این امیر شما عبیدالله پسر زیاد است. آن وقت مردم دانستند کسی که خود را به این آسانی از چنگ آنان رهاند همان است که برای درهم کوبیدن ایشان آمده است. از یک سو دریغ خوردند که چه
(صفحه 127)
فرصتی آماده را از دست داده‌اند و از سوی دیگر دانستند با چه دشمنی حیله‌گر و باهوش روبرو شده‌اند. اگر به جای دوازده هزار تن که با مسلم بیعت کردند دو هزار تن و یا پانصد تن مردم کاردان و دوراندیش در کوفه گرد مسلم حاضر بود، می‌بایست بی‌درنگ قصر را فراگیرند، پسر زیاد را دستگیر کنند و بکشند و حکومت آل علی را تأسیس کنند و به دمشق نشان دهند که پهنای کار چند است. اما از همین عقب‌نشینی می‌توان دانست که بیعت کنندگان از چه دست مردمی بودند. از یک سو به حسین می‌نوشتند که با نعمان ابن بشیر انجمن نمی‌کنیم، به نماز او حاضر نمی‌شویم و انتظار ترا می‌بریم. از سوی دیگر پسر زیاد را این چنین به آسانی پذیره شدند. چرا؟ چون هر دو عکس‌العمل مناسب روحیه‌ی هر دو حاکم بود. پسر بشیر مردی نرم‌خو، آرامش‌جو و ملاحظه کار بود و می‌خواست دست خود را به خون نیالاید، در حالی که پسر زیاد مردی بود سخت‌دل و خونخوار و بی‌گذشت که بر دشمن نمی‌بخشید، و چنانکه بارها در تاریخ این مردم خوانده‌ایم و چنانکه در چند جای همین کتاب نیز نوشته شد، مردم کوفه برابر امیران ستمکار ناتوان بودند و در مقابل آنان که با ایشان نرمی نشان می‌دادند درشت رفتاری می‌کردند:

عاجز و مسکین هر چه ظالم و بدخواه
ظالم و بدخواه هر چه عاجز و مسکین

(صفحه 128)
(1) طبری، ج 7، ص 239.

الایمان قید الفتک (حدیث شریف)
بامداد آن شب پسر زیاد به مسجد رفت و چنانکه از پدرش آموخته بود با خطبه‌ای کوتاه و با عباراتی کوبنده که در روحیه‌ی چنان مردم بی‌فکر و زودباور اثری عمیق و آنی می‌نهاد، آنان را بیم داد که اگر نافرمانی کنند از ایشان نخواهد گذشت و اگر گوش بفرمان باشند، از بخششهای او بهره‌مند خواهند شد. سپس فرمان داد که کدخدایان هر محله رسیدگی کنند و فهرستی از غریبه‌ها آماده سازند و مواظب باشند که از کسی خلافی سر نزند. دومین کارش این بود که مخفی‌گاه مسلم را بداند تا پیش از آنکه دست بکار شود، کارش را بسازد. بنده‌ای معقل نام را طلبید و سه هزار درهم به او داد و گفت کوشش کن تا با پیروان مسلم آشنا شوی و چون چنین کسی را یافتی به او بگو مردی از شیعیانم و می‌دانم مسلم در چنین روزها به کمک محتاج است. می‌خواهم این پول را به او بدهم تا آن را در جنگ با دشمن خود مصرف کند. این مأموریت برای چنان جاسوسی چنان دشوار نبود. چند تن از بزرگان شیعه در کوفه مشهور بودند و او برای انجام مأموریت
(صفحه 129)
خود مسلم ابن عوسجه را که مردی زاهد و پارسا بود انتخاب کرد. در مسجد نزد او رفت و خود را از شیعیان اهل بیت شناساند و از وی خواست از مسلم رخصتی بطلبد تا به حضور او رسد. پسر عوسجه خدا را شکر کرد که چنین توفیقی نصیب مردی از شیعیان اهل بیت گردیده است. سپس او را سوگند داد که کار خود را پوشیده دارد و از این ماجرا به کسی خبر ندهد و چند روزی به خانه‌ی او رفت و آمد داشته باشد تا او بتواند از مسلم برای وی رخصت بگیرد. معقل بر این جمله سوگند خورد. روزهای بعد پسر عوسجه او را نزد مسلم برد و مسلم آن مال را از او گرفت و با وی بیعت کرد. به این ترتیب ابن‌زیاد دانست که پسر عقیل در کجا بسر می‌برد. در همان روزها که جاسوس پسر زیاد نزد مسلم ابن عوسجه می‌رفت مسلم از خانه‌ی مختار به خانه‌ی شریک ابن اعور رفت. شریک مردی بزرگ و سرشناس بود و عبیدالله زیاد بدو حرمت بسیار می‌نهاد. و چون شنید شریک بیمار است به او پیغام داد که شب هنگام به عیادت وی خواهد آمد. شریک به مسلم گفت این مرد بدیدن من می‌آید، تو باید در نهانخانه بمانی. چون به خانه‌ی من رسید و نزد من نشست بر وی بتازی و کارش را بسازی. وقت بیرون آمدن تو هنگامی است که من آب بخواهم. مسلم قبول کرد، پسر زیاد به خانه‌ی شریک آمد و با او به گفتگو پرداخت. شریک

آب خواست و منتظر بود که مسلم با شمشیر کشیده از نهانخانه بیرون آید اما او چنین نکرد. شریک ترسید فرصت از دست برود، بیتی خواند که معنی آن این است که چرا انتظار می‌بری؟ چون این بیت را چند بار بر زبان راند پسر زیاد نگران شد و ترسید که مبادا پشت پرده خبری باشد. پرسید این چه سخنی است که شریک می‌گوید هانی پسر عروه که همان وقت در خانه‌ی شریک بود گفت او بیمار است و دچار هزیان شده و این شعر خوانی بر اثر همان هذیان و بیماری است. اما پسر زیاد احتیاط را از دست نداد و برخاست و از آن خانه بیرون
(صفحه 130)
رفت. پس از رفتن ابن‌زیاد، شریک پرسید چرا او را نکشتی مسلم پاسخ داد به خاطر حدیثی که از پیغمبر روایت شده است که مرد باایمان کسی را به فتک(ترور)نمی‌کشد. (1) هانی گفت باری اگر او را می‌کشتی فاسقی، فاجری، ستمکاری، مکاری، را کشته بودی. به این ترتیب بزرگترین دشمن مسلم و حسین ابن علی و هانی و شریک از چنان مهلکه‌ای که بپای خود بدانجا آمده بود بیرون جست، تنها به خاطر اینکه مسلمانی پاکدین و پاک اعتقاد، که جز به اجرای درست احکام دین به چیزی دیگر نمی‌اندیشید نخواست به خاطر سلامت خود و پیروزی در مأموریتی که بعهده داشت حکمی از احکام دین را نقض کند، هر چند با رعایت این حکم آینده‌ی او و کسی که او را فرستاده است بخطر افتد. شریک روزی چند پس از این واقعه زنده بود و سپس درگذشت. نوشته‌اند پس از آنکه ابن‌زیاد مسلم و هانی را کشت به او گفتند، آن شب که شریک آن شعر را مکرر می‌کرد به خاطر آن بود که مسلم از نهانخانه بیرون آید و ترا بکشد. گفت به خدا دیگر بر جنازه‌ی هیچ عراقی نماز نخواهم خواند و اگر نه این بود که قبر پدرم زیاد در گورستانی است که شریک در آنجا بخاک سپرده شده است می‌گفتم او را نبش قبر کنند. (2).
پس از مرگ شریک مسلم به خانه‌ی هانی رفت. معقل نیز در آنجا به حضور وی رسید و هر روز پیش از همه‌ی مردم به خانه‌ی هانی می‌رفت و پس از همه از آنجا خارج می‌شد. به این ترتیب از کار مسلم و شیعیان او و تعداد آنان و تصمیماتی که می‌گرفتند اطلاع کامل می‌یافت، و این خبرها را به عبیدالله می‌داد. پسر زیاد با دانستن مخفی‌گاه
(صفحه 131)
مسلم و اطلاع از سران یاران و هواداران او به کار پرداخت. هانی را طلبید و از او بازخواست کرد که چرا مسلم را به خانه‌ی خود راه داده است. هانی ابتدا همه چیز را انکار کرد ولی با روبه‌رو شدن با معقل درماند. معقل پیش روی او ایستاد و گفت هانی مرا می‌شناسی؟ گفت آری می‌شناسم! بزرگ منافقی که تویی! و چون دانست انکار بی‌فایده است

گفت من مسلم را به خانه‌ام نخوانده‌ام. او بی‌خبر به خانه‌ی من آمد و هم اکنون که بازگردم وی را بیرون خواهم کرد. ولی پسر زیاد نپذیرفت و گفت تا او را تسلیم نکنی رها نخواهی شد. اگر عبیدالله هانی را رها می‌کرد ممکن بود هانی از مسلم بخواهد تا خانه‌ی وی را ترک گوید. اما پذیرفتن چنان تکلیف که عبیدالله در آن اصرار داشت برای هانی غیر ممکن بود. شیخی سرشناس و محترم هرگز نمی‌توانست مهمان خود را از سر سفره‌ی خویش بردارد و به دشمن او تسلیم کند. و ننگی بزرگ را برای خود و بازماندگان و قبیله‌ی خود بخرد. گفتگو بسیار شد و یک دو تن میانجی گشتند تا شاید هانی سرسختی نکند و مسلم را به ابن‌زیاد بسپارد، ولی او نپذیرفت. ابن‌زیاد او را نزد خود خواست و با عصایی که در دست داشت به صورت او کوفت و چهره‌ی او را زخمی کرد. سپس دستور داد او را زندانی سازند. خبر به قبیله‌ی مذحج رسید که پسر زیاد هانی را کشت. مذحجیان گرد قصر را گرفتند. پسر زیاد ترسید و شریح قاضی را طلبید و گفت برو و هانی را ببین که زنده است سپس ماجرا را به این مردم بگو! شریح به زندان رفت و هانی را مجروح و خون آلود دید، ولی وقتی با مردم روبرو شد همین اندازه گفت که هانی زنده است به خانه‌های خود برگردید و آنها هم پراکنده شدند. به این ترتیب با شهادت ناقصی که قاضی مسلمان دین به دنیا فروخته داد، فرصتی دیگر از دست هواداران مسلم و هانی رفت. آن روز که این مردم گرد قصر را گرفته بودند، جز تنی چند از مأموران پسر زیاد کسی با او نبود. اگر مختصر

(صفحه 132)

تدبیری داشتند کار عبیدالله به پایان می‌رسید. اما این امری طبیعی است که هر جا غوغا فراهم آید، پیش از هر چیز عقل و منطق فرار می‌کند. همین که خبر دستگیری و زندانی شدن هانی در شهر منتشر شد، مسلم دانست که دیگر درنگ جایز نیست و باید از نهانگاه بیرون آید و جنگ را آغاز کند. پس جارچیان خود را فرستاد تا مردم را آگاه سازند. نوشته‌اند از هجده هزار تن که با او بیعت کرده بودند چهار هزار تن در خانه‌ی هانی و خانه‌های اطراف گرد آمده بودند. جارچیان شعار«یا منصور امت»(3) دادند و یاران مسلم از هر سو فراهم گشتند. مسلم آنان را به دسته‌هایی تقسیم کرد و هر دسته را به یکی از بزرگان شیعه سپرد. دسته‌ای از این جمعیت به قصر ابن‌زیاد روانه شدند. چنانکه نوشته‌اند در این ساعت که مهاجمان آنجا رسیدند تنها سی تن پاسدار و بیست تن از سران کوفه و خانواده‌ی ابن‌زیاد در آنجا بودند. اگر این مردم که قصر را محاصره کردند مردان جنگ بودند، یا اگر از عاقبت اندیشی و تدبیر بهره‌ای داشتند، یا اگر فرماندهانی کارآزموده بر سر آنان بود باید همان دم قصر را بگیرند و پسر زیاد را از پا درآورند. لکن چنانکه بارها گفته‌ام و بارها خوانده‌اید اینان از همان دسته

مردمی هستند که نخست کاری می‌کنند، سپس درباره‌ی آنچه کرده‌اند می‌اندیشند. وقتی پسر زیاد خود را گرفتار دید از سی تن بزرگان کوفه که گرد او بودند تنی چند را میان مردم فرستاد تا جمعیت را پراکنده کنند. آنان که مردانی کار دیده بودند می‌دانستند مردم بی‌تدبیر و آشوبگر را چگونه می‌توان از هیجان بازداشت. هر یک از آنها بنزد گروهی رفت و گفت ای مردم چه می‌خواهید؟ چه می‌کنید؟ مگر نمی‌دانید سپاهیان
(صفحه 133)
شام فردا می‌رسند. مگر نمی‌دانید با لشکر شام نمی‌توان درافتاد. اگر پای این سپاه به کوفه برسد دمار از روزگار شما برمی‌آورد. در آن لحظه کسی نبود که فکر کند لشکر شام هم اکنون گرفتار پای‌تخت و نگران حجاز و مصر و دیگر نقاط آماده‌ی طغیان است. و بر فرض هم که چنین لشکری آماده باشد و براه افتد تا یک ماه دیگر به کوفه نخواهد رسید. چنین حساب ساده را نه آن مردم بی‌فکر می‌دانستند و نه در آن آشوب کسی بود که آنان را مطلع سازد. اگر هم خیراندیشی بود و می‌گفت معلوم نبود بپذیرند. تهدید این خانها و خانزاده‌ها و اشراف منافق کارگر افتاد و از هر سو پدران و مادران از خانه بیرون می‌تاختند و با گریه و زاری فرزندان خود را به خانه می‌کشاندند. هر کس فرزند خود را می‌دید می‌گفت بتو چه که در این جنگ شرکت کنی؟ این همه مردم برای یاری مسلم بس است. از نرفتن تو چه زیانی خواهد دید؟ عده‌ای هم راستی ترسیدند و میدان را خالی کردند. نتیجه این شد که از هجده هزار تن مردمی که بر سر جان خود با مسلم پیمان بسته بودند شامگاه جز سی تن با او نماند و چون نماز شام را خواند یک تن از یاران خود را همراه نداشت.
(صفحه 134)
(1) الایمان قید الفتک(طبری، ج 7، ص 248).
(2) طبری، ج 7،249.
(3) این شعار از آیه‌ی 35 سوره اسرا، مأخوذ است که هر گاه کسی مظلوم کشته شود خونخواه او حق دارد انتقام او را بگیرد در کشتن اسراف نورزد همانا او منصور است.

و قل اعملوا فسیر الله عملکم (توبه: 105)
بگو! بکنید بزودی خدا کردار شما را می‌بیند.
پسر زیاد و همراهان او چنان از انبوه مردم ترسیده بودند که پس از پراکنده شدن آنان از گرد مسلم و خاموش شدن سروصداها باز هم جرأت نمی‌کردند از کاخ بیرون آیند. گمان می‌کردند مسلم و همراهان او حیله‌ی جنگی بکار برده‌اند و می‌خواهند آنان را از پناهگاه بیرون آورند و کارشان را بسازند. پس از آنکه پاسی از شب گذشت و دیدند کسی به سروقت ایشان نمی‌آید مشعل داران را به جست‌و جو فرستادند، اما آنان چندان که بیشتر جستند، کمتر یافتند. برگشتند و به عبیدالله خبر دادند، کسی اطراف ما نیست. ابن‌زیاد چون اطمینان یافت که مردم کوفه گرد مسلم را خالی کرده‌اند، دو تن از اطرافیان خود را به کوچه‌های شهر فرستاد تا به مردم خبر دهند که باید نماز خفتن را در مسجد بگزارند. هر کسی در مسجد حاضر نشود برای او امانی نیست. دیری نگذشت که مسجد از مردم پر شد. پسر زیاد به منبر رفت و ضمن تهدید و تطمیع حاضران گفت:«مردم دیدید پسر عقیل نادان
(صفحه 135)
بی‌خرد چه آشوبی در این شهر بپا کرد و چگونه امنیت شهر را بهم زد؟ بدانید هر کس این مرد را به خانه‌ی خود پناه دهد، هر کس نهان جای او را بداند و حکومت را مطلع نسازد، خونش مباح خواهد بود». سپس رو به رئیس شرطه‌ی خود کرد و گفت:«حصین بن تمیم! مادرت به عزایت بنشیند، اگر مسلم از چنگ تو بگریزد! تو رخصت داری به هر خانه‌ای از خانه‌های کوفه بروی و آنجا را تفتیش کنی!»مسلم چون نماز شام را خواند و خود را تنها دید در کوچه‌های کوفه سرگردان شد. به هر طرف رو آورد گروهی را بر سر راه خود دید که مراقب راهگذران و در جست‌و جوی او هستند. سرانجام به کوچه‌ای بن‌بست رفت. در آن کوچه از شدت خستگی بر در خانه‌ای نشست و از خانه خدا که زنی بود و طوعه نام داشت آب طلبید. پس از آنکه آب نوشید، زن از او خواست به خانه‌ی خود برود زیرا ماندن او بر در آن خانه که مردی در آنجا نبود صورت خوشی نداشت. مسلم ناچار خود را به طوعه شناساند و زن که از شیعیان علی(ع)بود او را بدرون برد و پناه داد. اما شب هنگام پسر وی چون رفت و آمد مادر خود را به غرفه‌ی مسلم دید بدگمان شد و سرانجام با پرسش و اصرار دانست گم شده‌ی ابن‌زیاد در آن خانه و نزد مادر وی بسر می‌برد. پسر طوعه بامداد نزد پسر اشعث که از سرهنگان مورد احترام عبیدالله بود رفت و او

را خبر داد. پسر اشعث با شادمانی تمام کودک را نزد عبیدالله برد و او عبیدالله را آگاه کرد که مسلم در خانه‌ی او نزد مادرش پناهنده است. این داستان را با چنین تفصیل طبری که از قدیمیترین مورخان است، از ابومخنف که خود با زمان وقوع حادثه فاصله‌ی چندانی نداشت نقل می‌کند. جزئیات حادثه به این صورت که نوشته‌اند درست است یا نه؟ خدا می‌داند، ولی آنچه مسلم است اینکه ترکیب داستان ساختگی نیست. مشاجره‌ی ابن‌زیاد با هانی و زخمی ساختن او، بزندان
(صفحه 136)
افکندن وی، شورش قبیله‌ی هانی و ناچار شدن مسلم از قیام. به راه افتادن بیعت کنندگان و گرد قصر ابن‌زیاد را گرفتن و سپس دسته دسته و گروه گروه پراکنده شدن و سرانجام مسلم را تنها گذاشتن، وقوع همه‌ی این حواث به همین صورت که نوشته‌اند طبیعی به نظر می‌رسد. کسی که به روحیه‌ی مردم کوفه آشنایی داشته باشد، کسی که تاریخ قیام‌های ناپخته و حساب نشده را در طول تاریخ خوانده است مطمئن می‌شود که صورت کلی داستان از آغاز تا انجام درست می‌نماید. قطعا صدها تن ناظر چنان حادثه بوده و هر یک به تفصیل داستان را بنوعی بازگو کرده‌اند و سپس تاریخ آن را در ضبط آورده است. اما در جزئیات حادثه مانند بیرون آمدن مشعل‌چیان از قصر و کسی را ندیدن و یا سرگردانی مسلم در کوچه‌ها و گفت‌گوی او با طوعه احتمال می‌رود الفاظ آنچه ضبط شده با آنچه رخ داده یکی نباشد. به هر حال اینکه بامداد آن شب فرستادگان پسر زیاد برای دستگیری مسلم به خانه‌ی طوعه رفته‌اند، چیزی است که تاریخ نویسان با آن همداستان‌اند. همین که ابن‌زیاد پناهگاه مسلم را دانست محمد اشعث را با شصت یا هفتاد تن برای دستگیری او فرستاد. مسلم در خانه‌ی طوعه بود که صدای سم اسبان و آواز سربازان را شنید و دانست برای دستگیری او آمده‌اند. در چنان موقعیت وظیفه داشت که نخست صاحب‌خانه را از گزند هجوم آوران برکنار دارد، به این جهت فوری برخاست و با شمشیر کشیده بر آنان تاخت و آنان را از خانه‌ی طوعه بیرون ریخت. سربازان پسر زیاد چون دلاوری و ضرب دست او را دیدند به بام‌ها رفتند و با سنگ پرانی و آتش‌ریزی وی را خسته کردند، با این همه مسلم تسلیم نشد. پسر اشعث گفت مسلم خودت را بکشتن مده! تو در امانی و کسی با تو کاری ندارد! مسلم گفت:
(صفحه 137)
سوگند می‌خورم که آزاد مرد کشته شوم هر چند مرگ چیزی ناخوشایند باشد هر مردی روزی با چیزی ناخوشایند روبرو می‌شود و هر نوش با نیشی همراه می‌گردد من نمی‌خواهم مرا بفریبید یا به من دروغ بگویید پسر اشعث بار دیگر گفت نه کسی می‌خواهد ترا بفریبد و نه کسی

می‌خواهد ترا بکشد، گفتم تو در امانی. همه‌ی آنها هم که با او بودند جز عمر بن عبدالله بن عباس، همین را گفتند. اما او گفت من خود را در این ماجرا داخل نمی‌کنم. سرانجام او را بر استری سوار کردند و شمشیرش را گرفتند و رو به قصر بردند. در این وقت مسلم به گریه افتاد. همان مرد که در امان دادن وی با دیگران شرکت نکرد گفت:« مسلم کسی که به طلب حکومت برمی‌خیزد اگر با چنین پایانی رو به‌رو شود نباید گریه کند!». مسلم گفت به خدا سوگند گریه‌ی من برای خودم نیست. برای آنها می‌گریم که با خواندن نامه‌ی من به وعده‌ی یاری این مردم دلگرم شده‌اند و هم اکنون در راه عراق هستند. سپس به محمد اشعث گفت بنده‌ی خدا! می‌دانم که تو از عهده‌ی امانی که بمن دادی برنخواهی آمد ولی از تو می‌خواهم نامه‌ای به حسین بنویسی و او را از آنچه بر سر من آمده است آگاه سازی! به او بنویس فریب مردم عراق را مخور! اینها همان مردمند که پدرت را چندان آزردند که از دست آنان آرزوی مرگ می‌کرد. از همانجا که این نامه را می‌گیری برگرد و خود را بخطر میفکن! پسر اشعث گفت به خدا قسم چنین خواهم کرد و به ابن‌زیاد هم خواهم گفت که من ترا امان داده‌ام. طبری نوشته است که پسر اشعث از همانجا مردی را با نامه‌ای نزد حسین فرستاد و فرستاده‌ی او در منزل زباله به حسین (ع) رسید و او را از آنچه بر سر مسلم رفته است خبر داد. ولی چنین داستانی بی‌گمان دروغ است. زیرا اولا محمد اشعث چندان
(صفحه 138)
با خانواده‌ی علی میانه‌ی خوشی نداشت. داستان نفاق پدر وی را با علی در جنگ صفین می‌دانیم، و به احتمال قوی اشعث بن قیس در توطئه قتل علی بی‌دخالت نبود. از این گذشته محمد اشعث ممکن نبود بدون کسب اجازه از پسر زیاد نامه‌ای به حسین ابن علی بفرستد و ابن‌زیاد هرگز چنین اجازه‌ای به وی نمی‌داد. ممکن است کسانی از قبیله‌ی کنده چنین حکایتی را پرداخته باشند تا از زشتی کار مهتر زاده‌ی خود اندکی بکاهند. مسلم را با چنین وضع به قصر ابن‌زیاد آوردند. خستگی، تلاش، خونریزی زخمها، گرمی هوا او را سخت تشنه ساخته بود. در مدخل کاخ ابن‌زیاد کوزه‌ی آبی دید. گفت از این آب جرعه‌ای به من بنوشانید. یکی از همان مردم که هر روز قبله عوض می‌کنند و هر ساعت به رنگی درمی‌آیند و خدا می‌داند تا آن روز چند نامه به حسین ابن علی نوشته و او را به آمدن عراق تشویق کرده بودند گفت:« از این آب قطره‌ای نخواهی چشید مگر اینکه در آتش دوزخ از حمیم جهنم بنوشی!» مسلم از این همه بی‌حیایی و درنده‌خویی در شگفت مانده پرسید تو که هستی؟ گفت:«من آن کسی هستم که چون تو منکر حق شدی وی آن را پذیرفت. و چون تو امام خود را مخالفت کردی او وی را اطاعت کرد و چون تو نافرمانی نمودی او فرمان برداری کرد. من

مسلم ابن عمر باهلی هستم.»متأسفانه تاریخ جزئیات بسیار بی‌ارزشی را ثبت می‌کند اما آنجا که باید رویدادهای مهم را بنویسد خاموش می‌ماند. نمی‌دانم هرگز پای این مرد باهلی به خانه‌ی مختار و شریک رسیده و با مسلم بیعت کرده بود یا نه. ولی پاسخهای وقاحت‌آمیز او به مسلم نماینده‌ی خوی و خصلت فرومایگانی است که از گذشته‌ی خود بیمناک‌اند و می‌خواهند برای آینده‌ی خویش نزد حکومت تازه جایی باز کنند. اگر
(صفحه 139)
هم این مرد در چند روز پیش نزد مسلم نرفته و با او بیعت نکرده بدون تردید باواسطه و وسیله جای پایی هم برای آینده میان آن دسته نهاده بود. مسلم گفت ای مرد باهلی چه سخت‌دل و درشت‌خو و ستمکار مردی هستی! تو سزاوارتر از من به جاودان ماندن در دوزخ می‌باشی. سرانجام او را به کاخ درآوردند. پسر اشعث به ابن‌زیاد گفت من او را امان داده‌ام. ابن‌زیاد پاسخ داد تو چه حق داری که به او امان دهی یا ندهی!؟ ما تو را برای دستگیری او فرستاده بودیم نه امان دادن به وی. نکته‌ای را که در اینجا باید تذکر داد و نشان دهنده‌ی سقوط یکپارچه‌ی اجتماع اسلامی در مدت نیم قرن است، اینکه از زمان تأسیس حکومت اسلام در مدینه، اصلی مسلم بین مسلمانان رواج یافته و پیغمبر آن را امضا کرده بود. اگر مسلمانی کسی را امان می‌داد، همه‌ی مسلمانان ناچار از پذیرفتن آن امان‌نامه بودند. هنگامی که عباس در شب محاصره‌ی مکه ابوسفیان را همراه خود نزد پیغمبر آورد عمر او را دید و قصد کشتن او را کرد و گفت الحمدالله که بر تو دست یافتم و تو در امان هیچ مسلمانی نیستی. عباس گفت چنین نیست من او را امان داده‌ام. ناچار عمر تسلیم شد و ابوسفیان از مرگ رهایی یافت. پس از گذشت نیم قرن می‌بینیم یکی از گماشتگان نوه‌ی ابوسفیان چون می‌شنود مرد به ظاهر مسلمانی نواده‌ی پیغمبر را امان داده است، می‌گوید این امان اعتباری ندارد. از آن جمع به ظاهر مسلمان یک تن برنخاست و به او نگفت پذیرفتن امان در مسلمانی اصلی مسلم است. و حالا که محمد، مسلم را امان داده تو باید آن را بپذیری. گفتگوهایی که در آن لحظات در چنان اجتماع شوم و غیر انسانی بین این مظلوم شرافتمند و آن ستمکاران بی‌شرم رفته است، از یک سو تأثیرآور و از سوی دیگر حیرت‌انگیز است. حیرت‌انگیز از آن جهت که مردی خود را نماینده‌ی جانشین پیغمبر می‌داند، مردی که خود و
(صفحه 140)
پدرش تا چندی پیش بخود می‌بالیدند که جزء چاکران و خدمتگزاران عموی همین شخص هستند که دست بسته او را پیش خود برپا نگاه داشته است. اما امروز بی‌آنکه این مرد مرتکب جنایتی و یا جرمی که در مسلمانی سزاوار چنین کیفر است شده باشد با او چنان رفتار می‌کنند. در چنان

لحظه پسر زیاد متوجه شد که ممکن است وضع مسلم دل سختتر از سنگ حاضران را بحال او به رقت آورد، در صورتی که چنین توهمی بی‌جا بود. مع ذلک از روی دوراندیشی برای آنکه احساسات حاضران را به ضد او برانگیزد گفت: مسلم! مگر تو نبودی که در مدینه شراب می‌خوردی؟! این شیوه‌ی مردمان پست نهادست که چون به منطق درمی‌مانند به تهمت توسل می‌جویند. مسلم به جای اینکه در خشم شود از این همه بی‌شرمی درشگفت ماند و گفت:« پسر زیاد من شراب بخورم؟! سزاوارتر از من به شرابخواری کسی است که از نوشیدن خون مسلمانان و کشتن بی‌گناهان و دستگیری و شکنجه‌ی آزادمردان به صرف تهمت و گمان باکی ندارد. و نه تنها چنین گناهانی بزرگ را مرتکب می‌شود و پشیمان نمی‌گردد، بلکه چنان می‌نمایاند که ابدا کار زشتی نکرده است.»سخنی گفت که مجلسیان را خواه و ناخواه با خود همداستان کند. گفت تو چیزی را می‌خواهی که خدا دیگری را درخور آن می‌داند. - و آن دیگری که درخور آن است کیست؟ - امیرالمؤمنین یزید! - در این صورت خدا میان من و تو داوری خواهد کرد. پسر زیاد در این گفت‌گو نیز درماند و نتیجه‌ای را که طالب آن بود بدست نیاورد. این بار خواست قدرت خود را برخ مسلم بکشد:
(صفحه 141)
- به خدا ترا چنان می‌کشم که کسی را در اسلام بدان صورت نکشته باشند. - تو بیش از دیگران می‌توانی در اسلام بدعتهایی پدید آوری که پیشینیان چنان نکرده‌اند. این بار هم پسر زیاد شکست خورد. ناچار چنانکه سنت جاهلان است که چون برابر خصم بدلیل درمانند سفاهت آغاز می‌کنند، حسین و علی و عقیل را دشنام داد. مسلم دیگر سخنی نگفت و خاموش ماند. پایان این صحنه‌ی غم‌انگیز را به اختصار می‌نویسم. پسر زیاد پس از کشتن مسلم و هانی گفت ریسمان به پای هر دو نعش ببندند و در بازارهای کوفه بگردانند. کسی چه می‌داند شاید چند تن هم از آنان که بیعت این مسلمان مظلوم را در گردن داشتند در میان کشندگان نعش بودند. و می‌خواستند با این خوش‌خدمتی خود را از تهمت برهانند و امیر تازه را از خود خشنود سازند و یا به او نشان دهند که اینان همیشه چاکر حاکم ستمکار بوده و هستند. تنها تذکر یک نکته لازم می‌نماید. نکته‌ای که نشان دهنده‌ی جانبی دیگر از سقوط اجتماع اسلامی در این پنجاه سال است: در آن گیرودار مسلم به فکر وصیت افتاد. وصیت در مسلمانی امری است مشروع که نسبت به متعلق آن گاه واجب و گاه مستحب و گاه مباح است. پذیرفتن وصایت نیز کاری ممدوح است. در چنان مجلسی باید گروهی برمی‌خاستند و هر یک وصیت او را تعهد می‌کردند. ولی از میان آن همه نامردم حتی یک تن برنخاست. ناچار خود در حاضران نگریست تا یکی را برگزیند، اما به چه کسی اعتماد کند؟ به هر که دیده دوخت در او روی

امیدی ندید. عمر سعد را مخاطب ساخت و گفت ما و تو خویشاوندیم بیا و وصیت مرا بشنو! عمر نپذیرفت و برای خوش‌خدمتی به پسر زیاد، درخواست
(صفحه 142)
او را نشنیده گرفت، تا اینکه ابن‌زیاد بدو رخصت داد. مسلم او را به گوشه‌ای برد. نخست درباره‌ی وام خود وصیت کرد که هفتصد درهم در کوفه مقروضم، آنچه دارم بفروش و این وام را بپرداز! دوم اینکه تن مرا در گوشه‌ای به خاک بسپار! سوم اینکه به حسین نامه بنویس که به کوفه نیاید. این سه مطلب موضوعی سیاسی نبود که افشا نکردن آن به زیان خاندان ابوسفیان باشد، ولی این وصی نابزرگوار که پدرش را یکی از عشره‌ی مبشره دانسته‌اند، آن روز در سقوط اخلاقی بدرجه‌ای رسیده بود که نزد مسلم برگشت به پسر زیاد گفت می‌دانی مسلم چه گفت؟ عبیدالله پاسخ داد:«گاهی مردم، خیانت‌کاری را امین می‌پندارند و او را وصی خود می‌سازند. اگر مسلم مرا وصی خود می‌کرد، آنچه می‌خواست انجام می‌دادم». مسلما این گفته‌ی پسر زیاد نیز دروغ بود ولی فقط می‌خواست عمر سعد را در آن مجلس پیش روی حاضران رسوا کند و درهم بکوبد.
(صفحه 143)

من رآی منکم المنکر فلیغیرنه بیده (کنز العمال حدیث شریف)
مسلم در کوفه با چنان استقبال گرمی روبه‌رو گردید که بیش از آن تصور نمی‌رفت، وقتی شور و هیجان مردم را دید نامه‌ای به این مضمون به پسرعموی خود نوشت«راهبر کاروان هیچ‌گاه به مردم خود دروغ نمی‌گوید. مردم این شهر یک صدا و یک دل پیرو تو و گوش بفرمان تو هستند، باید هر چه زودتر بدین سو حرکت کنی.»آن نامه‌های پی‌درپی با چنان عبارتهای شیوا و پرتأکید، آن پیکها که به پشتوانه‌ی راستگویی نامه‌نگاران از پس یکدیگر می‌آمدند و اشتیاق مردم کوفه را برای جانبازی در راه حسین و بدست آوردن حکومت به او می‌گفتند، این نامه که شاهد عینی در کوفه و سفیر و فرستاده‌ی او برای وی نوشته است، تکلیف را روشن کرد. امام باید به عراق برود. اتفاقا در آن روزها از حادثه‌ی دیگری آگاه شد که او را بر بیرون رفتن از حجاز مصمم‌تر ساخت. او دانست که فرستادگان یزید خود را به مکه رسانده‌اند تا در مراسم حج
(صفحه 144)
بر وی حمله برند و ناگهان او را بکشند. پس مقدمات قیام از هر جهت آماده شده بود، به این ترتیب: نخست: اینکه او مانند آن دو تن دیگر از بزرگان و بزرگ زادگان مهاجر با یزید بیعت نکرده و حکومت او را به رسمیت نشناخته بود، بنابراین هیچ گونه تعهدی - شرعی یا اخلاقی - مقابل این مرد که ادعای رهبری مسلمانان را می‌کرد نداشت. دوم: اینکه خود را برای رهبری مسلمانان از آن دو تن شایسته‌تر می‌دانست و این حقیقتی بود که گذشته از عامه‌ی مردم آن دو مدعی امامت نیز آن را قبول داشتند. سوم: اینکه وی یزید را مردی فاسق، فاجر و نالایق می‌دانست که تنها از راه توطئه و نیرنگ و تهدید و یا برخورداری از حمایت مردم شام- آن هم از طریق اطاعت کورکورانه - حقی را که درخور آن نیست غصب کرده است. چهارم: تسلط یزید بر مسلمانان و ادعای خلافت منکری بود روشن، زیرا حکومت او نه بر پایه‌ی مشورت با مسلمانان بود و نه براساس خویشاوندی با پیغمبر و نه به خاطر لیاقت شخصی وی بدین ترتیب بدعتی بود که هیچ مسلمان متدینی آن را نمی‌خواست. پنجم: کوشش برای زدودن بدعت و نابود ساختن منکر وظیفه‌ی هر مسلمانی است و او که فرزند زاده‌ی پیغمبر است بیشتر از هر کس در این باره وظیفه دارد. ششم: تأخیر از نهی منکر هنگامی رواست که کسی قدرتی را که شایسته‌ی چنین قیامی است نداشته باشد، به این جهت او در مدت بیست سال برابر معاویه که او نیز چون فرزندش ضایع کننده‌ی حقوق مسلمانان بود خاموش ایستاد. لیکن

اکنون که به قدر کافی نیرو برای او آماده شده، دیگر نباید درنگ کند. باید هر چه زودتر با چنین منکری به مبارزه
(صفحه 145)
برخیزد. هفتم: چنانکه گفتیم حسین نیز چون پدرش مرد دین بود. وی در قیام خود رضای خدا و آسایش مسلمانان را می‌خواست. سیاستمداری نبود که تنها حساب بدست آوردن قدرت را داشته باشد- آن هم از هر راه که ممکن گردد- دیدیم که چون مردم با علی به خلافت بیعت کردند، نخستین اقدام او برداشتن معاویه از حکومت دمشق بود و هر چند مشاوران وی به او گفتند باید این کار را چند ماهی به تأخیر اندازد تا پایه‌های حکومت محکمتر گردد گفت: راضی نیستم معاویه یک لحظه بر مسلمانان ستم کند. هشتم: چنانکه گفتیم حسین دانسته بود که یزید به هیچ وجه از او دست برنخواهد داشت و اکنون که بیعت او را نپذیرفته و از مدینه به مکه آمده، کسانی را فرستاده است تا به هنگام حج او را ناگهان بکشند. با ریختن خون او دو منکر در جامعه‌ی اسلامی پدید می‌آمد: یکی اینکه حرمت خانه‌ی خدا شکسته می‌گردید و در جایی که چرنده و پرنده در آن در امان است و کسی نباید متعرض آنان گردد، پسر دختر پیغمبر را می‌کشتند. دیگر اینکه با چنین کشتن خون او به هدر می‌رفت. فراهم آمدن مجموع این مقدمات تکلیف او را روشن کرد. او باید به عراق برود. وقتی پسر عباس دانست که حسین تصمیم رفتن به عراق را دارد، نزد او رفت و گفت: «پسر عمو! این مردمی که تو را دعوت کرده‌اند حاکم خود را از شهر خویش رانده و خزانه‌ها را در اختیار گرفته و منتظر آمدن تو هستند؟ اگر چنین است به عراق برو! اما اگر حاکم یزید سر جای خود نشسته است و مردم از او اطاعت می‌کنند و مالیات دولت را به او می‌پردازند، تو نباید بروی! چه ممکن است با رفتن تو حاکم مقاومت کند، جنگ درگیرد؛ آنگاه این مردم ترا رها کنند و از او پشتیبانی نمایند».
(صفحه 146)
چنین پیشنهادی از نظر سیاستمداری که جهانداری و حکومت را بخواهد، حساب شده و درخور توجÀاست، ولی آنچه حسین (ع) می‌خواست مبارزه‌ی با منکر بود نه بدست آوردن حکومت. چنانکه گفتیم مبارزه‌ی با منکر وظیفه‌ی عموم مسلمانان است اما اگر چنین کار نیاز به بسیج نیرویی بزرگ داشته باشد برای نظم و بکار انداختن این نیرو به رهبر احتیاج خواهد بود، و او در خود شایستگی چنین رهبری را می‌دید. اگر مردم کوفه خود به خود می‌توانستند به یزید بشورند و او را از حکومت بردارند، دیگر نیازی نبود از او دعوت کنند تا بنزد آنها برود و رهبری قیام را بعهده بگیرد. در روزهایی که سیل نامه از کوفه به مکه روان شده بود، حسین نامه‌ای هم به چندتن از بزرگان بصره نوشت و آنان را بیاری خود خواند. دو تن از

رئیسان قبیله‌ی بنی‌سعد و بنی‌نهشله با قبیله‌ی خود یاری او را پذیرفتند ولی آن قدر درنگ کردند که وقتی آماده‌ی حرکت شدند خبر کشته شدن امام به آنان رسید. کاروان که جز خویشان نزدیک امام تنی چند هم بدان پیوست، آماده‌ی حرکت شد. حاکم مکه خبر یافت و فرستادگان او سر راه را بر حسین گرفتند که چرا می‌خواهی اختلاف کلمه پدید کنی! و آرامش اجتماع را بر هم بزنی! حسین در پاسخ آنان تنها آیه‌ای از قرآن خواند که«من مسؤول کار خود هستم و شما مسؤول کار خود
هستید. من از کار شما بیزارم و شما از کار من بیزارید.»(1).
پسر زبیر هم برای ظاهرسازی نزد او آمد که اگر می‌خواهی همین جا بمان! و من کار را بتو می‌سپارم، ولی حسین اعتنای درستی به گفته‌ی او نکرد چه می‌دانست سخن وی از دل برنخاسته است،و دیگر اینکه سخن بر سر زمامداری و ریاست نبود که اگر در عراق به دست نیامد
(صفحه 147)
در حجاز فراهم گردد. چون کاروان به راه افتاد خبر به عبدالله بن جعفر طیار عمو زاده‌ی حسین رسید. او از یک سو نامه‌ای برای حسین نوشت که در رفتن شتاب نکند تا وی خود را بدو برساند، و از سوی دیگر نزد حاکم مکه رفت و امان نامه‌ای برای حسین گرفت و به همراهی یحیی بن سعید برادر عمرو بن سعید حاکم مکه خود را به حسین رسانید و از او خواست تا از رفتن به عراق منصرف شود. لازم است در اینجا متن امان نامه و پاسخی را که حسین بدان داده است از لحاظ اهمیتی که دارد نوشته شود.
حاکم مدینه چنین می‌نویسد:«شنیده‌ام عازم عراق هستی! از خدا می‌خواهم از تفرقه‌افکنی بپرهیزی! چه من بیم دارم در این راه کشته شوی! من عبدالله ابن جعفر و یحیی بن سعید را نزد تو می‌فرستم تا به تو بگویند تو در امان من هستی! و از صله و نیکویی و مساعدت من بهره‌مند خواهی بود!»معلوم است پاسخ چنین نامه از جانب حسین چه خواهد بود وی نوشت« کسی که مردم را به طاعت خدا و رسول بخواند و نیکوکاری را پیشه گیرد هرگز تفرقه‌افکن نیست! و مخالفت خدا و پیغمبر را نکرده است. بهترین امان، امان خداست. کسی که در دنیا از خدا نترسد در روز رستاخیز از او در امان نخواهد بود. از خدا می‌خواهم در دنیا از او بترسم تا در آخرت از امن او بهره‌مند شوم. در نامه‌ی خود نوشته‌ای که قصد صله و نیکویی درباره‌ی من داری! خدا در دنیا و آخرت به تو جزای خیر دهد.»از روزی که کاروان از مکه روانه‌ی عراق شد تا پیش از آنکه از کشته شدن مسلم و هانی آگاه گردد یک دو تن به امام برخوردند چون از آنان می‌پرسید وضع عراق چگونه است؟ می‌گفتند:« دلهای مردم با تو و شمشیرهای آنان با بنی‌امیه است.»شمار دقیق آنان که از مکه با این
(صفحه 148)

کاروان به سوی عراق حرکت کردند چند تن بوده است، خدا می‌داند چون این جزئیات برای تاریخ آن روز ارزشی نداشته، آن را ضبط نکرده است. در حالیکه ثبت چنین رقم بسیار پرارزش بوده است، اما چنانکه در فصلهای گذشته گفتیم چون حجاز آمادگی شرکت در این قیام را نداشت، تنها ممکن است چند تن مرد باایمان و نیز عده‌ای از فرصت‌طلبان که به آینده‌ی این رهبر امید دوخته بودند وی را همراهی کرده باشند. چنانکه در گفت‌گوی فرزدق با پسر عمرو ابن ابن‌العاص می‌بینیم در مکه کسانی بودند که پیروی حسین را مسلم می‌دانستند. فرزدق می‌گوید حسین ابن علی را با ساز و برگ آراسته در بیرون مکه دیدم. از او پرسیدم چرا شتاب‌زده و حج نکرده می‌روی؟ گفت اگر شتاب نکنم دستگیر خواهم شد. از من پرسید که هستی گفتم مردی عراقی‌ام! بیش از این در این باره از من نپرسید. سپس گفت مردم عراق را چگونه دیدی؟ گفتم دلهای آنان با تو است و شمشیرهای آنان با بنی‌امیه و قضا به دست خداست. آنگاه چند مسأله از احکام حج از او پرسیدم، همین که از او گذشتم به خیمه‌ی عبدالله ابن عمرو بن عاص رسیدم و او را از ملاقات خود با حسین خبر دادم. گفت چرا به دنبال او نرفتی او حکومت را بدست خواهد گرفت. همین که این سخن را از عبدالله شنیدم بر دلم گذشت که خود را به حسین برسانم، لکن دوباره بیاد پیمبران و کشته شدن آنان افتادم، و از رفتن با حسین منصرف شدم. دیری نگذشت که دانستم وی را کشته‌اند (2).

این گفت‌گو تا چه اندازه با حقیقت سازگار است نمی‌دانم، قسمت نخست آن مسلم است چون در همه‌ی اسناد دیده می‌شود اما نیمه‌ی دوم آن را هم اوضاع و احوال آن روز تأیید می‌کند، لااقل برای

(صفحه 149)

عده‌ای از مردم مکه از دو احتمال پیروزی و شکست، پیروزی راحج می‌نموده است. همچنین مسلم است که در طول راه عراق تنی چند از مردم بصره و کوفه و دیگر شهرهایی که در آن سال برای حج آمده بودند پس از اتمام اعمال حج به کاروان پیوستند.

(صفحه 150)

(1) سوره‌ی یونس، 41.

(2) طبری، ج 7، ص 278.

خط الموت علی ابن آدم مخط القلادة علی جید الفتاة (حسین بن علی)
مرگ بر فرزند آدم اثر نهاده است آن چنانکه گردن بند بر گردن دخترک جوان. چه وقت و در کجا حسین ابن علی از کشته شدن مسلم خبر شد: طبری در یکی از روایات خود نوشته است:«در سه میلی قادسیه حر با دسته‌ی تحت فرماندهی خود سر راه را بر او گرفت و گفت کجا می‌روی؟)- به کوفه ! - برگرد ! چه من در آنجا امید خیری برای تو نمی‌بینم ! سپس او را از کشته شدن مسلم خبر داد. حسین خواست برگردد ولی برادران مسلم نپذیرفتند و گفتند ما باید خون برادر خود را بگیریم. حسین نیز گفت:«پس از شما نیز زندگی لذتی ندارد.»(1).
پیداست که یکی از راویان این مورخ چند گزارش را با یکدیگر درهم ریخته است. آنچه درست‌تر بنظر می‌رسد این است که خبر کشته شدن مسلم به امام روزها پیش از برخورد او با حر به وی رسیده باشد. و نیز آنچه مسلم است اینکه حر مأمور بوده سر راه را بر او بگیرد و
(صفحه 151)
مراقب وی باشد تا دستور بعدی پسر زیاد بدو رسد و اینکه پسر زیاد هنگام شنیدن وصیت مسلم از عمر ابن سعد گفت: « اگر حسین با ما کاری نداشته باشد ما با او کاری نداریم». یا نقلی است که به دروغ به پسر زیاد بسته‌اند، و یا سخنی است که او مطابق مصلحت روز گفته است. ما عبیدالله را خوب می‌شناسیم و دشمنی او و پدرش را با خاندان علی نیک می‌دانیم. زیاد در خلافت علی (ع) چندی عامل او بود و مأموریت خود را هم خوب انجام می‌داد، لیکن پس از آنکه خود را در اختیار معاویه گذاشت و بخصوص پس از آنکه بشرف برادر خواندگی او (از راه ارتباط نامشروع ابوسفیان با مادرش) مشرف شد ! فکر و اندیشه و قدرت خود را در طبق اخلاص گذاشت و به معاویه تقدیم کرد. عبیدالله پسر چنین پدری است. او می‌خواست رفتاری را که پدرش با شیعیان علی کرد، تقلید کند. او ممکن نبود حسین را رها کند تا به هر جا می‌خواهد برود. بنابراین آنچه طبری از زبان حر نوشته است که: «برگرد زیرا در کوفه امید خیری برای تو نمی‌بینم». گزارشی است که چند تن بین راه به حسین دادند و او را از کشته شدن مسلم آگاه ساختند، و آنچه روایات دیگر گفته‌اند که پسر زیاد سراسر راه کوفه و شام و حجاز را تحت‌نظر گرفته بود، و به دستور وی آینده و رونده را بازرسی می‌کردند درست‌تر می‌نماید. همچنین بعید و بلکه ناممکن بنظر می‌رسد که محمد اشعث و یا عمر بن سعد وصیت مسلم را انجام داده و نامه‌ای به حسین نوشته و کشته شدن مسلم را به او اطلاع

داده باشند. چه محمد اشعث چنانکه گفتیم بدون رخصت پسر زیاد چنین نامه‌ای را نمی‌نوشت و پسر زیاد هم خود را ملزم به چنین تکلیفی نمی‌دید. هر چه بوده است، همین که حسین (ع) از کشته شدن مسلم و هانی و نیز قتل دو پیکی که به کوفه فرستاده بود تا رسیدن خود را اعلام کند، مطلع گشت، همراهان خود را فراهم ساخت. در آن انجمن کاری کرد
(صفحه 152)
که از آزاده‌ای چون او انتظار می‌رفت. او می‌دانست بعضی از آنان که از حجاز با وی همراه شده و یا در راه به او پیوسته‌اند، این سفر را برای رضای خدا انتخاب نکرده‌اند. خواست تا خاطرشان را آسوده کند. چنانکه مکرر در فصلهای این کتاب گفته‌ایم، وقتی مسلمانان با امام بیعت کردند تعهدی سپرده‌اند که باید تا آخرین لحظه آن را اجرا کنند. امام خواست ذمه‌ی این مردم را از این تعهد آزاد سازد. به آنان گفت: « خبر جانگدازی به من رسیده است. مسلم و هانی کشته شده‌اند، شیعیان ما را رها کرده‌اند. حالا خود می‌دانید هر که نمی‌خواهد تا پایان با ما باشد بهتر است راه خود را بگیرد و برود.» گروهی رفتند این گروه نامردمی بودند که دنیا را می‌خواستند گروهی هم ماندند و آنان مسلمانان راستین بودند.
در منزل شراف کاروان پس از استراحت مقداری آب برداشت، و تا نزدیک نیم روز راه پیمود، ناگاه یکی از کاروانیان تکبیر گفت حسین پرسید: «بردن نام خدا به هر حال خوب است اما موجب این تکبیر گفتن چه بود؟» گفت: «نخلستانی پیش روی ما دیده می‌شود». کاروانیان گفتند هرگز در این راه نخلستانی نبوده است آنچه می‌بینی باید چیز دیگری باشد. همین که پیش رفتند و بهتر دیدند، یکی گفت: آنچه می‌بینیم سر نیزه‌ها و گوش اسبهاست. پس آنچه نخلستان می‌پنداشتند طلیعه‌ی سپاهیان دشمن بود. مردمی که باید شادی‌کنان و تکبیرگویان به استقبال میهمان عزیز خود بیایند، سلاح پوشیده پذیره‌ی جنگ او شده‌اند، چه شگفت دنیایی! و چه سست پیمان مردمی!
درست است که مورخان نوشته‌اند چون حسین دعوت‌نامه‌های مردم کوفه را به حر نشان داد وی گفت من از این نامه‌ها خبری ندارم، اما آیا می‌توان باور کرد که صدهزار و یا بیست هزار مردم شهری در عرض یک هفته برای یاری مردی آماده شوند و خبر این حادثه‌ی
(صفحه 153)
بزرگ در آن شهر به کوی و برزن و مسجد و محله نرسد و همه یا بیشتر مردم آگاه نشوند؟ گیریم که شخص حر از ماجرا خبر نداشت آیا از آن هزار تن هم که همراه او بودند، هیچ کس آنچه را در چند هفته‌ی پیش گذشته بود نمی‌دانست؟ مگر کوفه چقدر جمعیت داشت؟ مگر مردان جنگی در میان آن جمعیت به چند تن می‌رسیدند که بگوییم هیچ یک از این هزار تن جزء آن

مردم نبودند؟ چنین فرضی را به سختی می‌توان باور کرد.
به هر حال فاجعه از این ملاقات آغاز شد. حر سر راه را بر کاروان سالار گرفت. امام گفت: « این مردم مرا به سرزمین خود خوانده‌اند تا با یاری آنان بدعتهایی را که در دین خدا پدید آمده است بزدایم. این هم نامه‌های آنهاست. حالا اگر پشیمان‌اند برمی‌گردم». حر گفت: «من از جمله‌ی نامه‌نگاران نیستم و از این نامه‌ها هم خبری ندارم امیر من، مرا مأمور کرده است، هر جا تو را دیدم سر راه را بر تو بگیرم و تو را نزد او ببرم».
بدیهی است که امام حسین (ع) پیشنهاد وی را نمی‌پذیرد و او هم امام را رها نمی‌کند تا به حجاز برگردد و حتی به او اجازت نمی‌دهد که در منزلی آباد و پرآب و علف فرود آید. اما از آنچه در ملاقات و گفتگوها روی داده یک نکته‌ی جالب می‌توان دید. نکته‌ای که علمای اخلاق اسلامی پیوسته آن را تذکر داده و مسلمانان را از آن ترسانیده‌اند. قرآن نیز در چند جا بدان اشاراتی دارد. هر انسانی در هر مرحله از عمر خود دستخوش پیروی از هوی نفس و شکستن قانون می‌گردد. در آغاز که گناهی مرتکب می‌شود تا مدتی گرفتار سرزنش وجدان است. دل او را حجابی تیره می‌گیرد نه چندان سیاه و تاریک که دیگر سخن حق بگوش او فرو نرود. می‌گویند در چنین حالت دل انسان از دیدار حقیقت محجوب، اما اعتقاد او سالم است. اگر از گناه برگردد این تیرگی بتدریج برطرف می‌شود. اما اگر در گناه اصرار ورزد کار او بجایی
(صفحه 154)
خواهد کشید که نه تنها دیگر وجدان وی از گناه ناآرام نخواهد شد، بلکه از گناه لذت خواهد برد. در این برخورد، امیر لشکر و سپاهیان او با آنکه از یک سو سر راه بر امام گرفتند، و با او چون دستگیر شده‌ای رفتار می‌کردند، از سوی دیگر همین که وقت نماز می‌رسید او را امام مسلمانان می‌خواندند. و به او اقتدا می‌کردند. معنی آن این است که او نه تنها از دین بیرون نرفته، نه تنها مسلمان است، بلکه برای اقامه‌ی نماز جماعت از فرستاده‌ی حاکم قانونی سزاوارتر است. چند روزی بر این ماجرا نمی‌گذرد که این مردم اندک اندک بر شکستن حکم خدا چیره و چیره‌تر می‌شوند، و هر چه در این راه بیشتر پیش می‌روند بیشتر از خدا دور می‌گردند. به تدریج دل آنان تاریک‌تر و سخت‌تر می‌شود. پرده‌ای دل را می‌پوشاند که دیگر نور ایمان بر آن نمی‌تابد و قرآن درباره‌ی این پرده می‌گوید: کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون. کلا انهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون (2) حجابی چنان ستبر و تاریک که هیچ روشنی اثری در آن نمی‌گذارد. و هیچ سخن حق بدان فرونمی‌رود. وقتی یکی از یاران امام در واپسین لحظات جنگ از مردمی که این هزار تن هم جزء آنان بودند و چند نوبت با همین امام به جماعت نماز خوانده بودند لختی مهلت می‌خواهد. تا با امام خود

آخرین نماز را بخوانند بانگها برمی‌خیزد که: «نماز شما مقبول درگاه خدا نیست. پناه بر خدا! چگونه هوی نفس چشم و گوش را می‌بندد، و حقیقت را وارونه جلوه می‌دهد.
در قصر بنی‌مقاتل، حسین (ع) سراپرده‌ای دید. پرسید: « این سراپرده از کیست؟» گفتند از عبیدالله پسر حر جعفی، حسین کسی را به طلب او فرستاد، اما او نپذیرفت و نیامد و گفت من از کوفه بیرون آمدم تا در این درگیری شریک نباشم، چه می‌دانستم پایان کار چه خواهد بود. حسین
(صفحه 155)
خود بدیدن او رفت و از وی خواست که در این سفر با او همراه باشد ولی او قبول نکرد و در عوض از امام خواست تا اسب و شمشیر او را از وی بپذیرد. حسین دیگر به او اعتنایی نکرد. مورخان نوشته‌اند، عبیدالله پس از حادثه‌ی عاشورا پیوسته دریغ می‌خورد که چرا چنان توفیق بزرگی را از دست داد، و شعرهایی هم در این باره به او نسبت داده‌اند.
(صفحه 156)
(1) طبری، ج 7، ص 281.
(2) نه چنین است، بلکه چیره شد بر دل آنان آنچه ورزیدند (گناهان). نه چنین است همانا آنان از پروردگار خود در حجابند (مطففین، 15-14).

استحوذ علیهم الشیطان فانسیهم ذکر الله (المجادله: 19)
چیره شد بر آنها شیطان، پس یاد خدا را فراموششان کرد.
پس از مخالفت حسین با بیعت یزید و حرکت وی از مدینه به مکه و رسیدن دعوت نامه‌های مردم کوفه و فرستادن مسلم و حرکت از مکه به عراق با همه‌ی اختلافی که در جزئیات روایتها دیده می‌شود، چون آنچه را تاریخ نویسان قدیم درباره‌ی این حادثه، از آغاز تا آن روز نوشته‌اند با قرینه‌های خارجی بسنجیم ممکن است بتوان پاره‌ای از حوادث را روشن‌تر دید. در فصلهای گذشته کوشش شد تا آنجا که ممکن است از میان این روایتهای گوناگون آن قسمت که همه‌ی تاریخ نویسان یا بیشتر آنان با آن همداستانند نوشته‌اند. اما همین که حرکت کاروان از مکه به عراق آغاز می‌شود هر چه پیشتر می‌آییم تاریکیهای بیشتری بر واقعیت تاریخی سایه می‌افکند. مخصوصا از نقطه‌ای که کاروان با دسته‌ی پیشرو سپاهیان کوفه بفرماندهی حر پسر یزید روبرو می‌شود تا ساعتی که جنگ در صحنه‌ی کربلا پایان می‌یابد بقدری روایات با یکدیگر متناقض و یا ناسازگار است که می‌توان گفت
(صفحه 157)
تنها نقطه‌ی اشتراک آنان همین است که درگیری روز دهم محرم سال شصت و یکم هجری رخ داده و از همراهان امام هر کس به سن بلوغ رسیده با وی به قتل رسیده است. حتی درباره‌ی اینکه چرا علی ابن الحسین را نکشتند، مورخان شیعه و سنی همداستان نیستند. علت این پراکندگی و تناقض نویسی هم معلوم است. نخستین سند کتبی که ما در دست داریم و نسخه‌های آن تا امروز باقی مانده حداقل دویست سال بعد از حادثه نوشته شده است. در دوران حکومت اموی تاریخ نویسان، خطیبان، قصه‌گویان وابسته به این حکومت، تا چه اندازه توانسته‌اند گزارش حوادث را به نفع آنان دگرگون کنند و آن را که خود می‌خواهند نشان دهند، خدا می‌داند. این جعل و تزویرها بیش از نیم قرن ادامه داشته است، تا آنکه نوبت به قیام شیعیان آل علی می‌رسد. و می‌دانیم که رهبری این قیام را آل عباس عهده‌دار شدند. بدیهی است که در آغاز این نهضت عباسیان برای اینکه عاطفه‌ی شیعیان را هر چه بیشتر برانگیزانند، کوشیدند تا چهره‌ی زشت رقیبان شکست خورده‌ی خود را زشت‌تر نشان دهند. از وابستگان این حکومت نیز مسلما گروهی از همان دست مردم‌اند. آنان نیز روایتها نوشته و پراکنده‌اند که بیش از آنکه نشان دهنده‌ی واقعیت باشد سلاحی برنده برای برانداختن مانده‌ی دشمنان بنی‌عباس است. ولی از

اینها همه بدتر کوششی است که در مرحله‌ی دوم حکومت عباسی یعنی پس از استقرار حکومت و پیش از تدوین اسناد به عمل آمده است. فرزندان عباس نخست تشیع و طرفداری از خاندان پیغمبر را دستاویز پیشرفت خود ساختند، اما همین که به قدرت رسیدند کمتر از بنی‌امیه درباره‌ی خاندان علی ستم نکردند. و اگر در نظر بگیریم که وسیله‌ی تبلیغاتی در چنان روزگاری حدیث بوده است، خواهیم دانست که بار دیگر بازار جعل و تحریف و انتحال رونق گرفته است و باز طبعا آن دسته از
(صفحه 158)
داستانها که با منافع این نو بدولت رسیدگان سازش نداشته دستخوش دگرگونی شده است. با این ترتیب تنها خدا و آنان که خود شاهد چنان صحنه‌ها بوده‌اند می‌دانند که در آن پیکارگاه چه گذشته و حقیقت چه بوده است. تازه این سندهای موجود که نیز از هزار و صد سال پیش در دست داریم هر دسته‌ای پیش از آنکه بیان کننده‌ی واقعیت خارجی باشد بازگوینده‌ی تمایلات گروهی است که آن را بمیراث گذاشته‌اند. مثلا دسته‌ای از روایتها چنان به اختصار گراییده است که گویی برخورد کاروان با طلیعه‌ی سپاه کوفه تا پایان نبرد یک دو روز بیش نبوده و مدت درگیری هم از دقایقی چند تجاوز نکرده است. در حالی که روایتهای کوفی تا آنجا که ممکن بوده از تفصیل دریغ نکرده است. متأسفانه اسنادی که دو تاریخ‌نویس قدیم - یعقوبی و طبری - از آن نقل می‌کنند در دست ما نیست و اصالت نسخه‌هایی که بدان نام باقی مانده و در دسترس ماست مورد تردید است. بدین رو از این لحظه به بعد چاره‌ای جز تطبیق این روایات با قرینه‌های خارجی نداریم.
چون همه‌ی روایات از حر نام برده‌اند و او را نخستین کسی شناسانده‌اند که کاروان با وی برخورد کرد، پس این داستان را نیز بقرینه می‌توان پذیرفت که حر این کاروان را یکسره به کربلا نبرده چه او در این‌باره دستوری نداشته، او مأمور بوده است هر جا حسین را دید سر راه وی را بگیرد. بنابراین آنچه روایتهای کوفی نوشته‌اند که حسین نخست با او درباره‌ی سفر خود گفت‌وگو کرد و گفت من به دعوت مردم عراق آمده‌ام و از این دعوت و این نامه‌ها خبری ندارم از آن دسته روایات درست‌تر بنظر می‌رسد که می‌گوید حر پس از آنکه حسین را دید او را یکسره نزد عمر بن سعد برد و چون دانست که عمر آماده‌ی جنگ است از کرده‌ی خود پشیمان شد و بیاران حسین پیوست.
(صفحه 159)
باز یک دسته از روایتها نوشته‌اند حسین پس از مذاکره‌ی مقدماتی تصمیم گرفت به جانب حجاز برگردد ولی حر نگذاشت، این قسمت از داستان نیز جایِ تردید است، زیرا حسین چنانکه گفتیم می‌دانست در حجاز از آسیب

مأموران یزید ایمن نیست و برای همین بود که اعمال حج را بجای نیاورده روانه‌ی عراق شد. در این صورت چگونه ممکن است پس از نومیدی از مردم عراق دوباره به حجاز بازگردد؟ آنچه درست بنظر می‌رسد این است که حسین می‌خواسته است خود را هر چه زودتر به کوفه برساند، چه با رسیدن وی بدان شهر جمع‌آوری مجدد نیرو امکان داشت ولی حر نپذیرفت و او را متوقف ساخت تا در این باره از پسر زیاد دستوری بگیرد.
سرانجام هر دو گروه پذیرفتند که تا رسیدن نامه‌ی پسر زیاد براهی بروند که بکوفه و یا حجاز نرود و چنانکه می‌دانیم چون به سرزمینی که امروز بنام کربلا نامیده می‌شود رسیدند، نامه‌ی پسر زیاد به حر رسید که هر جا این نامه را گرفتی حسین را نگاهدار. در این نامه تأکید شده بود که او را در سرزمینی خشک و بی‌آب فرود آور و منتظر باش تا دستور مجدد به تو برسد.
(صفحه 160)

امحصوا بالبلاء قل الدیانون (حسین بن علی)
وقتی آزمایش شدند، دین‌داران اندک خواهند بود.
در میان همه‌ی وجوه اشتقاقی که برای لفظ «کربلا» نوشته‌اند، شاید نزدیکتر به حقیقت این است که این کلمه از دو کلمه‌ی (کرب) که در زبان آرامی مزرعه معنی می‌دهد، و ال (خدا) مرکب باشد. به هر حال این اشتقاق مربوط به قرنها پیش از حادثه است. از سالی که آن حادثه‌ی غم‌انگیز در این سرزمین رخ داد کربلا با معنی عربی آن کرب (اندوه) و بلا، نزدیک‌تر شده است. در بعضی روایتهای متأخر هم می‌خوانیم که چون امام پرسید این سرزمین چه نام دارد و به او گفتند: «کربلا» گفت: خدایا از کرب و بلا به تو پناه می‌برم. از روزی که این کاروان در این سرزمین فرود آمد کربلا در تاریخ اسلام و تشیع شهرتی یافت که می‌توان گفت پس از مکه هیچ شهری از چنان شهرت برخوردار نگردیده است. از روزی که قبر حسین به صورت زیارتگاه درآمد هیچ شیعی را نمی‌بینید که دلش در آرزوی گردیدن گرد این قبر نتپد. پیش از این تاریخ نیز شیعیان با همه‌ی ترس و خطر که در راه خود می‌دیدند
(صفحه 161)
می‌کوشیدند تا بر سر این خاک قطره‌ای اشک بریزند و با نثار این هدیه پیمان دوستی خود را با شهیدی که در آنجا خفته است استوار سازند. چه بسیاری مردم که با بیم و هراس و بذل مال و جان کوشیدند تا خود را کنار آن قبر برسانند، و چه بسیار زن و مرد که در راه رسیدن بدان سرزمین ناکام مردند و آرزوی زیارت آن خاک را بدان جهان بردند و چه مالها و مزرعه‌ها که در سراسر قلمرو شیعه وقف آبادانی این آستان گردیده و می‌گردد و شاید کمتر قطعه و منظومه و قصیده‌ای از ادبیات مذهبی را بیابید که نام کربلا و شهیدان در آن نیامده باشد. کربلا تنها دربرگیرنده‌ی مزار حسین نیست. آنجا سرزمین تلاش حق با باطل و جای نبرد عدالت با ستم است. خوابگاه آزادمردانی است که مرگ را بر ننگ ترجیح دادند. و کشته شدن باافتخار را از زیستن در کنار ستمکاران و مظلوم‌کشان بهتر دانستند. سالها پس از این واقعه مردی را که در سپاه پسر سعد بود پرسیدند: « این چه ننگی بود که برخود خریدید؟ چرا پسر پیغمبر و یاران او را آنچنان ناجوانمردانه بخاک و خون کشیدید؟» گفت: « خفه شو! (1) گروهی روی‌درروی ما ایستادند، دستها بر قبضه‌ی شمشیر گامها استوار، نه امان می‌پذیرفتند نه فریفته‌ی مال می‌گشتند. جز دو راه پیش روی آنان نبود، کشتن و بدست گرفتن حکومت و یا کشته شدن. مادرت به عزایت

بنشیند، ما جز آنچه کردیم چاره‌ای نداشتیم.»
از همین گفت‌گوی کوتاه آنچه را که گذشته است می‌توان خواند. این گفت‌گو و وصفی که این مرد از شهیدان کرده است ما را بیاد جمله‌ای مختصر از جمله‌های کوتاه حسین (ع) می‌اندازد: «مرگ را جز خوشبختی و زندگانی در کنار ستمکاران را جز ملالت نمی‌بینم». از آن شب که امام همراهان خود را از کشته شدن مسلم و هانی و پیمان
(صفحه 162)
شکنی کوفیان خبر داد و آنان را میان ماندن و رفتن مخیر کرد، و گروهی رفتند و تنها خویشان او با تنی چند از یاران باایمانش ماندند، دیگر کسی به این گروه نپیوست، مگر یک دو تن که در روزهای آخر خود را رساندند روزهایی که حر با او روبه‌رو شد. تنی چند هم در شب حادثه‌ی غم‌انگیز از سپاه پسر سعد جدا شدند و به اردوی وی آمدند. اما همه‌ی اینها مگر چند تن بودند؟ تاریخ نویسان شمار جنگجویان را بیش از صد کس ننوشته‌اند. هفتاد تن، هفتاد و دو تن، هفتاد و پنج تن، از آن سو نیز چند تن با عمر سعد بوده است معلوم نیست. بعضی مقتل نویسان رقم را تا هشتاد هزار و یکصد هزار بالا برده‌اند. مسعودی و طبری و مورخان پیشین شمار آنان را که با پسر سعد آمدند چهار هزار تن نوشته‌اند. پیداست آن چنانکه دسته‌ی اول در رقم و عدد دقت بکار نبرده‌اند، آمار دسته‌ی دوم نیز از همان گونه است. روایتهای شیعی حداقل سپاهیان کوفه را بیست هزار تن نوشته‌اند (2) این رقم چندان مبالغه آمیز نیست، وقتی اردویی برای چنین منظوری به راه می‌افتد فرصت‌طلبان از این سو و آن سو بدان می‌پیوندند. شمار مردمی را که در اردوی پسر سعد گرد آمدند، شاید بتوان بین شش تا هشت هزار تخمین زد و برای مقابله با یکصد تن این عده کافی به نظر می‌رسد.
(صفحه 163)
(1) ترجمه صحت اللفظی جمله‌ی او اینست، سنگ بخای.
(2) لهوف علی قتلی الطفوف ص 50.

احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا و هم لا یفتنون (عنکبوت: 2)
آیا مردمان می‌پندارند همین که بگویند ایمان آوردیم، آزمایش نشده واگذاشته خواهند شد؟.
عمر که از سوی پسر زیاد مأمور جنگ با حسین شد، پسر سعد ابی‌وقاص است. سعد فاتح جنگ قادسیه و یکی از ده تنی است که می‌گویند پیغمبر چون درگذشت از آنان راضی بود. هنگام درگیری مسلمانان با سپاهیان ایران سعد با آنکه بیمار بود جنگ را رهبری کرد. در سریه‌ی عبیدة بن حرث نخستین تیر را او به اردوی قریش افکند و گفته‌اند تیر او اولین تیر بود که در اسلام به اردوی دشمن افکنده شد. (1) سعد در آن جنگها برای رضای خدا و برای یاری دین و پیغمبر اسلام می‌جنگید. اما هنوز نیم قرن از این تاریخ نگذشته است که می‌بینیم پسر وی آماده‌ی قلع و قمع و سرکوبی پسر پیغمبر شده است و چون آماده‌ی حمله می‌شود همان جمله را که گویند پدر وی در جنگ قادسیه گفت بر زبان می‌آورد « ای لشکر خدا سوار شوید و مژده باد شما را (2) « آیا پسر سعد نمی‌دانست
(صفحه 164)
با که می‌جنگد و برای که می‌جنگد؟ آیا آن چه را می‌گفت باور داشت یا به درجه‌ای از گستاخی رسیده بود که از گفتن چنین جمله‌ای شرم نمی‌کرد؟ هیچ بعید نیست زیرا رفتاری که کرد از گفتارش زشت‌تر بود، یا آنکه تاریخ نویسان بعدی چنین جمله‌ای را افزوده‌اند؟ خدا می‌داند. اما یک چیز مسلم است و آن اینکه اجتماع نیمه‌ی دوم قرن اول هجری بدرجه‌ای از سقوط رسیده بود که چنین گفتارها و کردارها برای آنان نه تنها هیچ‌گونه زشت نمی‌نمود بلکه تا حدی هم طبیعی بنظر می‌رسید. سران قوم یک چیز را می‌خواستند ؛ ریاست. فرمانبرداران نیز یک چیز را می‌خواستند رضایت این فرماندهان را. عمر می‌توانست این مأموریت را نپذیرد. اگر نمی‌پذیرفت عبیدالله با او کاری نداشت چه ده‌ها تن دیگر آماده‌ی پذیرفتن چنین مأموریتی بودند. اما کمتر کسی است که چون امتحان پیش آید پایش نلغزد. شاید این مردم در آغاز گمان نمی‌کردند کار به اینجا بکشد و بخیال خود می‌خواستند کوشش کنند تا کار را از راه صلح پایان دهند. ولی چنین توهمها خود فریفتن بود. عمر، حسین را خوب می‌شناخت و می‌دانست او مرد سازش نیست.
پس از آنکه نخستین گفتگو بین او و امام صورت گرفت نامه‌ای به پسر زیاد نوشت که خدا را شکر که فتنه آرام گرفت و جنگ برنخاست حسین حاضر است یکی از سه راه را بپذیرد:

1. به مکه رود و چون یکی از مسلمانان زندگی کند.
2. به سرزمینی جز حجاز و عراق برود.
3. به شام برود و با یزید بیعت کند.
بدون شک قسمت سوم این پیشنهاد درست نیست و چنانکه بعض مورخان نوشته‌اند پسر سعد بخاطر طفره رفتن از جنگ و شانه از زیر بار مأموریت خالی کردن آن را افزوده است اما آنچه طبری در یکی از روایتهای خود نوشته طبیعی‌تر به نظر می‌رسد که عمر سعد پس از
(صفحه 165)
مذاکرات خود با حسین به ابن‌زیاد نوشت: « از حسین پرسیدم چرا به اینجا آمده‌ای؟ گفت مردم این شهر از من دعوت کردند که نزد آنان بیایم حالا اگر شما نمی‌خواهید برمی‌گردم.» (3) پسر زیاد گفت: « حالا که چنگال ما به او بند شده است می‌خواهد خود را خلاص کند ولی چنین چیزی ممکن نیست». و در پاسخ این نامه بود که نوشت کار را بر حسین سخت بگیر و آب را به روی او و یارانش ببند مگر اینکه حاضر شوند با شخص من به نام یزید بیعت کنند.
(صفحه 166)
(1) ابن‌هشام، ج 2، ص 224.
(2) طبری، ج 7، ص 317.
(3) طبری، ج 7، ص 311.

ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم (بقره: 7)
مهر نهاد خدا بر دلها و دیده‌هایشان.
معلوم نیست آن همه سختگیری در آغاز کار و سپس طرح نقشه‌ی جنگ و اجرای آن با چنان بی‌رحمی، با اشاره‌ی دمشق بوده است، یا به ابتکار شخصی حاکم کوفه. شاید رئیس و مأمور هر دو در آن دخالت داشتند، اما یک نکته را از لابلای همه‌ی گفت و شنودهایی که در صحنه‌ی کارزار و انبوه مردم و قصر کوفه و کاخ دمشق رفته می‌توان دریافت، و آن این است که مردم کوفه در آغاز نمی‌دانستند و شاید هم نمی‌خواستند این حادثه چنان پایان فجیعی داشته باشد.
بسیاری از سران سپاه خود از جمله مردمی بودند، که برای حسین نامه نوشتند و او را به کوفه خواندند. آنان در آغاز خواهان چنین جنگی نبودند و شاید احتمال نمی‌دادند، کار به جنگ بکشد. پسر سعد که فرماندهی سپاه را داشت از یک سو طالب نام بود و حکومت ری را می‌خواست و از سوی دیگر از ننگ هراس داشت و نمی‌خواست دست خود را به خون حسین بیالاید. آیا از خدا می‌ترسید؟ تا آن زمان که این
(صفحه 167)
مأموریت را نپذیرفته بود جای چنین احتمالی هست. اما پس از آن می‌بینیم نگرانی او بیشتر از سرزنش مردم بود تا از خشم خدا. او می‌دانست گروهی از مردم از گناهی چنین بزرگ چشم نمی‌پوشند که پسر یکی از صحابه‌ی پیغمبر، فرزند پیغمبر را بکشد، هر چند معلوم نیست اگر چنین تکلیفی به آن سرزنش کنندگان می‌شد چند نفرشان نمی‌پذیرفتند. بهر حال وقتی تنور جنگ از گرمی افتاد و هر کسی سر کار خود رفت و او با امت پیغمبر چگونه می‌تواند زندگی کند؟ این چیزی بود که عمر درباره‌ی آن نگرانی داشت. چند بیتی را هم که نشانه‌ی این دودلی است به او نسبت داده‌اند. و نیز چنانکه نوشته‌اند، چند تن از آشنایان او از راه خیرخواهی یا به سبب دیگر او را از ارتکاب چنین کار زشت بیم می‌دادند. حال بیشتر فرماندهان او نیز بهتر از وی نبود. اما در این میان چند ماجراجوی پست فطرت هم بودند که از هیچ چیز بیمی نداشتند. همانها که زود زود رنگ عوض می‌کنند، همانها که در هر حادثه تنها سود شخصی خود را می‌جویند، همانها که گاهی هم سود خود را نمی‌خواهند و تنها از زیان مردم لذت می‌برند، همانهایی که خوشی آنان در این است که خانواده‌ای و یا شهری و یا اجتماعی روی آرامش نبیند، همانهایی که علی آنان را چنین وصف می‌کند:

«ناخوش باد مردمی که جز در جایی که شری هست چهره‌ی آنان را نمی‌توان دید.» مردمی که علی از دست آنان می‌نالید و حسن از شر آنان، گوشه‌گیری را اختیار کرد. مردمی چون شبث بن ربعی، شمر بن ذی‌الجوشن و یک دو تن فرومایه‌ی دیگر که می‌خواستند به هر صورت که ممکن است کار هر چه زودتر و زشت‌تر پایان پذیرد. اما آنانکه دوراندیش‌تر بودند چندان شتاب نمی‌کردند بدین جهت کار آغاز جنگ یک دو نوبت عقب افتاد.

امام نیز نمی‌خواست کار به جنگ بکشد. اگر امام طالب جنگ بود

(صفحه 168)

هنگام برخورد با حر که یکی از یاران وی بدو گفت: « بهتر است این مانع را از پیش برداریم وگرنه با مانعهای سخت‌تر روبه‌رو می‌شویم.» سخن او را می‌پذیرفت. اما در پاسخ وی از روی ارشاد گفت: «وظیفه‌ی من در حال حاضر جنگ نیست». پس اینکه مورخان نوشته‌اند: «چند تن از یاران امام تا آنجا که توانستند از راه خیرخواهی سپاهیان کوفه را اندرز دادند، و آنان را از زشتی کاری که درصدد انجام آن هستند، آگاه نمودند درست به نظر می‌رسد. هر دو گروه مسلمان بودند و آماده‌ی درگیری با یکدیگر. دستور قرآن در چنین موردی این است که « اگر دو دسته از مؤمنان با یکدیگر درگیر شدند بکوشید که بین آن دو دسته را سازش دهید. اگر یکی از دو دسته ستمکاری را پیش گرفت با او بجنگید تا به حکم خدا گردن بنهد».

به این ترتیب امام و یاران او بیش از هر مسلمان دیگر خود را مکلف به پیروی قرآن می‌دانستند. باید تا آنجا که می‌توانند بکوشند تا این گمراهان به اشتباه خود متوجه شوند. یکی از آنان که در این راه از خیرخواهی کوتاهی نکرد، زهیر پسر قین بود. وی پیشاپیش سپاه کوفه رفت و گفت: « مردم خیرخواهی حق هر مسلمانی بر مسلمان دیگر است. تا کار به شمشیر نکشیده است ما با یکدیگر برادریم و یک دین داریم و یک ملت هستیم اما همین که کار بجنگ کشید و شمشیرها از نیام بیرون آمد دیگر رشته‌ی پیوندی میان ما نخواهد بود.» این گفتار و گفتارهایی از این قبیل و مشاجره‌هایی که میان چند تن از سپاه حسین و لشکر کوفه رفته است، اگر هم در لفظهای آن دگرگونی پدید آمده باشد. نمایانگر واقعیتی است و حقیقتی را بازگو می‌کند. این گفته‌ها از نوع حدیث و روایت نیست که به خاطر غرضی خاص آن را پرداخته باشند. نقل این گفتگوها نشان می‌دهد که گزارشگری دقیق در صحنه حاضر بوده است و آنچه را رخ داده به قلم آورده است. حسین (ع) نیز تا

(صفحه 169)

آنجا که توانست کوشید وجدان خفته‌ی این مردم دین به دنیا فروخته را با سخنانی که سراسر خیرخواهی و دلسوزی و روشنگر حقیقت بود بیدار

سازد. به آنها گفت که این آخرین فرصتی است که برای انتخاب زندگی آزاد به آنها داده می‌شود. اگر این فرصت را از دست بدهند دیگر هیچگاه روی رستگاری نخواهند دید. اگر به این عزت پشت پا زنند به دنبال آن زندگی پر از خواری و ذلت در انتظار ایشان است. برای همین بود که نخستین ساعات روز دهم محرم نیز به پیغام آوردن و پیغام بردن و سخن گفتن و خطبه خواندن گذشت. در این لحظات حساس و پراضطراب از سوی حسین و اصحاب او چند خطبه‌ی کوتاه خوانده شده است. این خطبه‌ها که خوشبختانه تاریخ آن را ضبط کرده است، سندهائی گرانبهاست سندهائی که بیش از آنکه نشان دهنده‌ی روح آزادگی و شرف و پرهیزگاری باشد، نمایانگر نقطه‌ی اوج شفقت و دلسوزی بر مردم گمراه و تلاش و کوشش انسانی برای نجات چنین مردم است. و این است یکی از خطبه‌های حسین در آن ساعات پراضطراب: « مردم شتاب مکنید! سخن مرا بشنوید ! من خیر شما را می‌خواهم! من می‌خواهم به شما بگویم برای چه کاری به سرزمین شما آمده‌ام ! اگر سخن مرا شنیدید و انصاف دادید و دیدید من درست می‌گویم، این جنگ که هر لحظه ممکن است درگیرد، از میان برخواهد خاست. اگر به سخن من گوش ندهید اگر به راه انصاف نروید زیان آن دامنگیر شما خواهد شد. مردم می‌دانید من کیستم؟ می‌دانید پدر من کیست؟ آیا کشتن من بر شما رواست؟ و آیا رواست حرمت مرا درهم بشکنید؟ مگر من پسر دختر پیغمبر شما نیستم؟ مگر پدر من وصی پیغمبر و پسرعموی او و نخستین مسلمان نیست؟ آیا این حدیث را شنیده‌اید که پیغمبر درباره‌ی من و برادرم گفت این دو فرزند من دو سید جوانان اهل بهشتند؟ اگر گفتار مرا راست می‌دانید چه بهتر به خدا تا خود را شناخته‌ام دروغ نگفته‌ام. و اگر گمان

می‌کنید من دروغ می‌گویم، هنوز از اصحاب محمد (ص) چند تن زنده‌اند می‌توانید از آنها بپرسید: جابر بن عبدالله انصاری، ابوسعید خدری، سهل ساعدی، زید بن ارقم، انس بن مالک! آنها بشما خواهند گفت که آنچه می‌گویم درست است. مردم به چه مجوز شرعی می‌خواهید خون مرا بریزید؟»

جای هیچ تردید نیست که امام این سخنان را برای رهایی از چنگ دشمن و یا بیم از کشته شدن نگفته است. او اگر چنان چیزی می‌خواست چند روز پیش بهتر ممکن بود. این گفتار که هر کس شامه‌ای درست و نابیمار داشته باشد بوی آشتی‌طلبی و خیرخواهی و مردم دوستی را از آن بخوبی می‌شنود؛ نمونه‌ای از گفتارهایی است که در سراسر تاریخ تنها چند تن در مانند چنین شرایطی ایراد کرده‌اند. سخن مردان خداست. سخن کسی است که رسالت خود را در بیدار کردن وجدانهای بخواب رفته می‌داند.

کسی که خود را در میان شعله‌های شرار خشم و طغیان شهوت که توده‌ی جاهل در آن می‌سوزد، می‌افکند و می‌کوشد تا آنجا که ممکن است یک دو تن را برهاند و از میان این شعله بیرون برد. یکبار دیگر این خطبه را بخوانید. در آن هیچ گونه آرایش لفظی و رعایت صنعت بیان بکار نرفته است. سخنران در آن به دلیلهای منطقی و استدلال توجه نکرده است. بیانی است بسیار ساده، متضمن معنیی که همه آن را بخوبی می‌دانستند، و خود را از آن بی‌اطلاع نشان می‌دادند. گفتاری که ساده‌ترین آن مردم هم بخوبی می‌توانست عمق آن را دریابد. «مردم من خیرخواه شما هستم. من برای تفرقه‌افکنی نیامده‌ام همه مرا می‌شناسید. می‌دانید من دروغگو نیستم. شما چرا می‌خواهید مرا بکشید؟ چه کسی این حق را به شما داده است؟»

در اینجا بود که فتنه‌جویان و جنگ‌طلبان ترسیدند مبادا این سخن سراسر خیرخواهی در دل سنگ مردم کارگر افتد. ترسیدند مبادا سپاهیان

(صفحه 171)

یا عده‌ای از آنان تحت تأثیر گفتار امام قرار گیرند. اگر چنین شود، آنان بدانچه می‌خواهند - فتنه‌انگیزی - دست نخواهند یافت. همان پست‌نهاد تشنه‌ی خون فریاد کرد: « خدا را بر باطل پرستیده باشم اگر بدانم چه می‌گویی!» این سخن را کسی گفت که به یقین در سراسر زندگی لحظه‌ای خدا را نه به حق و نه به باطل نپرستیده بود، چه او هرگز با خدا راهی نداشت. ما از زندگانی این مرد از آن روز که در کوفه خود را به علی بست تا این روز که هر لحظه انتظار می‌کشید کار پسر علی را تمام کند خوب آگاهیم. شمر بن ذی‌الجوشن، او از نوع مردمی بود که از آزار آزادمردان لذت می‌برند و شادی آنان هنگامی است که نهال عمر مردی باتقوی و شرف را به دست خود ببرند و متأسفانه در طول تاریخ تعداد آنان را کم نمی‌بینیم. سرانجام آنچه نباید بشود شد. یا آنچه باید روی دهد آغاز گردید. صحنه‌ای پدید آمد که قرآن در نیم قرن پیش از آن خبر داده بود. «اگر محمد بمیرد یا کشته شود شما بگذشته‌ی خود برمی‌گردید؟ اگر چنین کنید به خدا زیانی نمی‌رسد» (1) این مردم پس از پنجاه سال به خوی دیرین خود برگشتند، به زندگی جاهلیت. به زندگی که جز خشم و شهوت چیزی راهبر آن نبود. پنجاه سال قرآن و حدیث و سیرت بزرگان صحابه و رفتار مسلمانان راستین در مدت چند ساعت به یکسو نهاده شد. طبیعت درنده‌ای که در زیر این قیدها محدود و محصور بود رها گشت. طبیعتی که نه تنها از خوی مسلمانی بهره‌ای نداشت بلکه میان آن و طبیعت انسانی نیز فاصله‌ای عمیق دیده می‌شد.

(صفحه 172)

(1) آل عمران، 144.

کتب الله علیهم القتل فبرزوا الی مضاجعهم (زینب دختر علی)
خدا کشتن را برای آنان مقدر فرمود پس به قتلگاه خود رفتند.
چنانکه گفتیم در نتیجه‌ی دستکاری دو قرن اسناد تاریخی بیرون آوردن واقعیتهای خارجی مخصوصا درباره‌ی چنین حادثه که گروه‌های مخالف یکدیگر در آن نفعی داشته‌اند، کاری دشوار است. اما خوشبختانه وقایع‌نویسانی در صحنه‌ی کارزار حضور داشته و خود آنچه را روی داشته به چشم خویش دیده‌اند، و یا نزدیک به محل حادثه بوده و چگونگی را از دیگر راویان شنیده‌اند. بنابراین آنجا که چند گزارشگر در بازگویی حادثه‌ای همداستانند. احتمال ساختگی بودن نمی‌رود و یا کمتر می‌رود. و نیز آنچه را قرینه‌های خارجی تأیید کنند بهتر می‌توان پذیرفت. از مجموع این داستانهای ضد و نقیض و مطابق کردن آن با قرینه‌های خارجی می‌توانست دانست که زمان درگیری دو دسته چندان دراز نبوده است که هفتاد و دو ساعت وقت بخواهد! اما آن اندازه هم کوتاه نبوده است، که این مرد متملق دین به دنیا فروخته برای یزید وصف می‌کند. زحر بن قیس چون به کاخ یزید درآمد گفت:
(صفحه 173)
« ترا مژده باد به پیروزی و یاری خدایی ! حسین بن علی با هجده تن از خویشاوندان و شصت تن از پیروان خود نزد ما آمد. به آنها گفتیم تسلیم شوید و حکم امیر عبیدالله بن زیاد را بپذیرید یا جنگ کنید. آنها جنگ را برگزیدند. همین که آفتاب شعاع خود را بزمین گسترد، گرد آنان را فراگرفتیم. آنها چون کبوترانی که از چنگال باز فرار کنند بهر سو رومی‌آوردند که پناهگاهی بیابند. ای امیرالمؤمنین ! به خدا آن قدر طول کشید که شتری را بکشند یا کسی در چاشتگاه به خواب رود همه‌ی آنان را از دم شمشیر گذراندیم. اینک تن‌های آنان برهنه، تن‌پوش آنان خون و چهره‌های آنان خاک‌آلود است. آفتاب تنشان را می‌گدازد و باد از هر سو بر بدنهایشان می‌وزد و جز کرکسان کسی به زیارت آنها نمی‌رود.» (1).
آنچه این دروغگوی پست‌نهاد در چنان مجلسی به خاطر خوشایند امیر خود گفته است مسلما حقیقت ندارد، و جز ریشخندی بر گوینده و شنونده نیست، چه قسمتی از آن قسمت دیگر را تکذیب می‌کند. کسی که به گفته‌ی او حاضر به تسلیم نمی‌شود و جنگ را بر مذلت ترجیح می‌دهد دیگر از مرگ نمی‌هراسد و چون کبوتر از چنگ باز نمی‌گریزد. این گزارش به قدری ساختگی و مشمئزکننده بود که یزید نیز دگرگون شد و گفت خدا پسر مرجانه (ابن‌زیاد) را لعنت کند من راضی به قتل حسین نبودم.

به هر حال آنچه مسلم است. جنگ به آن سادگی که پسر قیس گفته است پایان نیافته. به آن شرح و تفصیل هم نبوده است که بعضی مقتل‌نویسان ساده ضمیر نوشته‌اند، و چون شعری گفته و در قافیه مانده‌اند ناچار گشته‌اند روز عاشورا هفتاد و دو ساعت بدانند، تا بتوان در این مدت آن همه رجز گفت و خطبه خواند و جنگ کرد و دشمن کشت. شمار
(صفحه 174)
کشتگان از دو طرف چند تن بوده است یک طرف آن معلوم است. آنچه نرینه در سپاه حسین (ع) بود و سن آنان از چهارده سال می‌گذشت بقتل رسید. در بعضی تاریخها می‌خوانیم امام علی بن الحسین را چون به سن بلوغ نرسیده بود رها کردند (2) اما از سپاه کوفه چند تن کشته شده است باز هم خدا می‌داند. رقم کم را هفتاد و سه تن و رقم بیشتر را هزاران تن نوشته‌اند. آنچه شگفت بنظر می‌رسد این است که در این صحنه و در ظرف آن چند ساعت روحیه‌ی خشن و بی‌رحم طبیعت جاهلی با تمام مظاهر خود جلوه کرد. فرزند همان مرد که تیر و کمان برمی‌گرفت و آماده‌ی جنگ می‌شد که چرا دیگران می‌خواهند ملخهایی را که در سایه‌ی چادر او خفته‌اند شکار کنند، در این جا رنگ عوض می‌کند و خاطره‌ی جنگهای یسوس و بکر و تغلب و دیگر جنگهای جاهلی را زنده می‌سازد. در آن گیرودار مردی حسین را ندا می‌دهد که «حسین! موج آب را می‌بینی؟ به خدا از آن نخواهی نوشید تا از حمیم دوزخ بیاشامی» بی‌شرم دیگری به فرزند زاده‌ی پیغمبر و خاندان رسول چنین می‌گوید: « ما پاکیزگانیم و شما ناپاکان.» یا آنکه فرمانده‌ی سپاه پس از چنان کشتار وحشیانه دستور می‌دهد بر تن بی‌جان کشتگان اسب بتازند. هیچ باور نمی‌توان کرد که این مردم نسل بی‌واسطه یا نسل دوم مردمی هستند که آب را از کام تشنه‌ی خود می‌گرفتند و به دوست خود می‌دادند و او نیز چنین می‌کرد تا آنگاه که همگی از تشنگی می‌مردند. یا چون شب هنگام مهمان به خانه‌ی ایشان می‌آمد، خوراک خود را پیش وی می‌نهادند، و چراغ را می‌کشتند و خود دهان می‌جنباندند، تا مهمان گمان کند میزبان نیز در خوراک با او شریک است. چنین می‌کردند که مبادا اگر خود هم از آن غذا بخورند میهمان سیر نشود شاید بیشتر شما خوانندگان داستان پسر عاص را در فتح مصر با دو کبوتر شنیده باشید.
(صفحه 175)
عمرو ابن العاص به هنگام فتح مصر در جایی که امروز فساط نام گرفته است خیمه زده بود روزی که اردو می‌خاست از جای خود برخیزد و به جای دیگر رود به فرمانده‌ی سپاه گفتند، کبوتری بر فراز چادر تو آشیانه کرده و تخم نهاده است. اگر چادر برچینیم این تخم‌ها می‌شکند و این کبوتر نر و ماده آزرده می‌شوند. پسر عاص گفت چادر برپا بماند! یک تن از سپاهیان

همین جا توقف کند تا این کبوتر بچه‌های خود را پرواز دهد، سپس چادر را برچیند. (3).
از این داستان بیش از چهل سال نمی‌گذرد که می‌بینیم فرزندان همان مردم، خیمه‌های دختران پیغمبر خود را به آتش می‌کشند تا کودکان خردسال حسین و نوه‌های محمد را بسوزانند. راستی کدام یک از این دو صحنه رقت‌انگیزتر است. چه می‌شود که انسانی تا این درجه از نقطه‌ی اوج فرود آید و به نقطه‌ی سقوط برسد؟ چه پیچیده معجونی که مغز انسانی نام گرفته است؟ سخن پروردگار بهتر از هر گفتار این معما را توجیه می‌کند «شیطان بر آنها چیره شد و یاد خدا را از دل آنان برد.» (4).
(صفحه 176)
(1) طبری، ج 7، ص 374.
(2) طبری، ج 7، ص 387.
(3) معجم البلدان، ج 51، ص 260.
(4) المجادله: 19.

لهم دار السلام عند ربهم (انعام: 127)
بهشت آنان را است در نزد پروردگارشان.
مقدار یک شتر کشتن، پنج ساعت یا ده ساعت یا هفتاد و دو ساعت، هر چه بود گذشت. آن روز از صد هزار تن یا سی هزار تن یا هجده هزار تن که در خانه‌ی مختار پسر ابوعبیده با پسر عقیل بر سر جان خود بیعت کردند، از آن گروه که از شهرهای عراق یا حجاز به این کاروان پیوستند تنها پیکره‌های پاره پاره و آغشته در خون هفتاد و دو تن در این سوی و آن سوی آن بیابان وحشتناک دیده می‌شد. اینها چه کسانی بودند؟ مسلمانان راستین! مسلمانانی که به جلسه‌ی امتحان آمدند و از عهده‌ی آزمایشی بدان سختی بخوبی برآمدند. نه تنها خود در امتحان سربلند شدند، بلکه تا جهان باقی است به طالبان شرکت در چنین آزمایشی فهماندند، اگر پیروزی می‌خواهند باید پاکباز باشند. آن چند ده هزار تن دیگر که از ایشان نشانی نمی‌بینیم چسان؟ مقصودم بقیه‌ی بیعت کنندگان است. آنها مسلمان نبودند؟ چرا! آنان هم مسلمان بودند. اما مسلمانی را تا آنجا می‌خواستند که به مال و جان آنان زیانی نرسد.
(صفحه 177)
همینکه دیدند، امتحانی دشوار در پیش است در آن شرکت نکردند. بدرون خانه‌های خود رفتند، درها را بستند و آسوده نشستند تا کی و چه وقت خود را برای آزمایش دیگری حاضر کنند. تا چه وقت قهرمانی دیگر برخیزد و اینان گرد او را بگیرند به او وعده‌ی یاری دهند.
دسته‌ی کوچکی هم از خودگذشتکی بیشتری نشان دادند! کاری کردند تا جهان و تاریخ جهان باقی است، ریشخند مردم، ریشخند تاریخ، ریشخند حقیقت خواهند بود. اینان در چنان روز بر فراز تلی رفتند و دستمالها را بر دیده نهاده و های های می‌گریستند و می‌گفتند خدایا حسین را یاری کن.
ساعتهای آخر روز سپری می‌شد. دیوانه‌هایی که خشم و شهوت مال و جاه دنیا جسم و روحشان را پر کرده بود، پس از آنکه کشتند و سوختند و بردند پس از آنکه در مقابل خود کوچکترین مقاومتی از زن یا مرد ندیدند، یکبار به خود آمدند. و دانستند کاری زشت کرده‌اند، این رویه دیگر از طبیعت مردمی است که از منطق درست و عقل طبیعی بهره ندارند و یا بهره‌ای اندک دارند. زود بخشم می‌آیند و زود پشیمان می‌شوند. اوه! چه کردیم. آری چه کردیم؟ نخست به صورت حدیث نفس و سپس گفتاری آهسته و دهان بدهان. کم کم از این به آن رسید! اوه چه کردیم و چه بد کاری کردیم! این مرد خیرخواه ما بود.! خود ما او را خواندیم و سپس نه تنها او

را یاری نکردیم بلکه او و پیروان او را در پیش پای نوکر حکومت دمشق قربانی کردیم! سید جوانان بهشت را برای خشنودی مردم تبه‌کار به دست خود به خاک و خون کشیدیم. پشیمان شدند. اما دیگر دیر شده بود. کوفه یکبار دیگر زبونی و خواری خود را به زشت‌ترین صورت به شام نشان داد. نه تنها دمشق را شکست نداد بلکه بار دیگر زیر سلطه‌ی دمشق باقی ماند و ننگی بر ننگهای گذشته افزود.
(صفحه 178)
حسین در واپسین دقیقه‌های زندگانی خود آنان را از چنین پایانی بیم داد: «بخدا اگر مرا کشتید به جان یکدیگر می‌افتید و خون هم را می‌ریزید اما خدا به این کیفر بر شما بسنده نخواهد کرد. عذابی سخت برای شما آماده خواهد ساخت.» سپس آنان را از ته دل نفرین کرد. نفرینی که سزاوار آن بودند. «خدایا باران رحمت خود را از این مردم بازدار! برکتهای زمین را از آنان بگیر! هرگز حاکمان را از ایشان خشنود مکن! هرگز توفیق جماعت را نصیب ایشان مگردان!». (1) بیش از چهار سال نگذشت که نفرین امام گریبان آن ناجوانمردان را گرفت کشتار و خونریزی در عراق آغاز شد. آشوب برخاست. شعله‌های آتش انتقام زبانه کشید، نخست کشندگان مظلومان را بکام خود فروکشید و پیش از آنکه کیفر آن جهان ببینند به خواری این جهان مبتلا گشتند.
آنها که به خانه‌های خود رفتند و در نبرد درگیر نشدند چطور؟ آنها هم چنانکه خواهیم گفت از کیفر بی‌نصیب نماندند. اما راستی چرا چنین کردند؟ بگذارید یکبار دیگر سخن سید شهیدان را بشنویم: «مردم بنده‌ی دنیایند دین را تا آنجا می‌خواهند که زندگانی خود را با آن سروسامان دهند، چون پای امتحان پیش آید دینداران اندک خواهند بود.»
هم اکنون نزدیک سیزده قرن و نیم از آن حادثه شوم می‌گذرد. از آن تاریخ تا بحال کوفه چندین نسل را در پی یکدیگر بخود دیده است. ولی هر نسل که جای نسل پیشین را می‌گیرد. همه سال در چنان روز، گرد مزار حسین فراهم می‌آید و چنانکه گویی از کرده‌ی نیاکان خود شرم‌زده است، بر مزار او اشک می‌ریزد و با روح او پیوند دوستی و اطاعت می‌بندد. اما راستی اگر ممکن بود تاریخ به عقب برگردد و
(صفحه 179)
چنان صحنه‌ای دوباره تجدید شود، این شرم زدگان و گریه کنندگان چه می‌کردند و با کدام دسته بودند؟ خدایا هیچ گاه بندگان خود را آزمایش مکن! و اگر آزمایش می‌کنی به آنان نیروی پایداری عطا فرما!
(صفحه 180)
(1) طبری، ج 7، ص 365.

و یوم یعض الظالم علی یدیه (الفرقان: 27)
و روزی که ستمکار دستهای خود را از پشیمانی می‌گزد.
چنانکه دیدیم دمشق شتاب‌زده می‌خواست پایه‌های حکومت نوبنیاد را استوار کند. اگر حاکم مدینه در اجرای مأموریتی که به وی دادند توفیق می‌یافت، معلوم نبود با عکس‌العملی غیرقابل علاج روبه‌رو شود. و اگر چنین می‌کرد ممکن بود حجاز و عراق برای چندین سال از مخالفی قدرتمند تهی گردد. اما آن نقشه چنانکه می‌خواستند اجرا نگردید. در مکه هم نتوانستند از نیروی تروریستهای خود استفاده کنند. در نتیجه پایگاه مخالفتها از حجاز به عراق منتقل شد. شام ناچار بمداخله‌ی نظامی گشت. اما این لشکرکشی و کشتار اگر به ظاهر برای دمشق پیروزی آورد، به همراه این موفقیت شکست آینده را نیز پی‌ریزی کرد. چنانکه گفتیم طلیعه‌ی شکست لحظاتی چند پس از آرامش طوفان با ابراز پشیمانی فرماندهان فاتح آشکار گردید. وجدان خفته‌ی مردم سست پیمان از نو برای چند لحظه و چند ساعت بیدار گردید، اما این مقدار کافی نبود باید این مردم به شهر خود برگردند تا در آنجا ببینند همشهریان آنان،یعنی
(صفحه 181)
همان هم‌پیمانهای یک ماه پیش، که تنها به پیمان‌شکنی بسنده کردند، و ننگ مهمان کشی را بر آن نیفزودند، با ایشان چگونه روبه‌رو می‌شوند.
شامگاه مردی شادی کنان و شتابان به خانه‌ی خود می‌رود. بانوی خانه از او می‌پرسد: « چه شده که این اندازه خوشحال بنظر می‌آیی؟»
- مگر نمی‌دانی؟ ثروت دنیا را برای تو آورده‌ام ! چیزی که همراه من است سر حسین بن علی است.
- وای بر تو ! مردم زر و سیم با خود می‌آورند و تو سر پسر دختر پیغمبر را، به خدا هرگز سر من در کنار تو نخواهد بود.
مسلما در این بازگشت و دیدار، جدایی زن از شوی، پسر از پدر فراوان بوده است، ولی تاریخ جزئیات را ضبط نمی‌کند. کوفه هنگامی به هشیاری کامل رسید و زشتی کار خود را دید که زن و دختران حسین و فرزندان علی و نواده‌های پیغمبر را چون اسیران کافر به این شهر درآوردند. از روزی که علی خلیفه‌ی پیغمبر و امیر مسلمانان، پس از پنج سال حکومت در این شهر کشته شد، بیش از بیست سال نمی‌گذشت. زنانی که سن آنان از سی تجاوز می‌کرد، زینب را در چنان روزها دیده و حرمت او را در دیده‌ی علی و حشمت وی را در چشم پدران و شوهران خویش مشاهده کرده بودند، دیدن این منظره خاطرات گذشته را زنده کرد و کوی و برزن

را و کوچه و بازار پر از شیون شد. شیون زنان کودکان را به گریه درآورد و گریه‌ی کودکان دل سخت پیران را نرم ساخت.به یکبار فریاد و فغان از هر گوشه برخاست. تنها کسی که از آن جمع می‌توانست با سخنان خود هیجان را به اوج برساند دختر علی بود. کدام یک زینب یا ام‌کلثوم؟ نمی‌دانم. پس از حسین زینب به خاطر رشد سنی و بزرگی در کاروان اسیران، سمت سرپرستی داشت. بیشتر مقتل‌نویسان و تاریخ‌گزاران شیعی سخنانی را که می‌نویسم به او نسبت داده‌اند، اما دیرینه‌ترین مأخذ، گوینده‌ی آن را ام‌کلثوم نوشته است. ابن
(صفحه 182)
ابی‌طاهر که یکصد و چهل سال پس از حادثه به دنیا آمده و دویست و بیست سال، پس از آن درگذشته در کتابی بنام «بلاغات النسا» که مجموعه‌ای از سخنان بلیغ بانوان عرب و اسلام است، خطبه را بنام ام‌کلثوم ثبت کرده است. علی ابن حسین که جوانی نورس و در آن روزها بیمار و ناتوان بود چون گریه‌ی مردم کوفه را دید گفت مردم برای ما گریه می‌کنید؟ چه کسی جز شما ما را کشته است. در این وقت ام‌کلثوم با دست به مردم اشاره کرد خاموش باشید! همان مؤلف در کتاب خود نوشته است از آن پس در آن مجمع تنها صدای آهسته‌ی نفسها شنیده می‌شد: « مردم کوفه! مردم مکار خیانت‌کار! هرگز دیده‌هاتان از اشک تهی مباد! هرگز ناله‌هاتان از سینه بریده نگردد! شما آن زن را می‌مانید که چون آنچه داشت می‌رشت، به یکبار رشته‌های خود را پاره می‌کرد. نه پیمان شما را ارجی است و نه سوگند شما را اعتباری ! جز لاف، جز خودستائی، جز در عیان، مانند کنیزکان تملق گفتن و در نهان با دشمنان ساختن چه دارید؟ شما گیاه سبز و تروتازه‌ای را می‌مانید که بر توده‌ی سرگین رسته باشد و مانند گچی هستید که گوری را بدان اندوده باشند. چه بد توشه‌ای برای آن جهان آماده کردید، خشم خدا و عذاب دوزخ! گریه می‌کنید؟ آری به خدا! گریه کنید! که سزاوار گریستنید. بیش بگریید و کم بخندید ! با چنین ننگی که برای خود خریدید چرا نگریید؟. ننگی که با هیچ آب شسته نخواهد شد. چه ننگی بدتر از کشتن پسر پیغمبر و سید جوانان بهشت. مردی که چراغ راه شما و یاور روز تیره‌ی شما بود. بمیرید! سر خجالت را فرو بیفکنید ! به یکبار گذشته‌ی خود را بر باد دادید و برای آینده هیچ چیز بدست نیاورید! از این پس باید با خواری و سرشکستگی زندگی کنید چه شما خشم خدا را برای خود خریدید ! کاری کردید که نزدیک است آسمان بر زمین
(صفحه 183)
افتد و زمین بشکافد و کوه‌ها درهم بریزد می‌دانید چه خونی را ریختید؟ می‌دانید این زنان و دختران را که بی‌پرده در کوچه و بازار آورده‌اید چه کسانی هستند؟ می‌دانید جگر پیغمبر خدا را پاره کرده‌اید؟ چه کار زشت و

احمقانه‌ای. کاری که زشتی آن سراسر جهان را پر کرده است. تعجب می‌کنید که از آسمان قطره‌های خون بر زمین می‌چکد، اما بدانید که خواری عذاب رستاخیز سخت‌تر خواهد بود. اگر خدا هم اکنون شما را به گناهی که کردید نمی‌گیرد، آسوده نباشید. خدا کیفر گناه را فوری نمی‌دهد، اما خون مظلومان را هم بی‌کیفر نمی‌گذارد. خدا حساب همه چیز را دارد.»
این سخنان که با چنین عبارت شیوا از دلی سوخته برمی‌آمد و از دریایی مواج از ایمان به خدا نیرو می‌گرفت، همه را دگرگون کرد. شنوندگان دستها را بر دهان نهاده دریغ می‌خوردند. در چنان صحنه‌ی غم‌انگیز و عبرت‌آمیز مردی از بنی‌جعفی که ریشش از گریه تر شده بود شعری بدین مضمون خواند:
پسران این خاندان بهترین پسران‌اند و هرگز بر دامن فرزندان این خانواده لکه‌ی ننگ یا مذلت ننشسته است.
کاروان اسیران را به کاخ پسر زیاد درآوردند. مجلسی که وسیله و ابزار قدرت نمایی تا حد ممکن در آن جا فراهم شده بود. پسر زیاد به خیال خود راه پیروزی را تا آخرین نقطه پیموده بود، حسین را کشته و زنان و دختران او را دست بسته پیش روی خود آورده است. پس حالا همه چیز تمام شده است. حالا او غالب است و محمد مغلوب:
- « خدا را شکر که شما را رسوا کرد و نشان داد که آنچه می‌گفتید دروغی بیش نبود.»
برای ستمکاری که جز زور پشتوانه‌ای ندارد، هیچ چیز خرد کننده‌تر و دردناکتر از آن نیست که با ناچیز شمردن قدرت وی مسخره‌اش کنند.
(صفحه 184)
دختر علی به سخن آمد. تو گویی تاکنون هیچ چیز اتفاق نیفتاده است نه کسی از او کشته شده و نه او را به اسیری گرفته‌اند و نه این مرد که آماده‌ی پاسخگوئی اوست می‌تواند به یک اشارت او و همه‌ی کسانی را که با او هستند نابود سازد.
- سپاس سزاوار خدایی است که ما را به محمد گرامی داشت. جز فاسق دروغ نمی‌گوید، جز بدکاره رسوا نمی‌شود و آن ما نیستیم دیگرانند.
پسر زیاد گردنی را که می‌خواست خم کند راست‌تر ایستاد. برای بار دوم خواست او را با شکستی که قابل لمس باشد روبه‌رو سازد:
- دیدی خدا با برادرت چه کرد؟
- از خدا جز خوبی ندیدیم! برادرم و یاران او به راهی رفتند که خدا می‌خواست. آنان شهادت باافتخار را برگزیدند و بدین نعمت رسیدند اما تو! پسر زیاد، خود را برای پاسخ آنچه کردی آماده کن!
پسر زیاد از این گفته هم آنچه می‌خواست بدست نیاورد. شکسته و کوفته‌تر شد. آخرین سلاح نادان چیست؟ دشنام:

- با کشته شدن برادر سرکش نافرمان تو خدا دل مرا شفا داد.
- پسر زیاد! مهتر ما را کشتی، نهال ما را شکستی. دلهای ما را خستی اگر درمان تو این است آری چنین است.
- زینب سخن به سجع می‌گوید بجان خودم سوگند پدرش هم سخن با سجع می‌گفت.
- پسر زیاد ! مرا با سجع چکار و حالا چه وقت سجع گفتن من است.
(صفحه 185)

یا ویلتی لیتنی لم اتخذ فلانا خلیلا (الفرقان: 28)
وای بر من کاش فلان را دوست نمی‌گرفتم.
از مردم دمشق نه کسی پیغمبر را دیده بود و سخن وی را شنیده بود، و نه اسلام را چنانکه در مدینه رواج داشت می‌شناخت. یکصد و سیزده تن از صحابه‌ی پیغمبر یا در فتح این سرزمین شرکت داشتند و یا به تدریج در آنجا سکونت گرفتند. نگاهی به ترجمه‌ی احوال این عده نشان می‌دهد که جز چند تن از آنان بقیه مدت کمی محضر پیغمبر را درک کرده‌اند، و جز یک یا دو یا چند حدیث از او روایت نداشتند. بیشتر این عده در خلافت عمر و عثمان تا آغاز حکومت معاویه مردند. در زمان حادثه تنها یازده تن از آنان زنده بود و در شام بسر می‌برد. مردمانی بین هفتاد تا هشتاد سال که گوشه‌نشینی را بر آمیختن با توده ترجیح داده بودند. نتیجه آنکه نسل جوان - آنان که در سن یزید بودند - از اسلام حقیقی چیزی نمی‌دانستند. و شاید در نظر آنان اسلام هم حکومتی بود مانند حکومت کسانی که پیش از این دسته بر آن سرزمین فرمان می‌راندند. تجمل دربار معاویه، حیف و میل مال مردم،
(صفحه 186)
پرداختن به مظاهر تمدن ظاهری چون ساختن کاخهای مجلل و ایجاد گارد احترام و کوکبه‌ی مفصل، تبعید و زندانی کردن و کشتن مخالفان، برای آنان امری طبیعی بود، زیرا تا نیم قرن پیش نظیر چنین نظامی در حکومت قبلی نیز دیده می‌شد. و مسلما کسانی بودند که می‌پنداشتند، آنچه در مدینه نیز می‌گذشته چنین بوده است. از آنان که آمدن عمر را به دمشق دیده بودند، جز تنی چند نمانده بود. اینان حتی نمی‌دانستند خویشان پیغمبر چه کسانی هستند، داستانی را که ذیل دمشق نوشتم و گفتم به لطیفه شبیه‌تر است تا به واقعیت تاریخی چندان بعید نمی‌نماید بنابراین اگر بعض مقتل‌نویسان می‌گویند مردم شام روز ورود اسیران را عید گرفتند و برای کشته شدن مردان آنان جشن می‌گرفتند، از حقیقت بدور نیست.
هنگام درآمدن کاروان به قصر، گرد یزید را چنین مردمی فراگرفته بودند. چنانکه گفتم (1) من نمی‌دانم شعرهائی را که به یزید نسبت داده‌اند از آن اوست یا نه، اما این سه بیت را همان ابن ابی‌طاهر به نام او نوشته است. می‌گوید یزید با عصا به دندانهای حسین می‌زد و می‌گفت:
کاش بزرگان من که در بدر حاضر شدند و گزند تیرهای قبیله خزرج را دیدند امروز در چنین مجلس حاضر بودند و شادمانی می‌کردند و می‌گفتند یزید دستت شل مباد! بآل علی پاداش روز بدر را دادیم و کین خود را از

آنان گرفتیم.
در این بیتها هیچ سخنی از پیغمبر و دین و قرآن در میان نیست. آنچه می‌بینیم تجدید خاطره‌ی خونهای جاهلی است. خون را بخون شستیم.
اگر مجلس به همین جا خاتمه می‌یافت یزید برنده بود. و یا آنچه به فرمان او انجام یافت چندان زشت نمی‌نمود. اما زینب نگذاشت کار به این صورت پایان بیابد. آنچه را یزید شادی می‌پنداشت در کام
(صفحه 187)
او از زهر تلخ‌تر کرد. به مجلسیان نشان داد اینان که پیش رویشان سرپا ایستاده‌اند دختران کسی هستند که یزید به نام او بر مردم شام سلطنت می‌کند. به آنها فهماند که اسلام پیش از آنکه حکومت باشد دین است. از حاکم تا پست‌ترین فرد برابر خدا مسؤول کاری است که می‌کند و سخنی است که می‌گوید. به آنها نشان داد، که اسلام بر پایه‌ی تقوی استوار است نه قدرت:
« پایان کار آنان که کردار بد کردند، این بود که آیتهای خدا را دروغ خواندند و بدان فسوس کردند. یزید! چنین می‌پنداری که چون اطراف زمین و آسمان را بر ما تنگ گرفتی و ما را مانند اسیران از این شهر به آن شهر بردند، ما خوار شدیم و تو عزیز گشتی؟ گمان می‌کنی با این کار قدر تو بلند شده است که این چنین به خود می‌بالی و بر این و آن تکبر می‌کنی؟ وقتی می‌بینی اسباب قدرتت آماده و کار پادشاهیت منظم است از شادی در پوستت نمی‌گنجی. نمی‌دانی این فرصتی که به تو داده‌اند برای این است که نهاد خود را چنانچه هست آشکار کنی. مگر گفته‌ی خدا را فراموش کرده‌ای «کافران مپندارند، این مهلتی که به آنها داده‌ایم برای آنان خوبست. ما آنها را مهلت می‌دهیم تا بار گناه خود را سنگینتر کنند. آنگاه به عذابی می‌رسند که خواری و رسوائی است.» پسر آزاد شده (2) این عدالت است که زنان و دختران و کنیزکان تو پس پرده به عزت بنشینند و تو دختران پیغمبر را اسیر کنی، پرده حرمت آنان را بدری، صدای آنان را در گلو خفه کنی، و مردان بیگانه آنان را بر پشت شتر از این شهر به آن شهر بگردانند؟ نه کسی آنها را پناه دهد، نه کسی مواظب حالشان باشد، نه سرپرستی
(صفحه 188)
همراهشان کند. مردم از این سو و آن سو برای نظاره‌ی آنان فراهم شوند. اما از کسی که سینه‌اش از بغض ما آکنده است جز این چه توقعی می‌توان داشت؟ می‌گوئی کاش پدرانم که در جنگ بدر کشته شدند اینجا بودند. و هنگام گفتن این جمله با چوب به دندان پسر پیغمبر میزنی؟ ابدا به خیالت نمی‌رسد که گناهی کرده‌ای و منکری زشت مرتکب شده‌ای. چرا نکنی؟ تو با ریختن خون فرزندان پیغمبر و خانواده‌ی عبدالمطلب که ستارگان زمین

بودند دشمنی دو خاندان را تجدید کردی. شادی مکن چه به زودی در پیشگاه خدا حاضر خواهی شد. آنوقت است که آرزو می‌کنی کاش کور بودی و این روز را نمی‌دیدی، کاش نمی‌گفتی، پدرانم اگر در این مجلس حاضر بودند از خوشی در پوست خود نمی‌گنجیدند. خدایا خودت حق ما را بگیر و کینه‌ی ما را از آنکه به ما ستم کرد بستان به خدا پوست خودت را دریدی و گوشت خودت را کندی. روزی که رسول خدا و خاندان او و پاره‌های تن او در سایه‌ی رحمت خدا آرمیده باشند تو با خواری هر چه بیشتر پیش او خواهی ایستاد. آن روز روزی است که خدا وعده‌ی خود را انجام خواهد داد، این ستمدیدگان را که هر یک در گوشه‌ای بخون خود خفته‌اند گرد هم خواهد آورد. او خود می‌گوید. «مپندارید آنان که در راه خدا کشته شده‌اند مرده‌اند نه، آنان زنده‌اند و از نعمتهای پروردگار خود بهره‌مند می‌باشند.» اما پدرت معاویه که ترا این چنین بناحق بر گردن مسلمانان سوار کرد، آن روز که دادخواه محمد، دادگر خدا و دست و پای تو در آن محکمه گواه باشد خواهد دانست کدام یک از شما بدبخت‌تر و بی‌پناه‌تر خواهند بود.

یزید ای دشمن خدا! به خدا تو در دیده‌ی من ارزش آن را نداری که سرزنشت کنم یا تحقیرت نمایم. اما چه کنم اشک در دیدگان حلقه زده و آه در سینه زبانه می‌کشد. پس از آنکه حسین کشته شد و لشکر شیطان

(صفحه 189)

ما را از کوفه به بارگاه گروه بی‌خردان آورد، تا با شکستن حرمت خاندان پیغمبر پاداش خود را از بیت المال مسلمانان که حاصل دسترنج زحمتکشان و ستمدیدگان است بگیرد، پس از آنکه دست این دژخیمان به خون ما رنگین و دهانشان از پاره گوشتهای ما آکنده است، پس از آنکه گرگهای درنده بر کنار آن بدنهای پاکیزه جولان می‌زنند توبیخ و سرزنش تو چه دردی را دوا می‌کند؟. اگر گمان می‌کنی با کشتن و اسیر کردن ما سودی بدست آورده‌ای به زودی خواهی دید، آنچه سود می‌پنداشتی جز زیان نیست. آنروز جز آنچه کرده‌ای حاصلی نخواهی داشت. تو پسر زیاد را به کمک خود می‌خوانی و او از تو یاری می‌خواهد. تو و پیروانت در کنار میزان عدل خدا جمع می‌شوید. آن روز خواهی دانست بهترین توشه‌ی سفر که معاویه برای تو آماده کرده است. این بود که فرزندان رسول خدا را کشتی. به خدا من جز از خدا نمی‌ترسم و جز به او شکایت نمی‌کنم. هر کاری می‌خواهی بکن هر نیرنگی که داری بکار ببر! هر دشمنی که داری نشان بده! به خدا این لکه‌ی ننگ که بر دامن تو نشسته است هرگز سترده نخواهد شد. سپاس خدا را که کار سادات جوانان بهشت را به سعادت پایان داد. بهشت را برای آنان واجب ساخت. از خدا می‌خواهم پایه‌های آنان را فراتر برد و رحمت خود را بر آنان بیشتر گرداند چه او کارداری

تواناست.»
عکس‌العمل چنین گفتار که از جگری سوخته و دلی سرشار از تقوی نیرو می‌گرفت، معلوم است. سخت‌دل‌ترین مرد هنگامی که باایمان و تقوی روبه‌روی شود. ناتوانی خود و قدرت حریف را می‌بیند و برای چند لحظه هم که شده است از تصمیم‌گیری عاجز می‌گردد. سکوتی مرگبار سراسر کاخ را فراگرفت. یزید آثار و علائم ناخوشایندی را در چهره‌ی حاضران دید. گفت خدا بکشد پسر مرجانه را من راضی بکشتن حسین نبودم. سپس متوجه شد که نگاهداشتن این اسیران بدین حالت به مصلحت نیست.
(صفحه 190)
دستور داد جای بهتری برای آنان فراهم شود. و از زنان قریش هر کس می‌خواهد بدیدن آنان برود مانعی ندارد. علی ابن الحسین را ظهر و شام بر سر سفره می‌خواند و با او غذا می‌خورد. آیا به راستی ذره‌ای پشیمانی در دل او راه یافته بود؟ با تجزیه و تحلیل طبیعت دو رویه‌ی این مردم چادرنشین جای چنین احتمالی هست، اما پیش از آنکه این احتمال جائی برای خود باز کند، اطمینان دیگری آن را بکنار می‌زند. اطمینان بدانکه اگر یزید چنین نمی‌کرد، ممکن بود آشوب کوفه در دمشق هم آشکار گردد، هر چند بتوان آن را به زودی سرکوب نمود. بهر حال از این روز و از این مجلس گروهی از مردم شام دانستند مسلمانی نه آن چیزی است که تا آنروز می‌دانستند، و حاکم مسلمان نه آنکسی است که بر آنان حکومت می‌کند.
(صفحه 191)
(1) ر ک ص 92.
(2) وقتی پیغمبر مکه را گشود بزرگان قریش که از گذشته‌ی خود پشیمان بودند می‌ترسیدند پیغمبر آنان را مجازات کند ولی او به آنان فرمود بروید شما آزاد شدگانید.

یوم المظلوم علی الظالم اشد من یوم الظالم علی المظلوم (علی)
روزی که مظلوم حق خود را می‌ستاند، سخت‌تر است تا روزی که ظالم بر مظلوم ستم می‌کند.
زمان جنایتکار است، اما جنایت‌پیشه نیست. زمان نیز مانند تاریخ که خاطره‌ی زمان را نگاه می‌دارد جنایت می‌کند، اما کمتر جنایتی را بی‌مکافات می‌گذارد. اگر جنایات تاریخ در مواردی حساب نشده است، مکافات آن حساب دارد، حسابی بی‌نهایت دقیق.
قرآن می‌گوید کافران مپندارند که اگر به آنها فرصتی می‌دهیم این فرصت به سود آنهاست، به آنها فرصت می‌دهیم تا هر چه می‌خواهند بکنند سرانجام عذابی دردناک خواهند داشت. آنان که حسین را نزد خود خواندند، به او وعده‌ی یاری دادند، از فرستاده‌ی او با چنان شور و هیجان استقبال کردند بیعت او را پذیرفتند اما چون وقت کار شد به دشمن او پیوستند و برای خشنودی وی او را کشتند، و یا آنکه هر یک از گوشه‌ای فرارفتند و در خانه را به روی خود بستند و یا بر بلندی رفتند و بر مظلومیت او گریستند و از خدا خواستند تا او را یاری دهد ! وقتی
(صفحه 192)
همه چیز پایان یافت، خاطرشان آسوده شد و بخود گفتند که «رسیده بود بلائی ولی بخیر گذشت».
حکومت دمشق و دست نشانده‌ی او در کوفه هم پنداشتند پیروز گشتند حسین که از میان رفت، دیگر چه کسی قدرت مخالفت با آنان را دارد، اما هر دو دسته حساب یک چیز را نکرده بودند. حساب مکافات را ! هیچ عملی در طبیعت بی‌عکس‌العمل نخواهد ماند. عکس‌العمل ممکن است فوری پدید شود و ممکن است سالها یا ده‌ها سال مدت بخواهد، اما بالاخره پدید خواهد شد. این سنت آفرینش است این قانون خداست که دگرگون نخواهد شد. ستمکار باید به کیفر خود برسد. خون مظلوم باید خواسته شود.
نخستین مرحله‌ی عکس‌العمل چنانکه گفتیم پشیمانی بود، پشیمانی در سران سپاه، پشیمانی در سربازان، و سپس پشیمانی در حوزه‌ی حکومت کوفه و سلطنت دمشق.
چندی نگذشت که پسر زیاد عمر سعد را خواست و گفت: آن نوشته‌ای که درباره‌ی کشتن حسین بتو دادم چه شد؟ آن را به من بده !.
- مگر آن نوشته تا چه وقت پیش من می‌ماند. آن را گم کردم !
می‌خواهی آنرا پیش پیره‌زنان قریش دست‌آویز کنی؟

یزید گفت راضی بودم یکی از فرزندانم کشته شود و حسین به قتل نرسد. خدا پسر مرجانه را بکشد چرا چنین کاری کرده. یزید بی‌گمان دروغ می‌گفت، اما می‌ترسید، از عکس‌العمل می‌ترسید. عکس‌العمل رفتار و کردار خود را در نخستین مجلس دید. سالی نگذشت که نمایندگان مدینه چون از نزد وی برگشتند، بمردم خبر دادند که آنچه در یزید نیست نشانه‌ی مسلمانی است. سراسر مدینه را آشوب فراگرفت مردم شهر قیام کردند، نخست امویان را از شهر راندند، سپس خود زمام کار را به دست گرفتند، اما سرانجام شام مجدانه دخالت کرد. شهر را
(صفحه 193)
محاصره کرد و گشود، گروهی بسیار از مردم مدینه را کشت، شهر پیغمبر را قتل‌عام کرد. ولی از سوی دیگر عبدالله بن زبیر در مکه برخاست و قدرت خود را بیشتر گسترد و یزید را در واپسین سال عمر نگران ساخت. یزید در سال 64 درگذشت. با مرگ او کوفه به کانونی از آتش تبدیل گردید، آتش انتقام. سران شیعه نخست بفکر افتادند که برای ستردن گناهان خود چون بنی‌اسرائیل شمشیر بردارند و یکدیگر را بکشند. اما سرانجام فکر عاقلانه‌تری کردند. باید خشم خود را با کشتن دیگران تسکین دهند نه با کشتن خود. از نو قتلگاه بلکه قتلگاههای دیگری براه افتاد. اما این بار قربانیان آن پاکان و عزیزان خدا نبودند. دژخیمانی بودند که دستهایشان تا مرفق در خون آزادگان رنگ شده بود. امروز وقتی ما داستان کشتار مختار پسر ابی‌عبیده‌ی ثقفی را می‌خوانیم اگر سری به کتابهای حقوقی کشیده باشیم، ممکن است چنان انتقام را تا حدی خشن بدانیم و بگوئیم چرا چنان کردند؟ یکی را چون گوسفند سر بریدند یکی را شکم پاره کردند. دیگری را که تیری به فرزندی از فرزندان حسین افکنده و آن جوان دست را سپر ساخته و تیر دست و پیشانی او را شکافته بود همان کیفر دادند. دیگری را در دیگ روغن جوشان افکندند. دست و پای آن یکی را بزمین دوختند و اسبان را از روی او گذراندند. چنانکه نوشته‌اند تنها در یک جا 248 تن را که در قتل حسین و یاران او شریک بودند طعمه این گونه کیفرها چشاندند.

ما این داستانها را می‌خوانیم و در آن نوعی قساوت می‌بینیم. اما باید دانست که قضاوت مردم سیزده قرن بعد درباره‌ی کردار پیشینیان درست نیست. دیگر آنکه چون خشم انقلاب زبانه زد معیارها دگرگون می‌شوند. انقلاب معمولا با خشم و قساوت همراه است، بلکه اگر خشم با انقلاب همراه نباشد، انقلاب نیست.

شمر، عبیدالله زیاد، عمر ابن سعد، حفض پسر جوان او، خولی،
(صفحه 194)
سنان و دهها تن از سران لشکر کوفه چنین کیفرها دیدند. اما تاریخ به

همین جا بسنده نکرد، این آخرین انقلاب و آخرین انتقام نبود، انقلابی از پس انقلاب دیگر پدید شد. مختار بدست مصعب ابن زبیر و مصعب به امر عبدالملک ابن مروان بقتل رسید و با هر یک از این فرماندهان گروهی و بلکه گروه‌هائی کشته گردیدند. سر حسین ابن علی (ع) را نزد عبیدالله آوردند، سر عبیدالله را نزد مختار، سر مختار را نزد مصعب و سر مصعب پیش روی عبدالمک نهاده شد، همه این حوادث در کمتر از ده سال رخ داد. در این ده سال چنانکه پسر پیغمبر آن مردم را بیم داده بود، کوفه روی آرامش ندید هر سال و هر ماه از گوشه‌ای فتنه‌ای تازه برمی‌خاست. خوارج سراسر شرق و جنوب شرقی عراق را تهدید می‌کردند و دامنه‌ی تاخت‌وتاز آنان تا به خوزستان کشیده شد. امنیت از کوفه و بصره و بلکه سراسر عراق رخت بربست. دزدان، راهزنان فرصت‌طلبان یکی از پس دیگری و گروهی به دنبال گروه دیگر از گوشه و کنار بیرون آمدند. نه حاکم از رعیت خشنود و نه رعیت در زندگی آسوده خاطر. این نفرین دیگر حسین بود که گریبانشان را گرفت. مدت چهارده سال از شهادت حسین گذشت و می‌توان گفت کوفه در این مدت، چهارده ماه و بلکه چهارده هفته روی آسایش ندید، سرانجام آخرین وعده‌ی حسین عملی گردید وقت آن رسید که آخرین صحنه هم نمایش داده شود و آن در سال هفتاد و پنجم هجرت بود.

روزی که گروهی از بزرگان کوفه در مسجد نشسته بودند مردی سر و روی پوشیده داخل شد، شمشیری به کمر بسته کمانی بدوش افکنده بی‌اعتنا به مردم صفها را شکافت و خود را به منبر رساند. بر منبر بالا رفت و در پله‌ی فرازین نشست و خاموش ماند. سکوت، باز هم سکوت! نوشته‌اند یک ساعت سخنی بر لب نیاورد شاید مثل همیشه در زمان مبالغه کرده باشند. هر مقدار که بود سکوت او مردمان را به سخنهای در گوشی

(صفحه 195)

واداشت. چه کسی است؟

-مگر نمی‌دانی حاکم تازه است!

-خدا روی بنی‌امیه را سیاه کند که چنین مردی را به حکومت عراق می‌فرستد. او را سنگ‌باران بکنم؟

- نه برادر چکارش داری؟ اندکی دیگر صبر کن. به‌بینم چه می‌شود. وقتی سکوت همه جا را گرفت، وقتی همه‌ی نفسها در سینه‌ها بریده شد چهره‌ی خود را گشود و چنین گفت:

مرا همه خوب می‌شناسند من از هیچ دشواری نمی‌هراسم

چون وقت کار شد می‌دانید من که هستم

مردم کوفه! به خدا من می‌دانم چگونه با شری روبرو شوم و چگونه از پس آن برایم و چگونه آن را کیفر دهم. چشمهائی را دوخته و گردنهائی را

کشیده می‌بینم. سرهائی را می‌بینم که چون میوه رسیده‌ی بر شاخه سنگینی می‌کند و باید فوری آن را چید. خونهائی را می‌بینم که از عمامه تا ریشها را رنگین کرده و سرخی آن در پرتو خورشید می‌درخشد! ای مردم عراق! ای کان تفرقه و نفاق! ای گروه فاسد اخلاق! من بیدی نیستم که از ین بادها بلرزم. من دستنبویی نیستم که مرا بازیچه کنید و میان انگشتان خود بفشارید ! من امتحان هوش و ذکاوت و زیرکی و درایت خود را داده‌ام. و تا نهایت بخوبی از عهده برآمده‌ام.
امیرالمؤمنین تیردان خود را پیش روی خود ریخت و یک یک آنها را زیر دندان آزمایش کرد. من از همه سخت‌تر و دیرشکن‌تر بودم! مرا برای شما برگزید زیرا سالیان درازی است شما با آشوب و فتنه هم‌آواز شده و گمراهی را پیشه ساخته و راه نافرمانی را پیش گرفته‌اید! به خدا چون شاخ درخت پوست از تنتان بیرون می‌کشم و چون سنگ آتش‌زنه بر سرتان می‌کوبم و چون خاربن تیغهای شما را می‌شکنم
(صفحه 196)
و چون شتر غریبه که آن را از هر سو می‌رانند، می‌زنم. شما مانند مردم آن شهرید که با آرامش و اطمینان بسر می‌بردند، روزی آنها به فراخی می‌رسید ولی کفران ورزیدند و خدا لباس گرسنگی و ترس را بر تن آنان پوشانید. (1).
وقتی مردم این دشنامها را شنیدند و این تحقیرها را دیدند، وقتی دانستند کسی به سر وقت آنان آمده است که با زبانی که می‌دانند با آنها سخن می‌گوید، و چون خریداران گاو بنی‌اسرائیل همه نشانه‌ها را که می‌دانستند در او دیدند همه به زبان حال گفتند «الان جئت بالحق» گفتی و گل گفتی! ما در جستجوی تو بودیم و انتظار چون تو نابغه را می‌بردیم! «کرم نما و فرودآ که خانه، خانه‌ی توست» همان مردی که می‌خواست او را سنگباران کند، دستش بلرزه افتاد و سنگریزه‌ها از کفش ریختن گرفت. حجاج ابن یوسف حاکم کوفه شد. بار دیگر دستگاه تفتیش عقاید، جاسوسی، اتهام، دستگیری، زندانی کردن، شکنجه و قتل و سرانجام حکومت اختناق براه افتاد. آری این است سزای نامردمانی که به نعمت خدا کفران ورزند، مصلحت‌جویان و خیراندیشان خود را به دست خویش بکشند. از خدا رو برگردانند و شیطان را قبله‌ی خود سازند. یکبار دیگر شام دندان خود را به کوفه نشان داد.
(1) نحل، 112.

26- گسترش نهضت حسینی

مشخصات کتاب

سرشناسه: باهنر، محمدجواد، ۱۳۶۰ - ۱۳۱۲
عنوان و نام پدیدآور: گسترش نهضت حسینی محمدجواد باهنر
مشخصات نشر: تهران دفتر نشر فرهنگ اسلامی ۱۳۷۷.
مشخصات ظاهری: ص ۱۵۱
شابک: 964-430-604- ۳۵۰۰ریال ؛ 964-430-604- ۳۵۰۰ریال
وضعیت فهرست نویسی: فهرستنویسی قبلی
موضوع: واقعه کربلا، ق ۶۱
موضوع: حسین‌بن علی (ع ، امام سوم ق ۶۱-۴
موضوع: باهنر، محمدجواد، ۱۳۶۰ - ۱۳۱۲ - پیام‌ها و سخنرانیها
شناسه افزوده: دفتر نشر فرهنگ اسلامی
رده بندی کنگره: BP۴۱/۵/ب۲گ۵
رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۳۴
شماره کتابشناسی ملی: م۷۷-۲ ۱۲۵۰

پیشگفتار

نهضت امام حسین علیه السلام مهمترین حرکت حیاتبخش تاریخ اسلام به شمار می‌آید. خورشید اسلام که هنوز نیم قرن از طلوع آن نگذشته بود، می‌رفت تا در همان قرن نخست در ورای ابرهای تیره‌ی تحریفها و عداوتهای دشمنان دوست نما کم فروغ گردد و از اسلام ناب محمدی جز نامی باقی نماند. اما حرکت الهی و روشنی بخش امام حسین علیه السلام همچون تند بادی سهمگین ابرها را کنار زد تا روح انسانیت از انوار جانبخش اسلام ناب محمدی بی‌بهره نماند. نهضت امام حسین علیه السلام آنچنان موجی در عالم ایجاد کرد که تاریخ پس از خود را همواره تحت تأثیر قرار داد و انسانهای آزاده‌ی عالم هیچگاه اجازه ندادند که این موج آرام گیرد و نهضت حسینی از حرکت بازایستد.

بسیاری از مطالعات صورت پذیرفته در خصوص نهضت امام حسین علیه السلام به تحلیل این واقعه در زمان وقوع بسنده کرده‌اند (صفحه 14) و از بررسی تأثیرات بعدی و گسترش آن در طول تاریخ پس از خود غافل مانده‌اند، حال آنکه شکوه و عظمت این نهضت را در تأثیرات بعدی آن بیشتر می‌توان جستجو کرد. بررسی گسترش نهضت حسینی در طول تاریخ، در واقع توجه به ابعاد بی‌انتهای این حرکت بی‌همانند در حیات بشری است.

شهید دکتر باهنر طی پنج جلسه سخنرانی در ایام محرم و صفر سال 1319 و 1350 هجری شمسی، علل و چگونگی گسترش نهضت امام حسین علیه السلام را در تاریخ اسلام مورد بررسی اجمالی قرار دادند که در این کتاب تحت عنوان «گسترش نهضت حسینی» گردآوری شدن و تقدیم علاقه مندان می‌گردد. پیش از این «دفتر تدوین و نشر آثار شهید باهنر»، کتابهای گفتاریها تربیتی، انان و خودسازی، فرهنگ انقلاب اسلامی، گذرگاههای الحاد، مواضع ما در ولایت و رهبری، سیری در عقاید و اخلاق اسلامی و اسلام برای نوجوانان را از شهید دکتر باهنر تنظیم و منتشر ساخته است.

در پایان توجه خواننده‌ی گرامی را به نکاتی در زمینه‌ی متن کتاب جلب می‌کند:

1. در ویرایش مطالب سعی شده است تغییرات اندکی در متن گفتارها صورت پذیرد و در مواردی، به اقتضای معنای جمله، در حد یک یا چند کلمه حذف یا افزوده گردیده است.

2. پانوشتهای مربوط به کتابشناسی و نیز آنهایی که با حرف «د» مشخص شده از این دفتر است و سایر پانوشتها به خود شهید باهنر تعلق دارد که، بنا به ضرورت، تفکیک شده است.
3. به یقین در صورتی که این آثار در زمان حیات آن شهید بزرگوار به چاپ می‌رسید از کمال و آراستگی ویژه‌ای برخوردار
(صفحه 15)
می‌بود. بنابراین، ضعفهای کتاب از ما و قوتهای آن از گوینده‌ی والامقامش می‌باشد. امید است که صاحبنظران و علاقه مندان با راهنماییهای خویش ما را در زدودن این ضعفها یاری دهند.
شهید باهنر
دفتر تدوین و نشر آثار
(صفحه 19)

گسترش قیامهای برگرفته از نهضت امام حسین

گسترش قیامهای برگرفته از نهضت امام حسین

بسم الله الرحمن الرحیم
و ما لَکُمْ لا تُقاتِلُونَ فی سَبیلِ اللّهِ وَالْمُستَضْعَفینَ مِنَ الرِّجالِ وَ النِّساءِ وَالْوِلْدانِ الَّذینَ یقُولُونَ رَبَّنا اَخْرِجْنا مِن هذِهِ الْقَرْیةِ الظّالِمِ اَهْلُها وَاجْعَلْ لَنا مِنْ لَدُنْکَ وَلِّیاً وَاجْعَلْ لَنا مِنْ لَدُنْکَ نَصیراً (1) .

<مقدمه
<مراکز حساس در سرزمین اسلام
<قیام عبدالله بن زبیر
<قیام مردم مدینه
<برخورد با قیام عبدالله بن زبیر
<حاکمیت مروان
<قیام کوفه و حرکت توابین
<نقش قیامهای پس از نهضت کربلا
<قیام مختار
<نتیجه‌ی بحث
<قیام بنی عباس و تشکیل حکومت عباسیان

(1) نساء/ 75.

مقدمه
موضوع سخن، بررسی گسترش حسینی سلام الله علیه در تاریخ اسلام است. اینک با فاصله‌ای که از واقعه‌ی کربلا گرفته‌ایم به
(صفحه 20)
تاریخ سر می‌زنیم تا ببینیم اولین انقلابهایی که پس از این حادثه در تاریخ اسلام به وجود آمد و از این ماجرا الهام گرفت و اشراب شد، چه بود و در جامع چه اثری گذاشت.
طول حادثه‌ی عاشورا خود از نظر ظاهر بسیار کوتاه و از نظر کمیت افرادی که در آن شرکت کردند بسیار محدود بود، یعنی حدود نصف روز طول کشید و هفتاد و دو نفر در ماجرای یک نهضت شرکت جستند و فداکاری کردند و جان باختند، ولی در عین حال موج، اثر و پیشرفتش در تاریخ اسلام فراوان بود.
این را در ابتدای سخن برای توجه دادن به اهمیت قضیه باید عرض کنم که ممکن است برداشت جامعه‌ی ما از حادثه‌ی عاشورا همان عزاداریها و گریه‌های فراوان از نظر تاریخی تحلیل شود که آیا واقعا این حادثه در تاریخ اسلام چه کرد، چه نقشی داشت و چه نهضتهایی به دنبال این حادثه به وجود آمد.
در بررسیهایی که درباره‌ی فعالیت بازماندگان امام حسین (ع) انجام گرفته بحث شده است که چگونه زینب کبری (س)، علی بن الحسین امام سجاد (ع)، ام‌کلثوم و دیگر بازماندگان، هر یک به نوبه‌ی خود در پر و بال دادن به این نهضت سهم داشتند. حادثه در یک بیابان، در سرزمین نینوا، کربلا، اتفاق افتاد و در کمتر از یک روز به پایان رسید و از خیل اردوی حق جمعی زن و بچه ماندند که آنها هم به عنوان اسیر از سرزمین کربلا به جانب کوفه و شام و سرانجام مدینه برده شدند.
(صفحه 21)

مراکز حساس در سرزمین اسلام
نکته‌ی جالب این است که در کشور گسترده‌ی آن روز اسلام سه نقطه‌ی بسیار حساس وجود داشت که عبارت بود از کوفه، دمشق و مدینه. چرا کوفه حساس بود؟ برای اینکه کوفه مدتی مرکز حکومت اسلامی بود و مولا علی بن ابی طالب (ع) آنجا را مرکز حکومت قرار داده بود و نیز از بابت اینکه کوفه در دل عراق قرار دارد و از طرفی سرزمین ایران از جمله نواحی طبرستان، ری و خراسان زیر نظر حکومت کوفه اداره می‌شد، و لذا شنیده‌اید که مثلا عمر سعد منشور حکومت ری را از عبیدالله بن زیاد حاکم کوفه می‌گیرد. در واقع کوفه مرکز ایالت بسیار وسیعی بود که عراق و ایران را شامل می‌شد. بنابراین اگر کوفه منقلب می‌شد، به دنبال آن سراسر عراق و ایران بیدار و منقلب می‌شد.
دمشق هم حساس بود، برای اینکه از طرفی مرکز خلافت اسلامی آن روز بود و بنی امیه آنجا را مرکز حکومت خود قرار داده بودند، و از طرف دیگر سراسر شامات، سوریه و کم و بیش مصر را اداره می‌کرد، یعنی وضع آن روز تاریخ این طور بود که حکومت و امارت مصر بیشتر از ناحیه‌ی دمشق الهام می‌گرفت، لذا با منقلب ساختن و بیدار و اصلاح کردن شهر دمشق، در واقع شامات و مصر هم به هیجان و حرکت می‌آمد. پس دمشق هم مرکزی برای آن نواحی بود.
(صفحه 22)
مدینه نیز مرکزی برای حجاز، شبه جزیره‌ی عربستان و یمامه به شمار می‌آمد. مخصوصا با سابقه‌ی تاریخی که مدینه داشت و در آنجا نهضت اسلامی گسترش پیدا کرده و رشد اسلام اتفاق افتاده بود، لذا از موقعیت و سابقه‌ی تاریخی عظیمی برخوردار بود. بعلاوه اصحاب، تابعین و اهل بیت پیغمبر (ص) نیز اغلب در این شهر مسکن داشتند. از این رو اگر مدینه هم منقلب می‌شد، مرکز پیدایش و رشد اسلام و از طرفی مرکز و عاصمه‌ی شبه جزیره منقلب می‌شد.
بنابراین با منقلب شدن شهرهای کوفه و دمشق و مدینه در واقع می‌توان گفت پایه‌های انقلاب در سراسر قلمرو عظیم و گسترده‌ی آن روز اسلام گذاشته می‌شد. خیلی جالب است ببینیم که چگونه بازماندگان اباعبدالله الحسین (ع) یعنی علی بن الحسین (ع)، ام‌کلثوم و دیگران درست دقت کردند که حرکت خودشان را در داخل این سه شهر آغاز کنند؛ یعنی سخنرانی زینب (س)، علی بن الحسین (ع) و دیگران اول در کوفه، بعد در دمشق و سپس در مدینه بوده است. بنابراین گسترش نهضت به وسیله‌ی

بازماندگان حسین بن علی (ع) بسیار با دقت و مدبرانه طرح ریزی شده بود. البته تحلیل این مسئله در متن سخن ما نیست. ما می‌خواهیم ببینیم چه انقلابهایی به عنوان اعتراض علیه حکومت یا به خاطر تشکیل حکومت و یا به منظور انتقال خلافت از دودمان بنی امیه در تاریخ اسلام به دنبال ماجرای کربلا به وجود آمد.
(صفحه 23)

قیام عبدالله بن زبیر
اولین حادثه‌ای که به دنبال ماجرای کربلا به وجود آمد قیام عبدالله بن زبیر در مکه بود. عبدالله بن زبیر از همان روزی که حسین بن علی (ع) از بیعت با یزید امتناع فرمود او هم امتناع کرد. او از مدینه به مکه رفت و آنجا را پناهگاه و سنگر خود قرار دارد و مترصد بود تا حرکت و قیام خود را از داخل مکه علیه دستگاه بنی امیه شروع کند. بزرگترین دستاویزی که به دست آورد و راه را برای او گشود حادثه عاشورا بود. چند ماهی بیشتر از این ماجرا نگذشته بود که برخاست و در بین مردم خطبه‌ای انشاء کرد و در آن از نهضت خونین و مقدس و فداکارانه‌ی حسین بن علی (ع) یاد کرد. او از عبادت، زهد، مقام، شجاعت، شهامت و گذشت حسین بن علی (ع) و فداکاری و جانبازی خالصانه‌ی او با تجلیل و احترام یاد کرد و سپس گفت دستگاه بنی امیه را بشناسید و ببینید که چگونه با دودمان پیغمبر رفتار می‌کند و نهضتهای انقلابی اسلامی را که طرفدار حق و عدالت هستند سرکوب می‌کند. پس باید برای درهم ریختن بساط بنی امیه برخاست.
او شهر مکه را در اختیار گرفت اما به این زودیها پا از مرزهای مکه فراتر نگذاشت، و از نظر تاریخی یکی از اشتباهات سیاسی عبدالله بن زبیر همین بود که در فرصتهایی که برای او پیش آمد از مکه بیرون نیامد و الا خیلی زود می‌توانست در فرصتهای بعدی
(صفحه 24)
حکومت بنی امیه را ساقط کند و احیانا بر سراسر کشور اسلامی تسلط یابد. در هر حال او انقلاب خودش را از مکه و به دنیا ماجرای کربلا شروع کرد.

قیام مردم مدینه

نهضت دومی که از حادثه‌ی عاشورا اشراب شد و الهام گرفت قیام مردم مدینه علیه دستگاه بنی امیه بود. بازماندگان حسین بن علی (ع) که به مدینه برگشتند با یک برنامه ریزی بسیار جالب، هوشمندانه و مدبرانه حادثه‌ی عاشورا را زنده کردند و به آن پر و بال دادند. مثلا امام سجاد (ع) وقتی می‌خواهند وارد مدینه شوند، ساده وارد نمی‌شوند. می‌فرمایند بروید مردم مدینه را خبر کنید، من در بیرون شهر مدینه اردو می‌زنم و خیمه برپا می‌کنم. این امر خود موج ایجاد می‌کند. یک وقت مسافری خیلی عادی وارد شهر می‌شوند، اما یک وقت از قبل مردم را خبردار می‌کند و موجب می‌شود به استقبال او بیایند. آنگاه امام در دل بیابان همراه با تأثرات و گریه‌ها فرمود که این حادثه ثلمه‌ی عظیمی بود که در اسلام به وجود آمد و کمر اسلام با ماجرای عاشورا شکسته شد.

مردم مدینه با اطلاع از حادثه عاشورا بیدار شدند، تصمیم گرفتند تحقیق کنند که آیا واقعا دربار و دستگاه یزید چه می‌کند؟ شنیده بودند که گذشته از ظلمها و جنایات و حق کشیهای دستگاه بنی امیه آنجا شرب خمر، قمار بازی، فحشا و فسق و فجور رایج

(صفحه 25)

است. گروهی از بزرگان به عنوان بازدید از دمشق به ناحیه‌ی شام رفتند. وقتی رفتند. وقتی وارد آنجا شدند نگفتند برای چه منظور آمده‌اند. یزید هم آنان را دعوت کرد، هدایای فراوان داد، دلجویی کرد و پولهایی در اختیارشان گذاشت. اما پس از چند روز برگشتند و به مردم مدینه گفتند ما از دربار و دستگاهی برمی‌گردیم که در آنجا شرب خمر علنی است، فسق و فجور و سگ بازی و هوسرانی است، سنت پیغمبر (ص) پایمال شده، ظلم و حق کشی و عدالت کشی شده است. و خلاصه آنچه را دیده بودند برای مردم بیان کردند و علنا گفتند ما بعد از این حکومت بنی امیه و یزید را قبول نداریم و یزید را از خلافت خلع می‌کنیم.

به دنبال این ماجرا عبدالله بن حنظله (1) ، یکی از سرداران شجاع مسلمان، حرکت کرد و مردم با او بیعت و اعلام وفاداری و همکاری کردند و او دست به یک کودتای محلی زد، یعنی فرماندار منصوب از طرف یزید را دستگیر کرد و تمام عمال بنی امیه در مدینه را که بعضی

(صفحه 26)

تواریخ نوشته‌اند هزار نفر بودند، دستگیر و یا تبعید کرد و بعضی هم فرار کردند و بالاخره شهر مدینه به تصرف درآمد و علیه دستگاه بنی امیه قبضه

شد. این ماجرا فقط دو سال بعد از حادثه‌ی عاشورا اتفاق افتاده است.
یزید خبردار شد و فردی به نام مسلم بن عقبه را مأمور سرکوبی مردم مدینه و خاموش کردن این انقلاب ساخت و جمعیتی را که گویا دوازده هزار نفر بودند به سرکردگی او به راه انداخت و به آنها پول فراوانی داد. آنها آمدند مدینه را محاصره کردند و جنگی درگرفت و چون تعداد قیام کنندگان داخل مدینه معدود بود از لشکر جرار و ستمکار یزید شکست خوردند و در نتیجه لشکر یزید وارد مدینه شد. دستور یزید به مسلم بن عقبه این بود که وقتی مخالفان را شکست دادی و بر شهر غالب شدی، شهر را سه روز بر لشکریانت حلال کن. یعنی هر غنیمتی، آذوقه و غذایی که به جنگ آوردند مال خودشان باشد، همچنین زنهای شهر بر آنان حلال‌اند. این کسانی که به نام اسلام و به نام قرآن حکومت می‌کردند، ریختند و سه شبانه روز شهر را غارت و جنایتها مرتکب شدند.
می‌گویند دستور این بود که مردم و بزرگان مدینه را بیاورید و از آنها اقرار بگیرید که ما بردگان و بندگان یزید هستیم، یعنی حکومت یزید را که قبول داریم هیچ بلکه ما بندگان یزید هستیم، و اگر نپذیرفتند گردنشان را بزنید. لشکر یزید آنچنان خونریزی حتی در مسجد مدینه و در کنار قبر پیغمبر اکرم به راه انداختند که خون به نحو چشمگیری از در مسجد بیرون می‌ریخت. در آنجا مردم را
(صفحه 27)
احضار می‌کردند که یا بگویند بنده‌ی یزیدم و یا گردن می‌زنیم. این جنایت دومی بود که دستگاه بنی امیه مرتکب شد و از طرفی نهضت و حرکت دومی بود که در داخل شهر مدینه و به دنبال ماجرای کربلا اتفاق افتاد (2)
.
(1) او فرزند حنظله است که در یک ماجرای عجیب در زمان پیغمبر اکرم (ص) حاضر به فداکاری شد. معروف است که شب ازدواج حنظله بود که جنگ اتفاق افتاد، و او با آنکه مجاز بود بماند، آن شب از حجله‌ی عروس حرکت کرد و شتابان خود را به میدان جنگ رساند و در میدان کارزار در راه خدا کشته شد، و همان شب نطفه‌ای از او منعقد شد و عبدالله به دنیا آمد. این خود نشان می‌دهد که آن حالات روحی که هنگام آمیزش در انسان وجود دارد می‌تواند در فرزند تاثیر بگذارد: در حالی که روح حنظله در میدان جنگ است و خون در رگهایش به جوش آمده و عشق مجاهده، دارد، نطفه‌ی عبدالله بسته شده است و لذا عبدالله پسر حنظله هم بعد از ماجرای کربلا رهبر این انقلاب شد.
(2) در اینجا این نکته را عرض کنم اگر ما نهضتهایی را که بعد از ماجرا و حادثه‌ی کربلا در تاریخ اسلام پدید آمدند بررسی می‌کنیم، نظرمان این نیست که تمام این نهضتها را امضا کنیم و بگوییم با نقشه و با تدبیر بوده،

تاکتیک صحیح داشته و از راههای مناسب وارد شدند، این بحث دیگری است. البته اصل انقلاب و نهضت یک مسئله است و داشتن روش و نقشه برای به ثمر رساندن آن، مسئله‌ی دیگر. فعلاً نظر ما این است که ببینیم به دنبال حادثه‌ی عاشورا که خونهای مردم به جوش آمد و آنان بیدار شدند، چه حرکتهایی انجام شد. حالا گاهی حرکت بموقع نبود، گاهی حساب نشده بود، گاهی حساب شده بود اما دشمن قوی بود، این بحث دیگری است. اصولاً در همه‌ی نهضتهای اصیل دنیا این مسئله باید به شدّت مورد توجّه باشد که اصل امکانات و اقتصادی محیط یک مسئله است و به وجود آوردن شرایط مساعد و داشتن نقشه‌ی ماهرانه مسئله‌ی دیگری است به جای خود.

برخورد با قیام عبدالله بن زبیر
به دنبال این ماجرا یزید دستور داد لشکر، مکه را هم در محاصره گیرد و عبدالله بن زبیر را دستگیر کند و یا بکشد و به اصطلاح غائله‌ی مکه را بخواباند. لشکر حرکت کرد، در بین راه مسلم بن عقبه - که بعد به مسرف بن عقبه معروف شد - مرد. بعد شخصی به نام حصین بن نمیر فرمانده شد و لشکر را به مکه رساند
(صفحه 28)
و آنجا را محاصره کرد، در حالی که مکه حریم امن الهی بود؛ یعنی هم در دوران جاهلیت و هم در اسلام مکه و حرم کعبه احترام داشته است که در آنجا خونریزی ممنوع بوده و حتی اگر دو قبیله با یکدیگر پدرکشتگی هم داشتند خود را موظف می‌دانستند که در داخل حرم به یکدیگر تعرض نکنند. بنابراین کعبه و حرم امن الهی، خود یک حرمت فوق العاده‌ای داشته و دارد.
به یزید خبر رسید که مسلم بن عقبه مرده است و او برای عبیدالله بن زیاد - یعنی همان کسی که ماجرای کربلا را رهبری کرد و به وجود آورد - نوشت که برو و خیلی زود با مکه بجنگ و عبدالله زبیر را سرکوب کن.
ببینید بیداری و حرکت عمومی که در جامعه به وجود آمده چه وضعی ایجاد کرده است که عبیدالله زیاد گفت به خدا قسم من برای یک آدم فاسق و فاجر دو جنایت نمی‌کنم: یکی اینکه پسر دختر پیغمبر خدا را به خاطر او بکشم، و دوم اینکه به حرم کعبه تعرض کنم. یعنی محیط آنچنان عوض شده که حتی عبیدالله بن زیاد سفاک خونریز و حادثه آفرین کربلا که خودش لشکر فرستاده و حسین بن علی (ع) را شهید کرده است، آنچنان بیداری در مردم می‌بیند که می‌گوید همان جنایت برای من بس است و همان رسوایی برای دودمان من کافی است. حتی نقل شده است مرجانه مادر عبیدالله بن زیاد که زن معروفه‌ای است و سوابق ننگینی دارد، آنچنان از حادثه‌ی کربلا منقلب شد که رفت و دامن فرزندش را گرفت و گفت: وای بر تو! می‌دانی چه کردی و چه کسی را کشتی؟ یعنی حتی در داخل
(صفحه 29)
خانه‌های لشکریان کوفه و کسانی که این ماجرا را به وجود آوردند، این موج و حرکت تأثیر گذاشته بود.
از طرف دیگر در جامعه‌ی دمشقی و جامعه‌ی شامی با آنکه چهل سال تحت تبلیغات معاویه و بنی امیه افکارشان منحرف شده بود، مع ذلک توقف چند روزه‌ی خاندان حسین بن علی (ع) که ابتدا به عنوان اسیر آنان

را وارد شهر کرده بودند، انقلاب و موجی به وجود آورد که حتی خود یزید دائما می‌گفت من مقصر نیستم و این کار را عبیدالله بن زیاد مرتکب شده است. و می‌بینیم که موقع حرکت دادن بازماندگان امام حسین (ع) دستور می‌دهد کاروان مجللی ترتیب دهند و خاندان اباعبدالله را با احترام از دمشق به جانب مدینه روانه کنند. آیا ایمانش عوض شده، یا توبه کرده و پشیمان شده است؟ خیر، محیط عوض شده است. در مقابل سیل اعتراض و انتقاد مردم باید صحنه را عوض کرد و قدری ملایمت به خرج داد. حتی در واقعه‌ی حره، همان واقعه‌ی مدینه که عوض شد، یزید به مسلم بن عقبه دستور داده بود که اگر رفتی و شهر مدینه را قتل عام کردی به سراغ علی بن حسین فرزند حسین بن علی نرو و خون او را نریز. چرا؟ آیا به خاطر ارادتی که به امام سجاد (ع) پیدا کرده است؟ خیر! او که می‌بیند با کشتن حسین بن علی (ع) مردم تا چه حد از او و خانواده‌اش نفرت پیدا کرده‌اند، نمی‌خواهد بار دیگر با آلوده ساختن دست خود به خون پاک عزیزان حسین بن علی و آل علی علیهم السلام این موج را خطرناک تر و طولانی‌تر سازد.
در هر حال لشکریان شام عبدالله زبیر را محاصره کردند، مدتی
(صفحه 30)
با او جنگیدند، محاصره به طول انجامید، صدمه‌ها به شهر مکه زدند ولی نتوانستند مکه را تصرف کنند. ناگهان خبر رسید یزید مرده است (1) .
معاویه فرزند یزید به جای او نشست. در تاریخ معروف است که معاویه فقط چند ماهی حکومت کرد، اما دید طرفی ندارد، در یک روز جمعه که جمعیت حاضر شده بودند بالای منبر رفت و خطبه‌ای خواند و در آن بر پدر و جدش و به ابوسفیان لعن و نفرین کرد و گفت خلافت حق ما نبوده و حق دودمان علی بوده و ما آن را غصب کردیم و من این خلافت و حکومت را نمی‌خواهم. بعد هم از کار حکومت کناره گرفت و خود را خلع کرد.
بعضی می‌خواهند بگویند شاید علتش این بوده است که معاویه ابن یزید در نوجوانی معلمی داشته که محبت علی (ع) و اولادش را به او تزریق کرده است. بر فرض هم که چنین قضیه‌ای باشد اما وقتی شور شهوت، ریاست و قدرت طلبی بیاید ای بسا بسیاری از تعلیمات گذشته از مغز انسان برود، و الا خود یزید و معاویه هم می‌دانستند که خاندان پیغمبر چه کسانی هستند و از چه جایگاه رفیعی
(صفحه 31)
برخوردارند. من تصور می‌کنم وضع محیط آنچنان متشنج بوده و نفرت عمومی رفته رفته آنچنان ریشه دار شده بود که معاویه بن یزید می‌دید برایش صرف ندارد. برای اینکه از طرفی از گوشه و کنار انقلابها شروع شده و از طرفی هم مردم اظهار تنفر می‌کنند، بنابراین دلیل ندارد که خودش را این همه در معرض خطرها، انقلابها نارضایتی های مردم قرار

بدهد.
وقتی این خبر به سربازانی که مکه را محاصره کرده بودند رسید، فوری دست برداشتند و به ناحیه‌ی شام برگشتند. در اینجا بود که باز چند انقلاب تازه شروع شد.
(1) زمانی که یزید مُرد، گویا سی و هشت سال بیشتر از سنّش نمی‌گذشت و جمعاً سه سال و نیم حکومت کرد. در اوّلین سال حکومتش حادثه‌ی کربلا را به وجود آورد، در سال دوم یا سوم حکومتش واقعه‌ی مدینه اتّفاق افتاد. نمی‌توانیم استبعاد کنیم که ماجرای کربلا آنچنان عقده، ناراحتی و تشنّج روحی برای یزید به وجود آورده بود که منتهی به این شد که در سنین جوانی به درک واصل شود.

حاکمیت مروان

همین جاست که اشتباه سیاسی عبدالله زبیر اتفاق افتاد. عبدالله زبیر به راحتی حجاز را گرفت، بعد عراق و سپس مصر را متصرف شد، اما با آنکه شام سرپرستی نداشت آن را رها کرد. دودمان بنی امیه با کنار رفتن معاویه متزلزل شده بود، به طوری که حتی عبیدالله بن زیاد که در بصره حاکم بود هوس کرد خودش را به عنوان کاندیدای خلافت معرفی کند. مدتی هم مردم را دعوت می‌کرد که او را به عنوان جانشین معاویه و یزید بشناسد، ولی مردم زیر بار عبیدالله زیادی که چند سال قبل حادثه‌ی عاشورا را به وجود آورده و مورد نفرت عمومی بود نرفتند، و لذا او هم متزلزل بود که در مقابل عبدالله زبیر چه کند؟ رام شود یا حرکت و مبارزه کند؟

(صفحه 32)

بالاخره رهسپار شام شد و در دمشق به سراغ مروان رفت؛ مروانی که از بزرگان و از دودمان بنی امیه بود و منتظر فرصت می‌گشت. البته مروان خیال نداشت حکومت را قبضه کند و حتی بعضی تواریخ نوشته‌اند که به نفع عبدالله زبیر کار می‌کرد، ولی عبدالله بن زیاد او را تحریک کرد و مروان هم خود را به عنوان جانشین یزید معرفی نمود و مردم را دعوت کرد که با او بیعت کنند. در اینجاست که در دل کوفه زمینه‌ی حرکتی نو فراهم می‌شود.

آن مردمی که حسین بن علی (ع) را دعوت کرده و از او خالصانه خواسته بودند که بیاید تا یاری اش کنند و شهر کوفه را در اختیارش قرار دهند و نهضت اصیل اسلامی ضد اموی از داخل کوفه آغاز شود، بار دیگر حرکت کردند.

در ماجرای نهضت مقدس امام حسین (ع) این بحث باید بشود که آیا این حرکت حسین بن علی (ع) بر اساس چه نقشه‌ای بود و آن حضرت چه هدفی داشت و می‌خواست چه نوع مبارزه‌ای علیه دودمان بنی امیه بکند؟ اینجا جای بحث است، ولی اجمالا در حدود هیجده هزار نفر - و چهل هزار نفر هم گفته می‌شود - امام حسین (ع) را دعوت کردند و بعد با مسلم هم بیعت کردند و پذیرفتند که حسین بن علی (ع) بیاید و او را به عنوان رهبر خود انتخاب کنند.

این مردم ناگهان غافلگیر شدند، یعنی همین شهر آماده و آتش زیر خاکستر که نزدیک بود علیه دستگاه بنی امیه به رهبری امام حسین (ع) منفجر شود، قبل از ورود ایشان به شهر کوفه، عبیدالله زیاد

(صفحه 33)
با تهدید و تطمیع جوّ شهر را عوض کرد (1) شهری که آماده‌ی یک انقلاب الهی و عدالت گستر بود ناگهان خاموش شد. فرزدق شاعر در پاسخ حسین بن علی (ع)، وقتی در بین راه به او رسیدند و از وضع کوفه پرسیدند، خیلی جالب پاسخ داد که: مردم کوفه دلهایشان با شما اما شمشیرهایشان علیه شماست. یعنی اگر مردم را آزاد بگذارند شما را می‌خواهند، اما آن سایه‌ی وحشت آلود و خطرناک تهدید و ارعاب که بر سر آنها سایه افکنده است، آنها علی رغم محبت و تشخیص قلبی شان حرکت داده است که علیه شما بجنگند.
آنچنان غافلگیرانه این کار انجام شد و حادثه‌ی عاشورا با سرعت اتفاق افتاد که نمی‌توانیم خیلی هم تمام مردم کوفه را متهم کنیم که واقعا بی وفایی کردند و نامردی و ناپاکی به خرج دادند. البته بی وفایی بود اما واقعه با سرعت و غافلگیرانه اتفاق افتاد، و الا بسیاری از بزرگان بودند که هنوز آن محبتها و ارادتهای قلبی را در دل خودشان ذخیره کرده بودند.
بعد از ماجرای روی کار آمدن مروان، آن عقده سر باز کرد و بار دیگر در داخل کوفه نهضت آغاز شد و قیام توابین شکل گرفت.
(صفحه 34)
(1) دو اسحله‌ی مخرّب که همیشه به دست مزدوران فساد و ظلم و جنایت است، تطمیع و تهدید است: تهدید به اینکه می‌کشم، خاندانتان را به باد می‌دهم، پستها و مشاغل را از شما می‌گیرم و روزگارتان را سیاه می‌کنم؛ و تطمیع یعنی پول خرج کردن و خریدن عناصر و مهره‌های مؤثّر.

قیام کوفه و حرکت توابین
یک عده از مردم سرشناس کوفه شب بر سر قبر مطهر حسین ابن علی (ع) رفتند و تا صبح ماندند، ناله و ندبه و استغفار کردند، مناجات و توبه کردند و گفتند: ما امروز برگشتیم و بیدار شدیم. ما حرکت می‌کنیم تا راهی را که در زمان حیات شما بایستی در رکاب شما می‌پیمودیم اما جاهلانه و غافلگیرانه دست برداشتیم، امروز آن راه را دنبال کنیم.
این بیداری و این موج به دنبال نهضت کربلا به وجود آمد. تقریبا دیوانه وار حرکت کردند، آنچنان شایق و مشتاق که در بین راه به هر ده و شهری که می‌رسیدند عناصر و مأموران بنی امیه را قلع و قمع می‌کردند و جلو می‌رفتند. تاختند و تاختند تا به مرزهای شام رسیدند. مروان بنی امیه و هواداران بنی امیه و باقیمانده‌ی دستگاه یزید را جمع کرده و نیروی فراوانی فراهم کرده بود. توابین وقتی به آنجا رسیدند نیرویشان تحلیل رفته بود و چون با لشکر تازه نفس مروان مواجه شدند، متأسفانه شکست خوردند و حدود چهار هزار تن از این اصحاب پاک حسین بن علی (ع) در آنجا به شهادت رسیدند و به تاریخ نشان دادند که ما با این انحرافی که در تاریخ اسلام به وجود آمد، مخالفیم.
انسان تأسف می‌خورد بر این تاریخ که چرا این نیروها و عناصری که در مدینه، مکه و کوفه بودند زمانی که حسین بن علی (ع)
(صفحه 35)
علیه دستگاه بنی امیه حرکت کرد، از بیعت سر باز زدند و چرا به امام نپیوستند تا تحت رهبری ایشان کار به ثمر برسد، بلکه بعد از آنکه ماجرای کربلا اتفاق افتاد تازه از خواب گران بیدار شدند و حرکتهایشان را شروع کردند، اما حرکتهایی متفرق و گاهی بی نقشه که به ثمر نرسید.

نقش قیامهای پس از نهضت کربلا
ممکن است کسانی بگویند نهضتی که به ثمر نرسید چه فایده‌ای داشت؟ چرا توابین، چرا مردم مدینه، چرا دیگران قیام کردند و بعد سرکوب شدند؟ می‌خواهم عرض کنم آن مسئله به جای خود که نهضتها و قیامها باید با نقشه باشد، اما خود این حرکتها به تاریخ ما یک رنگ و رونق بیشتری می‌دهد، یعنی اگر ما بودیم و جنایات بنی امیه و حکومت جابرانه و ظالمانه‌ی دستگاه معاویه و یزید، مایه‌ی رسوایی برای تاریخ اسلام بود؛ اسلامی که آمده و برادری، آزادی، عدالت، مساوات، حریت، استقلال و آقایی را برای بشریت آورده است و به راستی به تاریخ بشریت نشان داد که رهبری این گونه حرکتها را اسلام در دنیا به وجود آورده است. آنگاه می‌بینیم بلافاصله بعد از سی چهل سال از وفات پیامبر اکرم (ص) از داخل همین امت اسلامی عناصر ضد انقلاب اسلامی پا می‌گیرند و با ماسک ریا، تظاهر و نفاق خود را علیه امت اسلامی بر امت اسلامی تحمیل می‌کنند و کم کم پایه‌های عدالت، آزادی، برادری و مساوات
(صفحه 36)
اسلامی را متزلزل می‌سازند و باز آن حکومتهای امپراطوری گذشته و آن قدرت طلبیها، زورآزماییها و اجحافات، به راه انداختن بساط چاپلوسیها، ناپاکیها و آدمکشیها را احیا می‌کنند.
اگر ما بودیم و همان حرکت بنی امیه، واقعا تاریخ اسلام رسوا و لکه دار می‌شد و این سؤال باقی می‌ماند که چگونه بعد از مدت کوتاهی اینچنین ناگهان نهضت اسلامی منقلب و سرکوب و جهت حرکت اسلام متوقف می‌شود یا رو به ارتجاع و عقب برمی‌گردد؟ اما این نهضتهایی که بعد در برابر دودمان بنی امیه شروع شد لااقل به تاریخ یک سربلندی می‌دهد؛ یعنی بشریت در می‌یابد که تربیت اسلامی هنوز مردم مدینه، مردم کوفه و مردم دمشق را تحت لوای خود بیدار نگاه داشته است و این نهضتها و جنبشها نشان از بیداری و حرکت مردم و نارضایی آنان از دستگاه جور و دودمان ظالم بنی امیه دارد. وانگهی همین نهضتها و موجهای نافرجام بود که بالاخره فرجام گرفت و دستگاه حکومت بنی امیه را رفته رفته متزلزل و بالاخره واژگونه کرد.
در هر صورت توابین به این ترتیب سرکوب شدند، اما عده‌ای به کوفه بازگشتند و قیام مختار شروع شد.

قیام مختار
قیام مختار اساسا قیامی به نفع آل علی بود. البته دعوت به نفع به اصطلاح کیسانیه بود که یک نوع حرکت شیعه گری بود و بعد به
(صفحه 37)
نفع محمد حنفیه (1) و بعد فرزند او بوده است. درست است که کسانیکه با ایده و عقیده‌ی شیعه‌ی دوازده امامی نمی‌سازد ولی بالاخره این حرکت به نفع آل علی بود. وانگهی مختار رسما اعلام کرد که من برمی‌خیزم تا انتقام جنایت بنی امیه را در حادثه‌ی عاشورا بگیرم و تمام افراد و عناصری را که به نحوی در شهادت حسین بن علی (ع) مؤثر بوده‌اند و با اباعبدالله الحسین (ع)جنگیده‌اند، تار و مار کنم. لذا بقایای توابین به مختار پیوستند.
مختار حرکت را از کوفه آغاز کرد. این در شرایطی است که مروان هم از دنیا رفته و تازه عبدالملک مروان در شام روی کار آمده است. از طرفی عبدالله زبیر هم حجاز را متصرف شده و در عراق جای پا درست کرده و به مصر هم تاخته و اگر یک مقدار بیشتر حرکت کرده بود می‌توانست به سادگی شام را هم تصرف کند. مختار قیام کرد و قاتلان حسین بن علی (ع) و کسانی را که به نحوی در ماجرای کربلا شرکت کرده بودند کشت و سر برید، و کار او به اصطلاح یک تشفی بود و انتقام.
عبدالملک، عبیدالله زیاد را مأمور کرد که مختار را سرکوب کند. عبیدالله زیاد به جانب کوفه حرکت کرد که با مختار بجنگد. مختار با او جنگید و عبیدالله زیاد نیز در همین ماجرا کشته شد و بعد از آن او تقریبا تمام کسانی را که به نحوی در ماجرای کربلا
(صفحه 38)
شرکت داشتند تار و مار کرد. اما از این به بعد مختار دیگر هدفی نداشت. او از ابتدا برای تشکیل حکومت حرکت نکرده بود و قیامش فقط به منظور انتقام بود و بعد از گرفتن انتقام، دیگر مسئله کور شد و مبهم ماند و نقشه‌ی بعدی در کار نبود.
در این مقطع بین همراهان مختار اختلاف افتاد. عبدالله زبیر، مصعب بن زبیر را که مأمور خود در کوفه قرار داده بود مأموریت داد که نواحی عراق و ایران را رفته رفته قبضه کند. مصعب که مختار را در برابر خودش قدرتی دید، با او جنگید و بالاخره مختار را هم کشت. اما مصعب آنجا بود تا عبدالملک کم‌کم جلو آمد و سرزمین عرق و حجاز و تمام این مناطق را تصر کرد و بار دیگر دستگاه بنی امیه از آستین مروانیها بیرون آمد و مدتی دودمان مروانیها بر مردم حکومت کردند.

(1) محمّد حنفیه یکی از پسران علی بن ابی طالب و برادر حسین بن علی علیه السلام است.

نتیجه‌ی بحث
ممکن است تصور شود این مسائل صرفا جنبه‌ی تاریخی دارد، اما فکر می‌کنم در میان این نکته‌های حساس تاریخی که به هم مرتبط است به خوبی و تا حدی هدفمان را که چگونگی گسترش نهضت حسینی است تعقیب می‌کنیم.
خلاصه اینکه مسئله ساده تلقی نشد و تنها به این اکتفا نشد که مردمی حادثه کربلا را بشنوند و بعد بنشینند فقط در سوگ حسین ابن علی (ع) زار زار بگریند. نه، گریه‌ها هم حماسه بود و این خود
(صفحه 39)
موضوعی قابل توجه است. یعنی شما وقتی کلمات زینب کبری (س) را می‌خوانید، درمی‌یابید که مسئله مسئله شور است، شعار و حماسه، حرکت و جنبش است. اگر هم گریه است، فریاد اعتراض است، استغاثه و هیجان مردم است و نه گریه فقط برای مظلومیت و در گوشه‌ای زانوی غم به بغل گرفتن. بلی، گریه می‌کنند اما گریه‌ای که موج به وجود می‌آورد، و این نکته‌ای است که در جای خود قابل تحقیق و بررسی است.
درست است که عبدالملک مروان بار دیگر بنی امیه را مسلط کرد، اما با نهضت کربلا در دل تاریخ اسلام حرکت شیعیان شروع شده و شیعیان علی بن ابی طالب (ع) درست بعد از ماجرای کربلا یک نوع تشکل و همبستگی پیدا کردند. شما می‌دانید حتی در زمان خود مولا علی بن ابی طالب (ع) که خلافت به دست آن حضرت بود، این طور نشد که تمام مردیم که در زیر لوای حکومت امیرالمؤمنین زندگی می‌کردند شیعه شوند. البته حکومت آن حضرت را پذیرفتند و علاقه مند به حکومت ایشان بودند، ولی آن عهد که بایستی بعد از پیغمبر اکرم علی بن ابی طالب (ع) امام باشد، مطرح نشد؛ یعنی شیعه و سنی با هم بودند و به اصطلاح یک نوع جدایی و یا تشکل خاص وجود نداشت. حادثه‌ی کربلا طرفداران علی (ع) و شیعیان را با یکدیگر نزدیک و متحد کرد و ما می‌بینیم درست بعد از این حادثه تا چند قرن بعد در تمام دوران بنی عباس، عناصر جدی و در عین حال خطرناک و مزاحم دستگاههای خلافت، شیعیان متشکل داخل جامعه بودند. دائما آنان بودند که یا به صورت سادات بنی الحسن یا
(صفحه 40)
سادات علوی حرکت می‌کردند و دست به قیامهای مختلف می‌زدند. حرف شیعیان این بود که خلافت و حکومت از آن خاندان علی (ع) است و شما غاصبید، و یا می‌گفتند دستگاه حاکمه ظلم می‌کند، حق و عدالت را اجرا

نمی‌کند، اسلام را پایمال می‌سازد.
بنابراین آنچه نهضتهای فرزندان امام علی و دودمان امام حسن و دیگران را اشراب می‌کرد و به آنها مایه می‌داد این بود که آنان برای بازگرداندن خلافت علی (ع) و احیای عدالت اسلامی حرکت می‌کردند و این درس را از نهضت عاشورا آموخته بودند.

قیام بنی عباس و تشکیل حکومت عباسیان
یکی از مهمترین حوادث، روی کار آمدن بنی عباس بود. با دقت تاریخی می‌بینیم انقراض بنی امیه وتشکیل حکومت بنی عباس از ماجرای کربلا اشراب شده و از نهضت عاشورا سرچشمه گرفته است. بد از آنکه نهضتهایی در مدینه و مکه و حتی یمامه و کوفه اتفاق افتاد، با اینکه مروانیها حاکم بودند، یک نهضت زیرزمین و پشت پرده شروع شد. این نهضت ابتدا به وسیله‌ی کسانی که طرفدار محمد حنفیه بودند شروع شد. بنا بود که ابوهاشم پسر محمد حنفیه در واقع نوعی امامت و رهبری در این نهضت داشته باشد. آنان دعوت می‌کردند به اینکه رهبری ابوهاشم را قبول کنند. وقتی ابوهاشم از دنیا می‌رفت وصیت کرد محمد بن علی بن عبدالله بن عباس که فرد سرشناس خاندانشان بود به جانشینی او معرفی شود
(صفحه 41)
و به نفع محمد بن علی که فرزند عبدالله بن عباس بود دعوت انجام شود. البته اینان پسر عموهای حضرت علی (ع) هستند و از آل علی نیستند. از دودمان بنی امیه هم نیستند بلکه از آل هاشم‌اند. فلهذا قرار شد محمد بن علی رهبر این نهضت زیرزمینی مخفی باشد.
ایشان می‌رفتند و با یک وضع خاصی تماس حاصل می‌کردند و بیعت می‌گرفتند. این داعیان در کوهستانها، در جنگلها و شهرها و میان قبایل با لباسهای مبدل و به طور خصوصی در پناهگاهها و در خانه‌ها بیعت می‌گرفتند. روشهایی را تعیین کرده بودند که از کجا شروع کنند و چطور نشر بدهند. به نظر من در تاریخ اسلام این مسئله نو و جالبی بوده است که قابل مطالعه است از این جهت که انسان این نهضت زیرزمینی و مخفی داعیان را تعقیب کند و ببیند چطور رهبری و اداره می‌شده است.
محمد بن علی که از دنیا رفت بنا شد فرزندش ابراهیم امام، جانشین او باشد. آنان حکومتی به دست نیاورده بودند ولی رهبری آن انقلاب و دعوت زیرزمینی را به عهده داشتند. ابراهیم امام متصدی این نهضت شد و داعیان را می‌فرستادند تا اینکه موج این دعوت به نواحی خراسان ایران رسید. اینجا بود که ایرانیان ظاهر شدند.
ایرانیان به دو جهت با این نهضت همکاری کردند. یکی به خاطر رابطه و علاقه‌ای که به دودمان علی بن ابی طالب و حسین بن علی علیهما السلام داشتند. البته نمی‌خواهم جهت خانوادگی قضیه را تأکید کنم، چون بعضی می‌گویند به دلیل اینکه امام حسین (ع) در واقع
(صفحه 42)

داماد ایرانیان بود این علاقه وجود داشته است. آنچه به نظر من مایه‌ی اصلی این علاقه است این است که در زمان بنی امیه نسبت به مسلمانان غیرعرب اجحاف می‌شد. حتی از آنها جزیه می‌گرفتند و مقررات خاصی برای آنها وضع کرده بودند. علی رغم عدالت اسلامی نسبت به مسلمانانی که از نژاد آنان نبودند سختگیری، بدرفتاری و حق کشی می‌کردند و سعی داشتند مناصب حکومتی را به آنان ندهند. این مسئله در حکومت بنی امیه خیلی شایع بود.
مولا علی بن ابی طالب (ع) درست در نقطه‌ی مقابل به مالک اشتر می‌فرماید: اگر در دورترین نقطه‌ی حکومتت در مرز یک نفر کشاورز ساده دل زندگی می‌کند، او با آن فردی که در دستگاه تو و از نزدیکان متنفذ و سرشار از قدرت توست و با تو ارتباط دارد، باید برادر و برابر باشد و باید حق آن مرزنشین روستایی را آنچنان بدهی که به این می‌دهی. این فرمان علی (ع) بود. ایرانیها پناهگاهی در عدل علی (ع) و عدل آل علی یافتند. اسلام را قبول کردند و روی سر گذاشتند. برخلاف ظلمهایی که در زمان ساسانیان به آنها می‌شد، اسلام آمد و عدالت آورد. آنان هم استقبال کردند و پذیرفتند. اما وقتی دیدند اسلام به دست بنی امیه ای افتاده است که می‌خواهد بار دیگر رفتار امپراتوران ساسانی را تجدید کند، با اسلام ساختند ولی با حکومت بنی امیه مخالفت کردند و دعوت داعیان بنی عباس را پذیرفتند. نقل شده است که در تمام این دعوتها گفته می‌شد ما می‌خواهیم برای اهل بیت بیعت بگیریم و نمی‌گفتند که او یکی از افراد بنی عباس است، چون اهل بیت مورد علاقه‌ی مردم بودند و به ویژه بعد از حادثه‌ی
(صفحه 43)
عاشورا مورد طرفداری و محبت مردم قرار گرفتند.
بعد از ماجراهایی که اتفاق افتاد سرانجام برادر همین ابراهیم به نام سفاح روی کار آمد و دودمان بنی عباس را تأسیس کرد. می‌گویند در آغاز خلافتش مکرر در خطبه‌ها و در سخنرانیهای که ایراد می‌کرد، از حادثه‌ی عاشورا و جنایات بنی امیه یاد می‌کرد و به یاد علی (ع) و به عشق خاندان علی و اهل بیت سخن می‌گفت. این یعنی چه؟ بلی، او می‌داند که خمیر مایه‌ی عاطفی و خمیر مایه‌ی اجتماعی که می‌تواند از آن بهره برداری کند همان محبتی است که این مردم نسبت به خاندان علی (ع) دارند. لذا دوران سفاح تقریبا این گونه گذشت. اینان با تکیه بر قدرت، محبوبیت و نفوذ آل‌علی و فرزندان حسین ابن علی (ع) حکومت را قبضه کردند. وقتی که منصور به جای سفاح نشست، پس از چندی با سادات بنی الحسن که قیام کرده بودند مبارزه را شروع کرد. نفس زکیه در مکه قیامی را به وسیله‌ی فرزندان امام حسن (ع) آغاز کرد، قیامی هم در عراق توسط

فرزندان امام حسن (ع) شروع گردید و قیامهای دیگری در نواحی دیگر آغاز شد. حتی خود ابومسلم وسیله‌ای بود برای اغنیا که ایران و نیروی ایرانی در اختیار بنی عباس بگذارد و با همکاری او بود که دستگاه بنی امیه واژگون و مروان کشته شد، ولی با وجود این منصور که روی کار آمد، هم با قیامهایی که سادات بنی‌الحسن شروع کرده بودند مبارزه را شروع کرد و هم با ابومسلم و نهضتهای دیگری که یک عده از خود اعراب شروع کرده بودند، درگیر شد. در اینجا مقطع و صفحه‌ی دیگری از تاریخ شروع می‌شود که باید مطالب را در اینجا خاتمه
(صفحه 44)
بدهم.
بنابراین از مجموع عرایضی که در این مجال فشرده و کوتاه بیان داشتیم نتیجه گرفتیم که حادثه‌ی کربلا غیر از جنبه‌ی عاطفی یک جنبه‌ی عینی تاریخی هم در تاریخ اسلام داشته است و ما صرفا از همان موج عاطفی‌اش بهره می‌بریم، اما از ماجراهای تاریخی که این حادثه به وجود آورده است معمولا غافلیم و جامعه‌ی شیعه‌ی ما روی این ماجراهای تاریخی چندان مطالعه نمی‌کند و اگر این مطالعات انجام می‌شد، بهتر درک می‌کردیم که چگونه حسین بن علی (ع) برای همیشه به مردم درس آزادگی و حریت، و درس استقامت و آگاهی داد (1) .
(صفحه 47)
(1) به تاریخ سخنرانی که در اسفند سال 1349 ایراد شده است توجه شود. (د).

موج حماسی و عاطفی نهضت حسینی در طول تاریخ

موج حماسی و عاطفی نهضت حسینی در طول تاریخ

<مقدمه
<امواج نهضت عاشورا
<نقش بنی امیه در احیای تبعیض نژادی
<بیداری و قیام مردم مسلمان ایران
<اشتباه مستشرقان
<خلافت بنی عباس
<آغاز مجدد قیامهای علویان
<حکومتهای شیعه و تأکید بر موج عاطفی
<موج عاطفی، خمیر مایه‌ی موج حماسی
<ذکر مصیبت
<نقش امام سجاد در گسترش نهضت حسینی
<سیمای اما سجاد در جامعه
<امام سجاد در کوفه
<حرکت امام سجاد در شام
<نقش امام سجاد در بیداری مراکز مهم کشور اسلامی
<لزوم شناخت بیشتر امام سجاد
<جلوه‌ی خدمات اجتماعی در زندگی امام سجاد
<جلوه‌ی دعا در زندگی امام سجاد
<دعایی مرزداران در صحیفه سجادیه
<ذکر مصیبت

مقدمه
بحث در گسترش نهضت حسینی سلام الله علیه است. مقدمتان عرض کنم موضوعی که به عنوان یکی از مهمترین شعارهای شیعه مطرح است تجلیل و بزرگداشتی است که مردم شیعه از حادثه‌ی کربلا می‌کنند تا بدانجا که در بررسیهای که احیانا دیگران درباره‌ی مردم شیعه‌ی ایران می‌کنند این موضوع به صراحت در بررسیها و قضاوتهای آنان به چشم می‌خورد که وقتی شعارهای مذهب شیعه را بیان می‌کنند، عزاداری ها و محافل و مجالس سوگواری که به نام سومین امام حضرت سیدالشهداء حسین بن علی سلام الله علیه برگزار می‌شود، یکی از آنهاست. حتی در کتابی که یکی از مستشرقان
(صفحه 48)
نوشته بود دیدم مختصری درباره‌ی مذهب ایرانیان بحث کرده و به صراحت نوشته بود محافلی که در سوگ حسین بن علی سلام الله علیهما تشکیل می‌شود، جمعیت آن خیلی از جمعیت نماز جماعت بیشتر است؛ یعنی اقبال مردم ایران از حادثه‌ی کربلا و عزاداری در حماسه‌ی حسینی بیشتر از اقبال آنان از جماعت ها و مراسم رسمی اسلامی است و بنابراین حادثه‌ی کربلا در بین آنان حادثه‌ای زنده و بسیار ارزنده است.
نکته‌ی دیگری که به عنوان مقدمه اشاره به آن بد نیست این است که معمولا یک ویژگی در پدیده‌های اجتماعی وجود دارد که شبیه آن در پدیده‌های طبیعی هم هست. در یک پدیده‌ی طبیعی مادام که انسان به مرکز و مبدأ آن پدیده نزدیک است، موج آن بیشتر و اثرش ظاهرتر و بارزتر به چشم می‌خورد و به هرنسبت که از مرکز آن حادثه یا پدیده دورتر می‌شود، اثر آن کاهش می‌یابد. مثلا اگر سنگ گرانی از بالا در وسط یک دریاچه بیفتد، در محل اصابت امواج بلندی ایجاد می‌کند اما ارتفاع موجها رفته رفته کم می‌شود تا آنکه در فاصله‌ی پانصد متر یا یک کیلومتر یا بیشتر از مرکز سقوط، اثر موج از بین می‌رود و ناپدید می‌شود؛ و یا اگر در جایی صدایی از حنجره یا یک بلندگو بیرون آید آنجا مرکز این پدیده است، هر چه به مرکز این پدیده نزدیک تر باشید موج صدا شدید تر و قوی تر است و هر چه فاصله بیشتر شود موج صدا شدیدتر و قوی تر است و هر چه فاصله بیشتر شود موج ضعیف تر می‌شود تا جایی که دیگر قابل شنیدن نیست اگر چه موج به نحو ضعیفی وجود دارد. در حوادث وپدیده‌های اجتماعی نیز همین طور است، وقتی حادثه‌ای
(صفحه 49)

در جامعه اتفاق می‌افتد- مثلا جنگ، قحطی، بیماری و یا مرضی مسری پیش می‌آید یا زلزله‌ای اتفاق می‌افتد، طولانی می‌وزد- در روزهای اول یا ماههای اول بسیار چشمگیر است به طوری که همه را متوجه و خیره می‌کند و همه جا صحبت از آن است، اما کم کم توجه به آن کمتر می‌شود تا بالاخره در دل تاریخ، نظیر بسیاری از حوادث دیگر، ناپدید و گم می‌شود. حتی مصیبتی که برای یک خانواده پیش می‌آید- نظیر درگذشت پدر خانواده- در ابتدا آنچنان سهمگین و تأثرآور است که روح فرد فرد اعضای خانواده را منقلب و متأثر می‌کند و زندگی برای آنان تلخ و ناگوار می‌شود؛ فردا و پس فردا هم همین اثر هست ولی رفته رفته بعد از درگذشت یک هفته، یک ماه و یک سال این اثر کم و کمتر می‌شود تا اینکه فراموش می‌شود. از این رو در پدیده‌های طبیعی و اجتماعی این خاصیت وجود دارد که معمولا هر چه فاصله از مرکز و یا زمان حادثه بیشتر می‌شود اثر و خاصیت آن کمتر می‌شود.

امواج نهضت عاشورا
در نهضت عاشورا از جنبه‌ی عاطفی قضیه به عکس است. حادثه‌ی عاشورا دو مایه و دو موج ایجاد کرد: یکی از مایه‌ی عاطفی و احساسی، و دیگری مایه‌ی حماسی و انقلابی. مایه‌ی عاطفی و احساسی آن این بود که از خاندانی پاک، کودکانی معصوم و جوانان و نوجوانانی برجسته شهید شدند، داغ دیدند، به اسارت رفتند و یا زیر سم اسبها
(صفحه 50)
بدنهایشان پایمال شدند. این مصیبت رقت‌آور و تاسف انگیز عواطف را تحریک و احساسات را بیدار می‌کند و موج به وجود می‌آورد. موج این حادثه بسیار عظیم، شدید و پایدار است؛ یعنی درست به عکس خاصیتی که معمولا پدیده‌های اجتماعی دارند. در سال اول حادثه‌ی عاشورا گریه‌هایی که به خاطر حادثه‌ی کربلا شد و مجالسی که تشکیل گردید خیلی محدود بود. البته خاندان حسین بن علی (ع) براساس آن رسالتی که در گسترش و دامن زدن به حادثه‌ی کربلا داشتند، در موقعیتهای مناسب، حوادث کربلا را برای مردم بیان می‌کردند اما هر چه زمان می‌گذشت، علی رغم فراز و نشیب‌ها، موج عاطفی و احساسی آن بیشتر گسترش می‌یافت، به طوری که امروز بعد از گذشت سیزده قرن شاهد حضور میلیونها نفر جمعیت در شب عاشورا و ایام محرم هستیم که به یاد حسین بن علی (ع) متأثرند و اشک می ریزند.
حادثه‌ی کربلا یک موج دیگر هم داشت که موج حماسی و انقلابی آن بود. یعنی وقتی از منبع حادثه‌ی کربلا الهام می‌گیریم می‌بینیم یک پدیده‌ی انقلابی است که به عنوان عالی‌ترین و چشمگیرترین فراز تاریخی اسلام مطرح است: فرازی انقلابی، تحرک‌زا، بیدارکننده، مبارزه‌ای علیه ظلم و بیدادگری، علیه حکومت باطل و تسلط اشراف، علیه دسته‌بندیها و تبعیض نژادی، علیه تملقها و چاپلوسیها و امثال آن. این موج بود که در دل تاریخ پیش رفت.
در جلسه‌ی گذشته به نمونه هایی از انقلابهایی که در قرن اول به
(صفحه 51)
دنبال حادثه‌ی کربلا به وجود آمد و از ماجرای نهضت حسین سلام الله علیه اشراب می‌شد اشاره کردیم، اما به تدریج فرازی در تاریخ به وجود آمد که این موج حماسی و انقلابی عاشورا به واسطه‌ی بعضی انحرافات اجتماعی در تاریخ شیعه سیر نزولی پیدا کرد و کم‌کم فراموش شد بدان گونه که هر دو موج تبدیل به یک موج عاطفی شد؛ یعنی در حالی که موج احساسی و

عاطفی آن پیش می‌رفت، موج انقلابی و حماسی رفته رفته فروکش کرد و جلوه‌ی عاطفی حادثه قوت گرفت و بهره برداری از حادثه‌ی کربلا منحصر به گریه و تأثر و اندوه و رقت شد و آن درسی که حسین بن علی (ع) به عنوان مبارزه علیه ظلم آموخت و آن حماسه و تحرک از یاد رفت (1) برای اینکه این مسئله را قدری بررسی کنیم لازم است تا حدودی به ارزیابی آثار نهضت حسین بن علی (ع) در طول تاریخ بپردازیم و بعد به قرنهای بعد و تاریخ معاصر برسیم.

(1) مجدداً یادآوری می‌شود که سخنرانیها مربوط به اسفند ماه 1349 است. (د).

نقش بنی امیه در احیای تبعیض نژادی
یکی از انحرافهایی که دستگاه بنی امیه در تاریخ اسلام به وجود آورد این بود که تبعیض نژادی را زنده کرد. اسلام آمد و گفت سیاه و سفید، عرب و عجم، غنی و فقیر، و زمانهای مختلف و منطقه‌های متفاوت مایه‌ی برتری و تفاخر نیست. این یک اصل اسلامی است که
(صفحه 52)
تقریبا همه‌ی کسانی که درباره‌ی اصول اجتماعی اسلام بحث می‌کنند، چه بیگانه و چه خودی، به آن اعتراف دارند. اسلام با تبعیض نژادی به شدت مبارزه کرد و مردم دنیا را برابر و مساوی اعلام کرد، اما معاویه بعد از روی کار آمدنش سنت تبعیض نژادی را در جامعه‌ی اسلامی احیا کرد. او از آنجا که دوست داشت خاندان خودش برای همیشه حاکم باشند، تلاش می‌کرد در یک فصل گسترده قریش و رد یک فصل گسترده تر عرب را نسبت به اعاجم (غیر عربها) امتیاز و برتری بدهد. در فصل اول می‌بینیم بسیاری از کسانی را که به عنوان فرمانروایان، والیان و حکام انتخاب می‌کرد از خاندان بنی امیه یا از بستگان او و یا کسانی بودند که بالاخره برای حفظ این دستگاه مؤثر بودند، و در فصل گسترده‌تر منشورها و فرمانهایی می‌بینیم که می‌خواست با آن بین مردم مسلمان عرب و مردم مسلمان غیر عرب و ایرانی ایجاد اختلاف کند. این مقدمه را برای یک استنتاج ارزنده بیان می‌کنم که ان شاءالله توجه خواهید فرمود. در اینجا به نامه‌ای اشاره می‌کنم که معاویه به ابن زیاد حاکم کوفه- که همان عراق باشد- نوشته است.
عراق در آن روز با ایران همبستگی داشت و در واقع ایران زیر نظر حکومت کوفه و بصره اداره می‌شد؛ یعنی استانداران و ولادت خطه‌ی خراسان، ری، طبرستان و آذربایجان همه مستقیما از طرف فرمانروایان عراق تعیین می‌شدند. با آنکه مرکز حکومت در زمان بنی امیه در شام بوده است با این حال ایران زیر نظر حکومت عراق اداره می‌شد. شاید هم علتش این بود که در دوره‌ی ساسانیان مدتها آن
(صفحه 53)
سرزمین جزو خطه‌ی ایران بود و حتی شاهان ساسانی مدتی مداین را پایتخت خود قرار داده بودند، به نحوی که یک جنبه‌ی حاکمیت و نفوذ، هم نسبت به منطقه‌ی عراق و هم منطقه‌ی عراق و هم منطقه‌ی ایران داشته است. یک شاهد تاریخی که در گذشته به آن اشاره شد این بود که عمر سعد فرمان حکومت ری را از ابن زیاد حاکم کوفه گرفت. یعنی ابن زیاد

که در کوفه حکومت می‌کرد، می‌بایست فرمان حکومت ری، طبرستان و بعضی مناطق دیگر را هم صادر کند. به این ترتیب در کوفه و عراق زیاد بن ابیه حکومت داشت. او به معاویه می‌نویسد با مردمی که در قلمرو حکومت من هستند چگونه رفتار کنم؟ معاویه در پاسخ نامه‌ای برای او می‌فرستد و در آن چند تذکر می‌دهد که طرح آن برای بحث ما می‌تواند بسیار مفید باشد.
یکی از مطالبی که ظاهرا در پاسخ این پرسش که با هر دسته‌ای چگونه رفتار کنم طرح می‌کند این است که با قبیله‌ی یمنی‌ها در آشکار احترام و در پنهان اهانت کن. درباره‌ی قبیله‌ی ربیعه بن نزار می‌گوید امرای آنان را احترام و عامه شان را اهانت کن. یعنی محیط آنان با استبداد و اشرافگیری خو گرفته است، چناچه اشراف متنفذ را راضی کردی دیگر توده‌ی مردم ساکت‌اند. درباره‌ی طایفه‌ی مضر می‌گوید بعضی را به بعضی درهم بکوب. یعنی طوری رفتار کن که از داخل بین دو قبیله اختلاف به وجود آید تا سرگرم بشوند، چون اگر بین آنان اختلاف نباشد برای تو ایجاد زحمت می‌کنند؛ بنابراین برای اینکه آقایی خودت را بر این قبیله اعمال کنی بین آنها اختلاف بینداز.
(صفحه 54)
اما آنچه مورد توجه ماست دستوری است که در مورد ایرانیها می‌دهد و می‌گوید: به موالی و کسانی از اعاجم و ایرانیان که اسلام آورده‌اند نگاه کن... مواظب باش اعراب در بین آنان نکاح بکنند (یعنی دختر از آنان بگیرند) اما شما به آنان دختر ندهید، عرب از آنها ارث بگیرد اما آنان از عرب ارث نبرند. بیت‌المال را بالسویه بین همه‌ی مردم تقسیم نکن، به اعاجم کمتر بده. در جنگها آنان را جلو بینداز که فقط بروند و درختها را قطع کنند و راه بسازند تا سربازان بتوانند پیشروی کنند (در واقع یک نوع عمله و اکره‌ای در میدانهای جنگ باشند). بعد می‌گوید: مواظب باش هیچ گونه ریاست و حکومتی را به مردم مسلمان غیر عرب ندهی. حتی امام جماعت نشوند، و اعاجم در صفوف جماعت در صف اول قرار نگیرند. مبادا مرزهای اسلامی را به دست آنان بدهی و در اختیارشان بگذاری (یعنی نباید در مرزهای اسلامی حاکم بشوند). مبادا شهری از شهرهای اسلامی و یا حکومتی را در اختیار آنان بگذاری. حتی قضاوت را به دست آنان مده و قاضی را از بین آنان انتخاب مکن. خلاصه اینکه نه قاضی، نه حاکم، نه فرمانده جنگ، نه رهبر جامعه و نه امام جماعت باشند، از بیت‌المال هم کمتر بگیرند و امثال آن.
این روش به طور کلی صدمه‌ای به اصل اجتماعی اسلام بود؛ اسلامی که آمده و همه را یک کاسه در زیر خیمه‌ی ایمان و عمل جمع کرده بود و می‌گفت همه با هم برادریم. پیامبر اکرم (ص) در آخرین خطبه در حجه

الوداع مخصوصا این اصل را سفارش فرمود که همه‌ی شما از یک خانواده هستید و به یک پدر و مادر منتیه می‌شوید و
(صفحه 55)
سیاه بر سفید و سفید بر سیاه، عجم بر عرب و عرب بر عجم امتیاز ندارند. این اصل را دستگاه بنی امیه می‌خواهد بشکند. روشن است که به دنبال تبعیض نژادی و احیای جنبه‌های ملی چه آفات و بلیاتی در یک جامعه و در جامعه‌ی بشریت به وجود خواهد آمد؛ یعنی تمام اصولی که اسلام برای آن اهمیت قائل است همچون عدالت، ایمان، جهاد، تقوا و علم شکسته می‌شود و مسائل خانوادگی و قبیلگی و مسائل ناسیونالیستی در قیافه‌ی منفی خودش بازمی‌گردد. در هر حال معاویه این مسئله را زنده کرد.

بیداری و قیام مردم مسلمان ایران
به دنبال این گونه دستورها حکام مسلمان عرب با مردم غیر عرب با خشونت و سختگیری رفتار کردند و این مسئله مایه‌ای شد برای آمادگی مردم ایران در مبارزه با حکومتی که به اختلاف طبقاتی و به تبعیض نژادی دامن می‌زند. اگر بخواهیم به جستجوی خمیر مایه‌ی قیامهای نظیر قیام ابومسلم در ایران بپردازیم و مطالعه کنیم که از کجا اشباع شد و الهام گرفت و خمیر مایه‌ی این قضیه که چرا ایران محل زندگی و پناهگاه اهل بیت پیامبر شد، چرا در سراسر ایران شاهد صدها و هزارها مقبره‌ای هستیم که منتسب به امامزادگان و فرزندان با واسطه و بی واسطه‌ی ائمه‌ی اطهار علیهم السلام است، چرا شیعه در ایران نضج گرفت و بالاخره به صورت دین رسمی درآمد و چرا قیامهای متعدد و متوالی توسط ایرانیان علیه
(صفحه 56)
حکومت بنی امیه به وجود آمد، باید گفت یکی از دلایل آن این بود که با روی کار آمدن بنی امیه اصل برابری و برادری اسلامی شکسته شد و رفتار حکام عرب با مردم غیر عرب براساس ظلم و جور و بی عدالتی شکل گرفت.
خواهد گفت چرا ملت مسلمان ایران که حاکمان بنی امیه به آنان ظلم می‌کردند به پناه خاندان علی (ع) رفتند و به نفع آنان حرکت کردند؟ پاسخ این است که به خاطر دو مسئله:
یکی اینکه آل‌علی را به عنوان طرفداران عدالت اجتماعی در اسلام شناخته بودند. یعنی حکومت پنج ساله‌ی علی بن ابی طالب (ع) به خوبی به مردم دنیا فهماند که اگر علی و اولاد علی بر مسند حکومت باشند سنتهای قرآن احیا می‌شود. مولا علی بن ابی طالب همان رفتاری را با دختر، برادر و نزدیکانش داشت که با دورترین افراد مملکتش در هر منطقه و ناحیه و در هر کسوت و از هر نژادی؛ و از نظر حقوق، حدود، وظایف و امتیازات تفاوتی بین آنها قائل نبود. مردم ایران و سایر مسلمانان غیر عرب این روش را در تاریخ حکومت علی بن ابی طالب (ع) دیده بودند و باور داشتند که خاندان علی (ع) طرفدار و مجری عدالت‌اند.
دوم اینکه عملا دیدند حسین بن علی (ع) با دستگاه بنی امیه جنگید و قبل از حسین بن علی هم علی بن ابی طالب و امام حسن علیهم السلام با معاویه درافتادند. و ضمنا در مبارزه و پیکار حسین ابن علی (ع) علیه دستگاه یزید و بنی امیه، مخصوصا در خطبه‌ها، در کلمات و در نامه‌ها این

جمله تکرار می‌شد که یکی از علل نهضت و
(صفحه 57)
قیام ما این است که آنان بیت المال مسلمین را غصب کردند و آن را به یک عده نورچشمی و اطرافیان نزدیک خود اختصاص دادند. آنان در بین بندگان خدا با گناه و با ظلم رفتار می‌کنند (یعملُ فی عبادالله بالاثم والعدوان). و مکرر در کلمات حسین بن علی (ع) این گونه جملات بود که دستگاه بنی امیه غارتگری و چپاول می‌کنند و حدود الهی را پایمال می‌سازند و لذا قیام من برای این است که می‌خواهم آن سنتهای الهی را که در حال از بین رفتن است احیا کنم. وقتی مردم غیرعرب این را احساس کردند نتیجه آن شد که جانشان با حب علی و آل‌علی اشباع و اشراب شد.

اشتباه مستشرقان

در اینجا تذکر یک مطلب لازم است و آن اینکه یکی از اشتباهاتی که مستشرقان کرده‌اند و همواره هم آن را در کتابهای خود تکرار می‌کنند، و احیانا ممکن است در کتابهای تاریخی بعضی از برادران سنی ما هم این مسئله تکرار شود، این است که می‌گویند تشیع در ایران نضج گرفت. تا این حد را قبول داریم ولی نه اینکه در ایران پیدا شد. تشیع یک امر اصیل است و از زمان پیامبر اکرم (ص) کلمه‌ی «انت وشیعتک هم الفائزون» (تو و پیروانت سعادتمندید) گفته و تکرار می‌شده است. پایه‌اش در غدیر ریخته شد و کم‌کم نضج گرفت، نه اینکه بعدها در تاریخ به وجود آمده باشد.

جمله‌ی دیگری که می‌گویند این است که یکی از علل نضج گرفتن

(صفحه 58)

شیعه در ایران این بود که ایرانیان از حکومت ساسانیان ظلم و بی عدالتی دیدند، لذا به استقبال اسلام رفتند و اسلام را پذیرفتند؛ اما چیزی نگذشت که بار دیگر همان اختلاف طبقاتی و تبعیض نژادی به وسیله‌ی حکومتهای اسلامی در بین آنان احیا شد، از این رو علیه دستگاه بنی امیه و حاکم اسلامی قد علم کردند و چون خاندان پیغمبر (ع) و علی (ع) را به عنوان پناهگاه عدل می‌دیدند به پناه آنان رفتند.

این را هم قبول داریم، همان مطلبی است که قبلا به آن اشاره شد. اما جمله‌ی دیگری اضافه می‌کنند و می‌گویند چون مسئله امامت یک جنبه موروثی دارد، یعنی اول علی بن ابی طالب (ع) و بعد فرزندانش به امامت رسیدند، و از طرفی ایرانیها هم با سلطنت ساسانیان که یک حکومت موروثی بود خو گرفته بودند، لذا امامت تشیع را پسندیدند و با دستگاه بنی امیه درافتادند.

در اینجا باید پاسخ داد که اتفاقا اصل وراثت را در حکومت اسلامی بنی امیه پایه گذاری کردند. قبل از روی کار آمدن معاویه، در جامعه‌ی اسلامی روش این بود که مردم کسی را انتخاب می‌کردند، حال یا این انتخاب صحیح انجام می‌شد یا با حیله، ولی اصل رایجی که مورد توجه برای انتخاب حاکمان بود اجماع امت بود و می‌خواستند بگویند انتخاب خلیفه‌ی او با یک نوع بیعت عمومی و انتخاب مردم بوده است و درمورد دیگران هم (خلفای دیگر) توجیهات و تعبیرهایی می‌کردند که بگویند خلفا به وسیله‌ی مردم انتخاب شده‌اند. البته این بحث اشکالاتی دارد ولی می‌خواهم بگویم

(صفحه 59)

پایه‌ی حکومت در جامعه‌ی اسلامی این گونه بوده است تا زمانی که معاویه

روی کار آمد. خود او هم وارث حکومت نبود بلکه به عنوان والی و حاکم از طرف خلیفه‌ی دوم و سوم به شام رفته بود و در آنجا رفته رفته ریشه دوانید. وقتی مردم با علی بن ابی طالب (ع) بیعت کردند و مولا از نظر ظاهر خلیفه‌ی چهارم شد ایشان معاویه را معزول فرمود، اما معاویه طغیان و ستیزه کرد و جنگید و در حکومت باقی ماند. بعد از شهادت مولا علی بن ابی طالب و چند ماه بعد از روی کار آمدن امام حسن (ع) ماجرایی پیش آمد که معاویه حاکم مطلق در جامعه‌ی اسلامی شد، و معاویه بود که بعد از هفده یا هیجده سال حکومت، در دو سه ساله‌ی آخر حکومتش به فکر افتاد که خلافت و حکومت را در خانواده‌ی خودش موروثی کند و لذا برای خلافت فرزندش یزید از مردم بیعت گرفت و بدین ترتیب اصل موروثی بودن خلافت استبدادی در یک خانواده را معاویه در جامعه‌ی اسلامی بنیان گذاشت.
از این رو، ایرانیان اگر به خاطر موروثی بودن حکومتی می‌خواستند به آن گرایش پیدا کنند، حکومت معاویه موروثی بود و می‌توانستند به دنبالش بروند. بعدها در زمان بنی عباس هم قضیه به همین صورت بود. یعنی وقتی خلیفه‌ای از دنیا می‌رفت، فرزندش و یا اگر فرزندی نداشت برادرش جانشین او می‌شد. بدین ترتیب در خانواده‌ی آل‌عباس خلافت پانصد ششصد سال دوام کرد. بنابراین اگر وراثت در نظر ایرانیان موضوع چشمگیری بود بهتر بود که با همان حکومت بنی امیه می‌ساختند. البته اینکه چرا موضوع امامت در یک خانواده دست به دست می‌گردد یک بحث مستقل جالب، علمی،
(صفحه 60)
کلامی و تاریخی است که به جای خود باید مطرح شود (1) اما می‌خواهم بگویم اینجا از آن بزنگاههایی است که معمولا مستشرقان با یک قیافه‌ی خیلی روشن و محققانه(و حق به جانب)تاریخ اسلام را تحلیل می‌کنند و آنجا که لازم باشد نیش خودشان را می‌زنند و این طور نتیجه می‌گیرند که نضج شیعه در ایران در واقع احیای سنن ساسانیان بود و می‌خواهند بگویند شیعه اصالت اسلامی ندارد، در حالی که- همان طور که عرض شد- تشیع از عید غدیر و قبل از آن پایه گذاری شده بود و امامت خاندان پیغمبر موضوعی نبود که در صد یا دویست سال بعد نضج گرفته باشد، بلکه علت اساسی همکاری ایرانیان با خاندان پیامبر این بود که می‌دیدند خاندان پیامبر طرفدار برابری، برادری و مساوات و عدالت‌اند و دستگاه بنی امیه طرفدار تبعیض نژادی است.
(1) بنابر اعتقاد شیعه، امامت منصبی الهی است که خداوند برترین و شایسته ترین افراد را برای امامت انسانها برمی‌گزیند و این با حکومت موروثی انسانی کاملا متفاوت است. (د).

خلافت بنی عباس
به دنبال ماجرای کربلا یک جریان خیلی مخفیانه و سری شروع شد. این جریان و دعوت سری ابتدا به طرفداری از محمد حنفیه و به نفع ابوهاشم فرزند محمد حنفیه شروع شد و کم کم به خاندان عباس انتقال پیدا کرد و بعد هم آل‌عباس که می‌خواستند
(صفحه 61)
دعوت خودشان را ادامه بدهند به مردم نمی‌گفتند که شما با ما بیعت کنید بلکه می‌گفتند با اهل بیت پیغمبر بیعت کنید، و دائما در دعوت خود تأکید می‌کردند که مگر ندیدید بنی امیه با دودمان پیامبر چگونه رفتار کردند، چه خونهای پاکی را در صحرای کربلا ریختند و چه عزیزانی را به شهادت رساندند و چه زنانی را داغدار کردند؟ و مدام حماسه‌ی کربلا را به عنوان مایه‌ی انقلاب و حرکت خودشان قرار می‌دادند. بعد این دعوت به نواحی خراسان کشانده شد و در آنجا مردمی ناراضی از دستگاه بنی امیه و مشتاق و علاقه مند به آل‌علی به تدریج این دعوت را پذیرفتند و به قیامی منتهی شد که در آن خراسان به وسیله‌ی ابومسلم به اشغال درآمد و بعد کم کم این قیام به نواحی عراق یعنی کوفه و بصره رسید و گسترش یافت. سرانجام سفاح روی کار آمد و خلافت بنی امیه با از بین رفتن آخرین خلیفه‌ی بنی امیه یعنی مروان حمار منقرض شد و بنی عباس به خلافت رسیدند.
سفاح در اولین صحبتی که به عنوان خلیفه برای مردم ایراد کرد گفت ای داد از بلایی که بنی امیه بر سر اسلام آوردند! دیدید با آل علی و حسین بن علی چگونه رفتار کردند؟ یعنی او حادثه‌ی کربلا را مهمترین حربه و دستمایه برای کوبیدن دستگاه بنی امیه می‌داند.

آغاز مجدد قیامهای علویان
چیزی نگذشت که علویان، یعنی آن کسانی که مستقیما از
(صفحه 62)
خاندان علی (ع) بودند، دیدند تقریبا در تمام این دوران- از بعد از شهادت زید بن علی- یک نوع حیله‌ای به کار رفته است. می‌دانید که در زمان بنی امیه و در زمان عبدالملک مروان قیامی از میان شیعیان به فرماندهی زید بن علی شکل گرفت که منجر به شهادت زید شد و بعد از آن ماجرا علویان قیام علنی نکردند(بلکه دعوت مخفی داشتند)و تصور می‌کردند که تمام آن دعوت مخفی به نفع اهل بیت و به خاطر احیای سنت علی (ع) و اولاد اوست. اما وقتی سفاح روی کار آمد و مسلم شد که دیگر آل عباس روی کار هستند و آل عباس هم رفتارشان با آل‌علی (ع) به خشونت گرایید، بار دیگر قیامهای آل علی شروع شد. از اینجاست که می‌بینیم در زمان سفاح، منصور، هادی، متوکل و یا در زمان معتصم قیامهای متعددی به وسیله‌ی علویان- یعنی فرزندان علی (ع)- به عنوان طرفداری از حق علی بن ابی طالب و خاندان علی و به عنوان اعتراض به دستگاه حکومت غاصبانه‌ی آل عباس به منصه ظهور رسید.
من می‌خواستم به هریک از این قیامها اجمالا اشاره کنم. مثلا نفس زکیه چگونه قیام کرد؟ برادرش چه همکاری با او کرد؟ یا قیام وسیع یحیی بن عبدالله و ادریس بن عبدالله علیه بنی عباس چگونه بود؟ در مورد قاسم بن ابراهیم عرض کنم که او یکی از نوادگان امام حسن (ع) بود و قیام بسیار گسترده‌ای را در زمان مأمون شروع کرد و بالاخره به زمان معتصم منتهی شد و آن قدر این قیام ادامه پیدا کرد که تمام سرزمین عراق و قسمتهای زیادی از ایران، طبرستان، خراسان و حتی اهواز و بصره و کوفه را در برگرفت و سپس منتهی
(صفحه 63)
به نواحی حجاز شد و از طرف دیگر از بلخ و بخارا سر درآورد و در واقع تمام این مناطق در حوزه‌ی نفوذ قاسم بن ابراهیم قرار گرفت. از این نوع قیامها، متعدد و مکرر در قرن دوم و سوم در دوران آل‌عباس به وجود آمده است و تمام این قیامها را آل‌علی رهبری می‌کرده‌اند و مایه‌ی قیام آنها نهضت مقدس حسین بن علی (ع) بوده است.
یکی از کسانی که قیام کرد حسین بن علی بن حسن از نوادگان امام حسن (ع) بود که به عنوان اعتراض علیه دستگاه آل عباس قیام خود را از مدینه شروع کرد. ابتدا اطرافیانش با او بیعت کردند، شهر را به تصرف

درآوردند، در زندانها را گشودند و عده‌ی زیادی از زندانیان را آزاد کردند، سپس دارالخلافه را گرفتند و والی آن را که از طرف آل عباس منصوب شده بود دستگیر کردند و بعد به طواف مکه رفتند. در آنجا هم دعوت خودش را گسترش داد، نهایتا در نزدیکی مکه با سربازان و سپاهیان آل عباس روبرو شد و آن قدر مقاومت کرد تا کشته شد. او همنام امام حسین (ع) بود و عده‌ای از بچه‌ها و اطرافیان او هم کشته شدند و ماجرا ظاهرا شباهتی به ماجرای کربلا داشت. بعدها ماجرای شهید فخ یکی از ماجراهای انقلابی و حماسی شناخته شد و شعرا اشعار فراوان در سوگ او گفتند و بر فرزندان او گریه‌ها و ناله‌ها کردند. خلاصه اینکه این ماجرا هم از نهضتها و قیامهایی بود که به دنبال ماجرای کربلا اتفاق افتاد. نظیر این قضیه را ما در تاریخ فراوان می‌بینیم.
من تصور می‌کردم می‌توانم به طور تفصیل به هر یک از این
(صفحه 64)
حوادث بپردازم، اما طبیعی است که وقت ما اجازه نمی‌دهد. با این حال اجمالا عرض می‌کنم دهها قیام بود که بعضی از آنها تا حدود نصف کشور اسلامی را از نظر نفوذ دربرگرفت و بعضی از آنها منتهی به این شد که برای مدتی، حکومتی براساس تشیع اداره شود. مثلا حکومت فاطمیان در مصر که مدتها در آنجا ماندند، یا آل بویه که مدتی با طرفداری از خاندان علی (ع) و شیعه، منطقه‌ای را تحت نفوذ خود داشتند. خاصیت عمده‌ی حرکتهایی که در ایران برای جدا کردن این منطقه از سیطره‌ی حکومت مرکزی می‌شد این بود که می‌گفتند ما به خاطر طرفداری از خاندان علی (ع) همت کردیم و بنی عباس را(که مدعی حمایت از اهل بیت پیغمبر بودند)روی کار آوردیم اما بنی عباس با آل علی درافتادند. فلذا صرف نظر از خود خواهیها و ریاست طلبی هایی که احیانا در بین بوده است در این قیامها عموما طرفداری از آل علی و برخورد با آل عباس را انگیزه‌ی قیام خود تبلیغ می‌کردند.
ما نمی‌خواهیم بگوییم که تمام این قیامها و اقدامات صد در صد خالص بوده و همه‌ی آنها توسط شیعیان دوازده امامی صورت گرفته است. خیر، کیسانیه و زیدیه و اسماعیلیه و فرقه های دیگر شیعه نیز بودند و احیانا بعضی از این قیامها به خاطر قبضه کردن حکومت و خلافت بوده است، ولی در مجموع می‌بینیم که حرکت ریشه دار وسیع گسترده‌ی چند قرنی به دنبال حادثه‌ی عاشورا در داخل تاریخ اسلام و امت اسلامی وجود داشته است که از حادثه‌ی عاشورا الهام می‌گرفت و روی هم رفته هدف نهضتها این بود که می‌گفتند ما با حکام
(صفحه 65)
جور می‌جنگیم. به این جمله دقت بفرمایید! می‌گفتند: «ما با حکام جور

می‌جنگیم». یعنی اگر چنانچه حسین بن علی بن حسن، شهید فخ، قیام می‌کرد نمی‌گفت من آمده‌ام تا علیه سنی‌ها بجنگم، بلکه می‌گفت می‌خواهم علیه غاصبان حکومت وحکام جور و ظلم بجنگم. در قیامها معمولا موضوع شیعه و سنی مطرح نبود، و لذا ما می‌بینیم در زمان مأمون با اینکه او تظاهر به تشیع و اظهار دوستی و محبت با علی بن موسی امام رضا (ع) می‌کرد و آن حضرت را به ولایتعهدی برگزید- که البته این موضوع در جای خود نیاز به یک بحث تحلیلی و تاریخی دارد که چرا این گونه عمل کرد- و با اینکه علنا شیعه را پر و بال داد، با این حال می‌بینیم که حرکتهایی در زمان خود مأمون به وسیله‌ی آل‌علی انجام شد، با این ادعا که مأمون خلیفه‌ای نیست که حق خلافت داشته باشد و او غاصب است. بنابراین این حرکتها عموما علیه حکام جور بود.

حکومتهای شیعه و تأکید بر موج عاطفی

این ماجراها گذشت تا روزگاری که صفویه روی کار آمدند. یکی از عواملی که صفویه می‌توانستند برای اینکه ایران را از حکومت مرکزی اسلامی که دست دیگران بود جدا سازند و به اصطلاح مستقل کنند، تأکید بر محبت اهل بیت علیهم السلام بود و چون ایرانیها به خاندان پیغمبر توجه و علاقه داشتند و به آل‌علی (ع) محبت می‌ورزیدند، آنها یک نهضت اجتماعی برای مستقل کردن

(صفحه 66)

مردم مسلمان این سرزمین بر پایه‌ی گرایشهای عاطفی و علاقه و محبت مردم ایران به خاندان پیغمبر بنیان نهادند.

در اینجا بود که کم کم موج حماسی و انقلابی حادثه‌ی عاشورا به موج عاطفی و احساسی تبدیل می‌شود. ابتدا که صفویه می‌خواهند مردم را به حرکت و به خروج از زیر بار آن حکومتها دعوت کنند می‌گویند این حکومت حکومتی است که با آل علی مخالف است و نسبت به دودمان علی و شیعیان او ظلم و جورها روا داشته است. بنابراین مردم متمرکز و به یکدیگر نزدیک و همبسته می‌شوند تا خط خود را از آنها جدا کنند و مستقل شوند. اما بعد از آنکه حکومت صفویه مسلط شد و منطقه‌ی وسیعی در اختیار آنان قرار گرفت در اینجا لازم بود روی تشیع کار شود و لذا روایات شیعه تاریخ ائمه، فقه شیعه و تمام مسائل عاطفی و احساسی که در داخل جامعه‌ی شیعه بود از جمله ماجرای کربلا و عزاداریهای مردم باید احیا می‌شد، زیرا پایه‌ی حکومت آنها بر تشیع استوار شده بود و آنچه در تشیع سرمایه است باید احیا گردد و روی آن کار شود. اما اگر صفویه می‌خواستند بیست سال، سی سال یا پنجاه سال بعد هم بگویند حادثه‌ی عاشورا قیام شیعه علیه سنی نبود بلکه قیام مردم ستمدیده علیه مردم ستمکار و قیام مردم روشن‌بین و اشراب شده از تربیت اسلامی حق طلب و عدالتخواه علیه کسانی بود که می‌خواستند پایه‌های عدالت اسلامی را بلرزانند و حاکمیت حق پرستی اسلامی را واژگون کنند و اگر صفویه می‌خواستند روی این موضوع از دیدگاه حادثه‌ی کربلا تبلیغ کنند، ای بسا مردمی بیدار

(صفحه 67)

می‌شدند و می‌گفتند شما هم که روی کار هستید و به عنوان محبت اهل بیت روی کار آمدید اگر ظلم و حق کشی کنید و علیه اسلام قدم بردارید با شما می‌جنگیم همان طور که با بنی عباس و پسر عموهای خود جنگیدیم.

بعد از آنکه تشیع در این سرزمین ریشه دوانید و نضج گرفت و رسمی شد، صفویه دیدند اگر بخواهند درباره‌ی حادثه‌ی کربلا از دید حماسی و انقلابی‌اش بحث کنند این بدان معناست که مردم همیشه بیدار بمانند و هر آنگاه که دیدند در جامعه ظلم و حق کشی به وجود آمده و بیت المال مسلمین به چپاول می‌رود و بیگانه احیانا مسلط می‌شود، مجددا از حادثه‌ی کربلا الهام بگیرند و حرکت کنند. لذا گفتند بایستی موج انقلابی حادثه‌ی عاشورا رفته رفته فراموش و سرکوب گردد و موج عاطفی زنده شود. اگر مردم فقط گریه کنند و بر سر و سینه‌ی خود بزنند چه اشکال دارد؟ اما فقط همین و فقط همین و نه بیش از این.
من نمی‌خواهم بگویم دقیقا در زمان صفویه این انحراف به وجود آمد. این احتیاج به یک بررسی و تحلیل عمیق تاریخی دارد. انسان حدس می‌زند که رفته رفته وقتی حکومتی بخواهد از یک حادثه استفاده کند و در عین حال باقی بماند، بایستی کم کم حادثه را به گونه‌ی دیگری به اذهان مردم عرضه کند.
در زمان قاجاریه مراکز عزاداری رونق پیدا کرد و خیمه‌های فراوان برپا شد و سینه‌زنیها، هیئتها، مجامع، مداحیها و مرثیه خوانیها رواج فراوان داشت. شما اگر مرثیه‌های را که در این دو سه قرن
(صفحه 68)
اخیر درست شده است با مرثیه‌ای که ام‌کلثوم خواند، با اشعاری که دعبل خزاعی گفت و با اشعاری که صحابه‌ی امام جعفر صادق (ع) و سایر ائمه می‌گفتند مقایسه کنید، می‌بینید که مراثی قرنهای اخیر فقط ذکر مصیبت است وعموما از درد و شکنجه و ناراحتی، کشته شدنها و شهادتها سخن می‌گویند و ما گریه می‌کنیم. اما در آن خطبه می‌گوید دیدید که برای حق برخاستند و چنین مورد هجوم قرار گرفتند و دید که برای احیای دین خدا و قرآن قیام کردند و چنین مظلوم واقع شدند. از آن اشعار بوی حماسه و خون می‌آید، ولی از اشعار قرون بعدی فقط بوی گریه می‌آید نه موج احساس و شور و حرکت و نهضت. مسلما روی این مسئله در طی قرون کار شده و خیلی هم ماهرانه کار شده است.

موج عاطفی، خمیر مایه‌ی موج حماسی

در همین جا عرض کنم که ما نمی‌گوییم موج عاطفی حادثه‌ی عاشورا باید فراموش شود. خیر، موج عاطفی خود خمیر مایه‌ای برای موج حماسی است. یعنی وقتی انسان به کسی علاقه دارد برای هدف او هم حاضر است پولی خرج کند، قدمی بردارد، قلمی بفرساید و بالاخره کاری بکند؛ اما اگر او را دوست نداشته باشد دلیلی ندارد که از هدف او طرفداری بکند. پس این موج عاطفی یعنی این علاقه ها، شورها، عشقها، امیدها، عواطف و احساسات باید بماند، احیا هم بشود، لطیف تر و عمیق تر هم بشود. ما به

(صفحه 69)

حسینمان عشق بورزیم، ما به زینب و ام‌کلثوم اظهار علاقه و محبت بکنیم، حادثه‌ی کربلا اشکهای ما را از دیدگانمان جاری بکند، و لازم است که جاری کند اما برای اینکه دلها انعطاف‌پذیر بشود و لطف و محبتی پیدا کند و به دنبال این محبت و علاقه و احساس و عاطفه، حسین را در قالب حرکتش بشناسد و بداند چرا حسین بن علی (ع) قیام کرد، چه هدفی داشت و برای چه جان داد؟ باید وقتی مشتاق و عاشق و دلباخته‌ی حسین بن علی (ع) شدیم، هدف او را بشناسیم و بعد آن هدف مطلوب ما بشود؛ یعنی خدا و حق و عدالت مطلوب ما بشود، حفظ حیات و سربلندی جامعه‌ی اسلامی مطلوب ما بشود، و آن ناله‌ها و گریه‌ها نباشد؛ باشد، البته به شرط اینکه ذلت زا و همراه با تعبیرهای زننده نباشد، روضه خوانیهای طوری نباشد که خدای ناکرده موجب وهن خاندان ابی‌عبدالله را فراهم کند و نه آن روح بلند، فکر آزاد و آن شهامتها و غیرتها و سربلندیها فراموش شود. اینها در خاندان علی (ع) و خاندان اباعبدالله الحسین (ع) نباید فراموش شود، ولی در عین حال مانعی ندارد اشعاری، کلماتی، مطالبی جانسوز و تحریک کننده‌ی احساسات و عواطف باشد، به شرط آنکه در خلال آن اشعار جنبه‌ی حماسی و شورانگیز حادثه‌ی عاشورا دیده شود. آری، چنین سرمایه‌ی بزرگی در اختیار ماست، تا ما چگونه از این سرمایه بهره برداری و استفاده کنیم.

(صفحه 70)

ذکر مصیبت
اما چون ایام، ایام محرم است یکی دو جمله هم به عنوان ذکر مصیبت عرض کنم. خوب است مقایسه‌ای بشود بین آن کلماتی که زینب کبری سلام الله علیها یا ام‌کلثوم می‌فرمود با کلماتی که امروز به عنوان مرثیه خوانده می‌شود. می‌گویند اهل بیت اباعبدالله را می‌خواستند به خیال خودشان به صورت یک عده اسیر و به شکلی خفت بار وارد دارالاماره‌ی ابن زیاد کنند. ابتدا بچه‌های اباعبدالله و بازماندگان وارد شدند. بعد ابن زیاد کنند. ابتدا بچه‌های اباعبدالله و بازماندگان وارد شدند. بعد ابن زیاد دید زنی با یک شخصیت و هیمنه و ابهت فراوان وارد شد، امّا و عَلیها اَرذلُ ثیابها، یعنی اما پست ترین جامه‌های خود را پوشیده است. نمی‌دانم چرا زینب کبری (س) جامه‌های ساده‌ی خود را پوشیده بود، شاید چون عزادار و داغدیده بود، شاید هم لباسها و آنچه را که از بازماندگان حسین بن علی (ع) مانده بود به غارت برده بودند. در هر حال این خانم با کمال بی‌اعتنایی وارد شد و در گوشه‌ای نشست. ابن زیاد پرسید: «من هذِهِ المتکبّره؟» یا «من هذه المتکبره؟» (این زن ناشناس- یا این زنی که با کبر و نخوت وارد شد- کیست؟).
کسی جوابش را نداد. دو سه دفعه تکرار کرد تا بالاخره یکی از کنیزکان صدا زد: «هذِهِ زینب بنت علی» (این زینب دختر علی بن ابی طالب است).
رو کرد به زینب و خواست شماتت و ملامت کند، گفت:
(صفحه 71)
«الحمدللهِ الّذی فَضَحَکم و قتلکم و اَکذبَ اُحد وثَتَکم» (شکر خدا را که شما را رسوا کرد و دروغگویی شما را بر ملا ساخت).
زینب کبری با مال شهامت وسربلندی رو کرد به ابن زیاد و فرمود: نه به خدا قسم، جز فاسق و فاجر کسی رسوا نخواهد شد و فاجر و فاسق غیر ماست، فاسق و فاجر دیگری است (و هو غیرنا) (1) رسوایی برای کسانی است که به خاطر هوای نفس، خودخواهی و شهواتشان حاضر به هر گونه ظلم و تجاوزی هستند. ما برای خدا و برای حق حرکت کردیم و رسوایی مال ما نیست، ما سربلندیم.
سپس ابن زیاد گفت: «کیفَ رَأَیتُ صُنعَ اللهِ بِاَخیک؟» (خدا نسبت به برادرت چگونه عمل کرد؟).
می‌خواست شماتت کند و بگوید در واقع خدای روزگار این گونه عمل کرد!
حضرت زینب پاسخ داد: «ما رَأَیتُ الاّ جَمیلاً» (من از خدای خودم جز خوبی، خیر، سعادت و خوشبختی چیزی ندیدم). یعنی اگر برادر عزیزم در صحرای

کربلا کشته شد، اگر جوانان پاک و غیورش در این راه جان باختند و قطعه قطعه شدند و روی خاکهای
(صفحه 72)
گرم کربلا افتادند، من این را برای خودم و برای خاندانم سعادت و خوشبختی می‌بینم، زیرا آنها به فیض شهادت نائل شدند، زینب کبری ادامه می‌دهد: «الله یتوفی الانفس حین موتها» (2) (این خداست که جانِ همه را می‌گیرد) (3) اما جمله ای اضافه می‌کند و می‌فرماید: «قَومٌ کَتَبَ الله عَلَیهِمُ القَتَل فَبَرَزوا اِلی مَضاجِعِهِم وَ سَیجمَع الله بَینَنا و بَینَکم» یعنی این افرادی که در صحرا کربلا کشته شدند- برادر عزیزم و برادر زادگانم و یارانش- اینها مردمی بودند که خداوند برای آنها شهادت را مقدر و مقرر کرده بود و آنها هم با آغوش باز آن را استقبال کردند و رفتند و در بستر شهادت آرمیدند و چه زود باشد که در صحرای قیامت خداوند بین ما و بین شما حکم کند و معلوم شود که حق با کیست و باطل کدام است.
علی لعنة الله علی القومِ الظّالمین و سیعَلمُ الّذین ظلموا آلَ محمّدٍ اَی منقلبٍ ینقلبون.
(صفحه 75)
(1) حضرت زینب (س) پاسخ داد:
اَلحَمدُلِلّهِ الّذی اَکرَمَنا بِنَبِیهِ مُحَمَّدٍ وَ طَهَّرَنا منَ الرِّجسِ تَطهیراً اِنّما یفتَضِحُ الفاسِقُ وَ یکذِبُ الفاجِرُ وهُوَ غَیرُنا.
سپاس و ستایش خداوندی را که ما را مکرم داشت به پیغمبر خود محمد مصطفی، و پاک و پاکیزه داشت ما را از هر رجسی و آلایشی، همانا خداوند رسوا می‌کند فاسق و بزهکار را، و دروغگو می‌شمارد فاجر نابهنجار را، و ما از آنان نیستیم بلکه دیگرانند.
(ناسخ التواریخ، ج 3، ص 60 و 61.
(2) زمر / 42.
(3) در ناسخ التواریخ این طور آمده است: فقالَت ما رَأَیتُ الاّ جمیلاً هؤلاءِ قَومٌ کَتَبَ الله عَلَیهِمُ القَتَل فَبَرَزُوا اِلی مَضاجِعِهم و سَیجمَعُ الله بَینَکَ و بَینُهم و...
زینب گفت: جز نیکویی نظاره نکردیم، چه آل‌رسول جماعتی باشند که خداوند(از برای قربت محل و مناعت مقام)، حکم شهادت بر ایشان نگاشته، لاجرم به جانب خوابگاه خویش عجلت می‌کنند، لکن زود باشد که خداوند شما را و ایشان را در مقام پرسش بازدارد...

نقش امام سجاد در گسترش نهضت حسینی

سیمای اما سجاد در جامعه
نکته‌ای که در مورد امام سجاد به چشم می‌خورد نوع برداشتی است که جامعه‌ی شیعه از این امام بزرگوار دارد. در دو بحث قبلی پیرامون گسترش نهضت حسین بن علی (ع) به این نکته اشاره شد که آن موج انقلابی و حماسی و ماجرای کربلا در طول قرون و اعصار رفته رفته به خاموشی گرایید و تقریبا رخت بربست و ناپدید شد ولی موج عاطفی و احساسی‌اش دائما بالا آمد و گسترش و نفوذ زیادتری پیدا کرد. شاید بتوان گفت تحریف و انحرافی که در نهضت حسین بن علی (ع) در جامعه‌ی شیعه پیدا شد، نظیر آن در نوع برداشتی هم که از امام سجاد شده است وجود دارد. یعنی چون جامعه‌ی شیعه
(صفحه 76)
کم‌کم ماجرای کربلا و قهرمانان و بازماندگان این حادثه و فاجعه را به صورت قهرمانان مظلومیت، ضعف، تأثر، تحسر، گریه، رقت، و احساس و عاطفه در پیش چشم خود مجسم کرد، طبعا امام سجاد هم که یکی از افراد همین قافله است به صورت فردی بیمار، ناتوان، گوشه گیر و منزوی که فقط در کنار ستونهای مسجد می‌ایستد و زار زار گریه دعا و مناجات می‌کند و فردی که چهل سال در مصیبت پدرش دائما گریسته جلوه کرده است.
البته- همان طور که ما در اصل حادثه عرض کردیم- مسئله‌ی مظلومیت، رقت و احساس و عاطفه یکی از مایه‌های این داستان و نهضت است و نه همه‌ی مایه‌های آن، یکی از فرازها و موجهای آن است و نه همه‌ی آن. در زندگی امام سجاد هم تأسف و تأثر و رقت، و از طرفی دعا و مناجات و این گونه مسائل وجود دارد، اما تمام سیمای امام سجاد در این فرازها خلاصه نمی‌شود. همین کلمه‌ی «بیمار» که در مورد امام سجاد گفته می‌شود آن قدر تکرار شده که به صورت یک لقب برای امام چهارم درآمده است، در حالی که مسئله بدین صورت بوده است که امام چهارم در روز عاشورا چند روزی بعد از این حادثه تب داشته و بیمار بوده است. طبیعی است که برای هر فردی در زندگی چند روز و گاهی چند ماه بیماری پیش می آید. اینکه امام سجاد در این چند روزه بیمار بود به نظر می‌رسد یک مصلحت الهی و غیبی بود، چون اگر امام سالم بود، طبق وظیفه‌ای که یک فرد مسلمان سالم در هنگام جهاد و دفاع و مبارزه دارد و باید در صحنه‌ی کارزار و پیکار در راه خدا شرکت کند همان طور که دیگر
(صفحه 77)

فرزندان حسین بن علی (ع) و برادران ونزدیکان و یاران او شرکت کردند، امام سجاد هم قطعا شرکت می‌کرد و طبیعی بود با وضعی که صحنه‌ی جنگ داشت شهید می‌شد.
از طرفی چون بناست این مردم رهبر و امام داشته باشند و اگر امام سجاد از دنیا می‌رفت سلسله و دودمان امامت قطع می‌شد، شاید مصلحت چنین بود که امام چهارم چند روزی بیمار باشد و بعد از ماجرای کربلا نیز همان چهره‌ی معصوم رنگ پریده و افسرده یکی از عوامل حفظ جان ایشان بود. امام در آن چند روز بعد از ماجرا که هنوز بحران و خطر وجود داشت، هنوز شمشیر بنی امیه در نیام فرو نرفته بود و از شمشیرها خون می‌چکید، بیمار بود و حتی ساکت و آرام بود.

امام سجاد در کوفه
شما در ماجرای کوفه می‌شنوید که زینب کبری خیلی مردانه سخن گفت، وارد معرکه شد و این عاصمه‌ی حکومت اسلامی را در برهه‌ای از تاریخ اسلام تکان داد و منقلب کرد، اما از امام سجاد تنها جسته و گریخته کلمات کوتاهی می‌شنوید. حتی در مجلس ابن زیاد امام سجاد خیلی کوتاه صحبت کرده و تعبیرات تقریبا تعبیرات آرامی است. چرا؟ برای اینکه ابن زیاد مغرور، این فاتح خون آشامی که تا روز قبل سربازانش در میدان کارزار کربلا با حسین بن علی جنگیده‌اند، اگر امروز امام سجاد را به عنوان یک مرد پیکارگر و
(صفحه 78)
رزمجو و با استقامت در برابر خود ببیند، نقشه‌ی قتل امام را خواهد ریخت. کما اینکه با کوچکترین حرکت که در امام سجاد دید، ابن زیاد فرمان قتل او را داد؛ یعنی وقتی رو کرد به علی بن الحسین و پرسید که اسم تو چیست و حضرت فرمود علی بن الحسین هستم. خواست اهانتی بکند، گفت: مگر علی بن الحسین را خدا در کربلا نکشت؟ حضرت فرمود: آن برادر بزرگم بود که مردم او را کشتند. گفت: نه، خدا او را کشت. امام سجاد فرمود: «الله یتَوَفّی الاَنفُسَ حینَ مَوتِها» (1) (خداست که جان همه را در زمان مرگ آنان می‌گیرد). اما اگر نظرت این است که خدا خواست او کشته بشود این گونه نیست، او در راه خدا جان داد. این را که گفت، کمی انقلاب روحی در ابن زیاد به وجود آم، فریاد کشید که جلاد بیاید و علی بن الحسین را گردن بزند. اینجا بود که زینب کبری جلو رفت و خود را به گردن برادرزاده‌اش آویخت و با اصرار فراوان رو کرد به ابن زیاد و گفت: اگر می‌خواهی او را بکشی مرا نیز بکش(یا اول باید مرا بکشی)، نمی‌گذارم برادر زاده‌ام را بکشی.
مسئله این گونه است. آنچنان خون می‌جوشد که اگر امام سجاد بخواهد با یک حرکت و سخن تند در برابر مأموران این دستگاه قرار بگیرد ممکن است جان حضرت به خطر بیفتد. اما امام سجاد صبر کرد تا وقتی که وارد شام شدند.
(صفحه 79)
(1) زمر / 42.

حرکت امام سجاد در شام
کاروان چند صباحی در شام ماند. در اینجا مسائلی وجود دارد نظیر اینکه در کجا اسکان یافتند؟ تماس آنان با مردم چگونه بود؟ سخنان حضرت زینب و امام سجاد چه بود؟ این قدر می‌دانیم که در شام موقعیت بسیار حساس بوده است؛ شامی که چهل سال تحت تبلیغات سوء دستگاه بنی امیه برای دشمنی و عداوت با دودمان پیامبر تربیت و آماده شده است. بیست سال اول دورانی است که معاویه به عنوان والی و استاندار از طرف دو خلیفه‌ی دوم و سوم در آنجا حکومت می‌کرده است، و بیست سال دوم هم به عنوان فرمانروای مطلق و خلیفه بر سراسر کشور اسلامی حکمرانی کرده و در این دوره هم مقر حکومتش شام بوده و همواره لبه‌ی تیز تبلیغات او متوجه دودمان علی (ع) بوده است. در اینجا، یعنی پایتخت کشور اسلامی، اگر مردم بیدار و منقلب شوند موج عظیمی در سراسر کشور اسلامی به وجود می‌آید. از این رو همه‌ی نیروی امام سجاد حفظ و نگاهداری شد تا در شام، آنجا که رسالتی تاریخی بر عهده‌ی امام است، آن را به خوبی ایفا کند. البته نمی‌خواهم خطبه‌ی امام سجاد را به عنوان روضه و یا به عنوان تفسیر سخن بخوانم، فقط اشاره‌ای می‌کنم.
ظاهرا روز جمعه‌ای بود و مردم در مسجد شام اجتماع کرده بودند، و یزید به اصطلاح فاتح، مست از باده‌ی غرور فتح و پیروزی،
(صفحه 80)
اسرا را وارد مسجد کرده بود و می‌خواست در اجتماع عمومی این فتح و پیروزی خودش را به رخ مردم بکشد و به آنان بگوید که چگونه توانستم دشمن خود را سرکوب کنم. در آن مجلس دستور داد که خطیب بالای منبر برود و آنچه را باید بگوید، بگوید. او رفت و در مذمت اهل بیت علی (ع) و اهل بیت پیغمبر داد سخن داد. اینجا بود که ناگهان امام سجاد چشمش را به خطیب دوخت و فرمود:
«خاموش باش! ساکت باش! تو کسی هستی که رضای مخلوق را با رضای خالق عوض کردی» (1) ، یعنی به خاطر درهم و دینار و به خاطر بندگان، خدا را به غضب آوردی. بعد رو به یزید کرد و اجازه خواست تا بالای منبر برود. البته تعبیر جالبی دارد، می‌فرماید: «اِئذَن حتی اَصعَدَ هذِهِ الاَعواد» (اجازه بده تا بر این چوبها بالا بروم) و تعبیر نفرمود که بر منبر بالا بروم، و این خود مسئله‌ای است. اسلام هیچگاه در قالبها نمی‌ماند و در سنتها پایگیر نمی‌شود. آنجا که قالبها حاوی و حامل روح و حقیقتی باشد، این حقیقت است که به قالب ارزش می‌دهد، و از جانب دیگر چه بسا مردم منبرها،

ضریحها و در و دیوارها را می‌بوسند و بر پای عتبه‌ها به خاک می‌افتند اما از آن روحی که در درون این حرمها نهفته است و آن حقیقتی که به خاطر آن حقیقت اولیای ما جان دادند و فداکاری کردند، خبری ندارند. در هر حال امام سجاد از منبری که بر آن حق گفته نشود تعبیر منبر نفرمود.
(صفحه 81)
یزید نمی‌خواست اجازه بدهد اما مردم اصرار کردند. یزید گفت: «اِنَّهُ مِن اَهلِ بَیتٍ قَد زُقُّوا العِلمَ زَقّا» (2) (اینها خانواده‌ای هستند که علم با سرشتشان عجین شده است). خوراک روح آنان علم است و من می‌دانم که اینها چه دانش و موقعیتی دارند. در عین حال مردم اصرار کردند و امام بالا رفت و آنجا خطبه‌ی کوتاهی ایراد فرمود. بعد از حمد و ثنای الهی خود را به مردم معرفی فرمود. این معرفی هم صورت رجز و حماسه دارد، هم صورت انقلابی و تحریک و تهییج و هم صورت تهییج عاطفه و احساسات:
... اَنَا ابنُ مَکَّةَ و مَنی، اَنَا ابنُ زَمزَمَ وَ الصَّفا، اَنَا ابنُ مَن حَمَلَ الرُّکنَ بِاَطرافِ الرّدا... (3) تمام عصاره‌های افتخار و شرفی که به نام اسلام و به یاد اسلام در جامعه‌ی اسلامی به وجود آمده است همه را ذکر نمود. از سعی و طواف گفت، از کعبه و وحی گفت و از معراج گفت:
... اَنَا ابنُ اَوحی اِلَیهِ الجَلیلُ ما اَوحی... (4) تمام آنچه را که به عنوان افتخار و شرف بود برای مردم گفت و
(صفحه 82)
فرمود اینها برای خاندان ما و از آن پدر و اجداد ماست. یعنی می‌خواست به مردم بگوید بنی امیه که به نام دین بر مردم حکومت می‌کنند و دین را آلت دست و ملعبه‌ی خود قرار داده‌اند تا از آن برای استثمارگریها، اجحافها، ظلمها و طغیانهای خود مایه بگذارند، با دین انس و آشنایی ندارند. باید بدانید که این دین در خاندان ما پیدا شده و مایه‌ها و سرچشمه‌های آن در وجود ما و اهل بیت ماست.
امام سجاد این قبیل مطالب را فرمود و فرمود تا آنکه موجی از گریه و ابراز احساسات و عواطف در مردم به وجود آمد و مردم بیدار شدند و گریهÀئسر دادند. به دنبال هیجانی که در مردم به وجود آمد یزید دستور داد اذان بگویند و در واقع خواست خطبه و سخنرانی امام سجاد را قطع کند. باز هم امام سجاد از هر کلمه‌ای که در اذان مؤذن بود جمله ای را استفاده می‌کرد و توضیح می‌داد. وقتی که مؤذن بود جمله‌ای را استفاده می‌کرد و توضیح می‌داد. وقتی که مؤذن بود جمله‌ای را استفاده می‌کرد و توضیح می‌داد. وقتی که مؤذن به «اشهد انّ محمداً رسول‌الله» رسید و این جمله را گفت، حضرت فرمود: «صبر کن تا من با مردم جمله‌ای بگویم». در اینجا رو به یزید کرد و فرمود: «بگو آیا این پیغمبر جد توست یا جدّ من؟ اگر بگویی جد توست، دروغ گفتی و اگر بگویی جد من است، پس

چرا فرزندش را کشتی؟ چرا اهل بیتش را اسیر کردی و بچه‌هایش را این طور آواره‌ی بیابانها نمودی؟» و به دنبال آن چندان گفت و گفت که ضجه‌ی مردم بلند شد.
در تاریخ می‌نویسند که عده‌ای نماز خواندند و عده‌ای نماز نخوانده از مسجد پراکنده شدند و موج این قضیه در شهر پیچید و از آنجا بود که رفتار یزید نسبت به اهل بیت و خاندان اباعبدالله
(صفحه 83)
الحسین و امام سجاد عوض شد و همان طور که شنیده‌اید، در موقع حرکت خاندان اباعبدالله از شام به جانب مدینه، دستور داد که با تشریفاتی اهل بیت را ببرند. به این ترتیب وقتی می‌آمدند به صورت اسیر آمدند، اما وقتی می‌رفتند با تجلیل و احترام آنان را روانه کرد، زیرا افکار عمومی دگرگون شده و در مردم بیداری و هیجانی پدید آمده بود. این موضوع مایه‌ی ناراحتی روحی برای دودمان بنی امیه و در رأس آنان یزید شد و موجب گردید تا رفتارش را حداقل در ظاهر با دودمان پیغمبر تغییر دهد. در هر حال امام سجاد در چند مورد رسالت داشت و رسالت خود را به خوبی انجام داد.
(1) «وَقالَ وَیلَکَ اَیهَا الخاطب اِشتَریتَ مَرضاةَ المَخلوقِ بِسَخَطِ الخالِق، فَتَبَوَّء مَعقَدَکَ مِنَ النّار» (ناسخ التواریخ، ج 3، ص 161.
(2) وَقالَ وَیلَکَ اَیهَا الخاطب اِشتَریتَ مَرضاةَ المَخلوقِ بِسَخَطِ الخالِق، فَتَبَوَّء مَعقَدَکَ مِنَ النّار(ناسخ التواریخ، ج 3، ص 161، ص 162.
(3) «من فرزند مکه و منی هستم، من فرزند زمزم و صفا هستم، من فرزند آن کسی هستم که حجرالاسود را با دامن ردای خود حمل فرمود...» «وَقالَ وَیلَکَ اَیهَا الخاطب اِشتَریتَ مَرضاةَ المَخلوقِ بِسَخَطِ الخالِق، فَتَبَوَّء مَعقَدَکَ مِنَ النّار» (ناسخ التواریخ، ج 3، ص 16، ص 162).
(4) «... من فرزند کسی هستم که رب جلیل به او وحی فرمود آنچه وحی فرمود...» وَقالَ وَیلَکَ اَیهَا الخاطب اِشتَریتَ مَرضاةَ المَخلوقِ بِسَخَطِ الخالِق، فَتَبَوَّء مَعقَدَکَ مِنَ النّار (ناسخ التواریخ، ج 3، ص161، ص 162).

نقش امام سجاد در بیداری مراکز مهم کشور اسلامی
پیش از این عرض کرد کشور اسلامی در آن روز سه مرکز مهم داشت که اگر این سه مرکز بیدار می‌شدند، سراسر کشور اسلامی بیدار می‌شد؛ یکی کوفه بود به خاطر آنکه کوفه عاصمه‌ی (: مرکز) عراق و ایران بود، یعنی تمام شهرهای فتح شده‌ی ایران تحت فرمانروایی حکومت عراق اداره می‌شد؛ دیگری دمشق بود که شام و تا حدی مصر را اداره می‌کرد و معمولا زمامداران و حکامی که به طرف مصر اعزام می‌شدند از شام می‌رفتند؛ و سومی مدینه بود که در واقع حجاز و یمن و شبه جزیره را به طور کلی اداره می کرد. اگر این سه شهر بیدار می‌شدند کشور پهناور آن روز جامعه‌ی اسلامی بیدار می‌شد؛ لذا خاندان اباعبدالله در همین سه شهر نقش حماسی
(صفحه 84)
خود را ایفا کردند. در کوفه سخنرانی زینب و ام‌کلثوم و همچنین سخنان برجسته گریخته‌ی حضرت سجاد انجام شد، در شام که از همه جا مهمتر بود سخنان زینب و بیش از همه و مهمتر از همه سخنان امام سجاد مردم را بیدار کرد، و فرمایشهای امام سجاد در بیرون شهر مدینه و بعدا در مجالسی که به یاد بود حضرت حسین بن علی تشکیل شد مردم مدینه را بیدار کرد. و در مجموع این سه شهر که بیدار شدند موج حرکت و انقلاب در پهنه‌ی کشور اسلامی پدید آمد و بدان گونه که در دو سخنرانی قبل اشاره شد، نهضتهایی که در قرون اول و دوم در تاریخ اسلام به وجود آمدند از نهضت مقدس امام حسین (ع) اشراب می‌شدند و الهام می‌گرفتند.
یکی از برنامه‌های امام سجاد زنده کردن خون پاک ریخته شده‌ی امام حسین (ع) بود که این خود مسئله‌ی مهمی است. اصل یک انقلاب یک حرکت یک مسئله است و بهره برداری از آن مسئله‌ی دیگر، زیرا چه بسا حرکتهایی که در تاریخ یک جامعه به وجود آمده‌اند اما از باب آنکه دستگاههای تبلیغاتی پشت این حرکتها و نهضتها نبوده‌اند خاموش و فراموش شده‌اند، و بالعکس چه بسا یک نهضت- اگر چه محدود- در دل تاریخ به وجود آمده است اما دستگاههای تبلیغاتی از آن نهضت بهره برداری فراوان کرده‌اند و توانسته‌اند به آن پر و بال بدهند. بنابراین بهره برداری از یک انقلاب، کوچکتر از خود انقلاب نیست و این نقش را امام سجاد و بازماندگان حسین بن علی (ع) به خوبی ایفا کردند.
(صفحه 85)

لزوم شناخت بیشتر امام سجاد
حضرت امام زین العابدین بین سی و پنج تا چهل سال - براساس اختلاف روایات که هست - امامت کرد. این دوره مصادف با یک دوره‌ی پر تشنج و پرخفقان و پر از ظلم و جور و همراه با حرکتهای انقلابی و ضد انقلابی بود. در طول این دوران بود که حرکت توابین، نهضت ابن زبیر، حرکت مختار، مصعب و دیگران انجام شد. فاجعه‌هایی که حجاج در زمان عبدالملک به وجود آورد مصادف با دوران پر مرارت و پر تأثر امامت حضرت علی بن الحسین امام زین العابدین بود. در اینجا بود که برای امام سجاد یک دوران بحرانی و بسیار ناراحت‌کننده به وجود آمد. از طرفی- همان گونه که بیان شد- حرکتها و طغیانهای فراوانی همانند واقعه‌ی حره، توابین، مختار و حرکتهای ابن‌زبیر و زبیری‌ها رخ داد و بعد از آن داعیان آل عباس حرکتهایی مخفی کردند که اول به عنوان دعوت به سوی محمد حنیفه بود و بعد کم‌کم تبدیل به دعوت به نفع بنی عباس شد و بالاخره به قیام ابومسلم در ایران و سقط و کلی بنی امیه منتهی گردید.
ما می‌بینیم در حرکتهایی زمان امام سجاد، امام یک نقش خاص دارد؛ یعنی از یک طرف درست در میدان مبارزه و در پیشاپیش صفوف حرکت نمی‌کند و از طرف دیگر با این حرکتها و نهضتها مخالفت شدید نمی‌فرماید و طبیعی است که با دستگاه دشمن یعنی با
(صفحه 86)
بنی امیه و دودمان یزید و با بنی‌مروان هم نمی‌سازد. در اینجا یک عده منفی باف این مجال پیش می‌آید که بگویند اگر نهضت حرکت در تاریخ و جامعه صحیح و لازم است پس چرا امام سجاد در حرکت مردم مدینه(: واقعه‌ی حر)شرکت نکرد؟ چرا با توابین همکاری نداشت؟ چرا در سایر حرکتها شرکت و همکاری نمی‌فرمود؟
اینجا بار دیگر باید حرف اولم را تکرار کنم که اصولا بررسی زندگی ائمه و تحلیل دقیق تاریخ آنان یکی از مهمترین وظایفی است که به عهده‌ی محققان، دانشمندان و مورخان اسلامی است. متأسفانه تاریخ ائمه برای ما به صورتی بسیار خشک و بی‌مایه- مخصوصا در قرون اخیر- بیان شده است (1) شما وقتی زندگی ائمه‌ی را در بعضی از کتابهای معروف تاریخ- مخصوصا تواریخی که در قرنهای اخیر نوشته شده- مطالعه می‌کنید زندگی یک امام از اول تا آخر به چند معجزه و چند مورد خدمت به فقر که مثلا فلان مقدار به فلان فقیر بخشیدند و صد نفر برده آزاد کردند و این طور مهمانداری و عبادت نمودند محدود شده است. امام رهبر اجتماعی مردم و

بازکننده‌ی راه زندگی آنان است. یعنی کسی است که در تمام فراز و نشیب‌ها باید چراغ راه زندگی مردم باشد و برنامه، راه، گفتار و عملش برای
(صفحه 87)
همیشه سرمشق جامعه‌ی اسلامی قرار گیرد. چهار تا معجزه با چند درس اخلاقی و خدمت اجتماعی چگونه می‌تواند امام سجاد، امام باقر یا امام کاظم علیهم السلام را به عنوان رهبر و پیشوای جامعه‌ی اسلامی معرفی کند؟ اینجاست که انسان باز هم باید تاسف بخورد که با آنکه تاریخ ما غنی است ولی نوع برداشت ما از تاریخ و نوع تحقیق ائمه کار نشده است. البته این اواخر درباره‌ی زندگی علی بن ابی طالب، امام حسین و تا حدی امام حسن مجتبی علیهم السلام کم و بیش مطالعاتی شده است و انسان در می‌یابد حرفهایی درباره‌ی همین نهضت حسین بن علی (ع) در نتیجه‌ی تحقیق به دست می‌آید که سیزده چهارده قرن با آنکه میلیونها مرتبه در بالای منابر حادثه‌ی کربلا گفته و تکرار شده است اما روح حادثه احیا نشده و فلسفه‌ی آن و عوامل و انگیزه‌هایی که منجر به این پدیده‌ی بزرگ تاریخی شد ناگفته مانده است و همین طور بهره برداریهای دیگری که باید بشود صورت نپذیرفته است. به نظر من زندگی امام سجاد هم از آن زندگیهایی است که بایستی در خصوص آن کار شود (2) .
(صفحه 88)
ما در زندگی امام سجاد نه بررسی لازم را کرده‌ایم و نه مجال کافی برای این بحث داریم. باید درست وضع مدینه را بررسی کرد و دید آیا نیرویی که به سرکردگی عبدالله بن حنظله علیه دستگاه بنی امیه حرکت کرد- بنی امیه‌ای که تازه شمشیرش به خون حسین ابن علی (ع) رنگین شده واحساس می‌کند در گوشه و کنار مملکت یک موجی از حرکت در حال ایجاد شدن است و با یک حالت توحش چنگالها را تیز کرده است تا صداها را خفه کند- با این شرایط آیا این حرکت، حرکتی صحیح، اصولی و توأم با نقشه بوده است؟ اصل وجود قیام و حرکت و نهضت علیه دستگاه ظالم بنی امیه که مروج تبعیض نژادی، اختلاف طبقاتی، حق کشی و عدالت کشی است لازم است، اما آیا صحیح است که فلان صحابه‌ی پیغمبر یا یکی تابعین حرکتی به قصد جنگ با بنی امیه انجام دهد و بعد هم خاموش شود؟ یا نه، درست این است که با نقشه شروع کرد، نیروها را به هم نزدیک ساخت وبررسی کدر که آیا حرکت ابتدا مخفیانه یا علنی باشد، جنبه‌ی تبلیغی داشته باشد یا به نحوی دیگر باشد، تاکتیک چگونه باشد، و همه‌ی جوانب بررسی شود. خلاصه اینکه اصل نهضت یک مسئله است و داشتن روش، نقشه و تدبیر مسئله مهمتر. البته این بدان معنا نیست که مردم به بهانه‌ی اینکه ما راه و رسم و روشی بلد

نیستیم همیشه خاموش بمانند. خیر، آمادگی و مبارزه و مقابله با فساد یک اصل است، اما همان طور که گفته شد نقشه و تدبیر در کنار آن بسیار لازم و ضروری است.
(1) خوشبختانه بعد از انقلاب اسلامی حرکتهای خوبی در این جهت انجام شده و
تألیفات قابل ذکری در مورد زندگی و تاریخ ائمه‌ی اطهار سلام الله علیهم اجمعین در دسترس مردم قرار گرفته است. (د).
(2) پیش از این در بحث تقیه مطرح کردیم که نقشه و تدبیر داشتن در یک مبارزه و انتخاب تاکتیکهای مناسب در یک حرکت ریشه دار اجتماعی تقیه است، در حالی که تقیه را معمولا به عنوان ترس و ضعف و زبونی و عقب‌نشینی معنا می‌کنند. عده‌ای هستند که خمیرمایه‌ی روح آنان ترس، ضعف، جبن یا ندانم کاری است و یا اصولا در موارد اجتماعی حساسیت ندارند و احساس مسئولیت نمی‌کنند و یک حالت انزوایی روحی دارند. اینها ممکن است به کلمه‌ی تقیه پناه ببرند، در حالی که گفتیم تقیه یعنی اینکه در روح انسان و در مجموع زندگی او حرکت به سوی هدف باشد و برای آن هدف، طرح و برنامه‌ریزی و مجاهده کنند.

جلوه‌ی خدمات اجتماعی در زندگی امام سجاد

در هر حال امام سجاد نقش خود را در احیای حادثه‌ی کربلا با آن تموجات عجیب به خوبی ایفا کرد. دو نقش در زندگی امام سجاد خیلی زنده و جالب بود. یکی خدمت اجتماعی است.یعنی امام سجاد خدمت اجتماعی فراوانی کرد. به عنوان مثال در واقعه‌ی حره(: قیام مردم مدینه)مردم از پا درآمدند و خانواده‌ایی بی‌سرپرست شدند، در تاریخ می‌نویسند امام سجاد تا چهارصد خانواده را اداره می‌کرد. خود این موضوع در واقع شرکت در مبارزه است. اگر چه ممکن است امام با اصل مبارزه در آن روز معین و با آن روش خاص موافق نبوده باشد، اما در مجموع این آمادگی مردم را برای دفاع از حق می‌ستاید. از این رو به خانواده‌های ستمدیده، داغدیده و زجر کشیده کمک می‌کند. در زندگی امام سجاد آزاد کردن برده‌ها را زیاد می‌بینیم، مثل اینکه آزاد کردن برده‌ها جزء برنامه‌های مهم ائمه و پیشوایان دینی ماست. در زندگی امام سجاد انعام، انفاق، صدقه، خدمت، محبت، صفا و گذشت فراوان می‌بینیم. یعنی یک سیمای معنوی، اخلاقی و اجتماعی است، همچون پدر و برادری مهربان است. اتفاقا همین جمله را بازماندگان واقعه‌ی حره درباره‌ی امام

(صفحه 90)

سجاد بیان کردند و گفتند ما در زیر سایه‌ی لطف امام سجاد طوری راحت زندگی می‌کردم که در زمان حیات پدرمان این قدر راحت زندگی نمی‌کردیم.

جلوه‌ی دعا در زندگی امام سجاد

یکی دیگر از جلوه‌هایی که در زندگی امام سجاد می‌بینیم دعا و معنویت است. ما در زندگی امام سجاد دعا فراوان می‌بینیم. در این دعاها همه چیز هست؛ خلاصه و عصاره‌ای از برنامه‌های زندگی، برنامه‌های اخلاقی و اجتماعی است. یعنی اگر به امام سجاد اجازه نمی‌دهند علنا به عنوان یک رهبر و یک پیشوا بالای منبر برود و خطبه بخواند اما می‌تواند در کنار ستون مسجد بایستد و به عنوان دعا در واقع درسهایی را بدهد که باید بدهد (1) . (صفحه 91)

(1) البته بحث درباره‌ی دعا موضوع مستقلی است که آیا دعای اسلامی مایه‌ای برای بی‌حرکتی، تحجر، سکوت و بی‌برنامه‌گی است، یا مایه‌ای برای حرکت است؟ ما آیاتی را از قرآن در زمینه‌ی دعا جمع کرده بودیم و به این نتیجه رسیدیم که دعا شعار حرکت است. یعنی اول باید تمام نیروها بسیج شوند و بعد انسان شعار آن حرکت را به زبان بیاورد. یعنی در واقع آنها شعارهای تبلیغاتی است که در یک موج انقلابی وجود دارد. گاهی دعاها این گونه بوده است.

دعایی مرزداران در صحیفه سجادیه
من فقط به یک قسمت از دعایی که امام سجاد فرموده و این دعا در کتاب بسیار مفید و ارزنده‌ی صحیفه‌ی سجادیه نقل شده است اشاره می‌کنم. این دعا «دعای اهل ثغور» است که امام در حق مرزنشینان می‌فرمود. در واقع در این دعا آنچه درباره‌ی سربازان، نظامیان و سلحشوران جامعه‌ی اسلامی لازم است رعایت بشود و آنچه به عنوان دفاع نظامی لازم اِƏÖامام به آن اشاره فرموده‌اند.
ما معمولا دعاهایمان بیشتر متوجه منافع شخصیمان است و در اوج توجه مثلا می‌گوییم: خدایا، ما را بیامرز، قرضهای ما را ادا کن، وسعت در کسب و کار ما بده، فرزندان خوب و سالم به ما بده، و از این قبیل که همه‌اش مصالح و منافع شخصی ما در آن دیده می‌شود. دعا نمودارها هدفها، حالات روحی و خواسته‌های درونی ماست. امام سجاد ضمن این دعا مسائل بلند اجتماعی را که متوجه نیروی دفاعی و رزمی اسلام است برای مردم بیان می‌فرماید، بدین معنا که امام حتی در مسجد، در کنار ستونها و در آن نیمه‌های تاریک شب از یاد مسئولیت و وظیفه‌ی جامعه‌ی اسلامی در قبال بشریت غافل نمانده و آن سربلندی، عزت، وحدت، همبستگی، قدرت دفاعی و این قبیل مواردی را که جامعه‌ی اسلامی باید داشته باشد به فراموشی نسپرده است. یعنی امام، ضمن دعا به عنوان شعار جامعه‌ی اسلامی، به مردم تعلیم می‌دهد که ملت اسلامی نباید منزوی باشد بلکه باید یک ملت
(صفحه 92)
سربلند باشد.
این دعا فرازهایی دارد:
اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ حَصِّنِ ثُغورَ المُسلِمینَ بِعِزَّتِکَ وَ اَیِّد حُماتَها بِقُوَّتِکَ وَ اَسبِغ عَطایاهُم مِن جِدَتِکَ. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ کَثِّر عِدَّتَهُم وَ اشحَذ اَسلِحَتَهُم وَ احرُس حَوزَتَهُم وَ امنَع حَومَتَهُم وَ اَلِّف جَمعَهُم وَ دَبِّر اَمرَهُم وَ واتِر بَینَ مِیرِهِم وَ تَوَحَّد بِکِفایةِ مُؤَنِهِم وَاعضُدهُم بِالنَّصرِ وَ اَعِنهُم بِالصَّبرِ وَ الطُف لَهُم فِی المَکرِ.
پروردگارا، مرزهای مسلمانها را به عزیمت خودت حفظ کن - یعنی مردم مسلمان باید برای دفاع از مرزهای خود آمادگی رزمی داشته باشند تا در مقابل حمله‌ی دشمن بی دفاع نمانند و تا مبادا دشمن حمله برد و سرزمینشان را اشغال کند و مصیبتی بر مصیبتهای آنان بیفزاید -، و نگهداران آن مرزها یعنی سربازانتان، فرماندهان و افسرانی را که برای

دفاع از مرزهای اسلامی همت می‌کنند تأیید فرما و عطایا و لطف خودت را نسبت به آنان فراوان کن. خداوندا، عده‌ی آنان را فراوان کن و سلاحهای آنان را تیز و برا کن- یعنی با نیروی نظامی کافی وارد میدان شوند -، حوزه‌ی مأموریت آنان را حفظ و سنگرهایشان را محکم کن. پروردگارا، بین آنان الفت و برادری و صمیمیت برقرار کن- تا رزمندگان اسلام با هم متحد و همبسته باشند -، امر آنان را تدبیر فرما تا در کارزار خود نقشه
(صفحه 93)
داشته باشند. پروردگارا، آذوقه و خوراک جنگی آنان را پر در پر برسان- اشاره بدین معنا که در بودجه‌های نظامی به آذوقه‌ی رزمندگان توجه شود- (و سختیهایشان را به تنهایی کارگزاری کن). پروردگارا، به آنان بردباری و صبر و استقامت و پایداری در برابر دشمن کرامت کن. خداوندا، به آنان نقشه و حیله‌ی جنگی تعلمی ده- یعنی باید در میدان کارزار از حیله‌ها، نقشه‌ها و تدبیرهای جنگی استفاده کرد -.
... وَ عَرِّفهُم ما یجهَلونَ وَ عَلِّمهُم ما لا یعلَمونَ و بَصِّرهُم ما لا یبصِرونَ...
خداوندا، نقشه‌ها و رمزهایی را که از آن مطلع نیستند و مسائل پشت پرده‌ای را که دشمن می‌داند و آنان نمی‌دانند به آنها تعلیم فرما. ممکن است برداشت ما این باشد که بگوییم بلی، فقط باید در گوشه‌ی مساجد بنشینیم و از خدا بخواهیم مشکلات آنان را به طور غیبی و بدون حساب و عامل و بدون خمیر مایه حل کند. خیر، این باور با آیات صریحی که در قرآن هست مخالفت دارد. دعا جایی مستجاب می‌شود که زمینه‌ی تحقق آن در جامعه به وجود آید و من این مطلب را واقعا باور کرده‌ام که بسیاری از دعاهای اسلامی تلقین مأموریتها و شعارهاست، یعنی اینها را باید مردم به وجود بیاورند و این امور را باید انجام دهند.
... وَاَنسِهِم عِندَ لِقائِهِمُ العَدُوَّ ذِکرَ دُنیاهُمُ الخَدّاعَةِ الغَرورِ وَامحُ عَن قُلوبِهِم خَطَراتِ المالِ الفَتونِ وَاجعَلِ الجَنَّةَ نَصبَ اَعینِهِم وَ لَوِّح مِنها لاِبَصارِهِم ما اَعدَدتَ فیها مِن
(صفحه 94)
مَساکِنِ الخُلدِ وَ مَنازِلِ الکَرامَةِ وَالحورِ الحِسانِ وَالاَنهارِ المُطَّرِدَةِ بِاَنواعِ الاَشرِبَةِ وَ الاَشجارِ المُتَدَلِّیةِ بِصُنوفِ الثَّمَرِ حَتّی لا یهُمَّ اَحَدٌ مِنهُم بِالاِدبارِ وَ لا یحَدِّثَ نَفسَهُ عَن قِرنِهِ بِفِرارٍ.
پروردگارا، آن هنگام که رزمندگان و مجاهدان مسلمان در برابر دشمن قرار می‌گیرند دنیا را از یاد آنان ببر، مبادا فریفته‌ی مال دنیا باشند(دنیای فریب دهنده‌ی گول زننده)و با اندک مکری که دشمن به کار می‌برد، آنان را فریب دهد و سنگرها را خالی کنند و به دشمن بپیوندند و یا در یک حرکت اجتماعی به مجرد آنکه پای منافع شخصی به میان آید و موضوع

شخصیت، موقعیت، مقام اجتماعی و موقعیتهای خاص مطرح شود، سست شوند و از میدان بیرون روند. پروردگارا، بهشت را فرا راه آنان و در چشم انداز آنان قرار ده و از آن بهشت آنچه آماده ساخته‌ای از جاهای همیشگی و سراهای ارجمند و زنهای زیبا و جوهایی که به آشامیدنیهای گوناگون روان شده و درختهایی که به انواع میوه‌ها خم گشته جلوی چشمشان نمایان کن به طوری که فرصت گریختن و پشت به میدان کارزار کردن را پیدا نکنند و گریختن از برابر مانند خود را با خویش گفتگو ننمایند. یعنی ای مردم مجاهد و مبارز و فداکاری که در راه خدا حرکت می‌کنید، مواظب باشید مسائل شما را از پا در نیاورد و گرفتار فرار و ادبار نشوید.
سپس می‌خواهد تلقین کند که باید نقشه تان طوری باشد که در
(صفحه 95)
صفوف دشمن رخنه کنید و بین آنان تفرقه بیندازید، و خلاصه مشکلاتی را که در صفوف دشمن باید ایجاد شود تا منجر به شکست آنان شود ذکر می‌فرماید.
اللهمَّ افلُل بِذلِکَ عَدُوَّهُم وَ اقلِم عَنهُم اَظفارَهُم وَ فَرِّق بَینَهُم وَ بَینَ اَسلِحَتِهِم...
خداوندا! آنچنان کن که شمشیر دشمن در برابر مسلمانان کند شود و چنگالهای دشمن از دامن مسلمانان جدا شود (1) - یعنی در مسلمانها آن بیداری به وجود آید که راه نفوذ را بر دشمن ببندند و نگذارند که دشمن در بین آنها رخنه کند تا از این طریق سربندهای مسائل اجتماعی و زندگی را از آنها بگیرد و در بین آنان نفوذ کند، به طوری که وقتی بخواهند کوچکترین نفسی بکشند ببینند که در پنجه‌ی دشمن گرفتارند -. خدایا، بین دشمنان و اسلحه‌ی آنان جدایی بینداز.
...وَاخلَع وَثائِقَ اَفئِدَتِهِم وَ باعِد بَینَهُم وَ بَینَ اَزوِدَتِهِم وَ حَیرهُم فی سُبُلِهِم و ضَلِّلهُم عَن وَجهِهِم وَاَقطَع عَنهُمُ المَدَدَ وَانقُص مِنهُمُ العَدَدَ وَاملأ اَفئِدَتَهُمُ الرُّعبَ وَاقبِض اَیدِیهُم عَنِ البَسطِ وَ اخزِم اَلسِنَتَهُم عَنِ النُّطقِ...
آنچه در کارزار علیه مسلمانان مایه‌ی امید آنهاست از آنان بگیر و
(صفحه 96)
قطع کن (2) و میان آنان و آذوقه شان دوری انداز و در راههای علنی مسلمانان آنان را سرگردان و حیران کن تا راه را گم کنند و نتوانند پیش بیایند (3) و آنچنان کن که دیگر دشمن نتواند به آنان مدد کند- یعنی رابطه‌ی آنان با نیروهای پشت جبهه قطع شود -. خداوندا، از عدد آنان بکاه و دلهای آنان را از وحشت و اضطراب پر کن و دست آنان را فروبند تا نتوانند پیشروی کنند و قدرتشان را گسترش دهند و زبانشان را از گفتار نگاه دار- یعنی دستگاههای تبلیغاتی در دست دشمن، ابزار قدرت و نفوذ آنان و همبستگیشان را بگیر -.

امام سجاد می‌خواهد بفرماید مسلمانان باید در مقایسه با کسانی که می‌خواهند با حیثیت و سیادت آنان بجنگند نیرومند تر، قوی تر و با نقشه و تدبیر باشند.
... وَ شَرِّد بِهِم مَنْ خَلفَهُم وَ نَکِّل بِهِم مَن وَرائَهُمْ... (4) .
در همین دعای امام سجاد جمله ای وجود دارد که روشن بینی همت امام را بیان می‌کند. ما معمولا پیش پای خودمان را بیشتر نمی‌بینیم و همان گونه که عرض کردم، یا دعاهایمان شخصی است و یا آرزوی امدادهای غیبی داریم و با یک نوع یأس و زبونی خودباختگی دست و پنجه نرم می‌کنیم. امام امام سجاد همان گوشه‌ی
(صفحه 97)
مسجد مدینه هم که برای مردم دعا می‌کند آن قدر همتش بلند است که می‌فرماید خداوندا، من آنچنان دوست دارم که روزگاری برسد که توحید و خداپرستی در سراسر جهان مستقر شود و بتها فرو ریزند و طاغوتها از پا درآیند و ریشه‌های طغیان و استثمار و استکبار کنده شود. و بعد می‌فرماید من آرزو دارم- ای خدا- که این توحید و عدالت در سراسر سرزمینهای دشمن مستقر شود (5) اللهمَّ واعمُم بِذلِکَ اَعداءَکَ فی اَقطارِ البِلادِ مِنَ الهِندِ وَ الرّومِ والتُّرکِ وَالخَزَرِ وَ الحَبَشِ وَالنّوبَةِ وَالزَّنجِ و السَّقالِبَةِ وَالدَّیالِمَةِ وَسائِرِ اُمَمِ الشِّرکِ الَّذینَ تَخفی اَسماؤُهُم وَ صِفاتُهُم و قَد اَحصَیتَهُم بِمَعرِفَتِکَ وَاَشرَفتَ عَلَیهِم بِقُدرَتِکَ. (6) .
خداوندا، من آنچنان می‌خواهم که اسلام و عدالت و توحید اسلامی در سرزمینهای هند و روم و ترک و حبشه و زنگبار و سایر بلاد که نام می‌برند و همچنین آن سرزمینهایی که نام و نشانی از آنها
(صفحه 98)
نداریم گسترش یابد.
ببینید همت چقدر بلند است؛ بزرگی روح را ببینید. امام سجاد، همان امام سجادی که به نظر یک عده از مؤمنان ما با یک حالت مریضی و رنگ پریده جلوه می‌کند، آرزو دارد که قدرت اسلامی از مرزهای اسلامی فراتر برود و به سرزمینهای دیگر برسد.
و از آخرین جملات این دعاست که می‌فرماید:
اللهمَّ وَ اَیما مُسلِمٍ خَلَفَ غازِیاً اَو مُرابِطاً فی دارِهِ، اَو تَعَهَّدَ خالِفیهِ فی غَیبَتِهِ، اَو اَعانَهُ بِطائِفَةٍ مِن مالِهِ، اَو اَمَدَّهُ بِعِتادٍ، اَو شَحَذَهُ عَلی جِهادٍ، اَو اَتبَعَهُ فی وَجهِهِ دَعوَةً، اَو رَعی لَهُ مِن وَرائِهِ حُرمَةً فَآجِر لَهُ مِثلَ اَجرِهِ وَزناً بِوَزنٍ وَ مِثلاً بِمِثلٍ... (7) .
هر مسلمانی که اگر خودش اهل کارزار نیست لااقل ایجاد ضعف و سستی و زبونی در روحیه‌ی دیگران نکند و مبارزان را تشویق و تحریک و تشجیع کند، و هر مسلمانی که وقتی رهبر یک کارزار و مبارزه مردم را دعوت کند

تا به او بپیوندند، این مسلمان
(صفحه 99)
مردم را تشویق می‌کند تا به صف کارزار بپیوندند، و هر مسلمانی که احترام و موقعیت مردمی را که در پیشاپیش صفوف در حرکت‌اند حفظ می‌کند و در مجموع به هر نحوی برای حفظ سیادت و حفظ ثغور مسلمین در مبارزه شرکت می‌کند، پروردگارا، آنان را هم در ثواب مجاهدان و مبارزان شریک گردان.
ملاحظه می‌شود این دعایی است که از اول تا آخر و در شرایط آن روز دستور مجاهده، همکاری و تدبیر در دفاع از مرزهای اسلامی است. دعاهای دیگر امام سجاد نیز این گونه است. البته مجال نیست تا به این جهت بپردازیم که چرا امام سجاد دعوت معنوی خود را گسترش زیادی دادند و چگونه دعوت به زهد و دعوت به بی‌رغبتی به دنیا در یک شرایط خاص اجتماعی ضرورت پیدا می‌کند و چطور می‌تواند مؤثر باشد.
(1) یا ناخنهای دشمنان را از ایشان جدا ساز.
(2) بندهای دلهاشان را بکن.
(3) و از چیزی که به آن رو آورده‌اند (قصد جنگ با مسلمین) گمراهشان ساز.
(4) و با(سختی و گرفتاری)ایشان پشت سریهایشان را پراکنده ساز و ایشان را برای آنان که در پس ایشانند عبرت قرار ده.
(5) اشاره به عبارت، از دعای مزبور: «اللهمَّ وَ قَوِّ بِذلِکَ مِحالَ اَهلِ الاِسلامِ... وَ لا تُعَفِّرَ لِاَحَدٍ مِنهُم جَبهَةٌ دونَکَ».
(6) بارِ خدایا، درخواست مرا درباره‌ی مشرکین (از کشته شدن و اسیر گشتن(و یا ایمان آوردن به تو)) بر دشمنانت در اطراف شهرها از هند، روم، ترکستان، خزر، حبشه، نوبه زنگبار، سقالبه (صقالبه)، دیالمه و باقی اصناف مردم که مشرک هستند و نام و نشانشان پنهان است و تو خود به علم و داناییت آنان را می‌شناسی و به قدرت و تواناییت بر آنان آگاهی، شامل گردان.
(7) بار خدایا، و هر مسلمانی که جنگجو یا مرزداری را در کار خانه‌اش جانشین شود، یا در نبودنش خانواده‌ی او را نگهداری کند، یا او را به برخی از دارایی خود کمک نماید، یا او را به اسباب جنگ یاری کند، یا او را بر جهاد وادارد، یا او را در راهی که پیش گرفته به دعا همراهی نماید، یا در پشت سر او آبرویش را حفظ کند، پس او را سنگ به سنگ و مانند به مانند برابر پاداش آن مسلمان جنگجو و مرزدار پاداش ده.

ذکر مصیبت
یک جمله به عنوان ذکر مصیبت عرض کنم:
گویا امام سجاد سلام الله علیه وقتی که می‌خواستند وارد مدینه بشوند تصمیم گرفتند خیلی عادی وارد نشوند، می‌خواستند با ورود خودشان مردم را بیدار کنند، لذا به نعمان بن بشیر دستور می‌دهند که وارد شهر بشود و مردم را خبر کند تا بیرون مدینه به استقبال بیایند. یعنی خود این مسئله که مردم ناگهان از جا کنده شوند و به بیرون شهر بیایند و آنجا برای مردم سخن گفته شود خیلی چشمگیرتر و
(صفحه 100)
نافذتر است تا آنکه عادی وارد شوند.
بشیر با حالتی دگرگون وارد شهر شد، مردم هم کم و بیش منتظر بودند که از واقعه‌ی کربلا چه خبر رسمی می‌رسد. جسته گریخته خبر شهادت حسین بن علی (ع) رسیده بود، اما خبر رسمی از آن حادثه نداشتند، مخصوصا اینکه بازماندگان را هنوز ندیده بودند. مردم ناگهان بشیر را با حالتی پریشان دیدند و هر کسی می‌پرسید چه خبر آورده‌ای. او در پاسخ می‌گفت به مسجد مدینه بیایید تا برای شما بازگو کنم. زن آمد، مرد آمد، بزرگ و کوچک آمد و اجتماع عظیمی تشکیل شد. بعد گویا دو بیت شعر برای مردم خواند که این دو بیت حقیقت قضیه را برای مردم بیان داشت. سپس به مردم رود کرد و گفت: ای مردم مدینه، آیا می‌دانید چرا اشکهای من از دیدگانم جاری است؟ آیا می‌دانید چرا مضطرب و منقلب هستم؟ ای مردم مدینه، حالا دیگر مدینه جای ماندن شما نیست (اشاره به این مطلب است که مدینه تا وقتی جای ماندن بود که آقایی مثل حسین بن علی و جوانانی مثل ابوالفضل و علی اکبر داشت، اما اکنون دیگر مدینه جای ماندن نیست). این اشکهای من به خاطر آن جاری است که حسین بن علی را شهید کردند. جسم پاک حسین بن علی در صحنه‌ی جانسوز کربلا روی خاکهای گرم افتاده اما سر مقدسش بر بالای نیزه شهر به شهر و دیار به دیار می‌چرخد.
علی لعنة الله علی القوم الظّالمین و سیعلم الّذین ظلموا آل محمّدٍ و ای منقلب ینقلبون.
(صفحه 103)

اصل تعمیم و گسترش در اسلام

اصل تعمیم و گسترش در اسلام

بسم الله الرّحمن الرّحیم
لَقَد کانَ فی قَصَصِهِم عِبرَةٌ لِاُولِی الاَلبابِ... (1) .
>اهمیت اصل تعمیم
>اصل تعمیم در داستانهای دینی
>اصل تعمیم در مسأله زکات
>اصل تعمیم در تحقق نظام اسلامی
>تعمیم در اصول اعتقادی اسلام
>اصل تعمیم در نهضت امام حسین
>شیعه، عنصر انقلابی در تاریخ اسلام
>ذکر مصیبت
(1) یوسف / 111.

اهمیت اصل تعمیم
ابتدا بخشی را عنوان می‌کنیم تا از آن در مورد تعمیم نهضت حسینی استنتاج و بهره برداری کنیم. موضوع تعمیم و گسترش، اصلی در اصول اسلامی، در احکام و فروع و در تاریخ اسلام است و متأسفانه بر این اصل ضربه‌ی سختی وارد شده و تقریبا می‌توان گفت
(صفحه 104)
فراموش شده است، در حالی که یکی از مهمترین اصول برای حفظ حیات و ادامه‌ی بقای اسلام و اصالت اسلامی است. توضیح اینکه اسلام برای همیشه آمده است و مخصوص منطقه، زمان و دوره‌ی خاصی نیست. به همین منظور و برای آنکه تعالیم، مبانی و معارف اسلامی بتواند در ازمنه و اعصار و قرون مختلف جوابگوی نیازها، احتیاجات و ضروریات زندگی مردم باشد یک سلسله اصول در اسلام قرار داده شده که این اصول، مایه و پایه‌ی گسترش و تعمیم قوانین اسلامی در سطح نیازهای متنوع و گوناگون اجتماعی مردم است. مثلا مسائل اقتصادی از جمله اموری است که بشر همواره با آن دست به گریبان بوده است. البته در گذشته‌های دور مسائل اقتصادی در سطح محدود و نازلی مورد توجه بوده است، مانند اینکه انسانی در جنگلی تلاش می‌کند و طعمه و شکاری به دست می‌آورد، یا شاخه‌های درختان جنگلی را قطع می‌کند و از آنها برای خود آشیانه‌ای می‌سازد و خود را مالک آن می‌داند. از آن زمان تاکنون به تدریج مسائل اقتصادی پیچیده تر شده و اکنون ملاحظه می‌شود که سیستمهای عظیم و گسترده‌ی اقتصادی در دنیا به وجود آمده است و هیچ مکتب اجتماعی نیست که بتواند در زمینه‌ی مسائل اقتصادی در دنیا به وجود آمده است و هیچ مکتب اجتماعی نیست که بتواند در زمینه‌ی مسائل اقتصادی ساکت باشد و حتی در بعضی از مکاتب اجتماعی مهمترین اصول آنها، مسائل اقتصادی است.
حال این مسائل اقتصادی را گاه در یک چهارچوب محدود قرار می‌دهیم و می‌گوییم اسلام درباره‌ی مسائل اقتصادی دستور خمس، زکات فطره، صدقه و انفاق داده است، و از طرف
(صفحه 105)
دیگر احتکار و غصب و اختلاس را حرام کرده است، زکات و خمس را هم در یک قالب محدود معنا کنیم، آیا نگاه می‌توان توقع داشت اسلام که دین همگانی است و به حق هم مدعی است که برای همیشه نیازهای مردم را تامین می‌کند، تمام مسائل و نیازهای گسترده‌ی اقتصادی قرون و اعصار را

در چهارچوب همین چند فرمول حل کند؟
اسلام یک سلسله اصول، پایه‌ها و مبانی دارد که بر اساس آن می‌تواند پاسخگوی مسائل مختلفی باشد و در واقع تعمیم یابد.
کسانی که با اصول فقه آشنا هستند می‌دانند قواعد و اصولی مانند قاعده‌ی لاضرر، قاعده‌ی زمان، قاعده‌ی ید، اصل استصحاب، اصل برائت، اصل اشتغال و امثال آن وجود دارد که در پناه آن بسیاری از مسائل و قوانین کشف می‌شود و فقها و مجتهدین می‌توانند با استفاده از این قوانین کلی نیازهای مختلف جامعه و مردم را رفع کنند و برای مردم قانون را تبیین نمایند. این مسائل در اسلام پیش‌بینی شده است اما متأسفانه عملا در برداشتها و تفسیرهای ما از دین به مسئله تعمیم و گسترش توجه نمی‌شود و این امر از صفحه‌ی اذهان به دور افتاده است (1) .
(صفحه 106)
(1) مجددا یادآوری می‌نماید که ایراد سخنرانی در سالهای قبل از انقلاب بوده است. (د).

اصل تعمیم در داستانهای دینی
همچنین ملاحظه می‌شود داستانهایی که قرآن برای مردم بیان می‌کند، نظیر ماجرای حضرت موسی و فرعون یا حضرت ابراهیم و حضرت عیسی و سایر انبیا، قسمت مهمی از قرآن را به خود اختصاص داده است. حال ممکن است این مسئله مطرح شود که اگر قرآن بدین منظور نازل شده است تا نیازهای مردم را در زمینه‌های اخلاق، اعتقادات، معارف، نظام اجتماعی و نظام عملی و عبادی تبیین کند چرا بخش مهمی از آن به بیان تاریخ و قصص و حکایات اختصاص داده شده است؟ موضوع این است که: «لَقَد کانَ فی قَصَصِهِم عِبرَةٌ لِاُولِی الالَبابِ» (در داستانهای پیشینیان پند و اندرزی است برای مردم خردمند).
قرآن درست در آن بزنگاهی حساس و فراز و نشیب‌های روحی و فکری و اعتقادی، داستانی را برای مردم بیان کرده است تا مردم از آن درس بگیرند و پند و اندرزی برای آنان در حوادث آینده باشد. مثلا در داستان بنی‌اسرائیل گاهی تکیه بر فرعون و گروهی است (مَلَأ) که دور فرعون را گرفته بودند یا داستان رود نیل و بحر احمر، ماجرای موسی و کشتن یک نفر فرعونی و بعد رفتن به جانب مدین و ازدواج با دختر شعیب و چند سال چوپانی کردن و برگشتن و در کوه طور به رسالت مبعوث شدن و سپس بازگشتن و با فرعون جنگیدن و مردمی را نجات بخشیدن و از دریا عبور دادن و در
(صفحه 107)
صحرا مواجه با مسائل تازه‌ای شدن، ماجرای سامری، الواح و هارون، تقاضای بنی‌اسرائیل از موسی جهت بت پرستی و امثال آن که مربوط به 3500 سال قبل است ذکر گردیده است و به زعم بعضی ممکن است فقط ذکر تاریخ باشد. اما روایات اسلامی می‌گوید داستانها و ماجراهایی که برای قوم بنی‌اسرائیل در تاریخ به وجود آمد در تاریخ اسلامی قدم به قدم و مو به مو تکرار می‌شود؛ یعنی گوساله پرستی، بت تراشی، بهانه جوییهای بنی‌اسرائیل علیه مسائل در قالبهای دیگر اما با همان روح و محتوا تکرار می‌شود.
آنچه باید مورد توجه و دقت باشد این است که بر اساس نظر قرآن این حوادث تکرار می‌گردد، پس باید مسائل مربوط به آن دائما با شرایط زمان و اوضاع اجتماعی تطبیق داده شود و تبیین گردد تا ببینیم آیا آن حوادث بار دیگر در محیط اسلامی یا در جامعه‌ی بشری تکرار شده یا نشده، و اگر شده(و یا در حال شکل گیری است)سعی کنیم با آن مدبرانه برخورد کنیم

تا نتیجه‌ی(مطلوب)بگیریم. منظور از تعمیم و گسترش این است که ما در قالب خاص تاریخی قصه‌ها و حکایات نمانیم بلکه از قالب آن بیرون بیاییم و آن را گسترش دهیم و در شرایط مختلف این داستانها و حوادث را جلو بیاوریم و توجیه کنیم.
متأسفانه آثار این جمود و خشکی را که حاضر نیستیم از پوست و از قالب بیرون آییم در بسیاری از موارد و در برداشت(عده‌ای)از اسلام می‌بینیم، در حالی که اسلام این طور نبوده است.
(صفحه 108)
به عنوان مثال به یک سلسله حوادثی که در قضاوتهای علی بن ابی طالب (ع) اتفاق افتاد اشاره می‌کنیم. حضرت در چند سالی که خلیفه‌ی مسلمین بودند، پیش می‌آمد که در مخاصمات و دعواهایی که مردم داشتند قضاوت می‌کردند. جالب این است که کتابهای روایی و تاریخی ما یک سلسله از قضاوتهای حضرت علی (ع) را به صورت نوادر و مسائل استثنایی ذکر کرده‌اند. من وقتی این کلمه‌ی «نوادر و مسائل استثنایی» را می‌بینم ناراحت می‌شوم. چرا نباید آنچه مولا علی بن ابی طالب (ع) در قضاوتهای خود از آنها استفاده کرده‌اند برای ما ملاک عمل باشد و ما در بحثهای قضای اسلامی از همین مسائل استفاده کنیم؟
مثلا می‌گویند یک روز دو نفر زن درباره‌ی یک بچه اختلاف داشتند. هر دو وضع حمل کرده بودند، یکی بچه‌اش مرده بود و مال دیگری زنده مانده بود. زنی که بچه‌اش مرده بود ادعا می‌کرد که بچه‌ی آن زن مال اوست و آن زن می‌خواهد بچه‌ی او را تصاحب کند. دعوا بالا گرفت، این دو زن را نزد علی بن ابی طالب (ع) بردند که قضاوت کند. حضرت اول آن دو را نصیحت فرمود، نصیحت مؤثر نیفتاد. در اینجا مولا علی بن ابی طالب (ع) از یک موضوع احساسی و عاطفی در قضاوت استفاده فرمود، دستور داد قنبر شمشیر را آورد. بعد بچه را در برابر خودش نهاد و فرمود حالا که هر دوی شما مدعی هستید، من دعوا را ختم می‌کنم. بچه را با این شمشیر دو نیم می‌کنم، نصف او را یکی و نصف دیگر را نفر دیگر بردارد. به محض اینکه شمشیر را بالا برد یکی از زنها بلند شد که: چه، من گذشتم، من بچه‌ام
(صفحه 109)
را نمی‌خواهم. بچه مال دیگری باشد. حضرت فرمود این بچه مال همین زن است، برای اینکه مادر عاطفه‌ی مادریش تحریک شد، الان که دید جان بچه‌اش در خطر است حاضر شد از او بگذرد. حضرت با استفاده از یک موضوع روانی و عاطفی، معلوم فرمود که این بچه مال کدام یک از این دو است.
این واقعه را ممکن است به عنوان یک قضیه‌ی استثنایی، یک معجزه‌ی

خاص مربوط به علی بن ابی طالب (ع) بدانیم. ممکن هم هست. بگوییم نه، حضرت علی (ع) می‌خواهد بفرماید در دستگاه قضاوت می‌توانیم از مسائل عاطفی و روانی هم استفاده کنیم.
داستان دیگری هم نقل شده است که دو نفر با هم سفر رفته بودند، یکی ارباب و دیگری غلام او بود. این دو نفر بین راه نزاع کردند، فردی که غلام بود به اربابش گفت تو غلام منی و من ارباب تو هستم، تو باید از من اطاعت کنی. هر چه ارباب گفت تو غلام منی، من تو را خریدم، تو برده‌ای و من مولایم، گفت خیر. وارد شهر شدند و اختلاف را پیش مولا علی بن ابی طالب (ع) بردند. حضرت مقداری نصیحت کرد، راه دیگری هم برای اثبات قضیه نبود. بعد حضرت از یک مسئله‌ی روانی استفاده کرد، دستور فرمود گویا از یک حفره و دیگری هم از حفره‌ی دومی بیرون کند، بعد شمشیر برانش را در برابر آن دو نفر گرفت و آن را بالا برد و فرمود الان گردن غلام را می‌زنم، الان گردن غلام را می‌زنم. فوری یکی از آن دو سرش را عقب کشید و معلوم شد غلام کدام بوده و ارباب کدام. مولا علی بن
(صفحه 110)
ابی طالب (ع) که شرایط خاصی را به وجود آوردند، موجب شد غلام غافلگیر شود و سرش را عقب بکشد. ممکن است این قضیه را به عنوان یک داستان و از حوادث نادر و استثنایی ذکر کنیم و ممکن است هم بگوییم نه، این را مولا علی بن ابی طالب (ع) خواسته بفرماید که در مسائل قضایی و برای اثبات حق می‌توان از راههای مختلف استفاده کرد.

اصل تعمیم در مسأله زکات
مثال بعدی اینکه در مسئله زکات یکی از مواردی که معروف و مشهود است و فتوا به وجوب آن داده می‌شود زکات درهم و دینار مسکوک است. اگر چنانچه کسی مقدار معینی از آن را زکات بدهد. چون اسلام با ذخیره کردن پول مخالف است و می‌خواهد بفرماید که پول باید در جریان باشد، وقتی پول را راکد گذاشتی، در آخر سال باید حدود یک چهلم آن را زکات بدهی. چون در روایات کلمه‌ی درهم و دینار ذکر شده است ما فقط درهم و دینار را مشمول زکات می‌دانیم. امروز هم می‌بینیم که درهم ودینار، یعنی پول طلا و نقره، رایج نیست و یا خیلی کم رواج دارد و مورد توجه است. آنچه مورد توجه است اسکناس است و این را ذخیره می‌کنند و در بانکها می‌گذارند، پس امروز که مسئله‌ی درهم و دینار نیست آیا این جمله (صفحه 111)
که «به پولهای راکد زکات تعلق می‌گیرد» باید حذف شود؟ در حالی که روایاتی وجود دارد که اگر درست دقت شود کمله‌ی «مال راکد» مورد توجه است، روایاتی هم مربوط به درهم و دینار است. البته در اینجا مسئله فتوایی است، من می‌خواستم یک مثال بزنم، و الا فتوا را آقایان مراجع و مجتهدین می‌دهند و بحث، بحث فقهی مربوط به حوزه‌هاست و فتوای مشهور هم در مورد درهم و دینار است. این احتمال در بحثهای فقهی وجود دارد که شاید فقط درهم و دینار نباشد بلکه هر پولی باشد.
یک اصطلاح در فقه هست که می‌گویند مورد مخصص نیست، یعنی اگر روایتی در یک مورد خاصی بیان شد- مثلا امام به یک صحابی معین در مورد خاصی یک حرفی را فرمود- نمی‌شود گفت که این دستور فقط الا و لابد درباره‌ی همان شخص و همان مورد بوده است. نه، این می‌تواند قابل تعمیم و گسترش باشد تا در موارد دیگر هم مورد استفاده واقع شود. البته نحوه‌ی استفاده از مبانی و معیارهای اصول فقهی در حوزه‌ی خاص خودش باید مطرح شود.

اصل تعمیم در تحقق نظام اسلامی
اکنون وارد بحث تاریخ بشویم تا از بحث خودمان عقب نمانیم. در موضوع امام زمان سلام الله علیه و ارواحنا و ارواح العالمین له الفداء در نظر عموم تقریبا برداشت این است که این امر یک موضوع خاص استثنایی تاریخی است که روزگاری اتفاق خواهد افتاد و ما
(صفحه 112)
باید منتظر باشیم تا ده سال، صد سال، هزار سال دیگر و خلاصه تا آن روزی که خداوند اراده‌اش تعلق بگیرد، امام زمان ظهور بفرمایند و جهان را پر از عدل و داد کنند. این موضوع عقیده‌ی قطعی و قلبی ماست و برای همه‌ی ما مسلم است و در اصل قضیه هیچ تردیدی نیست.
اما یک وقت مسئله را فقط به صورت تاریخی مطرح می‌کنیم که ایجاد و گسترش عدالت در جهان، وحدت حکومت و وحدت ملتهای دنیا فقط و فقط باید در آن روز اتفاق بیفتد و ما امروز هیچ گونه وظیفه‌ای برای امر به معروف و نهی از منکر و تأمین عدالت و احقاق حق نداریم. این از مواردی است که معمولا برداشت مردم در این قالب می‌ماند و محتوا فراموش می‌شود، غافل از اینکه تمام آیاتی که در قرآن و درباره‌ی امام زمان تفسیر شده آیاتی است که همه جا و همه وقت صادق است، مثلا آیه «وَ نُرِیدُ اَن نَمُنَّ عَلَی الَّذینَ استُضعِفوا فِی الاَرْضِ و نَجعَلَهُم اَئِمَّة وَ نَجعَلَهُمُ الوارِثین» (1) این آیه درباره‌ی داستان حضرت موسی نازل شده است آن موقعی که حضرت موسی برای اینکه قوم ستمدیده‌ای را از چنگال فراعنه نجات بدهد، قیام کرد. یعنی ما اراده کرده‌ایم که مردم ضعیف و مستضعف را نجات دهیم تا مردم محروم خودشان به رهبری، عزت و قدرت برسند. این اصل مهمی در ادیان و از جمله در اسلام است که مردم محروم را بالا بیاورند و حکومت و مکنت و ثروت دنیا به دست مردم ضعیف و
(صفحه 113)
محرومی برسد که هم اکنون حقوقشان غصب می‌شود. اسلام برای این منظور فعالیت و مجاهده کرده و امروز هم این اصل ثابت و بلکه همیشه زنده است. البته در دوران امام زمان علیه السلام به طور بارز و برجسته به آن عمل می‌شود. پس اصل آیه، آیه‌ای زنده است و اصل هدف، هدفی همیشگی و تعمیم یافته است. یعنی همیشه مردم مسلمان برای نجات محرومان و مبارزه با مظالم باید حرکت و تدبیر و نقشه داشته باشند نه آنکه بگویند این آیه فقط و فقط مخصوص دوران امام زمان است و ما امروز هیچ گونه وظیفه‌ای نداریم.

آیه‌ی «وَعَدَ الله الّذینَ آمَنوا مِنکُم و عَمِلَوا الصّالِحاتِ لَیستَخلِفَنَّهُم فی الاَرض» (2) هم درباره‌ی امام زمان تفسیر شده است که این هم یک اصل کلی است. هر جا ایمان و عمل صالح بود آنجا قدرت، پیشرفت و حاکمیت است. این یک اصل کلی اسلامی در قرآن است و مخصوص دوران امام زمان نیست. البته دوران امام زمان مصداق تمام و کامل آن است. اکنون هم این اصل زنده است و نباید در چهار چوب یک قضیه‌ی تاریخی زندانی شود.
این مطالب عرض شد تا به این موضوع برسیم که شما می‌بینید پیغمبر اکرم (ص) تشریف آورد و نهضتی آسمانی و جهانی برپا کرد و امت و جامعه‌ای ساخت و حکومت و نظامی اجتماعی را به وجود آورد. ممکن است وقتی در تاریخ اسلام مطالعه می‌کنیم این تصور بر ایمان پیش بیاید که حکومت اسلامی یا نظام اجتماعی اسلامی
(صفحه 114)
فقط یک حادثه‌ی تاریخی و مختص دوره‌ی بیست و سه ساله یا فقط دوره‌ی ده ساله‌ی مدینه‌ی پیغمبر و دوره‌ی خلافت تقریبا پنج ساله‌ی علی بن ابی طالب (ع) بوده است و بعد از آن دیگر جامعه و امت اسلامی هیچ وظیفه‌ای برای ایجاد نظام اجتماعی اسلام ندارد. آیا مسئله فقط همین است، یا آنکه اصولا اسلام آمده است تا مردم را خداپرست کند و در کنار خداپرستی، یک نظام اجتماعی به وجود بیاورد که در سایه‌ی آن نظام، مردم با عدالت زندگی کنند و به حقوق یکدیگر تجاوز نکنند؟ بله، این اصل همیشه زنده است و همیشه مردم باید برای زنده کردن آن بکوشند.
(1) قصص / 5.
(2) نور / 55.

تعمیم در اصول اعتقادی اسلام
آیا در اصول اعتقادی اسلام موضوع خدا و توحید، و در مقابل آن بت پرستی و مسئله‌ی شیطان در یک قالب محدود ذهنی است و قابلیت گسترش و تعمیم ندارد؟ آیا وقتی ما بت پرستی را تصور می‌کنیم تصور ما از بت‌پرستی فقط پرستیدن بت هبل، لات و عزی است که مردم مکه قبل از اسلام آنها را تراشیده و در خانه‌ی خدا گذاشته بودند؟ من گاهی فکر می‌کردم اگر چنانچه تمام این آیاتی که با بت پرستی مبارزه می‌کند به خاطر بتهای طائف و مکه‌ی هزار و چهارصد سال قبل بوده و اگر حدود یکصد آیه در قرآن وجود دارد که با بت مبارزه می‌کند در حالی که بت پرستی در جامعه‌ی اسلامی به آن صورت(قدیم)وجود ندارد، پس امروز این آیات به چه درد
(صفحه 115)
می‌خورد؟
اصل تعمیم معنایش این است که اگر اسلام می‌گوید بت، صنم، لات و عزی مقصودش فقط یک قالب تراشیده شده از سنگ و چوب نیست. مقصود این است که مردم در محیط خودشان غیر از خدا مقامات، افراد، چیزها و مظاهر طبیعت و صورتهای مختلف را منشأ الهام و قدرت برای خود قرار ندهند و در برابر آنها خاضع، خاشع، متملق، چاپلوس و خرافی نباشند. بتها ممکن است گاهی به صورت چاه، یا درختی که مردم به آن دخیل ببندند و یا قفلی که به جایی ببندند جلوه کنند و یا به صورت افراد و اشخاص باشند. اسلام اگر با بت پرستی مبارزه می‌کند برای این است که می‌خواهد مردم متوجه خدا باشند و دنبال خرافات و طاغوتها و مظاهر بت، چه جاندار و چه بیجان، نروند. لذا این موضوع همیشه زنده است؛ یعنی آیاتی که در قرآن با بت پرستی مبارزه می‌کند موسمی و تاریخی نیست بلکه دائمی، ازلی و ابدی است. مردم همیشه باید متوجه باشند که برای خودشان بت تراشی نکنند، ولو اینکه بتها پیشوایان دینی، پیشوایان اجتماعی، هوی و هوس‌ها، درهم و دینارها، مقامها، علم و صنعت و یا ساخته‌های دست خودشان باشد. وقتی بت به صورتهای مختلف درآمد، آدم را آنچنان مهار می‌کند که چشم و گوش و عقلش را می‌گیرد به طوری که خضوع او فقط در مقابل بت است نه در برابر حق و خدا.
در مورد شیطان هم همین بحث است. ممکن است تصور ما از شیطان همان باشد که در برابر آدم سجده نکرد، او را فریب داد و از
(صفحه 116)

بهشت بیرونش کرد و سپس مطرود شد، در حالی که در خود قرآن از شیاطین انس و جن سخن به میان آمده است. شیاطین هم به صورتهای مختلفی در بین مردم وجود دارد شیطان همان جاست. بنابراین مردم همیشه باید مراقب باشند تا در چنگال شیاطین گرفتار نشوند.
در قرآن آیاتی است که با احبار و رهبان مبارزه می‌کند. «احبار»(: حبرها)به معنای علمای دین یهود و مسیح و «رهبان»:(راهبان)به معنای زاهد منشانی است که در جامعه‌ی مسیحی رهبری مذهبی را عهده دار هستند. قرآن با اکثر آنان مخالفت می‌کند:
یا اَیهَا الَّذینَ آمَنوا اِنَّ کثیراً مِنَ الاَحبارِ وَ الرُّهبانِ لَیأْکُلونَ اَموالَ النّاسِ بِالباطِلِ وَ یصُدّونَ عَن سَبیلِ الله...(1) ای مردم با ایمان، بدانید عده‌ی زیادی از احبار و رهبان اموال مردم را می‌خورند و جلوی راه خدا را هم می‌گیرند...
یعنی مانع می‌شوند از اینکه مردم حق را بفهمند و به آن عمل کنند، و سد راه خدا هستند. این موضوع فقط به صورت تاریخی و مخصوص حبرها و راهبان یهودی و مسیحی و آن هم متعلق به هزار و چهارصد سال پیش نیست. اگر این طور بود امکان داشت انسان

آن را در کتاب تاریخ هم بخواند. اما موضوع به این صورت نیست. اسلام می‌خواهد بفرماید همیشه باید مواظب باشیم که ممکن است در بین رهبران دینی و اجتماعی افرادی پیدا شوند که به عناوین مختلف اموال و پول مردم را بگیرند و سد راه خدا هم بشوند. بنابراین موضوع یک موضوع عمومی است و تعمیم و گسترش دارد. در هر صورت خلاصه‌ی بحث این شد که باید از چهار چوبهای تاریخی بیرون بیاییم و موضوعات را تعمیم دهیم و از آنها بهره برداری کنیم. این مباحث جمعا مقدمه عرایضم بود.
(1) توبه / 34.

اصل تعمیم در نهضت امام حسین
اکنون عرض می‌کنم که برداشت بعضی از شیعیان از نهضت حسین بن علی (ع) این است که این نهضت یک موضوع تاریخی و استثنایی مربوط به امام حسین بوده و مربوط به کس دیگری نیست. می‌گویند پیغمبر اکرم (ص) مکرر به حسین بن علی (ع) فرمود که تو کشته می‌شوی، و حتی جای کشته شدن حضرت را بیان فرمود، و بعد هم شبی امام حسین (ع) خواب دید که حضرت پیغمبر اکرم فرمود به جانب عراق برو، خدا می‌خواهد تو را کشته ببیند.
ما نمی‌خواهیم بررسی کنیم که این روایات تا چه حد درست است. این به تحقیق تاریخی نیاز دارد و ممکن است درست باشد. اجمالا اینکه پیغمبر اکرم به امام حسین فرموده‌اند که تو در راه خدا شهید می‌شوی. این موضوع ظاهرا مسلم است، اما یک وقت ما
(صفحه 118)
برداشتمان این است که حضرت دستور خاص در خواب داشت و از اول هم این دستور را داشت و در آن ماجرا هم دست زن و بچه و قوم و خویش‌های خود را گرفت و حرکت کرد تا بیاید و کشته بشود و آن رسالت و مأموریت را انجام دهد. اگر مسئله به این صورت باشد، آن همه حرکتهایی که در طول تاریخ پیش آمده هیچ کدام موضوعی استثنایی نبوده است. برای اینکه در تمام این چهارده قرن در مورد کسی دیگری نه پیامبر اکرم پیش بینی فرموده‌اند و نه کسی در خواب دستور گرفته است بنابراین در طول این چهارده قرن باید گفت همه‌ی نهضتهایی که علیه دستگاه بنی امیه یا بنی عباس و دیگران صورت گرفت غلط، بی جهت، بی موقع، و برخلاف وظیفه و دین بوده است. یعنی در تاریخ چند قرنه‌ی اسلام تا زمان امام زمان (عج) فقط نهضت حسین بن علی (ع) وجود داشته است و تاریخ تا روزگاری که امام زمان (عج) ظهور بفرمایند و یک نهضت حسینی را انجام بدهند، ساکت و آرام است.
اگر موضوع این باشد نتیجه می‌گیریم که ما از نهضت حسین بن علی (ع) فقط باید به همان جریان عاطفی اش توجه کنیم؛ یعنی همان گریه کردن، نوحه سرایی و عزاداری. همین و بس. برای اینکه یک حادثه‌ی تاریخی اتفاق افتاده و به ما مربوط نیست. در حالی که قضیه بدین صورت نیست، ممکن است واقعا حضرت امام حسین (ع) قبلا خبردار شده که در پایان زندگی، با شهامت و فداکاری و گذشت و شهادت از دنیا خواهد رفت و مردان خدا همیشه برای کارزار و فداکاری آماده‌اند و ابایی از این کار

ندارند. ولی آیا ممکن نیست
(صفحه 119)
پنجاه سال، صد و پنجاه سال، صد و هفتاد سال بعد هم موقعیت مناسبی پیش آمده باشد و ای بسا زید بن علی بن الحسین و یا یحیی ابن‌زید که قیام کرده‌اند، درست قیام کرده باشند؟ شاید قیامی که حسین بن علی بن حسین شهید فخ یا مبارزاتی که علویها و بنی‌هاشم و فرزندان امام حسن و امام حسین علیهما السلام کردند، لازم بوده است. البته نهضت مقدس حسین بن علی (ع) در سر لوحه‌ی نهضتهاست و سر مشق عظیم و همیشگی تاریخ است و به حق حسین بن علی سلام الله علیه سید الشهداء و سالار دلاوران و فداکاران جامعه‌ی اسلامی است و حرکت تاریخ برای همیشه نهضتی را در آن اوج، در آن جلوه و عظمت و با آن دلاوریها و شهادتها نخواهد دید. اما آیا همین بوده است و بس، یا آنکه این مسئله تعمیم دارد؟
امام حسین (ع) در نامه‌ها، خطبه‌ها، و کلماتش علت قیام خود را بیان فرموده است: برای اینکه بیت المال را غارت می کنند، در بین مردم ظلم می‌شود، تبعیض وجود دارد، حدود و احکام الهی پایمال می‌شود، هوی پرستی و منافع شخصی جای عدالت اسلامی و برادری را گرفته است و... اگر حسین بن علی (ع) اصول و انگیزه‌های قیام خود را برای مردم تشریح فرمود، خواسته است یک برنامه‌ی عمومی برای همیشه‌ی تاریخ اسلام به مردم ارائه کند و بگوید: ای مردم، همیشه باید حق بماند و باطل برود، بیت المال مسلمین باید به نفع مسلمین صرف شود، ثروتهای عمومی باید از آن خود مسلمانها باشد، برادری و وحدت و صمیمیت باید در جامعه‌ی اسلامی حکمفرما باشد، فساد باید ریشه کن شود و مردم باید در رفاه و آسایش زندگی
(صفحه 120)
کنند.
با وجود این چرا ماجرای کربلا و حادثه‌ی عاشورا برای ابد درس و سرمشقی آموزنده برای امت اسلامی نباشد؟ قبلا گفته شد برداشت امت اسلامی از حادثه‌ی کربلا- بعد از وقوع حادثه- همان برداشت حماسی و انقلابی‌اش بود؛ یعنی وقتی عبدالله بن زبیر بعد از حادثه‌ی کربلا در مکه قیام می‌کند می‌گوید حسین بن علی (ع) برای خدا کشته شد، او با ظلم مبارزه کرد و دودمان بنی امیه چنین و چنان کردند، بنابراین من هم برمی‌خیزم تا با ظلم بنی امیه بجنگم.
نمی‌خواهم بگویم که آیا قیام ونهضت ابن‌زبیر تا آخر همه برای خدا و صحیح بوده است یا خیر، می‌خواهم بگویم که برداشت و تفسیر او این بود. یعنی وقتی می‌خواست ماجرای کربلا را به مردم بگوید نمی‌گفت مردم من

می‌خواهم ماجرای کربلا را برای شما بگویم تا فقط گریه کنید، بلکه می‌خواهم بگویم که این نهضت برای چه هدفی بوده است و یا اینکه باید این نهضت ادامه پیدا کند. وقتی عبدالله حنظله دو سال بعد از قیام عاشورا در مدینه قیام می‌کند می‌گوید حادثه‌ی کربلا برای مبارزه با شرب خمر، فسق و فجور و بی عدالتی یزید به وجود آمد و لذا باید باز هم با دستگاه بنی امیه جنگید. نهضت یحیی بن زید و زید بن علی بن الحسین از حادثه‌ی کربلا اشراب می‌شود و الهام می‌گیرد. همه می‌گویند حسین بن علی (ع) به ما آموخت این نهضتی که در تاریخ اسلام به وجود آمده است پاسدار، حامی و هواخواه می‌خواهد. اگر این نهضت اصیل اسلامی حامی و هواخواه نداشته باشد تا دائم از آن مراقبت کنند،
(صفحه 121)
ریشه کن می‌شود. این نهضتها ادامه داشت تا بعدها کم‌کم حکومتهایی برای بقای خود و برای آنکه مسئله‌ی استقلال شیعیان و مسلمانان ایرانی را حفظ و یا ابقا کنند، در مقابل حکومت مرکزی قرار گرفتند، نظیر خلفای بنی عباس و دیگران که در ابتدا در برابر مردم شیعه ادعا می‌کردند قیام و نهضت حسین بن علی (ع) برای مبارزه با بنی امیه و ظلم حکام جور بود، اما وقتی مردم را جمع کردند و وحدتی ایجاد شد و به مقاصد خود رسیدند، کم‌کم نهضت حسین بن علی (ع) فقط به صورت عاطفی‌اش جلوه کرد و به تدریج در طول تاریخ محافل و تکایای بزرگ، سیاه پوشیها و هیئتها تدارک دیده شد، اشعار و مراثی فراوان سروده شد، مردم ناله‌ها و گریه‌ها کردند و موضوع از صورت حماسی و انقلابی‌اش برگشت.

شیعه، عنصر انقلابی در تاریخ اسلام
شیعه در تاریخ اسلام به عنوان یک عنصر انقلابی معرفی شده است. مورخین و مستشرقین از شیعیان به عنوان مردمی معترض و منتقد نسبت به حکومتهای مخالف اسلام خودشان یاد می‌کنند، چون سیصد چهارصد سال از تاریخ اسلام مملو از انتقاد دائمی شیعیان در برابر حکومتهای جور بود. میثم تمار، کمیل، قنبر، حجر بن عدی، رشید و دیگران چرا جان دادند؟ سعید بن جبیر چرا کشته شد؟ نهضتهای دیگر چرا انجام شد؟ همه می‌گفتند ما می‌خواهیم اسلام و
(صفحه 122)
عدالت اسلامی و دستورهای اسلام اجرا شود، چرا ابوذر تبعید شد؟ چرا اباذر گاهی به شام، گاهی به مدینه و بعد به ربذه می‌رود؟ زیرا آیه‌ی «اَلَّذینَ یکنِزونَ الذَّهَبَ وَ الفِضَّةَ وَ لاینفِقونَها فی سَبیلِ اللهِ فَبَشِّرهُم بِعَذابٍ اَلیم» (1) را در برابر معاویه و عثمان می‌خواند و اعتراض می‌کرد که شما اموال مردم را جمع کرده‌اید و آن را در راه خدا خرج نمی‌کنید و آنها را به عذاب الهی وعده می‌داد و بعد گرفتار آن رنجها می‌شد. به این ترتیب شیعه همیشه به عنوان عنصر متعرض و منتقد انقلابی در تاریخ بنی امیه و بنی عباس معرفی شده بود.
هنگامی که شیعیان شکل گرفتند و وحدت و رسمیتی پیدا کردند، آن حالت انتقاد و اعتراض متوجه سنی‌ها شد. این اعتراض که در ابتدا متوجه حکام جور بود بعدها متوجه سنی‌ها شد. یعنی شیعه قبلا به اینکه بنی عباس شیعه باشند یا نباشند کار نداشت، ممکن بود حکومت نسبت به آل علی هم ابراز علاقه بکند اما شیعه در مقابل ظلم او می‌ایستاد. خاندان بنی عباس در ابتدا به احترام آل علی و با نقاب حمایت از خاندان علی (ع) روی کار آمدند.حتی در مورد بعضی از آنان احتمال شیعه بودن هست. شیعیانی که در زمان بنی عباس قیام می‌کردند نمی‌گفتند چون بنی عباس سنی هستند ما در برابر سنی‌ها اعتراض می‌کنیم، بلکه می‌گفتند چون بنی عباس عدالت اسلامی را زیر پا گذاشته‌اند و حکام جورند و بر خلاف اسلام عمل می‌کنند ما با آنان مبارزه می‌کنیم.
(صفحه 123)
اما بعدها در تاریخ اسلام به مبارزات شیعه و سنی دامن زده شد و در این قرون اخیر منافع استعماری اقتضا می‌کرد که به این نوع اختلاف بیشتر دامن بزنند تا جامعه‌ی مسلمانان با هم درگیر شوند. در نتیجه لبه‌ی تیز مبارزات که علیه حکام جور بود، متوجه مسئله‌ی سنی و شیعه شد و

مایه‌ای برای ایجاد اختلاف در داخل امت اسلامی گردید. یک بیداری لازم است تا این توجه پیدا شود که مسلمانان همه دارای یک قبله، یک پیغمبر، یک قرآن، یک کعبه و خیلی مشترکات دیگر هستند و همه در ورای مرزهایشان دشمنان زیادی دارند و فعلا نوبت به این نمی‌رسد که درباره‌ی اختلافات اعتقادی داخلی خودشان بحث کنند. اکنون زمان همبستگی، وحدت و برادری آنان در برابر کسانی است که با اساس اسلام و با اصل سیادت، استقلال و عظمت مسلمین مخالف‌اند.
بنابراین نهضت حسین بن علی (ع) باید برای همیشه در تاریخ اسلام آن خاصیت اصیل خود را که خاصیت حماسی و انقلابی است حفظ کند و این خاصیت را مردم فراموش نکنند و بدانند که فداکاری حسین بن علی (ع) یک نهضت مقدس و خونین در برابر ظلم و بی عدالتی بود. ما تکرار کردیم که نمی‌خواهیم بگوییم آن جنبه‌ی عاطفی و احساسی قیام حسین بن علی (ع) باید فراموش شود. گریه برای حسین بن علی (ع) دل را با حسین مأنوس می‌کند. آن رقت قلب و برانگیختن احساس و عاطفه، روح انسان را با حسین بن علی (ع) و خاندان او پیوند می‌دهد. اما این پیوند عاطفی و این رقتها، محبتها، اشکها، ناله‌ها و این عشق ورزیدن مردم به حسینشان بهتر است
(صفحه 124)
برای این باشد که با هدف او آشنا بشوند و در راه او قدم بردارند. محبتها و گریه‌ها در کنار شناختن هدف اصیل نهضت حسین بن علی (ع) به جان پر و بال می بخشد و بعد هم ثمر می‌دهد.
(1) توبه / 34.

ذکر مصیبت
یک جمله هم به عنوان ذکر مصیبت عرض کنم:
قافله‌ی بازماندگان حسین بن علی (ع) به مدینه آمد. قبلا عرض شد که امام سجاد فرمود قافله در بیرون مدینه بار اندازد و مردم را خبر کنند تا به بیرون شهر بروند. امام زین العابدین می‌خواهد بزرگی حادثه را به مردم نشان دهد و به صورتی ساده وارد مدینه نشود تا مردم بیایند و آن وضع را ببینند. او می‌خواهد درست روح حادثه را برای مردم بیان بفرماید تا کم‌کم موجی در ارواح مردم به وجود بیاورد.دستور داد بشیر مردم را خبر کند. مردم منتظر بودند که آیا مسافران آنان به چه صورتی برمی‌گردند. مردم آمدند و مشاهده کردند که پرچمهای سایه برافراشته و خیمه‌ها سیاه‌پوش شده و آثار غم و مصیبت سراسر بیابان را فراگرفته است.
گویا در بین کسانی که به استقبال آمده‌اند یکی محمد حنفیه برادر حسین بن علی و عموی امام سجاد است. بعضی گفته‌اند محمد حنفیه آن روزها بیمار بود، یک وقت متوجه شد که صدای همهمه‌ای در کوچه و شهر بلند است، مثل اینکه مردم حرفهایی می‌زنند و به طرفی حرکت می‌کنند. از خدمتکار خود پرسید چه خبر است.
(صفحه 125)
خدمتکار دید اگر خبر مرگ برادر را به محمد حنفیه‌ی در حال بیماری و ناراحتی بگوید ممکن است اتفاقی برای او پیش آید، لذا گفت خبری نیست. پرسید پس موضوع چیست؟ پاسخ داد خبر می‌دهند برادرت و بچه‌ها و فرزندانش برگشته‌اند. محمد حنفیه با تعجب پرسید اگر برادرم به سلامت برگشته است پس چرا مردم ضجه و ناله می‌کنند؟ دستور داد اسبش را آماده کردند، همین که بیرون شهر رسید و آن منظره‌ی غم‌انگیز و پرچمهای سیاه را دید، در دم افتاد و بیهوش شد. به امام سجاد (ع) خبر دادند. امام که خود در وضعیت بسیار ناراحت کننده‌ای بود به بالین عمویش آمد و سعی کرد او را به هوش آورد. همه‌ی مردم سراپا گوش بودند که آیا محمد حنفیه در اولین نگاهش به امام سجاد چه سؤالی می‌کند؟ همه‌ی چشمها نگران بود. یک وقت دیدند محمد حنفیه چشمش را باز کرد و صدا زد:
یا بن اخی، این اخی؟ ای پسر برادرم، برارادم چه شد؟ از حسینم چه خبر داری؟
امام سجاد (ع) نخواست خیلی صریح خبر را بدهد، اما یک جمله گفت که نشان می‌داد واقعه از چه قرار است. صدا زد: عمو جان، اَتَیتُ یتیماً، یعنی

من یتیم برگشته‌ام، پدر را از دست داده‌ام، عزیزانم در صحرای کربلا شهید شده‌اند و بچه‌ها شهر به شهر در دست دشمن با حال اسارت آمده‌اند.
علی لعنة الله علی القوم الظّالمین وسیعلم الّذین ظلموا آل محمّدٍ ای منقلب ینقلبون.
(صفحه 129)

عناصر نهضت حسینی در زندگی امام حسن و امام کاظم

بسم الله الرحمن الرحیم
... اِنَّما یریدُ الله لِیذهِبَ عَنکُمُ الرِّجسَ اَهلَ البَیتِ وَ یطَهِّرَکُم تَطهیراً (1) .
>مقدمه
>زمینه‌های صلح امام حسن
>عناصر حماسی و انقلابی در زندگی امام حسن
>امام، الگویی برای نهضتهای بنی الحسن
>نقش فرزندان امام حسن در گسترش نهضت حسینی
>تحریف شخصیت واقعی امام حسن
>عناصر حماسی و انقلابی در زندگی امام کاظم
>نفوذ معنوی امام در میان مردم
>خلاصه‌ی بحث
(1) احزاب / 33.

مقدمه
ضمن آنکه باید ادامه‌ی بحث درباره گسترش نهضت حسینی را مطرح کرد باید به دو جهت هم توجه داشت. یکی آنکه طبق بعضی نقلها روز هفتم صفر مصادف با شهادت امام حسن مجتبی (ع) است.
(صفحه 130)
البته در اواخر ماه صفر هم- همان طور که معروف است- بیست و هشتم و سی‌ام را به نام پیغمبر اکرم و حضرت امام حسین مجتبی و امام رضا سلام الله علیهم اجمعین مجالس عزا برقرار می‌کنند. نقل دیگر این است که روز هفتم صفر مصادف با تولد امام هفتم حضرت موسی بن جعفر (ع) است و این روایت هم بسیار معروف است. پس طبق این دو نقل، هفتم صفر از طرفی به امام کاظم و از طرف دیگر به امام مجتبی علیهما السلام انتساب دارد، زمینه‌ی بحث هم گسترش نهضت حسینی است، پس به نظرم رسید که می‌توانیم این سه بحث را کاملا به هم مرتبط کنیم؛ زیرا گسترش نهضت مدتی در دوران بنی امیه پیش آمد وبعد به خصوص در دوران بنی عباس فرزندان امام حسن مجتبی، به نام بنی‌الحسن، از پرچمداران نهضتهای وسیعی علیه حکومتهای جور بودند و شاید بیش از همه نام فرزند زادگان امام مجتبی (ع) را در دوران منصور، هادی، هارون، مأمون، متوکل دیگران ببینیم، نظیر عبدالله بن حسن بن حسن، ابراهیم بن حسن بن حسن، محمد بن عبدالله بن حسن و بسیاری دیگر از فرزند زادگان و نوادگان امام مجتبی (ع).

زمینه‌های صلح امام حسن
مکرر شنیده‌اید که امام مجتبی با معاویه از در صلح در آمد و از حکومت و خلافت کناره گیری فرمود و حکومت را به معاویه واگذار کرد. این موضوع معمولا به اصطلاح سند و دلیلی در دست افراد
(صفحه 131)
منفی است؛ گروهی که معمولا به دنبال استدلالها و نقطه‌هایی در تاریخ می‌گردند تا با اتکای به آن، سکوت و سازش و عقب‌نشینی و انزوای خود را توجیه کنند. این خود بحث مستقلی است ولی اجمالا باید عرض کنم که امام مجتبی بعد از مولا علی بن ابی طالب روی کار آمد و مردم با او بیعت کردند و حضرت هم به عنوان خلیفه معرفی شد و زمام امور را در دست گرفت. طبعا حکومت امام مجتبی با معاویه که حکومتش باطل و خودش طرفدار جور و ظلم است و با عدل و خط اسلامی سازگار نیست، نمی‌سازد. بنابر این امام مجتبی معاویه را همان طور که پدر بزرگوارش عزل کرده بود عزل می‌کند، اما معاویه مقاومت می‌کند و می‌گوید اصلا حکومت مال من است، وبدین ترتیب مقدمات جنگ فراهم می‌شود. امام مجتبی لشکری را گویا با تعداد دوازده هزار نفر به فرماندهی عبیدالله بن عباس بسیج می‌کند و چند نفر دیگر را هم تعیین می‌فرماید تا اگر او کشته شد یا کنار رفت دومی و بعد سومی فرمانده باشند. با رفتن لشکر به مصاف معاویه، او توطئه‌های خود را شروع می‌کند و با وعده‌های فراوان مثل پول و وعده‌ی ازدواج با دخترش و حکومت یکی از ایالات شام، عبیدالله بن عباس را می‌خرد. او می‌رود و بعضا گفته‌اند شبانه همراه عده‌ای فرار می‌کند. طبیعی است با فرار یک فرمانده روحیه‌ی سربازان چقدر متزلزل می‌شود و تا چه اندازه آماده‌ی تشتت و پراکندگی و فرار می‌شوند، به ویژه که این ماجرا تکرار شد و چند نفر از افسران متنفذ و فرماندهان و سران لشکر یکی پس از دیگری با وعده‌های معاویه و با پولهایی که برایشان می‌فرستاد
(صفحه 132)
لشکر را رها کردند و گریختند. کار بدانجا رسید که معاویه وعده داد هر کس امام حسن (ع) را شهید کند، مثلا چند هزار درهم و دینار به او خواهد داد. وعده‌ی پول و حکومت و توطئه‌های معاویه و بی وفایی لشکر منجر به فرار و تشتت لشکر می‌شود و امام می‌بیند لشکری که باید در مقابل معاویه استقامت کند و بجنگد نیروی مقاومت خود را از دست داده است. حتی در داخل لشکر این زمزمه شروع شده بود که عده‌ای در صدد طغیان

علیه امام حسن (ع) هستند و قصد دستگیری و تحویل او به معاویه را دارند. اینکه ریشه‌های بروز چنین روحیه‌ای از کجا پیدا شده بود و چه نهادهای اجتماعی در پیدایش این روح دنیا پرستی، حکومت پرستی و بی وفایی و تزلزل مؤثر بودند خود بحثی است که از نظر روان‌شناسی اجتماعی در جای خودش باید تجزیه و تحلیل شود. در هر صورت واقعیت عینی این بود که افردی که باید حافظ حکومت و خلافت امام مجتبی باشند در گرو پول و مقام بودند و با وعده‌های معاویه فریفته شدند.

عناصر حماسی و انقلابی در زندگی امام حسن
امام مجتبی (ع) سابقه‌ی جنگاوری داشت. وقتی تاریخ را می‌خوانیم می‌بینیم که در زمان عثمان در جنگ افریقیه برای فتح بعضی نواحی افریقا شرکت کرد و در آن فاتح شد، در جنگ طبرستان (طبریه) شرکت کرد و آن جنگ به فتح انجامید، و در زمان پدرش علی بن ابی طالب علیه السلام در جنگ بصره و جنگ جمل شرکت کرد. البته
(صفحه 133)
ابتدا محمد حنفیه مأمور شده بود که برود غائله را تمام کند ودشمن را شکست بدهد. او رفت اما نتوانست کاری بکند. لذا امام مجتبی از طرف علی بن ابی طالب (ع) مأمور این کار شد. امام حسن (ع) رفت و صفوف دشمن را شکافت و خود را به شتری که عایشه بر آن سوار بود رساند. مردم گرد آن را گرفته بودند و به خاطر اینکه او همسر پیغمبر بود برای جنگ تحریک شده بودند. امام حسن (ع) پاهای شتر را پی کرد، عایشه افتاد و اطرافیانش پراکنده شدند و جنگ جمل توسط امام حسن مجتبی به نفع علی بن ابی طالب (ع) به پیروزی رسید. بنابراین امام حسن (ع) مرد جنگاوری بوده و در میدانهای جنگ شرکت کرده و در چند مورد هم با فعالیت یا همکاری او جنگها به پیروزی رسیده بود.
در این ماجرا هم امام مجتبی مردانه حرکت کرد و نیروها را بسیج نمود. اما فعالیتهای بیست و چند ساله‌ی معاویه، اعم از پولهایی که ذخیره کرد وعناصر و نیروهایی که به عنوان حامی و طرفداری خود پرورش داد و افرادی که آنها را خرید و تبلیغاتی که انجام داد، زمینه را برای یک هجوم و حمله آماده ساخته بود. بعضی افرادی که باید همراه امام مجتبی می‌جنگیدند همان کسانی بودند که در جنگ صفین با علی بن ابی طالب (ع) آن طور بی‌وفایی کردند و درست در همان هنگام که جنگ به نفع آن حضرت در حال خاتمه بود، با حیله‌ی معاویه یک عده از اطرافیان امام فریب خوردند و حضرت را مجبور کردند که از جنگ دست بردارید.
اطرافیان امام مجتبی چنین مردمی بودند، در حالی که اطرافیان
(صفحه 134)
معاویه در شیطنت و در راه باطل خودشان بسیار ورزیده و کار کشته و آماده بودند و با نقشه عمل می‌کردند. امام مجتبی (ع) متوجه شد این مردمی که باید از او حمایت کنند پراکنده شده‌اند و اگر بخواهند مقاومت کند، مطمئنا لشکر معاویه لشکرش را شکست می‌دهد و بعد با قدرت سرزمین کوفه و سایر نواحی را تصرف می‌کند، و سردار فاتحی که با

پیروزی و غلبه سرزمینی را فتح کند به خود حق می‌دهد هر چه بیشتر هدفهای خود را پیش ببرد و هر چه بخواهد کشتار کند. امام مجتبی از مرگ و شهادت نمی‌ترسد اما بر سر یک بزنگاه قرار گرفته است که یا باید در این موقعیت حساس یک امتیاز بگیرد و یا مقاومت بی فرجامی بکند که مسلما به دنبالش شکست و تاخت و تاز عجیب معاویه بعد از پیروزی خواهد بود.
البته در مقایسه با حسین بن علی (ع) موقعیت، طرز عمل و زمینه‌ی کار به کلی با هم تفاوت دارد. در اینجا حکومتی به دست امام حسن (ع) و حکومتی به دست معاویه است و دو حاکم با هم می‌جنگند، اما در زمان امام حسین سلام الله علیه حکومت به دست یزید بود و از داخل امت اسلامی یک نفر علیه حکومت قیام کرد که می‌خواست حکومت ظلم و جور را ساقط کند. پس حساب آن نهضت با حساب این درگیری و برخورد متفاوت و جداست.
معاویه اگر پیروز می‌شد به خود حق می‌داد که اهداف بنی امیه را زنده بکند و نقشه‌هایی را که سالها به فکرش بودند جامه‌ی عمل بپوشاند. امام حسن (ع) برای جلوگیری از تاخت و تاز و کشتارهای
(صفحه 135)
بی حساب او و پایمال شدن حقوق مردم و احکام الهی در چنین شرایطی پیمان صلح را با چند ماده‌ی بسیار جالب امضا کرد. او فرمود من به شرطی کناره گیری می‌کنم که تو بر طبق حکم خدا و سنت پیغمبر عمل کنی، متعرض هیچ یک از شیعیان و آل علی و مردان حق نشوی، حقوق مردم را پایمال نسازی و بین آنان با ظلم و عدوان عمل نکنی. بعد یکی از مهمترین و حساس‌ترین موادی که امام حسن مجتبی در قرارداد صلح می‌گنجاند این جمله است که برای بعد از خود کسی را جانشین انتخاب نکنی و بگذاری مردم کسی را انتخاب کنند.
بنابراین مسئله به این صورت است که معاویه پنج سال، هفت سال یا ده سال به حکومت خود ادامه بدهد، اما بعد زمام امور به دست خود مردم باشد و آنها یک نفر را انتخاب کنند. بنابراین طبق قرارداد صلح باید حدود و حقوق مردم و احکام الهی محفوظ باشد و حکومت معاویه در خاندان خودش موروثی نشود. البته این موضوع محتاج بحث وسیع تری است.

امام، الگویی برای نهضتهای بنی الحسن
مقصود این بود که این قضیه را به نهضتهایی که بنی الحسن کردند مربوط کنیم. ما می‌بینیم فرزندان امام حسن (ع) این موضوع را در خانواده یاد گرفته بودند که باید در موقع مناسب علیه دستگاه ظلم و جور قیام و ایستادگی کرد. آیا امام مجتبی بعد از کناره‌گیری
(صفحه 136)
به سادگی با معاویه ساخت و زیر بار حکومت معاویه و مظالم او رفت؟ خیر. امام مجتبی بعد از امضای قرارداد صلح حرکت کرد که به جانب مدینه برود، غائله‌ی کوچکی اتفاق افتاد و عده‌ای از خوارج علیه معاویه قیام کردند. معاویه فوری به امام نامه نوشت که شما اول با این دسته خوارج که علیه من قیام کرده‌اند بجنگ و آنان را سرکوب کن سپس به مدینه برو. امام مجتبی نوشت اگر بنا باشد با کسی بجنگم، اول با تو می‌جنگم. تو فکر کردی من که از حکومت کناره‌گیری کردم برای آن بود که در اختیار تو باشم و هر دستوری که تو دادی انجام بدهم؟ و امام فرمان را قبول نکردند.
در طول این ده سال تقریبا وجود امام حسن (ع) سد بزرگی برابر معاویه بود. معاویه خونریزی و پایمال کردن حدود الهی و ظلم از شهادت امام حسن مجتبی است. یعنی تا امام مجتبی زنده است، خودش را در برابر ایشان نمی‌بیند. امام با او قرارداد بسته و اگر چه او به قرارداد عمل نکرد و بخشی از آن را زیر پا گذاشت ولی از قدرت و نفوذ و موقعیت امام مجتبی مخصوصا با توجه به پیمانی که بسته است می‌ترسد و لذا توطئه می‌کند. چرا او امام مجتبی را شهید کرد؟ اگر امام مجتبی یک آدم سازشکار بود چرا باید شهید می‌شد؟ شهادت امام مجتبی با توطئه معاویه دلیل بر این است که ایشان برای حکومت معاویه خطرناک بودند.
(صفحه 137)

نقش فرزندان امام حسن در گسترش نهضت حسینی

در زمان بنی عباس قیامهای بنی الحسن زیاد شد و نفس زکیه، عبدالله بن حسن، ابراهیم بن حسن و دیگران قیام کردند. بعضی از این قیامها و نهضتها هم خیلی وسعت و دامنه پیدا می‌کرد. حتی شهید فخ، حسین بن علی بن الحسن، هم از فرزندان امام حسن (ع) است که در مدینه قیام کرد و بعد در مکه دامنه‌ی قیامش را گسترش داد و در نهایت در این راه شهید شد. بنابراین سادات بنی‌الحسن پرچمداران نهضتهای آل علی علیه حکومتهای ظلم و جور بنی عباس بودند. منصور عباسی از کسانی بود که به شدت با بنی الحسن درافتاد و دستور داد تمام این قیامها را سرکوب و افرادی را که حامی این قیامها و نهضتها بودند دستگیر کنند. البته دستگیریها هم خیلی ساده تمام نمی‌شد و گاهی با مقاومتهای شدید همراه بود و مدتها طول می‌کشید. هر گوشه‌ای که فردی از بنی الحسن قیام می‌کرد تا دو سه سال نهضت خود را ادامه می‌داد و گاهی هم دعوتها مخفی بود. ولی بالاخره منصور عده‌ای از سادات بنی‌الحسن را دستگیر کرد و آنان را به پایتخت خود آورد. در آنجا می‌خواست عمل خودش را برای مردم توجیه کند- و این خود مسئله‌ای است که ظالمی به افراد موجه و معتبر و با شخصیت ظلم می‌کند و بعد می‌خواهد نزد مردم حق را به جانب خود بدهد- و لذا بالای منبر رفت و برای مردم سخنرانی کرد. او اولین کسی بود که این تهمت را به ساحت پاک امام حسن (ع)

(صفحه 138)

زد و گفت کناره‌گیری حسن بن علی سازش با معاویه و به خاطر پول گرفتن از او بود. منصور دوانقی می‌خواست دستگیری و زندانی کردن بچه‌ها و بچه‌زاده‌های امام حسن (ع) را توجیه کند، از این رو چندین مورد حرف و شایعه را درباره‌ی امام مجتبی بیان کرد.

تحریف شخصیت واقعی امام حسن
یکی از افتراهایی که درباره‌ی امام حسن (ع) معروف است این است که می‌گویند امام حسن مجتبی زن زیاد گرفته و زیاد طلاق داده است. این حرف را شاید خود شیعیان و طرفداران امام حسن هم بگویند، حتی در کتابهای روایی و تاریخی شیعه هم نقل شده است، تا جایی که این تعبیر را از قول علی بن ابی طالب (ع) نقل کرده‌اند که می‌فرمود شما به فرزند من زن ندهید، برای اینکه او مطلاق است یعنی زیاد طلاق می‌دهد. آدم نمی‌داند این توطئه و شایعه از کجا پیدا شد. در تحقیقی که انجام گرفت متوجه این قضیه شدند اولین کسی که این شایعه را درست کرد منصور عباسی بود. این یک توطئه و یک تهمت سیاسی در برابر نهضت فرزندان امام حسن (ع) بود. او می‌خواست با این کارها امام حسن (ع) و فرزندان او را سرکوب کند. در اینجا متن جمله هایی را که منصور در سخنرانی اول خودش در برابر مردم علیه امام مجتبی گفت بیان می‌کنم تا ملاحظه کنید که این شایعه از چه زمانی پیدا شده است و چگونه گاهی با دسیسه و توطئه سیاسی اتهاماتی در تاریخ شایع می‌شود و بعد یک عده
(صفحه 139)
ندانسته زبان به زبان این جملات را نقل می‌کنند و حتی دوستان ممکن است بعدها آن را تکرار کنند.
منصور عباسی در شهر هاشمیه، در حالی که عبدالله بن حسن ابن الحسن و برادران و همراهانش را دستگیر کرده بود، بالای منبر برای مردم صحبت کرد و گفت: «ابتدا که بچه‌های ابی طالب روی کار آمدند ما با آنان کاری نداشتیم». می‌خواهد بگوید وقتی که علی بن ابی طالب روی کار آمد ما آل عباس گفتیم که حکومت مال آنان باشد. «بعد او صاحب قدرت شد اما چیزی نگذشت که به حکومت حکمین تن داد». اشاره‌ی او به ماجرای صفین و غائله‌ای است که پیش آمد. «و در نتیجه امت اختلاف کرد و بین جامعه‌ی اسلامی تفرقه ایجاد شد و بعد عده‌ای از نردیکان علی بر سر وی ریختند و او را کشتند». با آنکه می‌دانیم علی بن ابی طالب (ع) به دست ابن ملجم کشته شد و او هم از خوارج بود. درست است که خوارج اول از یاران علی (ع) بودند، ولی بعدها به عنوان دشمنان سرسخت آن حضرت ظاهر شدند وتوطئه‌ها کردند و سرانجام حضرت به دست عبدالرحمن بن ملجم شهید شد. اما این مطلب را به قدری لوث می‌کند که می‌گوید بلی، ما صبر کردیم ببینیم آل علی چه کار می‌کنند، علی بن ابی طالب حکومت را صاحب شد و بعد از چند سال به حکومت حکمین تن داد، و مسئله را این

طور کوچک می‌کند.
از اینجا به بعد می‌خواهد فرزندان امام حسن (ع) را به نظر خودش تحقیر کند و شکنجه‌هایی را که می‌خواهد در زندان نسبت
(صفحه 140)
به آنان اعمال نماید توجیه کند. او می‌گوید: «بعد حسن بن علی روی کار آمد. او مرد حکومت و مرد کار نبود. معاویه مقداری پول به او داد و او هم پول را گرفت و از حکومت کناره گیری کرد». در حالی که امام حسن (ع) در یکی از مواد صلح نامه بیان داشته بود که من از پولی که (ظاهرا پنج میلیون درهم بود) در بیت المال کوفه مانده است هیچ چیز در اختیار تو نمی‌گذارم. به این ترتیب امام حسن (ع) می‌خواست خودش را خلع سلاح نکند. فردا شیعیان و دوستان علی و افراد وفادار و حق خواه، حامی و یار و یاور و کمک کار می‌خواهند و نمی‌شود آنان را رها کرد. بعد هم منصور این طور تهمت می‌زند که: «معاویه دسیسه کرد و حسن بن علی را فریب داد و گفت من تو را ولیعهد خودم قرار می‌دهم و بعد از من حکومت از آن توست». در حالی که امام در قرارداد آورده بود من به شرطی کنار می‌روم که دیگر کسی را جانشین تعیین نکنی تا حکومت در خاندان بنی امیه نماند و بعد از معاویه مردم کسی را انتخاب کنند. منصور ادامه می‌دهد: «معاویه او را از حکومت خلع کرد»، در حالی که خود امام حسن (ع) طبق قرارداد کناره‌گیری فرمود. جمله‌ی مورد استشهاد ما این است که منصور بیان داشت: «وَ اَقْبَلَ عَلَی النّساءِ یتَزَوَّجَ الیومَ واحده و یطَلِّقُ غداً اُخری» یعنی «آن وقت(امام حسن)دست از حکومت برداشت و به مدینه رفت و شروع به ازدواج کردن نمود، امروز یک زن می‌گرفت و فردا طلاق می‌داد». در حالی که در تمام تاریخ زندگی حضرت یک عده از محققان جستجو کردند و گفتند در دو جا نقل شده است که امام حسن (ع) همسر خود را طلاق داده: یک مورد
(صفحه 141)
وقتی بود که همسرش در منزل و در روز شهادت علی بن ابی طالب (ع) اظهار شادمانی و خوشحالی کرد، که معلوم می‌شود او از خوارج و از دشمنان علی بوده است و بعد امام حسن (ع) فرمود من حاضر نیستم سرم را با یک پاره آتش جهنم بر یک بالین بگذارم، بنابراین او را طلاق داد؛ یک مورد دیگر هم مربوط به یکی از همسران امام حسن (ع) است که از خوارج بود. بنابراین دو مورد طلاق بر مبنای اعتقادی انجام شد، یعنی به این خاطر که کشف شد همسر امام دشمن خاندان علی (ع) و عقیده‌اش عقیده‌ی دیگری است.
خوب است از کسانی که می‌گویند امام امروز زن می‌گرفت و فردا طلاق می‌داد پرسیده شود که در تاریخ نام چند تا از این زنان ثبت شده است؟

این موضوع را سیصد و پنجاه سال بعد در بعضی از تواریخ شایع کردند و نوشتند. اگر این موضوع صحت داشت می‌بایست در سال چهلم یا پنجاهم و یا در اولین تواریخ نظیر تاریخ یعقوبی، تاریخ طبری و یا مروج الذهب مسعودی نوشته شده باشد. چرا در تواریخی که در ابتدای تاریخ اسلام نوشته شده و حوادث دقیق تاریخ اسلام را ذکر کرده‌اند این مسئله نیامده است؟ آنگاه بعد از چند صد سال این جمله را یک عده نقل کردند و بعد هم. معلوم شد که ریشه‌اش در زمان منصور عباسی بوده است، آن هم درست در زمانی که فرزندان امام حسن (ع) علیه او قیام کردند. منصور نامه‌ای به صاحب نفس زکیه، محمد بن عبدالله بن حسن، نوشت و در آن این تهمتها را تکرار کرد که این پدر و جد شما
(صفحه 142)
بود که این طور با معاویه ساخت و این طور پول گرفت. او این نامه را زمانی نوشت که خبردار شد محمد بن عبدالله بن حسن مقدمات دعوتی را فراهم ساخته و افرادی را آماده کرده است تا نهضت خودش را علیه منصور و علیه دستگاه بنی عباس شروع کند.
به این ترتیب ملاحظه شد که اولا خود امام حسن در تمام دوران زندگی همیشه درگیری، برخورد و آمادگی برای دفاع از اسلام داشته است و اگر در شرایط خاصی اقتضاء می‌کرده امتیازهایی به نفع حفظ اسلام بگیرد و با آن امتیازها از جنگی که مطمئن است نافرجام و توأم با شکست و به ضرر اسلام است دست بردارد، این به معنای سازش نیست.

عناصر حماسی و انقلابی در زندگی امام کاظم
بر اساس بعضی نقلها هفتم صفر مصادف با میلاد امام کاظم (ع) است. دوران امامت حضرت امام کاظم (ع) یک دوران طولانی و حدود سی و شش سال بود. در زمان منصور حضرت به منصب و مقام امامت رسید. دوران امامت حضرت تا زمان هارون که با توطئه‌ی او حضرت شهید شد، ادامه داشت. در مورد امام موسی کاظم آنچه بیشتر مورد توجه است و زیاد تکرار می‌شود زندانیهایی است که امام گرفتار آنها شدند. ما معمولا حوادث حماسی و انقلابی تاریخ خودمان را به رنگ احساسی و عاطفی درمی‌آوریم و سعی داریم جنبه‌های مثبت این حوادث را تبدیل به جنبه‌های عاطفی و یا منفی
(صفحه 143)
بکنیم. معمولا در ذکر مصیبت امام موسی کاظم آن جنبه های مظلومیت و فشارهای زندان و آن مناجاتهایی که مثلا گاهی حضرت دعا می‌کند خدایا مرا از این زندان نجات بده، مکررا ذکر می‌شود، همان طور که درباره‌ی حضرت علی بن حسین امام زین‌العابدین عرض کردم.
چهره‌ای که از امام موسی کاظم برای ما ترسیم کرده‌اند چهره‌ای است که از آن مظلومیت، ضعف، ناراحتی، پژمردگی و نظایر آن جلوه می‌کند..واقعا اگر امام کاظم فردی بود که فقط به عبادت، نماز، دعا، ختم(قرآن)و نظایر این چیزها اهمیت می‌داد دلیل نداشت که در گوشه‌ی زندان بسر برد. نماز خواندن، دعا، مناجات و این طور مسائل ایجاب نمی‌کرده است که امام را از مدینه به بصره و از بصره به بغداد و از این زندان به آن زندان منتقل کنند و یا زندانبانان عوض شوند و سختگیریهای مختلف نسبت به ایشان اعمال شود و یا مأموران در تمام مدتی که حضرت در مدینه زندگی می‌کردند مراقب ایشان باشند و پی در پی علیه حضرتش گزارش تهیه و ارسال کنند. چرا نباید روح این عناصر حماسی و انقلابی تاریخ اسلام که فقط اشارات کوتاهی به آن شد، در تاریخ ما و در بین ما و در برداشتهای ما و برای بیداری ملت اسلامی تجلی کند؟
می‌گویند منصور به خاطر آنکه بسیار با آل حسن درافتاده و فرزندان امام حسن (ع) را شکنجه کرده و زندانهای بسیار سختی برای آنان قرار داده بود، به صلاح نمی‌دانست که با فرزند امام حسین (ع) هم درگیر شود. از این رو ابتدا با حضرت موسی بن جعفر از در مسالمت
(صفحه 144)
وارد شد که به عنوان نمونه به ذکر یکی از برخوردهای منصور با امام

می‌پردازم:
حضرت موسی بن جعفر در ایام حج به مکه می‌رفتند و خلیفه هم برای انجام اعمال حج به مکه می‌رفت و پس از بازگشت، به مدینه می‌آمد و با آل علی از جمله حضرت موسی بن جعفر ملاقات می‌کرد. در یکی از ملاقاتها از حضرت موسی بن جعفر خیلی تجلیل کرد و به ایشان احترام گذاشت. او قبل از آنکه امام وارد شود به فرزندان خود دستور داد وقتی امام آمدند، احترام بگذارید و ایشان را در جای بالا بنشانید و از ایشان تجلیل کنید. بعد هم که امام وارد شد جای خودش را با کمال احترام به ایشان داد و در پایان هم امام را بدرقه کرد و پیشانی حضرت را بوسید. بچه‌های او خیلی تعجب کردند و پرسیدند: چرا این قدر احترام کردی؟ پاسخ داد: او امام، پیشوا، خلیفه و جانشین پیغمبر و حجت خداست. گفتند: اگر او حجت خدا و امام است پس تو چه کاره‌ای؟ گفت: خلیفه و امام واقعی آنان هستند و حق مال آنهاست، اما ما با زور و ستم توانستیم حکومت را قبضه کنیم و بر گرده‌ی این مردم سوار شویم. و بعد گفت: ای فرزندان من، اگر روزگاری بدانم حتی این آقا با حکومت من در می‌افتد، همان سری را که بوسیدم از بدن جدا می‌کنم. و گفت: «الملک عقیم» یعنی حکومت و خلافت نازا است، بنابراین قوم و خویش و نزدیکی و قرابت سرش نمی‌شود.
بیت المال مسلمین در دست خلفا بود و می‌بایست از این بیت المال به مردم می‌دادند. می‌گویند زمانی خلیفه پول کمی برای
(صفحه 145)
حضرت موسی بن جعفر فرستاد، پسرش اعتراض کرد و گفت: شما برای بعضی افراد گمنام و خیلی معمولی پولهای زیاد فرستادید، چطور شد که برای حضرت موسی بن جعفر که این همه از او تعریف کردید پول اندکی فرستادید؟ پاسخ داد: این خانواده باید در تنگدستی بسر برند، اگر امکانات مالی آنان زیاد بشود من هیچ تأمین ندارم که فردا صد هزار شمشیر زن شیعه را علیه ما بسیج نکند. دقت کنید که او از این موضوع چگونه برداشتی دارد، یعنی این احساس را دارد که اگر فرصت و امکاناتی به دست حضرت موسی ابن جعفر بیفتد ممکن است از داخل جامعه و امت اسلامی علیه حکومت ظلم و جور او اقدام کند. اگر بنا بود حضرت موسی بن جعفر همان طوری باشد که برای ما ترسیم شده است و در ذهن ما تجلی می‌کند، خلیفه نباید از حضرت این طور واهمه داشته باشد و صحبت از صد هزار شمشیر زن شیعه بکند.
در هر حال دوران منصور سپری شد و خلفای دیگر روی کار آمدند تا دوران هارون الرشید رسید. هارون بر اساس گزارشهایی که مکرر می‌شنید و به خاطر واهمه‌ای که داشت می‌گفت اگر ما اجازه بدهیم امام در مدینه باشد،

کم‌کم مردم را دور خود جمع خواهد کدر و کاری خواهد کرد که علیه ما ایجاد زحمت بشود. این امر و دهها نمونه نظایر آن، و این موضوع که هیچ یک از ائمه‌ی ما با مرگ طبیعی از دنیا نرفتند بلکه با توطئه و دسیسه‌ی خلفا و حکام جور مسموم و شهید شدند، دلیل آن است که از حکومتهای ظلم راضی نبودند و با خلفای جور دمساز نمی‌شدند و با آنان سازش نمی‌کردند بلکه دائم
(صفحه 146)
در صدد بودند تا در موقعیتهای مناسب علیه ظلمها و طغیانها نهضت و قیامی بپا کنند. از این رو هارون که به مدینه رفته بود دستور داد حضرت موسی بن جعفر را دستگیر کنند، سپس چند محمل آماده سازند و هر کدام به طرف شهری روانه شود تا مردم نفهمند حضرت موسی بن جعفر را به کدام طرف برده‌اند، زیرا امام در بین مردم نفوذ، محبوبیت و موقعیت بالایی داشت و ممکن بود مردم حرکت کنند و امام را از چنگ مأموران نجات دهند. امام را به طرف بصره بردند و در آنجا مدتی حضرت زیر نظر والی آن سرزمین زندانی بود. هارون مکرر به او نامه می‌نوشت که حضرت را شهید کند، ولی او جواب می‌داد که از امام جز خوبی، صفا، معنویت، عبادت و حالات لطیف روحی چیزی ندیده است و زیر بار نمی‌رفت.

نفوذ معنوی امام در میان مردم
در خصوص زندان رفتنهای موسی بن جعفر (ع) ماجراها نقل می‌کنند. حضرت هر کجا وارد می‌شدند آن محیط را بر اثر عبادتها، پاکی و خلوص و صفای خود عوض می‌کردند. از جمله حوادثی که نقل می‌کنند ماجرای کنیزکی است که گویا بسیار زیبا بوده و هارون دستور داده بود او را مخصوصا به عنوان مراقب حضرت به داخل زندان بفرستند که مثلا برای حضرت غذا ببرد یا وسایل ایشان را آماده کند. شاید هم نظر هارون این بود که امام با دیدن چهره‌ی زیبای کنیزک به او اظهار علاقه‌ای بکند و در نتیجه بهانه‌ای برای کوبیدن
(صفحه 147)
حضرت به دست آورد. چندی گذشت و این کنیزک به داخل زندان حضرت موسی بن جعفر رفت و آمد داشت. بعدها مأموران را فرستادند که ببینند این کنیز چه می‌کند، دیدند که او مرتب سر بر خاک می‌گذارد و سجده‌های طولانی می‌کند و «سبوح سبوح» و «سبحانک اللهم بحمدک» و «سبحانک، سبحانک، سبحانک» می‌گوید و مشغول ذکر است و حالاتی دارد و صفای روحی پیدا کرده است. بعد هم که از آن زندان منتقل شد، زندگی توأم با ذکر و توجه به خدا و با سجده‌های طولانی داشت. علت را از او سؤال کردند، پاسخ داد که این درس را از امام خودم حضرت موسی بن جعفر گرفتم. یعنی کسی را که فرستاده بودند تا به وسیله‌ی او امام را متهم کنند، مایه‌ی افتخار و نفوذ بیشتر امام شد. هر خانواده‌ای که مطلع می‌شد امام این گونه نفوذ معنوی و روحی دارد، محبتش نسبت به حضرت زیادتر می‌شد.
بارها برای امام پیغام می‌بردند که هارون گفته است اگر شما اظهار ندامت و پشیمانی کنید یا از هارون عذرخواهی کنید ما شما را آزاد می‌کنیم. امام می‌فرمود: من اظهار پشیمانی از چه بکنم؟ مگر جرمی مرتکب شده‌ام؟ دیگرانند که باید اظهار ندامت و پشیمانی کنند.
امام را از این زندان به بغداد فرستادند و تحویل برمکیان دادند. حضرت ابتدا در خانه‌ی یحیی بن خالد بود، بعد هم فضل بن یحیی میزبان ایشان بود. مجموع دوران زندان امام حداقل سه چهار سال بوده و ممکن است بیشتر هم طول کشیده باشد. در این مدت سه
(صفحه 148)
چهار بار و شاید بیشتر زندان ایشان عوض شد دلیلش هم این بود که هر کجا امام وارد کند امام را به شهادت برسانند ولی آنها زیر بار نمی‌رفتند،

بلکه بیشتر علاقه‌مند و محب آل علی می‌شدند، تا بالاخره امام را تحویل زندان سندی بن شاهک داد. او آدم جانی و سختگیری بود و ظلم و جورهای فراوانی نسبت به آن حضرت روا داشت و بالاخره هم حاضر شد تن به این جنایت بزرگ بدهد و امام را مسموم و شهید بکند.
دنباله‌ی این ماجرا هم برای ما یک فراز آموزنده‌ی تاریخی، بیدار کننده و روشنگر است. بعد از آنکه امام در زندان شهید شد هارون اصرار داشت آن را مرگ طبیعی جلوه دهد. در بعضی نقلها هست که جنازه‌ی امام را در بازار یا در سر جسر بغداد و در گذرگاههای عمومی گذاشتند و مرتب اعلام می‌کردند که: مردم، بیایید امام را ببینید که با شکنجه از دنیا نرفته و آثار زخم و جراحتی در بدنش نیست. چرا به این امر اصرار داشتند؟ چون اگر مردم می‌فهمیدند که هارون این جنایت را مرتکب شده است احتمال داشت شورش و طغیانی در جامعه به وجود آید و مردم حرکتی انجام دهند. این گونه موارد دلایلی بر نفوذ عمیق معنوی دودمان علی (ع) و حضرت موسی بن جعفر (ع) در بین مردم بود. سپس مردم جمع شدند و با تجلیل و احترام پیکر پاک امام را تشییع کردند (1) حضرت موسی
(صفحه 149)
ابن جعفر مدتی در زندان بسر برد در حالی که دلهای زیادی مشتاق ایشان بودند، ولی در زمان حیات امام این هیاهو و اضطراب و ازدحام وجود نداشت، اما بعد از آنکه ایشان از دنیا رفت مردم ازدحام کردند و تشییع بسیار باشکوهی انجام شد و به نحوی که برای تشییع پیکر مطهر امام شهر به حرکت درآمد. امام را در جایی که امروز «کاظمین» معروف است و اسم شهر هم از لقب امام کاظم گرفته شده است به خاک سپردند. هارون هم که دشمن سرسخت و قاتل امام بود، برای سرپوش گذاشتن به جنایات خود و بهره برداریهای سیاسی، مجبور شده بیاید گریه کند و احترام و تشییع کند. البته کم کم متوجه حقیقت امر شدند و فهمیدند که ماجرا از چه قرار است.
(1) اما اینکه مردم معمولا بعد از مرگ کسی به یاد او می‌افتند خصوصیتی است که وجود دارد. مدفن علی بن ابی طالب (ع) در زیر گنبد و بارگاه نجف مورد احترام است، مدفن حسین بن علی (ع) در کربلا مورد احترام است، اما مادامی که علی بن ابی طالب و حسین بن علی علیهما السلام زنده بودند آیا مردم ایشان را می‌دانستند؟.

خلاصه‌ی بحث
خلاصه‌ی عرایضم این شد که نهضت حسین بن علی (ع) در تاریخ اسلام گسترش پیدا کرد و علیه بنی امیه و بنی عباس اقداماتی انجام شد و مخصوصا اولاد امام حسن (ع) علیه بنی عباس مبارزات و اقداماتی کردند، به همین دلیل هم منصور عباسی علیه امام حسن (ع)
(صفحه 150)
اتهاماتی را در بین مردم شایع کرد. امام حسن مجتبی (ع) شخصیتی رزمنده، مقاوم، فداکار و شجاع بود و در شرایط خاصی بهترین راه را برای حفظ و گسترش اسلام و گرفتن امتیاز به نفع اسلام جامعه انتخاب کرد، و معنای آن صلح، ضعف و زبونی نبود بلکه موقع شناسی و استفاده از فرصت بود. دشمن قیامهای فرزندان امام حسن (ع) را بد تعبیر کرد و آن را به گونه‌ای دیگر برای مردم بیان داشت، در تاریخ هم این مسئله واژگونه تفسیر شد به نحوی که هنوز آثار آن در روحیه‌ی یک عده باقی مانده است. همچنین عرض شد که ائمه و پیشوایان دینی ما همواره و در همه‌ی دورانها بیدار بوده‌اند و از این رو همیشه دستگاههای حکومت جور، ائمه‌ی ما را مراقب و ناظر احوال خودشان می‌دانستند و آنان را عوامل خطرناکی علیه خودشان می‌دیدند. اگر چه ائمه‌ی ما طالب محیطی توأم با عدل و حق و آرامش بودند اما وقتی محیط را محیط ظلم و انحراف و خودخواهی می‌دیدند همیشه آن حالت آماده باش و آمادگی را داشتند، حکومتها هم تشخیص می‌دادند که وجود ائمه‌ی ما برای آنان خطرناک است و لذا برای شهید کردن آنان توطئه می‌کردند. زندان رفتن حضرت موسی بن جعفر (ع) یکی از بزرگترین دلایل ماست مبنی بر اینکه امام مردی بوده است که با ظلم بنی عباس سر سازگاری نداشت و طرفدار حق و عدالت بود و دشمن برای محدود کردن او به گوشه‌ی زندان انداخت. با وجود این، موقعیت امام برجسته و نفوذ معنوی او در جامعه زیاد بوده است، به نحوی که دشمن با دسیسه‌های فراوان می‌کوشید تا بر روی جنایات خود
(صفحه 151)
سرپوش بگذارد و در عین حال از اظهار علاقه‌ی خود به خاندان علی (ع) بهره برداری کند. والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

27- زندگانی حضرت امام حسین علیه‌السلام و داستان کربلا و عاشورا(گزیده منتهی الامال)

مشخصات کتاب

سرشناسه :استادی رضا، ۱۳۱۶ - ، گردآورنده عنوان و نام پدیدآور :زندگانی حضرت امام حسین علیه‌السلام و داستان کربلا و عاشورا: گزیده‌ای از منتهی الامال محدث قمی ره / به‌کوشش رضا استادی
مشخصات نشر : قم دفتر نشر برگزیده ۱۳۸۰.
مشخصات ظاهری :ص ۲۷۲
شابک : 964-5971-70-5۱۱۰۰۰ریال ؛ 964-5971-70-5۱۱۰۰۰ریال ؛ 964-5971-70-5۱۱۰۰۰ریال ؛ 964-5971-70-5۱۱۰۰۰ریال وضعیت فهرست نویسی :فهرستنویسی قبلی یادداشت :این کتاب برگزیده و متن ساده شده کتاب "منتهی الامال فی تواریخ النبی و الال تالیف عباس قمی می‌باشد
یادداشت :پشت جلد به‌انگلیسی Reza ostadi. Chosen montakhag alanvar.
یادداشت :چاپ دوم تابستان ۱۳۸۲ :۱۱۰۰۰ ریال یادداشت :عنوان دیگر: زندگانی حضرت امام حسین علیه‌السلام گزیده‌ای از منتهی الامال
عنوان دیگر :زندگانی حضرت امام حسین علیه‌السلام گزیده‌ای از منتهی الامال
عنوان دیگر :گزیده‌ای از منتهی الامال محدث قمی ره
عنوان دیگر :منتهی الامال فی تواریخ النبی و الال برگزیده عنوان دیگر :زندگانی حضرت امام حسین علیه‌السلام گزیده‌ای از منتهی الامال موضوع :حسین‌بن علی ع ، امام سوم ۶۱ - ۴ق -- سرگذشتنامه موضوع :واقعه کربلا، ق ۶۱
شناسه افزوده :قمی عباس ۱۳۱۹ - ۱۲۵۴. منتهی الامال فی تواریخ النبی و الال برگزیده رده بندی کنگره :۴/BP۴۱/الف۵۱۶ز۹
رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۵۳
شماره کتابشناسی ملی :م۷۹-۳۲۵۴

مقدمه

- روز سوم شعبان سال چهارم هجری، در بیت عصمت و طهارت نوزادی متولد شد که ولادتش قلبها را مسرور و دیده‌ها را گریان ساخت.
کودک را نزد رسول خدا (ص) آوردند.
پیامبر گرامی در گوش راستش اذان و در گوش چپش اقامه گفت و او را حسین نامید.
جبرئیل و فرشتگان آسمانها برای تهنیت و شاد باش به محضر رسول خدا (ص) نازل می‌شدند و تولد این نوزاد را تبریک می‌گفتند؛ ولی آنان حامل پیام دیگری نیز بودند، خبری که رسول خدا (ص) را بشدت متأثر کرد و اشک از دیدگانش جاری شد: این کودک را امت تو به قتل می‌رسانند! امام حسین (ع) یک ساله بود که فرشتگان بسیاری بر نبی مکرم اسلام نازل شدند و عرض کردند: یا محمد! همان ستمی که از قابیل بر هابیل وارد شد، بر فرزندت (حسین) وارد می‌شود و همان اجری که به هابیل داده شد، به حسین داده می‌شود و عذاب کنندگانش همچون عذاب قابیل خواهد بود! از این رو، رسول خدا (ص) می‌فرمود: خداوندا! هر کس حسین مرا ذلیل می‌کند، خوار و ذلیلش کن و هر که حسینم را می‌کشد، او را به مقصودش نائل مفرما! رسول خدا (ص) به انحاء و طرق مختلف، مراتب فضیلت و منزلت فرزند خود، حسین- علیه السلام- را به امت گوشزد می‌فرمودند.
گاه به زبانی فراگیر، تمامی اهل بیت را می‌ستود و گاه درباره امام حسن و امام حسین- علیهما السلام- سخنانی بیان می‌فرمودند و گاه در خصوص امام حسین- علیه السلام- اشاره نموده، مقامش را یادآور می‌شدند تا حجت بر همگان تمام شود و حق از باطل مشخص گردد، گاهی نیز در مقابل چشمان مردم، گلوی کودک و دهان او را می‌بوسیدند و یا زمانی که در سجده نماز بودند و سنگینی کودک را بر دوش خود احساس می‌کردند، به احترامش سجده را طول می‌دادند تا جایی که نمازگزاران گمان می‌کردند وحی الهی نازل شده است.
آری، کسانی که پس از این، در سال 61 هجری، خون حسین (ع) را به گردن گرفتند، در زمان طفولیت آن حضرت، چه بسا کودکان و یا جوانانی بودند که سخنان پیامبر (ص) را نمی‌شنیدند و یا با بی‌اهمیتی گوش می‌کردند و ممکن بود از یادشان محو شود؛ ولی آنچه با چشم دیده می‌شود، در دلها می‌ماند.
کودک همچنان رشد می‌کرد تا زمان رحلت جد گرامیش، رسول خدا، محمد

مصطفی (ص) فرا رسید و پس از آن، پدر را خانه نشین و مادر را از دست رفته و برادر عزیزش را مسموم دید در این حال، بنا به امر الهی، بار امامت را بر دوش گرفت تا چراغی در تاریکیهای جهالت و پرچمی در مسیر هدایت باشد.
امامت آن حضرت، مقارن با باقیمانده ایام خلافت معاویه بن ابی سفیان بود.
در این مدت، هیچ حرکت علنی از ایشان سر نزد تا آنکه معاویه در ماه رجب سال 60 هجری به هلاکت رسید.
وی لحظاتی پیش از مرگ، فرزندش یزید را طلبید و به او چنین گفت: پسرم! من گردنکشان را به اطاعت تو واداشته، سراسر کشور را زیر فرمان تو درآوردم و از همه برایت بیعت گرفتم؛ ولی از سه نفر بر تو بیمناکم و می‌ترسم با تو مخالفت کنند: اول عبدالله بن عمر (فرزند عمربن خطاب، خلیفه دوم)، دوم عبدالله بن زبیر و سوم حسین بن علی.
اما عبدالله بن عمر: گرچه با تو بیعت نکرده است، ولی دلش با توست.
او را به طرف خود جذب کن و در صف یارانت داخل نما.
و اما عبدالله بن زبیر را اگر توانستی قطعه قطعه کن؛ چرا که او روباهی مکار و حیله گر است و برای نابودیت از هیچ کوششی فروگذار نخواهد کرد! و اما حسین بن علی؛ تو او را خوب می‌شناسی؛ او پاره تن پیغمبر و تنها یادگار آن حضرت است.
من می‌دانم که اهل عراق او را به جنگ با تو می‌کشانند و سپس تنهایش می‌گذارند.
اگر بر او غلبه کردی، احترام پیامبر را درباره او رعایت کن و نسبت به او بد رفتاری نکن که او با ما نیز خویشاوندی و بستگی فامیلی دارد.
با هلاکت معاویه، تاریخ اسلام وارد مرحله جدیدی می‌شود و برگی خونین از تاریخ ورق می‌خورد.
یزید بن معاویه که جوانی عیاش، شرابخوار و بی‌سیاست بود، از ابتدا بنا داشت نگذارد کسی از مخالفینش زنده بماند؛ یا باید همه بیعت کنند و یا کشته شوند! او نامه‌ای به ولید بن عتبه، حاکم مدینه نوشت و به او دستور داد از همه برایش بیعت بگیرد و در مورد امام حسین (ع) تأکید کرد و گفت: اگر حسین از بیعت امتناع کرد، سر از تنش جدا کن و برای من بفرست! ولید بن عتبه پس از خواندن نامه، با مروان حکم به مشورت پرداخت و نظر او را جویا شد.
مروان گفت: قبل از آنکه خبر مرگ معاویه منتشر شود، حسین را احضار کن و از او بیعت بگیر، اگر امتناع کرد، بی درنگ او را بکش که اگر من جای تو بودم، همین کار را می‌کردم! ولید گفت: ای کاش من به دنیا نمی‌آمدم تا به چنین عملی اقدام کنم و خون حسین را به گردن بگیرم! سپس امام را

احضار کرد، امام حسین (ع) که خطر را احساس می‌کردند، به همراه جوانان مسلح نزد ولید رفتند تا در صورت لزوم، قادر به دفاع از خود باشند. ولید، خبر مرگ معاویه را به اطلاع حضرت رسانید و تقاضای بیعت کرد.
امام (ع) با این کلمات از بیعت خودداری کردند: بیعت، موضوع مهمی است که در خفا و پنهانی نمی‌توان انجام داد و حتما تو به بیعت سری من اکتفا نخواهی کرد و بیعت آشکار می‌خواهی.
ولید گفت: آری امام بار دیگر فرمودند: پس تا فردا صبح که مردم را برای این کار دعوت خواهی کرد صبر کن! مروان که در آنجا حاضر بود، خطاب به ولید ای ولید گفت: به حرفهای حسین گوش نکن و عذرش را نپذیر؛ اگر بیعت نکرد، او را زنده نگذار! امام بار دیگر فرمودند: وای بر تو ای پسر زن بدکاره! تو می‌خواهی دستور قتل مرا بدهی؟ - آنگاه خطاب به ولید، فرمودند: ای امیر! ما اهل بیت نبوت و معدن رسالتیم، فرشتگان به خانه ما رفت و آمد می‌کنند و رحمت خداوند به خاطر ما بر مردم گشوده می‌شود و پایان آن نیز به نام ما است، ولی یزید، مردی فاسق و شرابخوار و خونریز و متجاهر به فسق است و کسی مثل من با شخصی مثل یزید هرگز بیعت نخواهد کرد! با این حال، تا فردا صبح صبر کنید و در کار خود تأمل نمایید؛ من نیز تأمل خواهم کرد.
امام پس از این گفتار از منزل ولید خارج شدند.
صبحگاهان، امام- علیه السلام- از منزل بیرون آمدند و در راه با مروان ملاقات کردند.
مروان گفت: یا ابا عبدالله! من خیرخواه تو هستم؛ نصیحت مرا گوش کن تا سعادتمند شوی! امام پاسخ دادند: نصیحتت چیست؟ بگو تا بشنوم! مروان گفت: من به تو دستور می‌دهم با یزید بیعت کنی؛ چون به صلاح دنیا و آخرت توست! امام چنین فرمودند: إنا لله و إنا إلیه راجعون! الآن که امت پیغمبر، گرفتار خلیفه‌ای چون یزید شده، باید فاتحه اسلام را خواند! من از جدم رسول خدا (ص) شنیدم که می‌فرمود: خلافت بر خاندان ابوسفیان حرام است.
در این هنگام، مروان با عصبانیت از امام جدا شد و به راه خود ادامه دادند.
با این سخنان، حسین بن علی (ع) مخالفت علنی خود را با یزید بیان کردند و مبنای حرکات بعدی ایشان نیز همین فرمایشات بود؛ یعنی کوشش برای حفظ اسلام و جلوگیری از سلطه خلیفه‌ای چون یزید بر شوؤن مملکت اسلامی.

هجرت امام حسین از مدینه به مکه و دعوت اهل کوفه از ایشان

صبح روز بعد، سوم شعبان سال 60 هجری، محمد حنفیه، برادر امام حسین (ع) به منزل حضرت آمد و عرض کرد: برادر جان! تو از همه مردم نزد من عزیزتری و من خیرخواه تو هستم! تو، جان من، روح من، نور چشم من و بزرگ خاندان من هستی.
خداوند اطاعت تو را بر من واجب ساخته و تو را برتری داده است.
به نظر من باید هر چه می‌توانی از شهرها و مراکز قدرت یزید دوری کنی و نمایندگانی را به طرف مردم بفرستی و آنان را به بیعت خودت بخوانی.
من می‌ترسم که به یکی از این شهرها بروی و مردم دو دسته شوند و کار به جنگ بکشد و نخستین قربانی، تو باشی! امام پرسیدند: برادر جان! به کدام نقطه بروم؟ محمد حنفیه عرض کرد: به مکه برو و اگر اوضاع بر وفق مراد نبود، به مناطق کوهستانی برو؛ از شهری به شهری برو و ببین کار مردم به کجا می‌انجامد! امام حسین (ع) فرمودند: برادر جان! خیرخواهی کردی و امیدوارم نظرت صائب و پیشنهادت کارساز باشد؛ ولی برادر جان، به خدا قسم، اگر هیچ پناهگاهی نیابم و یار و یاوری نداشته باشم، هرگز با یزید بیعت نخواهم کرد! محمد حنفیه گریست و امام نیز با او به گریه افتادند.
سپس امام فرمودند: برادر جان؛ خدا به تو جزای خیر دهد! من اکنون با برادران و برادرزادگان و شیعیان خود عازم مکه هستم و مانعی ندارد که تو در مدینه بمانی و مسائل و رویدادهای اینجا را به من اطلاع بدهی! سپس کاغذ و دوات طلبیدند و این وصیت‌نامه را برای محمد حنفیه نگاشتند: بسم الله الرحمن الرحیم، این وصیتی است از طرف حسین بن علی بن ابی‌طالب به برادرش محمد، معروف به ابن حنفیه.
حسین بن علی گواهی می‌دهد که معبودی جز خداوند نیست.
او یکتا و بی شریک است و گواهی م؟ دهد که محمد، - صلی الله علیه وآله- بنده و رسول اوست که از جانب حق تعالی پیام حق را آورده است و گواهی می‌دهد که بهشت و جهنم حق است و ساعت قیامت به یقین فرا خواهد رسید و خداوند هر که را که در قبر باشد، برانگیخته خواهد کرد.
به هیچ وجه من به خاطر تفریح و تفرج، و یا به جهت استکبار، خود بزرگ‌بینی، فساد در زمین و ستمکاری خروج نکردم؛ بلکه تنها هدفم این است کÂخرابیهایی را که در امت جدم محمد- صلی‌الله علیه وآله- پدید آمده است اصلاح کنم.
من می‌خواهم امر به معروف کنم و از منکر و بدی نهی نمایم.

به سیره و روش جدم رسول خدا (ص) و پدرم علی بن ابی‌طالب - علیه السلام - عمل نمایم.
پس هر کس حرف مرا بپذیرد و به قبول حق قبول کند، خداوند سزاوارتر به حق است (و پاداشش با اوست) و هر که با من مخالفت کند، من صبر می‌کنم تا خداوند بین من و او به حق حکم کند که او احکم الحاکمین است.
ای برادر این سفارش من به توست ای برادر جز به نیروی خداوند توفیق نخواهم یافت؛ تنها به او توکل می‌کنم و فقط به درگاه او انابه می‌نمایم، والسلام علیک و علی من اتبع الهدی و لا حول و لا قوة إلا بالله العلی العظیم.
فرزند پیامبر، در دل شب و در حالی که این آیه را تلاوت می‌فرمود، از مدینه خارج شد: فخرج منها خائفا یترقب: موسی از شهر خارج شد در حالی که می‌ترسید و انتظار داشت او را تعقیب کنند (سوره قصص، آیه 21) این آیه جمله‌ای است که حضرت موسی (ع) هنگام خروج از شهر و فرار از چنگ فرعونیان بر زبان راند.
ابا عبدالله الحسین (ع) بقیه ماه شعبان و ماه رمضان و شوال و ذی قعده را در مکه ماندند.
افراد و شخصیتهای گوناگون، (چه کسانی که در مکه با حضرت ملاقات می‌کردند و چه آنان که در بین راه یا در مدینه با ایشان گفت گو می‌نمودند) پیشنهاد می‌کردند ایشان در مکه بمانند و بعضی مایل بودند آن جناب با حکومت مرکزی مصالحه نماید؛ ولی فرزند رسول خدا (ص) پاسخش این بود: من از طرف رسول خدا (ص) مأموریتی دارم که باید انجام بدهم! این سخنان و سخنانی که امام در مدینه، عدم بیعت با یزید و اعلام برائت از حکومت وی بیان کرده بودند، مبین این مطلب است که ابا عبدالله (ع) حاضر بودند هر بهایی را برای رسیدن به مقصود خود بپردازند و در این راه از هیچ حادثه‌ای بیم نداشتند و بلکه حرکات ایشان بر طبق یک نقشه از پیش طراحی شده بود.
اهل کوفه از ورود امام حسین (ع) به مکه و امتناع حضرت از بیعت با یزید فاسق باخبر شدند و در منزل یکی از سرشناسان کوفه به نام سلیمان بن صرد خزاعی از (یاران امیرالمؤمنین، علی (ع)) اجتماع کردند.
سلیمان در منزل سخنانی بدین شرح بیان کرد: ای شیعیان! همه شنیده اید که معاویه مرد و پسرش یزید به جای او نشست و نیز می‌دانید که حسین بن علی (ع) با او مخالفت کرده و از دست آنان گریخته و به خانه خدا پناه آورده است.
شما شیعه پدر او هستید و حسین (ع) امروز به یاری و مساعدت شما نیاز دارد.
اگر یقین دارید که او را یاری می‌کنید و با دشمنان او می‌جنگید، آمادگی

خود را کتبا به اطلاع او برسانید و اگر می‌ترسید که سستی کنید و یاریش نکنید، او را به حال خود بگذارید و فریبش ندهید! سلیمان بخوبی روحیه مردم کوفه را می‌دانست؛ مردمی که از یاری امام حسن مجتبی (ع) دست برداشتند و او را در مقابل لشکر معاویه رها کردند و شهری که محل شهادت علی (ع) است.
او آگاه بود که وعده یاری آنان قابل اعتماد نیست و نه تنها او، بلکه بسیاری از مردم مکه و مدینه نیز بر این مطلب آگاهی کامل داشتند.
اهل کوفه در طی چند مرحله، نامه‌هایی که هر یک حاوی امضاهای متعددی بود، به امام حسین (ع) نوشتند و در آن نامه‌ها از حکومت یزید ابراز انزجار کردند و از حسین بن علی (ع) خواستند به کوفه آمده، زمام امور را در دست گیرد.
با وجود اینکه حدود 150 نامه به دست آن حضرت رسیده بود، ولی ایشان هیچ اقدامی نکردند.
سیل نامه‌ها سرازیر بود تا آنکه بنا به بعضی نقلها، حدود 12 هزار نامه به امام رسید.
محتوای بعضی از نامه‌ها چنین بود: 1- بسم الله الرحمن الرحیم، به حسین بن علی (ع) از شیعیان مؤمن و مسلمان او.
اما بعد؛ بشتاب! بشتاب که مردم منتظر تو هستند و به شخص دیگری نظر ندارند.
بشتاب! بشتاب! والسلام علیک! 2- اما بعد؛ بستانها سرسبز است و میوه‌ها رسیده.
اگر می‌خواهی، وارد کوفه شو که در این صورت بر لشکر آماده‌ای وارد شده‌ای!
3-.
..
نعمان بن بشیر، والی کوفه در قصر است، ولی ما به نماز جمعه و جماعت او حاضر نمی‌شویم و روزهای عید با او به مصلی نمی‌رویم.
اگر بشنویم که به سوی ما می‌آیی، او را از کوفه بیرون می‌کنیم و روانه شام خواهیم کرد.
کثرت نامه‌ها سبب شد که ابا عبدالله (ع) به دعوت عمومی مردم کوفه پاسخ مثبت دهند و از این به بعد، حرکت آن حضرت علیه حکومت فاسد یزید شکل دیگری به خود می‌گیرد.
پس از این دعوت عمومی، یک حرکت فراگیر مردمی می‌توانست مشکلات فراوانی را برای حکومت مرکزی ایجاد کند.
این دعوت عمومی از امام (ع) مفادش این است که کوفه می‌تواند پناهگاهی مطمئن برای آنِ حضرت باشد؛ لذا به حسب ظاهر باید اوضاع را

بررسی کرد و در صورت تأیید ادعای آنان، به کوفه رفت.
بدین منظور، امام حسین (ع)، مسلم بن عقیل را به عنوان نماینده خود به کوفه فرستادند و از او خواستند که ضمن رعایت تقوی و اصول مخفی کاری و پنهان نمودن مقصود خود از حرکت به کوفه، در صورتی که اوضاع را مناسب دید، حضرت را مطلع کند و نامه‌ای خطاب به مردم کوفه نوشته، به او تحویل دادند.
مسلم به عقیل از مکه حرکت کرد و روز پنجم شوال به کوفه رسید و مخفیانه وارد منزل مختار بن ابی عبیده ثقفی شد.
کوفیان بطور پنهانی به دیدار او می‌آمدند و با او بیعت می‌کردند و مسلم نیز نامه امام را برای آنان می‌خواند.
جمعیت بیعت کنندگان به 18 هزار نفر رسید.
مسلم نیز طی نامه‌ای به امام گزارش داد که کوفه آماده پذیرایی از ایشان است.
کثرت رفت و آمد مردم به منزل مختار، سبب شد والی کوفه، نعمان بن بشیر به محل اختفای مسلم پی ببرد.
او به منبر رفته، مردم را از مخالفت با یزید برحذر داشت و گفت: من با کسی که به جنگ من نیامده باشد، کاری ندارم؛ ولی اگر در مقابل من بایستید و از فرمان خلیفه خود، (یزید) سرپیچی کنید، تا زمانی که دسته شمشیر در دست من است با شما جنگ خواهم کرد! عده‌ای از اطرافیان نعمان از وی خواستند که هر چه زودتر در مقابل این موج توفنده، سلاح به دست گیرد و کوفیان را بشدت سرکوب کند تا حرکت آنان در نطفه خفه شود؛ ولی نعمان بن بشیر این رأی را نپذیرفت.
این عده نیز یزید را از ورود مسلم به کوفه و بیعت مردم با او مطلع ساختند و خاطرنشان کردند که نعمان بن بشیر از مقابله با مردم طفره می‌رود.
یزید پس از اطلاع از ماجرا، نعمان را عزل کرد و عبیدالله بن زیاد را که در آن زمان والی شهر بصره بود، با حفظ سمت، به ولایت کوفه منصوب کرد.
این مرد خشن و سفاک مأموریت داشت مسلم را دستگیر کند و قیام را سرکوب نماید.
دعوت امام حسین- علیه السلام- منحصر به مردم کوفه نبود، بلکه طی نامه‌هایی به سران بصره از آنان نیز استمداد جستند.
غلام آن حضرت، سلیمان، دو نامه را برای یزید بن مسعود نهشلی و منذر بن جارود به بصره برد که امام تقاضای کمک خود را از این دو بزرگ بصره در آن نامه‌ها مطرح کرده بودند.
یزید بن مسعود، قبیله بنی تمیم را با سخنان شورانگیز خود تهییج کرد و آنان را آماده یاری امام نمود.

سپس به ایشان نامه‌ای نوشت و وفاداری خود و افرادش را اعلام نمود.
حضرت پس از خواندن نامه او بسیار خوشحال شدند و فرمودند: خداوند تو را در روز هولناک و وحشت‌آور قیامت ایمن دارد و تو را عزیز کند و در روزی که فشار تشنگی بسیار شدید است، تو را سیراب سازد! متأسفانه یزید بن مسعود پیش از حرکت به سمت امام (ع)، خبر شهادت آن حضرت را شنید و بسیار متأثر شد، اما منذر بن جارود که دخترش همسر عبیدالله زیاد بود، غلام را به همراه نامه تسلیم ابن زیاد کرد.
او نیز غلام را به قتل رساند و طی سخنانی مردم را از هر نوع مخالفتی برحذر داشت و راهی کوفه شد.
عبیدالله پس از آنکه به کوفه نزدیک شد، توقف کرد تا هوا تاریک شود.
اول شب، در حالی که عمامه سیاهی بر سر و بر چهره پوشش داشت، در تاریکی وارد کوفه شد.
مردم که انتظار ورود امام حسین (ع) را داشتند، گمان کردند او حسین بن علی (ع) است؛ لذا بسیار شاد شدند.
ولی بعد از اینکه به او نزدیک شدند، او را شناختند.
ابن زیاد شب را در کاخ ماند و منتظر صبح شد.
صبحگاهان عبیدالله به منبر رفت و به مردم اطلاع داد که به عنوان امیر کوفه منصوب شده است و از آنان خواست تا از مسلم دوری کنند و به او بپیوندند.
مسلم بن عقیل نیز پس از شنیدن خبر ورود عبیدالله به کوفه، از منزل مختار خارج شد و به منزل هانی بن عروه وارد شد.
هانی بن عروه، رئیس قبیله مراد و از اعیان و اشراف کوفه بود و از نفوذ فراوانی در بین افراد قبیله خود و سایر هم پیمانانش برخوردار بود.
عبیدالله اشخاصی را برای یافتن محل اختفای مسلم به اطراف فرستاد.
یکی از غلامان او به نام معقل از طرف عبیدالله مأموریت یافت تا بظاهر با مسلم بیعت کند و بدین منظور، ابن زیاد سه هزار درهم به او داد تا این مبلغ را به مسلم بپردازد و اعتماد او را کاملا جلب نماید.
وی ابتدا موفق به جلب اعتماد مسلم بن عوسجه اسدی شد و از این طریق، به خانه هانی بن عروه راه یافت.
بنابراین، محل اختفای مسلم برای عبیدالله برملا شده بود.
ابن زیاد انتظار داشت همه اعیان و اشراف کوفه از او حمایت کنند؛ ولی در میان آنان هانی بن عروه را نمی‌دید.
او مدتی بود که به دیدار عبیدالله نیامده بود.
اطرافیان امیر کوفه به او گفتند: شنیده‌ایم هانی مریض است و بدین جهت به دیدار شما نیامده است.
.عبیدالله گفت: ولی من شنیده‌ام حالش خوب شده و هر روز جلو در خانه

می‌نشیند.
نزد او بروید و بگویید اگر مریض است و به دیدار ما نمی‌آید، ما به دیدار او خواهیم رفت.
فرستادگان ابن‌زیاد به منزل هانی رفتند و پیام عبیدالله را به او رساندند، سپس به وی اطمینان دادند که از جانب ابن زیاد هیچ خطری متوجه وی نخواهد شد و او را به کاخ ابن زیاد آوردند.
همین که چشم عبیدالله به هانی افتاد، گفت: خائن با پای خودش آمد! من زندگی او را می‌خواستم؛ ولی او مرگ مرا می‌طلبید! سپس او را بشدت توبیخ کرد و از او خواست مسلم بن عقیل را تحویل دهد.
هانی مطلب را بشدت انکار می‌کرد؛ اما با آمدن معقل، جاسوس ابن زیاد، دانست که راز او فاش شده است.
عبیدالله مجددا از هانی خواست که مسلم را تحویل دهد؛ ولی او حاضر نشد میهمانی را که به او پناه آورده، به دشمن بسپارد.
عبیدالله، هانی را بشدت مضروب کرد و در یکی از اتاقهای کاخ حبس نمود.
خبر ورود هانی به کاخ، به گوش اطرافیانش رسید و حدس زدند خطر، جان او را تهدید می‌کند.
لذا به کاخ هجوم آوردند و از عبیدالله خواستند تا واقعیت را بازگو کند.
شریح قاضی نیز به بام دارالاماره رفت و به مردم اطلاع داد که هانی زنده است و بدون آنکه تفصیل واقعه را بیان کند، مردم را فریفت و آنان را متفرق کرد. قیام مسلم بن عقیل - چون خبر دستگیر شدن هانی بن عروه به مسلم رسید، با یارانش خروج کرد و به دنبال آن، کوفه درگیر جنگ شد.
عبیدالله که خود را در خطر می‌دید، دست به دسیسه زد.
اعیان و اشراف کوفه به دستور او بین مردم شایعه پراکنی نموده، به مردم گفتند: لشکر عظیمی از طرف شام می‌آید تا حرکت شما را سرکوب کند!
با این فریب و حیله، کوفیان سست عنصر، مسلم را رها کردند.
او در حالی روز را به شب رساند که تنها ده نفر با او مانده بودند و چون نماز را در مسجد اقامه کرد، آن ده نفر نیز رفته بودند.
پس از آن، تنها و بی‌کس در کوچه های شهر می‌گشت تا آنکه پیرزنی او را دید و پناهش داد.
ولی پسر آن زن مأموران عبیدالله را از محل اختفای او آگاه کرد.
سربازان حکومتی بی‌درنگ خانه پیرزن را محاصره کردند و از مسلم خواستند خود را تسلیم کند.
او نیز زره پوشید و بر اسب خود سوار شد.
با سربازان جنگید و پس از آنکه عده ای را کشت، براثر خستگی و جراحت، از اسب بر زمین افتاد و دستگیر شد.

به دستور ابن زیاد، مسلم را به بام دارالاماره بردند و او را به قتل رساندند.
تاریخ شهادت وی را نهم ذی حجه سال 60 هجری قمری ذکر کرده‌اند.
پس از آن، عبیدالله هانی بن عروه را نیز به شهادت رسانید.
حرکت امام حسین (ع) از مکه به سمت عراق - یزید بن معاویه عده‌ای از مأموران خود را به مکه فرستاد و از آنان خواست که امام (ع) را ترور کنند و اگر کار به جنگ کشید با امام بجنگند.
امام حسین (ع) که از این توطئه آگاهی یافته بودند، بنا به قول مشهور، روز هشتم ذی حجه، (یعنی یک روز پیش از به شهادت رسیدن مسلم به عقیل)، مکه را ترک کردند.
بسیاری از مردم، حضرت را از رفتن به کوفه منع می‌کردند و آنان را مردمی غیر قابل اعتماد می‌دانستند.
از آن جمله، محمدبن حنفیه برادر امام حسین- علیه السلام- شب هنگام نزد آن حضرت آمد و چنین عرض کرد: - برادر جان! شما می‌دانید که مردم کوفه با پدر و برادرت مکر کردند و من می‌ترسم با تو نیز چنین کنند؛ اگر صلاح می‌دانی در مکه بمان؛ زیرا تو عزیزترین و ارجمند ترین افراد هستی! - می‌ترسم یزید بن معاویه بطور ناگهانی مرا در حرم خداوند به قتل برساند و به وسیله من به خانه خدا هتک حرمت شود! - اگر از این می‌ترسی، به یمن برو زیرا در آنجا محترم خواهی بود و یزید هم نمی‌تواند به تو دست یابد، یا اینکه به بیابانها برو و در آنجا بمان! - در پیشنهاد تو تأمل خواهم کرد.
با این وجود، اباعبدالله الحسین (ع) تصمیم گرفتند مکه را به مقصد کوفه ترک کنند.
ساعات آخر شب بود.
خبر حرکت امام به محمد بن حنفیه رسید.
او خود را به امام رسانید و مهار ناقه حضرت را به دست گرفت و پرسید:
- برادر جان! مگر وعده ندادی که در پیشنهاد من تأمل خواهی کرد؟
- بلی
- پس چرا شتاب می‌کنی؟
- پس از رفتن تو رسول خدا (ص) به من فرمودند: ای حسین! به سمت عراق حرکت کن که خداوند می‌خواهد تو را کشته ببیند! - إنا لله و إنا إلیه راجعون! اکنون که برای کشته شدن می‌روی، پس این زنها را برای چه با خودت می‌بری؟
- رسول خدا به من فرمود: خداوند می‌خواهد این زنان را اسیر ببیند! پس از این گفت‌گو، محمد حنفیه با امام وداع کرد و امام مکه را ترک کردند.
لحظاتی پیش از حرکت، فرزند رسول خدا (ص) این خطبه را که حاکی از

علم به شهادت خود و استقبال از آن است، خطاب به جمعیت ایراد فرمودند: الحمد لله؛ ما شاء الله و لا قوة إلا بالله و صلی الله علی رسوله؛ خط الموت علی ولد آدم.
.(الخ): خط مرگ، بر فرزندان آدم کشیده شده است همچون خط گردنبندی که بر گردن دختران جوان نقش می‌بندد.
من چقدر مشتاق دیدار گذشتگان خود هستم؛ همان طور که یعقوب مشتاق یوسف بود! برای من قتلگاهی معین شده است که به آن خواهم رسید.
گویی می‌بینم که گرگان بیابان بند بند تنم را بین سرزمین نواویس و کربلا از هم دریده، مرا تکه تکه کرده‌اند و شکمهای گرسنه خود را از من سیر می‌کنند و انبانهای تهی خود را پر می‌سازند.
از روزی که قلب تقدیر الهی معین فرموده است، گریزی نیست.
رضایت خداوند، رضایت ما اهل بیت نیز هست.
ما بر امتحان او صبر می‌کنیم و او پاداش صابران را به ما خواهد داد.
هیچ وقت پاره‌های تن رسول خدا (ص) و جگر گوشه‌های او از وی جدا نخواهند ماند و همه در بهشت با یکدیگر خواهند بود؛ چشم رسول خدا (ص) به دیدار آنان شاد می‌شود و به وعده‌اش به وسیله آنان وفا خواهد کرد.
هر کس که حاضر است جان خود را در راه ما فدا کند و خون خود را بریزد و خود را آماده دیدار خدا کرده است، با ما کوچ کند که من بامدادان حرکت خواهم کرد؛ انشاءالله.
پس از حرکت امام حسین- علیه السلام- در بین راه عده‌ای را به حضرت می‌دادند: اهل عراق دلهایشان با شما و شمشیرهایشان علیه شما است.
با وجود علم امام به این بی وفایی، همچنان مصمم بودند که به کوفه بروند.
در یکی از منازل بین راه امام حسین (ع) را خواب ربود.
پس از آنکه بیدار شدند، فرمودند: هاتفی ندا داد: شما با شتاب می‌روید و مرگ شما را با شتاب به سوی بهشت می‌برد! فرزند امام، حضرت علی اکبر (ع) عرض کرد: پدر جان! آیا ما بر حق نیستیم؟ فرمود: آری؛ به خدا قسم، ما بر حقیم! علی اکبر (ع) عرض کرد: در این صورت از مرگ باکی نداریم! امام فرمودند: پسر جانم؛ خدا به تو جزای خیر دهد! در بین راه، حضرت نامه‌ای خطاب به مردم کوفه نگاشتند و به مردم گوشزد کردند که بزودی به کوفه خواهند رسید و قیس بن مصهر صیداوی را مأمور رساندن پیام کتبی نمودند.
قیس ین مصهر نزدیک کوفه به وسیله مأموران حکومتی دستگیر شد؛ ولی پیش از آنکه محتوای نامه فاش شود آن را پاره پاره کرد.
مأموران، او را نزد عبیدالله زیاد والی کوفه بردند، ابن زیاد از او خواست یا محتوای نامه را فاش کند و یا بالای منبر رود و به علی (ع)، امام حسن و

امام حسین (علیهماالسلام) ناسزا بگوید.
قیس گفت: من محتوای نامه را فاش نخواهم کرد، ولی بالای منبر علی و فرزندانش را لعن خواهم کرد.
قیس بالای منبر رفت؛ ولی پس از حمد و ثنای الهی، بر رسول خدا و اهل بیت (عهم) صلوات فرستاد و ابن زیاد و پدرش و ستمکاران بنی‌امیه را لعنت کرد؛ سپس گفت: ای مردم! من فرستاده حسین (ع) به سوی شما هستم و او در فلان نقطه است.
به طرف او بروید و او را یاری کنید!.
به دستور عبیدالله بن زیاد او را از بالای قصر به زیر انداختند و این نماینده از جان گذشته را به شهادت رساندند.
(لازم به ذکر است که پدر عبیدالله بن زیاد، زیاد بن ابیه نام داشت.
وی از مادری فاجره و بدکاره به دنیا آمده بود و بدرستی معلوم نبود پدرش کیست؛ از این رو، به او زیاد بن ابیه یعنی زیاد پسر پدرش می‌گفتند.
وی تا زمان حیات علی (ع) جزء اصحاب آن حضرت بود و در جنگهای ایشان نیز حضور داشت؛ ولی پس از شهادت آن حضرت، معاویة بن ابوسفیان، به شهادت زنی، او را به ابوسفیان منتسب کرد و وی را برادر خود خواند.
زیاد که شاید می‌خواست از این عنوان زشت (که حاکی از سوء سابقه خانواده او است) رهایی یابد، به معاویه ملحق شد و به صورت یکی از کارآمد ترین نزدیکان وی در آمد و از آن پس، دشمنی وی با اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) روزافزون گردید.
او یکی از مهره‌های اساسی حکومت اموی در قیام علیه امام حسن مجتبی (ع) به شمار می‌آمد و اینک فرزند او نیز به صورت اصلی ترین مهره حکومت یزید، در صدد به شهادت رساندن امام حسین (ع) بود.).

جلوگیری سپاه حر بن یزید ریاحی از ادامه حرکت امام
در بین راه کوفه خبر شهادت مسلم بن عقیل (ره) و قیس به مصهر(ره) به امام حسین (ع) رسید و دیگر بحسب ظاهر جای شکی در غدر و مکر اهل کوفه نمانده بود؛ با این وجود، امام (ع) تصمیم به ادامه حرکت گرفتند.
پس از آنکه کاروان حسینی به نزدیکی کوفه رسید، متوجه شدند که سپاهی از دور به سمت آنان می‌آید.
این سپاه، سپاه حر بن یزید ریاحی- سردار بزرگ کوفه- بود.
او مأموریت داشت مانع حرکت حضرت به کوفه شود و همچنین از بازگشت ایشان به مدینه ممانعت کند.
سپاه حر بسیار تشنه بودند.
به فرمان امام حسین (ع)، یاران آن حضرت به افراد سپاه و حتی اسبهای آنان آب دادند؛ آنگاه حر مأموریت خود را به اطلاع امام رساند.
امام حسین (ع) فرمودند: شما خودتان نامه نوشتید و از من خواستید به کوفه بیایم.
اکنون اگر از خواسته خود منصرف شده‌اید، بگذارید برگردم! حر پاسخ داد: به خدا قسم من از این نامه‌ها بی‌اطلاعم! به دستور امام، خورجینی پر از نامه در مقابل حر قرار دادند.
حر گفت: من نامه‌ای ننوشته‌ام و دستور دارم تو را به کوفه نزد ابن زیاد ببرم.
امام از تسلیم شدن خود داری کردند و به یاران خود دستور بازگشت دادند؛ ولی حر مانع بازگشت حضرت شد.
امام حسین (ع) فرمودند: مادرت به عزایت بگرید! از من چه می‌خواهی؟
حربن یزید گفت: اگر کسی دیگری این سخن را به من می‌گفت، حتما به او پاسخ می‌دادم؛ ولی مادر تو کسی است که نمی‌توانم نام او را جز به نیکی و احترام ببرم! سپس پیشنهاد کرد امام نه به کوفه بیاید و نه به مدینه بروند و راه دیگری را انتخاب کنند.
امام نیز مسیر حرکت را تغییر دادند.
در کتب تاریخی آمده است که امام حسین (ع) پس از ملاقات با حر، خطبه‌ای خواندند که متن آن چنین است: ای مردم! شما می‌بینید که چه پیشامدی بر ما واقع شده است.
دنیا تغییر کرده و پلیدیهای خود را آشکار ساخته است.
نیکیهای آن پشت کرده و همواره بر خلاف خواسته انسان حرکت می‌کند.
اما از دنیا چیزی نمانده مگر ته مانده‌ای به مقدار قطرات آبی که پس از

خالی شدن ظرفی در آن می‌ماند.
مگر نمی‌بینید که به حق عمل نمی‌شود و از باطل خودداری نمی‌گردد؟ براستی در چنین زمانی باید مؤمن مشتاق، دیدار خداوند باشد! من مرگ را جز خوشبختی و زندگی با ظالمان را جز کسالت و ملالت نمی‌دانم.
مردم، طالب دنیا هستند و دین، چون آب دهان بر زبانشان جاری است و تا جایی که زندگی آنان در رفاه باشد، گرد دین می‌چرخند، اما چون به مشکلات و سختیها گرفتار شوند، در آن زمان، دینداران بسیار اندک خواهند بود.
خطبه دیگری نیز از آن حضرت نقل شده است که ترجمه آن چنین است:
ای مردم! رسول خدا - صلی علیه وآله - فرمود: هر کس سلطان ستمگری را ببیند که حرام خدا را حلال می‌شمرد و پیمان الهی را نقض می‌کند، مخالف سنت رسول خدا است و گناه و دشمنی، ملاک عمل او بین بندگان خداوند است و با این حال، نه با عمل و نه با گفتار نسبت به وی مخالفتی نکند، بر خداوند سزاوار است که او را به جایگاهی وارد کند که سزاوار او است! بدانید که این گروه اطاعت شیطان را اختیار کرده‌اند و تبعیت از خدای رحمان را کنار گذاشته‌اند، فساد و تباهی را رایج نموده‌اند؛ حدود الهی را تعطیل کرده‌اند و غنائم را که به همه مسلمانان تعلق دارد، به خودشان اختصاص داده‌اند.
حرام خدا را حلال و حلال او را حرام کرده‌اند و من از غیر خودم سزاوارترم (که جلو این فساد را بگیرم) نامه‌های شما به من رسیده و فرستاده‌های شما نزد من آمده‌اند.
با من بیعت کرده‌اید که مرا تسلیم دشمن نکنید و تنهایم نگذارید، اگر هنوز بر سر بیعت خود باقی هستید که به راه صواب قدم نهاده‌اید.
من، حسین بن علی هستم، پسر فاطمه، دختر رسول خدا - صلی الله علیه وآله - جان من با جانهای شما و خانواده من با خانواده شما هستند.
به من اقتدا کنید! در غیر این صورت، اگر عهد شکنی کنید و بیعت خود را از گردن خود باز کنید، جای تعجب نیست؛ زیرا با پدر و برادر و پسر عمویم (مسلم بن عقیل) نیز همین را کرده اید! فریب خورده کسی است که فریب شما را بخورد.
شما بخت خود را واژگون و نصیب خود را تباه ساخته اید و هر کس پیمان شکنی کند، به ضرر خودش اقدام کرده است و خداوند مرا از شما بی‌نیاز خواهد ساخت.
والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته.

ورود کاروان امام حسین به سرزمین کربلا

ورود کاروان امام حسین به سرزمین کربلا

کاروان حسینی، روز دوم محرم سال 61 هجری، در حالی که سپاه حر بن یزید ریاحی آنان را همراهی می‌کردند، به سرزمین کربلا وارد شدند.
ابا عبدالله الحسین (ع) پرسیدند: نام این سرزمین چیست؟ گفتند: کربلا.
فرمودند: خداوندا! از غمها و بلاها به تو پناه می‌برم! اینجا محل اندوه و مصیبت است.
پیاده شوید! اینجا محل پیاده شدن ما و محل ریختن خون ما و محل قبرهای ما است.
این خبر را جدم رسول خدا به من داده است.
اصحاب پیاده شدند و سپاه حر نیز توقف نمود.
سپس حر بن ریاحی طی نامه‌ای عبیدالله بن زیاد را از ماجرا باخبر ساخت.
عبیدالله بن زیاد نیز به امام حسین- علیه السلام- نامه‌ای به این مضمون نوشت: ای حسین! به من خبر رسیده که در کربلا توقف کرده‌ای.
یزید به من نوشته است که نخوابم و شکم خود را از غذا سیر نکنم تا تو را بکشم و یا تسلم حکم من شوی! والسلام.
امام حسین (ع) پس از قرائت نامه، آن را به دور انداختند و حتی جواب آن را ندادند.
ابن زیاد پس از شنیدن این خبر، عمر سعد را به عنوان فرمانده سپاه نصب کرد و به او دستور داد با امام بجنگد و به او وعده داد اگر به این دستور عمل کند، حکومت ری را به او واگذار خواهد کرد.
گرچه عمر سعد ابتدا نمی‌پذیرفت و نمی‌خواست خون امام را به گردن بگیرد، ولی عشق و علاقه مفرط به دنیا و حکومت، او را به اطاعت واداشت و حاضر به جنگ با فرزند رسول خدا (ص) شد.
روز بعد، عمر سعد با چهار هزار سواره نظام وارد سرزمین کربلا می‌شود.
پس از ورود به کربلا، عمر سعد نماینده‌ای را نزد امام حسین (ع) می‌فرستد و هدف حرکت حضرت را جویا می‌شود.
حضرت در پاسخ فرمودند: شما خودتان به من نامه نوشتید و خواستید به کوفه بیایم.
اکنون اگر از سخن خود برگشته‌اید، من نیز برخواهم گشت و اینجا را ترک خواهم نمود.
عمر سعد که می‌خواست تا آنجا که مقدور کار به مصالحه بیانجامد، پاسخ امام را به عبیدالله بن زیاد نوشت.
عبیدالله در پاسخ نامه عمر سعد چنین گفت: اکنون که او در چنگال ما

گرفتار شده است، هرگز رهایش نخواهم کرد! سپس به منبر رفت و مردم را به نبرد با پسر رسول خدا (ص) تشویق کرد و به آنان وعده پاداش و جایزه داد.
پس از آن، سیل نامه‌نگاران و دعوت کنندگان پسر رسول خدا (ص)، به لشکری پیوستند که می‌رفت تا خون او را بریزد! ابن زیاد طی چند مرحله، سپاهیانی را برای عمر سعد فرستاد تا آنکه عدد سپاهیان او به 20 هزار نفر رسید.
روز هفتم محرم سال 61 هجری فرا رسید.
فرستاده ابن زیاد نامه‌ای را به عمر سعد تسلیم کرد.
در آن نامه از عمر سعد خواسته شده بود که هر چه زودتر بین یاران امام و آب فرات حائل شود و نگذارد حتی یک قطره آب به آنان برسد.
عمر سعد نیز عده‌ای را به محافظت از شریعه فرات گماشت.
بدین ترتیب، روز هفتم محرم، آب به روی کاروان حسینی بسته شد و تشنگی شدیدی بر زنان و کودکان غلبه نمود.
از آب هم مضایقه کردند کوفیان خوش داشتند حرمت مهمان کربلا مسامحه کاری‌های عمر سعد بر عبیدالله بن زیاد پوشیده نبود و بیم آن می‌رفت که او از دستور جنگ با امام حسین (ع) سرپیچی کند و در زمانی که باید نتیجه گیری کرد، میدان را ترک نماید.
لذا عبید الله بن زیاد، شمربن ذی الجوشن را که مردی خشن و قسی القلب بود، همراه با نامه‌ای به کربلا، نزد عمر بن سعد فرستاد.
ابن زیاد مجددا از عمر سعد خواست تا به امام پیشنهاد کند همه بدون قید و شرط تسلیم شوند و در صورت نپذیرفتن این پیشنهاد، آنها را زنده به کوفه بفرستد و یا با آنان بجنگد.
ابن زیاد شفاها به شمر گفت: اگر عمر سعد فرمان را نپذیرفت، تو فرمانده سپاه هستی؛ او را گردن بزن و سرش را نزد من بفرست! عمر سعد نامه عبیدالله را خواند و شمر به او گوشزد کرد که در صورت نپذیرفتن فرمان، فرماندهی را از دست خواهد داد.
او حاضر به از دست دادن این سمت نشد و آمادگی خود را برای اجرای دستور اعلام کرد و شمر را به فرماندهی پیاده نظام لشکر منصوب نمود.

تاسوعا
وقوع جنگ قطعی به نظر می‌رسید.
در یک طرف سپاه کفر قرار داشت و در طرف مقابل، مردانی که خون علی (ع) در رگهای آنان جاری است و ایمان سرشار آنان، هر حادثه‌ای را در نظر آنان کوچک، و حقیر جلوه می‌دهد، بزرگوارانی که هر چه بیشتر آنان را از کشته شدن می‌ترساندند، ایمانشان آنان بیشتر می‌شود و توکلشان بر پروردگار متعال افزونتر: الذین قال لهم الناس إن الناس قد جمعوا لکم فاخشوهم فزادهم إیمانا و قالوا حسبنا الله و نعم الوکیل: آنان که چون مردم به آنها می‌گویند همگی علیه شما جمع شده‌اند، پس از آنان بترسید، در عوض، ایمانشان بیشتر می‌شود و می‌گویند: تنها خداوند ما را بس است و ما کار خود را به او می‌سپریم و او وکیل خوبی است (سوره آل عمران، آیه 173) مردانی چون حسین بن علی (ع)، ابوالفضل العباس (ع)، علی اکبر (ع) و حبیب بن مظاهر.
دشمن گرچه از کثرت لشکر بود و کمی یاران امام (ع) بخوبی اطلاع داشت، اما نیک می‌دانست تا سرداران رشیدی چون ابوالفضل العباس (ع) و برادرانش گرد امام حسین (ع) را گرفته‌اند، دسترسی به آن حضرت امکان نخواهد داشت؛ پس باید چاره‌ای اندیشید.
شمر بن ذی الجوشن خود را به کاروان حسینی رساند، ایستاد و فریاد زد: خواهرزادگان ما کجا هستند؟ منظور او حضرت ابوالفضل (ع) و برادران ایشان بود که همگی از قبیله بنی کلاب بودند، شمر نیز از همین قبیله بود؛ لذا از خویشاوندان یکدیگر به شمار می‌آمدند.
امام حسین (ع) فریاد شمر را شنیدند و به برادران خود فرمودند: جواب او را بدهید؛ گرچه او مردی فاسق است، ولی با شما خویشاوندی دارد.
ابوالفضل العباس (ع) و جعفر و عبدالله و عثمان، - فرزندان علی (ع)- نزد او رفتند و به او گفتند: چه کار داری؟ او پاسخ داد: شما خواهرزادگان من در امان هستید؛ از حسین کناره‌گیری کنید و به ما بپیوندید! حضرت عباس (ع) فرمود: لعنت خدا بر تو و بر امان تو باد! ما را امان می‌دهی، ولی فرزند رسول خدا (ص) در امان نیست؟ شمر از این پاسخ خشمگین شد و به لشکرگاه پیوست.
فرمانده سپاه دشمن، عمر سعد با این جمله به سپاه خود دستور حمله داد: ای لشکر خدا، سوار شوید! بهشت بر شما بشارت باد! عصر روز عاشورا، لشکر کفر به طرف حرم حسینی هجوم بردند.
چون به خیمه‌ها نزدیک شدند، حضرت زینب (س) نزد برادر دوید.

امام مقابل خیمه نشسته بود و در حالی که به شمشیر تکیه داده بود، به خواب فرو رفته بود.
زینب (س) برادر را بیدار کرد.
امام (ع) فرمودند: من رسول خدا را در خواب دیدم که به من فرمودند: تو فردا نزد ما خواهی بود.
زینب (س) به صورت خود سیلی زد و با صدای بلند گریست.
امام فرمودند: خاموش باش؛ مبادا این مردم ما را سرزنش کنند!سپس به ابوالفضل (ع) فرمودند: ای عباس؛ جانم به قربان تو! سوار شو و آنان را ملاقات کن و بگو به چه منظوری می‌آیند.
قمر بنی هاشم، ابوالفضل العباس (ع) پیام امام را به آنان رساند.
آنان گفتند: امیر دستور داده است یا تسلیم شوید و یا با شما خواهیم جنگید.
عباس (ع) فرمودند: صبر کنید تا پیام شما را به ابی عبدالله برسانم و برگشتند.
امام حسین (ع) فرمودند: نزد آنها برگرد و از آنان بخواه امشب را به ما مهلت دهند تا نماز بگذاریم و استغفار کنیم.
خدا می‌داند که من نماز و تلاوت قرآن و کثرت دعا و استغفار را بسیار دوست دارم! ابوالفضل العباس (ع) بازگشتند و یک شب مهلت خواستند و عمر سعد نیز پذیرفت.
شب عاشورا - شب فرا رسید.
امام یاران خود را جمع کردند و پس از حمد و ثنای الهی چنین فرمودند: اما بعد؛ من هیچ اصحابی را صالحتر از شما و هیچ اهل بیتی را نیکوکارتر و برتر از اهل بیت خود نیافتم.
خداوند از جانب من به شما پاداش نیکو دهد! اکنون شب است که شما را فرا گرفته است.
آن را مرکب خود قرار دهید! هر یک از شما دست یکی از اهل بیت مرا بگیرد و با خود ببرد.
در تاریکی شب پراکنده شوید و مرا با این جمعیت تنها بگذارید؛ چرا که آنان با من کار دارند؛ نه با کسی دیگری! اهل بیت و یاران باوفای امام، هر یک با زبانی ابراز وفاداری نمودند.
ابوالفضل العباس (ع) عرض کرد: برای چه تو را ترک کنیم؟ برای اینکه پس از تو زنده بمانیم؟ خدا آن روز را نیاورد که ما باشیم و تو نباشی! برادران او و سایر اهل بیت نیز همین سخن را گفتند.
سپس امام رو به فرزندان عقیل کرده، فرمودند: شهادت مسلم (برادر شما) برای شما کافی است.
به شما اجازه می‌دهم که برگردید! آنان عرض کردند: سبحان الله! آن

وقت مردم چه خواهند گفت؟ می‌گویند سرور و عموزادگان خود را رها کردند و بدون کوچکترین نبردی به آنان پشت کردند.
به خدا این کار را نمی‌کنیم.
در عوض جان و مال و خانواده خود را فدای تو خواهیم کرد.
همراه با تو می‌جنگیم تا مثل تو کشته شویم.
زندگی پس از تو زشت باد! پس از آن، اصحاب امام وفاداری خود را اعلام کردند.
جان سخن همه این بود که اگر بدانیم در راه تو کشته می‌شویم و دوباره زنده می‌شویم و پس از آن زنده زنده می‌سوزیم و اگر هفتاد بار چنین شود از تو دور نخواهیم شد! پس از آنکه همه اعلام وفاداری کردند، امام (ع) به آنان چنین مژده دادند: بدانید که فردا من و شما همگی کشته خواهیم شد و هیچ یک از ما زنده نخواهد ماند!
- عموجان! آیا من نیز کشته خواهم شد؟ این صدا، صدای قاسم بن الحسن است؛ نوجوانی پدر از دست داده که به همراه عمو در کربلا حاضر است.
در سیمای او عشق به شهادت موج می‌زند.
- پسر جانم! مرگ نزد تو چگونه است؟ - از عسل شیرینتر!
- آری، عمویت به قربان تو! به خدا قسم، تو نیز فردا با من کشته می‌شوی پس از آنکه به گرفتاری سختی مبتلا شوی! و قاسم، آسوده‌خاطر شد.
امشب 32 نفر از لشکر عمر سعد به امام ملحق شدند و در آخرین شب عمر خویش، بهشت را بر جهنم برگزیدند.
امشب، شب زمزمه و مناجات است؛ در آن طرف جمعی در رکوع، عده‌ای در سجود و گروهی دیگر به عبادت ایستاده‌اند.
امشب، شب به خون غلتیدن است.
این، بریر بن خضیر است که از شادی در پوست نمی‌گنجد؛ می‌خندد و شوخی می‌کند! عبدالرحمن به او می‌گوید: ای بریر! الآن که وقت خنده و مزاح نیست! و بریر چنین پاسخ می‌دهد: طایفه من می‌دانند که من بیهوده گویی را نه در جوانی می‌پسندیدم و نه در پیری؛ ولی اکنون می‌بینم بین ما و حورالعین چیزی حائل نشده است جز اینکه دست به شمشیر بریم و با این جمعیت روبرو شویم و با آنان بجنگیم! امام حسین (ع) در دل شب به خیمه خود رفتند و آنجا در حالی که شمشیر خود را آماده می‌کردند، این اشعار را می‌خواندند: یا دهر أف لک من خلیل کم لک بالإشراق و الأصیل.
.(الخ) از این اشعار بوی مرگ به مشام می‌رسید.
زینب (س) که مقصود برادر را دریافت، نتوانست جلوی خودش را بگیرد، بی‌اختیار به طرف برادر دوید و ناله کنان عرض کرد: ای کاش پیش از این مرده بودم! امروز مادرم زهرا و پدرم علی و برادرم حسن از دنیا رفتند! ای جانشین گذشتگان و ای پناه بازماندگان! امام حسین (ع) زینب (س) را

دلداری دادند و فرمودند: خواهرم! شیطان، حلمت را از تو نگیرد! اگر این مردم مرا رها می‌کردند، به حال خود بودم! زینب (س) عرض کرد: ای وای! برادر؛ آیا خودت را گرفتار و مقهور یافته‌ای و از زندگی مأیوس شده‌ای؟ این حرف بیشتر دل مرا می‌سوزاند و تحملش بر من بسیار سخت است! سپس چنان بی‌تاب شد که از حال رفت و بر زمین افتاد.
امام (ع) خواهر را به هوش آورد و او را دلداری داد تا آرام گیرد و سفارش فرمود تا در مصیبت شهادت برادرش صبر کند و گریبان ندرد و چهره نخراشد.
امشب حضرت علی اکبر (ع) با سی سواره به طرف شریعه فرات رهسپار شدند و با مشکلات بسیار چند مشک آب تهیه کردند.
امام به اهل بیت و اصحاب خود فرمودند: از این آب بیاشامید که آخرین توشه شما است! وضو بگیرید و غسل کنید و جامه خود را بشویید که این جامه‌ها، کفنهای شما خواهد بود! شب، بسرعت می‌گذرد و روزی پر حماسه در پیش است.
روز عاشورا بامداد روز دهم محرم، امام (ع) نماز را با اصحاب خود اقامه فرمود.
آنگاه پس از حمد و ثنای الهی آنان را با این سخنان مخاطب قرار داد: امروز خداوند می‌خواهد که من و شما کشته شویم.
پس باید شکیبا باشید! سپس همگی، 32 نفر سواره، 40 نفر پیاده و پرچمدار سپاه، ابوالفضل العباس (ع).
به دستور امام، هیزمهایی را که در خندقهای اطراف خیمه‌ها (که از پیش حفر شده بود و
با هیزم پر شده بود)، آتش زدند تا دشمن مجبور شود از مقابل حمله کند و به خیمه‌ها دست نیابد.
پیش از آغاز نبرد، بریر بن خضیر به فرمان مولایش با سخنانی سپاه دشمن را موعظه کرد و آنان را از آغاز جنگ برحذر داشت؛ ولی آنان به سخنان وی توجهی نکردند.
پس از آن خود امام (ع) مقابل سپاه قرار گرفتند و لشکر عمر سعد را به سکوت فرا خواندند؛ آنگاه حمد و ثنای الهی را به جای آورده، پس از صلوات بر رسول خدا (ص) و فرشتگان و انبیاء (ع) فرمودند: مرگ و نیستی بر شما باد که در حال سرگردانی از ما کمک خواستید و ما با شتاب به کمک شما آمدیم؛ ولی شما با شمشیری که سوگند خورده بودید در یاری ما بکار برید، به جنگ ما آمدید و آتشی را که می‌خواستیم با آن دشمن خود و دشمن شما را بسوزانیم، برای سوزاندن ما روشن کردید! شما با دشمنان خود همدست شدید تا دوستانتان را از پای درآورید با اینکه آنها عدل و داد را بین شما رواج ندادند و در یاری آنان نیز امید خیری نیست.

وای بر شما! چرا در حالی که شمشیرها در غلاف بود و دلها مطمئن و رأیها محکم شده بود، دست از یاری ما کشیدید؟ شما در افروختن آتش فتنه مانند ملخها شتاب کردید و دیوانه‌وار خود را مانند پروانه به آتش افکندید.
ای مخالفین حق و ای نامسلمانان، ای ترک کنندگان قرآن و تحریف کنندگان کلمات، ای جمعیت گناهکار و پیروان وساوس شیطان و ای خاموش کنندگان شریعت و سنت پیغمبر! رحمت خداوند از شما دور باد! آیا این ناپاکان را یاری می‌کنید و از یاری ما دست بر می‌دارید؟ به خدا قسم، مکر و حیله از زمان قدیم در میان شما وجود داشته و اصل و فرع شما با آب تزویر و فریب به هم آمیخته و فکر شما با آن تقویت شده است! شما پلیدترین میوه این درخت هستید که در گلوی هر که ناظر آن است مانده‌اید و آزارش می‌دهید و در کام غاصبان، لقمه گوارایی هستید! آگاه باشید که این مرد زنا زاده فرزند زنا زاده (عبیدالله بن زیاد) مرا بین دو چیز مخیر کرده است: یا شمشیر و شهادت و یا تن به ذلت دادن ولی بدانید که ذلت از ما بدور است! خداوند و رسولش و مؤمنان و دامنهای پاکی که ما را پرورده اند و سرهای پرحمیت و جانهایی که هیچ گاه زیر بار ظلم و تعدی نمی‌روند، هرگز بر ما نمی‌پسندند که تسلیم شویم و ذلت را بر شهادت ترجیح دهیم!
به خدا قسم، شما پس از کشتن من مدت زیادی زندگی نخواهید کرد! زندگی شما بیش از مدت سوار شدن شخص پیاده بر مرکبش نخواهد بود.
روزگار، همچون سنگ آسیا که بر محور خود بسرعت می‌گردد، شما را به اضطراب و تشویش خواهد افکند.
این خبر را پدرم علی (ع) از جدم به من رسانده است؛ حال، خود و همدستانتان با هم بنشینید و فکر کنید تا امر بر شما پوشیده نمانده باشد و دچار حسرت نشوید؛ آنگاه بدون شتابزدگی و با تأمل حمله کنید و مهلتم ندهید.
من بر خداوند توکل نموده‌ام که او پروردگار من و شماست.
هیچ جنبنده‌ای در روی زمین نمی‌جنبد مگر آنکه مقدرات او به دست خداوند است و او در راه راست و صواب است.
خداوندا! باران رحمتت را از ایشان قطع کن و سالهای قحطی زمان یوسف را برای آنان مقدر فرما و جوان ثقفی را بر آنان مسلط کن که جام تلخ مرگ را به آنان بنوشاند؛ زیرا آنان ما را تکذیب کردند و فریب دادند.
تو پروردگار ما هستی و بر تو توکل می‌کنیم و به سوی تو انابه می‌نماییم!
(منظور از جوان ثقفی ممکن است حجاج بن یوسف ثقفی باشد که از خونریزترین دست‌نشاندگان خلفای بنی امیه بود و ممکن است مراد امام مختار بن ابی عبیده ثقفی باشد که به خونخواهی شهادت امام حسین (ع) قیام کرد و تمامی کسانی را که در حادثه کربلا نقش داشتند، کشت.

) خطبه دیگری نیز از آن حضرت نقل شده است که ظاهرا در همین لحظات ایراد شده است.
صبحگاهان پس از آنکه سپاه کفر، هجوم خود را آغاز کرد، فرزند پیامبر خدا (ص) به درگاه الهی دعا کردند و به او شکایت بردند، آنگاه خطاب به جمعیت چنین فرمودند: ای مردم، سخنم را بشنوید و در کشتنم عجله نکنید تا شما را با آنچه که سزاوار است موعظه کنم و عذر خود را بیان نمایم! پس اگر با من منصفانه رفتار کردید، سعادتمند خواهید شد و اگر عذر مرا کافی ندانستید و از در انصاف برنیامدید، آن وقت افکار خود را روی هم بریزید و با هم تفکر کنید تا امر بر شما مشتبه نماند، سپس بدون هیچ تأخیری کار خود را یکسره کنید.
بدانید که صاحب اختیار و ولی من خداوند است که قرآن را فرستاده است و او سرپرست صالحان است.
آنگاه حمد و ثنای الهی را به جای آوردند و بر رسول خدا (ص) درود فرستادند و فرمودند: ابتدا نسب مرا در نظر بگیرید و ببینید من کیستم و سپس به افکار خود مراجعه کنید و آن را مورد سؤال و بازخواست قرار دهید، ببینید آیا سزاوار است مرا بکشید؟ آیا هتک حرمت من بر شما جایز است؟ مگر من پسر دختر پیامبر شما نیستم؟ مگر من پسر وصی پیامبر و پسر عموی او که اولین مؤمن و تصدیق‌کننده رسول خدا و اولین تأییدکننده آنچه به او نازل شده است نیستم؟ مگر حمزه سیدالشهدا.
عموی پدر من نیست؟ مگر جعفر طیار عموی من نیست؟ مگر سخن رسول خدا (ص) را درباره من و برادرم نشنیده‌اید که می‌فرماید: هذان سیدا شباب أهل الجنة: حسن و حسین دو سرور و آقای جوانان بهشت هستند؟
اگر مرا تأیید می‌کنید و می‌دانید که راست می‌گویم، پس از کشتن من صرف نظر کنید! سوگند به خدا، از وقتی که دانسته‌ام خداوند دروغگو را دشمن خود قرار داده است، سخن دروغی بر زبان نیاورده‌ام! و اگر گفتار مرا باور ندارید و تکذیبم می‌کنید، در میان شما کسی هست که خبر دهد و صدق سخنان مرا تأیید کند.
بروید از جابر بن عبدالله انصاری و ابو سعید خدری و سهل بن سعد ساعدی و زید بن ارقم و انس بن مالک سؤال کنید.
آنان به شما خبر خواهند داد که رسول خدا (ص) درباره من و برادرم چنین سخنی را فرموده است.
آیا این برای جلوگیری شما از ریختن خونم کافی نیست؟ در اینجا شمر بن ذی الجوشن گفت::من خدا را زبانی می‌پرستم و نمی‌دانم تو چه می‌گویی!
حبیب بن مظاهر در پاسخ گفت: تو خدا را به هفتاد زبان می‌پرستی و من گواهی می‌دهم که راست می‌گویی و نمی‌دانی که حسین چه می‌گوید.

خداوند دلت را سیاه کرده است! امام فرمودند: اگر در این امر شک دارید، آیا در این نیز که من پسر دختر پیغمبر شما هستم شک دارید؟ سوگند به خدا در میان مشرق و مغرب عالم، پسر دختر پیامبری غیر از من، نه در میان شما و نه در میان کس دیگری نیست! وای بر شما! آیا من کسی از شما را کشته‌ام که به طلب قصاص آمده‌اید؟ آیا مالی را از شما تصاحب کرده‌ام و آیا زخمی بر شما وارد کرده‌ام که می‌خواهید تلافی کنید؟ هیچ یک از آنان پاسخی نداد.
مجددا امام فرمودند: ای.
شبث بن ربعی، ای حجار بن ابجر، ای قیس بن اشعث و ای یزید بن حارث! مگر شما نبودید که در نامه نوشتید: میوه های درختان رسیده است و زمین سرسبز شده، اگر به سوی ما بیایی، به سوی لشکری آمده‌ای که آماده کمک به تو و تحت فرمان تو است؟ قیس بن اشعث گفت: ما نمی‌دانیم تو چه می‌گویی.
باید تسلیم حکم پسر عمویت (یزید) شوی تا او هر طور خواست با تو رفتار کند و آنان برای تو چیزی نمی‌خواهند مگر آنچه را که تو بپسندی! امام (ع) در مقابل این سخن فرمودند: نه، به خدا سوگند، مانند ذلیلان دست بیعت به شما نخواهم داد و همچون بردگان در مقابل شما آرام نخواهم نشست و تمکین نخواهم کرد! ای بندگان خدا! من به پروردگار خودم و پروردگارتان، از هر متکبری که به روز حساب ایمان نمی‌آورد پناه می‌برم! آغاز نبرد و توبه حر بن یزید ریاحی عمر سعد (فرمانده سپاه کوفه) تیری در کمان گذاشت و گفت: گواه باشید که من اولین تیر را زدم! و تیر را پرتاب کرد.
جنگ رسما آغاز شد.
حر بن یزید ریاحی، همان کسی که برای نخستین بار راه را بر امام بست و از رسیدن آب به آن حضرت جلوگیری نمود، به عمر سعد گفت: آیا واقعا با حسین خواهی جنگید؟! عمر سعد پاسخ داد: آری؛ به خدا قسم، با او چنان می‌جنگم که آسانترین صحنه‌اش این باشد که سرها از بدنها جدا شود و دستها از پیکرها قطع گردد! حر از او جدا شد و به گوشه‌ای رفت.
بدنش بشدت می‌لرزید؛ اضطراب عجیبی سراسر وجود او را فرا گرفته بود.
مهاجر بن اوس، از سربازان لشکر کوفه، به او گفت: ای حر! من از حالت تو تعجب می‌کنم! اگر از من بپرسند که شجاعترین مرد کوفه کیست، حتما تو را نام می‌برم، ولی الآن می‌بینم که می‌لرزی! حر گفت: به خدا قسم، خود را میان بهشت و دوزخ مخیر می‌بینم! ولی به خدا سوگند، چیزی را بر بهشت ترجیح نخواهم داد، اگرچه بدنم پاره پاره شود و مرا بسوزانند! حر راه خود را به طرف خیمه‌های حرم حسینی کج کرد؛ دستها را بر سر گذاشت و می‌گفت: خداوندا! به سوی تو انابه می‌کنم؛ توبه‌ام را بپذیر!

زیرا من دوستان تو و فرزندان دختر پیامبرت را ترساندم! و خود را به امام حسین (ع) رساند و آنگاه عرض کرد: جانم فدای تو باد! من همان کسی هستم که بر تو سخت گرفت و نگذاشت به مدینه بازگردی؛ فکر نمی‌کردم کار به اینجا بکشد.
الآن توبه کرده‌ام؛ آیا توبه من پذیرفته است؟ امام- آن مظهر لطف و رحمت الهی- فرمود: آری؛ خداوند توبه تو را قبول خواهد کرد.
اکنون پیاده شو! حر عرض کرد: سواره در راه تو بجنگم بهتر است؛ زیرا بالأخره از اسب سرنگون خواهم شد! آنگاه روبروی سپاه کفر ایستاد و آنان را موعظه کرد؛ ولی دشمن او را هدف تیرهای خود قرار داد.
حر بازگشت و مقابل امام ایستاد.
مجددا به میدان رفت و پس از نبردی شجاعانه به شهادت رسید.
بدن مطهر او را نزد امام بردند.
حضرت در حالی که خاک از چهره او می‌زدود، فرمود: تو در دنیا و آخرت آزاده‌ای، همان گونه که مادرت تو را حر نامید! اصحاب وفادار امام (ع)، خود را سپر بلای آن حضرت ساخته بودند و یکی یکی جان خود را فدای اهل بیت می‌کردند و حاضر نبودند تا زنده هستند کسی از خاندان پیامبر به میدان بیاید.
در میان این مردان، کسانی بودند که با خانواده خود در خدمت امام حسین (ع) حاضر بودند و اگر یکی از آنان به شهادت می‌رسید، فرزند او به جای پدر به میدان می‌شتافت.
همچون عمرو بن جناده که پس از شهادت پدرش، جنادة بن کعب، به دستور مادرش به میدان رفت و به شهادت رسید.
پیش از آنکه ظهر شود، عده زیادی از سپاه امام حسین (ع) به درجه رفیع شهادت نائل آمدند؛ مردانی همچون بریر بن خضیر (که مردی عابد و زاهد و از قراء قرآن بود)، مسلم بن عوسجه و نافع بن هلال.

نماز ظهر روز عاشورا

یکی از یاران امام حسین (ع) به نام عمرو بن عبدالله که کنیه اش ابوثمامه بود خدمت امام (ع) شرفیاب شد و عرض کرد: یا ابا عبدالله ! جانم فدای تو باد ! می‌بینم که نزدیک است این لشکر به جنگ تو بیایند؛ ولی به خدا قسم که پیش از آنکه تو کشته شوی، من در رکابت کشته خواهم شد و در خون خود خواهم غلتید؛ ولی دوست دارم این نماز ظهر را با تو بخوانم، سپس خدای خود را ملاقات کنم ! ابا عبدالله الحسین (ع) فرمودند: یاد کردی نماز را؛ خداوند تو را از نمازگزاران و ذاکران قرار دهد ! بلی؛ اکنون اول وقت نماز است.

نیمی از باقیمانده اصحاب، در مقابل سرورشان حسین (ع) صف کشیدند و بدنهای خود را سپر امام قرار دادند و فرزند پیامبر (ص) با بقیه اصحاب، نماز خوف خواندند.

تیرها بر بدن یاران امام می‌نشست؛ ولی آنان تا انتهای نماز پابرجا بودند و پس از آن، عده‌ای جان به جان آفرین تسلیم نمودند.

پس از اقامه نماز، باقیمانده اصحاب به میدان رفتند؛ بزرگانی همچون زهیر بن قین، جون - آزاد شده ابوذر غفاری - و حبیب بن مظاهر.

با شهادت آنان نوبت به اهل بیت می‌رسد.

شهادت علی اکبر
از خاندان امام حسین (ع) نخستین کسی که خدمت حضرت آمده، اجازه به میدان رفتن گرفت، فرزندش علی اکبر (ع) بود.
پدر، بی‌درنگ به او اذن جهاد داد و چون علی اکبر به سوی میدان روانه شد، سرور شهیدان نگاه مأیوسانه‌ای به قامت فرزند کرد و بی‌اختیار قطرات اشک بر چهره مبارکش روان شد و به درگاه الهی عرض کرد: اللهم اشهد! فقد برز الیهم غلام أشبه الناس خلقا و خلقا و منطقا برسولک و کنا إذا اشتقنا إلی نبیک نظرنا إلیه: پروردگارا! گواه باش که جوانی به سوی این جمعیت می‌رود که از جهت خلقت و اخلاق و گفتار، شبیه ترین مردم به رسول تو است و هرگاه ما مشتاق دیدار پیامبرت می‌شدیم، به او می‌نگریستیم! سپس فریاد زدند: ای پسر سعد! خداوند نسلت را منقطع کند همان طور که فرزندم را از من گرفتی! علی اکبر (ع) به میدان شتافت و در نبردی شجاعانه عده‌ای را به خاک افکند.
پس از جنگی طولانی، خسته و تشنه نزد پدر بازگشت و عرض کرد: پدر جان! تشنگی مرا از پای درآورده و سنگینی زره، مرا به سختی افکنده است؛ آیا ممکن است جرعه‌ای آب بنوشم؟ امام (ع) گریست و فرمود: فرزند عزیزم! برگرد و اندکی جنگ کن؛ زیرا وقت آن نزدیک شده است که جدت محمد (ص) را ملاقات کنی و از دست او جام سرشاری بنوشی و پس از آن هرگز تشنه نخواهی شد! علی اکبر به عزم شهادت پا به میدان نهاد و نبرد را مجددا آغاز کرد.
پس از مدتی کوتاه، مردی به نام منقذ بن مره عبدی - لعنة الله علیه - فرزند امام را هدف تیر قرار داد.
علی اکبر (ع) بر زمین افتاد.
در آخرین لحظات حیات، پدر را صدا زد و عرض کرد: پدر جان! سلام من بر تو باد! این، جدم رسول خدا است که به تو سلام می‌رساند و به تو می‌گوید: زود نزد ما بیا! امام حسین (ع) خود را به بالین فرزند رساند، صورت خود را بر صورتش نهاد و فرمود: خدا بکشد مردمی را که تو را کشتند! چقدر بر خدا گستاخی نمودند و حرمت رسول خدا را هتک کردند! و در حالی که سیل اشک بر گونه‌های مبارکش روان بود، فرمود: علی الدنیا بعدک العفا: علی جان! پس از تو خاک بر این دنیا باد! زینب (س) که صدای گریه برادر را شنید، خود را به او رساند؛ ولی با پیکر پاره پاره علی اکبر روبرو شد.
خود را بر روی بدن افکند و شروع به ناله و زاری کرد.

امام حسین (ع) خواهر را به خیمه زنان بازگرداند و به جوانان اهل بیت دستور داد پیکر علی اکبر را به خیمه شهدا منتقل کنند.
پس از شهادت علی اکبر (ع)، جوانان اهل بیت یکی یکی به میدان می‌آمدند و جان خود را فدای مولایشان می‌کردند.
سیدالشهدا (ع) اهل بیت خود را مخاطب قرار دادند و فرمودند: ای پسر عموها و ای اهل بیت من! شکیبا باشید! به خدا قسم، پس از امروز هرگز روی خواری و ذلت را نخواهید دید!

شهادت حضرت قاسم بن الحسن
فرزند امام مجتبی (ع)، قاسم بن الحسن، که شب پیش مژده شهادت خویش را از عموی عزیزش دریافت کرده بود، نزد عمو آمد و اجازه میدان خواست.
امام بشدت گریستند و از اینکه یادگار برادر را به کام مرگ بفرستند، ابا می‌نمودند؛ ولی این نوگل عاشق شهادت، به دست و پای عمو افتاد و آن قدر او را بوسید و گریست که اذن میدان گرفت و در حالی که اشک بر صورتش جاری بود، به میدان آمد: إن تنکرونی فأنا ابن الحسن سبط النبی المصطفی المؤتمن هذا حسین کالأسیر المرتهن بین أناس لا سقوا صوب المزن یعنی اگر مرا نمی‌شناسید، بدانید که من، فرزند حسن مجتبی، نواده رسول خدا هستم.
این حسین است که به دست شما مردم اسیر شده است.
امیدوارم خداوند باران رحمتش را از شما دریغ کند! با این رجز، قاسم بن الحسن خود را معرفی نمود.
او در حالی به میدان آمده بود که پیراهن بلندی بر تن و کفشی بر پا داشت.
او هنوز بند کفش پای چپ خود را نبسته بود که پا به میدان نهاد.
قاسم به دشمن یورش برد و 35 نفر از آنان را به هلاکت رساند.
ابن فضیل ازدی- لعنة الله علیه- فرزند امام حسن مجتبی (ع) را هدف ضربه شمشیر قرار داد و سر مبارکش را شکافت.
قاسم فریاد زد: یا عماه: عموجان به فریادم برس! بی‌درنگ امام حسین (ع) به طرف قاسم آمد تا او را برهاند و شمشیر خود را بر ابن فضیل فرود آورد.
او دست خود را سپر قرار داد و دستش قطع شد و فریادی کشید و از لشکر کمک طلبید.
یاران ابن فضیل حمله کردند تا او را نجات دهند؛ ولی او زیر دست و پای اسبها افتاد و به هلاکت رسید.
گرد و غبار زیادی فضای میدان را پر کرده بود و چیزی دیده نمی‌شد.
پس از مدتی مشاهده کردند که امام حسین (ع) بالای سر نوجوان دلاور ایستاده است.
قاسم در حال جان دادن است و پاهای خود را به زمین می‌ساید.
امام فرمودند: خداوند قاتلان تو را از رحمتش دور کند! روز قیامت کسی که با آنان به مخاصمه خواهد پرداخت، جدت رسول خدا و پدرت حسن

مجتبی است.
به خدا قسم، بر عمویت بسیار گران است ببیند تو او را صدا می‌زنی و او نمی‌تواند پاسخت را بدهد و یا اینکه پاسخ می‌دهد؛ ولی برای تو سودی ندارد! به خدا قسم، امروز روزی است که دشمنان عمویت زیاد و یارانش اندکند! و قاسم را به سینه چسبانید و در میان کشتگان اهل بیت نهاد.
شهادت حضرت ابوالفضل العباس (ع) - ابوالفضل العباس (ع) که شاهد کشته شدن بسیاری از اهل بیت است، به برادران خود، عبدالله و جعفر و عثمان فرمود: برادران! خود را پیشمرگ آقایتان کنید و قبل از آنکه آسیبی به او برسد، جان خود را فدایش کنید! آنان همگی به میدان رفتند و به شهادت رسیدند.
آنگاه عباس بن علی (ع) که خون پدر در رگهایش جاری بود، از برادر اجازه خواست تا به میدان رود.
امام بسختی گریست و فرمود: برادر! تو صاحب لوای من هستی، اگر تو نمانی، کسی با من نخواهد ماند! ابوالفضل العباس (ع) عرض کرد: سینه‌ام تنگ شده و از زندگی دنیا سیر شده‌ام و می‌خواهم از این منافقین خونخواهی کنم! امام حسین (ع) فرمود: اکنون که عازم سفر آخرت شده‌ای، برای این کودکان کمی آب بیاور! قمر بنی هاشم، نیزه و مشکی برداشته، به طرف شریعه فرات رهسپار شد.
صف محافظان فرات را شکافت و خود را به آب رسانید.
آنگاه کفی از آب بر گرفت و تا نزدیک دهان آورد، گویا می‌خواهد بنوشد، اما نه! آب را بر روی آب ریخت و حاضر نشد خود را سیراب و برادر و اهل بیتش را تشنه ببیند.
مشک را پر از آب کرد و روانه خیمه شد: این مشک آب باید هر چه زودتر به کودکان تشنه برسد! سپاه عمر سعد، راه را بر او بستند و در حقیقت راه را بر آب بستند، چرا که حتی یک قطره آب نیز نمی‌بایستی به اهل بیت می‌رسید.
نبردی سخت درگرفت و ابوالفضل العباس (ع) بر آن جمعیت حمله می‌برد و بسختی از مشک آب دفاع می‌کرد.
مردی به نام نوفل که در پشت درختی کمین کرده بود، ناگهان هجوم آورد و ضربه‌ای به دست راست قمر بنی هاشم وارد آورد؛ اما پیش از آنکه مشک بیفتد، سقای دشت کربلا آن را به دست چپ گرفت: والله ان قطعتموا یمینی انی احامی أبدا عن دینی و عن امام صادق الیقین نجل النبی الطاهر الأمین به خدا قسم اگر چه دست راستم را قطع کرده‌اید، ولی من تا ابد از دینم و از پیشوای خود، نواده پیامبر پاک امین دفاع خواهم کرد! ضربتی دیگر دست چپ ابوالفضل (ع) را نشانه گرفت.
بی‌درنگ مشک را به دندان گرفت، بدان امید که هر چه زودتر آب را به

خیمه برساند.
دشمن، عباس را تیرباران کرد.
تیری به مشک خورد و آن را سوراخ کرد.
گویی این جان عباس است که از کالبد مشک بیرون می‌ریزد! و تیری دیگر سینه این سردار رشید را هدف قرار داد.
عباس (ع) از اسب سرنگون شد و فریاد زد: برادر! مرا دریاب! حسین خود را به برادر رسانید، ولی آخرین امیدش را از دست رفته می‌دید! فداکاری و ایثار ابوالفضل العباس (ع) آنچنان تحسین برانگیز و غیر قابل وصف است که همواره مورد احترام و تکریم ائمه (علیهم السلام) قرار می‌گرفته است.
شیخ صدوق (ره) از امام سجاد (ع) روایت کرده است: خداوند عباس را رحمت کند! او خوب جانبازی کرد و نیکو امتحان داد و جان خود را فدای برادرش کرد تا هر دو دستش جدا شد.
خدای عز و جل به جای دو دست، دو بال به او عطا فرمود تا در بهشت با فرشتگان پرواز کند، همان طور که به جعفر بن ابی‌طالب دو بال عطا کرد.
عباس نزد خداوند مقامی دارد که روز قیامت تمامی شهدا به او رشک می‌برند! شهادت حضرت علی اصغر (ع) پس از شهادت آخرین افسر سپاه حسینی - ابوالفضل العباس (ع) - امام حسین (ع) خود را آماده رفتن به میدان کرد؛ ولی پیش از آنکه قدم به میدان بگذارد، به خیمه آمد و به زینب (س) فرمود: فرزند خردسالم را بده تا با او وداع کنم! علی اصغر (ع) را در آغوش پدر نهادند.
پدر طفل را به دست گرفت تا ببوسد؛ ولی تیری حلقوم کودک را پاره کرد و خون از رگهای بریده جاری شد.
پدر داغدار و مصیبت‌زده، تا دست خود را زیر گلوی بریده طفل گرفت پر از خون شد، آنگاه خونها را به سمت آسمان پاشید و فرمود: این مصیبتها بر من سهل است؛ زیرا در راه خداست و خداوند ناظر بر این مصائب است!

نبرد سرور شهیدان، حسین بن علی و کیفیت شهادت آن حضرت
حسین (ع)، دست از جان شسته با اهل بیت وداع کرد و به میدان نبرد تاخت.
هر کس در برابر زاده علی (ع) می‌آمد، کشته می‌شد و در این لحظات، سخن امام این بود: الموت أولی من رکوب العار والعار أولی من دخول النار أنا الحسین بن علی آلیت أن لا أنثنی أحمی عیالات أبی أمضی علی دین النبی مرگ بهتر از زیر بار ننگ رفتن است و ننگ از دخول در آتش جهنم بهتر است! من، حسین بن علی هستم؛ سوگند یاد کرده‌ام که هرگز به دشمن پشت نکنم؛ از خانواده پدرم دفاع می‌کنم و بر دین پیامبر استوار هستم.
یکی از راویان نبرد کربلا، وضعیت سرور شهیدان را چنین توصیف کرده است: به خدا قسم، ندیده بودم کسی را که سپاه دشمن، او را احاطه کرده باشد و فرزندان اهل بیت و یارانش کشته شده باشند و با این حال، از حسین قوی دل تر باشد! همین که آن لشکر به او حمله می‌کردند، شمشیر می‌کشید و به آنها حمله می‌کرد و آنان مانند گله گرگ‌زده پراکنده می‌شدند! حضرت بر آن جماعت که شماره آنان به سی هزار نفر می‌رسید هجوم می برد و آنان همچون ملخهایی که از دیدن اشخاص فرار می‌کنند، از مقابل او می‌گریختند و او به مرکز خود باز می‌گشت و می‌فرمود: لا حول ولا قوة إلا بالله! عده بیشماری از دشمن به دست امام (ع) کشته شدند، تا آنکه عمر سعد فریاد زد: وای بر شما! آیا می‌دانید با چه کسی می‌جنگید؟ این، فرزند علی، کشنده عرب است! از هر طرف به او حمله کنید! تیراندازان اطراف امام را گرفتند و ارتباط آن حضرت را با خیمه‌ها قطع کردند؛ سپس به طرف خیمه‌ها هجوم آوردند.
سیدالشهدا فریاد زد: وای بر شما ای پیروان آل ابی سفیان! اگر دین ندارید و از جهان آخرت نمی‌ترسید، لااقل در دنیای خود آزادمرد باشید و به اصل و حسب خود رجوع کنید - اگر عرب هستید - چنانچه عقیده شما این است! شمر گفت: ای پسر فاطمه چه می‌گویی؟ فرمود: من با شما جنگ دارم و شما با من؛ زنها که گناهی ندارند! پس تا من زنده هستم، به حریم من تجاوز نکنید! و شمر پاسخ داد: این حرف را قبول داریم! سپس دستور داد تا امام زنده هستند، کسی معترض خیمه‌ها نشود.
امام حسین (ع) بار دیگر به خیمه ها باز می‌گردند و دوباره با اهل بیت وداع می‌کنند و می‌فرمایند: روپوشها را بر تن کنید و آماده بلا باشید و بدانید که خداوند نگهدار و حامی شماست و شما را از شر دشمنان نجات خواهد داد،

عاقبت شما را به خیر می‌کند و دشمنان شما را به انواع عذابها مبتلا می‌سازد و در برابر این مصیبتها، نعمت و کرامت فراوان به شما عطا خواهد فرمود.
شکایت نکنید! مبادا سخنی بر زبان بیاورید که از قدر و منزلت شما بکاهد!
و بار دیگر به میدان شتافت.
پس از مدتی نبرد، امام در حالی که ایستاده بود، لحظاتی را به استراحت گذراند؛ ولی در همان حال سنگی به پیشانی مقدسش اصابت کرد و خون جاری شد.
فرزند پیامبر خواست با لباس خود خون را از صورت پاک کند که مرد دیگری با تیری سه
شعبه، حضرت را هدف قرار داد.
سیدالشهدا به درگاه الهی عرض کرد: بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله؛ معبود من! تو می‌دانی که این جمعیت، مردی را می‌کشند که روی زمین هیچ پسر پیامبری جز او نیست! سپس با دست، تیر را از پشت خود خارج کردند؛ ناگهان خون بشدت فوران زد.
دستهای امام پر از خون شد.
خونها را بر چهره و محاسن خود کشید و فرمود: به همین حال باقی خواهم بود تا خدا و جدم رسول خدا (ص) را ملاقات کنم! قدرت نبرد بکلی از زاده زهرا (س) سلب شده بود.
هر کس به او نزدیک می‌شد، عقب می‌رفت؛ مبادا خونش را به گردن گیرد.
شخصی به نام مالک بن یسر نزد امام آمد و زبان به دشنام گشود و با شمشیر به سر حضرت ضربه‌ای زد.
عمامه امام شکافت و پر از خون شد.
حسین (ع) عمامه پر خون را برداشته، با دستمالی سر خود را بستند.
سپاه ابن زیاد پس از درنگی کوتاه برگشته، اطراف امام را گرفتند.
کودکی نابالغ از اهل بیت امام حسین (ع) به نام عبدالله - فرزند امام حسن مجتبی (ع) - از خیمه بیرون آمد.
زینب (س) خواست او را نگه دارد، ولی عبدالله امتناع کرد و گفت: به خدا قسم، از عمویم دور نمی‌شوم! در این هنگام ابحر بن کعب و به قولی حرملة بن کاهل خواست با شمشیر ضربتی بر امام وارد کند؛ عبدالله بن حسن دست خود را جلو آورد تا جلو شمشیر را بگیرد؛ ولی ضربه شمشیر به دست او وارد شد و دستش را قطع کرد.
فریاد کودک بلند شد و مادر را به کمک طلبید.
امام حسین (ع) او را در آغوش کشید، به سینه خود چسباند و فرمود: برادرزاده! بر این بلا صبر کن و از خداوند طلب خیر نما؛ زیرا خداوند تو را به پدران نیکوکارت ملحق خواهد کرد! سپس حرملة بن کاهل اسدی او را

با تیری هدف قرار داد و کودک در آغوش عمو جان داد.
بار دیگر شمر بن ذی الجوشن به خیمه حمله برد و گفت: آتش بیاورید تا خیمه‌ها را با هر که در آن است بسوزانم! امام (ع) فرمود: ای پسر ذی الجوشن! تو آتش می‌طلبی که اهل بیت مرا بسوزانی! خدا تو را به آتش جهنم بسوزاند! شبث بن ربعی شمر را سرزنش کرد و او را از این عمل بازداشت؛ او نیز از این کار منصرف شد.
امام حسین (ع) جامه‌ای کهنه و بی‌ارزش طلبیدند تا پس از شهادت، کسی به آن رغبت نکند و بدن آن حضرت را برهنه نسازد.
لباس کهنه‌ای آوردند، حضرت آن را پوشیدند و روی آن لباس نیز لباس دیگری از برد یمانی به تن کردند که آنرا عمدا پاره کرده بودند تا آن نیز بی‌ارزش جلوه کند.
در حالی که امام (ع) مجروح و زخمی، سوار اسب بودند و قادر به ادامه نبرد نبودند، هجوم نهایی دشمن برای کشتن فرزند پیامبر (ص) آغاز شد.
صالح بن وهب مزنی پهلوی امام را با نیزه هدف قرار داد و حضرت را از اسب سرنگون کرد.
امام از سمت راست بدن بر زمین افتاد و در حالی که صورت مقدسش روی خاک بود، فرمود: بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله و مجددا خود را از زمین بلند کرده، ایستادند.
شمر فریاد برآورد: در انتظار چه هستید؟ چرا کار حسین را تمام نمی‌کنید؟ هجوم افراد شدت یافت.
شخصی با شمشیر، شانه حضرت را شکافت؛ امام باز به زمین افتادند.
گاهی می‌ایستادند؛ ولی باز به زمین می‌افتادند.
سنان بن انس نخعی با نیزه‌ای گلوی مقدس فرزند زهرا (س) را هدف قرار داد و آن را سوراخ کرد؛ سپس نیزه را بیرون کشید و در استخوانهای سینه‌اش فرو برد.
سپس با تیری گلوی امام را نشانه گرفت.
سید الشهدا (ع) تیر را از گلو خارج ساخت و دستهای خود را به خون آلوده کرد و به محاسن خویش مالید.
عمر سعد - لعنة الله علیه - به مردی که در طرف راستش بود گفت: وای بر تو! پیاده شو و حسین را راحت کن! خولی بن یزید اصبحی پیش دستی کرد که سر امام را از بدن جدا کند؛ ولی لرزه بر اندامش افتاد و عقب نشست.
سنان بن انس نخعی شمشیری به گلوی امام زد و گفت: به خدا قسم، سر تو را از بدن جدا می‌کنم.
می‌دانم تو پسر پیغمبری و از جهت مادر و پدر، بهترین مردم هستی! در آن لحظات آخر حیات، سخن حسین بن علی (ع) به درگاه الهی این بود: صبرا

علی قضائک یارب؛ لا إله سواک یا غیاث المستغیثین: در برابر حکم تو - ای پروردگار- صبر می‌کنم؛ معبودی غیر از تو نیست ای فریادرس پناه جویان!
سپس سنان بن انس نخعی و به روایت دیگری شمر بن ذی الجوشن سر مقدس نواده رسول خدا، فرزند علی مرتضی و فاطمه زهرا و سرور جوانان بهشت را از تن جدا کرد.
هلال بن نافع آخرین دقایق حیات آن مظلوم را چنین توصیف می‌کند: من با سپاه عمر سعد ایستاده بودم و حسین جان می‌داد.
سوگند به خدا، که من در تمام عمرم هیچ کشته‌ای را ندیدم که تمام پیکرش به خون آلوده باشد و چون حسین صورتش نیکو و چهره‌اش نورانی باشد! به خدا قسم، درخشش نور چهره‌اش مرا از تفکر در کشته شدنش باز می‌داشت! همچنین آخرین لحظه شهادت سیدالشهدا را بدین گونه آورده‌اند: چون امام (ع) از اسب بر زمین افتاد، اسب آن حضرت با پیشانی خونین، خود را به خیمه‌ها رسانید و شیهه می‌کشید.
اهل بیت که اسب خونین بی‌سوار را دیدند، دانستند که چه حادثه عظیمی رخ داده است.
زینب (س) فریاد زد: وا اخاه! وا سیداه! وا اهل بیتاه! ای کاش آسمان بر زمین فرو می‌افتاد و کوهها از هم می‌پاشید و بر زمین می‌ریخت! و نزد امام آمد و دید که برادر در حال جان دادن است و عمر سعد با عده‌ای ایشان را احاطه کرده‌اند.
فریاد زد: ای عمر سعد! آیا ابا عبدالله را می‌کشند و تو نگاه می‌کنی! عمر سعد که منقلب شده بود و می‌گریست، صورت خود را برگرداند.
زینب (س) فریاد زد: آیا در میان شما یک نفر مسلمان نیست؟ و پاسخی نشنید.
عمر سعد فریاد زد: پیاده شوید و حسین را راحت کنید! شمر مبادرت به این کار کرد و با پایش به آن حضرت ضربه زد و روی سینه امام نشست و محاسن شریفش را گرفت و سرش را از پیکر جدا ساخت.
پس از شهادت، بدن امام را برهنه کردند و از آن لباسهای کهنه نیز نگذشتند و حتی برای غارت انگشتر حضرت، انگشتش را قطع نمودند.
به دستور سرکردگان سپاه، خیمه‌ها را غارت کردند و آنها را آتش زدند.
زنان و دختران، سراسیمه و هراسان و شیون‌کنان از خیمه‌ها بیرون می‌دویدند، هر یک به سویی می‌گریخت.
چون به خیمه امام زین العابدین (ع) که با حالت بیماری در بستر افتاده بودند، رسیدند، همراهان شمر گفتند: آیا این مرد را هم بکشیم؟ حمیدبن مسلم گفت: او مریض است و همین بیماری او را از پای در خواهد آورد؛ لازم نیست او را بکشید! و جمعیت را از این تصمیم منصرف کرد.
زینب (س) بر بالین برادر ایستاد و عرض کرد: یا محمداه! ای جد بزرگوار

که فرشتگان بر تو درود می‌فرستادند! این حسین توست که در خون خویش غلتیده است و اعضای بدنش از یکدیگر جدا شده و اینها دختران تو هستند که اسیر شده- اند! از این ستمها به خداوند و به محمد مصطفی و علی مرتضی و به فاطمه زهرا (علیهم السلام) و به حمزه سیدالشهدا شکایت می‌کنم! یا محمداه! این حسین تو است که در زمین کربلا برهنه و عریان افتاده و باد صبا خاکها را بر او می‌پاشد! این حسین تو است که از ستم زنا زادگان کشته شده! چه اندوه بزرگی و چه مصیبت جانکاهی! امروز روزی است که جدم رسول خدا (ص) از دنیا رفت! ای اصحاب محمد! اینها فرزندان پیامبر شما هستند که آنان را به اسیری می‌برند! عمر سعد فریاد زد: کیست که بر بدن حسین اسب بتازد؟ ده نفر داوطلب این کار شدند (که نام آنها در کتب تاریخی مضبوط است).
آنان بدن مقدس امام را پایمال سم اسبها کردند و استخوانهایش را شکستند.
عصر روز عاشورا، به دستور عمر سعد، سر مقدس امام حسین (ع) توسط خولی بن یزید و حمید بن مسلم ازدی نزد عبیدالله بن زیاد به کوفه فرستاده شد.
سرهای بقیه شهیدان را نیز از بدنها جدا کردند و توسط شمر بن ذی الجوشن به کوفه فرستادند.

حرکت کاروان اسرا به طرف کوفه
روز یازدهم محرم سال 61 هجری، عمر سعد بازماندگان را که اغلب زنان و دختران بودند، با صورتهای باز بر شترهای برهنه و بدون جهاز سوار کرد و به طرف کوفه رهسپار شد.
پس از آنکه او کربلا را ترک کرد، جمعی از طایفه بنی اسد آمدند و بر بدنها نماز خواندند و آنها را در همان محل دفن کردند.
کاروان حسینی وارد کوفه می‌شود.
کوفیان خود را با اسیرانی مواجه می‌دیدند که خود، آنان را به شهر فراخواندند، سپس به رویشان شمشیر کشیدند و اکنون بر آنان می‌گریند.
شیون و زاری فضای کفرآلود شهر را پر کرده است.
امام سجاد (ع) فرمودند: برای ما می‌گریید و نوحه سرایی می‌کنید؟ مگر قاتل ما کیست؟ زینب (س) به مردم گریان اشاره کردند و آنان را به سکوت فرا خواندند، سپس حمد و ثنای الهی را به جای آوردند و بر رسول اکرم (ص) درود فرستادند و سخنان مبسوطی بیان فرمودند.
خطبه زینب کبری (س) در کوفه - ای اهل کوفه! ای اهل مکر و خدعه! آیا بر ما گریه می‌کنید؟ هنوز چشمهای ما گریان است و ناله‌های ما خاموش نشده! مثل شما مثل آن زنی است که رشته‌های خود را می‌بافد و سپس از هم باز می‌کند.
شما ایمان خود را مایه مکر و خیانت در میان خود ساختید و رشته ایمان را بستید و دوباره باز کردید.
در میان شما جز خودستایی و فساد و سینه‌های پرکینه و چاپلوسی و تملق کنیزان و غمازی با دشمنان خصلتی نیست! شما مثل گیاهان مزبله‌ها هستید که قابل خوردن نیست و به نقره‌ای شبیه هستید که زینت قبرها شده و مورد استفاده نمی‌باشد! وه که چه زاد و توشه‌ای برای آخرت خود ذخیره کردید که موجب غضب خدا شده و عذاب جاویدان برای شما آماده گردیده است! آیا پس از کشتن ما بر ما گریه می‌کنید و خود را سرزنش می‌نمایید؟ آری، به خدا قسم، باید زیاد گریه کنید و کم بخندید! شما لکه ننک و عار روزگار را به دامان خود انداختید که با هیچ آبی نمی‌توان آن را شست! چگونه شسته شود، قتل پسر پیغمبر و سید جوانان اهل بهشت و آن کسی که در جنگها و گرفتاری‌ها پناهگاه شما و در مقام احتجاج با دشمن، راهنمای شما بود.
در سختیها به او پناه می‌بردید و دین و شریعت را از او می‌آموختید! بدانید که وزر و وبال بزرگی را به جای آوردید! دور باشید از رحمت خدا و مرگ

بر شما! کوششهای شما به ناامیدی منجر شد و دستهای شما زیانکار گردید و معامله شما موجب خسران و ضرر شما شد.
به غضب خدا رو کردید و ذلت و بیچارگی شما را احاطه کرد! وای بر شما ای اهل کوفه! آیا می‌دانید چه جگری را از رسول خدا (ص) شکافتید و چه پرده نشینان عصمتی را از پرده بیرون افکندید؟ چه خونی را بر زمین ریختید و چه حرمتی را هتک کردید؟ آیا می‌دانید چه عمل زشتی را مرتکب شدید و چه گناهی انجام دادید و چه ستم عظیمی به بزرگی زمین و آسمان نمودید؟ آیا تعجب می‌کنید که آسمان خون ببارد؟ به یقین عذاب آخرت سخت تر و خوارکننده تر است و در آن روز شما یار و یاوری نخواهید داشت.
پس این مهلت خداوندی، شما را فریب ندهد و از حد خود خارج نکند؛ زیرا خداوند در انتقام تعجیل نمی‌کند و نمی‌ترسد از اینکه خونخواهیش فوت شود، پروردگار شما در کمین شما است! خطبه امام زین العابدین (ع) در کوفه -- امام چهارم، حضرت سجاد (ع) مردم کوفه را که می‌گریستند به سکوت دعوت فرمود؛ آنگاه ایستاد و پس از حمد و ثنای الهی و صلوات بر رسول خدا (ص) چنین فرمود: ای مردم! هر کس مرا می‌شناسد، احتیاجی به معرفی ندارد و هر که نمی‌شناسد، خودم را به او معرفی می‌کنم: من، علی بن الحسین بن علی بن ابی‌طالب- علیه السلام- هستم.
من فرزند آن کسی هستم که به او هتک حرمت کردند.
اموالش را به غارت بردند و خانواده اش را اسیر کردند.
من فرزند آن کسی هستم که او را در کنار فرات، بی آنکه از او خونی طلب داشته باشند، کشتند.
من پسر کسی هستم که بسختی کشته شد و همین افتخار برای ما کافی است! ای مردم! شما را به خدا قسم می‌دهم مگر شما نبودید که به پدرم نامه نوشتید و او را فریب دادید و عهد بستید که یاریش خواهید کرد، با او بیعت کردید و بعد او را کشتید؟ مرگ بر شما باد، با این توشه‌ای که پیش فرستادید! چه افکار بدی دارید! روز قیامت با چه چشمی به رسول خدا (ص) خواهید نگریست، اگر به شما بگوید: خاندانم را کشتید و حرمت مرا هتک کردید؛ پس شما از امت من نیستید! در این هنگام صدای گریه مردم بلند شد.
امام سجاد (ع) فرمود: خداوند رحمت کند کسی را که نصیحت مرا بپذیرد و سفارش مرا در راه خدا و رسولش و اهل بیتش حفظ کند، چرا که رسول خدا (ص) برای ما اسوه و الگوی نمونه‌ای است! مردم گفتند: ای پسر پیامبر! ما همه گوش به فرمان تو هستیم و عهد و پیمان تو را نگاه خواهیم داشت و از تو روی نمی‌گردانیم با هر که با تو بجنگد، می‌جنگیم و با هر که با تو از در آشتی برآید، در صلح و آشتی هستیم؛ از یزید خونخواهی می‌کنیم

و از کسانی که به تو ستم کردند بیزاری می‌جوییم! امام سجاد (ع) فرمودند: هیهات! هیهات! ای فریبکاران حیله‌گر! آیا می‌خواهید همان کاری را که پیش از این با پدرانم کردید، با من بکنید؟ به خدا قسم، چنین چیزی ممکن نیست! هنوز جراحاتی که از اهل بیت پدرم بر دل من وارد شده، بهبود نیافته و هنوز مصیبت جدم رسول خدا (ص)، پدرم و برادرانم را فراموش نکرده‌ام هنوز تلخی آن در کام من هست.
گلویم را گرفته و غصه آن در سینه‌ام جریان دارد! از شما می‌خواهم که نه ما را یاری کنید و نه با ما بجنگید! پس از آن، ابن زیاد وارد کاخ خود شد و اذن داد که مردم وارد شوند.
سر مقدس امام حسین (ع) را در مقابلش گذاشتند و سپس اهل بیت و فرزندان امام را وارد کردند.
عبیدالله بن زیاد، حضرت زینب (س) را مخاطب قرار داد و با وقاحت تمام گفت: حمد و سپاس خداوندی را که شما را رسوا کرد و دروغهایتان را آشکار ساخت! زینب (س) فرمود: آن کسی که مفتضح و رسوا می‌شود، فاسق است و آنکه دروغ می‌گوید، شخص فاجر است و آنها غیر از ما هستند.
عبید گفت: آیا دیدی خدا با برادرت چه کرد؟ چطور بود؟ زینب (س) پاسخ داد: من بجز زیبایی و نیکویی چیزی از جانب خدا ندیدم! زیرا آنان کسانی بودند که خداوند شهادت را برایشان مقدر کرده بود و به قتلگاههای خود رفتند.
اما به همین زودی خداوند تو و آنان را با هم برای حساب جمع می‌کند و آنان با تو احتجاج خواهند کرد، آن وقت خواهی دید که رستگار کیست.
مادرت بر تو بگرید ای پسر مرجانه! ابن زیاد بشدت خشمگین شد و خواست زینب کبری را به قتل برساند؛ ولی اطرافیانش او را از این کار منصرف کردند.
سپس متوجه امام سجاد (ع) شد و پرسید: این جوان کیست؟ گفتند: او علی بن الحسین است.
ابن زیاد گفت: مگر خداوند علی بن الحسین را نکشت؟ امام (ع) فرمودند: من برادری داشتم که نام او نیز علی بود.
مردم او را کشتند.
ابن زیاد گفت: بلکه خدا او را کشت.
امام (ع) پاسخ داد: الله یتوفّی الأنفس حین موتها.
.خداوند است که جان هر کس را هنگام مرگ می‌گیرد و همین طور هنگام خواب (سوره زمر، آیه 42) ابن زیاد بار دیگر گفت: تو جرأت می‌کنی که به من جواب بدهی؟ ببرید او را گردن بزنید! در این هنگام زینب (س) به سخن آمد: ای پسر زیاد! تو کسی را از ما را باقی نگذاشتی و همه را

کشتی؛ اگر می‌خواهی این جوان را نیز بکشی، پس مرا هم با او بکش! امام (ع) گفت: عمه جان خاموش باش که سخنی دارم - سپس به ابن زیاد فرمود: - آیا با کشتن، مرا تهدید می‌کنی؟ مگر نمی‌دانی که کشته شدن عادت ما و شهادت مایه سرفرازی ماست؟ عبیدالله بن زیاد به وسیله نامه، خبر شهادت امام حسین (ع) و اسارت اهل بیت را به اطلاع یزید رساند.
یزید از او خواست سرهای امام و یارانش را همراه با اهل بیت به شام بفرستد.

ورود کاروان اسرا به شام
روز اول صفر سال 61 هجری، کاروان اسرا به دمشق نزدیک می‌شود.
ام کلثوم از شمر خواست که آنان را از محلی که جمعیت کمتر دارد وارد شهر کنند تا چشم مردم کمتر به آنان بیفتد؛ ولی شمر دستور داد آنان را از محل پرجمعیت وارد شهر کنند.
سرهای مقدس شهدا را به نیزه کردند و همه از دروازه دمشق وارد شهر شدند.
دیوارهای شهر آذین‌بندی شده بود و زنان خواننده دف می‌زدند؛ گویی عید بزرگی در پیش دارند! مردم شام که مدتها زیر باران تبلیغات مسموم معاویه و یزید بودند، هنوز از عمق فاجعه بی‌خبرند.
پیرمردی نزد اسرا آمد و گفت: خدا را سپاس می‌گویم که شما را کشت، مردم را از دست شما آسوده کرد و امیرالمؤمنین را بر شما مسلط نمود!
امام سجاد (ع) به او فرمود: ای پیرمرد! آیا قرآن خوانده‌ای؟ او گفت آری.
امام فرمود: آیا این آیه را خوانده‌ای: قل لا أسألکم علیه أجرا إلا المودة فی القربی: ای پیامبر! بگو من در مقابل رسالتم از شما مزدی نمی‌خواهم مگر اینکه خویشاوندانم را دوست داشته باشید (سوره شوری، آیه 23)؟ گفت: آری خوانده‌ام.
امام فرمود: خویشان پیامبر ما هستیم.
آیا در سوره بنی اسرائیل این آیه را خوانده‌ای: و آت ذا القربی حقه: به خویشاوند حقش را بده! (آیه 23)،؟ گفت: خوانده‌ام.
فرمود ذا القربی و خویشاوند رسول خدا ما هستیم.
آیا این آیه را خوانده‌ای: و اعلموا أنما غنمتم من شیء.
بدانید که هر غنیمتی که به دست می‌آورید، خمس آن به خدا و رسول و خویشاوند تعلق دارد (سوره انفال، آیه 41)؟
گفت: آری خوانده‌ام.
امام فرمود: ذا القربی و خویشاوند پیامبر، ما هستیم.
آیا این آیه را خوانده‌ای: إنما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت و یطهرکم تطهیرا: اراده حتمی خداوند تعلق گرفته است که هر گونه پلیدی را از شما اهل بیت دور کند و شما را کاملا پاک کند (سوره احزاب، آیه 33)
پیرمرد گفت: آری خوانده‌ام.
امام فرمود: ما هستیم آن اهل بیتی که خداوند به آیه تطهیر مخصوصشان گردانیده است.

پیرمرد ساکت شد و از سخن خود پشیمان گردید و گریست، عمامه خود را بر زمین زد و سر به آسمان بلند کرد و گفت: خدایا! من بیزاری می‌جویم به سوی تو از دشمنان جنی و انسی آل محمد (ص) پس از آن به امام عرض کرد: آیا توبه من پذیرفته می‌شود؟
امام فرمودند: اگر توبه کنی، خداوند می‌پذیرد و تو با ما هستی.
او گفت: من توبه کردم.
چون داستان این پیرمرد به گوش یزید رسید، دستور داد او را کشتند.
شاید این نخستین بارقه آگاهی بود که بر قلب مردم می‌تابید و می‌بایست در نطفه خاموش شود؛ زیرا برای حکومت یزید، هیچ چیز بدتر از آگاهی مردم نیست! زنان و بازماندگان اهل بیت در حالی که با ریسمان به هم بسته شده بودند، به مجلس یزید آورده شدند.
امام سجاد (ع) هنگام ورود، به یزید فرمودند: تو را به خدا قسم می‌دهم اگر رسول خدا (ص) ما را با این وضع ببیند، فکر می‌کنی چه خواهد کرد؟
یزید دستور داد ریسمانها را بریدند.
سپس زنها را پشت سرش جای دادند و آنگاه سر بریده امام حسین (ع) را مقابلش نهادند.
چون زینب (س) چشمش به سر برادر افتاد، گریبان خویش را پاره کرد و فرمود: حسین عزیزم! ای محبوب رسول خدا! ای فرزند مکه و منا! ای پسر فاطمه زهرا - بانوی بانوان جهان - ای فرزند دختر مصطفی! و تمام مجلس به گریه افتاد.
یزید با چوب به لب و دندان امام می‌زد و کینه خود را با اشعاری بدن مضمون ابراز می‌کرد: ای کاش بزرگان طایفه من که در جنگ بدر کشته شده بودند، حاضر بودند و می‌دیدند که طایفه خزرج چگونه از شمشیر زدن ما به جزع آمده‌اند و می‌نالند تا از دیدن این منظره، فریاد شادی آنان بلند شود و بگویند: ای یزید! آفرین برتو! دستت درد نکند! ما بزرگان بنی هاشم را کشتیم و آن را به حساب جنگ بدر گذاشتیم.
امروز در مقابل آن روز! چون این سخنان از یزید شنیده شد، زینب (س) برخاست و خطبه تاریخی خود را آغاز کرد که خلاصه آن چنین است: خطبه زینب کبری (س) در شام الحمد لله رب العالمین و صلّی الله علی رسوله و آله أجمعین.
خداوند می‌فرماید: ثم کان عاقبة الذین أساؤا السوآی.
عاقبت آنان که اعمال زشت را با بدترین وضعی مرتکب می‌شدند، این است که آیات خدا را تکذیب کردند و به مسخره گرفتند (سوره روم، آیه 10).
خداوند راست می‌گوید.
ای یزید! اینکه زمین و آسمان را بر ما تنگ کردی و ما را مانند اسیران به

هر شهر و دیار کشاندی، گمان می‌کنی به خاطر بی‌ارزش بودن ما نزد خدا و احترام تو نزد او است؟ به همین خاطر است که بر خود می‌بالی و ناز می‌کنی و شادمانی که دنیایت آباد شده و کارها بر وفق مراد است و سلطنت همواره برای تو باقی است؟ تند مرو! آهسته باش! مگر سخن خدا را فراموش کرده‌ای که می‌فرماید:، آنان که به راه کفر بازگشتند، گمان نکنید که این مهلت چند روزه‌ای که به آنان دادیم، مقدمه سعادت آنهاست؛ هرگز! بلکه این مهلت برای آن است که بر گناهان خود بیفزایند و برای آنان عذابی خوارکننده در پیش است (سوره آل عمران، آیه 178)، ای پسر بردگان آزادشده! آیا این از عدالت است که تو زنان و کنیزان خود را پس پرده جای دهی و دختران پیامبر را با صورتهای باز و و بدون پوشش به همراه دشمنانشان در شهرها بگردانی و اهالی منازل، آنان را ببینند و دور و نزدیک و پست و شریف، بر آنان که هیچ یاوری ندارند، بنگرند؟ آری، چگونه امید مهربانی می‌رود از کسی که جگر آزادمردان را در دهان می‌مکد و بیرون می‌اندازد و گوشتش از خون شهیدان روییده است؟)1(اکنون مست و مغرور شده‌ای و خیال می‌کنی گناهی مرتکب نشده‌ای؛ با چوب به دندانهای ابا عبدالله، - سرور جوانان بهشت- می‌زنی و شعر می‌خوانی و می‌گویی:، درگذشتگان من در روز بدر خوشی کنند و بگویند: ای یزید! دستت درد نکند! آفرین بر تو!، آری؛ چگونه این حرفها را نزنی و این شعرها را نخوانی.

در صورتی که دستت را در خون فرزندان محمد (ص) فرو برده‌ای و ستارگان درخشان زمین را که دودمان عبدالمطلب بودند خاموش کرده‌ای! حالا پیران طایفه خود را صدا می‌زنی و خیال می‌کنی آنها می‌شنوند؛ ولی به همین زودی تو نیز به آنان ملحق خواهی شد و در آنجا آرزو می‌کنی ای کاش دستهایم شل و زبانم لال می‌بود و این سخنان را نمی‌گفتم و مرتکب این جنایات نمی‌شدم! خداوندا! انتقام ما را از کسانی که به ما ظلم کردند بگیر و حق ما را از آنان بستان و ایشان را در آتش غضب خود بسوزان! ای یزید! تو فقط پوست خود را شکافتی و گوشت خودت را پاره کردی.

طولی نمی‌کشد که با این بار سنگینی که به گردن گرفته‌ای، بر رسول خدا وارد شوی، در آن روزی که خداوند فرزندان پیامبر را جمع می‌کند و حق آنان را می‌گیرد.

هرگز گمان مکن آنان که در راه خدا کشته شده‌اند، مرده‌اند؛ بلکه زنده‌اند و نزد پروردگار خود روزی می‌خورند (سوره آل عمران، آیه 169).

اگر چه فشارهای روزگار، مرا به سخن گفتن با تو وادار کرده است، ولی من قدر و ارزش تو را کوچک و سرزنشت را بزرگ می‌شمارم و توبیخ نمودن تو را کاری ستوده می‌دانم.

اما چشمها اشک میریزد و سینه‌ها از آتش غمها می‌سوزد! آه! چه

شگفت‌آور است که سپاه خداوند به دست سپاه شیطان کشته شوند! خون ما از این دستها می‌ریزد و گوشت ما در این دهانها جویده و مکیده می‌شود و آن بدنهای طیب و طاهر در روی زمین مانده و گرگهای بیابان، به نوبت آنان را زیارت می‌کنند و درندگان، آنها را بر خاک می‌مالند! ای یزید! اگر امروز بر ما غلبه کردی، بزودی مؤاخذه خواهی شد و در آن هنگام چیزی نداری مگر آنچه پیش فرستاده‌ای.
خداوند به بندگانش ستم نمی‌کند و ما به او شکایت می‌کنیم.
او پناه ما است.
تو به کار خودت مشغول باش و تا می‌توانی مکر و حیله کن و کوشش نما، ولی به خدا سوگند، نمی‌توانی نام ما را محو کنی و وحی ما را خاموش گردانی و این ننگ و عار را از دامن خود بشویی؛ زیرا عقل تو علیل است و ایام زندگانیت اندک و روزی که منادی فریاد زند: لعنت خدا بر ستمکاران!، در آن روز اجتماع تو پراکنده است! سپاس خداوندی را که ابتدای کار ما را به سعادت و مغفرت و پایان آن را به شهادت و رحمت ختم نمود! ما از خداوند درخواست می‌کنیم که نعمت خویش را بر شهیدان ما تکمیل کند و به اجر و مزد آنان بیفزاید و برای ما جانشینان نیکویی قرار دهد؛ او خداوندی بخشنده و مهربان است و او به تنهایی ما را بس است.
تنها او وکیل و کارگزار ماست! یزید به یکی از خطبای درباری دستور داد بالای منبر رود و نسبت به امام حسین و پدر گرامیش (علیهم السلام) بدگویی کند.
او نیز چنین کرد و یزید را مدح و ستایش نمود.
حضرت سجاد (ع) فریاد زدند: وای بر تو ای خطیب! خشنودی مخلوق را به بهای خشم و غضب خالق خریدی! پس جایگاه خود را در آتش جهنم ببین!
در بعضی روایات تاریخی آمده است که امام سجاد (ع) از یزید خواستند اجازه دهد به منبر روند، یزید اجازه نداد.
مردم به او گفتند: اجازه بده این جوان سخن گوید! یزید گفت: او اگر بالای منبر رود، پایین نمی‌آید مگر اینکه مرا و خاندان ابوسفیان را رسوا کند.
اطرافیان گفتند: این جوان که کاری نمی‌تواند بکند! یزید گفت: شما او را نمی‌شناسید؛ او از اهل بیتی است که دانش را با پیکر خود آمیخته است! با این حال، اصرار اطرافیان مؤثر واقع شد و امام به منبر رفتند و با فصاحت و شیوایی تمام، خود را معرفی کردند و انتساب خود را به خاندان عصمت و طهارت یادآور شدند تا جایی که فریاد ناله و گریه بلند شد و جو عمومی کاخ ظلم و ستم دگرگون گردید.
یزید که می‌خواست به هر طریق ممکن جلو این سخنان را بگیرد و نگذارد مردم متوجه حقیقت امر شوند، به مؤذن دستور داد اذان بگوید.
مؤذن شروع به اذان گفتن کرد؛ ولی هر جمله اذان او با پاسخی از طرف

امام مواجه شد: - الله أکبر -: تکبیر می‌گویم، تکبیری بی‌قیاس؛ تکبیری که به حواس انسانی درک نشود؛ چیزی بزرگتر از خداوند نیست! - أشهد أن لا إله إلا الله - مو و پوست و گوشت و خون من به یگانگی خداوند گواهی می‌دهد! - أشهد أن محمدا رسول الله - (رو به یزید کردند و فرمودند:) ای یزید! این محمد، جد من است یا جد تو؟ اگر او را جد خودت بدانی، دروغ گفته‌ای و اگر او را جد من می‌دانی، پس چرا فرزندانش را کشتی؟ هنگام ورود کاروان اهل بیت به شام، مردم نادان و فریب‌خورده گمان می‌کردند با اسرای خارجی روبرو هستند.
ولی معرفی بازماندگان و اهل بیت از خود و اعلام خویشاوندی آنان با رسول خدا (ص) آنان را آگاه کرد و مردم دانستند که با چه کسانی روبرو هستند و این اسرای به زنجیر کشیده شده، در حقیقت فرزندان خاندان وحی الهی هستند.
حتی درباریان نیز تحت تأثیر قرار گرفتند و صدای اعتراض بعضی از آنان بلند شد.
یکی از شامیان در حالی که به طرف فاطمه، دختر امام حسین (ع) اشاره می‌کرد، از یزید خواست تا او را به کنیزی به وی ببخشد.
فاطمه به زینب (س) گفت: عمه جان! یتیم شدیم و حالا می‌خواهند ما را به کنیزی نیز ببرند! زینب (س) فرمود: این فاسق نمی‌تواند این کار را بکند! مرد شامی پرسید: این دختر کیست؟ یزید گفت: فاطمه، دختر حسین است و آن زن هم زینب، دختر علی بن ابی‌طالب است.
مرد شامی گفت: خدا تو را لعنت کند! به خدا من فکر می‌کردم اینها اسیران روم هستند! یزد گفت: به خدا تو را هم به آنان ملحق می‌کنم! سپس دستور داد آن مرد را به قتل برسانند.
همچنین از امام سجاد (ع) روایت شده است که سفیر روم روزی در دربار یزید به مجلس یزید آمد و در مقابل او سری را دید که بریده شده بود.
چون فهمید که آن سر، سر فرزند پیامبر مسلمانان است، یزید را توبیخ کرد و گفت: ما هر چه از عیسی، پیامبرمان بر جای بماند، به آن تبرک می‌جوییم، با این که بین ما و او چندین پشت فاصله است؛ ولی شما پسر رسول خدا را که فقط به یک واسطه به او می‌رسید کشتید! یزید گفت: این مرد مسیحی را بکشید که مرا رسوا خواهد کرد! او نیز فورا شهادتین را بر زبان آورد و مسلمان شد و در حالی که سر بریده امام حسین (ع) را به سینه چسبانده بود و می‌گریست، به قتل رسید.
بازگشت اسرا به مدینه پس از مدتی اسرا را به عراق بازگرداندند.
بنا به درخواست اهل بیت، راهنمای قافله، آنان را از کربلا عبور داد.
اسرا، عده‌ای از مردان خاندان رسالت را که برای زیارت قبر امام به کربلا آمده بودند، ملاقات کردند و همه در کربلا ماندند چند روز به عزاداری

مشغول شدند، سپس به طرف مدینه حرکت کردند.
پیش از رسیدن کاروان به مدینه، شاعری از دوستداران اهل بیت (ع) خبر ورود آنان را بوسیله اشعار سوزناکی به مردم شهر داد.
زنان مدینه با فریاد واویلاه از شهر خارج شدند و به استقبال کاروان شتافتند.
امام سجاد (ع) نزدیک مدینه خطبه‌ای خواندند و مردم را از ماجراها آگاه کردند.
مدینه غرق ماتم و اندوه شده بود و بذر نارضایتی از حکومت یزید در دل آنان کاشته شد.
پس از مدتی علیه یزید قیام کردند و نبرد معروف به حره بین آنان و سپاه یزید روی داد که منجر به قتل عام مردم مدینه شد.
بیقین حضور اسرا در کوفه و شام، مؤثرترین عامل رسوایی یزید و سردمداران حکومت غاصب بود و اگر آنان نبودند، تبلیغات مسموم چندین ساله خاندان ابوسفیان که با گوشت و خون مردم عجین شده بود و اهل بیت را مردمی کافر و خارج از دین می‌دانستند، همچنان ریشه می‌دوانید و عمیقتر می‌شد و اگر چند نسل به همین منوال می‌گذشت، اسمی از دین باقی نمی‌ماند.
ولی حضور اسرا در کوفه و شام و سخنان آنان، پرده از اعمال زشت عمال جور و ستم برداشت و مردم ناآگاهی را که حتی باور نمی‌کردند علی بن ابی‌طالب (ع) نماز خوانده باشد، از خواب غفلت بیدار کرد و آنان را از انحراف عظیمی که پس از رحلت رسول خدا (ص) به وجود آمده بود آگاه ساخت.
به دنبال شهادت امام حسین (ع)، سراسر مملکت اسلامی را قیامهای خونین فرا گرفت که اولین آنها قیام توابین بود و با حرکات دیگری همچون قیام مختار بن أبی‌عبیده ثقفی، قیام شهدای فخ، قیام زید بن علی بن الحسین (علیهما السلام) و پس از او فرزندش یحیی بن زید ادامه یافت.
امام حسین (ع) در طول تاریخ، همواره به عنوان سمبل مبارزه علیه ظلم و فساد و تباهی شناخته شده‌اند.
در طول دوران بنی عباس، بارها مرقد مطهر آن حضرت را تخریب و با خاک یکسان کردند و زائرانش را شکنجه می‌کردند و یا به قتل می‌رساندند.
آنان گمان می‌کردند با این اعمال می‌توانند آرمان حسین (ع) را از دلها بیرون کنند و عشق به اسلام و خاندان رسالت را از جانها بزدایند؛ غافل از آنکه این نور، نور خداوند است و نور خدا هرگز خاموش نخواهد شد: یریدون لیطفؤا نور الله بأفواههم و الله متم نوره ولو کره الکافرون: کفار می‌خواهند نور خدا را با دهانهایشان خاموش کنند؛ ولی خدا نور خود را تمام

و کامل نگاه خواهد داشت، اگر چه کافران این مطلب را نپسندند (سوره صف، آیه 8) پروردگارا! همان گونه که ما را با معرفت خاندان رسالت گرامی داشتی و برائت و بیزاری از دشمنانشان را روزی ما کردی، ما را در دنیا و آخرت در راه آنان ثابت قدم بدار و ما را از کسانی قرار ده که با حضور در رکاب فرزند آن شهید مظلوم، امام زمان، حجة بن الحسن العسکری- ارواحنا فداه- انتقام خونش را می‌گیرند! خداوندا! زندگانی ما را همچون زندگانی محمد و آل محمد و مرگ ما را همچون مرگ محمد و آل محمد قرار ده! آمین! مآخذ: اللهوف علی قتلی الطفوف، تألیف مرحوم سید بن طاووس، ترجمه سید محمد صحفی.
نفس المهموم و نفثة المصدور، تألیف مرحوم حاج شیخ عباس قمی، ترجمه آیت الله محمد باقر کمره‌ای.
لمعات الحسین، تألیف مرحوم آیت الله سید محمدحسین حسینی تهرانی.
قیام مختار بن ابی‌عبیده ثقفی - در دوازدهم ربیع الاول سال 66 هجری قمری، مختار بن ابی‌عبیده ثقفی قیام فراگیری را علیه قاتلان سیدالشهداء، ابا عبدالله الحسین (ع)، آغاز کرد و با اقدامی مسلحانه، افرادی را که در توطئه کربلا به نحوی شرکت داشتند، به قتل رساند، تا پس از گذشت پنج سال از آن فاجعه مولمه، لبخندی بر لبان بنی هاشم و آل پیامبر (ص) بنشیند و قلب پر از درد و محنت آنان اندکی مسرور شود.
مختار در سال اول هجری، در مدینه طیبه متولد شد.
پدرش مسعود ثقفی مکنی به ابوعبید و مادرش زنی سخنور و با ت‌QşOѠبه نام دومه بود.
مختار سیزده ساله بود که در سپاهی عظیم که تنها چهار روز پس از آغاز خلافت عمر بن الخطاب - خلیفه دوم - و به دستور او به طرف مرزهای ایران و عراق بسیج شده بود، شرکت کرد.
در همین جنگ، پدرش را از دست داد.
درباره مختار می‌نویسند: او مرد شمشیر، عاقلی حاضر جواب و دوراندیش، بسیار بافراست و بلندهمت، سخاوتمند و سیاستمداری زیرک بود و او را به (ʒǔ؟و عبادت نیز ستوده‌اند.
یکی از همسرانش وقتی به دست دشمنان مختار اسیر شد و از او خواستند مختار را لعنت کند، در پاسخ گفت: چگونه لعنت کنم کسی را که فقط به خدا اتکا داشت، روزها را روزه می‌گرفت و شبها را به عبادت و نماز می‌گذراند و جان خود را در راه خدا و رسول و محبت و وفاداری و خونخواهی اهل بیت پیامبر فدا کرد! پس از آنکه امیرالمؤمنین (ع) مرکز خلافت خود را از مدینه به کوفه منتقل کردند، مختار با آن حضرت در کوفه ماند و به دنبال قیام امام حسین (ع) علیه حکومت یزید بن معاویه و فرستادن مسلم بن عقیل به نمایندگی خودشان به کوفه، مختار وارد جرگه

مبارزه بر علیه حکومت وقت شد و خانه او نخستین پناهگاه مسلم بن عقیل گردید؛ اما پس از مدتی مسلم بن عقیل به خانه هانی بن عروه نقل مکان کرد.
سپس عبیدالله بن زیاد، حاکم کوفه، مختار را به جرم همکاری با مسلم دستگیر کرد و او تا پایان واقعه کربلا و شهادت امام حسین (ع) و اهل بیت گرامیش در زندان بود.

واقعه حره و قتل عام مردم مدینه به دستور یزید بن معاویه

در روز 28 ذیحجه سال 63 هجری، مردم مدینه به دستور یزید بن معاویه قتل عام شدند و شهر غارت شد.
این واقعه به واقعه حره موسوم گشت.
پس از به شهادت رسیدن امام حسین- علیه السلام-، ظلم و عداوت یزید بن معاویه شدت گرفت.
گروهی از مردم که به شام رفته بودند، مشاهده کردند که او همواره مشغول عیاشی و طرب و خوشگذرانی است و چون برگشتند، مردم مدینه را از حالات یزید مطلع ساختند.
مردم پس از اطلاع از قضایایی که در شام می‌گذشت، عثمان بن محمد بن ابی سفیان حاکم مدینه و همچنین مروان حکم و سایر امویین را از مدینه بیرون کردند؛ سپس با عبدالله پسر حنظله غسیل الملائکه (از اصحاب پیامبر و شهید معروف نبرد احد) بیعت کردند و آشکار یزید را دشنام دادند و برائت و بیزاری خود را از وی آشکار ساختند.
یزید پس از شنیدن این خبر، شخصی به نام مسلم بن عقبه را که به واسطه پلیدی و خباثتش به مجرم و مسرف ملقب بود، برای سرکوبی مردم مدینه به آن شهر فرستاد.
سپاه وی در نزدیکی مدینه، در محلی به نام حره توقف کردند.
به دنبال آن، مردم مدینه از شهر بیرون آمدند تا آنان را دور کنند و این سبب شد که بین دو سپاه جنگی سخت درگیرد.
مروان حکم پیوسته سپاه مسلم را به کشتن مردم ترغیب می‌کرد تا آنکه بسیاری از مردم شهر در این نبرد جان خود را ازدست دادند و بقیه نیز که تاب مقاومت نداشتند، به مدینه برگشتند و به مسجد پیامبر- صلوات الله علیه وآله- پناهنده شدند.
لشکر مسلم وارد مدینه شد و سپاهیانش بدون آنکه رعایت حرمت پیامبر (ص) را کنند، با اسب وارد مسجد شدند و به کشتاری وحشیانه دست زدند.
آنها بقدری از مخالفین را کشتند که در مسجد، خون جاری شد و تا قبر پیامبر (ص) رسید.
بر طبق برخی از نقلها، در این واقعه بیش از ده هزار نفر که هفتصد نفر آنان از بزرگان قریش و انصار و مهاجرین و موالی بودند کشته شدند.
بعضی از مورخین تعداد مشهورین از کشته شدگان این واقعه را چهار هزار نفر ذکر کرده‌اند و بعضی گفته‌اند عدد افراد غیر معروف که در این واقعه

کشته شدند، (بجز زنان و کودکان) به ده هزار نفر رسید.
سپس مسلم بن عقبه، امیر لشکر یزید، سه روز اموال و نوامیس مردم را بر لشکر خود مباح نمود و در این مدت شهر غارت شد و ابروی بسیاری هتک گردید.
تمامی مردم بجز امام سجاد- علیه السلام- و علی بن عبدالله بن عباس، از ترس مجددا با یزید بیعت کردند و علت اینکه مسلم بن عقبه متعرض امام سجاد - علیه السلام - و علی بن عبدالله نشد، این بود که بعضی از خویشاوندان آنان در بین لشکر مسلم بن عقبه بودند و وساطت آنها سبب شد که وی از آنان بگذرد.
مسرف پس از این واقعه، به منظور مقابله با عبدالله بن زبیر، به طرف مکه به راه افتاد؛ ولی به واسطه پیری و شدت بیماریی که از قبل بر او چیره شده بود، در بین راه درگذشت.
برگرفته از کتاب منتهی الآمال، تألیف مرحوم حاج شیخ عباس قمی.

28- حسین بن علی حماسه‌ی تاریخ

مشخصات کتاب

سرشناسه :حجتی کرمانی محمدجواد، - ۱۳۱۱
عنوان و نام پدیدآور:حسین‌بن علی ع حماسه تاریخ نوشته محمدجواد حجتی کرمانی [برای سازمان تبلیغات اسلامی معاونت آموزش و پژوهش
مشخصات نشر :[تهران : سازمان تبلیغات اسلامی شرکت چاپ و نشر، ۱۳۷۷.
مشخصات ظاهری:[۲۵۹] ص فروست :(سازمان تبلیغات اسلامی معاونت آموزش و پژوهش۶۰۹)
شابک : ۶۵۰۰ریال ؛ ۶۵۰۰ریال وضعیت فهرست نویسی :فهرستنویسی
قبلی یادداشت :کتابنامه ص [۲۵۹]؛ همچنین به‌صورت زیرنویس موضوع :حسین‌بن علی ع ، امام سوم ق ۶۱ - ۴
موضوع :واقعه کربلا، ق ۶۱
شناسه افزوده :سازمان تبلیغات اسلامی معاونت آموزش و پژوهش
شناسه افزوده :سازمان تبلیغات اسلامی شرکت چاپ و نشر
رده بندی کنگره :BP۴۱/۴/ح۳ح۵
رده بندی دیویی :۲۹۷/۹۵۳
شماره کتابشناسی ملی :م۷۷-۱۲۳۲۸

پیشگفتار
حدیث حسین بن علی علیه‌السلام و کربلای او، هیچ گاه کهنه نخواهد شد... پس شگفت‌آور نیست اگر نوشته‌ی حاضر که پس از 33 سال از تاریخ نگارش آن، به دست طبع و نشر سپرده می‌شود، آکنده از مطالب آموزنده و خواندنی و تازه باشد!
نویسنده‌ی 33 ساله‌ی کتاب در فرصت 6 ماهه‌ی آزادی میان دو زندان (زندان چهار ماهه‌ی زمستان 1343 - بهار 1344 و زندان ده ساله پاییز 1344 - پاییز 1354) این کتاب را نوشت؛ و تقدیر آن بود که همین مدت بگذرد تا توفیق چاپ و نشر آن دست دهد!... ناگفته روشن است که اگر این نگارش، 33 سال دیرتر - سال 1377 - انجام می‌یافت، بسی درست‌تر و رساتر از این بود که اکنون هست.. (مگر آن که فرض شود نویسنده در این فاصله‌ی دراز به هیچ دستاورد علمی جدیدی دست نیافته است!) پس بر گفته‌ی نخستین باید افزود که هر چند حدیث حسین بن علی (ع) و کربلای او، هیچ گاه کهنه نخواهد شد و نوشته‌ی حاضر نیز حاوی مسائل آموزنده‌ی تازه‌ای است، اما گفته‌ها و نوشته‌های بسیاری است که نسل گذشته و حاضر از آن آگاهی یافته‌اند اما در این نوشته هیچ نمودی نیافته است...
البته نگارنده، می‌توانست با صرف وقت، این نقیصه‌ی روشن را جبران کند، اما مجال نبود و اگر هم بود، بازنگری مجدد کتاب حاضر، کتابی دیگر بدست می‌داد - که اگر نه به دگرگونی استخوان‌بندی کلی - که بی‌شک به دگرگونی مصالح و مواد ساختمانی آن می‌انجامید... و دریغ است نوشته‌ای که «بار» زمان خود را بر دوش دارد، آن را به نسل حاضر منتقل نکند!...
- آری: کتاب حاضر، با آن که حاوی مسایل و تحلیل‌های تاریخی کهنه ناشدنی است، اما هم در شیوه‌ی نگارش و هم در تحلیل‌ها و استنتاجات، حامل فضای عصر نگارش خویش است؛ نه معنای غمض عین از ضعف ارجاعات و ارائه‌ی اندک و آشفته منابع که در همان
(صفحه 8)
زمان نیز می‌توانست متقن‌تر از این باشد و یا دست کم، می‌شد پیش از چاپ به جبران آن پرداخت، ولی با وجود همت ناشر محترم - شرکت چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی - که پس از سال‌ها «بدرقه‌ی راه» نشر این اثر شد، دیر کردی بیش از این روا نبود... و این بود که علیرغم همه‌ی کاستی‌ها، کتاب حاضر به دست چاپ و نشر سپرده شد.
لازم می‌دانم از برادران و خواهران ارجمند مرکز چاپ و نشر سازمان

تبلیغات اسلامی تشکر نموده و نیز از ارباب نظر درخواست کنم کاستی‌های کتاب را یادآور شوند که در چاپ‌های بعدی جبران نقیصه گردد. انشاء الله

یادآوری این نکته مهم نیز ضروریست که یکی از اثرات مهم شهادت امام حسین علیه‌السلام در تاریخ اسلام، انقلاب اسلامی ایران بود که به رهبری حضرت امام خمینی رضوان الله علیه و به برکت خون شهدای گران قدر انقلاب به پیروزی رسید و اکنون در آستانه‌ی بیستمین سال خود قرار دارد و از این رو به فصل آخرین کتاب که «بهره‌ی ما از انقلاب حسین علیه‌السلام نام دارد»، «تأثیر حادثه‌ی کربلا در انقلاب اسلامی ایران» باید افزوده شود اما به همان دلایلی که گذشت جبران این نقیصه نیز به چاپ‌های بعد موکول گردید - اگر خدا بخواهد.

خوانندگان ارجمند، در ضمن مطالعه‌ی کتاب بدین واقعیت توجه خواهند داشت که بسیاری از آن چه در تحلیل‌ها و استنتاج‌های کتاب حاضر در پیوند با مسائل سیاسی و اجتماعی و دینی جامعه‌ی مذهبی ما آمده است پس از گذشت 33 سال از نگارش کتاب و 20 سال از پیروزی انقلاب اسلامی، هم چنان واقعیت دارد ! بخصوص تأکید می‌کنم بر آن چه در فصل آخر در رابطه با مسایل مربوط به وظایف خطیر جامعه روحانیت و مبلغان دینی و نیز مردم در قبال آشفتگی و بی‌سر و سامانی اوضاع تبلیغ دینی و مجالس و مراسم سوگواری حضرت سید الشهداء علیه‌السلام آمده است.

... امید می‌رود با عنایت خاص دولت کریمه‌ی جمهوری اسلامی به رهبری حضرت آیت‌الله خامنه‌ای و همت و پشتکار و سعی و کوشش حضرات علمای اعلام و مراجع عظام و نسل نوخاسته و پویای حوزه‌های مقدس علمیه و عموم مردم، برای رفع این کاستی‌های چشمگیر و آزار دهنده، برنامه ریزی و اقدام جدی معمول گردد. انشاء الله

سه‌شنبه یکم محرم الحرام 1419

مطابق با هشتم اردیبهشت ماه 1377

محمد جواد حجتی کرمانی

دیباچه
تجزیه و تحلیل حوادث بزرگ تاریخ و از جمله شرح تحلیلی زندگی و قیام حضرت امام حسین علیه‌السلام، نیازمند یک سلسله مطالعات پیگیر و مداوم، در رشته‌های تخصصی گوناگونی است که هر یک در آکادمی‌ها، دانشگاه‌ها و کنفرانس‌های علمی جهان و در ضمن هزاران کتاب و رساله از طرف استادان و متخصصین فن، مورد بحث و بررسی است.
تجزیه و تحلیل دقیق زندگی و قیام امام احرار، بدان گونه که شخصیت حقیقی امام و چهره واقعی قیام ترسیم گردد، لزوما ما را با مباحث: تاریخ، فلسفه تاریخ، جامعه شناسی، روان شناسی فرد و جامعه، مباحث مربوط به وراثت و تعلیم و تربیت، مطالعه در فعل و انفعالات و تحولات جوامع بشری، بررسی روحیه امت‌ها و دریافت حالات روحی جوامع و افراد، آشنایی با رژیم‌های سیاسی حاکم بر جماعات، بحث‌های مربوط به مذهب و روان شناسی مذهبی، اوضاع جغرافیایی و وضع زندگی اقتصادی جامعه‌ی انسانی و جز اینها... مربوط می‌سازد... افزون بر اینها، مطالعه در روحیه‌ی جامعه‌ی عرب و خصوصیات اخلاقی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و جغرافیایی آنان - که سازنده‌ی تاریخ آنان و هر امت دیگری است، - اوضاع قبل و بعد از اسلام، حدود تأثیر اسلام بر جامعه عرب و بقایای حالات جاهلیت بعد از اسلام، احوال شخصی دودمان «هاشم» و «امیه»، عوامل زیرین تحولات پس از پیغمبر صلی الله علیه و آله و زمامداری بنی‌امیه و بالاخره سیستم تربیتی و وضع خانوادگی و
(صفحه 10)
موقعیت اجتماعی و سیاسی و محیط خاص دوران اخیر زندگی امام، در متن بحث جامع تحلیلی مفروض قرار دارد.
مطالعه‌ی انقلاب‌های تاریخی جهان و ظهور رهبران مذهبی، انقلابی، ملی و آزادی خواه در جوامع انسانی از دور و نزدیک، قدیم و جدید نیز، برای یک مقایسه و تطبیق آموزنده، بسیار جالب و ضروری است.
بحث در تأثیرات مداوم نهضت کربلا و نقش سیاسی مسأله در طول 14 قرن گذشته، سیر حادثه در ادبیات و نحوه‌های مختلف انعکاس نهضت مزبور در افکار امم و اقوام بر حسب اختلاف زمان و مکان و بالاخره درس‌هایی که از این سرگذشت شورانگیز باید گرفت، نیز، برای یک حقیقت جوی انقلابی، لازم و واجب است. به علاوه، در انقلاباتی که جهان به نام مذهب به خود دیده و بخصوص قیام خونین حسینی علیه‌السلام یک نکته شگرف و فراموش شده وجود دارد و آن جنبه «الهی و معنوی» قیام و

انقلاب است مطالعه‌ی در این باره، نیازمند درک واقعی سیرهای معنوی و عرفانی و دریافت حالات شگفت رجال وحی و اولیای خداست؛ و آشنایان راه می‌دانند که امام و یاران پاک نهاد او در آن مرحله‌ی عظیم انقلابی، چه مدارج اسرار آمیزی را طی کرده‌اند.
خواننده‌ی هوشمند ما نیک متوجه است که هر یک از مسایل نامبرده بالا، نه تنها در خور نگارش کتابی جداگانه است؛ بلکه احتیاج به بررسی جمعی و تبادل آراء و افکار دانشمندان ورزیده و صاحب نظر و استادان صاحب کرسی رشته‌های مختلف تخصصی فوق دارد، و بنابر این، بخوبی روشن است که گام زدن در این مرحله‌ی خطیر، با فقدان ابزار کافی، جراتی فزون از حد و جسارتی زیاده از معمول لازم دارد و به راستی نگارنده‌ی این سطور، خود را در این وادی حیران و سرگردان و در این دریا دچار غرقاب و طوفان می‌بیند؛ ولی خود این سرگشتگی و طوفان زدگی که هزاران انسان شرافتمند و آزاده بدان می‌نگرند، لذت گناهی را دارد که در خور عفو و اغماض است!... توجه به مطالب فوق باعث شده بود که به هنگام جمع آوری یادداشت‌های مربوط به این کتاب، قلم نگارنده، پیوسته با تردید و اضطراب بر صفحه‌ی
(صفحه 11)
نامه به گردش درآید؛ ولی سرانجام با استمداد از روح بزرگ امام علیه‌السلام بر آن شدم که در خور همین سرمایه‌ی کم، یادداشتها را به رشته نظم کشم و به صورت کتابی کوچک و کم‌مایه که به نام جاودانه‌ی امام حسین علیه‌السلام بزرگی یافته و گرانمایه شده تقدیم خوانندگان ارجمند کنم.
باری: تاریخ، علاوه بر آنکه جالب و خواندنی است، آموزنده و عبرت انگیز است و برای آن کس که مرد عمل و در طلب کمال است، تاریخی جالبتر و خواندنی‌تر است که آموزنده‌تر و عبرت انگیزتر باشد، و هر قدر که در یک تاریخ، عناصر مختلف روانی، عقلی و عاطفی انسانی بیشتر نمودار باشد، آموزنده‌تر خواهد بود. دریافت و تشریح این عناصر، فلسفه یک تاریخ آموزنده را به وجود می‌آورد و این همان است که از دیرباز مورد توجه ارباب ادیان جهان بوده و پیوسته مردمان را بدان متذکر می‌شده‌اند. تاریخ زندگی و قیام امام حسین علیه‌السلام نیز باید از این وجهه دیده شود. بنابراین، هدف اصلی کتاب حاضر، شناخت عناصر اولیه حادثه پرشور کربلا و دریافت ماهیت قیام خونین حسینی است؛ ولی باید دانست که عوامل یک قیام، منحصر به شرایط خاص تاریخی و اجتماعی و سیاسی نیست، بلکه سجایا و روحیات پدید آورنده‌ی یک نهضت نیز، از محرکات اولیه چرخ تاریخ است و این، منافات با این حقیقت ندارد که خود این سجایا و ملکات، معلول یک سلسله علل و عوامل طبیعی دیگر باشد. داوری درباره‌ی این

که یک مرد تاریخ، تا چه اندازه لایق اشغال مقام ارجمندی بوده که بدو داده‌اند، بدون وقوف بر حالات روحی و شخصیت واقعی او میسور نیست.
یک عده از مردان بزرگ تاریخ، به قول «برتراندراسل»: «آن قدرها هم که ما گمان می‌کنیم بزرگ و بلند مرتبه نیستند و بتی که از آنها در مغز ساخته‌اند، آن قدرها هم بلند قامت نیست.» (1) .
بنابراین همان گونه که وی در جای دیگر می‌گوید: «اگر انسان به جزئیات احوال مردان بزرگ آشنا نباشد، محال است که بتواند درباره‌ی شخصیت حقیقی آنها قضاوت
(صفحه 12)
نموده و دریابد که این افراد تا چه حد برای اخذ مقام بلندی که در تاریخ کسب کرده‌اند، شایستگی داشته‌اند.» (2) لذا برای ما لازم است که اولا شخصیت مردی به نام حسین بن علی علیه‌السلام را بشناسیم و بر زندگی شخصی او وقوف یابیم و آنگاه شرایط خاص تاریخی دوران حیات او را بررسی کنیم تا بتوانیم به هدف او نزدیک شویم.
نویسندگانی که درباره‌ی امام حسین علیه‌السلام کتاب نوشته‌اند، یا به صرف نقل تاریخ پرداخته و با وصف آنکه از زوایای زندگی امام علیه‌السلام بحث کرده ولی زوایای مزبور را، بکلی از هم جدا و پراکنده ملاحظه کرده‌اند و در صدد تلفیق جزئیات زندگی و دریافت شخصیت همه جانبه‌ی رهبر انقلاب کربلا نبوده‌اند و یا به شرحی تحلیلی زندگی و قیام پرداخته‌اند بدون آنکه به همه جزئیات زندگی وی توجه کنند.
کتاب‌های نوع اول، خسته کننده و کم فایده و کتاب‌های نوع دوم که بسیار بندرت یافت می‌شود، احیانا مبهم و تاریک است. ماهیت انقلاب حسینی، بدون آموزش شرح زندگی او و بدون مطالعه‌ی اوضاع زمانه او و بدون اطلاع بر متن سرگذشت انقلاب کربلا، به درستی قابل درک نیست. ما ادعا نمی‌کنیم که بدین ترتیب می‌توانیم چهره واقعی امام و قیام او را ترسیم کنیم؛ ولی از این رهگذر از یک طرف با بسیاری از اصول و مبانی حوادث تاریخی آشنا می‌شویم و از طرفی مبادی اساسی قیام امام علیه‌السلام را دریافت می‌کنیم.
ما در این کتاب سعی می‌کنیم این نکته اساسی را مدلل سازیم که در زندگی شخصیتی چون حسین علیه‌السلام که می‌تواند راهنمای همه جانبه‌ی ما باشد، نباید توجه به یک جهت خاص، ما را از جهات آموزنده و پر ارج دیگر بازدارد.
این که ما حسین بن علی علیه‌السلام را «حماسه تاریخ» نامیده‌ایم از آن رو است که وی با همه خصوصیات اخلاقی و روحی و طرز زندگی خویش، آزادی خواهان جهان را به مکتبی ویژه، بر مبنایی عالیتر از آن چه رزمندگان جهان می‌خواهند، دعوت می‌کند و ایده‌ی آنان را به رنگی دیگر در می‌آورد.

ما در شرح زندگی امام علیه‌السلام و بررسی خانواده و محیط تربیت و لمس ارگانیزم
(صفحه 13)
روحی و درک موقعیت سیاسی و اجتماعی او به یک انسان شرافتمند بزرگوار برخورد می‌کنیم که در عزت نفس و بزرگی روح و طهارت نفس و تواضع و نوع دوستی و فداکاری و سایر خصال حمیده‌ی انسانی، در مرتبه‌ای مافوق تصور قرار دارد و درس زندگی چنین مردی برای یک حقیقت جوی آزاده، در تمام مراحل زندگی، سرمشق و راهنما خواهد بود.
اکثریت کسانی که در مکتب انقلابی حسینی علیه‌السلام به مطالعه پرداخته و یا بدان ابراز علاقه می‌کنند، از این حقایق پر ارج غفلت کرده، و امام را تنها در قیافه یک مرد انقلابی دیده‌اند؛ علت این امر واضح است: ملل استعمار زده و به زنجیر کشیده شده، همه‌ی افکارشان در جهت مبارزه و انقلاب بسیج می‌شود و همه چیز را با همین دیده می‌نگرند.
ما در عین این که مطالعه‌ی مزبور را در این کتاب انجام می‌دهیم و چهره‌ی انقلابی امام علیه‌السلام را مشاهده می‌کنیم، از سایر جهات انسانی او که همه، در انقلاب او موثر بوده و نمودار شده است، غافل نخواهیم بود و معتقدیم اشتباه و شتابزدگی ما در این مرحله، بسیاری از مسایل اصیل را که در متن انقلاب الهی امام حسین علیه‌السلام دخالت داشته، از نظر ما پنهان خواهد کرد.
کتاب حاضر که از یک انقلاب عظیم سخن می‌گوید، حامل یک رسالت تاریخی است و آن توجیه افکار ضد ظلم و استعمار به سمت آیین خدایی و دید وسیع جهانی و صدق و اخلاص و معنویت همیشه جاوید حسینی علیه‌السلام است...
این احساس، در طبقات منور الفکر بر پایه‌های نیکوتر و توجه به یک انقلاب اصیل و راستین و همه جانبه، موجود است و در این میان، داعیان مذهب پیوسته مدعی آن بوده و هستند که در پرتو تعلیمات مذهبی و الهام از رویه پیشوایان دین، می‌توان به سرمنزل مقصود راه برد و به دوران بدبختی و استعمار و ذلت، پایان داد.
متأسفانه، ادعای مزبور، با آن که از دلائلی برخوردار بوده است، اما دلائل مزبور برای بشر کنجکاو و ماجراجوی عصر حاضر، چندان قانع کننده نیستند و یا به
(صفحه 14)
صورت قابل تطبیق بر دنیای روز، تفسیر نشده و رهبران نیز در این فکر نبوده‌اند که به فراخور حال جامعه «تز» خود را توجیه و تبیین کنند.
بگذاریم از این که اتکای مذهبیون به «تز» فوق، ناشی از یک نوع غرور و تنبلی فکری و عدم رشد و دریافت معلومات روز و پیشرفت دنیای حاضر

بوده است؛
ولی نمی‌توانیم از ضایعات فکری و تخدیر اعصاب عظیمی که تفکر تبیین نشده‌ی نامبرده به وجود آورده، صرف نظر کنیم. در این دنیای آشفته که اجتماعات بشری، در تب و تاب یک انقلاب همه جانبه به سر می‌برد، یکی از رسالتهای مهم و تاریخی مذهب، رهبری افکار انقلابی و به سامان رسانیدن اوضاع نابسامان اجتماعی بشری است.
به نظر ما درس بزرگی که از سرگذشت زندگی و قیام امام حسین علیه‌السلام، باید گرفت، همین است؛ و ما به لطف الهی، این مسأله را در کتاب حاضر تعقیب خواهیم کرد؛...
اثر آموزش شخصیت و موقف تاریخی امام احرار علیه‌السلام و شرایط زمان و علل اصلی قیام او؛ اینست که دید سیاسی - اجتماعی و موقع شناسی ما را بازتر می‌کند و ناگفته پیداست که امتی به رشد و تعالی می‌رسد که با دید باز و واقع بینانه، به اوضاع بنگرد و روش خود را بر پایه‌های صحیح استوار سازد. ما با شناخت زندگی و قیام حسین بن علی علیه‌السلام و درک زمان او، درخواهیم یافت که برای پیروزی و تداوم یک انقلاب ثمربخش و ایده‌آل، درک صحیح سیاسی، تسلط کامل بر اوضاع روز، دریافت روح جماعات و توجه به اثرات دیرپای استراتژی همه جانبه و تاکتیک‌های عاقلانه و حساب شده، موقع شناسی و باریک بینی به همراه پایداری و استقامت، صلابت و عزم و تصمیم شکست ناپذیر، لازم و ضروری است.
باید هوش و درایت، تدبیر و دور اندیشی، نقشه‌ی درست و صحیح، با اخلاص و صمیمیت، راستی و مردانگی، همگی در راه یک «تز» روشن و تبیین شده بسیج شود، تا بتواند وضعی بهتر به وجود آورد. شما کدام یک از انقلابات به ثمر رسیده‌ی جهان را سراغ دارید که بدون برخورداری از این عناصر، بارور شده باشد؟
(صفحه 15)
از سوی دیگر، با بحث از شخصیت و اخلاق و رفتار و ملکات فاضله و نیروی الهی و معنوی امام حسین علیه‌السلام و موقعیت او و یاران پاکباز او، برای ما مدلل خواهد شد که نهضت کربلا، یک قیام الهی و انسانی به معنی واقعی کلمه است که از همه‌ی مراحل خلوص و انسانیت و از عالی‌ترین مظاهر صفا و وفا و گذشت و بزرگواری برخوردار بوده است. ما در این نوشته خواهیم فهمید که: نهضت کربلا از سایر نهضت‌های انقلابی - مذهبی نیز ممتاز بوده و بنابراین بررسی و تحلیل این سرگذشت پرماجرا و حساس، برای هر انقلابی پاک نهاد و مخلصی در سراسر گیتی درس آموز و راهگشاست.
روش بحث ما، از اصل «سنجش نهضت کربلا با حدود مقیاس‌های طبیعی و

اجتماعی» پیروی می‌کند؛ مفهوم این گفته آن است که ما زندگی و قیام حسینی علیه‌السلام را بدون آنکه در هاله‌ای از اعجاز و ابهام فروبریم، با موازین روشن و قابل درکی که در دست داریم، مورد بحث قرار می‌دهیم.
به عقیده‌ی ما، شهادت امام حسین علیه‌السلام و اثرات دیرپای آن، با موازین مزبور قابل درک بوده و حالت استثنایی ندارد. یکی از اشتباهات متداول در مسایل مربوط به مذهب - اعم از اصول و فروع - این است که از اصل «مسأله فراتر از درک ماست» پیروی می‌کنیم و در نتیجه، از بحث و تحقیق در این مسایل فرو می‌مانیم؛ این شیوه، علاوه بر ضایعات فکری بیشماری که به بار می‌آورد، منشأ پیدایش بسیاری از خرافات و اوهام شده است. پیروی از همین اصل موجب آن شده است که نهضتی که نیروی محرکه تاریخ اسلام و شیعه بوده، و سر سلسله نهضت‌های ضد استبداد و ستم تاریخ اسلام و تشیع قرار گرفته، به صورتی غیر قابل درک و تقلید، قلمداد شود!... و ما هنوز ندانسته‌ایم که چگونه صلح امام حسن علیه‌السلام و درس امام باقر علیه‌السلام و امام صادق علیه‌السلام با همه‌ی زمان‌ها و مکان‌ها و در کلیه شرایط و امکانات، قابل فهم و تقلید است؛ ولی قیام حسینی از فلسفه‌ای جداگانه و مزبور برخوردار بوده است؟!!
اساسا باید دانست که زندگی پیشوایان دینی ما، بر پایه معجزه استوار نبوده و
(صفحه 16)
به طوری که در این کتاب خواهیم دید: قیام حسینی علیه‌السلام نیز همچون قیام‌های دیگر جهان، معلول یک سلسله عوامل طبیعی و روشن بوده است. این گفته نه بدان مفهوم است ما در این نوشته، شخصیت آسمانی و بزرگ امام علیه‌السلام و موقعیت دقیق و جریان حیرت انگیز او را فراموش کرده‌ایم، بلکه می‌گوییم قیام وی از قلمرو قانون و نظام الهی‌ای که در جهان حاکم است، مستثنی نیست. ما در بحث از آثار و نتایج قیام خواهیم دید که حادثه خونین کربلا، حوادث و وقایعی را به دنبال داشته و در جهان اسلام آن چنان موجی ایجاد کرده که در طول 14 قرن گذشته، از اهتزاز باز نایستاده و نقش اساسی را در حیات اجتماعی و سیاسی امت اسلام بازی کرده است و انقلاب حسین بن علی علیه‌السلام بدون هیچ مبالغه‌ای به صورت «حماسه تاریخ» همه‌ی جهان ظاهر شده است. و حتی می‌توان گفت این قیام برای رهایی امتها از قید و بند اسارت، به طرح جدیدی دست زده است.
در کتاب حاضر انحراف مسیر جامعه اسلام در استفاده از جریان عاشورا و تحریف کلی بهره‌هائی که یک امت زنده و فهمیده باید از چنین سرگذشت آموزنده‌ای برگیرد، مورد بحث قرار خواهد گرفت و به عوامل این انحراف

و تحریف و روزنه‌های امید جدیدی که با پیشرفت فکری جامعه‌ی اسلامی و بالاخص، خانواده‌ی شیعه ایرانی برای بهره‌مندی صحیح از مکتب انقلاب حسینی، باز شده، اشاره خواهد رفت.
بدین ترتیب، هدف و روح کلی کتاب، شناخت رسالت تاریخی حسین بن علی علیه‌السلام است و راه ما به شناسایی مزبور، اولا شناخت شخصیت امام علیه‌السلام و ثانیا دریافت زمان او و ثالثا وقوف به متن سرگذشت عاشورا و آنگاه بررسی ماهیت عوامل و موجبات و آثار و نتایج قیام است، بنابراین ما در سه بخش به ترتیب ذیل با خوانندگان ارجمند سخن می‌گوییم:
در بخش اول، از تکوین شخصیت و ارگانیزم روحی و افکار و ایده‌ها و زندگی
(صفحه 17)
خصوصی و موقعیت اجتماعی امام علیه‌السلام صحبت می‌کنیم.
در بخش دوم، سیمای نیم قرن پس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله را از نظر می‌گذرانیم و عوامل زیرین انحرافات جامعه اسلامی را طی چند دوره، از مرگ پیغمبر صلی الله علیه و آله تا زمامداری علی علیه‌السلام و از شهادت علی علیه‌السلام تا مرگ معاویه، بررسی می‌کنیم و آنگاه قیافه سیاسی امام در نیم قرن ملاحظه می‌کنیم.
در بخش سوم، به اتکای موارد دو بخش گذشته، استراتژی انقلاب امام احرار و انگیزه‌های درونی متخاصمین و امواج سهمگین و بی‌پایان انقلاب حسینی علیه‌السلام و بالاخره درسهائی که از مکتب انقلابی حسین بن علی علیه‌السلام باید گرفت، مورد بحث قرار خواهد گرفت.
هر چند نگارنده‌ی این اثر، کوچکتر از آن است که بتواند ترسیم صحیح و همه جانبه و وسیع از قیام پر ارج و ملکوتی حضرت سید الشهداً علیه‌السلام کند و آن را در معرض افکار صاحب نظران گذارد؛ ولی امید دارد بتواند که تا حدود ظرفیت اندک خویش، از آن سرچشمه‌ی فضیلت و آزادگی، نیرو گیرد و بهره‌مند شود. و آن را فرا روی خوانندگان گذارد...
امیدوار است که این اثر کوچک که به نام شخصیتی بزرگ، بزرگی یافته، مورد پسند صاحب نظران افتد و در تکوین روح انقلاب مذهبی امت‌های اسلامی، رسالت خویش را به انجام رساند.
پیشاپیش از کاست‌ها و لغزش‌های خود، پوزش می‌طلبد و از خوانندگان صاحب نظر، درخواست یادآوری صمیمانه خطاها و لغزش‌ها را دارد.
تهران - دوم شهریور ماه 1344
محمد جواد حجتی کرمانی
(صفحه 20)

(1) درک تاریخ، ص 52.
(2) همان، ص 26.

سایه‌های شخصیت
>درباره‌ی این بخش
>تکوین شخصیت
>ارگانیزم روحی
>اندیشه‌های الهی؛ آرمانهای اجتماعی
>زندگی شخصی و موقعیت اجتماعی

درباره‌ی این بخش

یاد آوری شخصیت و ورود به زندگی شخصی ابی عبدالله علیه‌السلام، نه تنها برای دریافت ماهیت قیام او ضروری است، بلکه خود این بحث برای شناسایی یک نمونه برجسته فضایل انسانی، آموزنده است.
زندگی انسان‌ها، تنها در مبارزه‌ی با ستم و ستمکاران و شکستن بتان جاندار و بی‌جان خارجی خلاصه نشده است. هر انسان، در درجه اول باید با ستم بر خویش به پیکار برخیزد: جهل و عصبیت و کبر و خود پسندی و رذایل اخلاقی را در خود بکوبد و به صورت انسانی لایق و با فضیلت و حریت در آید و آنگاه به میدان مبارزه‌ی با ستم و استبداد و استعمار وارد شود. کدام یک از درسهای تربیت، اخلاق، تقوا، خدا پرستی، تواضع، گذشت، تعاون اجتماعی، بزرگواری و عزت نفس است که برای ما در مرحله‌ی جهاد لازم نباشد؟ و یا کدامین آن، خود، جهادی بزرگ به شمار نمی‌آید؟
ما که مزایایی برای قیام حسینی قایلیم از آن روست که این عناصر اصیل انسانی، به نحو اتم و اکمل، در این قیام، موجود بوده است. یک حادثه بزرگ، جلوه‌ای از فروغ وجود «حادثه آفرین» است و پیداست که هر چند یک پدیده، بزرگ و استثنائی باشد، پدید آورنده‌ی آن، بزرگتر و استثنائی‌تر است.
مزیت قیام حسین علیه‌السلام این است که: مظهر زوایای یک روح بزرگ و کامل عیار انسانی است. درس بزرگی که ما از مطالعه‌ی احوال شخصی امام حسین علیه‌السلام می‌گیریم، توجه به عناصر فراموش شده و اصیل انسانی و مواد اصولی انقلاب‌های مذهبی جهان است. بنابراین، تصور آنکه ما در این بخش به تکرار مکررات پرداخته‌ایم، و یا بیش از اندازه در این مرحله توقف کرده‌ایم، مقرون به صواب نخواهد بود و خواننده‌ی ارجمند، فصول بخش حاضر را همچون یک درس اساسی برای زندگی فردی و اجتماعی خویش فراخواهد گرفت.
(صفحه 21)

تکوین شخصیت

در این فصل، ما لختی به دوران حمل و کودکی حسین علیه‌السلام می‌پردازیم تا به زوایای تکوین شخصیت والای او پی بریم. بحث درباره‌ی این دوران بر اساس تأثیر وراثت و تربیت در تکوین شخصیت انسانی قرار دارد؛ از این رو باید اجمالا پدر و مادر و خاندان امام را بررسی کنیم. نباید خیال کرد که امام حسین علیه‌السلام موجودی استثنایی و برکنار از تأثیر عوامل طبیعی بوده و همچون فرشتگان، از نظر عوالم معنوی و کمالات عملی و سجایای اخلاقی به سان نوری ثابت، از اوان تولد تا به هنگام شهادت، مراتب کمال را بدون هیچ تحول، دارا بوده است.

ما با چنین عقیده‌ای نه تنها برای امام «مقام» ی اثبات نکرده‌ایم، بلکه او را از طبیعت انسانی که به مقتضای خلقت در حال تکامل و پیشرفت است، جدا کرده و بدین ترتیب وی را تنقیص نموده‌ایم!

این بدان معنی نیست که امام حسین علیه‌السلام از نظر خصوصیات ذاتی و قابلیت‌های تکوینی، در حد یک بشر عادی و معمولی بوده است، بلکه همان گونه که خواهیم دید، مولودی که در شرایط وراثتی و تربیتی سید الشهداء علیه‌السلام بزرگ شود، لزوما از یک بشر معمولی فراتر خواهد بود؛ و بدین لحاظ ما برای شناخت او ابزار کافی در اختیار نخواهیم داشت؛ مقصود این است که همین مراحل مافوق انسانی، به طور غیر طبیعی و بیرون از موازین آفرینش و کمال انسان‌ها به امام علیه‌السلام داده نشده است. در

(صفحه 22)

جهان خلقت، همه‌ی موجودات یکنواخت و یکسان و دارای ماهیت واحد آفریده نشده‌اند؛ فی المثل طلا و خاکستر، کاه و الماس، هیچ گاه با هم برابری نمی‌کنند؛ ولی هیچ کدام هم خارج از موازین طبیعی به وجود نیامده‌اند. اینکه می‌گوییم؛ امام را نباید یک موجود استثنایی بدانیم بدین معنی است که وی مثل دیگران تحت تأثیر وراثت و تربیت است و مثل دیگران، در ابتدا کودک است و بتدریج مراحل رشد و جوانی را طی می‌کند و به موازات رشد جسمانی، روحیه و اخلاقیات و کمالات او هم در حال رشد و کمال است؛ هر چند این کمالات، به اندازه‌ای والاست که فهم ما بدان نمی‌رسد و از عهده‌ی درک آن برنمی‌آییم. به قول سپهر: «چگونه شیئی غیر متناهی را کماهی آن گونه که هست عقول نارسا و نفوس ناپارسا، به دستیاری خاطر خطا اندیش، دست فرسود خویش سازند؟ دریای اخضر را هیچ کس با پیمانه پیماید؟ و فلک اطلس را با دست،

ساخت فرماید؟ این بدان ماند که خورشید به روزن پیره زن در رود و یا از چشمه‌ی سوزن بیرون شود.» (1) .
و ما، کلمه به کلمه حقیقت فوق را می‌پذیریم؛ ولی «خورشید» و «روزن پیره زن» و «چشمه‌ی سوزان»، همگی در نظام آفرینش، تابع قوانین و نوامیس ثابت خلقتند (2) .
بحث از تأثیر وراثت و تربیت در تکوین شخصیت امام حسین علیه‌السلام، ما را ملزم می‌سازد که در روحیات و ملکات پدر و مادر و نحوه‌ی تربیت و محیط تربیتی او اندکی
(صفحه 23)
به مطالعه پردازیم؛ صرف نظر از اینکه این مسأله از نظر علمی مبرهن و مدلل است، ملاحظه می‌شود که رابطه‌ی خصوصیات پدر و مادر با فرزند به قدری است که مردم نیز به هنگام معرفی بیشتر از یک شخص، پدر و مادر او را معرفی می‌کند: «در هر خانواده رئیس خانواده هر گونه باشد دیگران هم همان گونه‌اند، در خانواده‌ی نظامیان، سخن از درجات و مقامات است و در بین روحانیون، سخن از القاب و عناوین روحانی است...» (3) و بدین لحاظ ما اینک خود را به شناسایی امام علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام و فاطمه زهرا علیهاالسلام نیازمند می‌بینیم و سطوری چند را به این زن و مرد بزرگ تاریخی اختصاص می‌دهیم:
>امام علی
>فاطمه زهرا
>حضرت رسول الله
(1) ناسخ التواریخ.
(2) آقای «احمد سروش» در مقدمه‌ی کلیات اقبال لاهوری مطالبی در مقام اظهار عجز از شرح حال اقبال، شرحی - که به نظر نگارنده‌ی این سطور قدری اغراق آمیز است - نوشته‌اند که، من با اجازه‌ی ایشان آن را در مقام امام حسین (ع) می‌آورم که از این شرح جالب و کوتاه، به جا استفاده شده باشد: «نوشتن جزئیات حال هیچ آفریده‌ای برای آفریده دیگر مقدور نیست، علی الخصوص که آن آفریده از برگزیدگان عالم خلقت و عصاره و چکیده‌ی عمیقترین تمدن‌ها و فرهنگ‌های آدمی باشد؛ زیرا اصل و روح سرگذشت چنین انسانی، در هاله‌ای از غموض و ابهام پیچیده و برای دریافت آن، اول باید آن دقیقه و کلمه روحانی را که منجر به ولایت مجدد و در نتیجه برگزیدگی و نام آوری او گردیده است، شکافت، سپس روح او و حال او و منظور او را در تاریخ ملت او جست و آشنایان راه می‌دانند که شکافتن و دریافتن این دو غامضه، لازمه شکستن چه طلسمات و عبور از چه خوانهایی است.» و ما بر این گفته اضافه می‌کنیم که کار؛ دو صد چندان مشکل‌تر از این است؛ زیرا تبیین ظهور برگزیده‌ای از میان قومی

که با او به هیچ نسبت اخلاقی سنجیده نشوند - مخصوصا آنکه طول زمان، خود مشکلی بر سر راه تحقیق است - اگر محال نباشد به این آسانی‌ها هم میسور نیست.
(3) سخنرانی‌های راشد.

امام علی
«طه حسین» دانشمند معروف معاصر مصری در کتاب «علی و بنوه» پیرامون علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام چنین می‌نویسد:
«... آنگاه از خویش خوشنود می‌شد که هر حقی را که مردم در دین پروری دارند گزارده باشد. نمازشان را برپا می‌داشت و با گفتار و کردار به ایشان چیز می‌آموخت و درویشان را شب هنگام، خوراک می‌داد و نیازمندان را می‌جست و آنان را از رنج سؤال کردن می‌رهانید، چون شب می‌شد از مردم دوری می‌جست و با نماز خواندن و شب زنده داری به پرستش ویژه پروردگار می‌پرداخت. پس از آنکه با خواب آسایشی باز می‌یافت، تاریک و روشن، از خانه به مسجد می‌رفت و چنان می‌نمود که می‌خواهد خفتگان در مسجد را بیدار کند. و می‌گفت: بندگان خدا! نماز، نماز، بسیار حریص بود که گفتار و کردار و برخورد با مردم و تقسیم مال، برابری را نگهدارد و حتی اگر بخشش وی در برابر سؤالی بود باز می‌خواست مساوات و برابری را حفظ کند.
یک روز دو زن نزد او آمدند و درویشی آشکار کردند و از او چیزی خواسند؛ چون دانست که حقی دارند فرمان داد که خوراکی و پوشاکی برایشان خریدند و پولی نیز به ایشان داد یکی از آنان خواست که امام او را بر دیگری ترجیح دهد. به این بهانه که
(صفحه 24)
وی عرب است و دیگری از موالی (بندگان یا بنده‌زادگان آزاد شده‌ی غیر عرب)، علی علیه‌السلام مشت خاکی برداشت و به آن نگریست و آنگاه گفت: آنچه من می‌دانم این است که خدا هیچ کس را بر دیگری برتری نمی‌دهد جز با فرمانبری و پرهیزکاری.» (1) .
«عمر ابوالنصر» دانشمند دیگر معاصر درباره‌ی علی علیه‌السلام می‌نویسد:
«اکنون در برابر ما شخصیت فوق العاده جمیلی جلوه‌گر است که در هیچ باب شبیه و نظیری ندارد؛ یعنی شخصیت بی‌مانندی که در علم و اخلاق و پرهیزکاری، یکتا و در شجاعت و مروت و دینداری، فرد، و در مدافعه از حق و حقیقت، بی‌اندازه غیور، و در جانبداری از بیچارگان و درماندگان، یگانه‌ی روزگار است.» (2) .
جبران خلیل جبران می‌نویسد:
«علی بن ابیطالب علیه‌السلام نخستین شخص بود از عرب که روح خود را به روح جامعه انسانی متصل می‌دانست و اول شخصی بود که نوای محبت

جامعه‌ی انسانی را در میان گروهی که به کلی از اندیشه‌ها دور بودند بلند کرد... او شهید بزرگی خود شد و در هنگام مرگ، گفتار رأفت و رحمت و نیاز به خداوند در میان دو لبش شنیده می‌شد، و با دلی پر شوق و اشتیاق به خداوند خود جان سپرد...» ابن شهر آشوب می‌نویسد:
«...از معالم شریعت اسلام به خوبی آگاهی داشت، چنانکه هیچ کس منکر آن نمی‌توانست شد، هم از کودکی با رسول خدا صلی الله علیه و آله همنشین بود و قرآن را از وی آموخت و کاتب وحی و نگارنده قرآن بود، در مصاحبت رسول خدا صلی الله علیه و آله تا هنگام وفات بسر می‌برد و از این جهت در استنباط احکام دینی توانایی فوق العاده به دست آورده بود. ابوبکر و عمر در بیشتر کارها از امام استشاره می‌کردند.» (3) .
این بود شمه‌ای از آنچه برای آشنایی اجمالی با یکی از ارکان عظیم تکوین شخصیت حسینی علیه‌السلام، لازم بود بدانیم و اینک مجملا به احوال صدیقه اطهر علیهاالسلام نیز اشاره می‌کنیم.

(1) علی و بنوه، ص 195.
(2) زندگی علی (ع) ص 18.
(3) مناقب، ج 3، صص 341 - 333.

فاطمه زهرا
فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام که حداقل ده سال تحت تربیت مستقیم شخص اول اسلام بود، از لحاظ نیکوکاری و راستی و وفاداری، شخصیت و شجاعت آن چنان بود که نظیر نداشت. با دست خویش به دستاس می‌پرداخت و در همان حال، بچه‌اش را شیر می‌داد. وقتی، در اثر جراحت دست، از پیغمبر صلی الله علیه و آله خواستار خدمتکاری شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله بدو فرمود: «اکنون چهارصد مسلمان در مسجد آب و نان ندارد» (1) .
«برای برگشت پدر و شوهرش از جنگ، پرده‌ای برای منزل تهیه دیده بود و وقتی در چهره‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله خواند که وی ناراضی است، پرده را کند و به همراه دستبند و گردنبند برای مصارف عمومی به حضور پدر فرستاد.» (2) «پدر به او نصیحت می‌کرد: «مبادا مغرور شوی که دختر پیغمبر هستی و در عین حال لباس ستمکاران بپوشی» (3) پیغمبر صلی الله علیه و آله آن قدر وی را دوست می‌داشت و به شخصیتش احترام می‌گذاشت که وقتی فاطمه علیهاالسلام بر او وارد می‌شد، برمی‌خاست و دخترش را می‌بوسید و او را به جای خویش می‌نشانید.
می‌دانیم که وی پس از مرگ پدر، بر سر مسأله فدک با رئیس حکومت وقت اختلاف نظر داشت و به منظور اثبات حقانیت خود، در مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله، طی خطابه‌ای مهیج با خلیفه احتجاج کرد؛ این خطابه و احتجاج تاریخی، نمودار شخصیت، برازندگی، سخنوری، فهم و کمال، درک سیاسی و وقوف بر اوضاع اجتماعی است که فاطمه علیهاالسلام دارا بوده است. مراحل عبادی و معنوی وی نیز، از گریه‌های نیمه شب و نمازها و دعاهای او به خوبی پدیدار است.
سخن کوتاه: کانون خانوادگی‌ای که با تلفیق دو روحیه‌ی بزرگ و با فضیلت علی علیه‌السلام و فاطمه علیهاالسلام پدید آید، سرشار از کمال و معرفت، دانایی و بزرگواری،
(صفحه 26)
بردباری و صبر و حوصله است؛ در تواریخ می‌خوانیم که علی علیه‌السلام و فاطمه علیهاالسلام طی مراسمی، بسیار ساده با هم ازدواج کردند: پس از آنکه علی علیه‌السلام، فاطمه علیهاالسلام را از پیغمبر صلی الله علیه و آله خواستگاری کرد، زره خویش را به فروخت و خرج عروسی کرد. این زن و شوهر جوان، به کمک یکدیگر امور منزل را اداره می‌کردند، وضع زندگیشان با نازلترین زندگی مردم حجاز مساوی بود و در عین قناعت،

پیوسته نیازمندان و بیچارگان را دستگیری می‌کردند. مولودی که از چنین پدر و مادری پا به عرصه‌ی وجود گذارد، نمی‌شود به فضایل آراسته نباشد و یک روان شناس که به عوامل وراثت به خوبی وقوف داشته باشد، می‌تواند حتی پیش از تولد چنین فرزندی، حدس بزند که: فرزند آینده‌ی چنین خانواده‌ای، اگر از نظر محیط تربیتی نیز در وضع مساعدی قرار گیرد، در سطح عالی اخلاقی - انسانی قرار خواهد داشت.
یادآوری این نکته نیز ضروری است که: هم صفات روحی پدر و مادر و هم حالات و دریافتهای مختلف مادر از قبیل شادی، تأثر، آرامش و اضطراب او در دوران حمل، در وراثت مؤثر است.
«استاد علایلی» در این خصوص چنین می‌نویسد:
«وراثت بر دو قسم است: وراثت تاریخی و وراثت تأثری یا انفعالی، قسم اول انتقال صفات روحی پدران به فرزند است و قسم دوم، انتقال انواع شعوری که مادران در حمل، تحت تأثیر آن قرار می‌گیرند».
وی سپس دو نمونه از دانشمندان خارجی را نقل می‌کند و آنگاه می‌نویسد:
«آل هاشم از قدیمی‌ترین دوران، متخصص شؤون دینی بودند. وراثت دینی، با پیغمبر صلی الله علیه و آله که دارای یک ضمیر دینی، با تمام شکل آن بود تکمیل یافت و بنابراین وراثت دینی در خون حسین ترکیب شد و وی از این جهت بی‌نیاز بود.»
«فاطمه... مجسمه‌ای از نیکی و شایستگی بود... از سنه سوم هجری که حسین، جنین بود، واقعه احد روی داد و فاطمه بشدت ناراحت و نگران بود».
علایلی آنگاه نتیجه می‌گیرد که:
امام، نیکوکاری و شایستگی و نگرانی و تأثیر را از مادر به ارث برد و لذا بسیار کم بازی و شوخی می‌کرد و به آینده بسیار می‌اندیشید و در تفکر، یک نوع ناامیدی

داشت و از آنرو که فاطمه در آتش انتقام از دشمن می‌سوخت، امام نیز در مقاومت در برابر گمراهان بسیار سخت بود.» (4) .
استاد، در این باب، از این نکته یاد نکرده که دوران حاملگی حسین علیه‌السلام، دوره‌ی نوسازی جامعه بود و در این دوره، با آنکه مشکلات، فراوان است؛ ولی در روحیه نوسازان اجتماع، شادی و غم، ناراحتی و انبساط خاطر به هم می‌آمیزد. بنابراین، امام علیه‌السلام با خصوصیات مختلف فاطمه علیهاالسلام که در این دوران دارا بود عجین شده و در هر دو قسمت تحت تأثیر وراثت قرار گرفته بود و لذا ما، در زندگی وی هر دو نمونه حالات را مشاهده می‌کنیم. ما می‌گوییم: وی هم بازی و شوخی می‌کرد و هم در اندیشه‌ی آینده بود و هم در تفکر امیدواری داشت؛ زیرا

مادرش در عین ناراحتیها در یک مرحله‌ی نوسازی به آینده اسلام و پدرش امیدوار بود. حسین علیه‌السلام در مرحله تربیتی نیز از بهترین محیطهای تربیتی برخوردار بود. که در سطور آینده بدان خواهیم پرداخت...
- از آنچه گذشت، تابلوی مختصری از محیط خانوادگی حسین بن علی علیه‌السلام در برابر چشم قرار دارد:
امام حسین علیه‌السلام مهر و عاطفه، صمیمیت و گذشت، فروتنی و تساهل، مردانگی و صلابت، تعقل و پاکدامنی را از محیط خانوادگی خویش فراگرفت و بذر صفات نیک که در روح او کاشته شده بود، از دوران طفولیت آبیاری گردید. افزون بر این، آنچه در زندگی پر ماجرای پدر و مادر می‌دید و فراز و نشیبهای پیوسته‌ای که در زندگی متلاطم و سیاسی آنان پیش می‌آمد؛ او را به صورت مردی روشن بین و کارآزموده در آورد.
و به قول علایلی:
«طرز تربیت کودکی و مواقف بزرگی که مردانه و بسیار با اهمیت بود و مواجهه با انقلابات بزرگ، وراثت او را در راه خود انداخت و او را به صورت مرد بزرگی در آورد
(صفحه 28)
که شایستگی داشت افکار اصلاحی همه جانبه‌ای که پدرش پی‌ریزی کرده بود، به حاصل رساند.» (5) .
(1) مناقب، ج 3، صص 341 - 333.
(2) مناقب، ج 3، صص 341 - 333.
(3) مناقب، ج 3 صص 341 - 333.
(4) تاریخ الحسین، ص 208 به بعد.
(5) تاریخ الحسین، ص 213.

حضرت رسول الله
برای اطلاع از وضع وراثتی - تربیتی حسین علیه‌السلام، لازم است درباره‌ی یک تن دیگر از ارکان وراثتی تربیتی حسین علیه‌السلام - که نقش مهمی در وراثت و تربیت او داشته سخن گوییم: در منزل علی علیه‌السلام و زهرا علیهاالسلام، پیوسته چهره‌ی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را مشاهده می‌کنیم که در ترسیم خط مشی زندگی و تربیت نوزادان دخالت و در خصوص حسنین علیهماالسلام رفتار اعجاب آمیزی داشته است. رفتار پیغمبر صلی الله علیه و آله و اظهار محبت‌های او بدان سان بود بوده که حسنین علیهماالسلام از آغاز تولد تا کنون، «فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله» خوانده شده‌اند. وی - طبق روایات - می‌فرمود: فرزندان پیامبران از صلب خود آنان بوده و فرزندان من از صلب علی علیه‌السلام است. آنچه از پیغمبر صلی الله علیه و آله در این باره رسیده، معمولا، در نوشته‌های پیشینیان از بعد مراحل معنوی امام، مورد تفسیر و مطالعه قرار می‌گرفته و توجهات خاصه رسول خدا صلی الله علیه و آله به حسنین علیهماالسلام بدین حساب توجیه می‌شده که حسنین علیهماالسلام دارای مقامات روحانی و ملکوتی بوده‌اند و از این نظر باید بدانها احترام گذاشت، و دوستشان داشت؛ ولی در این مورد، از جهت طبیعی و تربیتی مسأله غفلت شده است. رفتار تربیتی پیامبر صلی الله علیه و آله که از عاطفه‌ی طبیعی و احساس مسؤولیت اخلاقی و تربیتی سرچشمه می‌گرفته در آن زمان نامأنوس جلوه می‌کرده و نقل مجالس و محافل و مورد اعجاب بوده است؛ رفتار پیامبر صلی الله علیه و آله که حتی در عصر ما نیز ممکن است، فوق العاده و یا شاید نامتناسب با شأن شخصیتی مثل رسول اکرم صلی الله علیه و آله جلوه کند؛ در واقع، از عالیترین اصول روان شناسی پرورشی برخوردار بوده است. اکنون چند نمونه می‌آوریم:
- «ابوهریره» روایت می‌کند که: رسول اکرم صلی الله علیه و آله زبان از دهان بیرون می‌آورد، حسین کودک، سرخی زبان او را می‌دید و به سوی آن می‌دوید. مردی که حضور

داشت این کار را کودکانه پنداشت و گفت برای کودک چنین حرکتی می‌کنی؟ به خدا من فرزندانی دارم که هنوز هیچ یک را نبوسیده‌ام. حضرت فرمود: آنکه مهر ندارد، بر او مهر روا نیست. (1) .
- حسنین علیهماالسلام در حالی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله به سجده رفته بود، بر پشت او سوار می‌شدند؛ وی که می‌خواست از سجده

برخیزد با کمال آرامش آنها را کنار خود می‌نشانید.
- یک روز پیغمبر صلی الله علیه و آله بر منبر سخن می‌گفت، حسین علیه‌السلام را دید که پایش به جامه پیچید و به زمین خورد؛ از منبر به زیر آمد و وی را به برگرفت.
- حسین علیه‌السلام در کوچه با کودکان دیگر بازی می‌کرد؛ پیغمبر صلی الله علیه و آله دستها را گشود که او را بگیرد، طفل از او فرار می‌کرد، پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌خندید و او را دنبال می‌کرد تا بالاخره او را می‌گرفت و بوسید و گفت: «حسین منی و انا من حسین.».
- حسنین علیهماالسلام در حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله به چاله بازی، مسابقه خط، اسب سواری، تیراندازی و مسابقه در نماز و در وضو و خطابه می‌پرداختند و رسول اکرم صلی الله علیه و آله بدین وسیله، آنان را پرورش می‌داد، وی به هنگام سخن، حسنین علیهماالسلام را برابر خود می‌نشانید و آنان را مخاطب قرار می‌داد...
ما نمونه این مطالب را در تواریخ می‌خوانیم؛ ولی بدین معنی کمتر توجه داریم که رفتار پیغمبر صلی الله علیه و آله برای یک تربیت صحیح و متناسب با روحیه‌ی طفل، غیر عادی نیست، گیرم که هیچ یک از بزرگان عالم، حتی در عصر حاضر که مسأله توجه به شخصیت کودک در هر کوی و برزن مورد بحث است، به فرزندان خردسال خود تا این اندازه، آزادی نمی‌دهند و به شخصیت آنان حتی در هنگام ایراد خطابه و یا انجام مراسم مذهبی و یا تشریفات دیگر، تا این حد احترام نمی‌گذارند.
آیا هیچ گاه منظره‌ی حسنین علیهماالسلام را در حال نماز که بر دوش پیغمبر صلی الله علیه و آله سوار شده و یا وضع پیغمبر صلی الله علیه و آله را در حالی که منبر را برای خاطر بچه ترک می‌گوید و یا در کوچه به دنبال او می‌دود مجسم کرده‌اید و آنگاه با رفتار غیرانسانی خودمان در
(صفحه 30)
کوچک کردن بچه‌ها و پایمال کردن شخصیت و احترام فرزندان بیچاره، مقایسه نموده‌اید؟
اثری که رفتار مطابق اصول روانشناسی تربیتی، در بچه دارد، و تلقین همه جانبه‌ی شخصیت، مهر و عاطفه، احترام اجتماعی و امثال آن، همگی مورد توجه رسول اکرم صلی الله علیه و آله بوده و ما اگر به مسأله جنبه‌ی استثنایی نمی‌دهیم باید از آن پیروی کنیم.
«رژه‌گال» می‌گوید:
«اصل کلی که در پرورش نوزادان پیروی می‌شود آن است که: در تربیت طفل، تکیه گاه خود را واقعیت شخص او قرار می‌دهند نه آن وجود افسانه‌ای و کلی و مجرد..»
وی پس از نقل گفته ژان ژاک روسو که: هر ذهنی، صورت خاصی دارد و

باید آن را از روی این صورت اداره کرد می‌نویسد:
«طرفداران پرورش نو، به پیروی از روسو و پستالوزی معتقدند که کودک بمانند نهالی است و هر نهالی برای آنکه رشد کند به زمین خاص و مقدار معینی نور و آب و سایه و آفتاب نیازمند است.» (2) .
وی در جای دیگر از کتاب خود می‌نویسد:
«در طی تربیت کودک، باید به استعدادهای شخصی او توجه داشت و با تکیه بر این استعدادها، شیوه‌ی آموزش فردی را پیش گرفت. مقصود این است که در هر آن رغبتهای کودک را دریابیم و تربیت او را با تحول او و با قانونی که از وجود خود او برمی‌آید، سازگار کنیم.» (3) .
شیوه‌ی تربیتی رسول اکرم صلی الله علیه و آله - چنانکه ملاحظه شد - همین بوده که مطابق با شخصیت واقعی کودک بدو شخصیت بخشد و وی را پرورش دهد.
«... حسین علیه‌السلام از اول تولد، در دامان پیغمبر صلی الله علیه و آله پرورش یافته، در حالی که نبوت وی به درجه‌ی کمال و پایه‌ی اعتدال رسیده بود. حسین علیه‌السلام مانند پارچه‌ی بلور، اشعه‌ی آفتاب نبوت را به خود جلب کرد و هر چند از نور نبوت بر او تافت، به نمایشی دیگر آن را جلوه داد. حسین علیه‌السلام، معنی پیغمبر شد و ذاتیت او گردید و وجدان و روحیات

پیغمبر را به وجود خود زنده نگهداشت.» (4) .
«پیغمبر صلی الله علیه و آله مکنونات قلبی خود را در روح بچه تلقین می‌کرد بطوری که طراوت بچگانه محفوظ باشد و هم معنای بزرگی را که بدو تلقین می‌کرد، جدی گیرد. پیغمبر، تن و روان و اندیشه را با یک عمل مشترک، پرورش می‌داد و رشد را بر همه‌ی قوا توزیع می‌کرد.» (5) این اسلوب، درست با آنچه «پستالوزی» می‌نویسد مطابق است که: «باید قوای بدنی، ادبی و عقلی طفل، با یک تربیت طبیعی و بدون بکار بستن راههای مصنوعی کمک کرد. (6) .
بچه‌ای که بدین ترتیب تربیت یابد، فضیلت، با شیره‌ی جانش عجین می‌شود و خود به خود درستکار و پاک بار می‌آید. «مونتسکیو» در «روح القوانین» در مورد اسپارتهای قدیم می‌گوید: «فضیلت به طوری تلقین می‌شد که شخص نتواند بدون فضیلت باشد، یک اسپارتی نه از آن رو راست می‌گفت که راستی فضیلت است، بلکه چون این گونه بار یافته بود. (7) .
برای تکمیل این بحث لازم می‌نماید گوشه‌ای از تلقینات خانوادگی دوران کودکی حسین علیه‌السلام را از نظر بگذارنیم:
می‌دانیم که در السنه مختلف هنگام لالایی بچه و یا پرورش او جملات موزونی به صورت تصنیفهای کم معنی که در سطح بسیار نازل سروده

شده، خوانده می‌شود.
در مورد حسنین علیهمالسلام دیده می‌شود که حتی با ترانه‌های بچگانه روحیه‌ی آنان را تقویت کرده از اوان کودکی دارای ایده و هدفشان بار می‌آورده‌اند. فاطمه زهرا علیهاالسلام حسن علیه‌السلام را می‌چرخانید و حرکت می‌داد و می‌فرمود:
اشبه اباک یا حسن
وادفع عن الحق الرسن
و اعبد الها ذامنن
و لا توال ذالاحن
(صفحه 32)
یعنی: حسن! مثل پدرت باش و ریسمان از گردن حق برگیر - خدای منان را بپرست و با مردم بدجنس دوست مشو.
ام الفضل (زن عباس عموی پیغمبر) حسین علیه‌السلام می‌چرخانید و می‌گفت:
یابن رسول الله
یابن کثیر الجاه
فرد بلا اشباه
اعاذه الهی
من امم الدواهی
یعنی: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله فرزند بزرگ جاه تک و بی‌نظیر، خدایت از مصیبتها نگهدارد.
این دو ترانه در عین اختلاف سطح فراوانی که دارد، کودک را به شخصیت خود آشنا می‌کرده و روح خدا پرستی را در او تقویت می‌نموده است... بچه را حرکت می‌دهند و در عین حال ملکات فاضله و خداپرستی را از همین راه بدو تزریق می‌کنند. در اینجا از نقش ادبیات در تکوین روحیات خوب و بد جامعه سخن نمی‌گوییم:؛ ولی نمی‌توانیم از ابراز تأسف خودداری کنیم که بچه‌های خردسال ما در پاره‌ای خانواده‌ها، از اوان کودکی، مترنم به ترانه‌های عاشقانه و شهوت آلودند. ما علاوه بر آنکه راه تربیت کودک را به طور صحیح نمی‌پیماییم، از راههای گوناگون، آگاه و ناآگاه، مردان و زنان آینده را از روز اول منحرف تربیت می‌کنیم.
... درس ما از فصل حاضر اولا این است که: امام حسین علیه‌السلام در عین دارا بودن کمالات ارثی، با طی یک تربیت صحیح و حساب شده، شخصیت یافت و ثانیا، طرز رفتار خاندان رسالت و نحوه‌ی برخورد پیغمبر و علی و فاطمه علیهم‌السلام با کودکان، جنبه‌ی تربیتی داشته و ما باید از آنان سرمشق بگیریم.
این درس، در عین حال، ما را به زوایای انقلاب حسینی علیه‌السلام بیشتر

آشنا می‌کند...
(صفحه 33)
(1) ناسخ از مناقب.
(2) اصول راهنمایی، ترجمه‌ی دکتر کاردان، ص 72.
(3) همان، ص 68.
(4) همت بلند، ص 76.
(5) تاریخ الحسین، ص 213.
(6) تاریخ الحسین صص 217 - 216.
(7) مدرک پیشین.

ارگانیزم روحی
از مطالب فصل اول، دریافتیم که شرایط تکوین یک شخصیت عالی انسانی برای امام حسین علیه‌السلام فراهم بود و اینک با توجه به سطور برجسته زندگی او، از نزدیک، روحیه او را لمس می‌کنیم: زندگی امام، به ما نشان می‌دهد که وی خصایل اخلاقی و عظمت روحی را از پیغمبر صلی الله علیه و آله و پدر و مادر بخوبی فراگرفت و کمالات مختلف در زندگی او تجلی یافت. در زندگی افراد نامی و بزرگ تاریخ، معمولا یک صفت برجسته، بیش از سایر صفات نمود می کند. ولی زندگی امام، آمیخته با نمودهای مختلف فضایل گوناگون و احیانا متضاد انسانی است؛ هر چند به گفته علایلی:
«ما نمی‌توانیم مثل یک فیلسوف و عالم، روح حسین را مورد تجربه و تحلیل قرار دهیم ولی می‌توانیم مثل یک شاعر، ناظر زندگی او بوده و مقاصد خدا ترسی و خیرخواهی و خطه‌ی گفتار و رفتار او را توضیح دهیم».
هر چند به گفته او:
«دانش می‌تواند شخصیتی را که نماینده یکی از صفات پسندیده انسانی است شرح و تحلیل کند؛ ولی تا به حال موفق نشده این شخص را که بوجه مضاعف مجمع همه صفات انسانیت است شرح و تحلیل نماید...»
آنچه می‌توانیم درک کنیم این است که مردی که در تربیت او دقت لازم به عمل آمده و تمام زوایای روحی او مورد توجه قرار گرفته، با استعداد ذاتی‌ای که داشته، لزوما در جهات مختلف زندگی رشد یافته و بسان انسانی که از نظر جسمانی تمام
(صفحه 34)
اعضایش یکنواخت رشد می‌کند، ارگانیزم روحی او بطور متعادل، یکنواخت و هماهنگ به کمال می‌رسد.
ما در تاریخ، عبادتکاران بنامی سراغ داریم که تنها در این قسمت نبوغ داشته‌اند؛ ولی عنصر اصیل شجاعت را که باید زاویه دیگری از روح بشر را اشغال کند، فاقدند. دانشمندانی می‌بینیم که تفکر زیاد و غور در مسایل علمی، آنان را از مسایل اجتماعی، بازداشته و همانند یک کودک در مراحل ابتدایی به سر می‌برند؛ سیاستمدارانی می‌بینیم که قدرت تنظیم امور و اداره جوامع بشری را در سر حد کمال دارا هستند؛ ولی شرافتها و گذشتهای لایق آدمیزادگان در آنها وجود ندارد. سرداران و نظامیانی مشاهده می‌کنیم که از عاطفه و رقت قلب، بی‌نصیبند و بالاخره سخاوتمندانی بی‌زهد و زاهدان کم اندیشه و اندیشمندان متکبر و صاحب

عاطفه‌های ترسو و نیرومندان بی‌عاطفه و... هیچ کدام از رشد متعال برخوردار نیستند. شاید بتوان «بودا»، «کنفوسیوس»، «سرقراط»، «افلاطون»، «با یزید»، «منصور حلاج»، «ناپلئون»، «گاندی»، و «حاتم طلایی» را به عنوان نمونه‌هایی از هر یک از فضایل نامبرده‌ی بالا نشان داد؛ اما شیفتگان فضایل انسانی، بسیار فریب این رشدهای ناهماهنگ را می‌خورند و چنین افرادی را به عنوان «رهبر» برمی‌گزینند.
صوفی منشان، عبادتکارانی را دوست دارند که دخالت در اجتماع نداشته و درک اجتماعی آنان ضعیف باشد! قدرت طلبان، به دنبال مردان لشکری و کشوری مقتدری می‌روند که در امر مملکت داری سرآمد اقران خویش باشند و خلاصه هر کس به مقتضای طبع خویش، رهبری که مطابق ذوق او برجستگی داشته باشد انتخاب می‌کند و بدو دل می‌دهد، در حالی که به نظر ما اینان به هیچ وجه، همانند پیامبران خدا و امامان بزرگوار، لایق رهبری و دلدادگی نیستند.
اینان، به انسانی می‌مانند که فی المثل سروگردنی افراشته دارد؛ ولی دست و پای او برای کار و راهروی از نیروی کافی برخوردار نیست و یا کسی که با دست و پای نیرومند و توانا، سری رشد نیافته، همانند سر کودکان دارد!
یک انسان آزاده که دلداده فضائل عالی انسانی است، کسی را به رهبری

می‌گزیند که واجد فضایل هماهنگ بوده و روحیه‌ای برخوردار از کمال تعادل دارا باشد. اینان، حتما کسانی‌اند که از نظر نژادی و خانوادگی، شریف و اصیل بوده و از تربیت اصولی و صحیح برخوردار می‌باشند، اینکه ملاحظه می‌شود، افراد مختلف بشر به رجال آسمانی و پیامبران خدا، آن گونه دل می‌دهند که به هیچ وجه قابل قیاس با دیگران نیست، از این رو است که این رجال والا و بزرگ، آیینه‌های تمام نمای فضایل گوناگون بشری هستند و هر انسانی، طالب هر گونه فضیلتی باشد آن فضیلت را در آنان به طور کامل مشاهده می‌کند و شیفته‌شان می‌شود؛ آنکه شجاع است، شجاعت می‌بیند؛ آنکه زاهد است زهد می‌بیند؛ آنکه سخاوتمند است سخاوت می‌بیند و آنکه رقیق القلب و رؤوف است مهر و محبت می‌بیند و بالاخره آنکه طالب استقلال و سربلندی و آزادگی انسانهاست، آنها را نمونه کامل این معنا می‌بیند و لذاست که حتی، آنانکه در اصل دعوت انبیاء دچار تردیدند و حتی لب به انکار حقیقت خدا و وحی می‌گشایند، به عظمت و بزرگی این برگزیدگان انسانیت اعتراف دارند. این نکته دقیقی است که رمز نفوذ همه جانبه رجال وحی و دین را به ما می‌آموزد.
حسین بن علی علیه‌السلام یکی از نمونه‌های برجسته‌ی کمالات انسانی و از آن رجال نادر آسمانی است که هر انسانی، طالب هر فضیلت که باشد،

آن را در او خواهد یافت و بدین ترتیب نفوذ عجیب او در دنیای اسلام و جهان بشریت بدون علت نیست.
به قول علایلی:
پیامبران و امامان، در حقیقت، مرکز آدمیت و دارای تمام معنی انسانیت می‌باشند و گویا تمام افراد انسانند؛ مثل عدسه بلورین، که همه خطوط شعاعی را در صفحه خود فراهم کنند.
«استاد عباس عقاد» می‌نویسد:
«زندگی حسین، بر پایه عواطف می‌چرخید و از هر زیبایی لذت می‌برد و به هر جمالی فریفته بود و از مباحات، هر کاریکه با سرشتش تناسب داشت و از همچون اویی شایسته بود با رعایت اقتصاد و اعتدال انجام می‌داد. از عطریات خوشش می‌آمد، گلها و گیاه‌های خوشبو را دوست می‌داشت... در سفر کربلا یک شتر،
(صفحه 36)
عطریات او را حمل می‌کرد. حسین مرد عبوس و ترشروی و خشم آلود نبود. بارها با خندانندگان می‌نشست و گاهی به افسانه‌های مضحک آنان گوش می‌داد. با آن همه راحت پرستی و عیاشی که نهاد هم عصرانش غالب بود، کسی وی را ندید که گرد ناشایستی گردد. معاویه وقتی درباره‌اش گفت: «جایی برای زشت گویی او نمی‌یابم... چه کنم و چه نکوهش توانم ساخت.» (1) .
«عمر ابوالنصر» می‌نویسد:
«حسین بن علی مردی شجاع و جوانمردی با جرأت و شهامت و در نهایت قوت اراده بود» (2) .
«ابن طلحه شافعی» می‌نویسد:
«حسین مهمان نواز بود، خواهش مردم را برآورده می‌کرد، صله‌ی رحم می‌نمود به فقرا می‌رسید؛ سائلان را خوشحال می‌کرد، برهنگان را می‌پوشانید، گرسنگان را سیر می‌کرد. به قرضداران پول می‌داد. ناتوانان را دستگیری می‌کرد، با یتیمان به شفقت رفتار می‌نمود، به ارباب حاجت کمک می‌کرد که دیگر گدایی نکنند.» (3) .
«یاقوت مستعصمی» می‌نویسد:
«حسین، با وجود و بخششی ممتاز خود، در بذل مال، مبالغه می‌کرد.» (4)

آنچه به عنوان نمونه در سطور فوق کردیم، کلیاتی بود در خصوص فضایل جامع الاطراف حسینی از زبان چند دانشمند قدیم و جدید و اینک به چند داستان از زندگی او که هر کدام نماینده‌ی یکی از زوایای روحی امام است، می‌پردازیم و تکرار می‌کنیم که منظور ما از داستان سرایی؛ تکرار آنچه دیگران نوشته‌اند نیست؛ بلکه می‌خواهیم به جلوه‌های شخصیتی

حسین بن علی علیه‌السلام آشنا شده و از آن نورپاک، کسب فیض و کمال کنیم.
- در دوران کودکی، او و برادرش حسن علیه‌السلام از کنار پیرمردی گذشتند که غلط وضو می‌گرفت. برای تعلیم او بین خودشان بر سر وضو به مشاجره پرداختند و
(صفحه 37)
داستان خود را به پیرمرد گفتند و در حضور او وضو ساختند. وی که به فراست، مطلب را دریافته بود، گفت: وضوی هر دوی شما صحیح و وضوی من غلط است (5) .
- درسی که از این داستان می‌گیریم این است که روشنفکران جوانی که در برابر افکار قدیمی و غلط بزرگترهای خود قرار گرفته‌اند، باید آنان را از بهترین راه دقیق روان شناسی و بدون جریحه‌دار کردن عواطف آنان که سمت بزرگی دارند، متوجه اشتباه خود سازند.
داستان فوق، از عناصر ادب، روان شناسی و انجام وظیفه ارشاد جاهلان، برخوردار است.
- امام علیه‌السلام بر عده‌ای از فقرا گذر کرد که روی عبادی خود، نان پاره‌ای می‌خوردند، به ایشان گفتند: یابن رسول الله! بیا. امام آمد، با آنها نشست و غذا خورد و فرمود: خدا متکبران را دوست ندارد من دعوت شما را پذیرفتم، شما هم از من بپذیرید. و آنگاه آنان را به منزل برد و غذا و لباس و پول داد. (6) .
- درس ما از داستان فوق، درک طرز رفتار امام است. وی بدان گونه صمیمانه و عادی با مردم و فقرا و ضعفا رفتار می‌کرد که بیچارگان به خود حق می‌دادند که از او بر سفره‌ی ساده‌ی خود دعوت کنند و امام هم بدون آنکه هیچ ادعای تعین و تشخصی، دعوت آنان را اجابت می‌کرد و آنگاه عطایای آنان را بدون پاداش نمی‌گذارد و در برابر هدیه کوچک آنان، به مقتضای بزرگی، تلافی بزرگ می‌نمود.
- امام به عیادت «اسامة بن زید» رفت. وی در بستر خفته بود و می‌گفت: و اغماه! امام از او پرسید: برادر! غمت چیست؟
- شصت هزار درهم مقروضم.
- بر عهده‌ی من.
- می‌ترسم بمیرم.
(صفحه 38)
پیش از مرگت ادا می‌کنم. و همانجا در حضور او ادا کرد. (7) .
- مردی به حضور امام آمد عرض کرد: من ضامن شده‌ام: یک دیه‌ی کامله (هزار دینار طلا) بپردازم. اکنون از عهده برنمی‌آیم با خود اندیشیدم با شما در میان بگذارم.

- من سه مسأله از تو می‌پرسم، اگر یکی را جواب گفتی، یک ثلث و اگر دو تا را جواب دادی، دو ثلث و اگر هر سه را جواب دادی، همه‌ی پول را به تو می‌دهم.
- همچو تویی که خود اهل علم و شرفی از من سوال می‌کند؟
- آری. از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم می‌فرمود: المعروف بقدر المعرفة (نیکی به اندازه‌ی معرفت اشخاص است.)
- هر چه می‌خواهی بپرس. اگر دانستم می‌گویم وگرنه از شما فرامی‌گیرم.
- کدام عمل از هر کاری برتر است؟
- ایمان به خدا.
- نجات از هلاکت در چیست؟
- اعتماد به خدا.
- زینت مرد چیست؟
- دانایی با شکیبایی.
- اگر کسی این دو را نداشته باشد؟
- دارایی با شرافت.
- اگر نتواند؟
- فقر با صبر.
- اگر این هم نباشد؟
- آتش از آسمان فرود آید، و چنین مردی را بسوزاند!
امام خندید و هزار دینار با یک انگشتر به قیمت دویست درهم بدو داد و فرمود: پول را به مصرف قرض برسان، و انگشتر را خرج کن. مرد گفت: «الله اعلم

حیث یجعل رسالته.»
- امام از کنار غلامی گذر کرد که با سگی هم غدا بود. احوالش را پرسید. غلام گفت: غمگینم. خود را با شادی این سگ دلشاد می‌دارم. صاحبم یهودی است می‌خواهم از او جدا شوم.
امام با غلام نزد یهودی آمد و بهای غلام را پیش او گذاشت. یهودی گفت: غلام را با با باغ پیشکش شما کردم، و پولتان را به خودتان مسترد می‌دارم.
- امام فرمود: من این پول را به تو می‌بخشم.
- یهودی گفت: پول را قبول کردم و به غلام بخشیدم (8) .
- امام فرمود: من غلام را آزاد کردم و مال و باغ را بدو بخشیدم !.
- مرد انصاری به امام عرض حاجت کرد. امام فرمود: آبروی خود را حفظ کن، و هر چه می‌خواهی بنویس.
- فلانی پانصد دینار از من طلبکار است و بر من فشار آورده. از او بخواه مهلتم دهد.

- هزار دینار به او بدهید؛ 500 دینار برای ادای قرض و 500 دینار برای سرمایه گذاری.
امام آنگاه بدو توصیه فرمود که حاجت خود را جز به نزد سه کس مبر: دیندار، جوانمرد و دارنده‌ی حسب.
- از مجموع داستان‌های بالا فضیلت، سخاوت و بلند نظری و تمکن و ثروتمندی امام معلوم می‌شود. با دقت در قضایا ملاحظه می‌شود که امام در مورد اسامه که مردم سابقه‌دار و با شخصیتی است (9) بدون هیچ سوال و جواب، قرضش را فی المجلس می‌دهد؛ اما در داستان دیگر که مردی اعرابی و از بیابان آمده با او مواجه می‌شود، وی را آزمایش می‌کند و بدو پول می‌دهد. برای بررسی حالات
(صفحه 40)
شخص دیگر، پیش یهودی می‌رود و در مورد مرد انصاری که آبروی خود را پیش امام به گرو گذاشته، نصیحت می‌کند که شخصیت خود را حفظ کند. مقدار پولی که در این موارد ذکر شده نیز مختلف است؛ اما همیشه زاید بر مقدار سؤال به درخواست کننده می‌بخشیدند.
این طرز رفتار مختلف، به ما می‌آموزد که امام، بی‌حساب و کتاب به مردم پول نمی‌داده است و این طور نبوده که هر کس دلش خواست پولی به جیب بزند، فوری پیش او آید و پول هنگفتی بگیرد و برود، داستان عطایای پیشوایان اسلام، فراوان است و با دقت در هر یک می‌بینیم که یا مردی که بدو پول می‌داده‌اند معروف و مشخص و بزرگ بوده و یا از گفته و رفتار او آثار پاکی و راستی ظاهر بوده، و یا او را مورد آزمایش و بازرسی قرار می‌داده‌اند.
در مورد مرد اعرابی که با خواندن چند شعر طبق آنچه نقل شده 4 هزار درهم گرفت، ملاحظه می‌شود که مرد، صاحب کمال و معرفت بوده است.
عطایای ائمه علیهم‌السلام، به منظور گدا پروری و عادت دادن مردم به سوال نبوده و لذا همیشه مردم را بی‌نیاز می‌کردند که دیگر سوال نکنند.
متمکنین ما باید از این رویه، سرمش گیرند و به جای صدقات متفرقه‌ای که بی‌حساب به گداهای حرفه‌ای می‌دهند و یا کمکهای ناقصی که اینجا و آنجا می‌کنند، افراد خاص مورد نظر خود را که می‌شناسند با دادن پول کافی، زندگی آنان را به گردش اندازند. و «خود کفا» شان سازند.
از اخبار مربوط به ائمه علیهم‌السلام ما چیزی مشعر بر عطایای کم و اندک - که بین ما رواج دارد - نرسیده و به نظر می‌رسد رویه ما با روح اسلام که مردم را به کار و فعالیت وادار می‌کند، منافات دارد.
چند مورد دیگر
- امام علیه‌السلام و معاویه در مورد زمینی اختلاف نظر و گفتگو داشتند. امام بدو فرمود: یکی از سه پیشنهاد را بپذیر: یا حق مرا از من خریداری

کن یا حقم را به من بده و یا عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر را حکم قرار ده و گرنه، راه چهارم را
(صفحه 41)
انتخاب می‌کنم، یعنی شمشیر برمی‌دارم و به «حلف الفضول» (10) دعوت می‌کنم. وی پس از این گفته، از نزد معاویه خارج شد. زبیر، امام را دید و به او قول مساعدت داد. خبر به معاویه رسید به امام پیغام داد: بیا قیمت زمین را بگیر. ما آن را از تو خریدیم (11) .
- بین او و «ولید بن عتبه» والی مدینه در زمینه آب و زمین، مشاجره لفظی شد. امام علیه‌السلام عمامه ولید را به گردنش انداخت و کشید. مروان که حضور داشت گفت: به خدا ندیدم مثل امروز کسی بر امیر خود جرأت داشته باشد.
ولید گفت: مروان! تو نه از آن رو این سخن گفتی که برای خاطر من خشمگین شده باشی؛ بلکه ناراحت شدی که چرا من با او شکیبایی کردم. آب و زمین، مال حسین علیه‌السلام است.
امام علیه‌السلام فرمود: آب و زمین را به تو بخشیدم و بیرون آمد (12) .
- روزی مروان گویی که بر سبیل طعن بر امام گفت: اگر شما به فاطمه افتخار نکنید، دیگر به چیز افتخار می‌کنید؟
امام علیه‌السلام در خشم شد و برجست و گلویش را سخت فشرد و آنگاه شمه‌ای از محبوبیت خود نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله شرح کرد و در پایان گفت: من در بین کسانی که اسلام را به خود بسته‌اند، دشمنتر از تو نسبت به خدا و رسول نمی‌شناسم.
- در یک ماجرای جالب و معروف: امام کار عجیبی کرد که معاویه و پسرش یزید را بسیار ناراحت نمود؛ قضیه از این قرار بود:
«عبدالله بن سلام قرشی» استاندار عراق، زنی زیبا روی و با شرف و پولدار داشت که در جمال و کمال، شهره و ضرب المثل بود. یزید که عاشق این زن شده بود راز دل به یکی از خواجگان حرم گفت که او به معاویه برساند. معاویه برای یزید پیام فرستاد که عشق خود را کتمان کن. و طی نامه‌ای عبدالله را به مرکز احضار کرد. در همین احوال «ابودرداء» و «ابوهریره» را که در شام به سر می‌بردند، احضار کرد و
(صفحه 42)
گفت: برای دخترم «ابن‌سلام» را که مردی با شرف و صاحب مقام است پسندیده‌ام.
شما به او بگویید. و به دختر خود مخفیانه گفت که همسری عبدالله را جز در صورت طلاق زنش نپذیرد.
پس از طی این مراحل، ابن‌سلام، ابوهریره و ابودرداء را به خواستگاری پیش معاویه فرستاد. معاویه آن دو را پیش دخترش برد. دختر، شرط طلاق

را در میان گذاشت و عبدالله، غافل از همه جا، زن خویش را در حضور دو شاهد عادل !! طلاق گفت.
معاویه که به طور رسمی از جریان اطلاع یافت، مثل کسی که از شرط دخترش خبر ندارد، از ماجرای طلاق اظهار نارضایتی کرد و از آنها خواست که بار دیگر به دختر مراجعه کنند ! دختر این بار تمایلی نشان نداد و گفت باید درباره‌ی ابن‌سلام بیشتر تحقیق کنم ! جریان بر سر زبانها افتاد و عبدالله، قاصدان را برای پایان دادن به کار، پیوسته پیش معاویه می‌فرستاد و سرانجام دختر، رسما اعلام کرد که: که در اطراف عبدالله بن سلام تحقیق کردم و او را پسند خاطر خویش نیافتم !
عبدالله پس از وقوف بر جریان، دانست که فریبش داده‌اند. جریان او و نیرنگ معاویه، همه جا نقل مجالس و ورد زبانها بود.
پس از آنکه عده‌ی زینب زن عبدالله به پایان رسید، معاویه، ابودرداء را برای خواستگاری او برای یزید به کوفه فرستاد. وی در کوفه، اول به دیدن امام حسین علیه‌السلام رفت و در جواب سوال امام علیه‌السلام، جریان را بدو بازگفت: امام علیه‌السلام فرمود:
- من هم در همین خیال بودم. آنجا که رفتی از طرف من نیز با همان مهریه که معاویه برای پسرش یزید قرار داده، او را خواستگاری کن.
ابودرداء هر دو خواستگاری را به اطلاع زینب رسانید و گفت مختاری هر کدام را اختیار کنی.
زن پس از مدتی سکوت با او مشورت کرد. قاصد در جواب گفت: به نظر من پسر دختر پیغمبر بهتر است و خدا بهتر می‌داند. زن گفت: پس من حسین را انتخاب کردم !
بدین ترتیب، پس از همه آن نقشه‌های ماهرانه‌ی معاویه، زینب به عقد ازدواج

حسین درآمد. معاویه، پس از دریافت خبر، سخت ناراحت شد و بر ابودرداء برآشفت.
از آن طرف، عبدالله که درمانده شده بود، همه جا به معاویه بد می‌گفت. معاویه، حقوق او را قطع کرد. وی از تنگدستی به عراق بازگشت. ابن‌سلام، پیش از مسافرت، مقداری پول پیش زنش به امانت سپرده بود و فکر می‌کرد زن که عصبانی شده، پول را بدو مسترد نخواهد کرد؛ لذا پیش امام حسین علیه‌السلام رفت و او را قاصد کرد که پول را از زن بگیرد. امام، جریان را به زینب گزارش کرد و وی تصدیق نمود و بار دیگر عبدالله را دید و با هم پیش زینب رفتند. زن بسته‌های پول را به شوهر سابقش مسترد داشت و ابن‌سلام هم مقداری را به او هدیه داد و هر دو به یاد گذشته به گریه افتادند. امام فرمود: خدایا شاهد باش که من این زن را

طلاق دادم. خدایا تو می‌دانی که من او را برای زیبایی یا دارایی نگرفته بودم، بلکه تنها بدان منظور بود که به شوهرش بازگردانم.
عبدالله گفت: مهریه‌ای که حسین پرداخته بدو باز ده؛ زن پذیرفت؛ امام حسین علیه‌السلام قبول نکرد.
و بدین ترتیب، زینب بار دیگر به خانه شوهر سابقش بازگشت. (13) .
از چند داستان فوق علاوه بر درک موقعیت اجتماعی و موضع گیری‌های امام در برابر حکومت وقت که در فصل خاص خود از آن سخن خواهیم گفت - این درس را می‌گیریم که اولا، در مسایل مالی، شخص باید محکم و مواظب باشد و در مقام احقاق حق در مورد دارایی، کمال قدرت مطالبه حق کند. اینکه یک انسان شرافتمند بر سر مال دنیا با دیگری بجنگد، نقص نیست و دنیا پرستی محسوب نمی‌شود. یک فرد یا یک جامعه، باید نسبت به دارایی و حق خود، حساسیت داشته باشد و در این هنگام، مثل امام حسین علیه‌السلام حتی اگر به جنگ خونین هم برسد و در برابر بزرگ‌ترین قدرت ها هم قرار گیرد، به هیچ وجه نهراسد و برای همه چیز حاضر
(صفحه 44)
باشد. افسوس که امت‌های اسلامی و افراد با اصطلاح دیندار و مسلمان، در این مرحله، فوری متوجه آخرت می‌شوند و یا از قضا و قدر سخن می‌گویند و منفی بافی می‌کنند!
دیگر آن که، در دفاع از حیثیت و ناموس و آینده‌ی مردم، دست زدن به نقشه و کارهای زیرکانه و استثنایی - با حفظ حدود و موازین اخلاقی - صحیح و لازم است.
امام حسین علیه‌السلام در جریان زینب، نقشه می‌کشد و طرح می‌ریزد و زیرکی می‌کند و نسبت به نقشه ماهرانه معاویه بی‌تفاوت نمی‌ماند. ما باید بیاموزیم که حتی در مسائل کوچک و دخالت‌های خصوصی و نا به جای متنفذین در امور مردم، با نقشه صحیح دخالت کنیم و از اعمال تدبیر و زیرکی خودداری ننماییم.
از مجموع چند نمونه‌ای که گذشت، دانستیم که: امام حسین علیه‌السلام در عین این که برای یک انقلاب بزرگ ساخته شده بود، از برجستگی‌های والای انسانی نیز برخوردار بود.
... از سوی دیگر: با توجه به آن چه از روحیه حسین علیه‌السلام دریافتیم، می‌توانیم درک کنیم که انقلاب او، از نوع انقلاب‌های پاره‌ای از نوابغ ماده‌گرا یا سست ایمان نیست که به دلیل کمبودها و عقیده‌های فراوان روحی و اجتماعی دست به انقلاب زده‌اند. گاهی یک فرد انقلابی ماده گرا یا سست ایمان و تربیت نیافته بر اثر محرومیتهای فراوان اجتماعی، یا برخوردار نبودن از محیط گرم و پر صفای خانواده و یا نداشتن رفیق و احساس حقارت در ایام کودکی، بر اجتماع عاصی می‌شود و منشأ یک

انقلاب عظیم می‌گردد؛ این گونه افراد، در عین این که می‌توانند وضعی را عوض کنند؛ اما خود، منشأ یک خطر بزرگ برای آینده خواهند بود.
اما افرادی که بر اثر تعلیمات الهی و تربیت صحیح دینی و داشتن زمینه کاملا مساعد وراثتی و تربیتی، به جایی و مقامی رسیده و فکرشان نبوغ یافته و خود را برتر و بالاتر از محیط دیده و رسالت خود را دریافته و انقلابی پدید آورده‌اند، آینده را نیز نیک رهبری کرده‌اند.
(صفحه 45)
اینان چون از خویهای انسانی بهره‌مند بوده‌اند، در عین صلابت، محبت و رقت قلب هم داشته، و در عین قدرت، مهر و عاطفه هم در وجودشان حکومت می‌کرده است؛ آنچه در دسته اول بیشتر متجلی است، انتقام از محیط و سرنگون کردن اوضاع موجود است، بدون آنکه برای سیستم بعدی، ضمانت صحیح داشته باشند.
شما در زندگی پر ماجرای حسین علیه‌السلام علاوه بر نمونه‌های انقلابی، به دنیایی از عاطفه و احسان و نوعدوستی و دانش پروری، صراحت و قاطعیت، زیرکی و کیاست و دوراندیشی برخورد می‌کنید و ملاحظه می‌نمایید که وی در فضایل متضاد انسانی سر آمد اقران خود بوده است و از این رو ما به حق، او را به رهبری برگزیده و «حماسه‌ی تاریخ» نامیده‌ایم.
در پایان این فصل مناسب می‌بینیم که شرح زیر را از «علایلی» نقل می‌کنیم:
«تاریخ هر ملتی، واقعا تاریخ بزرگان آن ملت است. همه مردان عالم را که تاریخ شناخته، عمر خود را در تحصیل مجد و بزرگواری زمین صرف کرده‌اند؛ و اما حسین، مجد آسمان طلبید و جان خود را فدای آن کرد، بعضی بزرگان، فقط به شجاعت یا قهرمانی یا شهادت یا زهد یا دانشمندی معروفند؛ اما بزرگی که همه این فضایل را داشته و گویی سرچشمه این فضایل بوده، حسین علیه‌السلام است. همه عظمتهای جهان در او جمع شده و در هر فرصت پسندیده یگانگی پیدا کرده، پیدایش او از عظمت نبوت محمد صلی الله علیه و آله و مردانگی علی علیه‌السلام و فضیلت فاطمه علیهاالسلام است. او نماینده‌ی عظمت انسان و آیة الآیات بینات است. یاد او، یاد مردی از مردان جهان نیست؛ بلکه یاد انسانیت است که ابدی است. اخبار او اخباری نیست که مربوط به یک نفر باشد، بلکه اخبار بزرگواری بی‌مانند است. مردی که وجودش، آیت مردان جهان است. بزرگواری است که در حقیقت بزرگی در او مجسم شده و باید همیشه یاد او کرد. شایسته است که همیشه به یاد او باشیم و به یاد او رازهای عالم غیب را خواستار شویم؛ زیرا او مصور الهام الهی است، او در این عالم توانا و درخشنده جلوه‌گر شد و پرتو هستی‌اش در قرنهای متوالی امتداد و

همیشه درخشندگی یافت. تا لانهایت را در اشعه انوار خود به نظم کشد و در ماوراء آسمان و زمین جلوه‌گر آید. مگر نور خدای را حدی است که در آن متوقف شود؟» (14) .
(صفحه 47)
(1) ابوالشهداء، ص 71.
(2) سید الشهداء، ص 72.
(3) مناقب ابن طلحه، ص 12، الحسین علی جلال مصری، ج 1 ص 107.
(4) کامل مبرد، ج 1، ص 81 نقل از اسرار الحکماء، الحسین، ج 1 ص 119.
(5) ناسخ، جزء 4، ص 76 و تاریخ کبیر، ج 4، ص 323.
(6) مناقب، ج 1، ص 400.
(7) ناسخ، ج 4، ص 76 - لواعج الاشجان، ص 14.
(8) ناسخ، ج 4، ص 86.
(9) اسامه همان است که در آخرین روزهای رسول خدا در سن 19 سالگی از طرف وی فرماندهی لشکری را داشت که ابوبکر و عمر در آن لشکر بودند.
(10) پیمانی که پیش از اسلام، برای دفاع از مظلومین بسته شد و پیغمبر (ص) هم در آن شرکت داشت.
(11) ابن ابی الحدید، ج، ص 464.
(12) ناسخ، جلد 4، ص 82.
(13) السیاسة و الامامة، ج 1، ص 204 - ذخیرة الدارین، ص 29.
(14) همت بلند، ص 104.

اندیشه‌های الهی؛ آرمانهای اجتماعی
ما در این فصل، با استفاده از بیانات امام حسین علیه‌السلام، به طرز تفکر او در زمینه‌های مختلف خداشناسی، امور اخلاقی، مذهبی، سیاسی و اجتماعی، پی می‌بریم. آموزش ما از فصل حاضر، علاوه بر مطالب خاص و گوناگون که در بیانات امام، منعکس است، وقوف بر سطح قیام و درک انگیزه‌های اصلی و محرک‌های درونی امام حسین علیه‌السلام در تمام مراحل زندگی و خاصه در انقلاب تاریخی اوست.
شما در بحث حاضر، مطالبی درباره‌ی خداشناسی از امام خواهید شنید و فکر خواهید کرد که نقل این بیانات، خارج از موضوع کتاب است؛ ولی همان گونه که در دیباچه اشاره شد، عنصر اصلی قیام امام، پرستش خداست و از این رو باید به تفکر او درباره‌ی خدا و نحوه‌ی رابطه او به پروردگار آشنا شویم.
خواننده‌ی ارجمند، بحثهای اخلاقی و مباحث مربوط به مرگ و قیامت را نیز در سخنان امام حسین علیه‌السلام ملاحظه خواهد کرد؛ ذکر این سخنان نیز برای توجه به ایده‌ی ابدی و پایدار یک مرد انقلابی - لازم است؛ زیرا تربیت دینی، بر اساس توجه پیوسته به آغاز و انجام خلقت است و ناگفته روشن است، انقلابی که از این توجه برخوردار باشد، در سطحی بسیار والا قرار دارد.
گفته‌های یک مرد، نماینده‌ی طرز تفکر و درجه کمال اوست و بیانات امام حسین علیه‌السلام، ما را به شخصیت والای او بیشتر آشنا می‌سازد.
(صفحه 48)
ما در ابتدا، بیانات امام را در موضوع خدا پرستی ذکر می‌کنیم؛ زیرا مهمترین مسأله‌ای که از دیرباز، متفکرین جهان را عمیقا به خود مشغول داشته و همه‌ی مردم، در خود احساس میل به فهم هر چه بیشتر آن می‌کنند، موضوع «خدا» می‌باشد. باید دانست که گاهی خدا پرستان، تصوری به قیاس موجودات دیگر از خدا دارند و دیده می‌شود که مکاتب مادی، اصولا فکر خدا را اقتباس از قدرتهای جاری بین انسانها دانسته‌اند.
اولین جملاتی که از امام نقل می‌کنیم، راجع به این موضوع است.
وی در این زمینه به «نافع بن ازرق» فرمود:
«نافع! کسی که دین خود را بر قیاس گذارد پیوسته به دور خود حصار کشیده و از راه مستقیم منحرف گشته و به گمراهی افتاده و راه را گم کرده و ناشایست گفته است. من، خدای خود را همان گونه وصف می‌کنم که خود به وصف آورده است: با حواس درک نشود و به مردمان قیاس

نگردد او نزدیک به «خلق» است؛ اما بدان چسبیده نیست. از مادیات به دور است؛ اما نه آنکه از آن جدا باشد. یک است و تبعیض پذیر نیست. تنها از راه نشانه‌ها و علامات شناخته شود و به وصف آید. لا اله الا هو الکبیر المتعال.» (1) .
در جای دیگر می‌فرمود:
«مردم ! از این بی‌دینان که خدا را به خود تشبیه کرده‌اند، بپرهیزید. گفته‌ی اینان شبیه به گفتار کفار اهل کتاب است. هیچ چیزی مثل خدا نیست. او شنوا و بیناست. چشمها او را درک نکنند و او چشمها را دریابد او باریک بین و آگاه است. وحدانیت و جبروت را خالص خود گردانید و مشیت و قدرت و اراده و علم خویش را بر همه‌ی موجودات گذرا کرد. حالات گوناگون نپذیرد و تازگیها نیابد. وصف آوران، کنه عظمت او را دریافت نتوانند کرد؛ و حد جبروت او به دلها گذر نکند. در اشیاء دیگر «عدل» ندارد. دانشمندان، با خردهای خود و اهل تفکر با اندیشه‌ی خویش او را در نیابند؛ مگر آنکه با تحقیق، به «غیب» ایمان آرند و تنها یقین کنند که «او هست»؛ زیرا او به هیچ صفت از صفات آفریدگان وصف نشود. او یگانه حقیقی و مورد نیاز خلق است. هر چه به وهم آید، خدا خلاف او است و آنچه به زیر درک فکر آید پروردگار نیست و آنچه در هوا و غیر هوا یافت شود، معبود نباشد!
همان گونه که از دیده‌ها
(صفحه 49)
پنهان است، از خردها نیز پنهان است و همان گونه که از مردم زمین ناپدید است از آسمانیان نیز نهان است. فکر، تنها این راه صواب را می‌تواند برود ایمان به وجود او آورد نه آنکه صفتش را بفهمد. از او است که همه صفتها صفت شد، نه آنکه آنها بشود او با این صفات به وصف آید. معارف، به وجود او شناخته شود؛ نه آنکه او از راه معارف شناخته شود. اینست الله که هم اسمی ندارد و همانند او چیزی نیست و هو السمیع البصیر.» (2) .
شرح کلمات فوق، در خور کتابی جداگانه است؛ اما ما در این سخنان اجمالا به یک درک پاک و عمیق راجع به خدا آشنا شدیم. خدا بزرگتر از این است که به درک ما آید؛ اما می‌توانیم با دلایل متقن، یقین کنیم خدایی وجود دارد. صفات خدا هم از قبیل شنوایی و بینایی، مثل صفات ما نیست که به وسیله اسباب باشد. او صفاتی بوجود آورده که نموداری از کمال خود اوست؛ نه آنکه خود بدین صفات متصف باشد.
اکنون لازم است بدین نکته توجه کنیم که در خداشناسی دو مرحله وجود دارد: یکی مرحله تعقل و تفکر و دیگری مرحله رابطه و آشنایی؛ به عبارت دیگر: مرحله عشق و عاطفه یا احساس و محبت.
بیانات بالا، کلماتی است که امام در مرحله اول بیان داشته است؛ اما در خصوص مرحله دوم (یعنی مراحل اساسی و عاشقانه‌ی خدا پرستی) نیز

امام، مطالب بسیار ارزشمندی دارند:
در دعای عرفه، عالیترین احساسات خداپرستی را در قالب بهترین جملات موزون و هماهنگ در حالی که آب از دیده‌اش از سر شوق و شعف جاری بود، ابراز داشت. آنکه در این مرحله گام ننهاده به مفهوم این گفته پی نمی‌برد؛ اما آشنایان راه و دلدادگان عشق الهی، نیک واقفند که در این دعا چه احساسات و عواطف و هیجانات پرشور و وصف ناشدنی وجود دارد. کسی که گاهی نمونه چنین حالاتی داشته باشد، می‌تواند درک کند که امام، عالیترین مراتب کمال یک انسان را پیموده
(صفحه 50)
و در جهانی از نور و معنویت و جمال و جلال وارد شده است. اینک قسمتی از این دعای پرشور و هیجان انگیز را برای پرورش روح خدا پرستان پاکدلی که می‌خواهند از مکتب حسینی علیه‌السلام درسهای همه جانبه فراگیرند، نقل می‌کنیم:
«حمد خدا را که قضای حتمی‌اش را کسی دفع نکند و عطای فراوانش را برنگرداند. ساخته‌ی هیچ سازنده به پای صنع او نرسد. بخشایشگر بی‌دریغ است، پدیده‌های مختلف پدید آرد و صنایع خویش به حکمت، محکم سازد. سر رشته‌ها از او پنهان نیست و امانتها به نزدش ضایع نشود. هر که کاری کند پاداشش دهد و قناعت پیشه را بی‌نیاز سازد و بر خاضعان رحمت آرد. او نازل کننده منافع فراوان و کتاب جامع (قرآن) است. دعاها بشنود و غمها بزداید و درجه‌ها بالا برد و ستمگران ریشه کن سازد. معبودی جز او نیست و چیزی عدل او نگردد.
خدایا به سوی تو روی آرم و به پروردگاری تو گواهی دهم و اقرار کنم که پروردگار منی و بازگشت من به سوی توست. تو پیش از آنکه من نام و نشان یابم به من نعمت وجود ارزانی کردی. از خاکم آفریدی و در صلبها، ایمن از حوادث و گردش شب و روز، جایم دادی. من در طول اعصار و قرون پیوسته از صلبها و رحمها گذر می‌کردم تا در این دوره‌ی فرخنده پا به جهان گذاشتم.
معبودا، من به حقیقت ایمانم «و بنای محکم تصمیمات یقینم و یکتا پرستی بی‌آلایش و صریحم و درون کانون نهادم و آویزه‌های راههای جریان نور دیده‌ام و چینهای صفحه‌ی پیشانی‌ام و درزهای حفره‌های گردش نفسم و پره‌های نرمه‌ی تیغه بینی‌ام و حفره‌های (تارهای) پرده‌ی شنوایی (صماخ) گوشم و آنچه بر هم نهاده بر آن دو لبم و گردش‌های سخن سازانه‌ی زبانم و جای فرورفتگی کام دهانم و آرواره‌ام و رستنگاههای دندان‌هایم و دستگاه گوارش خوردنی و آشامیدنی‌ام و تسمه و تکیه گاه پوسته مغز سرم و رسایی کامل طناب‌های گردنم و آنچه مشتمل است بر آن قفسه سینه‌ام و کمر بندهای حیاتی متصل به دل و جگرم و پیوندهای درآویخته پوشش دلم و

قطعات جگرم و آنچه در بر گنجانده غضروف‌های دنده‌هایم و گیره‌های بندهای مفصل‌هایم و انقباض عضلاتم و گوشه‌های سر انگشتانم و گوشتم و خونم و مویم و رویه‌ی پوستم و عصبم و نایم و استخوان‌هایم و مغزم و رگ‌هایم و همه‌ی اعضایم (3) » و آنچه در ایام شیرخوارگی بدین ترتیب به هم تابیده و هر چه زمین مرا به خود می‌گیرد
(صفحه 51)
و خوابم و بیداریم و آرامشم و حرکات رکوع و سجودم... به همه‌ی اینها تو را شاهد می‌گیرم که اگر در همه اعصار و اعماق ازمنه زندگی کنم و در این مدت کوشش کنم که شکر یکی از نعمت‌های تو را ادا کنم، نتوانم؛ مگر با منت تو که خود آن نیز موجب شکر جدید ابدی تازه‌ای است...»
امام علیه‌السلام پس از چند جمله دیگر، در حالی که به رخساره‌اش اشک جاری بود، چنین ادامه داد:
«خدایا مرا آن گونه گردان که گویا تو را می‌بینم و از تو می‌ترسم. مرا به تقوی سعادتمند ساز و از سر معصیت به شقاوتم میفکن و قضا و قدرت را درباره‌ام مبارک و خیر گردان.
خدایا در نفسم بی‌نیازی و در قلبم یقین و در عملم اخلاص و در چشمم نور و در دینم بصیرت قرار داد و مرا از اعضا و جوارحم بهره‌مند ساز و در برابر آن کس که بر من ستم کند یاریم کن و چشمم بدینسان روشن گردان.
خدایا غمم بگشا و رسوایی‌ام بپوشان و خطایم بیامرز و شیطان را از من دور گردان و مرا از گرو بدر آر.
خدایا تو را حمد گویم که مرا با اعتدال آفریدی و شنوا و بینایم کردی. خدا! که نیکم ساختی و فطرتم معتدل کردی. خدا! که مرا پدید آوردی و صورتم نیکو کردی. خدا! با من در نفس من احساس روا داشتی. خدا! که مرا نگه داشتی و توفیقم دادی. خدا! که بر من انعام نمودی و راهنمایم شدی. خدا! که سرپرستی‌ام کردی و از هر نیکی به من عطا کردی. خدا! که خوراک و آبم دادی. خدا! که بی‌نیازم کردی و نگاهداری نمودی. خدا! که کمک کارم شدی و عزیزم ساختی. خدا! که مرا با پوشش پاکیزه پوشاندی و با کارسازی کافی خویش راه من آسان کردی. بر محمد صلی الله علیه و آله و آلش درود بفرست و مرا در برابر شر روزگار و گردش روز و شب کمک فرمای و از هول‌های دنیا و غم‌های آخرت نجاتم ده و از شر روزگار و گردش روز و شب کمک فرمای و از هولهای دنیا و غمهای آخرت نجاتم ده و از شر آنچه ستمکاران در زمین انجام دهند کفایتم کن.
خدایا! آنچه از آن ترسم کفایتم کن و از هر چه حذر کنم نگاهداری‌ام فرما. دین من و جان مرا حفاظت کن. در سفرم، حفظم فرما. مال و عیالم را جانشین من کن. در آنچه به من روزی کنی برکت ده. در پیش خودم ذلیلم

کن. و در چشم‌های مردم، عزیزم فرما. از شر جن و انس سالمم دار. و به گناهانم رسوا مکن و به کاهای پنهانیم مفتضح مکن و به کردارم مبتلا مساز و نعمت‌هایت از من سلب مکن و به خودت
(صفحه 52)
وامگذار.
خدایا! مرا به که وا می‌گذاری؟ به نزدیکان که از من ببرند؟ یا دوران که رو ترش کنند؟ یا به آنان که مرا ناتوان شمارند؟... در حالی که تو پروردگار و سر رشته‌دار منی!.
ای که سپاسگزاری‌ام برایش کم بود و محرومم نکرد. خطایم بزرگ بود و رسوایم ننمود. مرا در حال معصیت دید و نامم بر سر زبانها نیانداخت.
ای که مرا در کودکی حفظ کرد و در بزرگی روزی‌ام داد. ای که نعمت‌هایت شمردنی و داده‌هایت تلافی کردنی نیست. ای که در حال بیماری خواندمش و شفایم داد، در حال برهنگی مرا پوشانید، در گرسنگی سیرم کرد، در تشنگی سیرابم نمود، در ذلت عزیزم کرد، در نادانی آشنایم کرد، در تنهایی بمن افزود، در حال غربت و غیبت مرا برگرداند، در ناداری بی‌نیازم کرد، در یاری طلبی یاری‌ام کرد، در بی‌نیازی نعمتم سلب نفرمود، و در حالی که در همه این حالات از دعا خودداری کردم، او شروع کرد.
تو را حمد و تو را شکر! ای که بازگشت مرا پذیرفتی و غمم برطرف کردی و دعوتم اجابت فرمودی و سر ناگفتنی‌ام پوشاندی و گناهانم آمرزیدی و به مراد دلم رساندی و بر دشمنم یاری کردی.»
«یا مولای انت الذی مننت، انت الذی انعمت انت الذی احسنت، انت الذی اجملت، انت الذی افضلت، انت الذی وکلت، انت الذی رزقت،، انت الذی وفقت، انت الذی اعطیت، انت الذی اغنیت، انت الذی اقنیت، انت الذی اویت، انت الذی کفیت، انت الذی هدیت، انت الذی عصمت، انت الذی سترت، انت الذی غفرت، انت الذی اقلت، انت الذی مکنت، انت الذی اعززت، انت الذی اعنت، انت الذی عضدت، انت الذی ایدیت، انت الذی نصرت، انت الذی شفیت، انت الذی عافیت، انت الذی اکرمت، تبارکت و تعالیت، فلک الحمد دائما و لک الشکر واصبا ابدا. ثم انا یا الهی المعترف بذنوبی فاغفرها لی، انا الذی اسأت، انا الذی اخطات، انا الذی هممت، انا الذی جهلت، انا الذی غفلت، انا الذی سهوت، انا الذی اعتمدت، انا ال ؾ ٓ ا تعمدت، انا الذی وعدت، انا الذی اخلفت، انا الذی نکثت، انا الذی اقررت، انا الذی اعترفت بنعمتک علی و عندی و أبوء بذنوبی.
یعنی: «تویی که منت گذاشتی، تویی که نعمت دادی، تویی که احسان کردی، تویی که نیکی نمودی، تویی که تفضل کردی، تویی که کار مرا خودت رسیدی، تویی که
(صفحه 53)

روزی دادی، تویی که توفیق عنایت کردی، تویی که عطا کردی، تویی که بی‌نیاز ساختی، تویی که نگهداری فرمودی، تویی که جا دادی، تویی که کفایت کردی، تویی که هدایت کردی، تویی که حفظ کردی، تویی که پوشاندی، تویی که آمرزیدی، تویی که بازگشت کردی، تویی که تمکن دادی، تویی که عزیزم ساختی، تویی که کمکم کردی، تویی که بازویم گرفتی، تویی که دستگیری‌ام کردی، تویی که یاری‌ام کردی، تویی که شفا دادی، تویی که عافیت دادی، تویی که گرامی داشتی، تو مبارک و متعالی هستی! پس حمد همیشگی و شکر پیوسته و ابدی، خاص تو است.
آنگاه، من ای خدا که به گناه خود اعتراف همی کنم پس گناهم بیامرز، منم که بد کردم، منم که خطا کردم، منم که غمگینم، منم که غافلم، منم که سهو کردم، منم که اعتماد بیجا کردم، منم که عمدا بد کردم، منم که وعده دادم، منم که خلف وعده کردم، منم که پیمان شکستم، منم که اقرار کردم، منم که به نعمت‌هایی که به من ارزانی داشته‌ای و نزد من است اعتراف دارم و به گناهان خون اقرار دارم،...» (4) .
اگر حقیقتی در عالم، خدا نام، وجود داشته باشد، آن کسی که بدین حقیقت عالی سر می‌سپرد و این گونه با وی به راز و نیاز عاشقانه می‌پردازد، عالیترین و وصف ناشدنی‌ترین حالات یک انسان را دارد. شما یک بار دیگر آنچه را که ما از دعای جلیل القدر و مفصل «عرفه» در اینجا آوردیم، بخوانید و تأثیر عجیب آن را بر روح و اندیشه خود احساس کنید.
قلب پاکی که این گونه به حقیقت عظیم جهان آفرینش و آفریننده‌ی همه‌ی کون و مکان، دل داده، کجا در برابر قدرت و ثروت و پول و مال و منال دنیا سر فرو می‌آورد؟ !.
پیشوایان دینی، همگی چنین بودند. این روحیه‌های بزرگ در زندگی آنها تجلی کرد و همه جا نمود داشت. چه آنجا که در کمال آسایش و راحتی بودند و چه در کمال شدت و رنج و سختی و مصیبت. ما در بخش سوم ملاحظه می‌کنیم که امام حسین علیه‌السلام در سخت‌ترین شرایط، همان می‌گفت که در طول زندگی پیوسته از آن دم
(صفحه 54)
می‌زد و نام خدا و یاد خدا، والاترین چیزی بود که سراسر وجودش را فراگرفته بود.
اکنون با افکار امام در زمینه‌های روحی و اخلاقی، آشنا می‌شویم:
امام در زمینه فضایل اخلاقی انسانی چنین فرمود:
«مردم! در مکارم اخلاقی با یکدیگر رقابت کنید و در به دست آوردن غنیمت‌ها از هم پیشی جویید. خود را به کار نیکی که بدان پیش دستی کرده‌اید، وابسته نکنید. با پیروزی و موفقیت در زندگی، کسب ستایش کنید و با بیکاری و تنبلی به خود مذلت نخرید. اگر کسی به دیگری نیکی کرده و

می‌بینید که او ستایش نیکی او را نمی‌گزارد، خدا برای مکافات او کافی است که عطای الهی سرشارتر و اجرش عظیمتر است. این را بدانید که حاجاتی که مردم پیش شما آرند، نعمت‌های خدا برای شماست. از نعمت‌ها ملول نشوید که به صورت نقمت در نیاید. و بدانید که نیکی به مردم ستایش به بار آرد و اجر به دنبال دارد. اگر نیکی به مردم به صورت مردی در می‌آمد، می‌دیدید که نیکو و زیبا روست و ناظران را شاد سازد و اگر پستی و دنائت، به صورت مردی می‌شد می‌دیدید که سمج و زشت است و دلها از او نفرت گیرد و چشمها از دیدنش فروافتد.
مردم! هر که بخشایش پیشه کند، سرور شود، و هر که بخل ورزد، پست گردد...» (5) .
در زمینه متوجه ساختن مردم به حقیقت مرگ و زوال دنیا، چنین فرمود:
«شما را به تقوای الهی سفارش کنم و از روزگارهای او بر حذر دارم و پرچم‌های آینده در برابرتان برافرازم، گویی شبحی ترس آور با وحشت و بد قدمی و تلخ کامی به شما رو آور شده که به جان‌هاتان در آویزد و بین شما و کارهاتان جدایی افکند. شما در مدت عمر خود، به صحت جسم خویش پیشدست باشید و چنین بینم که به طور ناگهانی از پشت زمین به شکم آن منتقل گردید و از این بالایی که همراه انس و راحتی و روشنی و فراخی است، به آن پایین که تنگ و آمیخته به وحشت و ظلمت و تنگی است، فرورویدِ. آنجا نه دوستی به دیدن انسان آید و نه بسان بیماری از آدمی عیادت کنند و نه فریادها را پاسخ گویند. خدا ما و شما را بر هول‌های آن روز یاری کند و ما و

شما را از عتاب آن، نجات بخشد و به ما و شما ثواب جزیل دهد.
بندگان خدا! اگر تیر رس همت شما و پایان سیر شما، چنین روزی است، پس برای کسی که در پی کاری است همان بس که به فکر آن روز مشغول گردد و همه غم‌ها و حزن‌های خود را برای آن قرار دهد و از دنیا غافل شود و سهم خویش برای پی‌جویی از رهایی از چنین روزی افزون کند. چه جای آنکه، شخص - علاوه بر آنکه قطعا چنین روزی در پیش دارد - در گرو کارهای خویش است و او را برای محاسبه نگه می‌دارند. آنجا مدافع و پشتیبانی نیست که از مجازات و مکافات بر کنارش دارند.
یوم لا ینفع نفسا ایمانها لم تکن آمنت من قبل او کسبت فی ایمانها خیرا. (6) .
مبادا از کسانی باشی که از گناهان بندگان دیگر می‌ترسند؛ اما از عقوبت گناه خویش ایمنند. خدا را گول نمی‌توان زد و جز از راه طاعت، به آنچه نزد اوست نمی‌توان رسید. (7) .
فرزند آدم! پیش خود فکر کن و بگو پادشاهان و ارباب دنیا که خرابی‌های

آن را آباد ساخته، نهرها حفر کرده، درختان کاشته و شهرها ساخته بودند، کجایند؟؟
آنها از دنیا جدا شدند در حالی که ناخوش داشتند و ما هم به اندک زمان به آنها ملحق خواهیم شد.
فرزند آدم! زمانی را به یاد آر که در پیکار با مرگ شکست خورده‌ای. خوابگاه خود را در گور به یادآر که تنها تویی و خدا، آنگاه که اعضا و جوارحت، بر ضد تو شهادت دهند و آن روز که گامها بلغزد و دلها به حنجره‌ها رسد و چهره‌هایی سپید گردد و نهانهایی پدید شود و میزان عدل نهاده شود... اینها را به یادآر.»
امام پس از جمله‌ای دیگر، این اشعار را خواند:
این الملوک التی عن حفظها غفلت
حتی سقاها بکأس الموت ساقیها
تلک المدائن فی الآفاق خالیة
عادت خرابا وذاق الموت بانیها
اموالنا لذوی الوارث نجمعها
و دورنالخراب الدهر نبنیها
«کجایند پادشاهانی که نتوانستند خود را حفظ کنند تا شربت مرگ را چشیدند. این شهرهای خراب در آفاق دنیا خالی شده و بانیان آنها مرده‌اند. ما این مالها را برای وارثان خود جمع می‌کنیم و خانه‌ها را برای خرابی روزگار می‌سازیم !...»
(صفحه 56)
توضیح اجمالی که در زمینه بیانات فوق که نمونه‌های برتر آن در قرآن مجید و نیز در کلمات پیشوایان دین دیده می‌شود، این است که: توجه عمیق ادیان آسمانی به مسأله مرگ که قطعیترین سرنوشت فرزندان آدم است و توجه به گذشت دنیا و بی‌وفایی آن که مطلب روشن و مسلمی است، از یک واقع بینی حکایت دارد و آدمی را در زندگی دنیا به کار و دقت و صحت و خدمت به نوع و از خود گذشتگی و سایر فضایل می‌کشد و ایده‌ی آدمی را بسیار بالاتر از زندگی مادی دنیا قرار می‌دهد. شخصی که درباره‌ی آخرین سرنوشت خویش می‌اندیشد به ظلم و اجحاف و تعدی و زشتی‌های دیگر دست نمی‌آلاید، ممکن است وجدان یک آدم، او را از این گونه انحرافات باز دارد؛ اما توجه به مسأله مرگ، وجدان آدمی را بیدارتر و ایده‌ی انسان را وسیع‌تر و ابدی‌تر می‌کند و امتیاز مکتب دین همین است. باید توجه داشت که سیر انبیاء و اولیاء حق در زندگی و مبارزات خود، منتهی به جهان دیگر می‌گردد و قیام امام حسین علیه‌السلام نیز به طوری که در بخش سوم خواهیم دید، این هدف نهایی را تعقیب می‌کرده است و خلاصه‌ی پیام امام علیه‌السلام در جملات فوق اینست که آدمی منحصر به

این زندگی مادی دنیوی نیست و کارها و مبارزات و مجاهدات او تنها در چهار دیواره‌ی جهان ماده محصور نمی‌باشد.
امام علیه‌السلام، در ضمن خطبه‌ای که در زمینه امر به معروف و نهی از منکر ایراد کرد، به شرح ذیل به دانشمندان دینی به سختی حمله کرد؛ امام علیه‌السلام با ذکر آیاتی از قرآن می‌فرماید:
«این سخنان باید برای علمای اسلام سرمشق و مایه عبرت باشد و مردم از بدگویی‌ای که خداوند درباره‌ی علمای دینی کرده و دوستانش را بدان موعظه فرموده عبرت گیرند، می‌فرماید:
«لولا ینهاهم الربانیون عن قولهم الاثم و أکلهم السحت»
چرا دانشمندان دینی، اینان را از گفته گناه و حرام خواری بازنمی‌دارند؟
و بازمی‌فرماید:
(صفحه 57)
«لعن الذین کفروا من بنی‌اسرائیل علی لسان داود و عیسی بن مریم ذلک بما عصوا و کانوا یعتدون کانوا لا یتناهون عن منکر فعلوه لبئس ما کانوا یفعلون»
کافران بنی‌اسراییل، بر زبان داود و عیسی بن مریم لعنت شدند. اینها بد کارهایی می‌کردند.
«خداوند از آن رو بر اینان عیب گرفته که از ستمکارانی که جلو دیدگانشان بودند ناشایست و فساد می‌دیدند؛ اما چون از ایشان بهره‌مند می‌شدند و هم از آنان می‌ترسیدند نهیشان نمی‌کردند. در حالی که خدا فرموده:
«فلا تخشوهم واخشون»
از اینان مترسید و از من بترسید.
و بازفرمود:
«و المؤمنون و المؤمنات بعضهم اولیاء بعض یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر» «زنان و مردان مؤمن با هم دوستند. (یا سرپرستان همند) امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند.»
«خدا امر به معروف و نهی از منکر را واجب کرده و می‌دانسته اگر این وظیفه ادا شود، همه‌ی واجبات، از مشکل و آسان به راه می‌افتد.
امر به معروف و نهی از منکر، دعوت به اسلام، رد مظالم، مخالفت با ظالم و تقسیم (صحیح) غنایم را باعث می‌شود.»
امام علیه‌السلام آنگاه خطاب به علمای دین فرمود:
«شما ای جماعت، جماعتی هستید که به علم مشهورید و از شما به خوبی یاد می‌کنند معروف به خیرخواهی هستید و به نام خدا در دل مردم مهابت دارید. مردمان بزرگ از شما هیبت دارند و زیردستان شما را گرامی می‌دارند و آنها که شما برایشان هیچ گونه برتری نداشته، بیعتی از آنان نگرفته و دستی بر سرشان ندارید، نسبت به شما ایثار می‌کنند. ارباب

حاجت، وقتی به مانعی برخورند، شما برایشان شفاعت می‌کنید. شما به هیأت پادشاهان و بزرگواری بزرگتران راه می‌روید!. آیا نه این است که شما به این همه مقام، از آن رو رسیده‌اید که مردم، امید آن دارند که قیام به حق خدا کنید، حال آنکه شما از بیشتر حق خدا کوتاهی می‌کنید و حق ائمه را نیز سبک می‌شمارید!...
شما حق ضعفا و ناتوانان را ضایع ساختید! اما به گمان خود، حق خویش را
(صفحه 58)
پی جویی کردید. شما در این راه نه مالی بذل کردید و نه جانتان را در راه آنکه خلقتش کرده، به مخاطره انداختید. و نه برای خاطر خدا با نبیره و خاندانتان به دشمنی پرداختید!... شما از خدا توقع دارید که به بهشت‌تان ببرد و با رسولانش همنشین سازد و از عذابش در امان دارد؛ اما من بر شما ای کسانی که از خدا آرزوی بیجا دارید، از آن ترسانم که به نقمت او گرفتار آیید؛ زیرا شما بر اثر کرامت خدا به منزلتی رسیدید که بر دیگران برتری یافتید؛ اما کسی را که با خدا آشنایی داشت، گرامی نداشتید در حالی که شما برای خاطر خدا در بین بندگان او گرامی هستید.
شما می‌بینید که پیمانهای خدا را شکستند؛ ولی فزع نمی‌کنید؛ در حالی که در مورد پیمان پدرانتان به فزع درمی‌آیید!... ذمه رسول خدا صلی الله علیه و آله را کوچک شمردند، کوری و کری و نان به نرخ روز خوردن در همه‌ی شهرها رواج یافت و شما نه در خور شأن خود کار می‌کنید و نه به آنها که کار می‌کنند کمک کارید و در پناه سازشکاری با ستمکاران ایمنی می‌جویید. خدا در این باره به شما امر کرده که به نهی دیگران پرداخته و خودتان بازایستی کنید؛ ولی شما غافلید. مصیبت شما از همه مردم بیشتر است؛ زیرا به منزله و مقام دانشمندان دست یافتید...»
آنگاه فرمود:
«امور و احکام باید به دست علمایی باشد که با خدا بوده و نسبت به حلال و حرام خدا ایمن باشند. این مقام از شما سلب شده! زیرا از گرد حق پراکنده شدید و بعد از دلایل روشن در زمینه «سنت» اختلاف کردید. اگر شما بر آزارها صبر می‌کردید و در راه خدا متحمل زحمت و مشقت می‌شدید، امور الهی بر شما وارد و از شما صادر می‌شد و به خودتان بازگشت می‌داشت؛ ولی شما ستمکاران را به مقام و منزلت خود جا دادید و امور خدا را تسلیم آنان کردید که به کارهای شهوت آلود دست آلایند و به راه شهوت‌ها گام نهند.»
«چیزی که آنان را بر این کار مسلط ساخت، این بود که شما از مرگ فرار می‌کردید و به زندگی که سرانجام از شما جدا خواهد شد، شیفته بودید. شما ناتوانان را به دست آنان سپردید. یک دسته را به بندگی خویش درآورده و مقهور خویش ساختید و دسته‌ی دیگر هم ِمستضعف و محکوم

زندگی روزمره‌ی خویش شدند و در کار مملکت به رأی آنان چرخیدند و با هواهای آنان با آنکه درک می‌کردند، دنبال بدبختی گشتند. اقتداء به اشرار کردند و بر خدای جبار، جرأت یافتند در هر شهری، بر منبر آن شهر، خطیبی دارند که با صدای بلند به نفع آنان سخنرانی کند. سرزمین خدا در برابرشان
(صفحه 59)
بدون مزاحم مانده و دستشان در سراسر کشور باز شده و مردم همانند بندگانند که نمی‌توانند دست متجاوزین را قطع کنند.
یک عده زورگوی کینه‌توز و صاحب قدرت که نسبت به ناتوانان سخت گیرند و مردم خدا نشناسی که باید مطیع دگران باشند، بر مردم مسلط شده‌اند.
ای عجب!... چرا عجب نکنم؟ در حالی که زمین را حیله‌گران ستمکار و مالیات بده‌های ستمکش و مأمورین بی‌رحم پر کرده است!...
خدا در این امور که ما به خاطر آن به نزاع برخاسته‌ایم و بین ما دشمنی ایجاد کرده، حکم و قضاوت خواهد کرد.
خدایا! تو می‌دانی آنچه از ما سر زد، نه از میل به سلطنت و نه میل به آنچه دشمنان دارند، بود بلکه ما می‌خواستیم، معالم دین تو را به مردم بنمایانیم و در شهرها اصلاح پدید آریم که بندگان ستمدیده‌ات ایمن گردند و به احکام و رسوم تو عمل شود. شما اگر ما را یاری نکنید و با ما از در انصاف و خیرخواهی وارد نشوید، ستمگران بر شما مسلط خواهند شد و در خاموش کردن نور پیغمبر صلی الله علیه و آله، دست به کار خواهند شد.
«و حسبنا الله و علیه توکلنا و الیه انبنا و الیه المصیر» (8) .
من وقتی این سخنان درر بار و جاودانه امام را می‌خوانم، گویی او را در عصر و زمان خودمان می‌بینیم که دارد ریزه کاری‌های انحرافات اجتماعی را شرح می‌دهد و اصول و ریشه‌های آنچه در اجتماع می‌گذرد و عوامل زیرین نظامات غلط و ظلمها و ستم‌ها را برمی‌شمارد، مخصوصا دردهای دل او از آنها که در لباس پیشوایی دین نقش اساسی انحرافات اجتماعی را بازی می‌کنند، بسیار قابل توجه و شایان دقت است!...
به عقیده‌ی امام، تقصیر اساسی انحرافات به گردن علمایی است که از مسیر دین منحرف شده و تن به پستی و ذلت داده. و راه را برای ستمگران باز گذاشته‌اند.
(صفحه 60)
>دعوت به جنگ
>با ابوذر
(1) بلاغة الحسین، ص 5 نقل از تاریخ ابن‌عساکر.

(2) همان، ص 3.
(3) آنچه داخل گیومه است از ترجمه‌ی آقای طیبی شبستری است.
(4) بلاغة الحسین، ص 25 - مفاتیح الجنان.
(5) بلاغة الحسین، ص 7.
(6) انعام، آیه 158.
(7) بلاغة الحسین، ص 10.
(8) بلاغة الحسین، ص 57، نقل از بحار.

دعوت به جنگ

وقتی که علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام برای شام، لشگر تجهیز می‌کرد، امام حسین علیه‌السلام با خطبه‌ی زیر مردم را دعوت فرمود که به شام رهسپار شوند:

ای مردم کوفه! شما دوستان گرامی و در حکم لباس پیوسته به تن مایید. در خاموش کردن آتش خونی که بین شما شعله کشیده و آسان کردن راه سختی که در پیش دارید، جدیت کنید. آگاه باشید جنگ، شری بازدارنده و طعمی سخت ناگوار دارد. هر کس ساز و برگ جنگ بردارد و خود را آماده سازد و زخم جنگ پیش از فرارسیدن آن به دردش نیارد، این چنین کس، یار وفادار جنگ است؛ ولی اگر پیش از فرارسیدن فرصت و قبل از بازدید کامل فعالیت و کوشش، به جنگ پیش دستی کند، سزاوار آن است که به مردمش فایده نرساند و خودش را نیز هلاک سازد. (1) .

اصل کلی‌ای که امام در این خطبه راجع به جهاد و روحیه‌ای که باید سرباز در میدان جنگ داشته باشد، مطرح می‌کند، این است که باید ساز و برگ جنگ تهیه دید و نقشه‌ی صحیح داشت وگرنه یک جنگ نامساوی و پیش بینی نشده، جز ضرر، چیزی به بار نیارد.

(1) بلاغة الحسین، ص 9.

با ابوذر
وقتی که برای دومین بار، عثمان، ابوذر را از مدینه تبعید کرد و به ربذه فرستاد، امام حسین علیه‌السلام به دستور پدر به مشایعت او شتافت و به او چنین فرمود:
«برو، خدا می‌تواند وضعی که می‌بینی دگرگون کند. خدا هر روز شیوه‌ای دارد. اینها تو را از دنیاشان بازداشتند و تو آنان را از دینشان بازگرفتی! و عجب، که تو از دنیایی که از تو گرفتند بی‌نیازی؛ ولی اینان به دینی که از ایشان گرفتی، نیازمندند! از خدا صبر و پیروزی خواه و در آزمندی و آشفته درونی بدو پناه بر که بردباری از دینداری و بزرگواری است و حرص و آز، نه روزی پیش آرد و نه مرگ به تاخیر اندازد.» (1) .
مطلبی که امام به ابوذر فرمود، سرلوحه برنامه‌ی زندگی همه‌ی مردم مبارز و فداکار است و به قول عقاد:
(صفحه 61)
«تو گویی این گفتار درر بار، سرلوحه برنامه زندگی او بود؛ از روزی که از مادر جدا شد تا روزی که در ناوردگاه کربلا بدرود جهان گفت.» (2) .
- در زمینه‌های اخلاقی نیز، چند جمله از امام انتخاب کرده‌ایم که ذیلا از نظر خوانندگان ارجمند می‌گذرد:
«سخاوتمندترین مردم کسی است که به کسی که بدو امید ندارد، بذل کند. با گذشت‌ترین مردم کسی است که در عین قدرت، عفو کند. پیونددارترین مردم کسی است که با آنکه از او بریده‌اند، پیوند کند. ریشه‌ها در جایگاه خود بر شاخه‌ها برتری دارد. پس اگر کسی برای خیر برادرش پیش دستی کند، فردا که بر او وارد شود، آن را خواهد یافت و هر که تنها برای خدا نسبت به برادرش خوبی کند، خدا به وقت نیازمندی مکافات کند و بلایای بیشتری از بلایای دنیا از او بگرداند. و هر که غم و حزن مؤمنی را زایل سازد، خدا غم دنیا و آخرت را از او برطرف کند. هر که نیکی کند، خدا بدو نیکی کند... که خدا نیکوکاران را دوست دارد.» (3) .
- و باز فرمود:
«دارایی را، اگر برای تو نباشد، تو برای او خواهی بود، پس بر دارایی ابقا مکن که او بر تو ابقا نخواهد کرد. دارایی را پیش از آن که تو را بخورد، بخور!» (4) .
از کلمات مشهور اوست که می‌فرمود:
«مرگ با عزت، بهتر از زندگی با ذلت است.» (5) .
و باز می‌فرمود:

«درس علم، معرفت را بارور سازد و تجربه‌های طولانی، عقل و شرف را افزون کند. تقوی و قناعت، راحت تن است. دوستدار تو آن است که از پاره‌ای امور بازت دارد و دشمنت آن است که به گمراهی‌ات افکند.» (6) .
(صفحه 62)
«بدترین صفت پادشاهان آن است که در برابر دشمنان، ترسو، و نسبت به ناتوانان، سخت دل و در مقام بخشش، بخیل باشند.» (7) .
سرعت امام در پاسخگویی از سؤال و جواب زیر به خوبی نمودار است:
- بین آسمان و زمین چقدر فاصله است؟
- یک دعای مستجاب!
- بین مشرق و مغرب؛ فاصله چقدر است؟
- به قدری که خورشید یک روزه سیر کند! (8) .
- مردی بدو گفت: اگر به غیر اهل، نیکی کنی، ضایع می‌شود؟ فرمود:
- نه چنین است. کار نیک، مثل باران فراوان ماند که به نیکوکار و بدکار رسد. (9) .
- مردی بدو گفت: چطوری؟ خدایت عافیت دهد. فرمود:
- سلام، پیش از کلام! خدا عافیت دهد! به هیچ کس پیش از سلام، اجازه ندهید. (10) .
از مجموع آنچه در این فصل گذشت، امام را چنان یافتیم که در مقام منطق و استدلال، همانند فیلسوفی الهی، مطابق موازین دقیق عقلی سخن می‌گوید، و آنگاه که در مراحل عبودیت و بندگی با خدای مهربان، به راز و نیاز عاشقانه می‌پردازد، خود را فراموش می‌کند، تار و پودش را دوستی خدا و عشق و دلدادگی فرامی‌گیرد؛ خویشتن را در نهایت کوچکی و بی‌مقداری و خدا را در نهایت عظمت و جلال می‌بیند.
امام آنگاه که از ناموس قطعی مرگ و سرنوشت نهایی بشر در این جهان سخن می‌گوید، دل به ابدیت می‌دهد و چشم، فرا راه جهان دیگر می‌دوزد و این جهان را فراموش می‌کند و وقتی عوامل انحرافات جامعه و بیچارگی مردم و سلطه زورگویان را برمی‌شمارد، سخنش در عین شور و هیجان، با موازین صحیح اجتماعی، تطبیق
(صفحه 63)
می‌کند. وی روی نبض جامعه دست می‌گذارد و ریشه مرض را می‌گوید.
او در مقام تشجیع مردم به جهاد با دشمن، از اصولیترین مبانی جنگی که تصمیم پولادین سرباز و تاکتیک صحیح است، سخن می‌گوید، و در منبر وعظ و اندرز، به صورت بزرگترین معلم وارسته‌ی اخلاق که هر آنچه می‌گوید، خود، دارا است، ظاهر می‌شود و با جملات پر مغز و کوتاه و مؤثر، ملکات فاضله را تلقین می‌کند.
او به خوبی می‌تواند بی‌درنگ یک سؤال نابجا را جوابی صحیح دِهد و سؤال

کننده را به اشتباه خویش متوجه سازد، وی در پاسخ یک رأی نادرست، فوری، مثل می‌زند و به بی‌ادبی در کمال ادب و بطور قاطع اعتراض می‌کند.
آشنایی به افکار و ایده‌های الهی و اجتماعی امام حسین علیه‌السلام و شرح کلمات و خطبه‌های پر ارج او در خور کتابی قطور و ضخیم است و ما در بخش‌های آینده این کتاب، تجلی بیشتری از افکار و ایده‌های او را در ضمن خطبه‌های شورانگیز و انقلابی وی، خواهیم یافت.
(صفحه 65)
(1) بلاغة الحسین، ص 10.
(2) ابوالشهداء، ص 65.
(3) بلاغة الحسین، ص 8.
(4) همان، ص 131.
(5) همان، ص 130.
(6) مدرک سابق، ص 131.
(7) مدرک سابق، ص 127.
(8) بلاغة الحسین، ص 137.
(9) همان، ص 119.
(10) بلاغة الحسین، ص 119.

زندگی شخصی و موقعیت اجتماعی

برای ترسیم همه جانبه‌ی چهره‌ی امام، لازم می‌نماید اندکی به زندگی شخصی و موقعیت اجتماعی او وقوف یابیم.

>زندگی شخصی

>موقعیت اجتماعی

زندگی شخصی

شرح زندگی شخصی بزرگان و اطلاع بر تاریخ تولد و وفات و وضع زندگی مالی و تعداد فرزندان و خواهران و برادران و امثال آن که «بیوگرافی» نامیده می‌شود، هر چند از نظر آموزشی چندان واجد اهمیت بنظر نرسد؛ اما در مورد افراد تاریخی، هرکس میل دارد بر این خصوصیات نیز وقوف یابد و از آن درس گیرد؛ از این رو، در فصل حاضر، بطور اجمال بیوگرافی امام را از نظر می‌گذرانیم:

وی در سال 4 هجری چشم به جهان گشود و دوران کودکی را به سرپرستی پیغمبر صلی الله علیه و آله، علی و فاطمه، سپری کرد. در سال 11 هجری که وی هفت سال داشت، پیغمبر صلی الله علیه و آله از جهان چشم فروبست و در همین سال پس از مدت کوتاهی، مادرش فاطمه علیهاالسلام نیز از دنیا رفت.

پس از پیغمبر صلی الله علیه و آله، 30 سال را با پدر گذراند و پس از شهادت پدرش، 10 سال با برادر بزرگش، امام حسن علیه‌السلام، همکاری نزدیک داشت و 10 سال پس از مرگ برادر به درجه‌ی شهادت رسید. (صفحه 66)

امام علیه‌السلام در سال 30 در جنگ «طبرستان» شرکت کرد و در سال 34 که پدرش به خلافت رسید، با وی به کوفه رفت و در جنگ‌های جمل، صفین و نهروان با پدر بود. پس از شهادت امام علی علیه‌السلام و ماجرای صلح امام حسن علیه‌السلام، با برادرش به مدینه بازگشت. پس از مرگ برادر، 10 سال به صورت شاخص‌ترین فرد مخالف حکومت درآمد. او در سال 49 در جنگ قسطنطنیه و جبهه‌های جنگ آفریقا شرکت کرد.

امام حسین علیه‌السلام پس از مرگ معاویه و خلافت یزید، مجبور شد مدینه را ترک گوید و به مکه آید؛ ولی در مکه نیز نتوانست بماند و طبق دعوت قبلی، راه کوفه را پیش گرفت و به کوفه نرسیده در سرزمینی به نام کربلا محاصره شد و به شهادت رسید. وی به هنگام شهادت، 57 سال داشت؛ بدین ترتیب وی بیشتر عمر خود را در مدینه گذراند و تنها در مدت خلافت حضرت علی علیه‌السلام و چندی بعد از آن در کوفه بود.

امام به نقل مفید، 10 برادر داشت به اسامی: حسن علیه‌السلام که تنها برادر بزرگتر او بود، محمد حنیفه، عمر، عباس، جعفر، عثمان، یحیی، عبدالله اکبر، محمد اصغر، عبدالله و 16 خواهر داشت به اسامی؛ زینب، ام‌کلثوم، رقیه، ام‌الحسن، رمله، نفیسه، زینب صغری، رقیه، ام‌هانی، ام‌الکرام، جمانه، امامه، ام‌سلمه، میمونه، خدیجه، فاطمه، وی 4 زن گرفت

و 6 فرزند داشت. سه زن او به نام‌های، رباب دختر امرءالقیس، شهربانو دختر یزدگرد، لیلی دخترزاده‌ی ابوسقیان ثبت شده و یک زن دیگرش گمنام است (به نقل محدث قمی).
فرزندان ذکور او به نام‌های: علی اکبر (زین‌العابدین)، علی اصغر، عبدالله، جعفر، نامیده می‌شوند. دو دختر به نام‌های فاطمه و سکینه داشت. جعفر در زمان پدر مرد و علی اصغر و عبدالله در کربلا شهید شدند و تنها امام زین‌العابدین باقی ماند. فاطمه در زمان امام، زن حسن مثنی شد و سکینه به ازدواج مصعب بن زبیر درآمد و پس از مرگ او به ازدواج مرد دیگری درآمد، وی زنی ادیب و شاعر و مشخص و متمکن بود.
امام در مدینه، در منزل معروف «دار فاطمه» واقع در شمال منزل عایشه (صفحه 67)
(روضه منوره رسول اکرم صلی الله علیه و آله) که به مسجد النبی نیز راه داشت، سکونت داشت. وی در همین منزل متولد شده و با پدر و مادر در همین جا زندگی می‌کرد. امام، پس از بازگشت از کوفه نیز در همین منزل سکنی گزید. منزل مزبور در زمان «ولید» که «عمر بن عبد» استاندار مدینه بود جزء مسجد شد. وی در مدت اقامت در کوفه، در همان منزلی که امام علی علیه‌السلام سکونت داشت، زندگی می‌کرد؛ این منزل، همان است که اینک آثار آن در پشت مسجد کوفه محفوظ است. (1) .
امام علیه‌السلام، در مکه همیشه در محله‌ی قریش در خانه‌ای به نام «شعب علی» منزل می‌کرد و در آخرین سفر نیز همان جا وارد شد... باید متذکر بود که در اکثر جزئیات مربوط به زندگی خصوصی امام، از قبیل سال تولد و عدد اولاد و امثال آن اختلاف است و برای ما در این نوشته یک اطلاع اجمالی کافی است.
عطایای فراوان امام و آنچه از وضع زندگی حضرت در تواریخ مسطور است، حاکی از آن است که وی مردی صاحب مکنت بوده و وضع مالی آبرومندی داشته است. خوب است بدانیم درآمد سرشار او از چه راهی بوده است. می‌دانیم که امام علی علیه‌السلام برای فرزندانش چیزی باقی نگذارد؛ ولی وی املاک و نخلستان‌هایی داشت که در زمان حیات خود وقف کرده بود. علی علیه‌السلام، وقتی به شهادت رسید هفتصد یا هشتصد درهم پس‌انداز داشت، در حالی که درآمد سالیانه‌ی املاک و نخلستان‌های او هشتاد هزار دینار بود، و می‌فرمود: همه‌ی قریش را بی‌نیاز می‌کند. تولیت این املاک، پس از علی علیه‌السلام به ترتیب به حسنین علیهماالسلام رسید. و من جمله، وی دو مزرعه‌ی بزرگ به نام‌های «عین ابی نیزر» «بغیغبه» داشت که وقف بر فقرای مدینه بودند.
غیر از اینها، با مراجعه‌ی به سوابق امر، ملاحظه می‌کنیم که حضرت رسول صلی الله علیه و آله پس از تسلط بر سرزمین‌های یهودیان بنی‌نضیر، سهم

خودش را وقف بر بینوایان کرد.
(صفحه 68)
این املاک پس از رسول الله صلی الله علیه و آله به علی علیه‌السلام و پس از او به حسنین علیه‌السلام واگذار شد. در زمان امام حسین علیه‌السلام به اضافه‌ی موقوفات فدک و موقوفات امام حسن علیه‌السلام، در آمد موقوفات علوی یک میلیون دینار بود. می‌دانیم که ائمه اطهار علیه‌السلام به زراعت و فلاحت می‌پرداختند و امام حسین علیه‌السلام نیز بدین ترتیب از راه زراعت و آباد کردن نخلستان‌ها درآمد داشت.
علاوه بر درآمدهای فوق از طرف مسلمین عراق و سایر نقاط شیعه نشین برای امام حسین علیه‌السلام پول و مال فراوان می‌آوردند. به نظر می‌رسد که این پول‌ها و اموال علاوه بر هدایا و تحف، به عنوان سهم امام نیز بوده است. امام علیه‌السلام زمین‌هایی داشت که از بابت آن، مالیات می‌پرداخت. و من جمله در «حره» نزدیک مدینه، مالک زمینی بود.
مقرری او از بیت المال نیز جزو درآمدهای ثابت او بود، این مقرری، سالیانه بالغ بر یک میلیون درهم بود.
با توجه به ارقام بزرگ بالا، ملاحظه می‌شود که امام از نظر وضع مالی، کاملا بی‌نیاز و متمکن بوده است. در مورد موقوفات باید دانست که بسیاری از موقوفات، وقف خاص خاندان علوی بود و از دیگر موقوفات هم حقی از بابت تولیت آن به امام می‌رسید.
(1) ذکر این نکته تاریخی مناسب است که امیرالمؤمنین، وقتی به خلافت رسید برای نزدیکی به عراق و ایران، پایتخت را به کوفه منتقل کرد وقتی امام، پس از جنگ جمل وارد کوفه شد، مردم پیشنهاد دادند که دارالاماره منزل کند، فرمود: کاخ ستمگر را می‌گویید؟ من هرگز در آنجا منزل نمی‌کنم !.

موقعیت اجتماعی

خاندان بنی‌هاشم که شاخه‌ای از قریش بودند، قبل از رسالت پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله، در مکه نفوذ فراوان داشتند. پیغمبر نیز در اواخر عمر، تمام منطقه حجاز را به قبضه‌ی خویش درآورده بود. نفوذ معنوی و موقعیت خاص رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز دل‌های مردم را تسخیر کرده بود. امام علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام و فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام هر کدام به نوبه خود، دارای موقعیت‌های بسیار ارزنده بودند. هیبت و جلال امام حسن مجتبی علیه‌السلام نیز زبانزد دوست و دشمن بود. امام حسین علیه‌السلام از همه‌ی این موقعیت‌ها، طبعا کسب موقعیت کرده بود و مردی چون او در اجتماع اسلامی آن روز، بهترین و
(صفحه 69)
عالیترین شخصیت اجتماعی را دارا بوده است.
از سوی دیگر به دلیل فضایل اخلاقی و راه و رسم خوش و سلوک شایسته‌ای که با مردم داشت - و شمه‌ای از آن را در فصل دوم مطالعه کردیم - دلها را به خود جذب می‌کرد و حکومت بر قلوب داشت.
او، که از چهره‌ای دلپذیر و جذاب و صدایی پر طنین و دلنشین برخوردار بود، هرکس را فریفته خود می‌کرد و دلها در مهر او به طپش می‌آمد.
او، در چهره، شباهتی تام به رسول خدا صلی الله علیه و آله داشت و مردم در رخساره‌ی او رسول اکرم صلی الله علیه و آله را می‌دیدند. و به قدری مورد توجه عموم بود که حتی دشمنان خونی نمی‌توانستند از اعتراف به فضایل او خودداری کنند. نمونه‌های زیر گویای موقعیت والای اوست:
- معاویه به یکی از قریش گفت: اگر وارد مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله شدی و دیدی که جمعیتی ساکت نشسته، گوش فرا می‌دهند، بدان که حسین علیه‌السلام مشغول صحبت کردن است.
- معاویه در ستودن او بی‌اختیار شد و در پاسخ مشاورین خود گفت: جایی برای زشتگویی او نمی‌یابم.
- معاویه در سفری که به مدینه آمد در برابر مردم صریحا گفت: «حسین علیه‌السلام پیشوا و بزرگ عبدمناف است.»
-«ابوهریره»، گرد نعلین امام علیه‌السلام را با پیراهن خود پاک می‌کرد و در جواب وی گفت: مرا به حال خود گذار که آنچه من درباره‌ی تو می‌دانم، اگر دیگران می‌دانستند تو را بر دوش‌های خود برمی‌داشتند.
- عبدالله، پسر عمروعاص که از نظر سیاسی معلوم الحال است، وقتی که جماعتی در مسجد النبی نشسته بودند و امام از آنجا گذشت، به حاضرین

گفت: به شما کسی را معرفی کنم که به نزد آسمانیان، محبوبتر از مردم زمین است؟
گفتند: بگو.
گفت: به خدا همین کسی که در برابر شما راه می‌رود.
(صفحه 70)
امام همچنین در بین خاندان خود بسیار محترم بود. ابن‌عباس که از بزرگان قریش و از دانشمندان بنام آن زمان محسوب می‌شد، وقت سواری، رکاب حسنین علیهماالسلام را می‌گرفت؛ «مدرک بن زیاد» گفت: ابن‌عباس! سن تو زیادتر از اینهاست و نمی‌سزد که رکاب آنها را بگیری.
گفت: می‌دانی اینها کیستند؟ اینها پسران رسول خدایند. آیا این برای من نعمتی نیست که می‌توانم دهنه‌ی مال را بگیرم و آن را برای سواری هموار کنم؟
- امام علیه‌السلام، از نظر حکومت‌های بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز موقعیت برجسته‌ای داشت:
ابن‌عباس نقل می‌کند که وقتی عمر عطایای حسنین علیهماالسلام را هر کدام 10 هزار درهم از بیت المال داد، پسرش به او اعتراض کرد که چرا آنها را بر من که از مهاجرین اولینم و سابقه‌ام در اسلام محرز است، مقدم می‌داری؟
عمر گفت: جد و پدر و مادر و دایی و خاله و عمویی مثل آنها بیاور تا به تو هم بدهم.
- وی مقرری امام حسن و امام حسین علیه‌السلام را همانند علی علیه‌السلام، 5 هزار درهم می‌داد. زمانی حله‌هایی از یمن آورده بودند، وقتی عمر متوجه شد که به حسنین علیهماالسلام نرسیده، فوری نوشت مخصوص آنها از یمن حله آوردند.- معاویه پس از بازگشت از مدینه برای امام حسین علیه‌السلام دویست هزار درهم فرستاد و پیام داد که به خدا من تاکنون چنین پولی به کسی نداده بودم. امام پاسخ داد که پیشینیان و بعدیان تو احدی بهتر از من نیستند. (1) .
- امام، یک وقت کاروان مالیات حکومت را که به شام می‌رفت، در مدینه توقیف کرد و جریان را طی نامه‌ای به معاویه نوشت.
- امام بر معاویه وارد شد و با او مشغول صحبت بود. مردی از معاویه حاجتی می‌خواست و بدو توجهی نشد. مرد پس از آن که حسین علیه‌السلام را شناخت، او را پیش معاویه واسطه کرد و معاویه به او پول داد. آن مرد اشعاری در مدح حسین علیه‌السلام گفت:
هو ابن المصطفی کرما وجودا
و من نسل المطهرة البتول
(صفحه 71)

و ان لهاشم فضلا علیکم
کما فضل الربیع علی المهول
معاویه گفت: من به تو پول دادم، تو از او تعریف می‌کنی؟ جواب داد: تو از حق او به من دادی و حاجتم را به گفته‌ی او روا ساختی.
شخصیت اجتماعی و موقعیت او از نظر دستگاه معاویه، از داستان، بالا به خوبی نمودار است، مرد، با کمال جرأت در برابر معاویه از فضایل حسین علیه‌السلام سخن می‌گوید و درباره‌اش شعر می‌سراید با آنکه از معاویه پول گرفته بود! و علاوه، معتقد است که مال، مال حسین علیه‌السلام است که به او داده‌اند نه مال معاویه!...
از لحاظ همین موقعیت عظیم اجتماعی و سابقه‌ی درخشان خانوادگی و محبوبیت در بین مردم بود که به نقل «ابن‌کثیر شامی»، در آخرین سفر که به مکه رفت، مردم، دورش را گرفتند؛ اصحاب و تابعین و رجال علم و دراست و مردم دیگر، سخنانش را می‌شنیدند و برای یکدیگر نقل می‌کردند. در پنج ماه اخیر توقف او در مکه، مردم عادت کرده بودند که صبح و عصر به محضر حسین علیه‌السلام وارد شوند. خواص اصحاب به منزلش می‌رفتند که بیرونی پشت دیوار کعبه بود.

(1) کامل ابن‌اثیر، ج 3، ص 37.

سیمای نیم قرن
<درباره‌ی این بخش
<مقیاس‌های کهنه و نو
<اریستوکراسی
<جمهوریت و مشکلات نوسازی
<ارکان هدایت، فرومی‌ریزد
<روحیه‌ی امت و مبارزات پراکنده
<امام، در صحنه‌های سیاسی

درباره‌ی این بخش

ما در این بخش، محیط زندگی حضرت ابی عبدالله الحسین علیه‌السلام را بررسی می‌کنیم؛ این بررسی شامل شناخت روحیات مردم زمانه‌ی او و سیستم‌های متغیر حکومتی و آشنایی به چهره‌های مخالف و موافق خواهد بود.

این بحث، ما را به انحراف عظیم جامعه‌ی اسلامی و فساد اجتماعی و سیاسی این جامعه‌ی نو بنیاد و عوامل آن و نقش مخرب هیأت حاکمه در جهت ضد اسلامی، آشنا خواهد کرد و عناصر خطرناکی را که مهره‌های اصلی این سیاست تخریبی و جاه‌طلبانه بوده‌اند خواهیم شناخت و با تطبیق بر روحیات و ملکات امام به موجبات فاجعه‌ی کربلا آشنا خواهیم شد. با یک نظر تطبیقی بین شخصیت و موقعیت و عظمت روحیه‌ی امام و درجه‌ی انحراف و افکار سردمداران جامعه و تازه به دوران رسیده‌ها و بالاخره جو سیاسی - اجتماعی عصر او به موقف خطیر و استثنایی امام و رمز وقوع جریان کربلا واقف خواهیم شد.

جریان کربلا، زاییده یک سلسله کسر و انکسارها و فعل و انفعالها در مدت نیم قرن پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که سیمای آن در این بخش تماشا می‌کنیم. چرا که درک ماهیت قیام امام، بدون لمس موجبات و عوامل دور و نزدیک آن میسر نخواهد بود.

(صفحه 75)

مقیاس‌های کهنه و نو

در محیط اسلامی که پیغبر صلی الله علیه و آله به وجود آورده بود، مقامات برحسب لیاقت، احترام به مقیاس تقوی و امور مالی بر پایه‌ی نیاز و مساوات کامل بود. مردم در امور مملکت داری صاحب نظر و مورد توجه بودند و شکل سیاسی حکومت - صرف نظر از جنبه‌ی الهی و به اصطلاح «تئوکراسی» آن - دموکراسی بود.

ولی در سیمای نیم قرن پس از مرگ پیغمبر صلی الله علیه و آله، می‌بینیم خطوط انحرافی آرام آرام نقش می‌بندد؛ بطوری که در پایان این دوران که منتهی به شهادت امام حسین علیه‌السلام شد، راه جامعه به کلی از مسیر اسلام جدا می‌شود، سیری اجمالی در تاریخ ربع قرن اول پس از پیغمبر صلی الله علیه و آله بخوبی نشان می‌دهد که در جامعه‌ی نو بنیاد اسلامی، همراه با گام‌های بلندی که در راه توسعه قلمرو اسلام برداشته می‌شود، انحرافاتی هم آمده و در شؤون مختلف سیاسی، اقتصادی، نظامی و اجتماعی، تضادها، نقارها و کدورتها و فتنه‌انگیزی‌ها راه یافته و اختلاف نظرها و گفتگوها و مبارزات مخفی و علنی بین احزاب و گروه‌ها و قبیله‌ها شروع شده و ادامه یافته است. از طرفی قدرت طلبی‌ها، مال‌اندوزی‌ها، زورگویی‌ها؛ و از طرفی فقر و بی‌چیزی و ناراحتی عمومی، رواج پیدا کرده است. با فتوحات لشکریان اسلام، مردم با شهرها و اوضاع تازه‌ای آشنا شده و آب و زمین به دست آورده، عده‌ای به نوا رسیده و دسته‌ای بینوا شده‌اند.

(صفحه 76)

در ربع دوم نیم قرن، اختلافات داخلی به اوج شدت می‌رسد و جنگ‌های پی‌گیر و مداوم داخلی شروع می‌شود و پس از یک سری جنگ‌ها، قدرت به دست بنی‌امیه می‌افتد و دیکتاتوری به اوج شدت می‌رسد و نظامات، یک باره دگرگون می‌گردد.

بطور کلی، انحرافاتی که بطور تصاعدی در اجتماع اسلامی نشر می‌یافت، معلول انحراف حکومت اسلامی از مسیر صحیح و تعلیم یافته‌ی رسول الله صلی الله علیه و آله بود: انحراف، همیشه از یک نقطه‌ی کوچک شروع می‌شود؛ ولی هر گام که در جهت انحرافی برداشته شود، فاصله را از خط اصلی بیشتر می‌سازد. و ما اینک سیر تصاعدی جریان انحرافی را از نظر می‌گذرانیم. ما این قسمت را در چهار مرحله خلاصه نموده‌ایم و چنین تصور می‌کنیم که هر یک از این چهار مرحله، در یکدیگر تأثیر متقابل داشته، گیرم که به ترتیب دیگر، هر کدام علت دیگری بوده است:

1- انحراف سیاسی، 2- انحراف اقتصادی، 3- انحراف نظامی، 4- انحراف عمومی

>انحراف سیاسی

>انحراف اقتصادی

>انحراف نظامی

>انحراف عمومی

انحراف سیاسی

پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله محور سیاست، عوض شد و مقیاس‌های کهنه، دیگر بار نو گشت و امور به دور آن چرخید و همین مقیاس‌ها در شؤون مالی نیز عمل کرد و در جبهه‌های جنگ نیز نفوذ یافت و بالأخره منجر به یک انحراف عمومی در جامعه اسلامی گردید.

شرح این ماجرا، آنکه: در انتخابات سقیفه مسأله خلافت اسلامی بر مبنای رقابت‌های قبیله‌ای و حزبی مطرح شد و مقیاس لیاقت و فضیلت و درستکاری که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله معتبر بود، از بین رفت. این اولین و اساسی‌ترین انحرافی است که از نظر سیاسی در جامعه اسلامی راه یافت. در سقیفه به هیچ وجه صحبت از آن نبود که کدام یک از نامزدها لایقتر و صالحترند و بلکه نامزد «انصار» «سعد بن عباده» مسأله غنم و غرم یعنی غنیمت و غرامت را مطرح کرد و قاعده معروف «الغنم بالغرم» را به میان آورد و مدعی شد که چون ما در جنگ‌ها با پیغمبر صلی الله علیه و آله غرامت

(صفحه 77)

دیده‌ایم، حالا باید در اینجا در مسأله خلافت، غنیمت گیریم.

نامزد مهاجرین، «ابوبکر»، در جواب او پس از ادای جملات سیاست مدارانه‌ای گفت: «ما امیر باشیم و شما وزیر باشید.»

این گفته، روحیه‌ی انصار را متزلزل کرد و «خباب بن منذر» گفت: «یک امیر از ما و یک امیر از شما».

این سخن، بر عمر بسیار ناگوار آمد و تندی به خباب گفت: «به خدا عرب راضی نمی‌شود که شما امیر باشید در حالی که پیغمبر صلی الله علیه و آله از طایفه‌ی شما نبود چه کسی با ما در سلطنت محمد صلی الله علیه و آله نزاع دارد؟ در حالی که ما دوستان و وابستگان او هستیم»

خباب بار دیگر گفت: «انصار! کار خود را محکم گیرید. گفته‌ی این مرد را گوش نکنید که شما را در این قضیه بی‌نصیب سازند. اگر هم سرباز زدند. آنها را نفی بلد کنید.»

و «سعد» نیز بسیار برآشفت و گفت: «من اگر نیرومند بودم، مثل شیر صدا می‌کردم و تو و یارانت از این شهر می‌گریختید.» (1) .

انتخابات سقیفه با این گفتگوها و مخالفت‌ها و کشاکش‌هایی که روح عصبیت قبیله‌ای و جاه طلبی از آن نمودار است، انجام یافت و سرانجام مهاجرین پیروز شدند و ابوبکر به خلافت رسید، یک جامعه که به انحراف می‌گراید، از اول تمام مراحل انحرافی را یک دفعه طی نمی‌کند، بلکه به

تدریج و کم کم مقیاس‌های فضیلت نابود می‌شود و محور جامعه را عوض می‌کند.
راستی برای اثبات این که سردمداران سقیفه، بخوبی از مشرب اسلام سیراب نبودند، همین گفتگوها، کافی نیست؟ در آنجا صحبت از تقوی و فضیلت نبود. یک نفر به آیه: «ان اکرمکم عند الله اتقیکم» متمسک نشد.
این انحرافات را نباید کوچک شمرد و آثار و نتایج آن را نادیده گرفت. پیروزی مهاجرین و شکست انصار، مسلمین را منشعب کرد و نیروی آنان را

تقسیم نمود. صرف نظر از پیدا شدن مرتدین که از آن بحث خواهیم کرد، این نکته بسیار اساسی را باید توجه کنیم که مخالفین یک نظام جدید، پیوسته با زیرکی و فطانت کوشش می‌کنند که از هر فرصتی برای سرنگون کردن آن استفاده کنند. یکی از بهترین فرصت‌ها این است که بین پیروان و طرفداران نظام جدید اختلاف نظر پدید آید. این طبیعی است که پس از مرگ بنیانگذار یک مکتب و یا رهبر یک حزب و یا زمامدار یک مملکت، بین پیروان او در شؤون مربوطه، اختلاف نظر و سلیقه بروز می‌کند.
این اختلافات، معمولا بر سر خط مشیی است که باید برای رسیدن به هدف رهبر فقید تعقیب کرد، نه در جهت انحراف از مکتب و ایده‌ی او.
ولی در این میان، آنها که با اصل هدف مخالفت داشته‌اند، از این آب گل آلود استفاده کرده و با تمام قوا مجهز و مسلح می‌شوند که در مسیر معکوس اهداف عالیه‌ی پیروان مکتب، گام بردارند و جامعه را بدان مسیر سوق دهند.
نباید فراموش کنیم که در مورد زمامداری، بیشتر اختلاف نظرها بر اساس جاه طلبی‌هایی است که آگاه و ناآگاه، مردانی را وارد میدان مبارزه و اشغال مقام می‌کند. البته این روحیات، منافات با ایمان به هدف اصلی ندارد.
در جریانات بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله، اعم از آن که مثل برادران سنی خود، آنها را مبنی بر حسن نیت کامل بدانیم و یا معلول انگیزه‌های جاه‌طلبانه و بیدار شدن احساسات گذشته، در هر صورت نتیجه یکی است؛ زیرا آنچه ما در خارج مشاهده می‌کنیم این است که از این ماجرا، آنها که با هدف اصلی اسلام مخالف بودند و عمر خود را در مبارزه با آیین جدید سپری کرده بودند، سوء استفاده کرده و مسیر جامعه را منحرف ساخته و سرانجام خود به قدرت مطلقه رسیده و جهان اسلام را در غرقاب ظلم و خون، ستمگری و شهوت رانی و هرزگی فروبردند.
ما در این بحث به سابقه دیرین خصومت خاندان بنی‌امیه با بنی‌هاشم توجه

داریم و می‌دانیم که بنی‌امیه، هم از جهت اصولی و هدفی و هم از نظر رقابت فامیلی، بشدت از پیشرفت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و آیین اسلام و سلطه خاندان بنی‌هاشم
(صفحه 79)
ناراحت بودند و به قول طبری: «پرچمی علیه‌اسلام برافراشته نمی‌شد مگر آنکه رییس و قائد آن ابوسفیان بود.» پس از فتح مکه که همه چیز به نفع اسلام تمام شد، اینان به صورت یک حزب شکست خورده درآمدند و مرگ پیغمبر صلی الله علیه و آله، اولین روزنه امیدی بود که به روی آنان باز شد. اینک که وارثین هدف و حاملین رسالت جهانی او به اختلاف نظر دچار شده‌اند، بنی‌امیه بهترین موقعیت را بازیافته‌اند که به جبران شکست خود پردازند. بنی‌امیه مدت‌ها فعالیت کردند تا توانستند علاوه بر جبران شکست‌های گذشته، به زمامداری مطلق رسند و انتقام خود را از بنی‌هاشم بازستانند.
برای توجه به نقش بنی‌امیه در جریانات بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله، این نکته روانی باید مدنظر باشد که: ابوسفیان رهبر حزب اموی با خوشنودی فراوانی که از مرگ پیامبر دارد، نیرو می‌گیرد و نقشه طرح می‌کند. و با استفاده از موقعیت‌هایی که دیگران متوجه آن نیستند به نقشه خود جامعه عمل می‌پوشاند.
تاریخ می‌گوید: ابوسفیان پس از انتخابات سقیفه به نزد علی آمد و گفت: «چرا باید خلافت در ضعیف‌ترین خاندان‌های قریش باشد؟ به خدا اگر بخواهی، مدینه را از سربازان سواره و پیاده پر می‌کنم.» علی علیه‌السلام بدو فرمود: «تو از دیرباز با خدا و رسول، دشمنی می‌کردی»
ابوسفیان به خیال خود می‌خواهد از موقعیت مخالفین حکومت، به نفع مقاصد جاه‌طلبانه و شیطانی خود استفاده کند؛ ولی در برابر روشن بینی امام، نقشه‌اش نقش بر آب می‌شود. وقایع تاریخی و جهات امر ثابت کرد که به قول علایلی:
«در انتخابات سقیفه، مهاجرین پیروز شدند. پیروزی مکیان به معنی پیروزی قویترین حزب مکه بود. و این حزب، حزب اموی بود.»
آشفتگی و پریشانی، زخم و خونی که بر چهره‌ی نیم قرن پس از رسول خدا نمودار است، بر اثر تفتینها و ضربات نابود کننده‌ی بنی‌امیه بود و این وضع از زمانی که عثمان خلیفه سوم-که خود از بنی‌امیه بود - به خلافت رسید، شدت یافت. پس بی‌جهت نیست که ابوسفیان پس از پیروزی عثمان گفت: «سوگند می‌خورم که
(صفحه 80)
همیشه برای شما چنین آرزویی داشتم.»
در مورد اهداف بنی‌امیه، علایلی چنین می‌نویسد:

«اینها هدف‌های خطیری داشتند که شامل اوضاع سیاسی و اجتماعی می‌شد، مهمترین نظریات آنها آن بود که مقامات عالی در یک خاندان باشد. در اولین مرحله‌ی امکان، پادشاهی مطلقه به وجود آورند و سلطنت را موروثی کنند. نژاد عرب را بر سایر نژادها مسلط ساخته و آنان را به صورت یک طبقه‌ای که مظهر «آریستوکراسی» است درآورند و بالاخره کسانی را که در ساختمان شریعت سهیم بودند و اینک مانع اغراض آنها هستند، قلع و قمع کنند. برای این اهداف در ظل حکومت‌های پیش از عثمان به طور سری فعالیت می‌کردند.»
«حزب اموی از مستقر شدن خلافت برای قریش و دور شدن خاندان بنی‌هاشم از حکومت، استفاده کرد و به خلفا نزدیک شد و چاپلوسی کرد و به مقامات عالیه رسید و عصبیت‌های قبیله‌ای را شعله‌ور کرد و احزاب ضد خویش را به هر وسیله ممکن تضعیف نمود و بدین ترتیب اکثریت استانداران و فرمانداران شهرها از بنی‌امیه شدند.»
علایلی، تغییر دفعی سیاست را در زمان عثمان که سرانجام به کشته شدن او انجامید، دلیل بر آن می‌داند که حزب اموی، سیاست ثابتی را تعقیب می‌کردند؛ او می‌نویسد:
«ملت بیدار شده بود و انقلاب کرد و علی را سر کار آورد.»
بنی‌امیه با سابقه تاریخی‌ای که در امور سیاسی داشت، اولا اعتماد خلفا را به خود جلب کرد و در شؤون مملکت ریشه دوانید و به قول مقریزی:
«در زمان خلفا، بنی‌هاشم والی هیچ کجا نبودند، در حالی که بنی‌امیه همه جا را پر کرده بودند.»
ملاحظه می‌کنیم که انحراف از مسیر اصلی تعلیمات اسلامی، به دشمن چگونه بال و پر می‌دهد و دست او را باز می‌کند. شاید سقیفه نشینان، هیچگاه فکر نمی‌کردند که مقیاس‌های جدیدی که در انتخابات مطرح کرده‌اند، وقتی دامنه یابد چه نتایج و آثار شومی به بار می‌آورد، و تعصب‌های جاهلیت و افتخار به قبیله و دعواهای فامیلی، چگونه از نو زنده می‌شود و به چه ترتیب، یگانگی و وحدت و
(صفحه 81)
دوستی و معنویت از میان جامعه رخت برمی‌بندد و چگونه دشمن بیدار، از موقعیت به نفع خود استفاده می‌کند.
حقیقت آن است که سردمداران سقیفه، نماینده‌ی روح عمومی امت نوبنیاد اسلام بودند و این بدان معنی نیست که ما بخواهیم در این ماجرا تنها امت را مقصر قلمداد کنیم، بلکه منظور ما اشاره به یک نکته اساسی جامعه شناسی است: هیأت حاکمه و امت در یکدیگر تأثیر متقابل و «دوری» دارند، افکار و رفتار و گفتار هر یک در دیگری مؤثر است. روح کلی جامعه، در هیأت حاکمه بطور کاملتر و شدیدتر مجسم می‌شود و در

همین حال هیأت حاکمه که فکر مجسم و تشدید یافته‌ی جامعه است، هر چه از روحیات و اخلاق ریشه‌دار جامعه را که در کمون است با کارهای خود به منصه بروز و ظهور می‌رسانند و بدین ترتیب با آنکه این دو دسته، عمیقا از یک روح کلی برخوردارند، ولی حکومت، با سیطره‌ی خود، تمام آنچه مقتضای طبع روحی اوست بروز می‌دهد و چون نیرومندتر است، جامعه را در جهت اخلاقی کامن خود رشد می‌دهد.
جریان بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله از این دو عامل اصلی برخوردار بود: یکی روح کلی جامعه که هنوز با تربیت اسلامی خو نگرفته و رذایل دوران جاهلیت را از دست نداده بود و دیگری، کارگردانان امور که مجسمه‌های کامل این روحیه بودند. انحراف سیاسی بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله که چهارده قرن است جامعه اسلامی را به خود مشغول داشته و شیعه، پیوسته این انحراف را بزرگ جلوه داده، به ترتیبی که ملاحظه کردیم از نظر تاریخی ضایعات زیادی داشت که مهمترین آن، تسلط بنی‌امیه بر اوضاع بود.
دقت بیشتر در این انحراف، نشان می‌دهد که عصیان‌های داخلی و جنگ‌های «رده»، ضایعه‌ی دیگری بود که انتخابات سقیفه از جنبه منفی خود داشت. تفصیل این داستان این است که: می‌دانیم که امام علی علیه‌السلام در انتخابات سقیفه شرکت نداشت و وی که نزدیکترین فرد به بنیانگذار اسلام بود و طبق عقیده‌ی شیعه و به اعتراف پاره‌ای از نویسندگان سنی از طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله بالصراحه نامزد خلافت

بعد از او شده بود، از کار بر کنار شد.
صرف نظر از اختلافات کلامی مسأله که در کتب فنی، از طرفین، مورد بحث قرار گرفته، از جنبه‌ی اجتماعی و سیاسی نیز داستان قابل ملاحظه است.
ما اگر توجه داشته باشیم که اطلاعات مردم سرکش عربستان از پیغمبر صلی الله علیه و آله، به عنوان رسالت و جنبه‌ی الهی او بود، می‌توانیم درک کنیم که زمامداری پس از پیغمبر صلی الله علیه و آله هم، اگر همان جنبه‌ی الهی و مأموریت خدایی را می‌داشت، یک عنصر اساسی قدرت و سلطه‌ی سیاسی را دارا بود و بر دل و جان مردم، حکومت می‌کرد. زمامداران بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله، نه خود مدعی این جهت بودند و نه مردم درباره‌ی آنها چنین عقیده‌ای داشتند. صرف نظر از آنچه شیعه در اصل مسأله امامت معتقد است، از نظر اوضاع روحی جامعه، این نکته صحیح می‌نماید که اگر علی علیه‌السلام، فرد برجسته و مورد قبول خاندان هاشمی، به زمامداری می‌رسید، روح اطاعت در امت حکمفرما و

همبستگی جامعه بیشتر می‌گردید و دشمنان دیرین اسلام، زیربنای نوساز اسلام را بدان گونه که شمه‌ای از آن را در این کتاب می‌خوانیم - ویران نمی‌ساختند.
این حقیقت را نه ما می‌گوییم؛ بلکه استاد علایلی دانشمند معاصر سنی نیز در تشریح ریشه‌های ارتداد مصرا بدین عقیده است که:
«اگر سلطه بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله، به یکی از خاندان‌های پیغمبر صلی الله علیه و آله احاله شده بود، با روح عربی انسجام بیشتری داشت؛ زیرا این خاندان را جزیی از همان روحی می‌دیدند که پیغمبر صلی الله علیه و آله را با آن می‌دیدند. مردم بطور فطری، به وراثت دینی تمایل دارند و اگر علی علیه‌السلام به حکومت رسیده بود، عرب برای زندگی زیر پرچم او حاضرتر بودند.»
مهمتر، آنکه خاندان بنی‌هاشم و خاصه علی بن ابی طالب علیه‌السلام، بیش از همه مردم به عمق تعلیمات عالیه اسلامی آشنا و از تعصبات قبیله‌ای و آلودگی‌های اخلاقی و جاه طلبی‌ها پاک و منزه بودند.
ارزش هر کاری را باید با مقیاس هدف و ایده‌ی اصلی اسلام بسنجیم. روحی که اسلام در همه کارهای فردی و اجتماعی دمیده (یعنی خدا پرستی، اخلاص و

فضایل انسانی)، اگر در کار می‌بود، آن عمل، ارزش دارد. انحراف از این مسیر و لو همراه با پیشرفت ظاهری مرام و آیین باشد، در باطن، از ایده‌ی اصلی عاری است. یک امت که تازه با اسلام آشنا شده، اگر بطور مداوم تحت تربیت مذهبی عمیق قرار نگیرد، بزودی در مبانی و اصول عقیدتی نو، دچار تزلزل و تردید می‌گردد، خاصه آنکه، پیش از اسلام، ادیان مختلفی در عرب وجود داشت و مردم، اصولا حالت اضطراب و تردید دینی داشتند.
عدم توجه به تلقین تعلیمات عمیق دینی در مردم، یک انحراف اصولی و عمیق بود که پس از پیامبر پدید آمد و ضایعات فراوانی به بار آورد.
مسأله ارتداد در زمان ابوبکر و همچنین ظهور فرقه‌های مختلف، روی همین اصل بود. اگر خاندان پیامبر مسلط بر اوضاع بود، با توجه به انقیاد و اطاعتی که مردم از آنها داشتند، تلقینات عمیق مذهبی و پرورش روحیات پاک و با فضیلت، ریشه‌های جاهلیت را از نهاد آنان برمی‌کند و چنین مردمی، به هرجا گام می‌نهادند، حامل ملکات فاضله و روح اسلام بودند.
پس علاوه بر اضطرابات داخلی و عدم نفوذ تربیت دینی در عرب، چهره‌ی خارجی اسلام و فتوحات اسلامی نیز، بدین ترتیب، از محور اصلی اسلامی خارج شد و با مقیاس‌های دیگری ارزیابی شد. مردم به کمیت، بیش از کیفیت اهمیت می‌دادند و تمام همت آنها مصروف افزودن بر جمعیت

مسلمین شد. مسلمین خود را حامل رسالت جهانی اسلام می‌دانستند و برای برافراشتن پرچم آیین نو در اقطار جهان فعالیت می‌کردند؛ ولی فراموش کرده بودند که اساس جهاد اسلامی دعوت مردم به حقایق لایزال عالم و رشد دادن به افکار ایشان به منظور نشر اخلاق فاضله، فهم و کمال، عطوفت و مهربانی، حق‌جویی و حق‌پرستی است. و اگر جهاد، به منظور کشور گشایی خالص درآمد و مجاهدین، خود از آنچه برای آن می‌جنگیدند بی‌خبر ماندند، از نظر اسلامی منحرف شده‌اند.
در حقیقت، این انحراف، اعراب فاتح را به صورت یک طبقه ممتاز که پیوسته بر دیگران آقایی می‌فروخت، درآورد و نظام «اریستوکراسی» برقرار کرد.
(صفحه 84)
اعراب، خود را بالاترین نژادها دانستند و دیگران را «موالی» خود نامیدند و عصبیت عربی، روح صمیمیت اسلامی را ریشه کن ساخت.
(1) برای اطلاع بیشتر بر جریانات سقیفه به کتاب‌های الغدیر، النص و الاجتهاد و سایر کتب مربوطه مراجعه گردد.

انحراف اقتصادی

انحراف سیاسی، به انحراف اقتصادی انجامید و فاتحین جدید به جمع آوری ثروت پرداختند. در این مرحله، اختلافات طبقاتی به وجود آمد. عده‌ای به صورت سرمایه داران بزرگ درآمدند و اموال عمومی را حیف و میل کردند و دیگران به فقر و فلاکت افتادند.

اگر امور، بر محور تعلیمات اسلامی گردش می‌کرد، هیچگاه این ضایعات پیش نمی‌آمد. مردمی که بدون تصفیه اخلاقی از مرحله یک زندگی ساده به یک ثروت پر عرض و طول برسند، روشن است که به ثروت اندوزی پرداخته و منافع عمومی را پایمال می‌کنند. مسابقه در ثروت اندوزی در بین سردمداران جامعه بشدت رواج یافت؛ در حالی که مردم یعنی سربازانی که در جبهه‌های جنگ فداکاری‌ها کرده بودند، بی‌چیز ماندند.

ناگفته نماند که این جریان، یک علت اساسی دیگر هم داشت و آن سیاست مالی عمر بود: عمر، زمین‌های خراج را که می‌بایست بین مسلمین تقسیم کند، به صاحبانشان واگذار کرد و از آنها خراج گرفت. عمر بدین ترتیب، می‌خواست هرج و مرج اقتصادی به وجود نیاید و لشکریان به طمع مال نیفتند. این سیاست مالی باعث شد که سربازان پس از چندی که از جنگ گذشت، بی‌چیز شدند.

یک عامل دیگر که در انحراف اقتصادی بشدت مؤثر بود، «عطا بر حسب سابقه» بود. این، نیز سیاست مالی‌ای بود که عمر بر خلاف نظر علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام به وجود آورد و بدین ترتیب نظام طبقاتی در اسلام پدیدار شد. بدین ترتیب، زن‌ها و اقربای پیغمبر صلی الله علیه و آله، بزرگان مهاجرین، بزرگان انصار، کسانی که در جنگ‌ها شرکت کرده بودند، به نسبت اهمیت جنگ، کسانی که از بیابان آمده و در

(صفحه 85)

جنگ شرکت کرده بودند، مقرری‌های بسیار متفاوت داشتند. در زمان عثمان، دارایی مسلمین به دست بنی‌امیه حیف و میل شد و بسیاری به مال و منال‌های فراوان رسیدند (و ما در این خصوص در یک فصل جداگانه صحبت می‌کنیم.) علاوه بر آنچه گذشت، مسامحه‌ی در اجرای مقررات قانونی و قانون گذاری‌های جدید در زمان ابوبکر و مخصوصا عمر، یک سلسله حقایق تاریخی است که نمودار یک رشته دیگر از انحرافات اصولی در جامعه‌ی نو بنیاد اسلامی است.

در زمان ابوبکر بر خلاف نص قرآن، خمس اهل بیت بریده شد و «فدک» با جعل یک قانون، از دست فاطمه علیهاالسلام بیرون آمد. با عده‌ای، به جرم

نپرداختن زکات به جنگ پرداختند و خالد بن ولید، «مالک بن نویره» را کشت و با زنش همبستر شد و با وصف اصرارهای زیاد عمر مبنی بر مجازات خالد، ابوبکر او را مجازات نکرد. سهم غیر مسلمانانی که به منظور جلب آنها به اسلام و همدستی با مسلمین - طبق نص قرآن - حقوق داشتند، بریده شد.
در زمان عمر، دو قانون معروف «متعه نساء» و «متعه حج» که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله حلال بود، توسط عمر حرام شد. در فصول اذان و همچنین در مقررات ارث، توسط او تصرفاتی به عمل آمد. (1) .
وی در اجرای حدود و قوانین، به دو طرف افراط و تفریط می‌رفت. گاهی بدون اقامه دلیل، متهم را مجازات می‌کرد و گاهی از مجازات گناهکاران به عللی صرف نظر می‌نمود:
وقتی سه نفر علیه «مغیرة بن شعبه» شهادت دادند که زنای محصنه کرده، عمر به نفر چهارم که «زیاد بن ابیه» بود، فهمانید که میل دارد مغیره مجازات نشود. زیاد شهادت نداد و آنگاه به مغیره دستور داد که طبق قانون، سه شاهد دروغگو! را حد بزند! (2) ؛ زمانی دیگر، به شهادت مردی بریده نام، بدون تحقیق بیشتر، بر شخصی به
(صفحه 86)
نام «جعده» حد زنا اجرا کرد. (3) .
پسرش به نام «عبدالرحمن» در مصر شراب خورد و توسط عمروعاص در حضور برادرش عبدالله مجازات شد. وقتی او را به مدینه فرستادند با وجود شهادت عبدالله مبنی بر اجرای حد و با وجود کسالت شدیدی که عبدالرحمن داشت، دیگر بار او را به شلاق بست و به زندانش افکند. وی پس از چندی بر اثر بیماری و شلاق مرد. (4) .
عمر، با وجود زندگی ساده و مطابق با اصول اسلامی که خود داشت، وقتی به شام رفت و وضع اشرافی معاویه را دید، بدو اعتراض نکرد و گفت: من به تو امر و نهی نمی‌کنم. (5) .
اینها و نظایر آن را می‌توان نمونه‌ای از سستی دستگاه حکومتی در اجرای دقیق احکام و قوانین اسلامی دانست. جالب است که در زمان عثمان، سخن از قانونگذاری‌های جدید در بین نیست و فقط وی را می‌بینیم که یک بار در سفر نماز را کامل خواند؛ (6) ولی هر چه بخواهید افراط و تفریط در امور مالی و قوم و خویش بازی رواج یافت.
آیا تصور نمی‌شود، در زمان شیخین، انحراف، اصولیتر و ریشه‌دارتر بوده؛ ولی در زمان عثمان جلوه و نمودش، بیشتر شده است؟ ممکن است این سخن برای برادران سنی ما دشوار آید و نتوانند بپذیرند که ریشه آنچه را که در زمان عثمان و بعد از او به وجود آمد، باید از لابلای انحراف‌های همه جانبه‌ی زمان ابوبکر و عمر و مقیاس‌های جدید و قانون گذاری‌های تازه‌ی

آنها جستجو کرد؛ ولی چه باید کرد که اینها یک سلسله حقایق تاریخی است که ناگزیر از اعتراف به آنیم !.
آیا برادران سنی ما، مذاکرات سقیفه، مسأله فدک، عفو خالد بن ولید، تحریم م0تعه و افراط و تفریط در اجرای احکام و امثال آن را دلیل بر انحرافات و تغییر
(صفحه 87)
مقاییس قوانین و نظامات نمی‌دانند؟ آیا آنچه مجملا در زمینه‌ی غفلت از مبانی دینی و حالت عمومی مردم از نظر اقتصادی و سیاسی و نظامی گفتیم، کافی نیست که ما را به عوامل دیرین سلطه شوم بنی‌امیه بر دنیای اسلام آشنا سازد؟
و آیا بدین ترتیب، عوامل فاجعه کربلا، از روز پس از مرگ رسول خدا صلی الله علیه و آله، فراهم نمی‌آمد؟
(1) تفصیل در کتاب نفیس «النص و الاجتهاد».
(2) النص و الاجتهاد، ص 281، به نقل از وفیات الأعیان.
(3) همان، ص 210، نقل از طبقات ابن‌سعد.
(4) همان، ص 289، نقل از شرح ابن ابی‌الحدید.
(5) همان، ص 293.
(6) النص و الاجتهاد، ص 314، نقل از مسند احمد.

انحراف نظامی

در مورد انحراف نظامی یا سلطه‌ی روح جنگجویی و کشور گشائی بر اعراب تازه مسلمان، همین قدر کافی است بگوئیم که غلبه‌ی روح عروبت و رفتار با مسلمانان غیر عرب، به صورت افراد دست دوم که در حکومت اموی و پس از آن حکومت عباسی، عرف رائج و مسلط بود و موجب قیام‌ها و انقلاب‌های استقلال طلبانه مسلمانان ایرانی و جز اینها شد؛ موجب شد که حاکمان اسلامی از همان آغاز گسترش، با وصق پذیرش دین اسلام از سوی تازه مسلمانان کشورهای ایران و مصر و سایر ممالک مهم آن روز، زیر سؤال بروند. و مسلمانان کشورها بین اسلام و حاکمان مسلمان که از شام یا بغداد بر آنها حکمرانی می‌کردند، تفاوت قایل شوند و این، علاوه بر سوق دادن حاکمان اموی و عباسی بر اعمال زور و قهر و فشار و کشتار مخالفان، دین اسلام را نیز، از نظر تاریخی مواجه با این داوری نادرست - که قرن‌ها ادامه یافت - کرد که اسلام، به زور شمشیر پیش رفته است. در این باره، پیش از این سخن نمی‌گوئیم زیرا در این مقوله، که چندین قرن از حاکمیت اسلامی را فراگرفته است باید به استناد تاریخ مفصل سیاسی اسلام سخن گفت که در خور چندین جلد کتاب قطور است...

انحراف عمومی

انحراف عمومی
مراد از انحراف عمومی اینست که به مرور زمان، عموم امت اسلامی از هر قشر و طبقه، از علما و حکمرانان و سوداگران و پیشه‌وران و هنرمندان و صنعتگران و
(صفحه 88)
فیلسوفان و مورخان، در جوی از حاکمیت مستبد و نظامی گرایانه، یا مجبور به تقیه بودند و یا همرنگ حکومت می‌شدند و یا اگر می‌خواستند از پذیرش حاکمیت‌های مستبد سرباز زنند مواجه با زور و قهر و حبس و شکنجه و اعدام می‌شدند و این خود، دامنه انحراف را در جامعه هر چه بازتر و گسترده‌تر می‌کرد.
(صفحه 89)

اریستوکراسی
در فصل گذشته، انحرافات اصولی پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله را شرح کردیم و اینک برای وقوف بر نتایج حاصله از شیوه‌ی حکومت نخستین، در این فصل گزارشی از اوضاع دوران عثمان که اوایل شکوفا شدن نهال‌های بازگشت به جاهلیت گذشته است، از نظر می‌گذرانیم.
می‌دانیم که انتخاب عثمان طبق دستور عمر در یک شورای شش نفری مرکب از «علی»، «عثمان»، «طلحه»، «زبیر»، «عبدالرحمان بن عوف»، «سعد بن ابی‌وقاص»، صورت گرفت. شورا طبق دستور، بدین ترتیب بود که اگر یکی اکثریت را برد، یک یا دو نفری که مخالفت کنند، گردن زده شوند و در صورت تساوی آرا، برنده دسته‌ای باشد که عبدالرحمان بن عوف در بین آنهاست!
بدین ترتیب، وضع معلوم بود؛ زیرا سعد، تابع عبدالرحمان و عبدالرحمان طرفدار عثمان بود. (1) و حزب اموی که در انتخابات غالب بود، بطور یکنواخت علیه احزاب دیگر کوشش می‌کرد. (2) .
انتخاب عثمان، بنی‌امیه را - همان گونه که ابوسفیان گفت - به مراد دل خود رسانید و مقدمات قبضه کردن همه جانبه‌ی اوضاع، برای آنان فراهم آمد. اینان علاوه
(صفحه 90)
بر اشغال مناصب حکومتی و دخالت در همه شؤون مملکتی، به تاراج بیت المال مسلمین مشغول شدند و با استفاده از نرمخوئی خلیفه، قیافه‌ی سیاسی و اجتماعی را به صورتی دیگر در آوردند... و اینک ما برای آنکه وضع مملکت اسلامی را در دوران عثمان بررسی کنیم، چند شاهد تاریخی که همه حاکی از درهم ریختگی اوضاع آن زمان است، ذکر می‌کنیم:
وقتی «سعید بن عاص» استاندار عراق در یک شب نشینی گفت: «أنما السواد فطیر القریش» یعنی: «سواد عراق حکم نان برآمده‌ی قریش را دارد»؛ مالک اشتر که یکی از رجال متنفذ عراق بود به غلامانش دستور داد، او را کتک زدند و گفت: این کشور با شمشیر مجاهدین اسلام گرفته شده و مال مجاهدین اسلام است؛ بر اثر این گفتگو، سعید، مالک، کمیل، صعصعة بن صوحان و چند تن دیگر را به شام فرستاد. اینان بر معاویه وارد شدند، صعصعه و معاویه گفتگوشان شد و صعصعه، به تندی با او صحبت کرد. معاویه جریان را به عثمان گزارش کرد. عثمان دستور داد آنان را به «حمص» فرستند، والی حمص عبدالرحمان پسر خالد بن ولید بود که بسیار خشن و زورگو بود این شخص با تبعیدی‌ها بسیار بد رفتاری می‌کرد و من

جمله آنکه سوار اسب می‌شد و این محترمین را جلوی اسب خویش می‌دوانید و بدین ترتیب هم آنها را خفیف می‌کرد و هم رنجشان می‌داد و بالاخره به مرکز نوشت که بهتر است اینها به عراق برگردند. مراجعت این عده به عراق و انتشار اخبار مربوط، یکی از عوامل طغیان علیه عثمان بود.
- مورد دیگر: «ولید بن ابی معیط» والی کوفه بود، یک روز صبح با پیراهن خواب شراب آلوده به مسجد آمد و نماز را چهار رکعت خواند. عده‌ای پس از بازگشت او به خانه‌اش هجوم برده و او را مست یافتند، انگشتر او را در آورده و برای گواهی پیش عثمان رفتند. عثمان به تندی آنان را رد کرد. شاکیان به حضور علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام آمدند و علی علیه‌السلام به عثمان اعتراض کرد؛ وی رأی امام را خواست. امام فرمود: ولید را احضار کن؛ پس از احضار او، علی علیه‌السلام بر او تازیانه زد و وقتی ولید بدو فحش داد، وی را کشید و به زمین زد، عثمان گفت: حق نداری با او چنین

کنی. حضرت علی علیه‌السلام فرمود: بدتر از این هم می‌توانم.
- مورد دیگر: وقتی سعید به جای ولید والی کوفه شد، بالای منبر ننشست و گفت منبر را تطهیر کنید؛ ولید پلید و نجس بود. بعد خود سعید به کارهای ناشایست دست زد. مالک اشتر به همراهی هفتاد سوار پیش عثمان رفتند و تقاضای عزل او را کردند. در همین احوال والی مصر «عبدالله بن ابی‌سرح» و سعید والی کوفه نیز به پایتخت آمدند. عثمان با عبدالله مشورت کرد. وی رأی داد که برای جلب نظر مردم، عزل سعید خوب است. سعید گفت: اگر چنین کنی عزل و نصب والی به دست مردم خواهد افتاد و شوکت تو کاسته می‌شود. اینان را با مجاهدان به میدان جنگ فرست!
عمروعاص که این گفتگو را شنید، به مسجد آمد و جریان را به طلحه و زبیر گفت: وقتی مالک اشتر آمد بدو اطلاع دادند که موقعیت سعید محکم‌تر شد! مالک اشتر گفت: اگر پول داشتم زودتر به کوفه می‌رفتم و نمی‌گذاشتم سعید وارد کوفه شود و بالاخره طبق پیشنهاد طلحه و زبیر از هر کدام پنجاه هزار درهم قرض کرد و به اطرافیان داد و فوری خود را به کوفه رسانید و با شمشیر به مسجد آمد و به مردم گفت: امیری که از او گله داشتید برمی‌گردد، و مامور است شما را به جبهه جنگ فرستد. وی از ده هزار نفر بیعت گرفت که نگذارند سعید به کوفه برگردد. جریان را مخفیانه به سعید گزارش کردند. وی از بین راه برگشت و «ابوموسی اشعری» والی شد. (3) مصریان از مظالم «عبدالله بن ابی‌سرح» برادر رضاعی عثمان به ستوه آمده بودند به مرکز آمده و تقاضای عزل عبدالله

را کردند. عثمان توسط شاکیان، نامه تهدید آمیزی برای عبدالله فرستاد. عبدالله را خواندن نامه بشدت ناراحت شد و یکی از آنان را کشت!
این مسأله موجب ناراحتی عمومی شد و باعث گردید که جمعیت هزار نفری به مدینه آمده و بزرگان مدینه را به وساطت پیش خلیفه فرستادند. علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام هم با جماعتی پیش عثمان آمد و گفت: حق به جانب مردم بده،
(صفحه 92)
عثمان به مردم گفت: هر که را که انتخاب کردید او را به مصر می‌فرستم. مردم «محمد بن ابی‌بکر» را انتخاب کردند. وی با عده‌ای از مهاجرین و انصار راه مصر را در پیش گرفتند؛ در بین راه به مرد مشکوکی برخوردند و پس از تفتیش معلوم شد که حامل نامه‌ای است خطاب به عبدالله بن ابی‌سرح بدین مضمون: «وقتی که محمد بن ابی‌بکر و همراهانش آمدند؛ آنان را بکش و نامه‌شان را پاره کن و به کار ادامه شده تا نامه من به تو برسد!»
نامه مکشوفه به امضاء و مهر مهاجرین و انصار، صورت مجلس شد و محمد بن ابی‌بکر و همراهان به مدینه بازگشتند. خبر در مدینه منتشر شد و مردم را بشدت عصبانی کرد. عده‌ای به همراه علی علیه‌السلام، عمار و سعد پیش عثمان آمدند. عثمان نوشتن نامه را منکر شد و پس از کنجکاوی معلوم شد نامه به خط مروان است. مردم خواستند خلیفه، مروان را تسلیم مردم کند. عثمان امتناع کرد. علی علیه‌السلام که می‌خواست اختلاف را برطرف کند، پیش عثمان آمد و گفت: با مردم صحبت کن و آنان را آرام نما!
عثمان طی خطابه‌ای اظهار پشیمانی کرد و به منزل آمد. مروان که در هنگام خطابه‌ی عثمان حضور نداشت پیش عثمان رفت و گفت: «مردم را بر خودت جری کردی» عثمان پشیمان شد و گفت: گذشته، گذشته است. مروان گفت: الان مردم دور خانه‌ات جمع شده‌اند و هر کسی تقاضایی دارد. عثمان گفت: من خجالت می‌کشم، تو برو با آنها صحبت کن. مروان با مردم که از سر و دوش هم بالا می‌رفتند، چنین گفت: اینجا چه کار دارید؟ چرا جمع شده‌اید؟ برای چپاولگری آمده‌اید؟ رویتان سیاه باد می‌خواهید سلطنت را از ما بگیرید! بروید گم شوید، ما مغلوب شما نخواهیم شد! مردم با ناراحتی شدید برگشتند؛ جریان به عرض علی علیه‌السلام رسید. وی بار دیگر پیش عثمان آمد و او را نصیحت کرد. انقلابیون بار دیگر به در منزل عثمان آمدند و تقاضای تسلیم مروان را داشتند؛ خلیفه هم در امتناع پافشاری کرد.
این جریان منتهی به کشتن عثمان شد. (4) این وقایع نشان می‌دهد که در زمان

(صفحه 93)
عثمان، یک دستگاه حکومتی دچار هرج و مرج شدید شده بود و نمایندگان و مشاورین عثمان یک عده مردم بی‌عقل و عیاش و خودسر بودند و خلیفه نیز از نیروی تصمیم و اراده برخوردار نبود. و اطرافیان از سستی او بنحو اتم و اکمل سوء استفاده می‌کردند.
در چند گزارش فوق، تلون مزاح و بی‌سیاستی خلیفه و درجه نفوذ اطرافیان او را از نزدیک مشاهده کردیم و اینک آمار گیج کننده‌ای از هرج و مرج و یغماگری‌ها و ثروت اندوزی‌های دوران عثمان ذکر می‌کنیم.
عثمان پس از فتح «ارمینیه» خمس تمام آن را به مروان بخشید. مروان علاوه «فدک» را نیز به تصرف آورد و عثمان صد هزار درهم از بیت المال بدو بخشید. عبدالله بن خالد که از او صله خواست، چهارصد هزار درهم داد. به «حکم بن العاص» دشمن معروف اسلام و طرد شده‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله صد هزار درهم به عنوان صله داد.
بازار «نهروز» را که پیغمبر صلی الله علیه و آله وقف کرده بود، به «حرث بن حکم» بخشید و وقتی دخترش عایشه را به حرث نامبرده داد، صد هزار درهم به او پرداخت.
در اطراف مدینه چراگاه‌های سرسبزی بود که در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و ابوبکر و عمر وقف احشام مسلمین بود. عثمان آن را خاص بنی‌امیه کرد.
در آمد آفریقا را از مصر تا طنجه دربست به عبدالله بن ابی‌سرح بخشید. به ابوسفیان 200 هزار درهم پول داد.
روزی که می‌خواست صد هزار درهم به مروان حکم دهد. «زید بن ارقم» که کلید دار بیت المال بود، گریه کنان کلید را پیش او انداخت و گفت: این پول زیاد است. عثمان او را عزل کرد. وقتی اموالی از عراق آوردند همه را بین بنی‌امیه تقسیم نمود.
یک شتر حامل صدقات آمد، آن را یکجا به دامادش داد و او را سرپرست صدقات «قضاعه» کرد و این صدقات را که بالغ بر سه میلیون بود بدو بخشید (5) .
(صفحه 94)
به این ترتیب ملاحظه می‌شود که حال و روز بیت المال مسلمین به چه صورتی بود و خلافت اسلامی که باید عهده‌دار رسیدگی به طبقه محروم و مفلوک باشد، چگونه مسخ شده بود.
آمار تکان دهنده بالا را خواندید؛ حالا آمار ذیل را هم از قول «مسعودی» نقل می‌کنیم:
«زبیر بن عوام» در بصره، در اسکندریه و در کوفه منازل متعدد ساخت، 150 هزار دینار زر، هزار اسب و هزار کنیز به جای گذاشت.

«طلحة بن عبدالله» در کوفه خانه ساخت و غله‌ی او در عراق روزی هزار دینار بود. وی خانه‌ای در مدینه از گچ و آجر و ساروج ساخت.
«زید بن ثالت» که مرد، طلا و نقره‌هایش را برای تقسیم با تبر می‌شکستند.
اموال دیگر او صد هزار دینار طلا قیمت داشت. «یعلی بن امیه» وقتی مرد، قیمت آب و زمین‌هایی که داشت، صد هزار دینار ارزش داشت.
«عبدالرحمان بن عوف» خانه‌ای وسیع ساخت که در سر طویله‌اش هزار شتر و ده هزار گوسفند و صد اسب بود. وقتی اموالش را تقسیم کردند، قیمت یک هشتم ترکه او هشتاد و چهار هزار دینار طلا می‌شد. خود خلیفه سوم وقتی مرد، صد و پنجاه هزار دینار طلا و یک میلیون درهم پول نقد از او باقی ماند و قیمت املاک او در «وادی القری» و «حنین» و غیره، صد هزار دینار طلا بود. اینها، به اضافه اسبها و شتران بسیاری که وی داشت.
مسعودی این وضع را با وضع امام علی علیه‌السلام و عمر تطبیق می‌کند که وقتی عمر در سفر مکه 16 دینار طلا خرج کرد، به پسرش گفت: ما اسراف کردیم و علی علیه‌السلام وقتی از جهان رفت، امام حسن علیه‌السلام در منبر گفت از مقرری پدرم هفتصد درهم زیاد آمده که تمام ترکه اوست. (6) .
اوضاع زمان عثمان، همه‌ی مسلمین را به ستوه آورده بود. از چهره‌های درخشانی که در زمان او جلب توجه می‌کند، «ابوذر غفاری» است که یار صمیمی و
(صفحه 95)
فداکار رسول خدا صلی الله علیه و آله و مورد اعتماد او بود. ابوذر در برابر این هرج و مرج بی‌تاب می‌شد و این جا و آن جا به سخرانی می‌پرداخت و می‌گفت: «عجب می‌کنم، از کسی که در منزل خود قوت ندارد، چگونه شمشیر نمی‌کشد و از منزل بیرون نمی‌آید.» و باز می‌گفت: «وقتی فقر و ناداری به شهری می‌رود کفر و بی‌ایمانی به او می‌گوید؛ مرا با خود ببر.»
ابوذر وقتی به شام آمد و کاخ معروف «الخضراء» معاویه را دید گفت: «اگر این مال، مال خداست، خیانت است و اگر این مال تو است، اسراف است» عثمان، این مرد شریف و صریح را دوباره تبعید کرد و بار دوم در تبعیدگاه بمرد!
در پایان این فصل اصول انحراف زمان خلفا را بدین گونه از زبان علایلی خلاصه می‌کنیم:
«جهاتی که در حکومت خلفا بود و باعث اضطراب امت اسلام شد، چنین است:
1- اختلاف مهاجر و انصار در بیعت سقیفه و کناره گیری فاطمه و بنی‌هاشم

از بیعت که انعکاس مهمی در عالم اسلام داشت و باعث ارتداد و تمرد و جرأت عده‌ای شد.
2- سخت گیری بر اهل بیت علیهم‌السلام که عده‌ای را برای یاری آنان برانگیخت و مخصوصا طبق روایت مسعودی، ابوبکر می‌گفت: کاش خانه فاطمه را تفتیش نمی‌کردم و طبری می‌گوید که می‌گفت: کاش فدک را به او داده بودم.
3- حکومت خلفا به تمام معنی دموکراسی بود. دموکراسی بدون قانون. جز قوانینی که در قرآن و سنت بود. حکومت، سلطه‌ی حکومتی نداشت.
4- مسلمین عصر خلفا که همان عرب‌های جاهلیت و بی‌باک و عاقبت نیندیش بودند، با آمدن اسلام زندگیشان سر و سامانی یافت و تشکیل اشرافیت دادند و امتیاز پرستی امت به وجود آمد.
5- مبلغینی مانند «ابوذر» و «رافع بن خدیج» پیدا شدند که مردم را به یاد عصر پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌انداختند و از وضع موجود انتقاد می‌کردند. این مبلغین در روحیه‌ی مردم، بسیار مؤثر بودند.
(صفحه 96)
6- عثمان در برابر سیل دنیا پرستان سستی می‌کرد و خودش هم در جرگه آنان در آمد.
7- خلفا، همه غنایم را بین مسلمین قسمت کردند. بیکاری و خوش گذرانی و فسا زیاد شد و به قول مسعودی، «مردم بیکار، حلقه حلقه در مسجد مدینه می‌نشستند و کاری جز سرگذشت گویی و دخالت در امور نداشتند. مردم به اعتماد بیت المال بودند و فضول شدند و در هر کاری مداخله می‌کردند، و هر کس در آرزوی مقامات بزرگ بود.» در نتیجه‌ی این روحیه، لشکر اسلام با آنکه فنون نظامی را یاد گرفت ولی به صورت ارتش منظم و ورزیده‌ای که دارای روح نظامی صحیح باشد و روح انقیاد و اطاعت از مافوق در آنها به وجود آید در نیامد و لذا لشکریان در امور کشوری دخالت می‌کردند و سرلشکران و شجاعانی مثل طلحه و زبیر را به طرف خود دعوت می‌کردند و سلطه حکومت وقت را درهم می‌شکستند.
8- خلفا به نشر دعوت اسلام و انفاذ تعلیمات دین و تربیت مردم بر اساس روح اسلام (یعنی ایمان با بصیرت و رغبت) بی‌اعتنا بودند، در حالی که پیغمبر صلی الله علیه و آله با اعزام مبشرین، مردم را به اسلامی دعوت می‌کرد که از روی صفا و عقیده باشد، نه صرف قانون شناسی، ما مدرکی نداریم که خلفا بدین جهت توجه داشتند.
9- تقالید و شیوه‌های بدوی و روح قبیله‌ای و بیابان گردی که خود مایه‌ی اختلاف است، در بین مسلمین آن روز رواج داشت و حکومتی که بر پایه روح بیابان گردی و قبیله‌ای باشد استوار نیست (و بر قرار نخواهد ماند).»
این بود خلاصه وضع موجود آن روز که با روح اسلام و مقیاس‌هایی که

رسول اکرم صلی الله علیه و آله قرار داده بود، تفاوت زیاد داشت. اینها را نه یک دانشمند شیعی مذهب، بلکه استاد علایلی دانشمند بزرگ اهل سنت آورده است.
(صفحه 97)
(1) النص و الاجتهاد.
(2) تاریخ الحسین.
(3) تاریخ الحسین، ص 37، به نقل از مسعودی.
(4) الامام علی، ج 4، صص 892 - 885.
(5) شرح نهج‌البلاغه ج 1، ص 98 - الامام علی، ج 4، ص 857.
(6) مروج الذهب، ج 2، صص 422 و 426.

جمهوریت و مشکلات نوسازی
به شرحی که خواندیم؛ بنی‌امیه هر چه توانستند از مقامات خود سوء استفاده کردند و زور گرفتند و حق طلبان را به انحاء مختلف، زجر و شکنجه دادند و به زندان افکندند و تبعید نمودند؛ و سرانجام به دنبال یک ماجرای تأسف بار، که مقدمات آن را در فصل گذشته خواندیم، عثمان، محاصره و کشته شد. ابن ابی‌الحدید می‌گوید:
اصحاب برای عثمان عذرهایی آوردند؛ ولی آنچه ما می‌گوییم این است که جرم او به آن اندازه نبود که مستحق قتل باشد. (1) .
اما بطوری که «جرج جرداق مسیحی» می‌نویسد:
«مردم به قصد کشتن خلیفه نبودند، ولی یکی از طرفداران عثمان، مردی به نام «نیار ابن عیاض» را که از انقلابیون بود کشت. مردم مصر و سایرین فریاد زدند: قاتل ابن‌عیاض را تسلیم کنید، عثمان گفت: من کسی را که یاریم کرده تسلیم شما نمی‌کنم ! این گفته، آتش انقلاب را برافروخت و با وجود سعی و کوششی که حسنین علیهماالسلام طبق دستور پدر برای جلوگیری از هر گونه حادثه سوئی می‌کردند. ملت به اوج عصیان رسیده و عثمان کشته شد.»
علی علیه‌السلام پیوسته در زمان خلفا، نقش رابط بین حکومت و امت را بازی می‌کرد. و مخصوصا در دوران اخیر حکومت، بارها با نصیحت کردن خلیفه و وساطت برای مردم سعی می‌کرد روابط حکومت و امت از هم گسسته نگردد. آنچه در فصل
(صفحه 98)
گذشته خواندیم و کوششی که وی برای بازداشتن مردم از قتل عثمان کرد، شاهد خوبی بر این ادعا است. اما در هر حال مردم که به هیجان آمده و ناراحت بودند و پس از قتل عثمان، ملجأ و پناهی غیر از خانه علی علیه‌السلام نداشتند، به خانه‌ی او هجوم بردند و با وی بیعت کردند. علی علیه‌السلام خود در این زمینه می‌گوید: «ازدحام به اندازه‌ای بود که نزدیک بود حسنین علیهماالسلام لگد کوب شوند» وی پس از بیعت، خطاب به مردم چنین فرمود:
«هر چه می‌گویم به گردن می‌گیرم و از عهده برمی‌آیم. کسی که از پندهایی که در دست دارد بینا شود، تقوی و پرهیزکاری، او را از درافتادن در شبهه‌ها بازدارد. آگاه باشید ! همان بلایی که روز بعثت پیغمبر صلی الله علیه و آله داشتید، با همان هیأت بازگشته است و سوگند به آن کس که پیغمبر صلی الله علیه و آله را براستی فرستاده، شما بشدت به هم آمیخته

شده و غربال شده و همچون دیگ جوشان خواهید شد که پایین‌ترین، بالاترین شود و بالاترین، پایین‌ترین گردد... پیشروهایی که عقب افتاده بودند دوباره پیش خواهند افتاد و آنها که پیش افتاده بودند، دستشان کوتاه خواهد شد...» (2) .
امام علی علیه‌السلام در این خطبه، به انحرافات و فساد اجتماعی موجود اشاره کرد و با قاطعیت به گروهی که به تاراج و یغما مشغول بودند اعلام نمود که یک تصفیه عمومی در کلیه شؤون انجام خواهد شد و نظامات فاسد به یک باره زیر و بالا خواهد گردید. وی اعلام کرد که تصمیم دارد با استفاده از هیجان عمومی امت، سریعا دست به اصطلاحات زند و در تمام شؤون با پشتیبانی امت، تحول ایجاد کند.
وی در روز دوم خلافت، در خصوص اوضاع مالی جامعه و رژیم اقطاعی عثمان سخن گفت و اعلام داشت اموال تاراجگرانی که به انواع مختلف از بیت المال مسلمین سوء استفاده کرده‌اند، عموما مصادره خواهد شد. وی گفت که با توجه به سابقه‌ی او، تمام آرزوهای یغماگران فروخواهد ریخت.
وی در این باره چنین گفت:
«بخدا هر چند بینم با این داراییها زن گرفته‌اند و یا کنیز خریده‌اند، آنها را پس خواهم گرفت زیرا عدالت وسیع است و کسی که از عدالت به تنگ آید از ظلم و جور بیشتر
(صفحه 99)
به تنگ خواهد آمد.»
علی علیه‌السلام که مردمی پاک و عدالت خواه بود و آشفتگی‌های زمان عثمان، او را به ستوه آورده بود، سرسختانه برای برقراری یک سیستم عدالت خواهانه اسلامی می‌کوشید.
وی می‌گفت:
«لا اداهن فی دینی و لا اعطی الدنیة من امری»
یعنی: من در این خود مداهنه نمی‌کنم و در کار خود تن به پستی نمی‌دهم.
روی همین اصل از همان روز اول حکومت، به ترمیم حکومت پرداخت. عده‌ای از کارگردانان امور را که در رأس آنها معاویه بود، بسرعت از کار برکنار کرد و دیگران را هم دقیقا تحت نظر گرفت.
وی طی نامه‌هایی که به فرمانداران ایالات اسلامی نوشت، آنان را شدیدا از حیف و میل اموال عمومی برحذر داشت و بدین ترتیب در نظر داشت اختلاف طبقاتی و اعمال نفوذهای غیر مشروع حکام را از بین ببرد. اینک برای نمونه چند نامه او را خطاب به حکام ولایات از نظر می‌گذرانیم:
- وی به «زیاد بن ابیه» که به جای ابن عباس در بصره والی بود نوشت:
«به خدا سوگند می‌خورم و راست می‌گویم که اگر به من خبر رسد که در غنایم و اموال مسلمین خیانت کرده‌ای، چه از بزرگ و چه کوچک، چنان بر

تو سخت بگیرم که بی‌مال و گرانبار و ضعیف به کناری افتی...»
- وقتی شنید «شریح قاضی» که از طرف او مأموریت قضایی داشت، خانه‌ای تنها به مبلغ هشتاد دینار خریده است، جریان را از او پرسید و او اقرار کرد. با تندی به او نگریست و در زمینه گذشت دنیا با او سخن گفت.
- به یکی از عمال خود نوشت:
«از تو به من خبر رسیده که اگر چنان کرده باشی، خدا را به سخط آورده و امام خود را نافرمانی کرده و در امانت، خیانت کرده‌ای. شنیده‌ام که زمین را پاک کردی و هر چند زیر قدمت آمد گرفتی و هر چه به دستت رسید خوردی. صورت حساب خود را برای من بفرست و دانسته باش که حساب خدا بالاتر از حساب مردم است.»
(صفحه 100)
- به دیگری نوشت:
«من تو را در امانت خود شریک دانستم و تو را به منزله‌ی پیراهن تن خود دانستم.» و پس از شرحی از خیانت‌های او چنین نوشت:
«تو می‌دانی که حرام می‌خوری و حرام می‌آشامی و از مال یتیمان و بیچارگان مؤمنین و مجاهدان که خدا این دارایی‌ها را برای آنان قرار داده و شهرها را به وسیله ایشان حفظ کرده زن می‌گیری و کنیز می‌خری!؛ از خدا بترس و به این مردم، دارایی‌شان را پس بده!؟ به خدا اگر چنین نکنی و من بر تو دست یابم کاری کنم که پیش خدا در برابر کار تو معذور باشم و با شمشیرم - که هر کسی با آن کشته شود به آتش درآید - تو را گردن خواهم زد. به خدا اگر حسن و حسین علیهماالسلام آن می‌کردند که تو کردی، هیچ خصوصیتی نداشتند و تا حق را از آنان نمی‌گرفتم و باطل را از دوششان برنمی‌داشتم از گیر من رهایی نداشتند...»
علاوه بر برنامه‌ی تصفیه‌ی عمومی، او طی فرمان معرفی که به مالک اشتر نوشت، اصول یک برنامه انقلابی جدید را طرح ریزی کرد و می‌خواست روح همه جانبه‌ی اسلام را که داشت از بین می‌رفت دیگر بار زنده کند. او از ناراحتی‌های توده رنج می‌برد و ملتهب بود و تار و پود وجودش از ظلم و ستم، هر چند اندک، و ناچیز باشد بر هم می‌لرزید. کلمات زیر می‌تواند نموداری از روح ملتهب و پرخروش او باشد.
- «قانع نیستم مرا امیرالمؤمنین گویند ولی در سختی‌های روزگار با مردم شریک نباشم.»
- «اگر هفت اقلیم زمین و هر چه به زیر فلک دارد به من دهند که خدا را در مغز جوی که از دهان مورچه‌ای بازگیرم، نافرمانی نکنم، نخواهم کرد! و به خدا دنیای شما پیش من از برگی که در دهان ملخی باشد، سبکتر است!»
- «به خدا اگر روی خارها شب به روز آرم و بیدار مانم و مرا به غلها بندند

و به زمین کشند، دوست‌تر دارم که خدا و رسول او را روز قیامت ملاقات کنم در حالی که به پاره‌ای از بندگان ظلم کرده باشم و یا چیزی از مال دنیا را به غضب برده باشم...»
- «ذلیل، به نزد من عزیز است تا حق را به نفع او گیرم و قوی، به نزد من ضعیف است تا حق را از او بگیرم»
(صفحه 101)
روی کار آمدن علی علیه‌السلام و خطابه‌های قاطع او دایر بر نوسازی جدید، به همان اندازه که رنج دیدگان و ستمکشان و محرومین اجتماع، یعنی انتخاب کنندگان او را خوشحال و امیدوار می‌ساخت، شخصیت‌های مختلف و سردمداران جامعه و مخصوصا بنی‌امیه را که نقشه‌های آنها بدین ترتیب داشت بکلی نقش بر آب می‌شد، بشدت ناراحت و مضطرب ساخت و به فعالیت و تکاپو واداشت.
وی نیز به خوبی از این مسایل مسبوق بود و این طور نبود که از مشکلات مرحله نوسازی غافل باشد. روحیه‌ی مردم را نیک می‌شناخت و عواقب کار را دقیقا می‌دانست.
و لذا وقتی طلحه و زبیر (اولین کسانی که علیه او شوریدند) برای خداحافظی به عنوان انجام عمل عمره و زیارت خانه خدا به حضورش آمدند. فرمود: «بروید پی کارتان! شما برای عمره نمی‌روید!»
وی می‌دانست که این دو نفر طمع خلافت در سر دارند و حس جاه طلبیشان در حکومت علی علیه‌السلام برآورده نمی‌شود و به قصد آشوب و فتنه بیرون می‌روند و می‌دانیم که همین طور شد. اینان رفتند و با همدستی عایشه همسر پیغمبر صلی الله علیه و آله، جنگ معروف جمل را به راه انداختند. گر چه این جنگ با کشته شدن طلحه و زبیر و موفقیت علی علیه‌السلام انجام یافت و آن حضرت، همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله را با احترام تمام به مدینه باز فرستاد، ولی به همان دلیل که اینان توانستند طرفدارانی جمع کرده و به جنگ علی علیه‌السلام آیند، شکست آنان، عقیده‌هایی ایجاد کرد و موجب شکافی بین مسلمین شد و حکومت علی علیه‌السلام را در اوان دوران، متزلزل ساخت.
از سوی دیگر: معاویه که مرد مقتدر شام و فرمانروای قسمت عظیمی از قلمرو حکومت اسلامی بود. از طرف علی علیه‌السلام معزول شد و از حکم علی علیه‌السلام سرباز زد و به طغیان پرداخت. وی به بهانه خون خواهی عثمان و اتهام واهی شرکت علی علیه‌السلام در قتل عثمان، تحریکات وسیعی آغاز کرد و می‌خواست توسط آشنایانی که در مرکز داشت و با استفاده از عقده‌ی روحی عده‌ای که احتمال می‌داد از پیروزی علی علیه‌السلام
(صفحه 102)

ناراحتند، پایتخت را علیه علی علیه‌السلام بشوراند؛ من جمله وی بدین منظور، طی نامه‌ای به «سعد بن ابی‌وقاص» نوشت: «از همه مردم سزاوارتر برای یاری عثمان، اهل شورایند، که حق او تثبیت کردند... طلحه و زبیر که شریکان تو بودند، برخاستند و ام‌المومنین، نیز با آنها بودند...» سعد در جواب نوشت: «علی علیه‌السلام، افضل از دیگران است و اگر طلحه و زبیر هم در منزلشان نشسته بودند، بهتر بود.» (3) .
جواب سعد در ضمن آنکه معاویه را ناامید می‌کرد نمودار استحکام موقعیت علی علیه‌السلام بود که مخالفین او صلاح نمی‌دیدند بر ضد او شورش کنند.
در ماجرای اسف بار جنگ صفین که به موازات استحکام و صلابت و همبستگی طرفداران معاویه، لشکر علی علیه‌السلام پراکنده بوده و اتحاد رأی نداشتند، شاهد بارزی بر عقده‌های روحی و آثار باقی مانده‌ی جنگ نامیمون جمل مشاهده می‌کنیم.
و می‌دانیم که سرانجام این جنگ، تا چه حد شوم بود و لشکریانی که 18 ماه به طرفداری از علی علیه‌السلام با معاویه جنگیده بودند، پس از آنکه قرآن‌ها بر سر نیزه‌ها بالا رفت، شمشیرها بر سر علی علیه‌السلام نگه داشتند که اگر مالک اشتر از میدان جنگ با معاویه برنگردد، کشته خواهد شد و در پایان، مسأله حکمیت عزل علی علیه‌السلام از طرف نماینده‌ی لشکر او - ابوموسی اشعری - که بر خلاف نظر او انتخاب شده بود و نصب معاویه به خلافت، از طرف عمروعاص، چنان پراکندگی و آشفتگی در لشکر علی علیه‌السلام ایجاد کرد که ارکان قدرت او متلاشی شد و دنیای اسلام، در برابر یک خطر بزرگ و جدید به نام «خوارج» قرار گرفت.
اینان که علی علیه‌السلام را بر سر مسأله حکمیت اجباری تکفیر کردند و واجب القتل دانستند پس از صفین، متشکل شده و جنگ خوارج را پدید آوردند...
این بود شرح بسیار مجملی از مراحل نوسازی و مشکلات طاقت فرسای آن. اما با یک مقایسه بین ثروت اندوزی‌ها و بی‌بند و باریهای زمان عثمان و
(صفحه 103)
سختگیری‌ها و دقت‌های علی بن ابیطالب علیه‌السلام بخوبی برای ما واضح می‌شود که عده‌ی زیادی از متنفذین، قدرت تحلیل حکومت عادلانه او را نداشتند و از او به ستوه آمدند. او می‌دانست قاطعیت و سختگیری‌اش نسبت به ولات و فرماندارانی که با رویه‌ی تسامح و سهل انگاری گذشته خود کرده‌اند؛ برای او گران تمام خواهد شد؛ ولی برای تغییر سیستم غلط اجتماعی و سیاسی موجود چاره‌ای جز شدت عمل و محکم کاری نداشت.
مخصوصا در عزل معاویه؛ امام، علاوه بر پیروی از مکتب عدالت خواهانه اسلام، از لحاظ سیاسی نیز صحیح عمل کرد؛ زیرا زمامدار قدرتمندی که

مستقیما از ناحیه‌ی امت انتخاب شده و برگزیده‌ی افکار انقلابی امتی است که از ظلم و جور به ستوه آمده‌اند، باید در اولین وهله، دست سردمداران فساد و تباهی را از سر اجتماع کوتاه کند، تا امت بفهمد که حکومت جدید، حقیقتا طرفدار آنهاست و در راه رفاه و آسایش آنها و برقراری عدالت اجتماعی، بزرگ و کوچک نمی‌شناسد و ستمگران در هر موقعیت از تعرض حکومت در امان نیستند.
او اگر چنین نمی‌کرد، علاوه بر اینکه موقعیتی مناسبتر از اون قدرت و جوش و خروش افکار عمومی برای این کار نداشت و معلوم نبود بعدا بتواند از مشی محافظه کارانه خود دست بردارد، امت را هم به خود بدبین می‌کرد و از کجا معلوم که آنچه از ناحیه و مخالفین جاه طلب دیگر او بر سرش آمد، از ناحیه امت متوجه او نمی‌شد!
مضافا به اینکه طمعکاران، اسرافگران و ستم پیشه‌های کوچک‌تر از معاویه که باید مورد تصفیه قرار گیرند و یا دقیقا کنترل شوند، ممکن بود بدین دلیل که وی معاویه را بر سر کار دارد، از اطاعت او استنکاف ورزند و دست به تحریکات زنند. اما تا معاویه را از کار بر کنار نمی‌کرد، دست به هیچ اصلاحی نمی‌توانست بزند، بدین ترتیب همه نقشه‌های اصلاحی او بدون این کار عقیم می‌ماند.
درست است که شدت عمل او در(ا)عزل معاویه، سر سلسله بسیاری از حوادث ناگوار در جامعه اسلامی شد و سرانجام هم به دوران حکومت پرماجرا و متلاطم او
(صفحه 104)
بسرعت پایان داد، ولی در منطق او که می‌خواهد چهره‌ی حقیقی عدالت و درستکاری را به مردم نشان دهد، این مهم نیست که بر اثر اجرای عدالت دوران حکومتش کوتاه شود. برای او مهم این است که موقعیت خود برای رشد دادن امت و نمایاندن راه راست و رفع ستم از ستمکشان و فروکوبیدن ستمگران، بنحو اتم و احسن استفاده کند.
ممکن است کسانی به رویه‌ی او خرده گیرند و خیال کنند جنگ‌های داخلی و آشفتگی‌های زمان علی علیه‌السلام بر اثر بی‌سیاستی او بوده است. فی المثل «نیکلسن» پس از تعریف فراوان از علی علیه‌السلام، می‌گوید:
«وی حزم و دهای سیاستمداران را نداشت.» (4) .
این خرده گیری‌ها در زمان خود او هم بوده و بهترین جواب همان است که خود او بیان کرد:
«به خدا معاویه، سیاستمدارتر از من نیست؛ ولی او عذر و مکر می‌کند و اگر مکر و فریب، گناه نداشت من از همه مردم سیاستمدارتر بودم.»
وقتی از طرف ابن‌عباس و مغیره، بدو توصیه شد که معاویه را چندی بر سر کار بدارد، فرمود:

«به خدا دو روز نمی‌گذارم معاویه بر سر کار باشد.»
و به نظر ما هر فرد سیاستمدار غیرتمند و شرافتمندی غیر از علی علیه‌السلام هم بود، کاری جز آنکه او کرد، نمی‌توانست بکند. مفهوم گفته اینان که بر او خرده می‌گیرند این است که وی می‌بایست با دار و دسته‌ای که در گذشته به مال و منال و مقام رسیده بودند به مجامله پردازد و با آنان بسازد. این کار، علاوه بر آنکه بر خلاف رضای خدا بود، با نظر مردمی هم که علی علیه‌السلام را انتخاب کرده بودند، سازش نداشت؛ زیرا نظامی که پیش از علی علیه‌السلام بر اجتماع اسلام حاکم بود، علاوه بر آنکه روح اسلام را می‌آزارد، مردم را به ستوه آورده بود و علی علیه‌السلام اگر چنان می‌کرد که خرده گیران می‌خواهند، از طرف امت محکوم می‌شد و شاید به روز او، همان
(صفحه 105)
می‌آمد که به روز سلف او آمد.
بنابراین، او که می‌خواهد این بنای فاسد را درهم کوبد و از نو بسازد، مواجه با کارشکنی‌های گوناگون می‌شود و چاره‌ای غیر از این ندارد و می‌بینیم که عدالت طلبی علی علیه‌السلام در جامعه اسلامی فصل جدیدی گشود. او از یک سو به جنگ رهبران فساد می‌رفت و از سوی دیگر، جامعه را به تقوی و عدالت، مساوات و مساوات سوق می‌داد. باید گفت که: روح عمومی مردم، همان گونه که در گذشته گفتیم، دچار انحراف شده بود و متمایل با تجاوز و تعدی بود. گیرم که هر کس در محیط محدود خود بدین تجاوز دست آلاید. درست است که مردم به ستوه آمده، او را برگزیدند اما این هیجان، زود فرو خفت !...
در حقیقت، علی علیه‌السلام به مبارزه‌ی روح عمومی امت رفته بود و لذا به دست همین امت شکست خورد! درست است که او با یک عده، جاه طلب و سوداگر طرف بود، ولی مزاج اجتماع هم از پذیرفتن داروی تلخ عدالت او سرباز می‌زد.
حقیقت آن است که مردمی، گاهی از شدت ظلم و ستم طغیان می‌کند و به کودتا دست می‌زند و رهبری ایده‌آل بر سر کار می‌آورد؛ ولی با دقت در روحیه آحاد افراد مردم، از همان اول می‌توان فهمید که اگر حرکت جدید جلو ستم‌های کوچک افراد همان مردم را بگیرد، مردم با حکومت مبعوث خود به طرفیت برمی‌خیزد و او را سرنگون می‌کند.
این گفته بدان مفهوم نیست که عموم مردمی که علی علیه‌السلام را انتخاب کرده بودند از او ناراضی بودند؛ بلکه بر عکس، اینان بیش از هر مقام در سایه حکومت او حمایت می‌شدند. مقصود از سخن فوق تشریح روح عمومی حاکم بر مردم است که در عده‌ای تجلی می‌کند و در دیگران به حال خمود و کمون است.

جنگ‌های پی در پی و خسته کننده، مردم را فرسوده و بیحال کرد و بیشتر آنها از سیاست کناره گرفتند. و حاضر نشدند در ماجراها شرکت کنند. عده‌ای هم به جهات مختلف، به معاویه پیوستند و دور امام خلوت شد و روحیه عمومی به
(صفحه 106)
ضعف و سستی گراید.
و لذا علی علیه‌السلام وقتی در سال 38 پس از جنگ با خوارج و شکست دادن آنها، یاران خود را برای مقابله‌ی مجدد با لشکر شام تجهیز می‌کند، مردم می‌گویند: «شمشیرهای ما کند و تیرهای ما تمام شده، به ما مهلت ده که کارهای خود را اصلاح کنیم»، از لشکرگاه او می‌گریزند و به کوفه باز می‌گردند. (5) .
چنانکه ملاحظه کردیم دوران پنج ساله‌ی حکومت امام با جنگ‌های خونین و سهمگین تؤام بود و مجال برای اجرای نظریات اصلاحی او باقی نماند. اوضاع از هر جهت نامساعد شد و سرانجام، شمشیری که روز نوزدهم ماه رمضان سال چهلم هجری، فرق همایون علی علیه‌السلام را شکافت، کار را یکسره کرد: قویترین و نیرومندترین احزاب مخالف علی علیه‌السلام، یعنی حزب اموی به رهبری معاویة بن ابی‌سفیان شاهد پیروزی را پس از پنج سال دغدغه و اضطراب در آغوش کشید.
(صفحه 107)
(1) شرح ابن ابی‌الحدید، ج 1، ص 98.
(2) نهج‌البلاغه عبده، ج 1، ص 52.
(3) الامام علی، ص 940.
(4) تاریخ سیاسی اسلام ج 1، ص 298.
(5) تاریخ سیاسی اسلام، ج 1، ص 295.

ارکان هدایت، فرومی‌ریزد
ضایعه‌ی جبران ناپذیر شهادت امام علی بن ابی‌طالب علیهٖمساوق ĘəĘŮŘĮ با فروریختن ارکان هدایت بود. این فاجعه‌ی عظیم، برای همیشه امت اسلام را از داشتن رهبر شکست ناپذیری که می‌خواست اساس رذایل و عوامل بدبختی‌های اجتماعی را در هم فروریزد و جامعه‌ای ایده آل بر مبنای اسلام و حقیقت، بسازد، محروم کرد.
شهادت علی علیه‌السلام دو اثر در روح مردم عراق گذاشت: یکی تاثر عمیق و آمیخته به نومیدی بر اثر درگذشت پیشوای محبوبی که نمونه تمام فضایل انسانی بود و حتی در بین مخالفین نفوذ معنوی داشت. و دیگر بروز ضعف و سستی روحی در بین آنان. قتل علی علیه‌السلام هنگامی به وقوع پیوست که وی 40 هزار تن را بسیج کرده و آماده‌ی جنگ با معاویه بود. با توجه به سابقه‌ی روحیه‌ی لشکریان علی علیه‌السلام و خستگی آنان از جنگ، اینک با کشته شدن امام، فرماندهان سپاه و سربازان، همگی ناراحتی آمیخته به یأس و نومیدی پیدا کرده‌اند، مردم کوفه، بر اثر تأثر شدید از شهادت امام علی علیه‌السلام، بر حسب کشش فطری، با امام حسن علیه‌السلام بیعت کردند؛ این بیعت، پیش از آنکه حاکی از تصمیم و اراده مردم باشد، نمودار احساسات و عواطف آنها بود و این عاطفه، چون معمول تأثر از مرگ علی علیه‌السلام بود، با گذشت زمان، خود به خود فرو خفت.
ولی در شام، اوضاع از قرار دیگری بود. معاویه که در شام، موقعیتی مستحکم
(صفحه 108)
و یارانی منظم و مشاورینی ورزیده داشت و خود نیز مردی زیرک و فطن بود، پس از شهادت علی علیه‌السلام بهترین موقعیت را به دست آورد. فاجعه قتل علی علیه‌السلام برای او از هر چیز نشاط انگیزتر بود، خاصه آنکه نقشه‌ی خوارج در مورد خود او خنثی شد (1) .
معاویه، بر اثر نشاط از قتل علی علیه‌السلام و تحریک حسن انتقام جویی او، از یک طرف با طرفداران علی علیه‌السلام و از طرف دیگر با خوارج به جنگ و ستیز پرداخت و در هر دو جبهه پیروز شد.
متشکل بودن خوارج و فراوانی شیعیان، دو مانع بزرگ بر سر راه معاویه بود؛ ولی جمعیت فراوان، در صورتی که تشکیلاتشان درهم ریزد و هسته مرکزی نداشته باشند. مبارزه با آنها آسانتر است از مبارزه با جمعیت متشکل ولو با تعداد کم. البته در این محاسبه، نسبت را فراموش نمی‌کنیم،

بدین معنی که اگر تعداد شیعیان با تشکیلات و روحیه‌ی آنها، متناسب بود، هیچگاه معاویه نمی‌توانست بر آنها دست یابد؛ و بر عکس، اگر خوارج، دارای روحیه و بی‌تشکیلاتی شیعیان بودند؛ به هیچ وجه نمی‌توانستند در عرصه‌ی سیاست، عرض اندام کنند.
خوارج، بر اثر موفقیت در قتل علی علیه‌السلام، روحیه‌شان قویتر شد و بطور متشکل در جنگ با معاویه ظاهر شدند؛ ولی شیعیان با وصف تعداد زیاد، از نظر روحی دچار اضطراب و آشفتگی بودند؛ زیرا در آستانه‌ی تجهیز قوا برای جنگ، فرمانده کل کشته شد و روحیه‌ی لشکریان، بسیار تضعیف گردید و این واقعه برای مردمی که بر اثر جنگ‌های متوالی استعداد زیادی برای گوشه نشینی و انزوا پیدا کرده بودند، بیش از پیش موجبات تزلزل و وارفتگی را فراهم کرد. معاویه هم بخوبی از این روحیه‌ی ناپایدار مردم کوفه خبر داشت و لذا در ماجرای لشکرکشی‌های امام حسن علیه‌السلام توانست به آسانی لشکریان او را به خود جلب کند و اوضاع را به نفع خود پایان دهد و امام مجتبی علیه‌السلام را مجبور به صلح کند.
صلح امام حسن علیه‌السلام با همه‌ی انتقادات ناآگاهانه‌ای که درباره‌ی آن شده و می‌شود،
(صفحه 109)
نموداری از روحیات پراکنده و انزوا طلب مردم است. برای اطلاع بر وضع روحی مردم، چنانکه گفتیم؛ توجه به این امر لازم است که: بیعت مردم با امام حسن علیه‌السلام، بیشتر از یک عاطفه‌ی عمومی و حالت خاص و ناپایدار روحی سرچشمه می‌گرفت که پس از شهادت علی علیه‌السلام در مردم وجود داشت. و لذا پس از آنکه چندی گذشت و تأثر مردم از مرگ علی علیه‌السلام تخفیف یافت، پاره‌ای از فرماندهان که حسن علیه‌السلام را به خلافت برگزیده بودند، به معاویه پیوستند، و یا از جبهه جنگ کناره گرفتند و امام مجتبی علیه‌السلام مجبور به صلح شد و به مدینه رفت و معاویه مسلط بر کار گردید.
معاویه پس از آنکه فکرش از جهت امام حسن علیه‌السلام راحت شد به تنظیمات کشوری پرداخت و با سیاست و شیطنت خاص خود و با پول فراوانی که در دست داشت، حکام ولایات را به طرف خود کشید و آنان را مطیع خود ساخت.
«سعد بن عاص»، از قول او نقل می‌کند که می‌گفت: جایی که تازیانه کار کند، شمشیر به کار نبرم و آنجا که زبان کفایت کند، تازیانه نگذارم و اگر بین من و مردم مویی باشد آن مو را نبرم. گفته شد: چه می‌کنی؟ گفت: «هر گاه آنان بکشند من سست کنم و هر گاه آنان سست کنند من بکشم،» هر که به او بد می‌گفت فوری عطایش می‌داد و دهانش را می‌بست.
ذیلا نمونه‌ای از طرز رفتار او را با والیان متمرد از نظر می‌گذرانیم:

«زیاد بن ابیه» که از دهات معروف عرب است، از طرف علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام فرماندار فارس بود. معاویه به او نامه‌ی تهدید آمیزی نوشت. زیاد پس از دریافت نامه، خطبه‌ای خواند و گفت: «پسر هند جگر خوار مرا تهدید می‌کند. دو فرزند رسول خدا (حسنین علیهماالسلام) با نود هزار شمشیر زن که که از مرگ نمی‌ترسند بین من و او هستند. به خدا اگر به من برسد، خواهد دید که چگونه سخت و شمشیر زن هستم.»
می‌دانیم که زیاد از نظر پدر، مورد اختلاف بود و معاویه از این بدنامی او استفاده کرد، «مغیرة بن شعبه» را فرستاد و او را دعوت کرد و به پدر خود ابوسفیان ملحق نمود و عده‌ای را شاهد گرفت که پدرش با «سمیه»، مادر زیاد، زنا کرده و زیاد برادر اوست، معاویه، آنگاه ولایت بصره را به او داد. این ماجرای نکبت بار و
(صفحه 110)
مفتضح که یکی از ننگین‌ترین و رسواترین صفحات تاریخ اسلام است، زیاد را از عوامل مؤثر و نافذ حکومت اموی کرد و بدین ترتیب، مردی که نود هزار مرد شمشیر زن به جنگ معاویه می‌فرستاد، از موافقین حکومت معاویه شد!
یعقوبی در مورد شیوه‌ی حکومت و حدود تسلط معاویه می‌نویسد:
«معاویه اولین کسی بود که برای خود محافظ و شرطه و دربان قرار داد و پرده آویخت و نصاری را کاتب خود قرار داد و جلویش افراد مسلح راه می‌افتادند. او بر تخت می‌نشست در حالی که مردم زیر دست او بودند. وی ساختمان‌های محکم ساخت و اموال مردم را مصادره کرد و مخصوص خود کرد.» (2) .
حدود تسلط معاویه را را بر اقطار مملکت اسلامی، از اندازه‌ی خراجی که به دست او می‌رسیده می‌توانیم بفهمیم:
سواد عراق: 120، میلیون درهم
فارس: 70، میلیون درهم
اهواز: 40، میلیون درهم
یمامه و بحرین: 15، میلیون درهم
اطراف دجله: 10، میلیون درهم
نهاوند و همدان: 40، میلیون درهم
ری: 30، میلیون درهم
حلوان: 20، میلیون درهم
موصل و حومه: 45، میلیون درهم
آذربایجان: 30، میلیون درهم (3) .
مصر: 353، میلیون درهم
مضر و ربیعه: 55، میلیون درهم

فلسطین: 450، میلیون درهم
(صفحه 111)
اردن: 180، میلیون درهم
دمشق: 450، میلیون درهم
یمن: 1، میلیون درهم و 200 هزار درهم
در زمان او فتوحات مهمی انجام شد و این نیز بر تحکیم موقعیت وی می‌افزود و اطرافیان و اشراف و تازه به دوران رسیده‌ها نیز هر کدام به نوبه خود، در محکم ساختن پایه‌های حکومت او موثر بودند. با سلطه مطلق معاویه بر اقطار مملکت، آرزوی دیرینه‌ی خاندان اموی جامه‌ی عمل پوشید، و حکومت اسلامی، دربست در اختیار آنان قرار گرفت، اکنون دنیای اسلام روزگاری را می‌گذراند که درست، برخلاف جهتی بود که بنیانگذار عالیقدر آن خواسته بود. باید دید چرا چنین شد و عوامل این اوضاع چه بود؟
در بحث از علل تسلط دامنه‌دار معاویه، باید به دوران قدیم بازگردیم و از گذشته سخن گوییم!
وی که در زمان عمر به جای برادرش «یزید بن ابی‌سفیان» که در شام مرد، فرماندار شام گردید، با دهاء و زیرکی، مردم را به سوی خود کشید و مردم شام هم بر اثر روحیه‌ای که بر اثر تعلیمات قدیم رومیان داشتند، فرمانروا یا حاکم را واجب الاطاعه می‌دانستند. آنها مردمی متمدن، مطیع و منظم بودند.
خواندیم که وقتی عمر به شام آمد و وضع او را دید، گفت: «به تو امر و نهی نمی‌کنم»، بنظر می‌رسد از همان زمان که معاویه را در شام بال و پر دادند، آینده‌ی او تأمین شد. اگر همان روز، عمر او را تعییر و سرزنش می‌کرد، او هیچگاه در مسیر غلطی که گام برمی‌داشت، تثبیت نمی‌شد. از آن گذشته، چنان که گفتیم، پراکندگی صفوف شیعیان، یکی از علل مهم تسلط معاویه بود؛ این پراکندگی بدان حد بود که امام حسن مجتبی علیه‌السلام با وجود لشکرکشی و تجهیز قوا و تصمیم بر جنگ با کمال ناراحتی مجبور به صلح شد.
باید دانست که صلح برای امام حسن علیه‌السلام، ناگوارتر از جنگ برای امام حسین علیه‌السلام بود؛ زیرا مصلحت اندیشی که برخلاف میل باطنی و به حکم اجبار و
(صفحه 112)
ضرورت و به منظور حفظ مصالح عالیه اسلامی و خون مسلمین، دست از جنگ می‌کشد و لاعلاج، ناظر تسلط نامشروع خائنین می‌گردد، بسی ناراحت‌تر از کسی است که به حکم وظیفه به میدان جنگ می‌رود و کشته می‌شود و از دیدن ظلم و ستم چشم فرو می‌بندد. علاوه بر این، کسی بر

حسب مصلحت، شق اول را برگزیند، متهم به ضعف اراده و ملال خاطر و نرمخویی می‌شود و ملامت می‌بیند؛ در حالی که مرد جنگ، پیوسته، به نیکی یاد می‌شود! پس آنچه درباره‌ی صلح امام مجتبی علیه‌السلام گفته می‌شود، حاکی از عدم دقت در احوال و اوضاع و حتی عدم اطلاع بر متن داستان صلح است.
از آن رو که این مسأله، بستگی نزدیک با نهضت حسینی دارد و همیشه این دو موضوع (صلح حسن علیه‌السلام - قیام حسین علیه‌السلام) مورد مقایسه قرار می‌گیرد، لازم است در این زمینه بیشتر صحبت کنیم تا هم به اوضاع بیست ساله‌ی حکومت معاویه و دیکتاتوری سیاه این دوران شوم آشنا شویم و هم علل نزدیک فاجعه‌ی کربلا را لمس کنیم.
در مورد صلح امام حسن علیه‌السلام، همیشه این سؤال مطرح بوده و هست که: چرا وی مثل برادرش حسین علیه‌السلام به جنگ نپرداخت؟ این نکته اساسی در بحث حاضر باید به یاد ما باشد که هیچ واقعه‌ی تاریخی نمی‌تواند بدون علل تاریخی بوجود آید و پیداست که اختلاف وقایع، بر اثر اختلاف علل آنهاست. این علل، هم شامل رجال تاریخ ساز و روحیات خاص آنها و هم شامل موقعیت‌ها و شرایط دیگر است؛ به عبارت دیگر: همان گونه که واقعه تاریخی بر اثر روحیه خاصی که یک مرد تاریخ دارد وجود می‌آید-بدین ترتیب که اگر به جای این مرد، مرد دیگری می‌بود که صفات ضد او را می‌داشت، واقعه‌ی تاریخی، انقلاب ماهیت پیدا می‌کرد و به صورت دیگری در می‌آمد - همین طور، عوامل خارج از اختیار و حوزه‌ی عمل شخصی مرد تاریخ، نیز، در ساختن واقعه تاریخی سهم دارد. پس با تلفیق خصایل روحی و طرز تفکر مرد تاریخ و شرایط و اوضاع و احوال خارج از اختیار او، یک واقعه‌ی تاریخی به
(صفحه 113)
وجود می‌آید.
بنابراین، برای مطالعه‌ی علت یک واقعه خاص باید در دو جهت مختلف به مطالعه پرداخت و مطالعه‌ی هر کدام بدون دیگری ما را به نتیجه صحیح نمی‌رساند و ما ذیلا طی مطالعه‌ی سرگذشت اسفبار صلح، به هر دو جهت واقف می‌شویم.
گفتیم که مردم، بر اثر تاثر شدید از قتل علی علیه‌السلام و تحریک عواطف، با فرزندش حسن علیه‌السلام بیعت کردند. این بیعت نافرجام، که در شرایط خاص روحی انجام گرفت، از همان اول معلوم بود که ضامن موقعیت امام مجتبی علیه‌السلام نیست؛ ولی در عین حال ملاحظه می‌شود که امام حسن علیه‌السلام پس از بیعت، به معاویه نامه می‌نویسد و او را به پیروی از خود دعوت می‌کند. معاویه در جواب، خون عثمان را پیش می‌کشد و چند نامه بین آنها رد و بدل می‌شود و بالاخره امام حسن

علیه‌السلام، تصمیم بر جنگ می‌گیرد. برای نمونه، یک نامه از امام و یک نامه از معاویه بطور خلاصه در اینجا نقل می‌کنیم:
امام، پس از شرحی درباره‌ی اختلافات پس از مرگ رسول خدا صلی الله علیه و آله و استدلال قریش راجع به خلافت و حق اهل بیت و سکوت آنان به منظور حفظ وحدت اسلامی می‌نویسد:
«معاویه! دست به کاری زد که اهل آن نیستی، تو در دین اسلام، فضیلت مشهور و اثر ستوده‌ای نداری. تو پسر حزبی از احزاب مخالفین پیغمبری...»
وی پس از موعظه و تحذیر او از عذاب خدا و اشاره به مناقب پدرش علی علیه‌السلام می‌نویسد:
«مسلمین مرا به خلافت برگزیدند... معاویه! رشته باطل را دراز مکن و داخل در بیعت مسلمین شو، تو می‌دانی من نزد خدا و خداپرستان از تو به خلافت سزاوارترم. از خدا بترس و راه گمراهی و سرکشی مرو و خون مسلمین را به هدر مده...
معاویه! از در مسالمت و فرمان برداری درآی و با کسی که به خلافت از تو سزاواتر است ستیزه مکن... و هرگاه سخنم را نپذیری و در سرکشی خود اصرار ورزی با لشکر مسلمین به سوی تو خواهم آمد...»
(صفحه 114)
معاویه در پاسخ، امام را متهم به مخالفت با خلفا کرد و تاریخچه‌ای از انتخابات سقیفه به میان آورد. و آنگاه سرنوشت:
«مرا به بیعت خود خواندی، حال من و تو، امروز، مثل حال ابوبکر و پدر توست! اگر می‌دانستم رعیت را بهتر اداره می‌کنی و سیاست تو بهتر از من است... از تو می‌پذیرفتم؛ ولی می‌دانم که من، مدتی زمامدار بوده‌ام و تجربه‌ام و سنم از تو بیشتر است. بنابراین؛ چنان می‌سزد که تو با من بیعت کنی!... تو اکنون به قید اطاعت من درآ و پس از من خلیفه باش!... بیت المال عراق هم مال تو باشد...».
امام پس از دریافت این جواب، نامه‌ی دیگری برای معاویه نوشت و جواب دیگری دریافت کرد، معاویه علاوه بر جواب امام، پیغام داده بود که میان من و تو جز شمشیر نخواهد بود. نامه و پیام که به امام رسید، وی مردم را در مسجد جمع کرد و آنان را دعوت به جهاد نمود. مردمی که دچار انزوا طلبی شده بودند، پاسخ او را نگفتند! «عدی بن حاتم» آنها را ملامت کرد که فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله، شما را دعوت می‌کند و شما جواب نمی‌گویید! بالاخره پس از گفتگوهای بسیار، لشکری در حدود 40 هزار نفر فراهم آمد.
امام حسن علیه‌السلام، «عبیدالله» را با 12 هزار تن، جلو فرستاد. «قیس بن سعد بن عباده» را هم به عنوان مشاور نظامی همراه او کرد و بدو

گفت: از گفته قیس سرپیچی نکند. جنگ سختی میان دو لشکر درگرفت و لشکریان معاویه عقب نشینی کردند. معاویه، شبانه به عبیدالله نامه نوشت که امام حسن علیه‌السلام صلح کرد! و یک میلیون درهم برایش فرستاد و او هم در همان شب به معاویه ملحق شد.
بعد از او، قیس با لشکریان خود به معاویه حمله برد و تسلیم وعده‌ی معاویه نشد؛ ولی معاویه «حکم کندی» که مأمور انبار بود و یک نفر دیگر از فرماندهان لشکر را هر کدام به مبلغ پانصد هزار درهم خریداری کرد و مخفیانه به لشکریان امام حسن علیه‌السلام نامه نوشت که هر کس امام حسن علیه‌السلام را بکشد، دویست هزار درهم به او خواهد داد و داماد خلیفه و امیر لشکر خواهد شد.
امام علیه‌السلام پس از اطلاع از برنامه‌ها، همیشه با «زره» در میان لشکریان خویش ظاهر می‌شد! یکبار هم از طرف لشکریان خودش به طرف او تیراندازی شد؛ ولی
(صفحه 115)
چون زره به تن داشت کارگر نیافتاد. با همه‌ی اوضاع و احوال، فرمود: «من به مدائن می‌روم؛ هر کس با من است بیاید.» عده‌ای با او آمدند. وی خطبه‌ای خواند و اغراض شوم بنی‌امیه را مشروحا بیان داشت. در مسیر راه در محلی به نام «ساباط» دیگر بار مردم را موعظه کرد. خوارج و اخلالگران که خود را در بین لشکر پراکنده‌ی امام، جا زده بودند، فریاد زدند: «حسن کافر شده» یکی فریاد زد: «قیس فرمانده لشکر حسن علیه‌السلام کشته شده». این شایعات دروغ، روحیه‌ی مردم متزلزل را متزلزل‌تر کرد. معاندین از موقعیت استفاده کرده، ریختند و فرش از زیر پای امام کشیدند و عبا از دوشش برداشتند. جمعی از شیعیان واقعی دورش را گرفتند و اشرار را دفع کردند.
وی باز از قصد خود منصرف نشد و به سمت مدائن حرکت کرد. هنوز از ساباط نگذشته بود که مردی به نام «جراح بن سنان» ران وی را با نیزه مجروح کرد. امام پس از این ماجرا، طی خطابه‌ای چنین گفت:
«ما از جنگ روی برنتافتیم؛ ولی برای میدان کارزار صبر و شکیبایی و سلامت نفس لازم است. سلامت، به عداوت و صبر و شکیبایی، به اضطراب و بی‌قراری تبدیل شد. شما در اول جنگ، دین را جلو و دنیا را عقب سر داشتید؛ ولی اینک جریان امر برعکس شده است. آن روزها ما از شما بودیم و شما از ما بودید؛ ولی اینک شما از ما نیستید و خیانت کردید. شما اینک بر کشتگان صفین و نهروان گریه می‌کنید! آنکه گریه کند و به جنگ برنخیزد، شکست خورده است. معاویه شما را به چیزی می‌خواند که نه عزت دارد و نه انصاف. اگر دل به دنیا دارید باید از او بپذیریم و بر این خار چشم فروخوابانیم. و اگر دل به آخرت داده‌اید، در راه خدا جانبازی

کنیم و داوری پیش خدا بریم»
تنها اثری که این خطبه در مردم کرد، این بود که پیشنهاد تقیه دادند!
از آن طرف، معاویه که از جریان مطلع شد، نامه‌ی ملایمی به امام علیه‌السلام نوشت، و نامه‌های مردم کوفه را که به معاویه نوشته بودند: «معاویه! به عراق بیا، ما حسن علیه‌السلام را دست و گردن بسته پیش تو می‌فرستیم.» برای امام فرستاد! امام، بار دیگر خطبه خواند و فرمود:
(صفحه 116)
«مردم اگر مرا بکشید، معاویه کسی نیست که به وعده‌ی خود، برای کشتن من، وفا کند، من می‌دانم اگر با معاویه به مسالمت رفتار کنم و دست به او دهم، نخواهد گذاشت به راه و رسم پیغمبر صلی الله علیه و آله عمل کنم. من خود به تنهایی می‌توانم خدا را بپرستم؛ ولی می‌بینم که فرزندان شما بر در منزل فرزندان ایشان ایستاده و آب و نانی که مال خودشان است، از آنان می‌طلبند! و این است نتیجه‌ی کارهای خودتان...»
امام، در جواب معاویه اعلام کناره‌گیری کرد و تذکر داد که اگر به شرایط صلح که جداگانه نوشته شده، عمل کنی، برایت گران نیست و اگر خیانت کنی سبک‌بار نخواهی بود، و در ضمن یادآوری سرنوشت «زبیر» و «عبدالله عمر»، و «سعد بن ابی‌وقاص» که پیمان شکستند و پشیمان شدند، بدو نوشت که تو هم پشیمان خواهی شد. امام، شرایط صلح را جداگانه در نامه‌ای که به نقل عده‌ای از مورخین، معاویه آن را سفید، مهر و امضاء کرده بود نوشت و برای معاویه فرستاد.
شرایط صلح از این قرار بود:
1- معاویه باید بر طبق کتاب خدا و سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله و خلفای راشدین عمل کند.
2- معاویه نباید ولیعهد تعیین کند و باید مسلمین را در انتخاب خلیفه آزاد گذارد.
3- معاویه باید عموم مسلمین شام، عراق، یمن و حجاز را امان دهد و اعلام عفو عمومی کند.
4- معاویه باید شیعیان علی علیه‌السلام را امان دهد.
5- معاویه نباید علیه حسنین علیهماالسلام به تحریکات پردازد و بترساند و رنجیده خاطر کند.
6- معاویه باید علی علیه‌السلام را به نیکی یاد کند و او را سب نکند.
7- معاویه باید اموال بیت المال کوفه را به حسن علیه‌السلام واگذار کند.
8- معاویه نباید فرزندان عبدشمس (بنی‌امیه) را در عطایا بر بنی‌هاشم برتری دهد.
9- معاویه باید خراج (دارابجرد) را به حسن علیه‌السلام واگذارد که به مصرف ورثه

(صفحه 117)
مقتولین صفین و جمل برسد.
10- حسن علیه‌السلام نباید معاویه را امیرالمؤمنین بخواند.
11- حسن علیه‌السلام نباید در محضر معاویه برای شهادت حاضر شود.
12- معاویه باید به عهدی که بسته وفا کند و خدا بر او گواه است.
امام، پس از عقد صلح، خطاب به اطرافیان خود فرمود:
«همان گونه که پدرم را بر حکمیت مجبور و از جنگ سرپیچی کردید، اشراف شما هم اینک پیش معاویه رفتند و سرپیچی نمودند.»
معاویه پس از رؤیت صلحنامه تمام شرایط را به گواهی عده‌ای پذیرفت؛ ولی در راه کوفه در «نخیله» برای مردم خطبه خواند که:
«من با شما برای نماز و روزه و حج و زکات جنگ نکردم، من از آن جهت با شما جنگیدم که فرمانروای شما باشم و اکنون همه شرطهایی که با حسن علیه‌السلام کرده‌ام، زیر پا می‌گذارم !...»
امضای قرارداد صلح، عده‌ای را واداشت که به اعتراض لب گشایند و من جمله «سفیان ابن اسیر» با کمال گستاخی به امام چنین سلام داد: «سلام، ای تو که مؤمنین را ذلیل کردی!» امام علیه‌السلام بدو فرمود: «تقدیر چنین بود». و در جواب «ابوسعید» مستدلا جواب داد: «علت صلح من همان است که پیغمبر صلی الله علیه و آله با «بنی‌ضمره» و «بنی‌اشجع» و مردم مکه پس از بازگشت از حدیبیه صلح کرد.» وی امامت خود را به سعید تذکر داد از کارهای خضر و جواب‌های او به موسی یادآوری کرد.
امام علیه‌السلام در جواب اعتراضات فراوان دیگر، از مصلحت مسلمین و صلاحدید خود سخن گفت. وی پس از این ماجرا، عراق را ترک گفت و به اتفاق امام حسین علیه‌السلام به مدینه رفت و 8 سال پایان عمر را در آنجا گذراند. (4) .
تاریخ حاکی است که تا امام حسن علیه‌السلام زنده بود، شیعیان به شام می‌رفتند و روبرو به معاویه تندی می‌کردند و حق خود را از او می‌گرفتند و برمی‌گشتند. امام نیز
(صفحه 118)
در اوقات مقتضی با قاطعیت با او سخن می‌گفت و او را در مجامع و محافل تعییر و سرزنش می‌کرد.
معاویه که به مدینه آمد به منبر رفت و گفت: علی علیه‌السلام کیست؟ پسر علی علیه‌السلام کیست؟ امام حسن علیه‌السلام برخاست و حمد و ثنای الهی گفت و آنگاه فرمود:
«خدا رسولی نفرستاده مگر آنکه عده‌ای از مجرمین دشمنان اویند. من پسر علی علیه‌السلام هستم. تو پسر «صخری» مادر تو هند و مادر من فاطمه است. خدا آن کس را که از نظر حسب، پست و گمنام و کافر و

منافق است، لعنت کند.»
مردم با صدای بلند گفتند: آمین، آمین! معاویه خطبه‌اش را برید و به منزل رفت. (5) .
معاویه پس از این جریان، نامه‌ای به حضور امام علیه‌السلام فرستاد که در جنگ با خوارج به او کمک کند. امام علیه‌السلام نوشت: سبحان الله! من برای مصلحت امت، جنگ با تو را ترک کردم حالا عقیده داری که بیایم به نفع تو بجنگم؟ (6) .
تا امام حسن علیه‌السلام زنده بود، معاویه لب به ولایت عهدی یزید نگشود و به منظور انجام این کار دست به قتل امام حسن علیه‌السلام زد. اما پس از شهادت امام مجتبی علیه‌السلام از یک سو، کار سختگیری بر شیعیان را شروع کرد و از طرفی درصدد برآمد که نقشه ولایت عهدی یزید را عملی سازد. شیعیانی که در زمان امام حسن علیه‌السلام به اتکاء شخصیت و هیبت امام، زبانشان باز بود و نسبت به حکومت اموی بی‌اعتنایی‌ها می‌کردند، پس از شهادت او قلع و قمع شدند. «زیاد» در کوفه و «سمرة بن جندب» در بصره و «بسر بن ارطاة» در یمن به قتل شیعیان پرداختند. شخصیت‌هایی نظیر: «عمرو بن حمق» و «حجر بن عدی» و یاران آنها به دست معاویه کشته شدند.
معاویه پس از مرگ امام حسن علیه‌السلام در سراسر کشور بخشنامه کرد که هر کس متهم به دوستی علی علیه‌السلام است گرفته و کشته شود و طبق آنچه نقل شده در حدود 40 هزار شیعه از سال 50 تا 60 کشته شدند.
(صفحه 119)
از مطالعه‌ی مجموع حوادث مربوط به صلح و مواد صلحنامه و روابط امام با معاویه و تندی‌ها و صراحت‌های او در برابر خلیفه‌ی مقتدر اموی و همچنین ماجراهای پس از شهادت امام حسن علیه‌السلام به دو عنصر اصلی مربوط به واقعه صلح آشنا شدیم:
یکی روحیات امام حسن علیه‌السلام و موقعیت او و دیگر، ماهیت صلح و شرایط زمان.
صلابت و شخصیت و موقعیت او از خلال سطور گذشته به خوبی نمودار شد و شرایط نامساعد محیط او نیز معلوم شد. او اگر مرد جنگ نبود، آن چنان نیرو تهیه نمی‌دید و اگر تسلیم معاویه شده بود، آن صلحنامه یک جانبه را با آن همه مزایایی که - اگر معاویه عمل می‌کرد - صد در صد به نفع شیعیان بود، امضاء نمی‌کرد؛ اگر او آن طور که بدو گفتند، «مذل المومنین» بود، معاویه در زمان حیات او، آن همه به ملاحظه‌ی او، خود در برابر دوستان علی علیه‌السلام حلیم و بردبار نشان نمی‌داد. و شیعیان، آن گونه در برابر قدرت معاویه، پر جرأت و جسور نبودند. اگر امام حسن

علیه‌السلام در نظر معاویه، مردی بود که تسلیم شده و از سیاست کناره گرفته، هیچ گاه از او تا این اندازه چشم نمی‌زد که از ولایت عهدی یزید، در زمان حیات او دم نزد... و اگر این همه که از معاویه در زمان امام سرزد، راستی بر مبنای حلم و فهم و خوش ذاتی معاویه بود، چرا پس از آنکه امام را مسموم کرد، آن همه آدم کشت و آن قدر جنایت کرد؟
اینها، شواهد تاریخی گویایی است که نشان می‌دهد واقعه‌ی صلح، معلول دوراندیشی و واقع بینی امام علیه‌السلام با توجه به شرایط زمان بوده است. هر فرمانده مقتدر و نیرومندی غیر از او هم بود در برابر مردم متلون و متزلزل و منافقی که درصدد جان او بودند، و بدو ضربت می‌زدند، همان می‌کرد که او کرد و دست به کار بی‌رویه و بی‌نقشه‌ای که سرانجام آن نابودی خود و یاران و پیروان اسلام بود، نمی‌زد.
توجه به مواد صلحنامه می‌رساند که صلح امام علیه‌السلام هیچ گاه به معنی به رسمیت شناختن حکومت معاویه نبوده و وی هیچ گاه از نظر اصولی از خط مشی خود، منحرف نشده است: مواد مزبور سراسر، منطبق بر ایده‌ی الهی اوست. و این معاویه بود که صریحا پیمان نامه را زیر پا گذاشت و آن را کان لم یکن تلقی کرد.
اعتراضاتی که بر این صلح وارد شده و می‌شود، حاکی از تصویر مبهمی است
(صفحه 120)
که از مفهوم صلح در اذهان وجود داشته است؛ بدون آن که هدف الهی امام علیه‌السلام را به یاد آرند.
تعجب از نویسندگانی چون «علایلی» و «عقاد» و سایر نویسندگان معاصر است که بدین اعتراض، لب گشوده و حتی امام حسین علیه‌السلام را معترض این امر دانسته و این دلیل بر فضیلت حسین علیه‌السلام می‌دانند. (7) .
علایلی می‌نویسد:
درست است که مردم به سستی گراییده بودند؛ ولی او می‌توانست با ایراد خطابه و تهیج جمعیت، مردم را وادار به جنگ کند.
علایلی آنگاه هیتلر را مثل می‌زند که پس از مدت طولانی که مردم آلمان در جنگ فرورفته بود، مع ذلک توانست آنها را دوباره به جنگ وا دارد. این گفته، حاکی است که علایلی اولا شرایط صلح امام و تلون تزلزل مردم را به خوبی از نظر نگذرانده و ثانیا، ایده‌ی او را در این مقایسه فراموش کرده است؛ زیرا به قول «مغنیه»:
ممکن بود امام به دست طرفداران خود کشته شود و معاویه هم با مجازات قاتل او، وجهه جدیدی کسب کند و بر قدرت خویش بیفزاید.
او با یک فرمانده نظامی که هدفش به قدرت رسیدن و در میدان جنگ،

پیروز شدن است، بسیار فرق داشت. او مقهور احساسات جاه طلبانه و بی‌رویه نبود. گذشته از این، هیتلر، در پایان چه کرد؟ و سرانجام آن مردمی که آن همه بر اثر نطق‌های او به هیجان آمده بودند، چه بود؟
از مطالعه حوادث بعد از شهادت امام حسن علیه‌السلام، یک مطلب جالب و مهم دیگر نیز معلوم می‌شود و آن، برتری موقعیت سیاسی - اجتماعی امام حسن علیه‌السلام بر امام حسین علیه‌السلام است. اگر امام حسین علیه‌السلام هم، همان هیبت و شخصیت را در نظر مردم و معاویه داشت، هیچ گاه معاویه نمی‌توانست بعد از حسن علیه‌السلام به آن اعمال شنیع و بی‌رویه دست بزند. این نکته‌ی روان شناسی اجتماعی دارد و آن، تأثیر «عنوان» و «مقام» در افکار عمومی است. حسن علیه‌السلام، خلیفه‌ای بود که به جای
(صفحه 121)
علی علیه‌السلام نشسته و به لشکرکشی پرداخته و سرانجام با معاویه صلح کرده، ولی حسین علیه‌السلام، با وصف موقعیت شاخص اجتماعی، در شؤون مملکتی احراز مقامی نکرده بود و لذا طبیعی است که معاویه - بر خلاف گمان عده‌ای - از امام حسن علیه‌السلام بیش از امام حسین علیه‌السلام بترسد و وحشت داشته باشد.
گفتیم: معاویه پس از شهادت امام حسن علیه‌السلام، درصدد عملی ساختن نقشه ولایت عهدی یزید برآمد، او می‌دانست که نه مردم و نه سرشناسان و بزرگان عرب و مخصوصا مردم مدینه و شخصیت‌های هاشمی، زیر بار این کار نمی‌روند، لذا در اظهار مسأله، بسیار تردید داشت.
این تردید، با پیشنهاد خائنانه‌ی «مغیرة بن شعبه» برطرف شد. مغیره که قصد معاویه را مبنی بر عزل او از حکومت کوفه دانست، به شام آمد و از راه تملق و چاپلوسی و برای اینکه نانی به قرض او بدهد، مسأله ولایت عهدی یزید را عنوان کرد و به او قول مساعد داد که در گرفتن بیعت برای یزد کوشش کند.
معاویه در ضمن به «زیاد بن ابیه» که مردی با هوش و مورد اعتماد او بود، اطلاع داد که بر سر این تصمیم است. زیاد در جواب، اشاره به کارهای زشت یزد (سگ بازی‌ها، آوازه خوانی‌ها، قمار بازی‌ها) کرد و گفت صلاح است، یزید چندی از این کارها دست بردارد و آنگاه نامزدی او اعلام شود. وی همچنین پیشنهاد داد که یزید را از زندگی مرفه کاخ به جبهه جنگ فرستد و لذا معاویه او را در غزوه‌ی دوم قسطنطنیه امیر لشکر کرد. (8) .
ملاحظه می‌کنیم که نقشه‌ی خائنانه‌ای که بر مبنای تعصب عربی قبیله‌ای و برقرار کردن سلطنت موروثی در خاندان اموی و به منظور پیروی از شیوه‌ی دربار کسری، پایه گذاری شده، با یک معامله و خرید و فروش عملی می‌شود. مغیره، بهای ابقا در مقام خویش را تبلیغ برای زمامداری

یزد می‌پردازد؛ و زیاد هم بدین منظور، پیشنهاد ریا و تزویر، دروغ و تقلب می‌دهد. معاویه یکبار، در مدینه
(صفحه 122)
مسأله را طی اجتماع عمومی عنوان کرد (سال 50 (و با اعتراض سخت امام حسین علیه‌السلام و «احنف بن قیس» روبرو شد و قضیه چندی مسکوت ماند.
معاویه سرانجام، در سال 56 هجری، تصمیم خود را به مرحله عمل در آورد و طی اجتماعی در مسجد شام، مسأله را بدین ترتیب برای مردم عنوان کرد:
او قبلا یکی از چاکران خویش را دیده بود که به عنوان یکی از مردم، در مجمع عمومی از او بخواهد که یزید را به عنوان ولیعهد پیشنهاد کند و چند تن دیگر نیز از میان جمعیت، او را تأیید کند. این مرد که «ضحاک بن قیص فهری» نام داشت، به ترتیبی که معاویه گفته بود، عمل کرد و جریان بیعت پایان یافت. در شام که او نفوذ داشت مسأله چندان مشکل نبود؛ ولی در عراق و مخصوصا حجاز، مطلب از قرار دیگری بود. او ابن‌زیاد را که پس از مرگ پدرش در نواحی عراق از طرف او ولایت داشت، مأمور بیعت کوفه، بصره، خراسان و فارس کرد و «به سعید بن عاص» والی مدینه نوشت که از مردم مدینه بیعت گیرد.
مهم، برای معاویه، مدینه بود که شخصیت‌های مهمی از قبیل «ابن‌زبیر»، «ابن‌عمر»، «عبدالله بن عباس»، «عبدالله بن جعفر» و از همه مهمتر حسین بن علی علیه‌السلام در آن سکونت داشتند. والی مدینه گزارش داد که مردم مدینه بیعت نمی‌کنند و پیشنهاد داد؛ خود معاویه به مدینه رود. معاویه پیش از آن که این پیشنهاد را عمل کند و نامه‌های تهدید آمیزی به بزرگان قریش نوشت، به ابن‌عباس نوشت. من اگر تو را برای قتل عثمان بکشم حق دارم.
به عبدالله جعفر نوشت: اگر بیعت کنی بیعت تو مشکور است و الا بر بیعت مجبور خواهی شد، و به دیگران نیز نامه نوشت: جوابی که همگی دادند، مشعر بر استنکاف بود و برای نمونه چند جمله از نامه‌ی عبدالله جعفر را نقل می‌کنیم:
«نوشته بودی که مرا به بیعت یزید مجبور خواهی کرد. به جان خودم که اگر تو مرا بر این کار مجبور کنی، ما هم تو و پدرت را مجبورا به اسلام کشاندیم، شما هیچ میل به مسلمانی نداشتید و از اسلام بدتان می‌آمد.»
گزارش‌های سعید نیز حکایت داشت که اگر این بزرگان بیعت نکنند مردم مدینه
(صفحه 123)
بیعت نخواهند کرد.

معاویه، تصمیم گرفت شخصا به مدینه رود و کار بیعت را تمام کند او به مدینه آمد؛ ابتدا با امام حسین علیه‌السلام بطور خصوصی تماس گرفت. امام علیه‌السلام در این جلسه در جواب معاویه صریحا مفاسد اخلاقی یزید را تذکر داد. معاویه آنگاه با ابن‌عمر و ابن‌زبیر تماس گرفت و طبق یک نقل، آنان را به همراه خود با عده‌ای مسلح به مسجد آورد و اعلام کرد اگر در برابر او سخن مخالف گویند، فوری کشته خواهند شد. و بدین ترتیب از مردم مدینه بیعت گرفت (9) ، بیعت برای یزید نه تنها در بین شخصیت‌های مهم مملکتی و گروه‌های مخالف دولت، سوء اثر داشت، بلکه طرفداران و نزدیکان معاویه نیز با این کار مخالف بودند.
«مروان حکم» که خود سودای خلافت داشت، وقتی مأموریت یافت از مردم مدینه بیعت گیرد، بر آشفت و نوشت: «مردم بیعت نمی‌کنند.» معاویه او را عزل کرد و به جای او «سعید بن العاص» را گماشت و بنابر نقلی آهسته به او گفت که «تو پشتوانه و بازوی منی و بعد از یزید تو ولیعهدی» و پس از چندی «ولید بن عقبه» را به جای او گماشت. سعید، فرزند عثمان بن عفان که هوای خلافت در سر داشت به معاویه گفت: چرا برای یزید بیعت گرفتی و مرا گذاشتی؟ می‌دانی پدرم از پدرش و مادرم از مادرش بهتر است و جز به دستیاری نام پدرم بدین پایه نرسیدی، او بدین ترتیب ولایت خراسان یافت.
«فاخته» دختر قرطة بن حبیب که از معاویه پسری به نام «عبدالله» داشت و بر سر آن بود که عبدالله ولیعهد شود. به معاویه گفت این چه رأی بود که مغیره در کار تو زد؟
باری: بیعت مزبور، از اول تا به آخر همیشه با مخالفت، جنجال، گفتگو، قهر و جدال توأم بود؛ ولی معاویه هر شخص یا گروهی را به ترتیب خاصی ساکت و خاموش می‌کرد.
(صفحه 124)
در بیعت گرفتن برای یزید دو عامل اصلی کارکرد: تهدید و تطمیع. برای نمونه داستان ذیل را نقل می‌کنیم تا داعیان ولایت عهدی یزید را بهتر بشناسیم:
وقتی که در شام مسأله ولایت عهدی عنوان بود، عده‌ای از بزرگان کوفه در شام به سر می‌بردند، «هانی بن عروه‌ی مرادی» که در رأس قبیله‌ی خود بود، در مسجد دمشق گفت:
«تعجب است که معاویه می‌خواهد ما را برای بیعت با یزید معلوم الحال مجبور کند؛ به خدا چنین چیزی ممکن نیست.»
غلامی که گزارش گفتار «هانی» را به معاویه رسانید از طرف او مأموریت یافت که بیاید از قول خودش «هانی» را نصیحت کند و بگوید حرف تو به گوش معاویه رسیده، الآن زمان ابوبکر و عمر نیست. بنی‌امیه مردمی

هستند که در کارها، جری و پیشدستند. هانی در جواب او گفت: حرف‌های معاویه را خوب رساندی، و بالاخره معاویه پس از چند روز هانی و هوادارانش را احضار کرد و از آنها مصرا خواست که هر حاجتی دارند برآورده کند، و چنین کرد. در پایان خطاب به هانی کرده، گفت: حاجت دیگری داری؟ گفت: یک حاجت و آن اینکه مرا عهده‌دار بیعت گرفتن برای یزید کنی !... وی در عراق برای یزید بیعت می‌گرفت !...
این بیعت شوم و مشؤوم پیوسته مورد انتقاد بوده و افکار آزادی خواهان را بر ضد معاویه تحریک کرده است و حتی آنانی که به اصول اسلام ایمان ندارند، تنها از دید حکمداری و سیاستمداری مسأله را مورد انتقاد قرار داده‌اند. برای نمونه چند گفتار ذیل را به طور پراکنده نقل می‌کنیم:
عبدالله بن یمام سلولی گفت:
فان تأتوا برملة او بهند
نبایعها امیرالمؤمنینا
اذا مامات کسری قام کسری
نعد ثلاثة متنا سقینا
یعنی (از حالا دیگر) اگر «رمله» یا «هند» را هم بیاورید، ما به عنوان امیرالمؤمنین با او بیعت می‌کنیم.
هر گاه کسرایی می‌میرد، کسرایی دیگر به جای او می‌نشیند، ما این سه نفر را به دنبال
(صفحه 125)
یکدیگر می‌شماریم. (10) .
ابوالعلاء شاعر و فیلسوف معره گوید:
تری الایام تفعل کل نکر
فما انا فی العجائب مستزید
الیس قریشکم قتلت حسینا
و کان علی خلافتکم یزید
یعنی: شما می‌بیند روزگار هر کار زشتی را می‌کند. این برای من تعجبی افزون نمی‌کند. آیا قریش شما حسین را نکشت و یزید خلیفه‌ی شما نشد؟
عقاد می‌نویسد: «بیعت یزید، بیعت مستقر و پابرجایی نبود، این بیعت، «کودکی» بود مولود دسیسه و بار آمده‌ی در گهواره‌ی تملق». حتی خود معاویه هم صلاح نمی‌دید سخنی درباره‌ی آن بگوید، تا یکی از درباریان برای نفع شخصی، او را به این کار واداشت. به هر حال، این بیعت بیش از هر چیز مردم را افسرده و مضطرب ساخت و عقده‌های فراوانی در روحیه‌ها ایجاد کرد. این ناراحتی و اضطراب در زمان معاویه چندان بروز نکرد؛ ولی پس از او ملاحظه می‌کنیم که اوضاع از چه قرار می‌شود و سرنوشت یزید به کجا می‌انجامد. «عبدالله بن حنظله» می‌گفت:

«به خدا سوگند بر یزید برنشوریدیم مگر وقتی که بیم می‌رفت از آسمان بر ما سنگ بارد. مردی که با دختر و خواهر خود بیامیزد و باده نوشد و نماز نخواند، خدا گواه است چنین مردی را اگر هیچ کس با من همداستان نبود، در پی چاره‌اش می‌افتادم تا از عهده‌ی امتحان خدا نسبت به او برآیم.
و بقول عقاد:
«اگر سخن مورخین در جایی اختلاف داشته باشد؛ لیکن در اینکه یزید را شیفتگی باده در سر و دلباختگی هوسرانی در دل و سست گیری گناهان بزرگ در نهاد بود. سخن همه یکی است.»
... حکومت بیست ساله‌ی معاویه، دوران طلایی بنی‌امیه محسوب می‌شود. این دوران به همان اندازه که برای دولتیان پسندیده بود. مردم و مخصوصا شیعیان را در سختی و فشار قرار داد، او تلاش‌های چندین ساله‌ی خویش و حزب اموی را که پس از
(صفحه 126)
مرگ رسول خدا صلی الله علیه و آله بشدت شروع شده بود، به ثمر رسانید و رؤیای دل انگیز ابوسفیان را تحقق بخشید؛ ولی باید دانست او با همه‌ی ترکتازی‌ها و دیکتاتوری‌ها با افراد رشیدی از امت روبرو می‌شد که جام گوارای سلطنت را به کامش بسیار تلخ می‌کرد.
و ما در فصل کوتاه آینده مجملی از این برخوردها را از نظر می‌گذرانیم.
(صفحه 127)
(1) وی نیز همان روز که علی (ع) ضربت خورد، از طرف خوارج مضروب شد؛ ولی زخمی که بر او وارد آمد کاری نبود و پس از چندی بهبودی یافت.
(2) تاریخ یعقوبی، ص 168.
(3) تاریخ می‌گوید که فرمانروایان فارس معادل همین ارقام را برای خود برمی‌داشتند.
(4) مطالب مربوط به صلح از کتاب (بامداد روشن) استفاده شده است.
(5) الغدیر، ص 160.
(6) ابن ابی‌الحدید، 6: 4. کامل بن اثیر، 177: 3.
(7) در فصل آینده راجع به نظر امام حسین (ع) درباره‌ی صلح امام حسن (ع) سخن می‌گوییم.
(8) کامل ابن اثیر، ج 3، ص 197.
(9) داستان کامل بیعت یزد، کتاب نفیس «الغدیر»، ج 10، صص 257 - 256. ما در فصل دهم در این زمینه مفصلتر صحبت می‌کنیم.
(10) عثمان، معاویه، یزید.

روحیه‌ی امت و مبارزات پراکنده
در فصل گذشته تابلوی کوچکی از حکومت بیست ساله‌ی معاویه، جلوی چشم ما قرار گرفت. این تابلوی ناقص، تنها خطوط اصلی استبداد و دیکتاتوری، سیاست بازی و حیله‌گری او را ترسیم کرد. گفتیم که سواد جمعیت در زمان او، و مخصوصا پس از شهادت امام حسن علیه‌السلام، به ضعف گرایید و امت دچار خفقان و نومیدی شد.
یأس و نا امیدی توده‌ی افراد با هدف و با ایمان و روشن بینان آزاده‌ای را که در گوشه و کنار مملکت بودند، بسختی ناراحت می‌کرد و این عده، بطور پراکنده در فکر مبارزه و تبلیغات مخالف می‌افتادند. این مبارزات پراکنده، معاویه را جری‌تر می‌کرد و با استفاده‌ی از خود باختگی جامعه، مخالفین را که متشکل نبوده و هسته‌ی مرکزی و تشکیلاتی نداشتند، بشدت می‌کوبید.
این مبارزات،، از اوان خلافت بلا منازع او که پس از صلح امام حسن علیه‌السلام پا برجا شد، شروع شد و همچنان تا پایان زندگی او ادامه داشت. و اکنون چند نمونه از روحیات مردم دوران او را برمی‌شماریم:
- وقتی معاویه در کوفه می‌خواست از مردم بیعت گیرد، هر که وارد می‌شد، می‌گفت: «من کراهت دارم با تو بیعت کنم.» معاویه می‌گفت: «خدا در آنچه شما نمی‌پسندید خیر زیادی قرار داده است.» و پس از آنکه بیعت تمام شد «قیس بن
(صفحه 128)
سعد بن عباده» که از بزرگان قوم بود گفت:
«مردم شما شر را به جای خیر برگزیدید و عزت خود را به ذلت و ایمان را به کفر تبدیل کردید. بعد از ولایت امیرالمومنین که آقای مسلمین و پسر عم رسول خدا صلی الله علیه و آله بود فرزند آزاد شده‌ی پیغمبر صلی الله علیه و آله، سرپرست شما شد. خدا شما را به زمین برد و از خود براند چگونه جهالتی کردید؟»
- وقتی وجوه مردم پیش معاویه نشسته بودند، «احنف بن قیس» هم حاضر بود، مردی از اهل شام آمد و خطبه‌ای خواند و علی علیه‌السلام را سب کرد.
احنف گفت: «معاویه! اگر این شخص می‌دانست تو از دشنام به رسولان خدا هم خوشنود می‌شوی، آنان را نیز دشنام می‌داد، از خدا بترس و دست از علی علیه‌السلام بردار.»
معاویه گفت: «احنف! چشم بر خار نهادی و بی‌رویه سخن گفتی، باید به

منبر بروی و علی علیه‌السلام را سب کنی.»
وی گفت: «اگر به منبر بروم به انصاف سخن می‌گویم.»
گفت: «چه میکنی؟»
احنف گفت: «می‌روم حمد و ثنای الهی را به جا می‌آورم و بر پیغمبر صلی الله علیه و آله او درود می‌فرستم و می‌گویم: مردم! معاویه به من امر کرده که علی علیه‌السلام را لعنت کنم، آگاه باشید علی علیه‌السلام و معاویه با هم اختلاف کردند و با هم جنگیدند و یکدیگر را یاغی خواندند. خدایا آن که بر دیگری ظلم کرده و دار و دسته‌ای که به دیگران ستم کرده، لعنت کن.» معاویه گفت: «معذورت داشتم.»
- در سفری که معاویه به حج می‌رفت یکی از زن‌های با شخصیت را به نام «دارمیه کنانی» احضار کرد و بدو گفت می‌دانی چرا احضارت کردم؟ می‌خواهم بپرسم چرا علی علیه‌السلام را دوست و مرا دشمن داری؟
- معذورم دار.
- نمی‌شود.
- علی علیه‌السلام را از آن رو که نسبت به رعیت عادل بود و دارایی را بالسویه تقسیم
(صفحه 129)
می‌کرد و دوستدار بیچارگان بود دوست دارم و تو را بدان جهت که با آن کسی که لایق‌تر از تو بود، به جنگ پرداختی و شق عصای مسلمین کردی و از روی ظلم و هوا و هوس قضاوت کردی، دشمن دارم.
- لذا شکمت باد کرده! (دارمیه شکمش بزرگ بود)
- این ضرب المثل درباره‌ی مادر تو هند است.
- علی علیه‌السلام را چگونه یافتی؟
- این پادشاهی‌ای که تو را فریفت و این نعمت که تو را مشغول داشت، او را نفریفت و مشغول نکرد.
- گفتار او را شنیده‌ای؟
- آری. دلها را جلا می‌داد.
- راست گفتی، حاجتی داری؟
- صد شتر سرخ مو می‌خواهم.
- «فتی و لا کمالک» (1) ، می‌خواهی با آن چه کنی؟
- کودکان را با شیر آنها غذا می‌دهم و بزرگان را بدان زنده نگه می‌دارم. با آن کسب مکارم می‌کنم و بین خانواده‌ها صلح می‌دهم.
معاویه درخواستی او را داد و گفت:
- اگر علی علیه‌السلام زنده بود به تو هیچ نمی‌داد.
- آری حتی یک مو از اموال مسلمان‌ها به کسی نمی‌داد.
از این داستان، عمق مبارزات پراکنده و روحیه‌ی حاد طرفداران علی

علیه‌السلام و مخالفین معاویه و همچنین شجاعت و صلابت زن و مرد آنها معلوم می‌شود.
- «حجر بن عدی» از مبارزین سر سخت و فداکار و دشمن معروف معاویه بود. وی که در عراق به سر می‌برد، روزی به زیاد اعتراض تندی کرد و او طبق دستور معاویه، وی را با یازده تن دیگر از کوفه به شام فرستاد، به شام نرسیده چند مأمور از
(صفحه 130)
طرف معاویه جلو آنها آمده و او را تکلیف به سب علی علیه‌السلام کردند. او که امتناع کرد با 5 تن دیگر کشته شدند و شش تن، رهایی یافتند.
خبر مرگ حجر، انقلابی به وجود آورد و افکار را تکان داد. عایشه در این زمینه گفت:
«به خدا حجر برای عرب عزت و سربلندی و دانایی بود.»
فرماندار خراسان که «ربیع بن زیاد» نام داشت بعد از نماز به منبر رفت و گفت:
«در اسلام حادثه‌ای رخ داده که بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله، نظیر آن سابقه نداشته است. خبر رسیده که معاویه، حجر و یاران او را کشته. اگر مسلمین غیرت دارند باید به راه افتند و جنبش کنند.» (2) .
چنانکه در فصل گذشته خواندیم، بعد از شهادت امام مجتبی علیه‌السلام، کار سختگیری بیشتر شد و معاویه مبارزه را بر محور نام علی علیه‌السلام و دوستان او شروع کرد و طبعا شیعیان هم بر همین محور با او به مبارزه می‌پرداختند. اینکه معاویه لبه‌ی تیز تبلیغات خود را متوجه علی علیه‌السلام کرد، از یک عقده‌ی روحی شدید حکایت دارد. این عقده معلول ضرباتی است که از قاطعیت فراموش ناشدنی علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام، بر روح معاویه وارد آمد و تا آخر عمر فراموش نکرد.
علاوه، دشمنی سابقه‌دار خانوادگی که با خاندان بنی‌هاشم داشت، در اینجا بروز کرد و در هر صورت، وی بدین ترتیب مسیر مبارزه را در افکار عوض کرد و لذا دیده می‌شود که در مبارزات پراکنده‌ی مردم بیشتر مسأله رسم علی علیه‌السلام و فضایل علی علیه‌السلام مطرح است و کمتر از خراب کاری‌ها و فساد و تباهی دستگاه حاکمه سخن می‌گویند.
البته روشن بینان و مردمان فهمیده از قبیل «حجر بن عدی» علاوه بر دفاع از شخص علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام، ایده‌ی او را نیز فراموش نکرده بودند و از آن نیز دفاع می‌کردند. حجر که همیشه در کوفه با مغیره دعوا داشت، یک روز پای منبر مغیره
(صفحه 131)
گفت به جای بدگویی از علی علیه‌السلام با مردم به عدالت رفتار کن و حقوق وا پس مانده‌ی مردم را بده. (3) .

آنچه گذشت مربوط به روحیه‌ی مردم مبارز طرفدار علی علیه‌السلام و مبارزات پراکنده‌ی آنان بود و اینک برای آنکه به روحیه‌ی دیگران نیز آشنا شویم خوبست به دو داستان ذیل توجه کنیم:
- «معاویه در سفر مکه به سعد بن ابی‌وقاص بطور سری گفت: چرا علی را لعنت نمی‌کنی؟ سعد سخت برآشفت و به او گفت: مرا به پنهانی نشانده‌ای و علی را سلب می‌کنی؟ اگر من یکی از خصال علی علیه‌السلام را داشتم، بهتر از هر چیزی بود که آفتاب بر آن سایه می‌افکند. من دیگر در این خانه نمی‌آیم... وی خشمگین و ناراحت، معاویه را ترک گفت.» (4) .
- «مطرف پسر مغیرة بن شعبه می‌گوید: یک شب پدرم اندوهناک به خانه آمد و شام نخورد. به او گفتم:
-: چرا چنینی؟
-: از پیش کافرترین و خبیث‌ترین مردم آمده‌ام.
-: چه شده؟
-: در خلوت به معاویه گفتم: سنت زیاد شده، خوبست به بنی‌هاشم - که اکنون دیگر چیزی ندارند که از آنها بترسی - احسان وصله‌ی رحم کنی. این، برای تو می‌ماند. معاویه به من گفت:
هیهات! چه ذکر خیری می‌ماند؟ ابوبکر و عمر چقدر فعالیت کردند؟ اینک کسی اسم آنها را می‌برد؟ ولی هر روز پنج مرتبه برای پسر «ابی‌کبشه» فریاد می‌زنند: «اشهد ان محمدا رسول الله صلی الله علیه و آله.»! (5) .
(صفحه 132)
آماری که جنایات معاویه را از نظر کشتار عمومی نشان می‌دهد، حاکی از آن است که امت ستم کشیده‌ای که با خودکامگی‌ها و اقدامات ضد اسلامی معاویه مخالف بودند؛ در دوران سیاه حکومت او ساکت نبودند. وگرنه، این همه در گوشه و کنار مملکت، مردم، کشته نمی‌شدند. یک دقت نشان می‌دهد که روحیه‌ی عمومی مردم، از دستگاه اموی ناراضی بوده، ولی همان گونه که در همه ادوار چنین بوده، تنها یک عده، شهامت آن را پیدا می‌کردند که نارضایتی عمومی را مجسم کنند و در این راه جان دهند. ولی روحیه‌ی مردم در مسأله ولایت عهدی یزید، بیشتر ظاهر و مبارزات آنان، تشکل یافته‌تر شد. و همان گونه که اشاره شد علت این بود که در این مسأله علاوه بر مخالفین اصولی و با هدف، عده‌ی دیگری هم که خود طمع خلافت در سر داشتند به مخالفت برخاستند. این مخالفت‌ها به طوری که خواندیم علنی و احیانا حاد و تند بوده؛ ولی معاویه با استفاده از روح عمومی اجتماعات، با تهدید و تطمیع، مطلب را تمام کرد. عده‌ای ساکت شدند و دیگران هم به صف موافقین پیوستند.
این بود فشرده‌ای از سیمای نیم قرن پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله. اکنون لازم است چهره‌ی سیاسی امام در قبال اوضاع نیم قرن گذشته

تماشا کنیم و اصطکاک اجتناب ناپذیر او را با حصول نیم قرن انحراف و ظلم از نظر بگذرانیم.
(صفحه 133)
(1) مثل معرفی است و در مورد اشخاص جوانمرد و بلند نظر. یعنی فلانی جوانمرد است ولی نه مانند مالک. (مالک بن نویره که ضرب المثل جوانمردی بود).
(2) الامام علی (ع)، ج 4، ص 828.
(3) همان منابع.
(4) الامام علی (ع)، ج 4، ص 810.
(5) الامام علی، ص 779.

امام، در صحنه‌های سیاسی

اکنون که سیمای سیاسی نیم قرن پس از مرگ رسول خدا صلی الله علیه و آله را تماشا کردیم، لازم است چهره‌ی امام حسین (ع) و نقش سیاسی او را طی نیم قرن گذشته و مخصوصا پس از شهادت امام علی علیه‌السلام بالاخص پس از مرگ امام حسن علیه‌السلام ملاحظه کنیم. ما با توجه به سوابق سیاسی امام، هم موقعیت و درک سیاسی او را در این صحنه‌های پرماجرا دریافت می‌کنیم و هم از استقامت رأی و سعه‌ی صدر و مشی اصولی و بدون انحراف او مطلع می‌شویم.

>پیغمبر در کودکی از حسنین بیعت گرفت
>موضوع امام در مورد صلح
>پس از برادر
>امام حسین و ولایت عهدی یزید
>مخالفت شخصیت‌های اسلام با ولیعهدی یزید
>امام پس از مرگ معاویه

پیغمبر در کودکی از حسنین بیعت گرفت
معنی بیعت با یک کودک 8 - 7 ساله، تلقین شخصیت اجتماعی و سیاسی، به رسمیت شناختن فکر و ایده‌ی اوست. بدین ترتیب، امام حسین از اوان کودکی وارد مسایل سیاسی - اجتماعی شد و با استعداد ذاتی و هوش سرشاری که داشت در مسایل، اظهار نظر می‌کرد. وی ده ساله بود که در مسجد با عمر به گفتگو پرداخت و به گفته‌ی او اعتراض کرد؛ وقتی عمر خود را «اولی بالمؤمنین» خواند، فریاد زد: «از منبر جدم پایین بیا و بر منبر جد خودت برو.» (1) .
این گفتگو نشانه‌ی قدرت روحی و شخصیت امام در سنین کودکی است و (صفحه 134)
پیداست کودکی این چنین، در بزرگی وزنه‌ی سیاسی خواهد یافت؛ مخصوصا آنکه پدر، او و برادرش را مأموریت‌های سیاسی می‌داد تا در این مرحله ورزیده‌تر شوند: وقتی ابوذر، به ربذه تبعید می‌شد، از طرف پدر مأموریت یافت که به اتفاق برادر بزرگش، امام حسن علیه‌السلام به مشایعت او روند. این مشایعت و تجلیل از یک مرد انقلابی مخالف حکومت، چهره‌ی مخالف او را در برابر عثمان نشان می‌دهد و گفتار متین و پرمایه‌ی او که در فصل سوم این کتاب گذشت، نمودار تایید همه جانبه‌ی مبارزات ابوذر، بر ضد حکومت وقت است. همان گونه که در فصل ششم گذشت، امام علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام در زمان عثمان، واسطه بین حکومت و امت بود؛ ولی ناگفته روشن است که وی با اجحاف کاری‌ها و کارهای خلاف اسلام، موافق نبود و در عین حال در قضیه‌ی قتل عثمان، حسنین علیهماالسلام را برای دفع شورشیان به در خانه‌ی او فرستاد. امام حسین علیه‌السلام در این صحنه، طغیان یک امت ستم کشیده و زجر دیده را بر ضد فساد و قوم و خویش بازی و خاصه خرجی مشاهده کرد و از نزدیک مشاهده فرمود که یک امت عاصی، چگونه سر از پا نشناخته و بدون توجه به نصایح و اندرزهای ملایم، کار خود را می‌کند.
بدین ترتیب اگر حسنین علیهماالسلام نتوانستند جلوی قتل عثمان را بگیرند، ولی روحیه‌ی متلاطم و غیر قابل کنترل مردم را در برابر خلافکاری‌های حکومت، مشاهده کردند و این صحنه‌ها برای کسی که فردا باید در شؤون مردم دخالت کند، لازم و ضروری است.
او به طوری که گذشت، در جبهه‌های جنگی داخلی، با پدر و برادر بزرگش شرکت داشت و از نزدیک به گفتار و کردار مخالفین پدرش واقف شد. او برای خاموش کردن آتش‌هایی که جاه طلبی‌های طلحه و زبیر و کینه‌های

خانوادگی و دیرینه و دشمنی‌های دینی و قبیلگی معاویه و نادانیها و تعصبات خوارج، روشن کرده بود، صمیمانه با پدر و برادر همکاری کرد و ریشه‌های جان او در این صحنه‌ها با دشمنی مظاهر ناپاک و افکار آلوده‌ی محیط آمیخته شد.
در خطبه‌ای که وی خطاب به مردم کوفه، هنگام اعزام قوا به شام ایراد کرد، او
(صفحه 135)
را در چهره‌ی یک رهبر انقلابی جنگی که در عین صلابت و تصمیم راسخ، از متانت و درایت کافی هم برخوردار است، مشاهده کردیم و اینها همه می‌رساند که امام حسین علیه‌السلام تحت تربیت مستقیم پدر، مردی ورزیده و فهمیده، مصمم و محکم، دانا و توانا شد که لیاقت داشت روزی عهده‌دار زمامداری مسلمین شود. امام علیه‌السلام پس از مرگ پدر با برادر همکاری نزدیک داشت و برخلاف آنچه پاره‌ای از نویسندگان می‌گویند با رأی برادر در مسأله صلح، مخالف نبود و از تعریف‌های فراوانی که وی درباره‌ی برادر بزرگش امام حسن علیه‌السلام می‌فرمود، با توجه به صداقت و ایمانی که در گفته‌های ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام، همه جا نمودار است، رأی او در این زمینه استنباط می‌شود.
(1) تاریخ الحسین، صص 24 - 25.

موضوع امام در مورد صلح

باید دانست همان گونه که برادرش از در مسالمت با معاویه درآمد و در عین حال شخصیت ارزنده‌ی سیاسی خویش را به عنوان مرد شماره‌ی یک مخالف حکومت حفظ کرد و از این رو بالاخره با دسیسه‌ی معاویه مسموم شد، امام حسین علیه‌السلام نیز به عنوان معاون و طرفدار حسن علیه‌السلام همان موضع سیاسی را گرفته بود و همین موضع را تا پایان عمر معاویه حفظ کرد. از مرگ امام حسن علیه‌السلام تا مرگ معاویه، بیش از ده سال طول کشید و اگر امام حسین علیه‌السلام، آن گونه که بسیاری تصور می‌کنند مرد حاد بی‌نقشه‌ای بود که با صلح مسالمت آمیز برادرش روی خوشی نداشت، در برابر پافشاری‌ها و اصرارهای زیاد دوستان و طرفدارانش قیام می‌کرد.

کشتارهای دسته جمعی و قلع و قمع شیعیان، سب علنی به علی علیه‌السلام، اسراف و تبذیر بیت المال، در مدت 10 سال بعد از شهادت امام حسن علیه‌السلام نه تنها کم نشد، بلکه به طوری که دیدیم، بطور سرسام آوری افزایش یافت. اگر او یک انقلابی بی‌نقشه بود و با نقشه‌ی صحیح برادر بزرگش مخالف بود، پس از مرگ او به یک شورش زودرس دست می‌زد و همان گونه که خودش در خطبه جنگ می‌فرمود: مردم را ناراحت می‌کرد و خودش را نیز به کشتن می‌داد.

(صفحه 136)

باید بدانیم که شهامت، تنها قیام و انقلاب، آن هم بدون نقشه صحیح و درک کامل زمان نیست، بلکه کسی هم که با دریافت روح زمان و حفظ مصلحت مسلمین، مصلحت در صلح بیند و چوب ملامت دوست و دشمن خورد، گذشت و فداکاری بیشتر کرده است؛ زیرا برای جلب رضای مردم سطحی، قدمی بر خلاف رضای خدا و مصلحت مسلمین برنداشته است.

النهایه - گاهی مثل حسن علیه‌السلام - عمر او در همین دوران به پایان می‌رسد و اعتراض و ملامت در طول درون باقی می‌ماند؛ ولی گاهی فاجعه‌ای مثل کربلا اتفاق می‌افتد و آن چنان در افکار تأثیر عمیق می‌گذارد که گذشته‌ها فراموش می‌شود و در نظر سطحی و ابتدایی دو چهره مختلف و متضاد در نظرها جلوه می‌کند. یکی چهره‌ی صلح و آرامش و دیگری طغیان و انقلاب.

این نکته دقیقی است که اگر بدان توجه کنیم، از بسیاری از اشتباهات در قضاوت‌های تاریخی جلوگیری خواهد شد.

در هر صورت، امام حسین علیه‌السلام در زمان برادرش همان رویه‌ی

سیاسی امام حسن علیه‌السلام را داشت. بعضی خواسته‌اند امام را همیشه یک مرد انقلابی خشن جلوه دهند که به هیچ وجه قابل انعطاف نیست. اینان گفته‌اند: امام در جریان صلح به برادرش گفت: «تو را به خدا این کار را مکن معاویه را تصدیق و پدرت را در قبر تکذیب مکن.»
امام حسن علیه‌السلام به او گفت: «خاموش باش که من از تو مطلع‌ترم» و پاره‌ای افزوده‌اند که؛ امام حسن علیه‌السلام گفت: «به خدا من هیچ کاری را اقدام نکردم مگر آنکه تو مخالفت کردی، دلم می‌خواهد تو را در خانه‌ای محبوس سازم و در آن را گل بگیرم»، حسین علیه‌السلام که دید او خشمگین است گفت: «تو بزرگتری و به جای پدر منی هر کار می‌خواهی بکن.» (1) .
پاره‌ای از نویسندگان معاصر هم همین مطالب را تکرار کرده و به عنوان شاهد شجاعت و استقامت امام حسین علیه‌السلام ذکر کرده‌اند.
(صفحه 137)
با توجه به سوابق روحی و تربیتی و درک مناسبات خانوادگی پیغمبر صلی الله علیه و آله و آنچه در فصل هشتم راجع به شخصیت و روحیه‌ی امام حسن علیه‌السلام گذشت، نادرستی این مطالب واضح می‌شود؛ زیرا به اقرار همه‌ی مورخین، حسنین علیهماالسلام از تربیت مشترک واحدی برخوردار بوده و بنابراین در روحیات و اخلاقیات، بطور یکنواخت بارآمده‌اند. علاوه بر این مسأله، شواهد قاطعی در دست است که امام حسین علیه‌السلام برادر بزرگترش را به عنوان یک رهبر واجب الاطاعه‌ی اسلامی می‌نگریسته و او را از رأی استوار و صحیح برخوردار می‌دانسته است.
وی پس از مرگ برادر، خطاب بدو چنین گفت:
«ابا محمد! خدایت رحمت کناد. تو حق را در جای خود آن گونه که باید می‌دیدی و به هنگامی که باطل جاده می‌کوبید، تو با رویه‌ی نیک و پسندیده و مراعات تقوی، خدا را برتری می‌دادی و کارهای بزرگ دنیا را با چشمی که آنها را اندک و کوچک می‌دید، می‌نگریستی و با دست پاک خود بر آنها دست می‌کشیدی. حدت و نشاط دشمن را با مؤونه‌ای بسیار سهل و آسان از بین می‌بردی... و چرا چنین نباشد در حالی که تو فرزند دودمان نبوت و شیر خورده از پستان حکمتی...فالی روح و ریحان و جنة نعیم...»
وی هنگام عزیمت به کربلا به جابر فرمود: برادرم حسن علیه‌السلام به امر خدا و رسول کارکرد؛ من نیز به امر خدا و رسول صلی الله علیه و آله کار می‌کنم.
به «مسیب بن نجبه فزاری»، که پس از مرگ حسن علیه‌السلام با عده‌ای به حضور او آمدند و پیشنهاد خلع معاویه را دادند، فرمود:
«خدا اجر برادرم را بر نیتی که داشت به نیکی داد. او سلامت و خودداری و

جلوگیری از خونریزی را دوست داشت.»
و خلاصه؛ ما اگر حسین علیه‌السلام را یک متفکر روشن بین انقلابی بشناسیم و اوضاع آن روز را پیش خود مجسم کنیم، هیچ گاه او را در موضع مخالف با شیوه‌ی برادر نخواهیم دید و کسانی که چهره‌ی امام را این چنین ترسیم نموده‌اند، ندانسته وی را تنقیص کرده‌اند.
(صفحه 138)
(1) اسدالغابة، ج 2، ص - ابن‌عساکر، ج 3، ص 222.

پس از برادر
تا اینجا مجملا وضع سیاسی امام حسین علیه‌السلام را تا پیش از مرگ حسن علیه‌السلام، از نظر گذراندیم و دانستیم که وی در زمان پدر و برادر، یکی از وزنه‌های گران میدان سیاست بوده است. اکنون وضع او را پس از مرگ برادر از نظر می‌گذرانیم.
وی پس از شهادت امام مجتبی علیه‌السلام، حامل رسالت تاریخی عظیمی بود. علاوه بر آنچه شیعیان راجع به امامت آن حضرت قایلند و او را پس از امام مجتبی علیه‌السلام، امام مفترض الطاعه و منصوب از طرف خدا می‌دانند، از دید سیاسی - اجتماعی، وظیفه عظیم رهبری جامعه‌ی اسلامی و به انجام رسانیدن ایده‌های الهی پیامبر و علی و حسن علیهم‌السلام و مبارزه با انحراف همه جانبه‌ی شؤون اجتماعی به عهده او گذاشته شد.
او پس از مرگ امام حسن علیه‌السلام، نامه‌های فراوانی دریافت کرد که شیعیان، او را دعوت به انقلاب و طغیان می‌کردند. او که می‌بایست در ابتدا به سوی خود دعوت کند، به قول شیخ مفید، به ملاحظه صلحی که بین او و معاویه برقرار شده و ملتزم به آن بود، به سوی خود دعوت نفرمود و از پذیرش دعوت مردم نیز امتناع کرد و تذکر داد که با معاویه پیمانی دارد که نمی‌تواند آن را بشکند؛ ولی باید دانست که معاویه تمام مواد صلحنامه را نقض کرده و به هیچ کدام عمل نکرده بود، بنابراین مطمئنا اگر امام اوضاع را مساعد می‌دید پیمان شکنی معاویه را مطرح می‌کرد و بدین عنوان بر ضد او قیام می‌فرمود.
بدین ترتیب چنین به نظر می‌رسد که نه تنها مسأله پیمان و احترام به عهد برادر بزرگش، امام حسن علیه‌السلام مانع از قیام او بوده، بلکه صلاح اسلام و مسلمین را در آن می‌دید که در آن دوران دست به انقلاب نزند.
وی، به طوری که گذشت، با آنکه دست به قیام نزد، ولی شخصیت خود را به عنوان مخالف حفظ کرد در عین اطمینانی که معاویه به او داشت، با این حال از او وحشت داشت و همیشه مواظب خطرات احتمالی بود:
- در سفری که معاویه به مدینه رفت، از صاحب منصبان مدینه فراوان شنید که دل مردم با حسین علیه‌السلام است؛ معاویه ترسید که روزی امام علیه‌السلام بر او بشورد پس به
(صفحه 139)
مروان گفت:
- به نظر تو با حسین علیه‌السلام چه کنم؟
- صلاح است او را با خود به شام ببری و امید مردم کوفه را از او ببری!

- می‌خواهی خودت را خلاص و مرا مبتلا سازی. (1) .
- پس از قتل فجیع حجر بن عدی، عده‌ای از متشخصین کوفه به حضور امام علیه‌السلام رسیدند و پیشنهادهایی مبنی بر قیام و انقلاب داشتند. مروان که احساس خطر کرد، جریان را به معاویه گزارش کرد.
وی در جواب نوشت:
«متعرض او مشو، ما نمی‌خواهیم تا او وفادار به بیعت ماست و با ما در سلطنت به نزاع برنخاسته، معترض او شویم تا به تو رو نشان نداده به روی او نیاور.»
و طی نامه‌ای به امام علیه‌السلام چنین نوشت:
«... از تو به من چیزهایی رسیده که اگر راست باشد، به گمانم از آن صرف نظر کرده‌ای و اگر دروغ است که تو از همه مردم از این مسایل بر کنار تری! به عهد خدا وفا کن و از شق عصای امت بپرهیز! تو مردم را بلوای آنان را دیده‌ای به مصلحت خودت و دینت و امت محمد نظر کن و نابخردان و نادانان تو را به خواری نیندازند.»
امام در جواب نوشت:
«نامه‌ی تو رسید. نوشته بودی چیزهایی درباره‌ی من به تو رسیده که میل نداشته‌ای و در خور من نبوده است. اینها که به تو گزارش کرده‌اند، چاپلوسی کرده و دروغ گفته‌اند. من قصد جنگ و مخالفت با تو را نداشته‌ام و به خدا از این که قیام را ترک کرده و تو و دوستان ملحد تو را که در حزب ستمگران و دوست شیاطینند معذور داشته‌ام، از خدا می‌ترسم. آیا تو نیستی که حجر بن عدی و یاران نمازگزار و عبادتکار او را کشتی؟ اینها مردمی بودند که بدعت‌ها را بد شمردند و امر به معروف و نهی از منکر کردند و در راه خدا از ملامت ملامت کنان نترسیدند. تو اینان را پس از عهد و پیمان‌های محکم و غلاظ و شداد از سر ظلم و دشمنی کشتی و بر خدا جری شدی و عهد او را سبک شمردی. آیا تو نیستی که «عمرو بن حمق» یار رسول خدا صلی الله علیه و آله و بنده‌ی صالح خدا را، مردی که عبادت او را فرسوده و تنش را لاغر و رنگش را زرد کرده بود،
(صفحه 140)
پس از آن که با او آن چنان عهدی کردی که اگر با آهوان تیز پای چنین عهدی کرده بودی، از کوه به زیر می‌آمدند، کشتی؟ آیا تو نیستی که «زیاد بن سمیه» که به رختخواب برده‌ی ثقفی متولد شده بود، برادر خویش خواندی و خیال کردی او پسر پدر توست! و آن گاه او را بر اهل اسلام مسلط ساختی که آنها را بکشد و دست و پایشان را ببرد و چشمان ایشان را به در آورد و آنان را به شاخه‌های درخت خرما در آویزد! گویی تو از این امت نیستی و این امت به تو ربطی ندارند. آیا تو به کشتن «حضرمی» (2) که «زیاد» برای تو نوشته بود او بر دین علی علیه‌السلام است، دست

نزدی؟ و به زیاد ننوشتی که هر که بر دین علی علیه‌السلام است، او را بکش. او هم آنان را کشت و مثله کرد.؟... در حالی که دین علی علیه‌السلام همان دین پیغمبر صلی الله علیه و آله است. پیغمبری که تو را در این مقام نشانده است! اگر پیغمبر صلی الله علیه و آله نبود، شرف تو و شرف پدران تو همان بود که به مسافرت ییلاق و قشلاق روید! نوشته بودی به خودت و دینت و امت محمد صلی الله علیه و آله نظر کن و از شق عصای مسلمین و اینکه آنان را به فتنه در افکنی، بپرهیز. من فتنه‌ای بر این امت از این بالاتر ندانم که تو سرپرست آنها باشی و من از نظر خودم و دینم و امت محمد صلی الله علیه و آله، چیزی از آن برتر ندانم که با تو به مجاهده برخیزم. اگر این کار کنم به خدا نزدیک شوم و اگر نکنم برای گناهم از خدا آمرزش خواهم و از او درخواست دارم که مرا توفیق دهد که به کارم رشد داشته باشم.»

از مطالعه‌ی گزارش مروان و جواب معاویه و نامه او به حسین علیه‌السلام - که چنین پاسخ تندی در پی داشت - می‌فهمیم که صاحب منصبان دستگاه اموی، از امام علیه‌السلام، وحشت داشته‌اند و خود معاویه نیز چنین بوده است، وی روحیه‌ی مروان را تضعیف نکرده و او را به سیاست صبر و انتظار توصیه کرده و برای جلوگیری از هر گونه پیش آمد احتمالی، به شخص امام نامه نوشته و او را از اقدامات و تحریکات مخالفت آمیز بر حذر داشته است.

و اما امام، در ضمن اینکه صریحا می‌گوید: من قصد جنگ ندارم، به او اعلام می‌کند که اگر می‌توانست با او می‌جنگید و حلا هم که ترک جنگ کرده بسیار ناراحت است و خود را در حکم کسی می‌داند که گناهی کرده و باید از آن

استغفار کند.

اعتراض شدید و همه جانبه‌ی امام به سیاست ظالمانه و ضد اسلامی معاویه، حاکی از آنست که وی مبارزین و انقلابیون و آزادی خواهان را که از اوضاع رنج می‌برده و به طور انفرادی و بدون تشکیلات صحیح به قیام و انقلاب می‌پرداخته‌اند، تأیید و اعمال بی‌رویه‌ی معاویه را بشدت تقبیح می‌کند. قیافه‌ی مصمم و غضب آلوده‌ی امام از خلال سطور نامه پیداست و نمونه‌ای از روابط او و معاویه است و همان گونه که گذشت، برادر بزرگش، حسن علیه‌السلام نیز همین گونه بوده است.

عکس العمل معاویه در برابر این نامه چه بود؟، وی وقتی نامه را خواند گفت:

«در خاطر او کینه‌ای است که بدان دست نتوان یافت.»

یزید پیشنهاد داد که نامه‌ی سختی در جواب او نوشته شود و نسبت به او و

پدرش بدگویی شود. «عبدالله» پسر عمروعاص نیز پس از او همین پیشنهاد را تأیید کرد؛ اما معاویه خندید و گفت:
«من در عیب او چه بگویم؟ من خواستم طی نامه‌ای او را وعده و وعید دهم، دیدم روا نیست... !»
پس از این نامه، معاویه مقرری امام را از بیت المال به مبلغ یک میلیون درهم افزایش داد!
ملاحظه می‌شود که اگر امام آن نامه خشونت آمیز را می‌نویسد، طرف او معاویه هم، سیاستمدار ورزیده و شیطانی است که بدین دستاویزها روابط را به هم نمی‌زند و آتش جنگ را شعله‌ور نمی‌سازد! امام هم بدین امر واقف است و معاویه را نیک می‌شناسد و به روحیه‌ی او به خوبی آشناست و لذا بی‌حساب اقدامی نمی‌کند. ذیلا دو نمونه‌ی دیگر از طرز کار امام علیه‌السلام را در قبال معاویه ملاحظه می‌کنیم:
- در سفری، امام علیه‌السلام و معاویه در مکه با هم دیدار کردند، معاویه که از نامه‌ی امام علیه‌السلام، عقده‌ای در دل داشت، مسأله قتل حجر را پیش کشید و گفت: یا ابا عبدالله! فهمیدی ما با حجر و دوستان او و شیعه پدرت چه کردیم؟
- چه کردید؟
(صفحه 142)
- کشتیم و کفن کردیم و بر آنها نماز خواندیم.
- «این عده با تو دشمنی داشتند؛ ولی اگر ما دوستان تو را بکشیم آنان را کفن نپوشیم و نماز نخوانیم و در گور نکنیم. کارهای ناهنجار تو درباره‌ی علی علیه‌السلام و قیام تو برای کم کردن حیثیت ما در جامعه اسلامی و معترض شدن به عیوب بنی‌هاشم همگی به ما رسیده است. وقتی که تو این کارها را می‌کنی به وجدان خود مراجعه کن و ببین چه قضاوت می‌کند؟ به سود تو است یا به زیان تو؟ معاویه! جز از کمان خویش تیر مزن و جز بر هدف خود تیر رها مکن!...»
- در سال 54 که خراج یمن را از راه مدینه به شام می‌بردند، حسین بن علی علیه‌السلام اموال را در مدینه توقیف کرد و به معاویه چنین نوشت:
«از حسین بن علی علیه‌السلام به معاویه: قافله‌ای بر ما گذر کرد که حامل مال و زینت آلات و عنبر و عطر بود تا تو آنها را در خزینه‌های دمشق به امانت گذاری و به اقوامت که تشنه آنند بدهی. من احتیاج داشتم و برداشتم.»
نامه به معاویه رسید، بسیار ناراحت شد؛ ولی باز از سیاست صبر و ملایمت در مورد امام علیه‌السلام پیروی کرد و در جواب به او نوشت:
«نوشتی که دارایی مرا توقیف کردی! ولی نمی‌بایست چنین کنی؛ زیرا حق والی به دارایی مزبور بیشتر بود؛ اگر این دارایی به دست من رسیده بود،

حق تو را نیز می‌دادم. تو در سر، خیال مدارا نداری، چه بهتر که چنین کاری در زمان من باشد که قدر می‌شناسم و از تو در می‌گذرم؛ ولی از آن ترسم که به کسی مبتلا شوی که به تو هیچ مهلت ندهد.» (3) .
بدین ترتیب ملاحظه می‌کنیم که امام علیه‌السلام با استفاده از شخصیت سیاسی - اجتماعی خویش و با وقوف بر روحیه مضطرب معاویه و وحشتی که او از امام علیه‌السلام داشت و در حدود شرایط و مقتضیات و در مواقع خطیر، وظیفه خویش می‌دید که با ایراد سخنرانی و نوشتن نامه و توقیف دارایی و امثال آن، اعتراض شدید خود را به حکومت اعلام کند، بدون اینکه دست به اسلحه برد و به خونریزی پردازد.
وی می‌توانست لشکری گرد هم آرد و به قیام نافرجامی که عواقب سوء آن
(صفحه 143)
قطعا بیشتر از قیام بردارش بود دست زند، ولی او هر گونه اقدام علنی حاد را در این شرایط موجب شکست می‌دانست و متوجه بود که این شکست، روح یأس و نومیدی را بر جامعه اسلامی می‌افکند و عملا با کاردانی‌ها و سیاست بازی‌های معاویه سرنوشت جامعه بدتر از بد خواهد شد.
وی در برابر مردمی که آمادگی روحی نداشتند و با امام حسن علیه‌السلام آن گونه رفتار کرده بودند و با رویه‌های خصمانه و کشتارهای دسته جمعی مرعوب شده و روحیه خود را از دست داده بودند، چاره‌ای جز آن نداشت که موقعیت خود را محکم کند و به عنوان یک قدرت نیرومند مخالف، در تعدیل سیاست حکومت مؤثر باشد و به صورت ملجأ و پناهگاهی برای بیچارگان و ستمکشان و مایه‌ی امیدی برای شیعیان درآید و منتظر فرصت بنشیند تا اوضاع به صورت دیگری درآید و وظیفه دیگری پیش آید. اما به طوری که گذشت، امام در تمام مراحلی که معاویه از حدود اسلامی منحرف می‌شد، با قاطعیت به میدان او می‌آمد و وظیفه خود را انجام می‌داد.
(1) مناقب.
(2) حضرمی یکی از شش نفری که با حجر کشته شدند.
(3) پیش بینی معاویه تحقق یافت و پس از او، یزید، همان گونه که او گفته بود به امام (ع) هیچ مهلت نداد !.

امام حسین و ولایت عهدی یزید
اینک لازم است، عکس العمل او در برابر مسأله ولایت عهدی یزید ملاحظه کنیم (1) پیش از ورود به مسئله ولایت عهدی یزید، چند سطری در معرفی او می‌نگاریم:
«یزید در سال 26 در زمان عثمان متولد شد، مادرش «میسون» نام داشت. وی دارای طبع شعر و فصاحت و بلاغت بود. مادرش که زندگی در کاخ را دوست نداشت، با پسرش به صحرا رفت و بچه در صحرا، به شکار دوستی و تربیت دام خو گرفت؛ ولی چون در خانواده‌ی اشرافی بزرگ می‌شد، این همه موجب مزید هوسرانی او شد؛ لذا شعرا را در انجمن‌های میخواری دعوت می‌کرد و کار شکار و سگ بازی، او را از امور مملکتداری بازمی‌داشت. وی میمونی به نام «ابوخیس» داشت که لباس‌های رنگارنگ به او می‌پوشانید و گاهی بر پشت ماده خر سوارش می‌کرد و در
(صفحه 144)
میدان‌های اسب دوانی می‌آورد. مورخین در اینکه یزید هوسران و باده گسار بود، هیچ اختلاف ندارند. وی در جنگ قسطنطنیه خود را در بین راه به بیماری زد و بعد که شنید لشکریان بی‌آذوقه شده‌اند، این اشعار را خواند:
ما ان ابالی بمالاقت جموعهم
بالفرقدونة من حمی و من موم
اذا اتکأت علی الانماط مرتفقا
بدیر مران عندی ام‌کلثوم
یعنی: من باک ندارم در «فرقدونه» بر سر لشکریان تب و طاعون آید. من بر پشتی‌های نرم در «دیر مران» تکیه می‌دهم و همنشین من «ام‌کلثوم» است. این شعر نیز از اوست:
اقول لصحب ضمت الکأس شملهم
وداعی صبابات الهوی یترنم
خذوا بنصیب من نعیم و لذة
فکل و ان طال الهدی یتصرم
من به همنشینان خود که جام شراب، جمعشان را به هم پیوسته و آن کسی که به کشش‌های هواها مترنم است همی گویم که از نار و نعمت و لذت بهره گیرید که همه - گر چه به طول انجامد - پایان می‌پذیرد.
و در عین حال تعجب از امثال سیوطی و غزالی است که از چنین مرد پلیدی طرفداری کرده‌اند. و «عبدالمغیث بغدادی» نیز کتابی در فضیلت یزید نوشته که «ابن‌جوزی» آن را جواب داده است. «کشیش لا مانیس»

هم کتابی به طرفداری از یزید نوشته است.
باری: معاویه در یک سفر حج به منظور زمینه‌سازی برای ولایت عهدی یزید از مکه به مدینه آمد و پس از مذاکراتی که با عایشه، ابن‌زبیر، ابن‌عمر، ابن ابی‌بکر انجام داد، امام حسین علیه‌السلام و ابن‌عباس را خواست و با آنان در مجلسی به مذاکره پرداخت. وی پس از بیانات مفصل، از ابن‌عباس خواست سخن گوید؛ امام علیه‌السلام اشاره کرد که می‌خواهد سخن بگوید و آنگاه پس از حمد و ثنای الهی و درود بر رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین گفت:
«آنچه درباره کمالات یزید و لیاقت او برای زمامداری امت محمد صلی الله علیه و آله گفتی، فهمیدم! تو می‌خواهی مردم را درباره‌ی یزید به اشتباه اندازی. گویی کسی را از پس
(صفحه 145)
پرده وصف می‌کنی و یا از کسی که غایب است، تعریف می‌کنی! یا خودت علم خاصی داری که از آن خبر می‌دهی! یزید، خود می‌تواند ما را به حدود رأیش رهنمون باشد. برای یزید، همان برنامه را برگزین که خودش برگزیده: با سگها بازی کند و با دختران به کبوتر بازی بپردازد و با خوانندگان بنوازد و انواع لهویات مرتکب شود!... و از این قصد، صرف نظر کن و بیش از این «وزر» این خلق را پیش خدا مبر! به خدا سوگند در جور و ظلم و باطل غوطه‌ور شدی و جام‌ها را پر کردی. حالا دیگر تا مرگ یک چشم به هم زدن بیشتری نداری. هر کاری کنی برای روز قیامت محفوظ خواهد ماند. و در آنجا فرار گاهی نخواهی داشت.»
معاویه بار دیگر با پسران ابوبکر و عمر و زبیر صحبت کرد و پس از سه روز به مسجد آمد و در زمینه بیعت، با مردم سخن گفت.
امام علیه‌السلام برخاست و فرمود: «به خدا کسی را که خودش و پدرش و مادرش از یزید بهتر است، ترک کردی. معاویه گفت: مثل اینکه خودت را می‌گویی؟ امام فرمود: «آری خدایت به صلاح آورد!»
معاویه گفت: حالا به تو می‌گویم: اینکه گفتی: «بهتر از او» البته مادر تو بهتر از مادر اوست. اگر مادر تو یک زن عادی قریش هم بود از زن‌های دیگر قریش بالاتر بود، در حالی که دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و در دین و سابقه برتری داشت و اما پدر تو با پدر او پیش خدا به محاکمه رفتند و خدا به نفع پدر او و بر ضرر پدر تو حکم کرد.!...
امام فرمود: «همین در نادانی تو بس است، نزدیک را دیدی و بر آینده ترجیح دادی!»
معاویه گفت: «و اما اینکه گفتی خودت بهتر از اویی، به خدا یزید برای امت بهتر از توست!»
امام پاسخ داد: «این دیگر تهمت و زور است! یزید شارب الخمر و بازیگر،

بهتر از من است؟ !...»
معاویه گفت: پسر عمویت را دشنام مده اگر نام تو پیش او برده شود به تو دشنام نمی‌دهد.
(صفحه 146)
معاویه آنگاه به مردم رو کرد و گفت:
«مردم ! شما می‌دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت، در حالی که کسی را به خلافت برنگزید. (2) مسلمان‌ها چنین دیدند که ابوبکر را خلیفه کنند. بیعت او بیعت هدایت بود. او به کتاب خدا و سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله عمل کرد و بعد از خود، عمر را برگزید و عمر به هنگام وفات، رأیش این شد که مسأله را در شورای شش نفری قرار دهد و بنابراین ابوبکر کاری کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله نکرده بود و عمر کاری کرد که ابوبکر نکرده بود و همه به نفع مسلمین و برای صلاحدید مسلمان‌ها کار کردند. من هم اینک نظرم این است که به منظور رفع اختلاف بین مسلمین و با دیده‌ی انصافی که مردم را می‌نگرم، برای یزید بیعت گیرم...»
(1) مطالب مربوطه از الغدیر، استفاده شده است.
(2) این گفته که یک بار هم از زبان ابن‌زبیر آمده، به وضوح، با واقعه «غدیر» در تضاد است.

مخالفت شخصیت‌های اسلام با ولیعهدی یزید
... چنانکه گذشت مبارزات علیه ولایت عهدی یزید از طرف تمام شخصیت‌ها و حتی طرفداران بطور علنی جریان داشت؛ ولی فرق است بین مبارزه‌ای که از هدفی عالی برخوردار است و در راه تحقق بخشیدن به آمال انسانی و ملکوتی است، با مبارزه‌ای که شائبه‌ای از خود پرستی، حمیت، حفظ شخصیت و امثال آن داشته باشد و بر پایه‌هایی لرزان استوار بوده و با وعده و وعیدی فروریزد. در بین مخالفین ولایتعهدی یزید به طوری که خواندیم، مروان حکم و سعید بن عثمان بودند که یکی با تهدید و دیگری با تطمیع دست از مخالفت برمی‌دارد و فوری در شمار عمال دستگاه اموی درمی‌آید.
و همچنین ابن‌عمر و ابن‌زبیر بودند که خود، هوای خلافت بر سر داشتند، گیرم که اینها از نظر ایده و هدف بات مروان و امثال آن بسیار تفاوت داشتند؛ ولی اهداف آنها خارج از رنگ و ریا نبود و در مبارزات خود اخلاص نداشتند. بی‌مناسبت نیست برای دریافت ایده‌ی آنها فرازی چند از آنچه در این باره بر زبان رانده‌اند، در اینجا بیاوریم تا خواننده‌ی ارجمند آن را با کلمات امام حسین علیه‌السلام تطبیق کند و فرق مبارزات اصولی و غیر اصولی را بداند.
(صفحه 147)
عبدالله بین زبیر در این زمینه چنین گفت:
«... این خلافت، خاص قریش است که بر اثر سابقه‌های گرانبها و کارهای شایسته و پدران شریف و فرزندان گرامی خویش باید بدان دست یازند.
معاویه! از خدا بپرهیز و با انصاف رفتار کن. این عبدالله بن عباس و ابن عبدالله بن جعفر است که پسر عموهای رسول خدایند و این منم که پسر عمه رسول خدایم. علی علیه‌السلام، حسن علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام را جانشین خود گذاشته که تو می‌دانی اینان کیانند! از خدا بپرهیز و خودت بین ما و خویش حکم کن!»
ابن‌عمر گفت:
«این خلافت بر شیوه‌ی هرقل، قیصر و کسری نیست که پسران از پدران به ارث برند اگر چنین بود، من بعد از پدرم می‌بایست به خلافت برخیزم. به خدا پدرم از آن رو مرا در شورای شش نفری داخل نکرد که مساله شرط و شرط بندی نیست و بلکه خلافت، مال قریش است. البته کسی که برای آن اهلیت دارد و هر کس را که مسلمین بپسندند و متقن‌تر و پسندیده‌تر باشد.» و افزود:

«... اگر مردم به استقامت گراییدند من هم در هر صلاحی که امت محمد وارد آن شدند، وارد خواهم شد.»
عبدالرحمن ابن ابی‌بکر چنین گفت:
«به خدا دوست داریم تو را در جسارتی که راجع به کار یزید مرتکب شده‌ای به خدا واگذاریم. به خدا که یا باید خلافت را در شوری واگذاری و یا آن را به صورت اول برخواهیم گردانید..»
اگر این سخنان را که در عین مخالفت با ولیعهدی یزید، خالی از تعصبات قبیله‌ای نیست، با مطالب اصولی امام حسین علیه‌السلام، مقایسه کنیم، بالعیان می‌بینیم که اغلب اینان، با توجه به جنبه‌های قبیلگی و زدوبندهای گذشته سخن می‌گویند ولی امام حسین علیه‌السلام، در تعقیب هدف اصولی خود سخن می‌گوید و بدین مسایل توجه نمی‌کند و آنگاه که معاویه از او می‌پرسد که خودت را می‌گویی؟ بالصراحة جواب مثبت می‌دهد و هیچگاه برای اظهار حق، از بیراهه نمی‌رود. آنکه خود را به حق، شایسته مقامی می‌داند و آن مقام را نه برای مقام، بلکه برای هدف می‌خواهد، از صراحت باک ندارد؛ ولی روحیه اشخاصی که در پی مقامی هستند و می‌خواهند

روی حس جاه طلبیشان پرده کشند، طوری است که اجبارا مطالب خود را زیر پرده می‌گویند که کسی درباره‌ی آنها گمان خود پرستی نبرد:
برای تکمیل این بحث، لازم است موقف دیگری از امام و سایر مخالفین ولایت عهدی یزید را ملاحظه کنیم و شیوه‌ی سیاسی امام را بهتر دریافت نماییم.
- در سفر دیگری معاویه پس از بیعت شام و عراق به مدینه آمد، چهره‌ای خشونت آمیز و تند گرفت، و با همه شخصیت‌های مدینه به تندی سخن گفت. او بر عایشه در آمد و گفت: «اینان را اگر بیعت نکنند، می‌کشم!» شخصیت‌ها همگی به مکه رفتند. او نیز پس از چندی که در مدینه ماند به مکه آمد و با صله و انعام، چهره‌اش را عوض کرد. شخصیت‌ها به یکدیگر گفتند: فریب نخورید! معاویه از راه دوستی این کار را نمی‌کند! او مقصدی دارد که باید برایش جواب تهیه کرد! و به اتفاق آراء، ابن‌زبیر را به عنوان سخن گوی خویش برگزیدند.
معاویه آنان را احضار کرد و چنین گفت:
- راه و رسم مرا درباره‌ی خود دیدید! یزید، برادر (!) و پسر عموی شماست و میل دارم که او را به نام خلافت جلو اندازید! ولی خودتان به عزل و نصب و تقسیم مال بپردازید و او در این باره با شما به معارضه برنخیزد.
همگی سکوت کردند. معاویه دو مرتبه گفت:

- چرا جواب نمی‌دهید؟ و آنگاه رو به ابن‌زبیر کرد و گفت: سخن بگو، که خطیب آنان تویی!
- ما تو را بین سه کار مخیر می‌سازیم.
- بگو
- یا مثل پیغمبر صلی الله علیه و آله رفتار کن، یا مثل ابوبکر و یا مثل عمر.
- اینها چه کردند؟
- رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات و کسی - جانشین خود نکرد (1) و مردم ابوبکر را
(صفحه 149)
پسندیدند.
- بین شما کسی مثل ابوبکر نیست و من می‌ترسم اختلاف شود.
- درست، پس مثل ابوبکر رفتار کن که به یکی از افراد قریشی که از قوم خویشان خودش نبود، وصیت کرد. و یا مثل عمر که مسأله را در یک شورای شش نفری که احدی از فرزندان و اقوامش در آن شرکت نداشتند واگذار کرد.
معاویه اندکی اندیشید.
- حرفی غیر از این داری؟
- خیر!
معاویه آنگاه رو به دیگران کرده و گفت:
- شماها چطور؟
- گفته‌ی ما همان است که ابن‌زبیر گفت.
- جلوتر، این سخنان را به شما بگویم که «هر کس انذار کرد، دیگر معذور است» من که سابقا خطبه می‌خواندم، شما برمی‌خاستید و جلوی روی مردم مرا تکذیب می‌کردید. من تحمل می‌کردم و می‌گذشتم؛ ولی این بار که من سخن می‌گویم به خدا اگر یک نفر از شما یک کلمه بر من رد کند، کلمه‌ی دوم را نگفته شمشیری بر سرش فرود خواهد آمد!...
معاویه، آنگاه رییس گارد خود را احضار کرد و گفت:
- با هر یک نفر دو نفر مسلح مأمور کن، اگر یکی از اینها یک کلمه سخن گوید با شمشیر او را بزنند.
و بدین ترتیب آنان را با خود به مسجد برد و بر منبر رفت. آنگاه چنین گفت:
- این جماعت سروران مسلمین و برگزیدگان آنانند! هیچ کاری بدون مشورت آنان حل و فصل نگردد! اینها رضایت دادند و با یزید بیعت کردند! شما هم به نام خدا بیعت کنید...
و از مردم بدین ترتیب بیعت گرفت و بلافاصله از مکه به مدینه رفت.
آنگاه مردم با این عده ملاقات کردند و گفتند:

- به خدا ما فکر می‌کردیم شما راضی نشوید و بیعت نکنید. چگونه رضایت دادید و بیعت کردید؟
- ما بیعت نکردیم!
- پس چرا گفتار او را رد نکردید؟
- ترسیدیم ما را بکشد!
معاویه بعد از این جریان در مدینه نیز از مردم بیعت گرفت. (2) .
دقت در سرگذشت فوق نشان می‌دهد که امام، یک انقلابی با تدبیر و دور اندیش بود و به مقتضای حال، سخن می‌گفته و یا سکوت می‌کرده است.
سکوت امام علیه‌السلام، در این موقعیت خطرناک در بدو نظر عجیب و مورد ایراد به نظر می‌رسد؛ ولی وی صحیح نمی‌داند که خود را در اینجا در یک موقعیت نامناسب و به همراه افرادی ناهماهنگ که هر یک هوایی در سر دارد، خود را به کشتن دهد! او، گر چه جان خود را در برابر خدا از سر شوق و شادی می‌بازد؛ ولی عقیده ندارد که این جانبازی، در هر موقعیت، صحیح و درست است. بدین لحاظ می‌بینم وی هر چند از مبارزان و انقلابیون ضد اموی جانبداری می‌کند و آن مبارزین فداکار و حق پرست را می‌ستاید، ولی خود، بدین گونه اقدامات دست نمی‌زند.
او، خود را برای یک انقلاب دامنه‌دار و پرماجرا آماده می‌کند؛ مبارزه‌ای که به همراهی افراد با هدف و هم عقیده و مخلص و پاکدامن که از میان اجتماع اسلامی برگزیده شده‌اند، صورت گیرد. آری، اگر او از سر ترس و واهمه، چنین می‌کرد، جای پرسش و ایراد بود؛ ولی با آینده‌ای که از او می‌بینیم، روح بزرگ و با تدبیر او در نظر ما مجسم می‌شود.
(1) این گفته با واقعه‌ی «غدیر» ناسازگار است.
(2) کامل ابن‌اثیر، ج 3، ص 318 - 221.

امام پس از مرگ معاویه
... اینک بقیه ماجرا را پس از مرگ معاویه بررسی می‌کنیم و موقعیت آینده‌ی امام را باز می‌شناسیم.
(صفحه 151)
معاویه به همه دهاء و زیرکی در نامزدی یزید بزرگترین خیانت را نه تنها به جامعه اسلامی، بلکه به خاندان اموی مرتکب شد؛ زیرا زمامداری این جوان باده نویس و سبکسر، مایه‌ی انقراض این خاندان و بدنامی ابدی آنان در طول تاریخ شد. عامل روحی معاویه در این نامزدی آن بود که وی هوای سلطنت موروثی بنی‌امیه را در سر داشت.
این ایده‌ی آلوده در او به حدی شدید بود که برخلاف درک واقعی خویش، صغری و کبری قضیه را چنین ترسیم می‌کرد که یزید، نصایح او را مورد عدم تعرض به امام حسین علیه‌السلام گوش خواهد کرد؛ و در جریان مملکتداری، خود به خود، از سبکسری دست بر خواهد داشت و کم کم کار آزموده خواهد شد و اوضاع به کام دل او خواهد چرخید !...
او دیگر به خود اجازه نمی‌داد که واقع قضیه و آنچه را که طبعا یزید خواهد کرد، در نظرش مجسم کند. اشتباه معاویه معلول همین تلقین بود که به خود می‌کرد و فهم و سیاستش را بدین وسیله گول می‌زد و اگر او در نقشه‌ی تثبیت خلافت در خاندان اموی نبود، به هیچ وجه چنین اشتباه واضح و روشنی مرتکب نمی‌شد...این است مرحله‌ی خطیری که سیاست‌های بزرگ را دچار شکست و اضمحلال می‌کند... سیاستمدار، مسأله‌ای را با درک سیاسی خویش اشتباه می‌داند، ولی برای رسیدن به یک هدف نامشروع و ارضای غریزه‌ی حب ذات و شخصیت قبیلگی، به کارهای نابکارانه دست می‌زند.
... و اما یزید: او به کلی از اصول اجتماعی و سیاسی بی‌خبر بود و نمی‌توانست روحیات مردم را درک کند و وزن‌های اجتماعی و سیاسی اشخاص را ارزیابی نماید و سیاست خود را بر محور درک صحیح روحیه و محاسبه‌ی آثار اعمال و رفتار خود استوار سازد. او برخلاف معاویه که بسیار در این مسأله دقیق بود و بطوری که در صفحات گذشته خواندیم در برابر نامه‌های تند امام حسین علیه‌السلام و حتی توقیف اموال بیت المال، با کمال سیاست رفتار می‌کرد، اندک توجهی به این مراحل
(صفحه 152)
نداشت و نمی‌توانست آن را درک کند.
اگر یزید اهل فکر و فهم می‌بود، بایستی اندیشه می‌کرد که پدرش با چه

ترفندها و حیله‌ها برای او بیعت گرفته است و باید می‌ÛKϘϙOϞeOϘ)که رجال و شخصیت‌ها و بزرگان، پیوسته با زمامداری او مخالف بوده‌اند و از این رو باید این حکومت متزلزل و نیمه جان را با جلب افراد و بزرگان و مدارا کردن با آنها مستحکم کند.
او بایستی فکر می‌کرد که مردم، عقده‌های فراوانی در دل دارند و در انتظار فرصت انتقام و آزادی از زندان دیکتاتوری و فشارهای دوران سیاه 20 ساله پدرش هستند و هر گونه تندی و خشونت، این آتش زیر خاکستر را شعله‌ورتر خواهد ساخت و برای سلطنت او ضرر خواهد داشت.
او، اگر اندکی اندیشه و فکر داشت، راهی درست در جهت مخالف راهی که رفت، انتخاب می‌کرد؛ شاید او خیال می‌کرد اگر امام حسین علیه‌السلام را به حال خود گذارد، با موقعیت و شخصیت اجتماعی و سابقه سیاسی‌ای که امام علیه‌السلام دارد، برای سلطنت او ایجاد خطر کند و لذا اصرار داشت که از او بیعت گیرد؛ ولی با توجه به قراین و امارات، می‌فهمیم که این مطلب را وی با یک ابهام و در تاریکی و نه با یک محاسبه دقیق سیاسی مشاهده می‌کرده است.
کسی که دارای تزلزل و ناپایداری روحی است از هر چیزی که احتمال بدهد که به موجودیت و مقام او لطمه می‌زند، می‌هراسد و حمله می‌آورد که آن را بسرعت نابود سازد. شتاب زدگی یزید در مسأله بیعت گرفتن از امام حسین علیه‌السلام، معلول همین تزلزل روحی او بود؛ این تزلزل، از اینجا سرچشمه می‌گرفت که وی، در واقع خود را کوچکتر و پست‌تر از مقامی می‌دانست که عهده‌دار شده بود و بنابراین می‌خواست بطور مصنوعی خود را بر سرکار برقرار سازد !...
او روحیه‌ی فرد پست دایم الخمری را داشت که همیشه در لهو و لعب و در حال خراب به سر می‌برد و به کارهای جدی مملکتی، نا آشناست، و این مسایل، برای او غیر قابل درک و به نظر او بازیچه است؛ مفهومی که او از سلطنت و ریاست بر
(صفحه 153)
مسلمین می‌فهمید، نه آن بود که یک فرد سیاستمدار جاه‌طلب می‌فهمید. او، از عیاشی و هوسرانی و قمار بازی، بیش از حکومت و سلطنت لذت می‌برد.
او - با کلماتی که از او نقل کردیم - مردی بسیار عادی و بی‌عقل و خوشگذران بود و بنابراین، درک او از خطر امام حسین علیه‌السلام برای حکومت، نه مانند آن بود که یک رییس حکومت، روی یک محاسبه و موازنه، از ناحیه‌ای خطری می‌بیند و برای فروکوفتن آن اقدام می‌کند. بلکه به طور مبهم - چنان که شأن مردمان بی‌اندیشه مخمور است - شبح هولناکی از ناحیه‌ی امام علیه‌السلام متوجه خود می‌دید و مانند آدم وحشت‌زده‌ای که

دست و پای خود را گم کرده باشد، دست به کار بیعت گرفتن از حسین علیه‌السلام شد و گفتار پدر را به کلی در بوته فراموشی گذاشت. و بدین ترتیب بود که موقعیت، بکلی عوض شد و امام علیه‌السلام، در برابر وضع عجیبی قرار گرفت که به هیچ وجه با زمان معاویه قابل قیاس نبود.
او، در زمان معاویه، با سیاستمدار چیز فهم و زیرکی روبرو بود که وقتی به او نامه می‌نوشت و یا حضوری به او تندی می‌کرد و یا به هر کار دیگری که جنبه‌ی اعتراض و انتقاد داشت، دست می‌زد، زیرکانه، سر و ته جریان را به هم می‌آورد؛ اما اینک، با یک پسر بچه‌ی سبکسر و بی‌عقل، روبرو است که جز قمار و شراب و سگبازی و آواز خوانی چیزی نمی‌داند. و با همه‌ی این اوصاف، می‌خواهد امام علیه‌السلام دست به دست او بدهد و حکومتش را به رسمیت بشناسد! کسی که در زمان معاویه به هیچ وجه موافقت با او نداشته و به عنوان فرد شاخص مخالف در دستگاه اموی شناخته شده، اینک باید سیستم سلطنتی موروثی یزید را که بر پایه‌ی سبکسری و بازیگری گذاشته شده، به رسمیت بشناسد، و سر به فرمان دیکتاتوری و هوسبازی او نهد!
از سوی دیگر، شیعیان که سال‌ها در انتظار فرارسیدن موقعیتی بودند که از زیر بار ظلم و ستم بدر آیند، اینک چشم به امام حسین علیه‌السلام دوخته و از او می‌طلبند که برای تغییر اوضاع، دست به اقدامی زند. عقده‌های شیعیان که ظرف 20 سال گذشته، متراکم شده، سرباز کرده و برای دل‌های پر آه و سوز و قلب‌های درهم شکسته، اینک فرجی رسیده است. اگر در این مواقع، شخصی مثل امام حسین علیه‌السلام در برابر تقاضای

مشروع مردم ساکت بنشیند و به روحیه‌های ملتهب آنان توجهی نکند؛ روح ناامیدی و یأس و تسلیم در برابر اوضاع، بر مردم مسلط خواهد شد؛ زیرا وقتی شخصیت عالی قدری مثل او که همیشه امید مردم به او بوده و برای همه گونه ناراحتی بدو پناه می‌برده‌اند و به نزد او لب به شکایت می‌گشوده‌اند، اینک اظهار ناامیدی کند و دست به اقدامی نزند، مردم حق دارند که تن به ظلم و ستم دهند و دست به کاری نزنند.
از سوی سوم، آثار هرج و مرج و از هم گسیختگی در تمام شؤون مملکتی ظاهر شده و فرمانداران و صاحب منصبانی که با تهدید و تطمیع به کار بیعت یزید تن در داده‌اند، بر سر آنند که هر چه می‌توانند بر قدرت خود بیفزایند و از این موقعیت به نفع خود استفاده کنند. اینان سابقه‌ی یزید را می‌دانند و به سستی و بی‌سیاستی او در امر مملکت داری نیک واقفند و از این رو او را وسیله‌ی اغراض شوم خود قرار می‌دهند و او را «دست می‌اندازند» و با تحریک مردم و جمع‌آوری قوا هر یک نغمه‌ای ساز می‌کنند

و به امر تجزیه مملکت می‌پردازند.
این است اوضاعی که امام حسین علیه‌السلام پس از مرگ معاویه با آن مواجه است و این است ثمره‌ی تلخ فعالیت‌های خائنانه‌ای که بنی‌امیه طی نیم قرن به منظور دگرگون کردن نظام اجتماعی اسلام شبانه روز بدان، دست زدند.
گام‌های انحرافی در طول نیم قرن، مردم را به مسیری سوق داد که شباهتی به راه و رسم اسلام نداشت و حکومت جدید، با آنچه که از یزید مشهور است، علاوه بر ادامه راه ضد اسلامی گذشته‌ی پدر، اساسا شخصیت و حیثیت دولت اسلام را متزلزل خواهد کرد و در آینده، نه تنها اثری از آیین محمد صلی الله علیه و آله باقی نخواهد ماند، بلکه با عکس‌العمل جدی مردم در برابر سبکسری‌ها و بازیگری‌های یزید، قدرت مرکزی حکومتی نیز، بکلی از بین خواهد رفت و بساط ملوک الطوایفی سابق و نظام قبیله‌ای و بدوی اعراب دگر باره، تجدید خواهد شد.
یزید نه تنها با آیین و اخلاق مخالف بود، بلکه کارهای سیاسی و مملکت داری
(صفحه 155)
را نیز به بازیچه می‌گرفت. معاویه هر چند در داخل، به قلع و قمع شیعیان پرداخت و هر چه توانست از مسیر اصلی اسلامی منحرف شد و نقشه‌ی اسلام را دگرگون ساخت؛ ولی لااقل تنها از یک دید سیاسی، مملکتدار و کشور گشایی لایق و ورزیده بود، برخلاف یزید که سلطنت و ریاست را تنها برای میگساری و عشقبازی با زنان هر جایی می‌خواست و اساسا درک سیاسی نداشت و معنی مملکت داری را نمی‌فهمید. پس با سلطنت او نه دین خواهد ماند و نه مملکت !...
(صفحه 158)

استراتژی انقلاب
>درباره‌ی این بخش
>رویارویی اجتناب ناپذیر!
>روحیه‌ها، انگیزه‌ها و ایده‌ها
>آثار و نتایج
>بهره‌ی ما از انقلاب حسینی

درباره‌ی این بخش

در این بخش، استراتژی و خطوط اصلی انقلاب، انگیزه‌های امام و اهداف عالیه او، عوامل اجتماعی و سیاسی حادثه‌ی کربلا، نتایجی که قیام امام حسین (ع) به بار آورد و دروس اصلی و تحریف شده‌ی این داستان شورانگیز را بررسی می‌کنیم؛ این بررسی به اتکاء مواد بخش یکم و دوم؛ یعنی شناخت حسین (ع) و شناخت دوران زندگی او، و با استفاده از متن واقعه و آنچه از گفتار و رفتار قهرمانان داستان استنباط می‌شود، صورت خواهد گرفت.

خواننده‌ی محترم نباید انتظار داشته باشد که در این کتاب به انگیزه‌های الهی امام و رموز واقعی داستان و تفاصیل دروس عالی مکتب انقلابی حسین (ع)، آن گونه که شایسته است، دست یابد؛ زیرا همان گونه که در دیباچه اشاره رفت، وقوف بر این امور، مستلزم مطالعات چندین ساله و تبادل افکار دانشمندان بزرگ است. محصول ما از بخش حاضر، تنها آشنایی با الفبای این مکتب پر ارج خواهد بود. و ما با آموزش این الفبا می‌توانیم با گوشه‌ای از هدف و ایده‌ی او آشنا شویم و آن را در زندگی خویش سرمشق قرار دهیم.

انشاءا...

(صفحه 159)

رویارویی اجتناب ناپذیر!
یک دانشمند روان‌شناس اجتماعی، اگر بخش اول و دوم کتاب حاضر را مطالعه کند، می‌تواند حدس قطعی بزند که قهرمان با فضیلت ما، که تا حدودی با او آشنا شدیم، با محیطی که کاملا متضاد و متباین با ایده و عقیده‌ی اوست، اصطکاک و برخورد اجتناب ناپذیر خواهد داشت و بر ضد اوضاع نابسامان اجتماعی شورش خواهد کرد. و اما این که این اصطکاک و شورش به چه صورت و به چه کیفیت و بطور دقیق، کی و کجا انجام خواهد یافت، بدرستی قابل پیش بینی نیست؛ ولی امکان دارد هوش‌های بسیار بالا بتواند حتی خطوط اصلی و فرعی یک انقلاب پیش بینی شده‌ی قطعی را ترسیم کند و بدین لحاظ می‌توان اطمینان یافت آنچه درباره‌ی پیش بینی حادثه کربلا در کتب مربوطه از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه‌السلام نقل شده، مقرون به صحت است و ما این نظر را نه تنها از راه اعجاز و علم غیب پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه‌السلام، بلکه بر اساس یک دید دقیق جامعه شناسی ابراز می‌داریم:
پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌دانست که بنی‌امیه از هر فرصت مناسب بر ضد آیین و خاندان او بهره برداری خواهند کرد. او حدس قطعی می‌زد که بر سر مسأله جانشینی او بین مسلمین نزاع در می‌گیرد و پیش بینی می‌کرد که از این نزاع، بنی‌امیه به نفع خود استفاده خواهند کرد و شکست گذشته‌ی خود را جبران خواهند نمود.
او از آنچه در دلها می‌گذشت و کینه‌ها و عقده‌های فراوانی که در قلوب قبایل
(صفحه 160)
مختلف موج می‌زد و مخصوصا از فرصت طلبی سردمدارانی که روزگار عزتشان سپری شده بود و بخوبی باخبر بود و پیوسته می‌اندیشید که جامعه اسلامی پس از او به حالت سابق برخواهد گشت. از آن سو او با حسین علیه‌السلام و ارگانیزم روحی و اخلاقی او که پرورش یافته‌ی خود او بود، آشنایی داشت و از سر عشق به او، درباره‌ی او گفته بود: «حسین علیه‌السلام از آن من و من از آن حسینم.» او می‌توانست با یک ارزیابی ساده دریابد که حسین علیه‌السلام - کودک محبوب امروز و مرد برجسته‌ی فردا - در برابر محیط ساکت نخواهد نشست و انقلاب خواهد کرد. می‌توان پنداشت که او با یک برآورد اجمالی دقیق‌تر می‌توانست حتی طول زمانی که این اصطکاک و برخورد اجتناب ناپذیر را به مرحله تحقیق می‌آورد، دریافت کند و در پرتو این ادراکات عمیق اجتماعی و روانی، اعلام کند که:

بنی‌امیه مصدر کار خواهند شد و فرزندم حسین علیه‌السلام را خواهند کشت.
از این دید، پیش بینی امیرالمؤمنین علیه‌السلام که خود سی سال ناظر جریانات پس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله بود، بهتر قابل تفسیر است.
صرف نظر از جنبه وحی و الهام که خود یک نوع روشن بینی والا و بالاتر از معمول است، دیدهای استثنایی - حتی بدون وحی و الهام - در زمینه‌های گوناگون می‌توانند پیش بینی‌هایی کنند.
مگر نه این است که رجال سیاسی و نظامی، با درک‌های خاص خود، بسیاری از جریانات را پیش بینی می‌کنند و گاهی درست هم از کار در می‌آید. ما، خودمان، درباره دوستان و آشنایان حدس‌هایی می‌زنیم که گاهی از کمال صحت برخوردار است؛ فی‌المثل می‌گوئیم: فلانی آینده‌ی درخشانی دارد و به مقامات عالی خواهد رسید، یا فلانی با این شیوه‌ای که دارد سقوط خواهد کرد. اشتباهاتی که در این قبیل پیش بینی‌ها پیش می‌آید، یا از ناحیه خطای در محاسبه و یا کمبود مواد لازم برای دریافت آینده و یا غفلت از پاره‌ای عناصر اصلی وقایع است و اگر کسی در این سه مرحله، دقیق باشد، به اشتباه نخواهد افتاد.
مسأله را اگر از دیده اعجاز و الهام هم بنگریم، قضیه به همین ترتیب است.
(صفحه 161)
مگر کسی که مدعی است پیغمبر صلی الله علیه و آله بر سبیل اعجاز و علم غیب، از آینده خبر داده، او را از درک روابط حوادث و زنجیر علت و معلول و موجبات به هم پیوسته‌ی فاجعه‌ی کربلا عاری می‌داند؟ البته که پیامبر صلی الله علیه و آله را عالم به این روابط می‌داند، ولی ممکن است این اندیشه در او راه نیافته باشد که این سری دانستنی‌ها به هم مربوط است و علوم پیغمبر صلی الله علیه و آله، هر کدام، جدای از دیگری نیست. در مورد علی علیه‌السلام نیز همین سخن صادق است.
ما با این دید، استراتژی انقلاب حسینی را دریافت می‌کنیم؛ و همان گونه که در دیباچه یادآور شدیم؛ به پندار ما، مسأله را فراتر از این درک قلمداد کردن، ضایعه‌ای است که از دیرباز، گریبان گیر ما بوده و هم اکنون نیز بر زبان گویندگان و قلم نویسندگان، جاری و ساری است. در اینجا دو نمونه از این دیدها را به عنوان مثل ذکر می‌کنیم:
مرحوم آیت الله کاشف الغطاء در پاسخ این سؤال که چرا امام حسین علیه‌السلام با وصف این که می‌دانست کشته می‌شود، به کربلا آمد؟ می‌نویسد:
«این گونه سؤالات، اعتراض به ائمه علیهم‌السلام است! در حالی که عمل

آنها قابل بحث نیست؛ چون اعمال آنها از روی طوماری است که همه سرنوشتهای آنها در آن قید شده است، حتی گاهی خود آنها از مضمون طومار اطلاع ندارند؛ ولی بی‌چون و چرا پس از اطلاع باید عمل کنند.» (1)

.

آقای محمد باقر خمینی مترجم کتاب «سمو المعنی فی سموا الذات» تألیف استاد عبدالله العلایلی در مقدمه خود می‌نویسد:

«شیعه عقیده دارد که ائمه علیهم‌السلام، معصوم بودند و علت کارهای آنها اخلاق عادی و عواطف بشری نبود؛ گر چه همه مطابق عواطف حقه و مصالح عامه بود. گر چه رنج استاد علایلی در تطبیق این اعمال به فلسفه عواطف و مقتضای افکار سیاسی و اجتماعی، قابل تقدیر است و برای کسانی که درست ائمه علیهم‌السلام را نشناخته‌اند، بسیار مفید است.» (2) .

(صفحه 162)

به نظر ما، الهی بودن قیام حسین و مأموریت امام راجع به این قیام و مکتوب بودن مسأله، از اول خلقت، هیچ کدام منافی با آن نیست که این جریان، در عین حال، طبیعی و قابل درک و تفسیر باشد. چگونه است که ما با وصف اذعان به مرموز بودن ارگانیزم روحی بشر و قوا و عناصر افزون از حدی که در هر فرد آدمی تعبیه شده و افکار فلاسفه و متفکرین را پیوسته به خود مشغول داشته، می‌توانیم کارهای روزانه‌ی هر کس را تجزیه و تحلیل کرده و به علل و موجبات آن پی ببریم؟

البته پاره‌ای از افراد بشر، بطور نامحدود، بر دیگران برتری دارند؛ این تفوق روحی همه جانبه که کلیه زوایای روحی یک فرد را در سطحی عالیتر از دیگران قرار می‌دهد، او را به صورت شخصیتی که تمام عناصر عالی انسانی را داراست، در می‌آورد؛ و پر واضح است کسانی که در مراحلی بسیار دورتر از او و پست‌تر از او قرار دارند نمی‌توانند او را به خوبی دریافت کنند. (3) .

حتی فردی را هم که در یک جهت، نبوغ داشته باشد (مثلا انیشتین) کسی می‌تواند به سازمان روحی و طرز تفکر و فرآورده‌های مغزی او احاطه یابد که لااقل همانند خود او باشد؛ ولی این همه، منافات با آن ندارد که ارگان‌های روحی و جسمی او، طبیعی و قابل درک و لمس و تفسیر باشد... درک ما از حسین بن علی علیه‌السلام، با مقیاسی عظیم، از چنین دریافتی، ناقصتر است؛ ولی در عین حال، از بررسی آنچه از شخصیت او فهمیده‌ایم و شرایطی که از زمانه‌ی او به دست ما آمده و کلماتی که از او برجای مانده، به خطوط انقلاب او آشنا می‌شویم و از آن سرمشق می‌گیریم. مراجعه به آثار گذشتگان نیز نشان می‌دهد که در ابتدا، قضیه‌ی کربلا را با دید صحیح و روشن می‌نگریسته‌اند؛ ولی بعدا در طول تاریخ، مخصوصا آن

هنگام که پس از ائمه علیهم‌السلام، بهره برداری از فاجعه کربلا به اوج عظمت خود رسیده بود، قضیه‌ی مزبور را با تفاسیر ناآشنا و مرموز، تفسیر می‌کرده‌اند.
یک مقایسه بین کتاب «ارشاد» تألیف شیخ اعظم مفید و کتاب «مناقب» ابن شهر آشوب و بعدا «بحارالانوار»، سیر تکاملی یکطرفه داستان را برای ما مبرهن
(صفحه 163)
می‌کند.
اینک که ما در یک دوره انتقالی به سر می‌بریم، در برابر عکس العمل تعلیمات گذشته قرار داریم و پیداست که تعلیمات یکطرفه گذشته، واکنش کاملا یکطرفه خواهد داشت و بدین ترتیب ملاحظه می‌کنیم که در عصر ما بسیاری از قبول وجود یک سلسله مسایل مافوق ادراک، سرباز می‌زنند و بدان گردن نمی‌نهند !...
به عقیده ما، پیشینیان افراط کرده و معاصرین به راه تفریط رفته‌اند و مسأله با یک تعدیل و اصلاح قابل حل و فصل است. با این تعدیل، بسیاری از اشکالاتی که تصورات مبهم گذشته به وجود آورده بود، خود به خود از بین می‌رود؛ این اشکالات، از این قرار بود که چگونه یک شخصیت فوق انسانی و نزدیکترین شخص به خدا، به دست مردم کشته می‌شود و خدا او را نجات نمی‌دهد؟ و جوابهایی که داده می‌شد از این قبیل بود که: «مقدار چنین بود. او می‌توانست؛ ولی خودش نخواست. ملایکه و اجنه به یاریش آمدند؛ ولی قبول نکرد. شهادت او برای وفای به پیمان و برای شفاعت گناهان امت رو سیاه جدش بود.» و از این قبیل...
امام حسین علیه‌السلام، بدین ترتیب، به صورت «مسیح مصلوب» در آمده بود که کشته شدن او همانند صلیب مسیح، مافوق ادراک بشری قلمداد می‌شد. بر اثر همین تفاسیر مبهم و مرموز بود که پروفسور «ویکنز» استاد عربی دانشگاه «کمبریج» به راه تفریط رفته و می‌گوید:
«می‌توان معادل تمام افکار و عقاید فرعی شیعه را در مذاهب بت پرستی قدیم و مسیحیت باستانی پیدا کرد؛ مانند قربانی شدن و شفاعت از طریق امام حسین علیه‌السلام برای بخشوده شدن گناهان...» (4) راه میانه آن است که بگوئیم: ما در عین اینکه از درک مراحل عالی و مافوق ادراک روحی امام عاجزیم؛ ولی با همین ابزارهای معمولی‌ای که در اختیار داریم می‌توانیم قیام او را توجیه کنیم. آنچه که ما بدان وقوف نخواهیم یافت، احاطه بر حالات روحی و انگیزه‌های ملکوتی و آسمانی اوست و این نه بدان معنی است
(صفحه 164)
که ما حتی از آشنایی اجمالی به روحیه و سرگذشت کار او عاجز باشیم. و

اکنون در پرتو حقایق فوق، مسأله را به ترتیبی بسیار ساده بررسی می‌کنیم.
در صفحات گذشته وضع دوران اخیر معاویه و خصوصیات زمامداری یزید و حالات روحی او را در اوان زمامداری، بطور اجمال خواندیم. اینک سرگذشت تصادم اجتناب ناپذیر محصول نیم قرن انحراف را با امام حسین علیه‌السلام از نظر می‌گذرانیم: وقتی معاویه مرد، به دلایل گذشته، زمینه‌ی یک انقلاب در سراسر کشور به وجود آمد و بیش از همه، شیعیان که در دوران سیاه حکومت 20 ساله معاویه، جانشان به لب رسیده بود، اینک به جنب و جوش و فعالیت پرداختند و درصدد برآمدند تا با استفاده از بی‌کفایتی یزید و درهم ریختگی اوضاع و نارضایتی عمومی، از اطاعت یزید سرباز زنند. شیعیان، از زمان معاویه، هر چند گاه، یکبار برای انقلاب، به امام علیه‌السلام مراجعه می‌کردند و همیشه در آرزوی زمامداری او بودند و اینک موقع آن است که به آرزوی دیرینه‌ی خود برسند. امام علیه‌السلام، نیز خود را جانشین پیغمبر صلی الله علیه و آله و خلیفه شایسته اسلامی می‌شناسد و معتقد است که باید زمام امر به دست او افتد.
از سوی دیگر، یزید، شتابزده و سریع، «ولید» والی مدینه را مأمور کرد که از امام حسین علیه‌السلام بیعت بگیرد. این پیشنهاد بچگانه و احمقانه توسط ولید، به همراه تهدیدهای ناشیانه‌ی مروان، شبانه طی یک جلسه‌ی خصوصی و محرمانه به اطلاع امام علیه‌السلام رسید. وی بدون اینکه در جلسه‌ی رسمی صریحا پیشنهاد را رد کند، به این عذر که بیعت باید علنی صورت گیرد، جلسه را ترک گفت.
او که اوضاع را نامساعد و جان خود را در خطر می‌دید، شب بعد، با کلیه خانواده‌اش، مدینه را ترک گفت.
او وقتی مدینه را پشت سر گذاشت آیه‌ای می‌خواند که حاکی از اضطراب و ناراحتی اوست. آیه این است:
(صفحه 165)
«فخرج منها خائفا یترقب قال رب نجنی من القوم الظالمین» (5) .
«در حال ترس و انتظار از شهر خارج شد و گفت: خدایا مرا از گروه ستمگران نجات بخش.»
وی پنج روزه، مسافت بین مدینه و مکه را طی کرد و به مکه آمد. مکه از نظر محیط اسلامی «بستگاه» بود و بدین ترتیب، امام علیه‌السلام، به صورت یک پناهنده‌ی سیاسی به کعبه‌ی مسلمین پناه برد و پنج ماه در مکه سرگرم موعظه و دید و بازدید بود. عکس العمل ورود امام حسین علیه‌السلام به مکه، نامه‌ای بود که یزید برای ابن‌عباس نوشت و او را برای نصیحت کردن امام علیه‌السلام واسطه کرد و ابن‌عباس به او جواب رد داد و خود به مکه آمد.

در مکه، مسأله بیعت با امام حسین علیه‌السلام مطرح نبود و دستگاه یزیدی در این مدت در برابر پناهندگی سیاسی امام علیه‌السلام، سیاست صبر و انتظار در پیش گرفته بود. امام علیه‌السلام، استنباط کرده بود که در ایام حج که جمعیت زایرین متراکم خواهد شد، خطر تازه‌ای متوجه اوست؛ و حدس می‌زد که در این ایام با استفاده از فراوانی جمعیت، او را غفلتا بکشند.
از آن طرف، در کوفه - مقر شیعیان - هیجان، زیاد بود؛ اجتماعات زیادی تشکیل شد و نامه‌های فراوانی مبنی بر دعوت امام علیه‌السلام به او رسید. وی که قبلا نماینده‌ی خود «مسلم» را به کوفه فرستاده و مطلع بود که مردم با او بیعت کرده‌اند، بهترین راه را آن دید که برای رهایی از خطر، به کوفه رود. او با شم سیاسی صحیحی که داشت، می‌دانست که حکومت خائن یزید، دست از او برنمی‌دارد و تا پای جان او ایستاده است؛ ولی او که نباید خود را به راحتی به کشتن بدهد! خطبه‌ی او در مکه نشان می‌دهد که او خطر را قطعی می‌دید؛ ولی نمی‌خواست بر اثر بی‌احتیاطی، خونش در خانه خدا ریخته شود و حرمت خانه از بین برود.
حرکت او به کوفه از یک عامل دیگر هم برخوردار بود. او در برابر دعوتنامه‌های مفصل، وظیفه داشت که به خواسته‌ی مشروع مردم پاسخ مثبت گوید.
(صفحه 166)
از طرفی او که عاشق شیدای برقراری حق و عدل در اجتماع بود و از این رو، خود را مکلف می‌بیند به هر راه محتملی برود و به هر وسیله عقلایی برای برانداختن رژیم حاکم، دست زند.
از نظر سیاسی یک احتمال وجود داشت که کوفیان بر سر عهد خود باشند و او را یاری کنند؛ ولی همزمان با حرکت امام حسین علیه‌السلام، اوضاع در کوفه دگرگون شد و با کشته شدن مسلم، همه چیز به نفع دستگاه پایان یافت.
وی در بین راه، خبر قتل مسلم و کودتای ابن‌زیاد را شنید و دانست که اوضاع، سخت مبهم و تاریک است؛ ولی از بازگشت امتناع ورزید. امتناع او از بازگشت؛ علاوه بر اینکه مقتضای عظمت روحی او بود، شاید عامل دیگری داشت و آن، وجود این احتمال بود که ورود او به کوفه بار دیگر اوضاع را دگرگون کند و به نفع او شود؛ این احتمال، بسیار عقلایی و صحیح بود؛ زیرا بر اثر همین احتمال فرمانروای کوفه، حدود و ثغور را بست و آمد و رفت را کنترل و رابطه‌ی کوفه را با خارج قطع کرد، و امام علیه‌السلام را پیش از آنکه به کوفه برسد، محاصره نمود.
امام علیه‌السلام، وقتی محاصره شد، با پیشنهادهای مسالمت آمیز، مبنی بر بازگشت به مکِه و یا هر جای امن دیگری، سعی کرد خود را از مهلکه

نجات دهد؛ ولی مأمورین بشدت جلوگیری کردند.
مسأله بیعت، آخرین راه حل اعلام گردید و امام علیه‌السلام که تار و پودش با طهارت و سربلندی و عزت بافته شده بود، با تمام قوا در برابر این پیشنهاد ایستادگی کرد و بدین ترتیب وی با وصف همه‌ی احتیاطهای لازمی که از نظر وظیفه دینی و وجدانی برای حفظ جان خویش کرده بود، شهید شد.
پس جریان ظاهری داستان از این قرار است که: وی از یکسو تحت فشار حکومت، برای بیعت قرار گرفته بود و از طرفی می‌خواست، وظیفه‌ی خود را در قبال حکومت خاین جدید انجام دهد و از طرفی به کوفه دعوت داشت و از نظر احتمال، جایی که بتواند جان خود را حفظ کند و هم هدف خود و مردمی که از او دعوت کرده‌اند، تعقیب کند، کوفه بود.
(صفحه 167)
از سوی دیگر، وی در عین حال، به شخصیت خود و حدود نفوذ و تأثیر خویش در جامعه‌ی اسلامی واقف بود و می‌دانست که اگر کشته شود، موج نفرت از هیأت حاکمه از سراسر کشور برخواهد خاست و این نفرت عمومی و ناراحتی مردم، از فاجعه‌ی قتل او، سر سلسله حوادث و شورش‌هایی خواهد شد. و بدین ترتیب چنین می‌اندیشید که باید برای اجرای احکام خدا و مبارزه‌ی با ظلم و ستم از هر راه ممکن اقدام کند. اگر این راه‌ها او را به مقصد برساند که چه بهتر؛ و اگر به مقصد نرسد، و شکست خورد، تازه شکست او به صورت پرچمی در خواهد آمد که مبارزین گوشه و کنار مملکت را به دور خود جمع خواهد کرد. البته این احتمال در نظر امام حسین علیه‌السلام ترجیح داشت و لذا کلمات او در بین راه، همیشه بر محور اخبار از یک سرنوشت خطرناک بود؛ ولی نه بدان ترتیب که بعضی به طور مبهم گویند: «وی برای کشته شدن می‌رفت.» درست آن است که بگوییم وی با آنکه می‌دانست کشته می‌شود، خود را ملزم می‌دید که دست به هر گونه اقدامی که موجبات تزلزل حکومت بنی‌امیه را فراهم کند و احتمالا آن را سرنگون سازد، بزند.
بنابر آنچه گذشت، وی به منظور تشکیل حکومت به عراق می‌آمد؛ ولی نرسیده به ستاد مخالفین، نقشه‌اش توسط مامورین، خنثی شد و جریان دگرگون گردید. این واقعیتی است که به گوش بسیاری نا آشنا است و گویندگان و نویسندگان، به غلط از اعتراف به آن گریزانند. اینان خیال می‌کنند با اعتراف به این واقعیت تاریخی که امام برای به دست گرفتن حکومت قیام کرد و شکست خورد، از نظر تاریخی، به صورت مبارزان شکست خورده سیاسی دیگر در خواهد آمد و لذا بهتر می‌دانند که دامان امام را از این اتهام ناروا پاک سازند.
در حالی که به نظر ما، وی با آن که می‌دانست زمامدار نخواهد شد و

اوضاع برای او مساعد نیست، معتقد بود که تنها راه اصلاح جامعه‌ی اسلامی تشکیل یک حکومت صالح و آن هم به زعامت خود اوست. دعوت کوفه نیز برای او تکلیفی آورد که محتملا وی را به مقصد خویش نزدیک می‌کرد. نمی‌توان گفت: امام به روحیه‌ی مردم واقف نبوده و گول آنان را خورده است؛ زیرا با شواهدی که از گفتار او
(صفحه 168)
در دست است؛ او مردم را بهتر از همه می‌شناخت؛ ولی جواب مردم را نمی‌شود بدین گونه داد که شما دروغ می‌گویید و به من وفادار نیستید! تا مردم عملا ثابت نکرده‌اند که اهل کار نیستند، پیوسته بر ضد امام علیه‌السلام اقامه دلیل می‌کنند که ما حاضر بودیم و شما حاضر نشدید! از طرفی، اگر او نمی‌آمد، ما از کجا می‌دانستیم که دعوت کنندگان او وفا نداشته‌اند؟ !... اگر امام حسین علیه‌السلام بدون ارایه مدرک واقعی، مردم کوفه را به بی‌وفایی متهم می‌کرد، از نظر واقعیت و از نظر تاریخ چه دلیلی در دست داشت؟
هنوز که هنوز است، مورخین ما از درک این واقعیت که امام حسن علیه‌السلام برادر بزرگ او، راستی در محذور قرار گرفت و تن به صلح داد، ابا دارند و وی را متهم به آرامش طلبی می‌کنند! بدین ترتیب، امام حسین علیه‌السلام به چه دلیل می‌توانست به کوفه نرود؟ آن هم کوفه‌ای که قلمرو نفوذ معنوی او بود و جنایات دستگاه اموی در بصره و کوفه و ظلم‌ها و تعدیات فراوان و قتل نفس و غارتگری‌ها، مردمش را به ستوه آورده بود و روحیه‌های آنها برای سرنگون کردن اوضاع حاضر و آماده بود...
و ما چه می‌دانیم؟ شاید همان گونه که اصحاب او در بین راه گفتند: اگر او به کوفه وارد می‌شد وضع دگرگون می‌گشت و رشته‌های «پسر زیاد» یکسره «پنبه» می‌شد. این حدس همان گونه که گذشت بسیار صحیح است، و از همین رو تمام قوا برای ممانعت از ورود امام به کوفه به کار افتاد.
قیام او برای به دست گرفتن حکومت، با آنکه از طرف ناظرین سیاسی با ناراحتی شدید تلقی می‌شد و دوستان او پیوسته توصیه می‌کردند که از رفتن به کوفه صرف نظر کند؛ ولی برای او که با دیدی وسیعتر و همه جانبه‌تر اوضاع را می‌دید و حتی در صورت کشته شدن هم به هدف می‌رسید، واجب می‌نمود که به سیر خود ادامه دهد و هر چند احتمال پیروزی او اندک باشد، مقصد خویش را دنبال کند.
فرار عده‌ای از مورخین و نویسندگان ما از اقرار به اینکه وی برای در دست گرفتن حکومت به عراق می‌آمد، از آن روست که آنان تصور غلطی از انگیزه‌ی مبارزه برای رسیدن به قدرت در فکر خود دارند و فکر می‌کنند تلاش برای در دست گرفتن

(صفحه 169)
قدرت، به معنی پی‌جویی مقامات دنیاست و تنها بر اساس جاه طلبی استوار است؛در حالی که چنین تلاشی می‌تواند بر اساس احساس وظیفه و مسؤولیت و به منظور حفظ نوامیس و شؤون دین و حقوق امت صورت گیرد.
مگر این همه نهضت‌های آزادی بخشی که در جهان بر اساس تغییر رژیم و در دست گرفتن حکومت، توسط رهبران بزرگ و آزادی خواه ملی صورت می‌گیرد و سیستم اجتماعی - سیاسی جامعه را عوض می‌کند، مورد تقدیس و تکریم نیست؟
اگر شخصی مثل امام حسین علیه‌السلام با خصوصیات اخلاقی و معنوی‌ای که از او سراغ داریم بر سر مسأله خلافت با عنصر پستی مثل یزید به نزاع برخاست و بر سر همین دعوا کشته شد چیزی از اهمیت مرام و ایده‌ی او کم می‌شود؟ فرق است بین کسی که انگیزه‌های جاه طلبانه او را در صحنه مبارزه می‌کشد، با آن کسی که در راه دفاع از ایده و عقیده و برقراری یک نظام صالح اجتماعی در پرتو یک قدرت مشروع به قیام برمی‌خیزد.
فرار از اعتراف به عنصر احراز ریاست و قدرت در قیام امام حسین علیه‌السلام، عکس العمل اعتراضات و بینش‌های عده‌ای است که قیام مزبور را صرفا یک مبارزه‌ی ساده‌ی سیاسی که صدها نظیر آن در طول تاریخ به چشم می‌خورد، دیده‌اند و بدون توجه به انگیزه‌ی امام علیه‌السلام، مسأله را از حدود یک شکست معمولی؛ فراتر نمی‌دانند و احیانا امام حسین علیه‌السلام را در ارزیابی قدرت خویش و محاسبه در اوضاع سیاسی اشتباه کار می‌دانند. مثلا «محمد حضرمی» در کتاب «تاریخ الامم الاسلامیه» می‌نویسد:
«و بدین شکل که بسیار دردآور است، حادثه قتل حسین علیه‌السلام بر اثر بی‌احتیاطی و بدون مال اندیشی خودش پایان یافت... حسین علیه‌السلام خطای بزرگی را مرتکب شد؛ زیرا خروج او مایه تفرقه‌ی امت اسلام گردید... چقدر در این زمینه کتاب نوشتند و همه‌ی این کتاب‌ها به منظور برافروختن آتش فتنه و ایجاد دوری بین مسلمانها بود... مطلب آخر این است که این مرد در طلب امری در آمد که برای او مهیا نشده بود. جلوی او را گرفتند و کشتند. تاریخ از این واقعه، عبرت می‌گیرد بدین ترتیب که: کسی که دنبال کارهای بزرگ می‌رود، نباید بدون تهیه وسایل طبیعی به دنبال آن
(صفحه 170)
رود. حسین علیه‌السلام با یزید مخالفت کرد، با آنکه مردم با او بیعت کرده بودند و آن همه ظلم و جوری که لازم است تا در برابر آن قیام نمود، هنوز ظاهر نشده بود.» (6) .

به قول علامه امینی:
«کاش این نویسنده، مطالب فوق را پس از احاطه بر شؤون و شرایط خلافت، اسلامی می‌نوشت که باید خلیفه، از عهده‌ی تدبیر شؤون بر آید که تهذیب نفوس داشته و از رذایل، پاک باشد تا بتواند پیشوای ملت گردد...» (7) .
کم بینی این گونه نویسندگان، باعث شد که معتقدین و ارادتمندان امام، سنگرگیری کنند و مسأله را صرفا از دیده‌ی دیگری بررسی کنند و بگویند: وی آمده بود تا کشته شود و سوژه‌ی تبلیغاتی خوبی برای از بین بردن دستگاه به وجود آورد. این تفسیر را مخصوصا با اسارت اهل بیت علیهم‌السلام، بیشتر اهمیت می‌دهند و فی المثل «آیت الله کاشف الغطاء» می‌نویسد:
«وی هم هتک و هم تعرض ناموس را قبول کرد که اثرش بیشتر باشد؛ چون قتل در نزد عرب چندان مهم نبود. او راهی نداشت جز اینکه از او هتک حرمت شود که اثر عمیقی در دلها گذارد.» (8) .
همین گفتار به صورت جالب‌تری بدین ترتیب بیان شده که امام حسین علیه‌السلام چون قدرت جنگ نظامی با دستگاه را نداشت، لذا به جنگ اعصاب و به اصطلاح جنگ سرد پرداخت.
برای ایجاد زمینه‌ی چنین جنگی، او بایستی اولا زمینه‌ای در افکار عمومی ایجاد کند و این زمینه، جز از راه ایجاد یک ماده‌ی قوی ایجاد نمی‌شود؛ لذا باید ماده قوی تبلیغاتی را تهیه کرد و روی آن به تبلیغات پرداخت. کشته شدن حسین علیه‌السلام، همان ماده قوی‌ای بود که تبلیغات زینب علیهاالسلام و زین العابدین علیهم‌السلام بر پایه‌ی آن می‌چرخید و امام برای همین منظور به کربلا آمد و خود را به کشتن داد.
این تفسیر با آنکه جالب است، ولی یک طرفه و مورد اشکال است. اگر چنین

بود، پس چرا امام تا آخرین لحظه، پیشنهاد بازگشت می‌داد؟ ! او که مرد تعارف و صحنه سازی بود و بر خلاف حقیقت، سخنی نمی‌گفت. واقع امر، این است که پیشنهاد او حقیقت داشت و اگر به او اجازه می‌دادند، بازمی‌گشت.
آیا او می‌خواست به همین سادگی دست از جنگ سرد و ماده تبلیغاتی و سوژه‌ی قوی خود بردارد؟ و یا مسأله این بود که وی در نظر داشت به جای دیگری که زمینه‌ای دارد برود و تجهیز قوا کند و منتظر فرصت بنشیند تا اوضاع، برای یک قیام پیش بینی شده آماده گردد؟
ما در پرتو سخنان خود امام حسین علیه‌السلام و جریانات بین راه و گفتگوهای جاری بخوبی این حقایق را درک می‌کنیم. او در جواب مردم

کوفه که به او نوشته بودند: «به سوی ما بیا که ما پیشوا نداریم تا به وسیله تو، به گرد حق جمع گردیم»، نوشت:
«به خدا امام جز آن کس نیست که به کتاب خدا حکم کند و قائم به عدالت باشد و خود را برای خدا بر این کار وادارد».
«عبدالله بن مطیع» به او گفت: «اگر آنچه را در دست بنی‌امیه است (یعنی سلطنت و حکومت) بخواهی، تو را می‌کشند.» این گفته می‌رساند که مسأله در نظر آشنایان امام، امر روشنی بوده است: امام علیه‌السلام در خلافت، با یزید دعوا داشت.
امام پس از نماز عصری که در اولین روز ملاقات با حر خواند، فرمود:
«ما اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله برای سرپرستی این امر از این مدعیان که بین شما به جور و عدوان رفتار می‌کنند و آنچه ادعا می‌کنند ندارند، شایسته‌تریم».
این قبیل سخنان که فراوان است، حاکی از این است که امام، مدعی خلافت بوده و خود را سزاوار این مقام می‌دیده است. اما در اینجا سخنان و مذاکرات دیگری وجود دارد که از حقیقت دیگری حاکی است:
امام به برادرش «محمد حنفیه» که او را بر سر راه حرکت از مدینه، از رفتن بازمی‌داشت، گفت: «رسول خدا را خواب دیدم که به من گفت: خدا خواسته است تو را کشته و عیالت را اسیر ببیند.»
وقتی می‌خواست از مکه حرکت کند، فرمود:
(صفحه 172)
«برای من قرارگاهی برگزیده‌اند که بدان خواهم رسید چنان می‌بینم که بندبندم را گرگ‌های بیابان در جایی بین نواویس و کربلا پاره کنند... هر که در راه ما جان می‌دهد و خود را برای ملاقات با خدا آماده می‌بیند، با ما کوچ کند.»
پس از دریافت خبر قتل مسلم، پیرمردی به او گفت: «به طرف نیزه‌ها و شمشیرها می‌روی؟» امام ضمن تأیید وی فرمود:
«به خدا مرا نخوانده‌اند مگر آنکه این لخته را از اندرونم بیرون آرند.»
پس از ملاقات با حر، مترنم به اشعاری بود و با اهل بیت خود سخنانی می‌گفت که همه حاکی از سرنوشت خطرناک او بود. این سری سخنان و مذاکرات نمودار آن است که امام علیه‌السلام، در عین حال می‌دانست که به خلافت نخواهد رسید و کشته خواهد شد.
مذاکرات دیگری را نیز ملاحظه می‌کنیم که حقیقت سومی را برای ما روشن می‌کند:
وقتی امام از مکه حرکت کرد، «فرزدق» او را دید، در جواب او فرمود:
«اگر حرکت نمی‌کردم دستگیرم می‌کردند.»
پس از ملاقات با لشکر حر، پیش از نماز ظهر، خطبه خواند و فرمود:

«اگر بر آن تصمیمید که نامه‌ها نوشتید، به من عهد و میثاق اطمینان بخش بدهید و اگر قدوم مرا ناخوش دارید، به همان جا که آمده‌ام، برمی‌گردم.»
وی پس از مشاوره با اصحاب به کوه «ذی حسم» پناه برد و به طرف چپ می‌رفت و می‌خواست حلقه محاصره را بشکند و از فرات عبور کند و به انبار و مداین رود و یاورانی جمع آوری نماید. (9) .
پس از مذاکرات محرمانه‌ای که در کربلا بین او و ابن‌سعد انجام شد، ابن‌سعد به کوفه گزارش داد که امام حاضر شده به جای اول خود برگردد.
این قبیل مطالب، نمودار آن است که وی هم برای حفظ جان خویش، و هم بر حسب دعوت قبلی و هم به مقتضای الزام دینی و اخلاقی به کوفه می‌آمده است و
(صفحه 173)
سفر او که به شهادتش منجر شد از عوامل چندگانه برخوردار بوده است.
و هر گفته‌ای غیر از این، مواجه با اشکال خواهد بود:
این گفته که او تنها در نقشه‌ی رسیدن به خلافت بوده و بدین منظور می‌آمده، با پیش بینی‌های او دایر بر کشته شدن، سازگار نیست و این گفته نیز که او تنها برای تهیه‌ی ماده‌ی قوی (!) برای تبلیغات بر ضد دستگاه اموی حرکت می‌کرده (یعنی شهادت و اسارت)، با پیشنهادهای او دایر بر بازگشت و کج کردن راه و شکستن محاصره نمی‌سازد؛ ولی با توجه به عوامل نامبرده‌ی فوق، گفته‌های متفاوت امام، مشعر بر موجبات مختلف قیام اوست.
از سطور بالا جواب این سوال که: وی با آنکه می‌دانست کشته می‌شود، چرا خود را در معرض هلاک افکند؟ بخوبی واضح می‌شود.
یک جواب این است که: وی خود را به کشتن نداد، او برای حفظ جان خویش به عراق می‌آمد؛ ولی به کوفه نرسیده، او را محاصره کردند و کشتند و شاید اگر وارد کوفه می‌شد به طوری که گذشت، جان او هم بسلامت می‌ماند.
جواب دیگر آن است که: وی همانند فرمانده‌ی سپاهی بود که در صحنه‌ی نبرد، شرکت می‌کند؛ ولی قراین و امارات، حاکی است که کشته می‌شود. او با اینکه می‌داند کشته می‌شود، در صحنه جنگ شرکت می‌کند، نه آنکه می‌رود خود را به کشتن می‌دهد؛ می‌رود که دشمن را از بین ببرد؛ ولی این را هم می‌داند که از بین رفتن دشمن مستلزم از بین رفتن اوست؛ کسی که این ایراد را به حسین بن علی علیه‌السلام می‌گیرد، گویی عملیات شجاعانه‌ی سربازان دلاور روزگار را تخطئه می‌کند و اصولا شرکت در صحنه‌ی جنگ و نبرد با دشمن را در صورتی که سربازی علم به کشته شدن داشته باشد، بیهوده می‌داند! نمونه‌ی این قضیه هر روز در دنیا در جبهه‌های جنگ اتفاق می‌افتد؛ ولی هیچ گاه کسی جنگ‌های حق طلبانه و آزادی بخش

را برا این اساس که مردم خود را به کشتن می‌دهند، تخطئه نکرده است.
ممکن است ایراد بدین صورت مطرح شود که: وی چرا اساسا خود را در معرکه‌ی مبارزه‌ی با بنی‌امیه وارد کرد که منجر به کشته شدن او گردد؟ این سؤال نیز
(صفحه 174)
ممکن است بدو صورت جواب داده شود:
یکی این که او ابتدا خود را وارد معرکه نکرد. این، روش استبدادی و فشار دستگاه حکومتی بود که او را الزاما وارد معرکه کرد. مگر نه این است که حرکت او از مدینه، برای فرار از بیعت و حفظ جان بود؟ شبی که ولید او را برای بیعت دعوت کرد، او آن قدر تأمین جانی نداشت که تنها برود، و از این رو، عده‌ای از افراد خانواده و موالی خود را مسلحانه با خود برد و بر در خانه نشانید و به آنها دستور داد که اگر سر و صدایی بلند شد با اسلحه وارد شوند و از او دفاع کنند. احتیاط او بیجا نبود؛ زیرا مروان که در جلسه خصوصی حضور داشت به ولید گفت: یا همین حالا از او بیعت بگیر و یا او را بکش! که امام حسین علیه‌السلام او را به شدت کتک زد!
حرکت او از مکه نیز بر اثر احساس خطری بود که از ناحیه‌ی دستگاه اموی می‌کرد. در کربلا نیز چند بار به او اعلام شد که تنها راه برای رهایی او، بیعت با یزید است. ابن‌سعد که از شرکت در خون حسین علیه‌السلام سخت ناراحت بود، دو مرتبه نامه‌های اصلاح طلبانه به کوفه فرستاد و هر دو مرتبه ابن‌زیاد در جواب تأکید کرد که باید از امام بیعت بگیرد و یا او را بکشد.
عصر تاسوعا وقتی لشکریان یورش آوردند، در جواب عباس بن علی علیه‌السلام که از طرف امام از آنان پرسید چه کار دارید؟ گفتند، یا بیعت یا جنگ!
روز عاشورا پس از خطبه‌ی جانسوز و مهیج او، یک سپاهی فریاد زد: ما نمی‌فهمیم چه می‌گویی؟ به حکم پسر عمت (یزید) تن در ده!
ملاحظه می‌شود که از اول تا آخر جریان، تنها یک راه برای نجات امام وجود دارد و آن بیعت با یزید است. و این مسأله‌ای بود که ابتدا از طرف حکومت جدید یزید عنوان شد و امام به صورت مردی مجبور و مقهور در آمد که برای حفظ جان خویش به اینجا و آنجا پناه می‌برد و آواره بیابان‌ها گردید. آیا بدین ترتیب، او خود را وارد معرکه کرد؟!
جواب دیگر آن که: او خود را خلیفه صالح اسلامی می‌دانست و تنها ملجأ و امید جامعه برای پدید آوردن یک وضع نو بر اساس عدالت و مساوات اسلامی بود؛
(صفحه 175)
پس صرف نظر از بیعت پیشنهادی اجباری، اگر هم او را به حال خود

می‌گذاشتند، باز هم خود را موظف می‌دانست که اولا از هر امکان احتمالی برای تشکیل یک حکومت ایده‌ال اسلامی استفاده کند، و در غیر این صورت، همان گونه که شیوه‌ی او در زمان معاویه بود، در پرتو یک استقلال کامل و بدون آنکه حکومت را به رسمیت بشناسد، به صورت وزنه‌ی سنگینی در کفه‌ی سیاست در آید که پیوسته در کارهای مملکتی اظهار نظر و انتقاد و از مفاسد و مظالم تا حدود توانایی جلوگیری کند؛ ولی یزیدی که برای بیعت تا پای جان او ایستاده، کجا اجازه می‌دهد که او مثل زمان معاویه، اموال دولت را توقیف کند و طی نامه‌ها و مذاکرات، بر ضد حکومت به شدیدترین حملات دست زند؟ اشتباه است اگر خیال کنیم امام می‌توانست به صورت شرافتمندانه زندگی کند؛ چنین چیزی محال بود! چرا که، تنها راه ادامه‌ی زندگی او، بیعت با یزید بود و بر فرض هم که بنی‌امیه از این تصمیم صرف نظر می‌کردند او تنها در صورتی می‌توانست زندگی کند که مثل سایر مردم، ظلم پذیر و ذلیل باشد. و با توجه به تبلیغات ضد هاشمی که از ناحیه‌ی بنی‌امیه، بشدت رواج داشت، حتی شخصیت خانوادگی و احترام خانوادگی او محفوظ نمی‌ماند، و او بدین ترتیب به صورت ضعیف‌ترین افراد مملکت درمی‌آمد. بنابراین، راه منحصر به فرد او تعقیب ایده‌ی واژگون کردن رژیم و تأسیس حکومت جدید بود.
بدین ترتیب، اگر او در مساله بیعت هم مجبور و مقهور نبود، ساکت نمی‌نشست و خود را وارد معرکه می‌کرد. خطبه‌ی او بعد از نماز عصر، پس از ملاقات با حر حاکی از وظیفه خطیر و مشکل اوست:
«مردم! رسول خدا فرمود: هر کس پادشاه ستمگری بیند که حرام خدا را حلال شمرده و عهد خدا را شکسته و او را به وسیله کاری یا گفتاری سرزنش نکند، بر خداست که او را همانجا برد که شاه را می‌برد!»
وی تصریح فرمود که:
«من برای این امر سزاوارترم.»
آری، رودررویی و اصطکاک امام حسین علیه‌السلام با اوضاع آشفته‌ی جدید، اجتناب
(صفحه 176)
ناپذیر بود و هر مرد شرافتمند و سربلندی مثل او، همان می‌کرد که او کرد.
این بود، خلاصه‌ای از آنچه در تبیین علل عمومی قیام کربلا می‌توان گفت. تا اینجا فهمیدیم که داستان کربلا یک واقعه‌ی طبیعی اجتناب ناپذیر بوده که عوامل آن را می‌توان دریافت. و این، همان گونه که گذشت به هیچ رو،، امام و قیام او را از قدسیت الهی و معنوی خارج نمی‌کند. مگر قیام الهی و استثنایی او که قبلا از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه‌السلام پیش بینی شده بود، می‌توانست خارج از موازین سنتی و طبیعی باشد؟ مگر این موازین و سنتها بیرون از قدرت لایزال خداست؟

اکنون ممکن است کسی بپرسد: اگر قضیه چنین است چرا مسأله را تا این اندازه مهم جلوه داده‌اند و درباره‌ی آن به تبلیغات پرداخته‌اند؟
این سؤالی است که ما در فصل آینده، ضمن تشریح انگیزه‌های قیام، بدان پاسخ می‌دهیم.
(صفحه 177)
(1) سیاسة الحسینیه، چاپ تبریز، ص 34.
(2) همت بلند، ص ک.
(3) به فصل اول رجوع شود.
(4) فلسفه قیام حسینی.
(5) القصص: 21 آیه، حال موسی (ع) را هنگام خروج از مصر بیان می‌کند.
(6) حسن (ع) و حسین، ص 282.
(7) الغدیر، ص 259.
(8) سیاسة الحسینیه، ص 30.
(9) نهضة الحسین، ص 78.

روحیه‌ها، انگیزه‌ها و ایده‌ها
درست است که با یک دید، پیشآمد کربلا یک پیشآمد عادی بود؛ بدین معنی که عوامل و موجبات آن را طبیعی و قابل لمس یافتیم؛ ولی این نکته را نباید فراموش کرد که: شخصیتی مثل حسین علیه‌السلام که تصویری از او را - که دارای کمالات عالی انسانی است - در بخش اول دیدیم، در برابر وضع آشفته و انحرافی‌ای که در بخش دوم ملاخظه کردیم، قرار گرفته و از او می‌خواهند وضع موجود را به رسمیت بشناسد. بدین سان وی با تمام فضایل اخلاقی، در برابر تمام رذایل محیط قرار گرفته بود.
جنگ او تنها برای این نبود که حکومت را سرنگون کند و یا از فشار محیط، رهایی یابد؛ بلکه خدا پرستی او با ماده پرستی محیط، عدالت خواهی او با ظلم محیط، اندیشه و فکر او با سبکسری و بی‌عقلی محیط، احساسات و عواطف او با جمود و تعصب محیط و خلاصه تمامی نمودهای عدل و آزادی او با همه نمودهای ظلم و ستم محیط به مبارزه و پیکار برخاسته بود و کمتر مبارزه‌ای است در دنیا، که از همه این عناصر برخوردار باشد.
برای دریافت انگیزه‌ی امام و یاران او در قیام، توجه به آنچه در دو بخش گذشته خواندیم، کافی است: با توجه به آنچه از وضع تربیتی و محیط خانوادگی و ارگانیزم روحی و سوابق سیاسی امام گذشت، این مطلب بدیهی به نظر می‌رسد که قیام
(صفحه 178)
عنصر با فضیلتی چون او نمی‌تواند انگیزه‌ای جز حق طلبی و عدالت خواهی، فضیلت و شرافت و عزت نفس داشته باشد.
و همچنین با آنچه در زمینه تحولات انحرافی پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله خواندیم، دانستیم که در محیط اسلامی آن روز حرف‌های کهنه و تعصبات قبیله‌ای و خانوادگی گذشته، از نو زنده شده و جان گرفته، دوران حکومت معاویه، روحیه‌ها را فاسد و پژمرده و بی‌اراده و سست بار آورده و نفاق و دو رویی و چاپلوسی و ثروت اندوزی و جاه طلبی در مغزها جایگزین شده بود و بدین ترتیب انگیزه‌های مخالفین او نیز برای ما روشن و هویداست.
ما در این فصل، برای بررسی بیشتر این معانی و لمس روحیات و دریافت انگیزه‌های طرفین، گزارشی از برخوردها، گفتگوها، کلمات و خطابه‌های متخاصمین و ابزار تبلیغاتی هر کدام، تهیه کرده‌ایم. این گزارش، به خوبی صحنه‌ی پیکار نمودهای مختلف روحیه‌ها، انگیزه‌ها و ایده‌ها را نشان می‌دهد که بسیار جالب و آموزنده است.

نخستین صحنه‌ی نمود انگیزه‌ها، در تراژدی پیشنهاد بیعت در مدینه، پدیدار شد:
امام علیه‌السلام، در پیشنهاد مزبور با کمال متانت و درایت، سخن از علنی بودن بیعت و تأخیر آن می‌گوید. ولید قانع است؛ ولی مروان گستاخانه و شتابزده به فتنه انگیزی پرداخته و به ولید، نصیحت می‌کند که: او را زندانی کن. یا بیعت کند و یا او را بکش! ولید که از او عاقلتر و معرفت وی به حق امام بیشتر است، گفت: «سبحان الله! من حسین علیه‌السلام را بکشم که بیعت نمی‌کند؟ کسی که با خون حسین علیه‌السلام محاسبه شود روز قیامت سبک وزن خواهد بود.» فردا، مروان امام را در کوچه دید و به او نصیحت کرد که بیعت کند. امام فرمود:
«علی الاسلام السلام اذ قد بلیت الامة براع مثل یزید»
«با اسلام وداع باید کرد اکنون که ملت دچار سرپرستی چون یزید شده است.»
ولید جریان را به شام گزارش کرد و یزید در جواب نوشت: «هر که به طاعت ما

گردن نهاده و یا از آن بیرون شده برای ما بنویس و همراه نامه، سر حسین علیه‌السلام را بفرست!
از این گزارش چند مطلب دریافت می‌کنیم:
یکی آنکه امام، مقهور احساسات تند و بی‌رویه نبوده و در برابر پیشنهاد بیعت، بطور صریح پاسخ رد نداده، که احتمالا موجب پیشامد سویی نشود. او سعی می‌کند قضیه با آرامش فیصله یابد و لذا همانند یک سیاستمدار ورزیده، با تعویق مسأله، والی مدینه را غافلگیر کرده و از مدینه بیرون می‌رود.
دیگر آنکه مخالفت وی با زمامداری یزید بر اساس ایده و عقیده است. او زمامداری یزید را فاجعه‌ای برای اسلام و امت اسلام می‌داند. او که حامل رسالت پدر و جد خویش و یار وفادار اسلام است نمی‌تواند حکومت یزید را به رسمیت بشناسد.
در برابر امام علیه‌السلام، در اولین صحنه، دو قیافه می‌بینیم که نمونه‌های آنها را تا آخر داستان کربلا ملاحظه خواهیم کرد؛ یکی خودکامه و زورگو و دیگری فرومایه و سست عنصر. مروان را با تندی و خشونت و ولید را با فرومایگی و پستی ملاحظه می‌کنیم؛ یکی منطق نمی‌فهمد و زور می‌گوید و دیگری که اهل حساب و کتاب است، شیفته‌ی مقام و زمامداری است.
بطوری که در آینده خواهیم دید، در ماجرای کربلا افرادی با روحیه‌هایی مانند ولید وجود داشتند که امام را می‌شناختند و از کشتن او احتراز می‌جستند ولی بالاخره بر اثر تسلیم در برابر خوی جاه‌طلبی، تسلیم

می‌شدند. داستان عمر سعد و شمر عینا مثل ولید و مروان است؛ که در موقعیت خاص، عمر سعد مقهور جاه طلبی خویش شد و نقشه‌ی شمر به دست او اجرا گردید. مسأله این است که زمامدار مملکت، یعنی یزید از نوع مروان است نه ولید. یزید مردی است تند و بی‌رویه. او در جواب اعلام استنکاف بیعت، به والی خود می‌نویسد: سر حسین علیه‌السلام را بفرست، و خیال می‌کند کشتن حسین علیه‌السلام امر ساده‌ای است!
ماجرای کربلا را تسلیم عمر سعدها و ولیدها در برابر یزیدها و شمرها به وجود
(صفحه 180)
آورد. فرومایگان سست عنصری که ابتدا از تصور قتل حسین علیه‌السلام وحشت می‌کردند؛ ولی همان اندیشه و وجدان جزیی خویش را فراموش کرده و عقل خود را فریب دادند؛ عقیده‌ای داشتند که بر خلاف آن عمل کردند.
در نخستین صحنه‌ی برخورد امام حسین علیه‌السلام با حکومت یزیدی، ملاحظه می‌کنیم که عقل و اندیشه و ایمان، در برابر خودکامگی و زورگویی، بی‌ایمانی، سست عنصری و فرومایگی به نبرد و پیکار برخاسته است: «یک شب اندیشه برای به رسمیت شناختن یک حکومت جدید!» بر فرض، امام علیه‌السلام، کسی باشد که بخواهد این کار را بکند، اما این، چیزی نیست که جوابش شمشیر باشد! ولی حساب، حساب زورگویی و بی‌رویگی است نه عقل و منطق.
<شهادت مسلم بن عقیل
<امام در راه کوفه
<دیدار با حر
<فرود در کربلا
<خطبه‌ی امام در فرود به کربلا

شهادت مسلم بن عقیل
در ماجراهای اسفبار کوفه، از ورود تا شهادت «مسلم بن عقیل» نمود روحیه‌ها، ایده‌ها و انگیزه‌های حق و باطل زیاد است و ما در اینجا صحنه دستگیری و مواجهه‌ی مسلم با ابن‌سعد و ابن‌زیاد را از نظر می‌گذرانیم:
وقتی می‌خواستند مسلم را دستگیر کنند، وی چنین رجز می‌خواند:
اقسمت لا اقتل الا حرا
انی رأیت الموت شیئانکرا
و یخلط البارد سخنا مرا
رد شعاع الشمس فاستقرا
کل امرء یوما ملاق شرا
اخاف ان اکذب او اغرا
«محمد بن اشعث» وی را امان داد و او را به دارالاماره بردند؛ در حالی که برای امام حسین علیه‌السلام اشک می‌ریخت و به محمد گفت: «اگر وسیله‌ای داری بفرست که حسین علیه‌السلام برگردد و به کوفه نیاید.» بر ابن‌زیاد وارد شد و سلام نکرد. ابن‌زیاد بدو گفت کشته خواهی شد. مسلم نگاهی به حاضرین کرد که آشنایی ببیند و به او وصیت کند. عمر سعد را دید. گفت: عمر! ما قوم و خویشیم. من یک حاجت سری دارم که تو باید برآوری. عمر حاضر نشد که به گفته سری او گوش کند. عبیدالله گفت: امتناع مکن. او برخاست و به کنار مسلم آمد، وی خصوصی گفت: شمشیر
و
(صفحه 181)
زره‌ام را بفروش و هفتصد درهم قرضی که در کوفه کرده‌ام، بده و جسدم را از ابن‌زیاد بگیر و دفن کن و به حسین علیه‌السلام بنویس که نیاید!
عمر، مطالب سری او را علنی کرد و به ابن‌زیاد بازگو کرد. ابن‌زیاد خطاب به مسلم گفت: مال تو، مال خودت است. جسدت را کاری نداریم. حسین علیه‌السلام هم اگر با ما کار نداشته باشد با او کاری نداریم.
آنگاه گفت: «مسلم! آمدی مردم را متفرق کردی و بر یکدیگر شوراندی!»
- «نه، من برای این نیامدم. اهل این شهر دیدند که پدر تو خوبان آنها را کشت و خون‌هایشان را ریخت و بر طریق کسری و قیصر عمل کرد. ما آمدیم که امر به عدل کنیم و مردم را به حکم قرآن دعوت نماییم.»
- «اینها به تو چه مربوط؟ فاسق! چرا آن وقتی که در مدینه شراب می‌خوردی چنین نکردی؟»
- «من شراب می‌خوردم؟ خدا می‌داند که دروغ می‌گویی و بی‌علم حرف

می‌زنی من آن گونه که تو می‌گویی نیستم. تو اولای به شرب خمری، تویی که در خون مسلمین غوطه می‌خوری و بر اثر غضب و دشمنی و سوءظن، خونی را که خدا حرام کرده حلال شمردی و به لهو و لعب پرداختی و گویی که هیچ کار هم نکرده‌ای!»
- فاسق! دلت چیزی می‌خواهد که خدا نخواسته و تو اهل آن نیستی! (یعنی خلافت و ولایت)
- «پس چه کسی اهلیت دارد؟»
- امیرالمؤمنین یزید!
- «الحمدلله علی کل حال. ما بدان رضایت داده‌ایم که خدا بین ما و شما حکم باشد.»
- خدا مرا بکشد اگر تو را نکشم. آن گونه که هیچ کس در اسلام بمانند آن کشته نشده باشد!
- «تو از همه سزاوارتری که در اسلام چیزی به وجود آوری که سابقه نداشته است.»
ابن‌زیاد پس از این گفتگو، بنای ناسزا به علی علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام و عقیل را گذاشت و دستور داد مسلم را بالای قصر بردند. مسلم تکبیر می‌گفت و استغفار می‌کرد و صلوات می‌فرستاد و می‌گفت: «خدایا بین ما و قوم ما که گولمان زدند و

تکذیبمان کردند و خوارمان نمودند، حکم کن.»
وی را گردن زدند و بدنش را به پایین قصر افکندند.
ابن‌زیاد پس از این ماجرا، دستور داد «هانی» صاحب منزل مسلم را به بازار بردند در حالی که شانه‌هایش را بسته بودند؛ وی به خود پیچید و دستهایش را باز کرد و گفت: عصایی، کاردی. استخوانی نیست که آدم از خودش دفاع کند؟ بر سرش ریختند و دست و پایش را بستند و گفتند: سرت را بگیر!
گفت: من چنین سخاوتی ندارم و بر علیه جان خودم به شما کمک نمی‌کنم!
وقتی که او را گردن می‌زدند چنین مترنم بود:
«الی الله المیعاد. اللهم الی رحمتک و رضوانک...»
این جریانات غم انگیز که سر فصل داستان پر شور کربلاست، نموداری از مواجهه‌ی روحیه‌ها، انگیزه‌ها و ایده‌های حریت، حق طلبی، بزرگواری از یک طرف و مکر و پستی و زورگویی از طرف دیگر است، رجزخوانی مردانه‌ی نماینده‌ی انقلابی امام حسین علیه‌السلام به خوبی از انگیزه‌ی حق طلبانه‌ی او پرده برمی‌دارد و ما را به لمس روحیه‌ی بزرگ او می‌کشد. او، سوگند خورده، که جز با آزادگی کشته نشود؛ ولی در برابر، دغل و فرومایگی پسر اشعث را می‌بینم که وی را امان می‌دهد ولی ناجوانمردانه، تسلیم ابن‌زیاد

می‌کند.
در دارالاماره، بزرگواری و علو طبع مسلم بن عقیل بدین ترتیب نمود می‌کند که وی از عرض حاجب به هر کس ابا دارد و می‌خواهد کسی را پیدا کند که از نظر فامیلی، قرشی و با شخصیت باشد و علاوه، خجالت می‌کشد که در مجمع عمومی، خود را کوچک کند و هفتصد درهم قرض خود را مطرح کند. او می‌خواست درد دل خود را با یکی از خویشاوندان با شخصیت در میان نهد. و در برابر او، مرد پست و ترسو، ملاحظه کار و چاپلوسی مانند ابن‌سعد را می‌بینم که از ترس آنکه مبادا،اظهار آشنایی و صمیمیت او با مخالف درجه اول حکومت، برایش اسباب زحمتی ایجاد کند، از پذیرفتن گفته‌ی پسر عموی خود امتناع دارد و بعد از آنکه، از نظر ابن‌زیاد خاطرش جمع می‌شود، باز برای دفع هر گونه واهمه و خیال سویی نسبت به او
(صفحه 183)
آنچه ابن‌عقیل بطور سری به او گفته در میان می‌نهد و وصیت محرمانه او را فاش می‌کند... آری، ابن‌سعد، شخصیت خانوادگی و شرافت خود را به ابن‌زیاد فروخته و از نزدیکان خویش بریده است.
از مذاکرات ابن‌عقیل و ابن‌زیاد چنین می‌فهمیم که در این صحنه، یک طرف با استدلال و منطق و به استناد شواهد زنده و انکار ناپذیر، ایده‌ی اصلاح طلبانه‌ی خود را مطرح می‌کند و سخن از بدبختی مردم و سوابق سوء زیاد و قتل‌ها و آدم کشی‌های او را به میان می‌آورد و سیئات اخلاقی ابن‌زیاد را روبرو، و بدون واهمه با او در میان می‌گذارد اما «طرف» دیگر، فحش می‌دهد، تهمت می‌زند و سخن از شکست او در سیاست می‌گوید و یزید را شایسته‌ی خلافت معرفی می‌کند. مسلم، در برابر چنین مرد بی‌منطق و جسوری دیگر سخنی ندارد بگوید، جز آن که حمد خدا به جا آورد و او را به حکمیت بطلبد. آنگاه که او را برای کشتن می‌برند، دعاها و استغفارهای او، بسان هاله‌ای از نور و معنویت سراسر وجودش را فراگرفته و بیننده را خیره و شیفته‌ی او می‌کند. او در تمام این مدت، از وفا و صفا، فکر و ذکری جز حسین علیه‌السلام ندارد و برای او ناراحت است.
جرم «هانی» چه بود؟! او مسلم را به منزل خود راه داده بود ابن‌اشعث از او شفاعت کرد و فرمانروای کوفه، قول مساعد داد؛ ولی یکباره بدون جهت و به طور غیر مترقبه، تصمیم گرفت او را بکشد! چرا؟ علتی جز افروزش آتش غضب و خودکامگی ابن‌زیاد وجود نداشت. او بدین ترتیب، می‌خواست، محیط را بشدت مرعوب کند و آتش کینه و عنادش را فرونشاند. ابن‌زیاد، خودکامگی می‌کند و هانی، سخن از رحمت و رضوان الهی می‌گوید.

امام در راه کوفه
می‌دانیم که مقارن همین روزها، امام علیه‌السلام از مکه به سمت کوفه حرکت کرد. وی هنگام حرکت، از اوضاع کوفه اطلاع نداشت؛ ولی از خطبه‌ی او، استنباط می‌شود
(صفحه 184)
که او، آینده را خطرناک می‌دید، وی فرمود:
«مرگ همچون گردنبند زیبای دختر جوان به گردن آدمیان نقش بسته است، وه! که من به دیدار پیشینیان خویش، همچون یعقوب به دیدار یوسف، اشتیاق دارم. برای من ناوردگاهی برگزیده‌اند که بدان خواهم رسید. چنان بینم که بندبندهایم را گرگ‌های بیابان در جای بین «نواویس» و کربلا از هم جدا کنند و شکم‌های خالی و گرسنه‌ی خویش را بدان پر کنند، از روزی که با قلم تقدیر نوشته شده نمی‌توان فرار کرد. رضای خدا، رضای ما اهل بیت است. ما بر بلای او صبر می‌کنیم و او اجرهای صابران را بطور کامل به ما خواهد داد. پاره‌های تن پیغمبر صلی الله علیه و آله از او جدا نخواهد شد و همه در بهشت گرد او جمع خواهند شد. چشم او بدانان روشن خواهد شد و وعده‌اش را نسبت به آنان وفا خواهد کرد. هر که، خون دلش را در راه ما بخشد و خویش را به لقای پروردگار حاضر و آماده بیند، با ما کوچ کند که من فردا صبح انشاءالله حرکت خواهم کرد.»
این خطبه، لبریز از شور و شوق، هیجان و نشاط است. او مرگ را بسی زیبا و دلآویز می‌بیند و به آن عشق می‌ورزد. او به خدا و ابدیت چشم دوخته و از این جهان چشم پوشیده و شیفته‌ی لقای پروردگار و راضی به رضای اوست. او احساس می‌کند که سرنوشت الهی و قطعی و اجتناب ناپذیر او، جهانی از نور و فضیلت در پی دارد که سزاوار دل دادن و خود باختن است.
او به یاد رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می‌گوید و خود را به او پیوسته می‌بیند و آرزو می‌کند با وی در بهشت همنشین شود. او کشندگان خویش را بسان گرگان گرسنه‌ای می‌بیند که برای سیر کردن شکم خالی خویش، او را پاره پاره می‌کنند. او اعلام می‌کند که همراهیان او باید دست از جان بشویند و دل به مهر خدا دهند.
این روحیه‌ی عالی و ملکوتی، این انگیزه‌ی نورانی و آسمانی و این ایده‌های ابدی و لانهایت، عناصر ممتاز انقلاب شورانگیز حسینی است. و بدین سان انقلابی که به نام و به یاد خدا و با روحی آکنده از عشق به حقیقت و ابدیت، آغاز شده و پایان یافته، همچون ابدیت، پر ارج و گران قدر است.

امام از «بطن الرمه» نامه‌ای توسط «قیس بن مسهر صیداوی» و یا «عبدالله بن
(صفحه 185)
یقطر» به کوفه فرستاد. و آنان را از حرکت خود مطلع کرد. چون راه‌ها بسته شده بود «حصین بن نمیر»، رییس شرطه‌ی ابن‌زیاد که مأمور کنترل آمد و رفت بود، قاصد امام علیه‌السلام را دستگیر کرد و پیش ابن‌زیاد فرستاد. عبیدالله بدو گفت: منبر برو و «حسین دروغگو» را دشنام ده.
قیس به منبر رفت و گفت:
مردم! این حسین بن علی علیه‌السلام، بهترین خلق خدا، پسر فاطمه علیه‌السلام دختر رسول خداست و من قاصد اویم. او را اجابت کنید.
وی آن گاه ابن‌زیاد و پدرش را لعنت کرد و بر علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام درود فرستاد. او را از بالای قصر به زیر افکندند چنان که بدنش متلاشی شد. در این صحنه نیز، همت و شجاعت، با خودسری و زورگویی مواجه شده است.

دیدار با حر
از امام، پس از ملاقات با حر، دو خطبه نقل شده که ذیلا از نظر می‌گذرانیم:
پیش از نماز ظهر چنین فرمود:
«ای مردم! من به سوی شما نیامدم مگر از آن رو که نامه‌های شما به من رسید و فرستادگان شما پیش من آمدند. اگر بر همان تصمیم هستید که به من عهد و میثاق اطمینان بخش دهید و اگر چنین نمی‌کنید و قدوم مرا ناخوش دارید، من به همان جا که آمده‌ام باز می‌گردم.»
مردم ساکت بودند؛ هیچ کس حتی یک کلمه نگفت. پس از نماز عصر چنین فرمود:
«مردم! رسول خدا فرموده: هر کس پادشاه ستمگری بیند که حرام خدا را حلال شمرده و عهد خدا را شکسته و با سنت او به مخالفت برخاسته و در بین بندگان خدا به گناه و دشمنی کار می‌کند و او را به وسیله‌ی کاری یا گفتاری سرزنش نکند، بر خداست که او را به همان سرنوشت آن شاه دچار سازد. آگاه باشید که این جماعت، ملازم شیطان شدند و از فرمانبری خدای رحمان سرباز زدند. فساد و تباهی پدید کردند و حدود الهی را تعطیل نمودند. «فیء» و اموال عمومی را انحصاری کردند، حرام خدا را حلال و حلال خدا را حرام کردند و من از دیگران بر این امر (خلافت)
(صفحه 186)
سزاوارترم. نامه‌های شما و فرستادگان شما پیش من آمدند که شما بیعت کرده‌اید. اگر به بیعت خود وفا کنید بهره‌مند شده‌اید و رشد یافته‌اید. من حسین بن علی علیه‌السلام، فرزند فاطمه علیهماالسلام، دختر رسول خدایم. جان من با جان شما و خانواده‌ی من با خانواده‌ی شماست.»
خطبه بعد از نماز عصر را به ترتیب ذیل نیز روایت کرده‌اند:
«ای مردم! از خدا بترسید و حق را برای اهل حق بشناسید. خدا از شما راضی خواهد بود. ما اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله، برای سرپرستی این امر از این مدعیان که آنچه ادعا می‌کنند، ندارند و در بین شما به جور و عدوان رفتار می‌کنند. شایسته‌تریم. اگر جدا ما را خوش ندارید و به حق ما جاهلید و رأی شما غیر از نوشته‌ها و قاصدهای شماست، من برمی‌گردم.»
حر از نامه‌ها، اظهار بی‌اطلاعی کرد و پس از آنکه نامه‌ها را به او ارایه کردند، گفت: به خدا ما از آنها نیستیم که نامه نوشته و فقط مأموریم شما را تسلیم ابن‌زیاد کنیم. امام فرمود:

«مرگ از این کار به تو نزدیکتر است!» و وقتی خواست حرکت کند و حر مانع شد، به او فرمود: «مادرت به عزایت نشیند!» و بالاخره وقتی توافق شد که به طرف چپ - جاده «عذیب» و «قادسیه» - بپیچند، حر به امام علیه‌السلام گفت: به خدا اگر بجنگی کشته می‌شوی، امام فرمود:
مرا از مرگ می‌ترسانی؟ من هم گویم که آن مرد اوسی که می‌خواست به یاری رسول خدا رود و پسر عمویش آو را می‌ترسانید، گفت:
سأمضی و ما بالموت عار علی الفتی
اذا مانوی حقا و جاهد مسلما
و واسی الرجال الصالحین بنفسه
و فارق مثبورا و خالف مجرما
فان عشت لم اندم و ان مت لم الم
کفی بک ذلا ان تعیش و ترغما
یعنی «من می‌روم و مرگ برای جوانمرد عار نیست اگر نیت حق داشته باشد و از سر مسلمانی به جهاد پردازد، جان خویش را در راه مردان شایسته بر کف گیرد، از تباه شدگان ببرد و با مجرمان به مخالفت خیزد. من اگر زنده مانم، پشیمان نشوم و اگر بمیرم، ملامت نکشم. برای تو همین ذلت بس که زنده بمانی و دماغت را به خاک مالند.»
(صفحه 187)
امام علیه‌السلام، در این صحنه که آرام‌ترین برخورد متخاصمین است، برای اولین بار برای مردم کوفه، اصول و مبانی مرام خود را تشریح می‌کند. او وظیفه‌ی اجتماع را در برابر ستمگری‌های شاه ستمگر مطرح ساخته و سخن از انحرافات جاری در دستگاه حکومت وقت می‌گوید. او اصول انحرافات را تبعیت از شیطان، نافرمانی خدا، فساد و تباهی، تعطیل حدود الهی، انحصاری کردن اموال عمومی، ادعاهای دروغ و تو خالی، جور و ستم و بالاخره حرام کردن حلال و حلال کردن حرام خدا می‌داند.
او، سپس خود را معرفی می‌کند و شایسته‌ی خلافت اعلام می‌دارد، و در عین حال پیشنهاد مسالمت آمیز می‌دهد و می‌گوید چون آمدن او بر مبنای دعوت مردم بوده، اگر حالا تغییر عقیده داده‌اید من برمی‌گردم. او با استشهاد به اشعار سرباز اوسی، آمادگی خود را برای شهادت اعلام می‌دارد. عکس العمل سپاه مخالف در برابر این بیانات اصولی، تنها سکوت بود. و تنها گفتگویی که در این صحنه ملاحظه می‌شود دو جمله‌ی تند از امام خطاب به «حر» است که وی به حکم ادب و نجابت، مراعات احترام امام علیه‌السلام می‌کند و در مقام پاسخگویی برنمی‌آید.همان طور که اشاره کردیم برخورد امام علیه‌السلام با «حر»، آرامترین صحنه‌های مواجهه طرفین است و این بدون علت نیست؛ توجه به این نکته و بحث از علت این آرامش، برای دریافت روحیات خصم، لازم و ضروری است. به نظر

می‌رسد علت، دو چیز است: یکی آن که فرماندهی بر عهده‌ی مردی مؤدب و نجیب و اصولی است و روحیه‌ی فرمانده، در سپاهیان مؤثر است. وقتی همراهیان حر می‌بینند او پشت سر امام نماز می‌خواند و در پاسخ تندی او، ادب می‌کند، آنها نیز ناگزیر به پیروی از رویه‌ی او هستند. دیگر آن که روحیه‌ی عمومی هر چند فرسوده و از وفاداری نسبت به امام عاجز بود، ولی امام در نظرها محترم و در عمق دل مردم عزیز و محبوب بود و سواد جمعیت هیچ گاه نسبت به او بغض و کینه نداشت و اگر وعد و وعید و ارعاب و تخویف سفلگان و فرومایگانی چون یزید و ابن‌زیاد و شمر نبود، هیچ گاه مردم در برابر او تا این اندازه تند و جسور نبودند که به رویش شمشیر کشند و خونش را بریزند.
(صفحه 188)
بطوری که در صفحات آینده خواهیم دید، وقوف بر ابزار تبلیغاتی حکومت اموی به خصوص ابن‌زیاد و بررسی روحیات مردم در روز عاشورا و انقلابات بعدی و گریه‌های زن و مرد کوفه به هنگام ورود اسرا، همگی حاکی از این است که دستگاه جبار یزید با استفاده از ضعف و ترس عمومی و استخدام روحیات جاه طلبانه‌ی کسانی مثل: ابن‌سعد، بطور قهری و با حرکت فریبکارانه سپاهیانی جمع کرده، و به جنگ امام فرستاده بودند و گرنه، مردم طبعا از جنگ با وی گریزان بودند.
و این خاصیت روح جامعه‌های کم رشد است که بر اثر نداشتن ایده‌ی ثابت و راه روشن و شخصیت ذاتی، یک جو اجتماعی آلوده و تاریک به وجود می‌آورند و سردمداران محیط و بازیگران صحنه‌های سیاسی، مجال می‌یابند که هر گونه رعد و برق‌های وحشت انگیز ایجاد کنند و صحنه‌های دلفریب و دلاویز نمایش دهند تا عده‌ای را بدان ترتیب برسانند و دسته‌ای را بدین صورت بفریبند. و ما در صحنه‌های آینده، این حقیقت را بهتر لمس خواهیم کرد.

فرود در کربلا
از این به بعد، صحنه‌ها عوض می‌شود و افراد خشن و بی‌ادبی مأمور «انجام وظیفه!» می‌شوند. مردی که از طرف ابن‌زیاد، نامه برای حر آورده که امام حسین علیه‌السلام را در سرزمین بی‌آب و علفی متوقف سازد، هنگام ورود، بدون آنکه به امام سلام و اعتنا کند، مأموریت خود را به حر ابلاغ کرد. وی علاوه، مأموریت داشت که مراقب حر باشد. این مأموریت، حکایت از آن دارد که گزارش‌هایی راجع به نرمش‌های حر به ابن‌زیاد رسیده بود. این مأمور با «زهیر بن قین» آشنایی داشت. زهیر به او گفت:
- الهی بمیری! این چه کاری است که در پیش گرفته‌ای؟
- از امام خود پیروی و به بیعت خویش وفا می‌کنم.
- نه چنین است. خود را هلاک کردی و برای خود ننگ خریدی. امام تو از آنهاست که خدا درباره‌شان فرموده: «و جعلناهم ائمة یهدون الی النار...» (1) .
(صفحه 189)
حر که خود تحت نظر قرار گرفته بود، امام را مجبور به توقف کرد. زهیر به امام گفت: جریانات بعدی سخت‌تر خواهد بود و اگر همین جا با این عده بجنگیم آسانتر از جنگ با عده فراوانی است که بعد از این خواهند آمد. امام فرمود: «من به جنگ آغاز نمی‌کنم» و فرود آمد.
این جریان که در روز دوم محرم سال 61 هجری اتفاق افتاد، فاجعه‌ی عاشورا را به دنبال داشت. گزارش فوق، که صحنه‌ای از رویه‌ی مسالمت آمیز امام را برای ما مجسم می‌کند، در عین حال، این سؤال را پیش می‌آورد که چرا امام برای جلوگیری از خطرات آینده، از هم اکنون به پیشگیری دست نزد؟! و آیا این، خود یک نوع تسلیم در برابر دشمن نبود؟!
جواب این سؤال، بسیار روشن است: امام که برای جنگ نیامده بود! او به طوری که گفتیم: طبق دعوت قبلی و به مقتضای وظیفه‌ی وجدانی، شرعی و اخلاقی، به کوفه می‌آمد؛ و تازه او اگر دست به جنگ می‌زد، با شرایطی که موقعیت سوق الجیشی او داشت؛ با کنترل راه‌ها و قطع عبور و مرور، به هیچ وجه احتمال پیروزی نداشت. از کربلا تا کوفه راهی نیست، فوری برای سرکوبی او لشکر می‌آمد و قوای او را در هم می‌شکست، آنگاه چه می‌شد؟ همه جا سخن از آن می‌رفت که وی بدون ارزیابی نیروی خویش و تنها بر اثر یک هیجان آنی و بدون تدبیر دست به جنگ برده است؛ ولی او شروع به جنگ نکرد و تا آخر نیز بر همین شیوه عمل کرد و در روز عاشورا

نیز، برای دفاع از جان و حرم خویش می‌جنگید.
(1) قصص / 41.

خطبه‌ی امام در فرود به کربلا
امام علیه‌السلام، به ترتیبی که دیدیم، بطور اجبار در کربلا فرود آمد و بلافاصله برای یاران خویش پس از حمد و ثنای الهی چنین خطبه خواند:
«همان گونه که می‌بینید کار ما به اینجا کشیده. دنیا دگرگون شده و به زشتی گراییده و خوبیهای آن رفته است. از دنیا، ته مانده‌ای بیش به مانند مانده‌ی آب در ته ظرف باقی نمانده و این زندگی ننگین، هم چون چراگاهی ماند که وبا گرفته باشد.»
(صفحه 190)
«ألا ترون إالی الحق لا یعمل به والی الباطل لا یتناهی عنه، لیرغب المومن فی لقاء ربه حقا فانی لا أری الموت الا سعادة و لا الحیوة مع الظالمین الا برما»
«مگر نمی‌بینید به حق عمل نمی‌شود و از باطل بازنمی‌ایستند؟ راستی باید مؤمن راغب به لقای پروردگار خویش باشد، راستی که من مرگ را جز رستگاری و زندگی با ستمکاران را جز بیچارگی نبینم.»
و باز فرمود:
«مردم بندگان دنیایند و دین بر سر زبانشان افتاده است؛ مادام که زندگیشان رو به راه است، دور دین را می‌گیرند؛ ولی آنگاه که بلا احاطه‌شان کرد، دینداران کم شوند.»
از خطبه‌ی بالا چنین برمی‌آید که امام علیه‌السلام در یک تأثر روحی به سر می‌برد. از بی‌وفایی دنیا سخن می‌گوید؛ از اینکه در محیطی قرار گرفته که به حق عمل نمی‌شود و مردم به دنبال باطل می‌روند، رنج می‌برد و سخن از رغبت به لقای پروردگار و مرگ سعادتمندانه می‌گوید. در این کلمات ایده‌ی او فراموش نشده و تأثرات او نیز عجین با ایده و عقیده است.
این گفته، بدان معنی است که امام علیه‌السلام از اینکه گرفتار شده و سرنوشت خطرناکی در پیش دارد، و به طوری که از لحن کلام او استنباط می‌شود - متأثر است؛ ولی نه از آن رو که کشته می‌شود، بلکه تأثر او از این ناحیه است که چرا باید او را به جرم طرفداری از حق و مبارزه با باطل بکشند و فریاد حق طلبانه‌اش را خاموش کنند. او از برخورد با چنین محیطی بسیار رنج می‌برد و متأثر می‌شود؛ بحدی که میل دارد بمیرد و این اوضاع نکبت بار را نبیند و بدین ترتیب شوق و عشق با تأثر و تألم، راحتی و خوشی، با ناراحتی و ناخوشی در روح بزرگ امام علیه‌السلام به هم آمیخته است.
آمیختگی سوز و گداز، گریه و شادی در حوادث کربلا لحظه به لحظه بیشتر

می‌شود و مردی که نمونه اعلای عواطف انسانی است، از سرنوشت ناگوار خاندان خویش بشدت منقلب است و به حکم عاطفه به زن و فرزند و خواهر و برادرش بحد اعلا علاقه و محبت دارد و در عین حال، روحیه‌اش را به ابدیت پیوند زده و از همه‌ی این آلام روحی و تأثرات قلبی با خدا سخن می‌گوید. در آینده، مناظر بیشتری از این حالات خواهیم دید.
(صفحه 191)
... هر چه به فاجعه‌ی کربلا نزدیکتر می‌شویم، روحیه‌ها، انگیزه‌ها و ایده‌های طرفین، بیشتر نمودار می‌گردد، و ما اینک صحنه‌های این ماجرای پرشور را فهرست‌وار از نظر می‌گذرانیم. در این صحنه‌ها روحیات طرف مقابل را بدین ترتیب ملاحظه می‌کنیم:
- وقتی به عمر سعد پیشنهاد رفتن به کربلا شد، وی در کشاکش روحیات و افکار متضاد خویش قرار گرفت و می‌گفت: «نمی‌دانم از ملک ری که آرزوی من است دست بردارم و یا گناه قتل حسین علیه‌السلام را به گردن گیرم» و سرانجام تسلیم روحیه جاه طلبانه خود شد.
- مردم دیلم، بر یزید شوریده بودند و عمر بن سعد مأمور بود با چهار هزار سرباز برای سرکوبی ایشان رود و آنگاه حاکم ری گردد. در این بین، پیشنهاد رفتن به کربلا به او شد و سربازان را به زور همراه او کردند. سپاهیان به طور پنهانی از لشکر کناره‌گیری می‌کردند و به کوفه بازمی‌گشتند. عبیدالله که از جریان مطلع شد، یکی از سربازان مختلف را گردن زد و دیگران از ترس به لشکر بازگشتند. (1) .
- عمر بن سعد در کربلا، پس از آنکه پیام مسالمت آمیز امام را دایر بر اینکه طبق دعوت آمده و حاضر است بازگردد، دریافت کرد، گفت: امیدوارم خدا مرا از جنگ با او معاف دارد و جریان را طی نامه‌ای به ابن‌زیاد گزارش کرد.
- پس از ملاقات محرمانه‌ای که شبانه بین او و امام، طبق پیشنهاد امام صورت گرفت و بسیار طول کشید، وی به ابن‌زیاد نوشت: خدا آتش فتنه را خاموش کرد و امر این امت اصلاح گردید. حسین علیه‌السلام حاضر شده یا برگردد، یا به یکی از سر حدات رود و یا به شام رود و با یزید مذاکره کند.
- وقتی شمر به کربلا آمد و مأموریت جنگی آورد، ابن‌سعد به او گفت: وای بر تو! خانه‌ات خراب! دستت بسته باد! تو نگذاشتی و کار را خراب کردی! ما می‌خواستیم کار، به صلح پایان پذیرد. به خدا حسین علیه‌السلام همان روحیه پدرش را
(صفحه 192)
دارد و تسلیم نمی‌شود.
- همین شخص عصر تاسوعا به لشکریان فریاد زد: «یا خیل الله! ارکبی! و بالجنة ابشری!» لشکر خدا سوار شوید و به بهشت بشارت دهید.

- همین شخص، روز عاشورا با تیراندازی خود، جنگ را شروع کرد و گفت: شاهد باشید اولین کسی که تیر انداخت، من بودم!
- پس از پایان ماجرا، وقتی ابن‌سعد از پیش ابن‌زیاد بازگشت، گفت: هیچ کس مثل من به منزل نمی‌رود! من از ابن‌زیاد فاسق ظالم فاجر پیروی کردم و قرابت را بریدم و حاکم عادل را نافرمانی نمودم!
- روز عاشورا وقتی شمر دید دور خیام آتش برافروخته‌اند، خطاب به امام علیه‌السلام گفت: حسین! پیش از قیامت به آتش شتاب کردی؟ امام فرمود: پسر زن بز چران! تو سزاوارتری برای آتش. «بریر» خواست او را بکشد، امام منعش کرد و فرمود: ابتدا به جنگ نمی‌کنم.
- وقتی امام فرمود: متعرض حرم من نشوید، شمر گفت: از حرم او دور شوید که او «کفو کریمی» است یعنی یار وفادار بزرگواری است.
- مردی پس از بستن شریعه فرات فریاد زد: حسین! ببین آب مثل شکم ماهی موج می‌زند. به خدا یک قطره به تو نمی‌دهیم تا از تشگنی بمیری.
- شب عاشورا امام این آیه را می‌خواند:
«ما کان الله لیذر المومنین علی ما انتم علیه حتی یمیز الخبیث من الطیب» (2) .
خدا مومنین را همین طوری که هستند به خود وا نمی‌گذارد تا آنکه نا پاک را از پاک جدا سازد.
مردی از لشکریان ابن‌سعد فریاد زد: به پروردگار کعبه که ما پاکیزگانیم و از شما امتیاز یافته‌ایم.
- «قیس بن اشعث» در جواب او گفت: به خدا نمی‌فهمیم تو چه می‌گویی؟ به حکم پسر عمت فرود آی.
(صفحه 193)
- ابن‌زیاد نوشت: آب را بر حسین علیه‌السلام ببند، همان گونه که بر تقی زکی، عثمان، بستند.
- خولی که خواست دست به گناه قتل امام علیه‌السلام زند، لرزید و عقب رفت. شمر گفت: خدا دستت را بشکند، چرا می‌لرزی؟ و خود آن فجیعه را انجام داد.
- سنان یا شمر به در خیمه‌ی ابن‌سعد آمد و گفت:
اوفر رکابی فضة و ذهبا
انی قتلت السید المحجبا
قتلت خیر الناس اما وابا
و خیرهم اذ ینسبون نسبا
یعنی: رکاب مرا پر از طلا و نقره کن که من سرور بزرگی را کشتم. کسی را کشتم که نسب پدر و مادرش از همه بهتر بود.
ابن‌سعد گفت: مگر دیوانه‌ای، اگر ابن‌زیاد این حرف را از تو بشنود تو را

می‌کشد (3) .
- پس از پایان ماجرا، از زنان و دختران با زور و خشونت لباس می‌بردند و ریخته بودند که امام علی بن الحسین علیه‌السلام را بکشند.
حمید بن مسلم می‌گوید: من آنها را پراکنده کردم، عمر سعد رسید. زن‌ها به گریه و زاری پرداختند. وی دستور داد کسی داخل خیمه‌ها نشود، هر چه گرفته‌اند پس دهند و عده‌ای را برای حفاظت خیمه‌ها موکل ساخت.
... چند گزارش کوتاه و پراکنده‌ی بالا، نموداری از روحیات متشنج، مضطرب، تند و خشن، بی‌اساس و بی‌منطق فرماندهان و سربازان خصم است. در آنچه خواندیم، یک بار هم سخن منطقی و مستدلی و یا عمل عاقلانه و با رویه‌ای ملاحظه نمی‌کنیم. چرا، گاهی به وجدان‌های فروکوفته‌ای دست می‌یابیم که ناخود آگاه، گرد و غبار و تعصب را کنار زده، و جلوه‌ی کم فروغی دارد! این جلوه‌های کم فروغ، از ابن‌سعد که سابقه‌ی خانوادگی اسلامی دارد و بزرگ زاده است، چندان مورد اعجاب نیست؛ ولی از کسانی مثل شمر و سنان باعث تعجب است. چنین
(صفحه 194)
تصور می‌کنیم که این اشعه، قوی و نیرومند از روح بزرگ و ملکوتی امام بود که حتی تاریکترین دلها را، مجذوب می‌کرد.
در گزارش‌های مربوط به ابن‌سعد می‌خوانیم که وی پس از آن همه تردید و دو دلی و آن همه تلاش برای خاموش کردن آتش فتنه، وقتی که تصمیم بر جنگ می‌گیرد، لشکر خود را «لشکر خدا» خطاب می‌کند و به بهشت بشارت می‌دهد! او، این چنین به خودش دروغ می‌گوید! و وجدانش را آلوده و ناپاک می‌کند! و بطور تصنعی، می‌خواهد ندای وجدانش را خاموش کند ولی در گزارش‌های مربوط به شمر، قضیه بر عکس است: او از اول تند و خشن است؛ ولی پس از پایان ماجرا، تکانی می‌خورد و اندکی متوجه می‌شود؛ ولی این توجه بسیار کوتاه و زودگذر است.
در گزارش‌های دیگران می‌خوانیم که با آشفتگی و تندی، فحش و ناسزا می‌دهند و هو و جنجال می‌کنند. عوامل جمع آوری سپاه را نیز از پیش دانستیم و فهمیدیم که کارگردانان، مردم بی‌هدف و بی‌رویه را به آن صحنه فجیع کشانیدند.
عجیب نیست مردمی که با چنین روحیه‌های متزلزل و بی‌ایمان و بی‌منطق به صحنه‌ی پیکار کربلا آمده‌اند، تاب مقاومت با مردم با ایمان و روشندل و مصممی که به قول ابن‌سعد از مرگ باکی ندارند و راه و هدفشان مثل آفتاب روشن است، نداشته باشند. اینان در هر قدم می‌لرزند و ناراحتی وجدان دارند؛ ولی مردمان با ایمان، هر چه قدم نزدیکتر می‌نهند، قویتر و مصممتر می‌شوند.
... و اینک با مطالعه‌ی خطبه‌ها و گفتگوهای شب و روز عاشورا با روحیه،

انگیزه و ایده‌ی امام علیه‌السلام و یارانش در عرصه‌ی جنگ آشنا می‌شویم:
علی بن الحسین علیه‌السلام می‌گوید: شب عاشورا من مریض بودم؛ خود را به نزدیک پدر رساندم، ببینم چه می‌گوید. وی در خطبه‌ی خود چنین گفت: «خدا را بهترین ستایش‌ها کنم و در سستی و سختی شکر گزارم. خدایا؟ ترا حمد گویم که ما را به نبوت گرامی داشتی و قرآن به ما آموختی و در دین، فقیهمان کردی و به
(صفحه 195)
ما چشم و گوش و دل دادی.
خدایا ما را از شکرگزاران گردان، من اصحابی باوفاتر و بهتر از اصحاب خود و خاندانی نیکوکارتر و پیونددارتر از خاندان خود ندیدم. خدا به شما جزای خیر دهد. من گمان نمی‌کنم روز دیگری داشته باشیم. به شما اجازه دادم. همگی دستتان باز است، بروید. از طرف ما مانعی نیست. پیمانی با شما ندارم. شب فرا رسیده حرکت کنید.»
عباس و دیگر فامیل او چنین گفتند:
ما چنین نکنیم. بعد از تو بمانیم؟ خدا نکند چنین روزی را ببنیم.
به فرزندان عقیل گفت: مسلم برای شما بس است، بروید. گفتند:
«سبحان الله! مردم چه می‌گویند؟ و ما به جواب چه بگوییم، بگوییم: ما سرور و بزرگتر و بهترین عموزادگان خود را رها کردیم و همراه آنها تیر و نیزه و شمشیر نزدیم و ندانستیم که با آنها چه کردند؟ به خدا ما چنین نمی‌کنیم، ما خودمان و مال و خاندانمان را فدای تو می‌کنیم و تا به جایگاه شما وارد شویم. زندگی بعد از تو را خدا زشت کند!»
«مسلم بن عوسجه» برخاست و گفت:
«ما دور تو را خالی گذاریم؟ آنگاه در ادای حق تو پیش خدا چه عذری بریم؟ هان که به خدا نیزه‌ام در سینه‌ی اینان فرونبرم و با شمشیرشان نزنم دسته شمشیر بر دستم بر جای نخواهد ماند، و اگر بی‌اسلحه شوم، بدانها سنگ خواهم زد. به خدا ما از تو جدا نمی‌شویم تا خدا بداند ما سفارش پیغمبر صلی الله علیه و آله را درباره تو حفظ کردیم. به خدا اگر بدانم هفتاد بار کشته و زنده و سوزانده می‌شوم، از تو جدا نمی‌شوم تا در برابر تو بمیرم. حالا که یک مرگ بیشتر نیست، چگونه چنین نکنم؟!، این کرامتی است که هیچ گاه از بین نرود.»
زهیر برخاست و گفت:
«من دوست دارم هزار بار کشته و زنده شوم و خدا بدین وسیله جان تو و جوانان اهل بیت تو را از کشتن برهاند.»
اصحاب دیگر نیز هر کدام سخنانی بدین مضامین گفتند. امام علیه‌السلام، به خواهر خود که بسیار بی‌تابی می‌کرد و بی‌هوش در افتاده بود، آب پاشید و به او چنین فرمود:

(صفحه 196)
«خواهرم! تقوای الهی پیشه کن و به عزای الهی خو گیر و بدان که اهل زمین می‌میرند و اهل آسمان باقی نمی‌مانند و همه چیز جز خدایی که خلق را به قدرت خود آفریده، از بین می‌رود و آنگاه خدا همه را مبعوث می‌کند و بازگشت می‌دهد، خدا فرد است و واحد، جدم، پدرم، مادرم، برادرم، همگی بهتر از من بودند من و هر مسلمانی، باید از رسول خدا صلی الله علیه و آله سرمشق گیریم. خواهرم! به تو سوگند می‌دهم و خواهش می‌کنم و سوگند را از راستی اجرا کنی، وقتی من کشته شدم، گریبان مدر و رخسار مخراشان و فریاد «ویلی» و «ثبور» مزن.»
در صبح عاشورا به نقل علی بن الحسین علیه‌السلام، امام علیه‌السلام چنین دعا کرد:
«خدایا تو در هر پیشامد ناگواری مایه‌ی اطمینان و در هر سختی‌ای امید و در هر کاری که برای من پیش آمد کند، پایگاه وثوق و سرمایه‌ی منی، چه نگرانی‌ها که دل از آن سست گشته و چاره‌ی آن کم گشته و دوستان واگذاشته‌اند و دشمنان شماتت کرده‌اند؛ ولی من آن را پیش تو آوردم و شکایت آن را به تو کردم. از همه رو گردان و به تو راغب بودم. تو نگرانی‌ها را بر طرف کردی و غم دل گشودی. پس تو سرپرست همه‌ی نعمت‌ها و دارنده‌ی همه‌ی خوبی‌ها و منت‌های رغبت‌ها و مقصدهایی.»
امام علیه‌السلام، پس از تنظیم اردوی خویش، سوار بر اسب شد و خطاب به مردم چنین گفت:
«ای مردم! گفتارم را بشنوید و شتاب نکنید تا شما را به آنچه سزاوار است راجع به من عمل کنید، موعظه کنم تا دیگر عذری برای شما باقی نگذارم؛ اگر به انصاف گراییدید که سعادتمند شده‌اید و اگر انصاف ندادید رأی خود را ببینید.
وی آنگاه حمد و ثنای الهی گفت و خویش را معرفی کرد و چهار تن از لشکریان را که برای او نامه نوشته بودند؛ به اسم، خطاب فرمود و در پاسخ یکی از آنها (قیس) که گفت: ما نمی‌فهیم چه می‌گویی به حکم پسر عمت فرود آی، فرمود:
«لا و الله لا اعطیکم بیدی اعطاء الذلیل و لا افر فرار العبید.»
«نه به خدا، به ذلت دست بشما ندهم و چون بندگان فرار ننمایم.»
و آنگاه فریاد زد:
«عباد الله! انی عذت بربی و ربکم ان ترجمون و انی عذت بربی و ربکم من کل متکبر
(صفحه 197)
لا یومن بیم الحساب...» (4) .
«بندگان خدا! من به پروردگار خودم و شما پناه می‌برم از اینکه سنگبارانم

کنید و پناه می‌برم از هر آدم متکبری که ایمان به روز قیامت ندارد.»
وی طی خطابه دیگری خود را معرفی کرد و در پایان گفت:
«به خدا هیچ کدام از آنچه را از من خواهند، اجابت نکنم تا آغشته به خون، خدا را ملاقات کنم.»
او در ضمن خطابه دیگری چنین گفت:
«مردم! بدانید، دنیا خانه فنا و زوال است. اهل دنیا پیوسته از حالی به حال دیگر گردند. مردم! شما با اسلام آشنا شدید و قرآن خواندید و دانستید که محمد صلی الله علیه و آله رسول خداست؛ ولی اینک به پا خاسته‌اید که از سر ظلم و دشمنی، فرزندش را بکشند.»
وی آنگاه رو به اصحاب خود کرد و فرمود:
«(ان القوم) استحوذ علیهم الشیطان فانسیهم ذکر الله اولئک حزب الشیطان ألا ان حزب الشیطان هم الخاسرون»! (5) .
بر این جماعت، شیطان غلبه کرده و از یاد خداشان برده، اینان حزب شیطانند و حزب شیطان زیانکارانند.
و بعد خطاب به مردم این اشعار را خواند:
تعدیتم یا شر قوم ببغیکم
و خالفتموا فینا النبی محمدا
أما کان خیر الخلق أوصاکم بنا
أما کان جدی خیرة الله احمدا
أما کانت الزهراء امی و والدی
علی اخو خیر الانام المسدد!
لعنتم و اخزیتم بما قد جنیتم
ستصلون نارا حرها قد توقدا
«ای مردمی که از همه بدترید! از سر دشمنی بر ما تعدی کرده و در مورد ما با پیغمبر صلی الله علیه و آله مخالفت کردید. بهترین مردم (پیغمبر صلی الله علیه و آله) وصیت ما را به شما نکردند؟ جد من برگزیده‌ی خدا احمد صلی الله علیه و آله نبود؟ مادر من زهرا علیهاالسلام و پدرم علی علیه‌السلام نیست که بهترین مردم درستکار بود؟ شما لعنت شدید و رسوا گشتید و به واسطه‌ی این جنایاتی که
(صفحه 198)
کردید، به زودی در آتش فروزنده‌ی جهنم خواهید افتاد.»
وی آنگاه که لشکر احاطه‌اش کردند، چنین خطبه خواند:
«هلاکت و بدبختی نصیب شما باد ای جماعت! شما سرگشته و حیران، ما را به کمک خود خواندید و ما هم برای ادای وظیفه آماده‌ی فریادرسی شما شدیم؛ ولی اینک شمشیرهایی که در دست دارید، به روی ما کشیده‌اید و آتشی را که ما برای دشمن شما و خودمان روشن کرده بودیم، برای ما

افروختید! شما بدین ترتیب، دشمن دوستان خود شدید و بر ضد آنان به دستیاری دشمنان پرداختید، بدون اینکه اینان عدل و دادی در بین شما منتشر کرده باشند و یا آرزوی شما در مورد آنان تحقق یافته باشد؛ مگر آنکه مقداری از مال حرام دنیا را به شما دادند و روزی پستی به شما خورانیدند بی‌آنکه ما چیز تازه‌ای پدید آورده باشیم و یا در رأی خویش به خطا رفته و ضعیف شده باشیم. چرا عذاب‌ها و ویلها برای شما نباشد؟ که ما را ناخوش داشتید و ترکمان کردید.
روی شما زشت باد...! شما یاغیان امت و وامانده‌های احزاب هستید که قرآن را به دور افکندید و پیرو شیطان شدید و در دار و دسته‌ی گنهکاران گشتید و کتاب خدا را تحریف کرید و راه و رسم پیغمبر صلی الله علیه و آله را خاموش نمودید و اولاد انبیاء را کشتید. اولاد زنا را به نسبت خویش ملحق کردید و مومنین را آزار دادید و پیشوایان مسخره‌چیها شما را به فریادرس خواندند «الذین جعلوا القرآن عضین» (6) ؛ آنهایند که قرآن را پاره پاره کردند. شما به فرزند حرب (ابوسفیان) و پیروان او اعتماد می‌کنید و ما را یاری نمی‌کنید؟ آری بی‌وفایی در بین شما شایسته است. عروق شما با آن روییده و اصل و فرع شما آن را به ارث برده و دل‌های شما بر آن استوار شده و سینه‌هاتان در پرده مانده و در نتیجه شما به صورت کمان تیراندازان و منبع نان خوردن غاصبین درآمدید.
هان! که لعنت خدا بر پیمان شکنانی که پس از مؤکد ساختن پیمان، در حالی که خدا را بر آن شاهد گرفته‌اند، پیمان می‌شکنند. به خدا سوگند که شما آنهایید! هان که زنازاده‌ی پسر زنازاده، مرا بین دو چیز مخیر کرده: یا شمشیر کشیم و یا به ذلت تن بدهیم. هیهات! من به پستی تن ندهم؛ این کار را خدا و رسول ابا دارند؛ پدران و مادران پاک و پاکیزه، دماغ‌های با حمیت و جان‌های سربلند نمی‌پذیرد که پیروی لئیمان را
(صفحه 199)
ترجیح دهیم بر آنکه که چون بزرگواران از پای درآییم.
هان! که عذر شما را برطرف کردم و شما را ترساندم و با همین عده‌ی کم با شما به جنگ خواهم پرداخت.»
وی آنگاه این اشعار را خواند:
فان نغلب فغلابون قدما(7)
و ان نهزم فغیر مهزمینا
و ما ان طبنا جبن و لکن
منایانا و دولة آخرینا
اذا ما الموت رفع عن الناس
کلا کله اناخ بآخرینا
فافنی ذلکم سروات قومی

کما افنی القرون الاولینا
فلو خلد الملوک اذا خلدنا
و لو بقی الکرام اذا بقینا
فقل للشامتین بنا افیقوا
سیلقی الشامتون کما لقینا
یعنی: «ما اگر غلبه کنیم، که از قدیم همیشه غالب بوده‌ایم و اگر شکست خوردیم، در حقیقت شکست نخورده‌ایم، ما عادت به ترس نداریم؛ ولی ما باید بمیریم که دیگران به دولت برسند!
هر گاه مرگ سینه خود را از یک عده مردم بردارد، به دیگران می‌اندازد.
همین مرگ، بزرگان قوم مرا از بین برد؛ کما اینکه نسل‌های پیشین را از بین برد.
اگر پادشاهان جاوید می‌ماندند، ما هم جاوید می‌ماندیم و اگر بزرگواران بقا می‌یافتند، ما هم می‌یافتیم.
به شماتت گران ما بگو به هوش آیید که شماتت گران به همان رسند که ما رسیدیم.
وی در پایان خطبه‌ی خود پیش بینی کرد که به اندک زمان، چرخ عوض می‌شود و همگی به مجازات خواهند رسید و در پایان به آنان نفرین کرد و خطبه‌ی خود را چنین پایان داد.
«ربنا علیک توکلنا و الیک انبنا و الیک المصیر»
امام علیه‌السلام وقتی تصمیم به جنگ گرفت، چنین رجز خواند:
انا ابن علی الطهر من آل هاشم
کفانی بهذا مفخرا حین أفخر
وجدی رسول الله اکرم من مشی
و نحن سراج الله فی الخلق یزهر
(صفحه 200)
امام علیه‌السلام وقتی می‌جنگید، چنین رجز می‌خواند:
کفرا القوم و قدما رغبوا
عن ثواب الله رب الثقلین
قتل القوم علیا وابنه
حسن الخیر کریم الطرفین
یعنی: این جمعیت کافر شده و از قدیم از ثواب خدا رو گردان شده‌اند. این جمعیت علی علیه‌السلام و پسرش حسن علیه‌السلام را که مرد خوب و از طرف پدر و مادر بزرگوار بود، کشتند.
امام در این رجز تاریخچه‌ای از مبارزات گذشته و فضایل پدرش بر شمرده است.
وی در یک حمله چنین رجز خواند:

القتل اولی من رکوب العار
و العار اولی من دخول النار
و در حمله‌ی دیگر چنین رجز خواند:
انا الحسین بن علی
آلیت ان لا انثی
احمی عیالات ابی،
امضی علی دین النبی(8) .
بطوری که ملاحظه می‌کنیم خطبه‌ها و رجزهای امام، مشحون از استدلال و منطق، وعظ و اندرز و حاکی از دلی مطمئن و آرام، روحی بلند و نیرومند و مشتمل بر بسیاری از حقایق و واقعیات است.
این کلمات، ترواش روح بزرگی است که از عشق به خدا و ابدیت آکنده و از گمراهی‌ها و تیرگی‌ها، ظلم‌ها و ظلمت‌ها، سقوط و انحطاطهای آدمیان آزرده است. روحی بزرگ که در جایگاه بلند خود بر تمام ارواح و نفوس، مسیطر و مسلط است.
تطبیق محتوای این کلمات با آنچه از افکار و اندیشه‌های امام علیه‌السلام در صفحات گذشته‌ی کتاب خواندیم، برای ما روشن می‌کند که اندیشه‌ها، آرمانها، ایده‌ها و انگیزه‌های امام علیÆ السلام در تمام دوران و تا پایان زندگی، پیوسته، از طهارت و عزت، روشن بینی و بلند اندیشی برخوردار بوده است. آنچه از هیجانات روحی او در
(صفحه 201)
عرصه‌ی کربلا در خطبه‌هایش منعکس شده، جزء به جزء، با آنچه سابقا از او دیده‌ایم منطبق است.
این مقتضای روح مردان بزرگی است که با حقیقت عالم پیوند دارند و در گفتار و کردار خویش از حقیقت عالم جدا نشده‌اند. ıKŮOˈIپیوسته در نور حرکت می‌کنند و چون از ناموس عالم جدا نیستند، هیچ گاه متزلزل و مردد نمی‌شوند. به جهان پیوسته‌اند و از زبان جهان سخن می‌گویند.
و چون حقیقت یکی است و جهان، یک واقعیت بیش ندارد - یعنی هر چه هست همانست که هست و هیچ گاه دگرگون نمی‌شود - اینان نیز که نماینده‌ی واقعیت جهان و زبان گویای آنند، هیچگاه در ایده و عقیده دگرگونی ندارند، اینان از مرگ نمی‌هراسند چون با حق پیوند دارند و می‌دانند که در عالم گم نمی‌شوند.
ولی آنان که به خود دروغ می‌گویند و وجدان خویش را سرکوب می‌کنند و شرافت انسانی را به ثمن بخس می‌فروشند، به دست خود، رشته‌ی خود را از عالم می‌برند و چون به جایی پیوستگی ندارند، پیوسته در لرز و هراس و ترس و وحشت و اضطراب و سرگردانی به سر می‌برند. هر گام را با دو دلی برمی‌دارند و بیش از هر چیز از مرگ می‌ترسند؛ زیرا هستی

خود را در گرو زندگی تاریک خویش می‌بینند.
نمونه‌های کامل این دو روحیه را ما در پیکار کربلا: در امام و یاران او و نیز در دشمنان او به خوبی مشاهده می‌کنیم.
در گذشته، نمونه‌ای از اظهارات یاران امام که حاکی از ایمان و استقامت و روشندلی آنان بود، ذکر کردیم؛ در عین حال، لازم است وضع روحی و کلمات آنها را در روز کربلا نیز مشاهده کنیم؛ ولی به منظور اجتناب از طول کلام، نخست روحیه‌ی منقلب و کلمات پرشور «حر بن یزید ریاحی» - که حالت استثنایی دارد و از دو جهت در بحث ما مورد استفاده قرار می‌گیرد بررسی می‌کنیم.
حر را از پیش به ادب و نرم خویی شناختیم و لذا اینک او را مستعد دریافت حقیقت می‌یابیم و ملاحظه می‌کنیم که وی چگونه به جمع حقیقت می‌پیوندد و با
(صفحه 202)
یک جهش که تا پایان جهان، تحسین آزاد مردان گیتی را برانگیخته است، خویش را به نماینده‌ی تمام نمای حقیقت تسلیم می‌کند.
وه ! که شور دلاویز و دل‌انگیز است آن دقایق روحانی که حر بن یزید را از ظلمت به نور آورد و از وحشت و اضطراب به اطمینان و آرامش کشاند و او را از آن همه رنج و عذاب وجدان رهایی بخشود !
وی پس از توبه و گفتگوهای معروفی که بین او و امام علیه‌السلام صورت گرفت، خطاب به مردم چنین گفت:
«ای اهل کوفه ! مادرتان به عزاتان نشیند و برایتان بگرید. شما این بنده‌ی صالح را دعوت کردید؛ ولی حالا که آمده، به حال خود گذاشتید؛ در حالی که بدین خیال بودید که در راه او به جنگ پردازید و اینک به او نیرنگ زده‌اید که او را بکشید؛ او را بازداشت کرده و گریبانگیرش شده و از هر طرف دورش را گرفتید که نتواند به این شهرهای عریض خدا رود...»
وی آنگاه از عطش اهل بیت، سخن گفت و گفتار خود را چنین خاتمه داد:
«بئسما خلفتم محمدا صلی الله علیه و آله فی ذریته لاسقاکم الله یوم الظمأ»
«پس از محمد صلی الله علیه و آله با دومان او بد کردید ! خدا به روز تشنگی، سیرابتان نکند.»
بطوری که گفتیم، همه‌ی لشکریان، دچار کشاکش روحی بودند؛ ولی فقط حر و چند تن دیگر بود: که از این معرکه سربلند بیرون آمدند و شب یا روز عاشورا به امام علیه‌السلام پیوستند. عمل اینان، در عین اینکه از آزادگی و وجدان بیدارشان حکایت دارد، بطور دقیق نموداری از آشفتگی روحی لشکریان ابن‌سعد است. اینان بدین ترتیب مجسم می‌کنند که همگی فرماندهان و سربازان در اضطراب و التهابند؛ هر چند بر اثر سستی و دون

همتی به آنچه در اندرونشان می‌گذرد، اعتنا نمی‌کنند و به ندای وجدان پاسخ نمی‌گویند.
آری: حر، پیام وجدان سرکوب شده‌ی هم مسلکان گذشته خویش بود که تا پایان جهان به گوش جهانیان رسید. وی مانند همه‌ی یاران امام علیه‌السلام، به معنی واقعی کلمه «حر» بود؛ این مرد آزاده و همرزمان پیکار جوی او، مردان خود ساخته‌ای بودند، که با فداکاری‌ها و جانبازی‌های خویش، «حریت» را عملا تفسیر کردند.
(صفحه 203)
اینان همگی در نور حرکت می‌کردند و راهشان را روشن می‌دیدند و هیچ گونه اضطراب و دغدغه نداشتند.
مورد دیگر «وهب» است، شنیده‌ایم که او پس از پیکار، به حضور مادر شتافت و گفت: از من راضی شدی؟ گفت: نه مگر آنکه در برابر امام علیه‌السلام کشته شوی. وی که تازه ازدواج کرده بود و بیش از هفده روز از عروسی او نمی‌گذشت با همسر خود در این باره سخن گفت؛ خانم جوان، او را به بهشت بشارت داد.
مورد دیگر: به «محمد بن بشیر حضرمی» خبر رسید، پسرش را در «ری» اسیر کرده‌اند؛ امام علیه‌السلام به او گفت می‌خواهی برو. گفت: اگر جانوران بدنم را بدرند؛ دست از تو برنمی‌دارم!
یاران امام علیه‌السلام همه، بدین گونه بودند و از این رو است که ما می‌گوییم انقلاب کربلا، از عناصر اصیل و ممتاز انسانی برخوردار بوده است. باید به جرأت گفت: پیکار کربلا، در جهادهای دینی نیز بی‌نظیر بوده است؛ زیرا در جنگ‌های مذهبی‌ای که فی‌المثل پیغمبر صلی الله علیه و آله و علی علیه‌السلام انجام می‌دادند، هر چه بود ایده‌ها و عقیده‌ها را در برابر هم صف آرایی می‌کرد. طرفین دعوا، روی اصولی با هم می‌جنگیدند و هر کدام به آنچه مدعی بودند ایمان داشتند اگر هم همه این طور نبودند، بسیاری این طور بودند؛ ولی در کربلا، حتی یک نفر از لشکریان دشمن نبود که با روحیه‌ی مثبت و با انگیزه‌ی روشن بر اساس ایده‌ی درست بجنگد! و از این طرف نیز، از امام گرفته تا کوچکترین فرد مبارز، هیچ کدام نبودند که روحیه‌ها، انگیزه‌ها و ایده‌های خود را روشن نیافته باشند. این نکته‌ی بسیار دقیقی است که توجه به آن، رمز امتیاز و عظمت نهضت کربلا را نیک روشن می‌سازد. مطلب زیر، نکته‌ی بالا را روشن‌تر می‌کند:
چنانکه می‌دانیم در همه‌ی جنگ‌ها، فرمانده جنگ، سربازان خود را تشجیع و تحریص می‌کند و با ایراد خطابه روحیه‌ی آنها را برای ورود در صحنه‌ی پیکار آماده می‌سازد. و می‌دانیم که در جنگ‌ها، همه‌ی سربازان خود ساخته نیستند که بدون خطابه‌ی جنگ و تهییج فرمانده. بطور خودکار، با شوق و ایمان به عرصه‌ی جنگ وارد شوند.

(صفحه 204)
و می‌دانیم که این همه، بر اثر ناهماهنگ بودن سربازان از نظر ایمان به هدف و ظرفیت و استقامت است. در کلیه جنگ‌های دینی مذهبی نیز مطلب از همین قرار بوده است.
ولی در نهضت حسینی علیه‌السلام، افراد، هماهنگ و دارای ایمان کامل به هدف بودند؛ زیرا امام علیه‌السلام، اعلام کرد که هر کس می‌خواهد برود، برود. و پیداست کسانی در این معرکه خواهند ماند که کاملا و با روشن بینی، بدانند برای چه می‌مانند و برای چه می‌جنگند. در کدام جنگ، فرمانده، نه تنها تشجیع و تحریص نکرده، بلکه افراد را تصفیه و انتخاب کرده است؟ و در کدام جنگ، سربازان یک طرف، همگی و بلا استثنا دارای روشن بینی و ایمان کامل و اطمینان خاطر بوده و طرف دیگر، همگی و بلا استثنا بی‌ایمان و مردد و متزلزل بوده‌اند!... این نکته‌ی مهم در خود یک نگارش جداگانه است...
نکته‌ی دیگری که باید در اینجا یادآور شویم اینست که: در خطبه‌ها و رجزها و گفتگوهای امام علیه‌السلام و خاندان او پیوستگی‌های خویشاوندی با رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه‌السلام مطرح شده و حتی از جد و جده نیز سخن به میان آمده است. محتوای این گفتارها، ممکن است این توهم را پیش آورد؛ کسانی که تنها به خاطر هدف خویش می‌جنگند نبایستی از مسایل خانوادگی و شخصی سخن به میان آورند. آیا این، نمونه‌ای از آمیختگی مبارزه با تعصبات قبیله‌ای و نژادی و افتخار به حسب و نسب نیست؟
در پاسخ این توهم باید اولا، در نظر داشته باشیم که دشمن، به دروغ مدعی اسلام و تبعیت از رسول خدا صلی الله علیه و آله است و ثانیا، پیوند صوری‌ای که امام و خاندان او با رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه‌السلام داشتند، به حکم وراثت و تربیت و محیط خانوادگی، آنان را به صورت نمونه‌های کامل تربیت اسلامی درآورده بود. و ثالثا، امام علی علیه‌السلام از یک طرف، مدتی در کوفه حکومت داشت و عظمت گذشته او در نظرها بود و از یک طرف تبلیغات مسمومی بر ضد او به وسیله‌ی دستگاه اموی منتشر
(صفحه 205)
می‌شد.
امام و خاندان او، با اعلام پیوند خانوادگی و نسبی به پیغمبر صلی الله علیه و آله و علی علیه‌السلام، اولا، به مدعیان دروغین اسلامیت تفهیم می‌کردند که از نظر نژاد و خاندان، با، رگ و پوست و خون، مسلمان و خدا پرستند و ثانیا، هیبت و عظمت خویش را با مجسم ساختن پیامبر صلی الله علیه و آله، علی علیه‌السلام و هیبت و عظمت او نمودار می‌ساختند و ثالثا، از

حیثیت و شرافت امیرالمؤمنین علیه‌السلام دفاع می‌کردند و او را به نیکی می‌ستودند و ایمان پیوند صوری و معنوی خویش را به آیین مقدسی که در راه آن می‌جنگیدند، به خصم اعلام می‌داشتند و لشکر را مقهور عظمت و هیبت خویش می‌کردند.
ملاحظه کنید علی بن الحسین علیه‌السلام در رجز خود چنین می‌گوید:
انا علی بن الحسین بن علی
نحن و بیت الله اولی بالنبی
تالله لا یحکم فینا ابن الدعی
اضرب بالسیف احامی عن ابی
ضرب غلام هاشمی قرشی
یعنی: من علی بن حسین بن علی علیه‌السلام هستم. و ما - به خانه‌ی خدا سوگند - به پیغمبر صلی الله علیه و آله سزاوارتریم. بخدا فرزند زنا در بین ما حکم نکند. شمشیر می‌زنم و از پدرم حمایت می‌کنم، همان گونه که جوان هاشمی و قرشی شمشیر می‌زند!
و در حمله‌ی دیگر چنین رجز خواند:
الحرب قدبانت لها الحقایق
و ظهرت من بعدها مصادق
و لله رب العرش لا نفارق
زجموعکم او تغمد البوارق
یعنی: حقایق جنگ پدیدار شد و دلاوران آن نمودار گشتند! به خدا تا شمشیرها در نیام نرود، از جمع شما جدا نشویم!
و عباس بن علی علیه‌السلام چنین رجز می‌خواند:
لا أرهب الموت أذ الموت زقا
حتی اواری فی المصالیت اللقا
نفسی لنفس المصطفی الطهر وقی
و لا اخاف طارقا ان طرقا
بل اضرب الهام و أفری المفرقا
انی انا العباس اغدو بالسقا
و لا اخاف الشر عند الملتقی
یعنی: وقتی مرگ آید، من از مرگ نترسم تا در میانه‌ی مردان پیکار در این چیز اندک
(صفحه 206)
(مرگ) پنهان شوم، جان من نگهدار جان پاک پیامبر باد، هر که جلو آید از او نترسم و بلکه شمشیر زنم و فرقش جدا سازم، من عباسم که برای آب آوردن می‌روم و در هنگام برخورد از هیچ بدی نمی‌ترسم.
و بار دیگر چنین می‌خواند:

اقاتل القوم بقلب مهتد
اذب عن سبط النبی احمد
اضربکم بالصارم المهند
حتی تحیدوا عن قتال سیدی
انی انا العباس ذوالتودد
نجل علی المرتضی المؤید
یعنی: من با دلی هدایت یافته با این قوم می‌جنگم و از فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله جانبداری می‌کنم. من شما را با شمشیر بران می‌زنم تا از جنگ کردن با آقای من فرار کنید. من عباس مهربانم (9) ، فرزند علی مرتضایم که از طرف خدا مؤید بود.
ملاحضه می‌شود که روحیه‌ها، انگیزه‌ها و ایده‌های خاندان هاشمی با نژاد و «رگ و ریشه‌ی» آنها در آمیخته بوده است و هر یک از آنها که سخن گوید، با دیگری پیوستگی تفکیک ناپذیر دارد.
تا اینجا ما با روحیات متخاصمین به خوبی آشنا شدیم و دانستیم که در کربلا، چهره‌هایی روبروی هم قرار گرفتند که صد در صد و بطور کامل و بی‌آنکه در هیچ مفهومی از مفاهیم انسانی مشترک باشند، متضاد و متباین یکدیگر بودند، و اینک تجلی عملی این دو روحیه را در صحنه‌ی پیکار بررسی می‌کنیم.
جنگ، در ابتدا تن به تن آغاز شد و مبارز طلبان لشکر ابن‌سعد، یکی پس از دیگری از پای در می‌آمدند. جنگ، مدتی بدین صورت ادامه یافت و تلفات، یکسره متوجه سپاه ابن‌سعد بود. وقتی چنین دیدند، یک ستون لشکر به ستون راست اصحاب امام علیه‌السلام، که بیش از 32 نفر نبودند حمله‌ور شد.
(صفحه 207)
این حمله، توسط خود امام و نیزه داران معدود او بشدت دفع شد و تیراندازان امام علیه‌السلام به تیراندازی پرداختند؛ در این حمله نیز تلفات یکسره متوجه لشکریان ابن‌سعد بود. در این هنگام، «حر» به سپاهیان ابن‌سعد حمله برد و آنان را متفرق کرد. وضع چنان غیر عادی شد که «عمرو بن حجاج» فریاد زد: احمقها! می‌دانید با چه کسانی می‌جنگید؟: با شجاعان این شهر! با مردمی که به استقبال مرگ آمده‌اند! کسی از شما به میدان ایشان نرود. اینان کمند و شما می‌توانید سنگبارانشان کنید. و از این پس، از طرف ابن‌سعد، جنگ تن به تن قدغن شد.
و پس از این، دو حمله‌ی سخت؛ یکی از راست و دیگری از چپ به فرماندهی «عمرو» و «شمر» به لشکر امام علیه‌السلام شد. «مسلم بن عسوجه» از طرفداران امام علیه‌السلام از پای در آمد؛ ولی این حمله نیز بشدت دفع شد. عقب زدن این حمله، حیرت انگیز بود و لذا فرمانده

سواره نظام که گیج شده بود به «عمرو» پیام داد که مگر نمی‌بینی ما امروز از این عده کم چه می‌بینیم؟ در این زمان پانصد تیرانداز، به سپاه امام علیه‌السلام تیراندازی کردند و در همین احوال، «شمر»، حمله‌ی دیگری برد و تلفات از طرفین زیاد بود. این جریان از صبح تا ظهر طول کشید...
... بعد از نماز ظهر، حمله‌ای از طرف سپاهیان ابن‌سعد نمی‌شود و این سربازان امام هستند که به میدان کارزار می‌روند و لشکریان را تار و مار می‌کنند. یک عده چندین هزار نفری هستند در برابر حداکثر 50 نفر باقی مانده‌ی اصحاب امام علیه‌السلام، چنان وحشت زده بودند که جرأت قدم گذاشتن به میدان جمگ نداشتند !...
منظره‌ی نکبت فرار سپاهیان ظلم، ما را به روحیه‌ی فرسوده و وحشت زده و انگیزه‌ی سست و ایده‌ی پست آنان راهنمایی می‌کند.
تلفات فراوانی که از ناحیه امام علیه‌السلام و یاران او، به لشکر جرار «ابن‌سعد» وارد شد، ملعون ترس و وحشت و فرار و درهم ریختگی اوضاع آنها بود. در یک حمله که لشکریان فرار می‌کردند، عده زیادی روی هم می‌ریختند و زیر دست و پای اسبان لگدمال می‌شدند.
عامل مهمی که در پراکنده ساختن لشکریان، نقش مهمی را داشت، رجزهای
(صفحه 208)
رعد آسای امام علیه‌السلام و یاران و خاندان او؛ و عامل دیگر، قیافه‌های ملکوتی و آسمانی و چهره‌های جذاب و نافذ و مؤثر آنان بود.
رجزها، که حاکی از ایمان و شجاعت و نمودار ایده و هدف و مشتمل بر پیوستگی نزدیک پیکار جویان با رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، مثل رعد، گوششان را پاره می‌کرد و در مغزشان غلغله ایجاد نمود. سراسر وجودشان را طوفان می‌گرفت و رشته‌های دلشان از هم می‌گسست و حیران و سرگردان به این سو و آن سو می‌دویدند.
این، بی‌ایمانی است که آدم را چنین بدبخت و بیچاره می‌کند و الا اگر کسی - ولو به غلط - به کار خود ایمان داشته باشند، هرگز چنین رسوایی و بدبختی بار نخواهد آورد. در اینجا یک نکته است که تذکر آن مناسب به نظر می‌رسد و آن، دریافت عامل روحی حمله بردن و هتک حرمت نسبت به زنان و کشتار کودکان است علاوه بر آنکه حاکی از کمال شقاوت و پلیدی ذاتی آنان بود، عکس العملی از شکست آنان در جبهه‌های جنگ با بزرگان محسوب می‌شود.
از همه جالبتر و شور انگیزتر، منظره‌ی حمله یک تنه‌ی شخصی امام علیه‌السلام به سیل جمعیت است؛ او آن چنان سپاه را درهم ریخت که «شمر» فریاد زد: امیر! اگر همه‌ی مردم به میدان حسین علیه‌السلام

بروند او همه را از میان برمی‌دارد. چنین رأی دهم که سواره نظام و نیزه‌داران و تیراندازان، با هم از هر طرف دور او را بگیریم.
پیشنهاد شمر عملی شد؛ ولی او حلقه محاصره را می‌شکافت و خود را به خیمه‌ها می‌رسانید و می‌ایستاد و می‌فرمود: «لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم»...
ابن‌سعد که وضع را بسیار نامساعد دید، فریاد زد: می‌دانید با چه کسی می‌جنگید؟ این فرزند «قتال العرب» است! از هر طرف محاصره‌اش کنید! که در حال، چهار هزار تیرانداز، امام علیه‌السلام را محاصره کردند، و رابطه‌اش را با حرم بریدند و به سوی حرم حمله بردند. وی فریاد کشید:
«ویلکم یا شیعة آل ابی‌سفیان ان لم یکن لکم دین و لا تخافون المعاد فکونوا احرارا فی دنیاکم و ارجعوا الی احسابکم اذ کنتم عربا.»
(صفحه 209)
«وای بر شما ای پیروان دودمان ابوسفیان! اگر دین ندارید و از بازگشت به خدا نمی‌ترسید در دنیای خود آزاد باشید. شما که عربید به حسب و خلق خویش رجوع کنید.»
این گفته‌ی امام، چنان شور و غلغله‌ای افکند که شمر فریاد برآورد: چه می‌گویی! فرمود: ما با هم می‌جنگیم و زن‌ها گناه ندارند تا زنده‌ام متعرض حرمم نشوید!
پاسخ امام علیه‌السلام بقدری جانسوز و نافذ بود که در شمر مؤثر افتاد. وی گفت: بسیار خوب، لشکر! از حرم این مرد دور شوید و دور خودش را بگیرید که کفو کریمی است...
- تأثیر معجزه آسای کلام امام علیه‌السلام در دل و جان دشمن سنگدلی چون شمر، ما را به روحیه‌ها، انگیزه‌ها و ایده‌های امام احرار علیه‌السلام و دشمن او آشنا می‌کند...
آقای راشد در جملات کوتاه زیر، از این حقیقت پرده برگرفته است:
«در شب عاشورا از خیمه‌های امام حسین علیه‌السلام صدای تیغه‌های شمشیر بود که صیقل می‌خورد با زبانهایی که تلاوت قرآن می‌کردند و با این کیفیت تمامیت خود را در امر دین و دنیا در زیر این پرده‌ی نیلفام نمایش می‌دادند. روز عاشورا نیز کلمات حکمت و غیرت و شجاعت و عزت نفس بود که از زبان آنها در افق تاریک شرک و نفاق مانند شهاب‌های آسمانی می‌درخشید و دست و سر بود که در راه خدا به هوا پرواز و یا بر زمین پرتاب می‌شدند، می‌مردند و زنده‌تر می‌شدند، دست و سر می‌باختند و دارای آسمان و زمین می‌گشتند، بر چهره‌ی مرگ لبخند می‌زدند و از ملایک گوی سبقت می‌ربودند...» (10) .
پس بدون علت نیست که پیکار جویان کربلا، تا جهان باقی است. فروزنده و تابناکند؛ زیرا به قول ایشان:

«فضا هر قدر تاریک‌تر باشد، شعله نور در آن نمایانتر می‌شود. در ظلمت شب جلوه‌ی توحید خوب نمودار می‌گردد و در محیط ستم چهره‌ی عدالت نیک جلوه می‌کند.» (11) .
(صفحه 210)
پاسخ آخرین پرسش فصل گذشته (12) از محتوای فصل حاضر به دست آمد: خلاصه‌ی پاسخ این است که منشأ عظمت قیام امام علیه‌السلام، عظمت روحیه، انگیزه و ایده‌ی او و یاران پاکنهاد اوست؛ هر چند شکل ظاهری قیام نیز، کم نظیر است و استقامت و پایمردی و شکست ناپذیری امام علیه‌السلام و یاران او، در خور همه گونه تقدیس و ستایش است؛ ولی اینها منحصر به قیام او نیست و در مبارزات مذهبی و غیر مذهبی جهان، نمونه‌های زیادی از آن می‌بینیم. تفسیرهای نامأنوس و مرموز، نیز عقده‌ای نمی‌گشاید و بلکه بر مشکل می‌افزاید. دستیابی به عناصر اصیل و الهی قیام امام علیه‌السلام و توجه به فضایل بزرگ انسانی و برخورداری قیام کربلا از همه‌ی مظاهر کمال انسانیت، تنها رمز احترام عمیق آزادگان جهان، به این نهضت آزادی بخش انسانی است؛ نهضتی که با عشق خدا و ابدیت عجین بود و هیچ عامل دیگری از قبیل تعصب و احساسات ناپایداری که در صحنه‌های جنگ برافروخته می‌شود، در آن نقشی نداشت، نهضتی حسینی به حق در میان نهضت‌های جهان یکتا و بی‌نظیر است.
این است آنچه که آدمی را به احترام در برابر امام حسین علیه‌السلام و سایر رزم آوران نیک نژاد صحنه‌ی کربلا وا می‌دارد. و چشم شیفتگان فضیلت و آزادی را فراسوی آن حق طلبان از جان گذشته و با فضیلت می‌دوزد...
(صفحه 211)
(1) ابوالشهداء، ص 102.
(2) آل عمران / 179.
(3) تذکره سبط، ص 267.
(4) آیه‌ی 20 سوره‌ی دخان و آیه‌ی 27 سوره‌ی غافر.
(5) مجادله / 19.
(6) الحجر، 91.
(7) فان نهزم فهزامون قدما.
(8) آقای راشد می‌گفت: مصراع‌های رجزهای امام به ترتیب کوتاهتر می‌شود و این بر اثر خستگی نفس امام در پیکار است که بتدریج کم و ضعیف می‌شده است.
(9) در کربلا همه‌ی مظاهر انسانی تجلی کرد. مهر و وفا در کربلا به سرحد اعلی بود و عباس بن علی (ع) یک نمونه‌ی کامل مهر برادری بود. داستان آب نیاشامیدن او از سر وفا شاهد گویایی بر این مدعا است که انقلاب

کربلا از تمام عناصر اخلاقی انسانی در والاترین درجه، برخوردار بوده است.
(10) سخنرانی‌های راشد، ج 5، ص 148.
(11) رک سابق، ج 2، ص 344.
(12) پرسش این بود که چرا قیام حسین (ع)، این چنین مهم جلوه داده شده و درباره‌ی آن به تبلیغات پرداخته‌اند؟.

آثار و نتایج
از مسایلی که باید درباره‌ی آن نیک اندیشید، این است که: امام با نهضت خود، کانونی برای نهضت‌های پراکنده‌ی آینده به وجود آورد و بدین ترتیب، هم آیین اسلام و هم حکومت و امت اسلامی را از خطر تجزیه و اضمحلال نجات داد.
توضیح سخن آنکه با توجه به عقده‌های فراوانی که در سینه‌های مخالفین یزید می‌گذشت و با سبکسری و بی‌سیاستی‌ای که یزید داشت، اصطکاک بین حکومت و مردم قطعی بود؛ ولی این اصطکاک‌ها، چون کانون نداشت و ایده‌ها و انگیزه‌های نهضت کنندگان پراکنده بود، در هر جا، تجزیه طلبان و عاشقان حکومت، از آن بهره برداری می‌کردند و محصول مبارزه را در انحصار خویش در آورده و ضبط می‌کردند.
قیام امام علیه‌السلام، این خطر بزرگ را از آینده‌ی دنیای اسلام برداشت و پرچمی برافراشت که دنیای آینده‌ی اسلام در ظل آن به انقلاب پرداخت.
تصویر فرضی‌ای که ما از قیامهای ضد اموی در صورت عدم قیام امام علیه‌السلام داریم، این است که بر اثر بی‌لیاقتی یزید و نارضایتی مردم، هر روزی در جایی نغمه‌ای ساز می‌شد و زد و خوردی به وقوع می‌پیوست؛ این زد و خوردها هر کدام علتی داشت و تنها یک عده‌ای ممکن بود در این میان، صاحب ایده و عقیده باشند و به منظور دفاع از اسلام قیام کنند؛ ولی جو اجتماعی به دلایلی که در بخش دوم
(صفحه 212)
خواندیم، به تعصبات قبیله‌ای و پی‌جویی مقامات و دعواهای موسمی و کوچک، سخت آلوده بود. در این گونه اجتماعات، سرانجام هرج و مرج پدید می‌آید و چون راه و رسم جامعه روشن نیست، قدرتمندان و قبایل و خاندان‌های متنفذ و آنها که از همه مکارتر و دغلبازترند، اوضاع را قبضه می‌کنند. و به هم می‌تازند، بالاخره بساط ملوک الطوایفی راه می‌اندازند. چیزی که در این بین به کلی از بین می‌رود، مرام و آیینی است که تازه پا به عرصه‌ی وجود گذاشته و بیش از نیم قرن از سن آن نمی‌گذرد؛ و یکپارچگی امتی است که تازه تأسیس شده است.
بدین ترتیب بطوری که یک جا اشاره کردیم: با حکومت یزید، نه دین ماندنی بود و نه حکومت و نه امت!. «کانون» بخشیدن به مبارزات آینده و روشن کردن ایده‌ی مبارزه، به طوری که پس از شهادت امام علیه‌السلام، دنیای اسلام به طرفدرای از علویین بر پا خاست، یکی از درخشان‌ترین آثار، قیام امام علیه‌السلام بود.

نکته‌ی دیگر آنکه: اگر امام علیه‌السلام قیام نکرده بود، بسیاری از مصلحت اندیشان و خوبان و صاحبان عقیده، چون اوضاع را بسیار آشفته و مضطرب می‌دیدند و ملاحظه می‌کردند که مبارزات بی‌رویه از طرف افراد و گروه‌ها و طوائف مختلف با افکار آلوده و جاه طلبانه شروع شده، ممکن بود اساسا از هر گونه شرکتی در مبارزات آینده خودداری کنند و خود را از معرکه‌های سیاسی عقب کشند؛ ولی قیام امام علیه‌السلام، این عده را در صف اول مبارزه قرار داد و این باعث شد که هدف مبارزات آینده - هر چند عده‌ای از مبارزین هواهای دیگر در سر داشته باشند - از نظر عمومی روشن شود.
جریانات بعدی - آنگونه که معمولا نزدیک بینان و مردم سطحی‌ای که نتیجه‌ی یک قیام را تنها آن می‌دانند که اوضاعی بالکل دگرگون و قدرت ظالم سرنگون شود و وضع جدیدی بر مبنای کمال عدالت به وجود آید - بر محور صحیح به گردش در نیامد؛ یعنی انقلاب کربلا باعث نشد که جنگ‌های جاه طلبانه امثال ابن‌زبیر به مسیر دیگری هدایت شود، بلکه برخوردها و زد و خوردهای بعدی به استثنای
(صفحه 213)
معدودی بر سر خلافت و حکومت بود؛ ولی نکته این است که قیام خالص و استثنایی امام علیه‌السلام که از ایده و هدف و واضحی برخوردار بود، با محتوای خود، در افکار نفوذ کرد و یکی از مهمترین ابزارهای تبلیغاتی مبارزین آینده شد.
با توجه به این نکته که قیام امام علیه‌السلام هیچگاه از محتوای خود (یعنی اخلاص دفاع از حریم اسلام و دفاع از حقوق مردم) عاری نمی‌شد، پس این نهضت با محتوای خود، همیشه مردم را به آیین تقوا و پاکی دعوت می‌کرد.
«ابن‌زبیر» مردی بود که در نهضت خود، هوای خلافت بر سر داشت و پس از رسیدن به قدرت با بنی‌هاشم بدرفتاری آغاز کرد و فی‌المثل محمد حنیفه و ابن‌عباس را یک بار برای آنکه با او بیعت نکردند، زندانی و بار دیگر تبعید کرد؛ وی حتی از صلوات فرستادن بر پیغمبر صلی الله علیه و آله در خطبه‌های خویش امتناع ورزید و در جواب ایراد مردم، گفت: خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله بد مردمی هستند و من اگر اسم پیغمبر صلی الله علیه و آله را ببرم اینان گردن می‌افرازند!
انگیزه‌ی مختار نیز در قیام به درستی روشن نیست؛ وی با وصف خونخواهی درخشان و وسیع از کشندگان امام علیه‌السلام، خوش سابقه نیست و شرح حال و مذاکرات او با ابن‌زبیر می‌رساند که او نیز مرد مخلصی نبوده است. مع الوصف ملاحظه می‌شود اینان از قیام کربلا الهام گرفتند و به نهضت پرداختند؛ در این میانه «توابین» را می‌بینیم که با کمال جرأت و حریت و بدون هیچ هوایی به قیام خونینی دست زدند که این قیام

خاطره‌ی شهدای کربلا را تجدید کرد.
ملاحظه می‌شود که نهضت‌های بعدی، گاه، از نهضت کربلا الهام می‌گیرد، هر چند که راه و رسم و ایده‌ی آن را به طور کامل تعقیب نمی‌کند و گاه، درست، هدف نهضت کربلا را تعقیب می‌کند؛ و همین که قیام امام علیه‌السلام به صورت یکی از عناصر اصلی و عوامل محرکه‌ی قیام‌های بعدی می‌شود، محتوای خود را نیز به این قیام‌ها تلقین و الهام می‌کند و محور توحید و اخلاص، همیشه به صورت یک ایده‌ی مقدس، اینجا و آنجا به چشم می‌خورد.
این مسأله، به صورت موج دیرپایی شد که همچنان عده‌ای مردم درستکار و
(صفحه 214)
دلسوخته و خدا پرست را از زمان بنی‌امیه و بنی‌مروان و بنی‌العباس به همراه خود کشاند و قیام‌های علویین بر اساس راستی و فضیلت، در میان آن همه قیام جاه طلبانه جلوه و نمود کرد.
ما در سالها و دهه‌های بعد از نهضت حسینی علیه‌السلام، مبارزینی از قبیل زید بن علی بن الحسین علیه‌السلام «شهید فخ» و «محمد نفس زکیه» و دیگران را می‌بینیم که در مقابل خلفای بنی‌العباس قیام می‌کردند و انگیزه‌ای جز حق و عدالت نداشتند. اگر قیام امام نبود، هیچگاه، خوبان به فکر قیام نمی‌افتادند و مبارزات بعدی، یکسره در چهار چوبه‌های تنگ هوا پرستی و جاه طلبی انجام می‌یافت.
دیگر، آنکه همان گونه که دانستیم: شورشیان تاری کدل کوفه به کار خود ایمان نداشتند و پس از پایان ماجرا اولین کسانی که پشیمان شدند، خودشان بودند؛ این روحیه‌ی شکست خورده و منفعل، زمینه را برای هر گونه شکست مفتضحانه آماده کرده بود، کسی که از کرده‌ی خود پشیمان باشد و پشیمانی به حدی باشد که او را از خود بیزار کند، برای پذیرش هر تخفیف و اهانتی حاضر است و خود را سزاوار آن می‌داند؛ این حالت، اگر برای شخصی یا جماعتی دست داد، راه را برای مخالفین آنها به خوبی هموار می‌کند و انقلاب را به نتیجه می‌رساند.
وقتی یزید از خاندان خود ملامت می‌شنود و وقتی ابن‌زیاد را از خود طرد و او را لعنت می‌کند و وقتی که با اهل بیت علیهم‌السلام، پس از آن همه اهانت، به احترام و محبت رفتار می‌کند، گرفتار یک بدبختی و ندامت درونی است که به هیچ وجه نمی‌تواند آن را تسکین دهد و یا ندای باطن خود را خاموش کند؛ این، بدترین حالتی است که برای کسی یا کسانی پیش می‌آید و اگر نیک دقت کنیم، سر اضمحلال بنی‌امیه و رسوایی دامنه‌دار آنان، همین اضطراب و ندامت و ناراحتی درونی آنان بود.
معلوم نبود که اگر واقعه‌ی «طف» پیش نمی‌آمد، دستگاه اموی بدین

زودی‌ها در برابر قیام‌های مخالفین از پای درمی‌آمد. مسلما روحیه‌ها این قدر ضعیف و آماده‌ی تسلیم نبود. وقایع «حره» و آتش زدن خانه‌ی خدا، همگی حاکی از نارحتی‌های فراوان دستگاه اموی بود که بدین وسیله می‌خواستند آن را کتمان کنند. قدرت‌هایی که از هر
(صفحه 215)
سو درمانده بودند و گرفتار انواع و اقسام آشوب‌ها و فتنه‌ها شده بودند، با توجه به روحیه‌ی پریشان و پشیمانی‌ای که داشتند، برای بازیافتن مصنوعی قدرتی که می‌دانستند از بین می‌رود، به آخرین حربه‌ها متوسل می‌شدند.
از آن سو، اگر واقعه طف پیش نمی‌آمد، مردم در برابر دستگاه اموی آن قدر جسور و جری نمی‌شدند که بتوانند در نهضت‌های بعدی عرض اندام کنند و احیانا رهبری را بر عهده گیرند. پس، از یک طرف، جریان کربلا در مردم روح جدیدی دمید و از طرف دیگر، روحیه بنی‌امیه را تضعیف کرد و بدین ترتیب، مبارزین آینده توانستند آن حکومت فاسد را ریشه کن سازند.
باید توجه داشت که بازماندگان امام علیه‌السلام، چه کاروان اسارت در سفر کوفه و شام و مدینه و چه ائمه‌ی شیعه در به ثمر رساندن انقلاب کربلا سهم وافری داشتند. اینان با تبلیغات آگاهانه خویش در برانگیختن احساسات و عواطف مردم و تلقین روح و انگیزه‌ی قیام امام علیه‌السلام به امت اسلامی توجه کامل کردند و موفق شدند که از شهادت امام آزادگان علیه‌السلام به نفع هدف و ایده الهی خویش بهره برداری کنند.
علاوه بر تلقین محتوای انقلاب کربلا، جلب عواطف مردم و گرفتن چهره‌ی مظلومیت، ائمه علیهم‌السلام را در موقعیت ممتازی قرار داد که دستگاه حکومتی، توبه کرد که پس از آن، پیشنهاد بیعت به ائمه علیهم‌السلام دهد! و این یکی دیگر از مهمترین نتایج قیام کربلا بود. دستگاه‌های حکومتی فهمیدند که چنین پیشنهادی با چه عکس العملی مواجه می‌شود و چه اضطرابات و ناراحتی‌هایی به وجود آورد و بدین ترتیب، دیگر مسأله بیعت گرفتن از ائمه معصومین علیهم‌السلام برای همیشه مختومه شد و این پیشوایان، توانستند در طول دو قرن، سربلند و مستقل زندگی کنند.
رسم منحنی موقعیت ائمه اهل بیت علیهم‌السلام از زمان امام علی بن الحسین علیه‌السلام تا حضرت رضا علیه‌السلام، نشان می‌دهد که چگونه این رهبران عالی قدر توانستند با حسن تدبیر در طول زندگی پر افتخار خویش، چنان موقعیتی به دست آورند که به عالیترین مقامات مملکتی نایل آیند. امام علی بن الحسین علیه‌السلام را می‌بینیم که چون
(صفحه 216)
بازمانده‌ی بلافصل امام حسین علیه‌السلام بود و عواطف مردم را بیشتر می‌توانست تحریک کند، راه و رسم خاصی پیش گرفت و در ضمن آنکه بدین ترتیب توانست سرافراز زندگی کند، راه آیندگان را نیز هموار کرد.

در زمان امام باقر علیه‌السلام و امام صادق علیه‌السلام، موقعیت این دو امام بزرگ، بسیار عالی بود و آنچه از ترس و وحشت دستگاه حکومتی «منصور عباسی» از امام صادق علیه‌السلام نوشته‌اند، حاکی است که دیگر بار، دودمان حسینی، موقعیت خویش را بازیافتند و حکومت، باز از آنان به وحشت افتاد. این ترس و وحشت در زمان امام هفتم علیه‌السلام آن چنان افزون می‌شود که امام را چندین سال به زندان می‌افکنند. و در زمان امام هشتم علیه‌السلام، بر اثر کاردانی مأمون و با الزام و اجبار شرایط، مقام ولایت عهدی مملکت در اختیار خاندان علوی قرار می‌گیرد که اگر شهادت امام علیه‌السلام نبود و وی پس از مأمون زنده بود، می‌بایستی زمامدار مسلمین شود. وی چنان موقعیتی داشت که فرزندان او تا امام عسکری علیه‌السلام همگی لقب «ابن‌الرضا» داشتند و خود آنان نیز وزنه‌های سنگین صحنه‌ی سیاست بودند.

این فهرست اجمالی و کوتاه نموداری از آثار دیرپای قیام حسین علیه‌السلام است که در حفظ شخصیت و موقعیت سیاسی - اجتماعی خاندان عصمت و طهارت و پیشبرد اهداف الهی آنان در جهت حفظ اسلام و جامعه اسلامی تجلی یافت.

نباید فکر کرد حفظ این موقعیت، مهم نبوده و یا جنبه‌ی شخصی و خانوادگی داشته است؛ زیرا بطوری که در بخش دوم خواندیم تنها خاندانی که به حق، حامل رسالت وحی و بنای اصول و فروع دین اسلام بودند و از ریشه‌ی جان بدان پیوند داشتند، خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه شیعه علیهم‌السلام بودند. به هر نسبت که این خاندان؛ بسط ید و نفوذ کلام و موقعیت و شخصیت داشته‌اند، به همان نسبت، ایده‌ی اسلامی قرین موفقیت بوده است. و لذا ملاحظه می‌کنیم که امام باقر علیه‌السلام و امام صادق علیه‌السلام به مجرد اینکه در فرصت مناسبی قرار گرفتند، به نشر فرهنگ اسلامی همت گماشتند و مردمان را به آیین علم و دانش فراخواندند و اسلام و قرآن مجید را مورد تشریح و

تفسیر قرار دادند.

بطور خلاصه: راهبری نهضت‌های اصیل ضد ظلم و ستم و تهییج احساسات مردم و تضعیف روحیه‌ی رهبران فساد و سردمداران جنایت و حفظ موجودیت و شخصیت خاندان عصمت و طهارت، سه نتیجه‌ی برجسته‌ای است که از قیام امام علیه‌السلام، حاصل شد. مفهوم گفته‌های بالا آنست که امام علیه‌السلام، با وصف شکست ظاهری، در ایده‌ی حق خود موفق شد و بر دشمن غلبه یافت و این غلبه بر خلاف آنچه در اذهان عده‌ای ترسیم یافته، تنها عبارت از نام‌آوری و شهرت و بقای نام نیک امام و یاران پاکنهاد او نیست؛ چه آنکه نام و شهرت، اعتباری زودگذر بیش نیست و در

پیشگاه حقیقت و با قیاس به حقایق و واقعیات، ارزشی ندارد. بسیارند افرادی که در اقوام و ملل مختلف در طول قرون و اعصار، شخصیت‌های عظیمی یافته و مورد احترام و تکریم میلیون‌ها نفوس بشری بوده‌اند و هستند. اما اینها چیزی نیست که به چشم حقیقت بینان، فضیلت آید و یا غلبه و پیروزی نامیده شود. به قول «ابوعبدالله زنجانی»:
غلبه این است که یکی از دو اراده پس از جنگ و زد و خورد پیروز شود و نفوذ و پیشرفت را در عالم وجود جایز شود. اگر جنگ حسین علیه‌السلام و یزید را به شهادت تاریخ، سر سلسله‌ی زوال بنی‌امیه بدانیم. پس غریب نیست که غالب را حسین علیه‌السلام بدانیم. (1) .
و به قول «سید میر علی هندی»:
کشتار کربلا در همه کشورهای اسلامی، مایه وحشت و بیم شد؛ ایرانیان را به هیجان آورد و در نتیجه حمیت آنها، عباسیان توانستند دولت اموی را منقرض سازند. (2) .
«پروفسور براون» نیز در این باره می‌گوید:
«به عقیده‌ی ما دسته شیعه یا طرفداران علی، به قدر کافی هیجان و از خود گذشتگی نداشتند، ولی پس از حادثه کربلا قضیه دگرگون شد و تذکار کربلا و عطش کافی بود
(صفحه 218)
که عواطف سست‌ترین مردم را به هیجان آورد که حتی نسبت به مرگ بی‌اعتنا شوند». (3) .
این گفتارها تا اندازه‌ای می‌تواند غلبه‌ی امام را توضیح دهد؛ چه آنکه متکی به یک سلسله حقایق تاریخی است. گر چه ممکن است که جامع نبوده و همه جانبه قضاوت نکرده باشند.
یکی دیگر از نتایج برجسته‌ی قیام امام علیه‌السلام که سرلوحه‌ی همه آثار دیگر است، حفظ قانون است. علایلی می‌گوید:
«در زمان بنی‌امیه کارهایی از زمامداران بدون اتکاء به قانون انجام می‌یافت ولی در عهد بنی‌عباس نفوذ قانون قضایی و احترام سلطه قانون اسلامی، آشکار گردید.» (4) .
حفظ قانون، ولو بدان عمل نشود، از مهمترین مسایلی است که همیشه مورد توجه بزرگان جهان بوده و همیشه حراست و پاسداری قانون را از مفاخر خود می‌دانسته‌اند.
قیام امام، باعث شد که قانون اسلامی به رسمیت خود باقی بماند و از قانونیت نیفتد و این است معنی جمله‌ی معروفی که می‌گویند: «امام حسین، علت مبقیه دین اسلام است.»
انعکاس شهادت امام حسین علیه‌السلام در افکار مردم، از چند نمونه ذیل به خوبی نمودار می‌گردد:

- لشکریان ابن‌سعد، با کاروان اسرای اهل بیت در شهری به نام «تکریت» رسیدند که ساکنین آن شهر نصرانی بودند. اسقف‌ها و کشیش‌ها در کلیسا اجتماع کرده و در عزای حسین علیه‌السلام ناقوس کلیسا را به صدا درآوردند و گفتند از این عده که پسر دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله خود را کشته‌اند، بیزاریم. لشکریان جرأت نکردند که داخل شهر شوند و شب را در بیابان به سر بردند.
(صفحه 219)
- در شهر «لینا» مردم شهر از زن و مرد و پیر و جوان به تظاهرات پرداختند و صلوات بر حسین علیه‌السلام و پدرش فرستادند و امویین و پیروانشان را لعنت کرده و فریاد کشیدند: کشندگان اولاد انبیاء! از شهر بیرون روید!
- به هنگام ورود به «جهینه»، سپاهیان ستم، مطلع شدند که مردم سوگند خورده‌اند با آنها بجنگند و از ترس وارد نشدند.
- در «حمص» مردم به تظاهرات پرداختند و گفتند: «اکفرا بعد الایمان؟ و اضلالا بعد هدی؟» و با سنگ 26 نفر را کشتند.
- پس از جریان کربلا، عده‌ای از بزرگان مدینه به شام دعوت شدند که از آنان استمالتی شده باشد. اینان وقتی برگشتند، مردم را بر ضد دولت تحریک می‌کردند و فجایع یزید را برمی‌شمردند.
- رییس طایفه «حنظله انصاری» می‌گفت: اگر من جز هشت فرزندم هیچ کس نداشته باشم، بر یزید خواهم شورید، وی به من زر داد و من از آن رو پذیرفتم که آن را در راه نبرد با او به کار برم! وی به قول خود عمل کرد و با 8 فرزندش در مبارزه با یزید کشته شد. (5) .
به قول استاد عقاد: «حوادثی که پس از جنبش حسین علیه‌السلام پیش آمد، بر اضطراب حکومت و نداشتن یک طرفدار صمیمی نیز بیشتر دلالت کرد و آن همه آشوبها، انقلابات و تیرگی‌هایی که پشت هم، چه در باقیمانده‌ی عصر یزید و چه پس از مرگش تا چندین سال گریبان گیر حکومت اموی شد، شاهد و گواه این معنی بود. چهار سال نشد که یزید مرد؛ شش سال نشد که قاتلین کربلا کیفر دیدند و حکومت اموی پس از این جنبش به اندازه عمر یک انسان طبیعی نپایید. خونخواهی حسین علیه‌السلام، نقش پرچم دولتهایی شد که بعدا پدید آمدند.» (6) .
برای فهم واقعیت غلبه‌ی امام و موفقیت او، توجه به سطور ذیل لازم است؛ این سطور گویای این حقیقت است که اولا، ستم و ستم پیشه عاقبت ندارد و ثانیا، خط
(صفحه 220)
سیر سرنگون شدن یک حکومت ظالم را بیان می‌دارد:
«... هرگز جنبشهایی که در برابر دولت‌های ناخوشایند پدیدار گشتند، نه

منتظر مانده‌اند و نه امکان دارد که منتظر مانند نیرویشان بر نیروی آن دولت ناپسند چربیده و فزونی گیرد. آنها فقط به حرکت فرد واحدی که از آنچه دیگران می‌ترسند، نترسد و بر آنچه کسی یارای گستاخی ندارد، اقدام می‌ورزد، آغاز می‌شود و سپس دومین و یا سیمین و چهارمین، کم و بیش تا هر جا جریان کشد و تنگ آمدن مردم ایجاب نماید بدان فرد نخستین ملحق می‌شوند؛ ولی دیری نمی‌پاید که هر سه یا چهار آنها دستگیر و مورد شکنجه سخت آن دولت همی گردند و در این وقت است که خشم و نارضایتی‌ها میان مردم شیوع می‌یابد و به یکبار پرده از روی مظالم و ستمگری‌ها برمی‌افتد، بدانسان که هر کس تاکنون غافل بوده است، بیدار می‌شود و احساس ظلم می‌نماید، و کم کم این جریان و واکنش، مظالم را به تنگ می‌آورد و همین فشار با تنگ آمدن، بینایی او را برمی‌گیرد و او را وا می‌دارد که مانند کوران از این چاله به آن چاله افتد و هر دم به دیوار و یا سنگی برخورد کند، چندان که هنوز از یک گودال بیرون نیامده است و یک خطای خود را جبران نکرده است در گودال دیگری به مراتب ابلهانه‌تر و نابخردانه‌تر می‌افتد؛ اما نه ستمکشان از کین خود دست کشند و از بددلی و بدبینی خویش بکاهند و نه ستمگر از بیداد خویش اندکی کوتاه می‌آید و خودداری می‌کند تا آنجا که ستم بارگی و خرابکاری سر به آخر می‌زند و کاخ بیداد را فرسوده و سست گردانیده و وسایل از پای در آمده‌اش را فراهم می‌نماید...»

و ما بر سطور فوق می‌افزاییم:

و این است آنچه از نظر مردم نزدیک بینی که انقلابات ضد ظلم و ستم را به دلیل آنکه به زودی به نتیجه نمی‌رسد، تخطئه می‌کنند، دور مانده و نمی‌توانند به درستی آنرا دریابند. اینان به نوامیس و قوانین شگرف مسیر تاریخ واقف نیستند و نمی‌دانند که سیل از قطراتی کوچک تشکیل یافته و همین قطرات کوچک است که کاخ‌های استوار و محکم را لرزان می‌کند و سرانجام از جای می‌کند.

خداوند می‌فرماید:

«و لقد سبقت کلمتنا لعبادنا المرسلین انهم لهم المنصورون و ان جندنالهم الغالبون».

صدق الله العلی العظیم

(1) عظمت حسینی، ص 106.

(2) تاریخ سیاسی اسلام، ص 321.

(3) تاریخ سیاسی اسلام، ص 321.

(4) همت بلند، ص 7.

(5) مع بطلة کربلا، ص 133، نقل از منتخب طریحی.
(6) ابوالشهداء، ص 200.

بهره‌ی ما از انقلاب حسینی

نظر ما در این فصل، این است که درسهایی را که از قیام کربلا باید گرفت، با آنچه را که اکنون جامعه شیعه از آن دریافت می‌کنند، مورد مقایسه قرار داده و از این رهگذر به میزان فهم جامعه خودمان و دریافت دینی آن آشنا گردیم.

بدیهی است که دریافت هر کس از هر واقعه، به نسبت درک و شعور اوست و ما اگر می‌بینیم کسی با وصف دارا بودن گوهر گران قیمت، دچار فقر و بدبختی است، بطور روشن دریافت کنیم که او به ارزش آنچه در دست دارد، واقف نیست؛ و یا ارزش آن را بطور مبهم درک کرده و فی المثل مانند کودکان، تنها از درخشندگی و تلالؤ آن خوشنود و خرسند است! وقتی سربلندی و عظمت روحی و بلند همتی امام حسین علیه‌السلام و همچنین سایر پیشوایان دینی را با روز و حال خودمان مقایسه کنیم، به خوبی می‌فهمیم که ما پیشوایان دینی و حضرت حسین بن علی علیه‌السلام را به عنوان یک نور الهی که «برای خود می‌درخشند،» شناخته‌ایم؛ بدون آنکه توجه داشته باشیم این نور، باید زندگی ما را نیز روشن کند. ما عینا به آن مردمی می‌مانیم که با داشتن ذخایر و منابع و گوهرهای گرانبها، از بیچارگی و فقر ناله می‌زند.

(صفحه 222)

>درسهایی که باید گرفت

>آنچه هست

>سخنی با مبلغان دین

>آنچه مبلغان باید از آن بپرهیزند

>خطیب خوب

>نصایح دکتر آیتی به مبلغان

>وظیفه‌ی مردم

درسهایی که باید گرفت
مطالعه‌ی آنچه در فصول گذشته کتاب، راجع به این نهضت آزادی بخش و حیاتی اسلامی خواندیم و مخصوصا در نظر گرفتن عوامل روحی طرفین قیام کربلا؛ فهرست اجمالی دروسی را باید از قیام مزبور گرفت، در دسترس ما قرار می‌دهد؛ ولی ما در اینجا برای یاد آوری و تذکر آنچه می‌تواند به عنوان بهره‌ی ما از انقلاب حسینی علیه‌السلام محسوب گردد، لختی سخن می‌گوییم و آنگاه وضع موجود خودمان را مورد بررسی قرار می‌دهیم. با وقوف بر عوامل روحی قیام، دانستیم که این، مصاف روحیات متضاد بشری و اصطکاک شدید و همه جانبه غرایز انحراف یافته و طاغی انسان با روح حقیقت خواهی و سرشت پاک انسانی میان افراد و جوامع انسانی بود که داستان کربلا را به وجود آورد و می‌دانیم که این انحرافات، همچنان در افراد آدمی وجود دارد و بنابراین اصطلاک میان افراد و جوامع انسانی، پیوسته اجتناب ناپذیر و طبیعی خواهد بود؛ پس ما دایما در عرصه‌ی پیکاری نظیر پیکار کربلا هستیم.
این پیکار در همه جا و در همه شؤون و مظاهر زندگی خصوصی و عمومی: در خانواده، در مدرسه، در بازار، در اداره، در مسجد... و در بین کلیه اصناف و طبقات، از بزرگ و کوچک، عالی و دانی وجود دارد. عبارت معروف: «کل ارش کربلا و کل یوم عاشورا» ناظر به همین حقیقت است.
اما توجه به این حقیقت، آدمی را در برابر جلوه‌های فریبنده‌ی انحرافات اخلاقی و طغیان غرایز منحرف، مطمئن و آرام می‌کند. شخصی که به ناموس عالم آشنا باشد و اثر دیرپای حق و حقیقت را از جریان کربلا بیاموزد، هر چند که باطل‌ها و دروغ‌ها، خود را به قالب حقیقت و راستی درآورند و یا روزگار ترکتازی فریب و ریا و ظلم و ستم به طول انجامد، هیچ گاه فریب نمی‌خورد و برخود نمی‌لرزد و در راه حق نمی‌لغزد.
اگر در این درس بزرگ را از سرگذشت پرشور کربلا فراگیریم، می‌توانیم زندگی خود را بر مبنای متین و خلل ناپذیر استوار کنیم. اینک زندگی ما مبنا ندارد و ما مردمی اصولی نیستیم و ایده و عقیده‌ی ما در زندگی، به خوبی روشن نیست، هر روزی به رنگی درمی‌آییم و عقیده‌ای می‌پذیریم و به دنبال نغمه‌ای می‌رویم و زیر
(صفحه 223)
پرچمی گرد می‌آییم؛(1) و این همه دلیل بر آن است که، از گوهر گران بهای امام، برای پایه گذاری یک زندگی صحیح و اصولی، بهره‌مند نشده‌ایم. این فقر اخلاقی و ضعف عقلانی و نادرستی اندیشه است که ما را با در

دست داشتن سرمایه‌های گران، این چنین بیچاره کرده است.
ما این همه، داستان کربلا را گوش کردیم، ولی هیچ نیندیشیدیم که سرزمین ما نیز سرزمین کربلا و روز ما نیز روز عاشورا است! ما فریب باطل را خوردیم؛ دچار تزلزل شدیم و برخلاف حق قدم برداشتیم، در حالی که پیوسته انقلاب کربلا ما را به پایمردی و آزادگی فرامی‌خواند. انقلاب کربلا به ما می‌آموزد که باید ایمان داشت و مردم بی‌ایمان به جایی نمی‌رسند. انقلاب کربلا به ما می‌آموزد که حق و حقیقت، چون بر پایه‌ی نظام دایمی عالم استوار است، همیشه پیروز و غالب است و پیروان باطل با همه مکر و فریب، اساس عالم را نمی‌توانند دگرگون کنند. انقلاب کربلا به ما می‌آموزد که در میان این همه نزاع و کشمکش، عده‌ای روشن دل و بلند نظر، مال و جان و هر چه را که دارند فدای حق و حقیقت می‌کنند و حاضر نیستند از بزرگواری و کرامت دست بشویند.
و این همه، با توجه به همان حقیقت طبایع متضاد بشری برای آدمی به صورت مسأله روز در می‌آید که لازم است هر لحظه این اصول را در زندگی به کار بندد. نکته دیگر آنکه به طوری که خواندیم دشمنان امام، با عقل و عاطفه و احساسات بشری خویش، در نبرد و ستیز بودند. پیکار نهانی نهادهای متضاد اینان نیز پایان نیافته و هم اکنون در وجود هر یک از ما نمود و تجلی می‌کند. در باطن هر کس، هم نیروی آزادگی و تبعیت از حق و حقیقت وجود دارد و هم میل به طغیان و فساد و ستم.
در این نبرد دایمی که نمونه‌ای از نبرد نهانی دشمنان امام حسین علیه‌السلام است، آن کسی که از انقلاب کربلا بهره‌مند شده و درس صحیح گرفته باشد، مانند «حر»
(صفحه 224)
می‌شود و به صف حق می‌پیوندد و میل به طغیان و فساد را در وجود خویش سرکوب می‌کند. و آن کسی که تن به عصیان و فساد می‌دهد، در حقیقت با حق درونی خویش به جنگ و جدال پرداخته است. در باطن هر کدام از ما جلوه‌هایی از حق و نمایش‌هایی از باطل وجود دارد و این ما هستیم که به هر یک، فریفته می‌شویم و راه خود را انتخاب می‌کنیم. به قول آقای راشد:
«یک امام حسین علیه‌السلام در وجود خود ما هست و آن، حق است و حقیقت.»
و ما بر گفته‌ی حکیمانه‌ی بالا می‌افزائیم که: «اگر ما با حق و حقیقت درونی خویش به جنگ پردازیم، در حقیقت با امام حسین علیه‌السلام جنگیده‌ایم!»
مگر نه این بود که ابن‌سعد دچار جاه طلبی شد و لشکریان او یا ترسیدند و یا به هوای پول به کربلا رفتند و یا من حیث لا یشعر سیاهی لشکر ستم

شدند؟ بنابراین ما اگر در زندگی، نور عواطف خویش را خاموش کنیم و بر پیروی از هواهای نفسانی خویش تن در دهیم، همان کرده‌ایم که آنها کرده‌اند و از همان راه رفته‌ایم که آنها رفته‌اند. و خلاصه وجود ما در هر لحظه عرصه و جولانگاه پیکار دیرپایی است که در صحنه کربلا به نحو اتم و احسن تجلی کرد و این ماییم که یا با آزادی و حریت به صف حقیقت می‌پیوندیم و پیرو امام احرار علیه‌السلام می‌شویم و یا با سرافکندگی و ذلت و فروکوفتن وجدان و خاموش کردن ندای حق باطن؛ به دنبال فساد و تباهی می‌رویم.
زینب علیهاالسلام فرمود: یکی از لشکریان «ابن‌سعد» از سر ما چادر برمی‌داشت و گوشواره از گوشمان می‌ربود و در همین حال گریه می‌کرد.
«مغنیه» ذیل نقل این داستان می‌نویسد: فرق این مرد با کسی که هر چه می‌کند بر اساس منفعت طلبی است و پای‌بند به دین نیست، چیست؟» به نظر ما فرقی ندارند؛ زیرا همان گونه که در وجود آن مرد، سودجویی و سبکسری بر عقل و عاطفه‌اش غالب آمد، در اینجا نیز داستان از همین قرار است.
این جریان در وجود همه‌ی طبقات، اعم از روحانی، اداری، بازاری، استاد، دانشجو، لشکری و کشوری، صغیر و کبیر...، همه و همه وجود دارد و هر کس هر روز مشاهده می‌کند که مراحلی فرارسیده است که میل و رغبت او به پول یا مقام یا
(صفحه 225)
شهرت و یا هواهای دیگر با درستکاری و پاکدامنی او در نبرد است.
در این لحظات حساس است که ما باید از انقلاب امام احرار و پیشوای فداکار کربلا و یاران پاکباز او سرمشق گیریم؛ دروغ نگوییم، تقلب نکنیم، تملق نگوییم. حکم به ناحق نکنیم، رشوه ندهیم و نگیریم، به حقوق دیگران تجاوز نکنیم و خلاصه هر چه وجدان پاک ما بدان حکم می‌کند عمل کنیم.
مگر نه این است که همه‌ی این انحرافات، بر اساس سود جویی و منفعت طلبی است؟
به دنبال این درس؛ درس دیگری است و آن این است که: هیچ کدام از ما در زندگی تن به پستی و ذلت ندهد و ستم نکشد و در برابر ستمکار به پا خیزد. این جریان نیز در تمام مراحل زندگی ما به چشم می‌خورد؛ در ده، بخش، در شهرستان، در مرکز، در همه جا و در بین همه طبقات به مقتضای همان انحرافی که در گذشته از آن سخن گفتیم ظلم‌ها و ستم‌های کوچک و بزرگ رواج دارد.
کسی که با روح سهل انگاری و گذشت و تسامح از حق مشروح خود چشم بپوشد و تن به قضا دهد و برای احقاق حق و دفاع از حقیقت به پا نخیزد، بر خلاف مکتب انقلاب حسینی علیه‌السلام گام برداشته است. این مسأله، از

محیط کوچک خانواده شروع می‌شود و هر چه از خانه پا به بیرون می‌گذارد، دامنه‌دارتر می‌شود تا به جامعه‌ی بشری بسط می‌یابد.
ستم‌های کوچک در محیطهای خانواده و مدرسه بر اثر ستم کشی‌های مردمان فرسوده حال و سست عنصر رواج می‌یابد و دامنه پیدا می‌کند و وقتی در عرصه‌ی پهناورتری عرض اندام می‌کند، به صورت روابط ظالمانه و مظلومانه‌ی دولت‌ها و امت‌ها و روابط استعماری و استعمار زدگی دولت‌های زورمند و ملل ضعیف درمی‌آید. این، همان زورگویی کوچک محیط خانواده و یا مدرسه و یا اداره است که به تناسب محیط پرورش یافته و رشد کرده و به صورت استبداد و استعمارزدگی دولت‌های زورمند و ملل ضعیف درمی‌آید. این، همان زورگویی محیط کوچک است که پرورش یافته و رشد کرده و به صورت استبداد و استعمار در آمده است.
(صفحه 226)
ستم کشان و استعمار زدگان نیز همان فرسوده‌ها و سست عنصرهایی هستند که در احقاق حق‌های کوچک، تسامح و گذشت داشتند و این روحیه در آنها عجین شده تا بدین صورت در آمده است. روحیه‌ی تک تک افراد بی‌رشد بود که کنار یکدیگر قرار گرفت و به صورت اجتماعی نکبت زده و ستم کش و بینوا درآمد. درس ما از قیام امام حسین علیه‌السلام تنها ایستادگی در برابر ستم‌های بزرگ نیست، هر کدام از ما در محیط زندگی خصوصی خویش با ستم‌های کوچکی از ناحیه آشنایان و دوستان و یا کسانی که نسبت به ما برتری دارند، مواجهیم و اهمیت نمی‌دهیم و سکوت می‌کنیم.
درست است که هر چه ستم افزون‌تر باشد، گناه ستم کشیدن نیز افزون‌تر است؛ ولی باید بدین حقیقت توجه داشت که ستم کشی‌های کوچک که به نظر ما ارزشی ندارد نیز، از آن رو که زیربنای کاخ بیداد و ظلم است، گناه بزرگی است که کوچک شمرده می‌شود. تا ما یکدیگر را استعمار می‌کنیم و به یکدیگر زور می‌گوییم و درصدد تضییع حقوق یکدیگریم و از هم کلاهبرداری می‌کنیم؛ دیگران نیز ما را استعمار می‌کنند و زور می‌گویند و حقوق ما را ضایع می‌کنند.
درس یک فرد در محیط خود از قیام امام علیه‌السلام این است که زیر بار هیچ زورگویی از هیچ مقامی نرود و در برابر حق مشروع خود ولو کوچک باشد، حرف بزند و دفاع کند. درس جامعه نیز همین است که در خانواده‌ی بزرگ بشری، حق خود را از ستمگران بین‌المللی بگیرد و سرافراز و سربلند زندگی کند. اگر این درس گران بها را از مکتب انقلابی حسین علیه‌السلام گرفتیم، قطعا به راه صلاح و رستگاری گام زده‌ایم. این درسی است که اگر ملل استعمار زده و مخصوصا کشورهای اسلامی فراگیرند، روزگار مجد و عظمت خود را از سر خواهند گرفت. به قول مرحوم آیت

الله خالصی (ره): «پنجاه میلیون مسلمان روسی و چندین میلیون مسلمان چینی باید از حسین علیه‌السلام درس بگیرند» «شهادت یک میلیون مسلمان الجزایری، شرف و عزت است و آوارگی اعراب فلسطین ننگ است. مرگ الجزایری‌ها؛ زندگی حقیقی و زندگی
(صفحه 227)
فلسطینیان، ذلت و مرگ حقیقی است.» (2) .
شعار جاودانه‌ی امام «ان الحیوة عقیدة و جهاد» باید در روح همه‌ی ما نفوذ کند و زندگی را جز در پرتو عدل و داد و راستی و درستی و عزت و سربلندی نخواهیم. ممکن است ما این درس را در مکتب‌های آزادی خواهی و ضد استعماری رهبران دیگر دنیا هم فراگیریم و حتی آنها که به اصل دین، پایبند نیستند نیز بتوانند منبع الهام بخش ما برای شهامت و حریت باشند؛ ولی فرق اساسی مسأله در عنصر الهی قیام امام حسین علیه‌السلام است.
صدق و راستی در هر مبارزه و در هر دفاع، حقیقتی است که باید از آن الهام گرفت؛ ولی قیام‌های مذهبی عنصر دیگری دارند که سطح آنها را بطور غیر قابل قیاسی بالا برده است و قیام امام علیه‌السلام، چون سراسر، دارای این عنصر اصیل بوده است بر سایر قیام‌های مذهبی نیز چنان که گفتیم، امتیاز یافته است.
آیا اگر حقیقتی والا و بزرگ در جهان وجود داشته باشد که مسیطر بر تمام عالم و مدبر کلیه کاینات و موجودات باشد، آن گاه قیامی که در تحلیل نهایی، در جستجوی او باشد و برای به کار بستن فرمان و دستور او انجام شود؛ بسی والاتر و بالاتر از نهضتی نیست که از این مزیت اصیل انسانی که ابدی و لانهایت است، برخوردار نباشد؟
درست است که مکتب خدا نشناسان نیز احیانا مردمان را در راه دفاع از حق خویش حتی برای کشته شدن آماده می‌کند و این روحیه را به درستی و حقیقت در این مردم نیز می‌توان یافت، ولی توجه به ارگانیزم روحی یک خداشناس انقلابی نشان می‌دهد که وی در آغاز و انجام، سراسر برای خدا می‌کوشد و به ابدیت چشم دوخته؛ از مبدیی که سراسر قدرت و نیروست، نیرو می‌گیرد و خود را به مبدأ جهان وابسته می‌داند و می‌فهمد که گم نمی‌شود و از بین نمی‌رود و مرگ را نابودی نمی‌داند و بلکه معتقد است؛ مرگ، یک مرحله‌ی انتقالی از این جهان، به جهان ابدی است و خویشتن را برای ورود به جهان نور و فضیلت آماده می‌کند. او در عین اینکه
(صفحه 228)
در برابر ستمگر، صریح و قاطع و شکست ناپذیر است، ولی دلی مالامال از شوق و محبت و شور و نشاط دارد و اینها مزایای عجیبی است که خدانشناس انقلابی فاقد آن است.

ممکن است، نترسیدن از مرگ را در هر یک از مکتب‌های انقلابی جهان فراگیریم؛ ولی تا مقهور هیجان و عصبانیت و خشونت نشویم و به اصطلاح روی یک دنده نیفتیم و در واقع به خودمان تلقین نکنیم، آمادگی نخواهیم داشت و در این صورت نیز مرگ برای ما «لذت بخش» نخواهد بود. این مزیت مکتب‌های مذهبی است که معتقدین به آن در راه عالیترین ایده‌ای که ممکن است یک فرد بشر داشته باشد یعنی «خدا» و «حیات جاودان»، جان می‌دهند.
بحث از اینکه آیا این ایده، مقرون به صواب است یا خیر، مطلبی جداگانه و اصولی است؛ ولی منکرین خدا نمی‌توانند انکار کنند که در هر صورت، خدا پرستان، بر اساسی روشن‌تر و نشاط آمیزتر و با روح بلندتر و سبکبال‌تر به استقبال مرگ می‌روند و این همان آیینی است که انقلاب کربلا و رهبر آزادی بخش آن، حسین بن علی علیه‌السلام مردم جهان را بدان فرامی‌خواند و طرح جدیدی است که فرا راه جویندگان حقیقت و رزمندگان سربلند گیتی قرار می‌دهد.
برای انقلابیون خداشناس و خدانشناس، در قیام الهی امام حسین علیه‌السلام، درس دیگری وجود دارد و آن، پیروی از نقشه و تاکتیک صحیح و ارزیابی کلیه جهات قضایاست. ما از قیام امام حسین علیه‌السلام این نکته را فرامی‌گیریم که اقدام و قیامی که برای برقراری عدل و داد، و بر ضد استبداد و ستم و براساس انگیزه‌ی حق‌جویی و آزادگی به وقوع می‌پیوندد، در صورتی به هدف می‌رسد که از رویه و نقشه صحیح برخوردار باشد.
اگر خواننده‌ی هوشمند ما آنچه را که اجمالا در این کتاب مطالعه کرده، با مطالعات بیشتری از متن جریان کربلا تکمیل کند، خواهد دانست که تمام آنچه امام حسین علیه‌السلام عمل کرد، با فکر و تدبیر قبلی بوده است... فی‌المثل او می‌توانست همان
(صفحه 229)
شب اول که مسأله بیعت با او مطرح شد، صریحا و با تندی از بیعت سر باز زند و به دعوا و جدال پردازد و همانجا دستگیر و زندانی یا حتی کشته شود؛ ولی او مقهور احساسات تند و افکار خام نبود.
او می‌خواست با توجه به اوضاع زمان و شخصیت خویش و استفاده‌ی از هر راه احتمالی و دست زدن به هر اقدام صحیح سیاسی، یا اوضاع را قبضه کند و یا اگر شکست می‌خورد، خونش به هدر نرود و موج عظیمی در جهان اسلام به وجود آورد. حرکت او از مدینه که موجب شور و هیجان و گفتگوهای فراوان مردم شد، حرکت او از مکه در موقع حج که در بین کلیه حجاج با تعجب فراوان تلقی شد، نامه‌های او به کوفه و بصره و اعزام نماینده به کوفه، و گفتارهای بین راه او، همگی از یک نقشه حساب شده

حکایت می‌کند و علاوه بر اینها، برداشتن اهل و عیال و ماجرای اسارت پس از شهادت، که دامنه قیام را توسعه‌ی فراوان بخشید، آموزنده‌ی این حقیقت است که مردمان انقلابی و آنان که می‌خواهند به مقتضای حریت و آزادگی دست به انقلابی زنند و بر ضد یک رژیم خاین و مستبد به قیام پردازند، بایستی از راه صحیح وارد شوند و کارهای خود را با شرایط موجود منطبق سازند. و از آن رو که زمان و مکان، نقش اساسی را در تعیین نوع تاکتیک و نقشه، بازی می‌کند. بنابراین، شرط اول دست زدن به انقلاب، دریافت روح زمان و توجه به شرایط محیط است و این نکته، حقیقت دیگری به دنبال دارد و آن این است که یک قیام دیرپا و پر دامنه، باید به همراهی افراد فداکار و دست از جان شسته صورت گیرد.
اگر تمامی افرادی که با یک رهبر انقلابی همکاری نزدیک دارند، از خلوص و صمیمیت برخوردار بودند و اگر وارثین و بازماندگان یک انقلاب، همان ایده و عقیده و همان اخلاص و صمیمیت را داشتند که رهبر از دست رفته و یاران او داشته‌اند و از جان و دل در تعقیب هدف او کوشیدند و به تبلیغات صحیح پرداختند، انقلاب به نتیجه می‌رسد؛ ولی اگر اغراض نهضت کنندگان با یکدیگر فرق داشت و ایده‌های گوناگون، جمعیتی را موقتا به هم پیوند داد، انقلاب نضج نمی‌گیرد و به ثمر نمی‌رسد.
(صفحه 230)
شما فکر کرده‌اید که عظمت روحیه‌ی یاران دلیر و مخلص امام حسین علیه‌السلام و شجاعت و حریت بازماندگان او در تبیین هدف قیام او، چه نقش اساسی‌ای را بر عهده داشت؟ مسلما اگر اینها همه نبود، امام علیه‌السلام در هدف خویش کامیاب نمی‌شد.
تذکر این نکته نیز ضروری است که: دانشمندان امروز جهان؛ به مسأله حس و تجربه و آزمایش، عقیده‌ی فراوان دارند و این مسأله را اساس دریافت حقیقت و شناخت واقعیت می‌دانند.
جریان پر شور کربلا و اثرات جاویدان این قیام، از دیدگاه دانشمندان تجربی و افکاری که خیره‌ی آزمایش و شهود است، نیز بسیار آموزنده و عبرت انگیز است.
انقلاب کربلا، به عنوان آزمایشی است که در صحنه‌ی تاریخ بشری، پیشروی حق و شکست باطل را بطور روشن مجسم کرد و کدام تجربه و آزمایش و حس و شهود از آن بالاتر که عظمت امام علیه‌السلام و ایستگاه عظیم او، از نیروهای محرکه چرخ تاریخ اسلام شد و توانست فریاد حق طلبی و عدالت خواهی را از میان امواج تیره‌ی ظلم و ستم، به گوش جهانیان برساند. آیا طرفداران حس و تجربه، ماجرای کربلا را درس آموزنده‌ای برای دریافت حقیقت نمی‌دانند؟
ما که داستان انحصاری قیام امام شهیدان علیه‌السلام را برای جهان

امروز، به عنوان یک مکتب جدید انقلاب می‌شناسیم و به وجود آورنده‌ی این نهضت تاریخی را «حماسه‌ی تاریخ» می‌نامیم، به این نکته توجه داریم که افکاری در جهان وجود دارد که در اساس، با ایده عقیده‌ی امام حسین علیه‌السلام موافق نیستند و تنها او را از نظر آزادگی و حریت و مبارزه با استبداد می‌ستایند.
با توجه باین نکته است که ما معتقدیم: حتی آن دسته از مردم جهان که دارای چنین افکاری هستند، می‌توانند با مقیاس‌های خودشان ماجرای کربلا را بررسی کنند و به سراپرده‌ی حقیقت راه یابند.
برای تکمیل این بحث سطور ذیل را از قول راشد و علایلی نقل می‌کنیم:
(صفحه 231)
آقای راشد می‌گوید:
«منشأ تمام فضایل، حس احترام ذات و مناعت طبع است که آدمی خویشتن را محترم شمارد و به کارهایی که مخالف شأن و یا عقیده و دینش باشد تن در ندهد. این حس، باعث شرافت آدمی است و فضایلی به بار می‌آورد. آدمی‌زاد می‌تواند بسیار قوی باشد که هیچ یک از پیشامدها وی را از پا در نیاورد.
تمایلات نفسانی انسان و ترس او از گم شدن یا کم شدن، اگر آن تمایلات در آدمی مسدود شد، مظاهر بهجت زا یا وحشت افزای جهان در او اثر نمی‌گذارد و یکی از آرزوهای انسان، قدرت است، بر اثر توجه به خدا، شخص، خود را قوی خواهد دید و بی‌نیاز از خلق.»
علایلی در این زمینه می‌نویسد:
«حسین، نگهبان ما و تا آخرین نفس در فکر شرافت ما بود. به ما یاد داد که چگونه باید برای هدف دینی کار کرد. زعیم دینی باید اراده‌ی ثابت داشته باشد و هرگز نرم نشود و تسلیم باطل نگردد. امام علیه‌السلام، خودشناسی را به ما یاد داد که چگونه ذاتیت خود را بشناسیم و به جز خود به هیچ کس اعتنا نداشته باشیم و این نه انانیت و خود خواهی است. کسی که استقلال خود را نفهمد، وجود خود را نفهمیده، خودشناسی همراه کرامت است چون با وجدان آمیخته، خدمت به مصالح عامه را از حسین علیه‌السلام آموختیم. درس حسین علیه‌السلام این است که دفاع از مقصد ممکن نیست جز آنکه مقصد، جزء روح و جان شخص مدافع گردد و معلوم است که چقدر سخت است. او صورت یک پیشوای جنگ آور است که هرگز از میدان برنگشت. حسین علیه‌السلام به ما آموخت که چگونه مبادی را گردن نهیم و حراست کنیم و آموخت چگونه عقیده را تقدیس و از آن دفاع کنیم؛ به ما آموخت چگونه بمیریم و چگونه با کرامت عقیده زندگی کنیم.» (3) .
(1) این نگارش، نمایشگاه زمان نگارش کتاب است: 1344.

(2) و شما هر ردیف دیگری خواستید بر جمله‌ی بالا عطف کنید! - ضمنا آمار مربوط به سال نگارش کتاب است.
(3) تاریخ الحسین، ص 304.

آنچه هست

تا اینجا خلاصه بسیار فشرده‌ای از آنچه «باید» بهره‌ی ما از انقلاب کربلا باشد، نگارش یافت و اینک به درس‌هایی که بین جامعه‌ی شیعه «هست»، می‌پردازیم.

(صفحه 232)

گفتیم: هر کس به اندازه استعداد خود از هر واقعه درس می‌گیرد و اگر ما نتوانسته‌ایم از امام حسین علیه‌السلام و انقلاب کربلای او در شؤون مختلف زندگی خود درس بگیریم و تنها به روضه خوانی و زیارت رفتن و امثال آن اکتفا کرده‌ایم، دلیل بر آن است که ما تنها به همان قسمت از داستان قناعت کرده‌ایم که بیشتر جنبه‌ی عاطفی و احساسی دارد، نه جنبه‌ی فکر و اندیشه. کاری که ما می‌کنیم و بدان فخر و مباهات داریم، هر چند بر مبنای دستورات و شیوه‌ی ائمه معصومین علیهم‌السلام است و از نظر نیت، خوب و پسندیده است، ولی رابطه‌ی ما با انقلاب کربلا و حدود درک ما از این قیام مقدس، مثل سایر ادراکات و روابط ما با شؤون مختلف دینی مثل نماز ما و روزه‌ی ما و مسجد ساختن ما و مثل هر کار دیگری که مربوط به دین می‌شود، ناقص و بی‌روح و آمیخته با خرافات و آلوده به اغراض و در جهت افراط و تفریط است.

مرثیه خوانی و گریه برای مصایب امام حسین علیه‌السلام و زیارت قبور شهدای پر افتخار کربلا که در روزگار ائمه علیهم‌السلام بزرگترین سوژه‌ی تبلیغاتی علیه ظلم و ستم بود، امروز از سوی بعضی، به صورت کار و کاسبی در آمده و در کشاکش رقابتها افتاده است !...

مکتب انقلابی امام حسین علیه‌السلام در افکار ما که آلوده به خود پرستی و راحت طلبی است، به صورت صحنه‌ی رقت باری که تنها سوز و آه ناله و گریه و زاری بر آن حکومت می‌کند مجسم شده است و بهره‌ی ما از این مدرسه عظیم، تنها چند تصویر مبهم از مظلومیت خاندان عصمت و طهارت است.

امام احرار علیهم‌السلام را چنان مجسم کردیم که تا لحظه‌ی آخر برای یک قطره‌ی آب، ضجه و زاری می‌کرد و زینب علیهم‌السلام را به صورت زن بیچاره و دربه‌دری در آوردیم که التماس می‌کند حالا که می‌خواهیم برادرم را بکشید، بگذارید پایش را به طرف قبله دراز کنم و امام زین‌العابدین علیه‌السلام این روح پاک و بلند را «بیمار» خواندیم (1) و ذلیل

(صفحه 233)

نامیدیم و هر چه توانستیم مصایب را شدیدتر خواندیم و شنیدیم و ندبه و

گریه سردادیم و به زاری پرداختیم و با این همه، یک حرف هم از الفبای مکتب انقلابی او نیاموختیم و روح نهضت حسینی علیه‌السلام را دریافت نکردیم. دسته‌های سینه زنی پر عرض و طول راه انداختیم و خطاب به امام، دسته جمعی چنین خواندیم:
ای تشنه لب تو طاقت خنجر نداشتی!
گویا غریب بودی و مادر نداشتی!
شاعری از ما راجع به امام سجاد علیه‌السلام چنین گفت:
چشم فلک اسیر چو سجاد ما ندید
با دست بسته نور خدا کس روا ندید
زنجیر و غل به دیده‌ی دل هیچ گردنی
مجروح‌تر ز گردن آن رهنما ندید
ارض و سما غریب فزون دید و دربدر
چون او غریب و دربه‌در و مبتلا ندید!!!
اگر هم نویسندگان و گویندگان درصدد بیان عظمتی از امام برآمدند، به مطالب نا آشنا و غیر مسلم پرداختند و گریه و زاری آسمان و زمین و خون باریدن آسمان و امثال آن را شاهد مثال آوردند و از «ذوالجناح» و ابراز تأثرات انسانی (!) او داد سخن دادند.
دروغ پردازها و افسانه سرایان نادانی نیز در این میانه «قاسم» را در میدان کربلا داماد کردند و «زعفر جنی» را برای یاری امام فراخواندند و برای آنکه چهلم امام رونق بیشتری داشته باشد، اهل بیت علیهم‌السلام را فوری در اربعین به کربلا بازگشت دادند و هزاران پیرایه به داستان کربلا بستند و دوست و دشمن را به خنده و شماتت و نیش و کنایه وادار کردند.
و با این همه، امام را قربانی نافرمانی‌ها، معصیت‌ها و خرابکاری‌ها خویش دانستند و چنین پنداشتند که زن بدکاره‌ای تنها برای آنکه دود مطبخ امام حسین علیه‌السلام به چشمش فرورفت، آمرزیده شد و به بهشت رفت.
بدین ترتیب، جامعه‌ی ما با تفسیرهای غلط و درک‌های ناپخته و ناروا، امامی را که نماینده‌ی پاکی و طهارت، عظمت روح و مناعت طبع و شهامت و شجاعت بود، دلال مظلمه‌ها دانست و شفیع بدکاران و ناپاکان پنداشت و آن کس که برای مبارزه‌ی با ناپاکی و انحراف، جان خویش را قربان کرده بود، - نعوذ بالله - به صورت شفیع ناپاکی درآمد! افسوس! که امامی عظیم و راهبری توانا و پرچمداری با عظمت چون
(صفحه 234)
امام حسین علیه‌السلام و مردان و زنان آزاده‌ای چون زینب علیهم‌السلام و زین‌العابدین علیهم‌السلام با آن تاریخ درخشان و آن برنامه‌ی روشن، در فکر ما چنین قلب ماهیت یافتند و ما، درست، در جهت معکوس اهداف عالیه‌ی آن برگزیدگان عالم خلقت، فکر و عمل کردیم. و اینها همه شاهد

درک‌های ضعیف و رشد نیافته‌ی ماست...
... گفتیم مرثیه خوانی و گریه برای مصایب اهل بیت، دستور پیشوایان دینی است؛ این دستور حکیمانه که پیوسته خاطره‌ی یک قیام خونین ضد ظلم و ستم را با تمام محتوای آن از صدق و اخلاق و معنویت در اندیشه‌ی ما زنده نگه می‌دارد، اگر به درستی و با شرایط و با توجه همه جانبه به سایر شؤون دینی عملی شود و اگر با درک صحیح و بزرگداشت مقام پیشوای عالی قدر شهیدان علیه‌السلام و دودمان سربلند او توأم باشد و اگر از اغراض نادرست و افکار ناپاک، پاک گردد، می‌تواند، همان گونه که در گذشته، نقش خود را در جهت تهییج افکار و تلقین روح فداکاری و بزرگواری و دفاع از حق ایفا کرد و موجب سرنگونی دودمان بنی‌امیه و تحکیم موقعیت ائمه مهدیین علیهم‌السلام و بقای اسلام و نشر معارف اسلامی شد، اینک نیز همان رسالت را انجام دهد.
و لذا ما با وصف همه‌ی انتقاداتی که از نحوه‌ی درک و رفتار مربوط به این سنت دیرینه داریم و معتقد به یک سلسله اصلاحات قطعی و سریع ودر این شأن عظیم اجتماعی و مذهبی هستیم، در اصل مسأله، بر آن عقیده‌ای هستیم که در سطور فوق بدان اشاره کردیم.
(1) مرحوم دکتر آیتی نقل می‌کند که یکی در مجله‌ی اطلاعات در مقام انتقاد از مأمورین دولتی نوشته بود: «مأمورین ما یا «شمر» ند یا امام زین العابدین بیمار!، مملکت به حضرت عباس احتیاج دارد!»، فقید سعید، این جمله را شاهد درک نادرست ما، ما از امام سجاد (ع) می‌داند.

سخنی با مبلغان دین
اصطلاحاتی که ما می‌گوییم شامل: محدود کردن، منظم ساختن و تغییر سبک و روش در کلیه شؤون مربوط به مجالس عزاداری است.
در این اصطلاحات، وعاظ و گویندگان و مداحان و مرثیه خوانان در درجه‌ی اول و بانیان و موقوفه مداران در درجه‌ی دوم، بایستی به پیروی از منویات پاک پیشوای
(صفحه 235)
بزرگ، حسین بن علی علیه‌السلام بسوی پیشرفت و کمال و توجه به هدف اصلی امام حسین علیه‌السلام و درک اوضاع زمان، گام‌های مؤثری بردارند و با همکاری و فداکاری و گذشت و حقیقت جویی، مصالح عالیه اسلام را در نظر گرفته و پیش از آنکه محدودیت‌ها، نظم‌ها، سبک‌ها و روش‌ها از طرف دیگران پیشنهاد و خواه ناخواه اجرا و عمل شود، خود، با آزادی و حریت، دست به چنین کاری که ضرورت تاریخی دارد، بزنند. شنوندگان مجالس نیز که رکن سوم تشکیل مجالس سوگوارند، بایستی در این برنامه اصلاحی وظیفه‌ی خویش را انجام دهند.
ما در اینجا با الهام از ضرورت محیط و درک زمان با قاطعیت اعلام می‌داریم که یک اصلاح قطعی و همه جانبه در شؤون مذهبی و در رأس آن در مجالس سوگواری که با تبلیغ دین به هم آمیخته و مجالس تبلیغ مذهب شیعه محسوب می‌گردد، از هر چیز ضروری‌تر و واجب‌تر است. بسیار گفته می‌شود که اگر این مجالس و این عزاداری‌ها و این دسته و نوحه‌ها نبود، دشمنان دین و مملکت چنین و چنان می‌کردند. و فی المثل آیة الله خالصی‌زاده می‌نویسد: «همین مجالس اگر نبود کمونیست‌ها و نیروی استعمار فاتحه‌ی اسلام را خوانده بودند.» وی نقل می‌کند که در کرمانشاه از رییس مبلغین مسیحی پرسید که: وضع تبلیغی شما چگونه است؟ مبلغ مزبور به او جواب داد که ما در ایام سال کوشش خود را می‌کنیم ولی ایام «حسن، حسین» (یعنی عاشورا) ساخته‌ی یک ساله ما را ویران می‌کند. و باز نقل می‌کند که در منزل «حاج امین الضرب» که دسته‌های عزاداری زیادی می‌آمد، به او گفتم: «اگر این دسته‌ها به صورت صحیحی اداره می‌شد، چقدر خوب بود.» او گفت: «سزاوار نیست ما مزاحم اینها شویم؛ زیرا در برابر مبشرین مسیحی چیزی جز اینها مردم را نگهداری نمی‌کند!» گفتم: «نمی‌گویم مانع شویم، می‌گویم به صورت صحیحی درآوریم که برای اسلام مفیدتر باشد.»
گفته‌ی مبلغ مسیحی و حاج امین الضرب تمام واقعیت نیست و در روزگار

آینده، ما بدین وسایل نمی‌توانیم نسل جوان و تحصیل کرده‌ی مملکت را از خطر جدی انحراف عقیدتی و اخلاقی بازداریم و همان گونه که آیة الله خالصی‌زاده گفته است، باید
(صفحه 236)
اصطلاحات جدی در این زمینه صورت گیرد.
تصدیق می‌کنیم که هنوز برای عموم مردم و مخصوصا طبقات پایین اجتماع و ساکنین دهات و پاره‌ای از شهرستان‌ها این مجالس، رشته اتصال آنها با امام حسین علیه‌السلام و دین است؛ ولی نه به صورت زننده و موهومی که از آن سخن گفتیم و با همان انحرافات و افراط و تفریطهایی که همه می‌دانیم. ما عقیده نداریم که صحه گذاشتن بر این چنین دینداری ناقص و مبهم، مقبول خاطر امام حسین علیه‌السلام و منطبق با ایده‌ی مقدس او باشد و لذا می‌گوییم: بر فرض که این گونه مجالس، چنین آثاری هم داشته باشد، ولی خاص طبقاتی است که با اوضاع زمانه آشنا نبوده و از علوم و معارف جدید برخوردار نیستند و از آن نظر که این وضع در هر صورت قهرا و قطعا درهم خواهد ریخت و به طور روز افزون بر قشر طبقه روشن فکر و فهمیده افزوده خواهد شد، بنابراین، بایستی برای حفظ دین در این قشر که در آینده اکثریت افراد مملکت را تشکیل خواهند داد فکری کرد. این است که ما اصطلاح در شؤون مربوط به مذهب را بطور عموم و در خصوص مسأله تبلیغ مذهبی که عملا با مجالس سوگواری در آمیخته و تفکیک ناپذیر است، لازم و واجب می‌دانیم.
به طوری که گذشت، بزرگداشت، بزرگداشت خاطره پرشور کربلا در گذشته، منشأ بسیاری از انقلابات تاریخی بوده و از مهمترین علل پیشرفت مذهب شیعه بوده است؛ ولی باید دانست که رسالت هر سنت و ایفای نقش آن در تاریخ، بستگی به محیط خاص و شرایط ویژه‌ای دارد که پیوسته در تغییر و تبدیل است.
دکتر ژوزف می‌نویسد:
«شیعه بر اثر اینکه ریاست به دستشان نبود و قتل‌ها و غارت‌هایی که از آنها شده بود در قرن اول ظاهر نمی‌شدند و ائمه علیهم‌السلام در اوایل قرن دوم آنان را به تقیه امر می‌کردند تا جانشان حفظ شود، لذا قوت گرفتند چون دشمن آنان را نمی‌شناخت. اینان بطور رسمی مجالس عزاداری برای امام حسین علیه‌السلام تشکیل می‌دادند. بر اثر استحکام عاطفه ارتقا یافتند و سلاطین و امراء از ایشان برخاستند تا سلطنت صفویه
(صفحه 237)
در ایران تشکیل شد.»
نامبرده احتمال می‌دهد که: «شیعه پس از یک یا دو قرن دیگر از سایر

فرق بیشتری خواهد شد و علتش هم اقامه عزای حسین علیه‌السلام است.»
ملاحظه می‌شود که دکتر نامبرده، شرایط را یکسان پنداشته و چنین خیال کرده است که این مسأله در آینده نیز می‌تواند مثل گذشته، موثر و نافذ باشد در حالی که هیچ کس ضامن آینده نیست و بلکه اوضاع و احوال، عکس نظر او را نشان می‌دهد. لذا ما به صراحت این گفته‌ها را گمراهی و اشتباه می‌دانیم و معتقدیم که بدون یک اصلاح عمیق و صحیح و بدون بازگشت به هدف اصلی قیام و توجه به روح نهضت مقدس حسینی علیه‌السلام و بدون به کار بستن دستورات همه جانبه دین و هدایت صحیح مردم به راه درستی و راستی و بدون آشنایی به علوم و معارف و بدون تطبیق زندگی با ایده‌ی حقیقت خواهی و درک واقعیات، هیچ گونه امیدی به آینده مذهبی نسل آتی مملکت نیست. لمس واقعیات، هر چند دردآور است، ولی بسی آموزنده‌تر و روشن‌تر از این است که دل را به خیال و افسانه، خوش داریم و از غیب خبر دهیم و اطمینان دهیم که: خیالتان آسوده باشد. دین اسلام در پرتو مجالس امام حسین علیه‌السلام تا ابد محفوظ خواهد ماند!
پیشوای روشن ضمیر مذهبی، مرحوم سید شرف الدین عاملی می‌گفت «لا تنشر الهدی الا من حیث انتشر الضلال» یعنی: «هدایت جز از همان مجرایی که گمراهی نشر یافته، منتشر نمی‌شود.»
آیا معنای این جمله‌ی حکیمانه این نیست که خود را با شرایط روز تطبیق دهیم و از ابزار و وسایل تبلیغاتی زمان استفاده کنیم و حقایق جاودانه مذهب را از پیرایه‌های گوناگون پاک کنیم و به مردم عرضه بداریم؟
آیا مقتضای به کار بستن این دستور آن نیست که گویندگان و مبلغین مذهبی راه‌هایی را که گمراهی پیدا کرده، پیدا کنند و راه و رسم نوینی برای ارشاد خلق به راه راست در پیش گیرند؟ نگارنده چون خود در لباس روحانیت است، به خود حق می‌دهد که با هم لباسان خود بی‌پرده سخن گوید و لازم می‌داند که این نوع مسایل از
(صفحه 238)
طرف امثال خودش (که خودی هستند) با قاطعیت مطرح و عیوب و نواقص علنا گفته شود.
نگارنده معتقد است که: روزگار مجامله و تعارف گذشته و ما دیگر نمی‌توانیم با پرده کشیدن روی حقایق، خودمان را بالاتر از مردم بخوانیم و به مردم اجازه‌ی دخالت و اظهار نظر در امور و ایراد و اشکال را ندهیم - آن سبو بشکست و آن پیمانه ریخت. - اینک موقع آن است که روحانیت به فکر یک اصلاح همه جانبه در داخل خویش افتد و برای رهبری نسل سر گشته‌ای که در کام فساد گرفتار شده، طرح نوینی به مرحله‌ی اجرا گذارد.

باید صریحا اذعان کرد که اگر، به این اوضاع بی‌سر و سامان، سر و سامان ندهیم از عهده‌ی ایفای نقش رهبری دینی که ضرورت تاریخ بر عهده‌ی ما گذاشته است، بر نخواهیم آمد و در پیشگاه خدا و حقیقت مسؤول و مؤاخذ خواهیم بود.
نگارنده معتقد است که: اصلاحات همه جانبه‌ای که در شؤون مذهبی و مخصوصا در طرز تبلیغ باید انجام شود، شامل یک تصفیه عمومی و بی‌ملاحظه خواهد بود که بدون یک رهبری از ناحیه مراجع روحانی، مشکلات فراوانی خواهد داشت و از این رو مسؤولیت وضع موجود را مستقیما به دوش زمامداران روحانی و مراجع تقلید و بزرگان دینی می‌دانیم.
نخستین مسأله‌ای که باید به مرحله‌ی اجرا در آید، مبارزه با بی‌سوادی در مورد مبلغین دینی است و دومین مسأله عبارت از آن است که تبلیغ را از کسب و کار جدا کنند و مبلغین دینی مستقیما حقوق بگیر دستگاه روحانیت باشند.
این دو مسأله، اساسی‌ترین ریشه‌های یک اصلاح همه جانبه در شؤون مربوط به مذهب است. تا مبلغ با سواد نباشد و صحیح و سقیم را از هم بازنشناسد و مستمع خویش را دریافت نکند و به عبارت دیگر تا علوم و معارف اسلامی را بطور صحیح فرانگیرد و به روحیه اجتماعی وقوف نیابد و نتواند با زبان مردم و با احاطه‌ی به معلومات نسل روشنفکر مملکت سخن بگوید، نباید قدم به منبر گذارد و خود را در

معرض خطیرترین رسالت الهی که بر عهده‌ی انبیاء بوده است، قرار دهد.
کسانی که بدون دارا بودن شرایط، در این سمت قرار دارند، بایستی از هم اکنون به معلومات خود بیفزاید و یا شغل دیگری انتخاب کنند.
مسأله تفکیک تبلیغ از کسب، نیز، از ضروریترین مسایلی است که تا جامه عمل نپوشد، گوینده مذهبی، آزادی کامل نخواهد داشت و در روح مردم آن گونه که باید اثر نخواهد گذاشت. تبلیغ مذهبی که تعقیب هدف انبیاء خداست اگر آلوده به مادیات شد، از روح و معنویت و جلا و صفای خود می‌افتد و همان گونه که امروز ملاحظه می‌کنیم به صورت کسب و کار پرماجرا و دردسری درمی‌آید که به هیچ وجه لایق شأن پیشوایان و مبلغین مذهبی نیست.
مسأله امرار معاش مبلغین و گویندگان مذهبی، از تأسف آورترین مسایلی است که بر اثر نظام مستمر غلطی که از قدیم بر جای مانده و بر اثر اختلاط شؤون مختلف به یکدیگر (به طوری که شغل‌ها و وظیفه‌ها و میزان لیاقت‌ها و موقعیت و شخصیت اشخاص و حدود آنها به هیچ وجه مشخص و معین نیست) و به اضافه، عدم رشد عقلانی عمومی، با توجه به اصل

عرضه و تقاضا، عده‌ای را محروم و مغموم کرده و دسته‌ای را بدون هیچ حساب و کتاب به ناز و نعمت رسانیده است. در روحانیون، چه بسیار افراد شریف و تحصیل کرده‌ای وجود دارند که بر اثر عدم ضمانت زندگی آنها از طرف هیچ مقام و مرجعی تنها به این دلیل که اهل «زد و بند» نیستند. باید از یک زندگی عادی و متوسط محروم باشند و چه بسیار افراد شیاد و بی‌سواد که از راه منبر و سایر زد و بندها به پول و مال و مقام می‌رسند. و این نیست جز بر اثر بی‌انضباطی و نبودن هیچ ضابط معینی در دستگاه روحانیت و عدم توجه مقامات رهبری روحانی به شؤون تبلیغات مذهبی، این وضع نابسامان و درهم ریخته تا به کی باید ادامه یابد؟ !
اگر ما این مسایل را صریح و عریان مطرح نکنیم و خودمان لب به انتقاد نگشاییم و به اصطلاحات داخلی دست نزنیم، از چه کسی توقع اصلاح داریم؟ و یا ما خودمان را اصلاح شده و نظامات جاری را صالح و صحیح می‌دانیم؟
(صفحه 240)
آیا این نظام از ریشه غلط نیست که اساسا معلوم نیست شرایط منبر رفتن چیست؟ یک مبلغ چند سال باید درس بخواند؟ چه درس‌هایی باید بخواند؟ برای مردم چه باید بگوید؟ و سرانجام چگونه امرار معاش کند؟ ! اینها مسایلی است که از این پس باید به صورت جدی از طرف خود روحانیت مطرح و تعقیب شود.
در دنیایی که علم و صنعت در تمام شؤون اجتماع بشری راه یافته و در هر رشته‌ای از رشته‌های تخصصی علوم مختلف، سالها ممارست و کنجکاوی و فحص و تحقیق به عمل می‌آید، رشته تبلیغ نیز بایستی به موازات پیشرفت عمومی علوم، تکامل یابد و از این روست که ملاحظه می‌کنیم در دنیای مسیحیت، این رشته احتیاج به تحصیل فراوان و طولانی دارد.
در مقدمه‌ی جلد اول «سرمایه سخن» می‌نویسد:
«... یک تن از دانشمندان آمریکا، ضمن خطابه‌ای تشکیلات مذهبی و تحصیلات دانشگاه‌های آمریکا را تشریح می‌کرد که دوران تحصیلی آمریکا هجده سال است، کسی که این مدت را تکمیل کند، آخرین مدارج علمی را پیموده و پس از امتحان درجه‌ی خود را می‌گیرد؛ ولی کسانی که بخواهند مبلغ دین باشند و سخنرانی مذهبی کنند، لازم است سه سال دیگر به تحصیل ادامه دهند. در کشورهای متحده‌ی آمریکا کسی را شایسته‌ی تبلیغ دینی و پیشوایی مذهبی دانسته‌اند که لااقل 21 سال درس خوانده باشد، قطع نظر از آزمایش‌های دیگری که در ضمن تحصیل و دوران عمل، صورت می‌گیرد فی المثل صدای او ضبط می‌شود و خودش گرفتار خود را می‌شنود، پس از احراز صلاحیت اخلاقی و ابراز لیاقت علمی، می‌شود بر منبر خطابه برآید و پشت تریبون قرار گیرد.»

درست، مثل شرایط مشکل منبر تبلیغی اسلامی که کمتر کسی از عهده‌ی آن برمی‌آید!؟ آیا این حقیقت ملموس، قابل کتمان است که یک فرد بی‌سواد، در مملکت ما می‌تواند - اگر صدای خوبی داشته باشد - به کسوت روحانیت وارد و به منبر رود؟ من خود «سلمانی» و «عمله» و «سقا» سراغ دارم که با دارا بودن شغل، به روضه خوانی می‌پردازند و مثل یک واعظ بر فراز منبر می‌روند!
این بی‌بند و باری، معلول بی‌بند و باری در پوشیدن لباس روحانیت نیز هست،
(صفحه 241)
هر کدام از ما گدایان و سائلینی دیده‌ایم که لبلس تمام رسمی یک روحانی را از عمامه و قبا و لباده و عبا بر تن دارند و بی‌پروا در مسجد و معبر به گدایی می‌پردازند و اگر کسی، راست یا دروغ، سید هم باشد، جد و آبائش را هم برای یک قرآن استخدام می‌کند!
معرکه گیرها و مار گیرهای سر محله هم شال سفید یا سبزی به سر می‌بندند و احیانا عبایی بر دوش می‌گیرند و به روضه خوانی و ذکر داستان مذهبی و مناقب اهل بیت علیهم‌السلام و نقالی و سخنوری می‌پردازند. تا کی باید این لباس و این شغل تا این حد بی‌ارزش و بدون کنترل باشد که هر بی‌سر و پایی بتواند از آن سوء استفاده کند؟ اگر کسی برای این وضع دق کند و بمیرد ملامتش نباید کرد. این است بهره یک جامعه استعمار زده و رشد نیافته و سست عنصر از قیام الهی حسین بن علی علیه‌السلام امام انقلاب! و این است تابلوی سیاه مشوش امر تبلیغ در کشور شیعه‌ی جعفری اثنی عشری! و این است مایه‌ی امید ما به حفظ آیین اسلام در پرتو نام حسین علیه‌السلام و مجالس عزاداری! آیا روحانیت منتظر آن است که دیگران بیایند و با زور و سر نیزه، حدود و ثغور و شؤون و مقامات و لباس و شغل روحانیت را کنترل کنند و تحت نظم درآورند؟! اگر چنین انتظاری دارند، بنشینند و منتظر باشند که آن روز چندان دور نیست! ولی روحانیون در آن روز حق ندارند لب به اعتراض بگشایند و یا به آه و افسوس پردازند. و از دخالت‌های دیگران در شؤون مقدسه خودشان اینجا و آنجا درد دل گویند. جزا و سزای جمعیتی که در روزگار توانایی و فرصت و قدرت و نفوذ کلام و داشتن پول و شخصیت، از خود غافل شوند و هرکس و ناکس را به خود راه دهند، همین بس است که به دست دیگران ادب شوند!
آیا این همه پولی که به عنوان سهم مبارک امام زمان علیه‌السلام به دست مقامات روحانی در سراسر کشور می‌رسد؛ و این همه ابراز ارادت و خلوصی که مردم پاکدل و مسلمان این مملکت، به ساحت روحانیت می‌کنند، نمی‌تواند یک تشکیلات منظم و صحیح و اصولی برای تبلیغ دین

درست کند؟
شاید زیاد به حاشیه رفتم؛ ولی این حاشیه‌ها متن زندگی موجود ماست که لازم
(صفحه 242)
است از آن، سخن بگوییم.
گفتار فوق نباید موجب رنجش هم سلکان ما شود. باید خشنود باشند که یکی از افراد خودشان، این چنین صریح و روشن، حقایق را تشریح می‌کند و بی‌هیچ غرض و مرضی از مقامات روحانی خواستار یک اصلاح همه جانبه می‌شود.
در این زمینه سخنی هم با مردم این مملکت داریم که در پایان فصل به آن خواهیم رسید.
... یک تحول، اول از افکار شروع می‌شود و سپس به مرحله ظهور می‌رسد و در عرصه‌ی زندگی فردی و اجتماعی تجلی می‌کند، خوشبختانه تحول فکری مبنی بر اصلاح روحانیت و شؤون مربوط به مذهب و از آن جمله و در رأس آن، مجالس سوگواری، در اکثریت طبقه جوان روحانی و تعدادی از مراجع پیدا شده و این مایه کمال خرسندی و مسرت است. افراد خود ساخته و دانشمندان وارسته و روشن ضمیر و گویندگان اصلاح طلب و مطلعی که در گوشه و کنار دیده می‌شوند و خوشبختانه هر روز رو به افزایشند، مایه امید آینده می‌باشند.
زمزمه‌ی اقدامات اصلاحی‌ای که هم که کم و بیش، اما بطور ناقص، در پاره‌ای از حوزه‌های علمیه به گوش می‌رسد، سرفصل و نمودار تحولات ضروری آینده است.
قداست و پاکی و حسن نیت قشر وسیعی از طبقات روحانی و مراجع مذهبی - گیرم که آمیخته با درک کامل زمان و ضرورت اصلاحات نیست ولی مع الوصف سرمایه‌ی معنوی عظیمی است - اگر با دریافت زمان توأم شود، راه تحول همه جانبه را هموار خواهد کرد.
به نظر می‌رسد وظیفه‌ی بسیار خطیری که اکنون بر دوش طبقات روشن روحانی است، بسیج کردن افکار هم سلکان خود، در جهت اصلاحات و ایجاد یک فضای جدی است که رهبران روحانی را خواه ناخواه وادار به اقدامات جدی و سریع کند.
روشنفکران مسلمان، اعم از اساتید دانشگاه و طبقات بازاری و دانشجویان و متدینین و علاقه‌مندانی که در پست‌های مختلف مشغول کارند، نیز باید در این زمینه
(صفحه 243)
به یک فعالیت جدی و خدا پسندانه دست زنند.

آنچه مبلغان باید از آن بپرهیزند

اکنون که سخن به اینجا رسید، مناسب است که در راه هموار کردن راه آینده و نیز انجام وظیفه‌ی ضروری حال حاضر، شمه‌ای از آنچه بایستی گویندگان مذهبی از آن احتراز جسته و یا بدان عمل کنند، از زبان بزرگان این فن متذکر شویم. نصایح آینده مشتمل بر جهات مختلفی است که توجه به جنبه‌های معنوی و دارا شدن ملکات فاضله که روح تبلیغ و اساس دعوت اسلامی است، سرلوحه‌ی آنهاست.

امیرالمومنین علیه‌السلام می‌فرمود:

«من نصب نفسه اماما فلیبدء بتعلیم نفسه قبل تعلیم غیره ولیکن تأدیبه بسیرته قبل تأدیبه بلسانه و معلم نفسه و مؤدبها احق بالاجلال من معلم الناس و مؤدبهم.»

یعنی: «کسی که خود را در مقام پیشوایی مردم منصوب کرده، باید قبل از تعلیم دیگران، به آموزش خویش آغاز کند و پیش از زبان، با عمل خود مردم را ادب کند. کسی که خود تعلیم می‌دهد و ادب می‌کند، بیشتر سزاوار تجلیل است تا کسی که مردم را آموزش می‌دهد و ادب می‌کند.»

این گفتار باید سرلوحه‌ی برنامه‌ی ما باشد و تا ما از فضایل اخلاقی و تواضع و مهربانی و سعه‌ی صدر و حلم و بردباری و صبر و استقامت و خصال دیگری که لازمه‌ی یک رهبر مذهبی و یک معلم اخلاقی است، برخوردار نباشیم، نمی‌توانیم مردم را به هدف دعوت الهی خویش آشنا سازیم.

مرحوم «محدث نوری» که از بزرگان محدثین قرن حاضر است، در کتاب «لؤلؤ و مرجان» پس از نقل روایاتی در زمینه‌ی مذمت کسانی که از راه اهل بیت علیه‌السلام نان می‌خورند، می‌نویسد:

«از افراد واضحه و مصادیق معلومه‌ی ایشان است جماعتی از طایفه‌ی جلیله‌ی روضه خوانان که اصل غرض ایشان از تعلم این فن و آموختن آنچه متعلق به روضه خوانی

(صفحه 244)

است از اخبار فضایل و مصایب و خطب و مواعظ بلکه بعضی از مسایل دینیه که به اصطلاح ایشان جای گریز است... مجرد کسب و تحصیل مال است بدون ستر و تقیه و توریه! بلکه مثل سایر اهل کسب و تجارت معامله کنند و در زیادی و کمی محاکمه و گفتگو نمایند.»

و پس از نقل اخباری در مذمت کسانی که به دنیا نظر دارند، می‌نویسد:

«از آنچه گفتیم واضح و روشن شد که این امت روضه خوانان، مانند

طایفه‌ای از طالبین علم داخلند در این صنف از اخبار؛ زیرا که روضه خوان، با آنچه می‌گوید... می‌توانستند نعمت‌های دایمه و ثواب‌های غیر متناهیه بخرد و به وصال آنها برسد و به جهت پستی فطرت و قصور همت و اشتعال آتش حرص و رغبت و خوف فقر و فاقت، از آن معامله‌ی مبارک رابحه اعراض کرده و آن سرمایه‌ی گران بها را به دراهم معدوده معاوضه نموده و العجب که هر گاه بازار این کسب خسران مآل، خود را به جهت کثرت مشتریان و فراوانی طالبان با رونق و رواج بیند، به هوای گرد آوردن زر و سیم و تحصیل خلعت‌های ثمینه، در نهایت وجد و نشاط و فرح و انبساط باشد و بالعکس از کساد بازار متاع خویش و قلت مشتریان و راغبان در غایت حزن و اندوه و شکایت و در مقام جلب و تحصیل مشتریان، خود را گرفتار مفاسد و محاذیری نماید که هر یک از آنها در تباه کردن دین و هلاکت جان او سبب مستقلند؛ مثل ذل سؤال از خود مشتری و اصحاب او، بلکه خادمانش به انواع تملقات قبیحه و دخول در معامله‌ی اهل قطار خود و نشر معایب آنها و آزردن صاحب مجلس را به انواع اذیت به جهت نرسیدن مقدار مقصود... !»

وی پس از شرحی در زمینه‌ی آنچه منبریان در زمینه‌ی ارشاد و وعظ مردم و دعوت مردم به اخلاق فاضله در منبر می‌گویند، چنین می‌نویسد:

«... ولکن خود چنان شیفته‌ی جیفه‌ی دنیا و آلوده‌ی به خبایث و رذایل آن است که اگر صاحب مجلس در وقت دخول یا خروج او غفلت کند و به لوازم تکریم و توقیر او که متوقع است، عمل نکند یا او را خاتم مجلس قرار ندهد که از بدعت‌های قبیحه‌ی این گروه است که هر کس رتبه‌اش بالاتر است ختم مجلس باید به او بشود یا مزد او را از هم قطاران دو قران، کمتر بدهد، مهموم شود، گله کند، ایراد نماید، بد گوید، مزد را پس دهد...»

این محدث عالی مقام در فصل دیگری از کتاب، می‌نویسد:

(صفحه 245)

«اگر العیاذ بالله علاوه بر این خرابی، مبتلا شود به دروغ گفتن و افتراء بستن بر خداوند عزوجل و رسول خدا و ائمه طاهرین علیهم‌السلام و خوانندگی کردن و اطفال «امارد» را با الحان فسوق پیش از خود به خوانندگی واداشتن و بی‌اذن بلکه با نهی صریح به خانه غیر در آمدن و بر منبر بالا رفتن و آزردن حاضرین در گریه نکردن... و ترویج باطل در وقت دعا و قبل از آن و مدح کسانی که مستحق مدح نیستند و اهانت به بزرگان دین و برانگیختن فتنه و اعانت ظالمین و مغرور کردن مجرمین و متجری نمودن فاسقین و کوچک نمودن معاصی را در نظر و خلط کردن حدیثی به حدیث دیگر و تفسیر آیات شریفه به آراء کاسده و نقل اخبار به معانی باطله فاسده و فتوی دادن با نداشتن اهلیت آن... و تنقیص انبیاء عظام و

اولیاء کرام علیهم‌السلام به جهت بزرگ کردن و بلند نمودن مقامات ائمه علیهم‌السلام و انداختن بعضی از فقرات خبر به جهت منافی بودن با غرض فاسد او و گفتن سخنان متناقضه و دعا کردن به دعای حرام در خاتمه مجلس و داخل نمودن قصه در قصه و متوسل شدن برای زینت دادن کلام و رونق گرفتن مجلس به سخنان کفره و حکایات مضحکه و اشعار فجره و فسقه در مطالب منکره و ذکر شبهات در مسایل اصول دین بی‌بیان رفع آن یا نداشتن قوت آن و خراب کردن پایه اصول دین ضعفا و مسلمین و ذکر آنچه منافی عصمت و طهارت ائمه‌ی اهل بیت نبوت علیهم‌السلام است و طول دادن سخن به جهت اغراض کثیره فاسده و محروم نمودن حاضرین را از اوقات فضیلت نماز و امثال این مفاسد...»

مرحوم «حاج شیخ عباس قمی» محدث معروف معاصر نیز، در این زمینه چنین می‌نویسد:

«چقدر شایسته و لازم است که سلسله‌ی جلیله‌ی اهل منبر و ذاکرین مصیبت سید مظلومان را که دامن همت بر کمر زدند و علم تعظیم شعایر الله را بر دوش کشیدند و برای تنظیم این مشعر عظیم نفوس خویش را مبذول داشتند، ملتفت باشند که این عبادت مانند سایر عبادات است و این عمل آنگاه عبادت شود که در هنگام به جای آوردن آن جز رضای خداوند و خوشنودی رسول خدا و ائمه هدی - صلوات الله علیهم اجمعین - غرضی و مقصدی در کار نباشد و از مفاسدی که بر این کار بزرگ طاری و ساری شده در حذر باشند که مبادا العیاذ بالله اقدام کند در این عبادت عظیم برای تحصیل مال یا جاه یا مبتلا شود به دروغ گفتن و افتراء بستن بر خدای تعالی...»

(صفحه 246)

محدث قومی پس از نقل عین مطالب استاد خویش مرحوم محدث نوری در پایان می‌نویسد:

«بر دانای بصیر و متجسس عیوب نفس مکشوف است که چنین کس حالش حال چراغ است که خویشتن را می‌سوزد و دیگران را می‌افروزد و داخل در زمره‌ی غاوین در آیه‌ی کریمه‌ی: «فکبکبوا فیها هم و الغاوون» و مشمول آیه‌ی شریفه‌ی: «ان تقول یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله» و آیه‌ی مبارکه‌ی: «أتأمرون الناس بالبر و تنسون انفسکم» و آیه‌ی کریمه‌ی: «لم تقولون مالا تفعلون» و غیرها می‌باشد.»

محدث مزبور اشعار حافظ را شاهد گفته‌ی خویش می‌آورد:

واعظان کاین جلوه در محراب و منبر می‌کنند
چون به خلوت می‌روند آن کار دیگر می‌کنند
مشکلی دارم ز دانشمند مجلس بازپرس
توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر می‌کنند؟

گوییا باور نمی‌دارند روز داوری
کاین همه قلب و دغل در کار داور می‌کنند
و نصیحت خود را با این آیه‌ی کریمه پایان می‌دهد:
«قل هل ننبئکم بالاخسرین اعمالا الذین ضل سعیهم فی الحیوة الدنیا و هم یحسبون انهم یحسنون صنعا.»
آقای سید محمد باقر سبزواری در «سرمایه سخن» نقل می‌کند که:
محدث عالی مقام مذکور به منبریان نصیحت می‌کرد: مردم که وقت گران بهایشان را پای منبر ما می‌گذارنند، به حکم عقل و وجدان باید چیزی به آنان تحویل دهیم که از عمرشان گران بهاتر باشد.
دانشمند و گوینده‌ی معاصر، آقای راشد، طی سخنرانی خود تحت عنوان «وظیفه‌ی رهبران دینی» پس از شرحی از انحطاط اخلاقی جامعه می‌گوید:
«چنین هنگامی است که باید برای خدا قیام و با صدق و اخلاص خدمت کرد تا به یاری خدا دوباره عواطف اسلامی را در دل‌ها زنده ساخت و اخلاق نیک را در نهاد مسلمین قوت داد. مردم دین می‌خواهند؛ اما دین باید دلپسند و دلربا باشد. دین مقدس اسلام که دستورهایش زنده است و در هر زمانی می‌تواند نیازمندی‌های اخلاقی و اجتماعی را رفع کند، دارای چهره‌ی زیبا و جمال روحانی پاکی است که
(صفحه 247)
هر گاه درست و به دست اشخاص پاک شایسته به مردم نشان داده شود بیشتر آنها را مجذوب خویش خواهد ساخت؛ لیکن باید دعوت کنندگان به این دین به اوضاع زمان خود آگاه باشند و در هر زمانی به زبان مردم آن زمان و در خور احتیاجاتی که دارند، حکمت‌های این دین مبین را بیان کنند. احتیاج مردم به دین برای این است که دین از بدی‌ها بکاهد و خوبی‌ها را رواج دهد و به مردم امنیت دهد...»
آقای راشد (ره) پس از ذکر مثال‌هایی از حوایج روزمره‌ی مردم به دین می‌گوید:
«ما در این مورد وظیفه‌ی بزرگی بر گردن داریم که راجع به آن در برابر خداوند متعال مسؤولیم. ما افرادی که کار خود را دعوت به دین قرار داده‌ایم، باید برای خدا مقصودمان این باشد که مردم از سخنان ما چیزی بفهمند که به دردشان بخورد و این گونه حوایج که نامبرده می‌شد، برآورد...»
«... در دست ما کتاب‌های صحیح و سقیم بسیار است و در بیشتر کتاب‌ها، انواع مطالب راست و دروغ به هم آمیخته، ما نباید مطالب را از یک کتاب بدون انتخاب و تشخیص بگوییم گاهی هست از یک قصیده‌ای باید دو بیتش را گرفت و بقیه را رها کرد یا از میان ده ح¸ç¸یکی موافق منظور است،

باید آن را برچید یا از خطبه‌ای باید یک قسمتش را آورد و قسمت دیگر را مسکوت عنه گذاشت...»
«... خلاصه اینکه باید در میان مردم گشت و به سخنان مردم گوش داد و اعمال آنها را مطالعه کرد و دید، خرابی‌ها چیست و راه اصلاحش چگونه است، آنگاه در مقام اصلاح خرابی‌ها از همان راه برآمد.»
«... برای حصول این مقصود، یعنی اصلاح معایب مردم، باید سه نکته را رعایت کرد: یکی آنکه احادیث رجاء و مطالبی که مردم را مغرور می‌سازد باید کمتر گفت؛ باید به مردم فهماند که خوشبختی و بدبختی در دنیا و هلاک و نجات در آخرت نتیجه‌ی عمل خود آنهاست. باید به آنها گفت: مردانگی و غیرت و راستی و درستی را از کف مدهید تا در دنیا و آخرت خوار و رسوا نشوید. نکته دوم که باید رعایت شود این است که منطق یکی شود و همه یک سخن بگویند و به یک روش دعوت کنند. نکته سوم که باید رعایت شود، عمل است. باید آنکه می‌گوید خودش مطابق گفته خود عمل کند تا مردم بدانند که به آنچه می‌گوید ایمان دارد. اگر گویندگان دینی همت کنند و برای خدا از صمیم قلب در مقام ارشاد مردم به کارهای نیک برآیند به طوری که در سراسر کشور محسوس شود که در نتیجه‌ی موعظه‌های آنها دروغ و خیانت و ستم در مردم کمتر شده و اخلاق جامعه نسبتا رو به صلاح رفته است؛ اگر
(صفحه 248)
چنین کاری کنند و بتوانند چنین نتیجه‌ای بگیرند، هم دین را زنده خواهند ساخت هم خودشان را. در آن صورت است که ثابت خواهند کرد که مردم همان طوری که به طبیب محتاجند، به دین و وعاظ دینی هم احتیاج دارند؛ زیرا فلان آقا وقتی که دید پسرش یا دخترش در نتیجه‌ی شنیدن فلان موعظه، از راه خطا برگشت و رو به صلاح آورد، البته حس خواهد کرد که به وجود چنین کسی محتاج است؛ چنانکه وقتی بچه‌اش مبتلا به دیفتری می‌شود و می‌بیند فلان طبیب او را از چنگال مرگ نجات داد، حس می‌کند که به وجود طبیب احتیاج است. در آن صورت نظر مردم درباره آنها عوض خواهد شد و موقعیتشان در جامعه مستحکم خواهد گشت.»
آقای راشد در سخنرانی دیگری که تحت همین عنوان ایراد کرده، چنین می‌گوید:
«... مدتهاست مقصود از منبر گم شده و تا کنون منبر، صورت‌های گوناگون به خود گرفته؛ ولی نتوانسته آنچه مقصود حقیقی است به مردم بدهد...»
«... بعضی از معمرین که «مرحوم حاج شیخ جعفر شوشتری» را دیده‌اند، می‌گویند:او در عصر خودش مردم را خوب بیدار کرد، اگر به یاری خدا ما بتوانیم دوباره این گمشده را پیدا کنیم و آنچه مقصود حقیقی از منبر است یعنی اصلاح اخلاق و اعمال مردم را به آنها بدهیم، خدمتی بزرگ، هم به

دین و هم به جامعه کرده‌ایم.»
آقای راشد در این سخنرانی، نکته جالب و دقیقی را از روحیه مردم یادآور شده که برای گویندگان مذهبی، توجه به آن بسیار ضروری است. وی می‌گوید:
«باید دانست مردمانی که عقلشان کامل نشده، از امور جدی گریزانند و بیشتر طالب سرگرمی‌هایی هستند که زحمتی بر آنها وارد نمی‌سازد؛ مثلا: در بعضی از جامعه‌ها می‌بینیم که مردم کتاب‌های اخلاقی و بهداشتی و فنی و مانند آن را که به کار زندگی می‌خورد و راه و روش هر گوشه‌ی از زندگی را به آنها می‌نمایاند کمتر می‌خرند و در عوض به خریدن و خواندن افسانه‌ها و حکایاتی که مقید به اسلوب علمی و موازین اخلاقی نیست، بیشتر علاقه دارند. جهتش همین است که کتاب‌های نوع اول، دارای مطالب جدی است؛ یعنی آنچه در آنها نوشته شده مطابق مطابق است با استدلال و قانون و فرمول‌های علمی و خلاصه روی حساب نوشته شده و کسی که عقلش بالغ نشده در حکم کودک است، از خواندن آن گونه مطالب خسته می‌شود. او چیزهایی می‌خواهد که زندگی را به دلخواه و بی‌زحمت قاعده و قانون بیان کند و کار را سرسری بگیرد؛ مثلا، آدمی خواهان ثروت است و می‌خواهد راه به دست آوردن
(صفحه 249)
ثروت را بیابد، اگر عقلش نابالغ باشد نه پی تحصیل صنعت می‌رود، نه کتاب‌هایی که در فن اقتصاد و تجارت نوشته شده می‌خواند؛ زیرا آن کتاب‌ها هزاران قاعده و قانون و حساب‌های دقیق برای این کار بیان می‌کند. این چنین آدم، بیشتر افسانه‌هایی را خواهد خواند که حکایت کند که چگونه فلان درویش در بیابان پایش به گنج فرو رفت، یا برای فلان بینوا پریان شمش‌های طلا و دانه‌های برلیان آوردند و آرزو خواهد کرد که برای او چنین اتفاقی بیفتد. (1) این گونه مردم تا به این حال باشند در علم و صنعت پیش نخواهند رفت؛ زیرا مبنای علم و صنعت، بر حساب و قانون است؛ چرا که هر گوشه از جهان را بنگریم، مثلا: بدن انسان یا ساختمان یک گیاه یا پیدایش فلان معدن دارای قاعده‌ها و حسابهای منظمی است که ذره‌ای تخلف پذیر نیست. علم یعنی دانستن آن قاعده‌ها و حسابها، و صنعت یعنی به کار بستن آنها. مردمی که می‌خواهند همه چیز را به دلخواه بسازند و پایبند حساب و قانون نباشند؛ نمی‌توانند تن به زحمت دهند و قواعد هر چند را فراگیرند و به کار بندند.»
آقای راشد، آنگاه طرز تلقی چنین مردی را از دین بدین شرح بیان می‌کند:
«این گونه مردم در دین نیز همین طورند، آنها نمی‌توانند دین حقیقی را بپذیرند و پیرو آن باشند؛ زیرا دین حقیقی عبارت است از: تسلیم شدن به نظم و حسابی که در جهان است که از آن تعبیر به عدالت می‌شود.»

وی پس از استشهاد به چند آیه از قرآن که حاکی از وجود حساب و کتاب در اعمال انسانی است، می‌گوید:
«چون دین حقیقی قایل به عدالت و حساب است، از این جهت بر مردمی که عقلشان بالغ نشده، سخت است که به این چنین دین تن دهند و از آن طرف می‌خواهند خیال خود را آسوده کرده باشند، ناچار دین را به دلخواه می‌سازند و طالب گفته‌هایی می‌شوند که فشار عمل و حساب را از دوش آنها کم کند و خدا را طوری معرفی کند که به احکام خود چندان اهمیت نمی‌دهد و هر چند بندگان نافرمانی کنند و دستورهای خدا را زیر پا اندازند، باز خدا آنها را خواهند آمرزید.»
وی آنگاه وظیفه گویندگان دینی را چنین بیان می‌کند:
«... باید متوجه بود که با این گونه مردم به میل آنها سخن نگفت؛ زیرا اینها بیمارند و عقلشان کامل نیست. اگر طبیب موافق با میل بیمار سخن بگوید، بیمارش بهبود
(صفحه 250)
نخواهد یافت؛ بلکه بدتر خواهد شد.
هر چند این گونه مردم، سخنان جدی گوش ندهند؛ باید چندان پافشاری کرد تا این حقایق در مغزشان فرورود و خواه ناخواه به نظم و حساب تن دهند و تسلیم مقررات الهی شوند؛ یعنی «مسلم» شوند. اما از آن طرف باید متوجه بود که مردم را با رفق و مدارا به حقایق و حکم دین آشنا ساخت و طوری نکرد که یکباره از دین برمند و آن را مخالف با زندگی تصور کنند.»
«... نباید به چیزهایی بی‌اهمیت پرداخت تا مردم گمان کنند که با دین نمی‌شود زندگی کرد و نیز باید پیرامون مسایل خلافی و مطالبی که باعث پریشانی ذهن مردم می‌شود نگشت و از اختلاف و جدال جدا پرهیز کرد اینها تردید و حیرت مردم سست ایمان می‌افزاید.»
وی در این سخنرانی، از رساله‌ی «حاج شیخ هادی بیرجندی» این شرط را برای منبر نقل می‌کنند:
«حسن انتخاب و و حس امتیاز سخن «گفتنی» از سخن «نگفتنی» است؛ چرا که در هر مقوله که گوینده بخواهد سخن براند «رطب و یابس» بسیار گفته شده، گوینده باید سخنی را که برای خطابه انتخاب می‌کند با موازین خرد و نوامیس طبیعت و اصول اجتماع بسنجد و سخنی که با اصول نامبرده ساز نیاید، نگوید.»
وی در سخنرانی دیگر می‌گوید:
«سخن هنگامی که به منظور مصالح عمومی گفته شود، به ندایی می‌ماند که از آسمان بیاید و اگر در اثناء به مورد خاصی متوجه شد، مثل چیزی است که از آسمان به زمین بخورد، این اندازه پست و بی‌مقدار می‌شود... بیشتر مسلمان‌ها به راه کج افتاده و همچنان نام مسلمان برخود نهاده‌اند.

بعضی اصلا عقیده به دین ندارند و دم از دین می‌زنند، اگر هر کس به همان چه عقیده دارد، دعوت کند، مثلا بی‌دین، مردم را به بی‌دینی بخواند، زیانش کمتر است از اینکه بی‌عقیده‌ی به دین، دم از دین بزند!. بعضی دیگر عقیده دارند؛ ولی عملشان طوری است که هر خردمند و باهوشی را از دین و متدین بیزار می‌سازد، نه رعایت نظافت می‌کنند، نه راست می‌گویند. بعضی دیگر ساده دل و کم اطلاعند و می‌خواهند برای هر یک از احکام دین، فوایدی از قول دانشمندان خارجی و اکتشافات جدید نقل کنند و از این راه صحت آنها را ثابت سازند. اینها حسن نیت دارند؛ ولی کم تجربه‌اند... این سخنان، برای عوام مسلمین که
(صفحه 251)
بی‌چون و چرا می‌پذیرند، قانع کننده است؛ ولی از آن طرف زیانی دارد که ممکن است گاهی دانشمندانی پیدا شوند و مچ انسان را بگیرند و آنگاه در همه‌ی مطالب دینی تردید کنند. دسته‌ی دیگر هستند که نام دین شنیده‌اند؛ ولی از دستورها و آداب آن بکلی بی‌اطلاعند. اینان نه به دین عقیده دارند و نه منکر آنند، در حقیقت حیرانند و در دینداران هم اعمالی می‌بینند که مسخره می‌کنند و می‌خندند. اینها به ضمیمه‌ی دسیسه‌های مغرضین که به نام دین به کار می‌برند و ساده دلان را برمی‌آشوبند یا مقصدی که دارند به صورت دین در میان آنها رواج می‌دهند. اینها به ضمیمه‌ی خوارق عاداتی که همه روزه شیادان در خواب و بیداری می‌سازند، اینها بضمیمه ادیان و مذاهبی که همواره در شرق اختراع می‌شود. همه‌ی اینها جامعه را دچار این بی‌رویگی و بلاتکلیفی و انحطاط اخلاقی کرده است...»
«... باید همان مطالب صحیح دین را از خود قرآن و سنت بی‌کم و زیاد برای مردم گفت و به آنها فهماند و بر زندگانی آنها تطبیق کرد و گرد خلافیات و مطالب غیر مفهوم و آنچه به کار زندگی مردم نمی‌خورند، اصلا نگشت و سعی کرد که مردم، دارای ایمان شوند و از تزلزل و تردید برهند و به راستی و درستی گرایند.»
(1) شیوع خرید بلیطهای بخت آزمایی و انتظار تصادف و شانس نیز روی همین اصل است.

خطیب خوب
در مقدمه‌ی جلد اول «سرمایه سخن» خطبا را به سه دسته تقسیم کرده است: اول: کسانی که از روی نوشته می‌خوانند، دوم «حفظی» و سوم «ارتجالی» و آنگاه می‌نویسد:
«بسیاری از خطبای شرق و غرب، بدون فکر قبلی و تهیه موضوع، قدم جرأت بر پله منبر نداشتند، و دست روی میز خطابه نمی‌گذاشتند. اگر افرادی بر آنها خرده گیری می‌کردند، در پاسخ آنها می‌گفتند: منبر خطابه و تریبون، مقدستر از آن است که کسی بی‌سابقه، پای جسارت بر آن و دست خسارت بر این بگذارد و وقت شریف مردم را تضییع کند.
آنگاه نقل می‌کند که:
«یک ادیب فرانسوی در تهران به عذر اینکه دو هفته بعد، عازم سفر است از یک سخنرانی سه ربع ساعته عذر خواست و گفت: برای چهل و پنج دقیقه، سخنرانی
(صفحه 252)
لااقل چهل و پنج ساعت مطالعه لازم است...» (1) .
نویسنده‌ی سرمایه‌ی سخن آنگاه نقل می‌کند که:
«بسیاری از بزرگان اهل منبر را می‌شناختم که هرگز بی‌مطالعه قدم به منبر نمی‌گذاشتند و حتی منابر خود را می‌نوشتند.»
آنگاه درباره‌ی «خطیب ارتجالی» می‌نویسد:
«... کسی است که فکرهای خود را قبلا می‌کند و دارای ملکه‌ای می‌شود که می‌تواند مطالب خوب را با الفاظ خوب بگوید. لازمه‌ی این قدرت، معلومات مختلف فرهنگی، علمی، تاریخی، تفسیر، حدیث، روایت، درایت، فلسفه، عرفان، روان شناسی و جامعه شناسی است. کوتاه سخن، خطیب لایق و گوینده هنرمند که می‌خواهند مبلغ دین و بلندگوی مسلمان‌ها شود باید «دائرة المعارف» باشد. «ابکار افکار» (2) به لباس الفاظ زیبا تزیین کند و آذین بخشد و به مقتضای مقام ایراد کند. امروز به نام علم و دانش حس قبول و پذیرش کم شده، امور اعتقادی اگر بر پایه عقلی و مایه‌ی علمی متکی نباشد، مورد انتقاد واقع شده و استوار نماند. اگر گویندگان مذهبی، متوجه سنگینی و خطر مسؤولیت خود باشند، از گفتار بی‌بند و بار و نقل روایات بی‌اعتبار خودداری کنند، گویندگان باید اهل درایت باشند، حسن انتخاب نشان دهند. ایمان و عقیده وقتی محترم است که بر پایه‌ی دلیل و برهان استوار باشد، اگر حقیقتی را با دلیل دانستیم و روایتی برخلاف آن دیدیم، اگر می‌شود باید به نحوی تطبیق دهیم و گرنه نباید طرح

کرد...»
«... قرآن که مقطوع الصدور است، هر گاه ظاهر قرآن با دلیل و برهان سازش نداشت، آیت تنزیل را به حکم درایت تأویل و حکمت قرآن را حفظ و رعایت می‌کنیم...»
«... هزار سال پیش، از «سید مرتضی» که مفتی شیعه بود در زمینه‌ی اخباری که در مدح و ذم پرندگان و زمین‌ها به عنوان قبول وحدانیت خداوند و ولایت علی علیه‌السلام یا کفر و دشمنی آنها وارد شده، سؤال شد. وی فرمود: با آنکه این روایات در کتب اصول و فروع آمده، ولی چون پرندگان و زمین تکلیف ندارند، این روایات مخالف عقل است و صحیح نیست...»
«... حاجی شیخ جعفر شوشتری در ملاقاتی که با ناصر الدین شاه کرد ضمن سه
(صفحه 253)
تقاضا، عموم شبیه گردانی‌ها و تعزیه گردانی‌ها را حرام اعلام کرد و مصرا درخواست داشت که اقلا تعزیه عروسی قاسم که خلاف شأن اسلام و دروغ محض است به هر قیمت شده جلوگیری شود...»
(1) این سخن هر چند مبالغه آمیز می‌نماید اما در مورد سخنرانی‌های تخصصی علمی و فنی، راست می‌آید.
(2) یعنی فکرهای بکر و نو.

نصایح دکتر آیتی به مبلغان
دانشمند مأسوف علیه مرحوم دکتر آیتی ضمن گفتار خود نصایح مفصلی به گویندگان دینی دارد که ما خلاصه‌ای از آن را در اینجا می‌آوریم:
1- مقدم بر همه چیز درس خواندن و ملا شدن.
2- دریافتن حقیقت مطالبی را که می‌خواهند، برای مردم بازگو کنند.
3- امانت داری در نقل مطالب.
4- شناخت زمان.
5- عنایت داشتن به مطالب دینی.
6- دفاع نکردن از مطالبی که بودن آنها از دین مسلم نیست.
7- آموختن زبان.
8- تجاوز نکردن از رشته‌ی تخصصی: واعظ موعظه‌اش را بکند و روضه خوان، روضه‌اش را بخواند.
9- طرح نکردن شبهات در مجالس عمومی.
10- مطالب ضعیف را نخواندن.
11- سعه‌ی صدر در شنیدن کفریات و شبهات مردم.
12- رضای خدا را بر رضای خلق مقدم داشتن.
13- بر اساس دین تبلیغ کردن.
14- در مجلس هر صنفی همان صنف را تبلیغ نمودن، نه آنکه با بازاریان درباره رشوه صحبت کند و با مردان سخن از زبان به میان آورد و در مجلس هر صنفی از صنف دیگران انتقاد کند.
15- بزرگان دین را آن گونه که هستند معرفی کردن.
(صفحه 254)
16- زیاد هم به مکتب روز و مجلات نپرداختن و از نهج‌البلاغه و کافی و امثال ذلک غفلت نکردن.
17- تفسیرهای نامأنوس از قرآن نکردن.
18- ملتزم نبودن به چیزهای غیر لازم.
19- در جواب آنچه نمی‌داند، بگوید: نمی‌دانم.
20- تذکر دادن به مردم که راه تشخیص تقوی لباس نیست.
21- ارادت مردم را دلیل بر خوبی خویش ندانستن.
22- منافق نبودن.
23- با رعایت حال مستمعین سخن گفتن، نه آنکه فی المثل مسایل کلاس نهم را برای بچه کلاس ششم مطرح کند.
24- روایاتی که ضروری نیست، وقت برای اثبات آنها بیهوده صرف نکردن.

25- یقین داشتن و یا احتمال دادن اینکه در بین مردم در لباس عمومی دانشمندانی وجود دارند !.
26- یقین داشتن به حساب و کتاب !.
27- توقع بیجا راجع به احترام لباس نداشتن !.
28- هر چیز را به عنوان شنیده نگفتن.
29- باور داشتن به آنچه می‌گوید و اگر چیزی را مشتری دارد و خود گوینده عقیده ندارد، نگفتن.
30- پیغمبران را غلام و چاکر پیغمبر صلی الله علیه و آله و علی علیه‌السلام بشمار نیاوردن.
31- اشعاری که مشتمل بر زیاده روی در حق ائمه علیهم‌السلام است، نخواندن.
32- از کتاب‌های بی‌اساس ترویج نکردن (1) .
(صفحه 255)
محمد جواد مغنیه، در کتاب «مع بطلة کربلا» سخنی با گویندگان و مردم دارد که برای تکمیل گفتار در اینجا ذکر می‌کنیم: وی پس از نقل داستان مردی که چادر از سر اهل بیت عصمت برمی‌داشت و گریه می‌کرد، می‌نویسد:
«من چهره‌ی این مرد و هم چهره‌ی ابن‌سعد را در حالی که گریه می‌کند، برای آنهایی ترسیم می‌کنم که خیال می‌کنند مجرد گریه و تباکی برای آنها کافی است و لو ریا کنند و نفاق ورزند و دسیسه نمایند و بند و بست کنند و جاسوسی نمایند و بر مردم، گرفت و گیر کنند. این قیافه‌ها را همچنان برای کسانی ترسیم می‌کنیم که بر منبر سیدالشهداء می‌روند و از شجاعت و ابای نفس و عظمت مبادی او سخن می‌گویند و مردم را وعظ و ارشاد می‌کنند؛ ولی وقتی از منبر پایین می‌آیند در برابر سرشناسان سر فرود می‌آورند به طرف بی‌نیازان دست نیاز دراز می‌کنند. من مکرر دیده‌ام که کسانی در منبر مدیحه سرایی ستمکاران غوطه‌ور شده بودند و فراموش کرده بودند که این منبر اساسا برای جنگ با ظالم و مبارزه با جنایت نصب شده است و هم برای آنهایی ترسیم می‌کنم که در دوران زندگی مشغول شرب خمر و قمار بازی هستند و به نماز و روزه مقید نیستند؛ ولی روز عاشورا کفن پوشان در حالی که بر سر شمشیر و بر شانه زنجیر زنند، شیعه و تشیع را به زشت‌ترین صورتها درآورند و یادبود این فاجعه را به بدترین وجه بدارند و آنگاه برای دروغگویان و تهمت زنان راه را باز کنند که آنها بگویند شما شایسته‌ی زندگی نیستند.»
(1) سخنرانی مرحوم دکتر آیتی در انجمن ماهانه دینی که در جلد سوم گفتار ماه به چاپ رسیده است.
- وی می‌گوید: برای جامعه ما هضم نشده که می‌توان سهم امام را به

مصرف تعلیم زنان برای تبلیغ اسلام در خارج کرد.
- دکتر آیتی مثل می‌زند که روضه خوانان وقتی در میان صحبتشان کسی گریه می‌کند منعش می‌کنند در حالی که جای گریه همان وقتی است که شنونده منقلب شود در بین سخن کاملا انقلاب رخ می‌دهد !.

وظیفه‌ی مردم
... باری: انحرافات جامعه‌ی ما از بهره برداری صحیح از انقلاب حسینی علیه‌السلام، منحصر به آنچه در زمینه نقض تبلیغات مذهبی و روش ناسالم عزاداری گفته شد، نیست. این انحراف در همه‌ی شؤون ما رواج دارد؛ ولی تجلی کامل آن در شؤون مذهبی بیشتر جلب توجه می‌کند و از این رو ما در این مرحله به تفضیل سخن گفتیم؛ زیرا اگر این شأن خاص، به اصلاح گراید، در همه‌ی نواحی زندگی فردی و اجتماعی اثر می‌گذارد. آنچه در فصل «اندیشه‌های الهی؛ آرمان‌های اجتماعی» از قول امام حسین علیه‌السلام در زمینه وظیفه و موقف خطیر علماء و دانشمندان دین نقل کردیم،
(صفحه 256)
مستند ما در این گفتار است؛ چنانکه ملاحظه کردیم، امام علیه‌السلام در آن گفتار عریان و روشن، اثر عظیم انحرافات رهبران مذهبی را در انحراف جامعه و شیوع ظلم و تباهی و فساد مستدلا بیان داشت و آنان را از عاقبت سوء رفتار خود بر حذر داشت، ولی این نکته‌ی اساسی را نیز باید خاطر نشان ساخت که این، روح عمومی یک جامعه است که در این گونه مظاهر تجلی می‌کند. مظاهر مجسم شده‌ی یک روحیه، همیشه نمود بیشتر و نیروی بیشتری دارد؛ هم پیش چشم است و هم منشأ پرورش و رشد بیشتر آن روحیه در دیگران است.
مفهوم گفته‌ی فوق این است که تقصیر انحراف بهره برداری ما از انقلاب کربلا، تنها به دوش رهبران مذهبی و گویندگان دینی نیست، بلکه مردم نیز در این زمینه مقصرند. یک جامعه اگر دارای تعقل صحیح و تفکر درست باشد، یک محیط سالم و رشد یافته به وجود می‌آید که مانع رشد هر گونه پدیده‌ی ناباب است.
طبقات مردم باید بدین نکته توجه کنند و به اصلاح و روحیه‌ی خویش بکوشند.
متأسفانه در اجتماع ما توجه به این اصل نشده، از این رو همه‌ی حمله‌ها متوجه روحانیون و مبلغین است؛ در حالی که مردم و شنوندگان مجالس تبلیغی نیز مثل روحانیون و گویندگان مذهبی وظیفه‌ای دارند که اگر انجام دهند موجب تغییر روش روحانیون مبلغین خواهد شد. همان گونه که گوینده در شنونده اثر دارد، شنونده نیز در گوینده مؤثر است؛ در این باره نیز آقای راشد گفتار حکیمانه‌ای دارد که عینا نقل می‌کنیم:
«... اگر شما شنوندگان اولا: طالب فهم و جویای حق باشید، ثانیا: به

مقتضای قانون اقتصاد بخواهید از وقتی که صرف می‌کنید، حداکثر نتیجه را در راه اصلاح معایب و تکمیل فضایل خود ببرید، ثالثا: در آنچه می‌شنوید نیک تأمل کنید، هر گاه این سه نکته را رعایت کنید در آن صورت گویندگان ملزم خواهند شد چیزی بگویند که تقاضای شما را برآورد.»
آقای راشد، این اشعار را به عنوان شاهد ذکر می‌کند:
حق زمین و آسمان برساخته است
در میان، بس نور و نار افراخته است
این زمین را از برای خاکیان
آسمان را مسکن افلاکیان
(صفحه 257)
مرد سفلی دشمن بالا بود
مشتری هر مکان پیدا بود
گر جهان را پر در مکنون کنند
روزی تو چون نباشد چون کنند
وی آنگاه می‌گوید:
«... شما کتاب «عبید زاکانی» را خوانده‌اید که چه می‌گوید؟ می‌گوید: «من مرد فاضلی بودم، دیدم فضل خریدار ندارد.»
«... اگر گوینده‌ای، بهترین حکمت‌ها که به کار زندگی مردم می‌خورد، بگوید و آن مردم گوش ندهند و از گفته‌های او خسته شوند و در عوض، پای نقالی‌ها جمع شوند و به شنیدن افسانه‌های دروغ، علاقه نشان دهند، نتیجه چه خواهد شد؟ نتیجه آن خواهد شد که گوینده مزبور آنچه مردم می‌خواهند، برایشان بگوید؛ مگر آنکه بسیار مرد قوی و متوجه خدا باشد که همچنان استقامت ورزد.»
سعدی می‌گوید: «دریغ آمدم تربیت ستوران و آیینه داری در محله کوران».
آقایان خواهان حق شوید تا برای شما حق شنید.
این سخن شیر است در پستان جان
بی‌کشنده خوش نمی‌گردد روان
مستمع چون تشنه و جوینده شد
واعظ ار مرده بود گوینده شد
محرم حق شو تا حق برایت چهره بگشاید و وقتی محرم حق خواهی شد که طالب حق باشی، در این جهان عرصه‌ی بی‌تقاضا نیست، هر کس تقاضای هر چه داشت همان بر او عرضه خواهد شد.
در جامعه نیز هر گونه تقاضایی بود، همان گونه افرادی ساخته خواهند شد. جامعه‌ی حق خواه حق گو به وجود خواهد آورد و جامعه‌ی افسانه خواه، افسانه گو و نیز در صورتی که شما اهل تحقیق باشید، سخن خام کمتر خواهید شنید.»

وی در مورد فرق آدم‌های خام و پخته می‌گوید:
«شما اگر از یک دانشجو که اندکی با فلسفه آشنا شد به پرسید فرق میان انسان و حیوان چیست هزار فرق بیان خواهد کرد و تعجب خواهید کرد که چیزی به این واضحی را شما نمی‌دانید؛ اما بهمنیار شاگرد ابوعلی سینا پس از سالها شاگردی در خدمت آن استاد، عریضه‌ای نوشت و تقاضا کرد که شیخ تفضل کند و فرق میان انسان و حیوان را بیان فرماید. شیخ در جواب نوشت: «اگر بتوانم... !» بلی مردمان خام، همه چز می‌دانند و تمام قضایا نزد آنها قطعی است و همه‌ی محاسبه‌ها درست است و هیچ چیز با هیچ چیز منافات ندارد و در همه‌ی امور زود قضاوت می‌کنند و به
(صفحه 258)
سرعت رأی می‌دهند و ملتزم به هیچ تالی فاسدی نیستند؛ اما مردان پخته سالها فکر می‌کنند تا بتوانند یک کلمه بگویند؛ و آن کلمه را هم با ترس و لرز می‌گویند.»
وی از انوری شاهد می‌آورد که می‌گوید:
چون من به سر سخن فراز آیم
خواهم که قصیده‌ای بیارایم
ایزد داند که جان مسکین را
تا چند درد و رنج فرمایم
صد بار به عقده در شوم تا من
از عهده‌ی یک سخن برون آیم
نظامی می‌گوید:
سخن باید به دانش درج کردن
چو در سنجیده آنگه خرج کردن
سخن بسیار داری اندکی کن
یکی را صد مکن صد را یکی کن
پایان

29- رهبر آزادگان (امام حسین (علیه السلام))

مشخصات کتاب

سرشناسه :مظلومی رجبعلی ۱۳۷۷ - ۱۳۰۶
عنوان و نام پدیدآور :رهبر آزادگان نوشته رجبعلی مظلومی مشخصات
نشر :تهران بنیاد بعثت واحد تحقیقات اسلامی ۱۳۶۲.
مشخصات ظاهری :[۹۱] ص شابک :۹۵ریال وضعیت فهرست نویسی
:فهرستنویسی قبلی یادداشت :کتابنامه ص ۹۱ - ۹۰
موضوع :حسین‌بن علی ع ، امام سوم ق ۶۱ - ۴
موضوع :واقعه کربلا، ق ۶۱
رده بندی کنگره :BP۴۱/۴/م۹ر۶
رده بندی دیویی :۲۹۷/۹۵۳
شماره کتابشناسی ملی :م۶۴-۸ ۲۳۰

فلسفه‌ی شهادت (مقدمه)
بسم الله الرحمن الرحیم
مقدمه: از حضرت آیه الله مکارم
چرا حسین فراموش نمی‌شود؟
چهره‌ی اصلی قیام حسین (ع)
چه کسی در قیام کربلا پیروز شد؟
سوگواری برای چیست؟
چرا حسین (ع) فراموش نمی‌شود؟
اهمیت تاریخ زندگی امام حسین (ع) که به صورت یکی از «شورانگیزترین حماسه‌های تاریخ بشریت» درآمد، نه تنها از این نظر است که همه سال نیرومندترین امواج احساسات میلیونها انسان را در اطراف خود برمی‌انگیزد و مراسمی پر شورتر از هر مراسم دیگر به وجود می‌آورد،
(صفحه 8)
بلکه اهمیت آن بیشتر از آن نظر است که: هیچ گونه «محرکی» جز عواطف پاک دینی و انسانی و مردمی ندارد و این تظاهرات پرشکوه که به خاطر بزرگداشت این حادثه‌ی تاریخی انجام می‌گیرد، نیازمند به هیچ‌گونه مقدمه چینی و فعالیتهای تبلیغاتی نیست و از این جهت در نوع خود بی‌نظیر است.
این حقیقت را غالبا می‌دانیم، ولی نکته‌ای که برای بسیاری (مخصوصا متفکران غیر اسلامی) هنوز به درستی روشن نشده و همچنان به صورت معمائی در نظر آنها باقی مانده این است که:
چرا این قدر به این حادثه‌ی تاریخی که از نظر «کمیت و کیفیت» مشابه فراوان دارد اهمیت داده می‌شود؟ چرا مراسم بزرگداشت این خاطره هر سال پرشکوه‌تر و پرهیجان‌تر از سال پیش، برگزار می‌گردد؟
چرا امروز که از «حزب اموی» و دار و دسته‌ی آنها اثری نیست و قهرمانان این حادثه می‌بایست فراموش شده باشند، حادثه کربلا رنگ ابدیت به خود گرفته است؟!
پاسخ این سئوال را باید در لابه‌لای انگیزه‌های اصلی این انقلاب جستجو کرد، ما تصور می‌کنیم تجزیه
(صفحه 9)
و تحلیل این مسئله برای کسانی که آگاهی از تاریخ اسلام دارند چندان پیچیده و مشکل نیست.
روشنتر باید گفت:

حادثه‌ی خونین کربلا نموداری از جنگ دو رقیب سیاسی بر سر به دست آوردن کرسی زمامداری یا بر سر املاک و سرزمین‌هائی صورت نگرفته.
این حادثه از انفجار کینه‌های دو طایفه‌ی متخاصم که بر سر امتیازات قبیله‌ای درمی‌گیرد سر چشمه نگرفته است.
این حادثه صحنه‌ی روشنی از مبارزه‌ی دو مکتب فکری و عقیده‌ای است که آتش فرزوان آن، در طول تاریخ پرماجرای بشریت، از دورترین ازمنه گرفته تا امروز، هرگز خاموش نشده است، این مبارزه دنباله‌ی مبارزه‌ی تمام پیامبران و مردان اصلاح طلب جهان و به تعبیر دیگر دنباله‌ی جنگهای «بدر و احزاب» بود.
همه می‌دانیم هنگامی که «پیامبر اسلام» به عنوان یک رهبر انقلاب فکری و اجتماعی برای نجات بشریت از انواع بت‌پرستی و خرافات، و آزادی انسانها از چنگال جهل و بیدادگری قیام کرد و قشرهای ستمدیده و حق‌طلبی را که مهمترین عناصر تحول بودند به گرد خود جمع نمود، در
(صفحه 10)
این موقع مخالفان این نهضت اصلاحی که در راس آنها ثروتمندان بت‌پرست و رباخوار مکه بودند، صفوف خود را فشرده ساخته، برای خاموش کردن این ندا، تمام نیروهای خود را به کار گرفتند، و ابتکار این تلاشهای ضد اسلامی در دست «حزب اموی» و سرپرست آنها ابوسفیان بود.
ولی در پایان کار در برابر عظمت و نفوذ خیره‌کننده‌ی اسلام به زانو درآمده: سازمانشان به کلی از هم پاشید.
بدیهی است این از هم پاشیدن به معنی ریشه کن شدن و نابودی آنها نبود، بلکه نقطه‌ی عطفی در زندگی آنها محسوب می‌شد، یعنی فعالیت‌های ضد اسلامی صریح و آشکار خود را تبدیل به فعالیت‌های پشت پرده و تدریجی که برنامه‌ی هر دشمن لجوج و ضعیف و شکست خورده‌ای است نمودند و در انتظار فرصت بودند.
بنی‌امیه پس از رحلت پیامبر (ص) برای ایجاد یک جنبش ارتجاعی و سوق مردم به دوران قبل از اسلام کوشیدند که در دستگاه رهبری اسلام نفوذ پیدا کنند، و هر قدر مسلمانان از زمان پیامبر (ص) دورتر می‌افتادند زمینه را مساعدتر می‌دیدند.
مخصوصا پاره‌ای از «سنتهای جاهلیت» که به دست
(صفحه 11)
غیر بنی‌امیه روی علل گوناگونی احیا گردید، جاده را برای یک «قیام جاهلی» آماده ساخت.
از جمله این که:
1- مسئله‌ی نژاد پرستی که اسلام خط سرخ روی آن کشیده بود مجددا به

دست بعضی از خلفا زنده شد و نژاد «عرب» برتری خاصی بر «موالی» (غیر عرب) یافتند.
2- تبعیض‌های گوناگون که با روح اسلام ابدا سازگار نبود آشکار گشت و «بیت‌المال» که در زمان پیامبر (ص) بطور مساوی در میان مسلمانان تقسیم می‌شد به صورت دیگری درآمد و امتیازات بی‌موردی به عده‌ای داده شد و امتیازات طبقاتی مجددا احیا گردید.
3- پستها و مقامات که در زمان پیامبر (ص) براساس لیاقت و ارزش علمی و اخلاقی و معنوی به افراد داده می‌شد به صورت قوم و خویش بازی درآمد، و در میان اقوام و بستگان بعضی از خلفا تقسیم شد.
مقارن همین اوضاع و احوال، فرزند ابوسفیان، «معاویه» به دستگاه حکومت اسلامی راه یافت و به زمامداری یکی از حساسترین مناطق اسلام (شام) رسید و از اینجا با دستیاری باقیمانده‌ی احزاب جاهلیت، زمینه را
(صفحه 12)
برای قبضه کردن حکومت اسلام و احیای همه‌ی سنتهای جاهلیت هموار ساخت.
این موج بقدری شدید بود که پاک مردی مانند علی (ع) را در تمام دوران خلافت نیز به خود مشغول ساخت.
قیافه‌ی این جنبش ضد اسلامی به قدری آشکار بود که رهبری کنندگان آن نیز نمی‌توانستند آن را مکتوم دارند.
اگر ابوسفیان در آن جمله‌ی عجیب تاریخی خود هنگام انتقال خلافت به بنی امیه و بنی مروان با وقاحت تمام می‌گوید: «هان ای بنی امیه! بکوشید و گوی زمامداری را از میدان بربائید (و به یکدیگر پاس دهید) سوگند به آنچه من به آن سوگند یاد می‌کنم بهشت و دوزخی در کار نیست (و قیام محمد یک جنبش سیاسی بوده است)!
و یا اگر «معاویه» هنگام تسلط بر عراق در خطبه‌ی خود در کوفه می‌گوید: «من برای این نیامده‌ام که شما نماز بخوانید و روزه بگیرید، من آمده‌ام بر شما حکومت کنم هر کس با من مخالفت ورزد او را نابود خواهم کرد!»
و اگر یزید هنگام مشاهده‌ی سرهای آزاد مردانی که در
(صفحه 13)
کربلا شربت شهادت نوشیدند می‌گوید: «ای کاش نیاکان من که در میدان بدر کشته شدند در اینجا بودند و منظره‌ی انتقام گرفتن مرا از بنی هاشم مشاهده می‌کردند»!...
همه‌ی اینها شواهد گویائی بر ماهیت این جنبش «ارتجاعی و ضد اسلامی» بود و هر قدر پیشتر می‌رفت، بی پرده‌تر و حادتر می‌شد.
آیا امام حسین (ع) در برابر این خطر بزرگ که اسلام عزیز را تهدید

می‌کرد و در زمان «یزید» به اوج خود رسیده بود می‌توانست سکوت کند و خاموش بنشیند، آیا خدا و پیامبر و دامنهای پاکی که او را پرورش داده بودند می‌پسندیدند؟
آیا او نباید با یک فداکاری فوق العاده و از خود گذشتگی مطلق، سکوت مرگباری را که بر جامعه‌ی اسلامی سایه افکنده بود، در هم بشکند و قیافه‌ی شوم این نهضت جاهلی را از پشت پرده‌های تبلیغاتی «بنی‌امیه» آشکار سازد و با خون پاک خود سطور درخشانی بر پیشانی تاریخ اسلام بنویسد که برای آینده حماسه‌ای جاوید و پرشور باشد.
(صفحه 14)
آری حسین (ع) این کار را کرد و رسالت بزرگ و تاریخی خود را در برابر اسلام انجام داد، و مسیر تاریخ اسلام را عوض نمود، توطئه‌های ضد اسلامی حزب اموی را در هم کوبید و آخرین تلاشهای ظالمانه‌ی آنها را خنثی کرد، و این است چهره‌ی حقیقی قیام حسین (ع)، از اینجا می‌فهمیم چرا نام و تاریخ امام حسین (ع) هرگز فراموش نمی‌شود. او متعلق به یک عصر و یک قرن و یک زمان نبود، او و هدف او جاودانی بود.
او در راه حق و عدالت و آزادگی، در راه خدا و اسلام، در راه نجات انسانها و احیای ارزشهای مردمی شربت شهادت نوشید آیا این مفاهیم هیچ گاه کهنه و فراموش می‌گردد؟ نه... هرگز... !
راستی چه کسی پیروز شد؟
آیا پیروزی در این مبارزه‌ی عظیم با بنی‌امیه و سربازان خونخوار و دنیا پرستشان بود؟ یا از آن امام حسین (ع) و یاران جانباز او که در راه عشق به حق و فضیلت و برای خدا همه چیز خود را فدا کردند؟ !
توجه به مفهوم واقعی «پیروزی» و «شکست» به این
(صفحه 15)
سئوال پاسخ می‌گوید: پیروزی آن نیست که انسان، از میدان نبرد سالم به درآید، یا دشمن خود را به خاک هلاک افکند، پیروزی آن است که «هدف» خود را پیش ببرد، و دشمن را از رسیدن به مقصود خود باز دارد.
با توجه این این معنی، نتیجه‌ی نهائی نبرد خونین کربلا کاملا روشن می‌شود، و درست است که حسین (ع) و یاران وفادارش پس از یک نبرد قهرمانانه، شربت شهادت نوشیدند، اما آنها هدف مقدس خود را، به تمام معنی، از آن شهادت افتخارآمیز گرفتند.
هدف این بود که ماهیت نهضت ارتجاعی و ضد اسلامی «اموی» آشکار گردد، افکار عمومی مسلمانان بیدار شود و از توطئه‌های این بازماندگان دوران جاهلیت، و رسوبات دوران کفر و بت‌پرستی آگاه گردند، و این هدف به خوبی انجام شد.
آنها سرانجام ریشه‌های درخت ظلم و بیدادی «بنی‌امیه» را قطع کردند و با

فراهم ساختن مقدمات انقراض آن حکومت غاصب که افتخارش زنده کردن رسوم جاهلی و فساد و تبعیض و ستمگری بود سایه‌ی شوم و ننگین آن را از سر مسلمانان کوتاه ساختند.
(صفحه 16)
حکومت «یزید» با کشتن مردان با فضیلت خاندان پیامبر (ص) مخصوصا امام حسین (ع) پیشوای بزرگ اسلام و جگر گوشه‌ی پیامبر (ص) قیافه‌ی واقعی خود را به همه نشان داد، وکوس رسوائی این مدعیان جانشینی پیامبر (ص) را در همه جا زدند.
و عجیب نیست که در تمام انقلابها و تحولهائی که بعد از حادثه‌ی کربلا روی داد شعار «خونخواهی این شهیدان» یا «الرضا لِآل محمد» را می‌بینیم که تا زمان بنی‌عباس که خود با بهره‌برداری از این مساله به حکومت رسیدند، و سپس راه ستمگری پیش گرفتند، ادامه یافت.
چه پیروزی از این بالاتر که نه فقط به هدف مقدس خود نائل گشتند بلکه سرمشقی برای همه‌ی مردم آزاده‌ی جهان گشتند.
چرا سوگواری می‌کنیم؟!
می‌گویند اگر امام حسین (ع) پیروز شد چرا جشن نمی‌گیریم؟ چرا گریه می‌کنیم؟ آیا این همه گریه در برابر آن پیروزی بزرگ شایسته است؟
اما آنها که این ایراد را می‌کنند «فلسفه‌ی عزاداری» را
(صفحه 17)
نمی‌دانند و آن را با گریه‌های ذلیلانه اشتباه می‌کنند.
اصولا «گریه» و جریان قطره‌های اشک از «چشم» که دریچه‌ی قلب آدمی است چهار گونه است:
1- گریه‌های شوق گریه‌ی مادری که از دیدن فرزند دلبند گمشده‌ی خویش پس از چندین سال، سر داده می‌شود یا گریه‌ی شادی آفرین و رضایت بار عاشق پاکبازی که پس از یک عمر محرومیت، معشوق خود را می‌یابد، این گریه‌ی شوق است.
قسمت زیادی از حماسه‌های کربلا شوق آفرین و شورانگیز است و به دنبال آن سیلاب اشک شوق به خاطر آن همه رشادتها، فداکاریها، شجاعتها، آزاد مردیها، و سخنرانیهای آتشین مردن و زنان به ظاهر اسیر، از دیدگان شنونده سرازیر می‌گردد، آیا این گریه دلیل بر شکست است؟!
2- گریه‌های عاطفی آنچه در درون سینه‌ی انسان جای دارد «قلب» است نه «سنگ»! و این قلب که ترسیم‌کننده‌ی امواج عواطف انسانی است به هنگام مشاهده‌ی منظره‌ی کودک یتیمی که در آغوش مادر در یک شب سرد زمستانی از فراق پدر جان می‌دهد به لرزه درمی‌آید و با سرازیر کردن
(صفحه 18)
سیلاب اشک، خطوط این امواج را در صفحه‌ی صورت ترسیم می‌کند و

نشان می‌دهد قلبی زنده و سرشار از عواطف مردمی است.
آیا اگر با شنیدن حادثه‌ی جان سپردن یک طفل شیر خوار در آغوش پدر، و دست و پا زدن در میان سیلاب خون، در حادثه‌ی کربلا قلبی بتپد، و شراره‌های آتشین خود را به صورت قطره‌های اشک به خارج پرتاب کند نشانه‌ی ضعف و ناتوانی است یا دلیل است بر بیداری آن قلب پر احساس؟!
3- گریه‌ی پیوند هدف گاهی قطره‌های اشک پیام آور هدفهاست، آنها که می‌خواهند بگویند با مرام امام حسین (ع) همراه و با هدف او هماهنگ و پیرو مکتب او هستیم، ممکن است این کار را با دادن شعارهای آتشین، با سرودن اشعار و حماسه‌ها ابراز دارند، اما گاهی ممکن است آنها ساختگی باشد، ولی آن کس که احیانا با شنیدن این حادثه‌ی جانسوز، قطره‌ی اشکی از درون دل، بیرون می‌فرستد، صادقانه‌تر، این حقیقت را بیان می‌کند، این قطره‌ی اشک اعلان وفاداری به اهداف مقدس یاران امام حسین و پیوند دل و جان با آنهاست، اعلان جنگ با

بت‌پرستی و ظلم و ستم، اعلان بیزاری از آلودگیهاست و آیا این نوع گریه بدون آشنائی به اهداف پاک او ممکن است؟!
4- گریه‌ی ذلت و شکست گریه‌ی افراد ضعیف و ناتوانی است که از رسیدن به اهداف خود وامانده‌اند و روح و شهامتی برای پیشرفت در خود نمی‌بینند، می‌نشینند و عاجزانه گریه سر می‌دهند، هرگز برای امام حسین (ع) چنین گریه‌ای مکن که او از این گریه بیزار و متنفر است، اگر گریه می‌کنی گریه‌ی شوق، عاطفه، و پیوند هدف باشد!
ولی مهمتر از سوگواری، آشنائی به مکتب امام حسین (ع) و یاران او، و پیوستگی عملی به اهداف آن بزرگوار است، مهم پاک بودن و پاک زیستن و درست اندیشیدن و عمل کردن است.
در این کتاب که هم اکنون از نظر شما می‌گذرد بحثهای فشرده و زنده‌ای درباره‌ی مقدمات و نتائج این قیام بزرگ مطالعه می‌فرمائید.
دفتر انتشارات نسل جوان

پیشگفتار
بسم الله الرحمن الرحیم
اسلام فلسفه‌ی زندگی است و آئینی برای بهزیستی دو جهان.
این مذهب راه کمال انسانی، راه همبستگی مهرآمیز مردم با یکدیگر، راه زندگی و اقتصاد، راه جهانداری و راه آبادی و آسایش را به انسان نشان می‌دهد تا در پناه آن آرامش جسمی و روانی انسان حاصل شود و تکامل معنوی آدمی امکان‌پذیر گردد.
از نظر اسلام، انسان جانشین خدا در روی زمین است و باید آنچنان تکامل روحی و معنوی پیدا کند که بتواند اعمال و رفتار خود را با مقام بزرگ خویش هماهنگ سازد و با نیروی خرد و دانش و اراده، مقامی شایسته‌ی خویش یابد و برای به دست آوردن چنین مقامی ارجمند راهی جز آن نیست که به یزدان گراید و رنگ خدائی گیرد.
قوانین و مقررات اسلامی این بود و این هست که
(صفحه 21)
مردم به مهرورزی و دوستی بی‌آلایش با یکدیگر زندگی کنند و برابری و برادری در میان آنان استوار باشد.
یگانه عاملی که اصل برابری انسانها را در اندیشه و سپس در جامعه‌ی مسلمانان برقرار می‌کند ایمان به خدای یگانه است و این که آدمیان حق ندارند در مقابل هیچ کس جز او سر تعظیم فروآورند، زیرا که انسان اسیر و بنده‌ی انسانهای دیگر، نخواهد توانست به کمال انسانی برسد.
«لا اله الا الله» شعار آزادی اسلام است. اسلام با این شعار تمام معبودهای ساختگی را نابود کرده و مردم را از ذلت بندگی و پرستش غیر خدا آزاد می‌سازد.
از آنجایی که تکامل معنوی انسان جز در سایه‌ی بهزیستی در این جهان امکان‌پذیر نیست و آن نیز در سایه‌ی برابر و عدالت اجتماعی به دست می‌آید، اسلام با تحول اعتقادی و اخلاقی خود سعی می‌کند نظاماتی در جامعه برقرار کند که همکاریهای اجتماعی براساس برابری و عدالت کامل و توحید اجتماعی امکان پذیر گردد.
پیکار رسول اکرم محمد (ص) با سران جاهلیت و کفاری که همچنان به استواری نظام کهن علاقه داشتند با همه دشواریش، یک خصلت ویژه داشت و آن این بود که
(صفحه 22)
هر کس با قبول اسلام و توحید، دشمن را می‌شناخت، اما پیکار علی

بن‌ابیطالب و حسن و حسین (ع) با دشمنان زشتخوئی که بود که نقاب تقدس بر چهره زده بودند و شک نیست در آن شرایط بیدار کردن مردم عادی کوچه و بازار که قدرت تشخیص نداشتند و پیوسته به ظواهر می‌اندیشیدند سخت مشکل بود.
پس از فوت رسول خدا (ص) ابرهای تیره‌ای آسمان سرنوشت مسلمانان را فرا گرفت و این ابرهای تیره در زمان عثمان و معاویه و یزید هیبتی سخت هولناک یافتند. حکام و والیان تیره درون با اعمال ناشایست خود به سیمای زیبای اسلام چنگ انداختند و در چنین شرایطی نبرد یک مسلمان مسؤول و معتقد به آرمانهای اسلامی اجتناب‌ناپذیر است.
البته بر انسان است که همواره با دیگر کسان راه آرامش و آشتی بپیماید و تا آنجا که می‌تواند به دشمنی و نبرد بیهوده و ستیز که موجب خونریزی است نگراید و تخم کینه توزی و انتقام جوئی نکارد زیرا که قرآن می‌فرماید:
«ادفع بالتی هی احسن فاذا الذی بینک و بینه عداوه کانه ولی حمیم». (1) .
(صفحه 23)
«بدی را به آنچه نیکوتر است دفع کن، آنوقت گوئی آن کس که میان تو و او دشمنی هست دوستی مهربان گردد»!
از نظر اسلام که آئینی است برای بهزیستی آدمیان، جنگجوئی ستوده و پسندیده نیست و فرجام آن نیز تباهی و ویرانی است، اما آنگاه که دشمنی خیره‌سر (همچون یزید) بر مردم مسلط شده است و به نابکاریها دست زده و تباهی‌ها و فسادها را در سرزمین اسلامی می‌گستراند منطقی نیست که مسلمانان واقعی در مقابل او - که مسالمت و نرمش موجب طغیان حس خود پرستی و غرور او می‌شود- آرام بنشیند و تسلیم گردد.
اسلام فرمان می‌دهد که باید با این دشمن خیره سر به ستیز پرداخت تا نیرویش در هم شکسته شود و قدرتش به نابودی بکشد.
اسلام تاکید می‌کند که سستی و بیم و دو دلی و ناپایداری، دشمن را گستاخ و در دشمنی پایدارتر می‌کند و دفاع از نفس و تنبیه و گوشمالی ظالم را جزء فرائض مذهبی می‌داند:
«و الذین اذا اصابهم البغی هم ینتصرون و جزاء سیئة سیئة مثلها»، و کسانی که چون ستمشان رسد یاری
(صفحه 24)
می‌طلبند، سزای بدی، مجازاتی همانند آن است. (2) .
و یا
«اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا و ان اللَّه علی نصرهم لقدیر»، (3) . یعنی به مومنان که مورد ستم قرار گرفته و مظلوم شده‌اند اجازه‌ی پیکار داده شده و خدا بر یاری آنان تواناست.

و به همین جهات بود که رسول خدا و علی ابن‌ابیطالب (ع) و سایر پیشوایان اسلامی هنگامی که قدرتی در سپاه حق می‌یافتد بر بیدادگران زمان خود می‌شوریدند تا آرمان‌های «طواغیت» را بر باد دهند و جامعه‌ای بر بنیادهای زندگیساز اسلام بنیاد نهند.
در این جزوه‌ی کوچک، ما نهضت حسینی را به اختصار بررسی کرده و بیشتر به انگیزه‌های نهضت پرداخته‌ایم و امیداوریم که بتواند مکتب حسینی را به ما بشناساند و راهگشای ایمان تازه‌ای در قلبهایمان باشد.
محمود حکیمی
قم - تابستان 1353
(صفحه 25)
(1) سوره‌ی فصلت، آیه‌ی 34.
(2) سوره‌ی شوری، آیات 39 و40.
(3) سوره‌ی حج آیه‌ی 39.

خانه‌ی فاطمه تجلیگاه فضیلت و تقوی
در سوم شعبان سال چهارم هجرت، در خانه‌ی عصمت و عفت و پاکی یعنی خانه‌ی فاطمه، یعنی خانه‌ای که زیر سقف آن، دنیائی از فضیلت و ایمان موج می‌زد، شور عجیبی برپا شد، زیرا که فاطمه دختر محبوب پیامبر پسری به دنیا آورده بود!
نام نوزاد را «حسین» گذاشتند. انسان بزرگی که سالها بعد پرچمدار آزادی می‌گشت از نظر خصلت‌های ارثی و محیط پرورشی مقامی خاص داشت.
فاطمه مادر او دختر پیامبر، و نمونه‌ی کاملی از عصمت، شرافت و تقوی بود. او عزیزترین فرزند پیامبر بشمار می‌رفت. «ترمذی» محدث معروف اسلامی نقل می‌کند که پیامبر فرمود:
(صفحه 26)
«در خانواده‌ام فاطمه از همه محبوبتر است»
فاطمه در خانه‌ی علی هرگز دروغ نگفت و خیانت نکرد و هیچ گاه از دستورات علی سرپیچی ننمود. علی علیه السلام فرمود: به خدا سوگند هرگز کاری نکردم که فاطمه (ع) غضبناک شود، فاطمه هم هیچ گاه مرا خشمناک ننمود (1) و مقام والای فاطمه بلندتر از آن بود که چنین کند.
سلمان فارسی می‌گوید: حسین (ع) را دیدم که بر زانوی رسول خدا نشسته بود. او را می‌بوسید و می‌فرمود: «پسر» تو بزرگ و بزرگ‌زاده و امام، پسر امام، و پدر امامان هستی، تو حجت، پسر حجت و پدر نه حجت می‌باشی که آخرشان قائم است».
علی ابن‌ابیطالب (ع) به حسن و حسین می‌فرمود: «شما پیشوای مردم و بزرگ جوانان اهل بهشتید و از ارتکاب گناه معصومید. خدا لعنت کند کسی را که با شما دشمنی کند».
محیط پرورش امام حسین آنچنان محیطی پاک و پر از
(صفحه 27)
تقوی بود که روزگار مانند آن ندیده است. در آن محیط از پلیدی و اهریمن منشی خبری نبود، همه چیز رنگ خدائی داشت، دنیائی بود مملو از راستی‌ها، آنجا که لطیف‌ترین احساسات انسانی اوج گرفته بود و محمد (ص) و علی (ع) و فاطمه (ع) به حسن و حسین می‌آموختند که مسلمان در کنار تمایلات انساندوستی باید از ترس و بیم که پدید آورنده‌ی هرگونه زبونی و خواری است به دور باشد.
حسین در این محیط آزاده پروری آموخت که مردان خدا آزاد مردند و آزاد مردان دلیرند و بهادران و جوانمردان هرگز به ستمکاران میدان نمی‌دهند و

بندگی هیچ کس جز خدای بزرگ را برگردن نمی‌نهند. پیامبر بارها فرمود:
«هر کس حسین را دوست داشته باشد خدا دوستش دارد. حسین از من است و من از حسین.
خدایا من حسین را دوست دارم و تو نیز او را دوست داشته باشد».
حسین ابن‌علی هفت ساله بود که پیامبر از دنیا رحلت فرمود و چند ماه بعد مادر گرامیش حضرت فاطمه (ع) نیز در گذشت.
(صفحه 28)
حسین همچنان در مکتب مردم خواهی علی (ع) پرورش می‌یافت و روح بزرگش برای انجام رسالت مهمی که داشت آماده می‌گشت.
این رسالت آنچنان عظیم بود که امروزه هر مسلمان آگاهی به عظمت و اهمیت آن اذعان دارد.
(صفحه 29)
(1) مناقب خوارزمی، ص 256، به نقل ازکتاب بانوی نمونه‌ی اسلام فاطمه زهرا علیهاالسلام، ص 104.

ریشه‌های انقلاب
برای شناخت ریشه‌ها و عوامل اصلی انقلاب امام حسین، ما بسرعت تاریخ اسلام را از آغاز تا نبرد تاریخی کربلا از نظر می‌گذرانیم تا خواننده به اختصار به علل قیام تاریخی امام پی ببرد.
پس از ظهور اسلام در سایه‌ی رنجهای عظیم محمد (ص) و یاران او نظامی براساس توحید و برابری در جزیره العرب برقرار شد که در آن از بهره کشی‌های ظالمانه‌ی انسان از انسان و مفسده‌های اخلاقی و عقیدتی اثری نبود.
پیامبر اسلام با آوردن قانون اساسی کامل یعنی قرآن، بر همه‌ی امتیازات قبیله‌ای و طبقاتی خط بطلان کشید و جامعه‌ای براساس پاکی و شرافت و تقوی ساخت. پیامبر در طول زندگی بارها و همچنین در آخرین لحظات عمر خویش از مسلمانان خواست که به دو رشته‌ی «قرآن» و «اهل‌بیت» چنگ زنند تا فرشته‌ی نیک بختی را در آغوش
(صفحه 30)
گیرند، و در بازگشت از آخرین سفر حج، علی (ع) را به جانشینی خود معرفی کرد تا با رهبری آن انسان بزرگ جامعه‌ی اسلامی به سوی پیشرفت و برابری و تکامل پیش رود، اما افسوس که پس از فوت رسول خدا با غصب خلافت اسلامی که حق علی بن‌ابیطالب (ع) بود مسیر سرنوشت مسلمانان را تغییر دادند.
فتح سرزمین‌های پهناور به وسیله‌ی سربازان سلحشور اسلامی ثروتهای عظیم برای مسلمانان گرد آورد، اما خلفا در تقسیم آن ثروتها روش تبعیض پیش گرفتند و به نقل ابن‌ابی‌الحدید:
«خلیفه‌ی دوم مهاجرین را مجموعا بر انصار مقدم داشت، به عرب بیش از عجم، و به خانواده‌های معروف بیش از افراد گمنام سهمیه معین کرد». (1) .
این روش بعدها آثار بسیار نامطلوب در جامعه‌ی اسلامی پدید آورد زیرا که این روش پیدایش طبقات اجتماعی را در جامعه‌ی اسلامی پی‌ریزی نمود، و ارزش
(صفحه 31)
انسانی را که از نظر اسلام براساس تقوی و خدمت بیشتر به خلق مسلمان بود بر اساس ثروت و اشرافیت قرار داد.
خاندان علی ابن‌ابیطالب که انحراف از روح تعالیم اسلامی را خطری بس بزرگ می‌دانستند، پیوسته از این گرایش نامطلوب رنج می‌بردند.

حسین ابن‌علی (ع) که پیوسته با سخنان خود نمایشگری از حق و عدالت بود، روزی بر خلیفه‌ی دوم خروشید و گفت:
«به خدا اگر مردم زبان داشتند و حق خود را می‌گرفتند و افراد با ایمان برای خدا قیام می‌کردند، خاندان محمد (ص) این گونه گرفتار نمی‌شدند و ممکن نبود تو به منبری که حق ایشان است بنشینی.... پس آگاه باش که خداوند پاداش تو را خواهد و از افعال تو سئوال خواهد کرد».
(صفحه 32)
(1) شرح نهج‌البلاغه ابن‌ابی‌الحدید، ج 8، ص 111، به نقل از کتاب ارزیابی انقلاب امام حسین (ع).

خلافت عثمان
عمر با همه تبعیض هائیی که در پخش اموال به کار می‌برد سعی فراوان داشت تا ظواهر اسلامی را حفظ کند.
این بود که با اقوام و خویشان خود چندان میدان نمی‌داد. اما پس از مرگ وی و به روی کار آمدن عثمان ابن‌عفان، حتی همان ظواهر نیز حفظ نشد.
عثمان مردی سخت بی‌اراده بود و در مقابل خواسته‌های اقوام و نزدیکان خود نمی‌توانست مقاومت کند.
مسعودی در «مروج الذهب» با ذکر آماری وحشتناک اسرافها، تبعیض‌ها و غارتهای خویشان عثمان را شرح می‌دهد.
او مردی شراب‌خوار و پلید را به نام «ولید بن عقبه» به حکمرانی کوفه فرستاد. او در غارت، چپاول و هرزگی آنچنان بود که بیم شورشی عظیم در کوفه می‌رفت، عثمان
(صفحه 33)
بناچار او را از حکومت عزل و شخص دیگری به نام سعید ابن‌العاص را به حکومت کوفه منصوب کرد. حکمران جدید نیز در غارت و چپاول کوچکترین شرمی نداشت، بنابر نقل مسعودی وی حتی گفته بود:
«عراق باغ قریش است و ما هر قدر بخواهیم از آن بهره می‌گیریم». (1) .
(صفحه 34)
(1) مروج الذهب، جلد 2، صفحه‌ی 346.

حکومت علی
سرانجام، آن همه تبعیض‌ها و بی عدالتی‌ها به نقطه‌ی انفجار رسید و به قتل عثمان انجامید. آن نابسامانی‌ها و اوضاع مغشوش سبب شد که مسلمانان به خود آیند و متوجه شوند که چگونه با دوری از خاندان پیامبر، خویش را دچار مصیبتی بزرگ ساخته‌اند. مسلمانان در چنین شرایطی خاطره‌ی غدیر خم یعنی آن حادثه‌ی بزرگ را به یاد آوردند. آنها به یاد آوردند آن روز بزرگ را، که رسول خدا در روز هیجدهم ذیحجه در غدیر خم خطبه‌ی معروف و تاریخی خود را ایراد کرد.
خطبه‌ی آن حضرت نزدیک چهار ساعت طول کشید و در فاصله‌ی این مدت امور مختلفی را یاد آور شد و آیات بسیاری از کتاب آسمانی مسلمین را به مناسبت مطالب خود قرائت کرد، سپس اندکی درنگ نمود. در حالی که به اطراف خود در میان توده‌ی مردم می‌نگریست. به آواز بلند علی را نزد خود
(صفحه 35)
فراخواند و او را ابتدا یک پله پائین‌تر از خویش بر فراز منبر نشانید و خطاب به جمعیت کرده چنین گفت:
«ای مردم ! می‌پرسم از شما، نسبت به مومنان حتی از خودشان سزاوارتر به تصرف در امور و سنجش مصلحت‌ها کیست؟».
مردم یک آواز جواب می‌دهند:
«خدا و رسول داناترند».
- آیا من سزاوارتر به شما از خود شما نیستم؟
- چنین است.
آنگاه منشور آسمانی خلافت را خواند:
من کنت مولاه فهذا علی مولاه
اللهم وال من والاه و عاد من عاداه
و انصر من نصره و اخذل من خذله
«هر کس من مولای اویم علی مولای اوست.
پروردگارا !
دوستی کن با آن کس که علی را دوست و پیرو باشد !
دشمن بدار آن را که علی را دشمن بدارد !
یاری کن هر کس یاریش کند ! یاری مکن کسی را که بی‌یاری‌اش گذارد !
(صفحه 36)
دوستار آن باش که دوست علی باشد !

کیفر ده آن را که با وی بستیزد!
حق را بر محور وجودش بچرخان هر گونه که او باشد!
هان! هر حاضری به غایبان ابلاغ کند!!.
پیامبر عالیقدر اسلام علی را همچنان بر سر دست داشت و با تمام خصوصیات و مشخصات به مردم معرفی‌اش کرد.
پیامبر ضمن بیاناتش در حدود هفتاد و سه مرتبه مردم را به عنوان «معاشر الناس» مورد خطاب قرار داد و آنان را از مخالفت با علی ترسانید و پی‌درپی مخالفان او را به عذاب دردناک ابدی و قهر و خشم خداوندی بیم داد، و برای دوستانش سعادت جاودانی و بهشت موعود را ضمانت کرد و همی یاد آور شد که: در پیروی علی بزرگی و سیادت مسلمان مصون می‌ماند و اعتلای جهانی دین اسلام مسلم است، و گرنه جز تباهی و فساد اجتماع و روشهای غلط، و دوری از علوم قرآن و محرومیت از تربیت صحیح، چیزی دیگر عایدشان نخواهد گشت.
محمد (ص) طی این سخنرانی چند ساعته‌ی خود، حجت را بر امت تمام کرد و موضوع خطیر خلافت و امامت

را از جانب خداوند به مردم ابلاغ نمود تا آنجا که خطبه‌ی او به پایان نزدیک شد و هنوز دریای جمعیت احاطه‌اش کرده بود که فرشته‌ی وحی این آیه را فرود آورد و او را مامور ساخت که برای مردم بخواند، محمد (ص) با لهجه‌ی روح‌پرور خود چنین خواند:
«الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا»، امروز دینتان را کامل و نعمتم را بر شما تمام کردم و خشنود گشتم که اسلام آیین شما باشد. (1) سپس با صدائی که گوئی از اعماق طبیعت برمی‌خاست فریاد کشید:
«الله اکبر!»
دین کامل گشت! نعمت خداوند اتمام پذیرفت و پروردگار به رسالت من و امامت علی پس از من خشنود شد!»
آنگاه در برابر گروهی متجاوز از یکصد و بیست هزار نفر مسلمان از منبر فرود آمد در حالتی که به قول یکی از فصحای عرب، که در آن روز حاضر بود، محمد در حال پائین آمدن به قدری شادمان و فرحناک بود که گفتی

مهمترین وظیفه را انجام داده و بزرگترین فرمان الهی را ابلاغ کرده است. (2) .
مردم کم‌کم به یادآوردند که پیامبر خدا فرمود:
«علی رهبر و بهترین مومنان و قاتل کافران است. پیروزی با کسی است که از او پیروی کند و شکست با کسی است که به دشمنی او برخیزد».

و به یاد آوردند که پیامبر در پاسخ آنان که می‌خواستند با کیسه‌های زر از او تشکر کنند آیه‌ی:
«قل لا اسئلکم علیه اجر الا الموده فی القربی» (3) را خواند و چون مردم پرسیدند که ای پیامبر این عده چه کسانی هستند که این آیه مودت و احترام به آنان را واجب می‌شمارد پیامبر فرمود:
«آنها علی، فاطمه و دو پسرانشان هستند»
(صفحه 39)
با این اندیشه‌ها و به خاطر آوردن حادثه‌ی غدیر خم بود که مسلمانان به سوی خانه‌ی علی شتافتند و از او درخواست کردند که رهبری مسلمانان را بپذیرد.
پاسخ علی ابن‌ابیطالب در مقابل چنین خواسته‌ای منفی بود. او می‌فرمود:
«... آفاق جهان اسلام را ابرهای سیاه ظلم و بدعت فراگرفته و راه و روش آئین اسلام تغییر یافته است.
این را بدانید اگر من خلافت را بپذیرم طبق آنچه خود می‌دانم با شما رفتار خواهم کرد و به سخن هیچ گوینده و سرزنش هیچ ملامت کننده‌ای گوش نخواهم داد ولی اگر عذر مرا از قبول خلافت بپذیرید من نیز همانند یکی از افراد شما هستم...»
اما مردم که سخت تشنه‌ی عدالت و اصلاحات بودند همچنان اصرار ورزیدند و رهبری علی (ع) را خواستار شدند. سرانجام علی (ع) همانطور که در خطبه‌ی شقشقیه فرموده برای نجات محرومان و احیای سنت‌های اسلامی حکومت را پذیرفت.
(صفحه 40)
(1) سوره‌ی مائده، آیه‌ی 3.
(2) از نظر اهمیت این حادثه‌ی بزرگ در تاریخ اسلام و بشریت، بخشی از آن، از کتاب بسیار ارزنده‌ی «حساس‌ترین فراز تاریخ یا داستان غدیر» ترجمه و نگارش جمعی از دبیران نقل شد.
(3) سوره شوری، آیه 23.

خطوط اصلی حکومت علی

حکومت علی ابن‌ابیطالب (ع) شامل اصلاحات اساسی و بنیادی بود. در پناه این اصلاحات زیر بنائی، حکمرانان فاسد از کار برکنار شدند. برتری‌های خویشی که نشان دهنده‌ی بازگشت به جاهلیت بود از بین رفت و اقدامات شدید برای محو اختلاف طبقاتی بعمل آمد.

به هر حال این خط مشی جدید آتش خشم آنان را که می‌خواستند همچنان از بیت‌المال مردم غارت کنند برافروخت و به همین جهت امام علی ابن‌ابیطالب (ع) در طول پنج سال خلافت خود با مشکلاتی عظیم و کار شکنی‌های بسیار مواجه گشت.

در خلال پنج سال خلافت، علی (ع) مجبور شد ضمن جنگهای متعدد علیه نیروهای ضد مردمی بجنگد که از میان آنها می‌توان به جنگ‌های جمل در بصره و صفین بر ضد معاویه و جنگ نهروان بر ضد خوارج اشاره کرد.

علی ابن‌ابیطالب با وجود همه‌ی این مشکلات

(صفحه 41)

توانست نمونه‌ی کاملی از دادگری حکومت اسلامی را نشان دهد، اما صد افسوس که آن رادمرد تاریخ بشریت و نمونه‌ی انسان کامل در سال چهلم هجرت در مسجد کوفه به دست مردی به ظاهر مقدس و در عین حال سخت بی‌شعور به نام ابن‌ملجم کشته شد و با این فاجعه‌ی بزرگ، معاویه توانست حکومت تمامی مملکت اسلامی را در دست گیرد.

(صفحه 42)

توطئه‌های معاویه
با شهادت علی ابن‌ابیطالب دست معاویه در غارتگری‌ها و جنایتها باز شد و وی توانست هولناک ترین حکومت استبدادی عصر خوش را به وجود آورد.
معاویه با تشکیل حکومت استبدادی فردی، نیازی شدید به مبلغین دروغپرداز، جارچیان و عربده جویان بی‌آزرم داشت تا شب و روز به نفع او تبلیغ کنند و اندیشه‌های انسان‌ها را به سوی یاس و ظلمت و انحراف بکشانند و ظلمت و سکوت و هراس را در همه جا بگسترانند.
در نتیجه‌ی چنین سیاستی، معاویه بسیاری از سفلگان را که تن‌آسائی را نیک می‌دانستند، به دور خویش جمع کرد و پولهای بیت‌المال را دیوانه‌وار در میان آنان تقسیم نمود.
شاید بتوان گفت که یکی از خطرناکترین اقدامات معاویه در تحکیم حکومت خود «جعل احادیث» بود.
(صفحه 43)
جعل حدیث از نظر معاویه برای دو هدف بزرگ انتخاب گشته بود. اول این که او دچار عقده‌ی روانی بزرگی بود که پیوسته از آن رنج می‌برد. او هر زمان که خود را با علی ابن‌ابیطالب مقایسه می‌کرد خود را سخت حقیر می‌دید، گذشته‌ی زندگی او (معاویه) تاریک، شرم آور و پر از تیرگی و پستی بود در حالی که علی (ع) گذشته‌ای درخشان، با شکوه و قابل تحسین داشت، این بود که معاویه تصور می‌کرد با جعل احادیث می‌تواند به شخصیت خویش رنگ و جلائی ببخشد.
معاویه می‌خواست با یک سلسله تبلیغات مستمر و مداوم، نام خاندان بنی هاشم را برای همیشه لکه‌دار سازد.
او سوگند یاد کرده بود که تبلیغات بر ضد علی (ع)را آنچنان گسترش دهد تا به خیال خود «کودکان» بر لعن او پرورش یابند و جوانان بر سر این کار پیر گردند تا آنجا که هیچ کس ذکری از فضایل او به میان نیاورد»!
اگر چه معاویه در صحنه‌ی تاریخ، در این نبرد تبلیغاتی شکست خورد اما نباید از نظر دور داشت که تبلیغات او در حوزه‌ی فرمانروائیش موثر افتاده بود.
مسعودی نقل می‌کند:
(صفحه 44)
«یکی از مردم شام- پس از شنیدن لعن نسبت به ابو تراب (علی علیه‌اسلام) - گفته بود این ابو تراب کیست که امام او را بر منبر لعن می‌کند، گمان می‌کنم یکی از دزدان ایام فتنه بوده است!».

و هم او در جایی دیگر می‌نویسد: «گروهی از متمکنان و سران شام پس از انقراض حکومت امویان و استقرار عباسیان به حضور ابوالعباس سفاح قسم خوردند پیش از آن که بنی عباس به خلافت برسند مردم برای پیغمبر خویشاوندان و خاندانی جز بنی امیه نمی‌شناختند!». (1) .
روزی معاویه بر منبر رفت و گفت: «ای مردم! پیامبر خدا گفت طولی نمی‌کشد که تو بعد از من به خلافت می‌رسی، ارض موعود را اختیار کن زیرا مردان خدا و نیکان در آنجا باشند. من هم شما را برگزیدم پس علی (ع)را لعنت کنید!». (2) .
رهبری این تبلیغات و جعل احادیث با مرد مزدوری
(صفحه 45)
به نام «ابوهریره» بود که در نقل و جعل احادیث دروغین به شدت بی‌پروا و بی‌آزرم بود، و هم او بود که از قول پیامبر نقل کرد که: «پیامبر فرمود خداوند به سه نفر برای نزول وحی اعتماد کرد، من، جبرئیل و معاویه!».
در دوران تسلط معاویه، حسن بن علی (ع)امام دور اندیش زمان، به حیله‌ی او و به وسیله‌ی ایادی ناپاکش مسموم شد و پس از آن معاویه کوششهای عبثی کرد تا حسین بن علی (ع) را از نظر افکار عمومی منزوی سازد، اما چندی بعد از سوی «مروان بن حکم» به وی اطلاع رسید که مردم به شدت به حسین (ع)علاقمند شده‌اند و بعید نیست که او با استفاده از این محبوبیت زمینه‌ی یک نهضت وسیع و گسترده را فرام سازد.
نامه‌ی معاویه به امام
معاویه پس از دریافت این گزارش نامه‌ای به این مضمون برای امام حسین (ع)نوشت:
«... اما بعد، در باره‌ی برخی از کارهای تو اخباری به من رسیده است که اگر حقیقت داشته باشد گمان دارم تاکنون
(صفحه 46)
آن را ترک گفته‌ای.
«هر که پیمانی ببندد، وفای به عهد خویش را ناگزیر است و شایسته‌ترین مردم در حفظ پیمان و نگهداری میثاق کسی است که همچون تو صاحب شرف و بزرگی و منزلتی باشد که خداوند به او ارزانی داشته است.
«اگر نیز گزارشی که درباره‌ی تو به من رسیده از راستی به دور است این پاکی ساحت از چون تویی سزاوار می‌نماید زیرا تو عادلترین مردم هستی.
«باری نفس خویش را موعظت میکن، و در میثاق خدا استوار باش، اگر در انکار من بکوشی، من نیز به انکار تو خواهم پرداخت و اگر با من به کید بپردازی من نیز با تو چنان خواهم کرد.
«از پراکندگی خلق و از این که خدای ایشان را به دست تو در آشوب افکند حذر کن. تو این مردم را خوب شناخته و آزموده‌ای، پس نگران

خویش ودین خویش و امت محمد باش و از سخنان مردم دیوانه و نادان پرهیز کن !». (3) .
(صفحه 47)
این نامه نمونه‌ی کاملی از وقاحت معاویه بود. زیرا که او خود همه‌ی پیمانهائی را که با حسن مجتبی (ع) بسته بود آشکارا نقض کرده و حال از وفای به عهد و پیمان سخن می‌گفت.
نامه‌ی تکان دهنده امام به معاویه
حسین (ع)در پاسخ او نامه‌ای نوشت که نمونه‌ای از شهامت، صراحت و خشم امام است:
«... اما بعد، نامه‌ی تو به من رسید. یاد آور شده بودی که درباره‌ی من گزارشهائی به تو رسیده که مرا به اموری جز آن که تو انتظار داشتی نشان داده است.
«درهای نیکی جز به مشیت الهی به روی کسی باز و بسته نگردد و اما آنچه یاد کرده‌ای که درباره‌ی من به تو رسیده، این سخن ساخته‌ی نمامان، سخن‌چینان و دروغ پردازان است.
«و اما آیا تو آن نیستی که بر خدا جرات ورزیدی و میثاق او را ناچیز شمردی و پس از سوگندها و پیمانهای موکد مبتنی بر امان، حجربن عدی را کشتی و یاران نماز گزار و عبادت پیشه‌اش را که از ستمگری بیزاری می‌جستند، و بدعت‌ها را مکروه می‌شمردند، و خلق را به نیکوکاری
(صفحه 48)
و پرهیز از بدیها می‌خواندند، و در راه خدا از سرزنش بیم و باک نداشتند به کام مرگ فرستادی !
«آیا تو کشنده‌ی عمروبن حمق، یار پیامبر (ص) و بنده‌ی خدا، نیستی، که از کثرت عبادت پیکری مجروح و رنجور و خسته و رخساری زرد و شکسته داشت !
«آیا تو او را امان نبخشیدی که اگر پرنده‌ای را چنان ایمن می‌کردی از فراز کوه به سوی تو پرواز می‌جست !
«آیا تو آن نیستی که زیاد بن سمیه مولود فراش «عبید ثقیف» را برادر خویش و پسر ابوسفیان خواندی در حالی که پیغمبر خدای فرمود: فرزندی که از زن شوهر داری متولد می‌شود متعلق به آن دو است و بهره‌ی زناکار فقط سنگ است !
«سنت رسول را بی‌حجت خدایی به هوای نفس خویش ترک گفتی و زیاد را به عراقین تسلط بخشیدی، تا دست و پای مسلمین قطع کرده چشم آنان کور کند و پیکر ایشان را از شاخه‌ی درختان به دار آویزد !
«گویی تو از این مردم نیستی و آنان از تو نیستند !
«آیا تو قاتل «حضرمیین» نیستی، آیا زیاد تو را گزارش نداد که آنها بر آیین

علی (ع) می‌روند و تو او را فرمان کردی که هر که بر آیین علی می‌رود به قتل رساند!
(صفحه 49)
«آیین علی (ع)، آیین پسر عمش رسول خدا (ص) بود که تو اینک از پرتو وجود او در این مقام نشسته‌ای و اگر این نبود، بزرگی و شرافت تو و پدرت همچنان تحمل رنج سفرهای زمستانی و تابستانی و در به دری بود!
«در نامه‌ی خود مرا گفته‌ای در نفس خویش و دین خویش و امت محمد (ص) نگران باش و از پراکندگی افراد این ملت و در آشوب افکندن ایشان پرهیز کن، من فتنه و آشوبی را بر این مردم از حکومت تو بزرگتر نمی‌دانم و بر نفس خویش و دین خویش و امت محمد (ص) هیچ فضیلتی را برتر از پیکار با تو نمی‌بینم، اگر در این جهاد بکوشم به خدای خود نزدیکی یافته‌ام و اگر از آن دیده بپوشم بر گناه خویش استغفار می‌جویم و به هر حال در کار خویش از خداوند توفیق هدایت مسئلت دارم.
«همچنان در نامه‌ی خویش گفته‌ای: اگر انکار تو جویم انکار من خواهی جست و اگر در کید با تو بکوشم بر من کید خواهی ورزید.
«وای بر تو! امید من بر آن است که از کید تو زیانی بر من نرسد و کسی از بد خواهی تو جز نفس تو ضرر نبیند!
«همچنان بر مرکب جهل خویش سوار و بر نقض
(صفحه 50)
پیمان خود حریص هستی و به خدا سوگند که هرگز در میثاق خویش استوار نبوده‌ای و این گروه را پس از آشتی و ادای سوگند و دادن امان کشتی، بی آن که کسی را کشته یا پیکاری کرده باشند، این نیست مگر این که به ذکر فضائل ما پرداختند، و حق ما را بزرگ داشتند، و تو آنان را کشتی از بیم آن که اگر زنده مانند تو را آسیبی رسانند!
«ای معاویه! تو را به قصاص و روز شمار آگهی می‌دهم، بدان که خداوند را کتابی است که حساب هر عمل کوچک و بزرگ در آن مسطور می‌شود. خدا از این که مردمان را به سوء ظن گرفتی و به تهمت کشتی و یا از یار و دیار خویش به غربت افکندی و برای پسر خویش که جوانی شرابخواره است بیعت گرفتی نخواهد گذشت!
«جز این نیست که با چنین کرداری برای نفس خویش خسران خریدی و دین را از دست دادی و خلق به اغتشاش کشیدی و امانت خود تباه کردی و سخنان مردم ابله و نادان شنیدی و پرهیزکاران خدا شناس را در ترس و وحشت افکندی!». (4) .
(صفحه 51)
اما حتی این نامه نیز نتوانست معاویه را از راه زشتی که پیش گرفته بود باز دارد. وی چند سال بعد بر اثر بیماری مرموزی درگذشت و خلافت را به

فرزند ناپاک خود یزید سپرد.
(صفحه 52)
(1) مروج الذهب، صفحه‌ی 309، به نقل از کتاب فجایع امویان.
(2) شیعه و عاشورا، محمد جواد مغنیه، صفحه‌ی 183.
(3) الامامه و السیاسه، ج 1، ص 284، به نقل از «سلام بر حسین» با ترجمه‌ی شیوای محمود منشی.
(4) الامامة و السیاسة، ج 1، بنقل از «سلام بر حسین»، صفحه‌ی 34.

مظهر پلیدی و شقاوت

یزید نیز مانند پدرش مردی خود کامه، خشن، به اضافه این که سبکسر و ابله بود. از نظر وراثت یزید از خانواده‌ای پلید و زشت خوی بود. در صدر اسلام ابوسفیان جد یزید از کسانی بود که رهبری پیکارهای ضد اسلامی را بر عهده داشت. مادر معاویه آن چنان خوی حیوانی داشت که در جنگ احد جگر حضرت حمزه عموی پیغمبر اسلام را با دندان خود جوید، معاویه خود نیز مردی با خصلت‌های ضد انسانی بود با حالات روانی ناهنجار.

محیط پرورش یزید محیطی بود مملو از حس انتقام جوئی. یزید می‌دید که نهضت اسلام ثروت و قدرت گذشته‌ی خاندان او را نابود کرده و امتیازات بنی امیه را از بین برده است و به همین جهت پیوسته در اندیشه‌ی انتقام بود.

یزید شرابخواری سخت بی‌باک بود و به همین جهت او را «سکران الخمر» خوانده‌اند.

(صفحه 53)

بعضی از مورخین نوشته‌اند که یزید حتی گفت:

«این شرابی که من می‌نوشم اگر روزی در دین احمد حرام شده بود امروز آن را به دین مسیح بگیر و بنوش».

یزید با وجود سبکسری و بلاهت نیک آگاه بود که اجتماع غیر آگاه همانند اجتماع شام را با یک سخنرانی عوامفریبانه می‌توان فریب داد.

سخنرانی او پس از مرگ پدرش و استدلالهای وی نشاندهنده‌ی آن است که چگونه افکار عمومی مسائل را سطحی می‌نگریست. یزید پس از مرگ معاویه خطبه‌ای این چنین برای مردم شام خواند:

«ای مردم! معاویه بنده‌ای از بندگان خدا بود، خداوند انواع نعمت‌های خود را به او ارزانی داشت. من او را نمی‌ستایم زیرا که خداوند بیش از هر کس دیگر به حال او آگاه است. اگر بخواهد او را عفو کرده و اگر اراده نماید به کیفرش می‌رساند».

یزید در دنباله‌ی سخنان خود گفت:

«اینک من پس از او متصدی این امر شدم و عذر خواه جهل خویش نیستم و در دعوی علم خود را ثناگوی نباشم، همانا آنچه را خدای دوست دارد انجام دهد و اگر مکروه دارد دگرگون سازد».

(صفحه 54)

یزید آن مرد شرابخوار و پلید در بیان این خطبه آنچنان چهره‌ی حق بجانب و خدا پسندانه گرفت که بسیاری از مردم شام پس از شنیدن این خطبه از

آن خوشحال بودند که خلیفه‌ی جدید راه خود پیش گرفته و خویش را به خدا سپرده است و این نشان‌دهنده‌ی این واقعیت هولناک است که معاویه ذهن اهالی شام را به کودنی و افلاس کشانده بود.
آنچنان که با شنیدن یک سخنرانی به حکومت اموی که سراسر فساد و تباهی و نیرنگ بود وفادار ماندند.
یزید چند روز پس از آن برنامه‌ی کار خود را با ارسال دستورهائی به حکام و استانداران آغاز کرد. وی در آن نامه‌ها و فرامین نوشته بود:
«معاویه بنده‌ای از بندگان خدا بود که لباس خلافت پوشید و مدتی در این جهان زیست و سپس به جهان دیگر شتافت. خدا او را بیامرزد که در این جهان زندگی شایسته‌ای کرد و به مرگی نیکو مرد. اکنون واجب است که با دیدن این نامه همه‌ی افراد شهر و دیار خود را وادار سازید که با ما بیعت کنند و هیچ کس را رخصت انصراف و انحراف ندهید!»
(صفحه 55)

آغاز حادثه‌ی بزرگ

یزید در نامه‌ی مخصوصی هم که برای ولید بن عقبه حاکم مدینه فرستاد چنین نوشت:
«با رسیدن این نامه «عبدالله عمر» و «عبدالله زبیر» و «حسین» را بگیر! نامه را نشان آنها بده و مجبورشان ساز با من بیعت کنند اگر امتناع کردند سر آنها را با جواب نامه برای من بفرست!»
«ولید» پس از خواندن این نامه سخت دچار تردید و دو دلی شد وی از شجاعت و مردانگی حسین (ع)اطلاع داشت و می‌دانست که آن مرد بزرگ بیعت با یزید را نمی‌پذیرد، ولی سرانجام با مشاورت مروان حکم که مردی سخت پلید بود تصمیم گرفت که حسین را مجبور به بیعت سازد از این رو شبی فرزند علی بن‌ابیطالب را به قصر خود خواست و نامه‌ی یزید را به او نشان داد حسین بن علی در پاسخ گفت: «بیعت امری نیست که بشود آن را در پنهان
(صفحه 56)
انجام داد، فردا که مردم را برای بیعت جمع می‌کنی ما را بخوان!»
حسین بن علی پس از آن از دارالاماره خارج شد و چون احساس می‌کرد مامورین ولید قصد دارند با زور از او بیعت بگیرند تصمیم گرفت که از مدینه خارج شود، اکنون روزهایی بسیار هولناک برای ملت اسلامی پیش آمده بود. اگر همه‌ی مردم به حکومت یزید تن در می‌داند و با او بیعت می‌کردند مصیبتی بزرگ برای اسلام پیش می‌آمد، براستی تاریخ چه قضاوتی می‌کرد! یزید شرابخوار، مردی پلید و جنایتکار، به نام خلیفه‌ی اسلام و رهبر مسلمین شناخته می‌شد و در چنین شرایطی آیا سکوت برای او جایز بود؟!
به هر حال حسین (ع)برای آخرین بار به زیارت قبر جدش رسول خدا رفت و بر آن تربت پاک قطراتی اشک نثار کرد، و فرمود: «آه، ای جد بزرگوار! اینک من با اکراه از تو دور می‌شوم...»
در بیست و هشتم ماه رجب سال شصت هجری کاروان حسین (ع)از کنار نخلستانهای مدینه می‌گذشت و به سوی مکه پیش می‌رفت.
(صفحه 57)

نخستین شهیدان
انسان از مطالعه‌ی روحیات مردم کوفه سخت حیرت می‌کند. آنان با تغییر شرایط سیاسی به سرعت رنگ عوض می‌کردند و جهت‌گیری خود را تغییر می‌دادند، پس از مرگ معاویه مردم کوفه تصمیم گرفتند حسین بن علی (ع) را به سوی خویش بخوانند و با رهبری او از خلافت یزید جلوگیری کنند و طومار حکومت امویان را در هم پیچند.
با این اندیشه کوفیان نامه‌های فراوان به سوی حسین بن علی (ع)فرستادند و او را به کوفه دعوت کردند.
حسین (ع)در مکه در برابر انبوهی از درخواستها قرار گرفته بود. نامه‌ها و درخواستهائی که همه از او می‌خواستند به کوفه رود و با یاری کوفیان بساط مکر و فریب، زر پرستی و بیدادگری و امتیازات طبقاتی، شرابخواری و لعب امویان را در هم بریزد.
حسین (ع)برای اطمینان از وفاداری کوفیان
(صفحه 58)
«مسلم بن عقیل» را همراه با نامه‌ای به سوی آن شهر روانه ساخت.
مسلم در کوفه به خانه‌ی «مختار بن ابو عبیده ثقفی» وارد شد. مختار دوست زمان کودکی او بود و از سوی دیگر با «نعمان» والی کوفه خویشی نزدیک داشت.
روزهای اول مردم کوفه از پیک حسین استقبالی شگفت کردند. آنها دسته دسته نزد او می‌آمدند و با او بیعت می‌کردند.
مسلم با مشاهده‌ی آن استقبال شورانگیز نامه‌ای که حاکی از وفاداری کوفیان بود به سوی حسین ابن‌علی (ع) فرستاد. اما پس از رفتن پیک، حوادث تازه‌ای پدید آمد و اوضاع را دگرگون ساخت.
یزید با یک مانور ماهرانه‌ی سیاسی، نعمان، والی کوفه را از کار برکنار ساخت و مردی ریا کار و خونخوار به نام «عبیدالله بن زیاد» را به حکومت کوفه منصوب کرد.
با عزل نعمان از حکومت کوفه، مسلم احساس کرد که باید مرکز فعالیت‌های خود را از خانه‌ی مختار ثقفی به جای دیگری منتقل کند، از این رو به خانه‌ی یکی دیگر از یاران خود بنام «هانی بن عروه مرادی» رفت.
(صفحه 59)
ابن‌زیاد پس از ورود به کوفه مردم را در مسجد کوفه جمع کرد و در یک سخنرانی شدید اللحن و در عین حال عوامفریبانه گفت:
«یزید مرا فرمانروا ساخت بر شهر شما و حدود شما و غنایم شما، و مامور

ساخت که داد مظلوم را بستانم و حق محروم را به او برسانم و مردم فرمانبردار و طاعت دار را چون پدر مهربان مورد احسان قرار دهم. تازیانه و شمشیر من خاص کسی است که امر مرا مخالفت کند و عهد مرا بشکند. لاجرم مردم باید از جان خویش بترسند !». و آن گاه گفت: «مسلم بن عقیل را بگوئید که از خشم من بپرهیزد !».
سخنان تند و تهدید آمیز ابن‌زیاد، مردم زبون و سست پیمان کوفه را هراسان ساخت. آنان که با چنان گرمی و شور به مسلم بن عقیل دست بیعت داده بودند یکباره وی را رها کردند و در خانه‌ی «هانی» تنهایش گذاشتند.
چند روز بعد یاران پلید ابن‌زیاد هانی و مسلم را بیرحمانه کشتند و وحشت و ترور را بر کوفه گسترانیدند.
آخرین اشعه‌ی خورشید در پس کوههای مغرب پنهان می‌شد که سواری نفس زنان به شهر کوفه نزدیک می‌شد. او
(صفحه 60)
بی‌خبر از حوادث هولناکی که در شهر به وقوع پیوسته بود سعی داشت هر چه زودتر خود را به کوفه برساند و نامه‌ی حسین ابن‌علی (ع) را به نمایندگان شهر بدهد.
این سوار یکی از یاران وفادار امام، و مسلمانی قهرمان و شجاع بود، وی همچنان که اسب خویش را به حرکت سریعتر تشویق می‌کرد هر چند لحظه یک بار دست خویش را به سینه می‌برد و چون نامه‌ی امام را همچنان در زیر جامه‌ی خود احساس می‌کرد تبسم می‌کرد. این مرد «قیس بن مسهر صیداوی» بود و از این که نامه‌ی امام را با خود داشت خوشحال بود، در نامه‌ی امام چنین نوشته شده بود:
بسم الله الرحمن الرحیم
«از حسین بن علی به سوی برادران با ایمان، خداوند بی‌همتا و مانند را ستایش می‌کنم. اما بعد، مسلم بن عقیل مکتوبی برای من فرستاد، مرا آگاهی داد که شما به حسن رای متفق شده‌اید و به نصرت ما کمر بسته‌اید و در طلب حق، همداستان گشته‌اید و من از خداوند خواستار شدم که نیکو گرداند به لطف خویش مرا در این امر، و اجر عظیم عنایت فرماید شما را، و من روز سه شنبه هشتم ذیحجه از
(صفحه 61)
مکه بیرون و به جانب شما رهسپار گشتم. اکنون چون فرستاده‌ی من به نزدیک شما فرا رسید عجله کنید و کوشش نمایید در امر خود و من نیز در این ایام به نزد شما حاضر خواهم شد. و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته»
کم کم شهر از دور پدیدار می‌گشت اما تاریکی شب نیز مانع از این بود که

قیس فاصله‌ی خود را تا شهر حدس بزند.
مدتی بعد روشنائی ضعیفی از دور به چشم خورد و قیس از آن روشنائی فهمید که نگهبانان دروازه‌ی شهر مشعل دروازه را روشن کرده‌اند.
وقتی که قیس به جلو دروازه رسید انتظار نداشت که آن را بسته ببیند زیرا که فقط در مواقع غیر عادی و یا جنگ دروازه‌ها بسته می‌شد، و حالا که مدت زیادی از شب نگذشته بود، قیس از بسته بودن دروازه حدس زد که در شهر خبرهائی است.
در این هنگام مردی زشتخو بنام «حصین بن نمیر» که بر روی اسب خویش در کنار دروازه بود به سوی وی رفت و او را از رفتن به داخل شهر بازداشت، حصین در
(صفحه 62)
تاریکی شب در پناه نور مشعل یکی از سربازان ابن‌زیاد، به بازجوئی از وی پرداخت.
قیس که از سئوالات و سخنان وی فهمید در شهر حوادثی به وقوع پیوسته است به سرعت نامه‌ی پیشوای خویش حسین ابن علی را از زیر جامه‌ی خود بیرون آورد و آن را پاره کرد.
این عمل قیس بر سوء ظن «حصین» افزود. پس از نگهبانان خواست از هر طرف او را محاصره کرده وی را زندانی سازند تا روز بعد با او به نزد ابن‌زیاد بروند.
روز بعد در دار الحکومه ابن‌زیاد «قیس بن مسهر» همچون مردان زبون به التماس ولابه نپرداخت.
وی در پاسخ ابن‌زیاد که نامش را پرسید جواب داد:
- من یک تن از شیعیان امیرالمومنین علی ابن‌ابیطالب (ع) و پسر او حسینم !
ابن‌زیاد فریاد زد:
- نامه‌ای را که با خود داشتی چرا پاره کردی؟
قیس پاسخ داد:
- برای آن که تو ندانی در آن چه نوشته شده بود.
ابن‌زیاد که هرگز انتظار نداشت مردی این چنین با
(صفحه 63)
وی سخن گوید پای خویش را بر زمین کوفت و گفت:
- نامه از چه کسی و به سوی که بود؟
- نامه از حسین (ع)بود. برای جماعتی از اهل کوفه که من نام ایشان را ندانم.
ابن‌زیاد با شنیدن این سخن گفت:
«سوگند به خدا جانت را خواهم گرفت مگر آن که بر منبر روی و بر حسین

و پدر او علی و برادرش حسن لعنت فرستی و گرنه دستور می‌دهم بدنت را قطعه قطعه کنند !»
قیس قبول کرد. ابن‌زیاد فرصت را برای یک مانور تبلیغاتی دیگر مغتنم شمرده بود. وی می‌خواست که به همه‌ی مردم ثابت کند که حتی نزدیکترین یاران حسین (ع) به او خیانت کرده‌اند و بر او لعنت می‌فرستند، و به همین جهت به سربازان دستور داد که تا می‌توانند مردم را به سوی مسجد روانه سازند.
زمانی که مسجد کوفه از جمعیت مملو گشت، قیس به روی منبر رفت، وی ابتدا بر خدا و رسول او درود فرستاد و سپس بر علی و حسن و حسین (ع) ثنا گفت. سپس با شهامتی فراوان عبیدالله بن زیاد و پدرش را لعنت کرد و سرکشان بنی امیه را از نخستین تا واپسین نفرین فرستاد.
(صفحه 64)
و آنگاه بانگ برآورد: «ای مردم کوفه ! من از جانب حسین (ع)به سوی شما آمدم. از ابن‌زیاد پلید دست شوئید و فرمان امام خود را اجابت کنید !»
ابن‌زیاد با شنیدن این سخنان دستور داد که صدای قیس را در گلو خفه سازند، و وی را بر بالای قصر دار الحکومه برند و از بلندی به پائینش اندازند، قیس را از بالای قصر به پائین انداختند و او با استخوانهای خرد شده از درد فریاد می‌کشید ولی همچنان از مولای خویش حسین (ع) سخن می‌گفت تا جان داد و به روایتی سر از تنش جدا ساختند.
آری
مسلم و هانی و قیس شهیدان نخستین بودند...
(صفحه 65)

قیام برای رهایی مردم
سخنرانی امام در «منا» نشان‌دهنده‌ی آرمانهای نبرد کبیر کربلاست. در این سخنرانی حسین ابن علی (ع) به زور گوئی، خود کامگی، گنج پرستی، چپاولگری، وحشتگستری و مردم کشی بنی‌امیه اشاره می‌کند و معاویه را «طاغیه» می‌خواند.» طاغیه» و یا «طاغوت» در مفهوم وسیع خود آن عامل تاریکزای دیکتاتور منش است که جامعه را به سوی تیرگی و فساد و استبداد پیش می‌راند.
اما در این نطق تاریخی خود پس از آن که به قسمتی از گردنکشی‌ها و زیر پا گذاردن تعهدات بنی امیه اشاره می‌کند خاطر نشان می‌سازد که:
«به چشم خود می‌بینید که تعهداتی که در برابر خدا شده (یعنی قرار دادهای اجتماعی که نظامات و مناسبات جامعه اسلامی را می‌سازد، همچنین پیمانی که معاویه با امام مجتبی و در حقیقت تعهداتی در برابر خداست)
(صفحه 66)
همگی گسسته و زیر پا نهاده شده است... تعهداتی که در برابر پیامبر انجام گرفته (یعنی مناسبات اسلامی که از طریق بیعت پیامبر تعهد شده، همچنین تعهد اطاعت و پیروی از جانشینی علی که در غدیر خم در برابر پیامبر انجام گرفته) مورد بی‌اعتنائی است. نابینایان، لالها، و زمین گیران ناتوان در تمام شهرها بی سرپرست مانده‌اند و بر آنها ترحم نمی‌شود...».
وصیت نامه‌ی معروف امام به محمد بن حنفیه نیز نشان‌دهنده‌ی قسمتی دیگر از آرمانهای نهضت است.
امام در بخشی از این وصیت نامه نوشت:
انی لم اخرج اشراً و لا بطراً و لا ظالماً و انما خرجت لطلب الاصلاح فی امه جدی صلی اللّٰه علیه و آله، ارید ان آمر بالمعروف و انهی عن المنکر و اسیر بسیرة جدی و علی بن‌ابیطالب.
یعنی من بوالهوسانه قیام نکرده‌ام و نه تبهکارانه یا ستمگرانه، بلکه فقط به این خاطر کمر به نهضت بربسته‌ام که کار امت جدم (ص) را به صلاح آرم و اصلاح گردانم. می‌خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم و به شیوه‌ی جدم و پدرم علی ابن ابیطالب عمل نمایم.
(صفحه 67)

چه کسی بهتر از ابن سعد
کاروان حسین (ع)به منزلگاه «زباله» رسید در آن جا مسافران، وی را از شهادت تاثرانگیز مسلم و هانی و قیس خبر دادند. حسین یاران خویش را به دور خود جمع کرد و با اندوه فراوان گفت ای یاران، خبرهائی بسیار اندوهبار به ما می‌رسد، فرستادگان ما را در کوفه کشته‌اند و مردم عراق با ما از در نیرنگ درآمدند، اکنون روزهای سختی در انتظار ماست، پس هر که خواهد از ما جدا شود و به سوی سرنوشت دیگری برود آزاد است.
چند تنی از زبونان، آنان که برای رسیدن به مقام و یا شهرتی به دنبال کاروان حسین آمده بودند احساس کردند که همراهی این کاروان که به سوی جنگی خونین پیش می‌رفت در صلاح آنها نیست.
پس بر مرکب‌های خویش سوار شدند و به راهی دیگر رفتند.
(صفحه 68)
کاروان حسین (ع) دوباره به راه افتاد، رفت و رفت تا با «حر» و سپاهیانش برخورد کرد.
حر فرمانده‌ی سپاه نمی‌گذاشت که حضرت به کوفه وارد شود و نه اجازه می‌داد که کاروان به سوی مدینه باز گردد. حسین بن علی (ع)با حر سخنها گفت و به وی خاطر نشان ساخت که مهمان ناخوانده نیست بلکه کوفیان برای وی نامه‌های بسیار نوشته‌اند و او را دعوت کرده‌اند. حر در جواب گفت: من از آن کسان که نامه نوشته‌اند نیستم، من فقط مامورم تا هر کجا که با تو برخورد کردم با تو باشم تا به کوفه نزد ابن‌زیاد برویم.
در این لحظات، حر که مردی جوانمرد و آزاده بود در یک دو راهی خطرناک قرار گرفته بود وی از این که راه بر فرزند زهرا بسته و با وی به خشونت رفتار کرده بود سخت احساس شرم می‌کرد، از این روی به حسین (ع) گفت: «بهتر است راهی غیر از کوفه و مدینه پیش گیری تا من به ابن‌زیاد خبر دهم، شاید مرا از این ماموریت معذور دارد» حسین (ع) قبول کرد و هر دو کاروان آهسته آهسته به طرف قادسیه پیش می‌رفتند. چند روز بعد نامه‌ای از جانب ابن‌زیاد برای حر رسید، در این نامه ابن‌زیاد به وی فرمان
(صفحه 69)
داده بود که کاروان حسین را در بیابانی بی‌آب و علف و سوزان فرود آورد. و او را رها نکند تا فرمانهای جدید صادر شود، این فرمان حر را سخت پریشان ساخت. وی می‌دانست که اجرای چنین ظلمی بر فرزند رسول خدا کیفری سخت سهمگین دارد.
دو کاروان دوباره به راه افتادند، اما وجدان آگاه و بیدار حر همچنان او را

می‌آزرد. در سرزمین «کربلا» کاروان حسین (ع) فرود آمد و در همین حال رنجهای درونی حر به اوج شدت خود رسید، پس تصمیم خود را گرفت و نامه‌ای به این مضمون برای ابن‌زیاد فرستاد: «اینک حسین بن علی و یارانش را از راه و بیراهه به کربلا آوردم اگر تو با او اراده‌ی جنگ داری مرا اراده‌ی مبارزه با او نیست!».
ابن‌زیاد در بارگاه خویش بود که نامه‌ی حر به او رسید. لحن قاطعانه‌ی نشان می‌داد که حر تصمیم خود را گرفته است و حاضر به مبارزه با حسین (ع) نیست، پس او باید در اندیشه‌ی مزدوری بی‌اراده باشد که وظیفه‌ی ننگین قتل حسین (ع) را بپذیرد. در این میان چه کسی بهتر از عمر بن سعد بود، مردی که پیوسته در آتش عشق حکومت ری می‌سوخت!
(صفحه 70)
ابن‌سعد نمونه‌ی یک انسانی بی هدف و شیفته‌ی مقام و ریاست بود. خواسته‌ها و خواهش‌های دل مرد هوسناکی چون او پایانی نداشت. وی به حقانیت حسین (ع) و خاندان بنی هاشم نیک آگاه بود اما نمی‌توانست از خانواده و مقام خویش دست شوید.
«در یکی از برخوردها، حسین (ع) ابن‌سعد را دعوت نمود که به یاری وی برخیزد و از ابن‌زیاد دست بیعت برگیرد. ابن‌سعد در جواب گفت می‌ترسم خانه‌ام از بیخ و بن ویران شود. حسین فرمود من خانه‌ای بهتر از آن را بهر تو بنیان می‌کنم. ابن‌سعد گفت می‌ترسم که مال و ملک من از چنگم به در رود، حسین (ع) فرمود من بهتر از آن را به تو عطا می‌کنم. ابن‌سعد گفت مرا در کوفه اهل و عیال است که برایشان از سوی ابن‌زیاد هراسانم». (1) .
این استدلالات همه نشاندهنده‌ی روحیه‌ی یک انسان فرصت طلب است که به هیچ چیز جز خانواده‌ی خویش و اموال خویشتن نمی‌اندیشد و در مقابل سرنوشت هزاران
(صفحه 71)
هزار محروم و بینوا بی تفاوت است، با این که خداوند فرموده است:
«قل ان کان آباؤکم و ابناؤکم و اخوانکم و ازواجکم و عشیرتکم و اموال اقترفتموها و تجاره تخشون کسادها و مساکن ترضونها احب الکیم من اللّه و رسوله و جهاد فی سبیله فتربصوا حتی یأتی اللّه بامره و اللّه لا یهدی القوم الفاسقین»؛ بگو اگر پدرانتان و فرزندانتان و برادرنتان و همسرانتان و خویشانتان و اموالی که به دست آورده‌اید و تجارتی که از کساد آن می‌هراسید و مسکنهائی که به آن دلخوشید نزد شما از خدا و پیغمبر و جهاد در راه وی محبوبتر است انتظار برید تا خدا فرمان خویش را بیاورد که خدا گروه عصیان پیشگان را هدایت نمی‌کند». (2) .
البته آسایش خانواده و رفاه آنان در نظر ابن‌سعد امر مهمی بود اما آن چیز

که بیش از همه او را وادار ساخته بود که به صف دشمنان حقیقت بپیوندد، جاه طلبی بی حد و حصر وی و علاقه‌ی او برای به دست آوردن حکومت ری بود.
(صفحه 72)
با وجود همه‌ی اینها هنگامی که ابن‌زیاد فرماندهی سپاه کوفه را به وی پیشنهاد کرد یک شب مهلت خواست و حتی پس از پذیرفتن پیشنهاد در صحرای کربلا چندین بار با امام حسین (ع) ملاقات کرد.
امام حسین سعی فراوان داشت که «ابن‌سعد» و سپاهیان کوفه را از آن جنایت هولناک بازدارد.
از طرف دیگر «خولی ابن یزید» که بشدت مایل بود فرماندهی سپاه کوفه به او واگذار شود محرمانه به ابن‌زیاد گزارش داد که ابن‌سعد با حسین مشغول گفتگوی صلح و سازش است و اگر در این امر غفلت کنی شمشیرهای لشکر عظیمی که زیر فرماندهی خود دارد بر تو کشیده می‌شود و آن وقت چاره نتوانی کرد.
ابن‌زیاد از این گزارش سخت مضطرب شد. پس نامه‌ی تن؟؟به این مضمون به ابن‌سعد نوشت:
«شنیده‌ام هر شب با حسین جلسه تشکیل می‌دهی و طرح دوستی و مودت می‌ریزی و این جلسات تو تا پاسی از نیمه شب ادامه دارد بمجرد دریافت این نامه به حسین بگو بی درنگ به حکم و دستور من درآید. اگر اطاعت کرد چه بهتر و گرنه آب را بر او و خاندان او ببند تا مجبور به
(صفحه 73)
تسلیم و اطاعت شود و این امر را هم تو بدان که من آب را بر یهود و نصاری حلال می‌دانم و بر حسین و خاندان او حرام !»
ابن‌سعد پس از دریافت این دستور بی درنگ پانصد سوار جنگجو در اختیار «عمرو بن‌حجاج» گذاشت و او را مامور کرد که آب را بر حسین و لشکریانش ببندد. سپس نامه‌ی مجددی به عبید الله بن زیاد نوشت و از او خواست که اجازه دهد حسین یا به مدینه برگردد و یا به نقطه‌ی دیگری رود.
چند روز بعد شمر با نیروی تازه نفس خود به سرزمین کربلا رسید. وی همراه خود نامه‌ای نیز داشت که مضمون آن چنین بود:
«ابن‌سعد ! من تو را نفرستادم که در کار حسین سهل‌انگاری کنی و آرزوی سلامت او را در اندیشه‌ی خود بپرورانی و شفاعت او را نزد من کنی: اگر او به حکم من تن در دهد و دستش را در دست من گذارد او را بی درنگ نزد من روانه کن ! و اگر سرپیچید و اطاعت نکرد بر او و یارانش حمله کن ! خودش و اصحابش را به قتل برسان و اسب بر سینه و پشت آنها بتاز ! جسدشان را قطعه قطعه کن، و کار را به پایان برسان ! اگر این دستور را

نمی‌توانی انجام دهی
(صفحه 74)
فرماندهی سپاهیان را به شمر تسلیم کن که او را مامور این کار کردم!
عبید الله بن‌زیاد!
حال که رقیبی خطرناک چون شمر به کربلا رسیده بود هر لحظه امکان داشت ابن‌زیاد با فرمان دیگری او را فرماندهی سپاه تعیین کند، ابن‌سعد تصمیم گرفت که دست خودش را به خون حسین و یاران او بیالاید و به این ترتیب هم مقام خویش را حفظ کند و هم فرماندار کوفه را از خود راضی سازد. آری ابن‌سعد حالا کاملا مصمم شده بود و در اندیشه‌ی او شور و عشق حکومت ری موج می‌زد.
(صفحه 75)
(1) شیعه و عاشورا، ترجمه‌ی «مجالس الحسینیه» محمد جواد مغنیه، صفحه‌ی 67.
(2) سوره‌ی توبه، آیه‌ی 24.

خود فریبی ناپاکان
از شگفتیهای روح انسان این است که اگر خویش را در گردابی از فساد و پلیدی غوطه‌ور بیند باز دست از خود فریبی بر نمی‌دارد و همچنان خویش را پاک و طیب می‌بیند و پلیدیهای خود را به نحوی توجیه می‌کند.
در شب پنجشنبه نهم محرم، حسین (ع) در سرا پرده‌ی خویش جای داشت و اصحاب نیز در خیمه‌ها به دور هم حلقه زده و از پیکاری که انتظار آنان را می‌کشید سخن می‌گفتند، بعضی با صدای بلند قرآن می‌خواندند.
در این هنگام مردی زشتخوی و تیره درون بنام عبدالله بن سمیر از لشکر دشمن جدا شده و به خیمه‌های حسین و یارانش نزدیک شد. وی انتظار داشت که یاران حسین از تشنگی و گرسنگی‌های خویش سخن گویند و عده‌ای نیز در اندیشه‌ی فرار از میدان نبرد باشند. اما صدای تلاوت قرآن از خیمه‌ها و سرودهای عالی سلحشوری
(صفحه 76)
و قهرمانی، وی را سخت دچار شگفتی نمود. از یکی از چادرها این آیه شنیده می‌شد.
«و لا یحسبن الذین کفروا انما نملی لهم خیر لانفهسم انما نملی لهم لیزدادوا اثما و لهم عذاب مهین - ما کان الله لیذر المومنین علی ما انتم علیه حتی یمیز الخبیث من الطیب...، آنها که کافر شدند (و راه طغیان پیش گرفتند) تصور نکنند اگر به آنان مهلت دادیم به سود آنهاست، ما به آنان مهلت می‌دهیم که بر گناهان خود بیفزایند و عذاب خوار کننده‌ای برای آنها می‌باشد، ممکن نبود که خداوند مومنان را به همان صورت که شما هستید واگذارد، مگر آن که ناپاک را از پاک جدا سازد...» (1) .
چون عبدالله بن سمیر این آیه را شنید بانگ زد:
سوگند به خداوند کعبه مائیم طیبون که راهمان از شما جداست !
«بریربن خضیر» صحابی وفادار حسین آنچنان خشمگین شد که سر از خیمه بیرون آورد و چون شیری غران فریاد کشید:
(صفحه 77)
چه می‌گوئی سفله‌ی مزدور ! ای کسی که به لشکر خونخواران پیوسته‌ای ! آیا تو آن کسی هستی که خداوند تو را در شمار پاکان در آورده؟ !
عبد الله گفت:
- اگر من از پاکان نباشم پس چه کسی است؟
در این هنگام مشاجره‌ی آنها سخت بالا گرفت.
شمر ذی الجوشن که بدون تردید خبیث ترین افراد از لشگر عمر سعد بود

در آن نزدیکی بود و به سخنان آنان گوش می‌داد. وی فریاد کشید:
خداوند پاک را از پلید جدا نموده است. ما از پاکانیم و شما از پلیدان!
«بریر» بی‌اختیار دست بر قبضه‌ی شمشیر برد و از چادر بیرون رفت و فریاد زد:
- ای دشمن خدا! گمان می‌کنی که تو از پاکانی و حسین بن علی (ع) و برادران او از پلیدان! سوگند به خدای که تو را جز با دیوانگان مانند نتوان ساخت! باش تا به کیفر گفتار باطل، جاویدان در دوزخی باقی بمانی!
او در پاسخ گفت:
- ای مرد! امشب آنچه در دل داری بگوی که فردا با

شمشیر ما کشته خواهی شد!
بریر گفت: ای دشمن خدا! مرا از مرگ بیم می‌دهی! خداوند قاهر می‌داند که من از این که در راه حسین و اهداف او و نجات مردمی که در زیر ظلم و ستم بیشرمان به سر می‌برند کشته شوم افتخار می‌کنم، ولی سوگند به خدا که شما از شفاعت مصطفی (ص) بهره نخواهید برد و جز در آتش دوزخ جای نخواهید داشت!

(1) سوره‌ی آل‌عمران، آیات 178و 179.

عاشورا
سپیده دم روز دهم محرم سال 61 هجری با سپیدی آغاز نشد. در افق دریاچه‌ای از خون دیده می‌شد، دو لشکر در مقابل هم موضع گرفتند، سپاه «حق» و سپاه «باطل» در برابر هم ایستادند. در سپاه حسین (ع) فرماندهی جناح چپ با حبیب بن مظاهر و فرماندهی جناح راست با زهیر بن قین بود، در این لشکر که قهرمانانی به عظمت کوه ایستاده بودند، دلاوری چون ابوالفضل العباس پرچم را به دست گرفته بود. اما وی در همان حال که چون کوهی استوار، درفش آزادی را در دست داشت به جانهای بی‌تاب و نگاههای ملتمسانه و لبهای خشکیده‌ی کودکانی می‌اندیشید که از شدت تشنگی فریاد «العطش» بر می‌آوردند.
در سپاه ابن‌سعد فرماندهی جناح چپ با «شمر» بود و فرماندهی جناح راست را «عمرو بن حجاج زبیدی» بعهده داشت.
(صفحه 80)
حسین (ع) بر اسب خویش سوار گشت و جلو لشگر آمد و برای آن که دشمنان را به جنایتی که در شرف وقوع بود آگاه سازد شروع به سخنرانی نمود، وی ابتدا از نسب خویش سخن گفت و سپس فرمود: «ای مردم کوفه! مگر شما نبودید که با نامه‌های خویش مرا به سوی خود دعوت کردید» و در این میان عده‌ای از آنان را به نام صدا کرد و از نامه‌هایشان سخن گفت و حیرت انگیز آن که آنها نامه‌های خویش را منکر شدند!
در این موقع عده‌ای از اراذل و اوباش برای آن که سخن حسین (ع) به همه‌ی لشکر نرسد سر و صدای زیاد به راه انداختند. حسین بن علی فریاد کشید:
«وای بر شما! شما را چه می‌شود که به سخنان من گوش فرا نمی‌دهید حال آن که من شما را به راه راست ارشاد و دعوت می‌کنم، آن کس که اطاعت من کند راه رشد و سعادت خویش را باز یافته است، و آن کس که بر عصیان خویش باقی ماند، به سوی هلاکت و تیره روزی پیش رود!
می‌بینم که همه‌ی شما بر من شوریده‌اید و به فرمان من گوش نمی‌دارید زیرا که شکم‌های شما از اموال مردم مملو گشته و دلهایتان در ظلمتی عظیم فرو رفته است!»
(صفحه 81)
سپاه کوفه با شنیدن این سخنان به ملامت یکدیگر پرداختند و سرانجام ساکت شدند. حسین بن علی (ع) پس از لحظاتی مکث، فرمود: «نابودی و مرگ و ذلت بر شما باد! اکنون سرگشته و حیرت‌زده به سوی ما آمده‌اید و

ما با شمشیر با شما روبرو خواهیم گشت، وه که چه آتش سوزانی از فتنه و آشوب برافروخته‌اید، شما نمی‌دانید که دشمن ما و دشمنان شما چگونه این لهیب سوزان آتش را بین ما و شما افروخته و هر لحظه بر این آتش فتنه دامن زدند! پس شما به دور هم گرد آمدید و عدل و داد را پشت پای زدید و برای نابودی ما همداستان شدید، و با این همه بر مرکب آمال و آرزوهای خویش سوار نشدید جز آن که به سوی حرام روی آوردید و آسایش خویش را بر دنیا بر آسایش خلق ترجیح دادید در حالی که از ما عملی ناستوده و رایی به خطا ندیده بودید!

«پس چگونه در انتظار عذاب و عقابی هولناک نباشید در حالی که لشگرها برای نابود کردن ما تهیه کردید!»

«در حالی که شمشیرها در نیام بود شما بر دور هم گرد آمدید، آتشی از ظلم و فساد افروختید و خویش را چون پروانگان در این آتش افکندید. وه! چه زشتخوی مردمی

(صفحه 82)

هستید شما که از رهبران گمراه و سرکشان امت هستید، پلیدترین گروهها را تشکیل داده کتاب خدا را منکر گشته‌اید، و به پیروی از شیطان پرداخته‌اید. شما بزهکاری را در پیش گرفته‌اید، قصد تحریف قرآن را دارید و شریعت مصطفی (ص) را به هیچ شمرده‌اید شما کشنده‌ی فرزندان انبیاء و قاتل عترت اوصیا می‌باشید! شما اولاد زنا را فرزند می‌شمارید و پیروان دین را می‌آزارید، و استهزا کنندگان چشم عنایت به شما دارند و قرآن را در شمار سحر می‌انگارند!

«هان، ای مردم! شما ابوسفیان و پیروان گمراه او را معتمد و قابل اطمینان می‌شمارید و از یاری ما دست باز می‌دارید! سوگند به خدای که پستی و ذلت در نظر شما صفتی ستوده می‌نماید و در رگهای شما خون پستی و مذلت وجود دارد و دلهای شما در این خصلت استوار ایستاده از پاکان دور کرده و به غاصبان حق و حقیقت پیوسته‌اید لعنت خدای بر آنان که پیمان خدا را شکستند و ایمان خویش را نقض کردند!

«خداوند نگران ایشان است و بر پلیدیشان مجازاتشان خواهد کرد!

(صفحه 83)

«سوگند به خدای که آن ناپاک‌زاده فرزند ناپاک زاده خواستار آن گشته است که ما لباس ذلت پوشیم و گر نه در میدان مبارزت و پیکار بکوشیم ولی ما هرگز تن به ذلت نخواهیم داد، زیرا که خداوند به ذلت رضا ندهد و رسول نفرماید، پدران نیک اختر و مادران پاکیزه سیرت و رهبران پر شور و بزرگان با غیرت ما بندگی مردمان پست را نپذیرند و شهادت افتخار آمیز را بر چنان تسلیمی مقدم شمارند، اکنون حجت را بر شما تمام کردم، و با خویشاوندان خود با شما رزمی دلیرانه خواهم کرد. سوگند به خدای که

شما بعد از من مدت فراوان زیست نکنید، و افزون از زمانی که پیاده بر مرگ خویش سوار شود نپائید. روزگار آسیای مرگ بر سر شما برگرداند، و شما را پریشان و پایمال فنا سازد، و پدر من از جد من مرا بدین روز آگهی داد!
«اکنون امور خود را در هم آورید و با یاران خویش در اندیشه شوید تا امر بر شما پوشیده نماند! همانا من خویش را به قضای الهی سپردم که هیچ آفریده‌ای بیرون از قدرت او نتواند بود، و اوست که بر طریق عدالت استوار است!
«ای پروردگار من! آب باران را از این جماعت قطع کن و ایشان را در قحطی و بی‌چیزی فرو بر! آنچنان که
(صفحه 84)
مصریان را در زمان یوسف در قحطی فرو بردی و پلیدان را بر ایشان سلطنت ده، تا این جماعت گمراه را با جام زهرآگین ظلم و شقاوت پذیرائی کنند!
«ای پروردگار من! احدی از این گروه را به جای مگذار الا آن که هر کس سزای جنایت خویش را ببیند، و در برابر ضربتی به ضربتی دیگر مجازات شود! این رحمتی است برای من و از برای دوستان من و اهل بیت من و شیعیان من، چه این جماعت ما را بفریفتند و دست بیعت دادند آنگاه تکذیب کردند و به پلیدی گرائیدند! ای پروردگار! من توسل و توکل به تو می‌جویم و به سوی تو بازگشت می‌نمایم».
شجاع توبه کار
در این میان فقط یک تن بود که فریادهای حسین (ع) در عمق جانش نفوذ کرده و او را به تصمیمی مردانه وادار می‌ساخت. «حر» رو به فرمانده‌ی سپاه کرد و به وی گفت: «ای عمر! آیا تو قصد داری راستی با حسین (ع) به جنگ بپردازی»، عمر جواب داد آری زیرا که امیر، ابن‌زیاد، چنین
(صفحه 85)
خواسته است. این سخن عمر بن سعد، حر را پریشان‌تر ساخت، پس با پیکری لرزان که گوئی از شدت شرم و اندوه خمیده گشته بود از لشکر عمر سعد دور شد و به سوی حسین رفت و از او خواست که جسارتش را بر وی ببخشاید و او را در سلک یاران خویش جای دهد.
حسین (ع)، آن آزاده‌ی سخاوتمند و کریم، او را بخشید حر خوشحال از پاک شدن گناهان به سوی سپاه ابن‌سعد بازگشت و اکنون این حر بود که از حقیقت سخن می‌گفت:
«ای مردم کوفه! مادر به عزای شما بنشیند، و بر شما بگرید! این مرد صالح را دعوت کردید و به سوی خویش طلبیدید، هنگامی که اجابت کرد و به سرزمین شما آمد دست از او برداشتید و به دست دشمنش دادید حال

آن که گفته بودید که در راه او جهاد خواهید کرد و از بذل جان دریغ نخواهید ورزید! پس این گونه پیمان شکنی کردید تا او را به قتل برسانید و آب فرات را که یهود و نصاری می‌خورند به روی او و زنان و فرزندانش بستید و اینک اینان فرزندان پیغمبرند که از عطش از پای در آمده‌اند! چه بد مردمی که شما بودید پس از پیغمبر در حق فرزندان او! خداوند
(صفحه 86)
سیراب نگرداند شما را در روزی که مردمان تشنه باشند! (1) .
اما سخنان حر نیز بر آن دیو سیرتان ناپاکدل موثر نیفتاد.
(صفحه 87)
(1) کتاب سیری کوتاه در حماسه‌ای بزرگ، نوشته‌ی محمد یوسف صفحه 123. ما برای نوشتن وقایع کربلا از این کتاب ارزنده بهره‌ای فراوان بردیم.

آغاز نبرد
عمر سعد اولین کسی بود که اسب خویش را جلو راند و به میان دو سپاه آمد. تیری در کمان قرار داد و آن را با همه‌ی نیروی خود کشید و به سوی اردوی حسین ابن‌علی (ع) پرتاب کرد. تیر در جلوی لشگر امام فرود آمد. ابن‌سعد آنگاه با صدای بلند فریاد زد:
- ای مردم کوفه گواه باشید که من خود نخستین کسی بودم که در راه امیرالمومنین یزید ! به سوی حسین تیر رها کردم !
هنوز این حرف کاملا از دهان کثیف او خارج نگشته بود که همه‌ی کمانداران سپاه کوفه تیر باران اردوی حسین (ع) را آغاز کردند.
پیکار خونین کربلا آغاز شد. یاران مبارز و با ایمان حسین همچون شیران شرزه، قهرمانانه به آوردگاه می‌شتافتند. دلیریها می‌کردند، و شکوهمندانه مرگ را در
(صفحه 88)
آغوش می‌گرفتند.
اولین شهید روز عاشورا از سپاه حسین «عبد الله بن عمیر» بود، مردی قهرمان که بنا به فرمایش علی ابن‌ابیطالب چون کوهی راسخ و استوار بود که از طوفان حوادث نمی‌هراسید. (1) .
پس از او یاران حسین یکی پس از دیگری به میدان آمدند و دلاوریها کردند.
«بریر» در هنگام شمشیر زدن فریاد می‌کشید:
من بریر هستم،
شیری که شیران از غرشم می‌هراسند،
شما را از دم شمشیر می‌گذرانم،
آری کار نیک «بریر» همین است.
«هلال بن نافع» که از تازه عروس خود کام نگرفته بود آرزو می‌کرد که کام از مرگ بگیرد، وی چون رعد بر سر دشمنان فریاد می‌زد:
«کیش من کیش علی و حسین است،
(صفحه 89)
آرزو دارم که امروز کشته شوم !»
حسین (ع) شهامت این جانبازان را نظاره می‌کرد و پس از شهادت هر قهرمانی خود را بر بالین او می‌رسانید.
«حر بن یزید ریاحی» که حشمت و مقام و ثروت را پشت سر گذاشته و از صف دشمنان مردم خارج شده و به آزاد مردان پیوسته بود چون تیری که

از چله‌ی کمان خارج شده باشد بر سپاهی که خود فرماندهی قسمتی از آن را به عهده داشت یورش برد. عده‌ای بسیار از آن مردم بی‌آزار را به خاک و خون کشید و خود نیز سرانجام از زخمها و جراحتهای شمشیر و نیزه و تیرها بر روی زمین در غلتید.
حسین (ع) به سرعت خود را به بالین او رسانید و سر او را به دامن گرفت. حر همچنان شرمگین بود و نمی‌توانست به چهره‌ی مولای خویش بنگرد و در همان حال پرسید:
- آیا از من راضی شدی؟ آیا مرا بخشیدی؟...
حسین جواب داد:
- من راضی شدم. خدا هم راضی شد. ای حر! تو در دو جهان آزاده‌ای همچنان که مادر تو را آزاده نام نهاد.
حر با شنیدن این سخن نفسی به راحت کشید و به
(صفحه 90)
چشمان مولای خویش چشم دوخت. چند لحظه بعد قهرمان بزرگ جان داد.
آنگاه نوبت به میدان داری مردان دیگری رسید.
«زهیر بن قین» به میدان می‌آید
هنگامی که کاروان حسین از مکه به سوی عراق می‌آمد مردی از جان گذشته و قهرمان، به این کاروان پیوست که داستان نبردش در روز عاشورا حیرت انگیز است.
در شب عاشورا در آن هنگام که اصحاب شایسته و باوفای امام حسین (ع) پیرامون او حلقه زده بودند امام فرمود:
- ما برای در هم کوبیدن حکومت نابکاران و پاره کردن نقاب ریای پلیدان آمدیم. اما شما نیک می‌دانید آنان که با ما پیمان وفاداری بسته بودند پیمان خویش را شکستند و ما را تنها گذاردند و اکنون نیز قصد دارند دست خویش را به جنایتی هولناک بیالایند. تلاشهای من برای آن که آنان را از این جنایت باز دارم به جائی نرسید و آنها همچنان در تصمیم خویش باقی مانده‌اند. این جماعت را
(صفحه 91)
با شما کاری نیست. مرا می‌جویند. من شما را از گرو پیمان خویش آزاد کردم و به شما افراد خاندانم نیز اجازه دادم که مرا تنها بگذارید و به هر جانب که دلخواه شماست سفر کنید!
عباس (ع) با لحنی تاثر انگیز گفت:
- یعنی این که ما برویم که پس از تو زنده بمانیم. خداوند چنان روزی را برای ما نیاورد! و سپس یکباره همه فریاد کشیدند:
- ما هرگز تو را تنها نخواهیم گذاشت...
در این هنگام «زهیر بن قین» با لحنی مصمم گفت:

- به خدا قسم دوست می‌دارم که هزار بار کشته و سپس زنده شوم و همچنان باز کشته گردم تا به جای آن خداوند تو را و جوانان خاندان تو را زنده بدارد!
وی روز عاشورا نه تنها بر سوگند وفاداری و از جان گذشتگی دشمن خواست که از همکاری با ارتش یزید خود داری کنند و به سپاه حسین (ع) بپیوندند. وی هنگامی که در مقابل سپاه دشمن قرار گرفت همچون ببری خشمگین بر دشمنان نهیب زد:
(صفحه 92)
«خداوند ما و شما را بوسیله‌ی بازماندگان پیامبرش محمد (ص) می‌آزماید تا ببیند ما و شما چه رفتاری با آنان می‌کنیم. ما شما را دعوت می‌کنیم که ایشان را یاری نمائید و دست از یزید خود کامه و عبید الله بن زیاد بردارید! زیرا شما از این دو نفر در طول زمامداری شان جز بدی نخواهید دید. اینان به چشم شما میل می‌کشند، دست و پایتان را می برند، شکنجه تان می‌کنند، شما را بر تنه‌ی نخل به دار می‌زنند، مردان پاک و قرآن دانانی نظیر حجر بن عدی و دوستانش و هانی بن عروه و امثالش را می‌کشند.»
یکی از افراد سپاه یزید سخن زهیر بن قین را قطع کرد و گفت:
- خاموش باش مرد! ما از شما دست بر نخواهیم داشت تا رهبرت را با همراهانش بکشیم!
زهیر بدون توجه به بی‌شرمی آن مرد به سخنان خود چنین ادامه داد:
«بندگان خدا! فرزند فاطمه بیش از یزید در خور دوستی و مددکاری است، اگر ایشان را یاری نمی‌کنید از خدا بترسید و دست به خونشان نیالائید و این بزرگمرد را با یزید واگذارید! به جان خودم یزید از فرمانبردای شما بدون این که حسین (ع) را بکشید راضی
(صفحه 93)
است!»
شمر در این موقع احساس کرد که هر لحظه ممکن است افراد سپاه تحت تاثیر سخنان او قرار گیرند، پس برای جلوگیری از ضعیف شدن روحیه‌ی افراد و سپاه یزید تیری به سوی زهیر پرتاب کرد و گفت:
- تو ما را با پر حرفی خود به تنگ آوردی!
زهیر در جواب فریاد کشید:
- روی سخنم با تو نبود، تو حیوانی بیش نیستی! به خدا فکر نمی‌کنم بتوانی حتی دو آیه از قرآن را درست بخوانی، تو باید خود را برای ننگ و رسوائی و عذاب دردناک آماده کنی!
شمر تهدید کرد: تو و رهبرت باید آماده‌ی مرگ شوید!
زهیر گفت:

«مرا از مرگ می‌ترسانی! کشته شدن در کنار حسین برایم دوست داشتنی‌تر است از جاودانه زیستن با شما!»
و سپس رو به سپاه کرد به بانگ رسا آنان را به عدم اطاعت از فرمانده‌ی شیطان صفت فرا خواند:
«بندگان خدا! این سبکسر بیدادگر و امثالش شما را از دینتان منحرف می‌کند به خدا قسم شفاعت محمد (ص)
(صفحه 94)
نصیب جماعتی که خون باز ماندگان و دودمانش را بریزند و مدافعان آنان و نوامیسشان را بکشند نخواهد شد!»
شمر فرمان داد که قهرمان بزرگ را تیر باران کنند. زهیر به دنبال حر چون شیری ژیان به قلب لشگر حمله برد و تا می‌توانست از آن دیو صفتان به خاک افکند اما دیری نپائید که از شدت جراحات و ضربه‌های شمشیر از اسب به پائین افتاد و سرانجام:
مردی که در نیمه راه به کاروان آزادگان پیوسته بود جان سپرد و به آروزی خویش رسید.
(صفحه 95)
(1) اشاره به گفته‌ی مولا که فرمود: «المومن کالجبل الراسخ لا یحرکه العواصف».

اگر دین ندارید لا اقل آزاد مرد باشید
پس از نماز ظهر، که در واقع شکوهمندانه ترین نمازهای تاریخ اسلام بود، مردان دیگری رو به سوی میدان نهادند و پس از دلاوریهای بسیار کشته شدند. آنگاه نوبت فداکاری به افراد خاندان حسین رسید.
ابتدا محبوبترین جوان بنی هاشم، علی اکبر، به نزد پدر آمد و اجازت میدان گرفت، وی در میدان آن چنان شجاعتی از خود نشان داد که همه‌ی لشکریان سخت دچار شگفتی شدند.
دشمنان بی‌آزرم بر آن جوان پاک سیرت ضربه‌های فراوان زدند و با شمشیر و نیزه بر او هجوم بردند.
هنگامی که از زخم و جراحات فراوان تاب و توان پیکار نداشت از اسب بر زمین افتاد و از دور با صدای رسا با
(صفحه 96)
پدر وداع کرد.
پس از او مردان دیگری از خاندان حسین به میدان آمدند و بعد از آن که به دشمن ضرب شست هائی جانانه نشان دادند، به خاک و خون در غلتیدند و آن گاه روح پاکشان به ارواح شهدای قهرمان اسلام پیوست.
شهادت عباس، برادر شجاع حسین، از همه جانگدازتر بود. وی در یک نبرد نا برابر با انبوهی از دشمن، ابتدا دو دست خویش را از دست داد و سپس بر روی زمین در غلتید. همه‌ی کوشش عباس بر آن بود که به کودکان و زنان تشنه آب برساند زیرا که تشنگی آنان را سخت بی‌تاب کرده بود. اما دشمنان خونخوار چنین فرصتی به وی ندادند.
و سرانجام نبرد آخرین مرد یعنی حسین (ع) آغاز گشت.
وی زمانی به میدان جنگ آمد که هفتاد و دو تن از یاران جانباز خویش را از دست داده بود.
او، آن یکه تاز میدان شجاعت، ابتدا نگاهی به سپاهیان ابن‌سعد که اکنون چون گرگانی خونخوار گشته بودند افکند و سپس فریاد برکشید:
(صفحه 97)
«پیامبر خدا و مومنان و پاکدامنان و روحهای بزرگ، همگی از بندگی و اطاعت از فرومایگان بیزارند! مگر نمی‌بینید که دیگر به حق و درستی عمل نمی‌شود و از باطل رو گردانده نمی‌شود، اما من مرگ را سعادت و همزیستی با ستمکاران را ننگ می‌دانم !»
و آنگاه حسین با شمشیر آخته به گرگان خونخوار حمله کرد. ابن‌سعد که از قدرت بازوی حسین ابن‌علی (ع) متوحش بود به یک دسته از سواران خود

دستور داد که از پشت سر به خیمه‌های او حمله کنند و آنها را آتش بزنند تا بدین وسیله فکر حسین را پریشان سازند و او را در جنگ شکست دهند.
حسین با دیدن آن هجوم ناجونمردانه فریاد زد:
«ای پیروان ابی‌سفیان! اگر شما به خدا عقیده و ایمانی ندارید و از مجازات رستاخیز بیم نمی‌کنید لا اقل در دنیای خودتان از احرار و آزاد مردان باشید!»
چند لحظه بعد مردی پلید در پاسخ وی سنگی به پیشانی حسین پرتاب کرد و در همان حال که حسین مشغول پاک کردن پیشانی خود از خون بود تیری سه پر در سینه‌اش فرو رفت.
(صفحه 98)
در این هنگام ابن‌سعد فرمان هجوم دسته جمعی داد. باران تیر به سوی پیکر مجروح حسین باریدن گرفت و سرانجام قهرمان قهرمانان و رهبر کبیر آزاد مردان و مظهر شهامت و شرف بر زمین در غلتید. و شمر بیشرمانه به سوی او حرکت نمود....
تیرگی هوا هر دم افزون گشت
در آن میان، شعله‌های آتش
از خیمه‌ها لهیب می‌کشید.
و فریاد زنان و کودکان
شنیده می‌شد
وه که چه روز دردناکی بود عاشورا
(صفحه 99)

گوشه‌ای از: مواعظ، حکمت‌ها و کلمات قصار حضرت
مردی خانه‌ای ساخته بود که نسبت به خانه‌های مسلمانان بسیار با شکوه بود. وی پس از اتمام
(صفحه 100)
ساختمان خانه به نزد امام حسین (ع) آمد و گفت:
- خانه‌ای ساخته‌ام و دوست می‌دارم که در خانه‌ی من فرود آئید.
حضرت دعوت او را پذیرفت ولی چون داخل خانه گشت نگاهی به ساختمان آن افکند و بعد با تاثر فرمود:
- خانه‌ی خود را که در قیامت است ویران کرده‌ای و خانه‌ای برای دنیای دیگران آباد نموده‌ای، با ساختن این خانه، اهل زمین به تو احترام می‌گذارند و اهل آسمان تو را دشمن می‌دارند.
حضرت علی ابن‌ابیطالب (ع) از ابا عبد الله حسین (ع) سئوال کردند و گفتند:
- ای پسرم چه چیز آدمی را آقا و بزرگوار می‌کند؟
حسین (ع) پاسخ داد:
(صفحه 101)
- نیکی کردن به خانواده و خویشاوندان و تحمل در برابر حوادث.
پرسید:
- غنا و ثروت چیست؟
جواب داد:
- کم کردن آرزوها
پرسید:
- فقر چیست؟
- طمع ورزیدن و ناامیدی از موفقیت پرسید:
- پستی چیست؟
جواب داد:
- پستی انسان در آن است که هر چیز را برای خود بخواهد و خویشتن را تسلیم شادمانیها کند.
پرسید:
- زشتی چیست؟
جواب داد:
- در این که فرمانبر با فرماندهش دشمنی ورزد یا با
(صفحه 102)

کسی که بر سود و زیانش حکم می‌کند پنجه درافکند.
آنان که از ترس خدا بگریند مردمی رستگارند.
آن کس که پروردگار متعال را به شایستگی عبادت کند، کمال آرزوی خویش را در زندگی دریابد و در پناه خدای خویش آسوده ماند.
آن کس که یتیمی از ایتام ما را به خویشتن راه دهد و در سایه‌ی پناهش بخشد و از دانش و بینش خود بهره ورش گرداند، پروردگار از نعمت‌های دو جهان بی‌نیازش خواهد فرمود.
آن کس که امین است آسوده خاطر است، و آن را که دامن پاک است جرأت و جسارت افزون است. گناهکار وحشت‌زده باشد، و خردمند را چون حادثه‌ای پیش آید به جای جزع بیندیشد و از اندوه و اضطراب بپرهیزد تا فکرش به چاره‌ی کار راه یابد.
در راه حقیقت بر تلخی ها صبر کنید و از شیرینی‌ها
(صفحه 103)
روی برگردانید.
اگر خدای را برای نعمتهای پیشین سپاس گوئی، نعمت آینده در انتظار تو خواهد بود.
علم درخت معرفت را بارور می‌کند.
تجربه آموختن موجب زیادتی عقل است.
شرف و بزرگواری در پرهیز کاری است.
پایان

30- زمینه‌های اجتماعی و رهاوردهای انسانی قیام امام حسین (ع)

مشخصات کتاب

سرشناسه :شمس الدین محمدمهدی، ۱۹۳۱ - ۲۰۰۱م.
عنوان و نام پدیدآور:زمینه های اجتماعی و رهاوردهای انسانی قیام امام حسین ع / محمدمهدی شمس الدین ترجمه حسین سیدی
مشخصات نشر :مشهد:شرکت به‌نشر ۱۳۸۲.
مشخصات ظاهری : ۲۱۹ ص.
فروست :انتشارات آستان قدس رضوی شرکت به‌نشر ۹ ۵۰.
شابک ۱۳۰۰۰ ریال 964-333-882-7
یادداشت :عنوان اصلی ثوره الحسین ظروفهاالاجتماعیه و آثارهاالانسانیه
یادداشت :نمایه
موضوع :حسین‌بن علی امام سوم ۴ - ۶۱ق.
موضوع :واقعه کربلا -- ۶۱ق.
شناسه افزوده :سیدی حسین ۱۳۴۱ - ، مترجم
شناسه افزوده :شرکت به‌نشر (انتشارات آستان قدس رضوی .
رده بندی کنگره :BP۴۱/۵/ش۷۷ث ۴۱ ۹۰ ۱۳۸۲
رده بندی دیویی ۲۹۷/۹۵۳۴
شماره کتابشناسی ملی :م۸۲- ۷۱۷۰

مقدمه‌ی چاپ چهارم

نسخه ای که به ترجمه‌ی آن اقدام شد، چاپ ششم این کتاب می‌باشد.
مایه‌ی خوشبختی است که چاپ چهارم کتاب «شرایط اجتماعی و آثار انسانی قیام امام حسین (ع)» را پس از نایاب شدن چاپ سوم تقدیم خوانندگان گرامی می‌نمایم.
خوانندگان کتاب با توجه به مشربهای مختلف فکری که دارند، برخورد نیکویی از خلال چاپهای پیشین با آن داشته‌اند.
شاید راز آن چه را که بسیاری از دانشمندان و روشنفکران - که به دانش و بی‌طرفی‌شان ارج می‌نهم - درباره‌ی این کتاب گفته‌اند این باشد که (این کتاب) از همه‌ی نوشته‌ها در این باب بهتر است. حقیقت آن است تمام نوشته‌ها در باب قیام امام حسین (ع) - جز این کتاب - آن انقلاب بزرگ را مطابق یکی از دو روش زیر مورد بررسی قرار داده‌اند.
1- روش روایت تاریخی محض با تکیه برعنصر تراژدیک و برجسته نمودن جنبه‌ی انگیزش عاطفی آن. این روشی است کهن در نگارش پیرامون چنین قیامهایی؛ درحقیقت ادامه‌ی روش نویسندگان «مقتل» است که به تاریخ نگاری پیرامون برخی انقلابها شورشها در اسلام از خلال تاریخ قهرمانان آن انقلابها و شورشها از قبیل «مقتل عثمان»؛ «مقتل حجر بن عدی» و «مقتل عبدالله بن زبیر» پرداخته‌اند. این نوع از نگارش تاریخی به اعتقاد ما یکی از حلقه‌های مقدماتی است که نگارش تاریخ در
(صفحه 10)
نزد مسلمانان آن را پشت سر گذاشته است و به دیگر حلقه‌ها مثل تدوین حدیث و پیدایش گروهی از محدثان و راویان و نویسندگان سیره‌ی نبوی (1) افزوده شد. این حلقه‌ها در نهایت به نگارش تاریخ اسلامی مطابق روش «تکیه بر سال حوادث مثل محمد بن جریر طبری و دیگران منجر شد.
2- روش زیبا شناختی - تاریخی، نویسندگان این روش به روشنگری پیرامون فضیلتها یا رذیلتهای شخصی طرفین نزاع می‌پردازند و به تفصیل در باب ویژگیها و برجستگیهای پسندیده و ناپسند دو طرف و هر آنچه که تاریخ شخصی شخصیتها، شواهدی فراوان بر این روش اخلاقی ارائه می‌نماید، سخن می‌گویند. این دسته از مورخان به حوادثی از انقلاب می‌پردازند که وجه تمایز آن اوج معیار اخلاقی نزد گروهی و یا حقارت معیارهای ارزش نزد گروه دیگر می‌باشد. این مطلب البته با توجه آشکار با بیان و تحلیل اصول شخصی اختلاف خانوادگی بین بنی‌هاشم و امویان در

عصر جاهلی و صدر اسلام می‌باشد.
اگر روش نخست ادامه‌ی روش قدیمی نویسندگان «مقتل» باشد، پس روش دوم - بنا به برداشت برخی از مورخان و سیره نویسان معاصر - نمایانگر جنبه‌ی مدرن است؛ روشی که فراوان از سبکها و شیوه‌هایی بهره برده است که فرهنگ اروپایی در این زمینه - چه از حیث طرح، سبک و زاویه‌ی دید پژوهشگر به موضوع و چه از حیث بهره‌مندی از دستاورد جامعه شناسی، روان شناسی، پژوهشهای زیباشناختی واخلاقی این نوع از پژوهش تاریخی - پربار است.
روش نخست - در گذشته - به اهداف تربیتی و سیاسی، به همراه هدف فرهنگی محض خدمت می‌کرد و تا آن جا که ما بررسی داشته‌ایم از نگاه نویسندگان «مقتل» از توجه قابل ملاحظه‌ای بهره‌مند نبوده است.
اما نویسندگان «مقتل» و سیره‌ی امام حسین (ع) در دوران معاصر، این روش را

تنها برای خدمت هدفهای فرهنگی و تربیتی با هدف سیاسی که سالهای طولانی در برداشت، به کار می‌گیرند.
روش دوم در درجه‌ی اول به هدفهای فرهنگی و تا حدی به هدفهای تربیتی خدمت می‌کند؛ بدون این که مضمونی سیاسی داشته باشد.
اما این روش از یک عیب بزرگی رنج می‌برد، چون تلقی و برداشتی از قیام امام حسین (ع) ارائه می‌دهد که در حقیقت ثمره‌ی اختلاف خانوادگی و شخصی است و آرمانها و تمایلات سیاسی آن را شعله‌ور نموده و در طی سالهای طولانی، حوادث نزاع قبیلگی پیرامون پیشوای و زمامداری قریش و مکه آن را تغذیه نموده است. این برداشت بدون شک نادرست است، چون انگیزه‌های نزاعی که اوج آن به انقلاب امام حسین (ع) رسید، از جانب حضرت (ع) دارای محتوای سیاسی - اجتماعی بوده و توجیه اعتقادی و شرعی بودن روش را از اسلام گرفته بود؛ اما از جانب امویان هم - نظام حاکم - دارای محتوای سیاسی - اجتماعی بوده است که توجیه اصولی و خط سیرش را از ارزشهای قبیلگی جاهلی و روشهای حکومت بیزانس با صبغه‌ی اسلامی‌بخشیدن به اقداماتی که نظام به آن مبتنی است، برمی‌گیرد.
اما این هر دو روش - با اعتراف به تمام خوبیهای آن دو - در تحقق هدف معاصر آن که اهمیت به سزایی در تحقق تکامل تمدنی و آگاهی سیاسی نزد انسان مسلمان به طور خاص دارد، ناتوان هستند؛ به طوری که محقق نمی‌تواند - مطابق هر یک از این دو - بفهمد و یا انقلاب امام حسین (ع) را به انسان در پرتو دستاوردهای مدرن در مسأله‌ی اجتماعی ارائه نماید؛ همچنین نمی‌تواند عناصر استمرار و همیشگی بودن در انقلاب را کشف

نماید. عناصری که انقلاب را با وضع حاضر مرتبط می‌سازد و بر باروری وضع کنونی و تجهیز آن به عناصری از اندیشه و نگرش که مبارزه را در حوزه‌ی مسأله‌ی اجتماعی قرار می‌دهد و در کنار مدرنیسم - اصالت ضرورت حفظ سلامت شخصیت انسانی از تباهی و ذوب شن در گرداب متغیرهای شتابنده تمدن مادی غیر انسانی یعنی تمدن مادی مدرن، با هم جمع کند.
نقصی که این دو روش از آن رنج می‌برند - به اعتقاد ما- درروشی که این کتاب مطابق آن وضع شده است، جبران می‌شود؛ چون از منظره‌های تازه ای به انقلاب امام
(صفحه 12)
حسین (ع) پرداخته و از ابعادی جدید و اعماق دست نخورده‌ای پرده برداشته است؛ و از خلال تفسیری که این کتاب از آن نموده، آنرا دارای مضمونی هماهنگ با آرمانهای نموده است که انسان معاصر آن را به جامعه‌ای مبتنی بر عدالت آورده و روح انسانی و کرامت آدمی بر روابط آن حاکم است.
لذا آن را فراتر از این دانسته است که تنها یک تراژدی باشد و علت آن ظلم بشر و یا جلوه‌ای از نزاع قبیلگی و فردی بر سر قدرت؛ در عین حال جنبه‌ی تراژدیک آن و عوامل شخصی و فردی در آن را فرو ننهاده است؛ عواملی که رفتار انقلابی این گروه و رفتار براندازنده سرکوب گرانه‌ی آن گروه را - بدون اعتراف به این که این عوامل همان علت پنهان در ورای انقلاب امام حسین (ع) می‌باشد - مزین نموده است؛ به طوری که این علت در ایدئولوژی‌ای که دو طرف نزاع را به انتخاب و گزینشهای اصولی‌ای که هر یک را به انتخاب نهایی و تجلی یافته در انقلاب امام حسین (ع) کشانده، پنهان است. پیداست این کتاب - به دلیلی که آوردیم - پاسخگوی نیازی حقیقی روشنفکران به طور عام و پژوهشگران تاریخ انقلابی اسلام به طور خاص می‌باشد.
از خداوند می‌خواهم که این عمل را مبارک و سودمند گرداند.
و الحمدلله رب العالمین محمد مهدی شمس الدین
بیروت 2 / 3 / 1397 ه - 20 / 2 / 1977 م
(1) رک: أنصار الحسین (از مؤلف). دارالفکر، بیروت، 1975. در این کتاب به طور مبسوط درباره‌ی این موضوعی که به تبیین آن توفیق یافتیم، سخن گفته‌ایم. امید است که پژوهشگران به بررسی آن توفیق یابند. ارزیابی ما این است که پژوهش عمیق و فراگیر این موضوع به تغییر نظریه‌ی شایع پیرامون پیدایش تاریخ نگاری مسلمانان منجر شود؛ نظریه‌ای که اساسا بر اندیشه‌های فرانتز روزنتال متکی است. ر.ک: علم التاریخ عند المسلمین از روزنتال.

پیشگفتار
بیشتری چیزی که موجب جلب توجه همگان به قیام امام حسین (ع) می‌گردد، جنبه‌ی جلوه‌های قهرمانی و رشادت بی نظیر و تعالی انسانی و معجزه آسای آن نزد انقلابیون و رهبر بزرگ‌شان است که در فداکاری و ایثار عزیزترین امور همچون جان و فرزند و مال و آسایش و امنیت در راه اصل و صلاح عمومی به همراه ضعف و کمبود و ناامیدی از پیروزی نظامی، خود را می‌نمایاند.
از طرفی آثار ترس و پستی و انحطاط اخلاقی در طبقه‌ی حاکم و نمایندگان آن و ابزار و ساز و کارهای آن در اجرای جنایت وحشیانه نسبت به انقلابیون و از میان برداشتن آنها به صورتی که تاریخ همانند آن را ندیده است، جلوه‌گری می‌کند.
از دیگر مسائل آن نمونه‌های منحصر بفرد درباره‌ی عشق و دوستی است؛ علاقه‌ی انقلابیون و دلسوزی و شفقت آنان بر مخالفان خود است که می‌دیدند قدرت حاکم آناه را فریب داده و به استخدام خویش در آورده و آنها را به جنگ نیروهای واداشته که طالب خیر و صلاح خود آنان بوده‌اند؛ و یا عشق آنان نسبت به یکدیگر که هر یک را به استقبال مرگ و سبقت گرفتن از دیگری وا می‌داشت. تا شاهد شهادت یار خود نباشد.
در برابر این عمل انسانی، زشت‌ترین نمودهای کینه و دشمنی حاکمان و عمالشان را می‌بینیم که در محروم ساختن انقلابیون و کودکانشان حتی نسبت به آب و کشتن کودکان و زنان، خودنمایی می‌کند.
(صفحه 14)
و دیگر مسائلی چون شریف‌ترین و ارجمندترین اندیشه‌ها، گفتار و عمل انقلابیون و پست‌ترین غریزه‌های حاکمان و عمالشان را می‌بینیم که داستان این انقلاب در بردارد. نتیجه‌ی رویارویی این الگوهای متضاد در آرمانها، اصول و عواطف، تراژدی خونباری است که همچنان در دل هر شنونده و خواننده‌ای، غم و اندوه به بار می‌آورد.
قدرت تأثیر جنبه‌ی روایی - تراژدیک این انقلاب با نشانه‌های انقلابی و شگفت آور به حدی است که خود را بیشتر نویسندگان - اگر همه‌ی آنها نباشند - تحمیل نموده و لذا پژوهشهای خود را به این جنبه اختصاص داده‌اند.
اما جنبه‌ی روایی - با توجه به ویژگیهای تربیتی و هدایت‌گری آن - تمام انقلاب امام حسین (ع) نیست. حوادث این انقلاب و یا هر انقلاب دیگر، در خلا اتفاق نیفتاده است بلکه بخشی از یک روند تاریخی فراگیر است. هر

انقلابی ریشه در نظام و نهادهای جامعه‌ای دارد که آتش انقلاب در آن شعله‌ور شده است. هر انقلاب شرایط سیاسی - اجتماعی مشخصی دارد و اگر از نظر نظامی شکست خورده باشد - آثار و نتایجی در پی دارد.
یک انقلاب آن گونه که باید فهم نخواهد شد تا زمانی که تمام جنبه‌های آن، مقدمات، شرایط و دستاوردهای آن بررسی نشده باشد. این هدف و غایت این کتاب است.
در این کتاب کوشیده‌ام تا انقلاب امام حسین (ع) را با بررسی شرایط حاکم بر آن و مناسباتی که به آن منجر گردید و آثاری که از آن در جامعه‌ی اسلامی پدید آمد، تحلیل نمایم.
این کتاب از سلسله کتابهایی است که امیدوارم به توفیق خداوند درباره‌ی انقلابها در تاریخ اسلام به رشته‌ی تحریر در آورم.
بر این اعتقادم که انقلابها در تاریخ اسلام آن گونه که باید از جانب مورخان و پژوهشگران مورد توجه واقع نشده است. بلکه توجه بیشتر آنها - چه گذشتگان و چه معاصران - به تاریخ قدرت حاکم بوده است که به خود صبغه‌ی شرعی داده است. اما انقلابها - که بیانگر جنبه‌ی دیگر داستان حکومت در اسلام است - به شکل حاشیه‌ای و در بیشتر حالات به روح مخالفت مورد بررسی قرار گرفته‌اند.
(صفحه 15)
شاید علت این امر آن باشد که تاریخ نگار گذشته - بیشتر - در پی جهت دهی و یا انگیزه‌ی حاکم روزگار خویش که به وی عنایتی هم داشته، می‌نوشته است. گاهی جهت دهی حاکم به تاریخ نگار در روزگاری که می‌زیست به حوادث و شخصیتهای فکری - سیاسی گذشته بوده است که (هنوز) تأثیرشان را بر وضع سیاسی - اجتماعی روزگار مورخ از دست نداده‌اند.
پیداست مورخان معاصر خود را مقید به روشی نموده‌اند که گذشتگان در این موضوع از آن پیروی نموده‌اند. و یا چه بسا ترس و وحشت از سخن گفتن در باب انقلاب در یک جامعه‌ی آرام، علت دروی گزیدن و پرهیز از سخن در باب انقلابها و انقلابیون بوده است. به ویژه اگر به مرحله‌ی پختگی فکری نرسیده باشیم تا میان سیاست و علم فرق گذرایم و یا به مرتبه‌ای از امانتدای نرسیده باشیم که ما را از به خدمت گرفتن پژوهش علمی به نفع هدفهای سیاسی، دور نماید.
به هر حال با هر توجیهی که باشد، بی‌توجهی در پژوهش جدی و فراگیر انقلابها در تاریخ اسلامی، تصویر تاریخی را تیره و ناقص می‌گرداند؛ چون انقلاب - همان‌گونه که گفتیم - چهره و تصویر دیگری از تصویر تاریخی جامعه‌ی اسلامی است و شکل گیری اندیشه‌ای درست در باب شرایط گذشته‌ی مسلمانان بدون داشتن تصویری از دو جنبه‌ی آن ممکن نیست.

امید دارم که خداوند توفیق دهد تا به انتشار سلسله کتابهایی در باب انقلابها در تاریخ اسلامی نایل آیم که از انواع مبارزه‌ی مسلمانان - در طی تاریخ - در راه بهبودی اوضاع‌شان در پرتو هدایت و رهنمود شریعت اسلامی، پرده بر می‌دارد.
امید است در این کتاب که نخستین اثر از آن سلسله نوشته‌هاست به نتایج و داوریهای درست نایل آمده باشم. توفیق نهایی با خداست.
محمد مهدی شمس الدین

زمینه‌های سیاسی و اجتماعی
خلافت اموی؛ آن گونه که خلیفه‌ای از امویان آن را به تصویر کشیده است:
فدع عنک ادکارک ال سعدی
فنحن الاکثرون حصی و مالا
و نحن المالکون الناس قسرا
نسومهم المذلة و النکالا
و نوردهم حیاض الخسف ذلا
و ما نالوهم الا خبالا
یاد آل سعدی را رها کن که ما از حیث عده و عده بیشتریم.
ما از سر اجبار حاکمان مردمیم و آنها را به ذلت و خواری سیاست می‌کنیم.
آنها را به گرداب ذلت در می‌آوریم و تنها بی خردی و ظلم نصیب آنها خواهد شد.
ولید بن یزید اموی
(در روز چهارشنبه، ششم ربیع الثانی سال 125 ه / 743 م به خلافت رسید و در بخراء (روستایی از روستاهای دمشق) در روز پنج شنبه 28 جمادی الثانی سال 126 ه / 744 م به قتل رسید.)
(صفحه 19)
>درآمد
>سیاست مالی - اداری عثمان
>رفتار عثمان در برابر مخالفانش
>دستاوردهای سیاست عثمان
>موضع امام علی بعد از عثمان
>اصلاحات امام علی و موضع رانت خواران نسبت به آن
>سیاست معاویه
>سیاست ترس و وحشت و گرسنگی
>سیاست احیای درگیری قبیلگی و نژادی و سوء استفاده از آن
>سیاست تخدیر دینی و از بین بردن روح انقلابی
>آثار سیاست معاویه بر جامعه‌ی اسلامی
>موضع گیری امام حسن و امام حسین نسبت به سیاست امویان

درآمد

شاید دشوارترین چیزی که پژوهشگر تاریخ با آن مواجه خواهد شد آن است که میان دو مرحله‌ی تاریخی یک جامعه حدی قطعی وضع نماید؛ چون تحول یک جامعه از حالتی به حالت دیگر کند و تدریجی است. لذا تعیین وحدت زمانی و بیان این که این لحظه پایان دوره‌ای و سرآغاز دوره‌ی جدید است، دشوار می‌باشد.

این همان مشکلی است که هرگاه در پی وضع تعیین زمانی دقیق مرحله‌ی تاریخی‌ای که امت مسلمان شاهد انحراف آشکار از اصول اسلام بوده است، با آن مواجه می‌شویم. اما می‌توانیم از آغاز نیمه دوم روزگار عثمان شاهد این دگرگونی آشکار باشیم.

بنابر این طبیعی است راه ظهور این جریان تازه در جامعه، حوادث و ساختار تازه ای در سازمان را زمینه سازی نماید. این جریان از تعامل با ذهنیت گروههایی پدید آمد که در آن روزگار بر جامعه‌ی اسلامی حاکم بود و آن را رهبری می‌نمود.

برای این که این بررسی شرایط یک پژوهش واقع گرایانه را داشته باشد. نباید تنها به پدیده‌ها بسنده نماییم بلکه باید در پی ریشه‌های این پدیده‌ها در اقدامات گروهها و بزرگان دین برآییم که تاریخ این دوره را ساخته‌اند. البته با توجه به اینکه در این جا در پی طبیعت و ساز و کار حوادث و میزان مشارکت آن در سرعت بخشیدن ظهور این جریان تازه در جامعه‌ی اسلامی هستیم؛ بدون این که به صدور حکم اخلاقی بر سازندگان تاریخ این دوره یا اعمالی که این تاریخ را ساخته‌اند، توجه نماییم بیشترین هدف ما از پژوهش، دریافت شرایط

(صفحه 20)

اجتماعی و انسانی است که زمینه ساز قیام امام حسین (ع) بوده است؛ چون به اعتقاد ما این قیام همچون دیگر حوادث مهم اجتماعی، زاییده‌ی جریانهای دفعی نبوده است بلکه نتیجه‌ی شرایط اجتماعی پیش از آن می‌باشد.

(صفحه 21)

اگر در پی بیان حوادثی باشیم که در زمینه سازی تحولات بزرگ در روزگار عثمان تأثیر گذار بوده‌اند، حوادث فراوانی را خواهیم یافت؛ شاید مهم‌ترین آنها سه چیز است:

منطق سقیفه، نوآوری عمر در بخشش و حادثه‌ی شورا. با توجه به اهمیت فوق العاده این حوادث در شکل گیری این دوره، درباره‌ی هر یک جداگانه

سخن خواهیم گفت.
>منطق سقیفه
>اصل عمر در بخشش
>شورا

منطق سقیفه
محقق نمی‌توند منکر این مطلب شود که رحلت پیامبر (ص) از روح قبیلگی که همچنان در دل و جان بسیاری از مسلمان ریشه دار بوده است پرده برداشت. این روحیه خود را در کردار مردانی نشان داد که در عرصه‌ی سیاسی در مدینه - بعد از رحلت پیامبر (ص) - پس از ساعاتی پا به عرصه نهاده بودند و در جهت دهی سیر حوادثی تأثیر گذاشتند که با سرعت سر سام آور از پی هم می‌آمدند.
انصار در سقیفه‌ی بنی ساعده گرد هم آمدند تا - به دور از دیگر مسلمانان - به مسأله‌ی حکومت بعد از پیامبر (ص) به بحث و بررس بپردازند، آنها معتقد بودند که حکومت حق آنان است؛ در حالی که مخالفین آنها، گروهی از قریشی‌ها به راه دیگر می‌رفتند. البته آنها می‌دانستند که پیامبر (ص) قبل از رحلت، حکومت را به علی (ع) سپرد و حضرت علی (ع) هم
(صفحه 22)
با بنی‌هاشم و برخی از انصار که به کفن و دفن پیامبر (ص) مشغول بودند از حوادث سقیفه کنار کشید. اما جریان تند حوادث و رقابت احزاب سیاسی در مغتنم شمردن فرصت ویژه‌ای که بیشتر مسلمانان بعد از رحلت پیامبر (ص) در باب علی (ع) واداشت. عمر به هنگام خلافتش در سخنان متعددی که با ابن عباس در این باره داشت، به توجیه این موقعیت پرداخت. (1).
اگر به منطق به کار گرفته شده در جدلی که در آن زمان میان مهاجران و انصار در گرفت دقت نماییم، در می‌یابیم که روح قبیلگی در آن به وضوح نمایان بود؛ سخن ابوبکر کینه‌ها و عقده‌های پنهان میان اوس و خزرج را برانگیخت و وقتی که از کشته‌های بین دو قبیله و از زخمهای کهنه‌ی درمان ناپذیر سخن می‌گفت، آنها را به ستیزه تشویق کرد. مثلا حباب بن منذر - خطیب انصار - را می‌بینیم که به لحن جاهلی انصار را تحریک می‌کرد و عزمشان را جزم می‌نمود. زبان و گفتار مهاجران هم از این روحیه خالی نبود وقتی می‌گفتند:
«چه کسی در خلافت و جانشنی محمد (ص) با ما بر سر نزاع است؟ و حال آن که ما دوستان وی و از قبیله اوییم». حوادث به همان مسیری سیر کردند که ابوبکر ترسیم نمود و لذا انصار تحت تأثیر روح قبیلگی شعله ور شده، تقسیم شدند. سعد بن عباده‌ی خزرجی - نامزد (قبیله‌ی) خزرج برای خلافت - کناره گرفت وقتی که قبیله‌ی اوس (رقیب خزرجیها) با ابوبکر بیعت کردند. (2).

این روح قبیلگی که خود را در روز سقیفه نشان داد، درهای فتنه را بر مسلمانان گشود. قریش از این تجربه بیرون آمد، چون معتقد بودند که حکومت حق آنان است و
(صفحه 23)
خلافت هم ارثی است به آنها باز می‌گردد، چون پیامبر مسلمانان از قبیله‌ی آنها ست. این مطلب بدترین اثر را در فهم قریش از کار کرد حکومت در اسلام داشته است. این آثار و پیامدهای آن به وضوح در روزگار خلافت عثمان ظاهر خواهد شد.
(1) طبری، ج 5، ص 31، ابن اثیر، الکامل، ج 3، ص 31. ابن ابی الحدید، شرح نهج‌البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج 2، ص 57، ج 12، ص 79، 78، 21، 20، 9 و 82 در تاریخ یعقوبی آمده است: «مهاجران و انصار درباره‌ی علی (ع) شکی نداشتند.» قریب به همین مضمون در شرح نهج البلاغه، ج 2، ص 83، آمده است همچنین رک: نظام الحکم و الاداره فی الاسلام از مؤلف.
(2) خالی از لطف نخواهد اگر گفته شود، عمر هنگام بخشش و برتری دادن برخی از مسلمانان بر برخی دیگر اوس را بر خزرج ترجیح داد. رک: فتوح البلدان، ص 437. سعد بن عبادة بر روند حوادث سیاسی به این شکل اعتراض نمود و عمر و ابوبکر آشکارا او را لعن کردند و از او بیزاری جستند و از مدینه به شام تبعید کردند و در همان جا به قتل رسید. عمر درباره‌ی او چنین می‌گفت: سعد را بکشید، خداوند سعد را بکشد؛ سعد را بکشید که منافق است» ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 2، ص 17 و 21.

اصل عمر در بخشش
پیامبر (ص) در بخشش بین مسلمانان به تساوی عمل می‌کرد و کسی را بر کس دیگری برتری نمی‌داد؛ ابوبکر هم در مدت خلافتش به همین اصل تساوی عمل می‌کرد. اما عمر - وقتی در سال بیستم هجری به این امر می‌پرداخت - بنا را به برتری دادن گذاشت:
«پیشی گرفتگان (در دین) را بر دیگران، مهاجران قرش را بر غیر مهاجران و تمام مهاجران را بر انصار و عرب را بر غیر عرب و عرب اصیل را بر عرب غیر اصیل برتری داد.» (1).
قبیله‌ی مضر را بر ربیعه برتری داد و برای قبیله‌ی مضر، سیصد و برای ربیعه، دویست (2) (درهم یا دینار) مقرر کرد و قبیه اوس را بر خزرج برتری داد. (3).
این اصل بعدها بدترین نتایج را در جامعه اسلامی از خود به جای گذاشت. چون عمر در جامعه‌ی اسلامی بینا شکل‌گیری طبقه‌ها را وضع کرد و دینداری را راه برتری مادی قرار داد؛ و اشرافیت قریش را که دوباره با به حاکمیت رسیدن ابوبکر تقویت شده بود، با توجیه تازه ای برای حاکمیت یافتن بر سرنوشت مسلمانان قدرت بخشید. تمام ملاحظات و اعتبارهای برتری دادن، قریش را بر غیر قریش (4) در بخشش برتر قرار می‌داد. این یعنی، قریشی برترین مردمند، چون قریشی هستند؛ و همین هم برای حاکمیت و قدرت یافتن بهترین توجیه بود.
این اصل علت تازه‌ای در ایجاد نزاع قبیلگی میان ربیعه و مضر و اوس و خزرج بوده است؛ چون موجب برتری مضر بر ربیعه و اوس بر خزرج می‌باشد. احتمالا این اصل، نخستین سنگ بنای درگیری نژادی بین مسلمانان (عرب) و دیگر مسلمانان گذاشته شد و
(صفحه 24)
عمر آن را در برتری دادن عرب بر عجم و عرب اصیل بر غیر اصیل به کار بست.
گو این که عمر در روزهای آخر خلافت خود متوجه خطرهای سیاسی و اجتماعی که این اصل به آن می‌انجامد شده بود. شاید او خود برخی از آثار ویرانگری که این اصل بر جامعه‌ی اسلامی به جای می‌گذاشت، دیده بود. از جمله نفوذ روح حزب‌گرایی و تفرقه در جامعه‌ی مدینه بوده است که عمر خود متوجه آن شده بود و آن را تحذیر می‌نمود:
«به من خبر رسید که شما مجالسی برگرفتید و دو نفر با هم نمی‌نشینند مگر این که چنین گفته می‌شود: از دسته‌ی فلانی است، از هم نشینانی

فلانی است؛ مجالس و نشستها هم حمایت می‌شود. به خدا قسم این کار تندروی در دین‌تان، تندروی در شرافت‌تان و تندروی در میان شماست» (5).
لذا عمر بازگشت به اصل پیامبر (ص) در بخشش را سرلوحه‌ی کار خود قرار داد و می‌گفت:
«من مردم را با توجه به برتری دادن برخی بر برخی دیگر عادت دادم؛ اما اگر امسال زنده بمانم میان آنها مساوات برقرار خواهم نمود و سرخ را بر سیاه و عرب را بر عجم برتری نخواهم داد؛ همان گونه که پیامبر (ص) و ابوبکر عمل کرده‌اند، عمل خواهم کرد» (6).
اما عمر قبل از این که از این اصل عدول کند، کشته شد و روزگار عثمان فرا رسید و عثمان به همان مسیر رفت. آثار و پیامدهای ویرانگر آن در جامعه‌ی اسلامی پدیدار گشت و از مهم‌ترین عواملی بود که زمینه ساز آشوب میان مسلمانان گردید.
(1) ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، 111/8.
(2) تاریخ یعقوبی، 106، 2.
(3) فتوح البلدان، ص 437.
(4) منظور عربها، قریشیها، مضری‌ها و مهاجران هستند.
(5) طبری، ج 5 ص 25، حوادث مربوط به سال 23 هجری.
(6) تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 107 و شرح نهج البلاغه، ج 2، ص 132 - 131 و ابن طقطقی در الفخری، ص 73.

شورا
اگر برتری دادن در بخشش، احساس امتیاز و انحصار را نزد قریش به وجود آورد،
(صفحه 25)
شورا - امر پیشنهادی عمر – نیز در دل و جان بسیاری از شخصیتهای برجسته‌ی قریش در آن روزگار و قبیله‌ها و طرفداران آنها، تمایلات سیاسی را برانگیخت که قادر بر انجام آن نبوده‌اند. عمر، شورا در بین شش نفر از قریش قرار داد که همگی نامزد (و مشتاق) خلافت بوده‌اند. اکنون در این جا متن=ی را می‌آوریم که به خوبی توزیع قدرت سیاسی در برابر حادثه‌ای که در شرف رخ دادن بود، به تصویر می‌کشد؛ و آن بیعت با خلیفه‌ی جدید مسلمانان بعد از عمر بن خطاب از میان آن نامزدها می‌باشد:
«... عبدالرحمن بن عوف خارج شد؛ سه روز صبر کرد و با مردم به مشورت پرداخت و بازگشت. مردمان جمع شده بودند و در برابر در ازدحام کرده بودند؛ شکی نداشتند که او با علی بن ابیطالب بیعت خواهد کرد (1) علاقه‌ی همه‌ی قریش - جز بنی‌هاشم - به عثمان بود و علاقه‌ی گروهی از انصار با علی (ع) و علاقه‌ی گروهی هم با عثمان که اینها از همه کمتر بوده‌اند» (2).
مردم، علی (ع) را می‌خواستند چون از حاکمیت بنی امیه می‌ترسیدند؛ اما قریش از علی (ع) و عدالت و پایداری‌اش می‌ترسیدند. شاید بسیاری از آنها از برخی دیدگاههای حضرت (ع) در باب ثروت، جامعه و حکومت با خبر بودند. اما انصار، بیشترشان با علی (ع) بودند و کمترشان با عثمان. البته این هم طبیعی بود، چون از تسلط قریش بر تمام مقدرات حکومت بیمناک بودند.
چیره شدن قبیلگی سقیفه بر بنی امیه در بحثی که در مسجد پیامبر (ص) در مدینه در گرفت و از بیعتی که برای عثمان گرفته شد، به وضوح مشخص ساخت که قریش خلافت را یکی از نهادهای خود و شأن ویژه‌ی خویش می‌داند؛ لذا برای هیچ مسلمانی جایز نیست که در خلافت رأی و نظری ارائه دهد که با تمایلات آنها در تناقض باشد.
عبدالله بن ابی ربیعة بن مغیره‌ی مخزومی به مقداد بن عمرو می‌گفت:
(صفحه 26)
«ای هم پیمان گمراه، تا کی آدمی چون تو به خود جرأت می‌دهد تا در کار قریش دخالت کند.» (3).

عبدالله بن سعد بن أبی سرح اموی می‌گفت:
«ای مردم اگر می‌خواهید تا قریشی‌ها دچار اختلاف نشوند، پس با عثمان بیعت کنید». (4).
اما عمار بن یاسر می‌گفت:
«اگر می‌خواهید تا مسلمانان دچار اختلاف نشوند، پس با علی (ع) بیعت کنید» (5).
علی (ع) نامزد اکثریت مسلمانان بود اما عثمان - نامزد اشرافیت قریش - موفق به گرفتن بیعت شد نه علی (ع). بنابراین نتیجه‌ی شورا به حاکمیت امویان - به وسیله‌ی عثمان - منجر شد؛ اما موضع گیریهای متفاوتی نسبت به این نتیجه صورت گرفت. به گونه‌ای که اندیشه کردن در باب خلافت به دل و جان تمام نامزدهای شورا نفوذ کرد و هر یک از آنها خلافت را بعد از این که عمر وی را نامزد خلافت کرده بود، برای خود می‌خواست. افراد دیگری غیر از افراد شورا از قریش نیز دل به خلافت بسته بودند؛ چون بر این باور بودند که برخی که عمر آنها را نامزد خلافت کرده بود، از آنها چندان بهتر نیستند بلکه چه بسا آنها در امور فراوانی از آنان برترند.
نظام شورا، بدترین تأثیر را در جان و روان انصار به جای گذاشت؛ کسانی که در سقیفه به آنها وعده داده شد تا مشاوران و همکاران حکومت باشند و ناگهان از همه چیز حتی حق مشورت هم محروم شدند. علاوه بر اینها، نتیجه‌ای که عاید شد، مورد رضایت آنها نبود؛ لذا پیروزی امویان را پیروزی دشمنان دیرینه‌شان یعنی مشرکان مکه را تصور می‌کردند.
علی (ع) نارضایتی خویش از این نتیجه و تسلیم وضع موجود شدن را چنین بیان کرده است:
(صفحه 27)
«تا زمانی که امور مسلمانان به سامان است و تنها به من ظلم می‌شود، تسلیم هستم». (6).
شیفتگان خلافت، انصار را پنهانی دور خود جمع کردند و با ثروت و قبیله‌های‌شان و ایجاد روابط خویشاوندی با دیگر قبایل به این امر کمک می‌کردند. همین که اندکی از خلافت عثمان گذشت، این احزاب آشکارا اعلام وجود کردند و در راه هدف واحدشان، تلاش می‌کردند. فرجام شورا موجب پیدایش این احزاب موجود به طرفداری اشخاصی خاص با هدفهای شخصی در رسیدن به حکومت گشت، که از عوامل نارضایتی از عثمان و خویشان و حاکمان او بر شهرها بهره می‌برد. ابن عبد ربه سخنی از معاویة بن ابی سفیان روایت می‌کند که چنین اعتراف می‌کرد:
«تفرقه میان مسلمانان تنها به واسطه‌ی شورا بود که عمر به شش نفر محدود کرد... هر یک از آنان خلافت را برای خود می‌خواست و برای قوم خود امید بسته بود و دلش مشتاق آن بود» (7).

اینها حوادثی بوده‌اند که می‌بینیم ارتباط تنگاتنگی با فتنه و آشوبی دارند که در روزگار عثمان، مسلمانان دچار آن شده بودند. این حوادث با هم و همگی با شیوه‌ی اداره‌ی حکومت در باب ثروت، مدیریت و جامعه در تعامل بودند. نتیجه‌ی همه‌ی اینها، انحراف آشکار از اصول اسلام بود که تراژدی را به اوج خود رساند و مسلمانان را به انقلاب و شورش واداشت و آنها را به شری مبتلا کرد که از آن پرهیز می‌کردند.
(صفحه 28)
(1) در این جا چیز تازه‌ای در رابطه با موضوع مردم نسبت به علی (ع) نیست. این موضع‌شان از زمان سقیفه بوده است. در تاریخ یعقوبی،ج 2، ص 83 آمده است: «مهاجران و انصار درباره‌ی علی (ع) شکی نداشتند».
(2) ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 9، ص 52.
(3) ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 9 ص 52، طبری، ج 4، ص 233. 232.
(4) ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 9، ص 52، طبری، ج 4، ص 232 و 233.
(5) ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 9، ص 52، طبری، ج 4، ص 232 و 233.
(6) ابن عبد ربه اندلسی، العقد الفرید، تحقیق محمد سعید العریان، ج 5، ص 31 و 32.
(7) ابن عبدربه اندلسی، العقد الفرید، تحقیق محمد سعید العریان، ج 5، ص 31 و 32.

سیاست مالی - اداری عثمان

عثمان وقتی به خلافت رسید، سیاست مالی‌اش چنان بود که مسلمانان قبل از او چنین سیاستی را به یاد نداشتند. وی شروع کرد به بخششهای زیاد به خاندان و اقوام و بزرگان قریش و بویژه برخی از اعضای شورا. اگر این بخششها از ثروت شخصی‌اش بود، اعتراض کسی را بر نمی‌انگیخت ولی این پولها همه از بیت المال بود که همه‌ی مسلمانان در آن سهیم بودند. کارگزاران عثمان در جای جای دولت خلافت، شیوه‌ی او در مدینه را اعمال می‌کردند. آنها نیز به بیت المال منطقه‌ای روی آورده بودند و به خاندان و یاران و نزدیکان خود از بیت المال می‌بخشیدند. (1).

عثمان به اقدامی مالی دست زد که به واسطه‌ی آن طبقه ثروتمند را به وجود آورد؛ طبقه‌ای که با بخششهای خود فعالیت اقتصادی آنها را رونق بخشید و به قدرت گرفتن و رشد ثروتهای آن فرصت داد. ساز و کار این امر آن بود که پیشنهاد کرد تا مردم غنیمت جنگی خود را به هر جا که زندگی می‌کنند، انتقال دهند. مثلا کسی که در عراق یا شام یا مصر زمینی داد می‌تواند به کسی بفروشد که زمینی در حجاز یا دیگر مناطق دارد. ثروتمندان به استفاده از

(صفحه 29)

این اقدام، شتاب کردند و با پولهای ذخیره شده‌ی‌شان، زمینهایی را در سرزمینهای فتح شده خریداری کردند و با زمین‌شان در حجاز، زمینهایی را در سرزمینهای فتح شده معاوضه نمودند و بردگان و غیر برده را برای کار و بهره‌وری در آن جلب کردند. بدین ترتیب این ثروتها رشد فزاینده‌ای یافتند و این طبقه‌ی مشتاق به حکومت و قدرت، قدرت بیشتری کسب کردند.

مسعودی و دیگران نمونه‌ای ازاین ثروتهای فراوان آن روزگار را چنین توصیف کرده‌اند:

«ثروت زبیر به پنجاه هزار دینار و هزار اسب و هزار برده و زمین و آبادی در بصره، کوفه، مصر و اسکندریه می‌رسید. در آمد طلحة بن عبیدالله در عراق هر روز، هزار دینار بود؛ به روایتی بیش از این هم بود؛ به روایتی بیش از این هم بود؛ در منطقه‌ی (شراة) بیش از این بوده است.

در آغل (2) عبدالرحمن بن عوف، صد اسب، هزار شتر و ده هزار گوسفند بود؛ یک چهارم از یک هشتم ثروت او بعد از مرگش هشتاد و چهار هزار دینار بوده است.

وقتی زید بن ثابت از دنیا رفت، طلا و نقره‌ای به ارث گذاشت که به وسیله

تبر شکسته نمی‌شد؛ این غیر از ثروت و زمینی بود که ارزش آن، صد هزار دینار بوده است. یعلی بن منیه وقتی از دنیا رفت پانصد هزار دینار از خود به جای گذاشت و بدهی و اثاث منزل او به ارزش سیصد هزار دینار می‌رسید. اما خود عثمان روز مرگش، صد و پنجاه هزار دینار و یک میلیون درهم نزد خزانه دارش بوده است؛ ارزش زمینهای وی در منطقه «القری» و «حنین» به صد هزار دینار می‌رسید و اسب و شتر فراوانی به جای گذاشت.

مسعودی در ادامه می‌گوید:

«این مطلبی است که ذکر آن طولانی است و توصیف آن درباره‌ی کسانی که صاحبان ثروت روزگار عثمان بودند، فراوان است». (3).

در کنار این طبقه‌ی ثروتمند، طبقه‌ی فقیر و تهیدستی بودند که صاحب هیچ زمین و ثروتی نبوده‌اند، آنها از بخششهای آن چنانی هم بهره‌مند نبوده‌اند. اینها همان طبقه‌ی سربازان و

(صفحه 30)

جنگجویان و وابستگان آنها بودند. این طبقه به واسطه‌ی انحصار طلبی عثمان و کارگزاران وی در گرفتن غنیمتهای جنگی برای خود و نزدیکان خود و محروم ساختن جنگجویان، شکل گرفت. آنها مدعی بودند که غنایم از آن خداوند است و جنگجو تنها اندکی پاداش دارد که به او داده می‌شود. (4).

اما باغ و کشتزارهای عراق، بنا به تعبیر سعید به عاص والی عثمان در کوفه «باغ قریش بود؛ اگر بخواهیم از آن برمی‌گیریم و اگر بخواهیم رهایش می‌سازیم» (5).

«نیازمان را از این غنایم برمی‌گیریم، هر چند علی رغم میل مردم باشد» (6).

روزگار و حوادث از پی هم می‌گذشتند و شکاف بین دو طبقه روز به روز بیشتر میشد. هم زمان که طبقه‌ی اشراف ثروتمند، ثروتمندتر و قدرتمندتر می‌شدند و غرق لهو و لعب و خوشگذرانی، تا جایی که خلیفه زادگان هم به خوشگذرانی حرام روی آورده بودند، (7).

طبقه‌ی دیگر فقیرتر می‌شدند و و احساس فقر بیشتری می‌نمودند.

مسلمانان به وقت زیادی نیاز نداشتند تا برای آنها روشن شود که وقتی با عثمان بیعت کردند، قدرت عملی مسلمانان را به خاندان و خویشاوندان و نزدیکان بنی امیه و خاندان ابو معیط سپردند. به زودی مشخص شد که عثمان نقابی بود که امویان در پشت ان کمین کرده بودند. و چه زود حوادث این مطلب را ثابت کرد. چون عثمان پستهای بزرگ و مهم خلافت یعنی بصره، کوفه، شام، و مصر را به خویشاوندان نزدیکش سپرد. این چهار پست و همان پستهایی با موقعیت برجسته در جنگ، اقتصاد و جامعه بوده‌اند. مرکز ثروت و کشاورزی دولت خلافت بودند که مال و ثروت از آن

جا آورده می‌شد. در ضمن مرکز تجمع سربازان مسلمانان بود که از جای جای حکومت می‌آمدند و مرکز عملیات پیروزی بزرگی بود که همچنان در اوج بود. جز این استانها بعضی اماکن جایگاه و نقش درجه‌ی دوم داشتند،
(صفحه 31)
بقیه چندان مورد توجه و عنایت نبودند.
عثمان، پسر دایی‌اش یعنی عبدالله بن عامر بن کریز را که بیست و پنج سال داشت به فرمانداری بصره گماشت و برادرش ولید بن عقبة بن أبی معیط را بر کوفه و سپس زیر فشار افکار عمومی، بعد از اثبات شراب خواری و پرده دری، وی را عزل نمود و سعید بن عاص را به جای وی گمارد. معاویه، عامل عمر در دمشق و اردن بود که عثمان حکومت حمص، فلسطین و الجزیره را ضمیمه‌ی آن کرد. بدین ترتیب اسباب و عوامل قدرت او را تا بالاترین حد ممکن گسترش داد. برادر ناتنی‌اش، عبدالله بن سعد بن أبی سرح را به فرمانداری مصر گماشت. تمام این والیان از نزدیکان عثمان بوده‌اند و رفتار دینی یا مدیریتی آنها و یا در هر دو جنبه رد شهرها با توده‌ی مردم، پسندیده و قابل قبول نبوده است. اینها همگی از قریش بوده‌اند و در اقدامات خود، حس قبیله گرایی و تعصب نسبت به غیر قریش را پنهان نمی‌کردند. در کوفه، سعید بن عاص ستم می‌کرد و با تعصب نسبت به قریش می‌گفت:
«باغها و کشتزارها، باغ و بستان قریش است؛ آن چه را بخواهیم برمی‌گیریم و آن چه را بخواهیم رهایش می‌سازیم».
وقتی مسلمانان غیر قریش به او اعتراض کردند، آنها را به شام تبعید نمود. معاویه با آنها در باب فضیلت و برتری قریش بر دیگر مسلمانان به بحث پرداخت و وقتی سخن او را نپذیرفتند، آنها را به الجزیره تبعید کرد. حاکم آن جا عبدالله بن خالد بن ولید مخزومی دست نشانده‌ی معاویه بود و او هم با خوار ساختن و حقارت آنها، برتری قریش را برای آنها اظهار نمود. در مصر، عبدالله بن سعد در گرفتن مالیات به ظلم و ستم پرداخت و تعصب نسبت به قریش را به حدی اظهار کرد که مسلمانان غیر قریش را تحریک نمود و آنها را واداشت تا نزد عثمان شکایت برند. وقتی عثمان هم به او دستور داد تا دست از این وضع بردارد، شاهدان را شکنجه نمود و مردی از گواهان را به حدی کتک زد تا کشته شد.
حاکمان عثمان از کسانی نبوده‌اند که در دین وجهاد در اسلام سابقه‌ای داشته باشند بلکه در دینداری‌شان هم شک می‌شد؛ حتی در بین آنها کسانی بودند که به اهل فسق و ضعف در دینداری مشهور بودند. در میان آنها عبدالله بن سعد بود که در آزار رساندن
(صفحه 32)
تمسخر به پیامبر (ص) حد افراط را پیمود و در استهزاء به قرآن تا حدی

پیش رفت که قرآن حکم به کفر او داد. ولید بن عقبه از کسانی بود که در فسق و فجور شهرتی به هم زده بود و در قرآن هم درباره‌ی فسق او آیه ای آمده است.
مسلمانان - چه سرشناسان و چه توده‌ی مردم - درباره‌ی این حاکمان خویشاوند عثمان به او مراجعه می‌کردند و بر کناری‌شان را از او می‌خواستند. عثمان هم جز از سر بی میلی به شکایت آنها توجهی نمی‌نمود.
سیاستی که عثمان در استانها در پیش گرفت، بر او شوریدند و در روزگار وی حرکت عمومی خشم مسلمانان به راه افتاد. این تنها به خاطر تعصب قبیله‌ای که او و حاکمان او اعمال می‌کردند، بوده است.
خشم مسلمانان و مسلمانان غیر عرب به خاطر توهین و ظلمی که از جانب کارگزاران او اعمالی می‌شد، علیه او برانگیخته شد.
خشم صحابه هم برانگیخته شد، چون او ولی امر مسلمانان و امین دارایی‌شان بود و این عاملان قریش که برای دین ارزشی قائل نبوده‌اند و به آن بها نمی‌دادند و به ظلم می‌پرداختند ولی عثمان مانع‌شان نمی‌گشت.
خشم انصار نیز علیه او برانگیخته شد، چون آنها از حاکمیت که به آنها وعده‌ی همکاری داده شده بود، محروم ماندند، انصار آن روزی را که شمشیرها و کشته‌ها و اموالشان را که موجب به قدرت رسیدن قریش شده بود، هرگز فراموش نکرده بودند.
بالاخره خشم جوانان قریش و علاقه‌مندان به حکومت در میان اعضای شورا را نیز برانگیخت، چون آنها هم فراموش شده بودند و هیچ پستی نگرفته بودند.
سیاست مالی - اداری عثمان
عثمان وقتی به خلافت رسید، سیاست مالی‌اش چنان بود که مسلمانان قبل از او چنین سیاستی را به یاد نداشتند. وی شروع کرد به بخششهای زیاد به خاندان و اقوام و بزرگان قریش و بویژه برخی از اعضای شورا. اگر این بخششها از ثروت شخصی‌اش بود، اعتراض کسی را بر نمی‌انگیخت ولی این پولها همه از بیت المال بود که همه‌ی مسلمانان در آن سهیم بودند. کارگزاران عثمان در جای جای دولت خلافت، شیوه‌ی او در مدینه را اعمال می‌کردند. آنها نیز به بیت المال منطقه‌ای روی آورده بودند و به خاندان و یاران و نزدیکان خود از بیت المال می‌بخشیدند. (1).
عثمان به اقدامی مالی دست زد که به واسطه‌ی آن طبقه ثروتمند را به وجود آورد؛ طبقه‌ای که با بخششهای خود فعالیت اقتصادی آنها را رونق بخشید و به قدرت گرفتن و رشد ثروتهای آن فرصت داد. ساز و کار این امر آن بود که پیشنهاد کرد تا مردم غنیمت جنگی خود را به هر جا که زندگی می‌کنند، انتقال دهند. مثلا کسی که در عراق یا شام یا مصر زمینی

داد می‌تواند به کسی بفروشد که زمینی در حجاز یا دیگر مناطق دارد. ثروتمندان به استفاده از
(صفحه 33)
مالی و مدیریتی عثمان بود و عثمان در اعتراض به او گفت: «تو خزانه دار ما هستی».
مخالفت ابن مسعود بالا گرفت و عثمان فرمان داد تا او را بزنند تا جایی که دنده‌هایش شکسته شد.
ابوذر غفاری هم مخالفت کرد ولی عثمان وی را به شام تبعید نمود ولی باز ابوذر از مخالفت دست برنداشت بلکه روشهای معاویه در حکومت بر مردم به شیوه جدید به عثمان مدد می‌رساند. وی شروع کرد به انتقاد از روشهای معاویه در بخشش اموال عمومی. سخن وی با علاقه‌ی طرفداران معاویه مواجه شد و معاویه هم وضع او را به عثمان گزارش داد و عثمان چنین گفت:
«جندب (نام اصلی ابوذر) را سوار بر شتری چموش و لاغر نزد من بفرست».
ابوذر به مدینه رسید در حالی که گوشت رانهایش از سختی راه از بین رفته بود؛ ولی بی‌درنگ مخالفت را آغاز کرد. عثمان او را به ربذه تبیعد کرد و چیزی نگذشت که در غربت و تنهایی در سال 32 هجری از دنیا رفت.
عمار بن یاسر، هم پیمان بنی مخزوم نیز با او به مخالفت برخاست، عثمان او را دشنام داد و کتک زد چنان که، عمار روزها بی هوش بر زمین افتاده بود. اما این همه خشونت عمار را از ادامه‌ی مبارزه باز نداشت. بدستور عثمان او بر روی زمین افکنده شد و با دو پایش در حالی که کفش پوشیده بود او را لگدمال کرد تااین که پوست شکمش پاره شد و امعاء واحشای او بیرون زد.
دیگر صحابه، از مهاجران و انصار نیز در حوادثی که پیش می‌آورد و سیاستی که در پیش گرفته بود با او به مخالفت برخاستند ولی عثمان به هیچ کس اعتنا نمی‌کرد.
این مخالفت در میان مسلمانان شایع گشت و منتظر پاسخی از جانب عثمان بودند؛ چون مبارزه‌ای مبتنی بر درک نیازهای جامعه و بیان نارضایتی مسلمانان از سیاستی بوده است که بر آنها اعمال می‌شده است. اما به جای آن، می‌دیدند و می‌شنیدند که عثمان و خاندان او، مبارزان را سخت شکنجه می‌کنند و هیچ پاسخی دریافت نمی‌کنند.
ابن موضع‌گیری عثمان، خشم همه‌ی مسلمانان را برانگیخت؛ این مبارزان هم از بزرگان
(صفحه 34)
صحابه و برجستگان بوده‌اند که عثمان آنها را به خاطر اصلاح طلبی خوار

نموده و به آنان ظلم روا می‌داشت. در حالی که از مروان بن حکم وامثال او از بنی امیه و طرفداران آنها که از مسلمان فتح مکه و طلقاء که هیچ سابقه و جایگاه در اسلام نداشته‌اند، اطاعت می‌کرد. این مخالفان و مبارزان با این مخالفت، از اراده‌ی تمامی مسلمانان که سیاست عثمان آنها را آزار می‌داد، سخن می‌گفتند. مسلمانان موضع عثمان در برابر مخالفان را عزم بر اراده‌ی سیاست‌اش بدون توجه به هرگونه نصیحت و تحذیر، تفسیر می‌کردند.
در کنار این مبارزه‌ی صادقانه و مخلصانه که در پی خیرخواهی همه‌ی مسلمانان بود، مبارزه‌ی دیگری با علل متفاوت و نتایج مخالف آن در جریان بود. رهبران این مخالفت به فساد اوضاع عمومی و رواج خشم و نقد اعتقاد داشتند مکه این امور فرصتی خواهند بود تا با استفاده از آنها به پایان دادن حکومت عثمان و دستیابی به اهدافشان، شتاب می‌شود؛ لذا در رواج روح خشم و عمق بخشیدن به آن مشارکت می‌ورزیدند.
عثمان با سیاست خود نسبت به این گروه از مخالفان خود، اسباب قدرت و نفوذ را استحکام بخشید و آن هم از طریق آزاد گذاشتن آنها در ثروت اندوزی تا بالاترین حد به واسطه‌ی زمینها و ایجاد تیولهای فراوان و آزاد گذاشتن آن گروه در ترک مدینه بن قصد سرزمینهای فتح شده، بوده است؛ جایی که افرادش برای خود ثروت اندوزی نمایند و پیروان و طرفداران خود را زیاد نمایند و در آرزوی رسیدن به خلافت باشند و بدین وسیله طرفداران و قبایل‌شان را امیدوار سازند. طبری با اشاره به حوادث سال سی و پنج هجری به این حقیقت می‌پردازد و می‌گوید:
«عمر مانع خروج بزرگان قریش (از مهاجران) به دیگر سرزمینها می‌شد (1).
وقتی عثمان به خلافت رسید، آن گونه که عمر مانع‌شان می‌شد، مانع نمی‌شد و لذا به سرزمینهای دیگر رفتند. وقتی که آن سرزمینها را دیدند و دنیا را نظاره کردند و مردم هم آنها را دیدند، کسانی که سابقه و ویژگی بارزی در اسلام نداشتند و گمنام بودند، در میان آنها پراکنده شدند. مردم به آنها امید دادند و آنها هم در اینکار پیشی

گرفتند مردم گفتند: اگر به حکومت برسند ما آنها را می‌شناسیم و در نزدیک شدن به آنها پیشی می‌گیریم؛ این نخستین توهینی بود که به اسلام روا داشته شد و نخستین فتنه در میان مردم بود» (2).
و در مورد دیگر آورده است:
«وقتی عثمان به خلافت رسید، آنها را کنار زد و در شهرها پراکنده شدند و مردم از آنها دور شدند...» (3).
(1) وقتی زبیر عوام از عمر برای جنگ اجازه خواست، گفت: «من به در

این ملت چسبیده‌ام تا اصحاب محمد (ص) در میان مردم متفرق نشوند تا آنها را گمراه سازند». شرح نهج البلاغه، ج 20، ص 20.
(2) طبری، ج 5، ص 134.
(3) طبری، ج 5، ص 134.

دستاوردهای سیاست عثمان

وقتی می‌بنیم که عثمان باب هجرت را در برابر قریش گشود و، در شهرها حرکت کردند و به ثروت اندوزی پرداختند و انصار پیرامون خود ثروت و خویشاوندی با قبایل عرب و به واسطه‌ی شهرت دینی‌شان که ناشی از مصاحبت با پیامبر (ص) و سابقه در اسلام و جهاد در راه آن بود، گرد آوردند. رفتار کارگزاران عثمان در شهرهای بزرگ و رفتار خود عثمان در مدینه با خیر خواهانش و خیر خواهان مردم، موجب شد تا مسلمانان دست به شکایت برند. این دسته از صحابه قریشی این مسائل را می‌دیدند و می‌شنیدند و در آن مشارکت می‌ورزیدند. اگر به این مسائل، تدبیر شورا را نزد اینها از باب اشتیاق به خلافت اضافه نماییم، می‌بینیم که خطوط مشخص و عوامل بنیادین در شورش مسلمانان علیه عثمان و خلافت او در برابر چشمان ما منظم ومنسجم گشته است.

طبقه‌ی اشرافی و دینی که سقیفه آن را به مرکزیت قریش تشکیل داد، اضافه به اشرافیت دینی‌اش، به واسطه‌ی اصل برتری در بخشش و سیاست عثمان در امور مالی و زمین و هجرت به بهره‌مندی از ثروتهای گزاف پرداختند. اصل شورا هم در دل و جان بسیار از افراد، اشتیاق به حکومت را برانگیخت که آنها را به بهره‌برداری از تمام شرایط به وجود آمده برای دستیابی به این هدف، سوق داد؛ در برابر این طبقه، طبقه‌ی مبارزان و مسلمانان محروم از تمام امتیازات وجود داشتند که اسباب نارضایتی آنها فراهم بود.

جمهور مبارزان، اصل و اساس انقلاب بودند؛ اما ابزار آن اقدامات عثمان و کارگزاران

(صفحه 36)

و خاندان او بودند. ولی آن چه که آتش انقلاب را شعله‌ور کرد، همان سودجویان در آن بودند. اینها همان رهبرانی هستند که از شور و اشتیاقی برخوردار بودند که خلافت را هدفشان قرار داده، ثروت و جایگاه دینی آنان موجب شد که انصار گرد آنها جمع شوند، پریشانی اوضاع هم راه را هموار کرد تا مردم از وضع خوبی که دارند، باز دارند.

این مناسبات و شرایط ناگوار ناشی از یک جنبش عمومی بود و هر چند به معنای نظام حزبی دقیق نبود ولی دارای وحدت افکار و هدفهای مشترک بوده است.

عثمان و اطرافیانش - از امویان و سودجویان - در برابر این جنبش رفتاری به دور از حکمت و عدالت پیشه کرده بودند؛ و به جای این که به

خواسته‌های انقلابیون پاسخ مثبت دهند، با آنها به خشونت رفتار کرده و آنها را خوار نموده و با سیاستی خشن، سیاستی که ناشی از نشست عثمان با کارگزارانش در شهرها بود، با آنها مقابله کردند. طبری این وضعیت را چنین به تصویر کشیده است:

«عبدالله بن عمر به او گفت: ای پیشوای مؤمنان نظر من این است که آنها را به جهادی فرمان دهی تا تو را فراموش کنند؛ آنها را در سرزمین دشمن ماندگار کن تا تسلیم تو شوند و تنها به خود بیندیشند و زخم چهارپا و پشه‌ی روی پوست آن...، عثمان کارگزاران خود را به انجام این سیاست فرمان داد و دستور داد تا بر آنان سخت بگیرند و آنها را در سرزمین دشمن ماندگار کنند، تا به وطن‌شان باز نگردند. از طرفی به تحریم بخششهای آنها پرداخت تا به اطاعت او درآیند و نیازمند او گردند» (1).

اما این اقدامات خشونت آمیز، آتش مقاومت را شعله‌ورتر می‌ساخت تا این که از شدت آن بکاهد. آن مبارزان تهیدست دریافتند که فریب خوردند و در کوفه، بصره، مصر، و حجاز به تشکیل حزب پرداختند و در جای جای سرزمین اسلامی به قیام جمعی برای واداشتن عثمان به تغییر اطرافیانش دست زدند که در حقیقت آنها را مسؤول بسیاری از

گرفتاریها می‌دانستند. از عثمان خواستند تا کارگزارانش که بدرفتارند و به مردم ستم روا می‌دارند، تغییر دهد و سیاست مالی اش را نیز دگرگون سازد در عین حال که علی (ع) به رایزنی میان انقلابیون و خلیفه می‌پرداخت تا شورش را آرام نماید و به نصیحت عثمان می‌پرداخت تا به عدالت رفتار نماید، می‌بینیم که مشتاقان خلافت، از شورش توده‌ی مردم برای دستیابی به هدفشان سوء استفاده کرده و آتش انقلاب را شلعه ور ساخته و ثروتهای باد آورده را در راه انقلاب و خریدن رهبران آن و مسلح ساختن افراد به کار گرفتند؛ و بالاخره اوضاع پریشان به اوج خود یعنی مرگ عثمان منجر شد.

(1) طبری، ج 3، ص 373 و 374.

موضع امام علی بعد از عثمان
مردم نزد امام علی (ع) آمدند و از او می‌خواستند تا خلافت را بپذیرد ولی آن حضرت ابا می‌کرد؛ نه این که آن بزرگوار در خود قدرت خلافت و توان کشیدن بار و تبعات آن را نداشت؛ بلکه حضرت با تمام وجود آماده‌ی آن بود و جامعه‌ی اسلامی‌را خوب آزموده بود و با طبقات مختلف آن معاشرت داشت و از نزدیک مراقب اوضاع اجتماعی بود و به ژرفای آن نفوذ کرده بود و وجدان طبقاتی آن را هم به خوبی می‌شناخت.
علاوه بر تمام اینها از قدرت ویژه‌ای که از پیامبر (ص) بهره می‌برد نیز برخوردار بود، چون مشاور و رازدار او، فرمانده‌ی سپاه، مجری فرمانها و پیام رسان آن حضرت (ص) بود. این مقام ویژه‌ای بود که هیچ یک از اصحاب از آن برخوردار نبودند، بدین جهت او را برای مسؤولیت مهم حکومت کاملا آماده ساخته بود. پیامبر (ص) هم با سپردن این مسؤولیتهای مهم در پی آماده سازی علی (ع) برای پذیرش مهم‌ترین مقام جامعه‌ی اسلامی بود و علی (ع) هم در شرایط عالی و آرمانی به سر می‌برد. از فحوای سخن چنین بر می‌آمد که او جانشینی است که باید بعد از پیامبر (ص) در جامعه‌ی اسلامی بر مسند خلافت تکیه زند.
اما اگر حضرت (ع) نتوانست بعد از پیامبر (ص) به حکومت برسد، هرگز از جامعه

جدا نشده بود و بر عکس در مسائل اجتماعی مشارکت جدی می‌ورزید. ابوبکر، عمر و بعد از آنها عثمان هرگز از دیدگاههای حضرت (ع) در امور قضایی، سیاست و جنگ (به ویژه در دوران خلافت عثمان) بی‌نیاز نبودند؛ حضرت (ع) کاملا با جریانهایی در ارتباط بودند که جامعه اسلامی را در هم می‌نوردید. اما عثمان چندان از راهنمایی و هدایت‌گری امام (ع) بهره‌مند نبود، چون خویشاوندان مشهور وی مانع این کار می‌شدند.
حضرت (ع) مشاهده می‌کرد که جامعه‌ی اسلامی به واسطه‌ی سیاست غیر حکیمانه‌ای که کارگزاران عثمان در زمان خلافتش در پیش گرفته‌اند، در شکاف عمیقی از فاصله‌های اجتماعی و اقتصادی فرو رفته است که روز به روز بیشتر می‌شد. حضرت (ع) ملاحظه می‌کرد که هدایت‌گریهای عظیم دینی که پیامبر (ص) در طول حیاتشان برای پی‌ریزی اصول آن در جامعه‌ی اسلامی نوپا انجام داده بودند، کارآمدی خود را در هدایت و جهت‌دهی زندگی مردم از دست داده است.
مردم در چنین وضعی به خود روی آوردند، چون اعتماد به قدرت حاکم را از

دست دادند و در پی احقاق حقوق و حفظ آن به وسیله‌ی خودشان شدند. بدین ترتیب رابطه‌ی بین آنها و نمادهای معنوی که باید راهبرد زندگی‌شان باشد، قطع گردید. مردم دریافته بودند که راه جبران این فساد آن است که حاکم و داوری درست بر آنان حاکم گردد تا اعتماد از دست رفته‌اشان نسبت به حاکمان دوباره بازگردد. اما این عمل به سادگی قابل دستیابی نبود، چون طبقات نوپایی به وجود آمده بودند که اجازه‌ی چنین کاری را نمی‌دادند و لازمه‌ی چنین طبقه‌ای آن است که در برابر هر روش اصلاح طلبانه و تلاش سازنده، بایستند.
بنابراین علی (ع) به واسطه‌ی آگاهی عمیق از شرایط اجتماعی و روانی‌ای که جامعه‌ی اسلامی را در آن دوران در هم نوردیده بود - دریافت، شور انقلابی درباره‌ی اموری که عثمان به آن حد رسانده بود اگر بخواهد پایان دهد لازمه‌اش یک عمل انقلابی‌ای است که ارکان جامعه‌ی اسلامی را از جنبه‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی در برگیرد؛ و از آن جایی که بیعت یک قرار داد حقیقی است، مسؤولیتها، تکالیف و حقوقی را برای حاکمان و شهروندان در پی دارد (1) که (به سادگی انجام پذیر نیست). لذا از پاسخ فوری به فشار توده‌ی مردم و صحابه
(صفحه 40)
در باب پذیرش خلافت، سرباز زد. حضرت علی (ع) می‌خواست آنها را در برابر آزمونی قرار دهد که به واسطه‌ی آن میزان آمادگی‌شان را در پذیرش شیوه‌ی انقلاب در عمل، دریابد تا در آینده گمان نبرند که فریب خورده‌اند و از شور انقلابی‌شان سوء استفاده شده است وقتی دشواری شرایطی که باید به فسادی که علیه آن شوریدند، درک نمایند.
به همین خاطر فرموده است:
«مرا رها کنید در پی دیگری باشید؛ که ما با امری روبه رو هستیم که رویه‌ها و رنگهای گوناگون دارد. دلها در برابر آن بر جای نمی‌مانند و خردها هم بر پای. کران تا کران را تیرگی فرا گرفته است و راه راست ناشناس گردیده است. بدانید که اگر من درخواست شما را پذیرفتم با شما چنان می‌کنم که خود می‌دانم و به گفته‌ی گوینده و ملامت سرزنش کننده گوش نمی‌دارم، و اگر مرا واگذارید، همچون یکی از شمایم و برای کسی که کار خود را به او می‌سپارید، بهتر از دیگران فرمانبردار و شنوایم؛ من اگر وزیر شما باشم بهتر است تا امیر شما باشم» (2).
اما مردم نپذیرفتند که حضرت (ع) از پذیرش خلافت سرباز زند، لذا به درخواست آنها پاسخ مثبت داد.
حضرت (ع) به محض پذیرش خلافت سیاست‌اش را به خاطر تحقق هدفهایی که خلافت را به خاطر آن پذیرفت، اعلام نمود. این سیاست یک امر ناگهانی نبود که برای روز پذیرش خلافت آن را به کار بندد، بلکه

روشی بود کاملا بررسی شده و برگرفته از واقعیتی که جامعه‌ی اسلامی در آن روزگار از آن رنج می‌برد و زمینه‌ساز حرکت جامعه به سوی جلو و آماده کننده‌ی جامعه برای رسیدن آن به آرمانهایی که به آن چشم دوخته و شیفته آن بودند.
(1) این حقوق را در شرایط دشواری زندگی‌اش یعنی بعد از صفین در خطبه‌ای اشاره کرده است.
(2) نهج البلاغه، خ 92.

اصلاحات امام علی و موضع رانت خواران نسبت به آن
اصلاحات انقلابی امام (ع) سه حوزه را در بر گرفت:
(صفحه 41)
1- مدیریت
2- حقوق
3- ثروت
در رابطه با سیاست اداره‌ی حکومت، حضرت (ع) به عزل کارگزاران عثمان در شهرها اصرار می‌ورزید. کارگزارانی که از مهم‌ترین عوامل شورش علیه عثمان، به خاطر ظلم و تجاوزشان و بی کفایتی و بی‌درایتی نسبت به سیاست و اصول حکومت بوده‌اند. مغیرة بن شعبه با حضرت (ع) در باب کارگزاران عثمان سخن گفت تا آنها بر سر کارشان بمانند ولی حضرت نپذیرفت و همگی را عزل نمود. طلحه و زبیر نیز درباره‌ی حکومت بر کوفه و بصره با او سخن گفته و به آرامی رد کرد و افرادی دیندار و پاکدامن و دور اندیش را به کار گرفت. مثلا عثمان بن حنیف را بر بصره، سهل بن حنیف را بر شام، قیس بن سعد بن عباده را بر مصر گمارد و ابوموسی اشعری را بر کوفه ماندگار نمود. این شهرها، از شهرهای بزرگ خلافت در آن روزگار بوده‌اند. این اقدام، ضربه‌ی کوبنده‌ای به بزرگی و قدرت و نفوذ قریش زد، چون همه‌ی این حاکمان از غیر قریش بوده‌اند.
حضرت (ع) خود در باب کارگزاران عثمان و اطرافیان آنها می‌فرماید:
«.... اما دریغم آید که بی‌خردان و تبهکاران این امت حکمرانی را به دست آورند و مال خدا را دست به دست گردانند و بندگان او را به خدمت گمارند و با پارسایان در پیکار باشند و فاسقان را یار و یاور؛ چه از آنان کسی است که در میان شما (مسلمانان) شراب نوشید و حد اسلام بر او جاری گردید؛ و از آنان کسی که به اسلام نگروید تا بخششهایی به او عطا شد» (1).
در رابطه با حقوق، همه‌ی مسلمانان را به طور یکسان در باب حقوق و تکالیف در اسلام مخاطب قرار داد؛ چون حقوقی جاهلی وجود داشت که اسلام آنها را از بین برده که دوباره در دوران بعد مطرح گشته بود؛ مثلا قریش گذشته‌ای ریشه‌دار در حاکمیت بر دیگر قبایل عرب داشت که در روزگار عثمان دوباره مطرح شده بود و انسانهایی که در گذشته سابقه و
(صفحه 42)
پیشینه ای نیک در نسبت به اسلام و پیامبر (ص) نداشتند، بر مسلمانانی با پیشینه‌ی جهاد وامتحان تنها به صرف این که قریشی بودند، برتری داشتند.

حضرت (ع) با باطل نمودن این تفاوتهای جاهلی چنین فرموده است.
«خوار نزد من گران مقدارتر است تا هنگامی‌که حق او را به او برگردانم و نیرومند خوار تا آنگاه که حق را از او بستانم» (2).
در رابطه با سیاست اقتصادی نیز موضعی سخت و قاطع گرفت که در رابطه با این سیاست دو نکته مهم مواجه بود؛ یکی ثروتهایی که در روزگار عثمان به دلایل نامشروع به وجود آمده بود. دیگری شیوه‌ی توزیع و بخشش بوده است.
حضرت (ع) در نخستین خطبه‌های خود حکم مصادره‌ی تمام داراییها و موقعیتهای اقتصادی را که عثمان به طبقه‌ی اشراف داده بود، اعلام نمود. چنان که رسما پیروی از اصل برابری در بخشش را نیز اعلام کرده بود، فرمود:
«ای مردم من نیز یکی از شما هستم؛ بر من است آن چه که بر شماست و بر شماست آن چه که بر من است؛ من شما را به شیوه و سنت پیامبرتان می‌برم و آن چه را که او امر کرده در شما اجرا می‌کنم. بدانید هر زمینی که عثمان تقسیم نموده و هر ثروتی که زا بیت المال بخشیده به بیت المال باز می‌گردد؛ که حق را چیزی باطل نمی‌گرداند. اگر چیزی بیابم که به وسیله‌ی آن زنان به ازدواج در آمده باشند و کنیزکانی به تملک و در سرزمینها تقسیم شده باشند، همه را باز می‌گردانم؛ البته در عدالت گشایش است؛ هر کس که عدالت بر او سخت باشد بداند که ستم بر او سخت‌تر است» (3).
در خطابی دیگر فرموده است:
«... زنهار، هرگز یکی از شما فردا نگوید که دنیا آنها را غرق کرده است و سرا و کاشانه بر گرفته‌اند و رودها و جویبارها به راه انداخته‌اند و بر اسبان تندرو و چالاک سوار گشته‌اند و کنیزکان با نشاط برگرفته‌اند و این بر آنان مایه‌ی ننگ و زشتی گشته
(صفحه 43)
است. آن‌گاه که آنها را در وضعی که فرو رفته بودند باز می‌داشتم و از حقوقشان که می‌دانستند عقب می‌افکندم، برافروخته می‌شدند و آن را زشت می‌شمردند و می‌گفتند: پسر ابوطالب ما را از حقوق‌مان محروم ساخته است! کدام یک از مهاجران و انصار (از اصحاب پیامبر (ص)) معتقد است که نسبت به دیگری به خاطر مصابحت با پیامبر (ص) برتری دارد. البته برتری و فضل آشکار فردا زند خداوند است و پاداش و اجرش با اوست. هر کس که به خدا و پیامبرش لبیک گفته و مذهب ما را تأیید کرده و در دین ما وارد گشته و به قبله‌ی ما روی آورده، حقوق وحدود اسلام را بر خود واجب کرده است؛ و شما ای بندگان خدا، مال و ثروت از آن خداوند است و در میان شما به تساوی تقسیم می‌شود؛ هیچ کس بر کس

دیگر برتری ندارد و پروا پیشگان فردای قیامت نزد خداوند بهترین پاداش و برترین مزد را خواهند داشت؛ خداوند دنیا را پاداش و مزد پروا پیشگان قرار نداده است؛ آن چه که نزد خداوند است برای نیکان بهتر است. فردا که باز رسید - اگر خدا بخواهد - صبح هنگام نزد ما آیید؛ چون مالی نزد ماست که آن را میان شما تقسیم خواهیم کرد. هیچ یک از شما باز نماند؛ چه عرب و چه غیر عرب، چه از اهل بخشش باشند و چه نباشند باید حاضر شود، اگر مسلمان آزاده باشد» (4).
فردای آن روز قیامت که مردم برای گرفتن مقرری خود مراجعه کردند به کاتب خود، عبیدالله بن أبی رافع فرمود:
«از مهاجران آغاز کن و به هر یک زا آنان سه دینار ببخش و سپس انصار و همچنان مهاجران عمل کن و بقیه‌ی مردم را نیز به همین شیوه؛ سرخ و سیاه و همه را یکسان عمل کن».
سهل بن حنیف گفت: ای پیشوای مؤمنان، این دیروز برده‌ی من بود و من امروز آزادش کرده‌ام. فرمود:

«به او همان گونه می‌بخشم که به تو بخشیدم؛ و به هر دوی آنها سه دینار بخشید».
حضرت علی (ع) احدی را بر دیگران برتری نداد. «تنها طلحه و زبیر، عبدالله بن عمر، سعید بن عاص، مروان بن حکم و بزرگانی از قریش از این فرمان سرپیچی کرده بودند» (5).
بدین ترتیب با سرعت و قاطعیت بر قانون تفاوت طبقاتی که پیامد اقتصادی و دینی داشت، خط بطلان کشید و میان بردگان و آزادگان و افراد صاحب پیشنیه‌ی در اسلام و مسلمانان جدید تساوی برقرار نمود و برتری دینی را وسیله و ابزاری برای ثروت و موقعیتهای اقتصادی قرار نداد. چنان که با اقدام دیگر، قدرت این طبقه‌ای که در روزگار عثمان شکل گرفت تضعیف نمود؛ زمانی که حکم داراییها و زمینهایی را که عثمان بخشیده، مصادر نمود.
به میزانی که این سیاست مایه‌ی شادی و امید طبقه‌ی محروم و فقیری که زیر بار سنگینی ظلم خمیده گشته بود، از طرفی مایه‌ی شکست و خواری قریش و برتری طلبی آنها بر مردم می‌گشت. بعد از این از کجا این همه ثروت را صاحب می‌شدند بدون این که لبی از هم گشوده شود و بگوید: از کجا آورده‌اید؟
چگونه می‌توانستند بعد از این که به حاکمیت و استبداد ادامه دهند و در سایه‌ی اسلام، قدرتی را که در جاهلیت داشتند بر مردم تحمیل نمایند؟
شاید بزرگان و رهبران فکری طبقه‌ی ثروتمند به این فکر افتاده بودند که علی (ع) را وادارند تا به واسطه‌ی پیروی از او از گذشتگان چشم پوشی

نماید و به نرمی و بی تفاوتی با آنها برخورد کند؛ لذا ولید بن عقبة ابن ابی معیط را نزد حضرت (ع) فرستادند. ولید چنین گفت:
«ای ابو الحسن تو به همه‌ی ما ستم کردی. ما برادران تو و همگنان تو از بنی عبد مناف هستیم. امروز با تو بیعت کنیم تا ثروتی را که در روزگار عثمان به دست آورده بودیم از ما درگذری و قاتلان عثمان را بکشی. و من اگر تو را به هراس افکندم، رهایت می‌کنم و ما را به شام بفرست».
(صفحه 45)
حضرت (ع) فرمود:
«اما درباره‌ی ظلم بر شما، انتقام گرفتن حق شماست؛ اما در گذشتن از آن چه که به آن دست یافتید، نمی‌توانم حق خداوند را نه نسبت به شما و نه غیر شما درگذرم» (6).
وقتی رهبران ای دسته مطمئن شدند که نمی‌توانند از طریق چانه‌زنی و تهدید به هدف خود برسند، به پیمان شکنی و نقض بیعت روی آوردند. برخی زا آنان نزد علی (ع) آمدند و به حضرت (ع) خبر دادند که مردم را به پیمان شکنی فرا می‌خوانند، چون امتیازات اقتصادی و اجتماعی گذشته را از دست داده بودند.
حضرت (ع) به قصد افشای عناصر فتنه‌ی جدید برای مردم سخنرانی کرد و مسأله را از حد پنهان‌گویی وپنهان کاری به عرصه‌ی عمومی منتقل نمود و برای رهبران آن مسأله را روشن نمود و اهدافشان را افشا نمود و توده‌ی مردم را از اقداماتی که در پی تبدیل نتایج انقلاب به منافع شخصی و بازگشت شرایط گذشته بود، آگاه ساخت. همچنین آنها را آگاه ساخت که از انقلاب‌شان جز تغییر چهره‌ها چیزی عایدشان نخواهد شد.
حضرت (ع) در این خطبه به عزمش در ادامه‌ی اجرای عملی روشی که آغاز کرده بود، تأکید ورزید و فرموده است:
«اما این غنیمت، که هیچ کس بر کس دیگر برتری ندارد؛ خداوند سهم خود را تعیین نموده و آن هم مال الله است. شما هم بندگان تسلم خداوندید و این هم کتاب خداوند است که به آن اقرار نمودیم و تسلیم آن گشته‌ایم. سنت پیامبر (ص) هم در میان ماست؛ هر کس که به آن خشنود نیست، هر طور که می‌خواهد عمل کند» (7).
اما اشرافیت جدید، دست بسته نماند بلکه نخستین شورش را در بصره تحت لوای انتقام از خون عثمان برپا نمود که در حقیقت ساخته و پرداخته‌ی امویان و غیر امویان یعنی سودجویان و صاحبان منافع در حکومت عثمان بود که با حکومت جدید، سازگاری نداشتند. دست اندرکاران این شورش وقتی از همکاری و همراهی امام (ع) در برآوردن
(صفحه 46)
خواسته‌هایشان ناامید شده بودند؛ در پی آن برآمدند که زمام امور را به

سوی خودشان بکشانند، اما امام (ع) شورش را در نطفه خفه نمد و برخی از هواداران فتنه به شام گریختند، جایی که حکومت معاویه در آن جا بود و تمام عناصر سودجو در حکومت عثمان را دور خود جمع کرده بود. دربار معاویه هم حکومت جدید را خطر و تهدیدی علیه خود و امتیازات طبقاتی خود می‌دانست. این در حالی بود که حکومت امام (ع) سمت و سوی ناب اسلامی داشت؛ یعنی تا آن جا که در توان داشت - با توجه به شرایط سیاسی، اقتصادی و اجتماعی - در پی آن بود که رفاه، عدالت و امنیت را برای امت محقق سازد اما حکومت معاویه به سمت و سوی دیگری می‌رفت و بر تصاحب باطن به وسیله‌ی پول و برتری دادن گروهی به قیمت محروم ساختن گروه دیگر و بستن راه‌ها و ایجاد ناامنی مبتنی بود. معاویه در این اندیشه نبود که به انگیزه‌ی مالیات بس؈بر کشاورزی و تجارت، بدترین ظلم را در راه به دست آوردن اندک مالی در حق آنان روا داشته است؛ و تا به وسیله‌ی آن نیاز مشتی از رؤسای قبایل عرب را برآورده سازد که ارتش همیشه آماده‌ی او را برای سرکوب هر گونه حرکت آزادی بخش توسط توده‌ی مردم، تشکیل می‌دادند.
طبیعی بود که شورشی دیگر در برابر این جریان به رهبری معاویه به وجود آید؛ یعنی صفین، حکمیت و بعد نهروان و در نهایت شهادت حضرت (ع) که نتیجه‌ی حکمیت بوده است. حضرت (ع) در این مدت توانست در دل و جان و اندیشه‌ی مردم، اصول اسلامی در باب حکومت و سیاست را بنیاد نهد. بعد دوران امام حسن (ع) با آن حوادث توفانی و آبستن دسیسه‌ها و توطئه‌ها از جانب فرصت طلبان فرا می‌رسد که حضرت (ع) ناگزیر به کناره‌گیری موقت از حکومت، تحت فشار حوادثی می‌گردد که به جنگی که در آن خون طرفدارانش بدون دستیابی به نتیجه‌ی زودرس یا در آینده‌ی نزدیک یا دور به هدر می‌رود، برابری نمی‌کند.
امور به نفع معاویه پیش رفت و توانست بر تمام جهان اسلام با بیعت گرفتن در سال چهل و یک هجری، چیره شود.
سیاست امام علی (ع) و شیوه‌ی برخورد ایشان در امر حکومت و درک ایشان از وظایف حاکم، تهدیدی همیشگی علیه معاویه و طرفدارانش و پروژه‌های او در سلطه بر مسلمانان بوده است. اهمیت و خطر این اندیشه‌ها برای معاویه و پروژه‌هایش تنها به صرف
(صفحه 47)
یک سری افکار و اندیشه نبوده است بلکه با امانت و اخلاصی کم‌نظیر در زندگی مسلمانان هم عملی شد. لذا معاویه بعد از پایان یافتن ماجرای حکمیت به مبارزه با این اصول پرداخت و سعی کرد تا زندگی و اندیشه‌های مردم را به سمت و سویی شکل دهد که سلطه‌ی همیشگی و بدون دردسر و اعتراض را تضمین نماید.در نتیجه معاویه سیاست از بین

بردن انگیزه و گرایش به آزادی در مسلمانان و دگرگون ساختن اهداف والای آن مبارزه به خاطر آن را در پیش گرفت.
(1) نهج البلاغه، مأخذ، 62.
(2) نهج البلاغه، خطبه 37.
(3) نهج البلاغه، 59/1 و شرح نهج البلاغه، 270 - 269 /1.
(4) ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، چاپ دار الساقیه، خ 91، ص 30 و 31.
(5) ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 7، ص 37 و 38.
(6) شرح نهج البلاغه، ج 7، ص 38 و 39.
(7) همان ج 7، ص 39 و 40.

سیاست معاویه
این سیاست مبتنی بر اصول زیر بوده است:
1- ترس و وحشت و گرسنگی.
2- احیای انگیزه‌ی قبیلگی و بهره برداری از آن.
3- تخدیر به نام دین و سست نمودن روح انقلابی.
معاویه با این سیاست تلاش می‌کرد تا هرگونه گرایش انسانی توده‌ی مسلمانان را از بین ببرد که مایه‌ی خطر همه‌ی حکومتهایی است که با مبانی اسلام در عمل به آن در حکومت، می‌باشد؛ لذا توانست از انقلاب توده‌ی مردم در امان بماند.
(صفحه 48)

سیاست ترس و وحشت و گرسنگی
معاویه سیاست ترس و وحشت و قتل و گرسنه نگه داشتن توده‌ی مسلمان و شهروندانی که با او در گرایش سیاسی موافق نبودند، ادامه داد؛ نگاهی گذرا به تاریخ این دوره از اوضاع مسلمانان این ادعا را ثابت می‌کند.
سفیان بن عوف غامدی، یکی از فرماندهان معاویه چنین می‌گوید:
«معاویه مرا فراخواند و چنین گفت: من تو را با لشکری فراوان با ساز و برگ جنگی روانه می‌کنم؛ به سمت فرات روانه شو؛ تا این که به هیت (1) می‌رسی و از آن عبور می‌کنی. اگر در آن جا لشکری یافتی بر آنان حمله رو شو و گرنه راهت را ادامه ده تا این که به انبار حمله نمایی. اگر آن جا هم لشکری نیافتی باز به راهت ادامه ده تا به مدائن حمله‌ور شوی. این حمله‌ها - ای سفیان - بر مردم عراق موجب ترسشان و مایه‌ی شادی هواداران ما می‌گردد و هر کس را که از مصیبت و حمله بیم دارد به سوی ما فرامی‌خواند. هر کس را یافتی که بر رأی و عقیده‌ی ما نیست، بکش و به هر آبادی که رسیدی، ویران نما و مال و ثروت را غارت کن؛ چون غارت مال مثل مرگ و دردناک‌تر از آن است». (2).
(صفحه 49)
معاویه، ضحاک بن قیس فهری را فراخواند و به او فرمان داد تا به سوی کوفه رود. به او چنین گفت:
«هر عربی را یافتی که در اطاعت علی (ع) بود، به او حمله ور شوید.»
«پس ضحاک به غارت اموال می‌پرداخت و هر عربی را می‌یافت که در اطاعت علی (ع) بود، می‌کشت. هنگامی که از قبیله‌ی ثعلبیه می‌گذشت بر حاجیان حمله‌ور شد و کالای‌شان را ربود. سپس به عمرو بن عمیس بن مسعود ذهلی برخورد کرد که او برادر عبدالله بن مسعود بود؛ و او را هم در راه حج نزدیک قطقطانه کشت؛ گروهی از طرفداران او را هم با او از بین برد» (3).
معاویه، بسر بن ارطاة را خواست و او را به حجاز و یمن فرستاد و به او چنین گفت:
«حرکت کن تا این که به مدینه می‌رسی و مردم را متفرق کن و به هر کس که رسیدی او را بترسان و اموال هر کس را که در اطاعت ما نیست، غارت کن. وقتی وارد مدینه شدی، به آنان چنین بنمای که تو قصد جان آنها را کرده‌ای و آگاهشان ساز که بی‌گناه نیستند عذرشان پذیرفته نیست تا این که بپندارند تو بر آنان وارد می‌شوی. سپس دست از آنان بردار. مردم میان مدینه و مکه را بترسان و آواره‌ی‌شان نما....».

همچنین به او گفت:
«بر سرزمینی وارد نمی‌شوی که مردمش به طاعت علی (ع) هستند، مگر این که زبانت را بر آنها می‌گشایی تا جایی که دریابند که هیچ راه نجاتی ندارند و تو بر آنان مسلط هستی؛ سپس رهایشان کن و به بیعت با من دعوتشان نمای؛ هر کس که سرباز زد او را بکش؛ شیعه‌ی علی (ع) را هر جا که یافتی از بین ببر» (4).
بسر رفت و به مکه و مدینه یورش برد و سی هزار نفر را علاوه بر آنان که سوزاند، کشت. (5).
(صفحه 50)
معاویه با این سیاست خشن، بعد از حکمیت با مسلمانانی که در گرایش سیاسی با او مخالف بودند به کارش ادامه داد. در کشتن و جو ترس و ارعاب و مصادره‌ی اموال افراط کرد و در زمین به فساد و تباهی پرداخت. این سیاست را با شهادت امام علی (ع) هم ادامه داد اما این بار سازمان یافته‌تر، خشونت بارتر و فراگیرتر بود.
مورخان براین نکته تأکید دارند که این فضای ترس و وحشت به حدی رسیده بود که فرد ترجیح می‌داد که به او کافر یا زندیق گفت شود ولی شیعه‌ی علی (ع) نامیده نشود. (6) وضعیت آنها به جایی رسیده بود که از بردن نام علی (ع) حتی در احکام دینی که به فضیلتهایی که امویان از آن می‌ترسیدند، هراس داشتند. لذا می‌گفتند: «ابو زینب روایت کرد» (7) ابو حنیفه می‌گوید، بنی امیه به سخن علی (ع) در احکام دینی توجه نمی‌کردند و آن را جدی نمی‌گرفتن و نامی از علی (ع) برده نمی‌شد.
نشانه‌ی حضرت (ع) در میان مشایخ این بود که می گفته: قال الشیخ (8).
امویان بر مردم وارد می‌شدند تا فرزندشان را علی (ع) نام ننهند (9).
معاویه یک نسخه از دستورالعمل را به کارگزارانش سپرد و چنین نوشت:
«کسی که چیزی از فضایل علی (ع) و خاندانش را روایت کند، تعهدی به او نداری. لذا سخنرانان در هر کوی و برزن و بر هر منبری به لعن علی (ع) می‌پرداختند و از او بیزاری می‌نمودند و به او و خاندانش طعنه می‌زدند».
«بدترین شرایط را مردم کوفه داشتند، چون شیعیان در آن جا زیاد بودند؛ معاویه، زیاد بن سمیه را بر آنان گماشت و بصره را هم ضمیمه آن نمود. او که شیعیان را می‌شناخت، به تعقیب و آزار آنها پرداخت، چون او در روزگار علی (ع) یکی از آنان بود. زیاد آنها را در زیر هر سنگ و گلی به قتل می‌رساند؛ آنها را می‌ترساند و دست و پاها را قطع می‌کرد و چشمها را میل می‌کشید و بر تنه‌ی درخت خرما به صلیب می‌کشید. آنها را از عراق آواره
(صفحه 51)
می‌ساخت و شخص سرشناسی از شیعیان در آن‌جا باقی نمی‌گذاشت.

«معاویه به کارگزارانش در سراسر قلمرو حکومتش چنین نوشت: به هیچ یک از شیعیان علی (ع) و خاندانش اجازه‌ی گواهی و شهادت ندهید».
سپس به هر یک از کارگزاران خود در تمام سرزمینها چنین نوشت:
«بنگرید آن کس که علیه او گواه و شاهد اقامه می‌شود، آیا دوستدار علی (ع) و خاندانش است؛ اگر بود نامش را از دفتر پاک نمایید و روزی‌اش را قطع کنید. دستور دیگری از پی آن فرستاد که: هر کس را که به هواداری این گروه متهم ساختید، شکنجه‌اش نمایید و خانه‌اش را ویران کنید».
«اوضاع بر مردم عراق از همه جا سخت‌تر بود؛ بویژه در کوفه تا جایی که یکی از شیعیان به خانه‌ی کسی می‌آمد که به او اعتماد داشت و رازش را به او می‌گفت، از خدمتکارش بیم داشت و با او سخنی نمی‌گفت تا این که سوگندی سخت میخورد تا رازش را فاش نسازد.... ماجرا به این شیوه ادامه یافت تا این که حسن بن علی (ع) به شهادت رسید و باز آشوب و فتنه فزونی گرفت؛ کسی باقی نماند مگر این که از جانش بیمناک و یا در زمین آواره بود» (10).
امام محمد بن علی بن حسین باقر (ع) این وضع را چنین خلاصه فرمود:
«شیعیان ما در هر سرزمینی کشته شدند و به اندک گمانی دست و پاها قطع می‌شود و هر کس که اظهار دوستی به ما نماید به زندان افکنده می‌شود و یا اموالش غارت می‌گردد و یا خانه‌اش ویران؛ بلا و مصیبت همچنان زیاد می‌گردد و این اعمال تا زمان عبیدالله بن زیاد، قاتل حسین بن علی (ع) به اوج می‌رسد» (11).
حاکمان معاویه این سیاست را به طرز وحشیانه و وصف ناشدنی بر عراق - مرکز تشیع اعمال کرده بودند. زیاد ابن سمیه - سمرة ابن جندب را بر بصره گماشت و این فرد خونریز به قتل و کشتار به حد افراط ادامه داد.
أنس بن سیرین از کسی که از وی پرسید، چنین پاسخ داد:
(صفحه 52)
«آیا سمرة کسی را هم کشت؟ آیا کسانی را که سمرة کشت قابل شمارش است؟ زیاد وی را بر بصره گماشت و خود به کوفه آمد و سمرة بن جندب هشت هزار تن را به قتل رساند. زیاد به او گفت: آیا بیم داری که بی‌گناهی را کشته باشی؟ در پاسخ به او گفت: اگر مثل آنان را بکشم، بیم ندارم» (12).
ابو سوار العدوی می‌گوید:
«سمرة از اقوام من در صبحی، چهل و هفت نفر را کشت که قرآن را جمع آوری کرده بودند». (13).
سمرة در مدینه یک ماه ماند و خانه‌های اهل مدینه را ویران ساخت و به نزد مردم می‌آمد و کسی نماند زیرا هرگاه به او گفته می‌شد او در قتل عثمان دست داشته، فورا او را می‌کشت. (14).

زنان قبیله‌ی همدان - همدانی‌ها شیعه بودند - را به اسارت گرفت و در بازارها برای فروش برده شدند و اینها نخستین مسلمانانی بودند که در اسلام فروخته شده بودند (15) آن چنان که باید برای تقویت حکومت معاویه تلاش کرد و می‌گفت: «خداوند معاویه را لعنت کند، اگر من خدا را اطاعت می‌کردم آن گونه که معاویه را اطاعت نمودم، هرگز مرا عذاب نمی‌کرد» (16).
زیاد بن سمیه، مردم را در قصرش جمع می‌کرد و آنها را به لعن علی (ع) تشویق می‌نمود و هرکس که خودداری می‌کرد او را بر شمشیر عرضه می‌داشت (17) و جز کشتن، او را به انواع شکنجه، شکنجه می‌کرد. در سخن مدائنی اشاره‌هایی به آن شده است. اما ابن اثیر می‌گوید که دست هشتاد و سه نفر از مردم کوفه را قطع کرده بود (18) در روزهای آخر حکومتش قصد داشت که تمام مردم کوفه را به بیزاری و لعن علی (ع) وا دارد و هر کس را که از این کار سرباز زند، بکشد یا منزلش را ویران نماید، اما قبل از اجرای این اندیشه‌ی شوم از دنیا رفت. (19).
(صفحه 53)
همه‌ی اینها در کنار سیاست کوچاندن و آواره نمودن بود که هدفش افزایش مخالفت در عراق بوده است. در متن = ابن ابی الحدید از مدائنی اشاره شد که از مردم کوفه و خانواده‌های‌شان - که انقلابی‌ترین شیعیان بوده‌اند - پنجاه هزار نفر را در خراسان سکونت داد (20) و بدین وسیله قدرت مخالفت در کوفه و خراسان را با هم در شکست.
این گزارش مختصری بود از سیاستی که به زندگی و امنیت مردم می‌پرداخت، اما سیاستی که به روزی و در آمد آنها می‌پرداخت که از قبلی‌ها در سیاهی و تیرگی و افراط در ستم کمتر نبوده است.
معاویه پس از گسترش کامل سلطه بر تمام سرزمینهای اسلامی، بنا به طبیعت حکومت جدید مردم را با سخنان زیر چنین خطاب نمود:
«ای مردم کوفه، آیا بر این باورید که من با شما به خاطر نماز و زکات و حج جنگیدم؟ من می‌دانستم که شما نماز می‌خواندید و زکات می‌دادید و حج به جای می‌آوردید، اما به این خاطر با شما جنگیدم تا بر شما حکومت نمایم، این را خداوند به من بخشیده است ولی شما به آن میلی ندارید. بدانید که هر خونی را که در این راه ریخته شود، به هدر رفته و هر شرطی که نموده ام، زیر پاهایم می‌گذارم»
قبل از این هم که صلح عملی شد چنین گفت: «ما به عنوان پادشاه بر این امر خشنود هستیم» (21).
البته معاویه نسبت به این روش که در پیش گرفته بود، امین بود و هرگز از آن عدول ننمود.
مسلمانان شاهد ظلمی و ستمی از او بودند که نظیرش را در گذشته ندیده

بودند. معاویه زیرک‌تر از آن بود که برای ستمدیدگان روزنه‌ای وانهد تا به بیان خشم و ناراحتی‌شان بپردازند؛ بلکه در نگاه به آینده بهتر آن بود که بسیاری را به صبوری و بخشش و شگفتی از خود وا دارد تا او را توصیف نمایند. متون تاریخی و ادبی فراوان، انباشته از داستانهای صبر و
(صفحه 54)
بخشش معاویه است، اما اندک دقتی حقیقت ماجرا را برای ما روشن می‌سازد. این بخشش تنها به تعدادی از مردم محدود بود و به دیگر توده‌ی مردم که سخت نیازمند درهمی بوده‌اند، سرایت نمی‌کرد. بخشش معاویه تنها به همین طبقه اشرافی محدود بود که به وسیله‌ی آنها به قدرت رسیده بود و توانست از نفوذ سیاسی یا دینی آنها به توطئه‌ها یا جنگهایش مدد گیرد. این طبقه از روسای قبایل طرفدار او و برخی از اشخاصی تشکیل شده بود که حوادث نخستین اسلام آنها را به اجبار به مصاحبت با پیامبر (ص) واداشت؛ اگر این بخششها نبود ترجیحا در صف دشمنان معاویه قرار می‌گرفتند و ثروت و بخششهای فراوانی به افراد این طبقه اختصاص یافت که دیگر مردم را از خواسته‌های اساسی‌شان محروم می‌ساخت. راویان رسمی (قصه پردازان) به انتشار بخشش معاویه در میان مردم با استشهاد به بخششهای گزافش به این و آن پرداختند؛ راویان این احادیث را روایت می‌کردند و مورخان هم آنان را به عنوان افتخار معاویه ثبت می‌کردند.
بخشش معاویه نسبت به برخی از دشمنانش، چیزی از محتوای حقیقت را تغییر نمی‌دهد؛ چون بخشش دشمنان وی را به مسالمت جویی وا می‌داشت؛ هر چند که آنان از پایداری ناتوان بودند اما این امر منافات ندارد که اگر خواسته‌های آنها برآورده نشود، بر او بشورند؛ در ضمن بر او دشوار نبود که دریابد بهتر آن است که با محروم ساختن آنها از امتیازات ثابت به این دلیل که آنها رؤسای قبایل بوده‌اند، به شورش وا ندارد.
وقتی به بررسی سیاست مالی معاویه می‌پردازیم باید خط فاصلی بین شام و دیگر استانها قرار دهیم؛ چون شام از رفاه حقیقی بهره‌مند بود و راز آن هم این است که لشکر شام، ستون و تکیه‌گاه معاویه در جنگهایش بوده است و به معاویه یاری نمی‌رساندند مگر این که آنها را به وسلیه‌ی پول و ثروت راضی نماید. لذا می‌بینیم که برای لشکری که حدود شصت هزار مرد جنگی بود، شصت میلیون درهم در سال هزینه می‌کرد. (22) در ضمن نباید فراموش کرد که این رفاه شانس همه عربهای شام نبود بلکه برای قبایل یمنی هم بود. اما قبایل قیس از دشواری زندگی رنج می‌بردند، چون با توجه به اعتمادش به حکومت یمن به قیس اهمیتی نمی‌داد و لذا بخشش او با تأخیر صورت می‌گرفت؛ یعنی بعد از این که به واسطه‌ی قدرت
(صفحه 55)
قبایل یمنی بر سلطه‌ی خویش بیمناک گشته بود. (23).

اما دیگر استانها، طبقات فقیر و تهیدست طعم تلخ فقر و بیچارگی را چشیدند و از انواع بردگی و بیچارگی رنج می‌بردند؛ بدون این که میان مسلمانان و اهل ذمه تفاوتی باشد. معاویه به جمع مال توجه جدی می‌نمود، بدون این که به منابع و شیوه‌های اخذ مالیات توجه نماید؛ از قدرت خود بر منابع مالیاتی و بیت المال، وسیله‌ای برای تسلط بر دشمنان مغلوب خود، کسانی که توان کنار زدن او از قدرت را نداشتند، استفاده نمود.
اینک برخی شواهد و مدارک در این باب، معاویه به کارگزاران خود چنین نوشت؛ «بنگرید به آن کس که علیه او شاهد و گواه اقامه شده است؛ اگر دوستدار علی (ع) و خاندانش است، نامش را از دفتر حذف کنید و حقوقش را قطع نمایید. در دستوری دیگر گفته است: هر کسی را که به دوستی این قوم متهم ساختید، او را سخت شکنجه کنید و خانه‌اش را ویران نمایید» (24).
چه بسیار اتفاق می‌افتاد که انصار بدن گناهی به سبب یاری رساندن به اهل بیت، بدون حقوق می‌ماندند. (25).
اگر یکی از مسلمانان از آنان نافرمانی می‌کرد، حقوقش را قطع می‌کردند، حتی اگر نافرمانان مردم یک سرزمین به طور کامل باشند. (26).
از روشهایی که معاویه در وادار نمودن امام حسین (ع) به بیعت با یزید به کار می‌بست، مرحوم ساختن تمام بنی‌هاشم از حقوقشان بود تا حضرت (ع) بیعت کند. (27).
به عاملش زیاد بن سمیه، در عراق چنین نوشت: «زرد و سیاه را برای من به صف بکش». زیاد هم به کارگزارانش چنین نوشت و به آنها فرمان داد تا میان مسلمانان طلا و نقره تقسیم نکنند. (28).
به عاملش، وردان، در مصر چنین نوشت: «بر هر قبطی یک قیراط بیفزای. اما
(صفحه 56)
وردان از معاویه عادلتر بود و چنین نوشت: «چگونه بر آنان بیفزایم؟ در روزگار آنها (29) بر آنان افزوده نگشت. (30).
این کار معاویه در تشویق کارگزاران به جمع آوری مال بود و آنها هم راه‌هایی برای زیاد گرفتن آن اختراع می‌کردند (31) بر مردم مالیاتی وضع کرد که در عید نوروز به او تقدیم می‌شد و حدود ده میلیون درهم مالیات گرفته می‌شد (32) و او نخستین کسی بود که مال مردم را به طور کامل می‌گرفت. (33).
معاویه، سرزمین مصر را با ثروت و مردمش به عمرو بن عاص به عنوان ثروت حلال به او بخشید. در سندی که برای او نوشت آمده است که

معاویه مصر و مردمش را به عنوان بخشش به عمرو بن عاص داده و هرگونه که می‌خواهد، دخل و تصرف نماید. مصری که علی (ع) به مالک اشتر، عهدنامه‌ای نوشت که از بزرگترین سندهای حقوق بشر در طول تاریخ به حساب می‌آید ولی نزد معاویه به عنوان یک کالا خرید و فروش می‌گردد.
و اینک نمونه‌ای از رفتار عمرو بن عاص در مصر؛ یکی از اهل ذمه از او خواست تا مقدار جزیه‌اش را به او اعلام کند، در پاسخ چنین گفت:
«اگر از زمین تا سقف بدهی تو را از آن آگه نخواهم ساخت. چون شما خزانه‌ی ما هستید؛ اگر (هزینه) ما زیاد گردد، بر شام هم افزون خواهیم کرد؛ و اگر (هزینه) ما سبک گردد، بر شما هم آسان خواهیم گرفت» (34).
وقتی معاویه بر عراق مسلط شد، بیت المال را از کوفه به دمشق منتقل ساخت، مستمری مردم شام را افزایش داد و از مردم عراق کاست. (35)
فلسفه‌اش را در انباشته سازی ثروت چنین توضیح داد:
«زمین از آن خداوند است و من خلیفه‌ی او، آن چه از ثروت خدا که می‌گیرم از آن من است و آن چه را که وا می‌گذارم، برای من جایز است».
(صفحه 57)
معاویه شیفته‌ی آن بود که بر مردم عراق - مرکز دوستی اهل بیت - افرادی از دشمنان اهل بیت را حاکم کند تا سیاست ترس و وحشت و خوار ساختن و گرسنگی دادن را در آنجا به آسانی به مرحله‌ی اجرا در آورد؛ (بظاهر) امتیازاتی راکه می‌توانست به مردم عراق بدهد، اعلام می‌کرد اما می‌دانست کارگزارانش - به سبب کینه‌شان - آن را اجرا نمی‌کنند - بدین‌سان به شهرتی دست می‌یافت بدون این که از اصل خصومتش دست برداشته باشد.
باز نمونه‌ای از فرمان او به مردم کوفه، که به آنها ده دینار افزوده شود؛ کارگزار او در آن روزگار در کوفه، نعمان بن بشیر از مهره‌های عثمان بود و نسبت به مردم کوفه به خاطر طرفداری از علی (ع) کینه داشت. نعمان ازاین که فرمان را اجرا نماید سرباز زد. مردم کوفه با او سخن گفتند ولی باز زیر بار نرفت.
وقتی عبدالله بن همام سلولی از وی کمک خواست و از او یک قطعه حصیر در خواست کرد در پاسخ گفت: «به خدا قسم اجازه نخواهم داد و هرگز آن را اجرا نخواهم کرد» (36).
بدین ترتیب مسلمانان از ثروت‌شان محروم شدند تا به رؤسای قبایل، فرماندهان نظامی‌و دروغگویان به خدا و پیامبر (ص) بخشیده شود.
این سیاست - سیاست ترس و گرسنگی - نسبت به همه‌ی مسلمانان و بویژه هر کسی که به دوستی علی (ع) و آل علی (ع) متهم بود، به اجرا در

می‌آمد. دوستی علی (ع) برای حکومت بنی امیه به منزله‌ی سرطانی بود که سعی در از بین بردن کامل آن نمودند.
(یولیوس و لهاوزن) تصویری از آثار سیاه سیاسی - اجتماعی به جای مانده در جامعه‌ی عراقی آن روز را چنین ارائه می‌نماید:
«مردم عراق در نبرد با شامیان شکست خوردند... و در آمد سرزمین‌هایی که بر آن چیره شده بودند، ازدست‌شان در رفت. به گونه‌ای شدند که اندک پاداش بزرگان شان را می‌پذیرفتند و تحت فرمان آنها بودند. آن صدقه‌هایی که بدان نیازمند بودند، بر آنان چیره بود که تخفیف یا حذف آن در دست امویان بود. بنابراین جای شگفتی نیست که حکومت شام را سلطه‌ی سنگینی می‌یافتند و هرگاه فرصت اجازه می‌داد آماده دفع آن بودند.
(صفحه 58)
دشمنی نسبت به امویان به سبب دشمنی‌شان به پیامبر (ص) و عقیده‌ی اسلامی به واسطه‌ی شکایتها علیه سلطان، فزونی یافت که اکنون شکایتها از امویان - به عنوان یاران سلطان - تکرار می‌شود. کارگزارانی که در اعمال قدرت بد عمل می‌کردند و سرمایه‌های حکومت به جیب تعداد اندکی از مردم می‌رفت و غیر آنها هیچ بهره‌ای نداشتند.
سران قبایل و خانواده‌ها در کوفه از همان اول با این احساس شریک بودند، اما وضع‌شان که مسؤولیت بر دوششان می‌افکند، آنها را واداشت تا به احتیاط و حکمت عمل کنند و به انقلاب بی هدف دست نیازند؛ بلکه توده‌ی مردم را از آن باز می‌داشتند. چون اینها اکنون به نام صلح و نظام، نفوذشان را تحت تصرف حکومت قرار می‌دادند تا وضع‌شان را در خطر نیندازند. لذا بیش از هر زمان دشمنان شیعیان واقعی گشتند و دشمنی‌شان روز به روز بیشتر می‌شد؛ شیعه‌ای که هرگز از دست یازیدن به وارثان پیامبر (ص) کوتاهی نکردند، بلکه بیشتر توجه کردند؛ و رویارویی با اشرافیت قبیلگی اوضاع را بر آنها تنگ می‌کرد» (37).
(صفحه 59)
(1) هیت نام محلی بود که کمیل فرماندار آن جا بود.
(2) شرح نهج البلاغه، ج 2، ص 86 - 85.
(3) شرح نهج البلاغه، ج 2، ص 117 -116.
(4) همان، ج 2، ص 6و 7.
(5) همان، ج 2، ص 17؛ ماجرای مفصل بسر بن ارطاة درهمین جلد ص 3 تا 18 آمده است.
(6) شرح نهج البلاغه، ج 11، ص 44.
(7) همان، ج 4، ص 73.
(8) مناقب ابو حنیفه، مکی ج 1، ص 117.

(9) شرح نهج البلاغه، ج 1، ص 17.
(10) شرح نهج البلاغه، ج 11، ص 44 تا 46.
(11) همان، ج 11، ص 44. 43.
(12) طبری، ج 6، ص 132.
(13) همان، ج 6، ص 122.
(14) همان، ج 6، ص 80.
(15) الاستیعاب، ج 1، ص 165.
(16) ابن اثیر، الکامل، ج 3، ص 212.
(17) مسعودی، مروج الذهب، ج 3، ص 35.
(18) ابن اثیر، الکامل، ج 3، ص 73.
(19) شرح نهج البلاغه، ج 4، ص 58 و مروج الذهب، ج 3، ص 35.
(20) بروکلمان، تاریخ الشعوب الاسلامیه، ج 1، ص 128 و فیلیپ حتی، تاریخ العرب، ج 2، ص 259 و 260.
(21) ابن اثیر، الکامل، ج 6، ص 220.
(22) حسن ابراهیم حسن، تاریخ الاسلام السیاسی، ج 1، ص 475.
(23) زیدان جرجی، التمدن الاسلامی، ج 4، ص 74 و 75.
(24) شرح نهج البلاغه، ج 11، ص 44 تا 46.
(25) زیدان، التمدن الاسلامی، ج 4، ص 76.
(26) زیدان، التمدن الاسلامی، ج 4، ص 76.
(27) ابن اثیر، الکامل، ج 3، ص 252 و الامامة و السیاسة، ج 1، ص 200.
(28) زیدان، التمدن الاسلامی، ج 4، ص 79.
(29) ظاهرا منظور زمان خلفاست.
(30) تاریخ الاسلام السیاسی، ج 1، ص 474.
(31) زیدان، التمدن الاسلامی، ج 2، ص 19.
(32) زیدان، التمدن الاسلامی، ج 2، ص 19.
(33) زیدان، التمدن الاسلامی، ج 2، ص 19.
(34) زیدان، التمدن الاسلامی، ج 4، ص 79 و 80.
(35) یولیوس و لهاوزن، الدولة العربیة و سقوطها، ص 158.
(36) ابو الفرج اصفهانی، الأغانی، دارالکتب، ج 16، ص 29 تا 32.
(37) یولیوس ولهاوزن، الدولة العربیة و سقوطها، ص 56، 53، 52، 51.

سیاست احیای درگیری قبیلگی و نژادی و سوء استفاده از آن

اسلام به ترک تعصب قبیلگی و نژادی فرا می‌خواند و همه‌ی مردم را از حیث انسانیت برابر می‌داند؛ اصول و قوانین اسلام هم بر این دیدگاه درست و استوار به نژاد بشری مبتنی است. در حدیث آمده است که:
«مؤمنان برادر یکدیگرند، خونشان با هم برابر است و کوچک‌ترین آنها به عهد و پیمان‌شان تلاش می‌کند و نسبت به دیگران با هم متحدند».
از پیامبر (ص) روایت شده است که در خطبه‌ی حجة الوداع فرمودند:
«ای مردم، خداوند بلند مرتبه نخوت جاهلی و تفاخر به آبا و اجداد را از شما زدوده است؛ همگی از آدم هستید و آدم هم از خاک؛ عرب بر غیر عرب جز به تقوا برتری ندارد».
همچنین از ایشان روایت شده است که:
«هر کس که زیر پرچم نادانی بجنگد و به خاطر عصبیت خشمگین شود و یا به عصبیت فرا خواند و یا به عصبیت یاری نماید، به مرگ جاهلی مرده است».
(صفحه 60)
خداوند هم در قرآن کریم، معیار اسلامی برتری و تفاضل را چنین بیان فرموده است:
«ای مردم ما شما را از مردم و زنی آفریدیم، و شما را ملت ملت و قبیله قبیله گردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید. در حقیقت ارجمند ترین شما نزد خداوند پرهیزگارترین شماست. بی تردید، خداوند دانای آگاه است» (1).
اسلام با این روحیه‌ی فراخ انسانی، عربها را به نگرش به اختلاف قبایل و ملتها فرا خواند، با این روحیه‌ی فراخ انسانی کوشید تا قبایل مسلمان عرب را به یک امت واحد تبدیل نماید که تفاخر قبیلگی جاهلی آن را از هم نگسست. اسلام کوشید تا همه‌ی مسلمانان را - علی رغم اختلاف وطن و زبان‌شان - به یک امت یک پارچه بدل سازد؛ امتی که وحدت عقیده و هدف سرنوشت آنها را به هم پیوند می‌دهد.
پیامبر (ص) هم در طول حیات‌شان با سخنان و اعمالشان به تمرکز این نگرش اسلامی در وجدان مسلمانان تلاش کردند و آن را حقیقتی زنده در اندیشه‌شان جای دادند و بعد از ایشان علی (ع) آن را ادامه دادند و ایشان هم در طول زندگی شان، بعد از مشاهده‌ی انحراف عظیم در دوره‌ی عثمان از این نگرش اسلامی و گرایش خطرناک به روح جاهلی و عصبیت قبیلگی - که او و کارگزارانش به آن راه می‌رفتند - به آن فرا خواندند (2)

تا کنون نیز شور و حرارت نبرد در این زمینه را حس می‌کنیم؛ هر چند که آثار کلامی در این موضوع از دست حوادث علی‌رغم کمی آن سالم مانده است تا بر عمق دیدگاهی دلالت کند که به شکل گیری ساختار قبیلگی جامعه نظر داشت و ما را به آگاهی از میزان خطر این شکل‌گیری در جامعه‌ی
(صفحه 61)
اسلامی رهنمون شود. از بارزترین آثار باقی مانده از سخنان آن حضرت (ع) در این باب، خطبÆی قاصعه می‌باشد؛ این خطبه سندی پر اهمیت است که بر دیدگاه آن حضرت (ع) دلالت دارد (3).
اما معاویه در دو حوزه از این روح قبیلگی بهره جست و در گفتار و کردار تعصب قبیلگی قبایل عربی را تحریک نمود تا حکومتش را از طریق سران قبایل تضمین نماید و برخی از قبایل را به وسیله‌ی برخی دیگر وقتی که از قدرت و سلطنت خود بیمناک می‌شد، دفع می‌کرد. وی تعصب نژادی عرب را به طور کلی علیه مسلمانان غیر عرب تحریک می‌کرد که مورخان آنان را موالی می‌نامیدند.
در روزگار امام علی (ع)، معاویه به توطئه علیه حکومت آن حضرت از طریق تحریک روح قبیلگی رد میان مردم عراق می‌پرداخت؛ گاهی برای رهبران این قبایل امیتازات مادی و اجتماعی خاص رهبران قبیلگی در شام را آشکار می‌کرد؛ لذا شام پناهگاه کسانی بود که امام علی (ع) به خاطر جنایتی که انجام داده بودند یا خیانتی که کرده بودند، خشم گرفته بود؛ یا امید کسانی بود که در پی ثروت و قدرت بودند: چون نزد معاویه از احترام و بخشش و منزلت بالای اجتماعی برخوردار بودند.
امام (ع) به سهل بن حنیف، فرماندارش در مدینه درباره‌ی گروهی از مردم مدینه که به معاویه پیوسته بودند، چنین نوشت:
«آنان دنیا گرایانی هستند که به دنیا روی آوردند و شتابان به سوی آن رفتند؛ عدالت را دیدند و شناختند و از آن به خوبی آگاه هستند؛ و دانستند که مردم نزد ما برابرند، لذا به انحصار طلبی گریختند؛ ننگ و زشتی بر آنان باد».(4).
معاویه همیشه افرادی از این دست در جامعه‌ی عراق می‌یافت و به خاطر تنگناهای زندگی و شرایط دشوار و به امید دست یافتن به زندگی بهتر به او نزدیک می‌شدند. (5).
معاویه نیز از این احساسی که به تحریک این روحیه در زمان مناسب سازگار باشد، بهره می‌جست؛
(صفحه 62)
به گونه‌ای که کار او با آن‌چه که انصاف و عدالت با آن سازگاری داشته باشد، هماهنگ بود؛ مثلا به «شبث بن ربعی» که از جانب علی (ع) با دو تن

از رؤسای قبایل عراق در صفین نزد او آمده بودند، چنین گفت:
«نخستین نشانه‌ی حماقت و کم خردی تو، قطع رابطه‌ی تو با این شخص بزرگ و رئیس قبیله یعنی سعید بن عاص همدانی است» (6).
از جمله موارد دیگر یرد باب نزاعی است که پیرامون ریاست قبیله‌ی کنده و ربیعه رخ داده بود؛ ریاست قبیله کنده و ربیعه به عهده أشعث بن قیس کندی بوده است که علی (ع) او را عزل نمود و به حسان بن مخدوج از قبیله‌ی ربیعه سپرد. وقتی این خبر به معاویه رسید، شاعری از قبیله کنده را تشویق کرد تا شعری بسراید و اشعث و قبیله‌اش را تحریک نماید شاعر هم شعری سرود که منزلت أشعث و قبیله‌اش را ستود و حسان و ربیعه را هجو نمود. اما مردم یمن که به قصد معاویه پی برده بودند، شرع بن‌هانی چنین گفت:
«ای مردم یمن، رئیس شما چیزی جز تفرقه بین شما و ربیعه را نمی‌خواهد». (7).
بدین ترتیب می‌بینیم که معاویه در پی شعله‌ور نمودن عصبیت قبیلگی میان قبایل عرب بوده است و میان آنها دشمنی و کینه می‌افکند و عقده‌ها و کینه‌های جاهلی را بر می‌آشفت.
معاویه در سال 38 هجری، ابن الحضرمی را به بصره فرستاد تا آتش فتنه میان قبایل آن جا را تحریک و یادآوری خاطرات جنگ جمل و کشته شدن عثمان، شعله‌ور نماید. به او گفت:
«به میان قبیله مضر رو و مراقب ربیعه باش و نسبت به أزد اظهار دوستی نما و مرگ عثمان بن عفان را خاطر نشان کن و جنگی را که در آن، آنها را از بین برده‌ام، به یادشان آور. به کسانی که اطاعت ورزیده‌اند، از امور دنیا و کالای نیکو ببخش».
ابن الحضرمی تا حد زیادی موفق شد تا کینه‌ی قبایل را بر آشوبد.گویی آتشی که
(صفحه 63)
ابن الحضرمی میان قبایل بصره شعله‌ور ساخته بود به قبایل کوفه هم به سبب خویشاوندی نسبی بین قبایل، رسیده بود. علی (ع) در خطاب به قبایل کوفه در همین مناسبات چنین فرموده‌اند:
«هرگاه مردم را دیدید که میانشان کینه و دشمنی وجود دارد و به عشیره و قبیله فرا می‌خوانند، با شمشیر قصد سر و صورتشان کنید تا به خدا و قرآن و سنت پیامبرش پناه برند؛ اما آن تعصب از جانب شیطان است؛ از آن دست بردارید تا رستگار شوید و نجات یابید».(8).
وقتی با معاویه برای خلافت بیعت شد، تمام سرزمینهای اسلامی تابع او نشده بودند. مثلا شیعیان به علی (ع) و خاندانش ارادت می‌ورزیدند و خوارج هم با شیعیان در دشمنی با بنی امیه همداستان بودند. در ضمن

قبایل عراقی از انتقال بیت المال به شام و برتری دادن مردم شام بر عراق در دریافت مقرری و بخشش چندان خوشبین نبوده‌اند (9).
به علاوه بسیاری از مسلمانان، پیروزی بر بنی امیه را پیروزی بت‌پرستی بر اسلام قلمداد می‌کردند، لذا به این دلایل نسبت به بنی امیه و سلطه خودخواهی و زنده کردن کینه‌های کهن و گرایش به روح جاهلی، اظهار تنفر می‌کردند (10).
معاویه با این موج تند خشم و کینه‌ای که حکومتش با آن مواجه شده بود به روشهای متعددی مقابله کرد؛ شاید مهم‌ترین آنها مشغول ساختن گروههای اعتقادی مخالف حکومت اموی به همدیگر و تحریک روحیه‌ی قبیله گرایی در این چارچوب فراگیر بوده است که مسؤول اختلاف افکنی و تفرقه بین قبایل با برانگیختن کینه‌های کوچک و ایجاد حالتی از پراکندگی که وحدت بخشی آن دشوار و مانع نگاه واقع گرایانه به حکومت اموی می‌شد. معاویه بدین سبب توانست نیروی مخالف خود را به عواملی درونی که از درون خود جریان مخالف بر می‌آمد، دچار تفرقه نماید.
این سیاست، آن گونه‌ی برتر نزد معاویه نسبت به دیگر قبایل نبوده است بلکه در رابطه با خود خاندان بنی امیه نیز چنین سیاستی را در پیش گرفت. چنان که ولها وزن می‌گوید: وی
(صفحه 64)
می‌کوشید تا اختلاف را میان گروههای مختلف خاندان اموی در مدینه هم وارد سازد تا بدین ترتیب عظمت و قدرت آن‌ها را نیز از بین ببرد. (11).
وقتی سیاست معاویه نسبت به خاندانش این چنین باشد، دیگر نباید انتظار داشت که نسبت به دیگر قبایل که از آنها نسبت به حکومتش بیمناک بود، رفتار بهتری داشته باشد؛ چون انگیزه‌های مشترک آنها در مخالفت با معاویه متحد می‌ساخت.
البته اگر کسی در پی کشف این رفتار معاویه باشد چندان با مشکل مواجه نخواهد شد، چون تاریخ زندگی او از این گونه مسائل فراوان است.
هنر او در بهره‌جویی از شاعران مصر خود که در افکار عمومی تأثیر زیادی داشته‌اند، به خاطر منافع خاص خود وی را واداشت تا از این شاعران در این عرصه استفاده نماید؛ لذا آنها را تشویق نمود تا در موضوع فخر و هجا که در میان قبایل جاهلی رایج بود، شعر بسرایند. (12).
از جمله موضع شاعر معویه یعنی اخطل در برابر انصار بود؛ شاعران انصار، هجو معاویه را بر مبنای دینی ادامه می‌دادند ولی اخطل با هجو قبیلگی و جاهلی پاسخ آنها را می‌گفت و درباره‌ی آنها چنین سرود:
ذهبت قریش بالمکارم و العلی
و اللؤم تحت عمائم الانصار (13).
«قریش، بزرگیها و بزرگواریها را از بین برد و پستی زیر دستار انصار پنهان

است».
البته شناخت انگیزه‌هایی که معاویه را به چنین موضع گیری در برابر انصار کشاند، دشوار نیست؛ چون آنها در جبهه‌ی مخالف حکومت اموی در کنار خاندان برجسته‌ی قریش قرار داشتند که معاویه آن را حفظ نمود تا بنی امیه به حکومت دست یابد؛ از طرفی آنها چندان به چیرگی دشمنان اسلام و پیامبر (ص) به حکومت به این سادگی خوشبین نبودند و شاید به نظر او تحریک کینه‌های کهن که جنگهای اسلام به جای گذاشت، مسؤول اتحاد بین انصار و

مخالفین قریش حکومت بنی امیه باشد.
از طرفی می‌بینیم که معاویه به تفرقه‌ی بین انصار با تحریک کینه‌های جاهلی بین دو قبیله‌ی اوس و خزرج می‌کوشید و یکی را به وسیله‌ی دیگری دفع می‌کرد. وی با چیره دستی به این هدف دست یافت و آوازه‌خوانان را تشویق می‌کرد تا شعرهای جاهلی را بخواند که قبایل عرب در قبل اسلام به وسیله‌ی آن به شور و هیجان می‌آمدند. ابو الفرج اصفهانی می‌گوید:
«طویس، شیفته‌ی شعری بود که اوس و خزرج در جنگهای خود گفته بودند؛ وی با این کار در پی تشویق و تحریک بود؛ کمتر مجلسی بود که این دو قبیله جمع شوند و طویس در آن مجلس شعر بخواند و حادثه‌ای رخ ندهد... وی رازها را بر ملا کرد و کینه‌ها را بر می‌آشفت». (14).
مثلا عبدالله بن قیس غطفانی از قبیله قیس عیلان، بر کثیر بن شهاب حارثی ظلم نود و مردمی از قبیله‌های یمنی به معاویه نوشتند که بزرگ ما را فرد پستی از غطفان ضربه زد، اگر صلاح می‌دانی از أسماء بن خارجه انتقام بگیری! معاویه آنها را نادان خطاب کرد و کثیربن بن شهاب گفت: به خدا قسم به تنهایی از بزرگ مضر انتقام خواهم گرفت؛ معاویه خشمگین شد و عبدالله را أمان داد وآزاد نمود و آن چه را که بر سر ابن شهاب اؤرده بود، باطل شمرد و نه از او انتقام گرفت و نه دیه‌ای بر او تعیین کرد. (15).
اگر بدانیم که با اخلاص‌ترین مردم به علی (ع) در عراق از قبایل یمن بوده‌اند، بر ما روشن می‌گردد که چرا معاویه نسبت به قبیله‌ی مضر عراق نسبت به یمنی‌ها در عراق تعصب داشت. علاوه بر این، وقتی قدرت و حاکمیت از داوری میان اختلافات قبایل سرباز می‌زند، خود قبایل می‌کوشند تا از یکدیگر انتقام بگیرند و این همان نتیجه‌ای است که معاویه به آن چشم امید دوخته بود.
اما در شام نسبت به یمنی‌ها در بربر مضری‌ها تعصب می‌ورزد و به قبیله‌ی کلب که یمین بودند نزدیک می‌شود با «میسون» مادر یزید، دختر بجدل (رئیس قبیله کلب) ازدواج می‌کند.

(صفحه 66)
یزید هم با یکی از افراد این قبیله ازدواج کرد. معاویه در جنگها و توطئه‌هایش به این قبیله و دیگر قبیله‌های یمنی مثل عک، سکاسک، سکون، غسان و... تکیه می‌کرد. به مضری‌های شام ستم می‌کرد و به قبیله‌ی قیس چون مضری بودند، مقرری وضع نکرد؛ چون به کمک یاران یمنی‌اش اعتماد زیادی داشت. مثلا مسکین دارمی، شاعری که از زبانش بیم می‌رفت، از معاویه خواست تا برای او مقرری وضع نماید ولی چون مضری بود، معاویه نپذیرفت ولی مسکین شعری گفت که به وسیله‌ی آن دل معاویه را نرم نماید باز هم توجهی ننمود. این دوستی موجب بزرگی یمنی‌ها شد و خشم مضری‌ها شدت گرفت و به حکومت گردنکشی نمودند و قیس و دیگر عدنانی‌ها هم فروتی نمودند. معاویه چیزی از برخی یمنی‌ها شنید که هراس در دلش افکند و به این نتیجه رسید که یمنی‌ها را به وسیله‌ی مضری‌ها دفع کند. در همان وقت چهار هزار دینار برای قیس و عدنانی‌ها مقرر کرد و برای مسکن دارمی چنین پیام فرستاد:
«برای تو که در سرزمین خودت هستی، مقرری وضع نمودیدم، اگر می‌خواهی آن جا یا نزد ما بمانی، چنین کن؛ چون مقرری‌ات خواهد رسید». (16).
سیاست کارگزاران معاویه بر شهرهای زیر نفوذ خلافت، همان سیاست معاویه بود. فرمانداران او نیز به تحریک تعصب‌های قبیلگی می‌پرداختند تا علیه او متحد نگردند و به درگیریها و اختلافات بین خود مشغول گردند. «ولهاوزن» درباره یا این پدیده چنین می‌گوید:
«... فرمانداران آتش این دشمنی - یعنی دشمنی میان قبیله‌ها - را شعله‌ور می‌ساختند. تحت فرمان آنها تنها تعداد اندکی پلیس بودند و بقیه فرقه‌ها و دسته‌هایی از جنگجویان که قدرت دفاع در قبیله‌ها بودند و هرگاه احساس می‌کردند که باید اقدام نمایند. مشغول ساختن قبایل و دفع آنها به وسیله‌ی یکدیگر برای آنها
(صفحه 67)
مهیا بود و می‌توانستند قدرتشان را بین آنها تثبیت نمایند. چه بسیار اتفاق می‌افتاد که والی به یک قبیله علیه دیگری تکیه نماید که عموما به قبیله‌اش تکیه می‌کرد که با خود آورده بود. و هرگاه فرماندار جدیدی می‌آمد، قبیله‌ی دیگری به قدرت راه می‌یافت. در نتیجه قبیله‌ای که از حاکمیت دور می‌ماند، دشمن سرسخت قبیله‌ای می‌شد که به حاکمیت راه یافته بود. بدین ترتیب ویژگیهای قبیلگی به سیاست و دشمنی بر سر غنیمتهای سیاسی آلوده شده بود» (17).
زیاد بن سمیه از ماهرترین فرمانداران معاویه در این عرصه بود. درباره‌ی او آورده‌اند که وقتی خواست حجر بن عدی کندی را دستگیر کند، به محمد

بن أشعث کندی دستور داد تا او را دستگیر نماید که هدفش از این کار ایجاد شکاف در قبیله کنده بوده است که از قدرتمندترین قبایل به حساب می‌آمده است. وی با این کار می‌خواست از وحدت آنها آسوده خاطر گردد و طرفداران حجر و محمد را به دشمنان تازه‌ای مشغول سازد. اما هوشیاری حجر این فرصت را از زیاد گرفت و خود را داوطلبانه تسلیم نمود. (18).

ولهاوزن درباره‌ی او چنین می‌گوید:

«... در واقع وی در کوفه به واسطه پلیس، شورش شیعه‌ی کوفه را سرکوب نکرد بلکه به کمک خود قبایل بوده است.... غیرت و تعصب موجود بین قبله‌ها وی را قادر ساخت تا آنها را به وسیله‌ی یکدیگر از بین ببرد». (19).

باز درباره‌ی او چنین می‌گوید:

«... زیاد متوجه شد که چگونه قبایل را یکی به وسیله‌ی دیگری دفع کند و چگونه آنها را وا دارد تا به خاطر او کار کنند؛ و البته در این کار موفق بوده است» (20).

(صفحه 68)

پسرش عبیدالله نیز همین رفتار پدر را در پیش گرفت، وقتی که معاویه وی را بعد از پدر بر بصره گماشت. درباره‌ی او دراین جریان نقل شده است که میان دو دوست شاعرش یعنی، أنس بن زنیم لیثی و حارثة بن بدر فدانی، دشمنی افکند که یکی را به هجو دیگری و قبیله‌اش مجبور ساخت تا اینکه میان آن دو اختلاف شدید به وجود آمد، عبیدالله در ایجاد اختلاف میان آن دو موفق بوده است. (21).

مغیرة بن شعبه، والی کوفه از جانب معاویه هم همین رفتار را در پیش گرفت؛ وقتی به فرمانداری کوفه رسیده بود توانست کوفیان را از مبارزه‌ی فعال امویان باز دارد. (22).

وی اصرار داشت که به وسیله‌ی شیعیان کوفه و بصره به جنگ خوارج برود و برای این هدف، لشکری از آنان تجهیز نمود.

فرجام این سیاست، بازگشت مجدد دشمنی‌ها و کینه‌های کهنی بوده است که در میان قبایل از قبل وجود داشته است؛ نتیجه‌ی آن ظهور شعر سیاسی، حزبی و قبیلگی بوده است. آتش هجو میان شاعران شیعه وخوارج و اموی برافروخته شد و همچنین آتش هجو و افتخارات قبیلگی میان خود قبایل هم بالا گرفت وشاعران قبیله به انگیزه‌ی طرفداری از قبیله به احزاب کمک می‌کردند. مثلا اخطل به امویان پیوست و در برابر قیس عیلان، دشمنان قبیله اش یعنی تغلب ایستاد و اخطل هم علیه جریر به فرزدق پیوست؛ چون جریر سخنگوی قیس علیه تغلب بود و فرزدق هم تمیمی و قیس عیلان هم جریر را مؤاخذه می‌کرد.

این تعصب قبیلگی، شکل دینی به خود گرفت، وقتی که قبایل به جعل حدیث در فضیلت خود می‌پرداختند و آن را به پیامبر (ص) نسبت می‌دادند. وقتی نزاع قبایل بر سر ریاست و افتخار و شرف جدی می‌شد، احادیث را بابی برای ورود به مفاخره می‌یافتند؛ چنان که به شعر هم به این نیت روی آورده بودند؛ چه بسا احادیثی در فضیلت قریش، انصار، اسلم، غفار، اشعری‌ها، حمیری‌ها، جهنی و مزینه جعل شده بود (23) معاویه هم برخی (صفحه 69)
از دین فروشان را به جعل احادیث در ستایش خود مو خاندانش اجیر کرده بود؛ شاید این تلاشهای او دیگران را واداشت تا در ستایش قبیله‌ی خود به جعل حدیث بپردازند.
بدین ترتیب معاویه روح دشمنی و نفرت میان قبایل عرب را بیدار کرد و این قبایل به کینه‌های ناچیز مشغول شده بودند و از رویارویی با دشمن واقعی‌شان یعنی حکومت بنی امیه غفلت نمودند. سران این قبایل هم به سعایت نزد پادشاهان اموی و بدگویی نسبت به دشمنان خود مشغول می‌شدند و معاویه و جانشیان او به عنوان داور بین دشمنان توانستند در شعله ور ساختن آتش دشمنی‌بین آنها موفق گردند. این وضع آنها را همیشه در موضع جانبداری از حاکمان و مخالفت با انقلابیون وا داشت تا امتیازات داده شده به آنها را حفظ نمایند؛ لذا در برابر هر گونه تلاشی که به قصد انقلاب علیه وضع موجود بود، می‌ایستادند و حتی در به کارگیری نهایت نفوذ و هوشیاری در این راه برای تأکید بر جانبداری کامل نسبت به حاکمیت، از هم گوی سبقت می‌ربودند. ولهاوزن در این باره می‌گوید:
«وضعیت سران قبایل آنها را به این سمت و سو کشاند که به احتیاط و دقت عمل کنند و لذا به قیامی که هدفمند نبود، دست نمی‌یازیدند و حتی توده‌ی مردم را وقتی که به آن سو می‌رفتند، مانع می‌شدند. اینها به نام صلح و نظام، نفوذشان را در اقدام حکومت قرار می‌دادند تا وضعیت‌شان با خطر مواجه نشود». (24).
شواهدی که بر درستی این دیدگاه که به سبب رشد فزاینده‌ی روح قبیلگی سرنوشت مسلمانان به این وضع رسیده دلالت دارد، فراوان است که به برخی از آنها اشاره خواهد شد.
کار دیگری که معاویه در این زمینه به آن دست یازید، تحریک روح تعصبت نژادی عرب علیه مسلمانان غیر عرب بوده است. این موضع را رؤسای قبایل عراق تشویق کردند تا جایی که به امام علی (ع) چنین سفارش می‌کردند:
«ای پیشوای مؤمنان؛ این ثروتها را ببخش و این بزرگان عرب و قریش را بر موالی و غیرعرب برتری بخش و با آن دسته از مردم که از مخالفت آنها بیم داری، مدارا کن.»

(صفحه 70)
سخن آنها ناظر به عملکرد معاویه بود ولی امام علی (ع) به آنها چنین پاسخ گفت:
«آیا به من فرمان می‌دهید که پیروزی را از راه ستم نسبت به کسانی که ولایت مرا پذیرفته‌اند، کسب کنم؟ به خدا سوگند تا زمانی که روزگار برقرار است و شب و روز ادامه دارد، چنین نخواهم کرد». (25).
اما سیاست بنی ایمه نسبت به موالی به گونه‌ی دیگری بوده است. عربی با یک موالی (26) نزد عبدالله بن عامر به مخاصمه پرداختند. موالی به عرب گفت: خداوند مثل تو را در میان ما زیاد نگرداند. عرب گفت: خداوند مثل تو را در میان ما افزون گرداند. به او (عبدالله بن عامر) گفته شد: او تو را نفرین می‌کند و تو او را. گفت: آری، راه ما را آب و جارو می‌کنند و کفشهای ما را می‌دوزند و لباسهای ما را می‌بافند.»
گفتند: برای قضاوت تنها عرب شایستگی دارد؛ معاویه، احنف بن قیس و سمرة بن جندب را خواست و به آن دو گفت:
«من این رنگین پوستان را دیدم که تعدادشان زیاد گشته و رشته‌ی پیشینیان را می‌گسلند؛ گویی به یورش از جانب آنها به عرب و خلیفه می‌نگرم، می‌بینم که بخشی را می‌کشم و بخش دیگر را برای برپایی بازار وآبادانی راه رها خواهم کرد».
این موضع خصمانه نسبت به موالی باعث خواری و پرداختن مالیات و جزیه و خراج و محروم شدن از مقرری می‌شده است. سربازان موالی بدون حقوق می‌جنگیدند و می‌گفتند: تنها سه گروه نماز را باطل می‌کنند: الاغ، سگ و موالی. آنها را به کنیه نمی‌خواندند و تنها به نام و لقب صدا می‌زدند و در یک صف با عربها راه نمی‌رفتند. آنها را در پیشاپیش کاروان نمی‌فرستادند. اگر موالی بر غذایی حاضر می‌شدند بر بالای سر آنها می‌ایستادند و اگر موالی را به خاطر سن و فضل و علمش غذا می‌دادند، او را بر سر راه نانوا می‌نشاندند تا
(صفحه 71)
بر بیننده پنهان نگردد که او از عرب نیست. آنها را برای نماز میت دعوت نمی‌کردند، اگر عربی حاضر بود و هر چند هم نادان و ناآزموده باشد.
خطبه خوان در مجلس خواستگاری از پدر دختر و یا برادرش خواستگاری نمی‌کرد بلکه از اربابش خواستگاری می‌نمود؛ اگر او راضی بود، ازدواج می‌کرد و گرنه، نه؛ و اگر پدر یا برادر بدون اجازه‌ی ارباب دختر را به ازدواج کسی در می‌آوردند، ازدواج باطل بود. هر چند همبستری صورت گرفته بود و غیر شرعی شمرده می‌شد.اگر عربی از بازار می‌آمد و با او چیزی بود و کسی از موالی را می‌دید، بار را به او میداد تا ببرد. اگر او را سواره می‌دید و عرب دلش می‌خواست سوار شود، باید چنین می‌کرد

(27).
این برخورد غیر انسانی نسبت به موالی موجب تفرقه مسلمانان و انباشته شدن کینه و دشمنی میان آنها و از بین رفتن نظارت مردمی بر حاکمان می‌شد.
این درد ویرانگر به تدریج در پیکره‌ی امت اسلامی نفوذ کرد تا این که آن را از هم پاشید و وحدت و اتحادی را که اسلام پایه‌ریزی کرده بود، از بین برد و آن را در گرداب جنگهایی سخت و طاقت فرسا افکند و روابط دوستی و الفت را گسست و میان قبایل تخم کینه و خشم پاشید. این سیاستی که معاویه و جانشینان او برای تحکیم قدرت‌شان با از بین بردن وحدت امت پی‌ریزی کرده بودند، عامل قطعی در نابودی‌شان و در نهایت علت غلبه‌ی دشمنان شان بر آنها بوده است. (28).
(صفحه 72)
(1) حجرات (49) آیه‌ی 13.
(2) در آغاز این بررسی بیان کردیم که روح قبیلگی تقریبا در آغاز این زمان برانگیخته شد؛ آری روزگار عثمان روزگار برجسته شدن و ظهور آثار تخریبی آن بر جامعه‌ی اسلامی است. این عصبیت از خود عثمان ظهور یافت وقتی که بنی امیه بر مردم حاکم شدند. بسیاری از مسلمانان این عمل را تعصب قبیلگی و دور از روح اسلام به شمار می‌آوردند. سعید بن عاص والی کوفه روزی در جمع بزرگان ما قبایل در پاسخ یکی از آنان گفت: «عراق بستان قریش است» و مالک اشتر در پاسخ او چنین گفت: «آیا می‌پنداری که عراق که خداوند آن را به شمشیرهای‌مان به ما بخشیده است، بستان تو و قوم توست؟» لذا میان قریش و دیگر قبایل از همان زمان اختلاف به وجود آمد رک: جرجی زیدان، التمدن الاسلامی، ج 4، ص 57 و 58. رفتار معاویه در شام و عبدالله بن سعد بن أبی سرح در مصر و عبدالله بن عامر در بصره را نیز به این مطلب می‌توان افزود.
(3) نهج البلاغه، ج 3، ص 23 تا 48. و رک: در اسارت فی نهج البلاغه، نجف 1956 از نگارنده در فصل المجتمع و الطبقات الاجتماعی، و الواعظ، در این فصل بررسی کاملی در این موضوع صورت گرفته است.
(4) نهج البلاغه، ج 4، ص 73 و 74.
(5) نصر بن مزاحم، کتاب صفین، ص 345، 108، 8 و 346.
(6) نصر بن مزاحم، کتاب صفین، ص 209 و 311.
(7) همان، ص 153 و 156.
(8) طبری، ج 4، ص 84 تا 86. و شرح نهج البلاغه.
(9) ولهاوزن، الدولة العربیه، ص 108.
(10) حسن ابراهیم حسن، تاریخ الاسلام السیاسی 7 ج 1، ص 278 و 279.

(11) ولهاوزن، الدولة العربیه، ص 112 به نقل از طبری؛ شرح نهج البلاغه، ج 11، ص 19 به نقل از جاحظ که می‌گفت: «معاویه دوست داشت که میان قریش تفرقه افکند.».
(12) بروکلمان، تاریخ الشعوب الاسلامیه، ج 1، ص 148؛ احمد أمین، قصة الادب فی العالم، ج 1، ص 372.
(13) احمد الشایب، تاریخ الشعر السیاسی، ص 308 و 309.
(14) الاغانی، چاپ ساسی، ج 2، ص 170 و تاریخ الاسلام السیاسی، ج 1، ص 535 و فجر الاسلام، ص 280.
(15) تاریخ الشعر السیاسی، ص 160 و 161.
(16) زیدان، التمدن الاسلامی، ج 4، ص 74 و 75. معاویه بااین کار دوستی مسکین دارمی را جلب نمود. همین مسکین دارمی، جانشینی یزید را با این اشعار زیبا جلوه می‌داد:
«ای کاش می‌دانستم که ابن عامر، مروان و سعید چه می‌گویند. اندکی آرام، خداوند هر جای که بخواهد (خلافت) را باز می‌گرداند. آن گاه که خداوند منبر غربی را خالی نماید، پیشوای مؤمنان، یزید خواهد بود». تاریخ الشعر السیاسی، ص 241. فراموش نکنیم که بیت نخست به این ستیزی که در دورن خاندان اموی وجود دارد، گواهی می‌دهد و به کسانی چون عبدالله بن عامر، مروان بن حکم و سعید بن عاص در این نزاع اشاره دارد.
(17) ولهاوزن، الدولة العربیة، ص 58.
(18) نزد یکی از دوستان حجر یعنی قبیصة بن ربیعة عبسی هشداری نسبت به این روشها را می‌بینیم. وی به ابوشریف بدری وقتی آمده بود تا در مرج عذرا حجر را به شهادت رساند چنین گفت: «شر بین قبیله من و قبیله‌ی تو خوابیده است، پس کسی جز تو مرا بکشد. او نیز به حکم قرابت رهایش کرد و قضاعی او را کشت».
(19) ولهاوزن، الدولة العربیة، ص 105 و 106.
(20) همان، ص 207.
(21) الاغانی، ص 21.
(22) بروکلمان، تاریخ الشعوب الاسلامیة، ج 1، ص 146.
(23) احمد امینی، فجرالالسلام، ص 213.
(24) الدولة العربیة، ص 52.
(25) شمس الدین، محمد مهدی، دراسات فی نهج البلاغه، ص 174 -170؛ نهج البلاغه.
(26) موالی جمع مولا در این جا به معنای برده است از باب توهینی به غیر عرب، بخصوص ایرانیان، موالی می‌گفتند (مترجم).
(27) ابن عبدربه، العقد الفرید، ج 2، ص 260 و 261. احمد امین، ضحی الاسلام، ج 1، ص 18 تا 34 و زیدان، التمدن الاسلامی، ج 4، ص 60 تا 64

و 91 تا 96.
(28) برای اطلاع بیشتر درباره‌ی قبیله گرایی رجوع کنید: بلاذری، أنساب الاشراف، ج 1، ص 18 تا 34. فیلیپ حتی، تاریخ العرب، ج 2، ص 350 تا 352. بروکلمان، تاریخ الشعوب الاسلامیه، ج 1، ص 156 و 157 و لهاوزن، الدولة العربیة، صص 165 تا 173 و 403 و 414 تا 415 و 418 و 419. حسن ابراهیم حسن، تاریخ الاسلام السیاسی، ج 1، صص 337 تا 341 و سید امیر علی، مختصر تاریخ العرب، صص 63 و 67 و 78 و 113 و 114.

سیاست تخدیر دینی و از بین بردن روح انقلابی
«مهم‌ترین عیبی که همیشه بر امویان گرفته می‌شود آن است که از حیث اصول و فروع، خطرناک‌ترین دشمنان پیامبر (ص) بوده‌اند؛ آنها به اجبار در آخرین لحظه‌ها اسلام آورده بودند و سپس موفق شده بودند که نتیجه‌ی حکومت دین را به سوی خود تغییر دهند که این اولا به خاطر ضعف عثمان و سپس خوب به کارگیری نتایج قتل او بوده است. آنها اساسا صلاحیت رهبری امت محمد (ص) را از دست داده بودند و از بدبختی‌هایی که حکومت دینی دچار آن شده بود از که آنها حاکمان آن شده بودند. با این که آنها همیشه غاصب حکومت بوده‌اند. آنها از حیث ارتش در شام قدرتمند بودند ولی این قدرت نمی‌تواند به حق تبدیل گردد». (1).
مسلمانان با این چنین احساساتی با حکومت بنی امیه مواجه شدند. معاویه می‌خواست بر این احساس عمومی به سلاح دین چیره شود، چنان که قصد داشت به درهم شکستن قدرت روحی و معنوی مسلمانان هم به این طریق متوسل شود. معاویه در این
(صفحه 73)
میدان ماهرانه عمل کرد و شرایط هم کاملا به آن چه که می‌خواست، هماهنگ بود.
تاریخ نام برخی از بزرگان و برجستگان عمال معاویه را که در این زمینه فعالیت داشته‌اند، آورده است:
ابن ابی الحدید به نقل از ابو جعفر اسکافی آورده است:
«معاویه گروهی از صحابه و گروهی از تابعین را به روایت اخبار زشت در باب علی (ع) گماشت که این خبرها متضمن نفرت و بیزاری از حضرت (ع) بوده است. آنها را موقعیتی بخشید که به آن رغبت یابند. لذا آنها به جعل مطالبی پرداختند که معاویه می‌پسندید. از جمله آنها ابوهریره، عمرو بن عاص و مغیرة بن شعبه و از میان تابعین هم عروة بن زبیر بوده‌اند.» (2).
معاویه از این افراد در راه ایجاد توجیه دینی قدرت و سلطنت بنی امیه یا حداقل بازداشتن توده‌ی مردم از انقلاب با مانع درونی یعنی خود دین که با موانع بیرونی مثل گرسنگی دادن، ترس و وحشت ایجاد نمودن و تفرقه‌ی قبیلگی هماهنگ بود، بهره می‌جست. به علاوه وظیفه‌ی اساسی دیگری که معاویه بر دوش این افراد افکند و آن هم جعل حدیث بوده است. که متضمن دشمنی نسبت به علی (ع) و اهل بیت و نسبت دادن آن احادیث به پیامبر (ص) بود. متن = زیر میزان گسترش این شبکه‌ای که معاویه تشکیل داده بود و میزان هماهنگی آن با خواسته‌های او را به خوبی بیان می‌کند.

معاویه به کارگزارانش چنین فرمان داد:
«هر کس که چیزی از فضیلتهای ابوتراب و خاندانش روایت کند، تعهدی به او نداری».
سخنرانان در هر کوی و برزن و بر هر منبری علی (ع) را لعن می‌کردند و از او بیزاری می‌جستند.
معاویه به کارگزارانش نوشت که گواه هیچ یک از شیعیان علی (ع) و اهل بیت او را نپذیرند؛ وچنین دستور داد:
(صفحه 74)
«به طرفداران و دوستدارن عثمان و کسانی که فضیلتها و مناقب او را روایت می‌کنند، توجه نمایید؛ به مجالسشان روید و آنها را به خود نزدیک سازید و اکرامشان نمایید؛ و نام هر یک از آنان و نام پدر و قبیله‌اش را برای من بنویسید».
آنها چنین کردند تا این که در فضیلت و مناقب عثمان زیاده روی نمودند؛ این به خاطر آن بوده است که معاویه به آنها صله، لباس، پیشکش و زمین می‌داد و به عرب و غیر عرب چنین می‌کرد. لذا در هر شهر این وضع گسترش یافت و در ساختن خانه و دنیاگرایی با هم به رقابت می‌پرداختند. بنابراین کسی از مردم نزد یکی از کارگزاران معاویه نمی‌رفت که به روایت حدیث در باب فضیلت و منقبت عثمان بپردازد مگر این که نام او نوشته می‌شد نام او را گرامی می‌داشتند بر این روش چندی گذشت،
«آنگاه به کارگزارانش نوشت که حدیث درباره‌ی عثمان زیاد شد و در هر شهر و آبادی شایع گشت. هرگاه این نامه‌ام به شما رسید، مردم را به روای در باب فضیلتهای صحابه و خلفای نخستین فراخوانید. هرگز روایتی را که یکی از مسلمانان در فضیلت ابو تراب روایت می‌کند، رها مسازید مگر این که روایتی مخالف آن درباره‌ی صحابه بیاورید. چون این برای من بهتر و مایه‌ی چشم روشنی من و باطل کننده‌ی دلیل ابو تراب و شیعیان اوست».
احادیث زیادی در مناقب صحابه روایت شد که ساختگی بودند و حقیقت نداشتند. مردم هم در روایت احادیث در این باب سخت مشغول شده بودند تا جایی که در سر منابر هم آنها را بیان می‌کردند و به معلمان و نویسندگان هم القا می‌شد و آنها به کودکان و جوانان، روایتهای زیادی را آموختند و همان گونه که قرآن را فرا می‌گرفتند، این مطالب را هم فرا میگرفتند. آنها حتی دختران و زنانشان و خدم و حشم‌شان را نیز آموزش دادند لذا حدیث ساختگی فراوان شد و تهمت و بهتان رواج یافت. فقیهان و قاضیان و حاکمان نیز به این سمت و سو گرایش یافتند. بیش از همه‌ی مردم، قاریان ریاکار و نابخردانی که اظهار فروتنی و زهد می‌کردند دچار این بلیه شده بودند. لذا به حدیث سازی روی آورده بودند تا بدین وسیله

نزد
(صفحه 75)
حاکمان منزلتی یابند و به آنها نزدیک شوند و به مال و منال دست یابند. این وضع همچنان ادامه داشت تا اینکه امام حسن (ع) از دنیا رفتند و گرفتاری و آشوب بالا گرفت. (3).
ابن عرفه معروف به نفطویه - از محدثان بزرگ و برجسته - در تاریخش مطلبی آورده است که با این خبر مناسبت دارد. گفته است:
«بیشتر احادیث ساختگی در باب فضیلتهای صحابه در روزگار بنی امیه جعل شده است تا جاعلان به آنها نزدیک شوند. آنها می‌پنداشتند که بنی امیه بدین وسیله می‌خواهند، بنی‌هاشم را خوار نمایند.» (4).
بخشش معاویه در این باره کاملا پیداست. او به سمرة بن جندب، چهار هزار درهم بخشید تا این آیه را روایت کند که درباره علی (ع) نازل شده است:
«و از میان مردم کسی است که در زندگی این دنیا سخنش تو را بر آن چه در دل دارد گواه می‌گیرد، و حال آن که او سخت‌ترین دشمنان است. و چون برگردد (یا ریاستی یابد) کوشش می‌کند که در زمین فساد نماید و کشت و نسل را نابود سازد، و خداوند تباهکاری را دوست ندارد». (5).
و همچنین روایت کند که این آیه هم درباره‌ی ابن ملجم نازل شده است:
«و از میان مردم کسی است که جان خود را برای طلب خشنودی خدا می‌فروشد، و خدا نسبت به این بندگان مهربان است» (6).
او هم روایت کرد. (7).
اما ابوهریره که معاویه به او پاداش فرمانداری مدینه را داد، از قول پیامبر (ص) مطالبی درباره‌ی علی (ع) و بنی امیه روایت کرد که با ذوق و اهداف سیاسی معاویه سازگاری داشت. (8).
(صفحه 76)
در ارتباط با آن‌چه که برخی از متون از آن پرده می‌دارند، سیمای سیاست معاویه در حذف نمادهای با محتوای تاریخی است که بیانگر ارزش دینی مشخص با تأثیر اجتماعی می‌باشد؛ چون این نمادها تصاویری تاریخی در ارتباط با زندگی پیامبر (ص) و مبارزه به خاطر پیروزی اسلامی را منعکس می‌کنند و در ذهنها بر می‌انگیزانند.
از جمله این سیاستها متنی که از آن پرده بر می‌دارد و در بردارنده‌ی این مطلب است که معاویه و عمرو و بن عاص خواستند امکان حذف نام «انصار» را که اوس و خزرج از روزگار پیامبر (ص) به آن مشهور بوده‌اند، بیازمایند. در قرآن، مسلمانان مدینه انصار نام گرفتند و مسلمانان مکه هم مهاجرین. (9).
البته هدف از این کار، زدودن قدرت معنوی انصار به واسطه همین لقب از

آنان است. عمرو بن عاص به معاویه گفت: «این چه لقبی است ای پیشوای مؤمنان؛ مردم را نسبهای‌شان بازگردان. معاویه گفت: از این زشتی بیمناکم. گفت: این کلمه‌ای است که می‌گویی؛ اگر کارگر افتاد، آنها را معیوب ساختی» اما انصار که متوجه این کار شدند آن را با هوشیاری رد کردند. (10).
این مکتب - مکتب معاویه در روایت و حدیث - دست به جعل انواع حدیث پیامبر (ص) زد. از جمله‌ی این احادیث آنهایی است که به توهین درباره‌ی علی (ع) و خانواده‌اش می‌باشد؛ معاویه نهایت تلاشش را در این حوزه‌ای که بیان کرده‌ایم و شیوه‌ی معاویه نام دارد، به کار بست. (11).
(صفحه 77)
از دیگر سیاستها اموری است که به ستایش بنی امیه - بویژه عثمان و معاویه - باز می‌گردد و آنها را به مرتبه قدیسان بالا می‌برد. مثل آن روایتی که ابو هریره از قول پیامبر (ص) نقل کرده است که:
«خداوند در وحی به سه نفر اعتماد کرده است: من و جبرییل و معاویه».
و یا پیامبر (ص) تیری به معاویه داد و فرمود:
«این را بگیر تا مرا در بهشت بیابی... و یا من شهر علمم و علی (ع) در آن و معاویه حلقه آن در».
و یا فرمود: «بعد از من دچار اختلاف و فتنه می‌شوید. کسی پرسید ای رسول خدا به چه کسی روی آوریم؟ فرمود: به امین و یارانش. که منظور عثمان می‌باشد».
از دیگر سیاستها این بود که مسلمانان را از انقلاب بر حذر می‌داشت و تسلیم شدن را برای آنها خوب جلوه می‌داد و به آنان چنین تفهیم می‌کرد که انقلاب علیه ظلم و تلاش در پی ایجاد نظام عادلانه، عملی است مخالف با دین، بدیهی است که چنین سخنانی از خدا و رسولش صادر نشده است.
از جمله‌ی این احادیث آن است که عبدالله بن عمر نقل کرد است که:
«پیامبر (ص) فرمود: بعد از من انحصار طلبی و اموری را خواهید دید که آنها را زشت می‌دانید. گفتند: ای رسول خدا، چه دستوری می‌فرمایید؟ فرمود: حق آنها را بپردازید و از خداوند حقتان را بخواهید».
و یا:
«هر کسی از امیرش چیزی ببیند که از آن ناخشنود است، باید بر آن صبر نماید. که هر کس یک وجب از جماعت دور شود به مرگ جاهلی مرده است».
(صفحه 78)
و یا:
«ناگواریها و پیشامدهایی خواهد بود؛ هر کسی که بخواهد امور این امت دچار تفرقه شود او را با شمشیر بزنید؛ هر کس باشد». (12).

عجاج روایت کرده است که ابوهریره به من گفت:
«از کجا هستی؟ گفتم: از مردم عراق. گفت: نزدیک است که گروهی از مردم شام نزد تو آیند و از تو صدقه (13) بستانند؛ اگر نزد تو آمدند، از آنان استقبال کن. هرگاه پا به آن‌جا گذاشتند در دورترین نقطه‌ی آن باش و آنها و شام را رها کن. تو را بر حذر می‌دارم که به آنها ناسزا گویی؛ چون اگر ناسزا گویی، پاداشت از بین می‌رود و آنها هم صدقه را از تو می‌گیرند؛ و اگر شکیبایی ورزی، در روز قیامت در ترازوی اعمال تو خواهد آمد». (14).
چنین احادیثی مسلمانان را به فروتنی و تسلیم نسبت به حاکمان ستمگر فرا می‌خواند و شورش و انقلاب علیه آنها را به خاطر ستاندن حقشان، حرام قلمداد می‌کردند. این احادیث مردم را به صبر در برابر رستم و گرسنگی و تهدید و ارعاب فرا می‌خواند، چون موضع گیری نسبت به آن مخالفت دینداری است.
واعظان و محدثان جیره خوار، این سخنان مسموم را در دل و جان توده‌ی مسلمانان می‌ریختند و بدین وسیله آنها را از شورش و انقلاب باز می‌داشتند و افسار می‌زدند و آن را به دین نسبت میدادند و (چنین القاء می‌کردند) که دین چنین کاری را نمی‌پسندد؛ و بدین وسیله مردم را از اعتراض به سیاست ظالمانه و تلاش برای بهسازی وضع‌شان باز می‌داشتند.
این نوعی انحراف و گمراه سازی دینی است که امویان برای تثبیت حکومتشان ابداع کرده بودند. اما نوعی دیگر از این انحراف که امویان به مهارت به کار گرفته‌اند، تأسیس
(صفحه 79)
فرقه‌های دینی - سیاسی بود که تفسیرهای دینی برای توده‌ی مردم ارائه می‌کردند که به قدرت امویان کمک می‌کردند و کارهایشان را توجیه می‌نمود.
از نمونه‌های بارز در این عرصه، فرقه‌ی مرجئه می‌باشد. امویان با شیعیان، که بنی امیه را غاصبان میراث پیامبر (ص) می‌شمردند و با خوارج، که آنها را کافر می‌پنداشتند و انقلاب علیه آنها و کنار زدن آنها را از قدرت واجب می‌دانستند، چنین مواجه می‌شدند. هر یک از این دو فرقه در برابر ادعای‌شان دلایل دینی می‌آوردند که امویان در برابر آن دلایلی نداشتند و لذا فرقه‌ی مرجئه را ایجاد نمودند که دلایلی در برابر دلایل شیعه و خوارج ارائه می‌نمودند و در برابرشان در عرصه‌ی نبرد سیاسی - دینی می‌ایستادند.
ابن ابی الحدید روایت می‌کند که معاویه اظهار جبر و ارجاء می‌نمود و لذا معتزله او را به این خاطر تکفیر نمودند. (15).

مرجئه، ایمان را امری قلبی خالص به شمار می‌آوردند که برای بیان آن نیازی به عمل نیست؛ آدمی کافی است که در دل مؤمن باشد تا اسلام او را امان دهد و ظلم و تجاوز بر او حرام گردد. آنها می‌گفتند:
«گناه، با وجود ایمان زیانی نمی‌رساند؛ چنان که با وجود کفر، طاعت سودی نخواهد داشت. می‌گفتند: ایمان، باور قلبی است، هر چند که به زبان اظهار کفر نماید و بت بپرستد و در سرزمین اسلام پایبند یهود و مسیحیت باشد، اگر در چنین وضعی بمیرد، نزد خداوند با ایمان کامل از دنیا رفته است و از بهشتیان خواهد بود» (16).
نتیجه‌ی منطقی این گونه اندیشه آن است که امویان از مؤمنان هستند؛ هر چند که مرتکب گناهان کبیره گردند (17) نتیجه‌ی این اندیشه آن است که مرجئه با خوارج و شیعیان در نبرد با امویان و از بین بردن حکومتشان، موافق نبوده‌اند؛ چون حکومت امویان، حکومتی بود شرعی که شورش علیه آن جایز نیست. مرجئه نمی‌پذیرفتند که بی‌توجهی خلفای اموی نسبت به اجرای احکام شریعت، همچون دیگر حاکمان در اسلام، برای محروم شدن از

حقوقشان کافی است. (18).
مرجئه این اندیشه‌ها را میان توده‌ی مسلمانان به قصد تخدیر و رویگردانی‌شان از شورش علیه امویان، منتشر می‌کردند.
امویان با این که هر دعوت و فراخوانی دینی را که با روحیه‌شان سازگاری نداشت، به شدت برخورد می‌کردند، نسبت به مرجئه بر عکس عمل می‌کردند. این فرقه را حمایت می‌کردند و نسبت به رهبرانش نرمش به خرج می‌دادند. البته این بدان دلیل بود که معاویه خودش اساس آن را بنیاد نهاد و گفتیم که معاویه هم قائل به جبر و ارجاء بود.
پیداست موضعی که مرجئه نسبت به امویان گرفته بودند، کاملا با درک کسانی که خواسته‌های علویان را تأیید می‌کردند، در تعارض بود و دو بیت زیر (که هجو است) دیدگاه شیعه نسبت به مرجئه را به تصویر می‌کشد:
«اگر فردی از مرجئه را دیدی و تو را شادمان نمد؛ که قبل از مرگش به دردش بمیرد. یاد علی (ع) را برایش زنده کن و بر محمد (ص) و آل محمد (ص) درود فرست». (19).
در کنار آن چه گذشت، امویان به سبک دیگری از گمراه سازی و انحراف دینی برای تثبیت حکومت‌شان و رویگردانی مردم از شورش علیه آنها روی آوردند. امویان با خطر نابود کننده‌ای به سبب اعتقاد به آزادی اراده و اختیار مواجه شده بودند؛ یعنی انسان موجودی است که نوع رفتار و عملش را در زندگی انتخاب می‌کند. و وقتی آزاد باشد، نسبت

به اعمالش مسؤول است چون هر نوع آزادی در پی اش مسؤولیت خواهد بود.
این اعتقاد برای امویان که مردم را از نظارت بر آنها و کردارشان متفرق می‌ساختند، خطرناک بود. لذا بر این اعتقاد و طرفداران آن سخت گرفتند و به عقدیه‌ای در برابر آن یعنی اعتقاد به جبر دست یازیدند. (20) عقیده‌ای که در عرصه‌ی سیاست با آنها سازگاری داشت، چون به مردم چنین القا می‌کرد که وجود بنی امیه و اعمالشان، هرچند ستمگرانه و عجیب است، سرنوشت محتوم آنها از جانب خداوند است و تغییر و تبدیل آن امکان ندارد و شورش علیه آنها هم هیچ فایده‌ای در بر نخواهد داشت. لذا معاویه - چنان که گفتیم - برای توجیه کارهایش در برابر جمهور مردم به جبر و ارجاء تظاهر می‌نمود، چون سرنوشتی تغییر ناپذیر است و درباره‌ی او که حاکم دینی است هیچ جای بحث و گفتگو نباید باشد.
لذا معاویه ناگزیر بود به انتشار اندیشه‌های ویژه‌اش پیرامون دو عقیده یعنی جبر و ارجاء میان مسلمانان به کارگزاران و مبلغانش، از جمله داستان سرایان، دستور دهد. لیث بن سعد می‌گوید:
«اما داستانهای ویژه، آنهایی هستند که معاویه به وجود آورده است و شخصی را بر این داستانها گمارد. وقتی از نماز صبح فارغ می‌شد، می‌نشست و به حمد و ثنای خداوند و درود بر پیامبر (ص) می‌پرداخت و برای خلیفه و خانواده و لشکر و خدم و حشمش دعا می‌کرد و مخالفان و تمام مشرکان را نفرین می‌نمود» (21).
شخصی را هم مأمور کرد ک بعد از نماز صبح و مغرب داستان سرایی کند و برای او و مردم شام دعا نماید (22) حتما این دعا سرآغازی بود که قصه گو، قصه را با آن آغاز می‌کرد و سپس به داستان سرایی می‌پرداخت.
آدمی چون معاویه نسبت به فواید زیادی که عقیده‌ی جبر ممکن بود برای وی داشته باشد و هدف او را پیش ببرد، غافل نبوده است؛ او و دیگر امویان به خوبی می‌دانستند که
(صفحه 82)
خانواده‌ی‌شان برای مسلمانان قابل تحمل نبودند و این را هم می‌دانستند که در نظر بسیاری از زیر دستانشان، غاصب و چپاولگرند و به انواع ابزار زور و شکنجه به قدرت رسیده‌اند و دشمنان خاندان پیامبر (ص) و قاتلان انسانهای پاک و بی گناه هستند. هر چند که عقیده‌ای در میان مردم رواج داشت که آنها را از شورش و انقلاب علیه آنها و کارگزاران‌شان باز می‌داشت و آن هم عقیده‌ی به جبر بوده است؛ عقیده‌ای که به مردم القا می‌کرد، خداوند از ازل حکم نموده است که این خانواده به قدرت برسد؛ لذا کارها و اعمالشان چیزی جز نتیجه‌ی قضا و قدر الهی نیست؛ به همین خاطر برای آنها و حکومتشان بسیار خوب خواهد بود که این اندیشه‌ها در

ذهن مردم ریشه بدواند (23).
از شعر هم در کنار متون دینی در راه تحکیم این اندیشه‌ها استفاده شده است؛ معاویه بنا به قول بروکلمان، قادر بود از تأثیر زیاد شاعران روزگارش در افکار عمومی برای منافع خانوادگی‌اش بهره گیرد. (24).
معاویه - و حاکمان بنی امیه بعد از او - با رضایت به شاعران‌شان گوش می‌سپردند و حتی این شاعران را تشویق می‌کردند و شعری بگویند که در آن قدرت و حاکمیت‌شان را سرنوشتی محتوم از جانب خداوند قلمداد کنند و بهمین خاطر ممکن نبود که مؤمنان علیه آنها قیام کنند.
مثلا معاویه در نظر اخطل چنان که او را توصیف کرده، در یک لحظه‌ی غفلت و بی‌خبری به پادشاهی نرسیده، بلکه خلیفه و جانشین خداوند است؛ و پیروزی و موفقیتی که به آن دست یافته است، ناشی از اسباب طبیعی نبوده است بلکه ناشی از صنع خداوندی بوده است. مثلا گفته است:
«به سوی مردی که نمازهای نافله اش به ما نمی‌رسد و خداوند او را پیروز گردانیده است؛ سپس پیروزی بر او گوارا باد.
(صفحه 83)
کسی که وارد سختیها گشت و بختش بلند است؛ جانشین خداوند و بر او نعمت باریدن می‌گیرد».
بنی امیه - به نظر اخطل - بر غیر امویان نه به واسطه‌ی گذشته‌ی نیکوی‌شان در جاهلیت برتری دارند و نه به شجاعت‌شان، بلکه به خداوند آنها را برتری داده است؛ بر سر نیزه کردن قرآنها در صفین توطئه‌ای نبوده است که از ذهن عمرو عاص تراوش کرده باشد بلکه الهام خداوندی بوده است. و بالاخره این خداوند بود که به آنها در انتقام از خون عثمان قدرت بخشیده است و آنها را به حکومت رسانده است. (أخطل می‌گوید):
«نیاکان‌شان کاملند و خداوند آنها را برتری داده است و نیای غیر آنها ناقص و بی خیراند.»
«آنها کسانی هستند که خداوند دعای‌شان را اجابت نموده، وقتی که اسبان به هم برخورد کردند و شکیبایی ورزیدند».
«و در روز صفین آن‌گاه که چشمها ترسان بر زمین بود، وقتی از پروردگارشان کمک و یاری خواستند، آنها را کمک نمود».
«بر کسانی پیروز نمود که عثمان را ظالمانه کشتند».
«خداوند از پیروزی بازشان نداشت از او توانائی خواستند به آنها بخشید».
اخطل هم مثل دیگر شاعران روزگارش دارای روح جاهلی است که فضیلت را به نسب خانوادگی و تفاخرهای جاهلی می‌شناسد نه در رابطه با خداوند؛ پیروزی هم به شجاعت و قدرت و زیادی لشکر و زیرکی شناخته می‌شود نه به خداوند (25) این اندیشه‌ی دینی است که به خاطر کثرت ذکر خداوند به تصوف شبیه است نه ناشی از طبیعت آدمی چون أخطل؛

الهام شده از ممدوح او یا از کسانی است که معاویه آنها را برای سامان دادن اندیشه‌های خاص خود که در میان مردم رواج یابد، پراکنده کرده است، چه این که به روایت از پیامبر (ص) باشد و چه به وسیله‌ی شعر.
(صفحه 84)
مسکین دارمی درباره‌ی ولایتعهدی یزید چنین می‌گوید:
«ایکاش می‌دانستم که ابن عامر و مروان و سعید بن عاص چه می‌گویند؛»
«فرزندان خلفای خداوند؛ اندکی آرام، خداوند رحمان هر جا که بخواهد آن را باز می‌گرداند».
«آن گاه که منبر غربی را خداوند خالی نماید، پیشوای مؤمنان، یزید خواهد بود».
همان گونه که اعتقاد به جبر برای توجیه وضع خاندان أموی به طور کلی به کار گرفته شده، در آرام کردن توده‌ی مردم نیز، آن‌گاه که ناگزیر می‌شدند تا به ظلم و سرکشی رفتار حاکمان و کارگزاران بیندیشند، هم به کار گرفته می‌شده است. (26).
(1) ولهاوزن، الدولة العربیة، ص 53. تاریخ الاسلام السیاسی، ج 1، ص 278 و 279.
(2) شرح نهج البلاغه، ج 4، ص 61.
(3) شرح نهج البلاغه، ج 11، ص 44 تا 46.
(4) شرح نهج البلاغه، ج 11، صث 46.
(5) بقره (2) آیه‌ی 204 و 205.
(6) همان، آیه‌ی 207.
(7) شرح نهج البلاغه، ج 4، ص 73.
(8) همان، ج 4، ص 67، 64 تا 69.
(9) لقب انصار در قرآن دو بار به همراه لقب مهاجران در دو آیه‌ی سوره‌ی توبه شآمده است که دار موضع مدح و ثنای خداوند درباره‌ی آنها می‌باشد.از جمله «و السابقون الاولون من المهاجرین و الانصار و الذین اتبعوهم بأحسان رضی الله عنهم و رضوا عنه و أعد لهم جنات تجری تحتها الانهار خالدین فیها أبدا ذلک الفوز العظیم «. (آیه‌ی 101) و «لقد تاب الله علی النبی و المهاجرین و الانصار الذین اتبعوه فی ساعة العسرة من بعد ما کاد یزیغ قلوب فریق منهم ثم تاب علیهم انه بهم رؤوف رحیم». (آیه‌ی 118).
(10) ابو الفرج اصفهانی، الاغانی، چاپ دارالکتب، ج 16، ص 43، 42 و 48.
(11) پیداست که این گرایش، سیاستی ثابت در وظایف فرهنگی به شمار می‌آید. مثلا می‌بینیم که هشام بن عبدالملک از ابن شهاب زهری می‌خواهد که درباره‌ی آیه‌ی «و الذی تولی کبره منهم له عذاب عظیم» بگوید، منظور

علی (ع) است. او نپذیرفت و گفت: منظور عبدالله بن أبی بن سلول است. وقتی خالد بن عبدالله قسری - حاکم عراق در روزگار هشام بن عبدالملک - از ابن شهاب زهری خواست که سیره‌ی پیامبر (ص) را بنویسد، ابن شهاب گفت: به او گفتم: از سیره‌ی علی (ع) هم چیزی به ذهنم می‌آید آیا آن را هم ذکر کنم؟ اما خالد قسری اجازه نداد که ابن شهاب در این باره چیزی بنویسد مگر این که با طعن و سرزنش همراه باشد. رک: احمد امین، ضحی الاسلام، ج 2، ص 326، چاپ پنجم؛ به نقل از الأغانی، ج 19، ص 59.

(12) این چنین مطالب را در بخاری و دیگر کتابهای حدیث خواهید یافت.

(13) در این جا منظور از صدقه زکات واجب مال است.

(14) ان قتیبه، عیون الاخبار، ج 1، ص 7.

(15) شرح نهج البلاغه، ج 1، ص 340.

(16) ابن حزم، الفصل فی الملل و النحل، ج 4، ص 204.

(17) فیلیپ حتی، تاریخ العرب، ج 2، ص 316.

(18) وقتی یزید بن عبدالملک بن مروان به خلافت رسید گفت: به شیوه‌ی عمر بن عبدالعزیز رفتار کنید و چهل شب این چنین مکث کرد و چهل پیر را آوردند و شهادت دادند که خلفا، محاسبه و عذاب ندارند. ابن کثیر ص 232. طبری (ج 6، ص 593) نقل کرده است که: گروهی از مرجئه به سرپرستی مردی به نام ابو رؤبة به یزین بن ملهب بن ابی صفرة در شورش علیه یزید بن عبدالملک بن مروان پیوستند. وقتی مسلمة بن عبدالملک برای کوبیدن شورش آمد و یزید بن مهلب، مردم را به جنگ تشویق کرد، ابن رؤبة گفت: ما آنها را به کتاب خدا و سنت پیامبرش فرا خواندیم و به گمانشان پذیرفتند و لذا نباید مکر و حیله نماییم و بدشان را بخواهیم. یزید بن ملهب به آنان گفت: وای بر شما، آیا بنی امیه را تأیید می‌کنید، آنها خواستند که شما را پاسخ مثبت دهند تا به وسیله‌ی شما خیالشان آسوده باشد و به مکر و حیله بپردازند. آنها گفتند: گمان نمی‌بریم که چنین کنیم مگر این که ما را اجابت کنند در چیزهایی که گمان برده‌اند آن را از ما پذیرفته‌اند».

(19) در این باره رک: احمد أمین، فجر الاسلام، 279 تا 282 و 291 تا 294 و ضحی الاسلام، ج 3، ص 316 تا 329، گلدزیهر، العقیدة و الشریعة فی الاسلام، 75 تا 77 و 295 حاشیه‌ی شماره‌ی 20.

(20) موریس گودفردا، النظم الاسلامیه، ص 39، «در اختلافی که پیرامون جبر و اختیار به وجود آمد، خلفای اموی از اندیشه‌ی انکار اراده در افعال آدمی حمایت می‌کردند.

(21) فجر الاسلام، ص 159.

(22) همان، ص 160.

(23) احمد امین در ضحی الاسلام، ج 3، ص 81 می‌گوید: «چنان که

پیداست، بنی امیه سخن گفتن در باب آزادی اراده را تنها از نظر دینی نمی‌پسندیدند بلکه از نظر سیاسی هم نمی‌پسندیدند، چون اعتقاد به جبر در خدمت سیاست‌شان بوده است. نتیجه‌ی جبر آن است، خداوندی که امور به دست اوست بنی امیه را بر مردم حاکم گردانده است و حکومتشان به حکم قضا و قدر الهی است و لذا باید در برابر قضا و قدر تسلیم بود».

(24) تاریخ الشعوب الاسلامیة، ج 1، ص 148.

(25) اخطل هم جیره خوار بوده و گرنه خوب می‌دانسته است.

(26) أحمد أمین، ضحی الاسلام، ج 3، ص 81 و 82، گلدزیهر، العقیدة و الشریعة فی الاسلام، ص 85 تا 87.

آثار سیاست معاویه بر جامعه‌ی اسلامی
دیدیم که چگونه سیاست ظلم و گرسنگی دادن، انگیزه‌ی آزادی در دل و جان را خفه ساخت و توده‌ی مردم را واداشت تا به زندگی ذلیلانه و زیر ستم از ترس دچار شدن به نگون‌بختی و بیچارگی در زندگی، رضایت دهند.
و دیدیم که روح قبیلگی، انسان مسلمان را از هدفهای بزرگش که اسلام به او هدیه کرده بود بازداشت و او را به هدفهای دیگری مشغول ساخت که با دیدگاه تنگ قبیلگی و بت جدید قبیله مربوط می‌شد.
لذا یک عامل روانی یعنی ترس و عامل اجتماعی یعنی وضوح قبیلگی، انسان مسلمان را از انقلاب و اعتراض باز می‌دارد و او را به رضایت دادن به زندگی همراه با نگون بختی و محرومیت و ظلم تسلیم می‌کند؛ اما این دو عامل نمی‌توانستند رضایت باطنی را به خاطر روح پریشان و در عذابش جلب نمایند، بلکه همیشه به خاطر سکوت در برابر حکومت بنی امیه و بی عملی در راه پاکسازی جامعه از منکرات، احساس گناه می‌کردند. این احساس گناه مسؤول آن بود که او را در نهایت به غلبه بر ترس و پاره نمودن غل و زنجیر قبیلگی که او را در بند کرده بودند، وا دارد.
اما این رکن سوم از ارکان سیاست اموی یعنی انحراف دینی، مسؤول ایجاد توجیه
(صفحه 85)
دینی وضع اجتماعی نادر جامعه‌ی اسلامی بوده است. مراد از آن واداشتن توده‌ی مسلمان به سکوت در برابر انتقاد و بی عملی نسبت به هر گونه تلاش برای تغییر شرایط به وضعیت بهتر بوده است؛ بدین ترتیب احساس گناه از وجدان توده‌ی مردم پنهان می‌ماند و این احساس همان است که هرگاه میزان فشار شدت گیرد، به انقلاب منجر می‌شود. اما وقتی احساس گناه از بین رود، جامعه به استقرار خواهد رسید؛ بنابر این عامل روانی و دینی فرد را به تسلیم شدن سوق می‌دهد اما عامل اجتماعی وی را استوار می‌سازد، لذا حاکمان مطمئن می‌شوند که اقدامات آنها هیچ اعتراضی نزد توده‌ی مردم را بر نخواهد انگیخت.
این همان وضعیت روانی کسانی است که گرفتار شیوه‌های امویان در تخدیر دینی گشته‌اند؛ اما آنهایی که گرفتار این گونه تبلیغات نشده‌اند و دامها و دروغهای امویان بر آنان کارگر نیفتاد، وضع دیگری داشتند که غم انگیزتر از این وضع نبوده است.
وضع این افراد به دو گانگی شخصیت منجر شد. سیاست مالی معاویه و شیوه‌ی وحشیانه او در شکنجه‌ی دشمنان بی سلاحش به نفاق و سکوت

واداشتن و تظاهر نمودن به خلاف آن چه اعتقاد داشتند - برای رسیدن به دنیای معاویه - و دست یازیدن به روح قبیلگی که بر آنها تحمیل می‌شد که بدون تأمل و اندیشه از سران قبله پیروی نمایند، کارگر افتاد. این وضع نادر و ناگوار، وضعیتی است که بر آنان تحمیل می‌شد که همیشه باورهای حق‌شان را پنهان نمایند و آن‌چه را که قدرت و حاکمیت از آنها می‌خواهد، اظهار نمایند. لذا در میان آنها دوگانگی شخصیت به وجود آمد. راز این وضع ناگوارا و تراژدیک و دراز مدت که انقلابیون و شورشگران علیه حاکمان اموی عباسی و ستمگران بعد از آنها در آن به سر می‌بردند، به این دو گانگی شخصیت بارز می‌گردد.این دو گانگی در پراکنده ساختن طرفداران انقلاب با تأثیرگذاری شخصیت خارجی هماهنگ با حاکمیت کارگر افتاد. این بعد از آن بود مکه به انگیزه‌ی شخصیت دیگرشان، شخصیتی که حاکمیت با آن در ستیز بود و از میدان به در کرده بود، به یاری هم پیمان بسته بودند. فرزدق این دو گانگی شخصیت را برای امام حسین (ع) که او را دیده بود و از وضع مردم کوفه پرسیده، چنین به تصویر کشید:
«دلهای‌شان با شماست و شمشیرهای‌شان بر شما».
(صفحه 86)
طبیعت این سیاست آن است که جامعه‌ی اسلامی را به وضع اسفناک و ذلت بار، بیهودگی زندگی و هدفهای زندگی بکشاند.
طبیعت چنین سیاستی آن است که مسلمان را که باید انسانی باشد تا نگرانی سرنوشت تمام بشریت بر او حاکم باشد و این پریشانی را به توجه مستقیم و کار مثبتی که به کاهش گرفتاریهای بشر در هر مکان منجر شود به انسانی با دیدگاه قبیلگی و بسته، تبدیل سازد و در درون حصار بسته‌ی قبیله - همچون قبل از اسلام - محدود شود که عرب را در چارچوب قبیله محدود می‌کرد و مانع رشد شخصیت در خارج از حدود قبیله می‌شد، دوباره در روزگار معاویه سر برآورد و تأثیر ویرانگرش را بر جای نهاد.
طبیعی است که این سیاست او را از یک انسان باورمند که زندگی‌اش بر راه راست و مبارزه برای عقیده جریان می‌یابد و دیگر انسانها را آزادی می‌بخشد و شخصیت از دست رفته‌ی انسانی‌شان را به آنها باز می‌گرداند، به انسانی تبدیل نماید که زندگی‌اش را بر مبنای عقیده استوار نسازد و چشم اندازی بزرگ او را تشویق ننماید؛ انسانی که گرایشها و علایق زودگذر و منافع کوچک بر او حاکم گردد و مشغول به امور ناچیز گرداند.
طبیعی است که این سیاست او را از انسانی که عمیقا آگاه است و می‌داند که زندگی شخصی‌اش به میزانی که از آن جامعه‌ی بشری می‌باشد، از آن او نیست وقتی که حیات جامعه تهدید شود در سایه‌ی این تعرض و تهدید حیات او تهدید می‌شود. به انسانی تبدیل کند، که به زندگی سراسر ذلت وننگ علاقه‌مند گردد و تن به خواری و پستی دهد.

همچنین طبیعی است که او را از انسانی مبارزه‌گر علیه ظلم (از هر کسی صادر شود) و ظلم بر خویشتن را نمی‌پسند و خود را به عدالت وا می‌دارد و از ظلم به دیگر ناخرسند است و او را نیز به عدالت فرا می‌خواند، به انسانی تبدیل نماید که تنها به خاطر این که قدرتی او را مظلوم نساخته است دست از مبارزه بردارد در نهایت تا به ستمگری تبدیل شود.
این سیاست او را از انسانی که دریافته است دین، مؤمنان را برده و بنده‌ی ستمگرانی که به نام دین حکومت می‌کنند، نمی‌خواهد به انسانی بدل می‌سازد که حاکمان ستمگر را تأیید می‌کند.
(صفحه 87)
و بالاخره او را از انسانی که شورش علیه سیاست فقیر پروراندن و ایجاد ترس و وحشت را حق می‌داند به انسانی بدل نماید که با انقلابیون به مبارزه پردازد.
تاریخ این مرحله از زندگی مسلمان پر است از نمونه‌هایی که این تحول، آشکارا رخ داده و جامعه‌ی اسلامی را به طبیعت خود بار آورده است. می‌تواند ایده‌ی روشن از تأثیر این سیاست در جامعه‌ی اسلامی را به دست دهیم وقتی به مقایسه‌ی عکس العمل مسلمانان نسبت به سیاست عثمان و کارگزارانش و موضع‌گیری آنها نسبت به معاویه بپردازیم؛ چون عکس العمل در برابر سیاست عثمان و کارگزارانش، انقلابی تند از تمام سرزمنیهای اسلامی مثل مدینه، مکه، کوفه، بصره مصر و شهر نشینان و بادیه نشینان بوده است. آیا چنین عکس العمل جمعی را در برابر تهدیدهای معاویه در سیاست غیر انسانی‌اش نسبت به توده‌های مسلمان می‌بینیم؟ با توجه به این که ظلم در روزگار معاویه، بیشتر و غارت و فراگیرتر و محرومیت امت مسلمان از ثروت و حقوقشان آشکارتر بود.
حقیقت آن است که هرگز چنین چیزی را نمی‌یابیم. توده‌ی مردم کورکورانه و مقلدانه مطیع بوده‌اند. آری، هر از چندگاهی اعتراضاتی از گوشه و کنار برمی‌خاست که دلالت می‌کند که جامعه در زیر گام ظلم و ستم به خود می‌پیچید؛ مثل موضع‌گیری حجر بن عدی و عمرو بن حمق خزاعی و امثال آن (1) ک متأسفانه ریشه دار گشت و به یک جنبش عمومی تبدیل نشد و در همان آغاز خاموش گشت و از بین رفت. زمانی که حاکمیت سردمداران این جنبشها را دستگیر می‌کرد و بدون این که جامعه به حرکت در آید کشته می‌شدند و هرگاه انسانی به مخالفت برمی‌خاست، به وسیله‌ی پول خریداری می‌شد (2).
از زمانی که حاکمان مسلمان با گرایش انسانی در اسلام به ستیزه برمی‌خاستند تا آن را به نهادی در خدمت گروه خاص در آورند، علی (ع) و فرزندان و یارانش را به دفاع از اسلام برخاستند و شر آن کس را که در پی تحریف آن بود، مانع گشتند.

این کار علی (ع) در تمام دوران زندگی‌اش بوده است تا این که به شهادت رسید و
(صفحه 88)
فرزندش امام حسن (ع)جانشین او شد و شرایط جامعه‌ی اسلامی- چه اجتماعی و چه روانی - جامعه را برای انقلاب علیه حکومت بنی امیه آماده ساخت و او نیز به شهادت رسید و امام حسین (ع) تنها ماند.
(1) ابن أثیر، الکامل، ج 3، ص 233 تا 243.
(2) چنان که مالک بن هبیره‌ی سکونی که به خاطر قتل حجر و یارانش قرار بود دست به شورش بزند، معاویه صد هزار درهم برای او فرستاد: «او هم گرفت و آرام شد». الکامل، ج 3،ص 242.

موضع گیری امام حسن و امام حسین نسبت به سیاست امویان
امام حسین (ع) همزمان بود با حرکتی که دشمنان اسلام، بیگانگان، انتقام جویان، کینه توزان و سودجویانی که منافع خود را در جنگ علیه اسلام و علیه مبانی انسانی‌اش می‌جستند، آغاز کرده بودند. حضرت (ع) از آغاز پیدایش این حرکت با آن همزمان بود. روزگاری به همراه پدرش و برادرش و یاران پاکبازش و روزگاری با برادر و یارانی که از شمشیر امویان نجات یافته بودند.اما اکنون، تنها در صحنه‌ی نبرد ایستاده است وی به تنهایی در برابر معاویه و نظام تروریستی او ایستاده است. حضرت (ع) با چشمانش می‌دید که چگونه از امت مسلمان خواسته می‌شود که از هدفهای بزرگی که به خاطر آن شکل یافته، تغییر مسیر دهد و چگونه زندگی امت دچار انحراف شده است و خواسته می‌شود که وجودش را پنهان کند و در چارچوب تنگ زندگی و مشتی درهم و دینار خود را محدود نماید و مسلمان زندگی، وجدان، آزادی و کرامت انسانی‌اش را به حاکمان ستمگر بفروشد.
حضرت (ع) شاهد شیوه‌ی معاویه و خاندانش بود که در کشاندن امت مسلمان به این روش زشت به او تکیه کرده بودند. می‌دید که چگونه مردم را آواره می‌سازد و مردم دچار فقر و ستم پذیری شده‌اند. آنان را شکنجه می‌داد، چون با قدرت و حاکمیت او در گرایش سیاسی مخالفت می‌ورزیده‌اند. می‌دید که چگونه اسلام تحریف می‌شود و مبانی انسانی آن در راه هدفهای سیاسی دگرگون می‌گردد. شاهد تخدیر دینی و دروغ بستن به خدا و رسولش بود؛ از نزدیک ناظر تلاش برای فاسد ساختن جامعه و با تشویق و تحریک روح قبیلگی و گرایش نژادی،بود. امویان از امام حسین (ع) می‌خواستند تا تسلیم آنها گردد، چون تسلیم شدن او، تسلیم شدن تمام امت مسلمان را برایشان تضمین می‌کرد و به آنها امکان می‌داد تا بدون ترس به سیاست‌شان بپردازند. معاویه وقتی تصمیم گفت برای جانشینی یزید بعد از خود بیعت
(صفحه 89)
بگیرد، چنین قصدی داشت که گاهی به نرمی و گاهی به خشونت متوسل می‌شد که در نهایت به هدفش نرسید (1).یزید هم پس از پدرش همین قصد را داشت. اما امام حسین (ع) از این کار سرباز زد، چون عمیقا از نقش تاریخی‌اش آگاه بود که بر او واجب می‌کرد تا انقلاب نماید و تا انقلاب او وجدان امتی را که به تسلیم در برابر قدرت حاکم عادت کرده بود، بیاشوبد؛ امتی که چنان عادت کرده بود که بیم داشت چیزی آن را اصلاح نماید.

جامعه‌ای که مدت طولانی تحت تأثیر سیاست اموی و جهت دهی آنها بود، ممکن نیست که به سخن اصلاح شود. سخن نمی‌تواند در جان مرده و وجدان خفته تأثیرگذار باشد؛ چنین جامعه‌ای باید الگویی داشت باشد که آن را سخت تکان دهد و با سخنان آتشین خود، فرهنگ گندیده‌ای که آن را تخدیر کرده و آن را از ساختن سرنوشت روشن و تابناک بازداشته، ریشه کن نماید.
این واقعیت تلخ، امام حسین (ع) را در برابر نقش تاریخی و رسالت انقلابی‌اش قرار داد؛ نقشی که انقلاب کردن را بر او واجب می‌ساخت و با انقلابش، بیانگر احساسات توده‌ی مردم باشد و با انقلابش توده را به حرکت در آورد و در نبرد با ستمگران نمونه و الگو باشند. انقلاب امام حسین (ع) چنین بود.

(1) ابن اثیر، الکامل، ج 3، ص 249 تا 252.

انگیزه‌های قیام
«من نه از سر خودخواهی و تکبر خروج کرده‌ام و نه به قصد فساد و ستمگری و گردنکشی، بلکه تنها برای اصلاح در امت جدم خروج کرده‌ام؛ قصد من امر به معروف و نهی از منکر است؛ هر کس مرا به پذیرش حق، بپذیرد پس خداوند شایسته‌تر به حق است و هر کس مرا نپذیرد، شکیبایی خواهم نمود تا خداوند میان من و این قوم به حق داوری کن؛ و خداوند بهترین داوران است»
حسین بن علی (ع)
(صفحه 93)
>چرا امام حسین در روزگار معاویه دست به قیام نزد
>موضع امام حسین نسبت به بیعت با یزید
>انگیزه‌های قیام از نظر امام
>انگیزه‌های قیام از نظر افکار عمومی
>انگیزه‌های قیام از دیدگاه قیام کنندگان

چرا امام حسین در روزگار معاویه دست به قیام نزد

زمینه‌های قیام علیه حکومت بنی امیه در روزگار معاویه زیاد بود و امام حسین (ع) هم آنها را به خوبی می‌دانست و در تعداد نامه‌هایی که برای معاویه نوشت و پاسخهایی که به آن نامه‌ها داده شد، به این مسائل اشاره کرده است. این نامه‌ها فراوان است که به برخی اشاره خواهیم کرد.مثلا در نامه‌ای آمده است:

«هیهات ای معاویه، صبح و روشنی، سیاهی شب را رسوا نمود و درخشش نور خورشید، نور چراغ را زیر نور خود گرفت. برتری دادی و از حد گذشتی و انحصار طلبی نمودی تا این که ستمگری نمودی؛ منع کردی تا حدی که بخیل گشتی، ستم نمودی و از حدود خارج شدی. به صاحب حق بهره‌اش را ندادی تا این که شیطان بهره‌ی فراوان و سهم کاملش را برگرفت...» (1).

در نامه‌ای دیگر چنین نوشت:

«اما بعد، نامه‌ات به من رسید و در آن یادآور شدی، اموری از من به تو رسید که تو از آن امور نسبت به من روی برتافتی و حال آن که من بدون آنها نزد تو شایسته‌ام. (بدان) که خوبی‌ها به این امور که تو گفتی ره نمی‌برد و تنها خداوند آن را جبران می‌کند».

(صفحه 94)

اما این که یادآور شدی چیزی از من به تو رسید؛ بدان که چاپلوسان سخن چینان، تفرقه افکنان میان جمع آن را بد رسانده‌اند، دروغ گفته‌اند، گمراهان».

«من خواستار جنگ با تو نیستم و با تو اختلافی ندارم؛ من در ترک آن از جانب تو از خداوند بیمناکم و عذر دارم به سوی تو و دوستان ستمگر و ملحد تو؛ حزب ستمگران و دوستان شیاطین».

«مگر تو قاتل حجر بن عدی، از مردم کنده و یاران نمازگزار و عابد او نیستی که بر ستم برآشفتند و بدعت را رسوا نمودند و امر به معروف ونهی از منکر می‌نمودند و در راه خدا از سرزنش سرزنش گران بیمناک نبودند. تو آنها را از سر ستم و دشمنی بعد از آن که سوگند استوار خوردی و عهد و پیمان جدی به آنان سپردی، آنها را کشتی؛ قول دادی که به خاطر اتفاقی کهب بن تو و آنها رخ دهد آنها را مؤاخذه نکنی؛ تو با این کار نسبت به خداوند جرأت پیدا کردی و گستاخ شدی و به عهد و پیمان او بی اعتنایی کردی.

«مگر تو قاتل ابن الحمق دوست پیامبر (ص) و خاندان او، آن عبد صالح نیستی و بعد از این که أمان دادی او را کشتی؟

مگر تو مدعی نبودی که زیاد بن سمیه، تولد یافته بر فرش برده‌ای از قبیله‌ی ثقیف است؟ و پنداشتی که او فرزند پدر توست و پیامبر (ص) فرمود: فرزند از آن خانه‌ای است که در آن به دنیا آمد و بدکار باید سنگسار شود. تو سنت پیامبر (ص) را ترک نمودی و از هوای نفست پیروی نمودی، پس او را بر مسلمانان چیره ساختی تا آنهاه را بکشد و دست و پای شان را قطع نماید و چشمانشان را میل کند و بر صلیب کشد. گو این که تو از این امت نیستی و آنها از تو نیستند».
«مگر تو دوست حضرمی‌ها نبودی که زیاد بن سمیه درباره‌ی آنها نوشت که آنها بر دین علی (ع) هستند و تو به او نوشتی که هر کس بر دین علی (ع) باشد آنها را بکش و او هم کشت و به فرمان تو مثله کرد. دین علی (ع) همان دین پسر عموی Æمحمد (ص) است که بر تو و پدرت آن را لازم گردانید و به واسطه‌ی آن است که اکنون در جایت نشسته‌ای.
(صفحه 95)
«گفتی که به خودت و دینت و امت محمد (ص) بنگر و از تفرقه میان این امت و این که آنها را وادار فتنه گردانی، بترس؛ (بدان) که من فتنه‌ای بزرگتر از حکومت تو بر این امت سراغ ندارم و برای من و دینم و امت محمد (ص) چیزی بزرگتر و مهمتر از جهاد با تو سراغ ندارم».
«گفتی، اگر تو را منکر شوم، مرا منکر خواهی شد و اگر با تو حیله کنم با من حیله خواهی کرد، پس آن چه که به نظر تو می‌آید انجام ده و حیله نما. امید دارم که حیله‌ی تو به ضرر نرساند و بر کسی ضرری بدتر از خود تو نباشد؛ چون تو سوار بر مرکب جهلت گشته‌ای و به پیمان‌شکنی شیفته‌ای. به جانم سوگند که تو به هیچ شرطی پایبند نیستی و با کشتن آنهایی که بعد از صلح و عهد و پیمان کشته‌ای، پیمان شکستی؛ تو آنها را بدین خاطر کشته‌ای که ذکر فضیلت ما را می‌کردند و حق ما را مهم می‌شمردند. البته خداوند فراموش نمی‌کند که تو را به تهمت مؤاخذه کند و به خاطر کشتن دوستان او به تهمت و تبعید اولیای او از خانه‌های‌شان به دیار غربت». (2).
لذا پژوهشگر از راز قیام نکردن امام حسین (ع) در روزگار معاویه با وجود بهانه‌هایی برای قیام، می‌پرسد چرا این بهانه‌ها و زمینه‌ها حضرت (ع) را به قیام در برابر معاویه واندشت و او را به قیام در برابر یزید واداشت؟
پاسخی که برای این پرسش در نظر داریم آن است که عدم قیام امام (ع) در روزگار معاویه، علل واقع‌گرایانه دارد که غفلت از آن ممکن نیست. آن چه در پی می‌آید، خلاصه‌ی این اسباب و علل است.
(صفحه 96)
>وضعیت روانی و اجتماعی جامعه در روزگار معاویه
>شخصیت معاویه
>پیمان صلح بین امام حسن و معاویه

>شخصیت یزید
>موضع امام حسین نسبت به یزید در زمان معاویه
(1) ابن قتیبه، الامامة و السیاسة، ج 1، ص 195 و 196.
(2) الامامة و السیاسة، ج 1، ص 189 و 190. و أعیان الشیعه، ج 4، بخش اول، ص 143 تا 146.

وضعیت روانی و اجتماعی جامعه در روزگار معاویه
جنگهای جمل، صفین و نهروان و جنگهای پنهانی بین بخشهای سوریه و عراق و حجاز و یمن بعد از ماجرای حکمیت رخ داده بود، نزد یاران امام (ع) اشتیاق به صلح و آرامش را زنده کرد؛ پنج سال بر آنان گذشت که آنها سلاح خود را به زمین نمی‌گذاشتند و باز برای جنگی دیگر از نیام بر می‌آوردند. آنها با گروههایی بیگانه از خود نمی‌جنگیدند بلکه با قبایل و برادران دیروز خود و کسانی که یکدیگر را می‌شناختند، به جنگ می‌پرداختند.
بدون شک این احساسی که آشکارا در پایان دوران امام علی (ع) در پی احساسی شکست در برابر حیله‌ی دشمن‌شان در روز حکمیت پدید آمد، برای دشمنان امام (ع) مثل رؤسای قبایل و کسانی که متوجه شدند که سیاست حضرت (ع) خواسته‌های‌شان را که سیاست مالی معاویه برافروخته بود، پاسخ نخواهد گفت و لذا تلاش کردند و تا آتش این احساس را شعله‌ور نمایند و بر آن تأکید و پافشاری کنند. در تأثیر گذاری این رؤسای قبایل و نفوذشان در متن = جامعه، روح قبیلگی که در روزگار عثمان شدت یافته بود و بعد از رحلت پیامبر (ص) از بند رها شده بود، مدد رساند. انسانی که دارای روح قبیلگی است تحت تأثیر قبیله می‌باشد و به آرمانهای قبیله چشم می‌دوزد و با آن که قبیله دشمن است، دشمنی
(صفحه 97)
می‌ورزد و به امور از زاویه‌ای می‌نگرد که قبیله به آن می‌نگرد؛ چون تحت تأثیر ارزشهای قبیله است و تمام احساسات قبیله در رئیس متمرکز می‌گردد؛ رئیس قبیله در نظام قبیلگی، مسلط و جهت دهنده‌ی تمام قبیله است.
مردم تمایل‌شان به راحتی و بیزاری‌شان نسبت به جنگ را به سستی نمودن در جنگ با فرقه‌های شام که به حجاز و یمن و مرزهای عراق حمله می‌بردند و سستی نشان دادن در اجابت به فرمان امام (ع) که آنها را برای بار دوم به صفین فرا خواند، نشان می‌دادند.
وقتی امام علی (ع) به شهادت رسید و با امام حسن (ع) برای خلافت بیعت شد، این پدیده بیش از همیشه خود را نشان داد؛ بویژه وقتی که امام حسن (ع) آنها را به آمادگی جنگ با شامیان فراخواند، بسیار دیر پاسخ گفتند.
علی‌رغم این که امام حسن (ع) توانست لشکر بزرگی برای جنگ با معاویه آماده نماید، اما سرنوشت این جنگ قبل از روبه‌رو شدن با دشمن به دلیل

جریانهای متعددی که او را به سوی خود می‌کشید، شکست بود.
«گروههایی از مردم با او رفتند؛ برخی شیعیان او و پدرش بودند و برخی خوارج که جنگ با معاویه را به هر حیله‌ای ترجیح می‌دادند و برخی از آنها هم اهل فتنه بودند و به غنیمتهای جنگی دل بسته بودند؛ برخی هم شکاک و برخی هم طرفداران عصبیت قبیلگی که از رؤسای قبیله‌شان پیروی می‌کردند» (1).
رؤسای قبایل خودشان را به معاویه فروختند؛ و معاویه هم به بسیاری از آنها نامه نوشت و آنها را به دست برداشتن از امام حسن (ع) و پیوستن به او تشویق نمود. بسیاری از یاران امام (ع) هم تاب مقاومت در برابر تشویق معاویه را نداشتند. آنها به معاویه وعده داده که امام حسن (ع) را زنده یا مرده تحویل او نمایند. وقتی امام (ع) برای آنها سخنرانی کرد تا میزان اخلاص و پایداری‌شان را بیازماید از هر گوشه‌ای فریاد برآوردند: «البقیة، البقیة» در همان وقتی که گروهی قصد کشتن حضرت (ع) را کرده بودند، رؤسای قبایل در تاریکی شب، مخفیانه با قبایلشان به نزد معاویه می‌رفتند.
(صفحه 98)
امام (ع) وقتی - در برابر این وضعیت ناگوار - دیدند که شرایط روانی و اجتماعی در جامعه‌ی عراق، این جامعه را نسبت به پیامدهای جنگ و چنگ زدن به پیروزی ناتوان کرده است و دریافت که جنگ موجب نابودی یاران با اخلاص او خواهد شد و معاویه هم به پیروزی خواهد رسید، با شرایطی به صلح تن داد. از جمله‌ی این شرایط آن بود که معاویه بعد از خود به کسی ولایت ندهد و خلافت از آن امام (ع) باشد و مردم را رها سازد تا در امان باشند.
این تنها راهی بود که امام حسن (ع) توانست انتخاب کند؛ به این اعتبار که حضرت (ع) صاحب رسالت و مسؤولیتی است که این شرایط سخت و ناامید کننده وی را احاطه کرده‌اند.
ما وقتی به خود اجازه می‌دهیم تا فراتر از عاطفه حرکت نماییم می‌پندرایم که امام حسن (ع) باید با معاویه می‌جنگید و با او از در صلح و آرامش در نمی‌آمد، و آن‌چه که رخ داد چیزی جز تسلیم شدن و تن به ذلت دادن بود که به معاویه فرصت داد تا به آسانی به قدرت برسد و آن‌چه را که در سر می‌پروراند، عملی سازد. بسیاری از یاران مؤمن و با اخلاص حضرت (ع) هم دچار چنین لغزشی گشته بودند و برخی از آنها از سختی و دشواری آن وضعیت حضرت (ع) را با عباراتی چون «یا مذل المؤمنین» خطاب می‌کردند. اما ما باید به معیارهای دیگری بیندیشیم اگر در پی فهم موقعیت امام (ع) هستیم که در نگاه نخست تحیر آور است. بدون تردید، امام (ع) شخصی ماجراجو، قدرت‌طلب و رهبری با تعصب قبیلگی نبوده است که به

اندیشه و عقلانیت قبیلگی بیندیشد و عمل نماید، بلکه صاحب رسالت و پیامی بوده‌اند که باید بر این مبنا اقدام می‌نمودند. لذا موضعی که حضرت (ع) اتخاذ کرده بود، همان موضع مناسب و سازگار با اهدافش بوده است. بسان صاحب رسالتی که هر چند بر جانش سنگینی می‌آمد و احساسات شخصی او را آزرده می‌ساخت.
بنابراین برای رهبری که به شرایط نامناسبی که امام حسن (ع) به آن اشراف داشت؛ باید نسبت به حوادث یکی از سه موضع زیر را انتخاب نماید:
1- علی‌رغم شرایط نامناسب و نتایج دردآوری که بر این موضع گیری مترتب است با معاویه بجنگد.
2- قدرت را به معاویه بسپارد و خود از آن کناره گیرد و اهدافش را وانهد و تنها به منافع فردی راضی گردد.
(صفحه 99)
3- تن به شرایط نامساعد دهد و موقتا دست از نبرد مسلحانه بردارد اما نه این که تنها نظاره‌گر حوادث باشد بلکه در سطحی دیگر به مبارزه ادامه دهد و حوادث را به نفع خود و اهدافش رهبری نماید.
امام حسن (ع) به این اعتبار که صاحب رسالتی است، نمی‌توانست شیوه‌ی نخست را انتخاب کند. چون اگر با شرایطی (از جمله نیروهای پراکنده و سست عنصری که داشت) و بیان شد دست به جنگ با معاویه می‌زد، نتیجه‌ای جز کشته شدن یاران وفادارش در پی نداشت. بدون تردید در آن وقت به خاطر دلاوری و پایداری‌اش،هاله‌ای از بزرگی و شگفتی دور او را فرا می‌گرفت اما نتیجه برای اسلام بسیار بد و دشوار می‌گشت و گروهی از بهترین حامیان اسلام بدون دست یافتن به چیزی، جز افزوده شدن تعدادی شهید به کاروان شهیدان، از دست می‌رفتند.
همچنین حضرت (ع) به خاطر این که صاحب رسالتی بوده‌اند نمی‌توانستند دست از هر کاری بشویند و به آسایش و آسودگی و فارغ از دغدغه‌های رهبری و سازماندهی روی آورند. بنابر این شیوه‌ی سوم، تنها شیوه و موضعی است که امام (ع) انتخاب کرده است. این تنها موضع درست برای ایشان بوده است؛ یعنی با معاویه پیمان صلح امضا نماید تا جامعه در شرایط مناسب برای انقلاب آماده شود.
در ضمن اگر گمان کنیم که حضرت (ع) صلح را پایان آرامش‌بخش رنجهایش قلمداد می‌کرد، باز به خطا رفته‌ایم، چون حضرت (ع) تن به صلح نداد تا به آسایش و راحتی برسد بلکه تا دوباره و در سطح دیگری به مبارزه بپردازد.
اگر مردم به خاطر رنج زیادی که از جنگ کشیده بودند از آن نفرت داشتند و به خاطر تبلیغات عاملان معاویه به صلح علاقه نشان می‌دادند - چون

معاویه آنها را نوید رسیدن به رفاه و بخششهای فراوان و راحتی و آرامش داده بود و در عین حال تابع خواسته رؤسای قبیله‌شان هم بوده‌اند - باید خودشان میزان خطایی که را که دچارش شده بودند و به خاطر تبعات جنگ، سستی نشان می‌دادند، دریابند. آنها به آرزوها و رؤسای قبیله اجازه داده بودند تا آنها را بفریبند و گمراه نمایند؛ آنها هرگز نمی‌توانستند این را دریابند مگر این که خودشان این حکومت را نظاره گر باشند. آنها باید طبیعت و واقعیت این حکومت و ستم و محرومیت و آوارگی مستمر و از بین بردن آزادیها را کشف نمایند. وظیفه‌ی امام (ع) و یاران
(صفحه 100)
وفادارش این بود که چشم مردم را بر این واقعیت بگشایند و عقل و جانشان را برای فهم و انقلاب بر آن و از بین بردن آن، آماده نمایند.
انتظار مردم عراق چندان به طول نکشید؛ معاویه به محض ورود به کوفه به آنان چنین گفت:
«ای مردم کوفه، آیا من برای نماز و زکات و حج با شما جنگیده‌ام؟ من می‌دانم که شما نماز می‌گزارید، زکات می‌دهید و به حج می‌روید؛ اما من برای این با شما جنگیده‌ام که بر شما حکومت نمایم؛ این را خداوند به من بخشیده است، هر چند که شما بدتان آید. بدانید که هر خونی که در این راه ریخته شود، به هدر است و هر شرطی که کرده‌ایم، زیر پا می‌نهم».(2).
پس از این به اقدامات دیگری دست زد که به مردم عراق لطمه‌هایی وارد ساخت از جمله این که مقرریهای مردم عراق را کاهش داد و به مقرریهای شامیان افزود؛ آنها را واداشت تا با خوارج بجنگند و به آنها اجازه نداد تا از صلح و آرامشی بهره‌مند شوند که به آن گرایش نشان می‌دادند. بعد از این به روش و شیوه‌اش یعنی ترس و وحشت، گرسنه نمودن و تبعید (که در فصل قبل توضیح دادیم) عمل کرد. سپس سب و لعن آشکار علی (ع) بر سر منابر را اعلام نمود.
در حالی که حاکمان قبیله‌گرا از نتایج این پیمان بهره‌مند می‌شدند، توده‌ی مردم عراق آرام آرام پرده از طبیعت این حاکمیت ظالمانه‌ای که خودشان آن را تثبیت کرده بودند و برای آن تلاش می‌کردند، برداشتند.
«مردم عراق در طول زندگی‌شان از روزگار حکومت علی (ع) یاد می‌کردند و بر آن تأسف می‌خوردند و بر سستی‌شان در برابر خلیفه‌شان اظهار پشیمانی می‌نمودند؛ همچنین از صلح میان خود و مردم شام هم سخت پشیمان بودند؛ و هرگاه یکدیگر را می‌دیدند، هم را سرزنش می‌کردند و سخن از آن می‌گفتند که چه خواهد شد و چه باید کرد.
(صفحه 101)
هنوز چند سالی نگذشته بود که گروههایی از آنها برای دیدار امام حسن (ع) به مدینه می‌آمدند و به شنیدن سخنان حضرت (ع) می‌پرداختند».

روزی گروهی از بزرگان کوفه نزد ایشان آمده بودند و سخنگوی آنها یعنی سلیمان بن صرد خزاعی گفت:
«تعجب ما از بیعت تو با معاویه پایانی ندارد و حال آن که با تو چهل هزار جنگجو از مردم کوفه که همه حقوق می‌گرفتند و بر در خانه‌ی خود بودند و به همین اندازه هم طرفدار و فرزند داشتند و علاوه بر شیعیانی که در بصره و حجاز داشتی، چگونه با معاویه بیعت کردی؟ پس از آن برای خودت و پولی که باید به تو برسد، سندی نگرفتی. اگر می‌خواستی چنین کنی بهتر آن بود که از بزرگان شرق و غرب بر معاویه گواه می‌گرفتی. اگر برای او نامه‌ای نوشتی که پس از او حکومت از آن تو خواهد بود، کار بر ما آسان‌تر بود. اما او میان خود و تو چیزی به تو داد و به آن وفا نکرد و آن گاه بی‌درنگ میان مردم گفت: من شرطهایی نموده‌ام و به خاطر خاموش کردن آتش جنگ و از بین بردن آشوب وعده‌ها دادم و مدارا نمودم؛ اما حال که خداوند ما را به وحدت کشاند و از تفرقه نجات داد، همه‌ی آنها را زیر پایم خواهم نهاد. به خدا قسم چیزی مرا فریب نداد، جز آن چه که میان تو و او بوده است و نقض گشته است. پس دوباره به جنگ برخیز و اجازه ده پیش از تو به کوفه آیم و عامل معاویه را از آن جا بیرون کنم و خلع معاویه را آشکار نمایم و آن پیمان را به سینه‌ی آنها زن که خداوند خائنان را دوست ندارد».
دیگران هم سخنانی چون سلیمان بن صرد خزاعی گفتند... بنا به روایت بلاذری به آنان چنین گفت:
«شما شیعیان ما هستید و از دوستداران ما به حساب می‌آیید؛ اگر در امر دنیا دور اندیشی می‌نمودم، چنین می‌نمودم، و برای قدرت آن تلاش می‌کردم. (بدانید) معاویه از من قوی‌تر و با شکوه‌تر و اراده‌ی وی از اراده‌ی من بیشتر نیست. اما من غیر از آن چه که شما می‌اندیشید، می‌اندیشم. من قصدی جز حفظ خون مسلمانان ندارم؛
(صفحه 102)
پس به قضای الهی راضی باشید. تسلیم امور باشید. و در خانه‌هایتان بمانید و دست از جنگ بردارید تا نیکانتان بیاسایند و یا خدا مردم را از شر بدان راحت کند.
«همان گونه که می‌بیند - وقتی امام حسن (ع) اعلام نمود آنها شیعیان آنها هستند، مایه‌ی خرسندی آنها گشت؛ بنابراین وظیفه‌ی آنان بود که گوش به فرمان او دهند و از او اطاعت نمایند و آن گونه باشند که حضرت (ع) از آنان می‌خواهد. سپس از آنان خواست تا به قضای الهی رضایت دهند. (یعنی) از حاکم اطاعت کنند و به او اعتراضی نکنند. در ضمن به آنها خبر داد که هرگز چنین نخواهد کرد و بدون پایداری تسلیم دشمن‌شان نگردند؛ تنها چشم به راه باشند تا هنگامی‌که نیکان اهل حق آسایش یابند و یا

خداوند آنها را از بدان اهل باطل آسوده سازد.»
«بنابراین، حضرت (ع) آنها را تا زمان فرا رسیدن جنگ، برای جنگ آماده می‌نماید و آنان را به صلح موقت فرمان می‌دهد تا هم خودشان آسایش یابند و به مرحله‌ی استعداد و آمادگی برسند. چه کسی می‌داند شاید خداوند مردم را از شر معاویه آسوده سازد و امت (مسلمانان) آن‌گونه که شایستگان مؤمن دوست دارند به امورشان بپردازند». (3).
اما سلیمان بن صرد و کسانی که با او در این حرکت بودند، تنها نبوده‌اند بلکه بسیاری از مردم عراق نزد امام حسن (ع) می‌آمدند تا حضرت (ع) دست به انقلاب زند؛ ولی با این همه حضرت (ع) به آنها و به آینده و انقلاب وعده می‌داد و به حجر بن عدی کندی در ابن باره چنین پاسخ می‌دهد:
«من علاقه بیشتر مردم را به صلح و بیزاری از جنگ یافتم؛ لذا دوست نداشتم که آنها را به چیزی که از آن رضایت ندارند، وادارم؛ و برای حفظ شیعیان از مرگ به مصالحه پرداختم و دفع این جنگ را تا روزگاری به مصلحت دیدم؛ که خداوند در هر روز در کاری است» (4).
(صفحه 103)
بنابراین، این دوران، دوران آمادگی تا فرا رسیدن روز موعود است؛ زمانی که جامعه توانایی و آمادگی انقلاب را پیدا کند. اما اکنون، جامعه به این سطح از آگاهی نرسیده است و همچنان اسیر و در بند آرزوهاست؛ آرزوهایی که روح شکست در آن منتشر شده است؛ شکستی که امام (ع) برای علی بن محمد بن بشیر همدانی چنین تصویر نموده است.
«من هرگز به صلح با معاویه قصد نکرده‌ام جز این که کشته شدن را از شما دفع نمودم. بویژه آن زمان که دیدم، یارانم در جنگ کوتاهی نمودند و خودداری ورزیدند. به خدا قسم اگر با کوه و درخت به سوی او حرکت کنیم چاره‌ای جز منتهی شدن امور به او نخواهد بود» (5).
بنابراین نقش امام حسن (ع) آن بود که جان و خرد مردمان را برای قیام علیه حکومت بنی امیه، آماده نماید؛ حکومتی که فریب بزرگی برای عربها در روزگار امام علی (ع) بود و مایه‌ی فریب مردم عراق بعد از حضرت (ع) گشته بود. این فتنه موجب شد تا مردم در سخت‌ترین لحظه‌ها امام حسن (ع) را تنها گذارند. همچنین باعث شد تا فرصتی بیابند و خود را با آگاهی از ظلم و ستمها و تجاوز به حدود الهی را، دریابند.
امام حسین (ع) از برادرش امام حسن (ع) از واقعیت جامعه‌ی عراق، آگاهی کم‌تری نداشت؛ او نیز ذلت و خواری جامعه‌ی عراق را چون برادرش دریافته بود، لذا ترجیح داد تا جامعه‌ی عراق را برای انقلاب آماده سازد و به جای این که آن را فعلا به قیام وا دارد، برای انقلاب بسیج نماید.
این نظر ایشان در روزگار برادرش امام حسن (ع) بود؛ وقتی علی بن

محمد بن بشیر همدانی با ایشان در باب انقلاب - بعد از ناامید شدن از امام حسن (ع) مذاکره کرد، چنین فرمود:
«ابو محمد راست گفت؛ پس هر یک از شما باید در خانه‌اش بماند تا زمانی که این انسان زنده است» (6) (منظور معاویة بن ابی سفیان است).
(صفحه 104)
این نظر ایشان بعد از وفات امام حسن (ع) بود؛ مردم عراق به حضرت (ع) نامه نوشتند و از ایشان خواستند تا در قیام علیه معاویه آنها را تأیید کند، اما حضرت (ع) آنها را تأیید نکرد و به آنان چنین نوشت:
«اما برادرم، امیدوارم که خداوند او را در اموری که پیش می‌آید، موفق بدارد؛ و اما من که امروز رأیم چنین نیست؛ پس تا زمانی که معاویه در قید حیات است، در خانه‌هایتان بمانید و خود را از تهمت حفظ نمایید».
بنابراین رأی امام حسین (ع) آن بود که در روزگار معاویه دست به قیام نزند؛ حضرت (ع) به یارانش دستور می‌داد تا به صلح و آرامش روی آورند و از شبهه‌ها دوری نمایند. این به ما می‌آموزد که جنبشی سازمان یافته علیه حکومت اموی در آن روزگار به فعالیت می‌پرداخت و افراد آن همین هواداران اندک و با اخلاصی بودند که امام حسن (ع) دریغ داشت که آنها کشته شوند، لذا با معاویه صلح نمود. وظیفه‌ی اینها رواج روح انقلاب در دل و جان مردم از طریق آشکار نمودن ظلم و ستمهایی بود که در روزگار معاویه انباشته شده بود و در انتظار روز موعود به سر می‌بردند.
دیدیم که این فراخوان علیه حکومت بنی امیه بعد از صلح آغاز شده بود که در روزگار امام حسن (ع) به نرمی و آرامی جریان داشت؛ چون جامعه همچنان تحت نفوذ حکومت بنی امیه بود و بعدها هم سرشت این حکومت ستمگر و متجاوز شکل درست به خود نگرفت. اما در روزگار امام حسین (ع) این فراخوان با خشونت و جدیت همراه بود و به تدریج هوادارانی فراوانی در هر مکان یافت؛ البته بعد از این که حکومت اموی چهره اش را کاملا نمایان ساخته بود و بعد از آن که هویت واقعی آن که به واسطه‌ی وعده‌ها و گفتارهای شیرین بر ملا گردیده بود.
هر حادثه‌ای از جانب معاویه در مدینه - جایی که امام حسین (ع) بود - انعکاس تندی می‌یافت و محور جلساتی بود که امام حسین (ع) با گروههایی از شیعیان عراق و حجاز و دیگر سرزمینهای اسلامی برپا می‌کرد. دلیل این سخن آن است، وقتی که معاویه حجر بن عدی کندی و یارانش رابه شهادت رساند، گروهی از بزرگان کوفه نزد امام حسین (ع) رفتند
(صفحه 105)
و حضرت (ع) را از ماجرا آگاه ساختند.
جنبشی قدرتمند مروان بن حکم، عامل معاویه در مدینه را واداشت تا به

معاویه چنین بنویسد:
«اما بعد، عمر بن عثمان یادآور شد که مردانی از عراق و بزرگانی از مردم حجاز نزد حسین بن علی رفت و آمد می‌کنند و من از قیامشان اطمینان ندارم؛ جستجو کردم به من چنین خبر رسید که او قصد مخالفت با تو را دارد؛ نظرت را برایم بنویس». (7).
(صفحه 106)
(1) أعیان الشیعه، بخش اول، ص 50 و 51.
(2) شرح نهج البلاغه، ج 4، ص 16.
(3) طه حسین، الفتنة الکبری، علی و بنوه، ص 206 تا 208.
(4) دینوری، الأخبار الطوال، ص 220.
(5) دینوری، الأخبار الطوال، ص 221.
(6) همان، ص 221.
(7) اعیان الشیعه، ج 4، بخش اول، ص 142 و 143 و الاخبار الطوال، ص 224.

شخصیت معاویه

بالاترین تصور آن است که امام حسین (ع) اگر در روزگار معاویه قیام می‌کرد، هرگز نمی‌توانست با قیامش، این درخشش و پرتوی که در دل و جان مردم آن را جاودان نموده و آنها را در طی قرنهای طولانی به پیروی از قهرمانانش واداشته و الهام‌گر قهرمانی و فداکاری گشته، کسب نماید.
راز آن در شخصیت معاویه و شیوه‌ی خاص او در برخورد با امور نهفته است. چون معاویه از سیاست به منزله‌ی تکیه گاهی که حسین (ع) بتواند به انقلابی پر سر و صدا دست یازد، ناآگاه نبوده است، بلکه آن قدر آگاه بود که دریابد آشکار شدن قیام حسین (ع) علیه او و تحریک مردم، موجب درگیر شدن او به جنگهایی است که پیروزی حاصل بعد از صلح امام حسن (ع) را تحت الشعاع قرار خواهد داد؛ هر چند که ثمره‌ی این پیروزی را از بین نبرد؛ چون او بدون شک از جایگاه و منزلت امام حسین ‘(ع) در دل و جان مسلمانان آگاه بود.
نزدیک‌ترین حدس و گمان در شیوه‌ای که معاویه در از بین بردن قیام حسین (ع) اگر در روزگار او قیام می‌کرد - این بود که قبل از دست یازیدن حضرت (ع) به انقلاب، به مسموم کردن متوسل می‌شد؛ قبل از این که آن انقلاب جامعه‌ی اسلامی را که معاویه بقایش را در
(صفحه 107)
آرامش آن می‌جست، متلاطم گرداند.
آن چه که این حدس و گمان را تقویت می‌کند، شناختی است که از شیوه‌ی معاویه در از بین بردن مخالفان در او سراغ داریم. شیوه‌ی آرمانی معاویه در رهایی از آنها، از بین بردنشان با کمترین سر و صدا و تشنج بوده است. معاویه این شیوه را در از بین بردن امام حسن (ع) و سعد بن ابی وقاص تمرین کرده بود. (1) در از میان برداشتن مالک اشتر - وقتی که روانه مصر شده بود - و از بین بردن عبدالرحمن بن خالد بن ولید، وقتی دید که مردم شام شیفته‌ی او شدند - به کار گرفته بود. (2).
معاویه این شیوه را در این جمله معروفش چنین بیان کرده است:
«خداوند را سربازانی از عسل است» (3).
آن چه که این گمان را تا حد اطمینان بالا می‌برد این که می‌دانیم معاویه بر حسین (ع) و هر کس که از آنان بر حکومتش بیمناک بود، جاسوسانی گماشت؛ آنها نیز تمام کارهای این افراد را برای معاویه می‌نوشتند و آنها از کوچکترین کارها و کم شک انگیزترین کارها غافل نبودند. (4).
اگر امام حسین (ع) در روزگار معاویه دست به انقلاب می‌زد و سپس

معاویه او را به همین شیوه که برای دشمنانش در نظر داشت از بین می‌برد، فایده‌ی این عمل او چه بود که از حدود اندیشه خارج نمی‌شد و به واقعیتی تبدیل نمی‌شد که انسانها با خون و رگ و پیوندشان با آن زندگی کنند. مرگش برای جامعه‌ی اسلامی چه سودی در برداشت؟ او هم مثل دیگر مردمان به آرامی و بدون سر و صدا از دنیا می‌رفت؛ در این صورت تنها یک علوی به مرگ طبیعی از دنیا می‌رفت و موجب غم و اندوه در دل پیروانش، دوستدارانش و شیعه‌ی پدرش
(صفحه 108)
می‌گشت تا این که همچون دیگران به فراموشی سپرده می‌شد.
این کجا و آن اصل و مبنایی که در روزگار یزید دست به قیام زد کجا؟
به علاوه، معاویه به خوبی می‌دانست که - به عنوان حاکم دینی - شایسته نیست به عملی دست یازد که توده‌ی مردم آن را تهدیدی برای دینی بشمارند که به قدرت او حاکم شده است؛ بلکه او باید به اعمالش صبغه‌ی دینی ببخشد تا با مقام و مسؤولیتی که دارد سازگار باشد؛ اما با اقداماتی نمی‌توان آن را پوشاند پس باید در خفا و پنهانی آن را انجام دهد. (5).
رفتار محافظه کارانه‌اش نسبت به تعالیم دینی او را به صورتی ظاهر ساخت که از جنبه‌ی دینی نزد توده‌ی مردم هیچ ابهامی‌نداشت؛ علی رغم این که روایات تاریخی تأکید داشتند که او ملحد است و به چیزی اعتقاد ندارد. تا جایی که مغیرة بن شعبه را به خاطر چیزهایی که از او در برخی جلسات شنیده بود، اندوهگین ساخت و درباره او می‌گفت او خبیث‌ترین مردمان است. (6) معاویه از شرایطش برای شرعی جلوه دادن مقام و منزلتش بهره می‌برد؛ یعنی ادعا می‌کرد که در پی انتقام خون عثمان است و در افکار عمومی در نشست حکمیت بعد از صفین به صلح تن دادن برای خلافت و صلح با امام حسن و بیعت مردم با او برای خلافت، آن را آراست.
اگر زمام امور از دست معاویه در می‌رفت و جاسوسانش غفلت می‌کردند و اندیشه به واقعیت می‌رسید و به بازتاب گسترده ای تبدیل می‌شد، آیا قیام امام حسین (ع) در روزگار معاویه به توفیق می‌رسید؟
آن چه که در این جا در پی آن هستیم، پیروزی نظامی‌نیست، چون قیام او به پیروزی نظامی آتی منجر نمی‌شود که حضرت (ع) بتواند به قدرت برسد؛ چون حضرت (ع) از جنبه‌ی مادی ضعیف بود و معاویه بر عکس در موقعیت بسیار قوی‌تر. در ضمن دیدیم که از حیث نظامی قیام حضرت (ع) در روزگار یزید - با اینکه که قدرت امویان در روزگار او به سبب عدم پذیرش قدرت او از جانب عموم مسلمانان و نزاع قبیلگی در شام به اوج خود رسیده بود -
(صفحه 109)
به شکست انجامید. (7).

ما در پی پیروزی قیام حضرت (ع) به معنای اهداف اجتماعی و انسانی‌اش، آگاه ساختن مردم از وضع ناگوارشان و بر ملا ساختن حکومت بنی امیه آن گونه که هست و دمیدن روح تازه و اخلاق تازه در آنان - به گونه‌ای که خواهیم دید که در روزگار یزید بر آن قدرت یافت - هستیم. پاسخی که دراین جا باید داد، منفی است؛ چون سرنوشت و فرجام کار به شکست در عرصه‌ی نظامی و درعرصه‌ی دیگری است که قیام حضرت (ع) در روزگار یزید، جایگاه ویژه ای در تاریخ انقلابها مهیا ساخت.
اگر در پی علت شکست قیام امام (ع) - اگر در روزگار معاویه قیام می‌کرد - برآییم، آن را در نشانه‌ی دین می‌یابیم که معاویه بسیار علاقمند بود تا به رفتارش و دیگر اقداماتش در برابر توده‌ی مردم و در صبغه‌ی شرعی بخشیدن به آن دست یازد که در کنار بخش عظیمی از افکار عمومی مسلمانان موفق بوده است.
این واقعیت، قیام حسین (ع) را اگر قیام می‌کرد - از تنها تو جیهش جدا می‌ساخت، چون پاسخی که معاویه و حامیانش برای مردم درباره‌ی عامل قیام حضرت (ع) داشتند و یا پاسخی که مردم به خود می‌دادند این بود که حسین (ع) طالب قدرت و حکومت است؛ و اگر امام حسین (ع) در راه آن چه که مردم آن را هدف از قیامش تصور می‌کردند کشته می‌شد، مرگش هیچ بدبینی و نفرتی را بر نمی‌انگیخت و به هیچ یک از اصول و انگیزه‌های حقیقی‌اش برای قیام بر نمی‌گشت بلکه چه بسا گروهی از مردم او را مستحق این مرگ هم می‌دانستند؛ و امام حسین (ع) و یارانش هم هیچ طرفی از این کار نمی‌بستند که برای مردم اعلام نمایند، قیامشان برای حفظ دین از تحریف و تغییر توسط معاویه و نجات امت از ظلم او بوده است، مردم هم آنها را تأیید نمی‌کردند، چون مشکلی در دین نمی‌دیدند و معاویه هم در دین بدعت نگذاشت وآشکارا مرتکب به منکری نشده بود، بلکه مردم خواهند دید که این سخن‌شان پرده‌ای خواهد بود که مقاصد حقیقی‌شان را پنهان می‌کند.
(صفحه 110)
(1) ابو الفرج اصفهانی در مقاتل الطالبین ص 29 می‌گوید: «معاویه در پی بیعت گرفتن برای فرزندش یزید بود و برای او هیچ چیز سنگین‌تر از کار حسن (ع) و سعد بن ابی وقاص نبود که هر دو را مسموم نمود» همچنین رک: سید امیر علی، مختصر تاریخ العرب، ص 62.
(2) جرجی زیدان، التمدن الاسلامی، ج 4، ص 71.
(3) عیون الأخبار، ج 1، ص 201.
(4) اعیان الشیعه، ج 4، بخش اول،«معاویه در مدینه جاسوسانی داشت که تمام امور را برای او می‌نوشتند؛ مثلا برای او نوشته بودند: حسین بن علی (ع) کنیزش را آزاد نمود و همسرش داد...».

(5) حسن ابراهیم حسن، تاریخ الاسلام السیاسی، ج 1، ص 533.
(6) ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 2، ص 357.
(7) نزاع بین قیس و کلب یا بین مصر و یمن در روزگار یزد به اوج خود رسیده بود و سپس به سبب اختلاف بر سر جانشین معاویه‌ی ثانی که از حکومت کناره گرفت و به سبب آن جنگ بین قبایل در گرفت؛ رک: ولهاوزن، الدولة العربیه، ص 165 تا 173 و بروکلمان. تاریخ الشعوب الاسلامیه، ج 1، ص 156 و 157.

پیمان صلح بین امام حسن و معاویه
معاویه حق داشت که در راه تحریف قیام امام حسین (ع) اگر در روزگار او قیام می‌کرد - از این پیمانی که نتیجه‌ی صلح امام حسن (ع) با معاویه بود، بهره‌برداری کند؛ چون توده‌ی مردم دریافته بودند که امام حسن (ع) و امام حسین (ع) با معاویه عهد بسته بودند که تا زمانی معاویه زنده است، سکوت کنند. (1).
اگر امام حسین (ع) علیه معاویه قیام می‌کرد، معاویه می‌توانست فرصت را غنیمت شمرده نسبت به عهد و پیمانی که بسته است، وفادار نباشد.
ما می‌دانیم که امام حسین (ع) در عهد و پیمانش با معاویه، عهد و پیمانی شایسته وفاداری نمی‌دید بلکه عهد و پیمانی بدون رضایت و اراده بوده است؛ پیمانی در شرایطی بسته شد که توان تغییر آن شرایط نبود. معاویه هم آن پیمان را نقض نمود و حرمت آن را نگه نداشت و به خود رنج وفاداری به آن را نداد. اگر عهد و پیمان درستی بود، حسین (ع) باید از آن شانه خالی میکرد، چون معاویه آن را نقض کرده بود و هیچ دچار زحمت نشده بود.
اما جامعه‌ی امام حسین (ع) جامعه‌ای که دیدم - آمادگی قیام را نداشت و سلامت و
(صفحه 111)
راحتی را ترجیح می‌داد و بر این باور بود که حسین (ع) پیمان صلح ببندد و بر حضرت (ع) است که به آن وفادار باشد. (2). بیشتر چنین گمان می‌رود که قیام حضرت (ع) اگر در روزگار معاویه دست به چنین کاری می‌زد، در عرصه‌ی سیاسی و اجتماعی دچار شکست می‌شد؛ وقتی که جامعه‌ی اسلامی از زاویه ای به آن بنگرد که معاویه بر آن روشنگری نماید؛ یعنی همین عهد و پیمانی که حسین (ع) و یارانش آن را نقض کرده‌اند و آن را به عنوان تمرد و نافرمانی غیر قانونی به نظر افکار عمومی برساند.
این شاید همان تفسیر پاسخ امام حسین (ع) به سلیمان بن صرد خزاعی است که با او در باب قیام علیه معاویه مشورت کرده بود؛ زمانی که امام حسن (ع) در قید حیات بود و به او گفت: «هر یک از شما تا زمانی که معاویه زنده است باید در خانه‌اش بماند؛ چون این بیعتی است که به خدا قسم به آن راضی نبوده‌ام؛ اگر معاویه بمیرد خواهیم دید» (3).
و پاسخ وی به عدی بن حاتم طائی که با او هم در باب قیام مشورت کرده بود و چنین فرمود:
«ما عهد و پیمان بستیم و بیعت نمودیم و راهی برای نقض بیعت وجود

ندارد» و. (4).
حضرت (ع) بر این موضع حتی بعد از مرگ امام حسن (ع) هم پافشاری کرد. کلبی و مدائنی و دیگر سیره نویسان چنین آورده‌اند:
(صفحه 112)
«وقتی حسن بن علی (ع) از دنیا رفت، شیعیان عراق به حرکت در آمدند و به حسین (ع) درباره‌ی خلع معاویه و بیعت با او نامه نوشتند؛ حضرت (ع) نپذیرفت و یادآور شد که میان او معاویه عهد و پیمانی است و تا زمانش فرا نرسیده است، شکستن پیمان جایز نیست؛ و آن‌گاه که معاویه از دنیا برود به آن نظری خواهد افکند». (5)
معاویه از این حرمتی که عهد و پیمان در بین مردم وجود داشت، بهره برد. وی این مطلب را در مکاتبات خود با امام حسین (ع) پیرامون فعالیتش در بسیج جامعه‌ی اسلامی برای قیام علی حکومت اموی آشکار می‌کرد به حضرت (ع) چنین نوشت:
«اما بعد کارهایی از جانب تو به من رسیده است که اگر درست باشد، به خاطر تو آنها را ناپسند می‌شمرم؛ به خدا قسم هر آن کس که عهد و پیمان خدایی بست، شایسته وفاداری است، و شایسته‌ترین مردم به وفاداری کسی است که همچون تو دارای منزلت و جایگاهی باشد که خداوند به تو داده است. به فکر خودت باش و به پیمان خدا وفادار باش؛ هرگاه مرا انکار کنی تو را انکار می‌کنم و هرگاه با من مکر ورزی با تو مکر خواهم ورزید و از تفرقه‌ی این امت بپرهیز» (6).
معاویه در این جا عهد و پیمان را آشکار می‌سازد و در پی وفاداری نسبت به آن است. چه بسا مردم از قیام حضرت (ع) دریابند - اگر در روزگار معاویه قیام می‌کرد - که ایشان بر خلاف رأی برادرش حسن (ع) در صلح با معاویه بوده است. امام حسین (ع) همیشه مشتاق آن بود که اتحاد خود با برادرش در تصمیمی که گرفته بود، آشکار سازد. آن‌چه که بر این مطلب دلالت دارد، پاسخ او به علی بن محمد بن بشیر همدانی است آن‌گاه که امتناع ورزیدن امام حسن (ع) نسبت به درخواست کسانی که بعد از صلح به انقلاب فرا
(صفحه 113)
می‌خواندند، یادآور شد و عدم آمادگی جامعه‌ی اسلامی را برای آنها توضیح داد:
«ابو محمد درست گفت: پس هر یک از شما تا زمانی که معاویه زنده است باید در خانه اش بماند». (7).
بنابر این امام حسین (ع) در روزگار معاویه دست به قیام نزد، چون جامعه هنوز آماده‌ی قیام نبوده است. (8) این همان علتی بود که امام حسن (ع) را به صلح با معاویه واداشت؛ البته بعد از آن که برای حضرت (ع) روشن

شد که هر تلاشی در درگیری بی فایده خواهد بود. اگر چنین نبود هرگز امام حسن (ع) صلح نمی‌کرد و امام حسین (ع) هم از قیام علیه معاویه دست برنمی‌داشت. علت دیگری که باید به صلح افزود و امام حسین (ع) را از قیام علیه معاویه بازداشت، شخصیت معاویه بود که قیام علیه خودش را ناکام می‌گرداند. لذا امام حسن (ع) و امام حسین (ع) - با توجه به شرایط آن دو بزرگوار در روزگار معاویه - ناگزیر باید جامعه را برای قیام آماده می‌نمودند.
فراخوان برای قیام علیه حکومت اموی در طول دوران معاویه با موفقیت منتشر می‌شد و از ظلم و ستم معاویه و دوری وی از نماینده‌ی شایسته حکومت اسلامی، تغذیه می‌کرد. پایان این فراخوان به پیروزی بزرگی منجر شد که طه حسین آن را چنین خلاصه می‌کند:
«وقتی که معاویه از دنیا رفت، بسیاری از مردم و عموم مردم عراق به طور خاص، دشمنی با بنی امیه و عشق به اهل بیت را دین‌شان می‌دانستند». (9).
(صفحه 114)
(1) ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 4، ص 8.
(2) مرحوم شیخ راضی آل یاسین در کتاب ارزشمندش «صلح الحسن (ع)» ص 252 تا 270 به این رأی تمایل دارد که حسن (ع) و حسین (ع) با معاویه بر سر خلافت بیعت نکرده بودند. استناد ایشان به متونی است که در برخی از آنها پیمان بین امام حسن (ع) و معاویه آمده است.متونی که ایشان معتقد است بر کنار کشیدن امام حسن (ع) نسبت به هر گونه پایبندی دلالت دارد و اشاره دارد که وی - علاوه بر قدرت سیاسی - پیشوایی دینی را هم به معاویه سپرده است. این نظری است که در پی رد آن نیستیم؛ بلکه چیزی دیگری است غیر از آن چه که در متون آمده است و آن شخصیت امام حسن (ع) و معاویه است که این رأی را تقویت می‌کند. اما این واقعیت اصل مسأله را تغییر نمی‌دهد. چون معاویه برای افکار عمومی آشکار کرد که حسن (ع) به معنای دینی و غیر دینی بیعت کرده است. مسلمانان هم به بعیت از آن جهت می‌نگریستند. که نقض و گسستن آن ممکن نیست. رک: «نظام الحکم و الدارة فی الاسلام» محمد مهدی شمس الدین، ص 48. رک: «الدولة العربیة و سقوطها» ولهاوزن، ص 115 و «سمو المعنی فی سموالذات» از شیخ عبدالله العلایلی، ص 101 تا 105.
(3) الامامة و السیاسة، ج 1، ص 173.
(4) الأخبار الطوال، ص 203.
(5) محسن الامین، اعیان الشیعه، ج 4،بخش اول، ص 181و 182. شیخ مفید، الارشاد، ص 206، أعلام الوری، ص 220، سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص

206. فیلیپ حتی، در «تاریخ العرب»، ج 2، ص 252 آورده است که مردم کوفه بعد از مرگ حسن (ع) با امام حسین (ع) بیعت کرده بودند. این نادرست است؛ آن چه درست است این که تلاشی صورت گرفت ولی امام حسین (ع) به آن توجهی نکردند.
(6) أعیان الشیعه ج 4 بخش اول، ص 142، الأخبار الطوال، ص 224 و 225 و الامامة و السیاسة، ج 1، ص 188و.
(7) الأخبار الطوال، ص 221.
(8) شیخ مفید، الارشاد، چاپ نجف، 1962، ص 199.
(9) الفتنة الکبری، ص 295.

شخصیت یزید
اما یزید، با هر آن چه که مانع امام حسین (ع) و قیام علیه پدرش می‌شد، مخالف بود.
الف - شخصیت یزید
«یزید از همه‌ی مردم نسبت به دور اندیشی و احتیاط و اندیشه ورزی دور بود؛ انسانی با عقلی خرد، بی باک و سطحی‌نگر بود و هیچ چیز برای او مهم نبود» (1).
شیوه‌ی یزید در برخورد با مشکلات در دوران خلافتش مؤید این نظر است. شیوه‌ی او در برخورد با قیام امام حسین (ع) قیام مردم مدینه و قیام ابن زبیر روش واحدی است.
برخی از اظهار نظرهایی که مورخان درباره‌ی زندگی عاطفی او آورده‌اند دلالت دارد که این کم خردی وبی‌باکی و سریع دچار خشم شدن، اموری عارضی نبوده بلکه ویژگیهای اصیل در شخصیت او بوده‌اند. (2).
(صفحه 115)
در ضمن او ناچیزتر از آن بود که به شیوه‌ی پدرش با قیام امام حسین (ع) مواجه شود، بلکه آن چه که انتظار می‌رفت این که به شیوه‌ای سازگار با شخصیت خود با آن روبه رو گردد که در نهایت برای همه مشکلاتی را به همراه داشت.
پرورش مسیحی یا نزدیک به مسیحیت یزید (3) وی را به گونه‌ای ساخت که کمترین رابطه را با باور و اعتقادی داشت که قصد حکومت بر مردم را داشت؛ یعنی اسلام زندگی بی قیدی و بندی که قبل از خلافت داشت، عاطفی بودن و پاسخ دادن به همه‌ی خواسته‌ها وی را زا تظاهر به زهد و تقوا و به ظاهر لباس دین بر تن کردن بعد از خلافت هم ناتوان ساخته بود؛ علاوه بر این که طبیعت بی‌خردانه او نیز وی را واداشت به طور آشکار مرتکب فعل حرام گردد و به گناهی دست یازد که مردم را به بی صلاحیتی‌اش در پذیرش مقام خلافت، آگاه می‌نمود.
بنابراین در توان طرفداران حکومت اموی نبود که قیام امام حسین (ع) را در برابر افکار عمومی تحریف نمایند به این که قیامی است در راه رسیدن به حکومت؛ چون توده‌ی مردم بر این باور بودند که توجیهات این قیام در رفتار خود یزید وجود دارد. رفتاری که به هیچ روی با دین سازگاری ندارد و مردم هم بدون تردید توجیه امام (ع) و یارانش به خاطر قیام برای حمایت از دین و نجات مسلمانان از ظلم و ستم امویان خواهند پذیرفت.
(1) بلاذری، أنساب الاشراف، ج 4 بخش دوم، ص 1.

(2) همان. ابیاتی که در این کتاب آمده از جمله بیت سوم درباره‌ی اخلاق او و بیت چهارم از شعرهای یزید درباره‌ی همسرش أم خالد و در ص 10 و 11، چهار بیت همه بر انحراف جنسی او دلالت دارد.
(3) فیلیپ حتی، تاریخ العرب، ج 2، ص 258. عبدالله العلایلی، سمو المعنی فی سموالذات، ص 59 تا 61. درباره‌ی لهو و لعب او بنگرید: و لهاوزن، الدولة العربیة و سقوطها، ص 137 و 138 و بروکلمان، تاریخ الشعوب الاسلامیه، ج 1، ص 156.

موضع امام حسین نسبت به یزید در زمان معاویه
معاویه کوشید تا امام حسین (ع) را به بیعت یزید وادارد یا حداقل سکوت امام حسین (ع) در برابر یزید را تضمین نماید؛ ولی هرگز به توفیقی دست نیافت.
مورخان مواضعی از امام (ع) را نسبت به معاویه، آن‌گاه که حکومت را برای پسرش بعد از خود آماده‌سازی می‌نمود، روایت کرده‌اند. از جمله نامه‌ای است که در این باب به معاویه نوشت که در آن آمده است:
(صفحه 116)
«... آن‌چه درباره‌ی کمال و سیاست یزید نسبت به امت محمد (ص) یادآور شدی، دریافتم؛ در پی آن هستی که مردم را نسبت به یزید دچار توهم سازی؛ گویی او را دور از مردم و عنایت از آنان توصیف می‌کنی؛ و یا این که از چیزی خبر می‌دهی که دارای علم ویژه هستی. یزید خود به موضع و رأی خود گواهی می‌دهد درباره‌ی یزید همین امور را ملاک بگیر که او به سگ بازی با سگهای تیزرو و کبوتر بازی و سرگرمی با کنیزکان خنیاگر و گروه خنیاگران مشغول است؛ آن‌گاه او را با بصیرت می‌یابی. آن چه که در پی آن هستی رها نما؛ چه سودی دارد برای تو از این خداوند را با گناه این مردم با بیش از آن چه که خود داری، ملاقات نمایی؛ به خدا قسم پیوسته باطل را در ستم جستجو می‌کنی و خشم را با ستم جواب می‌دهی، تا جایی که مشکهای آب لبریز شد (پیمانه‌ی عمرت به سر آمد)؛ بین تو و مرگ یک چشم به هم زدن فاصله است». (1).
معاویه در پی آن بود که حسین (ع) را به بیعت با یزید با محروم ساختن تمام بنی‌هاشم از حقوقشان وا دارد تا این که حسین (ع) بیعت کند (2) اما آن چه که می‌خواست، تحقق نیافت. معاویه مرد و امام حسین (ع) با همین موضع انکار با بیعت با یزید باقی ماند.
(صفحه 117)
(1) الامامة و السیاسة، ج 1، ص 156 - 159.
(2) همان، ج 1، ص 200 و الکامل فی التاریخ، ج 3، ص 252.

موضع امام حسین نسبت به بیعت با یزید
«وقتی که معاویه از دنیا رفت، بسیاری از مردم بویژه مردم عراق، کینه نسبت به بنی امیه و عشق به اهل بیت را دین خود می‌دانستند.» (1).
جامعه‌ی اسلامی با کفایتی که داشت، زشتیهای حکومت بنی امیه را کشف کرد و طعم عذابش را چشید و گونه‌های ظلم و بی عدالتی آن در باب حقوق و مقرری را دریافت و پرده از برابر چشمانش که در آغاز روزگار معاویه قرار گرفته بود، به کنار رفت.
یزید همچون پدرش اهل درایت و دور اندیشی و احتیاط در امور نبوده است و به شیوه‌ی پدرش در حفظ ظاهر دین که پرده‌ای بر اعمال و اقداماتش بیفکند، پایبند نبوده است.
میان امام حسن (ع) و امام حسین (ع) از جهتی و میان یزید از جهت دیگر هیچ عهد و پیمانی نبوده است. لذا بعد از مرگ معاویه و آگاهی جامعه‌ی اسلامی، تمام عواملی که میان حسین (ع) و قیام در روزگار معاویه، ممانعت ایجاد می‌نمود از بین رفت و راه قیام علیه حکومت بنی امیه را در برابر امام حسین (ع) هموار می‌نمود.
(صفحه 118)
یزید در گرفتن بیعت از بزرگان مخالف خود - در رأسشان حسین (ع) - در پیاپی رخ دادن حوادث، حسرت می‌خورد.
تمام تلاش او این بود که پس از مرگ پدرش وقتی که حکومت به او رسید، بیعت کسانی که از بیعت با او از فرمان معاویه سرپیچی نموده‌اند، جلب نماید.لذا به ولید بن عتبه حاکم مدینه نامه‌ای نوشت و او را از مرگ معاویه با خبر ساخت و نامه‌ای دیگر نوشت که در آن چنین آمده بود:
«اما بعد، حسین (ع) و عبدالله بن عمر و ابن زبیر را برای بیعت چنان سختگیر تا بیعت کنند. و السلام». (2).
امام حسین (ع) آن گاه که ولید وی را به بیعت فراخواند، ترجیح داد تا به زیبایی از دست او رهایی یابد و به او چنین گفت:
«شخصی چون من پنهانی بیعت نمی‌کند؛ و به بیعت پنهانی با من اکتفا مکن؛ آن‌گاه که برای مردم خروج کرده‌ای و آنها را به بیعت فرا خوانده ای و ما را نیز با آنها فرا خوانده باشی، امر یکی است».
اما مروان به ولید چنین گفت:
«اگر اکنون از تو جدا شود و بیعت نکند، هرگز بر چنین وضعی بر او توان نداری مگر این که کشته‌های میان شما و او فراوان گردد؛ اما او را زندانی کن؛ اگر بیعت کرد (چه بهتر) و گرنه گردن او را بزن».

در این هنگام امام حسین (ع) برخاست و چنین گفت:
«وای بر تو ای ابن زرقاء، تو به زدن گردن من فرمان می‌دهی؟ دروغ گفتی و پست گشته‌ای». (3).
(صفحه 119)
سپس نزد ولید آمد و فرمود:
«ای امیر، ما اهل بیت نبوت، معدن رسالت و محل آمد و شد فرشتگانیم؛ خداوند به ما آغاز کرد و به ما ختم نموده است؛ و یزید هم شخصی است فاجر و فاسق و شرابخوار، قاتل جانهای محترم است و آشکارا به فسق و فجور می‌پردازد. شخصی چون من با او بیعت نمی‌کند». (4).
امام حسین (ع) با این سخنان، قیامش علیه حکومت فاسد بنی امیه را با قدرت و بیرحمی‌ای که در دستگیری و شکنجه‌ی قیام کنندگان داشت، آغاز نمود؛ معاویه مرد و دوران عهد و پیمان گرفتن به سر آمده بود و در برابر نقش تاریخی‌ای که حتما باید آن را ایفا نماید، قرار گرفت. حضرت (ع) یقین داشت که حکومت یزید هرگز رنگ شرعی نخواهد گرفت تا زمانی که او از بیعت با یزید سر باز زند؛ اما اگر بیعت نماید در آن صورت بند تازه‌ای را به گردن ملت مسلمان آویخته و ویژگی قانونی و شرعی کسب خواهد نمود؛ و این چیزی است که امام (ع) هرگز آن را انجام نخواهد داد.
البته تفاوت زیادی است بین این که امت از سر بی میلی به حکومت ستمگر تن دهد ولی بداند که حکومت باطلی است و باید از بین برود و بین این که تابع حکومت ستمگری باشد ولی بر این باور باشد که حکومت دینی است و گریزی از آن نیست و تغییر آن جایز نمی‌باشد.
امت در حال دوم معتقد است که زندگی نگون بخت او و آوارگی و گرسنگی و محرومیت و ذلت، سرنوشت محتوم اوست و گریزی از آن نیست. فرجام نهایی اوست باید به آن سو رود و لذا در چنین وضعی، همه‌ی آرزوها در تغییر اوضاع از بین خواهد رفت و هر امیدی به قیام از دست خواهد رفت.لذا امت به جای این که بر حاکمان ستمگر بشورد آنها را حمایت می‌کند و در نتیجه به رضایت آن چه که گمانش باید باشد، تن در می‌دهد. اما وقتی امت تسلیم می‌شود و می‌داند که حاکم حقی ندارد، در چنین وضعی امید به تغییر زنده می‌ماند و انقلاب در دل و جان شعله‌ور می‌گردد و انقلابیون فرصتی برای عمل خواهند یافت، چون زمینه‌ی انقلاب آماده است.
(صفحه 120)
تنها وظیفه‌ی امام حسین (ع) بود که این نقش را ایفا نماید؛ چون قیام، سرنوشت محتوم او بود؛ اما دیگران که از بیعت با یزید سرباز زدند، آن جایگاه و منزلت امام حسین (ع) را نداشتند. مثلا عبدالله بن عمر تسلیم شد و گفت: «اگر مردم بیعت کنند، من هم بیعت می‌کنم». (5) و یا ابن

زبیر، که مردم او را از سر باز زدن بیعت با یزید متهم می‌کردند که او حکومت را برای خود می‌خواهد و انگیزه‌های او دینی و خالصانه نیست، بلکه علاقه به خلافت وی را به این کار واداشته و مردم هم او را شایسته‌ی این کار نمی‌دانستند.
ابن کثیر در «البدایة و النهایة» آورده است که امام حسین (ع) وقتی با ابن زبیر از مدینه به مکه خارج شدند و در آن‌جا اقامت گزیدند «مردم دور حسین (ع) را گرفتند و نزد او می‌آمدند و در اطراف او می‌نشستند و به سخنان او گوش می‌دادند و از سخنان او بهره‌ها می‌بردند و آن چه را که از او روایت می‌کردند، به دقت می‌نوشتند». مطلب مهم در این سخن آن است که بیان می‌کند، توجه مردم تنها به حسین (ع) بود و به او گرایش داشتند. این خبر دلالت دارد بر این که در دل و جان مسلمانان جایگاه ویژه ای دارد. ابو الفرج اصفهانی می‌گوید:
«هیچ چیز بر عبدالله بن زبیر سنگین‌تر از حضور حسین (ع) در حجاز نبوده است؛ و چیزی برای او بهتر از خروج حسین به سوی عراق و به امید قیام در حجاز نیست. با این که می‌داند این کار تنها پس از خروج حسین (ع) صورت می‌گیرد». (6).
امام حسین (ع) هم از این مسأله آگاه بود. روزی به هم‌نشینانش فرمود:
«ابن زبیر چیزی بهتر از این در دنیا دوست ندارد که من ازحجاز به عراق روم. او به خوبی می‌داند که با بودن با من طرفی نخواهد بست. مردم هم او را عادل نمی‌دانند لذا دوست دارد که من از این جا خارج شوم و جا برای او خالی شود». (7).
ابن عباس وقتی که حضرت (ع) به سوی عراق می‌رفت به حضرت (ع) چنین گفت:

«ابن زبیر را با تنها گذاشتن او در حجاز و خارج شدن از آن، شاد نمودی. امروز هیچ کس با تو به او نمی‌نگرد». (8).
تمام اینها از میزان دلبستگی مردم به امام حسین (ع) حکایت می‌کند. آنها یقین داشتند که اگر او با یزید بیعت کند، ابن زبیر و امثال او در مخالفت با یزید عددی به حساب نمی‌آیند، چون آنها یاران و طرفدارانی نخواهند یافت تا به آن چه که می‌خواهند برسند.
بنابراین، امام حسین (ع) خود را در برابر نقش تاریخی‌اش یافت، یعنی حکومت بنی امیه با تمام فسادی که دارد، انحطاط و ارتجاع و ستم موجود و امت مسلمان با خواری و محرومیت و بیچارگی که می‌کشد و محوریت او در میان مسلمانان. تمام اینها حضرت (ع) را در برابر نقش تاریخی‌اش قرار داد و فرجام حتمی‌کاری که باید انجام دهد، برای او ترسیم شده بود. لذا قیامش را با چنان سخنانی آغاز نمود و علل قیام را به طور خلاصه

چنین بیان کرد: پرده دری، بی‌حرمتی به دین، ناچیز گرفتن حقوق مردم؛ اینهاست عوامل قیام امام (ع). پیداست که یزید بن معاویه در پی آن بود که قبل از شعله ور شدن قیام حضرت (ع) با ترور او، قیام را از بین ببرد. دو مطلب به این سخن در کتاب تاریخ یعقوبی اشاره دارد (9) که ابن عباس به یزید گفته است و صراحت دارد که یزید کسانی را برای ترور امام (ع) در مدینه - قبل از ترک آن جا به سوی عراق - آماده کرده بود.
شاید این مطب علت خروج امام حسین (ع) از مدینه به صورت پنهانی را برای ما روشن سازد.
(صفحه 122)
(1) الفتنة الکبری، ص 295.
(2) ابن اثیر، الکامل، ج 3، ص 263، بلاذری، ج 4،ص 12.
(3) بلاذری، ج 4، ص 12.
(4) أعیان الشیعه، بخش اول، ص 184 - 183.
(5) طبری، ج 4، ص 254، الکامل، ج 3، ص 265، بلاذری، أنساب الاشراف، ج 4، ص 14.
(6) مقاتل الطالبیین و بلاذری، ج 4، ص 13 و 14؛ شیخ مفید، الارشاد، ص 202.
(7) طبری، ج 4، ص 288، الکامل، ج 3، ص 276، أنساب الاشراف، ج 4، ص 14.
(8) طبری، ج 4، ص 288، الکامل، ج 3، ص 276 انساب الاشراف، ج 4، ص 14.
(9) احمد بن أبی یعقوب. تاریخ الیعقوبی، چاپ نجف 1964 ج 2، ص 234 تا 236.

انگیزه‌های قیام از نظر امام
در قیام امام حسین (ع) عنصر اجتماعی بسیار برجسته است؛ از آغاز تا فرجام آن می‌توان این عنصر را مشاهده کرد. حضرت (ع) معتقد بود که برای ملت مسلمان قیام کرده است؛ حضرت (ع) بر یزید به عنوان نماینده‌ی حکومت بنی امیه قیام نمود.حکومتی که ملت مسلمان را به محرومیت و گرسنگی واداشت و سرمایه‌های این ملت را صرف لذتها و سرکوب جنبشهای آزادیبخش می‌نمود. حکومتی که مسلمانان غیرعرب را تحت ظلم و ستم قرار داد و آنها را به مرگ و نیستی تهدید می‌نمود و وحدت مسلمانان عرب را از هم پاشید و میانشان دشمنی و کینه توزی درافکند. حکومتی که افراد با اندیشه‌ی سیاسی مخالفت سیاست خاندان اموی را آواره نمود و آنها را در بیغوله‌ها به قتل رساند و حقوقشان را قطع کرده و اموالشان را مصادره نمود. حکومتی که حس قبله گرایی را به حساب هویت اجتماعی امت. مسلمان تشویق می‌نمود. حکومتی که مستقیم و غیر مستقیم به نابودی حس انسانی در ملت می‌کوشید و به واسطه‌ی تخدیر دینی، هرگونه گرایش به آزادی خواهی را از بین برده بود. امام حسین (ع) بر تمام این امور قیام کرد. به برادرش محمد بن حنفیه در وصیتی که به او کرد، چنین فرمود:
(صفحه 123)
«من نه از سر خودخواهی خروج کرده‌ام و نه از گردنکشی و فساد؛ بلکه تنها برای اصلاح در امت جدتم خروج کرده‌ام. آمده‌ام تا امر به معروف نمایم و نهی از منکر. هر کس مرا به قبول حق، بپذیرد (بداند) که خداوند شایسته‌ی حق است و هر کس مرا نپذیرد، صبر خواهم کرد تا خداوند میان من و آن قوم به حق داوری نماید؛ که خداوند بهترین داوران است».
پس اصلاح در امت جدش (ص) و خاندانش، هدف قیام او بوده است.
نکته‌ی قابل توجه در این عبارت حضرت (ع) است که فرمود:
«هر کس مرا به قبول حق بپذیرد (بداند) که خداوند شایسته‌ی حق است».
یعنی نفرمود: هر کس مرا به خاطر شرف و ارجمندی‌ام و جایگاهم در میان مسلمانان و خویشاوندی‌ام نسبت به رسول خدا بپذیرد... هیچ یک از این امور را نفرموده است؛ بلکه پذیرش حق بسته است و این یکی از ادعاهای اوست. مرد وقتی دعوت کننده‌ی به حق را می‌پذیرند، در حقیقت او را به خاطر حق و خیر می‌پذیرند نه به خاطر خود او. این مطلب فراتر است از تفاخر قبیلگی که سرمایه‌ی هر رهبر سیاسی یا دینی در روزگار حضرت (ع) بوده است.

عنصر اجتماعی در قیام حضرت (ع) همچنین آن گاه پدیدار گشت که با حر بن یزید ریاحی برخورد کره بود؛ یعنی بعد از آن حضرت (ع) پستی مردم عراق بعد از بیعت با ایشان را دریافته بود؛ بعد از این که خبر مرگ فرستاده‌اش، مسلم بن عقیل به او رسیده بود و برای او یارانش سرنوشت هراسناکی که همه منتظر آن بودند، مشخص شده بود. حضرت (ع) برای سربازانی که با حر بوده‌اند، چنین سخنرانی نمود:
«ای مردم، پیامبر (ص) فرمود: هرکس سلطان ستمگری را ببیند که حرام خدا را حلال می‌شمارد و پیمان او را می‌شکند و مخالف سنت پیامبرش عمل می‌کند و در میان بندگانش به گناه و تجاوز می‌پردازد و به گفتار و کردار بر او نشورد، بر خداوندست که او را در آتش افکند. بدانید که این قوم به پیروی از شیطان پرداختند و ترک پیروی
(صفحه 124)
خداوند نمودند و فساد را آشکار و حدود الهی را وانهادند. غنیمت را به خود اختصاص دادند و حرام خدا را حلال و حلالش را حرام نمودند. (در چنین وضعی) من شایسته‌تر از دیگران به قیام کردنم؛ نامه‌های شمابه من رسید و فرستاده‌های شما برای بیعت نزد من آمدند و شما حتما مرا تسلیم (دشمن) نخواهید کرد و خوار نخواهید ساخت. اگر بر بیعتتان هستید که به رشد و آگاهی رسیدید. (بدانید) که من حسین پسر علی (ع) و فاطمه دختر رسول خدا هستم؛ جانم با شماست و خانواده‌ام با شما. من پیشوای شما هستم. اگر چنین نکنید و عهدتان را بشکنید و از بیعتم شانه خالی کنید به جانم قسم، برای شما چندان زشت نیست چون قبلا با پدر و برادرم و پسر عمویم، مسلم چنین کردید. فریب خورده است آن که فریب شما را بخورد؛ شما بهره‌تان را ضایع نمودید و البته هر کس پیمان شکنی کند بر خود چنین کرده است». (1).
حضرت (ع) در این خطبه عوامل قیامش را تبیین می‌کند که عبارت است از: ظلم و ستم گرسنگی و محرومیت مردم، تحریف دین و چپاول بیت المال. در ضمن برای آنها ترس ار محرویمت و آوارگی که پس از قیام دچارش خواهند شد، به تصویر می‌کشد. چون آنها زندگی همراه با پستی و ذلت را بر ترس را تغییر که شاید دچار شکست شوند و با مشکلات مواجه شوند، ترجیح می‌دادند.
با توجه به این آگاهیها برایشان چنین فرمود:
«من حسین (ع) پسر علی (ع) و فاطمه دختر رسول خدا هستم».
اول محوریت خود را بیان کرده و سپس به آنها فرمود:
«جانم و خانواده‌ام با شماست و من پیشوای شما هستم».
یعنی ظلم و محرومیتی که خواهد بود برای من هم هست. با تأمل در این عبارت که «من شایسته‌ترین کسی برای قیام کردن هستم» در می‌یابیم که

تغییر ناپذیرش که باید آن را ایفا می‌کرد، با خبر بوده است.
برای بار سوم حضرت (ع) با مردم عراق درباره‌ی قیامش و توجیهاتی که برای آن داشت، سخن گفت؛ این خطبه در آخرین ساعاتی که درگیری بین او و لشکر بنی امیه رخ داده بود. می‌گویند حضرت (ع) سوار بر اسبش شد و از آنان خواست تا ساکت شوند ولی آنها سکوت نکردند. سپس به آنها فرمود:
«وای بر شما چه شده است که سکوت نمی‌کنید و به سخنانم گوش نمی‌دهید. من شما را به راه راست فرا می‌خوانم؛ هر کس از من پیروی کند از راه یافتگان است و هر کس از من نافرمانی نماید، از هلاک یافتگان. همه‌ی شما از فرمان من سرپیچی می‌کنید و به سخنانم گوش فرا نمی‌دهید. چون دلهای تان از حرام پر شده است و بر آن مهر خورده است. وای بر شام، چرا سکوت نمی‌کنید؟ چرا گوش نمی‌سپارید؟»
یاران عمر بن سعد که در میان آنها بودند به سرزنش هم پرداختند و گفتند: «سکوت کنید، او که حمد و ثنای پروردگار را به جای آورد و از اصل و نسبش سخن گفت و به پیامبر (ص) و فرشتگان و رسولان الهی درود فرستاد و بلیغ سخن گفت».
آن‌گاه حضرت (ع) فرمود:
«مرگ و ننگ باد بر شما ای جماعت؛ (آیا به یاد می‌آورید) زمانی که از ما داد خواستید و سرگردان بودید؛ و در حالی که بر خود می‌لرزیدید شما را یاری کردیم. علیه ما شمشیر کشیدید با این که بر یاری دادن به ما سوگند خورده بودید. آتشی که ما آن را علیه دشمن خود و شما برافروختیم، بر ما پاشیدید!! علیه دوستداران و والیان‌تان بسیج شدید و علیه آنها به نفع دشمنان‌تان متحد گشتید. آن هم برخلاف عدالتی که در میان شما رواج دادم، جز حرام دنیا که آنها به شما رسانند و زندگی ناچیزی که به آن طمع بستید نصیب و بهره‌ای برای شما نخواهد بود. بی آن که گناه یا خطایی از ما سرزند و یا رأی و نظری که آن را ضعیف پنداشته باشید (بدین اقدام

دست یازیدید). وای بر شما که ما را خوش نداشتید و ما را وانهادید. بر ما روی ترش کردید و حال آن که شمشیر درغلاف بود و هیبت و عظمت آسوده؛ و هنوز به نتیجه‌ی قطعی نرسیدیم؛ اما شما همچون ملخان به سوی جنگ شتافتید و همچون حمله‌ی پروانه‌ها به آن فراخواندید. بدا به حال شما ای بردگان امت و نابهنجاران و ردشدگان قرآن و فسون شیطان و باند گناهان و تحریف کنندگان کتاب و خاموش کنندگان سنت و قاتلان فرزندان پیامبران و از بین برندگان عترت اوصیا و به نسب ربط دهنده‌ی

زنازادگان (2) و آزاردهندگان مؤمنان و یاری دهنده و فریادرس جلوداران ریشخند زنندگان (3) و آنان که قرآن را پاره پاره کردند؛ چه بد چیزی پیش فرستادند و آنان در عذاب جاودان هستند.
شما به فرزند ابو سفیان بن حرب و پیروانش یاری می‌رسانید و از ماترک یاری می‌کنید؛ آری به خدا قسم ترک یاری در شما مشهور است و اصل و اساس آن در شما ریشه دوانده است؛ و شاخ و برگ‌تان بر آن قوت‌گرفته است و دلهای شما بر آن ثابت گردیده و سینه‌های شما را انباشته کرده، و شما زشت‌ترین میوه هستید: (که) موجب اندوه بینندگان و طعمه‌ی غاصبانید. لعنت خداوند بر پیمان شکنان که سوگندها را پس از تأکید و پافشاری نقض کردند - شما خداوند را علیه خودتان کفیل قرار دادید - به خدا قسم شما هم آنها هستید.
آن زنازاده‌ی فرزند زنازاده مرا میان شمشیر و ذلت مخیر کرده است؛ ذلت از ما به دور است؛ خدا و رسولش و مؤمنان آن را از ما نمی‌پذیرند؛ و نیاکان پاک و دامنهایی پاکیزه و مردانی بلند همت و با اراده اطاعت از دونان را بر کشته شدن بزرگواران ترجیح نمی‌دهند... بدانید که من عذر آوردم و بیم دادم؛ من این خاندان را از بین خواهم برد؛ با این که تعداد افرادم اندک و تعداد دشمن زیاد و یاوری هم ندارم...».
آن‌گاه حضرت (ع) فرمود:

«اگر پیروز شویم ما از گذشته پیروزمندان بوده‌ایم و اگر مغلوب شویم، مغلوب شوندگان نیستیم»
«سرشت ما ترس و بزدلی نیست اما بگذار مرگ ما باشد و حکومت و دولت به دیگران برسد».
«آن‌گاه که مرگ سینه‌اش را از مردمان بردارد، به ناچار به سوی دیگران زانو خواهد زد».
«مرگ بزرگان ما را در ربود؛ چنان که بزرگان گذشته را نیز از بین برد».
«اگر پادشاهان جاودان مانده‌اند پس ما هم جاودانیم و اگر بزرگواران باقی مانده‌اند، ما هم ماندگاریم».
«پس به ریشخند زنندگان به ما بگو، بهوش باشید؛ آنان نیز به آن چه که ما دچار شدیم، دچار خواهند شد». (4).
حضرت امام حسین (ع) ر این خطبه درباره‌ی آنها واقعیت زندگی آنها و بیهودگی آن زندگی برای آنها سخن گفت. به آنان گفت که چگونه از دست حاکمان ستمگرشان از او یاری خواستند و سپس با همان ستمگران علیه او همدست شدند. حاکمان ستمگری که هرگز با آنها به عدالت رفتار نکرده بودند بلکه آنها را در برابر زندگی پست و ناچیزی به حرام واداشتند. زندگی‌ای پست و کم فایده، ناچیز، چون در طول عمر برای زندگی ناچیز و

ذلیلانه ای به کار می‌پرداختند و ناچیز به این اعتبار که پاداش عمل ناچیزی است. حضرت (ع) برای آنها از مواضع مکررشان نسبت به جنبشهای اصلاحی سخن گفت که آنها همیشه اظهار علاقه و اراده برای قیام می‌نمودند. عزم بر تغییر وضعیت ناگوار داشتند. اما آن‌گاه که امر جدی شد به جای این که پشتیبان قیام باشند، علیه آن موضع گرفتند. به آنان گفت که دشمنان او، دشمنان آنها نیز هستند، اما آنها به دست خودشان زندگی‌شان خراب می‌سازند و با آزاد کنندگانشان می‌جنگند، کسانی که می‌دانند آنها را از دست دشمنان و خوارکنندگان و ستمگرانشان رها می‌سازند.
(صفحه 128)
این خطبه با این سبک انقلابی و کوبندگی و افشاگری که دارد، کاملا با فضای روانی حاکم بر لشکریان بنی امیه در آن روزگار، سازگاری دارد. سربازان آن لشکر به خوبی می‌دانستند که با چه کسانی می‌جنگند، لذا حضرت (ع) در پی آن بود که آنها را از زشتی و سنگینی گناهی که مرتکب می‌شوند، آگاه سازد، در پی آن بود که جامعه‌ی اسلامی، این جامعه‌ی خوار شده، ندای رسای او را بشنود. حضرت (ع) با این شیوه‌ی بیان، از هر مسلمانی آتشفشانی ویرانگر و آماده‌ی انفجار ساخت.
(صفحه 129)
(1) طبری ج 4، ص 304 و 305. الکامل، ج 3، ص 280. أعیان الشیعه، ج 4، ص 228 و 229.
(2) منظور ابن زیاد است که معاویه به خود ملحق کرد.
(3) منظور عمروعاص است که پیامبر را مسخره می‌کرد.
(4) أعیان الشیعه، ج 4، بخش اول، ص 155 تا 160.

انگیزه‌های قیام از نظر افکار عمومی
هدف اجتماعی قیام، تنها از جانب حضرت (ع) پذیرفته شده نبود. بلکه مسلمانان نیز ضرورت تغییر وضع ناگوارشان به وضع بهتر را دریافته بودند. این وضع را کسانی دریافته بودند که به امام (ع) نامه نوشتند و از ایشان خواستند تا به عراق بیاید.کسانی این وضع را متوجه شدند که مرگ در راه او و با او را پذیرفته بودند.
کسانی که به حضرت (ع) از عراق نامه نوشته بودند، تعداد کمی نبوده‌اند بلکه تعداد فراوانی به ایشان نامه نوشته بودند و خواستار ایشان بودند. برخی از مورخان آورده‌اند که مردم عرق بیش از 150 نامه به حضرت نوشته بودند. (1) برخی هم گفته‌اند که در نوبتهای پراکنده حدود 12 هزار نامه از مردم عراق نزد حضرت (ع) جمع آوری شده بود. از فراوانی این تعداد نامه‌هایی که به حضرت (ع) نوشته شده بود تا دست به قیام زند می‌توان به ارزیابی درستی رسید، اگر خبری را که بیشتر مورخان روایت کرده‌اند، بخوانیم؛ این خبر چنین است که حسین (ع) وقتی با حر بن یزید روبرو شد به او و یارانش چنین فرمود:
(صفحه 130)
«ای مردم، اگر پروای خداوند پیشه کنید و حق را برای اهل حق محترم شمارید، بیشتر مایه‌ی جلب رضای الهی است. ما اهل بیت بیش از همه شایسته‌ی ولایت بر شما از این مدعیان بی صلاحتی و کسانی هستیم که به ستم و تجاوز در میان شما رفتار می‌کنند. اگر شما پذیرای ما نیستید و حق ما را منکرید و رأی شما غیر از آن است که در نامه‌هایتان آمده است و رسولانی که برای من فرستاده‌اید، از نزد شما بر می‌گردم».
حر بن یزید به حضرت (ع) چنین گفت:
«به خدا قسم ما از این نامه‌هایی که می‌گویید خبر نداریم. حسین (ع) فرمود: ای عقبة بن سمعان خورجین‌هایی را که نامه‌های آن به من هست، بیرون آور. او نیز دو خورجین پر از نامه را بیرون آورد و جلوی آنها پراکنده کرد». (2).
ازاین جا می‌توان ارزیابی درستی از حجم نامه‌هایی که برای حضرت (ع) فرستاده شده بود و ایشان را به قیام فرا می‌خواندند و وعده‌ی یاری می‌دادند، داشت. از طرفی ملاحظه می‌کنیم که این نامه‌ها از جانب افراد معدودی نبوده است بلکه بسته‌ای از یک نفر، دو نفر، چهار نفر و ده نفر بوده است (3) بنابراین ما در برابر یک حرکت فردی نیستیم بلکه در برابر یک حرکت جمعی قرار داریم که جامعه‌ی عراق یا اکثریت مردم آن دست

به قیام زده‌اند. آن چه در زیر می‌آید، نمونه‌ای است از کتابهایی که برای حضرت (ع) نوشته شد است:
«سلام علیک، اما بعد، ستایش از آن خدایی است که دشمن تو و دشمن پدرت را در هم شکست. دشمنی سرکش و ستیزه جو ونابکار و ستمگر که بر این امت چیره شد و به چپاولش پرداخت و غنایمش را به غصب از آن خود کرد و علی رغم رضایت
(صفحه 131)
آن بر آن حکم راند و سپس نیکان آن امت را به قتل رساند و بدانش را باقی گذاشت. بیت المال را میان گردنکشان و ستمگرانش تقسیم نمود؛ همچون قوم ثمود از خدا دور شدند ما پیشوایی جز تو نداریم، پس پیشوایی ما را بپذیر که شاید خداوند به واسطه‌ی تو ما را به حق گرد آورد. نعمان بن بشیر در کاخ خلافت است و ما در روز جمعه با او به نماز جمعه نمی‌رویم و در روز عید به بیرون نمی‌رویم. اگر مطمئن باشیم که خواهی آمد او را بیرون می‌کنیم تا - اگر خدا بخواهد - به شام بپیوندد. درود و رحمت خداوند بر تو باد ای پسر رسول خدا». (4).
این نمونه‌ی نامه‌هایی است که برای حضرت (ع) فرستاده شد و ایشان را به قیام فرا خواندند. عنصر اجتماعی در این نامه‌ها به وضوح پیداست. چون سیاست ترور و وحشت و گرسنه نگه داشتن مردم آنها را به قیام واداشت. امام حسین (ع) تنها شخصیتی است که می‌توانست رهبری چنین قیامی را به عهده بگیرد؛ چون در میان رهبران مسلمان، چنین رهبری نبود که به دردها و آرزوها و آرمانهای مردم پاسخ دهد.
(صفحه 132)
(1) الکامل، ج 3، صث 266 و 267.
(2) طبری، ج 4، ص 303، الکامل، ج 3، ص 280، أعلام الوری، ص 229، اعیان الشیعه، ج 4، ص 155 تا 160 و الاخبار الطوال، ص 249.
(3) طبری، ج 4، ص 262. در اعیان الشیعه چنین آمده است: «قیس بن مسهر صیداوی، عبدالرحمن بن عبدالله بن شداد أرحبی و عمارة بن عبدالله سلولی را نزد حسین (ع) فرستادند؛ با آنها حدود 150 نامه و بسته‌ای از یک نفر، دو نفر و چهار نفر بوده است ولی حضرت (ع) علی رغم اینها نپذیرفت و پاسخ نگفت؛ روزی 61 نامه به ایشان رسید، نامه‌ها پیاپی می‌رسیدند تا این که در نوبتهای پراکنده حدود 12 هزار نامه نزد حضرت (ع) جمع شده بود».
(4) طبری، ج 4، ص 262 -261 والکامل، ج 3، ص 266.

انگیزه‌های قیام از دیدگاه قیام کنندگان
اگر از آنهایی که به انقلاب فرا خوانده‌اند و سپس از آن رویگردان شده‌اند، بگذریم به کسانی می‌رسیم که با امام (ع) تاآخرین لحظه انقلابی مانده‌اند؛ لحظه‌ای که به شهادتشان، عمل انقلابی‌شان را ماندگار نموده‌اند. همه‌ی آنها همین اندیشه را در سر می‌پروراندند و قیامشان را توجیه می‌کردند و ارتش بنی امیه را به تأیید این توجیهات یعنی ظلم و ستم اجتماعی و سیاست ترور و وحشتی که حاکمان به کار گرفته‌اند فرا می‌خواندند.
مثلا زهیر بن قین، سورا بر اسب با شمشیر در برابر ارتش بنی امیه چنین سخن گفت:
«ای مردم کوفه؛ شما ر از عذاب الهی می‌ترسانم؛ حق مسلمان بر برادر مسلمانش، نصیحت کردن است. ما تاکنون بر یک دین و مذهب واحد چون برادران هم بودیم تا زمانی که بین ما و شما شمشیر و جنگ اتفاق نیفتاده بود. شما شایسته‌ی نصیحت ما هستید؛ و هرگاه شمشیر میان ما باشد، پیوند ما از هم می‌گسلد و ما و شما هر یک امتی جدا خواهیم بود. خداوند ما و شما را به ذریه پیامبرش، محمد (ص) و خاندانش می‌آزماید تا ببیند کدام یک از ما و شما عامل به آن هستیم ما شما را به یاری آنها و خوار نمودن ستمگر، فرزند ستمگر، عبیدالله بن زیاد فرا می‌خوانیم.
(صفحه 133)
شما از آنها جز بدی چیزی نصیب‌تان نمی‌شود؛ آنها دست و پاهای‌تان را قطع می‌کنند و چشمانتان را میل می‌شکند و شما را مثله می‌کنند و بر تنه‌های نخل به صلیب می‌کشند و بهترین شما و قاریان شما را می‌کشند؛ افرادی چون حجربن عدی و یارانش و هانی بن عروه و امثال او را به قتل می‌رسانند».
(لشکریان بنی امیه) او راناسزا گفتند و ابن زیاد را مدح نمودند و گفتند: «به خدا قسم ما از این جا نمی‌رویم مگر این که سرور تو و یارانش را بکشیم و یا او و یارانش را تسلیم سلطان نماییم».
(صفحه 134)

دستاوردهای قیام در جامعه‌ی اسلامی

«... فاجعه‌ی کربلا در آن روزگار در دل و جان مردم مسلمان نفوذ کرد و جامعه‌ی اسلامی سخت تحت تأثیر آن قرار گرفت. این(تأثیر پذیری) مسؤول نفوذ حالتی در جان و روان بود که وی را به دفاع از کرامت خویش سوق دهد و در روح پرشور و انقلابی خاموش، شعله تازه‌ای را برافکند و در دل و جان سست، لرزه‌ای افکند تا آن را زنده نماید....».

(صفحه 135)

>میزان موفقیت و ناکامی در انقلاب امام حسین

>مؤخره

>فرجام سخن

میزان موفقیت و ناکامی در انقلاب امام حسین

در آن چه که گذشت به بررسی برخی از جنبه‌های قیام حسین (ع) علیه حکومت بنی امیه پرداختیم. به شرایط اجتماعی و روانی و اسباب و علل و هدفهای آن اشاره کردیم. در خلال آن همراه امام (ع) و یارانش در بسیاری از مراحل عمل انقلابی‌شان، گشتیم ولی به طور مفصل از عنصر تراژدیک سخن نگفته‌ایم؛ چون این مسأله چندان مورد توجه ما نبوده است و تنها به اشاره‌ای که موقعیت و بافت سخن اقتضا می‌کرد، بسنده نمودیم.

اکنون در پی بیان دستاوردهای این قیام بویژه دستاورد انسانی آن هستیم. بدین معنا که آیا این قیام تغییری در جامعه، ایجاد نمود؟ آیا مایه‌ی پیروزی قیام کنندگان گشت؟ آیا دشمنان قیام را نابود کرد؟

اینها پرسشهایی است که بر زبان هر کس که درباره‌ی انقلابی می‌خواند یا می‌شنود، جاری می‌گردد. حکم بر توفیق یا شکست یک انقلاب به پاسخهایی که اسناد و مدارک بر این پرسشها ارائه می‌نمایند وابسته است. آیا قیام حسین (ع) با توفیق همراه بوده است یا قیامی همچون دیگر قیامها که شعله‌ور می‌شوند و سپس خاموش می‌گردند، مقرون به شکست بوده است و دستاورد آن تنها خاطرات غم‌انگیزی است که هر از چند گاهی طرفداران آن بیان می‌کنند؟

(صفحه 136)

گفته می‌شود، این قیام کاملا با شکست مقرون بوده است و هیچ پیروزی سیاسی آنی را که موجب تحول جامعه‌ی اسلامی به وضعی بهتر از گذشته گردد، محقق نساخت و مسلمانان هم بعد از این قیام همچون گذشته باقی ماندند. دسته‌هایی که به زور و قدرت به هر مسیری که خواسته می‌شد، سوق داده می‌شدند نه آن مسیری که خود می‌خواستند و با آنها به سیاست محروم نمودن و ترس و وحشت رفتار می‌شد. دشمنان این قیام هر چه بیشتر به قدرتشان می‌افزودند و لی چیزی از آنان کم نمی‌گشت. اما قیام کنندگان دچار گرفتاری شده بودند و صدها سال دامن نسلهای آنها را فراگرفت و به مرگ، خواری، آوارگی و محرومیت دچار شدند. بنابراین هم در عرصه‌ی اجتماعی با شکست مواجه شد و هم در عرصه‌ی فردی.

اما حقیقت در نظر یک محقق با بصیرت جز این است. برای این که قیام حسین (ع) را بفهمیم باید در پی هدفها و دستاوردهای آن، اما نه پیروزی آنی و قطعی و بدون چیرگی بر مسند قدرت و حکومت، برآییم. متونی که در دست داریم بیانگر آن است که حسین (ع) به سرنوشتی که در انتظارش بود، کاملا آگاه بوده است.

وقتی ابن زبیر از او خواست تا قیامش را در مکه آشکار سازد، فرمود:
«به خدا قسم اگر در لانه جانوری از جانوران هم پنهان شوم، آنها مرا بیرون خواهند کشید، تا به خواسته‌شان برسند. به خدا قسم آنها حرمت مرا نگه نخواهند داشت، همان گونه که یهود حرمت شنبه را نگه نداشت». (1).
و بارها می‌فرمود:
«به خدا قسم آنها مرا رها نخواهند کرد مگر این که خون مرا بریزند؛ و چون چینن کنند خداوند بر آنها کسی را مسلط خواهد ساخت که آنها را خوار و ذلیل نماید؛ پست‌تر و بی مقدارتر از خون حیض». (2).
نصیحت گران - وقتی خبر حرکت حضرت (ع) به عراق را شنیدند - همگی نصیحت کردند شکست حضرت (ع) در رسیدن به نتیجه حتما سریع‌تر از قیامش است؛ چون

قدرت پول و اسلحه همگی علیه او متحدند؛ چگونه می‌تواند به پیروزی برسد؟ آنها همگی نصیحت می‌کردند که حضرت (ع) یا در مکه بماند و یا از آن جا به سرزمین دیگر غیر از عراق برود. آنان که این پیشنهاد را می‌کردند عبارت بودند از: عمر بن عبدالرحمن مخزومی، عبدالله بن عباس، عبدالله بن عمر، محمد بن حنفیه و عبدالله بن جعفر.
اما حضرت (ع) هیچ یک را نپذیرفت، و خطاب به عبدالرحمن بن حرث فرمود:
«ای پسر عمو، خداوند به تو جزای خیر دهد؛ به خدا قسم می‌دانم که تو نصیحت کرده‌ای و به عقل و خرد سخن گفته‌ای. هر چه خدا حکم کند، همان می‌شود؛ چه بر رأی و نظرت باشی و چه رهایش نمایی؛ تو نزد من ستوده‌ترین مشاور و برترین نصیحت‌گر هستی». (3).
به عبدالله بن عباس چنین فرمود:
«ای پسر عمو، به خدا قسم من می‌دانم که نصیحت‌گر و دلسوز هستی، اما من تصمیم را بر حرکت گرفته‌ام» (4).
در جایی دیگر فرموده است:
«اگر من در جایی کشته شوم، برایم بهتر است تا حرمت حرم خداوند به وسیله‌ی من شکسته شود» (5).
به عبدالله بن عمر که او را به صلح و سازش با یزید سفارش می‌کرد، فرمود:
«ای ابو عبدالرحمن، مگر نمی‌دانی از پستی و ناچیزی دنیا بر خداوند، آن بود که سر یحیی بن زکریا برای یکی از تجاوزگران و ستمکاران بنی اسرائیل به هدیه برده شده؛ ای ابو عبدالرحمن از خدا پروا داشته باش و دست از یاری‌ام برندار». (6).

وقتی فرزدق به حضرت (ع) گفت: «دل مردمان با توست و شمشیرشان با بنی امیه» فرمود:
«است گفتی؛ فرمان از آن خداست و خداوند هر چه بخواهد انجام می‌دهد؛ پروردگارا ما هر لحظه به کاری است. اگر قضای الهی به آن چه که دوست داریم، نازل شود او را به خاطر نعمتهایش می‌ستاییم و با ادای شکر از او یاری می‌طلبیم؛ اما اگر قضا بر خلاف خواست و میل جاری شود، آن کس که نیتش حق و باطنش بر تقواست، آن را ستمی علیه خود نمی‌داند». (7).
نامه‌ی عمر بن سعید بن عاص، فرماندار مدینه به حضرت (ع) رسید و به حضرت (ع) أمان و جایزه و نیکی و حسن همجواری می‌داد. یحیی بن سعید و عبدالله بن جعفر را همراه حضرت (ع) روانه کرد تا تلاش نمایند که حضرت (ع) بازگردد. اما حضرت (ع) چنین نکرد و به راهش ادامه داد و فرمود:
«دست از زندگی شسته‌ام و عزم بر اجرای فرما خداوند جزم نموده‌ام».
بدین ترتیب حضرت (ع) در هیچ منزلی فرود نمی‌آمد مگر این که با کسی برخورد می‌کرد که او را به نرفتن به عراق نصیحت می‌کرد و از احوال مردمش یادآور می‌شد که پرده از خواری و گرایش آنها بر می‌داشت؛ تا این که خبر مرگ مسلم بن عقیل وهانی ابن عروة (وقتی که در ثعلبیه بود) به او رسید و برخی از یارانش او را ترساندند تا بازگردد و لی چنین نکرد. وقتی هم که در زباله (مکانی در مسیر مکه) خبر مرگ برادر ناتنی‌اش، عبدالله بن یقطر (8) را شنید، نزد یارانش رفت و چنین فرمود: «اما بعد، خبر ناگوار مرگ مسلم بن عقیل و هانی بن عروة و عبدالله بن یقطر به من رسید. شیعیان ما را خوار کردند. هر کس از شما دوست دارد که بازگردد، بدون

هیچ مانعی بازگردد و بر ما تعهدی ندارد. مردم از دور او پراکنده شدند و هر یک راه خود را گرفتند تا این که در میان یارانش کسانی که با او از مدینه آمده بودند، باقی ماندند. این کار را بدان جهت انجام داد که می‌پنداشت که اعرابی که از او پیروی کردند، می‌پنداشتند او به سرزمینی وارد خواهد شد که اطاعت مردمش درست است؛ لذا رفتن با حضرت (ع) را خوش نداشتند، آنها می‌دانستند که به کجا می‌روند. حضرت (ع) می‌دانست اگر برای آنها بیان کند، با او همراهی نخواهند کرد مگر کسانی که مردن با او را طالبند!! (9) «آنان به بازگشتن به منزلگاهی امن و آرام او را نصحیت می‌کردند - پس از روشن شدن امر - چنین فزود: «ای عبدالله بر من پوشیده نیست که رأی همان است که دیدی اما خداوند مغلوب کارش نمی‌شود». (10).
این هشدارها همه اشاره دارند به این که حضرت (ع) به سرنوشتی که در

انتظارش بود، آگاه و با خبر بوده است. بنابراین نباید از هدفها و دستاوردهای قیام حضرت (ع) در غلبه بر قدرت و حکومت بحث نماییم، چون حضرت (ع) در پی پیروزی آنی نبوده است و به خوبی به عدم دستیابی به پیروی آنی آگاه بوده است. این امر ظاهرا برای ما عجیب است. چگونه انسانی با گروهی از بهترین یارانش با طیب خاطر و آزاد به سوی مرگ می‌رود. چگونه در راه مسأله‌ای می‌جنگد که می‌داند زیان آور است. چگونه می‌توان نسبت به دشمن این گونه تمکین کرد؟ اینها پرسشهایی است که پاسخ می‌طلبد.
آن‌چه که اعتقاد دارم، وضع جامعه‌ی اسلامی در آن روزگار دست یازیدن به یک عمل انتحاری فاجعه‌ناک را می‌طلبید که روح انقلابی در آن جامعه را شعله‌ور سازد و در بردارنده‌ی والاترین مراتب فداکاری و از خودگذشتگی در راه اصلی باشد که راهنما و چراغ راه تمام انقلابیون گردد، حتی آن‌گاه که دشواری راه برای آنها جلوه نماید و احتمالات پیروزی به نظر آنها کاملا مردود می‌نماید و نشانه‌های شکست نمایان، از هدف دست برندارند.
رهبران جامعه و عموم مردمش در چنین وضعی از هر گونه عمل مثبت برای تحول وضع ناگوارشان به محض مشاهده سختی و رنجی که در این راه دچار خواهند شد و ناچار
(صفحه 140)
باید قربانیهایی در این راه قربان کنند، دست از کار خواهند کشید. آنها از دست یازیدن به هر عمل مثبتی دست خواهند کشید. به محض این که قدرت حاکم برخی از منافع زودرس را برای آنها محقق سازد. البته این تنها اخلاق بزرگان نیست بلکه اخلاق توده‌ی مردم نیز چنین است. بدین جهت تمام جامعه را می‌بینیم که از پیروزی ناامید شدند وقتی دیدند آن‌چه که بر سر مسلم بن عقیل آمده است؛ و چگونه زنان، مردان و فرزندان و برادران‌شان را به خواری فرا می‌خواندند و مردان هم چنین می‌کردند. چنین افرادی که به امام می‌گفتند: «دل مردمان با شماست و شمشیرهای‌شان علیه شماست». در تصویرگری آن جامعه صادق بوده‌اند. چون دل مردم با حضرت (ع) بود، چون دوست داشتند تا به وضع بهتری برسند اما وقتی دریافتند که این کار منوط به فداکاری و ایثار و دست کشیدن از زندگی مألوف می‌باشد، شمشیرهای‌شان را به خدمت کسانی در آوردند که به آنها پاداش مبارزه‌ی‌شان را می‌پردازند. وقتی ابن زیاد مطمئن شد که امام حسین (ع) بر تصمیمش اسوار است، مردم را در مسجد کوفه جمع نمود و به مدح یزید و پدرش پرداخت و از رفتارشان به خوبی یاد نمود. به مردم هم وعده‌ی بخشش فراوان داد و صدها دینار به حقوقشان افزود و آنها را به آمادگی و رویارویی با امام حسین (ع) فرمان داد. (11).

این وضع مردم در برابر جنبشهای عمومی است که پیروزی آن منوط است به جانفشانی و اهدای قربانی؛ موضع رهبران را شناختیم؛ و این شکل دیگری از آن است که عمر بن سعد، فرمانده سایه اموی ارائه می‌نماید؛ حکومت و فرماندهی او بسته به دو چیز بود؛ این که با امام حسین (ع) بجنگد و یا این که حکومت ری را از دست بدهد؛ اما او جنگ را ترجیح داده است. (12).
عمر بن سعد در کربلا با امام (ع) به گفتگو پرداخت و حضرت (ع) به او چنین فرمود:
«وای بر تو ای ابن سعد؛ چرا از خدایی که بازگشتت به سوی اوست، پروا نداری؟ آیا با من می‌جنگی که پسر عموی تو هستم؟ رها کن این جماعت را و با من باش که این برای تو به خداوند نزدیک تر است. ابن سعد گفت: می‌ترسم که خانه‌ام ویران گردد. حضرت (ع) فرمود: آن را برای تو بنا خواهم کرد. گفت: می‌ترسم که اموالم
(صفحه 141)
مصادره گردد. حضرت (ع) فرمود: من بهتر از آن را از اموالم در حجاز به تو خواهم داد. گفت: من زن و فرزند دارم و بر آنان بیمناکم و در این جا بود که برای امام حسین (ع) روشن شد که او مردی است دل مرده و وجدانی خفته؛ چون انسانی که سرنوشت جامعه‌اش را با چنین معیاری می‌سنجد، جز در شکل نفسانی، دیگر انسان نیست. حضرت (ع) به او فرمود: چه داری؟ به زودی خداوند قتل تو را بر بسترت مقرر خواهد کرد و ور در روز قیامت هیچ آمرزشی برای تو نیست. به خدا قسم امید دارم که از گندم عراق جز اندکی نخوری».
عمر سعد با حالتی از استهزاء گفت: جو، کفایت می‌کند. (13).
این همان جامعه‌ی اسلامی در روزگار امام حسین (ع) است؛ جامعه‌ای بیمار که به اندک مالی و سخت‌گیری زیادی شکنجه و ترس، خرید و فروش می‌شود. امکان ندارد که انسانیت و کرامت این چنین جامعه به آن بازگردد و از بیهودگی و حقارت وجودی‌اش آگاه شود. چنین جامعه‌ای را تنها یک عمل انقلاب با والاترین نشانه‌های فداکاری و کرامت و دفاع از اصول و مرگ در راه آن، می‌تواند روح انقلابی و خفته‌ی آن را بیدار نماید.
امام (ع) ثروتمند نبود که بتواند با امویان به رقابت بپردازد؛ چون تمام ثروت در دست آنان بود. در عین حال هم نمی‌توانست از روح و تعالیم اسلام شانه خالی نماید تا مردم از سر ترس و خشونت به او بگروند. لذا معقول نبود که در پی پیروزی سیاسی آنی در جامعه‌ای باشد که تنها در راه ثروت و به وسیله‌ی ثروت یا به زور وتهدید می‌جنگد. تنها کاری که حضرت (ع) می‌توانست انجام دهد این بود که با عملش، اعماق این چنین جامعه‌ای را بلرزاند و الگویی برتر ارائه نماید که در وجدان افراد آن به خون و آتش

سرشته شده است. اگر نام کسانی را که با امام (ع) در کربلا به شهادت رسیده‌اند، بررسی نماییم می‌بینیم که یاران حضرت (ع) به بزرگترین عربی وابسته بوده‌اند و کمتر قبیله‌ی عربی بود که یکی یا دو تن از آنها با امام (ع) به شهادت نرسیده باشند.
لذا می‌توان گفت که فاجعه‌ی کربلا در وجدان اسلامی مردم آن روزگار نفوذ کرد و
(صفحه 142)
جامعه‌ی اسلامی به طور کلی و جدی تحت تأثیر آن قرار گرفت. این امر باعث شد تا در روح انقلابی خفته، حرارت تازه‌ای بدمد و در وجدان افسرده‌ی آنان جنبشی بیکفند که آن را زنده سازد و روحی در جان و روان بدمد تا آن را به دفاع از کرامت انسانی‌اش وادارد.
این ملاحظات ما را بر آن می‌دارد که دستاوردهای قیام امام حسین (ع) را همچون دیگر قیامها و انقلابها مورد بررسی قرار ندهیم؛ بلکه دستاوردهای آن را در حوزه‌های زیر بجوییم:
1- درهم شکستن چارچوب دینی دروغین که أمویان و دارو و دسته‌های‌شان به وسیله‌ی آن قدرتشان را اداره می‌کردند؛ همچنین رسوایی روح بی دینی جاهلی که حکومت بنی امیه را جهت می‌داد.
2- برانگیختن احساس گناه در جان و روان تک تک افراد؛ احساسی که به نقد فرد از خویشتن خویش تبدیل می‌شود و موضع او در برابر زندگی و جامعه بر آن مبتنی است.
3- آفرینش فضیلتهای تازه‌ای برای انسان مسلمان عرب و گشودن چشمان این انسان بر جهان روشن و باشکوه.
4- ایجاد روح انقلابی در انسان مسلمان به خاطر پایه‌ریزی جامعه بر قوانین و قواعد تازه، به خاطر بازگشت اعتبار انسانی به آن.
(صفحه 143)
>درهم شکستن چارچوب دینی
>احساس گناه
>اخلاق نوین
>بیداری روح انقلابی
>قیام مردم مدینه
>قیام مختار ثقفی
>قیام مطرف بن مغیره
>قیام ابن اشعث
>قیام زید بن علی بن حسین
>قیام ابوالسرایا
>بهره‌مندی امت از روح انقلابی

(1) طبری، ج 4، ص 289 و 296، الکامل، ج 3، ص 275 و 276، الاخبار الطوال، ص 223.
(2) طبری، ج 4، ص 289 و 296، الکامل، ج 3، ص 275 و 276، الأخبار الطوال، ص 223.
(3) طبری، ج 4، ص 287 و 288، الکامل، ج 3، ص 275 و 276.
(4) طبری، ج 4، ص 287 و 288، الکامل، ج 3، ص 275و 276.
(5) محمد ابن عبدالله أزرقی، أخبار مکه، دارالثقافه ج 2، ص 132 و أعیان الشیعه، ج 4، ص 212.
(6) أعیان الشیعه، ج 4، ص 212.
(7) طبری، ج 4، ص 290 و الکامل ج 3، ص 276.
(8) عبدالله بن یقطر برادر شیری امام حسین (ع) و یکی از فرستاده‌های او به کوفه بود. عبیدالله بن زیاد او را دستگیر نمود و وی را از بالای قصر به زمین افکند. عمرو بن أزدی به بالای سرش آمد و او را کشت. گفته می‌شود، عبدالملک بن عمیر لخمی چنین کرد.
(9) طبری، ج 4، ص 300 و 301 و الکامل، ج 3، ص 278.
(10) طبری، ج 4، ص 300 و 301 و الکامل، ج 3، ص 278.
(11) أعیان الشیعه، ج 4، ص 236.
(12) طبری، ج 4، ص 309 و 310.
(13) اعیان الشیعه، ج 4، ص 143، و طبری، ج 4، ص 2132، و الکامل، ج 3، ص 283.

درهم شکستن چارچوب دینی
در فصل گذشته دیدم که چگونه امویان از دین برای گمراه نمودن مردمشان بهره می‌جستند که آنها به حکم الهی حکومت می‌کنند و جانشینان به حق رسول خدا هستند هدف آنها از اینکار آن بود که انقلاب علیه خودشان را - هر چند که ستمگر باشند و مؤمنان را آواره و محروم سازند - کاری ناپسند بشمرند و برای خودشان به نام دین، حق سرکوبی هر نوع سرکشی ونافرمانی به حق از جانب مردم را قائل شوند.
دیدیم که آنها برای رسیدن به این مقصود از احادیث دروغین فراوانی که از پیامبر (ص) نقل کرده بودند، بهره جستند. این احادیث را گروهی از تاجران دین جعل و به پیامبر (ص) نسبت داد بودند که ذکر بعضی از آنها گذشت و دستگاه تبلیغاتی معاویه را تشکیل میدادند. معاویه از اینها و دیگران در تشکیل مجالس قصه‌پردازی و وعظ استفاده می‌کردند که شیوه‌ی قصه پردازان و واعظان در تحریف این احادیث بوده است. آنها در این مجالس این گونه اندیشه‌ها را تبلیغ می‌کردند و بدین وسیله حکومت بنی امیه را به نام دین تقویت و تأیید می‌کردند.
معاویه، قصه‌ها را کاری رسمی‌و وابسته به حکومت قرار داد؛ لذا قصه پردازانی را در
(صفحه 144)
محافل و مساجد با حقوقی از طرف حکومت به کار گماشت. لیث بن سعد می‌گوید:
«اما داستانهای ویژه را معاویه به وجود آورد؛ فردی را به این کار گماشت و هرگاه که نماز صبح را سلام می‌داد پس از حمد و ستایش خداوند و درود بر پیامبر (ص) و خاندانش و دعا برای خلیفه و خاندان و لشکریانش و نفرین بر مخالفان و تمام مشرکان قصه را آغاز می‌نمود». (1).
از طریق این نهادها (احادیث پیامبر (ص) شعر، فرقه‌های دینی و داستانها) مردم ایمانی غیبی به حکومت بنی امیه و حرام شمردم قیام علیه آن، پیدا کرده بودند. هر چند که از حدود دین که تنها توجیه وجودی او بود، خارج گشته بود. این نهادها تأثیر مسموم‌شان را نهاده بودند و میوه‌های زشت و ناگوارشان را در شکل تسلیم تام و تقلید کورکورانه از حکومت بنی امیه - هر چند به انواع ظلم و ستم مرتکب گردد - بروز داد. از جمله‌ی اینها برخی از نشانه‌ها بر قیام حسین (ع) می‌باشد.
مثلا ابن زیاد در سخنرانی‌ای که در آن مردم دست از یاری مسلم بن عقیل برداشتند، چنین می‌گوید: «به پیروی و طاعت از خداوند و پیشوایانشان

چنگ زنید.» (2).
یا مسلم بن عمرو باهلی - از یاران ابن زیاد - که مسلم بن عقیل - پس از دستگیری‌اش - از او طلب آب کرد، تا از کوزه ای در جلوی قصر به او آب بنوشاند؛ به او گفت:
«می‌بینی چه سرد است! به خدا قسم قطره‌ای از آن را نمی‌چشی مگر این که آب گندیده‌ی دوزخ را بچشی»
مسلم به او گفت: چه کسی هستی؟
گفت: من کسی هستم که حقی را که تو رها نمودی، شناختم و امت و امامی را که تو به
(صفحه 145)
آن خیانت کردی، نصیحت کردم و کسی که تو از او فرمان نبرده‌ای، اطاعت کرده‌ام» (3).
یا عمرو بن حجاج زبیدی – از فرماندهان لشکر اموی در کربلا - وقتی دید برخی از افرادش به سوی امام حسین (ع) می‌شتابند و در برابر او می‌جنگند، فریادشان چنین گفت:
«ای مردم کوفه، پایبند طاعت و اتحادتان باشید و در کشتن کسی که از دین خارج شد و با امام مخالفت ورزید، شک و تردید به خود راه ندهید» (4).
نمونه‌هایی از این دست فراوان است که بیان می‌کند، حاکمان اموی از مردم به انگیزه‌ی دینی می‌خواستند که با امام حسین (ع) بجنگند. آنها ناگزیر در این خواسته‌شان به اعتبار دینی حکومت اموی بر دل و جان مسلمانان تکیه می‌کردند. چنین اعتقادی - اگر تمام طبقات جامعه را فرا گیرد و بدون هیچ مانعی در ذهن مردم راسخ گردد و بدون ظهور کسی که دروغین بودن آن و دور بودن دین از حاکمیت را نشان دهد - بایسته است که کاملا هر تلاشی را که در پی تحول وضعیت اسلامی و نابودی ارکان حکومت فاسد امویان باشد، از بین ببرد.این اعتقاد با گذر زمان اگر مخالفی نیابد، روز به روز در جان مردم ریشه‌دارتر می‌گردد و در نهایت مسؤول واداشتن جامعه به مخالفت با هر جنبش آزادیخواهانه است.
نگاه منصفانه به واقعیت اقتضا می‌کند که هشدار دهیم، هدف تبلیغات دینی امویان تحکیم حکومت فاسدشان بود که در تأثیر بر خوارج شکست خورد. خوارج تنها نیروی انقلابی در جامعه‌ی اسلامی بوده‌اند. آنها به تنهایی - تقریبا - تمامی‌جنبشهای آزادیبخش علیه حکومت بنی امیه را از زمان به قدرت رسیدن معاویه تا قیام امام حسین (ع) رهبری می‌کردند. اما جنبشهای عصیانگر خوارج آن جنبشی نبوده است که از آن رواج قدرت تازه و مفاهیم نو در جامعه‌ی اسلامی برود. قیامی نبوده است که به آن، از هم پاشیدن چارچوب دینی حکومت اموی امید داشت. این جنبهشای

عصیانگرانه تنها لرزه‌های آرامی در سطح
(صفحه 146)
اجتماعی ایجاد می‌کردند و هرگز به عمق و ریشه نمی‌رسیدند. این لرزشها در چارچوب و محدوده‌ی مشخصی رخ می‌دادند و از حدود شهر یا روستایی که درگیری مسلحانه میان آنها و نیروهای نظامی اموی رخ می‌داد، تجاوز نمی‌کردند. در ضمن ساختار ظاهری جامعه هم به زودی به همان وضع قبلی باز می‌گشت و هیچ تغییری در زندگی و برداشتهای مردم - حتی در مرکز جنبش - به وجود نمی‌آمد.
علت آن این است که جامعه‌ی اسلامی با آنها هماهنگ نبوده است بلکه با آنها به ستیزه بر می‌خاستند و علیه آنها موضع می‌گرفتند. می‌توان با اطمینان بگوییم که جامعه‌ی اسلامی با حاکمان اموی از سر انگیزه جز علیه خوارج سر ستیز نداشتند.
طبیعی است وقتی که جامعه از حیث روانی و اعتقادی با قیام کنندگان هماهنگ نباشند، آن قیام هرگز در سطح اجتماعی و فکری به توفیق دست نخواهد یافت. هرگز تغییر در ساختار اجتماعی ایجاد نمی‌نماید، چون جامعه با قیام در حال ستیز است. همچنین تغییری در مفاهیم فرهنگی و اعتقادی ایجاد نمی‌کند، چون جامعه، تعالیم و گرایشهای اعتقادی آن را رد می‌کند.
علاوه بر این، خوارج واقعا اهل خشونت بودن و به سخت‌گیری و خونریزی گرایش زیادی داشتند. آنها از کشتن هر انسانی که با او بر می‌خوردند، بدون این که توجه نمایند او در پی جنگک است یا صلح، مرد است یا زن و یا کودک، نمی‌گذشتند. تشکیلات خوارج بسیاری از بزهکاران و فرصت طلبان و غارتگران را جذب کرده بود. (5).
تمام اینها جامعه‌ی اسلامی را علیه آنها قرار داد؛ لذا قیامهای پیاپی‌شان هرگز نتوانست قالب دینی‌ای که حکومت بنی امیه بر دور خود کشیده بودند، از بین ببرد.
بهترین راه در هم شکستن این قالب دینی آن است که فردی با مرجعیت دینی و مسلمان که همه‌ی امت اسلامی او را پذیرا باشند، قیام نماید. قیام چنین مردی می‌تواند پوشش ظاهری دینی حاکمان اموی را رسوا نماید و از حقیقت و جاهلی بودن و دور بودن آنها از
(صفحه 147)
مفاهیم اسلامی، پرده بردارد. این فرد کسی جز امام حسین (ع) نبوده است. چون حضرت (ع) در دل و جان تمام مسلمانان از عشق و احترام بالایی برخوردار بود. مصداق این سخن را در زمان اقامت حضرت (ع) در مکه و سپس خروج از آن‌جا وحرکت به سوی عراق دیده‌ایم.
حضرت (ع) تنها کسی بوده است که می‌توانست حاکمان اموی را رسوا نماید و از حقیت‌شان پرده بردارد. موضع امویان در برابر قیام امام حسین

(ع) خط فاصلی بین دین اسلام وحکومت اموی وضع نمود و امویان چهره‌ی حقیقی‌شان را نشان دادند و دروغین بودن آنها فاش شد.
امویان، کسانی بودند که تنها به کشتن حسین (ع) و خانواده‌اش، خاندان‌علی (ع) خاندان عقیل و گروهی از بهترین یارانشان از حیث تقوا و دینداری و علاقه به مصالح مسلمانان، رضایت می‌دادند. آنها پس از قطع آب بر امام (ع) و یارانش، آنها را لب تشنه به همراه کودک شیرخوار و زن شیرده به شهادت رساندند. سپس به سم اسبان پیکرشان را لگدمال نمودند، و دختران پیامبر (ص) را بدون حجاب اسیر کرده بودند و سر کشته‌ها را با اسیران از کربلا به کوفه و سپس به شام بردند. تمام این کارها، امویان را از هر گونه صبغه‌ی دینی وانسانی دور نمود و حتی آنها را ضد دین و ضد انسانیت تبدیل نمود. سرکشته‌ها و زنان اسیر و سخن سربازان بازگشته از جنگ، دلایل زنده و رسایی بودند که در از هم پاشیدگی هرگونه پایگاه دینی حکومت بنی امیه در دل مسلمانان کارگر افتاد.
امام حسین (ع) وقتی که از حر بن یزید - نخستین فرمانده اموی که با هزار سرباز امام (ع) با او روبه رو شد - خواست او را رها نماید تا به جایی که آمده بازگردد - و حر نپذیرفت. - چندان به جنگ اصرار نورزیده بود، در حقیقت پایگاه امویان را دچار بحران نمود. چون فرمان این بود که حر امام (ع) را رها نکند تا به کوفه نزد ابن زیاد آورد. در این جا باید بگوییم که امام حسین(ع) این مطلب را نپذیرفت. (6).
تا این که عمر بن سعد، فرمانده سپاه اموی پیش آمد و مدت طولانی امام (ع) با او مذاکره نمود و او را راضی ساخت که طرفین از جنگ دست بردارند و امام (ع) به همان
(صفحه 148)
جایی که آمده برگردد و یا هر جایی که میخواهد، برود. عمر بن سعد ماجرا رابه عبیدالله بن زیاد نوشت ولی ابن زیاد آن را رد کرد و چنین نوشت:
«اما بعد، من تو را به سوی حسین (ع) نفرستادم تا او را بازداری و با او بستیزی و یا به او امید سلامت و ماندگاری دهی و یا نزد من از او شفاعت کنی. بنگر، اگر حسین (ع) و یارانش بر حکومت وارد شدند وتسلیم گشته‌اند آنها را سالم نزد من بفرست اما اگر نپذیرفتند بر آنان یورش بر تا همه‌ی آنها را از بین ببری. چنان کشتنی که ضرب المثل شوند زیرا مستحق آن هستند. اگر حسین (ع) کشته شد با اسبان بر سینه و پشت او بتاز که او سرکش و نافرمان و مستبدی ستمکار است. این کار بعد از مرگ ضرری ندارد. اما سخن من چنین است. اگر او را کشتی با او چنین کن». (7).
امام (ع) به آنها فرصتی داد تا دست از کشتن وی و خانواده و یارانش بردارند اما آنها تنها کشتن را در نظر داشتند و بر آن اصرار می‌ورزیدند و

این کار بیش از پیش مایه رسوایی آنها در میان مسلمانان گردید.
در این جا لازم است بگویم که، برخی از مورخان آورده‌اند که حضرت (ع) به ابن سعد چنین فرمود: مرا نزد یزید ببر تا دستم را دست او بگذارم. با قاطعیت باید گفت که امام (ع) هرگز چنین سخن نگفته است؛ اگر چنین قصدی داشت، دیگر نیازی به این همه ماجرا نبود. تمام دلایل و شواهد اشاره دارند به این که این خبر ساخته و پرداخته‌ی امویان و دار و دسته آنهاست. آنها می‌خواستند مردم را دچار این تصور نمایند که امام (ع) نسبت به حکومت یزید سر تسلیم فرود آورده تا بدین وسیله جایگاه قهرمانی او و یارانش در کربلا، تحریف نمایند. امویان و دار و دسته شان بسیار علاقه داشتند تا چهره و مسائل قیام امام (ع) را پنهان سازند. لذا دست به جعل احادیث دروغینی زدند تا مانع قیام ویرانگر و برانداز حکومت بنی امیه گردند ولی موفق نشدند.
آن‌چه که بر این خبر دلالت دارد، روایتی است که بسیاری از مورخان از عقبة بن سمعان آورده‌اند که گفت:
(صفحه 149)
«حسین (ع) را از مدینه تا مکه و از مکه تا عراق همراهی کردم؛ هرگز از او جدا نشده بودم تا این که به شهادت رسید. تمام سخنرانی‌های او را تا روز شهادتش شنیدم، به خدا قسم چیزی درباره‌ی این که یادآور آن باشد که او دست در دست یزید می‌گذارد، به آنان نگفت؛ و یا این که او را به یکی از مرزهای مسلمانان اجازه مسیر دهند، اما می‌فرمود: مرا به همان جایی برگردانید که از آن جا آمده‌ام؛ یا رهایم کنید تا در این سرزمین پهناور بروم تا ببینم سرنوشت مردم چه خواهد شد؛ ولی آنها چنین نکرده بودند». (8).
این موضع‌گیری آنها نسبت به امام حسین (ع)، آنها را به منزله‌ی قیام‌کنندگان علیه خود اسلام قرار داد.
امام (ع) هم از این نقطه - اصرارشان بر کشتن او و عدم پذیرش آنها نسبت به هر گونه راه حل مسالمت آمیز و موقعیت ایشان در میان مسلمانان - به خوبی استفاده نمود و در هر فرصتی که دست می‌داد در لشکر بنی امیه به تأکید بر این حقیقت می‌پرداخت. آن چه در زیر می‌آید نمونه‌ای از سخن حضرت (ع) با ایشان در این باب است:
«ای مردم، به سخنانم گوش فرا دهید؛ درباره‌ی من شتاب مکنید تا آن‌چه را که در واجب می‌دانم به شما موعظه کنم و درباره‌ی آمدنم برای شما حجت آورم. اگر عذرم را بپذیرید و سخنم را درست بشمارید و نسبت به من رعایت انصاف نمایید، از اهل سعادت خواهید بود و بر من حجتی نخواهید داشت. اما اگر عذرم را نپذیرید، پس همدستانتان را گرد آورید و آن گاه کار شما بر شما مایه‌ی غم و اندوه نخواهد بود. پس درباره‌ی من

قضاوت نمایید و مهلت ندهید؛ چون ولی و سرپرستم خدایی است که قرآن را فرو فرستاد و او البته سرپرست نیکوکاران و شایستگان است».
«اما بعد، نسب مرا بجویید و بنگرید من که هستم، سپس به خودتان بازگردید و خو را سرزنش کنید بنگرید: آیا کشتن من و بی حرمتی نسبت به من صلاح شماست؟ مگر من پسر دختر پیامبرتان و خاندان او و پسر جانشین و پسر عموی
(صفحه 150)
او - نخستین مؤمن به خدا و مؤید پیامبرش و قرآن نیستیم؟ مگر حمزه‌ی سیدالشهداء عموی پدرم نبود؛ مگر جعفر طیار عمویم نبود؟ مگر این سخن پربار از جانب رسول خدا به شما نرسید که درباره‌ی من و برادرم چنین فرمود: این دو سرور جوانان بهشت‌اند».
«اگر آن چه را می‌گویم تأیید می‌کنید - که البته حق است - به خدا قسم از وقتی که دریافتم که خداوند بر دروغگویان خشم می‌گیرد مایه‌ی ضرر آنهاست - دروغ نگفته‌ام. اما اگر مرا دروغگو می‌پندارید، در میان شما کسانی هستند که اگر بپرسید به شما خواهند گفت. از جابر بن عبدالله انصاری، ابو سعید خدری، سهل بن سعد ساعدی، زید بن ارقم و أنس بن مالک بپرسید و به شما خواهند گفت که آنها این سخن را از پیامبر (ص) درباره‌ی من و برادرم شنیده‌اند. آیا این سخن مانع نمی‌شود که خونم را نریزید؟»
شمر بن ذی الجوشن به او گفت: او خدا بر یک حال می‌پرستد، (کنایه از شک و تردید ایمانی است) اگر دریابد آن چه را که تو می‌گویی. (9) حبیب بن مظاهر گفت: به خدا قسم تو را چنان یافته‌ام که خدا را بر هفتاد حال می‌پرستی و من گواهی می‌دهم که تو صادق هستی؛ (شمر) آن چه را که او می‌گوید در نمی‌یابی، چون خداوند بر دلت مهر نهاده است.
سپس امام (ع) به آنان چنین فرمود:
«اگر درباره‌ی این سخن شک دارید، آیا شک دارید که من پسر دختر پیامبرتان هستم؛ به خدا قسم میان مشرق و مغرب، پسر دختر پیامبری جز من در میان شما و دیگران وجود ندارد. تنها من پسر دختر پیامبر شما هستم. به من بگویید آیا از من کشته‌ای را می‌خواهید که من او را کشته باشم؟ یا ثروتی از شما را از بین برده باشم؟ یا در پی قصاص جراحتی هستید؟
آنها با حضرت (ع) سخن نمی‌گفتند لذا فرمود:
(صفحه 151)
ای شبث بن ربعی، ای حجار بن ابجر، ای قیس بن اشعث، ای یزید بن حارث مگر شما برای من نامه ننوشته‌اید که میوه‌ها رسیده‌اند و فضای کاملا آماده است و تو با سربازانی متحد می‌آیی؛ پس بیا. گفتند: ما چنین

نکرده‌ایم. فرمود: سبحان الله؛ آری به خدا قسم شما چنین کرده‌اید سپس فرمود: ای مردم، اگر از من ناخشنودید، از نزد شما باز می‌گردم و به جای امنی خواهم رفت. قیس بن اشعث به حضرت گفت: چرا به حکومت پسر عموهایت تن در نمی‌دهی، آنها آن چه را که تو دوست داری، برای تو می‌خواهند و آن‌گاه از جانب آنها به تو صدمه‌ای نخواهد رسید. امام فرمود: تو مثل برادرت هستی. آیا می‌خواهی که بنی‌هاشم تو را به بیش از خون مسلم بن عقیل مؤاخذه کنند؟» (10).
«به خدا قسم من دست انسان ذلیل به آنها نخواهم داد و همچون بردگان اقرار نخواهم کرد. ای بندگان خدا، من به پروردگار خود و شما پناه می‌برم از این که سنگسار شوید. به پروردگار خود و شما پناه می‌برم از هر متکبری که به روز قیامت اعتقاد ندارد» (11).
حسین (ع) با این سخنان پوشش دروغین دینی حکومت بنی امیه را رسوا نمود. یک انسان معمولی این چنین بر حکومت نمی‌شورد؛ او یکی از پایگاههایی بود که اسلام بر آن تکیه کرده بود. دینی که حکومت اموی به وسیله‌ی آن خود را توجیه می‌کرد و از طرفی به آنان فهماند که ظلم باید با انقلاب، اعتراض و عمل انقلابی و شهادت رو به رو شود. حتی اگر این ظلم از نظامی که به نام دین حکومت می‌کند، صادر شود؛ چون حکومت به محض این که به ظلم گرایید، از نظر دین مطرود است.
برخی از مدعیان پژوهش علمی معتقدند که امام (ع) این موضع را اتخاذ نمود که جلب رحمت نماید؛ پس می‌گویند او از این کار بی نیاز نبود. اما آنها واقعا از فهم این‌گونه موضع‌گیری قهرمانان باورمند دور هستند. چون اگر امام (ع) در پی جلب رحمت بود و

می‌خواست زندگی شما را نجات دهد تنها به امر اندکی بسنده می‌کرد. مثلا با یزید بیعت می‌کرد و یا نزد عبیدالله بن زیاد می‌رفت و یا به یزید نامه می‌نوشت تا او را امان دهد و با او بیعت می‌کرد؛ و یا پنهانی در این باره با عمر بن سعد سخن می‌گفت. اگر حضرت (ع) در پی جلب رحمت بود حتما باید یکی از این امور را انجام می‌داد، اما به سخن گفتن با سربازان روی آورد. سربازانی که می‌دانستند مأمورند و معذور. به آنان روی آورد تا در عقل و احساسشان این حقیقت را تأکید نماید که آنان را به رعب و وحشت خواهند افکند و بعد از مدت کوتاهی تمامی جامعه‌ی اسلامی را به وحشت خواهد افکند. حقیقت آشکاری که او و همراهانش از فرزندان رسول خدا هستند؛پیامبر دینی که امویان به نام او حکومت می‌کنند. او با همراهانش از این نژادهای اصیل و ریشه‌دار در تاریخ اسلام یعنی، محمد (ص)، علی (ع)، فاطمه (ع) جعفر و حمزه سرچشمه گرفته‌اند. حضرت (ع) در ذهنشان تثبیت کرد که آنها (امویان) از او نه

کشته‌ای را می‌طلبند که کشته باشد و نه مالی را که از آنان ربوده باشد و نه جراحتی که به آنان وارد ساخته باشند و در پی قصاص بر آیند؛ بلکه امویان در پی هستند چون بر حکومت فاسد اموی شوریده است؛ حکومتی که به نام دین بر کشتن او اصرار دارد؛ کسی که جایگاه والایی در پایگاه دینی دارد.
این چنین متن=هایی شایسته است چنین فهمیده شوند.
فاجعه‌ی کربلا با کشته شدن حسین (ع) و خانواده و یارانش به پایان رسید. اما نبرد افراد به جای مانده از این خاندان در راه آگاه‌سازی مسلمانان از تزویر دینی بنی امیه و آگاه نمودن توده‌ی مردم، پایانی ندارد. این نبرد از آن روزگار هنوز شکل نبرد مسلحانه به خود نگرفته است؛ چون در کربلا تمام قیام کنندگان به شهادت رسیده‌اند؛ چون از آن روز تا کنون، نبرد کلامی بوده است. قیام حسین (ع) را در این گرایش، خواهرش زینب (س)، عقیله‌ی خاندان ابوطالب، ادامه داد.
تزویر دینی‌ای که امویان به واسطه‌ی آن حکومتشان را آراسته بودند، به زودی پس از شهادت حسین (ع) و خانواده‌اش بر ملا شد. سربازانی که از نبرد بازگشته بودند، جزئیات آن حماسه‌ی با شکوه را در تمام سرزمینهای اسلامی منتشر ساخته بودند. بدین ترتیب آتش علیه حکومت بنی امیه را برافروختند. مورخان آورده‌اند که وقتی سر امام (ع) به یزید رسید، وضع
(صفحه 153)
ابن زیاد نزد یزید خوب شده بود و یزید به او صله داد و از کرده‌اش یزید را شاد نمود. اما چیزی نگذشت که خشم و کینه‌ی مردم به او رسید و او را لعنت کردند و ناسزا گفتند و از کرده‌اش پشیمان گشت». (12).
از آن روز تاکنون، قالب و پوشش دینی‌ای که حاکمان ستمگر بنی امیه به واسطه آن حکومت فاسدشان را پوشانده بودند، در هم شکست و میان توده‌ی مسلمانان از هیچ حرمتی برخوردار نبوده است. اشاره کرده‌ایم که امویان انجمنی فکری تأسیس کرده بودند که از فعالیت فکری‌اش ابزاری برای پوشاندن فعالیت سیاسی‌اش و مشروعیت بخشیدن به این فعالیت استفاده می‌شد. این انجمن همان فرقه‌ی مرجئه بوده‌اند که حکومت بنی امیه را تأیید می‌کردند و به اعمالشان رنگ دینی می‌دادند. مرجئه برای مردم تفسیر دینی خاصی ارائه می‌کردند حاکمان را حفظ می‌کرد تا مردم و مسلمانان به اعمال خلاف دینی‌شان به دیده خشم و غضب ننگرند.
فقیهان رسمی هم به صدور فتواهایی پرداختند که قیام علیه حکومت فاسد را بر توده‌ی مردم حرام می‌شمردند.
شربینی در کتاب «مغنی المحتاج الی معرفة الفاظ المنهاج» می‌گوید:
«نویسنده، تجاوزگران را چنین معرفی می‌کند: ستمگران مسلمانند هر چند مخالفان پیشوا عادل و پیشوا ظالم وستمگر باشد. چنان که قفال نیز گفت

و ابن قشیری از بیشتر اصحاب آن را روایت کرد و در (کتاب) الشرح و (کتاب) الروضة، امام عادل آمده است! چنان که در (کتاب) الام و المختصر هم آمده است که مرادشان از امام عادل امام و پیشوای اهل عدالت است که با آن منافات ندارد. دلیل آن سخن نویسنده در شرح مسلم است که آورده: خروج بر پیشوایان وجنگ با آنها به اجماع مسلمانان حرام است؛ هر چند که فاسق و ستمگر باشند».
شیخ عمر نسفی در کتاب «العقائد النسفیه» می‌گوید:
«امام و پیشوا به واسطه‌ی فسق عزل نمی‌شود؛ یعنی خارج شدن از اطاعت خداوند همچنین به واسطه‌ی ستم، یعنی ستم بر بندگانش، چون از نظر ابو حنیفه، فاسق اهل ولایت
(صفحه 154)
است». وی در تعلیل این مطلب می‌گوید، چون فسق و ستم از پیشوایان و حاکمان بعد از خلفای راشدین رواج یافته بود و پیشینیان هم از آنها اطاعت می‌کردند و اعتقادی به خروج بر آنان نداشتند... با جوری در حاشیه بر شرح «الغزی» می‌گوید:
«پیروی از امام ستمگر واجب است. در شرح مسلم آمده است: خروج بر امام ستمگر به اجماع حرام است».
فقیه دیگری در کتاب «مجمع الأنهر و ملتقی الأبحر» چنین می‌گوید:
«امام به واسطه‌ی بیعت بزرگان و اشراف قوم، امام می‌شود تا در میان مردم از بیم قدرتش حکومت نماید. اما اگر با او بیعت شود ولی حکمش به خاطر ناتوانی در برابر قدرت مردم نافذ نباشد، امام هم نیست. اگر امام شد ولی به ظلم گروید، عزل نمی‌گردد اگر دارای قدرت نبود؛ در غیر این صورت (نداشتن قدرت) عزل می‌شود». (13).
اینچنین فتواها، قیام انسانهای عادل را بر ستمگران فاسق حرام می‌شمارد؛ و توجیه سیطره‌ی بر حکومت را قدرت بر ظلم بر مردم و قدرتی که خداوند به حاکمیت داده است، می‌دانند. این فتواها، حاصل و میوه‌ی شوم نگرش دینی به حکومت اموی و هر حکومت ستمگر است. در حقیقت نتیجه‌ی توجیه دینی اقدامات حاکمان ستمگر است. اما این فتواهای بازدارنده همچنان در لابه‌لای کتابها مانده‌اند و توده‌ی مردم جز در دوران کوتاهی به آنها گوش نسپرده‌اند؛ بلکه توده‌ی مردم همچنان درهر لحظه منتظر قیام بوده‌اند.
(صفحه 155)
(1) احمد امین، فجرالاسلام، ص 158 تا 160.
(2) طبری، ج 4، ص 275.
(3) طبری، ج 4، ص 281 و 282.
(4) طبری، ج 4، ص 331. رک: ولهاوزن،الدولة العربیة و سقوطها.

ولهاوزن نمونه‌هایی از نفوذ این اندیشه در سوریه ارائه نموده است.
(5) «برخی از آنها تنها در اسم از دزدان و راهزنان عادی بهتر بودند؛ به گونه‌ای که شایسته بودند با آنها همچون راهزنان برخورد شود» ولهاوزن، الدولة العربیه، ص 102، و بروکلمان، تاریخ الشعوب الاسلامیه، چاپ پنچم، دارالعلم للملایین، بیروت 1968 ص 216.
(6) طبری، ج 4، ص 304 - 303 - و الکامل، ج 3، ص 280.
(7) طبری، ج 4، ص 314 و الکامل، ج 3، ص 284.
(8) طبری، ج 4، ص 313، الکامل، ج 3، ص 283 و 284 و أعیان الشیعه، ج 4، ص 244.
(9) شمر در دین خود متزلزل است اگر آن چه می‌گویی بداند (یعنی این امور را نمی‌دانم).
(10) محمد بن اشعث برادر قیس - همان کسی است که مسلم بن عقیل را امان داد ولی به وعده‌ی خود وفا نکرد. طبری، ج 4، ص 280 و 281.
(11) طبری، ج 5، ص 426 - 425، الکامل، ج 3:، ص 287 و 288.
(12) طبری، ج 4، ص 388 و 389، الکامل،، ج 3، ص 300 و تاریخ الخلفا، ص 208.
(13) بحث مفصل در این باب را در کتاب «نظام الحکم و الادارة فی الاسلام» (از نویسنده) در صفحه‌های 97 تا 99 و 103 و 104 و 107 تا 112 بنگرید.

احساس گناه
قیام حسین (ع) و پایان آن در کربلا،تأثیر دیگری هم داشت؛ پایان وفرجام آن ایجاد احساس گناه در وجدان تمامی مسلمانانی گشت که توانایی یاری نمودن او را داشتند ولی یاری‌اش نکرده بودند. پیام او را شنیده بودند ولی لبیک نگفته بودند. این احساس در وجدان آنانی که از یاری‌اش دست کشیده بودند - و حال آنکه به او وعده یاری داده بودند و بر قیام با او پیمان بسته بودند - قوی‌تر و تأثیر گذارتر بود.
این احساس گناه دو جنبه داشت؛ از طرفی شخص را وا می‌داشت تا به خاطر گناهی که مرتکب شده است، کفاره دهد و از طرف دیگر در وجدان فرد، احساس کینه و نفرت نسبت به کسانی وا می‌داشت که او را به ارتکاب گناه واداشتند.
این مسأله را در توده‌ی مسلمان بعد از قیام امام (ع) به وضوح می‌بینیم؛ این احساس گناه بسیاری از گروههای اسلامی را به دادن کفاره‌ی گناه واداشت و خشم و کینه‌شان را نسبت به امویان افزود. بیان طبیعی انگیزه‌ی پرداختن کفاره‌ی گناه و کینه توزی، همان قیام و انقلاب است. بدین ترتیب امویان هدف انقلابها و قیامهایی قرار گرفتند که شهادت حسین (ع) آن را برافروخته بود و علت آن هم پرداختن کفاره‌ی گناه به خاطر یاری نکردن حضرت (ع) و گرایش
(صفحه 156)
به انتقام از امویان بوده است. در فصل بعد نمونه‌هایی از این قیامها را خواهیم دید.
به واسطه‌ی این احساس گناه، موضع مسلمانان در برابر حکومت اموی، موضعی عقل گرایانه ناشی از درک و آگاهی دوری از امویان از دین و ستمگری‌شان بوده است. اما زمانی به موضع عاطفی تبدیل شد که این احساس بسیاری از مردم را به انقلاب، به منزله‌ی یک عمل انتقام جویانه و به قصد فرو نشاندن خشم درونی سوق داد. این امر بیانگر بسیاری از قیامهای شکست خورده‌ای است که قبل از شعله‌ور شدن، شکست آنها آشکار بود؛ چون علت آن گرایش به انتقام جویی و پاسخ گفتن این انگیزه‌ی عاطفی بوده است. وقتی که آدمی تحت فشار موقعیت عاطفی سرکش قرار می‌گیرد، احتمال شکست و پیروزی را از دست می‌دهد آن‌چه که قابل تردید نیست این که این عامل روانی، موضع مسلمانان نسبت به حکومت اموی را جدی‌تر و پرشورتر کرد و به آن صبغه‌ی انتقام جویانه داد و آن را نزد حاکمان عاملی قابل توجه قلمداد نمود. بر موضع گیری عقل گرایانه‌ی

صرف، میتوان به روشهای فراوانی غلبه یافت و تردید نمود؛ اما وقتی موضع، عاطفی گردد مسأله کاملا متفاوت می‌شود؛ چون عاطفه‌ی راستین ویژگی شعله‌ور شدن، فوران و همیشگی بودن دارد و دیدگاههای مقابلش را رد می‌نماید. لذا احساس به گناه نزد مسلمانان، عمیق و راستین بوده است.
برای بقیه‌ی اهل بیت این فرصت به وجود آمد که این احساس به گناه را شعله‌ور سازند و شدت و حرارت آن را بیفزایند. مثلا زینب (س) دختر علی (ع) در میان مردم کوفه که گرد آمده بودند و به کاروان سران واسیران خیره شده بودند و می‌گریستند، اشاره کرد که ساکت گردند. وقتی که ساکت شدند چنین گفت:
«اما بعد، ای مردم کوفه، آیا می‌گریید؟ هرگز اشکتان آرام نگیرد و ناله‌ی‌تان پایان نپذیرد. مثل شما مثل آن زنی است که بعد از بافتن، بافته‌هایش را رشته می‌کرد. شما سوگندهای‌تان را مایه‌ی مکر و فریبتان قرار می‌دهید؛ چه بد بار گناهی را به دوش می‌کشید. آری: به خدا قسم بسیار بگریید و کمتر بخندید. شما دچار ننگ و زشتی‌ای گشته‌اید که هرگز نمی‌توانید آن را به شستن پاک کنید. چگونه می‌توانید، (ننگ) کشتن نواده‌ی رسول خدا، گنجینه‌ی رسالت و معیار و محور حجت شما و چراغ راهتان یعنی سرور جوانان بهشت را، پاک نمایید؟
(صفحه 157)
شما دچار کاری زشت و احمقانه شده‌اید. آیا شگفت زده خواهید شد اگر از آسمان باران خون ببارد؟
بدانید که چه بد نفستان شما را فریب داد و خداوند بر شما خشم گرفته و شما هم در عذاب جاودان خواهید ماند.
آیا می‌دانید کدام جگر را دریده‌اید؟ چه خونی را ریخته‌اید؟ چه زن بزرگواری را کشف حجاب کرده‌اید؟ شما مرتکب چیزی شده‌اید که نزدیک است آسمانها و زمین شکافته شوند و کوهها سخت به لرزه در آیند».
کسی که این سخنان را شنیده بود، چنین گفت:
«به خدا قسم، زنی سخنورتر از او ندیده‌ام. گویی از زبان پیشوای مؤمنان، علی بن ابی طالب سخن می‌گوید. به خدا قسم، سخنانش هنوز به پایان نرسیده بود که همه گریان شده بودند و مدهوش گشتند و از ترس و وحشت آن مصیبت سهمگین، پشیمان شده بودند».
بعد، فاطمه، دختر امام حسین (ع) چنین سخن سر داد:
«اما بعد، ای مردم کوفه، ای اهل مکر و حیله و تکبر، ما اهل بیت هستیم که خداوند به واسطه‌ی ما شما را آزمود و ما را به واسطه‌ی شما. شما ما را دروغگو پنداشتید و به ما نسبت کفر دادید؛ جنگ با ما را حلال شمردید و اموالمان را غارت نمودید.

وای بر شما، آیا می‌دانید کدام دست شما به سوی ما نیزه برداشت و کدام شخص به جنگ با ما گرایش یافت و به کدام پا به سوی ما حرکت کردید و در پی جنگ با ما بودید. دلهای‌تان سخت شده است و بر چشم و گوشتان مهر خورده است و شیطان شما را فریب داد و بر چشمهای‌تان پرده‌ای نهاد و لذا شما به راه هدایت در نمی‌آیید.
مرگ بر شما، ای مردم کوفه؛ کدام انتقام از رسول خدا در دلتان بود؟ کدام خونخواهی نزد او داشتید؟ که به برادرش، علی بن ابی طالب و خاندان پاک و
(صفحه 158)
برگزیده‌اش مکر ورزیده‌اید»؟ (1).
علی بن حسین (ع)، امام سجاد هم چنین سخن گفت:
«ای مردم، شما را به خدا قسم می‌دهم؛ آیا می‌دانید که شما به پدرم نامه نوشتید ولی به او مکر ورزیدید؟ از جانب خودتان به او عهد و پیمان دادید و بیعت کردید ولی او را به شهادت رساندید؟ مرگ بر شما به خاطر آن چه که برای خویشتن پیش فرستادید. و بدا به این رأی و اندیشه‌تان. به کدامین چشم به رسول خدا خواهید نگریست، وقتی به شما بگوید: عترتم را کشتید و حرمتم را دریدید؛ پس از امت من نیستید». (2).
وقتی خبر شهادت امام (ع) در مدینه پخش شد و مردم متوجه شدند، مدینه یک پارچه فریاد گشت و بانگی چون بانگ زنان بنی‌هاشم در خانه‌هایشان بر حسین (ع) شنیده نشد. دختر عقیل بن ابی طالب سر برهنه خارج شد و زنانی هم او را همراهی می‌کردند. او که لباسش از روی زمین می‌کشید چنین میگفت:
«چه خواهید گفت اگر پیامبر (ص) به شما بگوید، شما که آخرین امتها هستید، با عترت و خاندانم بعد از مرگم چه کردید؟ برخی از آنها اسیر شده‌اند و برخی دیگر غرق به خون».
وقتی عمروبن سعید - حاکم مدینه - صدای آنها را شنید، خندید و چنین گفت:
«زنان بنی زیاد فریادی همچون فریاد زنان ما در صبح روز خرگوش سر دادند»
سپس گفت: این بانگ همچون بانگ عثمان است. (3).
(صفحه 159)
این احساس گناه خود را در احساسی که از سر خشم و نفرت بر امویان و علاقه و دوستی به امام حسین (ع) و تأثیر پذیری از قیامش سر برآورده بود، نشان داد.
نمونه‌های دیگری از قیام وجود دارند که به درستی و با شور و حرارت از این تأثیرگذاری پرده بر می‌دارند که آن قیام را در جامعه‌ی اسلامی از خود

به جای گذاشت.
شاید بهترین نمونه‌ای که تاریخ آن روزگار برای ما به جا نهاد، سخن عبدالله بن حر است، وقتی عبیدالله بن زیاد او را به بی اعتنایی به حکومت متهم کرد، از کوفه گریخت و کربلا آمد. با نگاهی به قتلگاه شهدا چنین گفت:
«امیری بس خائن و بی وفا می‌گوید: چرا با فرزند فاطمه نجنگیدی».
«امان از پشیمانی که چرا او را یاری نکرده‌ام؛ آری و هر کس جز من که او را یاری نداد پشیمان است.
«حسرت می‌خورم که چرا از حامیان او نبوده‌ام؛ حسرتی از من جدا نمی‌شود».«خداوند روح کسانی که او را یاری کرده‌اند از ابر (رحمت) دائمی سیراب نماید».
«در کنار پیکر و قتلگاه‌شان ایستادم و نزدیک بود درونم از هم پاره پاره شود و چشمانم پر از اشک بود».
«به جانم سوگند، آنان دلاورانی در میدان جنگ بوده‌اند و با مردانگی و بخشندگی با شتاب به میدان جنگ می‌رفتند».
«در یاری فرزند دختر پیامبرشان هم پیمان گشتند؛ شیران بیشه که خشمگین بودند».
«اگر دشمنان آنها را بکشند، جان پرهیزگاری مذبوح برزمین افتاده است و به این خاطر خاموش و آرام گشته‌اند».
«بینندگان بهتر از آنان در رویارویی با مرگ ندیده‌اند، آنان سروران و شکوفه‌های پژمرده‌اند».
«آیا آنها را از سر ستم می‌کشی و به دوستی ما امید داری؛ رها کن نقشه‌ای را که مناسب با شأن ما نیست».
«به جانم سوگند که با کشتن آنها با ما به دشمنی برخاسته‌اید؛ لذا بسیاری از ما
(صفحه 160)
علیه شما به انتقام خواهند پرداخت.»
«بارها تلاش کرده‌ام که لشگری را به سوی گروهی به حرکت در آوردم که از راه حق منحرف گشته‌اند و ستمکارند».
«دست از این کار بردارید و گرنه با لشکریانی با شما مواجه خواهم شد که از یورش دیلیمان بر شما سخت تر خواهد بود» (4).
از کسانی که وجدانشان از گناه و جنایت وحشتناکی که کرده بودند، بیدار گشته بود، رضی بن منقذ عبدی بود که چنین سرود:
«اگر خواست پروردگارم نبود در جنگ با آنان حاضر نمی‌شدم و کعب بن جابر نزد من عزیز نبود». (5).
«آن روز، روز ننگ و دشنام بود و فرزندان بعد از نسلها آن را به عیب و ننگ می‌نگرند».

«ای کاش من قبل از کشته شدن حسین (ع) در خاک قبر جای می‌گرفتم». (6).
این احساس گناه برای همیشه پرفروغ و سوق دهنده به انقلاب و انتقام ماندگار گشت و مردم را به شورشها و قیامهایی علیه امویان واداشت و هیچ‌گاه آرام و قرار نمی‌گرفت و از قیام کنندگان خون و فداکاری می‌طلبید. راه آن هم قیام علیه ستمگران بوده است.
(صفحه 161)
(1) اعیان الشیعه، ج 4، ص 318 تا 320.
(2) اعیان الشیعه، ج 4، ص 321 تا 323.
(3) طبری، ج 4، ص 346 تا 357 و الکامل، ج 3، ص 300. سرزنش در زشت‌ترین صورتش در موضع عمرو بن سعید اموی آشکار است.
(4) طبری، ج 5، ص 469 و 470.
(5) کعب بن جابر یکی از سربازان ارتش اموی بود؛ همسرش با دخترش وقتی که او از جنگ بازگشته بود، چنین گفت: «علیه فرزند فاطمه کمک کردی و سرور قاریان را کشتی؛ کار بزرگی انجام دادی؛ به خدا قسم تا زنده‌ام با تو سخن نخواهم گفت». کعب با شعری که در آن به کارش افتخار می‌کرد به او پاسخ داد و در آن بیتی را تضمین کرد که در آن یادآور شد رضی بن منقذ jÀاز کشته شدن نجات داد وقتی که او از علیه دشمنش در جنگ یاری خواست. گفت: «بی گناهی را کشتی و سپس نعمتی بردی؛ ای ابو منقذ آن‌گاه که ندا در داد، چه کسی یاری می‌کند».
در بیت نخست به دیدگاه جبرگرایانه رضی بن منقذ عبدی پی می‌بریم. طبری، ج 5، ص 433 -432
(6) طبری، ج 5، ص 433.

اخلاق نوین
انقلاب واقعی همان اعتراض نهایی و قطعی علیه وضع موجود است. بعد از آن تمام ابزار و وسایل در تحول وضع موجود به شکست و بن‌بست برسد، انقلاب سرنوشت قطعی و گریز ناپذیر خواهد بود.
قیام کنندگان همیشه سالم‌ترین اجزای پیکره‌ی امت هستند؛ آنها جلو دارند؛ نخبگانی که وضع موجود آنها را در بند خود نمی‌کند بلکه همیشه در سطحی فراتر از آن قرار دارند، هر چند آن را درک می‌کنند و تحت تأثیر آن قرار می‌گیرند و به سبب آن عذاب می‌کشند.
سرنوشت محتوم و مسیر حرکت در محاسبه‌ی نخبگان و آغاز انقلاب وقتی محقق می‌شود که تمام ابزار اصلاح ناکار آمد گردند. و اگر این نخبگان دست به قیام نزنند، دلایل وجودی‌شان را از دست خواهند داد ونمی‌توان به آنها نخبه اطلاق نمود. آنها زمانی نخبه خواهند بود که نقش تاریخی داشته باشند این نقش را هم ایفا نمایند.
انقلاب ناگزیر باید بشارت دهنده‌ی اخلاق نوینی باشد، اگر در جامعه‌ای رخ دهد که داری میراث دینی و انسانی‌ای نباشد که زندگی انسانی تکامل بخشی را تضمین نماید اصول و ارزشهایی را که جامعه آنها را از دست داده و آنها را تحریف نموده است، احیا
(صفحه 162)
نماید. اگر وضع جامعه‌ای بااین میراث چنین باشد؛ مثل وضع جامعه‌ی اسلامی است که سیاست ناپسند امویان آن را به دوری از ارزشهای اسلامی و بهره‌مندی از اخلاق جاهلی در زندگی وا می‌داشت.
این هدف در انقلاب راستین از جمله مؤلفه‌های وجودی آن است، چون روابط انسانی در وضع موجود روابطی است منحط و فاسد و موضع آدمی در برابر زندگی، موضعی است ذلیلانه و منحط؛ و بدین ترتیب وضع موجود به اندازه‌ای از بدی می‌رسد که انقلاب تنها راه علاج آن است.
بنابراین دعوت به الگویی از اخلاق برتر که جامعه با آن سر و کار خواهد داشت، ضروری لازم است، چون چاره‌ای نیست که نگرش آدمی به خود و دیگران و زندگی باید تغییر یابد تا اصلاح جامعه نیز میسر گردد.
امام حسین (ع) خانواده و یارانش - در قیام علیه حکومت اموی - اخلاق اسلامی والایی را با تمام ویژگیهای و پاکی‌اش ارائه نموده بودند. آنها این گونه اخلاق را با زبانشان به جامعه‌ی اسلامی ارائه نکرده بودند بلکه با خون و جانشان آن را نوشته بودند.
یک فرد معمولی انتظار دارد که در چنین موقعیتی رئیس قبیله یا پیشوای

دینی وجدانش را به مال و دنیا بفروشد. چنین فردی عادت کرده است که ببیند پیشانیها از سر فروتنی و ترس در برابر یک ستمگر بی مقدار، به صرف این که قدرت دارد دیگران را از حقوقی مرحوم سازد، به خاک افتند. بزرگان دین و سیاست هم با علم به بی مقداری و پستی یزید، تابع و شده بودند و با علم به پستی و بی اصالتی عبیدالله بن زیاد هم نبست به او کرنش می‌کردند.این افراد برای این دسته از ستمگران سر تسلیم فرود می‌آوردند چون که اینها صاحب قدرت و ثروت و نفوذ هستند و نزدیکی جستن به آنها و دوستی ورزیدن با آنها موجب می‌شود که آنها هم در جامعه صاحب نفوذ و قدرت گردند و به رفاه و نعمتی دست یابند. این گونه رهبران در راه رسیدن به این امور دست به هر کاری می‌زنند. هم به جامعه‌شان خیانت می‌کنند و هم با این ستمگران در راه خوار و ذلیل ساختن و محروم نمودن جامعه همکاری می‌نمایند. لذا دست به انواع دروغ‌پردازی می‌زنند تا تاج و تخت خود را حفظ نمایند. آنها به دین‌شان هم که به جای بندگی کردن نسبت به آنها به از بین بردنشان فرمان می‌دهد، خیانت می‌ورزند.
(صفحه 163)
یک فرد معمولی در جامعه‌ی اسلامی آن روزگار، با این گونه افراد به خوبی آشناست. اما با گروهی دیگری هم آشناست؛ یعنی زاهدان و منافقانی که از سر ریا و نفاق تظاهر به زهد می‌کنند تا به آن ستمگران نزدیک شوند و همدست و یار آنان گردند. امام علی (ع) این گروه را چنین توصیف نموده است:ء
«و گروهی که با کار آخرت دنیا را می‌طلبند وبا کار دنیا، آخرت را آسوده خاطرند و گامها را کوتاه برمی‌دارند و دامن برچیده حرکت می‌کنند. خویش را در هیأت امین مردم می‌آرایند. پرده پوشی خدا را ابزار پوشش گناهان خویش می‌سازند». (1).
اینها همان رهبران دینی‌اند که مردم عادی آنها را می‌شناسند و به آنها عادت کرده‌اند؛
به گونه‌ای که عملشان را طبیعی می‌دانند و برای آنها پرسش برانگیز نیست.
لذا بر بسیاری از مسلمان آن روزگار واقعا عجیب می‌نمود که انسانی را ببینند که میان زندگی آرام و با رفاه به همراه لذت و نفوذ و اطاعت - اما در کنارش پیروی از ستمگر، شریک شدن در ستم او و خیانت به اصول - و مرگ و شهادت پاک‌ترین یارانش، فرزندانش و برادرانش و تمامی خانواده‌اش با لب تشنه دست به انتخاب زند.این در حالی است که چشمانش در آن لحظه‌های آخر عمر نگران آنهاست که به خاطر تشنگی ضجه می‌زنند و با پایداری در برابر دشمن وحشی که قصد کشتن آنها را

دارد، می‌پردازند سپس مرگ تک تک آنها را می‌بیند و به خوبی می‌داند که سرنوشتی دردناک در انتظار خاندان و زنان وکودکان است؛ اسارت، آوارگی، از شهری به شهری رفتن و محرومیت.... او همه‌ی اینها را میداند ولی این نوع از مرگ ترس آور را بر زندگی همراه با رفاه و خوشی ترجیح می‌دهد.
برای مردم معمولی واقعا عجیب است که چنین انسانی را ببینند. و از طرف دیگر افرادی چون عمر بن سعد، اشعث بن قیس و امثال آنها را که از ترس این که مبادا به سرنوشتی بسیار آسانتر از این دچار شوند در برابر ستمگر به خاک می‌افتند و چهره بر زمین می‌سایند! آری به چنین رهبرانی عادت کرده بودند. لذا برای آنها شگفت انگیز بود که چنین الگوی برتری از آدمی را مشاهده نمایند؛ الگویی بسیار فراتر؛ تا جایی که نزدیک است گفته (صفحه 164)
شود او از جنس بشر نیست.
این گونه اخلاق و رفتار، وجدان مسلمانان را سخت بر آشفت و آنها را از خواب غفلت بیمارگونه و دراز مدت‌شان بیدار نمود تا تابلویی تازه و نورانی را مشاهده نمایند که آدمی آن را با خونش در راه شرف، اصول وزندگی خالی از ذلت و بردگی بنویسد. برای آدمی، دروغین بودن زندگی‌ای که در آن به سر می‌برد و پوشالی بودن رهبران - بتهای گوشتی - که آنها را می‌پرستد، روشن گشته و شیوه‌ی جدیدی از عمل برای او گشوده شد و سبک تازه‌ای در برخورد با زندگی ولی با دشواری و محرومیت ارائه شد؛ اما راهی روشن که جز آن هیچ راهی برای آدمی ارزشمند نخواهد بود.
این گونه‌ی تابان از اخلاق و این الگوی باشکوه رفتاری، خطر جدی برای هر حاکم و صاحب قدرتی است که در حکومت با روح اسلام بیگانه است. وجدان رهبران کمتر از این الگوهای تابان تأثیر می‌پذیرند. اما آن چه که تأثیر می‌پذیرد، توده‌ی مردم‌اند و این همان چیزی است که امام حسین (ع) می‌خواهد. وی در پی گشودن راهی برای امت تحت ستم بود تا از کرامت انسانی‌اش دفاع نمایند.
در تمام مراحل قیام، از آغاز آن در مدینه تا پایان خونبارش در کربلا، برنامه ریزی بر این شیوه‌ی عالی رفتار را مشاهده می‌نماییم.
حضرت (ع) به برادرش محمد بن حنفیه در مدینه چنین می‌فرماید:
«برادرم، به خدا قسم، اگر در دنیا هیچ پناهگاهی نباشد، بازهم با یزید بیعت نخواهم کرد» (2).
وی به ابیاتی از یزید بن مفرغ حمیری - وقتی شبانگاه از مدینه به مکه می‌رفت - اشاره و چنین می‌فرماید:
«من چهارپایان را در سپیده صبح با حمله نمی‌ترسانم و یزید را هم فرا نمی‌خوانم».

«روزی که از سر خواری ستم کردم و مرگ اگر از میدان کناره می‌گرفتم، در کمینم بود». (3).
(صفحه 165)
و یا در پاسخ حر بن یزید ریاحی وقتی به حضرت (ع) گفت:
«تو را به خاطر جانت به یاد خدا می‌اندازم؛ و من شهادت می‌دهم که اگر با من بجنگی، کشته خواهی شد و اگر کشته شوی، خونت به هدر می‌رود».
فرمود:
«آیا مرا از مرگ می‌ترسانی؟ آیا مشکل شما بدان جا رسید که مرا می‌کشید؟ نمی‌دانم به تو چه بگویم؟ ولی سخنی را می‌گویم که برادر اوس به پسر عمویش گفت، آن‌گاه که او را در راه کمک به پیامبر (ص) دیده بود؛ به او گفت: کجا می‌روی؛ تو کشته خواهی شد. اوس جواب داد:
خواهم رفت و مرگ بر جوان عیب نیست آنگاه که نیت خیر داشته باشد و مسلمان‌وار جهاد نماید».
«و با جان خویش انسانهای شایسته‌ای را یاری نماید و در حالی که هلاک می‌شود، به مخالفت برخیزد و از تبهکاران جدا گردد.
«اگر زنده بمانم پشیمان نیستم و اگر بمیرم دردمند نخواهم بود؛ برای ذلت تو همین بس که زنده بمانی و ذلیل و خوار باشی». (4).
حضرت (ع) در پاسخ آنان که به او گفتند: بر حکومت پسرعموهایت سر فرود آر فرمود:
«نه، به خدا قسم من هرگز دست انسان خوار و ذلیل به شما نخواهم داد و همچون بردگان تسلیم نخواهم شد. بدانید که آن حرامزاده‌ی فرزند حرامزاده، مرا میان دو کار قرار داده است؛ بین شمشیر کشیدن و تن به ذلت دادن. اما ذلت از ما دور است. خداوند آن را از ما دور کرده است. رسولش، مؤمنان، نیاکانی پاک و دامنهایی پاکیزه و رادمردان و جانهای آزاد، اطاعت از دونان را بر کشته شدن، کریمان ترجیح نمی‌دهند». (5).
(صفحه 166)
حضرت (ع) در برابر یارانش چنین سخن می‌گوید:
«اما بعد، کار ما بدین جا که می‌بینید، رسیده است. دنیا دچار تغییر و تحول شده است؛ نیکیهایش روی برگردانده و از آن تنها به مقدار ته مانده‌ی ظرفی و زندگی ناچیز و بی مقداری همچون چراگاه تباه شده باقی مانده است. مگر نمی‌بینید که به حق عمل نمیشود و از باطل نهی نمی‌گردد. (در چنین وضعی) مؤمن به دیدار پروردگار راغب است؛ من مرگ را جز سعادت چیزی نمی‌دانم و از زندگی با ستمگران بیزارم». (6).
حضرت (ع) بارها این جمله را تکرار می‌کرد که:
«مرگی با عزت بهتر است از زندگی با ذلت» (7).
همه‌ی این سخنان پرده از طبیعت و سرشت رفتاری بر می‌دارد که امام

(ع) برای خود و یارانش در نظر گرفت و به واسطه‌ی آن روح اسلامی را شعله ور ساخته و در آن قدرتی تازه دمیده است.
دیدیم که چگونه رهبران دینی و سیاسی به زندگی‌شان ادامه می‌دهند. اما این جا تصویری از نوعی زندگی ارائه می‌دهیم که یک انسان معمولی به آن می‌پردازد. تمام همت یک انسان معمولی، زندگی شخصی اوست و برای آن تلاش ومبارزه می‌کند و جز آن اندیشه‌ای ندارد. اما آن‌گاه که افق دید او گسترش یابد، قبیله مرکز توجه او می‌گردد. اما جامعه و دردها و رنجهایش، و جامعه‌ی بزرگتر، هرگز برای یک فرد معمولی آن چنان اهمیت ندارد. مسائل کلی از دید او پنهان است و کار و تلاش در چنین وضعی وظیفه‌ی رهبران دینی و سیاسی است که می‌اندیشند و طرح و برنامه می‌ریزند؛ وظیفه یک فرد معمولی فقط حرکت در مسیر آن برنامه است و مشارکت جدی و مثبتی در مسائل کلی جامعه ندارد.
تمام وجه همت او پرداختن به زندگی است و برای حفظ آن تلاش می‌کند و از دستورها و فرمانهای رهبران اطاعت می‌کند که مبادا نامش از فهرست مقرری بگیران حذف شود؛ و
(صفحه 167)
لذا از نقد ظلم و ستم سکوت اختیار می‌کند؛ (8) لذا تنها به افتخارات قبیله‌اش ن عیب گرفتن بر دیگر قبایل می‌پردازد و به روایت اشعار درباره‌ی مردم مشغول می‌گردد. این طرح و برنامه‌ی زندگی یک فرد معمولی است.
اما یاران امام (ع) وضع و منزلت دیگری دارند. آن گروهی که امام (ع) را یاری کرده‌اند و با او درسرنوشتش مشارکت ورزیده‌اند، افراد عادی بوده‌اند؛ هر یک از آنان زن و فرزند و تعلقاتی داشته‌اند. هر یک از آنها از بیت المال حقوقی می‌گرفتند. بسیاری از آنها هنوز در عنفوان جوانی بوده‌اند و می‌توانستند از زندگی بهره‌هایی ببرند. اما همگی از این مسائل پا را فراتر گذاشته و با اراده‌ی والای‌شان در راه اصلی که به آن ایمان داشته‌اند در برابر جامعه‌شان ایستادند و در راه عقیده‌ی‌شان تصمیم جدی بر مرگ گرفته بودند.
در این جا نمی‌توان تصویر کامل و دقیقی از رفتار خانواده و یاران حسین (ع) در این قیام ارائه داد؛ برای ارائه‌ی تصویر دقیق آن باید داستان کربلا را به دقت خواند. نهایت کاری که در این جا می‌توان کرد این است جلوه‌هایی از رفتار زیبای‌شان را ارائه نمود.
امام (ع) در زبالة فرجام کارش برایش مشخص شد؛ آن‌گاه که از مرگ فرستاده‌اش مسلم به کوفه و برادر رضاعی‌اش، عبدالله بن یقطر باخبر شد. همراهانش را از مسأله آگاه ساخته و فرمود:
«اما بعد، خبر ناگواری به ما رسید؛ مسلم بن عقیل،هانی بن عروة و

عبدالله بن یقطر کشته شدند. شیعیان ما، ما را خوار کردند. هر یک از شما دوست دارد باز گردد؛ از جانب ما بر او حقی نیست». (9).
مردم چپ و راست از کنار حضرت (ع) پراکنده شدند کسانی با او ماندند که از مرگ باکی نداشتند و تا آخرین لحظه بر این نیت باقی ماندند؛ لحظه‌ای که باید جانفشانی می‌کردند.
(صفحه 168)
حضرت (ع) در کربلا به یارانش چنین فرمود:
«مردم بندگان دنیایند و دین تنها لقلقه‌ی زبانشان است. تا زمانی که زندگی‌شان رونق دارد به دین می‌چسبند و آن‌گاه که در بوته‌ی امتحان قرار گیرند، دینداران اندک می‌گردند».
سپس در ادامه فرمود:
«اما بعد، کار ما به این جا رسید که می‌بینید؛ دنیا هم دچار تغییر و تحول گشته است و نیکیهای آن پشت نموده است. از دنیا تنها به مقدار ته مانده ظرفی و زندگی ناچیزی همچون چراگاهی تباه شده باقی مانده است. مگر نمی‌بینید که به حق عمل نمی‌شود و از باطل نهی نمی‌گردد. مؤمن (در چنین وضعی) علاقه‌مند به دیدار پروردگار است؛ من مرگ را همان سعادت می‌دانم و زندگی با ستمگران را ذلت و خواری».
آن‌گاه زهیر بن قین چنین گفت:
«ای فرزند رسول خدا، سخن تو را شنیدیم؛ اگر دنیا برای ما ماندگار و ما در آن جاودان باشیم، ما قیام کردن به همراه تو را بر ماندن در آن ترجیح می‌دهیم».
سپس بریر بن خضیر گفت:
«ای فرزند رسول خدا، خداوند به واسطه‌ی تو بر ما منت نهاده تا به همراه تو بجنگیم و پیکرمان در راه تو تکه تکه گردد؛ سپس جد تو در روز قیامت شفیع ما خواهد بود».
نافع بن هلال هم چنین گفت:
«ما را به عنوان رهبر و راهنما، حرکت ده؛ چه مشرق و چه مغرب. به خدا قسم ما از تقدیر الهی بیمناک نیستیم و از دیدار پروردگارمان اکراه نداریم. ما بر نیت و باورمان هستیم؛ با دوستانت، دوستی می‌ورزیم و با دشمنانت، دشمنی» (10).
(صفحه 169)
امام (ع) بار دیگر یارانش را هنگام غروب - غروب روز دهم - گرد آورد و چنین فرمود:
«اما بعد، من یارانی باوفاتر و بهتر از یارانم نمی‌شناسم؛ خانواده‌ای نیکوکارتر و بخشنده تر از خانواده‌ام سراغ ندارم؛ خداوند به همه‌ی شما جزای خیر دهد. گمان می‌کنم کار ما با این دشمنان فردا خواهد بود؛ و من

به شما اجازه می‌دهم تا همگی با رضایت بروید؛ نسبت به من هیچ تعهدی ندارید. شب هم فرار رسیده است و آن را همچون شتری برگیرید و هر یک از شما از اهل بیتم دست دیگری را برگیرد؛ خداوند به همه‌ی شما پاداش نیکو دهد؛ در شهرهای‌تان پراکنده شوید، این جماعت تنها در پی من هستند، و اگر بر من دست یابند دست از طلب دیگری برخواهند داشت».
این آخرین فرصتی بود که حضرت (ع) به آنان داده بود؛ اما عکس العمل یاران حضرت چه بود است؟ «برادرانش، فرزندانش، برادرزاده‌ها و فرزندان عبدالله بن جعفر همگی گفتند: هرگز چنین نمی‌کنیم، خدا نکند که بعد از تو بمانیم».
«امام (ع) رو به فرزندان عقیل کرد و چنین فرمود: شهادت مسلم شما را بس است؛ بروید که من به شما اجازه دادم.
گفتند:
«مردم چه خواهند گفت؟ ما به آنها چه بگوییم؟ (بگوییم) ما رهبرمان، سرورمان و عموزاده‌های‌مان، بهترین عموها را ترک کردیم و با آنان تیری پرتاب نکرده‌ایم و نیزه‌ای نیفکنده‌ایم و شمشیری نکشیده‌ایم. نمی‌دانیم چه کرده‌اند.
نه، به خدا قسم چنین نمی‌کنیم؛ بلکه جانمان، اموالمان و خاندان‌مان را فدای تو می‌کنیم؛ به هر ماه تو می‌جنگیم و آن جا که شما می‌روید، خداوند زندگی بعد از تو را بر ما ناگوار گرداند.»
سپس یارانش سخن گفتند؛ مسلم بن عوسجه چنین گفت:
«آیا ما تو را رها سازیم؟ در ادای حق تو چه عذر و بهانه‌ای نزد خدا خواهیم داشت؟ اما به خدا قسم از تو جدا نخواهم شد تا این که با نیزه‌ام در سینه دشمنان بکوبم و با شمشیرم به آنها ضربه بزنم، تا زمانی که دسته شمشیر در دستانم است. اما
(صفحه 170)
اگر سلاحی نداشتم با سنگ با آنان خواهم جنگید تا در رکاب تو بمیرم».
سعد بن عبدالله حنفی چنین گفت:
«به خدا قسم تو را رها نخواهیم ساخت تا این که خداوند بداند که ما غیبت رسول خدا را به خاطر تو پاس داشتیم؛ به خدا قسم، اگر بدانم که کشته می‌شوم و سپس زنده و دوباره زنده زنده سوزانده و خاکستر شوم و این کار هفتاد بار تکرار شود، هرگز از تو جدا نخواهم شد تا این که مرگم را در رکاب تو ملاقات نمایم. چگونه و چرا این چنین نکنم و حال این یک بار مردن است».
زهیر بن قین همچنین گفت:
«به خدا قسم دوست دارم که کشته شوم و سپس زنده و دوباره کشته شوم؛ همچنان تا هزار بار چنین رخ دهد؛ خداوند بدین وسیله مرگ را از تو

و جان این جوانان اهل بیت دور می‌سازد»
گروهی دیگر از دوستان با سخنان مشابهی چنین گفتند:
«به خدا قسم از تو جدا نخواهیم شد و این جانهای ما فدای تو باد؛ با سر و دست و پیشانی از تو مراقبت می‌کنیم؛ و اگر هم کشته شویم تقدیر ما چنین بوده است». (11).
امام حسین (ع) در نیمه‌های شب به نافع بن هلال فرمود:
«آیا در دل شب به مابین این دو کوه نمی‌روی، تا جان خود را نجات دهی.
نافع خود را روی قدمهای حضرت انداخت پای امام را می‌بوسید و می‌گفت: مادرم برایم گریه کند شمشیر و اسبم هر کدام هزار درهم ارزش دارند. سوگند به خدایی که به وسیله‌ی تو بر من منت نهاد از تو جدا نخواهم شد. مگر این‌که تکه تکه شوم وعمرم به پایان رسد».
(صفحه 171)
شمربن ذی الجوشن با صدایی بلند چنین فریاد برآورد:
کجایینند خواهر زاده‌های‌مان؟ آن‌گاه عباس، جعفر و عثمان، فرزندان علی (ع) خارج شدند و چنین گفتند:
چه می‌خواهی؟
گفت: شما، ای خواهرزاده‌ها در امان هستید. آن جوانان چنین پاسخ دادند:
«خدا تو و امانت را لعنت نماید؛ اگر تو دایی ما هستی، چرا ما در امان باشیم و آنگاه فرزند رسول خدا امان نداشته باشد؟» (12).
این همان سطح رفتار و اخلاقی است که آن قیام کنندگان به آن دست یافته بودند. این، همان اخلاق نوینی است که به جامعه‌شان ارائه کرده بودند؛ جامعه‌ای که برای بسیاری از گروههای آن راه را هموار ساخته بود تا به این سطح عالی از اخلاق و شیوه‌ی زندگی دست یابند.
اکنون پرسش از نقش زن مسلمان در قیام کربلاست؛ چون در میان قیام کنندگان همسر، برادر و فرزند هم بودند. اما نقش زن در برابر این کشته‌ها چه بود؟ پاسخی که تاریخ به ما می‌دهد موجب افتخار و مباهات موقعیت و نقش زن در کربلاست زن، در پیشاپیش قیام کنندگان و مبارزان و ایثارگران و جانفشانان، به منزله‌ی مادر و خواهر و همسر نقش ایفا می‌کرد. در این جا سخن از زینب و خواهرانش نیست؛ چون به سطح رفتار آنها کمتر انسانی می‌تواند دست یابد. بلکه سخن از زنان معمولی است که قبل از حادثه‌ی کربلا مثل دیگران به امور زندگی و روزمره‌ی‌شان مشغول بودند. در ضمن این زنان با قیام کنندگان هیچ ارتباط خونی هم نداشتند، بلکه تنها رابطه‌ی اعتقادی بوده است. آنها با خوشحالی و شادمانی فرزند و همسر و سپس در نهایت جان خود را فدا می‌کردند.
مثلا عبدالله بن عمیر به همسرش گفت که قصد همراهی با امام حسین (ع) را دارد؛ گفت:

«کار درستی کرده‌ای، خداوند کارهایت را به سامان کند؛ چنین کن و مرا نیز با خود ببر؛ عبدالله هم او را برد تا این که به امام (ع) رسیدند و در کنار حضرت (ع) ماند».
(صفحه 172)
سپس آماده نبرد شد که زنش نیزه‌ای را برگرفت و نزد همسرش آمد و چنین گفت:
پدر و مادرم فدای تو باد؛ در کنار پاکان وذریه‌ی محمد (ص) بجنگ. عبدالله به به سوی او آمد تا او را به سوی زنان ببرد ولی لباسش را گرفت و چنین گفت: هرگز از تو جدا نخواهم شد تا این که با تو بمیرم. امام (ع) در خطاب به او چنین گفت: خداوند به شما به خاطر اهل بیت پاداشت نیکو دهد؛ ای زن بازگرد، خداوند تو را به همراه زنان مورد رحمت قرار داده است؛ با آنان بنشین؛ آن‌گاه بازگشت.
وقتی همسرش به شهادت رسید، بیرون آمد و بر بالای سرش نشست، وقتی که خاک را از آن کنار می‌زد چنین می‌گفت:
بهشت بر تو گوارا باد. سپس شمر به غلامی به نام رستم دستور داد که با نیزه سرش را بزند و او هم با ضربه‌ای سرش را شکست و در همان جا از دنیا رفت. او نخستین زنی است از اصحاب امام (ع) که به شهادت رسید. (13).
یا وهب بن حباب کلبی که مادرش به او چنین گفته بود:
برخیز پسرم و فرزند رسول خدا را یاری نما. وهب گفت: چنین خواهم کرد. آن‌گاه حمله کرد و تا این که گروهی را به قتل رساند و بازگشت و گفت: ای مادر، آیا راضی شدی؟ مادر گفت: راضی نخواهم شد مگر این که در برابر حسین (ع) کشته شوی.
همسر وهب گفت: خود را دچار مصیبت نکن. اما مادرش چنین گفت: پسر سخن او را جدی مگیر؛ بازگرد ودر برابر فرزند پیامبرت بجنگ تا در روزقیامت از شفاعت جدش بهره‌مند شوی. وهب بازگشت و همچنان به مبارزه ادامه داد تا اینک که دستانش قطع گشت و به شهادت رسید. (14).
جنادة بن حارث سلمانی - که با خانواده‌اش به یاری حسین (ع) رفته بود - جنگید تا به شهادت رسید. وقتی جنادة به شهادت رسید. همسرش به پسرش، عمرو که جوانی بیش نبود، دستور داد تا امام (ع) را یاری نماید. به فرزندش چنین گفت: پسرم برو و در برابر فرزند رسول خدا بجنگ. رفت و از امام (ع) اجازه خواست و حضرت (ع) چنین فرمود:
(صفحه 173)
او جوان است و پدرش به شهادت رسیده است، شاید مادرش را خوش نیاید جوان گفت: مادرم به من چنین فرمان داده است. او نیز جنگید تا به شهادت رسید. سرش را قطع کرده بودند و به اردوگاه امام حسین (ع)

پرتاب کرده بودند. مادرش سرش را برداشت و چنین گفت: آفرین بر تو ای پسرم؛ آن‌گاه عمود خیمه را برداشت چنین گفت:
«ای سرورم، من زنی ناتوان و رنجور و ضعیف هستم.
اما با ضربه‌ای سخت به خاطر فرزندان فاطمه به شما حمله خواهم کرد».
ضربه‌ای به دو مرد زد و آنها را کشت. امام (ع) دستور داد که او را بازگردانند و برای او دعا کرد. (15).
اینها نمونه‌هایی از رفتار قیام کنندگان در کربلا بوده است. تاریخ از یاد بسیاری از رشادتها این قیام کنندگان غفلت نموده است؛ چون مورخان غالبا از ذکر جزئیات دقیق پرهیز می‌نمایند و توجه‌شان بیشتر معطوف به اموری است که برای آنها بزرگ جلوه می‌کند. مردم عادی چندان مورد توجه آنها نیستند بلکه توجه مورخان به رهبران و بزرگان است؛ و حال آن که نقش حقیقی در نبرد را همین انسانهای معمولی ایفا می‌کنند. با توجه به این که اخبار قیام کربلا از جانب قدرت حاکم مورد حمله قرار گرفته بود، لذا مورخان رسمی از ذکر بسیاری از جزئیات پر مغز غفلت نمودند.
این اخلاق نوین بر جامعه‌ی اسلامی سخت تأثیر گذاشت که مدتها قبل از قیام کربلا آن را از دست داده بود. این اخلاق همان نقشی است که یک فرد عادی را پس از تأثیرپذیری از رفتار قیام کنندگان کربلا به قیام وا می‌دارد و حاکمان هم برای این افراد حساب جداگانه‌ای باز می‌کنند. جامعه‌ی اسلامی هم هر از چندگاه شاهد قیامهای سختی بود که همین افراد معمول علیه حاکمان ستمگر به خاطر بی توجهی به اسلام و دستورهای الهی به پا می‌کردند. قیامهایی که روح قیام کربلا بیشتر آنها را شعله‌ور می‌ساخت و آنها را به شهادت طلبی در راه آن چه را که حق می‌دانستند، وا می‌داشت.
حکومت بنی امیه به وسیله‌ی این انقلابها و قیامها از بین رفت و دولت عباسیان با الهام از
(صفحه 174)
اندیشه‌هایی که این قیامها رواج می‌دادند، به قدرت رسید. و وقتی برای مردم مشخص شد که عباسیان هم مثل گذشتگان هستند، سکوت نکرده و دست به شورش زده بودند. انقلابهایی که روح حادثه‌ی کربلا آن را رهبری می‌کرد، پیوسته علیه هرگونه ظلم و طغیان و فساد ادامه می‌یافت.
(صفحه 175)
(1) نهج البلاغه، خطبه‌ی 32.
(2) أعیان الشعیه، ج 4، ص 186.
(3) طبری، ج 4، ص 253 و الکامل، ج 3، ص 265.
(4) طبری، ج 4، ص 305 و الکامل، ج 3، صفحات، 280 و 281.
(5) اعیان الشیعه، ج 4، صفحات 258 و 259.

(6) اعیان الشیعه، ج 4، ص 234.
(7) همان، ص 135.
(8) حمید بن مسلم می‌گوید:، به شمر گفتم: آیا می‌خواهی دو ویژگی را در خود جمع نمایی؟ هم به عذاب الهی دچار شوی و هم زنان و فرزندان را بکشی؟ به خدا قسم با کشتن مردان اربابت از تو راضی نخواهد شد. گفت: تو که هستی؟ گفتم: به تو نمی‌گویم چه کسی هستم. گفت: به خدا قسم می‌ترسم اگر مرا بشناسی نزد سلطان به من ضرر رسانی طبری، ج 4، ص 334.
(9) طبری، ج 4،ص 300 و 301، أعیان الشیعه، ج 4، ص 223.
(10) طبری، ج 4، ص 300 و 301 اعیان الشعیه، ج 4، ص 234 و 235.
(11) أعیان الشیعه، ج 4، ص 247 تا 249 و طبری، ج 4، ص 317 و 318.
(12) طبری، ج 4، ص 315 و أعیان الشیعه، ج 4، ص 245 و 246.
(13) طبری، ج 4، ص 333، 327، 326 و 334.
(14) اعیان الشیعه، ج 4، ص 267 و 268.
(15) اعیان الشیعه، ج 4، ص 279 تا 281.

بیداری روح انقلابی
قیام امام حسین (ع) علت بیداری دوباره‌ی روح انقلابی در مسلمانان پس از دوره‌ی طولانی خمود و سستی بوده است. آفتهای روانی و اجتماعی مانع آن می‌شدند که یک مسلمان از خود وهویت انسانی‌اش دفاع کند. لذا قیام امام حسین (ع) تمام موانع درونی و بیرونی‌ای را که مانع انقلاب می‌شدند، در هم شکست.
فضای دینی‌ای که امویان به واسطه‌ی آن حکومت فاسد و گندیده‌ی‌شان را پوشش داده بودند و میان مردم و انقلاب مانع می‌شد به وسیله‌ی قیام امام حسین (ع) در هم شکسته شد و چهره‌ی واقعی حکومت بنی امیه آشکار گشت؛ قیام امام حسین (ع) آشکار نمود که حکومت بنی امیه یک حکومت جاهلی است نه دینی و انسانی و لذا باید بر آن شورید و آن را در هم شکست.
برخی از اصول مسلم اخلاقی که بین مسلمانان و قیام مانع می‌شد، و دستور بر مراقبت آنها می‌داد عبارت از سه چیز بود: خود، منافع خود، و موقعیت اجتماعی خود را حفظ کن؛ قیام امام حسین (ع) اخلاق نوینی به مسلمانان آموخت که نباید تسلیم شد، نباید بر سر مسائل انسانی کوتاه آمد و با تمام توان باید با نیروهای تبهکار مبارزه نمود و همه چیز را در راه عقیده‌ات فدا کن.
(صفحه 176)
حب ذات از جمله موانع قیام و انقلاب می‌باشد که آدمی را به محافظه کاری سوق می‌دهد؛ اما قیام امام حسین (ع) برای گروههای زیدی احساس گناه، سرزنش خود و بیزاری از خود خواهی را در پی داشت.
تمام این عوامل مانع میان آدمی و انقلاب میگردد؛ اما قیام امام حسین(ع) تمام این عوامل را از بین برده و انسانها را کاملا برای قیام آماده نمود.
روح انقلابی در زندگی ملتها و حاکمان از جایگاه مهم و ویژه‌ای برخوردار است.
وقتی روح انقلابی به سردی می‌گراید و آن‌گاه که ملتها نسبت به حاکمان سر تسلیم فرود آورند، حاکمان در حاشیه امنیت قرار می‌گیرند و دست به هر کاری که می‌خواهند می‌زنند، بدون این که برای کسی حسابی باز کنند این از جانب حاکمان، اما از جانب توده‌ی مردم هر چه زمان خمود و سستی روح انقلابی ادامه یابد، چیره شدن بر آن ملت آسان‌تر خواهد بود و روحیه‌ی تن پروری و بی عملی در آن نفوذ می‌کند و تن دادن به وضع موجود برای او لذیذ و گوارا خواهد شد. از چنین ملتی هرگز نمی‌توان امید

قیام و تلاش برای تغییر وضع موجود و ابزار وجود در برابر حاکمیت داشت. چنین وضعی اصلاح و تحول او را امری سخت دشوار می‌نماید.
امام علی (ع) بسیار مشتاق بود که روحیه‌ی انقلابی در ملت زنده و پویا بماند؛ دوست داشت قدرت بر انقلاب در وضعی که انقلاب لازم است در میان مردم ماندگار باشد. شاهد این سخن، کلامی است که حضرت (ع)در بستر مرگ به فرزندش فرمود: «خوارج را بعد از من نکشید؛ چون کسی که طالب حق است و به خطا رفته است همچون کسی نیست که در پی باطل است و به آن رسیده است». (1).
علت این سخن پیداست؛ چون حضرت (ع) با خوارج جنگید زیرا که آنها بر حکومتی که با منافع برتر مردم هماهنگ بود، تحت تأثیر اندیشه‌های نادرست و بیهوده شوریدند. اما این موضع خوارج را نسبت به حکومت بنی امیه که آن را حکومتی باطل می‌شمردند، تغییر نداد هدف حضرت (ع) این بود که جامعه بعد از او علیه خوارج بسیج نشود، چون سکوت جامعه نسبت به خوارج آنها را قدرت می‌دهد تا همیشه در برابر حکومت بنی‌امیه بایستند
و
(صفحه 177)
بدین ترتیب فضا برای حاکمان بنی امیه کاملا آرام نخواهد بود اما به وصیت حضرت (ع) عمل نشد و جامعه علیه آنها بسیج شد و با آنان جنگیدند. با این همه همیشه به عنوان خاری در کنار حکومت بنی امیه وجود داشتند، ولی بنا به دلایلی که گذشت در آن تأثیر نگذاشتند.
برای اینکه تصویر روشن از میزان تأثیر قیام امام حسین (ع) در بیداری روح انقلابی در جامعه‌ی اسلامی داشته باشیم، خوب است ملاحظه نماییم که این جامعه حدود بیست سال کامل به سکون و سکوت دچار شده بود و در خلال این بیست سال هیچ قیامی- علی‌رغم و.جود انگیزه‌ها و عوامل - قبل از قیام امام حسین (ع) رخ نداده بود.
از زمانی که امام علی (ع) به شهادت رسیده بود، حکومت به طور یک دست و خالص از آن امویان گردید و تا زمان قیام امام حسین (ع) هیچ اعتراض جدی و جمعی نسبت به انواع ظلم و کشتار و چپاول بیت المال توسط امویان واطرافیان آنها، صورت نگرفته بود. موضع بزرگان در برابر این کارها، ایجاد توجیهات دینی و سیاسی بوده است و موضع توده مردم هم موضع تسلیم و بندگی. بیست سال – از سال چهلم تا شصت هجری - بر این جامعه چنین گذشت و تنها بعد از سال شصت هجری و بعد از قیام امام حسین (ع) تحولی رخ داد. مردم به قیام پرداختند و در انتظار رهبری بودند که آنها را به قیام وا دارد؛ توده‌ی مردم هر لحظه آماده‌ی قیام و شورش علیه حاکمان اموی بودند، اما نیاز به رهبری داشتند. هرگاه رهبری پیدا شود، انقلاب هم رخ خواهد داد.

تنها شورش و اعتراضی که امویان در طول این سالها با آن روبه رو بودند، شورش خوارج بوده است. اما - چنان که گفتیم - با جامعه‌ی اسلامی هماهنگ نبود و لذا چندان به توفیق دست نیافته بودند. حاکمیت هم با سربازانی از ساکنان شهرهایی که شورش از آن جا آغاز شده بود به قلع و قمع خوارج پرداخت. اما آن چه که بعد از قیام حسین (ع) رخ داد، چیز دیگری بود؛ شورش با بهره گیری از توجه کامل جامعه‌ی اسلامی بوده است. اسباب و علل آن از انگیزه‌ی خوارج فراتر بود. عللی برخاسته از واقعیت جامعه؛ ظلم و ستم و محرومیت و فقر. حاکمان اموی نتوانستند از سربازان ساکن در مناطق انقلابی به مقابله با این شورشها استفاده نمایند؛ آنها به خوبی می‌دانستند که یک نوع هماهنگی و سازگاری درونی میان انقلابیون و غیر انقلابیون وجود دارد؛ لذا به واسطه‌ی سربازانی بیگانه از مناطق انقلابی به مقابله‌ی این شورشها روی آوردند. به جلب سربازانی از سوریه و حامیانی دائمی در مراکز حکومت پناه آورده بودند.
(صفحه 178)
ه: قیام توابین
نخستین واکنش در برابر شهادت امام حسین (ع) نهضت توابین در کوفه بوده است. وقتی امام (ع) به شهادت رسید و ابن زیاد سربازانش را از نخیله بازگرداند، شیعیان سخت پشیمان گشته بودند. دریافته بودند که سخت دچار اشتباه بزرگ شده‌اند که به امام حسین (ع) قول یاری و همکاری داده ولی تنهایش گذاشته بودند. امام (ع) در سرزمین‌شان به شهادت رسیده بود ولی او را یاری نکرده بودند. آنها دریافته بودند که ننگ و گناهشان در این حادثه جز به کشتن قاتلان امام (ع) پاک نمی‌شود. لذا به کوفه نزد پنج تن از بزرگان شعیه به نامهای، سلیمان بن صرد خزاعی، مسیب بن نجبه‌ی فزاری، عبدالله بن سعد بن نفیل أزدی و عبدالله بن وائل تمیمی و رفاعة بن شداد بجلی شتافتند. پس از اجتماع آنها، مسیب بن نجبه چنین سخن آغاز کرد:
«... ما در تزکیه‌ی نفس مان و تفرقه‌ی شیعیان ضرور کرده‌ایم تا این که خداوند ما را به نیکان‌مان آزمود. در یکی از رزمگاههای نواده‌ی پیامبر (ص) از دروغگویان بودیم. نامه‌های او به ما رسید و فرستاده‌های او نزد ما آمدند. از ما در آغاز و فرجام و آشکار و پنهان طلب یاری کرد. اما ما نسبت به او بخل ورزیدیم و در کنار ما به شهادت رسید.
(صفحه 179)
ما نه به دستانمان او را یاری کرده‌ایم و نه به زبانمان و نه به واسطه‌ی ثروتمان به او کمک کرده‌ایم و از قبیله‌های‌مان به یاری او نرفته‌ایم. هیچ عذری نزد پروردگارمان و پیامبرمان نداریم. نه به خدا قسم هیچ عذری جز کشتن قاتلان و همدستان آنها ندارید و یا این که در این راه کشته شوید.

شاید خداوند بدین وسیله از ما راضی شود...».
سلیمان بن صرد خزاعی به عنوان رهبر آنها چنین گفت:
«ما گردن‌های‌مان را به قدوم خاندان پیامبر (ص) فرود آورده بودیم و به او وعده یاری دادیم و آنها را به آمدن تشویق کرده بودیم. اما وقتی که آمدند، سستی نمودیم و ناتوانی به خرج دادیم. منتظر ماندیم تا چه می‌شود. تا این که فرزند پیامبر (ص) و پاره تن او در میان ما کشته شد... برخیزید، که پروردگارتان خشمگین شده است. نزد همسران و فرزندانتان باز نگردید تا این که خداوند راضی شود. به گمانم او راضی نمی‌شود مگر این که با قاتلانش کارزار کنید و یا از بین‌شان ببرید. از مرگ نهراسید؛ به خدا قسم هرگز کسی از مرگ نهراسید مگر این که خوار و ذلیل گشت؛ همچون بنی اسرائیل باشید آن‌گاه که پیامبرشان به آنها فرمود: شما به خاطر پرستش گوساله به خودتان ستم کرده‌اید؛ پس به سوی پروردگارتان بازگردید؛ خودتان را بکشید که این نزد پروردگارتان برای شما بهتر است».
سلیمان بن صرد به سعد بن حذیفة بن یمان و شیعیان طرفدار او در مدائن نامه نوشت و آنها نیز به دعوت او پاسخ گفته. به مثنی بن محربه عبدی در بصره و شیعیان آن جا نامه نوشت، آنها نیز پاسخ مثبت دادند.
نخستین کاری که آنها پس از شهادت امام حسین (ع) در سال 61 هجری انجام داده بودند، جمع آوری سلاح ودعوت مخفیانه‌ی مردم به خونخواهی امام (ع) بوده است. شیعیان هم گروه گروه و دسته دسته به آنها می‌پیوستند. این‌کار همچنان تا مرگ یزید ادامه داشت و مبلغانی از آنها هم به دعوت مردم پرداختند و تعداد زیادی از مردم بعد از مرگ یزید به آنها پیوستند و آشکارا به مبارزه با حکومت و منافع‌شان پرداختند.
(صفحه 180)
اما در شب جمعه، پنج ماه ربیع الاخر، سال 65 ب سوی قبر امام (ع) شتافتند. وقتی به آن جا رسیدند همگی یکباره فریاد برآوردن و گریه سر دادند گفتند:
«پروردگارا، ما فرزند پیامبرمان را وانهادیم؛ به خاطر آن‌چه که بر ما گذشت ما را بیامرز و توبه‌مان را بپذیر که تو توبه‌پذیر و بخشنده‌ای. به حسین (ع) و یاران شهید و وفادارش رحمت نمای. پروردگارا ما تو را بر مرگی چون مرگ آنان گواه می‌گیریم. اگر ما را نبخشی و رحم نکنی، البته از زیانکاران خواهیم بود».
قبر حضرت (ع) را در حالتی ترک گفتند که خواهان جنگ و نبرد بودند؛ آنها با سربازان اموی به پیکار برخاستند و همگی را از بین بردند. (2).
توابین بر این باور بودند که مسؤولیت شهادت امام (ع) در درجه‌ی نخست نظام است نه افراد؛ البته آنها مسأله را درست تشخیص داده بودند، لذا می‌بینیم که به شام توجه نمودند و به قاتلان امام (ع)در کوفه چندان

توجهی ننمودند.
مطلب قابل توجه این که این قیام از همان مسأله‌ی احساس گناه و پشیمانی و آمرزش خواهی از گناه سرچشمه گرفته است. با مطالعه‌ی سخنان، نوشته‌ها و سخنرانیهای آنها می‌توان احساس عمیق گناه و پشیمانی و گرایش شدید به آمرزش طلبی را دریافت. این احساسات همگی برخاسته از این انگیزه‌ها بود که آن را صورت قیامی انتحاری در آورده بود. قیام کنندگان در این جا در پی انتقام و آمرزش گناه بودند و هدفی جز این نداشتند. آنها در پی پیروزی، حکومت، غنیمت نبوده‌اند بلکه تنها در پی انتقام بوده‌اند. توابین با این یقین و اعتقاد راسخ از سرزمین‌شان خارج شده بودند که هرگز به آن جا باز نخواهند گشت. آنها مرگ را انتخاب کرده بودند و لذا وقتی به آنها امان داده شده بود، نپذیرفتند. (3).
بنابراین این قیام، هدفهای اجتماعی مشخص و روشنی نداشت؛ بلکه هدف روشن آن، انتقام و آمرزش طلبی بوده است.
مطالب نخستین سخنرانی سلیمان بن صرد به خوبی نشانگر حالت جامعه‌ی قبل از قیام امام (ع) و موضع آن در برابر جنبشهای اصلاحی است. چنان که بیانگر موضع همین جامعه
(صفحه 181)
در برابر قیام امام (ع) نیز می‌باشد. کلمات و واژگان در فقره‌ی نخست آن تقریبا در بردارنده‌ی نوعی شرم و حیا، ناتوانی، فریب و بی عملی و تن به پستس دادن می‌باشد. در ضمن بقیه‌ی این سخنرانی و دیگر مطالبی که در تحریک این قیام گفته شده است، بیانگر آن است که چگونه قیام امام حسین (ع) همچون آتشفشانی تمام این معانی و مفاهیم را از بین برده است و به جای آن انگیزه‌ی توفنده‌ی انقلاب و شهادت طلبی را قرار داده است. در مطالبی که از تاریخ طبری نقل شد دریافتیم که این قیام تنها محدود به شیعیان نبوده است بلکه دیگر افراد و گروهها که در آرزوی تغییر اوضاع و احوال از طریق نابودی سلطه‌ی امویان به وسیله‌ی انقلاب بوده‌اند نیز در آن شرک نموده‌اند.
از این که این قیام، یک قیام انتقام جویانه و هدفی جز انتقام برای قیام کنندگان در بر نداشت، تعداد اندک قیام کنندگان را نیز به خوبی تفسیر می‌کند.در دفتر ثبت لشکریان سلیمان بن صرد، شانزده هزار مرد جنگی بود که تنها چهار هزار از آنها با او رفته بودند. (4) از شهر مدائن هم تنها صد و هفتاد مرد جنگی اعلام آمادگی کرده بودند و از بصره هم سیصد نفر (5) چون اقدام انتحاری تنها افرادی در سطح بالای فداکاری و اعتقاد سرشار به اصول را به خود جلب می‌نماید که این افراد همیشه اندک‌اند.
اما اگر منصفانه به واقعیت بنگریم باید این قیام را هر چند که انتحاری بوده

است و هدفهای اجتماعی مشخص نداشته است، جدی تلقی نماییم؛ چون بر جامعه‌ی کوفه تأثیر به سزایی نهاده بود. سخنرانیهای رهبران این قیام و شعارهای آنها، توده‌ی مردم در کوفه را در قیام علیه حکومت بنی امیه بسیج نمود؛ لذا هنوز خبر مرگ یزید به آنها نرسیده بود که بر حاکم اموی یعنی عمرو بن حریث شوریدند و او را از قصر بیرون کردند و با عامر بن مسعود که با ابن زبیر (6) بیعت کرده بود، صلح نمودند. این ماجرا، سرآغاز زوال حکومت بنی امیه از عراق بوده است.
(صفحه 182)
(1) نهج البلاغه، خطبه‌ی 61. منظور از خطاکاران طالب حق، خوارج و طالب باطل ماندگار معاویه است.
(2) طبری، ج 4، ص 426 تا 436 و 449 تا 473.
(3) طبری، ج 4، ص 469.
(4) طبری، ج 4، ص 452.
(5) همان، ص 466.
(6) همان، ص 404.

قیام مردم مدینه

قیام مدینه، واکنش دیگری نسبت به شهادت امام حسین (ع) بوده است. اما در این جا شاهد نوع دیگری از قیام هستیم؛ قیامی متفاوت با قیام توابین هم از جهت انگیزه و هم از جهت اهداف. انگیزه‌های این قیام، انتقام جویانه نبوده است؛ بلکه قیامی به قصد نابودی حکومت ستمگرانه و منحرف از دین بوده است. شکی نیست که شعله‌ی این قیام آماده‌ی برافروختن بوده است ولی منتظر بهانه‌ای برای انفجار و شعله‌ور شدن بود. مهمترین عامل شعله‌ور شدن این قیام، شهادت امام حسین (ع) بوده است؛ چون زینب سلام الله علیها، پس از رسیدن به مدینه به زمینه سازی قیام و بسیج مردم و شورش علیه حکومت یزید پرداخت؛ تا جائی که عمرو بن سعید اشدق، عامل یزید در مدینه از نابودی حکومت بیمناک شده بود و به یزید درباره‌ی فعالیت زینب (س) چنین نوشت:

«وجود زینب (س) در میان مردم مدینه، تحریک کننده است؛ چون او فصیح و سخنور، خردمند و باهوش است.او و همراهانش عزم قیام برای انتقام خون حسین (ع)

(صفحه 183)

دارند» (1) یزید هم به او نوشت که میان او و مردم جدایی افکند.

عامل اصلی شعله‌ور شدن قیام ورود گروهی از مردم مدینه نزد یزید بوده است! عثمان بن محمد بن ابی سفیان، فرماندار مدینه، گروهی از مردم مدینه را نزد یزید فرستاد که در میان آنها، عبدالله بن حنظله‌ی انصاری (غسیل الملائکة) عبدالله بن ابی عمرو بن حفص بن مغیریه‌ی مخزومی، منذر بن زبیر و بزرگانی از مردم مدینه بوده‌اند. آنها نزد یزید آمدند. یزید آنها را با احترام پذیرفت و به آنان پاداش داد. همه‌ی آنها جز منذر بن زبیر به مدینه بازگشتند. وقتی منذر به عراق آمد و آن گروه هم به مدینه رسیدند، در میان مردم مدینه ماندند و به بازگویی عیبهای یزید پرداختند.می‌گفتند ما از نزد مردی آمدیم که دین ندارد، شراب می‌نوشد و تنبور می‌زند و خنیاگران نزد او می‌نوازند و سگ بازی می‌کند و دزدان و راهزنان برای او قصه می‌گویند؛ ما او را خلع نمودیم. عبدالله بن حنظله برخاست و چنین گفت:

«از پیش مردی نزد شما آمده‌ام که اگر فقط فرزندان آنها را نمی‌یافتم، حتما با او به مبارزه می‌پرداختم؛ او به من احترام گذاشت و به من صله داد؛ ولی من تنه برای این که قدتری به واسطه‌ی آن کسب نمایم، پذیرفتم».

مردم او را خلع نمودند و با عبدالله بن حنظله غسیل بر خلع یزید بیعت کردند و عبدالله را به ولایت و سرپرستی‌شان پذیرفتند.
اما منذر بن زبیر به مدینه آمده بود، از کسانی است که مردم را علیه یزید تحریک می‌کرد و می‌گفت:
«او صد هزار به من جایزه داد؛ به خدا قسم آن چه او با من کرد، مانعم می‌شود تا رفتارش را به اطلاع شما برسانم. به خدا قسم او شراب می‌نوشید؛ به خدا قسم او همچنان مست بود تا این که از نماز فارغ شود».
(صفحه 184)
او نیز همچون یارانش بر یزید عیب گرفت و حتی شدیدتر از آنها.
مدینه علیه حکومت بنی امیه سر به شورش برداشت و قیام کنندگان عامل یزید و امویان را بیرون کردند. تعداد آنها حدود هزار نفر بوده است. وعده و وعید هم در بازداشتن‌شان از شورش سودی نبخشید. اما قیام به واسطه‌ی لشکری از شام به طرز وحشیانه‌ای قلع و قمع شد. فرمانده سپاه اموی، مسلم بن عقبه مری، مردم را به بیعت با یزید و سپردن جان و مال و خانواده‌شان به او، فرا می‌خواند. (2).
یزید از دنیا رفت ولی ارتش او همچنان به سرکوب قیام ابن زبیر در مکه مشغول بود. وقتی از سرکوب قیام مدینه فارغ شد، ابن زبیر بعد از شنیدن خبر شهادت امام حسین (ع) مخالفت را آشکار نمود. البته قیام ابن زبیر را نمی‌توان ادامه‌ی قیام امام حسین (ع) به شمار آورد. ابن زبیر را می‌توان زمینه ساز قیام، قبل از قیام امام حسین (ع) به حساب آورد. در ضمن اغراض شخصی او عامل و انگیزه‌ی انقلاب بوده است. او امام (ع) را رقیبی مهم به حساب می‌آورد. وقتی که خبر شهادت امام (ع) به مردم مکه رسید، یارانش نزد او رفتند و گفتند: بیعتت را آشکار کن. چون پس از شهادت حسین (ع) کسی نیست که با تو در امر حکومت به مخالفت بپردازد. ولی ابن زبیر به آنها گفت: شتاب مکنید (3) اما در سال 65 هجری مردم حجاز، عراق، شام و الجزیره با او بیعت کرده بودند. (4).
بدون تردید، پاسخ مثبت مردم به قیامی که ابن زبیر به آن فرا می‌خواند، ناشی از این روحیه‌ی جدیدی بود که قیام خونین امام (ع) در دل و جان توده‌ی مردم برانگیخته بود. گفتیم که چگونه توابین در کوفه بر حکومت بنی امیه تأثیرگذار بوده‌اند؛ به گونه‌ای که مردم را به پذیرش حکومت ابن زبیر آماده نموده بودند و عامل بنی امیه در عراق را طرد کردند.
(صفحه 185)
(1) جعفر النقدی، زینب الکبری، چاپ نجف، ص 120 تا 122، به نقل از النسابة العبیدی در کتاب «أخبار الزینبات» و دکتر بنت الشاطی در کتاب «بطلة کربلاء».
(2) طبری (در باب قیام مدینه) ج 4، ص 366 تا 381.

(3) همان، ص 364.
(4) همان، ص 408.

قیام مختار ثقفی
در سال 66 هجری، مختار بن ابو عبیده‌ی ثقفی به قصد انتقام از خون حسین (ع) در عراق سر به شورش برداشت.
برای این که راز حمایت مردم عراق از ابن زبیر در ابتدای امر و سپس شورش علیه او و حمایت از دعوت مختار را دریابیم ناچار باید ملاحظه کنیم که جامعه‌ی عراق در پی اصلاحات اجتماعی بوده است؛ و خواستار انتقام از امویان و حامیان آنها، به امید اصلاحات اجتماعی و انتقام بوده‌اند. جامعه‌ی عراق ابتدا از ابن زبیر حمایت کرد، با این که او دشمن امویان بود و ظاهرا به اصلاحات و زهدورزی و بی توجهی به دنیا فرا می‌خواند که تا شاید حکومت او هر دو امر را تحقق بخشد.
اما حکومت او چندان از حکومت امویان بهتر نبود. او مردم عراق را از حکومتش بیرون راند ولی قاتلان حسین (ع) - همچون روزگار امویان - به دستگاه حکومتی نزدیک بودند. شمر بن ذی الجوشن، شبث بن ربعی، عمر بن سعد، عمروبن حجاج و دیگران همه از رهبران و بزرگان جامعه در سایه‌ی حکومت ابن زبیر بودند. چنان که در سایه‌ی حکومت یزید نیز از چنین موقعیتی برخوردار بوده‌اند.
(صفحه 186)
در ضمن ابن زبیر آن عدالت اجتماعی را که مردم طالب آن بوده‌اند، برای آنها محقق نساخت. آنها مشتاق رفتار علی بن ابی طالب بودند. رفتاری که بالاترین رفاه و عدالت ممکن را برای آنها محقق ساخت. مثلا عبدالله بن مطیع عدوی، عامل ابن زبیر در کوفه به مردم می‌گفت: او دستور داد تا به شیوه‌ی عمر و عثمان عمل شود. شخصی به زبان مردم کوفه به او چنین می‌گفت:
«... غنیمت ما به رضایت ما برده شد؛ ما گواهی می‌دهیم که راضی نگردیم از این که بخشش (معاویه - یزید) به ما برسد. و تنها در بین ما تقسیم گردد و تنها به سیره‌ی علی بن ابی طالب در میان ما رفتار شود. سیره‌ای که در سرزمین ما جاری است. و نیازی به سیره و شیوه‌ی عثمان در غنیمت و ثروت و جانمان نیست؛ همچنین نیازی به شیوه‌ی عمر بن خطاب هم نیست؛ هر چند که ساده‌ترین دو سیره بر ماست». (1) چنین اموری باعث رویگردانی مردم از ابن زبیر و تأیید قیام مختار علیه او گشت. مختار دعوتش را به محمد بن حنفیه فرزند علی (ع) مرتبط ساخت. این مسأله هم آنها را به عدالت و اصلاح مطمئن می‌ساخت. شعارش را هم «خونخواهی حسین» قرار داد که این هم هدف دوم آنها را محقق می

ساخت.
عبدالله بن مطیع، عامل ابن زبیر در کوفه با قیام کنندگان همراه مختار به وسیله‌ی کسانی که در شهادت حسین (ع) نقش داشتند، جنگید. او به واسطه‌ی افرادی چون شمر بن ذی الجوشن، عمرو بن حجاج، شبث بن ربعی و امثال آنها به جنگ برخاست. این عمل خود کافی بود که قیام کنندگان را به ادامه‌ی قیام و تصمیم بر پیروزی تحریک نماید.
مختار وقتی که به حکومت رسید نسبت به طبقه‌ای که در جامعه‌ی اسلامی در روزگار امویان مورد ظلم واقع شده بودند و در روزگار ابن زبیر نیز این وضع ادامه داشت، رعایت عدالت نمود. این طبقه همان موالی یا مسلمانان غیر عرب بوده‌اند. آنان وظایف مسلمانان را داشتند ولی از حقوق آنها محروم. وقتی مختار به حکومت رسید نسبت به آنها رعایت انصاف نمود و برای آنان حقوقی مثل دیگر مسلمانان وضع کرد.
(صفحه 187)
این کار بزرگان و اشراف را تحریک کرد و علیه مختار موضع گرفتند و علیه او به توطئه پرداختند و بالاخره به جنگ با او متحد شدند. در رأس این شورشیان، قاتلان امام حسین (ع) بوده‌اند. اما آنها در این حرکت هم دچار شکست شده بودند. (2).
این شورش عامل دیگری در تشویق مختار به سرعت بخشیدن در تعقیب قاتلان امام حسین (ع) و اهل بیت حضرت (ع) در کربلا گشت. مختار در یک روز دویست و هشتاد نفر از آنان را کشت؛ (3) و سپس آنها را تعقیب نمود و بسیاری از آنان را از بین برد و هیچ یک از بزرگان آنها توجهی ننمود. از جمله شمر بن ذی الجوشن، عمر بن سعد و عمرو بن حجاج و شبث بن ربعی و دیگران را کشت. (4).
(صفحه 188)
(1) أنساب الاشراف، ج 5، ص 220 و 221.
(2) طبری، ج 4، ص 517.
(3) همان، ص 424.
(4) همان، ص 487 و 577.

قیام مطرف بن مغیره
در سال 77 هجری، مطرف بن مغیرة بن شعبه علیه حجاج بن یوسف قیام کرد و عبدالملک بن مروان را خلع نمود.
وی عامل حجاج در مدائن بوده است. مردی با وجدانی بیدار که چشمانش را قدرتی که امویان به او داده بودند از درک ظلم و ستمی که امویان به امت مسلمان می‌کردند، کور نکرد. خوارج به او پیوستند و قصد داشتند که او را به خود جلب نماید و رهبری مؤمنان ارا به رهبرشان شبیب واگذارد. او هم قصدش این بود که خوارج به او بپیوندند تا شورا را در بین مسلمانان اعاده نمایند؛ اما نه او پذیرفت و نه آنها. مطرف با مشاورانش درباره‌ی قیام به مشورت نشست ولی هیچ یک او را به آن دعوت نکردند و به واسطه‌ی کسانی که پاسخ مثبت داده بودند دست به قیام زد و با بزرگان اصابش چنین سخن گفت:
«اما بعد، خداوند جهاد را بر بندگانش واجب نمود و به عدالت و نیکوکاری فرمان داد و بر ما چنین نازل کرد: (در نیکی و تقوا با هم همکاری کنید نه در گناه و تجاوز. پروای خدا داشته باشید که خداوند سخت عذاب می‌کند) من خداوند را گواه می‌گیرم که عبدالملک بن مروان و حجاج بن یوسف را خلع نمودم هر یک از
(صفحه 189)
شما که همراهی با من را دوست دارد و بر رأی من است، پس از من پیروی کند که الگو و همراه نیکی دارد. هر کس که پذیرای آن نیست هر جا که می‌خواهد برود، که من دوست ندارم کسی از من پیروی نماید که نیت جهاد علیه ظلم و ستم را ندارد. شما را به کتاب خدا و سنت پیامبرش و جنگ علیه ستمگران فرا می‌خوانم. اگر خداوند امورمان را به سامان رساند، همین امر به منزله‌ی شورا در میان مسلمانان خواهد بود که آن کس را دوست دارند برای خودشان می‌پسندند».
مطرف به سوید بن سرحان ثقفی و بکیربن هارون بجلی چنین نوشت:
«اما بعد، ما شما را به کتاب خدا و سنت پیامبرش و جهاد علیه کسی که با حق عناد داشته باشد و انحصار طلب باشد و حکم قرآن را ترک نماید، فرا می‌خوانم. آن‌گاه که حق ظاهر گردد و از باطل منع شود و نام خداوند برترین باشد، ما این امر را به منزله‌ی شورا در میان امت قرار می‌دهیم که مسلمانان برای خودشان خشنودی را می‌خواهند. هر یک از شما این را بپذیرد برادر دینی ما و دوست ما در مرگ و حیات است و هر کس آن را نپذیرد، با او به جهاد بر می‌خیزیم و از خداوند می‌خواهیم که ما را بر او

پیروز گرداند». (1).
این شیوه‌ی قیام مطرف بود که بویی از روح کربلا در آن نهفته است.
(صفحه 190)
(1) طبری، بخش قیام مطرف.

قیام ابن اشعث
در سال 81 هجری، عبدالرحمن بن محمد بن اشعث علیه حجاج قیام کرد و عبدالملک بن مروان را خلع نمود.
علت این قیام که حکومت اموی را بنا به تغییر ولهاوزن (1) به لرزه در آورد، فتوحات استعماری بود که توده‌ی مردم دریافتند که به نفع و مصلحت آنها نیست.
حجاج، عبدالرحمن را به فرماندهی بر یک لشکر عراق به سجستان فرستاد؛ زمانی که ارتش شام جنبش خوارج را از بین برده بود، همچنان در عراق مانده بود. (2) عبدالرحمن از خود مهارتی نظامی بالایی نشان داد وبخشی از سرزمین را فتح نمود. (3) عبدالرحمن به حجاج نامه‌ای نوشت و او را آگاه کرد که رأیش آن است نفوذ در سرزمین رتبیل را رها سازند تا راهش را بیابند و خراجش را بپردازند.
حجاج در پاسخ او نامه‌ای نوشت و او را توبیخ و به ناتوانی متهم کرد و فرمان داد نفوذ را ادامه دهد. این کار تا سه بار تکرار شد.
(صفحه 191)
عبدالرحمن فرمان حجاج را، بعد از این که رأی خود را برای آنها بیان کرده بود و با فرماندهان لشکر خود مشورت کرده بود، بر آنان عرضه داشت و سپس چنین گفت:
«من یکی از شماها هستم، هرگاه ادامه دهید، ادامه می‌دهم و هرگاه سرباز زنید من هم سرباز خواهم زد».
مردم بر او شوریدند و گفتند ما هم نسبت به دشمن خدا نافرمانی خواهیم کرد و هرگز از او اطاعت نخواهیم کرد.
ابو طفیل عامر بن واثله کنانی برخاست و چنین گفت:
«اما بعد، حجاج درباره‌ی شما همان اعتقاد را دارد که گوینده‌ی نخست اعتقاد داشت: برده‌ات را بر اسب بگذار؛ اگر هلاک شد که هیچ و اگر نجات یافت از آن توست. (4) حجاج هیچ توجه ندارد که با به خطر افکندن شما سرزمینهایی را فتح کند و دره‌ها را پر کند؛ اگر غنیمت یافتید و پیروز شدید، سرزمین را می‌خورد و به مال دست می‌یابد. اینها همه برای گسترش سلطنت او می‌باشد. اما اگر دشمن‌تان بر شما پیروز شد، شما دشمنان منفوری خواهید بود که هیچ توجهی به رنج و زحمت شما ندارد. دشمن خدا، حجاج را خلع نمایید و با عبدالرحمن بیعت کنید. من نخستین کسی هستم که او را خلع می‌کنم. مردم هم از هر گوشه چنین گفتند: ما نیز دشمن خدا را خلع می‌کنیم».

عبدالمؤمن بن شبث بن ربعی چنین گفت:
«ای بندگان خدا، اگر شما از حجاج پیروی کنید، این سرزمینها را سرزمین شما می‌گرداند و همچون فرعون شما را افسار خواهد زد. هرگز دوستان را دیدار نخواهید کرد و به نظر من بیشتر شما می‌میرید. پس با عبدالرحمن بیعت کنید و از دشمن‌تان حجاج روی گردانید و او را از سرزمین‌تان بیرون نمایید».
(صفحه 192)
مردم به سوی عبدالرحمن آمدند و بر خلع حجاج و تبعید او از سرزمین عراق با او بیعت کردند. آنها بازگشتند و همین که به ایران رسیدند، عبدالملک را بنا بر کتاب خداوند و سنت پیامبرش و جهاد علیه گمراهان، خلع نمودند.
وقتی که عبدالرحمن به بصره رسید، تمام مردم بصره، قاریان و پیران آن در جنگ با حجاج شامیان و خلع عبدالملک بیعت کردند. علت شتابزدگی مردم بصره در همراهی با قیام، ستم و گرسنگی بوده است. کارگزاران حجاج به او نوشتند که خراج در هم شکست و اهل ذمه هم مسلمان شدند و به شهرها پیوستند. به بصره و دیگر شهرها، کسانی که در روستا اصالتی داشته‌اند نوشت تا به بصره بیایند. مردم می‌آمدند و اردو زدند و گریستند و فریاد بر آوردند: یا محمداه، یا محمداه، و نمی‌دانستند که کجا بروند. قاریان بصره هم دستار بر سر به سوی مردم رفتند و از دیده‌ها و شنیده‌های مردم گریستند. ابن اشعث قدم در جامعه‌ای گذاشت که منتظر رهبری به سر می‌بردند. جامعه هم این پاسخ سریع را پذیرفت و قاریان بصره هم در جنگ حجاج با عبدالرحمن بن اشعث به آگاهی رسیده بودند.
این قیام از سال 81 هجری تا 83 ادامه داشت و به پیروزیهایی هم دست یافتند و آن‌گاه حجاج به وسیله‌ی سربازان شامی آن را از بین برد. (5).
این همان قیام عبدالرحمن بن اشعث است؛ قیامی که عربها آن را بر پا کرده بودند نه موالی. عربهای عراق آن را بر پا کرده بودند که اوضاع اقتصادی‌شان تا حد شگفت آوری بد شده بود. کسانی که در فتوحات استعماری شرکت داشتند ولی از غنایم آن بی‌بهره بودند. کسانی که وظیفه‌شان این بود که در برابر جیره‌ی ناچیزی بجنگند در حالی که غنایم و حقوق زیاد از آن سربازان شامی بود که حجاج آنها را در عراق گذاشت تا به وسیله‌ی آنها به نابودی قیام مردم عراق بپردازد. (6).
(صفحه 193)
(1) ولهاوزن، الدولة العربیه... ص 190.
(2) همان، ص 202.
(3) همان، ص 190.
(4) ضرب المثل بود درباره‌ی اهمیت ندادن به موضوعی.

(5) طبری، بخش قیام ابن اشعث.
(6) ولهاوزن، الدولة العربیة، ص 189 تا 203.

قیام زید بن علی بن حسین

در سال 121 هجری، زید بن علی بن حسین (ع) در کوفه آماده قیام بود و در سال 122 هجری هم قیام کرد. این قیام به وسیله ارتش اموی که در عراق به سر می‌بردند، در نطفه خفه شد.
شعار طرفداران زید این بود: ای مردم کوفه، از ذلت و خواری به عزت و دین و دنیا در آیید» (1).
پیداست که دعوت به قیام با استقبال گسترده‌ای از سوی توده‌های مسلمان در شهرهای بسیاری از سرزمین اسلام روبه رو شد. مردم کوفه، بصره، واسط، موصل، خراسان، ری و جرجان با زید بیعت کرده بودند. طبیعی بود که قیام زید اگر اشکار زمانی نداشت با پیروزی مواجه می‌شد. اموری زید را واداشت تا قبل از زمان مشخص شده بین او و مردم شهرها، قیام را اعلان نماید (2).
به واسطه‌ی این قیام، نظام انقلابی دائمی شکل گرفت که همیشه آماده‌ی شرکت در عمل انقلابی علیه قدرت بوده است. طرفداران زید معتقد بودند که امامی که اطاعت از او
(صفحه 194)
واجب است، هر قیام کننده‌ای است که به وسیله‌ی شمشیر از دین علیه ستمگران دفاع می‌کند
ولهاوزن می‌گوید:
«اگر قیام و اعتراض زید دردناکانه پایان یافت، اما مهم است؛ چون قیامهای مردمی که بعد از او به وجود آمدند و به سقوط حکومت شام منجر شدند، در رابطه با این قیام بودند. ابو مسلم هم بعد از وفات یحیی به زودی به انتقام جویی او بر آمد و قاتلانش را کشت». (3).
این امر به وضوح تأثیر قیام امام حسین (ع) در تغذیه روح انقلابی را نشان می‌دهد. قیام زید تنها بارقه‌ای از قیام جدش درکربلا بوده است.
(صفحه 195)
(1) مقاتل الطالبیین، ص 139.
(2) همان، ص 135 و 136.
(3) الدولة العربیة، ص 271.

قیام ابوالسرایا
اینها نمونه‌هایی از روح انقلابی بوده است که قیام امام حسین (ع)در توده‌ی مسلمان برانگیخت و بدین وسیله روح بی عملی، تسلیم و سازش در برابر حاکمان را از بین برد و از توده‌ی مسلمان یک قدرت آماده‌ی انفجار همیشگی ساخت.
تمام مدت حکومت امویان علیه این حکومت ادامه یافت تا این که قیام عباسیان آن را از بین برد؛ قیامی که اگر بر الهامات قیام کربلا و قیام و منزلت قیام کنندگان آ در دل و جان مسلمانان تکیه نمی‌کرد، هرگز به پیروزی نمی‌رسید.
این قیام چندان وضعیت مردم مسلمان را تغییر نداد، بلکه اگر بگوییم که تنها چهره‌ی حاکمان را تغییر داد، چندان از جاده‌ی صواب دور نگشته‌ایم. اما انگیزه‌ی قیام به میزانی که مشوق آن بود، به خاموشی نگرایید و قیامها همچنان ادامه داشت. عباسیان نیز رفتند و بعد از آنها حکومتهای دیگری آمدند ولی باز قیامها به سردی نگرایید بلکه همچنان جدی باقی ماند و مسلمانان همیشه دست به قیام می‌زدند و بدین وسیله انسانیت خویش را که حاکمان تحریف کرده بودند، آشکار می‌نمودند.
این قیامها چنان که دیدیم، برخاسته از آگاهی از وضع موجود، احساس انحطاط و
(صفحه 196)
خشونت واعتراض بر آن و در نهایت تلاش برای تحول آن بوده است.
این امر در سایه‌ی حکومت بنی امیه - چنان که برخی از نمونه‌های آن را دیدیم - و همچنین در سایه‌ی حکومت عباسیان رخ داده است. مثلا قیام ابوالسرایا به همراه محمد بن طباطبای علوی حسنی علیه مأمون. محمد بن ابراهیم روزی در راه کوفه می‌رفت که چشمش به پیرزنی افتاد که از پی بار خرما می‌رفت و خرماهایی را که بر زمین می‌افتاد می‌گرفت و در جامه‌ای کهنه جمع می‌کرد. از او پرسید چه می‌کنی؟ پیرزن گفت: من زنی بیوه هستم و دخترانی دارم که آنها هم کاری از دستشان بر نمی‌آید. من از این راه می‌روم و با فرزندم در پی قوت و خوراک می‌گردم. محمد بن ابراهیم سخت گریست و چنین گفت:
«تو و امثال تو موجب می‌شوید که فردا خروج نمایم تا خونم ریخته شود؛ و عزم بر خروج گرفت». (1).
وقتی قیام او آشکار شد برای مردم سخنرانی کرد و آنها را به بیعت و طرفداری از خاندان محمد (ص) و کتاب خدا و سنت پیامبرش، امر به

معروف ونهی از منکر و رفتار به حکم قرآن فرا خواند. همه‌ی مردم با او بیعت کردند تا جایی که اطرافش ازدحام شد. (2).
ابراهیم بن محمد اندکی پس از شروع قیام از دنیا رفت اما قیام به سردی نگرایید بلکه بعد از او علی بن عبیدالله علوی آن را ادامه داد. (3) ای قیام،: عراق، شام، الجزیره، و یمن را فرا گرفت. (4) وقتی درباره‌ی این قیام مطالعه می‌کنیم از رفتار قیام کنندگان گرسنه‌ی آن، که خود را کنترل می‌کردند، شگفت زده می‌شویم. این قیام کنندگان از غارت و چپاول بعد از شکست دشمن‌شان و تسلط بر سنگرهای‌شان به محض فرمان فرمانده دست بر می‌داشتند (5).
سربازان، حکومت بغداد (از بنی امیه و بنی مروان) پیش می‌آمدند و چنین شعار می‌دادند.
(صفحه 197)
«ای مردم کوفه، زنان، خواهران، و دخترانتان را برای گناه بیارایید. به خدا قسم با آنها چنین و چنان کنیم.
آنها به کنایه صحبت نمی‌کردند؛ و حال آن که قیام کنندگان ذکر خدا می‌گویند و قرآن می‌خوانند و فرمانده‌شان به آنها می‌گوید: ذکر خدا گویید و توبه کنید و آمرزش بطلبید و از او یاری بجویید، نیتهای‌تان را اصلاح نمایید و باطن‌تان را برای خدا خالص کنید و از او در غلبه بر دشمن‌تان مدد گیرید و از قدرت و نیروی‌تان خالصانه در راه خدا استفاده کنید». (6).
(صفحه 198)
(1) مقاتل الطالبیین، ص 521.
(2) همان، ص 523.
(3) همان، ص 531 و 532.
(4) همان، ص 533 و 534.
(5) همان، ص 525.
(6) مقتل الطالبیین، صفحات 226 و 227.

بهره‌مندی امت از روح انقلابی
شاید کسی بگوید روح انقلابی که قیام امام حسین (ع) در توده‌ی مسلمان برانگیخت، وضع این مردم به واسطه‌ی قیامهای ناشی از آن دچار تغییر نگشته است. چون قیامها همیشه ایجاد می‌شد ولی همیشه به شکست می‌انجامید و برای مردم جز قربانی و فقر و ترور و وحشت چیزی در پی نداشت.
آری، این قیامها وضع مردم را دچار تحول آنی نساخت و غالبا نتایج ملموسی در بر نداشت اما برای مردم موجب حفظ ایمان و اعتماد به خود و شخصیت خود و حق حیات و بزرگی گشته بود؛ و این خود پیروزی بزرگی است.
مهمترین چیزی که یک ملت به آن دچار خواهد شد، از بین رفتن روح انقلابی در اوست؛ که در این صورت شخصیت خود را از دست می‌دهد و در گرداب فاتحان غرق خواهد شد. چنان که برای ملتهای زیادی سرنوشت چنان بود که هویت خود را از دست بدهند و از بین بروند، چون روح انقلابی‌شان را از دست دادند و تسلیم دشمن گشته و شخصیت خود و اصول وجود معنوی‌شان را باخته‌اند و فاتحان آنها را ذوب نموده‌اند. این مردمی‌که تاریخ تنها نامی از آنها به یاد دارد، تنها به خاطر ضعف نظامی یا اقتصادی‌شان
(صفحه 199)
نبوده است بلکه ناشی از فلسفه‌ی شکست و تسلیم و تن به ذلت دادن است که راهش را در دل و جان پس از خاموش شدن روح انقلابی، یافت شده است.
اگر یک امت به شخصیت، فرهنگ و اصولش وفادار و مؤمن باشد و روح انقلابی در اعماق وجودش حفظ شده باشد، هرگز جنگجویان نمی‌توانند آن را نابود سازند و می‌تواند راه تازه‌ای در تاریخ برای خود بگشاید این چیزی است که قیام امام حسین (ع) آن را محقق ساخته است.
قیام حسین (ع) این روح را که بنی امیه در پی خاموش کردن آن بود، شعله‌ور ساخت ولی همیشه پنهان مانده بود و در جوششهای انقلابی تند وطوفان‌زا علیه حاکمان هر از چندگاه خود را نشان می‌داد. قیامها همیشه با شکست مواجه می‌شدند ولی هرگز به سردی و خاموشی نمی‌گراییدند، چون روح انقلابی ماندگار بوده است و توده‌ی مسلمان را همواره به انقلاب و سرکشی و اظهار وجود در برابر ستمگران: که ما هستیم، سوق می‌داد.

اما با در آمدن دوران جدید و گسترش ابزار تسلیم سازی توده‌ها و حاکمانی فرومایه که به منافع توده نمی‌اندیشیدند و سود بیگانگان را در نظر داشتند، باز توده‌ی مسلمان آرام و قرار نیافت و در به کارگیری شیوه‌ها و ابزار نابودی جدید، موفق نگشت، بلکه توده‌ی مسلمان همچنان انقلابی باقی ماند و همچنان به وسیله‌ی انقلاب و خون، انسانیت خویش را بروز می‌داد. بدین ترتیب امت مسلمان وجود خود را ثابت نمود و تاریخ آن را به مسیر خود نبرد و بلکه همچنان ماندگار گشت تا تاریخ ساز گردد.
این، دستاورد قیام امام حسین (ع) است. این قیام سرآغاز تحول است؛ چون اندیشه‌ها و احساسات و روحی که این قیام آفریده است و قیامهای بعد از آن، آن را رشد و توسعه داده‌اند و ادامه‌ی آن هستند، سازنده‌ی تاریخ خونین مبارزه برای رهایی از این نقطه از جهان می‌باشند.
ما کاملا نمی‌دانیم که اگر امام حسین (ع) دست به این قیام نمی‌زد، چه رخ می‌داد؟ میتوان چنین گمانه زنی کرد که حکومت اموی ادامه می‌یافت و موقعیت خود را با نفاق دینی و فلسفه‌ی بی عملی و تن به سازش دادن تحکیم می‌کرد. این فلسفه و این نفاق دینی در توده‌ی مردم استحکام می‌یافت و همیشه در برابر حاکمان سر خم می‌نمود و حاکمان نیز غرق در لهو و لعب و نهایت کار هم نابودی حاکمان و محکومان بوده است و فاتحان هم سرزمینها

را در می‌نوریدند و هیچ مقاومتی و درگیری در برابر خود نمی‌یافتند؛ بلکه تنها نابودی حاکمان و محکومان و تاریخ هم همه‌ی آنها را با هم به ورطه‌ی نابودی سوق می‌داد.
اما حوادث بر خلاف آن‌چه که پیش بینی می‌شد، رخ داد. حاکمان از بین رفتند و دولتها پایمال شدند ولی توده‌ی مردم ومحکومان همچنان پایدار باقی ماندند. تمام این امور به واسطه‌ی روحیه‌ای بود که قیام قهرمانان کربلا منتشر نمود.

مؤخره
عاشورا، تنها یک حادثه نیست؛ به سان دیگر حوادث این جهان که به عللی رخ می‌دهند و با حذف آن علل، آن حوادث نیز معدوم می‌گردند. عاشورا، جریانی است زنده و جاری در تاریخ. عاشورا، تنها برای شیعیان درس آموز و حکمت آمیز نیست، بلکه رویکردی است انسانی به تاریخ. تاریخ دردل خود حوادث و فاجعه‌های سخت را پشت سر نهاده است اما هر یک ازاین حوادث به نوبه‌ی خود ساختار و ماهیتی متفاوت دارند. ماندگارترین حوادث تاریخی آنهایی هستند که از سمت و سویی انسانی برخوردار بوده، نجات بخشی؛ ایثارگری و عزت طلبی نوع بشر را در خود دارند. تاریخ سراسر افتخار و مبارک پیامبران الهی گواه این مدعاست. عاشورا همچون دیگر حوادث این عالم، ریشه‌ای اجتماعی و عللی پیشینی دارد،اما از آن جا که هر فعلی قائم به فاعل آن است، عاشورا را باید در عین پیوند دادن به اسباب و علل اجتماعی و تاریخی، به فاعلان آن نیز پیوندی وثیق داد. اگر عاشورا تنها به دایره‌های بسته‌ی اسباب وعلل اجتماعی وتاریخی، سیاسی تبیین گردد، چیزی فراتر از دیگر حوادث عالم نخواهد بود. اما فعل و کردار آدمی، در هسته‌ی پنهان‌تری از این اسباب و علل تبیین می‌گردد که هویت و ماهیت آن را تشکیل می‌دهد. مگر نه آن است که «اعمال آدمیان در گرو قصد و نیت آنهاست؟» مگر نه آن است که «فاعل فعل نیکو، از فعل و کردارش برتر است؟» رفتار آدمیان در صورت بیرونی‌شان یکسانند، اما آنچه آن صورت را معنا می‌بخشد، نیتی است که در زیر ساخت اصلی رفتار بیرونی وجود دارد. (نیت در اصل به معنای هسته‌ی خرماست که پیدا نیست) حال که چنین است، عاشورا نیز به مثابه‌ی یک رفتار جمعی (مبارزه‌ی سیاسی علیه حاکم ستمگر زمان)، در گرو
(صفحه 202)
نیت عاملان آن است. اما از جنبه‌ی دیگر عاشورا را به منزله‌ی یک رفتار فردی (عشق به معبود و جان باختن و به جانان رسیدن) نباید غفلت ورزید.
عاشورا دو چهره دارد: چهره‌ای سیاسی، اجتماعی که در پیام حضرت علیه السلام در تمام سخنرانیها و خطبه‌هایی که در روند شکل گیری نهضت عاشورا تأثیر گذاشت. نمایان است. در نطقی که در «منا» در جمع بیش از هزار نفر از بزرگان و سرشناسان و عالمان ایراد فرموده به تبیین وضع سیاسی فرهنگی حاکم بر جامعه اسلامی می‌پردازد. در این سخنرانی از معاویه به عنوان «طاغی» نام می‌برد که به تعهدات دینی و اجتماعی‌اش پایبند نیست. نطق مشهور دیگر حضرت علیه‌السلام در منطقه‌ای است به

نام «بیضه» که در این سخنرانی رویکرد سیاسی - اجتماعی قیام را با تکیه بر سخن پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمود «هر کس سلطانی را ببیند که به ستمگری می‌پردازد و حرام خدا را حلال می‌گرداند و به تعهد خداوند پایبند نیست و به بندگان مردم ستم روا می‌دارد و در قول و عمل بر او نشورد، دچار سرنوشت و کیفر او خواهد شد، مطرح می‌سازد..در روز دوم محرم در «طف» پس از حمد و ثنای پروردگار، با اشاره به دگرگونی و زشتی زندگی دنیا یادآور می‌شود که: «به حق عمل نمی‌شود و از باطل جلوگیری نمی‌گردد؛ در چنین اوضاع و احوالی هر دیندار باید به رحمت پروردگارش اشتیاق ورزد. لذا من مرگ را عین خوشبختی می‌دانم و زندگی با ستمکاران را فرومایگی».

در این سخنان، روحیه‌ی حماسی و عزت جوی امام علیه‌السلام نمایان است که در برابر وضع نامطلوب جامعه و سرنوشت آدمیان، احساس تکلیف می‌نماید. اما جنبه‌ی دیگر قیام حضرت علیه‌السلام و نهضت عاشورا که ریشه در روح بلند وعرفانی آن عارف سترگ دارد و در حقیقت آن روحیه است که در عاشورا تجلی یافته است، دلدادگی و عشق حضرت علیه‌السلام به معبود خویش است. این رفتار را باید در نیایش بلند و عاشقانه و دلکش حضرت علیه‌السلام در عرفات جستجو کرد. نیایشی حکایت‌گر روحی بلند و تشنه‌ی دیدار معشوق؛ دعای عرفه، بیانگر روحی است که در قفس تن و عالم خاکی بی قراری می‌کند و منتظر لحظه‌ای است که بهانه‌ای بیابد و خود را از این زندان به گلستان شهود و دیدار برساند. طولانی بودن این نیایش، حکایت از انس روح و روانی دارد که از سخن گفتن با معبود هیچ‌گاه خسته و ملول نمی‌گردد.

این نیایش همان زیر ساخت پنهان رفتار عاشورائیان است. آنچه در وهله نخست به چشم نمی‌آید. لذا عاشورا را نباید در تفسیرهای محدود و بسته‌ی اجتماعی محدود کرد. به نظر می‌رسد یکی

از باشکوه‌ترین، حماسی‌ترین، عاشقانه‌ترین و عرفانی‌ترین فقره‌های این دعای روح نواز، فقره‌ای باشد که امام علیه‌اسلام در عباراتی حماسی و شور آفرین خطاب به خداوند، گفتگویی لطیف و عاشقانه سر می‌دهد. این فقرات که در یک سو خداوند مخاطب است و در سویی دیگر روح بی تاب امام علیه‌السلام متکلم آن چنین می‌باشد:

یا مولای،

أنت الذی منّت، تویی که احسانم فرمودی،

أنت الذی أنعمت، تویی که انعامم کردی،

أنت الذی أحسنت، تویی که نیکو نمودی،

أنت الذی أجملت، تویی که کرامت نمودی،

أنت الذی أفضلت، تویی که فضل نمودی،
أنت الذی اکملت، تویی که نعمتهایت را کامل نمودی،
أنت الذی رزقت، تویی که روزی‌ام دادی،
أنت الذی وفقت، تویی که توفیقم بخشیدی،
أنت الذی أعطیت، تویی که به من بخشیدی،
أنت الذی أغنیت، تویی که غنایم بخشیدی،
أنت الذی أقنیت، تویی که سرمایه‌ام دادی،
أنت الذی آویت، تویی که پناهم دادی،
أنت الذی کفیت، تویی که کفایتم نمودی،
أنت الذی هدیت، تویی که هدایتم کردی،
أنت الذی عصمت، تویی که از لغزشها حفظ کردی،
أنت الذی سترت، تویی که عیب پوشاندی،
أنت الذی غفرت، تویی که مورد مغفرتم قرار دادی،
أنت الذی أقلت، تویی که نتایج گناه را محو ساختی،
أنت الذی مکنت، تویی که مرا متمکن ساختی،
(صفحه 204)
أنت الذی أعززت، تویی که عزتم بخشیدی،
أنت الذی أعنت، تویی که یاری‌ام فرمودی،
أنت الذی عضدت، تویی که کمک کردی،
أنت الذی أیدت، تویی که تأییدم نمودی،
أنت الذی نصرت، تویی که یاری‌ام کردی،
أنت الذی شفیت، تویی که شفایم بخشیدی،
أنت الذی عافیت، تویی که سلامتم دادی،
أنت الذی اکرمت، تویی که اکرامم نمودی.
«تبارکت و تعالیت فلک الحمد دائما و لک الشکر و اصبا ابدا»
«تو بلند مرتبه و والایی، ستایش دائمی از آن توست و شکر و سپاس ابدی شایسته‌ی تو».
اما من،
أنا یا الهی المعترف بذنوبی فاغفرها لی: بارالها، من به گناهانم اعتراف می‌کنم، پس بر من ببخشای.
أنا الذی أسأت، منم که بدی کردم،
أنا الذی أخطأت، منم که مرتکب خطا شدم،
أنا الذی هممت، منم که تصمیم گناه گرفتم،
أننا الذی جهلت، منم که نادانی نمودم،
أنا الذی غفلت، منم که دچار غفلت گشتم،
أنان الذی سهوت، منم که دچار سهو شدم،

أنا الذی اعتمدت، منم که به خویشتن تکیه کردم،
أنا الذی تعمدت، منم که تعمد در گناه داشتم،
أنا الذی وعدت، منم که وعده کردم،
أناالذی اخلفت، منم که خلف وعده نمودم،
أنا الذی نکثت، منم که پیمان شکستم،
أنا الذی أقررت، منم که اقرار می‌کنم،
(صفحه 205)
أنا الذی اعترفت بنعمتک علی و عندی: منم که به نعمت تو اعتراف می‌کنم و أبوء بذنوبی، باز به گناه باز می‌گردم،
فاغفرها لی یا من لا تضره ذنوب عباده و هو الغنی عن طاعتهم و الموفق من عمل صالحا منهم بمعونته و رحمته.
بر من ببخش ای خداوندی که گناهان بندگانش ضرری به او نمی‌زند و اوست خداوندی که از اطاعت بندگان بی‌نیاز و توفیق دهنده‌ی هر کسی که عمل صالح انجام دهد به یاری و رحمت او.
این چنین است که این روح عاشق با خدای خود راز و نیاز می‌کند؛ این روح عاشق بی قرار همان است که پس از تقدیم عزیزانش رو به آسمان می‌فرماید: الهی رضا بقضائک، تسلیما لامرک.
بنابراین، عاشورا در عرصه‌ی فردی، عرفان وعشق و اشتیاق در عرصه‌ی جمعی مبارزه‌ی با ستم را در خود جمع کرده است. امید است که از رهروان آن بزرگ مرد عرصه‌ی عشق و رشادت باشیم.
در پایان از مسؤولان و کارکنان محترم انتشارات آستان قدس رضوی (شرکت به نشر) که به طبع این اثر همت گماشتند، همچنین از دوست صاحب فضیلت و مترجم توانمند جناب آقای آژیر سپاسگزارم که در ترجمه‌ی اشعار متن یاری‌ام نموده‌اند.
سید حسین سیدی
عاشورای 23 - 1424 / اسفند / 1381 - مشهد مقدس
(صفحه 207)

فرجام سخن

آن چه که ما در پی آنیم و در مرحله‌ی کنونی و انقلابی‌مان ضرورت دارد، انسان گرایی در تاریخ است که با زندگی و آرمانهای آدمی در ارتباط است و آماده‌سازی آن برای ترکیب با وجود بشری در یک ساختار به هم پیوسته و متکامل می‌باشد و تنها یک بازتاب بیهوده از زندگی انسانی پیشین نیست.
مورخان عرب عادتا به تاریخ فردی پادشاهان و رهبران توجه دارند و در سطح گسترده‌ای به ثبت جنگها و پیروزیهای‌شان و مجالس لهو و لعب‌شان می‌پردازند و به جنبه‌ی اجتماعی زندگی اسلامی- که با زندگی امت در ارتباط است - توجهی هر چند ضعیف هم نمی‌نمایند.
لذا تاریخ برای ما - در رابطه با توده‌ی مردم - تنها بازتاب گذشته است که در تکوین شخصیت انسانی سهمی ندارد. تنها سهم آن در برانگیختن شور و حماسه و گاهی هم غرور ویرانگر است. هرگز در تکوین شخصیت انسانی درست و متکامل که مبتنی بر اصول اصیل انسانی است، سهمی ندارد و محور تمرکز (یعنی انسان را) در هنگام پیش آمدن امتحانی دشوار که تنها انسان می‌تواند از آن عبور نماید، از دست نمی‌دهد.
وضع کنونی ما بر ما چنین حکم می‌کند که تاریخ را به صورت تاریخ انسانی بررسی نماییم؛ بررسی‌ای که عامل تحول بخش در رابطه با موقعیت ما نسبت به زندگی و هستی باشد.
(صفحه 208)
امت اسلامی اکنون این مرحله بسیار حساس و خطرناک را در طی تاریخ مبارزه‌ی طولانی‌اش طی می‌کند.
پیروزیهایی ارزشمند به تحقق رسید که حفظ آنها لازم است در عین حال باید به تحقق پیروزیهای تازه‌ای بیندیشد. این مرحله از اهمیت مهمی برخوردار است؛ چون وقتی به پیروزیهای تحقق یافته خرسند گردد و از تلاش در پی تحقق دیگر پیروزیها سستی نماید، دچار خطر از دست دادن این پیروزیها می‌گردد. لذا این امت باید از طریق شکستن سستی و سازش از خود حمایت نماید. نباید از خود راضی گردد. این تنها راه است.
از طرفی وقتی عزم بر رفتن گرفت، دچار سستی نگردد؛ چون بیم آن می‌رود که در مسیر تکامل منحرف گردد، اگر در اعماق وجودش محوری که بتوان بر آن تکیه کند، محوری ناشی از شخصیت تاریخی و هویت اعتقادی‌اش نباشد.
آن چه که امت را از انحراف و کژی در مسیر تکامل حفظ می‌کند، آگاهی از تاریخش سپس از پاکسازی آن می‌باشد. تاریخ او هم تاریخ ملتهاست؛ نه

تاریخ جنگهای حاکمان و پیروزیهای آنها و مجالس عیش و عشرت‌شان؛ بلکه تاریخ انقلابها و قیامها علیه حاکمان آن است. قیام ملتها، نمایانگر روحیه، مبارزه و ایمان آنهاست. اما حاکمانی که بر آنها شوریده‌اند، از آنها نیستند، چون اگر از آنها بودند نباید بر آنها می‌شوریدند و یا اگر از آنها بوده‌اند، باید رنج و عذاب آنها را حس می‌کردند و با اقدامات‌شان عوامل قیام آنها را نمی‌آفریدند.
تاریخ انقلابها، همان تاریخ ملتهاست.
برای این که این ملتها در آگاهی و هوشیاری دائمی باشند تا از پیروزیهای‌شان فریفته نگردند و برای این که همیشه نسبت به اقدام تکاملی‌شان آگاه باشند، باید در قیام و انقلاب همیشگی علیه دشمنان خارجی و داخلی به سر برند تا پیروزیها را حفظ کنند و علیه خود نیز همیشه در حالت انقلاب باشند به نقد خویش بپردازند و مواضع خود را به دقت تحلیل نمایند تا دچار انحراف نگردند. برای این که در انقلاب همیشگی به سر برند و اوضاع خود را از درون و بیرون تصحیح نمایند، باید از تاریخ خود و تاریخ انقلابها آگاه کردند.
در این تاریخ، اساس تاریخی شخصیت اعتقادی و مبارزاتی‌اش را می‌یابد. شخصیت اعتقادی‌اش آن را از انحراف و کژی حفظ می‌نماید و شخصیت مبارزاتی‌اش آن را از سستی
(صفحه 209)
و بی عملی.
مورخان پیشین در نگارش تاریخ انقلابها کوتاهی کرده و یا آن را تحریف نموده‌اند، چون آنها - به الهام از خود یا حاکمان‌شان - این انقلابها را جنبشهایی علیه حاکمیت شرعی می‌دانستند. اما اکنون، این وضع باید اصلاح گردد. این تاریخ انقلابی باید برای امت ما دوباره و صحیح نگاشته شود. باید از شکنجه، ظلم و محرومیتی که آدمیان را به انقلاب و مرگ برای اعتراض به وضع‌شان وا می‌داشت، پرده برداشته شود. باید از شخصیت تاریخی این امت و تکیه‌گاه اعتقادی و انقلابی‌اش در طول تاریخ پرده برداشته شود. باید از خصلتهای والای قیام کنندگان که همیشه آنها را حفظ می‌کرد تا به راهزنان یا خون ریزان بی‌هدف و بی مسؤولیت بدل نشوند، پرده برداشته شود.
تاریخ انقلابی امت ما، تاریخ درخشانی است؛ قیامهایی که این امت در طول تاریخ انجام داد همیشه بیانگر آزادگی این امت و انسانیت آن و انگیزه بالای آن برای زندگی بهره‌مند از حقوق انسانی‌اش می‌باشند.
قیام حسین (ع) در کربلا در بلندای این تاریخ است. سرآمد این تاریخ انقلابی است. نخستین قیامی‌که مردمان را بسیج کرده و آنها را به راه خونین و همیشگی واداشت؛ بعد از آن که روحیه انقلابی‌شان را به

واسطه‌ی سیاست امویان از دست داده بودند، قیام آن حضرت بود.
این انقلاب، با صلابت‌ترین انقلاب در نبرد خونین در حرکت به سوی پیروزی بود؛ بر قیام کنندگان این انقلاب بهترین زندگی عرضه شد ولی آنان این زندگی را که به واسطه‌ی آن در برابر ظلم و ستم مردم سکوت کنند، نپذیرفتند.
انقلابی که قهرمانانش سخت‌ترین آزمون تاریخ را پس دادند. سست نشدند. علی‌رغم همه‌ی مسائل تا لحظه‌ای که عمل بزرگ‌شان آنها را در راه اصول بر حق‌شان به شهادت رسانده بود، پرشور و انقلابی ماندند.
این قیام، ارجمندترین قیامی بود که گروهی از مردم به آن دست یازیدند؛ انقلاب کنندگان در پی غنایم شخصی نبوده‌اند بلکه هدف از انقلاب‌شان رهایی جامعه‌شان ازدست ستمرگانی بوده است که آنها را عذاب می‌نمودند و جرعه‌های تلخ ستم را به آنها می‌نوشانیدند.
(صفحه 210)
لذاست که این انقلاب، اهمیت تاریخی و تکاملی دارد. الگو ونمونه‌ای است قابل پیروی و الگوی کامل که باید از آن الهام گرفت.
با توجه به این باید از جانب ارزیابان سخت مورد توجه قرار گیرد و بر آنها - به عنوان قدرت تحول ساز و رهبر در میان امت - توجه جدی به این انقلاب با شرح و تفسیر نقشی که در تغذیه‌ی روح انقلابی و کشف مسائل اخلاقی آن و جایگزین شدن در جایگاه شایسته‌اش از تاریخ انقلاب‌مان، توجه جدی نمایند.
ابزار بیان نوین، امکانات فراوانی را برای به کارگیری تاریخ انقلابی‌مان در تحول بخشی جامعه‌مان و ابراز شخصیت تاریخی‌اش مهیا می‌سازد تا بر تمرکز بخشی نبرد نوین بر مبانی تاریخی - اعتقادی حرکت انقلابی بزرگش در طول تاریخ به عمل بپردازد.

31- اربعین حسینی (پژوهشی در بازگشت اهل بیت علیهم‌السلام از شام به کربلا)

مشخصات کتاب

سرشناسه: پورامینی محمدامین - ۱۳۴۱
عنوان و نام پدیدآور: اربعین حسینی پژوهشی در بازگشت اهل بیت علیهم‌السلام از شام به کربلا/ محمدامین پورامینی با مقدمه معرفت
مشخصات نشر: قم حسین ع ، ۱۳۸۲.
مشخصات ظاهری: ص ۱۲۴
شابک: 964-06-2680- ۵۶۵۰۰ریال ؛ 964-06-2680- ۵۶۵۰۰ریال
وضعیت فهرست نویسی: فهرستنویسی قبلی
یادداشت: پشت جلد به‌انگلیسی .Mohammad Amin poor amini Hussein fortieth.
یادداشت: کتابنامه ص [۱۱۷] - ۱۲۱؛ همچنین به‌صورت زیرنویس
عنوان دیگر: تحقیقی پیرامون بازگشت اهل بیت علیهم‌السلام از شام به کربلا
موضوع: حسین‌بن علی ع ، امام سوم ۶۱ - ۴ق -- اربعین
موضوع: حسین‌بن علی ع ، امام سوم ۶۱ - ۴ق -- احادیث
موضوع: واقعه کربلا، ق ۶۱
رده بندی کنگره: BP۴۱/ ۴/پ۸۶الف۴
رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۳
شماره کتابشناسی ملی: م ۸۱-۴۹۶۵۲

مقدمه آیت الله معرفت

بسمه تعالی

اربعین حسینی یکی از پربحث‌ترین واقعه‌ی طف است، که از جوانب مختلف مورد تحقیق و بررسی محققان قرار گرفته و تاکنون آثار و دست آوردهای گران‌بهایی در این زمینه ارائه گردیده است و با حرکت زمان پژوهشهای ارزنده‌تر و جامع و کامل‌تری بهره‌ی جامعه‌ی پژوهشگران سخت‌کوش می‌گردد و از جمله‌ی این تحقیقات ارزنده، تحقیقی است که محقق فاضل و نستوه جناب عمدة الأعزة آقای محمد امین پورامینی از فضلای بنام حوزه‌ی علمیه‌ی قم انجام داده، و جدا قابل استفاده و بهره‌مندی حقیقت جویان قرار گرفته و در طلیعه‌ی تحقیقات دیگر ایشان مورد توجه می‌باشد.

وفقه الله لمرضاته و ایده بروحه، آمین.

قم - محمد هادی معرفت

15 محرم 1424 ه

(صفحه 11)

پیشگفتار
بسم الله الرحمن الرحیم
نهضت حسینی از زوایای گوناگون قابل بررسی است، بررسی شرایط سیاسی اجتماعی آن روز و موشکافی جریانات بستر ساز قیام، نقش آفرینی بی‌نظیر سالار شهیدان حضرت امام حسین علیه‌السلام، وفاداری یاران، نقش اهل‌بیت پس از شهادت، تأثیرگذاری امام زین العابدین علیه‌السلام و زینب کبری علیهاالسلام در تداوم نهضت، الگو گشتن آن در راستای حرکت تاریخ و ده‌ها موضوع دیگر ذهن کاوشگران و اندیشه‌ی پژوهشگران را به خود مشغول ساخته واز دیرباز تاکنون هر یک به فراخور ظرفیت و استعداد و درک و برداشت خود مطالبی را گردآوری کرده و برخی به تحلیل مسائل پرداخته‌اند.
از قرن اول تاکنون، ده‌ها تن از دانشمندان و مورخان، با نگارش کتاب مقتل الامام الحسین علیه‌السلام و یا در ضمن بحثهای تاریخی خود، فاجعه‌ی فراموش نشدنی کربلا را آورده و به ذکر وقایع آن برآمده‌اند.
مسئله‌ی بازگشت اهل‌بیت علیهم‌السلام و از آن‌جا به مدینه، یکی از
(صفحه 12)
مسائل مهم تاریخ نهضت حسینی است و چون برخی مشکلات تاریخی به همراه دارد، هر سال به هنگامه‌ی ماه صفر و تجدید خاطره و یاد حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام در روز اربعین، بر سر زبانها می‌افتد و عده‌ای به چگونگی آن و برخی به نفی و اثبات آن می‌پردازند و عده‌ای ساکت و بی‌نظر از کنار آن می‌گذرند. از آن جایی که این رویداد بسیار پراهمیت است و عده‌ای از بزرگان درباره‌ی آن قلم زده‌اند، لذا ما را به نقد و بررسی نظرات و نگارش مطالبی پیرامون این مهم واداشت، امیدوارم که از نقطه نظرات صاحبنظران و انتقادات ایشان بهره‌مند شوم.
محمد امین پورامینی
29 / صفر المظفر 1423
برابر با 12 اردیبهشت ماه 1381
(صفحه 15)

شوق لقا

زیارت مرقد پاک قبر امام حسین علیه‌السلام دارای جایگاهی بلند و بسیار رفیع و از خصوصیات منحصر به فردی برخوردار است. در این بخش با بهره گیری از روایات، به زوایای گوناگون این بحث خواهیم پرداخت.

اهمیت فراوان
- امام رضا علیه‌السلام فرمود:
من زار قبر أبی عبدالله علیه‌السلام بشط الفرات، کان کمن زار الله فوق عرشه؛
کسی که به زیارت قبر اباعبدالله در کنار فرات رود، همانند کسی است که به زیارت خدا بر عرش او رفته است. (1) .
- از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است که فرمود:
من أتی قبر الحسین علیه‌السلام عارفا بحقه کتبه الله فی أعلی علیین؛
کسی که به زیارت قبر حسین رود، در حالی که عارف به حق او
(صفحه 16)
باشد، خداوند او را در بالاترین و والاترین جایگاهها قرار خواهد داد. (2) .
- امام صادق علیه‌السلام فرمود:
زیارة الحسین بن علی علیه‌السلام واجبة علی کل من یقر للحسین بالإمامة من الله عزوجل؛
زیارت حسین بن علی علیه‌السلام بر هر کسی که اقرار به امامت او از جانب خداوند متعال دارد، واجب است. (3) .
- امام صادق علیه‌السلام به ام سعید احمسیة فرمود:
یا أم سعید، تزورین قبر الحسین؟ قالت: قلت: نعم، فقال لی: زوریه، فإن زیارة قبر الحسین واجبة علی الرجال و النساء؛
ای ام سعید، آیا قبر حسین را زیارت می‌کنی؟ گفت: آری، فرمود: آری آن را زیارت کن، که زیارت قبر حسین بر هر مرد و زنی واجب است. (4) .
(1) المناقب، ج 4، ص 128.
(2) کامل الزیارات، ص 148، ح 6.
(3) الارشاد، ج 2، ص 133.
(4) کامل الزیارات، ص 122، ح 3.

استحباب زیارت در هر حال
با آن‌که خوف ضرر و احتمال آن، رافع بسیاری از احکام است، ولی در زیارت سیدالشهدا علیه‌السلام خصوصیتی است که احتمال ضرر، رافع استحباب زیارت نیست و حتی برخی از روایات، در این گونه موارد احتمال ضرر و غلبه‌ی ترس بر دلها، مردم را بدین کار ترغیب نموده‌اند.
ابن بکیر می‌گوید: به امام صادق علیه‌السلام عرض کردم: من با ترس از
(صفحه 17)
نیروهای حکومت و خبرچینان و نیروهای نظامی دشمن به زیارت قبر پدر شما مشرف می‌شوم. حضرت فرمود:
یابن بکیر، أما تحب أن یراک الله فینا خائفا، أما تعلم أنه من خاف لخوفنا أظله الله فی ظل عرشه، و کان محدثه الحسین علیه‌السلام تحت عرشه...؛
ای پسر بکیر! آیا دوست نداری که خدا تو را در راه ما ترسان ببیند؟ آیا نمی‌دانی که هر کس به خاطر ما به ترس افتد، خداوند او را در زیر سایه‌ی عرش پناه دهد و هم سخن با او در زیر عرش حسین علیه‌السلام خواهد بود؟... (1) .
محمد بن مسلم می‌گوید: امام محمد باقر علیه‌السلام به من فرمود:
هل تأتی قبر الحسین؟! قلت: نعم، علی خوف و وجل. فقال: ما کان من هذا أشد، فالثواب فیه علی قدر الخوف، و من خاف فی إتیانه أمن الله روعته یوم القیامة...؛
آیا به زیارت قبر حسین می‌روی؟ گفتم: بلی، با ترس و لرز! فرمود: میزان ثواب به اندازه‌ی میزان ترس است و هر کس که با ترس به زیارت قبر او رود، خداوند ترس او را در روز قیامت خواهد ریخت و در پناه الاهی قرار گرفته و آمرزیده خواهد شد.... (2) .
شواهد تاریخی نشان می‌دهد که چه اندازه شیعیان و دوستداران اهل‌بیت علیهم‌السلام در راه زیارت سیدالشهدا علیه‌السلام از خود رشادت و جانبازی نشان
(صفحه 18)
دادند و حتی برای توفیق زیارت، اعضا و جوارح خود را تقدیم نمودند.
(صفحه 21)
(1) کامل الزیارات، ص 126، ح 2.
(2) همان، ص 127، ح 5.

نخستین زائر امام حسین کیست؟
ابن‌نما حلی، از ابن عایشه روایت می‌کند که سلیمان بن قته‌ی عدوی، سه روز پس از شهادت امام حسین علیه‌السلام از کربلا عبور کرد و چون نگاهش بر جای قتلگاه ایشان افتاد، تکیه بر اسب عربی خود نمود واین ابیات را سرود:
مررت علی أبیات آل محمد
فلم أرها أمثالها یوم حلت
ألم تر أن الشمس أضحت مریضة
لفقد الحسین و البلاد اقشعرت
و کانوا رجاءا ثم أضحوا رزیة
لقد عظمت تلک الرزایا و جلت
و تسألنا قیس فنعطی فقرها
و تقتلنا قیس اذا النعل زلت
و عند غنی قطرة من دماءنا
سنطلبهم یوم بها حیث حلت
فلا یبعد الله الدیار و أهلها
و ان أصبحت منهم برغم تخلت
فان قتیل الطف من آل هاشم
أذل رقاب المسلمین فذلت
و قد أعولت تبکی النساء لفقده
و أنجمنا ناحت علیه و صلت (1) .
ممکن است کسی بگوید که بنابر این روایت، نخستین زائر را باید
(صفحه 22)
سلیمان بن قتة دانست؛ ولی این سخن با توجه به مطالب زیر، قابل پذیرش نیست:
1. تاکنون کسی او را به این عنوان نشناخته و نشناسانده است.
2. نقل با این خصوصیت را تنها ابن‌نما نقل کرده است؛ در حالی که برخی تاریخ نویسان، به ذکر مرثیه و اشعار او در کربلا بسنده نموده‌اند، بدون آن‌که زمان آن را معین سازند (2) و بیشتر ایشان تنها ابیات او را نقل کرده‌اند، بدون آن‌که به مکان و زمان آن تصریح نمایند. (3) .
3. این روایت، ناظر به عبور سلیمان از کربلاست و این با عنوان زیارت فرق می‌کند؛ چون عبارتی که ابن‌نما آورده این است:
مر سلیمان بن قتة العدوی مولی بنی تمیم بکربلاء بعد قتل الحسین

علیه‌السلام بثلاث، فنظر الی مصارعهم، فاتکأ علی فرس له عربیة، و أنشأ...؛
سلیمان بن قته‌ی عدوی پس از گذشت سه روز از شهادت حسین علیه‌السلام از کربلا گذشت و به جایگاه شهادتشان نگاه افکند و درحالی که به اسب عربی خود تکیه نموده بود، چنین سرود... (4) .
و عبور از آن مکان مقدس اعم از آن است که به قصد زیارت باشد یا نباشد و این غیر از عمل کسی است که به قصد زیارت قبر آن حضرت، رنج
(صفحه 23)
سفر را بر خود هموار سازد و عواقب این کار را به جان بخرد.
با توجه به این مطلب، حال عبیدالله بن حر جعفی نیز روشن می‌شود، او که دعوت شخص امام حسین علیه‌السلام را برای یاری رسانی نپذیرفته بود و به گمان خود با زرنگی توانسته بود رعایت بی‌طرفی را نموده و از حضور در لشکر ابن‌زیاد نیز سرباز زند، پس از واقعه‌ی جانگداز کربلا، هنگامی که از سوی ابن‌زیاد بازخواست شد، بر جان خود ترسید و از کوفه فرار کرد و به کربلا آمد و با نهایت پشیمانی از یاری نرساندن به فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله اشعاری را سرود. (5) ولی باز نمی‌توان عنوان شریف «زائر» را بر او منطبق ساخت. افزون بر آن زمان حضور او را در کربلا دقیقا نمی‌دانیم.
«زیارت» قبر حسین علیه‌السلام تنها پس از دفن جسد مطهر است، نه پیش از آن. و با این بیان، بنی‌أسد را که توفیق دفن اجساد مطهر را یافتند، نمی‌توان داخل در عنوان فوق دانست.
(صفحه 24)
با توجه به این مطالب، باید جابر بن عبدالله انصاری را نخستین کسی دانست که شرافت کسب این عنوان را پیدا نموده است؛ چون او کسی است که به قصد زیارت قبر سالار شهیدان، أباعبدالله الحسین علیه‌السلام، با توجه به کهولت سنی خود و با در نظر گرفتن شرایط بسیار سخت سیاسی روز، از مدینه به کربلا آمد؛ چنان که بسیاری از بزرگان به این مطلب تصریح نموده‌اند.
شیخ مفید می‌فرماید:
و فی الیوم العشرین منه - صفر -... هو الیوم الذی ورد فیه جابر بن عبدالله الأنصاری صاحب رسول الله صلی الله علیه و آله و رضی الله تعالی عنه من المدینة الی کربلاء، لزیارة قبر سیدنا أبی عبدالله علیه‌السلام، فکان أول من زاره من الناس؛
بیستم ماه صفر، روزی است که جابر بن عبدالله انصاری، یار رسول خدا صلی الله علیه و آله، به قصد زیارت قبر حضرت أباعبدالله علیه‌السلام، از

مدینه به کربلا رفت و او نخستین کسی است که به زیارت قبر آن حضرت شتافت. (6) .
و این مطلب را بسیاری از عالمان و دانشمندان نقل کرده‌اند. شیخ طوسی (7) ، علامه‌ی حلی (8) ، شیخ رضی الدین علی بن یوسف بن مطهر حلی (9) ، شیخ کفعمی (10) ، علامه‌ی مجلسی (11) محدث نوری از جمله‌ی این دانشمندان‌اند.
(صفحه 25)
>بررسی شخصیت جابر بن عبدالله الانصاری
>بررسی شخصیت عطیة بن سعد عوفی
>نخستین زیارت
(1) مثیر الأحزان، ص 110؛ بحارالأنوار، ج 45، ص 293.
(2) تذکرة الخواص، ص 272؛ اللهوف، ص 233؛ ینابیع المودة، ج 3، ص 100.
(3) الطبقات الکبری، (ترجمة الامام الحسین علیه‌السلام من القسم غیر المطبوع)، ص 92؛ مقاتل الطالبیین، ص 121، أنساب الأشراف، ج 3، ص 420؛ المناقب، ج 4، ص 117؛ مروج الذهب، ج 3، ص 64؛ تهذیب الکمال، ج 6، ص 447؛ سیر أعلام النبلاء، ج 3، ص 318؛ الاستیعاب، ج 1، ص 379؛ تهذیب ابن‌عساکر، ج 4، ص 345؛ البدایة و النهایة، ج 8، ص 213؛ جواهر العقدین، ج 2، ص 33.
(4) مثیر الأحزان، ص 110.
(5) سبط ابن جوزی در تذکرة الخواص، ص 270 اشعار وی را این گونه آورده است:
یقول أمیر غادر أی غادر
ألا کنت قاتلت الشهید بن فاطمة
ونفسی علی خذلانه و اعتزاله
و بیعة هذا الناکث العهد لائمة
فیاندمی ألا أکون نصرته
ألا کل نفس لا تسدد نائمة
و انی علی أن لم أکن من حماته
لذو حسرة ما ان تفارق لازمة
سقی الله أرواح الذین تآزروا
علی نصره سقیا من الغیث دائمة
وقفت علی أطلالهم و محالهم
فکاد الحشی ینفض و العین ساجمة
لعمری لقد کانوا سراعا الی الوغی
مصالیت فی الهیجا حماة خضارمة

فان يقتلوا فى كل نفس بقية
على الأرض قد أضحت لذلک واجمة
و ما أن رأى الراؤن أفضل منهم
لدى الموت سادات و زهر قماقمة
أيقتلهم ظلما و يرجوا ودادنا
فدع خطة ليست لنا بملائمة
لعمرى لقد ارغمتمونا بقتلهم
فكم ناقم منا عليكم و ناقمة
أهم مرارا أن أسير بجحفل
الى فئة زاعت عن الحق ظالمة
فكفوا و الا زرتكم فى كتايب
أشد عليكم من زحوف الديالمة.
(6) مسار الشيعة، ص 46.
(7) مصباح المتهجد، ص 730.
(8) منهاج الصلاح، بنابر نقل لؤلؤ و مرجان، ص 147.
(9) العدد القوية، ص 219، ص 11؛ بحارالأنوار، ج 98، ص 195.
(10) مصباح كفعمى، ص 489.
(11) بحارالأنوار، ج 101، ص 334.

بررسی شخصیت جابر بن عبدالله الانصاری
جابر بن عبدالله، از شخصیتهای بسیار برجسته و محترم دنیای اسلام است که از موضع گیریهای بسیار خوب فکری و سیاسی برخوردار بوده است.
کشی، چنین روایت کرده است:
او از پیشتازان گرد آمده اطراف وجود امیرمؤمنان علیه‌السلام (1) و جزء گروه هفتاد نفر (2) و آخرین کس باقی مانده از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و از پیروان اهل‌بیت علیهم‌السلام بود. او در حالی که عمامه‌ی سیاهی بر سر داشت، در مسجد می‌نشست و صدا می‌زد: ای باقر العلم ! (3) و در حالی که تکیه بر عصایش زده بود، در کوچه‌های مدینه می‌گشت و می‌گفت: علی خیر البشر؛ علی برترین بشر است. (4) و چون پیرمرد شده بود، حجاج کاری به او نداشت. (5) .
محدث نوری می‌گوید:
او از پیشتازان گرد آمده‌ی اطراف وجود امیرمؤمنان علی علیه‌السلام و حامل سلام پیامبر صلی الله علیه و آله برای امام باقر علیه‌السلام و نخستین زائر قبر أباعبدالله الحسین علیه‌السلام و روایتگر خبر لوح (دربردارنده‌ی نص خداوند بر امامت امامان) بود و او تنها صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله بود که آن لوح را نزد فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام دیده بود. او دارای مناقبی
(صفحه 26)
دیگر و فضایلی بی‌شمار بود.» (6) .
محدث قمی می‌گوید:
او صحابی و یار جلیل القدر پیامبر بود و پیوستگی او به اهل‌بیت علیهم‌السلام و جلالت او، مشهورتر از آن است که ذکر شود. وی به سال 78 از دنیا رفت و روایاتی که دلالت بر فضل او نماید، بسیار است... از أسدالغابة منقول است که او هجده جنگ را در رکاب پیامبر صلی الله علیه و آله، وجنگ صفین را در رکاب امیر مؤمنان علی علیه‌السلام حاضر شد و در آخر عمر کور گردید.... (7) .
آیت الله خویی می‌نویسد:
او جنگ بدر (8) و هجده غزوه را همراه پیامبر صلی الله علیه و آله حاضر شد و از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و از بهترین یاران امیرمؤمنان و از جمله شرطة الخمیس بود. وی از یاران امام حسن و امام حسین و امام سجاد و امام باقر علیهم‌السلام و جلیل القدر بود... کلینی با
(صفحه 27)

سند صحیح خود از امام باقر علیه‌السلام این سخن را درباره‌ی وی روایت کرده است: هیچ گاه جابر دروغ نگفته است. (9) .
در این جا برخی فضایل و برجستگیهای زندگی جابر بن عبدالله انصاری را برمی‌شماریم (10):
- او و پدرش هر دو از یاران رسول خدا بودند. (11) وی از اهل‌بیت رضوان، و از شاهدان شب دوم عقبه، و از حاضران در جنگ خندق و بیعت شجره بوده است. (12) . در جریان عقبه، او که کودکی بیش نبود، همراه پدر در جمله‌ی هفتاد تنی بود که در آن‌جا با رسول خدا صلی الله علیه و آله بیعت نمودند. (13) .
- او کهنسالی است که از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرمؤمنان و امام حسن و امام حسین و امام زین العابدین و امام باقر علیهم‌السلام شمرده می‌شود (14) و به هنگام مرگ حدود 90 سال داشت. (15) .
- او از راویانی است که عده‌ی زیادی از وی نقل حدیث نموده‌اند. برخی احادیث وی را تا 1540 روایت شمرده‌اند (16) و از این رو، از وی به عنوان کسی یاد می‌کنند که از جمله مکثرین در حدیث و حافظان سنن بوده

است. (17) .
- ابن عقده وی را منقطع به اهل‌بیت علیهم‌السلام معرفی نموده (18) و برقی او را از اصفیا می‌داند. (19) .
- برجستگی علمی وی به حدی است که ذهبی او را فقیه و مفتی مدینه در زمان خود معرفی نموده (20) و مرحوم سید امین، وی را از اجلای مفسران می‌داند. (21) .
(1) اختیار معرفة الرجال، ج 1، ص 38، ح 78.
(2) همان، ج 1، ص 41، ح 87.
(3) همان، ج 1، ص 41، ح 88.
(4) همان، ج 1، ص 44، ح 93.
(5) همان، ج 2، ص 124، ح 195.
(6) مستدرک الوسائل، ج 3، ص 580 (الفائدة الخامسة من الخاتمة)، ترجمه‌ی جابر؛ سفینة البحار، ج 1، ص 141.
(7) سفینة البحار، ج 1، ص 141 - 140.
(8) عبدالله بن عماره بن قدح روایت کرده است که جابر تمامی مشاهد را جز جنگ بدر حاضر گردیده است (ر. ک: تهذیب الکمال، ج 4، ص 448)، ولی این مسئله مورد اختلاف است، ابن اثیر تصریح می‌کند که برخی می‌گویند که وی در بدر نیز حاضر بوده است (ر. ک: اسد الغابة، ج 1، ص 257)، و برخی روایات درکتابهای فریقین بر این مطلب دلالت دارد، از

جمله شیخ طوسی به نقل از حضرت امام باقر علیه‌السلام درباره جابر نقل می‌کند که: «او بدری، احدی، شجری... بوده است» (ر. ک: سفینة البحار، ج 1، ص 534) و بخاری نیز از جابر روایت کرده است که در روز بدر برای اصحاب آب می‌رسانده است (ر. ک: تاریخ البخاری، ج 2، ص 207، ح 2208)،و کلبی نیز تصریح به حضور وی در جنگ بدر دارد (ر. ک: اعیان الشیعة، ج 4، ص 46).
(9) معجم رجال الحدیث، ج 4، ص 330، ش 2026؛ المفید من معجم رجال الحدیث، ص 100.
(10) تفصیل آن را در کتاب ما بعد شهادة الحسین علیه‌السلام اثر نگارنده مطالعه فرمایید.
(11) تهذیب الکمال، ج 4، ص 443.
(12) سیر اعلام النبلاء، ج 4، ص 336.
(13) کتاب الثقات، ج 3، ص 51؛ المعجم الکبیر، ج 2، ص 180، ح 1730 و 1731؛ مختصر تاریخ دمشق، ج 5، ص 375.
(14) اعیان الشیعة، ج 4، ص 46.
(15) سیر اعلام النبلاء، ج 4، ص 337.
(16) سیر اعلام النبلاء، ج 4، ص 339.
(17) اسد الغابة، ج 1، ص 257.
(18) تنقیح المقال، ج 1، ص 199.
(19) اعیان الشیعة، ج 4، ص 46.
(20) سیر اعلام النبلاء، ج 4، ص 336.
(21) اعیان الشیعة، ج 4، ص 336

بررسی شخصیت عطیة بن سعد عوفی
ابوحسن، عطیة بن سعد بن جناده‌ی عوفی، از دانشمندان بنام اسلامی و از مفسران قرآن کریم، شخصیتی است که توفیق همراهی جابر را در زیارت قبر أباعبدالله الحسین علیه‌السلام یافته است و می‌توان او را دومین زائر آن حضرت دانست.
مرحوم محدث قمی می‌فرماید:
«عطیه‌ی عوفی یکی از مردان علم و حدیث است که اعمش و دیگران از وی روایت نقل نموده‌اند و از او روایات زیادی در فضیلت امیرمؤمنان علیه‌السلام نقل شده است.» (1) .
برخی از فضایل این شخصیت بزرگ عبارت است از:
-انتخاب نام وی توسط امیرمؤمنان علیه‌السلام؛ هنگامی که وی ولادت یافت،
(صفحه 29)
پدرش به آن حضرت گفت: پسری از من به دنیا آمده است، نامی بر او بگذار. آن حضرت فرمود: هذا عطیة الله؛ او داده‌ی خداوند است. از این روی او را «عطیة» نام نهادند.
- توفیق زیارت قبر سیدالشهدا علیه‌السلام همراه جابر بن عبدالله انصاری.
- پس از خروج ابن اشعث و فرار عطیه به فارس، حجاج به محمد بن قاسم ثقفی نوشت که عطیه را فراخوان. اگر او علی بن ابی‌طالب را لعن کرد که هیچ، وگرنه به او چهارصد ضربه شلاق بزن و موی سر و ریش او را بزن. عطیه پس از احضار، از انجام این کار سر باز زد و ضربات شلاق و تحمل اهانت را در ولای مولای خود به جان خرید.
- او دارای تفسیر قرآن در پنج جزء بود. این سخن از اوست: «من قرآن را سه بار با دید تفسیری و هفتاد بار با نگاه قرائتی بر ابن‌عباس عرضه داشتم.» (2) .
(1) سفینة البحار، ج 2، ص 205 (ماده‌ی عطا).
(2) سفینة البحار، ج 2، ص 205، (ماده‌ی عطا).

نخستین زیارت
شیخ ابوجعفر محمد بن ابی‌القاسم محمد بن علی طبری به سندش از عطیه‌ی عوفی نقل می‌کند:
همراه جابر بن عبدالله انصاری به قصد زیارت قبر حسین بن علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام بیرون آمدیم. هنگامی که به کربلا وارد شدیم، جابر خود را به کنار فرات رساند و غسل کرد. لنگ به کمر بسته و حوله را بر دوش انداخت و خود را خوشبو ساخت. هر گامی که برمی‌داشت ذکر خدا می‌گفت، تا آن‌گاه که نزدیک
(صفحه 30)
قبر رسید. به من گفت: دستانم را بر قبر او بگذار. چنان کردم. خود را بر قبر مطهر انداخت و بی‌هوش افتاد. قدری آب بر او پاشیدم. وقتی که به هوش آمد، سه بار گفت: «یا حسین!»، سپس گفت: حبیب لا یجیب احبیبه؛ آیا دوست پاسخ دوستش را نمی‌دهد؟ آن‌گاه گفت: چگونه پاسخ دهی و حال آن‌که رگهای گردنت بر پشت و شانه‌ات آویخته و بین بدن و سرت جدایی افتاده است، و پس از آن، آن حضرت را با کلماتی که نشان از کمال ایمان وی دارد، این گونه زیارت می‌کند:
فأشهد أنک ابن‌خاتم النبیین، و ابن‌سید المؤمنین، و ابن‌حلیف التقوی، و سلیل الهدی، و خامس أصحاب الکساء، و ابن‌سید النقباء، و ابن‌فاطمة سیدة النساء، و ما لک لا تکون هکذا، و قد غذتک کف سید المرسلین، و ربیت فی حجر المتقین، و رضعت من ثدی الایمان، و فطمت بالاسلام، فطبت حیا، و طبت میتا، غیر أن قلوب المؤمنین غیر طیبة لفراقک، و لا شاکة فی الخیرة لک، فعلیک سلام الله و رضوانه، و أشهد أنک مضیت علی ما مضی علیه أخوک یحیی بن زکریا؛
شهادت می‌دهم که تو فرزند خاتم پیامبران و سید مؤمنان هستی. و تو هم پیمان پرهیزکاری و نتیجه‌ی هدایت و پنجمین اصحاب کسایی. و تو فرزند سید نقیبان و زاده‌ی فاطمه سیده‌ی بانوانی، و چگونه چنان نباشی و حال آن‌که دستان سید مرسلان غذایت داد و در دامن پرهیزکاران پرورش یافتی و از سینه‌ی ایمان شیر خوردی و با اسلام از آن جدا گشتی. پس خوب زیستی و خوب به لقای الاهی رسیدی، گر چه دلهای
(صفحه 31)
مؤمنان از فراق تو آرامش نمی‌گیرد، و هیچ شک و تردیدی را در انتخاب صحیح تو و آنچه که در آن خیر و صلاح توست، به خود راه نمی‌دهد. پس بر تو سلام و رضوان خدا باد. و گواهی می‌دهم که تو بر همان راهی قرار

گرفتی که برادرت یحیی، فرزند زکریا، بر آن قدم نهاد.
آن‌گاه نگاهش را به اطراف قبر مطهر دوخت و خطاب به شهیدان گلدشت کربلا گفت:
سلام بر شما ای ارواحی که در اطراف حسین رحل افکندید... ! شهادت می‌دهم که شما نماز را به پا داشتید و زکات را پرداختید و امر به معروف نمودید و نهی از منکر کردید و با کافران به جنگ برخاستید و خدا را بندگی نمودید تا آن‌که به حد یقین رسیدید. قسم به آن کسی که محمد را به پیامبری برانگیخت ! که ما در آنچه که انجام دادید شریک هستیم.
عطیه می‌گوید: به او گفتم: ای جابر ! چگونه ما با آنان شریکیم و حال آن‌که کاری نکردیم. نه در دشتی فرود آمدیم و نه بر کوهی بالا رفتیم و نه جنگیدیم و اینان بین سرها و بدنهاشان جدایی افتاد و فرزندانشان یتیم و زنانشان بی‌سرپرست شدند !؟ جابر گفت: ای عطیه، از حبیب خودم رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «هر کس که قومی را دوست بدارد، با آنان محشور گردد و هر کس که کار قومی را دوست بدارد در عملشان شریک گردد.» قسم به کسی که محمد را به پیامبری برانگیخت که نیت من و یاران من، با نیت و قصد حسین و یارانش یکی است. مرا
(صفحه 32)
به سمت خانه‌های کوفه ببر... (1) .
این خبر به خوبی وضعیت جابر را روشن می‌سازد. چرا که از یک طرف ژرفای شناخت و معرفت وی را نسبت به آل محمد صلی الله علیه و آله روشن و ادب زیارت او را آشکار ساخته، و از سوی دیگر، دشمنان امام حسین علیه‌السلام را ملحدان و بی‌دینان معرفی نموده است و به خوبی میزان تولی و تبری وی را آشکار ساخته است.
سید بن طاووس چگونگی زیارت جابر را با تفصیلی دیگر به نقل از عطا (2) این گونه آورده است:
من در روز بیستم ماه صفر با جابر بن عبدالله همراه بودم. هنگامی که به غاضریه رسیدیم، در نهر آب غسل کرد و پیراهن پاکی که همراه داشت به تن کرد. پس به من گفت: آیا چیزی از مواد خوشبو کننده همراه داری؟ گفتم: سعد (3) دارم، مقداری از آن را بر سر و تن خود قرار داد و با پای برهنه به راه افتاد و در برابر سر مبارک حسین علیه‌السلام ایستاد و سه بار تکبیر گفت و بی‌هوش روی قبر افتاد. هنگامی که به هوش آمد، شنیدم که چنین می‌گفت:
السلام علیکم یا آل الله السلام علیکم یا صفوة الله، السلام علیکم یا
(صفحه 33)
خیرة الله من خلقه، السلام علیکم یا سادةالسادات، السلام علیکم یا لیوث الغابات، السلام علیکم یا سفینة النجاة، السلام علیک یا أباعبدالله و رحمة

الله و برکاته، السلام علیک یا وارث علم الأنبیاء، السلام علیک یا وارث آدم صفوة الله، السلام علیک یا وارث نوح نبی الله، السلام علیک یا وارث ابراهیم خلیل الله، السلام علیک یا وارث اسماعیل ذبیح الله، السلام علیک یا وارث موسی کلیم الله، السلام علیک یا وارث عیسی روح الله، السلام علیک یا ابن‌محمد المصطفی، السلام علیک یا ابن‌علی المرتضی، السلام علیک یا ابن‌فاطمة الزهراء، السلام علیک یا شهید بن الشهید، السلام علیک یا قتیل بن القتیل، السلام علیک یا ولی الله و ابن‌ولیه، السلام علیک یا حجة الله و ابن‌حجته علی خلقه، أشهد أنک قد أقمت الصلاة، و آتیت الزکاة، و أمرت بالمعروف، و نهیت عن المنکر، و بررت والدیک، و جاهدت عدوک، أشهد أنک تسمع الکلام، و ترد الجواب، و أنک حبیب الله و خلیله و نجیبه و صفیه و ابن‌صفیه، زرتک مشتاقا، فکن لی شفیعا الی الله، یا سیدی، أستشفع الی الله بجدک سید النبیین، و بأبیک سید الوصیین، و بأمک سیدة نساء العالمین، لعن الله قاتلیک و ظالمیک و شانئیک و مبغضیک من الأولین و الآخرین؛

سلام بر شما ای آل الله. سلام بر شما ای برگزیدگان خدا. سلام بر شما ای کسانی که خداوند ایشان را از میان خلق خود برگزید. سلام بر شما ای سروران سرورها. سلام بر شما ای شیران جنگلها. سلام بر شما ای کشتی نجات. سلام بر تو ای اباعبدالله. و رحمت و برکت خداوندی بر تو باد ! سلام بر تو ای وارث علم پیامبران. سلام بر تو ای وارث آدم، برگزیده‌ی خدا. سلام بر

تو ای وارث نوح، پیامبر خدا. سلام بر تو ای وارث ابراهیم، خلیل الله. سلام بر تو ای وارث اسماعیل ذبیح الله.سلام بر تو ای وارث موسی، کلیم الله. سلام بر تو ای وارث عیسی، روح الله. سلام بر تو ای فرزند محمد مصطفی. سلام بر تو ای فرزند علی مرتضی. سلام بر تو ای فرزند فاطمه‌ی زهرا. سلام بر تو ای شهید فرزند شهید. سلام بر توای کشته‌ی فرزند کشته. سلام بر تو ای ولی خدا و فرزند حجت او بر خلقش. گواهی می‌دهم که تو نماز را به پا داشتی و زکات را پرداختی و امر به معروف و نهی از منکر نمودی و به پدر و مادرت نیکی روا داشتی و تو با دشمنت به جهاد برخاستی. شهادت می‌دهم که تو سخن من را می‌شنوی و پاسخ من را می‌دهی و تو حبیب و دوست و نجیب و برگزیده‌ی خداوند و فرزند برگزیده‌ی او هستی. با حالت اشتیاق به زیارت تو شتافتم، پس به درگاه خداوند شفیع من باش. آقای من ! من به واسطه‌ی جد، تو سید پیامبران و پدر تو سید وصیان و مادر تو سرور زنان جهانیان، شفاعت را خواهانم. خداوند لعنت کند کشندگان و ستمکاران و بدگویان و دشمنان تو را، از اول ایشان تا آخرشان.

آن‌گاه خود را بر روی قبر انداخت و دو گونه‌ی خود را بر آن نهاد و سپس چهار رکعت نماز خواند و به سمت قبر علی اکبر علیه‌السلام آمد و گفت:
السلام علیک یا مولای و ابن‌مولای، لعن الله قاتلک، لعن الله ظالمک، أتقرب الی الله بمحبتکم، و أبرأ الی الله من عدوکم؛
سلام بر تو ای مولا و فرزند مولایم! خدا لعنت کند کشنده‌ی تو را! خدا لعنت کند ستم کننده‌ی به تو را! با دوستی به شما به خداوند
(صفحه 35)
نزدیک می‌شوم و از دشمنانتان نزد خداوند بیزاری می‌جویم.
سپس قبر را بوسید و دو رکعت نماز خواند و رو به شهیدان نمود و گفت:
السلام علی الأرواح المنیخة بقبر أبی‌عبدالله، السلام علیکم یا شیعة الله و شیعة رسوله و شیعة أمیرالمؤمنین و الحسن و الحسین، السلام علیکم یا طاهرون، السلام علیکم یا مهدیون، السلام علیکم یا أبرار، السلام علیکم و علی ملائکة الله الحافین بقبورکم، جمعنی الله و ایاکم فی مستقر رحمته تحت عرشه؛
سلام بر ارواحی که گرداگرد قبر اباعبدالله رحل افکنده‌اند. سلام بر شما ای شیعیان خدا و پیروان فرستاده‌ی او و تابعان امیرمؤمنان و حسن و حسین. سلام بر شما ای پاکان. سلام بر شما ای هدایت گران. سلام بر شما ای نیکان. سلام بر شما و بر فرشتگان خداوندی که بر گرد قبرهایتان می‌گردند. خداوند من و شما را در جایگاه رحمت و در زیر عرش خود به هم رساند.
پس از آن به سمت قبر عباس فرزند امیرمؤمنان علیهماالسلام آمد و در حال ایستاده گفت:
السلام علیک یا أباالقاسم، السلام علیک یا عباس بن علی، السلام علیک یا ابن‌أمیرالمؤمنین، أشهد لقد بالغت فی النصیحة، و أدیت الأمانة، و جاهدت عدوک و عدو أخیک، فصلوات الله علی روحک الطیبة، و جزاک الله من أخ خیرا؛
سلام بر تو ای ابوقاسم. سلام بر تو ای عباس بن علی. سلام بر تو ای فرزند امیرمؤمنان. شهادت می‌دهم که تو نهایت کوشش را در نصیحت به کار بستی و حق امانت را به جا آوردی و با
(صفحه 36)
دشمن خود و برادرت به جهاد برخاستی. پس درود خداوندی بر روح پاک تو باد. و خداوند در برابر خدمتی که به برادرت نمودی، پاداش خیرت دهد.
آن‌گاه دو رکعت نماز خواند و دعا کرد و برگشت (4) .
در هر صورت، جابر همراه عطیه به شرف زیارت نایل آمد؛ گر چه روشن نیست که چگونه عطیه به جابر پیوسته و هم سفر گردیده است و دو احتمال در این‌جا وجود دارد:

1. عطیه در آن سال به حج مشرف شده باشد و همراه جابر، از حجاز به سمت کربلا آمده باشد.
2. جابر خود به کوفه آمده و از آن‌جا همراه وی به کربلا مشرف شده باشد.
زمان زیارت نیز بر روایت ابن‌طاووس، روز بیستم صفر بوده است.
ملاقات ایشان با امام زین العابدین علیه‌السلام و همراهانشان را در هیچ‌یک از دو روایت طبری و ابن‌طاووس نمی‌یابیم و این نکته را در بحثهای آینده باید در نظر داشت.
(صفحه 39)
(1) بشارة المصطفی، ص 74، و همین مضمون با اندکی تفاوت در مقتل خوارزمی، ج 2، ص 190 دیده می‌شود.
(2) ظاهرا مقصود از عطا همان عطیه است، همان طوری که محدث نوری نیز این احتمال را داده است، ر. ک: لؤلؤ و مرجان، ص 149.
(3) سعد ماده‌ی گیاهی خوشبو کننده است. ابن‌منظور می‌نویسد: السعد بالضم: من الطیب، و السعادی مثله... قال الأزهری: السعد: نبت له أصل تحت الأرض أسود طیب. (ر. ک: لسان العرب ج 3، ص 316).
(4) مصباح الزائر، ص 286؛ بحارالأنوار، ج 101، ص 329.

آیا اهل بیت به کربلا آمدند؟
مسئله‌ی ورود اسیران اهل‌بیت به کربلا، امری است غیر قابل انکار. چرا که افزون بر امکان آن، اصل واقعه در بسیاری از کتب تاریخی آمده است.
ابن‌نما (م 645) آورده است:
و لما مر عیال الحسین علیه‌السلام بکربلاء وجدوا جابر بن عبدالله الأنصاری، رحمة الله علیه و جماعة من بنی هاشم قدموا لزیارته فی وقت واحد، فتلاقوا بالحزن و الاکتئاب و النوح علی هذا المصاب المقرح لأکباد الأحباب؛
و هنگامی که اهل‌بیت حسین علیه‌السلام به کربلا رسیدند، جابر بن عبدالله انصاری و گروهی از بنی‌هاشم را یافتند که برای زیارت آن حضرت آمده و هم زمان به هم رسیده بودند. آنان با حزن و اندوه و ناله بر این مصیبت دلسوز گرد هم آمدند و به سوگواری پرداختند. (1) .
سید ابن‌طاووس (م 664) می‌گوید:
(صفحه 40)
فوصلوا الی موضع المصرع، فوجدوا جابر بن عبدالله الأنصاری رحمة الله و جماعة من بنی‌هاشم و رجالا من آل الرسول صلی الله علیه و آله قد وردوا لزیارة قبر الحسین علیه‌السلام، فوافوا فی وقت واحد، و تلاقوا بالبکاء و الحزن و اللطم؛
پس به جایگاه شهادت رسیدند و جابر بن عبدالله انصاری و گروهی از بنی‌هاشم و مردانی از آل پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدند که برای زیارت قبر حسین علیه‌السلام، هم زمان گرد هم آمده بودند و گریه و اندوه سر داده و به سینه‌ی خود می‌زدند. (2) .
از این بالاتر روایتی است که مرحوم شیخ صدوق به سند خود، از فاطمه‌ی بنت‌علی علیهاالسلام درباره‌ی جریان اسیران اهل‌بیت در شام نقل می‌فرماید، تا آن‌جا که فرمود:
الی أن خرج علی بن الحسین علیه‌السلام بالنسوة و رد رأس الحسین علیه‌السلام الی کربلاء؛
تا آن‌گاه که حضرت علی بن حسین علیه‌السلام همراه زنان از شام خارج شد و سر حسین علیه‌السلام را به کربلا بازگرداند (3) .
مرحوم آیت الله حاج میرزا محمد اشراقی (ارباب) می‌فرماید:
به حسب عادت، بعید می‌نماید که آن قافله‌ی دل شکسته که با اکراه و اضطرار از کربلا کوچ کردند و از گریه و سوگواری ممنوع شدند و اجساد شریفه‌ی شهدای خود را مقابل آفتاب دیدند، بدون آگاهی بر حال مقابر

مقدسه و اطلاع بر حال، به مدینه
(صفحه 41)
رجوع کنند و به زیارت آن تربت مقدسه فائز نشده برگردند (4) .
در این‌جا این پرسش به ذهن می‌رسد که چرا برخی از علما به این مسئله تصریح نکرده‌اند؟
در پاسخ می‌گوییم:
اولا، بسیاری از دانشمندان این مطلب را ذکر کرده‌اند، که در صفحات آینده بیان خواهیم کرد.
ثانیا، عدم ذکر برخی از مورخان و بزرگان به معنای عدم حصول این واقعه‌ی تاریخی نیست، و نمی‌توان به صرف عدم ذکر، این مسئله را انکار نمود. (5) .
بزرگانی که تنها به حرکت اهل‌بیت از شام به سمت مدینه اشاره نموده‌اند و سخنی از کربلا به میان نیاورده‌اند، عبارتند از:
- شیخ مفید، ایشان می‌نویسد:
و فی العشرین منه (الصفر) کان رجوع حرم سیدنا و مولانا أبی عبدالله علیه‌السلام من الشام الی مدینة الرسول صلی الله علیه و آله؛
بیستم ماه صفر روز بازگشت اهل‌بیت سید و مولای ما اباعبدالله الحسین علیه‌السلام از شام به سمت مدینه بود (6) .
- شیخ طوسی؛ ایشان چنین نگاشته است:
و فی الیوم العشرین منه (صفر) کان رجوع حرم سیدنا أبی‌عبدالله الحسین بن علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام من الشام الی مدینة الرسول صلی الله علیه و آله؛
در روز بیستم ازماه صفر اهل‌بیت سید ما اباعبدالله حسین
(صفحه 42)
بن علی بن ابی‌طالب علیهماالسلام از شام به سوی مدینه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله بازگشتند (7) .
- شیخ رضی الدین علی بن یوسف بن مطهر حلی؛ ایشان چنین آورده است:
و فی الیوم العشرین من صفر سنة احدی و ستین أو اثنین و ستین علی اختلاف الروایة به فی قتل مولانا الحسین علیه‌السلام، کان رجوع حرم مولانا أبی‌عبدالله الحسین علیه‌السلام من الشام الی مدینة الرسول صلی الله علیه و آله؛
در روز بیستم ماه صفر سال 61 و یا 62 (8) ، بنابر اختلاف در روایت، بازگشت اهل‌بیت مولای ما حضرت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام از شام به سمت مدینه صورت گرفت (9) .
- شیخ کفعمی؛ ایشان در کتاب المصباح می‌نویسد:

و فی العشرین منه (الصفر) کان رجوع حرم الحسین بن علی علیه‌السلام الی المدینة؛
در بیستم از ماه صفر اهل‌بیت حسین بن علی علیه‌السلام به سمت مدینه بازگشتند (10) .
و در جای دیگر کتاب آورده است:
و فی هذا الیوم (العشرین من صفر) کان رجوع حرم الحسین علیه‌السلام من الشام الی المدینة؛
(صفحه 43)
و در این روز (بیستم صفر) اهل‌بیت حسین علیه‌السلام از شام به مدینه بازگشتند. (11) .
به نظر می‌رسد این بزرگان تنها در مقام مشخص ساختن روز خروج اهل‌بیت از شام به قصد مدینه بوده‌اند و در این‌جا به مسئله‌ی رفتن آنان به کربلا نظر نداشته‌اند؛ چه آن‌که مسئله‌ی رفتن به کربلا بعدا مطرح گردید. گرچه باید ریشه‌ی آن را درخواست امام زین‌العابدین علیه‌السلام از یزید برای بازگرداندن سر مطهر یافت.
بنابر مطالب پیش گفته می‌توان این‌گونه نتیجه گرفت:
یک. این بزرگان را نمی‌توان از مخالفان مسئله شمرد؛
دو. بر طبق نقل آنان، بیستم صفر، زمان خروج ایشان از شام به قصد مدینه است و این قصد، منافاتی با رفتن به کربلا ندارد؛ چون مرور از کربلا با قصد رفتن به مدینه که وطن اصلی ایشان است، قابل جمع است.
سه. این که برخی، چون سید ابن‌طاووس، از ظاهر عبارت شیخ طوسی چنین برداشت کرده‌اند که مقصود ایشان این است که اهل‌بیت در بیستم صفر، به مدینه رسیده‌اند؛ خلاف ظاهر، و یا لااقل مجمل است. ظاهر عبارت این است که در این روز از شام خارج شدند، نه آن‌که به مدینه رسیدند؛ چون کلمه‌ی «رجوع» غیر از کلمه‌ی «وصول» است و با این بیان، دیگر مجالی برای استبعاد سید ابن‌طاووس باقی نمی‌ماند.
(صفحه 47)
(1) مثیر الأحزان، ص 107.
(2) اللهوف، ص 225؛ تسلیة المجالس، ج 2، ص 458.
(3) شیخ صدوق، الأمالی، ص 232، ح 243؛ روضة الواعظین، ص 192، بحارالأنوار، ج 45، ص 140؛ العوالم، ج 17، ص 440.
(4) الأربعین الحسینیة، ص 207.
(5) و به عبارتی دیگر عدم تصریح اعم از تصریح به عدم است.
(6) مسار الشیعة، ص 46.
(7) مصباح المتهجد، ص 730؛ بحارالأنوار، ج 101، ص 334.
(8) این تردید جا ندارد، سال شهادت حضرت اباعبدالله حسین علیه‌السلام،

بنابر قول مشهور و بلکه متواتر سال شصت و یک هجری قمری بوده است.
(9) العدد القویة، ص 219.
(10) مصباح کفعمی، ص 510.
(11) همان، ص 489.

چهل روز پس از شهادت

تعیین روز اربعین و سالی که اسیران اهل‌بیت در آن روز وارد کربلا شدند،از مباحث مهم تاریخی در نهضت حسینی است، که از دیرباز ذهن و اندیشه‌ی دانشمندان را مشغول ساخته و موجب طرح نظریات و احتمالات گوناگونی گردیده و عده‌ای را به نفی و اثبات آن وادار نموده است.

جا دارد که در آغاز مطالبی را به عنوان پیش درآمد مطرح ساخته و آن‌گاه وارد اصل مسئله گردیم.

تعیین روز اربعین
بیستم ماه صفر نزد همگان، به عنوان روز اربعین شناخته شده است. تاریخ نگاران و عالمان نیز این روز را به این عنوان معرفی نموده‌اند و تنها مخالف در مسئله شیخ بهایی است که ایشان نوزدهم صفر را به این عنوان معرفی کرده است. (1) .
(صفحه 48)
عاشورا در ضمن روزهای اربعین است.
ظاهر در مسئله عدم احتساب است، چون معنای اربعین، سپری گشتن چهل روز از روز شهادت است، با این بیان، روز یازدهم محرم به معنای گذشتن یک روز از شهادت است،و همچنین... بنابراین، روز بیستم ماه صفر، برابر با گذشت چهل روز از شهادت حضرت سیدالشهدا امام حسین علیه‌السلام است.
اگر روز عاشورا را نیز یک روز حساب کنیم، احتمال دیگری در مسئله وجود دارد، و آن این است که ماه محرم سال 61 هجری قمری، دارای 29 روز بوده باشد، و با این احتمال نیز قول مشهور تأیید می‌شود.
سید بن طاووس می‌فرماید:
اگر گفته شود چگونه روز بیستم صفر روز اربعین است، با آن‌که امام حسین علیه‌السلام در روز دهم محرم به شهادت رسید و روز دهم در ضمن اربعین است؟ بنابراین روز بیستم صفر روز چهل و یکم است!»
گفته می‌شود: ممکن است ماه محرمی که در آن حضرت سید الشهدا علیه‌السلام به شهادت رسید، ماه ناقص و کمتر از سی روز باشد، بنابراین، روز بیستم صفر به معنای گذشت چهل روز از شهادت آن حضرت است؛ یا آن‌که ماه کامل بوده است، ولی روز شهادت از عدد اربعین شمرده نمی‌گردد؛ به جهت آن‌که شهادت آن حضرت در آخر روز بوده است، بنابراین، روز عاشورا در عدد اربعین به حساب نمی‌آید. (2) .
(صفحه 49)
در هر صورت، وجهی برای نظر شیخ‌بهایی به نظر نمی‌رسد و نظر ایشان به عنوان تنها مخالف، قابل دفاع نیست.
(1) توضیح المقاصد، ص 6.
(2) اقبال الأعمال، ص 589.

اقوال در زمان بازگشت اهل بیت به کربلا

در رابطه‌ی با زمان بازگشت اهل‌بیت علیهم‌السلام به کربلا، سه نظر وجود دارد:

یک. آنان در اربعین اول، یعنی در بیستم صفر سال 61 هجری به کربلا آمدند.

دو. ایشان در اربعین دوم، یعنی در بیستم صفر سال 62 هجری آمدند.

سه. آنان در زمانی غیر از این دوتاریخ، به کربلا مشرف شدند.

حق در بحث این است که مسئله دائر مدار قول اول و سوم است. گر چه برخی از تاریخ نویسان (1) قول دوم را ذکر کرده‌اند، ولی نمی‌توان به آن اعتماد نمود، چون خالی از استدلال و شواهد تاریخی است و تنها براساس ظن و گمانه زنی است. بنابراین، مسئله را در دو محور اربعین اول و غیر آن قرار می‌دهیم،و به ذکر دلایل هر دو نظریه و نقد آن می‌پردازیم.

(1) گویا احتمال آن را مرحوم سپهر در ناسخ التواریخ داده است و مرحوم آیت الله طبسی نجفی در مقتل الامام الحسین، ص 285 (مخطوط) آن را نقل نموده است.

موافقان اربعین اول
عده‌ای از بزرگان، نظر به بازگشت اهل‌بیت علیهم‌السلام علیهم‌السلام در اربعین اول داده‌اند، و یا دست کم از ظاهر کلام ایشان این معنا استفاده می‌شود:
یک. ابوریحان بیرونی (م 440)؛ ایشان در کتاب الآثار الباقیة می‌نویسد:
شهر صفر؛ فی الیوم الأول: أدخل رأس الحسین علیه‌السلام مدینة دمشق،
(صفحه 50)
فوضعه یزید لعنه الله بین یدیه، و نقر ثنایاه بقضیب کان فی یده و هو یقول:
لست من خندف ان لم أنتقم
من بنی أحمد ما کان فعل
لیت أشیاخی ببدر شهدوا
جزع الخزرج من وقع الأسل
فأهلوا و استهلوا فرحا
ثم قالوا یا یزید لا تشل
قد قتلنا القرم من أشیاخهم
و عدلناه ببدر فاعتدل
و فی العشرین رد رأس الحسین الی مجثمه (1) حتی دفن مع جثته، وفیه زیارة الأربعین، و هم حرمه بعد انصرافهم من الشام (2) ؛
در روز اول ماه صفر، سر حسین علیه‌السلام را وارد دمشق نمودند، و یزید - که لعنت خدا بر وی باد - آن را در مقابل خود نهاد... و در روز بیستم آن، سر حسین علیه‌السلام را به بدنش ملحق کردند و در همان جا دفن نمودند و زیارت اربعین درباره‌ی این روز است. و بدین سبب این زیارت را «اربعین» گویند که چهل تن از اهل‌بیت او پس از مراجعت از شام قبرش را زیارت کردند! (3) .
دو. قرطبی (م 671) در تذکرة می‌نویسد:
و الامامیة تقول ان الرأس أعید الی الجثة بکربلاء بعد أربعین یوما من القتل، و هو یوم معروف عندهم یسمون الزیارة فیه زیارة الأربعین؛
امامیه می‌گویند: سر مقدس ایشان پس از چهل روز به کربلا بازگردانده و به بدن ملحق شد و این روز نزد آنان معروف است
(صفحه 51)
و از آن به زیارت یاد می‌کنند و مقصود زیارت «اربعین» است (4) .
سه. زکریا بن محمد بن محمود قزوینی (م 682)؛ ایشان در کتاب عجائب

المخلوقات و غرائب الموجودات می‌نویسد:
اليوم الأول منه: عيد بنى أمية، أدخلت فيه رأس الحسين عليه‌السلام بدمشق، و العشرون منه ردت رأس الحسين الى جثته؛
اول ماه صفر عید بنی‌امیه است؛ چون در آن روز سر حسین علیه‌السلام را به دمشق وارد ساختند و در روز بیستم آن ماه، سر ایشان را به بدن بازگردانده شد (5) .
چهار. شیخ بهایی (م 1030)؛ ایشان در کتاب توضیح المقاصد چنین آورده است:
التاسع عشر (من الصفر)؛ فيه زيارة الأربعين لأبى عبدالله الحسين عليه‌السلام - وفى هذا اليوم و هو يوم الأربعين من شهادته عليه‌السلام كان قدوم جابر الأنصارى رضى الله عنه لزيارته عليه‌السلام، و اتفق فى ذلک اليوم ورود حرمه عليه‌السلام من الشام الى كربلاء، قاصدين المدينة على ساكنه السلام و التحية؛
روز نوزدهم ماه صفر، زیارت اربعین حضرت امام حسین علیه‌السلام است... و در این روز که روز اربعین است، روز ورود جابر بن عبدالله انصاری است، که به زیارت قبر آن حضرت شتافت و آن روز با روز ورود اهل‌بیت امام حسین علیه‌السلام از شام به کربلا یکی گردید؛ در حالی که ایشان قصد عزیمت به مدینه را داشتند. (6) .
(صفحه 52)
پنج. مناوی (م 1031) در ضمن ذکر اقوال گوناگون درباره‌ی محل دفن سر مطهر امام حسین علیه‌السلام می‌گوید:
و الامامية يقولون الرأس أعيد الى الجثة و دفن بكربلاء بعد أربعين يوما من القتل؛
امامیه می‌گویند: پس از چهل روز از شهادت، سر به بدن بازگردانده شد و درکربلا دفن گردید. (7) .
شش. علامه‌ی مجلسی (م 1110) در رابطه‌ی با علت استحباب زیارت سیدالشهداء علیه‌السلام در روز اربعین می‌فرماید:
و المشهور بين الأصحاب أن العلة فى ذلک رجوع حرم الحسين صلوات الله عليه فى مثل ذلک اليوم الى كربلاء عند رجوعهم من الشام و الحاق على بن الحسين صلوات الله عليه الرؤس بالأجساد؛
مشهور بین اصحاب این است که علت آن، بازگشت اهل‌بیت حسین علیه‌السلام در چنین روزی به کربلا است، هنگامی که از شام باز می‌گشتند. و علی بن حسین علیه‌السلام سرهای مقدس را به اجساد ایشان ملحق ساخت. (8) .
- برخی از ظاهر این عبارت چنین برداشت کرده‌اند که ایشان شهرت بین اصحاب را درباره‌ی بازگشت اهل‌بیت در روز اربعین بازگو نموده‌اند.

ممکن است گفته شود که متعلق شهرت، استحباب زیارت حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام در روز اربعین است، نه بازگشت اهل‌بیت در روز اربعین به
(صفحه 53)
کربلا!
هفت. شبراوی می‌نویسد:
و قیل أعید الی الجثة بکربلاء بعد أربعین یوما من مقتله؛
گفته شده است که سر به بدن آن حضرت بعد از چهل روز پس از شهادت، به بدن بازگردانده شد (9) .
هشت. شبلنجی (م 1322 (10)) نیز می‌گوید:
و ذهبت الامامیة الی أنه أعید الی الجثة و دفن بکربلاء بعد أربعین یوما من المقتل؛
نظر امامیه این است که سر آن حضرت به بدن ایشان ملحق گردید، و چهل روز پس از شهادت آن حضرت در کربلا به خاک سپرده شد. (11) .
نه. آیت الله میرزا محمد اشراقی (ارباب) (م 1341 ق) پس از ذکر روایت بشارة المصطفی درباره‌ی زیارت جابر می‌نویسد:
در این خبر معتبر، مذکور نیست که زیارت جابر در روز اربعین بوده یا روز دیگر و نیز ذکر نشده که زیارت جابر در سال اول شهادت بود یا بعد؛ لیکن مذکور در سایر کتب شیعه، تحقق هر دو امر است. در هر حال ورود اهل‌بیت را به کربلا در روز اربعین بسیاری ذکر کرده‌اند، از عامه و خاصه؛ مانند ابن‌نما و ابن‌طاووس و ابومخنف و صاحب کتاب نورالعین، و از عبارت امالی صدوق نیز ظاهر شود که گوید: خرج علی بن الحسین علیه‌السلام
(صفحه 54)
بالنسوة و رد الرأس الی کربلاء... و در سیره و تاریخ محفوظ است. که بعد از سال شهادت، اهل‌بیت مسافرتی به عراق ننموده‌اند.
ایشان پس از ذکر خلاصه‌ی نظر محدث نوری می‌فرماید:
و حاصل او زیاده بر استبعاد چیزی نیست و امور منقوله را نتوان به استغراب تکذیب کرد، اگر چه سید بن طاووس با آن‌که خود او در کتاب لهوف ورود اهل‌بیت (12) را در اربعین ذکر کرده، در کتاب اقبال استبعاد نموده و هرگاه کسی تأمل و تتبع در وضع مسافرت اعراب و خصوصا در ازمنه‌ی سابقه نموده باشد، می‌داند که این گونه طی مسافت ایشان خلاف عادت نیست، خصوصا هر گاه قافله‌ای شتاب داشته باشد و از این قبیل سرعت سیر (در) مسافرت بسی معهود است... در هر حال وجهی برای تکذیب ورود اهل‌بیت به کربلا نیست. (13) .
ده. آیت الله شهید قاضی طباطبایی؛ ایشان رنج فراوانی در اثبات این مسئله تحمل نمود و کتابی بزرگ در این‌باره گردآوری نمود، که خلاصه‌ی

ادله‌ی او را به هنگام طرح ادله‌ی محدث نوری خواهیم آورد.
- گفتنی است که گر چه برخی از نقلهای فوق، تنها بازگرداندن سر مقدس به بدن طاهر آن حضرت در روز اربعین را ذکر کرده است، ولی از آن جا که مسئله‌ی الحاق سر به بدن، از مسئله‌ی بازگشت اهل‌بیت به کربلا جدا نیست، و بنابر قول مشهور این کار توسط امام زین‌العابدین علیه‌السلام صورت پذیرفت، از این رو سخن قرطبی و پس از آن قزوینی، مناوی، (صفحه 55)
شبراوی و شبلنجی را آوردیم.
(1) جثته (خ ل).
(2) الآثار الباقیة، ص 422.
(3) الآثار الباقیة، فصل 20، ص 528 (ترجمه‌ی اکبر دانا سرشت).
(4) التذکرة، ج 2، ص 668.
(5) عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات، ص 45.
(6) توضیح المقاصد، ص 6. همان گونه که گذشت، فرمایش ایشان که روز نوزدهم را روز اربعین دانسته‌اند، مبنی برمحاسبه‌ی روز عاشورا در ضمن عدد اربعین است، وظاهر آن است که محاسبه از روز بعد است، و هیچ کس جز ایشان این روز را به عنوان روز اربعین معرفی نکرده است.
(7) فیض القدیر، ج 1، ص 205.
(8) بحارالأنوار، ج 101، ص 334.
(9) الاتحاف بحب الأشراف، ص 70.
(10) معجم المؤلفین، ج 13، ص 53.
(11) نور الأبصار، ص 121.
(12) مرحوم سید در لهوف تنها ورود اهل‌بیت را به کربلا و ملاقات با جابر را نقل نموده‌اند، و زمان را معین نساخته‌اند.
(13) الأربعین الحسینیة، ص 207 - 205.

مخالفان اربعین اول

عده‌ای از دانشمندان نتوانسته‌اند بازگشت اهل‌بیت علیهم‌السلام را در اربعین اول بپذیرند و آن را بعید و یا محال دانسته‌اند، که سخنان برخی از ایشان را می‌آوریم:

یک. سید بن طاووس؛ ظاهرا ایشان نخستین کسی است که به این مطلب خدشه وارد می‌سازد، و با برداشتی که خود از کلام شیخ طوسی دارد، بازگشت اهل‌بیت را در این تاریخ بعید دانسته است. او می‌نویسد:

و وجدت فی المصباح أن حرم الحسین علیه‌السلام و صلوا المدینة مع مولانا علی بن الحسین علیه‌السلام یوم العشرین من صفر، و فی غیر المصباح أنهم وصلوا کربلاء أیضا فی عودهم من الشام یوم العشرین من صفر، و کلاهما مستبعد، لأن عبیدالله بن زیاد لعنه الله کتب الی یزید یعرفه ما جری و یستأذنه فی حملهم، و لم یحملهم حتی عاد الجواب الیه، و هذا یحتاج الی نحو عشرین یوما أو أکثر منها، و لأنه لما حملهم الی الشام روی أنهم أقاموا فیها شهرا فی موضع لا یکنهم من حر و لا برد، و صورة الحال یقتضی أنهم تأخروا أکثر من أربعین یوما من یوم قتل علیه‌السلام الی أن وصلوا العراق أو المدینة، و أما جوازهم فی عودهم علی کربلاء، فیمکن ذلک، و لکنه ما یکون وصولهم الیها یوم العشرین من صفر، لأنهم اجتمعوا علی ما روی جابر بن عبدالله الأنصاری، فان کان جابر وصل زائرا من الحجاز فیحتاج وصول الخبر الیه و مجیئه أکثر من أربعین یوما، و علی أن یکون جابر وصل من غیر الحجاز من الکوفة أو غیرها؛

در مصباح دیدم که اهل‌بیت حسین علیه‌السلام همراه علی بن

(صفحه 56)

حسین علیه‌السلام در روز بیستم صفر، به مدینه رسیدند و در غیر مصباح یافتم که آنان به هنگام بازگشت از شام، در همان روز به کربلا رسیدند و هر دوی آن بعید است؛ برای آن‌که عبیدالله بن زیاد - لعنه الله - نامه‌ای برای یزید نوشت که در آن ماجرا را نوشته و برای فرستادن اسیران به شام کسب اجازه نمود و او تا هنگامی که پاسخ را دریافت نکرد، اقدام به ارسال ایشان ننمود و این کار به بیست روز یا بیشتر نیازمند است. همچنین روایت شده است هنگامی که اهل بیت را به شام بردند، آنان یک ماه در جایی بودند که ایشان را از گرما و سرما بازنمی‌داشت و صورت قضیه این است که آنان پس از اربعین به عراق و یا مدینه رسیدند. اما عبور ایشان از کربلا هنگام بازگشت امکان پذیر است، ولی در روز بیستم صفر نبوده است؛ چرا که آنها - طبق روایت - با جابر بن عبدالله انصاری

ملاقات کردند و اگر جابر به عنوان زیارت از حجاز آمده باشد، رسیدن خبر به او و آمدن وی به کربلا، بیش از چهل روز نیازمند است. (1) .
- گفتنی است که آنچه ایشان از کلام شیخ طوسی در مصباح المجتهد نقل کرده است، با عبارتی که ما از این کتاب آوردیم نمی‌سازد. آنچه در مصباح شیخ است این است:
و فی الیوم العشرین منه کان رجوع حرم سیدنا أبی عبدالله الحسین بن
(صفحه 57)
علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام من الشام الی مدینة الرسول صلی الله علیه و آله؛ (2) .
«رجوع» و بازگشت از شام به مدینه غیر از «وصول» و رسیدن به مدینه است. در کلام شیخ طوسی کلمه‌ی وصول وجود ندارد، بنابراین، این را باید برداشت سید بن طاووس از کلام شیخ دانست، که ما با برداشت ایشان موافق نیستیم و با این بیان، این‌که ایشان دو امر بازگشت به مدینه و یا به کربلا در تاریخ بیستم صفر سال 61 را بعید دانسته است، امر اول موضوعا منتفی است؛ ولی در هر حال، ایشان با توجه به قراین و مستندات تاریخی که ذکر می‌کند، بازگشت اهل بیت را در اربعین اول و حتی زیارت جابر بن عبدالله انصاری را در این تاریخ نمی‌پذیرد و این شواهد را دلیل قول خود می‌داند:
الف. عبیدالله بن زیاد، از کوفه نامه برای یزید فرستاد و کسب تکلیف کرد، رفت و برگشت نامه، حدود بیست روز و یا بیشتر لازم دارد.
ب. روایت شده است که اهل‌بیت حدود یک ماه در شام در جای بسیار نامناسبی که ایشان را از گرمای روز و از سرمای شب محافظت نمی‌نمود اقامت داشتند.
ج. جابر بن عبدالله نیز نمی‌تواند در بیستم صفر خود را به کربلا برساند، چون رسیدن خبر به حجاز و حرکت او از حجاز به سمت کربلا به بیش از چهل روز نیاز دارد.
ایشان در پایان، امکان عبور از کربلا و ملاقات با جابر را در غیر اربعین اول می‌پذیرد.
- فرمایش اخیر ایشان مبنی بر این‌که: «چنانچه جابر در حجاز از
(صفحه 58)
شهادت آن حضرت آگاه شده و آن‌گاه رهسپار کربلا شده باشد، به بیش از چهل روز وقت نیاز خواهد بود»، تمام نیست؛ چون مدینه در شهادت امام حسین علیه‌السلام سه بار به ضجه افتاد:
1. در روز عاشورا، ام‌سلمه خواب عجیبی دید. وی پیامبر صلی الله علیه و آله را غبار آلود دید. از او علت را پرسید. خبر داد که من هم اکنون به شهادت رسیدن حسین را دیدم. (3) همچنین آن حضرت به ام سلمه

شیشه‌ای پر از خاک داده بود و فرموده بود که هر گاه این خاک رنگ خون به خود گرفت، بدان که حسینم به شهادت رسیده است. ام سلمه پس از آن خواب،سراغ آن خاک رفت و آن را چنان یافت که پیامبر صلی الله علیه و آله پیش‌بینی فرموده بود. آن‌گاه چنان ضجه و فغان وناله سر داد که هجوم زن و مرد اهل مدینه را در پی داشت، که از جمله‌ی آنان ابن‌عباس بود. (4) ماجرای قاروره در کتب شیعه و اهل سنت نقل شده است؛ (5) بنابراین، هیچ بعدی ندارد که جابر در مدینه بوده و با آن معرفتی که دارا بود، پس آگاهی یافتن از عمق فاجعه‌ی کربلا،

(صفحه 59)

به‌دان سو رهسپار گردد.

2. پس از فاجعه‌ی کربلا، از سوی عاملان حکومت، خبر رسمی به والی مدینه و مردم اعلام شد، بنابراین فرض، با توجه به وجود پیک، چنانچه تا حوالی آخر محرم و ابتدای صفر این خبر به مدینه رسیده باشد، باز حرکت جابر از مدینه و رسیدن او به کربلا در بیستم صفر توجیه پذیر خواهد بود.

3. به هنگام رسیدن اهل‌بیت به مدینه (6) .

دو. علامه‌ی مجلسی؛ ایشان پس از ذکر قول مشهور بین اصحاب درباره‌ی بازگشت به کربلا در اربعین اول و قول دیگر مبنی بر مراجعت ایشان در این تاریخ به مدینه،هر دو را نمی‌پذیرد و می‌گوید:

اعلم أنه لیس فی الأخبار ما العلة فی استحباب زیارته صلوات الله علیه فی هذا الیوم، و المشهور بین الأصحاب أن العلة فی ذلک رجوع حرم الحسین صلوات الله علیه فی مثل ذلک الیوم الی کربلاء عند رجوعهم من الشام، و الحاق علی بن الحسین صلوات الله علیه الرؤوس بالأجساد، و قیل فی مثل ذلک الیوم رجعوا الی المدینة، و کلاهما مستبعدان جدا، لأن الزمان لا یسع ذلک کما یظهر من الأخبار و الآثار، و کون ذلک فی السنة الأخری أیضا مستبعد؛

از اخبار و روایات،علت استحباب زیارت آن حضرت در روز اربعین دانسته نیست و مشهور بین اصحاب این است که علت آن، بازگشت اهل‌بیت امام حسین علیه‌السلام در مثل چنین روزی از شام به کربلا و ملحق ساختن سرها به بدنها به دست علی بن حسین علیه‌السلام است. و گفته شده است که در مثل چنین روزی،

(صفحه 60)

آنان به مدینه بازگشتند و هر دوی آن بعید است؛ چون زمان، گنجایش آن را ندارد؛ همان گونه که از اخبار و روایات دانسته می‌شود. و اما آن‌که آنان در اربعین سال بعد به کربلا رسیده باشند، آن هم بعید است. (7) .

سه. محدث نوری؛ ایشان مسئله بازگشت در اربعین اول را به طور کلی منکر شده است و ادله‌ای قابل توجه دارد. که ذهن عده‌ای را به خود

مشغول داشته است و تفصیل کلام ایشان خواهد آمد.
چهار. محدث قمی؛ ایشان نیز بازگشت در اربعین اول را بعید دانسته و می‌نویسد:
مکشوف باد که ثقات محدثین و مورخین متفق‌اند، بلکه خود سید جلیل علی بن طاووس نیز روایت کرده که بعد از شهادت حضرت امام حسین علیه‌السلام، عمر سعد ملعون نخست سرهای شهدا را نزد ابن‌زیاد لعین روانه کرد و از پس آن، روز دیگر اهل‌بیت را به جانب کوفه برد و ابن‌زیاد خبیث بعد از شناعت و شماتت با اهل‌بیت علیهم‌السلام ایشان را محبوس داشت، و نامه به یزید بن معاویه فرستاد که در باب اهل‌بیت و سرها چه عمل نماید. یزید لعین جواب نوشت که به جانب شام روان باید داشت. لاجرم ابن‌زیاد ملعون تهیه‌ی سفر ایشان نموده و ایشان را به جانب شام فرستاد. و آنچه از قضایای عدیده و حکایات متفرقه‌ی سیر ایشان به جانب شام از کتب معتبره نقل شده چنان می‌نماید که سیر ایشان را از راه سلطانی و قرای بریه و
(صفحه 61)
غربی فرات بوده، آن هم قریب به بیست روز می‌شود. چه ما بین کوفه و شام به خط مستقیم 175 فرسخ گفته شده، و در شام هم قریب به یک ماه توقف کرده‌اند، چنان که سید در اقبال فرموده... پس با ملاحظه‌ی این مطالب خیلی مستبعد است که اهل‌بیت بعد از این همه قضایا از شام برگردند و روز بیستم صفر که روز اربعین و روز ورود جابر به کربلا بوده وارد شوند و خود سید أجل این مطلب را در اقبال مستبعد شمرده، به علاوه آن‌که احدی از أجلای فن حدیث و معتمدین اهل سیر و تواریخ در مقاتل و غیره اشاره به این مطلب نکرده‌اند، با آن‌که دیگر ذکر آن از جهاتی شایسته بوده، بلکه از سیاق کلام ایشان انکار آن معلوم می‌شود؛ چنان‌که از عبارت شیخ مفید در باب حرکت اهل‌بیت به سمت مدینه دریافتی. و قریب این عبارت را ابن‌اثیر و طبری و قرمانی و دیگران ذکر کرده‌اند و در هیچ‌کدام، ذکری از سفر عراق نیست؛ بلکه شیخ مفید و شیخ طوسی و کفعمی گفته‌اند که در روز بیستم صفر حرم حضرت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام رجوع کردند از شام به مدینه و در همان روز جابر بن عبدالله به جهت زیارت امام حسین علیه‌السلام به کربلا آمد و اول کسی است که امام حسین علیه‌السلام را زیارت کرد... و بعضی احتمال داده‌اند که اهل‌بیت علیهم‌السلام در حین رفتن از کوفه به شام به کربلا آمده‌اند و این احتمال به جهاتی بعید است و هم احتمال داده شده که بعد از مراجعت از شام به کربلا آمده‌اند، لیکن در غیر روز اربعین بوده، چه سید و شیخ ابن‌نما که نقل کرده‌اند ورود ایشان را به کربلا، به روز اربعین مقید نساخته‌اند و
(صفحه 62)

این احتمال نیز ضعیف است، به سبب آن‌که دیگران مانند صاحب روضة الشهداء و حبیب السیر و غیره که نقل کرده‌اند، مقید به روز اربعین ساخته‌اند. و از عبارت سید نیز ظاهر است که با جابر در یک روز و یک وقت وارد شدند، چنان‌که فرموده: «فوافوا فی وقت واحد»، و مسلم است که ورود جابر به کربلا در روز اربعین بوده و به علاوه‌ی آنچه ذکر شد تفصیل ورود جابر به کربلا در کتاب مصباح الزائر سید بن طاووس، و بشارة المصطفی که هر دو از کتب معتبره است موجود است و ابدا ذکری از ورود اهل‌بیت در آن هنگام نشده، با آن‌که به حسب مقام باید ذکر شود. (8) .

ایشان مطلبی اضافه بر سخن محدث نوری ندارد، و با پاسخی که آن‌جا داده می‌شود پاسخ ایشان معلوم می‌گردد.

پنج. مرحوم شیخ محمد ابراهیم آیتی؛ ایشان نیز منکر قضیه شده است و آن را جزء افسانه‌های تاریخی شمرده است! (9) .

شش. آیت الله شهید مطهری؛ ایشان خبر ملاقات اهل‌بیت با جابر را منکر شده و می‌فرماید تنها کسی که این مطلب را نقل کرده سید بن طاووس در لهوف است، و هیچ کس غیر از ایشان نقل نکرده است! حتی خود سید در دیگر کتابهای خود متعرض آن نگردیده است و دلیل عقلی نیز با آن سازگاری ندارد. (10) .

- گفتنی است که اگر مقصود ایشان از انکار خبر ملاقات، عدم حصول (صفحه 63)

آن در خصوص روز اربعین است، که ظاهر عبارت ایشان، به ویژه با ضمیمه‌ی دلیل عقلی، این را می‌نماید، باید گفت که سید بن طاووس، حتی در کتاب لهوف، نیز چنین چیزی را نگفته است. و اگر مقصود ایشان انکار اصل ملاقات اهل‌بیت با جابر در کربلاست، سید متفرد نیست و پیش از او ابن‌نما (11) و پس از اوشیخ بهایی (12) و سید محمد بن ابی‌طالب (13) ، علامه مجلسی (14) ، قندوزی (15) و دیگران گفته‌اند.

(1) اقبال الأعمال، ص 589.

(2) مصباح المتهجد، ص 730.

(3) ر. ک: سنن ترمذی، ج 5، ص 657؛ المعجم الکبیر، ج 23، ص 373، ح 882؛ تاریخ دمشق (ترجمة الامام الحسین علیه‌السلام)، ص 388؛ کفایة الطالب، ص 433؛ اسد الغابة، ج 1، ص 22؛ الخصائص الکبری، ج 2، ص 126؛ البدایة و النهایة، ج 8، ص 202؛ سیر اعلام النبلاء، ج 3، ص 316؛ الصواعق المحرقه، ص 294؛ تهذیب الکمال، ج 2، ص 439؛ مقتل الخوارزمی، ج 2، ص 96؛ ذخائر العقبی، ص 148؛ نظم درر السمطین، ص 217؛ جواهر المطالب، ج 2، ص 298؛ امالی شیخ صدوق، ص 202.

(4) امالی شیخ طوسی، ص 315، مجلس 11، ح 640.

(5) المعجم الكبير (طبرانى)، ج 3، ص 114، ح 2817؛ كفاية الطالب، ص 426؛ مقتل الخوارزمى، ج 1، ص 162؛ تهذيب الكمال، ج 6، ص 408؛ مجمع الزوائد، ج 9، ص 189؛ الصواعق المحرقة، ص 292؛ تهذيب التهذيب، ج 2، ص 346؛ ذخائر العقبى، ص 146؛ الخصائص الكبرى، ج 2، ص 125؛ الكامل فى التاريخ، ج 4، ص 93؛ الارشاد، ج 2، ص 130؛ دلائل الامامة، ص 180؛ اعلام الورى، ص 217؛ روضة الواعظين، ج 1، ص 193؛ نظم درر السمطين، ص 215.
(6) ر. ک: الركب الحسينى فى الشام و منها الى المدينة المنورة، ص 373.
(7) بحارالأنوار، ج 101، ص 334.
(8) منتهى الآمال، ص 525 - 524.
(9) بررسى تاريخى عاشورا، ص 148.
(10) حماسه‌ى حسينى، ج 1، ص 30.
(11) مثير الأحزان، ص 107.
(12) توضيح المقاصد، ص 6.
(13) تسلية المجالس، ج 2، ص 458.
(14) جلاء العيون، ص 450.
(15) ينابيع المودة، ج 3، ص 92.

متوقفان
و در مقابل، برخی چون آیت الله شیخ محمد رضا طبسی نجفی، در مسئله توقف نموده و هیچ‌یک از دو نظر اربعین اول یا دوم را نتوانسته اختیار کند و می‌فرماید:
فعلیه أنا من المتوقفین فی ذلک، و لکن المشهور عند عوام الناس فی السنة الأولی، مع أن ظاهر عدة التواریخ أن توقفهم فی الشام لا یقل من شهر؛
بنابراین، من از زمره‌ی توقف کنندگان در مسئله هستم (و هیچ یک از دو قول را اختیار نمی‌کنم) ولی مشهور نزد عوام مردم این است که آنان در اربعین اول به کربلا بازگشتند. با آن‌که ظاهر بعضی کتب تاریخی این است که توقف ایشان در شام
(صفحه 64)
کمتر از یک ماه نبوده است. (1) .
(صفحه 67)
(1) مقتل الامام الحسین علیه‌السلام، ص 285 (نسخه‌ی خطی).

دو دیدگاه در ترازوی نقد

مرحوم محدث نوری و قاضی طباطبایی، در دو جهت مسئله قرار دارند. محدث نوری به طور کلی منکر بازگشت اهل‌بیت در اربعین اول است و شبهه‌ی ابن‌طاووس در اقبال الأعمال را با حواشی دیگر پرورش داده و دیگرانی چون محدث قمی تحت تأثیر او قرار گرفته‌اند. و در طرف مقابل، شهید قاضی طباطبایی در مقام اثبات مراجعت اهل‌بیت در اربعین اول برآمده و با پروراندن جواب مرحوم اشراقی و نگارش کتابی قطور به پاسخ گویی ایشان آمده و به حق رنج فراوان و زحمت بسیار کشیده است. از این روی، ما به طور خلاصه، ادله‌ی هر دو طرف را به نقد و بررسی می‌نشینیم.

بررسی چگونگی ملاقات جابر با اهل بیت در کربلا
محدث نوری می‌گوید:
سید بن طاووس، جلیل القدر، عظیم الشأن، صاحب کرامات و... بوده است. ولی این مطلب پوشیده نیست که مؤلفات بزرگان که در امتداد عمرشان نگاشته می‌شود، یکسان نیستند و کتابهایی که در دوره‌ی جوانی می‌نگارند، با کتابهایی که در آخر عمر با کوله
(صفحه 68)
باری از پختگی و تجربه می‌نویسند، فرق دارد. و سید بن طاووس کتاب لهوف را که متضمن ملاقات جابر با اهل‌بیت است، در اوایل جوانی نوشته است و دو دلیل بر این مدعا وجود دارد:
الف. روش ایشان در همه‌ی کتابهایی که نوشته است، این است که تا آن‌جا که بتواند مآخذ نوشته و سند روایت را ذکر کند و حال آن‌که می‌بینیم که ایشان برخلاف شیوه‌ی خود، در این کتاب و همچنین در کتاب مصباح الزائر، اثری از ذکر مأخذ و سند روایت به میان نیاورده، و با آن‌که ایشان کتابی مختصرتر از لهوف به نام مجتنی دارد و در آن اسناد را ذکر کرده است. پس ایراد به کتاب، منافات با بزرگی مؤلف آن - که بزرگی را پس از آن و به تدریج کسب کرده‌اند - ندارد.
ب. ایشان در اجازات خود تصریح می‌کند که کتاب مصباح الزائر را در اوایل تکلیفش نوشته است (1) و در اول لهوف می‌نویسد: چون من مصباح الزائر را نوشتم که زائر را از برداشتن کتاب مصباح و یا هر کتاب زیارتی دیگر بی‌نیاز می‌کند، خواستم که او نیز هنگام تشرف به زیارت امام حسین علیه‌السلام بی‌نیاز از حمل کتاب مقتل باشد، بنابراین کتاب را نگاشتم. (2)
.
خلاصه این‌که سید بن طاووس کتاب لهوف را که مصدر اساسی در مسئله‌ی ملاقات جابر با اهل‌بیت در کربلاست، در دوره‌ی
(صفحه 69)
جوانی و یا نوجوانی نگاشته و از اتقان و اعتباری بایسته و شایسته برخوردار نیست (3) .
- این مطلب و هر دو وجهی که ذکر فرموده‌اند، قابل مناقشه است.
1. اسقاط مأخذ و حذف اسناد، نشان از عدم اتقان تام و کمی اطلاع نویسنده ندارد؛ همان‌گونه که صرف ذکر مأخذ و آوردن اسناد، بر آگاهی کامل مؤلف دلالت ندارد و از آن‌جایی که هدف سید در صمباح الزائر نگارش کتابی کوچک بوده که قابلیت حمل در سفر داشته و زائر را از مثل

کتاب مصباح المتهجد شیخ طوسی بی‌نیاز سازد و مقصود وی در تألیف لهوف نگارش کتابی مختصر بوده که بی‌نیازکننده‌ی زائر حسینی از حمل کتاب مقتلی بزرگ باشد، بنابراین به ذکر مأخذ نپرداخته و اسانید را حذف کرده است، و در غیر این صورت نقض غرض می‌بود.
2. معلوم نیست که سید، کتاب لهوف را نیز در همان اوان نوشته باشد، چون ایشان پس از ذکر کتاب مصباح الزائر و ذکر این نکته که این کتاب را در اوایل تکلیف نگاشته است، پس از آن به ذکر سایر مؤلفات خود پرداخته و درآخر کار نام کتاب لهوف را ذکر می‌کند(4) ، که چه بسا با استناد به این عبارت بتوان گفت که کتاب لهوف از آخرین کتابهایی است که به قلم وی تألیف یافته است و یا دست کم مجمل باشد. (5) و از مسئله‌ی انضمام این کتاب به مصباح الزائر و تشریک در علت نمی‌توان استفاده کرد که این کتاب را نیز در همان اوان نوشته است، تا که گفته شود:
(صفحه 70)
و این کلام (6) صریح است در آن‌که لهوف به منزله‌ی متمم مصباح الزائر، و در اوایل تکلیف تألیف شده، و این خود کافی است برای وضوح نبودن آن در اتقان و استحکام مثل سایر مؤلفات جلیله‌ی ایشان. (7) .
3. خود سید بن طاووس در آخر عمر، که در نهایت تضلع و پختگی تام به سر می‌برد، این کتاب را کاملا تأیید کرده است، و از تألیف آن بخود می‌بالد و می‌گوید:
و صنفت کتاب الملهوف علی قتلی الطفوف، ما عرفت أن أحدا سبقنی الی مثله، و من وقف علیه عرف ما ذکرته من فضله؛
و کتاب الملهوف علی قتلی الطفوف را نگاشتم و کسی را نمی‌شناسم که بر من در انجام چنین کاری پیشی گرفته باشد و هر کس که به آن دست یابد و در آن نظر افکند، درستی سخن من را دریابد. (8) .
با وجود این شهادت از صاحب اثر، که پس از فراغ یافتن از نگارش همه و یا بسیاری از کتابهای خود و در اواخر عمر نموده است، دیگر جایی برای آن سخن نمی‌ماند.
همچنین خود سید در کتاب کشف المحجة خطاب به فرزند خود محمد، درباره‌ی اهمیت کتاب لهوف می‌فرماید:
و منها کتاب الملهوف علی قتلی الطفوف فی قتل الحسین علیه‌السلام، غریب الترتیب و التلفیق، و هو من فضل الله جل جلاله الذی دلنی علیه؛
(صفحه 71)
و از جمله کتابهایی که نگاشتم کتاب الملهوف علی قتلی الطفوف است که درباره‌ی شهادت امام حسین علیه‌السلام نگاشته شده و از چینش و گزینشی نو برخوردار است،. تفضل الاهی است که مرا بر انجام آن رهنمون ساخت. (9) .

4. جالب این است که خود محدث نوری کتاب مصباح الزائر را که به تصریح مؤلف در اوان تکلیف نوشته است، کتابی معتبر معرفی کرده است. (10) . و کتاب لهوف را با احتمال تألیف در همان اوان،کتابی غیر متقن می‌داند! و این دو قابل جمع نیست.
5. اگر بپذیریم که سید بن طاووس این کتاب را در اوایل جوانی نوشته و از این جهت اشکال دارد، پیش از ایشان و یا هم زمان با ایشان، شیخ جعفر بن محمد بن نمای حلی که فقیه و مورخی بسیار جلیل القدر است، نیز خبر ملاقات جابر با اهل‌بیت را در کربلا یادآور شده است، و هیچ کس تا کنون نگفته است که ایشان نیز کتاب را در جوانی و... نگاشته است تا چوب عدم اتقان بخورد! و ایشان بر ابن‌طاووس مقدم است، چون وفات وی را سال 645 نوشته‌اند؛ (11) در حالی که وفات ابن‌طاووس سال 664 بوده است، پس وفات ابن‌نما نوزده سال پیش از سید بن طاووس بوده است و اگر تاریخ وفات وی را نپذیریم، قدر متیقن ایشان هم زمان و معاصر با سید است (12) و عجب از ایشان است که پس از نقل عبارت سید در لهوف (صفحه 72)
می‌فرماید:
و مختصر همین عبارت را جعفر بن نما در کتاب مثیرالأحزان که 24 سال بعد از وفات سید تألیف کرده! ذکر نموده است. (13) .
(1) بحارالأنوار، ج 107، ص 39.
(2) لهوف، ص 86.
(3) ر. ک: لؤلؤ و مرجان، ص 145 - 144.
(4) بحارالأنوار، ج 107، ص 42 - 39.
(5) قدر متیقن آن است که کتاب لهوف بیش از اقبال الاعمال نوشته شده است؛ چون در آن کتاب از لهوف یاد شده است. ر. ک: اقبال الأعمال، ص 562.
(6) اشاره به کلام سید بن طاووس در اول «لهوف»، در مورد علت نگارش کتاب.
(7) لؤلؤ و مرجان، ص 145.
(8) بحارالأنوار، 107، ص 42.
(9) کشف المحجة لثمرة المهجة، ص 138.
(10) لؤلؤ و مرجان، ص 149 - 148.
(11) الذریعة، ج 1، ص 43؛ و ج 13، ص 170؛ و ج 19، ص 349.
(12) علت این اختلاف در اطلاق عنوان ابن‌نما است، که بر چندین نفر منطبق است، که ازجمله‌ی آنان شیخ نجم الدین ابوالقاسم جعفر بن نجیب الدین ابوابراهیم محمد بن جعفر بن هبةالله ابن‌نما حلی است،مرحوم آیت الله آقا بزرگ تهرانی در چندین جای الذریعة الی تصانیف الشیعة سال

وفات ایشان را 645 نوشته است (ر. ک: الذریعة ج 1، ص 43؛ و ج 13، ص 170؛ و ج 19، ص 349). محدث قمی این سال را سال وفات پدر او محمدبن نمای حلی دانسته و می‌گوید: «قال المحقق الکرکی فی وصف المحقق الحلی: و أعلم مشایخه بفقه أهل‌البیت الشیخ الفقیه السعید الأوحد محمد بن نما الحلی... توفی بالنجف سنة 645، و قد یطلق ابن‌نما علی ابنه‌الشیخ الفقیه نجم الدین جعفر بن محمد بن جعفر بن هبة الله ابن‌نما الحلی، کان رحمه الله من الفضلاء الأجلة، و من کبراء الدین و الملة، عظیم الشأن، جلیل القدر، أحد مشایخ آیة الله العلامة، و صاحب المقتل الموسوم بمثیرالأحزان...» (ر. ک: الکنی والألقاب، ج 1، ص 442)

در مجموع، این اقوال، در سال وفات ایشان نقل شده است:

1. (645) طبق نقل آقا بزرگ تهرانی.
2. (676) طبق نقل مدرس در ریحانة الأدب، ج 6، ص 1888.
3. (حدود 680) طبق نقل یعقوبی در البابلیات، ج 1، ص 74.
4. (680) طبق نقل سید محسن امین عاملی در اعیان الشیعة، ج 4، ص 156.
5. (685) طبق نقل ایضاح المکنون، ج 2، ص 428.

و با توجه به همین نکته است که محدث نوری، سید بن طاووس را بر ابن‌نما مقدم داشته است، ولی قدر متیقن این است که این دو بزرگوار - که هر دو از یک شهر و معاصر یکدیگر بوده‌اند - مدت زیادی از عمر خود را همزمان با هم سپری ساخته‌اند و از آن‌جایی که تاریخ پایان نگارش هر یک از دو کتاب لهوف و مثیر الأحزان را دقیقا نمی‌دانیم، به طور قاطع نمی‌توان گفت که کتاب مثیرالأحزان 24 سال پس از وفات صاحب لهوف نگارش یافته است؛ همان‌گونه که محدث نوری چنین ادعایی را فرموده است.

(13) لؤلؤ و مرجان، ص 143.

بررسی دلایل محدث نوری بر عدم بازگشت در اربعین اول
محدث نوری می‌گوید: رسیدن اهل‌بیت در اربعین اول به کربلا، بنابر آنچه که سید بن طاووس نقل کرده است، با امور بسیار و اخبار متعدد و
(صفحه 73)
تصریح برخی از عالمان منافات دارد:

سیر حوادث و ناسازگاری زمانی

سید بن طاووس پس از مدتی به برخی اشتباهات نقل خود پی برد؛ از این رو درکتاب اقبال پس از اشاره به آنچه که سابقا در لهوف نوشته است، آن را بعید دانسته و ادله‌ی خود را این‌گونه بیان کرده است:

ارسال نامه‌ی کسب تکلیف
ارسال نامه‌ی کسب تکلیف از سوی ابن‌زیاد به یزید و دریافت پاسخ آن، در مدت زمان وجود اهل‌بیت در کوفه، به حدود بیست روز و یا بیشتر نیاز دارد.
- در پاسخ گفته می‌شود:
1. سید دراقبال اصل مسئله‌ی بازگشت در اربعین اول را بنابر نقل برخی از اخبار بعید می‌داند، بدون آن‌که اشاره‌ای به مطلب خود در لهوف کند و یا آن را نفی کند؛ بنابراین، ایشان منکر نوشته‌ی خود در لهوف نیست که اصل بازگشت - بدون اشاره به زمان آن - را مطرح ساخته است.
2. مرحوم قاضی طباطبایی پاسخ می‌دهد:
استیذان ابن‌زیاد از یزید پلید درباره‌ی اسرا، به واسطه‌ی کبوتران نامه‌بر بوده و انکار محدث نوری و ادعای وی که استفاده از کبوتر، از اواخر دوران بنی‌عباس آغاز شده و از زمان فاطمیین در موصل روی کار آمده است، ادعای بی‌وجه و خالی از تحقیق
(صفحه 74)
است (1) ، افزون بر این‌که پیک نیز می‌توانست در سه روز مسافت بین کوفه و شام را طی کند؛ همچنان که در خبر بسر بن ارطاة خواهد آمد.
- فرمایش مرحوم محدث نوری خالی از وجه نیست و شواهدی بر آن وجود دارد:
1. ابن‌کثیر درباره‌ی نورالدین محمودی زنگی چنین آورده است:
اتخذ نورالدین الحمام الهوادی، و ذلک لامتداد مملکته و اتساعها، فانه ملک من حد النوبة الی همذان لا یتخللها الی بلاد الفرنج، و کلهم تحت قهره و هدنته، و لذلک اتخذ فی کل قلعة و حصن الحمام التی تحمل الرسائل الی الآفاق فی أسرع مدة، و أیسر عدة؛
نورالدین، کبوتران تیز پرواز را به کار گرفت و علت آن پهناوری و گستره‌ی وسیع دایره‌ی حکمرانی وی بود؛ زیرا مملکت وی از یک سو از حد نوبه (در مصر) به همدان به صورت یکپارچه بود، که تا حدود شهرهای فرنگ می‌رسید، و تمامی این مناطق زیر سیطره‌ی وی قرار داشت. از این رو در هر قلعه‌ای کبوتران نامه‌بر قرار داد که در کوتاه‌ترین زمان و به راحتی نامه‌ها را می‌رساندند. (2) .
و در جای دیگر می‌نویسد:
و جعل فیها الحمام الهوادی التی تطلعه فی أسرع مدة؛
و در آن کبوتران تیزپرواز قرار داد که گزارش‌ها را در

سریع‌ترین زمان به وی می‌ساندند. (3) .
2. ابن‌عساکر درباره‌ی مدت زمان رسیدن خبر مرگ هارون به فرزندش امین می‌نویسد:
و منذ یوم توفی الرشید الی یوم وصل الخبر الی الأمین اثنا عشر یوما؛
و از روز مرگ هارون الرشید تا روز رسیدن خبر مرگ او به امین، فرزند دوازده روز طول کشید. (4) .
و اگر به کارگیری کبوتران نامه‌بر در آن زمان معمول بود، باید این رویداد مهم سیاسی پیش از این به بغداد می‌رسید.
(1) تحقیق درباره‌ی اول اربعین، ص 28.
(2) البدایة و النهایة، ج 12، ص 334.
(3) همان، ج 12، ص 346.
(4) تاریخ مدینة دمشق، ج 56، ص 228.

اقامت یک ماهه‌ی اهل بیت در شام
مدت اقامت اهل‌بیت در شام، بنابر نقل برخی اخبار (1) یک ماه بوده است. (2) .
مرحوم قاضی طباطبایی می‌نویسد:
جهت استبعاد مرحوم سید، بنابر نقلی است که اسرا یک ماه در شام مانده باشند، چنانچه خودش فرموده است، ولی نه ناقل آن معلوم است و نه در روایتی و تاریخی که قابل اعتماد باشد نقل کرده‌اند؛ بلکه تواریخ معتبر تصریح کرده‌اند که بیشتر از چند روز نمانده(هشت روز یا نهایت به قول طبری ده روز
(صفحه 76)
مانده‌اند. (3) .
- فرمایش ایشان با توجه به مطالب زیر قابل مناقشه است:
1. خود مرحوم قاضی طباطبایی در مقام رد نظر محدث نوری مبنی بر ضعف نقل لهوف، پاسخ می‌دهد که ایشان با آن شخصیت والایی که دارند، و با آن شدت احتیاطهایی که روا می‌دارند، مطلبی بدون دلیل نمی‌نویسند. حتما مأخذ آن را دیده، ولی ذکر ننموده‌اند.همین پاسخ به خود ایشان داده می‌شود! و گفته می‌شود که ابن‌طاووس نیز مأخذ اقامت یک ماهه‌ی اهل‌بیت در شام را دیده‌اند و بر آن اعتماد کرده‌اند، گر چه نام مستند خودرا نیاورده است.
2. قاضی نعمان (م 363) در کتاب شرح الأخبار خبری را آورده است که براساس آن، اهل‌بیت مدت یک ماه ونیم در شام توقف داشته‌اند. او پس از ذکر گریه‌ی نمایشی یزید می‌نویسد:
و قیل ان ذلک بعد أن أجلسهن فی منزل لا یکنهن من برد و لا حر، فأقاموا شهرا و نصف، حتی اقشرت وجوههن من حر الشمس، ثم أطلقهم؛
گفته شده است که: این مطلب پس از آنی بود که یزید ایشان را درخانه‌ای قرار داده بود که آنان را از سرما و گرما نگاه نمی‌داشت و در آن‌جا یک ماه و نیم اقامت داشتند، تا آن‌جا که رنگ صورت آنان از گرمای خورشید دگرگون شد و پس از آن آزادشان ساخت. (4) .
(صفحه 77)
گویا مرحوم قاضی طباطبایی به این مطلب نظر انداخته و با بی‌اعتنایی می‌گوید:
و در بعضی از کتابهای فرقه‌ی اسماعیلیه دیدم که یک ماه و نیم توقف کردند، این قول نیز علاوه بر این‌که با قول یک ماه ماندن نمی‌سازد، قابل

اعتماد نیست، نظر به شواهدی که ذکر خواهد شد. (5) .
- ولی نقل قاضی نعمان کمتر از نقل طبری نیست و از جهاتی رجحان دارد. (6) افزون بر اینکه این قول، به طریق اولی با قول ابن‌طاووس مبنی بر ماندن یک ماهه می‌سازد؛ چون علاوه‌ی بر آن زیاده نیز دارد.
(1) ر. ک: اقبال الاعمال، ص 589.
(2) لؤلؤ و مرجان، ص 145.
(3) تحقیق درباره‌ی اول اربعین، ص 29.
(4) شرح الأخبار، ج 3، ص 269.
(5) تحقیق درباره‌ی اول اربعین، ص 30 (پاورقی).
(6) مرحوم محدث متتبع حاج شیخ عباس قمی قدس سره می‌نویسد: «أبوحنیفة الشیعة، و یقال له أبوحنیفة المغربی، و هو القاضی النعمان بن أبی‌عبدالله محمد بن منصور القاضی بمصر، کان مالکیا أولا، ثم اهتدی و صار امامیا و صنف علی طریق الشیعة کتبا منها کتاب دعائم الاسلام و کان - کما قال ابن‌خلکان نقلا من ابن‌زولاق - فی غایة الفضل، من أهل القرآن و العلم بمعانیه، عالما بوجوه الفقه و علم اختلاف الفقهاء و اللغة و الشعر الفحل و المعرفة بأیام الناس مع عقل و انصاف، و ألف لأهل البیت علیهم‌السلام من الکتب آلاف أوراق بأحسن تألیف، و له ردود علی المخالفین، و له رد علی أبی حنیفة و علی مالک و الشافعی و علی ابن‌سریج، و کتاب اختلاف الفقهاء، و ینتصر فیه لأهل‌البیت علیهم‌السلام، و له القصیدة لقبها بالمنتخبة، و کان ملازما صحبة المعز أبی‌تمیم معد بن منصور، و لما وصل من افریقیة الی الدیار المصریة کان معه، و لم تطل مدته و مات فی مستهل رجب بمصر سنة 363 «. (ر. ک: الکنی و الألقاب، ج 1، ص 57).

ناسازگاری زمانی
محدث نوری می‌گوید:
عجب از ایشان (1) است که خود مسئله ارسال نامه‌ی کسب تکلیف (صفحه 78)
از سوی ابن‌زیاد به یزید مطرح ساخته و در عین حال مسئله‌ی بازگشت به کربلا و ملاقات با جابر را مطرح ساخته است و این دو هیچ‌گاه قابل جمع نیست (2) .
- البته این دو قابل جمع است، و توضیح آن خواهد آمد.
(1) مقصود، سید بن طاووس است.
(2) لؤلؤ و مرجان، ص 146.

عدم ذکر ماجرا در کتابهای تاریخی
محدث نوری می‌گوید:
احدی از اجلای فن حدیث و معتمدین اهل سیر و تواریخ، در سیاق ذکر مقتل اشاره به این قصه نکردند؛ با آن‌که ذکر آن از جهاتی شایسته و محل اعتنا بود؛ بلکه از سیاق کلامشان انکار آن معلوم می‌شود! (1) .
وی آن‌گاه کلام شیخ مفید بر استقرار اهل‌بیت در خانه‌ای متصل به خانه‌ی یزید در شام، و سپس حرکت دادن ایشان به سمت مدینه را نقل می‌کند و در پایان چنین نتیجه می‌گیرد:
و نشود که ایشان در سیر خود به کربلا روند و جابر را ملاقات کنند و چند روز عزاداری کنند و شیخ مفید آن را در محل معتمدی ندیده باشد، یا دیده و در این مقام اشاره به آن نکند. و قریب به همین عبارت را ابن‌اثیر درکامل التواریخ ذکر کرده و طبری نیز در تاریخ خود که از تواریخ معتبره است مختصری در این مقام گفته و در هیچ یک اثری از سفر عراق نیست. (2) .
(صفحه 79)
- در پاسخ باید گفت که:
اولا، عدم ذکر غیر از ذکر عدم است، و نمی‌توان آن را دلیل عدم بازگشت اهل‌بیت به کربلا دانست و نمی‌توان از آن، انکار ایشان را فهمید.
ثانیا، تمسک به کلام شیخ مفید بدون در نظر داشتن شیوه‌ی ایشان در نگارش تاریخ، کارساز نیست. روش ایشان در تاریخ شبیه با روش فقهی متداول است. بنا به تصریح شهید قاضی طباطبایی، روش ایشان ذکر اخبار و حوادث مسند است. اگر چه خلاف مشهور باشد.
شیخ مفید در اول الارشاد چنین می‌نویسد:
و متحر فیه الایجاز و الاختصار حسب ما أثرت من ذلک و التمست؛
و نهایت کوشش خود را در خلاصه نویسی مطالب برطبق آنچه که به من رسیده و جست‌وجو نمودم به کار بستم. (3) .
بنابراین، اتقان کار شیخ مفید جای مناقشه ندارد. اما عدم ذکر ایشان بدان جهت است که با روش او در نگارش تاریخ نمی‌سازد، نه آن‌که منکر آن باشد.
ثالثا، در اول بحث، سخنان بزرگانی چون ابوریحان بیرونی و شیخ‌بهایی را مبنی بر بازگشت اهل‌بیت به کربلا آوردیم و با توجه به آن، سلب کلی کلام ایشان مبنی بر عدم ذکر احدی از اجلای فن حدیث و ارباب سیر و تواریخ ساقط می‌شود.

(1) لؤلؤ ومرجان، ص 146.
(2) همان، ص 147.
(3) الارشاد، ج 1، ص 4.

روایت بازگشت اهل بیت به مدینه در بیستم صفر
شیخ مفید در مسار الشیعة در وقایع ماه صفر فرموده است:
(صفحه 80)
و فی الیوم العشرین منه کان رجوع حرم سیدنا و مولانا أبی‌عبدالله الحسین علیه‌السلام من الشام الی مدینة الرسول صلی الله علیه و آله، وهو الیوم الذی ورد فیه جابر بن عبدالله الأنصاری صاحب رسول الله صلی الله علیه و آله من المدینة الی کربلاء لزیارة قبر أبی عبدالله الحسین علیه‌السلام، فکان أول من زاره من المسلمین، و یستحب زیارته صلی الله علیه و آله؛
در روز بیستم ماه صفر،اهل بیت سید و مولای ما اباعبدالله الحسین علیه‌السلام از شام به سوی مدینه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله بازگشتند و این روزی است که جابر بن عبدالله انصاری، یار رسول خدا صلی الله علیه و آله به قصد زیارت قبر اباعبدالله الحسین علیه‌السلام از مدینه به کربلا وارد شد و او نخستین مسلمانی است که به زیارت وی شتافت، وزیارت آن حضرت در این روز مستحب است. (1) .
و قریب همین عبارت را شیخ طوسی در مصباح متهجد و علامه‌ی حلی در منهاج الصلاح و کفعمی در دو موضوع از مصباح خود ذکر کرده و ظاهر عبارت آن است که روز اربعین از شام بیرون آمدند، نه آن‌که وارد مدینه شدند؛ چنان که بعضی توهم کردند. (2) چه از دمشق تا مدینه کمتر از یک ماه سیر قافله‌ی متعارف نشود، بخصوص آن قافله که حسب دستورالعمل یزید به نعمان با آن رفتار نمود، و بعد ما بین این دو بلد زیاده از دویست فرسخ است واگر مراد آن بود، تغییر عبارت نمی‌داد و در حق جابر که اختلافی در ورود او در روز اربعین نیست، به
(صفحه 81)
«ورود» و در این‌جا به «رجوع» تعبیر نمی‌فرمود و در هر حال، این کلمات صریحی است در نیامدن ایشان به کربلا؛ و الا ذکر آن در وقایع ماه صفر از جهاتی اولی بود. (3) .
- گر چه برداشت ایشان از کلام شیخ مفید مبنی بر این‌که روز بیستم ماه صفر، روز خروج ایشان از شام به سمت مدینه، و نه روز ورود ایشان به مدینه، بوده است، صحیح و ایشان دقت به جایی در فرق بین کلمات «رجوع» و «ورود» به خرج داده‌اند، ولی:
اولا: کلام شیخ مفید صراحتی بر عدم ورودشان به کربلا ندارد؛ چه آن‌که از عدم ذکر، صراحت را نمی‌توان فهمید.

ثانیا: باید شیوه‌ی شیخ مفید در نگارش وقایع تاریخی را در نظر داشت.
ثالثا: درباره‌ی امکان سیر از شام به مدینه در مدت زمانی کمتر از یک ماه، شهید قاضی طباطبایی شواهد متعددی آورده است.
(1) مسار الشیعة، ص 62.
(2) ظاهرا منظور ایشان، سید بن طاووس در اقبال الاعمال می‌باشد.
(3) لؤلؤ و مرجان، ص 147.

عدم ذکر ملاقات جابر با اهل بیت در روایت
تفصیل ورود جابر در کربلای معلی در دو کتاب معتبر موجود است، و ابدا ذکری از ورود اهل بیت طهارت علیهم‌السلام و ملاقات ایشان با جابر در آن‌جا نیست. (1) .
و پس از ذکر خبر بشارة المصطفی می‌نویسد:
و از این خبر شریف معتبر معلوم می‌شود جابر چند ساعتی بیش در آن‌جا درنگ نکرد و کسی را ملاقات ننمود و به حسب
(صفحه 82)
عادت نشود که اهل‌بیت وارد شوند و با جابر ملاقات کنند و عطیه در نقل چگونگی آن سفر زیارت با جابر، ابدا اشاره‌ای به آن نکند. (2) .
و پس از آوردن روایت مصباح الزائر نوشته است:
و گمان ندارم صاحب عقل سلیمی باور کند که حضرت سجاد علیه‌السلام به آن‌جا بیاید و در ظاهر، اول زیارت آن جناب باشد، و اشاره‌ای به آن نشود، و زیارتی و سخنی از آن حضرت نقل نکند و از جابر نقل زیارت کند، که تاکنون شیعیان در آن روز به آن عمل کنند. (3) .
- توجه به نکات زیر جالب است:
1. ایشان سابقا کتاب مصباح الزائر را به خاطر نگارش یافتن در دوره‌ی نوجوانی سید بن طاوس، کتابی غیر متقن دانسته بود (4) ، و در این‌جا آن را معتبر می‌داند!
2. استبعاد محدث نوری به جاست، ولی عدم ذکر عطیه، وجهی دارد که خواهد آمد.
(1) لؤلؤ و مرجان، ص 148.
(2) همان، ص 149.
(3) همان.
(4) لؤلؤ و مرجان، ص 144.

حرکت اهل بیت از راه سلطانی
مسیر حرکت ایشان از کوفه به سمت شام از «راه سلطانی» بوده است و این مطلب شواهد و مؤیدهایی دارد که با در نظر داشتن مجموعه‌ی آنها و با عنایت به عدم وجود معارض از اخبار و کلمات
(صفحه 83)
اصحاب، این نتیجه گرفته می‌شود که برخی را می‌آوریم:
الف. نقل ابی‌مخنف؛ گرچه اصل مقتل ابی‌مخنف که در نهایت اعتبار است در دست نیست و آنچه که موجود است دستخوش تغییراتی شده است و آن را از اعتبار و اعتماد انداخته است، ولی ملاحظه‌ی نسخه‌های متعدد این کتاب، گویای این حقیقت است که اهل‌بیت را از راه تکریت و موصل و نصیبین و حلب، که همان راه سلطانی است، به شام برده‌اند. این راه غالبا آباد و از دهکده‌های بسیار و شهرهای آباد می‌گذرد و از کوفه تا شام حدود چهل منزل دارد و قضایای متعدد و برخی کرامات در ایام سیر از آن راه، نقل شده است که نمی‌توان همه‌ی آن‌ها را نادرست انگاشت؛ خصوصا آن‌که انگیزه‌ای برای جعل هم در کار نبوده است.
ب. برای عبور دادن اهل‌بیت از راه سلطانی، شواهد صحیح دیگری نیز وجود دارد، چون قضیه‌ی راهب قنسرین و بروز کراماتی تاز سر مبارک در آن مکان، همان‌گونه که ابن‌شهر آشوب در مناقب (1) ذکر کرده است. قنسرین در یک منزلی حلب است که در سال 351 به دلیل غارت روم خراب گردید.
ج. یحیی یهودی حرانی تلاوت قرآن را از سر منور در هنگام عبور از آن‌جا شنید و اسلام آورد و سرانجام به شهادت رسید. «حران» شهری است در شرق فرات در بلاد جزیره (بین فرات و دجله) و نیز نام قریه‌ای است از توابع حلب.
(صفحه 84)
د. عالم جلیل بصیر، عمادالدین حسن بن علی طبرسی (2) در کتاب کامل السقیفة که معروف به کامل بهایی است چنین آورده است: «در آن سیر به آمد و موصل و نصیبین و بعلبک و میافارقین و شیزر عبور نمودند. (3) وی ماجراهایی را برای آن منازل نقل کرده است.
«آمد» کنار دجله است مثل «موصل»، و «بعلبک» در سه منزلی شام است، و «میافارقین» نزدیک دیار بکر (از بلاد جزیره) است. و «شیزر» نزدیک حماة بین شام و حلب است.
ه. ملا حسین کاشفی نیز قضایای گوناگونی از ماجراهای عبور دادن

اهل‌بیت از این منازل را در کتاب روضة الشهداء نقل نموده است.
نتیجه: با ملاحظه‌ی این سیر، و در نظر داشتن کمترین مدت زمان توقف اهل‌بیت در کوفه و شام، بازگشت در اربعین اول از محالات و ممتنعات خواهد بود.
اگر از این مطلب نیز چشم بپوشیم، بنابر فرض سیر ایشان از مسیر «بریه» و غربی فرات نیز، بازگشت در اربعین اول ممتنع خواهد بود، چون حد فاصل بین کوفه تا شام به خط مستقیم 175 فرسخ است. ورود اهل‌بیت به کوفه، روز دوازدهم محرم و تشکیل مجلس ابن‌زیاد در روز سیزدهم بوده است. بنابر گفته سید بن طاووس در اقبال، رفتن قاصد از کوفه تا شام و بازگشت
(صفحه 85)
وی به کوفه کمتر از بیست روز امکان ندارد. و مسئله‌ی اعزام پیک و بازگشت او را دیگرانی چون ابن‌اثیر در کامل آورده‌اند. (4) .
اما احتمال فرستادن کبوتر نامه رسان نیز قابل تصور نیست؛ چون در آن دوره این کار معمول نبوده است و از کتاب نمائم الحمائم اثر محیی الدین ابن‌عبد الظاهر استفاده می‌شود که نخستین پادشاهی که آن را از موصل نقل کرد، نورالدین محمود بن زنگی در سال 565 بوده است.
و بنابر نقل اقبال، مدت زندان ایشان در شام یک ماه بوده است و بعد از بیرون آمدن، بنابر نقل کامل بهایی، هفت روز مشغول عزاداری بودند. (5)
و بنابر نقل طبری، یزید ده روز ایشان را در خانه‌ی خود نگاه داشت و آن‌گاه ایشان را روانه ساخت و هنگام بازگشت با کمال اکرام و اجلال در شب سیر می‌کردند؛ چنان‌که از کلام شیخ مفید و دیگران استفاده می‌شود، اگر در هر شب، هشت فرسخ بر همان خط مستقیم سیر کرده باشند، مدت سیر نزدیک به 22 روز خواهد بود و حال آن‌که حرکت در آن مسیر به خاطر کمبود آب و سایر مایحتاج برای قافله‌ای که زنان و کودکان و ضعیفان را همراه دارد، میسر نیست. (6) .
- این وجه را مهم‌ترین دلیل محدث نوری باید دانست، که انصافا از تحقیق خوبی برخوردار است و چون به نتیجه‌ی امتناع رسیده است، پژوهشگرانی چون شهید قاضی طباطبایی را به تکاپو انداخته است، که
(صفحه 86)
ادله و پاسخ ایشان را به طور مستقل خواهیم آورد و تنها به این گفته ایشان بسنده می‌کنیم:
اما نظر محدث نوری، مبنی بر اینکه کسب تکلیف پسر مرجانه از یزید و رفت و برگشت پیک، که مدت زمانی حدود بیست روز را می‌طلبد، و اقامت یک ماهه‌ی اهل بیت در شام، بازگشت اهل‌بیت به کربلا را در اربعین مستبعد و غیر ممکن می‌سازد، پاسخ آن این است:

1. ممکن است که پیک در طی حدود سه روز این مسیر را بپی□ŘÙQ□همان‌گونه که در خبر بسر بن ارطاة معلوم گردید.
2. ممکن است که این کسب تکلیف توسط کبوتر نامه‌بر حاصل گردیده باشد؛ چون اول کسی که کبوتر را بدین منظور به خدمت گرفت،نوح پیامبر علیه‌السلام بود، پس از او سلیمان علیه‌السلام، و همچنین ایرانیان از آن بهره می‌گرفتند؛ بنابراین، به کارگیری کبوتران نامه‌بر در آن زمان متداول بود.
3. دلیلی معتبر مبنی بر اقامت یک ماهه‌ی اهل‌بیت علیهم‌السلام در شام نداریم؛ بلکه کتابهای تاریخی تصریح می‌کند که آنان چند روزی بین هشت تا ده روز در آن‌جا بودند. (7) .
(1) ر. ک: المناقب، ج 4، ص 60.
(2) طبری صحیح است، منسوب به طبرستان و طبرسی منسوب به طبرس معرب تفرش است.
(3) ر. ک: کامل بهایی، ص 291.
(4) ر. ک: الکامل فی التاریخ، ج 3، ص 437.
(5) کامل بهایی، ص 302.
(6) ر. ک: لؤلؤ و مرجان، ص 153 - 150.
(7) تحقیق درباره‌ی اول اربعین، ص 29.

چرا جابر باید نخستین زائر باشد؟
اگر حضرت امام سجاد علیه‌السلام و مردان بنی‌هاشم و جابر بن عبدالله انصاری در یک روز، بلکه در یک وقت به زیارت قبر حضرت
(صفحه 87)
امام حسین علیه‌السلام مشرف شدند، پس مناسب نبود که جابر را نخستین زائر آن حضرت بدانند و آن را از مناقب وی شمردند. (1) .
- در پاسخ باید بگوییم که از ظهور کلام ابن‌طاووس فهمیده می‌شود که جابر زودتر از کاروان اسیران شام به کربلا رسیده است:
فوصلوا الی موضع المصرع، فوجدوا جابر بن عبدالله الأنصاری و جماعة من بنی‌هاشم و رجالا من آل رسول الله صلی الله علیه و آله قد وردوا لزیارة قبر الحسین علیه‌السلام، فوافوا فی وقت واحد، وتلاقوا بالبکاء و الحزن و اللطم...؛
اهل‌بیت علیهم‌السلام به جایگاه شهادت امام حسین علیه‌السلام رسیدند، و جابر بن عبدالله انصاری و گروهی از بنی‌هاشم و مردانی از آل پیامبر صلی الله علیه و آله را یافتند که به زیارت قبر آن حضرت آمده‌اند. پس در یک وقت به هم رسیدند و به عزا و گریه و ناله ولطم پرداختند.... (2) .
مطابق این عبارت هنگام ورود اهل‌بیت علیهم‌السلام به کربلا، جابر و همراهان در آن‌جا حاضر بودند و گویا جمله‌ی فوافوا فی وقت واحد، ایشان را به این شبهه انداخته است. با ملاحظه‌ی دو کلمه «فوصلوا» و «فوجدوا» در سیاق کلام، این عبارت ناظر به اجتماعشان در یک زمان و گریه وزاریشان است، نه آن‌که اصل رسیدن همه‌ی آنان را در یک زمان برساند.
اگر پرسش این‌گونه مطرح می‌شد سزاوارتر بود: اگر جابر با دیگران از بنی‌هاشم در کربلا حاضر بودند، پس چرا جابر را نخستین زائر آن حضرت دانسته‌اند؟
(صفحه 88)
و پاسخ این پرسش آن است که:
1. ممکن است جابر پیش از ایشان به کربلا رسیده باشد و این افراد پس از جابر وپیش از ورود اهل‌بیت علیهم‌السلام به کربلا رسیده باشند؛
2. شخصیت برجسته‌ی جابر، دیگران را تحت الشعاع قرار داده باشد؛
3. بنابر نظری که اختیار می‌کنیم، چنانچه این افراد، هم زمان باجابر به کربلا رسیده باشند، باز جابر نخستین زائر است که توضیح آن خواهد آمد.
(1) ر. ک: لؤلؤ و مرجان، ص 154.
(2) اللهوف، ص 225.

سرانجام کار
محدث نوری در این دلیل خود، سه مطلب را بازگو می‌کند:
الف. در شام سخنی از بازگشت به کربلا نبود؛ پس از ابراز پشیمانی ظاهری یزید و عذرخواهی او، اهل‌بیت علیهم‌السلام را مخیر کرد که یا در شام بمانند و یا به وطن اصلی خود مدینه بازگردند و اهل‌بیت بازگشت به مدینه را برگزیدند و آنان شام را به عزم مدینه ترک کردند و در آن‌جا اصلا سخنی از بازگشت به کربلا مطرح نبود.
- در پاسخ می‌گوییم:
اولا: پرسش یزید از اقامت دایمی ایشان در یکی از این دو مورد بود و این منافات با عبور از کربلا در مسیر بازگشت به وطن اصلی خود (مدینه) ندارد؛ بنابراین، این سخن که اهل‌بیت شام را به قصد مدینه ترک کردند، کاملا صحیح است و منافات با آنچه که واقع شد ندارد.
ثانیا: ممکن است گفته شود پس از صدور امر یزید مبنی بر رعایت حال افراد این کاروان و بهبودی رفتار با ایشان، این نظر بعدا برای اهل‌بیت
(صفحه 89)
حاصل شد که از فرصت استفاده کنند و برای تجدید پیمان به کربلا بازگردند.
ب. عدم وجود قدر مشترک در راه؛ در خود شام، راه عراق از راه حجاز جدا می‌شود و قدر مشترکی ندارند. چنانچه از مترددین شنیده شده و از اختلاف طول این سه بلد با یکدیگر معلوم می‌شود.
- پاسخ آن است که:
اولا: وجود قدر مشترک، از کلام سید بن طاووس در لهوف استفاده می‌شود و حال آن‌که بنابر نقل ابن‌نما در مثیر الأحزان ذکری از قدر مشترک در راه نیست. بنابراین چنانچه اهل‌بیت از خود شام قصد عزیمت به کربلا را گرفته باشند، می‌توانستند از مسیر شمال دمشق خارج شده، و با پیمودن راه آباد سلطانی (که قدر مشترک ندارد) به کربلا بازگردند.
ثانیا: بنابر وجود قدر مشترک، ایشان اعتماد بر سخن کسانی می‌کنند که در دوره‌ی وی راه را پیموده یا دیده‌اند، و حال آن‌که ایجاد راهها و تعیین مسیر آن در هر زمان، با توجه به مصالح عمومی تعیین و اجرا می‌گردد و اکتفا به قول مترددین در این زمان سرایت دادن آن برای آن زمان،فنی نیست.
واز این مطلب پاسخ ملاحظه‌ی طول بلاد هم روشن می‌شود؛ چون فرض مسئله در سیر زمینی است، نه هوایی!
ثالثا: ملاحظه‌ی نقشه‌ی جغرافیایی، وجود قدر مشترک را در یک مسیر شام

به عراق تایید می‌کند، پس از خروج از دمشق و سپری ساختن حدود 115 کیلومتر از سمت جنوب، در منطقه‌ی «بصری» راه شام به کوفه و کربلا (طریق بادیة الشام) از راه شام به مدینه جدا می‌گردد. بلی، چنان که از راه
(صفحه 90)
سلطانی خواسته باشند به کربلا بروند، باید از سمت شمال دمشق خارج شوند و آن راه، قدر مشترکی با راه حجاز ندارد.
ج. استبعاد پذیرش یزید در صورت درخواست؛ گمان نمی‌رود که اگر اهل‌بیت علیهم‌السلام از یزید درخواست بازگشت به کربلا نمایند، او با آن خبث سریره و پلیدی فطرتش بپذیرد. (1) .
- با توجه به روشنگریها و تأثیر فوق العاده‌ی اهل‌بیت علیهم‌السلام در مدت اقامتشان در شام و ترس یزید از تغییر معادله‌ی قدرت و نابودی حکومت، که منجر به تغییر تاکتیک یزید و ابراز پشیمانی و تغییر رفتار با اهل‌بیت شد (2) ، چنانچه اهل‌بیت علیهم‌السلام از او خواسته باشند که به کربلا بازگردند، بعید است که نپذیرد.
گرچه تاریخ همچون درخواستی را ثبت نکرده است، اما ابن‌سعد روایت کرده است که یزید به همراهان کاروان دستور داده بود که اهل‌بیت را در هر جا و هر مکانی که خواسته باشند فرود آورند (3) ، پس بعید نیست که اهل بیت از همان ابتدا و در خود شام و یا پس از خروج از آن، درخواست رفتن به کربلا را داشته باشند و آنان، بستر لازم را فراهم آورند.
(1) ر. ک: لؤلؤ و مرجان، ص 154.
(2) ر. ک: الرکب الحسینی فی الشام و منها الی المدینة المنورة؛ ص 263 - 235، بخش المظلوم ینتصر.
(3) الطبقات الکبری (ترجمة الامام الحسین علیه‌السلام و مقتله من القسم غیر المطبوع)، ص 84.

بررسی دلایل شهید قاضی طباطبایی بر امکان بازگشت

مرحوم آیت الله شهید سید محمدعلی قاضی طباطبایی، نهایت کوشش خود را در اثبات بازگشت اهل‌بیت به کربلا در اربعین اول به خرج (صفحه 91)
داده و با رنج تتبع و پژوهش بزرگی که انجام داده‌اند، کتابی گرانسنگ را تقدیم کرده‌اند، و به خصوص در پاسخ دلیل پنجم محدث نوری شواهد متعددی را ذکر کرده‌اند، که تنها به ذکر چکیده‌ی آن می‌پردازیم:

شهرت
- از علمای امامیه تا قرن هفتم هجری، هیچ‌گونه شبهه و اشکالی در این موضوع دیده نمی‌شود و نخستین کسی که شبهه کرده سید بن طاووس در کتاب اقبال بوده است.(1) .
- از ظرایف این است که قائلان به عدم بازگشت اهل‌بیت به کربلا به ابن‌طاووس حمله می‌کنند که وی جریان بازگشت و ملاقات را از راوی مجهول روایت کرده و روایت وی را در لهوف نمی‌پذیرند، و موافقان مسئله نیز استبعاد سید بن طاووس را در اقبال نمی‌پذیرند؛ بنابراین، سید بن طاووس هدف آماج حمله‌های موافقان و مخالفان در این مسئله قرار گرفته است!
- مشهور میان علمای امامیه آن است که سر مبارک سیدالشهداء علیه‌السلام را امام سجاد علیه‌السلام، چهل روز پس از شهادت، در روز اربعین اول آورده است و به جسد اطیب و اطهرش در کربلا ملحق فرموده است.(2) .
- اگر بپذیریم که علامه‌ی مجلسی ادعای شهرت در مسئله را نموده باشد، باز خود ایشان از آن روی گردانده و نمی‌پذیرد؛ گر چه شهرت آن نزد
(صفحه 92)
مردم شیعه،فی الجمله مسلم بوده وهست، و کسانی که چون مناوی و شبلنجی و دیگران، آن را نقل کرده‌اند.
(1) تحقیق درباره‌ی اول اربعین، ص 2.
(2) همان، ص 4.

شواهد تاریخی
شهید قاضی طباطبایی می‌فرماید:
این بعید شمردن آنها از عدم توجه به جریان حال و رفتن و آمدن در آن زمان است و اگر با تعمق در تاریخ آن زمان بنگریم، خواهیم دید که در ظرف چند روز از عراق به شام و بالعکس می‌رفتند و برمی‌گشتند و با ملاحظه‌ی تاریخ، شواهد زیادی پیدا می‌شود که با شترهای ذلول حجاز و اسبهای عربی تندتاز، مسافتهای طول و دراز را در اندک مدتی طی می‌کرده‌اند؛ حتی می‌توان گفت که زمان ما آن شترها و اسبها نایاب شده و بلکه از بین رفته‌اند!... شواهد زیادی در تاریخ وجود دارد که در ظرف ده روز و هشت روز و بلکه یک هفته از عراق به شام و از شام مراجعت به عراق می‌کردند و حتی در زمان حاضر نیز آثاری از آن سرعت سیرها باقی و هنوز در نژاد اصیل عربی نمونه‌ای وجود دارد و بنابراین در ذیل به موارد زیاد گذشته و حال اشاره می‌شود:

وجود راه مستقیم بین شام و عراق و سیر عربهای عقیل
راهی میان شام و عراق است که راست و مستقیم باشد و عربهای عقیل در زمان ما از آن راه می‌روند، و در مدت یک هفته به عراق می‌رسند.
(صفحه 93)
مرحوم سید امین در اعیان الشیعة به این مطلب اشاره و آن را تصدیق می‌کند و خود آن مرحوم ساکن دمشق و از اهل شام و جبل عامل است و بهتر آشنا به احوال و اوضاع آن سامان بود... و چون غالب عجمها از احوال راههای صحرای کبیر میان عراق و شام بی‌اطلاع هستند و خبر ندارند، لذا شبهه‌ها و اشکالها در مراجعت اسرای خاندان رسالت و آمدنشان به عراق در اذهان آنها پیدا شده و قضیه‌ی اربعین را از محالات شمرده‌اند. (1) .
- اولا: خود ایشان تصریح می‌کند که نخستین کسی که طرح شبهه نمود سید بن طاووس بود و شکی نیست که ایشان عرب و از اهل حله بوده است و پس از اوبه علامه مجلسی و محدث نوری و دیگر علمای عجم سرایت کرده است!
ثانیا: این راه همان راه بادیة الشام است، که از سمت غرب فرات به طور مستقیم ما بین عراق و شام است، ولی سخن در این است که آیا شواهدی مبنی بر سیر حرکت اهل‌بیت از کوفه به شام در این مسیر در دست هست یا نه؟ پاسخ منفی است. بنابراین، پاسخ شاهد بعدی نیز روشن می‌گردد.
(1) تحقیق درباره‌ی اول اربعین، ص 33.

سیر عربهای صلیب
عربهای صلیب حوران (که در جنوب دمشق قرار دارد، و مرکز آن «بصری» است)، در ظرف هشت روز به نجف اشرف در عراق می‌رسند، این موضوع را نیز سید امین عاملی تصدیق فرموده
(صفحه 94)
است. (1) .
(1) ر. ک: تحقیق درباره‌ی اول اربعین، ص 33.

جریان میثم تمار و خبر دادن از مرگ معاویه

با استناد به جریان میثم تمار (1) معلوم می‌شود که خبر مرگ معاویه در طی یک هفته از شام به کوفه رسیده است. (2) .

(1) ر. ک: اختیار معرفة الرجال، ج 1، ص 293، شماره‌ی 135؛ تنقیح المقال، ج 3، ص 262؛ معجم رجال الحدیث، ج 20، ص 104.

(2) تحقیق درباره‌ی اول اربعین، ص 34.

رسیدن خبر مرگ معاویه به مدینه
مشهور و بلکه مسلم است که معاویه در پانزدهم رجب سال 60 هجری مرد و یزید به والی مدینه این خبر را اطلاع داد و به وی دستور داد که از حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام بیعت بگیرد. حاکم مدینه نیز امام را دعوت نمود و مرگ معاویه را اطلاع داد و بیعت با یزید را به امام پیشنهاد نمود و امام امتناع ورزید... و در 28 رجب سال 60 هجری آن حضرت از مدینه خارج شد (1) و عازم مکه گردید. میان مرگ معاویه وخارج شدن امام از مدینه، سیزده روز فاصله است، که تمامی این جریانات در طی این ایام واقع شده است؛ در صورتی که فاصله‌ی شام تا حجاز از فاصله‌ی شام به عراق بیشتر است. برحسب گفته‌ی محدث نوری که بایستی بیشتر از بیست روز، فقط خبر رسیدن مرگ معاویه به حجاز
(صفحه 95)
طول بکشد و دوباره مکتوب دوم یزید به والی...؛ تمام این ارسال نامه‌ها و گرفتن پاسخها به واسطه‌ی کبوتر نامه‌بر بوده است. (2) .
- اولا، این پاسخ نمی‌تواند در جواب محدث نوری مبنی بر عدم به کارگیری کبوتر نامه‌بر کارگر افتد، و به درد مقام بحث نمی‌خورد.
ثانیا، ایشان فرض را بر آن گرفته است که از طرف یزید دو نامه در زمان در حد فاصل سیزده روز فرستاده شده است و به آن نتیجه‌گیری رسیده است. ولی این سخن درست نیست ت؛ چون آنچه که از تاریخ استفاده می‌شود، این است که نامه‌ی دوم که درکاغذ کوچک که حاوی بیعت گیری از امام حسین علیه‌السلام و دیگران است، همراه نامه‌ی اصلی که متضمن اصل اعلام خبر مرگ معاویه است فرستاده شده است. (3) .
بنابر نوشته‌ی طبری یزید به ولید نوشت:
بسم الله الرحمن الرحیم؛ من یزید، أمیرالمؤمنین الی الولید بن عتبة، أما بعد؛ فان معاویة کان عبدا من عباد الله! أکرمه الله و استخلفه و خوله و مکن له، فعاش بقدر و مات بأجل، فرحمه الله، فقد عاش محمودا و مات برا تقیا!، و السلام» و کتب الیه فی صحیفة کأنها أذن فأرة: أما بعد، فخذ حسینا و عبدالله بن عمر و عبدالله بن الزبیر بالبیعة أخذا شدیدا، لیست فیه رخصة حتی یبایعوا، والسلام؛
به نام خداوند بخشاینده‌ی بخشایش‌گر. این نامه از سوی یزید امیرمؤمنان! به ولید بن عتبة است. اما بعد، همانا که معاویه
(صفحه 96)
بنده‌ای از بندگان خدا بود! خداوند او را گرامی داشته و به او قدرت و

حکومت بخشید! و او به قدر معلوم زیست و در اجل محتوم مرد. رحمت خدا بر اوباد که خوب زیست و نیکوکار و پرهیزکار مرد! والسلام.
و در نامه‌ای دیگر که به اندازه‌ی گوش موش کوچک و ریز بود چنین نگاشت: اما بعد، از حسین و عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر با شدت هر چه تمام‌تر بیعت بگیر و هیچ راه دیگری جز بیعت برایشان نیست. و السلام (4) .
و بر فرض ارسال آن در زمانی دیگر، باید آن را پس از خروج آن حضرت از مدینه دانست.
(1) ر. ک: تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 276.
(2) تحقیق درباره‌ی اول اربعین، ص 36.
(3) ر. ک: الامام الحسین علیه‌السلام فی المدینة المنورة، ص 339.
(4) تاریخ الطبری، ج 4، ص 250.

رفت و برگشت ابوبکره از کوفه به شام
طبری نقل کرده است که بسر بن ارطأة ابوبکره را مهلت داد و از کوفه به شام روانه کرد. ابوبکره نزد معاویه آمد و روز هفتم، خبری را که پی آن رفته بود، از معاویه گرفته و در کوفه به بسر رسانید. (1) از این قضیه معلوم می‌شود ابوبکره در مدت سه روز و نیم به شام رفته و در ظرف سه روز و نیم به کوفه برگشته و خود را در کوفه به بسر رسانید. (2) .
(صفحه 97)
- بر فرض صحت، سیر از طریق بادیة الشام است، که توسط پیک و با بهره‌گیری از اسبان تندرو تازه نفس صورت گرفته است، که تازه به قیمت جان آن زبان بسته‌ها هم تمام می‌شد!
(1) طبری می‌نویسد: «... فرکب أبوبکرة الی معاویة و هو بالکوفة، فاستأجل بسرا فأجله أسبوعا ذاهبا و راجعا، فسار سبعة أیام، فقتل تحته دابتین! فکلمه، فکتب معاویة بالکف عنهم....» (ر. ک: تاریخ الطبری، ج 4، ص 127).
(2) تحقیق درباره‌ی اول اربعین، ص 37 از تاریخ طبری، ج 6، ص 96.

جریان رهایی مختار

در رهایی یافتن مختار ثقفی از زندان عبیدالله بن زیاد آمده است که عمیره نزد یزید رفت و نامه‌ی عبدالله بن عمر،شوهر خواهر مختار را به یزید رسانید و او نامه‌ی یزید، مبنی بر دستور آزاد کردن مختار را در مدت یازده روز از دمشق به کوفه رساند. (1) او می‌گوید:

و خرجت من دمشق و لم أزل سائرا حتی وصلت الکوفة بعد أحد عشر یوما؛

و از دمشق خارج شده و پیوسته در راه بودم تا آن‌گاه که پس از یازده روز به کوفه رسیدم. (2) .

(1) تحقیق درباره‌ی اول اربعین، ص 37.

(2) تحقیق درباره‌ی اول اربعین، ص 37 به نقل از قرة العین ص 74.

جریان عامر بن ربیعه
در قرة العین نقل شده که مروان، عامر بن ربیعة را با یکصد هزار لشکر از شام برای جنگ با مختار حرکت داد و عامر با تمامی لشکر با جدیت تمام تحرکت کرد و در ده روز به کوفه رسید. (1) .
(صفحه 98)
- اولا، ظاهر آن است که در هر دو فرض، اینان از طریق بادیة الشام رفته‌اند.
ثانیا، ایشان هر دو جریان را از کتاب قرة العین فی شرح ثار الحسین علیه‌السلام، اثر شیخ عبدالله بن محمد نقل می‌کند، که ما هر دوی آن را در کتاب نور العین فی مشهد الحسین علیه‌السلام، اثر اسفراینی (م 418) در صفحات 93 و 107 یافتیم. و ضعف این کتاب برای اهل فن پوشیده نیست، و از آن‌جا که این کتاب همراه نور العین در یک مجموعه چاپ شده بود (2) ممکن است منشأ این توهم شده باشد.
(1) تحقیق درباره‌ی اول اربعین، ص 38 به نقل از قرة العین ص 127.
(2) الذریعة الی تصانیف الشیعة، ج 17، ص 72؛ الغدیر، ج 2، ص 345. و گویا این همان نسخه‌ای است که به خط محمد حسین همدانی و با همت میرزا رضا شیرازی ملک الکتاب سال 1299 ه- ق در بمبئی به چاپ رسیده است.

سیر حرکت امام حسین از مکه به کربلا
از مسلمات تاریخ است که أباعبدالله الحسین علیه‌السلام در روز هشتم ذی‌حجه سال شصت از مکه به طرف عراق حرکت کرد. مسافت بین مکه و کوفه در حدود 380 فرسخ است و از قراین بسیار و علایم و امارات نیز معلوم است که امام علیه‌السلام با سرعت تمام پیش نمی‌رفت. و در اثنای راه، بعضی از مردم را که صلاح می‌دانست به یاری خود دعوت می‌فرمود. و پس از رسیدن حر بن یزید ریاحی به حضور آن حضرت، دو روز راه را بر امام علیه‌السلام گرفت، و از پانزده فرسخی کوفه در طی مسافت راه مستقیم پیش گرفته بود و در روز دوم محرم سال 61 وارد کربلا شد، و آن مسافت طولانی را از مکه تا کربلا در حدود 24 روز طی
(صفحه 99)
فرمود؛ یعنی روزی پانزده فرسخ راه را به آسانی طی می‌کرده‌اند، لابد مراکب شترانی بوده‌اند در آن زمانها که بسیار تندرو و جماز و ذلول که سیر متعارفی آنها طی آن اندازه مسافت بوده است. (1) .
- توجه به نکات زیر لازم است:
اولا، با توجه به توقف دو روزه‌ی کاروان در برابر سپاه حر، این مدت را باید کسر نمود؛ بنابراین، آنان در واقع، این مسافت را در مدت 22 روز پیموده‌اند، که بنابر حساب ایشان 2 / 17 فرسخ (حدود 95 کیلومتر) در روز را طی کرده‌اند.
ثانیا، طبق برآورد برخی کارشناسان، کاروان حسینی از مکه به کربلا حدود 1434 کیلومتر (7 / 260 فرسخ) راه را پیموده است؛ بنابراین آنان توانسته‌اند این مسافت را با روزی حدود 65 کیلومتر (حدود 8 / 11 فرسخ) بپیمایند.
ثالثا، حد فاصل مستقیم بین شام به کوفه (طریق بادیة الشام)، بنابر نقل محدث نوری، 175 فرسخ (حدود 5 / 962 کیلومتر) است. این مسافت با اندازه‌ای که برخی کارشناسان آن را حدود 915 کیلومتر دانسته‌اند نزدیک است.
رابعا، بنابر محاسبه‌ی برخی از اهل فن، مسافت کوفه به شام، از راه موصل - نصیبین (سلطانی)، حدود 1434 کیلومتر بوده است.
خامسا، با توجه به کیفیت حال کاروان و وضعیت خاصی که بر آنان حاکم است، اگر اهل‌بیت را از راه بادیة الشام به دمشق رسانده باشند،
(صفحه 100)
حدود چهارده روز، و اگر از راه سلطانی برده باشند، حدود 22 روز وقت

لازم است.(البته بنابر محاسبه‌ی شهید قاضی طباطبایی در فرض اول به حدود نه تا ده روز، ودر فرض دوم، حدود پانزده روز وقت لازم است. و اگر از دقتی که ما - به نفع ایشان - به خرج دادیم صرف نظر کنیم و مدت سیر را بنا به فرمایش ایشان، روزانه پانزده فرسخ (حدود 5 / 82 کیلومتر) بدانیم، به مدت زمان یازده روز در فرض سیر در طریق بادیة الشام، و حدود هفده روز در فرض سیر در راه سلطانی لازم است).
(1) تحقیق درباره‌ی اول اربعین، ص 39.

ورود اهل بیت به شام در اول صفر
بسیاری از کتب معتبر ورود اسیران اهل‌بیت را به شام در روز اول صفر می‌دانند. از جمله ابوریحان بیرونی و زکریا بن محمد قزوینی چنان آورده‌اند، پس با ملاحظه‌ی چند روزی که در کوفه زندانی بوده‌اند، اهل‌بیت در حدود بیستم ماه محرم 61 و یا بنا بر بعض تواریخ معتبر در پانزدهم محرم، از کوفه به سمت شام حرکت داده شده‌اند، و در ظرف ده یا پانزده روز به شام رسیده‌اند؛ اگر چه از راه سلطانی هم رفته باشند؛ زیرا مرکب آن دوران، چنان‌که از قراین و نظایر فهمیده می‌شود، آن راههای دور را با سرعت طی می‌کرده‌اند. و در مراجعت از شام نباید شبهات به راه انداخت و اذهان را دچار تشویش کرد و چه استبعاد دارد که قریب به همین اندازه مدت از شام به کربلا مراجعت کرده باشند؟! (1) .
(صفحه 101)
- در پاسخ گفته می‌شود:
اولا، کتابهای معتبری که فرمودند، تصریح به ورود سر مطهر آن حضرت در اول ماه صفر به شام دارد، ولی سخن از ورود اهل‌بیت ندارد، و احتمال آن می‌رود که نخست سر مطهر را پیش از ورود اهل‌بیت به شام برده باشند، و پس از آن نیز بار دیگر همراه کاروان وارد ساخته باشند، و شواهدی بر این مطلب وجود می‌کند که ذکر آن خارج از بحث است. (2) .
ثالثا، بر طبق محاسبه‌ی گذشته معلوم می‌شود که اگر اهل‌بیت را از راه بادیة الشام به دمشق برده باشند، فرمایش مرحوم قاضی طباطبایی جا خواهد داشت و اگر از راه سلطانی برده باشند، حدود 22 روز وقت لازم خواهد بود، که وارد شدن ایشان در تاریخ اول صفر ممتنع خواهد بود و به تبع آن مسئله‌ی بازگشت در اربعین اول دچار خدشه خواهد شد. و به نظر می‌رسد که اشتباه در تحدید مسافت، ایشان را دچار اشتباه کرده باشد؛ چون بنابر محاسبه‌ی ایشان، اهل‌بیت می‌توانستند راه سلطانی را در طی حدود پانزده روز سپری کنندو با این محاسبه، هم ورود در اول صفر حل می‌گردید و هم بازگشت به کربلا توجیه پذیر بود.
(1) ر. ک: تحقیق درباره‌ی اول اربعین، ص 41.
(2) ر. ک: الرکب الحسینی فی الشام و منها الی المدینة المنورة، ص 96.

هارون الرشید و ابوحنیفه و درک حج
نقل شده است که هارون الرشید عباسی وابوحنیفه (1) هلال ذی الحجة را در کوفه و یا در بغداد رؤیت می‌نمودندو پس از
(صفحه 102)
آن برای ادای مناسک حج به سمت مکه رهسپار می‌شدند و ایام حج را درک کرده و اعمال به جا می‌آوردند. (2) .
- گر چه عین این نقل را در کتب معتبر تاریخی نیافتیم، ولی صحت مفاد آن از برخی روایات استفاده می‌گردد، که مناسب بود ایشان بدان تمسک جوید:
الف. ولید بن صبیح می‌گوید به حضرت امام صادق علیه‌السلام عرض کردم که ابوحنیفه هلال ذی‌حجه را در قادسیه دید، و با ما روز عرفه را در عرفات درک کرد.... (3) .
دلالت روایت تمام است ومفاد آن این است که او این مسافت را طی نه شبانه روز سپری می‌نموده است و از جهت این‌که می‌بایست با عجله‌ی تمام، خود را برای انجام اعمال و درک مناسک حج به مکه برساند و به طور قهری می‌بایست توقف او در مسیر بسیار کوتاه و نمازها با شتاب خوانده گردد و از این جهت مورد توبیخ امام واقع گردیده است، ولی از جهت سند اشکال دارد، چون در طریق آن ایوب بن اعین قرار گرفته است، که توثیق نشده است. (4) .
ب. عبدالله بن عثمان می‌گوید:
ذکر عند أبی‌عبدالله علیه‌السلام أبوحنیفة السابق، و أنه یسیر فی أربع عشرة، فقال: لا صلاة له؛
(صفحه 103)
در نزد امام صادق علیه‌السلام نام ابوحنیفه‌ی سابق به میان آمد. و این که او این مسافت را در طی چهارده روز سپری می‌کند، حضرت فرمود: او نماز ندارد. (5) (یعنی نماز او از شرایط کامل برخوردار نیست).
ظاهر مفاد خبر آن است که او مسیر کوفه تا مکه و بالعکس را طی چهارده روز سپری می‌کرده است؛ همچنان که محدث قمی نیز آن را ذکر کرده است؛ (6) نه آن‌که او ده فرسخ را در طی چهار ساعت سپری کرده، که مستلزم عدم رعایت واجبات نماز می‌شده است؛ چنان که بعضی از بزرگان آن را ذکر فرموده‌اند. (7) .
و این روایت نیز به اشکال در سند مبتلا است؛ چون در طریق آن محمد بن الحسن برانی و عثمان بن حامد قرار دارند، که وثاقت آنها ثابت نیست.(8)

.
و از بعضی کتب تاریخی استفاده می‌شود که برخی مسیر کوفه تا مکه را در هفده روز سپری می‌کردند. (9) .
(1) او ابوحنیفة، سائق الحاج، سعید بن بیان همدانی است، که تا سال 183 زنده بود. ر. ک: رجال طوسی، ص 214، شماره‌ی 2807؛ معجم رجال الحدیث، ج 9، ص 116؛ اصحاب الامام الصادق، ج 2، ص 102.
(2) تحقیق درباره‌ی اول اربعین: 48.
(3) «ان أباحنیفة رأی هلال ذی الحجة بالقادسیة، و شهد معنا عرفة، فقال: ما لهذا صلاة، ما لهذا صلاة». ر. ک: وسائل الشیعة، ج 11، ص 450، ح 15232؛ من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 292؛ بحارالأنوار، ج 61، ص 212، و ج 73، ص 45، و ج 96، ص 122.
(4) معجم رجال الحدیث، ج 9، ص 118.
(5) اختیار معرفة الرجال، ج 2، ص 606؛ ایضاح الاشتباه، ص 193؛ معجم رجال الحدیث، ج 9، ص 118.
(6) الکنی و الألقاب، ج 1، ص 57.
(7) معجم رجال الحدیث، ج 9، ص 118.
(8) همان.
(9) البدایة و النهایة، ج 12، ص 155.

جریان خیزران اسباطی
بنابر نقل شیخ مفید، خیزران اسباطی نتوانسته است مسافت بین عراق و شام را که قریب به 380 فرسخ است، در ده روز
(صفحه 104)
سپری کند و قضیه‌ی ملاقات وی را با امام هادی نقل می‌نماید. (1) .
- ممکن است گفته شود آنچه را که از روایت ارشاد استفاده می‌شود، این است که وی تاده روز پیش، از سلامتی واثق خلیفه خبر دارد، چون وقتی امام هادی علیه‌السلام احوال خلیفه را می‌پرسد می‌گوید:
جعلت فداک خلفته فی عافیة، أنا من أقرب الناس عهدا به، عهدی به منذ عشرة أیام؛
جانم به فدایت! او را در سلامتی یافتم. من از نزدیک‌ترین افراد به او هستم که (از اخبار وی آگاهم)، تا ده روز پیش از حال وی خبر دارم. (2) .
و این دریافت خبر اعم از این است که خود وی با او ملاقات داشته و یا از دیگری در عراق و یا میانه‌ی راه شنیده است.
(1) الارشاد، 2، ص 301.
(2) همان.

جریان مالک اشتر
مالک، مسافت حمص تا کوفه را در طی دوازده روز طی کرده است. (1) .
(1) تحقیق درباره‌ی اول اربعین، ص 50.

جریان یحیی بن هرثمه
بنابر نقل قطب راوندی، هنگامی که متوکل یحیی بن هرثمه وی را فراخواند و از او خواست که امام هادی علیه‌السلام را از راه صحرا، با احترام به نزد وی برد، و بعد جریان حرکت خود را به
(صفحه 105)
سمت مدینه و دیدار با امام هادی علیه‌السلام نقل می‌کند، و پس از دیدن برخی از امور تعجب می‌کند و می‌گوید: «در دل خود گفتم که میان ما (در حجاز) تا عراق ده روز راه است...» (1) ، پس معلوم می‌شود که از مدینه منوره تا عراق و سامرا را در ده روز به طور عادی، آن زمان طی می‌کردند. (2) .
- دلالت خبر واضح است، ولی در یک نسخه‌ی دیگر الجرائح و الخرائج به جای کلمه‌ی «عشرة» کلمه‌ی «عشرین» آمده است (3) ، و معنای عبارت بر طبق آن این می‌شود که میان حجاز و عراق بیست روز فاصله است!
(1) الخرائج و الجرائح، ج 1، ص 395.
(2) تحقیق درباره‌ی اول اربعین، ص 55.
(3) ر. ک: پاورقی الخرائج و الجرائح، ج 1، ص 395 به نقل از نسخه‌ی خطی کتاب که به شماره‌ی 983 در کتابخانه‌ی مرحوم آیت الله العظمی نجفی مرعشی نگهداری می‌شود.

نتیجه گیری شهید قاضی طباطبایی
آیت الله شهید قاضی طباطبایی از مجموع آنچه گفته شد می‌خواهد استفاده کند، که با عنایت به این شواهد تاریخی، وقوع سیر در مدت کوتای از کوفه به شام وازشام به کربلا ممکن بوده و چنین نتیجه می‌گیرد: امکان حرکت ایشان از کوفه تا شام در مدت زمانی حدود ده روز ممکن است و آنچه که محدث نوری آورده است، صرف استبعاد بیش نیست و این شواهد تاریخی امکان آن را ثابت می‌کند.
خلاصه آن‌که آنچه سبط بن الجوزی ذکر کرده است که اهل‌بیت روز پانزدهم محرم کوفه را به قصد شام ترک کرده‌اند، صحیح است و آنان در (صفحه 106)
اول ماه صفر به شام رسیدند (1) ، و حدود هشت روز در آن‌جا توقف داشتند. سپس در مدت زمانی بین هشت تا ده روز به کربلا رسیدند و توانستند خود را در بیستم ماه صفر «روز اربعین» به کربلا برسانند.
- شواهد مرحوم قاضی طباطبایی بر چند دسته است:
1. برخی ناظر به امکان سیر کوتاه مدت از حجاز به عراق و یا بالعکس است.
2. برخی ناظر به امکان سیر کوتاه مدت از شام به عراق و یا بالعکس است.
در این دسته آنچه که مربوط به سیر در راه بادیة الشام باشد، مشکلی ندارد، و آنچه که توسط پیک و برید است نمی‌توان شاهدی برای بحث قرار داد؛ چون فرض کلام در کاروانی با ویژگیهای خاصی است که توانایی سرعت سیر را ندارد.
اگر از این نکته صرف نظر کنیم، نهایت کلام این است که مرحوم قاضی طباطبایی توانسته است که امکان سیر را در مدت کوتاهی ثابت کند و انصافا تتبع و زحمت زیادی را بر خود هموار ساخته است و صورت مسئله را از فرض امتناع که محدث نوری در پی اثبات آن است خارج می‌سازد، و آن را به فرض امکان منتقل می‌سازد؛ ولی سخن در وقوع است و این اندازه، وقوع را ثابت نمی‌کند.
با توجه به غرض حکومت ننگین بنی‌امیه از بهره‌وری سیاسی به نفع خود، سیر در راه سلطانی توجیه پذیر است. افزون بر آن‌که آثاری نیز از این سیر باقی مانده است؛ مثل مشهد نقطه در حلب. همچنین ذکر نام (صفحه 107)
برخی منازل - مثل قنسرین - در کتابهای متعدد تأیید کننده‌ی سیر در این

مسیر است. بنابراین، پیمودن راه سلطانی و توقف اهل‌بیت در برخی از منازل و ماجراهایی که در این مسیر واقع شده است، رسیدن اهل‌بیت به شام، به زمانی حدود بیست روز نیازمند است و نمی‌توان آن را با مثل اعزام پیک، و یا حرکت خلیفه به قصد حج - که اقتضای سرعت در سیر در آنها بدیهی است - مقایسه نمود.
(1) ر. ک: الآثار الباقیة، ص 422.

ملازمه بین ملاقات و وصول در اربعین اول
مرحوم قاضی می‌فرماید:
از آن‌جا که جابر به زیارت قبر حضرت امام حسین علیه‌السلام در روز اربعین شتافته است، پس ملاقات وی با اهل‌بیت علیهم‌السلام نیز در این روز بوده است، چون کسی غیر آن را نگفته است و این مطلبی است که علما فهمیده‌اند. (1) .
- زیارت جناب جابر بن عبدالله انصاری در روز بیستم ماه صفر سال 61 ثابت و مسلم است، ولی لزومی ندارد که ما واقع شدن ملاقات با اهل‌بیت علیهم‌السلام را در آن روز بپذیریم، و ملازمه‌ای بین این دو نیست، به ویژه آن‌که ابن‌نما و سیدبن طاووس که دو مصدر اساسی مطلب مورد بحث ما هستند، زمان ملاقات را معین نساخته‌اند.
توضیح مطلب را در فصل ششم ملاحظه خواهید نمود.
(صفحه 111)
(1) تحقیق درباره‌ی اربعین اول، ص.

سخنی و دیدگاهی دیگر

تاکنون معلوم شد که شهرت مورد ادعا با توجه به محذورات ذکر شده کارساز نیست، وشواهدی که ذکر گردید فرض امکان را ثابت می‌کند، ولی برای اثبات وقوع کافی نیست. و اما ملازمه بین زیارت جابر و ملاقات وی با اهل‌بیت را با بازگشت ایشان به کربلا در اربعین اول اینگونه می‌توان منتفی دانست:

با توجه به قراین، به نظر می‌رسد جابر بن عبدالله انصاری، آن یار وفادار و دانشمند عارف و آگاهی که رنج سفر را به جان خریده و از عواقب کار خود نهراسیده و در بزرگسالی و کهولت سن به سمت کربلا رهسپار شده است، به یک زیارت بسنده نکند و دست کم دو بار به زیارت قبر مولا و محبوب خود سالار شهیدان امام حسین علیه‌السلام شتافته باشد:

زیارت اول: زیارتی است که طبری در بشارة المصطفی (1) و سید بن طاووس در مصباح الزائر (2) و خوارزمی در مقتل الحسین علیه‌السلام (3) آورده‌اند.

(صفحه 112)

زیارت دوم: زیارتی است که مقرون به ملاقات با اهل‌بیت علیهم‌السلام است.

در زیر به تبیین این دیدگاه خواهیم پرداخت:

1. در روایت طبری و سید بن طاووس و خوارزمی، هیچ‌گونه اشاره‌ای به مسئله‌ی ملاقات نشده است؛ بلکه قرینه بر عدم حصول ملاقات نیز وجود دارد. طبری و خوارزمی تصریح می‌کنند که پس از انجام زیارت، جابر از عطیه می‌خواهد که او را به سمت خانه‌های کوفه هدایت کند. آن‌گاه هر دو در این مسیر گام برداشتند. (4) بسیار بعید است که حادثه‌ای با این اهمیت واقع گردد و عطیه آن را نقل نکند.

2. آنچه از خبر طبری و سید بن طاووس و خوارزمی استفاده می‌شود این است که هنگام زیارت جابر، کسی غیر از ایشان نبوده است و حال آن‌که زیارت مقرون به ملاقات با اهل‌بیت، وقتی بوده است که گروهی از بنی‌هاشم نیز به زیارت قبر آن حضرت شتافته بودند و اهل‌بیت هنگامی که به کربلا رسیدند، جابر را با عده‌ای از بنی‌هاشم در آن‌جا یافتند. (5) .

3. در زیارت اول، نام و نقش عطیه برجسته است، در صورتی که در زیارت دوم هیچ نام و اثری از عطیه وجود ندارد.

4. تصریح مورخان و دانشمندان مبنی بر این‌که جابر نخستین زائر امام حسین علیه‌السلام است، اثبات کننده‌ی این مطلب است که زیارت وی

پیش از زیارت گروهی از بنی‌هاشم است و با این بیان، زیارت جابر با عطیه را باید
(صفحه 113)
نخستین زیارت او قرار داد.
خلاصه، آنچه طبری و سید بن طاووس در (مصباح الزائر) و خوارزمی آورده‌اند، که در آن نام عطیه وجود دارد و هیچ‌گونه اشاره‌ای از حضور بنی‌هاشم ندارد و سرانجام زیارت، به رهسپاریشان به سمت کوفه ختم می‌شود، با آنچه که ابن‌نما و سید بن طاووس در (لهوف) آورده‌اند، که در آن اثری از نام و نقش عطیه نیست، فرق می‌کند و هیچ گونه بعدی ندارد که شخصی چون جابر به یک زیارت بسنده نکند.
بنابراین، روز اربعین روز زیارت جابر پس از گذشت چهل روز از شهادت سالار شهیدان، حسین بن علی علیهماالسلام است، و زیارت اهل‌بیت و ملاقات جابر با ایشان پس از اربعین است؛ گرچه دقیقا روز آن را نمی‌دانیم، ولی مسلما پیش از اربعین دوم است.
با توجه به نقلی که ورود سر مطهر را به شام در اول ماه صفر تعیین کرده است (6) ، چنانچه ورود اهل‌بیت را هم در این تاریخ به شام بدانیم (7) و با تکیه به خبری که زمان خروج ایشان، بیستم ماه صفر تعیین شده است (8) ، مدت اقامت ایشان در شام، بیست روز بوده و بنابر آن‌که مسیر بازگشت آنان از راه میانبر بادیة الشام بوده باشد، زمان رسیدن اهل‌بیت به کربلا فاصله‌ی چندانی با اربعین اول ندارد. و می‌توان گمان کرد که آنان در حدود پایان صفر و یا در اوایل ربیع الاول به کربلا رسیده باشند و چنانچه مدت
(صفحه 114)
اقامت ایشان را حدود یک ماه (9) و یا یک ماه و نیم (10) ، بدانیم، و یا بازگشت را هم از راه سلطانی بدانیم زمان مقداری به تأخیر می‌افتد و بعید است که درغیر از ماه ربیع الاول بوده باشد.
با این بیان بسیاری از مشکلات مسئله حل می‌شود، و بسیاری از منازعات و کشمکشها پایان می‌پذیرد.
اما آنچه مرحوم قاضی طباطبایی از آن به عنوان فهم علما یاد کرده است، نمی‌تواند به عنوان دلیل مطرح گردد و در فرض تحقق، ناشی از ثبوت ملازمه‌ی بین زیارت جابر و حصول ملاقات است، که مورد پذیرش قرار نگرفت.
با توجه به مطالب گذشته، نتیجه‌ی بحث این است:
چنانچه اهل‌بیت را از طریق بادیة الشام به شام برده و آنان از همان مسیر به کربلا بازگشته باشند، و زمان خروج را نیز بیستم صفر ندانیم، امکان رسیدن به کربلا در اربعین اول وجود دارد.
ولی قراینی مسیر رفت را از این مسیر تأیید نمی‌کند، و سید امین که این

احتمال را ذکر می‌کند، هیچ گونه دلیل و شاهدی را نمی‌آورد و تنها با ذکر کلمه‌ی «لعل» و شاید آن را مطرح ساخته است و در هیچ کتاب معتبر و غیر معتبری، اثری از حرکت در این مسیر به چشم نمی‌خورد.
افزون بر آن، حکومت فاسد بنی‌امیه می‌خواست نهایت بهره را از جنایت ننگین خود به دست آورد؛ بنابراین، حرکت دادن آنها از راه سلطانی، که گفته می‌شود چهل منزل را در خود داشت، منطقی جلوه
(صفحه 115)
می‌سازد و حرکت در این مسیر به حدود بیست روز وقت نیاز دارد. و باقی ماندن آثاری از شهیدان و اهل‌بیت در این مسیر به عنوان تأیید می‌تواند مورد استناد قرار گیرد، مثل مشهد نقطه (11) ، و یا مدفن برخی از کودکان آل‌البیت درمسیر، مثل شهرهای حلب یا بعلبک.
در برخی از کتب مورد توجه تاریخی، بعضی از جریانات راه را ذکر کرده‌اند که مربوط به راه سلطانی است؛ مثل قضیه‌ی دیر راهب (12) در قنسرین (13) ، سخنان بعضی از اهل‌بیت در بعلبک.
بنابراین، با توجه به مدت اقامت اهل‌بیت در شام که تا حدود یک تا یک ماه و نیم گفته‌اند، همچنانکه سیدبن طاووس، و پیش از او قاضی نعمان گفته است و باعنایت به مدتی که در کوفه زندانی بوده‌اند، (اگر چه آن مدت کم باشد) و مسئله‌ی کسب تکلیف از یزید توسط پیک و یا حتی کبوتر نامه‌بر، باز بازگشت اهل بیت را در اربعین اول منطقی نمی‌دانیم.
اما تصریح برخی مثل بیرونی و قزوینی و شیخ‌بهایی و دیگران، معارض
(صفحه 116)
است با نقل برخی همانند قاضی نعمان، که از نظر تاریخی بر آنها مقدم است و مثل آنان ذوفنون نبوده است.
و آنچه به امامیه نسبت داده‌اند ناشی از ملازمه‌ی بین زیارت جابر و حصول ملاقات وی با اهل‌بیت در اربعین اول است که مورد پذیرش قرار نگرفت، و آن را در زیارتی دیگر پس از اربعین دانستیم.
اما تاریخ الحاق سر مطهر به جسد طاهر را یا باید در روز اربعین ندانیم، و یا آن را امری ویژه، و با شرایطی خاص بدانیم؛ همچنان که سید بن طاووس به آن رسیده است. (14) .
(1) بشارة المصطفی، ص 74.
(2) مصباح الزائر، ص 286.
(3) مقتل الحسین، ج 2، ص 190.
(4) آن‌جا که جابر به عطیه می‌گوید: «خذنی نحو ابیات کوفان، ثم صارا فی الطریق» (ر. ک: بشارة المصطفی، ص 75).
(5) ابن‌نما در مثیر الأحزان، ص 107 می‌گوید: «و لما مر عیال الحسین علیه‌السلام وجدوا جابر بن عبدالله الأنصاری رحمة الله علیه و جماعة من

بنی‌هاشم قدموا لزیارته» و قریب این مضمون را سید در لهوف، ص 225 آورده است.
(6) الآثار الباقیة، ص 422؛ عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات، ص 45.
(7) که به گمان قوی چنان است.
(8) مسار الشیعة، ص 46؛ مصباح المتهجد، ص 730؛ العدد القویة، ص 219؛ مصباح کفعمی، ص 510 و 489.
(9) اقبال الأعمال، ص 589.
(10) شرح الأخبار، ج 3، ص 269.
(11) در سفری که این جانب اخیرا به کشور سوریه داشتم، توفیق زیارت این مکان مقدس را در شهر حلب پیدا نمودم، وسنگی را که قسمتی از آن رنگ خون گرفته بود مشاهده کردم، و این جریان مهم را جناب آقای شیخ ابراهیم نصرالله، متولی آن مقام در تاریخ 11 محرم الحرام 1424 ه- ق، برابر با 24 / 12 / 1381 ه- ش برایم بازگو نمود: «حدود هفت سال پیش در ایام عزاداری حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام عده‌ای از شیعیان پاکستانی در کنار این مقام مشغول عزاداری خالصانه بودند که ناگهان خونی تازه بر روی سنگ ظاهر می‌شود، و بعد به تدریج در آن فرو می‌رود، وقتی که خبر به من رساندند، خودم را در لحظات آخر رساندم. آنچه دیدم یک قطره‌ی خون تازه بود که باقی مانده بود، و بعد آن هم به تدریج فرو رفت.».
(12) مناقب آل ابی‌طالب، ج 4، ص 60؛ بحارالأنوار، ج 45، ص 303؛ العوالم، ج 17 (تاریخ الامام الحسین علیه‌السلام)، ص 418؛ ازمناقب ابن‌شهر آشوب، به نقل از نطنزی در خصائص.
(13) قنسرین: هی کورة بالشام منها حلب، و کانت قنسرین مدینة،بینها و بین حلب مرحلة من جهة حمص بقرب العواصم... (ر. ک: معجم البلدان، ج 4، ص 404).
(14) ر. ک: اقبال الاعمال، ص 588.

32- حدیث بوی سیب (گزیده‌ای از خصائص الحسینیه)

مشخصات کتاب

سرشناسه: احمدوند، محسن ۱۳۵۳- ، گردآورنده
عنوان و نام پدیدآور: حدیث بوی سیب (گزیده‌ای از خصائص الحسینیه : بیان ویژگی‌ها و ذکر مصائب امام حسین ع / محسن احمدوند
مشخصات نشر: قم میثم تمار، ۱۳۷۹.
مشخصات ظاهری: ص ۲۳۸
شابک: 964-5598-22-2 ۸۰۰ ریال
وضعیت فهرست نویسی: فهرستنویسی قبلی
یادداشت: کتاب حاضر برگزیده‌ای از خصایص الحسینیه جعفر شوشتری است
یادداشت: چاپ دوم ۱۳۸۰: ۸۰۰ ریال
یادداشت: چاپ سوم پاییز ۱۳۸۱؛ ۸۰۰ ریال
یادداشت: کتابنامه ص ۲۳۸ - ۲۳۷؛ همچنین به‌صورت زیرنویس
عنوان دیگر: الخصائص الحسینیه فارسی برگزیده
موضوع: حسین‌بن علی ع ، امام سوم ۶۱ - ۴ق -- فضائل
موضوع: واقعه کربلا، ق ۶۱
موضوع: شعر مذهبی -- قرن ۱۴
شناسه افزوده: شوشتری جعفربن حسین ۱۳۰۳ - ۱۲۳۰ق الخصائص الحسینیه فارسی برگزیده
رده بندی کنگره: BP۴۱/۴/الف۳۲ح۴
رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۳
شماره کتابشناسی ملی: م۷۹-۲۵۵۵۹

مقدمه

ذکر مصائب اهل بیت عصمت و طهارت، عموما، و ذکر مصائب سیدالشهدا علیه‌السلام، بخصوص، همراه مورد توجه و سفارش بوده است، تا آن جا که روایات معتبر و متواتر بر آن دلالت می‌کند، لذا بر آن شدیم تا نوشته‌ای را به دوستان و دوستداران آن امام بزرگوار، ارائه دهیم که هم مستند بر وقایع بی‌تردید تاریخ باشد و هم گویای کرامت و بزرگواری و سیادت در عین مظلومیت آن انسانهای وارسته‌ی همیشه جاوید؛ نوشتاری که بتواند ظلم دنیاطلبی دنیاطلبان را بر اندیشه اصلاح‌طلبی خوبان، نشان دهد؛ نوشته‌ای که گویای ستم جهل و نادانی بر عقل و دانایی در همیشه‌ی تاریخ باشد؛ نوشته‌ای که بیان کننده‌ی این حقیقت زنده‌ی ابدی باشد که «فاما الزبد فیذهب جفائا و اما ما ینفع الناس فیمکث فی الارض». (1) یعنی باطل، مانند کفی است که به زودی نابود می‌شود؛ و اما حق، مانند آبی است که به خیر و منفعت مردم است و در زمین، باقی می‌ماند.

نوشته‌ای که مبین این پیام به بدخواهان و استعمارانديشان باشد که هر چند بتوان با زور و تقلب بر قالب غلبه کرد، ولی بر قلب نمی‌توان؛ بلکه در قلب باید انقلاب نمود؛ همچون انقلابی که حسین در قلب‌ها ایجاد کرد که جوشش و حرارت آن، در قلب تمام انسان‌های اهل باور، چه مسلمان و یا غیرمسلمان، تا ابد باقی است که «ان لقتل الحسین حرارتا فی قلوب المؤمنین لاتبرد أبدا»؛ تا آن جا که نه تنها

(صفحه 12)

انقلاب ما از عاشورای اوست بلکه انقلاب‌های دیگر همچون انقلاب هند نیز متأثر از این حرارت و جوشش بوده است. گاندی، رهبر فقید هند می‌گوید: من از حرکت حسین علیه‌السلام الگو گرفتم.

زمانی که کتاب الخصائص الحسینیة شیخ جعفر شوشتری را یافتم و آن را با دقت مطالعه نمودم، دیدم شاید کامل‌ترین کتابی است که در این زمینه نوشته شده؛ اما این کتاب، مفصل است و به زبان عربی نوشته شده و شاید همه نتوانند آن را تهیه و از آن استفاده کنند. لذا تصمیم گرفتم گلچینی را از آن انتخاب نمایم که به زبان فارسی باشد تا خواندن آن برای عموم مردم، آسان‌تر گردد و وقتی ترجمه‌ی آیة الله شهرستانی به نام دمع العین علی خصائص الحسین را دیدم، مصمم شدم از همین ترجمه استفاده نمایم، البته با کمی تغییرات در بعضی از کلمات که معنای آن برای خواننده فارسی زبان مشکل می‌نموده، و اکنون نوشته‌ای که در پیش روی خوانندگان عزیز و محترم است، دارای این امتیازات است:

1 - از کتاب خصائص الحسینیة، بیشتر مطالبی که جنبه ذکر مصیبت دارد، انتخاب شده و جهت اعتبار و اتقان بیشتر آدرس مطلب از کتاب خصائص ذکر گردیده است.
2 - ذکر مصیبت‌ها، چون توسط یک مجتهد مبرز تنظیم گردیده، از نظر سند، در نهایت اعتبار است و از نظر دلالت، با استفاده از قوه‌ی اجتهاد، مطالب زیبایی را از نقلها و روایات، استخراج و استنباط نموده است.
3 - در خاتمه، بخشی به عنوان ذکر مصائب، از کتاب‌های دیگر شیخ جعفر، مانند فوائد المشاهد و مجالس المواعظ و نیز از مقاتل دیگر، جمع‌آوری شده است که در پایان ذکر مصیبت از اشعار زیبا که مناسب با آن است استفاده گردیده.
4 - مطالبی که توسط این جانب (گردآورنده) اضافه گردیده، از مقاتل معتبر و با کمال دقت در اعتبار مطالب، جمع‌آوری شده است.
5 - بخشی به عنوان اشعار، بعد از بخش ذکر مصائب آورده شده است.
در خاتمه، توضیح کوتاهی درباره‌ی وجه نامگذاری کتاب به حدیث بوی سیب (صفحه 13)
آورده می‌شود:
حضرت آیة الله العظمی حاج شیخ یوسف صانعی (دام ظله) نقل می‌کند: پدرم حاج شیخ محمد علی رحمهم الله، در اواخر عمر شریفش ضعف بینایی پیدا کرده بود. روزی برای او کتاب مهیج الأحزان را می‌خواندم. به این حدیث رسیدم که ام‌سلمه می‌گوید: روزی حسنین علیهماالسلام خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسیدند و جبرئیل نیز نزد آن حضرت، به صورت دحیه‌ی کلبی حضور داشت. آنها دست در آستین او کرده از او طلب هدیه می‌کردند. جبرئیل، دست را به جانب آسمان بلند کرد و از بهشت، سیب و به و اناری برای ایشان آورده و به ایشان داد. آنها خوشحال شده، نزد جد خود رفتند. آن حضرت، ایشان را بوسید و فرمود: بروید به منزل خود و اول نزد پدر بروید. ایشان به فرموده جد خود عمل کرده چیزی از آن تناول نکردند تا پیغمبر تشریف آورد و با هم تناول کردند و هر چند از آن تناول می‌کردند، به حال اول برمی‌گشت و این میوه‌ها باقی بود.
از جناب سیدالشهدا روایت شده که چون مادرم فاطمه از دنیا رفت دیگر آن انار را ندیدم، لکن به و سیب بود تا آنکه پدرم امیرالمؤمنین را شهید کردند، آن به نیز مفقود شد و آن سیب باقی بود، تا وقتی که آب را بر ما بستند. من آن سیب را بو می‌کردم و التهاب تشنگی من کم می‌شد. فلما دنی اجلی رأیتها قد تغیرت فأیقنت بالفناء؛ چون اجلم نزدیک شد، دیدم آن را که متغیر شده و به کشته شدن خودم یقین کردم.
علی ابن الحسین علیه‌السلام می‌فرماید که این را یک ساعت پیش از آنکه پدرم کشته شود، از او شنیدم. چون او را شهید کردند بوی سیب از قتلگاه

او شنیدم تجسس کردم آن سیب را و از او اثری ندیدم و بوی سیب، بعد از شهادت او باقی ماند و او را زیارت کردم و بوی سیب از قبرش شنیدم. از شیعیان صالح ما که زیارت کنند قبر مقدسش را پس باید اوقات سحر، در پی آن باشند که بوی سیب از قبر حسین علیه‌السلام
(صفحه 14)
خواهند شنید؛ اگر مخلص و صادق باشند. (2).
آیة الله العظمی صانعی می‌فرماید: به این قسمت از روایت که رسیدم، دیدم اشک از دیدگان پدرم جاری شد. از او علت را پرسیدم. فرمود: در سال 1323 شمسی برای زیارت قبر سیدالشهداء به کربلا مشرف شدم. سحرگاهی تنها به زیارت حضرت رفتم. بوی سیب، فضای حرم آن حضرت را پر کرده بود. هر چه گشتم، سیبی نیافتم و تا این زمان، این حدیث را نه دیده و نه شنیده بودم. اکنون که حدیث را برایم خواندی، علت را فهمیدم و خدای را شاکرم که اظهار ارادتم به حضرت، مورد قبول واقع شد.
البته باید دانست که اخلاص و صداقت، دو شرط ورود به کوی حسین است و شنیدن بوی حسین؛ که هر که دل در گرو یار بندد و آغوش بر خیال او باز کند، بوی یار بشنود:
نسیمی کز بن او کاکل آید
مرا خوش‌تر ز بوی سنبل آید
چو شب گیرم خیالت را در آغوش
سحر از بسترم بوی گل آید
حدیث بوی سیب، حدیث دل شیداست که از گرمی عشق می‌سوزد و پاسخش شمیمی است که از کوی یار می‌وزد که این پاسخ، فقط به دل‌ها و جان‌های عاشقان حقیقی است.
فغان بلبلی کز عشق می‌نالد اثر دارد
نه هر مرغی که فریادی کشد شوری به سر دارد
در اینجا لازم است از زحمات متصدیان مؤسسه‌ی تحقیقاتی علوم آل محمد صلی الله علیه و آله که کار تحقیق ترجمه‌ی یاد شده را انجام داده و همچنین تقدیر و سپاس خود را از مدیر محترم انتشارات میثم تمار، ویراستار و دیگر عزیزانی که در آماده سازی کتاب مرا یاری کردند ابراز نمایم.
زمستان 1379
مؤسسه فرهنگی رسا
محسن احمدوند
(صفحه 15)
(1) سوره‌ی رعد، آیه‌ی 17.
(2) بحارالانوار، ج 43، ص 289.

در این نفس آخر، توشه‌ای بردار
خصائص الحسینیه، ص 9 چاپ دارالاعتصام.
حمد و ثنا مخصوص ذات اله است و درود بی‌منتها برگزیدگان آن درگاه، خصوصا رسول اکرم و اشرف اولاد آدم، محمد مصطفی صلی الله علیه و آله که شاهراه هدایت‌اند و شفعای قیامت - صلوات الله علیهم ما دامت السموات العلی و الأرضون السفیلی -.
اما بعد، چنین گوید بنده‌ی حقیر، جعفر بن حسین شوشتری - عفی الله عنهما - که چون دیدم زمام پیری رسید و ایام جوانی گذشت، اساس بدن را از هر طرف، شکست آمده و عمر، از شصت گذشته؛ نه از آن حاصلی دیده، و نه ثمری چیده، و نه فایده‌ای برده. عن قریب است که آینده نیز بر همین و تیره (منوال) خواهد گذشت. پس بانفس گناهکار غافل، خطاب نمودم که: وای بر تو، تا کی غافلی؟! بهار جوانی به خریف نامهربان مبدل شده، و هنگام زراعت و کشت، تخمی کاشته و حاصلی بر نداشتی. پس این دو روز را دریاب؛ و خرمن‌ها را به غفلت، تلف نمودی. پس در کشتن این دو خوشه بشتاب. سرمایه‌ی عمر را به باد دادی. قدر این جزئی متاع را بدان.
چون نفس غافل را پنبه در گوش بود و به این صدا به هوش نیامد، ناچار به
(صفحه 16)
صدای بلند، او را ندا کردم: ای مسافر بی‌زاد و راحله، بازخواهی ماند از قافله! ببین چه کاشته‌ای که هنگام درو نزدیک است؟ و ای تاجر مغرور زمانه و ظالم بر خویش و بیگانه، تویی آن مرغ که صیاد مرگت، در کمین، و هزار بلایت همنشین است. میعادت معاد، و خدایت در مرصاد است.
باز این ندا در آن خفته اثری نبخشید. پس نزدیک رفته، او را حرکت دادم که هان! بیدار شو گردنه سخت است و پای، برهنه و پیاده باید عبور نمایی. چه وقت خواب است؟ و منازل مخوفه در پیش داری. با دست خالی، کارت خراب است. اندکی حرکت کن و تعجیل نما تا کی بطالت و کسالت؟ چشم بگشا و نظر کن که روزی در پیش داری تاریک، و راهی باریک. گوش خود بگشا و کلام امیرالمؤمنین علیه‌السلام را بشنو که می‌فرماید، «ای پیر محاسن سفید، چگونه خواهی بود وقتی که طوق‌های آتش به استخوان گردنت چسبیده و غل جامعه، گوشت بازویت را خورد؟». (1).
باز دیدم نفس از این همه صیحه و ندا به حرکت نیامد. پس مرا گمان شد که مرده است. به حال او گریان و نالان شدم و بر فقد (از دست دادن) عمر عزیز، نوحه‌سرا گشتم و گفتم:

در معاصی شد همه عمرت تباه
قامتت خم گشت از بار گناه
موی تو در رو سیاهی شد سفید
یعنی از ره، قاصد مرگت رسید
پس اندکی نفس کشید که مرا امید به حیات او شد. آن گاه به نرمی گفتم: آخر بر خود رحم کن و به فریاد خود برس. در این نفس آخر، توشه‌ای بردار و فرصت، غنیمت شمار، پیش از آن که اجل به سر آید و مرگ، به درآید و باب توبه مسدود گردد. آیا این همه‌ی کتاب‌های آسمانی و انبیای مرسلین که آمدند و همه، تو را از این راه ترسانیدند، تو را کفایت نمی‌کند؟ آیا گمان داری که این آسمان و زمین و ما بینهما از مخلوقات، همه به عبث خلق شده باشند و دار
(صفحه 17)
جزا و انتقامی نباشد؟ از کجا چنین یقین از برای تو حاصل است و خاطرت جمع است که تو از اهل نجات خواهی بود؟ چون نفس شوم، این سخن سخت را شنید، اندکی از جای خود جنبید و قدری ملتفت گردید. پس از برای تقویت و تحریک او به سوی طلب کمال و خلاص از وبال، حالات خوف و رجا را که به منزله‌ی دو بال‌اند، به یاد او آوردم، به این تفصیل:
(1) نهج‌البلاغه، فیض الاسلام، خطبه 182.

حالات خوف و رجا
خصائص الحسینیه، ص 12.
اول سبب خوف، آن است که دیدم مدار قبول اعمال و نجات از احوال، تماما بر ایمان است و از آن، در خود هیچ اثری نیافتم، نه از کامل و نه از ناقصش؛ بلکه از ادنی درجه‌ی آن که شخص در حال ذکر خدا، از شوق مشرف بر موت گردد، و ندیدم در خود از اجزای ایمان که تقسیم می‌شود بر قلب و اعضا (نه بر قلب که موجب سکون و اطمینان است، و نه بر اعضا حرکت، بر طبق مراد الهی باشد)؛ حتی آن که خوف دارم از فقد ذره‌ای که باعث نجات از خلود نار باشد.
نظرم نمودم در اخلاق حمیده که از آثار ایمان است، اضداد آن را در خود یافتم و در اعمال صالحه، آن قدر شرایط از برای قبولی آن است که در تمام عمر، خود را موفق به تحصیل آنها ندیده‌ام.
پس از شدت خوف، نزدیک شد که یأس و قنوط (ناامیدی) بر من دست دهد، پس تدارک آن نمودم.
به حالت دوم از برای رجا، نظر کردم به سوی فضائل الهی و دیدم خود را از امت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و شیعه‌ی علی علیه‌السلام و دوستداران اهل بیت که ایشان‌اند راه قویم و صراط مستقیم و پناه خلایق و کشتی نجات و شفیع عرصات. پس امیداوارم به رحمت الهی گشتم.
(صفحه 18)
باز به حالت سوم داخل شدم، که امت نبی و شیعه‌ی وصی را علامتی است، تو را کدام اقتدا به نبی و متابعت به علی بود؟ و دوستی را آثار است. کدام اثر از تو بروز نمود؟
و چون از آثار تشیع و ولا در خود ندیدم، باز از خوف بر خود لرزیدم و از ترس وقوع (افتادن) در مهلکه‌ی یأس و قنوط.
به حالت چهارم پناه بردم و به نظر دقت به سوی وسائل الهی نظر نمودم دیدم وسائلی که متعلق به حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام است بیشتر و آسان‌تر، و اکمل اشرف است؛ شرایطش کمتر و نفعش اتم و اعم است.
در این باب و آن جناب را خصوصیتی است که در باقی وسائل نیست، هر چند همه از یک نورند.
و آن خصوصیت، آن است که آن جناب، بالخصوص بابی است از ابواب بهشت، و کشتی نجات است و چراغ هدایت، هر چند آباء عظام و ابناء کرام او نیز ابواب جنان و کشتی‌های نجات‌اند لکن باب آن حضرت، وسیع‌تر و کشتی او به ساحل نزدیک‌تر و استضائه (طلب روشنایی کردن) به نور او

سهل‌تر است. همه‌ی ایشان، پناه خلق‌اند؛ لکن پناه آن جناب آسان‌تر و دایره‌ی او وسیع‌تر است.

ای نفس امیدوار باش
خصائص الحسینیه، ص 14.
پس نفس را خطاب نمودم که: هان! داخل این درگاه شو، تا ایمن شوی، و به این کشتی درآی تا به ساحل برسی، و به این نور نظر نما تا راه بیابی. باز این عزم را جزم نمودم و چون درست ملاحضه نمودم، علامات ایمان را در منهاج (راه روشن) یافتم و به ایمان خود، امیداوارم گشتم، به چند جهت:
یکی این که از آن حضرت، مأثور است که منم کشته‌ی گریه. ذکر نمی‌شوم در
(صفحه 19)
نزد مؤمنی، مگر این که گریان می‌شود و مغموم می‌گردد؛ (1) و این صفت، در تمام انبیا بود و من در خود، این حالت را یافتم. پس امیدوار به ایمان خود شدم که لااقل آن ذره که منجی از خلود است، خواهم داشت.
دوم این که یافتم خود را که در ایام عاشورا، بی‌اختیار، محزون و مهموم می‌شوم. این، از صفات ائمه‌ی طاهرین بود. پس امیدوار شدم که اثری از ولایت ایشان در خود یافتم، چنان که فرموده‌اند به مقتضای بعضی از روایات که شیعه‌ی ما از فاضل طینت (سرشت) ما آفریده شدند و به نور ولایت ما خمیر گشتند. پس مصیبت ما مصیبت ایشان است. (2).
در اخبار بسیار وارد است که ائمه‌ی هدی در ایام محرم، همه مهموم و مغموم می‌شدند و حضرت صادق علیه‌السلام را کسی خندان ندید در این ایام (3) و حضرت رضا علیه‌السلام در تمام عشره‌ی (دهه‌ی) عاشورا محزون و پریشان بودند و در مجلس عزا می‌نشستند و عیال خود را پشت پرده می‌نشانیدند. پس اگر کسی بر ایشان وارد می‌شد و از اهل مرثیه بود، امر می‌فرمودند که مرثیه بخواند، چنان که در قضیه‌ی دعبل خزاعی معروف است، (4) و الا خود، مباشر ذکر مصائب می‌شدند.
در روایت، ریان بن شبیب مذکور است که داخل شد بر آن جناب، در روز اول ماه محرم پس فرمودند: «ای پسر شبیب! هر گاه گریه خواهی کرد بر چیزی، پس گریه کن بر حسین علیه‌السلام، که او را ذبح نمودند، مانند ذبح نمودن گوسفند، و کشته شد با آن سرور، هیجده نفر از اهل بیت. (5).
و همچنین بود شیوه‌ی باقی ائمه علیهم‌السلام پس ظاهر می‌شود که انکسار قلب در
(صفحه 20)
اول محرم، از علامات علاقه‌ی به ایشان است و به تفاوت آن، مختلف

می‌شود مراتب ایمان، و به عدم یا عروض خلاف آن استدلال توان نمود، بر سلب ایمان و دشمنی ایشان، چنان که متداول است در بعضی از بلاد مخالفین که این ایام را ایام سرور و تنزه (تفریح) خود قرار می‌دهند. خذلهم الله و أخزاهم فی الدارین.

(1) بحارالانوار، ج 44 ص 284، امالی الصدوق، ص 118 (مجلس 28).
(2) منتخب الطریحی، ج 2 ص 27.
(3) بحارالانوار، ج 44 ص 280؛ کامل الزیارات، ص 101 (با تفاوت در مضمون روایت).
(4) الارشاد،شیخ المفید، ج 2 ص 255.
(5) بحارالانوار، ج 44 ص 286؛ أمالی الصدوق، ص 112 (مجلس 27).

هنگام ورود به زمین کربلا
خصائص الحسینیه، ص 16.
سوم آن که یافتم خود را مهموم (غمگین)، هنگام مشاهده و ورود به زمین کربلا و آن سرزمین محنت و بلا؛ و این صفت، از صفات حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام بوده (1) و همچنین، حالت حضرت زینب کبری است، به مقتضای روایات وارده. (2).
و ایضا یافتم خود را دل شکسته، در هنگام ملاحظه‌ی قبر آن جناب و قبر فرزند ارجمندش که در پایین پای آن سرور است، و آن، از علامات ایمان است، چنان که در بعضی از روایات مأثور، وارد است. (3).
چهارم آن که یافتم چشم خود را اشک‌ریز در وقت استشمام تربت طاهر آن حضرت، و این، از صفات خود آن سرور و جد اطهرش بوده، چنان که بیان بعضی از این فقرات، در طی مقاصد کتاب، ان شاء الله خواهد آمد.
دیگر آن که، هر چند اعمال صالح از نماز، روزه و غیر از آنها نسبت به خود، به جهت عدم اجتماع شرایط قبول، مسلوب (یافتم)، ولیکن دیدم که گریه بر آن جناب، حقیقت گریه است، و همچنین گریانیدن و لااقل، تباکی که کرده‌ام، یقینا صحت سلب ندارد. پس داخل حدیث «من بکی او أبکی تباکی
و
(صفحه 21)
جبت له الجنة(؛ هر کس بگرید و یا بگریاند و یا خود را به گریه وادارد، بهشت برای او واجب گردد)» (4) خواهم بود.
پس امیدم محکم و قلبم مطمئن گردید تا به حالت پنجم منتقل شدم که گیرم جزئی از ایمان در خود یافتی، و از خلود نیران خلاص شدی، آیا با عذاب برزخ و قبر و صدمات حشر و نشر، چه خواهی کرد؟ تو را که طاقت صدمات ضعیف دنیوی نیست و مکاره آن را تحمل نداری، بکله از دوام نعمت، ملول شوی، چگونه تحمل آن صدمات توانی نمود؟ بلکه شاید این، جزء ضعیف از ایمان، با کمی صدمه از عروض بلا و صدمات و وساوس شیطان زایل شود، آن وقت چه خواهی کرد؟
پس خوف و اضطراب، بر دل غلبه نمود، و به حالت، ششم منتقل گشتم. ملاحظه نمودم که در میان وسائل حسینیه، چنین چیزی هست که سبب قوت ایمان و ثبات آن تواند بود و آن، زیارت آن حضرت است که به مقتضای اخبار، مانند زیارت خداوند است، کسانی که ایمانشان ثابت نباشد و بعد از هدایت، گمراه شوند. پس معلوم می‌شود که زیارت آن سرور، از اسباب کمال ایمان است. همچنین اخبار وارد شده در این زمینه که زائر،

چون اراده مراجعت نماید، ملکی نزد او آید و گوید: «پروردگار سلامت می‌رساند و می‌گوید: عمل را از سر گیر که گناهان گذشته‌ات آمرزیده شد». (5).
پس چون خداوند بر او سلام برساند، لابد، او را از کفر و نفاق، حفظ نماید. پس قلبم مطمئن و دلم ساکن گردید.
باز حالت هفتم مرا به خوف انداخت که در نهایت، اینها که ذکر نمودی، اعمال حسنه هستند. شاید گناهان تو سبب حبط (از بین رفتن) حسنان شوند. باز مضطرب شدم و به حالت هشتم التجا بردم که حبط، در عمل خود عامل
(صفحه 22)
(شخص) است و در وسائل حسینیه، عملی است که برای او نوشته می‌شود و حال آن که از اعمال او نیست تا حبط شود. چنان که در فضیلت زیارت آن جناب وارد شده از برای زائر، یک حج یا بیشتر، از حج‌های پیغمبر خدا، و معلوم است که حج پیغمبر صلی الله علیه و آله عمل خود زائر نیست تا حبط شود، و عمل آن سرور، البته مقبول خواهد بود.
(1) بحارالانوار، ج 44، ص 252؛ أمالی الصدوق، ص 478 (مجلس 87).
(2) منتخب الطریحی، ج 2 ص 127 (مجلس 9).
(3) بحارالانوار، ج 98، ص 73؛ کامل الزیارات، ص 325 (باب 108).
(4) بحارالانوار، ج 44 ص 288؛ لهوف، سیدبن طاووس، ص 5.
(5) التهذیب، ج 6 ص 43؛ وسائل الشیعة، ج 10، ص 342.

حسین در دامان پیغمبر
خصائص الحسینیه، ص 18.
و از عجائب آن روایات، روایتی است که از حضرت صادق علیه‌السلام مأثور است که فرمودند: روزی جناب حسین علیه‌السلام در دامان پیغمبر صلی الله علیه و آله بود و آن سرور به او ملاطفت می‌فرمود. عایشه عرض کرد: چه قدر تو را از این طفل، خوش می‌آید؟ فرمود: «چگونه او را دوست نداشته باشم که میوه‌ی دل و نور چشم من است، و به درستی که امت من، او را خواهند کشت. پس هر کس او را زیارت نماید بعد از وفاتش، بنویسد خداوند از برای او یک حج از حج‌های من». عرض کرد: یک حج از حج‌های تو؟ فرمودند: «بلی؛ بلکه دو حج از حج‌های من». عرض کرد: دو حج از حج‌های تو؟ فرمودند: «بلی؛ بلکه چهار حج از حج‌های من»، و همچنین او تعجب می‌نمود و حضرت زیاد می‌فرمود، تا رسید به نود حج و عمره‌ی رسول خدا. (1).
پس امیدوار شدم باز به حالت نهم افتادم و ترسیدم از این که حقوق الناس، عمل را ببرد. چنان که وارد شده است که شخصی را در محشر بیاورند که اعمال او نور دهد صحرای قیامت را. پس اهل مظالم، آن اعمال را ببرند و
(صفحه 23)
گناهان خود را بر او بار کنند و او به آتش برده شود. (2).
پس بار دیگر خوف غلبه نمود و ملتجی به حالت دهم گشتم که ملاحظه نمودم، دیدم که وارد شده است در ثواب گریه بر آن حضرت، این که حدی و نهایتی از برای ثواب آن نیست. (3). پس امیدوار شدم که هر چه را ارباب مظالم ببرند، باز تمام نخواهد شد.
باز منتقل به حالت یازدهم شدم و دیدم که به مقتضای اخبار بسیار، شرط قبول اعمال، قبول نماز است. پس با خود گفتم شاید نمازهای تو مقبول نشده باشد و چون آن را رد نمایند، اعمال تو رد خواهد شد. پس امر بر من مشکل شد و نزدیک شد که ناامید شوم. ناگاه، به حالت دوازدهم منتقل گشتم و با آن، ختم شد احتمالات متعارضه، و امید من به آن محکم شد؛ زیرا که وجوه امن و اطمینان، پی در پی رسید و آن، این بود که ملاحظه نمودم خواص عجیبی را که از برای وسائل حسینی است.
(1) بحارالانوار، ج 98، ص 35؛ کامل الزیارات، ص 68 (باب 22).
(2) بحارالانوار، ج 7 ص 270.
(3) همان، ج 44، ص 285؛ کامل الزیارات، ص 103 (باب 32).

یاد حسین برای همه رقت قلب می‌آورد
(خصائص الحسینیه، ص 20) یکی آن که ثواب این وسائل، اضعاف (چند برابر) نوافل است که در اخبار وارد شده که در قبول فرائض مؤثرند. (1).
پس چگونه این وسائل، مؤثر نباشند؟
دیگر آن که شرایط قبول و حبط، در اعمال و عباداتی است که از شخص عامل، به اختیار و قصد قربت و زحمت واقع شود، و در این وسائل، عملی هست که آثار بر آن مترتب است، هر چند بدون اختیار و قصد، واقع شود و
(صفحه 24)
آن، رقت است بر مصائب آن جناب و گریه بر آن حضرت که گاهی با قصد و تأمل و نیت قرب واقع می‌شود و آن، داخل اعمال صالح و قابل قبول و رد است.
و گاهی بدون اختیار حاصل می‌شود که هرگاه شخص، این مصائب جانگداز را بشنود، بدون این که صاحبش را بشناسد که امام بوده یا از مسلمانان، اگر گمان کند که از مخالفان است، باز رقت بر او مستولی می‌شود و بی‌اختیار، اشک می‌ریزد. چگونه شخص رقت نکند، هرگاه بشنود که طفل شخصی از شدت عطش، در پیش چشمش جان دهد؟ یا او را به روی سینه‌ی پدر، شهید کنند و او نظر نماید؟ یا چون به جهت او آب طلبد، تیر بر حلقومش زنند؟ یا این که جسد کسی را بعد از کشتن، پایمال سم ستوران نمایند و سر او را به چوب و تازیانه بزنند و بر درخت بیاویزند؟ یا قبر او را بعد از دویست سال، نبش کنند؟ لابد هر قسی‌القلبی از استماع این امور، متغیرالحال می‌شود و رقت می‌کند، و این، باعث رحمت الهی می‌شود.
چنان که وارد است که چون حضرت یونس در شکم ماهی بر قارون عبور نمود که او را فرومی‌برند، و صدای یونس را شنید، از او سؤال نمود از احوال موسی و هارون و کلثوم و آل‌عمران. یونس خبر داد به موت ایشان. قارون گفت: وا أسفا علی آل‌عمران! پس مشمول رحمت شد و عذاب خسف (فرورفتن)، از او مرتفع گردید در دنیا (2). پس چگونه من امیداوار نباشم، با این که همیشه متأسفم بر آل ابراهیم و آل محمد صلی الله علیه و آله.
(صفحه 25)
(1) وسائل الشیعة، ج 3 ص 52 (روایت، متعدد است).
(2) بحارالانوار، ج 13، ص 252؛ تفسیر القمی، ج 1، ص 318 (تفسیر سوره‌ی یونس).

زائر آن حضرت، سقایت کوثر نماید
خصائص الحسینیه، ص 21.
دیگر آن که از مؤثرات کلیه، هرگاه مانع بر تأثیر آنها برسد، غالبا منع از تمام تأثیر نمی‌کند، بلکه جزئی اثر آن باقی خواهند ماند. پس هرگاه اعمال سیئه‌ی من، مانع از تأثیر تام وسائل حسینیه شود، لامحاله، جزئی اثر خواهد ماند و من به آن، قناعت می‌کنم. مثلا در شأن زائرین آن جناب، وارد است که شفاعت ایشان را قبول می‌کنند و حق ده نفر یا صد نفر، (1) یا می‌گویند هر کس را بخواهی، دستش را بگیر و داخل بهشت نما؛ (2) و من چون می‌بینم خود را که درهای جهنم به روی من باز است، بلکه الآن بر من محیط است، با غل‌ها و زنجیرها، بلکه علائم خلود را بر خود، مشاهده می‌نمایم، پس طمع ندارم که از جمله‌ی شفیعان محشر باشم؛ بلکه قانعم به این که یکی دستم را بگیرد و از شدائد قیامت، نجات دهد، یا از این که بعد از مدتی از جهنم خلاص نماید که مخلد نمانم. و ایضا وارد است که زوار آن جناب، در عرش، با خداوند مکالمه می‌نمایند (3) و من چون لایق این مقام نیستم، قانعم که یک ملک از ملائکه‌ی رحمت، با من سخن گوید؛ و ایضا وارد است زائر آن جناب، سقایت کوثر نماید (4) و من چون شایسته‌ی آن نیستم، بلکه در معرض آنم که در جهنم با اهل بهشت بگویم، قدری آب به من بدهید (5) ، پس ممنونم که یکی از ساقیان کوثر،
(صفحه 26)
مرا آب دهد.
و ایضا وارد است که زائر حضرت، با جناب پیغمبر هم‌سفره خواهد شد در بهشت (6) و چون شایسته‌ی این مقام نیستم، قانعم که از خوردن زقوم خلاص شوم، و لابد از آثار این مؤثرات عظیم، این مقدار،باقی خواهد ماند. ان شاء الله.
دیگر آن که ممکن است وسائل آن جناب، در یک زمان، به جهت شخص جمع شود، از درجه‌ی ادنی که تباکی (حالت گریه به خود گرفتن) است، تا درجه‌ی اعلی که شهادت پیش روی آن جناب است و به حصول آنها به جهت شخص، حصول جمیع عبادات شود، در زمان واحد. مثلا هرگاه مجلسی منعقد شود و ذکر شود در آن، مصائب آن سرور، و حاصل شود به جهت شخص، ابکا و بکا و تباکی، و حزن و هم و رقت و توجه قلب، به سوی آن حضرت، به صلوات و سلام بر اشعار (توجه) قلب، به جلالت و بزرگواری او، و معرفت به حق او، و تصور حالات او، و عروض گریه به جهت آن، و آرزو کردن یاری او، و شهادت در رکاب آن جناب، البته فائز

شود به ثواب جمیع وسائل و عبادت کرده است خدا را به جمیع عبادات، حتی شهادت در پیش روی آن سرور، چنان که خواهد آمد اخباری که دلالت بر آن دارد.

(1) بحارالانوار، ج 98، ص 77؛ کامل الزیارات ص 165 (باب 68).
(2) بحارالانوار، ج 98، ص 27؛ کامل الزیارات ص 166 (باب 68).
(3) بحارالانوار، ج 98، ص 73؛ کامل الزیارات ص 141 (باب 54).
(4) بحارالانوار، ج 98، ص 79؛ کامل الزیارات ص 124 (باب 44).
(5) سوره‌ی اعراف، آیه‌ی 50.
(6) بحارالانوار، ج 98، ص 66؛ کامل الزیارات ص 137 (باب 52).

مجالس عزاداری حسین، چهارده صفت دارد
خصائص الحسینیه، ص 23.
و چنین مجلسی، داراست صفات مشاهد شریفه را و آن، چهارده صفت است:
اول آن که مصلای خداوند است، یعنی محل صلوات اوست بر اهلش.
دوم آن که ملائکه در آن حاضر می‌شوند.
(صفحه 27)
سوم آن که شخص، به دعای پیغمبر خدا و ائمه هدی فائز شود.
چهارم آن که منظور نظر، جناب سیدالشهدا گردد.
پنجم آن که آن حضرت، با ایشان مخاطبه و مکالمه نماید.
ششم چنین مجلسی، محبوب جناب صادق علیه‌السلام است.
هفتم مانند عرفات است.
هشتم مانند مشعرالحرام است.
نهم مانند حطیم (دیوار کعبه) است. (1).
دهم مطاف بیت الله است.
یازدهم قبه‌ی حسین است.
دوازدهم خاموش کننده‌ی آتش‌هاست.
سیزدهم منبع آب حیات است.
چهاردهم تالی (تابع) مجالسی می‌شود که ابتدای آن، خلقت و آخر آن، محشر است و تفصیل این مطالب، ان شاء الله بیابد؛ و چون این امر را تصور نمایی، پس چگونه گمان می‌کنی که ناامید شوی و از این همه مشاهد، با این حالات شریفه و عبادات لطیفه و اجتماع صفات و تواتر برکات؟ پس اگر موانع مانع باشد به آن، قلیل اثری خواهد ماند و همان، مرا کافی است:
قلیل منک یکفینی ولکن
قلیلک لایقال له قلیل
(کمترین عنایت تو مرا بس است؛ ولی کمترین عنایت تو را نتوان کم نام نهاد).و چون این مطلب مرا یقین گردید، مخاطبه با نفس را کوتاه نمودم و به امیدواری بسیار، دست توسل به دامان حسین علیه‌السلام زدم و به جهت استحکام آن، شروع در تألیف این کتاب نمودم که مشتمل است بر بیان خصائص آن
(صفحه 28)
جناب، که به آن خصائص، ممتاز است از تمام مخلوقات، حتی از انبیا و

ائمه علیهم‌السلام و نامیدم آن را خصائص الحسین علیه‌السلام و مزایا المظلوم، امید از فضل پروردگار آن که، آن را ذخیره‌ی قبر و نشور، و مایه‌ی امن و سرور، و اسباب بقای ذکر موفور (فراوان) قرار دهد؛ و ما توفیقی الا بالله علیه و توکلت و الیه أنیب.
(صفحه 29)
(1) یعنی مجلس عزاداری حسین علیه‌السلام نیز مانند حطیم که در آن محل گناهان از بین می‌رود باعث از بین رفتن گناهها می‌گردد.

همه عالم گریان حسین
خصائص الحسینیه،ص 29.
آنچه از اخبار صحیحه‌ی بسیار مستفاد می‌شود، آن است که اول مخلوقات، نور شریف حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله است و عقل نیز بر این دلالت دارد، نظر به اشرفیت آن حضرت و احببیت او، و کثرت اعتنای خدا به شأن او، و در بعض اخبار است که اول مخلوقات، نور آن سرور و نور ائمه‌ی هدی است و به هر تقدیر، نتیجه آن است که اول مخلوقات، نور حسین علیه‌السلام است، چون همه، نور واحدند و نور احدند، چنان که جدش فرمود: «حسین منی و أنا من حسین؛(حسین از من است و من از اویم)» (1) و در خبر دیگر: «أنا من حسین و حسین منی؛(من از حسین هستم و حسین از من است)» (2) که مقامش در بیان شرافت نور آن جناب، بالاتر است از حدیث اول؛ و چون آن جناب، اول مخلوقات است و همه‌ی خلق، تابع و طفیل وجود آن سرورند، پس عجب نیست که جمیع
(صفحه 30)
مخلوقات، بر آن جناب گریه کنند، از انبیا، ملائکه، افلاک، انس، جن، شیطان، بهشت، جهنم، جمادات، عناصر، معادن، نباتات، حیوان، آفتاب و ماه؛ نه از این عالم تنها، بلکه از جمیع عوالم، که در بعضی اخبار وارد است که خداوند، خلق فرموده است هزار هزار عالم و هزار هزار آدم، (3) و بکای این عوالم، نه تنها بعد از قتل آن سرور است، بلکه پیش از تحقق آن بوده، چنان که در زیارت سوم شعبان از حضرت حجت غائب - عجل الله فرجه - مأثور است: «بکته السماء و من فیها و الارض و من علیها و لما یطاء لا بتیها (4) (یعنی:)آسمان و زمین و آنچه در آنهاست، بر آن جناب گریه کردند، و حال این که هنوز قدم به عرصه‌ی دنیا ننهاده بود» و چون آن جناب، در اول خلقت، مظهر خشوع و خضوع بوده، پس هر خضوع و انکساری که در عالم است، از برای آن سرور است؛بلکه می‌گوییم که آن خنجر و شمشیر و سنان و تیر که بر بدن آن جناب می‌زدند، ایضا بر حال او گریه می‌نمودند؛ بلکه قاتلین و ناصبین هم به فطرت اصلیه، بر حال آن سرور، گریان بودند، هر چند به صفات ظاهره، تغییر فطرت اصلیه داده بودند، و مخلد در دوزخ خواهند بود؛ ولی باز چون غافل می‌شدند، به گریه می‌افتادند، مانند کفاری که به قلب تصدیق دارند، ولی به زبان، انکار می‌کنند: «و جحدوا بها و استیقنتها أنفسهم ظلما و علوا؛(از روی ستم و سرکشی، آن را انکار نمودند، در حالی که در دل، به آن یقین داشتند). (5). مانند زنادقه و دهریه که چون غافل شوند از عناد و لجاج خود، اقرار

به توحید می‌نمایند، و همچنین دشمنان آن جناب، در حال غفلت، گریان می‌شدند؛ بلکه گاهی عظم (عظمت) مصیبت به حدی بود که در حال غلبه‌ی عداوت و اشتغال به قتل و جرح و نهب (غارت) و اسر (اسارت)، گریان می‌شدند. چنان
(صفحه 31)
که ابن‌سعد ملعون، در وقتی که امر به قتل آن حضرت نمود، گریان شد، (6) و آن ملعونی که سلب نمود گوشواره‌ی فاطمه دختر حضرت را، گریه می‌نمود، (7) و یزید ملعون، با آن شقاوت و قساوت، چون نظرش به اساری (اسیران) افتاد، بر حالت ایشان رقت نمود و گفت: قبیح باد پسر مرجانه! (8).
(صفحه 33)
(1) بحارالانوار، ج 43، ص 271؛ کامل الزیارات، ص 53 (باب 14).
(2) بحارالانوار، ج 43 ص 296؛ المناقب، ج 3 ص 226.
(3) بحارالانوار، ج 57 ص 321؛ الخصال، ج 2 ص 652؛ التوحید، ص 277.
(4) بحار الانوار، ج 98، ص 347؛ مصباح المتهجد، الطوسی، ص 758 (ولادت امام حسین علیه‌السلام).
(5) سوره‌ی نمل، آیه‌ی 14.
(6) بحارالانوار، ج 45 ص 55، تاریخ الطبری، ج 5 ص 228.
(7) بحارالانوار، ج 45 ص 60.
(8) بحارالانوار، ج 45 ص 136؛ الارشاد، ج 2 ص 125.

خصوصیات حمیده و اخلاق پسندیده‌ی امام حسین
خصائص الحسینیه، ص 41.
در صفات و اخلاق و عبادت آن سرور است، نه من حیث صفات الامامة که آن را حیز ادراک برتر است. پس می‌گوییم که یکی از آن صفات حمیده، صفت غیرت دین است و عدم تحمل بار ذلت اراذل و اوباش. چنان که مروی است که ابن‌سعد، عرض کرد بر آن جناب که نازل شود بر حکم پسر زیاد و یزید، و از قتل، خلاص شود. حضرت فرمودند: هرگز نخواهد شد که من، دست ذلت به شما دهم و مانند غلامان، اقرار به گناه کنم. خدا و رسول و اهل ایمان، به آن راضی نیستند. (1) «لا و الله لا أعطیکم بیدی أعطاء الذلیل و لا أقرا إقرار العبید»:
و هر کس بعد از آن جناب به این مقام رسید، به نظر خود، اقتدار به آن حضرت نمود.
(صفحه 34)
(1) مقتل أبی‌مخنف، ص 118؛ بحارالانوار، ج 45، ص 7؛ الارشاد، ج 2، ص 103.

شجاعت
خصائص الحسینیه، ص 42.
دیگر، صفت شجاعت است و آن حضرت، در این صفت، به مقامی رسید که شجاعت حسینیه را مثل سائر نمود و از حیدر صفدر، این مقدار در حیز بروز و ظهور نرسید.
دیگر، صفت عبادت است که از وقتی که در شکم مادر بود، مادر، صدای تسبیح او را می‌شنید. (1). تا وقتی که سرش را بر نیزه نمودند، قرائت قرآن می‌نمود، (2) و در این خاصیت، علاوه است بر آنچه حضرت سجاد علیه‌السلام فرمود در جواب شخصی که از آن جناب سؤال نمود: چرا اولاد والد ما جدت کم است؟ فرمود: عجب آن است که چگونه متولد شدیم، و حال آن که حضرت هر شب، هزار رکعت نماز می‌کرد».
صفت دیگر، رعایت حقوق است. عبدالرحمان سلمی، یکی از اولاد آن حضرت را سوره‌ی حمد تعلیم نمود. پس آن حضرت، هزار دینار و هزار حله به او عطا نمود و دهان او را پر نمود از در و فرمود: «حق او زیاده بر این است». (3).
(صفحه 35)
(1) بحارالانوار، ج 34، ص 273؛ الخرائج، ج 2 ص 844.
(2) بحارالانوار، ج 44 ص 196.
(3) همان، ص 191؛ المناقب، ابن‌شهرآشوب، ج 3، ص 222.

حیاء
خصائص الحسینیه، ص 43.
صفت دیگر، حیاست در وقت عطا، و رقت بر حال سائل، از جهت ذل سؤال. چنان که معروف است که اعرابی(ای)سؤال نمود از آن جناب در ضمن چند شعر.
لم یخب الآن من رجاک و من
حرک من دون بابک الحلقة
پس حضرت، داخل خانه شدند و چهار هزار درهم در ردای خود بستند و از شق باب (لای در) به اعرابی دادند و فرمودند
خذها فانی الیک معتذر
و اعلم بأنی علیک ذوشفقة
لو کان فی سیرنا الغداة عصا
أمست سمانا علیک مندفقة
لکن ریب الزمان ذوغیر
والکف منی قلیلة النفقة
یعنی: بگیر این دراهم را و از کمی آن، عذر می‌خواهم و بر تو مهربانم. اگر وسعتی در امر ما بود، بیشتر از این، ابر عطای ما بر تو ریزش می‌نمود؛ لکن ابنای زمان، حق ما را رعایت ننمودند و دست من از مال دنیا تهی است. (1).
و ایضا سائلی را هزار دینار یا درهم داد. پس آن شخص، پول‌ها را صرافی (شمارش) می‌نمود. خازن، او را گفت: «مگر چیزی به ما فروخته‌ای؟ گفت: آری، آبروی خود را». حضرت فرمود: «راست گفتی. به او بده هزار و هزار و هزار. یکی به جهت درخواستت، و دوم به جهت آبرویت، و سوم به جهت آن که نزد ما آمدی و پیش دیگران نرفتی».
و ایضا وقتی رقعه‌ای (نامه‌ای) به آن حضرت داد، حضرت فرمود:
(صفحه 36)
«حاجت تو رواست، پیش از آن که رقعه خوانده شود». شخصی گفت: چرا رقعه را نخوانده، این کلام را فرمودی؟ فرمود: خداوند، از من سؤال خواهد نمود که چرا او را به انتظار نگاه داشتی تا رقعه را بخوانی. یسألنی ربی عن ذل مقامه حتی أقرأ رقعته».
باری، در این صفت حیا، به مقامی بود که حیا می‌نمود از ذلت سؤال جاهلی که می‌خواست او را تعلیم مسئله‌ی دین نماید. چنان که در روایات است که دید آن جناب، شخصی را از اعراب که وضو را درست نمی‌گرفت. پس

خواست تعلیم نماید به او، حیا کرد. پس به برادرش حضرت حسن گفت که ما در حضور او وضو می‌سازیم و از او سؤال می‌کنیم که کدام وضو بهتر است. چون چنین کردند، آن اعرابی متنبه شد و عرض کرد: شما هر دو خوب وضو می‌گیرید و من جاهلی بودم که نمی‌دانستم وضو را. (2).
(صفحه 37)
(1) بحارالانوار، ج 44، ص 190؛ المناقب، ج 3 ص 222.
(2) بحارالانوار، ج 43، ص 319؛ المناقب، ج 3 ص 168.

در خصوصیات عبادات امام حسین در روز عاشورا
خصائص الحسینیه، ص 53.

عبادات بدنی
(باب الجنائز:)واجب است تجهیز اموات و تغسیل و تکفین و حنوط و دفن و نماز بر ایشان؛ مگر شهید در معرکه همان نماز تنها و دفن با ثیاب (لباس) در آن لازم است، و مستحب است تشییع آن جنازه و چهار گوشه‌ی آن را بداشتن، و غیر این آداب و سنن که در کتب فقه مشروح است و آن حضرت نسبت به اصحابش از واجبات آن، متمکن نبو (توانایی نداشت)، و شاید اقل واجب از نماز را به جا آورده باشد.

دفن طفل شیرخواره به پنج دلیل
همان، ص 59.
و اما دفن، پس به حسب بعض روایات، از برای طفل رضیعش (شرخوارش) با شمشیر قبری حفر نمود و او را دفن کرد (1) و شاید سرش
(صفحه 38)
چند وجه باشد:
یکی آن که از آن متمکن شد (برایش مقدور بود).
دوم این که از قطع رأس، او را نجات دهد.
سوم این که سه روز به روی خاک نماند.
چهارم این که پایمال سم اسبان نشود.
پنجم آن که بدن او را به این حالت، مشاهده ننمایند.
بلی، آنچه را متمکن شد، آن جناب نسبت به اصحاب به جا آورد. مثلا اجساد ایشان را جمع می‌نمود و بعضی را پهلوی بعضی می‌گذاشت و بعضی را خود به نفس نفیس نقل می‌نمود (انتقال می‌داد) (2). و تشییع می‌فرمود، اگر دیگری حمل جنازه می‌کرد.
(1) بحارالانوار، ج 45، ص 49؛ الاحتجاج الطبرسی، ج 2 ص 25 (احتجاج امام حسین در کربلا). ظاهرا حضرت غیر از این کودک، کس دیگری از کشتگان را دفن نکرد.
(2) غیر از جنازه‌ی برادر گرامی‌اش حضرت اباالفضل العباس که در همان موضع شهادت، باقی ماند که ظاهرا بنابر وصیت خود آن حضرت بود.

زکات بدن و مال
خصائص الحسینیه، ص 59.
آن جناب ادا نمود زکات بدن و زکات مال را نه همان عشر یا ربع، بلکه تمام آنچه داشت، داد، حتی آن جامه‌ی کهنه که قیمتی نداشت، و به جهت فک رقاب (آزاد کردن بنده) در شب عاشورا چند حله عطا نمود که قمیت آنها هزار دینار بود. (1).
جهاد هر چند همه‌ی ائمه‌ی هدی حق جهاد را به جا آوردند؛ چنان که در زیارت جامعه است: «و جاهدتم فی الله حق جهاده»؛ (2) اما آن حضرت را در جهاد، خصوصیاتی بود که احدی به آن مکلف نشده، غیر از آن سرور، و آن چند امر است.
(صفحه 39)
(1) بحارالانوار، ج 44، ص 394؛ لهوف، ص 41.
(2) کتاب من لا یحضره الفقیه؛ ج 2 ص 307؛عیون الأخبار، ج 2 ص 274.

امتیازهای سیزده‌گانه‌ی جهاد امام حسین با جهاد در اسلام
خصائص الحسینیه، ص 60.
یکی آن که از شرایط جهاد در اسلام، آن بود که کفار، از ده برابر مسلمین زیاد نباشد. پس واجب بود که یک نفر از ده نفر فرار نکند و بعد از قوت اسلام و ازدیاد شوکت آن، تخفیف وارد شد و شرط شد که از دو مقابل (دو برابر)، زیاد نباشد. پس اگر کفار، زیاده از دو مقابل باشند، جهاد لازم نبود و بر آن جناب، لازم شد که یک تن در مقابل سی هزار نفر، بلکه بیشتر بایستد و جهاد نماید.
دوم آن که جهاد، بر اطفال و شیوخ لازم نبوده و در این واقعه، مشروع گردید از برای اطفال، مانند قاسم و عبدالله بن الحسن و طفل آن عجوزه، و همچنین از برای شیخ کبیر، مانند حبیب بن مظاهر.
سوم آن که مظنه‌ی (احتمال) هلاکت نباشد، و آن حضرت می‌دانست که کشته می‌شود و به اصحاب، خبر داد که فردا تمام شما کشته می‌شوید (1) و نجات نیابد، مگر فرزندم علی.
چهارم آن که ستمکاران، با آن جناب رفتاری نمودند که خداوند در جهاد با کفار، مقرر ننموده بود. من جمله باید قتال در اشهر حرم (ماه‌های حرام) نباشد، و آنها با حضرت، در محرم که شهر حرام است، قتال نمودند و آن حضرت، ناچار با آنها مقابله نمودند.
پنجم آن که طفل و زن را نباید کشت، هر چند از کفر باشند، و از آن جناب، چند طفل، بلکه شیرخوار شهید کردند: یکی آن طفل که حضرت طلبید که او
(صفحه 40)
را ببوسد. تیری به جانب او انداختند و او را شهید کردند؛ (2) و دیگری را به نزد ایشان برد و از برایش آب طلبید. به عوض آب، تیر بر حلقومش زدند. (3).
ششم آن که هرگاه کافر، شرط مبارزت نماید، بر او یک دفعه هجوم ننمایند، و ایشان شرط نمودند که یک یک به میدان آورند، بعد مخالفت کردند و از هر طرف بر او هجوم نمودند، فرقة بالسیف، و فرقة الرمح؛ (4) (گروهی با شمشیر و گروهی با نیزه و گروهی با سنگ و آنچه در دست داشتند).
هفتم آن که ابتدای به قتال، بعد از ظهر باشد، تا این که مقاتله طولی نکشید و شب حائل شود تا این که بالتمام مستأصل نشوند، و ایشان خلاف این معنی نمودند و از اول طلوع، مشغول قتال شدند. (5).

هشتم آن که سر کافر را چون بریدند، از معرکه و محل حرب به جایی نقل نکنند، (6) و ایشان، سر مبارک آن جناب را به کوفه و شام، با سر اصحاب نقل نمودند (منتقل کردند). نهم آن که کافر، اگر بزرگ قبیله باشد، او را سلب نکنند. چنان که حضرت امیر علیه‌السلام در وقتی که عمرو بن عبدود را به قتل رساند و او تمام کفر بود و زره قیمتی اعلا در برداشت که بی‌نظیر بود، حضرت متعرض آن نگردیدند. شخصی عرض کرد که: چرا زره او را نبردید؟ فرمود: «او بزرگ قوم است. نخواستم هتک حرمتش کنم»، (7) و خواهر عمرو چون این حال را دید و فهمید که قاتل او جناب امیر است، فرحناک شد، به دو جهت: یکی آن که دید که قاتلش بزرگ بوده، و دیگر آن که حرمت او را ملاحظه نموده پس گفت:

(صفحه 41)

لو أن قاتل عمرو غیر قاتله
لکنت أبکی علی آخر الأبد
لکن قاتله من لا یعاب به
و کان یدعی أبوه بیضة البلد (8)

و ایضا اظهار سرور نمود، گفت: اگر قاتل عمرو غیر از علی بود، یک عمر برای او اشک می‌ریختم.

من نمی‌دانم که اگر قاتل برادرش، پسر بزچران بود که مبروص پیس، نابخت بد اصل حرامزاده (شمر ملعون) بود، آیا چه می‌کرد؟

دهم آن که کافر را مثله نمودن، مشروع نیست (نباید اعضای بدن ایشان را قطع نمود). حتی این که حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام نهی فرمود از مثله کردن ابن‌ملجم که اشقیای اولین و آخرین بود، (9) و این امر نیز در پیش کفار و بت‌پرستان، ثابت بوده و در جاهلیت، نسبت به مسلمین، رعایت می‌شده.

چنان که ابوسفیان، زمانی که بر جسد حمزه عبور نمود، آمد نزدش و سر نیزه را بر دهانش گذاشت و گفت: بچش ای عاق! و چون دید که انگشتانش را بریده و شکمش را دریده و جگرش را برده‌اند، فریاد زد که، «ای اتباع (پیروان) محمد صلی الله علیه و آله در(میان)قتلای شما مثله است. قسم به خدا که من، امر به آن ننمودم و به آن راضی نبودم. (10) لکن پسر زیاد ملعون، به اعظم از مثله فرمان داد و نوشت به ابن‌سعد که چون حسین را کشتی، اسب‌ها را بر سینه و پشت او بتاز، هر چند بعد از کشتن، ضرری به حال او ندارد، ولکن کلامی گفته‌ام، عمل شود. (11).

یازدهم آن که چون زنان کفار را اسیر کنند، نباید ایشان را بر کشته‌ی اقوام خود عبور دهند، و در خیبر، چون بلال، صفیه را بر کشته خیبریان عبور داد و بدنش به لرزه درآمد، او را به خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله برد، حضرت بلال

را عتاب فرمود. (12). لکن نسبت به اسیران آل محمد صلی الله علیه و آله اکتفا نکردند و به مرور به قتلا؛ بلکه سرهای ایشان را همراه ایشان داشتند و همواره در پیش چشم ایشان بود، تا وارد شام شدند. (13).
دوازدهم آن که زنان اسیر از کفار، اگر از خاندان سلطنت باشند، ایشان را در بازار به عرض بیع (معرض فروش) درنیاورند و در مجالس، به پا ندارند و روهای ایشان را مکشوف ننمایند؛ و در روایتی از حضرت باقر علیه‌السلام دیده‌ام که چون سبایا (اسیران) را وارد شام نمودند، اهل شام با هم می‌گفتند که ما ندیده‌ایم اسیرانی که از اینان، خوشروتر باشند؛ (14) و در مجلس یزید ملعون، شخص شامی به او گفت: ای یزید! این جاریه (کنیز) را به من ببخش»، (15) و این فقره، بدتر و بالاتر است از بیرون آوردن در معرض بیع.
سیزدهم آن که باب امر به معروف و نهی از منکر، شرط آن، امن(بودن)از ضرر است و آن جناب، با قطع به ضرر، اقدام بر آن نمود، و آن خصائص آن حضرت است؛ و از برای هدایت و ارشاد، خصوصیاتی است، چنان که در روی قاتل خود، تبسم می‌نمود و او را موعظه می‌فرمود (16) و سر مبارکش، راهب را ارشاد به اسلام نمود. (17).
(1) بحارالانوار، ج 44 ص 298؛ الخرائج، ج 3 ص 847.
(2) بحارالانوار، ج 45، ص 46؛ الارشاد، ج 2، ص 112.
(3) تذکرة الخواص، ص 227؛ نفس المهموم، ص 350.
(4) بحارالانوار، ج 45، ص 54؛ لهوف، ص 54.
(5) بحارالانوار، ج 45، ص 4؛ الارشاد، ج 2، ص 99.
(6) المبسوط الطوسی، ج 2، ص 33؛ الشرائع، ص 90.
(7) بحارالانوار، ج 20، ص 257؛ الارشاد، ج 1، ص 92.
(8) بحارالانوار، ج 20، ص 260؛ الارشاد، ج 1، ص 95.
(9) المناقب، ج 2، ص 95.
(10) بحارالانوار، ج 20، ص 97؛ أعلام الوری، ص 84 (ط اسلامیه).
(11) بحارالانوار، ج 45، ص 180؛ کامل الزیارات، ص 266 - 261 (باب 88).
(12) بحارالانوار، ج 21، ص 22؛ أعلام الوری، ص 100.
(13) بحارالانوار، ج 45، ص 156 - 154؛ أمالی الصدوق، ص 141 (مجلس 31).
(14) بحارالانوار، ج 45، ص 156 - 154؛ أمالی الصدوق، ص 141 (مجلس 31).
(15) بحارالانوار، ج 45، ص 156 - 154؛ أمالی الصدوق، ص 141 (مجلس 31).

(16) بحارالانوار، ج 45، ص 56؛ مقتل الخوارزمی، ج 2، ص 36.
(17) بحارالانوار، ج 45، ص 185؛ الخرائج، ج 2، ص 579.

اطعام یتیم و مسکین
خصائص الحسینیه، ص 65.
اطعام نمودن در وقت تنگی به یتیم و مسکین، از افضل اعمال است و موجب خلاص از عقبه‌ی دشوار، و آن جناب، از این عمل متمکن نشد در روز
(صفحه 43)
عاشورا، با این که روزی که بر ایشان از هر جهت تنگ بود؛ زیرا که طعام، بالمره (یکباره) در نزد ایشان مفقود بود. از این جهت، حضرت سجاد علیه‌السلام می‌فرمود که فرزند رسول خدا شهید گردید، گرسنه و تشنه. (1).
ولی چون تشنگی را شدت زیاده بود، مکرر ذکر شده، و آن حضرت، طلب آب نمود و طلب طعام نکرد. چون در آن، ذلتی است که اصحاب غیرت، از آن امتناع دارند؛ بلکه اگر کسی بدون سؤال هم می‌داد، نمی‌گرفتند، و از این جهت است که چون اهل کوفه، خرما و گردو به اطفال اسیر می‌دادند، ام‌کلثوم، صیحه‌ای زد بر ایشان که صدقه بر ما حرام است، و می‌گرفتند از دهان اطفال و می‌انداختند؛ (2) زیرا که اطعام در این حال، صدقه‌ای است که مشتمل است بر اهانت و ذلت، و قبول از برای ایشان حرام بوده، هر چند به عنوان زکات نباشد (چون صدقه‌ی مندوبه، بر سادات حرام نیست؛ ولی قبول ذلت، بر هر کسی حرام است).
(1) لهوف، ص 92.
(2) بحارالانوار، ج 45، ص 114.

ملاطفت اولاد و ارحام
خصائص الحسینیه، ص 66.
مهربانی کردن به اولاد و ارحام، خصوصا دختران، بسیار فضیلت دارد و از آن حضرت، أحسن و ألطف آن به عمل آمد نسبت به حضرت سکینه، که او را بوسید و دست بر سرش کشید و او را تسلی داد؛ ولی این امر، بر حزن و اندوه آن صغیره می‌افزود. (1).
(صفحه 44)
(1) المناقب، ج 3، ص 25؛ منتخب الطریحی، ج 2، ص 133.

عبادات قلبی

خصائص الحسینیه، ص 70.
بدان که آن جناب، در آن روز ظاهر نمود اعلی مکارم اخلاق را پس اولا لازم است که اخلاق حمیده و صفات پسندیده را بیان نماییم، که در خبری وارد است که آنها از خصال انبیا و رسل است (1) و عدد آن صفت، دوازده است:
(1) وسائل الشیعة، ج 11، ص 155؛ أصول الکافی، ج 2، ص 56.

یقین
خصائص الحسینیه، ص 70.
اول یقین است، و حقیقت آن، اعراض نفس است از دنیا و کناره گرفتن از آن، و این صفت، در آن حضرت بروز نمود هنگامی که از مدینه بیرون آمد و به زمین کربلا رسید، نوشت به سوی برادرش محمد بن الحنفیة و سایر بنی‌هاشم، به این مضمون که: «این، کتابی است از حسین بن علی به سوی برادرش محمد بن علی و کسانی که نزد اویند از بنی‌هاشم اما بعد، پی گویا دنیا هیچ نبوده و آخرت همیشه بوده» (1) و این کلام، در معنی دل بریدن از دنیا و دل بستن به آخرت است.
(1) بحارالانوار، ج 45، ص 87؛ کامل الزیارات، ص 75 (باب 24).

رضا
دوم صفت رضاست و آن جناب، در درجه‌ی اعلای آن بود چنان که هنگام خروج از مکه فرمود که: «گویا می‌بینم اعضای خود را که در معرض آن است که گرگان صحرا آن را پاره پاره نمایند در مابین نواویس و کربلا، و
رضای خدا
(صفحه 45)
رضای ما اهل بیت است. (1).
(1) بحار الانوار، ج 44، ص 367؛ لهوف، ص 26.

سخاوت

سوم سخاوت است و آن جناب، در این صفت، به مقامی بود که آنچه داشت از مال و غیر آن، در راه الهی بذل نمود.

شجاعت
چهارم شجاعت است، و آن را به ارث، از پیغمبر خدا گرفته چنان که در روایت وارد است، (1) و از آن جناب در آن روز بروز نمود شجاعتی که ضرب‌المثل شد. نمی‌گویم از پدرش شجاع‌تر بوده؛ لکن می‌گویم بروز ننمود از پدرش و نه از دیگری، آنچه از آن سرور ظاهر شد چنان که عبدالله بن عمار گوید که ندیدم در عمر خود کسی را که یکه و تنها در میان دشمنان بسیار باشد - و حال این که اولاد و اقربا و اصحابش را کشته باشند - دلدارتر از آن جناب، و به همین حالت، حمله می‌نمود بر آن قوم که از سی هزار نفر زیادتر بودند. پس فرار می‌کردند از پیش روی او و متفرق می‌شدند، مانند ملخ. (2).
و خود حمله کردن بر این کثرت لشکر، قوت قلب مخصوصی می‌خواهد که دلالت بر کمال شجاعت دارد، علاوه بر صولتش که باعث فرار آن جمعیت بوده است.
(صفحه 46)
(1) بحارالانوار، ج 43، ص 263، الخصال، ج 1، ص 77؛ المناقب، ج 3، ص 165.
(2) بحارالانوار، ج 45، ص 50؛ مثیر الأحزان، ص 545؛ تاریخ الطبری، ج 5، ص 228؛ لهوف، ص 51.

اطمینان قلب و حلم
خصائص الحسینیه، ص 71.
پنجم وقار و اطمینان قلب است، و آن حضرت، هر چند امر بر او سخت‌تر می‌شد، وقار و اطمینانش زیادتر می‌شد و رویش می‌درخشید. (1).
ششم رقت قلب است، و این صفت در آن جناب، به مقام کمال بود که بر همه‌ی اصحاب و اهل بیت، رقت می‌نمودند و سعی در حمایت و رعایت ایشان می‌فرمود و به همین سبب، مصائبش زیاد می‌شد. مثلا چون دید برادرزاده‌اش قاسم، خیال مبارزت دارد و حال او را ملاحظه نمود که یتیم، متحیر نشسته است و می‌خواهد به سوی مرگ رود، آن قدر گریه کرد که غش نمود. (2) پس چه حال داشت در وقتی که دید بر خاک افتاده با بدن مجروح و اسب‌ها بر بدن مبارکش جولان می‌کنند.
هفتم صفت حلم است، و این صفت در آن جناب، به مقام کمال بود که با این همه مصیبت و اذیت‌ها و قتل و جرح، نفرین بر کسی ننمود، مگر در وقتی که دل او را به سب و شتم، مجروح نمودند، دیگر تحمل ننمودند. حتی این که مالک بن بسر ملعون، شمشیری به حضرت زد و سب نمود او را و آن جناب در وقت زدن شمشیر، او را نفرین نکرد و چون سب کرد، حضرت او را نفرین نمود؛ (3) چون استخفاف بود و تحمل آن، موجب ذلت است، و آن جناب أبی‌الضیم بود. متحمل ذلت نمی‌شد؛ چنان که فرمود: «الموت خیر من رکوب العار» (4) (مرگ، بهتر از پذیرش ننگ است»).
(صفحه 47)
(1) بحارالانوار، ج 44، ص 297؛ معانی الأخبار، ص 288.
(2) بحارالانوار، ج 45، ص 34.
(3) همان، ص 53؛ مثیرالأحزان، ص 55.
(4) بحارالانوار، ج 45، ص 50؛ لهوف، ص 51.

حسن خلق، مروت
خصائص الحسینیه، ص 72.
هشتم حسن خلق است، و آن حضرت، با شدت مصیبت و تفرقه‌ی حواس، با دوست و دشمن، چنان اظهار ملاطفت و حسن خلق می‌فرمود که مورد تعجب است.
نهم مروت است و کامل آن، از آن حضرت ظاهر شد، آن وقتی که تمام لشکر دشمن را سیراب کرد (1) و راضی نشد که طایفه‌ی جن، او را یاری کنند؛ (2) و عجب آن است که هنگامی که شمر لعین به نزدیک خیمه آمد که سخن گوید، یکی از اصحاب خواست تیری به جانب او اندازد. حضرت، مانع شدند و فرمودند: من ابتدا به قتال نمی‌کنم. (3).
(1) بحارالانوار، ج 44، ص 376؛ الارشاد، ج 2، ص 79.
(2) بحارالانوار، ج 44، ص 330؛ لهوف، ص 29.
(3) بحارالانوار، ج 45، ص 5؛ الارشاد، ج 2 ص 100.

غیرت
دهم صفت غیرت است نسبت به نفس و اهل و عیال، و در آن، به حد کمال بود؛ اما نسبت به نفس، پس از اقوال و افعال او معلوم است. یکی از آنها که دل را مجروع می‌نماید، آن است که چون طاقت سواری از برای آن جناب نماند به سبب ضربت صالح بن وهب، از اسب بر زمین آمد. پس از شدت غیرت برخاست. باز صدماتی بر او وارد شد که از ایستادن، ضعیف گردید و بر زمین نشست. باز او را با آن حالت نگذاشتند و به قسمی نمودند که گاهی می‌نشست و گاهی می‌افتاد، (1) و این همه، به جهت آن بود که او را افتاده نبینند و
(صفحه 48)
شماتت کنند.
و اما نسبت به عیال، پس بذل جهد نمود در حفظ ایشان به کندن خندق و آتش کردن در آن، (2) و التماس کردن از دشمن که فرمود: «أقصدونی بنفسی و اترکوا حرمی؛ (3) (از حرم دست کشید و به سوی من آیید»)، تا به حدی که با کمال تشنگی و قدرت بر آب، آب را از دست ریخت، با این که به نزدیک دهان رسانیده بود، چون ملعونی ندا کرد که: ای حسین! آب می‌خوری و حال آن که لشکر به خیمه ریختند. (4).
(1) بحارالانوار، ج 45، ص 54؛ لهوف، ص 54.
(2) بحارالانوار، ج 45، ص 4؛ الارشاد، ج 2، ص 98.
(3) بحار الانوار، ج 45، ص 51؛ لهوف، ص 52.
(4) بحارالانوار، ج 45، ص 51؛ المناقب، ج 3، ص 215.

قناعت و صبر
یازدهم صفت قناعت است، و آن حضرت، به جهت اتمام حجت(و این که به همه بگوید او جنگ‌طلب نیست و مظلومیت خود را به همه اعلام کند)، قناعت نمود که دست از او بردارند که به طرف سرحدی از حدود اسلام برود.
راضی نشدند. (1) باز قناعت نمود از تمام دنیا به یک جامه‌ی کهنه، باز آن را به بدنش نگذاشتند.
دوازدهم صفت صبر است، و آن، مناط (ملاک) امامت است و ثواب ایشان، منوط به آن است. چنان که کلام خدا شاهد آن است که فرموده: «و جعلناهم أئمة یهدون بأمرنا لما صبروا» (2) و فرموده: «و جزاهم بما صبروا جنة و حریرا» (3) و از حضرت صادق علیه‌السلام روایت شده است که خداوند، در شب معراج، وحی نمود به پیغمبر صلی الله علیه و آله که:
تو را امتحان نمایم به سه چیز، تا صبر تو معلوم
(صفحه 49)
شود، عرض کرد: تسلیم می‌شوم امر تو را و استعانت به تو می‌جویم بر صبر کردن. وحی رسید که:
اول فقرای امت را بر خود ترجیح دهی. عرض کرد: قبول دارم و صبر می‌کنم.
دوم آن که متحمل اذیت و تکذیب شوی از قوم. عرض کرد: قبول دارم و صبر می‌کنم.
سوم آن که باید صبر نمایی بر مصائبی که به اهل بیت خواهد رسید. اما برادرت علی علیه‌السلام؛ پس حق او را غصب می‌کنند و بر او ظلم و تعدی خواهند نمود؛ دخترت را از ارث محروم می‌نمایند و او را اذیت می‌کنند، می‌زنند، در حالی که حامله باشد و در خانه‌ی او به قهر، داخل می‌شوند و مراعات حرمتش نمی‌کنند؛ و پسرت حسن علیه‌السلام را به زهر شهید می‌کنند و او را زخم می‌زنند و اسباب او را غارت می‌نمایند؛ و پسرت حسین علیه‌السلام را می‌طلبند که او را یاری کنند. پس او را به سختی می‌کشند و اولاد و اصحابش را شهید می‌کنند و عیالش را به اسیری می‌برند. عرض کرد: تسلیم می‌شوم و از تو طلب صبر می‌کنم. (4).
(1) بحارالانوار، ج 44، ص 389؛ الارشاد، ج 2، ص 89.
(2) سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی 73.
(3) سوری دهر، آیه‌ی 12.

(4) بحارالانوار، ج 28، ص 61؛ کامل الزیارات، ص 335 - 332 (باب 108).

گریه‌ی حضرت رسول بر حسین
خصائص الحسینیه، ص 75.
حضرت بر همه‌ی این امور صبر کرد، لکن گریه بر حسین علیه‌السلام می‌نمود؛ چون آن، منافی صبر نیست، بلکه لازمه‌ی شفقت و رقت است و شنیده نشده که آن حضرت، وقتی، مصیبت خود را با یکی از اهل بیت خود ذکر نموده باشد و گریه کند، مگر نسبت به حسین علیه‌السلام که هر وقت او را می‌دید یا به یاد می‌آورد، گریه بر او غالب می‌شد و به علی علیه‌السلام می‌فرمود: «او را بازدار». پس می‌بوسید
(صفحه 50)
گلوی او را و گریه می‌کرد. عرض کردند: چرا گریه می‌کنی؟ می‌فرمود: «جای شمشیرها را می‌بوسم» (1) و اگر حسین علیه‌السلام را خوشحال می‌دید، گریه می‌کرد و اگر محزون می‌دید گریه می‌کرد و اگر لباس نو می‌پوشید، گریه می‌کرد؛ (2) و همچنین امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن علیه‌السلام، همه گریه می‌کردند.
(1) بحارالانوار، ج 44، ص 261؛ کامل الزیارات، ص 70 (باب 23).
(2) بحارالانوار، ج 44، ص 246.

وصیت حسین به صبر
آن جناب (امام حسین علیه‌السلام)، وصیت نمود اهل بیت را در وداع آخرین، که صبر کنید و صورت مخراشید و گریبان مدرید و واویلا مگویید؛ (1) لکن شما را از گریه منع نمی‌کنم. بلی، دخترش سکینه را از گریه منع نمود در حال حیاتش. چنان که فرمود:
لا تحرقی قلبی بدمعک حسرة
مادام منی الروح فی جثمانی
فاذا قتلت فأنت بالذی
تأتینه یا خیرة النسوان (2)
یعنی با اشکهای جانکاه خود، دلم را نسوزان، تا هنگامی‌که روح در بدن دارم. آن گاه که من کشته شدم، تو به این اشک ریختن شایسته‌تری، ای برگزیده‌ی بانوان!
و ملاحظه نما آن حضرت را که ملائکه از آن تعجب نمودند، در آن وقتی که بر خاک گرم افتاده، تمام اعضایش از صدمه‌ی تیر و سنان و شمشیر، مجروح و پاره پاره، سرش شکافته، پیشانی‌اش شکسته، سینه‌اش از تیر سوراخ سوراخ، قلبش از نیزه‌ی سه پهلو چاک، یک تیر در حلقومش نشسته، و تیر دیگر نحکش (زیر گلویش) را خسته، تیر دیگر، پهلویش را شکافته، زبانش از خشکی به کام چسبیده، جگرش از تشنگی تفتیده، لب‌هایش از عطش،
(صفحه 51)
خشک شده، قلبش از براس اصحاب کشته شده و عیال بی‌کسش تافته (برافروخته شده)، دستش از ضربت زرعة بن شریک، قطع شده، نیز نیزه به پهلویش جا گرفته، سر و رویش از خون خضاب شده، صدای استغاثه‌ی عیال و اطفالش از یک طرف، و شماتت و شتم و دشمنان از طرف دیگر، و کشته‌های اصحاب از یک طرف (3) با وجود همه‌ی اینها آهی نکشید و قطره‌ی اشکی نریخت و همی گفت: «صبرا علی قضائک، لا معبود سواک، یا غیاث المستغیثین(؛ بر قضای تو شکیبایم. معبودی جز تو نیست، ای پناه پناهجویان!)». (4).
این است که در زیارت او وارد شده است: «و لقد عجبت من صبرک ملائکة السموات(؛ به راستی فرشتگان آسمان‌ها از شکیبایی تو به شگفت آمدند)». (5).
و از حضرت سجاد علیه‌السلام مروی است که هر چند امر بر او شدت می‌کرد، رخساره‌اش می‌درخشید و اطمینانش بیشتر می‌شد، تا این که

بعضی از دشمنان به بعضی می‌گفتند: ببینید حسین را چگونه از مرگ، باک ندارد» (6) بلی، آن حضرت در کربلا شش مرتبه گریه کرد و نکته‌اش شاید چند وجه باشد:

(1) بحارالانوار، ج 45، ص 47؛ منتخب الطریحی، ج 2، ص 134.

(2) منتخب الطریحی، ج 2، ص 133؛ المناقب، ج 3، ص 257.

(3) به کتب مقاتل در بیان شهادت آن حضرت، مراجعه شود.

(4) در کتاب «ذریعة النجاة (ص 145) از ابی‌مخنف نقل کرده است؛ ولی در مقتل ابی‌مخنف پیدا نشد.

(5) بحارالانوار، ج 98، ص 240؛ معانی الأخبار، ص 288.

(6) بحارالانوار، ج 44، ص 297؛ معانی الأخبار، ص 288.

مواضعی که امام گریستند
خصائص الحسینیه، ص 77.
یکی آن که خود گریه بر مصائب اهل بیت، از اعظم عبادات است. دیگر آن که به جهت اضمحلال دین خدا بوده. سوم این که ایشان، از لوازم بشریه خالی نبودند. همچنان که گرسنگی و تشنگی و خستگی از برای ایشان بود، لابد در مصائب،دلسوختگی نیز عارض ایشان می‌شد. چنان که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
(صفحه 52)
در فوت طفلش ابراهیم، گریان شد و فرمود: «دل می‌سوزد و اشک می‌ریزد، ولیکن نمی‌گویم حرفی را که موجب غضب الهی باشد»؛ (1) و آن حضرت نیز تأسی به جد بزرگوارش نموده. آیا چگونه ممکن است بشر را که ببیند خود را تنها و بی‌کس، بعد از کثرت اصحاب و برادران و اولاد، در حالتی که مظلوم باشد و روی زمین را بر او تنگ گرفته باشند و از اطراف، دشمنان او را احاطه نموده باشند، در میان عیان و اطفالی که همه گرسنه و تشنه؛ یکی ناخوش و یکی در غش و دیگری محتضر، و مهیا شده که ایشان را بگذارد و برود به سوی مرگ، و به آنها می‌گوید که مهیای اسیری باشید و صبر کنید و صیحه و جزع نکنید. پس می‌خواهد روانه شود، دختر صغیره‌اش سر برهنه می‌آید و به جامه‌اش می‌چسبد و عرض می‌کند: اندکی توقف کن تا توشه‌ای از تو بگیرم که این، وداع آخر است. پس دست و پای او را ببوسد. پس بنشیند و او را به دامان خود بنشاند. در چنین حالت، گریان نشود؟ این بود که حضرت گریان شد و اشک خود را با آستین پاک نمود و می‌فرمود:
سیطول بعدی یا سکینه فاعلمی
منک البکاء إذا الحمام دهانی
یعنی: ای سکینه ! بدان که بعد از من، گریه‌ای طولانی برایت هست، آن گاه که مرگ من فرارسد.
این، یک وقت بود از اوقات گریه‌ی آن حضرت. (2).
دوم آن وقت بود که آمد به نزد جسد برادرش عباس. دید بر خاک افتاده. مشک سوراخ شده در یک طرف و دست‌های قطع شده، هر یک در یک طرف. پس گریه‌ی شدید می‌نمود. (3).
سوم وقتی که قاسم؛ اراده‌ی قتال نمود. پس او را در بغل کشید و آن قدر
(صفحه 53)
گریست که غش کرد. (4).

چهارم وقتی بود که آمد به نزد جسد قاسم و دید که از سم اسبان پامال شده. (5).
پنجم وقتی که پسرش علی اکبر به میدان رفت، اشکش جاری شد و محاسن شریفش را به روی دست گرفت و سر به آسمان کرد و مناجات نمود. (6).
ششم وقتی که تسلی می‌داد خواهرش زینب را از گریه و جزع. در آن حال، گریه بر خودش غالب شد و چند قطره اشک از چشمش فروریخت، باز خود را نگاه داشت؛ (7) و هرگاه تأمل کنی در این حالت مذکوره، می‌دانی که عادتا محال است که صاحب قلب رئوف و مهربان، گریان نشود در این احوال.
(صفحه 55)
(1) بحارالانوار، ج 22، ص 157؛ فروع الکافی، ج 3، ص 72.
(2) المناقب، ج 3، ص 257.
(3) بحارالانوار، ج 45، ص 42؛ مثیرالأحزان، ص 71؛ لهوف، ص 51.
(4) بحارالانوار، ج 45، ص 35.
(5) همان، ص 36 - 35.
(6) همان، ص 42؛ مقتل الخوارزمی، ج 2، ص 30.
(7) بحارالانوار، ج 45، ص 2؛ الارشاد، ج 2، ص 96.

در خصوص الطاف الهیه نسبت به امام حسین
خصائص الحسینیه، ص 89.

آبی که خداوند به حسین اعطا نمود
خصائص الحسینیه، ص 115.
چون که آن جناب را از آب مباح، منع کردند، خداوند به او عطا نمود چهار نوع آب:
یکی حوض کوثر را حق او قرار داد و اصحاب او را پیش از خروج روحشان، از آن سیراب نمود. چنان که علی اکبر، وقتی که بر زمین افتاد، فریاد کرد: «ای پدر! این جد من است که مرا سیراب نمود به جامی که هرگز بعد از آن، تشنه نخواهم شد» (1) و حق گریه‌کنندگان او قرار داد که در روز عطش اکبر، ایشان را از آن سیراب خواهد نمود. چنان که در روایت مسمع است، و این فایده، در بسیاری از اعمال حسنه، مروی است؛ لکن خصوصیت حسین علیه‌السلام آن است که کوثر، فرحناک می‌شود به این که گریه‌کنندگان، از آن بنوشند. (2).
دوم آب حیوان است در بهشت، که با اشک گریه‌کنندگان او ممزوج
(صفحه 56)
می‌شود. پس در خوبی طمعش می‌افزاید. (3).
سوم اشک چشم است که خداوند، حق او قرار داده. این است که او را که «صریع الدمع و قتیل العبرة» گویند و آن را اثر اسم شریفش قرار داده؛ بلکه اثر هر چه منسوب است به او، و اثر ذکر مصیبتش و اثر نظر به قبرش و اثر بوییدن تربتش. (4).
چهارم هر آب سرد خوشگواری است که دوستان بنوشند، پس حق آن جناب، در آن هست که باید او را یاد کنند و بر قاتلین او لعنت فرستند. چنان که فرمود: «شیعتی ما إن شربتم عذب ماء فاذکرونی(؛ ای شیعیان من! هرگاه آب گوارایی نوشیدید، مرا یاد کنید)» و حضرت صادق علیه‌السلام فرمود که: «من هرگز نیاشامیدم آب سردی، مگر این که یاد کردم حسین علیه‌السلام را» (5) و حکمت در این که حقوق آن جناب از جهت آب، چهار نوع است، شاید دو وجه باشد.
(1) بحارالانوار، ج 45، ص 44؛ مقاتل الطالبین، ص 116 - 115.
(2) بحارالانوار، ج 44، ص 290؛ کامل الزیارات، ص 101 (باب 32).
(3) بحارالانوار، ج 44، ص 305؛ تفسیر امام العسکری علیه‌السلام، ص 369.
(4) بحارالانوار، ج 44، ص 279؛ کامل الزیارات، ص 109 - 108.
(5) أمالی الصدوق، ص 122 (مجلس 39). در بحارالانوار، ج 44، ص 303 و کامل الزیارات، ص 106 همین حدیث با تفاوت نقل شده است.

محروم ساختن حسین از آب
خصائص الحسینیه، ص 117.
یکی آن که او را از چهار حق که در آب داشت، منع نمودند:
اول از حق مشترکی که با همه‌ی مردم در آن داشت. چنان که همه‌ی بنی آدم با هم شریک‌اند در آب و گیاه. (1). این است که جایز است آب خوردن از نهرهای مملوکه که هر چند، اذن از مالک نگیرند، و شاید از همین جهت است استحباب آب دادن به کفار، هرگاه تشنه باشند، چنان که در روایتی وارد است. (2).
(صفحه 57)
دوم حق مشترکی که با همه‌ی جانداران داشته. چون که هر ذی روحی را حق است در آب، و از این جهت است که واجب می‌شود تیمم، هرگاه خوف عطش باشد بر حیوانات مملوکه و غیر آنها. (یعنی اگر با آب وضو بگیرند، حیوانات تلف می‌شوند).
سوم حق خاصی که بر اهل کوفه داشت، که سه مرتبه ایشان را سیراب نموده بود: یک مرتبه در سال خشکی از برای ایشان طلب باران نمود و به برکت آن جناب، باران آمد؛ (3) و دفعه‌ی دیگر در صفین، آب را به ضرب شمشیر، از لشکر معاویه گرفت؛ (4) و دیگر در قادسیه، لشکر حر را آب داد. (5).
چهارم حقی که آن حضرت در خصوص نهر فرات داشت، چون مهر مادرش حضرت فاطمه علیهاالسلام بود (6) و آن جماعت، مراعات هیچ یک از این حقوق را ننمودند؛ حتی این که یک قطره به جهت طفل شیرخوارش خواهش نمود و دیدند آن طفل را که از تشنگی کباب است. پس باز اجابت نکردند. بعد، از برای خودش یک قطره طلب نمود، ندادند. آه!
بودند دیو و دد، همه سیراب و می‌مکید
خاتم ز قحط آب، سلیمان کربلا
(1) وسائل الشیعة، ج 7، ص 331.
(2) فروع الکافی، ج 4، ص 57.
(3) بحارالانوار، ج 44، ص 187.
(4) همان، ص 266.
(5) همان ص، 376؛ الارشاد، ج 2، ص 79.
(6) بحارالانوار، ج 43، ص 113؛ المناقب، ج 3، ص 128.

تشنگی در چهار عضو آن حضرت تأثیر نموده بود
خصائص الحسینیه، ص 118.
تشنگی آن سرور، در چهار عضو تأثیر تمام نموده بود:
اول لب‌های مبارک که افسرده شده بود.
دوم جگر پاره پاره، چنان که در آخر امر، بعد از ناامیدی از زندگی فرمود: (صفحه 58)
«اسقونی قطرة من الماء فقد تفتت کبدی من الظماء (1) (؛ قطره‌ی آبی به من بدهید که جگرم از تشنگی پاره پاره شد)».
سوم زبان آن حضرت که مجروح شده بود، از بس به اطراف دهان ساییده بود. (2).
چهارم چشم‌های مقدسش که از تشنگی تاریک گردیده بود. چنان که در حدیث مکالمه جبرئیل با حضرت آدم علیه‌السلام منقول است که گفت: اگر ببینی ای آدم، او را در حالتی که می‌گوید «وا عطشاه !» به حدی که تشنگی حائل شده باشد مابین او و آسمان مانند دود. (3).
پس به سبب هر یک از این اعضای اربعه، یک نوع از آب، خداوند به او عطا نمود. چون سخن به این جا رسید، شما شیعیان هم بخل نورزید به اشک دیدگان.
(1) الذریعة النجاة، ص 135؛ منتخب الطریحی، ج 2 ص 134.
(2) بحارالانوار، ج 45، ص 56؛ مقتل الخوارزمی؛ ج 2، ص 36.
(3) بحارالانوار، ج 44، ص 245.

خاکی که خداوند به حسین اعطا نمود
خصائص الحسینیه، ص 129.
و از برای آن تربت شریف، خصائصی است:
یکی آن که از کعبه‌ی معظمه، اشرف است، چنان که در خبر است؛ بلکه بعضی گفته‌اند که از نجف اشرف است؛ یعنی ماعدای (بجز) اصل مرقد امیرالمؤمنین علیه‌السلام.
دوم آن که این زمین را خداوند خلق نمود، پیش از کعبه به بیست و چهار هزار سال، و آن را مبارک و پاکیزه کرد، چنان که در روایات معتبره وارد است.
(صفحه 59)
سوم این که این زمین، همیشه مبارک و پاکیزه بود و خواهد بود تا این که خداوند، آن را بهتر از زمین‌های بهشت قرار دهد، و بهترین منازل و مساکن اولیای خدا در آن باشد، چنان که در روایت است. (1).
چهارم این که الآن این زمین از زمین‌های بهشت است، چنان که در روایات است. (2).
پنجم این که از حضرت سجاد علیه‌السلام مروی است که چون زلزال قیامت شود، کربلا را بلند کنند با تربت نورانی باصفا. پس در بهترین ریاض بهشت گذارند که نور آن در بهشت، نمایان باشد،مانند ستاره‌ی درخشان که دیدگان را بزند و آن زمین ندا کند که: منک آن زمین پاک و پاکیزه که در برداشتم جسد حضرت سیدالشهدا و سید شباب اهل بهشت را. (3).
ششم تسبیح کردن با دانه‌های آن تربت ثوابش هفتاد برابر است. (4).
هفتم گردانیدن دانه‌ها ثواب تسبیح کردن دارد.
هشتم آنکه هرگاه تسبیحی از آن تربت در دست گیرد و اول روز بگوید: «اللهم أنی أصبحت اسبحک و أهللک و أحمدک عدد ما أدیر به سبحتی؛ خداوندا! من با تسبیح و تهلیل تو صبح کردم. به تعدادی که تسبیحم را می‌چرخانم، تو را سپاس می‌گویم». پس تا شام از برای او ثواب تسبیح کردن نوشته می‌شود؛ و همچنین اگر در وقت خواب خواند آن دعا را و تسبیح را در زیر سر گذارد، همین خاصیت را دارد، چنان که در حدیث حضرت سجاد علیه‌السلام است. (5).
(صفحه 60)
نهم این که سجده بر آن خاک مقدس، حجاب‌های هفتگانه را پاره می‌کند (6) و مراد، یا نفوذ و صعود به سماوات سبع است، یا مراد، حجاب‌های معاصی است که مانع از قبول اعمال‌اند چنان که در روایت معاذ بن جبل

است (7) و ایضا سجود بر آن، نور می‌دهد ارضین سبع را. (8).
و در این جا مسئله‌ای است که آیا فضل، در سجده‌ی بر خود آن خاک است یا این که شامل است الواحی را که از گل، آن می‌سازند و آن را مهر می‌نامند. ظاهر روایت معاویة بن عمار، اولی است که روایت نموده است که از برای جناب صادق علیه‌السلام خریطه (کیسه) بود از تراب شریف که آن را بر محل سجود خود فرش می‌نمود و بر آن سجده‌می‌کرد. (9).
دهم خوردن خاک و گل حرام است، و در روایاتی است که آن مانند لحم خنزیر است، (10) مگر خاک قبر شریف، به جهت استشفا به شرایطی که در محلش مذکور است و عمده‌ی آن، شرایط نیت صادق است، دعا خواندن و مهر کردن بر آن، تا این که به مس اجنه و شیاطین نرسیده، اثرش زائل نشود. (11).
یازدهم نگاه داشتن آن خاک مطهر، سبب امن(شدن)از مخاوف (چیزهایی که باعث ترس هستند) است، اگر به این نیت بردارند. (12).
دوازدهم گذاشتن از(آن)خاک در متاع (کالای) تجارت، سبب برکت آن می‌شود، چنان که در روایات است. (13).
سیزدهم مستحب است که حنک (سق) طفل را با آن خاک بردارند تا این که

ایمن شود از صدمات. (14).
چهاردهم هرگاه آن را در قبر گذارند، سبب امان میت می‌شود از عذاب (15) ؛ چنان که مروی است که زنی زنا می‌داد و اولادی که از آن حاصل می‌شد، با آتش می‌سوزانید. چون وفات نمود و او را دفن نمودند، زمین او را بیرون می‌انداخت. چند دفعه مکرر کردند. آخر به تعلیم امام، تربت در قبرش گذاردند. زمین او را قبول کرد. (16).
پانزدهم مستحب است که حنوط میت را با آن تربت، مخلوط کنند. (17).
شانزدهم دفن در آن زمین مقدس، سبب دخول بهشت است، بدون حساب. (18).
هفدهم چون ملائک بهشت به زمین نازل می‌شوند، حورالعین از ایشان خواهش می‌کند که از تربت طاهره به جهت ایشان هدیه ببرند که به آن، متبرک شوند. (19).
هجدهم از این تربت مبارک، هر ملکی برداشته، هدیه از برای پیغمبر برده و خود پیغمبر صلی الله علیه و آله نیز از آن برداشت و خود حضرت هم از آن برداشت؛ چنان که بیاید، ان شاء الله.
نوزدهم در این زمین مقدس دفن شده است پیش از شهادت آن حضرت، دویست نبی و دویست وصی و دویست سبط (فرزندزاده) که همه شهید شدند، چنان که در روایت معتبر است. (20).

بیستم بوئیدن این خاک پاک، سبب ریختن اشک است، چنان که پیش از (صفحه 62)
واقعه‌ی شهادت، نسبت به پیغمبر صلی الله علیه و آله و خود حضرت واقع شد چنان که بیاید در اسباب گریه. (21).
بیست یکم این تربت، هر جا بود، مبدل به خون گردید در حال شهادت آن جناب، چنان که از اخبار بسیار، ظاهر می‌شود. از آن جمله، روایت ام‌سلمه است که سنی و شیعه روایت نموده‌اند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله از آن تربت که خود برداشته بود در شب معراج، یا جبرئیل از برایش هدیه آورده بود، به ام‌سلمه داد و آن، خاک سرخی بود و فرمود: «این را نگاه دار. پس هر وقت مبدل شد به خون، بدان که فرزندم را شهید کرده‌اند».
ام‌سلمه گوید: پس آن را در شیشه‌ای ضبط نمودم و هر روز آن را نظر می‌نمودم و می‌گریستم. پس چون روز عاشورا شد، صبح نظر کردم، همان خاک بود. چون بعد از زوال (ظهر) به سوی او برگشتم، دیدم مبدل به خون شده است. پس فریاد ناله‌ام بلند شد. سلمی گوید: دیدم شیشه را در پیش ام‌سلمه که خون در آن می‌جوشید. (22).
بیست و دوم داخل شدن در آن زمین، سبب حزن است، بالوجدان؛ خصوصا اگر نزدیک قبر مبارک شوند و نظر نمایند به قبر فرزندش علی اکبر که در پایین پای اوست، چنان که در روایت است. (23).
بیست و سوم این تربت، رسیده است به دست هر ملکی که به زیارت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمده و به دست هر پیغمبری که به زیارت کربلا آمده، آن را گرفته، بوییده و به بدن خود مالیده، پس آن، مقام همه‌ی انبیا است تا روز قیامت. (24).
(صفحه 63)
(1) بحارالانوار، ج 98، ص 107؛ کامل الزیارات، ص 268 (باب 88).
(2) بحارالانوار، ج 98، ص 111؛ کامل الزیارات ص 271 (باب 89).
(3) بحارالانوار، ج 98، ص 108، کامل الزیارات، ص 268، (باب 88).
(4) بحارالانوار، ج 98، ص 136، مصباح المتهجد، ص 678.
(5) بحارالانوار، ج 98، ص 136، و ج 45، ص 200، الدعوات، روانده‌ی، ص 61.
(6) بحارالانوار، ج 98، ص 135، مصباح المتهجدین، ص 677.
(7) الاثنی عشریة فی المواعظ العددیة، ص 246.
(8) کتاب من لا یحضره الفقیه، ص 72 (باب ما یسجد علیه).
(9) بحارالانوار، ج 98، ص 135؛ مصباح المتهجد، ص 677.
(10) بحارالانوار، ج 98، ص 129؛ کامل الزیارات، ص 285 (باب 95).
(11) بحارالانوار، ج 98، ص 128؛ کامل الزیارات، ص 285 (باب 95).

(12) بحارالانوار، ج 98، ص 118؛ أمالی الطوسی، ج 1 ص 325.
(13) بحارالانوار، ج 98، ص 125؛ کامل الزیارات، ص 278 (باب 92).
(14) بحارالانوار، ج 98، ص 124؛ کامل الزیارات، ص 278 (باب 92).
(15) بحارالانوار، ج 98، ص 136؛ التهذیب الأحکام، ج 6، ص 73؛ مصباح المتهجد، ص 278.
(16) وسائل الشیعة، ج 2 ص 742؛ منتهی المطلب، ج 1، ص 461.
(17) بحارالانوار، ج 98، ص 133؛ التهذیب الأحکام، ج 6، ص 76.
(18) بحارالانوار، ج 44، ص 256؛ امالی الصدوق، ص 117، (مجلس 28).
(19) بحارالانوار، ج 98، ص 134؛ مزار کبیر، ص 119.
(20) بحارالانوار، ج 98، ص 116؛ التهذیب الأحکام، ج 6 ص 72؛ کامل الزیارات، ص 270 (باب 88).
(21) بحارالانوار، ج 44، ص 247؛ مشیرالأحزان، ص 9.
(22) بحارالانوار، ج 45، ص 232 - 230.
(23) همان، ج 98 ص 73؛ کامل الزیارات، ص 324 (باب 108).
(24) بحارالانوار، ج 44، ص 236؛ کامل الزیارات، ص 61 (باب 17).

در خصوصیات خشوع دل برای آن حضرت و جاری شدن اشک با یاد او
خصائص الحسینیه، ص 161.
عنوان پنجم در خصوصیاتی که متعلق است به خشوع از برای ذکر آن جناب و رقت و گریه و اقامه‌ی عزا و انشاد رثا، و در آن، یک مقدمه و چند مقصد است:
اما مقدمه: پس بدان که خشوع، امری است که محبوب و مرغوب درگاه اله، چنان که فرموده است: «الم یأن للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم لذکر الله (1) (؛ آیا هنوز وقت آن نرسیده است که دل‌های مؤمنان، برای خدا خشوع کند؟)».
یعنی بعد از آن که خداوند به شما عقل و هوش داده، مشاهده آیات در انفس و آفاق نموده‌اید؟ بلکه در ذره و ورق، و اسباب اعتبار (عبرت گرفتن) را شب و روز در اشخاص که به غفلت مبتلا هستند می‌بینید، و بعد از آنکه آیات قرآن بر شما خوانده شد که اگر بر کوه خوانده شود، متلاشی خواهد شد، و بعد از آن که عمر کرده‌ای به قدر کسانی که عمر کردند، کسانی که عمر خود را صرف طاعت الهی و تزکیه‌ی نفس نمودند، و بعد از آن که انبیا و رسل آمدند و
(صفحه 64)
شما را تهدید و تخویف کردند، و مدت مدیدی است که اسلام، بر پا شده و گوشها از آن پر گشتند، و شما همه ادعای آن را می‌کنید.
آیا هنوز وقت آن نرسیده که دل‌های شما خاشع شود در نزد ذکر خدا؟ و به سبب آن، از معصیت ممنوع شوید، و چون در نماز بایستید و عظمت او را ملاحظه نمایید، خاشع گردید؟ عمر گذشت و هنوز دو رکعت نماز با خشوع نکرده‌اید. آیا وقت نشده است از برای اشخاصی که دانسته‌اند که نافع و ملجأی نیست، مگر اینکه خاشع شوند از برای ذکر او، پس نباشد از برای ایشان، فکری و ذکری مگر خدا؟
یا وقت نشده است از برای کسانی که عمر شریف را به غفلت گذرانیده‌اند و در یاد خدا ساعتی نبوده‌اند، این که متنبه شوند و بقیه‌ی عمر را تدارک کنند (جبران کنند) به خشوع قلب و غلبه‌ی خوف و اضطراب، شاید توبه‌ی ایشان قبول باشد و در درگاه اله راه یابند و از جمله محجوبین از لقا نشوند؟
آیا وقت آن نشده است که کسانی که موفق نشده‌اند به معرفت اولیای خدا، این که قلب ایشان، خاشع شود در نزد ذکر حسین علیه‌السلام پس گریه کنند بر آن حضرت، تا داخل خاشعین لذکر الله باشند؛ زیرا که همچنان

که ولایت ایشان، ولایت خدا، و عدواتشان، عداوت خدا و محبت ایشان، محبت او، و زیارتشان زیارت او، و معرفت ایشان، معرفت اوست، پس خشوع قلب در نزد ذکر ایشان، همان خشوع قلب به ذکر الله محسوب خواهد شد، آیا وقت این امر نرسیده است؟ خصوصا در وقتی که محرم داخل شود و عاشورا برسد، نمی‌بینی همه‌ی مردم در جوش و خروش‌اند؟ پس ای مؤمنین! حال زمانی است که قلوب شما خاشع شود به ذکر حسین علیه‌السلام که راجع است به ذکر خدا؟ پس ذکر خدا کنید به ذکر کثیر به ذکر حسین علیه‌السلام، به نحوی که راجع به ذکر خدا باشد.
چون که خشوع به ذکر حسین علیه‌السلام چند قسم است که بعضی از آن، راجع

است به ذکر خدا، و همان است فرد کامل آن.
(1) سوره‌ی حدید، آیه‌ی 16.

در منشأ باطنی از برای گریه
خصائص الحسینیه، ص 165.
مقصد اول، در منشأ باطنی از برای گریه و سبب حصول آن، بدان که منشأ گریه، گاهی سببی است که ملحوظ گریه کننده است، و گاهی سببی است که ملحوظ نیست.

گریه به سبب ملحوظ
یعنی به سببی که مورد توجه و منظور شخص است.
اما نوع اول که به سبب ملحوظ است، پس هشت قسم است:
قسم اول آن است که به سبب علاقه قلبیه باشد با صاحب مصیبت، و اعظم علاقه‌ها علاقه‌ی والدین است؛ و از این جهت است که خداوند منان، حق والدین را قرین حق خود، ذکر فرموده است (1) و سببش آن که ایشان، سبب اعدادی وجود صورت تو هستند. پس چون حق علت وجودی صوری به این مرتبه است، پس علت ایجاد صوری و معنوی، احق است به این حق. پس والد حقیقی که نبی و وصی علیه‌السلام است، اولی به احسان‌اند و اقامه‌ی عزا و گریه بر سیدالشهدا، احسان است به پیغمبر و امیرالمؤمنین و فاطمه علیهم‌السلام؛ (2) بلکه در بعض روایات تفسیر شده است: «و بالوالدین احسانا (3) (؛ و نیکی به پدر و مادر)، به حسن و حسین علیهم‌السلام (4) پس گریه بر او، احسان است به والد، ابتدائا.
(صفحه 66)
و سبب اینکه گریه احسان است، این است که معنی احسان، منفعت رسانیدن است به کسی و عمده‌ی نفع، اعزاز و احترام است، و گریه، اعزاز اموات و مقتولین است، و از این جهت، حضرت ابراهیم، دعا نمود و سؤال کرد (درخواست کرد)از خدا دختری را که بعد از مردن، از برایش گریه کند. (5).
چون پیغمبر صلی الله علیه و آله شنید گریه‌ی زن‌های انصار را بر شهدای احد، فرمود: «عمم حمزه، گریه کننده ندارد». پس انصار زن‌های خود را امر نمودند که بر حمزه گریه و ندبه نمایند، و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در حق ایشان، دعا فرمود. (6).
جناب حمزه‌ی سیدالشهدا را تجهیز نمودند از تشییع و نماز و دفن و سایر احترامات، مگر در همین که نوحه‌گر نداشت. پس بر پیغمبر صلی الله علیه و آله گران آمد، و حضرت سیدالشهدا حسین علیه‌السلام هیچ نداشت، مگر زنان نوحه‌گر، ولکن ظالمان، ایشان را از ندبه و گریه منع می‌نمودند. پس بیایید ای دوستان، گریه کنیم بر آن شهید غریب به نحو گریه‌ی قریب حقیقی؛ زیرا کسی که چنین گریه نکند، عاق والدین و قاطع رحم خواهد بود.
قسم دوم (7) ، علاقه‌ی شدت اتصال است، نظر به این که هرگاه عضوی از انسان مریض شود یا درد آید، تمام بدن در زحمت و الم است، و از این قسم است گریه حورالعین بر آن جناب (8) در بهشت که دارالسرور است؛

زیرا که ایشان از نور آن جناب خلق شده‌اند. پس چگونه می‌شود که آن حضرت بر روی خاک گرم، با بدن مجروح، در زیر پای مرکبان افتاده باشد، و سرش بر سر نیزه و خونش بر زمین جاری، و دلش از تیر، سوراخ و جگرش از تشنگی تفتیده، و قلبش از مفارقت اولاد و برادران و اصحاب، سوخته، مع ذلک حورالعین، در قصور بهشتی به عیش و سرور مشغول باشند.
(صفحه 67)
و بعضی از اقسام گریه‌ی شیعیان، از این قسم است؛ زیرا در خبری از حضرت صادق علیه‌السلام منقول است که فرمودند: «شیعیان ما از ما هستند و از فضل طینت ما خلق شده‌اند و به آب ولایت ما خمیر شده‌اند؛ راضی شدند به این که ما ائمه‌ی ایشان باشیم و ما هم راضی هستیم که ایشان شیعه‌ی ما هستند. مصیبت ما مصیبت ایشان است؛ گریان می‌شوند بر صدمات ما و محزون می‌شوند به حزن ما و مسرور می‌گردند به سرور ما و ما هم متألم می‌شویم به تألم ایشان و مطلع هستیم بر احوال ایشان. پس ایشان با ما خواهند بود و از ما جدا نمی‌شوند. ما هم از ایشان جدا نمی‌شویم». پس فرمود: «خدایا! شیعیان ما از ما هستند، و هر کس یاد کند مصیبت ما را و گریان شود از برای ما، خدا او را عذاب نخواهد نمود». (9).
و در حدیث دیگر از امیرالمؤمنین علیه‌السلام مروی است که فرمود: «به درستی که خدای تعالی اختیار نمود از برای ما شیعیانی که یاری می‌کنند و مسرور می‌شوند به سرور ما، و محزون می‌گردند به حزن ما، و جان و مال خود را در راه ما می‌دهند. ایشان از ما هستند، ما هم از ایشان هستیم». (10)
و این حدیث شریف، دلالت دارد بر این که مخلصین شیعه را خدا اختیار نموده است، چنان که شهدا را اختیار نموده است، پیش از شهادتشان.
و از برای شیعه علاماتی است. چنان که پیغمبر صلی الله علیه و آله استدلال نموده از محبت آن طفل که خاک پای حسین علیه‌السلام را بر چشم می‌مالید، بر این که از انصار او خواهد بود در کربلا. (11).
مترجم گوید: آنچه در حدیث است، آن است که حضرت از فعل آن طفل، استدلال نمودند بر محبتش، و اما نصرتش را پس مستند فرمودند به اخبار
(صفحه 68)
جبرئیل، چنان که گذشت، انتها.
حال بیایید گریه کنیم به سبب این علاقه، اگر خود را شیعه می‌شماریم؛ زیرا کسی که گریه نکند به این علاقه، از ایشان نخواهد بود.
قسم سوم (12) ، علاقه‌ی سوم، حقوق است، یعنی مصاب (مصیبت رسیده)، صاحب حق باشد بر گریه کننده. حقوق بسیار است. یکی، حق

ایجاد است؛ یعنی سبب وجود بودن، مانند والدین و اجداد، و آن جناب، صاحب این حق است بر ما؛ زیرا که وجود ما وجود آبای ما، همه به واسطه‌ی آن حضرت است که نور او با نور جدش یکی است.
دیگر، حق اسلام و ایمان است و آن، ثابت است از برای هر مسلمی بر مسلمی، به جهت مشارکت در اسلام. پس چگونه است حق کسی که سبب شد از برای هدایت ما به ایمان، یعنی حسین علیه‌السلام که جان خود را در راه دین خدا داد؛ زیرا که اگر متارکه می‌کرد و تن به این مصیبت‌ها نمی‌داد، دین شیعه ظاهر نمی‌شد. زیرا که بنی‌امیه، کمال تسلط بر بلاد و عباد داشتند، و تمام سعی می‌نمودند در اخفای دین حق، تا این که امر را بر اکثر مردم، مشتبه نمودند، به نحوی که سب حضرت امیر را از اجزای نماز قرار دادند و در ذهن مردم، داخل کردند که بنی‌امیه، ائمه اسلام‌اند و از طفولیت، اطفال را بر آن تربیت می‌نمودند و چنین می‌دانستند که هر کس مخالفت ایشان کند، در ضلالت است، و چون حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام را به این کیفیت عجیبه شهید کردند و عیالش را - که عترت پیغمبر صلی الله علیه و آله بودند - به این کیفیت اسیر نمودند، مردم متنبه شدند که اگر ایشان ائمه‌ی حق بودند، چنین کاری نمی‌کردند؛ بلکه فعل ایشان، موافق نیست، نه با دین و مذهب، و نه با طریق عدالت، و نه با طریق سلاطین جور. پس از آن اعتقادات برگشتند و از ایشان تبری جستند و کم کم به راه هدایت رفتند و مذهب شیعه ظاهر گردید. بلکه اهل سنت هم دانستند
(صفحه 69)
که ایشان، خلیفه نبودند، بلکه حکام جور بودند و اکثر ایشان، لعنت بر یزید را جایز می‌دانند. پس فی‌الحقیقة، سبب هدایت به دین خدا، حسین علیه‌السلام است.
حق دیگر، نمک و طعام دادن است و تو می‌دانی حیات هر چیزی به سبب آن جناب است و به برکت او باران می‌بارد و گیاه می‌روید که روزی عباد است. پس تمام طعام و شراب تو به برکت اوست.
حق دیگر، حق حیات است و معلوم است که حیات حقیقی ابدی، بلکه صوری ظاهری، همه به سبب آن جناب است که ما را هدایت نمود به ولایت که سبب قبول اعمال است.
حق دیگر، حق‌دوستی است و آن جناب، کمال دوستی را به شیعیان دارد و در یمین العرش، همواره نظرش به سوی زوار و گریه‌گنندگان است. (13).
حق دیگر، حق زحمت است. پس هرگاه کسی از برای تو دردسری بکشد یا زحمتی متحمل شود، همیشه از او خجل هستی و در صدد تلافی برمی‌آیی و تدارک (جبران) زحمت او را می‌کنی. پس چرا در تدارک زحمات و صدمات آن جناب که از برای تو متحمل شده نیستی؟

و نمی‌دانم به چه چیز تدارک توانی کرد. آیا این چند قطره‌ی اشک، تلافی می‌کند این حق عظیم را؟ بلی، مگر آن جناب از کمال رحمت و لطف، قبول نماید. پس از این مقدار مضایقه ننمایید، و الا بی‌حقوق و بی‌وفا محسوب خواهید بود.
قسم چهارم (14) ، علاقه‌ی بزرگی و جلالت شأن است، زیرا که مصیبت بزرگان اجله، خصوصا اگر منافی جلالت شأن ایشان باشد، موجب رقت است، هر چند اجنبی باشد، بلکه کافر باشد، و بر همین جاری است، سیره‌ی پادشاهان با
(صفحه 70)
دشمنان خود، چنان که قضیه‌ی اسکندر با دارا معروف است. (15).
و حکم شارع نیز بر این، جاری است و از این جهت، حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله جامه‌ی خود را از برای عدی بن حاتم فرش نمود، با این که کافر بود، و فرمود: «اکرام نمایید عزیز قومی را که ذلیل شده باشد». (16). و به همین سبب، حضرت امیرالمؤمنین، ثیاب عمرو بن عبدود را سلب ننمود، بلکه زره او را هم نگرفت، با این که مثل و مانند نداشت، و فرمود: «چون بزرگ قوم خود بود، نخواستم هتک حرمتش نمایم» (17) و همچنین شارع مقدس، حرمتی قرار داده است از برای دختران سلاطین که هرگاه اسیر شوند، ایشان را مخیر می‌کند و در معرض بیع و شراء درنمی‌آورند. (18).
پس بیایید مانند غلامان، از برای سید و آقای خود بنالیم؛ زیرا که بزرگ و جلیل بود، و هتک حرمتش نمودند، بدنش را عریان نمودند و عیالش را به اسیری، شهر به شهر گردانیدند و در ایشان، به کنیزی طمع نمودند و کسی که چنین گریه نکند، از انسانیت دور است.
قسم پنجم، (19) علاقه‌ی محامد صفات است (به این معنا که مصیبت دیده، دارای صفات عالی انسانی است)؛ زیرا که حسن صفات، موجب رقت (شکستن دل) است بر صاحبش، هر چند او را نشناسند؛ بلکه شارع مقدس امر نموده است به احترامش، هر چند از کفار باشد. چنان که وحی رسید به موسی علیه‌السلام که سامری را مکش، زیرا که صاحب سخاوت است؛ (20) و یکی از کفار را اسیر نمودند و در معرض قتل آوردند. جبرئیل نازل شد که این شخص را مکش که
(صفحه 71)
صاحب سفره است. (21).
پس مصیبت صاحب صفات حسنه، تأثیر در قلوب می‌کند، خصوصا اگر به ضد آن صفات باشد. مثلا کسی که در سخاوت هزارها عطیه کرده است، اگر محتاج شود که لقمه نانی خواهش کند، البته، دل به حال او می‌سوزد، و کسی که صاحب شدت حیاست، اگر در معرض هوان (خواری و سبکی) و

ذلت برآید، محل رقت است.
پس بیا و ملاحظه نما یک از صفات حمیده و خصال پسندیده‌ی حضرت حسین علیه‌السلام را و ببین چگونه به ضد آنها با او رفتار نمودند، تا این که موجب رقت تو شود:
اول: زبانی که همواره به ذکر خدا مشغول بود، بلکه پیش از خلق آسمان‌ها و زمین‌ها تهلیل و تسبیح و تحمید و تکبیر الهی کرده و ملائکه از او تعلم نموده‌اند، و بعد، در عالم نور و اشباح و اظله ذکر نموده و در شکم مادر، تسبیح و تهلیل از او شنیده، و از حال ولادت تا شهادت، از ذکر نیاسوده، بلکه بر سر نیزه تلاوت قرآن نموده، آیا شایسته است که یزید عنید (سرکش) و ابن‌زیاد پلید، با چوب خیزرانش بیازارند؟ و خنده و شماتت کنند در حضور عیالش؟
دوم: کسی که از شدت حیا نمی‌خواست به جاهل بگوید: جاهل؛ چنان که وقتی دید عربی را وضو می‌گیرد و درست نمی‌گیرد، پس با برادرش امام حسن علیه‌السلام قرار گذاشت و گفت که ما می‌خواهیم در حضور تو وضو بگیریم، ملاحظه نما که کدام یک بهتر وضو می‌گیریم. پس آن عرب، بعد از مشاهده وضوی ایشان، عرض کرد که شما هر دو نیکو وضو گرفتید و من جاهل بودم، (22) آیا شایسته‌است که کافری به او بگوید که ای حسین! تعجیل نمودی به

آتش دنیا؟ (23) و ملعونی به او بگوید: ای حسین! نماز تو قبول نیست؟ (24).
سوم: کسی که جاجتمندی را که رقعه به خدمتش عرض نموده بود، می‌فرماید: «فورا حاجت تو رواست»، پس به او بگویند: می‌خواستی اولا رقعه‌ی او را بخوانی، بعد بگویی حاجت تو رواست، فرمود: «خداوند، مؤاخذه می‌کند که چرا او را در بین خوف و رجا و حالت ذلت، معطل نمودی تا رقعه‌اش را بخوانی، آیا شایسته است که مقابل دشمنان باشد و از امور سهل و آسان بخواهد، اجابتش نکنند؟ حتی این که خواهش کند که ایشان اندکی گوش به سخن او دهند، ابا نمایند؟ (25).
چهارم: کسی که در وقت احتضار اسامة بن زید، به بالین او رفت و او اظهار هم و غم نمود به جهت شصت هزار درهم قرض، پس آن حضرت، همان جا دینش را ادا نمودند، (26) آیا شایسته است که در وقت احتضارش با آه و ناله خواهش یک قطره آب نماید، اجابتش نکنند؟ (27) و أسفاه علیک یا سیدی!
پنجم: کسی که به اعرابی مادح خود، چهار هزار دینار از پشت در می‌دهد و اظهار خجالت می‌کند و از کمی آن، معذرت می‌طلبد، (28) آیا شایسته است که با او معامله‌ای کنند که عاجز شود از اجابت سؤال دخترش که یک

شربت آب از او طلب نمود و همچنین زوجه‌اش که از برای طفل صغیر، قطره‌ای آب خواهش کرد، و از اجابت برادرزاده‌اش قاسم که خواهش نمود که بر سرش حاضر شود، آیا چه مقدار خجالت آن جناب بود، این بود که فرمود: «یعز علی عمک!» چه بر عمویت دشوار است که او را بخوانی و تو را اجابت ننماید، یا
(صفحه 73)
اجابت کند و فایده‌ای به حال تو نداشته باشد. (29).
ششم: کسی که در شب‌های تار، به دوش مبارک، طعام به جهت ارامل (مستمندان) و ایتام به خانه‌ی ایشان حمل می‌نمود، به نحوی که اثر آن بر پشت مبارکش ظاهر بود، (30) آیا شایسته است که طفل رضیع خود را بالای دست، بلند کند و به دشمن نشان دهد و خواهش یک قطره‌ی آب از برایش نماید، اجابتش نکنند؟ (31).
هفتم: کسی که در لطف و مرحمت با خلق، به قسمی بود که وقتی عبور می‌کرد بر جمعی از فقرا که نشسته بودند و پاره‌های نان در نزد خود گذارده، مشغول غذا خوردن بودند، چون آن جناب را دیدند، دعوت به طعام نمودند، آن حضرت دو زانو نشست و با ایشان مشغول غذا شده، فرمود: «خدا متکبران را دوست نمی‌دارد» بعد فرمود: «من شما را اجابت نمودم، شما هم دعوت مرا اجابت نمایید»، عرض کردند: حاضریم پس ایشان را به منزل آورد و به جاریه (کنیز) فرمود: «بیرون آور، آنچه ذخیره کرده بودی»، پس حاضر نمود طعام خوبی و نشست با ایشان در سر سفره به جهت دلخوشی ایشان، (32) آیا شایسته است که مقدور او نشود که عیال و اطفالش را خشنود نماید، به یک جرعه آب؟
قسم ششم (33) ، علاقه‌ی تبعیت است. پس بیایید گریه کنیم به تبعیت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله که تأسی به آن جناب، لازم است، بلکه تبعیت جمیع انبیا و اوصیا، بلکه تبعیت آسمان و زمین و وحوش و طیور و بهشت و جهنم و جن و ملک و مایری و مالایری، بلکه اشجار و احجار و بلکه آهن؛ چنان که در قضیه‌ی
(صفحه 74)
میخ‌های کشتی نوح علیه‌السلام واقع شد که خون گریست. (34) پس تو به تبعیت، اشک ببار، آخر از سنگ و آهن، سخت‌تر نیست قلب تو.
قسم هفتم، علاقه‌ی جنسیت است که موجب رقت است، قطع نظر از سایر چیزها. مثلا اگر بشنوی که مردی را بدون تقصیر، در صحرا با عیال و اطفال صغیر و پسران جوان و برادران و خواهران اصحاب، حبس نمودند و به آن قسم که شنیده‌ای که با او معامله کردند، البته قلبت بر حال او محترق می‌شود؛ بلکه اگر بشنوی که شخص مقصری که حلال را حرام نموده و بالعکس، بلکه دشمنت که کافر به خدا بوده، به این قسم با او

رفتار نمودند، بر او رقت می‌کنی و آن حضرت می‌فرمود: «وای بر شما ای جماعت! آیا از من خونی طلب دارید یا مالی از شما به غصب گرفته‌ام یا شریعت را تغییر داده‌ام؟»، جواب نمی‌دادند. (35).
مؤلف گوید: فدای تو شوم ای آقا! اگر این کارها را هم کرده بودی، سزاوار نبود که به این قسم با تو رفتار نمایند. پس بیایید ای شیعیان، به این عنوان، با ترحم گریه کنیم؛ زیرا که کسی که این گونه گریه نکند، از اصحاب رحم و مروت نیست.
قسم هشتم (36) ، علاقه‌ی مجموع ما سبق، یعنی گریه از برای مجموع صفاتی که ذکر شد. پس بیا همه را جمع کن در ملاحظه که آن جناب، هم والد حقیقی بود، و هم اتصال به او داری، و هم بزرگ است در آسمان و زمین، و صاحب همه‌ی حقوق است بر تو، و صاحب صفات حمیده است؛ تمام خلق بر او گریسته‌اند، و از جنس بشر بوده، بی‌گناه و بی‌تقصیر مورد این صدمات و مصیبات گردیده.
(صفحه 75)
(1) سوره‌ی اسراء، آیه‌ی 23.
(2) بحارالانوار، ج 44، ص 207؛ کامل الزیارات، ص 81، (باب 26).
(3) سوره‌های بقره، آیه‌ی 83؛ نساء آیه‌ی 36؛ انعام، آیه‌ی 151؛ اسراء، آیه‌ی 23.
(4) بحارالانوار، ج 43، ص 246؛ تفسیر القمی، ج 2، ص 297.
(5) بحارالانوار، ج 12، ص 117؛ أعلام الوری، ص 85.
(6) بحارالانوار، ج 20، ص 98؛ أعلام الوری، ص 85.
(7) خصائص الحسینیه، ص 166.
(8) بحارالانوار، ج 44، ص 241؛ تفسیر فرات، ص 10.
(9) منتخب الطریحی، ج 2، ص 27.
(10) بحارالأنوار، ج 44، ص 287، الخصال، ج 2، ص 635 (حدیث أربعمأة).
(11) بحارالأنوار، ج 44، ص 242.
(12) خصائص الحسینیه، ص 167.
(13) بحارالأنوار، ج 98، ص 64؛ ألامالی، ج 1، ص 54.
(14) خصائص الحسینیه، ص 169.
(15) تاریخ الطبری، ج 1، ص 290.
(16) وسائل الشیعة، ج 8، ص 469؛ الکافی، ج 2، ص 659.
(17) بحارالانوار، ج 20، ص 257؛ الارشاد، ج 1، ص 91.
(18) بحارالأنوار، ج 45، ص 330؛ المناقب، ج 3، ص 208 - 207.
(19) خصائص الحسینیه، ص 170.
(20) بحارالأنوار، ج 13، ص 208؛ مجمع البیان، ج 7، ص 29.

(21) بحارالأنوار، ج 22، ص 84؛ الكافى، ج 4، ص 39.
(22) بحارالأنوار، ج 43، ص 319.
(23) بحارالأنوار، ج 45، ص 5؛ الارشاد، ج 2، ص 99.
(24) بحارالأنوار، ج 45، ص 21.
(25) همان، ص 8؛ مقتل الخوارزمى، ج 2، ص 6.
(26) بحارالأنوار، ج 44، ص 189؛ المناقب، ج 3، ص 221.
(27) بحارالأنوار، ج 45، ص 57؛ لهوف، ص 55.
(28) بحارالأنوار، ج 44، ص 190؛ المناقب، ج 3، ص 222.
(29) بحارالأنوار، ج 45، ص 35؛ لهوف، ص 5؛ الارشاد، ج 2، ص 112.
(30) بحارالأنوار، ج 45، ص 190؛ المناقب، ج 3، ص 222.
(31) تذكرة الخواص، ص 143.
(32) بحارالأنوار، ج 44، ص 189؛ تفسير العياشى، ج 2، ص 257.
(33) خصائص الحسينيه، ص 174 و 175.
(34) بحارالأنوار، ج 44، ص 230.
(35) بحارالأنوار، ج 45، ص 7؛ الارشاد، ج 2، ص 101.
(36) خصائص الحسينيه، ص 175.

گریه بدون سبب ملحوظ
بدون توجه به مصیبت‌های حضرت
خصائص الحسینیه، ص 175.
و اما نوع دوم که گریه‌ی بدون سبب ملحوظ است. پس آن نیز چند قسم است:
قسم اول، هر خضوع و خشوع و انکسار و هم و غم که از برای مردم حاصل می‌شود. پس مرجع تمام آنها رقت بر آن حضرت است در باطن، چنان که در روایات است و تصدیق به آن، تعبدا باید نمود.
قسم دوم رقت فطری است که در فطرت خلایق از دوست و دشمن، قرار داده شده، لکن بروزش در دشمنان، وقتی است که غفلت از دشمنی داشته باشند، مثل گریه‌ی یزید عنید (1) و معاویه (2) و در این قسمت، حاجت نیست که به شما بگوییم بیایید گریه کنید بر فلان مصیبت و کذا و کذا؛ بلکه می‌گوییم قطع نظر از همه کرده، بلکه فرض کن که حسین علیه‌السلام را نمی‌شناسی و قرابت و حقوقی در کار نیست و از صفات حمیده و جلالت شأن ثواب و اجر و تبعیت، قطع نظر نما، پس ببین آیا بی‌اختیار، باز اشک جاری می‌شود یا نه؟
قسم سوم فطرتی که بالاتر از سابق است که از برای دشمن حاصل می‌شود، حتی با التفاوت به بغض و منع نفس از رقت و مع ذلک، غالب می‌شود گریه بر ایشان، مثل گریه‌ی ابن‌سعد (3) و اخنس بن زید (اخنس بن مرثد) و خولی و گریه آن ملعونی که به غارت می‌برد زیور اهل بیت را (4) و گریه‌ی همه‌ی لشکر، به سبب بعضی از حالات که بدون اختیار، ایشان را به گریه می‌آورد، با این که خود را
(صفحه 76)
نگاه می‌داشتند و ملتفت به عداوت و بعض خود بودند و منافی عمل و شغل ایشان بود، ولکن غالب می‌شد گریه بر ایشان و بر شقاوت ایشان، و حال این که در میان ایشان، اولاد زنا و کافر و منافق هم بود؛ و اگر بخواهی بدانی این حالت را که دشمن را با التفات به دشمنی بگریه می‌اندازد، پس گوش ده و خود را از گریه نگاه دار. البته خواهی دید که چگونه منقلب می‌شوی و بی‌اختیار می‌نالی، و هر چه خود را ضبط کنی، ممکن نشود تو را.
از آن جمله، ملاحظه نما حالتش را در وقتی که در میدان ایستاده بود و هزار و پانصد زخم در بدن داشت، سرش شکافته و قلبش از تیر سه شعبه سوراخ و از برای بی‌کسی عیال دل شکسته، و از تشنگی بی‌تاب، و از

مفارقت احباب کباب، با این احوال، شمشیر بر گلویش بزنند و او طلب آب کند، ندهند، حال می‌توانی خود را از گریه نگاه داری؟ و ابن‌سعد در این حال، اشکش بر ریش نحسش جاری گشت؛ و از آن جمله، حالتی که زنان و بچگان و سرهای بریده را به نزد یزید بردند، پس سرها را نزد او گذاشته و زنان و دختران را در برابرش بسته نگاه داشتند، به هیئتی که چون یزید بدید، رقت نمود و گفت: قبیح باد پسر مرجانه! (5).

(1) بحارالأنوار، ج 45، ص 196.
(2) در متن عربی کتاب آمده: «و بکاء معاویة علی علی علیه‌السلام».
(3) بحارالأنوار، ج 45، ص 55.
(4) همان، ص 82؛ أمالی الصدوق، ص 139 (مجلس 31).
(5) بحارالأنوار، ج 45، ص 136؛ الارشاد، ج 2، ص 125 - 124.

در اسباب خارجیه که باعث بر گریه است
خصائص الحسینیه، ص 178.
مقصد دوم در اسباب خارجیه که باعث بر گریه است و از خصائص آن جناب است و آن، چهارده سبب است:
سبب اول دیدن شبح و ظل آن جناب است در عالم اشباح و اظله، بلکه در عالم قدس، و شاهد آن، قضیه‌ی آدم علیه‌السلام است در وقتی که ذریه‌ی خود را در عالم
(صفحه 77)
ذر مشاهده نمود و قضیه‌ی کربلا را دید و گریست (1) و حضرت ابراهیم علیه‌السلام چون ملکوت سماوات و ارض را دید، نظر کرد، اشباح خمسه‌ی طاهره را در زیر عرش، از نظر شبح پنجمی به گریه افتاد، چنان که در خبر است. (2).
سبب دوم شنیدن اسم آن جناب است، چنان که خود فرمود: ذکر نمی‌شوم در نزد مؤمن و مؤمنه‌ای، مگر این که گریان و غمگین می‌شود از برای من». (3).
سبب سوم ذکر آن حضرت است، چنان که آدم علیه‌السلام و زکریا علیه‌السلام گفتند که در نزد ذکر حسین علیه‌السلام اشک من جاری می‌شود و دلم می‌شکند. (4).
سبب چهارم، نظر به آن جناب است، چنان که جدش پیغمبر صلی الله علیه و آله در اول تولدش که او را دید، گریست و بعد هم هر وقت نظر به او می‌کرد،می‌گریست، (5) و پدرش امیرالمؤمنین علیه‌السلام، نظر نمود به او، گریست و فرمود: «او سبب گریه‌ی هر مؤمن است». عرض کرد: «آیا من سبب گریه‌ام؟» فرمود: «بلی ای فرزند». (6).
پس بیایید ای دوستان، با نظر قلب و او نظر کنید و اگر شما نظر نمی‌کنید، او به شما ناظر است، چنان که در خبر صحیح است که آن حضرت، در یمین عرش است و نظر می‌کند به محل شهادتش و به سوی زوار و گریه‌کنندگانش (7) و عجبی نیست که دوری و دیوارها و خانه‌ها مانع از دید آن «عین الله الناظرة» نباشند.
سبب پنجم نظر به قبر آن سرور است، چنان که حضرت صادق علیه‌السلام فرمودند که: «حسین علیه‌السلام، غریب است و در زمین غربت، گریه می‌کند بر او کسی که به
(صفحه 78)
زیارتش می‌رود، و محزون است بر او، کسی که به زیارت نمی‌رود و

می‌سوزد به حال او، کسی که او را ندیده، و رقت می‌کند بر او، کسی که نظر کند به قبر فرزندش که در پایین پای پدر، مدفون است». (8).
سبب ششم لمس بدن و تقبیل (بوسه زدن) آن جناب، چنان که از برای جدش واقع بود که گاهی گلوی مبارکش را می‌بوسید و گریه می‌کرد، و گاهی بالای نافش را می بوسید و گریه می‌کرد، و گاهی پیشانی‌اش را، و گاهی دندان‌هایش را، و گاهی تمام بدنش را و گریه می‌کرد. عرض می‌کرد: «پدر چرا گریه می‌کنی؟» می‌فرمود: «می‌بوسم جای شمشیر را و گریه می‌کنم». (9).
و اگر سؤال می‌نمود که: چرا از بوسیدن دندان‌ها گریان می‌شوی؟»، هر آینه می‌فرمود: «می‌بوسم محل چوب خیزران را و جایی را که ابن‌زیاد، از دیدن آن می‌خندد. پس گریه‌ی من از خنده‌ی اوست».
و اگر سؤال می‌نمود که: «چرا بالای ناف را می‌بوسی؟»،می‌فرمود که «محل تیر سه شعبه است، و خواهرش زینب خاتون، وقتی خواست بوسه‌گاه جدش را ببوسد، متمکن نشد؛ زیرا که سراپا زخم و مجروح بود از تیرها و نیزه‌ها و شمشیرها. (خصوصا اگر مسئله‌ی پامال نمودن با سم ستوران، محقق باشد)، و از زبان حال آن مخدره گفته‌اند در آن وقت:
خاک عالم به سرم کز اثر تیر و سنان
جای یک بوسه‌ی من بر همه اعضای تو نیست
بلی، آن مکرمه یک موضعی از بدن برادر را بوسه داد که پیغمبر صلی الله علیه و آله نبوسیده بود و آن، گلوی بریده شده و رگ‌های قطع شده بود؛ یعنی باطن محلی که پیغمبر صلی الله علیه و آله ظاهرش را می‌بوسید؛ و از این جهت، وقتی که صورت خود را گذاشت بر گلوی برادر، فریاد کرد: «یا جداه ! این است حسین تو که با بدن
(صفحه 79)
پاره پاره بر زمین افتاده، سرش را از قفا بریده‌اند» (10) و من نمی‌دانم که آن مخدره، این مطلب را از کجا فهمید و شاید چند وجه توان گفت:
اول آن که در آن وقت، حاضر بوده و مشاهده نموده باشد و این، خلاف ظاهر روایات است که حضرت او را امر نموده به مراجعت به سوی خیمه.
دوم اینکه از مردم شنیده باشد که حاضر بودند و با هم می‌گفتند: این هم بعید است.
سوم اینکه از مشاهده‌ی حالت جسد مبارک، استنباط نموده باشد. چون ملاحظه نمود که او را به رو انداخته‌اند، پس دانست که به همین وضع، شهید شده است. پس مصیبتش به سبب این حالت و حالت سلب ثیاب (ربودن جامه‌های) مطهرش عظیم‌تر شد از مصیبت اصل شهادت. این بود که استغاثه نمود به جد بزرگوارش.
سبب هفتم انتساب چیزی به آن جناب که همان، از اسباب حزن و بکا

می‌شود، حتی مسماری (میخی) که به اسم آن حضرت بود. چنان که وارد است که جبرئیل میخ‌های چندی از برای کشتن نوح علیه‌السلام آورد به اسم هر پیغمبری و پنج میخ از برای مقدم کشتی آورد به اسم خمسه‌ی طاهره. پس گرفت نوح هر یک از میخ را که به دست خود که بکوبد. پس نوری از آن درخشید. جبرئیل گفت: این بر اسم خاتم انبیاست و همچنین به اسم علی و فاطمه و حسن علیهم‌السلام. پس چون میخ پنجم را برداشت و به دست گرفت، خون از او ظاهر شد و به دست نوح رسید. جبرئیل گفت: این، به اسم حسین علیه‌السلام است. (11).
پس هرگاه آهنی که نسبت به آن جناب داشته باشد، خون گریه کند، پس دل‌های حسینی چرا خون نشود؟ و عجب آن است که اسباب فرح و سرور که به آن جناب نسبت داده شده، همه اسباب حزن و گریه می‌شوند. چنان که
(صفحه 80)
حوریه‌ی آن حضرت در بهشت گریان بود (12) و عید آن جناب، و پوشیدن لباس نو او مبکی (باعث گریه‌ی) جدش پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌شد، یاری‌اش و فتحش در جنگ (13) و طعام نیک خوردنش و حملش و ولادتش و تهنیتش که همه اسباب فرح‌اند، مبکی جدش و پدرش بوده‌اند. (14).

(1) بحارالأنوار، ج 11،، ص 175.
(2) همان، ج 36، ص 151.
(3) همان، ج 44، ص 279؛ کامل الزیارات، ص 109 - 108، (باب 36).
(4) بحارالأنوار، ج 44، ص 245 و ج 44، ص 223.
(5) همان، ص 239؛ الارشاد، ج 2، ص 133.
(6) بحارالأنوار، ج 44، ص 280؛ کامل الزیارات، ص 108، (باب 36).
(7) بحارالأنوار، ج 44، ص 292؛ کامل الزیارات، ص 103، (باب 32).
(8) بحارالانوار، ج 98، ص 73؛ کامل الزیارات، ص 325، (باب 108).
(9) بحارالانوار، ج 44، ص 261؛ کامل الزیارات، ص 70، (باب 22).
(10) بحارالانوار، ج 45، ص 59؛ لهوف، ص 58.
(11) بحارالانوار، ج 44، ص 230.
(12) بحارالانوار، ج 44 ص 241؛ تفسیر فرات، ص 10.
(13) بحارالانوار، ج 44، ص 266.
(14) بحارالانوار، ج 43، باب ولادت آن حضرت.

دخول ماه محرم، سبب حزن و بکا
خصائص الحسینیه، ص 182.
سبب هشتم ورود به زمین دفنش، باعث حزن و بکای تمام مرد و زن است. (1) سبب نهم ورود به زمین دفنش، باعث حزن و رقت است، چنان که نسبت به جمیع انبیا واقع شد. چون وارد است که همه‌ی انبیا زیارت نموده‌اند آن مقام شریف را و گفته‌اند: ای زمین! در تو دفن خواهد شد ماه تابان و برج امامت، و هر کدام که وارد شدند، صدمه بر ایشان وارد شد، دلتنگ و مهموم شدند. پس از خداوند سؤال نمودند از سبب آن. پس وحی رسید که این، زمین کربلاست که در آن، حسین علیه‌السلام شهید خواهد شد (2) این امر، در اهل بیت هم محقق شد، در وقتی که به کربلا وارد شدند. چنان که مروی است ام‌کلثوم عرض کرد: ای برادر! عجب زمین هولناکی است این صحرا. فرمودند (3) که پدرم: در این زمین به خواب رفت. پس بیدار شد گریان و فرمود: در خواب دیدم که فرزندم حسین، در دریای خون، مضطرب است». بعد فرمود: «یا اباعبدالله! چگونه
(صفحه 81)
خواهی بود در وقتی که این حادثه واقع شود در اینجا». (4).
سبب دهم شنیدن اسم آن زمین است. چنان که خود آن جناب چون به این زمین وارد گردید، از اسم آن سؤال کرد. چند اسم از برای آن ذکر کرد. عاقبت گفتند: آن را کربلا می‌نامند. پس اشک در چشم آن حضرت آمد. عرض کرد: «خدایا! پناه به تو می‌برم از کرب و بلا. اینجاست محل خوابگاه شتران ما و افتادن بارهای ما و ریخته شدن خون‌های ما و ذبح شدن طفلهای ما در این زمین، خون من و اصحاب من ریخته می‌شود و عیال من به ذلت اسیری مبتلا می‌گردند. بارها را بیندازید که دیگر ما از این جا کوچ نخواهیم کرد». (5).
سبب یازدهم آب سرد نوشیدن است و آن، همیشه از اسباب گریه‌ی حضرت صادق علیه‌السلام بود. چنان که داوود رقی روایت نموده که نزد آن جناب بودم. پس آب نوشید و گریان گردید و فرمود: «ذکر حسین علیه‌السلام عیش ما را منغض کرده. هر وقت آب سرد می‌نوشم، یاد می‌آورم او را» (6) و از خود آن سرور، منقول است که فرموده‌اند: «شیعتی ما ان شربتم عذب ماء فاذکرونی؛ (7) ای شیعیان! هر وقت آب خوشگوار بنوشید، مرا یاد نمایید».
سبب دوازدهم بوییدن تربت مبارکش، و آن گریانید پیغمبر خدا را. چنان که از حضرت امیر علیه‌السلام مروی است که داخل شدم بر پیغمبر صلی الله

علیه و آله و دیدم اشک از چشم مبارکش جاری است. عرض کردم: «پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله! چرا اشک می‌ریزی؟ مگر کسی تو را به خشم آورده؟». فرمود: «نه! لکن حالا جبرئیل در نزد من بود و به من خبر داد که حسین علیه‌السلام را نزد شط فرات به قتل آوردند و اگر خواسته باشی تربتش را بو نمایی، بیاروم گفتم: آری! پس
(صفحه 82)
دست خود را دراز کرد و قبضه‌ی خاکی آورد و به من داد. پس بی‌اختیار اشکم جاری گردید.». (8).
همچنین حضرت رضا علیه‌السلام، چنان که ابی‌بکار روایت کرده که به زیارت کربلا رفتم و از نزد سمت سر مبارک، قدری گل سرخ برداشتم و چون به خدمت حضرت رضا علیه‌السلام رسیدم. آن گل را به او نمودم. پس گرفت آن را و بویید و گریست به نحوی که اشکش جاری شد و گفت: «این بوی تربت جدم حسین علیه‌السلام است». (9).
سبب سیزدهم شنیدن اسم شهیدی یا غریبی یا مظلومی؛ زیرا که آن، مذکر آن حضرت است، چنان که فرمود: «أو سمعتم بشهید او غریب فاندبونی؛ (هرگاه نام شهید و یا غریبی بشنوید، بر من گریه کنید)». (10).
سبب چهاردهم مصیبت‌های آن حضرت در وقت شنیدن یا تصور کردن آن، به تفصیلاتی که در فصل بعد ذکر می‌شود، ان شاء الله.
(1) بحارالانوار، ج 44، ص 284؛ أمالی الصدوق، ص 111، (مجلس 27).
(2) بحارالانوار، ج 44، ص 244 - 242.
(3) این مضمون در کتبی که در دسترس بود، پیدا نشد؛ ولی برای اطلاع بیشتر، ر. ک: مقتل الخوارزمی، ج 1 ص 237 و لهوف، ص 35، که مکالمه حضرت با خواهرانش به صورت دیگری بیان شده است.
(4) بحارالانوار، ج 44، ص 254؛ أمالی الصدوق، ص 478، (مجلس 87).
(5) بحارالانوار، ج 44، ص 315؛ أمالی الصدوق، ص 132، (مجلس 30)؛ لهوف، ص 35.
(6) بحارالانوار، ج 44، ص 303؛ أمالی الصدوق، ص 122، (مجلس 29)؛ کامل الزیارات، ص 106، (باب 34).
(7) المصباح، کفعمی، ص 741.
(8) بحارالانوار، ج 744 ص 247؛ مثیرالأحزان، ص 9.
(9) بحارالانوار، ج 98، ص 131؛ کامل الزیارات، ص 283؛ (باب 93).
(10) المصباح، ص 741.

در کیفیت رقت و جزع و گریه بر آن حضرت
خصائص الحسینیه، ص 185.
مقصد سوم، در کیفیت رقت و جزع و گریه بر آن جناب، و آن چند قسم است:
قسم اول گریه‌ی قلب است به هم و غم، و آن اول مراتب است و ثمره‌اش آن است که ثواب نفس کشیدن در آن حال، ثواب تسبیح است، چنان که در خبر است. (1).
(صفحه 83)
قسم دوم احتراق قلب است و ثمره‌ی آن، فرح است در حال احتضار. چنان فرحی که همواره در قلب بماند تا وقتی که بر حوض پیغمبر صلی الله علیه و آله وارد شود، چنان که در روایتی است. (2).
قسم سوم گردیدن اشک است در چشم، پیش از جاری شدن بر صورت، چنان که حضرت صادق علیه‌السلام فرمود که گریه کننده را خداوند رحمت می‌کند، پیش از آنکه اشک از چشمش بیرون آید.
قسم چهارم بیرون آمدن اشک از چشم، هر چند به قدر بال پشه‌ای باشد. چنان که در خبر است که آن، سبب غفران ذنوب است، هر چند به قدر کف دریا باشد. (3).
قسم پنجم ریختن اشک است از چشم، و در آن خاصیتی است که فرمودند: «هرگاه قطره از آن در جهنم ریزد حرارت آن را خاموش نماید». (4).
قسم ششم جاری شدن آن بر صورت و ریش و سینه، و این گریه‌ی حضرت صادق علیه‌السلام است در وقتی که شخص، مرثیه می‌خواند از برایش. پس فرمود: «هر آینه ملائکه گریه کردند، چنان که ما گریه کردیم؛ بلکه بیشتر، و خداوند، از برای تو تمام بهشت را واجب کرد». (5).
قسم هفتم صیحه زدن و نوحه کردن و فریاد زدن و جان دادن است. چنان که حضرت صادق علیه‌السلام در دعا فرمود: «خدایا! رحمت کن آن صیحه را که به جهت ما بلند می‌شود». (6) و در خبر است که حضرت فاطمه علیهاالسلام، هر روز بر آن جناب، شهقه (گریه‌ی همراه با فریاد) می‌زند، تا این که پیغمبر صلی الله علیه و آله او را ساکت
(صفحه 84)
می‌نماید. (7).
و در خبر است از ابوذر که گفت: اگر بدانید آن مصیبت چه قدر عظیم است، البته آن قدر گریه کنید تا این که جان شما به در رود. (8).
قسم هشتم عویل کردن (گریه و زاری) است که یزید، قاتل آن جناب، به

زوجه‌ی خود هند، امر نمود و گفت: عویل کن ای هند بر حسین علیه‌السلام که بزرگ قریش بود و ابن‌زیاد در قتلش تعجیل نمود. چنان که تفصیلش بیاید، ان شاء الله. (9).
قسم نهم زدن بر سر و صورت است، و آن عمل عبدالله بن عمر بود در وقتی که خبر شهادت حضرت به او رسید و فریاد می‌کرد که: هیچ روزی مثل روز حسین علیه‌السلام نیست، یزید، تا این که او را ساکت نمود. (10).
قسم دهم تباکی است؛ یعنی خود را شبیه به گریه کننده نماید که از برایش بهشت خواهد بود. یعنی هرگاه قلب قساوت داشته باشد و نسوزد، پس لااقل سر را به زیر اندازد و اظهار انکسار و حزن نماید. (11).
و نمی‌دانم چگونه قساوتی است که دل بر چنین مصیبت‌ها نسوزد، و می‌شود که منشأ قساوت دو چیز باشد:
اول داخل شدن در تحصیل زیادتی مال دنیاست که موجب قساوت است. چنان که در دعا اشاره به آن شده که فرموده: «پناه به خدا از قلب قاسی و چشم خشک و شکمی که سیر نمی‌شود». (12).
دوم بسیار تکلم نمودن در امور بی‌فایده، چنان که در خبر است. (13).
(صفحه 85)
و علاج قساوت قلب، با دست کشیدن بر سر یتیم است که علاوه بر اجر فراوان که در آن است، سبب رفع قساوت قلب می‌شود. (14).
قسم یازدهم گریه کردن است بدون اشک، به جهت خشکی چشم از کثرت گریه، و آن گریه‌ی اهل بیت بود بعد از مراجعه به مدینه تا این که آن را علاج نمود به شرب سویق (قاووت). (15).
قسم دوازدهم گریه‌ای است که اثر آن در شخص ظاهر شود، به ترک طعام و شراب. چنان که مسمع بن عبدالملک، خبر داد حضرت صادق علیه‌السلام را به عروض این حالت از برای خودش در ذکر حسین علیه‌السلام. پس حضرت، دعا در حقش فرمود. چنان که در بیان خواص گریه بیاید، ان شاء الله.
(1) بحارالانوار، ج 44، ص 278؛ أمالی الطوسی، ج 1، ص 115.
(2) بحارالانوار، ج 44، ص 290؛ کامل الزیارات، ص 102، (باب 32).
(3) بحارالانوار، ج 44، ص 285؛ کامل الزیارات، ص 103، (باب 32).
(4) بحارالانوار، ج 44، ص 290؛ کامل الزیارات، ص 102، (باب 32).
(5) بحارالانوار، ج 44، ص 283؛ رجال الکشی، ص 187.
(6) بحارالانوار، ج 98، ص 52؛ کامل الزیارات، ص 117، (باب 40).
(7) بحارالانوار، ج 45، ص 225؛ کامل الزیارات، ص 87، (باب 27).
(8) بحارالانوار، ج 45، ص 219؛ کامل الزیارات، ص 74، (باب 23).
(9) بحارالانوار، ج 45، ص 143؛ مقتل الخوارزمی، ج 2، ص 74.

(10) بحارالانوار، ج 45، ص 328.
(11) همان، ج 44، ص 228؛ لهوف، ص 5.
(12) المصباح الطوسی، ص 66 و 539.
(13) بحارالانوار، ج 68، ص 281؛ أمالی الطوسی، ج 1، ص 1.
(14) وسائل الشیعة، ج 17، ص 111؛ ثواب الأعمال، ص 327؛ کتاب من لا یحضره الفقیه، ص 49.
(15) بحارالانوار، ج 45، ص 170؛ الکافی، ج 1، ص 464.

در بیان مجالس برای ذکر مصیبت بر آن حضرت
خصائص الحسینیه، ص 188.
مقصد چهارم، در بیان مجالسی که منعقد شده است از برای ذکر مصیبتش و گریه بر او، و آن پنج نوع است:
یکی آنچه منعقد شد پیش از خلقت آدم.
دوم آنچه منعقد شد بعد از خلقت آدم و پیش از ولادت حسین علیه‌السلام.
سوم آنچه منعقد شد بعد از ولادت و قبل از شهادت.
چهارم آنچه منعقد شد بعد از شهادت در دنیا.
پنجم آنچه منعقد می‌شود بعد از انقضای دنیا در روز قیامت.
(به جهت رعایت اختصار، فقط گلچینی از نوع چهارم ذکر می‌نماییم. برای مطالعه تفصیلی، به کتاب اشک روان بر امیر کاروان مراجعه نمایید).
(صفحه 86)

مرثیه خوانی حضرت رسول بر آن حضرت
خصائص الحسینیه، ص 230.
نوع چهارم، مجالسی است که بعد از شهادتش منعقد گردید و آن، چند قسم است: مجلس اول مجلس پیغمبر صلی الله علیه و آله بود در مدینه که او مرثیه‌خوان و مستمع، ام‌سلمه، بود. چنانکه ابن‌عباس نقل کرده که روزی در منزل خود به خواب بودم. ناگاه صدای صیحه و ناله‌ی عظیمی شنیدم از خانه‌ی ام‌سلمه، زوجه‌ی پیغمبر صلی الله علیه و آله. پس بیرون آمدم، و قائد من دست مرا گرفت، رفتیم به خانه‌ی ام‌سلمه، و اهل مدینه از زن و مرد، در خانه‌ی او می‌آمدند. پس چون رسیدم آن جا، گفتم: تو را چه می‌شود که این چنین فریاد و ناله می‌کنی ای مادر مؤمنین؟ جواب به من نداد و رو کرد به زن‌های هاشمیه و گفت: ای دختران عبدالمطلب! مرا یاری کنید در گریه و نوحه که آقای شما و سید جوانان اهل بهشت و سبط پیغمبر صلی الله علیه و آله و ریحانه‌ی آن سرور را شهید نمودند. گفتم: ای مادر مؤمنان! از کجا دانستی این خبر را؟ گفت، پیغمبر خدا را حال در خواب دیدم گردآلود و متغیرالحال. عرض کردم: این چه حال است در جناب شما؟ فرمود: «فرزندم حسین و اهل بیتش کشته شدند و حال، از دفن ایشان فارغ شده‌ام». (1).
مترجم گوید: این خواب منافات ندارد با آنچه مسلم است که دفن ایشان، چند روز بعد از شهادت بود؛ زیرا که ممکن است که ام‌سلمه در خواب دیده باشد واقعه‌ی روز سیم شهادت را یا دهم، مثلا، انتها.
و در روایت دیگر گفت: خواب دیدم حضرت رسول را و حال آن که سر و محاسنش خاک‌آلود بود. پس از سبب آن حالت سؤال نمودم. فرمود: «مردم
(صفحه 87)
هجوم نمودند و فرزند مرا در این ساعات کشتند، و من آن جا حاضر بودم.» (2).
ام‌سلمه گوید: پس بدنم به لرزه درآمد و داخل بیت شدم و گویا عقل و هوش از سر من به در رفت. پس نظر کردم به آن خاک که جبرئیل از کربلا آورده بود و پیغمبر صلی الله علیه و آله آن را به من سپرد و فرمود: «این را در شیشه ضبط کن. پس هر وقت مبدل به خون شود، بدان که حسین علیه‌السلام را کشته‌اند». دیدم شیشه از خون به جوش آمده. ابن‌عباس گوید: پس ام‌سلمه، از آن خون گرفت و به صورت خود مالید و آن روز را بالتمام مشغول ماتم و عزا بود. پس چون خبر از عراق رسید، معلوم شد

که همان روز، حضرت را شهید کرده بودند. (3).
مجلس دوم مجلس عامی بود که در تمام ماسوی الله بر پا شد، از زمان و مکان و هر چه در آنهاست، و ما یری و ما لایری، از اصناف مخلوقات، از حجب و عرش و حمله‌ی آن، و آسمان‌ها و ملائکه و ستاره‌ها و عناصر اربعه و نباتات و حیوانات و بهشت و خزنه‌ی آن و حور و غلمان و قصور و اشجار و انهار و ثمار آن و جهنم و خزنه و غیر ذلک، و این، مجلس خاصی بود در زمان مخصوصی که در آن احوال، ماسوی منقلب شد در ماتم آن جناب، و حال هر چیزی متغیر گردید به حسب خودش. (4).
پس هر کس صاحب چشم بود، تأثرش به گریه بود، (5) و تأثر هوا به موج و ریختن خون و سرخی بود، و آفتاب، به انکساف و سرخی، (6) و ملائکه، به اختلال صفوف ایشان و بازماندن از تسبیح، (7) و اشجار به خروج دم، (8) و فضا به ظلمت، (9) و زمین، به تزلزل، و
(صفحه 88)
کوه‌ها به اضطراب، (10) و ماهیان، به بیرون آمدن از آب، و دریاها به موج زدن، و مرغان هوا به سقوط، و جن، به نوحه کردن در اطراف زمین، (11) و این مجلس عام، مخصوص وقتی بود معین. چنان که حضرت صادق علیه‌السلام بیان نمود که وقتی ضرب شمشیر به آن حضرت زدند و به زمین افتاد، رو به سوی او شتافتند که سر او را ببرند. (12).
و بیان این است که در سه وقت، شمشیر بر آن جناب زدند: یکی در وقت سواری بود که یک ضربت بر او وارد شد؛ و دیگری در وقتی که بر روی خاک نشسته بود، چند ضربت به او زدند؛ و دیگری در وقتی بود که بر روی خاک افتاده بود، بر او چندین ضرب، بر منحر (گردن) شریفش زدند. پس اراده‌ی قطع رأس نمودند. در این حال، انقلاب واقع گردید و چندین صدا بلند شد. یکی صدای خود آن سرور بود که می‌فرمود: «آیا رواست که مرا تشنه بکشند و جد من، محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است؟» و دیگر، ملکی بود که به امر خدا از بطنان عرش، ندا نمود که: ای امت متحیر گمراه! هرگز موفق نشوید به عید فطر و اضحی؛ (13) و دیگر، ملکی بود از بهشت برین که بال‌های خود را به دریاها گشود و ندا نمود: ای اهل دریاها! لباس حزن برکنید که فرزند پیغمبر را ذبح نمودند. (14).
و جبرئل فریاد کرد: «قد قتل الحسین بکربلا» (15) و همه ملائکه به فریاد آمدند که: الها و سیدا! آیا شایسته است که چنین رفتار کنند با حسین، برگزیده و پسر پیغمبر تو؟ (16) و زینب از خمیه بیرون آمد، رو به قتلگاه آورده، فریاد
(صفحه 89)
می‌کرد: وا اخا! وا سیداه! (17) و ذوالجناح، از قتلگاه به خیمگاه می‌دوید و صیحه می‌زد: الظلمیه، الظلیمه! از دست جماعتی که فرزند پیغمبر خود را

(18) کشتند.
پس در این حالت، آن انقلابات و تغییرات، در تمام اجزای عالم واقع شد. آیا شما دوستان، متغیرالحال نمی‌شوید در نزد ذکر آن بلکه ابوذر گفت: اگر بدانید که بر اهل عالم در آن وقت چه دست می‌دهد، هر آینه آن قدر گریه کنید که بمیرید. (19) حال که از شما مردن نخواسته‌اند، پس لااقل ندبه و نوحه و صراخ و عجیج (ناله) و گریه و زاری و دلتنگی و تباکی را از دست ندهید. آه، ثم آه!
مجلس سوم قتلگاه بود که زینب علیهاالسلام مرثیه می‌خواند و اهل بیت و لشکر می‌گریستند. (20).
مجلس چهارم مجلس طیور بود و مرثیه‌خوان، طایر ابیض بود. (21).
مجلس پنجم مجلس وحوش بود در شب یازدهم محرم که همه، گردن‌ها را کشیده بودند به سوی جسد آن سرور، تا صبح نوحه می‌کردند. (22).
مجلس ششم(مجلس)مردان جن بود در اطراف جسد آن جناب. (23).
مجلس هفتم(مجلس)زنان جنیه بود در اطراف جسد مبارکش. (24).
مجلس هشتم(مجلس)آن جنی بود در قریه‌ی شاهی و مستمع، پنج نفر بودند از اهل کوفه که به جهت یاری آن حضرت آمدند و نرسیدند. (25).
(صفحه 90)
مجلس نهم مجلس همه‌ی جن‌ها بود در اماکن متعدده، چنان که تفاصیل آن بیاید، ان شاء الله.
مجلس دهم(در)کوچه‌های کوفه بود که ذاکر، زینب و ام‌کلثوم و فاطمه‌ی صغری و حضرت سجاد علیه‌السلام بودند و گریه کننده، اهل کوفه از رجال و نسا بودند که صدای گریه و ناله ایشان بلند بود. بعضی به سر می‌زدند و بعضی به سینه و خاک بر سر می‌ریختند و موهای خود را می‌کندند و چنان روزی دیده نشده است. (26).
مجلس یازدهم مجلس اهل بیت بود در همه‌ی احوال و اماکن، از کربلا تا شام، و از آن، تا مراجعت به مدینه، و بعد از آن، تا زنده بودند، و مجلس حضرت سجاد علیه‌السلام، مدت چهل سال که متصل می‌گریست؛ خصوصا در وقت طعام خوردن یا آب نوشیدن، و می‌فرمود: «پسر پیغمبر صلی الله علیه و آله گرسنه و تشنه کشته شد». (27).
مجلس دوازدهم مجلس یزید بود که خود مرثیه کرد و رؤسای عسکرش مستمع بودند، و آن وقتی بود که به زوجه‌اش هند گفت: نوحه کن بر حسین، پسر فاطمه که بزرگ قریش است و پسر مرجانه در کشتن او تعجیل نمود، و تفصیلش بیاید. (28).
مجلس سیزدهم مجلس یزید و مرثیه‌خوانی حضرت سجاد علیه‌السلام: مجلس یزید بود در مسجد شام، که مرثیه‌خوان، حضرت سجاد علیه‌السلام بود و مستمع، اهل شام و یزید بودند. آن جناب، بر منبر آمد و خطبه‌ای

خواند مشتمل بر حمد و ثنای الهی و صلوات بر جدش حضرت رسالت پناه و جد دیگرش امیرالمؤمنین.
(صفحه 91)
پس شروع نمود به مرثیه‌ی پدر بزرگوارش، تا این که فرمود: «منم پسر آن کسی که سرش را از قفا بریدند. منم پسر آن کسی که عمامه و ردایش را از تنش بیرون آوردند.». پس صدای صیحه و گریه از اهل شام و بنی‌امیه بلند شد و یزید ترسید که فتنه به پا شود. پس امر کرد مؤذن اذان گوید. پس هرگاه بنی‌امیه و اهل شام نوحه و زاری کنند از شنیدن این که آن جناب را سر از قفا بریدند و از او عمامه و ردا بردند، پس شیعه چه باید بکند، اگر تصور کند که چگونه عمامه از سر آن حضرت بردند و در چه حالت بود و کدام وقت بود؟ (29).
مجلس چهاردهم مجلس زنان بود در خانه‌ی یزید که زینب و ام‌کلثوم و دختران، مرثیه می‌خواندند و زوجه‌ی یزید و دخترانش و زنان بنی‌امیه گریه و نوحه می‌نمودند، و این وقتی بود که یزید، اذن داد در عزای آن حضرت. پس هفت روز اقامه‌ی تعزیه نمودند. (30).
مجلس پانزدهم مجلس حضرت سجاد علیه‌السلام بود در بیابان خارج مدینه، بعد از مراجعت اهل بیت، بعد از آنکه خمیه‌ها را بر سر پا کردند و اهل مدینه به استقبال آمدند، کرسی از برای حضرت گذاشتند و آن جناب، بر کرسی نشست و اشک از چشمش جاری بود و با دستمال اشک‌ها را پاک می‌نمود، باز اشک مهلت نمی‌داد، چون اهل مدینه آن جناب را با آن حالت دیدند، صدای صیحه و ضجه از ایشان بلند شد که گویا تمام آن بقعه، یک ضجه بود. پس حضرت اشاره کرد که ساکت شوید. اندکی ساکت شدند. پس فرمود: «حمد و ثنا، مخصوص پروردگار عالم است که مالک روز دین و آفریننده‌ی تمام خلایق است. حمد می‌کنم او را بر شداید روزگار و صدمات دهر ناهنجار، و سختی مصیبت‌های بی‌شمار. ایها الناس! بدانید که خداوند محمود، ما را مبتلا فرمود، و امتحان نمود به مصیبتی بزرگ که رخنه‌ی عظمی در
(صفحه 92)
اسلام حادث کرده. ای مردم! جناب ابوعبدالله با عترتش کشته و به خون آغشته شدند و اهل بیت و اطفالش به اسیری رفتند، و سرهای ایشان را بر سر نیزه، در بلاد گردانیدند، و این، مصیبتی است که مثل و مانند نخواهد داشت کدام مرد با غیرت، بعد از ملاحظه‌ی این مصیبت، مسرور خواهد گشت؟ و کدام چشم است که اشک او جاری نشود بر آن سرور، حال آن که آسمان‌ها از برای او گریستند، و دریاها به موج آمدند، و زمینها و درختان و ماهیان و ملائکه‌ی مقربین و اهل سماوات و ارضین، بر حال آن جناب گریه کردند؟ کدام دل است که از برای او شکسته نشود؟ و کدام گوش،

طاقت شنیدن آن را دارد؟ ای مردم! ما اهل بیت را در به در کردند و از شهری به شهری بردند، مانند اسیران ترک و کابل، بدون این که از ما گناهی صادر شده باشد، یا رخنه‌ای در دین کرده باشیم، و این، امری است که تا حال در دنیا اتفاق نیفتاده. و الله اگر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وصیت می‌کردند ایشان را که با ما قتال نمایند، و اذیت کنند، به عوض آنچه در حق ما به ایشان سفارش کرد، بیشتر از آنچه کردند از برای ایشان میسر نمی‌شد. پس هر چند این مصیبت‌ها جانگداز است، ولی ما اهل بیت رضا و تسلیم هستیم امر را به خداوند گذاشتیم و اوست عزیز و منتقم. (31).

مجلس شانزدهم مجلس ام‌کلثوم بود در وقتی که سواد (آثار) مدینه ظاهر گردید، مرثیه گفت و حضرت سجاد و سایر اهل بیت، مستمع بودند. اولا مدینه را خطاب نمود؛ بعد جدش و مادرش و برادرش را چنان که بیاید، ان شاء الله. (32).

مجلس هفدهم مجلس ملائکه است که هر روز در نزد قبر آن جناب منعقد می‌شود تا روز قیامت، به کیفیاتی که در عنوان ملائکه ذکر خواهد شد.

مجلس هیجدهم مجلسی است که هر روز از برای حضرت فاطمه علیهاالسلام

(صفحه 93)

منعقد می‌شود در آسمان‌ها تا روز قیامت، حتی در عیدها و غیر آن، و مجملش آن است که آن مکرمه، هر روز نظر می‌نماید به مصرع (محل فروافتادن و شهادت) فرزندش حسین علیه‌السلام پس فریادی می‌کشد که تمام ارکان موجودات، از آسمان‌ها و زمین‌ها و دریاها و ملائکه، مضطرب می‌شوند، تا این که پیغمبر خدا به نزد او می‌آید و او را ساکت می‌نماید. پس دعا در حق زوار فرزندش می‌کند. (33).

مجلس نوزدهم مجالس ائمه‌ی طاهرین است از آن جمله، مجلس حضرت صادق علیه‌السلام بود و مرثیه‌گو، جعفر بن عفان بود (34) و مضمون اشعارش این است که: البته هر کس گریه می‌کند، پس بر اسلام گریه کند که احکام آن را ضایع نمودند، در آن وقت که شمشیر و نیزه را از خون حسین علیه‌السلام سیراب کردند. (35).

و دیگری مجلس صادق علیه‌السلام بود، ایضا که مرثیه‌خوان عبدالله بن غالب بود و مضمونش آن است که: گریه کنید از برای بدن آن جناب که بر خاک گرم، عریان افتاده و بادها غبار و گرد، بر آن می‌پاشیدند. (36).

و دیگر، باز مجلس آن سرور بود که ابوهارون مکفوف را فرمود: «به همان قسم که در نزد خود نوحه می‌خوانی، با رقت بخوان». پس اشعاری خواند که مضمونش آن است که: تصور کن بدن حضرت حسین علیه‌السلام را و با بدن طاهر بگو. پس حضرت گریست. باز فرمود: بگو. پس قصیده‌ی دیگر

شروع نمود که مضمون مطلعش آن است که: مریم! برخیز و از برای آقایت نوحه و ندبه نما و بر حسین گریه کن. پس آن حضرت گریست و صدای صیحه ضجه و فریاد و ابتاه، از حرم مطهرش بلند شد. (37).
(صفحه 94)
و دیگر، مجلس حضرت رضا علیه‌السلام بود که مرثیه‌خوان، دعبل خزاعی بود و خود آن حضرت، متولی نظم مجلس گردید؛ یعنی برخواست و ستری (پرده‌ای) نصب نمود و زنان را در پشت پرده نشانید و دعبل را فرمود: «بخوان»! و فرمود: «هر کس چشمش گریان شود در مصیبت جدم حسین علیه‌السلام با ما محشور خواهد شد روز قیامت». پس دعبل شروع نمود به مرثیه خواندن به این مضمون که: ای فاطمه! اگر خیال می‌نꜿحسین را افتاده و شهید شده یا لب تشنه در کنار آب فرات، هر آینه بر صورت می‌زدی و اشک بر رخسار جاری می‌نمودی، تا آخر قصیده؛ و حضرت می‌گریست و زنان، صیحه می‌زدند. (38).
مجلس بیستم مجلس ملائکه است هر روز، غیر از آنچه اشاره شد، چنان که بیاید، ان شاء الله.
بیست و یکم مجالس شیعیان است که برپا خواهد بود تا روز قیامت، و از خصایصش آن است که اولا، مورث (باعث) کلال و ملال (خستگی و دلزدگی) نمی‌شود، و عجب‌تر آن است که سال به سال، در عزت و رواج و بهای آن می‌افزاید، حتی این که بلدی (سرزمینی) نمانده است از بلدان، حتی بلاد منافقان و مخالفان و کفار، که در آن اقامه‌ی عزای حسین علیه‌السلام بر پا نشود؛ بلکه در این سنوات، در بغداد و قسطنطنیه و مصر و شام، علانیه مجالس برپا می‌شود.
(1) بحارالانوار، ج 45، ص 230؛ أمالی الطوسی، ج 1، ص 322.
(2) بحارالانوار، ج 45، ص 232.
(3) همان، ص 231؛ أمالی الطوسی، ج 1، ص 322.
(4) بحارالانوار، ج 45، ص 206؛ کامل الزیارات، ص 80 (باب 26).
(5) بحارالانوار، ج 45، ص 205؛ کامل الزیارات، ص 79 (باب 26).
(6) بحارالانوار، ج 45، ص 204؛ کامل الزیارات، ص 77 (باب 24).
(7) بحارالانوار، ج 45،ص 221؛ علل الشرائع، ج 1، ص 160.
(8) بحارالانوار، ج 45، ص 234.
(9) همان، ص 57؛ لهوف، ص 55.
(10) بحارالأنوار، ج 45، ص 315 و ج 45، ص 207؛ کامل الزیارات، ص 81 (باب 26).
(11) بحارالأنوار، ج 45، ص 202؛ أمالی الصدوق، ص 110 (مجلس 27).
(12) بحارالأنوار، ج 45، ص 217؛ أمالی الصدوق، ص 142 (مجلس 31 (.
(13) بحارالأنوار، ج 45، ص 217؛ أمالی الصدوق، ص 142 (مجلس 31).

(14) بحارالأنوار، ج 45، ص 221؛ كامل الزيارات، ص 68 - 67 (باب 21).
(15) بحارالأنوار، ج 45، ص 173؛ كامل الزيارات، ص 338 (باب 108).
(16) بحارالأنوار، ج 45، ص 221؛ أمالى الطوسى، ج 2، ص 33.
(17) بحارالأنوار، ج 45، ص 54؛ لهوف، ص 54.
(18) بحارالأنوار، ج 44، ص 266.
(19) بحارالأنوار، ج 45، ص 219؛ كامل الزيارات، ص 74 (باب 23).
(20) بحارالأنوار، ج 45، ص 59 - 58؛ لهوف، ص 58.
(21) بحارالأنوار، ج 45، ص 193 - 191؛ العوالم، ج 17، ص 493.
(22) بحارالأنوار، ج 45، ص 205؛ كامل الزيارات، ص 79، (باب 26).
(23) بحارالأنوار، ج 45، ص 202؛ أمالى الصدوق، ص 110 (مجلس 27).
(24) بحارالأنوار، ج 45، ص 194 - 193.
(25) همان، ص، 240؛ كامل الزيارات، ص 93 (باب 29).
(26) بحارالأنوار، ج 45، ص 113 - 108؛ ص 69 - 63.
(27) بحارالأنوار، ج 46، ص 109؛ الخصال، ج 1، ص 272؛ لهوف، ص 92.
(28) بحارالأنوار، ج 45، ص 143؛ مقتل الخوارزمى، ج 2، ص 74 - 73.
(29) بحارالأنوار، ج 45، ص 174؛ المناقب، ج 3، ص 305؛ مقتل الخوارزمى، ج 2، ص 69.
(30) بحارالأنوار، ج 45، ص 196.
(31) بحارالأنوار، ج 45، ص 148؛ لهوف، ص 88.
(32) بحارالأنوار، ج 45، ص 197؛ منتخب الطريحى، ج 2، ص 160.
(33) بحارالأنوار، ج 45، ص 225؛ كامل الزيارات، ص 87 (باب 27).
(34) بحارالأنوار، ج 282، ص 283؛ رجال الكشى، ج 2، ص 574 (ح 508).
(35) بحارالأنوار، ج 45، ص 286؛ مقتل الخوارزمى، ج 2، ص 144.
(36) بحارالأنوار، ج 44، ص 286؛ كامل الزيارات، ص 105 (باب 33).
(37) بحارالأنوار، ج 44، ص 287؛ كامل الزيارات، ص 104 (باب 33).
(38) بحارالأنوار، ج 45، ص 257؛ منتخب الطريحى، ج 1، ص 16 - 15.

اشک و گریه بر امام حسین علیه السلام

در خواص مجالس گریه بر آن حضرت
خصائص الحسینیه، ص 245.
مقصد پنجم، در خواص مجالس گریه آن جناب، و آن هشت است:
خاصیت اول این که در آن، احیای امر ایشان است، و در خبر است که هر
(صفحه 95)
کس بنشیند در مجلسی که در آن احیای امر ائمه است، نمیرد دل او در روزی که دل‌ها می‌میرند. (1).
خاصیت دوم نفس در آن حال، ثواب تسبیح دارد. (2).
خاصیت سوم آن مجالس محبوب حضرت صادق علیه‌السلام است به مقتضای روایات. پس محبوب خدا و رسول است. (3).
خاصیت چهارم محل نظر حضرت حسین علیه‌السلام است؛ زیرا که آن جناب، در یمین (سمت راست) عرش است و نظر می‌کند به سوی زمین کربلا و به زوار و گریه‌کنندگان. (4).
خاصیت پنجم آن که ملائکه‌ی مقربین در آن مجلس حاضر می‌شوند. چنان که روایت شده است که روزی جعفر بن عفان به خدمت حضرت صادق علیه‌السلام مشرف شد. پس حضرت او را به نزدیک نشانید و فرمود: «ای جعفر! شینده‌ام که در مرثیه‌ی حسین علیه‌السلام شعر می‌گویی و خوب می‌گویی؟» عرض کرد، بلی، فدایت شوم! فرمود: «بخوان» پس خواند و آن حضرت با اصحاب گریستند، تا این که اشک بر صورت و محاسن شریفش جاری گردید. پس فرمود: «ای جعفر! والله ملائکه مقربین در این جا حاضرند و شنیدند اشعار تو را و گریه کردند، چنان که ما گریستیم، بلکه بیشتر، خداوند واجب نمود از برای تو الآن تمام بهشت را و گناهان تو را آمرزید. ای جعفر! آیا بیشتر بگویم؟» عرض کرد، بلی ای سید من». فرمود: «هیچ کس نیست که ذکر کند حسین علیه‌السلام را، پس گریه کند یا بگریاند، مگر این که بهشت از برایش واجب گردد و گناهانش آمرزیده شوند. خاصیت ششم مجلس عزای قبه‌ی حضرت حسین علیه‌السلام است؛ زیرا که قبه‌ی آن
(صفحه 96)
جناب، همان تنها بنیان مخصوص نیست؛ بلکه قبه‌ی او عبارت است از خضوع و خشوع. پس هر مجلسی که مشتمل باشد بر خضوع و خشوع، خصوصا از برای ذکر آن جناب، همان قبه‌ی آن حضرت است و اجابت دعا در آن خواهد بود.
خاصیت هفتم معراج گریه‌کنندگان است؛ زیرا که محل نزول صلوات و

رحمت مخصوص الهی است، به غفران ذنوب و رفع درجات ایشان؛ بلکه اگر از برای یک نفر متحقق شود بکا یا تباکی، امید هست که رحمت، (تمام)اهل مجلس ما را شامل شود.
خاصیت هشتم این که آن، نظیر مجالسی است که اشرف و اقدم و افضل و اجل همه‌ی مجالس بوده‌اند، چنان که بیانش بیاید، ان شاء الله.
(1) بحارالأنوار، ج 44، ص 278؛ أمالی الصدوق، ص 68 (مجلس 17).
(2) بحارالأنوار، ج 44، ص 278؛ أمالی الطوسی، ج 1، ص 115.
(3) بحارالأنوار، ج 44، ص 282؛ قرب الاسناد، ص 18.
(4) بحارالأنوار، ج 44، ص 292؛ کامل الزیارات، ص 103 (باب 32).

در خواص گریه
خصائص الحسینیه، ص 247.
مقصد هفتم در خواص گریه، و آن، هشت قسم است:
اول این که صله‌ی حضرت رسول صلی الله علیه و آله است. (1).
دوم مساعدت حضرت فاطمه علیهاالسلام است؛ زیرا که آن حضرت، هر روز گریه می‌کند؛ و حضرت صادق علیه‌السلام فرمود: «آیا دوست نمی‌داری که از جمله کسانی باشی که یاور و معین حضرت فاطمه علیهاالسلام باشند». (2).سوم ادای حق پیغمبر خدا و ائمه‌ی هدی به آن می‌شود، به مقتضای اخبار. (3).
چهارم نصرت و یاری حسین علیه‌السلام در آن است؛ زیرا که یاری در هر وقتی به حسب آن وقت است.
پنجم در آن، تأسی انبیا، ملائکه و عباد الصالحین است.
(صفحه 97)
ششم ادای مزد رسالت است که مودت ذی‌القربی است.
هفتم ترک آن، جفاست به آن حضرت. (4).
هشتم تسلی است از جمیع گریه‌ها و مصیبت‌ها. چنان که حضرت رضا علیه‌السلام به پسر شبیب فرمود: اگر گریه خواهی کرد بر چیزی، پس گریه کن بر حسین بن علی علیه‌السلام که او را ذبح نمودند مانند گوسفند و کشتند با او هیجده نفر از اهل بیتش را که در روی زمین، مثل و مانند نداشتند.
و در این حدیث، یک نکته است که در خود آن جناب، به ذبح تعبیر فرموده و در اهل بیت، به قتل، و شاید سبب آن است که اهل بیت کشته شدند به سبب آن جراحت‌هایی که بر ایشان وارد شد، و به آن حضرت هم هر چند جراحت‌های کاری زده بودند که همانا کافی بود در مقصود ایشان، ولی اکتفا به آن ننمودند؛ بلکه او را ذبح نمودند مانند گوسفند، یعنی گرفتند و سرش را بریدند. (5).
مترجم گوید: شاید تشبیه به ذبح گوسفند، از این جهت باشد که همچنان که قصاب، گوسفند را می‌کشد بدون خوف و ترس و کسی هم او را ملامت نمی‌کند، و عظمی (اهمیتی) در انظار ندارد، به همین قسم، بی‌خوف و مبالات، مباشر ذبح آن سرور شدند؛ أسفی علیک یا مظلوم!
(1) بحارالأنوار، ج 45، ص 207؛ کامل الزیارات، ص 81، (باب 26).
(2) بحارالأنوار، ج 45، ص 209 - 208؛ کامل الزیارات، ص 82، (باب 26).
(3) بحارالأنوار، ج 45، ص 207؛ کامل الزیارات، ص 81 (باب 26).

(4) بحارالأنوار، ج 45، ص 207؛ كامل الزيارات، ص 81 (باب 26).
(5) بحارالأنوار، ج 45، ص 286؛ عيون الأخبار، ج 1، ص 299؛ أمالى الصدوق، ص 112 (مجلس 27).

در فضائل گریه
خصائص الحسینیه، ص 248.
مقصد هفتم در فضائل گریه، یعنی اموری که با آنها زیادتی دارد گریه بر سایر اعمال حسنه، و آن پنج است:
(صفحه 98)
فضیلت اول این است که جایز است صلوات فرستادن بر گریه‌کننده؛ یعنی بگویید به او: «صلی الله علیک!». چنان که در خبر است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: «ألا و صلی الله علی الباکین علی الحسین علیه‌السلام» (1) و مراد، یا اخبار است، یا دعا و به هر تقدیر، مطلوب حاصل است.
فضیلت دوم آن که گاهی فضیلت می‌رسد(به فضیلت)اصعب (سخت‌ترین) اعمال،(و آن عبارت از این است)که شخص، ولد عزیز خود را به امر خدا و تقرب به سوی او، به دست خود، قربانی کند. چنان که از حدیث رضا علیه‌السلام ظاهر می‌شود که فرمودند: «چون ابراهیم علیه‌السلام گوسفند را به عوض پسرش فدا نمود، آرزو کرد که کاش پسرش را ذبح کرده بود، تا این که به ارفع درجات فائز می‌گردید. پس خداوند به او وحی نمود قضیه هائله (تکان دهنده) کربلا را. پس جزع کرد و گریست بر آن حضرت. پس وحی شد به او که این جزع را به عوض جزع تو بر اسماعیل، قبول نمودم و ارفع درجات را از برای تو قرار دادم». (2).ولی این مطلب به هر کسی نمی‌رسد مگر کسی که حسین علیه‌السلام در نزد او عزیز باشد، به قسمی که در نزد ابراهیم عزیز بود؛ زیرا که در این روایت، اول از ابراهیم علیه‌السلام سؤال شد که: «کیست محبوب‌تر پیش تو از جمیع خلق؟». عرض کرد: «حبیب تو». وحی شد که: «آیا او محبوب‌تر است نزد تو یا نفس تو؟» عرض کرد: «بلکه او پیش من اعز است از نفسم» فرمود: «آیا فرزند او محبوب‌تر است به نزد تو، یا فرزند خودت؟». عرض کرد: «فرزند او». فرمود: «آیا ذبح فرزند او به طریق ظلم و عدوان، به دست دشمنان دل تو را بیشتر به درد می‌آورد، یا ذبح خودت فرزندت را به دست خود در راه اطاعت من؟».
عرض کرد: «ذبح فرزند او». پس واقعه‌ی کربلا از برایش بیان شد و گریست و آن
(صفحه 99)
وحی به سوی او آمد که ذکر شد. پس ای کسانی که حسین علیه‌السلام در نزد شما محبوب‌تر از فرزند، عزیز است و ذبح او مانند گوسفند دل شما را

بیشتر از ذبح فرزند به درد می‌آورد، بشارت باشد شما را که از برای شما، به هر جزعی، ثواب قربانی اولاد خواهد بود، ان شاء الله.
فضیلت سوم آن که حدی از برای او نیست در جانب قلت و از برای ثوابش در جانب کثرت، به خلاف سایر اعمال. (3).
فضیلت چهارم و آن از عجایب است که اگر محقق هم نشود در خارج، ولکن شبیه آن واقع شود، باز ثواب آن حاصل است. یعنی اگر گریه نباشد و همان تباکی باشد، یعنی خود را شبیه نماید به گریه‌کننده؛ یعنی سر را به زیر اندازد و صدا کند و اظهار علامات رقت نماید، ثواب آن را دارد؛ (4) لکن باید تباکی هم لله باشد، نه به جهت ریا، چنان که بعضی توهم کرده‌اند.
فضیلت پنجم آن که بالاتر است از جمیع اقسام ایمان و اعمال صالحه از جهات چندی که بعضی گذشت و بعض آن بیاید، ان شاء الله.
(1) بحارالأنوار، ج 44، ص 304؛ تفسیر الامام العسکری علیه‌السلام، ص 369.
(2) بحارالأنوار، ج 44، ص 226 - 225؛ عیون الأخبار، ج 1، ص 209.
(3) بحارالأنوار، ج 44، ص 285؛ کامل الزیارات، ص 104 - 103.
(4) بحارالأنوار، ج 44، ص 282؛ أمالی الصدوق، ص 121 - 120 (مجلس 29).

در اجر و ثواب گریه
خصائص الحسینیه، ص 251.
مقصد هشتم در خواص گریه از حیثیت اجر و ثواب، و آن چند نوع است: خاصیت اول آنچه متعلق است به نجات از اهوال و عقاب (عذاب) و تفصیل این، در چند مورد است:
یکی در وقت خروج روح، و آن عقبه‌ی بزرگی است که مشتمل(است)بر هول شدید و زحمت بسیار. حضرت امیر علیه‌السلام می‌فرمود که: «از برای موت،
(صفحه 100)
سختی‌هایی است که به وصف در نمی‌آید و به عقول اهل دنیا تصور نمی‌شود». (1).
و گریه بر سیدالشهدا، سبب نجات از آن است. چنان که حضرت صادق علیه‌السلام به مسمع بن عبدالملک فرمودند: «تو از اهل عراقی. آیا به زیارت حسین علیه‌السلام می‌روی؟» عرض کرد: نه، دشمنان ناصبی دارم. می‌ترسم که خبر به والی دهند و مرا عقوبت کند و پس من از باب تقیه ترک کرده‌ام.
فرمود: «آیا مصائب آن جناب را یاد می‌کنی و جزع می‌نمایی؟». عرض کرد: بلی! والله گریه می‌کنم و اثر حزن، در من ظاهر می‌شود و از طعام خوردن باز می‌مانم. حضرت فرمود: آگاه باش که خواهی دید در وقت مردن، پدران مرا که وصیت کنند ملک الموت را در حق تو که سبب روشنی چشم تو باشد». (2).
خاصیت دوم مشاهده‌ی ملک الموت، و در آن، هول عظیم است و بسیار مخوف، موحش است از برای اهل معصیت؛ ولی گریه بر حضرت حسین علیه‌السلام سبب نجات از آن است. چنان که حضرت صادق علیه‌السلام به مسمع فرمود بعد از کلام سابق که: «ملک الموت، بر تو مهربان‌تر از مادر خواهد بود» و معلوم است که مشاهده‌ی مادر مهربان، وحشتی ندارد. (3).
خاصیت سوم نزول بر قبر، مصیبت بزرگ است و عقبه‌ی مهول و موحش (ترسناک) است. این است که شرعا مستحب است که میت را در سه دفعه نقل کنند، تا این که مهیا شود از برای آن، (4) و گریه بر آن حضرت، سبب نجات از آن است. چنان که در روایات بسیار، وارد است که اگر کسی ادخال سرور در قلب مؤمنی نماید، خداوند از آن سرور، شخص خوش صورتی خلق کند که پیش
(صفحه 101)

از میت، به قبر رود و او را استقبال کند و گوید: تو را بشارت باد ای دوست خدا به کرامت الهی و رضوان او! ایمن باش که من مونس تو خواهم بود تا روز قیامت! (5).
پس هرگاه کسی ادخال سرور در قلب پیغمبر خدا و ائمه‌ی هدی علیهم‌السلام و فاطمه زهرا علیهاالسلام نماید به گریه بر حسین علیه‌السلام چنان که خود فرمودند که این عمل، احسان به ماست و صله‌ی ما و یاری ماست، پس چگونه خواهد بود آن صورتی که از سرور ایشان خلق شود؟ و چگونه جمالی خواهد داشت آن مونس دائمی. (6).
خاصیت چهارم ماندن در قبر و برزخ، عذاب الیم و بلای عظیم است. چنان که حضرت امیر علیه‌السلام از زبان ایشان می‌فرماید که ایشان، در هر آن فریاد می‌کنند که ما را تنگی مقام، به تنگ آورده، و خاک‌ها در فرق ما ریخته، صورت‌های ما را تغییر داده و صفا و بهای ما را ربوده، وحشت ما به طول انجامیده. (7).
و گریه بر حسین علیه‌السلام در این مقام، نافع است؛ زیرا که وارد است در حق گریه کننده که در وقت مردنش چنان فرحناک می‌شود که آن فرح، در دلش باقی است تا روز قیامت. (8).
خاصیت پنجم بیرون آمدن از قبر، مصیبت عظما و بلیه‌ی کبراست که حضرت سجاد علیه‌السلام به تذکر آن می‌گریست و می‌فرمود: گریه می‌کنم از برای وقتی که از قبر بیرون می‌آیم، در حالتی که بدنم عریان است و ثقل (سنگینی) معاصی را بر دوش خود کشیده، گاهی به راست و گاهی به چپ نظر کنم، و هر کس در آن وقت، به کار خود مبتلا است؛ بعضی خندان و خوشحال، و بعضی گریان و
(صفحه 102)
گرفتار وبال. (9).
و گریه بر حسین علیه‌السلام، سبب ستر و عزت و سبکی بار است، و در حق باکی (گریه کننده) وارد است که چون از قبر برآید، سرور از صورت او ظاهر باشد و ملائکه به استقبال او آیند و بشارتش دهند به ثواب الهی. (10).
خاصیت ششم زلزله قیامت، امر بزرگی است و داهیه‌ی (مصیبت) عظماست و از برای آن، چندین حالت و مقام و موقف است، و شداید آن، بسیار و به حسب هر حالتی، اسمی دارد؛ مثل: قیامت و غاشیه و ساعت و زلزله و حاقه و قارعه و یوم الفصل و یوم الدین و یوم العرض الأکبر، یوم الفزع الأکبر و یوم الحساب و طامة الکبری و صاخه و واقعه و یوم الفرار و یوم البکاء و یوم التناد و یوم التغابن و یوم الأزفة و یوم یکون الناس کالفراش المبثوت، و یوم لا یسأل حمیم حمیما؛ و خلاصی از هر یک از این مواطن، محتاج است به اعمال و صفات و احوال و اخلاق و مجاهدات

سخت و دادن جان و مال و بیداری شب‌ها و عبادت بسیار و ترک راحتی و زهد در دنیا؛ ولی گریه بر حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام، جمیع این مواقف را سهل می‌نماید.
چنان که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود به حضرت فاطمه علیهاالسلام از آن که سؤال نمود از پدر بزرگوارش که: کی اقامه‌ی عزای فرزندم حسین را نماید؟ فرمود: «جمعی از نیکان امت». بعد فرمود: «چون روز قیامت شود، بگیرم دست گریه‌کنندگان را و داخل بهشت نمایم» (11) و البته کسی که دستش به دست پیغمبر خدا باشد، از قارعه و طامه و صاخه و گریان حزن و فزع و غبن و تشتت، فارغ است.
خاصیت هفتم وقت خواندن نامه‌ی اعمال و حساب بسیار سخت است. چنان
(صفحه 103)
که حضرت امیر علیه‌السلام به تصور آن می‌گریست و نصف شب به صحرا می‌رفت و نوح می‌کرد و می‌فرمود: «آه از آن وقتی که بخوانم عمل گناهی را که من آن را فراموش کرده‌ام و تو آن را ضبط نموده باشی. پس بفرمایی: بگیرید این را. پس وای به حال کسی که او را بگیرند که نه عشیره به کار او می‌خورد و نه قبیله او را نجات می‌دهد. پس به خود می‌پیچید، مانند مار گزیده و می‌افتاد و غش می‌کرد و چون چوب خشک می‌گردید. (12).
و گریه بر حضرت حسین علیه‌السلام در این مقام نافع است؛ زیرا که ایشان، در سایه‌ی عرش خواهند بود در خدمت حضرت حسین علیه‌السلام، و مردم، مشغول به حساب هستند. (13).
خاصیت هشتم عبور از پل صراط، مشتمل بر هول عظیم است، و البته باید واقع شود و از حتمیات است، به نص آیه‌ی قرآن، (14) و مردم، به اقساط مختلف خواهند بود؛ بعضی مانند برق عبور کنند و جمعی به زحمت؛ ولی سالم‌اند، (15) و جماعتی در وقت عبور، به آتش می‌افتند مانند پروانه، با این که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله در آن جا ایستاده و می‌فرماید: خدایا، سالم بدار. (16).
ولیکن می‌گیرد آن حضرت، دست گریه‌کنندگان حسین علیه‌السلام را و عبور می‌دهد ایشان را و نجات دهد از عقبات آن، چنان که در اخبار، وارد است. (17).
خاصیت نهم گرفتن شخص و بردنش به جهنم، از اعظم اهوال و اشد احوال
(صفحه 104)
است و آن است فزع اکبر، و گریه‌ی حسین علیه‌السلام دافع آن است. (18).
خاصیت دهم داخل شدن در جهنم، از اعظم بلیات و اشد عقوبات است که

آسمان و زمین را تاب آن نیست و گریه بر امام شهید، نجات می‌دهد از آن. چنان که در خبر است که یک قطره از آن، خاموش می‌نماید حرارت جهنم را (19) و آن، کنایه است شاید از این که گریه کننده، اگر مستحق وقوع در جهنم باشد، لابد از آن بیرون خواهد آمد.
نوع دوم در آنچه متعلق است به تکفیر گناهان، و در روایات بسیار وارد است که یک قطره اشک، کفاره می‌شود جمیع گناهان را، اگر چه به عدد ستارگان و کف دریاها باشد. (20).
نوع سوم در آنچه متعلق است به حسن حالات، و کدام حالات بهتر است از حالتی که به شخص برسد دعای پیغمبر خدا و ائمه‌ی هدی و فاطمه زهرا علیهاالسلام، به سبب خواهش سیدالشهدا علیه‌السلام از ایشان؟ و این حالت، به سبب گریه بر آن جناب حاصل می‌شود. (21).
نوع چهارم از جهت حصول اجر، و در خبر است که اجر هر قطره، آن است که همیشه شخص در بهشت، منزل داشته باشد. (22).
نوع پنجم از جهت درجات، و هیچ درجات در بهشت، بالابر از درجه‌ی خاتم الانبیاء و ائمه‌ی هدی نیست. در خبر است که گریه‌کننده، با ایشان خواهد بود در درجه‌ی ایشان. (23).
(صفحه 105)
(1) نهج‌البلاغه، فیض الاسلام، ص 689، خطبه 212.
(2) بحارالأنوار، ج 44، ص 290 - 289؛ کامل الزیارات، ص 101 (باب 32).
(3) بحارالأنوار، ج 44، ص 290 - 289؛ کامل الزیارات، ص 101 (باب 32).
(4) وسائل الشیعة، ج 837؛ علل الشرائع، ج 1، ص 306.
(5) أصول الکافی، ج 2، ص 190.
(6) بحارالأنوار، ج 45، ص 207؛ کامل الزیارات، ص 81 (باب 26).
(7) نهج‌البلاغه، فیض الاسلام، ص 963، خطبه 212.
(8) بحارالأنوار، ج 44، ص 290؛ کامل الزیارات، ص 101 (باب 32).
(9) مصباح المتهجد، ص 534. از فقرات دعای ابوحمزه‌ی ثمالی است.
(10) بحارالأنوار، ج 45، ص 207؛ کامل الزیارات، ص 81 (باب 26).
(11) بحارالأنوار، ج 44، ص 292؛ العوالم، ج 17، ص 534 با مختصری تفاوت.
(12) بحارالأنوار، ج 41، ص 12 - 11؛ أمالی الصدوق، ص 73 (مجلس 18).
(13) بحارالأنوار، ج 45، ص 207؛ کامل الزیارات، ص 81 (باب 26).
(14) سوره‌ی مریم، آیه‌ی 71.
(15) بحارالأنوار، ج 8، ص 64؛ أمالی الصدوق، ص 149 (مجلس 33).

(16) بحارالأنوار، ج 8، ص 65؛ تفسیر القمی، ج 2، ص 421 و در مصادر، مذکور است پیغمبر خدا می‌فرماید: خدایا! امت من... و ملائکه در اطراف صراط، ندا می‌کنند... سالم بدار.
(17) بحارالأنوار، ج 44، ص 235 - 234؛ کامل الزیارات، ص 58 (باب 16).
(18) بحارالأنوار، ج 45، ص 207؛ کامل الزیارات، ص 81 (باب 26).
(19) بحارالأنوار، ج 44، ص 290؛ کامل الزیارات، ص 101 (باب 32).
(20) بحارالأنوار، ج 44، ص 285 - 284؛ کامل الزیارات، ص 103 و 104 (باب 32)؛ عیون الأخبار، ج 2، ص 22.
(21) بحارالأنوار، ج 44، ص 292؛ کامل الزیارات، ص 103 (باب 32).
(22) بحارالأنوار، ج 44، ص 272؛ کامل الزیارات، ص 101 - 100 (باب 32).
(23) بحارالأنوار، ج 44، ص 278؛ أمالی الصدوق، ص 68 (مجلس 17).

در امتیازات چشمی که گریه بر حسین کند
خصائص الحسینیه، ص 257.
مقصد نهم، در امتیاز چشمی که گریه بر حسین علیه‌السلام کند، و آن، چند چیز است به مقتضای روایات:
امتیاز اول این که آن چشم از همه‌ی چشم‌ها نزد خدا مجبوب‌تر است. (1).
امتیاز دوم این که همه‌ی چشم‌ها در روز قیامت، گریان‌اند، مگر چشمی که بر حسین علیه‌السلام گریه کرده باشد. پس او مسرور و خوشحال خواهد بود به نعیم بهشت. (2).
امتیاز سوم آن چشم، البته روشن گردد به نظر کردن به سوی کوثر. (3).
امتیاز چهارم آن چشم، ممسوس ملائکه شود که اشک از آن پاک کنند و نگاه دارند. (4).
(1) بحارالأنوار، ج 45، ص 207؛ کامل الزیارات، ص 81 (باب 26).
(2) بحارالأنوار، ج 44، ص 293؛ العوالم، ج 14، ص 534.
(3) بحارالأنوار، ج 44، ص 290؛ کامل الزیارات، ص 102 (باب 32).
(4) بحارالأنوار، ج 44، ص 305؛ تفسیر الامام العسکری علیه‌السلام، ص 369، و در اصل کتاب، جمله‌ی «نگاه دارند» نیست.

در خواص اشکی که جاری می‌شود بر امام مظلوم
خصائص الحسینیه، ص 258.
مقصد دهم: در خواص اشکی که جاری می‌شود بر امام مظلوم، و آن پنج چیز است: اول این که احب قطرات است نزد خدا.
(صفحه 106)
دوم اینکه یک قطره از آن در جهنم بیفتد، حرارتش را خاموش کند.
سوم این که ملائکه، آن اشک‌ها را می‌گیرند و در شیشه، ضبط می‌کنند. (1).
چهارم این که آن اشک را تسلیم خزان (خزانه‌داران) بهشت نمایند. پس ممزوج می‌کنند آن را با آب حیات پس عذوبت گوارایی آن، هزار مقابل می‌شود. (2).
پنجم از برای هر عمل، ثواب محدودی است، مگر اشک که اجرش را نهایتی و حصری نیست. (3).
(1) منتخب الطریحی، ج 2، ص 140.
(2) بحارالأنوار، ج 44، ص 305؛ تفسیر الامام العسکری علیه‌السلام، ص 369.
(3) بحارالأنوار، ج 44، ص 287؛ کامل الزیارات، ص 106 (باب 34).

در سر این همه اجر و ثواب
خصائص الحسینیه، ص 259.
مقصد یازدهم در خاتمه‌ی مقاصد سابقه، و دفع استبعاد عقول قاصره.
پس می‌گوییم: چون شنیدی این کیفیات و خواص عجیبه را، تعجب مکن و زیاد مشمار این خواص و ثواب‌ها را از برای این عمل قلیل؛ زیرا که فی‌الحقیقه، این همه ثواب، نه به جهت یک قطره اشک است، بلکه اینها عطایی است از خداوند کریم(که)به حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام کرامت نموده، در مقابل خدمتی که نموده و تو شنیده‌ای در حکایت ملوک سابق که بعضی از ایشان، در مقابل خدمت جزئی، عطایی کلی می‌نمودند چنان که مشهور است که اعرابی‌ای مدح نمود معن بن زائده را به یک شعر که مضمونش این است که: ای جود معن! تو حاجت مرا به سمع شریف او برسان که واسطه دیگری ندارم. پس او را طلبید و صد هزار درهم به او داد، و روز دیگر دویست هزار درهم به او داد، و روز سوم، چهارصد هزار داد. چون روز چهارم به طلب او
(صفحه 107)
فرستاد، گفتند: فرار کرده است، از ترس این که مبادا از او پس گیرند. پس گفت معن که: اگر مانده بود، تمام خزینه را در عطای او می‌دادم. (1).
پس هرگاه این بنده‌ی حقیر فقیر محتاج، عطا کند تمام خزینه‌اش را به کسی که با یک شعر مدح او کرده است، لسانا نه قلبا، پس چگونه خداوند غنی متعال که خزانه‌اش تمامی ندارد و کثرت عطا او را ملول نمی‌کند، عطا نکند به کسی که بذل نمود و در راه رضای او، جان و تن و دست و پا و سر و جمیع جوارح، و اعضا و اولاد و عیال و اطفال و راحتی و حیات خود را در حالی که مکروب (اندوهگین) و تشنه و متحیر بود در امر عیال و اطفالش، و زخم‌ها از هر طرف بر او وارد می‌شد، از زبان و سنان و شمشیر و تیر و خنجر و سنگ؟
و همچنین نوشته‌اند که معشوق هشام اموی که خالصه نام داشت، عطا نمود حلی و حلل (زیورها) و زینت خود را از جواهر، به شاعری که بدل نمود حرفی از حروف هجا را، پس هجو او مدح شد. نقل است که شاعری مدح کرد هشام را و صله به او ندادند. پس بر در دارالاماره نوشت:
لقد ضاع شعری علی بابکم
کما ضاع در علی خالصة
چون این خبر به خالصه رسید، به طلب شاعر فرستاد. او فهمید که خیال عقوبت او را دارد، پس مخفی رفت و دایره‌ی عین را تراشید و سر عین را

باقی گذاشت. پس عین مبدل شد به همزه، و هجو، مبدل به مدح گردید. (2).
پس چون به نزد خالصه رفت، او را عتاب نمود که: چرا مرا هجو کردی؟ جواب داد که مدح کرده‌ام. چون ملاحظه کردند دیدند مدح است، پس تمام حلی و حلل خود را به او عطا کرد.
پس هرگاه این زن ضعیف، تمام اعز اموال خود را به جهت تبدیل یک
(صفحه 108)
حرف عطا کند، پس(عطای)خالق سماوات و ارضین، و أجود ألاجودین چه خواهد بود در حق کسی که جمیع اعضای وجودش را در راه او داده؟ بلکه اگر به حسین علیه‌السلام عطا نماید، هر چه در تصور گنجد و ممکن است که بدهد، عجب نخواهد بود، و ابدا اینها را نباید انکار نمود که در آن انکار، نسبت جواد است به بخل، و دل جناب زهرا علیهاالسلام از این انکار می‌شکند، چنان که ظاهر می‌شود از خوابی که روایت کرده است آن را سید علی حسینی و مجلسی و غیر او.
مترجم گوید: از منتخب طریحی منقول است که از سید علی حسینی حکایت شده است که گفت: در مشهد مقدس رضوی، مجاور بود با جمعی از مؤمنین، تا این که روز عاشورا شد یکی از رفقا کتاب مقتل را گرفت و بر ما می‌خواند. رسید به این خبر که از حضرت باقر علیه‌السلام روایت شده است که فرمودند: «هر کس چشم او بگرید بر مصیبت حسین علیه‌السلام، اگر چه به قدر بال مگسی باشد، خداوند گناهان او را بیامرزد، اگر چه به قدر کف دریا باشد». شخصی در مجلس بود. انکار این خبر کرد و گفت: این، با عقل درست نیاید و بحث در میان بسیار شد و متفرق شدیم.
آن شخص در خواب دید که قیامت، قیام نموده و تشنگی بر او غالب شده. هر طرف به طلب آب نظر نمود. دید حوضی است بسیار بزرگ(پر)از آب که از آب برف، سردتر است و در نزد آن، دو مرد و یک زن سیاهپوش حزین هستند. پرسید که ایشان کیستند؟ گفتند، محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه‌السلام و فاطمه علیهاالسلام هستند. پس نزدیک حضرت فاطمه علیهاالسلام رفت و آب طلبید. حضرت، نظر تندی به او نمود و فرمود، «تو منکر فضل گریه هستی»، و از خواب بیدار شد و از گفته‌ی خود، استغفار نمود؛ انتها. (3).
و در این انکار، تنقیص مقام آن جناب و تقلیل اجر اوست؛ زیرا که همه‌ی
(صفحه 109)
این عطایا عطا به آن سرور است.
مثلا هرگاه قلب تو متأثر شود از تصور این که آن حضرت را از وطن آواره نمودند و اشک جاری شود، پس آن اجری که به تو می‌رسد، فی‌الحقیقه

اجر آن اشک نیست تا به نظر بسیار آید؛ بلکه آن، اجر کیفیت آوارگی آن سرور است و مخصوص او بوده است؛ زیرا که او را از جمیع بلاد و امکنه منع نمودند، حتی این که مقری نگذاشتند از برای سر بریده‌اش آیا آن اجرها از برای این کیفیت، زیاد است؟
و همچنین اگر متأثر شوی از برای عطش آن جناب و اشک تو جاری شود، آن نه(اجر)شکست و نه اجر عطش او تنها، بلکه اجر کباب شدن جگر آن سرور است و مجروح شدن زبانش و خشکیدن لب و دهانش و تاریکی چشمانش و سوختگی دلش از شماتت دشمنان و گفتن ایشان که آب نخواهی آشامید تا این که از حمیم بیاشامی. پس اشک اگر در جهنم بیفتد و سبب خاموشی آن شود، اجر آن سوختگی است، نه اجر یک قطره اشک، و چون قلبت متأثر شود از برای زخم‌های او، پس اشک در چشم دور زند، اجر آن، از برای تحمل آن زخم‌هاست که زخم بالای زخم، بر آن بدن شریف وارد گردید؛ زیرا که بدنی که هفت شبر (وجب) طول او باشد. از پیش رو چهار زخم تیر، و هفتاد و اندی زخم شمشیر، و مثل آن زخم نیزه داشته باشد، نمی‌شود، مگر آن که بعضی بالای بعضی وارد گردد. پس خون باید گریست بر آن، به عوض اشک.
و هرگاه قلبت متأثر شود به جهت کشته شدن آن جناب به طریق قتل، صبر و اشک جاری شود. پس اجر آن، نه به محض اشک است، و نه به جهت قتل است، و نه به جهت ذبح است به مانند ذبح گوسفند؛ بلکه به جهت آن است که به ضرب شمشیر او را ذبح نمودند «و الهفاه علیک یا مظلوم!» چه قدر مصیبت تو عظیم است بر اهل آسمان‌ها و زمین‌ها.
(صفحه 111)
(1) الأنوار النعمانیة، ج 3، ص 280.
(2) اگر «ضاع» ثبت شود، معنای شعر چنین است: «شعر من در آستان شما تباه شد، چنان که درهای ریخته شده بر سر خالصه تباه گردید» و اگر «ضاء» ثبت شود، معنای شعر چنین خواهد بود؛ «شعر من در آستان شما بدرخشید، چنان که درهای ریخته شده بر سر خالصه بدرخشید».
(3) بحارالأنوار، ج 44، ص 293؛ متخب الطریحی، ج 2، ص 83.

فضائل خاصه‌ی زیارت آن حضرت
خصائص الحسینیه، ص 264.
فضائل خاصه‌ی آن، و آن یازده جهت است (از جهات یازده‌گانه، پنج جهت را گلچین نموده‌ایم).
جهت اول جامعیت آن است نسبت به سایر اعمال. بدان که خداوند حکیم علیم، از روی حکمت و مصلحت، تکلیف نموده است(بندگان)را به اعمال مخصوصه از واجبات و مندوبات (مستحبات) که هر یک را در حصول قرب، آثاری است مخصوصه، مانند غذای بدن، از حیثیت طعم و خواص، و هر یک، ثمره‌ی دیگری را ندارد، و از این جهت، بعضی از فضلا گفته‌اند که: شخص نباید اقتصار کند بر افضل عبادات مستحبی؛ زیرا که خصوصیات دیگر از او فوت می‌شود، ولی این عمل زیارت، جامع خواص جمیع عبادات است، از واجبه و مندوبه، قولیه و فعلیه، بدنیه و قلبیه، هر چند مسقط واجبات نمی‌شود به جهت مصالحی که محل ذکر نیست، و بیان مطالب آن است که افضل اعمال،
(صفحه 112)
نماز است که عمود دین است و به زیارت حاصل می‌شود، از دو جهت:
اول این که مشتمل است بر نماز در نزد قبر آن سرور، که ثواب آن مضاعف است به غیر نهایت. (1).
دوم این که هفتاد هزار ملک در نزد آن قبر شریف، مشغول نمازند که ثواب نماز هر یک معادل است با نماز هزار هزار نفر بنی آدم، چنان که در اخبار است، و ثواب آن، همه به جهت زوار است. (2).
و اما زکات، پس در هر زیارتی هزار زکات قبول شده است. (3).
و اما حج که افضل اعمال است، حتی نماز؛ زیرا که در آن، نماز هم هست. پس هر زیارت، معادل عمره است با یک حج، یا دو، یا ده، یا بیست، یا بیست و دو، یا هشتاد، یا صد، یا صدهزار، یا وضع هر قدمی، حجی و رفعش عمره، چنان که در روایات است. (4).
و در خبر بشیر دهان است در فضل زیارت عرفه، که چون شخص غسل کند در کنار فرات و روانه شود به سوی قبر شریف و عارف به حق آن جناب باشد، پس به هر قدمی که برمی‌دارد و می‌گذارد، صد حج مقبول و صد عمره‌ی مقبول خواهد داشت. (5).و در بعضی روایات است که حج با پیغمبر خدا، یا دو، یا سی، یا پنجاه، یا صد، در بعضی ثواب حج خود رسول خدا. چنان که در روایت سابقه از عایشه، در آخرش مذکور است که ثواب نود حج از حج‌های پیغمبر خدا با عمره‌اش بر او می‌دهند. (6).

(صفحه 113)
و این اختلافات، به حسب مراتب زوار است، از جهت قوت ایمانشان و درجات معرفتشان به حق ائمه‌ی هدی خصوصا سیدالشهداء و مقدار یقینشان به فضیلت آن جناب و خصایص او که از آن است خصوصیت قول جدش: «و أنا من حسین»:(؛ من نیز از حسینم)». از فروع آن است که زیارت او معادل با حج پیغمبر صلی الله علیه و آله است، و شاید جهتش آن باشد که چون زائر از روی شوق و محبت آن سرور و محبت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله به سوی زیارت رود، پس بیت الله حقیقی را زیارت نموده است، به قلبی که مناسب است با قلب پیغمبر خدا در محبت و ارتباط. پس چون حاضر شود نزد قبر او، یا از دور، قلب خود را متوجه آن جناب نماید و زیارت کند با دل شکسته، پس گویا به قلب پیغمبر صلی الله علیه و آله توجه نموده است به آن جناب، و چون شنیدی که پیغمبر خدا بر آن حضرت، رقت نمود در وقتی که به پشت آن سرور سوار شد در حال سجود، که او را از پشت به زیر نیاورد، بلکه صبر کرد تا خود به زیر آید. (7).
پس اگر تصور نمایی در وقت زیارتش که آن حضرت، از ضربت نیزه‌ی صالح بن وهب مزنی به زمین افتاد، (8) و جبران قلب او را نمایی به سلام، پس آن، مانند آن است که پیغمبر خدا قصد او را نموده باشد؛ و چون آن سرور افضل است از بیت الله، نود مقابل، به جهت سری که به ما معلوم نیست، از این جهت ثواب نود حج پیغمبر صلی الله علیه و آله خواهد داشت.
و اما صدقه، پس زیارت آن جناب، ثواب هزار صدقه‌ی مقبول دارد، به مقتضای روایت صحیحه. (9).
و اما روزه، پس در زیارت، ثواب هزار روزه‌دار است. (10).
(صفحه 114)
و اما اعانت در سبیل الله، پس زائر، به منزله‌ی کسی است که هزار نفر را بر اسب با زین و لجام، سوار کند و بفرستد به راه خدا. (11).
و اما جهاد، پس در زیارت، ثواب هزار شهید است از شهدای بدر، (12) بلکه خودش شهید محشور خواهد شد. (13).
و اما عتق، پس در زیارت، ثواب آزاد کردن هزار بنده است در راه خدا. (14).
اگر پیاده باشد، به هر قدمی که بردارد یا بگذارد، ثواب آزاد کردن یک بنده از اولاد اسماعیل خواهد داشت، به مقتضای اخبار. (15).
و اما ذکر و تسبیح، پس خداوند، خلق می‌کند از عرق زوار، هفتاد هزار ملک که تسبیح و تقدیس خدا کنند، (16) و در آن است ثواب ذاکران خدا از ملائکه‌ی مقربین.

و اما صله رحم به مؤمنین، پس در زیارت، صله‌ی رسول خداست که والد حقیقی است و احسان است به آن حضرت و به علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام.
(1) بحارالأنوار، ج 98، ص 83؛ کامل الزیارات، ص 252 (باب 83).
(2) بحارالأنوار، ج 98، ص 56؛ کامل الزیارات، ص 86 (باب 27).
(3) بحارالأنوار، ج 98، ص 18؛ کامل الزیارات، ص 143 - 142 (باب 56).
(4) بحارالأنوار، ج 98، ص 45 - 28؛ کامل الزیارات، ص 164 - 154 (باب 66 - 63).
(5) بحارالأنوار، ج 98، ص 87؛ کامل الزیارات، ص 172 (باب 70).
(6) بحارالأنوار، ج 98، ص 35؛ کامل الزیارات، ص 68 (باب 22).
(7) بحارالأنوار، ج 43، ص 283؛ المناقب، ج 3، ص 155 - 156. البته با تفاوتی با آنچه در کتاب ذکر نشده است که آنچه در آن است، در شأن و حال امام حسن علیه‌السلام است.
(8) بحارالأنوار، ج 45، ص 55؛ مقتل الخوارزمی، ج 2، ص 35.
(9) بحارالأنوار، ج 98، ص 18؛ کامل الزیارات، ص 143 - 142 (باب 56).
(10) بحارالأنوار، ج 98، ص 18؛ کامل الزیارات، ص 143 - 142 (باب 56).
(11) بحارالأنوار، ج 98، ص 43؛ کامل الزیارات، ص 164 (باب 67).
(12) بحارالأنوار، ج 98، ص 37 و 104؛ کامل الزیارات، ص 173 (باب 74) و ص 183 (باب 74).
(13) بحارالأنوار، ج 98، ص 37 و 104؛ کامل الزیارات، ص 173 (باب 71) و ص 183 (باب 74).
(14) بحارالأنوار، ج 98، ص 43؛ کامل الزیارات، ص 164 (باب 67).
(15) بحارالأنوار، ج 98، ص 36؛ کامل الزیارات، ص 134 (باب 49).
(16) جامع أحادیث الشیعة، ج 12، ص 377؛ مستدرک الوسائل، ج 2، ص 204.

ای دو چشم، اشک بریزید
خصائص الحسینیه، ص 268.
و اما اطعام ایتام و مساکین(در روز قحطی و گرسنگی)؛ پس زیارت او به منزله‌ی آب دادن است به تشنگان اهل بیتش و اطعام به ایشان است، و احسان به امام مضطر خاک‌نشین است؛ و اما زیارت مؤمنین و اکرام ایشان. پس زیارت آن جناب، زیارت سید مؤمنین است و موجب اکرام و تعظیم است.
(صفحه 115)
و اما قرض الحسنه، پس قرض دادن به مؤمن مضطر، قرض دادن به خداست. پس چگونه است قرض دادن به امام مؤمنین که مضطر و غریب وطن بوده، و همه‌ی خلق، هر چه داشت از او گرفتند، حتی این که جسد شریفش را در بیابان انداختند و کسی نزد او نمی‌رفت. پس هرگاه تو قصد او نمایی و به زیارتش روی، البته قرض بزرگی است بر خدا که نمی‌دانم ثوابش را چند برابر خواهد داد، کریمی که وعده کرده است به کسانی که به او قرض الحسنه بدهند.
واما عیادت مریض که اگر کسی آن را ترک کند، خداوند در محشر، او را عتاب نماید که: «ای بنده‌ی من! چرا به عیادت من نیامدی در وقتی که مریض شدم؟». (1) پس زیارت آن جناب، چون تأمل کنی، عیادت است نه از برای بیمار به تب، یا درد سر، بلکه آن عیادت مجروح عطشان، و مکروب لهفان (اندوهگین)، بلکه عیادت مقطع الأعضاء و مرضض الأعضاء است. چنان که منقول است که حضرت زهرا علیهاالسلام را در خواب دیدند که به این مضمون، نوحه می‌نمود: «ای دو چشم، اشک بریزید و جاری باشید و خشک نشوید از برای میتی که در زمین کربلا سینه‌اش را خرد نمودند». (2).
پس چون به قصد زیارتش روی، قصد عیادتش نما که به ثواب پرستاری مریض و عیادت، فائز شوی.
و اما تجهیز مؤمن، بخصوص مؤمن غریب، که تجهیز او فضیلتش بی‌منتهاست. پس زیارت آن جناب، در حکم تشییع جنازه‌ی آن سرور و تغسیل و تکفین آن بدن مطهر است و آن جسد انور در قلب خود، به اعتبار توجه قلبی به آن قبر شریف.
و اما ادخال سرور در قلب مؤمنین که از افضل اعمال است و سبب نجات
(صفحه 116)
از اهوال است، (3) پس در فضل زیارت وارد است که اگر می‌دانست زائر

که چه سروری داخل می‌شود بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه‌السلام و فاطمه زهرا علیهاالسلام و ائمه‌ی هدی و جمیع شهدا و چه قدر در حق او دعا خواهند کرد و چه ثواب‌ها در دنیا و آخرت به جهت او مقرر می‌شود، هر آینه دوست می‌داشت که همیشه خانه‌ی خود را در آن جا قرار دهد، یا این که هرگز در خانه‌ی خود نماند. (4).
جهت دوم (5) آن که خداوند، قسم یاد نموده است که زائر را ناامید نکند. چنان که از حضرت امام محمد باقر علیه‌السلام مروی است که فرمود: «چون حسین علیه‌السلام در کربلا کشته شد در حالتی که تشنه و مکروب و محزون بود، پس خداوند قسم یاد نمود که هر مکروبی یا مغمومی یا گناهکاری یا تشنه‌ای یا صاحب دردی و مرضی نزد قبر او رود و دعا کند و توسل جوید به آن بزرگوار، البته غمش و کربش را زائل نماید و جاجتش را روا کند و گناهانش را بیامرزد و روزی‌اش را زیاد نماید». (6).
جهت سوم خصوصیت مخصوصه‌ای است که در روایتی وارد شده که هرگاه زائر در آن جا شب را بیدار باشد و روز را در زحمت باشد، خداوند به او نظر نماید، که به آن نظر، بهشت اعلی از برایش واجب شود. (7).
جهت چهارم تأثیرات مخصوصه‌ای است در زیارت. از آن جمله، زیادتی عمر و رزق است. (8).
و در زیارت عرفه وارد است که آن، سبب اطمینان قلب است در عقاید

حقه، (9) و این اثر، از همه‌ی آثار است؛ زیرا که همه بر این توقف دارند و از آن جمله آن که جمیع بدی‌ها و مرگ‌های بد را دفع می‌نماید. (10) و در ضمان (ضمانت) پیغمبر خدا داخل می‌نماید، چنان که در پانزده حدیث، مذکور است که پیغمبر صلی الله علیه و آله، ضامن است که هر کس زیارت کند حسین علیه‌السلام، یا پدرش، یا مادرش یا برادرش را این که روز قیامت، او را زیارت کند و از هول‌ها و شدائد آن، خلاص نماید او را. (11).
(1) بحارالأنوار، ج 45، ص 207؛ کامل الزیارات، ص 81 (باب 26).
(2) بحارالأنوار، ج 78، ص 219؛ أمالی الطوسی، ج 2، ص 242؛ وسائل الشیعة، ج 2، ص 635.
(3) بحارالأنوار، ج 71، ص 290؛ أصول الکافی، ج 2، ص 190.
(4) بحارالأنوار، ج 98، ص 15 - 14؛ کامل الزیارات، ص 297 (باب 98).
(5) خصائص الحسینیه، ص 280.
(6) بحارالأنوار، ج 98، ص 46؛ کامل الزیارات، ص 168 (باب 69).
(7) بحارالأنوار، ج 98، ص 12؛ کامل الزیارات، ص 295 (باب 98).
(8) بحارالأنوار، ج 98، ص 47؛ کامل الزیارات، ص 151 (باب 61).
(9) بحارالأنوار، ج 98، ص 86؛ کامل الزیارات، ص 170 (باب 70).

(10) بحارالأنوار، ج 98، ص 48؛ تهذيب الأحكام، ج 6، ص 42.
(11) بحارالأنوار، ج 97، ص 142 - 140؛ كامل الزيارات، ص 11 - 10 (باب 1).

در فضائل عجیبه‌ی زیارت آن حضرت

اشاره

در فضائل عجیبه‌ی زیارت آن حضرت
خصائص الحسینیه، ص 281.
از آن جمله این که زیارت آن حضرت، الآن افضل است از زیارت ائمه در حیاتشان. مثلا هرگاه حضرت صادق علیه‌السلام در حیات بود و تو به زیارت او می‌رفتی و با او سخن می‌گفتی و او با تو سخن می‌گفت، به فضیلت زیارت حسین علیه‌السلام الآن نمی‌رسید. چنان که ابن ابی‌یعفور، روایت نموده که عرض کردم به حضرت صادق علیه‌السلام، چون به زیارتش رفتم که: شوق زیارت تو مرا به این زحمت و مشقت انداخت که به خدمت آمدم. فرمود: «شکایت از خدا نکن. چرا نرفتی به زیارت کسی که حق او بر تو عظیم‌تر است از حق من؟». راوی می‌گوید: این کلام، بر من سخت‌تر آمد از آن که فرمود: «شکایت خدا مکن». عرض کردم: کیست که حق او عظیم‌تر است بر من از حق شما؟ فرمود: «حسین بن علی علیه‌السلام، هرگاه به زیارت او رفته بودی و دعا می‌کردی و شکایت حال خود می‌کردی، بهتر بود». (1).
و از آن جمله آن که حضرت باقر علیه‌السلام به زیارت زوار آن حضرت می‌رفتند.
(صفحه 118)
چنان که حمران روایت کرده که زیارت نمودم قبر حسین علیه‌السلام را و چون برگشتم به منزل، حضرت باقر نزد من تشریف آوردند با عمر بن علی بن عبدالله بن علی و فرمودند: «ای حمران! هر کس زیارت کند قبور شهیدان آل محمد صلی الله علیه و آله را به جهت تقرب به خدا، بیرون رود از گناهان، مثل روزی که از مادر متولد شده». (2).
و از جمله‌ی عجائب فضائلش آن است که نظرهای رحمت الهی نسبت به زوار، خصوصیتی دارد. چنان که در خبر می‌فرماید، بعد از ذکر نظرهای رحمت الهی در هر روز: «و خداوند، به آن نظر می‌آمرزد زوار حسین علیه‌السلام را بخصوص با اهل بیتش، و هر که را شفاعت کند، هر چند مستحق جهنم باشد». (3).
و از لطایف آن فضائل، آن است که زوار را در دخول بهشت، خصوصیتی است که باید پیش از دیگران به بهشت روند چهل سال؛ (4) و هر چیزی تبرک می‌جوید به زوار آن حضرت و نظر به او می‌کند و امید خیر دارد در آن نظر، به جهت برکت نظری که به قبر آن سرور نموده است. (5).
و از غرائب فضائلش آن است که از اخبار بسیار ظاهر می‌شود که هنوز تمام فضائل زیارت بیان نشده است از برای مردم. چنان که در خبر صحیح

است که اگر مردم بدانند فضل زیارت حسین علیه‌السلام را بالتمام، هر آینه خواهند مرد از شوق؛ (6) و در خبر دیگر است که اگر بدانند فضل آن را، هر آینه بیایند به نزدش از بلاد بعیده، به چهار دست و پا، مانند راه رفتن اطفال. (7).

(صفحه 119)

(1) بحارالأنوار، ج 98، ص 46؛ کامل الزیارات، ص 168 (باب 69).

(2) بحارالأنوار، ج 98، ص 20؛ أمالی الطوسی، ج 2، ص 282.

(3) بحارالأنوار، ج 98، ص 27؛ کامل الزیارات، ص 166 (باب 68).

(4) بحارالأنوار، ج 98، ص 26؛ کامل الزیارات، ص 137 (باب 53).

(5) بحارالأنوار، ج 98، ص 74؛ کامل الزیارات، ص 325 (باب 108).

(6) بحارالأنوار، ج 98، ص 19؛ کامل الزیارات، ص 142 (باب 56).

(7) بحارالأنوار، ج 97، ص 399 - 390؛ کامل الزیارات، ص 29 - 28 (باب 8)؛ وسائل الشیعة، ج 10، ص 316.

کجایند زوار حسین بن علی
خصائص الحسینیه، ص 285.
و تفصیل کیفیت آن چنین است که اگر از برای زائر، آن ثمرات و فوائد حاصل شود، پس از دنیا بیرون رود، مانند روزی که از مادر متولد شده است و یا این که رسیده باشد به اعلا علیین و کروبین. هنیئا له (گوارا باد بر او)، که نعمتی از آن بالاتر نمی‌شود!
و اگر موانعی از گناه در او باشد که به این مراتب نرسد و با گناه از دنیا رود، پس امید هست که امور در وقت مرگ، یا اول برزخ، اصلاح شود به برکت زیارت آن جناب؛ و اگر از آن هم تأخیر افتد به جهت بزرگی گناهانش، پس امید است که آن حضرت، به زیارت او آید در ایام برزخ، به حسب استعداد و قابلیتش؛ (1) و اگر از آن هم محروم شود، به جهت شدت موانع، پس چون محشر کبری شود و پیغمبر خدا با جبرئیل به تفتیش زوار آیند، امید است که او را به علامت مهر پیشانی شناخته، خلاصش نمایند. (2).
و اگر این قابلیت هم رفته و آن علامت، از ظلمت ذنوب محو شده است، پس باز امید نجات او(هست به طریقی دیگر). چون ندا رسد: کجایند شیعه‌ی آل محمد پس جماعتی برخیزند که عدد ایشان را کسی نمی‌داند، مگر خدا باز ندا رسد که: کجایند زوار حسین بن علی؟ پس جمعی برخیزند پس خطاب شود که: بگیرید دست هر کس را که بخواهید و داخل بهشت نمایید. پس هر نفری دست هر کس را بخواهد، می‌گیرد، حتی این که شخصی به او می‌گوید که: من
(صفحه 120)
یک روز پیش پای تو برخاستم به جهت تعظیم تو. پس دست او را می‌گیرد و کسی مانع او نمی‌شود. (3).
و اگر این قابلیت در او نباشد و قابل هم نباشد که کسی دست او را بگیرد، پس باز امید خلاص او هست به ندای دیگر، که در حدیثی از حضرت صادق علیه‌السلام وارد است که چون روز قیامت شود، منادی ندا کند که: کجایند زوار حسین بن علی؟ پس جماعت بسیاری برخیزند که عدد ایشان را کسی نداند، مگر خدا. پس خطاب به ایشان رسد که: مقصود شما از زیارت قبر حسین علیه‌السلام چه بود؟ عرض کنند که به جهت محبت رسول خدا و علی مرتضی و فاطمه‌ی زهرا و ترحم بر آن حضرت، که همه زحمت به او رسید. خطاب رسد که: اینک، محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام حاضرند. پس به آنها ملحق شوید و داخل در زیر علم

رسول خدا شوید، که در دست علی علیه‌السلام است. پس می‌روند و در اطراف علم می‌باشند. (4).
مؤلف گوید که: ای معشر (گروه) گناهکاران! اگر از زوار حسین علیه‌السلام هستید و شما را آن قابلیت نیست که پیغمبر و جبرئیل بیایند و بازوی شما را بگیرند، یا شما دست کسی را بگیرید و بهشت برید، پس اجابت کنید این ندا را و خود، برخیزید و به این علم، ملحق شوید، هر چند در صف آخر بیایید؛ و اگر این قابلیت هم در شما نباشد و از سنگینی گناهان، نتوانید از جای خود برخیزید، پس باز ناامید نباشید از آثار زیارت آن جناب، و منتظر خلاص باشید در حالت دیگر که در محشر واقع می‌شود، که در آن امیدواری بزرگ است.
(صفحه 121)
(1) بحارالأنوار، ج 98، ص 16.
(2) بحارالأنوار، ج 45، ص 183 - 182؛ کامل الزیارات، ص 265 (باب 88).
(3) بحارالأنوار، ج 98، ص 27؛ کامل الزیارات، ص 166 (باب 68).
(4) بحارالأنوار، ج 98، ص 21؛ کامل الزیارات، ص 141 (باب 55).

کیفیت وارد شدن حضرت زهرا به محشر
خصائص الحسینیه، ص 287.
و بیانش آن است که در آن روز، حضرت فاطمه علیهاالسلام به کیفیت مخصوصی وارد محشر می‌شود که در برش حله‌ی کرامت است که از آب حیات به عمل آمده (1) و به روی آن، هزار حله‌ی بهشتی است که بر آنها به خط سبز نوشته و بالای سرش قبه‌ای است از نور الهی که ظاهرش از باطنش پیدا و باطنش از ظاهرش هویداست، و بر سرش تاجی است از نور که هفتاد رکن دارد. هر رکنی، مرصع است به در و یاقوت و نور می‌دهد مانند ستاره‌ی درخشان، و بر ناقه‌ای سوار است از ناقه‌های بهشت که پاهای آن، از زمرد سبز است و دمش از مشک اذفر و چشمانش از یاقوت احمر (2) و مهارش از مروارید تر که طول آن به یک فرسخ است، (3) و آن، مهارش به دست جبرئیل است و فریاد می‌کند: بپوشید چشم‌های خود را که اینک دختر خاتم انبیا عبور می‌نماید و بر آن ناقه، هودجی (کجاوه‌ای) است از طلا که آن مکرمه در آن است و به استقبالش می‌آیند از جانب بهشت، دوازده هزار حورالعین که از برای احدی استقبال ننموده‌اند و نخواهند نمود؛ و همه بر مرکوب‌های بهشتی سوارند که بال‌هایشان از یاقوت و زمام، از مروارید تر، و زین آنها از در و زین‌پوش، از سندس و رکاب، از زبرجد باشد، و در دست هر حوریه، مجمره‌ای است از نور و بر فرق آنها تاج‌های جواهر است. (4) پس به استقبال او آید مریم، دختر
(صفحه 122)
عمران، با هفتاد هزار حوریه، و خدیجه با هفتاد هزار ملک که در دستشان علم‌های تکبیر است، و حوا و آسیه با هفتاد هزار حوریه. پس منبری از نور برایش نصب نمایند که هفت پله دارد و مابین هر پله تا پله‌ی دیگر، صفوفی از ملائکه است، (5) و با آن مکرمه است رخت‌های خون‌آلود و پیراهن غرقه به خون حسین علیه‌السلام (6) پس عرض کند: «خدایا! می‌خواهم ببینم حسن و حسین را». پس مصور شود از برای حسین علیه‌السلام به حالتی که سر در بدن ندارد و خون از رگ‌های او جاری است. (7) پس چون آن حالت را ببیند، نعره‌ای زند (8) و خود را از ناقه به زیر اندازد (9) و پیغمبر صلی الله علیه و آله و ملائکه، همه نعره زنند. (10).
(1) بحارالأنوار، ج 43، ص 221؛ عیون الأخبار، ج 2، ص 30.
(2) بحارالأنوار، ج 43، ص 219؛ أمالی الصدوق، ص 25 (مجلس 5).
(3) بحارالأنوار، ج 43، ص 223؛ ثواب الأعمال، ج 2، ص 261.
(4) بحارالأنوار، ج 43، ص 224؛ تفسیر فرات، ص 169.

(5) بحارالأنوار، ج 43، ص 226؛ تفسير فرات، ص 171.
(6) بحارالأنوار، ج 43، ص 224؛ أمالى المفيد، ص 130 (مجلس 15).
(7) بحارالأنوار، ج 43، ص 226؛ تفسيرفرات، ص 171.
(8) بحارالأنوار، ج 43، ص 222؛ ثواب الأعمال، ج 2، ص 258.
(9) بحارالأنوار، ج 43، ص 219؛ أمالى الصدوق، ص 25 (مجلس 5).
(10) بحارالأنوار، ج 43، ص 222؛ ثواب الأعمال، ج 2، ص 258.

کیفیت وارد شدن امام حسین به محشر
خصائص الحسینیه، ص 290.
ور در خبر است که حسین علیه‌السلام خود بیاید، در حالتی که سرش را در کف گرفته، و چون فاطمه علیهاالسلام او را ببیند، نعره زند که تمام اهل محشر به گریه درآیند. (1) پس پیراهن حسین علیه‌السلام را بر دست گیرد و عرض کند: «خدایا! این پیراهن فرزند من است»؛ (2) یعنی ببین که چگونه از ضرب شمشیر و نیزه و تیر، سوراخ سوراخ است، یا این که: خدایا! این پیراهن را هم بر بدنش نگذارند و او را عاری (عریان) بر روی زمین انداختند. پس خداوند عادل
(صفحه 123)
منتقم، انتقام کشد از کشندگان آن جناب و اولاد ایشان و اولاد اولاد ایشان که راضی به فعل پدران خود بودند، به اقسام عذاب. پس چندین مرتبه ایشان را بکشند. بعد، زبانه‌ی سیاهی از جهنم بیرون آید و ایشان را برچیند، مانند مرغی که دانه را می‌چیند، و ببرد ایشان را به سوی جهنم. (3).
و بعد از این مقامات، خصوصیتی از برای آن مکرمه است در مقام شفاعت، که محل حاجت ماست، که ندا می‌رسد، «ای فاطمه! هر حاجت که داری بطلب». عرض می‌کند که: «شیعیان خود را می‌خواهم». خطاب می‌رسد که: «بخشیدم همه را». عرض می‌کند: «شیعیان اولادم را می‌خواهم». خطاب می‌رسد که: «بخشیدم ایشان را». عرض می‌کند: «شیعه‌ی شیعیان خود را می‌خواهم». خطاب می‌رسد که: «روانه شو. پس هر که به تو پناه برده، با تو خواهد بود». پس روانه شود به سوی بهشت و همه‌ی ایشان به همراه او بروند. (4).
پس ای گروهی که زیارت کرده‌اید فرزند آن مکرمه را و یاری نموده‌اید او را در گریه! اگر پیغمبر صلی الله علیه و آله از اول دست تو را نگیرد و در وقت ندای اول برنخاستی، پس در این شفاعت عظمی، یا شیعه، تو را شامل است، و اگر نه، شیعه‌ی شیعه خواهی بود، و اگر آن هم نیستی، پس پناه به او خواهی برد؛ و کدام پناه، بهتر از زیارت فرزند او و گریه بر آن جناب است. پس گمان ندارم که از این مقام محروم شوی و به همراه آن مکرمه روانه نشوی، و اگر از این حرمان (بی‌بهرگی) هم ترسانی، به جهت کثرت معاصی و مأیوس باشی از نجات در این حالت و احتمال بدهی که لابد تو را به جهنم خواهند برد، پس باز مأیوس مباش ای زائر، که لابد آن حضرت خواهد آمد و تو را از آتش، نجات خواهد داد. چنان که در خبری فرموده است که: «هر کس مرا زیارت کند، البته او را زیارت خواهم کرد

بعد از موت، و اگر او را در آتش بیابم، از آن بیرونش
(صفحه 124)
می‌آورم». (5).
و این، آخر درجات خلاص است از برای ادنی (کم‌ترین) زوار، که گناه ایشان، بسیار عظیم است.
(1) بحارالأنوار، ج 43، ص 221؛ ثواب الأعمال، ج 2، ص 252.
(2) بحارالأنوار، ج 43، ص 224؛ أمالی المفید، ص 130 (مجلس 15).
(3) بحارالأنوار، ج 43، ص 226؛ تفسیر فرات، ص 171.
(4) بحارالأنوار، ج 43، ص 227؛ تفسیر فرات، ص 172.
(5) بحارالأنوار، ج 98، ص 16.

صفات خاصه از برای زوار
خصائص الحسینیه، ص 292.
صفات خاصه که از برای زوار حاصل می‌شود بسیار است:
یکی آن که خداوند به ایشان مباهات می‌کند بر حمله‌ی (حمل‌کنندگان) عرش و بر ملائکه مقربین، و می‌فرماید: ببینید زوار قبر حسین علیه‌السلام را که به جانب او می‌روند با شوق. (1).
دیگر این که خداوند، نظر رحمت به سوی ایشان می‌نماید. (2).
دیگر این که دلیل محبت حسین است. (3).
دیگر، از جمله‌ی محدثین خداوند است در عرش. (4).
دیگر آن که در علیین نوشته می‌شود. (5).
دیگر، در بهشت، در جوار پیغمبر خدا و ائمه‌ی هدی خواهد بود و در یک سفره با ایشان طعام می‌خورد. (6).
دیگر، شقی باشد، مبدل می‌شود به سعید. (7).
(صفحه 125)
دیگر، از کروبین شمرده می‌شود. (8).
دیگر آن که از یاوران حضرت فاطمه علیهاالسلام است؛ زیرا که آن جناب، هر روز حضرت حسین علیه‌السلام را زیارت می‌نماید. (9).
دیگر آن که اعضای او، از صورت و چشم و قلب، محل دعای حضرت صادق علیه‌السلام می شود؛ زیرا که آن جناب، در سجده‌ی دعا می‌فرماید که: خدایا! رحم کن بر آن صورت‌ها که مالیده می‌شود بر قبر حسین علیه‌السلام و رحم نما بر آن چشم‌ها که اشک از آنها می‌ریزد، و رحم کن آن دل‌ها را که بر ما می‌سوزد، و رحم کن بر آن نعره که به جهت ما بلند می‌شود. (10).
دیگر آن که زائر، امانت حضرت صادق علیه‌السلام است که می‌فرمود: خدایا! من آن بدن‌ها را به تو امانت سپردم، تا این که به من رد نمایی در نزد حوض. (11).
دیگر، زائر آن حضرت، زائر خدا و رسول است (12).
دیگر آن که هر کس در بهشت درجه‌ای دارد، آرزو می‌کند که کاش از زوار حسین علیه‌السلام بودم، از بس کرامت‌های مخصوصه مشاهده می‌نماید در حق زوار. (13).
(1) بحارالأنوار، ج 98، ص 75؛ کامل الزیارات، ص 143 (باب 56).
(2) بحارالأنوار، ج 98، ص 85؛ ثواب الأعمال،، ج 1، ص 115.
(3) بحارالأنوار، ج 98، ص 4؛ کامل الزیارات، ص 193 (باب 78).

(4) بحارالأنوار، ج 98، ص 73؛ کامل الزیارات، ص 141 (باب 54).
(5) بحارالأنوار، ج 98، ص 70؛ ثواب الأعمال، ص 110؛ کامل الزیارات، ص 148 (باب 59).
(6) بحارالأنوار، ج 98، ص 20؛ کامل الزیارات، ص 145 (باب 57).
(7) بحارالأنوار، ج 98، ص 20؛ کامل الزیارات، ص 145 (باب 57).
(8) بحارالأنوار، ج 98، ص 88؛ کامل الزیارات، ص 172 (باب 70).
(9) بحارالأنوار، ج 98، ص 75؛ النوادر، علی بن اسباط، ص 32.
(10) بحارالأنوار، ج 98، ص 8؛ کامل الزیارات، ص 117 (باب 40).
(11) بحارالأنوار، ج 89، ص 8؛ کامل الزیارات، ص 116 (باب 40).
(12) بحارالانوار، ج 98، ص 76؛ کامل الزیارات، ص 147 (باب 59).
(13) بحارالأنوار، ج 98، ص 72؛ کامل الزیارات، ص 135 (باب 50).

لبیک‌های هفتگانه در زیارت آن حضرت
خصائص الحسینیه، ص 328، 313.
یکی از خصوصیات زیارت امام حسین علیه‌السلام، چنان که از بعض زیارات مأثوره آمده است، هفت مرتبه لبیک گفتن است که بعد از سلام، چنین می‌گویند: «لبیک داعی الله!» که مؤلف برای استحباب گفتن آن چند وجه ذکر
(صفحه 126)
کرده است:
وجه اول به ملاحظه‌ی حالات مجیب باشد.
وجه دوم این که تلبیات سبع از برای طلب یاری کردن آن حضرت در هفت حالت باشد.

لبیک‌ها در جواب استغاثه‌های حضرت برای امور مخصوصه
وجه سوم این که تلبیات سبعه‌ی اجابت باشند از برای استغاثه‌های (یاری خواهی‌های) آن جناب که به جهت امور مخصوصه نمود و کسی اجابتش نکرد.
اول استغاثه نمود به جهت طلب آب از برای اهل بیت و اصحاب. (1).
دوم استغاثه‌ی طلب آب از برای زنان و اطفال بود که فرمود: اینان را گناهی نیست و با شما قتال نمی‌کنند. (2).
سوم طلب آب نمود از برای طفل شیرخوار، که فرمود: «آیا کسی نیست آب از برای این طفل بیاورد؟». بعد قناعت نمود به این که خود ایشان او را آب دهند. (3).
چهارم استغاثه به جمیع لشکر نمود که ای شیعه‌ی آل ابوسفیان، مرا قصد کنید و از حرم من دست بردارید.
پنجم باز استغاثه به لشکر نمود که یک ساعت از نهب خیام (به غارت رفتن خیمه‌ها) تأمل کنید. بعد از کشتنم هر چه خواهید، بکنید. (4).
ششم استغاثه نمود در وقتی که بر زمین افتاد و شنید شمر لعین، فریاد می‌کند: «آتش بیاورید تا خیمه‌ها را بسوزانم». حضرت فریاد کرد: «ای پسر
(صفحه 127)
ذوالجوشن! تو آتش می‌طلبی که حرم مرا بسوزانی؟». (5).
هفتم استغاثه نمود در آخر نفس از برای یک قطره آب. پس سر مبارکش را ببریدند، در بین همین استغاثه. (6).
پس چون کسی آن جناب را اجابت نکرد، در این استغاثات سبعه، مناسب است که دوستان او، به عدد آنها لبیک بگویند، تا فائز شوند بر اغاثه‌ی آن حضرت در آن احوال، اگر در دل تصور نمایند.
(1) بحارالأنوار، ج 44، ص 288؛ مقتل الخوارزمی، ج 1، ص 244.
(2) بحارالأنوار، ج 45، ص 51؛ لهوف، ص 52.
(3) تذکرة الخواص، ابن‌جوزی، ص 143.
(4) مقاتل الطالبیین، ص 79.
(5) بحارالأنوار، ج 45، ص 54؛ لهوف، ص 53.
(6) بحارالأنوار، ج 45، ص 56؛ مقتل الخوارزمی، ج 2، ص 36.

لبیک در جواب استغاثه‌های حضرت برای حالات خودش
خصائص الحسینیه، ص 329.
وجه چهارم: و آن، وجه عجیبی است که تلبیات سبعه‌ی اجابت باشند از برای هفت استغاثه که از آن جناب واقع گردید، به جهت حالت خودش، و اعراض مردم از یاری‌اش، و بی‌اعتنایی ایشان به او، و غریب بودن و تنها بودنش، بدون این که طلب چیزی از کسی کند، و این است که حضرت آن را «واعیه» نامید؛ (1) و از برای آن، تأثیرات مخصوصه بود که هر یک، تأثیر خاصی و تحریک مخصوصی داشتند که به آن انقلاب مخصوصی و تغییر اوضاعی حاصل شد. پس گوش خود را بگشا که صدای استغاثه‌ها، هنوز به گوش هوش دوستانش می‌رسد. پس باید گوش دارند و اجابت نمایند.
(1) بحارالأنوار، ج 44، ص 379؛ الارشاد، ج 2، ص 82.

مقابل شدن دو لشکر به هم
خصائص الحسینیه، ص 329.
در وقتی که دو لشکر به هم مقابل شدند، خداوند، نصر و ظفر را نازل نمود، تا این که رسید بالای سر حضرت حسین علیه‌السلام و او را مخیر کرد. پس
(صفحه 128)
اختیار نمود لقای الهی را، ولکن به جهت اتمام حجت، استغاثه کرد. (1).
پس این استغاثه، تأثیر خاصی نمود در عزم اصحاب در قتال، علاوه بر عزمی که داشتند، و حالت ایشان منقلب شد، به نحوی که بی‌اختیار، خود را به دم شمشیر و تیر می‌دادند و هر یک بر دیگری پیشی می‌گرفتند. پس شما نیز در تلبیه، تأسی نمایید به ایشان و بگویید: ای مولای ما! اگر بدن ما اجابت تو ننمود، مانند شهدا در آن وقتی که طلب یاور می‌نمودی، و زبان ما لبیک نگفت در آن وقت، پس به تحقیق که قلب ما تو را اجابت نموده به دوستی عمل ایشان، و چشم ما به گریه بر تو، آخر آنچه در زیارت است.
(1) بحارالأنوار، ج 45، ص 12؛ لهوف، ص 44.

موقع وقوع جنگ

آن وقتی که جنگ در پیوست، و امر، سخت شد بر آن جناب و زنان مضطرب شدند، به صدای بلند فریاد نمود که: «آیا کسی هست که از ما دفع نماید شر دشمنان را؟» (1) پس آن ندا تأثیر کرد در زنانی که همراه آن جناب بودند، و ایشان را به هیجان آورد که دست از اولاد و ازواج برداشتند، بلکه بعضی خود را به کشتن دادند، چنان که بیاید ان شاء الله در عنوان شهدا.

پس هرگاه این استغاثه، زنان عجایز (پیرزنان) را به حرکت آورد و لبیک گفتند به بذل اولاد عزیز خود، پس سزاوار است که دوستان در نزد تصور آن، به حرکت آیند و اجابت کنند آن ندا را به تلبیه و بگویند: «لبیک داعی الله !» تا آخر زیارت.

(صفحه 129)

(1) بحارالأنوار، ج 45، ص 46؛ لهوف، ص 50.

در وقت کشته شدن یاران
خصائص الحسینیه، ص 330.
در وقتی که همه اولاد و اصحابش را کشتند و یکه و تنها ماند، پس از خیمه بیرون آمد به عزم ملاقات خدا و در مقابل قوم ایستاد در حالتی که سوار بر اسب بود پس نظری به طرف راست نمود. احدی را ندید؛ و نظری به جانب چپ کرد. کسی را ندید، و دید که اهل بیت و اصحابش همه بر خاک افتاده‌اند و عیال و اطفالش، همه بی‌کس مانده. فریاد برکشید که: «آیا کسی نیست که به فریاد ما رسد محض رضای خدا؟» آیا کسی نیست که اعانت کند ما را در راه خدا؟. پس اثر نمود این استغاثه در زنان، و صبر و شکیبایی را از ایشان برد، به نحوی که تمامی، یک دفعه فریاد به ناله و گریه برآوردند که صدای ایشان، در میان میدان، به گوش آن جناب رسید. پس برگشت به خیمه و فرمود: «آرام گیرید و دشمنان را بر من شماتت ندهید. گریه‌ی بسیار در پیش دارید». (1) پس شایسته است که دوستان نیز در نزد تصور این استغاثه، اجابت نمایند به فریاد و ناله و صیحه، و بگویند، لبیک داعی الله! تا آخر زیارت، که آن جناب، از ایشان خشنود خواهد شد.
(1) بحارالأنوار، ج 44، ص 321؛ منتخب الطریحی، ج 2، ص 129، البته با مذکور، متفاوت است.

در وقتی که بر خاک افتاد
خصائص الحسینیه، ص 331.
در وقتی بود که بر خاکش انداختند، و این استغاثه، اثر نمود در حضرت زین‌العابدین علیه‌السلام که با این که مریض بود و نمی‌توانست حرکت کند و برای او جهاد لازم نبود، از این استغاثه به حرکت آمد و عصایی به دست
(صفحه 130)
گرفت و شمشیرش بر زمین کشیده می‌شد و از خیمه‌ها بیرون آمد. ام‌کلثوم، از عقبش بیرون آمد و فریاد می‌کرد: ای پسر برادر، برگرد! می‌گفت: ای عمه بگذار! در پیش روی پسر رسول خدا جنگ کنم. پس حضرت فرمود: «ای ام‌کلثوم! نگاه دار او را در خیمه، تا این که زمین از نسل آل محمد خالی نشود».
پس او را برگردانید. (1).
پس شما نیز تلبیه بگویید این استغاثه را و تعجیل کنید که مصیبت‌های پی در پی وارد گردید.
(1) بحارالأنوار، ج 45، ص 46؛ مقتل الخوارزمی، ج 2، ص 32.

با بدن زخمدار بر روی خاک گرم
خصائص الحسینیه، ص 332.
و صدای استغاثه‌ی پنجم به گوش رسید، و آن، وقتی بود که با بدن زخمدار بر روی خاک گرم افتاده بود، و این صدا اثر نمود در اطفال حرم. پس دو طفل، از خیمه‌ها بیرون آمدند:
یکی طفلی بود که دو گوشواره در گوش داشت. بیرون آمد با ترس و بیم، و به راست و چپ نظر می‌کرد، و چون قدری از خیام دور شد، ملعونی او را ضربتی زد و شهید نمود، در حالتی که مادرش به او نظر می‌کرد، و هیچ نمی‌گفت، کانه مدهوش شده بود. (1).
و دیگری عبدالله بن حسن علیه‌السلام که یازده سال از عمرش گذشته بود. چون عمویش را به آن حال دید، از خیمه بیرون دوید. پس حضرت فریاد کرد: «ای خواهر! او را نگاه دار». چون خواست او را بگیرد، گفت: «والله از عمویم جدا نمی‌شوم» و آمد به نزد حضرت و مدافعه نمود از او، تا این که دستش را قطع کردند و او را کشتند. (2).
(صفحه 131)
(1) بحارالأنوار، ج 45، ص 46 - 45؛ مقتل الخوارزمی، ج 2، ص 31.
(2) بحارالأنوار، ج 45، ص 53؛ لهوف، ص 53؛ الارشاد، ج 2، ص 115 - 114.

مهیا شدن دشمن از برای قتلش
خصائص الحسینیه، ص 333.
آن وقتی که مهیا شدند از برای قتلش، و این استغاثه، اثر نمود در خواهرش زینب و او را از خیمه بیرون آورد و به سوی قتلگاه، سر و پای برهنه روان گردید و از ابن‌سعد، طلب یاری می‌نمود و می‌فرمود: «ای پسر سعد! آیا سزاوار است که ابوعبدالله شهید شود و تو به سوی او نظر کنی؟»، و ابن‌سعد از این حالت به گریه درآمد، به نحوی که اشکش جاری شد و روی خود را برگردانید. (1).
(1) بحارالأنوار، ج 45، ص 55؛ مقتل الخوارزمی، ج 2، ص 35.

در حالت شهادت
استغاثه‌ی هفتم، در حالت شهادت بود، و آن، از همه عظیم‌تر بود که در جمیع موجودات، اثر نمود و همه را به حرکت آورد، تزلزل در اقطار عالم افکنده و هر ثابت و ساکنی را از محل خود، حرکت داد، حتی عرش عظیم و زیر و بالای آن، و بهشت و جهنم و آنچه دیده می‌شود، و آنچه بیان تفصیل خصوصیات آن در عنوان شهادت اشاره شده و شرح آن، به تحریر و تقریر و تصور نیاید. (1).
پس چون آن را تصور نمودی اجمالا، پس اقتدا کن به سایر خلایق و لبیک هفتم را بگو، و بگو: «اگر بدنم تو را اجابت ننمود در آن زمان، پس الآن به قلب و گوش و چشم و دست و اعضا و جوارح، و ناله و فریاد و فغان و شیون و گریه و نعره، و به تمام اعضای وجود و حالات خود، (2) اجابت می‌نمایم.
(صفحه 132)
و چون این هفت اجابت و لبیک از تو صادر شود، به عوض هر لبیکی، لبیکی خواهد شنید، و به عوض هر اجابتی، اجابت خود را.
(1) بحارالأنوار، ج 45، ص 308 - 303؛ کامل الزیارات، ص 75 (باب 24)؛ ص 83 (باب 26).
(2) بحارالأنوار، ج 98، ص 169؛ کامل الزیارات، ص 218 (باب 79).

زیارت هر یک از اعضای آن حضرت

از خطاب‌هایی که مخصوص به حسین علیه‌السلام است در وقت زیارت کردن، آن است که سلام می‌کنند بر هر یک از اعضای آن جناب، جدا، جدا؛ گاهی بر سر مطهرش، و گاهی، بر صورت منورش، و گاهی بر لبان اطهرش و گاهی بر دندان، و گاهی بر محاسن شریفش، و گاهی بر خون، و گاهی بر سینه، و گاهی بر پشت، و گاهی بر قلب، و گاهی بر جگرش؛ و از خصوصیات این خصوصیت، آن است که سلام بر هر جزئی به وجوه متعدده می‌شود. مثلا در سلام بر سر منورش، گاهی می‌گویند: سلام بر آن سری که بر نیزه بلند کردند، و گاهی آن سری که بر نیزه نصب نمودند، و گاهی آن سری که از قفا بریدند، و گاهی سری که بر مجلس گذاشتند، و گاهی سری که آویختند.

و در سلام بر گلوی مبارکش گاهی می‌گویند: گلویی که آن را نحر کردند، و گاهی، گلویی که آن را بریدند، و گاهی گلویی که آن را شمشیر زدند.

و در سلام بر جسدش، گاهی می‌گویند: آن جسدی که به خاک افتاده بود، و گاهی آن جسدی که غرقه به خون نمودند، و گاهی آن جسدی که برهنه نمودند، و گاهی آن جسدی که زخم بی‌نهایت داشت، و گاهی آن جسدی که پاره پاره نمودند، و گاهی آن جسدی که پامال سم اسبان کردند.

و از خصوصیات این خصوصیت آن است که هر یک از خصوصیات نیز بر وجوهی بوده است. مثلا چون گویند: سلام بر آن سری که آویختند، گاهی گویند: آویختند بر درخت، و گاهی بر در دروازه‌ی شام، گاهی بر در دارالاماره‌ی یزید، و چون گویند: سلام بر آن سری که به زمین گذاشتند، گاهی گویند:

(صفحه 133)

گذاشتند پیش روی یزید، و گاهی در مقابل ابن‌زیاد و گاهی در تنور خولی و گاهی در دیر ترسایان، و گاهی در توبره‌ی اسب. (1).

و سر این سلام‌ها آن است که هر یک از این مصیبت‌ها، تسلیم خاصی بوده است از آن جناب بر امر الهی که از برای دیگری اتفاق نیفتاد از انبیا و اولیا. پس شایسته آن است که خداوند، تسلیم نماید به آن جناب، آنچه را که از برای او مقرر فرموده، که آن را حرم امن خود قرار دهد، از برای کسی که به او توسل نماید و متمسک گردد و او را شفیع خود قرار دهد و با او رابطه داشته باشد و همین، یکی از معانی سلام کردن است بر انبیا و اوصیا و در این وضع سلام کردن، امیدواری بزرگی است که هرگاه به این کیفیت سلام کنیم بر آن اعضای شریفه، و گریه کنیم بر هر یک. امید است

که به آن، خاموش شود به هر سلامی، آتشی که بر اعضای خود از معاصی روشن کرده‌ایم و سراپای خود را در آن، غرقه نمودیم.
(صفحه 135)
(1) بحارالأنوار، ج 98، باب زیارت.

در خصوصیات امام حسین نسبت به کلام الله مجید
خصائص الحسینیه، ص 353.

مراد از مظلوم، حسین است
همان، ص 373.
«و من قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا فلا یسرف فی القتل. (1).
(؛ کسی که به ستم کشته شود، برای خونخواهش فرمانروایی قرار دادیم، در کشتار، زیاده‌روی نکند)»
از حضرت باقر علیه‌السلام مروی است که مراد، حضرت حسین علیه‌السلام است که او را به ظلم شهید کردند و ولی او حضرت قائم است. (2).
مؤلف گوید: ظاهرا آیه شریفه، حکمی است عام، از برای همه‌ی مردم. یعنی کسی را که به ظلم بکشند، پس از برای ولی اوست، شرعا، حق قصاص بر قاتلش، و اسراف نکند به کشتن غیر او؛ و بنابراین معنی از برای ولی حضرت حسین علیه‌السلام است که قصاص نماید از قاتلش، ولکن باید دید که قاتل آن جناب، یزید بوده؟ یا پسر زیاد؟ یا پسر سعد؟ یا شمر؟ یا سنان؟ یا صالح بن
(صفحه 136)
وهب که نیزه بر آن حضرت زد که از اسب بر زمین افتاد؟ یا آن ملعونی که تیر سه شعبه به قلب مبارکش زد؟ پس فرمود: «بسم الله و بالله»، یا غیر ایشان؟
و تحقیق آن است که از برای آن حضرت، صد هزار قاتل بوده، بالاستقلال و حقیقتا، پس یک قاتل، بالاستقلال، یزید است؛ چنان که در اخبار انبیا ذکر شده است. (3).
و دیگری ابن‌زیاد است، چنان که یزید گفت: قتله ابن‌مرجانة. (4).
و دیگری عمر بن سعد بود که چون اصحاب (علی علیه‌السلام) او را می‌دیدند در کودکی، می‌گفتند: این قاتل حسین علیه‌السلام است. (5).
و دیگری شمر، و دیگری سنان، و خولی، و زننده‌ی تیر سه شعبه، و تشنگی و غیرت و گریه.
و حقیقت امر آن است که خود، فرموده: «قتلت مکروبا» (6).
یعنی کربت و حزن، مرا کشته، و از این جهت، او را صاحب کربلا نامند. پس همین لفظ، اشاره است به سبب قتل آن بزرگوار.
باز گویم که از برای کشته شدن مظلوم، چند معنی است که همه منطبق است بر آن جناب، به طریق حقیقت.
یک معنی این که کشته شده باشد، در حالی که مظلوم باشد؛ یعنی تعدی بر او نموده باشند و ملک و مال و اولاد و اصحابش را برده باشند؛ بلکه

همه‌ی اعضا و جوارحش، از ظاهریه و باطنیه، به ضرب تیر و تیغ و نیزه و تشنگی از دستش گرفته باشند؛ و حقیقت این صفت، در آن جناب بوده که از طعن سیوف و
(صفحه 137)
رماح، (نیزه‌ها) تمام جوارح و اعضای او متغیر گشته بود، حتی گلوی مبارکش، و بر مال و عیال و اطفالش دست تعدی گشودند و او را از بلاد، آواره نموده، تنها و بی‌کس، بر خاک انداختند و در این حالت، او را کشتند. پس کسی که مصداق کلی این صفت است، همان حسین تنهاست و از این جهت، لفظ مظلوم که وصف است، علم شده است از برای او. این است که در دعا وارد است: «انشدک دم المظلوم(؛ تو را قسم می‌دهم به خون مظلوم)»؛ (7) و در حدیث است که: «ترک مکن زیارت مظلوم را». راوی عرض کرد که: کیست مظلوم؟ فرمود: «مگر نمی‌دانی که اوست حسین علیه‌السلام شهید کربلا!». (8).
معنی دوم مظلوم بودن، در اصل کشتن است؛ یعنی او را بکشند، بدون حق شرعی که موجب اباحه‌ی قتل او باشد، مانند قصاص، یا حد، یا افساد، و اظهر افراد این معنی، حسین است. چنان که خود فرمود: «وای بر شما! از من چه طلب دارید؟ آیا کسی را از شما کشته‌ام، پس می‌خواهید قصاص کنید؟ یا مالی از شما گرفته‌ام؟ یا شریعتی را تبدیل کرده‌ام؟». (9).
معنی سوم مظلوم بودن، در کیفیت قتل است؛ چون که خداوند، احسان را در هر معنای نیکو به کار برده است. حتی در کشتن قربانی، مستحب است که کارد را تیز کنند، و او را به ذبیحه ننمایند، و در پیش روی ابنای جنس (هم‌جنسان) نکشند، و دست و پایش نبندند، و او را مثله نکنند (یعنی اعضایش را، پیش از خروج روحش جدا نکنند)، و او را آب دهند؛ و هیچ یک از این احسان‌ها را در کشتن آن حضرت مراعات ننموده‌اند، بلکه در کیفیت آن ظلم کردند.
معنی چهارم مظلومیت، بعد از کشتن است به سلب لباس و به قطع اعضا و
(صفحه 138)
پامال کردن (10) و انداختن بر روی خاک‌ها، بی‌کفن و دفن؛ و این هم منحصر به آن جناب است، حتی این که آن جامه‌ی کهنه پاره را هم بر بدنش نگذاشتند. (11).
معنی پنجم مظلومیت، به جمیع انحای مذکوره است، و همه در آن جناب جمع بود، نه غیر او.
(1) سوره‌ی اسراء، آیه‌ی 33.
(2) بحارالأنوار، ج 44، ص 218؛ تفسیر العیاشی، ج 2، ص 290؛ المناقب، ج 3، ص 206.

(3) بحارالأنوار، ج 44، ص 242؛ منتخب الطریحی، ج 1، ص 29 - 28.
(4) بحارالأنوار، ج 45، ص 131 و 162؛ مقتل الخوارزمی، ج 2، ص 74؛ الاحتجاج، الطبرسی، ج 2، ص 40.
(5) بحارالأنوار، ج 44، ص 263؛ کشف الغمة، ج 2، ص 9؛ الارشاد، ج 2، ص 135، و مخفی نماند که عبارت کشف الغمه، مطابق متن کتاب «اصحاب النبی» است؛ لکن عبارت ارشاد و بحار، «اصحاب علی» است.
(6) بحارالأنوار، ج 44، ص 297؛ کامل الزیارات، ص 109 (باب 26).
(7) بحارالأنوار، ج 83، ص 235؛ الکافی، ج 3، ص 325؛ مصباح المتهجد، ص 213 (آداب سجده‌ی شکر).
(8) بحارالأنوار، ج 98، ص 66؛ کامل الزیارات، ص 137 (باب 52).
(9) بحارالأنوار، ج 45، ص 7؛ الارشاد، ج 2، ص 101.
(10) بحارالأنوار، ج 45، ص 59؛ لهوف، ص 59 - 58؛ مقتل الخوارزمی، ج 2، ص 39 - 38.
(11) بحارالأنوار، ج 45، ص 58 - 57؛ لهوف، ص 57 - 56؛ مقتل الخوارزمی، ج 2، ص 37.

صفاتی که متعلق است از قرآن به آن حضرت
خصائص الحسینیه، ص 380.
در قرآن آیاتی است که از برای آنها اسما و صفات و خواصی هست، مانند آیةالکرسی و آیه‌ی نور و آیه‌ی تطهیر و آیات شفا و آیات سجده، و حسین علیه‌السلام در اوست کرسی رفیع که شامل همه‌ی آسمان‌ها و زمین‌ها را، یعنی علم او، و در اوست، دو آیه:
یکی از سر مبارکش که تجلی نمود از برای جماعتی در راه شام (1) و از برای زید بن ارقم، در وقتی که آن سر را از مقابل غرفه‌اش عبور دادند. پس دید شعاع او را که از روزنه داخل گردیده و تعجب کرد. چون نظر کرد، دید آن نور، از سر انور آن حضرت است و سوره‌ی کهف تلاوت می‌فرماید. (2).
و یکی از بدن اطهرش که آن مرد زارع از طایفه‌ی بنی‌اسد، در شب دید وقتی که آمد به تماشای کشتگان، می‌گوید: دیدم در میان آنها جسدی را که می‌درخشید مانند آفتاب، و دیدم شیری را که می‌آید در نزد آن جسد می‌نشیند.
و در آن جناب است آیات شفا از برای امراض باطنیه در محبتش، و از
(صفحه 139)
برای امراض ظاهریه در تربتش، و در جسد آن حضرت آیات اربعه بوده است که مانند آیات سجده، شایسته است از برای تصور آنها شخص به زمین بیفتد و خود را به خاک آلوده سازد:
یکی از تیر سه شعبه که بر قلب شریفش رسید و از پشتش سر به در کرد. (3).
دوم اثر نیزه‌ی صالح بن وهب که بر تهیگاهش رسید و از اسب به زمین افتاد. (4).
سوم اثر شمشیر مالک بن یسر بود که بر فرق مبارکش رسید و عمامه و کلاهش را پر از خون نمود. (5).
چهارم اثر شمشیری بود که بر گلوی مطهرش رسید و سر را از بدن جدا نمود؛ ولی اثر آن از جانب قفا وارد گردید. اینها آیاتی است که لازم می‌کند بر دوستان آن جناب که در وقت تصور یا استماع آن، ارکان وجودشان متزلزل شود و قامتشان خم گردد و بر زمین بیفتند و خاک بر سر کنند.
(صفحه 141)
(1) بحارالأنوار، ج 45، ص 146 - 145؛ مقتل الخوارزمی، ج 2، ص 88 - 87؛ لهوف، ص 75 - 74.

(2) بحارالأنوار، ج 45، ص 141؛ الارشاد، ج 2، ص 122.
(3) بحارالأنوار، ج 45، ص 53؛ لهوف، ص 52.
(4) بحارالأنوار، ج 45، ص 55؛ لهوف، ص 54.
(5) بحارالأنوار، ج 45، ص 53؛ لهوف، ص 52.

در خصوصیات امام حسین نسبت به بیت الله الحرام
خصائص الحسینیه، ص 365.

جمیع فضائل و کرامات کعبه از برای حسین
خصائص الحسینیه، ص 402.
(مؤلف گرانقدر، پنجاه فضیلت و کرامت کعبه را برای حسین علیه‌السلام ذکر نموده که ما یازده فضیلت از آن را گلچین نمودیم).
اول مبارک است به زوار و مجاورین، و حسین علیه‌السلام صاحب برکات الهیه است که فیض‌های الهی، به سبب او بر خلایق می‌ریزد. پس جمعی به شهادت در رکابش به بهشت رفتند، و گروهی به گریه بر او مستحق می‌شوند، و برخی به اقامه‌ی عزایش، و جماعتی به گریانیدن بر او، و طایفه‌ای به تباکی، و فرقه‌ای به یاد آوردن از او در وقت آب خوردن، و بعضی به زیارتش، یا به اعانت زوارش، یا دفن شدن در تربتش، و نحو اینها از برکاتی که به سبب آن جناب، بر مردم فائض می‌شود. (1).
دوم حرم کعبه را از چهار طرف، محترم قرار داد، و حرام نمود صید آن را و
(صفحه 142)
بریدن درخت و گیاه آن را و لقمه‌اش (چیزی که شخص در آنجا بیابد) را، مگر به جهت پیدا کردن صاحبش، و از برای مدفن آن حضرت، احترامی است از چهار طرف که تربتش را محترم نمود و خوردن آن را به جهت شفا تجویز کرد، و حرمش تا یک فرسخ است، یا چهار فرسخ، یا پنج فرسخ، علی اختلاف الاخبار، و بعضی جمع کرده‌اند به تفاوت مراتب فضیلت و کلمات علما، مختلف است در تحدید نسبت به مواضع جواز اکل. بعضی تربت حرم را مطلقا تجویز کرده‌اند، و بعضی تربت خود قبر و نواحی قریبه به آن را که عرفا خاک قبر گویند، و این احوط است، و از بعض روایات ظاهر می‌شود تحدید به یک میل، یا چهار میل، یا هفتاد ذراع. (2).
و از برای خوردن تربت، آداب و شرایطی است که در محلش مذکور است. (3) و کثرت آن آداب، بعضی را گمان شده است که استشفا به آن در کمال صعوبت است، و گویا شرطیت فهمیده است، و اظهر آن است که آن همه از آداب است نه شرایط.
سوم کعبه، محل امن و امان است و هر کس پناه برد، خون او محفوظ می‌شود و قتلش جایز نیست و حسین علیه‌السلام نیز مأمن است و حلال نیست خون کسی که به او پناه برد؛ لکن بنی‌امیه، هم هتک حرمت خانه را کردند و هم هتک حرمت آن جناب را نمودند و کسانی را که به او پناه بردند، خونشان ریختند. حتی دو طفل صغیر را، که یکی در دستش بود و از برایش طلب آب نمود، تیر به حلقومش زدند (4) ؛ و دیگری بالای سینه‌اش؛

دستش را قطع کردند. پس استغاثه به عمویش کرد. آن حضرت او را به سینه گرفت. پس تیری به او زدند
(صفحه 143)
و او را کشتند بالای سینه‌اش (5) و کبوتران برج امامت را که بر او احاطه نموده بودند، متفرق کردند؛ یعنی دخترش سکینه را از روی سینه‌اش کشیدند و به زنجیر بستند و بر جهاز شتران، سوار کردند. (6).
چهارم از برای کعبه، کرامت ظاهره قرار داده که کبوتران، از بالای آن عبور نمی‌کنند و بر دیوار آن، نمی‌نشینند.
مترجم گوید: حقیر هنگامی که مشرف شدم به حج بیت الله، چند روز مواظب این مطلب بودم و در مطاف نشسته، نظر به کبوتران داشتم. می‌دیدم در حالت شدت طیران (پرواز)، چون به محاذی دیوار بیت می‌رسیدند، منحرف می‌شدند و به طرف دیگر می‌رفتند و از بالای خانه عبور نمی‌کردند؛ ولی این حکم، مخصوص کبوتران است، نه مطلق طیور چنان که مؤلف فرموده، انتها.
و از برای حسین علیه‌السلام نیز کرامت ظاهره بوده که آب به قبرش بستند، قبر بلند می‌شد و آب به آن احاطه نمی‌کرد. و گاوها به طرف قبر مطهر نمی‌رفتند در وقتی که متوکل، مدت بیست سال امر نمود به حرث آن قبر شریف و محو آثارش، حتی این که حکم کرد نبش نمودند آن قبر منور را. پس دیدند جسد شریف را کأنه در آن ساعت دفن شده. پس آن را به حال خود گذاشتند و آب بر آن بستند. پیش نرفت؛ و گاوها را به سوی او حرکت دادند، پیش نمی‌رفتند و می‌دیدند جماعتی را که تیر به سوی ایشان می‌اندازند، و اگر اینها تیری به سمت آن جماعت می‌انداختند، تیر برمی‌گشت و به صاحبش می‌خورد. (7).
پنجم کعبه طوافگاه تمام انبیاست، از آدم تا خاتم. چنان که از اخبار متواتره مستفاد می‌شود، و این معنی، از برای حسین علیه‌السلام نیز ثابت است، هم نسبت به
(صفحه 144)
جسد شریفش، و هم نسبت به سر مبارک، و هم نسبت به قبر مطهرش؛ بلکه در خبر است که اگر کسی در شب نیمه‌ی شعبان، آن حضرت را زیارت کند، مصافحه (اظهار دوستی) نمایند با او صد و بیست و چهار هزار پیغمبر. (8).
(1) چنان که در باب‌های گذشته شرح داده شده است.
(2) در موضوع تربت و حد حرم و حد جواز خوردن تربت، مراجعه شود به کتاب بحارالأنوار، ج 98، ص 116 - 106؛ نیز ر. ک: کامل الزیارات، ص 284 - 279.
(3) بحارالأنوار، ج 98، ص 127؛ کامل الزیارات، ص 280، (باب 93).

(4) بحارالأنوار، ج 45، ص 46؛ الارشاد، ج 2، ص 112؛ لهوف، ص 50؛ تذكرة الخواص، ص 143.
(5) بحارالأنوار، ج 45، ص 54 - 53؛ الارشاد، ج 2، ص 114؛ لهوف، ص 53.
(6) بحارالأنوار، ج 45، ص 59؛ لهوف، ص 58.
(7) بحارالأنوار، ج 45، ص 404 - 395؛ المناقب، ج 221؛ متخب الطريحى، ج 2، ص 67.
(8) بحارالأنوار، ج 93، ص 98؛ كامل الزيارات، ص 180 - 179 (باب 72).

حدیث بوی سیب
ششم و از آن جمله، حدیثی است که در بحار روایت نموده از حسن بصری و ام‌سلمه که حسنین وارد شدند بر رسول خدا، و جبرئیل در نزد آن حضرت بود. پس ایشان در اطراف او گردیدند، به گمان این که دحیه‌ی کلبی است. جبرئیل، دست خود را حرکت داد، مانند کسی که از کسی چیزی بگیرد. پس سیبی و بهی و اناری آورد و به ایشان داد. روی ایشان از خوشحالی برافروخت و دویدند به نزد جد خود. حضرت از ایشان گرفت و بویید و فرمود: بروید نزد پدر و مادر خود. پس رفتند و هیچ یک از آن نخوردند تا این که پیغمبر به نزد ایشان رفت و همه با هم خوردند، و هر چند از آن می‌خوردند، به حال خود عود می‌نمود (باز می‌گشت) و به همین حالت بود، تا زمانی که حضرت فاطمه علیهاالسلام وفات نمود. حسین علیه‌السلام فرمود: که انار، مفقود شد، و چون امیرالمؤمنین علیه‌السلام شهید گشت، به، مفقود شد، و سیب به حال خود بود، تا وقتی که آب را به روی ما بستند. پس چون تشنگی بر ما غالب می‌شد، آن را بو می‌کردم، اندکی تشنگی من ساکن می‌شد. عاقبت، چون تشنگی من به نهایت رسید، دندان بر آن فشردم و یقین به هلاک نمودم. حضرت سجاد علیه‌السلام می‌فرماید که این سخن را از پدر بزرگوارم شنیدم یک ساعت قبل از شهادتش، و چون شهید گردید، بوی سیب از محل شهادتش استشمام می‌شد، ولی خودش را نیافتند، و این رایحه، در آن محل باقی است، و هر کس از زوار
(صفحه 145)
بخواهد استشمام رایحه‌ی آن را نماید، در وقت سحر، به زیارت رود که اگر از مخلصین باشد، آن را استشمام خواهد نمود. (1).
هفتم از جمله احترامات کعبه، آن است که حضرت اسماعیل، موکل بر زینت آن و پوشانیدن جامه بر آن بوده. پس طوایف عرب، هدایا و تحف می‌آوردند و مادر اسماعیل و زوجه‌اش، جامه می‌ساختند، به خانه می‌پوشانیدند، (2) و بعد حضرت سلیمان، جامه‌ای به جهت کعبه فرستاد، همچنین سایر ملوک؛ و خداوند از برای حسین علیه‌السلام جامه‌ای فرستاد و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بر ا و پوشانید، چنان که ام‌سلمه روایت کرده، دیدم حضرت رسول خدا جامه‌ای بر حسین علیه‌السلام می‌پوشاند که از جامه‌های دنیا نیست. سؤال کردم که این چیست؟ فرمود: «این هدیه‌ای است که خداوند از برای حسین فرستاده است، و پودش از پرهای نازک بال جبرئیل است. (3).

گاهی خود آن حضرت از مادرش جامه به جهت عید طلب نمود. پس رضوان (دربان و نگهبان بهشت)، جامه‌ای هدیه آورد به جهت او و حضرت حسن علیه‌السلام، و فاطمه علیهاالسلام بر ایشان پوشانید، چنان که مشهور است. (4).
و گاهی از جدش طلب نمود به جهت عید، و خداوند، هدیه فرستاد، و جبرئیل او را سرخ رنگ نمود به خواهش آن جناب و گریست. چنان که حدیث آن نیز معروف است. (5).
و گاهی از خواهر طلب نمود، اما جامه‌ی کهنه، نه از برای عید و زینت، بلکه از برای آن که چون او را شهید نمایند و لباس‌های نو را ببرند، طمع در این
(صفحه 146)
جامه‌ی کهنه نکنند و بدنش عریان نماند. پس خواهرش زینب، جامه‌ی کهنه آورد و حضرت، چند موضع آن را پاره نمود، و خون‌های حضرت، آن جامه را رنگین کرد (6) ، به همان رنگ که جبرئیل جامه‌اش را در عید رنگین نمود، و خاک‌های کربلا او را خاکی کرد، و نیزه و شمشیر، پاره پاره‌اش نمود. مع ذلک، اسحاق بن حویه آن را بیرون آورد و بدن شریفش را عریان بر روی خاک گذاشت. آه ! (7).
مصحح گوید: این پیراهن حضرت ابراهیم خلیل علیه‌السلام بود که آن را حضرت فاطمه علیهاالسلام سه روز پیش از شهادتش به زینب کبری علیهاالسلام داد و فرمود: هنگامی که این پیراهن را برادرت حسین از تو مطالبه کند، بدان که او فقط یک ساعت مهمان توست. سپس او را اولاد زنا، به سخت‌ترین وضعی می‌کشند؛ انتهی. (8).
هشتم حجر اسماعیل ذبیح، متصل است به کعبه و در آن است قبر اسماعیل و دخترانش، و در ما بین رکن و مقام، قبر هفتاد پیغمبر است که همه از گرسنگی مرده‌اند. چنان که در اخبار مأثور است، (9) و حسین علیه‌السلام، قبر علی بن الحسین علیه‌السلام متصل است به او و قبر هفتاد و دو صدیق، در پایین پای او است که همه تشنه کشته شدند و در یک حفره، مدفون گشتند، و حائر به ایشان، محیط است، (10) و آن جا دویست نبی و دویست وصی مدفون‌اند، چنان که در روایات صحیح است. (11).
نهم خداوند واجب کرده است بر قاصد کعبه که احرام ببندد و ترک مال و علاقه‌ی دنیا نماید، از زنان و عطریات و زینت و سرمه و سایه و لباس، (12) و
(صفحه 147)
مستحب است از برای زائر حسین علیه‌السلام که غبارآلوده و گرسنه و تشنه باشد. (13) و از عطریات و لذایذ، اجتناب کند. (14).

(1) بحارالأنوار، ج 43، ص 289؛ المناقب، ج 3، ص 161.
(2) بحارالأنوار، ج 12، ص 95؛ الكافى، ج 4، ص 204.
(3) بحارالأنوار، ج 43، ص 271؛ منتخب الطريحى، ج 1، ص 71.
(4) بحارالأنوار، ج 43،ص 289؛ المناقب، ج 3، ص 161؛ منتخب الطريحى، ج 1، ص 72.
(5) بحارالأنوار، ج 44، ص 246 - 245؛ منتخب الطريحى، ج 1، ص 71 - 70.
(6) بحارالأنوار، ج 45، ص 54؛ لهوف، ص 53.
(7) بحارالأنوار، ج 45، ص 57؛ لهوف، ص 56.
(8) مسند فاطمة الزهرا، ص 324 (به نقل از: وقايع الشهور و الأيام، ص 95).
(9) الكافى، ج 4، ص 214.
(10) بحارالأنوار، ج 45، ص 108؛ الارشاد، ج 2، ص 130.
(11) بحارالأنوار، ج 98، ص 116؛ كامل الزيارات، ص 270 (باب 88).
(12) در كتب فقهى در باب تروک احرام، شرح داده شده است.
(13) بحارالأنوار، ج 98، ص 140؛ ثواب الأعمال، ص 114؛ كامل الزيارات، ص 131 (باب 48).
(14) بحارالأنوار، ج 98، ص 148؛ تهذيب الاحكام، ج 6، ص 76.

حضرت خلیل در مکه، و امام حسین در کربلا مأمور به ترک عیال
خصائص الحسینیه، ص 435.
دهم مکه محلی است که حضرت خلیل، مأمور شد که ذریه و عیال خود را تنها در آن جا بگذارد و برود و حسین علیه‌السلام نیز مأمور شد که عیال خود را در کربلا حیران و تشنه و گرسنه و بی‌کس بگذارد و برود، لکن خلیل دعا نمود در حق عیالش که خداوند، قلوب خلایق را مایل نماید به سوی ایشان، و از ثمرات، به ایشان روزی کند، و حسین علیه‌السلام عیال خود را در این زمین گذاشت و فرمود: مهیای اسیری باشید و صبر کنید بر هر بلا که بر شما وارد می‌شود. (1).
یازدهم خداوند، امر نمود اشرف مخلوقات را به این که کعبه را ببوسند و دست به آنها بمالند، و این، از فضائل کعبه بالاتر است و نظیر آن از برای مولای مظلومان ما ثابت است؛ زیرا که پیغمبر صلی الله علیه و آله او را در بر می‌گرفت و جمیع اعضای او را می‌بوسید، خصوصا زیر گلو و قلب و جبین و لب‌های آن جناب را، و همچنان که استلام پیغمبر صلی الله علیه و آله رکن عراقی و شامی را بالخصوص، اسرا و حکمتها داشته، همچنین تقبیل (بوسیدن) و استلام پیغمبر صلی الله علیه و آله اعضا و جوارح حسین علیه‌السلام را اسرار چندی است، و از برای تکثیر تقبیل مواضع مخصوصه نیز اسرار و معجزات و اخبارات بوده، اما سر کثرت تقبیل گلوی مبارکش پس معلوم است.
و اما پیشانی، پس شاید به جهت آن است که موضع، سنگی بود که پیشانی (صفحه 148)
شریفش را شکست و خون بر صورت انورش جاری گردید، (2) یا مواضع تیر است که به آن پیشانی زدند، (3) یا چون موضع سجود بوده، و از این جهت، پیشانی، محل ظهور نور مؤمن است، چنان که در روایت است؛ (4) و حسین در این مقام، خصوصیتی داشت که سجده‌اش سجده‌ی مخصوص است. بیانش آن است که حالت سجود خودش از جمله حالات تقرب به خداست؛ صورتا و معنا، و در آیات و اخبار، دلالت بر آن است، و در خبر است از اقراب حالات عبد به خدا، حالت سجود است، (5) و از برای حسین علیه‌السلام سجود خاصی بود در وقتی که در درجات قرب الهی ترقی می‌نمود، از وقتی که از وطن خارج شد، تا زمانی که به حالت سجود، پیشانی مبارک بر خاک گذاشت به قصد سجود و دیگر، سر بلند نکرد، مگر بر سر نیزه چنان که از عبارت «المذبوح من القفاء»، یعنی آن که سرش را از پشت بریدند، مستفاد می‌شود (6) پس از این جهت، رسول صلی الله

علیه و آله آن پیشانی مبارک را مکرر می‌بوسید.
و اما بوسیدن قلب منورش، سرش آن است که موضع تیر سه شعبه‌ی زهرآلود است که فی‌الحقیقه، همان تیر، سبب قتل آن جناب شد. (7).
و اما بوسیدن لب و دندان او، پس یکی از اسرا آن، ظاهر شد در وقتی که زید بن ارقم گفت، ای پسر زیاد! برادر چوب خود را از این دو لب مبارک، که من به چشم خود دیدم که رسول خدا مکرر می‌بوسید این لب‌ها را. (8).
(صفحه 149)
(1) بحارالأنوار، ج 45، ص 3؛ الارشاد، ص 97؛ منتخب الطریحی، ج 2، ص 127.
(2) بحارالأنوار، ج 45، ص 53؛ لهوف، ص 52؛ مقتل الخوارزمی، ج 2، ص 34.
(3) بحارالأنوار، ج 45، ص 52؛ مقتل الخوارزمی، ج 2، ص 43؛ المناقب، ج 3، ص 258.
(4) بحارالأنوار، ج 82، ص 160؛ مجمع البیان، ج 9، ص 127.
(5) بحارالأنوار، ج 82، ص 162؛ عیون الأخبار، ج 2، ص 7؛ ثواب الأعمال، ص 56.
(6) بحارالانوار، ج 45، ص 59؛ المناقب، ج 3، ص 260.
(7) بحارالأنوار، ج 45، ص 53؛ لهوف، ص 52؛ مقتل الخوارزمی، ج 2، ص 34.
(8) بحارالأنوار، ج 45، ص 118؛ مثیر الأحزان، ص 72.

در خصوصیات آن حضرت نسبت به ملائکه
خصائص الحسینیه، ص 462.
خداوند، سه طایفه از ملائکه به حضرت عطا نمود:
صنف اول، خدام آن جناب در ایام حیاتش(بودند).
صنف دوم، انصار آن جناب که نازل شدند در چند مورد.

ملائکه‌ای که مشغول به خدمت‌اند
صنف سوم، ملائکه‌ای هستند که مشغول خدمات آن جناب‌اند در نزد قبرش، و از برای ایشان، اعمال و مشاغل مختلف می‌باشد، و ایشان، چندین فرقه هستند:
فرقه‌ی اول، آنهایی هستند که پریشان و غبارآلود، مجاور قبرش می‌باشند، و کار ایشان، گریه بر آن جناب است و ایشان، چهار هزار ملک‌اند. (1).
دوم، شغلشان استقبال زوار و مشایعت و عیادت مرضی و تجهیز موتاشان (مرده‌هاشان) می‌باشد. (2).
سوم، بر قبر ندا می‌کنند هر صبح که ای: طالبان خیر! بیایید به سوی کرامت‌های خدا، تا از پشیمانی ایمن شوید. (3).
چهارم، به زوار خطاب کنند بعد از مراجعت(که:)خوشا به حال تو ای بنده‌ی خدا، که غنیمت بردی و سلامت یافتی و خدا تو را آمرزید. پس عمل را
(صفحه 150)
از سر گیر. (4).
پنجم، زوار و گریه کننده بر او هستند که می‌آیند و بالا می‌روند، و ایشان نیز چهار هزارند در هر روز. (5).
ششم، صلوات می‌فرستند بر او در هر شبانه روز، صد هزار ملک. (6).
هفتم، شغل ایشان، استغفار است از برای زوار. (7).
دهم، سلام زوار را از راه دور به آن جانب می‌رسانند، و او فطرس است که موکل به این شغل از روزی است که پناه به گاهواره‌ی او برد. (8).
یازدهم، ملائکه‌ای هستند که مهر بر پیشانی زوار می‌زنند از نور خدا که این است زائر بهترین شهدا، و به این مهر، در روز قیامت شناخته می‌شوند. پس پیغمبر صلی الله علیه و آله و جبرئیل، بازوی ایشان را می‌گیرند و نجات می‌دهند از احوال قیامت. (9).
دوازدهم، جمع می‌کنند اشک چشم گریه کنندگان را و ممزوج می‌کنند به آب حیات. پس می‌افزاید در گوارایی آن. (10).
سیزدهم، در هر آسمان هفتاد هزار ملک‌اند که از روزی که روح آن جناب بر ایشان مرور نموده، ایستاده‌اند و مفاصل ایشان، لرزان است از شدت فزع تا روز قیامت، چنانچه ابوذر روایت نموده 11) ûəկ).
چهاردهم، انصار او هستند در زمان رجعت، و ایشان، ملائکه‌ای هستند که اذن گرفتند از خداوند به جهت یاری‌اش، و چون اذن یافتند، مهیا شدند و
(صفحه 151)

نازل گشتند. پس دیدند که حضرت، شهید شده. عرض کردند: خدایا! اذن دادی ما را در یاری آن جناب و نرسیدیم. وحی شد که: «در تحت قبه‌ی او باشید تا زمانی که رجعت نماید و یاری‌اش کنید، و گریه کنید بر آنچه فوت شد Kئشما». پس در آنجا هستند و گریه می‌کنند. و چون رجعت نماید، یاوران او باشند، و اگر یکی از شیعیان نیز گریه کند به جهت فوات نصرت آن جناب، مانند این ملائکه خواهد بود. (12).
پانزدهم سلام پیغمبر صلی الله علیه و آله را به زائر می‌رسانند، چنانچه در خبر است. (13).
شانزدهم، آنچه در روایت عنبسة است از حضرت صادق که موکل‌اند به قبر حسین علیه‌السلام، هفتاد هزار ملک که عبادت خدا می‌کنند و یک نماز ایشان، معادل است با هزار نماز بنی آدم، و ثواب آنها از برای زوار است. (14).
هفدهم، مشایعت زوار می‌کنند به امر خدا تا خانه‌اش. بعد مأمور می‌شوند که نزد خانه‌ی او بمانند و عبادت کنند خدا را و چون بمیرد، نائب الزیاره‌ی او خواهند بود تا روز قیامت. (15).
هیجدهم، ملائکه‌ای هستند که بعد از وفات زائر، در نزد قبر او می‌مانند و برای او استغفار می‌کنند تا روز قیامت.
نوزدهم، هر روز هزار ملک دور حرم آن حضرت را احاطه می‌کنند تا روز قیامت. (16).
بیستم، ملائکه‌ای هستند که چون شهید شد، به درگاه خدا نالیدند، و آن، جمیع ملائکه بودند، و چون حضرت، بر خاک افتاد و سر مبارکش را جدا نمودند، حضرت باقر علیه‌السلام می‌فرماید که تمام ملائکه، به یک مرتبه نالیدند به
(صفحه 152)
درگاه خدا، که ای آقا و سید ما! این قسم رفتار می‌کنند با حسین علیه‌السلام، صفی تو و فرزند پیغمبر تو. پس وحی رسید به ایشان که: «آرام بگیرید! به عزت و جلال خودم قسم، البته انتقام خواهم کشید از ایشان». پس به ملائکه، اشباح ائمه علیهم‌السلام را نشان داد. در میان ایشان، حضرت قائم علیه‌السلام را دیدند که ایستاده و نماز می‌کند. پس فرمود که: «با این قائم، انتقام خواهم کشید از ایشان.». (17).
بیست و یکم، ملائکه‌ای بودند که بعد از شهادتش، تربتش را به آسمان‌ها بردند. چنان که در خبر است که ملکی از ملائکه‌ی فردوس، نازل شد به دریاها و بالهای خود را گشود بر همه‌ی دریاها و فریاد کرد: ای اهل دریاها! لباس حزن در بر کنید که فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله را سر بریدند. پس، از تربت آن جناب، به بال‌های خود برداشت و به آسمان‌ها برد و هیچ ملکی باقی نماند، مگر این که آن تربت را بویید و در نزد او اثری از آن

ماند. (18).
بیست و دوم، ملائکه‌ای بودند که از برای تجهیز و تغسیل و تحنیط و تکفین آن حضرت نازل شدند، چنان که در محلش مذکور است. (19).
(صفحه 153)
(1) بحارالأنوار، ج 98، ص 40؛ کامل الزیارات، ص 159 (باب 65).
(2) بحارالأنوار، ج 98، ص 55؛ کامل الزیارات، ص 86 - 83 (باب 27).
(3) بحارالأنوار، ج 98، ص 66 - 67؛ کامل الزیارات، ص 125 (باب 44).
(4) بحارالأنوار، ج 98، ص 67؛ کامل الزیارات، ص 153 (باب 62).
(5) بحارالأنوار، ج 98، ص 56؛ کامل الزیارات، ص 191 (باب 77).
(6) بحارالأنوار، ج 45، ص 182؛ کامل الزیارات، ص 265 (باب 88).
(7) منتخب الطریحی، ج 1، ص 39؛ بحارالأنوار، ج 98، ص 11؛ کامل الزیارات، ص 127 (باب 45).
(8) بحارالأنوار، ج 43، ص 244 - 243؛ کامل الزیارات، ص 66 (باب 20).
(9) بحارالأنوار، ج 45، ص 182؛ کامل الزیارات، ص 265 (باب 88).
(10) بحارالأنوار، ج 44، ص 305؛ تفسیر الامام العسکری علیه‌السلام، ص 369 (ذیل آیه‌ی 84 سوره‌ی بقره).
(11) بحارالأنوار، ج 45، ص 291؛ کامل الزیارات، ص 74 (باب 23).
(12) بحارالأنوار، ج 45، ص 225؛ کامل الزیارات، ص 88 (باب 27)؛ الکافی، ج 1، ص 283.
(13) بحارالأنوار، ج 98، ص 72؛ کامل الزیارات، ص 123 (باب 49).
(14) بحارالأنوار، ج 98، ص 72؛ کامل الزیارات، ص 121 (باب 42).
(15) بحارالأنوار، ج 98، ص 68؛ کامل الزیارات، ص 19 (باب 77).
(16) بحارالأنوار، ج 98، ص 28؛ کامل الزیارات، ص 168 (باب 68).
(17) بحارالأنوار، ج 45، ص 221؛ علل الشرائع، ص 160 (باب 129).
(18) بحارالأنوار، ج 45، ص 221؛ کامل الزیارات، ص 68 - 67 (باب 21).
(19) بحارالأنوار، ج 45، ص 281؛ کامل الزیارات، ص 265 (باب 88)، (حدیث قدامة بن زائده).

در خصوصیات امام حسین نسبت به انبیای عظام

اشاره

در خصوصیات امام حسین نسبت به انبیای عظام
خصائص الحسینیه، ص 476.

باب ابراهیم
خصائص الحسینیه، ص 489.
هرگاه در زیارت بگویی: «السلام علی ابراهیم خلیل الله»، پس اگر خواسته باشی، قصد کن حضرت خلیل را که خود را در راه تقرب الهی، به آتش نمرودی انداخت که در مسافت، یک فرسخ بود، و قبول نکرد اعانت ملائکه را و دعا نکرد از برای خلاصی خود؛ بلکه عرض کرد: علم خداوند به حال من، کفایت می‌کند از سؤال من؛ (1) و اگر خواسته باشی، قصد کن خلیل کربلا را که خود را در راه تقرب به خدا در عرض چندین فرسخ شمشیر و نیزه درآورد و قبول نکرد اغاثه‌ی (یاری) ملائکه را (2) و سبب شد که آتش را بر جمع کثیری سرد و سلام نمود (3).
و اگر خواهی، قصد نما خلیل را که قربانی کند فرزندش اسماعیل را و بر
(صفحه 154)
زمین انداخت، یا قصد کن این خلیل را که فرزندش علی را قربانی کرد و با بدن پاره پاره، بر زمین دید.
اگر خواهی، قصد کن خلیلی را که زوجه‌اش ساره از او آرد طلبید. پس خجالت کشید که بار را خالی آورد. خورجین را پر از رمل (ریگ) نمود، پس خداوند، منقلب کرد به آرد؛ (4) یا قصد کن این خلیل را که دخترش سکینه از او آب طلبید. پس با دست خالی برگشت و به او فرمود: صعب است بر من ای دختر، تشنگی تو.
اگر خواهی قصد کن خلیلی را که اهل خود را در وادی بی‌زرع گذاشت و یک مشک آب نزد آنها بود. پس آمد و در کعبه را گرفت و گفت: خدایا! من بعض ذریه‌ی خود را در این وادی بی‌زرع گذاشتم. پس دعا کرد در حق ایشان که قلوب خلایق، مایل شود به سوی ایشان و از ثمرات روزی ایشان گردد؛ یا قصد کن این خلیل را که اهلش را گذاشت در وادی بی‌آب و طعام، تشنه و گرسنه و حیران، و در وقت وداع فرمود: «مهیای اسیری باشید». (5).
اگر خواهی قصد کن خلیل را که دوست می‌داشت ضیافت را (6) یااین خلیل را که دوست می‌داشت شفاعت را، و ناامید نشود کسی که به او متمسک گردد. اگر خواهی، قصد کن خلیل صاحب ملت را یا خلیل منبع رحمت را.
(صفحه 155)
(1) بحارالأنوار، ج 1، ص 63؛ عیون الأخبار، ج 2، ص 55.
(2) بحارالأنوار، ج 44، ص 330؛ لهوف، ص 29 - 28.

(3) بحارالانوار، ج 45، ص 80؛ الخرائج، ج 2، ص 848.
(4) بحارالأنوار، ج 12، ص 6 - 5؛ تفسير القمى، ج 1، ص 153.
(5) جلاء العيون، محمدباقر مجلسى، ص 201.
(6) بحارالأنوار، ج 12، ص 4؛ أمالى الطوسى، ج 1، ص 348.

باب یعقوب
خصائص الحسینیه، ص 491.
در زیارت حسین علیه‌السلام می‌گویند: «السلام علی یعقوب». اگر خواهی قصد نما یعقوب بن اسحاق را که دوازده پسر داشت و همه‌ی ایشان، صحیح و سالم، در خدمتش ایستاده بودند. پس روزی به او گفتند: ای پدر! یکی از ما را گرگ خورد. کمرش خم شد و چشمش سفید گردید از شدت حزن؛ یا قصد کن یعقوب کربلا را که یک پسر داشت و صدای او را شنید، که گفت: ای پدر، خداحافظ! اینک من هم رفتم. (1).
اگر خواهی قصد کن یعقوب را که دید لباس یوسف را که خون‌آلود است، ولی پاره نشده، پس گفت: عجب گرگ مهربانی بوده؛ (2) یا قصد کن این یعقوب را که دید فرزندش را پاره پاره، نه از لباس و نه از بدنش، جای سالمی نمانده. از یعقوب خواستند که یوسف را ببرند همراه خود که در صحرا تفرج و بازی کنند. پس ابا (امتناع) نمود و گفت: من تاب مفارقتش را ندارم، و حسین علیه‌السلام، چون فرزندش علی اکبر روانه شد، زنان او را منع کردند. فرمود: «بگذارید او را، که مشتاق است به ملاقات جدش». (3).
برای یعقوب، بشیر آمد و جامه‌ی یوسف را نزد او انداخت، پس چشمش روشن شد، و حسین علیه‌السلام شنید ناله‌ی فرزندش را، پس نور چشمش تمام گردید.
(صفحه 156)
(1) بحارالأنوار، ج 45، ص 45؛ لهوف، ص 49؛ مقاتل الطالبین، ص 85.
(2) بحارالأنوار، ج 12، ص 225؛ تفسیر القمی، ج 2، ص 342.
(3) الذریعه النجاة، ص 125 (به نقل از مهیج الأحزان).

باب یوسف

یوسف را چون از پدر جدا کردند، بعضی گفتند: او را بکشیم. دیگری گفت: نکشید؛ بلکه در چاه بیاندازید. عاقبت، رأی ایشان بر این قرار یافت که او را در چاه انداختند؛ و حسین علیه‌السلام، پس از آن که اصحاب و اولاد و برادران او را کشتند و زخم‌های بسیار از تیر و نیزه و شمشیر بر او زدند، که آن زخم‌ها کفایت می‌کرد، بلکه بعض آنها کافی در قتل بود، بلکه یک تیر از آن تیرها کافی بود، مع ذلک، اکتفا نکردند و فریاد کردند که: «او را بکشید!». مادرهای شما به عزایتان بنشینند. پس جماعتی حمله آوردند که کشته شده را بکشند و ذبح کنند، به طریقی که قلم را یارای تحریر نیست. (1).

یوسف بعد از افتادن در چاه، قافله‌ای او را بیرون آوردند و اسیرش کردند، و بعد خریدند و به بازار مصر بردند از برای فروش؛ و حسین علیه‌السلام را بعد از آن که بر خاک انداختند؛ سر او را برداشتند و بر نیزه نصب نمودند و در کوچه‌های کوفه و شام، گردانیدند. (2).

یوسف را قهرا به نزد عزیز مصر بردند و عاقبت، در نزد پادشاه، مکین و امین گردید؛ و حسین علیه‌السلام را به نزد یزید بردند، پس او را شماتت و استهزا نمود و با چوب، اشاره به دندان شریفش کرد. (3).

(1) بحارالأنوار، ج 45، ص 55؛ مقتل الخوارزمی، ج 2، ص 35.

(2) بحارالأنوار، ج 45، باب 39.

(3) بحارالأنوار، ج 45، ص 133 - 132؛ مشیر الأحزان، ص 79.

باب صالح
صالح، صاحب ناقه‌ی مبتلی بود به سقیای (سیراب کردن) آن، (1) و حسین علیه‌السلام، صاحب عیال و اطفال مبتلی بود به سیراب کردن ایشان. صالح علیه‌السلام می‌خواست که یک روز تمام، آب از برای ناقه‌اش باشد که دیگری از آن نیاشامد، و قومش چند روز راضی شدند؛ و حسین علیه‌السلام، از برای عیال و اطفالش چند مشک آب خواست، مضایقه کردند، (2) تا این که راضی شد که یک جرعه به طفلش بدهند (3) یا یک قطره به جگرش برسانند، امتناع نمودند. (4).
صالح، چون ناقه‌اش را پی نمودند، بچه‌ی ناقه‌اش ناله‌کنان، بر کوه بالا رفت، و تا حال، کسانی که از آنجا عبور می‌کنند، وحشت دارند از آن جا؛ (5) و حسین علیه‌السلام، چون طفلش را به جهت خواهش آب(روی دست گرفت)، تیر زدند و آن طفل، صیحه‌ای زد و روحش از بدن مفارقت نمود. حضرت عرض کرد: «خدایا! این طفل من در نزد تو کمتر از بچه‌ی ناقه‌ی صالح نیست. پس از این قوم، انتقام بکش، و اگر حال صلاح در انتقام نمی‌دانی، پس عوض بهتر عطا کن». (6).
مؤلف گوید: عوض بهتر، آن است که خداوند عطا نموده است به آن جناب، در عوض ناله‌ی آن طفل، فریادرسی کسانی را که در محشر فریاد
(صفحه 158)
می‌کنند، یا در مواقف فریاد می‌کنند، یا در میان آتش فریاد می‌کنند، خصوصا اگر الآن از استماع مصیبت این طفل، فریاد ایشان بلند شود.
(1) سوره‌ی شعراء، آیه‌ی 155.
(2) بحارالأنوار، ج 45، ص 41.
(3) منتخب الطریحی، ج 1، ص 22.
(4) بحارالأنوار، ج 11، ص 392 (ر. ک: مجمع البیان، ج 6، ص 6، ص 266).
(5) بحارالأنوار، ج 11، ص 392؛ مجمع البیان، ج 6، ص 266.
(6) بحارالأنوار، ج 45، ص 47؛ مقاتل الطالبین، ص 60 - 59؛ الارشاد، ج 2، ص 108.

یاد کردن یحیی در وقت نزول و ارتحال
خصائص الحسینیه، ص 496.
امر دوم: در خبر است که حضرت حسین علیه‌السلام در هر منزلی ذکر یحیی می‌فرمود و می‌گفت: سر او را به هدیه از برای زن زانیه (زناکار) بردند؛ و از تأمل با دیده‌ی بصیرت، ظاهر می‌شود که این، اعظم مصائب است؛ یعنی شماتت دشمن و دیدن آن، شخص را به حالت ضعف و ابتلا دچار می‌سازد. پس چگونه است مصیبت دیدن آن سر بریده (ابن‌زیاد و یا یزید) پیش رویش گذاشته و هر چه بخواهد با او بکند، چنان که از برای امام مظلوم واقع شد در مجلس ابن‌زیاد و یزید؛ و این امر، بر رسول صلی الله علیه و آله صعب بوده و از این جهت، نفرین کرد بر کسانی که نظر به آن سر کردند با خوشحالی. (1).
(1) بحارالأنوار، ج 44، ص 248؛ مقتل الخوارزمی، ج 1، ص 164.

اعظمیت مصیبت حسین مظلوم از یحیی مظلوم
امر سوم: در اعظمیت مصیبت حسین مظلوم علیه‌السلام از یحیی مظلوم.
و این مطلب را بیان کنیم در ضمن سلام بر یحیی؛ زیرا که سلام بر او می‌کرد، در وقت ذکرش در هر منزل، حال نزول و ارتحال. ما نیز تأسی به آن جناب می‌کنیم در منازل تطبیق. پس می‌گوییم: سلام باد بر یحیی که خداوند، او را گرامی داشت به خاطر شهادتش. (1) حال می‌خواهی قصد کن آن یحیی را
(صفحه 159)
که به طریق صبر کشتند، یعنی او را گرفتند و سرش را بریدند؛ یا قصد کن این یحیی را که به طریق صبر کشتند؛ یعنی آن قدر زخم بر او زدند که از حرکت افتاد، پس سرش را بریدند.
اگر خواهی قصد کن یحیی را که سرش را به دست گرفتند و در طشت بریدند؛ یا قصد کن این یحیی را که نیزه به پهلویش زدند تا از اسب بر زمین افتاد، پس سرش را بریدند.
اگر خواهی قصد آن یحیی را که عداوت قاتلش، ساکن شد به کشیدن یک کارد به خنجرش؛ یا قصد کن این یحیی را که به چهار هزار تیر و صد و چند ضربه‌ی شمشیر، و صد و چند نیزه، و به آنچه رسید به آن حضرت، از بریدن گلو و نحر کردن، و نیزه زدن، و به آنچه به بدنش رسید بعد از قتل، از پامال کردن و مثله نمودن اکتفا نکردند.
عداوت ایشان نسبت به سر مقدس او به کشتن ساکن نگردید؛ بلکه بر نیزه‌اش کردند و به شهرها گردانیدند و به دار کردند، باز کفایت نکرد، و با چوب به لب و دندانش اشاره کردند در چند مجلس. (2).
اگر خواهی قصد کن آن یحیی را که سرش را هدیه بردند از خانه‌ای به خانه‌ای، یک دفعه، و حسین علیه‌السلام بر این امر، تأسف می‌کرد و گریه می‌کرد؛ یا قصد کن این یحیی را که سرش را در شهرها گردانیدند و هدیه فرستادند مرتبة بعد اخری (یعنی نه یک مرتبه، بلکه دفعات متعدد از مکانی به مکانی می‌بردند).
اگر خواهی یحیی را قصد کن که چون سرش را به نزد ظالم بردند، حالتش (حالت آن ظالم) متغیر شد؛ یا قصد کن این یحیی را که چون سرش را در نزد ظالمش گذاشتند، تبسم نمود، و این تبسم، بالاتر بوده از همه‌ی آن زخم‌ها که بر آن جناب زده بودند. کور مباد چشمی که در وقت سماع این تبسم گریان شود!
(صفحه 160)

اگر خواهی قصد کن یحیی را که از مسجدش بیرون کشیدند از برای کشتن، و حال آن که هیچ علاقه و عیال و اطفالی نداشت؛ یا قصد کن این یحیی را که او را از خیمه‌ها بیرون کشیدند که در آن بود زنان حیران تشنه، بی‌کس در میان دشمنان، و هر یک، فریاد واویلاه و وا ثکلاه می‌کشیدند. (3) پس ایشان را ساکت کرده، بیرون آمد. ناگاه دختر صغیره‌اش به او رسید و بر پایش افتاد و می‌بوسید و فریاد می‌کرد: داد از بی‌کسی و ذلت! حضرت برگشتند و او را به دامان مرحمت نشانیدند و فرمود اشعاری که مضمونش آن است که: تا زنده‌ام، مرا به گریه‌ی خود، مسوزان و چون کشته شوم، هر چه خواهی گریه کن. (4).

اگر خواهی قصد نما آن یحیی را که سرش را در طشت بریدند و از خونش یک قطره بر زمین افتاد، پس جوشید و ساکن نشد از جوشش، تا این که فانی نمود بسیاری از بنی‌اسرائیل را، آن وقت از جوشش افتاد؛ یا قصد کن این یحیی را که بر روی خاک، سرش را بریدند و خونش را بر خاک ریختند، مگر چند قطره از آن که خودش به دست گرفت و بر صورت مالید و به آسمان پاشید و به سوی زمین برنگشت، و الا تمام زمین سرنگون می‌شد.

اگر خواهی قصد کن آن یحیی را که به یک کشش کارد، سرش را بریدند؛ یا این یحیی را که سرش را به دوازده ضربت، جدا نمودند با شمشیر. (5).

اگر خواهی قصد کن آن یحیی را که سرش را بریدند، ولیکن بدنش سالم بود؛ یا این یحیی را که سرش را بریدند و بدنش پامال شده و سوراخ سوراخ و مجروح بود. سلام بر این یحیی که سرش را از قفا بریدند و بدنش پامال شد! سلام بر این یحیی که سرش را بر روی سنگ گذاشتند و بر نیزه بلند نمودند و بر درخت آویختند و بر دروازه، نصب کردند و در تنور و در

زیرابخانه گذاشتند و محل دفنش معلوم نیست، هر چند عاقبت سر با بدن است! (6).

(1) بحارالأنوار، ج 98، ص 318.

(2) تفصیل این مطالب، در فصول گذشته بیان شد.

(3) بحارالأنوار، ج 45، ص 47 - 46؛ منتخب الطریحی، ج 2، ص 134؛ مقتل الخوارزمی، ج 2، ص 22.

(4) المناقب، ج 3، ص 257؛ منتخب الطریحی، ج 2، ص 133.

(5) بحارالأنوار، ج 45، ص 56؛ مقتل الخوارزمی، ج 2، ص 37.

(6) سوره‌ی قصص، آیه‌ی 22 - 21.

موسی صاحب عصا و حسین صاحب شمشیر
خصائص الحسینیه، ص 504. موسی، صاحب عصاست که معجزه بوده، و حسین علیه‌السلام، صاحب شمشیر است که مظهر شجاعت نبویه بوده و به آن جناب، میراث رسیده بود و مشهور به شجاعت حسینیه شد. موسی دعا کرد که خداوند، هارون برادرش را وزیر او قرا دهد، و حسین علیه‌السلام، ایضا وزیری چون عباس برادرش داشت که باعث قوت کمر و زور و بازویش بود، و از این جهت، در وقت شهادت او ناله برآورد که: الآن، پشتم شکست.
از برای موسی، یک دریا منشق شد، تا بنی‌اسرائیل عبور نمودند، و از برای حسین علیه‌السلام، تمام دریاها به موج درآمدند و ماهیان خود را بیرون انداختند و بر آن جناب، نوحه کردند، و ملکی از ملائکه‌ی فردوس برین نازل شد بر دریاها، بال‌های خود را پهن کرد و ندا نمود که: «ای اهل دریا! لباس حزن در بر کنید که فرزند رسول خدا را سر بریدند». (1) و در روایت دیگر می‌فرماید که نزدیک می‌شود که دریاها منشق شوند و بعضی به بعضی فروریزند، اگر ملک موکل به آنها مانع نشود، و این، در وقتی است که حضرت فاطمه علیهاالسلام گریه و نوحه می‌کند بر فرزندش؛ بلکه در بعض روایات است که این امر، مکرر واقع می‌شود، و از این جهت فرمودند: «آیا دوست نمی‌داری که از یاوران حضرت
(صفحه 162)
فاطمه علیهاالسلام باشی؟». (2).
موسی، قبر خود را به دست خود حفر کرد در وقتی که گذشت به مردی که قبری حفر می‌نمود، از او سؤال کرد: «این از کیست؟». گفت: از یک بنده‌ی صالح از بندگان خدا. گفت: «می‌خواهی تو را اعانت (کمک) کنم؟». پس اعانت کرد او را بر کندن قبر، و لحد را تمام نمود. آن مرد گفت: بخواب در آن، تا ببینم وسعت دارد یا نه؟ موس خوابید. پس مقامش را به او نمودند. طلب کرد که روحش را قبض کنند. پس در همان قبر، روحش مقبوض گردید؛ (3) و حسین علیه‌السلام چون که سه روز دفن نشد، قبر او را رسول خدا حفر نمود؛ بلکه قبور اصحابش را نیز آن حضرت حفر نمود. چنان که در خبر است که ام‌سلمه، روز عاشورا در خواب دید رسول خدا را غبارآلود و فرمود: «مردم، بر فرزندم هجوم آوردند و او شهید کردند و من او را کشته دیدم و تا حال، مشغول حفر قبور بودم از برای حسین علیه‌السلام و اصحابش». (4).
موسی را چون آل فرعون از میان آب گرفتند، خواهرش آمد و از دور نظر

می‌کرد که عاقبت امر او به کجا می‌رسد پس دید خواتین (زنان بزرگ) مصر او را به فرزندی برداشته‌اند و دست به دست و دامن به دامن می‌دهند و تمام زن‌های شیرده را از برای دایگی او جمع نموده‌اند و آن جناب، پستان ایشان را قبول نمی‌کند پس خواهرش آمد و گفت: من اهل بیتی سراغ دارم که از برای کفالت او، تا آخر قصه. (5).
و حسین علیه‌السلام چون از بالای اسب بر روی خاک افتاد، آل ابوسفیان، گرد او را گرفتند و خواهرش از خیمه بیرون آمد که ببیند عاقبت امر او به کجا کشیده. پس دید او را طعمه‌ی نیزه‌ها و شمشیرها. فریاد برکشید و استغاثه نمود به لشکر
(صفحه 163)
و فرمود: ای پسر سعد! آیا ابوعبدالله کشته شود و تو به او نظر کنی (6).
موسی چون اهل خود را برد و به طور سینا رسید و سرما و باران در شب زمستان ایشان را دریافت و نتوانستند آتش روشن نمایند، پس به اطراف نظر کرد و از دور، آتش را دید و به اهلش گفت: «توقف کنید که من آتش یافته‌ام می‌روم شاید از برای شما پاره‌ای بیاورم، یا راهی بیابم». (7) اگر خواهی قصد کن کلیم الله را، یا قصد کن حسین علیه‌السلام پسر رسول الله را که به اهلش فرمود: «من در وادی مقدس و بقعه‌ی مبارکه آتشی یافته‌ام. پس بیایید با من، که خدا خواسته است شما را اسیر ببیند». (8).
موسی، سبزه‌ی گیاه از پوست شکمش ظاهر بود، از بس علف تناول نموده بود از گرسنگی (9) و حسین علیه‌السلام، سرخی خون، از جمیع اعضای بدنش و سرش و مویش و پوستش ظاهر بود و لبان مبارکش کبود شده بود از تشنگی.
(1) بحارالأنوار، ج 45، ص 221؛ کامل الزیارات، ص 68 - 67 (باب 21).
(2) بحارالأنوار، ج 45، ص 209؛ کامل الزیارات، ص 83 - 82 (باب 26).
(3) بحارالانوار، ج 13، ص 365؛ اکمال الدین، ج 1، ص 153؛ أمالی الصدوق، ص 193 (مجلس 41).
(4) بحارالأنوار، ج 45، ص 230؛ أمالی الصدوق، ص 120 (مجلس 29)؛ أمالی المفید، ص 319.
(5) بحارالأنوار، ج 13، ص 39؛ کمال‌الدین، ج 1، ص 149 - 148.
(6) بحارالأنوار، ج 45، ص 55؛ مقتل أبی‌مخنف، ص 196 - 195؛ مقتل الخوارزمی، ج 2، ص 35.
(7) سوره‌ی طه، آیه‌ی 10.
(8) بحارالأنوار، ج 44، ص 364؛ لهوف، ص 28.
(9) بحارالأنوار، ج 13، ص 28؛ تفسیر القمی، ج 2، ص 138.

عیسی فرزند مریم، و حسین فرزند زهرا
خصائص الحسینیه، ص 511.
عیسی پسر مریم عذراست و حسین، پسر فاطمه‌ی زهراست. مریم را ملائکه ندا کردند به طهارت و اصطفا، و فاطمه علیهاالسلام را نیز ندا نمودند به همین ندا. عیسی علیه‌السلام روح الله و کلمة الله بود و حسین علیه‌السلام نور الله و رحمت الله بود. عیسی، پسر سیده‌ی نساء آن زمان بود، و حسین علیه‌السلام، پسر سیده‌ی عالمیان است. آن
(صفحه 164)
عیسی سنگ را بالین می‌نمود (1) و این عیسی، سری نداشت که بر بالین نهد. آن عیسی لباس خشن می‌پوشید و این عیسی، بدنش عریان بود. آن عیسی، طعام سخت می‌خورد و این عیسی، سه روز طعام نخورد. آن عیسی مالی نداشت، و این عیسی، اموال و لباسش را به غارت بردند. آن عیسی، ولدی نداشت که سبب حزنش شود و این عیسی، ولدی داشت که از مصیبت او قوای او سست و نور چشمش تمام شد، ولی صبر کرد در راه خدا. آن عیسی (سایه‌بان) او مشارق و مغارب بود و این عیسی، سه روز در آفتاب افتاده بود. آن عیسی، دابه‌اش (چارپایش) پاهایش بود و خادمش دست‌هایش بود (2) و این عیسی را نگذاشتند که بر پا بایستد و انگشتش را به جهت انگشتری بریدند و کتفش را قطع نمودند و دست‌هایش را از بدن، جدا کردند (3)
و الله ولی التوفیق
(صفحه 165)
(1) بحارالأنوار، ج 14، ص 238؛ نهج‌البلاغه، فیض الاسلام، ج 3، ص 507 (خطبه‌ی 156).
(2) بحارالأنوار، ج 14، ص 238؛ نهج‌البلاغه، فیض الاسلام، ج 3، ص 507 (خطبه‌ی 156).
(3) تفصیل این مطالب گذشت.

ورود اهل بیت به کربلا
حاج شیخ جعفر شوشتری - اعلی الله مقامه - می‌فرماید:
امروز سه واقعه اتفاق افتاد: یکی این که حضرت فرمود خیمه زدند و تمام اصحاب را جمع کردند، تنها بدون اهل بیت، برای بیان مصلحت، و تا وفای آنها معلوم شود و حجت هم بر ایشان تمام گردد و بیعتی هم تازه کنند. چون این جا دو بیعت می‌خواهد: بیعت مخصوص. علاوه بر جهادهای دیگر. حضرت صحبتی فرمود (که به جهت اختصار از ذکر آن، صرف نظر می‌کنیم). ببینید چه اصحابی بودند و چه وفایی داشتند!
هر یک از اصحاب برخاستند و جوابی گفتند. از آن جمله، زهیر که تازه هدایت یافته بود و می‌گویند این زهیر، آن طفلی است که پیغمبر صلی الله علیه و آله به راهی می‌گذشت، او را دید بازی می‌کند. حضرت او را گرفت و بوسید و ملاطفت کرد. اصحاب عرض کردند: این کیست؟ حضرت فرمودند «این، طفل، حسین را خیلی دوست می‌دارد. یک روز دیدم با حسین بازی می‌کند. خاک زیر قدم او را برمی‌داشت و می‌بوسید. جبرئیل به من خبر داده است که در کربلا او را یاری می‌کند».
(صفحه 166)
زهیر خدمت امام عرض کرد: یابن رسول الله! دنیا به تو پشت کرده است، نه! دست از تو برداریم و برویم؟! اگر بدانم - والله: که دنیا باقی است و همه‌اش را به من دهند، پیش روی تو بمیرم، بهتر است از زندگانی بعد از تو. بریر عرض کرد: یابن رسول الله! چه بگویم؟ خیال می‌کنی یک جان فدای تو کردن بر ما سنگین است؟ اگر هزار بار مرا بکشند و بسوزانند و زنده شوم، کشته شوم، و خداوند عالم، جان تو را و جوانان تو را سلامت بدارد، دوست می‌دارم و راضی‌ام.
اتفاق دیگر که امروز افتاده است این است که امروز، سید مظلومان، در خیمه جلال نشسته بود که در این اثنا، تیری آمد که هزار شعبه داشت، از دوازده فرسخ راه آمد و بر دل آن حضرت نشست.
برادران! هر تیری نهایت سه شعبه دارد، بیشتر از سه شعبه یا چهار شعبه ندارد، و آن تیر، هزار شعبه داشت! می‌گویی تا حال نشنیده‌ام، مطلب تازه‌ای است! عرض می‌کنم: این کلام، معنی دارد: تیر هزار شعبه که از دوازده فرسنگ بیاید، مراد از او این است که در این روز، نامه‌ای آمد از ابن‌زیاد ملعون - ضاعف الله عذابه. فرستاده‌ی آن شقی، نامه را آورد و به دست حضرت داد. گویا سلام هم نکرد. آن جناب، نامه را گشود.
از پسر مرجانه‌ی خبیث... همین که این تیر هزار شعبه آمد، بر دل حضرت

نشست... نامه را مطالعه کرد حال امام، متغیر شد، نامه را انداخت. فرستاده عرض کرد: جواب نامه را عطا فرما. امام فرمود: «جواب ندارد. لقد حقت علیه کلمة العذاب».
باری، این تیر از همه‌ی تیرها بالاتر بود. چه بسا بعضی از افراد نادان اعتراض می‌کنند که اگر آن حضرت هم مانند سایر ائمه برخورد می‌نمود، چه ضرری داشت و سلامتی آن حضرت و یاورانش در این بود. عرض می‌کنم: از این فقره، چنین معلوم می‌شود که علاوه بر مفاسد کلی، از آن حضرت، به این قدر
(صفحه 167)
راضی نمی‌شدند و می‌خواستند آن حضرت را بنده‌ی حکم خود کنند.
مجملا جای آن دارد کسی عرض کند: آقا اباعبدالله! به واسطه‌ی نوشته‌ی ابن‌مرجانه، تیر هزار شعبه بر دل مبارکت نشست و از دل مبارکت بیرون نرفت و متغیر هم شدی، نامه‌ی آن ملعون را بر زمین انداختی و جواب آن را هم ننوشتی. نمی‌دانم بر شما چه گذشت... وقتی که سر مبارکت را وارد مجلس آن ملعون نمودند، و آن شقی بر تخت نشسته، سر مقدست را در پایین تخت گذاشتند. آن ملعون، چوبی هم در دست داشت؛ ولی نمی‌گویم چه کرد! مصیبت دیگر دارد و از همه مصیبت‌ها بالاتر این است که چون که نگاه کرد به سر مقدس، شروع به خنده نموده و گفت: «الحمد لله الذی فضحکم. کاش خدا دهانش را می‌شکست. (1).
بعد از این که حضرت زینب علیهاالسلام جواب دندان‌شکنی به او داد، قصد کشتن حضرت را نمود و او را آرام کردند، جمله‌ای گفت که دیگر زینب، آن کوه صبر و عظمت، تاب نیاورد و بغض گلویش ترکید و اشک از دیدگانش روان گشت. آن ملعون گفت: از گردنکشی بزرگ‌تر خاندان و خویشان تو دردی به دل داشتم که خدا شفا داد، که ناگهان، دل زینب شکست و بگریست و گفت: لقد قتلت کهلی و ابرت اهلی و قطعت فرعی و اجتثثت أصلی فإن یشفک هذا فقد اشتفیت.
سرور من را کشتی و خاندان مرا برانداختی و شاخ مرا بریدی و ریشه‌ی مرا کندی. پس اگر شفای تو در این است، شفا گرفتی!
(صفحه 168)
(1) نقل از: مجالس المواعظ.

غریبی مسلم بن عقیل
بعد از نامه‌های زیادی که اهل کوفه به امام فرستادند و درخواست کردند به کوفه برود، مسلم بن عقیل، پسرعموی خویش را به سوی آنها فرستاد. مسلم، به کوفه آمد و شیعیان نیز با او بیعت کردند. حدود هجده هزار نفر به مسلم، دست بیعت دادند؛ ولی وقتی ابن‌زیاد به کوفه آمد، مردم از ترس جان خویش از اطراف او پراکنده شدند. کار به جایی رسید که وقتی مسلم برای خواندن نماز به مسجد آمد، نمازی که هر شب هزاران نفر با شوق در آن شرکت می‌کردند، آن شب سی نفر در نماز مغرب شرکت کردند، و هنگامی که آن حضرت از مسجد بیرون آمد، وقتی که به «باب الکنده» رسید، ده نفر همراه آن حضرت بودند و زمانی که از آن در بیرون آمد، هیچ کس، حتی یک نفر با او نماند و او راه خود را تنها ادامه داد. حال دیگر تنهای تنها میان کوچه‌ها سرگردان است. گاهی به چپ و گاهی به راست نگاه می‌کند. کسانی که هر شب با اصرار او را به خانه دعوت می‌کردند، در خانه‌هایشان را بسته‌اند!
ای خدا شب شده و من چه کنم؟
یک تن و این همه دشمن من چه کنم؟
اهل کوفه همه پیمان‌شکن‌اند
خود نمک‌خوار و نمکدان‌شکن‌اند
صبح با من همگی پیوستند
شب در خانه برویم بستند
صبح بر دامن من چنگ زدند
شام از بام مرا سنگ زدند
(صفحه 169)
صبح من شمع و همه پروانه
شام بیگانه‌تر از بیگانه
عزیز کوفه، امشب غریب کوفه است و در کوچه‌ها سرگردان. دید پیرزنی کنار خانه‌اش ایستاده و در انتظار کسی است. مسلم علیه‌السلام به او فرمود: ای کنیز خدا! مقداری آب به من بده بیاشامم.
آن زن به خانه رفت و برای حضرت آب آورد. مسلم علیه‌السلام نوشید و همان جا نشست. طوعه، آن پیرزن شیعه و دوستدار علی علیه‌السلام که حضرت را نمی‌شناخت، به آقا عرض کرد: ای بنده‌ی خدا! توقف شما در این جا مناسب نیست. به خانه برو.
حضرت به او فرمود: ای کنیز خدا! من در این شهر، خانه ندارم. آیا ممکن

است امشب مرا مهمان کنی؟ شاید در آینده بتوانم جبران کنم.
غربت و مظلومی تا چه حد! کسی که هر شب برای مهمان کردن او با هم نزاع می‌کردند، امشب تقاضا کند که او را مهمان کنند. طوعه بعد از این که حضرت را شناخت، قبول کرد. سخن، کوتاه کنم. خبر به ابن‌زیاد رسید که مسلم، در خانه‌ی طوعه مهمان است. ابن‌زیاد، محمد بن اشعث را فرستاد تا مسلم را دستگیر کند. آمدند و نتوانستند با جنگ بر او غلبه کنند. به حیله متوسل شدند؛ به او امان دادند و به امان خود، عمل نکردند.
مسلم علیه‌السلام را به نزد ابن‌زیاد آوردند. ابن‌زیاد نیز پس از اهانت و شماتت بسیار، دستور داد مسلم را گردن بزنند و از دارالاماره به پایین بیندازند.
بکر بن حمران که از مسلم علیه‌السلام ضربت سختی خورده بود و کنیه‌ی آن حضرت را در دل داشت، مأمور کشتن مسلم شد. حضرت را بالای قصر برد و به طرف زمین سرازیر کرد و گردن زد و سر مقدس آن حضرت را به زمین انداخت و سپس، بدن را از بالا به سوی زمین پرتاب کرد. نقل شده است که وقتی حضرت را بالای دارالاماره بردند، اشک می‌ریخت. به او عرض کردند:
(صفحه 170)
از مرگ، واهمه داری؟ فرمود: هرگز؛ بلکه برای آن غریبی اشک می‌ریزم که به طرف شما حرکت کرده است.

دمی مهلت دهیدم بر شما من تازه مهمانم
اگر مهمان نباشم، آخر ای مردم، مسلمانم
نثار میهمان سازند مردم سیم و زر، اما
من از دست شما نابخردان، چون شمع سوزانم
گروهی بر سرم آتش بریزند از در و از بام
گروه دیگر از عدوان نمایند سنگبارانم
به من رحمی نمایید و دهیدم جرعه‌ی آبی
که رفته از کفم صبر و قرار از بس که عطشانم
امید زندگی هرگز ندارم لحظه‌ی دیگر
ولی بهر حسینم در دم مردن پریشانم

حر، اشک ریزان در دامان پر مهر حسین

حر، کم کم به کنار رفت و اندک اندک، خود را به امام علیه‌السلام نزدیک نمود. لرزه بر اندامش افتاده بود. مهاجر، یکی از سربازان لشگر عمر سعد می‌گوید: چنان لرزه‌ای بر اندام حر افتاده بود که من تا کنون، او را به این حالت ندیده بودم.

مهاجر به او می‌گوید، به خدا در هیچ جنگی تو را چنین ندیده بودم که این گونه بلرزی و اگر به من می‌گفتند دلیرترین مرد کوفه کیست، تو را معرفی می‌کردم. پس این چه ترسی است که در تو می‌نگرم؟

حر گفت، به خدا سوگند، من خود را بین بهشت و دوزخ می‌نگرم، و سوگند به خدا هیچ چیز را بر بهشت برنمی‌گزینم، اگر چه پاره پاره شوم و مرا بسوزانند.

(صفحه 171)

دو کار زیبا از حر و حسن عاقبت او

در شرح حال حر بن یزید ریاحی، دو برخورد حر را با امام مشاهده می‌کنیم که بسیار زیباست و نشانه‌ی طینت پاک و فطرت بیدار حر است:

برخورد اول، وقتی که امام در منزل «ذوحسم»، به حر و یارانش برخورد کرد، زمان نماز ظهر که رسید، حجاج بن مسروق، اذان گفت. امام به حر فرمود: «آیا با اصحابت نماز می‌خوانی؟». حر عرض کرد: خیر، بلکه همه با شما نماز می‌خوانیم و جدا از امام، نماز جماعت بر پا نکرد و پشت سر امام، نماز خواند. این یک موضع بود که حر در مقابل امام، ادب نشان داد.

و برخورد دوم، آن جا بود که امام، اصحابش را امر کرد سوار شوند و زنان را سوار کرد و دستور حرکت داد. حر مانع حرکت امام به سمت مدینه شد. امام، ناراحت شد و فرمود: «ثکلتک امک ما ترید منا؟»؛ یعنی مادرت به عزایت بنشیند، از ما چه می‌خواهی؟

حر عرض کرد: اگر غیر از تو کس دیگری این جمله را به من می‌گفت و او در چنین حالی که تو هستی قرار داشت، من نیز نام مادر او را می‌آوردم، ولی چه کنم که چنین حقی را به خود نمی‌دهم که نام مادر تو را جز به بهترین وجهی که می‌توانم، یاد نمایم.

این نیز نشانه دیگری از ادب و معرفت حر بود که باعث نجات او گردید. وقتی حر نزد امام علیه‌السلام آمد، عرض کرد: فدایت گردم ای پسر رسول خدا! من همان کسی هستم که تو را از بازگشت منع کرد و همراهت آمدم و ناچار تو را در این بیابان، بازداشتم. من گمان نمی‌کردم پیشنهاد تو را نپذیرند و تو را این گونه در تنگنا قرار دهند... من از آنچه انجام داده‌ام، پشیمانم و به سوی خدا

(صفحه 172)

توبه می‌کنم: «افتری لی من ذلک توبة».

در بعضی از روایات آمده که حر پس از آن که در پیشگاه امام حسین علیه‌السلام پذیرفته شد، از آن حضرت اجازه طلبید تا نزد بانوان، برای عذرخواهی برود. امام اجازه داد. حر نزدیک خیمه‌ی آنها رفت و با دلی شکسته و چشمی گریان، عرض کرد: سلام بر شما ای دودمان نبوت! منم آن شخص که سر راه شما را گرفتم و دل‌های شما را شکستم و ترسانیدم. امید عفو دارم به شما پناه آورده‌ام. تقاضا دارم مرا ببخشید و نزد فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام از من شکایت نکنید. (1).

امید خواجگی‌ام بود، بندگی تو کردم
هوای سلطنتم بود، خدمت تو گزیدم

اگر چه در طلبت هم عنان باد شمالم
به گرد سرو خرامان قامتت نرسیدم
اگر چه کمتر از خارم بدانی
نباید ای گل از پیشت برانی
که هر جا می‌شود گل، مونس خار
منم خار و تو گلروی زمانی
نهادم رخ به خاک آستانت
نگاهی ای که سلطان جهانی
ندامت سوخت مغز استخوانم
بگیر از دست من، کآرام جانی
به قربان تو ای فرزند زهرا
که تنها در میان دشمنانی
(صفحه 173)
شدم آب از خجالت، وای بر من
که تو لب تشنه بر ما میهمانی
(1) مصائب الأبرار، مطابق نقل: القول السدید به شأن حر الشهید، ص 116.

ذکر مصائب وارده بر امام علیه السلام

اشاره

ذکر مصیبت اصحاب امام
شیخ جعفر شوشتری - رحمة الله علیه - چنین می‌گوید سلام کنیم بر اصحاب امام:
اول سلام کنیم بر یکی از اجلای (بزرگان) اصحاب امام، به نام ابوثمامه انصاری، در آن حالتی که بر زمین افتاد، و عرض کنیم: ای ابوثمامه! روز چهارم محرم بود که سیدالشهدا، در کمال سلامت، در خیمه‌ی خود نشسته بود لشکر عمر سعد، وارد کربلا شد. گفت: کسی بیاید و پیغامی برای حضرت ببرد. به هر کسی گفت، قبول نمی‌کرد و می‌گفت: من، خودم نامه برای او نوشته‌ام، کجا بروم؟ خجالت می‌کشم. ملعونی گفت: اگر می‌خواهی، من می‌روم. عمر سعد، پیغام را به او داد.
آن شخص آمد تا نزدیک خیمه‌ها رسید. ابوثمامه او را دید. به او فرمود: اجازه نداری با شمشیر خدمت امام بروی. شمشیرت را بگذار. آن ملعون گفت: شمشیرم را از حمایلم جدا نمی‌کنم. ابوثمامه فرمود: دستم را به قبضه‌ی شمشیرت می‌گیرم، آن وقت حرف بزن. آن ملعون، قبول نکرد. فرمود: پس برگرد. گفت: برمی‌گردم.
می‌خواهم بگویم: ای ابوثمامه! این را نتوانستی ببینی؛ اما کجایی که ببینی سنان بن انس آمد بالای سر حضرت. هم نیزه داشت و هم شمشیر و هم تیر و کمان، و هر سه را به کار برد.
امام باقر علیه‌السلام فرمود امام حسین علیه‌السلام را به گونه‌ای کشتند که پیامبر صلی الله علیه و آله از کشتن حیوانات درنده به آن نحو، نهی کرده بودند: «لقد قتل بالسیف و السنان و
(صفحه 174)
بالحجارة و بالخشب و بالعصا». (1).
سلامی می‌کنم به جناب حر. بدانید که اصل سبب هدایتش که او را منقلب کرد، استغاثه‌ی (کمک‌خواهی) اول حضرت بود که حضرت، فریاد استغاثه بلند کرد، در حالی که هنوز اصحاب بودند. چون حر آن صدا را شنید، عمویش همراهش بود. گفت: عمو، «أما تنظر الی الحسین کیف یستغیث». ببین چه طور استغاثه می‌کند!
ای حر! استغاثه آن حالت او را دیدی، جان خود را فدا کردی؛ اما اگر می‌دیدی استغاثه او را آن وقتی که در میدان افتاده بود، چه می‌کردی؟
سعید بن عبدالله آمد خدمت حضرت، عرض کرد «یابن رسول الله هؤلاء قد إقتربوا منک» آقا جان اینها نزد شما شدند. من تاب ندارم ببینم؟ مرا اذن بده، بروم کشته شوم.

یا سعید بن عبدالله! تاب نداشتی ببینی لشکر دشمن، نزدیک حضرت شوند. کجایی ببینی که لشکر داخل خیمه‌ها شدند. (2).
و اضافه کنم که خیمه‌ها را آتش کشیدند، در حالی که زنان و کودکان، در خیمه‌ها بودند و امام زین‌العابدین علیه‌السلام درون خیمه بود و از شدت بیماری، توان حرکت کردن نداشت.
از آن ترسم که آتش برفروزد
میان خیمه بیمارم بسوزد
از آن ترسم که آتش شعله گیرد
میان خیمه بیمارم بمیرد
لب تشنه کی کشند کسی را کنار آب
گیرم حسین سبط نبی خدا نبود
آتش به آشیانه‌ی مرغی نمی‌زنند
گیرم که خیمه‌ی آل عبا نبود
(صفحه 175)
(1) کبریت الأحمر، ص 134 (یعنی: با شمشیر و نیزه و سنگ و چوب و عصا امام را کشتند).
(2) مجالس المواعظ.

شهادت حضرت عباس
در کربلا دو وظیفه به حضرت اباالفضل العباس، سپرده شد که هر دو بسیار مهم بود. وظیفه‌ی اول، حمل لوای (پرچم) سپاه بود و در اهمیت این منصب، همین بس که زمانی که حضرت اباالفضل از امام اجازه‌ی میدان طلبید، سخت گریست و بعد به او فرمود: برادر جان! تو صاحب لوای منی و اگر بروی، لشکرم پراکنده می‌شود.
و سپردن این وظیفه نیز نشانه‌ی دلیری و شهامت وصف‌ناپذیر عباس علیه‌السلام است؛ زیرا اهمیت پرچم، اقتضا می‌کرد آن را به دست کسی بدهند که دلیرترین فرد میدان است و در میان خیل دلاوران، در سپاه کوچک امام، حضرت اباالفضل، شایسته‌ی این مقام شناخته می‌شود؛ و شجاعت او آن چنان ترسی در دل دشمنان انداخته بود که در کوفه برای او نقشه کشیده بودند تا او را از برادر جدا کنند و امان‌نامه‌ی شمر نیز یکی از حیله‌ها برای همین کار بود.
آیة الله کمره‌ای در ترجمه‌ی نفس المهموم چنین می‌گوید: «شهامت و شجاعت ابوالفضل العباس، پشت لرزان دشمن بود و با همه‌ی آمادگی و قشون فراوان که در میدان کربلا گرد آمده بود، باز هم شجاعت او پشت دشمن را می‌لرزانید و برای دفع این خطر از کوفه در نظر گرفته بودند به هر نحو شده، اباالفضل را از حسین جدا کنند.
وظیفه‌ی دیگر که آن نیز بسیار مهم بود، رساندن آب به اهل حرم بود که در آن صحرای سوزان و قحطی آب، اهمیت فراوان داشت.
حاج شیخ جعفر شوشتری می‌گوید: مصیبت این سقای تشنه را از وقتی بگویم که مشک، پاره شد، حضرت رسید به این جایی که الآن، قبر مطهر است.
(صفحه 176)
«فعند ذلک وقف العباس»؛ یعنی دیگر بر جای خود ایستاده و حرکت نکرد.
البته باید بایستد. چه بکند!؟ به کجا برود؟ چون قصد فرار که ندارد و دست هم ندارد که بخواهد جنگ کند، گمانم این است که رو به خیمه هم نیامد. در همان حالتی که ایستاده بود، تیرباران شد. چنان چه در اخبار است: «فصار جلده کالقنفذ» ظاهر پوست و زره، از بس تیر به آن خورده بود، مثل خارپشت شده بود. اسب هم در این حالت، از جولان نمی‌ایستد. ناگاه تیری آمد بر سینه‌ی مبارکش نشست و آن حضرت بر زمین افتاد. می‌خواهم بگویم: مصیبت آن جناب، اینها نبود که شنیدید. مصیبت آن جناب، آن وقتی بود که از اسب افتاد. تصور کن... آن جناب با آن بلندی قامت، بر زمین

بیفتد چه خواهد شد. تمام این تیرها گویا بر جگر و احشا و بواطن آن حضرت نشست. (1).
در مقتل مقرم، به نقل از شیخ کاظم سبتی رحمهم الله می‌گوید: بعضی (یکی) از علمای ثقه به من گفتند که در عالم خواب، حضرت اباالفضل العباس را دیدم که به ما فرمودند که: «شیخ کاظم مصیبت مرا نمی‌گوید»: عرض کردم که مولای من! من بارها شنیدم که مصیبت شما را خوانده حضرت فرمود: «آیا این مصیبت را گفته که وقتی یک سوار، از روی اسب به زمین می‌افتد، دستش را برای جلوگیری از شدت برخورد با زمین، روی زمین می‌گذارد. حال اگر تیر در بدن او باشد و هر دو دست او قطع شده باشد، چگونه به زمین خواهد خورد؟ (2).
چو باده‌ی نرگس مستت، بهانه داد به دستم
سبوی هوش به سنگ گران عشق شکستم
چو میوه داد فراوان، درخت بشکند از بار
ثمر چو داد نهالم، چه غم اگر چه شکستم
(صفحه 177)
دو دست من ثمرم بود و پیش پای تو افتاد
خجل ز هدیه‌ی ناقابلم به پیش تو هستم
گرفته دست نیازم همیشه دامنت ای شاه
ز پا فتاده‌ام اکنون، بیا بگیر تو دستم
(1) نقل از: مجالس المواعظ.
(2) مقتل الحسین، ص 337.

امام در فراق عباس

مرحوم مقرم چنین می‌گوید: زمانی که حسین علیه‌السلام صدای برادر را شنید که می‌گوید: «علیک منی السلام یا أباعبدالله» (نمی‌دانم که آیا عباس، برادر را صدای کرد و آیا فریاد: «یا أخا أدرک اخا» گفت یا خیر؟، (1) خود را به سرعت به جنازه‌ی برادر رساند. ای کاش می‌دانستم که چگونه خود را به او رساند.

«و لیتنی علمت بماذا أتاه: أبحیاة مستطارة منه بهذا الفادح الجلل أم بجاذب من الاخوة؛ ای کاش می‌دانستم که آیا با توان از دست رفته‌ی خودش که در این مصیبت، از دست رفته بود، خود را به برادر رساند، و یا جاذبه و عشق به برادر، او را به بدن غرق به خون او نزدیک کرد».

و یکی از مواضعی که امام به شدت اشک ریخت که این چنین، در مصیبت علی اکبر نگریست، زمانی بود که آمد نزد جسد برادرش عباس. دید که مشک، سوراخ شده در یک طرف و دست‌های قطع شده، هر یک در یک طرف.

در خبری آمده است که امام علیه‌السلام چون بر بالین برادر آمد، خواست تا او را بردارد. عباس علیه‌السلام چشم گشود و متوجه شد؟ پرسید: برادر جان! مرا کجا می‌بری؟ امام فرمود: «به سوی خیمه‌ها». عباس علیه‌السلام عرض کرد: برادر جان! تو را به حق جدت رسول خدا سوگند می‌دهم مرا به خیمه‌ها نبر. بگذار همین جا بمانم؟ امام علیه‌السلام فرمود: «چرا برادرم؟» عرض کرد: من از دخترت سکینه شرم

(صفحه 178)

دارم. به او وعده‌ی آب داده بودم. (2).

نه آن طاقت که برگردم، تنت بر جای بگذارم
نه قوت تا که جسمت را ز روی خاک بردارم
الا ای مونس تنهایی‌ام در بین دشمن‌ها
چگونه در میان دشمنان تنهات بگذارم
مخور غم گر قیامت متصل گردید بر سجده
که پیش تیر دشمن، من رکوعش را به جا آرم
آن نخل به خون تپیده را می‌بوسید
آن مشک ز هم دریده را می‌بوسید
خورشید، کنار علقمه خم شده بود
دستان ز تن بریده را می‌بوسید
تا العطش سکینه بی‌تابش کرد

زد مشک درون شط و پر آبش کرد
آبی که امید تشنگان بود به مشک
تیری بجهید و نقش بر آبش کرد
او غربت آفتاب را حس می‌کرد
در حادثه التهاب را حس می‌کرد
بی‌تابی کودکانش آتش می‌زد
وقتی خنکای آب را حس می‌کرد

(1) از گرد آورنده.
(2) موسوعه‌ی کلمات امام حسین علیه‌السلام.

مرثیه ام البنین برای فرزندان
ام‌البنین، زنی بسیار با فضیلت از دودمان بنی‌کلاب بود که بعد از شهادت فاطمه زهرا علیهاالسلام با علی علیه‌السلام ازدواج نمود. ثمره‌ی این ازدواج، چهار پسر به نام‌های: عباس، عثمان، عبدالله و جعفر بود که هر چهار فرزندش در کربلا به شهادت رسیدند. این مادر داغدیده، پس از شهادت فرزندان، همه روز به
(صفحه 179)
قبرستان بقیع می‌آمد و آن چنان برای فرزندانش عزاداری می‌کرد و نوحه‌سرایی می‌نمود که دوست و دشمن را به گریه می‌آورد و حتی مروان، با آن همه قساوت نیز اشک می‌ریخت. زن‌ها او را با نام ام‌البنین تسلیت می‌دادند و می‌گفتند: ای ام‌البنین! خدا به تو صبر و تحمل دهد؛ و او در جواب آنها می‌گفت:
لا تدعونی ویک ام‌البنین
تذکرینی بلیوث العرین
این زنان مدینه! دیگر مرا ام‌البنین نخوانید. چون مرا به یاد فرزندانم می‌اندازید.
کانت بنون لی ادعی بهم
و الیوم أصبحت و لا من بنین
فرزندانی داشتم که به خاطر آنها مرا ام‌البنین می‌گفتند؛ ولی اکنون دیگر پسری ندارم.
أربعة مثل نشور الدبی
قد وصلوا الموت بقطع الوتین
و چهار باز شکاری داشتم که آنها را آماج تیر قرار داده، با قطع کردن رگ گردنشان آنها را کشتند.
تتازع الخرصان أشلائهم
فکلهم أمسی صریعا طعین
دشمنان با نیزه‌های خود، بدن پاک آنها را قطعه قطعه کردند و هر چهار پسرم، با بدن مجروح، بر روی خاک افتادند.
یا لیت شعری اکما أخبروا
بأن عباسا قطیع الیمین
ای کاش می‌دانستم آیا همان طور که به من خبر دادند، دست عباسم قطع شده است؟
زنهار مرا نگویید ام‌البنین از این پس

من ام بی‌بنینم، دیگر پسر ندارم
دیگر مرا ام‌البنین مخوانید
به آه و ناله‌ام یاری نمایید
بنالم بهر عباسم شب و روز
شده آهم به جانم آتش‌افروز
به دشت کربلا آن مه جبینم
شنیدم بود سقای حسینم
(صفحه 180)
به دریاها پا نهاد و تشنه برگشت
حسینش تشنه بود، از آب لب بست
گذشت از آب و کسب آبرو کرد
به سوی خیمه‌ها با آب، رو کرد
ز نخلستان چو بر سوی خیم شد
به دست اشقیا دستش قلم شد
و اشعار زیبای دیگری نیز به ایشان منسوب است:
یا من رأی العباس کر علی جماهیر النقد
و وراه من أبناء حیدر کل لیث ذی لبد
نبئت ان ابنی أصیب برأسه مقطوع ید
ویلی علی شبلی أمال برأسه ضرب العمد
لو کان سیفک فی یدیک لمادنی منک احد
ای دیدگانی که در کربلا جنگاوری و شجاعت عباسم را دیدی که چگونه بر دشمن حمله می‌کرد و پشت سر او، پسران حیدر، هر کدام مانند شیر شکاری می‌جنگیدند! به من خبر رسید که با عمود آهنین، بر فرق عباسم زدند، در حالی که دستانش قطع بود. ای وای بر فرزندم که با عمود بر سرش زدند. ای عباسم! اگر دست در بدن داشتی و شمشیر در دستت بود، هیچ کس جرئت نمی‌کرد به تو نزدیک شود.
همین مادر داغدیده، زمانی که بشیر به مدینه آمد، هر کدام از فرزندانش را که نام می‌برد و خبر شهادتش را می‌داد، او می‌گفت: «اخبرنی عن أبی‌عبدالله الحسین، أولادی و من تحت الخضراء کلهم فداء لابی‌عبدالله الحسین؛ از حسین خبر بده. فرزندان من و همه آنچه زیر آسمان کبود است، فدای حسین!».
بشیر گفت: حسین را نیز کشتند. ام‌البنین، با ناله‌ی جانسوزی گفت: «قد قطعت نیاط قلبی؛ بندهای دلم را پاره کردی».
(صفحه 181)

به میدان رفتن علی اکبر
علاقه‌ی امام به علی اکبر، گوشه‌ای از عشق سوزان او به رسول اکرم است که شمه‌ای از آن را می‌توان در جملاتی که امام بعد از آن که بلافاصله بعد از اجازه خواستن علی اکبر علیه‌السلام به او اجازه داد، با خدای خود، نجوا می‌کند که: ای خدا! شاهد باش که شبیه‌ترین مردم به معشوق و محبوبم رسول خدا به سوی آنها می‌رود؛ همو که مرحم دل زخم خورده‌ام از فراق رسول خدا بود و هر زمان که آتش فراق پیامبر، دلم را می‌سوزاند، نسیم دلپذیر جمال او مرا آرام می‌کرد. لذا حسین علیه‌السلام فرمود: «اللهم اشهد علی هؤلاء القوم فقد برز الهیم غلام أشبه الناس خلقا و خلقا و منطقا برسولک و کنا اذا اشتقنا الی وجه رسولک نظرنا الی وجهه».
امام، نگاهی با حسرت، از پشت سر به جوانش نمود، «فنظر الیه نظر آیس منه».
به سماء قمر به نبی ثمر
به فاطمه در به علی گهر
به حسن جگر به حسین پسر
چه نجابتی و اصالتی
خم زلف او چه شکن شکن
به مثال نقره فام تن
سپری بر کتف به تن کفن
به چه قامتی و قیامتی
ز جلو نظر سوی قتلگاه
زعقب نظر، سوی خیمه‌گه
بنمود شه به قدش نگه
به چه حسرتی و چه حالتی
(صفحه 182)
به کجا می‌روی ای یوسف زهرا پسرم
گرگ بسیار بود در دل صحرا پسرم
در برم چند قدم راه برو چند قدم
تا کنم قد تو را خوب تماشا پسرم
حاج شیخ جعفر، مصیبت این حالت امام را چنین بیان می‌کند:
حالا وقت احتضار حضرت است، فنظر الیه.
بدان که نگاه‌های پدرها به پسرها چند نوع‌اند. گاهی پدر به پسر نگاه

می‌کند از روی وجد اما نگاه دیگری داشت سیدالشهدا به علی اکبر که نظر اشتیاق به جدش بود.
نگاه دیگر،(از روی)خوف است که نمی‌دانی کارش چه می‌شود. این نگاه سیدالشهدا به علی اکبر، هیچ یک از اینها نبود؟ فنظر الیه نظر آیس منه. نظر مأیوسانه بود.
اسلحه بر او پوشانید. این احتضار اول است.
زن‌ها آمدند دورش را گرفتند. فرمود: دعینه؛ بگذارید برود.
پدر را وداع کرده، سوار شد. نمی‌دانم البته او هم به پدر، نگاهی کرده است یا خیر؟ نمی‌دانم غصه‌ی پدر زیادتر بود که پسر می‌رود یا غصه پسر که حالا رفت، پدر، تنهاست؟ سوار شد... قدری رفت... حالا دیگر حضرت، محتضر است.
به میدان چون که می‌فت آن جوان، آهسته آهسته
ز جسم شه برون می‌رفت جان، آهسته آهسته
چنان هجران او بر قلب ثار الله گران آمد
که پشت شاه، خم شد چون کمان، آهسته آهسته
حسین آن شمع خلوتگاه اسرار خداوندی
تبسم بر لب و اشکش روان، آهسته آهسته
(صفحه 183)
ای ساربان آهسته ران کآرام جانم می‌رود
آن دل که با خود داشتم با دلستانم می‌رود
همین که قدری دور شد، حضرت، اشکش متصل جاری است؟ محاسن خود را به دست گرفت و فرمود: «اللهم اشهد علی هولاء القوم فقد برز الیهم أشبه الناس برسولک».
قدری نفرین کرد... قدری بیان حالت کرد... قدری گریه کرد.
همین که قدری دور شد، بی‌تاب شد. پیاده پشت سرش تا جایی رسید که صدا به لشکر می‌رسید. صدا زد «یابن سعد! قطع الله رحمک».
حسین علیه‌السلام کنار بدن علی اکبر: شیخ جعفر می‌گوید: در زیارت امام حسین علیه‌السلام وارد شده: «السلام علی یعقوب الذی رد الله علیه بصره برحمته؛ سلام بر یعقوب، آن کسی که خداوند، بینایی‌اش را به لطف خود بر او بازگرداند». حال اگر خواهی قصد کن یعقوب بن اسحاق، پدر دوازده پسر را که همه در خدمت او بودند و وقتی به او گفتند، پدر: یکی از ما را گرگ خورد،کمرش خم شد و از شدت اندوه، بینایی‌اش را از دست داد؛ و اگر خواهی قصد کن آن یعقوب را که تنها یک یوسف داشت و فریادش را شنید که می‌گوید: «یا أبتا علیک منی السلام سلام مودع». (1).
آن یعقوب، وقتی که پیراهن یوسف را که به خون آغشته شده، ولی پیراهن سالم است، گفت: چه گرگ مهربانی! ولی این یعقوب:، بدن پاره پاره و

قطعه قطعه شده‌ی یوسفش را دید که جای سالمی در لباس و بدنش ندارد. (2).
گمان مدار که گفتم برو، دل از تو بریدم
نفس شمرده زدم، همرهت پیاده دویدم
(صفحه 184)
محاسنم به کف دست بود و اشک به چشم
گهی به خاک فتادم، گهی ز جای پریدم
دلم به پیش تو، جان در قفات، دیده به قامت
خدای داند و دل شاهد است من چه کشیدم
دو چشم خود بگشا و سؤال کن که بگویم
ز خیمه تا سر نعش تو من چگونه رسیدم
به تیغ شمر مرا می‌کشد، نه نیزه‌ی خولی
زمانه کشت مرا لحظه‌ای که داغ تو دیدم (3)
فأتاه الحسین علیه‌السلام و انکب علیه واضعا خده علی خده و هو یقول:
علی الدنیا بعدک العفا. امام آمد و خود را بر روی نعش پسر انداخت و صورت به صورت او گذاشت.
لشکر کوفه و شام ایستاده
به تماشای شه و شه‌زاده
شه روی نعش پسر افتاده
همه گفتند حسین جان داده
«ثم أخذ بکفه من دمه الطاهر و رمی به نحو السماء فلم یسقط منه قطرة؛ آنگاه دست، پر از خون علی اکبر نمود و آن را به آسمان پرتاب کرد که قطره‌ای از آن به زمین بازنگشت».
(1) لهوف، ص 49.
(2) الخصائص الحسینیه، ص 491.
(3) نخل میثم، ص 227.

مصیبت قاسم بن الحسن
حاج شیخ جعفر رحمهم الله می‌فرماید: قاسم بن الحسن علیه‌السلام در میان شهدا امتیازی داشته است که دیگران نداشتند. سایر شهدا که به میدان رفتند، همه بالغ بودند، جهاد الهی بر آنها تکلیف بوده، ولی قاسم، مکلف به جهاد نبود. اگر چه چند طفل هم کشته شدند؛ ولی جهادی نبودند و در میان اهل بیت، غیر بالغی به
(صفحه 185)
جهاد نرفته، مگر قاسم؛ و از اصحاب هم چنان که نقل می‌کنند، پسر آن پیرزن...
در کربلا بعضی جان دادند و بعضی از جان عزیزتر، مثل آن دو پیرزن. در مورد یکی از آنها چنین نقل شده که پسر، نابالغ بود و پدرش هم از شهدا بود. سوار شد که بیاید اذن بگیرد و برود به میدان. حضرت فرمود: این پسر، پدرش کشته شده و مادرش هم کسی را غیر از او ندارد. شاید راضی نباشد. او را برگردانید». پسر عرض کرد: یابن رسول الله! مادرم به من دستور داده و مرا فرستاده: امی امرتنی بذلک خرج القاسم بن الحسن و هو غلام صغیر لم یبلغ الحلم.
قاسم، حدود سیزده سال دارد. امام، نگاهی به او کرد دست به گردن او انداخت. فنظر الیه الحسین فاعتنقه. و به قدری گریه کردند که از حال رفتند. نمی‌دانم این گریه از چه بابت بود؟ به این شدت چرا؟ و حال آن که شهدای دیگر آمدند و اذن گرفتند و امام، با هیچ کس، چنین رفتاری نکردند! (شاید به خاطر یتیمی او و این که یادگار برادرش امام مجتبی علیه‌السلام بود و امام، او را در دامان خود، پرورانده بود).
«فاستأذنه، فلم یأذن له؛ از امام اجازه خواست و امام، اجازه نداد». تنها همین یک نفر است که امام، اول مضایقه فرمودند. اگر بگویند که همه جا این طور بوده، دروغ است.
«فلم یزل الغلام یقبل یدیه و رجلیه؛ آن جوان، دائما دست و پای حضرت را می‌بوسید تا اجازه دهد». (1).
چه خوش است رنج و محنت، به ره وفا کشیدن
چه خوش است ناز جانان، همه را به جان خریدن
(صفحه 186)
چه خوش است جان‌سپاری، به قدوم چون تو یاری
به منای کربلای تو شها به خون تپیدن
چه شود اگر عمو جان، بروم به سوی میدان

که خوش است از تو فرمان و ز من، به سر دویدن
از عمو اجازه گرفت:
چو غزال مجتبی شد ز میان خیمه بیرون
به شتاب، از پی آمد، شه دین برای دیدن
چه عمو، چه نوجوانی، چه گلی، چه باغبانی
به حسن صبا خبر ده که چه جای آرمیدن
ابی‌مخنف، ازسلیمان بن ابی‌راشد، از حمید بن مسلم نقل می‌کند که پسری به جنگ ما بیرون آمد که صورتش گویا پاره‌ی ماه بود. عمرو بن سعد بن نفیل ازدی - لعنة الله علیه - گفت: به خدا سوگند، به او حمله می‌کنم به او گفتم: این چه کاری است که می‌خواهی بکنی. همان گروهی که دور او را گرفته‌اند، برای او کافی است:
یا رب که دیده یا که شنیده است در جهان
در صید یک غزال حرم، صد شکارچی
ولی او رفت و در فرصتی از پشت ضربه‌ای به فرق او زد و او به صورت، روی زمین افتاد و فریاد کشید: یا عماه! ای عمو، به فریادم برس! حسین علیه‌السلام تا صدای او را شنید، مانند شیری خشمگین، بر آن سپاه حمله کرد و شمشیر خود را بر عمرو بن سعد - لعنة الله علیه – فرود آورد و او دست خود را سپر قرار داد و دستش از مرفق جدا شد و فریادی کشید که لشکریان شنیدند. اهل کوفه حمله کردند تا او را نجات دهند، ولی او زیر سم اسبان پامال شد. همین که غبار فرونشست، امام بالای سر آن جوان ایستاد و او در حال احتضار است و پاهای خود را به زمین می‌ساید. امام، اشک می‌ریخت و می‌فرمود: دور

باشند از رحمت خدا این قوم که تو را کشتند! به خدا سخت است بر عمویت که تو او را صدا بزنی و او جوابت نگوید، و یا جواب دهد؛ ولی برای تو نفعی نبخشد.
عز و الله علی عمک ان تدعوه فلا یجیبک او یجیبک فلا ینفعک. (2).
ای عمو نرم شد از سم ستوران بدن من
بر سرم پای بنه تا که بود جان به تن من
کاش چون یوسف کنعان پدرم بود که قاصد
ببرد در بر او شسته به خون پیرهن من
چه توان کرد که نتوان سخنی پیش تو گفتن
بس که خون ریخته بر دامن خاک از دهن من
(1) مجالس المواعظ.
(2) مقتدای نجف، ص 170؛ لهوف، ص 168.

مصیبت علی اصغر
حاج شیخ جعفر شوشتری - اعلی الله مقامه - می‌فرماید: دشمنان امام علیه‌السلام در عداوتشان، به گونه‌ای با امام رفتار کردند که حتی در مورد کفار نیز این چنین برخوردی در اسلام، جایز نیست.
و یکی از آن کارهایی که حتی در جنگ با کفار جایز نیست، کشتن زنان و بچه‌هاست؛ و آنها کودکانی از امام را شهید کردند، حتی دو طفل شیرخوار.
یکی کودکی از امام را که قصد داشت ببوسد که تیر، قبل از امام، بر گلوی او بوسه زد؛ و دیگری شیرخواری که امام در آغوش گرفت و مقابل لشکر دشمن ایستاد و فریاد کشید: «اما من أحد یأتینا بشربة من الماء لهذا الطفل؛ آیا کسی هست که جرعه‌ی آبی به ما بدهد؟ نه برای خودمان، بلکه برای این طفل». زمانی که امان دید کسی جواب او را نمی‌دهد؟ لحن سخنش را عوض کرد و
(صفحه 188)
فرمود: اگر باور ندارید و یا به من اطمینان ندارید، بیایید کودک را ببرید و خود سیرابش کنید: «إسقوا هذا الرضیع».
حسین آمد به میدان و علی اصغر در آغوشش
چو ابری، بر رخ ماهی، عبای شاه روپوشش
لب خاموش او گوید ز سوز دل حکایت‌ها
ز بی‌تابی و بی‌آبی، سرش خم گشته بر دوشش
لبش بی‌رنگ و دل پر خون، نگاه مات او محزون
هوای کربلا برده، همه صبر و همه کوشش
نه می‌نالد ز بی‌شیری، نه می‌گرید ز بی‌آبی
در آغوش پدر دیگر، شده مادر فراموشش
زبان خویش را گاهی برون آرد به آرامی
مگر مرطوب گرداند لبان خشک خاموشش
حاج شیخ جعفر می‌فرماید: شماها خیال می‌کنید مصیبت تیر به حلقوم(علی اصغر)خوردن است؟ خیر، بلکه اصل مصیبت، همین طفل را به میدان آوردن است و آن هم در زمانی که ظاهرا طفل در حال جان دادن و احتضار بوده است. فرمود که ای جماعت: ویلکم ! إسقوا هذا الرضیع؛ یعنی خودتان آب بیاورید و به این طفل بدهید. أما ترونه یتلظی عطشا. نمی بینید چگونه از تشنگی به خود می‌پیچد.
دو چیز بابت این طفل، دل را آتش می‌زند. یکی آن که فرمود: بیایید خودتان آبش بدهید. یکی دیگر آن که او را بلند کرد و فرمود. ببینید چگونه

رنگش زرد شده و از بی‌آبی دست و پا می‌زند. (1).
سلطان کربلا چو تمنای آب کرد
دشمن به تیر حرمله او را جواب کرد
ناخورده آب، طفل رضیع حسین را
آن تیر ظالمانه، دگر سیر از آب کرد
(صفحه 189)
از سوز تشنگی که علی جانسپار بود
دشمن ندانم از چه به کشتن شتاب کرد
بگرفت خون حلق علی را به کف حسین
با خون او محاسن خود را خضاب کرد
از آن همه شکوفه به گلزار کربلا
این بود گلپری که شهادت گلاب کرد
(1) مجالس المواعظ، ص 118.

مصیبت عبدالله بن الحسن

حاج شیخ جعفر، در عنوان هفتم کتاب خصائص، وقتی در مورد استغاثه‌های حضرت سخن به میان می‌آید، چنین می‌فرماید:

استغاثه پنجم حضرت، زمانی بود که او مجروح بر روی زمین افتاده بود که این استغاثه، در اطفال اثر نمود که دو طفل از خیمه خارج شدند برای یاری امام: یکی کودکی بود که در گوشش دو گوشواره بود و هراسناک، به این طرف و آن طرف خیمه نگاه می‌کرد و زمانی که از خیمه‌ها دور شد، هانی بن ثبیت - لعنة الله علیه - ضربه‌ای به سر او زد و او را کشت، در حالی که مادر آن طفل، نگاه می‌کرد و سخنی نمی‌گفت، گویا بی‌هوش شده بود.

و دومین طفل، عبدالله بن حسن علیه‌السلام بود که طفلی یازده ساله بود، وقتی عمویش را در آن حالت دید که فریاد می‌کشد، به سوی عمو حرکت کرد. امام فریاد زد: «خواهرم! نگذار او بیاید او را به خیمه برگردان» و حضرت زینب: آستین پیراهن او را گرفت؛ ولی آن طفل گفت: به خدا قسم، از عمویم جدا نمی‌شوم: «والله لا أفارق عمی» و با تلاش زیاد، آستین را از دست عمه رها کرد و خود را به امام رساند. در آن زمان، بحر بن کعب (به قولی حرملة بن کاهل - لعنة الله علیهما -) شمشیر خود را بر سر امام فرود آورد. آن کودک، فریاد کشید: وای بر تو ای زنازاده آیا عموی مرا می‌کشی؟ ویلک یابن الخبیثة اتقتل عمی؟» و آن ناپاک، شمشیر را فرود آورد. کودک دست خود را سپر عمو

(صفحه 190)

قرار داد و ضربه، دستش را به پوست آویزان کرد و فریادش بلند شد: یا عماه! امام او را در بغل گرفت و به سینه چسباند که ناگاه، حرمله، تیری بر او زد و او را در دامان عمویش حسین علیه‌السلام به شهادت رساند. (1).

ای عمو تا ناله‌ی هل من معینت را شنیدم
از حرم تا قتلگه با شور جانبازی دویدم
آن چنان دل برد از من بانگ «هل من ناصر» تو
کآستینم را ز دست عمه‌ام زینب کشیدم
فرصتی نیکو ز «هل من ناصر»ت آمد به دستم
تو کرم کردی که من در قلزم خون آرمیدم
گر چه طفلی کوچکم، اما قبولم کن عمو جان
بر سر دست تو من قربانی شش ماهه دیدم

تا برون از خیمه‌گه رفتی دل من با تو آمد
تو به رفتن رو نهادی، من ز ماندن دل بریدم (2)
(1) لهوف، ص 173.
(2) نخل میثم، ص 239.

مصیبت وداع
حاج شیخ جعفر شوشتری - رحمة الله علیه - می‌گوید:
آن جناب رفت میان خیمه، صدا زدند مردهای اهل بیت و اولاد آن حضرت، همه جمع شدند. ظاهرا اهل بیت، چهل نفر باشند: هفت برادر آن حضرت؛ اولاد امام حسن علیه‌السلام بودند؛ اولاد جعفر طیار بودند؛ اولاد عبدالله بن جعفر بوده‌اند. چون در حدیث صحیح است که حضرت فرمود: همین که روز عاشورا گرد نشست نزدیک مغرب و لشکر آرام گرفتند، بر روی زمین،
(صفحه 191)
سی نفر از اهل بیت بود که به تعبیر حضرت «لو کان رسول الله صلی الله علیه و آله حیا لکان هو المعزی إلیه؛ اگر حضرت رسول خدا زنده بود، او صاحب عزای آنان بود»؛ یعنی باید به او تعزیت و تسلیت می‌گفتند. لااقل، ده تا از اطفال و اسرا هم باقی مانده که مجموع، چهل نفر بودند. حضرت، همه را جمع کرد و فرمود: «زن‌ها بیایند. زن‌ها آمدند در زیر آن خیمه که جز اهل بیت، کسی نبود. اصل حدیث، دو کلمه است: «فنظر إلیهم». یعنی آن حضرت، در این حال که همه جمع شدند، شروع کرد به نگاه کردن به آنها «و بکی ساعة»؛ یعنی یک ساعت گریه کرد. ملاحظه کنید همه‌ی اهل بیت، زیر یک خیمه جمع، صدای سیدالشهدا به گریه بلند شود. در این صورت، اهل بیت گریه نمی‌کنند؟ مردها که گریه کردند، زن‌ها گریه نمی‌کنند؟ اطفال(که)زن‌ها را گریان می‌دیدند، گریه نمی‌کنند؟ پس صدای گریه‌ی همه بلند شد.
حالا دو کار از حضرت صادر شد. باید سر آن را ملاحظه کرد. ای برادر! حاجت به مرثیه جعل کردن نیست. به کنه همین دو کلمه برو، تا قیامت از برای حزن و اندوه، بس است.
حضرت نگاه کرد به آنها، ببینم چه نگاه بود این نگاه، در اول «نگاه حیرت» بود، یعنی حضرت متحیر بود درباره‌ی این عیال و اطفال.
یکی «نگاه حسرت» بود، نگاه دیگر، «نگاه وداع» بود.
گریه‌ی یک ساعت برای چه بود؟ گریه یک ساعت، خیلی است. در این گریه، حضرت تصوراتی داشت. ایشان را که دید، همه در یک خیمه جمع‌اند، کنار هم نشسته‌اند، تصوراتی کرد. گاهی تصور می‌کرد، گریه می‌کرد. اتفاقات آینده، همه پیش نظرش حاضر بود. برآورد کرد که این جمعیتی که حالا زیر یک خیمه‌اند، وقتی خواهد آمد که همه به همین جمعیت، در قتلگاه خواهند بود: شهدا یک طرف، اسرا یک طرف!
(صفحه 192)

وداع دختر کوچک امام با حضرت
شیخ جعفر، می‌گوید:
می خواهم مصیبت حضرت را شروع کنم، از آن وقتی که تنها ماند. تصور کنید حال حضرت را بعد از این زخم‌ها، بعد از این مصیبت‌ها. حال تنها شده و هیچ کس برایش نمانده. آن جناب، نگاهی کرد به این طرف: فنظر عن یمینه، کسی را ندید، فنظر عن شماله. کسی را ندید. تو نیز در تصورت، نگاهت به طرف خیمه‌گاه باشد. من تصور کرده‌ام، می‌بینم تنها ایستاده است. می‌بینم می‌رود در این خیمه و در آن خیمه. پیداست که قصد دارد با آنها وداع کند. زن‌ها و اطفال را می‌بینم. همه دورش را گرفته‌اند. می‌رود در خیمه‌ی امام زین‌العابدین علیه‌السلام، به جهت این که با او وداع کند ودایع (امانتهای) امامت را به او بسپارد. زن‌ها و اطفال، دور او حلقه زدند. هر کس که به سفر رود، به عیالش که دم آخر دنبال او می‌آید، می‌گوید سفارشتان را به فلان کس کرده‌ام؛ اما وقتی که سیدالشهدا علیه‌السلام می‌خواست بیرون بیاید، کسی جز پروردگار عالم نداشت. لذا فرمود: شما را به خدا سپرده‌ام.
حالات او را تصور کردم. دیدم حالا که عازم میدان شده و قصد به جای آوردن تکلیف الهی را دارد، حواس متفرق شده‌ی او جمع شد. صورت افسرده شکفته شد. رنگ زرد شده، قرمز گردید.
حدیث است در این حالت، مطمئن شد و جوارحش ساکن گردید. می‌بینم آمد، ولی آرام، با کمال آرامش. گویا سیراب است و اضطراب عیال او را مضطرب نکرده.
گویا الآن می‌بینم، قدری آمد، یک دختر کوچکی پشت سر آن جناب
(صفحه 193)
می‌رود. گوش می‌دهم ببینم این دختر بچه چه می‌گوید. دیدم می‌گوید: خواهشی دارم! نمی‌خواهم مانعت شوم: یا ابة مهلا توقف حتی أتزود من نظری الیک»؛ یعنی بابا جان! کاری ندارم، توقف کن فقط یک دفعه‌ی دیگر تو را ببینم و با این نگاه، قدری توشه بردارم»، (یعنی دلم آرام) شود. حضرت ایستاد، یا پیاده شد. او را بغل کرد، به او تسلی داد.
در بعضی مقتل‌ها آمده که آن دختر، سؤالی هم از پدر کرد. پرسید: بابا جان! آیا باز هم برمی‌گردی؟ (1).
این دختر کوچک، دست و پای پدر را بوسید و این حالت، به قدری در امام تأثیر گذاشت که امام، با صدای بلند و به شدت گریه کرد و اشک چشمانش را با آستین پیراهن، پاک نمود و می‌فرمود: «سکینه جان! با این کلمات،

قلب زخم‌خورده‌ی پدر را نسوزان».
اگر خواهی کنون بینی وفای دختر خود را
به زیر پای مرکب ای پدر افکن سر خود را
نهان از چشم طفلان آمدم گیرم سر راهت
که گیری در بغل یک بار دیگر دختر خود را
مرا یک حرف باشد با تو آن هم: از عطش مردم
برو در علقمه، فرمان بده آب‌آور خود را
چه رخ داده مگر بابا گلویت عمه می‌بوسد؟
گمانم کردی آماده برای خنجری این حنجر خود را
(صفحه 194)
(1) مجالس المواعظ.

مصیبت شهادت حضرت
مرحوم شیخ جعفر شوشتری - اعلی الله مقامه - می‌گوید:
بعد از آن که امام، مبارز طلبید و هر چه مبارز بود در آن لشکر از شجاعان و دلیران، آمدند و به درک واصل شدند، حضرت بنا گذاشت خودش حمله کند.
عبدالله بن عمار بن عبد یغوث می‌گوید: مانند ملخ‌های پراکنده شده، از مقابل حضرت فرار می‌کردند و قلب لشکر و میمنه و میسره‌ی (راست و چپ) آن را به هم ریخت و مرکزی را قرار داده بود (که ظاهرا نزدیک خیام اهل حرم بوده که وقتی به آن موضع برمی‌گشت با صدای بلند که حال نمی‌دانم از گلوی خشکیده و زبان تشنه، در عین خستگی و گرمای شدید چگونه صدایی بلند می‌شود) فریاد می‌کشید، «لا حول و لا قوة الا بالله».
لشکر که دیدند این طور است. اطراف حضرت را احاطه کرده بودند؛ ولی از حضرت دور بودند و کسی جرئت نزدیک آمدن را نداشت. تعدادی از آنها به طرف خیمه‌ها رفتند. حضرت، نگران شد. برای حفظ عیال، خود فرمود: «أقصدونی بنفسی» و ببینید که حالت حضرت چگونه بوده است که شمر با آن همه قساوت، به حال حضرت رحم کرد. صدا زد: لشکر! کسی طرف خیمه‌گاه او نرود. کشته شدن به دست او ننگ کسی نیست.
حضرت، جایی ایستاده بود که به زبان حال، تشنگی او را بفهمند. گویا حضرت در جایی ایستاده بود که از دور آب فرات پیدا بود. ملعونی صدا زد: «آب را می‌بینی؟ قطره‌ای به تو نمی‌دهم تا از تشنگی هلاک شوی».
حضرت، وارد فرات شد؛ ولی آب نخورد و برگشت و این دفعه، به طرف خیمه‌گاه آمد که با عیال، وداع کند. به زن‌ها خطاب کرد: «تغطین بإزار کن»؛
(صفحه 195)
یعنی چادرهاتان را سر کنید.
حضرت، وقتی ملاحظه‌ی حالت عیال را کرد، حالت تشنگان را که مشاهده فرمود، با توجه به جراحات که به حضرت رسیده بود (حمید بن مسلم می‌گوید: خون جراحات وارده بر حضرت، حلقه‌های زره را گرفته بود)، غیرتش به جوش آمد و در این حمله، هنگام بروز شجاعت حسینیه بود. همین قدر که در آخر حدیث است که آن قدر از آنها را کشت که «حتی بان منهم النقصان» که کمی در آن لشکر انبوه ظاهر گردید.
در این اثنا، ضعف بر بدن حضرت عارض شد... در موضعی ایستاد که قدری استراحت نماید «إذا أتاه حجر فوقع فی جبهته الشریفه». سنگی آمد

و به پیشانی حضرت اصابت کرد. دامن پیراهن را بلند کرد که خون از چشم مبارک و صورت منور، پاک کند. ظاهر دل، پیدا شد... همان جایی که پیغمبر صلی الله علیه و آله مکرر می‌بوسید که ناگاه تیر سه شعبه آمد و خون، مثل ناودان جاری شد. تیر را از پشت بیرون کشید. فرمود «بسم الله و بالله...».

آن دم بریدم من از حسین دل
کآمد به مقتل، شمر سیه‌دل
او می‌دوید و من می‌دویدم
او سوی مقتل، من سوی قاتل
او می‌نشست و من می‌نشستم
او روی سینه، من در مقابل
او می‌کشید و من می‌کشیدم
او خنجر از کین، من ناله از دل
او می‌برید و من می‌بریدم
او از حسین سر، من از حسین دل
آن دم بریدم من از حسین دل
کآمد به مقتل، شمر سیه‌دل

زینب، کنار کشته‌ی برادر
راوی می‌گوید: به خدا قسم، فراموش نمی‌کنم زینب دختر امیرالمؤمنین را که برای برادرش حسین علیه‌السلام ندبه (زاری) می‌کرد و با صدای اندوهناک و
(صفحه 196)
دلی پر غم، فریاد می‌زد:
یا محمدا! فرشتگان بر تو درود فرستادند. این حسین توست که در خون، غوطه‌ور است و اعضایش قطعه قطعه گردیده و دختران تو به اسارت برده شدند. و در روایت دیگر آمد که سخنان جانگذار دیگری فرمود. از جمله: گفت:
ای جد بزرگوار! این حسین توست که سرش از فقا بریده شده و لباس و عمامه‌اش را برده‌اند. پدرم به فدای آن که به سفر نرفته، تا امید بازگشت او را داشته باشم، و مجروح نیست تا امید مداوایش را داشته باشم، و پدرم به فدای آن تشنه‌ای که جان داد، با همان لبان تشنه. پدرم به فدای آن کسی که قطرات خون از محاسنش می‌ریزد.
و همچنین جملات دیگر که راوی می‌گوید سوگند به خدا، هر دوست و دشمن را به گریه درمی‌آورد. (1).

بر قتلگاه چون ره آن کاروان فتاد
شور و نشاط غلغله اندر جهان فتاد
ناگاه چشم دختر زهرا در آن میان
بر پیکر شریف امام زمان فتاد
بی‌اختیار، نعره‌ی هذا حسین از او
سر زد چنانکه آتش او در جهان فتاد
پس با زبان پر گله آن بضعة الرسول
رو در مدینه کرد که، یا ایها الرسول
این کشته‌ی فتاده به هامون حسین توست
این صید دست و پا زده در خون، حسین توست
(صفحه 197)
این نخل تر، کز آتش جانسوز تشنگی
دود از زمین رسانده به گردون، حسین توست
این ماهی فتاده به دریای خون که هست
زخم از ستاره بر تنش افزون، حسین توست
این خشک لب فتاده و ممنوع از فرات

کز خون او زمین شده گلگون، حسین توست
این قالب تپان که چنین مانده بر زمین
شاه شهید ناشده مدفون، حسین توست
زینب چو دید پیکر آن شه به روی خاک
از دل کشید ناله به صد درد سوزناک
کای خفته خوش به بستر خون، دیده باز کن
احوال ما ببین و سپس خواب ناز کن
ای وارث سریر امامت ز جای خیز
بر کشتگان بی‌کفن خود، نماز کن
اطفال خود به ورطه‌ی بحر بلا ببین
دستی به دستگیری ایشان دراز کن
برخیز صبح، شام شد ای میر کاروان
ما را سوار بر شتر بی‌جهاز کن
یا دست ما بگیر و از این دشت پرهراس
بار دگر روانه به سوی حجاز کن
(1) لهوف، ص 180؛ نفس الهموم، ص 202.

مصیبت سر مطهر آن حضرت
جاج شیخ جعفر شوشتری، چنین می‌گوید:
مشهور بین مردم این است که آن بزرگوار، سه شبانه روز، بی‌دفن مانده؛ اما من می‌گویم چهل شبانه روز است که بی‌دفن است. به جهت آن که عمده‌ی
(صفحه 198)
اعضای بدن، سر است و سر، تا دفن نشده است تجهیز و دفن، تمام نمی‌شود. در خصوص سر، اخبار مختلف است؛ لکن در هر صورت، به بدن ملحق گشته است بیایید تا ما سر مبارک را تکفین و تجهیز نماییم.
اما این سر، تابوت لازم ندارد، به جهت آن که چند تابوت دارد: یکی تابوت طشت طلا، و یکی تابوت بالای نیزه، و یکی تابوت طبق.
این سر، کفن هم نمی‌خواهد، به جهت این که محفوف (پوشیده) بود به نوری که از آن سر، به آسمان تابیده می‌شد. چنان که شخصی شامی روایت می‌کند نشسته بودم در غرفه که نوری درخشید. نگاه کردم، دیدم از سر مبارک آن حضرت است.
و چنان که راهب می‌گوید که: در میان قافله، سری نورانی دیدم... که مبلغ زیادی به حامل سر داد و یک شب، آن را نگاه داشت.
آری، کفن نمی‌خواهد، و حنوط نمی‌خواهد، به جهت آن که همان راهب، با اشک و کافور، حنوط کرده. فقط مانده غسلش.
آیا می‌توانید با اشک چشم خود، او را غسل دهید؟
نمی‌دانم کدام مصیبت سر را بگویم:
هر چند بدن مبارک، سه روز زخم‌دار در زمین مانده، لکن به نظر من، مصیبت سر، زیادتر است.
جدا شدن از بدن را بگویم؟ یا زخم‌هایش را؟ و یا عریان گشتن و عمامه برداشتن را؟
اینها مصیبت ظاهری سر است. اما مصیبت باطنی آن سر!
هدیه بردن برای عمر بن سعد، و از آن جا برای ابن‌زیاد! و از آن جا به شام! اما مصیبتی که هم ظاهری و هم باطنی است، مقابل ابن‌زیاد گذاشته شدن را بگویم و یا چوب بالا بردن و بر لب و دندان مبارک زدن را بگویم؟ (1) و این
(صفحه 199)
مصیبت، به قدری عظیم بوده است که حمید بن مسلم، نقل می‌کند که زید بن ارقم، وقتی دید که ابن‌زیاد ملعون، از این کار دست نمی‌کشد و پیوسته

با چوب به لب و دندان حضرت می‌کوبد، تحمل نکرد و فریاد کشید: چوبت را از این دندان‌ها بردار که به خدایی که معبودی جز او نیست، من خودم لب‌های رسول خدا را دیدم که بر این دندان‌ها بوسه می‌زد. سپس بغض او ترکید و بلند گریه کرد! (2)

یا مزن چوب ستم را بر لب و دندان من
یا بگو بیرون روند از مجلست طفلان من
یا مزن شرمی نما از روی زهرا مادرم
یا بزن مخفی ز چشم خواهر گریان من
در طشت طلا تا گل رخسار تو دیدم
فریاد زدم پیرهن صبر دریدم
چون چوب به لبهای تو می‌خورد به شدت
من بر سر خود می‌زدم، اطفال به صورت

(1) مجالس المواعظ.
(2) نفس المهموم ترجمه‌ی آیة الله کمره‌ای.

مصیبت اهل بیت در کوفه
علامه مجلسی در بحارالأنوار (ج 45، ص 115) می‌نویسد: در لحظاتی که دختر امیرالمؤمنین علیه‌السلام با مردم کوفه سخن می‌گفت، ناگهان صدای ضجه‌ی شدید برخاست و نگاه مردم، به یک سو متوجه شد و آن، زمانی بود که سرهای شهدا را آوردند و در پیشاپیش سرها سر مقدس حسین علیه‌السلام، مانند ماه می‌درخشید و شبیه‌ترین مردم به پیغمبر صلی الله علیه و آله بود. محاسنش خضاب شده بود
(صفحه 200)
و باد، محاسن شریف را به چپ و راست می‌برد. خاکستر تنور خولی، با خون درهم آمیخته شده بود و مانند ابری که جلوی نورافشانی ماه را بگیرد، بر چهره امام نشسته بود که حضرت زینب، تا این حال را مشاهده نمود، از خود بیخود شد و آن چنان سر را بر چوبه‌ی محمل کوبید که خون از زیر مقنعه او جاری گردید. «فنطحت جبینها بمقدم المحمل حتی رأینا الدم یخرج من تحت قناعها».و با سوز دل، شروع کرد به سرودن اشعاری در نهایت فصاحت و زیبایی، و روضه‌ی جانسوزی برای برادر خواند.

یا هلالا لما استتم کمالا
غاله خسفه فابدا غروبا
ما توهمت یا شقیق فؤادی
کان هذا مقدرا مکتوبا
یا أخی ! فاطم الصغیرة کلمها
فقد کاد قلبها أن یذوبا
یا أخی ! قلبک الشقیق علینا
ما له قد قسی و صار صلیبا
یا أخی لو تری علیا لدی الأسر
مع الیتم لا یطیق جوابا
کلما أو جعوه بالضرب نادا
ک بذل یفیض دمعا سکوبا
یا أخی ! ضمه الیک و قربه
و سکن فؤاده المرعوبا
ما اذل الیتیم حین ینادی
بأبیه و لا یراه مجیبا

ای ماه نوی که چون کامل شدی، خسوف تو را گرفت و پنهان شدی (کنایه از خاکستری که بر روی حضرت نشسته بود).

ای پاره‌ی دلم! گمان نمی‌کردم چنین روز مصیبتی مقدر شده باشد.
ای برادر جان! با فاطمه‌ی کوچک، سخن بگو که نزدیک است دلش آب شود.
ای برادر جانم! قلب تو با ما مهربان بود. چه شده که نسبت به ما نامهربان شده‌ای؟
ای برادر! کاش علی را وقت اسارت می‌دیدی که همراه یتیمان دیگر، توان
(صفحه 201)
سخن گفتن نداشت.
هر وقت او را می‌زدند و آزار می‌دادند، تو را به زاری می‌خواند و اشک، از دیدگانش جاری بود.
ای برادر جان! او را در آغوش خود بگیر و نزدیک خود بنما و دل پریشان او را آرام کن.
ای برادر جان! چه قدر برای یتیم سخت است که او پدرش را صدا بزند؛ ولی پدر، پاسخ او را ندهد.
هلال من، چرا اندر خسوفی؟
چه کرده با سر تو سنگ کوفی؟
جلوه‌گری به روی نی، سرت چو ماه می‌کند
غروبت ای هلال من، عمر تباه می‌کند
درون محمل مرا، ز روی نی نگاه کن
ببین چگونه دخترت تو را نگاه می‌کند

در میان راه چه گذشت؟

در میان راه چه گذشت؟
یکی از مصیبت‌های بزرگ اهل بیت سیدالشهدا، سفر کردن با دشمنان و قاتلان، همراه با سر مقدس حسین علیه‌السلام بود.
غلتید به خون پیکر پاک پدر ما
شد قاتل او با سر او همسفر ما
«فاخذ یضربهن بالسوط حتی ارکبوهن علی الجمال، (1) زجر بن قیس، با تازیانه آنها را می‌زد، تا سوار بر شترها گردیدند».
مصیبت دیگر، هنگام سوار شدن بر شترها بود که چگونه بر شترها سوار شدند و بر آنها چه گذشت.
(صفحه 202)
دریغا می‌روم با قلب خسته
به داغ یک گلستان گل نشسته
بدین جا آمدم با حشمت و ناز
از این جا می‌روم با دست بسته
در نفس المهموم آمده است(که)در کتاب مصابیح خواندم(که)جعفر بن محمد علیه‌السلام از امام باقر علیه‌السلام و او از امام زین‌العابدین سؤال نمود که شما را بر چه نوع مرکبی سوار کردند؟
امام فرمود: مرا بر شتری لنگ، بی‌روپوش نشانیده بودند و سر حسین علیه‌السلام را بر علمی برافراشته بودند و زنان، پشت سر من، بر شترهایی همه ناهموار و معیوب، و گروهی سواران دنبال و بر گرد ما بودند و نیزه در دست داشتند. اگر می‌دیدند اشک از چشمی روان است، با نیزه بر سر او می‌زدند تا به دمشق رسیدیم.
و در فصل سیزدهم، در ورود اهل بیت به شام، از سید (ره) نقل می‌کند که آن مردم، سر حسین علیه‌السلام و اسرا را بردند. چون نزدیک دمشق شدند، ام‌کلثوم، نزد شمر آمد و فرمود: ای شمر! به تو حاجتی دارم. آه، ببینید این تقاضای ام‌کلثوم، چه قدر اهمیت دارد که حاضر می‌شود که از کسی مثل شمر، که قاتل برادرش است، تقاضایی بنماید. پرسید: حاجت تو چیست؟ فرمود: ما را به شهر می‌بری، از دری وارد کن که تماشاچی کمتر باشد و بر حاملان سرها بگو سرها را از کجاوه‌ها دور کنند و ما را از سرها دور کنند که از بس به ما نگاه کردند، رسوا شدیم. اما شمر در جواب آن درخواست، دستور داد سرها را به نیزه کنند و میان کجاوه‌ها آرند و از لجاجت و دشمنی، آنها را از دری ببرند که شلوغ‌تر باشد و از وسط تماشاچیان عبور دهند.

(1) مقتل الحسین، المقرم، ص 382.

اشعار

زبان حال حضرت زینب بر سر قبر مادرش زهرا

زبان حال حضرت زینب بر سر قبر مادرش زهرا
برخیز حال زینب خونین جگر بپرس
از دختر ستم‌زده حال پسر بپرس
با کشتگان به دشت بلا گر نبوده‌ای
من بوده‌ام حکایتشان سر به سر بپرس
از ماجرای کوفه و از سرگذشت شام
یک قصه ناشنیده حدیث دگر بپرس
از کودکانت از سفر کوفه و دمشق
پیمودن منازل و رنج سفر بپرس
داد سکینه از تن صد پاره‌اش خبر
حال گل شکفته ز مرغ سحر بپرس
از چشم اشکبار و دل بیقرار ما
کردیم چون به سوی شهیدان گذر بپرس
بال و پرم ز سنگ حوادث به هم شکست
برخیز حال طائر بشکسته پر بپرس
(صفحه 204)

زبان حال حضرت ام کلثوم بر سر قبر جدش پیغمبر

زبان حال حضرت ام کلثوم بر سر قبر جدش پیغمبر
اگر چه تا به فلک می‌رسد فغان خروشم
و گر چه از غم دوران، به صبر ماند و نه هوشم
ولی سؤال گر از من کنی که همسفرت کو
ز خجلتی که مرا هست در جواب خموشم
در این سفر به من آن ظلم‌ها که آمده از کین
هزار یک نتوان گفت، اگر هزار بکوشم
فراق همسفرانم نشانده بر سر آتش
کجاست بر سر آتش میسرم که بجوشم
به کربلا چه حسینم بود روی به میدان
صدای ناله‌ی او ناگهان رسید به گوشم
که ای گروه دلم شد کباب، قطره‌ی آبی
به من دهید، نه آخر کم از طیور و وحوشم
از آن زمان که شنیدم صدای استغاثه‌ی او را
حرام باشد اگر آب خوشگوار بنوشم

داستان کربلا تا شام
بر پای گل از خار ستم، آبله پیداست
سر سلسله‌ای را اثر سلسله پیداست
(صفحه 205)
از فرش الی عرش خدا ولوله پیداست
در وادی خونین بلا قافله پیداست
دارند همه از شرر داغ چراغی
خیزند کز این قافله گیریم سراغی
این قافله رو کرده به بیت الحرام عشق
کوبیده به میدان اسارت؛ علم عشق
گفته است بلی‌ها به بلاهای غم عشق
از بهر طواف حرم محترم عشق
احرام همه جامه‌ی خونین اسارت
کردند به خوناب جگر، غسل زیارت
جابر به سر تربت دلدار رسیده
بر یاور بی‌یاور دین یار، رسیده
گویی که بر آن کشته عزادار رسیده
با سینه‌ی سوزان و دل زار رسیده
محرم شده و اشک‌فشان، خوانده خدا را
با خون جگر شسته قبور شهدا را
آورده غریبی غم دل بهر غریبی
افتاده حبیبی به روی قبر حبیبی
بیمار فراقی شده مهمان طبیبی
نه تاب و توانی، نه قراری، نه شکیبی
می‌گفت: حبیبی ک غمت کرده کبابم
من دوستم آخر، بده ای دوست جوابم
ای نام تو روشنگر دل و جان کلامم
ای یافته سبقت ز سلامم به سلامم
(صفحه 206)
ای دادرس و رهبر و مولا و امامم
هم عاشق و هم دوست و هم پیر غلامم
با یاد تو در این سفر از شهر مدینه
تا کرب و بلا کوفته‌ام بر سر و سینه

گردون ز غمت در همه جا ولوله انداخت
تا شام ز سر تا بدنت فاصله انداخت
بر گردن تنها پسرت سلسله انداخت
بر پای یتیم تو گل آبله انداخت
دور از تو ولی مرغ دلم همسفرت بود
گه پیش بدن گاه به دنبال سرت بود
ای نور دل فاطمه آخر تو نبودی؟
کز دوش پیمبر به رخم دیده گشودی
هم خنده زدی هم دلم از دست ربودی
بر گردن من بازوی خود حلقه نمودی
یاد آر از آن خاطره‌ای نور دو دیده
با من سخنی گوی ز رگ‌های بریده
ای دیده‌ی گریان مرا نور، عطیه
صحراست پر از زمزمه و شور، عطیه
این ناله‌ی پیوسته و این ولوله از کیست؟
برخیز و خبر آر که این قافله از کیست؟
از شیون این قافله پر، دامن صحراست
آوای جرس را خبر از ناله زهراست
بر گوش دلم زمزمه زینب کبراست
فریاد شهیدا و غریبا و حسیناست
(صفحه 207)
از گریه گلوی من رنجور گرفته
این کیست که با «یا ابتا» شور گرفته؟
بر قلب عطیه سخن او اثری کرد
از خویش در آن وادی محنت، سفری کرد
بر دیدن آن قافله هر سو نظری کرد
هر لحظه به رخ جاری، خون جگری کرد
از سینه برآمد به فلک ناله و آهش
افتاد چو بر سید سجاد نگاهش
تا کرد به آن قافله از دور نظاره
چو شمع ز سر تا به قدم، ریخت شراره
در مقدم آن ماه رخان ریخت ستاره
برگشت به سوی حرم عشق دوباره
زد ناله که عاشور دگر آمده، جابر
برخیز که زینب ز سفر آمده، جابر
بلبل گل خود را به سراغ آمده، جابر

آلاله دگر باره به باغ آمده، جابر
بر تربت عشاق چراغ آمده جابر
برخیز که یک قافله داغ آمده، جابر
برخیز و بده آب به گل‌های مدینه
سقاست خجل از لب عطشان سکینه
برخیز سرودی ز غم تازه بخوانیم
برخیز شرار غم دل را بنشانیم
برخیز که خود را به اسیران برسانیم
برخیز که گل در ره سجاد فشانیم
(صفحه 208)
بالای سرش آیه‌ی تطهیر بگیریم
گل بوسه ز زخم غل و زنجیر بگیریم
آن محرم محرم شده در آن حرم «هو»
آن عاشق دلسوخته آن پیر خداجو
آغشته به خاک شهدا کرده سر و رو
با چشم دل خویش نظر کرد به هر سو
می‌خواست که صد باره به هر گام بمیرد
تا یک خبر از سید سجاد بگیرد
پر بود از اشک جگر سوخته، جامش
می‌ریخت شرار دل سوزان ز کلامش
زد رایحه‌ی عطر حسینی به مشامش
بشنید سلام از لب جانبخش امامش
گفت: ای ز سلام تو خجل پیر غلامت
یادآور اخلاق پدر بود سلامت
آن زائر دلسوخته، آن پیر سرافراز
شد طایر روحش ز تن خسته به پرواز
زد ناله و کرد از دل و جان، دست ز هم باز
بگرفت در آغوش حسین دگری باز
افکند به گردون، شرر تاب و تبش را
بر زخم غل جامعه بگذاشت لبش را
مولا چو نظر کرد حبیب پدرش را
قد خم و سوز دل و اشک بصرش را
سوزاند دوباره شرر غم جگرش را
بگذاشت روی شانه‌ی آن پیر، سرش را
(صفحه 209)
کای گلشن وحی از نفست بوده معطر

افسوس که یک باغ گل از ما شده پرپر
جابر نتوان گفت چه آمد به سر ما
کز جور خزان ریخت همه برگ و بر ما
غلتید به خون، پیکر پاک پدر ما
شد قاتل او با سر او همسفر ما
ما زخم زبان در ملأ عام شنیدیم
بی‌جرم و گنه، از همه دشنام شنیدیم
دشمن همه جا خنده به زخم جگرم زد
در شام بلا سنگ به فرق پدرم زد
با کعب سنان گاه به تن، گه به سرم زد
سیلی به رخ خواهر نیکو سیرم زد
دیدم اثر سیلی، بر روی سکینه
یاد آمدم از فاطمه و شهر مدینه
بگذشت چهل شب که خموش است چراغم
هر لحظه غمی آمده از ره به سراغم
من لاله‌ی خونین دل هفتاد و دو داغم
یک لاله نه، یک غنچه نمانده است به باغم
این قافله در وادی غم راهسپارند
غیر از من مظلوم، دگر مرد ندارند
ناگاه به ارکان فلک زلزله افتاد
در عرش ز فریاد ملک، غلغله افتاد
ارواح رسل یکسره در ولوله افتاد
بر قبر شهیدان، نگه قافله افتاد
(صفحه 210)
چون برگ خزان از شجر خشک فتادند
بر خاک شهیدان، گل رخسار نهادند
طفلان عوض جامه دل خویش دریدند
سیلی زده بر صورت و فریاد کشیدند
با گریه از این قبر به آن قبر دویدند
بر گرد قبوری که چهل روز ندیدند
بر طره آغشته به خون مشک فشاندند
خود را به روی خاک کشاندند، کشاندند
می‌خواست که جان از تن اطفال برآید
می‌رفت که عمر همه با هم به سر آید
دل‌ها همگی خون شده از دیده برآید
عاشور دگر گردد و شور دگر آید

سر تا به قدم آتش افروخته بودند
گر اشک نمی‌کرد مدد، سوخته بودند
زینب که بهار غم از آن باغ خزان داشت
در پیکر آن وادی، هفتاد و دو جان داشت
تیر المش بر جگر و قد کمان داشت
بهر لب خشک شهدا اشک روان داشت
بر تربت دلدار در از خون جگر ریخت
پیوسته گهر ریخت، گهر ریخت، گهر ریخت
گفت ای همه جا مهر رخت در نظر من
ای با سر خود بر سر نی همسفر من
این بوده به ویرانه چراغ سحر من
در راه بود آنچه که آمد به سر من
(صفحه 211)
دارم سند زنده که همگام تو بودم
این روی به خون شسته و این، جسم کبودم
بر نی سر تو دسته گل محفل ما بود
آوازه‌ی قرآن تو در محفل ما بود
لبخند عدو مرحم زخم دل ما بود
در گوشه ویرانه سرا منزل ما بود
هر جا که عزا بهر تو در شام گرفتیم
پاداش خود از سنگ لب بام گرفتیم
از کرب و بلا در نظرم خاطره‌ها، ماند
گل‌های تو را آبله از خار به پا ماند
رفتم به سوی شام و دلم پیش تو جا ماند
هفتاد و دو داغم به جگر از شهدا ماند
افسوس که یک باغ گل از ما شده پرپر
تو رفتی و من ماندم و این چند کبوتر
کی بود گمانم که کند دشمن جانی
بر مصحف صد پاره‌ی من اسبدوانی
ممنوع شود دیده‌ام از اشک‌فشانی
مهلت ندهندم که کنم مرثیه‌خوانی
شب تا به سحر، دست دعا بر تو گرفتم
در حبس غریبانه عزا بر تو گرفتم
از زمزمه و گریه‌ی آهسته بگویم
از دست به زنجیر ستم بسته بگویم
از کعب سنان و بدن خسته بگویم

از بارش سنگ و سر بشکسته بگویم
(صفحه 212)
اینها همه از دخت علی خم نکند پشت
ای لاله‌ی پرپر شده، داغ تو مرا کشت
ما بر کف پا نقش گل از آبله دیدیم
رأس شهدا را جلوی قافله دیدیم
کعب نی شادی و کف و هلهله دیدیم
یک سلسله را بسته به یک سلسله دیدیم
دادند به ما جا به ره ظلم‌ستیزی
خواندند عزیز دلمان را به کنیزی
تنها نه در امواج بلا یاد تو بودم
از لحظه‌ی میلاد، گرفتار تو بودم
شبها به بر فاطمه بیدار تو بودم
با هر نگهم طالب دیدار تو بودم
دردا که دگر انس به داغ تو گرفتم
برگشتم و از خاک، سراغ تو گرفتم
ای کاش جدا می‌شد، پیش از تو سر من
می‌رفت فرو تیر غمت بر جگر من
می‌ریخت چو نخل قد تو برگ و بر من
می‌شد ز ازل کور دو چشمان تر من
من روی زمین، پیکر صد چاک تو دیدم
آویزه به دروازه، سر پاک تو دیدم
ای پای سرت خصم زده نای و دف و چنگ
ای بر سر نی گشته جبینت هدف سنگ
ای طلعت زیبای تو گردیده ز خون رنگ
برخیز برادر که دلم تنگ شده، تنگ
(صفحه 213)
بردار سر از خاک که روی تو ببوسم
برخیز که رگ‌های گلوی تو ببوسم
من کوه بلا را به سر دوش کشیدم
یک گام نلرزیدم و یک دم نبریدم
در طشت طلا تا گل رخسار تو دیدم
فریاد زدم پیرهن صبر دریدم
چون چوب به لب‌های تو می‌خورد به شدت
من بر سر خود می‌زدم، اطفال به صورت
در شام بلا بود، بلا بود، بلا بود

بالله قسم سخت‌تر از کرب و بلا بود
ظلم و ستم و کفر و ظلالت به ملا بود
خورشید رخت جلوه‌گر از طشت طلا بود
آئینه صفت، چشم تو در دور زدن بود
دیدم نگهت در همه احوال به من بود
باز آمده‌ام تا ز من از شام بپرسی
از بودن ما در ملأ عام بپرسی
از خنده و از طعنه و دشنام بپرسی
از خون سر و سنگ لب بام بپرسی
اما دگر از قصه ویرانه نپرسی
ای گوهر یکدانه ز دردانه نپرسی
این دختر باز آمده از شام خرابت
این فاطمه و نجمه و کلثوم و ربابت
برگشته ز ره، قافله‌ی پر تب و تابت
گل‌ها همه بر خاک فشانند گلابت
(صفحه 214)
جا مانده یکی در یتیم از صدف تو
در شام بلا گشته سفیر از طرف تو
آن گل که به تن بود ز هر خار نشانش
کردم همه جا در بر خود حفظ چو جانش
دردا که نشستم به تماشای خزانش
کردم به دل خاک غریبانه نهانش
افسوس که آن طوطی آتش زده لانه
چون مادر ما فاطمه شد دفن شبانه
ای در یم تاریکی مصباح و سفینه
جان با نفسم شعله کشد بی‌تو ز سینه
تو کرب و بلا باشی و زینب به مدینه
من ماندم و هجران تو و اشک سکینه
صد پاره نهادم به بیابان بدنت را
سوغات برم سوی وطن پیرهنت را
گر شام اگر کوفه اگر کرب و بلا بود
هر جا که بلا بود، ولا بود ولا بود
هر کس که جفا کرد، وفا بود، وفا بود
هر گام خدا بود، خدا بود، خدا بود
«میثم» سخن از سوز و دل ما چه نکو گفت

ما هر چه در این واقعه گفتیم بگو، گفت
(صفحه 215)

زبان حال یکی از دختران امام

زبان حال یکی از دختران امام
هر کسی گوشش به حرفای منه
دیگه از تشنگی فریاد نزنه
هر چی مرد تو ماها بود، فدا شده
بچه‌ها بابا دیگه تنها شده
بابای ما دیگه سقا نداره
بره آب برای ماها بیاره
من از این گوشه‌ی خیمه می‌دیدم
حرفا شو با قوم کافر شنیدم
بچه‌ها دست بابا خونی شده
گمونم شش ماه قربونی شده
عبا رو طوری رو اصغر کشیده
معلومه خیلی خجالت کشیده
به خون فرق داداش اکبرمون
به تمام گل‌های پرپرمون
دیگه از خیمه‌ها بیرون نریزید
جلوی چشم بابا اشک نریزید
نذارید بابا خجالت بکشه
هر چه از دشمن کشیده بسشه

وداع آخر حسین

وداع آخر حسین
خواهرش بر سینه و بر سر زنان
رفت تا گیرد برادر را عنان
سیل اشکش بست بر شه راه را
دود آهش کرد حیران شاه را
در قفای شاه رفتی هر زمان
بانگ مهلا مهلاش بر آسمان
کای سوار سرگران، کم کم شتاب
جان من لختی سبک‌تر زن رکاب
تا ببوسم آن رخ دلجوی تو
تا ببویم آن شکنج موی تو
شد سراپا گرم شوق و مست ناز
گوشه‌ی چشمی به آن سو کرد باز
دید مشکین مویی از جنس زنان
بر فلک دستی و دستی بر عنان
زن مگو، مرد آفرین روزگار
زن مگو، بنت الجلال اخت الوقار
(صفحه 216)
زن مگو، خاک درش نقش جبین
زن مگو، دست خدا در آستین
پس ز جان بر خواهر استقبال کرد
تا رخش بوسد، الف را دال کرد
کای عنانگیر من، آیا زینبی؟
یا که آه دردمندان در شبی؟
پیش پای شوق، زنجیری مکن
راه عشق است این، عنانگیری مکن
با تو هستم جان خواهر، همسفر
تو به پا این راه‌کوبی، من به سر
نیستم غافل، دمی از حال تو
آیم از سر، هر کجا دنبال تو
خانه سوزان را تو صاحبخانه باش
با زنان در همرهی، مردانه باش
جان خواهر در غمم زاری مکن

با صدا بهرم عزاداری مکن
معجز از سر، پرده از رخ، وا مکن
آفتاب و ماه را رسوا مکن
هست بر من ناگوار و ناپسند
گر صدای گریه‌ات گردد بلند
هر چه باشد تو علی را دختری
ماده شیرا، کی کم از شیر نری؟
گر خورد سیلی سکینه، دم مزن
عالمی زین دم بر هم مزن
عمان سامانی

شام غریبان حسین

شام غریبان حسین
فلک آن شب که خرگاه ولایت را زدی آتش
دو کودک از حسین گم شد بگرد ای چرخ پیدا کن
شود مهر و مهت گم، ای فلک از مشرق و مغرب
بجوی این ماهرویان و دل زینب تسلی کن
به صحرا، ام‌کلثوم است و زینب هر دو در گردش
تو هم با این خاتون جستجو در کوه و صحرا کن
(صفحه 217)
اگر پیدا نگردند این دو طفل بی‌پدر امشت
مهیای عقوبت خویش را از بهر فردا کن
گمانم زیر خواری هر دو جان دادند با زاری
به زیر خار، گل‌های نبوت را تماشا کن

چند رباعی در سوگ علی اصغر

چند رباعی در سوگ علی اصغر
اگر چه شیرخواره بوده اصغر
بسی حاجت روا بنموده اصغر
گره‌های بزرگ دوستان را
به دست کوچکش بگشوده اصغر
علی اصغر خموش و غرق خواب است
تهی، جایش در آغوش رباب است
گلوی تشنه و تیری سه شعبه
ازین غم سینه‌ی زهرا کباب است
بشتاب عمو جان، در خیمه قحط آب است
اصغر فتاده مدهوش، در دامن رباب است
شد آب اگر میسر، اول بده به اصغر
کاین طفل نازپرور، از تشنگی کباب است
حسان
اصغر که به چهره از عطش، رنگ نداشت
یارای سخن، با من دلتنک نداشت
یا رب تو گواه باش، شش ماهه‌ی من
شد کشته‌ی ظلم و با کسی جنگ نداشت
(صفحه 218)

نوحه‌ی علی اصغر

نوحه‌ی علی اصغر
بخواب ای غنچه‌ی پرپر، بخواب ای کودک مادر
علی اصغرم لالای، لایی مادرم لالای
عزیزم از چه بی‌تابی چرا مادر نمی‌خوابی؟
گمانم تشنه آبی، علی اصغرم لالای
مزن آتش به جان من، مبر تاب و توان من
ببین اشک روان من، علی اصغرم لالای
چرا مادر علی جانم نمی‌گیری تو پستانم
چه می‌خواهی نمی‌دانم، علی اصغرم لالای
عزیز من مکن غوغا بخواب ای کودک زیبا
مسوزان قلب مادر را، علی اصغرم لالای
مزن آتش دل من را مسوزان حاصل من را
علی اصغرم لالای، لالایی مادرم لالای
چه شور است این به سر داری، مگر میل سفر داری؟
مکان و منزل من را علی اصغرم لالای
نخوابم در کنار تو خزان گردد بهار تو
چنین مادر مکن زاری، علی اصغرم لالای
نیز تبریزی
(صفحه 219)

نوحه‌ی شب یازدهم

نوحه‌ی شب یازدهم
اگر صبح قیامت را شبی هست، آن شب است امشب
طبیب از من ملول و جان ز حسرت بر لب است امشب
برادر جان، یکی سر بر کن از خواب و تماشا کن
که زینب بی‌تو چون در ذکر یارب یا رب رب است امشب
جهان پر انقلاب و من، غریب این دشت پر وحشت
تو در خواب خوش و بیمار، در تاب و تب است امشب
سرت مهمان خولی و تنت با ساربان همدم
مرا با هر دو اندر دل، هزاران مطلب است امشب
صبا از من به زهرا گو بیا شام غریبان بین
که گریان دیده‌ی دشمن، به حال زینب است امشب

وداع حضرت زینب با برادر در عصر روز یازدهم

وداع حضرت زینب با برادر در عصر روز یازدهم
آیم به قتلگه که پیدا کنم تو را
امشب وداع هجرت فردا کنم تو را
جویم تو را قدم به قدم بین کشتگان
با شوق و اضطراب، تمنا کنم تو را
در حیرتم که از چه بجویم نشان تو
نی سر، نه پیرهن، ز چه پیدا کنم تو را
(صفحه 220)
برگیرمت ز خاک و ببوسم گلوی تو
خود نوحه مادرانه چو زهرا کنم تو را
ریزم به حلق تشنه‌ی تو اشک چشم خویش
سیراب تا که ای گل حمرا کنم تو را
دشمن نداد آبت اگر، غم مخور حسین
صحرا ز دیده چو دریا کنم تو را
ای آن که داغ‌های جگرسوز دیده‌ای
اکنون به اشک دیده مداوا کنم تو را
حسان

زبان حال حضرت سکینه بر سر نعش پدر

زبان حال حضرت سکینه بر سر نعش پدر
سید در لهوف می‌گوید: سکینه بدن پدر خود را در بغل گرفت،
فاجتمعت عده من الأعراب حتی جروها عن جسد أبیها
من از کنار این گل رعنا نمی‌روم
تا زنده‌ام ز گلشن طاها نمی‌روم
زین گلستان عشق که گل‌های پرپر است
با این گروه، جانب صحرا نمی‌روم

مصحف خون

مصحف خون
ای مهر تابان بر سنان، قرآن بخوان قرآن بخوان
ای با خموشان همزبان، قرآن بخوان قرآن بخوان
(صفحه 221)
تنها نه محمل می‌بری، از کاروان دل می‌بری
هم دل ببر هم جان ستان، قرآن بخوان
ای آفتاب و ماه من، تنها چراغ راه من
در پیش روی کاروان، قرآن بخوان قرآن بخوان
تو رهنمای قافله ما در میان سلسله
بر دفع ظلم ساربان، قرآن بخوان قرآن بخوان
دوش از بریده حنجرت گفتی سخن با خواهرت
اکنون به بالای سنان، قرآن بخوان قرآن بخوان
ای مصحف قاری شده، خون از لبت جاری شده
بار دگر بگشا دهان، قرآن بخوان قرآن بخوان
تا زیر کوه ماتمت نیرو بگیرم از دمت
حتی میان دشمنان، قرآن بخوان قرآن بخوان
ای طوطی خاکستری بر لاله‌ی نیلوفری
آهی بکش، اشکی فشان، قرآن بخوان قرآن بخوان
باغت به خون پوشیده شد، گل‌های سرخت چیده شد
در سوگ گل ای باغبان، قرآن بخوان قرآن بخوان
اشک فراقم در بصر، زخم زبانم بر جگر
ما را ز تهمت وا رهان، قرآن بخوان قرآن بخوان
ترسم بمیرد دخترت در پیش چشم خواهرت
بر طفل بی‌تاب و توان، قرآن بخوان قرآن بخوان
تا هر دم از فیض دمت مضمون بگیرد میثمت
ای سر پیدا و نهان، قرآن بخوان قرآن بخوان
غلامرضا سازگار
(صفحه 222)

زبان حال رقیه در کنار سر مطهر پدر

زبان حال رقیه در کنار سر مطهر پدر
ناگه در آن ویران سرا، شد محشری دیگر به پا
آورده شد طشت طلا، با شاه خاکسترنشین
بی‌پرده شد نور مبین، بگذاشتندش بر زمین
در پیش آن طفل غمین، یعنی بیا بابا ببین
طفلانه یک دم ناز کرد، آن گه سخن آغاز کرد
باب شکایت باز کرد، از جور کفار لعین
می‌گفت: ای بابای من، ویرانه شد مأوای من
مجروح گشته پای من، چون دختری صحرانشین
یا أبتا من ذالذی قطع وریدک، پدر چان چه کسی رگ گردنت را برید.
یا أبتا من ذالذی خضبک بدمائک پدر جان چه کسی محاسنت را به خونت خضاب کرد.
یا أبتا من ذالذی أیتمنی علی صغر سنی، پدر جان چه کسی مرا در کودکی یتیم کرد.

زبان حال حضرت زینب بر سر قبر امام

زبان حال حضرت زینب بر سر قبر امام
پس از تو جان برادر چه رنج‌ها که کشیدم
چه شهرها که نگشتم، چه کوچه‌ها که ندیدم
به سخت جانی خود این قدر نبود گمانم
که بی‌تو زنده ز دشت کربلا به شام رسیدم
(صفحه 223)
برون نمود در آن دم شمر پیرهنت را
به تن ز پنجه غم جامه هر زمان بدریدم
چو ماه چارده دیدم سر تو را به سر نی
هلال‌وار ز بار مصیبت تو خمیدم
زدم به چوبه‌ی محمل، سر آن ز من که سر نی
به نوک نیزه خولی سر چو ماه تو دیدم
ز تازیانه و طعن سنان و طعنه‌ی دشمن
دگر ز زندگی خویش گشت قطع امیدم
میان کوچه و بازار شام پای برهنه
سر از خجالت نامحرمان به جیب کشیدم
شدم چو وارد بزم یزید به بازوی بسته
هزار مرتبه مرگ خود از خدا طلبیدم
هنوز بر کف پایم نشان آبله پیداست
به راه شام ز بس ز جفا پیاده دویدم
جودی

زبان حال حضرت زینب بر سر قبر مادرش زهرا

زبان حال حضرت زینب بر سر قبر مادرش زهرا
برخیز حال زینب خونین‌جگر بپرس
از دختر ستم‌زده، حال پسر بپرس
با کشتگان به دشت بلاگر نبوده‌ای
من بوده‌ام حکایتشان سر به سر بپرس
از ماجرای کوفه و از سرگذشت شام
یک قصه ناشنیده حدیث دگر بپرس
(صفحه 224)
از کودکانت از سفر کوفه و دمشق
پیمودن منازل و رنج سفر بپرس
دارد سکینه از تن صد پاره‌اش خبر
حال گل شکفته ز مرغ سحر بپرس
از چشم اشکبار و دل بی‌قرار ما
کردیم چون به سوی شهیدان گذر بپرس
بال و پرم ز سنگ حوادث به هم شکست
برخیز حال طائر بشکسته پر بپرس

زبان حال حضرت ام کلثوم بر سر قبر جدش پیغمبر

زبان حال حضرت ام کلثوم بر سر قبر جدش پیغمبر
اگر چه تا به فلک می‌رسد فغان و خروشم
و گر چه از غم دوران، نه صبر ماند و نه هوشم
ولی سؤال گر از من کنی که همسفرت کو
ز خجلتی که مرا هست، در جواب خموشم
در این سفر به من آن ظلم‌ها که آمده از کین
هزار یک نتوان گفت اگر هزار بکوشم
فراق همسفرانم نشانده بر سر آتش
کجاست بر سر آتش میسرم که بجوشم
به کربلا چو حسینم نمود روی به میدان
صدای ناله‌ی او ناگهان رسید بگوشم
که ای گروه دلم شد کباب، قطره‌ی آبی
به من دهید نه آخر کم از طیور و وحوشم
(صفحه 225)
از آن زمان که شنیدم صدای استغاثه‌ی او را
حرام باشد اگر آب خوشگوار بنوشم
جودی

زبان حال عباس زمانی که تیر به مشک آب خورد

زبان حال عباس زمانی که تیر به مشک آب خورد
ای مشک، تو لااقل وفاداری کن
من دست ندارم، تو مرا یاری کن
من وعده‌ی آب تو به اصغر دادم
یک جرعه برای او نگهداری کن
ای مشک، نگاه کن به بالای سرم
زهرا است نشسته آبروداری کن
ای مشک، مریز آبرویم
بر باد مده تو آرزویم
ای مشک، اگر چه عرصه تنگ است
بی‌آب روم به خیمه ننگ است
سیراب ز آب خوشگواری
اما ز حرم خبر نداری
افلاک سبو گرفته سویم
بر خاک مریز آبرویم
آندم که سکینه مشک آورد
با دیده‌ی پر ز اشک آورد
تا دیده‌ی من به دیده‌اش دوخت
از آتش آه هستی‌ام سوخت
افسوس که من گناه کردم
بر آب روان نگاه کردم
هر چند که آب را نخوردم
کف در خنکای آب بردم
این دست ز تن بریده بادا
از حدقه برون دو دیده بادا
کفاره‌ی لمس آب، این است
خوش باد که عاشقی چنین است
(صفحه 226)

زبان ام البنین، مادر عباس

زبان ام البنین، مادر عباس
کسی که غم به دلش کرده آشیانه منم
شرار درد به جانش کشد زبانه منم
کسی که در دل دریای غم فتاده و نیست
ره نجاتش از این بحر بیکرانه منم
کسی که مادر خوشبخت روزگاران است
ولیک تیر بلا را بود نشانه منم
کسی که همسری با علی بود فخرش
ولیک غم‌زده بر هستی‌اش زبانه منم
کسی که سیده ام‌البنین بود نامش
ولیک مانده از این نام، بی‌نشانه منم
به یاد قبر عزیزان خویشتن هر روز
کسی که ساخته اندر بقیع لانه منم
شد غریب پس از عون و جعفر و عباس
کسی که بار غریبی کشد به شانه منم
کسی که چار پسر بوده حاصل عمرش
که از شهادتشان خورده تازیانه منم
شنیده‌ام که جدا شد دو دست عباسم
کسی که دست به سر زد در این میانه منم
شنیده‌ام که به چشمش نشست تیر جفا
کسی که باز بر آن تیر شد نشانه منم
(صفحه 227)
شنیده‌ام که شده پایمال، جسم حسین
کسی که سوزد از این داغ جاودانه منم
غریب دشت بلا را دریغ، مادر نیست
کسی که گریه بر او کرده مادرانه منم
دو نازدانه ز عباس من به جا مانده
کسی که سوخته با این دو شمع خانه منم
قلم زده است «مؤید» چو از مصیبت من
کسی که شافع او شد به این بهانه منم

ترجیع بند محتشم کاشانی در مصیبت کربلا

ترجیع بند محتشم کاشانی در مصیبت کربلا
باز این چه شورش است که در خلق عالم است
باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است
باز این چه رستخیز عظیم است کز زمین
بی‌نفخ صور، خاسته تا عرش اعظم است
این صبح تیره باز دمید از کجا کز او
کار جهان و خلق جهان، جمله درهم است
گویا طلوع می‌کند از مغرب آفتاب
کآشوب در تمامی ذرات عالم است
گر خوانمش قیامت دنیا بعید نیست
این رستخیز عام که نامش محرم است
در بارگاه قدس که جای ملال نیست
سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است
(صفحه 228)
جن و ملک بر آدمیان نوحه می‌کنند
گویا عزای اشرف اولاد آدم است
باز این چه شورش است که در خلق عالم است
باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است
کشتی شکست خورده‌ی توفان کربلا
در خاک و خون فتاده به میدان کربلا
گر چشم روزگار بر او فاش می‌گریست
خون می‌گذشت از سر ایوان کربلا
نگرفت دست دهر، گلابی به غیر اشک
ز آن گل که شد شکفته به بستان کربلا
از آب هم مضایقه کردند کوفیان
خوش داشتند حرمت مهمان کربلا
بودند دیو و دد همه سیراب می‌مکید
خاتم ز قحط آب، سلیمان کربلا
ز آن تشنگان هنوز بعیوق می‌رسد
فریاد العطش ز بیابان کربلا
آه از دمی که لشکر اعدا نکرد شرم
کردند رو به خیمه‌ی سلطان کربلا
آن دم فلک بر آتش غیرت، سپند شد

کز خوف خصم در حرم افغان بلند شد
کاش آن زمان سرادق گردون نگون شدی
وین خرگه بلند ستون، بی‌ستون شدی
(صفحه 229)
کاش آن زمان برآمدی از کوه تا به کوه
سیل سیه که زوی زمین قیرگون شدی
کاش آن زمان ز آه جگرسوز اهل بیت
یک شعله برق خرمن گردون دون شدی
کاش آن زمان که این حرکت کرد آسمان
سیماب‌وار روی زمین، بی‌سکون شدی
کای آن زمان که پیکر او شد درون خاک
جان جهانیان همه از تن برون شدی
کاش آن زمان که کشتی آل نبی شکست
عالم، تمام غرقه‌ی دریای خون شدی
این انتقام گر نفتادی به روز حشر
با این عمل، معامله دهر چون شدی
آل نبی دست تظلم برآورند
ارکان عرش را به تلاطم درآورند
بر خوان غم، چو عالمیان را صلا زدند
اول صلا به سلسله انبیا زدند
نوبت به اولیا چو رسید آسمان تپید
زان ضربتی که بر سر شیر خدا زدند
پس آشتی ز اخگر الماس ریزه‌ها
افروختند و بر حسن مجتبی زدند
در آن سرادقی که ملک محرمش نبود
کندند از مدینه و بر کربلا زدند
(صفحه 230)
پس ضربتی کزان جگر مصطفی درید
بر حلق تشنه‌ی خلف مرتضی زدند
وز تیشه‌ی ستیزه در آن دشت کوفیان
بس نخل‌ها ز گلشن آل عبا زدند
اهل حرم دریده گریبان، گشوده مو
فریاد بر در حرم کبریا زدند
روح الأمین نهاده به زانو سر حجاب
تاریک شد ز دیدن او چشم آفتاب
چون خون حلق تشنه‌ی او بر زمین رسید

جوش از زمین به ذروه‌ی چرخ برین رسید
نزدیک شد که خانه‌ی ایمان شود خراب
از بس شکست‌ها که به ارکان دین رسید
نخل بلند او چو خسان بر زمین زدند
توفان بر آسمان ز غبار زمین رسید
باد آن غبار چون به مزار نبی رساند
گرد از مدینه بر فلک هفتمین رسید
یکباره جامه در خم گردون به نیل برد
چون این خبر به عیسی گردون‌نشین رسید
پر شد فلک ز غلغله چون نوبت خروش
از انبیا به حضرت روح الأمین رسید
کرد این خیال و هم غلط کار کآن غبار
تا دامن جلال جهان آفرین رسید
(صفحه 231)
هست از ملال گر چه بری ذات ذوالجلال
او در دل است و هیچ دلی نیست بی‌ملال
ترسم جزای قاتل او چون رقم زند
یکباره بر جریده‌ی رحمت قلم زنند
ترسم کزین گناه، شفیعان روز حشر
دارند شرم کز گنه خلق دم زند
دست عتاب حق به در آید ز آستین
چون اهل بیت دست بر اهل ستم زنند
آه از دمی که کفن خون‌چکان ز خاک
آل علی چو شعله آتش علم زنند
فریاد از آن زمان که جوانان اهل بیت
گلگون کفن به عرصه محشر قدم زنند
جمعی که زد به هم‌صفشان شور کربلا
در حشر، صف‌زنان صف محشر به هم زنند
از صاحب عزا چه توقع کنند باز
آن ناکسان که تیغ به صید حرم زنند
پس بر سنان کنند سری را که جبرئیل
شوید غبار گیسویش از آب سلسبیل
روزی که شد به نیزه سر آن بزرگوار
خورشید سر برهنه برآمد ز کوهسار
موجی به جنبش آمد و برخاست کوه کوه
ابری به بارش آمد و بگریست، زار زار

(صفحه 232)
گفتی تمام زلزله شد، خاک مطمئن
گفتی فتاد از حرکت، چرخ بیقرار
عرش آن چنان به لرزه درآمد، چرخ نیز
افتاد در گمان که قیامت شد آشکار
آن خیمه‌ای که گیسوی حورش طناب بود
شد سرنگون ز باد مخالف، حباب‌وار
جمعی که پاس محملشان داشت جبرئیل
گشتند بی‌عماری و محمل شترسوار
با آن که سر زد این عمل از امت نبی
روح الأمین ز روی نبی گشت شرمسار
وان گه ز کوفه خیل الم رو به شام کرد
نوعی که عقل گفت، قیامت قیام کرد
بر حربگاه چون ره آن کاروان فتاد
شور و نشاط و واهمه را در گمان فتاد
هم بانگ نوحه غلغله در شش جهت فکند
هم گریه بر ملائک هفت آسمان فتاد
هر جا که بود آهویی از دشت پا کشید
هر جا که بود طایری از آشیان فتاد
شد وحشتی که شور قیامت ز یاد رفت
چون چشم اهل بیت بر آن کشتگان فتاد
هر چند بر تن شهدا چشم کار کرد
بر زخم‌های کاری تیر و سنان فتاد
(صفحه 233)
ناگاه چشم دختر زهرا در آن میان
بر پیکر شریف امام زمان فتاد
بی‌اختیار، نعره‌ی هذا حسین از او
سر زد چنان که آتش از او در جهان فتاد
پس با زبان پر گله آن بضعت بتول
رو بر مدینه کرد که: یا ایها الرسول
این کشته‌ی فتاده‌ی به هامون حسین توست
وین صید دست و پا زده در خون حسین توست
وین ماهی فتاده به دریای خون که هست
زخم از ستاره بر تنش افزون حسین توست
این غرقه‌ی محیط شهادتت که روی دشت
از موج خون او شده گلگون حسین توست

این شاه کم سپاه که با خیل اشک و آه
خرگه از این جهان زده بیرون، حسین توست
این قالب تپان که چنین مانده بر زمین
شاه شهید ناشده مدفون حسین توست
این خشک لب فتاده ممنوع از فرات
کز خون او زمین شده جیحون حسین توست
وین نخل تر کز آتش جانسوز تشنگی
دود از زمین رسانده به گردون حسین توست
پس روی در بقیع به زهرا خطاب کرد
وحش زمین و مرغ هوا را کباب کرد
(صفحه 234)
کای مونس شکسته دلان حال ما ببین
ما را غریب و بی‌کس و بی‌آشیان ببین
اولاد خویش را که شفیعان محشرند
در ورطه‌ی عقوبت اهل جفا ببین
در خلد بر حجاب دو کون آستین‌فشان
وندر جهان مصیبت ما بر ملا ببین
نی نی درآ چو ابر خروشان کربلا
طغیان سیل فتنه و موج بلا ببین
تن‌های کشتگان همه در خاک و خون نگر
سرهای سروران همه بر نیزه‌ها ببین
آن سر که بود بر سر و دوش نبی مدام
یک نیزه‌اش ز دوش مخالف جدا ببین
آن تن که بود پرورشش در کنار تو
غلتان به خاک معرکه‌ی کربلا ببین
با بضعة الرسول، ز ابن‌زیاد داد
کو خاک اهل بیت رسالت به باد داد
ای چرخ، غافلی که چه بیداد کرده‌ای
وز کین چها در این ستم‌آباد کرده‌ای
بر طعنت این بس است که بر عترت رسول
بیداد کرده خصم و تو امداد کرده‌ای
ای زاده‌ی زیاد، نکرده است هیچ‌گه
نمرود این عمل که تو شداد کرده‌ای
(صفحه 235)
کام یزید داده‌ای از کشتن حسین
بنگر که را به قتل که دل‌شاد کرده‌ای

بهر خسی که بار درخت شقاوت است
در باغ دین چه با گل و شمشاد کرده‌ای
با دشمنان دین نتوان کرد آنچه تو
با مصطفی و حیدر و اولاد کرده‌ای
حلقی که سوده لعل لب خود نبی بر آن
آزرده‌اش به خنجر فولاد کرده‌ای
ترسم تو را دمی که به محشر درآورند
از آتش تو دود به محشر درآورند
خاموش محتشم که دل سنگ، آب شد
بنیاد صبر و خانه‌ی طاقت، خراب شد
خاموش محتشم که از این حرف سوزناک
مرغ هوا و ماهی دریا کباب شد
خاموش محتشم که از این شعر خون‌چکان
در دیده‌ی اشک مستمعان، خون ناب شد
خاموش محتشم که از این نظم گریه‌خیز
روی زمین به اشک جگرگون، کباب شد
خاموش محتشم که فلک بس که خون گریست
دریا هزار مرتبه گلگون حباب شد
خاموش محتشم که به سوز تو آفتاب
از آه سرد ماتمیان ماهتاب شد
(صفحه 236)
خاموش محتشم که ز ذکر غم حسین
جبریل را ز روی پیمبر، حجاب شد
تا چرخ سفله بود، خطایی چنین نکرد
بر هیچ آفریده، جفایی چنین نکرد

33- هدایتگران راه نور (خلاصه زندگانی امام حسین علیه السلام)

مشخصات کتاب

سرشناسه: مدرسی محمدتقی - ۱۹۴۵
عنوان و نام پدیدآور: Imam Husein(a)yn haiaty/ Mahammadtagi Mudarrisi; tarjuma edan I. Mamizada
مشخصات نشر: تهران محبان الحسین ع , ۱۳۷۹ = ۲۰۰۰.
مشخصات ظاهری: ص ۶۸
فروست: (هدایتگران راه نور/ محمدتقی مدرسی [ج] = Hidaiat۵ (iolunun chyraglary seriiasyndan; 5)
مدرسی محمدتقی ۱۹۴۵ - ، هدایتگران راه نور؛ ج ۵
شابک: ۹۶۴۵۶۴۸۹۰۴۲۰۰۰ریال وضعیت فهرست نویسی: فهرستنویسی قبلی یادداشت: فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.
یادداشت: کتابنامه به‌صورت زیرنویس عنوان دیگر: Imam Husein(a)yn haiaty
موضوع: چهارده معصوم -- سرگذشتنامه موضوع: حسین‌بن علی ع ، امام سوم ۶۱ - ۴ق -- سرگذشتنامه موضوع: واقعه کربلا، ق ۶۱
شناسه افزوده: ممی‌زاده عباد، ۱۳۳۰ - ، مترجم رده بندی کنگره: BP۳۶/ م۴۵،۵۰۴ ۴۰ .ج ۱۳۷۹
رده بندی دیویی: ۲۹۷ /۹۵۳
شماره کتابشناسی ملی: م۷۹-۱۷۹۴۴

پیشگفتار
الحمد لله، و صلّی الله علی محمّد و آله الطاهرین.
مسلمانان امروز بیش از هر روز دیگری به نور و هدایت نیازمندند.
آنان در شبی تاریک و در بیابانی بی کرانه اسیر توفانهای مرگبار شده اند.
راهها به بن بست ختم شده و مردم به پراکندگی دچار آمده اند و نمی دانند چه باید بکنند؟ مسلمانان، امروزه به نور و هدایت محتاجند امّا به همین اندازه نیز از کانون نور و هدایت فاصله گرفتند.
وضع آنان چنین است که می بینیم.
آنها در برابر افکار و اندیشه های وارداتی فاقد چنان آگاهی و هوشیاری هستند که از نظر فکری باید پیوسته آنان را تغذیه کرد.
اینان تعالیم دین خود را نمی شناسند و به دیدگاههای روشن آن که زاده سالهای تجربه است، آگاهی ندارند.
اینان نمی دانند که دینشان یگانه آیینی است که می تواند امّت را از قعر این پرتگاه به قلّه بلندی که انتظارش را دارند برساند.
آنچه در این کتاب آمده نمونه ای زنده برای اثبات این ادّعاست.
اینک بینش و آگاهی خود را از بزرگترین راهبر مسلمانی که خداوند او را پیشوا وهدایتگر مردمان گردانیده، فرا بگیریم.
بنگریم تا چه اندازه از بینش پرثمر امام حسین علیه السلام برخورداریم و آنگاه با خود بیندیشیم که آیا همین مقدار کافی است؟ ! من گمان نمی کنم که صفحه ای تازه و افزون بر آنچه که در کتابهای پیشین آمده، بر زندگی امام حسین علیه السلام اضافه کرده باشم.
حتّی می توان گفت، سطری بر آنچه پیش از این گفته و نوشته اند، نیفزوده ام.
حتّی گمان نمی کنم که تاکنون کتابی به این ایجاز، به تمام ابعاد زندگی آن حضرت پرداخته باشد.
امّا با این همه بر این باورم که نود ونُه در صد از خوانندگان این کتاب از آنچه در این مختصر می خوانند، به شگفتی خواهند افتاد.
و این خود نشان غفلت مسلمانان از نوری است که شدیداً امروزه بیش از هر زمان دیگری بدان نیازمندند.
اینک سخن را کوتاه می کنم تا همگام با هم زندگی شکوهمندانه این شخصیت بزرگ اسلام را از نظر بگذرانیم.
محمّدتقی مدرّسی

زندگینامه

نام: حسین پدر و مادر: امام علی بن ابیطالب و حضرت فاطمه زهرا
شهرت: سید الشّهداء کُنیه: ابا عبدالله زمان و محلّ تولّد: سوّم شعبان سال 3 هجرت در مدینه زمان و محل شهادت: روز عاشورای سال 61 ه.
ق در کربلاء در سن 57 سالگی.
مرقد شریف: در کربلاء مقدّس.
دوران زندگی: در چهار بخش:
1 - عصر رسول خدا صلی الله علیه وآله (حدود 6 سال)
2 - دوران ملازمت با پدر (حدود 30 سال)
3 - ملازمت با بردارش امام حسن (حدود ده سال)
4 - مدت امامت: ده سال

مولود خجسته
پگاه روز سوّم شعبان از سال سوّم هجرت یکی از درخشانترین وزیباترین سحرگاهان به شمار می رود.
چرا او که در این روز با انگشتانی از نور مولودی مبارک و بزرگ را به نوازش گرفت.
در سوّم شعبان نوری پاک و درخشان، منزلگاه رسالت را در خود فرو برد.
مولودی فرخنده پا به عرصه وجود گذاشت در واقع خداوند او را برگزید تا تداوم بخش رسالت و مقتدای امّت باشد و انسانها را از تاریکیهای جهل و بندگی برهاند.
بی گمان دچار شگفتی خواهیم شد، هنگامی که می بینیم منزلگاه رسالت با شادی و افتخار به استقبال این مولود می شتابد.
خانه کوچک وساده ای که در بلندای آن پیامبرصلی الله علیه وآله، جدّی مهربان و پدری پر محبّت جای دارد.
به پیامبر خبر داده شد که فاطمه زهرا پسری زاده است، حالتی آمیخته از سرور و اندوه آن حضرت را فرا گرفت و با حسرت و رغبت خواستار کودک شد.
مگر چه حادثه ای رخ داده است ای رسول خدا! پدرم و مادرم فدایت باد آیا مگر این نوزاد عیب و نقصی دارد؟ ! هرگز.
که اندیشه طلایه دار رسالت بسی گسترده تر و دورتر از افکاری است که دیگران بدان می اندیشند.
مسئولیت و وظیفه او بزرگتر از مسئولیت یک پدر یا وظایف یک پدر بزرگ یا وظایف یک رهبر است.
او در حقیقت سازنده یک امّت و یک تاریخ است و پیامبری است که برای بیم دادن جهانیان از سوی خداوند مأموریت یافته است.
او در اندیشه صواب خود بسی دورتر می رود و می گوید: گریزی از مرگ نیست و به ناچار باید در یکی از روزها بار سفر آخرت را بست و باید برای آینده راهی گسترده تر از آنچه که امروز هست باز کرد و در آن آینده امّتی خواهد بود که خود را (امت اسلامی) میخواند و شخص پیامبر خدا را نمونه و راهبر واقعی خود تلقی می کند.
باید این امّت از وجود هدایتگران پاک و رهبرانی معصوم برخوردار باشد تا مردم را به راه راست و به سوی خداوند بزرگ هدایت کنند.
این پیشوایان، چنان که وحی بارها پیامبر را بدان آگهی داده بود، کسانی جز خاندان وی یعنی حضرت علی پسر عمویش و دو فرزند او وسپس نسل

پاک آن دو، نبودند.
امّا آیا کارها در آینده، همان گونه که پیامبر اکرم می خواهد، پیش خواهد رفت؟! در واقع وجود عناصر منحرف در میان مسلمانان، هشداری آشکار به پیامبر در مورد آینده امّت به شمار می آمد.
وحی بارها به آن حضرت آگهی داده بود که سرنوشت حقّی که در وجود شخص پیامبرصلی الله علیه وآله تجلّی یافته همان سرنوشت حقی است که خداوند آن را در وجود خاندان پاک وی متبلور می بیند، عناصری هم که در روزگار پیامبر در برابر دعوت او جبهه گرفتند همان کسانی هستند که بعداً با زور و پا فشاری در مقابل خاندان پاک آن حضرت موضع می گیرند.
موج عناد و مخالفت دشمنان در آینده به نقطه جوش خود خواهد رسید، وصف یاری دهندگان حق و باطل در روزگار امام حسین همین کودک شیر خواره ای که اکنون دیده بر جمال پاک پیامبر دوخته و بر دستان مبارک او در حال جنب و جوش است، از هم جدا خواهد شد.
پیامبر نیز به آینده ای دور می نگرد و در اندیشه های خود غوطه می خورد.
دگر بار نگاهی به این کودک خجسته شیر خواره می افکند.
گاه شادمانی او را در خود فرو می گیرد و زمانی حزن و اندوه در دلش راه می یابد.
او مدتی را در این حالت به سرمی برد تا آنکه قطرات اشک از چشمان درخشان و پر مهرش باریدن می گیرد.
شگفتا!! پیامبر صلی الله علیه وآله با آن همه دلیری و شجاعت می گرید!!
حال آنکه او همان کسی است که علی بن ابی طالب علیه السلام شجاع ترین و دلاورترین مرد قریش در دشوارترین و بحرانی ترین شرایط بدو پناه می برد.
کسی که به قول امام علی در میدان جنگ از دیگران به دشمن نزدیکتر بود و سختی نبرد هیچ گاه در عزم و اراده پولادینش خللی وارد نمی کرد.
امّا او اینک در میان زنانی که در مراسم تولد این کودک گرد آمده اند، می گرید!! اسماء خدمتکار اهل بیت می گوید از آن حضرت پرسیدم: پدر و مادرم به فدایت چرا می گریی؟! پیامبر خدا پاسخ می دهد: بر این فرزندم می گریم.
گفتم: او همین ساعت به دنیا آمد ای رسول خدا؟! فرمود: مردمان سرکش پس از من او را خواهند کشت.
خداوند آنان را از شفاعت من بی بهره کند.(1) .
مسأله ای که در دل رسول خدا صلی الله علیه وآله خلجان می کرد، عاطفه ای انسانی یا تمایلی بشری نبود تا او را به حفظ نام و نشانش در خاندانش تحریک کند.
بلکه این مسأله پیامبری بود که خداوند او را برگزیده و با علم به عزم و

اراده، راستی و ایمانش او را انتخاب کرده بود.
مسأله کسی بود که مسئوولیتی بر دوش داشت که کوههای سترگ و آسمانها و زمین تاب برداشتن آن را نداشتند.
مسئولیت او رساندن پیام مکتب به گوش همه جهانیان بود.
امام حسین علیه السلام نیز فقط پسر او نبود بلکه او مقتدا و پیشوای کسانی بود که پس از وی بیم دهنده آنان بود.
بنابر این خبر کشته شدن وی طبعاً خبر نبرد حق با باطل و راست با دروغ و عدالت با ظلم و به شمار می آمد.
ازاین رو پیامبر صلی الله علیه وآله بر این مولود می گریست که واقعاً سزاوار گریستن هم بود.
جشن تولد عجیبی در خانه رسالت بر پا بود.
شادمانی با اشک و خنده با اندوه و درد توأم بود.
آری که جشن صالحان همواره میان ترس و امید، خنده و گریه جریان می یابد.
اینک اندکی گوش فرا دهیم و بشنویم که آیا کروبیان نیز در جشن ساکنان این کانون گرم و ساده نیز شرکت دارند یا نه؟ آری اینک نجوایی آهسته می شنویم که اندک اندک نزدیک می شود.
گویی این نجوای کروبیان است.
آنان فضای خانه را از عطر حضور خود در آکنده اند.
جبرئیل علیه السلام پیش می آید و می گوید: ای محمّد! خداوند تو را سلام می رساند و می فرماید: علی برای تو به منزله هارون است برای موسی.
جز آنکه پیامبری پس از تو نیست.
پس این فرزندت را به نام پسر هارون بخوان.
پیامبرصلی الله علیه وآله می فرماید: فرزند هارون چه نام داشت؟ جبرئیل پاسخ می دهد: شبیر.
پیامبر می فرماید: امّا زبان من عربی است! پس پیامبر وی را حسین می نامد.(2) .
فطرس نیز پیش می آید.
او فرشته ای است، شکسته بال که اینک دیگر فرشتگان او را بدین محفل آورده اند.
فطرس از درگاه خداوند رانده شده بود و همواره در زندان مورد شکنجه قرار داشت، تا آنکه افواج ملائکه را دید.
از آنان پرسید: چه شده که شما را چنین می بینم پیاپی بالا می روید و فرود می آیید، آیا قیامت برپا شده است؟ جبرئیل پاسخ داد: هرگز، بلکه پیامبر خاتم، صاحب فرزندی شده که اینک ما برای گفتن شاد باش به نزدش روانه ایم.

فطرس پرسید: آیا می توانید مرا نیز با خود نزد او ببرید، باشد که او از من شفاعت کند و شفاعتش مورد قبول قرار گیرد.
آنگاه جبرئیل او را با خود آورد.
فطرس نزد پیامبر خدا آمد و به او متوسّل شد.
آن حضرت به گهواره حسین اشاره کرد.
حسین در میان گهواره آرمیده بود.
فطرس به طرف گهواره رفت و بالهای شکسته اش را به کناره های آن مالید.
پس خداوند به خاطر حسین بن علی، سلامت بالهای فطرس را بدو باز گردانید.
جشن پایان می یابد و پیامبرصلی الله علیه وآله این کودک شیر خوار و مبارک را می گیرد و در آغوشش می فشارد، در یک گوشش اذان و در گوش دیگرش اقامه می گوید و آنگاه زبانش را در دهان کودک می گذارد و از آب دهان خود، کودک را تا آنجا که می خواهد، تغذیه می کند.
پس از دو هفته دو گوسفند برای او عقیقه می کند و موهای سرش رامی تراشد و به اندازه و زن آنها صدقه می دهد و سپس به اسماء اشاره می کند و میفرماید: خون از رسوم جاهلیت است بدین سان این جد مهربان به صورت نمونه و الگویی مناسب برای مسلمانان جلوه می کند.
او تنها به اجرای آداب اسلامی بسنده نمی کرد، اگر چه در آن هنگام آداب و رسوم اسلامی در منتهای اوج و شکوفایی خود بود.
با این وصف پیامبر صلی الله علیه وآله علاوه بر نسخ عملی آداب جاهلی، در گفتار خود نیز به آنها فرمان می داد.
بد نیست بدانید که در بین اعرابِ روزگار جاهلیت مرسوم آن بود که چون کودکی در میانشان متولّد می شد سر او را به خون می آلودند تا بدین وسیله توحش خود را نمایان سازند و به او اجازه میراث خواهی دهند.
این کودک در آغوش مکتب و تحت نظر پیامبر اکرم و امیر مؤمنان رشد و پرورش می یافت تا آنکه دو سال از عمرش گذشت.
امّا با این وجود هنوز زبان به گفتار نگشوده بود! شگفتا! خطوط چهره کودک بر هوش وافر و اراده پولادین او دلالت دارد پس چرا حرف نمی زند؟ آیا ممکن است در زبانش عارضه ای پدید آمده باشد؟ یک روز، مسلمانان برای اقامه نماز جماعت در پشت رسول گرامی اسلام به صف ایستاده بودند و حسین نیز در کنار پیامبر جای گرفته بود.
حاضران برای گفتن تکبیرة الاحرام آماده می شدند.
خضوع و خشوع بر دلها سایه گسترده و سکوت بر همه جا حکمفرما بود.
همه در انتظار آن بودند که پیامبر صلی الله علیه وآله تکبیر گوید تا آنان در پی وی تکبیر گویند.

ناگهان صدایی با وقار و سنگین سکوت را در هم شکست و گفت: الله اکبر و درپی آن صدایی نازک و آهسته که تمام حرکات وسکنات آن مطابق با صدای پیامبر بود، به گوش رسید که در کمال خشوع و آرامش نغمه الله اکبر را سر داد.
این، صدای حسین بن علی بود.
پیامبر اکرم دو باره تکبیر گفت و حسین نیز زبان به تکبیر گشود.
نمازگزاران که شاهد این صحنه بودند، می شنیدند و تکبیر می گفتند و تعجب می کردند!! پیامبر هفت بار تکبیر گفت و حسین نیز هفت بار پاسخ تکبیر پیامبر را داد.
آنگاه پیامبر خدا به نماز ایستاد و حسین نیز آنچه را که می شنید، تکرار می کرد.
بدین ترتیب نخستین کلمه ای که امام حسین بر زبان آورد، کلمه توحید یعنی الله اکبر بود.
هنگامی که با تاریخ همگام می شویم، می بینیم این کودکی که نخستین گفتارش در دو سالگی الله اکبر بود پس از پنجاه و پنج سال، در حالی که آخرین گامهای جهاد مقدّس خویش را برمی داشت و واپسین لحظات درد و اندوه خویش را در می نورد و در حالی که پیکر پاکش بر شنهای داغ صحرا و زیر تابش خورشید افتاده و جگرش از سوزش تشنگی پاره پاره شده بود و گرمی شمشیرهای انبوه او را در خود گرفته بودند، لبهایش را که با لبهای پیامبرصلی الله علیه وآله بسیار تماس یافته بود، از هم گشود و با زاری به درگاه پروردگار عرض کرد: معبودا من به خشنودی تو خشنودم و هیچ معبودی جز تو نیست! لبهای او تا زمانی که روح پاک و بزرگوارش به آسمان پرکشد، همچنان بدین نغمه مترنّم بود.
از آنجا که دانش جدید ثابت کرده است که وراثت دارای آثار شگرفی است وتربیت سهم عمده ای در رشد اخلاق کودک و شکل گیری صفات و خصایص او دارد، جای تردید باقی نمی ماند که شیوه تربیتی پدر و جد امام حسین که از خوش خلق ترین و گرامی نسب ترین مردمان بوده اند، بهترین و والاترین شیوه ها بوده و آنان با این شیوه بخوبی می توانسته اند فضایل اخلاقی و صفات پسندیده را در درون انسان رشد و پرورش دهند.
بنابر این آیا می توان در باره دست پرورده شخص رسول الله صلی الله علیه وآله، (امام حسین علیه السلام) و نیز پدر و مادر وی که آنان هم از دست پروردگان پیامبر بوده اند به گمان و تردید افتاد؟ آیا نباید به این سخن خداوند در قرآن قانع شد که فرموده است: (بَینَهُمَا بَرْزَخٌ لاَ یبْغِیانِ - فَبِأَی آلاَءِ رَبِّکُمَا تُکَذِّبَانِ - یخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَ الْمَرْجَانُ)(3) .
اوست که دو دریا را به هم آمیخت و میان آن دو دریا برزخ وفاصله ای است که تجاوز به حدود یکدیگر نمی کنند.

الا ای جن و انس کدامین نعمتهای خدایتان را انکار می کنید.
از آن دو دریا، لؤلؤ و مرجان بیرون آید.
مقصود از دو دریا، یکی دریای نبوّت است که منبع آن از جانب پیامبرصلی الله علیه وآله، حضرت فاطمه زهراعلیها السلام می باشد و دیگری دریای وصایت است که از طرف علی علیه السلام نشأت می گیرد.
این دو دریا چون با یکدیگر درآمیزند، بدیهی است که لؤلؤ (حسن) و مرجان (حسین) از آن بیرون خواهند آمد.
این وراثت پاکتر و برتر از آن چیزی است که تصور می شود هیچ گاه نمی توان آن را از تربیت جدا دانست.
تربیت امام حسین با تربیت دیگر مردمان تفاوت بسیار داشت.
شخص پیامبر صلی الله علیه وآله نسبت به تربیت امام حسین اهتمام جدی نشان می داد و مستقیماً در این مهم عمل می کرد.
برای نشان دادن میزان توجّه پیامبر اکرم نسبت به تربیت سیدالشّهداء می توان به دو حدیث زیر استناد کرد.
این احادیث بر این تأکید می کنند که امام حسین تنها پرورده علی و فاطمه علیهما السلام نبود بلکه علاوه بر تربیت آن دو زیر نظر پیامبر صلی الله علیه وآله هم پرورش می یافت.
1 - از یعلی عامری نقل شده است که رسول خدا برای رفتن به میهمانی بیرون آمد.
ناگهان با حسین رو به رو شد که با کودکان سر گرم بازی بود، حسین با دیدن پیامبر به استقبال آن حضرت آمد.
آنگاه پیامبر دستانش را دراز کرد امّا کودک جست و خیز می کرد و این سو و آن سو می رفت وپیامبر خدا به حرکات او می خندید تا آنکه بالاخره او را گرفت آنگاه یکی از دستهایش را زیر چانه ودست دیگرش را پشت گردن او گذارد و دهانش را در دهان او قرار داد و بوسیدش.(4) .
2 - حسن بن علی، آب خواست پیامبر اکرم برخاست و برای او آب آورد.
حسین نیز گفت: پدر من هم آب می خواهم امّا پیامبرصلی الله علیه و آله نخست آب را به حسن داد و آنگاه برای حسین نیز آب آورد.
فاطمه که شاهد این صحنه بود، گفت: گویا حسن را بیش از حسین دوست می داری؟ پیامبر صلی الله علیه وآله پاسخ داد: حسن پیش از وی آب خواسته بود.
و بدان که من و تو و این دو و آن خوابیده - به علی علیه السلام اشاره کرد - در جایی از بهشت جای داریم.(5) .
این کودک هوشمند تحت نظر پیامبر و در زیر سایه پدر و مادر، پاکش رشد می کرد و بزرگ می شد.
پیامبر در حق او چنان توجّه و اهتمام نشان می داد که صحابه را متحیر

ساخته بود.
بسیار اتفاق می افتاد که پیامبر اکرم با سخنان روشنایی بخش خود به صدها تن از مسلمانان گوشزد می کرد که: حسن و حسین سرور جوانان بهشتی اند.
و یا می فرمود: حسن وحسین هر دو امامند چه قیام کنند و چه بنشینند.
و نیز می فرمود:حسین از من و من از حسینم.
آن حضرت حسین را در میان مردم بالا می برد و خطاب به آنان می فرمود: ای مردم این حسین پسر علی است او را بشناسید.
آنگاه در ادامه گفتار خود می افزود: سوگند به کسی که جانم به دست اوست او بهشتی است و دوستدارانش نیز با اویند.
گاه نیز پیامبر صلی الله علیه وآله، او را در دامن خود می نشاند و می فرمود: خداوندا، من حسین را دوست دارم توهم او را دوست بدار.
و بسیاری از اوقات آن دو را - حسن و حسین - بر دوش مبارک خود می نشاند و در برابر چشمان مسلمانان به این طرف و آن طرف می برد.
بدین سان این مولود گرامی در سایه رسالت و در کنف تربیت پیامبر پرورش یافت و از این طریق از مجد و بزرگی بهره ای کامل بُرد.
(1) بحار الانوار، ج10.
(2) قاموس اللغة ذیل ماده شبر و نیز بحار الأنوار، ج104، ص111.
(3) سوره الرحمن، آیه 24 - 20.
(4) مستدرک، ج2، ص626.
(5) معالم الزلفی، ص259.

امام حسین پس از پیامبر
پس از رحلت پیامبر اکرم، پیشامدهای بزرگی به وقوع پیوست.
صداهای تفرقه انگیز و چند دستگی از هر گوشه و کناری برمی خاست.
امّا در این اوضاع حسین علیه السلام را می بینیم که دوش به دوش پدر بزرگوارش در کنار حق ایستاده است و با روشن ترین دلایل به اعلان و تبلیغ آن می پردازد.
بار دیگر او را می بینیم، جوانی که سیمایش شمایل پر هیبت پدرش را به یاد می آورد، او فرماندهی سپاهیان خروشان پدرش بر ضد طاغوت شام، معاویه بن ابی سفیان، را بر عهده داشت.
آن حضرت با عزم و اراده پولادین و شمشیر بران و تدبیر استوار و نقشه های دقیق خود پیروزیهای بزرگ و درخشانی بر ضد طغیان بنی امیه، که می خواستند امّت اسلامی را به دوران جاهلیت باز گردانند، به دست آورد.
نقشه پلید قتل امیر مؤمنان علی علیه السلام به اجرا در آمد و منجر به شهادت دردناک آن امام شد.
با شهادت آن حضرت مسئوولیتهای حسّاس و خطیر امّت بر دوش امام حسن علیه السلام افتاد.
در این میان امام حسین نیز به جهاد مقدّس خویش در ادای امانت حق و مسئولیت امّت ادامه می داد و امّت اسلامی را بر ضد باطلی که تمام قوای خود را در شام گرد آورده بود، می شورانید و مردم را از حوادث و فجایعی که در صورت دسترسی معاویه به خلافت به وقوع می پیوست؛ بیم می داد.
دوران زندگی امام حسن نیز به پایان می رسد و آن امام با زهری که به دستور معاویه در غذایش می ریزند، مسموم و شهید می شود.
پس از شهادت امام حسن سکان خلافت الهی به دست امام حسین می افتد و مسلمانان راستینی که جز ستمگری چیزی از بنی امیه ندیده بودند، به پیروی از او گردن می نهند.
در واقع تمام همّت بنی امیه، در نابود ساختن احساسات و مقدّسات اسلامی امّت خلاصه می شد.
در اوایل سال پنجاهم هجری، امام حسین علیه السلام پیشوایی و امامت مسلمانان را عهده دار شد.
اینک بجاست که نگاهی گذرا به اوضاع حاکم به آن روزگار در کشور اسلامی بیفکنیم.
در سال 51 هجری معاویه به حج رفت تا از نزدیک اوضاع سیاسی در مرکز

حرکت مخالفان خود را مشاهده کند.
زیرا مکّه و مدینه همواره آشیانه صحابه و مهاجران محسوب می شد، و اینان خود دشمن ترین و مخالف ترین کسان با معاویه بودند.
چون معاویه از مکّه و مدینه دیدار کرد، دریافت که انصار به گونه ای خاص با وی دشمنی می کنند و شدیداً از خلافت وی ناخشنودند.
روزی از اطرافیان خویش پرسید: چرا انصار به استقبال من نیامدند؟ یکی پاسخ داد: انصار آن قدر شتر نداشتند که بر آنها سوار شوند و به استقبال تو آیند.
معاویه که خود علّت برخورد سرد انصار را می دانست، چون این پاسخ نیشدار را شنید، زبان به طعنه گشود و گفت: شتران آبکش را چه کردند؟ (1) .
در میان حاضران، برخی از سران انصار نیز حضور داشتند.
یکی از آنها به نام قیس بن سعد بن عباده، پاسخ داد: آنها، آن شتران را در جنگ بدر و احد و نبردهای دیگری که در رکاب رسول خدا صلی الله علیه وآله بودند از دست دادند تا تو و پدرت را به اسلام وادارند تا آنکه فرمان الهی چیره شد در حالی که شما آن را نا خوش می داشتید.
آنگاه سینه قیس به جوش و خروش در آمد و اخگری از آن جهید که خاطرات درخشان روزهای گذشته و طوفانهای سیاه امروز را با خود به همراه داشت.
او گفت: آری رسول خدا صلی الله علیه وآله با ما عهد کرده بود.
که در آینده، شاهد تبعیض خواهیم بود.
معاویه انصار را توبیخ می کند و مقدّسات را به ریشخند می گیرد.
آنگاه قیس به روشنگری، در باره سوابق بنی امیه و اطرافیان او پرداخت و مواضع دشمنانه آنها را از روز آغاز در برابر دعوت پیامبر صلی الله علیه وآله و انکار حق علی علیه السلام پس از وی، دقیقاً تشریح کرد و بخصوص از دشمنی معاویه با امام زمانش، علی بن ابیطالب، پرده برداشت و احادیثی از پیامبر در باره امام علی که از نظر معاویه، یگانه دشمن او برای رسیدن به حکومت به شمار می آمد، به وی یاد آور گردید.
قیس در آن روز ندانست که این دشمنی و مخالفتی که معاویه اعمال می کرد، به چه فرجام شومی خواهد انجامید! معاویه از سفر حج بازگشت در حالی که نقشه ای برای درهم شکستن مخالفت انصار و مهاجران در سر می پروراند.
نخستین نقشه ای که معاویه در این خصوص طرح ریزی کرد، چنین بود.
معاویه پی برده بود که هوشیاران و اندیشمندان بسیاری در کشور اسلامی زندگی می کنند.
کسانی از گذشته های نزدیک، تجربه هایی بسیار اندوخته وحقیقت حزب

حاکم اموی را بخوبی لمس کرده اند.
اینان همچنین به قداست حق و وجوب پیروی از آن و نیز دفاع از حرمتهای والای آن با تمام مشکلات ودشواریهایی که ممکن بود برای آنان رخ نماید، ایمان آورده بودند.
او همچنین می دانست که در مرکز حرکت این مخالفان در درجه اوّل امام علی و سپس امام حسن و پس از او امام حسین جای دارند.
او از پایگاههای استوار علی علیه السلام و پیروانش و نیز آمادگیهای لازم و کافی آنها که تخت سلطنت بنی امیه را هر لحظه به لرزه در می آورد، بخوبی آگاهی داشت.
معاویه با شناخت و آگاهی از تمام این امور، نقشه منفور و خائنانه خویش را طراحی کرد.
او اندیشید که دوستداران علی علیه السلام وخاندان او، از حکومت بنی امیه ناخشنود و گریزانند.
پس می بایست در گام اوّل دوستی علی را از دل دوستدارانش بیرون کند و ملاکها و معیارهای مسلمانان را که بدانها حق را از باطل جدا می ساختند، به استیصال بکشاند.
این ملاکها چیزی جز اسلام راستین که در خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله تبلور می یافت، نبود.
بنابر این، معاویه به والیان خود در چهار گوشه کشور نامه ای نگاشت که نص آن چنین بود: امّا بعد، در کار کسانی که با دلیل دوستی آنان به علی و خاندانش ثابت می شود دّقت روا دارید و آنان را از امور دیوانی بر کنار کنید.
و سهم و رزق آنان را از بیت المال قطع کنید و از هیچ یک از شیعیان علی و خاندانش گواهی نپذیرید.
این نخستین توطئه ای بود که در راه یاران علی علیه السلام که جبهه مخالفان حزب اموی را تشکیل می دادند، نمودار شد.
سپس معاویه در ظلمت، جهل و کفر خود، نقشه دیگری طرح ریزی کرد که به مراتب از نقشه نخست، بسیار دشوارتر و سخت تر بود.
او به والیانش نوشت: به مجردی که به آنان گمان و شک بردید بگیریدشان و به صرف تهمت بکشیدشان!! در عبارت به صرف تهمت بکشید شان بنگرید.
آیا واقعاً در قاموس جنایتکاران قانونی از این بدتر و ظالمانه تر می توان یافت؟! امام حسین علیه السلام در چنین فضای دهشت باری زندگی می کرد.
او منصب خلافت الهی را به دوش می کشید و بی گمان اجرای این دستور معاویه درمورد یاران و دوستدارانش، دل او را به درد می آورد.

امّا شرایطی که آن حضرت با آن رو به رو بود، به وی اجازه اقدام مسلحانه بر ضد حکومت احمقانه امویان را نمی داد.
چرا که معاویه در تمام امور به حیله ونیرنگ چنگ می آویخت و با بخشش اموال هنگفت از طریق بیت المال، امّت را به خواب عمیق فرو می برد و اگر آنان در مقابل وی سر تسلیم فرو نمی آوردند با چیزی که آن را سربازان عسل نامیده بود، از پای در می آورد.
در واقع او از طریق مسموم ساختن آب یا خوراک مخالفانش، آنان را از صحنه مبارزه بیرون می راند.
چنان که همین حیله را بر ضد امام حسن علیه السلام نیز به کار بست و از طریق همسر جنایتکار آن حضرت، وی را مسموم و شهید کرد.
معاویه از به کار بستن حیله و نیرنگ بر ضد بزرگ مردانی که سر تسلیم در برابر مال و منصب فرو نمی آوردند هیچ گاه کوتاهی نمی کرد.
وی با توسّل به همین مکر و نیرنگ یکی از سران بزرگ شیعی، یعنی حجر بن عدّی، صحابی بزرگ پیامبرصلی الله علیه وآله را از پای در آورد.
او حجرو یارانش را به شام فرا خواند و پیش از آنکه پای آنان به پایتخت برسد، گروهی از سپاهیان خود را به مقابله آنان فرستاد و ایشان را تنها به جرم اینکه پیرو علی علیه السلام و فرمانده لشکر وی بودند، به خاک و خون کشاند.
شهادت حجر، عامل مهمی در بیداری امّت اسلامی بود.
به طوری که حتی برخی از اصحاب بنی امیه، همچون والی خراسان، ربیع بن زیاد حارثی سر به شورش و عصیان بر داشتند.
نوشته اند چون حجر شهید شد، ربیع بن زیاد به مسجد آمد و از مردم خواست که در مسجد گرد آیند.
چون مسلمانان جمع شدند، خود به سخنرانی ایستاد و فاجعه شهادت حجر رابه تفصیل بیان کرد وگفت: اگر در ضمیر مسلمانان اندک غیرتی باشد باید به خونخواهی حجر شهید بپا خیزند.
حتی عایشه، که تا دیروز در صف مخالفان علی علیه السلام جای داشت، با شنیدن خبر شهادت حجر گفت: هشدارید که حجر برای مهتران عرب سرفرازی، و ثبات قدم بود.
آنگاه این بیت را خواند: رفتند کسانی که مردم در سایه های آنها می زیستند واینک کسانی که هیچ سایه ندارند، از پس آنها مانده اند.
شهادت حجر در محافل سیاسی لرزه ای بزرگ پدید آورد و پیامدهایی نیز به همراه داشت به طوری که معاویه برای نخستین بار از کردار ناپسندش پشیمان شد.
امّا شهادت حجر، نخستین جنایت معاویه در این خصوص به حساب نمی آمد.

او پیش از این نیز عمرو بن حمق، یکی از یاران پیامبر صلی الله علیه وآله را که در نزد تمام مسلمانان از ارج و احترام بسیار برخوردار بود، به قتل رسانید.
آنان پس از کشتن عمرو سر او را بر نوک نیزه ها کردند.
بدین ترتیب عمرو بن حمق نخستین کسی بود که پس از اسلام سرش را بر فراز نیزه بالا می بردند.
چنین کاری پیش از وی در حق هیچ مسلمانی انجام نپذیرفته بود.
این دو فاجعه، پیامدهای بسیار رعب آوری به همراه خود داشت که ابرهای تیرگی و اضطراب را بر جهان مسلمانان حاکم می کرد.
می توان به عنوان یکی از نشانه های تیرگی به مطلب ذیل اشاره کرد:
زیاد بن ابیه بر کوفه و بصره مسلط شد.
او پیش از آنکه معاویه او را به واسطه نسبش به خود ملحق سازد، جزو شیعیان و از هواداران علی علیه السلام و خاندان وی بود و به همین سبب از تمام اسرار آنها آگاه بود و سران و رهبران آنان را می شناخت.
چون زیاد به حکومت بصره و کوفه رسید، به تعقیب شیعیان در هر گوشه و کناری پرداخت و بسیاری از آنان را کشت و یا زیر شکنجه گرفت.
تا آنجا که اگر کسی می گفت: من کافرم و به هیچ پیامبری ایمان ندارم برای او به مراتب بهتر از آن بود که بگوید: من شیعه ام وبه قداست حق ایمان دارم ونسبت به جبت وطاغوت کفر می ورزم.
همین که زیاد توانست با ایجاد جوّ قتل و خونریزی، کنترل کوفه و بصره را به دست گیرد، نامه ای به کاخ سلطنتی نوشت و در آن گفت: من عراق را به دست چپم خاموش و آرام کرده ام و اینک دست راستم آزاد است.
پس ولایت حجاز را به من سپار تا دست راست خویش را نیز بدان مشغول دارم.
چون خبر این نامه در مدینه منوره منتشر شد مسلمانان در مسجد پیامبر صلی الله علیه وآله گرد آمدند و با زاری دست به درگاه خداوند برداشته گفتند: خداوندا! ما را از شرّ دست راست زیاد در امان دار! ما اکنون در صدد آن نیستیم که بیان کنیم خداوند چگونه آنان را از شرّ دست راست زیاد در امان داشت.
چرا که به بیماری طاعون دچار شد و با خواری و ذلّت از دنیا رفت.
هدف ما از نقل این قسمت تنها نشان دادن گوشه ای از ترس و وحشتی بود که بر محافل سیاسی سایه افکنده بود.
بدان گونه که مردم برای دفع شرّ حاکمی ستم پیشه و ظالم دست به دعا برمی داشتند!
>موضع امام حسین
(1) در حقیقت معاویه با این جمله می خواست انصار را به ریشخند

بگیرد.چرا که آنان پیش از اسلام در شمار عمال یهودیان مدینه بودند و با شتران خود باغستانهای یهودیان را آبیاری می کردند.(مؤلف).

موضع امام حسین
آنچه تا کنون در باره اوضاع سیاسی روزگار معاویه، به صورت فشرده و گذرا گفته شد تنها برای آن بود که موضع امام حسین علیه السلام در قبال این اوضاع نابهنجار شناخته و دانسته شود.
ما می توانیم به موضع امام حسین اجمالاً پی ببریم.
به شرط آنکه در این سه موردی که اکنون به شرح و تبیین آن می پردازیم، دقت و اندیشه کنیم: 1 - خبرهای پیاپی حاکی از ظلمها و فجایع معاویه در حق مسلمانان به خاطر هواداری آنان از علی علیه السلام و خاندان آن حضرت، پس از صدور این فرمان ظالمانه و قاطعانه معاویه، به مدینه می رسد: هر کس فضلیتی از علی نقل کند، تأمین جانی و مالی از او برداشته شود.
صدور این قانون در آغاز سال 51 هجری بود.
امام حسین علیه السلام در برابر این قانون، نقشه ای دلیرانه کشید و خود به اجرای آن پرداخت.
او مردم را به مجلسی که در آن گروهی از زنان و مردان بنی هاشم و نیز عده ای از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله و بیش از هفتصد تن از شیعیانش و نیز دویست تن از تابعان حضور داشتند، دعوت کرد.
امام در این مجلس به ایراد سخن پرداخت.
خدای را ستود و آنگاه فرمود: امّا بعد، این طاغیه (معاویه بن ابی سفیان) بر ما و شیعیانمان آن کرده که خود می دانید و می بینید.
من خواسته ای از شما دارم اگر راست گفتم پس تصدیقم کنید و اگر دروغ گفتم مرا تکذیب کنید.
من به حق خدا بر شما و حق رسول خدا و خویشیم با پیامبرتان از شما می خواهم که این مقام و منصب و سخنانم را پوشیده و پنهان مدارید و به مردمانی که بدانان اعتماد دارید، در شهرها و قبیله های خود، برسانید.
سخنان مرا بشنوید و گفتارم را بنویسید آنگاه به شهرها و قبایلتان بازگردید.
پس هر یک از مردم را که بدانان اعتماد و اطمینان دارید، بر حقی که از آنِ ما می دانید فرا خوانید.
من از آن می ترسم که این حق پایمال شودو از دست برود وشکست بخورد.
حال آنکه خداوند تمام کننده نور خویش است اگر چه کافران آن را خوش نداشته باشند.

آنگاه امام در این خطبه غرا و استوار، خاطره علی علیه السلام را در یاد حاضران زنده کرد و در پایان هر فراز، اندکی از گفتن خاموش می ماند و اصحاب و تابعان را بر صدق گفتار خود گواه می گرفت و آنان یکپارچه و همصدا بر راستی گفتار آن حضرت اعتراف می کردند و می گفتند: به خدا همچنین است که تو گفتی.
آن امام تمام آیاتی را که در قرآن در باره امیرمؤمنان و خاندانش نازل شده بود خواند و تفسیر کرد و احادیثی را که از پیامبر صلی الله علیه وآله در باره پدر و مادر و برادر وخودش رسیده بود، باز گفت.
در تمام این موارد اصحاب حاضر در آن مجلس می گفتند: به خدا همین گونه است که تو می فرمایی.
ما نیز چنین شنیده ایم و بر راستی آن گواهیم.
یکی از تابعان نیز گفت: به خدا سوگند من این روایت را از راستگوترین ومؤمن ترین صحابه شنیده ام.
آنگاه خدا را بر آنان گواه گرفت و فرمود: شما را به خدا سوگند که این روایات را جز از کسی که به او و به دینش اعتماد دارید شنیده اید؟ این نقشه، مانع مناسبی در برابر طغیان معاویه در سبّ علی علیه السلام بود.
امّا نقشه معاویه آن بود که فرازهای درخشان و شکوهمند، یعنی مآثر اهل بیت را از پهنه تاریخ بزداید.
اینان در محو این فرازهای درخشان تاریخ تنها به زور بسنده نکردند بلکه خزانه حکومتی نیز نقشی مهم در این میانه داشت.
حدیث هم مانند بسیاری از کالاها خرید و فروش می شد و محدثان یا از توانگرترین مردم بودند یا از مغضوبترین آنان.
اگر آنان به خواسته های بنی امیه گردن می نهادند، از همه چیز برخوردار می شدند و اگر از اجرای خواسته های بنی امیه سر باز می زدند، هر بلایی که می خواستند بر سر آنها می آوردند.
شاید معاویه، این حیله گر معروف، انتظار چنین مخالفتی را از امام حسین علیه السلام داشت.
امّا او هیچ گاه فکر نکرده بود که این مخالفت در آینده شکلی خطرناک به خود بگیرد.
به هر حال مخالفت امام حسین از نظر او قابل انتظار بود.
امّا پس از این برخورد کوبنده، پیشامدی رخ داد که معاویه هرگز آن را به خواب هم نمی دید.
2 - کاروانی متعلّق به والی یمن که حامل کالاهای گوناگون برای مزدوران کاخ سلطنتی بود از مدینه می گذشت.
امام حسین بر این کاروان دست یافت به عنوان حق شرعی خود آن را به تصرف خود در آورد امام پس از گرفتن این کاروان نامه ای به معاویه

نوشت که چشمانش را خیره و عقلش را مدهوش ساخت این نامه چنین بود: از حسین بن علی به معاویة بن ابی سفیان امّا بعد، کاروانی از یمن از طرف ما می گذشت.
این کاروان حامل اموال و پارچه هایی بود تا بدانها خزاین دمشق را پر کند و سپس آن را به فرزندان پدرت باز گرداند.
من بدین اموال نیازمند بودم و آنها را تصاحب کردم.والسلام.
نخستین نکته ای که نظر معاویه را در این نامه به خود جلب کرد مقدّم بودن نام امام حسین علیه السلام و پدرش بر نام وی بود.
از این گذشته امام حسین بدون آنکه معاویه را با لقب امیرمؤمنان یاد کند، خطاب کرده بود که این خود در منطق قرون اوّلیه مبارزه ای آشکار با قدرت قانونی خلیفه به شمار می آمد.
این امر تأکید می کرد که نویسنده نامه خود را از اطاعت حکومت ناحق بری دانسته است.
نکته دیگری که دیدگان معاویه را به خود خیره کرد، موضوع تصاحب کاروان بود.
این خود آشکارترین دلیل بر تمرّد امام حسین علیه السلام از قدرت حاکم به شمار می آمد.
امّا معاویه با ذکاوت و زیرکی دریافت که شرایط حاکم جز اغماض از چنین اعمالی را نمی طلبد و البته امام حسین نیز نمی خواست که او آغازگر عصیان مسلح باشد.
او همان گونه که بر نشر حقیقت اصرار می ورزید، بر حفظ خونهای مسلمانان نیز بسیار اصرار می ورزید.
معاویه نامه ای در پاسخ به نامه امام حسین علیه السلام نوشت که در آن به جایگاه والا و جلال و قدر امام اشاره کرده بود و در ضمن اعلام کرد که نمی خواهد به ایشان گزندی برسد.
امام حسین با نشر آگاهی و جمع کردن یاران در تحکیم سنگرهای حقیقت می کوشید و اخبار مربوط به امام پی در پی به کاخ سلطنتی می رسید، و خبر می داد که آن حضرت در شرف ایجاد انقلابی بزرگ و جدا کردن حقّ از باطل است.
امّا معاویه که همواره پیش از ایجاد جنگ و خونریزی به مکر و نیرنگ می اندیشید این بار نیز حیله ای دیگر در پیش گرفت.
او نامه ای به امام نوشت ودر آن زبان به توبیخ و نکوهش امام گشود و از روابط دوستانه میان خود و آن حضرت یاد کرد.
ولی امام حسین از فجایعی که بر سر شیعیان و دوستداران خاندان پیامبر در هر گوشه و کناری اعمال می شد، به خوبی آگاهی داشت.
3 - امام حسین نامه ای دیگر به معاویه نوشت و طی آن به یکایک اعمال

پلید معاویه اشاره کرد.
در این نامه آمده بود:.
امّا بعد نامه ای به دستم رسید که در آن گفته بودی: از من به تو گزارشهایی رسیده که تو به خاطر من از آنها چشم پوشیده ای.
حال آنکه من در نظر تو به انجام کارهای غیر از این سزاوارترم و جز خداوند تعالی بر حسنات راهنمایی نکند.
امّا درباره گزارشهایی که گفته بودی درباره من به تو رسیده، باید بدانی که این گزارشها از جانب چاپلوسان و سخن چینان و کسانی است که می خواهند میان جمع تفرقه اندازند.
دشمنان دروغ گفته اند و من خواستار جنگ و مخالفت با تو نیستم.
و من در ترک این نصایح از تو و از عذر و پوزشهایی که در آن برای تو و دوستان ستمگر و کافرت (حزب ستمگران) و اولیای شیطان است، از خداوند می ترسم.
آیا تو کشنده حجر بن عدی کندی و یاران نمازگزار و خداپرست او نیستی؟ آنان بدعتها را زشت و پلید می شمردند، امر به معروف و نهی از منکر می کردند و از سرزنش نکوهش گران در راه خدا باک نداشتند.
امّا تو آنان را به ستم و ناروا کشتی در حالی که قسم های سخت خورده و به آنان قول داده بودی که به ایشان کاری نداری.
امّا بر خداوند، تجری کردی و پیمان او را کوچک شمردی و همه آنان را از پای در آوردی.
آیا تو کشنده عمرو بن حمق صحابی رسول خدا صلی الله علیه وآله و بنده صالحی که عبادت او را ضعیف و بدنش را ناتوان و رنگ سیمایش را زرد کرده بود نیستی؟ تو پس از آنکه به او وعده امان داده و با او عهد بستی، او را کشتی.
بدان سان که اگر آهوان کوهی آن را می فهمیدند هر آینه از قله کوهها به پایین می غلتیدند.
آیا تو زیاد بن سمیه را، کودکی که در بستر بنده ای از قبیله ثقیف به دنیا آمد به سوی خود نخواندی در حالی که گمان کردی او فرزند پدر توست.
حال آنکه رسول خدا صلی الله علیه وآله فرموده بود: الولد للفراش و للعاهر الحجر.
امّا تو آگاهانه سنّت رسول خدا را وانهادی و بدون آنکه از جانب خداوند هدایتی داشته باشی از هوا و هوس خویش پیروی کردی.
آنگاه او را بر مسلمانان مسلّط ساختی و او اینک مسلمانان را می کشد و دستها و پاهایشان را می برید، چشمانشان را کور می کند و بر تنه درختان به دارشان می آویزد.
گویی تو خود از این امّت نیستی و این امّت هم از تو نیستند؟ ! آیا تو کشنده

حضرمی نیستی که زیاد در باره او به تو نوشت که وی بر آیین علی، است و تو هم در پاسخش نگاشتی: هر که بر آیین علی است بکش و پیکر او را مُثله کن؟! بدین سان امام حسین علیه السلام تا پایان این نامه، تازیانه عذاب خویش را برگرده معاویه و اقمار او فرود آورد.
بدین گونه امام حسین در عهد معاویه زندگی کرد.
او یگانه صدایی بود که در برابر هر بدعتی رعد آسا می غرّید.
تازیانه بزرگی بود که بر مظهر هر عقب ماندگی یا افراط در جامعه فرود می آمد.
آن حضرت بسیاری از اندیشمندان و نام آوران را بر می انگیخت و آنان را به ایجاد انقلاب و شورش بر حکومت گمراهان تشویق و ترغیب می کرد.
امّا آنان کسانی بودن که منافع خود را بر مصالح دین ترجیح می دادند و پیمانهای خود راپاس نمی داشتند و این در حالی بود که ذمه اسلام قربانی دست هر تبهکار وجنایتگری بود.
امام حسین علیه السلام در برابر تجاوزات بنی امیه علیه مصالح امّت اسلامی و مقدّسات دینی و نوامیس آنان بسیار مقاومت و ایستادگی کرد.
واقعیت آن است که اگر ما بخواهیم اوضاع دینی حاکم در روزگار امام حسین را بدون وجود آن حضرت و قیام بزرگش در نظر بگیریم، آن دوره را باید سیاه ترین و تیره ترین و سخت ترین عصری دانست که بر مسلمانان سپری شده است، در این دوره تاریک و ظلمانی، بدون وجود ابا عبد الله، دین خدا بسیار ضعیف و به انحراف نزدیکتر شده بود.
زیرا در آن هنگام هیچ نیرویی نبود که بتواند در برابر این موج سیاه اموّی مقاومت کند مگر شخص ابا عبد الله علیه السلام و مهاجران و انصارِ آگاهی که در حلقه یاران آن حضرت بودند.
چرا که جنگهایی که پیش از عصر امام حسین رخ داده بود، همه از تجربه هایی تلخ و ناگوار برای نیروهای صالح مسلمانان خبر می داد.
هر حرکت و جنبشی که صورت می گرفت بسرعت در میان طوفانهای وحشت و گردبادهای ترس و دلهره محاصره می شد و به سر نوشت جنبش پیش از خود دچار می گشت.
اینک تنها اوّلین و آخرین مدافع و یاور اسلام، امام حسین بر جای مانده بود.
او بود که می توانست با تدبیر و عزم استوار و پیشگامی و برتری شرف و تبارش و نیز با تمام شایستگیهایی که از جدّش رسول خدا صلی الله علیه وآله و پدرش علی علیه السلام به ارث برده بود، جبهه ای نیرومند در برابر طغیان گسترده اموی تشکیل دهد.
تشکیل این جبهه در روزگار خلافت معاویه و یزید، به دست آن حضرت صورت پذیرفت.
ما در صفحات پیش گوشه ای از اوضاع حاکم در عصر خلافت معاویه را

بازگو نمودیم و در صفحات آینده نیز اندکی از روزگار یزید را بازگو خواهیم کرد.
امّا از شرح تفصیلی وقایع و رویدادها پرهیز و تنها به گفتاری مختصر بسنده خواهیم کرد.
زیرا اولاً: قیام امام حسین علیه السلام در دوران حکومت یزید بسیار مشهور و معروف است تا آنجاکه هر شیعی مؤمن از آن آگاه است.
ثانیاً: شرح قیام امام حسین نیازمند دایرة المعارفی علمی و بزرگ است که در آن تحلیل تمام وقایع سیاسی دینی که امام حسین را به طرف آن جهاد شکوهمند و والا سوق داد، ذکر شود.
بنابر این، سزاوار است که این بحث را در همین جا نا تمام رها کنیم وبه مباحث دیگر بپردازیم و در آنها از ویژگیهای شخصیتی حضرت سیدالشّهدا امام حسین علیه السلام سخن گوییم و گفتگو در باره اوضاع سیاسی ودینی آن عصر را به بحث و مجالی گسترده تر موکول کنیم.

ویژگیهای بزرگ اخلاقی
>بخشنده و بزرگوار
>یاور ضعیفان
>شجاعت و دلاوری
>زاهدی عابد
>بردبار حکیم
>سخنور بدیهه سرا

بخشنده و بزرگوار
1 - روزی یک اعرابی نزد امام حسین آمد و عرض کرد: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه وآله من پرداخت دیه ای کامل را ضمانت کرده ام امّا از ادای آن ناتوانم.
با خود گفتم که از بزرگوارترین مردم، آن را تقاضا می کنم و از خاندان رسول الله کسی را بزرگوارتر و بخشنده تر نیافتم.
پس امام حسین به وی فرمود: ای برادر عرب از تو سه پرسش می کنم اگر یکی از آنها را پاسخ گفتی ثلث آن دیه را به تو می دهم و اگر دو پرسش را جواب دادی دو ثلث آن را به تو می پردازم و اگر هر سه پرسش را پاسخ گفتی تمام مالی را که می خواهی به تو می دهم.
اعرابی عرض کرد: آیا کسی مانند تو که اهل علم و شرف است از چون منی می خواهد بپرسد؟ حضرت فرمود: آری.
از جدّم رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که می فرمود.
معروف به اندازه معرفت است.
اعرابی عرض کرد: آنچه می خواهی بپرس اگر پاسخ دادم (که هیچ)وگرنه جواب آنها را از تو فرا خواهم گرفت.
و لا قوة الا بالله.
امام علیه السلام پرسید: برترین اعمال چیست؟ اعرابی گفت: ایمان به خدا.
حضرت سؤال کرد: راه رهایی از نیستی و نابودی چیست؟ اعرابی گفت: اعتماد به خداوند.
امام حسین پرسید: زینت دهنده انسان چیست؟ اعرابی گفت: علم همراه با حلم.
امام پرسید: اگر این نشد؟ اعرابی گفت: مال همراه با مروّت.
حضرت پرسید: اگر این نشد؟ اعرابی گفت: فقر همراه با صبر.
حضرت پرسید: اگر این نشد؟ اعرابی گفت: در این صورت صاعقه ای از آسمان بر او فرود آید و بسوزاندش که او سزاوار آن است.
آنگاه امام حسین علیه السلام خندید و کیسه ای که در آن هزار دینار بود، به او داد وانگشتری خود را که نگین آن به دویست درهم می ارزید، بدو بخشید و فرمود: ای اعرابی این طلا را به طلبکارانت بده و انگشتری را به مصرف خود برسان.
اعرابی تمام آنها را گرفت و گفت: خدا داناتر است که رسالتش را در کجا نهد.(1) .

2 - انس بن مالک گوید: پیش امام حسین علیه السلام بودم که کنیز آن حضرت داخل شد و در حالی که دسته ای گل برای آن حضرت آورده بود، به وی سلام داد.
امام به او فرمود: تو را در راه خدا آزاد کردم.
عرض کردم: او به شما با دسته ای گل سلام کرد.
این امر برای آن کنیز چندان مهم نبود که آزادش کردی؟! فرمود: خداوند ما را چنین ادب آموخته است.
او فرمود: چون به شما تحیت فرستادند شما نیز تحیتی بهتر از آن یا همانند آن بفرستید.
بهتر از تحیت این زن، آزاد کردنش بود.(2) .
3 - یک اعرابی نزد امام حسین علیه السلام آمد و با خواندن قطعه ای شعر، حاجت خود را مطرح کرد.
قطعه ای که وی خواند چنین بود: - نومید نشد آن کس که اکنون به تو امید بسته و آن کس که حلقه درخانه تو را به صدا در آورده است.
- تو بخشنده و مورد اعتمادی و پدرت کشنده تبهکاران و فاسقان بود.
- اگر جدّ شما نمی بود، دوزخ بر ما فرود می آمد.
وقتی وی اشعار خود را می خواند، امام در حال خواندن نماز بود و چون از نمازش فارغ شد ردای خود را کنار زد و چهار هزار دینار طلا برداشت و به آن اعرابی داد و با سرودن اشعاری (به همان وزن و قافیه)فرمود: - این دینارها را بگیر و بدان که من از تو پوزش می خواهم و نیز بدان که من برتو دلسوز و مهربانم.
- اگر در سیر صبحگاهی ما ابری می بود همانا بزرگ و پر باران می شد و بر تو می بارید.
- امّا روزگار دچار تغییر و دگرگونی می شود و دست من خالی و تنگ است.
اعرابی از روی شوق گریست و از ژرفای جانش آه گرمی کشید و گفت: چگونه این دستان بخشنده، تهی و نابود می شوند؟!!(3) .
(1) اعیان الشیعه - سید محسن امین، ص40 - 29.
(2) أبو الشهداء - عباس محمود عقّاد.
(3) معصوم پنجم، جواد فاضل و نیز مناقب، ج4، ص66.

یاور ضعیفان
این صفت در حقیقت به مثابه شاخه ای از صفات پسندیده بخشش و کرم آن حضرت است.
زیرا هر گاه نفس به بلندای صفات پاک و والا برسد نسبت به دیگران مهر می ورزد همچنان که ابر بر زمین و خورشید بر دیگر ستارگان مهربانی و محبّت می بخشد.
1 - پس از ماجرای عاشورا، بر شانه آن حضرت زخمی عمیق مشاهده کردند.
به نظر می رسید که این زخم در اثر ضربت چند شمشیر بر شانه آن حضرت پیدا شده است.
کسانی که این زخم را دیدند دریافتند که این، زخمی عادی نیست.
از امام سجاد علیه السلام در این باره پرسش کردند.
آن حضرت پاسخ داد: این زخم در اثر حمل تو بره ای بود که حسین علیه السلام آن را بر دوش می گرفت وبه منزل بیوه زنان و یتیمان و بیچارگان می برد.(1) .
2 - در همین زمینه نوشته اند که معاویه مالی را میان سران و بزرگان تقسیم کرد.
چون بار برها مالهای تقسیم شده را به صاحبانشان رساندن، حاضران در بارگاه معاویه و در حضور وی درباره کسانی که این اموال میان آنان پخش شده بود، سخن گفتند تا آنکه به گفتگو در باره امام حسین علیه السلام پرداختند.
پس معاویه گفت: حسین این مال را نخست در میان یتیمان کسانی که در رکاب پدرش در صفین کشته شدند، پخش می کند واگر چیزی از آن باقی ماند، بدان شتر می کشد و شیر می نوشاند.(2) .
معاویه از سَرسخت ترین دشمنان امام حسین علیه السلام بود.
امّا با این وصف در چنین مواردی هیچ چاره ای نداشت مگر آنکه به بزرگی و بخشندگی آن حضرت اعتراف کند! حضرت تا آنجا در بزرگواری و بخشندگی پیش رفته بود که حتی دشمن دروغگویش که از کشتن هیچ بی گناهی باک نداشت و با کوچکترین اتهامی آنها را از میان می برد و حتی کسانی همچون علی علیه السلام سرور پاکان وامام حسن را از سر راه خود برداشت.
بر بالای منبر می رفت و از فضایل امام حسین سخن می گفت و آن حضرت را می ستود!!

3 - آن حضرت برای ترغیب مردم به جود و سخاوت این اشعار رامی خواند: - چون دنیا به تو بخشید تو نیز همه آن را پیش از آنکه از بین برود، بر مردم ببخش.
- پس بخشش، نابود کننده آن نعمتهای رسیده نیست و بخل نمی تواند آن نعمتهای از دست رفته را نگاه دارد.
در حقیقت او پیش از آنکه گوینده خصال نیک باشد، عامل بدانها بود.
داستان زیر از همین ویژگی امام حسین علیه السلام حکایت می کند.
4 - امام حسین به دیدار اسامة بن زید که در بستر بیماری افتاده بود، رفت و شنید که او می گوید: وای از این اندوه.
آن حضرت از اسامه پرسید: ای برادر کدام اندوه؟ اسامه گفت: قرضی که دارم.
شصت هزار درهم.
پس امام فرمود: پرداخت آن بر من.
اسامه گفت: می ترسم پیش از ادای قرض خود از دنیا بروم.
امام فرمود: نمی میری مگر آنکه من این قرض را ادا کرده باشم؛ و آن حضرت چنان که خود گفته بود پیش از وفات اسامه، قرض او را پرداخت. (3) .
(1) اعیان الشیعة، ج4، ص132.
(2) أبو الشهداء - عباس محمود عقّاد.
(3) اعیان الشیعة، ج4، ص126.

شجاعت و دلاوری

ما شیعیان بر این باوریم که ائمه معصوم علیهم السلام به قلّه همه کمالات انسانی رسیده و در رسیدن به هر کمالی از همگان گوی سبقت ربوده بودند.
امّا شرایط خاصّ اجتماعی که هر یک از ائمه علیهم السلام در آن به سر می برده اند، موجب می شده تا صفتی مخصوص به همان اوضاع و شرایط در آن نمود بیشتری پیدا کند.
بنابر این می توان گفت که هر کدام از آنان صفتی متفاوت از دیگری داشته اند.
صفت برجسته امام حسین علیه السلام، که وی را از دیگر ائمه متمایز ساخته، همانا شجاعت و دلاوری آن حضرت است.
هر گاه انسان واقعه کربلا را با آن صحنه های شگفت انگیز به خاطر می آورد صحنه هایی که در آنها خون با اشک وبردباری با مروّت و همدلی با فداکاری آمیخته بود، چهره قهرمان یکی از دلیر مردان این میدان یعنی حسین بن علی علیه السلام در شکوهمندترین و درخشانترین شکل خود نمایان می شود به گونه ای که اگر از تواناییهای جنگی آن حضرت که آن را دست به دست و سینه به سینه از پدران خویش به ارث برده بود آگاهی نداشتیم و یا آنکه در این باره مدارک و اسناد قطعی تاریخی در دست نداشتیم و اگر براین باور و اعتقاد نبودیم که رهبران معنوی می بایست آیت خلقت ومعجزه خداوند باشند، چه بسا در بسیاری از حقایق ثابتی که عقل و اندیشه و ضمیر ما در برابر آنها سر تعظیم فرود آورده، گرفتار گمان وتردید می شدیم.
امام حسین علیه السلام در واقعه عاشورا در هر مناسبتی به میدان نبرد گام می نهاد و در میان تاخت و تاز اسبان برای یافتن جسد صحابی یا هاشمی که شهید شده بود به جستجوی می پرداخت.
و چه بسا تا رسیدن بر سرجسد یاران خود درگیریهای بس خونین میان او و دشمنانش در می گرفت.
هر یک از این درگیریها و نبردها، خود یورشی بی همتا و دشوار محسوب می شد.
مصیبت، خود از نیروی انسان و اراده او می کاهد.
گرسنگی وتشنگی اورا فرسوده و ضعیف می کند و توان او را کاهش می دهدو گرمای شدید خود عامل دیگری است که تلاش بیشتری از وی می طلبد.

تمام این موارد، در روز عاشورا برای امام حسین به وجود آمده بود.
امّا با این حال او نیم زرهی در بر کرده بود و با یورشهای شجاعانه خویش بر دشمن درنده خوی می تاخت.
همچون صاعقه ای بود که چون فرود می آمد، دلاوران سپاه دشمن را مانند برگ درخت، در اطراف خود به خاک وخون می نشاند.
یکی از کسانی که در صحنه عاشورا حضور داشت، می گفت: هیچ کس را دلیرتر از حسین ندیدم.
چون یورش می آورد، دشمنان مانند حیوان ضعیفی که از پیش روی شیر می گریزد، از مقابل او می گریختند.
بعلاوه اینکه فصیح‌تر از ایشان کسی وجود نداشت.
چون به گذشته باز می گردیم و تاریخ را ورق می زنیم صحنه های کم نظیری از قهرمانیهای آن حضرت را در فتوحات اسلامی و پس از آن در جنگهای امام علی علیه السلام مشاهده می کنیم.
امّا این دلاوریها با تمام قوّت واصالت خود نمی تواند همپای شجاعت آن حضرت در روز عاشورا که بی گمان، مظهری شکوهمند در تاریخ انسانی به شمار می آید، قلمداد شود.
عقاد در این باره می نویسد: در میان نوع انسان هیچ کس دلدارتر از حسین علیه السلام در روز عاشورا یافت نمی شود.(1) .
(1) أبو الشهداء - عباس محمود عقّاد، ص46.

زاهدی عابد
او هر سال به زیارت خانه خدا می رفت مگر هنگامی که شرایط تیره آن روزگار کار را بر وی سخت کرده بود.
پیاده به حجّ می رفت و در کنار خود دهها شتر بدون سوار را همراه می آورد.
هر تُهیدست مستمندی را که می دید آنقدر به او می بخشید که توشه اش خالی می شد و آنگاه از دیگر شترانی که همراهش بود، توشه و آذوقه خویش را تأمین می کرد.
هر شب هزار رکعت نماز می گذارد.
از فرزند بزرگوارش، امام زین العابدین علیه السلام پرسیدند چرا پدرت کم فرزند بود؟ پاسخ داد: او هر شب هزار رکعت نماز می گذارد پس چگونه می توانست فرزندان بیشتری داشته باشد.

بردبار حکیم
1 - شکیبایی آن است که انسان در سخت ترین شرایط بر اعصاب خود مسلّط باشد.
بی گمان امام در روز عاشورا در دشوارترین و سخت ترین حالتی بوده که انسان در برابر ظلم و ستم پایداری کرده است.
امّا با این همه آن حضرت شکیبایی ورزید، آن گونه که حتّی فرشتگان آسمانی از مقاومت دلیرانه و قدرت اراده و عزم پولادین وی به شگفت آمدند.
2 - یکی از خادمان آن حضرت مرتکب عملی شد که بر وی مجازات لازم بود.
امام دستور داد او را حد بزنند.
خادم گفت: مولای من(وَالْکَاظِمِینَ الْغَیظَ) (وآنهایی که خشم و غضب خود فرو نشانند) امام فرمود: رهایش کنید.
خادم گفت: (وَالْعَافِینَ عَنِ النَّاسِ) (و از بدی مردم در گذرند) امام فرمود: از تو گذشتم.
خادم گفت: (وَاللهُ یحِبُّ الْمُحْسِنِینَ)(و خداوند نیکو کاران را دوست می دارد) امام فرمود: تو در راه خدا آزادی و دو برابر مبلغی که پیش از این به تو می دادم، به تو خواهم داد.(1) .
(1) الفصول المهمّة، ص159.

سخنور بدیهه سرا
در کتابهای تاریخی گنجینه ای از سخنان فصیح و گهربار حسین بن علی علیه السلام گرد آوری شده است.
امّا در اینجا تنها به ذکر اندکی از آن همه بسنده می کنم: 1 - عثمان، اقدام به تبعید ابوذر صحابی بزرگوار پیامبرصلی الله علیه وآله کرد.
امام علی و فرزندانش برای بدرقه ابوذر حاضر شدند.
امام حسین با توجّه بدین مناسبت، خطاب به ابوذر فرمود.
ای عمو! خداوند هر گاه که بخواهد به دگرگون ساختن اوضاعی که می بینی تواناست.
این قوم دنیای خود را از تو دریغ داشتند و تو دین خود را از آنان دریغ داشتی.
حال آن که توبه آنچه آنان تو را از آن باز داشته اند، بی نیازی و آنان بدانچه که تو از ایشان دریغ داشته ای، بسیار نیازمندند.
پس از خدای صبر وپیروزی خواه وبرای دوری از حرص و بی صبری از او یاری بجوی که شکیبایی جزئی از دین و کرم است، و حرص روزی نمی آورد و بی صبری اجل را به تأخیر نمی اندازد.(1) .
2 - اعرابی نزد امام حسین علیه السلام آمد و گفت: من از هرقل وجعللو اینم و مهمهم خدمت تو آمده ام.
امام حسین خندید و فرمود: ای اعرابی! به گونه ای سخن گفتی که جز دانایان آن را در نیابند اعرابی گفت: من بیش از این نیز توانم گفت.
آیا تو نیز می توانی چنان که من می گویم پاسخم دهی؟ امام به او اجازه سخن داد.
پس اعرابی به خواندن این اشعار آغاز کرد:
هفا قلبی الی اللهو
وقد ودع شرخیه
و در ادامه نُه بیت بر همین وزن خواند.
پس از آنکه اعرابی اشعار خود را خواند امام حسین علیه السلام اشعاری بر همان وزن وقافیه در پاسخ او سرود:
فما رسم شیطانی قد
تحت آیات رسمیه
سفور درجت ذیلین
فی بوغاء فاعیه
هتوف حرجف تتری

على تلبيد توبيه
آنگاه امام حسین به تفسیر کلمات دشوار اعرابی پرداخت و فرمود: مقصود وی از هرقل، پادشاه روم و از جعلل، نخلهای کوتاه و از اینم، پشه درخت و از مهمهم، چاه پر آب است.
این اوصاف سرزمینی بود که آن اعرابی از آنجا آمده بود.
سپس اعرابی گفت: تا امروز کسی را از این جوان خوش سخن و گشاده زبان و خوش فکرتر ندیده بودم.(2) .
از دیگر سخنان ارزشمند آن حضرت است که فرمود: بدترین خویهای پادشاهان، ترس از دشمنان و درشتی با ضعیفان و بُخل در هنگام بخشش است.(3) .
و نیز از اندرزهای لطیف آن حضرت است که فرمود: کاری که توان آن را نداری عهده دار مشو، و به استقبال آنچه که بدان نمی رسی، مرو و بدانچه بر آن قدرت نداری عادت مکن و بیش از درآمد، خرج مکن و جز به اندازه کاری که کرده ای پاداش مطلب و جز به خاطر نیل به طاعت خداوند شاد مشو و جز بدانچه که خود را شایسته آن می دانی، دست مبر. (4) .
از دیگر سخنان گهربار آن حضرت، هنگامی است که از وی پرسیده شد: فضل چیست؟ آن حضرت فرمود: نگاهداشت زبان و بذل احسان.
پرسیده شد: پس نقص چیست؟ فرمود: به رنج افتادن به خاطر کاری که تو را سود ندهد.
(1) روضة الکافی، ص207.
(2) أبو الشهداء، عباس محمود العقاد، ص73، به نقل از مطالب السؤول.
(3) بلاغة الإمام الحسین، ص128.
(4) همان مأخذ، ص154.

قیام عاشورا
>معاویه و حکومت سلطنتی
>حق موروثی

معاویه و حکومت سلطنتی

باید دانست که خلافت در بینش اسلامی پدیده ای موروثی نبود.
امّا کسانی که در عهد عثمان، راه خلافت را برای خود هموار کرده بودند می خواستند آن را موروثی کنند.
روزی در مجلسی که جمع بسیاری از بنی امیه در آن گرد آمده و امام علی علیه السلام و عثمان نیز در آن حاضر بودند، ابو سفیان سر کرده مخالفانی که جنگهای خونباری برای جلوگیری از انتشار اسلام بر پا کرده بود، نیز در این مجلس شرکت جُست.
او اینک شیخ بنی امیه بود و در نزد آنان مردی محترم به شمار می رفت.
بنی امیه نیز در آن روز تنها حزب حاکم بر دستگاهها و نهادهای سیاسی حکومت اسلامی محسوب می شدند.
ابو سفیان که دیگر بینایی خود را از دست داده بود، با عصایی که در دست داشت راه خویش را پیدا می کرد.
او در آن هنگام احساس کرده بود که عمرش سر آمده و بزودی مرگ وی را در کام خود فرو خواهد برد.
چون نشست از یکی از حاضران پرسید: آیا در این مجلس کسی غیر از فرزندان امیه حضور دارد؟ مرد پاسخ داد: در این مجلس غریبه ای نیست.
ابو سفیان وقتی از این بابت مطمئن شد، خطاب به حاضران گفت: حکومت را مانند توپ بین خود دست به دست بگردانید.
پس سوگند به کسی که ابوسفیان به او سوگند می خورد نه بهشتی وجود دارد ونه دوزخی.
همه حاضران به او گوش فرا داشتند و سخنانش را به گوش سپردند.
درآن مجلس کسی جز امیر مؤمنان علی علیه السلام بر او اعتراض نکرد.
امیرمؤمنان او را به خاطر آشکار داشتن کفرش مورد نکوهش قرار داد.
امّا ابو سفیان زبان به پوزش گشود و گفت: من گناهی ندارم بلکه فریب سخن مردی را خوردم که گفت در این مجلس غریبه ای حضور ندارد و گرنه از عاقبت اندیشی به دور بود که من آشکارا چنین سخنانی بگویم.
این مجلس به پایان رسید و آن جمع پراکنده شدند.
امّا با این وجود این مجلس تأثیر بزرگی در آینده اوضاع سیاسی مسلمانان گذارد.
آری سخنان ابو سفیان از توطئه ای قدیمی پرده برداشت و نخست حزب حاکم اموی و سپس هر کس که خواهان دستیابی به قدرت بود و می خواست به خاطر کینه ها و دشمنیهای گذشته، نهادهای اسلامی را از میان

ببرد، بدان جامه تحقیق پوشاند.
هدف از موروثی کردن خلافت، تسلّط بر حکومت بود تا پس از آن بتوانند هر کار که خواستند، انجام دهند.
ابو سفیان و دیگر همفکرانش، در این راه هر مشکلی را آسان و هر زشتی را زیبا جلوه می دادند چرا که آنان به بهشت و دوزخی باور نداشتندو به پیامبر صلی الله علیه وآله و جانشین او بی اعتنا بودند.
هیچ باک نداشتند اگر آرمان مقدّس و شریفی لکه دار و آلوده می شد و یا از فردی خوشنام به بدی یاد می شد.
زیرا فرا روی آنان آینده ای بود که استفاده از هر وسیله ای را در جهت رسیدن بدان، برای ایشان توجیه می کرد و حتی وسایلی که برای نیل به این هدف به کار گرفته می شد مقدّس و محترم به شمار می آمد.
این طرز اندیشه کاملاً شبیه تفکّر جاهلانه ای بود که از مغزهای خالی و پوشالی آنان تراویده بود.
هنگامی که با رویدادهایی که از اواخر روزگار خلافت عثمان تا به روی کار آمدن دولت عبّاسیان همراه شویم، در خواهیم یافت که بهترین و صحیح ترین تفسیر برای روشن کردن روند این رویدادها همان سخن ابوسفیان و اعتقاد وی و پیروان اوست.
جنگهایی که در عصر خلافت امام علی به وقوع پیوست و حرمتهایی که در دوران حکومت معاویه نادیده گرفته شد و حمله هایی که در روزگار حکومت یزید روی داد و نبردها و جنگهای دیگری که در دوران حکومت سایر خلفای اموی صورت پذیرفت، همه و همه بر مبنای همین اصل و برای تحقّق بخشیدن به این نقشه قدیمی و کهنه به اجرا در آمد.
حزب اموی جز به غارت اموال و تشکیل سلطنت و به بندگی گرفتن تمام مردم، آن هم به هر وسیله نمی اندیشید.
بنابر این هر کس بخواهد رخدادهای سیاسی را در این برهه طولانی از این حقیقت آشکار (سخن ابو سفیان) جدا کند در حقیقت معلول را از علّت و مسبّب را از سبب خویش جدا کرده است.

حق موروثی
بدین گونه بود که حزب اموی از همان روز که عثمان که به خلافت راه یافت خواست آن را حق شخصی و موروثی از آن خود جلوه دهد.
امّا مسلمانان با بیداری خویش و هشدار برخی از صحابه بزرگ رسول اکرم صلی الله علیه وآله همچون ابوذر غفاری و عمرو بن حمق، این توطئه را به خوبی احساس کردند و آتش انقلابی را بر افروختند که کاخ و آمال و آرزوهای بنی امیه را در هم کوفت و رؤیاهای شیرین آنان را که بر پایه خلافت عثمان بنا شده بود، تیره و تار ساخت.
امّا بنی امیه برای رسیدن به حکومت، تز خود را به گونه دیگری مطرح کردند.
و چنان که می دانید به خونخواهی عثمان برخاستند.
این نخستین نشانه ای بود بر آن که آنان خود را پس از عثمان وارث خلافت او می پنداشتند واگر غیر از این بود، می توانستند پس از آنکه با دیگر مسلمانان همصدا شوند و با امام علی علیه السلام بیعت کنند، به خونخواهی عثمان برخیزند.
ولی آنان چنین قصدی نداشتند.
بلکه حکومتی همچون حکومت روم و ایران را خواهان بودند که در آنها فرزند، وارث تاج و تخت پدر می شد و حتّی پسر شیره خواره ای می توانست پس از پدرش به سلطنت رسد.
امّا معاویه به همین ادعا بسنده نکرد.
بلکه پیراهن عثمان را در شام برافراشت و پنجاه هزار مرد جنگی زیر آن گرد آمده بر مظلومیت عثمان گریستند و محاسنشان به اشک چشمانشان آلوده شد.
آنگاه پیراهن عثمان را بر فراز نیزه خویش بر افراشتند و با خدا پیمان بستند که شمشیرهای خود را در نیام نکنند مگر آنکه قاتلان عثمان را بکشند یا خود کشته شوند.
آیا شیوه معاویه، برای قصاص قاتلان عثمان درست بود؟ آیا طریق قصاص، آن بود که از بیعت با خلیفه جدیدی که منتخب مهاجران و انصار در مدینه و تمام مسلمانان جهان اسلام بود، سرباز زند؟ آیا طریق خونخواهی عثمان آن بود که معاویه از بیعت با علی علیه السلام خودداری کند و در آن شرایط حساس و ناهنجاری که هیچ چیز جز پر کردن خلأها و وحدت کلمه مفید واقع نمی شد، بر حکومت امام علی بشورد؟ آیا نشانه علاقمندی و محبّت معاویه به عثمان آن بود که پیراهن آغشته به خونش را چونان

درفشی بر افرازد و به بهانه آن تمام انگیزه ها و احساسات جاهلی را جان بخشد و یکی از بدترین جنگهایی که اسلام را دچار تزلزل ساخت وبسیاری از مسلمانان را نابود کرد، به وجود آورد؟ !(1) .
هدف تنها انتقام از قاتلان عثمان نبود و گرنه چرا معاویه نامه هایی جداگانه به طلحه و زبیر نوشت و هر یک از آنان را به نام امیرمؤمنان یاد و ادعا کرد که آنان به خلافت از علی سزاوارترند و برای رسیدن آنان به خلافت از آنها پشتیبانی می کند و پیشاپیش برایشان از شامیان بیعت گرفته است؟ ! بلکه مقصود معاویه آن بود که در جهان اسلام، آشوب و هرج و مرج پدید آید و در این میان خود به حکومتی که همواره آرزویش را در سر می پروراند دست یابد و البته حزب اموی نیز در پشت صحنه این هدف شوم جای داشت.
به صحنه دیگری توجّه کنید.
هنگامی که معاویه در اجرای توطئه خود موفق شد و به لطف ایادی و عوامل خود توانست حکومت را از دست صاحبان شایسته اش بیرون کند و به تمام اهداف و خواسته هایش برسد، در صدد این اندیشه بر آمد که یزید، فرزند شرابخوار و قمار بازش را پس از خود به جانشینی بگمارد.
این رویداد را نمی توان جز بدانچه پیش از این گذشت، تفسیر کرد.
مسأله عمیقتر از آن است که ما فکر می کنیم.
جانشین کردن یزید، تنها جانشینی پسر از پدر نبود بلکه تحویل خلافت به دست پادشاهی اموی وستمکاره بود.
مروان بن حکم نیز در روزگار خلافت عثمان به همین نکته اشاره کرد، وی هنگامی که مردم گرداگرد مرکز حکومت عثمان را گرفته بودند و از وی حقوق مشروع خود را می خواستند به آنها خطاب کرد و پرسید: از حکومت ما چه می خواهید؟ پس این حکومت شماست که می خواهید آن را با چنگ و دندان در دستتان باقی نگه دارید.
تمام رخدادهایی که در این مسیر به وقوع پیوست نیز این تفسیر را تأیید و تأکید می کند.
حتی روزی یکی از هواداران بنی امیه به مسجدی که شماری از سران و بزرگان مسلمان نیز در آن حضور داشتند آمد و بر منبر نشست.
معاویه آن روز در صدر مجلس نشسته ویزید نیز در کنارش جای گرفته بود.
مرد نخست به معاویه و آنگاه به یزید نگریست و در حالی که شمشیرش را در هوا تکان می داد، گفت: امیرمؤمنان این است (معاویه).
پس اگر مُرد این (یزید) خلیفه است.
آنگاه، در حالی که شمشیرش را می جنباند، گفت: وگرنه این خلیفه است(اشاره به شمشیر).

مردم نیز از ترس آخرین خلیفه ای که آن مرد معرفی کرده بود، یعنی همان شمشیر بران و پر نیرنگ، سخن او را پذیرفتند.
معاویه مُرد و یزید به والیانش طی نامه ای دستور داد که برای او از مردم بیعت گیرند.
نامه او به مدینه رسید.
در پی این دستور، حاکم مدینه از امام حسین بن علی علیه السلام خواستار بیعت با یزید شد.
امّا همان طور که انتظار می رفت آن حضرت از بیعت با یزید خود داری کرد و خانواده ویارانش را جمع آورد و برای علنی کردن قیام و انقلابش به سوی مکّه رهسپار شد.
هدف آن حضرت از این انقلاب، تنها از میان بردن یزید نبود بلکه وی می خواست ریشه حزب اموی را از بیخ بر کند و بر تیرگی وظلمتی که بر جهان اسلام سایه افکنده بود، خاتمه بخشد.
بی گمان این قیام به سود امام حسین علیه السلام تمام می شد.
امام حسین علیه السلام در نظر داشت چند روزی در مکّه مکرّمه اقامت گزیند.
مردم به جایگاه والای آن حضرت در نزد پیامبرصلی الله علیه وآله و نیز به سابقه درخشان وی در مکتب اسلام و به استواری گامهای او در مسایل مربوط به مسلمانان بخوبی آگاه بودند.
یزید صد مرد مسلّح برای ترور امام حسین علیه السلام به مکّه فرستاد.
امام که از توطئه یزید آگاه شده بود، از اقامت در مکه منصرف شد و تصمیم گرفت به سمت کوفه حرکت کند.
چرا؟ تغییر تصمیم آن حضرت منوط بر عواملی بود که می توان در اینجا به طور خلاصه بدانها اشاره کرد: 1 - اگر امام حسین علیه السلام علیه بنی امیه اعلان جنگ می داد، هواداران حکومت در مکّه بسیار بودند و ممکن بود حادثه ای در مکّه اتفاق افتد که با قداست و حرمت خانه خدا منافات داشته باشد.
از طرفی اگر امام حسین در اینجا به جنگ می پرداخت و پیروز می شد، باز هم بی فایده بود.
زیرا در پس او دولتی نیرومند و مسلّح وجود داشت که نیروهایش در همه جا پراکنده و آماده بودند و تنها رسیدن یک سپاه کوچک از طرف حکومت برای خاموش کردن آتش این انقلاب کافی به نظر می رسید.
از طرفی حکومت بنی امیه، همواره در مکّه پایگاهی محکم برای خود داشت در حالی که همان وقت کوفه بزرگترین نیروی اسلامی را در خود جای داده بود.
باید به این عامل نیز این نکته را افزود که در مکّه مزدوران بنی امیه بسیار

بودند و احتمال داشت که آنان روایاتی جعل کرده به امام نسبت دهند که ساحت آن حضرت از آن تهمتها پاک بود.
چنان که پیش از وی همین کار با امیرمؤمنان علیه السلام و به دست ابو هریره صورت پذیرفته بود.
تنها چیزی که برای امام حسین علیه السلام اهمیت داشت آن بود که مردم بدانند که او بر حق است و دشمنانش بر باطل و بدین وسیله آنان نیز به راه حق که خود وی تبلور آن بود بپیوندند و از راه باطل که دشمنانش نمایندگان آن بودند، دوری گزینند.
اگر هم امام حسین اعلان جنگ نمی داد، باز هم نتیجه آن بود که به شمشیر همین کسانی که از جانب حکومت مأموریت یافته بودند تاآن حضرت را بکشند و زیر لباسهای احرام سلاح حمل کرده بودند، کشته شود.
2 - ابن زبیر در مکّه سکونت داشت و خود را برای خلافت از امام حسین علیه السلام شایسته تر می پنداشت.
بنابر این برای او مهم نبود که برای از میان برداشتن رقیب خود با یزید، که ادعا می کرد از دشمنان اوست، دست دوستی دهد.
هم چنان که پدرش، زبیر، نیز همین کار را در جنگ جمل کرد.
در آن جنگ زبیر به صفوف مخالفان علی علیه السلام، که مخالفان خود وی نیز بودند پیوست، تا بدین وسیله خلافت را به خود اختصاص دهد.
از طرفی امام حسین نیز نمی خواست خود را با فرزند زبیر درگیر کند.
چرا که مسأله مهم تری وجود داشت و آن اینکه خلافت در شام به فرمانروایی ستمکاره رسیده بود و این انحراف، خلافت را از مسیر حق خارج کرده و به طرف باطل سوق داده بود و قطعاً این مسأله، از جریان ابن زبیر مهمتر و تلختر بود.
3 - همین که امام حسین علیه السلام در هنگامی که مردمان از هر گوشه وکنار، در روز هشتم ذی حجّه، به سوی خانه خدا می آمدند، از مکّه خارج می شد، خود تبلیغی بزرگ برای اعلان مقصودش بود.
بلکه می توان گفت که همین حرکت به تنهایی برای بیداری مردمان شهرهایی که از پایتخت خلافت دور و از رویدادهایی که در آنجا می گذشت، بی خبر بودند کافی جلوه می کرد.
آنگاه امام حسین با قافله شکوهمند خود به سوی کوفه رهسپار شد.
مردم کوفه پیروی خود را از امام اعلان کرده و با وی دست بیعت داده بودند.
آنان به امام حسین وعده داده بودند که همان طور که در کنار پدرش علی علیه السلام به جنگ با شامیان پرداختند اینک نیز حاضرند در رکاب امام حسین با آنان نبرد کنند.
مسلم بن عقیل پسر عموی امام حسین که فردی متنفّذ و امین بود، به

عنوان رهبر آنان برگزیده شد.
امّا اندکی بعد طوفانهای سیاه وزیدن گرفتند و چنان که امام حسین علیه السلام خود بیان می کند، هواداران و یارانش خوار می شوند و بیعتش را زیر پا می نهند و سپاهش زیر ترهیب و ترغیب نیروی شام از میان می رود.
اضافه بر این عوامل، سبب دیگری هم بود که حرکت تاریخ را دگرگون ساخت و آن پای بندی یاران امام حسین علیه السلام به حق، حتّی در سخت ترین و طاقت فرساترین شرایط، بود.
حال آن که شامیان در مقابل، از ارتکاب هیچ جنایت و ترور و نیرنگی باک نداشتند.
برای اثبات این نکته تنها دو ماجرا را نقل خواهیم کرد تا با نگرش بدانها بتوان تفاوت میان حرکت وجهت گیری میان امام حسین علیه السلام و یزید ویارانشان را دریافت.
مسلم بن عقیل حاکم مطلق کوفه بود و عبید الله بن زیاد به کوفه آمد تا بلکه اوضاع را به سود بنی امیه تغییر دهد.
یکی از بزرگان کوفه به نام هانی بن عروه، در بستر بیماری بود.
ابن زیاد تصمیم گرفت به عیادت هانی رود تا شاید بدین وسیله او را با خود همراه کند.
مسلم در خانه هانی بود و هانی که از آمدن زیاد مطلّع شده بود به مسلم دستور داد در نهانگاهی پنهان شود تا چون فرستاده یزید و فرمانده امویان کوفه به خانه اش آمد، مسلم از نهانگاه خویش بیرون آید و گردن ابن زیاد را بزند و از شرّ او و یزید خود را خلاص کند.
ابن زیاد به عیادت هانی آمد و هانی لحظه به لحظه در انتظار آن بود که مسلم از kűŭłQŭÀخویش بیرون آید و کار را یکسره سازد.
امّا دقایق و لحظات سپری می شد.
و مسلم به قولی که داده بود عمل نمی کرد.
هانی شروع به خواندن اشعاری کرد که به نحوی مسلم را بر کشتن ابن زیاد ترغیب می کرد.
ابن زیاد که تا حدودی متوجه این مسأله شده بود با ترس از خانه هانی گریخت.
با رفتن ابن زیاد، مسلم از نهانگاهش بیرون آمد.
هانی او را مورد نکوهش قرار داد که چرا در کشOٰвIابن زیاد سهل انگاری و تعلّل کردی؟ مسلم در پاسخ گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: مسلمان پیمان شکنی نمی کند.
سخن رسول خدا اولین و آخرین میزان و مقیاس برای حرکت در منطق یاران امام حسین بود.
زیرا آنان هدفی جز رسیدن به خشنودی خدا نداشتند و هیچ گاه خشنودی

خداوند به نافرمانی او منجر نمی شود و نمی توان با انجام معصیت، مدعی اطاعت از خداوند شد.
امّا اوضاع واژگون شد و مسلم به شهادت رسید.
امام حسین علیه السلام در راه آمدن به کوفه خبر شهادت مسلم را دریافت کرد.
حال آن که آن حضرت درآن شرایط به یارانی نیاز داشت که او را یاری رسانند و کمکش کنند.
چرا که پیشاروی امام شهر کوفه بود که از یاری وی دست کشیده بود و در پشتش مکّه بود که مخالفان امام اعمّ از یاران بنی امیه و دیگران در آن گرد آمده بودند.
در برابر این همه مخالفت تنها در حدود هزار نفر با امام حسین علیه السلام بودند و شرایط اقتضا می کرد که آن حضرت به هر وسیله ای که شده همین تعداد یاران خود را نیز از دست ندهد.
امّا آن حضرت موضوع را بصراحت با یاران خود در میان گذارد و به آنان گفت که حکومتش در کوفه ساقط شده و به موقعیت دشواری گرفتار آمده است و هر کس که بخواهد می تواند از این سپاه جدا بشود و به راه خود رود.
به خطبه امام پس از سقوط کوفه توجه کنید: ای مردم! من با این تصور که مردم عراق با من هستند شما را گرد آوردم واینک گزارشی دردناک از پسر عمویم به من رسیده که دلالت بر این دارد که شیعیان ما از یاری ما دست برداشته اند.
پس هر کس از شما که بر جنگ شمشیرها و تیزی نیزه ها صبر می کند با ما همراه شود و گرنه بازگردد.(2) .
هدف امام حسین علیه السلام از قیامش جز خدا نبود برای همین چنان عمل می کرد که خداوند می خواست، صریح و واضح و بدون مکر و نیرنگ.
حال بد نیست در باره یاران یزید به نقل دو ماجرای تاریخی بپردازیم:
1 - ابن زیاد، هانی بن عروه یکی از رهبران و بزرگان شیعی کوفه را به این بهانه که می خواهد در باره برخی از امور با وی مشورت کند به حضور خود طلبید، هانی فریب ابن زیاد را خورد و به قصر امارت رفت چون وارد آن مکان شد او را دستگیر و شکنجه کردند و سپس به شهادتش رساندند.
این در حالی بود که آنان به هانی قول داده و سوگند خورده بودند که با وی کاری ندارند.
2 - پیروان امام علی علیه السلام در پی هانی به قصر الاماره آمده، گرداگرد آن را به محاصره خود در آوردند و خواستند هانی را که به فریب او را به قصر الاماره برده بودند، آزاد کنند.
حال آن که هانی در آن لحظه اصلاً در قید حیات نبود.

یاران و هواخواهان بنی امیه از فراز قصر به معترضان، اطمینان می دادند که هانی زنده است و پس از پایان شورا به میان آنان باز خواهد گشت.
سپس آنان را به آمدن سپاهیان شام که اینک به نزدیکیهای کوفه رسیده بود، تهدید کردند و با بذل و بخشش اموال فراوان از خزانه بیت المال در جلب آنان کوشیدند.
کوفیان اندک اندک به تفرقه دچار شدند تا آن که کوفه کاملاً در دست بنی امیه افتاد.
نخستین کاری که آنان انجام دادند کشتن مسلم پس از به قتل رساندن هانی بود.
آنچه از مطالعه و بررسی تاریخ نهضت حسینی به دست می آید آن است که سبب سقوط آن، همین وعده های دروغین و تهدیدهای پر حیله ونیرنگ بوده است.
ابن زیاد پس از تسلّط کامل بر کوفه لشکری به نام جنگ با ترکان و دیالمه گرد آورد.
چون کاروان امام حسین به نزدیکی کوفه رسید، ابن زیاد این سپاه را به رویارویی با امام فرستاد تا او را دستگیر سازند و یا به قتلش برسانند.
نخستین سپاهی که از این لشکر با امام حسین رو به رو شد متشکل از هزار مرد جنگی بود که فرماندهی آنان را حر بن یزید ریاحی برعهده داشت.
حُر از امام خواست که یا بیعت کند و یا آنکه دست بسته به کوفه آید.
امام حسین علیه السلام پیشنهاد او را نپذیرفت و راهی بین راه کوفه و مدینه را انتخاب کرد.
حر نامه ای به ابن زیاد نوشت و ابن زیاد بر لزوم جنگ با امام حسین دستور داد.
سپاهی که شمار آنان به بیش از سی هزار تن می رسید به رویارویی امام شتافت.
این دو سپاه در جایی به نام کربلا(3) با یکدیگر رو به رو شدند.
روز نهم ماه محرّم الحرام بود که نامه ابن زیاد به عمر سعد فرمانده سپاه بنی امیه رسید.
ابن زیاد در این نامه فرمان داده بود که نخست آب را از دسترس حرم رسول خدا صلی الله علیه وآله ببندند و سپس با آنان جنگ کنند.
امام یک شب از آنان مهلت خواست.
چون روز دهم محرّم فرا رسید یزیدیان بر خیمه گاه ابا عبد الله یورش آوردند.
هفتاد و دو تن از یاران دلاور امام حسین به مقاومت و مبارزه پرداختند و پس از آنکه دلاوریهای بسیاری از خود نشان دادند، یکی پس از دیگری به

خون خویش غلتیدند.
برادران امام نیز در این میدان کشته شدند که در رأس آنان باید از حضرت ابو الفضل العباس‌علیه السلام یاد کرد.
فرزندان امام حسین علیه السلام نیز به شهادت رسیدند.
حتی فرزند کوچک و شیر خواره وی در آغوشش کشته شد.
دیگر کسی جز آن حضرت زنده نبود.
امام حسین خود به تنهایی بر صفوف دشمنان حمله ور شد و شجاعتی بزرگ از خود نشان داد.
شمار بسیاری از سپاه کوفه کشته شدند.
هنوز ساعاتی نگذشته بود که تقدیر با تیر غدّار خویش به دست حرمله و با سر نیزه خویش به دست سنان بن انس و با شمشیرش به دست شمر بن ذی الجوشن بر آن حضرت هجوم آوردند.
لحظاتی بعد امام حسین تشنه و مظلوم بر خاک افتاد.
براو و یارانش هزاران درود! پس از این واقعه دهشتناک که با شهادت سیدالشّهداء و یاران پاکش در سرزمین کربلا آن هم به شکلی فاجعه بار به پایان رسید مردم تمام نقاط جهان اسلام از این ماجرا آگاه شدند و تخت بنی امیه به لرزه افتاد.
زمانی دراز نگذشت که آتش انقلاب در هر گوشه و کناری بر افروخته شد و در نهایت حکومت اموی از صحنه تاریخ محو گردید.
امّا مشکل با سقوط بنی امیه کاملاً تمام نشده و حکومت اسلامی همچنان از مجرای صحیح خود منحرف بود.
با این وجود قیام سیدالشّهداء و نهضت بزرگ وی جبهه ای نیرومند و متّحد پدید آورد که در برابر هرگونه انحرافی که از سوی جنایتکاران اعمال می شد، ایستادگی می کرد.
در واقع اگر ما رویدادهای تاریخی را به دقت مورد مطالعه قراردهیم، در خواهیم یافت که هرگونه دعوت راستین و صادقی در این دوران دراز، جوشیده از نهضت عاشورای امام حسین علیه السلام بوده است.
بدین سان می توان گفت که قیام امام حسین همواره به عنوان پایگاهی اصیل برای حرکات اصلاح طلبانه در تاریخ اسلام مطرح بوده است و تا ابد نیز چنین خواهد بود.

پی نوشت

(1) فی رحاب علی علیه السلام - خالد محمّد خالد: ص163 162.
(2) بلاغة الإمام الحسین، ص69.
(3) کربلا نام جایی است که با بغداد امروزی 105 و با کوفه 75 کیلومتر فاصله دارد.

34- فضایل و سیره امام حسین در کلام بزرگان (شامل 45 موضوع)

مشخصات کتاب

سرشناسه: عزیزی عباس - ۱۳۴۲
عنوان و نام پدیدآور: فضایل و سیره امام حسین در کلام بزرگان سیدبن طاووس .. مقام معظم رهبری مدظله‌العالی / عباس عزیزی
مشخصات نشر: قم صلاه ۱۳۸۱.
مشخصات ظاهری: ص ۴۸۰
شابک: 964-7436-50- ۵۱۶۰۰۰ ریال
وضعیت فهرست نویسی: فهرستنویسی قبلی
یادداشت: کتابنامه ص [۴۷۷] - ۴۷۸
موضوع: حسین‌بن علی ع امام سوم ۶۱ - ۴ق -- فضایل
موضوع: حسین‌بن علی ع ، امام سوم ۶۱ - ۴ق -- کلمات قصار
موضوع: واقعه کربلا، ق ۶۱
موضوع: عاشورا؟
رده بندی کنگره: BP۴۱/۴/ع۴ف۶ ۱۳۸۱
رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۳
شماره کتابشناسی ملی: م ۸۱-۴۷۳۷۷

مقدمه

قال رسول الله - صلی الله علیه وآله -.
ان لقتل الحسین - علیه السلام - حراره فی قلوب المؤمنین لا تبرد ابدا.
برای شهادت حسین - علیه السلام - حرارت و گرمایی در دلهای مؤمنان است که هرگز سرد و خاموش نمی شود.
حسین کیست؟
این حسین کیست که نهضت او جاویدان گشت؟
این حسین کیست که پس از گذشت قرن ها، مردم از جوشش خون او به جوش می آیند؟
این حسین کیست که عالمی دیوانه اوست؟
این حسین کیست که مکتب او سازنده و انسان ساز بود؟
این حسین کیست که تمامی فضایل اخلاقی در وجود او جمع بود؟
این حسین کیست که کشتی نجات و چراغ هدایت است؟
این حسین کیست که کشتی نجات و چراغ هدایت است؟
این حسین کیست که سرزمین کربلا را تجلیگاه فضایل اخلاقی، رحمت، عشق، معرفت، تقوی و شهادت قرار داد؟
این حسین کیست که هم وجود مبارکش و هم نهضت عظیمش و هم شهادت جگر سوزش به صورت یک معجزه در طول تاریخ ثبت گردید؟
این حسین کیست که در مقابل ظلم سکوت نکرد؟
این حسین کیست که راه شهادت را برگزید؟
این حسین کیست که در برابر رذایل اخلاقی ایستاد؟
این حسین کیست که قیامش برای احیای امر به معروف و نهی از منکر بود؟
این حسین کیست که جمله کاینات در مصیبت او گریستند؟
این حسین کیست که گریه بر مصیبت او بیمه کننده انسان است؟
این حسین کیست که مزار پاکش شفاخانه اهل دل است؟
این حسین کیست که عشق به او بیمه کننده دنیا و آخرت است؟
این حسین کیست که در راه احیای دین، جان و فرزندانش را تقدیم کرد؟
این حسین کیست که جدش پیامبر خدا - صلی الله علیه وآله - در شان او فرمود: حسین از من است و من از حسینم.
این حسین است که خدایش لقب نفس مطمئنه را به او داد.
این حسین است که تربتش شفاء است.
این حسین است که شهید امر به معروف و نهی از منکر گردید.
این حسین است که شهادت را به عالیترین درجه ارتقاء داد.

این حسین است که کلامش قاطع و جذاب و تاثیر گذار است.
این حسین است که مرگ با عزت را بر زندگی ذلت بار ترجیح داد.
این حسین است که برای همیشه تاریخ، درس آزادیخواهی و کرامت نفس را به بشر آموخت.
این حسین است که گریه بر او چشم و دل را جلا می بخشد.
این حسین است که تاریخ بشر را با خون خود گلگون ساخت
این حسین است که یکه و تنها در برابر سی هزار نفر از لشکر دشمن ایستاد و سر تسلیم فرود نیاورد.
این حسین است که فرزندانش را در برابر دیدگانش قطعه قطعه کردند؛ اما باز هم تسلیم نشد.
این حسین است که در راه دوست، از همه چیز مال و جان فرزند گذشت.
این حسین است که در برابرش، طفل شش ماهه اش را با تیر سه شعبه پرپر نمودند، اما باز هم شاکر و صابر بود.
این حسین است که خون او بر شمشیر دشمنان غلبه کرد.
حسین پیشوایی است که تربت و زیارتگاه شریفش، شفابخش و جلا دهنده روح و جسم است.
حسین مظهر و نماینده همه فضایل است که در ظهر عاشورا در برابر همه رذایل ایستاد و نام خود را جاودان و ابدی ساخت.
حسین آزاد مردی است که نامش، نهضت و مکتبش و خونش زنده و جاوید است.
حسین امامی است که تمامی انبیاء و معصومین - علیه السلام - و اولیاء به او عشق می ورزیدند و بر مصایب او گریستند.
این حسین است که دستگاه پلید بنی امیه پس از شهید کردنش، فهمید که مرده حسین از زنده اش مزاحم تر است.
بیاییم تا ما نیز در زمره شاگردان مکتب عاشورا قرار گیریم و از حسین - علیه السلام - درس عزت، فداکاری، شجاعت، غیرت، آزادیخواهی، صبر، قیام برای امر به معرف و نهی از منکر، شهادت طلبی و جهاد در راه حق و حقیقت بیاموزیم، که اگر بتوانیم این فضایل را در خود پرورش دهیم، آنگاه می توانیم ادعای حسینی بودن نماییم.
و به حق که دانشمندان و عارفان و بزرگان دین، که از شیفتگان حسین بودند و با تمام وجود شخصیت و ماهیت امام و انگیزه نهضت و قیامش را درک کرده بودند و آن را بیانی جذاب و شیوا و بسیار آموزنده بیان می نمودند، به طوری که هماره جاوید و برای تمامی نسل ها نو و تازه جلوه می کند.
آنچه در این کتاب گرد آمده، مطالبی است که از بزرگان دین، سید بن طاووس، شیخ عباس قمی، علامه شوشتری، شهید مطهری، شهید

دستغیب، علامه حسن زاده آملی، امام خمینی (ره) و مقام معظم رهبری در شان و عظمت مقام سید شهیدان و نهضت گرانقدر آن حضرت بیان فرموده اند.
عزیزان بیایید از خداوند بخواهیم که زندگی و مرگ ما را نیز حسینی قرار دهد، زیرا که هنر یک انسان وارسته در همین می باشد.
حسین! ای محبوب قلوب مؤمنان! عنایتی فرما و محبت خود را بیش از پیش در دل و جان ما، حک نما تا با عشق تو زندگی کنیم و با عشق تو از دنیا برویم. ان شاء الله.
اللهم اجعل محیای محیا محمد و آل محمد و مماتی ممات محمد و آل محمد.
عباس عزیزی
حوزه علمیه قم
پاییز 81.

1 - آمدن نام حسین از آسمان
شیخ طوسی و راویان دیگر با سندهای معتبر از امام رضا - علیه السلام - روایت کرده اند که: هنگامی که امام حسین - علیه السلام - به دنیا آمد، پیامبر - صلی الله علیه وآله - به اسماء بنت عمیس فرمودند: ای سماء! فرزندم را بیاور! اسماء می گوید: امام حسین - علیه السلام - را در پارچه سفیدی پیچیده و نزد پیامبر بردم، پیامبر او را گرفته و در دامان خود نهاد، در گوش راست او اذان و در گوش چپ او اقامه را گفت، در این هنگام جبرائیل - علیه السلام - نازل شد و خطاب به پیامبر - صلی الله علیه وآله - گفت: خدای تعالی بر تو سلام رسانده و می فرماید: از آن جا که علی نسبت به تو به منزله هارون است برای موسی، پس نام این فرزند را شبیر بگذار، که این نام پسر کوچک هارون بود؛ اما چون زبان تو عربی است او را حسین نام بنه! (1).
2 - پیامبر در مصیبت حسین گریست!
پیامبر - صلی الله علیه وآله - حسین را می بوسید و می گریست و می فرمود: حسین جان! برای تو مصیبتی بزرگ وجود دارد، خداوند لعنت کند قاتل و کشنده تو را، سپس فرمود: ای اسماء! مبادا این سخن را برای فاطمه نقل نمایی. (2).
3 - فطرس که بود؟
جبرئیل هنگام فرود برای تبریک ولادت امام حسین از جزیره ای عبور کرد، در آن جزیره به فرشته ای که فطرس نام داشت و از حاملان عرش بود برخورد نمود.
فطرس چون در یکی از اوامر خداوندی تاخیر و سهل انگاری کرده بود، در آن جزیره محبوس شده و بال هایش شکسته شده بود، آن زمان که امام حسین - علیه السلام - به دنیا آمد، نزدیک به هفتصد سال بود که فطرس زندانی آن جزیره بود و مشغول به عبادت خداوند.
طبق روایتی دیگر خداوند فطرس را میان عذاب آخرت مخیر گردانید و فطرس عذاب دنیا را اختیار کرد، خداوند نیز او را به وسیله مژه های چشمانش در آن جزیره به حالت معلق در آورد، هیچ جانداری ساکن آن جزیره نبود و پیوسته از زیر او بوی بدی بلند می شد. (3).
4 - خواهش فطرس از جبرئیل
فطرس زمانی که دید جبرئیل همراه ملائکه به زمین نزول می کنند، از جبرئیل پرسیده: کجا می روید؟
او گفت: خداوند به حضرت محمد مصطفی نعمتی ارزانی فرموده و مرا

فرستاده تا به آن حضرت تبریک و تهنیت گویم.
فطرس گفت: ای جبرائیل! من را نیز همراه خود ببر، شاید که آن حضرت برای من دعایی کند و حق تعالی از خطا و گناه من درگذرد. (4).
5 - آمدن فطرس خدمت پیامبر
جبرئیل همراه فطرس خدمت پیامبر رسید، پس از عرض سلام و تبریک، شرح حال فطرس را برای پیامبر بازگو نمود، پیامبر فرمودند: به او بگو که خودش را به این مولود مبارک بمالد و به جایگاه خود باز گردد (5).
6 - باز یافتن سلامتی
فطرس خود را به بدن شریف حسین مالید، در این هنگام بود که بال هایش در آمدند و در حالی که این کلمات را می گفت، به سوی بالا عروج نمود، او گفت: یا رسول الله! به زودی این امت تو، این مولود را شهید می کنند و از این جهت که فرزند تو بر من منت نهاد، من نیز به جبران آن، زیارت و سلام زائرینش را به او می رسانم و هر کس که بر او صلوات فرستد، من این صلوات را به او می رسانم (6).
7 - فطرس، آزاده شده امام حسین
طبق روایتی دیگر هنگامی که فطرس به سمت آسمان عروج می نمود، این سخنان را می گفت: کیست همانند و همتای من که آزاد شده حسین بن علی و فاطمه و محمد هستم. (7).
8 - امامت در اولاد توست!
از امام رضا - علیه السلام - روایت شده حسین را نزد پیغمبر - صلی الله علیه وآله - می آوردند و آن حضرت زبانش را در دهان او می گذاشت تا می مکید و به همان اکتفا می کرد و از هیچ زنی شیر نخورد. (8) ابن شهر آشوب از بره دختر امیه خزاعی روایتی نقل کرده خلاصه آن این است رسول در یکی از مسافرت های خود به فاطمه فرمود: جبرئیل خبر داده به زودی پسری از تو متولد می شود تا از مسافرت بر نگردم به او شیر مده تا برگردم و لو ماهی طول کشید.
فاطمه قبول کرد پس از مسافرت حضرت حسین - علیه السلام - متولد شد، فاطمه (س) شیر نداد تا رسول خدا آمد به فاطمه فرمود: با پسرم چه کردی؟ عرض کرد: شیری هنوز ندادم. رسول خدا او را گرفت زبانش را در دهان حسین گذاشت. داشت می مکید تا آنجا که رسول خدا فرمود کامیاب شدی حسین. سپس فرمود: خداوند از اراده خود بر نمی گردد امامت در اولاد تو است. (9).
9- نخستین جایگاه نور حسین (ع)
نخستین جایگاه نور وجود حسین - علیه السلام - پس از ولادت، دو دست و آغوش پر مهر پیامبر گرامی - صلی الله علیه و آله - بود.
آن حضرت در کنار درب اطاق فاطمه - علیها السلام - ایستاده و طلوع نور

وجود حسین - علیه السلام - در افق جهان را انتظار می کشید. هنگامی که جهان را به نور وجودش نور باران ساخت و برای آفریدگارش سجده کرد، پیامبر ندا داد که: هان ای سماء! فرزند ملکوتیم را بیاور...
او گفت: هنوز نظیف و آماده دیدارش نساخته ام.
پیامبر با تعجب فرمود: شما او را نظیف می کنید؟ خداوند او را نظیف و پاک و پاکیزه ساخته است. (10).
اسماء نگریست و واقعیت را دریافت و آن کودک ملکوتی را در پارچه ای پشمین به سوی پیامبر - صلی الله علیه وآله - آورد.
پیامبر حسین - علیه السلام - را در آغوش گرفت و متفکرانه بر او نگریست و گریستن آغاز کرد و در حالی که آن کودک را مخاطب ساخته بود، فرمود:
... حسین جان! به راستی که بر من گران است... گران. (11).
پس از روی دست و آغوش پیامبر، گاهی شانه فرشته وحی جایگاه او بود و گاهی شانه و دوش و سینه پیامبر. پیامبر - صلی الله علیه وآله - گاهی او را بر روی دستان مقدسش می گرفت تا در برابر دیدگان نظاره گر، بوسه بارانش کند و گاهی بالا می برد تا همه بنگرند و موقعیت او را دریابند. (12).
10 - جلوه گری نور امام حسین (ع)
بانوی نمونه اسلام حضرت فاطمه زهرا - علیه السلام - می فرماید:
هنگامی که حامل نور وجود حسین - علیه السلام - بودم در شب تار، نیاز به چراغ نداشتم چرا که به هر طرف روی می آوردم، نور باران (13) می گشت.
از خصوصیت دیگر نور وجود آن حضرت، یکی هم این بود که نه تنها در تاریکی درخشندگی و جلوه گری داشت، بلکه به گونه ای بود که در زیر نور شدید نیز ظاهر می گشت.
و نیز داری این ویژگی بود که هیچ مانع و حجاب و پرده ای از تلالو و نور افشانی او مانع نمی شد؛ همانگونه که در مورد پیکر به خون آغشته اش گفتند که:
تا کنون هیچ شهید به خاک و خون آغشته ای به نورانیت چهره او ندیده ام. (14).
نور چهره فروزانش همانند ستون نوری بر آسمان تلالؤ داشت و خاک و خونی که بر چهره مقدسش نشسته بود، نمی توانست مانع درخشش خورشید جهان افروزی شود که بر خاک تیره، افتاده بود. (15).
11 - مسابقه حسن و حسین (ع) در خطاطی
روایت شده که: حسن و حسین - علیه السلام - (در کودکی) مشغول نوشتن بودند، حسن به حسین - علیه السلام - گفت: خط من از خط تو زیباتر است، حسین - علیه السلام - گفت: نه، خط من از خط تو زیباتر

است
آنگاه به فاطمه - علیها السلام - عرض کردند: مادر: میان ما دواری کن، فاطمه - علیها السلام - که دوست نداشت هیچ یک را آزرده کند فرمود: از پدر خود بپرسید. از علی - علیه السلام - پرسیدند، او هم که دوست نداشت هیچ یک را ناراحت کند فرمود: از جد خود رسول خدا - علیه السلام - بپرسید.
پیامبر - علیه السلام - فرمود: من میان شما داوری کنم تا از جبرئیل بپرسم، چون جبرئیل آمد گفت: من میان آن داوری نمی کنم، اسرافیل داوری کند،
اسرافیل گفت: من هم میان آنان داوری نمی کنم ولی از خدا درخواست می کنم که میانشان داوری فرماید، پس از خدای متعال در خواست داوری کرد، خدای متعال فرمود: من داوری نمی کنم ولی مادرشان فاطمه داوری کند.
فاطمه - علیها السلام - عرض کرد: پروردگار! (اکنون) میان آنان داوری می کنم، او گردن بندی از جواهر داشت به (فرزندان خود) حسن - علیه السلام - و حسین - علیه السلام - فرمود: من جواهر این گردنبند را میان شما پخش می کنم هر که بیشتر آن را برداشت خط او زیباتر است، پس آن را پخش فرمود، در این هنگام جبرئیل در بلند ای عرش الهی بود خدا به او فرمان داد که فرود آید و جواهر را میان آنان یکسان تقسیم کند تا هیچ یک ناراحت نشوند. جبرئیل هم (فرمان برده) چنین کرد. این به خاطر تکریم و بزرگداشت آنان بود. (16).
12 - جلالت قدر امام حسین (ع)
از آیات قرآن شریف که دلالت بر جلالت قدر و عظمت شان امام حسن و امام حسین - علیه السلام - می کند، سوره هل اتی است که شان نزولش را شنیده اید که خلاصه آن چنین است: پس از آن که امیرالمؤمنین - علیه السلام - و حضرت زهرا - علیها السلام - نذر کردند که اگر حسنین از بستر بیماری برخیزند، سه روز روزه بگیرند، پس از بهبود آقازاده وفای به نذر کردند. حسن و حسین - علیه السلام - با آن که خیلی کوچک بودند مع الوصف آنان هم به والدین بزرگوارشان اقتدا کردند و روزه گرفتند. در شب اول هنگام افطار مسکینی آمد و همه، خوراکشان را به او دادند و با آب افطار کردند. در شب دوم هم یتیم آمد باز هم غذایشان را به او عطا کردند و در شب سوم اسیری آمد و اظهار گرسنگی کرد باز همه خانواده تمام خوراکشان را به او مرحمت کردند و به آب افطار کردند. روز چهارم امیرالمؤمنین دید حسنین از شدت ضعف و گرسنگی می لرزند بچه هایی که تازه از بستر بیماری برخاسته و سه روزه گرفته و به آب افطار کرده اند، معلوم ِ است چگونه اند. پیغمبر خدا - صلی الله علیه وآله - ایشان را

که دید، متأثر شد دست به دعا بلند کرد که در این هنگام سوره هل اتی نازل شد و باز عامه هم نوشته اند که طبقی بهشتی همراه این سوره نازل گردید که تا یک هفته بوی عطر طعام بهشتی از خانه زهرا بلند بود. غرض این است که حسنین در خرد سالی چگونه مورد لطف و عنایت حق بودند؟ این آیات قرآن در مدح و تمجید از عمل ایشان و پدر و مادرشان است. (17).

14 - چرا قائم از نسل امام حسین (ع) است؟

در مورد آنکه چرا قائم آل محمد - علیه السلام - از نسل حسین - علیه السلام - زاده شده و از اولاد امام حسن - علیه السلام - زاده نشده و چه علل و عواملی باعث شده که ذریه حسین - علیه السلام - به این افتخار نایل شوند، بحث هایی شده؛ لیکن آنچه از اخبار استفاده می شود حادثه کربلا این امتیاز و فضیلت را به فرزندان حسین اختصاص داده.

ابن شهر آشوب در مناقب از عبد الرحمن بن مثنای هاشمی نقل کرده که وی گوید، به امام صادق - علیه السلام - گفتم: از کجا فضیلت و برتری به اولاد حسین - علیه السلام - نسبت به فرزندان امام حسن - علیه السلام - آمده؟ در حالی که هر دوی آنان در یک ماجرا جریان داشتند؟

فرمود: مگر اعتقاد ندارید آنچه را من می گویم؟ بدانید که همانا جبرئیل بر رسول خدا فرود آمد و از تولد حسین و کشته شدن او خبر داد و سه مرتبه این خبر تکرار شد. رسول خدا گفت: من چنین فرزندی را نمی خواهم. آنگاه پیغمبر اکرم علی را طلبید و او را مطلع ساخت. علی هم همان کلمه را گفت که من به احتیاج ندارم و به فاطمه - علیها السلام - مطلب را گفتند، او هم اظهار بی میلی نمود.

سپس جبرئیل نازل شده و فرمود: این پسر و فرزندان او وارث من و پیشوایان دین من خواهند بود. فاطمه عرض نمود: ای پدر! به قضای خدا رضا دادم. پس به حسین - علیه السلام - حمل یافت و بعد از شش ماه او را فرو گذاشت و فرزند شش ماهه ای زنده نمانده جز حسین - علیه السلام - و عیسی و به روایتی یحیی. (18).

15 - پوشاک از بهشت

خداوند حسن و حسین علیه السلام را در مورد لباس و پوشاک نیز مورد عنایت خاص خویش قرار داد و بارها از لباس های زیبای بهشت در رنگ های ویژه، به آنان هدیه داد، که سر تفاوت رنگ لباس آنان نیز مشهور است (19).

همسر پیامبر صلی الله علیه وآله، ام سلمه می گوید:

پیامبر را دیدم که لباس مخصوصی که در دنیا نظیرش را ندیدم، بر اندام حسین علیه السلام می پوشاند، در مورد آن سوال کردم که فرمود:

این هدیه خدا به حسین است و من آن را بر اندامش می پوشانم، از

ویژگی های آن این است که تار و پودش از کرک بال جبرئیل است (20).
و نیز خداوند به دست فرشتگان بر بدن به خون خفته و عریانش که بر خاک افتاده بود از لباس های بهشتی پوشانید. (21).

16 - احترام پیامبر به امام حسین (ع)

گاه پیامبر بر فراز منبر مشغول سخنرانی بود که امام حسین علیه السلام به سویش می آمد و او در همان حال، سخن خویش را رها و از منبر فرود می آمد و از او استقبال می نمود و بر کتف خویش می نهاد و می آورد، آنگاه در کنار یا رد دامان خویش جای می داد.
شگفت آورتر از این، گاه اتفاق می افتاد که او در حال سخن بود که امام حسین علیه السلام می آمد و آن حضرت از منبر فرود می آمد و او را استقبال می کرد و آنگاه دلیل کار خویش را شدت عشق و علاقه به کودک گرانقدر خویش، عنوان می ساخت، همانگونه که در روایتی آمده است که فرمود:
به خدایی که جانم در قبضه قدرت اوست با دیدن حسین علیه السلام متوجه نشدم که چگونه از منبر فرود آمدم. (22).

17 - بوسه پیامبر بر امام حسین (ع)

پیامبر صلی الله علیه وآله امام حسین علیه السلام را به هنگام بازی با کودکان در میدانگاه مدینه نگریست در برابر دیدگاه انبوه مردم به سوی او رفت و دستان مقدسش را گشود و کودک محبوبش شروع به دویدن در میدانگاه کرد و پیامبر نیز در پی او، پس او را گرفت یک دست در زیر چاه و دست دیگرش را به پشت سرش نهاد و دهان بر دهان او نهاد و بوسه بارانش ساخت و فرمود:
حسین منی وانا من حسین منی احب الله من احب حسینا، حسین سبط من الاسباط.
مردم! بدانید من از حسین هستم و حسین از من، خدا، هر آن کس که حسین علیه السلام را دوست بدارد دوست می دارد....

18 - نه حسین بر پشتم بود!

امام حسین علیه السلام در کودکی اش بر پشت آن حضرت که در حال سجده و نیایش با خدا و نماز جماعت بود، می نشست و او آنقدر سجده را طول می داد تا کودک محبوب خود فرود آید، کسانی که با آن حضرت نماز را به جماعت می خواندند، می پرسیدند: آیا در حال سجده، وحی الهی فرود آمده است؟ می فرمود: نه! بلکه فرزند گرامیم حسین، بر پشتم نشسته بود. (23).

19 - محبت پیامبر به دوستداران حسین (ع)

پیامبر روزی کودکی را در راه دید و او را در برگرفت و مورد مهر و محبت بسیار قرار داد، هنگامی که دلیل آن را پرسیدند، فرمود: من او را دوست

می دارم چرا که او فرزندم حسین را دوست می دارد. خود دیدم که خاک پای حسن را برداشت و بر چهره نهاد و جبرئیل به من خبر داد که او در حماسه عاشورا، از یاران حسین خواهد بود. (24).

20 - الطاف خاصه الهی به امام حسین (ع)

خدای جهان آفرین، در قلمرو الطاف خاصه اش به امام حسین علیه السلام قلب باطنی پیامبر را بدو ارزانی داشت که خود پیام آور محبوبش فرمود:

انه مهجه قلبی حسین، مایه حیات قلب من است.

و روح مقدس آن حضرت را بدو ارزانی داشت که خود فرمود:

روحی التی بین جنبی. (25) حسین روحی است که در کران وجود من است.

دل مصفا و مطهر آن حضرت را به او ارزانی داشت و او را میوه دلش قرار داد.

مغز و اندیشه بلند آن حضرت را بدو ارزانی داشت و او را مایه آرامش آن حضرت ساخت.

قدرت بینایی آن حضرت را بدو ارزانی داشت که خود فرمود:

هنگامی که به فرزندم حسین علیه السلام می نگرم، گرسنگی و اندوهم رخت بر می بندد.

حس بویایی آن حضرت را بدو ارزانی داشت که خود فرمود:

حسین علیه السلام گل خوشبوی زندگی من است.

نیروی پیامبر را به او ارزانی داشت که خود می فرمود: حسین علیه السلام طعام من است، به گونه ای که با نظاره به او گرسنگی و ناتوانیم از میان می رود.

شانه آن حضرت را به او ارزانی داشت و آن را برایش مرکب ساخت.

پشت آن حضرت را بدو ارزانی داشت و آن را سواری او ساخت.

دامان آن حضرت را بدو ارزانی داشت و آن را مربی و پرورشگاه ارزشهای آسمانی و والاییهای او ساخت.

زبان آن حضرت را به او ارزانی داشت و آن را برای او پربار ساخت.

دست آن حضرت را به او ارزانی داشت و انگشتانش را تغذیه کننده آن ساخت.

سینه گسترده اش را به او ارزانی داشت و آن را جایگاه امن و مجلس او ساخت.

دو لب پیامبر را بدو ارزانی داشت و آنها را وسیله نوازش و مهر ورزی بدو قرار داد.

سخن آن حضرت را بدو ارزانی داشت و آن را تمجید کننده و سراینده سوگنامه حسین علیه السلام ساخت.

دیگر، پسر آن حضرت را بدو ارزانی داشت و آن را فدای حسین علیه

السلام ساخت که پیوسته می فرمود:
فدیت من فدیته بابنی ابراهیم به فدای کسی که پسرم ابراهیم را، فدای او ساختم. (26).
21 - تفسیر لؤلؤ و مرجان
در تفسیر مجمع البیان از امین الاسلام طبرسی به نقل از سلمان فارسی و سعید بن جبیر و سفیان ثوری چنین آمده است: دو دریای مزبور در آیه شریفه مرج البحرین یلتقیان، بینهما برزخ لا یبغیان، فبای آلا ربکما تکذبان، یخرج منهما اللؤلو و المرجان، علی و فاطمه اند و برزخ محمد صلی الله علیه وآله و لؤلو و مرجان حسن و حسین اند. (27).
22 - آیه مباهله، فضیلتی دیگر
در قول خداوندگار - از آیه مباهله - دلیلی قوی بر فضل اصحاب کساء علیه السلام است که هیچ دلیلی به قوت آن نیست.
و اجماع امت اسلام است که اصحاب کساء در روز مباهله، فقط فاطمه و پدر او و شوهر او و دور فرزند او حسن و حسین بوده اند و احدی با آنان نبوده است.
و کسی ادعا نکرده است که غیر از پیغمبر و وصی او امام امیرالمؤمنین علی و حضرت فاطمه کفو امام علی و دو فرزندش حسن و حسین، دیگری در روز مباهله داخل در اصحاب کساء بوده است و با آنان شرکت داشته است؛ و اگر کسی ادعا کند، بدون هیچ شک و پیکار، بر خدا و رسولش دروغ بسته است و افتراء زده است، حمد خدای را که ما را از متمسکین به ولایت اصحاب کساء قرار داده است.
مفسران قرآن در تفسیر آیه مباهله، از عایشه روایت کرده اند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله در روز مباهله برای مباهله از خانه خارج شده است، و عبای مشکین نشانه دار از موی سیاه بر دوش گرفته بود، پس حسن آمد و او را داخل در عبا فرمود: و پس از آن حسین آمد و او را داخل در عبا فرمود، و پس از آن فاطمه و سپس علی، آنگاه گفت: انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهر کم تطهیرا.
پس بدان که مراد امامیه - خداوند برهانشان را نورانی بفرماید - از اصحاب کساء و آل عبا این پنج تن معصوم منصوص از آیه مباهله قرآن است.
در آیه مباهله ابناء و نساء بر انفس مقدم آورد شده اند تا تنبیهی بر لطف مکانت و قرب منزلتشان بوده باشد؛ و نیز ایذان و اشعاری بدین معنی داشته باشد که ابناء مقدم بر انفس و مفدی انفس اند. (28).
23 - سفارش پیامبر به معرفت حسین (ع)
پیامبر گرامی صلی الله علیه وآله فرمود:
هان ای مردم! آن چنانکه شایسته است حسین علیه السلام را بشناسید و

همانگونه که خدایش او را بر همگان امتیاز و برتری بخشیده است برترش دارید. (29).
24 - حرام بودن آتش بر امام حسن و حسین
جعفر بن محمد بن زید گوید:
در بغداد بودم که محمد بن منده بن مهریزد مرا گفت: آیا خواهی که به خدمت حضرت محمد بن علی الرضا علیه السلام برسی؟ گفتم: آری!
پس بر او داخل شدیم و سلام کرده، نشستیم، حضرت گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:
فاطمه علیها السلام، عفیف و پاک بود؛ پس خداوند آتش را بر ذریه او حرام گردانید، و این، خاص حسن و حسین علیه السلام، است. (30).
25 - ستوده همگان
از ویژگی های امام حسین علیه السلام یکی آن است که مورد ستایش همگان است.
خدا، پیامبران، فرشتگان، صالحان، مؤمنان، تقوی پیشگان، دوستان تا کافران و دشمنانش، همگی او را ستوده و همگی در وصف او سخن گفته اند.
خداوند آن حضرت را در قرآن مجیدش به صورت های گوناگون ستوده است، برای نمونه
1 - او را مصداق کامل و جامع نفس مطمئنه شمرده است.
2 - او را بهره عظیمی از رحمت خویش عنوان ساخته است. (31).
3 - او را والاترین پدرانی قرار داده، که احترام و تجلیل از آنان را مقرر داشته است.
اینک... نیک بیندیش که آیا بر این پدر والا، خدمتی کرده ای و شرط احساس را انجام داده ای؟
4 - او را مصداق بارز و سالار شهیدان و کسانی که مظلومانه به خون خویش غلطیدند برشمرده است.
5 - او را ذبح عظیم توصیف فرموده است.
6 - او را رمز روح حقیقت کهعیص شمرد.
7 - و نیر آن حضرت را با نامهای مقدس و بزرگی چون فجر، زیتون، مرجان و... نام نهاد.
8 - و در ستایش شخصیت و عظمت او در سمت راست عرش مرقوم داشت: ان الحسین مصباح الهدی و سفینه النجاه به راستی که حسین علیه السلام مشعل روشنی بخش هدایت و کشتی نجات است. (32).
26 - مرثیه جابر بر ابی عبد الله (ع)
عماد الدین طبری در بشارت المصطفی روایت کرده است که: جابر بن عبدالله انصاری در زیارت امام ابی عبد الله الحسین علیه السلام در روز

اربعین چنین گفت: شهادت می دهم که تو فرزند بهترین پیامبران و پسر سید مؤمنان، و فرزند هم سوگند تقوی و سلاله هدایت و خامس اهل کسائی (33).

27 - اصحاب کساء

اصحاب کساء در مباهله فقط فاطمه و پدر او و شوهر او و دو فرزند او حسن و حسین بودند و احدی با آنها همراه نبود.

هیچ کسی مدعی نشد که جز پیامبر و حضرت وصی، امام امیرالمؤمنین علی و کفو وی فاطمه و دو فرزند ایشان حسن و حسین دیگری در مباهله داخل بوده است. بدون شک مدعی شخص دیگر بر خدا و رسولش دروغ بسته است.

الحمد لله الذی جعلنا من المتمسکین بولایتهم؛

ستایش خدای را که ما را از متمسکان به ولایت ایشان قرار داده است (34).

28 - میوه درخت نبوی

از ابن عباس روایت شد که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: من درختم و فاطمه حمل آن و علی لقاح آن و حسن و حسین میوه آن اند و دوستداران اهل بیت حقیقتا برگ بهشتی آنند. (35).

(1) فضایل امام حسین - علیه السلام - از منتهی الامال، ص 45.
(2) فضایل امام حسین - علیه السلام - از منتهی الامال، ص 46.
(3) فضایل امام حسین - علیه السلام - از منتهی الامال، ص 54.
(4) فضایل امام حسین - علیه السلام - از منتهی الامال، ص 55.
(5) فضایل امام حسین - علیه السلام - از منتهی الامال، ص 58.
(6) فضایل امام حسین - علیه السلام - از منتهی الامال، ص 60.
(7) فضایل امام حسین - علیه السلام - از منتهی الامال، ص 63.
(8) اصول کافی، طبع جدید، ج 2، ص 366.
(9) مناقب ابن شهر انوار، ج 3، ص 50.
(10) بحار الانوار، ج 43، ص 256.
(11) جلاء العیون، ج 2، ص 6، بحار الانوار، ج 43، ص 243، با اندک تفاوتی.
(12) ویژگیهای امام حسین - علیه السلام - ص 86 و 87.
(13) بحارالانوار، ج 45، ص 57.
(14) بحار الانوار، ج 45، ص 57.
(15) ویژگیهای امام حسین - علیه السلام - ص 86.
(16) فرهنگ جامع سخنان امام حسین - علیه السلام -، ص 68 و 69.
(17) سیدالشهدا - علیه السلام - شهید دستغیب، ص 29.

(18) ناسخ التواریخ، ج 6، ص 4.
(19) بحارالانوار، ج 44، ص 245.
(20) بحار الانوار، ج 43، ص 271.
(21) ویژگیهای امام حسین علیه السلام، ص 283.
(22) بحارالانوار، ج 43، ص 295.
(23) بحار الانوار، ج 43 تص 294؛ مسند احمدحنبل، ج 3، ص 493.
(24) بحارالانوار، ج 44، ص 242.
(25) بحار الانوار، ج 44، ص 296.
(26) ویژگیها امام حسین علیه السلام، ص 185 تا 187.
(27) فص حکمه، حسن زاده آملی، ص 45.
(28) شرح فص حکمه، ص 193.
(29) ویژگیهای امام حسین علیه السلام، ص 108.
(30) رساله امامت، ص 213.
(31) بحار الانوار، ج 43، ص 279.
(32) ویژگیهای امام حسین علیه السلام، ص 103.
(33) فص حکمه عصمتیه، حسن زاده آملی، ص 54.
(34) فص حکمه عصمتیه فی کلمه فاطمیه. ص 53.
(35) فص حکمه عصمتیه فی کلمه فاطمیه، ص 44.

29 - توسل پیامبر به امام حسین (ع)
هر کدام از پیام آوران خدا، که به رنج و مشکل بزرگی می رسید با نام و یاد حسین و خدای حسین علیه السلام بر طرف می شد که این مورد به چند روایت بسنده می شود:
1 - در توبه و نیایش آدم، خداوند نام های پنجگانه مقدس را به آموخت و او به زبان آورد و با نام حسین علیه السلام نیایش او مورد قبول قرار گرفت. (1).
2 - در طوفان نوح برای آرام گرفتن کشتی، به آن حضرت وحی شد که به پنج نور مقدس توسل جوید و با نام حسین علیه السلام کشتی نوح به طور دلخواه در قرارگاه خویش قرار گرفت. (2).
3 - در دعای زکریای پیامبر که می گفت: پروردگار! از جانب خود به من فرزندی ارزانی دار... (3) خداوند، نام های مقدس پنجگانه را به او آموخت و او با به زبان آوردن نام گرانمایه حسین علیه السلام بشارت به یحیی پیامبر بدو رسید. (4).
4 - حضرت یونس در نجات از شکم ماهی، خدای را فرا خواند و هنگامی که با یاد آوری نام های پنجگانه به نام حسین علیه السلام این بنده برگزیده خدا رسید، نجات یافت. (5).
5 - در جریان بر طرف شدن گزند و گرفتاری از ایوب پیامبر نیز، هنگام که به بارگاه خدا نیایش کرد و ندا رسید که:
ارکض برجلک هذا معتسل بارد و شراب
پایت را بر زمین بکوب این آبی است برای شست و شو و این آبی است سرد برای آشامیدن. آنجا نیز با نام مقدس حسین علیه السلام دعایش برآورده شد.
6 - در جریان ابراهیم و اسماعیل که پیام آمد: وفدیناه بذبح عظیم
او را به قربانی پرشکوهی باز خریدیم.
روایت است که: این قربانی پر شکوه حسین علیه السلام است (6) و با این ترتیب پیام و مفهوم آیه نیز روشن است، چرا که حسین علیه السلام برتر از اسماعیل بود.
7 - در نجات یوسف پیامبر از نهانگاه چاه، نیز روایت است که: آن حضرت به وسیله جبرئیل به پنج نور مقدس توسل جست و با یاد و نام حسین علیه السلام بود که کاروانیان رسیدند و فرستاده آنان برای آب به سر چاه رهایی یافت. (7).
8 - در نجات یوسف از زندان مصر، پس از سال های طولانی نیز، نام و یاد

حسین علیه السلام و حرمت او در بارگاه خدا، نجات بخش بود. (8).
9- در برطرف ساختن غم و اندوه یعقوب نیز نام مقدس او کار ساز بود.
هنگامی که کار بر یعقوب سخت شد، رو به بارگاه خدا گفت: پروردگار! نور دیدگانم و فرزندم یوسف، از دستم رفتند، آیا به من مهر نمی ورزی؟
پیام رسید که بگو: بار خدایا! تو را به شکوه محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیه السلام سوگند می دهم که نور چشمم را به من باز گردان.
و با زبان آوردن نام حسین علیه السلام، بشارت دهنده فرا رسید و او بینا گردید. (9).
10 - علاوه بر موارد یاد شده، موارد دیگری هست که با یاد و نام مقدس آن حضرت که بنده خاص و برگزیده خداست، رنج و اندوه و پیامبر به خواست خدا برطرف شده است و نیز با یاد و نام مقدس او، ناخودآگاه موج غم و اندوه بر سراچه قلب آنان، سایه افکنده است و دعاهایشان در بارگاه خدا، به هدف اجابت رسیده است.
و ما نیز:
بار خدایا! به گرفتاری و رنج گناهان خویش رنجدیده ایم. گرفتاری ما به خاطر گناهانمان، بزرگ و نابود کننده است، تو را به شکوه و احترام محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیه السلام سوگندت می دهیم که گرفتاری و اندوه ما را بر طرف ساز و به برکت اثر گذاری نام مقدسش که با یاد.، دل هایمان می شکند و سیلاب اشک از دیدگانمان جاری می گردد، خواسته های ما را برآورد! (10).
30 - مقایسه حضرت آدم با امام حسین
آدم از پیام آوران خدا و پدر انسانیت است و به فرمان خدا پس از آفرینش او، همه فرشتگان در برابرش سجده کردند که آدم، به منزله قبله بود و سجده از آن خدا.
حسین نیز اینگونه بود فرشتگان بر او درود و سلام فرستادند و در گرداگرد شهادتگاه او طواف کردند و شهادتگاهش معراج آنان بود و جایگاه فرود و صعود آنان.
خداوند آدم را در بهشت ویژه اش جای داد و حسین بزرگ انسانی است که بهشت و حوریان را از نور وجود او پدید آورد.
آدم به لباس های بهشتی آراسته شد و حسین زینب و زیور بهشت است
آدم را خداوند برگزید و حسین به جدایی دوستان.
آدم به فراق بهشت آزمایش شد و حسین به جدای دوستان.
آدم به کشته شدن فرزندش که بدن فرزندش آزمایش گردید و خون او را دید که بر زمین ریخت و زمینی را سیراب کرد و حسین نیز به شهادت فرزندش که بدن او را پاره کردند.
آدم به هشدار از خوردن آن درخت آزمایش گردید و فراموش کرد و

خداوند در او تصمیم آهنین نیافت، اما حسین به وانهادن تمامی علائق و ارزش های مادی آزمایش گردید و فراموش نساخت و تصمیم آهنین و استواری از خود نشان داد که بی نظیر بود.
آدم از نظر چهره و قامت، برگزیده خدا در میان موجودات بود و او و فرزندانش برگزیده آفرینش اند و حسین برگزیده از میان این برگزیدگان، چرا که او از، برگزیده محبوب جهان هستی پیامبر خداست و پیامبر از او.
31 - مقایسه ادریس پیامبر با امام حسین
خداوند حضرت ادریس را بر آسمان ها اوج داد و حسین نیز پس از شهادت، روح خون، پیکر و تربت را اوج بخشید و بالابرد.
ادریس به هجرت از قلمرو ظلم و بیداد پراکندگی یاران، گرسنگی و تشنگی در راه حق آزمایش شد و حسین نیز به هجرت از خدا و رویارویی قهرمانه با دیکتاتوری خون آشام اموی و به تشنگی و فشار روزگار برای حق و عدالت... که خواهرش در کنار پیکر به خون طپیده اش ناله زد و گفت: پدرم به فدای آن که با لب تشنه به شهادت رسید.
32 - مقایسه نوح با امام حسین
نوح، بزرگ پیام آوران است.
حسین علیه السلام، سالار همه جوانمردان بهشت.
خانه و جایگاه نوح شرافت یافت.
شهادتگاه حسین از آن جا شرافتش بیشتر شد.
خداوند در میان جهانیان به نوح درود فرستاد که: سلام علی نوح فی العالمین چرا که نجات مردم از طوفان به خاطر او بود.
به حسین نیز درود باد که نجات همه بشریت از آتش دوزخ به برکت وجود اوست.
نوح دارنده کشتی نجات بر امواج آب ها بود.
حسین صاحب کشتی نجاتی است که هر آن کس بر آن نشیند از آتش های بدبختی دنیا و آخرت نجات یابد.
نوح نهصد و پنجاه سال در میان قوم خویش زندگی کرد و بر او ستم روا داشتند و تا سر حد بیهوشی او را زدند و خون از گوشهایش جاری شد.
حسین علیه السلام نیز از فراسوی مردم دعوت شد و نیمروزی در میان آنان بود و او را به شهادت رساندند و پیکر پاکش سه روز بر روی خاک ماند و سر مقدسش را بر فراز نیزه ها بردند و ستمی که در یک ساعت بر او روا داشتند، از نهصد و پنجاه سال، بیشتر بود.
33 - مقایسه ابراهیم با امام حسین
هنگامی که با فروتنی و اخلاص در زیارت حسین علیه السلام این جمله را به زبان می آوری که السلام علی ابراهیم خلیل الله می توانی هر دو نفر آنان، ، حسین علیه السلام یا ابراهیم را نیت کنی.

می توانی آن خلیل خدا را نیت کنی که به خاطر انجام فرمان خدا خویشتن را به آتش بیدادگران نزدیک ساخت و نه تنها از فرشتگان مدد نخواست، بلکه از شدت اخلاص خدایش را نیز نخواند چرا که گفت: حسبی من سؤالی علمه بحالی... او از شرایط من آگاه است.
و نیز می توانی به نیت خلیل کربلا، سلام و درود نثار کنی که خویشتن را در راه انجام فرمان خدا آماج شمشیرها و نیزه ها نمود و یاری فرشتگان را نپذیرفت (11) و آتش دوزخ را و آتش فتنه اموی را برای امت بزرگی سرد و سلامت ساخت. (12).
به هنگام سلام، می توانی آن خلیل بزرگی را نیت کنی که چهره نورانی فرزندش اسماعیل را به خاطر خدا بر خاک نهاد.
نیز می توانی آن خلیل پرشکوهی را نیت کنی که در راه خدا چهره فروزان فرزندش علی را با بدن قطعه قطعه بر خاک نهاد.
به هنگام نثار درود بر ابراهیم، می توانی خلیل بزرگواری را نیت کنی که همسرش ساره از او برای تهیه غذا، مواد غذایی خواست و او از همسرش خجالت کشید که او را دست خالی برگرداند و ظرف را از ریگ های بیابان پر کرد و خداوند به قدرتش آن را به مواد غذایی تبدیل کرد (13).
یا آن خلیل بلند آوازه ای را قصد کنی که دخت گرانمایه اش در محاصره دشمن از او آب خواست که در پاسخ دردانه اش فرمود: دخترم! تشنگی تو بر من گردان است، اما برای خدا همه مشکلات را باید به جان خرید. (14).

34 - برتری امام حسین (ع) بر یعقوب پیامبر

در زیارت حسین علیه السلام می خوانیم که:
السلام علی یعقوب الذی رد الله الیه بصره برحمته
سلام بر یعقوب پیامبر که خداوند به رحمت خویش، نور دیدگانش را بدو باز گردانید. در این درود و سلام، می توانی یعقوب پیامبر را نیت کنی که پدر دوازده پسر بود و هنگامی که آنان را فرا خواند، در کمال صحت و سلامت در برابرش ایستادند و گفتند: پدر جان! یکی از ما را گرگ خورد.
و او از این رخداد و خبر درد ناک، کمرش خم و نور چشمانش را از دست داد.
و نیز می توانی یعقوب کربلا، حسن علیه السلام را قصد کنی که پدر یک پسر بود که ندایش را از شهادتگاه شنید که: پدرجان! آخرین سلام مرا پذیرا باش که اینک لحظات جدایی است. (15).
می توانی یعقوب پیامبر را نیت کنی که پیراهن آلوده به خون فرزندش را کم سالم بود نگریست و گفت: گویا گرگ پر مهری بوده که پسرم را خورده و پیراهن او را پاره نکرده است. (16).
از یعقوب پیامبر، یوسف را خواستند بدین بهانه که: در دشت زیبا و مناظر

دل انگیزش بخورد و بازی کند، اما او نمی پذیرفت و می گفت: بردن او، مرا اندوهگین می سازد.
اما حسین علیه السلام هنگامی که فرزند قهرمانش به سوی میدان جهاد حرکت کرد و بانوان حرم او را از حرکت باز داشتند، فرمود: او را رها کنید که شوق دیدار خدا و پیامبرش را در سر دارد.
یعقوب پیامبر را بشارت دهنده با پیراهن یوسف فرا رسید و آن را به سر و روی او انداخت و او بینا شد.
اما حسین علیه السلام ندای جدایی فرزندش را شنید گویی دنیا در نظرش تیره و تار شد. (17).
35 - مقایسه امام حسین با حضرت یوسف
هنگامی که برادران حسود، میان یوسف و پدرش جدایی افکندند و نقشه کشتن او را کشیدند، یکی از آنان گفت: یوسف را نکشید و او را در نهانگاه چاه بیفکنید. و چنین کردند.
اما یوسف پر شکوه کربلا را پس از به شهادت رساندن تمامی یاران، فرزندان، برادران و... و پس از وارد ساختن زخم های عمیق و بسیار بر پیکرش که هر کدام از آنها برای شهادتش کافی بود، ناگهان همگی سپاه شوم اموی فریاد کشیدند که: حسین را دسته جمعی بکشید. اینجا بود که گروهی برای کشتن آن حضرت هجوم آوردند و گروهی برای بریدن سر مطهرش و پس از شهادت پر شکوهش، شقاوت هایی که بر آن پیکر مطهر روا داشتند که قلم از ترسیم آن ناتوان است. (18).
کاروانیان یوسف پیامبر را پس از افکندن در نهانگاه چاه، یافتند و با خود بردند و برای فروش در بازار مصر گرداندند.
و یوسف کربلا را نیز از شهادت در حالی که پیکرش بر روی خاک بود، سر مقدسش را بر فراز نیزه های بیداد در کوفه، شام، بازار و کوچه های آن شهرها، بزدلانه و شقاوت مندانه گردانیدند. (19) یوسف پیامبر را به ضرب زور بر دربار پادشاه مصر بردند، اما پس از مدتی مورد احترام او قرار گرفت و امانتدار او شد.
اما سر مقدس یوسف کربلا را به بارگاه دیکتاتور سفاکی بردند که به جنایت خویش افتخار می کرد و بر سید و سالار شهیدان اهانت روا می داشت و بر لب و دندان او چوب بیداد می نواخت. (20).
36 - قیاس هود پیامبر و امام حسین (ع)
هود پیامبر خدا بود و صاحب توکل و اعتمادی خاص، آنگونه که در برابر دشمنان با توکل به خدا گفت:... فکیدونی جمیعا ثم لا تنظرون. (21).
همگی بر ضد من به حیله گری برخیزید و مرا مهلت ندهید.
حسین علیه السلام نیز هنگامی که در برابر سپاه اموی ایستاد، پس از خیر خواهی و ارشاد آنان شهامت مندانه همین سخن را گفت. (22).

هود پیامبر این سخن را گفت، اما قومش او را زدند و بدو سنگ انداختند، اما از او دست برداشتند.
ولی سپاه اموی با همه سلاح و امکانات خویش، به هر شقاوتی بر ضد حسین علیه السلام و یارانش دست زدند.
کافران ستمکار، هود پیامبر را، مورد یورش قرار دادند و تا به شماره افتادن نفس، گلویش را فشردند و آنگاه رها کردند. (23).
اما سپاه اموی، حسین علیه السلام را سر بریدند و پس از شهادت، پیکرش را قطعه قطعه کردند و آنگاه است بر بدن مقدسش تاختند و پیکرش را درهم نوردیدند. (24).
37 - مقایسه شعیب پیامبر و امام حسین (ع)
این پیامبر بزرگ، پدر دو دخت گرانمایه بود، موسی آنان را بر دروازه مدین با گوسفندانشان دید که کناری ایستاده و در انتظارند تا مردم گوسفندان خویش را سیراب ساخته و بروند، آنگاه آنان گوسفندان خود را آب دهند و به همین دلیل کهنسالی پدرشان ناگزیر از این کار هستند.
موسی، با دیدن شرایط آنان، گوسفندانشان را آب داد. (25).
اما حسین علیه السلام در جهاد بر ضد کفر و ریا، در شرایط سختی قرار گرفته بود که دختران، خواهران، کودکان خردسال، برادران، برادر زادگان و نزدیکانش، همگی در اوج تشنگی بودند و آن گرامی به سوی فرات آمد و برای آنان آب خواست و درحالی که از آن آب، همگان حتی سگ ها و خوک های بیابان می نوشیدند و کسی مانع آنان نبود، حسین علیه السلام را بازداشتند. (26) او و همه کسانش را در محاصره آب به شهادت رساندند با اینکه می دانستند پدر و نیای بزرگشان، برتر و بالاتر از همه جهانیان هستند.
38 -یحیی پیامبر و حسین (ع)
یحیی پیامبر و حسین علیه السلام از سه دیدگاه با هم شباهت دارند:
1 - نخست اینکه، در موارد مختلفی میان این دو بنده خاص خدا شباهت هایی است.
2 - از پیامبر گرامی روایت است که می فرمود: در جهنم، نقطه ای است که سزاوار هیچ یک از مخلوق خدا، جز قاتل یحیی پیامبر و قاتل فرزندش حسین نیست. (27).
3 - خود حسین علیه السلام در راه کربلا، در هر منزلگاهی پیوسته از یحیی پیامبر یاد می کرد. (28).
39 - رمز یا یحیی (29).
حسین علیه السلام در هر منزلگاه، میان مکه و کربلا یحیی آن پیامبر بزرگ یاد می کرد و به ویژه هدیه داده شدن سر مقدسش را، خاطر نشان می ساخت و اگر نیک بیندیشیم این سخت ترین مصائب به نظر می رسد، چرا

که شنیدن شماتت دشمن از دور بزرگ ترین مصیبت است. اما نگریستن بر دشمن و دیدن سر بریده دوست در برابر او و تحمل شرارت و اهانت او، همانگونه که در مورد حسین علیه السلام اتفاق افتاد، سخت غیر قابل تحمل است. این جنایت بر پیامبر گرامی آنقدر گران آمد که بر هرکس که با دین سر مقدس حسین علیه السلام در بارگاه ستم اموی، شادمان گردد نفرین کرد. (30).

40 - مقایسه حضرت موسی با امام حسین (ع)

هنگامی که حسین (ع) از مدینه حرکت کرد برخی از آیات مربوط به این پیامبر بزرگ را تلاوت کرد (31) و هنگامی که به مکه وارد شد، برخی دیگران از این آیات را و در این تلاوت، آیا مربوط به موسی علیه السلام مطابقت و مقایسه شرایط دو بزرگوار بود، بدین صورت: موسی علیه السلام هم سخن خدا است و حسین علیه السلام نیز همانگونه که در روایت آمده است بدین مقام مفتخر شد، هم در زندگیش و هم به هنگام شهادت که ندا رسید:

یا ایتها النفس المطمئنه - ارجعی الی ربک راضیه مرضیه.

موسی علیه السلام دارای معجزه خاصی بود که دست مقدسش گاه درخشان و نورافشان بود و حسین علیه السلام فراتر از آن بود، چرا که پیشانی و گلوگاه مقدسش به خاطر بوسه های بسیار پیامبر صلی الله علیه وآله نورانی بود و چهره مبارکش هنگام که به خاک و خون آغشته شد بود، نور افشانی می کرد آنچنان که هر بیننده ای را از توجه به چگونگی کشته شدنش باز می داشت و سر مطهرش نیز بر فراز نیزه ها می درخشید.

موسی، دارای معجزه دیگری بود آن این بود که بر اثر زدن با عصا، صخره ها منفجر می شد و آب از آن می جوشید و حسین علیه السلام نیز فاجعه جانگداز شهادتش باعث انفجار صخره ها شد و خون از صخره ها و سنگ ریزه ها روان گردید، همانگونه که در بیت المقدس اتفاق افتاد.

و نیز در روایت آمده است که: شامگاه شهادت او تا بامداد روز بعد، هر سنگی را که بر می داشتند زیر آن خون تازه بود.

و نیز شهادت او سیلاب اشک از دیدگاه جاری ساخت و نیز نام مقدسش...

موسی، برایش نعمت غذای آسمانی من و سلوی فرود آمد و برای حسین (ع) نیز میوه های بسیاری فرود آمد، گاهی طبقی از رطب و گاهی غذای پخته شده، زمانی انار و به و زمانی دیگر سیب...

موسی علیه السلام پیامبری است که طور سینا به خاطر او شرافت یافت تا جایی که خدا بدان مکان، سوگند یاد می کند و حسین علیه السلام پیشوای بزرگی است که کربلا به افتخار او شرافت ویژه یافت و در برخی روایات است که طور سینا، همان کربلا است.

موسی صاحب عصای خاصی است که نشانه ها از آن آشکار گردید و

حسین علیه السلام صاحب شمشیری است که شجاعت پیامبر از آن آشکار شد و او را برای حسین علیه السلام به ارث نهاد تا جایی که شجاعت حسین علیه السلام شهره آفاق گردید.
موسی گفت:... واجعل لی وزیرا من اهلی هارون اخی (32) بار خدایا! برادرم هارون را از خاندانم وزیرم قرار ده.
و برای حسین علیه السلام وزیری چون برادرش عباس قرار داد و او را در همه فراز و نشیب های قیام توحیدی و ستم سوزش، شریک او ساخت و او را پشتوانه و یار و یاور او گردانید، به همین جهت به هنگامی شهادت عباس فرمود: برادرم! بپاخیز که اینک کمرم شکست. (33).
41 - مقایسه حضرت عیسی و امام حسین (ع)
این پیامبر گران قدر فرزند مریم پاک است.
و حسین علیه السلام، فرزند گرانمایه فاطمه مطهره علیها السلام.
او فرزند بانویی است که فرشتگان ندایش دادند که: یا مریم ان الله اصطفیک و طهرک و اصطفیک علی نساء العالمین. هان ای مریم! خداوند تو را برگزیده و پاکیزه ساخت و بر زنان جهان برتری بخشید.
حسین علیه السلام نیز فرزند بانوی گرانمایه ای است که مورد ندای فرشتگان قرار گرفت و برترین بانوان دنیا و آخرت بود.
عیسی علیه السلام روح خدا و آفریده اوست.
حسین علیه السلام نو خدا و دروازه زحمت او.
عیسی علیه السلام فرزند بانوی بانوان جهان معاصر خویش است.
حسین علیه السلام فرزند سالار زنان دنیا و آخرت.
آن پیامبر بزرگ از شدت زهد و وارستگی، خشت و سنگ را بالش خود ساخت بود. (34).
حسین علیه السلام سر را در راه خدا، نثار کرد و سر در بدن نداشت تا بر بالین نهد.
عیسی علیه السلام لباس خشن می پوشید.
حسین علیه السلام لباسش را هم در راه خدا از بدنش ربودند.
عیسی علیه السلام به غذایی ساده، قناعت می ورزید.
حسین علیه السلام سه روز پیش از شهادت در محاصره آب و غذا بود.
عیسی علیه السلام ثروتی نداشت تا آن را نگاه دارد.
حسین علیه السلام خیمه هایش را غارت کردند و لباس از پیکر مطهرش، پس از شهادتش ربودند.
عیسی علیه السلام پسری نداشت تا با شهادتش او را داغدار سازد.
فرزند گرانمایه حسین علیه السلام با شهادت در راه حق، توان او را گرفت و دنیا را در برابر دیدگانش تیره و تار ساخت، اما برای خدا شکیبایی پیشه ساخت.

عیسی علیه السلام سایه اش در برابر حرارت خورشید، مشرق ها و مغرب های زمین بود.
حسین علیه السلام پیکرش سه شبانه روز زیر تابش خورشید بود.
عیسی علیه السلام مرکبش، دو پایش بود و خدمتگزارش، دو دستانش.
(35).
حسین علیه السلام بزرگ مردی است که سر و دست و پا را در راه خدا نثار کرد و انگشتانش را برای بردن انگشترش بریدند و بردند.
(1) بحار الانوار، ج 11، ص 174.
(2) بحار الانوار، ج 44، ص 243.
(3) مریم / 5.
(4) بحارالانوار، ج 44، ص 223 و ج 24، ص 178.
(5) بحار الانوار، ج 14، 402.
(6) صافات / 107.
(7) بحارالانوار، ج 12، ص 231.
(8) بحارالانوار، ج 12، ص 260.
(9) همان ماخذ، ج 12، ص 260.
(10) ویژگیهای امام حسین علیه السلام، ص 745 تا 48.
(11) بحار الانوار، ص 63.
(12) همان ماخذ ج 44، ص 330.
(13) همان ماخذ، ج 45، ص 80.
(14) ویژگیهای امام حسین علیه السلام، ص 720، ص 721.
(15) بحار الانوار، ج 45، ص 45.
(16) همان ماخذ، ج 12، ص 225.
(17) ویژگیهای امام حسین علیه السلام، ص 722.
(18) بحار الانوار، ج 45، ص 55.
(19) همان ماخذ، ج 45، ص 115.
(20) همان ماخذ، ص 132.
(21) هود / 55.
(22) بحار الانوار، ج 45، ص 9.
(23) همان ماخذ، ج 11، ص 361.
(24) همان ماخذ ج 45، ص 57.
(25) قصص / 23 و 24.
(26) بحار الانوار، ج 45، ص 11.
(27) بحارالانوار، ج 44، ص 301.
(28) بحارالانوار، ج 45، ص 298.
(29) ویژگیهای امام حسین علیه السلام، ص 726.

(30) همان ماخذ، ج 44: ص 248.
(31) قصص / 21.
(32) طه / 29 و 30.
(33) ویژگیهای امام حسین علیه السلام ص 36رضوان الله علیه.
(34) آل عمران / 42.
(35) بحار الانوار، ج 14، ص 238.

42 - من محبت پیامبر را به تو دیدم!
شفیق بن مسلمه گوید: حسین بن علی علیه السلام به میدان آمد و ندای هل من مبارز سر داد، مردی از خاندان ذی لعوه به نام زبر قان بن اسلم - که بسیار شجاع بود - به سوی او رفت و (چون او را شناخت) گفت: شگفتا! تو کیستی؟ فرمود: منم حسین بن علی علیه السلام.
زبرقان گفت: فرزندم! برگرد، به خدا سوگند روزی رسول خدا صلی الله علیه وآله را دیدم که بر شتر سرخ مویی سوار بود و از جانب قبا می آمد و تو در آن جلو او بودی و من چنان نیستم که با خون تو رسول خدا صلی الله علیه وآله را دیدار کنم.
زبرقان در حالی که بخشی از شعر خود را می گفت (از نبرد او) برگشت. (1).
43 - پاس جلالت حسین (ع)
عمر بن خطاب عطای حسن و حسین را مثل عطای پدرشان می داد. (2) عمر بن خطاب عظمت و جلالت حسین را پاس می داشت و به آن حضرت می گفت: انما ابنت ماتری فی روسنا، الله ثم انتم یعنی: آنچه را در سر ما می بینی خدا رویانیده و سپس شما. مقصودش این بود که این همه اعتبار و عزت و هرچه از دین و دنیا داریم از خدا و شما داریم. (3).
پسرش عبدالله عمر روزی در سایه کعبه نشسته بود که دید حسین تشریف می آورد، گفت هذا احب اهل الارض الی اهل السماء الیوم این مرد امروز محبوب ترین اهل زمین است نزد اهل آسمان، او همان عبدالله بود که در حق حسین علیه السلام می گفت: انه یغز العلم غرا یعنی: همچنان که مرغ جوجه خود را با منقار خود غذا می دهد، حسین علیه السلام نیز در بیت نبوت از انگشت پیغمبری غذای علوم را خورده است. (4).
44 - پاک کردن خاک پای حسین (ع)
اهمیت حسین علیه السلام تنها در نظر خلیفه ثانی نبود که از علی علیه السلام می خواست حسین علیه السلام را اجازه دهد تا در مشاوره ها شرکت کند و از نظر عالی او بهره مند گردد، بلکه در نظر همه صحابه مورد توجه و احترام بود و به او با نظر بسیار عالی نگاه می کردند.
ابو هریره بنا به نقل عساکر خاک پای حسین علیه السلام را با جامه خود پاک می کرد و به این کار افتخار می کرد. ابن عساکر بعد از نقل این خبر در تاریخ کبیر خود، می گوید وقتی حسین علیه السلام او را برای این کار عتاب فرمود و توبیخ کرد، ابو هریره گفت: قسم به خدا آنچه را که من می

دانم اگر مردم بدانند تو را بر دوش خود سوار می کنند.
باز ابو هریره گفت: از رسول خدا شنیدم که می فرمود: من احب الحسن و الحسین فقد احبنی و من ابغضهما فقد ابغضنی یعنی: هر که حسن و حسین را دوست بدارد همانا مرا دوست داشته است و هر که آنها را دشمن بداند حتما مرا دشمن داشته است. (5).
45 - به جان خودم سوگند این حسین است!
حسین بن علی نابغه فصاحت و بلاغت و حریفان او، در هر مقوله وارد سخن می شدند و در همان کلمه اول مغلوب می شدند و عرق شرمندگی از پیشانی خود می زدودند.
عمرو بن عاص با آن قدرت بیان و سخنوری و حیله گری اش که به روباه عرب شهرت یافته بود، در یک مجلسی در مقابل جواب های حسین چنان درمانده شد که معاویه روی به او کرد و گفت: به جان خودم سوگند این حسین است و پسر علی بن ابی طالب است. (یعنی در مقابل زبان او زبان ما کند و منطق ما سست است.)
46 - فصاحت کلام امام حسین (ع)
ابن شهر آشوب در کتاب خود، مناقب آل ابی طالب، گوید که عمر و بن عاص در یک مجلسی به حسین علیه السلام گفت: چه عوامل باعث شد که اولاد ما از اولاد شما بیشتر است؟ امام در جواب شعر عباس بن مرداس السلمی را خواند:
پرنده های سیاه رنگ سنگین پرواز تنبل، جوجه زیاد می آورند، اما مرغ شکار یک اولاد می آوری، یا کم اولاد می شود.
عمرو عاص گفت: چه عاملی باعث شده که شارب های (سبیل) ما از شارب های شما زودتر سفید می شود؟
امام فرمود: زنان شما عفونی و بد بو هستند، لذا هر وقت با آنان نزدیکی می کنید نفس آنها به صورت شما می خورد و رنگ شارب های شما را تغییر می دهد.
عمرو عاص گفت: چه سبب شد که ریش های شما از ریش های ما زیادتر و سنگین تر است؟
امام علیه السلام آیه 56 سوره اعراف را خواند. و البلد الطیب یخرج نباته باذن ربه و الذی خبثت لا یخرج لا نکدا منظور از شهر زیبای پاک زمین های آن است) یعنی: زمین خوب پاک سبزهای خود را با اذن پروردگار بیرون می آورد، اما زمین خبیث و لجن زار حاصل را کم می آورد.
معاویه که در همان مجلس حاضر بود گفت: به حق خودم که بر تو (یعنی عمروعاص) است حقا این پسر علی بن ابیطالب است. پس امام حسین علیه السلام این دو بیت شعر را خواند:
اگر عقرب یعنی عمرو دوباره به ما حمله کند، ما بر او حمله می کنیم.

نعلین برای کوبیدن سر او نیز حاضر است!
و عقرب هم می داند و یقین کرده است که برای او نه دنیا وجود دارد و نه آخرت. (6).
47 - شهادت می دهم که تو پسر علی مرتضایی!
سبط ابن جوزی در تذکره از هشام بن محمد کلینی و او از محمد بن اسحاق نقل کرده که گوید: مروان بن حکم والی مدینه بود. مرا پیش امام حسین علیه السلام فرستاد تا به وی بگویم که مروان می گوید پدرت بین مردم تفرقه انداخت و عثمان را کشت و علما و زهاد را (منظور خوارج است) از بین برد. تو باید در این صورت به غیر پدرت افتخار کنی و مثل شما همانند (قاطر است که هر وقت به وی گویند پدرت کیست در جواب می گوید برادرم اسب است.
ابن اسحاق به محضر حسن بن علی علیه السلام شرفیاب شد و با خجالت و شرمندگی عرض کرد: پیام شرم آوری از مروان دارم که اگر از سطوت و شمشیر نمی ترسیدم هرگز به زبان نمی آوردم؛ مع الوصف اگر شما اجازه ندهید نخواهد گفت.
امام علیه السلام فرمود. حتما بگو. ما از سخنان او به خدا پناه می بریم. او گفته مروان را بیان کرد. امام فرمود: به مروان بگو که اگر این گفتار تو راست باشد خدایت اجر خواهد داد و اگر دروغ باشد نقمت خدا شدید است!
ابن اسحاق بیرون آمد و به حسین علیه السلام برخورد. امام علیه السلام از مسیر و محل مأموریت او پرسید بر امام معلوم شد پیامی داشته است. امام از متن پیام پرسید. قاصد از بیان آن امتناع کرد. امام فرمود: یا باید بگویی یا تو را گردن می زنم. امام حسن علیه السلام صدای برادر را شنید و بیرون آمد. از حسین علیه السلام تقاضای آزادی قاصد را نمود.
حسین علیه السلام سوگند یاد کرد تا پیام مروان را نگوید آزادش نمی کنم. قاصد متن پیام را شرح داد. امام حسین علیه السلام فرمود: به مروان بگو حسین بن علی علیه السلام می گوید که ای پسر زن کبود چشمی که مردم را در بازار ذی المجار به خود دعوت می کرد و در بازار عکاظ پرچم فجور بلند می کرد. ای پسر رانده شده رسول خدا و لعن شده به زبان رسول! من تو را و پدرت را و مادرت را خوب می شناسم.
قاصد برگشت و همه آنچه را که شنیده بود به مروان گفت: برگرد به حسن علیه السلام بگو که من شهادت می دهم تو پسر رسول خدایی و به حسین علیه السلام بگو شهادت می دهم تو پسر علی مرتضایی.(7).
48 - حسین از هر عیب بری است
به معاویه گزارش داده بودند که ممکن است حسین بن علی علیه السلام در آینده انقلاب کند. از این رو نامه ای به آن حضرت نوشت و در آن نامه

امام را از قصد انقلاب بر حذر داشت.
امام علیه السلام در جواب معاویه، نامه ای تند و تکان دهنده و در عین حال نصیحت آمیز نوشت و در آن برخی از جنایات معاویه را به رخش کشید و از تحمل ولیعهدی یزید و سگ بازی و شرابخواری او ذکری به میان آورد و خاطر نشان ساخت که بزرگترین فتنه بر امت، وخیم تر از حکومت تو نیست: و انی لا اعلم فتنه اعظم علی هذه الامه من ولایتک علیها: یزید که دید حسین بن علی از شرابخواری و سگ باز او یاد کرده است به پدرش گفت: نامه ای برای آن حضرت بنویسد و او را تحقیر کند و علی بن ابی طالب علیه السلام را به زشتی یاد نماید. معاویه به این جوان جاهل خشک مغز چنین گفت: من از حسین بن علی علیه السلام چگونه عیبجوی کنم! به خدا قسم، هیچگونه عیبی در وی نمی بینم: فو الله ما اری فیه موضعا للغیب.
شگفتا که معاویه در خلوتگاه کاخ خود و در جلسه محرمانه با پسرش، از حسین بن علی علیه السلام چطور به عظمت یاد می کند! اگر بگوییم حسین علیه السلام بعد از پیغمبر اعظم مالک دل های مرد و زن مسلمان شده بود و شهر مدینه به خاطر وجود حسین علیه السلام همان روحانیت و موقعیت عصر پیغمبر صلی الله علیه وآله را داشت مبالغه نگفته ایم و گاه گاه درباره حسین به معاویه اعتراض های دندان شکن می کردند. (8).
49 - مدح عجیب معاویه
احنف، معاویه را از شکستن عهد و پیمانی که با حسن علیه السلام در مورد ولایتعهدی بسته، بیم داد و او را به حرمت نهادن به افکار عمومی سفارش نمود و محبت و دوستی مردم عراق را نسبت به خاندان پیغمبر یاد آور شد. سپس گفت: معاویه! بدان که تو هیچ عذری در نزد خدا نداری اگر یزید را بر حسین علیه السلام مقدم بداری، در حالی که تو می دانی حسن و حسین کیستند و دارای چه مقصد و هدفی هستند. و در ضمن این بیانات گفت: به خدا، اهل عراق حسن و حسین را از علی علیه السلام بیشتر دوست دارند. (9) معاویه بر حسب فطانیت و زیرکی خود حسین بن علی را از همه معاصرین و اطرافیان خود بهتر می شناخت، به طوری که گاهی مداحی او از حسین مورد اعجاب دیگران واقع می شد.
50 - خوب ابلاغ فرمودی!
جمعی از منافقین به معاویه گفتند: برای آنکه تا حدی نگرانی تو درباره حسین بن علی کاسته شود، بهتر است که او را به منی دعوت کنی تا برای مردم خطبه بخواند، بدیهی است وقتی مردم گفتار او را شنیدند عظمت او در نظر مردم پایین خواهد آمد.
معاویه که در سیاست روباه صفت بود گفت: من این کار را درباره برادرش حسن کردم، امام وقتی خطبه را آغاز کرد به حدی از خود فصاحت

و بلاغت نشان داد که ما را پایمال و از نظر مردم ساقط کرد. با این وصف اصرار منافقین به حدی شد که معاویه به ناچار از آن حضرت در خواست نمود تا به منبر رفته و برای مردم خطبه بخواند. امام قبول فرمود و بر منبر تشریف برد و پس از حمد و ثنا چنین گفت: مائیم لشکرهای غالب و قاهر خدا و مائیم عترت و عشیرت رسول خدا. هیچ کس را با این حضرت قربت و قرابت ما نیست، و مائیم اهل بیت پاک و پاکیزه او و مائیم یکی از ثقلین و رسول خدا با قرآن کریم همانند فرموده، آن قرآنی که دارای تفصیل تمامت اشیاء است و اطراف آن از باطل و لا طائل پرداخته و پیراسته است، و تفسیر و تأویل آن بی زیاده و نقصان در نزد ماست و ما را با حالت حیرانی و تردید معطل و منتظر نمی گذارد، بلکه ما از حقایق آن که در نزد ماست تبعیت می کنیم، پس اطاعت کنیم ما را و سر از فرمان ما نتابید، زیرا خداوند اطاعت ما را بر شما واجب ساخته است.
اطاعت کنید خدا و رسول خدا و اولی الامر را و آنجا که در کاری درمانده شوید به کتاب خدا و خطاب رسول بازگشت نمایید تا آنانکه از تفسیر و تأویل آگاهند شما را آگاه سازند و اگر فضل و رحمت خدا شاملتان نشود کمتر کسی از حیله و دام شیطان خلاصی یافته، پس به هوش باشید و گوش به دعوت شیطان ندهید، مانند آن اشخاص نباشید که به آنها گفت لا غالب لکم الیوم من الناس و انی جار لکم فلما ترائت الفئتان نکص علی عقبیه قال انی بری منکم
چنانچه این دشمن قوی پنجه شما را شیفته و به طمع دوستی فریفته سازد بناگاه از شما روی برگرداند و شما را در هم شکند و با شمشیر و نیزه و خدنگ کیفر نماید، آن وقت است که یک تن از شما به سلامت نرهد و شما و ایمان شما را خط امان ندهد. این کلمات بر معاویه بسیار گران آمد، ولیکن قهرا از بیانات حسین علیه السلام تشکر کرد و گفت: خدایت خیر دهد یا ابا عبدالله! خوب ابلاغ فرمودی. (10).
51 - احترام معاویه به امام حسین (ع)
معاویه می دانست که حسین علیه السلام در دل مردم جای گرفته و با او نمی توان به درشتی پرداخت. امام حسین علیه السلام همیشه رفتارش با معاویه شجاعانه بود به طوری که یک روز در بالای منبر از علی بدگویی می کرد، ناگهان حسین (ع) وارد شد و با شمشیر به طرف معاویه حمله کرد.
معاویه فرود آمد و پشت منبر پنهان شد، بعد هم عذر خواست و مبلغی قابل توجه به امام تقدیم نمود که بین فقرا قسمت نماید! (11) الوالفداء اسماعیل بن عمر بن کثیر معروف به ابن کثیر گوید: ابوبکر و عمر و عثمان و سایر اصحاب به حسین فوق العاده احترام می نمودند و معاویه بیش از آنان وی را تعظیم می کرد، یک مرتبه دویست هزار درهم برای او فرستاد و سوگند یاد نمود که تا به حال به کسی چنین نکرده است.

امام باقر فرمود: بدان که احدی نه پیش از تو و نه بعد از تو افضل از من نبوده است و حتی بعد از امام حسن علیه السلام با آنکه حسین علیه السلام به بیعت با معاویه و یزید حاضر نشد، او پیوسته همان عطیه را برای حسین می فرستاد و به آن حضرت احترام می گذاشت. (12).

52 - عظمت مقام علمی امام حسین

معاویه خواست از حلقه علم و تدریس حسین و اجتماع مردم در گرد شمع وجود آن حضرت در مسجد پیغمبر تعریف کند؛ لذا به مردی از قریش چنین کفت:

هنگامی که داخل شدم به مسجد رسول خدا، حلقه ای دیدم که در آن جمعیت انبوهی نشسته بودند و سکوت به حدی در آنان حکم فرما بود که گویا پرنده ای بر سرشان نشسته بود و این حلقه ویژه دانشجویان حسین علیه السلام بود و حسین علیه السلام به لباسی مانند عبا ملبس بود و تا نصف ساق هایش پوشیده بود. (13).

معاویه خودش را و آنچه که از زخارف و زیورها و حکومت و پادشاهی دنیا او را احاطه کرده می بیند. و حسین علیه السلام را می بیند با آنچه از حقیقت علیم او را احاطه کرده این جا است که می بیند فاصله بین این دو حالت از زمین تا آسمان است. در محضر حسین علیه السلام حلقه ای بود که صفوف مردم تا آنجا که چشم می دید نشسته بودند و در نهایت آرامش جسم و سکوت محض که حاکی از خضوع بی مانند شان نسبت به عظمت حسین علیه السلام بود! همه چشم خود را به حسین (ع) دوخته و گوششان را به او سپرده بودند. گویی می خواستند از اسارت شهوات و پرستش هواهای نفسانی ساعتی را به پناه معنویت آن حضرت بروند.

مانند مرغانی که در هوای گرم و سوزان، زمین نمناکی بیابند و بر آن محضر عالی حلاوت ایمان را بچشند. و همه می دانند آن طور که در آن محضر عالی شعور وجدانی نسبت به عالم تازه و زنده می شود در هیچ محفل حاصل نمی گردد! (14).

53 - اعتراف معاویه به فضیلت امام حسین (ع)

روزی عبدالله بن زبیر و گروهی از قریشیان نزد معاویه نشسته بودند؟ حضرت حسین علیه السلام وارد مسجد شدند. معاویه بسیار از حضرتش تجلیل نمود و پیش رفت و خوش آمد گفت و آن حضرت را در جایگاه مخصوص خود جای داده و گفت: یا ابا عبدالله! پسر زبیر را که این چنین نشسته نمی بینی، که چقدر بر بنی عبد مناف رشک آور است!

عبدالله بن زبیر گفت: معاویه! مرا فضیلت حسین علیه السلام و قرابت او با رسول خدا نیک معلوم است و گمان ندارم کسی را در آن تردید و شبهه باشد و اگر علاقمند بر مفاخرت داری گوش دار تا فضل زبیر را بر تو و پدرت بگویم.

ذکوان آزاد شده حسین علیه السلام که در مجلس حاضر بود گفت: پسر زبیر! به درستی که آقای من حسین علیه السلام مانع از سخن گفتن من می شود مگر آنکه گوینده آزادی بیان و دل محکم داشته باشد. اگر او سخن گوید از روی حلم ساکت است. او از گفتار استنکاف نمود و به مقام عالی رسیده و همه مردان محترم به فضیلت او اعتراف دارند. اینک من آقایم را با این بیتها می ستایم.
درباره کسی حرف نزنید که به غایت کمال رسیده، هنگامی که مردم مقصر و نادان بودند. هر کس فعالیت کند به مقام چنین شخص برسد دست و پا می زند بدون رهبر نمی تواند رشد و نمو کند، و چطور ممکن است به نو ماه تابنده و خیر البشر و شاخه آل محمد صلی الله علیه وآله رسید.
معاویه گفت: ذکوان! به خدا راست گفتی، خدا امثال تو را در خاندان بزرگان زیاد کند. و این گواهی معاویه از ضمیر باطن به طور ناخودآگاه بود.
ابن زبیر گفت: اگر حسین علیه السلام خودش سخن می گفت به پاس احترام او حرف نمی زدم؛ لیکن چون حسین خاموش نیست و غلامش حرف زد، گفتار غلامان جواب ندارد.
ذکوان گفت: بر حسب گفته رسول اکرم که غلام هر قوم از همان قوم است، من از شما افضلم.
ابن زبیر گفت: معاویه من جواب او را نگویم، حال اگر تو را فخری بر زبیر هست بر شمار. سپس شروع به مفاخرت نمودند و مجلس به درازا کشید. (15).

54 - این زبان بنی هاشم است!

امام حسین علیه السلام کنیز خود را آزاد کرده و با او ازدواج نمود. معاویه نامه ای برای او نوشت و اظهار کرد که شنیده ام با کنیز خود ازدواج کرده ای و او را هم سنگ خود از قریش قرار داده ای؛ و زن قریش را برای تولید نسل بهتر و برای ازدواج مایه مجد و افتخار باشد ترک کرده ای. در این عمل نه شخصیت خود را در نظر گرفته ای نه اولادت را منظور کرده ای.
امام در جواب او با صراحت تمام نامه ای نوشت و بر دهان معاویه کوبید که نامه تو رسید مرا با تزویج کنیزم و ترک کردن هم مثل خودم از قریش تحقیر کرده و ملامت نموده بودی، در حال که بالاتر از رسول خدا در شرافت و مقام و نسبت کسی نیست و من افتخار دارم که به او منتسبم و به زنان افتخار نمی کنم و این کنیزی بود که آزاد کردم با اختیار خودم و منظوری نداشتم جز رضای خدا. سپس به قانون اسلام به سوی خود برگردانیدم و اسلام هر گونه نقص و عیب و توبیخ برای یک مرد معیوب بودن به عیوب جاهلیت است! وقتی که معاویه نامه را خواند به طرف یزید انداخت و او نامه حسین بن علی علیه السلام را خواند، سپس به پدرش

گفت: حسین شدیدا افتخار کرده بر تو.
معاویه گفت: نه. افتخار نکرده، بلکه زبان بنی هاشم همین است و چنان تند است که سنگ را پاره و دریا را خشک می کند! (16).
55 - زیبایی رخ حسین (ع)
بخاری و ابن اثیر روایت کرده اند: وقتی که سر مطهر امام حسین علیه السلام را نزد عبید الله بن زیاد آوردند سر مطهر را در طشتی قرار داد و با شمشیر یا چوب دستی خود بر آن چشم و بینی نازنین می زد و از نیکویی و زیبایی آن حضرت سخن می گفت: انس گفت: حسین علیه السلام شبیه ترین ایشان (یعنی اهل بیت) به پیغمبر خدا بود. (17).
56 - تجلیل معاویه از امام حسین (ع)
معاویه نخستین خودکامه ای بود که آرزوی کشتن حسین علیه السلام را داشت و در همان حال ناگزیر فرمان احترام به آن حضرت را صادر کرد و به هنگام وصیت به یزید، گفت: من بر سلطنت تو از حسین بیمناکم، اما اگر با او درگیر شدی و به ظاهر بر او چیره شدی احترام او را رعایت و حرمتش را نگه دار، چرا که پاره جگر پیامبر است.
57 - پناه به خدا از ریختن خون امام حسین (ع)
ولید اولین کسی بود که از جانب دربار پلید اموی، فرمان قتل حسین علیه السلام در دریافت کرد، اما در مقام فرمانداری مدینه گفت:
به خدا پناه می برم اگر به ریختن خون مقدس حسین آزمایش گردم و بدان مبتلا شوم. (18).
58 - تجلیل عمر سعد از مقام حسین (ع)
عمر سعد فرمانده سپاه پلید اموی به هنگام تصمیم بر پیکار با او، اینگونه او را تجلیل کرد:
آیا استانداری ری که نهایت آرزوی من است رها کنم؟ یا خویشتن را به جنایت سهمگین ریختن خون حسین علیه السلام آلوده و گناهکار سازم؟ (19).
خود نیک می دانم که کیفر دردناک و غیر قابل تحمل به شهادت رساندن حسین علیه السلام آتش شعله وری است که فراتر از آن نیست، اما حکومت ری روشنی چشم من تیره بخت است... پس، چه خاکی بر سر کنم؟ (20) و اینگونه از حسین علیه السلام تجلیل می کرد. (21).
59 - اقرار دشمن به فضل حسین (ع)
دومین مهره پلید یزید، شمر، به هنگام صدور فرمان هجوم ددمنشانه به اردوگاه نور، از آن حضرت اینگونه تجلیل کرد که:
او قهرمان گرانقدر و هماورد بی همتایی است که کشته شدن به دست او افتخار است و نه مایه عار، انه کفو کریم (22).
و نیز مهره پلیدی از سپاه دشمن که به کشتن او کمر بسته بود، خود آن

حضرت را تجلیل می کرد که: هان یا حسین! تو را خواهم کشت با اینکه نیک می دانم که خدای بزرگ، دشمن من خواهد بود. (23).
و نیز نیزه دار سر مقدسش به هنگام ورود به کاخ شوم ابن زیاد: اینگونه ناخواسته حق به زبانش جاری شد و پیشوای انسانیت را ستود:
املاء رکابی فضه و ذهبا
انی قتلت السید المحجبا
قتلت خیر الناس اما و ابا
و خیرهم اذ ینسبون نسبا
رکابم را از طلا و نقره لبریز ساز، چرا که جنایت بزرگی به نفع شما کرده ام و برای بقای ستم شما، بزرگمردی گرانمایه و بی نظیر را به خاک و خون کشیده ام.
آری! من فرزند بهترین پدر و والاترین مادران گیتی را کشته ام.
که ابن زیاد نیز، بی درنگ حکم اعدام او را صادر کرد. (24).
و نیز شقاوت پیشگانی که پیکر مقدسش را پایمال ساختند، با نظم و نثر شخصیت والای او را ستودند. (25).
و شگفت انگیزتر از همه این بود که یزید عنصر خودکامه اموی، در حالی که سر نورانی آن حضرت در برابر دیدگانش بود، به ناچار به ستایش و احترام آن حضرت پرداخت و بر دشمنان خونخوارش لعن و نفرین کرد. (26).
60 - اعتراف قاتل حسین به فضل امام
یکی از فرماندهان دشمن به نام سنان، به هنگام کشتن آن حضرت او را ستود و گفت:
اقتلک الیوم و نفسی تعلم
علما یقینا لیس فیه مزعم
و لامجال لا و لا تکتم
ان اباک خیر من تکلم (27).
اینک در حالی کمر به کشتن تو بسته ام که یقین دارم پدرت بهترین و والاترین دانایان و سخنوران بود...(28).
61 - ستوده شده دوست و دشمن
امام حسین علیه السلام ستوده شده دوست و دشمن است و این از شگفتی های روزگار است، که حتی همانانی که در ریختن خون پاکش، بر ریگ های تفتیده نینوا همدست و هم داستان شدند و پلیدترین تاریخ بشریت را پدید آوردند، همانان نیز نتوانستند در ستایش او لب فرو بندند و او را تمجید ننمایند. (29).
62 - عبادت امام حسن (ع) از زبان دشمنان
درباره عبادت امام حسین علیه السلام مورخان و دانشمندان، مخصوصا از

گروه اهل سنت سخن های گفته اند و حتی آنها که دشمن اهل بیت بودند در امر عبادت او رای و نظری شگفت انگیز اعلام کردند
ابن اثیر می نویسد:
حسین که خدای او از راضی باد فردی فاضل متدین و زیاد اهل روزه و نماز و حج و صدقه بود و همه کارهای خوب از او سر می زد.
عبد الله بن زبیر که در واقع، رقیب امام حسین علیه السلام، فردی منافق، مدعی خلافت رسول الله، و دلش لبریز از کینه اهل بیت بود درباره عباد حسین علیه السلام می گفت: او فردی بسیار شب خیز برای عبادت و بسیار روزه دار در روزها بود. و آن روز که خبر شهادت او را شنید، شاید از یک نظر خوشحال شد که رقیبی از سر راه او برداشته شد، ولی از طرف دیگر گفت: به خدا قسم او را کشتند، در حالی که او را شب ها برای عبادت قیامی بس طولانی بود و بسیاری از روزها روزه می داشت.
عقاد، دانشمند و نویسنده متاخر در کتاب هود به نام ابو الشهیدا (پدر یا سالار شهیدان) می نویسد: او اهل نماز بود. علاوه بر نمازهای مستحبی بسیار می گزارد، زیاد روزه مستحبی می گرفت، همه ساله به حج می رفت وقتی که به ناچار از او ترک می شد. و نمونه این سخنان در تاریخ زندگی او زیاد نوشته شده است.
63 - تسلیم شدن یزید در برابر عظمت امام حسین (ع)
شیخ مفید در ارشاد صفحه 230 می گوید: وقتی که سرهای شهدای کربلا را در مقابل یزید نوشته به زمین گذاشتند آن خبیث این شعر را خواند:
سرهای مردم عزیزی را در بارگاه خود درخشانیده ایم که آنان نفرین شده و سزاوار ستم بودند.
سپس رو به علی بن الحسین علیه السلام کرد و گفت: پدرت حق مرا نادیده گرفت و علیه سلطنت من قیام نموده و از من قطع رحم کرد، پس خداوند او را این چنین کرد که دیدی. و از سوره شورا، آیه 30 را خواند: و ما اصابکم من مصیبه فما کسبت ایدیکم.
امام سجاد علیه السلام در پاسخ وی آیه 22 سوره حدید را خواند: (هر مصیبت و رویدادی که در روی زمین نسبت به جان های شما وارد می شود، قبلا در کتاب خدا برنامه منظم آن ریخته شده و این برای خدا آسان است) و فرمود: ما مشمول این آیه هستیم.
یزید به پسر خود خالید گفت: جواب او را بگو. ولی او نتوانست چیزی بگوید، یزید آیه 20 سوره شورا را در مقام پاسخ خواند: (هر چه به شما می رسد از ناگواری ها، نتیجه عمل های خودتان است)
اما به نقل طبری در جلد چهارم تاریخ خود صفحه 355 یزید نگاهی به سر مبارک کرد و به حضار مجلس گفت: اتدرون من این اتی هذا؟ آیا می دانید این حادثه قتل حسین علیه السلام از کجا نشأت گرفته، این به من افتخار

می کرد. الی آخر خبر... که ذیلا گفته خواهد شد.
علامه طباطبائی چنین آورده: یزید رو به اهل مجلس کرد و گفت: این مرد - یعنی حسین علیه السلام - به من افتخار می کرد و می گفت: پدرم از پدر یزید بهتر و مادرم از مادر یزید برتر است و جدش از جد یزید و خودم از یزید بهترم و به این خلافت لایق ترم.
اما گفتار اولی او بی اساس بوده زیرا پدر او من مبارزه نمود و خداوند به پدر من پادشاهی داد؛ اما گفتار دومی به جانم سوگند راست است. فاطمه دختر پیغمبر از مادر من افضل است. و آنکه می گفت جدم بهتر از جد یزید است، به جان خودم سوگند هر کس به خدا و روز جزا ایمان دارد کسی را هموزن رسول خدا نمی داند؛ اینها همه درست است.
تا اینجا عبارت طبری و علامه طباطبایی مطابق است. اما بعد از این طبری چنین آورده:
و لکنه انما اننی من قبل فقهه و لم یقرا: قل اللهم مالک الملک توتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء بگو (ای پیغمبر) بار خدایا! ای پادشاه ملک هستی! تو هر که را خواهی، ملک و سلطنت بخشی و از هر که خواهی، بگیری و به هر که خواهی، عزت و اقتدار بخشی (30).
ولیکن فهم و تشخیص حسین بن علی درست نبوده که به این روز افتاد و این آیه را نخوانده بوده که...
اما عبارت علامه طباطبائی بدین قرار است: اما قوله بانه خیر منی فلعله لم یقرا هذه الایه اللهم مالک الملک (31) یعنی گفتار او که من بهتر از یزیدم گویا حسین علیه السلام این آیه را نخوانده بود.
یزید بن معاویه در برابر عظمت جد حسین علیه السلام و در برابر محبوبیت مادر وی چاره ای جز تسلیم و اعتراف ندارد و این همان عقده حقارتی است که پسر معاویه در برابر پیشوای بزرگ اسلام و خاندان با عظمت نبوت و در برابر شخص حسین بن علی علیه السلام در خود احساس می کرد و در برابر مسلمانان چاره ای نداشت جز اینکه جد و مادر حسین را به بزرگی و عظمت یاد کند و این اعتراف تلخ را که برای او از هر چیزی تلخ تر است به زبان بیاورد.
ولی برای آنکه تا حدی رنج روحی خود را آرام کند و هم افکار مردم را درباره شخص امام حسین علیه السلام منحرف نماید، دست و پایی می کند و به آیه قران پناه می جوید لذا می گوید: خدا حکومت را به هر کس بخواهد می دهد و از هر کس بخواهد می گیرد.
منطق یزید بن معاویه این است که هر کس سر نیزه دارد و می تواند با سلب آزادی مردم و ریختن خون بی گناهان بر مردم حکومت کند خدا یار و مددکار اوست و اساسا خدا این حکومت را به وی داده است و قرآن هم این مطلب را تایید کرده است. (32).

64 - تفاوت آل هاشم و بنی امیه
قبیله ای که به وجود خاتم الانبیاء - که مظهر کامل انسانیت است و همه خوبی ها و زیبایی ها در وجود او نمایانگر است - افتخار یافت، بدون تردید بر همه قبایل دنیا ترجیح و برتری دارد تا چه رسد به قبیله بنی امیه که کانون کفر و شرک و فحشا و گمراهی و رذالت است.
اگر کسی بگوید که مقایسه و نسبت این دو طایفه بنی هاشم با بنی امیه تقابل و تناسب حق و باطل و ایمان و کفر است سخنی به گزاف و مبالغه نگفته است.
شیخ نصرالله بن محلی که از بزرگان اهل سنت است گوید: شبی علی علیه السلام را در خواب دیدم. عرض کردم: یا علی! مکه را فتح نمودید و اعلام فرمودید که هر کسی به خانه ابوسفیان وارد شود در امان است، ولی روز عاشورا از طرف آل سفیان حرمتی بر دختران تو قایل نشدند.
حضرت فرمود: جواب تو را ابن صیفی شاعر گفته؛ برو پیش او و اشعاری را که در این باب سروده از او بخواه.
گوید: شب به خانه وی رفتم و جریان خواب را گفتم. به حالت بهت سوگند یاد نمود که اشعار را در همین شب سروده ام و برای کسی نقل نکرده ام.
و آنگاه اشعار را برای من خواند:
هنگامی که ما حکومت داشتیم، عفو گذشت طبیعت ما بود، ولی چون شما به سلطنت رسیدید خون در روی زمین مانند سیل جاری گشت.
شما حلال کردید کشتن اسیران را در صورتی که ما از زمان گذشته بر اسیران عفو و گذشت می کردیم.
این فرق و تفاوت میان ما و شما (بنی هاشم و بنی امیه) کافی است؛ زیرا هر ظرفی ترشح می کند آنچه را که در اوست. (33).
(1) فرهنگ جامع سخنان امام حسین علیه السلام، ص 170.
(2) رجوع شود به ذخایر العقبی، طبع دارکتب العراقیه، ص 135.
(3) تذکره الخواص، ص 245.
(4) سموالمعنی فی سموالذات، ص 148.
(5) بحار، 43، ص 304.
(6) مناقب آل ابیطالب، ج 4، ص 67.
(7) بحار، ج 44، ص 109.
(8) شخصیت حسین قبل از عاشورا، ص 157.
(9) الحسن و الحسین علیها السلام سبط رسول الله، ص 49.
(10) بحار ج 44، ص 205.
(11) زندگانی امام حسین، ج 1، ص 46.
(12) البدابه و النهابه، ج 8، ص 151.
(13) سموالمعنی، ص 98.

(14) شخصیت حسین قبل از عاشورا، ص 194.
(15) قمقام طبع جدید، ص 226. شخصیت حسین قبل از عاشورا، ص 116.
(16) سموا معنی فی سموالذی، ص 138.
(17) صحیح بخاری، ج 2، ص 188 ئ اسدالغابه، ج 2، ص 20.
(18) بحار الانوار، ج 44، ص 325.
(19) بحارالانوار، ج 44، ص 311. کامل ابن اثیر، ج 2، ص 523.
(20) بحارالانوار، ج 44، ص 360؛ کشف الغمه، ج 2، ص48؛ کامل ابن اثیر، ج 2، ص 556.
(21) ویژگیهای امام حسین علیه السلام، ص 235.
(22) بحارالانوار، ج 45، ص 51.
(23) همان ماخذ، ص 56.
(24) همان ماخذ ج 44، ص 322؛ تاریخ طبری، ج 5، ص390؛ کامل ابن اثیر، ج 2 ص 573.
(25) همان ماخذ ج 45، ص 59.
(26) همان ماخذ، ص 131؛ ارشاد مفید، ج 2 ص 119.
(27) بحار الانوار، ج 45، ص 56.
(28) ویژگیهای امام حسین علیه السلام، ص 107.
(29) همان ماخذ، ص 106.
(30) آل عمران / 26.
(31) المیزان، ج 3، ص 142.
(32) شخصیت حسین قبل از عاشورا، ص 270.
(33) ریحانه الادب، ج 1، ص 362.

65 - آیه ای در مودت حسین (ع)
از ابن عباس رواست کرده اند: وقتی که آیه قل لا اسئلکم... نازل شد یاران پیغمبر گفتند: یا رسول الله! کیستند این خویشاوندان تو که مودت و دوستی آنه بر ما واجب گشته؟ فرمودند: علی علیه السلام و فاطمه علیه السلام و دو پسر آنها حسن و حسین علیه السلام.
66 - آیه مباهله
از جمله آیاتی که به اتفاق مسلمین در مورد پیغمبر، علی، فاطمه، حسن و حسین علیه السلام نازل شده آیه 61 آل عمران است فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنه الله علی الکاذبین. این آیه یکی از دلایل بسیار قوی و صریح برای رسالت پیغمبر اکرم است، زیرا پیشنهاد مباهله از طرف آن حضرت بود و اگر آن حضرت به دعوت خود مؤمن نبود این دعوت یک انتحار واقعی و اظهار نقطه ضعف و سند بطلان رسالتش به شمار می رفت.
بر همین اساس واقع امر از دو حال بیرون نبود، یا نفرین نصاری نجران در حق آن جناب مستجاب می شد و یا آنکه نفرین نصارا و هم پیغمبر صلی الله علیه وآله هر دو عاطل و بی ثمر می گشت. در هر دو صورت بطلان ادعای آن حضرت آشکار و مسلم بود و هیچ خردمندی که به دروغ مدعی نبوت باشد چنین پیشنهادی نخواهد کرد، مگر اینکه دعوت و ادعای او بر حق بوده و به استجابت دعای خود و هلاک دشمن اطمینان داشته باشد.
پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله با کمال شجاعت و صراحت پیشنهاد مباهله نمود و این دلیل نبوت است؛ از طرفی شرکت دادن علی، فاطمه، حسن و حسین علیه السلام در مباهله که حتما به امر و دستور خدا بوده نیز دلیل بر این است که این چهار نفری که با پیغمبر حضور یافتند شایسته ترین و گرامی ترین خلق و در پیشگاه احدیت و پیامبر از همه عزیزتر و محترم تر و گرامی تر هستند.
در حقیقت آیه مباهله اعلان جلالت مقام و تقرب خاص آنها به خداوند متعال است.
بنابراین شرکت حسین علیه السلام در چنین مراسم با اهمیت تاریخی و قرآنی همچنین همراهی وی با پیغمبر صلی الله علیه وآله در میان آن همه مسلمان که در آن روزگار وجود داشتند - از صغیر و کبیر، مرد و زن، صالح و اخیار صحابه از قبیل سلمان و ابی ذر - فضیلتی بزرگ و مقامی است بسیار ارجمند.

و جریان مباهله بین یاران پیامبر از چنان اهمیت والائی برخوردار بود که سعد بن ابی وقاص آن را به رخ معاویه کشید، و هنگامی که معاویه گفت: چرا علی را سب نمی کنی؟ گفت: به علت سه چیز و آیه مباهله را یکی از آنها بیان کرد و گفت که پیامبر پس از نزول آیه مباهله تنها از فاطمه و حسن و حسین و علی دعوت کرد و سپس فرمود اللهم هولاء اهلی خدایا! اینها خاصان و اهل بیت من هستند. (1).

67 - گریه آسمان و زمین

مردی گوید: امیرالمؤمنین علیه السلام در صحن مسجد نشسته بود و این آیه را تلاوت می نمود پس آسمان و زمین بر آنان گریه کردند و به ایشان مهلت داده نشد در آن هنگام حسین علیه السلام از یکی از درهای مسجد وارد شد. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: آگاه باش این کشته می شود و آسمان و زمین بر او می گرید. (2).

68 - مصداق نفس مطمئنه

یا ایتها النفس المطمئنه - ارجعی الی ربک راضیه مرضیه - فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی، ای نفس مقدس و آرام، به سوی پروردگارت باز گرد که همانا تو راضی و خشنودی از نعمت هایش و او از تو راضی است، پس در صف بندگان خاص من درآی و به بهشتم وارد شو. (3).

چه نفسی مطمئن تر، مقدس تر و آرام تر از نور چشم رسول خدا، حضرت سید الشهداء علیه السلام که با آن همه مصیبت های طاقت فرسا که هر یک کافی است، کوه مستحکمی را به لرزه در آورد، و با آن همه عزیزان و یارانش که جلوی دیدگانش به شهادت رسیدند، با این حال را وی می گوید: هر چه روز عاشورا مصیبت بر حضرت بیشتر می بارید، بر افروخته تر می شد، زیرا به لقای پروردگارش با اطمینان بیشتری، نزدیک می شد.

آیات زیادی درباره حضرت سیدالشهداء علیه السلام تأویل شده است ولی این آیه را برگزیدیم که بارزترین مصداق نفس مطمئنه، قطعا خود حسین بن علی علیه السلام است.

امام صادق علیه السلام فرمود: سوره فجر را در نمازهای واجب و مستحب خود بخوانید: زیرا این سوره امام حسین علیه السلام است و به آن دل ببندید. خدا شما را رحمت کند و بیامرزد.

ابو اسامه که در مجلس حاضر بود، پرسید: چرا این سوره مخصوص امام حسین علیه السلام است؟

امام فرمود: آیا نمی شنوی سخن حق را که می فرماید: ای نفس مطمئن...،

مقصود اما حسین علیه السلام است، زیرا اوست که نفس مطمئن است و از خدا راضی و خدا از او راضی است و اصحاب او از آل محمد از خداوند روز قیامت راضی هستند و او از آنان راضی است. این سوره درباره امام

حسین علیه السلام و شیعیانش و شیعه آل محمد خصوصا وارد شده است که هر که بر آن سوره مداومت کند، همراه با امام حسین علیه السلام و درجه اش در بهشت است و همانا خداوند غالب و حکیم است.
راستی ما همانگونه که روز زیارت حضرت، آرزو می کنیم که ای کاش در روز عاشورا، کربلا بودیم و با آن حضرت و در رکابش کشته می شد، امروز در عمل و گفتار و کردار خود از او پیروی کنیم و تا اندازه ای نه چون حسین علیه السلام که در توان هیچ کس نیست ایثار داشته باشیم و در کارهای خود، خدا را مد نظر قرار دهیم، امید است که این آیه شریفه، شامل حال ما نیز شود و رضایت خدا را کسب کنیم که همانا رضوان من الله اکبر این رضایت است که از هر نعمتی در بهشت جاویدان برتر و مهم تر است.
البته آن ایثار و فداکاری که روز عاشورا از حسین بن علی علیه السلام و خویشان و یارانش دیده شد، در تاریخ نه سابقه داشته و نه پس از آن دیده می شود، و آن آزمایش و امتحانی که حسین علیه السلام در آن سربلند و پیروز در آمد، برای احدی متصور و میسور نیست ولی به هر حال باید، چنانچه آرزو کنیم، از آن حضرت پیروی نماییم و تا حد امکان، برای تحقق اهداف و آرمان های والایش جان نثاری و فداکاری کنیم، همانطور که در دوران جنگ تحمیلی، شهدا درس ایثار و از خود گذشتگی را از آقا امام حسین علیه السلام آموختند. و به مقام والا رسیدند.
امیدواریم که فاتحان جنگ این روحیه شهادت طلبی را از دست ندهند، و الان در کنار مقام معظم رهبری و در آینده برای انتقام زیر پرچم حضرت مهدی موعود (عج) باشیم.
69 - بیماری ابراهیم
فنظر نظره فی النجوم - فقال انی سقیم؛ سپس نگاهی به ستارگان افکند... و گفت: من بیمارم (و با شما به مراسم جشن نمی آیم) ! (4).
امام صادق علیه السلام درباره این آیه که پس (ابراهیم) نگاهی به ستارگان افکند و گفت: من بیمارم فرمود: او بر مصائبی که بر حسین علیه السلام فرود می آید، اندیشه نمود و گفت: من از آنچه بر حسین علیه السلام فرود می آید بیمار گشته ام (5).
70 - کشتن امام حسین (ع) در مقابل اهل بیتش
و لا تقتلوا النفس التی حرم الله الا بالحق؛ و کسی را که خداوند خونش را حرام شمرده، نکشید، جز به حق (6).
امام صادق علیه السلام فرمود: (مراد از) نفسی که خداوند کشتنش را حرام نموده (این است که) حسین را در میان خانواده اش به قتل رساندند.
71 - کلمه طیبه
الم تر کیف ضرب الله مثلا کلمه طیبه کشجره طیبه اصلها ثابت و فرعها

فی السماء.
آیا ندیدی چگونه خداوند کلمه طیبه (و گفتار پاکیزه) را به درخت پاکیزه ای تشبیه کرده که ریشه آن (در زمین) ثابت، و شاخه آن در آسمان است؟! (7).
امام صادق علیه السلام درباره این آیه شریف که: ریشه آن (درخت) ثابت و شاخه آن در آسمان است، فرمود: ریشه این درخت، رسول خدا صلی الله علیه وآله و شاخه آن، امیرالمؤمنین علیه السلام است.
حسن و حسین علیه السلام میوه آن به شمار می آیند و نه تن از فرزندان حسین نیز شاخه های کوچک تر آن هستند و شیعه هم برگ آن است...) (8).
72 - زنده به گور کردن دختران
و اذا الموئوده سئلت - بای ذنب قتلت، و در آن هنگام که از دختران زنده به گور شده سؤال می شود: به کدامین گناه کشته شدند؟ (9).
امام صادق (ع) در مورد این آیه آن هنگام که از دختران زنده به گور شده پرسیده شود که به کدامین گناه کشته شدند؟ فرمود: این آیه درباره امام حسین علیه السلام نازل شده است (10).
73 - امام حسین و زکریا (ع)
لم نجعل له من قبل سمیا
و پیش از این، هم نامی برای او قرار نداده ایم! (11).
امام صادق علیه السلام فرمود:
ما از قبل برای او هم نامی قرار ندادیم: حسین بن علی علیه السلام و یحیی بن زکریا است که از قبل هم نامی نداشت و آسمان فقط بر آن دو چهل روز گریه کرد. گفته شد: گریستنش چگونه بود؟ فرمود: به سرخی طلوع می کرد و به سرخی نیز غروب می نمود
74 - رانده شدن از شهر و خانه
الذین اخرجوا من دیار هم بغیر حق الا ان یقولوا ربنا الله؛ همان ها که از خانه و شهر خود، به ناحق رانده شدند. جز اینکه می گفتند: پروردگار ما، خدای یکتاست! (12).
امام صادق علیه السلام درباره آیه کسانی که به ناحق از خانه و شهر خود آواره شدند فقط به خاطر آن که می گفتند: پروردگار ما خدای یکتا است فرمود: این آیه درباره علی و جعفر و حمزه نازل شد و در حسین بن تحقق یافت، بر همگی آنان درود و سلام باد. (13).
75 - اطاعت از خدا و رسول و ائمه (ع)
و من یطع الله و رسوله و یخش الله ویتقه فاولئک هم الفائزون؛ و هر کس خدا و پیامبرش را اطاعت کند، و از خدا بترسد و از مخالفت فرمانش بپرهیزد، چنین کسانی همان پیروز مندان واقعی (14) هستند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در حدیثی فرمود سعادتمند آنانکه از دوستان و پیروان حسین علیه السلام هستند به خدا سوگند ایشان در قیامت پیروز و نیکبخت هستند (15).

76 - کلمه توحید

و جعلها کلمه باقیه فی عقبه؛ او کلمه توحید را کلمه پاینده ای در نسل های بعد از خود قرار داد، شاید به سوی خدا باز گردند! (16).

امیر المؤمنین علیه السلام در حدیثی فرمودند: این آیه درباره ما نازل شده است: و او آن را کلمه ای پاینده در نسل های بعد از خود قرار داد، (یعنی) امامت در نسل حسین علیه السلام تا روز قیامت باقی است.

77 - دو حادثه بزرگ

یوم ترجف الرجفه - تتبعها الرادفه، آن روز که زلزله های وحشتناک همه چیز را به لرزه در می آورد، و به دنبال آن، حادثه دومین (صحنه عظیم محشر) رخ می آورد. (17).

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در تأویل این آیه شریف که: روزی که لرزه و زلزله ای بزرگ جهان را بلرزاند و به دنبال آن حادثه دومین رخ می دهد فرمودند: لرزاننده حسین بن علی علیه السلام و حادثه دومین علی بن ابیطالب علیه السلام است. نخستین فردی که (در رجعت) قبر او شکافته شده (و از آن بیرون می آید) و خاک را سر می زداید حسین بن علی علیه السلام است. (18).

78 - دوستدار ما از ماست

ابان بن تغلب می گوید: امام شهید علیه السلام فرمود: هر کس ما را دوست داشته باشد از ما اهل بیت نبوت است

عرض کردم: از شما اهل بیت نبوت؟

فرمود: از ما اهل بیت نبوت) و این جمله را سه بار تکرار نمودند، سپس از کلام خدای سبحان شاهد آورد و فرمود: آیا سخن آن عبد صالح را نشنیده ای: پس هر کس مرا پیروی نمای حقا او از من است. (19).

79 - آیه تطهیر در شان حسین (ع)

از شداد بن عبدالله روایت کرده که وقتی سر حسین علیه السلام وارد شام شد. یک مرد شامی به آن حضرت و پدرش علی علیه السلام جسارت کرد، واثله بن اسقع برخاست و گفت: سوگند به خدا من همواره علی، حسن، حسین و فاطمه علیها السلام را دست می دارم، و این محبت من بعد از زمانی است که شنیدم پیغمبر در حق آنها فرمود آنچه را که فرمود و آن اینکه یک روز در خانه ام سلمه در خدمت پیامبر صلی الله علیه وآله حضور داشتم. فرزندش حسن علیه السلام آمد و پیغمبر او را بر ران راستش نشانید و بوسید. پس حسین علیه السلام آمد و او را بر ران چپش نشانید و بوسید. سپس فاطمه علیها السلام آمد و او را پیش روی خود

نشانید، آنگاه علی علیه السلام را طلبید و فرمود: انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا (20).
(1) تفسیر نمونه، ج 3، ص 442.
(2) کامل الزیارات، ص 125.
(3) فجر. / 27 الی 30.
(4) الصافات / 88.
(5) العوالم، ج 17، ص 98.
(6) الاسراء / 33.
(7) ابراهیم، 24.
(8) العوالم، ج 15 ص 19.
(9) التکویر / 8 - 9.
(10) العوالم، ج 15، ص 19.
(11) مریم 7.
(12) الحج / 40.
(13) بحار، ج 44، ص 219.
(14) النور، / 52.
(15) بحار، ج 44، ص 225.
(16) الزخرف / 28.
(17) النازعات / 6-7.
(18) تفسیر برهان، ج 4، ص 110؛ نقل از چقا حدیث از وزارت ارشاد اسلامی.
(19) فرهنگ جامع سخنان امام حسین علیه السلام ص 652.
(20) اسدالغابه، ج 2، ص 20.

80 - انواع شخصیت ها
شخصیت ها هم اقسامی دارند، بعضی از شخصیت ها، شخصیت حماسی هستند و روحشان حماسه است. بعضی روحشان غنایی است، بعضی روحشان اساسا رثای است، آه و ناله است، بعضی شکل روحشان شکل پند و اندرز و موعظه است (1).
81 - عظمت شخصیت های سازنده حادثه عاشورا
حادثه عاشورا مثل بسیاری از حقایق این عالم است که در زمان خودشان بسا هست آنچنان که باید شناخته نمی شود و بلکه فلاسفه تاریخ مدعی هستند که شاید هیچ حادثه تاریخی را نتوان در زمان خودش آنچنان که باشد هست، ارزیابی کرد. بعد زا آنکه زمان زیادی گذشت و تمام عکس العمل ها و جریانات مربوط به یک حادثه، خود را بروز دادند، آنگاه آن حادثه، بهتر شناخته می شود. همچنان که شخصیت های هم همین طورند. شخصیت های بزرگ غالبا در زمان خودشان آن موجی که شایسته وجود آنهاست، پیدا نمی شود؛ بعد از مرگشان تدریجا شناخته می شوند، و معمولا افرادی که در زمان خودشان خیلی شاخصند بعد از فوتشان فراموش می شوند، و بسا افرادی که در زمان خودشان آنقدرها شاخص نیستند ولی بعد از مرگشان تدریجا شخصیت آنها گسترش پیدا می کند و بهتر شناخته می شوند.
82 - حسین (ع) سرود انسانیت است!
حسین یک شخصیت حماسی است، اما نه آنطور که جلال الدین خوارزمشاه یک شخصیت حماسی است و نه آنطور که رستم افسانه ای یک شخصیت حماسی است. حسین یک شخصیت حماسی است، اما حماسه انسانیت، حماسه بشریت، نه حماسه قومیت، سخن حسین، عمل حسین، حادثه حسین، روح حسین، همه چیز حسین هیجان است، تحریک است، درس است، القاء نیرو است، اما چه جور القاء نیرویی؟ چه جور درسی؟ آیا از آن جهت که مثلا به یک قوم به خصوصی منتسب است؟! یا از آن جهت که شرقی است؟ یا از آن جهت که مثلا عرب است و غیر عرب نیست؟! یا به قول بعضی از ایرانی های از آن جهت که مثلا زنش ایرانی است؟!
اساسا در وجود حسین یک چنین حماسه هایی نمی تواند وجود داشته باشد و علت شناخته نشدن حسین هم همین است. چون حماسه او بالاتر و مافوق اینگونه حماسه هاست، کمتر افراد می توانند او را بشناسند. حالا ببینیم که واقعا چطور است؟ شما در جهان یک شخصیت حماسی مانند

شخصیت حسین بن علی از نظر شدت حماسی بودن و از نظر علو و ارتقای حماسه یعنی جنبه های انسانی نه جنبه قومی و ملی پیدا نخواهید کرد. حسین سرود انسانیت است و به همین دلیل نظیر ندارد، و به جرات عرض می کنم که نظیر ندارد، شما در دنیا حماسه ای مانند حماسه حسین پیدا نخواهید کرد، چه از نظر قدرت و قوت حماسه و چه از نظر علو و ارتقا و انسانی بودن آن و متأسفانه ما مردم این حماسه را نشناخته ایم (2).

83 - خاصیت یک شخصیت حماسی

اثر و خاصیت یک سخن یا تاریخچه و یا شخصیت حماسی این است که در روح موج به وجود می آورد، حمیت و غیرت به وجود می آورد، شجاعت و صلابت به وجود می آورد، در بدن ها، خون ها را به حرکت و جوشش در می آورد، و تن ها را از رخوت و سستی خارج می کند، و آنها را چابک و چالاک می نماید، چه بسیار خون ها در محیطی ریخته می شود که چون فقط جنبه خونریزی دارد، اثرش مرغوبیت مردم است، اثرش این است که از نیروی مردم و ملت می کاهد و نفس ها بیشتر در سینه ها حبس می شود.(3).

84 - نتایج یک روح حماسی

سخن حماسی، تاریخچه حماسی، شخصیت حماسی آن است که از لحاظ روحی غیرت و حمیت و شجاعت و سلحشوری را تحریک کند و از لحاظ بدنی خون را در عروق به جوش آورد، به بدن نیرو و حرارت و چابکی و چالاکی ببخشد، در واقع حیات تازه به بدن بدهد؛ به عبارت دیگر روحیه انقلاب و ثوره ایجاد کند، حس مقاومت در مقابل ستم و ستمگر به وجود آورد. (4).

85 - عظمت روح حضرت سیدالشهداء

1 - به طور کلی روحیه های کوچک چون از خود درد ندارند و هدف ندارند (همه دردها و هدف هایشان در خواسته های جسمانی خلاصه می شود) و ایده آل ندارند، تن ها را به زحمت نمی اندازند، به لقمه ای که به دریوزگی تحصیل می کنند قناعت می کنند؛ اما روحیه های بزرگ همیشه تن را به حرکت وا می دارند و در زحمت و بلا قرار می دهند.

فرقشان شکافته و سرشان بریده می شود. به همین جهت شهادت برای آنها افتخار است، که نشانه عظمت نفس آنها است در اینگونه اشخاص که روحشان از جسمشان بزرگ تر است کار بدن دشوار است. بدن علی مجازات ببیند و سر را توی تنور ببرد.

تن حسین اگر بخواهد با روح حسین همدم باشد، باید آماده تشنگی بی اندازه باشد، آماده زیر سم اسب رفتن، آماده زخم های تیر کالقنفذ باشد. (5) خوشا به حال بدنی که با یک روح کوچک تؤام شده، همه سور و سات

ها را برایش فراهم می کند، به قیمت دریوزگی و دزدی نان تهیه می کند، به قیمت جنایت و آدمکشی پست تهیه می کند
وای به حال بدنی که با یک روح شریف و بزرگ توام است. چند لقمه نان جو بیشتر گیرش نمی آید که به زحمت باید از گلو پایین بدهد، از آن طرف باید شب زنده داری کند، روز باید دره به دستش بگیرد مراقب نظم اجتماع باشد، یا شمشیر به دست بگیرد و گردن تبهکاران را بزند، یک روز سر توی تنور برد.
2 - علی علیه السلام درباره متقین می فرماید: انفسهم منهم فی تعب، و الناس منهم فی راحه. (6).
اینجا مراد از نفس، نفس حیوانی است؛ اشاره است به اینک آسایش آنها در آسایش و عدم سلب راحت از دیگران است
3 - جمله امام حسین علیه السلام که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله روایت کرده است: ان الله یحب معالی الامور و یبعض سفسافها (7) می رساند که روح امام با امور پست جسمی (نیست و) سروکارش با معانی عالی و بلند است.
4 - برای بعضی روح، خدمتگزار جسم است، یعنی فکر و عقل و عاطف 3ه در خدمت هدف های جسمانی و بدنی و حیوانی است، روح اسیر است، روح تا حدی رنج می برد اگر چه روح کوچک حتی احساس رنج هم نمی کند؛ روح باید بزرگ باش که احساس درد و رنج بکند؛ اگر احساس درد و رنج بکند کوچک نیست و در خدمت جسم قرار نمی گیرد.
5 - این شعر:
لنقل الصخر من قلل الجبال
احب الی من منن الرجال
یقول الناس لی فی الکست عار
فان العار فی ذل السوال (8).
نموداری از به افتادن بدن به خاطر بزرگی روح است.
6 - اینک امام فرمود: الا و ان الدعی بن الدعی... هیهات منا الذله، نموداری از به زحمت افتادن بدن است به خاطر عظمت روح.
7 - روح و بدن در عین اتحاد و یگانگی، از جنبه دوگانگی، مانند دو رفیقند که از طرفی الزاما با هم هستند و نمی توانند از هم جدا باشند و از طرف دیگر دو رفیقی هستند که هم هدف نیستند:
میل جان اندر ترقی و شرف
میل تن در کسب اسباب و علف
این است که کوچک ماندن هر کدام به نفع دیگری و رشد کردن هر کدام به ضرر دیگری است.
8 - می گویند نوابغ همیشه شوهران بدی هستند. دلیلش هم واضح است:

افق روح آنها از افق آرزوها و افکار و تمنیات و آمال یک زن بالاتر است. جسمش با زن هست ولی روحش با زن نیست. اما اگر کسی در عین نبوغ بتواند خود را آنقدر در موقع خودش تنزل دهد که با زن عادی در افق عادی هم معاشرت کند، او واقعا فوق نبوغ است، معلوم می شود قدرت تنزل دادن خون را دارد و قدرت تنزل دادن خود، خیلی فوق العاده است.
برای من پیش آمده است که با اشخاصی در افق پایین مجبور بوده ام ساعتی زندگی کنم. در عذاب الیم بوده ام. می دیده ام یک کلمه حرف ندارم با آنها بزنم، گوی همه معلوماتم را فراموش کرده ام.
9- بزرگی روح در مقابل کوچکی و حقارت است، جنبه کمی دارد. روح بزرگ یک آرزوی بزرگ است، یک اندیشه بزرگ و وسیع است، یک خواهش و اراده بزرگ است، یک همت بزرگ است. آنکه آرزو دارد در ثروت شخص اول شود - البته آرزوی خالی بلکه آرزوی توام با حرکت - یک روح بزرگ دارد. به قول نظامی عروضی احمد بن عبدالله الخجستانی را پرسیدند: تو مردی خر بنده بودی، به امیری خراسان چون افتادی؟
گفت: به بادغیس در خجستان روزی دیوان حنظله بادغیسی همی خواندم، بدین دو بیت رسیدم:
مهتری گر به کام شیر در است
شو خطر کن ز کام شیر بجوی
یا بزرگی و عز و نعمت و جاه
یا چو مردانت مرگ رویاروی
داعیه ای در: پدید آمد که به هیچ وجه در آن حالت که بودم راضی نتوانستم بود خران بفروختم و اسب خریدم و از وطن خویش رحلت کردم و به خدمت علی بن اللیث صفاری شدم... اصل و سبب این دو بیت بود. روح بزرگ به کمی و کوچکی و حقارت تن نمی دهد، به کم از قدر خود راضی نمی شود.
به کم از قدر خود مشو راضی
بین که گنجشک می نگیرد باز
روح بزرگ اهل مهاجرت است، به کنج خانه و به آب و خاک خود قناعت نمی کند؛ سفر می کند، دریاها را و خطره را استقبال می کند، شب و روز می کوشد و در نتیجه زودتر پیر می شود، بیماری قلبی می گیرد و مثل ناصر (9) در نیمه راه عمر می میرد. موسولینی گفت: به جای آنکه صد سال گوسفند باشم ترجیح می دهم یک سال شیر باشم
آدم بزرگ از زندان باک ندارد، ده سال و بیست سال زندان می رود که دو سال به کام زندگی کند.
10 - اسکندر خشایار شاه و نادر و ناپلئون روح های بزرگ و نا آرام بوده اند، اما یک جاه طلبی بزرگ، یک رقابت و حسادت بزرگ، یک شهوت بزرگ،

یک تجمل پرستی بزرگ بوده اند. اینها با مقایسه با روح کوچک البته عظمت و اهمیت بیشتری دارند. اینها اگر به جهنم هم بروند یک روح بزرگ به جهنم رفته است، اینها هواپرست های بزرگ هستند.
آنچه در وجود اینها و در روح اینها رشد کرده است، شهوت ها، جاه طلبی ها، حسادت ها، کینه توزی ها است.
اما بزرگواری، بزرگواری غیر از بندگی است، بزرگواری روح در مقابل کوچکی روح نیست، بلکه در مقابل پستی و دنائت روح است.
این پستی چگونه پستی ای است؟ این خود یک مسأله ای است در حقیقت ماوراء الطبیعی و ضد منطق مادی. می گویند تن به پستی نده، تن به خواری نده، آقا باش نه نوکر، عزیز باش نه ذلیل. اینها که هیچ کدام ملموس نیست. افتخار یعنی چه؟ اینکه:
تن مرده و گریه دوستان
به از زنده و خنده دشمنان
مرا عار آید از این زندگی
که سالار باشم کنم بندگی
اینکه:
ان الحیا فی موتکم قاهرین و الموت فی حیاتکم مقهورین (10) یعنی چه؟ (11).
86 - جریمه یک روح بزرگ
روح بزرگ آرزو می کند که در راه هدف های الهی و هدف های بزرگ خودش کشته شود فرقش شکافته می شود، خدا را شکر می کند. روح وقتی که بزرگ شد، خواه نا خواه باید در روز عاشورا سیصد زخم به بدنش وارد شود. آن تنی که در زیر سم اسب ها لگدمال می شود، جریمه یک روح بزرگ را می دهد، جریمه یک حماسه را می دهد، جریمه حق پرستی را می دهد، جریمه روح شهید را می دهد.
واذا کانت النفوس کبارا
تعبت فی مرادها الاجسام
وقتی که روح بزرگ شد به تن می گوید من می خواهم به این خون ارزش بدهم. (12).
87 - قهرمانی عظیم حسین (ع)
اگر شهادت بن علی علیه السلام صرفا یک جریان حزن آور می بود، اگر صرفا یک مصیبت می بود، اگر صرفا این می بود که خونی به ناحق ریخته شده است و به تعبیر دیگر صرفا نفله شدن یک شخصیت می بود، ولو شخصیت بسیار بزرگی، هرگز چنین آثاری را به دنبال خود نمی آورد. شهادت حسین بن علی، از آن جهت این آثار را به دنبال خود آورد که به تعبیری که عرض کردیم، نهضت او یک حماسه بزرگ اسلامی و الهی بود،

از این جهت که این داستان و تاریخچه، تنها یک مصیبت و یک جنایت و ستمگری از طرف یک عده ای جنایتگر و ستمگر نبود، بلکه یک قهرمانی بسیار بزرگ از طرف همان کسی بود که جنایت ها را بر او وارد کردند. (13).

(1) حماسه حسینی، ج 1، ص 118.
(2) حماسه حسینی، ج 1، ص 120.
(3) همان ماخذ، ص 162.
(4) همان ماخذ، ج 3، ص 323.
(5) آورده اند که بدن مبارک آن حضرت از کثرت اصابت تیر مانند قنفذ (خارپشت) می نمود.
(6) قریب به این عبارت در نهج البلاغه، خطبه 184، معروف به متقین. خود رابه زحمت می اندازند، و مردم از آنان آسوده اند.
(7) تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 246. خداوند کارهای بلند و گرامی را دوست می دارد و کارهای پست و زبون را دشمن دارد.
(8) به دوش کشیدن تخته سنگ از قله کوه های نزد من از منت بردن از دیگران محبوب تراست. مردم به من می گویند کست تنگ است، در صورتی که ننگ در ذلت خواهش است.
(9) جمال عبدالناصر.
(10) نهج البلاغه، خطبه 51. زندگی در مرگ پیروز مندانه است، و مرگ در زندگی توام با شکست.
(11) حماسه حسینی، ج 3، ص 364.
(12) همان ماخذ، ج 1، ص 143.
(13) همان ماخذ ج 1، ص 162.

88- بازتاب خبر مرگ معاویه در کوفه
خبر مرگ معاویه در شهر کوفه منتشر گردید، کوفیان به محض اطلاع از این خبر و این که امام حسین علیه السلام و عبدالله بن زبیر بار بیعت با یزید نرفته اند و در مکه پناهنده شده اند، در خانه شخصی به نام سلیمان بن صرد خزاعی جمع شدند، خداوند را شکر می نمودند از این که سرانجام معاویه هلاک گردید، در این حال سلیمان برخاست و سخنرانی کرد که: ای شیعیان! بدانید که معاویه ستمگر به هلاکت رسیده و یزید شراب خوار به جای او بر تخت سلطنت نشسته است، امام حسین علیه السلام در چنین شرایطی از بیعت با یزید سر باز زده و به سمت مکه شتافته است.
شما شیعیان او و پیش از این جزو شیعیان پدر بزرگوار او بودید، اینک اگر در خود این را می بینید که می توانید یاور او باشید و با دشمنان جهاد کنید، پس نامه ای بنویسید و او را دعوت نمایید؛ اما اگر می ترسید و می دانید که نمی توانید او را یاری کنید و از او پیروی نمایید، پس فریبش ندهید و او را در مهلکه نیاندازید.
آن ها گفتند: اگر امام به سوی کوفه بیاید، ما همگی به دست ارادت و بندگی با او بیعت خواهیم کدر و در یاری او جهاد با دشمنانش جانفشانی ها خواهیم کرد. (1).
89 - ای پسر رسول خدا! به سوی ما بیا
پس از این گفتگوها، سلیمان بن صرد و مسیب بن نجبه و رفاعه بن شداد بجلی و حبیب بن مظاهر و دیگر شیعیان نامه ای برای امام حسین علیه السلام فرستادند و در آن نامه پس از حمد و ثنای الهی و گفتن خبر هلاکت معاویه این چنین بیان کردند که:
ای پسر رسول خدا! به سوی ما بیا؛ زیرا ما امام و مقتدایی نداریم و به شهر ما قدم رنجه کن، شاید که از برکت وجود شما خداوند حق را بر ما آشکار گرداند.
نعمان بن بشیر والی کوفه در قصر حکومتی خود ذلیل است، او خودش را امیر ما می داند، اما ما او را به عنوان امیر و حاکم بر خود نمی شناسیم و به امیریم نمی خوانیم و در نماز جمعه او حاضر نمی گردیم و در اعیاد برای برگزاری نماز همراه او خارج نمی گردیم، اگر بدانیم که آن حضرت به سوی شهر ما تشریف می آورد، نعمان را از کوفه بیرون می کنیم تا به شامیان ملحق شود. والسلام (2).
90 - دوازده هزار نامه دعوت
این نامه ها مرتب و پشت سر هم به امام می رسید تا آن که در یک روز،

شمار این نامه ها به ششصد نامه رسید، امام با دریافت این نامه ها باز هم تأمل و صبر می نمود و جوابی نمی داد تا آن که دوازده هزار نامه به سوی امام فرستاده شد. (3).

91 - امضای هجده هزار مسلمان

کوفه اصلا اردوگاه بوده است، از اول هم به عنوان یک اردوگاه تأسیس شد. این شهر در زمان خلیفه عمر بن الخطاب ساخته شد، قبلا حیره بود. این شهر را سعدابی الوقاص ساخت. همان مسلمانانی که سرباز بودند، و در واقع همان اردو، و در آنجا برای خود خانه ساختند و لهذا از یک نظر قوی ترین شهرها عالم بود.

مردم این شهر از امام حسین دعوت می کنند، نه یک نفر، نه دو نفر، نه هزار نفر، نه پنجاه هزار نفر و نه هزار نفر بلکه حدود هیجده هزار نامه می رسید که بعضی از نامه ها را چند نفر و بعضی دیگر را شاید صد نفر امضا کرده بودند که در مجموع شاید حدود صد هزار نفر به او نامه نوشته اند.

اینجا عکس العمل امام چه باید باشد؟ حجت بر او تمام شده است. عکس العمل، مثبت و ماهیت عملش، ماهیت تعاون است، یعنی مسلمانانی قیامی کرده اند، امام باید به کمک آنها بشتابد. اینجا دیگر عکس العمل امام ماهیت منفی و تقوی ندارد، ماهیت مثبت دارد کاری از ناحیه دیگران آغاز شده است، امام حسین باید به دعوت آنها پاسخ مثبت بدهد. اینجا وظیفه چیست؟ در آنجا وظیفه نه گفتن بود. از نظر بیعت، امام حسین فقط باید بگوید: نه، و خودش را پاک نگهدارد و نیالاید. و لهذا اگر امام حسین پیشنهاد ابن عباس را عمل می کرد و می رفت در کوهستان های یمن زندگی می کرد که لشکریان یزید به او دست نمی یافتند، از عهده وظیفه اولش برآمده بود؛ چون بیعت می خواستند، نیم خواست بیعت بکند؛ آنها می گفتند: بیعت کن، می گفت: نه از نظر تقاضای بیعت و از کوهستان های یمن که ابن عباس و دیگران پیشنهاد می کردند، وظیفه اش را انجام داده بود.

اما اینجا مسأله، مسأله دعوت است؛ یک وظیفه جدید است؛ مسلمان ها حدود هجده هزار نامه با حدود صد هزار امضاء داده اند. اینجا اتمام حجت است. (4).

92 - آمادگی اهل کوفه

عواملی که در کار بوده و ممکن است در این امر نهضت حسینی دخالت داشته باشد و یا دخالت داشته است،

1 - اینکه امام یگانه شخصیت لایق و منصوص و وارث خلافت و دارای مقام معنوی امامت بود. در این جهت فرقی میان امام و پدرش و برادرش نبود، همچنان که فرقی میان حکومت یزید و معاویه و خلفای سه گاه نبود

این جهت به تنهایی وظیفه ای ایجاب نمی کند. اگر مردم اصلحیت را

تشخیص دادند و بیعت کردند و در حقیقت با بیعت، صلاحیت خود را و آمادگی خود را برای قبول زمامداری این امام اعلام کردند او هم قبل می کند امام مادامی که مردم آمادگی ندارند از طرفی، و از طرف دیگر اوضاع امام مخالفت نیست بلکه همکاری و همگامی است همچنان که امیرالمؤمنین علیه السلام چنین کرد، در مشورت های سیاسی و قضایی شرکت می کرد و به نماز جماعت حاضر می شد. خودش فرمود: لقد علمتم انی احق الناس بها من غیری؛ و و الله لاسلمن ما سلمت امور المسلمین و لم یکن فیها جور الا علی خاصه.
رد قضیه کربلا این عامل به تنهایی دخالت نداشته است. این عامل را به ضمیمه عامل سوم که دعوت اهل کوفه است باید در نظر بگیریم؛ چون عامل دعوت مردم، برای به دست گرفتن حکومت بود نه چیز دیگر. پس این عامل جداگانه نیست و باید در ضمن آن عامل ذکر شود.
2 - از امام بیعت می خواستند و در این کار رخصتی نبود، یزید نوشت: خذ الحسین بالبیعه اخذا شدید لیس فیه رخصه.
بیعت، امضا و قبول و تایید بود.
3 - مردم کوفه پس از امتناع امام از بیعت او را دعوت کردند و آمادگی خود را برای کمک او و به دست گرفتن خلافت و زعامت اعلام کردند، نامه های پی در پی آمد، قاصد امام هم آمادگی مردم را تایید کرد.
4 - اصلی است در اسلام به نام امر به معروف و نهی از منکر، مخصوصا در موردی که کار از حدود مسائل جزئی تجاوز کند، تحلیل حرام و تحریم حلال بشود، بدعت پیدا بشود، حقوق عمومی پایمال شود، ظلم زیاد بشود. امام مکرر به این اصل استناد کرده است. در یک جا فرمود: انی لم اخرج اشرا و لا بطرا و لامفسدا و لا ظالما، و انما خرجت لطلب الاصلاح فی امه جدی، ارید ان امر بالمعروف و انهی عن المنکر و اسیر بسیره جدی و ابی جای دیگر فرمود: سمعت جدی رسول الله: من رای سلطانا جائرا مستحلا لحرم الله و در جای دیگر فرمود: الا ترون ان الحق الایعمل به، و ان الباطل لا یتناهی عنه !؟ لیرغب المومن فی لقاء الله محقا این لا اری الموت الا سعاده و الحیاه مع الظالمین الا برما (5).
93 - کدام یک از دو عامل تقدم داشت؟
از این دو عامل کدام یک بر دیگری تقدم داشت، آیا اول امام حسین از بیعت امتناع کرد و چون از بیعت امتناع کرد مردم کوفه از او دعوت کردند یا لااقل زمانا چنین بود یعنی بعد از آنکه بیش از یک ماه از امتناع از بیعت گذشته بود دعوت مردم کوفه رسید؟ یا قضیه بر عکس بود؟ اول مردم کوفه از او دعوت کردند، امام حسین دید خوب حالا که دعوت کرده اند او هم باید جواب مثبت بدهد. بدیهی است مردی که کاندیدا می شود برای کاری به این بزرگی، دیگر برای او بیعت کردن معنی ندارد. بیعت نکرد

برای اینکه به تقاضای مردم کوفه جواب مثبت داده بود! از این دو تا کدام است؟ به حسب تاریخ مسلما اولی. چرا؟ برای اینکه همین روز اولی که معاویه مرد،
از امام حسین تقاضای بیعت شد، بلکه معاویه قبل از اینکه بمیرد، آمد به مدینه و می خواست با هر لم و کلکی هست، در زمان حیات خودش از امام حسین و دو سه نفر دیگر بیعت بگیرد که آنها به هیچ شکل زیر این بار نرفتند. مسأله تقاضای بیعت و امتناع از آن، تقدم زمانی دارد. خود یزید هم وقتی معاویه مرد، همراه این خبر که به وسیله یک پیک سبک سیر و تندرو فرستاد که در ظرف چند روز با آن شترهای جماز خودش را به مدینه رساند، نامهای فرستاد و همان کس که خبر مرگ معاویه را به والی مدینه داد، آن نامه را هم به او نشان داد که معاویه مرده است.
به علاوه تاریخ اینطور می گوید که از امام حسین تقاضای بیعت کردند، امام حسین امتناع کرد، حاضر نشد، دو سه روز به همین منوال گذشت، هی می آمدند، گاهی با زبان نرم و گاهی با خشونت، تا حضرت اساسا مدینه را رها کرد در بیست و هفتم رجب امام از مدینه حرکت کرد و در سوم شعبان به مکه رسید. دعوت مردم کوفه در پانزدهم رمضان به امام حسین رسیده، یعنی بعد از آنکه یک ماه و نیم از تقاضای بیعت و امتناع امام گذشته بود، و بعد از اینکه بیش از اینکه بیش از چهل روز بود که امام اساسا در مکه اقامت کرد بود.
بنابراین مسأله این نیست که اول آنها دعوت کردند، بعد امام جواب مساعد داد و چون جواب مساعد داده بود و از طرف آنها کاندید شده بود دیگر نداشت که بیعت بکند، یعنی بیعت نکرد و چون به کوفی ها جواب مساعد داده بود! خیر، بیعت نکرد قبل از آنکه اصلا اسم تقاضای کوفی ها در میان باشد، و فرمود: من بیعت نمی کنم ولو در همه زمین مأوی و ملجئی برای من باقی نماند. یعنی اگر تمام اقطار روی زمین را بر من ببندند که یک نقطه برای زندگی من وجود نداشته باشد، باز هم بیعت نمی کنم. (6).
94 - چرا سیدالشهداء به سوی کوفه رفت؟
امام حسین علیه السلام با نهایت درایت و کیاست و از هر راه مشروع و ممکن، همه تلاش خویش را برای حفظ خویش و خاندانش به کار گرفت؛ اما برایش میسر نشد. چرا که رژیم سیاه کار اموی، زمین و زمان را بر او تنگ ساخته و قرارگاه امنی برایش ننهاده بود.
یزید به فرماندارش در مدینه نوشت، پیش از آنکه ندای حق طلبانه حسین علیه السلام طنین انداز گردد، او را در همان نقطه نابود سازد! آن حضرت با شرایطی، بسان شرایطی خروج موسی از قلمرو فرعون، ترسان و نگران از مدینه خارج شد و این آیه را تلاوت کرد:

فخرج منها خائفا یترقب قال رب نجنی من القوم الظالمین (7).
پس از حرکت از مدینه: به سرزمین وحی و حرم امن الهی پناه برد (8) به نقطه ای که خدایش آنجا را برای همه موجودات، حتی کافر و قاتل، پرنده و درنده، گیاه و درخت، منطقه امن اعلان کرده بود تا همگان در پرتو آن از قصاص و کیفر و شکار و ضربه خوردن و قطع شدن در امان باشند. اما رژیم تجاوز کاری اموی، در آنجا نیز دست بردار نبود به همین جهت نقشه دستگیری یا ترور ناجوانمردانه آن حضرت را در دستور کار خویش قرار داد و او در حالی که احرام بسته بود، امکان تمام کردن مراسم شعائر حج خویش را نیافت. به ناچار از احرام خارج شد و در حالی که در کشور پهناور اسلامی قرار گاه امنی نداشت، تصمیم به ترک حرم گرفت.
در این شرایط بود که وظیفه ظاهری او را متوجه کوفه ساخت، چرا که همه مردم آن، طی نامه های متعددی، مراتب فرمانبرداری خویش را نگاشته (9) و حجت را بر آن گرامی تمام ساخته و طبق معیارهای ظاهری، خلافی نیز مشاهده نمی شد؛ به ویژه که سفیر آن حضرت، جناب مسلم بن عقیل نیز طی گزارش مشروحی، جریان بیعت و آمادگی آنان را برای پیروی از پیشوای به حق خویش گزارش داده بود (10) و دیگر راهی برای رد دعوت آنان نداشت.
اما هنگامی که آمد و شرایط نامطلوب جدید و پیمان شکنی آنان را نگریست، دیگر راه بازگشت نداشت، با این وصف اگر بخواهد برگردد و اگر به سوی کوفه نرود به کجا برود؟
اصولا باید گفت که: اگر به سوی کوفه نمی رفت، در حالی که زمین با گستردگی اش با شقاوت بنی امیه بر او تنگ می نمود، به کجا می رفت؟ دلیل این شرایط سخت، سخنان خود اوست.
از آن جمله به برادرش محمد، که به آن حضرت یاد آوری می کرد تا به سوی یمن یا بیابان ها و شکاف کوه های دور دست برود، فرمود:
وایم الله لو کنت فی حجر هامه من هوام الارض یستخر جونی حتی یقتلونی... (11).
به خدای سوگند! اگر در لانه جنبندگان زمین باشم، مرا در خواهند آورد تا خونم را بریزند و با کشتن من به هدف پست خویش برسند...
و نیز سخن آن گرامی در جواب فرزدق است؟، پس از حرکت کاروان امام حسین علیه السلام از مکه، بدان بر خورد و ضمن احترام، دلیل ناتمام گذاشتن مراسم و شعائر حج و شتاب به سوی کوفه را جویا شد که فرمود:
اگر چنین نمی کردم بازداشت می شدم و در حرم امن الهی مورد بی حرمتی قرار می گرفتم. (12).
... بنی امیه ثروتم را مصادره کردند، شکیبایی ورزیدم، با فحاشی و شرارت، حرمت مرا در هم شکسته صبر کردم، اینکه برآنند تا خونم را به

زمین بریزند که ناگزیر از حرم خدا و پیامبر خارج شدم. (13).
و نیز سخن آن حضرت به یکی از شیوخ عرب به نام عمرو بن لوذان، در یکی از منزلگاه های میان مکه و کوفه است که ضمن ملاقات با آن گرامی و آگاهی از هدف کاروان حسین گفت: تو را به خدای سوگند می دهم که از رفتن به کوفه منصرف و از همین جا باز گردی؛ چرا که در آنجا جز با شمشیرها و نیزه های آخته رو به رو نخواهی شد.
آنگاه اضافه کرد که:
اگر دعوت کنندگان شما، به راستی اطمینان می دهند که جلو فتنه و آشوب را بگیرند و با آماده ساختن اوضاع، بهای سنگین این دعوت را تضمین و شرایط را فراهم سازند، حرکت به سوی آنان مانعی ندارد؛ اما با شرایط را فراهم سازند، حرکت به سوی آنان مانعی ندارد؛ اما با شرایطی که خودت هم پیش بینی می کنی، رفتن به سوی کوفه، جز گام سپردن به یک ورطه خطرناک نیست
امام حسین علیه السلام فرمود:
لیس یخفی علی الرای و لکن الله تعالی لا یغلب علی امره مصلحت برای من پوشیده نیست، اما اراده و برنامه خدا، تغییر ناپذیر است. سپس اضافه فرمود:
والله لا یدعوننی حتی یستخرجوا هذه العلقه من جوفی. (14) اینان هرگز دست از من بر نخواهند داشت، جز اینکه خونم را بریزید.
دقت در جملات آن حضرت، واقعیت اوضاع و شرایط و حرکت آگاهانه آن گرامی را روشن می کند، برای نمونه:
1 - جمله و لکن الله لا یغلب علی امره در آخرین سخن او، بیانگر تکلیف واقعی است که ترسیم شد.
2 - و جمله والله لا یرعوننی... بیانگر شرایط اضطرار.
3 - و جمله حتی یستخرجوا هذه العلقه اشاره به شدت فاجعه و مصیبتی که در همان آغاز کار، دل او را خون کرده است.
نکته دیگر این است که: اگر امام حسین علیه السلام با آنان دست بیعت هم می فشرد، باز هم، خون پاکش را می ریختند. شاهد بر این مطلب سخن ابن زیاد است که می گفت: باید نخست به فرمان من و یزید گردن نهد، پس از آن در مورد او تصمیم خواهیم گرفت. (15) و نیز سخن شمر اس که می گفت: باید نخست دست بیعت بفشارد و آنگاه در مورد او خواهیم اندیشید. (16).
(1) منتهی الامال، ص 115.
(2) منتهی الامال، ص 116.
(3) همان ماخذ، ص 120.
(4) حماسه حسینی، ج 2، ص 269.

(5) حماسه حسینی، ج 3، ص 175.
(6) حماسه حسینی، ج 2، ص 272.
(7) قصص / 21.
(8) بحارالانوار، ج 44، ص 332.
(9) همان ماخذ، ص 333.
(10) همان ماخذ، ص 336.
(11) همان ماخذ، ج 45، ص 99.
(12) همان ماخذ، ج 44، ص 365.
(13) همان ماخذ، ص 367.
(14) همان ماخذ، ج 44، ص 375.
(15) همان ماخذ ص 383.
(16) همان ماخذ، ص 390.

95 - نامه یزید به ولید بن عتبه
معاویه - که خداوند او را لعنت کند - در شب پانزدهم ماه رجب سال شصت هجری به درک واصل شد و فرزند او یزید لعنه الله علیه جانشین او گشت و شروع به برنامه ریزی برای خلافت خود نمود. یزید در ابتدای امر، نامه ای برای ولید بن عتبه، پسر ابوسفیان که حاکم مدینه بود، فرستاد و به او این گونه دستور داد که: ای ولید! باید از ابو عبدالله حسین و عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر و عبدالرحمن بن ابوبکر، برای من بیعت بگیری و بر آن ها سخت بگیر و هیچ عذر و بهانه ای را از ایشان قبول نکن و هرکدام از آن ها که بیعت با من امتناع نمود، سرش را از تن جدا کرده و برای من بفرست! (1).
96 - فاتحه اسلام را باید خواند!
امام حسین (ع) در کوچه های مدینه با مروان حکم ملاقات نمود، مروان گفت: یا ابا عبدالله! من خیر خواه توام، بیا و نصیحت مرا قبول کن!
امام فرمودند، نصیحت تو چیست؟
مروان گفت: به تو پیشنهاد می کنم با بیعت با یزید موافقت نمایی؛ زیرا این کار به صلاح دین و دنیای تو را در بر دارد.
امام فرمودند: انا لله و انا الیه راجعون و علی الاسلام السلام. سخنان مروان تا حدی حیرت انگیز بود که سبب شد، حضرت کلمه استرجاع را بگوید و بفرماید که: فاتحه اسلام خوانده است، هنگامی که امت اسلامی به خلیفه ای همانند یزید مبتلا شوند: همانا از جدم رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که می فرمود:
خلافت بر خاندان ابوسفیان حرام است.
گفتگوی بسیاری میان مروان و امام حسین علیه السلام در گرفت تا آن که مروان با خشم و عصبانیت از امام جدا شد. (2).
97 - نپذیرفتن بیعت با یزید فاسق
وقتی امام حسین علیه السلام از مدینه خارج می شد کنار قبر پیامبر صلی الله علیه وآله و قبر را در آغوش گرفت و گریه شدیدی کرد، با آن حضرت خداحافظی نمود و فرمود: پدر و مادرم فدایت یا رسول الله! از جوار تو به اجبار خارج می شوم، آنچه باعث جدایی بین من و تو شد این بود که می بایست با یزیدی بیعت می کردم که شرابخوار و فاسق است. اگر بیعت کنم کافر شده ام و اگر ابا کنم، کشته می شوم. پس من از نزد تو به اجبار خارج می شوم. خداحافظ یا رسول الله.
حضرت ساعتی به خواب رفتند، در خواب پیامبر صلی الله علیه وآله را

دیدند که نزد او ایستاده و می فرماید: پسرم! پدر تو و مادر و برادرت به من ملحق شدند و اینها در منزل زندگی جاودان مجتمع اند ما مشتاق توایم؛ پس زودتر نزد ما بشتاب، بدان پسرم که برای تو درجه ای پوشیده از نور خداست و به آن نمی رسی مگر با شهادت و چه نزدیک شده آمدنت نزد ما.(3).

98 - من هرگز تن به ذلت نخواهم داد

محمد بن عمر اینگونه روایت کرده است که: از پدرم عمربن علی بن ابیطالب شنیده که به دایی های من؛ فرزندان عقیل می گفت:

هنگامی که برادرم حسین علیه السلام در مدینه از بیعت کردن با یزید سر پیچی کرد، من خدمت حضرت رفتم، دیدم که آن جناب تنها نشسته و کسی در حضورش نیست، عرض کردم: یا ابا عبدالله! فدایت شوم، برادرت ابا محمد، امام حسن علیه السلام از قول پدرت به من می گفت...

تا این حرف را زدم، گریه امانم نداد و شروع به گریستن کردم، آن حضرت مرا در آغوش کشید و فرمود: آیا به تو خبر شهادت مرا داد؟

من گفتم: خدا نکند ای پسر رسول خدا!

فرمود: تو را به حق پدرت قسم می دهم که بو سؤالم پاسخی دهی، آیا امام حسن علیه السلام خبر شهادت من را به تو داد؟

من به آن حضرت گفتم: آری! کاش از آنها کناره نمی گرفتی و تن به بیعت می دادی!

امام علیه السلام فرمودند: پدرم از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل می کرد که آن حضرت صلی الله علیه وآله به ایشان اینگونه فرمود بودند که: من و او (علی علیه السلام) هر دو به تیغ کینه و ستم کشته می شویم و مزارمان نزدیک یکدیگر است، آیا تو فکر می کنی آنچه را که تو می دانی من نمی دانم؟ همانا که من هرگز تن به ذلت نخواهم داد و می دانم روزی که (مادرم) زهرا علیهاالسلام، پیامبر صلی الله علیه و آله را ملاقات کند، به آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم شکایت ستم هایی که امت او در حق فرزندانش نمودند را خواهد کرد و حتی یک نفر از کسانی که دل فاطمه علیها السلام را درباره فرزندانش به درد آورده اند، داخل بهشت نخواهد شد. (4).

99 - عناصر نهضت حسینی

شاید در حدود بیست و هفتم ماه رجب بود که امام حسین علیه السلام به طرف مکه حرکت کرد و در سوم ماه شعبان که روز ولادت ایشان هم هست، وارد مکه شد، و تا هشتم ماه ذی الحجه در مکه اقامت کرد. به هر حال به هیچ وجه حاضر نشد آن تقاضایی را که از او شده بود تمکین کند. این (پاسخ منفی دادن) یک گفته است، گفته ای که به این نهضت ماهیت مخصوص می دهد، و آن ماهیت نفی و عدم تمکین و تسلیم در مقابل

تقاضاهای جابرانه قدرت حاکم زمان است. عنصر دیگری که در این نهضت دخالت دارد، عنصر امر به معروف و نهی از منکر است که در کلمات خود حسین بن علی علیها السلام تصریح قاطع به این مطلب شده است و شواهد و دلایل زیادی دارد. یعنی اگر فرضا از او بیعت هم نمی خواستند باز او سکوت نمی کرد.
عنصر دیگر، عنصر اتمام حجت است. در آن روز، جهان اسلام سه مرکز بزرگ و مؤثر داشت: مدینه که دارالهجره پیغمبر بود، شام که دارالخلافه بود و کوفه که قبلا دارالخلافه امیرالمؤمنین علی علیه السلام بود، و به علاوه شهر جدیدی بود که به وسیله سربازان مسلمین در زمان عمر بن الخطاب ساخته شده بود و آن را سربازخانه اسلامی می دانستند و از این جهت با شام برابری می کرد. از مردم کوفه، یعنی از سربازخانه جهان اسلام بعد از اینکه اطلاع پیدا می کنند که امام حسین حاضر نشده است با یزید بیعت بکند، در حدود هجده هزار نامه می رسید. نامه ها را به مرکز می فرستند. (5).
100 - چرا امام حسین (ع) با یزید صلح نکرد؟
اگر حسین بیعت کرده بود جانش در امان بود؟ آبرویش محفوظ بود؟ معاویه با این که رعایت ظاهر را تا اندازه ای می کرد حضرت مجتبی در مجلس بود خطیب را می فرستاد سب علی را بکند امام حسن مجتبی چاره ای نداشت موقعیت این طور اقتضاء می کرد.
اما در مورد حضرت سیدالشهداء زمینه طور دیگری برایش فراهم شده بود اگر بیعت می کرد باید همپیاله یزید بشود. آن وقت مگر یزید دست بر می داشت؟ مگر امام حسن را راحت گذاشتند نه عاقبت او را کشتند، یزید هم که محافظه کار تر از معاویه نبود بلکه در بروز خیانت و شقاوت زیاده روی می کرد.
پس بنابراین جواب امثال ابن تیمیه سنی (که در کتاب منهاجش می نویسد چرا حسین با یزید صلح نکرد؟) واضح می شود جنایت شیخک! مگر امام حسن با معاویه صلح نکرد؟ آیا معاویه شرایط صلح را رعایت کرد؟ آیا دست از فتنه و فساد برداشت؟ آیا غارت و کشتار شیعیان خاتمه یافت؟ در آخر آیا حسن را به زهر جفا نکشت؟ دیگر از یزید پلید چه انتظاری می توان داشت بر فرض که امام حسین هم بیعت می کرد آیا اگر یزید امان می داد به گفته اش اطمینان بود؟ (6).
101 - تقیه بر حسین حرام بود!
از لحاظ اخروی هم اگر امام حسین علیه السلام با یزید بیعت می کرد حرام واقعی مرتکب شده بود اینجا تقیه بر حسین علیه السلام حرام بود، زیرا وضع زمان طوری بود که اگر ابی عبدالله خلافت یزید را تصویب می فرمود اسلام از بین می رفت خودش فرمود که شنیدم از جدم رسول خدا

صلی الله علیه و آله که فرمود:
هرگاه سلطان جائری که هتک حکم خدا و سنت پیغمبر می کند و حرمت عباد را می شکند هر کس با او اظهار مخالفت نکند، به قول یا به فعل، حق است بر خدا که او را با آن ظالم محشور فرماید.
یعنی یزیدی که شراب خواری و زناکاری و قمار بازی او علنی است، اگر من اظهار مخالفت نکنم به حکم خدا جایم با یزید یک جا است.
اگر با یزید بیعت می کرد تمام زحمات جدش از بین می رفت، این همان یزیدی است که صریحا منکر پیغمبری و نزول وحی می شد.
لعبت هاشم بالملک فلا
خبر جاء ولا وحی نزل
وقتی که مزاحمی نمی دید این عقیده را اعمال می کرد، زور است، به زور آثار رسالت را محو می کرد. (7).
102 - حسین ع بر سر دو راهی صلح یا جهاد؟ !
وضع زمان ابی عبدالله الحسین علیه السلام و در نتیجه تکلیفی که متوجه ایشان بود با سایر ائمه متفاوت بود، در قسمتی از زمان شده بود که جز با قیام و کشته شدنش، دین باقی نمی ماند، به تعبیر دیگر حسین علیه السلام بر سر دو راهی ایمان و کفر بود، اگر ساکت می نشست و بیعت می کرد با سکوت و بیعتش کفر یزید را امضا کرده بود.
از این گذشته، حسین علیه السلام را راحت نگذاشتند تا فقط بی طرف و ساکت باشد از او بیعت می خواستند یا بگو یزید و کارهایش از شراب و قمار و زنا و غیره درست است و با بیعت او را تصدیق کن یا خدا، و ایمان و تقوی و عدالت و فضیلت یا کشته شو.
اگر حسین علیه السلام (استغفر الله) طالب دنیا بود بهترین وسائلش را فراهم می کردند فقط اقرار بکند یزید جانشین پیغمبر است، اما اگر زیر بار نرود باید مالش از کفش برود سر به بیابان بگذارد آخرش هم او را بکشند.
اینجا جای توحید در عبودیت است، استقامت در راه خدا و یکتا پرستی و پشت پا به هوا و هوس و هر آنچه جز خدا است. (8).
103 - علت اصرار یزید به بیعت
برای اینکه موقعیت امام حسین را در برابر یزید بهتر بفهمیم به کتب تواریخ که مراجعه می کنیم، می بینیم تمام توجه عالم اسلامی در آن وقت به حسین بود. ابن زبیر با آن نفوذ و طمطراق تحت الشعاع آقا بود، وقتی که امام حسین می خواست حرکت کند گفت: آقا کجا می روید؟ شما مطاع باشید من مطیع.
اگر امام حسین با یزید بیعت کرده بود، دیگر چه کسی می توانست مقابل یزید لا و نعم گوید؟ لذا از نفوذ معنوی و حسب و نسب بی نظیر حسین

علیه السلام بیمناک بود که به والی مدینه نوشت: اگر بیعت نکرد او را بکش!
وقتی که به مکه هجرت کرد هنگام مراسم حج که جمعیت از اطراف بلاد اسلامی جمع می شوند بیم این بود که اطراف حسین را بگیرند و سلطنت یزید در خطر بیفتد. لذا عمرو بن سعید بن العاص را که والی مکه بود مأمور کرد که سی نفر در لباس احرام بروند و اسلحه ها را پنهان کنند و حسین را هر کجا هست هر چند در مسجد الحرام باشد، بکشند.
ابن عباس پس از واقعه کربلا در نامه ای که به یزید نوشت همین موضوع را ضمن سرزنش او تذکر داد که: تو همان کسی هستی که عمرو بن سعید را با سی نفر مأمور قتل حسین کردی و حال آن که مکه حرام امن خداست. (9).
104 - برای حسین (ع) جای تقیه نبود!
خلاصه بحث این که اگر حسین علیه السلام به کربلا نمی رفت القاء النفس بالتهلکه بود حقیقتا خودش را به هلاکت انداخته بود، چون از حیث دنیوی خونش را می ریختند بدون اینکه اتمام حجت شده باشد. اینکه شنیده اید که تقیه برای حفظ جان یا مال واجب است اگر به واسطه تقیه جان یا مال حفظ بشود (آن هم با بعضی شرایط)، اما در صورتی که چه تقیه کند چه نکند او را خواهند کشت دیگر تقیه واجب نیست، بلکه مورد ندارد. خود ابی عبدالله علیه السلام فرمود که: به هر کجا بروم بنی امیه مرا بیرون می آورند و مرا خواهند کشت.
اگر کار یزید را امضا می کرد ابطال رسالت جدش، بلکه جمیع انبیا می شد،
ماندنش هم در مکه که خطرناک شده بود، قبلا گفتیم که می خواستند حسین علیه السلام را در مکه بکشند. (10).
105 - عوامل مؤثر در قیام حسین (ع)
در قیام حسین علیه السلام چند عامل را باید در نظر گرفت:
الف - از امام حسین برای خلافت یزید بیعت و امضاء می خواستند. آثار و لوازم این بیعت و امضاء چقدر بود؟ و چقدر تفاوت بود میان بیعت با ابوبکر یا عمر یا عثمان و صلح با معاویه و میان بیعت با یزید. به قول عقاد اولین اثر این بیعت امضاء ولایت عهد و وراثت خلافت بود.
ب - خودش می فرمود: اصلی در اسلام است که در مقابل ظلم و فساد نباید سکوت کرد، اصل امر به معروف و نهی از منکر. خودش از پیغمبر روایت کرد: من رای سلطانا جائرا مستحلا لحرم الله ایضا می گفت: الا تزون ان الحق لا یعمل به.
ج - مردم کوفه از او دعوت به عمل آوردند و نامه نوشتند و هجده هزار نفر با مسلم بیعت کردند. باید دید آیا عامل اصلی، دعوت اهل کوفه بود، و الا

ابا عبدالله هرگز قیام یا مخالفت نمی کرد، بلکه تاریخ می گوید: چون خبر امتناع امام حسین از بیعت به کوفه رسید، مردم کوفه اجتماع کردند و هم عهد شدند و نامه دعوت نوشتند. روز اول که در مدینه بود از او بیعت کردن با یزید صحه گذاشتن بر حکومت او بود که ملازم بود با امضاء بر نابودی اسلام: و علی الاسلام السلام اذقد بلیت الامه براع مثل یزید پس موضوع امتناع از بیعت خود اصالت داشت. حسین علیه السلام حاضر بود کشته بشود و بیعت نکند؛ زیرا خطر بیعت خطری بود که متوجه اسلام بود نه متوجه شخص او، بلکه متوجه اساس اسلام یعنی حکومت اسلامی بود، نه یک مسئله جزئی فرعی قاب تقیه.
اما موضوع دوم نیز به نوبه خود اصالت داشت. از این نظر این جهت را باید مطالعه کرد که آیا شرط امر به معروف؛ یعنی احتمال اثر و منتج بودن در آن بود یا نه؟ از گفته های خود امام حسین که می فرمود: ثم ایم الله لا تلبثون بعدها الا کریثما یرکب الفرس حتی تدور بکم دور الرحی و تقلق بکم قلق المحور
یا در جواب شخصی که (ریاش) نقل می کند فرمود: ان هولاء اخافونی و هذه کتب اهل الکوفه و هم قاتلی فاذا ذلک و لم یدعوا لله محرما الا انتخکو بعث اله الیهم من یقتلهم حتی و اعلموا ان الله حافظکم و منجیکم من شر الاعداء و یعذب اعادیکم بانواع البلاء
از اینها معلوم می شود که امام حسین توجه داشت که خونش بعد از خودش خواهد جوشید و شهادتش سبب بیداری مردم می شود پس شهادتش مؤثر بود.
اما از نظر سوم: از این جهت همین قدر مؤثر بود که امام را متوجه کوفه کرد. اما آیا اگر به کوفه نمی رفت، در محل امن و امانی بود؟ اگر در مکه یا مدینه هم بود چون از بیعت امتناع می کرد و به علاوه به خلافت یزید معترض بود دچار خطر بود و امام حسین ابا داشت که در مکه حرم خدا کشته شود و شاید از اینکه در حرم پیغمبر هم کشته شود ابا داشت. اینکه در وسط راه به اصحاب حر گفت و از نامه عمر و سعد به ابن زیاد بر می آید که در خود کربلا به عمر سعد هم گفته است: اگر نمی خواهید بر می گردم، فقط ناظر به این قسمت است که چرا به عراق آمد نه اینکه قضیه فقط یک جنبه دارد و آن هم جنبه دعوت و بعد هم پشیمانی از آمدن به عراق است. امام حسین که نگفت مردم کوفه نقض عهد کردند پس من بیعت می کنم یا اینکه دیگر موضوع اعتراض به خلافت یزید را پس می گیرم و ساکت می شوم. (11).
106 - نرفتن زیر بار ولایتعهدی یزید
سلطنت و ولایتعهدی همان طرز حکومت شوم و باطلی است که حضرت سیدالشهداء علیه السلام برای جلوگیری از برقراری آن قیام فرمود و

شهید شد. برای این که زیر بار ولایتعهدی یزید نرود و سلطنت او را به رسمیت نشناسد قیام فرمود و همه مسلمانان را به قیام دعوت کرد. اینها از اسلام نیست. اسلام سلطنت و ولایتعهدی ندارد. (12).

107 - اسلام را آلوده می کردند

سید الشهداء علیه السلام چون دید اینها دارند مکتب اسلام را آلوده می کنند با اسلام، خلافکاری می کنند و ظلم می کنند و این منعکس می شود در دنیا که خلیفه رسول الله دارد این کارها را می کند، حضرت سیدالشهداء تکلیف برای خودشان دانستند که بروند و کشته هم بشوند و محو کنند آثار معاویه و پسرش را. (13).

108 - مقابله با سلطان جائر

سید الشهداء علیه السلام وقتی می بیند که یک حاکم ظالمی، جائری در بین مردم دارد حکومت می کند، تصریح می کند حضرت که اگر کسی ببیند که حاکم جائری در بین مردم حکومت می کند، ظلم به مردم می کند باید مقابلش بایستد و جلوگیری کند هر قدر که می تواند با چند نفر، با چند نفر که در مقابل آن لشکر هیچ نبود. (14).

109 - یزید ملت را استثمار می کرد

یزید هم یک قدرتمند بود یک سلطان بود و - عرض می کنم که - همه بساط سلطنت را یزید داشت، بعد از معاویه او بود دیگر، حضرت سیدالشهداء به چه حجت با سلطان عصرش طرف شد؟ با ضل الله طرف شد؟ سلطان را نباید دست زد به چه حجت با سلطان عصرش طرف شد؟ سلطان عصری که شهادتین را می داد و می گفت که من خلیفه پیغمبر هستم. برای اینکه یک آدم قاچاق بود، برای اینکه یک آدم بود که می خواست این ملت را استثمار کند، می خواست بخورد این ملت را، ملت را می خواست خودش بخورد و اتباعش بخورند. (15).

110 - اگر حسین (ع) بیعت می کرد...

رسالت واقعی ویژه آن حضرت، او را دعوت به قیام در برابر ستم و فریب حاکم می کرد.

گرچه در آن، شهادت خود و یاران و اسارت خاندانش قطعی می نمود، اما این کمترین بهایی بود که برای نجات دین می بایست، پرداخت؛ چرا که سرکشان تجاوزکار اموی به ویژه سرکرده آنها معاویه با انواع فریب و تطمیع و دیگر شگردهای ابلیسی به گونه ای شخصیت کاذب خویش را در دل های ساده اندیش، جا زده بودند که بسیاری، آنان را بر حق و امیرالمؤمنان علیه السلام و فرزندان گرانمایه و شیعیانش را بر اثر بمباران تبلیغاتی رژیم اموی، به ناحق می پنداشتند؛ تا آنجایی که ناسزاگویی و اهانت به آن حضرت را جزء نماز جمعه ساختند.

کار دجال گری این بدعتگزاران رسوا، به جایی رسید که یکی از قربانیان

فریب که در نماز جمعه ناسزاگویی به پیشوای عدالت و انسانیت را فراموش ساخته و به مشعر رفته بود، هنگامی که در بیابان خشک و سوزان به یاد آورد، در همان نقطه توقف و بدعت فراموش شده را قضا کرد و برای جبران آن در همانجا مسجدی بنیاد کرد و آن را مسجد ذکر نام نهاد!
با این طوفان فریب و بیداد، اگر امام حسین علیه السلام نیز با آنان دست بیعت می فشرد و تسلیم می گشت، دیگر اثری از دین خدا بر جای نمی ماند و توده های مردم می پنداشتند که آنان به راستی جانشین پیامبرند و در میان امت، کسی مخالف شیوه ابلیسی آنان نیست در حالی که پس از قیام امام حسین علیه السلام بر ضد سیاست تجاوز کارانه و شیطانی آنان و شقاوتی که نسبت به او و خاندان وحی و رسالت روا داشتند، مردم یکه خوردند و از خواب غفلت بیدار و به پلیدی و گمراهی زمامداران اموی پی بردند و به خوبی دریافتند که آنان سیاست بازانی جاه طلب و شاهانی قدرت پرست و تجاوزکاراند، نه چنانکه مدعی بودند:
حجت های خدا و جانشین پیامبر! و درست اینجا بود که به برکت قیام و دعوت توحیدی و شهادت حسین علیه السلام دین حق، بار دیگر آشکار و بدعت های سیاه اموی که به عنوان دین، به خورد خلق الله می دادند، بر ملا شد.
آری! این رسالت عظیم و مسئولیت بزرگ و وظیفه و برنامه حقیقی امام حسین علیه السلام بود. (16).
(1) منتهی الامال، ص 89.
(2) همان ماخذ، ص 96.
(3) مقتل الحسین، 38.
(4) لهوف سید بن طاوس: ص 49.
(5) حماسه حسین، ج 1، ص 188.
(6) سیدالشهدا علیه السلام، شهید دستغیب؛ ص 50.
(7) سیدالشهدا علیه السلام، شهید دستغیب، ص 51.
(8) سید الشهدا علیه السلام، شهید دستغیب، ص 148.
(9) سیدالشهدا علیه السلام، شهید دستغیب، ص 53.
(10) سیدالشهدا علیه السلام، شهید دستغیب، ص 57.
(11) حماسه حسینی، ج 3، ص 103.
(12) ولایت فقیه، ص 11.
(13) ایثار و شهادت در مکتب امام خمینی، ص 209.
(14) صحیفه نور، ج 2، ص 208.
(15) صحیفه نور، ج 3، ص 8.
(16) ویژگیهای امام حسین علیه السلام، ص 161.

111 - عامل اساسی قیام حسین (ع)
در ساختمان نهضت مقدس حسینی سه عنصر اساسی دخالت داشته است و مجموعا سه عامل به این حادثه بزرگ شکل داده است. یکی اینکه بلافاصله بعد از درگذشت معاویه، یزید بن معاویه فرمان می دهد که از حسین بن علی علیه السلام الزاما بیعت گرفته شود. امام در مقابل این درخواست امتناع می کند. آنها فوق العاده اصرار دارند، به هیچ قیمتی از این تقاضا صرف نظر نمی کنند، و امام شدیدا امتناع دارد و به هیچ قیمتی حاضر نیست به این بیعت تن بدهد. از همین جا تضاد و مبارزه شدید شروع می شود.
عامل دومی که در این نهضت تأثیر داشته است و باید آن را عامل درجه دوم و بلکه سوم به حساب آورد این است که پس از آنکه به واسطه درخواست بیعت در چنین شرایطی قرار می گیرد که از آن طرف اصرار و از طرف ایشان انکار است، به مکه مهاجرت می کنند. پس از یکی دو ماه اقامت در مکه خبر چگونگی قضیه به مردم کوفه می رسد آن وقت مردم کوفه به خود آمده، امام را دعوت می کنند. بر عکس آنچه ما غالبا می شنویم و مخصوصا در بعضی کتب درسی می نویسند، دعوت مردم کوفه علت نهضت امام نیست، نهضت امام علت دعوت مردم کوفه است. نه چنان بود که بعد از دعوت مردم کوفه امام قیام کرد، بلکه بعد از اینکه امام حرکت کرد و مخالفت خود را نشان داد و مردم کوفه از قیام امام مطلع شدند، چون زمینه نسبتا آماده ای در آنجا وجود داشت، مردم کوفه گرد هم آمدند و امام را دعوت کردند.
عامل سوم، عامل امر به معروف و نهی از منکر است. این عامل را خود امام مکرر و با صراحت کامل و بدون آنکه ذکری از مسأله بیعت و دعوت اهل کوفه به میان آورد، به عنوان یک اصل مستقل و یک عامل اساسی ذکر نموده و به این مطلب استناد کرده است.
اما عامل سوم که عامل امر به معروف و نهی از منکر است و ابا عبدالله علیه السلام صریحا به این عامل استناد می کند. در این زمینه به احادیث پیغمبر و هدف خود استناد می کند و این عامل استناد می کند. در این زمینه به احادیث پیغمبر و هدف خود استناد می کند و مکرر نام امر به معروف و نهی از منکر را می برد، بدون اینکه اسمی از بیعت و دعوت مردم کوفه ببرد.
این عامل، ارزش بسیار بسیار بیشتری از دو عامل دیگر به نهضت حسینی می دهد. به موجب همین عامل است که این نهضت شایستگی پیدا کرده

است که برای همیشه زنده بماند، برای همیشه یاد آوری شود و آموزنده باشد. البته همه عوامل، آموزنده هستند، ولی این عامل آموزندگی بیشتر دارد؛ زیرا نه متکی به دعوت است و نه متکی به تقاضای بیعت. یعنی اگر دعوتی از امام نمی شد حسین بن علی علیه السلام به موجب قانون امر به معروف و نهی از منکر: نهضت می کرد. اگر هم تقاضای بیعت از او نمی کردند، باز ساکت نمی نشست.

112 - مبارزه با تحریف

آن عبادت و تضرع، آن توسل و اعتکاف در حرم پیغمبر و آن ریاضت معنوی و روحانی، یک طرف قضیه است. از طرف دیگر تلاش آن بزرگوار در نشر علم و معارف و مبارزه با تحریف در آن روز، بزرگ ترین بلای معنوی برای اسلام بود که مثل سیلابی از فساد و گنداب، به سمت اذهان جامعه اسلامی سرازیر شده بود. دورانی بود که به شهرهای اسلامی و کشورها و ملت های مسلمان آن روز سفارش می شد، بزرگ ترین شخصیت اسلام را لعن کنند! اگر کسی متهم می شد به این که طرفدار جریان امامت و ولایت امیرالمؤمنین است، تحت تأثیر قرار می گرفت: القتل بالظنه و الاخذ بالتهمه.

در چنین دورانی این بزرگوار، مثل کوه ایستاد؛ مثل فولاد پرده های تحریف را برید.

کلمات و فرمایشات و خطاب آن بزرگوار به عملا، چیزهایی است که بعضی از آنها که در تاریخ مانده است، نشان می دهد ایشان چه حرکت عظیمی را در زمینه داشته اند.

113 - رشته امر به معروف و نهی از منکر

رشته بعدی هم رشته نهی از منکر و امر به معروف در بالاترین شکل آن است که در نامه به معاویه در کتاب های تاریخ نقل شده است، نقل شیعه هم نیست، اتفاقا این نامه را، تا آن جا که در ذهنم هست مورخین سنی نقل کرده اند؛ به گمانم شیعه نقل نکرده است؛ یعنی من برخورد نکرده ام؛ یا اگر هم نقل کرده اند، از آن ها نقل کرده اند. آن نامه کذایی و نهی از منکر و امر به معروف، تا هنگام حرکت از مدینه است؛ که بعد از به سلطنت رسیدن یزید می باشد؛ که این هم امر به معروف و نهی از منکر است. ارید ان امر بالمعروف و انهی عن المنکر

ببینید یک انسان، هم در تلاش نفسانی و شخصی - تهذیب نفس - آن حرکت عظیم را می کند؛ هم در صحنه و عرصه فرهنگی، که مبارزه با تحریف، اشاعه احکام الهی و تربیت شاگرد و انسان های بزرگ است و هم در عرصه سیاسی که امر به معروف و نهی از منکر است، بعد هم مجاهدت عظیم ایشان، که مربوط به عرصه سیاسی است. این انسان، در سه عرصه مشغول خودسازی و پیشرفت است.

114 - قیام برای امر به معروف و نهی از منکر
هنگامی که خواست از مکه بیرون بیاید در خطبه ای که روز هشتم ذیحجه خواند صریحا فرمود: من برای امر به معروف و نهی از منکر قیام می کنم نه برای حکومت یا فتنه انگیزی (1).
برنامه حسین همان برنامه جدش و پدرش بود، دعوت مسلمانان به تقوی، آنان را وارد در زمین برتری نجویند، یعنی به اصطلاح قرآن مجید: (علوا فی الارض) (2) نکنند.
تطمیع های حکومت یزید آنان را نفریبد، که بشر پرست شوند، بلکه باید خدا پرست گردند
دنیا بالاخره می گذارد این قدر حرص و غفلت برای چه؟ مگر چقدر اینجا می مانند؟ (3).
115 - هدف حسین ایمان و تقوی است
هدف ابی عبدالله ایمان و تقوی است خودش فرمود:
خرجت لامر بالمعروف و انهی عن المنکر، ترک گناه کنار گذاشتن دوستی دنیا و به جایش دوستی آخرت، کنار گذاشتن شهوت پرستی و شهوترانی، و خدا دوست و خدا پرست شدن، زیر بار ظلم نرفتن و تابع طاغی یاغی نشدن، از آن طرف پیرو حق و تابع فرمان خدا شدن هدف حسین است. (4).
116 - هدف از قیام
جمله ای از امام حسین علیه السلام هست که با اینکه خودم این جمله را بارها تکرار کرده ام، ولی به معنی و عمق آن، خیلی فکر نکرده بودم. این جمله در آن وصیتنامه معروفی است که امام به برادرشان محمد ابن حنفیه می نویسد. محمد ابن حنفیه بیمار بود به طوری که دست هایش فلج شده بود و لهذا از شرکت در جهاد معذور بود. ظاهرا وقتی که حضرت می خواستند از مدینه خارج شوند، وصیتنامه ای نوشتند و تحویل دادند. البته این وصیتنامه نه به معنای وصیتنامه ای است که ما می گوییم، بلکه بمعنای سفارشنامه است که به معنای اینکه وضع خودش را روشن کند که حرکت و قیام من چیست و هدفش چیست.
ابتدا فرمود: انی لم اخرج اشرا و لا بطرا و لا مفسدا و لا ظالما، و انما خرجت لطلب لاصلاح فی امه جدی، اتهاماتی را که می دانست بعدها به او می زنند، رد کرد. خواهند گفت: حسین دلش مقام می خواست، دلش نعمت های دنیا می خواست، حسین یک آدم مفسد و اخلالگر بود، حسین یک آدم ستمگر بود. دنیا بداند که حسین جز اصلاح امت، هدف نداشت، من یک مصلحم.
بعد فرمود: ارید ان امر بالمعروف و انهی عن المنکر و اسیر بسیره جدی و ابی هدف من، یکی امر به معروف و نهی از منکر است و دیگر اینکه سیر

کنم، سیره قرار بدهم همان سیره جدم و پدرم را. این جمله دوم، خیلی باید شکافته شود. این جمله در آن تاریخ، معنی و مفهوم خاصی داشته است. چرا امام حسین بعد که فرمود می خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم، اضافه کرد می خواهم سیر کن به سیره جدم و پدرم؟ ممکن است کسی بگوید همان گفتن امر به معروف و نهی از منکر کافی بود. مگر سیره جد و پدرش، غیر از امر به معروف و نهی از منکر بود؟ جواب این است که اتفاقا بله !؟

117 - قیام برای احیای ارزش های اسلامی

اگر به تحلیل ظاهری قضیه (قیام عاشورا) نگاه کنیم، این قیام، قیام علیه حکومت فاسد و ضد مردمی یزید است؛ اما در باطن، یک قیام برای ارزش های اسلامی و برای معرفت و برای ایمان و برای عزت است؛ برای این است که مردم از فساد و زبونی و پستی و جهالت نجات پیدا کنند، لذا ابتدا که از مدینه خارج شد، در پیام به برادرش محمد بن حنفیه و در واقع در پیام به تاریخ، این طور گفت: انی لم اخرج اشرا و لا بطرا و لا مفسدا و لا ظالما؛ من با تکبر، با غرور، از روی فخر فروشی، از روی میل به قدرت و تشنه قدرت بودن قیام نکردم؛ انما خرجت لطلب الاصلاح فی امه جدی من می بینم که اوضاع در میان امت پیامبر دگرگون شده است؛ حرکت، حرکت غلطی است، حرکت، حرکت به سمت انحطاط است در ضد جهت است که اسلام می خواست و پیامبر آورده بود؛ قیام کردم برای این که با این ها مبارزه کنم.

مبارزه امام حسین دو وجه دارد و ممکن است دو نتیجه به بار بیاورد؛ اما هر دو نتیجه خوب است: یک نتیجه این بود که امام حسین علیه السلام بتواند بر حکومت یزید پیروز بشود و قدرت را از چنگ آن کسانی که با زور بر سر مردم می کوبیدند و سرنوشت مردم را تباه می کردند، خارج کند و کار را در مسیر صحیح خود بیندازد؛ اگر این کار صورت می گرفت، البته باز مسیر تاریخی عوض می شد. یک وجه دیگر این بود که امام حسین نتواند به هر دلیلی این پیروزی سیاسی و نظامی را به دست بیاورد؛ آن وقت امام حسین در این جا دیگر نه با زبان، بلکه با خون با مظلومیت، با زبانی که تاریخ تا ابد آن را فراموش نخواهد کدر، حرف خود را مثل یک جریان مداوم و غیر قابل انقطاع در تاریخ به جریان می اندازد؛ و این کار را امام حسین کرد.

البته آن کسانی که دم از ایمان می زدند، اگر رفتاری غیر از آن داشتند که به امام حسین نشان دادند، شق اول پیش می آمد و امام حسین می توانست دنیا و آخرت را در همان زمان اصلاح کند؛ اما کوتاهی کردند ! البته بحث این که چرا کوتاهی کردند، چه طور کوتاهی کردند، از آن بحث های طولانی و مرارت باری است که بنده در چند سال قبل از این تحت عنوان

خواص و عوام آن را مقداری مطرح کردم، یعنی چه کسانی کوتاهی کردند، که من نمی خواهم آن حرف ها را مجددا بگویم.
بنابراین، کوتاهی شد و به خاطر کوتاهی دیگران، مقصود اول حاصل نشد؛ امام مقصود دوم حاصل گردید، این دیگر آن چیزی است که هیچ قدرتی نمی تواند آن را از امام حسین بگیرد؛ قدرت رفتن به میدان شهادت، دادن عزیزان؛ آن گذشت بزرگی که از بس عظیم است، دشمن در مقابل آن، هر عظمتی که داشته باشد، کوچک و محو می شود؛ و این خورشید درخشان روز به روز در دنیای اسلام نور افشانی بیشتری می کند و بشریت را احاطه می کند.
118 - مخالفت با خلیفه معصیتکار
ایشان در یک وقتی این مطلب را فرموده اند که وقتی قیام کرده اند و نهضت کرده اند در مقابل یزید، این سلطان جائر، با یک عدد کمی در مقابل یک عده کثیری و در مقابل ابر قدرت که در آن وقت همه مواضع قدرت دستش بوده است، که عذر را از ما ساقط کند که ما بگوییم که مثلا ما عدد مان کم بود، این را در وقتی ایشان فرموده اند که می خواستند قیام کنند بر ضد سلطان جائر وقتشان، خطاب کردند به مردم و خطبه خواندند و علت قیام است اینکه چرا من در مقابل این آدم قیام کرده برای اینکه این عهد خدا را شکسته است و سنت پیغمبر را مخالفت کرده است و حرمات الله تعالی را نکث کرده است و نقض کرده است و پیغمبر فرموده است هر که ساکت بنشیند و تغییر ندهد این را، جایش جای همان یزید است در جهنم، جایی که یزید دارد، کسی که سکوت کند جایش جای او است.
حالا ما ببینیم یزید چه کرده است که حضرت سیدالشهداء علیه السلام در مقابلش قیام کردند و همچون مطلبی را فرموده اند این مال همه است، یک مطلبی است عمومی، من رای هر که ببیند، هر کسی ببیند یک سلطان جائری اینطور اتصاف به این امور دارد و در مقابل ساکت بنشیند، نه حرف بزند و نه عملی انجام بدهد، این آدم جایش جای همان سلطان جائر است.
یزید یک آدمی بود که به حسب ظاهر متشبث به اسلام بود و خودش را خلیفه پیغمبر حساب می کرد و نماز هم می خواند، همه این کارهایی که ماها می کنیم آن هم می کرد، اما چه می کرد؟ اما از آن طرف معصیت کار بود، مخالف سنت رسول الله می کرد، رسول الله سنتش این است که باید با مردم چه جور عمل بکنند، او خلافش عمل می کرد، باید حفظ دماء بشود، دماء مسلمین را می ریخت، باید مال مسلمین هدر نرود، او هدر می داد مال مسلمین را، همان شیوه ای که پدرش معاویه هم داشت و امیرالمؤمنان هم قیام کرد و در مقابل او، منتهی حضرت امی لشکر هم داشت ولی سیدالشهداء عدد خیلی کمی در مقابل یک ابر قدرت بود. (5).
119 - اقامه معروف

سیدالشهداء علیه السلام از همان روز اول که قیام کردند برای این امر، انگیزه شان اقامه عدل بود فرمودند که می بینید که معروف عمل بهش نمی شود و منکر بهش عمل می شود. انگیزه این است که معروف را اقامه و منکر را از بین ببرید، انحرافات همه از منکرات است، جز خط مستقیم توحید هر چه هست منکرات است، اینها باید از بین برود و ما که تابع حضرت سیدالشهداء هستیم باید ببینیم که ایشان چه وضعی در زندگی داشت، قیامش، انگیزه اش نهی از منکر بود که هر منکری باید از بین برود. من جمله قضیه حکومت جور، حکومت جور باید از بین برود. (6).

120 - ترفیع درجه اصل امر به معروف و نهی از منکر

همانطور که عامل امر به معروف و نهی از منکر ارزش نهضت حسین را بالاتر برد، متعاکسا نهضت حسینی ارزش امر به معروف و نهی از منکر را بالا برد. همانطور که تأثیر عامل امر به معروف و نهی از منکر، این نهضت را در عالی ترین سطح ها قرار داد، این نهضت مقدس نیز این اصل اسلامی را در عالی ترین سطح ها قرار داد. چطور این اصل را بالا برد؟ مگر حسین بن علی می تواند یک اصل اسلامی امر به معروف و نهی از منکر، ارزشی داشت و حسین بن علی آمد و ارزش این اصل را در متن اسلام عوض کرد. این، کار حسین بن علی نیست، کار پیغمبر خدا هم نیست، کار خداست.

خدا که خود این اصول را بر بنده اش، برای بندگانش فرستاده است، برای هر اصلی یک درجه، یک مرتبه و ارزشی قرار داده است. حتی پیغمبر قادر نیست تصرفی در اینگونه مسائل بکند و در متن واقع اسلامی تأثیر بگذارد. مقصود این است که نهضت حسینی اصل امر به معروف و نهی از منکر را از استنباط و اجتهاد علماء اسلامی و به طور کلی مسلمین بالا برد.

121 - تشکیل حکومت عدل

سیدالشهداء علیه السلام که همه عمرش را و همه زندگیش را برای رفع منکر و جلوگیری از حکومت ظلم و جلوگیری از مفاسدی که حکومت ها در دنیا ایجاد کردند، تمام عمرش را صرف این کرد و تمام زندگیش را صرف این کرد؟ این حکومت، حکومت جور بسته بشود و از بین برود؛ معروف در کار باشد؛ منکرات از بین بروند...

سیدالشهداء علیه السلام تمام حیثیت خودش، جان خودش را و بچه هایش را، همه چیز را در صورتی که می دانست قضیه این طور می شود، کسی که فرمایشات ایشان را از وقتی که از مدینه بیرون آمدند و به مکه آمدند بیرون حرف های ایشان را می شنود همه را، می بیند که ایشان متوجه بوده است که چه دارد می کند، این جور نبود که آمده است ببیند که بلکه آمده بود حکومت هم می خواست بگیرد، اصلا برای این معنا آمده بود و این یک فخری است و آنهایی که خیال می کنند که حضرت سیدالشهداء

برای حکومت آمدند، برای این که باید حکومت دست مثل سیدالشهداء باشد، مثل کسانی که شیعه سیدالشهداء هستند باشد. (7).

122 - یزید حاکم ظالم بود

حضرت سیدالشهداء با یک عدد کمی حرکت کردند و مقابل یزید که خوب یک حکومت قلدری بود، یک حکومت مقتدری بود و اظهار اسلام هم می کرد و از قوم و خویش های خود اینها بود، در عین حال اظهار اسلام می کرد و حکومتش به خیال خودش حکومت اسلامی بوده، خلیفه رسول الله به خیال خودش بود لکن اشکال این بود که یک آدم ظالمی است کهر بر مقدرات یک مملکت بدون حق تسلط پیدا کرده است. اینکه حضرت ابا عبدالله علیه السلام نهضت کرد و قیام کرد با عدد کم در مقابل این، برای اینکه گفتند تکلیف من این است که استنکار کنم، نهی از منکر کنم (8).

123 - تفسیر علت قیام امام حسین (ع)

امام حسین (ع) چرا قیام کرد؟ این را سه جور می توان تفسیر کرد: یکی اینکه بگوییم قیام امام حسین یک قیام عادی و معمولی بود والعیاذ بالله برای هدف شخصی و منفعت شخصی بود. این تفسیر است که نه یک نفر مسلمان به آن راضی می شود و نه واقعیات تاریخ و مسلمات تاریخ آن را تصدیق می کند.

تفسیر دوم همان است که در ذهن بسیاری از عوام الناس وارده شده که امام حسین کشته شد و شهید شد برای اینکه گناه امت بخشیده شود. شهادت آن حضرت به عنوان کفاره گناهان امت واقع شد، نظیر همان عقیده ای که مسیحیان درباره حضرت مسیح پیدا کردند که عیسی به دار رفت برای اینکه فدای گناهان امت بشود. یعنی گناهان اثر دارد و در آخرت دامنگیر انسان می شود، امام حسین شهید شد که اثر گناهان را در قیامت خنثی کند و به مردم از این جهت آزادی بدهد. در حقیقت مطابق این عقیده باید گفت امام حسین علیه السلام دید که یزید و ابن زیادها و شمر و سنان ها هستند اما عده شان کم است، خواست کاری بکند که بر عده اینها افزوده شود، خواست مکتبی بسازد که از اینها بعدا زیادتر پیدا شوند، مکتب یزید سازی و ابن زیاد سازی کرد. این طرز فکر و این طرز تفسیر بسیار خطرناک است.

برای بی اثر کردن و از بین بردن حکمت دستورهایی که برای عزاداری امام حسین رسیده هیچ چیزی به اندازه این طرز فکر و این طرز تفسیر مؤثر نیست.

باور کنید که یکی از علل (گفتم یکی از علل چون دیگر هم در کار هست که جنبه قومی و نژادی دارد) که ما مردم ایران را این مقدار در عمل لاقید و لاابالی کرده این است که فلسفه قیام امام حسین برای ما کج تفسیر شده، طوری تفسیر کرده اند که نتیجه اش همین است که می بینیم. به

قول جناب زید بین علی بن الحسین درباره مرجئه (مرجئه طایفه ای بودند که معتقد بودند ایمان اعتقاد کافی است، عمل در سعادت انسان تأثیر ندارد، اگر عقیده درست باشد خداوند از عمل هر اندازه بد باشد می گذرد) هؤلاء اطمعوا الفساق فی عفو الله؛ یعنی اینها کاری کردند که فساق در فسوق خود به طمع عفو خدا جری شدند. این عقیده مرجئه بود در آن وقت عقیده شیعه در نقطه مقابل عقیده مرجئه بود، اما امروزه شیعه همان را می گوید که در قدیم مرجئه می گفتند. عقیده شیعه همان بود که نص قرآن است الذین آمنوا و عملوا الصالحات هم ایمان لازم است و هم عمل صالح.
تفسیر سوم این است که اوضاع و احوالی در جهان اسلام پیش آمده بود و به جایی رسیده بود که امام حسین علیه السلام وظیفه خودش را این می دانست که باید قیام کند، حفظ اسلام را در قیام خود می دانست. قیام او قیام در راه حق و حقیقت بود. اختلاف و نزاع او با خلیفه وقت بر سر این نبود که تو نباشی و من باشم، آن کاری که تو می کنی نکن بگذار من بکنم؛ اختلافی بود اصولی و اساسی.
اگر کس دیگری هم به جای یزید بود و همان روش و کارها را می داشت باز امام حسین قیام می کرد، خواه اینکه با شخص امام حسین خوشرفتاری می کرد و یا بد رفتاری. یزید و اعوان و انصارش هم اگر امام حسین متعرض کارهای آنها نمی شد و روی کارهای آن ها صحه می گذاشت حاضر بودند همه جور مساعدت را با امام حسین بکنند، هر جا را می خواست به او می دادند، اگر می گفت حکومت حجاز و یمن را به من بدهید، حکومت عراق را به من بدهید، حکومت خراسان را به من بدهید، می دادند؛ اگر اختیار مطلق هم در حکومت ها می خواست و می گفت به اختیار خودم هر چه پول وصول شد و دلم می خواست بفرستم می فرستم و هر چه دلم خواست خرج می کنم کسی متعرض من نشود، باز آنها حاضر بودند.
جنگ حسین، جنگ مسلکی و عقیده ای بود، پای عقیده در کار بود، جنگ حق و باطل بود. در جنگ حق و باطل دیگر حسین از آن جهت که شخص معین آیت تأثیر ندارد. خود امام حسین با دو کلمه مطلب را تمام کرد؛ در یکی از خطبه های بین راه به اصحاب خودش می فرماید (ظاهرا در وقتی که حر و اصحابش رسیده بودند و بنابراین هم را مخاطب قرار داد): الا ترون ان الحق لا یعمل به، و الباطل لا یتناهی عنه، لیرغب المومن فی لقاء الله محقا؛ (9) آیا نمی بینید که به حق رفتار نمی شود و از باطل جلوگیری نمی شود، پس مؤمن در یک چنین اوضاعی باید تن بدهد به شهادت در راه خدا نفرمود: لیرغب الامام وظیفه امام این است در این موقع آماده شهادت شود. نفرمود: لیرغب الحسین وظیفه شخص حسین این است که آماده

شهادت شود. فرمود لیرغب المؤمن وظیفه هر مؤمن در یک چنین اوضاع و احوالی این است که مرگ را بر زندگی ترجیح دهد. یک مسلمان از آن جهت که مسلمان است هر وقت که ببیند به حق رفتار نمی شود و جلو باطل گرفته نمی شود وظیفه اش این است که قیام کند و آماده شهادت گردد.
این سه جور تفسیر یکی آن تفسیری که یک دشمن حسین باید تفسیر بکند. یکی تفسیری که خود حسین تفسیر کرده است که قیام او در راه حق بود. یکی هم تفسیری که دوستان نادانش کردند که از تفسیر دشمنانش خیلی خطرناک تر و گمراه کننده تر و دورتر است از روح حسین بن علی. (10).
124 - اصلاح جامعه
تمام انبیا برای اصلاح جامعه آمده اند، تمام و همه آنها این مسأله را داشتند که فرد باید فدای جامعه بشود. فرد هر چه بزرگ باشد، بالاترین فرد که ارزشش بیشتر از هر چیز است در دنیا، وقتی که با مصالح جامعه، معارضه کرد این فرد باید فدا بشود. سیدالشهداء روی همین میزان آمده، رفت و خودش و اصحاب و انصار خودش را فدا کرد، که فرد باید فدای همین میزان آمد، رفت و خودش و اصحاب و انصار خودش را فدا کرد، که فرد باید فدای جامعه بشود، جامعه باید اصلاح بشود لیقوم الناس بالقسط باید عدالت در بین مردم و در بین جامعه تحقق پیدا بکند. (11).
125 - امر به معروف عملی
امام حسین علیه السلام یکی از بزرگ ترین سردارهای آنها را به سوی خود آوردند، کسی که اساسا نامزد امیری بود: حر بن یزید ریاحی او آدم کوچکی نبود. اگر حساب می کردند بعد از عمر سعد شخصیت دوم در این لشکر کیست، غیر از حر کسی نبود.
مرد بسیار با شخصیتی بود. به علاوه اولین کسی بود که با هزار سوار مأمور این کار شده بود ولی نیرو و جاذبه و ایمان و عمل، امر به معروف عملی حسین بن علی علیه السلام، حر بن یزید ریاحی را که روز اول شمشیر به روی امام کشیده بود، وادار به تسلیم کرد. توبه کرد، جزء التائبون شد التائبون العابدون الحامدون السائحون الراکعون الساجدون الامرون بالمعروف و الناهون عن المنکر.
126 - گواهی می دهم نماز را بر پا کردی
امر به معروف علاوه بر گفتار، با کردار نیز باید امر به معروف کرد چه معروفی بالاتر از نماز، شنیده اید ظهر عاشورا ابوثمامه گفت: یا اباعبدالله از عمر ما چیزی نمانده از لشکر هم نزدیک شده اند اینکه زوال است همه آرزو داریم نماز دیگری با تو بخوانیم، حسین نگاهی به آسمان کرد دید آری ظهر شده است او را دعا فرمود: خدا تو را از نمازگزاران قرار دهد در آن گیرو دار نماز خواند و عملا امر به نماز کرد. (12).

127 - امر به معروف در هر حال
امام حسین در دعوت به حق و هشدار از باطل نقش ویژه ای داشت. نقشی که به عهده کسی جز او، واگذار نشده؛ چرا که او، با آگاهی جدی بودن خطر، بدان موظف شد و از نظر انجام این رسالت خطیر به مرحله ای اوج گرفت که بر چهره قاتل خویش که آهنگ بریدن سر او را داشت تبسم فرمود (13) و او را پند و اندرز داد و نیز سر بریده اش راهب نصرانی را به اسلام فرا خواند (14).
128 - تکلیف واجب امر به معروف
سخن امام حسین علیه السلام در امر به معروف و نهی از منکر: (این کلام از امیرالمؤمنین علیه السلام هم روایت شده است) ای مردم! از آنچه خدا به آن اولیای خود را پند داده پند گیرید، مانند بدگویی او از دانشمندان یهود آنجا که می فرماید: چرا دانشمندان الهی، آنان را از گفتار گناهشان باز نمی دارند؟ و می فرماید: از میان بنی اسرائیل آنان که کفر ورزیدند لعن شدند - تامی فرماید: - چه بد بود آنچه می کردند
و بدین سان خداوند آنان را نکوهش کرد، چون آنان از ستمگران میان خود کارهای زشت و فساد می دیدند و نهیشان نمی کردند به طمع آنچه از آنها به ایشان می رسید و از بیم آنچه از آن می ترسیدند، با اینکه خدا می فرماید: از مردم نترسید و از من بترسید و فرماید: مردان و زنان با ایمان دوستان یکدیگرند، به کارهای پسندیده وا می دارند و از کارهای ناپسند باز می دارند.
خدا از امر به معروف و نهی از منکر به عنوان تکلیف واجبی از خود، آغاز کرده است، زیرا می دانسته که اگر این فریضه ادا شود و برپا گردد همه فرایض - از آسان و دشوار - برپا شوند، چه امر به معروف و نهی از منکر دعوت به اسلام است همراه رد مظالم و مخالفت با ظالم و تقسیم بیت المال و غنایم، و گرفتن زکات از جای خود و صرف آن در مورد بسزای خود.
سپس شما گروه نیرومند! دسته ای هستید که به دانش و نیکی و خیر خواهی معروفید، و به وسیله خدا در دل مردم مهابتی دارید که شرافتمند از شما حساب می برد و ناتوان شما را گرامی می دارد و آنان که هم درجه شمایند و بر آنها حق نعمتی ندارید، شما را برخورد پیشی می دارند، شما واسطه حوایجی هستید که از خواستارانشان دریغ می دارند و به هیبت پادشاهان و ارجمندی بزرگان در میان راه، گام بر می دارید، آیا همه اینها از آن رو نیست که به شما امیدوارند که به حق خدا قیام کنید؟! اگر چه از بیشتر حقوق خداوندی کوتاهی کرده اید از این رو حق امامان را سبک شمرده، حقوق ضعیفان را تباه ساخته اید و به پندار خود حق را گرفته اید. شما در این راه نه ملی خرج کردید و نه جانی را برای خدا که

آن را آفریده به مخاطره انداختید و نه برای رضای خدا با عشیره ای در افتادید، آیا شما به درگاه خدا بهشت و همنشین پیامبران و امان از عذاب او را آرزو دارید؟ !
ای آرزومندان به درگاه خدا ! من می ترسم کیفری از کیفرهای او بر شما فرود آید، زیرا شما از کرامت خدا به منزلتی دست یافته اید که بدان بر دیگری برتری دارید و کسی را که به وسیله خدا (بر شما) شناسانده می شود گرامی نمی دارید با اینکه خود به خاطر خدا در میان مردم احترام دارید، شما می بینید که پیمان های خدا شکسته شده و نگران نمی شوید با اینکه برای یک نقض پیمان پدران خود به هراس می افتید.
می بینید که پیمان رسول خدا صلی الله علیه وآله خوار و ناچیز شده و کورها و لال ها و از کار افتاده ها در شهرها رها شده اند و رحم نمی کنید، و در خور مسئولیت خودکار نمی کنید و به کسانی که در آن راه تلاش می کنند وقعی نمی نهید و خود به چاپلوسی و سازش با ظالمان آسوده اید.
همه اینها همان جلوگیری و بازداشتن دسته جمعی است که خداوند بدان فرمان داده و شما از آن غافلید. مصیبت بر ایشان از همه مردم بزرگ تر است، زیرا در حفظ منزلت علما مغلوب شدید، کاش در حفظ آن تلاش می کردید.
این برای آن است که مجرای کارها و گذرگاه احکام تعیین پست های کلیدی به دست عالمان به خداست که بر حلال و حرام خدا امین اند و از شما این منزلت را ربودند و آن از شما ربوده نشد مگر به واسطه تفرق شما از حق و اختلاف شما در سنت پیامبر صلی الله علیه وآله با اینکه دلیل روشن بر آن داشتید. و اگر بر آزارها شکیبا بودید و در راه خدا هزینه ها و تعهدها را تحمل می کردید، زمام امور خدا بر شما در می آمد و از جانب شما به جریان می افتاد و به شما بر می گشت، ولی شما ظالمان را در جای خود نشاندید و امور خدا را بر آنان سپردید تا به شبه کار کنند و در شهوت و دلخواه خود راه روند فرار شما از مرگ و خوش بودن شما به زندگی دنیا که از شما جدا خواهد شد (آنان را بر این منزلت چیره کرده) بدین سان ضعیفان را به دست آنان سپردید که برخی را برده و مقهور خود ساخته و برخی را ناتوان و مغلوب زندگی روزمره کردند، در امور مملکت به رای خود تصرف می کنند و با هوسرانی خویش ننگ و خواری پدید می آورند به سبب پیروی از اشرار و گستاخی بر خدای جبار !
در هر شهری خطیبی سخنور بر منبر دارند که به سود آنها سخن می گوید، سرتاسر کشور اسلامی بی پناه مانده و دستشان در هم جای آن باز است و مردم بردگان آنهایند که هیچ دست برخورد کننده ای را از خود نرانند.
آنها که برخی زورگو و معاندند و برخی بر ناتوانان سلطه گر و تندخویند، فرمانروایانی که نه خدا شناسند و نه معاد.

شگفتا! و چرا در شگفت نباشم که دیار اسلامی در اختیار فریبکاری نابکار و مالیات بگیری ستمگر و فرمانروای بی رحم بر مؤمنان است، پس خدا در آنچه ما کشمکش داریم حاکم است و در آنچه اختلاف داریم داوری می کند.
خدایا! تو می دانی که آنچه از ما سر زد، برای رقابت در فرمانروایی و نیز دسترسی به مال بی ارزش دنیا بود؛ بلکه از آن روست که نشانه های آیین تو را بنمایانیم و سرو سامان بخشی را در سرزمین هایت آشکار سازیم تا بندگان ستمدیده تو آسوده گردند و به فرایض و سنن و احکام تو عمل کنند
و شما (ای مردم!) اگر ما را در این راه مقدس یاری نرسانید و در خدمت ما نباشید ستمگران (بیش از پیش) بر شما نیرو گیرند و در خاموش کردن نور پیامبر شما بکوشند.
خدا ما را بس است و بر او توکل داریم و به سوی او باز گردیم و سرانجام به سوی اوست. (15).
(1) مقل الحسین، ج 1، ص 188.
(2) قصص، 83.
(3) سیدالشهدا علیه السلام شهید دستغیب، ص 154.
(4) همان ماخذ، ص 189.
(5) صحیفه نور، ج 4، ص 42.
(6) صحیفه نور، ج 20، ص 189.
(7) صحیفه نور، ج 20، ص 190.
(8) همان ماخذ، ج 4 ص 15.
(9) تحف العقول، ص 245.
(10) ده گفتار ص 247.
(11) ایثار و شهادت در مکتب امام خمینی، ص 2314.
(12) سیدالشهدا علیه السلام شهید دستغیب، ص 155.
(13) بحارالانوار، ج 45، ص 56.
(14) همان ماخذ، ص 185.
(15) فرهنگ جامع سخنان امام حسین علیه السلام، ص 309.

129 - علم شهادت در کودکی
ابن طاووس از حذیفه روایت کرده است که:
امام حسین علیه السلام کودک بودند که می فرمودند: به خدا سوگند، که گردنکشان اموی برای ریختن خون من جمع می شوند و سر کرده آنان عمر بن سعد است!
من به او گفتم: آیا این خبر را پیامبر به تو داده است؟
حضرت فرمودند: نه.
حذیفه می گوید: من نزد پیامبر رفتم و سخن امام حسین (ع) را خدمت پیامبر گفتم، پیامبر فرمودند: علم حسین، علم من است. (1).
130 - هم مجاهد هم مهاجر
پیغمبر اکرم در عالم رویا به او فرموده بود: حسینم! مرتبه و درجه ای هست که تو به آن مرحله و درجه نخواهی رسید مگر از پلکان شهادت بالا بروی، مهاجرا الی الله و رسوله در حدود بیست و سه چهار روز عملا حسین بن علی در حال مهاجرت بود. از آن روز که از مکه حرکت کرد، روز هشتم ماه ذی الحجه تا روزی که به سرزمین کربلا رسید و آنجا باراندازش بود و خرگاه خودش را در آنجا فرود آورد. آن روزیی که از مکه حرکت کرد و آن خطبه معروفی را که نقل کرده اند خواند، هجرت و جهادش را توام با یکدیگر ذکر کرد: خط الموت علی ولد آدم مخط القلاده علی جید الفتاه و ما اولهنی الی اسلافی اشتیاق یعقوب الی یوسف؛ ایها الناس! مرگ برای فرزند آدم زینت قرار داده شده است، آنچنان که یک گردنبند برای یک زن جوان زینت است. مرگ ترسی ندارد، مرگ بیمی ندارد. شهادت در راه خدا و در راه ایمان، برای انسان تاج افتخار است که بر سر می گذارد و برای یک مرد مانند آن گردنبندی است که یک زن جوان به گردن خود می آویزد. زینت است، زیور است)
کانی با وصالی تقطعها عسلان الفلوات بین النواویس و کربلاء؛ ایها الناس الان از همین جا گویا به چشم خودم می بینم که در آن سرزمین که در آن سرزمین چگونه آن گرگ های بیابانی ریخته اند و می خواهند بند از بند من جدا کنند.
رضی الله رضانا اهل البیت؛ ما اهل بیت از خودمان رضایی نداریم، رضای ما رضای اوست. هرچه او بپسندند ما آن را می پسندیم او برای ما سلامت بپسندد، ما سلامت را می پسندیم، بیماری بپسندد، بیماری می پسندیم، سکوت بپسندد، سکوت می پسندیم. تکلم بپسندد، تکلم، سکون بپسندد، سکون، تحرک بپسندد، تحرک، گفت:

قضایم، اسیر رضا می پسندد
رضایم بدانچه قضا می پسندد
چرا دست یارم چرا پای کوبم
مرا خواجه بی دست و پا می پسندد
کانی باوصالی تقطعها عسلان الفلوات بین النواویس و کربلا در جمله آخر، هجرت خودش را اعلام می کند: من کان فینا باذلا مخجته و موطنا علی القاء الله نفسه فلیرحل معنا فانی راحل مصبحا انشاء الله؛ هر کسی که کاملا آماده است که خون قلبش را هدیه کند (مادر این راه یک هدیه بیشتر نمی خواهیم)، هر کسی حاضر است با من هم آواز باشد و مانند من که هدیه ام خون قلبم است در این راه، چنین هدیه ای را برای خدای خودش بفرستید، چنین هدیه ای در راه خدای خودش بدهد، چنین آمادگی دارد، آماده یک مهاجرت باشد، آماده یک کوچ و رحلت باشد که من صبح زود کوچ خواهم کرد. فانی راحل مصبحا انشاء الله.
131 - مرتبه ای است در بهشت، نمی رسی مگر به شهادت
در خبر شهادت حضرت سیدالشهداء علیه السلام وارد است که حضرت رسول صلی الله علیه وآله در خواب دید. حضرت فرمود به آن مظلوم که از برای تو درجه ای است در بهشت. نمی رسی به آن مگر به شهادت (2).
132 - آگاهی از شهادت به وسیله رسول خدا(ص)
حضرت اباعبدالله علیه السلام به وسیله رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله و سلم، از حوادث و تحولات سیاسی در امت اسلام آگاه بود، و علوم و اخبار لازم را از پدر و جد بزرگوارش به دست آورده و نسبت به حوادث آینده و سرانجام قیام کربلا شناخت کامل داشت. آنگاه که خویشاوندان و برادران امام علیه السلام نسبت به بیعت یزید با نگرانی صحبت می کردند و می گفتند: اگر بیعت نکنی، خاندان ابوسفیان تو را به قتل خواهند رساند.
امام در پاسخ آنها فرمود: پدرم از رسول خدا علیه السلام خبر کشته شدن خویش و همچنین خبر کشته شدن مرا نقل کرد، و پدرم در نقل خویش این جمله را نیز اضاف فرمود که: قبر من در نزدیکی قبر او قرار خواهد گرفت.
آیا تو گمان می کنی چیزی را که تو می دانی، من از آن بی اطلاع هستم؟ ولی به خدا قسم که من هیچ گاه زیر بار ذلت نخواهم رفت و در روز قیامت مادرم فاطمه زهرا علیها السلام از آزاری که فرزندانش از امت پدرش دیده اند به پدر خویش شکایت خواهد کرد و کسی که از راه اذیت به فرزندان فاطمه زهرا علیها السلام موجب رنجش خاطر او شده باشد داخل بهشت نخواهد گردید.
133 - خبر از شهادت خود و یاران

زراره بن صالح می گوید: سه روز قبل حضرت اباعبدالله علیه السلام و حرکت آن حضرت به سوی عراق، خدمتش رسیدم، و از دورویی و نفاق کوفیان صحبت کردم و گفتم که دل های مردم با توست؛ اما شمشیرهای کوفیان بر ضد شماست.
امام حسین علیه السلام اشاره ای به سوی آسمان کرد، فرشتگان فراوانی را دیدم که جز خدا کسی تعداد آنها را نمی دانست.
آنگاه خطاب به من فرمود:
اگر نبود علل و عوامل طبیعی هر چیز، و اجر باطل نمی شد، با این فرشتگان با دشمنان مبارزه می کردم؛ لکن به یقین می دانم که قتلگاه و خوابگاه من، و خوابگاه اصحاب من، در آن زمین است، و به راه دیگری نمی توان رفت و از آن حوادث مرگبار جز فرزند من زین العابدین کس رهایی نخواند داشت. (3).
134 - حسین در قله شامخ رضا
آن حضرت در والاترین درجه از درجات رضا و تسلیم در برابر حق و در رفیع ترین مرحله خشنودی از خدا بود. به هنگام حرکت از مکه فرمود:
گویا با دیدگان خویش می نگرم که درندگان بیابان ها، بین سرزمین نواویس و کربلا اعضا و اندام های پیکرم را قطعه قطعه و شکم های گرسنه خود را سیر و انبان های تهی شان را پر می کنند... بر آنچه خدا خشنود و راضی گردد ما خاندان وحی و رسالت خوشنود خواهیم بود. (4).
بدینگونه می نگریم که او به بزرگ ترین رخداد غمبار زندگی پر فراز و نشیب خود که قطعه قطعه شدن و پایمال شدن پیکر پاکش در راه خدا احیای ارزش های الهی و نابودی بدعت های جاهلیت اموی است، خشنود بود.
135 - خطبه ای تکان دهنده
امام حسین علیه السلام چون خواست از مکه رهسپار عراق گردد به سخن ایستاد و فرمود: همه ستایش ها از آن خداست، آنچه او خواهد (پدید آید) و جز به او هیچ توانی نیست. مرگ همچون گردنبند دختران، آویزه گلوی بنی آدم است و من چونان اشتیاق یعقوب به یوسف، دیدار گذشتگان خود را چه مشتاقم! و شهادت گاهی برایم گزیده اند که (ناچار) آن را دیدار کنم.
گویا گرگ های حریص دشت های نواویس و کربلا را می بینم که بند بند جسمم را از هم گسسته شکمبه های تهی و مشک های خالی خود را از آن انباشته کنند. از آنچه با قلم تقدیر الهی رقم خورده، گریزی نیست خشنودی ما خاندان پیامبر است، بر بلای او شکیباییم که او پاداش کامل صابران را به ما عطا کند. ذریه رسول خدا علیه السلام از او جدا نخواهد شد. آنان در حریم قدس کبریایی نزد او گرد آیند، چشم او به دیدارشان روشن شود و وعده خود را در حقشان وفا کند.

هر کس خون خویش را در راه ما که راه خداست می بخشد و خود را آماده دیدار خدا کرده است، با ما رهسپار شود که من - به خواست خدا - فردا رهسپارم. (5).

136 - بوسه بر بوسه گاه نبی

زمانی ابن عباس و عبدالله عمر با آن حضرت در وضعی که پیش آمده بود سخن می گفتند - تا امام از تصمیمی که داشت منصرف شود - و سخن به درازا کشید و سرانجام هر دو منطق امام را تصدیق نمودند. عبدالله عمر گفت: خدا گواه است که تو بر خطا نیستی، خداوند پسر دختر پیغمبر خود را به راه ناصواب قرار نمی دهد و طبیعی است که شخصی مانند تو با این علوشان در طهارت و قرابت با پیغمبر صلی الله علیه وآله، نباید با مثل یزید بیعت کند؛ اما من بیمناکم از آنکه روی نیکو و زیبای شما با شمشیرها مجروح شود. با ما به مدینه باز گرد و اگر خواستی هرگز با یزید بیعت نکن.

حسین علیه السلام فرمود، هیهات! که من بتوانم به مدینه برگردم و در آنجا با امنیت زندگی کنم. ای پسر عمو! این مردم اگر به دسترسی داشته باشند و مرا بیابند یا باید با کراهت بیعت کنم یا کشته شوم.

سپس ماجرای یحیی و سر بریده او را گفت و کشتن بنی اسرائیل هفتاد پیغمبر را بین الطلوعین اظهار فرمود و اینها را از خواری و بی وفایی دنیا شمرد. (6).

عبدالله بن عمر فهمید که در تعقیب سرنوشت خود اراده شکست ناپذیر دارد، لذا از آن حضرت تقاضا کرد تا سینه مبارک را که بوسه گاه پیغمبر بود بنمایاند، همین که سینه را باز کرد عبدالله بن عمر سه مرتبه آن را بوسید و گریست و گفت: تو را به خدا می سپارم زیرا در این سفر شهید خواهی شد.

ابوهریره از حسین تقاضا می کرد که پیراهن شریف خود را بلند کند تا بوسه گاه پیغمبر را ببوسد، سپس سینه و ناف حسین علیه السلام را بوسید (7).

137 - خدا می خواهد تو را کشته ببیند!

سحرگاه آن شب، امام حسین علیه السلام عزم رفتن نمود، هنگامی که خبر رفتن امام حسین علیه السلام به گوش محمد بن حنفیه رسید، شتابان آمد و مهار شتری که حضرت بر آن سوار بود را گرفت و عرض کرد: برادر جان! آیا تو نگفتی که درباره سخنان من فکر خواهی کرد؟

امام علیه السلام فرمودند: آری!

محمد گفت: پس چرا این همه شتاب و عجله در رفتن می نمایی؟

حضرت فرمودند: هنگامی که تو از پیشم رفتی، رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم نزد من آمدند و فرمودند: حسین جان! از مکه خارج شود و به سوی عراق برو زیرا که خداوند می خواهد تو را کشته ببیند.

محمد بن حنفیه گفت: انا لله و انا الیه راجعون، پس اگر به نیت کشته شدن می روی، زنان و کودکانت را چرا می بری؟
امام علیه السلام فرمودند: رسول خدا به من فرمودند: اراده خداوند بر این تعلق گرفته که خاندان مرا اسیر و گرفتار ببیند.
امام علیه السلام پس از گفتن این سخنان، با محمد بن حنفیه وداع نموده و حرکت کرد. (8).
138 - بی پناهی حسین (ع)
جناب سید الشهداء علیه السلام به برادرش فرمود: که اگر من به لانه حیوانات پناه ببرم، بنی امیه بر من دست پیدا می کنند. می داند که او را می کشند و جناب امیرالمؤمنین علیه السلام می دانست او را شهید می کنند، من عالم می دانم که من را می کشند، حالا که می داند خوب چرا توی خانه؟ چرا توی دهلیز؟ چرا توی یک بیابانی بی اطلاع؟ خوب، حالا که مرا می کشند، طوری کشته و شهید شوم که خون من هدر نرود، مظلومیت من بر ملا بشود، آنها که بالاخره علی علیه السلام را می کشتند، لذا می رود به مسجد اگر مسجد هم نمی رفت آن شب او را می کشتند، به یک وجه دیگر. چه بهتر که حقانیتشان را بر مردم معلوم کنند، در مسجد سر نماز (مسجد مأمن مردم است) که قساوت و شقاوت را خوب برساند.
این را اختیار کرده، این مسیر را برگزیده است، نباید گفت: چرا علی امیرالمؤمنین علیه السلام تن به مهلکه داده؟ چرا؟ قرآن که می فرماید: لا تلقوا بایدکم الی التهلکه (9).
ایشان بالاتر از این حرف ها است. اما اختیار می کند آن طریق شهادت را که حقانیتش پیاده بشود و بر ملا بشود فرمایش آقای قزوینی با سخن جناب آقای شعرانی هر دو یکی است که فرمود: ائمه تقیه نمی کردند؛ چون عالم بودند به وقت و کیفیت وفات خود، بله امر به تقیه می نمودند. (10).
139 - آگاهی از شهادت در خواب بین راه
در یکی از استراحتگاه های بین راه مکه و کربلا قصر بنی مقاتل حالتی به امام حسین علیه السلام دست داد که نسبت به حوادث کربلا مسائلی برای آن حضرت آشکار شد و چند بار فرمود:
انا لله و انا الیه راجعون و الحمد لله و رب العالمین
امام سجاد علیه السلام پرسید: پدرجان! چرا چند بار کلمات حمد و استرجاع را تکرار می کنید؟ پاسخ داد: سر بر زین اسب گذاشته بودم و خواب سبکی بر چشمان من مسلط شد، ندایی به گوشم رسید که می گفت: این جمعیت در حرکت است و مرگ نیز در تعقیب آنان است، دانستم که خبر مرگ ما را می دهد.
حضرت علی بن الحسین علیه السلام پرسید: پدرجان! مگر ما بر حق

نیستیم؟
امام پاسخ داد: بلی والذی الیه مرجع العباد.
به خدایی که همه بندگان به سوی او باز می گردند ما بر حق استواریم
حضرت علی بن الحسین اظهار داشت: وقتی حق با ماست از کشته شدن باکی نداریم. امام حسین فرمود: خداوند بهترین پاداشی که پدری به فرزندش می دهد به تو عطا فرماید. (11).
140 - آگاهی از خیانت کوفیان
در سفر به کربلا، وقتی کاروان امام حسین علیه السلام به سرزمین عقبه رسید، پیرمردی از قبیله بنی عکرمه خدمت امام رسید و گفت: شما دارید به استقبال شمشیرها و نیزه ها می روید: کوفیان که شما را دعوت کردند مردمی نیستند که با دشمنان شما بجنگند و دشمن را از شما دور سازند، با این حال من صلاح نمی دانم که به سوی کوفه بروید.
امام در پاسخ اظهار داشت: ای بنده خدا! این مطلبی که تو درک می کنی بر من نیز روشن است ولی برنامه خدا تغییر پذیر نیست. سوگند به خدا! اینها دست از من بر نمی دارند مگر خون مرا بریزند، ولی پس از آن عمل ننگین، خداوند کسی را بر آنان مسلط خواهد نمود که طعم تلخ ذلت را به شدیدترین وجه بچشاند و از همه ملت ها ذلیل تر شان گرداند (12).
141 - آگاهی در استقبال از شهادت
انقلابی پیروز و جاودانه است که انقلابیون آن، دارای اهدافی تکاملی و ارزشمند بوده و خود آن را انتخاب کرده باشند، و با آزادی و آگاهی به استقبال خطرات و مشکلات آن بروند.
از این رو در مدینه، در مکه، در بین راه کربلا، هر جا که لازم بود، امام یاران خود را آگاهی می داد و آنان را در ادامه حرکت، یا سکوت، آزاد می گذاشت.(13).
142 - منطق شهید
وقتی که ابا عبدالله علیه السلام می خواهد به طرف کوفه بیاید، عقلای قوم، ایشان را منع می کنند، می گویند آقا این کار منطقی نیست، و راست هم می گفتند، منطقی نبود، با منطق آنها که منطق یک انسان عادی معمولی است که بر محور مصالح خودش فکر می کند و منطق منفعت و منطق سیاست است، آمدن ابا عبدالله منطقی نبود، امام حسین یک منطق بالاتری دارد، منطق او منطق شهید است، منطق شهید مافوق منطق افراد عادی است.
عبد الله بن عباس و محمد بن حنفیه آدم های کوچکی نبودند، اینها افراد سیاستمدار روشن بینی بودند و از نظر منطق آنها یعنی از نظر منطق سیاست و منفعت، از نظر منطق هوشیاری بر اساس منافع فردی و پیروزی شخصی بر رقیبان، واقعا هم آمدن ابا عبدالله محکوم بود ابن

عباس یک راه سیاسی زیرکانه ای پیشنهاد کرد از نوع همان راه ها که معمولا افراد زیرک که مردم را وسیله قرار میدهند عمل می کنند و آن اینکه مردم را جلو می برند و اگر شکست خوردند آنهای زیانی نبرده اند.
گفت: مردم کوفه به شما نوشته اند که ما آماده نصرت تو هستیم. شما بنویسید به مردم کوفه، که عمال یزید را از آنجا بیرون کنند وضع آنجا را آرام نمایند، بگیر و ببند و بده به دست من پهلوان! یکی از دو کار خواهد شد: یا این کار را می کنند، یا نمی کنند، اگر این کار را کردند، شما راحت می روید و کاردها را در دست می گیرید و اگر این کار را نکردند به محذوری گرفتار نشده اید. اعتنا نکرد به این حرف، گفت: من می روم، گفت: کشته می شوی. گفت: کشته شدم که شدم، گفت: آدمی که می رود و کشته می شود، زن و بچه با خودش نمی برد، فرمود زن و بچه را هم باید با خودم ببرم. (14).

143 - آگاهی از شهادت خویش

نسبت به آگاهی امام از سرانجام قیام کربلا، متفاوت نوشتند و اظهار نظرهای گوناگون را مطرح کردند، اما آنچه که از مبانی اعتقادی ما ریشه می گیرد آن است که: امام حسین علیه السلام از علم غیب برخوردار بوده و سرانجام حرکت های سیاسی خود را می دانسته است، و با آگاهی لازم برای بیداری امت اسلامی به سوی شهادت رفته است که اظهار داشت:
سوگند به خدایی که جان حسین در دست اوست؛ حکومت بر بنی امیه گوارا نخواهد شد تا مرا به شهادت برسانند و اگر مرا کشتند، هرگز آنان به آرزوی خویش نخواهند رسید و هرگز کسی به خاطر آنها را یاری نمی کند، اولین کشته این امت، من و اهل بیت من خواهیم بود،
سوگند به خدایی که جان حسین در دست اوست تا یک نفر از بنی هاشم زنده بشد قیامت بر پا نخواهد شد. (15).

144 - بینش قوی امام حسین (ع)

جهت تقدس نهضت این است که در آن یک رشد و بینش نیرومند وجود دارد.
یعنی این قیام و حماسه از آن جهت مقدس است که قیام کننده چیزی را می بیند که دیگران نمی بینند، همان مثل معروف؛ آنچه را که دیگران در آینه نمی بینند او در خشت خام می بیند. اثر کار خودش را می بیند، منطقی دارد مافوق منطق افراد عادی، مافوق منطق عقلانی که در اجتماع هستند. ابن عباس، ابن حنفیه، ابن عمر و عده زیادی در کمال خلوص نیت، حسین بن علی را از رفتن به کربلا نهی می کردند، آنها به اندازه حسین بن علی خطر را احساس می کردند و نه می توانستند بفهمند که چنین قیامی در آینده چه آثار بزرگی خطر را احساس می کردند و نه می توانستند بفهمند که چنین قیامی در آینده چه آثار بزرگی دارد. اما او به طور واضح می دید:

چندین بار گفت: به خدا قسم اینها مرا خواهند کشت، و به خدا قسم، که با کشته شدن من، اوضاع اینها زیر و رو خواهد شد. این بینش قوی اوست. (16).

145 - سخن امام هنگام ورود به کربلا

امام حسین علیه السلام هم از بی وفایی و دنیاگرایی مردم اطلاع دارد، و هم از سرانجام قیام خود با خبر است، و هم از جایگاه شهادت خود و یاران خود آگاه است، وقتی کاروان امام به سرزمین کربلا رسید اظهار داشت:

این مردم برده های دنیا هستند و دین بازیچه زبانشان می باشد، حمایت و پشتیبانی از دین تا آنجا است که زندگیشان در رفاه باشد، اما آنگاه که در بوته امتحان قرار گیرند دینداران کم خواهند بود

سپس سؤال کرد: هذاه کربلا؟ آیا این سرزمین کربلاء است؟

پاسخ دادند: آری

امام فرمود: اسم اینجا کرب و بلاء است، منزل کنید، اینجا بارانداز ما است، اینجا خوابگاه شتران ماست، اینجا مردان ما به شهادت می رسند، اینجا خون های ما ریخته می شود

و در نقل دیگری فرمود:

فرود آیید و از اینجا به دیگر جا کوچ نکنید. سوگند به خدا! اینجا خوابگاه شتران ما است.

سوگند یا کرد به خدا! اینجاست که خون های ما ریخته می شود.

سوگند یا کرد به خدا! اینجاست که اطفال ما را چون گوسفند سر می برند، اینجاست که شیعیان ما قبور ما را زیارت کنند، و این همان خاکی است که جد من رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم، وعده آن را به من داد و خبر او هرگز دگرگون نخواهد شد.

و از اطرافیان خود پرسید: این زمین را چه می نامند؟

پاسخ دادند: کرب و بلاء.

آنگاه خود ادامه داد: به خدا قسم! اینجا زمین اندوه و ابتلا است، اینجا مردان بزرگی کشته خواهند شد و زنان بی پناه خواهند شد، اینجا جایگاه دفن ما و زنده شدن و برخاستن ما در روز قیامت است. جدم رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم مرا به این حقایق آگاه کرده است. (17).

146 - آگاهی از قاتلان خویش

امام حسین علیه السلام در سحر روز عاشورا، جهت استراحت اندکی خوابید و در خواب نسبت به شهادت و قاتلان خود حقایقی را مشاهده فرمود که پس از بیدار شدن خطاب به فرزندان اظهار داشت:

(من در خواب دیدم که چند سگ شدیدا بر من حمله می کنند، و شدیدترین آنها سگی بود به رنگ سیاه و سفید، این خواب نشانگر آن است که از میان این افراد کسی که به مرض برص مبتلا است قاتل من است، پس از هجوم

سگ ها، رسول خدا صلی الله علیه وآله را با گروهی از یارانش دیدم که به من فرمود:
تو شهید این امت هستی و ساکنان آسمان ها و عرش الهی آمدن تو را به همدیگر بشارت می دهند، پسرم امشب افطار را در نزد من خواهی بود عجله کن و تأخیر روا مدار، اینکه فرشته ای از آسمان فرود آمده است تا خون تو را در شیشه سبز رنگی جمع آوری کند)(18).
147 - قداست شهادت
بسیاری از مردم ما صرفا بر مظلومیت ابا عبدالله و بی جرمی و بی دخالتی آن حضرت می گریند، و تأسفشان از این است که امام حسین مانند کودکی که قربانی هوس یک جاه طلب می شود نفله شد و خونش هدر رفت. در صورتی که اگر این چنین باشد آن حضرت مظلوم و بی تقصیر هست، همچنانکه همه قربانیان آنگونه جنایت مظلوم و بی تقصیرند، ولی دیگر شهید نیست تا چه رسد که سیدالشهداء باشد.
امام حسین صرفا یک قربانی هوس های جاه طلبانه دیگران نیست. شک ندارد که از آن جهت که این فاجعه به کشندگان او انتساب دارد، جنایت است، جاه طلبی است. ولی از آن جهت که به شخصی او انتساب دارد، شهادت است، یعنی ایستادگی آگاهانه و مقاومت هوشیارانه در راه هدف مقدس است. از او بیعت و امضا و تسلیم می خواستند و او با توجه به همه عواقب زیر بار نرفت، به علاوه او سخت معترض بود و سکوت در آن شرائط را گناهی عظیم تلقی می کرد. تاریخ آن حضرت، مخصوصا آن حضرت گواه روشن این مطلب است.
پس شهادت، قداست خود را از اینجا کسب می کند که فدا کردن آگاهانه تمام هستی خود است در راه هدف مقدس. (19).
148 - هدف آگاهانه
در حالی که شهادت حضرت سیدالشهداء از همه خسارت ها بالاتر بود، ولی چون او می دانست که چه می کند و کجا می رود و هدفش چیست، فداکاری کرد و شهید شد و ما هم باید روی آن فداکاری ها حساب کنیم که سیدالشهداء چه کرد و چه بساط ظلمی را به هم زد و ما هم چه کرده ایم! (20).
149 - آگاهی از مقصد
رضای خدا را در نظر داشته باشید و خودتان را بنده خدا بدانید که هر طور پیش بیاورد آنطور راضی هستید، همانطوری که بندگان خالص خدا، اولیا معظم خدا اینطور بودند هر چه برای سیدالشهداء علیه السلام (به حسب روایت) نزدیک می شد ظهر عاشورا و جوان هایش یکی از یکی از بین می رفتند صورتش افروخته تر می شد برای اینکه می دید روی مقصد دارد می رود. (21).

150 - مسابقه شهادت
هر چه روز عاشورا سیدالشهداء علیه السلام به شهادت نزدیکتر می شود افروخته تر می شد و جوانان او مسابقه می کردند برای اینکه شهید بشوند، همه هم می دانستند که بعد از چند ساعت دیگر شهیدند. مسابقه می کردند آنها، برای اینکه آنها می فهمیدند کجا می روند، آنها می فهمیدند برای چه آمدند، آگاه بودند که ما آمدیم ادای وظیفه خدایی را بکنیم، آمدیم اسلام را حفظ بکنیم. (22).
151 - قیام علیه رژیم ظالم
حضرت سیدالشهداء قیام کردند بر ضد یزید و شاید همانطور هم بود که خوب، اطمینان به این بود که موفق به اینکه یزید را از سلطنت بیندازند نشوند، این اخبارش هم اینطور است که ایشان مطلع بودند بر این مطلب، در عین حال برای همین معنی که بر ضد یک رژیم ظالم قیام کنند ولو اینکه کشته بشوند، قیام کردند و کشته دادند و کشتند و خودشان هم کشته شدند. (23).
152 - هدف امام حسین: اعلای کلمه حق
از مظاهر درخشنده حادثه کربلا و از تجلیات بزرگ الهی آن، موضوع جمع کردن حسین بن علی علیه السلام در شب عاشورا اصحاب خود را و سخنرانی برای آنها به آن شکل است. باید در نظر داشت که این سخنرانی در شب عاشورا است، هنگامی است که عوامل محیط از هر جهت نامساعد و نا امید کننده است. در چنین شرایطی هر سردار و رهبری که تنها مادی فکر کند جز لب به شکایت باز کردن کاری ندارد، منطقش این است: افسوس که بخت با ما مساعد نشد، تف بر این روزگار و بر این زندگی؛ مثل ناپلئون می گوید: طبیعت با من مساعدتت نکرد. همه سخنانش شکایت از روزگار و اظهار یاس است آنچه که شرایط را برای او سخت تر می کند این است که زنان و فرزندان و خواهرانش تا 24 ساعت دیگر اسیر دست دشمن می شوند. برای یک مرد غیور و فداکار این خیلی ناگوارتر است.
در یک همچون شرایط نامساعد و ناامید کننده ای قرار گرفت، اول خاندان خود را کشت بعد خودش را. همچنین است یکی از خلفای اموی هنگام گرفتاری. تاریخ از این نمونه ها بسیار دارد. اما حسین بن علی علیه السلام وقتی که شروع کرد به سخنرانی، گفت:
اثنی علی الله احسن الثناء واحمده علی السراء والصراء اللهم انی احمدک
با این همه شرایط نامساوی مادی، دم از رضا و سازگاری با عوامل می زند! چرا؟ چون در شرایط معنوی مساعدی زیست می کند. او اعتقادا و عملا موحد و خداپرست است و به علاوه او به نتیجه نهایی کار خود آگاه است. او هدفش مثل اسکندر و ناپلئون، جهانگیری نبود که خود را شکست

خورده بداند، هدفش اعلاء کلمه حق بود و از این نظر کار خود را بسیار سودمند و مؤثر می دید. (24).

(1) منتهی الامال، ص 48.
(2) چهل حدیث، ص 210.
(3) فرهنگ سخنان امام حسین علیه السلام، دشتی، ص 59.
(4) بحارالانوار، ج 44، ص 367.
(5) فرهنگ جامع سخنان امام حسین (ع)، ص 369.
(6) مقتل خوارزمی، ص 192.
(7) همان ماخذ، ص 147.
(8) لهوف سید بن طاووس، ص 95.
(9) بقره / 195، در آسمان معرفت، ص 168.
(10) همان ماخذ، ص 168.
(11) سخنان امام حسین، دشتی، ص 62.
(12) همان ماخذ، ص 65.
(13) همان ماخذ، ص 48.
(14) شهید، ص 99.
(15) فرهنگ سخنان امام حسین (ع)، ص 53.
(16) حماسه حسین، ج 1، ص 142.
(17) فرهنگ سخنان امام حسین (ع) دشتی، ص 56.
(18) همان ماخذ، ص 54.
(19) شهید، ص 83.
(20) صحیفه نور، ج 17، ص 54.
(21) همان ماخذ، ج 19، ص 13.
(22) همان ماخذ، ج 15، ص 55.
(23) همان ماخذ، ج 3، ص 183 - 182.
(24) حماسه حسینی، ج 3، ص 114 و 115.

153 - جاودانگی نهضت امام حسین (ع)
در تاریخ انسانیت حوادث تلخ و شیرین و غم انگیزی و فرح زا بمانند امواج کوچک و بزرگ در اجتماعات انسانی به وجود آمده. این حوادث در آغاز چنان پر ضربان و خیره کننده بوده که دنیا یا یک اجتماع را به خود متوجه ساخته و موقتا تمام زندگی روزانه مردم را تحت الشعاع قرار داده و نقل مجالس گردید است.
و لکن هر مقدار از زمان حادثه می گذرد بمانند همان امواج دور شونده از مرکز رو به ضعف گذاشته و ماهیت اولیه را از دست داده و رو به فراموشی می نهند و پس از مدتی چنان از نظرها محو می شوند که گویا از اول نبوده و یا به زحمت در یاد و خاطر انسان ها تداعی می شوند.
این یک خاصیت عمومی برای همه حوادث تاریخ است، ولی در میان آن همه حوادث؛ ندرتا حادثه هایی به چشم می خورد که کاملا یک حالت استثنایی دارند و گذشت زمان آن را کهنه و بی رنگ نمی سازد.
حادثه خونین کربلا و شهادت حسین علیه السلام یک نمونه عالی و ممتاز از این امواج استثنایی تاریخ بشری است و کسی باور نمی کرد حادثه ای در میان بیابانی خاموش و دور افتاده پس از کشته شدن قهرمانان آن، چنین عکس العمل پر اهمیتی به وجود آورد.
این موج در کربلا، چندان بزرگ به نظر نمی رسید؛ ولی در کوفه بزرگ شد. به شام و حجاز که رسید بزرگتر شد و در مدت کوتاهی دنیای اسلام را به جنبش در آورد و با گذشت زمان هر روز به دامنه دایره خود افزوده و وسیع تر می گردید و امروز پس از صدها سال اعجاب و تحسین جهانیان را بر انگیخته؛ به طوری که سلاطین دنیا و رهبران انقلاب ها، پس از گذشت اندک زمان از خاطره ها محو شده و اقدامت آنان به فراموشی سپرده می شود؛ لیکن این چه خونی است که در 1400 سال پیش در کربلا بر زمین ریخت، اما هنوز می جوشد و این چه عظمتی است که پس از شهادت درخشان تر می شود. و دنیا را به خود جلب می کند قبر شاهان عصر و قدرتمندان وقت ویرانه می شوند ولیکن قبر حسین علیه السلام و یاران وی را تعمیر کرده و یاد آنان را بیش از پیش زنده نگاه می دارند.
البته وحی آسمانی قبلا به این جهات که مغفول اذهان بوده خبر داده است، به طوری که در حدیث ام یمن، رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرموده فرشته وحی برای من خبر داده حسین علیه السلام کشته می شود و قبر او را پیوسته تعمیر خواهند نمود و تا انقراض عالم باقی خواهند ماند.
154 - عاشورا، نهضتی جاویدان

بر خلاف انتظار بنی امیه، آنان با کشتن حسین علیه السلام گور خود را کندند و از مقاصد شوم خود پرده برداشته و خشم و غضب ملل اسلامی را خریداری کردند. همه مجامع اسلامی عمل بنی امیه را تقبیح کرده و آن را یک جنایت نابخشودنی دانستند.
این حقیقتی است که هر مورخ به آن اعتراف می نماید، (ماربین) مستشرق آلمانی می گوید: بزرگترین خطای سیاسی بنی امیه؟ اسم و رسم آنها را از صفحه عالم محو ساخت کشتن حسین علیه السلام بود (1).
محکومیت بنی امیه در افکار مسلمین برای آینده اسلام بسیار مفید شد؛ زیرا بین امیه از این که بتوانند منافقانه و زیر پرده به اسلام ضربه بزنند مأیوس شدند و مردم آنها را به خوبی شناختند
از آن پس همکاری و نزدیک شدن به آنان سبب بدنامی و ننگ بود. مردم نیز طبعا به نیات و مقاصد آنها مخالفت می کردند و تا می توانستند جلو مقاصد آنها ایستادگی می کردند. اگر سرنیزه و شمشیر نبود خون بنی امیه را می نوشیدند و زنده به گورشان می کردند.
قصیده عبدالله بن همام سلولی، ترجمان احساسات و تنفر و انزجار مردم از آل امیه است
خشینا الغیظ حتی لو شربنا
دمأ بنی امیه ما روینا
خشم کلیه عروق ما را چنان پر کرده که اگر خون های بین امیه را بیاشامیم باز سیراب نمی شویم.
یکی از علمای مصر که برای کتاب کامل ابن اثیر فهرستی تهیه کرده است، می گوید: سپاهی که با حسین علیه السلام جنگ کرد و او را کشت سنگدل ترین مردمان دنیا بود و در میان آن لشکریان آثار رحم انسانی نبود؛ بلکه جمادات متحرک و شریری بودند که بزرگترین عار و بدترین کارها و شنیع کارها و شنیع ترین کردار را بر خود هموار کردند (2) شیخ عبدالوهاب نجار، از اساتید برجسته دانشگاه الازهر مصر در ملاحظاتش بر کامل ابن اثیر، بنی امیه و کشندگان حسین علیه السلام را لعن و توبیخ و تقبیح کرده. (3).
155 - مصیبت حسین (ع)
واعظم بک المصاب هر مصیبت زده ای که خدا برایش اجر معین فرموده، پاداشش به اعتبار اوست. هر چه مصیبت سخت تر باشد، اجرش بیشتر است گاهی زخم شدن بدن یا تلف شدن مال است یا مرگ بستگان تا مرگ پسر جوان است بهشت بر او واجب می شود (صبر بکنید یا نکنید)
مصیبت هایی که بر انسان وارد می شود، محدود و موقت است مثلا امروز سرش شکست بعد خوب می شود و یادش می رود اجری برده است. اما مصیبت حسین علیه السلام فراموشی شدنی نیست، لذا رحمت هایی که سال گذشته ایام عاشورا برای مصیبت زده های حسینی بود، امسال نیز

هست. ثواب های دستگاه حسین نامحدود است (اجزل بک الثواب) چنانچه مصیبتش نیز نامحدود است (اعظم بک المصاب) مانند مصیبت حسین علیه السلام در عالم سراغ نداریم مصیبتی که انقلاب در آسمان ها و زمین پدید آورد. (4).

156 - مراسم جاودان حسینی

در معجزه امام حسین علیه السلام همین بس که مراسم عزای آن حضرت تا روز قیامت تجدید شده و آثار آن نابود نشده واز خاطره ها فراموش نخواهد شد.

157 - قرب حق ورقت قلب

تا قیام صحنه کربلا، دل های اهل ایمان را صید می کند هر کسی این قضایا را بخواند یا بشنود دلش را خاشع می کند، در هر مرحله ای که باشد اگر آن را ادامه دهد اهل نجات می شود یعنی غفلت ها کنار زده می شود و دل به خدا نزدیک می گردد هنگامی که دلش رو به حق است.

تقریبا چهل سال قبل در مراجعت از سفر حج ایام عاشورا بود که یک نفر سنی مالکی مذهب کنار من نشسته بود من ساکت بودم اما او خودش به سخن آمد و گفت: عاشورای حسین علیه السلام است و بعضی از قضایای کربلا را نقل می کرد و اشک می ریخت (5).

158 - شهادت طلبان ما خاطره شب عاشورا را زنده می کنند

اکنون ملت ما دریافته است که کل یوم عاشورا و کل ارض کربلاء مجالس حال و دعای اینان شب عاشوراهای اصحاب سیدالشهداء را در دل زنده می کند. (6).

159 - نه گفتن در مقابل امپراطوری ظالمانه باید محفوظ بماند

دستور است این، دستور عمل امام حسین (ع) دستور است برای همه: کل یوم عاشورا و کل ارض کربلاء دستور است به اینکه هر روز در هر جا باید همان نهضت را ادامه بدهید، همان برنامه را، امام حسین با عده کم همه چیزش را فدای اسلام کرد، مقابل یک امپراطوری بزرگ ایستاد و گفت هر روز باید در هر جا این نه محفوظ بماند(7).

160 - همه سرزمین ها کربلاست

این کلمه کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا یک کلمه بزرگی است که اشتباهی از او می فهمند، آنها خیال می کنند که یعنی هر روز باید گریه کرد بکن این محتوایش غیر از این است کربلا در روز عاشورا چه نقشی را بازی کرد، همه زمین ها باید اینطور باشد، نقش کربلا این بود که سیدالشهداء علیه السلام با چند نفر جنگ کرد، عدد معدود آمدند کربلا و ایستادند در مقابل ظلم یزید و در مقابل دولت جبار، در مقابل امپراطور زمان ایستادند و فداکاری کردند و کشته شدند، و لکن ظلم را قبول نکردند و شکست دادند یزید را همه جا باید اینطور باشد و همه روز هم باید

اینطور باشد، همه بزور باید ملت ما این معنا را داشته باش که امروز روز عاشورا است و ما باید مقابل ظلم بایستیم همین جا هم کربلاست و باید نقش کربلا را ما پیاده کنیم، انحصار به یک زمین ندارد، انحصار به یک فرد، نمی شود، قضیه کربلا منحصر جمعیت هفتاد و چند نفری و یک زمین کربلا نبود، همه زمین ها باید این نقش را ایفا کنند و همه روزه، غفلت نکنند ملت ها از اینکه باید همیشه مقابل ظلم بایستند. (8).

161 - مجلس بزرگداشت شیعیان

بخش دیگری از مجالس سوگواری بر حسین علیه السلام مجالسی است که شیعیان همه ساله تا روز رستاخیز در سوگ او برپا خواهند داشت.

از ویژگی های شگفت انگیز این مجلس این است که با وجود تعداد بی شمار و تکرار بسیار، نه تنها خسته کننده نیست بلکه هر روز بر رونق و شکوه و ارزش و عظمت آن افزون می گردد، تا جایی که اینک نه تنها در کشورهای مسلمان نشین بلکه در شهرها و کشورهای غیر مسلمان نشین نیز مجالس بزرگداشت حسین علیه السلام با شکوه و شور و شعف بسیاری برپا می گردد. و با وجود همه محدودیت ها و فشارهای گوناگون در برخی زمان ها و مکان ها، این محافل پرشور حسینی در همه جا رونق و رواج یافته است...

162 - مسأله همیشگی

در انقلاب بزرگ ملت ایران هم، عاشورا و خاطره حسین بن علی علیه السلام، و قضایای محرم نقش اساسی داشت. مسأله تمام نشدنی و همیشگی است.

163 - نام امام حسین (ع) نام عجیبی است !(9).

عزیزان من ! نام حسین بن علی علیه السلام نام عجیبی است. وقتی از لحاظ عاطفی نگاه می کنید، می بینید خصوصیت اسم آن امام در بین مسلمین با معرفت، این است که دل ها را مثل مغناطیس و کهربا، به خود جذب می کند، البته، در بین مسلمین کسانی هستند که این حالت را ندارند و در حقیقت، از معرفت به امام حسین علیه السلام بی بهره اند. از طرفی کسانی هم هستند که اسم حسین علیه السلام، اشکشان را جاری می سازد و دلشان را منقلب می کند. خدای متعال، در نام حسین علیه السلام اثری قرار داده است که وقتی اسم او آورده شود، بر دل و جان ما ملت ایران و دیگر ملت های شیعه، یک حالت معنوی حاکم می شود. این، آن معنای عاطفی آن ذلت و وجود مقدس است.

از اول هم در بین اصحاب بصیرت، همین طور بوده است. در خانه نبی اکرم علیه و علی اله الاف الصلاة و السلام و امیرالمؤمنین علیه الصلاه و السلام و در محیط زندگی این بزرگواران هم، آن طوری که انسان از روایات و تاریخ و اخبار و آثار می فهمد این وجود عزیز، خصوصیت داشته و

مورد محبت و عشق ورزیدن بوده است. امروز هم، همین گونه.
از جنبه معارف نیز، آن بزرگوار و این اسم شریف، ؟ اشاره به آن مسمای عظیم القدر است، همین گونه می باشد، عزیزترین معارف و راقی ترین مطالب معرفتی، در کلمات این بزرگوار است. همین دعای امام حسین علیه السلام در روز عرفه را که شما نگاه کنید، خواهید دید حقیقتا مثل زبور اهل بیت، پر از نغمه های شیوا و عشق و شور معرفتی است. حتی بعضی از دعاهای امام سجاد علیه السلام را که انسان می بیند و مقایسه می کند، گویا که دعای این پسر، شرح و توضیح و شریف عرفه و کلمات این بزرگوار در حول و حوش عاشورا و خطبه هایش در غیر عاشورا، معنا و روح عجیب دارد و بحر ذخاری از معارف عالی و رقیق و حقایق ملکوتی است که در آثار اهل بیت علیه السلام کم نظیر است.
از جنبه تاریخی هم، این نام و خصوصیت و شخصیت، یک مقطع تاریخی و یک کتاب تاریخ است. البته به معنای ساده و گزاره ما وقع نیست، بلکه به معنای تفسیر و تبیین تاریخ و درس حقایق تاریخی است.
من، یک وقتی درباره عبرت های ماجرای امام حسین علیه السلام صحبت هایی کردم و گفتم که ما از این حادثه، غیر از درس هایی که می آموزیم، عبرت هایی نیز می گیریم. درس ها به ما می گویند که چه باید بکنیم؛ ولی عبرت ها به ما می گویند که چه حادثه ای اتفاق افتاده و چه واقعه ای ممکن است اتفاق بیافتد.
164 - ریشه ضربه هایی که بشریت می خورد!
امروز بیش از پنج قرن و ده قرن پیش، حسین بن علی اسلام و شما، در دنیا شناخته شده است. امروز وضع به گونه ای است که متفکران و روشنفکران و آنهایی که بی غرضند، وقتی به تاریخی اسلام بر می خورند و ماجرای امام حسین را می بینند، احساس خضوع می کنند. آنهایی که از اسلام سر در نمی آورند، اما مفاهیم آزادی، عدالت، عزت، اعتلاء، و ارزش های والای انسانی را می فهمند، با این دید نگاه می کنند و امام حسین، امام آن ها در آزادی خواهی، در عدالت طلبی، در مبارزه با بدی و زشتی ها، در مبارزه با جهل و زبونی انسان است.
امروز هم هر جایی که بشر در دنیا ضربه خورده است. چه ضربه اقتصادی، اگر ریشه ای را کاوش کنید، یا در جهل است، یا در زبونی، یعنی یا نمی دانند و معرفت لازم را به آنچه که باید معرفت داشته باشند، ندارند؛ یا این که معرفت دارند، اما خود را ارزان فروخته اند؛ زبونی را خریده اند و حاضر به پستی و دنائت شده اند! امام سجاد و امیرالمؤمنین - بنابر آنچه که از آن ها نقل شده - فرموده اند: لیس لا نفسکم ثمن الا الجنه فلا تبیعوها بغیرها؛ ای انسان! اگر بناست هستی و هویت و موجودیت تو فروخته بشود، فقط یک بها دارد و بس، و آن بهشت الهی است؛ به هر چه

کمتر از بهشت بفروشی، سرت کلاه رفته است. اگر همه دنیا را هم به قیمت قبول پستی و ذلت و زبونی بفروشی، سرت کلاه رفته است. اگر همه آن کسانی که در اطراف دنیا تسلیم زر و زور صاحبان زر و زور شده اند و این زبونی را قبول کرده اند، چه عالم، چه سیاستمدار، چه فعال سیاسی و اجتماعی، چه روشنفکر به خاطر این است که ارزش خود را نشناختند. و خود را فروخته اند خیلی از سیاستمداران دنیا خودشان را فروخته اند. در عزت فقط این نیست که انسان روی تخت سلطنت یا ریاست بنشیند؛ گاهی یک نفر بر تخت سلطنت نشسته است، به هزاران نفر هم با تکبر فخر فروشی می کند و زور می گوید؛ اما در عین حال زبون و اسیر یک قدرت و یک مرکز دیگر است؛ اسیر تمایلات نفسانی خود است؛ که البته اسرای سیاسی امروز دنیا به این آخری نمی رسند؛ اسیر قدرت ها و اسیر مراکزند.
اگر امروز شما به این کشور بزرگ نگاه کنید، می بینید که چهره جوانان این کشور، از احساس استقلال و احساس عزت، برافروخته و شادمان است. هیچ کس نمی تواند ادعا کند که دستگاه های سیاسی این کشور، از قدرتش؛ دنیا کمترین فرمانی می برند همه دنیا هم این را قبول دارند که در همین کشور با عزت و باعظمت، قبل از انقلاب حکومتی سرکار بود که افرادش تفرعن و تکبر داشتند و برای خود جاه و جلال و جبروت قائل بودند و مردم بایستی در مقابلشان تعظیم می کردند و خم می شدند؛ اما همانها اسیر و زبون دیگران بودند! در همین تهران، هر وقت سفیر امریکا می خواست، می توانست با شاه ملاقات کند و هر مسأله ای را بر او دیکته کند و از او بخواهد و اگر او انجام نداد، به او تغیر کند! ظاهر شان جلال و جبروت داشت؛ اما برای ضعفا، زبون بودند! امام حسین خواست این زبونی را از انسان ها بگیرد.
165 - فدای انسانیت
وقتی انسان حسین را با این صفات و خصایص می شناسد، می بیند حق است و سزاوار است که نام او تا ابد زنده بماند، چون حسین مال خود نبود، خودش را فدای انسان کرد، فدای اجتماع انسانی کرد، فدای مقدسات بشر کرد، فدای توحید کرد، فدای عدالت کرد، فدای انسانیت کرد. از این جهت افراد بشر همه او را دوست می دارند. وقتی انسان، دیگری را می بیند که در او هیچ چیزی از خود فردی وجود ندارد و هرچه هست شرافت و انسانیت است، او را با خودش متحد و یکی می بیند.
166 - پیوند انسانهای مؤمن با حسین
ما چرا امروز فدایی حسین هستیم؟ چون آنچه را پیغمبر فرمود که: حسین منی و انا من حسین همه ما در خودمان احساس می کنیم، یعنی حسین را از خود و خود را از حسین جدا نمی بینیم. ما حسین را به صورت یک فرد

که منظورش انجام تقاضاهای شخصی خود است و ما از او هستیم، او از بشریت است و بشریت از اوست، او با روح ما و سرنوشت ما آمیخته است. ما از او و او از ما است. (10).

167 - عاشورا، تندیس اسلام

وقتی بخواهیم به جامعیت اسلام نظر بیفکنیم، باید نگاهی هم به نهضت حسین بکنیم می بینیم امام حسین علیه السلام کلیات اسلام را عملا در کربلا به مرحله عمل آورده، مجسم کرده است، ولی تجسم زنده و جاندار حقیقی و واقعی، نه تجسم بی روح، انسان وقتی در حادثه کربلا تأمل می کند. اموی را می بیند که دچار حیرت می شود و می گوید اینها نمی تواند تصادفی باشد، و سر اینکه ائمه اطهار، این همه به زنده نگه داشتن و احیاء این خاطره توصیه و تاکید کرده و نگذاشته اند حادثه کربلا فراموش شود، این است که این حادثه، یک اسلام مجسم است، نگذارید این اسلام مجسم فراموش شود.

168 - نهضت جاودان تا قیامت

اصحابی که از مدینه با حضرت آمدند خیلی کم بودند، شاید به بیست نفر نمی رسیدند، چون یک عده در بین راه جدا شدند و رفتند. بسیاری از آن هفتاد و دو نفر در کربلا ملحق شدند و باز بسیاری از آنها از لشکر عمر سعد جدا شده و به سپاه اباعبدالله ملحق شدند. از جمله، بعضی از آنها کسانی بودند که وقتی از کنار این خیمه عبور می کردند، صدای زمزمه عالی و زیبایی را می شنیدند، صدای تلاوت قرآن، ذکر خدا، ذکر رکوع، ذکر سجود، سوره حمد، سوره های دیگر، این صدا، اینها را جذب می کرد و اثر می بخشید. یعنی اباعبدالله و اصحابش از هر گونه وسیله ای که از آن بهتر می شد استفاده کرد، استفاده کردند تا برسیم به سایر وسائلی که اباعبدالله، علیه السلام در صحرای کربلا استفاده کرد خود صحنه ها را اباعبدالله طوری ترتیب داده است که گویی برای نمایش تاریخی درست کرده که تا قیامت به صورت یک نمایش تکان دهنده تاریخی باقی بماند.

169 - نور خاموش ناشدنی حسین

با تاریخچه حسین، با نام حسین، با مرثیه حسین، دیدند عجب! قبر حسین هم مصیبتی برای ما شده است، تصمیم گرفتند که قبرش را از بین ببرند، قبرش را خراب کردند، تمام آثار آن را محو کردند، پستی و بلندی های زمین را یکسان کردند، به محل قبر آب انداختند، به طوری که احدی در آن سرزمین نفهمد که قبر حسین در کدام نقطه بوده است اما مگر شد؟ حتی روی آوردن مردم به آن بیشتر هم باشد. (11).

170 - ریشه حب و بغض

نمونه های مختلف انسان ها را مورد نظر قرار می دهیم. نسبت به بعضی افراد نظیر شمر و یزید در گذشته و موسی چومبه در حال احساس تنفر

می کنیم و نسبت به بعضی دیگر شهیدان کربلا در گذشته و لومومبا در عصر حاضر احساس تحسین و همدردی می کنیم، چرا؟ آیا این نوعی جانشین سازی است؟ و چون خون را به جای شهیدان کربلا و یا لومومبا که فکر می کنیم هم طبقه ما هستند می گذاریم به حال خودمان رقت می کنیم و شمر و یزید و چومبه را به جای دشمنان ستمگر خود می گذاریم احساس تنفر می کنیم؟ یا اینکه در اینجا خود را به کناری کشیده ایم و از دریچه انسانیت می نگریم و مسأله جانشین سازی به هیچ وجه ندارد. اگر شق اول است، پس آن که در طبقه شمر و یزید و چومبه است و دستش می رسد که بزند که بکشد و به مسلسل ببندد و با ستمگران احساس همدردی و همدلی می کند با آن که با ستمکشان احساس همدردی می کند هیچ تفاوتی ندارد، همدردی هر دوشان ناشی از جانشین سازی و غریزه حب ذات است.

171 - ما اعظمها و اعظم مصیبتها

اگر صاحب نظری دقت کند، مصیبتی را بالاتر از این مصیبت نخواهد دید که از ابتدای ایجاد دنیا تا امروز فاجعه ای به شکل وجود نداشته که در یک روز پیغمبر زاده خودشان را همراه با خاندان و یاران او به شهادت برسانند، مال و متاع او را غارت کنند، خیمه هایش را به آتش بکشند، سپس سر او را همراه یاران و اولاد او شهر به شهر بگردانند و به ملت و مذهبی که به او منتسب اند، پشت پا بزنند، در حالی که آن ها سلطنت خود را بر پایه همان دین و مذهب بنیان گزارده اند.

ما سمعنا بهذا فی آبائنا الاولین، فاناالله راجعون من مصیبه ما اعظمها واوجعها و انکاها لقلوب المحبین و لله در مهیار حیث قال:

یعظمون له اعواد منبره
و تحت ارجلهم اولاده وضعوا
بای حکم بنوه یتبعونکم
و فخرکم انکم صحب له تبع

ما در پدران و گذشتگان خود چنین ندیده بودیم، پس همه از خداییم و به سوی خدا باز می گردیم، پناه به خدا می بریم از این مصیبت عظیم و جانکاه و سوزاننده که دل های دوستان خدا را سوزانید. خداوند به مهیار دیلمی جزایی خیر دهد، آنگاه که این گونه سرود:

برای بزرگداشت و تعظیم مقام پیامبر، به منبر آن حضرت احترام می گذارند؛ در حالی که فرزندان همان حضرت را زیر پا نهاده و له می کنند.

مطابق کدام حکم و قانون فرزندان پیامبر باید تابع شما باشند، در صورتی که افتخار شما به این است که تابع پیامبر هستید (12).

172 - عاشورا مکتب زنده و جاودان

درس های عاشورا، که یک بحث زنده و جاودانه و همیشگی است؛

مخصوص زمان معین نیست. درس عاشورا، درس فداکاری و دینداری و شجاعت و مواسات و درس قیام لله و درس محبت و عشق است. یکی از درس های عاشورا، همین انقلاب عظیم و کبیری است که شما ملت ایران پشت سر حسین زمان و فرزندان ابی عبدالله الحسین علیه السلام انجام دادید. خود این، یکی از درس های عاشورا بود. در این زمینه هم امروز هیچ بحثی نمی کنم.
بحث سوم، درباره عبرت های عاشورا است، که چند سال قبل از این، ما این مساله را مطرح کردیم که عاشورا غیر از درس ها، عبرت هایی دارد.
بحث عبرت های عاشورا مخصوص زمانی است که اسلام حاکمیت داشته باشد.
حداقل این است که بگوییم عمده این بحث، مخصوص به این زمان است؛ یعنی زمان ما و کشور ما، که عبرت بگیریم.
ما قضیه را این گونه طرح کردیم که چه طور شد جامعه اسلامی به محوریت پیامبر عظیم الشأن، آن عشق مردم به او، آن ایمان عمیق مردم به او، آن جامعه سر تا پا حماسه و شور دینی، و آن احکامی که بعدا مقداری درباره آن عرض خواهم کرد، همین جامعه ساخته و پرداخته، همان مردم، حتی بعضی همان کسانی که دوره های نزدیک به پیامبر را دیده بودند، بعد از پنجاه سال کارشان به آن جا رسید که جمع شدند، فرزند همین پیامبر را با فجیع ترین وضعی کشتند؟! انحراف، عقبگرد، برگشتن به پشت سر، از این بیشتر چه می شود؟!
زینب کبری (سلام الله علیها) در بازار کوفه، آن خطبه عظیم را اساسا بر همین محور ایراد کرد: یا اهل الکوفه، یا اهل الختل و الغدر، أتبکون؟! (13).
مردم کوفه وقتی که سر مبارک امام حسین را بر روی نیزه مشاهده کردند و دختر علی را اسیر دیدند و فاجعه را از نزدیک لمس کردند، بنا به ضجه و گریه کردند. و فرمودند: أتبکون؟! گریه می کنید؟ فلا رقاب الدمعه ولا هدئت الرنه؛ (14).
گریه تان تمامی نداشته باشد. بعد فرمود: انما مثلکم کمثل التی نقضت عزلها من بعد قوه انکاثا تتخدون ایمانکم دخلا بینکم. (15).
این، همان برگشت است، برگشت به قهقرا و عقبگرد. شما مثل زنی هستید که پشم ها یا پنبه ها را با مغزل (16) نخ می کند! شما در حقیقت نخ های رشته خود را پنبه کردید. این، را از نو باز می کند! شما در حقیقت نخ های رشته خود را پنبه کردید. این، همان برگشت است. این، عبرت است. هر جامعه اسلامی، در معرض همین خطر است.
امام خمینی عزیز بزرگ ما، افتخار بزرگش این بود که یک امت بتواند عامل به سخن آن پیامبر باشد. شخصیت انسان های غیر پیامبر و غیر

معصوم، مگر با آن شخصیت عظیم قابل مقایسه است؟ او، آن جامعه را به وجود آورد و آن سرانجام دنبالش آمد. آیا هر جامعه اسلامی، همین عاقبت را دارد؟ اگر عبرت بگیرند نه؛ اگر عبرت نگیرند، بله عبرت های عاشورا این جا است.
ما مردم این زمان، بحمدالله به فضل پروردگار، این توفیق را پیدا کرده ایم که آن راه را مجددا برویم و اسم اسلامی را در دنیا زنده کنیم و پرچم اسلام و قرآن را برافراشته نماییم. در دنیا این افتخار نصیب شما ملت شد. این ملت تا امروز هم که تقریبا بیست سال از انقلابش گذشته است، قرص و محکم در این راه ایستاده و رفته است. اما اگر دقت نکنید، اگر مواظب نباشیم، اگر خودمان را آنچنان که باید و شاید، در این راه نگه نداریم، ممکن است آن سر نوشت پیش بیاید. عبرت عاشورا، این جاست.
173 - انقلاب اسلامی حاصل زنده نگه داشتن عاشوراست.
یک روز بود که بشر مأیوس بود؛ اما انقلاب اسلامی و نظام اسلامی نشان داد که همه چیز ممکن است. نظام اسلامی به آن حد نرسیده است، اما بزرگ ترین موانع را در راه رسیدن به آن مرحله از سر راه برداشت. وجود حکومت طاغوتی، حکومت دیکتاتوری، حکومت انسان هایی که بر مردم شیر بودند، ولی در مقابل قدرت ها روباه بودند؛ در مقابل مردم خودشان با تفرعن و تکبر بودند. اما در مقابل بیگانگان تسلیم و خاضع بودند؛ بزرگ ترین مانع برای یک ملت است؛ آن هم حکومتی که همه قدرت های جهانی از او حمایت می کردند. ملت ایران نشان داد که این کار، عملی و ممکن است؛ این مانع را برداشت و در این راه حرکت کرد.
به لطف و فضل الهی، در این راه گام های زیادی برداشته شده است؛ اما برادران و عزیزان! ما در نیمه راهیم. اگر ما پیام امام حسین را زنده نگه می داریم، اگر نام امام حسین را بزرگ می شماریم، اگر این نهضت را حادثه عظیم انسانی در طول تاریخ می دانیم و برای آن ارج می نهیم، برای این است که یادآوری این حادثه به ما کمک خواهد کرد که حرکت کنیم و جلو برویم و انگشت اشاره امام حسین را تعقیب کنیم و به لطف خدا به آن هدف ها برسیم و ملت ایران انشاءالله خواهد رسید. نام امام حسین علیه السلام را خدا بزرگ کرده است و حادثه کربلا را در تاریخ نگه داشته است. این که می گویم ما بزرگ نگه داریم، معنایش این نیست که ما این کار را داریم می کنیم، نه، این حادثه عظیم تر از آن است که حوادث گوناگون دنیا بتواند آن را کمرنگ کند و از بین ببرد.
امروز، روز تاسوعاست، فردا، روز عاشوراست. روز عاشورا، اوج همین حادثه عظیم و بزرگ است. حسین بن علی علیه السلام با ساز و برگ جنگ به کربلا نیامده بود آن کسی که می خواهد به میدان جنگ برود، سرباز لازم دارد، اما امام حسین علیه السلام زنان و فرزندان خود را هم با خود آورده

است، این به معنای آن است که این جا باید حادثه ای اتفاق بیفتد که عواطف انسان ها را در طول تاریخ همواره به خود متوجه کند، تا عظمت کار امام حسین معلوم بشود امام حسین می داند که دشمن پست و رذل است؛ می بیند که این کسانی که به جنگ او آمده اند، عده ای جزو اراذل و اوباش کوفه هستند که در مقابل یک پاداش کوچک و حقیر، حاضر شده اند به چنین جنایت بزرگی دست بزنند؛ می داند که بر سر زن و فرزند او چه خواهند آورد؛ امام حسین از این ها غافل نیست؛ اما در عین حال تسلیم نمی شود؛ از راه خود بر نمی گردد؛ بر حرکت در این راه پافشاری می کند؛ پیداست که این راه چه قدر مهم است؛ این کار چه قدر بزرگ است. (17).

174 - شهید جاوید

جوانان رزمنده و شجاع ارتش و سپاه و سایر قوای مسلح پیروان شهید جاویدی هستند که تاریخ می گوید هر یک از جوانان و یاران او که به شهادت می رسیدند رخسار مبارکش افروخته تر و آثار شجاعت و تصمیم در او بارزتر می گردید. (18).

175 - اثرات محبت حسینی

محبت امام حسین علیه السلام دارای ویژگی و اثرات خاصی است که به بیش و کم بودن آن، ربطی ندارد. برای مثال:

1 - از آثار مهر به اوست که قلب های باایمان، پیوسته در هوای زیارت اوست. به هنگام شنیدن زیارت نامه او، یا شنیدن خبر رفت و آمد کاروان زائرانش، دگرگون می گردد و بیشتر از آنچه در آرزوی زیارت خانه خدا یا دیگر مشاهد مشرفه و مراقد مطهره باشد. در آرزوی زیارت اوست.

2 - و نیز از آثار محبت بدان حضرت است که هرکسی به زیارت دیگران امامان نور علیه السلام مشرف گردد، در زیارت آنان نیز نام و یاد مقدس او، در کنار نام آنان صفابخش دل اوست

3 - و نیز پرتوی از همین مهر است که نام روح بخش او در دل های با ایمان، اثری عمیق بر جای می نهد، همانگونه که پدر گرانمایه اش یاد و نام شهادت پرافتخار او را، مایه اندوه عمیق دل ها و جریان یافتن اشک ها خواند (19) و خود آن حضرت فرمود:

من شهید اشک هایم! هیچ انسان با ایمانی مرا یاد نمی کند، جز اینکه طوفانی از اندوه در دلش ایجاد و اشک دیدگانش جاری می گردد (20).

4 - از پرتو همان مهر خاص است که ورود ماه غمبار محرم که ماه اوست، قلب ها را لبریز از اندوه می سازد.

5 - و سرانجام بر اثر محبت خاص به آن حضرت است که با تکرار فاجعه غمبار عاشورا و مصائب او، ذره ای از عشق و سوز و گداز بر او کاسته نمی شود و برای دل های با ایمان ملال نمی آورد؛ به طوری که اگر روزی

هزار بار سوگ او تکرار گردد، باز هم مردم با ایمان به مجرد شنیدن این فاجعه بزرگ که آن حضرت را در حالی که از شدت عطش می سوخت و زخم های بی شمار پیکرش را پوشانده بود، سر مقدسش را از قفا بریدند، صدای شیون مردم فضا را پر می کند.
همین گونه: اگر تصور کنند که آن حضرت در پهن دشت نینوا، در اوج غربت و تنهایی، برای اتمام حجت، طلب یاری می کرد، یا جریان داد خواهی او را بشنوند، بازهم صدای گریه مردم، به آسمان می رسد.
به هر حال، تکرار مصیبت او نه تنها از سوز و گداز دلها نمی کاهد و خسته کننده نیست؛ بلکه دل ها را مشتعل می سازد و جلا می بخشد و صیقل می دهد (21).
176 - تأثیر خاص اشعار محتشم
گاهی می بینید که برای حفظ یک بنای اعتقادی یا عاطفی، آن قدر یک شعر اهمیت دارد، چندین کتاب اهمیت ندارد. همین دوازده بند معروف محتشم که جزو اشعار قدیمی مرثیه و مصیبت است، با این مطالبی که در این کتاب و در این دوازده بند هست، چیزی نیست که امثال او، شبیه این مطالب را در کتاب های خود نیاورده باشند؛ در عین حال، اشعار او تأثیر خاصی دارد. غالبا هم چیزهای ذوقی است.
گر چشم روزگار بر و فاش می گریست
خون می گذشت از سر ایوان کربلا
آن چنان حادثه کربلا را برای مخاطب تصویر می کند که این مفاهیم با همه بار اعتقادی و عاطفی و انسانی و سیاسی و فکری، در اعماق جان مستمع نفوذ می کند، اهمیت این اشعار، چنین است.
باز این چه شورش است که در خلق عالم است
باز این چه نوحه و چه فغان و چه ماتم است
بینید اصلا با یک هنر و ذوق و آریه سخن و به شکل خاصی، دل را متوجه می کند.
اهمیت شعر این است. (22).
(1) پرتوی از عظمت حسین علیه السلام، ص 246.
(2) فهرست کامل، ج 3، صفحه ج و ط.
(3) پرتوی از عظمت حسین علیه السلام، ص 248.
(4) سیدالشهدا علیه السلام، شهید دستغیب، ص 164.
(5) همان ماخذ، شهید دستغیب، ص 174.
(6) صحیفه نور، ج 16، ص 99.
(7) همان ماخذ، ج 10 ص 31.
(8) همان ماخذ، ج 9، ص 202.
(9) ویژگی های امام حسین علیه السلام، ص 398.

(10) حماسه حسین، ج 3، ص 69.
(11) همان ماخذ، ج 1، ص 126.
(12) برگردان از عباس عزیزی، منتهی الآمال، ص 85
(13) لهوف، سیدبن طاوس، ص 88و 67.
(14) لهوف، سیدبن طاووس، همان ماخذ.
(15) همان ماخذ.
(16) مغزل: دوک، وسیله ای که با آن نخ یا ریسمان ریسند.
(17) خطبه های نماز جمعه، 26 فروردین 79.
(18) صحیفه نور، ج 15، ص 171.
(19) بحارالانوار، ج 44، ص 280.
(20) همان ماخذ ص 279.
(21) ویژگیهای امام حسین علیه السلام.
(22) حدیث ولایت، ج 3، ص 158.

177 - پیام فوری عاشورا
به نظر من امروز این پیام عاشورا از دیگر درس ها و پیام های عاشورا برای ما فوری تر است ما باید بفهمیم چه بلای بر سر آن جامعه آمده که سر حسین بن علی علیه السلام آقازاده اول دنیای اسلام و پسر خلیفه مسلمین علی بن ابیطالب علیه السلام، در همان شهری که پدر او بر مسند خلافت می نشسته است گردانده شد و آب از آب هم تکان نخورد. باید ببینیم چگونه از همان شهر افرادی آمدند به کربلا و او اصحابش را با لب تشنه به شهادت رساندند و حرم امیرالمؤمنین را به اسارت گرفتند حرف در این زمینه زیاد است. من در پاسخ به این سؤال یک آیه قران را مطرح می کنم. قرآن جواب ما را داده است. قرآن درد و بیماری را به مسلمین معرفی می کند. آن آیه این است که می فرماید فخلف من بعد هم خلف اضاعوا الصلوه واتبعوا الشهوات فسوف یلقون غیا. دو عامل، عوامل اصلی این گمراهی و انحراف عمومی است: یکی دور شدن از ذکر خدا که مظهر آن صلوه و نماز است. یعنی فراموش کردن خدا و معنویت و جدا کردن حساب معنویت از زندگی و فراموش کردن توجه و ذکر و دعا و توسل و طلب توفیق از خدای متعال و توکل بر خدا، و کنار گذاشتن محاسبات خدایی از زندگی، و عامل دوم اتبعوا الشهوات است یعنی دنبال شهوترانی ها و هوس ها و در یک جمله دنیا طلبی رفتن و به فکر جمع آوری ثروت و مال بودن و التذاذ و به دام شهوت دنیا افتادن و اصل دانستن اینها و فراموشی آرمان ها.
این درد اساسی و بزرگ است و ما هم ممکن است به این درد دچار بشویم.
178 - شروط موفقیت یک پیام
موفقیت یک پیام چند شرط دارد: غنای محتوای خود پیام، استخدام وسائل مشروع و پرهیز از وسائل ضد، استفاده از متد صحیح، شخصیت حامل پیام. بحث ما فعلا درباره دو مطلب است: یکی بحث کل درباره شرائط حامل پیام، دیگر بحثی شخصی درباره تأثیر شخصیت اهل بیت در تبلیغشان، که البته دو جنبه دارد، یکی اینک اسلام را شناساندند، دیگر اینکه مردم را به ماهیت اوضاع آگاه ساختند. (1).
179 - سیدالشهداء آموخت به ما که از قلت عدد نترسیم
حضرت سیدالشهداء علیه السلام به همه آموخت که در مقابل ظلم، در مقابل ستم، در مقابل حکومت جائر چه باید کرد. با اینکه از اول می دانست که در این راه می رود راهی است که باید همه اصحاب خودش و

خانواده خودش را فدا کند و این عزیزان اسلام را برای اسلام قربانی کند، لکن عاقبتش را هم می دانست... علاوه بر این، در طول تاریخ آموخت به همه که راه همین است. از قلت عدد نترسید، عدد کار پیش می برد. افراد ممکن است خیلی زیاد باشند لکن در کیفیت ناقص باشند یا پوچ و افراد ممکن است کم باشند لکن در کیفیت توانا باشند و سرافراز. (2).

180 - مهاجمی با منطق شهید

امام حسین که مهاجم است و منطقش، منطق شهید، آن روزی که پیامش را در صحرای کربلا ثبت می کرد، نه کاغذی بود، نه قلمی، همین صفحه لرزان هوا بود. ولی همین پیامش روی صفحه لرزان هوا، چرا باقی ماند؟ چون فورا منتقل شد روی صفحه دل ها؛ روی صفحه دل ها آن چنان حک شد که دیگر محو شدنی نیست. (3).

181 - ثبت پیام در قلوب اهل ایمان

امام حسین پیام خونین خودش را روی لرزان صفحه لرزان هوا ثبت کرد، ولی چون توام با خون و رنگ قرمز بود در دل ها حک شد. امروز شما میلیون ها افراد از عرب و عجم را می بینید که پیام امام حسین را می دانند: انی لا اری الموت الا سعاده و الحیاه مع الظالمین الا برما آنجا که آدم می خواهد زندگی بکند ننگین، آنجا که می خواهد زندگی بکند با ظالم و ستمگر، آنجا که می خواهد زندگی فقط برایش نان خوردن و آب نوشیدن و خوابیدن باشد و زیر بار ذلت ها رفتن، مرگ هزاران با بر این زندگی ترجیح دارد. این پیام شهید است (4).

182 - شعار محیی نه مخدر!

شعارهای اباعبدالله، شعارهای احیای اسلام است که: چرا بیت المال مسلمین را یک عده به خودشان اختصاص داده اند؟ چرا حلال را حرام، و حرام خدا را حلال می کنند؟ چرا مردم را دو دسته کرده اند، مردمی که فقیر و دردمندند، و مردمی که از پرخوری نمی توانند از جایشان بلند شوند؟

در بین راه در حضور هزار نفر لشکریان حر، آن خطبه معروف را خواند که طی آن، حدیث - پیغمبر - را روایت کرد، گفت: پیغمبر چنین فرموده است که: اگر زمانی پیش بیاید که اوضاع چنین بشود؛ اگر مسلمان آگاه اینها را بداند و سکوت کند، حق است بر خدا که چنین مسلمانی را به همانجا ببرد که آن ستمکاران را می برد، بنابراین، من احساس وظیفه می کنم الا و انی احق من غیر در چنین شرایطی من از همه سزاوارترم.

پس این است مکتب عاشورا و محتوای شعارهای عاشورا. شعارهای ما در مجالس، در تکیه ها و در دسته باید محیی باشد نه مخدر؛ باید زنده کننده باشد نه بی حس کننده.

اگر بی حس کننده باشد، نه تنها اجر و پاداشی نخواهیم داشت، بلکه ما را

از حسین علیه السلام دور می کند. (5).
183 - اهمیت شعارهای اباعبدالله
باید دید شعارهای حسین بن علی در روز عاشورا چیست؟ همین شعارها بود که اسلام را زنده کرد، تشیع را زنده کرد و پایه دستگاه خلافت اموی را چنان متزلزل کرد که چنانچه نهضت اباعبدالله نبود، بنی عباس اگر پانصد سال خلافت کردند، حزب اموی که به قول عبدالله علاییینی و خیلی افراد دیگر با برنامه آمده بود تا بر سرنوشت کشورها اسلامی مسلط شود، شاید هزار سال حکومت می کرد، با چه هدفی؟ هدف برگرداندن اوضاع به ما قبل اسلام، احیای جاهلیت، ولی در زیر ستار و پرده اسلام. شعارهای اباعبدالله بود که این پرده ها را پاره کرد و از میان برد.
184 - شعارهای گوناگون
شعارهای ایشان (امام حسین علیه السلام) با آهنگ های مختلف است. وقتی که در میدان جنگ تنها می ایستاد، شعارهای بلند می داد، شعاری را می خواند که با وزن طولانی بود:
انا ابن علی الطهر من آل هاشم
کفانی بهذا مفخرا حین افخر (6).
اما وقتی که حمله می کرد، شعارهای حمله ای می داد مثل: الموت اولی من رکوب العار یا همان شعری که قبلا خواندم.
شجاعت و قوت قلبی که اباعبدالله در روز عاشورا از خود نشان داد، همه (شجاعان) را فراموشاند. این، سخن راویان دشمن است.
185 - شعارهای احیا کننده
این است مکتب عاشورا و محتوای شعارهای عاشورا شعارهای ما در مجالس، در تکیه ها و در دسته ها باید محیی باشد، نه مخدر؛ باید زنده کننده باشد نه بی حس کننده اگر بی حس کننده باشد، نه تنها اجر و پاداشی نخواهد داشت، بلکه ما را از حسین علیه السلام دور می کند.
186 - عزت نفس حسین (ع)
از شعارهای روز عاشورای حسین علیه السلام یکی این است:
الموت اولی من رکوب العار
ولعار اولی من دخول النار
تا آخرین لحظه ها عملش، حرکاتش، سکناتش، سخنانش، تمام حق خواهی، حق پرستی و موجی از حماسه است. شب تاسوعا که برای آخرین باز به او عرضه می دادند یا کشته شدن یا تسلیم! اظهار می دارد؛ والله لا اعطیکم بیدی اعطاء الذلیل و لا افر فرار العبید؛ به خدا قسم، که من هرگز نه دست ذلت به شما می دهم و نه مثل بردگان فرار می کنم، مردانه مقاومت می کنم تا کشته بشوم. آن ساعت های آخر، اباعبدالله باز همان است باور نکنید که اباعبدالله این جمله را گفته باشد: استقونی شربه من

الماء فقد نشطت کبدی من که این جمله را در جایی ندیده ام، حسین این جور در خواست ها نبود، بلکه او در مقابل لشکر دشمن می ایستد و فریاد می کند: الا و ان الدعی قدر کزبین اثنتین بین السله و الذله و هیهات منا الذله ذلک لنا و رسوله ولمومنون و حجور طابت و طهرت، مردم کوفه ! آن ناکس پسر ناکس، آن زنازاده پسر زنازاده، امیر شما، فرمانده کل شما، آن کسی که شما به فرمان او آمده اید به من گفته است که از این دو کار یکی را انتخاب کن: یا شمشیر، یا تن به ذلت دادن، آیا من تن به ذلت بدهم؟ هیهات ! که ما زیر بار ذلت برویم ! ما تن خودمان را در جلوی شمشیرها قرار دهیم، ولی روح خودمان را در جلوی شمشیر ذلت هرگز فرود نمی آوریم. خدای من که در راه رضای او قدم بر می دارم راضی نیست و می گوید نکن، پیغمبر که وابسته به مکتب او هستم، می گوید نکن، آن دامن هایی که من در آنها بزرگ شده ام، دامن علی که روی زانوی او نشسته ام به من می گوید تن به ذلت نده.
این حماسه است، اما نه یک حماسه شخصی یا قومی در آن منیت نیست، در آن خودپرستی نیست، خداپرستی است در روز عاشورا حسین علیه السلام حد آخر مقاومت را هم می کند، دیگر وقتی است که به کلی توانایی از بدنش سلب شده است یکی از تیراندازان ستمکار تیر زهر آلودی را به کمان می کند و به سوی اباعبدالله می اندازد که در سینه اباعبدالله می نشیند و آقا دیگر بی اختیار روی زمین می افتد چه می گوید؟ آیا در این لحظه تن به ذلت می دهد؟ آیا خواهش و تمنا می کند؟ نه، بلکه بعد از گذشت این دوره جنگیدن رویش را به سوی همان قبله ای که از آن هرگز منحرف نشده است می کند و می فرماید: رضا بقضانک و تسلیما لامرک و لا معبود سواک یا غیاث المستغیثین این است حماسه الهی، این است حماسه انسانی.
(1) ص 180و 181.
(2) صحیفه نور، ج 17، ص 58.
(3) حماسه حسینی، ج 2، ص 281.
(4) حماسه حسینی، ج 2، ص 280.
(5) حماسه حسینی، ج 2، ص 28.
(6) منتهی الامال /ج 1ص 282.

187 - اسلام به صورت سلطنت در آمده بود
خطری که معاویه و یزید بر اسلام داشتند این نبود که غضب خلافت کردند، این یک خطر کمتر از آن بود. خطری که اینها داشتند این بود که اسلام را به صورت سلطنت در می خواستند بیاورند، می خواستند معنویت را به صورت طاغوت در آوردند، به اسم اینکه ما خلیفه رسول الله هستیم اسلام را منقلب کنند به یک رژیم طاغوتی این مهم بود آنقدری که این دو نفر ضرر به اسلام می خواستند بزنند یا زدند جلوتریها آنطور نزدند. اینها اصل اساس اسلام را وارونه می خواستند بکنند سلطنت بود، شرب خمر بود، قمار بود در مجالسشان، خلیفه رسول الله و در مجلس شرب خمر! و در مجلس قمار!؟ و باز خلیفه رسول الله نماز هم می رود جماعت می خواند. این خطر از برای اسلام خطر بزرگ بود. این خطر را سیدالشهداء رفع کرد. قضیه، قضیه خلافت فقط نبود: قیام سیدالشهداء علیه السلام قیام بر ضد سلطنت طاغوتی بود؛ آن سلطنت طاغوتی که اسلام را می خواست به آن رنگ درآورد که اگر توفیق پیدا می کردند، اسلام یک چیز دیگر می شد، اسلام می شد مثل رژیم این دو هزار پانصد ساله سلطنت. اسلام که آمده بود و می خواست رژیم سلطنتی را و امثال این رژیم ها را به هم بزند و یک سلطنت. الهی در دنیا ایجاد کند می خواست طاغوت را بشکند و الله را جای آن بنشاند، اینها می خواستند که الله را بردارند، طاغوت را جایش بنشانند، همان مسائل جاهلیت و همان مسائل سابق. شکست نبود کشته شدن سیدالشهداء علیه السلام چون قیام الله بود قیام الله شکست ندارد (1).

188 - قرآن و وحی را جاوید ساخت
اگر عاشورا و فداکاری خاندان پیامبر نبود، بعثت و زحمات جانفرسای نبی اکرم صلی الله علیه وآله را طاغوتیان آن زمان به نابودی کشانده بودند (اگر عاشورا نبود منطق جاهلیت ابوسفیانیان که می خواستند قلم سرخ بر وحی و کتاب بکشند و یزید یادگار عصر تاریک بت پرستی که به گمان خود با کشتن و به شهادت کشیدن فرزندان وحی امید داشت اساس اسلام را بر چیند و با صراحت و اعلام لا خبر جاء و لا وحی نزل بنیاد حکومت الهی را برکند، نمی دانستیم به سر قرآن کریم و اسلام عزیز چه می آمد) و لکن اراده خداوند متعال بر آن بوده و هست که اسلام رهایی بخش و قرآن هدایت افروز را جاوید نگه دارد و با خون شهیدانی چون فرزندان وحی، احیا و پشتیبانی فرماید و از آسیب دهر (زمانه) نگه دارد و حسین بن علی علیه السلام آن عصاره نبوت و یادگار ولایت را برانگیزد، تا جان خود و

عزیزانش را فدای عقیده خویش و امت معظم پیامبر اکرم نماید تا در امتداد تاریخ، خون پاک او بجوشد و دین خدا را آبیاری فرماید و از وحی و از(ره) آوردهای آن پاسداری نماید. (2).

189 - باطل کردن نقشه دشمن

مبارزه حضرت سیدالشهداء علیه السلام با دولت وقت که دولت طاغوتی بود شهادت سیدالشهداء به اسلام هیچ لطمه ای وارد نیاورد، اسلام را جلو برد. اگر نبود شهادت ایشان، معاویه و پسرش اسلام را یک جور دیگری در دنیا جلوه داده بودند به اسم خلیفه رسول الله، با رفتن در مسجد، اقامه جمعه و امام جمعه بودن، اقامه جماعت و امام جماعت بودن. اسم، اسم خلافت رسول الله و حکومت، حکومت اسلام لکن محتوا بر خلافت نه حکومت، حکومت اسلامی بود به حسب محتوا و نه حاکم اسلامی.

سیدالشهداء علیه السلام این نقشی که اینها داشتند برای برگرداندن اسلام به جاهلیت و نمایش دادن اسلام را به اینکه این هم نظیر همان چیزهای سابق است آن را باطل کرد. (3).

190 - برکات شهادت امام حسین (ع)

انا من حسین که روایت شده است که پیغمبر فرموده است. این معنایش، معنا این است که حسین مال من است و من هم از او زنده می شوم، از او شده است این همه برکات از شهادت ایشان است با اینکه دشمن می خواست آثار را از بین ببرد، آنها در صدد بودند که اصلا بنی هاشم در کار نباشد لعبت هاشم بالکذا این حرف بود آنها می خواستند اصل اسلام را ببرند و یک مملکت عربی درست کنند. (4).

191 - پایه گذاری ثانی دین اسلام

ابن شهر آشوب در مناقب این اشعار را آورده:

وی به زندگی دنیا بی اعتنا بود به طوری که از مرگ هم هراسی نداشت و کوچکترین توجهی به آنان نمی کرد، غیر از برهان خدا و رضای او که با خون حسین ممتزج بود. و هر چیز عزیز و پست و پر قیمت در نظر او فدای دین و حقیقت بود.

استاد علائلی گوید: از این نظر سزاوار است که بعد از جد بزرگوارش پایه گذار ثانی دین نامیده شود و یا تجدید کننده فرائض لقب گیرد. به طوری که شاعر هندی معین الدین اجمیری گفته: حسین علیه السلام در آن شرایط موجود که اسلام با آن دست به گریبان بود مرگ را خوشبختی می دانست و زندگی با ستمکاران را ملامت و رذالت معرفی می کرد و می فرمود: انی لا اری الموت الا سعاده و الحیاه مع الظالمین الا براما (5).

192 - بنی امیه را رسوا کرد

سیدالشهداء علیه السلام به حق بود و با عده قلیلی مقابله کرد و در عین حالی که به شهادت رسید و فرزندان او هم به شهادت رسیدند، لکن اسلام

را زنده کرد و یزید و بنی امیه را رسوا کرد. (6).
193 - با شهادت امام حسین (ع) اسلام نوین شد
امام حسین علیه السلام خود و تمام فرزندان و اقربای خویش را فدا کرد و پس از شهادت او اسلام قوی تر شد. (7).
194 - وجوب قیام برای امام حسین (ع) از جهت ظاهری
از جهت ظاهری هم، قیام برای حسین علیه السلام واجب شد.
شیخ شوشتری علیه الرحمه می فرماید: معاویه شیطان روزگار چهل سال حکومت کرد، سعی اش این بود که مطلب را وارونه کند. علی علیه السلام را مظهر کفر و خودش و عثمان را مظهر ایمان نماید و تا توانست کرد.
آرزو داشت اسم محمد صلی الله علیه وآله را محو نفس محمد صلی الله علیه وآله بود: درافتد. آن گاه پول و زور هم در عالم ماده خوب کار می کند، هر باطلی را حق و هر حقی را باطل جلوه می دهد.
پس از هزار و سیصد سال که از مرگ این ملعون (معاویه) می گذرد، هنوز عده ای از ضرب المثل ها ذکر می کنند. اگر سیاست اقتضا می کرد یا پیرمرد یا پیرزنی مقابلش حرفی می زد، به او فحش می داد، می خندید و چیزی هم به او می داد، اما مالک اشتر و محمد بن ابی بکر و رشید هجری و... را کشت. آیا کشتار شیعیان علی علیه السلام نشانه حلم معاویه است؟
شیخ شوشتری می فرماید: جلو این تبلیغات چهل ساله معاویه را جز قیام حسین چه چیز می گرفت؟ یزید و معاویه و کسانی را که بنی امیه را روی کار آوردند، چه کسی می توانست رسوا می کند؟ به مسلمان ها بفهماند این دینداری و ایمان نیست که بنی امیه را روی کار آوردند، چه کسی می توانست رسوا کند؟ به مسلمان ها بفهماند این دینداری و ایمان نیست که بنی امیه دارند، این ها کافرند، اگر اعتقادی به پیغمبر صلی الله علیه وآله داشتند، با اولادش این طور معامله نمی کردند آن هم حسینی که این قدر درباره اش سفارش شده است. (8).
195 - بقای دین
در زیارت جامعه می خوانید: اشهد انک قد اقمت الصلوه و آتیت الزکاه و امرت بالمعروف و نهیت عن المنکر در کتاب حقیقه الامر این نکته را ذکر کرده که ماء معین در قرآن اشاره به امام است (9) و تأویل به علم و معرفت و محبت شده است.
پس این شعر منسوب به حضرت شیعتی ما ان شربتم عذب ماء فاذکرونی (10) معنی ظاهرش این است که هر وقت آب گوارایی نوشیدید یادی از لب تشنه حسین کنید و معنی تأویلش: هرگاه از علوم قران و اهل بیت بهره مند شدی بگو: صلی الله علیک یا اباعبدالله چون از برکت حسین است که این بهره های روحانی به تو رسید. اگر حسین نبود این مسجد و

منبر کی بود؟ بنی امیه و بنی مروان کجا می گذاشتند دینی باقی بماند، اینها دشمن شنیده اید وقتی که سر حسین را مجلس یزید آورند این اشعار را خواند: کاش ابوجهل ها و ابوسفیان ها بودند که چگونه من تلافی از محمد و خاندانش کردم آن وقت به من می گفتند درست مریزاد خوب تلافی کردی (11).

196 - اسلام را بیمه کرد

سیدالشهداء علیه السلام مذهب را بیمه کرد. با عمل خودش اسلام را بیمه کرد. (12).

197 - استمرار حیات اسلام

اسلام را تا حالایی که شما می بینید: اینجا ما نشسته ایم سیدالشهداء زنده نگه داشته است. (13).

198 - نجات اسلام

اگر سیدالشهداء نبود این رژیم طاغوتی را اینها تقویت می کردند به جاهلیت بر می گردانند. اگر حالا من و تو هم مسلم بودیم مسلم طاغوتی بودیم، نه مسلم امام حسینی، امام حسین نجات داد اسلام را. (14).

199 - رهایی اسلام از مرگ

محرم ماهی است که به وسیله سید مجاهدان و مظلومان اسلام زنده شده، و از توطئه عناصر فاسد و رژیم بنی امیه، که اسلام را تا لب پرتگاه برده بودند، رهایی بخشید.

200 - مکتب را زنده کرد

ائمه اطهار اکثرا یا کشته شدند یا چه شدند، لکن مکتبشان محفوظ بود. سیدالشهداء کشته شد، مکتبش محفوظ بود، بلکه مکتب را زنده کرد، با این کشته شدن مکتب را زنده کرد. (15).

201 - هدر دادن زحمات پیامبر اسلام

حکومت جائران یزیدیان می رفت تا قلم سرخ بر چهره نورانی اسلام کشد و زحمت طاقت فرسای پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه وآله و مسلمان صدر اسلام و خون شهدای فداکار را به طاق نسیان سپارد و به هدر دهد.

202 - عدالت زیر پای تبهکاران بود

در صدر اسلام پس از رحلت پیغمبر ختمی پایه گذار عدالت و آزادی، می رفت که با کجروی های بنی امیه، اسلام در حلقوم ستمکاران فرو رود و عدالت در زیر پای تبهکاران نابود شود که سیدالشهداء علیه السلام نهضت عظیم عاشورا را بر پا نمود. (16).

203 - اسلام را روانه جلوه می داند

حضرت سیدالشهداء (ع) دیدند که معاویه و پسرش - خداوند لعنتشان کند - اینها دارند مکتب را از بین می برند، دارند وارونه اسلام را جلوه می دهند، اسلامی که آمده است برای اینکه انسان درست کند، نیامده است قدرت

باری خودش درست کند آمده است، انسان درست کند اینها، این پدر و پسر - مثل این پدر و پسر(17) - اسلام را وارونه داشتند نشان می دادند، شرب خمر می کردند.
امام جماعت هم بودند، مجالشان مجالس لهو و لعب بود، همه چیز در آنها بود، دنبالش هم جماعت بود، امام جماعت هم می شدند امام جماعت قمار باز، امام جمعه هم بودند و منبر هم می رفتند و اهل منبر هم بودند، منبر هم می رفتند. به اسم خلافت رسول الله بر ضد رسول الله قیام کرده بودند، فریادشان لا اله الا الله بود و بر ضد الوهیت قیام کرده بودند. اعمالشان، رفتارشان رفتار شیطانی لکن فریاد شان فریاد خلیفه رسول الله. (18).
204 - خطر برای وجهه اسلام بود
آن روزی که وجهه اسلام بخواهد درش خدشه وارد بشود، آن روز است که بزرگان اسلام جانشان را دادند برای او. در زمان معاویه و در زمان پسر خلف معاویه مساله اینطور بود که چهره اسلام را اینها داشتند قبیح می کردند، به عنوان خلیفه المسلمین، به عنوان خلیفه رسول الله جنایات را می کردند. مجالسشان، مجالس چه بود.
اینجا بود که تکلیف اقتضا می کرد برای بزرگان اسلام که مبارزه کنند و معارضه کنند و این چهره قبیحی که اینها دارند از اسلام نشان می دهند و اشخاص غافل ممکن است که خیال کنند که اسلام خلافتش همین است که معاویه دارد و یزید دارد، این است که خطر می اندازد اسلام را و این است که مجاهده برایش باید کرد ولو انسان به کشتن برود.
205 - کاخ ستمکاران را فرو ریخت
شخصیت عظیمی که از عصاره وحی الهی تغذیه و در خاندان سید رسل(19).
محمد مصطفی و سید اولیا، علی مرتضی تربیت و در دامن صدیقه طاهره بزرگ شده بود قیام کرد و با فداکاری بی نظیر و نهضت الهی خود، واقعه بزرگی را به وجود آورد که کاخ ستمکاران را فرو ریخت و مکتب اسلام را نجات بخشید. (20).
206 - زنده کننده اسلام
شهادت حضرت سیدالشهداء مکتب را زنده کرد.
207 - پیشبرد مکتب
سیدالشهداء علیه السلام با همه اصحاب و عشیره اش قبل عام شدند، لکن مکتبشان را جلو بردند.
208 -نقش محرم
محرم و صفر است که اسلام را زنده نگه داشته است
209 - روز تولد دوباره اسلام

عاشورا روز عزای عمومی ملت مظلوم است، روز حماسه و تولد جدید اسلام و مسلمانان است.
210 -دفاع از اسلام
سیدالشهداء برای اسلام خودش را به کشتن داد. (21).
211 - سلطنت یزید را شکست
سیدالشهداء علیه السلام با چند نفر از اصحاب، چند نفر از ارحامشان، از مخدراتشان قیام کردند. چون قیام کردند.
چون قیام لله بود اساس آن خبیث را به هم شکستند در صورت، ایشان کشته شدند لکن اساس سلطنت را شکستند. اساس سلطنتی که می خواست اسلام را به صورت سلطنت طاغوتی در آورد. (22).
212 - اسلام را احیا کردند
اسلام همچون عزیز است که فرزندان پیغمبر جان خودشان را فدای اسلام کردند. حضرت سیدالشهداء علیه السلام با آن جوان ها، با آن اصحاب برای اسلام جنگیدند و جان دادند و اسلام را احیا کردند.(23).
213 - ممانعت از معرفی وارونه اسلام
اگر فداکاری پاسداران عظیم الشأن اسلام و شهادت جوانمردانه پاسداران و اصحاب فداکار او نبود، اسلام در خفقان رژیم ظالمانه آن وارونه معرفی می شد و زحمات نبی اکرم صلی الله علیه وآله و اصحاب فداکارش به هدر می رفت. (24).
214 - حسین (ع) حقیقت دین را آشکار کرد
حسین علیه السلام حقیقت قرآن را که خدا پرستی باشد آشکار فرمود: اوضح بک الکتاب پول پرستی یزید را امضا نکرد، به خاطر پول و ریاست، دین را رها نکرد و عملا به همه فهماند راه خدا با هوا دوتاست. شنیده اید خودش فرمود: حاضرم سر به بیابان ها بگذارم از تمام خوشی های دنیا صرفنظر می کنم چون بنده خدایم. (25).
(1) صحیفه نور، ج 7، ص 37.
(2) همان ماخذ.
(3) ایثار و شهادت در مکتب امام خمینی، ص 221.
(4) صحیفه نور، ج 13، ص 158.
(5) همان ماخذ.
(6) همان ماخذ.
(7) همان ماخذ ج 15، ص 114.
(8) سیدالشهدا علیه السلام، شهید دستغیب، ص 146.
(9) قل ارایتم ان اصبح ماوکم غورا فمن یاتیکم بماء معین (ملک / 30).
(10) مقتل الحسین، مقرم، ص 307.
(11) مقتل الحسین، مقرم، ص 357، سیدالشهدا علیه السلام، شهید

دستغیب، ص 52.
(12) صحیفه نور، ج 10، ص 216.
(13) همان ماخذ، ج 10، ص 30.
(14) همان ماخذ، ج 8، ص 70.
(15) همان ماخذ، ج 7، ص 230.
(16) صحیفه نور، ج 4، ص 100.
(17) رضا خان پهلوی و پسرش محمد رضا.
(18) صحیفه نور، ج 7، ص 230.
(19) صحیفه نور، ج 7، ص 31.
(20) صحیفه نور، ج 12، ص 161.
(21) ایثار و شهادت در مکتب امام خمینی، ص 213.
(22) همان ماخذ، ج 7، ص 236.
(23) همان ماخذ، ص 109.
(24) همان ماخذ، ص 236.
(25) سیدالشهدا علیه السلام، شهید دستغیب، ص 162.

215 - جهاد خاص امام حسین (ع)
امام حسین (ع) به انجام جهاد و فداکاری ویژه ای برگزیده شد، آری! به جهادی با مقررات و شرایط خاصی، فرمان یافت که کسی پیش از او آنگونه فرمان نیافته بود. آن شرایط خاص عبارت بود از:
1 - از جمله شرایط و جواب جهاد در آغاز کار، این بود که در برابر هر مجاهد مسلمان بیش از ده کافر نباشد و اگر نیروی آنان بیشتر از این بود جهاد واجب نمی شد. آن گاه خداوند با آگاهی بر وضعیت مسلمانان به لطف خویش بر آنان آسان گرفت و هر رزمنده مسلمان را در برابر دو کافر، مکلف به جهاد ساخت، اما در مورد امام حسین علیه السلام این شرط عددی مقرر نشد؛ بلکه آن حضرت در برابر سی هزار نفر یا بیشتر از این به جهاد در راه خدا مکلف شد. (1).
2 - از دیدگاه اسلام، نه کودکان به جهاد فرمان یافته اند و نه سالخوردگان، اما در عاشورای امام حسین علیه السلام جهاد در راه حق و عدالت، هم بر کودکان مقرر شد و هم بر سالخوردگان، هم بر نوجوانانی همچون قاسم... و بر کودکانی همانند عبدالله یادگار گرامی حضرت امام مجتبی علیه السلام و نیز بر سالخوردگانی همانند حبیب بن مظاهر و...
3 - در جهاد مقرر شده است که جهادگر در راه خدا، به شهادت خویش و یاران و پیروزی داشت و خود پیش بینی می فرمود (2) که جز فرزند گرانمایه اش زین العابدین علیه السلام همگی یارانش به خون خواهند غلطید، با این وصف فرمان جهاد داشت. (3).
216 - شهادتی خاص
حسین علیه السلام در شهادت و شهادتگاه خویش ویژگی هایی دارد. برخی پیام آوران خدا و امامان نور علیه السلام به دست ستمکاران با شمشیر به شهادت رسیدند و برخی به وسیله سم غدر و خیانت؛ یا در خانه و یا در شهر و یا در مسکن و محراب خویش به سوی دوست پر کشیدند و یا در درون طشت و برای هیچ کدام از آنان شهادتی، بسان شهادت افتخار آفرین و جگر سوز حسین علیه السلام شهادت و شهادتگاهش مخصوص به خودش بود، شهادتگاهی بر روی خاک گرم و شن های تفتیده و شهادتی بی نظیر و دلخراش پس از شهادت، پیکر مطهرش به آسمان ها برده شد و آنگاه به سرزمین کربلا باز گردانیده شد و بر روی زمین مانده و سر نورانی اش گاهی بر روی دست ها و گاه بر فراز نیزه ها و گاه بر شاخه درخت و زمانی بر سر در خانه دژخیم اموی و دروازه شام و زمانی بر طبقی در بارگاه ستم اموی در کوفه و یا دمشق نهاده شد. از شهرها و روستاها سیر

داده شد، از کربلا به سوی شام و بنا به روایتی از شام به مصر و از آنجا هم به مدینه و آنگاه به کربلا... یا از شام به سوی آسمان ها. (4) (5).

217 - آتش زدن خیام حسینی

از مقررات جهاد با کفار، این است که مزارع و کارگاه های آنان را نباید به آتش کشید، اما آنان در جنگ با امام حسین علیه السلام و در حیات او برخی خیمه هایش را به آتش کینه سوزاندند و برخی دیگر را کوشیدند تا با ساکنانش به آتش کشند. (6) و بقیه خیمه ها را نیز پس از شهادت او، طعمه دود و آتش ساختند. (7) (8).

218 - جنگ ناجوانمردانه

در نبرد با کافران، اسلام نه اجازه کشتن کودکان را می دهد و نه زنان را، اما سپاه تجاوز کار اموی، در جنگ ظالمانه بر ضد امام حسین علیه السلام از کشتن کودکان خردسال او نیز دریغ نکرد؛ همانگونه که کودک شیر خوارش را در آغوش او به هنگام نوازش کشتند (9) و شیر خوار دیگرش را به هنگامی که برایش آب طلبید به تیر تجاوز، به شهادت رساندند. (10) (11).

219 - جنبه تبلیغی نهضت حسین (ع)

یک جنبه نهضت حسینی، جنبه تبلیغی آن است، تبلیغ به همان معنی واقعی نه به معنای مصطلح امروز، یعنی رساندن پیام خودش که همان پیام اسلام است به مردم، ندای اسلام را به مردم رساندن ببینید امام در این حرکت و نهضت خودشان چه روش های خاصی به کار بردند که مخصوصا ارزش تبلیغی دارد، یعنی از این نظر ارزش زیادی دارد که امام حسین با این روش ها هدف و مقصود خودشان و فریاد واقعی اسلام را که از حلقوم ایشان بیرون می آمد به بهترین نحو به مردم رساندند. (12).

220 - معرفی اسلام

یکی دیگر از جنبه های این جنبش، جنبه تبلیغی آن است، یعنی این نهضت در عین اینکه امر به معروف و نهی از منکر است و در عین اینکه اتمام حجت است (و در عین اینکه عدم تمکین در مقابل تقاضای جابرانه قدرت حاکم زمان است) یک تبلیغ و پیام رسانی است، یک معرفی و شناساندن اسلام است. (13).

221 - ارزش تبلیغاتی مهاجرت

خروج امام از مدینه به مکه و اقامت در مکه در ماه های شعبان تا ذی حجه که ایام عمره و سپس حج است، به نظر نمی رسد که به خاطر این بوده که دشمن احترام حرم امن الهی را حفظ می کرد، بلکه به سه علت دیگر بوده است: یکی اینکه نفس مهاجرت ارزش تبلیغاتی داشت و تکان دهند بود و ندای امام را بهتر می رساند و این خود اولین ژست مخالفت و امتناع بود.دوم اینکه در مکه تماس بیشتری با افراد نواحی مختلف ممکن بود.

سوم اینکه مکه را انتخاب کردن علامت امنیت نداشتن بود، گو آنکه در آنجا هم امام امنیت نداشت..(14).

222 - حرکت سیاسی امام حسین (ع)

وقتی که حضرت سیدالشهدا علیه السلام آمد مکه و از مکه در آن حال بیرون رفت، یک حرکت سیاسی بزرگی بود که در یک وقتی که همه مردم دارند به مکه می روند، ایشان از مکه خارج بشود. این یک حرکت سیاسی بود تمام حرکاتش، حرکات سیاسی بود، اسلامی - سیاسی و این حرکت اسلامی - سیاسی بود که بنی امیه را از بین برد و اگر این حرکت نبود، اسلام پایمال شده بود. (15).

223 - مهم ترین عنصر تبلیغ حسینی

ژست تبلیغاتی و بلکه تاکتیک تبلیغاتی آن حضرت این بود که اهل بیت و کودکان خود را نیز همراه خود آورد، و به این وسیله در واقع خود دشمن را نا آگاهانه استخدام کرد که حامل یک عده مبلغ برای امام حسین علیه السلام و برای اسلام حسین علیه یزید و اسلام یزیدی باشد و این یکی از مهم ترین عناصر تبلیغی نهضت امام است. (16).

224 - زیاد کردن ندای تبلیغ

چرا خطبه های امام حسین علیه السلام بعد از اینکه ایشان از نصرت مردم کوفه مأیوس می شوند و معلوم می شود که دیگر کوفه در اختیار پسر زیاد قرار گرفت و مسلم کشته شده، داغ تر می شود؟ مکن است کسی بگوید امام حسین خودش دیگر راه برگشت نداشت، بسیار خوب، راه برگشت نداشت، ولی چرا در شب عاشورا بعد از آنکه به اصحابش فرمود: من بیعتم را از شما برداشتم و آنها گفتند: خیر، ما دست از دامن شما بر نمی داریم، نگفت: اصلا ماندن شما در اینجا حرام است، برای اینکه آنها می خواهند مرا بکشند، به شما کاری ندارند، اگر بمانید، خونتان بی جهت ریخته می شود و این حرام است؟ چرا امام حسین نگفت واجب است شما بروید؟ بلکه وقتی آنها پایداریشان را اعلام کردند، امام حسین آنان را فوق العاده تایید کرد و از آن وقت بود که رازهایی را که قبلا به آنها نمی گفت، به آنان گفت (17).

در شب عاشورا که مطلب قطعی است، حبیب بن مظاهر را می فرستد در میان بنی اسد که اگر باز هم می شود عده ای را بیاورد معلوم بود که می خواست بر عدد کشتگان افزوده شود، چرا که هر چه خون شهید بیشتر ریخته شود، این ندا بیشتر به جهان و جهانیان می رسد. (18).

(1) بحار الانوار، ج 44، ص 298.

(2) همان ماخذ، ص 298.

(3) ویژگیهای امام حسین علیه السلام، ص 125، 126.

(4) بحارالانوار، ج 45، ص 107 به بعد.

(5) ویژگیهای امام حسین علیه السلام، ص 88.
(6) بحارالانوار، ج 45، ص 54.
(7) همان ماخذ ص 58.
(8) ویژگیهای امام حسین، ص 127.
(9) بحارالانوار، ج 45، ص 46.
(10) نفس المهموم، ص 350، مقتل الحسین، ص 436.
(11) ویژگیهای امام حسین علیه السلام، ص 126.
(12) حماسه حسینی، ج 1، ص 237 و 238.
(13) همان ماخذ، ج 1، ص 189.
(14) همان ماخذ ج 3، ص 339.
(15) صحیفه نور، ج 18، ص 140.
(16) حماسه حسینی، ج 3، ص 339.
(17) همان ماخذ، ج 1ت ص 274.
(18) همان ماخذ، ج 1، ص 274.

225 - مخالفت با ظلم
سیدالشهداء علیه السلام تمام اصحاب خودشان را، همه جوانان خودش را، همه مال و منال، هر چه بود، هر چه داشت - مال و منال که نداشت - هر چه دشت، جوان داشت، اصحاب داشت، در راه خدا داد و برای تقویت اسلام، مخالفت با ظلم، قیام کرد، مخالفت با امپراطوری آن روز که از امپراطوری اینجا زیادتر بود. (1).
226 - جلوگیری از نابودی مکتب
سیدالشهداء دیدند که مکتب دارد از بین می رود. قضیه قیام سیدالشهداء و قیام امیرالمؤمنین در مقابل معاویه، قیام انبیاء در مقابل قدرتمندان و کفار، مسأله این نیست که بخواهند یک مملکت بگیرند، همه عالم پیش آنها هیچ است. مکتب آنها این است که، مقصد آنها این نیست که کشورگشایی بکنند.(2).
227 - گریه امام حسین (ع) در عرصه کربلا
در کربلا در چند مورد سیل اشک به امام حسین علیه السلام امان نداد و دلایل آن هم روشن است:
1 - به آن دلیل که گریه بر مصائب خاندان وحی و رسالت، عبادت و اطاعت است.
2 - بدان جهت که انهدام ارکان دین و معنویت و اخلاق و ارزش های والای آسمانی را می نگریست و بر آن غم گریست.
3 - بدان جهت که طبیعت انسانی و فطرت بشری که به موجب آن گرسنگی و تشنگی و سوز دل بر انسان عارض می گردد، در وجود پیامبر و پیشوایان معصوم نیز موجود است، پیامبر در مورد پسرش فرمود:
پسرم! در مرگ تو قلب ها شعله ور و اشک ها جاری است، اما چیزی که خدای را ناخشنود سازد، نخواهیم گفت... (3).
آری! امام حسین علیه السلام نیز در چند مورد به این مرحله رسید و به موجب همین طبیعت بشری بود که طوفان اندوه و سیلاب اشک امانش نداد.
خدایا! کاش می توانستم بدانم که در آن شرایط سخت و شکننده، باز هم ممکن بود از سوز دل و سیلاب اشک مانع شود؟ (4).
228 - راه نجات امت
بدون شک مکتب حسینی راه نجات این امت است؛ زیرا علت مبقیه دین، امر به معروف و نهی از منکر است و این درو به معنی وسیع آنها یعنی تشویق و ترویج معروف و مبارزه با منکرات بستگی پیدا کرده با حسین

علیه السلام تا آنجا که به قول بعضی ها اسلام نبوی الحدوث و حسینی البقاء است. (5).
229 - مکتب مصلح سازی
هربارت سپنسر به نقل فروعی می گوید: بزرگ ترین آرمان نیکان این است که در آدم سازی شرکت کنند، یعنی صالح سازی بیاورند. مکتب امام حسین علیه السلام نه تنها مکتب گناهکار سازی (نبود) از صالح سازی هم بالاتر بود، مکتب مصلح سازی است. (6).
230 - کرسی حسین
بدون شک مکتب حسینی راه نجات این امت است؛ زیرا کرسی حسینی کرسی امر به معروف و نهی از منکر است. آنچنان که از (سوره شعرا) بر می آید، ظهور پیغمبران در فترت ها به علت شیوع مفاسد بوده است. ولی ما می بینم مکتب زنده حسین، ظهور حسین است در همه اعصار، یعنی در هر سال و هر محرم امام حسین به صورت یک مصلح عالی ظهور می کند و این فریاد را به گوش می رساند:
الا ترون ان الحق لا یعمل به... یا اینکه الموت اولی من رکوب العار... به امام حسین منسوب است
سبقت العالمین الی المعالی
بحسن خلیقه و علو همه
و لاح بحکمی نور الهدی فی
دیاجی من لیالی مدلهمه
یرید الجاحدون لیطفئوه
و یابی الله الا ان یتمه (7) (8).
231 - داستان کربلا برای همه رحمت است
قضیه کربلا طوری است که هر کسی در هر مرتبه ای از ایمان و عقیده باشد و آن پیشامدها را توجه کند بالاخره او را متأثر می کند.
شیخ شوشتری می فرماید: هر کسی را مصیبتی متأثر می کند و حسین علیه السلام دارای انواع و اقسام مصیبت ها است که هر کسی لااقل به مصیبتی از آن متأثر می شود و مقدمه کشش و رحمتی برایش می گردد.
برخی از مصیبت جوان و برخی از شیرخوار و برخی از مصیبت برادر و.... (9).
232 - مکتب الهام دهنده نسل ها
امام حسین سه مرحله شهادت دارد: شهادت تن به دست یزیدیان، شهادت و سمعه و نام نیک به دست بعدی های بالاخص متوکل عباسی، و شهادت هدف به دست اهل منبر، سومی بزرگ ترین مرحله شهادت است و جمله ای که زینب به یزید فرمود: کد کیدک واسع سعیک... شامل هر سه دسته می شود.

مکتب امام حسین، مکتب گناهکار سازی نیست، بلکه ادامه مکتب انبیا است که در سوره شعراء ذکر شده و با تجدید ذکرش در هر سال و هر وقت باید به صورت زنده ای باقی بماند؛ زیر نبوت ختم شده و این مکتب به منزله منبع وحی و الهام انبیاء است؛ یعنی به پیغمبران وحی می شده از طرف خدا که در مواقع لازم قیام کنند، حالا مکتب حسینی باید وحی کننده و الهام دهنده مردان بزرگ باشد که بعدها به صورت مصلحین قیام می کنند نه به صورت انبیاء؛ زیرا نبوت ختم شده. (10).

233 - مکتب منطق و احساس

بدون شک مکتب امام حسین منطق و فلسفه دارد، درس است و باید آموخت، اما اگر ما دائما این مکتب را صرفا به صورت یک مکتب فکری بازگو بکنیم حرارت و جوشش گرفته می شود و اساسا کهنه می گردد. این، بسیار نظر بزرگ و عمیقانه ای بوده است، یک دور اندیش فوق العاده عجیب و معصومانه ای بوده است که گفته اند: برای همیشه این چاشنی را شما از دست ندهید، چاشنی عاطفه، ذکر مصیبت حسین بن علی علیه السلام، یا امیرالمؤمنین یا امام حسن، یا ائمه دیگر و یا حضرت زهرا علیه السلام این چاشنی عاطفه را ما حفظ و نگهداری بکنیم. (11).

234 - از بین بردن مکتب نه مقبره!

متوکل دستور داد قبر حسین بن علی را آب بندند و کسی نرود به زیارت حسین بن علی؛ اگر کسی می رود دستش را ببرند، اگر کسی اسم حسین بن علی را ببرد چنین و چنان بکنند. لابد خیال می کنید این آدم یعنی متوکل فقط گرفتار یک عقیده روحی بود، یکی دشمنی و یک کینه بی منطق با نام حسین بن علی داشت، نه آقا، آن روز نام حسین بن علی در اثر توصیه و تاکیدهای ائمه به عزاداری، و در اثر به وجود آمدن امثال کمیت های و دعبل بن علی ها، پدر متوکل را در می آورد.

متوکل می دید هر یک از اینها به اندازه یک سپاه علیه او مؤثر هستند، می دید نام حسین مرده از خود حسین زنده برای او امثال او کمتر مزاحم نیست. چون ائمه دین در اثر توصیه و دستورها نگذاشتند حسین بن علی بمیرد، به صورت یک فکر، به صورت یک ایده، به صورت یک عقیده مبارزه با ظلم، حسین را زنده نگه داشتند.

متوکل هم در حساب خودش خوب حساب کرده بود، حساب کرده بود بلکه بتواند این فکر و این ذکر را و این ایده و این عقیده را از بین ببرد، ولا خیلی هم آدم عاقلی بود، آدم مقدس مابی هم بود، هیچ عقیده روحی و شخصی نداشت درباره حسین بن علی، ولی می دید حسین با همین مرثیه خوانی ها به صورت یک مکتب در آمده است که دیگر متوکل نمی تواند متوکل باشد. (12).

235 - حسین یک مکتب است

حسین را یک روز کشتند و سر او را از بدن جدا کردند، اما حسین که فقط این تن نیست، حسین که مثل من و شما نیست، حسین یک مکتب است و بعد از مرگش زنده تر می شود. دستگاه بنی امیه خیال کرد که حسین را کشت و تمام شد، ولی بعد فهمید که مرده حسین از زنده حسین مزاحم تر است. (13).

236 - بنیانگزار مکتب

امام حسین مکتب به وجود آورد، ولی مکتب عملی اسلامی، مکتب او همان مکتب اسلام است. (آنچه) مکتب اسلام بیان کرد، حسین عمل کرد. (14).

237 - مکتب نمونه حسین (ع)

آنها که توصیه کردند که عزای حسین بن علی باید زنده بماند، برای این بوده که هدف حسین بن علی مقدس بود. حسین بن علی یک مکتب به وجود آورد، می خواستند مکتبش زنده بماند. هرگز نمونه ای از یک مکتب عملی در دنیا پیدا نمی کنید که نظیر مکتب حسین بن علی علیه السلام باشد.. اگر شما نمونه حسین بن علی را پیدا کردید آن وقت بگویید چرا ما هر سال باید یاد او را تجدید کنیم. (15).

(1) صحیفه نور، ج 1، ص 130.
(2) همان ماخذ، ج 7، ص 230.
(3) بحارالانوار، ج 22، ص 157.
(4) ویژگیهای امام حسین، ص 152.
(5) حماسه حسینی، ج 3، ص 235.
(6) همان ماخذ ص 76.
(7) با خوش خلقی و بلند همتی از همه جهانیان به مقامات بلند پیش گرفتم. و نور هدایت در شب های دیجور با حکمت من درخشید. منکران می خواهند این نور را خاموش کنند ونخواسته جز اینکه آن را تمام و کامل خواهد کرد
(8) حماسه حسینی، ج 3، ص 228.
(9) سیدالشهدا علیه السلام شهید دستغیب، ص 174.
(10) حماسه حسینی، ج 3، ص 75.
(11) سیری در سیره نبوی، ص 58.
(12) ده گفتار ص 23.
(13) حماسه حسینی، ج 1، ص 125.
(14) همان ماخذ ص 78.
(15) همان ماخذ، ص 80.

238 - چرا کنیه اباعبدالله؟!
کنیه حسین علیه السلام مانند نامش از ناحیه خدا آمده چرا اباعبدالله انتخاب شد در حالی که حسین علیه السلام در اول طفولیت به این کنیه مورد خطاب بود و اولادی نداشت که با نام آنها ترکیب شود و جا داشت ابو علی گفته شود.
می توان گفت گاهی کنیه را با یکی از اوصاف برجسته شخصی ترکیب می کنند مانند ابوالخیرات، ابوالاحسان، ابوالمعالی، ابوالبرکات، ابوالحکه. بهترین و بارزترین صفات برجسته حسین از میان اوصاف و کمالات حمیده اش همان عبودیت او است و خداوند عالم به حقایق است و دعای عرفه حسین علیه السلام و شهادت خالصانه او قوی ترین دلیل برجستگی عبودیت اوست، از آن جهت ابوعبدالله انتخاب شده و امام صادق را به جهت دومین پسرش عبدالله، ابوعبدالله گویند، اما امام حسین علیه السلام به جهت کمال بندگیش از جانب ذات احدیت به این کنیه افتخار یافت و عبد بودن والاترین مقام است در صحنه بندگی، در تشهد بندگی پیامبر را قبل از رسالتش آورده و اشهد ان محمد عبده و بندگی ابراهیم و اسحاق و یعقوب بر اوصاف برجسته آنها مقدم داشته.
239 - اذان یا ندایی به روح حسین (ع)
ابو داوود و ترمذی در سنن خود از ابی رافع آزاد کرده نبی اکرم نقل کرده اند که پیغمبر را دیدم که در ایام ولادت حسین علیه السلام به گوش او اذان گفت مانند اذان نماز.
این اذانی بود بسیار نرم و آرام و خواب آور مانند لای لای بچه ها و در حقیقت ندایی بود از روحی به روحی و از قبیل نداهای مناره ها نبود که جهت اجتماع مردم برای تعظیم شعایر دینی انجام می گیرد. بلکه ندایی بود بر قلب کودکی که سر وجودش را اعلان می کرد و بر ضمیر کودک اسرار عبادت را می فهماند. لکن اذان مناره ها ندایی است برای باز آوردن روح های فراری و حیرت زده و یا بمانند طنابی است برای صید آنها.
240 - تفاوت اذان با اذان مناره
نبی محترم با آن جملات پرمغز اذان که همه چیز در آن بود می خواست در قلب این طفل معبدی به وجود آورد که با احساسات تقوا جنبش کند و با اشعه آن گرم شود و در ضمیر حسین علیه السلام شعور و ادراکات بخصوصی به وجود آورد که همیشه فضیلت و انسانیت و دانش افاضه کند و به طوری که شعار اذان در زندگی نبی اکرم صلی الله علیه وآله و مسیر مأموریت ایشان طوفان هایی بر پا کرده که گویی این جملات یک مشعلی

بود که هیچ ظلمت و سیاهی بر آن فایق نیامد.
اذان ندایی است که هر گونه فتنه های دنیا و اباطیل نفس را خاموش می سازد. پیغمبر محترم با اذان خود در سیره و روش زندگی حسین علیه السلام یک روح عالی بخشید و می توان گفت پاره ای از روح خود و نور نبوتش را به وی داد و این اذان نبی اکرم در گوش حسین علیه السلام باقی مانده و دل لبریز از او در آخر عمر مانند اول جمله الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله بود و در آخر عمر هم با این کلمات نغز چراغ زندگی پرفروغش خاموش شد رضا بقضائک و تسلیما لامرک و لا معبود سواک یعنی به مقدرات تو خشنودم و به امر و فرمان تو تسلیم محض هستم و معبودی جز تو ندارم این را بگفت و دیده از دیدن جهان بر بست.
رسول اکرم صلی الله علیه وآله با صدای نرم اذان به گوش راست حسین علیه السلام و با نغمه دلنشین به گوش چپش، طفل خود را برای همیشه به حرز محکم و مأمن مطمئن می سپرد که شیطان راهی برای آن پیدا نکند.
چنانکه به علی علیه السلام می فرماید: علی جان! هر وقت پسری یا دختری برای تو متولد شد در گوش راستش اذان بگو و در گوش چپش اقامه بخوان؛ هرگز شیطان بر او زیان نرساند. (1).
241 - پرستش ویژه حسین
همه پیام آوران خدا و امامان نور علیه السلام خدای خویش را خالصانه و عاشقانه می پرستیدند، اما حسین علیه السلام عبادت و پرستش ویژه ای داشت، چرا که از هنگامی که نور وجودش در جان مادرش فاطمه علیه السلام پدید آمد (2) تا آن لحظاتی که سر نورانی اش بر فراز نیزه های جاهلیت اموی قرار گرفت (3) همیشه و همه جا به ستایش و سپاس و تسبیح و تنزیه خدا، مشغول بود و تلاوت کتاب خدا از او شنیده می شد.
242 - قران یعنی حسین
اسلام یعنی شیعه، شیعه یعنی اسلام، قرآن یعنی علی، قرآن یعنی حسین علیه السلام، قرآن یعنی بقیه الله علیه السلام، قرآن یعنی ولایت، ولایت یعنی قرآن و قرآن ناطق و قران که کتاب الله است، اینها هیچ گاه از هم جدا نمی شوند و هیچ عارفی، هیچ حکیم الهی و هیچ فرد مسلم و اهل قرآن نمی تواند به برهان دو دو تا، چهار تا از ولایت روگردان باشد، به خصوص که علمای امامیه اثنی عشریه در کنار سفره ولایت به مقامات رسیده و صاحب تصنیفات و تألیفاتی می باشد، رکن اعظم آنها ولایت است و بدون ولایت محال است که انسان به جایی برسد.
243 - هزار رکعت نماز
امام حسین علیه السلام به عبادت بسیار علاقه مند بودند، به طور مثال شخصی خطاب به حضرت سجاد علیه السلام عرض کرد، یا بن رسول الله! چرا پدرت امام حسین علیه السلام کم اولاد است؟ حضرت فرمودند:

تعجب می کنم که من چگونه متولد شده ام؛ زیرا پدرم امام حسین علیه السلام در هر شب و روزی هزار رکعت نماز به جای می آورد. (4).

244 - عبور از جلوی نماز گزار

امام حسین علیه السلام نماز می خواند، مردی از جلوی او عبور کرد، یکی از یاران حضرت علیه السلام او را از این کار باز داشت. چون حضرت علیه السلام از نماز فارغ شد، پرسید: چرا او را نهی نمودی؟ عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! میان شما و محراب آشفتگی پدید می آورد.

فرمود: وای بر تو! خدای متعال به من نزدیک تر از آن است که کسی میان من و او آشفتگی ایجاد کند (5).

245 - رکوع و سجده طولانی

حضرت مهدی عج فرمود: جدم حسین علیه السلام رکوع و سجودش طولانی بود. (6).

246 - تسلیم در برابر خدا

از امام حسین علیه السلام پرسیدند، چگونه صبح کردی؟

فرمود: صبح نمودم در حالی که پروردگارم، بالای سرم و آتش پیش رویم، مرگ جوینده ام و حساب الهی فراگیرم می باشد. و چنین روزی من، در گرو کردار خویشم، نه آنچه دوست دارم پیدا می کنم، و نه آنچه نمی پسندم از خود می رانم. توان هیچ یک را ندارم و همه کارها در اختیار دیگری است،

اگر بخواهد عذابم می کند و اگر بخواهد از من می گذرد. بنابراین، کدام فقیری از من نیازمندتر است؟! (7).

247 - طلب باران

از امام سجاد علیه السلام نقل شده است که فرمود: کوفیان نزد امام علی علیه السلام آمده از نیامدن باران شکایت کردند و گفتند: (از خدا) برای ما باران بخواه، امیرالمؤمنان علیه السلام به حسین علیه السلام فرمود: برخیز و از خداوند طلب باران کن!

او برخاست حمد و ثنای الهی به جای آورده و بر پیامبر صلی الله علیه وآله درود فرستاد و عرض کرد: بار الها! ای بخشنده خیرات و نازل کننده برکات! آسمان را بر ما سرشار ببار، و ما را از بارانی بسیار فراگیر، انبوه، پر دامنه، پیوسته ریزان، روان و شکافنده زمین های خشک و تشنه - که با آن از بندگانت ناتوانی را برداری و زمین های مرده را زنده سازی - سیراب فرما آمین ای پروردگار جهانیان.

او دعای خود را به پایان نبرده بود که ناگهان خداوند باران سیل آسا فرستاد.

در عربی بادیه نشین از برخی نواحی کوفه آمده و گفت: دره ها و تپه ها را پشت سر گذاشتم، در حالی که آب یکی در دیگری از فراوانی پیچ و تاب

می خورد. (8).
248 - تکلم خدا با حسین (ع)
انس بن مالک می گوید: من همراه امام حسین علیه السلام بودم که به قبر بانوی بزرگ اسلام، حضرت خدیجه علیها السلام رسید و به یاد فداکاری های او گریست و به من فرمود او را تنها بگذارم. من در گوشه ای خود را نهان ساختم و توقف او در کنار قبر خدیجه علیها السلام و نماز و نیایش او به طول انجامید، گوش سپردم، دیدم اینگونه عاشقانه و عارفانه به نیایش با خدا برخاسته است:
پروردگارم ! پروردگارم تویی که محبوب و سرپرست منی ! پس، بنده ای را که به سویت پناه جسته است، مورد لطف و رحمت خویش قرار ده.
ای بلند مرتبه ! و ای با عظمتی که اعتماد من به توست ! خوشا به حال آنکه تویی محبوب دل و تکیه گاه او !
خوشا به حال آنکه در ندامت از اشتباهات و غفلت خود، شب زنده داری می کند و شکایت غم و رنج و مشکلاتش را به بارگاه پروردگار با عظمت خویش می برد در حالی که درد و رنجی بیشتر از عشق به محبوب و مولای خویش ندارد.
آنگاه که شدت اندوه و غم جانکاه خویش را بدو شکوه می برد، خدای پر مهرش جوابش می دهد و به ندایش لبیک می گوید.
هنگامی که در تاریکی و تیرگی زندگی، به سوی خدا تضرع می کند، خدا گرامیش می دارد، سپس او را به بارگاه خویش نزدیک می کند.
انس بن مالک می گوید: مناجات دل انگیز و پرشور حسین علیه السلام که به اینجا رسید، دیگر صدای دل نوازش نیامد. درست اینجا بود که به ناگاه ندایی شنید در فضا پیچید، ندا این بود:
لبیک ! بنده محبوبم، لبیک ! به راستی که تو در کنف حمایت من هستی و هر آنچه را گفتی، همه را شنیدیم و دانستیم.
فرشتگان برای شنیدن صدای دل انگیزت شور و اشتیاق می ورزند، پس تو را همین افتخار بس که ما راز و نیازت را شنیدیم.
دعایت دربارگاه ملکوت و در حجاب ها، در جولان است و همین تو را بسنده است که ما پرده ها را کنار زدیم، به گونه ای که اگر نسیم رحمت از اطراف آن بوزد، انوار جلال حق او را می پوشاند.
هر چه می خواهی بدون بیم و هراس و بدون حساب و اندازه بخواه، چرا که خداوندگار توانا و بی همتای توام.
آری ! این نیایش و این پاسخ مربوط به پیش از شهادت، گواهی و نمونه ای از الطاف خاص خدا، به آن حضرت است. نداهای ویژه به سوی آن حضرت، در روز جاودانه عاشورا، متعدد است؛ از آن جمله، در واپسین لحظات شهادت که بدینگونه مورد لطف قرار گرفت:

یا ایتها النفس المطمئنه ارجعی الی ربک راضیه مرضیه (9).
249 - همانند نماز فرشتگان
از صفات برجسته فرشتگان این است که پیوسته در عبادت خدا و اطاعت فرمان او هستند نه خستگی آنان را فرا می گیرد و نه غفلت از یاد خدا و نه به نافرمانی می گرایند.
امیرالمؤمنین علیه السلام در وصف آنان می فرماید: برخی از فرشتگان سجده کنندگانی هستند که رکوعی ندارند. برخی دیگر برای رکوع خمیده اند و قامت برای قیام راست نمی کنند.
گروهی از آنان صف زدگانی هستند که هرگز دگرگونی در وضعیت آنان پدید نمی آید و ستایشگرانی هستند که خستگی فرسودگی در آنان راه ندارد، نه خواب بر چشمانشان پیروز می گردد و نه اشتباه و خطایی بر اندیشه آنها، نه بر کالبدهایشان سستی روی می آورد و نه به آگاهیشان غفلت و فراموشی (10).
امام حسین علیه السلام عبادت تمامی فرشتگان از آغاز تا فرجام آفرینش را در یک روز انجام داد. آن حضرت برای خدا سجده ای کرد و جاودانه شد رکوعی به جا آورد که قامت برای قیام راست نکرد و در شب عاشورا خدایش را به گونه ای عبادت نمود که نه خواب بر چشمانش پیروز شد و نه اشتباه و نسیان بر اندیشه اش.
250 - امام حسین (ع) بر قله شامخ زهد و عبادت
امام حسین علیه السلام به اندازه ای صاحب زهد و عبادت بود که بیست و پنج بار پیاده به سفر حج مشرف گردید، در حالی که شترها و محمل ها از پی آن حضرت روان بودند، روزی از امام همام سؤال شد که: چرا تا این حد از خداوند می ترسی؟
امام حسین علیه السلام فرمودند: هر کسی که در این دنیا از خداوند ترسان باشد، خداوند او را در روز قیامت از عذاب ایمن می گرداند. (11).
251 - از فواید روزه
از امام حسین علیه السلام سؤال شد: چرا خدای سبحان بر بندگان خود روزه را واجب فرمود؟ فرمود: تا ثروتمندان درد گرسنگی را بچشند، پس اضافه دارایی خویش را بر درماندگان صرف کنند (12).
252 - نماز امام حسین (ع) در حوائج
از امام حسین (ع) روایت شده است که: در حوائج مهمه چهار رکعت نماز می گزاری، قنوت و ارکان آنها را نیکو انجام می دهی، در رکعت اول حمد را یک بار و حسبنا الله و نعم الوکیل (13) را هفت بار می خوانی و در رکعت دوم حمد را یک بار و ماشاء الله لا قوه الا بالله ان ترن انا اقل منک مالا و ولدا (14) را هفت بار می خوانی، و در رکعت چهارم حمد را یک بار، و افوض امری الی الله بصیر بالعباد را هفت بار می خوانی، سپس حاجت

خود را می طلبی
253 - هدف آفرینش
حسین بن علی علیه السلام برای ایراد خطبه به سوی اصحاب خود بیرون آمد و چنین فرمود:هان ای مردم! همانا خدا - بزرگ باد یاد او- بندگان خود را نیافرید مگر برای این که به او معرفت پیدا کنند. پس هرگاه او را بشناسند او را بپرستند و هرگاه او را بپرستند با عبودیت (صادقانه) او از بندگی هر آنچه جز خداست بی نیاز گردند.
مردی سئوال کرد: ای فرزند رسول خدا! پدر و مادرم فدایت، معرفت خدا چیست؟
حضرت فرمود: این است که اهل هر زمانی، امامی را که باید از او فرمان برند بشناسند. زیرا این امام معصوم است که مظهر اسماء و صفات جمال و جلال حق سبحان است.
254 - دعای امام حسین (ع) در صحرای عرفات
بشر و بشیر پسران غالب اسدی می گویند: پسین روز عرفه در عرفات خدمت آن حضرت بودیم از خیمه بیرون آمدند و با گروهی از اهل بیت و فرزندان و شیعیان با نهایت تذلل و خشوع. پس در سمت چپ کوتاه (کمی) ایستادند و روی مبارک را به سوی کعبه گردانیدند و دست ها را برابر روی برداشتند و مانند مسکینی که طعام طلبد این دعا را خواندند الحمد لله الذی لیس لقضائه دافع... تا به این جمله رسیدند: و صلی الله علی خیرته محمد خاتم النبیین و اله الطبیبین الطاهرین و المخلصین و سلم.
سپس شروع فرمود در الحاح و دعا و اشک از دیدگانش جاری بود، دعا را خواند تا به این جمله رسید:.. و ادراء عنی فسقه الجن و الانس سپس سر خود را به سوی آسمان بلند کرد و از دیده های مبارکش مانند دو مشک اشک می ریخت و به صدای بلند می گفت: یا اسمع السامعین تا به این فقره رسید... انت علی کل شی قدیر یا رب و مکرر می گفت: یا رب و کسانی که پیرامون آن حضرت بودند گوش به دعا داده و به گفتن آمین اکتفا کرده بودند. سپس صداهایشان بلند شد به گریستن با آن حضرت تا آفتاب غروب کرد و به جانب مشعر الحرام روانه شدند. (15).
255 - اقسام عبادت کنندگان
امام حسین علیه السلام فرمود: جمعی خدا را می پرستند به منظور رغبت به ثواب و پاداش عمل. این عبادت تجار است؛ یعنی عمل را در مقابل اجرت انجام می دهند و عمل آنان به تجارت شباهت دارد و جمعی عبادتشان از ترس موالی کار می کنند و مردانی که عبادت را به منظور تشکر و سپاسگزاری در مقابل نعمت های خدا انجام می دهند، این رقم عبادت شیوه آزادگان است. (16).

256 - چقدر نیکوست کلام تو
ابن عساکر نقل می کند که نافع بن ازرق - رهبر فرقه خوارج - به حسین علیه السلام عرض کرد: خدایی را که می پرستی برای من توصیف کن.
امام فرمود: ای نافع! هر کس دین خود را بر قیاس بسازد همواره در اشتباه است و در راه به رو در افتد. و با اعوجاج از دنیا کوچ کند و گمراه گردد و سخنان نازیبا گوید. خدا به حواس درک نمی شود و به مردم قیاس نگردد. نزدیک است ولی به مکان مانند نزدیکی موجودات به یکدیگر نیست و دوری او به مکان مثل دوری کسی که دوری جسته باشد نیست، بلکه مقصود از دوری وی از اشیاء منزه شدن او از صفات ممکنات است. او یگانه است و تبعیض و تجزیه و ترکیب در او راه ندارد و به نشان ها و به علامات وصف شده غیر از او که بزرگ و بلند پایه است، خدایی نیست.
ابن ازرق با شنیدن سخنان امام گریست و گفت: مااحسن کلامک یعنی: چقدر نیکو است کلام تو.
حسین علیه السلام فرمود: به من رسیده که تو بر پدرم و برادرم و بر من گواهی کفر می دهی.
ابن ارزق گفت: به خدا سوگند یا حسین! محال است که این ناسزا از من صادر شود، به یقین شما چراغ اسلام و ستارگان احکام خدایید. یعنی مردم باید از انوار علوم و معارف شما روشنی بجویند و در تاریکی ها به ستاره های وجود شما هدایت بشوند. (17).
سپس حسین علیه السلام به آیه شریفه و اما الجدار فکان لغلامین یتیمین استشهاد فرمود و حجت را بر او تمام کرد. (18).
257 - اهتمام در رعایت حقوق مردم
مردی به نام عبدالرحمان، به یکی از فرزندان امام حسین علیه السلام سوره حمد را آموخت که آن حضرت به پاداش کار فرهنگی اش هزار دینار و هزار جامه و انبوهی زر و زیور و وسایل زندگی به او بخشید و در برابر شگفت زدگی معلم از این همه بزرگواری و حق شناسی و رعایت حقوق معنوی معلم فرمود: اینها در برابر عظمت و ارزش کار تو ناچیز است. (19) (20).
258 - تفسیر صمد
شیخ صدوق علیه الرحمه روایت کرده: اهل بصره به امام حسین علیه السلام نامه نوشته از معنی صمد پرسش کردند امام در ضمن نصیحت و دعوت آنان به ترک مجادله روایتی از جد بزرگوارش نقل کرد که: هر کس بدون علم به تفسیر قرآن دست بیازید جایگاه خود را در آتش فراهم می آورد. امام پس از نقل روایت به تفسیر صمد پرداخت و فرمودند، خود پروردگار در قرآن احد را به صمد تفسیر کرده است: گفته الله احد الله صمد سپس تفسیر کرد که کسی والد او نیست و از کسی متولد نشده و

او نظیر و همتایی ندارد و خارج نشده از او خواب و خاطره هم و غم و بهجت و سرور، خنده، گریه، خوف، رجاء، رغبت اشتیاق، نومیدی، گرسنگی، اسیری و منزه است پروردگار از اینکه چیز لطیف و یا کثیف از او متولد شود و سر زند (ولم یولد) یعنی: خداوند منزه و پیراسته است از آنکه از چیزی متولد شود مانند چیزهای دیگر که از عناصر و منابع خودش متولد می گردند، مانند چار پایان، میوه جات، نباتات، درختان و امثال آنها. (21) (22).

259 - صوت دلنشین امام حسین (ع)

یکی از محاسن خطیب، خوش آهنگ بودن او است که با صدای گرم و دلنشین خود هنگام سخن گفتن دل ها را متوجه خود و گوش ها را آماده شنیدن و نفس ها را ساکت و آرام گرداند و این خصیصه در رسول اکرم (ص) به حد کمال بود و حسین علیه السلام که شبیه ترین مردم به رسول خدا صلی الله علیه وآله بود در آهنگ و لهجه و نطق و گرمی صدا و دلنشینی گفتار به جد خود شباهت کامل داشت.

وقتی قرآن می خواند همه شنوندگان را بر خود می لرزاند و وقتی سخن می گفت همه را مجذوب خود می گردانید. از صدای دلنشین او موها بر بدن راست می شد.

260 - گرم صوت قرآن حسین

عمادزاده از تاریخ کبیر ابن عساکر نقل کرده که شهاب بن خراش روایت کرده: صدای حسین علیه السلام غنه ای بود و غنه در قاموس عبارت از جریان کلام و قرار دادن صدا در خیشوم و سقف دهان و زبان است و آن صدایی است که از خیشوم بینی بیرون می آید و صدا را گرم می سازد (23).

261 - تکریم به قرآن

در روایت آمده امام حسین علیه السلام هر وقت سوار مرکب می شد می گفت: الحمد لله الذی هدانا للاسلام و الحمد لله الذی اکرمنا بالقران و الحمد لله الذی من بنبینا محمد صلی الله علیه وآله ثم قال الحمد لله الذی سخر لنا هذا و ماکنا له مقربین.

حمد خدایی را که ما را به اسلام رهنمون گشت و سپاس خدایی را که ما را به قرآن مکرم داشت و سپاس خدایی را که با وجد پیامبر بر ما منت گذاشت سپس گفت حمد بر خدای را که این چارپا را به من رام کرد والا به آن نمی توانستم نزدیک شوم (24).

262 - احساس حیا در نهاد امام حسین (ع)

ویژگی احترام به شخصیت مردم در زندگی امام حسین علیه السلام تا جایی بود که نه تنها از آسیب پذیری شخصیت و احساس حقارت نیازمندان، رنج می برد و خود احساس شرمندگی می کرد، بلکه به هنگام ارشاد جاهل و آموزش دیگران نیز احساس حیا می کرد.

در روایت است که: آن حضرت مردی را نگریست که به شایستگی وضو نمی سازد و نیازمند آموزش است. آن گرامی تصمیم گرفت که وضوی صحیح را بدو بیاموزد، اما از اندیشه شرمنده شدن او به هنگام آموزش وضوی صحیح، احساس حیا کرد، به همین جهت با تدبیر زیبا و آموزنده ای از برادرش امام حسن علیه السلام خواست تا در برابر آن مرد سالخورده، با هم مسابقه وضو دهند و او را به داوری بطلبند تا بدینوسیله با آموزش غیر مستقیم، مسأله را بدو خاطر نشان سازند.
هنگامی که چنین کردند، آن مرد ضمن پی بردن به اشتباه خود و آموختن وضوی صحیح، منقلب شد و گفت: شما هر دو نیک وضو ساختید و این من هستم که به وظیفه خویش نا آگاه بودم و شما اینگونه بزرگوارانه و مدبرانه مرا ارشاد کردید (25).
263 - وضوی خاضعانه امام حسین (ع)
کان الحسین بن علی علیه السلام اذا توضا تغیر لونه وارتعدت مفاصله فقیل له فی ذلک فقال: حق لمن وقف بین یدی الملک الجبار ان یصفر لونه و ترتعد مفاصله؛
امام حسین علیه السلام وقتی وضو می گرفت رنگش پریده و پاهایش می لرزید.
علت این کار را پرسیدند فرمود: سزاوار است برای کسی که در مقابل خدای با جبروت ایستاده رنگش زرد شود و پاهایش بلرزد. (26).
264 - خوف و خشیت امام حسین (ع)
از صفات برجسته امام حسین علیه السلام یکی هم شدت خوف از خدا و درک عظمت او بود، به گونه ای هنگام وضو ساختن برای عبادت و نماز و تقرب به سوی پروردگار، رنگ چهره اش دگرگون می گشت و اعضا و اندام هایش به لرزه می افتاد. برخی از سر شگفتی، از شدت خوف و پروای او می پرسیدند که می فرمود:
لا یامن یوم القیامه لا من خاف الله فی الدنیا (27).
در روز قیامت تنها کسی امنیت خواهند داشت که در دنیا از پروردگار خویش پروا داشته باشند. (28).
265 - خضوع و تواضع در عبادت
آری! خواننده عزیز! بنگر؟ چگونه آن گرامی به هنگام ساختن وضو برای نماز و عبادت و نیایش رنگ چهره اش دگرگون می شد و کران تا کران وجودش مملو از خوف خدا و اعضا و اندامش به لرزه می آمد؛ (29) ولی ما سوگمندانه به گناهان ویرانگر و هستی سوز مشغول و هیچ گونه دلهره و هراسی از کیفر خدا به ما دست نمی دهد. و با این شرایط چگونه باز هم مدعی آن هستم که حسین علیه السلام اسوه و الگوی زندگی ماست.
آری! او در انجام برترین عبادتها از پروای خدا می لرزد و ما به هنگام

ارتکاب بدترین و زشت ترین گناهان، کمترین دلهره و هراسی به خویشتن راه نمی دهیم. به راستی که لا حول و الا قوه الا بالله... (30).
(1) ترجمه تحف العقول، ص 14.
(2) بحار الانوار، ج 43، ص 273.
(3) ارشاد مفید، ص 245، بحارالانوار، ج 45، ص 121 و 188.
(4) ویژگیهای امام حسین علیه السلام، ص 95.
(5) وسائل الشیعه، ص 434.
(6) نفس المهموم، 104.
(7) فرهنگ جامع سخنان امام حسین علیه السلام، ص 806.
(8) موسوعه کلمات الامام الحسین ع ص 133.
(9) بحارالانوار، ج 24، ص 350 و ج 44، ص 219.
(10) همان ماخذ، ج 77، ص 304.
(11) منتهی الامال، ص 41.
(12) فرهنگ جامع سخنان امام حسین علیه السلام، ص 761.
(13) آل عمران، 173.
(14) کهف، 39.
(15) پرتوی از عظمت حسین علیه السلام، ص 166؛ بلدالامین فتح ابرهیم کفعمی سابق الذکر، ص 251.
(16) تحف القول، ص 246، بحار، ج 78، ص 117.
(17) سمو المعنی، ص 148.
(18) سمو المعنی، ص 148.
(19) بحار الانوار، ج 44، ص 191.
(20) ویژیگی های امام حسین علیه السلام، ص 96.
(21) توحید صدوق، ص 90؛ معادن الحکمه فیض کاشانی، ج 2، ص 48.
(22) شخصیت حسین قبل از عاشورا، ص 199.
(23) زندگانی ابی عبدالله، ج 1، ص 71.
(24) مستدرک الوسائل، ج 7، ص 564.
(25) بحارالانوار، ج 43، ص 319.
(26) جامع الاخبار، ص 76.
(27) بحارالانوار، جر 44، ص 192.
(28) ویژگیهای امام حسین علیه السلام، ص 101 و 102.
(29) جامع الاخبار، ص 76.
(30) ویژگیهای امام حسین علیه السلام، ص 102.

266 - نماز، محبوب حسین (ع)
نماز گزار باید اسرار نماز را دوست باشد، دوست نماز باشد، نه نماز خوان باشد.
سیدالشهداء علیه السلام به اباالفضل علیه السلام فرمود: به این قوم بگو امشب را که شب عاشورا است به من مهلت بدهند برای اینکه خدای سبحان می داند انی احب الصلوة له؛ (1) که من نماز را برای رضای خدا دوست دارم، نماز محبوب من است، من نماز را دوست دارم و می خواهم از دوستم وداع کنم.
از امام سجاد علیه السلام بیان شده: اذا صلیت صلوه مودع (2) وقتی نماز می خوانید مثل آن کسی باشید که می خواهد نماز را وداع کند؛ زیرا ممکن است اجل نگذارد به نماز بعدی برسید.
با توجه به این نکته که ائمه صلی الله علیه وآله الگوهای پایدار و مبین می باشند توصیه های اینان در همیشه تاریخ اسلام چراغی فرا راه مسلمین خواهد بود تا در لحظات کامیابی و ناکامی شدت و صحت، سرا و ضرا، هماره خداوند را به یاد داشته و ختم تمامی امور و ناظر بر کلیه اعمال بدانند. با عنایت به این مسأله در می یابیم که چگونه است که عابدترین عابدان عصر سلطه اموی حضرت امام حسین علیه السلام وقتی نماز می خواند با آن همه مقامات معنوی چنان در پیشگاه ذات اقدس الهی حاضر می گردد که گویی این آخرین نماز اوست.
267 - قرآن در شب عاشورا
حضرتش با قرآن آنچنان ریشه دار بود که شب عاشورا با وجود آن غوغا ضمن خطبه که به یاران ایراد فرمود از قرآن مجید یاد نمود پس از اثنا و حمد بر خداوند چنین گفت: اللهم انی احمدک علی ان اکرمتنا بالنبوه و جعلت لنا اسماعا و ابصارا و افئده و علمتنا القران و فقهتنا فی الدین فاجعلنا من الشاکرین.
حمد و سپاس خدایی را که ما را نبوت پیامبر گرامی داشت و ما را خلیفه عالم در دین نمود و قرآن را به ما تعلیم داد، پس خدایا! ما را از شاکران قرار ده (3).
268 - تمام شب در عبادت
در حدیثی از امام سجاد علیه السلام آمده است: پدرم حسین علیه السلام نزد یاران خویش رفت و به ایشان دستور داد خیمه ها را نزدیک هم بزنند و طناب های آنها را در هم داخل کنند و آنها را چنان نصب نمایند که خود میان آنها قرار گیرند تا با دشمنان از یک طرف رو به رو شوند و خیمه ها در

پشت سر و سمت راست و چپ ایشان قرار داشته باشند که از سه سمت ایشان را احاطه کرده باشد، جز آن سمت که دشمن به نزد ایشان آید، سپس خود آن حضرت به جای خود بازگشت و همه شب را به نماز و دعا و استغفار آن شب را به پایان بردند و پس از مختصر استراحتی که حضرت کرد نماز صبح را با اصحاب خویش به جماعت به جا آورد و بعد به تدارک و آماده سازی سپاه پرداخت. (4).

269 - تا صبح در حال عبادت

ضحاک بن عبدالله می گوید: شب عاشورا امام حسین علیه السلام و یارانش تا صبح در حال نماز و استغفار و دعا و زاری بودند. (5).

270 - تلاوت قران حسینی

آن حضرت شبانگاهان و بامدادان تلاوت قرآن می کرد، با این وصف چنان شور و شوقی برای همنشینی با قرآن در سر داشت که شب عاشورا، رویاروی با دشمن تجاوز کار را به دلایلی به تأخیر افکند؛ که نخستین آنها تلاوت قران بود و در پرتو تلاوت قرآن و نیایش شبانگاهی او و اردوگاه توحیدش بود که سی نفر از اردوگاه دشمن را به هدایت و نجات را از گمراهی بازیافتند و با ترک صفوف دشمن به صف رهروان راه نور پیوستند و تا شهادت در راه خدا، جانفشانی کردند. (6).

روز عاشورا، آن حضرت در شرایط خاصی به تلاوت قرآن پرداخت که یک مورد آن، لحظات رویارویی فرزندش با دشمن بود و تلاوت قرآنش نه تنها تا آخرین لحظات ادامه یافت؛ بلکه به هنگامی که سر مقدسش بر فراز نیزه بود نیز سوره کهف را تلاوت می کرد. (7).

271 - دعای شب عاشورا

یکی از دلایل به تأخیر افکندن پیکار با دشمن، یافتن فرصت دیگری برای راز و نیاز و مناجات و نیایش با خدا در شب عاشورا بود. به همین جهت پس از پاسی از شب به دعا مشغول شد و تا صبحگاه در حال نیایش بود و دعای شبانگاهی اش به این دعای صبحگاهی پیوند خورد که فرمود:

اللهم انت ثقتی فی کل کرب و رجائی فی کل شده و انت لی فی کل امر نزل بی و عده، کم من کرب یضعف عنه الفواد و تقل فیه الحلیه و یخذل فیه الصدیق و یشمت فیه العدو، انزلته بک و شکوته الیک رغبه منی الیک عمن سوال ففرجته...

بار پروردگار! تو در تمام غم و اندوه پناهگاه و در هر رخداد سخت و ناگوار مایه امید و در هر حادثه پناه و سلاح من هستی. چه بسیار غم هایی که دل های در برابر آن ناتوان و راه چاره در برطرف ساختن آن، مسدود می گردد. دوستان و دشمنان، زبان به سرزنش و شماتت می گشایند، که من همه را به بارگاه تو آوردم و به تو شکایت کرده و از دیگران قطع امید نمودم و تنها تو بودی که به داد من رسیدی و این غم های کمر شکن را بر

طرف ساختی و مرا از امواج سهمگین بلا، رهانیدی (8).
272 - اذان گفتن امام در صبح عاشورا
صبح عاشورا حضرت امام حسین علیه السلام خود اذان و اقامه گفته و نماز صبح را با اصحابشان خواندند.
قابل توجه است که امام حسین در صبح روز عاشورا آخرین روز عمرش اقتدا به پدر بزرگوار خود کرده و همانگونه که امیرالمؤمنین علیه السلام در صبح نوزدهم ماه مبارک رمضان خود اذان گفتند امام حسین علیه السلام هم در صبح عاشورا با داشتن مؤذن مخصوص خودشان اذان گفتند. (9).
(1) مقتل الحسن، مقرم، ص 256.
(2) شیخ صدوق، ص 44.
(3) مستدرک الوسائل، ج 7، ص 564.
(4) زندگانی امام حسین علیه السلام، رسولی محلاتی، 398.
(5) نفس المهموم، ص 104.
(6) بحارالانوار، ج 44، ص 394.
(7) بحارالانوار ج 45، ص 121ت و 188.
(8) ویژگیهای امام حسین علیه السلام، ص 138.
(9) اذان نغمه آسمانی، 88.

273 - جنگ بعد از نماز ظهر
یکی از اسرار جنگ در اسلام این است که جنگ مستحب است از ظهر به بعد شروع شود و قبل از ظهر مکروه است. مگر اینکه دشمن حمله کند، در این صورت در تمام اوقات انسان می تواند حمله او را پاسخ دهد.
جنگ کردن قبل از ظهر مکروه است اما از ظهر به بعد مستحب است، چرا؟ راز این نکته در کتب فقهی ما که از این روایات استفاده کرده اند این چنین بیان می شود که: درهای رحمت هنگام ظهر باز است. بلکه خدای سبحان قلب کفار و منافقین را هدایت کند که به اسلام گرایش پیدا کنند و خونی ریخته نشود.
این راز جهاد در میدان جنگ است که آن هم حکمی خاص دارد، مرحوم صاحب جواهر رحمة الله می گوید: سیدالشهدا شخصا از ظهر به بعد روز عاشورا وارد میدان نشده است، اصحابش قبل از ظهر دفاع کرده اند اما آنچه مربوط به خود حضرت است از ظهر به بعد است لذا نماز ظهر را وی در آن حالت خواندند؛ سپس وارد میدان شدند ظهر که می شود درهای رحمت باز است وقتی که درهای رحمت باز شد ایشان از خدای سبحان رحمت کامله مسالت می کند).
از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل شده است: هنگام ظهر درهای رحمت باز است، درهای بهشت باز است، و دعاها هم مستجاب است (1).
274 - روزه خاص امام حسین (ع)
روزه آن حضرت در روز جاودانه عاشورا اقسام چندگانه ای داشت که در فصل مستقلی در دوازده قسمت تنظیم و ترسیم شده است که برترینش، روزه ای بود که طی آن امام حسین علیه السلام علاوه بر خودداری از خوردن و نوشیدن، از همه علایق قلبی و جسمی نیز چشم پوشید و به همین جهت، خداوند برای او افطاری خاص به دست پیامبرش اهدا کرد؛ همانگونه که فرزند گرامیش علی در واپسین لحظات شهادت از آن خبر داد و گفت: پدرجان! این جد بزرگم پیامبر است که در دست مبارکش جامی گوارا، سیراب ساختن شماست (2) (3).
275 - یادآوری وقت نماز ظهر
عمر و بن کعب معروف به ابو ثمامه صائدی یکی از یاران حسین بن علی علیه السلام چون متوجه گردید که اول ظهر است، به آن حضرت عرضه داشت، جانم به فدایت! گرچه این مردم به حملات پی در پی خود ادامه می دهند ولی به خدا سوگند! تا مرا نکشته اند نمی توانند به تو دست بیابند، من دوست دارم آنگاه به لقای پروردگار نایل گردم که این یک نماز دیگر را

نیز به امانت تو به جای آورده باشم.
امام علیه السلام در پاسخ وی فرمود: ذکرت الصلوه جعلک الله من المصلین الذاکرین، نعم هذا اول وقتها؛ نماز را به یاد ما انداختی خدا تو را از نمازگزارانی که به یاد خدا هستند قرار بدهد
آری! اینک وقت نماز فرا رسیده است از دشمن بخواهید که موقتا دست از جنگ بردارد تا نماز خود را به جای بیاوریم و چون به لشکر کوفه پیشنهاد آتش بس موقت داده شد، حصین یکی از سران لشکر باطل گفت: انها لا تقبل؛ نمازی که شما می خوانید مورد قبول پروردگار نیست.
حبیب بن مظاهر به او پاسخ گفت:
حسین بن علی علیه السلام با چند تن از یارانش در مقابل تیرها که مانند قطرات باران به سوی خیمه ها سرازیر بود نماز ظهر را به جای آورد و چند تن از یارانش به هنگام نماز به خاک و خون غلتیدند و در صف نمازگزارانی که واقعا به خدا متصل هستند قرار گرفتند.
ابوثمامه همانگونه که تصمیم گرفته بود پس از ادای فریضه ظهر پیش از همه یاران آن حضرت به جلو آمد و عرضه داشت؛
یا ابا عبدالله! جعلت فداک قد هممت ان الحق باصحابک و کرهت ان اتخلف فاراک وحیدا فی اهلک قتیلا؛ جانم به قربانت! من تصمیم گرفته ام که هر چه زودتر به یاران شهید تو به پیوندم و خوش ندارم که خود را کنار بکشم و ببینم که تو در میان اهل و عیالت تنها مانده و کشته می شوی.
امام علیه السلام در پاسخ وی فرمود: تقدم فانا لا حقون بک عن ساعه؛ به سوی دشمن بتاز ما نیز به زودی به تو ملحق خواهیم شد
با صدور این فرمان، او به صفوف دشمن حمله کرد و جنگ نمود تا به دست پسر عمویش قیس بن عبدالله صائدی به شهادت نایل گردید. (4).
276 - جنگ برای اقامه نماز
سیدالشهداء در همان عاشورا که جنگ بود و آن جنگ بزرگ بود همه در معرض خطر بودند وقتی که یکی از اصحاب گفت که ظهر شده است فرمود که یاد من آوردی نماز را و خدا تو را از نماز گزاران حساب کند و ایستاد در همان جا نماز خواند. نگفت که ما می خواهیم جنگ بکنیم، خیر جنگ را برای نماز کردند. (5).
277 - نماز خوف در صحرای کربلا
نماز خوف مثل نماز مسافر دو رکعت است نه چهار رکعت. یعنی انسان اگر در وطن هم باشد باز باید دو رکعت بخواند، برای اینکه مجال نیست و در آنجا باید مختصر خواند، چون اگر همه به نماز بایستند وضع دفاعی شان به هم می خورد. سربازان موظف هستند در حال نماز نیمی در مقابل دشمن بایستند و نیم به امام جماعت اقتدا کنند امام جماعت یک رکعت را که خواند صبر می کند تا آنها رکعت دیگرشان را بخوانند بعد آنها می روند

پست را از رفقای خودشان می گیرند در حالی که امام همینطور منتظر نشسته یا ایستاده است سربازان دیگر می آیند و نمازشان را با رکعت دوم امام می خوانند.
حضرت ابا عبدالله علیه السلام چنین نماز خوفی خواند، ولی وضع اباعبدالله علیه السلام یک وضع خاصی بود؛ زیرا چندان از دشمن دور نبودند لهذا آن عده ای که می خواستند دفاع کنند نزدیک اباعبدالله ایستاده بودند و دشمن بی حیای بی شرم حتی در این لحظه هم آنها را راحت نگذاشت در حالی که اباعبدالله مشغول نماز بود، دشمن شروع به تیز اندازی کرد دو نوع تیر اندازی هم تیر زبان کی یکی فریاد کرد، حسین! نماز تو فایده ای ندارد! تو بر پیشوای زمان خودت یزید، یاغی هستی، لذا نماز تو قبول نیست!
و هم تیرهایی که از کمان های معمولی شان پرتاب می کردند یکی دو نفر از صحابه ابا عبدالله که خودشان را برای ایشان سپر قرار داده بودند روی خاک افتادند. یکی از آنها سعید بن عبدالله حنفی به حالی افتاد که وقتی نماز اباعبدالله تمام شد دیگری نزدیک جان دادنش بود، آقا خودشان را به بالین او رساندند وقتی به بالین او رسیدند او جمله عجیبی گفت، عرض کرد: یا اباعبدالله! اوفیت! آیا من حق وفا را به جا آوردم؟ مثل اینکه هنوز هم فکر می کرد که حق حسین آنقدر بزرگ و بالاست که این مقدار فداکاری هم شاید کافی نباشد این بود نماز اباعبدالله در صحرای کربلا. (6).
278 - اولین شهید نماز در جبهه کربلا
عموم مورخین گفته اند که: سعید بن عبدالله حنفی، سینه و سر و صورت خود را سپر آن حضرت و یاران او قرار داد تا نماز بخوانند و چون زخم ها بر بدن او فراوان شد و نتوانست روی پای خود بایستد بر زمین افتاد، در حالی که می گفت: اللهم العنهم لعن عاد و ثمود و ابلغ نبیک منی السلام وابلغه ما لقیت من الم الجراح فانی اردت بذلک ثوابک فی نصره ذریه نبیک صلی الله علیه وآله و سلم؛
یعنی خدایا! ایشان را همانند قوم عاد و ثمود از رحمت دور گردان و پیامبرت را از طرف من درود فرست و این درد و زخمی را که به من رسید به او ابلاغ فرما؛ که هدف من در این کار یاری فرزند پیامبر تو بود
آنگاه روی خود را به سوی امام حسین علیه السلام کرد و عرض کرد، اوفیت یابن رسول الله؛ یعنی آیا به عهد خود وفا کردم؟
امام حسین علیه السلام فرمود: نعم انت امامی فی الجنه؛ یعنی آری! تو در بهشت پیش روی من هستی به دنبال این سخن بود که روح از بدن او پرواز کرد و در بدن او سیزده تیر مشاهد کردند و این غیر از زخم ها و ضربه های بود که بر او وارد شد بود. رضوان الله و سلامه و برکاته علیه

وعلی من استشهد معه. (7).
279 - یاد خدا در هر حال
امام حسین علیه السلام از عصر تاسوعا تا عصر عاشورا، در تمامی حالات و شرایط و در همه گفتار و کردار و حرکات و سکنات خویش به یاد خدا و یادآوری پیمان با او و تاکید بر پایبندی بر عهد خویش با خدا بود و تا لحظاتی که بر پیمانش با خدا وفا نکرده و حق امانت را ادا ننمود، به کار دیگری حتی صرف غذا نیاندیشید و در حالی بود که زبان مبارکش تا هنگامی که تر بود و گردش می کرد، به ذکر خدا مشغول بود. (8).
280 - دعا در آخرین لحظات روز عاشورا
آخرین دعای امام حسین علیه السلام در حالی که با بدن غرق در خون افتاده بود این بود:
اللهم متعالی المکان، عظیم الجبروت شدید المحال غنی عن الخلائق عریض الکبریاء قادر علی ما یشاء قریب الرحمه صادق الوعد سابق النعمه حسن البلاء قریب اذا دعیت محیط بما خلقت قابل التوبه لمن تاب الیک قادر علی ما اردت و مدرک ما طلبت و شکور اذا شکرت و ذکرت. ادعوک محتاجا و ارعب الیک فقیرا و افزع الیک خائفا وابکی الیک مکروبا واستعین باک ضعیفا و اتوکل علیک کافیا احکم بیننا و بین قومنا بالحق فانهم غرونا و خدعونا و غدرونا و قتلونا و نحن عتره نبیک وولد حبیبک محمد بن عبد الله الذی اصطفیته بالرساله وائتمنته علی وصیک فاجعل لنا من امرنا فرجا و مخرجا برحمتک یا ارحم الراحمین؛
پروردگار! جایگاهت برتر، قدرتت بسیار و قهر و غضب شدید می باشد. بی نیاز از مخلوقات، دارای قدرت گسترده، قادر بر هر چه بخواهد، دارای رحمت نزدیک و وعده راست، نعمت گسترده، و بلاء نیکو، آنگاه که خوانده شوی نزدیک هستی، و بر آنچه خلق کردی محیط هستی، توبه را از کسی که به سوی تو بازگشت کند می پذیری، بر آنچه بخواهی قادری و هر چه را بخواهی می یابی، هنگامی که شکر تو را گذارند شکر گذار بوده؛ و هرگاه یاد شوی متذکر آنان می گردی.
تو را با نیازمندی خوانده و با فقر و بی چیزی به سوی تو توجه می کنم و با ترس به سوی تو روی می آورم و با ناراحتی به سوی تو می گریم و با ناتوانی از تو یاری می خواهم و بر تو توکل می کنم در حالی که تو را کافی می دانم. بین ما و قوم ما با حق حکم که ما خاندان پیامبرت و فرزندان دوست تو محمد بن عبدالله می باشیم که او را به رسالت برگزیده و بر وحیت او را امن قرار دادی پس در کار ما فرج و گشایش قرار ده. به رحمتت ای مهربان ترین مهربانان
281 - عاشورا روز تبلور عبادت حسینی
از ویژگی های آن حضرت که منشاء و سرچشمه دیگر صفات و امتیازات او

گردید، این بود که فرمان خاص آفریدگارش را در روز بزرگ و جاودانه عاشورا، به سبک بی نظیری به انجام رسانید و خدا را به گونه ای عبادت کرد که نه کسی پیش از او توفیق آن را یافت بود و نه پس از او.
1 - عبادت او در آن روز تاریخی و حماسه ساز، عبادتی جامع، کامل، پر محتوا و در بردارنده تمامی اقسام و ابعاد و چهره های یک سیستم عبادی کامل بود و از عبادت های بدنی و قلبی گرفته تا ظاهری و باطنی، روحانی و معنوی، واجب و مستحب و دیگری چهره های و جلوه های پرستش خالصانه و عاشقانه خدا در آن موج می زد و از هر نمونه و نوع آن، بهترین و کامل ترین و زیباترینش در عبادت و عبادتگاه حسین علیه السلام تبلور یافت.
و در یک روز! آری! یک روز شکوهمند و به یاد ماندنی! آفریدگار توانای هستی به انواع و اقسام پرستش ها و در تمامی جلوه ها و چهره ها پرستیده شد.
2 - آن روز علاوه بر اینکه روز بزرگ عبادت و نیایش بود، روز تبلور ارزش های انسانی نیز بود، به همین جهت بود که در کنار عاشقانه ترین و خالصانه ترین نیایش ها و عبادت ها، تمامی مکارم اخلاقی و صفات پسندیده انسانی به صورت همگون و ناهمگون در بهترین صورت ممکن، در چشم انداز بشریت قرار گرفت.
3 - بر این دو شاهکار بزرگ باید افزود، نخست: تحمل قهرمانانه شدیدترین آزمایش روزگار و شکیبایی همه جانبه و پایداری وصف ناپذیر در برابر آن و دیگر سپاس و شکرگزاری بر شداید، در برترین و بالاترین شکل ممکن (9).
282 - اسوه عالی عبادت
از ویژگی های امام حسین علیه السلام ایجاد هماهنگی و جمع میان اقسام طهارت بود، او به قصد تقرب به پروردگار و به نیت عبادت و بندگی او، شب عاشورا با اندک آبی که فرزند محبوبش علی، در آن شرایط سخت محاصره و بی آبی برایش فراهم ساخته بود غسل شهادت کرد (10) پس روز عاشورا با خون قلب مصفایش، به سبک ویژه ای وضو ساخت و چهره منورش را رنگین کرد آنگاه به غسل ترتیب پرداخت و با خون قلبش سر مطهر و بدن مقدسش را شست و سرانجام غسل ارتماسی کرد.
امام حسین علیه السلام در صبحگاه روز شهادتش، وضوی خاصی ساخت، کف دست خویش را از خون پاکش پر کرد و چهره نورانی اش را رنگین کرد، آنگاه به خاک پاکیزه و مبارکی تیمم نمود و بر چهره اش کشید و به هنگام آمادگی کامل، جان پاکش برای پرواز به بارگاه دوست پیشانی بر زمین نهاد و به سجده پرداخت.
و عاشقانه نماز عشق را در سجاده شهادت اقامه فرمود. حسین علیه

السلام اسوه عالی عبادت و بندگی است.
283 - چهار نماز در روز عاشورا
او نماز را به راستی به صورت بی نظیری بپا داشت، به گونه ای که مخصوص او بود و دیگری، در شبانه روز جاودانه عاشورا، آن حضرت چهار نوع خواند:
1- نماز وداع و آن نمازی بود که شب عاشورا، پس از به تأخیر افکندن پیکار و مهلت خواستن از دشمن، بپاداشت (11).
2 - نماز نیمروزی وداع که به صورت نماز خوف، به سبک ویژه ای جز نمازهای خوفی که در منزلگاه عسفان و ذات الرقاع و بطن النحل (12) خواند، بپا داشت که در آن برخی از یاران پاکباخته اش، هدف تیرهای دشمن کینه توز و تجاوزکار قرار گرفته، به شهادت رسیدند. (13).
3 - روح و جان نماز را با آوردن اسرار و افعال و چگونگی و کلمات آن به صورت تمام عیار بپا داشت.
4 - و نماز مخصوصی که با تکبیره الاحرام، قرائت، قیام، رکوع، سجود، تشهد و سلام ویژه ای بپا داشت. نمازی که تکبیر آن را به هنگام فرود آمدن از مرکب سر داد و قیام آن را به هنگامی که پس از افتادن بر خاک به روی پای خویش ایستاد، به جا آورد و رکوع آن را به هنگامی که از شدت زخم و خونریزی بر خاک می افتاد و بر می خاست، انجام داد و قنوت آن را با آخرین دعای روحبخش و آخرین نیایش ملکوتی اش در واپسین دقایق زندگی زمزمه کرد که: خدای من! ای خدایی که مقامت بس والا و بلند مرتبه! خشم و غضب بر بیدادگران بسیار شدید، نیرویت از هر نیرویی بالاتر است، خدای که از تمامی مخلوقات بی نیازی و در کبریا و عظمت فراگیر و به آنچه بخواهی توانا...
بار خدایا! ما خاندان و فرزندان پیامبر محبوب و برگزیده تو هستم که اینان با ما از راه فریب و حیله وارد شدند و دشت از یاری ما کشیدند و ما را که برای حق و عدالت بپا خاستیم به شهادت رساندند
و سجده آن را با نهادن چهره پرفروغش بر خاک گلگون کربلا انجام داد و تشهد و سلام آن را با خروج روح بلندش از پیکر غرقه به خونش، ادا کرد و بالاخره سر از سجده نماز برداشتن را، با اوج گرفتن سر بریده اش بر فراز نیزه ها و تعقیب نمازش راهم با برخی دعاها و اذکار و سوره مبارکه کهف که از فراز نیزه ها تلاوت کرده، به گوش ها می رساند
284 - معنی اقامه نماز
(14).
اقامه نماز اشاره به این است که نه تنها خودشان نماز می خوانند بلکه کاری می کنند که این رابطه محکم با پروردگار همچنان و در همه جا بر پا باشد. در زیارت نامه امام حسین علیه السلام می خوانیم.

اشهد انک قد اقمت الصلوه؛ گواهی می دهم که با کشته شدنت نماز را برپا کردی.
و در زیارت مخصوص آن حضرت آمده است که سلام بر تو ای فرزند گرامی پیامبر! گواهی می دهم که تو نماز را آن چنان که حقیقت آن می باشد به پا داشتی و زکات آنرا پرداختی و به حق و حقیقت فرا خواندی و از تباهی و ناپسندی ها نهی کردی و قران را چنانکه باید تلاوت نمودی و در راه خدا چنانکه شایسته بود جهاد کردی. (15).
او به راستی نماز را به صورت بی نظیری به پاداشت، به گونه ای که مخصوص او بود نه دیگری
285 - بر پایی نماز جماعت در میدان جنگ
سالار شهیدان، در سرزمین کربلا با همه مشکلات و در مقابل چند هزار دشمن و ناله های زن و بچه ها، نماز جماعت را اقامه کرد، امام می توانست نماز را کنار فرزندانش در داخل خیمه به فرادی بخواند، و بعد به میدان برود، و در ضمن از تیرهای دشمن نیز محفوظ می ماند و چند لحظه ای را هم کنار فرزندانش لذت می برد؛ ولی امام، نماز جماعت را ترجیح داد و آن را در مقابل دشمن بر پا نمود و یکی از اصحابش سینه خود را سپر قرار داد و به خاطر نماز به شهادت رسید.
286 - شهادت به خاطر احیای نماز
حالت نیایش و راز و نیاز امام حسین علیه السلام به درگاه الهی، هیچ گاه در تمام زندگی ظاهری حضرتش قطع نگشت... بلکه انواع مصائب و گرفتاری ها و رنج های جانکاه را بر پیکر مقدسش و سر مطهر و قبر منورش، پس از شهادت خود نیز، در راه خدا به جان خرید و همه اینها را در همان دوران زندگی ارزیابی و برای خشنودی خدا، نیت همه آنها را نمود.
در این مورد کافی است به پایمال شدن پیکرش، بریده شدن دست و انگشتانش پس از شهادت، زده شدن چون بیداد بر لب و دهانش، بر فراز نیزه گرداندن سر مطهرش در شهرها نگریست که همه اینها را به نیت انجام فرمان خدا و نماز و عبادت و اطاعت او و احیای دین و سنت پیامبر صلی الله علیه وآله انجام داد.
287 - هر چه به شهادت نزدیک می شد برافروخته تر می شد
می بینید که در بعض روایات هست که حسین بن علی علیه السلام هر چه به ظهر عاشورا نزدیکتر می شد افروخته تر می شد. رویش افروخته می شد.
برای اینکه می دید که جهاد در راه خداست و برای خداست و چون جهاد برای خداست، عزیزانی که از دست می دهد از دست نداده است، اینها ذخایری هستند برای عالم بقا (16).
289 - شیرینی معرفت

امیرالمؤمنان علی علیه السلام در ترسیم صفات فرشتگان می فرماید، آنها شیرینی معرفت خدای را چشیده و از جام مهر و محبت او سیراب گشته و پروای از خدا تا اعماق قلبشان نفوذ کرده است، از این رو فرمانبرداری و عبادت طولانی خدا، قامت آنان را خم کرده و شوق بسیار به او، حالت تضرع آنان را از بین نبرده است (17).
آری، اگر به خوبی به شخصیت والا و شاهکار بزرگ حسین علیه السلام بیندیشیم به روشنی آثار چشیدن معرفت خدا و سرکشیدن جام مهر و عشق او را، در کران تا کران زندگی او در خواهیم یافت. او شیرینی معرفت بی نظیری را چشیده بود که هجوم امواج رخدادهای ناگوار و تلخ دنیا و دنیاپرستان بر قلب و جان و درون و برون او هرگز احساس تلخ کامی نکرد.
اگر با بینش معنوی به سخن امیرالمؤمنین علیه در مورد فرشتگان بیندیشیم که فرمود: فرمانبرداری و عبادت خدا قامت آنان را خمیده ساخته، اما شوق بسیار به او حالت نیایش آنان را از بین نبرده است. در خواهیم یافت که آشکارترین فرد و شایسته ترین مصداق آن، امام حسین علیه السلام است، چرا که هم در فرمانبرداری و عبادت باشکوه روز عاشورا قامتش خمیده شد و هم تیر سه شعبه ای را که بر سینه و قلب مقدسش فرود آمد به جان خرید و خون پاکش فواره زد و باید که بر خمیدگی قامت او در اطاعت و عبادتت پرشکوه خداوند در آن روز جدا شدن و قطعه قطعه شدن پیوندهای وجود و اعضای مقدسش را نیز اضافه کرد اما با همه اینها عشق او به خدا افزونتر شد.
289 - همه چیز او عبادت بود
عبادت حسین لحظه ای و بر حسب موقعیت نبود بلکه تمام لحظات و دم زدن های او عبادت به حساب می آمد، جهاد او عبادت بود، قیام او عبادت بود، خطبه و سخنرانی او عبادت بود، شمشیر زدن او، نصیحت او به دوست و دشمن، صبر او، و تحمل او عبادت بود آن ساعتی که با خصم می جنگید عبادت می کرد، آن لحظه به خاک افتادن او عبادت بود، و جان دادن او در عین صبر و تحمل عبادت بود.
اما در چنان وضع و حالی گویی باز هم آن عبادت را هم کفایت کننده و قابل عرضه نمی دانست. در عین افتادگی و بی رمقی در قتلگاه و لبانش در عین خشکی و تشنگی به ذکر خدا مترنم بود.
الهی رضا بقضائک، صبرا علی بلائک، تصدیقا لامرک، لا معبود سواک.
خدایا ! به حکم تو راضیم، بر بلای تو صابرم و من تو را تصدیق دارم جز تو معبودی نیست.
290 - خوش بود گر محک تجربه آید به میان
مرحوم فیض درباره این جمله ای که از حضرت امام حسین علیه السلام

نقل شده است که ایشان در شب عاشورا فرمودند: من اصحابی بهتر از اصحاب خودم سراغ ندارم می گفت: من باور نمی کنم چنین چیزی را امام فرموده باشد.
گفته بودند: چرا؟
گفته بود: مگر آنها چه کار کردند که امام بگوید اصحابی از اینها بالاتر نیست. آنهایی که امام حسین را کشتند خیلی آدمهای بدی بودند؛ اینهایی که امام حسین را یاری کردند کار مهمی انجام ندادند. هر مسلمانی جای آنها می بود، وقتی می گفتند فرزند پیغمبر، امام زمان در دست دشمن تنها مانده است، قهرا می ایستاد. یک شب در عالم رؤیا دید که صحرای کربلاست، امام حسین با 72 تن در یک طرف، لشکر 30 هزار نفری دشمن هم در طرف دیگر آن جریان به نظرش آمد که موقع ظهر است و می خواهند نماز بخوانند حضرت امام حسین علیه السلام به همین آقا فرمودند: شما جلو بایستید تا ما نماز بخوانیم (همانطور که سعید بن عبدالله حنفی و یکی دو نفر دیگر خودشان را سپر قرار دادند) دشمن تیراندازی می کرد. آقا رفت جلو ایستاد اولین تیر از دشمن داشت می آمد. تا دید تیر دارد می آید، خم شدند ناگاه دید که تیر اصابت کرد به امام در همان عالم خواب گفتند: استغفر الله
ربی و اتوب الیه؛ عجب کار بدی کردم! این دفعه دیگر نمی کنم. دفعه دوم تیر آمد تا نزدیک او شد دو مرتبه خودش را خم کرد چند دفعه این جریان تکرار شد؛ دید بی اختیار خم می شود در این هنگام امام به او فرمود: انی لا اعلم اصحابا خیرا و لا افضل من اصحابی؛ من اصحابی از اصحاب خودم بهتر نمی شناسم یعنی تو خیال کرده ای هر که کتاب خواند مجاهد می شود؟! این حقیقتی است من لم یغز و لم نفسه بغز و مات علی شعبه من النفاق؛ کسی که عملا مجاهد نبوده است یا لااقل این اندیشه که مجاهد باشد در درون روحش یک دورویی وجود دارد یعنی موقع جهاد که می شود در می رود. (18).
(1) من لا یحضره الفقیه، ج 1، باب 30، حدیث 12.
(2) بحارالانوار.
(3) خصائص الحسین علیه السلام، ص 122.
(4) لهوف، ص 96.
(5) صحیفه نور، ج 12، ص 148.
(6) گفتارهای معنوی، ص 102.
(7) زندگانی امام حسین علیه السلام سید هاشم محلاتی، 433.
(8) ویژگیهای امام حسین علیه السلام، ص 138.
(9) ویژگیهای امام حسین علیه السلام، ص 115.
(10) بحارالانوار، ج 44، ص 392.

(11) بحارالانوار، ج 44، ص 392.
(12) بحار الانوار، ج 4، ص 21.
(13) ویژگیهای امام حسین علیه السلام، ص 121.
(14) ویژگیهای امام حسین علیه السلام، ص 121.
(15) بحار الانوار، ج 100، ص 293.
(16) صحیفه نور، ج 17، ص 239.
(17) بحارالانوار، ج 57، ص 110.
(18) آشنایی با قرآن، ج 3، ص 177.

291 - تقاضای مرد عرب
در مقتل خوارزمی و جامع الاخبار این گونه روایت شده است که:
اعرابی خدمت امام حسین علیه السلام آمده و گفت: ای پسر رسول خدا! من ضامن شده ام که دیه کامله ای را بپردازم؛ اما توان آن را ندارم ناچار نزد بخشنده ترین مردم؛ یعنی شما خاندان پیامبر آمدم.
حضرت فرمودند: ای برادر! من سه سؤال از تو می کنم، اگر به یکی از آنها پاسخ دادی، یک سوم مال را به تو می دهم، اگر به دو سؤال پاسخ دادی، دو سوم مال و اگر به سه سؤال پاسخ دادی، همه آن مال را عطا خواهم کرد.
مرد عرب گفت: ای پسر رسول خدا! تو از خاندان علم و فضیلتی، چگونه من می توانم جواب سوالات کسی همانند تو را بدهم!
حضرت فرمودند: از جدم رسول و فرستاده خدا شنیدم که فرمود: المعروف بقدر المعرفه؛ باب معروف و بخشش را به اندازه معرفت مردم بگشایید
292 - جواب های اعرابی به سئوالات امام (ع)
مرد عرب گفت: پرسش هایت را بگو، اگر بدانم پاسخ می گویم و اگر نه از شما یاد می گیرم و هیچ قوه و اراده ای جز خدا نیست.
حضرت فرمودند: افضل عمل ها چیست؟
اعرابی گفت: ایمان به خدای متعال.
امام فرمود: چه چیز سبب نجات مردم از هلاکت و نابودی است؟
مرد عرب گفت: توکل و اعتماد بر خداوند.
امام فرمود: زینت انسان چیست؟
مرد عرب گفت: علمی که همراه عمل باشد.
امام فرمود: اگر این شرافت را نیافت، چه؟
عرض کرد: مالی که با آن مروت و جوانمردی باشد.
حضرت فرمود: اگر این را هم نداشته باشد؟
مرد عرب گفت: فقر و پریشانی که با صبر و شکیبایی توام گردد.
امام حسین علیه السلام فرمودند: اگر این را نیز نداشت؟
مرد عرب گفت: شایسته چنین آدمی این است که صاعقه ای از آسمان فرود آید و او را بسوزاند!!
در این حال امام خنده اش گرفت، کیسه ای که در آن هزار دینار سرخ بود را به او داد و انگشتری که نگین آن دویست درهم می ارزید به او عطا کرد و فرمود: با این طلاها ذمه خود را از گردن باز نما و این انگشتر را صرف

زندگی ات نما.
اعرابی طلاها را برداشته و این آیه مبارکه را تلاوت نمود که:
الله اعلم حیث یجعل رسالته (1).
293 - هدیه مملوک
گذر امام حسین علیه السلام به چوپانی افتاد او به امام علیه السلام گوسفندی را هدیه کرد، حضرت علیه السلام پرسید آیا آزادی یا برده؟
عرض کرد: برده ام، امام علیه السلام آن را به او برگرداند عرض کرد: آقا جان گوسفند از خودم است.
حضرت علیه السلام آن را از او پذیرفت. سپس نزد مولای او رفته او را خرید، و گوسفند را نیز خرید، پس (در راه خدا) آزادش کرد و آن گوسفند را به او بخشید. (2).
294 - پیام سائل
روایت شده که: روزی، سائلی طلب حاجت می نمود، امام حسین علیه السلام فرمود: آیا می دانید چه می گوید، عرض کردند: نه ای رسول خدا! فرمود: می گوید: من پیام رسان (نیازمندی آخرت) شما هستم، اگر چیزی به من دادید آن را می گیرم و به آنجا می رسانم و گر نه، به آنجا می رسم در حالی که دستم خالی است. (3).
295 - آداب حاجت خواستن
مردی از انصار خدمت امام حسین علیه السلام آمده تصمیم داشت که در خواست حاجتی کند، حضرت علیه السلام فرمود: ای برادر انصاری! آبروی خود را از رو انداختن (حضوری و روبرو) نگهدار، و حاجت خود را در نامه ای نوشته بیاور، که من آنچه را در آن آمده و تو را شادمان می سازد به خواست خدا بر آورد می سازم
پس او نوشت: ای اباعبدالله! پانصد دینار از من طلب دارد و با اصرار آنرا می خواهد، به او بفرما تا زمان گشایش به من مهلت دهد.
چون امام علیه السلام، نامه را خواند وارد منزل شده کیسه ای که هزار دینار داشت بیرون آورد و به او فرمود: با پانصد دینار آن بدهی خود را بپرداز و با پانصد دینار دیگر زندگی خود را بچرخان و جز به یکی از سه کس حاجت مبر: شخص دیندار، یا جوانمرد، یا داری شرافت خانوادگی، اما دیندار، دین خود را (با برآوردن حاجتت) حفظ می کند، اما جوانمرد، از مردانگی خود شرم می برد (که پاسخت ندهد) و اما با شرافت می فهمد که تو با رو انداختن به او از آبروی خود گذشتی از این رو در حفظ آبرویت - که نکند بدون برآورده شدن حاجتت برگردی - می کوشد (4).
296 - اطعام فقیران
امام حسین علیه السلام خانه خدا را طواف کرد، سپس به مقام ابراهیم علیه السلام رفت و نماز گزارد، سپس گونه خود را بر مقام نهاد و شروع

به گریه کرد و می فرمود: الها! بنده ناچیز تو به در خانه ات پناه آورده، نیازمند تو به در خانه ات پناه آورده.
این فرازها را پیوسته تکرار می فرمود، سپس برگشت و (بین راه) گذرش بر فقرایی افتاد که پاره نانی را می خوردند، بر آنان سلام فرمود، آنان حضرت علیه السلام را به خوراک خود دعوت کردند، حضرت علیه السلام کنار آنان نشست و فرمود: اگر خوراک صدقه نبود با شما هم خوراک می شدم، سپس فرمود: برخیزید تا به منزل برویم، حضرت علیه السلام آنان را به منزل آورده، خوراک و پوشاک داد و دستور فرمود که به هر یک مقداری پول بدهند. (5).
297 - شرط انفاق
امام حسین علیه السلام شکر، صدقه می داد، از او پرسیدند: چرا شکر؟ فرمودن: من شکر را دوست دارم، و خدای سبحان می فرماید: شما هرگز به نیکی نمی رسید مگر آنکه از آنچه دوست می دارید انفاق کنید (6) (7).
298 - پرداخت بدهی
عمرو بن دینار گوید: امام حسین علیه السلام بر اسامه بن زید وارد شد، که بیمار بود (وی ناله کنان) می گفت: وای از این غم. حضرت فرمود: غم تو چیست، ای برادر؟
عرض کرد: بدهی من که شصت هزار درهم است.
فرمود: همه بدهی من تو بر عهده من، (من آن را می پردازم)
عرض کرد: می ترسم بمیرم
فرمود: تا من بدهی تو را نپرداختم نخواهی مرد.
عمرو گوید: حضرت علیه السلام پیش از مرگ بدهی او را پرداخت. (8).
299 - ارزش اطعام مسلمان
امام حسین علیه السلام فرمود: اگر برادر مسلمانی را اطعام کنم برایم محبوب تر است تا افقی از بردگان را آزاد کنم، پرسیدند: افق چقدر است؟ فرمود: ده هزار.
300 - غلام خود را آزاد کرد(9).
امام سجاد فرمود: پدرش حسین علیه السلام خواست برای تجدید وضو برود که یک تکه نان را سر راه دید و آن را برداشت و به غلامش داد سپس فرمود: هر وقت از وضو فارغ شدم این لقمه را به من بده.
وقتی امام از دستشویی بیرون آمد آن تکه نان را طلبید، غلام گفت: آقا من! لقمه را خوردم.
حسین علیه السلام فرمود: من هم تو را در راه خدا آزاد کردم. مردی که ناظر صحنه بود بسیار تعجب کرد و گفت: یابن رسول الله! او را آزاد کرد؟!
فرمود: بلی آزادش کردم، زیرا از جدم شنیده ام که اگر کسی لقمه ای را

پیدا کند و آن را تمیز و پاک گرداند و یا شست و شو دهد و بخورد تا پیش از آنکه هضم شود خداوند او را از آتش دوزخ آزاد می سازد و من نمی خواهم کسی که آزاد شده خداوند باشد، غلام و بنده من گردد! (10).

301 - سخاوت حسین از زبان معاویه

عبدالله بن مسلم مروزی معروف به ابن قتیه نقل می کند که معاویه از مکه به مدینه بر می گشت و برای امام حسن و حسین و عبدالله بن جعفر و عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر و عبدالله صفوان ابن امیه هدایای فرستاد. این هدایا شامل لباس و عطر و مقداری پول نقد بود. به حاملین هدایا دستور داد دقیقا متوجه باشید که آن اشخاص چه می گویند و این هدایا را به چه نحو مصرف می رسانند پس از رفتن آنان معاویه به حاضرین مجلس گفت: می خواهید من بگویم که این قوم هدایا را چگونه به مصرف می رسانند، مثل آنکه در پیش آنان ایستاده ام؟

گفتند: بگو.

معاویه گفت: حسن بن علی علیه السلام از عطریات مقداری به زنان حرم خود می دهد و بقیه را بین حاضرین مجلس خود تقسیم می کند و منتظر غائبین نمی شود.

امام حسین این هدایا را نخست میان ایتام شهیدان صفین که در حضور پدرش به شهادت رسیده بودند تقسیم می کند و اگر چیزی باقی ماند شترها را خریده نحر می کنند و گوشت آنها را بین فقرا تقسیم می کند و شیر خریده و قسمت می کند.

اما عبدالله بن جعفر به غلام خود بدیح می گوید که قرض های مرا پرداخت کن و بقیه را در احتیاج خودم صرف کن.

اما عبدالله بن عمر اول به فقرای عدی می دهد و اگر چیزی باقی ماند برای عیال خود ذخیره می کند.

اما عبدالله بن زبیر قاصد من به خانه او می رود و او مشغول تسبیح گفتن است و توجهی به قاصد من ندارد دوباره مراجعه می کند و به بعضی خدمه ها می گوید از قاصد معاویه چیزها را بگیرید خدا به وی جزای خیر دهد. او به ظاهر متوجه هدایا نمی شود در حالی که در نظر او از کوه احد بزرگ تر است سپس وارد خانه می شود هدایا را مورد دقت قرار می دهد و می گوید: بردارید: اینها بر عهده من است و یک روزی باید اعاده کنم اینها را بر پسر هند.

اما عبدالله بن صفوان گوید: این تحفه ناچیز است، برگردانید. و اگر دوباره برگشت قبول می کنیم. همه فرستادگان برگشتند و عینا پیش گویی معاویه را گفتند. وی گفت: من پسر هندم و به اخلاق قریش، از خودشان آشناترم. (11).

302 - بخشش در کلام امام حسین (ع)

ای مردم! در مکارم اخلاق سبقت بگیرید و بدان مبادرت ورزید. بشتابید به سوی غنیمت ها. از معروف نشمارید آنچه را که در تحصیل آن عجله و شتاب نکرده اید. با شکیبایی و نظر صائب و بر آوردن حاجات برای خود مدح و ثنا کسب کنید و با برتر نشینی خود را مذموم نسازید. هر وقت کسی به کسی نیکی کند و بعدا ببیند که در برابر احسان او تشکر نمی کند ناراحت نباشد، خداوند جزای نیکی او را عهده دار است و خداوند عطایش بزرگ و پاداشش معظم است.
بدانید احتیاجات مردم به شما از نعمت های خداوند بر شما است؛ پس در ادای حقوق نعمت خسته و ملول نباشید که بر شما نقمت گردد.
بدانید عمل به معروف سپاس آور است و پاداش به دنبال دارد اگر عمل نیک را به صورت یک مرد مشاهده می کردید هر آینه می دیدید آن را خوبرو و زیبا که تماشاگران را دلشاد می کرد و اگر کردار بد را مشاهده می کردید می دیدید آن را زشت و بدنما که از آن در فرار است و چشم ها از دیدنش پوشیده می شود.
ای مردم! هر کس بخشش کند سرور و بزرگ است و هر که بخل ورزد ذلیل و خوار است. و دست بازترین مردم کسی است که عطاء، به کسانی کند که از آنها امید نداشته و بخشاینده ترین مردم آن است که با وجود قدرت بر انتقام ببخشاید وصله رحم کننده ترین مردم کسی است که با قطع کننده صله رابطه برقرار کند. تنه درختان که در جایگاه خود و ریشه ایستاده اند با شاخه هایی که فروعات تنه است بالا می روند هر که به برادرش در خیر رسانیدن پیش قدم شود، فردای قیامت آن را باز یابد و هر که به برادرش در خیر رسانیدن پیش قدم شود، فردای قیامت آن را باز یابد و هر که در عمل نیک به برادر خود خداوند را منظور کند، خداوند در روز نیازمندی به او پاداش می دهد و بلای دنیا و آخرت را از او بر می گرداند و هر که غصه ای را از برادر دینی زایل کند خداوند اندوه دنیا و آخرت را از او برطرف می سازد و هر که نیکی کند خداوند اندوه دنیا و آخرت را از او برطرف می سازد و هر که نیکی کند خداوند نیکوکاران را دوست دارد.
303 - انفاق بعد از نماز
مردی اعرابی وارد مدینه شد و از کریم ترین مردم سؤال کرد، امام حسین را به معرفی کردند، وارد مسجد شد و آن بزرگوار را در حال نماز یافت، پشت سر آن بزرگوار ایستاد و این شعر را خواند:
لم یخب الان من رجاک و من
حرک من دون بابک الحلقه
انت جواد و انت معتمد
ابوک قد کان قاتل الفسقه

لو لا الذی کان من اوائکم
کانت علینا الجحیم منطبقه
آنکه به تو امیدوار شده ناامید نگشته، و کسی که بر در خانه آمده و دق الباب کرده به امید بخشش آمده.
تو بخشنده و مورد اعتمادی، پدرت کشنده فاسقین بود.
اگر هدایت جد و پدرت نبود، آتش جهنم ما را فرا می گرفت.
امام حسین نمازش را سلام داده و به قنبر فرمودند: آیا از مال حجاز چیزی باقی مانده است؟
گفت: بله، چهار هزار دینار باقی مانده است.
فرمودند: آن را بیاور که نیازمند حقیقی آن آمده است.
قنبر دینارها را آورد، امام دو برد خود را از تن در آورده و دینارها را در آن پیچید و دست مبارکشان را از شکاف در خارج کردند؛ زیرا به خاطر کم بودن دینارها از اعرابی خجالت کشیدند و این شعر را سرودند:
بگیر این مقدار دینار را، من به خاطر کمی آن از تو عذر می خواهم و بدانکه من نسبت به تو مهربانم.
اگر در آینده وسیله فراهم شد ثروت سرشاری بر تو ریزش خواهد کرد.
لیکن مردم زمان بیگانه پرستند و اینک دست ما خالی است (ریب الزمان، یعنی حیله مردم زمان، منظور این است که مردم به جای اینکه خلافت را به خاندان رسالت بسپارید و خمس و زکاتش را به ایشان برسانند تا به دست مستحق حقیقی برسانند به غیر مراجعه می کنند)
اعرابی دینارها را گرفته و های های گریه کرد! امام فرمود: شاید آنچه عطا کردم به تو کم است که گریه می کنی؟!
اعرابی گفت: نه، ولیکن گریه من برای این است که چرا این دست های باسخاوت زیر خاک خواهد رفت. (12).
304 - بخشش سه هزار دینار
نیازمندی به خانه امام حسین علیه السلام مراجعه کرد و هزار دینار مورد تقاضای خویش را به آسانی دریافت نمود و به شمارش آن پرداخت.
حسابدار آن حضرت با شگفتی از آن مرد پرسید: آیا چیزی به ما فروخته ای که وجه آن را اینگونه به دقت می شماری؟!
مرد نیازمند پاسخ داد: آری! آبرو و حیثیت خویش را فروخته ام.
امام حسین (ع) فرمود: درست می گوید.
آنگاه سه هزار دینار از اموال خویش را بدو بخشید و فرمود: (هزار دینار نخست، به خاطر تقاضایت و هزار دینار دوم به خاطر آبرو و حیثیت و هزار دینار سوم بدین خاطر که برای رفع مشکل خویش، به سوی ما آمدی. (13).
305 - خواسته است برآورده است!

مرد نیازمندی به سوی او شتافت و خواسته خویش را با تسلیم نامه ای، به اطلاع آن حضرت رسانید. نامه را دریافت و بدون اینکه بنگرد، فرمود: خواسته ات برآورده است!
برخی گفتند: قبل از خواندن نامه...؟
فرمود: خداوند از ایستادن ذلت بار او در برابر من برای خواندن نامه و دریافت پاسخ آن سؤال خواهد کرد...
306 - حفظ شخصیت افراد نیازمند
امام حسین علیه السلام در رسیدگی به بینوایان و حفظ حیثیت و کرامت آنان، به هنگام دستگیری و حل مشکلاتشان ویژگی های تحسین برانگیز داشت.
معمولا مردم در برابر بینوایان و حاجتمندان، ژست می گیرند و آنان را تحقیر می کنند و گاه به صورت اهانت باری می رانند، اما آن گرامی، از نهایت عظمت روح و والایی شخصیت و فراخی سینه، از وضعیت متزلزل و حقارت بار محرومان، قلبش فشرده می شد و به آنان رقت می کرد؛ به همین جهت به هنگام بخشایش بر آنان روحیه دهد و شخصیت صدمه دیده آنان را ترمیم کند و به صورتی خواسته های آنان را بر آورد که دچار خسارت روانی و شکست معنوی و اخلاقی و اجتماعی نشوند. (14).
307 - بهترین کار بعد از نماز
امام حسین علیه السلام فرمودند: برایم ثابت شده است که این سخن پیامبر (بهترین کارهای بعد از نماز خوشحال کردن مؤمن به وسیله غیر حرام است) دست است زیرا؛ روزی غلامی را دیدم که به سگی غذا می داد. جلوتر رفتم، پرسیدم: چرا این چنین می کنی؟
پاسخ داد: ای فرزند رسول خدا! من ناراحت هستم و با شاد کردن سگ، دنبال شادی و محبت هستم، سرپرستم مردی یهودی است و من از این موضوع خیلی ناراحتم.
من نزد مرد یهودی رفتم و نوکر را به دویست دینار خریدم.
یهودی پول را نگرفت و گفت: این غلام هدیه قدم های تان، این باغ هدیه غلام و اگر اجازه دهید، مبلغی پول هم نثارتان کنم.
گفتم: نه اجازه بدهید من مبلغی به شما بدهم.
یهودی پذیرفت و همان پول را به غلام بخشید من هم او را آزاد کردم و همه اموال را به او دادم. همسر یهودی مجذوب این رویداد شد و گفت: من هم اسلام آوردم و مهرم را به شوهرم بخشیدم.
شوهرش که دید چنین است، گفت: من هم مسلمان شدم و خانه ام را به همسرم دادم.
308 - نا امید نکردن نیازمند
یک شب گدایی در خانه حسین را به صدا در آورد و با خود گفت: آنکه به تو

امید داشته باشد، ناامید برنگردد. حسین علیه السلام که در محراب خود مشغول نماز بود، با شنیدن صدای در، نمازش را کوتاه کرد و به پایان برد، آنگاه در را باز کرد. فقیری ژنده پوش وضعیت را دید به خانه برگشت و دوهزار درهم، که خرجی خانواده و خدمتکارها بود، به همراه دو دست لباس خودش را به او داد با این حال از ناچیز بودن آنها نیز عذر خواهی کرد. (15).

309 - انفاق نهان و آشکار

از ویژگیهای اخلاقی اش انفاق خالصانه در آشکار و نهان، به آشنا و بیگانه بود... شبانگاهان مواد خوراکی و لوازم ضروری زندگی محرومان و بینوایان و یتیمان را خود به دوش می کشید و به درب خانه آنان می برد. به همین جهت روز عاشورا در برخی از نقاط بدنش آثار حمل بارهای سنگین مشاهده کردند. وقتی از حضرت سجاد علیه السلام دلیل آن را جویا شدند، فرمود: اینها آثار به دوش کشیدن صدقات و هدایای پنهانی است که پدر بزرگوارم شب ها به دوش می کشید و برای یتیمان و محرومان جامعه می برد...

یکی از شیفتگان داغدارش در این مورد می گوید:

وان ظهرا غذا للبر ینقله

سرا الی اهله لیلا لمکسور

شانه ها و پشتی که شبانگاه صدقات پنهانی و لوازم ضروری محرومان جامعه را روی خود حمل می کرد، عصر عاشورا، از بیداد بیدادگران در هم شکسته شد. (16).

310 - عفو حسینی

محدث قمی (ره) نقل می کند: در یکی از کتب اخلاقی، جریانی به این عبارت دیدم، عصام بن مصطلق گوید: (در سفری) وارد مدینه شدم، حسین بن علی علیه السلام را دیدم، از سیمای خوش و قیافه جذاب او خوشم آمد، و آن کینه ای که از پدر او داشتم، حسد مرا برانگیخت، (به قصد توهین و آزار، نزدیک او رفتم و) گفتم: تو فرزند ابو ترابی؟

فرمود: آری؟

پس در ناسزاگوی او و پدرش، تا توانستم گفتم، (همین که خسته شدم و باز ماندم)، همچون دلسوز و مهربان به من نگاهی کرد، سپس (این آیه را تلاوت) فرمود: ای رسول ما! طریقه عفو و بخشش پیش گیر و به نیکوکاری امر کن و (چنانچه نپذیرفتند) از مردم نادان روی برگردان و چنانچه بخواهد از طرف شیطان در تو وسوسه و جنبشی پدید آید به خدا پناه بر که او به حقیقت، شنوا و داناست چون پرهیزگاران را از شیطان، وسوسه و خیالی به دل فرا رسد همان دم خدا را به یاد آرند و همان لحظه بصیرت و بینایی پیدا کنند، (شیطان جن و انس) برادرانش (مردم فاسق و

هواپرست) را به راه گمراهی می کشند، و هیچ در گمراه کردن بدکاران قصور نمی کنند.
سپس فرمود: بر خود آسان گیر، از خدای سبحان برای خودم و تو طلب آمرزش می کنم، اگر از ما کمک بخواهی، کمک می کنیم، و اگر از ما بخششی بطلبی، بر تو بخشش می آوریم، و اگر از ما هدایت بجویی، راهنماییت می کنیم، (دریغی نیست).
عصام گوید: به خاطر آن بدرفتاریم آثار پشیمانی مرا فرا گرفت.
پس (رفتار یوسف، با برادران پشیمان خود را یاد آورده این آیه شریفه را تلاوت) فرمود: اکنون هیچ خجل و متأثر نباشید که (من عفو کردم و) خدا هم گناه شما را می بخشد و او مهربان ترین مهربانان است بعد سؤال فرمود: آیا اهل شامی؟
عرض کردم: آری.
فرمود: عادتی است که از قبیله اخزام سراغ دارم، خدا ما و شما را نگه دارد، (اکنون) بی هیچ بیم و هراسی، حوائج و پیشامدهایت را نزد ما بیاور، ان شاء الله مرا در بهترین گمان خود خواهی یافت
عصام گوید: (از این رفتار بزرگوارانه آنچنان شرمنده شدم که) زمین به همه گستردگیش بر من تنگ آمده، دوست داشتم ای کاش مرا فرو می برد، سپس آهسته و پنهانی، از نزد او دور شدم در حالی که بر روی زمین هیچ کس برایم محبوب تر از او و پدرش نبود. (17).
311 - بخشیدن غلام
غلام امام حسین علیه السلام جرمی مرتکب شد (که عقوبت داشت) پس فرمان داد تا او را عقوبت کنند. غلام عرض کرد: مولای من! و آنان که خشم خود را فرو برند، حضرت علیه السلام فرمود: رهایش سازید! پس عرض کرد: و آنان که از جرم مردم درگذرند، فرمود: از گناه تو چشم پوشیدم، عرض کرد: مولای من! و خدا نیکوکاران را دوست دارد، فرمود: تو در راه خدا آزادی، نیز دو برابر آنچه تاکنون به تو می دادم از آنت مقرر داشتم (18).
312 - قبول پوزش
علامه جمال الدین محمد بن یوسف حنفی گوید: از امام علی بن الحسین علیه السلام روایت شده که فرمود: از پدر بزرگوار خود امام حسین علیه السلام شنیدم می فرمود: اگر کسی ناسزایم گوید در این گوش - و اشاره به گوش راست خود فرمود - و از من پوزش بخواهد در گوش دیگر، عذرش را می پذیرم، و آن از این روست که امیرالمؤمنان علی بن ابیطالب علیه السلام برایم، از جدم رسول خدا صلی الله علیه وآله حدیث نموده که می فرمود: کسی که عذر دیگری را - چه حق باشد یا باطل نپذیرد در حوض کوثر ورود نیابد. (19).

(1) منتهی الامال، ص 40.
(2) فرهنگ جامع سخنان امام حسین علیه السلام، ص 829.
(3) فرهنگ جامع سخنان امام حسین علیه السلام، ص 826.
(4) همان ماخذ، ص 822.
(5) ترجمه موسوعه کلمات الامام الحسین علیه السلام، ص 700.
(6) آل عمران / 92.
(7) ترجمه کتاب موسوعه کلمات الامام الحسین علیه السلام، ص 699.
(8) همان، ص 695.
(9) فرهنگ جامع سخنان امام حسین علیه السلام، ص 847.
(10) احقاق الحق طبع الجدید، ج 11، ص 447.
(11) عیون الاخبار ابن قتیبه، ج 3، ص 40.
(12) مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 65.
(13) ویژگیهای امام حسین علیه السلام، ص 97.
(14) ویژگیهای امام حسین علیه السلام، ص 96 و 97.
(15) نقثنه المصور، شیخ عباس قمی.
(16) ویژگیهای امام حسین علیه السلام، ص 100.
(17) فرهنگ جامع امام حسین علیه السلام، ص 690.
(18) همان ماخذ، ص 692.
(19) همان ماخذ، ص 692.

313 - در ایمان و عقیده بی باک باش!
در یکی از روزها که مردم در صحن مسجد مدینه به سخنان عمر گوش می دادند ناگهان حسین علیه السلام را دیدند که از میان جمعیت برخاست و راه منبر را پیش گرفت و قهرا مردم کنجکاو شدند که حسین علیه السلام چه قصدی دارد.
عمر هم که بالای منبر بود متوجه او شد. در گفتار خود وقفه کرد و حسین علیه السلام آهسته و باوقار تمام صفوف را برید واز پله های منبر بالا رفت؛ دو پله به آخر مانده ایستاد و گفت: عمر! از منبر پدرم فرود آی و به منبر پدرت بنشین.
عمر که از پاسخ به آن حضرت درمانده بود، بی درنگ گفت: پدر من منبر نداشت که من بر آن بنشینم! بیا با هم بنشینیم. و فورا از جا برخاست و حسین علیه السلام را در پهلوی خود جای داد و صدای شوق و محبت مردم نسبت به او اوج گرفت (1).
این رفتار حسین علیه السلام با عمر مدتی در افواه مردم با حلاوت تمام نقل مجالس شد؛ روز دیگر این شعرش ورد زبان ها گردید که ترجمه آن درج می شود:
در ایمان و عقیده بی باک باش و در این راه رزم کن و پیش برو.
314 - هیهات منا الذله
حسین علیه السلام مانند جد و پدرش از تمام کسانی که به نام عدل و حق قیام کردند مسابقه را برد و هر وقت با خطر مواجه شد استقامت ورزید و فرمود: به خدا سوگند، به خواری دست در دست شما نمی گذارم و چون بندگان از جهاد فرار نمی کنم.
از همه شدیدتر و بی پرواتر مجلس ولید بود. وقتی که از مجلس برخاست که تا فردا در اطراف قضیه اندیشه کند و مروان دستور قتل و منع آن حضرت از خروج مجلس را داد، امام به تندی به او جواب داد سپس متوجه ولید شد و فرمود: ای امیر ما خانواده نبوت و معدن رسالتیم، خداوند به نام و احترام خاندان ما امر خلقت را ابتدا و ختم کرده و یزید جوان فاسق تفاخر شرابخوار و قاتل مسلمانان بی گناه است که اسلام، خون آنان را محترم شمرده و شخص متجاهر به فسق و گناه است. مثل منی، به کسی چون او دست بیعت نمی دهد، شب را به روز برسانیم و تأمل کنیم و ببینیم کدام یک از ما سزاوار بیعت و مقام خلافت است. (2).
شما را به خدا این خطبه حسین علیه السلام را خوب ارزیابی کنید و ببینید در کدام جایگاه نابودی و موقف مرگ و رواق خطر این گفتار از او صادر

شد؛ مجلس حاکم حجاز است، ارکان حکومت از شرطه الخمیس (ریاست پادگان) تا ریاست شهربانی و سایر رجال دولت حضور دارند. در چنین مجلسی با در نظر گرفتن شرایط موجود و تهدید به مرگ از طرف مروان ریاست شهربانی، مطاعن یزید را گفتن، آن هم با تندی و صراحت لهجه، از بردن آیات برائت به محیط مکه که حامل آن پدر حسین علیه السلام بود، مهم تر و خطرناک تر است.

315 - حیف است که حسین کشته شود!

بنا به نقل (فرشلر) مستشرق آلمانی، تمام مورخین سنی و شیعه، مروت و مردانگی حسین علیه السلام را ذکر کرده اند و پسر پیغمبر از ناحیه مروت به حدی بود که سبب حیرت امرای سپاه بین النهرین می شده و آنان مدح و ثنای حسین علیه السلام را می گفتند و کار به جایی رسیده بود که جمعی از سلحشوران بر حسب خاصیت کلی جنگ آوران که از رشادت مردان شجاع خوشحال می شوند و ارادت می ورزند به حسین غبطه می خوردند.

باطنا نمی خواستند امام حسین علیه السلام کشته شود و می گفتند: حیف است این مرد دلیر قویدل و با مروت کشته شود! می توان گفت که عمر بن سعد فرمانده سپاه نیز از این نظر میل به قتل حسین علیه السلام نداشت. (3).

316 - شجاعت حسین (ع) از زبان امام زمان (عج)

در میزان شجاعت حسین علیه السلام جملات زیارت ناحیه مقدسه، بهترین معرف است که می گوید: با تو شروع به نبرد کردند و در برابر نیزه و شمشیر ایستادگی کردی و لشکر نابکار را طعمه شمشیر قرار دادی و چون علی مختار با ذوالفقار به گروه کفار وارد شدی و پیکار را ادامه دادی و چون دیدند دلی استوار و سری نترس دارد نیرنگ برایت نهادند و با نامردی بدخویی با تو جنگیدند و آن ملعون به لشکر خود دستور داد آب را از تو بریدند و شتابان با تو جنگیدند و تیر بر تو باریدند و چنگال رباینده بر تو گشودند، نه رعایت پیمان کردند و نه در کشتار یاران و غارت آنها از گناه ترسیدند تو این یورش ها را به جان قبول کردی و این آزارها را بر خود هموار نمودی فرشتگان آسمان از حیرت در شگفت شدند، دشمنان پیرامون تو را گرفتند و زخم های سنگین بر تو وارد کردند و تا شب تو را امان ندادند یاوری نداشتی و تنها با بردباری و خداجویی از زنان و فرزندانت دفاع کردی تا سرانجام تو را از اسب سرنگون کردند و زخمدار بر زمین افتادی و با ستوران، جسم تو را زیر سم گرفتند و طاغیان زیر شمشیر بران قرار دادند تا عرق مرگ بر پیشانیت نشست و در بستر احتضار افتادی و زیر چشم به خیمه گاه خود نگران بودی و از خاندانت به خود مشغول بودی.

از این کلمات به خوبی فهمیده می شود که قوت قلب حسین علیه السِلام

و ادامه او به جنگ، دشمن را به وحشت انداخته و از غلبه بر او مأیوس شده بودند و به نیرنگ و نامردی متوسل گشته و دست به تیر اندازی زده و تهاجم کردند (4).

317 - شجاعت تاریخی

علی بن عیسی اربلی در کشف الغمه آورده که شجاعت حسین علیه السلام در بین مردم ضرب المثل بود. شیخ مهدی مازندرانی در معالی السبطین گوید: اگر کسی ادعا کند که شجاعت حسین علیه السلام در میدان کربلا، جنگ های علی علیه السلام و جلادت و شجاعت او را به بوته فراموشی سپرد گزافه نگفته است (5).

318 - دفاع از مواضع بر حق خویش

در روز عاشورا که همه یاران امام حسین علیه السلام به شهادت رسیدند، امام تنهای تنها آماده پیکار شده و به میدان آمد و خطاب به عمر سعد فرمود:

من یک نفرم شما هم، یک نفر، یک نفر با من نبرد کنید

یکی از فرماندهان نظامی شام به نام تمیم بن قحطبه برابر امام قرار گرفت گفت، و گفت: ای پسر علی! تا کجا باید دشمنی خود را با یزید ادامه دهی؟

امام حسین علیه السلام فرمود: من به جنگ شما آمدم یا شما به جنگ من آمدید؟ من راه بر شما بستم یا شما راه را بر رویم بستید؟ شما برادر و فرزندانم را شهید کردید، حال بین من و شما شمشیر حکم خواهد کرد.

فرمانده نظامی شام با کمال جسارت به امام حسین علیه السلام گفت: نزدیک من بیا تا شجاعت را به تو نشان دهم.

امام حسین نعره ای کشید و پیش رفت و با شمشیر چنان بر گردن آن فرمانده شامی زد که سر بریده اش تا 50 زراع پرتاب شد، ترسی در لشگر کوفیان افتاد که فرمانده دیگری به نام یزید ابطحی فریاد زد و گفت: این همه لشگر در برابر یک نفر زانو زدید، و چون در شجاعت و نبرد معروف بود، خود به جنگ امام علیه السلام آمد، همه لشگریان نگاه می کردند.

امام حسین علیه السلام به او فرمود: مرا نمی شناسی که بی واهمه به سوی من می آیی!

آن شخص جواب نداد و حمله را آغاز کرد، امام چنان با شمشیر بر سر او کوبید که جسم او به دو نیم تقسیم شد، و لاشه اش بر زمین افتاد. (6).

319 - حسین در اوج صفات عالیه

کلیه مظاهر شجاعت در نفس حسین علیه السلام وجود داشت و روح عالی او مرکز نمایش عالی ترین مرتبه شجاعت بود.

شبراوی شیخ اسبق دانشگاه الازهر مصر از یک شخصیت بزرگ نقل کرده

که وی گفته است: اهل بیت تمام فضایل را جامع بودند و هر کسی بخواهد فضایلشان را بپوشاند مانند کسی است که می خواهد اشعه آفتاب را بپوشاند.
هیچ کس از آنها سؤالی نکرد مگر آنکه جواب شافی و معقول شنید و کسی با آنها در مقام معارضه و هم طرازی برنیامد مگر آنکه مغلوب گشت چه بسیار سختی ها و مصائبی که در هنگام جهاد و قتال با آنها روی داد و با بردباری بسیار عالی تحمل نموده و کوچک ترین ضعف، و ناتوانی در آنها دیده نشد و با قوت قلب از مصائب استقبال نمودند. (7).
حسین علیه السلام از بین همه در اوج صفات عالیه قرار گرفت و علو مرتبه او به حدی بود که ثریا از رسیدن به معنای آن فرومایه و حقیر می نمود. او مصائب را چنان استقبال می نمود که دشمن کوچک ترین انکسار در قیافه او احساس نمی کرد. (8).
320 - شجاعت علوی در نهاد حسین
همانگونه که در روایات وارد شده است: حسین علیه السلام نیای بزرگش را به ارث برده است. (9) به همین جهت شهامت و شجاعتی در روز جاودانه عاشورا از او تبلور یافت که به حق سمبل و نمونه شد. این بدان معنا نیست که از پدر گرانمایه اش علی علیه السلام شجاع تر بود، همانگونه که برخی ساده اندیشان تصور کرده اند، بلکه حقیقت این است که برای تجلی شجاعت او، شرایطی فراهم شد که نه برای پدرش اتفاق افتاد و نه برای دیگر قهرمانان و شجاعان پر آوازه روزگار. (10).
321 - یورش قهرمانی محاصره شده
عبدالله بن عمار در این مورد می گوید:
من هرگز قهرمان محاصره شده ای را شجاع تر و استوارتر از او ندیدم، او با اینکه فرزندان و یاران و مردان خاندانش در یک پیکار نابرابر به شهادت رسیده بودند، خود هم چنان شهامت مندانه با قوت قلب و ثبات قدم در برابر امواج جاهلیت ایستاده بود، به تنهایی به ده ها هزار تن نیروی دشمن، یورش قهرمانانه می برد و آنان از برابرش بسان ملخ های پراکنده و از هم گسیخته فرار می کردند. (11).
یورش قهرمانانه یک پیکار گر بر ده ها هزار نفر، از قوت قلب، سرچشمه می گیرد و از شجاعت وصف ناپذیر حکایت می کند که فراتر از صولتی است که هزیمت و پراکندگی ملخ وار دشمن زبون را باعث می شود. (12).
322 - در مقابل فشار یک دنیا تردید نکرد!
عظمت کار این جا بود که امام حسین علیه السلام، در مقابل فشار و سنگینی یک دنیا متعرض و مدعی، احساس تردید نکرد، در حالی که آدم های معمولی احساس تردید می کنند آدم های فوق معمولی هم احساس

تردی می کنند. کما این که بارها گفته ام عبدالله بن عباس که یک شخصیت بزرگی است - و همه آقازاده های قریش، از آن وضع ناراحت بودند.
عبدالله زبیر، عبدالله عمر، عبدالرحمن بن ابی بکر و فرزندان بزرگان صحابه و بعضی صحابه از این قبیل اند. در مدینه عده زیادی صحابه بودند؛ آدم های با غیرتی هم بودند - نه اینکه خیال کنید با غیرت نبودند - همان کسانی بودند که در مقابل تهاجم مسلم بن عقبه، در قضیه (حره)ی مدینه - که سال بعد به مدینه حمله کرد و همه را قتل عام کردند - ایستادند؛ جنگیدند و مبارزه کردند. خیال نکنید ترسو بودند؛ نه؛ شمشیر زن و شجاع بودند.
اما شجاعت ورود به میدان جنگ، یک مسأله است و شجاعت مواجه شدن با یک دنیا، یک مسأله دیگر است. امام حسین علیه السلام این دومی را داشت. برای این دومی حرکت کرد، برای همین است که من بارها تاکید کرده ام که حرکت امام بزرگوار ما، یک حرکت حسینی بود. امام بزرگوار در زمان ما، رشحه ای از حرکت حسینی را در کار خود داشت.
حالا بعضی بگویند که امام حسین در صحرای کربلا، تشنه شهید شد؛ ولی امام بزرگوار، با این عزت، حکومت و زندگی کردند؛ از دنیا رفتند و تشییع شدند شاخص قضیه این ها نیست. شاخص قضیه مواجه شدن با یک عظمت پوشالی است، که همه چیزها راهم با خود دارد.
قبلا گفتم که دشمن امام حسین علیه السلام، پول داشت، زور، شمشیر زن، مروج، مبلغ و سینه چاک داشت. عزیزان من، الان وضع شما این است کربلا تا آخر دنیا گسترده است. کربلا که به مرزهای آن میدان چند صد متری محدود نمی شد الان همان روز است همه دنیای استکبار و ظلم امروز، با جمهوری اسلامی مواجه است (13).
(1) تلخص از سمو المعنی فی السمو الذات، ص 305، 431، 433.
(2) سموالمعنی فی سموالذات، ص 96؛ الفتوح 5، ص 14.
(3) امام حسین و ایران، ص 438.
(4) شخصیت حسین قبل از عاشورا، ص 94.
(5) همان ماخذ، ص 92.
(6) فرهنگ سخنان امام حسین (ع)، دشتی ص 323.
(7) الاتحاف، ص 17.
(8) شخصیت امام حسین قبل از عاشورا، ص 88.
(9) بحارالانوار، ج 43، ص 263.
(10) ویژگیهای امام حسین علیه السلام، ص 142.
(11) بحار الانوار، ج 45، ص 50، تاریخ طبری، ج 5، ص 452.
(12) ویژگیهای امام حسین علیه السلام ص 142.
(13) سیمای معصومین در آینه نگاه مقام معظم رهبری.

323 - پرداخت بدهی
موسی بن عمیر از پدر خود نقل کرده که گفت: امام در شب عاشورا به من فرمود: ندا کن کسی که بدهی دارد نباید با من کشته شود. این ندا را در همه پیروانم سروده که من از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم فرمود: هرکه با بدهی بمیرد در قیامت آن را از حسنات او بر می دارند و در نقل دیگری آمده که عمیر انصاری گفت؛ امام به من فرمود: بین مردم ندا کن کسی که بدهی دارد نباید با من به پیکار آید، که هر که با بدهی بمیرد و برای پرداخت آن نیندیشیده باشد در آتش در آید.
یک نفر برخاست و عرض کرد: همسرم پذیرفته که از جانب من بپردازد.
امام علیه السلام فرمود: کفالت زن چه می کند آیا می تواند بپردازد؟
ضحاک گوید: یک نفر از اصحاب نزد امام آمد و عرض کرد: من بدهی دارم (چه کنم)؟ فرمود: هر که بدهی دارد با من به پیکار نیاید. (1).
324 - آب رسانی به دشمن
به نظر می رسد که آب رسانی و سیراب ساختن موجودات زنده، حتی کافران و حیوانات، به هنگامی که در فشار تشنگی باشند کاری است بسیار پسندیده و در برخی شرایط واجب می گردد و پاداش آن هم نخستین پاداشی است که در روز رستاخیز داده می شود. (2).
امام حسین علیه السلام در این عمل شایسته و خداپسندانه همواره پیشگام بود و در شرایطی حساس، دشمنی را که دچار بی آبی شده بود با مرکب هایشان به دست خویش سیراب ساخت (3) و همین طور ذوالجناح را با کوشش بسیار از حلقه محاصره دشمن عبور داد و به آب رسانید (4) اما هنگامی که در محاصره قرار گرفت به هر صورت ممکن و آزادمنشانه در جستجوی آب بر آمد؛ با کندن چاه؛ (5) با اتمام حجت به مدعیان اسلام، با فرستادن سفیر به سوی آنان (6) و با پند و اندوز حکیمانه و نهی از شرارت و ددمنشی و سرانجام هم برای نشان دادن ماهیت بلند نظام اموی خواسته خویش را در این مورد به اندکی آبی تقلیل داد و آن را هم از او دریغ داشتند (7) (8).
325 - حسین اسطوره مروت
تاریخ حسین بن علی را همه شما می دانید که در چه وضعی قیام خود را آغاز کرد، در چه فشاری بود، و چه مظالمی وجود داشت. ولی در عین حال آنجا که پای مسائل اخلاقی به میان می آمد آیا حاضر بود حتی علیه دشمن از اخلاق تجاوز بکند؟ ابدا مسلم بن عقیل یک تربیت شده اوست، یک شیعه است، سربازی است از اطراف او؛ بهترین فرصت ها به دستش می آید که

ابن زیاد را بکشد، ولی در همان حال فکر می کند که اسلام با این جور مبارزه کردن مخالف است و اینگونه مبارزه را جوانمردانه نمی داند به او گفتند: چرا از این صندوقخانه بیرون نیامدی که شر او را از سر مسلمین کم کنی؟
گفت: همان وقت به فکر حدیث پیغمبر افتادم: الایمان قید الفتک ایمان اجازه نمی دهد که مسلمان ولو به آن کسی که بیرون مرز دینی خودش هست تجاوز بکند این ناجوانمردانه و نامردانه است، من نمی توانم (چنین کاری بکنم).
دشمن می آید در بین راه در حالی که تشنه است می گوید از این فرصت استفاده بکنیم آب را به روی آنها ببندیم؛ می فرماید؛ مبادا چنین کنید، طریق مبارزه ما این جور نیست که آب را به روی آنها ببندیم؛ به آنها آب بدهید؛ به اسبانشان هم آب بدهید پیشنهاد می کنند الان بهترین موقع است برای جنگیدن.
می فرماید: از لحاظ اینکه آنها را از بین ببریم بله، ولی از لحاظ حق و قانون چطور؟ هنوز که آنها به ما تجاوز نکرده اند آنها مسلمانند، ما هم مسلمان هستیم، تا آنها تجاوز نکنند ما از خودمان دفاع نمی کنیم این انضباط اخلاقی را ببینید. این همان اخلاقی است که بر پایه خداشناسی است این اخلاق را هیچ چیز نمی تواند متزلزل بکند؛ منافع شخصی، حب حیات، حفظ خود، حفظ خانواده، مقام ریاست و خلافت نمی تواند آن را متزلزل بکند.
حتی در همان روز خونین عاشورا یکی از شریرترین آنها از پشت می آید شبیخون بزند، بی خبر از اینکه ترتیب خیمه ها و خندقی که کنده اند مانع از این است که شبیخون بزند.
عصبانی می شود و شروع می کند به فحاشی کردن یک نفر عرض می کند یابن رسول الله ! اجازه بدهید که با یک چوب کلک این را بکنم.
فرمود: تا آنها ابتدا (به جنگ) نکرده اند برای ما جایز نیست. اول آنها باید شروع بکنند و بعد ما دفاع بکنیم. این انضباط اخلاقی، دیگر خود در آن نیست، شخص در آن نیست، خانواده در آن نیست، اهل محل در آن نیست، اهل شهر و وطن در آن نیست، آب و خاک در آن نیست، نژاد و ملیت در آن نیست، از انسانیت هم چند درجه آن طرف تر است، جهانی است.
این است که مسأله خودی در اخلاق جز با دین با هیچ دیگر حل نمی شود. (9).

326 - بزرگواری حتی با دشمن

در آستانه محاصره اقتصادی در کربلا، شمر در مجلس ابن زیاد برخاست و گفت: فرزندان ام البنین از قبیله ما می باشد برای آنان امان نامه ای تنظیم کن.

ابن زیاد امان نامه ای برای حضرت ابوالفضل العباس و عبدالله و جعفر و عثمان از فرزندان ام البنین نوشت. شمر آن را برداشته نزدیکی خیام اباعبدالله علیه السلام در آمد و با صدای بلند فرزندان ام البنین را فراخواند: اما کسی جواب او را نداد.
امام اظهار داشت: جواب شمر را اگر چه فاسق است بگویید؛ زیرا از قبیله مادر شما است.
آنگاه حضرت عباس علیه السلام پیش رفت و پرسید: چه می گویی؟
شمر گفت: برای شما فرزندان ام البنین امان نامه آوردم، دست از حسین بردارید که همه شما در امانید!
حضرت عباس پاسخ داد: نفرین بر تو ای شمر! خدا تو و ابن زیاد نویسنده این امان نامه را لعنت کند، ای دشمن خدا! آیا به ما دستور می دهی دست از یاری برادرمان حسین علیه السلام دست برداریم و از دشمنان خدا اطاعت کنیم؟ (10).
327 - انفاق همه چیز
امام حسین علیه السلام نه تنها زکات بدن و مال خویش را، در راه خدا و برای خشنودی و تقرب به او تقدم داشت، بلکه همه مال و هستی و جان گرامی خویش و یاران گرانقدرش را در طبق اخلاص نهاد و در راه خدا هدیه کرد؛ حتی پیراهن کهنه ای که قیمت چندانی نداشت، به ویژه شب عاشورا، جامه ها و سایر اشیایی را که قیمت آنها بیش از هزار دینار بود، برای آزادی بردگان و اسیران انفاق کرد. (11) (12).
328 - سمبل جوانمردی
حسین علیه السلام سمبل جوانمردی و آزادگی است و جلوه های بارزی از این صفت ارزشمند در روز عاشورا از او پدیدار شد که شگفت انگیز است. از آن جمله:
سیراب ساختن دشمن در آن شرایط سخت بیابان، (13) رضایت ندادن به یاری رسانی گروه جن... (14) و دیگر اجازه ندادن به کشتن ناگهانی عناصر پلیدی چون شمر، که پیش از برخورد دو سپاه در تیررس یکی از یارانش قرار گرفته بود که امام علیه السلام فرمودند:
لا ترمه فانی لا ابداء بالقتال (15) تیراندازی نکن که من آغاز به قتال نمی کنم. (16).
329 - والاترین مرتبه یقین
این ویژگی روحی و اخلاقی و عبادی، از صفات پیام آوران الهی است، که برترین و والاترین مرحله آن برای امام حسین علیه السلام پدید آمد؛ چرا که حقیقت یقین آن است که انسان در راه هدف از زرق و برق دنیا بگذرد و خویشتن را از ارزش های مادی دور سازد و او در تمام مراحل عمر و همه فرازهای و نشیب های نهضت الهی اش، از همان لحظات حرکت از

مدینه تا واپسین لحظات شهادت، در اوج یقین بود.
آن حضرت پس از ورود به کربلا در نامه ای به بردارش محمد و سایر افراد قبیله بنی هاشم مرقوم داشت: اما بعد! گویا دنیایی وجود نداشته، همانگونه که سرای آخرت جاودانه است (17).
حقیقت این است که دنیا و آخرت را بدین صورت ارزیابی نمودن عبارت است از دوری گزیدن از دنیا و آزاد ساختن قلب از کمند مهر آن و آن گرامی در اوج چنین حالتی بود. (18).
330 - ظهور صفات اسلامی
صفاتی که از اباعبدالله در روز عاشورا ظهور کرد عبارت بود از:
1 - شجاعت بدنی
2 - قوت قلب و شجاعت روحی
3 - ایمان کامل به خدا و پیغمبر و اسلام
4 - صبر و تحمل عجیب
5 - رضا و تسلیم
6 - حفظ تعادل و هیجان بی جا نکردن و یک سخن سبک نگفتن نه خودش و نه اصحابش
7 - کرم و بزرگواری و گذشت
8 - فداکاری و فدا دادن (19).
331 - روز سبقت صفات حسینی
یکی از نویسندگان بسیار معروف، عبارت محمود عقاد جمله ای درباره اباعبدالله علیه السلام دارد می گوید: در روز عاشورا مثل این بود که یک نوع مسابقه میان خصلت های حسینی برقرار شده بود. یعنی فضایل حسینی هر کدام با دیگری مسابقه می داد صبر حسین می خواست از سایر صفاتش جلو بیفتد، رضای حسین به آنچه که رضای خداست، می خواست از صبرش جلو بیفتد، اخلاص حسین می خواست از همه اینها پیش بگیرد شجاعت حسین می خواست گوی سبقت را از صفات دیگر او برباید.
332 - اوج شکیبایی و صبر
آری در زیارت امام حسین علیه السلام آمده است که:
ولقد عجبت من صبرک ملائکه السماوات (20) از شکیبایی تو در برابر رخدادهای عظیم و مصائب بزرگ، فرشتگان آسمان ها شگفت زده شدند.
و از امام سجاد (ع) است که: هر چه کار بر او پیچیده و سخت تر می شد، رنگ چهره اش درخشیده تر و کران تا کران وجودش پر اطمینان تر می گشت، تا جایی که دشمن کینه توز با شگفتی بسیار او را قهرمانی خواند که در راه حق و عدالت هرگز به مرگ نمی اندیشد. (21).
333 - صفت برجسته حسین (ع)
از صفات برجسته اش یکی هم رقت قلب و داشتن سوز دل نسبت به

سرنوشت دیگران بود. قلب پر مهرش بر تمامی همراهان و بر شدت ابتلا و آزمایش آنان سوز و گداز داشت.
همواره برای کاهش مشکلات و رفع مصائب آنان تلاش می کرد و به خاطر همین دلسوزی و رقت قلب، گرفتاری و مصائب او بزرگ تر می نمود.
بزرگمردی که از شدت مهر قلبی و عواطف سرشار انسانی، با دیدن شرایط غمبار نوجوانی، یتیمی، شدت تشنگی، پریشانی و افسردگی یادگار برادر و آمادگی اش برای نبردی سهمگین، چنان می گرید که بیهوش می گردد. (22) باید اندیشید که وقتی با پیکر غرقه به خون و پایمال شده او روبرو می گردد چه شرطی برایش پیش خواهد آمد؟

334 - اوج رافت حسینی

ببینید (امام حسین علیه السلام) در همان روز عاشورا و غیر عاشورا چه اندرزها به مردم داده است اصحابش چقدر اندرز داده اند، حنظله بن اسعد الشبامی چه اندرزها داده، زهیر بن قین چه اندرزها داده، حبیب بن مظاهر چه اندرزها داده است! وجود مبارک اباعبدالله از بدبختی اینها متأثر بود، نمی خواست یک نفرشان به این حال بماند، با مردم لج نمی کرد بلکه به هر زبانی بود می خواست یک نفر هم که شده از آنها کم بشود. او نمونه جدش بود، لقد جائکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم، حریص علیکم بالمومنین روف رحیم آیا می دانید معنی عزیز علیه ما عنتم، چیست؟ یعنی بدبختی شما بر او گران است.
بدبختی دشمنان پیغمبر بر پیغمبر گران بود. آنها خودشان که نمی فهمیدند، این بدبختی ها بر اباعبدالله گران بود یک دفعه سوار شتر می شود و می رود، باز برمی گردد، عمامه پیغمبر را به سر می گذارد، لباس پیغمبر را می پوشد، سوار اسب می شود و به سوی آنها می رود، بلکه بتواند از این گروه شقاوت کاران کسی را کم کند. در اینجا می بینیم حسین یکپارچه محبت است، یکپارچه دوستی است که حتی دشمن خودش را هم واقعا دوست دارد (23).

335 - محبت به فرزند

محبت پاک و خالصانه، به همه بندگان خدا به ویژه فرزندان، عملی است شایسته و مورد سفارش، اما در مورد محبت به دختران در خانواده، بیشتر توصیه شده است و پاداش بیشتری نیز وعده داده اند.
آن حضرت این عبادت را به شایسته ترین صورت ممکن انجام داد و کوشید تا دخترش را با بوسه باران ساختن چهره و کشیدن دست نوازش پدرانه بر سر و آرامش بخشیدن به قلب طوفان زده اش، شادمان سازد و از غم و اندوه جانکاه او بکاهد. اما او در پرتو هوش سرشار خویش حقایقی را دریافت و محبت سرشار پدر گرانقدرش جز بر اندوه جانکاهش نیفزود. (24).

336 - عیادت یاران
بر اساس برخی روایات، عیادت انسان با ایمان، هم پایه عیادت خداست (25) و آن حضرت در روز عاشورا، هم به عیادت مریض موفق بود و هم به دیدار مجروحان میدان جهاد که او را به دیدار خویش فرا می خواندند. و هنگامی که به سوی آنان می شتافت تنها به نشستن بر بالین بسنده نمی کرد؛ بلکه به ابزار مهر و محبت خالصانه به آنان به ویژه افراد غریب و بی کس و کاری چون غلام آفریقایی و ترک می پرداخت. گاه هم به عیادت برخی می شتافت اما دیدار حاصل نمی شد همانند فرزندش علی که به خاطر ادب و احترام به پدر، او را صدا نزد و هنگامی که خود آن حضرتؑ سلام فرزندش را شنید و به سویش شتافت، با پیکر غرق در خون او روبرو شد و خروش برداشت که: پسرم تو را کشتند.... (26).
آن حضرت، هنگامی که آهنگ میدان کرد از سیدالساجدین علیه السلام عیادت کرد و از وضعیت او جویا شد و او را مورد مهر و محبت قرار داد و این آخرین عیادت، عیادت کننده صحیح و سالمی بود که از پیش بیمار، به سوی مرگ و شهادت می شتافت. (27).
337 - حسین (ع) میزان اخلاق است
فرشلر در زیر عنوان جوانمردی حسین علیه السلام در جنگ با ابن قحطبه گوید: حسین علیه السلام از عمر سعد فرمانده، مبارز خواست. تمیم بن قحطبه شامی به میدان آمد و از اسب به زمین خورد و حسین علیه السلام با جوانمردی رفتار نمود مهلت داد تا دوباره سوار اسب شد و حمله آغاز گردید و هر دو پای او را قطع شد امام خود را به وی رسانید و با آنکه می توانست با یک ضربت او را بکشد و یا ببخشاید، برخلاف انتظار دشمن به وی عنایت نمود و او را مورد لطف قرار داد واز پشت مرکبش خم شد و گفت: پسر قحطبه! من از هر گونه کمک و دستگیری نسبت به تو مضایقه ندارم.
تمیم گفت: دو پای من شدیدا خونریزی دارد و توانایی حرکت ندارم بگو بیایند مرا از اینجا ببرند و حسین علیه السلام آن سپاه بین النهرین را مورد خطاب قرار داد و فرمود: تمیم می گوید بیایید و مرا ببرید.
عمر بن فتی برادر مادری تمیم به قصد انتقام برادر، به حسین علیه السلام حمله کرد و است خود را چنان به تاخت و تاز درآورد که به هنگام نزدیک شدن به حسین جلو اسب را با فشار کشید و در نتیجه مانند اتومبیلی که در حالت سرعت ترمز کند از اسب به زمین خورد.
عمر را به سویی پرتاب کرد و عمر بعد از زمانی به خود آمد و اسب از زمین برخاست. سپس سوار بر اسب شد و در همه لحظات که حقا هم کم نبود هر گونه فرصت به نابود کردن عمر برای حسین علیه السلام فراهم بود و عمر به وجهی از وجوه از خطر جانی تأمین و مصونیت نداشت جز

مروت و جوانمردی طرف مبارز.
وقتی که عمر خود را یافت و سوار بر اسب شد و همه این صحنه را تجزیه و تحلیل کرد و دقیقا جوانمردی حسین علیه السلام را تعمیق نمود به خوبی درک کرد و چنان منفعل و پشیمان شد که یک راست برگشت به فرمانده گفت: در حسین بن علی جوانمردی و شهامتی دیدم که وجدانم اجازه نداد با چنین شخصی بجنگم و سعد نیز چیزی به وی نگفت و عمر بن فتی راه صحرا را پیش گرفت و ناپدید شد و عمر سعد برای جلب او به سربازان خود مأموریت نداد، زیرا او طبق قواعد جنگی تن به تن، و نیز رسوم اعراب، سرباز فراری محسوب نمی شد.
هنوز سیاهی عمر بن فتی از دیده ها پنهان نشده بود که مردی به نام شیث بن مختوم پیش فرمانده آمد و گفت: این مرد امروز سپاه ما را سرافکنده و بدنام کرد و از مقام فرماندهی اجازه می خواهم بروم میدان، حسین بن علی را بکشم و این ننگ را از پیشانی لشکر بزدایم.
پس از کسب اجازه به میدان آمد و بر حسب معمول قوانین جنگی اعراب رجز خواند و چیزی نگذشت که از اسب بر زمین افتاد؛ و البته در نتیجه طعن و ضرب به قتل رسید.
ناگفته پیداست که رفتن عمر بن فتی از میدان در معنا این بود که مرگ مانند حسین علیه السلام خسارت بزرگی است بر عالم انسانیت، اگر این ادعا درست شود که دشمن از اعماق دلشان رضایت بر مرگ حسین نداشتند بی مورد نبوده، زیرا وجود حسین علیه السلام میزان الاخلاق بود.
338 - منطق ایثار
منطق امام نه منطق غدر و کید بود و نه منطق معامله و همکاری انتفاعی، صرفا منطق ایثار و عقیده و شهادت در راه عقیده بود بشر یا منطق مکر دارد مثل اغلب سیاسیون دنیا، یا منطق معامله دارد مثل احزاب سیاسی امروز، یا منطق فدا و عقیده دارد، مثل نوادر خلقت از قبیل امام حسین علیه السلام. (28).
339 - سخاوت طبع حسینی
آن گرامی در پرتو طبع بلندش نه تنها تمامی ثروت و امکانات خویش را در راه انجام فرمان خدا نثار کرد، بلکه از آنچه برایش ممکن بود دریغ نورزید. (29).
340 - مظهر فداکاری بسیار عجیب
حادثه شهادت امام حسین علیه السلام نه تنها فجیع بود و نه تنها مظهر یک فداکاری عظیم و بی نظیر است، حادثه بسیار عجیبی است. (30).
341 - بشریت همیشه دستخوش شیطنت شیطان هاست
مسأله این است که بشریت همیشه دستخوش شیطنت شیطان هاست. همیشه شیطان های بزرگ و کوچک، برای تأمین هدف های خود، انسان ها

و توده های مردم و ملت ها را قربانی می کنند. در تاریخ گذشته هم این را خوانده اید و شرح حال سلاطین جابر و ستمگر و رفتار آن ها با ملت ها و وضع امروز دنیا و روش قدرت های بزرگ را دیده اید. بشر دستخوش اغوا و خدعه های شیطان ها قرار می گیرد باید به بشر کمک کرد، باید به بندگان خدا مدد رساند، تا بتوانند خود را از جهالت نجات بدهند و از سرگردانی و گمراهی خلاص بشوند.
چه کسی می تواند این دست نجات را به سوی بشریت دراز کند؟ آن کسانی که چسبیده به مطامع و هوس ها و شهوات باشند، نمی توانند؛ چون خودشان گمراهند آن کسانی که اسیر خود خواهی ها و منیت ها باشند، نمی توانند بشر را نجات بدهند؛ باید کسی پیدا بشود و خودشان را نجات بدهد؛ یا لطف خدا به سراغ آن ها بیاید، تا اراده آن ها قوی بشود و بتوانند ایثار کند و از شهوات بگذرد؛ از منیت و خود پرستی و خود خواهی و حرص و هوی و حسد و بخل و بقیه گرفتاری هایی که معمولا انسان دارد، بیرون بیاید، تا بتواند شمعی فرا راه بشر روشن کند. (31).
342 - اوج مروت
در میان حیوانات اهلی، مرکب پیامبر مرتجز به آن حضرت اختصاص یافت.
این حیوان باوفا در تشنگی صاحبش بدو تاسی جست و روز عاشورا هنگامی که امام حسین علیه السلام پس از پیکار شدید و قهرمانانه ای، ستون هایی از سپاه اموی را درهم شکست و به آب دست یافت، این حیوان نیز لب بر آب نهاد، اما منتظر بود که نخست صاحبش بنوشد آن حضرت خطاب به آن حیوان فرمود:
تو تشنه ای و من نیز تشنه، خدای را سوگند تا تو آب ننوشی من نخواهم نوشید حیوان سرش را بلند کرد بدین معنا که: تا تو ننوشی من نمی نوشم.
امام حسین علیه السلام فرمود: بنوش! من هم می نوشم.
آنگاه دست مبارک، به سوی آب گشود تا بنوشد که سپاه شوم اموی به سوی خیمه ها هجوم برد و آن حضرت آب را ریخت و برای دفاع از حرم خدا و پیامبر به عجله از شریعه خارج شد. (32).
آری! این حیوان حق شناس به اراده از بیدادگری سپاه اموی ناله جانسوز سر داد و فریاد مظلومیت و دادخواهی او را، از شقاوت کسانی که فرزند پیامبر خویش را به جرم دفاع از حق و عدالت به خاک و خون کشیدند، طنین افکن ساخت و در حالی که پس از شهادت او از آن حضرت دفاع می کرد خبر شهادتش را به خاندانش آورد (33) (34).
343 - نمونه شکیبایی
امام حسین علیه السلام در شکیبایی نمونه بود و در همه مراحل به شکیبایی سفارش می کرد او به هنگام آخرین وداع با خاندانش، آنان را توصیه به صبر کرد و ضمن اندرز حکیمانه آنان را از وارد آوردن خراش و

صدمه بر چهره و پاره کردن گریبان و جزع و بی تابی نهی فرمود؛ (35) ولی از گریه بازشان نداشت.
آری ! تنها از دخترش خواست تا پدر زنده است نگرید و قلب او را شعله ور نسازد و فرمود:
لا تحرقی قلبی بدمعک حسره
مادام منی الروح فی جسمانی
فاذا قتلت فانت اولی بالذی
تاتینه یاخیره النسوان (36).
آری ! شکیبایی حسین علیه السلام به گونه ای بود که فرشتگان آسمان را شگفت زده کرد. بر وضعیت او بیندیش و شرایط سخت او را در نظرت ترسیم کن.
آنگاه که با زخم های بی شمار و فرق شکافته و پیشانی شکسته و سینه درهم کوبیده و سوراخ شده از تیر سه شعبه بر ریگ های تفتیده نینوا افتاده است و در همان حال تیرهای ستم در گلو و حلق و گردنش فرو نشسته، زبان از شدت عطش و بسیاری حرکت، مجروح و جگر شعله ور و لب ها خشک است، قلب مبارکش از سویی با دیدن انبوه شهیدان بر خون طپیده اش سوخته و از دگر سو، با نظاره بر خاندان محاصره شده اش، سخت بریان و در تب و تاب است.
دست مبارک با ضربت شقاوت پیشه ای قطع و نیزه های بر انتهای پایش نشسته و محاسن و سر و صورت به خون آغشته است در همان شرایط از یک طرف فریاد دادخواهی خاندانش را می شنود و از طرف دیگر صدای شادمانی و شماتت دشمنانش را، چون چهره از خاک بر می دارد و دیده به این سو و آن سو می گشاید؛ پیکرهای خون آغشته ای را می نگرد که در کنار هم چیده شده اند؛ ولی با همه این پیشامدهای سهمگین و مصائب بزرگ و طاقت فرسا، چون کوهی ثابت و استوار بر موضع بر حق و قهرمانه اش ایستاده است، نه آهی می کشد نه دریغی می دارد و نه یک قطره اشک ضعف، در برابر دشمن می ریزد و تنها زیر لب زمزمه دارد که:
صبرا علی قضائک، لا معبود سواک، یا غیاث المستغیثین ! (37).
بار خدایا ! من در برابر حکم تو شکیبایم ! جز تو معبودی نیست، ای فریاد رس دادخواهان (38).
344 - ما راضی هستیم به رضای خدا
شافعی گوید: فرزندی از امام حسین علیه السلام مرد و در (ظاهر از) او اندوهی دیده نشد و (از جانب کینه توزان) سرزنش شد. امام علیه السلام فرمود، ما خاندانی هستیم که خدای سبحان را می خوانیم و او به ما عطا می کند و چون او آنچه را که ناخوشایند ماست اراده فرماید ما به آنچه او می پسندد خشنود می شویم

345 - اثر ساییدگی در کمر امام حسین (ع)
در روز جاودانه عاشورا، در شانه و پشت آن حضرت اثرات ساییدگی یافتند، از امام سجاد علیه السلام علت آن را جویا شدند، فرمود: این اثر به دوش کشیدن مواد مورد نیاز یتیمان، بیوه زنان و بینوایان است. (39).
ایا اینک، زیبنده است که چنین بزرگ مرد یتیم نواز و نوع پروری را ظالمانه در شرایط غمباری قرار دهند، که ناچار شود کودک شیر خوارش را روی دست بگیرد و در برابر انبوه سیاهکاران رذل برای او آب بطلبد و نیابد؟ (40).
(1) فرهنگ جامع سخنان امام حسین علیه السلام ص 467.
(2) من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 36.
(3) بحارالانوار، ج 44، ص 367.
(4) بحارالانوار، ج 45، ص 51.
(5) بحارالانوار، ج 44، ص 378.
(6) همان ماخذ، ص 391.
(7) همان ماخذ ج 45، ص 51.
(8) ویژگیهای امام حسین علیه السلام، ص 132 و 133.
(9) فلسفه اخلاق، ص 189.
(10) فرهنگ سخنان امام حسین علیه السلام دشتی، ص 78.
(11) بحار الانوار، ج 44، ص 394.
(12) ویژگیهای امام حسین علیه السلام، ص 124.
(13) بحارالانوار، ص 367.
(14) همان ماخذ، ص 330.
(15) همان ماخذ، ج 45، ص 5.
(16) ویژگیهای امام حسین ص 145.
(17) بحارالانوار، ج 45، ص 87.
(18) ویژگیهای امام حسین علیه السلام، ص 140.
(19) حماسه حسینی، ج 3، ص 162.
(20) بحارالانوار، ج 101، ص 240.
(21) همان ماخذ ج 44 ص 279.
(22) بحارالانوار، ج 45، ص 34.
(23) حماسه حسینی، ج 1، ص 300.
(24) مناقب، ج 3، ص 257.
(25) بحارالانوار، ج 81، ص 214.
(26) همان ماخذ، ج 41، ص 44.
(27) ویژگیهای امام حسین (ع)، ص 137.
(28) حماسه حسینی، ج 3، ص 161.

(29) ویژگیهای امام حسین علیه السلام ص 142.
(30) حماسه حسینی، ج 3، ص 15.
(31) حدیث ولایت، ج 5، ص 147.
(32) بحارالانوار، ج 45، ص 51.
(33) همان ماخذ، ص 60.
(34) ویژگیهای امام حسین علیه السلام، ص 217.
(35) مناقب، ج 4، ص 99.
(36) منتخب طریحی، ص 450، مناقب ج 4، ص 109.
(37) ذریغه النجاه، ص 145.
(38) ویژگیهای امام حسین علیه السلام ص 150، و 151.
(39) بحارالانوار، ج 44، ص 190.
(40) مقتل الحسین، ص 436 و نفس المهموم، ص 350.

346 - مرگ سرخ از زندگی ننگین بهتر است
امام حسین علیه السلام خود سوار بر شتر شده (و طبق روایتی دیگر اسب) و از لشکر ابن سعد خواست که ساکت شوند، آنها ساکت شدند، امام شروع به حمد و ستایش الهی نموده و به بهترین صورت مقام ربوبیت را توصیف نمودند، سپس بر پیامبر خاتم صلی الله علیه وآله و ملائکه و رسولان الهی با بیانی رسا و شیوا درود فرستاده و فرمود:
ای مردم! مرگ و بیچارگی بر شما باد؛ زیرا شما در حال پریشانی و سرگردانی از ما طلب یاری نمودید و ما را به فریادرسی خود فرا خواندید؛ ما نیز با شتاب برای یاری شما آمدیم، اما اینک آن شمشیری را که مطابق سوگندتان می بایستی برای یاری ما از غلاف بیرون بکشید، بر روی خود ما می کشید و این آتشی را که برای ما مهیا نموده اید، همان آتشی است که قرار بود بر جان دشمن ما و دشمن شما برافروخته گردد. امروز شما برای یاری دشمنان خود و جنگ با دوستان خود جمع شده اید، در حالی که آنها نه عدالتی را بر پا کرده اند و نه امید تازه ای در یاری به آنها وجود دارد.
وای بر شما! آیا قصد دارید که ما را تنها گذاشته و رها کنید، بی آن که حتی شمشیری در راه کمک به ما از غلاف در آورید یا خاطرتان از سوی ما پریشان باشد، یا آن که رای محکمی اتخاذ نمایید؟ شما همانند ملخ با شتاب و عجله مشغول به این عمل شدید و چونان پروانه ای دامن بر این آتش زدید.
از رحمت خدا به دور باشید ای بردگان اجتماع و ای رانده شدگان از گروه ها و ای تارکین کتاب خدا و ای کسانی که احکام خدا را دگرگون نمودید و ای گروه گناهکار و ای پیروان شیطان و ای خاموش گران چراغ هدایت نبوی؟
آیا اینان را یاری می کنید و ما را تنها و خوار می گذارید؟ آری! به خدا سوگند می خورم که این حیله و نیرنگ (کار جدید شما نیست و) از قدیم در شما بوده و اصل و فرع شما را در برگرفته و به آن خو گرفته اید، شما همچون میوه پلید و خبیثی هستید که حتی در گلوی باغبان خود نیز چون استخوان، گیر می کنید، ولی برای غاصبین لقمه ای گوارا هستید.
بدانید که این زنازاده فرزند زنازاده ابن زیاد مرا بین دو کار قرار داده: مرا یکی (از این دو کار) شهادت و دیگری ذلت (بیعت با یزید) است هیهات! و دور باد از ما که شهادت را قبول نکرده و تن به ذلت دهیم. (1).
347 - غیرت زاده زهرا (س)
خدا و رسول او و مؤمنین و دامن های پاک و مطهری که ما در آن رشد و

نمو یافتیم و مردمان با غیرت و جان های با عزتی که تن به ذلت نداده اند، این اجازه را به ما نمی دهند که ما مطیع انسان های پست شویم و (زندگی ذلت بار را) بر شهادت شرافتمندانه ترجیح دهیم بدانید که من با همین خاندان اندکم که یاوران من نیز می باشند، با شما نبرد خواهم کرد سپس آن حضرت در ادامه سخنانش اشعاری از فروه بن مسیک مرادی را خواند:
اگر ما (در این جنگ) پیروز شویم پیروزی عادت دیرین و قدیم ما است و اگر شما بر ما چیره شده و ما مغلوب گردیم، باز هم پیروزیم. اگر ما شکست خورده و به شهادت برسیم، از روی ترس نبوده بلکه روزگار ما سر آمده و اجل ما رسیده و دولت به دیگران روی کرده است اگر مرگ از سر عده ای باز شود و از آنان دور گردد، درب خانه کسانی دیگر را به صدا در می آورد بزرگان و سروران قوم من به دست شما کشته شدند، همانگونه که در قرون پیش مردمان نابود گردیدند.
اگر بنا به جاودانگی پادشاهان در این دنیا بود، پس ما نیز جاوید می ماندیم و اگر بزرگ مردان در این عالم باقی می ماندند، ما نیز باید باقی می ماندیم. به شماتت کنندگان ما بگو: به خود باز گردید و ما را شماتت و سرزنش مکنید؛ زیرا همین مرگی که گریبان گیر ما شده است، زمانی دیگر نیز گریبان گیر شما خواهد شد. (2).
348 - القتل اولی من رکوب العار
امام حسین علیه السلام به لشکر ابن سعد پیشنهاد جنگ تن به تن داد، هر کسی برای مبارزه با حسین علیه السلام به میدان می آمد کشته می شد، تا آن که عده زیادی از لشکر ابن سعد کشته شدند، امام علیه السلام می جنگید در حالی که این رجز را می خواند: مرگ بهتر از زندگی مذلت باز است و ننگ بهتر از وارد شدن در آتش دوزخ است (3).
امام حسین (ع) پیوسته می جنگید تا آنکه که در کشاکش جنگ لشکر میان امام علیه السلام و خیمه ها فاصله انداختند، (غیرت حسین به جوش آمده و) فریاد برآورد: وای بر شما ای پیروان و شیعیان خاندان ابی سفیان ! اگر دین ندارید و از روز قیامت نیز نمی ترسید، حداقل در این دنیا آزاد مرد باشید و اگر آنگونه که گمان دارید عرب هستید، پس به اصل و نژاد خویش بازگردید (4).
شمر که خدایش لعنت کند: گفت: چه می گویی ای پسر فاطمه؟ !
امام علیه السلام فرمودند، می گویم که من با شما مشغول جنگ و نبردم و شما با من و زنان در این باره گناهی ندارند، پس تا هنگامی که من زنده ام مگذارید که این سرکشان و جاهلان و ستمگران متعرض حرم من بشوند !
شمر - که لعنت خدا بر او باد - گفت: ای پس فاطمه؟ حرفت را پذیرفتیم ! سپس همگی آماده جنگ با آن حضرت شدند. (5).

349 - مظهر غیرت و عزت نفس
از صفات برجسته انسانی یکی هم غیرتمندی است غیرتمندی و غیرت ورزی به خود و به خاندان و یارانش.
در مورد غیرت ورزی حسین علیه السلام به خویشتن انبوه سخنان افتخار آفرین و اشعار حماسی و سروده های پر محتوا و ستم سوزش، به هنگام یورش قهرمانانه به سپاه دشمن، بلند آوازه و شناخته شده است.
همانگونه که عملکرد غیرتمندانه و افتخار آفرین او بسیار است، که اینکه یک نمونه آن را که قلب ها را جریحه دار می سازد، می نگریم:
در روز جاودانه عاشورا هنگامی که آن حضرت بر اثر شدت زخم ها و ضربت کاری عنصر ددمنشی به نام صالح بن وهب، توان نشستن بر فراز مرکب و ادامه دفاع را از دست داد و به طرف راست چهره مقدسش، بر روی خاک افتاد؛ همان ویژگی غیرتمندی و عزت نفسش بدو اجازه آرمیدن بر روی خاک و شنیدن شماتت دشمن بی فرهنگ را نداد؛ به همی جهت با زحمت بسیار بپا خاست و این بار بر روی پای خویش به دفاع از حق پرداخت.
پس از چندی شدت صدمات وارده، قدرت ایستادن را نیز از او سلب کرد، به ناچار در وسط میدان نبرد نشست و در حالی که حلقه محاصره بر او تنگ تر می شد، غیرتمندانه و شجاعانه به دفاع از حق ادامه داد. این مرحله نیز با شدت یافتن زخمهای و ادامه خونریزی غیر ممکن شد و پیشوای غیرتمندان عالم، در واپسین لحظات شهادت قرار گرفت، اما شگفتا که در آن لحظات نیز به زحمت بپا می خاست و بر خاک می افتاد تا دشمن، کار او را تمام شده ننگرد و جرات جسارت و شماتت نیابد... (6).
غیرتمندی و غیرت ورزی او در مورد خاندانش نیز درس آموز و شنیدنی است او تمام تلاش خویش را برای تدابیر دفاعی به کار گرفت با حفر خندق بر اطراف خیمه ها، با افروختن آتش های شعله ور و پر شراره در درون خندق (7) و با فرا خواندن پیاپی دشمن زبون، که:اقصدونی بنفسی و اترکوا حرمی
شما با من در پیکارید نه با خاندانم، پس به خیمه ها نزدیک نشوید.
و این غیرتمندی به جایی رسید که با شنیدن خبر هجوم به خیمه ها، آب گوارایی را که با زحمت بسیار بدان دست یافته و برای نوشیدن به دهان نزدیک ساخته بود به زمین پاشید و با همان حالت عطش برای دفاع از خیمه ها شتافت (8).
(1) لهوف سید بن طاووس، ص 137.
(2) همان ماخذ، ص 137.
(3) همان اخذ ص 163.
(4) همان ماخذ ص 163.

(5) همان ماخذ، ص 165.
(6) بحارالانوار، ج 45، ص 54 و 55.
(7) بحار الانوار، مج 45، ص 4.
(8) ویژگیهای امام حسین علیه السلام ص 147.

350 - عزت مرد چیست؟
مردی بر حسین علیه السلام وارد شد و گفت: ای پسر پیغمبر! پرسش هایی دارم که اگر اجازه فرمایید بگویم.
امام فرمود: بگو آنچه می خواهی
مرد گفت: میان ایمان و یقین چقدر فاصله است؟
امام فرمود: چهار انگشت.
مرد گفت: چگونه است؟ بیان فرمایید.
امام علیه السلام فرمود: الایمان ما سمعناه و الیقین ما رایناه و بین السمع و البصر اربع اصابع ایمان مربوط به چیزهایی است که با گوش می شنویم و یقین مربوط به چیزهایی است که با چشم می بینیم و میان گوش و چشم فاصله چهار انگشت است.
مرد: فاصله بین زمین و آسمان چقدر است؟
امام علیه السلام: به اندازه دعایی که به اجابت برسد
مرد: میان شرق و غرب چقدر فاصله است؟
امام علیه السلام به اندازه سیر یک روز خورشید.
مرد: فما عزالمرء عزت مرد به چیست؟
امام علیه السلام: استغنائه عن الناس عزت یک مرد به بی نیازی او از مردم است.
مرد: فما اقبح شی ء چه چیز از همه زشت تر است؟
امام علیه السلام: هوسرانی پیران، سختگیری پادشاهان، دروغگویی شریفان، بخل ورزیدن ثروتمندان و حریص بودن دانشمندان از همه چیز زشت تر است
مرد: ای فرزند رسول خدا! درست فرمودی اینک به من بگویید امامان پس از رسول خدا چند نفرند؟
امام فرمود: دوازده نفر به تعداد نقبای بنی اسرائیل.
عرض کرد نام هایشان را توضیح دهید امام کمی تأمل فرمود، سپس گفت: ای برادر عرب! جانشین پس از رسول خدا امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب و حسن بن علی و حسین بن علی و من و نه فرزند از نسل من می باشند.
یک به یک نام برد تا به نهمی رسید و فرمود: وی زنده می ماند تا در آخر زمان قیام کند. (1) (2).
351 - جایگاه عزت
روایت شده که امام حسین علیه السلام فرمود: (عزت و بی نیازی (از جایگاه خود) بیرون آمده و به گردش پرداختند، چون با توکل برخورد نمودند،

(خود را جلوه هایی از آن دیده و) در آن مقیم گشتند. (3).
352 - حفظ عزت نفس تا لحظه مرگ
علاوه بر خصائص و اوصاف گذشته، امام علیه السلام عزت نفس خود را تا دم مرگ حفظ نمود و دست به بیعت نداد اگر به بیعت در مجلس ولید تن در نداد این چندان مهم نبود زیرا عوامل و شرایط موجود، امام را در آن مجلس در محاصره و مضیقه به تمام معنا نگذاشت و شهر مدینه وطن خودش بود و یاران پیغمبر کم و بیش در آنجا وجود داشتند و مخالفین یزید با حسین علیه السلام همراه بودند و آل هاشم همه دسته جمعی منتظر فرمان امام دم در مجلس ولید تنها بیعت و پذیرفتن خلافت یزید بود و از پذیرش اطاعت ابن زیاد سخنی در بین نبود.
از مطالعه تاریخ قیام امام معلوم می شود که پس از محاصره آن حضرت دو مسأله مطرح بوده است یکی آنها امام خلافت یزید را بپذیرد و دیگر آنکه ذلیلانه و خاضعانه تسلیم ابن زیاد گردد.
امام در یکی از خطبه های روز عاشورا به این مطلب اشاره فرمود: الا آن دعی بن دعی قد رکزنی بین اثنتین: بین السله و الذله هیهات منا الذله فابی الله ذلک لرسوله و للمومنین الخ. (4).
یعنی: آگاه باشید این پسر خوانده پسر خوانده (ابن زیاد) مرا بین دو امر ناچار کرده: یا شمشیر کشیدن و جنگ کردن و یا قبول ذلت، حال اینکه محال است از ما ذلت، زیرا خداوند آن را بر رسول خود و بر مؤمنین روا ندانسته.
در این خطبه از خلافت یزید حرفی مطرح نیست و آنچه مطرح است باید حسین علیه السلام بدون قید و شرط تسلیم ابن زیاد گردد و معلوم نبود که او با امام چه رفتار خواهد کرد و حسین عزیز عزت نفس خود را باز حفظ کرد و حسین عزیز عزت نفس نخود را باز حفظ کرد به علت آنکه خداوند به ذلت مؤمن اجازه نداده، بعلاوه شرافت ذاتی و عظمت خانواده حسین این اجازه را نمی دهد لذا می فرمود، : (حجور طابت و انوف حمیه و نفوس ابیه)(5) و آغوش های پاک حسین را پرورش داد و گردن فروزان با غیرت و نفس های غیر خاضع که حسین (ع) از آنها به مبارزه امام بیشتر تجلی کرد گو آنکه مقاومت حسین علیه السلام در مقابل دستگاه دیکتاتوری یزید در همه مراحل مردانه و شجاعانه بود، ولیکن این عظمت روحی از صبح عاشورا تا وقت شهادتش حیرت انگیز و بهت آور است؛ و بدون مبالغه هیچ قلم توانا و زبان گویایی نمی تواند آن را چنان که هست تحریر و تقریر نماید.
353 - من دست ذلت نخواهم داد!
آنگاه که حسین بن علی علیه السلام در محاصره شدید نیروهای مسلح ابن زیاد قرار گرفته و سپاه متجاوز آماده بود تا با یک حمله کار آن را یکسر

کند، و آنگاه که برق شمشیرهای هزاران نظامی مسلح دشمن (6) چشم ها را خیره کرده و دل ها را می لرزاند، و آنگاه که سوز تشنگی، سراپای وجود امام را می گداخت و جهان در چشمش تیره و تار شده بود، آنگاه که زنان و کودکان امام در خیمه ها منقلب و پریشان، در حال سوز و گداز به سر می بردند، آنگاه که خاندان آن حضرت در حال بلاتکلیفی و نگرانی از آینده و در انتظار اسارت دقیقه شماری می کردند، و آنگاه که ناله های جانسوز زنان و کودکان تشنه و سرگردان تشنه و سرگردان قلب پر مهر حسین علیه السلام را می لرزاند و جگرش را چاک می زد، امام در چنین اوضاع وحشت زا و کوبنده ای که هر پهلوان مرد افکنی را بیچاره می کند، و در چنین عرصه پرمحنتی که شیر دلان را به زانو در می آورد، و در میان چنین طوفان بلایی که هر ناخدای زبر دست، خود را گم می کند می فرمود، هیهات منا الذله ما هرگز ذلت را نمی پذیریم و می گفت لا اعطینهم بیدی اعطاء الذلیل (7) من دست ذلت به دست اینان نمی دهم.
سلام گرم عاشقان آزادگی بر تو باد ای رهبر آزادگان که ذلت را نپذیرفتی و به خون خود غلتیدی درود پرشور شیفتگان حق و عدالت بر روانت ای فرشته بشر سیما که در راه عدالت عاشقانه جان دادی.
354 - روح ذلت ناپذیر حسین (ع)
سیر کردن گرسنه ای در روز پریشانی، خوراک دادن به پدر از دست داده ای از بستگان، یا بینوایی خاک نشین، کاری است بزرگ و خدا پسندانه که مورد توصیه قرآن است (8) و بر فضیلت بی نظیر امام حسین علیه السلام همین بس که نجات از عقبه در این آیه شریفه به آن حضرت تفسیر شده است. (9).
آن حضرت در شبانه روز عاشورا به این عبادت بزرگ تمکن نیافت، چرا که روز عاشورا علاوه بر اینکه روز تشنگی بود، به دلیل محاصره اقتصادی، روز گرسنگی هم بود. به همین جهت حضرت سجاد علیه السلام فرمود:
فرزند گرامی پیامبر، گرسنه و تشنه به شهادت رسید (10).
اما مسأله تشنگی به دو جهت تکرار شد و سخنی از گرسنگی و طلب مواد غذایی از دشمن به میان نیامد نخست به دلیل شدت بیشتر عطش، بدان تاکید شد و دیگر به دلیل ذلت بار بودن طلب غذا و ناسازگار بودن آن با روح بلند و آزادمنشانه و ذلت ناپذیر امام حسین علیه السلام و یارانش که نه تنها از طلب طعام خود داری کردند، بلکه از همین دیدگاه بود که وقتی برخی از مردم کوفه به کودکان خرما و گردو دادند، خواهر گرانقدرش خروشید که: صدقه بر ما روا نیست و آنها را دور ریخت (11) چرا که پذیرفتن غذای آنان در آن شرایط را، ذلت بار می نگریست و آن را اگر چه زکات هم نباشد بر خاندان رسالت روا نمی دانست (12).
355 - من بزرگ شده دامان پاکانم!

خطبه ای دارد اباعبدالله در روز عاشورا، در آن وقتی که از نظر ظاهر، همه امیدها قطع شده است و هر کسی باشد، خودش را می بازد، ولی این خطبه آنچنان شور و احساسات دارد که گویی آتش است که از دهان حسین بیرون می آید، این قدر داغ است.
آیا این جمله ها شوخی است؟ الا و ان الدعی ابن الدعی قدر کزبین اثنین بین السله و الذله، و هیهات منا الذله!
پسر زیاد از شمشیرش خون می چکید. پدر سفاکش بیست سال قبل آنچنان از مردم کوفه زهر چشم گرفته بود که تا مردم کوفه شنیدند پسر زیاد مأمور کوفه شده است، خود به خود از ترس خزیدند به خانه های خودشان، چون او و پدرش را می شناختند که چه خونخوارهایی هستند.
همین که پسر زیاد آمد به کوفه و امیر کوفه شد، به خاطر رعبی که پدرش در دل مردم کوفه ایجاد کرده بود، مردم از دور مسلم پراکنده شدند اینقدر مردم مرعوب اینها بودند.
حسین خطاب به مردم کوفه می فرماید: الا و ان الدعی ابن الدعی مردم! آن زنازاده پسر زنازاده، آن امیر و فرمانده شما قدر کزبین اثنین بین السله و الذله (گریه استاد) می دانید به من چه پیشنهاد می کند؟ می گوید: حسین! یا باید خوار و ذلیل من شوی و یا شمشیر به امیرتان بگویید که حسین می گوید: هیهات منا الذله حسین تن به خواری بدهد؟! (گریه استاد) آیا او خیال کرده که من مثل او هستم؟ یابی الله ذلک لنا و رسوله و المومنون و حجور طابت و طهرت (گریه ایستاد) خدا می خواهد حسین چنین باشد. شما مگر نمی دانید، آن زنازاده مگر نمی داند که من در چه دامنی بزرگ شده ام؟ من روی دامن پیغمبر بزرگ شده ام، روی دامن علی مرتضی بزرگ شده ام؟ من از سینه فاطمه شیر خورده ام (گریه استاد) آیا کسی که از سینه زهرا شیر خورده باشد، تن به ذلت و اسارت مثل پسر زیاد می دهد؟! هیهات منا الذله ما کجا و تن به خواری دادن کجا؟!
356 - روح عزت و بزرگ منشی
امام حسین علیه السلام می فرماید: موت فی عز خیز من حیاه فی ذل؛ (13) مردن در سایه عزت بهتر است از زندگی با ذلت امام حسین علیه السلام نمی گوید، جهاد با نفس حکم می کند که ما تن به حکم یزید و ابن زیاد بدهیم، چون بیشتر با نفس خودمان مجاهده کرده ایم؟ الا و ان الدعی ابن الدعی قدر کزبین اثنتین بین السله و الذله، و هیهات منا الذله، یابی الله ذلک لنا و رسوله و المومنون و حجر طابت و طهرت؛ (14) پسر زیاد! این ناکس پسر ناکس که از من خواسته است که یکی از این دو را برگزینم: یا تن به ذلت بدهم و یا شمشیر و هیهات منا الذله ما کجا و تن به احساسات شخصی من است؛ مکتب امت، به من اجازه نمی دهد، خدای

من، به من اجازه نمی دهد، پیغمبر من، به من اجازه نمی دهد، تربیت من، به من اجازه نمی دهد، من در دامن علی علیه السلام و در دامن زهرا علیها السلام بزرگ شده ام؛ از پستان زهرا شیر خورده ام، آن پستانی که به من شیر داده به من اجازه نمی دهد؛ یعنی گویی مادرم اینجا حاضر است و به من می گوید: حسین! تو از پستان من شیر خورده ای! آنکه از پستان من شیر خورده، تن به ذلت نمی دهد.
امام حسین علیه السلام نفرمود، ما می رویم تن به ذلت ابن زیاد می دهیم، بگذار هر کاری می خواهد بکند، مگر غیر از این است که به ما اهانت و توهین می کند و فحش می دهد؟ هر چه او بیشتر از کارها کند، بیشتر جهاد با نفس کرده ایم! ابدا چنین چیزی نیست لا و الله لا اعطیکم بیدی اعطاء الذلیل، و لا افر فرار العبید؛ (15) من هرگز دست ذلت به شما نمی دهم و مانند بندگان فرار نمی کنم یا به نقل دیگری: و لا اقر اقرار العبید؛ مانند بندگان اقرار و اعتراف نمی کنم و تن به ذلت نمی دهم از این نوع تعبیرات در قران و حدیث و در کلمات ائمه اطهار علیه السلام - مخصوصا در کلمات امام حسین علیه السلام - خیلی زیاد است. (16).
357 - مرگ زیبنده تر از زندگی ذلت بار
در بردباری بی نظیرش همین بس که با همه این رنجها و پیشامدهای ناگوار و فشار بی رحمانه دشمن، باز هم قهرمانانه حملات آنان را دفع و ضرباتشان را تحمل می کرد و بر آنان نفرین نمی کرد؛ مگر آنگاه که با زخم زبان قلب مقدسش را مجروح می ساختند.
یکی از شقاوت پیشگان به نام مالک بن یسر، ضمن وارد آوردن شمشیری بر پیکرش، به او ناروا گفت که آن گرامی زخم شمشیر را به روی خود نیاورد؛ اما در برابر زخم زبان، او را نفرین کرد (17) و این با بردباری ناسازگار نیست چرا که تحمل سرزنش، ذلت است نه بردباری و می فرمود: الموت خیر من رکوب العار (18) مرگ پر افتخار و باعزت، زیبنده تر از ذلت پذیری است (19).
358 - در برابر ظالم سر فرود نیاوردم!
امام حسین علیه السلام (چون به میدان آمد) مبارز طلبید و هر که از نام آوران دشمن به نبردش آمد او را کشت، تا آنجا که از ایشان کشتار عظیمی کرد سپس به جانب راست سپاه یورش برد و فرمود:الموت اولی من رکوب العار مرگ بهتر از زندگی ننگین است سپس به جانب چپ حمله برد و فرمود: منم حسین فرزند علی علیه السلام، سوگند یاد کرده ام در برابر ظالمان سر فرود نیاوریم، از خاندان و حریم پدرم (آل الله) دفاع می کنم و بر راه دین پیامبر خدا صلی الله علیه وآله رهسپارم (20).
359 - امامت، دستگاهی که عزت خدایی را برای مردم به وجود می آورد
پیامبر در مقابل مردم، کان رسول الله صلی الله علیه وآله یا کلی العبد و

یجلس جلوس العبد؛ خود مثل بندگان غذا می خورد و مثل بندگان می نشست، نه مثل اشراف زاده ها خود پیامبر جزو فامیل های اشراف زاده بود؛ اما رفتار او با مردم خود، رفتار متواضعانه ای بود؛ به آن ها احترام می کرد؛ به آن ها فخر و تعند نمی فروخت، اما اشاره و نگاه پیامبر، بر تن امپراطوران آن روز عالم (در سال های آخر عمرش) لرزه می انداخت؛ این عزت است.
امامت، یعنی آن دستگاهی که عزت خدایی را برای مردم به وجود می آورد؛ علم و معرفت را به مردم می دهد؛ رفق و مدارا را میان آن ها ترویج می کند؛ ابهت اسلام و مسلمین را در مقابل دشمن حفظ می کند؛ اما سلطنت و حکومت های جائرانه، نقطه مقابل آن است امروز در خیلی از جاهای دنیا اسمشان پادشاه نیست، اما در واقع پادشاهند؛ اسمشان سلطان نیست و ظواهر دمکراسی هم در آن جاها جاری است، اما در باطن، همان سلطنت است؛ یعنی رفتار تعند آمیز با مردم، و رفتار ذلت آمیز با هر قدرتی که بالا سر آنها باشد! حتی شما می بینید که یک کشور بزرگ و مقتدر، رؤسای سیاسی آن ها باز به نوبه خود مقهور و اسیر دست صاحبان کمپانی ها، مراکز شبکه ها پنهان جهانی، مراکز مافیایی و مراکز صهیونیستی هستند؛ مجبورند طبق میل دل آن ها حرف بزنند و موضع گیری کنند؛ برای این که آنها نرنجند؛ این سلطنت است وقتی که در راس، ذلت و زبونی وجود داشت، در قاعده و بدنه هم ذلت و زبونی وجود خواهد داشت؛ امام حسین علیه این قیام کرد.
در رفتار امام حسین، از اولی که از مدینه حرکت کرد، تا مثل فردایی که در کربلا به شهادت رسید، همان معنویت و عزت و سرافرازی و در عین حال عبودیت و تسلیم مطلق در مقابل خدا محسوس است؛ در همه مراحل هم این طور است. آن روزی که صدها نامه و شاید هزارها نامه برای او آوردند که ما شیعیان و مخلصان توییم و در کوفه و در عراق منتظر تو هستیم، او دچار غرور نشد، آن جا که سخنرانی کرد و فرمود:
خط الموت علی ولد آدم مخط القلاده فی جید الفتاه صحبت از مرگ کرد؛ نگفت که چنان می کنیم، چنین می کنیم، یا دشمنانش را تهدید و دوستانش را تطمیع بکند؛ از حالا مناصب را در کوفه تقسیم بکنند حرکت مسلمانانه، همراه با معرفت، همراه با عبودیت، همراه با تواضع، آن وقتی است که حالا همه دست ها را به طرف او دراز کرده اند و نسبت به او اظهار ارادت می کنند آن روزی هم که در کربلا همراه یک جمع کمتر از صد نفر توسط سی هزار جمعیت از اراذل و اوباش محاصره شد و جانش را تهدید کردند، عزیزانش را تهدید کردند، زن ها و حرام او را تهدید به اسارت کردند، آن روز هم ذره ای اضطراب در این مرد خدا و این بنده خدا و این عزیز اسلام مشاهده نشد.

آن راوی ای که حوادث روز عاشورا را نقل کرده است و در کتاب ها دهن به دهن منتقل شده است، می گوید: فوالله ما رایت مکثورا مکثور، یعنی آن کسی که امواج غم و اندوه بر سر او بریزد؛ بچه اش بمیرد، دوستانش نابود بشوند، ثروتش از بین برود، همه امواج بلا به طرف او بیاید راوی می گوید:
من هیچ کسی را در چهار موج بلا مثل حسین بن علی برخورد می کند؛ کسانی که دچار غم های گوناگونند راوی می گوید هرگز ندیدم کسی در چنین هنگامی ای با این همه مصیبت، مثل حسین بن علی، چهره ای شاد، مصمم حاکی از عزم و اراده و متوکل به خدا داشته باشد؛ این همان عزت الهی است؛ این جریان را امام حسین در تاریخ گذاشت؛ بشر فهمید که باید برای آن چنان حکومت و جامعه ای مبارزه کند؛ جامعه ای که در آن پستی و جهالت و اسارت انسان و تبعیض نباشد همه باید برای آن چنان اجتماعی جهاد کنند که به وجود بیاید و می آید و ممکن است.
360 - عزت در کلام امام حسین (ع)
امام فرمود: مرگ در عزت بهتر از زندگی در ذلت است
و در روز عاشورا سرود: مرگ بهتر از زندگی ننگین است و زندگی در ننگ ولی همراه با اقرار به حق بهتر از ورود به آتش است. به خدا سوگند ننگ و آتش پناه من نخواهند بود. (21).
(1) کفایه الاثر فی النص علی الائمه الاثنی عشر، ص 23.
(2) شخصیت حسین قبل از عاشورا، ص 201.
(3) فرهنگ جامع سخنان امام حسین علیه السلام ص 809.
(4) مقتل خوارزمی، ج 2، ص 7.
(5) مقتل خوارزمی، ج 2، ص 7.
(6) بحار، ج 44، ص 298.
(7) تاریخ طبری، ج 4، ص 323.
(8) بلد / 11.
(9) بحارالانوار، ج 44، ص 281، تفسیر نورالثقلین، ج 5، ص 582.
(10) لهوف، ص 92.
(11) بحارالانوار، ج 45.
(12) ویژگیهای امام حسین (ع)، ص 134.
(13) ملحقات احقاق الحق، ج 11، ص 601.
(14) لهوف ق 85.
(15) ارشاد مفید، ص 235.
(16) انسان کامل، ص 239.
(17) بحارالانوار، ج 45، ص 53.
(18) بحارالانوار، ج 45، ص 49، مناقب، ج 4، ص 68.

(19) ویژگیهای امام حسین علیه السلام ص 144.
(20) فرهنگ جامع سخنان امام حسین علیه السلام، ص 560.
(21) فرهنگ جامع سخنان امام حسین علیه السلام ص 561.

361 - ما که از سیدالشهداء بالاتر نیستیم
ما که از سیدالشهداء بالاتر نیستیم، آن وظیفه اش را عمل کرد، کشته هم شد ! ما هم وظیفه مان را عمل می کنیم. (1).
362 - مسأله ما همان است که سیدالشهداء بر سر آن جان فدا کرد
امروز مطلب مهم است، از مهماتی است که جان باید پایش داد. همان مهمی است که سیدالشهداء جانش را داد برایش، همان مهمی است که پیغمبر اسلام بیست و سه سال زحمت برایش کشید، همان مهمی است که پیغمبر اسلام بیست و سه سال زحمت برایش کشید، همان مهمی است؟ حضرت امیر علیه السلام هجده ماه با معاویه جنگ کرد، در صورتی که معاویه دعوی اسلام می کرد و چه و چه، جنگش چه بود؟ برای اینکه یک سلطان جائر بود برای اینکه یک دستگاه جائر بود، باید به زمینش بزنند. آنقدر از اصحاب بزرگوارش را به کشتن داد، آنقدر از اینها را هم کشت، برای چه برای اینکه اقامه حق بکند، اقامه عدل بکند. (2).
363 - تأمین آینده اسلام
آن حضرت در فکر آینده اسلام و مسلمین بود، به خاطر اینکه در آینده و در نتیجه جهاد مقدس و فداکاری او در میان انسان ها نشر پیدا کند و نظامی سیاسی و نظامی اجتماعی آن در جامعه ما برقرار شود مخالفت نموده مبارزه کرد و فداکاری کرد. (3).
364 - بر پایی حکومت عدل
زندگی سیدالشهداء، زندگی حضرت صاحب علیه السلام زندگی همه انبیای عالم، همه انبیا از اول، از آدم تا حالا همه شان این معنا بوده است که در مقابل جور، حکومت عدل را می خواستند درست کنند. (4).
365 - اقامه عدل الهی
برای این بود شهادتش، که اقامه بشود عدل الهی و خانه خدا، محفوظ باشد خانه خدا. (5).
366 - درس نماز
امام حسین علیه السلام هم برای دشمن، هم برای اصحابش، و برای آیندگان درس نماز داد، امام در حالی که خودش و اصحابش و فرزندانش تشنه بودند، از دشمن در خواست آب نکرد، ولی برای نماز و مناجات یک شب مهلت خواست.
از این درخواست امام علیه السلام می توان به اهمیت نماز و دعا و نیایش و تلاوت قرآن پی برد که آن حضرت تا آنجا به این مسائل علاقه دارد که از دشمن ناجوانمردش درخواست مهلت می کند تا یک شب دیگر از عمر

خویش را با این اعمال بگذراند و چرا چنین نباشد که حسین علیه السلام برای ترویج و زنده ساختن نماز و قرآن و سفارش الهی به اینجا آمده است و مناجات و نیایش با پروردگار بهترین و لذت بخش ترین دقایق زندگی اوست و باید هر ملتی که برای خدا قیام می کند، همین اعمال را شعار و ملاک عمل خویش قرار بدهد.

367 - قناعت امام حسین (ع)

امام حسین علیه السلام او برای اتمام حجت و نشان دادن ماهیت دشمن، از همه دنیا به این قناعت کرد که به گوشه ای از مرزهای سرزمین پهناور اسلامی برود. (6) پس به قناعت خویش افزود و از همه دنیا و امکانات آن به یک پیراهن قدیمی و پاره که نه قیمتی داشت و نه مشتری، بسنده کرد؛ اما دشمن تجاوز کار پس از شهادت آن حضرت آن را نیز از پیکر مقدسش بیرون آورد و برد. (7).

368 - سمبل حسن خلق

آن گرامی مرد توحید و تقوا، همواره سمبل اخلاقی نیکو و روش پسندیده بود، اما در شبانه روز عاشورا، جلوه هایی از این فضیلت انسانی از او تبلور یافت که شگفت انگیز بود به گونه ای که اگر به رفتار و کردار و عملکرد او با هر کدام از یاران و خاندان و ارادتمندان و خدمتگزارانش در آن شرایط سخت بنگریم، چنان است که به راستی به ارزش ها و امتیازات اخلاقی بی نظیری بر می خوریم. (8).

369 - الگوی اطمینان قلب

در آزمایش بزرگ عاشورا او سمبل تمام عیار وقار و اطمینان بود نمونه بی نظیری از آرامش و اعصاب پولادین و قلب توانمند را تجسم می ساخت؛ چرا که شدت یافتن شداید و مشکلات بر وقار و اطمینان او می افزود و رنگ چهره نورانی اش را بازتر و بشاشتر می ساخت. (9).

370 - یکدلی با یاران

امام حسین علیه السلام در قیام خونین عاشورا برای آزادی و آزادگی مبارزه می کرد از آغاز حرکت تا روز عاشورا، همه جا روح آزادگی را تقویت می فرمود و در حساس ترین لحظات روز عاشورا که در محاصره کامل قرار داشت به آزادی و آزادگی یاران خود می اندیشید، آنان را در انتخاب، آزاد گذاشته بود و فرمود:

ای مردم ! هر کدام از شما که می تواند بر تیزی شمشیر، و ضربات نیزه ها صبر کند با ما قیام کند و گر نه از میان ما بیرون رود و خود را نجات دهد.

371 - دیگر دوستی امام حسین (ع)

از صفات برجسته امام حسین علیه السلام تصمیم تزلزل ناپذیرش برای نجات و رهایی دادن مردم از عذاب الهی بود، به همین جهت سخت ترین مسئولیتها را پذیرفت، تا به پاداش و مرتبه رفیع و ویژه ای نائل آید که در

پرتو آن شفاعتش برای گناهکاران و کسانی که در خور عذاب هستند، آنگونه که می باید، مفید افتد.
او نه تنها در اندیشه دوست و آشنا بود، بلکه برای دشمن هم دل می سوزانید و در اندیشه هدایت و نجات آنان بود، بدین دلیل بود که بر چهره شقاوت پیشه ای که برای بریدن سر مقدس و کشتنش آمده بود تبسم می فرمود و آنگاه او را پند و اندرز رسا و حکیمانه می داد (10).
و هنگامی که از هدایت و حق پذیری آنان نا امید شد باز هم طبیبانه برای تخفیف آلام و رنج ها و گناه و کیفر آنان، می کوشید.
از این دیدگاه بود به افراد سست عنصری چون هرثمه و عبیدالله بن حر جعفی، هنگامی که از گزینش راه هدایت و دفاع از حق و عدالت سرباز زدند توصیه فرمود که راه خویش برگیرند و از صدارس نبرد حق و باطل، دور شوند تا مبادا شهادتگاه و شهیدان راه آزادی و یکتاپرستی را، در پیکار با شرک و جاهلیت اموی بنگرند و یا ندای حق طلبانه و عدالت خواهانه و مظلومانه حسین علیه السلام را بشنوند و آنگاه به خاطر ترک وظیفه و نشنیده گرفتن صدای دادخواهی پیشوای شهیدان، به کیفر شدیدتری گرفتار گردند. (11).
372 - الگوی آزادگی
از ویژگی های انسانی آن گرامی، آزادگی و ظلم ستیزی و ستم ناپذیری بی نظیر اوست.
او به راستی نه تنها قهرمان سازش ناپذیر در برابر ستم و قلدری و شقاوت و استبداد بود، بلکه بنیانگذار این شیوه آزادمنشانه و انسانی است که تمامی آزادی خواهان و ستم ستیزان و مبارزان راه عدالت، باید به آن قهرمان حریت و رهایی، تاسی جویند
برای نمونه: آن گرامی بود که در بحران تاخت و تاز افسار گسیخته استبداد سیاهکار اموی و به هنگامی که در سر دو راهی سازش با ظلم و جور، استبداد، استعمار و یا رویارویی و تاریخ ساز و شهادت پر افتخار قرار گرفت، قهرمانانه خروشید که:
نه! هرگز چنین نخواهد شد و حسین زیر بار ذلت نخواهد رفت... (12).
و این منشور رهایی بخش و ستم سوز و جاودانه را برای همگان به یادگار نهاد که:
لا والله لا اعطیهم بیدی اعطاء الذلیل و لا افر منهم فرار العبید... (13).
نه! به خدای هستی سوگند که، نه ذلیلانه دست بیعت بر دست تجاوزکاران خواهم نهاد و نه همانند بردگان از میدان جهاد، خواهم گریخت.
373 - جلوه گری شجاعت
شجاعت، یک ارزش والای انسانی است و در وجود گرامی آن حضرت به گونه ای تجلی یافت که به راستی او راز و رمز جاودانه شجاعت و شهامت

برای عصرها و نسل ها شد.
شهامت و دلاوری در زندگی او به صورتی جلوه گر شد که در زندگی هیچ قهرمانی از قهرمانان ظهور نکرد و برای او به سبکی پیش آمد که برای کسی حتی پدر گرانقدرش که خداوندگار شهامت ها و شجاعت ها بود آن شرایط استثنایی پیش نیامد.
374 - دفاع از نماز و نمازگزار
یکی از درس های آموزنده نهضت سالار شهیدان حضرت حسین بن علی علیه السلام پیوند آن با عبادت و نماز است، به گونه ای که ظهر خونین عاشورا برای همیشه، همراه با کلمه نورانی نماز در خاطر تاریخ مانده است و یکی از شهدای کربلا نیز در هنگامی به شهادت رسید که از امام حسین علیه السلام محافظت می کرد تا آن اسوه نمازگزاران نماز بخواند این درس است که اهمیت نماز را بیان می کند و غفلت از آن هرگز روا نیست.
375 - درس در همه حال به یاد خدا بودن
امام حسین علیه السلام به ما آموخت که در بحرانی ترین حالات و پیشامدها یاد خدا باشیم، و با یاد او که به دلها آرامش می بخشد آرامش قلب پیدا نموده و این اطمینان قلبی را به یاران و خانواده اش نیز منتقل کرد، خطبه هایش با نام و یاد خداست، امام در روز عاشورا در اوج سختی ها یک لحظه از یاد خدا غافل نبود و پیوسته نام آن محبوب را بر زبان جاری می کرد و به واسطه ذکر آن محبوب قطره وجودش را به دریای الهی متصل می ساخت در روایت آمده که روز عاشورا امام حسین پیوسته و مداوم خدا را یاد می کرد و می گفت:
لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم
376 - درسی به پیکارگران در راه حق
این بود راه و رسم حسین بن علی علیه السلام و یارانش در روز عاشورا که نماز همه مسائل را تحت الشعاع قرار می دهد و آن حضرت به هنگام نماز همه چیز را فراموش می کند و از دشمن خونخوارش درخواست آتش بس می نماید.
و این درسی است به همه پیکارگران در راه حق، درسی است که پدر ارجمندش امیرمؤمنان در صفین و در بحبوحه جنگ به پیروانش یاد می دهد، آنگاه که ابن عباس دید آن حضرت مراقب و منتظر وقت نماز است، سؤال نماز است، سؤال نمود: یا امیرالمؤمنین ! مثل اینکه نگران مطلبی هستید؟ فرمود: آری ! مراقب زوال شمس و داخل شدن وقت نماز ظهر می باشم ابن عباس گفت: ما در این موقع حساس نمی توانیم دست از جنگ برداریم و مشغول نماز گردیم.
امیرمؤمنان علیه السلام در پاسخ وی فرمود: انما قاتلناهم علی الصلوه؛ ما

برای نماز با آنان می جنگیم.
آری ! در جنگ صفین نماز صفین نماز شب علی علیه السلام نیز ترک نمی گردید و حتی در لیله الهریر.
377 - حتی در جنگ، نماز ترک شد
حتی در میدان جنگ به ما گفتند، اصل عبادت ولو به صورت نماز خوف را فراموش نکنید، اینکه نماز مسافر شکسته است اصلش در قرآن کریم در مورد نماز خوف رزمندگان است، در میدان جنگ و در حال حمله چگونه نماز بخوانند، از مکتب عاشورا درس نماز می گیریم، که انسان در هر صورتی باشد نماز از او برداشته نمی شود.
امام در مقابل تیرهای دشمن نماز را اقامه نمودند تا برای آیندگان درس باشد نماز نشانگر اطاعت عبد از معبود و عاشق از معشوق است و تمامی این درجات از عبادت یعنی اخلاص در بندگی در نماز تبلور می یابد اگر قرار بر این باشد که در لحظات سخت و جانفرسایی چون جنگ نماز انسان ترک شود این دیگر اطاعت از معبود نیست بلکه دقیقا اطاعت از شیطان است.
اطاعت از نفس اماره است و حتی اگر این جنگ بر مبنای دفاع از کیان و سرزمین اسلامی صورت گرفته باشد بدون نماز ارزشی نخواهد داشت؛ و عینا به معنای نفی اولین پایه از فروع دین است.
378 - درس غیرت دینی
او به ما درس داد که چگونه از دین و قرآن و نماز دفاع کنیم، و در مقابل تیرهای دشمن نماز را برپا کردند و از هیچ نترسیدند، و به هر شکلی نماز را خواندند رزمندگان ما در دوران جنگ تحمیلی به مولایشان سیدالشهداء اقتدا کردند.
379 - درس شب زنده داری
امام حسین علیه السلام در میدان جنگ هرم سحرخیزی و شب زنده داری را به ما آموخت، یک شب جنگ را به تأخیر انداخت، که با نماز شب و سحر خیزی وداع کند، شب عاشورا، در خیمه ها تماشایی بود، امام و یارانش در دل شب با معبود خود مناجات می کردند.
امام چقدر عاشق نماز شب است، در آخرین وداع او در روز عاشورا به خواهرش می فرماید: خواهرم ! در نماز شب مرا فراموش مکن و در آن هنگام برایم دعا کن یعنی امام حسین از زینب التماس دعا داشت.
380 - درس اخلاص
امام حسین علیه السلام به ما درس اخلاص داد، کاری که انسان برای خدا می کند باید خالصانه و با قصد قربت باشد، خلوص بی شائبه و به دور از هر گونه ریب بود.
در هدف او ذره ای ریا آوازه گری و خود گری و خود بینی نمی بینم او برای خدا قیام کرد و تنها رضای او را طلبید و در این طلب راست گفت و به

صواب عمل کرد.
همین خلوص حسین بود که کارسازی کرد و نام او را تا حال زنده داشته و از این پس نیز زنده خواهد داشت و همین اخلاص و قصد قربت بود که او را خون خدا کرد و تربت او موجب شفاء شد و او به همین خاطر ثاراللّه است.
نماز او سراسر خلوص بود، اگر چه در میدان جنگ، و در مقابل جمعیت بود، نماز او چه آشکار عین هم است، در همه حال او را می بیند امام مصداق این آیه بود: قل ان صلاتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین (14).
381 - درس عبادت و بندگی
امام حسین علیه السلام و اصحابش درس عبادت و بندگی کامل را به بشریت آموختند، خیلی ها ادعا می کنند ما خداوند را عبادت و بندگی می کنیم ولی هنگام امتحان مردود می شوند.
این شعار را می دهیم، ای کاش ما در کربلا بودیم، امام حسین علیه السلام را یاری می کردیم و سنه خود را سپر نماز قرار می دادیم، اما گویا واقعا اینطور هستیم خود را امتحان کنیم.
382 - عبرت از عاشورا
عاشورا غیر از درس، یک صحنه عبرت است.
عبرت گیری از عاشورا این است، نگذاریم روح انقلاب و فرزندان انقلاب در جامعه منزوی بشوند.
383 - درس فداکاری برای دین
عاشورا به ما درس می دهد که برای حفظ دین باید فداکاری کرد.
384 - مواجه امام حسین (ع) با یک دنیا
مسأله کربلا مهم است باز این هم برای کسانی که می خواهند این بزرگواری را الگو قرار بدهند، درس است عزیزان من ببینید، ماجرای کربلا تقریبا بیشتر از یک نصف روز - یا اندکی بیشتر - طول نکشیده است تعدادی هم شهید شده اند - حالا هفتاد و دو نفر یا چند نفر کمتر و بیشتر - این همه شهید در دنیا هست مسأله کربلا که شما می بینید این همه عظمت پیدا کرده است - حق همین است. و هنوز از این ها عظیم تر است - این گونه در اعماق وجود بشر تأثیر گذاشته و نفوذ کرده است، به خاطر روح این قضیه است جسم قضیه خیلی حجمی ندارد بالاخره بچه های کوچک در همه جا کشته شده اند؛ در حالی که آن جا یک بچه شش ماهه کشته شد - دشمنان در بعضی جاها قتل عام کرده اند و صدها بچه را کشته اند - قضیه در این جا از لحاظ جسمانی مطرح نیست؛ از لحاظ معنا و روح خیلی مهم است.
روح قضیه این است که امام حسین علیه السلام در این ماجرا، با یک لشکر

روبرو نبود، با جماعتی از انسان ها، هر چند صد برابر خودش، طرف نبود؛ امام حسین علیه السلام با جهانی انحراف و ظلمات روبرو بود این مهم است در عین حالی که با یک جهان کج روی و ظلمت و ظلم مواجه بود، آن جهان هم همه چیز داشت؛ پول، زر و زور، شعر، کتاب و محدث و آخوند داشت وحشت انگیز بود تن آدم معمولی - حتی آدم فوق معمولی - در مقابل عظمت پوشالی آن دنیای ظلمت می لرزید قدم و دل امام حسین علیه السلام در مقابل این دنیا نلرزید؛ احساس ضعف و تردید نکرد و یک تنه وسط میدان آمد. عظمت قضیه این است که قیام الله است.
کار امام حسین (علیه الصلاه و السلام) در کربلا، با کار جد مطهرش حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه وآله در بعثت، قابل تشبیه و مقایسه است.
قضیه این است همان طور که پیغمبر در آن جا، یک تنه با یک دنیا، مواجه شد، امام حسین در ماجرای کربلا، یک تنه با یک دنیا مواجه شد آن بزرگوار هم نترسید؛ ایستاد و جلو آمد حرکت نبوی و حرکت حسینی، مثل دایره متحدالمرکز هستند به یک جهت متوجه اند لذا این جا حسین منی و انا من حسینی معنا پیدا می کند این عظمت کار امام حسین است.
امام حسین علیه السلام در شب عاشورا که فرمودند: بروید و این جا نمانید، دست بچه های من را هم بگیرید و ببرید، این ها من را می خواهند، شوخی که نکردند فرض کنید آن ها قبول می کردند و می رفتند و امام حسین، تک و تنها و یا با ده نفر می ماند؛ آیا خیال می کنید از عظمت کار امام حسین کم می شد؟ نه، عینا باز همین عظمت را داشت، اگر به جای این هفتاد و دو نفر، هفتاد و دوهزار نفر اطراف امام حسین را می گرفتند، آیا باز عظمت کار کم می شد؟
385 - حسین (ع) معلم بشریت
حسین بن علی درس غیرت به مردم داد، درس تحمل و بردباری به مردم داد، درس تحمل شداید و سختی ها به مردم داد اینها برای ملت مسلمان درس های بسیار بزرگی بود.
پس اینکه می گویند: حسن بن علی چه کرد و چطور شد که دین اسلام زنده شد، جوابش همین است که حسین بن علی روح تازه دمید، خون ها را به جوش آورده، غیرت ها را تحریک کرد، عشق و ایده آل به مردم داد، حس استغناء در مردم به وجود آورد، درس صبر و تحمل و بردباری و مقاومت و ایستادگی در مقابل شداید به مردم داد، ترس را ریخت، همان مردمی که تا آن مقدار می ترسیدند، تبدیل به یک عده مردم شجاع و دلاور شدند. (15).
386 - درس زندگی همراه عزت
می آییم روز عاشورا، می بینیم تا آخرین لحظات حیات حسین علیه السلام

مکرمت و بزرگواری؛ یعنی همان محور اخلاقی اسلامی، محور تربیت اسلامی در کلمات او وجود دارد. در جواب فرستاده ابن زیاد می گوید: لا اعطیکم بیدی اعطاء الذلیل و لا افر فرار العبید؛ من مانند یک آدم پست، دست به دست شما نمی دهم، مانند یک بنده و برده هرگز نمی آیم اقرار بکنم که من اشتباه کردم چنین چیزی محال است.
بالاتر از این در همان حالی که دارد می جنگد؛ یعنی در حالی که تمام اصحابش کشته شده اند، تمام نزدیکان و اقاربش شهید شده اند، کشته های فرزندان رشیدش را در مقابل چشمش می بیند، برادرانش را قلم شده در مقابل چشمش می بیند و به چشم دل می بیند که تا چند ساعت دیگر می ریزند در خیام حرمش و اهل بیتش هم اسیر می کنند، در عین حال در همان حال که می جنگد شعار می دهد، شعار حکومت سیادت و آقایی، اما نه آقایی به معنی اینکه من باید رئیس باشم و تو مرئوس (بلکه به این معنی که) من آقایی هستم که آقاییم به من اجازه نمی دهد که به یک صفت پست تن بدهم: الموت خیر من رکوب العار و العار اولی من دخول النار (16).
387 - درس ایجاد حس قهرمانی
اینکه من تاکید می کنم که حماسه حسینی و حادثه کربلا و عاشورا باید بیشتر از این مورد استناد ما قرار بگیرد، به خاطر همین درس های بزرگی است که این قیام می تواند به ما بیاموزد. من مخالف رثاء و مرثیه نیستم، ولی می گویم این رثاء و مرثیه باید به شکلی باشد که در عین حال آن حس قهرمانی حسینی را در وجود ما تحریک و احیاء بکند.
388 - درس اقامه امر به معروف و نهی از منکر (17).
این خطابه و منبر که الان در میان ما شایع است، مولود حادثه عاشورا و توصیه ائمه اطهار به اقامه عزای سیدالشهداء است، از برکات عزاداری سیدالشهداء علیه السلام است. اشخاص عاقل و فهمیده و متدین گفتند: حالا که مجالسی به نام سیدالشهداء علیه السلام تشکیل می شود، حالا که مردم به نام امام حسین جمع می شوند، چرا ما به این وسیله از یک اصل دیگر استفاده نکنیم؟ چرا ضمنا اصل دیگری را اجرا نکنیم؟ و آن، اصل امر به معرف و نهی از منکر است. لهذا حسین بن علی صاحب دو کرسی شد: یک کرسی مرثیه خوانی و کرسی ابراز احساسات به سود مظلوم و علیه ظالم، که اگر به طرز صحیحی اجرا شود آن هم آثار عظیم دارد که قبلا عرض کردم، و دیگر کرسی امر به معروف و نهی از منکر. در این کشور آنچه ارشاد و هدایت به امر به معروف و نهی از منکر قولی و زبانی می شود با نام مقدس حسین بن علی می شود و چه کار خوبی و چه سنت خوبی بوده که به عمل آمده است، چه خوب کردند که کرسی حسین بن علی را ضمنا کرسی امر به معروف و تعلیمات اصول دین و فروع دین

قرار دادند، از احساسات مردم نسبت به حسین بن علی که احساسات واقعی است استفاده خوب کردند.
مردم آنقدر که به نام حسین بن علی جمع می شوند به نام دیگری جمع نمی شوند. خوب استفاده ای کردند که چنین سنتی را برقرار کردند. (18).
(1) ایثار و شهادت در مکتب امام خمینی، ص 228.
(2) صحیفه ی نور، ج 5، ص 16.
(3) ولایت فقیه، ص 161.
(4) ایثار و شهادت در مکتب امام خمینی، ص 214.
(5) همان ماخذ، ص 214.
(6) بحار الانوار، ج 44، ص 389.
(7) بحارالانوار، ج 45، ص 54، مناقب، ج 4، ص 109، کامل ابن اثیر، ج 2، ص 572.
(8) ویژگیهای امام حسین علیه السلام ص 144 ت.
(9) همان ماخذ.
(10) بحارالانوار، ج 45، ص 56.
(11) همان ماخذ.
(12) همان ماخذ، ص 83.
(13) بحارالانوار، ج 44، ص 191، و ج 45؛ نفس المهموم، ص 619؛ انساب الاشراف، ج 3، ص 188.
(14) انعام، 162.
(15) حماسه حسین، ج 1، ص 173 174.
(16) گفتارهای معنوی، ص 192 و 193.
(17) حماسه حسینی، ج 1، ص 174 و 175.
(18) ده گفتار ص 256.

389 - جایگاه شهادت سیدالشهداء
امام باقر فرمود: چون علی علیه السلام به همراه تعداد اندکی از مردم، به فاصله یک یا دو میلی کربلا رسید، در پیش آنان حرکت کرد و به مکانی رسید، که مقدفان نام داشت، گرد آن جا گردید و سپس فرمود: در این جا، دویست کشته شده اند که همه آنان شهیدند این جا محل مرکب و محل فرودشان، و محل شهادت عشاقی است که پیشینیان را توان سبقت بر آنان نیست و آنان که بعدشان آیند، توان الحاق بدانان را نخواهد داشت. (1).
390 - وصف یاران
امام علیه السلام چون شب عاشورا نزدیک شد اصحاب خود را جمع کرد امام سجاد علیه السلام فرمود: من در آن وقت مریض بودم نزدیک شدم، تا سخنان امام علیه السلام را بشنوم. شنیدم فرمود: خدا را بهترین ثنا می گویم و او را بر راحتی و سختی سپاسگزارم. بار الها! تو را ستایش می کنم بر اینکه ما را به پیامبر (محمد صلی الله علیه وآله) کرامت بخشیدی و به ما قرآن آموختی و در دین نخود فقیهمان ساختی و برای ما گوشها و چشمها و دلهایی آفریدی و ما را از مشرکان قرار ندادی.
اما بعد: من اصحابی باوفاتر و بهتر از اصحاب خود و خاندانی نیکوکارتر و پیوندجو تر از خاندان خود سراغ ندارم خدا همه شما را پاداش نیک دهد. بدانید من سرانجام فردایمان را از این دشمنان می دانم، اکنون نگران شمایم (شما را آزاد گذاردم) همه با آسودگی رهسپار شوید که از جانب من بر شما بیعتی نیست این شب است که شما را فراگرفته، آن را مرکب راهوار خود گیرید (و بروید).
391 - وفاداری زهیر
در این هنگام زهیر بن قین از جای برخاسته و گفت: ای پسر پیامبر! خداوند تو را راهبری نماید فرمایشات تو را شنیدیم، حتی اگر دنیا باقی و زندگی ما در آن جاویدان هم بود، باز ما در یاری و کمک به تو استقامت می ورزیم و آن را بر زندگانی جاودان ترجیح می دادیم! (2).
392 - اعلام آمادگی هلال بن نافع
راوی گفت: (هلال بن نافع بجلی) برخاست و گفت: به خدا سوگند، ما ملاقات و دیدار پروردگارمان را امری ناخوش نمی دانیم و از آن کراهت نداریم و بر نیات و درک خویش استواریم. ما دوستیم با دوستان تو و دشمنیم با دشمنان تو! (3).
393 - ما امید شفاعت از جد تو داریم!

بریر بن خضیر از جای برخاسته و گفت: ای پسر پیامبر! به خدا سوگند، همانا، این که جنگ در رکاب تو قسمت ما شده، منتی است از سوی خداوند بر ما، باشد که در یاری تو بدنمان قطعه قطعه شود و جدت در روز قیامت شفیع ما گردد.
394 -وفاداری یاران (4).
ابوحمزه ثمالی نقل کرده که گفت: از زین العابدین علیه السلام شنیدم که فرمود: پدرم در شب آن روزی که به شهادت رسید خاندان و یاران خود را گرد آورد و فرمود: خاندان و شیعیان من! این شب را مرکب راهوار خود را برهانید که شما از بیعت و پیمانی که با من بسته اید آزاد و در رخصتید.
برادران و خاندان و یاران امام علیه السلام همه به یک زبان عرض کردند: ای سرور ما اباعبدالله! به خدا سوگند ما تو را هرگز تنها نمی گذاریم نه به خدا سوگند، آیا مردم بگویند: امام و بزرگ و سرور خود را تنها گذارند تا کشته شد و میان ما و خدا عذری راه انداختند؟! ما دست از یاری تو برنداریم تا در رکاب تو کشته شویم. (5).
395 - با توایم تا شهادت
(مسلم بن عوسجه) برخاست و گفت: آیا ما تو را در حالی که این همه دشمن پیرامونت را فراگرفته، رها کنیم و برویم؟ نه؟ به خدا سوگند، خداوند چنین عمل زشتی را روزی و قسمت من نگرداند که من دست به این کار بزنم (و تو را ترک گویم) من تا پایان کار با تو هستم تا لحظه ای که نیزه ام را در سینه آنها (فرو برده و) بشکنم و تا زمانی که شمشیر در دست من است، با شمشیر با آنان خواهم جنگید و اگر سلاحی در دست نداشته باشم، با پرتاب نمودن سنگ با آنها می جنگم (و دست از یاری تو بر نداشته) و از تو جدا نخواهم شد، تا در رکاب تو شربت شهادت را بنوشم (6).
396 - عزت در زندگی با تو است!
راوی گفت: (پس از سخنان مسلم بن عوسجه) سعید بن عبدالله حنفی از جای بلند شده و عرض کرد: به خدا سوگند، ای پسر رسول خدا صلی الله علیه وآله! ما هرگز تو را تنها و بی یاور نخواهیم گذاشت تا آنان که نزد خداوند ثابت شود که ما به سفارش پیامبر درباره شما عمل نمودیم و اگر من بدانم که در راه تو به شهادت می رسم، سپس دوباره زنده می گردم و سپس ذرات وجودم را بر باد فنا می دهند و هفتاد بار این عمل را با من انجام دهند، من تو را تنها نخواهم گذاشت تا آن که در رکاب تو به شهادت برسم، و چرا این گونه نباشم در حالی که مرگ فقط یک بار بیش نیست؛ ولی در پی آن عزتی بدون ذلت خواهد بود (7).
397 - خبر ناگوار به محمد بن بشیر
در همین لحظات بود که خبری به محمد بن بشیر حضرمی رسید که:

پسرت در مرز ری گرفتار و اسیر شده است!
او گفت: اسیر شدن او و خودم را به حساب خدا می گذارم؛ هر چند که دوست نمی داشتم که با وجود من، او اسیر باشد.
امام حسین علیه السلام هنگامی که این سخن را شنید، فرمود: خدایت رحمت کند! من بیعت خود را از گردن تو برداشتم، برو و در پی آزادی فرزندت اقدام نما.
محمد بن بشیر گفت: اگر حیوانات وحشی مرا زنده زنده، تکه پاره کنند، هرگز از تو جدا نخواهم شد؟
امام علیه السلام فرمودند: پس این جامه ها را به پسرت بده، تا برای رهایی برادرش از اسارت، از آنها استفاده کند و آنها را فدایه او گرداند.
امام علیه السلام پس از این سخن، پنج قطعه لباس گرانقیمت را با ارزش هزار دینار به محمد بشیر داد. (8).
398 - اتمام حجت با برادران مسلم بن عقیل
پس از تمام حجت با همراهان و آزاد گذاشتن مردم در کناره گیری یا تداوم قیام، که بسیاری فرار را بر قرار ترجیح دادند و 72 تن باقی ماندند، امام خطاب به برادران مسلم بن عقیل فرمود: ای فرزندان عقیل! شهادت مسلم، خانواده شما را کافی است من شما را رخصت دادم که به سوی خانه های خود بروید اما فرزندان آزاد مرد عقیل به پا خاستند و گفتند: یا ابا عبدالله! تو را رها کنیم و به کجا برویم؟ مردم چه خواهند گفت؟ و ما در جواب مردم چه بگوییم؟ به مردم بگوییم که: امام و رهبر و بزرگ خود را در میان دشمنان تنها گذاردیم، و با تیری یا شمشیری از او دفاع نکردیم؟ سوگند به خدا! چنین نخواهیم کرد بلکه جان و مال و زن و فرزندان خود را فدای تو می کنیم
399 - اینک گاه شوخی و خوشی است!
روایت شده که: بریر بن خضیر همدانی و عبدالرحمان بن عبدربه انصاری کنار آن خیمه منتظر ایستاده بودند تا امام حسین (ع) خارج شود و آنها به نظافت خویش بپردازند، بریر در همین احوالات خوشحال بوده و شوخی می کرد و می خواست که عبدالرحمن را نیز بخواند، عبدالرحمان به بریر گفت: ای بریر! چرا می خندی؟ آیا الان موقع خنده و شوخی است؟
بریر گفت: نزدیکان من همه می دانند که من نه در پیری و نه در جوانی آدم شوخی نبودم؛ اما اینک به خاطر سرنوشتی که در پیش روی داریم (و شهادتی که منتظر آنیم) خوشحالم به خدا سوگند، ساعتی دیگر پس از جنگیدن با این مردم، با حوریان بهشتی رو به رو شده و دست بر گردن آنان می اندازیم. (9).
400 - نماز یکی از اصحاب امام حسین (ع)
بریر یکی از مشایخ و علمای کوفه بود از القابش سید القراء است، در

تفسیر و تدریس قرآن بر همه اصحاب مقدم بود با علی علیه السلام مصاحبت داشته و چهل سال نماز صبحش را با وضوی نماز عشایش خوانده است، آن قدر کم خوراک بود که اقتضای تجدید وضو هم در او دیده نمی شده است، در مکه به امام ملحق شد و در شب عاشورا نخستین کسی بود که برخاست و اعلام آمادگی کرد و در آن شب با برخی از اصحاب مزاح و شوخی می کرد.
شب عاشورا سیدالشهداء به اصحاب فرمود: بروید لباس هایتان را تمیز کنید فردا لباس تمیز در بر نمایید تا کفن های شما باشد؛ زیر شما را کفن نمی کنند.
بعد هر کدام به خیمه خود رفتند و عبادت و مناجات با خدا را شروع کردند، بعضی به ذکر رکوع و برخی به ذکر سجود شب را تا صبح مناجات می کردند دعا می خواندند و وداع می نمودند.
401 - اصحاب خستگی ناپذیر
گرچه اصحاب اباعبدالله علیه السلام شب قبل از روز عاشورا را به جای خواب و استراحت به نماز و قرآن و استغفار و مناجات با محبوب به سر بردند و ظاهرا باید از نیروی جسمی و بدنی آنان کاسته شده باشد، ولی عشق به آنان نیرو بخشیده است عشق به خدا، عشق به شهادت در راه خدا و در رکاب بهترین برگزیده حق حجت خدا و امام زمان حضرت اباعبدالله الحسین.
402 - ایمان و اخلاص یاران امام
یارانی که امام برای کار و تلاش خود برگزیده یارانی پاک و خالص و با صفا بودند و ارزیابی از آنها در موارد زیر قابل دقت است:
در بعد ایمان: در ایمان استوار و قوی بودند و جوهره اصلی ایمانشان در روز عاشورا معلوم شد که با چه استواری و عشقی به پیش رفتند و تا آخرین نفس بر ایمان خود پایدار ماندند.
در جنبه عبادت: همه از عابدان و بندگان خالص خدا بودند همه اهل نماز شب، اهل تلاوت قرآن، اهل ذکر و مناجات و دعا و در پیشگاه خدا خاضع بودند در وسط جنگ در روز عاشورا در میان تیرها و نیزه ها، در میدان کربلا به نماز جماعت ایستادند.
در جنبه اخلاص: یاران حسین هر چه داشتند و با تمام وجود می جنگیدند، می خواستند خدای را از خود راضی کنند حتی در شدت جراحات به فکر درد نبودند، در اندیشه فداکاری در راه خدا بودند.
اخلاص به امام: عباس علیه السلام وارد شریعه آب شد، ولی به یاد تشنگی امام از وسط شریعه آب تشنه لب برگشت سیف بن حارث برای امام گریه می کرد و درباره علت گریه می گفت: برای این است که نمی توانیم برای تو کاری انجام دهیم غلام ابوذر با عجز و لابه از امام اجازه شهادت

می گرفت و می گفت: مرا از شهادت محروم مکن!
403 - مقام اصحاب و اهل بیت امام حسین (ع)
شهدا در میان همه صلحا و سعدا می درخشند و اصحاب امام حسین در میان همه شهدا می دانید چه فرمود؟ و چه گواهی صادر کرد؟ در آن شب بعد از آنکه در مراحل سابق غربال هایی شده بود، و آنهایی که لایقی نبودند رفته بودند، باز لایق ها را برای آخرین بار آزمایش کرد دیگر در این آزمایش یک نفر هم رفوزه نشد.
در شب عاشورا چه کرد؟ فجمع اصحابه عند قرب الماء یا عند قرب السماء (دو جور نوشته اند) آنها که گفته اند عند قرب الماء یعنی خیمه ای داشت اباعبدالله، که در آن خیمه مشک های آب بود، آن خیمه اختصاص داشت از روز اول برای مشک ها که از آب پر می کردند و در آن خیمه می گذاشتند، آن خیمه را می گفتند خیمه قرب الماء یعنی خیمه مشک های آب، اصحاب خودش را در آنجا جمع کرده بود، حالا چرا آنجا جمع کرد؟ من نمی دانم، شاید به این جهت که آن خیمه در آن شب دیگر محلی از اعراب نداشت؛ چون مشک آبی دیگر آنجا وجود نداشت حداکثر آب داشتن همان بوده که ارباب مقاتل گفته اند که فرزند عزیزش علی اکبر را با جمعیتی فرستاد و آنها موفق شدند و از شریعه فرات مقداری آب آوردند و همه از آن آب نوشیدند، بعد فرمود: (با این آب غسل کنید، و خودتان را شستشو بدهید، و بدانید که این آخرین توشه شما است از آب دنیا) و اگر آن جمله عند قرب المساء باشد یعنی نزدیک غروب آنها را جمع کرد. به هر حال اصحاب را جمع کرد، و خطبه ای خواند که بسیار بسیار غرا و عالی است.
این خطبه عطف به حادثه ای بود که در عصر همان روز پیش آمده بود.
شنیده اید که در عصر تاسوعا تکلیف یکسره شد و فقط مهلتی داده شد برای فردا، تکلیف قطعی بود، بعد از قطعی شدن تکلیف اباعبدالله اصحاب را جم کردند، راوی امام زین العابدین علیه السلام است که خودشان آنجا بوده اند، می فرمایند: آن خیمه ای که امام علیه السلام اصحاب خود را در آن جمع کرد مجاور خیمه ای بود که من در آنجا بستری بودم، پدرم وقتی اصحابش را جمع کرد، خدا را ثنا گفت: اثنی علی الله احسن الثناء و احمود علی السرائ و الضراء اللهم انی احمدک علی ان اکرمتنا بالنبوه و علمتنا القران و فقهتنا فی الدین؛ من خدا را ثنا می گویم، عالی ترین ثناها، همیشه سپاسگزار بوده و هستم، در هر شرایطی، قرار بگیرم.
آنکه در طریق حق و حقیقت گام بر می دارد، در هر شرایطی قرار بگیرد، برای او خیر است مرد حق در هر شرایطی، وظیفه خاص خویش را می شناسد و با انجام وظیفه و مسولیت هیچ پیش آمدی شر نیست.
در طریقت پیش سالک هر چه آید خیر او است
در صراط مستقیم ای دل کسی گمراه نیست

بر در میخانه رفتن کار یکرنگان بود
خود فروشان را به کوی می فروشان راه نیست
هر چه هست از قامت ناساز بی اندام ماست
ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست
خودش هنگامی که داشت به طرف کربلا می آمد جمله ای در جواب فرزدق شاعر معروف در همین زمینه دارد که جالب است بعد از آنکه فرزدق وضع عراق را وخیم تعریف می کند، امام می فرماید: ان نزل القضاء بما نحب فنحمد الله علی نعمائه و هو المستعان علی اداء الشکر و ان حال القضاء دون الرجاء فلم یتعد (فلم یبعد) من کان الحق نیته و التقوی سریرته؛ یعنی اگر جریان قضا و قدر موافق آرزوی ما در آمد، خدا را سپاس می گوییم و از او برای ادای شکر کمک می خواهیم و اگر بر عکسی، بر خلاف آنچه ما آرزو می کنیم جریان یافت، باز هم آنکه قصد و هدفی جز حق و حقیقت ندارد و سرشتش، سرشت تقوا است، از هر غرض و مرضی پاک است، زیان نکرده (و یا دور نشده) است پس به هر حال هر چه پیش آید خیر است و شر نیست.
و احمد علی السراء و الضراء؛ من او را سپاس می گویم، هم برای روزهای راحتی و آسانی، و هم برای روزهای سختی.
می خواهد بفرماید: من روزهای راحتی و خوشی در عمر خود دیده ام، مانند روزهایی که در کودکی روی زانوی پیامبر می نشستم، روی دوش پیامبر سوار می شدم، اوقاتی گذشته است که عزیزترین کودکان عالم اسلام بودم، خدا را بر آن روزها، سپاس می گویم، بر سختی های امروز هم سپاس می گویم، من آنچه پیش آمده برای خود بد نمی دانم، خیر می دانم خدایا! ما تو را سپاس می گوییم که علم قرآن را به ما دادی، ما هستیم که قرآن را آن جوری که هست درک می کنیم و می فهمیم و تو را سپاس می گوییم که ما را با بصیرت در روح و باطنش را بفهمیم، زیر و روی دین را آن جوری که باید بفهمیم، بفهمیم. بعد چه کرد؟ بعد آن شهادتنامه تاریخی را درباره اصحاب و اهل بیتش صادر کرد، فرمود: انی لا اعلم اصحابا خیرا و لا اوفی من اصحابی و لا اهل بیت ابر و لا اوصل و لا افضل من اهل بیتی؛ من اصحابی از اصحاب خودم بهتر و باوفاتر سراغ ندارم.
می خواند بفرماید من شما را حتی بر اصحاب پیامبر که در رکاب پیامبر شهید شدند ترجیح می دهم؛ بر اصحاب پدرم علی که در جمل و صفین و نهروان در رکاب او شهید شدند ترجیح می دهم، زیرا شرایط خاص شما از شرایط آنها مهم تر است و اهل بیتی نیکوتر و صله رحم به جا آورتر و با فضیلت تر از اهل بیت خود سراغ ندارم، با این وسیله اقرار کرد و اعتراف کرد به مقام آنها، و تشکر کرد از آنها.

بعد فرمود: ایها الناس! به همه تان اعلان می کنم، هم به اصحاب خودم و هم به اهل بیت خودم که این قوم جز با شخص من با کس دیگر کار ندارند، اینها فعلا و جود من را مزاحم خودشان می دانند، از من بیعت می خواهند که بیعت نمی کنم، اینها چون فقط شخص من را مزاحم خودشان می دانند، اگر من را از بین ببرند به هیچ کدام شما کار ندارند، پس دشمن که به شما کار ندارد؛ اما من که شما با من بیعت کردید، به همه تان اعلان می کنم که بیعت خود را از شما برداشتم، پس شما نه از ناحیه دشمن اجباری به ماندن دارید و نه از ناحیه دوست، آزاد مطلق، هر کس می خواند برود، برود رو کرد به اصحاب و فرمود: هر یک از شما دست یکی از خاندان مرا بگیرد (اهل بیت امام حسین کوچک داشتند، بزرگ داشتند، آنها هم که بودند، اهل آن دیار نبودند، و با آن محیط نا آشنا بودند، می خواست بفرماید که دسته جمعی اهل بیت من نروند، بلکه هر یکی از شما دست یکی از آنها را بگیرید و از معرکه خارج کنید و بروید).
اینجاست که مقام اصحاب اباعبدالله روشن می شود، هیچ اجباری نه از ناحیه دشمن که بگوییم در چنگال دشمن گرفتارند و نه از ناحیه حضرت که مسأله تعهد بیعت بود، نداشتند، اباعبدالله به همه شان آزادی داد.
در همین جاست که می بینید آن جمله های پرشکوه را یک یک اهل بیت و اصحابش، به اباعبدالله در جوابش عرض می کردند. (10).
404 - دو مایه دلخوشی امام
امام حسین علیه السلام در شب عاشورا، و روز عاشورا، دوتا دلخوشی دارد دلخوشی بزرگش به اهل بیتش است که می بیند قدم به قدمش دارند می آیند، از آن طفل کوچکش گرفته تا فرد بزرگش.
دلخوشی دیگرش بر اصحاب باوفایش هست که می بیند کوچک ترین نقطه ضعفی ندارند، فردا که روز عاشورا می شود، یک نفر از اینها فرار نکرد، یک نفر از اینها به دشمن ملحق نشد، ولی از دشمن افرادی را به خود جذب کردند. هم در شب عاشورا افرادی به آنها ملحق شدند و هم در روز عاشورا دشمن را مجذوب خودشان کردند، که حر بن یزید ریاحی یکی از آنهاست، 30 نفر در شب عاشورا آمدند ملحق شدند، اینها مایه های دلخوشی اباعبدالله بود.
یک یک شروع کردند به جواب دادن به آن حضرت: آقا! ما را مرخص می فرمایید؟! اما برویم و شما را تنها بگذاریم؟! نه به خدا قسم، یک جان که قابل شما نیست، یک جان که در راه شما ارزش ندارد.
یکی گفت: من دلم می خواهد که من را می کشتند، جنازه من را می سوزانند خاکسترم را به باد می دادند، باز دو مرتبه من زنده می شدم، باز در راه تو کشته می شدم، تا هفتاد بار تکرار می شد، یک بار که چیزی نیست.

دیگری گفت: من دوست داشتم هزار بار مرا پشت سر یکدیگر می کشتند، من هزار جان می داشتم و قربان تو می کردم.
اول کسی که این را گفت، که دیگران دنبال سخن او را گرفتند؛ برادرش ابوالفضل بود بداتهم بذلک اخوه العباس بن علی بن ابی طالب علیه السلام یعنی اول کسی که به سخن آمد و این اظهارات را به زبان آورد، برادر رشیدش ابوالفضل العباس بود.
پشت سر آن حضرت، دیگران شبیه آن جمله ها را تکرار کردند.
این آخرین آزمایش بود که اینها می بایست بشوند، و آزمایش شدند.
بعد از اینکه صد در صد تصمیم خودشان را اعلان کردند، آن وقت اباعبدالله پرده از روی حقایق فردا برداشت، و فرمود: پس به شما بگویم: همه شما فردا شهید خواهید شد.
همه گفتند: الحمد لله رب العالمین خدا را شکر که ما فردا در راه فرزند پیغمبر خودمان شهید می شویم، خدا را شکر.
اینجا یک حساب است، اگر منطق، منطق شهید نبود، این منطق می آمد که خوب حالا که حسین بن علی به هر حال کشته می شود، ماندن این همه افراد چه تأثیری دارد، جز اینکه اینها هم کشته بشوند، پس اینها دیگر چرا ماندند؟ !
اباعبدالله چرا اجازه داد که اینها بمانند، چرا اینها را مجبور نکرد که بروند؟ چرا نگفت چون کسی به شما کار ندارد و ماندن شما هم به حال ما کوچک ترین فایده ای ندارد، تنها اثرش این است که شما هم جان خود را از دست بدهید، پس باید بروید، رفتن واجب است و ماندن حرام اگر فردی مانند ما به جای امام حسین می بود و بر مسند شرع نشسته بود قلم بر می داشت و می نوشت: حکم به اینکه ماندن شما از این به بعد حرام و رفتن شما واجب است، اگر بمانید از این ساعت سفر شما معصیت است و نماز خود را باید تمام بخوانید نه قصر.
امام حسین این کار را نکرد، چرا این کار را نکرد و بر عکس، اعلام آمادگی آنها را برای شهادت تقدیس و تکریم کرد. (11).
405 - مقاومت یاران حسین (ع)
یکی از امتیازات بزرگ جریان امام حسین این است که امام حسین یک هسته نیرومند ایمانی به وجود آورد که اینها در مقابل هر چه شدائد بود مقاومت کردند.
تاریخ نمی نویسد که یک نفر از اینها به لشکر دشمن رفته باشد. ولی تاریخ می نویسد که عده زیادی از لشکر دشمن در همان وقایع عاشورا به اینها ملحق شدند؛ یعنی در اصحاب امام حسین کسی نبود که ضعف نشان دهد مگر یک نفر (یا دو نفر) به نام ضحاک بن عبدالله مشرقی که از اول آمد به امام حسین گفت من با شما می آیم ولی یک شرط دارم و آن این است

که تا وقتی که احتمال بدهم وجودم من به حال شما مفید است هستم، با این شرط حاضر شد، امام هم قبول کرد آمد و تا روز عاشورا و تا آن لحظات آخر هم بود، بعد آمد نزد امام و گفت: من طبق شرطی که کردم الان دیگر می توانم بروم چون حسی می کنم که دیگر وجود من برای شما هیچ فایده ای ندارد.
فرمود: می خواهی بروی برو.
یک اسب بسیار دونده عالی ای داشت، سوار این اسب شد و چند شلاق محکم به آن زد که اسب را به اصطلاح اجیر و آماده کرده باشد اطراف محاصره بود نقطه ای را در نظر گرفت یک مرتبه به قلب لشکر دشمن زد ولی نه به قصد محاربه، به قصد اینکه لشکر را بشکافد و فرار کند زد و خارج شد عده ای تعقیبش کردند نزدیک بود گرفتار شود اتفاقا در میان تعقیب کنندگان شخصی بود که از آشنایان او بود، گفت: کاری به او نداشته باشید، او که نمی خواهد بجنگد، می خواهد فرار کند رهایش کردند رفت. (12).

406 - ندای هل من معین حسین (ع)
امام حسین علیه السلام فریاد بر آورد که: آیا فریاد رسی نیست که در راه رضای خدا به فریاد ما برسد؟ آیا مدافعی نیست که از حریم حرم رسول خدا صلی الله علیه وآله دفاع کند؟ (13).

407 - بیدار شدن حر از خواب غفلت
هنگامی که امام حسین علیه السلام فریاد یاری طلبی اش (در صحرای کربلا پیچید) حر بن یزید ریاحی به ابن سعد روی کرده و گفت: آیا تو واقعا می خواهی با حسین بجنگی؟ ابن سعد گفت: آری! به خدا سوگند، جنگی خواهم کرد که کم ترین چیز آن جدا شدن سرها از پیکر و دست ها از بدن باشد!! (14).

408 - لرزیدن شیر مردی تائب
حر با شنیدن این سخن از ابن سعد فاصله گرفته و در مکان دیگری، در پیش سربازانش ایستاد در حالی که بند بند بدنش می لرزید، در این حال مهاجر بن اوس (با دین رعشه بر اندام حر) به او گفت: به خدا سوگند، ای حر؟ کار تو مرا شگفت زده نموده، اگر زمانی شخصی از من درباره شجاع ترین فرد کوفه می پرسید، من فقط تو را نام می بردم و اسم دیگری را بر زبان نمی آوردم، پس اینک (که گاه جنگ و مبارزه است این) چه حالی است که تو داری؟!
حر گفت: به خدا قسم می خورم که خویشتن را میان دو راهی بهشت و دوزخ سرگردان می بینم و (باز) به خدا سوگند می خورم که جز بهشت را بر نگزینم؛ هر چند که در این راه تکه تکه شده و جسدم را با آتش (15) بسوزانند؟!

409 - آیا خدا توبه مرا می پذیرد؟
حر پس از گفتن این کلام سوار بر اسب شده و به سوی خیام حسینی رفت، در حالی که دستان خویش را (به علامت تسلیم و ندامت) بر سر نهاد بود و می گفت: خداوند! به سوی تو باز می گردم، تو به مرا قبول نما؛ زیرا من دل اولیای تو و فرزند دختر پیامبر تو را لرزاندم سپس خطاب به امام حسین علیه السلام فرمود: فدایت شوم! من همان کسی هستم که همراه تو می آمدم و اجازه ندادم که تو به سوی مدینه جدت باز گردی و کار را بر تو دشوار و سخت گرفتم، من نمی توانستم (قصد این مردم جنگ و پیکار با توست و) اینان کار را به این جا می رسانند، من اکنون به درگاه الهی توبه می کنم، آیا به عقیده تو، خدا توبه مرا می پذیرد؟
حسین علیه السلام فرمود: آری! خداوند توبه تو را می پذیرد، حال از اسب پیاده شو.
حر گفت: اینک من سوار بر اسب باشم بهتر است از این که پیاده شوم؛ (زیرا سرانجام از اسب سرنگون خواهم شد) و پایان کار من پیاده شدن می باشد (16).
410 - قبول شدن توبه حر
نوشته اند: قَلَبَ تُرْسَهُ، یعنی حر سپر خود را واژگونه کرد به علامت این که من به جنگ نیامده ام، امان می خواهم، اول کسی که با او مواجه شد اباعبدالله علیه السلام بود، چون حضرت در بیرون خیام حرم ایستاده بود سلام کرد: السلام علیک یا اباعبدالله! عرض کرد: آقا! من گنهکارم، روسیاه هستم، من همان گنهکار و مجرمی هستم (اول کسی هستم) که راه را بر شما گرفتم به خدای خود عرض می کند؛ خدایا! از گناه این گنهکار بگذر؛ اللهم انی ارعبت قلوب اولیائک خدایا! من دل اولیاء تو را به لرزه در آوردم، آنها را ترساندم (اهل بیت حسین بن علی علیه السلام وقتی او را در بین راه دیدند، اول باری بود که چشمانشان به دشمن افتاد. وقتی هزار نفر مسلح را ببینند که جلویشان ایستاده اند، قهرا حالت رعب و ترس پیدا می کنند آقا من تائبم و می خواهم گناه خود را جبران بکنم لکه سیاهی که برای خود به وجود آورده ام، جز با خون با هیچ چیز دیگر پاک نمی شود آمده ام که با اجازه شما توبه کنم اولا بفرمایید توبه من پذیرفته است یا نه؟
امام حسین علیه السلام هیچ چیز را برای خود نمی خواهد با اینکه می داند حر چه توبه بکند و چه نکند، در وضع فعلی مؤثر نیست، ولی او حر را برای خود نمی خواهد در جواب او فرمود: البته توبه پذیرفته است چرا پذیرفته نباشد؟ مگر باب رحمت الهی به روی یک انسان تائب بسته می شود؟ ابدا حر از توبه او مورد قبول واقع شده است خوشحال شد، الحمدلله، پس توبه من قبول است؟

- بله.
- پس اجازه بدهید من بروم خودم را فدای شما کنم و خونم را در راه شما بریزم.
امام فرمود، ای حر! تو میهمان ما هستی، پیاده شو! کمی بنشین تا از تو پذیرایی کنم.
(من نمی دانم امام با چه می خواست پذیرایی کند) ولی حر از امام اجازه خواست که پایین نیاید هر چه آقا اصرار کرد، پایین نیامد. بعضی از ارباب سیر زمر مطلب را این طور کشف کرده اند که حر مایل بود خدمت امام بنشیند، ولی یک نگرانی او را ناراحت می کرد و آن اینکه می ترسید در مدتی که خدمت امام نشسته است، یکی از اطفال اباعبدالله علیه السلام او را ببیند و بگوید این همان کسی است که روز اول راه را بر ما بست، و او شرمنده شود برای اینکه شرمنده نشود و هر چه زودتر این لکه ننگ را با خون خودش از دامن خود بشوید، اصرار کرد اجازه دهید من بروم.
امام فرمود: حال که اصرار داری مانع نمی شوم، برو.
411 - اذن میدان حر
سپس حر گفت یا حسین! چون من نخستین کسی بودم که سد راه تو شدم، اینک اجازه بده تا اولین شهید راه تو باشم، شاید بدینوسیله من نیز در زمره کسانی باشم که فردای قیامت با جدت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله مصافحه می نمایند.
مقصود حر از بیان این سخن که اولین شهید راه حسین علیه السلام باشد اولین شهید از آن لحظه به بعد است؛ زیرا همانگونه که گفته شد، قبل از حر، کسان دیگری به درجه والای شهادت رسیده بودند. (17).
412 - تشکر و قدردانی از حر
پس از توبه و بازگشت (حر) که تزلزلی در کوفیان افتاد، از امام اجازه گرفت و به میدان رفت و 40 نفر از سربازان کوفه را کشت تا آن که اسب او را زخم زدند و کشتند، حر ناچار پیاده شد و همچنان به نبرد ادامه داد تا به شهادت رسید.
دوستان جنازه خونین او را که هنوز رمقی داشت خدمت امام حسین علیه السلام آوردند و امام در حالی که با دستان مبارک صورت او را نوازش می کرد اظهار داشت:
مبارک باد! مبارک باد!
ای حر، تو آزاد مردی چنان که در دنیا و آخرت با نام (حر) خوانده می شوی.
سوگند به خدا! مادرت اشتباه نکرد که تو را حر نامید، پس تو سوگند به خدا! در دنیا آزاد مرد، و در آخرت رستگاری
سپس این شعر را سرود:

- پس نیکو آزاده ای است حر از طایفه بنی ریاح، که بر تیزی نیزه ها صبور است.
- چه نیکو آزاده ای که با حسین عهد برادری بست، و در این راه جان خود را صبحگاهان تقدیم کرد.
- هر آینه رستگار شدند، آنان که حسین را یاری دادند، آنان با هدایت شدن و اصلاح خویش رستگار گردیدند.
413 - حسن حال حر
مناسبت نقل در این مقام کلام سید نعمت الله جزائری شوشتری در کتاب انوار نعمانیه است: عده ای از موثقین حکایت کرده اند که: شاه اسماعیل وقتی بر بغداد دست یافت به مشهد حضرت امام حسین علیه السلام آمد و از برخی مردم شنید که به حر بن یزید ریاحی طعن می زدند، وی به نزد قبر وی آمد و دستور داد که نبش قبر وی نمایند، او را خوابیده به همان وضعی یافتند که شهید شده و دیدند بر سر وی دستمال بسته شده،
شاه اسماعیل - نورالله صریحه - خواست آن دستمال را بردارد؛ زیرا در کتب سیر و تواریخ نقل شده بود که آن دستمال حسین علیه السلام است، که سر حر را در آن واقعه ای که مجروح شد بست و بر همان هیات دفن گردید است؛ وقتی آن دستمال را از سرش باز کردند، خون حر راه افتاد به طوری که قبر از آن پر شد وقتی آن دستمال را بر سر بستند، خون باز ایستاد، وقتی دوباره آن را باز کردند خون راه افتاد، و هر چه خواستند به غیر از آن دستمال جلوی خون را بگیرند ممکن نشد پس بر آنها حسن حال حر روشن شد، شاه فرمان داد که بر قبر وی ساختمانی بسازند، و خادمی برای قبر وی برگمارند تا در آن خدمت کند. (18).
414 - قدردانی از برادران غفاری
در روز عاشورا در آن لحظه های حساس شهادت که یاران امام حسین علیه السلام به شهادت می رسیدند، دو برادر از فرزندان غفاریان در حالی که گریان بودند از امام (ع) اجازه خواستند تا وارد میدان شوند و از آن حضرت دفاع کنند.
امام حسین علیه السلام فرمود: آفرین بر شما نزدیک من بیایید. ای برادر زادگانم چرا می گریید؟ به خدا من امیدوارم که تا یک ساعت دیگر دیده شما روشن شود.
گفتند: گریه ما برای تنهایی شماست یاران همه رفتند و شما تنها مانده اید.
امام فرمود: ای برادر زادگانم! خدا شما را بر این وجدان و همدردی و برادری با من پاداش پرهیزگاران عطا فرماید
پس از چند لحظه آن دو برادر نیز به شهادت رسیدند.
415 - وصیت من یاری از حسین است!
مسلم بن عوسجه وارد میدان شد، در جنگ با لشکر ابن سعد پایداری

نموده و بر سختی و بلایای جنگ شکیبایی کرد تا آن که از اسب به روی زمین افتاد، هنوز نیمه رمقی برایش باقی مانده بود که امام حسین علیه السلام همانگاه حبیب بن مظاهر بالای سرش آمده و فرمود: خدا تو را بیامرزد ای مسلم! از مؤمنان کسانی هستند که بعضی از ایشان به درجه شهادت رسیده اند و عده ای دیگر منتظر رسیدن به شهادت هستند و اینان نعمت های الهی را تبدیل نکرده اند.
حبیب بن مظاهر نزد مسلم آمد و گفت: ای مسلم! برای من دشوار است که شاهد جان کندن و شهادت تو باشم، ولی به تو مژده بهشت می دهم.
مسلم با صدایی ضعیف و ناله مانند (که نشاندهنده آخرین نفس هایش بود) به حبیب گفت: خداوند به تو مژده خیر بدهد.
حبیب گفت: ای مسلم! اگر قرار نبود که من نیز پس از تو به شهادت برسم، دوست می داشتم که اگر وصیتی داری برایت انجام دهم.
مسلم به امام حسین علیه السلام اشاره کرد و گفت: تنها سفارش و توصیه من درباره حسین است که تا آنجا که می توانی در راه او جانبازی و فداکاری نمایی!
حبیب علیه السلام گفت به دیده منت دارم! پس از این بود که روح پاک مسلم عروج نمود. (19).
416 - سپر بلای حسین (ع)
پس از به شهادت رسیدن مسلم عمرو بن قرظه انصاری از خیمه ها خارج شد، نزد امام حسین علیه السلام آمد و اذن میدان طلبید، امام حسین علیه السلام به او اجازه داده و او مشتاقانه شروع به جنگ با لشکر ابن سعد نمود، و در یاری سلطان آسمانها کوشش بسیار کرد و عده زیادی از سربازان لشکر ابن سعد را به درک فرستاد، او در عین مبارزه (خویشتن را سپر بلای شمشیری که به سمت آن حضرت پرتاب می شد را به جان می خرید و در این راه تا آن جایی که توان داشت مقاومت کرد، تا آن که در اثر ازدیاد زخم ها، تاب و توان خود را از دست داده و از پای در آمد، در این حال روی به امام حسین علیه السلام نموده و گفت: ای پسر پیامبر! (آیا به عهدی که با تو بسته بودم) وفا کردم؟ امام علیه السلام فرمود: آری! تو پیش از من به بهشت خواهی رفت، پس سلام مرا به رسول خدا صلی الله علیه وآله برسان و به آن حضرت بگو که من نیز به دنبال تو خواهم آمد).
(عمرو پس از شنیدن سخن امام حسین (ع)) آن قدر جهاد کرد تا آن که به شهادت رسید رضوان الله علیه (20).
417 - بار خدایا! این قوم را لعنت نما!
در هنگامه نماز تیری به سمت امام حسین علیه السلام پرتاب شد، (سعید بن عبدالله) خود را سپر حضرت نمود و آن را به جان خرید و به همین صورت تیرهایی را که از سوی دشمن پرتاب می شدند می گرفت تا آن که

رمقی برایش باقی نماند، بر زمین افتاده و می گفت: بار خدایا! این قوم را لعنت کن، همانگونه که قوم عاد و ثمود را لعنت کردی! بار الها! سلام مرا به پیامبرت برسان و به آن حضرت بگو (که در راه یاری جگر گوشه اش حسین) چه زخم هایی بر من وارد شد؛ زیرا من در راه یاری خاندان پیامبر صلی الله علیه وآله هدفی جز تحصیل رضا و خشنودی تو نداشتم
سعید بن عبدالله، پس از گفتن این کلام در حالی که سیزده پیکان تیر و زخم های فراوان نیزه و شمشیر در بدنش دیده می شد، به شهادت رسید رضوان الله علیه.(21).
418 - آزاد گذاشتن هلال بن نافع
در روز عاشورا به هنگام میدان رفتن (هلال بن نافع) همسر جوانش، دامن او را گرفت و گفت: پس از تو به کجا روم؟ و به چه کسی تکیه کنم؟ و آنگاه به شدت گریست وقتی امام حسین علیه السلام متوجه شد، با همان روح آزادگی خطاب به هلال فرمود:
ای پسر نافع! همانا همسرت، جدایی تو را نمی پسندد، آزادی تا خشنودی او را بر مبارزه با شمشیرها مقدم بداری!
هلال بن نافع گفت: ای پسر رسول خدا! اگر امروز تو را یاری نکنم، فردای قیامت جواب پیامبر صلی الله علیه وآله را چگونه بدهم؟
آنگاه به میدان جنگ رفت، مبارزه کرد تا شهید شد. (22).
419 - اصحاب فدای خاندان
نوشته اند تا اصحاب زنده بودند، تا یک نفرشان هم زنده بود، خود آنها اجازه نداند یک نفر از اهل پیغمبر، از خاندان امام حسین، از فرزندان، از برادرزادگان، از برادران، از عموزادگان، به میدان برود، می گفتند: آقا اجازه بدهید ما وظیفه مان را انجام بدهیم، ما وقتی کشته شدیم خودتان می دانید.
اهل بیت پیغمبر منتظر بودند که نوبت آنها برسد. آخرین فرد از اصحاب اباعبدالله که شهید، شد یک مرتبه ولوله ای در میان جوانان خاندان پیغمبر افتاد. همه از جا حرکت کردند. نوشته اند: فجعل یودع بعضهم بعضا شروع کردند با یکدیگر وداع کردن و خداحافظی کردن، دست به گردن یکدیگر انداختن، صورت یکدیگر را بوسیدن.
420 - بهترین اصحاب امام حسین (ع) (23).
قضیه معروفی است درباره یکی از علمای بزرگ شیعه منقول است. یکی از علمای قم برای من نقل می کرد که مرحوم فیض درباره این جمله که از حضرت امام حسین علیه السلام نقل شده است که ایشان در شب عاشورا فرمودند: من اصحابی بهتر از اصحاب خودم سراغ ندارم، می گفت: من باور نمی کنم چنین چیزی را امام فرموده باشد.
گفته بودند: چرا؟

گفته بود: مگر آنها چه کار کردند که امام بگوید اصحابی از اینها بالاتر نیست. آنهایی که امام حسین را کشتند خیلی آدم های بدی بودند؛ اینهایی که امام حسین را یاری کردند کار مهمی انجام نداند. هر مسلمانی جای آنها می بود، وقتی می گفتند: فرزند پیغمبر، و امام زمانشان در دست دشمن تنها مانده است، قهرا می ایستاد.
یک شب در عالم رویا دید که صحرای کربلا است، امام حسین با 72 تن در یک طرف، لشکر 30 هزار نفری دشمن هم در طرف دیگر. آن جریان به نظرش آمد که موقع ظهر است و می خواهند نماز بخوانند. حضرت امام حسین علیه السلام به همین آقا فرمودند: شما جلو بایستید تا ما نماز بخوانیم. (همانطور که سعید بن عبدالله حنفی و یکی دو نفر دیگر خودشان را سپر قرار دادند).
دشمن تیر اندازی می کرد. آقا رفت جلو ایستاد. اولین تیر از دشمن داشت می آمد. تا دید تیر دارد می آید، خم شد. ناگاه دید که تیر اصابت کرد به امام.
در همان عالم خواب گفت: استغفر الله ربی و اتوب الیه، عجب کار بدی کردم! این دفعه دیگر چنین کاری نمی کنم. دفعه دوم تیر آمد. تا نزدیک او شد دو مرتبه خودش را خم کرد. چند دفعه این جریان تکرار شد؛ دید بی اختیار خم می شود. در این هنگام امام به او فرمود: انی لا اعلم اصحابا خیرا و لا افضل من اصحابی؛ من اصحابی از اصحاب خودم بهتر نمی شناسم. یعنی تو خیال کرده ای هر که کتاب خواند مجاهد می شود؟! این حقیقتی است: من لم یغز ولم یحدث نفسه بغزو مات علی شعبه من النفاق؛ کسی که عملا مجاهد نبوده است یا لااقل این اندیشه را نداشته که مجاهد باشد در درون روحش یک دو رویی وجود دارد یعنی موقع جهاد که می شود در می رود.
(1) رساله لقاء الله، ص 221.
(2) لهوف سید بن طاوس، ص 113.
(3) همان ماخذ.
(4) همان ماخذ.
(5) فرهنگ جامع سخنان امام حسین علیه السلام، ص 449.
(6) لهوف سید بن طاوس، ص 129.
(7) همان ماخذ ص 131.
(8) همان ماخذ.
(9) همان ماخذ ص 135.
(10) شهید، ص 123.
(11) شهید ص 129.
(12) سیره ائمه، ص 104.

(13) لهوف سید بن طاووس، ص 143.
(14) همان ماخذ.
(15) همان ماخذ.
(16) همان ماخذ.
(17) لهوف سید بن طاووس، ص 145.
(18) عیوت مسائل نفس و شرح آن، ج 2، ص 107.
(19) لهوف سید بن طاووس، ص 147.
(20) همان ماخذ.
(21) فرهنگ سخنان امام حسین (ع)، دشتی 48.
(22) همان ماخذ.
(23) حماسه حسینی، ج 1 ص 231.

421 - سخن مطهری در باب مبارزه امام حسین (ع) (1).
ما اگر مبارزه حسین بن علی علیه السلام را با لشکریان یزید و ابن زیاد از جنبه نظامی، یعنی از نظر ظاهری و صوری در نظر بگیریم، امام حسین شکست خورد و آنها پیروز شدند. اما اگر ماهیت قضیه را در نظر بگیریم، فکری و اعتقادی است، یعنی حکومت یزید سمبل جریانی بود که می خواست فکر اسلامی را از بین ببرد و امام حسین برای احیاء فکر اسلام جنگید، در این صورت باید ببینیم آیا امام حسین به مقصودش رسید یا نرسید؟
آیا توانست یک فکر را در دنیا زنده کند یا نتوانست؟ می بینیم که توانست. هزار و سیصد سال است که این نهضت هر سال یک پیروزی جدید به دست می آورد، یعنی هر سال عاشورا، عاشوراست و معنی کل یوم عاشورا این است که هر روز به نام امام حسین با ظلم و باطلی مبارزه می شود و حق و عدالتی احیاء می شود. این پیروزی است و پیروزی بالاتر از این چیست؟ یزیدها و ابن زیادها می روند، ولی حسین ها و عباس ها و زینب ها باقی می مانند. البته به عنوان یک ایده نه به عنوان یک شخص، بلکه به عنوان یک صاحب اختیار و حاکم بر جامعه خویش. آری! آنها می میرند، اما اینها زنده و جاوید باقی می مانند. (2).
422 - شکست روحی دشمن
شما یک چنین صحنه نمایشی از فضائل انانیت در غیر حادثه کربلا نشان دهید تا به جای کربلا از آن حادثه یاد کنیم. پس چنین حادثه ای را باید زنده نگهداریم. حادثه ای که در آن یک جمعیت هفتاد و دو نفری از نظر روحی یک جمعیت سی هزار نفری را شکست دادند. چطور شکست دادند؟ اولا با اینکه اینها در اقلیت بودند و کشته شدنشان قطعی بود، یک نفر از اینها به دشمن ملحق نشد. اما از آن سی هزار نفر به اینها ملحق شدند. از جمله سردارشان حر بن یزید ریاحی و سی نفر دیگر. این دلیل بر آن است که از نظر روحی اینها بردند و آنها باختند. عمر سعد در کربلا کارهایی کرده است که دلیل بر شکست روحی خودش است. لشکریان عمر سعد در کربلا از جنگ تن به تن پرهیز داشتند. اول حاضر شدند. و طبق معمولی که در آن دوره ها بوده است، قبل از اینکه به اصطلاح جنگ مغلوبه یا تیر اندازی شود جنگ تن به تن یک نوع زور آزمایی بوده است. یک نفر از این طرف می رود، یک نفر از آن طرف می آید. چند نفر که با اصحاب حسین مبارزه کردند، آنقدر به آنها نیروی روحی دادند که عمر سعد دستور داد جنگ تن به تن نکنند. (3).

423 - کوبیدن کاخ ستمگر
کربلا کاخ ستمگران را با خون در هم کوبید، و کربلا کاخ سلطنت شیطانی را فرو ریخت.
424 - گریه دشمن بر مظلومیت حسین (ع)
همه انسان ها، حتی همان شقاوت پیشگان اموی که برای ریختن خون پاک او همدست و همداستان شده بودند، با مراجعه به فطرت و سرشت انسانی خویش، نا خودآگاه احساس همدردی می کردند و بر حقانیت و مظلومیت او می گریستند و با سوء استفاده از اراده و اختیاری که خداوند برای گزینش راه زندگی به انسان عنایت فرموده است، به رویش شمشیر می کشیدند و با سوء استفاده از همین اختیار، خود را برای همیشه، هیزم جهنم می ساختند.(4).
425 - گریه یزید بر امام حسین (ع)
شگفت اینجاست که، در این مرحله نیز بر شهادت افتخار آفرین او و یارانش و بر اسارت خاندانش بی اختیار می گریستند، همانگونه که عمر سعد فرمانده کل سپاه اموی به هنگام صدور فرمان قتل حسین علیه السلام اشک می ریخت (5) و نیز شقاوت پیشه ای که گوشواره دختر خردسال او را می ربود، گریه می کرد. (6) و خود یزید، عنصر خود کامه اموی نیز هنگامی که خاندان پیامبر را در حال اسارت و سر بریده او را بر نیزه نگریست بی اختیار اشک می ریخت و فریبکارانه می گفت:
خدا چهره پسر مرجانه را زشت و سیاه گرداند که چنین فاجعه ای را به وجود آورد. (7).
426 - گریه دشمن
از الطاف خاص خدا بر امام حسین علیه السلام در این مورد این است که همه دلها و قلبهای آشنا و بیگانه با او، به گونه ای بر شهادت او مصیبت او شعله ور می گردد (8) و مجلس او را به پا می دارد، همچون برخی هندوهای مخالف با اسلام و یا کسانی که در اوج عداوت و دشمنی با دین خدا، بر او می گریستند
عمر سعد، فرمانده کل سپاه یزید، به هنگام صدور فرمان حمله به آن حضرت خود می گریست. همانگونه که در واپسین لحظات شهادت او و شنیدن سخنان جانسوز و تکان دهنده خواهر قهرمانش زینب علیها السلام اشک می ریخت. (9).
شقاوت پیشه ای که به هنگام غارت خیمه ها، گوشواره دختر خردسال حسین علیه السلام را به سرقت می برد، می گریست. (10).
یزید به هنگام ورود خاندان پیامبر و سرهای مقدس شهدای قهرمان عاشورا به مجلس شومش، بر آن صحنه ای فاجعه بار اشک می ریخت، (11) همانگونه که از سایر شقاوت پیشگانی که در ریختن خون پاک او

شرکت داشتند، نیز رقت قلب و گریه بر شهادت جانسوز آن حضرت و ستمی که در راه حق و عدالت بر او رفت، گزارش شده است. و در میدان آنان تنها از فرزند پلید مرجانه به موردی دست نیافته ام، جز همان موردی که در استانداری کوفه و مجلس شومش، فرمان قتل امام سجاد علیه السلام را صادر کرد، که عمه قهرمانش او را در آغوش گرفت و فرمود: اگر بخواهید او را بکشید باید مرا نیز به همراه او بکشد که ابن زیاد دگرگون شد و فرمان شقاوت بار خود را با توجیهی پس گرفت. (12) (13).

427 - شکست باطل در برابر حق

محرم ماهی است که عدالت در مقابل ظلم و حق در مقابل باطل قیام کرده، و به اثبات رسانده است که در طول تاریخ، همیشه حق بر باطل پیروز شده است.

428 - عقیده به مکتب

اینکه سیدالشهداء را کشاند به آنجا، مکتب بود که کشاند به آنجا، ... عقیده بود که کشاند به آنجا و همه چیزش را داد در مقابله عقیده، در مقابل ایمان، و کشته شد و شکست داد، طرف را شکست داد. (14).

429 - رژیم بنی امیه را دفن کرد

شهادت حضرت سیدالشهداء مکتب را زنده کرد. خودش شهید، مکتب اسلام زنده شد و رژیم طاغوتی معاویه و پسرش را دفن کرد... شهادت سیدالشهداء چیزی نبود که برای اسلام ضرر داشته باشد. نفع اسلام را زنده کرد (15).

430 - پیروزی واقعی

اولیای خدا هم شکست می خوردند. حضرت امیر در جنگ معاویه شکست خورد، اینکه حرف ندارد، شکست خورد امام حسین علیه السلام هم در جنگ با یزید شکست خورد و کشته شد اما به حسب واقع پیروز شدند آنها، شکست ظاهری و پیروز واقعی پیروز شدند آنها، شکست ظاهری و پیروز واقعی بود. (16).

431 - بیرق یزید را افکند

کسی که برای خدا کار می کند شکست در آن نیست ولو کشته بشوی، شکست نداریم. حضرت سیدالشهداء هم کشته شد لکن شکست خورد؟ الان بیرق او بلند است و یزیدی در کار نیست. (17).

432 - گور یزیدیان کنده شد

آن روز یزیدیان با دست جنایتکاران گور خود را کندند و تا ابد هلاکت خویش و رژیم سردمداری جنایتکارشان با دست ستم شاهی خودکار خود را کندند و سقوط و ننگ ابدی را برای خویش بجا گذاشتند که ملت عظیم الشان ایران بحمدالله تعالی با قدرت و پیروزی بر گور آتشبار آنان لعنت

می فرستد. (18).
433 - سفیانیان را از صحنه تاریخ راند
شهادت رسید مظلومان و هواخواهان قرآن در عاشورا - سر آغاز زندگی جاوید اسلام و حیات ابدی قرآن کریم بود، آن شهادت مظلومانه و اسارت آل الله، تخت و تاج یزیدیان را که با اسم اسلام، اساس وحی را به خیال خام خود می خواستند محو کنند، برای همیشه به باد فنا سپری و آن جریان، سفیانیان را از صحنه تاریخ به کنار زد. (19).
434 - یزید دفن شدند
حضرت سیدالشهداء هم شکست خورد، اما پیروزی نهایی را داشتند، مکتبشان شکست نخورد با کشته دادن، دشمنشان را عقب زدند، بساط معاویه را که می خواست اسلام را به صورت یک امپراطوری در آورد، برگرداند به زمان جاهلیت و آن اوضاع جاهلیت، شکستش دادند یزید و اتباع یزید دفن شدند تا ابد، و لعن مردم بر آنها است تا ابد، لعن خدا هم بر آنهاست و آنها خودشان محفوظ بودند. (20).
435 - علامت شکست
انقلاب کوفه آنچنان شد که توابین را به وجود آورد و بعد همین کوفه علیه شام و ابن زیاد قیام کرد و ابن زیاد در جنگ با همین کوفیان کشته شد و (در) شام اثرش آن است که در مسجد اموی ظاهر گشت.
اینکه یزید روزهای آخر روش خود را عوض کرد، علامت این بود که مغلوب شده بود و اینکه دستور داد (اهل بیت امام) مکرما و محترما به مدینه باز گردند به همین جهت بود.
اینکه در قیام حره دستور داد مخصوصا متعرض علی بن الحسین نشوند به همین جهت بود. (21).
436 - علامت شکست دشمن
الف - پرهیز از جنگ تن به تن
ب - تیراندازی و سنگ پرانی
ج - دستور عمر سعد که از جنگ با شخص حسین پرهیز کنند: هذا ابن قتال العرب، و الله نفس ابیه بین جنبیه؛ این فرزند کشنده عرب است.
به خدا سوگند، جان پدرش در میان دو پهلوی اوست.؛
د - دستور عمر سعد که مانع سخنرانی او بشوند و نگذارند سخنانش شنیده شود نه در مقابل شمشیر و بازویش و نه منطق و سخنش تاب نمی آوردند. (22).
437 - استجابت نفرین پیامبر
نفرین پیامبر در حق قاتلین امام حسین علیه السلام مستجاب گردید، یزید پس از آن که امام را به شهادت رسانید، بهره چندانی از دنیا نبرد. او شب هنگام در حالی که مست کرده بود خوابید و صبح او را در حالی یافتند که

همانند قیر شده بود.
و هر کسی که در کشتن امام حسین علیه السلام شرکت کرده بود یا جزو لشکریان ابن سعد بود، با مرضی های مختلفی مانند خورده، دیوانگی، پیسی به درک واصل شد و حتی این امراض در نسل آن ها باقی ماند.
(23).
(1) طهارت روح، ص 159.
(2) حق و باطل، ص 44 تا 45.
(3) حماسه حسینی، ج 1، ص 82.
(4) ویژگیهای امام حسین علیه السلام، ص 81.
(5) تاریخ طبری، ج 5 ص 452.
(6) بحار الانوار، ج 45، ص 60 و 61.
(7) همان. ص 136.
(8) مستدرک، ج 10، ص 318.
(9) بحار الانوار، ج 45، ص 55.
(10) همان، ص 82، سیر اعلام النبلا، ج 3، ص 303.
(11) بحارالانوار، ج 45، ص 195.
(12) ارشاد مفید، ج 2، ص 117، بحارالانوار، ج 45، ص 117.
(13) ویژگیهای امام حسین علیه السلام، ص 174، تا 176.
(14) صحیفه نور، ج، ص 194.
(15) همان ماخذ.
(16) همان.
(17) همان، ج 11، ص 150.
(18) صحیفه نور، ج 16، ص 179.
(19) همان ج 14، ص 263.
(20) همان ج 11، ص 156.
(21) حماسه حسینی، ج 3، ص 356.
(22) حماسه حسینی، ج 3، ص 287.
(23) منتهی الامال، ص 77.

438 - آغاز پیدایش نهضت ها
این جریان خیلی عجیب است، شوخی نیست؛ جریانی که همیشه اعجاب مرا برمی انگیزد این است: اباعبدالله در روز عاشورا چنان قدم بر می دارد که کانه آینده روشن یعنی آثار نورانی نهضت خودش را به چشم می بیند او شک نداشت که با همین شهید شدن پیروز شد شک نکرد که روز عاشورا آغاز بهره برداری از این نهضت است.
همانگونه که همین طور هم شد ما می بینیم که کشته شدن حسین علیه السلام همان، و پیدا شدن جنبش ها و حرکت ها و همدردی ها و همدلی و طغیان ها علیه دستگاه اموی همان.
439 - آگاهی امام به نابودی بنی امیه
آیا امام خود به نتیجه کار خود و هدر نرفتن خود معتقد بود یا نه؟ بلی معتقد بود، به چند دلیل: (1).
الف - در جواب شخصی که ریاشی نقل می کند: ان هولاء اخافونی و هذه کتب اهل الکوفه و هم قاتلی فاذا فعلوا ذلک و لم یدعوا لله محرما الا انتکوه بعث الله من یقتلهم حتی یکونوا اذل من فرام المراه؛ اینان برای من ایجاد وحشت کرده اند، و اینها نامه های دعوت کوفیان است که اکنون به قتل من کمر بسته اند، و چون دست به خون من بیالایند و حرامی را نگذارند جز اینکه مرتکب شوند، خداوند کسی را بر انگیزد تا همه را قتل عام کند تا آنجا که از کهنه رگل زنان بی ارزش تر خواهند شد (کامل ابن اثیر، جلد 3).
ب - در روز عاشورا خطاب به مردم فرمود: ثم ایم الله لا تلبثون بعدها الا کریثما یرکب القرس حتی تدور بکم دور الرحی و تقلق بکم قلق المحور؛ سپس به خدا سوگند، جز زمان اندکی به اندازه زمان سوار شدن بر اسب نمانید تا اینکه این آسیاب به گردش آید و شما را در تنگنای محور خویش گیرد (2) (3).
ج - در روز عاشورا خطاب به اهل بیت خود فرمود: استعدوا للبلاء و اعلموا ان الله حافظکم و منجیکم من شر الا عداء و یعذب اعادیک بانواع البلاء؛ (4) (5).
خود را آماده بلا کنید، و بدانید که خداوند حافظ و رهایی بخش شما از دشمنان است، و دشمنانتان را به انواع بلا کیفر خواهد داد
د- به عمر سعد فرمود: به خدا، ملک ری نصیب تو نخواهد شد، می بینم که بچه های کوفه به سرت سنگ می پرانند، آن طور که درخت میوه سنگ می زنند (6).

440 - نهضت های ایجاد شده از عاشورا
(امام حسین علیه السلام) شب عاشورا که اصحاب و اهل بیتش را جمع می کند و از آنها تمجید و تشکر می کند بعد به آنها می گوید: بدانید از همه شما متشکر و ممنونم، ولی بدانید که دشمنان با شما کاری ندارند، و اگر بخواهید بروید مانع شما نمی شوند، من هم از نظر شخص خودم که با من بیعت کرده اید، بیعت خودم را از دوش شما برداشتم و محذور بیعت هم با من ندارید، هر کس می خواهد برود آزاد است.
حسین علیه السلام از اهل بیت و اصحابی که درباره آنها گفته است که اهل بیتی بهتر و باوفاتر از اینها سراغ ندارم، این مقدار استغناء نشان می دهد و هرگز سخنانی از این قبیل که من را تنها نگذارید، من غریبم، مظلومم، بیچاره ام نمی گوید: البته تکلیف دین خدا را بر نمی دارد، لذا با افراد که اتمام حجت می کرد، اگر در آنها تمایل به ماندن نمی دید به آنها می گفت: از این صحنه دور بشوید؛ زیرا که من نمی خواهم شما به عذاب الهی گرفتار شوید؛ چون اگر از کسی استمداد بکنم و او صدای استمداد مرا بشنود و مرا مدد نکند، خداوند او را به عذاب جهنم مبتلا خواهد کرد.
این درس استغناء درس کوچکی نبود. همین استغناء بود که بعدها روحیه استغناء به وجود آورد چقدر قیام ها و نهضت ها به وجود آمد. (7).
441 - اولین اعتراض
(حمید بن مسلم) روایت کرده است که:
در میان لشکر ابن سعد، زنی بود که همراه شوهرش آمد بود، او هنگامی که دید لشکر ابن سعد بر زنان و دختران امام حسین علیه السلام هجوم می برند و مشغول غارت و چپاولگر می باشند، شمشیری برداشت، رو به خیمه آمد و فریاد زد: ای مردان طایفه بکر! آیا جامه و لباس دختران رسول خدا صلی الله علیه وآله به غارت می رود؟ و شما تماشا می کنید، فرمانی جز فرمان خدا نیست، ای کشندگان رسول خدا صلی الله علیه وآله
شوهر آن زدن دست او را گرفت و او را به خیمه باز گردانید. (8).
442 - بر خاستن ندای امام حسین (ع) از خانه کفر
ابن زیاد با آن شقاوت، برادری دارد به نام عثمان بن زیاد. عثمان آمد به بردارش گفت: برادر! من دلم می خواست تمام اولاد زیاد به فقر و ذلت و نکبت و بدبختی دچار می شدند و چنین جنایتی در خاندان ما پیدا نمی شد؟
مادرش مرجانه یک زن بدکاره است وقتی که پسرش چنین کاری را کرد، به او گفت: پسرم! این کار را کردی، ولی بدان که دیگر بویی از بهشت به مشامت نخواهد رسید!!!
مروان حکم، آن شقی ازل و ابد، برادری دارد به نام یحیی بن حکم یحیی در مجلس یزید به عنوان یک معترض از جا بلند شد، گفت: سبحان الله!

اولاد سمیه (یعنی اولاد مادر زیاد)، دختران سمیه باید محترم باشند، ولی آل پیغمبر را تو به این وضع در این مجلس حاضر کرده ای؟ !
آری ! ندای حسینی از درون خانه اینها بلند شد.
443 - ابن زیاد ! دروغگو و دروغگو زاده، تویی !
ابن زیاد بالای منبر رفته، پس از حمد و ثنای الهی، در ضمن سخنرانی خویش گفت: حمد و سپاس مخصوص خدایی است که حق را ظاهر ساخت و اهل حق را پیروز نمود، همو که یاور امیر مؤمنان (یزید ملعون) و پیروانش بود، و دروغگو پسر دروغگو را کشت !!!
تا ابن زیاد این سخن را گفت، قبل از آنکه بتواند کلام دیگری بر زبان جاری کند، عبدالله بن عفیف ازدی که از برگزیدگان شیعه و از زهاد زمان بود، و دو چشم راست و چپش، یکی در جنگ صفین و دیگری در روز جنگ جمل از دست داده بود، از جای برخاست، او کسی بود که پیوسته در مسجد اعظم کوفه به سر می برد و تمامی روز را تا شب به نماز مشغول بود، او خطاب به ابن زیاد گفت: ابن زیاد ! دروغگو تو هستی و پدر تو و کسی که تو را بر ما گماشته و پدر نابکار اوست. ای دشمن خدا ! آیا فرزندان رسول خدا را می کشی و بر بالای منبر مسلمانان اینگونه سخن می گویی؟ ! (9).
444 - غضب ابن زیاد
ابن زیاد غضبناک شده و بانگ بر آورد که: چه کسی این سخنان را گفت؟
عبدالله گفت: من بودم ای دشمن خدا ! آیا فرزندان پاک و مطهری که خداوند هر گونه آلودگی را از آنان دور ساخته می کشی و فکر می کنی که با وجود این مسلمان نیز می باشی؟
ای وای (بر این مصیبت) کجایند مهاجرین و انصار تا از امیر طغیانگر تو یزید که خود و پدرش (معاویه) به زبان پیامبر خدای جهانیان لعنت شده اند، انتقام بگیرند؟ !
445 - خروج عبدالله از مسجد
غضب ابن زیاد فزونی یافت تا حدی که رگ های گردنش متورم شده و گفت: این مرد را نزد من آورید ! (10).
نوکران ابن زیاد برای انجام دستور او دویدند تا عبدالله را دستگیر نمایند، در این حال بزرگان قبیله ازد که پسر عموهای عبدالله می شدند نیز به پا خاستند و عبدالله را از دست گماشتگان ابن زیاد گرفته، و او را از مسجد خارج ساخته و به خانه اش رسانیدند. (11).
446 - جنگ میان قبیله ازد و لشکر ابن زیاد
ابن زیاد فرمان داد که: به خانه این کور قبیله ازد بروید که خدا دلش را نیز همانند چشمانش کور کند و او را نزد من بیاورید !
گماشتگان و سربازان ابن زیاد رفتند، هنگامی که این خبر به قبیله ازد رسید، آنها به همراه قبایل یمن جمع شدند تا مانع از آن شوند که سرور و

بزرگ قومشان اسیر شود.
خبر به ابن زیاد رسید، دستور داد که قبایل مضر جمع شده و به سرکردگی محمد بن اشعث به جنگ آنها بروند.
بین آن دو گروه جنگ شدیدی درگرفت تا حدی که عده زیادی از اعرب کشته شدند. (12).
447 - مبارزه عبدالله بن عفیف
لشکر ابن زیاد به در خانه عبدالله رسیدند، در را شکسته و به خانه او هجوم آوردند، دختر عبدالله فریاد زد: لشکر از همان جایی که می ترسیدی وارد خانه شدند!
عبدالله گفت: (دخترم! مترس) آنها با تو کاری ندارند، شمشیر مرا برایم آماده کن:
دختر شمشیر پدر را به او داد. عبدالله به دفاع از خود پرداخته و اشعاری را می خواند:
من پسر صاحب فضلی ام، عفیف و طاهر، پدرم مردی عفیف و مادرم ام عامر است.
چه بسیار شجاعان و قهرمانان دلاور و چابکی از شمایان را که با خون خودش آغشته نمودم.
راوی گفت:
دختر عبدالله می گفت: پدر جان! کاشکی من نیز مرد بودم تا امروز در مقابل تو با این فاجران که قاتلان خاندان پیامبرند، می جنگیدم، (13).
448 - شجاعت کوری بینا دل
لشکر ابن زیاد دور تا دور او را محاصره کرده بودند، اما او از خود دفاع می کرد و هیچ کسی زهره نداشت جلو بیاید و از هر سمتی که به او نزدیک می شدند دخترش می گفت: پدر جان! از فلان سو، قصد حمله دارند!
(درگیری به همین گونه ادامه داشت تا) آنکه لشکر ابن زیاد بر تعدادشان افزود شد و او را محاصره کردند، دخترش فریاد زد، وای از ذلیلی! پدرم را احاطه نموده اند، در حالی که او یاوری ندارد تا از او طلب یاری کند.
عبدالله شمشیر را به گرد خود می چرخانید و اشعاری را می خواند:
به خدا سوگند، اگر دیده ام باز بود و قدرت دیدن را باز می یافتم، کار را بر شما سخت و دشوار می کردم و راه ورود و خروج تان را مسدود(14) می نمودم.
449 - تو از خودت و از پدرت بپرس!
او به مبارزه خود تا سرحد اسیر شدن ادامه داد، لشکر ابن زیاد او را محاصره نمودند و نزد ابن زیاد بردند، هنگامی که نگاه ابن زیاد بر او افتاد، گفت: حمد خدایی که تو را ذلیل و خوار نمود!
عبدالله گفت: ای دشمن خدا! خداوند با چه چیز مرا خوار کرد؟

به خدای سوگند، اگر دیدگان من باز بود و می دید، راه ورود و خروج تو را تنگ می کردم.
ابن زیاد گفت: ای دشمن خدا! نظر تو درباره عثمان بن عفان چیست؟
عبدالله گفت: ای بنده و غلام قبیله بنی علاج! ای پسر مرجانه! سپس به ابن زیاد فحش داد و گفت: تو با عثمان چه کار داری؟ اگر نیک عمل نمود یا بد، اصلاح کرد یا تباهی و فساد کرد، خداوند تبارک و تعالی خود بر آفریدگان خود سرپرست است و میان آنها و عثمان با عدل و داد قضاوت خواهد کرد، تو اینک از پدرت و از خودت و از یزید و پدرش از من بپرس! (15).
450 - آرزوی دیرین عبدالله
ابن زیاد گفت: به خدا سوگند، دیگر از هیچ چیزی از تو سؤال نخواهم کرد، تا آنکه تو را زجرکش نمایم!
عبدالله بن عفیف گفت: حمد و سپاس مخصوص پروردگار جهانیان است من قبل از آنکه تو از مادر متولد گردی، از خداوند می خواستم که شهادت را بهره و روزی من کند و شهادت من به دست ملعون ترین و مبغوض ترین مردم در نزد خداوند صورت پذیرد.
من از زمانی که نابینا شده بودم، دیگر از شهادت مأیوس گشتم و الان خداوند را شاکرم که پس از این ناامیدی، شهادت را بهره من ساخت و به من نشان داد که دعای قدیم من به استجابت رسیده است!
ابن زیاد دستور داد که: گردنش را بزنید!
دستور ابن زیاد اجرا شد، گردن عبدالله را زدند و (جسد مطهر آن بزرگمرد را) در سبخه به دار آویختند. (16).
451 - اعتراض زن یزید
داستان هند زن یزید را هم شنیده اید که از اندرون خانه یزید حرکت کرد و به عنوان یک معترض به وضع موجود به سوی او آمد و یزید و مجبور شد اصلا تکذیب بکند، بگوید: اصلا من راضی به این کار نبودم، این کار را من نکردم، عبید الله زیاد از پیش خود کرد.
452 - مرثیه یکی از زنان حرم یزید
در این هنگام یکی از بانوان بنی هاشم که در خانه یزید زندگی می کرد، شروع به ناله و زاری نمود، و گفت: ای محبوب ما! ای سرور و آقای خاندان ما! ای پسر محمد! ای سرپرست یتیمان! ای بهار امید بیوه زنان و بی سرپرستان! ای کشته شده به دست اولاد زنازادگان!
راوی گفت:
هر کس که صدای آن زن را شنید، شروع به گریستن نمود. (17).
453 - قیام خونین اهل مدینه
مردم مدینه نمی دانستند که در شام چه می گذرد. رفت و آمد خیلی کم

بود افرادی هم که احیانا از مدینه به شام می رفتند، از دستگاه یزید اطلاعی نداشتند بعد از قضیه امام حسین، مردم مدینه تعجب کردند که: عجب! پسر پیغمبر را کشتند هیئتی را برای تحقیق به شام فرستادند که چرا امام حسین کشته شد پس از بازگشت این هیئت، مردم پرسیدند: قضیه چه بود؟
گفتند: همین قدر در یک جمله به شما بگوییم که در آنجا بودیم، دائم می گفتیم خدایا! نکند از آسمان سنگ ببارد و ما به این شکل هلاک بشویم و نیز به شما بگوییم که ما از نزد کسی می آییم که کارش شرابخواری و سگ بازی و یوز بازی و میمون بازی است، کارش نواختن تار و سنتور و لهو و لعب است، کارش زناست حتی با محارم دیگر حال، تکلیف خودتان را می دانید این بود که مدینه قیام کرد، قیامی خونین و چه افرادی که بعد از حادثه کربلا به خروش آمدند.
ای بسا شاعر که بعد از مرگ زاد
454 - قیام های بعد از عاشورا
از زمان شهادت امام حسین حس تنفر نسبت به بنی امیه در میان مردم بالا گرفت و بعد هم که قیام هایی باشد - مثل قیام زید بن علی بن الحسین و قیام یحی بن زید بن علی بن الحسین - وجهه مذهبی اینها به کلی از میان رفت (18).
455 - بیداری کوفیان
مختار بن ابی عبیده با کمک همین مردم کوفه حکومتی تشکیل داد و بر قسمت وسیعی از کشور اسلامی مسلط شد و بی شک علاقه و اخلاص مردم کوفه نسبت به امام حسین علیه السلام صدها برابر بیش از علاقه آنان به سلیمان بن صرد و مختار بود، بلکه اطاعت مردم کوفه از سلیمان بن صرد و مختار نیز به خاطر عشق و علاقه به امام حسین علیه السلام بود.
بلکه شهادت امام بود که مردم کوفه را بیدار و علاقمند و مصمم کرد، نه اینکه آنها بعد از شهادت و قبل از شهادت یکسان بودند.(19).
456 - آغازگر قیام جمعی و مسلحانه
یکی از بزرگ ترین آثار قیام حسین این بود که مجزا کرد بین قیام علیه خلفا و قیام علیه اسلام را. همان طوری که قبلا گفتیم اگر امام حسین علیه یزید قیام نمی کرد ممکن بود خرابکاری ها و سوء سیاست یزید منجر به قیامی از طرف عناصری بشود که به اسلام هم علاقه ای نداشتند اکنون می گوییم اگر چه تاریخ اسلام قیام های زیادی می بینیم که علیه دستگاه خلفا است و در عین حال جنبه حمایت از اسلام را دارد، مثل قیام ایرانیان علیه امویان، ولی باید دانست که این امام حسین بود که اولین بار قیام دسته جمعی مسلحانه علیه دستگاه خلافت کرد و او بود که حساب اسلام

را از حساب متصدیان امر جدا کرد، بلکه راه قیام علیه دستگاه را از نظر اسلامی باز کرد و قیام آن حضرت نمونه و سرمشق مخالفت قرار گرفت.
قبل از امام حسین هم قیامی فردی یا دسته جمعی انجام شد آنها یا مسلحانه و فردی بود یا جمعی و غیر مسلحانه ولی قیام و شورش دسته جمعی و مسلحانه را امام حسین آغاز کرد. (20).
457 - نتایج نهضت حسین (ع)
اما راجع به نتایج این حرکت: اولا خود یزید نتوانست آب خوشی از گلویش فرو برود.
حادثه مدینه دنبال حادثه کربلا بود. عبدالله بن زبیر وسیله تبلیغاتی خوبی یافت و قضیه مکه واقع شد بعدها یا لثارات الحسین ستاری بود که در تمام مدت شصت ساله بعدی بنی امیه همواره حکومت اموی را می لرزانید لهذا بعضی ها مثل مارتین آلمانی سیاست حسینی را از اول متوجه همین هدف ها می دانند.
عقاد راجع به حرکت دادن نساء و اطفال می گوید:...انما یبدو الخطاء فی هذه الحرکه حین تنظر الیها من زاویه واحده ضیقه المجال قریبه المرمی، و هی زاویه العمل الفردی الذی یراض باسالیب المعیشه الیومنه و یدور علی النفع العاجل للقائمین به والدا عین الیه...
می گوید: مسلم قادر بود خیلی کارها از قبیل کارهای ابن زیاد بکند، مال هایی بگیرد و ببخشد و بکشد، ولی بر خلاف اصولی بود که پیروی می کرد مسلم در حالی که آماده کشته شدن بود وصیت کرد هفتصد درهم قرض دارم، زره و شمشیرم را بفروشید و ادا کنید! (مسلم در فکر صاف کردن مال مردم هم در دوره چند روزه حکومت خودش نیفتاد، با اینکه فرمان حضرت به منزله اجازه سهم امام هم بود!) (21).
458 - شعار کل یوم عاشورا سر مشق امت ماست
خاطر تلخ 17 شهریور 1357 و خاطره تلخ روزهای بزرگی که بر امت گذشته، میوه شیرین سرنگونی کاخهای استبداد و استکبار و جایگزینی پرچم جمهوری عدل اسلام را به بار آورد. مگر نه آن است که دستور آموزنده کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا باید سرمشق امت اسلامی باشد. قیام همگانی در هر روز و هر سرزمین عاشورا قیام عدالتخواهان با عددی قلیل و ایمان و عشقی بزرگ در مقابل ستمگران کاخ نشین و مستکبران غارتگر بود، و دستور آن است که این برنامه سرلوحه زندگی امت در هر روز و در هر سرزمین باشد، روزهایی که بر ما گذشت عاشورای مکرر بود و میدان ها و خیابان ها و کوی و برزن هایی که خون فرزندان اسلام در آن ریخت، کربلای مکرر و این دستور آموزنده تکلیفی است و مژده ای؛ تکلیف از آن جهت که مستضعفان اگر چه با عده ای قلیل علیه مستکبران، گرچه با ساز و برگ مجهز و قدرت شیطانی عظیم، مأمورند چونان سرور شهیدان قیام

کنند و مژده که شهیدان ما را در شمار شهیدان کربلا قرار داده است، و مژده که شهادت رمز پیروزی است 17 شهریور مکرر عاشورا و میدان شهدا مکرر کربلا و شهدای ما مکرر شهدای کربلا و مخالفان ملت ما مکرر یزید و وابستگان او هستند کربلا کاخ ستمگران را با خون درهم کوبید کربلای ما کاخ سلطنت شیطانی را فرو ریخت اکنون وقت آن است که ما وارثان ننشینیم تا فداکاری آنان را به ثمر برسانیم و با اراده مصمم و مشت محکم بقایای رژیم ستمکار و توطئه گران جیره خوار شرق و غرب را در زیر پای شهدای فضیلت دفن کنیم. (22).

459 - مصائب ما در مقایسه با حوادث عاشورا چیزی نیست

ناراحت و نگران نشوید، مضطرب نگردید، ترس و هراس را از خود دور کنید، شما پیرو پیشوایانی هستید که در برابر مصائب و فجایع صبر و استقامت کردند که آنچه ما امروز می بینیم نسبت به آن چیزی نیست پیشوایان بزرگوار ما، حوادثی چون روز عاشورا و شب یازدهم محرم را پشت سر گذاشته و در راه دین خدا یک چنان مصائبی را تحمل کرده اند.

شما امروز چه می گویید؟ از چه می ترسید؟ برای چه مضطربید؟ عیب است برای کسانی که ادعا پیروزی از حضرت امیر علیه السلام و امام حسین علیه السلام را دارند در برابر این نوع اعمال رسوا و فضاحت آمیز دستگاه حاکمه خود را ببازند (23).

460 - نهضت ما به پیروزی از نهضت حسینی بود

نهضت دوازده محرم و پانزده خرداد در مقابل کاخ ظلم شاه و اجانب به پیروزی از نهضت مقدس حسین چنان سازنده و کوبنده بود که مردانی مجاهد و فداکار تحویل جامعه داد که با تحرک و فداکاری روزگار را بر ستمکاران و خائنان سیاه نمودند و ملت بزرگ را چنان هشیار و متحرک و پیوسته کرد که خواب را از چشم بیگانه و بیگانه پرستان ربود و حوزه های علمیه و دانشگاه ها و بازارها را به صورت دژ مدافع از عدالتخواهی و از اسلام و مذهب مقدس در آورد. (24).

461 - اسلام را وارونه نشان دادند

اگر نبود این نهضت، نهضت حسین علیه السلام، یزید و اتباع یزید اسلام را وارونه به مردم نشان می دادند و از اول، اینها اعتقاد به اسلام نداشتند و نسبت به اولیای اسلام حقد و حسد داشتند. سیدالشهداء با این فداکاری که کرد علاوه بر اینکه آنها را به شکست رساند اندکی که گذشتت مردم متوجه شدند که چه غائله ای و چه مصیبتی وارد شد و همین مصیبت موجب به خوردن اوضاع بنی امیه شد. (25).

462 - تدارک نهضت های حق طلبانه در اسلام

اگر قیام حضرت سیدالشهداء علیه السلام نبود، امروز هم ما نمی توانستیم پیروز شویم. (26).

463 - مبدا وحدت کلمه
تمام این وحدت کلمه ای که مبدا پیروزی ما شد، برای خاطر این مجالس عزا و این مجالس سوگواری و این مجالس تبلیغ و ترویج اسلام شد.
464 - پرتوی از عاشورا
انقلاب اسلامی ایران، پرتوی از عاشورا و انقلاب عظیم الهی آن است.
465 - رهبر مبارزان عالم
امروز پس از گذشت قرن ها، پرچم اسلام بر فراز بلندترین بام های دنیا در اهتزاز است و این حاصل پیروزی حقیقی مجاهدت امام حسین علیه السلام و یارانشان بر دشمن است امروز بعضی رهبران بزرگ غیر مسلمان دنیای معاصر اعلام می کنند که ما راه مبارزه خود را از حسین بن علی علیه السلام فرار گرفته ایم
466 - حضوری همه جانبه
اگر سیدالشهداء علیه السلام نبود، این نهضت هم پیش نمی رفت.
سیدالشهداء علیه السلام همه جا هست، کل ارض کربلا، همه جا محضر سیدالشهداء علیه السلام است
667 - موتور حرکت قرون اسلامی
ماجرای حسین بن علی علیه السلام، حقیقتا موتور حرکت قرون اسلامی در جهت تفکرات صحیح اسلامی بوده است هر آزادی خواه و هر مجاهد فی سبیل الله و هر کس که می خواسته است در میدان خطر وارد بشود، از آن ماجرا مایه گرفته و آن را پشتوانه روحی و معنوی خود قرار داده است در انقلاب ما، این معنا به صورت بینی واضح بود. معلوم نبود اگر ما این حادثه را نمی داشتیم، چه طور می توانستیم در این معرکه خوض کنیم این خودش فصل عریض و قابل تعمقی است که تمسک به ذیل ماجرای عاشورا و مجاهدت سیدالشهداء (علیه الصلاه و السلام) چه تأثیری در وضع انقلاب ما داشت انسان وقتی در این مسأله غور می کند، از عظمت تأثیر آن حادثه به دهشت می افتد و فکر می کند کسانی که از آن محروم اند، این خلا را چگونه می توانند پر کنند.
این سه فصل مربوط به شغل منبر، یعنی موعظه، تبیین معارف، و ارایه الگو و اسوه هر کدام لازمه ای در نفس منبری و گوینده دارد و چیزی از او می طلبد، پس، این میدان را نباید کم گرفت: در گذشته تصور غلطی در ذهن بعضی از ماها بود که بحمدالله بعدها مرتفع شد.
ما خیال می کردیم که اگر کسی اهل علم و مجتهد است، نمی تواند اهل منبر یا روضه خوان باشد، این دو را در دو سطح مختلف مشاهده می کردیم، آن کسی که می خواهد این سه وظیفه را عهده دار باشد، چه بهتر است که در معارف دینی، در فقه اسلام، در علوم و فنون رایج در حوزه های علمیه، که ملاک فهم احکام است، در سطح بالا، بلکه اعلی باشد منبر

را با این چشم ببینیم.
468 - حادثه عاشورا منشاء برکات
از اول تا آخر حادثه عاشورا، به یک معنا نصف روز بوده، به یک معنا دو شبانه روز بوده؛ به یک معنا هم هفت، هشت روز بوده؛ بیشتر از این که نبوده است از روزی که امام حسین وارد سرزمین کربلا شد، تا روزی که از خاندان خود جدا گردید، مگر چند روز بوده است؟
از روز دوم تا یازدهم محرم، هشت، نه روز بوده؛ خود آن حادثه هم که نصف روز است.
شما ببینید این نصف روز حادثه، چه قدر در تاریخ ما برکت کرده و تا امروز هم زنده و الهام بخش است این حادثه فقط این نیست که آن را بخوانند و بگویند و مردم خوششان بیاید یا متأثر عاطفی بشوند، نخیر؛ منشاء برکات و حرکت است این در انقلاب و جنگ و گذشته تاریخ ما محسوس بوده است در تاریخ تشیع، بلکه در تاریخ انقلاب های ضد ظلم در اسلام، ولو از طرف غیر شیعیان، حادثه کربلا به صورت درخشان و نمایان اثر بخش بوده؛ شاید در غیر محیط اسلامی هم اثر بخش بوده است در تاریخ خود ما، یعنی در این هزار و سیصد، چهار صد سال، همان نصف روز حادثه اثر کرده است. پس عجیب و بعید نیست ما اگر نخواهیم هشت سال جنگ خودمان را با آن هشت، نه ساعت عاشورا امام حسین مقایسه کنیم، یا آن را خیلی درخشان تر بدانیم که واقعا هم همین طور است؛ یعنی من هیچ حادثه را در تاریخ نمی شناسم که با فداکاری آن نصف روز قابل مقایسه باشد؛ همه چیز کوچکتر از آن است، لیکن بالاخره طرحی از آن، یا نیمی از آن است چرا ما فکر نکنیم که در داخل جامعه ما، برای سالهای متمادی می تواند منشاء اثر باشد؟ (27).
469 - سوژه احیا گر ارزش ها
حسین بن علی یکی سوژه بزرگ اجتماعی است حسین بن علی در آن زمان یک سوژه بزرگ بود، هر کسی که می خواست در مقابل ظلم قیام بکند، شعارش یا لثارات الحسین بود امروز هم حسین بن علی یک سوژه بزرگ است، سوژه ای برای امر به معروف و نهی از منکر، برای اقامه نماز، برای زنده کردن اسلام، برای اینکه احساسات و عواطف عالیه اسلامی در وجود ما احیاء بشود. (28).
(1) حماسه حسینی، ج 3، ص 179.
(2) حماسه حسینی، ج 3، ص 179.
(3) لهوف، ص 42.
(4) خود را آماده بلا کنید و بدانید که خداوند حافظ و رهایی بخش شما از دشمنانتان را به انواع بلا کیفر خواهد کرد.
(5) حماسه حسینی، ج 3، ص 180.

(6) همان، ص 181.
(7) مجموعه آثار، ج 17، ص 256.
(8) لهوف سید بن طاووس، ص 181.
(9) لهوف سید بن طاووس، ص 223.
(10) همان.
(11) همان.
(12) همان ماخذ، ص 225.
(13) همان.
(14) همان.
(15) لهوف سید بن طاووس، ص 227.
(16) لهوف سید بن طاووس، ص 227.
(17) همان.
(18) سیره ائمه، ص 117.
(19) حماسه حسینی، ج 3، ص 398.
(20) همان ص 98.
(21) حماسه حسینی ص 155.
(22) همان ماخذ.
(23) همان ماخذ.
(24) همان ماخذ.
(25) صحیفه نور، ج 17، ص 58.
(26) همان ماخذ.
(27) حدیث ولایت، ج 7، ص 236.
(28) حماسه حسینی، ج 1، ص 175.

470 - چهار مرحله قیام
پس از تأمل کامل در مدارک تاریخی چنین معلوم می شود که قیام امام با تهاجم دستگاه حکومت شروع شده و در چهار مرحله مختلف انجام یافته است:
1 - از وقتی که آن حضرت از مدینه به مکه هجرت فرمود تا وقتی که به تصمیم ماندن در مکه باقی بود.
2 - از وقتی که تصمیم گرفت به کوفه برود تا وقتی که با حر بن یزید ریاحی برخورد کرد.
3 - از برخورد با حر بن یزید ریاحی تا شروع جنگ.
4 - مرحله جنگ. (1).
471 - نهضت انفجاری یا آگاهانه؟
یکی از مسائلی که در مورد نهضت امام حسین علیه السلام مطرح است این است که آیا این قیام و نهضت از نوع یک انفجار بود؟ از نوع یک عمل نا آگاهانه و حساب نشده بود، ؟ نظیر اینکه به دیگی که حرارت بدهند، آبی که در آن است تبدیل به بخار بشود، منافذ هم بسته باشد، بالاخره منفجر خواهد شد و نظیری انفجارهایی که برای افراد انسان پیدا می شود که انسان در شرایط قرار می گیرد (حالا یا به علتی که همان جا پیدا می شود یا به علل گذشته، یک درون پر از عقده و ناراحتی دارد) که در حالی که هرگز نمی خواهد فلان حرف را برند، ولی یک مرتبه می بینید ناراحت و عصبانی می شود و از دهانش هرچه که حتی دلش هم نمی خواهد بیرون بیاید، بیرون می آید این را می گویند انفجار بسیاری از قیام ها انفجار است.
یکی از جاهایی که در آن، راه مکتب اسلام با راه مکاتب مادی امروز فرق می کند، این است که مکاتب مادی امروز روی اصول خاص دیالکتیکی می گویند تضادها را تشدید بکنید، ناراحتی ها را زیاد بکنید، شکاف ها را هر چه می توانید عمیق تر بکنید، حتی با اصلاحات واقعی مخالفت کنید برای اینکه جامعه را به انقلاب به معنی انفجار (نه انقلاب آگاهانه) بکشانید اسلام به انقلاب انفجاری یک ذره معتقد نیست اسلام، انقلابش هم انقلاب صددرصد آگاهانه و از روی تصمیم و کمال آگاهی و انتخاب است
472 - بزرگی و عظمت حادثه کربلا (2).
اولا حادثه را باید فهمید که چه قدر بزرگ است، تا دنبال علتش بگردیم کسی نگوید که حادثه عاشورا، بالاخره کشتاری بود و چند نفر را کشتند همان طور که همه ما در زیارت عاشورا می خوانیم: لقد عظمت لرزیه و

جلت و عظمت المصیبه، مصیبت، خیلی بزرگ است رزیه، یعنی حادثه بسیار بزرگ این حادثه، خیلی عظیم است فاجعه، خیلی تکان دهنده و بی نظیر است.
برای این که قدری معلوم بشود که این حادثه چه قدر عظیم است، من سه دوره کوتاه را از دورهای زندگی حضرت ابی عبدالله علیه السلام اجمالا، مطرح می کنم شما ببینید این شخصیتی که انسان در این سه دوره می شناسد، آیا می توان حدس زد که کار این شخصیت به آن جا برسد که در روز عاشورا یک عده از امت جدش او را محاصره کنند و با این وضعیت فجیع، او و همه یاران و اصحاب و اهل بیتش را قتل عام بکنند و زنانشان را اسیر بگیرند؟
این سه دوره، یکی دوران حیات پیامبر اکرم است دوم، دوران جوانی آن حضرت، یعنی دوران بیست و پنج ساله تا حکومت امیرالمؤمنین است سوم، دوران فترت بیست ساله بعد از شهادت امیرالمؤمنین تا حادثه کربلا است.
473 - دوران کودکی امام حسین (ع)
در آن دوران زمان پیامبر اکرم، امام حسین عبارت است از کودک نور دیده سوگلی پیامبر پیامبر اکرم دختری به نام فاطمه دارد که همه مردم مسلمان در آن روز می دانند که پیامبر فرمود: ان الله لیغضب لغضب فاطمه (3) اگر کسی فاطمه را خشمگین کند، خدا را خشمگین کرده است. و یرضی لرضاها (4)، اگر کسی او را خشنود کند، خدا را خشنود کرده است ببینید، این دختر چه قدر عظیم المنزله است که پیامبر اکرم در مقابل مردم و در ملاعام، راجع به دخترش این گونه حرف می زند؛ این چیز عادی نیست.
پیامبر اکرم این دختر را در جامعه اسلامی به کسی داده است که از لحاظ افتخارات، در درجه اعلاست؛ یعنی علی بن ابیطالب علیه السلام، او جوان، شجاع، شریف، از همه مؤمن تر، از همه با سابقه تر، از همه شجاع تر و در همه میدان ها حاضر است، کسی است که اسلام به شمشیر او می گردد؛ هر جایی که همه در می مانند، این جوان جلو می آید، گره ها را باز می کند و بن بست ها را می شکند. این داماد محبوب عزیزی که محبوبیت او به خاطر خویشاوندی و این ها نیست، به خاطر عظمت شخصیت اوست، پیامبر دخترش را به او داده است، حالا کودکی از این ها متولد شده است، و او حسین بن علی است.
البته همه این حرف ها درباره امام حسن علیه السلام هم هست؛ اما من حالا بحثم راجع به امام حسین علیه السلام است؛ عزیزترین عزیزان پیامبر؛ کسی که رئیس دنیای اسلام، حاکم جامعه اسلامی و محبوب دل همه مردم، او را در آغوش می گیرد و به مسجد می برد همه می دانند که این

کودک، محبوب دل این محبوب همه است او روی منبر مشغول خطبه خواندن است، این بچه پایش به مانعی می گیرد و زمین می افتد؛ پیامبر از بالا پایین می آید، این بچه را بغل می گیرد و او را آرام می کند ببینید، مسأله این است.
پیامبر درباره امام حسن و امام حسین شش، هفت ساله فرمود: سیدی شباب اهل الجنه (5) این ها سرور جوانان اهل بهشتند یعنی در دوران شش، هفت سالگی هم در حد یک جوان است، می فهمد، درک می کند، عمل می کند، اقدام می کند، ادب می ورزد و شرفت در همه وجود او موج می زند اگر آن روز کسی می گفت که این کودک به دست امت همین پیامبر، بدن هیچ گونه جرم و تخلفی، به قتل خواهد رسید، برای مردم غیر قابل باور بود؛ همچنان که پیامبر فرمود و گریه کرد و همه تعجب کردند که یعنی چه، مگر می شود؟ !
474 - دوران جوانی حضرت امام حسین (ع)
دوره دوم، دوره بیست و پنج ساله بعد از وفات پیامبر تا حکومت امیرالمؤمنین است؛ جوان، بالنده، عالم و شجاع است، در جنگ ها شرکت می کند، در کارهای بزرگ دخالت می کند، همه او را به عظمت می شناسند، نام بخشنده ها که می آید، همه چشم ها به سوی او بر می گردد، در هر فضیلتی، در میان مسلمانان مدینه و مکه، هر جایی که موج اسلام رفته است، مثل خورشیدی می درخشد؛ همه برای او احترام قایلند، خلفای زمان، برای او و برادرش احترام قایلند، در مقابل او، تعظیم و تجلیل می کنند و نام آن ها را به عظمت می آوردند، جوان نمونه دوران و محترم پیش همه اگر آن روز کسی می گفت که همین جوان، به دست همین مردم کشته خواهد شد، هیچ کس باور نمی کرد.
475 - دوران غربت اهل بیت (علیهم السلام)
دوره سوم، دوره بعد از شهادت امیرالمؤمنین است؛ یعنی دوره غربت اهل بیت امام حسن و امام حسین علیه السلام باز در مدینه اند امام حسین، بیست سال بعد از این مدت، به صورت امام معنوی همه مسلمان، مفتی بزرگ همه مسلمانان، مورد احترام همه مسلمانان، محل ورود و تحصیل علم همه، محل تمسک و توسل همه کسانی که می خواهند به اهل بیت اظهار ارادتی بکنند، در مدینه زندگی کرده است؛ شخصیت محبوب، بزرگ شریف، نجیب، اصیل و عالم. او به معاویه نامه می نویسد؛ نامه ای که اگر هر کسی به هر حاکمی بنویسد، جزایش کشته شدن است. معاویه با عظمت تمام این نامه را می گیرد، می خواند، تحمل می کند و چیزی نمی گوید. اگر در همان اوقات هم کسی می گفت که در آینده نزدیکی، این مرد محترم شریف عزیز نجیب، کم مجسم کننده اسلام و قرآن در نظر هر بیننده است ممکن است به دست همین امت قرآن و اسلام کشته بشود،

آن هم با آن حیرت انگیز، اتفاق افتاد. جه کسانی کردند؟ همان های که به خدمتش می آمدند و سلام و عرض اخلاص هم می کردند این یعنی چه معنایش این است که جامعه اسلامی در طول این پنجاه سال، از معنویت و حقیقت اسلام تهی شده است؛ ظاهرش اسلامی است، اما باطنش پوک شده است؛ خطر این جاست. نمازها برقرار است، نماز جماعت بر قرار است، مردم هم اسمشان مسلمان است و عده ای هم طرفدار اهل بیتند!
476 - مجموع دو نگاه به قیام امام حسین (ع)
یک جمله در زیارت اربعین امام حسین علیه السلام ذکر شده است که مانند بسیاری از جملات این زیارت ها و دعاها، بسیار پر مغز و در خور تأمل و تدبر است. امروز به مناسبت روز تاسوعا و روز عزا، در خطبه اول قدری پیرامون همین جمله، که ناظر به جهت قیام حسینی است، عرایضی عرض می کنیم؛ آن جمله این است: و بذل مهجته فیک. این زیارت اربعین است؛ منتها فقره های اول، دعاست؛ که گوینده این جملات خطاب به خداوند متعال عرض می کند: و بذل مهجته فیک یعنی حسین بن علی، جان و خون خود را در راه تو داد؛ لیستنقذ عبادک من التجهاله؛ تا بندگان تو را از جهل نجات بدهد؛ و حیره الضلاله؛ از سرگردانی ناشی از ضلالت و گمراهی آنها را برهاند. این یک طرف قضیه است که طرف قیام کننده است، که حسین بن علی علیه السلام است، طرف دیگر قضیه، در این فقره بعدی معرفی می شود: و قد توازر علیه من غرته الدنیا و باع حظه بالا رذل الادنی؛ نقطه مقابل، آن کسانی بودند که فریب زندگی، آنها را به خود مشغول کرده بود؛ دنیای مادی، زحارف دنیایی، شهوات و هواهای نفس، آنها را از خود بی خود کرده بود؛ و باع حظه بالارذل الادنی؛ سهمی را که خدای متعال برای هر انسانی در آفرینش عظیم خود قرار داده است، که این سهم عبارت فروخته بودند. این، خلاصه نهضت حسینی است.
با مداقه ای در این بیان، انسان احساس می کند که نهضت حسینی در واقع با دو نگاه قابل ملاحظه است، که هر دو هم درست است؛ اما مجموع دو نگاه نشان دهنده ابعاد عظیم این نهضت است: یک نگاه، حرکت ظاهری حسین بن علی است؛ که حرکت علیه یک حکومت فاسد و منحرف و ظالم و سرکوب گر، یعنی حکومت یزید است؛ اما باطن این قضیه، حرکت بزرگ تری است که نگاه دوم انسان را به آن می رساند و آن حرکت بر علیه جهل و زبونی انسان است. در حقیقت، امام حسین اگر چه با یزید مبارزه می کند، اما مبارزه گسترده تاریخی امام حسین با یزید کوته عمر بی ارزش نیست؛ بلکه با جهل و پستی و گمراهی و زبونی و ذلت انسان است؛ امام حسین با این ها دارد مبارزه می کند.
یک حکومت آرمانی به وسیله اسلام به وجود آمد. اگر بخواهیم ماجرای امام حسین را در سطوری خلاصه کنیم، این طور می شود:

بشریت، دچار ظلم و جهل و تبعیض بود؛ حکومت های بزرگ دنیا، که حکومت قیصر و کسرای آن زمان است، چه در ایران آن روز، چه در امپراطوری روم آن روز حکومت اشرافی گری و حکومت غیر مردمی و حکومت های کوچک تر هم، مثل آنچه که در جزیره العرب بود، از آن ها هم بدتر بود؛ مجموعا جاهلیتی دنیا را فرا گرفته بود. در این میان، نور اسلام به وسیله پیامبر خدا و با روشن کند و بعد به تدریج گسترش پیدا کند و شعاع آن همه جا را فرا بگیرد. وقتی پیامبر از دنیا می رفت؛ این حکومت، حکومت مستقری بود که می توانست الگوی همه بشریت در طول تاریخ باشد؛ و اگر آن حکومت با همان جهت ادامه پیدا می کرد، بدون تردید تاریخ عوض می شد؛ یعنی آنچه بنا بود در قرن ها بعد از آن در زمان ظهور امام زمان در وضعیت فعلی، پدید بیاید، در همان زمان پدید آمده بود. دنیای سرشار از عدالت و پاکی است زندگی حقیقی انسان در این عالم، مربوط به دوران بعد از ظهور امام زمان است؛ که خدا می داند بشر در آن جا به چه عظمت هایی نایل خواهد شد. بنابراین، اگر ادامه حکومت پیامبر میسر می شد و در همان دوره های اول پدید می آمد و تاریخ بشریت عوض می شد. فرجام کار بشری مدتها جلو می افتاد؛ اما این کار به دلایلی نشد.
خصوصیت حکومت پیامبر این بود که به جای ابتناء بر ظلم، ابتناء بر عدل داشت؛ به جای شرک و تفرقه فکری انسان، متکی بر توحید و تمرکز بر عبودیت ذات مقدس پروردگار بود؛ به جای جهل، متکی بر علم و معرفت بود؛ به جای کینه ورزی انسان ها با هم متکی بر محبت و ارتباط و اتصال و رفق و مدارا بود؛ یعنی یک حکومت از ظاهر و باطن آراسته. انسانی که در چنین حکومتی پرورش پیدا می کند، انسانی با تقوا، پاکدامن، عوض شد؛ اسم، اسم اسلام ماند؛ نام، نام اسلامی بود؛ اما باطن دیگر اسلامی نبود؛ به جای حکومت عدل، باز حکومت ظلم بر سر کار آمد؛ به جای برابری و برادری، تبعیض و دودستگی و شکاف طبقاتی به وجود آمد؛ به جای معرفت، جهل حاکم شد. در این دوره پنجاه ساله، هرچه به طرف پایین می آییم، اگر انسان بخواهد از این سر فصل ها بیشتر پیدا کند، صدها شاهد و نمونه وجود دارد که اهل تحقیق باید این ها را برای ذهن های جوان و جوینده روشن کنند.
امامت به سلطنت تبدیل شد! امامت با ماهیت سلطنت، مغایر و متفاوت و مناقض است؛ این دو ضد همند. امامت، یعنی پیشوایی روحی و معنوی؛ پیوند عاطفی و اعتقادی با مردم؛ اما سلطنت، یعنی حکومت با زور و قدرت و فریب؛ بودن هیچ گونه عقله معنوی و عاطفی و ایمانی؛ این دو، درست نقطه مقابل هم است. امامت، حرکتی در میان امت، برای امت و در جهت خیر است. سلطنت، یعنی یک سلطه مقتدرانه بر علیه مصالح

مردم و برای طبقات خاص؛ برای ثروت اندوزی و برای شهوت رانی گروه حاکم. آنچه که ما در زمان قیام امام حسین می بینیم، این دومی است، نه علم داشت، نه ذره ای به معنویات اسلام اعتقاد داشت، نه رفتار او رفتار یک مؤمن بود، نه گفتار او گفتار یک حکیم بود؛ هیچ چیزش به پیامبر شباهت نداشت. در چنین شرایطی، برای کسی مثل حسین بن علی - که خود او همان امامی است که باید به جای پیامبر قرار بگیرد، فرصتی پیش آمد و قیام کرد

477 - ارسال نامه ها

در آن روزگاران که از روزنامه و مجله و رادیو و ماهواره خبری نبود، پیام رسانی به جوامع اسلامی بسیار مشکل بود که با شیوه های گوناگونی تحقق می یافت. یکی از آنها ارسال نامه به بزرگان شهرها و کشورهای اسلامی بود.

وقتی نامه ای می آمد و خبر مهمی را می رساند، فورا در مجامع عمومی و مساجد مطرح می شد و به گوش مسلمانان می رسید.

امام حسین علیه السلام در آغاز و خروج از مدینه نامه های گوناگونی برای اشخاص و بزرگان شهرهای اسلامی نوشت، تا قیام خود را به گوش جهانیان برساند مانند:

نامه ای برای بنی هاشم در مدینه نامه برای مردم مصر نامه برای بصره نامه برای شیعیان کوفه

حمزة بن حمران نقل می کند:

وقتی امام حسین علیه السلام تصمیم گرفت از مدینه خارج شود، در جمع بنی هاشم کاغذی خواست فورا آوردند امام بر آن کاغذ چنین نگاشت:

به نام خداوند بخشنده مهربان، این نامه از حسین بن علی بن ابی طالب برای بنی هاشم نوشته می شود، همانا هر کس از شما در این قیام به من ملحق شود کشته خواهد شد، و هر کس با من نباشد به پیروزی نخواهد رسید با درود. (6).

478 - کار حسین (ع) دعوت به آخرت است نه دنیا

کار حسین علیه السلام عظیم است ابلاغ و پشتیبانی از دعوت جدش رسول خدا صلی الله علیه و اله است، مردم را به فکر آخرت انداختن است از پول پرستی و شهوت طلبی و خود خواهی باز داشتن است، کار حسین آشنا کردن مردم به این است که اسم اسلام هدف نیست که به آن قناعت شود، هدف ایمان و تقوی است که سفارش خداوند در قرآن مجید بوده، مکرر به آن دستور می فرماید همچنین سفارش جد و پدرش می باشد که مکرر در خطبه ها و مکتوب هایشان از آن یاد کردند. (7).

479 - نجات مردم از جهالت و گمراهی

در زیارتی از زیارت های امام حسین علیه السلام که در روز اربعین خوانده

می شود، جمله بسیار پرمعنا وجود دارد و آن، این است: بذل مهجته فیک لیستنقذ عبادک من الجهاله. (8).
فلسفه فداکاری حسین بن علی علیه السلام در این جمله گنجانده شده است زائر به خدای متعال عرض می کند که این بنده تو، این حسین تو، خون را نثار کرد، تا مردم را از جهالت نجات بدهد. و حیره الضلاله (9) مردم را از سر گردانی و حیرتی که در گمراهی است نجات بدهد. ببیند، این جمله چه قدر پر مغز و دارای چه مفهوم مترقی و پیشرفته ای است. (10).
480 - مصلحت های واقعه کربلا
از کار بزرگان دنیوی و سیاستمداران بعضی اوقات انسان سر در نمی آورد، بنابراین بشر کوچکتر از آن است که سر از مصلحت کارهای خداوند عالم در آورد. آنچه به نظر می رسد چند مصلحت عمده می باشد: 1 - احیای دین اسلام و آشکار کردن حقیقت ایمان.
2 - احقاق حق و ابطال باطل (پیش از قضیه کربلا ظاهر سازی و حقه بازی ها کرده بودند و به قسمی که حق و باطل کاملا در هم بود و از هم تشخیص داده نمی شد و چه بسا حق را به جای باطل و باطل را به جای حق می گرفتند، حسین علیه السلام با این کارش حق را آشکار فرمود و باطل را رسوا ساخت).
3 - حسین علیه السلام با این کار می خواهد در مقام محبت ورزی به حدی برسد که برای هیچ پیغمبری هم پیش نیامده است حتی برای ابراهیم خلیل که پس از خاتم الانبیا از همه انبیا اشرف است.
خدای می خواهد حسین علیه السلام را به مقام رفیعی برساند که بی سابقه است. محبت ورزی به رب العالمین، سعادتی است که برای هیچ کس این طور پیش نیامده که هر چه مورد علاقه است بدهد، از همه برای خطا صرف نظر کند. لذا رسول خدا علیه السلام به او فرمود:
برای تو نزد خدا درجه ای است که جز به سبب شهادتت به آن نمی رسی. (11).
4 - از مصالح خفیفه در امضای خداوند نسبت به قضایای کربلا برکاتی است که به دیگران می رسد در دنیا و برزخ و قیامت. ضرب المثلی است که می گویند: فلانی یک تیر چند نشان می زند، خداوند با امضای قضیه کربلا برکات و خیرات فراوانی عنایت نمود. (12).
481 - زنده کردن اسلام
سیدالشهداء علیه السلام هم کشته شد، نه اینکه رفتند یکی ثوابی ببرند. ثواب برای او خیلی مطرح نبود، آنطور رفت که این مکتب را نجاتش بدهد، اسلام را پیشرفت بدهد، اسلام را زنده کند. (13).
482 - رسوا کردن قدرت ناحق

او سیدالشهداء علیه السلام تکلیف می دید برای خودش که باید او با این قدرت مقاومت کند و کشته بشود تا به هم بخورد این اوضاع، تا رسوا بکند این قدرت را با فداکاری خودش و این عده ای که همراه خودش بود. او دید که یک حکومت جائری است که بر مقدرات مملکت او سلطه پیدا کرده است، تکلیف خودش را تکلیف الهی خودش را تشخیص داد که باید نقضت کند و راه بیفتد برود و مخالفت بکند و اظهار مخالفت و استنکار کند هر چه خواهد شد. در عین حالی که به حسب قواعد معلوم بود که یک عدد اینقدری نمی تواند با آن عده ای که آنها دارند مقابله لکن تکلیف بود. (14).

483 - براندازی حکومت فاسد اموی

امام حسین علیه السلام نیروی چندانی نداشت و قیام کرد. او هم اگر نعوذ بالله تنبل می بود می توانست بنشیند و بگوید تکلیف شرعی من نیست که قیام کنم. دربار اموی خیلی خوشحال می شد که سیدالشهداء بنشیند و حرف نزند و آنها بر خر مراد سوار باشند اما او مسلم بن عقیل را فرستاد تا مردم دعوت کند به بیعت تا حکومت اسلامی تشکیل دهد و این حکومت فاسد را از بین ببرد. اگر او هم در مدینه سر جایش می نشست و وقتی آن مردک آمد و بیعت خواست نعوذ بالله می گفت: بسیار خوب! خوشحال می شدند و دستش را هم می بوسیدند. (15).

484 - نابود کردن اسلام

بنی امیه قصد داشتند که اسلام را از بین ببرند. (16).

485 - تبدیل حکومت عدل اسلامی به رژیم شاهنشاهی

مکتبی که می رفت با کجروی های نقاله جاهلیت و برنامه های حساب شده احیای ملی گرایی و عروبت با شعار لا خبر جاء و لا وحی نزل محو و نابود شود و از حکومت عدل اسلامی یک رژیم شاهنشاهی بسازد و اسلام و وحی را به انزوا کشاند که ناگهان شخصیت عظیمی که از عصاره وحی الهی تغذیه و در خاندان سید رسل محمد مصطفی و سید اولیا علی مرتضی تربیت و در دامن صدیقه طاهره بزرگ شده بود قیام کرد و با فداکاری بی نظیر و نهضت الهی خود، واقعه بزرگی را به وجود آورد. (17).

486 - مقابله با بیدادگری

همه پیامبر از میان توده های محروم برخاسته و در زندگی با مشکلات مادی و فقر و رنج دست به گریبان بوده و در راه ساختن جامعه آرمانی خویش با انواع تهدیدها و ارعاب ها و اهانت ها و تحقیرهای ستمکاران رو به رو بودند.

حسین نیز اینگونه بود، اگر پیام آوران خدا هر کدام با برخی از مشکلات و موانع و بیدادگری ها رو به رو بود و برای خدا و عدالت و برانداختن سنت های جاهلی اموی با همه آن ها مبارزه کرد و قهرمانانه در برابر همه

نامردی ها ایستاد و افتخار آفرید.
487 - سالار شهیدان
در روایات آمده است که: خداوند به پیام آوران خویش صفات و شرایط خاصی مقرر داشت از آن جمله: برای آزمایش بندگان آنان را از زرق و برق ظاهری تشریفات و امکانات مادی و وابستگی بدان، دور داشت و آنان را جلوه گاه معنویت و ارزش های والای انسانی قرار داد.
حسین نیز اینگونه بود. خداوند به خاطر آشکار شدن اخلاص او در جهاد و آزمایش بندگان حق طلب خدا همه آن صفات و شرایط را در آن حضرت و قیام دگرگون سازش گرد آورد، به همین جهت است که خود سالار شهیدان است و رهروان راه توحیدیش، شهیدان بزرگ و دوستان و برگزیدگان خدا وصف شده اند.
488 - علت سکوت و قیام امامان
امام حسن و امام حسین علیه السلام هر دو از محسن و مجمل مشتق اند؛ یعنی هم امام حسن علیه السلام در سیرتش محسن و مجمل است و هم امام حسین علیه السلام، هم صبر و تحمل امام حسن علیه السلام در مقابل بنی امیه به مصلحت دین و امت بود و هم قیام امام حسین علیه السلام، قال صلی الله علیه وآله الحسن و الحسین امامان قاما او قعدا (18) (19).
489 - عظیم ترین فاجعه تاریخ اسلام
در یازدهم ماه محرم یکی از عظیم ترین فاجعه های تاریخ اسلام به وقوع پیوست و اسارتی اتفاق افتاد که نظیر آن برای ملت های مسلمان روی نداده و نخواهد داد.
490 - امیر نفس خود
تشبه به بزرگان و انتساب به اولیا، کار زیرکان عالم است. هر کس الگویی می خواهد؛ دنبال نمونه و اسوه ای می گردد؛ اما همه در جستن الگو، راه صواب نمی روند، بعضی افراد در عالم هستند که اگر از آنها بپرسند کدام چهره ذهن شما را به خود متوجه می کند، می بینید که سراغ انسان های حقیر و کوچک و پستی می روند که عمرشان به عبودیت هوای نفس گذشته است؛ تنها هنرشان چیزی است که جز غافلان را خوش نمی آید؛ تنها سرگرم کردن چند لحظه انسان های کوچ و غافل، این ها برای عده ای از انسان های معمولی عالم، الگو می شوند، بعضی سراغ سیاستمدارها و شخصیت های تاریخی و امثال آن می روند و آنان را الگو قرار می دهند. زیرک ترین انسان ها کسانی هستند که اولیاءالله را الگو قرار می دهند. چون بزرگ ترین خصوصیت اولیاء الله این است که تا آن حد شجاع و قوی و مقتدرند که می توانند امیر نفس خود باشند؛ ذلیل نفس خود نشوند.
به یکی از فیلسوفان و حکمای قدیم منسوب است که به اسکندر رومی -

مقدونی - گفت: تو غلام غلامان من هستی. اسکندر تعجب کرد و خشمگین شد. گفت: خشمگین نشو؛ تو غلام شهوت و غضب خود هستی وقتی چیزی را بخواهی، بی تابی؛ وقتی هم از چیزی خشمگین بشوی، بی تابی؛ این بردگی در مقابل شهوت و غضب است؛ در حالی که شهوت و غضب غلام من هستند.
ممکن است این داستان راست باشد و ممکن است واقعیت نداشته باشد؛ اما نسبت به اولیاء خدا، پیغمبران و شاخص های راه هدایت الهی بشر، راست است. نمونه های آن یوسف، ابراهیم و موسی هستند و نمونه های متعدد نیز در زندگی اولیای خدا وجود دارد.
زیرک ترین انسان ها کسانی هستند که این بزرگان، این انسان های شجاع و مقتدر را الگو قرار می دهند واز این طریق برای خودشان، در باطن و معنا کسب اقتدار و عظمت می کنند.
باز در میان این بزرگان هم شاخص هایی است که بلاشک حضرت ابی عبدالله (علیه الصلاه و السلام) یکی از بزرگ ترین این شاخص هاست. حقا باید گفت که نه فقط ما انسان های خاکی حقیر و ناقابل، بلکه همه عوامل وجود، ارواح اولیاء و بزرگان و فرشتگان مقرب؛ و در تمام این عوامل تو در توی وجود، که برای ما روشن و آشنا هم نیست، نور مبارک حسین بن علی علیه السلام مثل خورشید می درخشد اگر انسان خود را در پرتوی این خورشید قرار بدهد، این کار خیلی برجسته ای است.
ملاحظه کنید، امام حسین علیه السلام فرزند پیغمبر که بود، فرزند علی بن ابیطالب علیه السلام و فاطمه زهرا (سلام الله علیها) که بود، همه این ها چیزهایی است که یک انسان را خیل تعالی می بخشد. پرورش یافته آن خانه و آن دام و آن تربیت و فضای معنوی و بهشت روحانی که بود، اما به این ها قانع نشد وقتی نبی اکرم صلی الله علیه وآله از دنیا رفت، ایشان یک نوجوان هشت - نه ساله بودند امیرالمؤمنین به شهادت رسیدند، ایشان یک جوان سی و هفت - هشت ساله بودند. در دوران امیرالمؤمنین هم که دوران آزمایش و تلاش و کار بود، این مایه مستعد، زیر دست آن پدر، مرتب ورز خورده بود و قوی، درخشان و تابناک شده بود.
اگر همت یک انسان مثل همت ما باشد، خواهد گفت که همین مقدار بس است؛ همین خوب است؛ با همین خدا را ملاقات کنیم. همت حسینی این نیست. در دوران حیات مبارک برادرش، که ایشان مأمور آن بزرگوار و امام حسن علیه السلام، بودند، ایشان همان حرکت عظیم را ادامه دادند. بار همین طور پیشرفت و انجام وظایف در کنار برادر و اطاعت مطلق از امام زمان است. همه این ها درجه و تعالی است. لحظه لحظه هایش را حساب کنید. بعد در مقابل شهادت برادر قرار گرفتند؛ بعد از آن هم زندگی مبارک این بزرگوار، ده سال ادامه پیدا کرده است، از وقت شهادت امام

حسن تا هنگام شهادت خودشان، حدود ده سال و اندکی است، شما ببینید امام حسین علیه السلام، در این ده سال قبل از عاشورا چه می کردند.
491 - اهل بیت در همه عالم اسلام محترمند
در همه عالم اسلام، اهل بیت را قبول داشتند، امروز هم قبول دارند و هیچ کس در آن تردید ندارد حب اهل بیت در همه عالم اسلام، عمومی است؛ الان هم همین طور است.
الان هم هر جای دنیای اسلام بروید، اهل بیت را دوست می دارند. آن مسجدی که منتسب به امام حسین علیه السلام است و مسجد دیگری که در قاهره منتسب به حضرت زینب است، ولوله زوار و جمعیت است. مردم می روند و قبر را زیارت می کنند، می بوسند و توسل می جویند.
همین یکی، دو سال قبل از این، کتابی جدید، نه قدیمی؛ چون در کتاب های قدیم خیلی هست، برای من آوردند، که این کتاب درباره معنای اهل بیت نوشته شده است یکی از نویسندگان فعلی حجاز تحقیق کرده و در این کتاب اثبات می کند که اهل بیت، یعنی علی، فاطمه، حسن و حسین، حالا ما شیعیان که این حرف ها جزو جانمان هست؛ اما آن برادر مسلمان غیر شیعه این را نوشته و نشر کرده است این کتاب هم هست، من هم آن را دارم، و لابد هزاران نسخه از آن چاپ شده و پخش گردیده است.
بنابراین، اهل بیت محترمند، آن روز هم در نهایت احترام بودند؛ اما در عین حال وقتی جامعه تهی و پوک شد، این اتفاق می افتد حالا عبرت کجاست؟ عبرت این جاست که چه کار کنیم جامعه آن گونه نشود. ما باید بفهمیم که آن جا چه شد که جامعه به این جا رسید.
(1) حماسه حسینی ج 3، ص 410.
(2) همان ماخذ ج 2، ص 262.
(3) ناسخ التواریخ، زندگانی حضرت فاطمه علیه السلام، میرزا محمد تقی سپهر، جر 3، چاپ سوم، ص 287.
(4) بحارالانوار، ج 43، ص 44.
(5) ناسخ التواریخ زندگانی حضرت امام حسن علیه السلام ج 5 (جزءاول)، ص 142.
(6) بصائر الدرجات، ص 481، حدیث 5.
(7) سیدالشهدا علیه السلام، شهید دستغیب، ص 146.
(8) مفاتیح الجنان، زیارت اربعین.
(9) مفاتیح الجنان، زیارت اربعین.
(10) حدیث ولایت، ج 5، ص 147.
(11) بحار الانوار، ج 61، ص 182، ح 46.
(12) سید الشهدا علیه السلام، شهید دست غیب، ص 173.
(13) صحیفه نور، ج 8، ص 81.

(14) صحیفه نور، ج 4، ص 15.
(15) صحیفه نور، ج 1 ص 174.
(16) ایثار شهادت در مکتب امام خمینی، ص 210.
(17) صحیفه نور، ج 12، ص 18.
(18) بحارالانوار، ج 10، ص 101.
(19) نهج الولایه، ص 54.

492 - تربیت یزید
مادر یزید دختر مجدل کلبیه است که زندگی با معاویه و در شهر را کراهت داشت و اشعار معروفی دارد:
للبس عبائه و تقر عینی
احب الی من لبس اشفوف
و بیت تخفق الارياح فيه
احب الی من قصر منیف
و خرق من بنی عمی فقیر
احب الی من علج عنیف
معاویه آن زن را با یزید پسرش به بادیه فرستاد و یزید در بادیه رشد یافت، لهذا اخلاق بادیه نشینی و صحرانشینی داشت. زبانش فصیح بود - یزید دیوانی دارد که چاپ شده ابن خلکان را می گویند از مریدهای فصاحت یزید است - و به شکار علاقه فراوانی داشت صید لهو در اسلام و حکم صلاه مسافر در سفر لهو. سوم اینکه به اسب سواری و مسابقه و تربیت حیوانات و مخصوصا سگ علاقه فراوانی داشت.
این صفات در یک مردی که قوی و نیرومند و صاحب ملکات فاضله باشد کمال و موجب تکمیل قوای او می شود، ولی در اهل تنعم و اعقاب سلالات و آقازاده ها و اشراف زاده ها و شاهزاده ها سبب بطالت و اغراق در ترف و تنعم می شود.
یزید روی خصلت فصاحت بدوی به معاشرت با شعراء و منادمت اهل اباطیل علاقه فراوانی داشت، آن هم از نوع اشعاری که در اسلام لغو و لهو است لان یملا بطن الرجل قیحا خیر من ان یملا شعرا عرق شدن در شعر و خیال ضررهای زیادی دارد. شعر تا حدی از مظاهر جمال است آثار اجتماعی مفیدی ممکن است داشته باشد. داستان ها در این زمینه هست و به همین دلیل که خوبی دارد بدی هم دارد دربارهایی که شعر و خلاعت و لغو بوده بسیار فاسد بوده. خیلی ها بوده اند که به واسطه یک شعر در دربار اموی ها صله های فراوانی برده اند. داستان ولید اموی و ابن عایشه ص 75 مکتب تشیع.
به هر حال شعراء و بطال ها در دربار یزید مقامی داشتند و خودش هم در وصف خمر و سایر چیزها اشعاری دارد، از آن جمله:
شمسیه کرم برجهاد قعردنها
و مشرقها الساقی و مغربها فمی
فان حرمت یوما علی دین احمد

فخذها علی دین المسیح بن مریم...
و از آن جمله:
دع المساجد للعباد تسکنها
و اجلس علی دکه اخمار و استقینا
ان الذی شربا فی سکره طربا
و للمصلین لا دنیا و لا دینا
ما قال ربک ویل للذی شربا
لکنه قال ویل للمصلینا...
و از آن جمله:
لما بدت تلک الرووس و اشرقت
تلک الشموس علی ربی جیرون
صاح الغراب فقلت صح اولا تصح
فلقد قضیت من النبی دیونی...
و از آن جمله است اشعار که با اشعار ابن الزبعری ملحق کرد که مفصل است.
علاقه وافر یزید به شکار و تفریح مانع رسیدگی به کارهای مملکتداری و سیاست بود و ناچار کارها در دست دیگران بود.
و اما علاقه او و سرگرمی او به بازی با حیوانات، کارهای او را به صورت مسخره ای در آورده بود. نه تنها به اسب سواری و اسب دوانی علاقه و وافری نشان می دادی (این عمل در اسلام ممدوح است) او یک عده بوزینه و یوز (فهادین) تهیه کرده بود با آنها سرخوش بود.
یک بوزینه ای داشت که او را تعلیم کرده بود. بوزینه هم از هر حیوانی بهتر تعلیم قبول می کند. (قصه بوزینه و وزارت) به او کنیه داده بود عرب به حیوانات لقب و کنیه می دهد.
من ذاک ام عریط للعقرب
و هکذا ثعاله للثعلب
به جعل می گوید: ابو جعرانه و احیانا به حیوان شخصی ممکن است علم شخصی بدهد یزید یک کنیه شخصی به این میمون داده به نام ابوقیس به این حیوان لباس ابریشم و حریر و دیبا و جامه ها زربفت می پوشید و او را در مجلس شراب خویش حاضر می کرد بنازم غیرت ندمای یزید را و حتما بسیاری از امرا و حکامم در آن مجلس حاضر می شده اند! از طرف دیگر ماده الاغ چابکی داشت و گاهی اباقیس که تعلیم داده شده بود سوار آن ماده الاغ می شد و در مسابقه اسب ها شرکت می کرد. خودش خیلی علاقه داشت که اباقیس برنده مسابقه بشود (و شاید هم احیانا سوارکارها به خاطر یزید عمدا ماده الاغ را جلو می انداختند).
این اشعار یزید در این زمینه است:

تمسک ابا قیس بفضل عنابها
فلیس علیها ان سقطت ضمان
الا من رای القرد الذی سبقت به
جیاد امیر المومنین اتان
این بود شمه ای از اخلاق یزید، و معاویه می خواست او را برگردن مسلمین سوار کند.
وضع حکومت یزید صورتی داشت که قابل صلح و معاهده و معاقده نبود. امام مجتبی با معاویه قرارداد صلح بست. معاویه عقل و خلقی داشت که می توانست تا حدودی حفظ ظاهر بکند و جز در مواردی که برای ملک و سیاستش خطر بود رعایت ظواهری را بنماید.
ولی وضع یزید تجاهر به رذالت و پستی و تجاهر به عیاشی بود اگر هم از ناحیه امام حسین و به نام اسلام و قرآن قیامی نمی شد و (طومار) حکومت یزید را در ظرف سه سال درهم نمی پیچید و چند سال طول می کشید، ممکن بود قیام دیگری علیه یزید شود که عنصر اسلامی هم نداشته باشد و آن وقت خطر مواجه عالم اسلام می شد.
به قولی مردن یزید در یک مسابقه ای واقع شد که با میمونی - و شاید همان ابوقیس بوده - گذاشته بود. قیام اهل مدینه تنها سببش شهادت امام حسین نبود، سبب دیگرش وضع ناهموار یزید بود، عبدالله بن حنظله با عده ای به نمایندگی اهل مدینه آمد به شام، اوضاع را طوری ناراحت کننده دید که گفت: و الله ما خرجنا علی یزید حتی خفنا ان نرمی بالحجاره من السماء ان رجلا ینکح الامهات و البنات و الاخوات، و یشرب الخمر، و یدع الصلاه، و الله لو لم یکن معی احد من الناس لابلیت الله فیه بلاء حسنا بعضی گفته اند به (ذات الجنب) مرد در سن 37 سالگی.
احتمال داده می شود که افراط در شراب و لذات، کبدش را از بین برده بوده.
یزید در کودکی در بادیه مرض آبله گرفت و آبله رو بود. عقاد می گوید: و سیم و بلند قامت بود.
همچنین می گوید: یزید به مسابقه و مطارده علاقمند بود، ولی بیشتر جنبه لهوی داشت نه جنبه جدی و شجاعانه یزید شخصا خصلت شجاعت و تهور عربی را که بعضی از آباء مادریش مثل عتبه و ولید عمویش و شیبه داشتند نداشت و به تمام معنی مردی مهمل و عیاش و سبکسر بود و لهذا در یکی از جنگ های زمان معاویه که معاویه سپاه سفیان بن عوف را برای جنگ قسطنطنیه فرستاد، یزید تمارض و تثاقل کرد تا سپاه حرکت کرد و بعد هم شایع شد که سپاه دچار مرض و قحطی شدند. خبر به یزید عیاش رسید. این شعرها را گفت:
ما ان ابالی بما لاقت جموعهم

بالفرقدونه من حمی و من موم
اذا اتکاب علی الانماط مرتفقا
بدیر مران عندی ام کلثوم
معاویه وقتی شنید قسم خورد که یزید را به سپاه ملحق می کنم برای رفع عار شماتت. از اینجا دو نکته معلوم می شود:
الف - روی کار آمدن یزید که هیچ گونه لیاقتی نداشت: نه لیاقت خلافت و نه لیاقت ملکداری و سیاست، صرفا معلوم فساد تدریجی اخلاق مسلمین در آن عهد بود. معاویه اگر لیاقت خلافت نداشت، ولی لیاقت سیاست و ملکداری داشت.
ب - فرض ظاهری دیده می شود بین عمر و معاویه که عمر حاضر نشد عبدالله پسرش را انتخاب کند و یا جزء شورا قرار دهد و گفت: عبدالله در تدبیر منزل خودش عاجز است؛ ولی معاویه علی رغم عقیده خودش به عدم لیاقت یزید، زمام کار را به دست او سپرد. (1).
493 - یزید فرماندار نالایق
سپاه اسلام از تب و تاب و ناتوانی مثل برگ خزان به زمین می ریخت و بقیه در آستانه مرگ به انتظار سرنوشت رفتگان بودند و یزید سر فرمانده آنها در (دیر مران) بود و هر چه از طرف سپاهیان و فرماندهان وضع نابسامان لشکر را به او گزارش دادند، مؤثر نگردید و بالاخره به وسیله پیک، سریعا حادثه را به عرض معاویه رسانیدند.
معاویه پسر بی غیرت خود را از گرفتاری سپاه به قحط و غلا و کمبود خواربار مطلع ساخت و دستور حرکت داد. یزید در جواب پدر این بیت ها را نوشت: و چیزی نگذشت که این ابیات در میان سپاه منتشر گردید؛
مرا چه باک که اردو در فرقدونه در خطر و دست و گریبان مرگ است. من که در دیر مران بر متکاها تکیه داده ام و ام کلثوم در آغوش من است! (2).
البته این گونه هوسبازی ها و خوشگذرانی ها آن هم در زمانی که لشکر مثل برگ خزان پاییز است جز افسرده کردن روحیه افسران و در هم شکستن دل های با قدرت و اراده های آهنین امیران و رنجانیدن قلب فرماندهان اثری دیگر نداشت،
494 - گواهان کفر و الحاد یزید
از کسی مثل یزید این غریزه جوانی بعید نبود! جوانی که مکه و مدینه را - که مادر کشور بود - ویران می کند و شهری را که مورد توجهات دستجات اسلامی و مرکز تأسیس قانون الهی و محیط وحی سبحانی بود مورد هتک حرمت قرار داد؛ بطوری که در سال شصت و سه هجری مدینه حضرت رسول اکرم را به باد غارت داد تا سگان و گرگان به شهر و به مسجد در آمدند و بر منبر پیغمبر بول کردند و مکه معظمه را منجنیق بسته ویران

کرد و محراب مصلی را آتش زد!
جوانی که در قبال این فجایع همیشه به این دو شعر دلخوش بود و غالبا با آنها ترنم می کرد.
شمسیه کرم برجها قعر دنها
و مشرقها الساقی و مغربها فمی
اذا نزلت من ذنها فی زجاجه
حکت نفرا بین الحطیم و زمزم.
در بیت اولی شراب را به خورشید تشبیه کرده و ته خمره شراب را برج آن قرار داده و مشرق آن را دست ساقی می داند، زیرا به وسیله دست ساقی از خمره بروز ظهور می کند و مغرب آن هم دهان خود می خواند چون در آنجا غایب می شود.
در بیت دوم حاجی ها را به حباب های شراب که در وقت ریختن از ظرفی به ظرف دیگر پیدا می شوند تشبیه می کند. حاصل دو بیت را چنین می توان خلاصه کرد که خورشید شراب که از مشرق دست ساقی طلوع می کند و به مغرب دهان من غروب می کند برای شرق و غرب کشور کافی است.
اگر در مکه چند نفر از هروله باز مانند اینجا هزاران حباب است که در وقت غلل و ریختن شراب به پیاله پایین و بالا می دوند و می جهند. اینجا صد هزار حاجی هستند که به هروله می جهند. او با این هزل نه تنها دین و آیین را مسخره کرده. بلکه کشور و کشوردار را هم مسخره می کرد. از چنین جوان سگ باز و میمون بازی ارتکاب هر عمل قبیح و رسوائی عجیب نیست. (3).
495 - شواهدی بر کیفر یزید
ابن جوزی حنبلی مورخ مشهور اسلامی چنین گوید:
از شواهدی که بر کفر و زندقه یزید گواهی می دهد اشعاری است که بخوبی از الحاد وی سخن می گوید و مطلع آن این است:
ای علیه! نزد من بیا و به من شراب بده و نغمه بخوان؛ زیرا من مناجات با خدا را دوست نمی دارم ای علیه! داستان جدم ابوسفیان را که بلند منزلت بود برای من بخوان آن هنگامی که برای جنگ با مسلمین به احد رفته بود و آن چنان در برابر محمد مقاومت نمود و از مسلمین کشت تا آن گریه کنندگان و نوحه گرانی اقامه کرد که بر کشتگان گریه کنند ای علیه! نزد من بیا و به من خمره بنوشان، خمری که تشنگان آن را اختیار کنند و خمری که از انگورهای شام به دست آمده است.
ای علیه! هنگامی که ما به گذشتگان دوران جاهلیت نگاه می کنیم، می بینیم نوشیدن شراب پی در پی حلال بوده.
ای ام حیم! پس از مرگم شوهر اختیار کن و آرزوهای ملاقات مرا در

قیامت در دل مدار زیرا آنچه درباره قیامت گفته اند سخنان تاریک و باطلی است که برای دل فراموشی می آورد؛ من باید به زیارت محمد بروم در حالی که خمر نوشیده باشم!
در این گفتار پسر معاویه باطن خود را آشکار ساخته است؛ او می را حلال، مناجات با خدا را نامطلوب و از معشوقه خود می خواهد تا داستان احد را برای وی ترنم کند!
دامنه اشعار را به انکار روز رستاخیز و اهانت به مقام والای پیغمبر می کشاند.
باری او آن چنان در طبقات اجتماع تأثیر سوء به جا گذارد که مردم در مقدس ترین مراکز و شهرهای اسلامی به غنا و موسیقی و شرابخواری تظاهر می کردند.
اگر ز باغ رعیت ملک خورد سیبی
بر آورند غلامان او درخت از بیخ
496 - در مذمت یزید
هنگامی که مردم مدینه در اثر فجایع و خونریزی بی حساب یزید شورش کردند، فرماندار شهر از رهبران شورش در خواست نمود تا به شام روند و اعتراضات خود را از نزدیک با یزید در میان بگذارند. سران نهضت که در رأس آنها عبدالله بن حنظله غسیل الملائکه بود این پیشنهاد را پذیرفتند و جمعی از آنها که ابن حنظله و عبدالله بن عمر و منذر بن زبیر هم در میان آنان بودند به سوی شام رهسپار شدند.
ابن اثیر می نویسد: وقتی که که کاروان مدینه وارد شام شد، یزید آنها را اکرام نمود و جایزه ها و هدایای بزرگ به آنان داد. بطوری که به عبدالله صد هزار درهم و به دیگران کمتر از ده هزار ندارد مع الوصف وقت که وارد مدینه شدند در برابر صفوف مردم گفتند ما از نزد کسی می آییم که دین ندارد و شراب را حلال کرده، با غنا و موسیقی خود گرفته و خواننده ها شب و روز برای او می نوازند.
عبدالله گفت: من اگر یاوری پیدا نکنم مگر همین فرزندانم را، هر آینه با یزید جنگ خواهم کرد او به من احترام گذاشت و هدیه داد و من آن را نپذیرفتم مگر برای آنکه از نظر مالی نیرومند گردم و از آن نیرو علیه او استفاده کنم.
منذر بن ربیر که از یزید صد هزار دهم گرفته بود، پس از چندی به مدینه برگشت و در برابر مردم ایستاد و گفت: یزید به من صد هزار درهم داد اما این جایزه مرا از گزارش وضع او به شما باز نمی دارد. مردم مدینه! به خدا قسم یزید خمر می نوشد و آن قدر مست می افتد که نماز خود را ترک (4). می کند.
او بود که دیگران را به گناه دعوت می کرد و این مضمون اشعار اوست:

ای دوستان! برخیزید و صدای موسیقی را بشنوید و پیاله ها را بنوشید و مسائل معنوی را فراموش کنید، نغمه های تار مرا از شنیدن اذان باز داشته و من حوران بهشتی را با یک شراب کهنه که در ته ظرف مانده معاوضه می کنم! (5).

497 - جایز بودن لعنت بر یزید

احمد بن حنبل که یکی از ائمه اهل سنت است و تأسیس مذهب حنبلی به او نسبت داده شده در پاسخ به فرزند خود با استناد صریح به قرآن لعن یزید را جایزی می دانست و او را از شمار مسلمانان خارج می شمرد.

ابن جوزی می نویسد: صالح فرزند احمد بن حنبل می گوید: من به پدرم گفتم که مردم ما را به دوستی یزید نسبت می دهند.

پدرم گفت: فرزندم! آیا ممکن است کسی دارای ایمان به خدا باشد و با این حال یزید را دوست بدارد؟

گفتم: پس چرا او را لعن نمی کنی؟

پدرم گفت: فرزندم! تو تاکنون ندیدی من چیزی را لعنت کنم. سپس اضافه کرد: این فرزند! چگونه ما لعن نکنیم کسی را که خداوند در کتاب خود او را لعنت کرده!

گفت: آنجا که می فرماید: فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض و تقطعوا ارحامکم اولئک الذین لعنهم الله. (6).

یعنی: آیا آرزو دارید که اگر به حکومت و ریاست در روی زمین فساد کنید و قطع رحم نمایید؟ چنین کسانی را خداوند لعن نموده.

سپس گفت: فرزندم! کدام فساد بزرگتر از قتل نفس است؟ (7).

احمد بن حنبل، با آنکه می گوید در همه عمرم چیزی را لعنت نکرده ام، با این حال لعن یزید را به حکم نص قرآن جایز می داند.

498 - بیعت برای عنصری پلید

در دوران معاویه خلافت اسلامی رنگ سلطنت گرفت و دیگر خلیفه روی بوریای مسجد نمی خوابید و سنگی زیر سر نمی گذاشت و دستور سوزاندن درگاه قصر باشکوه عامل خود را نمی داد. بلکه بعکس معاویه به عامل خود سفارش می کرد در همان قصر شکوهمند منزل نماید و خود در جایگاهی رفیع بر مخده های زربفت تکیه زده بود و غلامان سیاه فرمانبرانه دست بر سینه و گوش به فرمان در برابرش ایستاده بودند.

حال دیگر خلیفه احساس کهولت می کرد و در صدد بود تا با تدبیر - غافل از گردش روزگار - برای فرزندش یزید بیعت بگیرد. یزید که زبان باز و شرابخوار بود و یزیدی که غم انگیزترین نغمه های عاشقانه را می سرود و در مجلس شراب از ساقی می خواست برایش شعر بخواند و می گفت: اگر می گساری به آیین محمدی حرام است، تو ای ساقی! شراب را به آیین مسیح به من بده. و یزیدی که درباره معشوقه اش می گفت: اگر

دامن پیراهن معشوقه به زمین نمی سایید تیمم با خاک برایم جایز نمی شد. و یزیدی که...
آری! معاویه اصرار داشت تا برای چنین عنصر پلیدی به نام خلافت، بیعت بگیرد!
499 - نصایح معاویه به یزید
معاویه هنگام مردن سخت نگران وضع پسرش یزید بود و نصایحی به او کرد. گفت: تو برای بیعت گرفتن، با عبدالله بن زبیر این طور رفتار کن با عبدالله بن عمر آن طور رفتار کن، با حسین بن علی علیه السلام اینگونه رفتار کن. مخصوصا دستور داد با امام حسین علیه السلام با رفق و نرمی زیادی رفتار کند. گفت: او فرزند پیغمبر است. مکانت عظیمی در میان مسلمین دارد، و بترس از اینکه با حسین بن علی با خشونت رفتار کنی. معاویه کاملا پیش بینی می کرد که اگر یزید با امام حسین با خشونت رفتار کند و دست خود را به خون او آلوده سازد، دیگر نخواهد توانست خلافت کند و خلافت از خاندان ابوسفیان بیرون خواهد رفت. معاویه مرد بسیار زیرکی بود، پیش بینی های او مانند پیش بینی های هر سیاستمدار دیگری غالبا خوب از آب در می آمد. یعنی خوب می فهمید و خوب می توانست پیش بینی کند.
بر عکس، یزید، اولا جوان بود، و ثانیا مردی بود که از اول در زی بزرگ زادگی و اشراف زادگی و شاهزادگی بزرگ شده بود، با لهو و لعب انس فراوانی داشت، کاری کرد که در درجه اول به زیان خاندان ابوسفیان تمام شد، و این خاندان بیش از همه در این قضیه باخت اینها که هدف معنوی نداشتند و جز به حکومت و سلطنت به چیزی دیگری فکر نیم کردند، آن را هم از دست دادند حسین بن علی علیه السلام کشته شد، ولی به هدف های معنوی خودش رسید، در حالی که خاندان ابوسفیان به هیچ شکل به هدف های خودشان نرسیدند.
500 - فاتحه اسلام را باید خواند!
مسعودی در مروج الذهب می نویسد: (یزید) میمون را لباس های حریر و زیبا می پوشانید و در پهلو دست خود بالاتر از رجال کشوری و لشکری می نشاند! این است که امام حسین فرمود: و علی الاسلام السلام اذا قد بلیت الامه براع مثل یزید (8) میان او و دیگران تفاوت وجود داشت اصلا وجود این شخص تبلیغ علیه اسلام بود. برای چنین شخصی از امام حسین علیه السلام بیعت می خواهند! امام از بیعت امتناع می کرد و می فرماید: من به هیچ وجه بیعت نمی کنم. آنها هم به هیچ وجه از بیعت خواستن صرف نظر نمی کردند.
501 - شهید فراموشکاری مردم
امام حسین شهید فراموشکاری مردم شد؛ زیرا مردم اگر در تاریخ پنجاه،

شصت ساله خودشان فکر می کردند و قوه تنبه و استنتاج و عبرت گیری در آنها می بود و به تعبیر سیدالشهدا که فرمود: ارجعوا الی عقولکم اگر به عقل و تجربه پنجاه شصت ساله خود رجوع می کردند و جنایت های ابوسفیان و معاویه و زیاد در کوفه و خاندان اموی را اصولا فراموش نمی کردند و گول ظاهر فعلی معاویه را که دم زدن از دین به خاطر منافع شخصی است نمی خوردند. و عمیق فکر می کردند و حساب می کردند آیا حسین علیه السلام برای دین و دنیای آنها بهتر بود یا یزید و معاویه و عبیدالله، هرگز چنین جنایتی واقع نمی شد. پس در حقیقت علت عمده اینکه مردمی نسبتا معتقد به اسلام این طور با خاندان پیغمبر رفتار کردند، در صورتی که همان ها حاضر بودند قربه الی الله در جنگ کفار شرکت کنند، فقط و فقط فراموشکاری مردم و گول ظاهر خوردن آنها بود، یعنی نتوانستند پشت پرده نفاق را ببینند. ظواهر شعائر اسلامی را محفوظ می دیدند و توجه به اصول و معانی از بین رفته نداشتند.
البته در این حادثه چنانکه قبلا گفتیم رعب و ترس و استسباع از یک طرف، و فساد اخلاق رؤسا و رشوه خواری آنها و طمع آنها و اطاعت کورکورانه - به حسب خوی قبیله ای عربی - کوچک ترها از رؤسای قبائل از طرف دیگر نیز از عوامل مهم وقوع این حادثه بود.
این حادثه صد در صد یک حادثه اسلامی است. امام حسین به قول آن مرد معاند، به سیف جدش کشته شد، اما به علت جهالت و ظاهربینی و گول حفظ ظواهر و شعائر خوردن مردم. (9).
502 - مرض خوره اندرونی در یزید
آوردند به نقل صحیح که یزید را در آخر عمر مرضی پیش آمد که آن را خواره اندرونی گویند، که روزی هزار بار آرزوی مرگ در دلش می گذشت اما از کمان قهر قضا و قدر تیر مرگش میسر نمی گشت. به مرگ خویش راضی گشتم و آن هم نمی بینم می گفت.
روزی یکی از حکما یزید را گفت که هیچ می دانی که تو را مرض چیست و نیش و ریش درون را باعث کیست؟
یزید گفت: از کثرت نیش و درد خبر دارم، امام از حقیقت آن حال غافل و ناهوشیارم.
فی الحال حکیم مقدار نخودی موم انگبین را به رشته باریک بسته بدو داد، گفت: سر ریسمان را گرفته این موم را فرو بر تا بر تو راز درونت از بیرون آشکار گردد، و یزید به قول حکیم موم را فرو برد و سر رشته را به دست نگاه داشت، بعد از زمانی سر رشته را کشیده موم را بیرون آوردند دو عقرب سیاه بر آن موم چسبیده بود از حلق او بیرون آمد. حکیم گفت: یا ابا الحکم دانستی که ریش درونت به کدام نیش آراسته است و حجره تاریک ضمیرت به زخم کدام جانور پیراسته؟

گفت: آری والله که بدین ریش و بدین نیش گرفتارم. مدت مدید فریادها می کرد تا بمرد.
این است سزای آن که آنش عمل است) و هرگاه خواهند عقرب را از سوارخش بیرون آرند به همین دستور عمل باید نمود که در محبت موم آن شوم بی اختیار است، و به دام چشم هایشان شهد مایل و گرفتار در صحرای دستپول و ششدر کودکان عرب جهت بازی طرب علی الدوام با عقرب این عمل می نمایند که بسیار مشاهده رفته. (10).
(1) حماسه حسینی، ج 3، ص 138.
(2) کتاب علی و زهرا، ص 49.
(3) شخصیت حسین قبل از عاشورا، ص 278.
(4) کامل ابن اثیر، ج 4، ص 41، تاریخ طبری، ج 4، ص 402 با تفاوت مختصر.
(5) تذکر ابن جوزی، ص 164.
(6) محمد / 24.
(7) تذکره ابن جوزی، ص 162.
(8) مقتل مقرم ص 146.
(9) حماسه حسینی، ج 3، ص 48.
(10) هزار و یک کلمه، ج 2، ص 342 - 341.

503 - رؤیای صادقه حسین (ع)
امام حسین علیه السلام در شب تاسوعا بر زمین نشسته بود و در حال خواب اندکی حضرت را ربود، هنگامی که از خواب برخاست، فرمود: خواهر جان! همینک جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله پدرم علی علیه السلام، مادرم فاطمه زهرا علیها السلام و برادرم امام حسن علیه السلام را در خواب دیدم که آنها همگی شان به من می گفتند؛ حسین جان! به زودی - یا طبق روایتی دیگر - فردا نزد ما خواهی بود. (1).
504 - خواهرم! آرام باش
هنگامی که حضرت زینب علیهاالسلام این سخن را شنید، بر صورت خود سیلی زد و با صدای بلند شروع به گریستن نمود، امام حسین علیه السلام به خود او فرمود: خواهرم! آرامش خود را حفظ کن و کاری مکن که دشمن زبان به طعن و ملامت ما بگشاید. (2).
505 - اف بر دوستی تو ای روزگار!
امام حسین علیه السلام نشسته بود و مشغول اصلاح (و تعمیر) شمشیر خویش بود و در این ضمن، اشعاری را (در زیر لب) زمزمه می کرد: ای روزگار! اف بر دوستی تو! چه بسا یاران و طالبانی را که در بامداد و شامگاهت کشتی.
آری! روزگار به جای آنان دیگری را نپذیرد.
به راستی که پایان کار در دست خدای باشکوه است و هر زنده ای باید این راه را طی کند. (3).
506 - حسین (ع) خبر مرگ خود را می دهد!
هنگامی که حضرت زینب (س) دختر حضرت زهرا علیهاالسلام این اشعار را شنید، فرمود: برادر جان! این حرف کسی است که به کشته شدن خویش یقین پیدا کرده است.
امام علیه السلام فرمودند: آری! خواهرم!
حضرت زینب علیهاالسلام فرمودند: آه! چه مصیبتی! این حسین است که خبر از شهادت و مرگ خویش می دهد. (4).
507 - وای از ذلت بعد از تو یا اباعبدالله!
زنان همگی شروع به گریستن نمودند، به صورت های خویش سیلی می زدند و گریبان چاک می نمودند، ام کلثوم علیهاالسلام پیوسته فریاد می زد: وا محمداه! واعلیناه! وا اماه! وا اخاه! وا حسیناه! وای از بیچارگی پس از تو ای ابا عبدالله (5).
508 - دلداری امام حسین (ع) به زینب (س)

امام حسین علیه السلام خواهرش را دلداری می داد و می گفت: خواهرم! دلت را به وعده های الهی امیدوار ساز! زیر که اهل آسمان و زمین همگی فانی شده و می میرند، و تمامی آفریدگان رو به هلاکت می روند.
سپس فرمودند: خواهرم ام کلثوم!، تو ای زینب! و تو ای فاطمه و ای ربابت !گوش دهید، هنگامی که من به شهادت رسیدم، گریبان چاک مسازید و صورت هایتان را با ناخن نخراشید و سخنان بیهوده بر زبان میاورید! (6).
509 - خواهرم! شیطان صبرت را نرباید
در روایت دیگر آمده است که: حضرت زینب علیهاالسلام در جای دیگر پیش زنان و کودکان نشسته بود، هنگامی که این اشعار را شنید، سر برهنه و در حالی که پیراهنش بر زمین کشیده می شد، نزد برادر آمده و فرمودن: وای از این داغ و مصیبت! کاش مرگ من فرا می رسید ای یادگار گذشتگان و ای پناه بازماندگان!.
امام حسین علیه السلام به خواهرش نگاهی نموده و فرمود: خواهرم! مراقب باش که شیطان شکیبایی ات را نرباید! (7).
510 - بی هوش شدن حضرت زینب (س)
حضرت زینب علیهاالسلام فرمودند: حسین جان! پدر و مادرم فدایت شوند! من فدایت شوم! آیا تو را می کشند؟
امام حسین علیه السلام در حالی که گریه راه گلویش را بسته بود و دیدگانش پر از اشک شده بود فرمود: خواهر جان! اگر مرغ قطا را به حال خود رها می کردند، در آشیانه خود می خوابید.
حضرت زینب علیهاالسلام فرمودند: ای وای بر من! آیا خودت را اسیر و گرفتار دشمن می دانی، تحمل این داغ بر دل من سخت تر و دشوارتر است.
این سخن را فرمود، سپس دست برد و گریبان خویش را چاک نموده و بی هوش بر زمین افتاد! (8).
511 - تسلیت امام (ع) به حضرت زینب (س)
امام علیه السلام برخاست آبی بر سر و صورت خواهرش زینب علیهاالسلام ریخت تا آن که به هوش آمد، سپس تا آنجایی که می توانست حضرت زینب علیهاالسلام را تسلیت داده و مصایبی را که بر سر جد و پدر و مادرش آمده بود را بیان نموده و تذکر داد.
شاید یکی از عواملی که سبب شد امام حسین علیه السلام، زنان حرم خود را نیز به همراه ببرد این بود که اگر آنها را در حجاز یا شهرهای دیگر ترک می گفت (و تنها می گذاشت)، یزید بن معاویه که خدایش لعنت کند، سربازانی را برای به اسارت درآوردن و شکنجه و آزار ایشان می فرستاد و به این صورت مانع از جهاد و شهادت امام حسین علیه السلام می شد و اسارت زنان توسط یزید باعث می شد که امام حسین علیه السلام از

شهادت در راه خدا محروم گردد. (9).
512 - لبخند حضرت زینب در شب عاشورا
وقتی که در شب عاشورا، حضرت زینب علیهاالسلام وفاداری و شیدایی یاران امام حسین علیه السلام را دید که برای رفتن به میدان جنگ می خواهند از یکدیگر سبقت بگیرند، خشنود شد و آنگاه که خدمت برادر رسید لبخندی بر لب داشت.
و فرمود: ای خواهرم! زمانی که از مدینه حرکت کردیم تو را هرگز متبسم ندیدم اکنون چه خبر شده که خنده بر لب داری؟
حضرت زینب علیهاالسلام به شوق و شیدایی و وفاداری یاران اشاره کرد امام علیه السلام فرمود: خواهرم بدان! اینها که در اطراف من قرار دارند دوستان و یاران من از عالم ذر می باشند و به وفاداری و دوستی آنان جدم رسول خدا صلی الله علیه وآله مرا وعده داد، خواهرم می خواهی استقامت و پایداری آنان را بنگری؟
آنگاه امام حبیب بن مظاهر و زهیر و دیگران را فرا خواند، همه با شتاب گرداگرد آن حضرت را گرفتند، هر چه امام علیه السلام آنها را نصیحت کرد و هشدار داد که به من به شما اجازه دادم بروید و جان خود را نجات دهید، هر یک با سخنان حماسی گفتند تو را رها نمی کنیم تا کشته شویم.
امام فرمود: ای یاران من! بدانید که این قوم هدفشان کشتن من و همراهان من است من بر شما از کشته شدن می ترسم، من بیعت را از شما برداشتم و پیمانی که با من بستید واگذاشتم، هر کسی دوست دارد از ما کناره گیری کند از این تاریکی شب استفاده کرده از ما جدا شود.
اصحاب و بنی هاشم هر کدام در وفاداری با آن سخن گفتند و اصرار کردند که از شما جدا نمی شویم.
کار که به اینجا کشید امام فرمود:
اکنون سربلند کنید و به جایگاه خود در بهشت نگاه کنید. (10).
(1) لهوف سید بن طاووس، ص 127.
(2) لهوف سید بن طاووس، ص 127.
(3) همان ص 115.
(4) همان ص 117.
(5) همان ص 117.
(6) همان ص 117.
(7) همان.
(8) همان ص 119.
(9) همان.
(10) فرهنگ سخنان امام حسین علیه السلام، دشتی، ص 335.

513 - ارزش حضرت زینب
زینب کبری یک زن بزرگ است. عظمتی که این زن در چشم ملت های اسلامی دارد از چیست؟ نمی شود گفت به خاطر این است که دختر علی بن ابیطالب علیه السلام، یا خواهر حسین بن علی علیه السلام است. نسبت ها هرگز نمی توانند چنین عظمتی را خلق کنند. همه ائمه ما، دختران و مادران و خواهرانی داشتند؛ اما کو یک نفر مثل زینب کبری؟
ارزش و عظمت زینب کبری، به خاطر موضع و حرکت انسانی و اسلامی او بر اساس تکلیف الهی است. کار او، تصمیم او، نوع حرکت او، به این طور عظمت بخشید. هر کس چنین کاری بکند، ولو دختر امیرالمؤمنین علیه السلام هم نباشد، عظمت پیدا می کند بخش عمده این عظمت از این جاست که اولا موقعیت را شناخت؛ هم واقعیت قبل از رفتن امام حسین علیه السلام به کربلا، هم موقعیت لحظات بحرانی روز عاشورا، هم موقعیت حوادث کشنÀبعد از شهادت امام حسین را؛ و ثانیا طبق هر موقعیت، یک انتخاب کرد این انتخاب ها زینب را ساخت.
قبل از حرکت به کربلا، بزرگانی مثل ابن عباس و ابن جعفر و چهره های نامدار صدر اسلام، که ادعای فقاهت و شهامت و ریاست و آقازادگی و امثال این ها را داشتند، گیج شدند و نفهمیدند چه کار باید بکنند؛ ولی زینب گیج نشد و فهمید که باید این راه را برود و امم خود را تنها نگذارد و رفت نه این که نمی فهمید(ره) سختی است؛ او بهتر از دیگران حس می کرد. او یک زن بود؛ زنی که برای مأموریت، از شوهر و خانواده اش جدا می شود؛ و به همین دلیل هم بود که بچه های خردسال و نوباوگان خود را هم به همراه برد؛ حسی می کرد که حادثه چگونه است.
در آن ساعت های بحرانی که قوی ترین انسان ها نمی توانند بفهمند چه باید بکنند، او فهمید و امام خود را پشتیبانی کرد و او را برای شهید شدن تجهیز نمود. بعد از شهادت حسین بن علی هم که دنیا ظلمانی شد و دل ها و جان ها و آفاق عالم تاریک گردید، این زن بزرگ یک نوری شد و درخشید. زینب به جایی رسید که فقط والاترین انسان های تاریخ بشریت یعنی پیامبران می توانند به آن جا برسند. (1).
514 - عبور از کنار قتلگاه
بانوان اهل بیت خطاب به لشکر ابن سعد گفتند: شما را به خدا سوگند می دهیم، ما را از کنار قتلگاه حسین علیه السلام ببرید.
لشکر ابن سعد به خواهش آنها پاسخ مثبت داده و آنها را از کنار کشته امام حسین علیه السلام عبور دادند، هنگامی که چشم بانوان بر اجساد مطهر

شهیدان افتاد، فریاد و شیون کشیدند، سیلی بر صورت زده و صورت های را خراشیدند. (2).
515 - این کشته فتاده به هامون حسین توست!
به خدا سوگند، هیچ گاه فراموش نمی کنم و از خاطر نمی رود که زینب علیهاالسلام دختر امام علی علیه السلام با صدایی حزین و دلی اندوهناک و پر از درد و غم بر امام حسین علیه السلام ناله می کرد و فریاد می زد: ای محمد! که ملائک بر تو درود و صلوات می فرستند، این حسین تو است که در خون خود آغشته و اعضای پیکرش از هم جدا شده اند و این دختران تو می باشند که آنها را به اسارت می برند.
من به خداوند (از این همه مصیبت و ستم) شکایت می کنم و به محمد برگزیده او و علی مرتضی و فاطمه زهرا و حمزه سیدالشهداء شکایت می کنم.
یا محمد! این حسین توست که بر روی خاک کربلا افتاده و با صبا بر روی پیکر بی جانش خاک می پاشد.
(یامحمد! این حسین توست) که از جور و جفای زنازادگان کشته شده است.
آه چه غمی، وه چه مصیبتی! امروز همانند روزی است که جدم رسول خدا صلی الله علیه وآله از دنیا رفت، ای یاران و اصحاب محمد! اینان فرزندان پیامبرند که به حال اسیری آنها را می برند و در روایتی دیگر آمده که:
یا محمد! (ببین که) دخترانت را اسیر و فرزندانت را کشته اند. باد صبا بر اجساد پاک آنها خاک می پاشد.
یا محمد! این حسین توست که سرش را از قفا بریده اند، و عمامه اش را غارت نموده اند.
پدرم فدای آن کسی باد که در روز دوشنبه خیمه اش را غارت نمودند.
پدرم فدای آن کسی باد که طناب های خیمه او را پاره کردند و خیمه او بر زمین افتاد.
پدرم فدای آن کسی باد که نه به سفر بی بازگشتی رفته بود و نه درد بی علاجی داشت.
پدرم فدای آن کسی باد که دوست داشتم من فدای او شوم.
پدرم فدای آن کسی باد که با دلی پر از غم و غصه از این دنیا رفت.
پدرم فدای آن کسی باد که او با لب تشنه جان سپرد.
پدرم فدای آن کسی باد که نوه محمد مصطفی صلی الله علیه وآله بود.
پدرم فدای آن کسی باد که فرزند محمد مصطفی صلی الله علیه وآله بود.
پدرم فدای آن کسی باد که فرزند خدیجه کبری بود.
پدرم فدای آن کسی باد که فرزند علی مرتضی علیه السلام بود.
پدرم فدای آن کسی باد که فرزند فاطمه زهرا علیه السلام، سیده زنان

عالم بود.
پدرم فدای آن کسی باد که خورشید برای نماز او بازگشت تا او نماز بخواند.
به خدا سوگند، (حضرت زینب علیهاالسلام به گونه ای مرثیه خواند که) دوست و دشمن را به گریه درآورد. (3).
516 - پیشگویی زینب (ع) در کربلا
حضرت زینب علیهاالسلام به امام سجاد علیه السلام در قتلگاه فرمود: می بینم که دارای قالب تهی می کنی ای یادگار جدم و برادرم! به خدا سوگند، این شهادت عهد الهی بود به گردن جد و پدرت و خداوند از انسانهایی که گردنکشان زمین آنان را نمی شناسد، ولی در پیش اهل آسمانها معروفند پیمان گرفته است تا این اعضای قطعه قطعه شده و پراکنده حسین علیه السلام را جمع کنند و پرچم احیای خون انقلاب الهی و خونخواهی را روی قبر پدرت دارند پرچمی که اثر آن کهنه و محو شدنی نیست، گرچه سردمداران کفر و پیروان خط باطل در نابودی و محو آن می کوشند، ولی در عین حال همواره بر تجلی و تعالی آن بیفزاید. (4).
517 - تجلیگاه حضرت زینب (س)
از عصر عاشورا، زینب تجلی می کند. از آن به بعد به او واگذار شده بود. رئیس قافله اوست، چون یگانه مرد، زین العابدین - سلام الله علیه - است که در این وقت به شدت مریض است و احتیاج به پرستار دارد تا آنجا که دشمن طبق دستور کلی پسر زیاد که از جنس ذکور اولاد حسین هیچ نباید باقی بماند، چند بار حمله کردند تا امام زین العابدین را بکشند، ولی بعد خودشان گفتند، این خودش دارد می میرد! و این هم خودش یک حکمت و مصلحت خدایی بود که حضرت امام زین العابدین بدین وسیله زنده بماند و نسل مقدس حسین بن علی باقی بماند. یکی از کارهای زینب، پرستاری امام زین العابدین است. (5).
518 - اسارت زنان تکمیل قیام حسین (ع)
ابی عبدالله الحسین علیه السلام عیالش را هم با خود آورد. نکته اش همین است اگر زینب و زن و بچه ها در کربلا نبودند، بنی امیه این جنایت ها را محو می کردند. اصل موضوع در بسیاری جاها پنهان می ماند، با وسایلی تبلیغی آن روز که به کندی اخبار می رسید، آن هم تبلیغات مخالف، مطلب را کاملا وارونه جلوه می داد.
اما زینب شریک بزرگ حسین نگذاشت جنایت بنی امیه نهان بماند.
اسارت اهل بیت هم حکمت عظیمی داشت که خداوند برایشان تقدیر فرموده در مجلس این زیاد و یزید با سخنان آتشین خود در بازار کوفه و مواقف متعدد و در اثنای راه آنان را رسوا فرمود در اسلام سابقه نداشت، زن مسلمان را اسیر کنند، آن هم دختر پیغمبر صلی الله علیه وآله را، به

بچه شیرخوار رحم نکنند. (6).
519 - نماز شب حضرت زینب
از حضرت فاطمه علیهاالسلام دختر امام حسین علیه السلام نقل شده که درباره عبادت شب دهم عمه اش زینب علیهاالسلام گفته است: و اما عمتی زینب، فانها لم تزل قائمه فی تلک اللیله - ای عاشره من المحرم - فی محرابها تستغیث الی ربها، و ما هدات لنا عین ولا سکنت لنا زفر؛ (7).
و اما عمه ام زینب پس او همچنان در آن شب - شب عاشورا - در جایگاه عبادت خود ایستاده بود، و به درگاه خدای تعالی استغاثه می کرد، و در آن شب چشم هیچ یک از ما به خواب نرفت، و صدای ناله ما قطع نشد.
امام سجاد علیه السلام در این خصوص فرموده است: همانا عمه ام زینب همه نمازهای واجب و مستحب خود را در طول مسیر ما از کوفه تا شام ایستاده می خواند، اما بعضی از منزل ها نشسته نماز خواند، و این هم به جهت گرسنگی و ضعف او بود؛ زیرا مدت سه شب غذایی که به او می دادند میان اطفال تقسیم می کرد، چون که آن مردمان ستمگر و سنگدل، در هر شبانه روز به ما فقط یک قرص نان می دادند. (8).
520 - زبان علی (ع) در بیان زینب (س)
بشیر بن خزیم اسدی گفت:
آن روز در کوفه من حضرت زینب علیهاالسلام دختر امیرالمؤمنین را دیدم؛ به خدا سوگند، من زنی را دیدم که همه وجودش شرم و حیا بود و در عین حال به گونه ای سخنرانی کرد که گوی خطاب را از پدر بزرگوارش امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام یاد گرفته است. (9).
521 - خاموش شوید ای بی وفایان!
او با دست مبارک خود به مردم اشاره ای نمود که یعنی سکوت کرده و خاموش شوید! با اشاره حضرت زینب، نفس ها در سینه حبس شده و حتی زنگ شتران نیز از حرکت باز ایستاده، سپس آن حضرت علیهاالسلام فرمودند:
حمد و سپاس مخصوص خداوند است، سلام و درود بر پدرم حضرت محمد صلی الله علیه وآله و خاندان طیب و برگزیده او باد. (10).
522 - چشمه اشک هایتان خشک نشود!
اما بعد، ای اهل کوفه! ای گروه دغلباز و بی وفا! آیا برای مصیبتی که بر ما وارد شده است می گریید، چشمه اشکتان خشک نشود و ناله هایتان تمامی نپذیرد. (11).
523 - مثل کوفیان
مثل شما مثل آن زنی است که پس از تابیدن رشته های خود، آن ها را باز می کرد. (12).
524 - شما سبزه در منجلاب هستید!

(ای کوفیان! شما) جز سخن بیهوده و گزاف و ناپاک و سینه های آکنده از کینه و خشم، و ظاهری چون کنیزکان متملق و باطنی چونان دشمنان سخن چین، چه فضیلت دیگری را دارید؟ شما همانند سبزه ای هستید که در میان زباله ها و منجلابها رشد کرده یا همانند نقره ای هستید که برای آستین قبور مردگان استفاده می شوند. (13).

525 - بد توشه ای مهیا کردید!

بدانید و آگاه باشید که بد توشه ای را برای آخرت خویش از پیش فرستادید؛ زیرا که شما دچار خشم و غضب الهی شده و در عذاب او جاویدان خواهید ماند.

526 - بسیار بگریید و کم بخندید!

آیا گریه می کنید و شیون و زاری برپا کرده اید؟ آری! به خدا سوگند، باید که بسیار گریه کنید و کمتر شاد شوید؛ زیرا دامن شما آلوده به ننگی شده که هرگز نمی توانید آن را بشویید.

چگونه می توانید خون پسر خاتم انبیاء صلی الله علیه وآله و معدن رسالت را از دامان خود پاک کنید؟

خون سید و آقای جوانان اهل بهشت را؟ و پناهگاه نیکان تان را؟ و ملجاء حوادث ناگوارتان را؟ و پیشوا و رهبر قوانین را! (14).

527 - بسیار زیانکار شدید!

بدانید و آگاه باشید که بد جنایتی مرتکب شدید، از رحمت الهی به دور باشید و بمیرید که تلاش ها را بیهوده ساختید و دستانتان بریده باد، در معامله ای که کردید زیانکار شدید و به غضب الهی دچار شدید و ذلت و بیچارگی را برای خود رقم زدید. (15).

528 - آیا می دانید چه خونی را ریختید؟!

وای بر شما ای کوفیان! آیا می دانید که جگر رسول خدا صلی الله علیه وآله را پاره پاره کردید و پرده نشینان حرمش را آشکار نمودید؟ آیا می دانید که چه خونی از او ریختید و چه اندازه حرمت او را شکستید؟! (16).

529 - بدانید که عذاب خدا ننگین تر است!

هر آینه جنایتی که شما مرتکب شدید، بسیار بزرگ و سخت، کریه، ناروا، خشن و شرم آور است به لبریزی زمین و گنجایش آسمان.

آیا متعجب شده اید که از آسمان باران خون بارید، (بدانید که) همانا عذاب آخرت ننگین تر است و در آن حال کسی به فریاد شما نمی رسد.

از این فرصت و مهلتی که خداوند به شما داده، استفاده نکنید، زیرا که سبقت گرفتن شما، خدا را در عذاب دادنتان به شتاب نمی اندازد و خداوند انتقام خود را خواهد گرفت و به درستی که پروردگارتان در کمین گاه است. (17).

530 - نسل شما بهترین نسل هاست!

به خدا سوگند، آن روز مردم را دیدم در حالی که سرگشته و حران مشغول گریه و زاری بودند، آنها انگشت پشیمانی و اندوه بر دندان گرفته و می گزیدند، پیرمردی در کنار من ایستاده بود، او را دیدم که به شدت می گریست، به حدی که محاسنش خیس شد و در این حال می گفت:
پدرم و مادرم به فدایت شوند! که کهنسالان شما، بهترین کهنسالان و جوانانتان بهترین جوانان و زنانتان، بهترین زنان و نسل شما بهترین نسل هاست که نه خوار می شود و نه شکست می پذیرد. (18).
531 - ورود اسرار به مجلس ابن زیاد
ابن زیاد در قصر خود نشسته و به همه مردم اذن ورود داد، در این حال سر شریف امام حسین علیه السلام را وارد مجلس کردند و او را مقابل ابن زیاد نهادند، بانوان و دختران حرم حسینی را نیز وارد مجلس نمودند. (19).
532 - این زن کیست؟
حضرت زینب علیهاالسلام دختر بزرگوار امام علی علیه السلام به صورت ناشناس در گوشه ای از مجلس نشسته بود، ابن زیاد سؤال کرد: این زن چه کسی است؟ گفتند این زن، دختر علی علیه السلام است. (20).
533 - فاسق تویی ای ابن زیاد!
ابن زیاد روی (ره) آن مخدره علیهاالسلام نمود و گفت: شکر خدا که شما را رسوا کرد و دروغ های شما را آشکار ساخت!
حضرت زینب علیهاالسلام فرمودند: فاسق آن کسی است که رسوا شد و دروغگو شخص بدکار است که ما نیستیم! (21).
534 - ما رایت الا جمیلا!
ابن زیاد گفت: رفتار خدا را با برادر و خاندانت چگونه دیدی!
حضرت زینب علیهاالسلام فرمودند: جز زیبایی چیز دیگری ندیدم، اینان کسانی بودند که خداوند شهادت را برایشان رقم زده بود، و آنان نیز به سوی خوابگاه و آرامگاه ابدی خود شتافتند و به همین زودی ها، خداوند میان تو و آنان را جمع خواهد کرد و آنان با تو مخاصمه خواهند نمود، در آن دادگاه بنگر که پیروز واقعی چه کسی است؟! مادرت در عزایت گریه کند، ای پسر مرجانه!
535 - قصد جان حضرت زینب (س)
ابن زیاد به حدی خشم و غضب آمد که کمر به قتل حضرت زینب علیهاالسلام بست، عمرو بن حریث خطاب به آن ملعون گفت: او زن است و کسی زن را به خاطر گفتارش مواخذه و کیفر نمی کند! (22).
536 - زن را با سجع و قافیه چه کار است!؟
ابن زیاد به حضرت زینب علیهاالسلام علیها: خداوند دل مرا از کشتن حسین و خاندان تو که مردمی سرکش بودند، شفا بخشیده و شاد نمود.

حضرت زینب علیهاالسلام فرمودند: به جان خودم سوگند می خورم، که تو بزرگ خاندان ما را کشتی و ریشه مرا خشکاندی. اگر دل تو با این چیزها شفا می یابد، باشد.
ابن زیاد گفت: این زن چه موزون و با قافیه سخن می گوید، به جان خود سوگند که پدرش نیز مردی بود شاعر و قافیه پرداز!
حضرت زینب علیهاالسلام فرمودند: ابن زیاد! زن را با سجع و قافیه چه کار است؟ (23).
537 - مگر خدا علی بن الحسین (ع) را نکشت؟!
نگاه ابن زیاد متوجه امام علی بن الحسین علیه السلام شد و گفت: این کیست؟
گفتند: او علی، پسر امام حسین علیه السلام است!
ابن زیاد گفت: مگر خدا علی بن الحسین را نکشت؟!
امام سجاد علیه السلام فرمود: من برادری داشتم که نام او نیز علی بن الحسین بود و این قوم او را کشتند!
ابن زیاد گفت: بلکه خدا او را کشت! (24).
538 - دفاع حضرت زینب از امام زمان (ع)
امام سجاد علیه السلام فرمودند: خداوند است که جان ها را هنگام مرگ آنها می گیرد و کسانی را که نمرده اند، به هنگام خواب قبض روح می فرماید.
ابن زیاد گفت: آیا تو هنوز جرات داری که جواب مرا بدهی! این را بیرون برده و گردنش را بزنید!
حضرت زینب علیهاالسلام به محض شنیدن این فرمان (قبیح)، فرمودند: ابن زیاد! تو که دیگر کسی را برای ما باقی نگذاشتی، حال اگر می خواهی او را بکشی، پس مرا نیز همراه او بکش!
امام علی بن الحسین علیهاالسلام فرمودند: عمه جان! آرامش خود را حفظ نما و ساکت باش تا من با او صحبت کنم.
امام سجاد علیه السلام سپس به بن زیاد نگریست و فرمود: ای پسر زیاد! آیا مرا با کشتن تهدید می کنی؟ آیا هنوز نمی دانی که کشته شدن عادت ما و شهادت مایه بزرگواری ماست! (25).
539 - ای فرزند مکه و منا، ای حسین!
حضرت زینب علیهاالسلام هنگامی که نگاهش بر سر بریده برادر افتاد، دست برد و گریبان خویش را پاره کرد، سپس با ناله ای حزین که دل ها را می لرزاند فریاد برآورد که: ای حسین! ای محبوب رسول خدا! ای فرزند مکه و منی! ای پسر فاطمه زهرا بزرگ زنان عالم! ای پسر دختر مصطفی
راوی گفت:
به خدا سوگند که (حضرت زینب علیهاالسلام) با این سخن (جگر سوز)

مجلس را به گریه انداخت، و یزید که خدا او را لعنت نماید، ساکت نشسته بود. (26).
540 - ای یزید چه خیال کرده ای؟ !
حضرت زینب علیهاالسلام دختر امام علی علیه السلام در مجلس یزید از جای برخاست و (روی به یزید کرده و) گفت:
حمد و سپاس مخصوص خدایی است که پروردگار جهانیان است، و درود خدا بر پیامبر و اولاد او.
خداوند سبحان به راستی سخن گفت، آنگاه که فرمود: سرانجام کار کسانی که مرتکب کارهای زشت و گناه شدند، به آن جا رسید که آیات الهی را تکذیب کرده و آن را مسخره نمودند.
ای یزید ! تو گمان کردی که اگر زمین و آسمان را بر ما تنگ گرفته و ما را همانند کنیزانی به اسارت بگیری، ما را نزد خدا خواری کرده ای و خود در پیشگاه او، صاحب احترام خواهی بود، و این نشاندهنده مقام و ارزش تو در نزد خداوند است؟ که به این خاطر باد در بینی انداخته ای و با غرور و نخوت به اطراف می نگری؟ (آیا) از اینکه کارهای دنیایت رو به راه گشته و رشته امورت به هم پیوسته و منصبی که حق ما خاندان است را از آن خود نموده ای، خوشحال و شادمانی ! (27).
541 - آرام باش ای یزید !
آرام باش و صبر کن ! آیا سخن خدای تعالی را به بوته فراموشی سپرده ای که: آنان که راه کفر را در پیش گرفته اند، گمان نبرند مهلتی که به ایشان داده ایم، به نفع و سود آنهاست، این مهلت فقط به منظور آن است که بار گناهانشان سنگین تر و بیشتر شود و عذابی دردناک برای آنها مهیا کرده ایم.(28).
542 - آیا پرده حرمت دختران پیامبر را می دری؟
ای فرزند آزاد شدگان ! آیا درست است که بانوان و کنیزانت را در پس پرده و حجاب قرار داده ای، در حالی که دختران پیامبر صلی الله علیه وآله در حال اسارت و با دستانی بسته در مقابلت باشند؟ پرده های حرمت ایشان را دریده و آنان را با صورت هایی باز، در حالی که دشمنان شان آنها را شهر به شهر می گردانند تا مردم شهرها و بیابان ها و هر دور و نزدیک و هر انسان پست و شریفی آنها را ببینند، در حالی که هیچ جایی ندارند. (29).
543 - از پسر هند جگرخوار همین برآید !
چه چشم امیدی می توان داشت از فرزند کسی که با دهان خود می خواست جگرهای پاکان را بجود (و هنگامی که نتوانست بجود) آن را از دهان بیرون انداخت و گوشت او از خون شهیدان روییده است و از کسی که با چشم کینه و دشمنی و اهانت و عداوت به ما اِهل بیت نگاه می کند؟

چه انتظاری می توان داشت که او در دشمنی اش تأخیر ورزد؟ (30).
544 - ای یزید! آیا خوشحالی و شعر می سرایی؟!
و پس از این همه (جنایت) بی آنکه خود را مقصر و گنهکار بدانی و عظمت جنایتی را که مرتکب گشتی، درک کنی، اینگونه می خوانی:
ای کاش در گذشتگان من بودند و با خوشحالی فریاد می زدند که: دست تو درد نکند ای یزید!
ای یزید! تو با عصایت به دندان های اباعبدالله آقای جوانان بهشت اشاره می کنی و با چوب خیزران بر دندان های مبارک آن حضرت می کوبی و چرا این چنین نسرایی؟
545 - ای یزید! به زودی نزد اجدادت خواهی رفت (31).
ای یزید! تو با ریخت خون اولاد پیامبر صلی الله علیه وآله و ستارگان درخشان زمین از اولاد عبدالمطلب، زخم کهنه ما را تازه نمودی و ریشه ما را بریده و قطع کردی. و اینک به پدرانت بانگ زده و گمان می کنی که آنها صدای تو را می شنوند، بدان که تو نیز به زودی به جایگاه آنان وارد خواهی شد و در آن هنگام آرزو می کنی که ای کاش دستانم فلج بود و زبانم لال می شد و این حرف ها را نمی زدم و این جنایت را مرتکب نمی شدم.
بار خدایا! حق ما را از دشمنان ما بگیر و از کسانی که در حق ما ظلم و ستم ورزیدند، انتقام بگیر و کسانی که خون های ما و یاران ما را ریختند، خشم گیر. (32).
546 - باش تا روز قیامت!
یزید! به خدا سوگند، که تو با این جنایت، پوست خود را دریدی و گوشت خود را جدا نمودی و مطمئن باش که با همین بار گناه که در اثر ریختن خون اولاد رسول خدا صلی الله علیه وآله و از بین رفتن احترام خاندان و نزدیکانش، بر دوش داری، با پیامبر ملاقات خواهی کرد در آن زمان خداوند همه مخلوقاتش را جمع کرده و پراکندگی های آنها را به اتحاد تبدیل خواهد کرد و حق اولاد پیامبر را خواهد گرفت، و مپندار آنان که در راه خدا کشته شده اند، مرده اند، بلکه زنده اند و در نزد پروردگار خود روزی می خورند.
(در روز قیامت) برای تو همین کافی است که خداوند داور و حاکم باشد و محمد دشمن تو و جبرئیل حمایت کننده پیامبر. و به زودی آنانکه تو را گول زدند و بر این جایگاه نشانیدند و حاکم مسلمانان نمودند، خواهند فهمید که برای ستمگران عوض بدی می باشد. و کدام یک از شما جایگاهش بدتر و سپاهش ضعیف تر است. (33).
547 - ای یزید! من ناگزیر از تکم با توام!
(ای یزید!) بدان که من به خاطر حوادث ناگوار روزگار، ناگزیر از سخن گفتن با تو شده ام، ولی بدان که ارزش تو در ید من ناچیز و مستحق سرزنش زیاد و ملامت بسیاری. (دیگری چه بگویم که) سیل اشک امان

نمی دهد و سینه ام در حال گداختن است. (34).
548 - دستانت آغشته به خون ما و دهانت پر از گوشت ماست!
هان! چه بسیار جای شگفتی و تعجب است که نجیب زادگان و مردان خدا در جنگ با گروه شیطان که بردگانی آزاد شده بودند به شهادت می رسند. دستان تو به خون ما آغشته و دهانت را از گوشت ما خاندان پیامبر، پر کرده ای و پیکرهای پاک و پاکیزه به وسیله گرگ های درنده تو پاره پاره شدند و در زیر چنگال بچه کفتارها به خاک آلوده شدند.
(ای یزید!) اگر (حیات امروز ما را) برای خود غنیمت می دانی، به زودی متوجه می گردی که در حقیقت زیان تو بوده و آن زمانی است که هر چه از قبل برای خود فرستاده ای را خواهی دید و خداوند هرگز بر بندگان خود ستم نمی کند (35).
549 - من به خدا شکایت می برم!
من (از جنایات تو) به درگاه خدا شکایت می کنم و به او توکل می کنم، حال تو همه فریب ها و نیرنگ های خود را به کارگیری و هر کاری که می توانی انجام ده و از هیچ تلاش و کوششی دریغ مکن؛ زیرا به خدا سوگند، تو قادر نیستی که نام ما را از یادها ببری و نمی توانی نور وحی ما را خاموش کنی و به این آرزویت نخواهی رسید، هرگز! هرگز تو نمی توانی این لکه ننگ را از دامان خود پاک نمایی. (36).
550 - ای یزید! لعنت خدا بر تو باد!
ای یزید! آیا نمی بینی که رای و اندیشه تو باطل است و ایام فرمانروایی است کوتاه و اتحاد تو از هم پاشیده می باشد روزی خواهد فرار رسید که منادی فریاد برآورد: آگاه باشید که لعنت خداوند شامل حال ستمگران است! (37).
551 - دعای حضرت زینب (س) در آخر خطبه
پس حمد و سپاس مخصوص خدای، پروردگار جهانیان است، همو که ابتدای زندگی ما را به سعادت و مغفرت عجین ساخت و پایان آن را ختم به شهادت و رحمت نمود، از خدای می خواهم که پاداش و ثواب ایشان (شهیدان ظفر عاشورا) را هر چه کامل تر و بیشتر عطا فرماید، و ما را جانشینان نیکی برای آنها قرار دهد؛ زیرا او بسیار مهربان و با محبت است، خدا ما را کفایت می کند و او نیکوکارترین است (38).
552 - پاسخ قبیح یزید!
یزید در جواب حضرت زینب علیهاالسلام شعری بدین مضمون خواند:
چه نیکوست فریاد فریاد کنندگان و چه آسان است مرگ بر زنان نوحه گر!
553 - کلام حضرت زینب به یزید
عقیله خاندان پیامبر و شیر خورده نبوت، حضرت زینب کبری علیهاالسلام در خطبه ای که در مجلس یزید ملعون خواند، فرمود:

فکد کیدک واسع سعیک و ناصب جهدک، فوالله لا تمحو ذکرنا و لا تمیت و حینا؛ ای یزید! هر نیرنگ را که داری به کار گیر و تمام سعی و کوشش خود را به عمل آور و در دشمنی با ما تلاش کن، اما به خدا سوگند که تو قادر نیستی نام و یاد ما را محو کنی و وحی ما را نمی توانی از بین ببری.
554 -معجزه ای از حضرت زینب
عده ای از دشمنان این سخن حضرت زینب علیهاالسلام را جزو معجزات آشکار آن حضرت می دانند که از زمان سلطنت و فرمانروایی دیالمه تا امروز پرچم عزاداری حسینی همه ساله در شرق و غرب برپاست و مشاهده می شود که شیعیان در ایام عاشورا چقدر بی تاب و بی قرار هستند و همه شهرها مشغول نوحه خوانی و عزاداری و بر سر و سینه زدن و لباس مشکی پوشیدن و سایر لوازم سوگواری هستند.
555 - زینب با تریبون دشمن سخن گفت!
هر جریانی بالاخره به یک فلسفه ای برای پریشانی و حمایت احتیاج دارد جنگ تبلیغاتی آنجا است که فلسفه ها با هم می جنگند.
اهل بیت، یکی از آثار وجودیشان این بود که نگذاشتند فلسفه اقناعی دشمن پا بگیرد. کار دیگرشان این بود که از نزدیک، به وسیله خود دشمن توانستند با مردم تماس بگیرند، در صورتی که قبلا آحاد و افراد جرات تماس نداشتند زینب از تریبون دشمن در حقیقت جنگ را تا خانه دشمن کشیدن است. (39).
556 - ای یزید! این کنیز را به من بده!
مردی از اهل شام در مجلس یزید نگاهش به فاطمه، دختر امام حسین علیه السلام افتاد و گفت: ای امیر مؤمنان! این کنیز را به من بده!
فاطمه در این حال به عمه اش زینب علیهاالسلام (پناهنده شده و) گفت: عمه جان! یتیمی ام کافی نیست که باید کنیز هم بشوم!
حضرت زینب علیهاالسلام فرمودند: نترس! این بدکار نمی تواند کاری بکند! (40).
557 - این کنیز کیست؟
مرد شامی گفت: این کنیزک کیست؟
یزید جواب داد: این فاطمه دختر حسین علیه السلام است! و آن یکی، زینب، دختر علی بن ابی طالب است!
مرد شام پرسید: آیا منظور تو حسین پسر فاطمه است، و منظورت از علی، پسر ابو طالب است؟
یزید گفت: آری؟! (41).
558 - یزید خدایت تو را لعنت کند!
مرد شامی در پاسخ یزید اینگونه گفت: ای یزید! خدا تو را لعنت کند! آیا خاندان پیامبر را به قتل رسانده و فرزندانش را اسیر می کنی، به خدا

سوگند، من گمان کردم اینان اسیران رومی هستند!
یزید گفت: به خدا سوگند، تو را نیز به آنها ملحق می کنم. سپس دستور داد سر او را بزنند، پس گردنش را زدند. (42).

559 - رشد زینب در حادثه کربلا

یکی از زنان اسلام که مایه افتخار جهان است زینب کبری علیهاالسلام است، تاریخ نشان می دهد که حوادث خونین و مصایب بی نظیر کربلا زینب را به صورت پولاد آب دیده در آورد، زینبی که از مدینه خارج شد با زینبی که از شام به مدینه برگشت یکی نبود، زینبی که از شام برگشت رشد یافته تر و خالص تر بود، حتی آنچه در خلال حوادث اسارت ظهور کرده با آنچه در خلال ایام کربلا در زمانی که هنوز برادر بزرگوارش زنده و مسوولیت به عهده زینب گذاشته نشده بود، از زینب ظهور کرد فرق دارد. (43).

560 - فداکاری در میدان و تبلیغ در خارج میدان

سیدالشهداء و اصحاب و اهل بیت او آموختند تکلیف را، فداکاری در میدان، تبلیغ در خارج میدان همان مقداری که فداکاری حضرت، ارزش پیش خدای تبارک و تعالی دارد و در پیشبرد نهضت حسین علیه السلام کمک کرده است، خطبه های حضرت سجاد علیه السلام و حضرت زینب علیهاالسلام هم به همان مقدار یا قریب آن مقدار تأثیر داشته است. آنها به ما فهماندند که در مقابل جائر، در مقابل حکومت جور نباید زنها بترسند و نباید مردها بترسند در مقابل یزد، حضرت زینب علیهاالسلام ایستاد و آن را همچون تحقیر کرد که بنی امیه در عمرشان همچون تحقیری نشنیده بودند (44) و صحبت هایی که در بین راه و در کوفه و در شام و اینها کردند و منبری که حضرت سجاد علیه السلام رفت (45) و واضح کرد به اینکه قضیه، قضیه مقابله غیر حق با حق نیست. یعنی ما را بد معرفی کرده اند، سیدالشهداء را می خواستند معرفی کنند که یک آدمی است که در مقابل حکومت وقت، خلیفه رسول الله ایستاده است حضرت سجاد علیه السلام این مطلب را در حضور جمع فاش کرد و حضرت زینب علیهاالسلام هم. تکلیف ماها را حضرت سیدالشهداء معلوم کرده است. در میدان جنگ از قلت عدد نترسید، از شهادت نترسید. هر مقدار که عظمت داشته باشد مقصود و ایده انسان به همان مقدار باید تحمل زحمت بکند. حضرت سیدالشهداء از کار خودش به ما تعلیم کرد که در میدان وضع باید چه جور باشد در خارج میدان وضع باید چه جور باشد و باید آنهایی که اهل مبارزه مسلحانه هستند چه جور مبارزه بکنند و باید آنهایی که در پشت جبهه هستند چطور تبلیغ بکنند کیفیت مبارزه را، کیفیت اینکه مبارزه بین یک جمعیت کم با جمعیت زیاد باید چطور باشد، کیفیت اینکه قیام در مقابل یک حکومت قلدری که همه را در دست دارد با یک عده معدود باید چطور باشد، اینها چیزهایی

است که حضرت سیدالشهداء به ملت آموخته است و اهل بیت بزرگوار او و فرزند عالی مقدار او هم فهماند که بعد از اینکه آن مصیبت واقع شد باید چه کرد، باید تسلیم شد؟ باید تخفیف در مجاهده قائل شد؟ باید همانطوری که زینب سلام الله علیها در دنباله آن مصیبت بزرگی که تصغر عنده المصائب (46) ایستاده و در مقابل کفر و در مقابل زندقه صحبت کرد و هر جا موقع شد، مطلب را بیان کرد و حضرت علی بن الحسین علیه السلام با آن حال نقاهت، آن طوری که شایسته است، تبلیغ کرد. (47).

(1) حدیث ولایت، ج 8، ص 214.
(2) لهوف سید بن طاووس، ص 118.
(3) همان ص 181.
(4) حیات النفس، ج 3، ص 323.
(5) حماسه حسینی ج 1، ص 332.
(6) سیدالشهدا علیه السلام، شهید دستغیب، ص 148.
(7) ریاحین الشریعه، ج 3، ص 62.
(8) همان.
(9) لهوف سید طاووس، ص 199.
(10) همان ص 201.
(11) همان.
(12) همان.
(13) لهوف سید بن طاووس، ص 201.
(14) همان، ص 201.
(15) همان، ص 203.
(16) همان.
(17) همان.
(18) همان.
(19) همان ص 217.
(20) همان.
(21) همان.
(22) همان، ص 219.
(23) همان ماخذ.
(24) همان.
(25) همان.
(26) لهوف سید بن طاووس، ص 243.
(27) لهوف سید بن طاووس، ص 245.
(28) لهوف سید بن طاووس، ص 247.
(29) همان.

(30) همان ماخذ.
(31) همان ماخذ.
(32) همان ماخذ.
(33) همان ماخذ.
(34) همان ماخذ.
(35) همان ماخذ، ص 251.
(36) همان ماخذ.
(37) لهوف سید بن طاووس، ص 251.
(38) همان ماخذ.
(39) حماسه حسینی، ج 3، ص 355.
(40) لهوف سید بن طاووس، ص 253.
(41) همان ماخذ.
(42) همان ماخذ.
(43) بیست گفتار، ص 167.
(44) رجوع کنید به اللهوف علی قتل الطفوف - سید بن طاووس، ص 181، همچنین با اندکی تفاوت در احتجاج - ابو منصور طبرسی، ج 34، ص 34 - 36.
(45) رجوع کنید به: کامل بهایی - عماد الدین طبری، ص 300، 301.
(46) مصیبتهای دیگر در کنار آن کوچکند.
(47) صحیفه نور، ج 17، ص 59 - 60.

561 - سه گونه نقش زنان
زن در تاریخ سه گونه نقش داشته و یا می توانسته است داشته بادش: یکی اینکه شیی ء بوده و گرانبها و در نتیجه منفی محض و در ردیف قاصران بودن، بی نقشی بوده در ردیف اشیاء گرانبها، و آن همان منطق کنج خانه و خدمت به مرد و زاییدن و شیر دادن، بدون آنکه استعدادهای روحی او رشد کند، بدون اینکه تعلیم و تربیت واقعی بیابد و شخصیت پیدا کند (می باشد که) هر چه دست و پا شکسته تر بهتر و گرانبهاتر، هر چه بی زبان تر بهتر و گرانبهاتر، هرچه بی خبر تر گرانبهاتر و بهتر، و هرچه بی اراده تر بهتر، هر چه نا آگاه تر بهتر، هرچه اسیر تر و مسلوب الاراده تر بهتر، و هر چه منفعل تر و بی هنر تر بهتر. یعنی از سه اصلی که شخصیت انسانی انسان را تشکیل می دهد: آگاهی، آزادی، خلاقیت؛ هر چه نداشته باشد بهتر ولی در این نقش، زن ملعبه فرد مرد هست، اما ملعبه جامعه مردان نیست.
نقش دوم این است که اساسا تفاوت مرد و زن را ندیده بگیریم، و هر گونه حریم را که احترام زن بسته به او است برداریم و زن را مورد دستمالی و بهره برداری کامل قرار دهیم، فاصله و حریم را به کلی از میان ببریم. در این نقش، شخص بوده و عامل تاریخ، اما بی بها و نقشش بیشتر در جهت فساد تاریخ بوده است به عبارت دیگر زن در آن نقش تا حدی عزیز و محبوب و گرانبها بود، اما ضعیف، یک ضعیف گرانبها و یک شی ء گرانبها و در نقش دوم یک (شخص) بود اما شخص بی بها.
نقش سوم و یا مکتب سوم آن است که شخص گرانبها باشد و آن به دو چیز وابسته است: یکی رشد استعدادهای خاص انسانی یعنی علم، اراده، قدرت ابتکار و خلاقیت و دیگری دوری از ابتذال، و مورد بهره گیری مرد بودن، پس رشد استعدادها و در عین نگه داشتن حریم در این مکتب، حریم و نه محبوبیت و نه اختلاط است.
از این رو یک تاریخ ممکن است مذکر محض باشد و تاریخ دیگر ممکن است مختلف باشد و به واسطه اختلاط پلید باشد، و یک تاریخ دیگر ممکن است مذکر مؤنث باشد اما به این نحو که مرد در مدار خودش و زن در مدار خودش و زن در مدار خودش پس گاهی زن عامل مؤثر در تاریخ نیست، گاهی عامل است امام مختلط و در حقیقت بازیچه مرد، و گاهی عامل است اما در مدار خودش زن در تاریخ مذهبی طبق تلقی قرآن کریم عمل مؤثر بوده است یعنی تاریخ مذهبی قرآنی مذکر مؤنث است - یعنی انسانی است - اما با حفظ مدارهای خاص به هر یک، به عبارت دیگر

(مذنث) است زوج است. (1).
562 - نقش زنان در عاشورا
ظاهرا تمام زنانی که نقشی داشته اند در جهت خوب بوده است، نظیر زن (زهیر بن القین) و زن (عبد الله بن عمیر کلبی) (ام وهب) و رباب دختر امرء القیس (همسر امام) ایضا زنی از قبیله بکر بن وائل برای این زن ها رجوع شود به (بررسی تاریخ عاشورا) سخنرانی هشتم، ص 164. ایضا اواخر انصار الحسین بحث هایی جالبی در این زمینه از نظر جمع آوری (2). دارد.
563 - احضار زهیر بن قین
عده ای از افراد دو قبیله بنی فزاره و قبیله بجیله نقل کرده اند که: ما همراه زهیر بن قین از مکه خارج شده و رو به سوی شهرمان می رفتیم، (کاروان ما در پی کاروان حسینی حرکت می کرد و) هر جا که امام علیه السلام اقامت می کرد و منزل می گزید، ما کمی عقب تر می رفتیم و در طرفی دیگر منزل می کردیم.
در یکی از منزلگاه های بین راه امام حسین علیه السلام آن جا اقامت گزیده بود ما نیز ناچار شدیم که در نزدیک آن حضرت منزل کنیم، مشغول غذا خوردن بودیم که دیدیم قاصد امام حسین علیه السلام سوی ما می آید، او نزدیک؟ ما آمده سلام نمود و گفت: ای زهیر بن قین! ابا عبدالله مرا به سوی تو فرستاده تا به تو بگویم که نزد او بروی.
با شنیدن این پیام، همه ما لقمه هایی غذایی که را که در دست داشتیم انداختیم و چنان بی حرکت و بهت زده شدیم که گویی پرنده ای بر سر ما نشسته. (3).
564 - زن زهیر مشوق شهادت
زن زهیر (دیلم دختر عمرو) رو به زهیر کرده و گفت: سبحان الله! پسر پیغمبر قاصد را نزد تو فرستاده (که پیش او بروی) و تو دعوت او را رد می کنی. برو ببین چه می گوید؟
زهیر پس از شنیدن سخنان همسرش، خدمت امام علیه السلام رفت، دیر نپایید که با صورتی نورانی و خندان بازگشت، دستور داد که خیمه هایش را بکنند و آن را در نزدیکی خیمه امام حسین علیه السلام بر پا نمایند، پس از آن به زنش گفت: من تو را طلاق دادم؛ زیرا دوست ندارم که تو در راه من دچار بلای شوی، من قصد دارم که همراه امام حسین علیه السلام رفته و جسمم را فدایش نموده و روحم را سپر بلای او کنم.
سپس اموالی را که متعلق به همسرش بود، به او داده و او را به یکی از پسر عموهایش سپرد تا نزد خاندانش برگردد. (4).
565 - وداع زهیر با خاندانش
زن زهیر برخاست، شروع به گریستن نموده و با زهیر خداحافظی نمود (و

در حقیقت دعا نموده) و گفت: خداوند یار و یاورت باشد! و هر چیزی را که خیر تو در آن است، برایت پیش آورد. خواهش من از تو این است که در روز قیامت (شفیع من گردی) و نزد جد حسین علیه السلام مرا نیز به یادآوری
پس از آن زهیر به همراهان خویش گفت: هر کس از شما که می خواهد همراه من باشد بیاید، والا این آخرین دیدار من با شما می باشد. (5).
566 - کارزار وهب بن جناح
ظهر عاشورا وهب بن جناح کلبی وارد میدان جنگ شده و کوشش فراوان و جهاد بسیاری کرد، وهب، همسر و مادر خویش را نیز به همراه خود به کربلا آورده بود، پس از آن که مقداری جنگید، نزد مادر و همسرش آمده و خطاب به مادر گفت: مادر جان! آیا از من راضی شدی؟
مادر وهب گفت: از تو راضی نخواهم شد، تا آن که جان خویش را در راه حسین علیه السلام فدا نمایی!
همسر وهب گفت: وهب! تو را به خدا قسم می دهم که مرا به مصیبت فراقت مبتلا مساز!
مادر وهب گفت: پسرم! به حرف همسرت گوش مده و به میدان نبرد برو و در رکاب پسر دختر پیامبر جهاد کن تا در روز قیامت جدش شفیع تو گردد. (6).
567 - شهادت وهب
وهب بازگشت و به حدی جنگید که دستانش از پیکر جدا شد، در این حال، همسرش عمود خیمه را برداشته، به سوی او رفته و می گفت: پدر و مادرم فدایت شوند! در راه یاری و دفاع از حریم پاکان و حرم رسول خدا صلی الله علیه وآله جنگ نما.
وهب، نزد همسرش آمده و او را به سوی خیمه زنان برد، زن وهب دامن او را گرفته می گفت: من هرگز باز نمی گردم تا همراه تو کشته شوم
امام حسین علیه السلام با دیدن این صحنه فرمودند: خداوند در عوض یاری و حمایتی که از اهل بیت من می کنید به شما جزای خیر دهد، ای زن! خدا تو را بیامرزد، پیش زنان حرم برو!
زن با شنیدن فرمان امام به خیمه ها بازگشت و وهب به جنگ ادامه داد تا آن که به درجه رفیع شهادت رسید رضوان الله علیه. (7).
568 - تشکر و قدردانی از ام وهب
مرحوم مجلسی می نویسد که:
عبدالله بن عمیر و مادرش ام وهب نصرانی بودند که به دست امام حسین علیه السلام مسلمان شدند، این جوان وقتی با اجازه امام به میدان آمد 24 نفر از شجاعان سپاه عمر سعد را کشت و 12 نفر از سواران را زخمی کرد.

آنگاه اطراف او را گرفته او را اسیر کردند و نزد عمر سعد بردند، عمر سعد با شگفتی گفت: چقدر شجاعت و قدرت تو سخت است.
سپس او را شهید کردند و سر بریده او را به طرف خیمه زن ها پرتاب کردند.
مادرش سر را به طرف لشگریان یزید انداخت، عمود خیمه را گرفت و حمله کرد و 2 تن از سربازان را کشت، در این لحظه حساس امام دخالت کرد و اظهار داشت: برگرد که مادر وهب! خداوند قطع نکند امید تو را. (8).

569 - نوحه خوانی حضرت رباب

هنگامی که در مجلس ابن زیاد نگاه حضرت رباب علیه السلام بر سر بریده امام حسین علیه السلام افتاد، بی تاب شده، سر مبارک را برداشت، در آغوش کشیده و آن را بوسید، در کنار خود گذاشت و اینگونه نوحه خوانی کرد که:

وا حسناه فلا نسیت حسینا
اقصدته اسنه الاعداء
غادروه بکربلا صریعا
لا سقی الله جنبی الکربلاء

570 - وفاداری حضرت رباب

در تاریخ آمده است که:
حضرت رباب علیه السلام پس از واقعه کربلا، یک سال بیشتر زنده نبود، او در این مدت مرتب مشغول گریه و عزاداری بود و از زیر آفتاب به سایه نیامد، گویی که بعد از اینکه دیده بود که پیکر مطهر و پاک حسین علیه السلام برهنه، در زیر آفتاب مانده است، با خود قرار بسته بود که هرگز زیر سایه نرود.

571 - اندوه رباب در فراق امام حسین (ع)

ابن اثیر در کامل گفته:
حضرت رباب علیهاالسلام یک سال در کنار مزار مطهر امام حسین علیه السلام ماند، سپس به مدینه بازگشت و از شدت ناراحتی و اندوه، وفات کرد.

572 - ارزش پیوند با پیامبر

حضرت رباب، همان بانویی است که حضرت سیدالشهداء علیه السلام در حق او اشعار معروفی را خوانده بودند، پس از اینکه حضرت سیدالشهداء علیه السلام به شهادت رسید، اشراف و بزرگان قریش از او خواستگاری کردند، اما او قبول نکرد و در پاسخ گفت: بعد از پیوند با خاندان پیامبر، با هیچ کس دیگر و خاندان دیگری پیوند برقرار نخواهم کرد. و من بعد از امام حسین علیه السلام شوهر دیگری نمی خواهم!

573 - عزاداری پنج ساله
در چند روایت آمده است که:
پس از شهادت امام حسین علیه السلام بانوان بنی هاشم دیگر خضاب رنگ کردن مو نکردند و سرمه نکشیدند و موهای خود را شانه و از آشپزخانه آن ها بوی غذا برنخاست و تا پنج سال به همین صورت بود تا اینکه عبیدالله بن زیاد ملعون کشته شد و سر نحس و پلید او را مختار برای اهل بیت فرستاد.
(1) حماسه حسینی، ج 3، ص 348.
(2) همان ص 380.
(3) لهوف سید بن طاووس، ص 103.
(4) همان ماخذ.
(5) همان.
(6) لهوف سید بن طاووس، ص 145.
(7) همان ص 145.
(8) فرهنگ سخنان امام حسین علیه السلام، دستی، ص 196.

574 - توجه به خیام و نماز
امام حسین علیه السلام در عین جنگ، ناگزیر است گاه گاهی از اهل حرم خبر گیرد.
حال و احوال آنها را بپرسد، به آنان دلداری و تسلیت دهد، در آنان آمادگی برای مصائب بعدی را فراهم سازد.
از سوی دیگر او در خیمه بیماری دارد، امام سجاد علیه السلام که تمام روز عاشورا در حال بیماری شدید و گاهی در حال اغماء است. هر چند گاهی سری به خیمه او می زد، با او سخن می گفت: ودایع امامت را به او می سپرد. آخر او امام بعدی است، رئیس قافله اسیران است او باید رسالت خطیر بعدی را بر عهده گیرد.
در عین حال، وقت نماز است. او باید به نماز بایستد و در میان مردم و در میدان جنگ نماز بخواند تا هم شبهه کفر و بی ایمانی را از خود بزداید و هم به دیگران بفهماند که نماز مهم است و در هیچ حالتی از حالات حتی در بحبوبه جنگ ترک و فراموش نمی گردد. حتی در میان تیر و شمشیر و حتی با چهره خونین.
575 - مردان کاروان اسارت
عصر عاشورا همراه زنانی که به اسارت گرفته شدند، امام علی بن الحسن علیه السلام نیز بوده، آن حضرت، از فرط مریضی و بیماری، لاغر و رنجور و ضعیف شده بود، (مرد دیگر این کاروان) حسن بن حسن مثنی بود، او در ظهر عاشورا برای عم و امام خویش امام حسین علیه السلام بسیار جانفشانی نمود، و بر تیغ شمشیر و زخم نیزه ها بردباری کرد؛ اما به علت جراحات بسیار که بر پیکر مطهرش وارد شده بود ناتوان گشته و او را در حالی که نیمه جانی داشت از میدان جنگ خارج نمودند. (1).
576 - پس چه کسی ما را کشت؟!
هنگامی ورود به کوفه کوفیان با مشاهده کاروان اسرا، منقلب شده و شروع به گریه و زاری نمودند، و نوحه ها سردادند، در این حال امام سجاد علی بن الحسن علیه السلام فرمودند، آیا این شما هستید که نوحه سرایی می کنید و گریه سر داده اید، پس چه کسی ما را کشت؟ (2).
577 - خطبه امام سجاد (ع) در کوفه
سپس امام زین العابدین حضرت سجاد علیه السلام به مردم اشاره ای کردند که سکوت کنید، جمعیت ساکت شدند، حضرت برخاسته، پس از حمد و ثنای الهی، پیامبر را نام برد و بر او صلوات و درود فرستاده، سپس گفت:

ای مردم! هر کس که مرا شناخت، که به من معرفت دارد و مرا می شناسد؛ اما آن کسی که مرا نمی شناسد، من خودم، خود را به او معرفی خواهم کرد: من علی پسر حسین علیه السلام فرزند علی بن ابیطالبم.
من پسر کسی هستم که حرمت او را شکستند، اموالش را گرفتند و خاندان او را اسیر کردند.
من پسر کسی هستم که او را در کنار شط فرات بی هیچ سابقه کینه و دشمنی سر بریدند.
من فرزند کسی هستم که او را با زجر به شهادت رسانیدند و همین افتخار برای او کافی است. (3).
578 - آیا شما نامه ننوشتید؟!
ای مردم! شما را به خدا سوگند می دهم، آیا شما نبودید که برای پدرم نامه ها نوشتید و در این کارتان خدعه و نیرنگ نمودید؟
با او میثاق بسته و بیعت نمودید؛ اما به جنگ او برخاستید. ننگ بر نظر و رایتان باد! به چه چشمی می توانید به صورت پیامبر خدا نگاه کنید؟ آنگاه که آن حضرت صلی الله علیه وآله از شما بپرسد: شما از امت من نیستید؛ زیرا عترت مرا کشتید و حرمت مرا شکستید؟
صدای مردم به هوا برخاست، آنها خطاب به هم می گفتند، نابود شده اید و بی خبرید! (4).
579 - ما دشمن دشمنان توایم!
سپس حضرت علیه السلام فرمودند: خداوند بیامرزد کسی را که به پند من گوش دهد و سفارش مرا درباره خدا و رسولش و اهل بیت آن حضرت صلی الله علیه وآله حفظ کند؛ زیرا که رسول خدا صلی الله علیه وآله برای همگی ما نیک اسوه و الگویی است.
کوفیان همگی گفتند: ای پسر رسول خدا! ما همگی گوش به فرمان و مطیع تو می باشیم، نگهدار و حافظ احترام و عزت و آبروی توایم. ما به تو علاقه داریم. هر امر و دستوری که داری بگو، خداوند تو را رحمت کند، ما می جنگیم با دشمن تو و صلح می کنیم با دوستان تو، مسلم بدان که ما از یزید که خدا او را لعنت کند، بازخواست خواهیم کرد و از هر آن کسی که نسبت به تو و ما ستم نموده بیزاری می جوییم!!! (5).
580 - آیا می خواهید مرا نیز فریب دهید!
امام سجاد علیه السلام فرمودند: هیهات هیهات! ای مردم حیله گر! هرگز به خواسته های نفسانی خود نخواهید رسید، آیا می خواهید مرا نیز همچون پدرانم که از پیش فریب دادید، فریب دهید؟! به خدای اشتران رهوار سفر حج سوگند می خورم که این امر هرگز صورت تحقق به خود نمی گیرد. هنوز جراحت دل ما بهبود و التیام نیافته است، شما همین دیروز بود که پدرم را به همراه اهل بیتش به شهادت رسانیدید.

هنوز که هنوز این مصیبت داغ رسول خدا صلی الله علیه وآله و مصیبت پدرم و پسران پدرم، به بوته فراموشی سپرده نشده است.
هنوز که هنوز است این درد راه گلوی مرا بسته و این غصه و غم ها در دلم در حال جوشش و غلیان است، من از شما تقاضا می کنم که نه با ما باشید و نه علیه ما.
581 - مرثیه حضرت سجاد در کوفه
سپس حضرت امام سجاد علیه السلام اشعاری را به این مضمون خواندند:
جای شگفتی نیست که امام حسین علیه السلام از روی ظلم و کینه به شهادت رسید؛ چرا که پیش از آن حضرت، پدرش علی علیه السلام کشته شد و او بسیار بزرگوارتر بود.
ای اهل کوفه! از قتل عام ما و کشتن حسین علیه السلام خشنود مباشید، زیرا که این بزرگ ترین گناه و حضرت، پدرش علی علیه السلام کشته شد و او بسیار بزرگوارتر بود.
ای اهل کوفه؟ از قتل عام ما و کشتن حسین علیه السلام خشنود مباشید؛ زیرا که این بزرگ ترین گناه و جنایتی است که مرتکب شدید.
روح من فدایش باد که در کنار رود فرات تشنه لب شهید شد و آتش دوزخ جایگاه کشنده و قاتل وی می باشد. (6).
582 - آیا قرآن خوانده ای؟
پیرمردی نزدیک اسرا آمده و خطاب به حرم حسین و بانوان آن حضرت که کنار مسجد ایستاده بودند، گفت: حمد و سپاس مخصوص خدایی است که شما را به قتل رسانید و هلاک نمود و با کشته شدن مردان شما، شهرها را امنیت بخشید و امیرمومنان را بر شما مسلط ساخت!
حضرت امام علی بن الحسین علیه السلام به او فرمود: ای پیرمرد! آیا قرآن خوانده ای؟
پیرمرد گفت: آری!
حضرت علیه السلام فرمودند: آیا معنای این آیه را می دانی قل لااسئلکم علیه اجرا الا الموده فی القربی؛ بگو ای پیامبر! من برای انجام رسالت خویش از شما اجر و مزدی نمی خواهم، جز آنکه با خویشاوندان من نیکی نمایید؟
پیرمرد گفت: آری! این آیه را در قرآن خوانده ام.
حضرت امام سجاد علیه السلام فرمودند، خویشاوندان پیامبر، ما هستیم ای پیرمرد! آیا در سوره بنی اسرائیل خوانده ای که: حق خویشاوندان و نزدیکان را ادا نما؟
پیرمرد گفت: آری، خوانده ام!
حضرت علی بن الحسین علیهاالسلام فرمودند: آن خویشان و نزدیکان که مراد آیه می باشد ماییم، ای پیرمرد! آیا این آیه را خوانده ای: بدانید هر چه

به عنوان غنیمت و سود می برید، خمس آن متعلق به خدا و رسول او و نزدیکان رسول خدا می باشد؟
پیرمرد گفت: آری!
حضرت امام سجاد علیه السلام به او فرمودند: ماییم خویشان و نزدیکان حضرت پیامبر، آیا این آیه را خوانده ای: همانا خداوند اراده کرده است که هر گونه رجس و ناپاکی را از شما خاندان دور کرده و شما را پاک و پاکیزه فرماید.
پیرمرد گفت: آری! این آیه را نیز خوانده ام!
حضرت امام سجاد علیه السلام فرمودند: ماییم آن خاندانی که خداوند آیه تطهیر را در شان و منزلت ما نازل نمود. (7).
583 - توبه پیرمرد
پیرمرد سکوت نمود، در حالی که آثار پشیمانی در چهره اش هویدا شده بود، پس از لحظاتی گفت: تو را به خدا قسم می دهم، آیا این آیات قرآن در شأن شما نازل شده است؟
حضرت امام سجاد علیه السلام فرمودن، به خدا سوگند، بی هیچ شک و تردید، ما همان خاندان هستیم و به حق جدم رسول الله که ما همان خاندانیم.
راوی گفت:
پیرمرد گریست، عمامه خود را بر زمین کوبید، سپس سر به آسمان برداشت و گفت: بار خدایا! من بیزاری می جوییم از دشمنان جنی و انسی آل محمد.
پیرمرد به حضرت علیه السلام گفت، آیا هنوز راه توبه برای من باز است؟!
حضرت علیه السلام فرمودند، آری! اگر توبه نمایی، خداوند نیز توبه تو را خواهد پذیرفت و تو با ما خواهی بود؟
او عرض کرد: من توبه می کنم!
هنگامی که این جریان به گوش یزید رسید، فرمان داد تا او را بکشند. (8).
584 - بیماری حضرت سجاد (ع)
می دانیم که روز عاشورا، وضع به چه منوال بود، و شب یازدهم را اهل بیت پیغمبر چگونه برگزار کردند. روز یازدهم جلادهای ابن زیاد می آیند اهل بیت را سوار شترهای بی جهاز می کنند و یکسره حرکت می دهند، و اینها شب دوازدهم را شاید تا صبح یکسره با کمال ناراحتی روحی و جسمی، طی طریق می کنند. فردا صبح نزدیک دروازه کوفه می رسند. دشمن مهلت نمی دهد همان روز پیش از ظهر اینها را وارد شهر کوفه می کنند.
ابن زیاد در دارالاماره خودش نشسته است. یک مشت اسیر، آن هم مرکب از زنان و یک مرد که در آن وقت بیمار بود. لقب بیماری بر حضرت سجاد علیه السلام فقط در میان ما ایرانی ها پیدا شده است. نمی دانم چطور

شده است که فقط ما این لقب را می دهیم: امام زین العابدین بیمار! ولی در زبان عرب هیچ وقت نمی گویند: علی بن الحسین المریض (یا الممراض) این لقبی است که ما به ایشان داده ایم، ریشه اش البته همین مقدار است که در ایام حادثه عاشورا، امام علی بن الحسین سخت مریض بود (هرکس در عمرش مریض می شود. کیست که در عمرش مریض نشود؟ مریض بستری بود، مریضی که حتی به زحمت می توانست حرکت کند و روی پای خود بایستد و با کمک عصا می توانست از بستر حرکت کند. در همان حال امام را به عنوان اسیر حرکت دادند.

585 - شکنجه و زجر اهل بیت

امام سجاد را بر شتری که یک پالان چوب داشت و روی آن حتی یک جل نبود، سوار کردند. چون احساس می کردند که امام بیمار و مریض است و نتواند خودش را نگهدارد، پاهای حضرت را محکم بستند. غل به گردن امام انداختند. با این حال اینها را وارد شهر کوفه کردند. دیگر کوفتگی، زجر، شکنجه به حد اعلا است (معمولا) وقتی می خواهند از یک نفر مثلا به زور اقرار بگیرند، یا اعصابش را خرد کنند، اراده اش را در بشکنند؛ یک بیست و چهار ساعت، چهل و هشت ساعت به او غذا نمی دهند، نمی گذارند بخوابد، هی زجرش می دهند؛ در چنین شرایطی اکثر افراد مستأصل می شوند، می گویند هر چه می خواهی بپرس تا من بگویم آن وقت شما ببینید! اینها وقتی که وارد مجلس ابن زیاد می شوند، بعد از آن همه شکنجه های روحی و جسیم، چه حالتی دارند.

586 - امام زین العابدین در مجلس ابن زیاد

وقتی که علی بن الحسین عرضه می شود بر پسر زیاد، (ابن زیاد) می گوید: من انت؟ فقال انا علی بن الحسین. فقال الیس قد قتل الله علی بن الحسین؟ فقال له علی علیه السلام: قد کان لی اخ یسمی علیا، قتله الناس. فقال له ابن زیاد: بل الله قتله فقال علی بن الحسین: الله یتوفی الانفس حین موتها... فغضب ابن زیاد فقال: وبک جراه لجوابی و فیک بقیه للرد علی! اذهبوا به فاضربوا عنفقه...؛ تو که هستی؟ فرمود: من علی بن الحسین ام گفت: مگر علی بن الحسین را خدا نکشت؟

حضرت فرمود: برادری داشتم به نام علی که مردم او را کشتند ابن زیاد گفت: بلکه خدا او را کشت. حضرت فرمود: البته خداوند جان ها را به هنگام مردن می ستاند... ابن زیاد خشم گرفت و گفت: بر پاسخ من جرات می کنی و هنوز توان رد بر مراد داری؟ او را ببرید و گردنش را بزنید. (9).

587 - اگر پیامبر بود چه می گفت؟

امام سجاد فرمود که: ما دوازده نفر بودیم که ما را به یک ریسمان بسته بودند یک سر ریسمان به بازوی من و سر دیگر آن به به بازوی عمه ما زینب و با این حال ما را وارد مجلس یزید کردند، آن هم با چه تشریفاتی

که او برای مجلس خودش مقرر کرده بود، که یک جمله ای در همان حال، امام سجاد به یزید فرمود که او را عجیب در مقابل مردم خجل و شرمنده (کرد) و سرکوفت داد که انتظار نداشت اسیر چنین حرفی بزند. فرمود: یزید ! اتاذن لی فی الکلام !؟؛ اجازه هست که یک کلمه حرف بزنم؟
گفت: بگو، ولی به شرط اینکه هذیان نگویی.
فرمود: شایسته مثل من در چنین مجلسی هذیان گفتن نیست. من یک حرف بسیار منطقی دارم. تو به نام پیغمبر اینجا نشسته ای، خودت را خلیفه پیغمبر اسلام می دانی، من سؤالم فقط این است البته این را حضرت می خواست بفرماید که مردم دیگر را متوجه و بیدار کند اگر پیغمبر در این مجلس بود و ما را که اهل بیتش هستیم به این حالت می دید چه می گفت؟ (10).

588 - سر حسین (ع) در مجلس یزید

یزید فرمان داد که طناب اسیران را بریده و باز کردن، سپس آن ملعون سر شریف و مبارک امام حسین علیه السلام را مقابل خود نهاد و جایگاه زنان را طوری در پشت سر خود قرار داد که آن سر را نبینند، حضرت امام علی بن الحسین علیه السلام، پس از دیدن این منظره، تا آخر عمر غذای که از سر حیوانی درست شده باشد را میل نفرمود.

589 - تحقیر حکومت یزید

در روز جمعه ای در شام نماز جمعه است. ناچار خود یزید باید شرکت بکند؛ شاید امامت نماز را هم خود او به عهد داشت. (این را الان یقین ندارم) در نماز جمعه خطیب باید اول دو خطابه که بسیار مفید و ارزنده است بخواند، بعد نماز شروع می شود. اصلا این دو خطابه به جای دو رکعتی است که از نماز ظهر در روز جمعه، اسقاط، و نماز جمعه تبدیل به دو رکعت می شود. اول، آن خطیبی که به اصطلاح دستوری بود، رفت و هر چه قبلا به او گفته بودند گفت، تجلیل فراوان از یزید و معاویه کرد هر صفت خوبی در دنیا بود برای اینها ذکر کرد و بعد شروع کرد؛ به سب کردن و دشنام دادن علی علیه السلام و امام حسین به عنوان اینکه اینها (العیاذ بالله) از دین خدا خارج شدند، چنین کردند، چنان کردند، زین العابدین از پای منبر نهیب زد. ایها الخطیب ! اشتریت مرضاه المخلوق بسخط الخالق؛ تو برای رضای یک مخلوق، سخط پروردگار را برای خودت خریدی.
بعد خطاب کرد به یزید که: آیا به من اجازه می دهی از این چوب های بالا بروم؟ (نفرمود منبر خیلی عجیب است ! به قدری اهل بیت پیغمبر مراقب و مواظب این چیزها بودند، مثلا در مجلس یزید، نیم گوید: یا امیرالمؤمنین ! یا ایها الخلیفه ! یا حتی به کنیه هم نمی گوید: یا ابا خالد ! می گوید: یا یزید ! هم زین العابدین و هم زینب. در اینجا هم نفرمود که اجازه می دهی من بروم روی این منبر یعنی این که منبر نیست، این چوب های سه پله ای که

در اینجا هست که چنین خطیبی می رود بالای آن و چنین سخنانی می گوید، ما این را منبر نمی دانیم. این چهار تا چوب است) اجازه می دهی من بروم بالای این چوب ها دو کلمه حرف بزنم !؟
590 - اجازه سخنرانی
یزید اجازه نداد. آنهای که اطراف بودند، از باب اینکه علی بن الحسین، حجازی است اهل حجاز است و سخن مردم حجاز شیرین و لطیف است، برای اینکه به اصطلاح سخنرانیش را ببینند، گفتند، اجازه بدهید، مانعی ندارد.
ولی یزید امتناع کرد. پسرش آمد و به او گفت: پدرجان! اجازه بدهید، ما می خواهیم ببینیم این جوان حجازی چگونه سخنرانی می کند.
591 - زیر و رو شدن اوضاع
ببینید این زین العابدین که در آن وقت از یک طرف بیمار بود (منتهی بعدها دیگر بیمار نداشت، با ائمه دیگر فرق نمی کرد) و از طرف دیگر اسیر، و به قول معروف اهل منبر، چهل منزل با با آن غل و زنجیر تا شام آمده بود وقتی بالای منبر رفت، چه کرد؟! چه ولوله ای ایجاد کرد؟ یزید دست و پایش را گم کرد گفت: الان مردم می ریزند و مرا می کشند دست به حیله ای زد ظهر بود، یک دفعه به مؤذن گفت، اذان، وقت نماز دیر می شود! صدای مؤذن بلند شد. زین العابدین خاموش شد.
مؤذن گفت: الله اکبر، الله اکبر، امام تکرار کرد: الله اکبر، الله اکبر، مؤذن گفت: اشهد ان لا اله الا الله، باز امام حکایت کرد. تا رسید به شهادت به رسالت پیغمبر اکرم تا به اینجا رسید، زین العابدین فریاد زد: مؤذن! سکوت کن رو کرد به یزید و فرمود: یزید! این که اینجا اسمش برده می شود، و گواهی به رسالت او می دهید کیست؟ ایها الناس؟ ما را به اسارت آورده اید، کیستیم؟ پدر مرا که شهید کردید که بود؟ و این کیست که شما به رسالت او شهادت می دهید؟ تا آن وقت اصلا مردم درست آگاه نبودند که چه کرده اند.
آن وقت شما می شنوید که یزید بعدها اهل بیت پیغمبر را از آن خرابه بیرون آورد و بعد دستور داد که آنها را با احترام ببرند. نعمان بن بشیر را که آدم نرم تر و ملایم تری بود، ملازم قرار داد و گفت: حداکثر مهربانی را با اینها از شام تا مدینه بکن این برای چه بود؟ آیا یزید نجیب شده بود؟ روحیه یزید فرق کرد؟ ابدا دنیا و محیط یزید عوض شد شما می شنوید که یزید بعد دیگر پسر زیاد را لعنت می کرد، هی می گفت: تمام، گناه او بود اصلا منکر شد، که من چنین دستوری ندادم، ابن زیاد از پیش خود چنین کاری کرد چرا؟ چون زین العابدین و زینب اوضاع و احوال را برگرداندند.
592 - حالی داریم چون قوم بنی اسرائیل
یکی از روزها، امام زین العابدین علیه السلام بیرون آمدند و در بازار

دمشق قدم می زدند، منهال بن عمرو با آن حضرت علیه السلام ملاقات کرده و گفت: ای پسر رسول خدا! روز را چگونه سپری کرده و به شب می رسانید؟
حضرت فرمودند: روز را به شب می رسانی چونان قوم بنی اسرائیل که فرعون پسران و مردان آنها را می کشت و زنانشان را زنده می گذاشت.
ای منهال! زمانی بود که عرب بر عجم فخر می ورزید که محمد صلی الله علیه وآله از اعراب است و زمانی بود که قریش بر همه عرب ها فخر می فروختند که محمد صلی الله علیه وآله جز قبیله قریش است و روزگاری نیز بر ما سپری شد که حق ما را ظالمانه گرفتند، ما را به قتل رسانیدند و از وطنمان راندند و در این مصیبت که بر ما وارد شده تنها می توانیم انا لله و انا الیه راجعون بگوییم (11).
593 - شام، سرزمین درد اهل بیت
مدت توقف اهل بیت در شام بسیار بر آنها سخت گذشته است و این روایتی است از حضرت سجاد که از ایشان سؤال کردند که: آقا! در میان مواقفی که بر شما گذشت، از کربلا، از کوفه، از بین راه، از کوفه تا شام، از شام تا مدینه، کجا از همه جا بیشتر بر شما سخت گذشت؟
ایشان فرمود: الشام، الشام، الشام، شام از همه جا بر ما سخت تر گذشت و علت آن ظاهرا بیشتر آن وضع خاصی بود که در مجلس یزید برای آنها پیش آمد. در مجلس یزید حداکثر اهانت به آنها شد. (12).
594 - حال امام زین العابدین در شام
در ایام که اهل بیت علیه السلام در شام به سر می بردند، آن طور که تواریخ نوشته اند، اوایل خیلی بر آنها سخت می گرفتند در خرابه ای زندگی می کردند که نه مانع گرما بود و نه مانع سرما، یعنی خرابه ای بی سقف، و از هر جهت فوق العاده بر آنها سخت بود ولی طولی نکشید که خود یزید به اشتباهش از نظر سیاسی پی برد، نه اینکه بگویم توبه کرد، به اشتباهش از نظر سیاسی پی برد که این کار به ضرر ملکداری او شد. از آن به بعد دائما به عبیدالله بن زیاد فحش می داد که خدا لعنت کند پسر زیاد را، من نگفته بودم چنین کن، من به او گفتم برو کلاه بیاور او سر آورد! من دستور قتل حسین بن علی را نداده بودم، او از پیش خود چنین کاری را کرد. این حرف را مکرر می گفت: در صورتی که دروغ می گفت - برای اینکه خودش را تبرئه کند و این (حادثه) را به گردن ابن زیاد بیندازد و خودش را از آثار شومی که در ملکداری اش پیش بینی می کرد مصون بدارد؛ و از جمله کارهایی که کرد این بود که وضع اسرا را تغییر داد چون اگر در همان وضع باقی می ماندند می گفتند بسیار خوب، اینجا که دیگر ابن زیاد نیست، حالا چرا این چنین می کنی! دستور داد که آنها را در خانه ای نزدیک خانه خودش سکنی بدهند، و امام زین العابدین علیه السلام آزادی داشتند و در

کوچه ها و خیابان ها رفت و آمد می کردند و بسیاری از روزها حضرت را دعوت می کردند که با خودش شام یا ناهار بخورند.
595 - سوگ چهل ساله
سوگ زین العابدین علیه السلام برای پدر، چهل سال برپا بود و او در همه این مدت، در شهادت پدر و یارانش می گریست و سیلاب اشک امانش نمی داد، هرگاه غذا می خورد از محاصره شدن پسر پیامبر و بستن آب و غذا بر روی او و تشنگی و گرسنگی او به هنگامه شهادت سخن می گفت و هرگاه آب می نوشید، می فرمود:
مردم ! پسر پیامبر را با لب تشنه کشتند (13) (14).
596 - گریه احیا گر امام سجاد (ع)
برای علی بن الحسین فرصتی نظیر فرصت امام ابا عبدالله، پدر بزرگوارش پیدا نشد، هم چنان که فرصتی نظیر که برای امام صادق پدید آمد پیدا نشد، اما برای کسی که می خواهد خدمتگذار اسلام باشد، همه مواقع فرصت است، ولی شکل فرصت ها فرق می کند.
ببینید امام زین العابدین، به صورت دعا چه افتخاری برای دنیا شیعه درست کرده؟ ! و در عین حال در همان لباس دعا امام کار خودش را می کرد.
بعضی خیال کرده اند امام زین العابدین، چون در مدتی که حضرت بعد از پدر بزرگوارشان، حیات داشتند قیام به سیف نکردند، پس گذاشتند قضا یا فراموش شود ابدا (چنین نیست)، از هر بهانه ای استفاده می کرد که اثر قیام پدر بزرگوارش را زنده نگه دارد.
آن گریه ها، که گریه می کرد و یادآوری می نمود برای چه بود؟ آیا تنها یک حالتی بود مثل حالت آدمی که فقط دلش می سوزد و بی هدف گریه می کند؟ ! آیا می خواست این حادثه را زنده نگه دارد و مردم یادشان نرود که چرا امام حسین قیام کرد و چه کسانی او را کشتند؟
این بود که گاهی امام گریه می کرد، گریه های زیادی.
روزی یکی از خدمت گزارانش عرض کرد: آقا ! آیا وقت آن نرسیده است که شما از گریه باز ایستد؟ (فهمید که امام برای عزیزانش می گرید).
فرمود: چه می گویی؟ ! یعقوب یک یوسف بیشتر نداشت، قرآن عواطف او را این طور تشریح می کند؛ وابیضت عیناه من الحزن من در جلوی چشم خودم هجده یوسف را دیدم، که یکی پس از دیگری بر زمین افتادند.(15).
597 - سخنرانی حضرت سجاد در خارج مدینه
پس از آزادی اسرار و بازگشت به مدینه، امام سجاد قبل از ورود به مدینه در خارج شهر سخنرانی افشاگرانه به این صورت نمود که، حضرت با دست مبارک اشاره به سوی مردم نمودند که سکوت نمایید، سکوت بر همه جا حاکم شد، در این حال شروع به ایراد سخنرانی نمودند:
حمد و سپاس مخصوص خدایی است که پروردگار جهانیان است،

فرمانروای روز قیامت و آفریننده تمامی آفریدگان است. همان خدایی که از ادراک عقل های بندگان به حدی دور است که مقام والایش در برگیرنده آسمان های بلند است و به اندازه ای به بندگانش نزدیک است که کوچک ترین اصوات را می شنود.
خداوند را در سختی و داغ های بزرگ و دردهایی مصیبت بار و زخم زبان ها و مصایب بزرگ و جگر سوز و بلاهای بزرگ و غمبار شاکرم! (16).
598 - ای مردم! ابا عبدالله را کشتند!
ای مردم! همانا خداوند که هر حمد و شکری سزاوار اوست، ما را به مصایبی دردناک و شکست بزرگی در اسلام مبتلا کرد. ابا عبدالله الحسین علیه السلام را به همراه خاندانش به شهادت رسانیدند و زنان و کودکانش را اسیر کردند، سر بریده حضرت را بالای نیزه بردند و در شهرها گردانیدند و این مصیبتی است که هیچ همانند و همتایی ندارد. (17).
599 - گریستن ارکان آفرینش
این مردم! کدام یک از مردان شما پس از این مصیبت می تواند شاد و خرم باشد! کدام قلبی است که مملو از غم آن حضرت نباشد؟ و کدام دیده است که بتواند جلوی ریزش اشک هایش را بگیرد؟ در حالی که آسمان های هفتگانه در مصیبت او گریستند و دریا با همه امواجش و آسمان با تمامی ارکانش و زمین تا عمق آن و درختان با همه شاخه هایش و ماهیان و امواج دریاها و ملائک مقرب الهی و آسمانیان، همه و همه در این مصیبت گریستند. (18).
600 - کدام دل خونین نشد؟!
این مردم؟ کدامین دل است که در مصیبت آن حضرت علیه السلام خونین نگشت؟ و کدامین قلب است که مملو از اندوه نگشته و کدامین گوش با شنیدن این مصیبت بزرگ کر نشده است؟ (19).
601 - این امر جدیدی بود که دیدیم!
ای مردم! ما صبح کردیم در حالی که از وطن خود رانده و طرد شده بودیم و در بیابان ها سرگردان بودیم، گویی که ما اهل ترکستان و کابل بودیم، بدون اینکه گناهی مرتکب شده باشیم و کار زشتی انجام داده باشیم و تحریفی در دین اسلام داده باشیم. ما در گذشتگان خود چنین چیزی ندیده بودیم و این امر جدیدی بود که دیدیم (20).
602 - وه که این مصیبت چه جانسوز است!!
به خدا سوگند، اگر پیامبر صلی الله علیه وآله در عوض سفارش هایی که در حق ما نمودند، دستور جنگ با ما را صادر می نمود، این قوم بیشتر از این جنایت نمی توانست مرتکب شود.
انا لله و انا الیه راجعون، وه که این مصیبت تا چه اندازه بزرگ و سوزاننده و دردناک و فجیع و تلخ و جانسوز بود! ما تمامی این مصایب که به ما

رسیده را به حساب خدا می گذاریم؛ زیرا او صاحب عزت و انتقام گیرنده است. (21).

(1) لهوف سید بن طاوس، ص 199.
(2) همان ماخذ، ص 19.
(3) لهوف سید بن طاوس، ص 213.
(4) همان.
(5) لهوف سید بن طاووس، ص 215.
(6) لهوف سید بن طاووس، ص 217.
(7) همان ماخذ.
(8) همان ماخذ ص 241.
(9) حماسه حسینی، ج 3، ص 354.
(10) لهوف سید طاووس، ص 243.
(11) لهوف سید بن طاووس ص 261.
(12) آشنایی با قرآن، ج 5، ص 58.
(13) بحارالانوار، ج 46، ص 108.
(14) ویژگیهای امام حسین علیه السلام، ص 389.
(15) بحارالانوار، ج 45، ص 149.
(16) لهوف سید بن طاووس، ص 217.
(17) لهوف سید بن طاووس، ص 271.
(18) همان.
(19) همان ماخذ.
(20) همان ماخذ ص 273.
(21) همان ماخذ.

603 - گریه بر امام حسین (ع) عبادت است
به شکر الهی آنچه که امروز در کشورهای اسلامی رایج است از برپایی مراسم عزاداری و سوگواری برای حضرت سیدالشهداء علیه السلام و جمع شدن در این مجالس و زدن پرچم سیاه و علم های سیاه و تعطیل شدن چ و راه افتادن دسته ها و نوحه خوانی ها و مرثیه سرایی ها و گریستن ها و غیر از این ها که از نظر شرع مظهر از آن ها نهی نشده و محذور هم ندارد، جزو عبادات مشروع و برتر است که برای آن ثواب های بسیار و پاداش های عظیم نهفته شده است.
این مطلب تا حدی واضح است که احتیاج به هیچ گونه دلیل ندارد و هر انسان آگاه و خردمند از روایاتی که درباره مستحب بودن گریه بر امام حسین علیه السلام و به یاد آوردن مصایب آن حضرت و ابکاء یعنی گریه کردن و تباکی، یعنی خود را به گریه زدن (یعنی اینکه خود را شبیه گریه کنان در آوردن، نه اینکه در گریه بر امام حسین علیه السلام عبادت، اما ریا در عبادت مثل قیاس در استدلال و یا ربا در معامله جایز نیست) آگاه است.
604 - ذکر مستحبات در مجلس امام حسین (ع)
شیعیان و همه ذاکرین اهل بیت باید مواظب بوده و متوجه این مطلب باشند که در سوگواری و عزاداری طوری رفتار کنند که زبان ناصبیان دراز نشود و تنها واجبات و مستحبات را ذکر نموده و از به کار گیری محرمات همانند غناء که غالبا نوحه ها آمیخته به آن شده و از دروغ های ساختگی و حکایات ضعیف که احتمال کذب و دروغ در آن می رود که از کتاب های غیر معتبر یا کتاب هایی که مؤلفین آن ها جزو متدینین اهل علم و حدیث نیستند، اجتناب کننده. و شیطان را در این عبادت بزرگ که جزو بزرگ ترین شعائر الهی است، راه ندهند و از انجام گناهان زیاد که روح عبادت را از بین می برد، پرهیز کنند، مخصوصا ریا، دروغ و غناء که در این عمل جاری بوده و کمتر شخصی از آن مصون مانده است.
605 - لزوم گریه بر امام حسین (ع)
ابن اثیر و بسیاری از دانشمندان عامه و اهل سیر نقل کرده اند که: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه وآله از جنگ احد به مدینه بازگشت، دید که صدای نوحه زنان انصار که بر شهیدانشان گریه می کردند، برپاست، حضرت صلی الله علیه وآله فرمود، لکن حمزه لا بواکی له؛ یعنی کشتگان انصار، گریه کننده دارند، امام حمزه گریه کننده ای ندارد.
مردان انصار با شنیدن این کلام پیامبر و اینکه فهمیدند آن حضرت دوست

دارد که بر عمویش حمزه گریه کنند، به زنان خود دستور دادند که او بر حمزه سیدالشهداء گریه کنند، بعد بر شهیدان خود.
واقدی گفته است که:
این عادت در اهل مدینه باقی ماند، به گونه ای که در هر مصیبت ابتدا بر حضرت حمزه سیدالشهداء گریه می کردند و معلوم است که پیامبر امام حسین علیه السلام را بیشتر از حمزه دوست داشت، و اگر می کردند و معلوم است که پیامبر امام حسین علیه السلام را بیشتر از حمزه دوست داشت، و اگر به مردم دستور داد که بر حمزه گریه کنند، پس حتما به گریه بر امام حسین علیه السلام نیز امر کرده اند.
اهل مدینه در هر مصیبت ابتدا در مصیبت حمزه گریه می کنند، به خاطر همراهی با رسول خدا صلی الله علیه وآله و نگهداشتن حرمت این سخن پیامبر که فرمود: حمزه گریه کردن ندارد با وجود اینکه سالیان دراز از شهادت حمزه گذشته و هیچ کسی هم اهل مدینه را از این کار نهی نکرده، پس مخالفین هم حق ندارند که شیعیان را در عزاداری و سوگواری بر حضرت سیدالشهداء ملامت کنند، چرا که آنها برای مواسات و شرکت در حزن و اندوه اهل بیت این مجالس عزا را برپا کنند.
606 - شعار شیعه عاشورا است!
ائمه ما یکی پس از دیگری آمدند و دستور دادند که عاشورا را باید زنده نگه داشت، مصیبت حسین نباید فراموش شود، این مکتب باید زنده بماند هر سال که محرم و عاشورا پیدا می شود، شیعه باید آن را زنده نگه دارد. عاشورا شعار شیعه شده است شیعه باید بتواند جواب بدهد وقتی در مقابل یک سنی، و بالاتر، در مقابل یک مسیحی یا یک یهودی را یا یک لا مذهب قرار گرفت و او گفت: شما در این روز عاشورا و تاسوعا که تمام کارهایتان می زنید، زنجیر می زنید، داد می کشید، فریاد می کشید، چه می خواهید بگویید؟ حرفتان چیست؟ باید بتوانید بگویید ما حرفمان چیست.
607 - تکرار یک حماسه
فلسفه عزاداری و تذکر امام حسین علیه السلام که به توصیه ائمه اطهار علیه السلام سال به سال باید تجدید شود، به خاطر آموزندگی آن اس، به خاطر آن است که یک درس تاریخی بسیار بزرگ است. برای اینکه یک درس را انسان مورد استفاده خویش قرار بدهد، اول باید آن درس را بفهمد و حل کند.
608 - بر خاستن صدای گریه از خانه امام صادق (ع)
ابو عماره منشد روایت کرده است که:
روزی خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم، حضرت خطاب به من فرمودند: اشعاری را در رثاء و مصیبت جدم حسین علیه السلام بخوان! من شروع به خواندن کردم، حضرت گریه کردند و من می خواندم و حضرت

پیوسته می گریست تا آن که صدای گریه و شیون از خانه امام صادق (ع) برخاست. (1) (2).
609 - ثواب گریه و مرثیه بر امام حسین (ع)
در روایتی دیگر حضرت امام صادق علیه السلام فرمودند: همان گونه که خود نوحه سرایی و عزاداری می کنید، بخوان!
هنگامی که من شروع به خواندن کردم، حضرت گریه کردند و صدای گریه همسران حضرت نیز از پشت پرده می آمد، هنگامی که مرثیه تمام شد، حضرت فرمودند:
هر کس در مصیبت و رثای جدم حسین بن علی علیه السلام شعری بخواند و پنجاه نفر را بگریاند بهشت بر او واجب می شود، هر کس سی کس را بگریاند، بهشت مال اوست و هرکه بیست را و هر که ده نفر را و هر که یک نفر را بگریاند، بهشت بر او واجب می شود و هر که تنها برای خود مرثیه بخواند و خود بگرید، بهشت بر او واجب می شود و هرکس گریه اش نمی گیرد و تظاهر به گریستن و تباکی نماید، بهشت بر او واجب می شود. (3).
610 - جعفر مرثیه بخوان!
شیخ کشی (ره) از زید شحام این گونه روایت کرده است که: من همراه عده ای از کوفیان نزد اما صادق علیه السلام بودیم، در این حال جعفر بن عفان خدمت حضرت رسید، امام او را تکریم نموده و کنار خود نشانید، سپس فرمودند: ای جعفر!
حضرت فرمودند: خبردار شده ام که تو در مصیبت جدم حسین علیه السلام شعرهای خوبی می سرایی؟!
او گفت: آری! فدایت گردم
حضرت فرمودند: بخوان! (4).
611 - حضور فرشتگان در مجلس عزای امام حسین (ع)
جعفر شروع به خواندن مرثیه نمود، امام و حاضرین در مجلس گریه کردند، اما به حدی گریست که پنهانی چهره شریفشان خیس شد، سپس فرمود: به خداوند قسم، که فرشتگان مقرب الهی در این مجلس بودند، مرثیه تو را شنیدند و بیش از گریه ما، در مصیبت حسین علیه السلام گریستند، همانا که خداوند در همین ساعت بهشت را با تمامی نعمت های در آن بر تو واجب گردانید و گناهان تو را بخشید.
سپس فرمودند: ای جعفر! می خواهی بیشتر برایت بگویم
گفتم: آری! آقای من!
حضرت فرمودند: هر کسی در مصیبت جدم حسین علیه السلام مرثیه و شعری بگوید و خود گریسته و جمعی را نیز بگریاند، البته که خداوند برای چنین شخصی بهشت را واجب کرده و او را می آمرزد. (5).

612 - مجلس عزای امام صادق (ع)
امام صادق علیه السلام مجلس بزرگداشت دیگری در سوگ حسین برپا داشت که مرثیه سرا و اداره کننده محفل، مردی به نام عبدالله بن غالب بود که در حضور آن حضرت مرثیه سرایی کرد و از مصیبت جانگداز بر زمین ماندن پیکرهای پاک حسین علیه السلام و یارانش وزش باد و پاشیده شدن خاک و غبار، بر آن پیکرهای مقدس، سخن گفت و از جمله سرود که:
و دیدگان بر مصیبت که بر سالار شهیدان حسین علیه السلام وارد آمد و باد و گرد و غبار و خاک ها را بر پیکر به خون خفته اش پاشید، بگریند. (6).
و این مرثیه بدن مطهر بود و خاک و غباری که باد بر آن پیکر به خون آغشته پراکند. (7).
613 - شعار انقلاب علیه ظالم
چرا ائمه دین این همه تاکید کردند که مجلس عزا به پا دارید؟ این همه به همین دلیل که عرض کردم، چون امام حسین کشته نشد برای منفعت شخصی، امام حسین کشته نشد برای اینکه خودش را فدای گناهان امت کرده باشد، امام حسین در راه حق کشته شد، در راه مبارزه با باطل کشته شد، ائمه دین خواستند مکتب حسین در دنیا باقی بماند؛ شهادت حسین به صورت یک مکتب، مکتب مبارزه حق با باطل برای همیشه باقی بماند؛ والا چه فایده به حال امام حسین که ما گریه بکنیم یا نکنیم، و چه فایده به حال خود ما دارد که بنشینیم یک گریه ای بکنیم و بلند شویم و برویم. ائمه دین خواستند قیام امام حسین به صورت یک مکتب و به صورت یک مشعل فروزان همیشه باقی بماند. این یک چراغی است از حق، از حقیقت دوستی، از حقیقت خواهی. این یک ندایی است از حق طلبی، از حریت، از آزادگی این مکتب حریت و این مکتب آزادی و این مکتب مبارزه با ظلم را خواستند، برای همیشه باقی بماند در زمان خود ائمه اطهار که این دستور صادر شد، سبب شد که جریانی زنده و فعال و انقلابی به وجود آید، نام امام حسین شعار انقلاب علیه ظلم گشت. (8).
614 - فلسفه روضه خوانی
یکی را نتایج بسیار مفید حادثه عاشورا که همواره مورد استفاده عموم و از وسایل تعلیم و تربیت و هدایت جامعه است، برنامه ای است که به عنوان سوگواری در مسیر تاریخ و در طول قرن ها اجراء می شود.
شاید کسانی باشند که اهتمام شیعه را در برگزاری این مراسم و صرف مبالغی را در این مراسم ها بی فایده بشمارند، ولی اگر فواید معنوی این مراسم و تأثیر آن در جامعه را بررسی کنند تصدیق خواهند کرد که بهترین وسیله اصلاح و مؤثرترین مکتب برای تشکیل شیعه همان مراسم است.
دکتر رینو جوزف مستشرق معروف فرانسوی در کتاب خود مراسم به اسلام و مسلمانان که به عربی ترجمه شده و به نام الا سلام و المسلمون

مشهور است شرح بسیار عمیق و روشن پیرامون فلسفه عزاداری حسین علیه السلام و روضه خوانی و هیات های عزا نگاشته و به فواید این مراسم از جنبه سیاست و اخلاق و تربیت و کمالات اشاره کرده او مرکز ثقل آن را در کشورهای اسلامی، ایران معرفی کرده و پیشرفت و بقای شیعه را بخصوص در کشور هند و پاکستان و بعضی کشورهای دیگر مرهون سوگواری سیدالشهداء دانسته است.
همچنین این مستشرق عقیده دارد که با حفظ این مراسم جمعیت و شوکت و ترقی شیعه در آینده تضمین خواهد شد. این مستشرق ضمن اشاره به اوقاف و موقوفات و سایر وجوهی که شیعه جهت برگزاری مراسم عزاداری امام حسین علیه السلام صرف و خرج می کنند می گوید: مذاهب دیگر در راه تبلیغات دینی به مقدار شیعه ریزش و بذل مال ندارند و تنها شیعه است که بدون مبالغه سه برابر سایر فرق اسلامی در این هدف متحمل مخارج گزاف می شود و اگر یک نفر شیعه در دورترین نقطه هم باشد، منفردا مراسم سوگواری را در حد ممکن خود انجام می دهد، و به همان نسبت دعوت و تبلیغ خود را به جا می آورد. منبر و وعظ خطابه و سخنرانی در رشد و تربیت خطبا و وعاظ و گویندگان و پرورش اخلاق عوام و آشنا کردن به علوم و معارف و موقعیت خاصی دارد.
مسائل کلی و جزی و دانستنی های متنوع در منابر و محافل مورد بحث و بررسی قرار می گیرد و از این رهگذر طبقه عامی شیعه در مسائل فقهی و عقاید بیشتر از سایر فوق تبحر دارند و اگر زمینه ترقی علمی و صنعتی و اقتصادی جامعه های اسلام را دقیقا بررسی کنید، به خوبی روشن خواهد شد که فرقه شیعه پیشرفته ترین جامعه در میان جوامع اسامی است، و آمادگی آنان برای هر گونه آموزش علمی و صنعتی جدید و قدیم بیشتر است؛ چنانکه تعداد کارگر در شیعه به نسبت جمعیت زیادتر است.
شیعه دین خود را با زور شمشیر پیش نبرده، بلکه با نیروی تبلیغ و دعوت پیشرفت کرده و کوشش در توسعه مراسم سوگواری مهم ترین عامل در جلب توجه هندیان و مجوس و سایر مذاهب به مذهب تشیع بوده است. (9).

615 - ثواب مجلس عزا

چیزی هست که بایستی از چیزهای که موجب از بین رفتن یا کم شدن محبت است، پرهیز کرد. بایستی از گناهان در درجه اول و مکروهات درجه دوم دوری کرد به علاوه به چیزهایی که موجب زیاد شدن محبت می شود روی آورد، هر چه بیشتر می شود، چنانچه در ماه رمضان نفس کشیدن روزه دار ثواب تسبیح دارد انفاسکم فیه تسبیح را مجلس عزای حسین یا هر وقت که غم حسین داشته باشی هر نفسی که می کشی ثواب تسبیح کردن دارد (10).

616 - باب الحسین (ع) رحمت عمومی
شیخ شوشتری کلمات شیرینی در باب خطبه شعبانیه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله درباره ماه رمضان و تطبیق آن به عزای حسین علیه السلام دارد از آن جمله می فرماید: ایها الناس ان ابواب الجنان فی هذا الشهر مفتحه... (11) آن وقت شیخ، ابواب بهشت را ذکر می کند می گوید اگر از این درها راهت ندادند، یعنی نتوانستی به واسطه بدبختی خودت داخل بهشت شوی، دری هست که هیچ کس از آن محروم نخواهد شد و راهش هم خیلی آسان است هر کسی هر کجا و در هر حال باشد رحمه الله الواسعه شاملش می شود آیا می خواهی این در را بشناسی و داخل بهشت شوی آن باب الحسین است و راهش هم شکستن دل و عزاداری ابی عبدالله است. (12).
617 - مجلس غلبه عقل بر جهل
مجالس بزرگداشت سید مظلومان و سرور آزادگان، که مجالس غلبه سپاه عقل بر جهل، و عدل بر ظلم، و امانت بر خیانت، و حکومت اسلامی بر حکومت طاغوت است، هرچه باشکوه تر و فشرده تر برپا شود، و بیرق های خونین عاشورا به علامت حلول روز انتقام مظلوم از ظالم، هر چه بیشتر افراشته شود. (13).
618 - محروم و زنده نگه داشتن آن
این محرم را زنده نگه دارید؛ ما هر چه داریم از این محرم است (14).
619 - اسلام با نام سیدالشهداء زنده است
کربلا را زنده نگه دارید و نام مبارک حضرت سیدالشهداء را زنده نگه دارید، که با زنده بودن او اسلام زنده نگه داشته می شود. (15).
620 - کربلا و مسائل سیاسی
مسائل کربلا، که خودش در راس مسائل سیاسی هست، باید زنده بماند. (16).
621 - عاشورا و سیاسی و عبادی بودن آن
زنده نگاه داشتن عاشورا، یک مسأله بسیار مهم سیاسی - عبادی است. (17).
622 - نهضت بزرگ سیدالشهداء
محرم ماه نهضت بزرگ سیدالشهداء و سرور اولیا خداست، که با قیام خود در مقابل طاغوت، تعلیم سازندگی و کوبندگی به بشر داد، و راه فنای ظالم و شکستن ستمکار را به فدایی دادن و فدایی شدن دانست. و این خود سرلوحه تعلیمات اسلام است برای ملتها تا آخر دهر (روزگار) (18).
623 - چهارده امتیاز محفل حسینی
از روایات دریافت می گردد، (محفل عزای حسین علیه السلام) دارای امتیازات چهارده گانه زیر است:

1 - جایگاه درود خدا بر شرکت کنندگان و برپا کنندگان و خدمت گزاران آن محفل است.
2 - جایگاه حضور فرشتگان است.
3 - جایگاه نایل آمدن به دعای پیامبر و علی و فاطمه و حسین علیه السلام است.
4 - جایگاه مورد عنایت امام حسین علیه السلام است.
5 - جایگاه نشر و بیان سخنان آن حضرت است.
6 - جایگاه مورد عشق و علاقه امام صادق علیه السلام است.
7 - جایگاه مقدسی است، بسان صحرای عرفات.
8 - جایگاهی است به عظمت مشعرالحرام -
9- جایگاهی است به قداست. (19).
10 - جایگاهی مقدس است بسان طوافگاه بیت الله.
11 - جایگاهی است بسان حرم حسین علیه السلام.
12 - جایگاهی است که خاموش کننده آتش های شعله ور جهنم است.
13 - منبع و سرچشمه آب حیات بهشت خداست.
14 - محفلی است عظیم و پر برکت که آغازش به پیش از آفرینش هستی و فرجامش به روز رستاخیز پیوند می خورد.
اینک اگر به آنچه آمده، نیک اندیشیدی، چگونه می توان تصور کرد که از این جایگاه رفیع، نومید و بی بهره خارج خواهی شد، حتی اگر فردی به خاطر فقدان قابلیت و آلودگی به موانع، از آثار و برکت کامل آن بهره گردد، به بخشی از آن همه پاداش دست خواهد یافت و پاداش اندک خدا نیز اندک نخواهد بود.
قلیل منک یکفنی، ولکن قلیلک لا یقال له قلیل (20).
624 - تأثیر محفل حسینی
اگر محفلی در راه و یاد امام حسین علیه السلام و ترسیم هدف های بلند او، تشکیل گردد و در آن از ستمی که بر او رفت، سخنی به میان آید و در آنجا هر سه مرحله سوگواری بر حسین علیه السلام یعنی گریستن، همدردی با سوگواران او و حزن و اندوه، پدید آید و قلبها با درود و سلام بر او عظمت او را دریابند و به حقش عارف گردند و به او روی آورند و شرایط طاقت و فرسای روز عاشورا را مجسم و بدان اشک نثار کنند و سوز و گداز گیرند و سرانجام پیروزی و شهادت با او را آرزو نمایند، بی تردید به اوج فوز و فلاح پر کشیده و به ثواب همه وسایل نجات حسینی، نایل آمده اند و خدای را با همه عبادت ها حتی جهاد در راه خدا پرستیده اند. (21).
625 - ثواب عزاداری
امام باقر علیه السلام ضمن سخن درباره زیارت امام حسین علیه السلام

در روز عاشورا فرمود... پس باید مصیبت حسین علیه السلام را بخواند و گریه کند و به کسانی که در منزلش هستند و از آنان تقیه ای ندارد امر کند که او بگریند و در منزلش با اظهار جزع بر حسین، مصیبت و ماتم بر پا کند و هر یک دیگری را به این مصیبت بزرگ تسلیت بگویند، در چنین حالی من ضمانت می کنم برای آنان از خدای عزوجل، ثواب دو هزار عمره و دو هزار غزوه (جنگ در سپاه پیامبر).
علقه گوید: عرض کردم آیا شما ضمانت می کنید؟
فرمود: آری! من ضامنم برای کسی که آنطور عزاداری کند، آن همه پاداش را.
عرض کردم، چگونه یکدیگر را تعزیت و تسلیت بگوییم.
فرمود: می گوید خداوند اجر ما را در مصیبت شهادت امام حسین علیه السلام عظیم کند و ما و شما را جزو خونخواهانش همراه با ولیش امام مهدی (عج) قرار دهد، و همانا اگر در آن روز حاجتی داشتی، در پی آن مرو، زیرا روز شوم و نحسی است و هرگز حاجت مؤمنین در آن برآورده (22) نمی گردد.
626 - محبت مردم به امام حسین (ع)
مردم محبت دارند که بایستی بر اثر خواندن و گفتن شما، عمیق و ریشه دار و تند و آتشین و برافروخته بشود، تشیع، آیین محبت است.
خصوصیت محبت، خصوصیت تشیع است. کمتر مکتب و مسلک و دین و آیین و طریقه ای مثل تشیع، با محبت سروکار داشته است. علت این هم که چنین فکری تا امروز مانده، در حالی که این همه با آن مخالفت کرده اند، این است که ریشه در زلال محبت داشته و دین تولی و تبری و آیین دوستی و دشمن داشتن است و عاطفه در آن با فکر هماهنگ و هم دوش است. چیزهائی خیلی مهمی است. اصل خیلی سحرآمیز و عجیبی است.
اگر محبت در تشیع نبود، این دشمنی های عجیبی که با شیعه شده، باید او را از بین می برد. همین محبت شما مردم به حسین بن علی علیه السلام، ضامن حیات و بقای اسلام است. این که امام می فرمود، عاشورا اسلام را نگه داشت، معنایش همین است. فاطمیه و میلاد و وفات پیامبر صلی الله علیه وآله و ائمه علیهاالسلام هم همین طور است باید با استفاده از این هنر این محبت را در میان مردم هم عمق ببخشید، هم تر و تازه و هم برافروخته نمایید. چیز خیلی عجیب و عظیمی است. (23).
627 - نشانه های ایمان در باب الحسین (ع)
شیخ شوشتری، بزرگ مردی است که در عالم روحانیت عمری را در تقوا و عمل گذرانیده است می گوید: وقتی از شرایط و لوازم ایمان مأیوس می شوم یاد حسین می کنم امیدوار می گردم مرا مطمئن می کند - هر چند از صفات توکل، صبر، شکر، رضا، تسلیم، خوف و رجا که از لوازم ایمان است

بهره ای
در خود نمی بینم، اما شکر خدای را، از باب الحسین علیه السلام می بینم وقتی اسم امام حسین علیه السلام برده می شود دلم شکسته می شود اشکم روان می گردد، معلوم می شود بحمد الله ایمانی دارم.
دیگر روایتی که می فرماید: شیعیان ما از زیادتی طینت ما آفریده شده اند به سبب حزن ما اندوهناک و به سبب شادی ما شادمان می گردند (24).
هلال محرم که پیدا می شود ایام حزن آل محمد می رسد می بینم من هم اندوهناک می گردم، معلوم می شود ارتباط روحانی که میان اهل بیت و شیعیانش می باشد از آن بهره ای دارم. (25).
628 - شرایط روضه خوانی
اینکه اکثر روضه خوانها وقتی مصیبت می خوانند گریه نمی کنند حتی وقتی فردی دیگری هم روضه می خواند می بینیم آنها کمتر گریه می کنند، علتش این است که آنها وقتی مقتل را مطالعه می کنند فقط برای آنکه آن را نقل کنند می خوانند، توجه به معنی و اصل مصیبت نمی کنند، در آن موقع اشک بر مصائب سیدالشهداء علیه السلام نمی ریزند، این حالت قساوت می آورد، می بینید بعضی در منبر گریه می کنند، شرایط روزه خوانی را عمل می کنند.
وقتی می خواهیم مقتل را مطالعه کنیم به نکات زیر عمل شود، تا حالت گریه به ما دست دهد:
اول آنکه: در وقت مطالعه کتاب مقتل، با بسم الله الرحمن الرحیم شروع شود.
دوم آنکه: در وقت مطالعه کتاب مقتل با وضو باش و آن را عبادتی تصور کن
سوم آنکه: خود را در محیطی که مقتل بیان می کند قرار بده و مصیبت را لمس و احساس کن
چهارم آنکه: کوشش کن به هر نحوی که ممکن است اشک از دیدگانت بیرون بیاید که علاوه بر ثوابهای عظیمی که دارد مانع از قساوت خواهد شد.
629 - دستور عملی روز عاشورا
اما باقر علیه السلام فرمودند:
بر مؤمنان لازم است روز عاشورا در ماتم بسر برند و به یکدیگر که رسیدند، بگویند، عظم الله اجورنا و اجورکم بمصابنا بالحسن و جعلنا و ایاکم من الطالبین بثاره مع ولیه المهدی من آل محمد(26).
630 - ضامن حیات و بقای اسلام
محبت مردم به حسین بن علی علیه السلام ضامن حیات و بقای اسلام است و از همین روست که امام راحلمان فرمودند: عاشورا اسلام را زنده

نگه داشته است.
631 - زنده نگه داشتن نهضت حسینی
گریه کردن برای عزای امام حسین علیه السلام زنده نگه داشتن نهضت، و زنده نگه داشتن همین معنا که یک جمعیت کمی در مقابل یک امپراطوری بزرگ ایستاده دستور است. (27).
632 - حفظ سنت ها
اگر بخواهید نهضت شما محفوظ بماند باید این سنت ها را حفظ کنید. (28).
633 - زنده با روضه امام حسین (ع)
از روضه دست بر ندارید که ما با روضه زنده هستیم. (29).
634 - حیات ملت
بدانید که حیات این ملت به همین روضه خوانی ها و همین اجتماعات و همین دستجات است. (30).
635 - زنده ماندن اسلام
با ذکر مصائب اهل بیت علیه السلام اسلام زنده مانده است. (31).
636 - حفظ مکتب سیدالشهداء
روضه سیدالشهداء، برای حفظ مکتب سیدالشهداء علیه السلام است، آن کسانی که می گویند روضه سیدالشهداء علیه السلام را نخوانید، اصلا نمی فهمند مکتب سیدالشهداء علیه السلام چه بوده و نمی دانند یعنی چه، نمی دانند این گریه ها و این روضه ها مکتب را حفظ کرد. (32).
637 - حفظ مکتب
هر مکتبی تا پایش سینه زن نباشد، تا پایش گریه کن نباشد تا پای سر و سینه زن نباشد، حفظ نمی شود. (33).
638 - برپایی مراسم عزا
ما باید برای یک شهیدی که از دستمان می رود، علم بپا کنیم نوحه خوانی کنیم، گریه کنیم فریاد کنیم. (34).
639 - وسیله تعلیم و تربیت
بهترین وسیله برای تعلیم و تربیت مجالس عزاداری سید مظلومان است. (35).
640 - افضلاعمال
عزاداری و سینه زنی برای سید مظلومان از افضل اعمال است. (36).
641 - عاشورا را زنده نگهدارید
عاشورا را زنده نگهدارید که با نگه داشتن عاشورا کشور شما آسیب نخواهد دید.
642 - مرثیه ای بسیار جانسوز
صحنه عاشورا آن قدر پر از حماسه هست، آن قدر پر از عاطفه هست، آن

قدر پر از رقت هست، آن قدر صحنه های با شکوه و جذاب و دلسوز دارد که اگر در قلب ما ذره ای از ایمان باشد کافی است که نام حسین را بشنویم و اشک ما جاری بشود: ان للحسین محبه مکنونع فی قلوب المومنین؛ یک محبت مخفی در عمق دل هر مؤمن نسب به امام حسین هست.
انا قتیل العبره؛ من کشته اشک ها هستم.
شعری است به عربی از یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام، و خیلی است. شاید در اوایل طلبگی ام در مشهد بود و هنوز به قم نرفته بودم که آن را از کتاب نقثه المصدر محدث قمی حفظ کردم. ایشان می نویسند که ابو هارون مکفوف - ظاهرا نابینا بوده است که به او می گفته اند مکفوف - شاعری توانا بوده و گاهی مرثیه ابا عبدالله می گفته است. او می گوید: روزی رفتم خدمت امام صادق علیه السلام فرمود: از آن شعرهایی که در مرثیه جدم گفته ای برای ما بخوان.
گفتم اطاعت می کنم
فرمود: زن ها را هم بگویید پشت پرده تا آنها هم استفاده بکنند،
زن ها هم از اندرون آمدند نزدیک، پیش پرده آن اتاق.
شروع کرد به خواندن شعرهایی که ظاهرا تازه هم گفته بود. ولی مظمون را شما ببینید، و اصلا درس را ببینید وقتی این شعرها را - با اینکه پنج مصراع بیشتر نیست - خواند و لوله ای در خانه امام صادق بلند شد.
امام صادق همین جور اشک از چشم هایش می ریخت و شانه های مبارکش حرکت می کرد و صدای ناله و گریه از خانه امام بلند شد که بعد ظاهرا خود امام گفتند: دیگر کافی است! این همه مرثیه هایی که گفته شده است من نظیر این را یا ندیده ام و یا کم دیده ام.
امرر علی جدت الحسین
فقل لا عظمه الزکیه
اء اعظما لازلت من
وطفاء ساکبه رویه
و اذا مررت بقبره
فاطل به وقف المطیه
وابک المطهر للمطهر
و المطهره النقیه
کبکاء معوله ات
یوما لواحدها المنیه (37).
مضمون شعرش این است:
می گوید: ای رهگذر! ای باد صبا! گذر کن به قبر حسین بن علی، پیام دوستان را به او برسان، پیام عاشقانش را به او برسان. ای باد صبا! پیام

ما را به استخوانهای مقدس حسین برسان، بگو ای استخوان ها دائما شما با اشک دوستان حسین سیراب هستید. این اشک ها می ریزند و شما را سیراب می کنند اگر روزی شما را از آب منع کردند و اگر حسین را با لب تشنه شهید کردند، این شیعیان و دوستان دائما اشک خودشان را نثار شما می کنند ای باد صبا! اگر گذر کردی، تنها به رساندن پیغام قناعت نکن. آنجا مرکبت را نگه دار، خیلی هم نگه دار، بایست و مصایب حسین را یاد کن و اشک بریز و اشک بریز، نه مثل یک آدم عادی بلکه مثل آن زنی که یک فرزند بیشتر ندارد، چگونه در مرگ یک فرزند خودش اشک می ریزد، این جور اشک بریز، بگریم برای پاک، فرزند مادر پاک. (38).

643 - احیا و اقامه سنت عاشورا

با دو سؤال مواجه خواهیم شد و خوب است که جواب اینها را قبلا بدانیم که هم خود ما روشن باشیم و هم از عهده جواب برآییم.

یکی اینکه چرا امام حسین شهید شد؟ دیگر اینکه چرا ائمه دین دستور دادند که عزای امام حسین همیشه اقامه شود و در نتیجه ما وقتها و عمرها و پولها و نیروها و انرژیها هر سال در دو ماه محرم و صفر و بلکه در غیر این دو ماه مبارک صرف کنیم.

راجع به قسمت اول باید بگوییم در این زمینه خیلی حرفها گفته شده. دشمنان گفته اند امام حسین همیشه قصد حکومت داشت و کشته شد، هدف شخصی داشت و نرسید. دوستان نادان گفته اند کشته شد که گناهان امت بخشیده شود. جنبه آسمانی و خیالی به قضیه داده اند، آن را گفتند که نصاری درباره مسیح گفته بودند. حقیقت همان است که خود امام حسین فرمود در مواردی از قبیل: ما خرجت اشرا و لا بطرا... الا ترون ان الحق لا یعمل به، و ان الباطل لا یتناهی عنه، لیرغب المومن فی لقاء الله محقا... ایها الناس من رای سلطانا جائرا...

در قسمت دوم هم باید گفت تکالیف شرعی بدون حکمت نیست. منظور این بوده که همدردی و تسلیتی باشد. برای خاندان پیغمبر، به قول روضه خوان ها زهرا را خوشحال بکنیم، خیال می کنیم هر اندازه ما گریه کنیم تسلی خاطر بیشتری برای حضرت رسول و حضرت زهرا هست. چقدر در این صورت ما حضرت رسول و حضرت زهرا و حضرت امیر را که همیشه آرزوی شهادت می کشیدند و فخر خود می دانستند کوچک کرده ایم و خیال می کنیم هنوز هم بعد از هزار و سیصد و بیست سال در حال جزع و فزع می باشند. بلکه خیال می کنیم هنوز هم بعد از هزار و سیصد و بیست سال در حال جزع و فزع می باشند. بلکه مقصود این است که داستان کربلا به صورت یک مکتب تعلیمی و تربیتی همیشه زنده بماند. (39).

644 - فلسفه اقامه عزای حسین (ع)

صحنه ای بالاتر و بهتر از این صحنه در جهان وجود ندارد که:

اولا این اندازه درس توحید و ایمان کامل به جهان غیبت را بدهد و مظهر نفس مطمئنه باشد. پس روحش توحید بود.
ثانیا همه تربیتها برای این است که روح بشر در برابر حوادث، شکست ناپذیر شود؛ تنش با شمشیرها قطعه قطعه، ثروتش به باد، فرزندانش کشته، خاندانش اسیر، ولی روحش ثابت و محکم بماند.
ثالثا چقدر فرق است میان ادعا و عمل مدعیان آزادی و آزادیخواهی، حقوق بشر، عدالت، (زیادند) اما داستان پادشاه و وزیر و گربه تربیت شده؛ ولی مردان الهی عملا نشان دادند که اگر یک طرف حق باشد با محرومیت ها، با کشته شدن ها، با قطعه قطعه شدن ها، و طرف دیگر مال و ثروت و همه چیز باشد با پایمال شدن حق و حقیقت، کدام طرف را می گیرند. (40).

645 - راه حسین راه دل است
هر چیزی را بهاری است و بهار عزای حسین عصر عاشورا است اسم حسین و قبر حسین موجب شکستن دل است. همین طور ایامی که به آن حضرت منسوب است سبب حزن دل است. مقصودم از این جمله این است که حالا که عصر عاشورا شروع می شود سعی کنیم از این رحمت واسعه بهره بیشتری ببریم همت خود را بلند داریم و از حضرتش حاجت های اخروی باقی بخواهیم درجات کمال را بطلبیم.
راه حسین راه قلب بلکه راه خداست. اگر کسی با دل متوجه حسین شود مصائب و حالاتش را به خصوص در این ایام متذکر شود به طور حتم دلش خواهد شکست هر چیزی که شکست قیمتش کم می شود مگر قلب که قیمتش علاوه می گردد به قسمی که می شود قبر حسین یعنی جایگاه و تابشگاه نور حسین می شود دیگر معلوم است که این قلب چه اثری دارد. (41).

646 - پاداش سیدالشهداء در دنیا.
فلسفه تذکر سیدالشهداء از یک جنبه مربوط به ما است که از یک سرچشمه فیض استفاده می کنیم، از طرف دیگر تقدیری از شهدا و شهادت است، و از طرف دیگر یک فریضه تاریخی و یک وظیفه اجتماعی در برابر اجتماع است.
منفعت فردی عامل تنازع و تضارب و قبض و استخدام اجتماع است، و حس منفعت عمومی و به عبارت دیگر اصول عالی اخلاقی انسانی عامل حفظ و تعاون و افاضه و اعانه است. پس اصحاب خیر عموم، خدام واقعی اصول و نوامیس اجتماعند و از همین جهت است که اجتماع از آنها تقدیر می کند. (42).

647 - پیوند خطابه در شیعه با حادثه عاشورا،
خطابه و منبر در کشور ما مولود حادثه عاشورا است. چطور مولود حادثه

عاشورا است؟ امام حسین علیه السلام در زمان خودش علیه جریانی قیام کرد و شهید شد به همان ترتیبی که می دانیم. روایاتی هم در زمینه عزاداری برای آن حضرت وارد شده است که برای یک نفر شیعی مذهب امکان ندارد که آن روایات را انکار کند. این از مسلمات مذهب شیعه است. از ناحیه ائمه اطهار علیه السلام توصیه و تاکید فراوان به احیاء سنت عاشورا شده است و به اشخاصی که شاعر بوده اند بسیار توصیه شده که در این موضوع شعر بگویید و احساسات مردم را تحریک کنید. نسبت به اشخاصی که در مجالس اقامه سنت عاشورا شده است و به اشخاصی که شاعر بوده اند بسیار توصیه شده که در این موضوع شعر بگویید و احساسات مردم را تحریک کنید. نسبت به اشخاصی که در مجالس اقامه سنت عاشورا متأثر می شوند و اشک می ریزند تقدیس رسیده است. احادیث زیادی هست راجع به ثواب گریه بر سیدالشهداء علیه السلام. برای یک نفر شیعه مذهب جای تردید نیست که این دستور در مذهب ما هست. (43).

648 - کربلا تنها یک روز نیست!

شما اگر یک تومان در این راه بدهید، آن که ارزش دارد احساسات شماست، نماینده مسلمانی شماست، پیوند خودتان را به این وسیله با حسین بن علی علیه السلام روشن کرده اید.

عرض کردم: امروز روز پیوند با شهیدان است، اگر بنا شود ما در موقعش که می شود از شهیدان بگسلیم، ولی بعد همیشه بنشینم و امری را که نشدنی است بگوئیم: السلام علیک یا اباعبدالله! یا لیتنا کنا معک فافوز فوزا عظیما؛ ای کاش ما می بودیم با تو حسین بن علی علیه السلام می گوید کربلا که یک روز نیست، همیشه است. (44).

649 - پیوند روح

این، فلسفه عاشورا است، نه گناه کردن و بعد به نام حسین بن علی بخشیده شدن! گناه بکنیم بعد در مجلسی شرکت بکنیم و بگوییم خوب دیگر گناهانمان بخشیده شد. گناه آن وقت بخشیده می شود که روح ما پیوندی بخورد با روح حسین بن علی. اگر پیوند بخورد، گناهان ما قطعا بخشیده می شود، ولی علامت بخشیده شدنش این است که دو مرتبه دیگر دنبال آن گناه نمی رویم. اما اینکه گناه بکنیم، از مجالس حسین بن علی بیرون برویم و دو مرتبه دنبال آن گناهان برویم، نشانه این است که روح ما با روح حسین بن علی پیوند نخورده است.

650 - گناه مانع نور حسین است

از جمله چیزهایی که جلو تابش نور حسینی را می گیرد، قساوت است. اگر کسی از موجبات قساوت قلب خودداری نکرد تا به حدی که دلش قسی شد کجا دیگر جای نور حسین است، نور حسین است، نور حسین با نرمی

قلب همراه است.
بزرگترین مورث قساوت گناه است که نمی گذارد انسان از ایمان و محبتش بهره ببرد، بلکه اگر بی حیایی و زیاده روی کند او را به کفر و الحاد می کشاند.
بعضی از مکروهات هم قساوت می آورد مانند خنده زیاد به خصوص قهقهه باید در این عشر عاشورا عزادار بود، مصیبت دیده را مشاهده کرده اید، آیا قهقهه می زند؟
پس باید جلوی خنده را در این ایام گرفت. (45).
651 - تاریکی دل و غفلت
در اصول کافی از حضرت باقر روایتی است مضمونش این است که دل ابتدا سفید است وقتی که شخصی گناهی کرد، لکه سیاهی در او ظاهر می شود، اگر توبه کرد برطرف می شود و گر نه موجب زیادتی کدورت و سیاهی می شود به قسمی که ممکن است تمام قلب را تاریکی بگیرد.
دیگر موعظه در آن اثر نمی کند، آیات قرآن برایش قصه است، مصیبت های حسین او را تغییر نمی دهد، پس خودمان را برای عاشورا آماده کنیم تا بشود بهره ببریم، یعنی توبه حقیقی از گناهان گذشته بنماییم.
(پروردگارا ! به حق حسین لغزش های ما را بیامرز)
اگر از وقتی که هلال محرم نمودار شد در شما حزن پیدا شده است؛ شما را بشارت باد، از کسانی هستید که این روایت درباره تان است:
شیعیان اهل بیت از تتمه طینت ایشانند و به آب ولایت و محبت آل محمد خمیره آنان را سرشته اند شاهدش هم همین حزن شما در ایام محزون بودن آل محمد است. هر یک از ائمه ما از هلال محرم دیگر خندان نمی شدند و تا روز عاشورا روز به روز حزنشان بیشتر می شد. (46).
652 - عطا به برکت امام حسین (ع)
شیخ شوشتری و دیگران ذکر کرده اند که: حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام هر چه داشت در راه خدا داد در مقابل هر چه خدا به او بدهد، به برکت حسین شیعیانش، عزادارانش، دوستان را بیامرزد یا درجات دهد، چیزی نیست و یقین بدانید که عطاهایی به برکت آقا خواهد شد که نه تنها به بیان نمی آید، بلکه به تصور ما هم نمی گنجد.
بابی انت و امی یا ابا عبدالله.
شیخ می فرماید در عوض سختی عطش حسین، خدا چهار اجر برایش قرار داد:
اول: حوض کوثر که متوسلین به حسین علیه السلام از آب آن سیراب خواهند شد. از هنگام مرگ تا قیام قیامت.
دوم: چشمه حیوان (از ماده حیات است) که مخصوص گریه کنندگان بر حسین است. آب این چشمه مخلوط به اشک عزاداران ابی عبدالله است.

سوم: اشک چشم مؤمنین تا روز قیامت است (در این ایام عاشورا خبر دارید که چقدر اشک در راه حسین ریخته می شود و هر ساله همین طور بوده تا قیامت همین است. علاوه بر بشر، ملائکه آسمانها هم بر حسین می گریند. چنانچه حضرت صادق علیه السلام فرمود که ملائکه از گریه بر حسین آرام ندارند.)
چهارم: هر وقت مؤمنین آب گوارایی می نوشند، یاد لب تشنه حسین می کنند.
حسین علیه السلام حق دارد که یادش کنند درود بر او بفرستند. اینها اجرهایی است که ما می فهمیم آنچه که خدا با او در مقابل تشنگی اش می کند در ادراک ما نگنجد.
صلی الله علیک یا ابا عبدالله الحسین (47).
653 - سلیمان اعمش و زیارت حسین (ع)
سلیمان اعمش مردی مورد وثوق همه، حتی سنی ها او را قبول دارند. مکرر شنیده اید فقط یادآوری است همسایه اش منکر زیارت حسین بود و آن را بدعت می دانست شب جمعه گریه کنان خودش را به قبر امام حسین علیه السلام رساند پس از اینکه از او علتش را می پرسند: می گوید: شبی در خواب دیدم محشر بپا شده، در آن سختی های فوق العاده؛ زهرا علیه السلام شفاعت می کند و از هودج بی بی ورقه هایی صادر می شود امان من النار الزوار الحسین (ع) فی لیله الجلمه...؛ (48) نجات از آتش است برای زائرین قبر حسین علیه السلام در شب جمعه
654 - تأثیر نهاد منبر
تأثیر نهاد منبر در جامعه ما، هنوز یک تأثیر بررسی نشده است. شما به جامعه ما نگاه کنید، ببینید جایی که منبری به نام ابی عبدالله
علیه السلام نباشد، کجاست؟ از شهرهای بزرگ و مراکز پرجمعیت، تا دوردست ها، روستاها، حتی روستای های کوچک و دور افتاده، دانشگاه ها، میان دانشمندان، انجمن های تحصیل کردگان علوم جدید، تا مردم دور از علوم و معارف جاری زمان در اقصا نقاط کشور، در کجا منبر ابی عبدالله علیه السلام نیست، که گوینده ای در موقعی از مواقع بر آن منبر نمی رود و سخنی نمی گوید؟ پس، کل جامعه ما به عنوان یک مجموعه با تفکر و عقیده شیعی، زیر چتر امام حسین علیه السلام است. البته مخصوص شیعیان هم نیست در نقاط گوناگون از عالم، غیر شیعه، بلکه غیر مسلمین هم به نحوی از انحاء از این بساط بهره ای می برند.
در طول قرن ها و در این چند قرن اخیر، در مجموع کشور ما، این بینش و این تذکر راجع به دین، به نام و مناسبت حسین بن علی علیه السلام وجود داشته است و در سطحی مردم را متذکر به دین نگهداشته است این کانال کشی وسیع، در انقلاب به کار آمد از این کانال کشی منظم در سطح

کشور، تفکر انقلابی ما که مستند به حادثه عاشورا هم بود، در همه جا گسترش پیدا کرد و مردم را وارد میدان نمود. اگر در این خصوص، کشور ما را با کشورهای دیگر اسلامی مقایسه کنید، در آن جایی که نام حسین علیه السلام وجود ندارند، فرق بین این دو را مشاهده خواهید کرد، این مؤثر در بافت اجتماعی و دینی و فکری ماست. این مجموعه و این نهاد، در گذشته مؤثر بود؛ اما تحت یک ضابطه و قانون و قاعده نبود؛ علاوه بر این افکار دینی، میدان عرضه شدن و مطرح شدن نداشت. در این رسانه جمعی صوتی و تصویری کشور، تنها در ایام عاشورا، سطح نازلی از این مسائل را در شکل یک سینه زنی و از این قبیل، به مردم نشان می داد. وقتی هم که انسان گوش می کرد غالبا انحرافی بود؛ . (49).

(1) منشد؛ شعر خواندن، مرثیه سرا.
(2) منتهی الامال، ص 52.
(3) منتهی الامال، ص 53.
(4) همان ص 54.
(5) همان ص 55.
(6) بحارالانوار، ج 44، ص 286.
(7) ویژگی های امام حسین علیه السلام، ص 395.
(8) ده گفتار، ص 251.
(9) شخصیت سیدالشهداء قبل از عاشورا، ص 398.
(10) عیون الاخبار الرضا، ج 1، ص 295.
(11) عیون الاخبار الرضا، ج 1، ص 296.
(12) سید الشهدا، شهید دستغیب، ص 32.
(13) 1 و 2 و 3 و 4 و 5 و - کلمات قصار امام خمینی (ره)، ص 58.
(14) همان.
(15) همان.
(16) همان.
(17) همان.
(18) کلمات قصار امام خمینی.
(19) فاصله میان حجرالاسود و درب کعبه را، حطیم گویند.
(20) ویژگیهای امام حسین علیه السلام، ص 69. 70.
(21) ویژگیهای امام حسین علیه السلام، ص 68، 69.
(22) وسائل الشیعه، ج 10، ص 3988.
(23) حدیث ولایت، ج 6، ص 149.
(24) شجره طوبی، ص 2.
(25) سیدالشهداء دستغیب، ص 182.
(26) مقتل الحسین علیه السلام ص 224.

(27) کلمات قصار امام خمینی (ره) ص 59.
(28) پیام عاشورا، ص 48.
(29) 1 و 2 و 3 و 4 و 4 و 5 و 6 و - پیام عاشورا، ص 49.
(30) همان 2.
(31) همان 3.
(32) همان 4.
(33) همان 5.
(34) همان 6.
(35) پیام عاشورا، ص 48.
(36) همان، ص 48.
(37) قثه المصدور، ص 46، جلد اول، جز هفتم.
(38) سیری در سیره نبوی، ص 172.
(39) حماسه حسینی، ج 3، ص 91.
(40) همان، ص 287.
(41) سیدالشهداء علیه السلام شهید دستغیب، ص 36.
(42) ده گفتار ص 247.
(43) ده گفتار ص 247.
(44) حق و باطل، ص 89.
(45) سیدالشهداء علیه السلام، شهید دستغیب، ص 27.
(46) سیدالشهداء علیه السلام شهید دستغیب، ص 37.
(47) سیدالشهداء علیه السلام، شهید دستغیب، ص 80.
(48) بحارالانوار، ج 45، ص 402، ح 12.
(49) حدیث ولایت، ج 7، ص 212.

655 - بر پا نگهداشتن نهضت حسینی
گریه کردن بر عزای امام حسین، زنده نگه داشتن نهضت، زنده نگه داشتن همین معنا که یک جمعیت کمی در مقابل یک امپراطوری بزرگ ایستاد، دستور است.
656 - اشک با ارزش
اگر اشکی که ما برای او می ریزیم، در مسیر هماهنگی روح ما باشد، پرواز کوچکی است که روح ما با روح حسینی می کند. اگر ذره ای از همت او، ذره ای از حریت او، ذره ای از ایمان او، ذره ای از تقوای او، ذره ای از توحید او در ما بتابد و چنین اشکی از چشم ما جاری شود، آن اشک بی نهایت قیمت دارد. اگر گفتند: به اندازه بال مگس هم باشد یک دنیا ارزش داد، باور کنید!! اما نه اشکی که برای نفله شدن حسین باشد، بلکه اشکی که برای عظمت حسین باشد، برای شخصیت حسین باشد. اشکی که نشانه ای از هماهنگی با حسین بن علی و پیروی کردن از او باشد، بله، یک بال مگسش هم یک دنیا ارزش دارد. (1).
657 - دلیل گریه شیعیان
از دلایل گریه شیعیان حضرت امام حسین علیه السلام در شهادت او، همین همبستگی و پیوند ذاتی است. این واقعیت از امام صادق علیه السلام بدینگونه آمده است که فرمود:
شیعیان ما از ما هستند، چرا که از سرشت ما خلق شده و به نور ولایت ما آمیخته، و به امامت ما دل خوش داشته و ما نیز به پیروی و دوستی آنان راضی هستم. مصیبت های ما به آنان سرایت می کند و رنج و گرفتاری ما آنان را می گریاند و اندوه ما آنان را اندوهگین می سازد و نیز شادمانی و سرور ما آنان را شادمان می کند، ما نیز از حال آنان باخبر و با آنان هستیم و رنج و پریشانی آنان ما را رنجیده خاطر می سازد. آنان از ما جدا نمی شوند و ما نیز از آنان. آنگاه فرمود:
بار خدایا! شیعیان ما از ما هستند، پس هر کسی مصیبت های ما را یاد کند و به خاطر بیدادگرهایی که در راه حق و عدالت بر ما رفت بگرید، خداوند چنین انسانی را به آتش دوزخ نمی سپارد. (2).
و از امیرالمومنان علیه السلام است که فرمود:
ان الله تبارک و تعالی... اختارنا و اختار لنا شیعه ینصروننا و یفرحون لفرحنا و یحزنون لحزننا و یبذلون اموالهم و انفسهم فینا، اولئک منا و الینا. (3).
خداوند ما را برای خود برگزید و برای ما شیعیانی برگزید که اهداف بلند ما را یاری می کنند، در شادمانی ما شادمان و در اندوه ما اندوهگین می

گردند، جان و مال خویش را در راه آرمان های توحیدی ما نثار می کنند؛ به راستی که آنان از ما هستند و به سوی ما می شتابند... (4).
658 - تاثیر سوز دل و اشک بر حسین (ع)
شرایط قبول عمل و یا حبط و آفت زدگی، در کارهای شایسته و عباداتی رخ می دهد که فرد، آنها را با اراده و اختیار و تلاش و کوشش و به نیت تقرب به خدا انجام می دهد، در حالی که در تمسک به وسایل رهایی بخش حسین علیه السلام آثار و نتایج درخشانی که وعده داده شده است، همیشه مشروط به نیت و تلاش و توجه به اراده و اختیار نیست، چرا که گاه اصلا است، همیشه مشروط به نیت و تلاش و توجه به اراده و اختیار نیست، چرا که گاه اصلا نمی توان به آن عنوان کار اختیاری و ارادی داد تا به آفت حبط و تباهی، دچار گردد.
برای نمونه: رقت قلب و سوز دل به رنج و مصائب آن حضرتت و نثار اشک بر او، گاهی با نیت و قصد و توجه به این واقعیت است که آن گرامی پیشوای معصوم است و اطاعتش سعادت آفرین و بر همگان واجب است. با این حال، این بیدادگری های زشت و ظالمانه را در مورد او و راه و رسم الهی اش روا داشتند که چنین سوز و اشکی عبادت است و عمل صالح؛ اما گاه سوز دل و جریان اشک بر آن قهرمان حریت و برازندگی بدون توجه به مقام ولایت و امامت و عصمت آن حضرت است، بلکه تنها به خاطر آزادگی، عدالت خواهی، ظلم ستیزی، شجاعت و دیگر ارزش های والای انسانی اوست.
او به عنوان بنده ای از بندگان خدا یا مسلمانی از انبوه مسلمانان گیتی یا حتی به عنوان فردی مخالف اسلام معرفی می گردد. اما شما با دقت در شیوه ناجوانمردانه و ضد انسانی حکومت و انبوهی اوباش مدعی اسلام و مسلمانی، با آن سمبل والایی و شایستگی، با نگرش به کشتن او در حالت تشنگی، نشستن بر روی سینه و جدا کردن سرش با شمشیر، یا دقت در شرایط جانسوزی که آن حضرت، کودک شیرخواری را بر روی دست گرفته و با منطقی آتشین و جانسوز، برایش آب می جوید و یا با نگرش بر دیگر شقاوت هایی که دشمنانش در برخورد با آن حضرت از خود نشان دادند.
آری ! با نگرش بر اینها، طوفانی در دلت ایجاد می گردد و اشکت جاری می شود، چرا که آخرین چیزی که وجدان و منطق و عواطف انسانی در مورد کافر و یا دشمنی روا می شمارد و به آن انتقام می گیرد: زدن، مجروح ساختن، کشتن یا رها ساختن بدن او بر روی خاک است؛ اما پس از کشتن، در نور دیدن و پایمال ساختن بدن او، چوب زدن بر سر بریده، آویختن آن بر دروازه ها و گذرگاه ها، نبش قبر نمودنش پس از دویست سال و شقاوت و وحشی گریهایی از این قبیل، چیزی است سخت زشت و ناروا که قلب ها را جریحه دار و عواطف پاک انسانی را به جوشش و غلیان می

آورد؛ بدون اختیار اشک بر گونه ها جاری می گردد و اندوهی جانکاه پدید می آورد.
این گریه و سوز گرچه بدون قصد تقرب و بدون توجه به مقام عصمت و ولایت است، حالت خوش و سعادتمندانه ای که راه نجات است و برانگیزاننده رحمت پروردگار؛ چرا که رحمت واسعه او، هر که را که چنین حالت خوش قلبی از خود نشان دهد، اگر چه به ناسپاسی و نمک نشناسی قارون هم باشد، فرا می گیرد. (5).
659 - ویژگی خاص حسین (ع)
ویژگی خاص آن حضرت، این است که هم مایه شادمانی و روشنایی و سرور دل ماست و هم منشاء غم و اندوه قلب ها.
توضیح بحث اینکه: از آنجایی که حسین علیه السلام از آغاز آفرینش نور وجودش تا دامنه قیامت و جهان آخرت، به دلایلی که پیشتر اشاره رفت، برانگیزاننده غم و اندوه؛ در دلهای با ایمان است. و حتی در سرای آخرت که سرای غم و اندوه نیست همگان به یاد و نام و شهادت او سوگواری می کنند؛ به همین جهت خداوند از پرتو وجودش بهشت و حوریان بهشتی را آفرید تا همانگونه که سبب حزن و اندوه دل هاست، باعث سرور و شادمانی قلب ها نیز باشد. (6).
660 - مجلس عزاداری
مجلس دیگر، از امام صادق (ع) برای بزرگداشت شهادت حسین علیه السلام مجلسی بود که آن گرامی از ابو هارون خواست تا همانگونه که خودشان بر حسین علیه السلام سوگواری می کنند، در حضورش با مرثیه سرایی به سوگواری بپردازد که او نیز ضمن اشعاری حزن انگیز گفت:
امرر علی جدت الحسین
فقل لاعظمه الزکیه
بر شهادتگاه حسین علیه السلام گذر کن و به استخوان های پاک و مطهرش بگو..... صدای گریه امام صادق علیه السلام بلند شد و ابو هارون از ادامه مرثیه خودداری کرد همینگونه مرثیه می کرد، سیلاب اشک امام صادق علیه السلام را امان نمی داد تا سرانجام به دستور آن حضرت بندهایی از این قصیده را خواند که:
یا مریم قومی و اندبی مولاک
و علی الحسین فاسعدی ببکاک
ای مریم ! ای بانوی بزرگ ! بپاخیز و بر حسین علیه السلام نوحه سرایی کن و مرا در نثار اشک گریه و سوگواری بر سالار خوبان همنوایی نما..
امام صادق علیه السلام خود به شدت گریست و خاندانش با شنیدن این جملات گریستند و فریاد: یا ابتاه... فضای خانه را پر کرد. (7) (8).
661 - ویژگی چشم گریان

چشم گریان بر حسین علیه السلام از ارزش های والایی برخوردار است:
1 - محبوب ترین چشم ها در پیشگاه خداست. (9).
2 - همه چشم ها در سخت ترین مراحل روز رستاخیز گریانند، مگر چشمی که بر حسین علیه السلام گریه کند، چنین چشمی با صاحبش خندان و به نعمت های پرارزش بهشت شادمان و بشارت داده می شود. (10).
3 - در روز رستاخیز همه دیدگان به حوض کوثر نظاره می کنند، اما دیدگانی که از آن برخوردار خواهند گشت و نظاره بهرورانه خواهند داشت، چشمانی هستند که برای حسین (ع) گریسته باشند. (11).
662 - خواص اشک بر حسین (ع)
قطرات اشکی که در سوگ امام حسین علیه السلام جاری می گردد، دارای خواص بسیاری است از آن جمله:
1 - محبوب ترین قطرات اشک در پیشگاه خداست.
2 - خاموش کننده آتش قهر خداست، به گونه ای که اگر قطره ای از آن در جهنم فرو افتد، آتش آن را خاموش خواهد ساخت.
3 - فرشتگان، قطرات اشک بر حسین علیه السلام را دریافت و در شیشه های مخصوصی جمع می کنند. (12).
4 - این اشک ها را به خزانه داران بهشت می دهند تا با آب گوارای حیات، در بهشت برین آمیخته سازند و بدین وسیله شیرینی و گوارایی آن هزاران برابر افزایش خواهد یافت. (13).
5 - هر کار شایسته و هر چیزی پاداش ویژه و معلومی دارد، مگر پاداش نثار اشک بر حسین علیه السلام که بی نهایت و غیر قابل سنجش است. (14).
663 - احسن اعمال، حزن قلبی
فردای قیامت میزان ثواب و جزا، احسن اعمال است می شود گفت احسن اعمال دلشکستگی برای حسین علیه السلام است، زیرا میزان در اعمال نیت است.
پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: انما الاعمال بالنیات (15) در این عمل قصد ثواب هم نیست گاهی انسان به خاطر ثواب خود را به گریه وامی دارد و شکستگی دل به هیچ غرض نفسانی مربوط نیست.
زن جوان مرده، همان علاقه مادری اوست که دلش را آتش زده و اندوهناک است غرضی دیگر در کار نیست. مصیبت حسین علیه السلام هم که دل، را سوزانده، جز علاقه و محبت چیز دیگری در کار نیست. لذا این قدر آثار عظیم برای چنین عمل خالصی که هست جای شگفتی نیست.
بنفسی الحسین المتوفی المذبوح المقتول الخمور المکروب المظلوم.
صلی الله علیک یا اباعبدالله.
664 - نتیجه گریه بر حسین (ع) در قبر

منزل دوم انسان، قبر است جایی که اصلا شخص انس و سابقه قبلی ندارد. خیلی وحشتناک و هول آور است، به طوری است که در کتاب من لا یحضره الفقیه روایتی است که می فرماید: وقتی که می خواهید جنازه ای را وارد قبر کنید او را ناگهان داخلش نکنید. اگر مرد است مستحب است که در فاصله هفت ذراعی پایین قبر گذاشته شود و اگر زن است، به مقدار هفت ذراع طرف قبله بگذارند تا سه مرتبه بلند کنند و بگذارند فان للقبر اهوالا!! به درستی که برای قبر ترس هایی است. خیلی سخت است به قسمی است که حضرت سجاد می فرماید؛
... ابکی لظلمه قبری، ابکی لضیق لحدی، ابکی لسوال منکر و نکیر ایای... (16).
شیخ شوشتری از روایات این طور استفاده کرده که اگر کسی مؤمنی را شاد کند هنگامی که او را دفن کردند، صورت نوریه ای همراهش در قبر جای گیرد و گوید من همان سروری هستم که در دل فلان مؤمن وارد کردی پس اگر کسی مؤمن غمناکی را شاد کرد، اسباب شادی اش در قبر فراهم می گردد.
سپس شیخ می فرماید: اگر کسی مؤمن کامل الایمانی را شاد کند، چطور است اگر آن شخص پیغمبر و امام باشد چطور است؟
آن وقت می فرماید: کسی که بر حسین گریه کند، پیغمبر را شاد کرده، امیرالمؤمنین را شاد کرده، زهرا را شاد کرده، خوش به سعادت چنین شخصی در قبر. (17).
665 - این همه اثر برای یک قطره اشک
ممکن است برای بعضی این توهم پیش آید که برای یک قطره اشک چطور می شود این همه آثار عظیمه مترتب شود یک قطره آب شور که این همه اهمیت ندارد. منشاء اشکال و شبهه در این است که اینها خیال می کنند این اجرها مستقیما برای این قطره اشک است. غافل از اینکه مزد حسین علیه السلام است، اینها اجر اشک تو نیست، بلکه اجر خون ابی عبدالله است، هر چه هم بیشتر از اینها عطا شود، باز در مقابل عمل حسین علیه السلام چیزی نیست. (18).
666 - حجم عظیم پاداش گریه کردن بر حسین (ع)
مشخص شد که با وجود معلوم بودن حجم و اندوه پاداش هر کار شایسته ای در روایات، چگونه حجم عظیم پاداش سوگواری و گریه خالصانه بر حسین علیه السلام غیر قابل سنجش است.
اینک، مبادا که این حج پرشکوه پاداش و خلوص و فضایل بر این کار به ظاهر اندک، شما را شگفت زده سازد و آنها را بسیار پنداری و از این راه دچار لغزش گردی، چرا که این پاداش شکوهمند به خاطر گریه و گریه کننده در سوگ حسین علیه السلام نیست، بلکه در حقیقت برای خود حسین

علیه السلام و در برابر فداکاری و ایثار و جهاد بی نظیری او در راه خداست و اگر این نکته ظریف و عمیق آن چنان که شایسته است، مورد تعمق قرار گیرد نه حجم عظیم پاداش سوگواری بر حسین در نظر کسی بسیار می نماید و نه باعث شگفتی می شود.
در زندگی فرمانروایان سخاوتمند، بسیار شنیده شده است که در برابر خدمت ناچیز یا قصیده ستایش آمیزی به بخشش های شگفت آوری دست می یازند. (19).
667 - اشک بر قهرمانی فداکار
هنگامی که خدا هر آنچه تصور گردد، در برابر اخلاص و عرفان و فداکاری بی نظیر حسی علیه السلام به او ارزانی می دارد، پس شگفت انگیز نخواهد بود که آمرزش خود و بهشت برین را پاداش سوگواری خالصانه و گریه هدفدار و عارفانه بر او قرار دهد. این تعجب بیجا و انکار عجولانه، نوعی بخل ورزیدن به خدای بخشاینده و کاستن از شکوه و عظمت بی نظیر حسین علیه السلام و پاداش پرشکوه خدا به او و نوعی آزردن قلب مصافی دخت گرانمایه محمد صلی الله علیه وآله است، چرا که پاداش های وعده داده شده در روایات، برای سوگواران آن حضرت به نوعی تجلیل از هدف والا و پاداش اخلاص و اوج فداکاری حسین علیه السلام است، نه پاداش کار سوگواران و هنگامی که پذیرفتیم فداکاری بی نظیر است، چه جای شگفتی است که پاداش هم بی نظیر باشد؟ (20).
668 - پاداش شکیبایی قهرمانانه
هنگامی که به خاطر کوچاندن ظالمانه حسین علیه السلام و خاندانش از خانه و وطن خویش، قلب شما دردمند و اشک دیدگانتان جاری می گردد و پاداش سوگوار بر حسین علیه السلام در نامه عمل شما نوشته می شود، این پاداش بزرگ نه پاداش گریه شماست که کسی آن را بسیار پندارد، بلکه این پاداش، در حقیقت پاداش شکیبایی قهرمانانه و هدفدار و حماسه سازی است که در برابر آوارگی و تبعید و رانده شدن از خانه و کاشانه و کشور به جان خریده شده است.
پاداش مقاومت در برابر بیدادی است که نه تنها حق زندگی بر روی زمین را برای عدالت خواه و حریت طلبی چون حسین علیه السلام تحمل نمی کرد، بلکه سر بریده و پیکر به خون آغشته او را نیز به حال خود رها نمی ساخت.
آری! پاداش پر شکوه در برابر آن حماسه پرشکوه است. اینک باید دید که آیا این پاداش برای آن فداکاری یا پاداش اضافی است؟ (21).
669 - پاداش زنده ساختن ارزش های انسانی
هنگام که قلب شما به خاطر محاصره ناجوانمردانه اردوگاه حسین علیه السلام و بستن غذا و آب به روی آنان متأثر می گردد. و اشک دیدگانتان

جاری می شود، پاداشی که برای این گریه عارفانه در کارنامه زندگی شما نوشته می شود، پاداش پار پاره شدن و گداخته گردیدن جگر و مجروح شدن زبان و پژمرده شدن لب ها و تیره و تار شدن دنیا در نظر او از فشار تشنگی و شعله ور شدن قلب آن گرامی در برابر اهانت ها و ناسزاگویی ها و جسارت های جاهلیت اموی است که بی شرمانه می گفتند: همچنان آب را بر روی تو خواهیم بست تا با لب تشنه به دوزخ وارد گردی. و نیز روایتی که می فرماید: اشک دیدگانی که در سوگ امام حسین علیه السلام جاری است، اگر بر شعله های خشمگین آتش دوزخ فرو ریزد، آن را خاموش خواهد ساخت. (22).
چنین اثری، اثر پاداش فداکاری بی نظیر او و گداخته شدن جگر او از تشنگی به خاطر زنده ساختن ارزش های والای الهی و برچیدن بدعت ها ابلیسی است، نه پاداش اشک فرد سوگوار. (23).
670 - قبولی توبه به برکت وسایل حسینی
در ضمن دعا می خوانید: خدایا! توبه ای نصیب من فرما که موجب این شود که گناهانم پاک گردد ظلمت از دلم زدوده شود. بنابراین انسان وقتی از گناهش توبه کرد باز دلهره دارد آیا توبه نصوح بود که پاک شود؟! تا خواست او را بگیرد به رحمت واسعه الهی (حسین) متمسک می شود یادش می آید در روایات وعده داده شده هر دلی که برای حسین علیه السلام وارد می شود معنی رجا این است، نه این که هر کس بر حسین گریه کرد تمام گناهانش آمرزیده می شود حتی از گناهان کبیره حتی حق الناس!!!
671 - حزن در عاشورا نشانه ایمان (24).
همان طوری که در شرح فرمایشات شیخ شوشتری در اول خصایص عرض شد شیخ به این عظمت در ایمانش شک می کند، ولی جلو آن را به وسایل حسینی می گیرد، می گوید در عاشورای حسین دل شکسته ام، پس معلوم می شود بحمدالله ایمانی هست، ربطی با امام زمان هست، عاشورایی که دشمنان اهل بیت در آن روز خوشحالند، جشن می گیرند بعضی عمدا عقد و عروسی خود را در آن روز قرار می دهند، همین طور که این کارها و این حالات نشانه کفر آنان است، دل هایی که در عاشورا سوخته و گداخته است، حزن و اندوه سراسر وجودشان را گرفته معلوم است که نشانه ایمانشان می باشد.
در روایت از امام علیه السلام می پرسد: گاه می شود بدون سبب و سابقه قبلی اندوهناک می شوم؟ می فرماید: هرگاه ما محزون می شویم: دوستان ما هم اندوهناک می گردند، به واسطه اتصال و ربط با امام این آثار پیدا می شود.(25).
672 - خوشا به حال تو ای خاک!

چون امام علی علیه السلام همراه اصحابش از کربلا عبور کرد، دیدگانش پر از اشک شد و فرمود: در این جا مرکب خود را بر بندند و فرود آیند، و در این جا توشه خود را بر زمین نهند، و در این جا خونشان ریخته شود. خوشا به حال آن که خون عاشقان بر آن ریخته شود ! (26).

673 - گریه حیوانات دشتی بر امام حسین (ع)

شیخ بزرگوار ابوالقاسم جعفر بن قولویه قمی (قدس سره) از حارث اعور روایت کرده است که:

امام علی علیه السلام فرمود: پدر و مادرم فدای حسین که در ظهر عاشورا به شهادت رسید، به خدا قسم، گویی می بینم که حیوانات دشتی از هر نوعی گردن کشیده اند و بر سر مزار او شب تا صبح گریه می کنند. فاذا کان کذلک فایاکم و الجفاء.

674 - فرمایش امام باقر در رثاء امام حسین (ع)

امام باقر علیه السلام فرمودند: آدمیان و اجنه، مرغان و حیوانات وحشی، همگی بر امام حسین علیه السلام گریه کردند تا آنجایی که اشک آن ها فرو ریخت.

675 - گریه آگاهانه موجودات

گریه موجودات بر او، نه مبالغه است و نه خیال و پندار، نه کنایه است و نه سمبلیک و به زبان حال، بلکه هر موجودی به تناسب هستی خویش، به راستی بر او می گرید؛ همانگونه که به راستی خدا را ستایش می کند. و آن گریه هم نه تنها بر شهادت آن حضرت و بر فداکاری او و ستم و بیدادی است که بر آن پیشوای بزرگ حق و عدالت رفت، بلکه بنا به روایات متعدد همه موجودات به خاطر نوعی شناخت و در پرتو نوعی شعور و دریافت مقام او، که برای ما ناشناخته است، پیش از شهادت او نیز بر آن حضرت گریه کردند. همانگونه که در زیارت ماه شعبان که از امام عصر علیه السلام رسیده است این نکته به صراحت آمده است که:

... بکته السماء و من فیها والارض و من علیها و لما یطا لا بتیها... (27).

کران تا کران آسمانها و آنچه در آنهاست و جای جای زمین و آنچه بر روی آن است همه و همه بر او گریستند.

آری ! از آن لحظاتی که جلوه های خضوع و خشوع و فروتنی و همدردی آفریده شد، تمامی موجودات بر او خضوع کردند. (28).

676 - فضیلت گریه بر اهل بیت

امام حسین علیه السلام فرمود: از دیدگان هیچ بنده ای در راه ما (خاندان نبوت علیه السلام) اشکی نمی چکد یا سرازیر نمی شود مگر آنکه خدای سبحان، او را به خاطر آن، چندین صد سال در بهشت جای می دهد.

احمد بن یحیی گوید: امام حسین علیه السلام را در خواب دیدم، از حضرت علیه السلام پرسیدم: از شما نقل شده که فرموده ای: از دیدگان هیچ بنده

ای در راه ما (خاندان نبوت علیه السلام) اشک نمی چکد یا سرازیر نمی شود مگر آنکه خدای سبحان، او را به خاطر آن، چندین صد سال در بهشت جای می دهد (آیا درست است؟) فرمود: آری.
عرض کردم: (پس در نقل این حدیث) میان من و شما واسطه ها افتاد. (29).

677 - گریه دگر دوستی

مردم خواهی و دگر دوستی، انگیزه دیگر رقت قلب و گریه بر دیگری است.
به عنوان مثال: اگر شما بشنوید که مردی همراه فرزندان، جوانان، کودکان شیرخوار، برادران، بانوان و یارانش، در بیابانی فرود آمده، بدون هیچ گناهی در محاصره بیدادگران خون آشام قرار گرفته، بیدادی بسان بیدادی که بر حسین علیه السلام رفت بر او می رود؛ در این شرایط به طور قطع قلب شما بر او شعله ور و پاره پاره می شود. بالاترین از این، اگر بشنوید که فردی گناهکار یا حلالگر حرام خدا و یا حرامگر حلال خدا یا دشمن شخصی خودتان یا با فردی کافر، آنگونه وحشیانه و بیرحمانه رفتار شده است، باز هم ترحم و رقت قلب شما بر او، برانگیخته خواهد شد و اشک دیدگانتان جاری.
حسین علیه السلام بی هیچ جرم و گناهی در برابر آن کوردلان می فرمود: آیا کسی از شما را کشته ام که خون آن را مطالبه می کنید؟ یا ثروتی از شما نابود ساخته ام که عوض و غرامت آن را از من می طلبید؟ یا قانونی را تغییر داده ام؟ و آنان پاسخی نداشتند. (30).
حسین عزیز! جانم فدایت باد! اگر اینگونه هم بود، باز هم در خور این رفتار وحشیانه ای که به تو روا داشتند، نبودی، در حالی که برای تو هیچ جرم و گناهی نبود که کیفرش این اعمال ضد بشری امویان باشد.
آری! بیایید تا از دیدگاه بشر دوستانه بر او گریه کنیم و کسی که از این دیدگاه بر او اشک نریزد، از جوانمردی بی بهره است. (31).

678 - الگوی گریه

از اقسام دیگر گریه و دلشکستگی گریه همدردی و به پیروزی از دیگری است.
به عبارت دیگر، گاهی گریه دیگری منشاء رقت قلب و جریان یافتن سیلاب اشک می گردد بی آن که به فردی که بر او می گریند توجه شود، از این رو به پیروی از پیامبر صلی الله علیه وآله که الگوی شماست بر حسین علیه السلام اشک بریزید، نه تنها به پیروی از پیامبر، بلکه به پیروی از همه پیام آوران خدا و جانشینان آنان، بلکه به پیروی از آسمان ها و زمین، حیوانات و پرندگان، بهشت و دوزخ، موجودات دیدنی و نادیدنی و جنیان و فرشتگان و یا به پیروی از درختان و گیاهان و سنگ ها، بر او سوگواری کنید.

کدامین قلب است که از سنگ سخت تر باشد؟ و یا به پیروی از آهن بر او گریه کنید همانگونه که در داستان میخ های کشتی نوح که بر حسین علیه السلام خون گریستند. (32) پس، شما به پیروی از آنها بر حسین علیه السلام بگریید. (33).
679 - گریه کنندگان بر حسین (ع)
بی تردید برپایی محافل سوگواری و گریه بر حسین علیه السلام نیکی به پیامبر و علی و فاطمه و امام حسن علیه السلام است.
دلیل آن، آیت است که احسان و نیکی، عبارت از سود رسانی واقعی است و بهترین سود رسانی واقعی است و بهترین سود رسانی، تجلیل و احترام است و سوگواری و گریه بر شهیدان پاکباخته و بزرگی که خون مقدسشان را نثار حق و عدالت نموده اند، بهترین تجلیل از آنان و هدف های بلند آنان است.
پیامبر صلی الله علیه وآله هنگامی که گریه زنان انصار، بر برخی از شهدای احد را شنید با افسردگی خاطر فرمود: اما قهرمانان بزرگ احد، حمزه، سوگواری و گریه کننده ندارد. آنگاه به زنان انصار فرمود: برای حمزه سوگواری کنند و بر آنان دعا فرمود. (34).
این در حالی بود که حمزه گرچه مثله شده بود، اما امکان مراسم دفن و تشییع جنازه و نماز بر پیکر مقدسش بود و تنها، گریه کننده ای نداشت که پیامبر در تجلیل از شخصیت و فداکاری او دستور سوگواری بر او داد.
امام حسین علیه السلام هیچ کدام از این مراسم را، جز گریه و نثار اشک از سوی خاندانش را، به هنگامی که پیکر مطهرش بر روی خاک بود نداشت. خواهر گرانقدرش با گریه ای جانسوز پیامبر صلی الله علیه وآله را ندا داد تا شاهد سوگواری بر حسین علیه السلام باشد؛ اما سپاه پلید اموی آنان را از سوگواری بر او هم باز داشت، بلکه پا را فراتر نهاده از گریه و نثار اشک نیز جلوگیری می کرد.
پس، اگر از شیفتگان او هستیم و با او احساس پیوند معنوی و انسانی می کنیم، بیایید با همه وجود از او تجلیل کنیم و بر او سیلاب اشک جاری سازیم، چرا که اگر کسی بر او نگرید، با او پیوندی ندارد. (35).
680 - تقدس اشک در مصیبت حسین (ع)
به اشک هایی که نثار امام حسین علیه السلام می گردد و در مجالس سوگ او ریخته می شود، بهای خاصی داده شد به گونه ای که فرشتگان آنها را جمع می کنند و به خزانه داران بهشت می دهند تا با آب گوارای حیات، دهم آمیزند. (36).
به مسیر جریان اشک های جاری بر آن حضرت نیز، احترام خاصی شد به طوری که نه گرد و غبار ذلت بر آنها خواهد نشست و نه اندوه و غم. (37).
681 - گریه کاینات

از جمله صفات خداوند، این است که: در کران تا کران هستی موجودی نیست جز اینکه او را به پاکی می ستاید.
و ان من شی ء الا یسبح بحمده.
و پرتوی از این ویژگی به امام حسین علیه السلام آن است که همه موجودات بر مصیبت و شهادت او می گریند، اما ما گریه آنها را در نمی یابیم همانگونه که ستایش و تسبیح موجودات را.
به علاوه گریه، تنها جریان یافتن اشک از دیدگان نیست، بلکه گریه هر موجودی متناسب با موجودیت و وضعیت آن است و همانگونه که در روایات آمده است: گریه آسمانها به ظهور قطران خون، گریه ماهیان دریا به خروج آنها از آب، گریه ها به تیره و تار شدن آن، گریه خورشید و ماه به گرفتگی آنها و گریه زمین آن بود که هر سنگی جا به جا می شد، زیر آن قطرات خون نمودار بود. (38).
682 - گریستن نیزه و شمشیر
یکی از اندیشمندان می گوید:
علیه السلام کل انکسار و خصوع له
و کل صوت فهو نوح الهواء
هر احساس همدردی و خضوع برای اوست و هر صدایی، صدای نوحه سرایی در شهادت اوست.
تا آنجایی که همان شمشیرها و نیزه ها و تبرهایی که در کشتن و ریختن خون پاک او به کار گرفته شدند نیز، بر او گریستند، همانگونه که این مطلب در قصیده همان اندیشمند بزرگ آمده است، که می سراید:
شمشیر گلوی آن حضرت را می برید و گریان بود و نیزه بر پا ایستاده و سر فرود آورده شیون می کرد و تیر بر پیکرش می نشست و می گریست و نیزه سر مقدس او را برافراشته و ناله می کرد.
683 - من شهید اشک های جاری ام
شیخ شوشتری می فرماید: با نگرش به ویژگی های امام حسین علیه السلام دیدم خودش فرموده است که: من شهید اشک های جاری هستم، یاد و نام من نزد هیچ انسان با ایمانی برده نمی شود، جز اینکه طوفانی از حزن و اندوه در دلش پدیدار می گردد و بر آنچه بر من، در راه حق و عدالت رسیده، می گرید (39) (40).
684 - استجابت دعا در روز اول محرم
ریان بن شبیب، دایی معتصم خلیفه عباسی بود، و می گوید.
روز اول محرم بود که خدمت امام رضا علیه السلام رسیدم، آن حضرت خطاب به من فرمودند: ای پسر شبیب! آیا روزه ای؟
گفتم نه:
امام رضا علیه السلام فرمودند: امروز همان روزی است که حضرت زکریا

از درگاه الهی طلب فرزند نمود، خداوند نیز دعای او را مستجاب کرده و ملائکه در محراب عبادت به او ندا کردند که: ای زکریا! خداوند به تو بشارت فرزندی به نام یحیی را می دهد. پس هر کسی که روز اول محرم را روزه بگیرد، دعای او مستجاب می شود، همان گونه که خداوند دعای زکریا را مستجاب نمود. (41).

685 - سبب آمرزش گناهان

امام رضا علیه السلام فرمودند: محرم ماهی بود که مردم جاهلیت جنگ را در آن حرام کرده بودند؛ ولی این امت ستمکار، خون های ما را در این ماه حلال دانستند و بر زمین ریختند و حرمت ما را شکستند و زنان و فرزندان ما را اسیر کردند، خیام حرم ما را به آتش کشیدند و اموال ما را به غارت بردند و احترام پیامبر را در حق ما رعایت ننمودید، همانا مصیبت روز شهادت امام حسین علیه السلام چشمان ما را مجروح نمود و اشک را از دیدگان ما جاری ساخت و عزت ما را مبدل به ذلت نمود و سرزمین کربلا تا روز قیامت، جایگاه اندوه و بلاء ما خاندان گشت، همانا که در مصیبت حسین علیه السلام باید گریه کنندگان بگریند؛ زیرا که گریه در مصیبت حسین علیه السلام باعث ریختن گناهان کبیره می گردد. (42).

686 - روز مصیبت و حزن

سپس حضرت رضا علیه السلام فرمودند: هنگامی که ماه محرم می شد، پدرم را آنچنان حزن و اندوهی فرا می گرفت که هیچ کس دیگر او را خندان نمی دید تا روز عاشورا و آن روز، روز مصیبت و حزن و گریه او بود و مرتب می فرمود که: امروز همانا روزی است که حسین علیه السلام به شهادت رسید. (43).

687 - شکسته شدن حرمت پیامبر

سپس امام رضا علیه السلام فرمود: ای پسر شبیب! محرم ماهی بود که حتی حرمت آن در زمان جاهلیت نیز محفوظ بود و مردم آن زمان جنگ را در این ماه حرام می دانستند؛ اما این امت حرمت این ماه را نگه نداشتند و حرمت پیامبر صلی الله علیه وآله را رعایت نکردند. آنان در همین ماه به جنگ خاندان پیامبر خود رفته، زنان آن حضرت را اسیر نموده و اموال آنها را به غارت بردند، خداوند هرگز آن ها را نیامرزد. (44).

688 - گریستن زمین ها و آسمان های هفتگانه

ای پسر شبیب! اگر می خواهی گریه کنی، بر مصیبت حسین بن علی علیه السلام گریه کن؛ چرا که آن حضرت را همانند گوسفندی سر بریده و هجده نفر از اهل بیت آن حضرت را که روی زمین نظیر و همانندی نداشتند را شهید نمودند، همانا که در مصیبت شهادت حسین، آسمان های هفتگانه و زمین ها به گریه در آمدند. (45).

689 - اعتکاف چهار هزار فرشته در کنار مزار حسین (ع)

روز عاشورا، چهار هزار فرشته برای یاری امام حسین علیه السلام از آسمان به زمین آمدند، آن ها هنگامی که به زمین رسیدند که آن حضرت به شهادت رسیده بود، پس در کنار مزار حسین علیه السلام به صورت ژولیده و خاک آلوده باقی ماندند تا هنگامی که حضرت قائم آل محمد صلی الله علیه ظهور نماید و آن ها جزو یاران آن حضرت هستند و شعارشان: یا لثارت الحسین خواهد بود. (46).

690 - باریدن باران خاک و خون

ای پسر شبیب! پدرم از پدرش و او از جدش این چنین شنیده بود که: هنگامی که جد بزرگوارم امام حسین علیه السلام به شهادت رسید، از آسمان باران خاک و خون بارید.

691 - ثواب گریه و زیارت امام حسین (ع)

ای پسر شبیب! اگر در مصیبت شهادت حسین به حدی گریه کنی که اشک تو بر صورتت جاری گردد، خداوند تمامی گناهان صغیره و کبیره، خواه زیاد تو را می بخشد.

ای پسر شبیب! اگر می خواهی خدا را در حالی ملاقات کنی که هیچ گناهی بر دوش نداشته باشی، پس به زیارت مزار و تربت شریف امام حسین علیه السلام برو.

ای پسر شبیب! اگر دوست داری که در بهشت با رسول خدا و ائمه طاهرینش همنشین گردی، پس بر قاتلین حضرت سیدالشهداء لعنت فرست.

ای پسر شبیب! اگر دوست داری که تو نیز به همان ثواب و پاداشی دست یابی که شهدای کربلا به آن رسیدند، هرگاه که یاد مصیبت حسین علیه السلام می افتی بگو:

یا لیتنی کنت معهم فافوز فوزا عظیما.

ای کاش من نیز همراه آن ها بودم و به آن رستگاری عظیم دست می یافتم.. (47).

692 - پاداش گریستن بر امام حسین (ع) (48).

ای پسر شبیب! اگر دوست داری که درجات والای بهشت همراه ما باشی، پس در اندوه و حزن ما اندوهگین باش و در شادی ما شاد، و بر تو باد ولایت و دوستی ما خاندان؛ چرا که اگر کسی سنگی را نیز دوست بدارد، خداوند در روز قیامت او را همراه آن سنگ محشور می گرداند. (49).

693 - پاداش گریستن بر امام حسین (ع)

ابن قولویه به سند معتبر از مسمع کردین روایت کره است که:

خدمت امام جعفر صادق علیه السلام بودم، آن حضرت به من فرمودند: ای مسمع! تو عراقی هستی، آیا به زیارت قبر جدم حسین علیه السلام می روی!

گفتم: نه؛ زیر من از افراد معروف بصره هستم و در نزدیکی ما عده ای هستند که پیرو خلیفه اند و ما دشمنان زیادی از ناصبیان و غیر آن ها داریم؛ من می ترسم که آن ها نزد والی از من سخن چینی کرده و ایشان به من ضرر برسانند.
امام صادق علیه السلام فرمودند: آیا به خاطر می آوری مصایبی که بر حسین علیه السلام وارد آمد؟
گفتم: آری!
حضرت فرمودند: آیا در مصیبت حسین ناله سر می دهی؟
گفتم: آری! تا اندازه ای گریه و زاری می کنم که اهل خانه نیز از گریه من اندوهگین می گردند و تا حدی غذا نمی خورم که از حالت من آثار مصیبت آشکار می گردد.
امام فرمود: خداوند بر گریه ات رحم نماید! ای مسمع! همانا تو از کسانی هستی که در مصیبت ما غمگینی و در شادی ما شاد و جزو کسانی می باشی که در اندوه ما اندوهگین، در ترس ما هراسناک و در ایمنی ما ایمن اند.
به زودی به هنگامه مرگ پدران مرا می بینی که نزد تو حاضر شده اند و به عزرائیل در مورد تو سفارش می کنند و به تو مژده ها و بشارت هایی که نزد تو حاضر شده اند و به عزرائیل در مورد تو سفارش می کنند و به تو مژده ها و بشارت هایی می دهند که دیده است روشن گردد و خشنود شوی و عزرائیل از مادر نسبت به تو مهربان تر از مادر خواهد بود.
در این مواقع که امام گریه کردند، من هم گریه کردم. (50).
694 - برپایی مجلس عزا توسط امام صادق (ع)
وجود گرامی حضرت امام صادق علیه السلام در دهه عاشورا، هرگز شادمان دیده نشد.
حضرت رضا علیه السلام در تمام این روزهای دهگانه، اندوهگین و دل شکسته با چهره ای گرفته، در محفلی که خود برپا ساخته بود، همراه فرزندانش می نشست و بانوان حرم نیز پشت پرده قرار می گرفتند و هر کسی وارد می شد اگر توانایی اداره مجلس و مرثیه سرایی و بیان فاجعه عاشورا، حاضر نبود خود آن حضرت، مصیبت حسین علیه السلام را یاد می کرد و می گریست؛ همانگونه که در روایتی آمده است که روز اول محرم، ریان بر آن حضرت وارد شد، حضرت بدو فرمود:
ریان! اگر برای فاجعه ای گریان شدی برای حسین اشک بریز، چرا که آن حضرت به دست شقاوت پیشگان اموی، بسان قوچی که ذبحش می کنند، سر بریده شد و به همراه حسین، هیجده نفر از والاترین خاندانش به شهادت نائل آمدند. (51).
695 - ثمره گریه بر امام حسین (ع)

در روایت آمده است که:
من بکی او ابکی او تباکی وجبت له الجنه. (52).
کسی که بر فاجعه غمبار عاشورا بگرید، یا با گفتار سنجیده دیگران را بگریاند، یا همرنگ و همگون با عزاداران حسین گردد، بهشت خدا بر او زیبنده است. (53).
696 - نوشیدن آب به یاد لب تشنه حسین (ع)
ابن قولویه با سند معتبر از داود رقی روایت کرده است که او گفت:
روزی خدمت امام صادق علیه السلام نشسته بودم، آن حضرت آب طلبید، هنگامی که آب را نوشیدند، شروع به گریستن نمودند و فرمودند: ای داود! خداوند لعنت کند قاتل حسین بن علی علیه السلام را!
سپس فرمودند: هر کسی آب بنوشد و به یاد حسین علیه السلام بیافتد و قاتلین آن حضرت را لعنت نماید، خداوند صدهزار حسنه برای او ثواب می نویسد و صدهزار گناه او را می پوشاند و صدهزار درجه او را بالا می برد و پاداش کسی را دارد که صدهزار گناه او را می پوشاند و صدهزار درجه او را بالا می برد و پاداش کسی را دارد که صدهزار بنده را در راه خدا آزاد کرده باشد و روز قیامت با دلی شاد وارد صحرای محشر می گردد. (54).
697 - شعر در مدح و رثای اهل البیت (ع)
امام صادق علیه السلام فرموده است:
من قال فینا بیت شعر، بنی الله له بیتا فی الجنه؛ (55) کسی کی یک بیت شعر درباره ما بگوید، خداوند برای او خانه ای در بهشت بنا می کند
و نیز آن امام به حق ناطق فرموده است: من انشد فی الحسین علیه السلام بیتا من شعر فبکی او تباکی فله الجنه؛ (56) کسی در ماتم سالار شهیدان امام حسین علیه السلام بیتی سرود، پس گریست اگر فعل (بکی) از تبکیه باشد، بدین معنی است که دیگران را به گریستن برانگیخت، و یاد خود را به گریه زد، مر او را بهشت است (57).
698 - پاداش نثار یک قطره اشک
با نگرش به روایاتی که در مورد پاداش گریه مخلصانه و عارفانه بر حسین علیه السلام آمده است. (58) و با نگرش بر این واقعیت که نثار یک قطره اشک با اخلاص و عرفان بدان حضرت، پاداش نهایت ناپذیری خواهد داشت و آنچه نهایت ناپذیر باشد، هر آنچه از آن برداشته شود، پایان نخواهد پذیرفت، امید به نجات، جایگزین وحشت و اضطراب گردید. (59).
699 - اشک با معرفت
از چیزهایی که ارزش عمل را از نظر کیفیت بالا می برد معرفت است.
چرا در باب زیارت اینقدر آمده است که مثلا من زار الحسین علیه السلام عارفا بحقه...؛ هر کسی که امام را زیارت کند به شرط اینکه او را بشناسد چنین و چنان است؟ زیرا اساس شناخت است. اینکه بعضی از اشخاص

شبهه می کنند که یک قطره اشک برای امام حسین مگر می تواند آنقدر ارزش داشته باشد، پاسخ این است که گاهی ممکن است انسان آنقدر برای امام حسین بگرید که اگر اشک همه عمر را جمع کنند یک استخر بشود و هیچ ارزش هم نداشته باشد ولی یک انسان ممکن است به اندازه یک بال مگس برای امام حسین اشک بریزد که ارزشش از آن استخر اشک دیگری خیلی بیشتر باشد. (60).

700 - در رثای قهرمان بگریید!

این رثاء و مصیبت نباید فراموش بشود، این ذکر، این یاد آوری نباید فراموش بشود و باید اشک مردم را همیشه بگیرید، اما در رثای یک قهرمان پس اول باید قهرمان بودنش برای شما مشخص بشود و بعد در رثای قهرمان بگریید، و گر نه رثای یک آدم نفله شده بیچاره بی دست و پای مظلوم که دیگر گریه ندارد، و گریه ملتی برای او معنی ندارد در رثای قهرمان بگریید برای اینکه احساسات قهرمانی پیدا بکنید. (61).

701 - اشک با ارزش

مردم باید روضه راست بشنوند تا معارفشان، سطح فکرشان بالا بیاید و بدانند که اگر روحشان در یک کلمه اهتزاز پیدا کرد، یعنی با روح حسین بن علی هماهنگ شد و در نتیجه اشکی و لو ذره ای، از چشمشان بیرون آمد، واقعا مقام بزرگی است. اما اشکی که از راه قصابی کردن از چشم بیرون بیاید، اگر یک دریا هم باشد ارزش ندارد. (62).

(1) حماسه حسینی، ج 1، ص 81.
(2) بحارالانوار، ج 51، ص 151.
(3) بحار الانوار، ج 10، ص 144.
(4) ویژگیهای امام حسین علیه السلام، ص 293.
(5) خصائص الحسین علیه السلام، ص 64 و 65.
(6) همان ماخذ، ص 109.
(7) بحارالانوار، ج 44، ص 287.
(8) خصائص الحسین علیه السلام، ص 396.
(9) بحارالانوار، ج 45، ص 206، و 207.
(10) بحارالانوار، ج 44، ص 293.
(11) همان ص 289.
(12) منتخب طریحی، ج 2، ص 140.
(13) بحارالانوار، ج 44، ص 304.
(14) بحارالانوار، ج 44، ص 104.
(15) همان ج 70، ص 210.
(16) مفاتیح الجنان، دعای ابو حمزه ثمالی.
(17) سیدالشهداء علیه السلام، شهید دستغیب ص 76.

(18) سیدالشهداء علیه السلام، شهید دستغیب، ص 79.
(19) سیدالشهداء علیه السلام، شهید دستغیب، ص 79.
(20) خصائص الحسین علیه السلام، ص 423.
(21) خصائص الحسین علیه السلام، ص 424.
(22) بحارالانوار، ج 44، ص 290.
(23) ویژگی های امام حسین علیه السلام، ص 425.
(24) صحیفه سجادیه، دعای، 16.
(25) سیدالشهداء علیه السلام، شهید دستغیب، ص 196.
(26) رساله لقا الله، ص 221.
(27) مصباح المتهجد، ص 758، بحارالانوار، ج 101، ص 347.
(28) ویژگیهای امام حسین علیه السلام، ص 80.
(29) فرهنگ جامع سخنان امام حسین علیه السلام، ص 723.
(30) بحارالانوار، ج 45، ص 7.
(31) ویژگیهای امام حسین علیه السلام، ص 308.
(32) بحارالانوار، ج 44، ص 230.
(33) خصائص الحسین علیه السلام، ص 307.
(34) بحارالانوار، ج 82، ص 105.
(35) خصائص الحسین (ع)، ص 291.
(36) بحارالانوار، ج 44، ص 305.
(37) همان ماخذ ص 281.
(38) تهذیب التهذیب، ج 2، ص 355.
(39) بحارالانوار، ج 44، ص 284.
(40) خصائص الحسین علیه السلام، ص 54.
(41) منتهی الامال، ص 60.
(42) منتهی الامال، ص 58.
(43) همان ص 59.
(44) همان ص 61.
(45) همان ص 62.
(46) منتهی الامال، ص 63.
(47) منتهی الامال، ص 63.
(48) همان ماخذ، 64.
(49) همان ماخذ.
(50) منتهی الامال، 68.
(51) امالی شیخ صدوق، ص 79، مجلس 27.
(52) بحارالانوار، ج 44، ص 288 ح 27 با اندکی تفاوتی.
(53) ویژگیهای امام حسین علیه السلام، ص 57.

(54) منتهی الامال، ص 71.
(55) سفینه البحار، ماده بیت ج 1، ط 1، ص 116.
(56) سفینه البحار، ماده بیت ج 1، ط 1، ص 116.
(57) نامه ها و برنامه، ص 2268.
(58) بحار الانوار، ج 44، ص 276.
(59) ویژگی های امام حسین علیه السلام، ص 62.
(60) آشنایی با قرآن، ج 8، ص 140.
(61) حماسه حسینی، ج 1، ص 127.
(62) همان ص 21.

702 - دو برگه سیاه و سفید در حادثه کربلا

و اذ قال ربک للملائکه انی جاعل فی الارض خلیفه قالوا اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء و نحن نسبح بحمدک و نقدس لک، قال انی علم ما لا تعلمون.

زندگی بشر مجموعه ای از تاریکی و روشنایی، زشتی و زیبایی، شر و خیر است. آنچه فرشتگان دیدند جنبه تاریک فرزند آدم بود و آنچه خداوند اشاره کرد قسمت های روشن آن بود که بر قسمت های تاریکی بسی ترجیح دارد.

حادثه کربلا دارای دو ورق است: ورق سیاه و ورق سفید. از لحاظ ورق سیاه یک داستان جنایی است، داستانی خیلی تاریک و وحشتناک، و ما بعدا در حدود بیست مظهر از بیرحمی و قساوت و دنائت و نامردمی (را که در این حادثه انجام شده) نشان خواهیم داد. از این جنبه در این داستان حداکثر بیرحمی و قساوت و سبعیت دیده می شود.

از لحاظ ورق سفید، یک داستان ملکوتی است، یک حماسه انسانی است، مظهر آدمیت و عظمت و صفا و بزرگی و فداکاری است.

از لحاظ اول نام این قضیه فاجعه است و از لحاظ دوم قیاس مقدس. از لحاظ اول قهرمان داستان شمر است و ابن زیاد و حرمله و عمر سعد و... و از لحاظ دوم قهرمان داستان امام حسین است و ابی الفضل و علی الاکبر و امثال حبیب ابن مظهر، و زینب و ام کلثوم و ام وهب و امثال اینها.

از لحاظ اول این داستان ارزش آن را ندارد که بعد از هزار و سیصد و بیست و اند سال، با این عظمت، خاطره و ذکرهایش تجدید بشود، وقت ها و پول و اشک ها و تأثرها و احساسات صرف آن بشود، نه از آن جهت که از داستان جنایی نمی توان استفاده کرد (زیرا جنبه های منفی زندگی بشر نیز ممکن است آموزنده باشد. از لقمان پرسیدن: ادب از که آموختی! گفت از بی ادبان) و نه از آن جنبه که این داستان از جنبه جنایی چندان مهم نیست یا چندان آموزنده نیست.

ما قبلا ثابت کردیم که (این داستان) از این نظر مهم است و گفتیم که کشته شدن امام حسین بعد از پنجاه سال از وفات پیغمبر به دست مردمی مسلمان بلکه شیعه، معمای بسیار قابل توجهی است بلکه از آن نظر جنبه جنایی قضیه ارزش این همه بزرگداشت ندارد که داستان جنایی در هر شکل و قیافه زیاد است، در قرون قدیم، قرون وسطی، قرون جدید، قرون معاصر زیاده بوده و هست. در حدود بیست سال پیش؛ یعنی در حدود سال های 1940 میلادی بود که بمبی بر شهری فرود آمد و شصت هزار نفر

صغیر و کبیر و بی گناه تلف شد. در شرق و غرب عالم داستان جنایی زیاد واقع شده و می شود، و (مثلا) نادر یک قهرمان جنایی است. همچنین ابو مسلم، بابک خرم دین، جنگ های صلیبی، جنگ های اندلس مظهرهای بزرگی از جنایت بشرند.
این داستان از نظر دوم ورق سفیدی که دارد این همه ارزش را پیدا کرده است. از این جهت است که کم نظیر بلکه بی نظیر است؛ زیرا در دنیا افضل از امام حسین بوده است، اما صحنه ای مثل صحنه امام حسین برای آنها پیش نیامد. امام حسین رسما اصحاب و اهل بیت خود را بهترین اصحاب و بهترین می شمارد.
لهذا باید جنبه روشن و نورانی این داستان از آن جنبه که این داستان مصداق انی اعلم مالا تعلمون است نه از آن جنبه که مصداق من یفسد فیها و یسفک الدماء است؛ از آن جنبه که حسین و زینب قهرمان داستانند نه از آن جنبه که عمر سعد و شمر قهرمان داستانند (بررسی شود) (1).
703 - قیاس صحنه عاشورا با سایر جنگ ها
یک وقت حساب کردم و ظاهرا در حدود بیست و یک نوع پستی و لئامت در این جنایت دیدم و خیال هم نمی کردم در دنیا چنین جنایت پیدا بشود که تا اندازه تنوع داشته باشد. البته در تاریخچه جنگ های صلیبی، جنایت های اروپایی ها خیلی عجیب است و اینک جرات نمی کنم که بگوییم حادثه کربلا از نظر زیادی جنایت نظیر ندارد، چون توجه من یکی به جنگ های صلیبی و جنایت هایی است که مسیحی ها در آن مرتکب شدند و یکی هم به جنایت هایی است که همین اروپایی ها در اندلس اسلامی مرتکب شدند که آن هم عجیب است. تاریخ اندلس مرحوم آیتی را که دانشگاه چاپ کرده است بخوانید، کتابی است بسیار تحقیقی و آموزنده.
در این کتاب نوشته است: اروپایی ها به صد هزار زن و مرد و بچه اجازه دادند که هر جا می خواهند بروند، بعد که اینها راه افتادند، پشیمان شدند و شاید هم از اول حقه زدند که اجازه حرکت دادند. به هر حال تمام این صدهزار نفر را کشتند و سر بریدند. شرقی هرگز از نظر جنایت در دستگاه اموی پیدا نمی کنید؛ یکی آتش زدن زنده زنده، و دیگر قتل عام کردن زنان، ولی در تاریخ مغرب زمین این دو نوع جنایت فراوان دیده می شود. زن کشتن در تاریخ آنچه در ویتنام صورت می گیرد ادامه روحیه جنگ های صلیبی و جنگ های اندلس آنها هم باشند؛ کار مشرق زمینی نیست و از عهده مشرق زمینی چنین جنایتی برنمی آید. این کار فقط از عهده مغرب زمینی قرن بیستم برمی آید.
این جنایت که در صحرای سینا ده ها هزار سرباز را آب و نان ندهند تا از گرسنگی بمیرند، برای اینکه اگر اسیر بگیرند باید به آنها نان بدهند، فقط مال غربی است. شرقی این جور جنایت نمی کند. یهودی فلسطینی صد

درجه شریف تر از یهودی غربی است. اگر مردم فلسطین یهودی های ملی اهل همان فلسطین بودند که این جنایت ها واقع نمی شد.
این جنایت کربلا در دنیا وجود نداشته است، ولی می توانم بگویم در مشرق زمین وجود نداشته است. (2).

704 - مقایسه قیام

قبلا لقب سیدالشهداء از آن حمزه، عموی رسول اکرم صلی الله علیه وآله بود و بعد به اباعبدالله اختصاص داده شد شهادت اباعبدالله فراموشاند آنها را وضع اصحاب اباعبدالله هم طوری بود که بر همه شهداء پیشین سبقت گرفت و خود اباعبدالله فرمود: انی لا علم اصحابا اوفی و لا خیرا من اصحابی و لا اهل بیت اوصل و لا افضل من اهل بیتی. اصحاب اباعبدالله، هم از طرف دوست آزاد بودند هم از طرف دشمن. خود اباعبدالله فرمود: آنها به غیر من کاری ندارند و خودش هم شخصا اجازه رفتن به آنها داد و فرمود: از تاریکی شب استفاده کنید سر را هم پایین انداخت که تلاقی نگاه ها موجب حیاء آنها نشود. بنابراین آنها نه در تنگنای دشمن واقع شده بودند مثل اصحاب طارق بن زیاد که طارق کشتی ها و خوراکی ها را (مگر به مقدار یک روز) سوزانید، و نه دوست از آنها خواهش و التماسی کرده بود و آنها را در رودربایستی گذاشته بود. حتی از اینکه نگاهش در آنها تاثیر کند اجتناب کرد. (3).

705 - ارزش یاران حسین (ع)

طارق بن زیاد، در جنگ اسپانیا، وقتی که اسپانیا را فتح کرد و کشتی های خود را از آن دماغه عبور داد، همین قدر که عبور داد، دستور داد که آذوقه به اندازه بیست و چهار ساعت نگه دارند و زیادتر از آن را هر چه هست آتش بزنند و کشتی ها را هم آتش زدند بعد سربازان و افسران را جمع کرد، اشاره کرد به دریای عظیمی که آنجا بود، گفت: ایها الناس! دشمن روبه روی شما و دشمن پشت سر شماست. اگر بخواهید فرار کنید جز غرق شدن در دریا راه دیگری ندارید، کشتی ای دیگر وجود ندارد غذا هم - اگر بخواهید تنبلی کنید - جز برای بیست و چهار ساعت ندارید، بعد از آن خواهید مرد. بنابراین نجات شما در زدن و از بین بردن دشمن است. غذای شما در چنگ دشمن است. راهی جز این ندارید.
یعنی برایشان اجبار به وجود آورد. این سرباز اگر تا آخرین قطره خونش نجنگد چه بکند؟ اما امام حسین با اصحاب خودش بر ضد طارق بن زیاد عمل کرد. نگفت: دشمن اینجاست، از این طرف بروید شما را از بین می برد، از آن طرف هم بروید شما را نابود می کند. بنابراین دیگر راهی نیست غیر از اینکه روغن چراغ ریخته را باید نذر مسجد کرد! شما که به هر حال کشته می شوید، حالا که کشته می شوید، بیایید با من کشته شوید. آنگونه شهادت ارزش نداشت. یک سیاستمدار این جور عمل می کند گفت:

نه دریا پشت سرت است و نه دشمن روبه رویت. نه دوست تو را اجبار کرده است و نه دشمن. هر کدام را که می خواهی انتخاب کن، در نهایت آزادی.

706 - اطاعت از خدا

پیغمبر صلی الله علیه وآله در بعضی از جنگ ها شکست خورد. حضرت امیر در جنگ با معاویه شکست خورد. حضرت سیدالشهداء را کشتند اما کشته شدن اطاعت خدا بود، تمام حیثیت برای او بود از این جهت هیچ شکستی در کار نبود، اطاعت کرد. (4).

707 - قیام مقدس حسینی

چرا امام حسین قیام کرد، درست مثل این است که بگوییم چرا پیغمبر اکرم در مکه قیام کرد و با قریش سازش نکرد؟ و یا چرا علی مرتضی اینقدر رنج حمایت پیغمبر را در بدر و حنین و احد و احزاب و لیله المبیت متحمل شد؟ و یا چرا ابراهیم یک تنه در مقابل قدرت عظیم نمرود قیام کرد؟ چرا موسی در حالی که جز برادرش هارون کسی نداشت به دربار فرعون رفت؟

معنای این چرا این است که امام حسین وقتی قیامش موجه بود که چندی و سپاهی برابر با یزید داشته باشد و حال آنکه اگر امام حسین سپاهی برابر یزید می داشت و در اجتماعی قیام می کرد که مردم دو دسته بودند و دو صف عظیم را تشکیل می دادند و امام حسین در جلو یک صف بود، قیام حسینی یک قیام مقدس و جاویدان نبود، این چراها در همه قیام های مقدس و تاریخی هست. قیام های مقدس بشری دارای دو تشخیص است:

یکی از نظر هدف قیام، یعنی این قیام ها برای مقدمات عالی انسانیت است، برای توحید است، برای عدل است، برای آزادی است، برای رفع ظلم و استبداد است، نه به خاطر کسب جاه و مقام یا تحصیل ثروت و به قول حنظله باد غیسی کسب مهمتری و یا حتی برای تعصب وطنی، قبیله ای، نژادی، دیگر اینکه این قیام ها برقی است که در ظلمت های سخت پدید می آید، شعله ای است که در میان ظلم ها و استبدادها و استیثارها و زورگویی ها می درخشد، ستاره ای است که در تاریکی شب در آسمان سعادت بشر طلوع می کند، نهضتی است که مورد تصویب عقلای قوم! قرار نمی گیرد. (5).

708 - تفاوت اصحاب معاویه و ابن زیاد

(عقاد در کتاب ابوالشهداء ص 12 می گوید:)) ان الذین انخدعوا او تخادعوا... و الاجام...

چند نکته در اینجا هست (فرق اصحاب معاویه و اصحاب ابن زیاد):

الف: بین اصحاب معاویه در صفین و اصحاب یزید در کربلا فرق بود؛ زیرا معاویه با یک نوع ظاهرسازی آنها را فریب داده بود و آنها خیال می کردند

فقط برای انتقام خلیفه مظلوم می جنگند و هنوز پرده از روی مقاصد معاویه برداشته نشده بود برخلاف عصر یزید و دوره یزید. و به همین دلیل در مبارزه علی علیه السلام و امام حسین با معاویه نفاق طرف آن قدر آشکار نبود که در مبارزه امام حسین آشکار بود. ولی مردم در طول این بیست سال تا این قدر عقب رفته بودند و به نظر نمی رسد که در دوره معاویه مردم در حادثه ای مثل حادثه کربلا از بنی امیه دفاع می کردند. پس بنی امیه مردم را به مقدار زیادی در این مدت عقب بردند.
ب - در قضیه معاویه و طلب ثار و انتقام که مردم به حرکت آمدند بی شکی روح عصبیت و جاهلیت و میل به خونخواهی و خونخواری که در طبیعت عرب بود و در جاهلیت به صورت های دیگر تظاهر می کرد، در این حادثه موجود بود و تظاهرش رنگ اسلام داشت.
ج - معاویه در زمان خلافت خودکار مهمی کرد که همان چیز موجب زوال حکومت از بنی امیه شد و آن، موضوع ولی عهد قرار دادن یزید بود که اولا یزید ناصالح ترین افراد بود و ثانیا ولایت عهد دست بازی کردن دست کردن خلافت به صورت سلطنت بود و مخصوصا معاویه در زندگی خودش برای یزید بیعت گرفت. اساسا معاویه در سایر کارها نیز روش خلافت را تبدیل کرد به روش سلطنت، هر چند از زمان عثمان، بنی امیه خلافت را ملک خود می نامیدند.
د- عمل اعوان بنی امیه در کربلا منتهای قوس نزول اخلاق در امت اسلامیه بود و از حادثه کربلا انتباه و شعور و به آزادی و زیر بار نرفتن شروع شد. قیام های کوفه و مخصوصا قیام عبدالله بن عفیف آزادی نمونه ای از آغاز تجلیات روحی اسلامی به شمار می رود. اعوان بنی امیه بعد از کربلا هم خست و دنائت خود را به خرج دادند، ولی شروع بیداری از حسین بن علی علیه السلام شد. (6).

709 - تقدس قیام امام حسین (ع) نسبت به سایر قیام ها

چه چیزی سبب می شود که قیامی مقدس و پاک و عظیم و مورد احترام می شود تا آنجا که ملاک و معیار حرکت های دیگر و سکوت و سکون ها می شود. مقدس می شود یعنی مردم به چشمی به آن نگاه می کنند که به امور مافوق مادی و مافوق طبیعی نگاه می کنند، عظیم و محترم می شود، در حدی که هیچ نهضتی با او قابل قیاس نیست، حداکثر قابل تشبیه و پیروی است.
این قداست و اهمیت خارق العاده بعد از حدود چهارده قرن معلوم سه جهت است: عامل اول: قداست و تعالی و عظمت هدف که آنچه هدف است حقیقت است نه منفعت خود، و لهذا مستلزم فداکاری و قربان کردن منفعت است برای حقیقت، برای خدا، بدیهی است اگر کسی قیام کند برای اینکه به آب نانی برسد، جاه و مقامی کسب کند، پول و ثروت و

قدرتی تحصیل کند و به قول حنظله باد غیسی برای کسب مهتری و یا به قول ناسیونالیست ها برای تعصبات ملی و وطنی قیام کند، چنین قیامی مقدس نیست، بلکه از آن نظر که مستلزم وسیله قرار دادن دیگران است محکوم است، خواه موفق شود و خواه شکست بخورد. چنین قیامی معامله و تجارت است که گاه سود دارد و گاهی زیان، نه سود بردنش اهمیتی دارد و نه زیان بردنش، اینگونه قیام ها مبارزه شخصی با شخص است به خاطر منافع، و به همین دلیل بی ارزش است. اینکه امام به تبعیت از پدر بزرگوارش می فرمود: علیه السلام اللهم انک تعلم انه لم یکن منا منافسه فی سلطان... ناظر به این است که درد ما و آرزوی ما چه بوده است.
ولی اگر قیام و مبارزه، مبارزه شخصی با شخص نبود، مبارزه به خاطر منافع نبود، بلکه مبارزه با نوعی عقیده و نوعی رژیم مبتنی بر ظلم و فساد و شرک و بت پرستی و برای رهایی بشریت از بردگی ها اجتماعی و خطرناک تر اعتقادی، و بالاخره برای نجات بشریت از چنگال عفریت جهل و ضلالت و هیولای ظلم و استبداد و استثمار بود و و بذل مهجته فیک لیستنفذ عبادک من الجهاله و حیره الضلاله و به انگیزه امر خدا و تحصیل رضای حق بود که ان صلاتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین بر اساس از خود گذشتگی و فداکاری بود، و خلاصه اگر خالصا لوجه اله بود و هیچ منفعتی نداشت، بلکه منافع را به خاطر حقیقت به خط انداخت؛ چنین مبارزه ای چون جلوه ای از روح حقیقت پرستی بشر است و چون مصداق انی اعلم مالا تعلمون است، طبعا تقدس و تعالی و عظمت پیدا می کند. چنین مبارزه مصداق هجرت الی الله و الی الرسول است که در حدیث آمده است. به عبارت دیگر یکه بعد قداست مربوط است به اینکه درد صاحب نهضت چه نوع دردی است و آرزویش چه نوع آرزویی است.
قیام امام حسین این عنصر را در اعلی واجد بود. منافعش کاملا تامین می شد، ولی او حاضر شد برای نجات جهان اسلام و برای نجات مسلمین از چنگال ظلم، جان و مال و تمام هستی خود را به خطر بیندازد، از این جهت صددرصد یک شهید و یک پاکباخته است، بلکه سیدالشهداء و سالار پاکباختگان است.
عامل دومی که به یک نهضت قداست و تعالی و جنبه جاودانی می دهد، شرایط خاص محیط است. چراغ در روز روشن هیچ ارزشی ندارد و در شب مهتاب و هوای صاف و آسمان پرستاره ارزش کمی دارد، ولی در تاریکی مطلق که چشم، چشم را نمی بیند، ارزش زیادی دارد، مانند آبی است که در بیابان بر تشنه ای ببارد؛ یا بارانی است که در شدت بی آبی و خشکی و عطش محصول از ابر فرو ریزد. و به عبارت دیگر عامل دوم نوع قدرتی است که با آن درگیر شده اند، در مقابل فرعون ها، نمرودها، انا ربکم الاعلی ها، مغرورها، مستبدها، خونخوارها که از شمشیرشان خون

می چکد.
پیغمبر اکرم فرمود: افضل الاعمال (یا: افضل الجهاد کلمه عدل عند امام جائر در شرایطی که آزادی وجود دارد، از آزادی زدند هنر نیست، ولی در شرایط که استبداد وجود در که آزادی وجود دارد، دم از آزادی زدن هنر نیست، ولی در شرایطی که استبداد و جور در نهایت قدرت، حکومت می کند، نفس ها در سینه ها حبس شده است، زبان را از پشت گردن بیرون می آورند، دست ها و پاها بریده می شود، سرها بر نیزه ها بلند را از پشت گردن بیرون می آورند، دست ها و پاها بریده می شود، سرها بر نیزه ها بلند می شود، یاس مطلق حکمفرما است و به تعبیر امیرالمومنین: یظن الظان الدنیا معقوله علی بنی امیه (آری، در چنین شرایطی دم از آزادی هنر است.) می فرماید: (خطبه 91): الا و ان اخوف الفتن عندی علیکم فتنه بنی امیه، فانها فتنه عمیاء مظلمه: عمت خطتها، و خصت بلیتها، و اصاب الیلاء من ابصر فیها، و اخطا البلاء من عمی عنها. وایم الله لتجدین بنی امیه لکم ارباب سوء بعدی کالناب الضروس: تغذم بفیها، و تخبط بیدها، و تزبن برجلها، و تمنع درها، لا یزالون بکم حتی لا یترکوا منکم الا نافعا لهم او غیر ضائر بهم، و لا یزال بلاوهم عنکم حتی لا یکون انتصار احداکم منهم الا کانتصار العبد من ربه.
از این نظر ارزش قیام از جنبه شهامت و حقیر شمردن دژخیمان و ستمگران و فرعون ها و نمرودها است. چنانکه می دانیم قیام ابراهیم و موسی و عیسی و رسول اکرم در برابر این قدرت های حاکم اهریمنی بود، و همین که شرایط نامساوی بود و یک تنه قیام می کردند و مصداق کم من فئه قلیله غلبت فئه کثیره باذن الله بود، ارزش می دهد به این قیام ها.
عجب است که برخی - مثل نویسنده شهید جاوید - برای اینکه قیام امام حسین را موجه جلوه دهند سعی می کنند به نحوی ثابت کنند که مردم کوفه واقعا قدرتی بودند و قابل اعتماد بودند، در صورتی که عظمت قیام قدرتی بودند و قابل اعتماد بودند، در صورتی که عظمت قیام حسینی در این است که (امام) یک تنه قیام کرد، ولی اثر روحی و روانی اش در حدی بود که آن روز را تکان داد و اثرش هنوز باقی است.
عامل سوم مربوط است به درجه روشن بینی، به درجه آگاهی اجتماعی و به درجه جهت شناسی و به درجه خبرویت مانند یک پزشک آگاه که هم بیماری را می شناسد و هم راه علاج را، هم به نوع خواب ملت آگاه است و هم به کیفیت بیدار کردن. این است که این نهضت توام است با یک بینش و درک قوی و یک بصیرت خارق العاده و نافذ و یک دوربینی زیاد که طبق مثل معروف: در خشت می بیند آن چیزی را که دیگران در آئینه نمی بینند. به اصطلاح قیام پیش رس (نه زودرس) اعلام خطری است قبل از آنکه دیگران خطر را احساس کنند.

عمده مطلب این بود که یک جریان پشت پرده ای آن روز امویان داشتند که امام حسین آن را رو کرد و به روی پرده آورد. حتی شرابخواری یزید هم از نظر وسائل آن روز یک جریان پشت پرده بود که بعدها به روی پرده آمد. ابوسفیان طرح یک سیاستی را در خانه عثمان (ریخت) که فوق العاده خطرناک بود. گفت: یا بنی امیه ! تلقفوها تلقف الکره و لتصیرن الی اولادکم وراثه. (ظاهرا نظرش این بود که با پشتوانه دینی و جعل احادیق این امر را موروثی کنند) اما والذی یحلف به ابوسفیان.... جمله امام حسین: و علی الاسلام السلام اذا قد بلیت الامه براع مثل یزید. شاید نظر است به عملی شدن ابوسفیان.

اینکه امام حسین به اثر کارش ایمان داشت و مکرر می گفت: بعد از من اینها سرنگون خواهند شد، دلیل دیگری بر درک قوی آن حضرت. (7).

710 - به اسم خلیفه رسول الله مثل چنگیز رفتار کردند.

رژیم منحط بنی امیه می رفت تا اسلام را رژیم طاغوتی و بنیانگذار اسلام را بر خلاف آنچه بوده معرفی کند، معاویه و فرزند ستمکارش به اسم خلیفه رسول الله با اسلام آن کرد که چنگیز با ایران، و اساس مکتب وحی را تبدیل به رژیم شیطانی نمود. (8).

711 - عنوان پاسدار، یادگار لحظه های حساس انقلاب

درست است که اگر ائمه دیگر ما هم در آن زمان و در شرایط (امام حسین علیه السلام) قرار می گرفتند، همان کاری را می کردند که حضرت ابی عبدالله علیه السلام کرد، اما واقعیت این است که بالاخره این قرعه به نام این بزرگ مرد افتاد و خدا او را برای آن چنان فداکاری عظیمی که در طول تاریخ، تا آن جایی که ما شناخته ایم، بی نظیر بود گزید. حسین بن علی علیه السلام و دیگر بزرگان خاندان پیامبر صلی الله علیه وآله فرموده اند که: لا یوم کیومک یا ابا عبدالله (9).

هیچ روزی، مثل عاشورا نبود و هیچ فداکاری، مثل فداکاری آن بزرگان نبود فداکاری، تاج کرامتی بر سر این بزرگ مرد و یارانش شد و آن مجموعه، دره التاجی برای مجموعه افتخارات اسلام، از صدر تا ذیل شدند. هیچ کس را نمی شود با آن ها مقایسه کرد. (10).

(1) حماسه حسینی، ج 3، ص 100.
(2) حماسه حسینی ج 1، ص 122.
(3) حماسه حسینی، ج 3، ص 56.
(4) صحیفه نور، ج 4، ص 20 - 19.
(5) حماسه حسینی ج 3، ص 30.
(6) حماسه حسینی، ج 3، ص 116.
(7) حماسه حسینی ج 3، ص 50.
(8) صحیفه نور، ج 7، ص 236.

(9) حدیث ولایت، ج 6 ص 244.
(10) حدیث ولایت، ج 6.

712 - دادن خون در راه دین
برای سیدالشهداء علیه السلام تکلیف بود آنجا که باید قیام بکند و خونش را بدهد تا اینکه این امت را اصطلاح کند، تا اینکه این علم یزید را بخواباند و همین طور هم کرد و تمام شد. خونش را داد و خون پسرهایش را داد و اولادش را داد و همه چیزهای خودش را داد برای اسلام. (1).
713 - اعتراض خونین
چرا امام به مردم بصره نامه نوشت و آنها را دعوت کرد؟ آیا این خود نوعی نقشه خونریزی و انقلاب نبود؛ بالاتر اینکه چرا در شب عاشورا حبیب بن مظهر را به میان بنی اسد فرستاد؟ چرا یاران و کسان خود را الزام نکرد که خود را به کشتن ندهند؟
امام مخصوصا می خواست اعتراض و انتقاد و اعلام جرم و فریاد عدالتخواهی خود را با خون خود بنویسد که هرگز پاک نشود. (2).
714 - رنگ آمیزی صحنه عاشورا
در روز عاشورا، حر می آید توبه می کند بعد می آید خدمت اباعبدالله، حضرت می فرماید: از اسب بیا پایین!
می گوید: نه آقا اجازه بدهید من خونم را در راه شما بریزم. خونت را در راه ماه بریز یعنی چه! آیا یعنی اگر تو کشته شوی، من نجات پیدا می کنم؟ من که نجات پیدا نمی کنم. و حضرت به هیچ چیزی نگفت: اینها نشان می دهد که اباعبدالله علیه السلام، خونین شدن این صحنه را می خواست و بلکه خودش آن را رنگ آمیزی می کرد. اینجاست که می بینیم قبل از عاشورا، صحنه های عجیبی به وجود می آید که گویی آنها را عمدا به وجود آورده اند
تا مطلب بیشتر نمایانده شود، بیشتر نمایش داده بشود. اینجاست که جنبه شبه پذیری قضیه، خیلی زیاد می شود. (3).
715 - پیام خونین
در کتاب بررسی تاریخ عاشورا روی نکته ای خیلی تکیه کرده است؛ تعبیر ایشان این است، می گوید؛ رنگ خون از نظر تاریخی ثابت ترین رنگ هاست، در تاریخ و در مسائل تاریخی آن رنگی که هرگز محو نمی شود رنگ قرمز است، رنگ خون است و حسین بن علی علیه السلام تعمدی داشت که تاریخ خودش را با این رنگ ثابت و زایل نشدنی بنویسد، پیام خود را با خون خویش نوشت. (4).
716 - تعمدی در خونین سازی صحنه
گویی سیدالشهداء در خونین ساختن و رنگ قرمزی دادن به نهضت تعمد

خاصی داشته است - و به قول مرحوم آیتی - چون رنگ قرمز ثابت ترین و لااقل نمایان ترین رنگ ها است.
خلاصه در عاشورا نوعی عمل رنگ آمیزی دیده می شود. (5).
717 - ای آسمان ببین و شاهد باش!
(امام حسین) برگشتند به خیام حرم، اینجاست که طفل شیرخوارشان را به دست ایشان می دهند. این طفل در بغل عمه اش زینب خواهر مقدس اباعبدالله است. حضرت این طفل را در بغل می گیرد. اباعبدالله نفرمود: خواهر جان! چرا در میان این بلوا، در فضایی که هیچ امنیتی ندارد و از آن طرف تیر پرتاب می شود دشمن می آید و به گلوی مقدس طفل اصابت می کند؟ ببینید رنگ آمیزی چگونه است؟ تا این طفل این چنین شهید می شود، دست می برد و یک مشت خون پر می کند و به طرف آسمان می باشد که: ای آسمان ببین و شاهد باش! (6).
718 - پاشیدن خون به آسمان
امام حسین علیه السلام طفلی از خود را از دست خواهرش زینب گرفت، پس حرمله یا عقبه تیری به سوی وی افکند که در گلوی طفل جای گرفت: حضرت خون ها را با کف دست خویش گرفت و به طرف آسمان پاشید و فرمود: آنچه بر سر می آید چون در معرض دید خداوند است بر من آسان است. (7).
719 - صحنه های ابلاغ
تاکتیک (دیگر)، ایجاد صحنه هایی رساندن بهتر پیام خود و رنگ آمیزی ها از قبیل پاشیدن خون شیرخوار به آسمان که عند الله احتسبه؛ این را به حساب خدا می گذارم.
سر و روی خود را با خون خود مخضب کردن این چنین می خواهم خدا را ملاقات کنم در مورد صحنه ها قصه دست به گردن با قاسم، حبیب بن مظاهر. عجبا چقدر صحنه های طبیعی شکل مصنوعی دارد؟ از این جهت نظیر استعداد آهنگ پذیری آیات قرآن است. (8).
720 - وضوی خون بار حسین (ع)
آن حضرت در صبحگاه روز شهادتش، وضوی خاصی ساخت، کف دست خویش را از خون پاکش پر کرد و چهره نورانی اش را رنگین کرد؛ آن گاه به خاک پاک و پاکیزه و مبارکی تیمم کرد و بر چهره اش کشید و به هنگام آمادگی کامل، جان پاکش برای پرواز به بارگاه دوست، پیشانی بر زمین نهاد و به سجده پرداخت. (9).
721 - شکوه خونین امام
مردی از بنی دارم تیری به سویش پرتاب کرد که در زیر گلوی شریف حضرت جای گرفت. حضرت تیر را بیرون آورد و دو دست خویش را زیر گلو گرفت و چون از خون پر شدند به سوی آسمان پاشید و عرض کرد:

پروردگار! من به تو شکوه می کنم از اینکه با پسر دختر پیامبر اینگونه رفتار می شود. (10).
722 - رمز جاودانگی
در لحظات آخر که ضربات زیادی بر بدن مقدس اباعبدالله وارد شده بود که دیگر روی زمین افتاده بود و بر روی زانوهایش حرکت می کرد و بعد از مقداری حرکت می افتاد و دوباره برمی خاست، ضربتی به گلوی ایشان اصابت می کند. نوشته اند: باز دست مبارکش را پر از خون کرد و به سر و صورتش مالید و می گفت: من می خواهم به ملاقات پروردگار خود بروم. اینها صحنه های تکان دهنده صحرای کربلاست، قضایایی است که پیام امام حسین را برای همیشه در دنیا جاوید و ثابت و باقی ماندنی می کند.
723 - اینگونه خدا را دیدار می نمایم!
(11).
(امام در آخرین لحظات حیات) به زحمت بر می خاست و دوباره به صورت به زمین می خورد، سنان نیزه ای به گرده حضرت زد، سپس نیزه را بیرون کشید و در استخوان های سینه حضرت فرو برود. و همین سنان تیری پرتاب کرد که در گلوی حضرت نشست.
حضرت بر زمین نشست و تیر را بیرون کشید، سپس دو دست مبارک به زیر خون گرفت تا از خونش پر شد، و با دو دست خون آلود خود سر صورت خویش را رنگین ساخت و در همین حال می گفت: اینگونه خدا را دیدار می کنم که به خونم آغشته باشم و حقم به تاراج رفته است. (12).
724 - نشانه های آشکار روز شهادت
همیزه ابن حجر می گوید:
از نشانه های آشکار روز شهادت امام حسین علیه السلام این بود که از آسمان باران خون بارید و ظرف ها مملو از خون شدند و هوا به حدی سیاه و تاریک شد که ستارگان دیده شدند و تاریکی همه جا را فراگرفت، به گونه که مردم گمان کردند که قیامت شده، ستارگان با هم برخورد کرده و مخلوط شدند و هر سنگی که از روی زمین برداشته می شد، در زیر آن خون تازه جوشیدن می گرفت: دنیا تا سه روز تیره و تار بود تا سه روز تیره و تار بود تا آنگاه که به سرخی گرایید و گفته شده که تا شش ماه طول کشید و به طور مداوم بعد از آن پدیده مشاهده شد.
725 - آخرین سخن امام حسن (ع)
در آخرین سخنی که امام حسن علیه السلام به برادر بزرگوار خویش امام حسین علیه السلام بیان می نمودند، فرمودند، پس از شهادت تو لعنت خداوند بر بنی امیه نازل می شود، از آسمان خون می بارد و همه چیز، حتی حیوانات وحشی صحراها و ماهیان دریاها بر تو گریه می کنند.
روایت امام صادق علیه السلام که به زراره فرمود: که چهل روز آسمان و

زمین و آفتاب بر امام حسین علیه السلام گریه کرد.
726 - شناخت امام حسین (ع) در شب شهادت
شیخ صدوق از یکی از اهالی بیت المقدس روایت کرده است که او گفت: به خدا سوگند، ما ساکنان بیت المقدس، شب شهادت امام حسین علیه السلام را شناختیم؛ زیرا آن خون می جوشید، دیوارها همانند حلقه ای سرخ شدند و تا سه روز از آسمان خون تازه بارید و شنیدیم که منادی در نیمه شب ندا سر داد که: اترجوا امه قتلت حسینا.
727 - خون زیر سنگ
عبدالملک از زهری پرسید: در آن روز که امام حسین علیه السلام در کربلا به شهادت رسید، در بیت المقدس چه اتفاقی افتاد؟
زهری گفت: فلان کس به من گفت که در صبحی که امام علی بن ابی طالب علیه السلام و در آن روز که امام حسین علیه السلام به شهادت رسیدند، هر سنگی که از زمین بیت المقدس بر می داشتند، در زیر آن خون تازه بود.
728 - نقش آیه با خون حسین (ع)
سید جزائری در کتاب زهرالربیع اینگونه نقل کرده که: در شهر شوشتر، سنگ کوچک زردی را که حفاران پیدا کرده بودند را دیدم که بر آن سنگ نوشته شده بود:
بسم الله الرحمن الرحیم لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله لما قتل الحسین بن علی بن ابی طالب (ع) کتب بدمه علی ارض حصباه و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون؛
به نام خداوند بخشنده مهربان، نیست خدایی جز خدای یگانه، محمد رسول و فرستاده اوست و علی ولی الله است. هنگامی که امام حسین علیه السلام به شهادت رسید این آیه با خون آن حضرت بر روی زمین نقش گرفت که: و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون.
729 - نثار خون
سیدالشهداء علیه السلام وقتی می بیند که یک حاکم ظالمی، جائری در بین مردم دارد حکومت می کند، در مقابل او اگر شما ناهماهنگ باشد به پا خیزید و استکبار کنید، اگر کیان اسلام را در خطر دیدند، فداکاری کنید و خون نثار نمایید. (13).
730 - مگر خون ما رنگین تر از خون سیدالشهداء است؟
سیدالشهداء علیه السلام وقتی می بیند که یک حاکم ظالمی، جائری در بین مردم دارد حکومت می کند، تصریح می کند که اگر کسی بیند که حاکم جائری در بین مردم حکومت می کند، ظلم دارد به مردم می کند باید مقابلش بایستد و جلوگیری کند هر قدر که می تواند با چند نفر با چندین نفر... مگر خون ما رنگین تر از خون سیدالشهداء است؟ ما چرا بترسیم از

اینکه خون بدهیم یا اینکه جان می دهیم؟ آن هم در ماجرای دفع سلطان جائری که می گفت مسلمانم.
مسلمانی یزید هم مثل مسلمانی شاه بود، اگر بهتر نبود بدتر نبود، لکن چون با ملت اینطور می کرد و مردی بود متعدی و ظالم و ملت را می خواست زیر بار اطاعت خودش بی جهت ببرد، سیدالشهداء لازم دید که سلطان جائر را سراغش برود ولو اینکه جان بدهد. (14).
731 - شکست بنی امیه با خون
چنانچه اولیای حق هم بسیار شان مغلوب شدند لکن مکتب محفوظ ماند. سیدالشهداء علیه السلام با همه اصحاب و عشیره اش قتل عام شدند لکن مکتب شان را جلو زدند.
شکست در مکتب نبود پیشروی بود، یعنی بنی امیه را تا ابد شکست داد، قتل سیدالشهداء یعنی این اسلامی که بنی امیه می خواست بد نمایش بدهد و با ادعای خلافت بر خلافت موازین انسانی عمل بکند آن را سیدالشهداء علیه السلام با نثار خون خودشان آن رژیم را، رژیم فساد را شکست داد و خود مقتول شد. (15).
732 - پیمان خونین
شنیده شده که افرادی در حال از بین رفتن با خون خودشان مطلبی نوشته اند، و پیام داده اند. معلوم است که این خودش اثر دیگری دارد که کسی با خون خود پیام و حرف خویش را بنویسد. در عرب جاهلیت رسم بود و گاهی اتفاق می افتاد که قبایلی که می خواستند با یکدیگر پیمان ناگسستنی ببندند، یک ظرف خون می آوردند (البته نه خون خودشان) و دستشان را در آن می کردند، می گفتند: این پیمان دیگر هرگز شکستنی نیست، پیمان خون است و پیمان خون شکستنی نیست. (16).
733 - تاریخ خونبار عاشورا
حسین بن علی علیه السلام در روز عاشورا گویی رنگ آمیزی می کند، اما رنگ آمیزی با خون.
برای اینکه رنگی که از هر رنگی دیگر ثابت تر است در تاریخ، همین رنگ است. تاریخ خودش را با خون می نویسد. (17).
734 - فداکاری خونبار
سیدالشهداء علیه السلام نهضت عظیم عاشورا را برپا نمود و با فداکاری و خون خود و عزیزان خود، اسلام و عدالت را نجات داد و دستگاه بنی امیه را محکوم و پایه های آن را فرو ریخت. (18).
735 - خون، بنی امیه را شکست
سیدالشهداء علیه السلام کشته شد شکست نخورد، لکن بنی امیه را همچو شکست که تا آخر نتوانستند دیگر کاری بکنند، همچو این خون، آن شمشیرها را عقب زد که تا الان هم که ملاحظه می کنید باز پیروزی با

سیدالشهداء است و شکست با یزید و اتباع اوست. (19).
736 - کوبیده شدن کاخ ستمگران
کربلا کاخ ستمگران را با خود درهم کوبید، و کربلای ما کاخ سلطنت شیطانی را فروریخت.
737 - قتل عام احیا گر
سیدالشهداء علیه السلام با همه اصحاب و عشیره اش قتل عام شدند، لکن مکتبشان را جلو بردند.
738 - ماه پیروزی
ماه محرم برا مذهب تشیع ماهی است که پیروزی، در متن فداکاری و خون به دست آمده.
739 - جوشیدن خون ملت ها
این خون سیدالشهداء است که خون های همه ملت های اسلامی را به جوش می آورد.
740 - برکت خون امام حسین (ع)
شگفتا که یزید نیز در مجلس شومش، به ستایش امام حسین علیه السلام برخاست و آن هنگامی بود که به برکت خون حسین و با فداکاری و پیام رسانی پیام رسانان خون مقدسش، موج آگاهی و بیداری تا بارگاه ستم اموی نیز نفوذ کرد و همسرش بی اختیار و با سر برهنه خود را به مجلس یزید انداخت و در سوگ او به ضجه و شیون پرداخت، آنگاه بود که یزید سر او را پوشانید و ضمن همدردی با او گفت:
برو برای حسین سوگواری برپا ساز و گریه سر ده و بر او ضجه و شیون کن که ابن زیاد بدون خواست من در مورد او شتاب کرد و او را به شهادت رسانید. (20).
آری! هنگامی که یزید می گوید برای حسین علیه السلام و در سوگ او شیون کنید چرا شما در سوگ او ساکت باشید...؟!
آیا بر سید و سالار جوانان بهشت ضجه نمی زنید...؟ (21).
741 - فلسفه قیام امام حسین (ع)
در زیارتی از زیارت امام حسین علیه السلام که در روز اربعین خوانده می شود، جمله ای بسیار پر معنا وجود دارد و آن، این است: و بذل مهجته فیک لیستنفذ عبادک من الجهاله. (22).
فلسفه فداکاری حسین بن علی علیه السلام در این جمله گنجانده شده است. زیرا به خدای متعال عرض می کند که این بنده تو، این حسین تو، خون خود را نثار کرد، تا مردم را از جهالت نجات بدهد. و حیره (23) الضلاله؛ مردم را از سرگردانی و حیرتی که در گمراهی است، نجات بدهد. بینید، این جمله چقدر پر مغز و دارای چه مفهوم مترفی و پیشرفته ای است.

742 - انقلاب خونین عاشورا
امام حسین علیه السلام کسی است که تاریخ زندگانی خود را به خون مقدس خود مزین کرد... به همه جهانیان فهماند که رنگ قرمز (در صحنه اجتماع) ثابت ترین رنگ ها است، برنامه خون، مقدس ترین برنامه ها است، انقلاب خونین موثرترین انقلاب ها است. (24).
743 - وقایع نگاری خونین
حوادث و وقایع عاشورا همه وقایعی است که با خون نوشته شد، مثل کسانی که گاهی نقل می شود در حین مردن در اثر فاجعه ای، چون قلم و کاغذ پیدا نمی شود، با انگشت خود و با خون خود وصیت خود را می نویسند، و یا افرادی به علامت انقلاب، جمله ای را با خون خود روی یک صفحه می نویسند.
در بعضی از پیمان های قدیمی عربی و جاهلی، هم پیمانان دست خود را در یک ظرفی از خون فرو می بردند به علامت از خود گذشتگی در راه این پیمان.
جریان شهادت عبدالله رضیع و پاشیدن خون گلوی طفل شیرخوار خود، یک صحنه ای است که با خون نوشته شد.
نوشته اند: ظاهرا که خود اباعبدالله پس از یک جریان (ظاهرا سنگ که به پیشانی آن حضرت اصابت کرد) دست پر خون خویش را) به صورتش مالید و فرمود: هکذا حتی القی جدی، اینگونه می خواهم جدم را دیدار کنم. (25).
744 - نگارش خونین اسلام
آنچه امروز به ما الهام می بخشد، قلم های کسانی که اسلام را روی کاغذها توصیه کرده اند نیست، بلکه قلم های کسانی است که با خون خود خطوط برجسته اسلام را بر روی بدن های خودشان، بر پیشانیشان، بر فرق شکافته شان و قتل فی محرا به لشده عدله. (26) بر روی دانه دانه موهای مقدس و محاسنشان بر روی سینه و قلبشان، بر پیشانی شکسته شان، بر دندان شکسته شان، بر رگ های گردنشان نوشته اند.
(1) صحیفه نور، ج 2، ص 208.
(2) حماسه حسینی، ج 3، ص 245.
(3) حماسه حسینی، ج 1، ص 275.
(4) حماسه، ج 1، ص 275.
(5) همان، ج، ص 341.
(6) همان ماخذ، ج 1، ص 277.
(7) همان ص 342.
(8) همان، ص 340.
(9) ویژگیهای امام حسین علیه السلام، ص 119.

(10) حماسه حسینی، ج 3، ص 342.
(11) حماسه حسینی ج 1، ص 278.
(12) همان ج 3، ص 344.
(13) صحیفه نور، ج 3، ص 225.
(14) صحیفه نور، ج 2، ص 218.
(15) همان ج 7، ص 251.
(16) حماسه حسینی، ج 1، ص 275.
(17) همان ص 275.
(18) ایثار و شهادت در مکتب امام خمینی، ص 219.
(19) صحیفه نور، ج 5، ص 61.
(20) بحارالانوار، ج 45، ص 143.
(21) ویژگیهای امام حسین علیه السلام، در ص 108.
(22) مفاتیح الجنان، زیارت اربعین.
(23) مفاتیح الجنان، زیارت اربعین.
(24) حماسه حسینی، ج 3، ص 381.
(25) همان، ص 361.
(26) و در محراب عبادتش به خاطر شدت عدالتش کشته شد.

745 - معنای لغوی تحریف
تحریف یعنی چه؟ تحریف در زبان عربی از ماده حرف است، یعنی منحرف کردن چیزی از مسیر و وضع اصلی خود که داشته است یا باید داشته باشد به عبارت دیگر تحریف نوعی تغییر و تبدیل است، ولی تحریف مشتمل بر چیزی است که کلمه تغییر و تبدیل نیست. شما اگر کاری کنید که جمله ای، نامه ای، شعر و عبارتی آن مقصودی را که باید بفهماند، نفهماند و مقصود دیگری را بفهماند، می گویند شما این عبارت را تحریف کرده اید مثلا شما گاهی مطلبی یا حرفی را به یک نفر می گویید، بعد آن شخص، سخن شما را در جای دیگری نقل می کند، پس از آن کسی به شما می گوید:فلانی از قول شما چنین چیزی نقل می کرد، شما می فهمید که آنچه شما گفته بودید با آنچه که او نقل کرده خیلی متفاوت است. او سخنان شما را کم و زیاد کرده است، قسمتی از حرف های شما که مفید مقصور شما بوده است را حذف کرده و قسمت هایی از خود به آن افزوده است، در نتیجه سخن شما مسخ شده و چیزی دیگری از آب درآمده است. آن وقت شما می گویید این آدم حرف مرا تحریف کرده است. مخصوصا اگر کسی در سندهای رسمی دست ببرد، می گویند سند را تحریف کرده است. اینها مثال هایی بود برای روشن شدن معنی کلمه تحریف و این کلمه بیش از این احتیاج به توضیح ندارد.
746 - انواع و اقسام تحریف (1).
تحریف از ماده حرف است و به معنی منحرف کردن و کج کردن یک چیز از مسیر و تحریف بر دو نوع است: لفظی و قالبی و پیکری، دیگر معنوی و روحی؛ همچنان که صنعت مغالطه نیز بر دو قسم است: لفظی و معنوی.
تحریف همانطور که از نظر نوع بر دو قسم است: لفظی و معنوی، از نظر موضوع عامل یعنی محرف نیز بر دو قسم است: یا از طرف دوستان است یا از طرف دشمنان. به عبارت دیگر یا منشاءش جهالت دوستان است و یا عداوت دشمنان. همچنان که از نظر یعنی محرف فیه نیز بر چند قسم است: یا در یک امر فردی و بی اهمیت است، مانند یک نامه خصوصی، و یا در یک اثر باارزش ادبی است و یا در یک سند تاریخی اجتماعی است، مثل جعل کتابسوزی اسکندریه، و یا در سند اخلاقی و تربیتی و اجتماعی است. (2).
747 - تحریف معنوی
تحریف معنوی یعنی منحرف کردن روح و معنی یک جمله یا یک حادثه، و چون بحث در اطراف حادثه است، پس تحریف معنوی یک حادثه یعنی اینکه

علل و انگیزه ها و همچنین هدف و منظورهای آن حادثه را چیز دیگر غیر از آنچه هست معرفی کنیم. مثلا شما به دیدن شخصی می روید، یا شخصی را به خانه یا مجلس خودتان دعوت می کنید، دیگری می آید می گوید: می دانی منظور فلانی از آمدن به خانه تو چیست؟ (یا از دعوت تو چیست؟) می خواهد مثلا دخترش را به پسر تو بدهد؛ در صورتی که شما چنین منظوری هرگز ندارید. (3).

748 - مساله عاشورا و خرافات

مساله عاشورا شوخی نیست. نمی شود این قضیه با آن عظمت را با خرافات آمیخت و انتظار تاثیر کامل داشت. امروز، روزی است که باید این کارها انجام بگیرد.

مداحان اهل بیت و گویندگان معارف و مراثی آن بزرگواران، چه موقع این امکانی را که امروز در اختیار شماست، داشتند؟ علمای دین، چه هنگام می توانستند بر این کار اشراف و نظارتی، آن چنان که امروز دارند، داشته باشند؟ البته کسانی هستند که از این گونه چیزها خشنود نخواهند بود، نباشد، مانعی ندارد؛ آنچه مورد رضای خدا و مورد نیاز مردم و توقع نسل های بعد از ماست، باید مورد توجه قرار بگیرد. (4).

749 - حفظ حدود

در مقدمه کتاب اربعین الحسینیه، نصایح زیاد و مواعظ نیکویی گفته شده که ما در این جا ذکر می کنیم.

لازم است که متدینین از مذهب اثنی عشریه آگاه شوند که در عصر ما شعاری در مذهب شیعه شایع تر از مراسم تعزیه داری و گریستن بر مصایب سید مظلومین علیه السلام نیست، بلکه اکثر آثار و سنن و آداب شرعیه مهجور شده جز توسل به حضرت سیدالشهداء علیه السلام که مایه امیدواری شیعه است، روز به روز در ترقی و کمال است، پس شایسته باشد که حدود این عمل به طوری مضبوط شود که مطابق قواعد شرع اقدس باشد و مورد طعن و اعتراض مذاهب خارجه نباشد و چون در این زمان معاشرت و مخالطت کامله است میان اهالی این مذهب با مذاهب دیگر و واقعه کربلا و ابتلای حضرت سیدالشهداء علیه السلام در اکثر تواریخ ملل مذکور و مضبوط است، شایسته باشد که در مجالس تعزیه داری از امور مبتدعه و منهیات شریعت مقدسه احتراز تمام نمایند، مانند نواختن سازها و خوانندگی های طرب آمیز و بسا باشد که مجالس لهو و لعب به پرداختگی بعضی از مجامع تعزیه داری نباشد.

750 - ذکر درست مصایب

در حدیثی حال اینگونه مردم بیان شده که گفته اند: یطلبون الدنیا باعمال الاخره و این حرکات موجب محرومیت از ثواب های عظیمه خواهد شد و شیطان را عداوت تمامی به انواع انسان است، پس هر عملی که نفعش

بیشتر باشد، توجه شیطان به افساد آن عمل زیاده خواهد شد، مانند توسل به حضرت سیدالشهداء علیه السلام که به حسب ضرورت دین و اخبار ائمه طاهرین علیه السلام رستگاری و نجات در دنیا و آخرت است و هر عمل که موجب فواید دنیویه شود، نا اهلان توجهی تمام و هجومی عام در آن عمل خواهند نمود، مانند ذکر مصایب که یکی از وسایل معتبره معاش شده و جهت عبادت کمتر ملحوظ شود تا رفته رفته کار به جایی رسیده که در مجامع علمای مذهب دروغ های آشکار ذکر می شود و نهی از این مکر میسر نیست و جمله ای از ذاکرین مصائب باک از اختراع وقایع گریه آور ندارند، بسا شاد که اختراع سخنی کند و خود را مشمول حدیث من ابکی فله الجنه؛ می داند و به طول زمان همان حرف دروغ شیوعی در تالیفات جدیده پیدا کند، و هرگاه محدث مطلع امین منع از آن اکاذیب نماید نسبت به کتابی مطبوع یا به کلامی مسموع دهد یا تمسک به قاعده تسامح در ادله سنن نماید و دست آویز نقل های ضعیفه قرار دهد، موجب ملامت و توبیخ ملل خارجه خواهد شد، مانند جمله ای از وقایع معروفه که در کتب جدیده مضبوط و نزد اهل علم و حدیث عین و اثری از آن وقایع معروفه که در کتب جدیده مضبویه و نزد اهل علم و حدیث عین و اثری از آن وقایع نیست. مانند عروسی قاسم در کربلا که در کتاب روضه الشهداء تالیف فاضل کاشفی نقل شده، شیخ طریحی که از اجله علماء و معتمدین است از او نقل نموده، ولی در کتاب منتخب، مسامحات بسیاری نموده که بر اهل بصیرت و اطلاع پوشیده نیست.

751 - بی احترامی به اهل بیت

مردم هواپرست و اهل لهو، نام های اهل بیت را که خدا در قرآن آن ها را به بزرگی ستوده، مثل حضرت زینب علیه السلام، سکینه علیها السلام، را در آلات لهو و لعب برده و برای نام ها، گروهی که در اغانی و مثالث و مثانی باید برده شود، مثل لیلی و سلمی برده تکرار می نمایند و تذکر مصیبت های حضرت رسول را به سیده بنی امیه و بنی مروان، مایه عیش و تنعم و وسیله آوازه خوانی و ترنم می کنند و اگر کسی دقت کند، در می یابد که این کار از حد فسق گذشته و سر از گریبان کفر و الحاد در آورده است. نعوذبالله من الخدلان و غلبه الهوی و مکیده الشیطان.

752 - تحریفات مضر در حادثه کربلا

در نقل و بازگو کردن حادثه عاشورا، ما هزاران تحریف وارد کرده ایم ! هم تحریف های لفظی، یعنی شکلی و ظاهری که راجع به اصل قضایا، راجع به مقدمات قضایا، راجع به متن مطلب و راجع به حواشی مطلب است، و هم تحریف در تفسیر این حادثه. با کمال تاسف این حادثه، هم دچار تحریف های لفظی شده و هم دچار تحریف ها معنوی. گاهی از اوقات تحریف هایی که می شود لااقل با اصل مطلب هماهنگی دارد، ولی گاهی وقت ها

تحریف، کوچک ترین هماهنگی که ندارد هیچ، قضیه را هم مسخ می کند، قضیه را به کلی واژگون می کند و به شکلی در می آورد که به صورت ضد خودش در می آید. باز هم با کمال تاسف باید بگویم تحریف هایی که به دست ما مردم در این حادثه صورت گرفته است، همه در جهت پایین آوردن و مسخ کردن قضیه بوده است در جهت بی خاصیت و بی اثر کردن قضیه بوده است. و در این قضیه، هم گویندگان و علمای امت، و هم مردم تقصیر داشته اند. (5).

753 - کمترین تحریف ممنوع !

از مرحوم فقیه، زاهد جناب حاج ملا محمد ابراهیم کلباسی (طاب ثراه) نقل شده، چنانچه در شفاء الصدور هم آمده:

یکی از فضلای با دیانت اهل منبر در حضور آن جناب در انتهای روایت که می خواند گفت: حضرت سیدالشهداء علیه السلام فرمود: یا زینب، یا زینب !

آن فقیه با ورع حاج ملا محمد ابراهیم در حضور مردم با صدای بلند گفت: خدا دهانت را بشکند، امام دو دفعه نفرمود یا زینب، بلکه یک بار فرمود: حال سلسله جلیله اهل منبر، حال خود را در این باب ملاحظه کنند، و از فساد دروغ آگاه شد و مطالبی را بگویند که راوی آن قابل اعتماد باشد.

754 - نقل حدیث صحیح

سید بن طاووس در کشف المحجه از کتاب رسائل کلیمی نقل کرده است که آن بزرگوار با سند خویش از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده: و لا تحدث الا عن ثقه فتکون کذابا و اکذب ذل؛ حدیث را نقل نکنید مگر از اشخاص قابل اعتماد وگرنه دروغگو خواهی بود و دروغ ذلت است؛ یعنی باعث ذلت و خواری می شود.

755 - تحریف زمان خروج امام از مدینه

نمونه دیگری که تحریف و جعل کردند این است که قاصدی برای اباعبدالله علیه السلام نامه ای آورده بود و جواب می خواست، آقا فرمود که سه روز دیگر بیا از من جواب بگیر. سه روز دیگر که سراغ گرفت، گفتند: آقا حرکت کردند و امروز عازم رفتن هستند.

او هم گفت: پس حالا که آقا می روند بروم ببینم جلال و کوکبه پادشاه حجاز چگونه است؟ رفت و دید آقا خودش روی یک کرسی نشسته و بنی هاشم روی کرسی های چنین و چنان. بعد محمل هایی آوردند، چه حریرها، چه دیباج ها، چه چیزها در آنجا بود. بعد مخدرات را آوردند و با چه احترامی سوار این محمل ها کردند. اینها را می گویند و می گویند تا ناگهان به روز یازدهم گریز می زنند و می گویند: اینها که در آن روز چنین محترم آمدند روز یازدهم چه حالی داشتند.

حاجی نوری می گوید، این حرف ها یعنی چه؟ این تاریخ است که می گوید:

امام حسین در حالی که بیرون می آمد این آیه را می خواند: فخرج منها خائفا یترقب یعنی در این بیرون آمدن خودش را به موسی بن عمران که از فرعون فرار می کرد تشبیه کرده است: قال عسی ربی ان یهدینی سواء السبیل. یک قافله بسیار ساده ای حرکت کرده بود. مگر عظمت ابا عبدالله به این است که یک کرسی مثلا زرین برایش گذاشته باشند؟ ! یا عظمت خاندان او به این است که سوار محمل هایی از دیباج و حریر شده باشند؟ ! اسب ها و شترهایشان چه طور باشد نوکرهایشان چه طور باشد؟ ! (6).

756 - غنی بودن واقعه کربلا

آن چیزی که بیشتر دل انسان را به درد می آورد این است که اتفاقا در میان وقایع تاریخی، کمتر واقعه ای است که از نظر نقل های معتبر به اندازه حادثه کربلا غنی باشد. من در سابق خیال می کردم که اساسا علت اینکه این همه دروغ در این مورد پیدا شده، این است که وقایع راستین را کسی نمی داند که چه بوده است، بعد که مطالعه کردم، دیدم اتفاقا هیچ حادثه ای در تاریخ های دوردست مثل سیزده، چهارده قرن پیش به اندازه حادثه کربلا تاریخ معتبر ندارد. مورخین معتبر اسلامی از همان قرون اول و دوم قضایا را با سندهای معتبر نقل کردند و این نقل ها با یکدیگر انطباق دارد و به یکدیگر نزدیک هستند، و یک قضایایی در کار بوده است که سبب شده جزئیات این تاریخ بماند. یکی از چیزهایی که سبب شده متن این حادثه محفوظ بماند و هدفش شناخته شود این است که در این حادثه خطبه زیاد خوانده شده. در آن عصرها خطبه، حکم اعلامیه در این عصر را داشت، همان طور که در این عصر، در جنگ ها مخصوصا اعلامیه های رسمی بهترین چیزی است که متن تاریخ را نشان بدهد، در آن زمان هم خطبه ها این طور بوده است. لذا خطبه زیاد است، چه قبل از حادثه کربلا و چه در خلال آن و چه بعد از آن که اهل بیت در کوفه، در شام، در جاهای دیگر خطبه هایی ایراد کردند و اصلا هدف آنها از این خطبه ها این بود که می خواستند به مردم اعلان کنند که چه گذشت و قضایا چه بود و هدف چه بود، و این خودش یک انگیزه ای بوده که قضایا نقل شود.

در قضیه کربلا سوال و جواب زیاده شده است و همین ها در متن تاریخ ثبت است که ماهیت قضیه را به ما نشان می دهد. (7).

757 - ریا ممنوع !

ریا اقسام پنهانی نیز دارد که دانشمندان آن را در جایگاهش آورده اند و کسانی هستند که ریاء را در عزای حضرت سیدالشهداء علیه السلام جایز می شمارند و شرط اخلاص را برداشته و این را از فضایل حضرت سیدالشهداء علیه السلام می دانند. سبحان الله ! امام حسین علیه السلام آن همه مصیبت را به جهت احکام اساس توحید ذات مقدس باری تعالی و اعلای کلمه حق و اتقان مبانی دین مبین و حفظ آن از بدعت های ملحدین

تحمل کرد، آیا هیچ انسانی عاقلی احتمال می دهد که آن حضرت برای جواز دادن به بزرگ ترین گناهان و معاصی که همانا ریا و شرک اصغر است، به شهادت رسید؟ ! ان هذا الا اختلاق.

758 - تحریف در حضور لیل

در مقاتل یا کتاب های معتبر ذکری از حضور لیلی در کربلا، کوفه یا شام نیست، که اگر بود، خاندان و یاران ابوسفیان و شامیان، رعایت او را به ملاحظه نسبتی که با بنی امیه و یزید داشت می کردند، پس بعضی سخنان اهل منبر در حق لیلی و حال او در کربلا و چیزهای دیگر غیر واقعی است.

759 - تاثیر تبلیغات سوء بنی امیه

درباریان بنی امیه تمام سعی و کوشش خود را به کار بستند. تا حادثه عاشورای حسین (ع) را به نفع خود و دیگران و به زیان حسین علیه السلام خلاصه کنند و کوشیدند تا رنگ شورش و انقلاب سیاه دهند و معنویت اعمال امام حسین علیه السلام را از بین ببرند. ابن زیاد در ابتدا قتل امام را به عنوان مژده ای مسرت بخش انتشار می داد و آن را به حکام گزارش می داد. بطری که سعید بن اشدق حاکم حجاز، ضمن سخنرانی در مسجد مدینه و در کنار مرقد پیغمبر صلی الله علیه وآله چنین گفته: من میل نداشتم اینطور پیش آمدی واقع شود. مایل بودم مثل همیشه که حسین علیه السلام خطایی می کرد و ما از وی چشم پوشی می کردیم این بار هم از خطای او بگذریم. و لکن کیف نصنع بمن سل سیفه یرید قتلنا الا ان ندفعه عن انفسنا. (8) یعنی: با کسی که شمشیر کشیده و می خواهد ما را بکشد چه بکنیم؟ چاره ای نیست و باید او را از خود دفع کنیم و بکشیم.

تمام تبلیغات ضد حسینی علیه السلام در این نقطه متمرکز می شد. آنان قیام آن حضرت را به عنوان یک حمله تهاجمی که موجب سلب امنیت و برهم زدن اتحاد اسلامی بود معرفی می کردند تا بدین وسیله کشتار وحشیانه کربلا را به دست عمال حکومت تحمیلی یزید توجیه کنند و یزید را در این واقعه هولناک کاملا محق جلوه دهند. (9).

760 - آثار مخرب تحریف

تحریف و قلب و بدعت، آفت بزرگ دین است. (10).

تحریف، چهره و سیما را عوض می کند، خاصیت اصلی را از میان می برد، به جای هدایت، ضلالت می آورد و به جای تشویق به سوی عمل صالح، مشوق معصیت و گناه می شود و به جای فلاح، شقاوت می آورد. تحریف، از پشت خنجر زدن است، ضربت غیر مستقیم است که از ضربت مستقیم خطرناک تر است. یهودیان که قهرمان تحریف در تاریخ جهان اند همیشه ضربت های خود را از طریق غیر مستقیم وارد کرده اند. علی علیه السلام را دوستانه و از طریق تحریف، بهتر و بیشتر می شود خراب کرد تا به صورت دشمنانه. قطعا ضرباتی که از طرف دوستان جاهل علی بر علی

وارد شده، از ضربات دشمنانش کاری تر و بران تر بوده است.
تحریف، مبارزه بدون عکس العمل است. تحریف، مبارزه است با استفاده از نیروی خود موضوع
تحریف سبب می شود که سیمای شخص به کلی عوض شود، مثلا علی علیه السلام به صورت یک پهلوان مهیب بدقیافه سبیل از بناگوش در رفته تجسم پیدا می کند. به صورتی درآید که هرگز نتوان باور کرد که این همان مرد محراب، خطابه، حکمت، قضا و زهد تقوا و خوف از خداست.
تحریف است که امام سجاد را در میان ما به نام امام بیمار معروف کرده است. تنها در میان فارسی زبانان این نام به آن حضرت داده شده، کار به جایی رسیده که وقتی می خواهیم بگوییم فلانی خود را به ضعف و زبونی زده، می گوییم خود را امام زین العابدین بیمار کرده است؛ در صورتی که این شهرت فقط بدان جهت است که امام در ایام حادثه عاشورا مریض بوده اند نه اینکه در همه عمر تب لازم داشته و عصا به دست و کمر خم راه می رفته اند. (11).
761 - انحراف در هدف حسینی
من نمی دانم کدام جانی یا جانی های، جنایت را به شکل دیگری بر حسین بن علی وارد کردند، و آن اینکه هدف حسین بن علی را مورد تحریف قرار دادند و همان چرندی را که مسیحی ها در مورد مسیح گفتند، درباره حسین گفتند که حسین کشته شد، برای آنکه بار گناه امت را به دوش بگیرد، ، برای اینکه ما گناه بکنیم و خیالمان راحت باش، حسین کشته شد برای این که گنهکار تا آن زمان کم بود، بیشتر شود. لذا بعد از این انحراف چاره ای نبود جز اینکه ما فقط صفحه تاریکی را نباید دید، بلکه باید آن را دید و خواند. (12).
762 - تصویری نادرست از شفاعت
اگر کسی گمان کند که تحصیل رضا و خشنودی خدا متعال راهی دارد و تحصیل رضا و خشنودی فرضا امام حسین علیه السلام راهی دیگر دارد و هر یک از این دو جداگانه ممکن است سعادت انسان را تامین کند، دچار ضلالت بزرگی شده است. در این پندار غلط چنین گفته می شود که خدا با چیزهایی راضی می شود و امام حسین علیه السلام با چیزهای دیگر، خدا با انجام دادن واجبات مانند نماز، روزه، حج، جهاد، زکات، راستی، درستی، خدمت به خلق، بر به والدین و امثال اینها و با ترک گناهان از قبیل: دروغ، ظلم غیبت، شرابخواری و زنا راضی می گردد، ولی امام حسین با این کارها کاری ندارد، رضای او در این است که مثلا برای فرزند جوانش علی اکبر علیه السلام گریه و یا لااقل تباکی کنیم. حساب امام حسین از حساب خدا جدا است. به دنبال این تقسیم چنین گرفته می شد که تحصیل رضای خدا دشوار است؛ زیرا باید کارهای زیادی را انجام داد تا او راضی گردد،

ولی تحصیل خشنودی امام حسین علیه السلام سهل است. فقط گریه و سینه زدن و زمانی که خشنودی امام حسین علیه السلام حاصل گردد، او در دستگاه خدا نفوذ دارد، شفاعت می کند و کارها را درست می کند. حساب نماز و روزه و حج و جهاد و انفاق فی سبیل الله که انجام نداده ایم. همه تصفیه می شود، و گناهان هر چه باشد با یک فوت از بین می رود.
این چنین تصویری از شفاعت نه تنها باطل و نادرست است، بلکه شرک در ربوبیت است و به ساحت پاک امام حسین علیه السلام که بزرگ ترین افتخارش عبودیت و بندگی خدا است نیز اهانت است، همچنان که پدر بزرگوارش از نسبت های غلاة سخت خشمگین می شد و به خدای متعال از گفته های آنها پناه می برد. امام حسین علیه السلام کشته نشد برای اینکه - العیاذ بالله - دستگاهی در مقابل دستگاه خدا یا شریعت او برای این نبوده که برنامه عملی اسلام و قانون قرآن را ضعیف سازد: بر عکس وی برای اقامه نماز و زکات و سایر مقررات اسلام از زندگی چشم پوشیده و به شهادت تن داد.. (13).
763 - دو نوع شفاعت
شفاعت امام حسین علیه السلام به این صورت نیست که برخلاف رضای خدا او اراده او چیزی را از خدا بخواهد. شفاعت او دو نوع است. یک نوع آن همین هدایت هایی است که در این جهان ایجاد کرده است. در جهان دیگر مجسم می شود و نوع دوم آن را عنقریب بیان می کنیم.
امام حسین علیه السلام شفیع کسانی است که از مکتب او هدایت یافته اند، او شفیع کسانی نیست که مکتبش را وسیله گمراهی ساخته اند. (14).
764 - تحریف در مساله شفاعت
حسین بن علی علیه السلام بر خلاف عقیده جاهلانه عصر حاضر، که حسین بن علی علیه السلام را مالک دوزخ و جنت می دانند - و با چهار مصراع نوحه غلط و بلکه مجعول برای بهشت قباله و سند می نویسند و برای هر گونه معصیت و ترک واجبات جرئت پیدا کرده و طبقه جوان و نوجوان و طبقه عوام را مغرور می سازند که مجرم و گناهکار و عاصی و تبه کار تاریک عبادت و منکر اطاعت در روز محشر در پناه حسین است و کسی که حسین علیه السلام را دارد چه باک و چه غم دارد و چرا از خدا و روز رستاخیز بترسد - حسین علیه السلام، از خدا می ترسید و در مقام عبادت بسیار خاضع و خاشع بود و او همیشه از روز رستاخیز با نگرانی و ترس و لرز یاد می کرد و من گمان می کنم اگر آن حسین علیه السلام امروز به یکی از دسته های عصر حاضر برخورد کند قطعا عزاداران خود را از روز رستاخیز بر حذر داشته و می ترساند و کار به جایی باریک می رسد و به ساحت قدس حضرتش اسائه ادب می شود و در جواب او گفته می شود:

تو حسین علیه السلام ترسو هستی ما عزادار شما نیستم! ما عزادار کسی هستیم که از خدا نترسد و ما گناهکاران و مجرمین را با زور خود به بهشت ببرد!
تفاوت راه از کجا تا کجاست تا به کجا! حسین بن علی علیه السلام از خدا و حساب و صراط می ترسد و وقتی که به او می گویند آقا چطور صبح می کنی؟ در جواب می گوید: اصبحت ولی رب فوقی و النار امامی و الموت یطلبنی و الحساب محدق بی و انا مرتهن بعملی لا اجد ما احب و لا ادفع ما اکره و الامور بید غیری فان شاء عذبنی و ان شاء عفا عنی فای فقیر افقر منی (15).
روزگار را می گذارنم، در حالی که پروردگارم ناظر بر اعمال من است و آتش دوزخ در پیش روی من و مرگ در تعقیب من است و محاسبه بمانند طوقی برگردنم و من در گرو کردار خویشتن هستم و به دلخواه خود راهی ندارم و قدرت دفاع از آنچه که بیزارم، ندارم و زمام کارها در دست کس دیگری است. اگر بخواهد مجازاتم می کند. اگر بخواهد عفوم می فرماید، پس کدام فقیر که از من فقیرتر و ناتوان تر است؟!
تو را به عزاداران عصر حاضر چنین حسین علیه السلام ترسو و از خدای خائفی را قبول می کنند؟! ای به قربانت اباعبدالله دست ما بی بضاعت ها را بگیر. (16).
(1) حماسه حسینی، ج 1، ص 13.
(2) حماسه حسینی، ج 3، ص 251.
(3) همان ص 284.
(4) حدیث ولایت، ج 7، ص 214.
(5) حماسه حسینی ج، 1، ص 18.
(6) حماسه حسینی، ج 1، ص 25.
(7) حماسه حسینی، ج 1، ص 30.
(8) بحارالانوار، طبع قدیم، ج 10، ص 222.
(9) شخصیت حسین قبل از عاشورا، ص 393.
(10) داستان حدیث: اذا عرفت فاعمل ما شئت مثال. خوبی است برای اینکه تحریف نتیجه معکوس می دهد. (این داستان در کتاب حق وباطل (اثر استاد شهید) بخش احیای تفکر اسلامی نقل شده است.).
(11) حماسه حسینی، ج 3، ص 290.
(12) همان، ج 1، ص 126 و 127.
(13) عدل الهی، ص 267.
(14) همان، ص 271.
(15) بحارالانوار، ج 78، ص 116.
(16) شخصیت حسین قبل از عاشورا، ص 409.

765 - سفارش امام صادق (ع)
امام صادق علیه السلام به صفوان می فرمایند:
زیارت عاشورا را بخوان و از آن مواظبت کن، به درستی که من چند چیز برای خواننده آن تضمین می کنم:
1 - زیارتش قبول شود.
2 - سعی و کوشش او مشکور باشد.
3 - حاجات او هر چه باشد از طرف خداوند بزرگ برآورده شود و ناامید از درگاه خدا برنگردد...
بعد فرمود: ای صفوان! هرگاه حاجتی برای تو به سوی خداوند متعال روی داد، پس به وسیله این زیارت به سوی آن حضرت توجه کن از هرجا و مکانی که هستی و این دعا را بخوان و حاجتت را از پروردگار خود بخواه که برآورده می شود و خداوند وعده خود را خلاف نخواهد کرد.
آری، هر کس حاجت بزرگی داشته باشد حوایج و خواسته هایش با چهل روز خواندن زیارت عاشورا برآورده می شود. تجربه گواه هر عارف و عامی است که ما در این جا نمونه هایی از حکایات را خواهیم آورد. (1).
766 - سیره شیخ مرتضی انصاری (ره)
در شرح احوال مرحوم شیخ انصاری آورده اند که؛ از جمله عاداتش خواندن زیارت عاشورا بوده که هر روز، دو بار صبح و عصر آن را می خواند و بر آن بسیار مواظب می نمود. بعد از وفاتش کسی او را در خواب دید و از احوالش پرسش کرد؛ در جواب سه مرتبه فرمود: عاشورا، عاشورا، عاشورا، .
767 - سیره میرزای قمی
این مرد بزرگ، هرگز نماز شب و زیارت عاشورا و نماز جماعت را ترک نکرده، و هرگاه به مسجد نمی رفت، در منزل با زن و فرزند خود نماز جماعت می خواند. بسیار با انصاف بود و با افراد مستمند مواسات می ورزید. و در اصلاح امور مسلمان ها، اهتمامی عجیب داشت. حاکم شهر خوانسار دستور داد مخصوص وی، یک مسجد جامع ساختند که همیشه نماز جمعه و جماعتش در آن مسجد برپا می شد.
768 - سیره شهید قدوسی
شهید آیت الله قدوسی (ره) به خاندان عصمت و طهارت عشق می ورزیدن، به زیارت جامعه و عاشورا، و توسل به خاندان پیغمبر و شرکت در جلسات روضه و سوگواری حضرت سیدالشهداء علیه السلام مقید بود.
مرحوم قدوسی می فرمود: علامه طباطبایی، به این معنا تاکید دارد و در

ایام محرم و صفر، زیارت عاشورایش ترک نمی شود و به زیارت جامعه اهتمام دارد.
769 - دریافت علوم خاص
یکی از دوستان مرحوم قدوسی می نویسد.
... ظاهرا ایشان نسبت به زیارت عاشورا مواظبت داشت. چون، موقعی که دادستان کل بود، من در خواب دیدم که بر اثر خواندن زیارت عاشورا، به ایشان علوم خاصی داده شده، وقتی به ایشان عرض کردم، متاثر شد و گفت: مدتی است توفیق پیدا نکرده ام. و این براثر کثرت کارشان در دادستانی بود، و آن کارها را اولی می دانست، از این رو بود که فرمود: مدتی است که به خواندن زیارت عاشورا موفق نشده ام.
770 - سیره میرزای محلاتی
مرحوم میرزای محلاتی سی سال آخر عمرش، زیارت عاشورا را ترک نکرد و هر روز که به سبب بیماری یا امری دیگر نمی توانست بخواند، نایب می گرفت.
771 - رفع بیماری و بلا
شهید دستغیب می نویسد. از مرحوم آیه الله چ حاج شیخ عبدالکریم حایری نقل شده است: اوقاتی که در سامراء مشغول تحصیل علوم دینی بودم، اهالی سامراء به بیماری وبا و طاعون مبتلا شدند و همه روزه عده ای می مردند.
روزی در منزل استادم مرحوم سید محمد فشارکی، عده ای از اهل علم جمع بودند، ناگاه مرحوم آقای میرزا محمد تقی شیرازی تشریف آوردند و صحبت از بیماری وبا شد که همه در معرض خطر مرگ هستند.
مرحوم میرزا فرمود: اگر من حکمی بکنم آیا لازم است انجام شود یا نه؟
همه اهل مجلس پاسخ دادند: بلی.
فرمود: من حکم می کنم که شیعیان ساکن سامراء از امروز تا ده روز، همه مشغول خواندن زیارت عاشورا شوند، و ثواب آن را به روح نرجس خاتون، والده ماجده حضرت حجه ابن الحسن علیه السلام هدیه نمایند تا این بلا از آنان دور شود. اهل مجلس این حکم را به تمام شیعیان رساندند و همه مشغول خواندن زیارت عاشورا شدند.
از فردای آن روز تلف شدن شیعه موقوف شد و همه روزه، تنها عده ای از سنی ها می مردند به طوری که بر همه آشکار گردید. برخی از سنی ها از آشنایان شیعه خود پرسیدند؛ سبب این که دیگر از شما کسی تلف نمی شود چیست؟ به آنها گفته بودند زیارت عاشورا. آنها هم مشغول شدند و بلا از آنها هم برطرف گردید.
در منزل میرزای شیرازی در کربلا ایام عاشورا، روضه خوانی بود و روز عاشورا به اتفاق طلاب و علما به حرم حضرت سیدالشهداء و حضرت

اباالفضل می رفتند و عزاداری می نمودند. عادت میرزا این بود که هر روز در غرفه خود، زیارت عاشورا می خواند، سپس پایین می آمدند و در مجلس عزا شرکت می کرد. یکی از بزرگان می گوید: روزی خودم حاضر بودم که پیش از وقت پایین آمدن، ناگاه میرزا با حالت غیر عادی و پریشان و نالان آمد و داخل مجلس شد و فرمود: امروز باید از مصیبت عطش حضرت بخوانید.

772 - مداومت به خواندن زیارت عاشورا

یکی از بزرگان می فرمود: مرحوم آیه الله حاج آقا حسین خادمی و حاج شیخ عباس قمی و حاج شیخ عبدالجواد مداحیان روضه خوان امام حسین را در خواب دیدم که در غرفه ای از غرفه های بهشت دور یکدیگر جمع بودند. از آیه الله خادمی احوالپرسی کردم و گفتم:

با هم بودن شما، یک آیه الله و آقای حاج شیخ عباس قمی یک محدث و حاج شیخ عبدالجواد روضه خوان امام حسین علیه السلام چه مناسبتی دارد که با یکدیگر یک جا قرار گرفته اید؟

جواب دادند: ما همگی مداومت به زیارت عاشورا داشتیم و در مقدار خواندن زیارت عاشورا مثل هم بودیم.

773 - توسعه رزق و روزی

عالم جلیل و زاهد مسلم حاج آقای شیخ عبدالجواد حایری مازندرانی فرمود:

روزی کسی آمد خدمت خلد مکان شیخ الطائفه زین العابدین مازندرانی (ره) شکایت از تنگی معاش خود کرده، شیخ به او فرمود: برو حرم حضرت ابا عبدالله علیه السلام زیارت عاشورا بخوان رزق و روزی به تو خواهد رسید اگر نرسید بیا نزد من، من خواهم داد.

آن بنده خدا رفت. بعد از زمانی آمد خدمت آقا، آقا فرمود: چه کار کردی؟ گفت: در حرم مشغول خواندن زیارت عاشورا بودم که کسی آمد و وجهی به من داد و در توسعه قرار گرفتم.

774 - بهترین عمل برای سفر آخرت

مرحوم آیه الله سید محمد حسین شیرازی نوه مرحوم آیه الله العظمی میرزای شیرازی بزرگ بعد از وارد شدن به ایران و مسدود شدن راه عراق در اثر جنگ جهانی دوم به اینجا آمد و برای خانواده اش که در نجف بودند، فوق العاده ناراحت می شود مراجعه می کند به کسی که ارتباط با ارواح برقرار می کرده - نه به وسیله هیپنوتیزم... دو سوال می کند مطابق با واقع جواب می آید، علاقمند می شود، سوال سوم می کند: بهترین عمل برای سفر آخرت چیست؟ بعد از موعظه ها چنین جواب می آید: بهترین عمل برای سفر آخرت زیارت عاشورا است. بدین جهت مرحوم آیه الله سید محمد حسین شیرازی تا آخر عمر ملتزم و مداوم به زیارت عاشورا

بود.
775 - رفع گرفتاری
یکی از علما و حجج اسلام و از ذریه رسول الله صلی الله علیه وآله در یادداشتهای خود چنین فرموده بود: شبی از طریقی به من الهام شد که مبلغ هزار تومان ببر درب مغازه یکی از بندگان خدا که مرد محترمی از اهل اصفهان است و نخواسته اسمش گفته شود) صبح متحیر بودم چه کنم، آیا آنچه فهمیدم صحیح است یا نه و نمی توانستم چقدر پول دارم؟ وقتی مراجعه کردم دیدم موجودی من چهل پنج هزار تومان است، اول وقت رفتم درب مغازه آن آقا که از محترمین شهر بود، دیدم دو نفر درب مغازه او ایستاده اند، به آن آقا گفتم: من با شما کاری دارم، می خواهم باهم برویم جایی و برگردیم.
گفت: بسیار خوب.لذا من ایشان را بردم مسجدالنبی واقع در خیابان جی، آنجا عمله و بنا کار می کردند، لب ایوان طرف قبله نشستم.
من به ایشان گفتم: من مامور هستم گرفتاری شما را اصلاح کنم، مشکلی داری بگو، هرچه اصرار کردم نگفت، بالاخره آن مبلغ را به ایشان دادم ولی نگفتم چقدر است. ایشان بی اختیار به گریه افتاد و گفت: من چهل و پنج هزار تومان قرض داشتم، چهل زیارت عاشورا نذر کردم بخوانم و امروز بعد از اذان آخر آن را خواندم و از آقا ابی عبدالله الحسین علیه السلام خواستم رفع گرفتایم شود که بحمدالله گره باز گردید.
776 - شفای بیمار
یکی از فامیلهای نزدیک آقا سید زین العابدین ابرقویی سخت دچار دل درد می شود تا حدی که خون از گلوی او بیرون می آید، دکترها مایوس شده و دستور حرکت به تهران و عمل جراحی را خبر دادند، خبر را به آقا سید زین العابدین رساندند و درخواست دعا و توسل نمودند، ایشان به فرزندان خود دستور دادند وضو بگیرند و در میان آفتاب مشغول زیارت عاشورا بشوند، و شفای او را بخواهند و خود ایشان هم مشغول می شوند، پس از ساعتی ناگهان از اطاق خود بیرون آمده و گفتند: شفا حاصل شد، برخیز و مژده دهید به مادرتان که خداوند برادرت را شفا داد.
یکی از علمای اصفهان که از ملازمین ایشان بودند گفتند:
آقای سید زین العابدین ختم زیارت عاشورا برداشته بودند برای کمالات نفسانی و رسیدن به درجه یقین، بدین جهت آن حالات برای ایشان پیدا شده بود.
777 - تعلیم زیارت عاشورا
علقمه بن محمد حضرت می گوید: به امام باقر علیه السلام گفتم: به من دعایی تعلیم بده که با آن دعا در این روز (عاشورا) هنگامی که زیارت می کنم او را (امام حسین (ع)) بخوانم. و دعایی تعلیم بده که با آن دعا،

هنگامی که او را از نزدیک یا هنگامی که از خانه ام و از راه دور (و به قصد زیارت بدان سو) اشاره می کنم، بخوانم.
حضرت فرمود: ای علقه! پس از آن که به آن حضرت با سلام اشاره کردی، دو رکعت نماز بخوان و پس از آن این قول (متن زیارت) را می خوانی. پس هنگامی که این زیارت را خواندی در حقیقت او را به چیزی خواندی که هر کس از ملایکه که بخواهد او را زیارت کند به آن می خواند. و خداوند برای تو هزار حسنه می نویسد و از تو هزار هزار سیئه محو می کند، تو را هزار هزار درجه بالا می برد، جزو کسانی می باشی که در رکاب حضرت به شهادت رسیدند، حتی در درجات آنها هم شریک می شوی و برای تو ثواب هر پیامبر و رسولی و هر کس که حسین علیه السلام را از زمان شهادتش تا به حال زیارت کرده، را می نویسند.
می گویی: اسلام علیک یا ابا عبدالله...
پس از نقل زیارت می فرماید: یا علقمه ان استطعت ان تزوره فی کل یوم بهذه الزیاره من دهرک فافعل. فلک ثواب جمیع ذلک ان شاء الله: ای علقمه! اگر توانستی هر روز از عمرت آن حضرت را با این زیارت، زیارت کنی، این کار را انجام بده، پس برای تو ثواب تمام این زیارت است.
(1) معجزات و کرامات امام حسین علیه السلام، ص 388.

778 - مژده در توسل به حسین
همگی به سوی وسایل نجات بخش حسین علیه السلام بشتابید! بشارتتان باد که در توسل به او یک مژده خوشحالی کننده و شگفت آور و یک نعمت پر شکوه و یک لطف بسیار بزرگ دیگری از جانب خداست و آن این است که در توسل به آن حضرت ویژگی و آثاری است که به جهاتی چند، سر آمد همه اسباب و وسایل نجات و برتر از همه کارهای شایسته است.
برای نمونه:
1 - بالاترین ثمره انجام کارهای شایسته، نجات از آتش دوزخ است، ولی ثمره توسل به آن حضرت و زیارت عارفانه او سرآمد آن است، چرا که در پرتو آنها نه تنها خود زائر و سوگوار از آتش نجات پیدا می کند، بلکه نجات دیگران هم می تواند باشد.
2 - نتیجه نهایی انجام کارهای شایسته، ورود به بهشت پرطراوت و زیباست، اما ثمره زیارت او و ارادت به او، سر آمد این است، چرا که نه تنها فرد می تواند در پرتو آنها به بهشت وارد گردد، بلکه می تواند دیگری را نیز بدانجا ببرد.
3 - ثمره نهایی انجام کارهای شایسته این است که فرد به واسطه آن، بهره ای از حوض کوثر خواهد داشت و از آن سیراب خواهد شد.
4 - ثمره نهایی اعمال صالح این است که: کفه میزان اعمال انجام شده انسان در کارنامه زندگی اش بالا می رود و انسان کارنامه اش را از سمت راست خویش دریافت و آن را مفتخرانه می خواند.
اما توسل و زیارت آن حضرت سر آمد آن است، چرا که گاه به واسطه آن در کارنامه انسان، اعمال برترین عبادت کنندگان یعنی اعمال پیامبر گرامی صلی الله علیه وآله را می نویسند.
5 - ثمره نهایی انجام کارهای شایسته این است که: روز قیامت میان تو و پیامبر گرامی صلی الله علیه وآله. جدایی نمی افتد و می توانی او را در بارگاها الهی به شفاعت بخوانی و این نیز از زیارت حسین علیه السلام دریافت می گردد، چرا که اگر زائر عارف آن حضرت باشی، پیامبر در روز رستاخیز ضمن جستجو از حالت، تو را خواهد یافت و دستت را خواهد گرفت و از مراحل هراس آور رستاخیز نجات خواهد داد.
6 - ثمره نهایی کارهای شایسته، رسیدن به بهشت پرطراوت و حوریان زیبای بهشت است. در برخی روایات مربوط به آن حضرت آمده است که: سوگوار با معرفت او، زیر عرش خدا و در مصاحبت با حسین علیه السلام قرا می گیرد و با او سخن می گوید و از این همدمی و همنشینی چنان

مفتخر می گردد که پذیرش دعوت حوریان بهشت و اظهار مهر و محبت آنان را به خاطر مصاحبت با آن حضرت بی پاسخ می گذرد و همدمی پیشوای محبوب خویش را بر می گزینند.
7 - ثمره نهایی بالا رفتن درجات خوبان این است که: رتبه و درجه فرد، به درجه ایمان آورندگان به خدا می رسد.
اما توسل و تمسک عارفانه به آن حضرت، سر آمد این ارتقاء درجه است. چرا که به جایی ارتقاء مقام می یابد که به نوعی با برترین پیام آوران خدا همدم و با امیر مومنان علیه السلام همنشین می گردد و بر سفره نعمت و احسان آنان بهره ور می گردد.
8 - ثمره نهایی اعمال صالح، به دست آمدن رضوان خداست که بزرگتر و پرشکوه تر از باغهای زیبا و پرطراوت بهشت است و توسل عارفانه به حسین علیه السلام سر آمد این شکوه و عظمت است، چرا که گاه انسان با اخلاص بدین وسیله به جایی می رسد که طرف خطاب و سخن خدا در اوج عرش می گردد. (1) و افتخاری اینگونه به او ارزانی می شود.
9- ثمره نهایی دست آورد تو برای پس از مرگ، ممکن است این باشد که بهترین همسایه ات بدنت را غسل دهد و با خالص ترین مال حلالت، تو را کفن کنند و یکی از دانشمندان صالح و با تقوا، بر پیکر نماز گذارد.
اما در تمسک به وسایل نجات بخش حسین علیه السلام به جایی می توانی تقرب یابی که فرشته وحی به همراه انبوه فرشتگان مقرب بر پیکر تو نماز گذارند و با کفن های بهشت، پیکرت را کفن کنند و به حنوط بهشتی حنوط، نمایند. (2).
10 - بالاترین آثار خیر و کار شایسته ای که به فرد صالح و درستکار پس از انتقال از این جهان به جهان دیگر می رسد و بهترین باقیات صالحات که ممکن است مدت طولانی برای او مفید افتد، این است که فردی به نیابت او، کار شایسته و سنت پسندیده اش را دنبال کند یا از کارهای شایسته مردم به روح او هدیه شود که در صورت انجام درست کارها، تازه یک دهم از ثواب کارها به حساب او واریز می گردد.
یا ممکن است فردی از صدقات جاری خویش همانند دانش مکتوب و یا آبرسانی به نفع مردم یا ساختن مسکن و پل یا تربیت فرزند صالحی که برای پدر بخشایش خدای را بخواهد؛ بهره ور گردد؛ که به طور طبیعی این صدقات جاری بیش از یکصد یا یکهزار سال نمی تواند دوام بیاورد، چرا که روزگار پیوسته در حال تحول و دگرگونی است.
اما در توسل عارفانه و عاشقانه به حسین علیه السلام این اثر، جاودانه است که فرشتگان پس از مرگ انسان، نیابت او را در انجام کار شایسته و سنت پسندیده اش به عهده می گیرند و با انجام آن کارها ثوابش را به روح او اهدا می کنند و تمام پاداش آنان در کارنامه زندگیش مکتوب می

گردد و آفت را به روح او اهدا می کنند و تمام پاداش آنان در کارنامه زندگیش مکتوب می گردد و آفت و دگرگونی زمان و مکان هم دامن آن را نمی گیرد. (3).
11 - بالاترین ترقی و تکامل تو، در پرتو انجام کارهای شایسته این خواهد بود که در زمره بندگان صالح و شایسته او درآیی.
اما در توسل و اقتدای به حسین علیه السلام اثری است که انسان را نه زمره فرشتگان مقرب، بلکه در زمره پیشوایان و بزرگان فرشتگان قرار می دهد. این واقعیتی است که در روایات برآنند که در آینده نزدیک خواهد آمد.
12 - آخرین ثمره کارهای شایسته این است که: انجام هر کار شایسته ای سرانجام پاداش معلوم و مشخص و قابل تصوری برای عامل آن به بار می آورد، اما توسل و اقتدای آگاهانه و عاشقانه به حسین پاداشش بی نهایت و غیر قابل تصور است؛ چرا که با همه پاداش و مراتب والا و درجات بلندی که در روایات برای انسانها در اقتدا و توسل به حسین علیه السلام برشمرده اند، هرگز برای این درجات حدی که فراتر از آن نخواهد بود، بیان نشده است و این نشانگر آن است که ترقی و تکامل در آستان حسین علیه السلام تا جایی میسر است که جز خدای نداند.
این ترسیم فشرده ای از جلوه هایی از الطاف خاص خدا به پیشوای شهیدان و به برکت نور وجودش به کسانی است که به او اقتدا و توسل نمایند.
779 - اثر توسل
در پرتو توسل و اقتدای به آن حضرت، می توان به مرثیه ای از مراتب بندگان شایسته و خالص و با ایمان و تقوا پیشه و پارسا و خائف او، نایل آمد و نیز همانگونه که می توان در پرتو توسل به او، به مراتب و درجات همه بندگان خدا که بر شمردیم، پر کشید. می توان به پاداش انواع و اقسام عبادتها نیز همچون نماز، روزه، زکات، حج، عمره، جهاد، مرزداری، انواع وقف و صدقه، واجبات و مستحبات و نیز پاداش برترین و بالاترین درجات نیت پسندیده و پاداش عبادت یک عمر، بلکه عبادت همه روزگاران، دست یافت. (4).
780 - بخشش همه گناهان
در پرتو وسائل نجات بخش آن حضرت، می توان به رتبه و مقام بندگان گناهکاری رسید که با توبه و بازگشت خالصانه به سوی خدا، به جایی اوج گرفتند که مورد بخشایش او قرار گرفتند و به آنان خطاب شد که:
قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمه الله.... (5).
هان! ای بندگان من که بر زیان خویش اسراف کرده اید، از رحمت خدا نومیده نشوید چرا که او همه بندگان را می بخشاید.

و این مقام با سوگواری عارفانه بر حسین علیه السلام و زیارت خالصانه و عاشقانه او، حاصل می شود؛ چرا که این دو، نه تنها باعث بخشایش گناهان گذشته انسان می شود، بلکه گاه گناهان آینده را هم می بخشاید و نه تنها موجب بخشایش گناهان پدر و مادر انسان می گردد، بلکه گاه گناهان همه کسانی را که دوست بداری. (6).

781 - اینک دلت سرای اوست.

در پرتو توسل عارفانه به حسین (ع) می توان به پاداش پرشکوهی، همانند پاداش سیراب ساختن اردوگاه توحیدی حسین در روز عاشورا دست یافت.

در روایات آمده است که:

هر کسی در روز عاشورا، در کنار حرام او، تشنگان را سیراب سازد، همانند کسی است که در روز عاشورا به اردوگاه حسین علیه السلام آب رسانده است. (7).

اینک آیا دوست می داری که اردوگاه تشنه آن حضرت را با اینکه عاشورا نیست و در کنار حرام او قرار نداری، سیراب سازی؟

اینک آیا دوست می داری که اردوگاه تشنه آن حضرت را با اینکه عاشورا نیست و در کنار حرم او قرار نداری، سیراب سازی؟

فکل موضع یری قبره

و کربلا کل مکان یری

آری! اگر شرایط جانسوز اردوگاه حسین علیه السلام را در اندیشه ات مجسم ساختی و بر بیدادی که در راه حق و عدالت بر او رفت، قلبت شعله ور شد، اینک سرای دلت حرم اوست و تو با این سوگواری خالصانه در حقیقت حسین علیه السلام و اردوگاه و خاندان و کودکانش را با قطرات زلال اشک دیدگانت، سیراب ساخته ای. (8).

782 - شتافتن به سوی مغفرت

این ندای ملکوتی است که:... فاستبقوا الخیرات... (9).

هان ای انسانها! به سوی نیکی ها بشتابید.

و با شتافتن به کوی حسین علیه السلام سریع ترین بخشایش حاصل خواهد آمد، چرا که در سوگواری بر اوست که به مجرد حلقه زدن اشک محبت و معرفت در چشم، همه گناهان انسان مورد بخشایش قرار می گیرد و در زیارت او نیز به مجرد نیت و آهنگ و تصمیم زیارت آن حضرت.

783 - وسیله نجات بخش

مراحل مختلف مرگ و عالم برزخ نیز، با توسل عارفانه و عاشقانه به حسین علیه السلام آسان می گردد، چرا که از وسایل نجات بخش آن حضرت یکی هم نثار اشک بر او و دگرگون شدن حال به هنگام به یاد آوردن، سیاست ناجوانمردانه رژیم سیاه کار اموی با اوست و از خواص این توسل آن است که پیامبر و امامان نور علیه السلام در آستانه مرگ بر

بالین چنین انسان پاکباخته ای حاضر، و ضمن درود و تحیت بر او، بشارت به نجات و فلاح او می دهند و از این بشارت به گونه ای خوشحال و شادمان می گردد که اثر شادمانی تا روز رستاخیز در اعماق قلبش موج می زند و به واسطه آن همه نداها و خطابهای تکوینی، لحظات احتضار و عالم برزخ بر او آسان می گردد و اینگونه نجات می یابد. (10) (11).
784 - توسل به نام مقدس امام حسین (ع)
مرحله خطابهای غضب آلوده و به ستوده آورنده ای است که طی آن فرمان بازداشت، کیفر، به بنده و زنجیر کشیدن و به دوزخ افکندن گناهکاران زشت کردار، صادر می شود و نجات این مرحله سخت نیز با توسل و اقتدای عارفانه و خالصانه بر حسین علیه السلام نه تنها ممکن است، بلکه همه آنها را می توان به نداهای مهر و محبت تبدیل ساخت.
دلیل این سخن آن است که خود پیامبر علیه السلام ضمانت ملاقات زائر عارف و وظیفه شناس حسین علیه السلام را نمود و وعده داد که:
من تعهد می کنم که در روز رستاخیز ضمن ملاقات با زائر حسین علیه السلام دستش را بگیرم و از مراحل هول انگیز و سختی های قیامت، نجاتش بخشیده و او را به بهشت در آورم.
با این بیان در روز قیامت و در آستانه رستاخیز و به هنگامه خطاب خدا بر کیفر و عذاب گناهکاران، به برکت توسل عارفانه و خالصانه بر حسین علیه السلام به این اکتفا نمی شود که این خطابها از زائران و سوگواران او برداشته شود، بلکه فراتر از این خواند بود و این محبت عمیق به او و زیارت عارفانه او... و به صورت کارهای شایسته جاودانه و اعمال قبول شده ای در خواهد آمد که همواره به حساب انسان واریز می گردد.
آری! به وسیله حسین علیه السلام دوزخ خاموش و دروازه بزرگ بهشت که به نام قدس اوست، گشوده می شود و به وسیله او ورود از هر دری از دربهای بهشت، میسر می شود، چرا که او باب بهشت است و کلید دربهای آن. و اوست که باعث مسدود شدن طبقات مختلف جهنم است.
(1) بحارالانوار، ج 101، ص 73.
(2) همان، ص 79.
(3) بحارالانوار، ج 101، ص 55.
(4) بحارالانوار، ج 78، ص 78.
(5) زمر / 53.
(6) ویژگیهای امام حسین (ع)، ص 263، و 264.
(7) بحارالانوار، ج 101، ص 105.
(8) ویژگیهای امام حسین (ع)، ص 265.
(9) بقره / 148.

(10) بحارالانوار، ج 44، ص 290.
(11) ویژگیهای امام حسین علیه السلام، ص 276.

785 - زیارتگاه پیامبر (ص)
همه پیام آوران خدا، شهادتگاه حسین علیه السلام را پیش از شهادت و دفن پیکر مطهرش زیارت کردند. در روایت است که: تمامی پیامبران، کربلا را زیارت نموده و یا بدانجا سیر داده شده اند. (1).
همانگونه که خود پیامبر گرامی فرمود: مرا به نقطه ای سیر دادند که نامش کربلا بود. (2).
همه آنان تا روز رستاخیز، در فرصت های ویژه ای آن حضرت را زیارت می کنند، از آن جمله: شبهای قدر و شب پانزدهم شعبان، از اوقات زیارتی او از سوی پیامبران خداست. (3).
786 - قداست تربت امام حسین (ع)
او در سرزمین کربلا، در آن بیابان خشک و بی آب به شهادت رسید. کربلا فرودگاه حسین بود و سرزمین آن در برگیرنده پیکر حسین علیه السلام و یاران و فرزندان اوست.
مراسم شب عاشورای حسین و یارانش در آن سرزمین برگزار شد. صدای زمزمه مناجات او و یاران و اهل خانواده اش آن منطقه و آن سرزمین را عطر آگین کرده بود. فریاد حق طلبی حسین علیه السلام، صدای هل من ناصر حسین، حق گویی های حماسه آفرین حسین علیه السلام، احتجاجات خدا پسندانه حسین، نصایح و مواعظ او در روز عاشورا و قبل از آن همه و همه در آن سرزمین است.
و از همه مهم تر کدام سرزمین است که آن همه خون های مقدس و به راه خدا ریخته، و توأم با خلوص و اخلاص را در خود ذخیره داشته باشد؟ و کدام سرزمین است که آن همه پیکرهای مقدس شهیدان و آن همه ثارالله را در خود جای داده باشد.
پس آن سرزمین به برکت خون مظلومان تاریخ مقدس است، خاک و تربت آن نیز قداست یافته است. آنچنان که خدای در تربت او شفا قرار داده است، و خاک او را حرز و پاسدار جان ها به حساب آورده است.
همچنان خاک او سجده گاه عاشقان است و مهر و تسبیح عبادت کاران است و کام کودکان نوزاد شیعی در ولایت با تربت حسین متبرک و آشنا می شود و هم در طول مدت عمر یک شیعه، خاک کربلایش مهر نماز است و در حین دفن زینت بخش کفن و مایه آرامش و امان میت است. علی علیه السلام در گذر از آن سرزمین، در واقعه صفین فرمود: واها لک ایتها التربه، لیحشرن منک اقوم یدخلون الجنه بغیر حساب؛
خوشا به سعادت تو ای خاک پاک کربلا! از تو قومی محشور می شوند که

بدون حساب وارد بهشت می گردند.
787 - ویژگی های تربت حسینی
خداوند بر سرزمین مقدس کربلا و تربت پاک آن حضرت امتیازاتی قرار داد:
1 - تربت پاک او را بر کعبه برتری و شرافت بخشید. (4).
فمن حدیث کربلا و الکعبه
لکربلا بان علو الرتبه
برخی کربلا را برتر از نجف ارزیابی کرده اند با اینکه مرقد مطهر امیر مومنان علیه السلام را استثنا کرده و آن را از نظر فضیلت و قداست، همپایه تربت امام حسین علیه السلام نگریسته اند.
2 - در روایت از امام باقر علیه السلام آمده است که:
خداوند این سرزمین مبارک را بیست و چهار هزار سال پیش از آفرینش کعبه پدید آورد و بدانجا نظر رحمت افکند و برکت بخشید. (5).
3 - و نیز با اسناد بسیاری روایت شده است که این سرزمین پیش از آفرینش موجودات به اراده آفریدگارش، مقدس و مبارک بود و همچنان خواهد بود تا خداوند آن را برترین نقطه بهشت سازد و بهترین مسکن و جایگاه برای دوستانش را، در آن قرار دهد. (6).
4 - خداوند، این تربت پاک را چشمه ای از چشمه های بهشت و نهری از نهرهای جاری آن قرار داد. (7).
5 - از سید الساجدین علیه السلام است که: در آستانه رستاخیز، آن گاه که زمین به سخت ترین لرزهایش، لرزانده شود و به سختی به حرکت آید، این سرزمین با برکت با همان صافی و گستردگی اش بالا می رود و از بهترین و زیباترین باغ، از باغهای بهشت می گردد. و در میان همه بوستانهای بهشت می درخشد، درست بسان ستاره درخشنده ای در میان ستارگان، به گونه ای که درخشندگی اش دیدگان بهشتیان را خیره می سازد و در همان حال فریاد شادمانه سر می دهد که:
هان! منم سرزمین مقدس خدا! سرزمین پاک و پربرکتی که پیکر پاک و بارگاه ملکوتی سالار شهیدان و سرور جوانان اهل بهشت را در بر داشتم. (8).
6 - این خاک پاک، به گونه ای است که ذکر گفتن با تسبیح ساخته شده از آن، ثواب ذکر و استغفار را تا هفتاد برابر افزایش می دهد. (9).
7 - به دست داشتن تسبیح ساخته شده از این خاک و گرداندن بدون ذکر آن، پاداش ذکر خدا دارد (10) و بدین گونه تسبیحی که به جای صاحب آن، ذکر خدا گوید و پاداش ذکر خدا برای گرداننده اش بیاورد، چقدر ارزشمند است.
8 - هنگامی که فردی تسبیح ساخته شده از تربت پاک او را به دست گیرد

و صبحگاهان بگوید:
اللهم انی اصحبت اسبحک و امجدک و احمدک و اهللک بعدد ما ادیر به سبحتی..
خدایا! در این صبحگاه تو را به مقدار گردش این تسبیح سپاس، تمجید و ستایش می کنم و تو را به وحدانیت می خوانم.
به برکت تربت امام حسین علیه السلام تا هنگامی که در دست اوست، ثواب ذکر خدا برایش نوشته می شود. (11).
9- سجده بر خاک کربلا، حجابهای پدید آمده از گناه را دریده، (12) زنگارهای دل را زدوده، موانع قبولی اعمال و استجابت دعا را کنار زده، زمین را نور باران می سازد.
و اینکه آیا این فضیلت تنها در سجده بر تربت پاک اوست و یا شامل مهرهای ساخته شده از خاک معمولی آنجا نیز می شود؟ دیدگاههای متفاوت است، اما در روایت است که: امام صادق علیه السلام مقداری از آن تربت مقدس را در یک ظرف مخصوصی به همراه داشت که آن را می گسترانید و بر آن سجده می کرد. (13).
و این کار و دلایل دیگر نشانگر آن است که این فضیلت و برتری بر تربت پاک اوست نه دیگر مصنوعات ساخته شده از خاک عادی آن سرزمین مقدس.
10 - خوردن خاک، تحریم شده است و در روایت آمده است که بسان خوردن گوشت خوک است. (14) و کسی که بر اثر خوردن خاک بمیرد بر او نماز نمی گذارند با این وصف تربت امام حسین علیه السلام برای شفا استثناء شده است. (15) البته تربت امام حسین علیه السلام و دریافت اثرات آن در گرو تهیه آن از جای مناسب و چگونگی نگهداری و خوردن آن و از همه مهمتر، درون و نیت پاک و خداجویانه داشتن، ضروری است.
یکی از شیعیان می گوید به امام صادق علیه السلام عرض کردم: برخی از تربت پاک حسین علیه السلام برمی دارند و از آن نتیجه دلخواه خویش را می گیرند و برخی از همان تربت بر می دارند و سودی نمی برند، رمز این کار چیست؟
حضرت فرمود: سوگند به خدایی که جز او خدایی نیست، از این تربت پاک، انسان صادق و خالصی که به صاحب قبر و خدای او معتقد است بر نمی دارد، جز اینکه همان را که می نگریسته است، دریافت می دارد. (16).
و نیز نگهداری آن به صورت سربسته توصیه شده است، چرا که در صورت عدم رعایت شرایط نگاهداری تربت، که یکی سربسته بودن آن است باعث می شود تا شیاطین آن را مسح کنند و اثر آن را زایل گردد. (17).
11 - با خود داشتن تربت پاک آن حضرت، اگر با نیت مصون ماندن از خطرات و بلایا باشد، موثر است و همانگونه که در روایت آمده است:

پناهگاهی است مطمئن.
12 - قرار دادن آن در میان اجناس و کالاهای تجارتی طبق روایت، آن را پر برکت می سازد. (18).
13 - در روایت آمده است که: کودکانتان را با تربت مقدس او کام بردارید. چرا که ایمنی بخش آنان خواهد بود. (19).
14 - به هنگامی که از آن تربت مقدس به همراه میت، در قبر گذراند، ایمنی بخش او خواهد بود. (20). (21).
در روایتی آمده است که: زنی مرتکب فحشا می گشت و کودکان خود را که ثمره گناه او بودند، می سوزانید. هنگامی که مرد و جسدش را در قبر نهادند، زمین پیکر او را نپذیرفت و بارها بیرون انداخت، با راهنمایی یکی از ائمه علیه السلام اندکی تربت حسین (ع) به همراه بدن در قبر نهادند که دیگر بیرون نینداخت. (22).
15 - مخلوط ساختن حنوط به این تربت مطهر توصیه شده است. (23).
16 - دفن میت در آن سرزمین، باعث می شود که شرایط ورود به بهشت فراهم گردد. (24).
17 - حوریان بهشتی از فرشتگانی که به زمین فرود می آیند، از این تربت مطهر برای تبرک جستن بدان، هدیه می طلبند. (25).
18 - فرشتگان از این تربت معطر، به پیامبر گرامی هدیه آوردند و پیامبر از آن برای خویش برداشت و حسین علیه السلام نیز پیش از شهادت از این هدیه برای خود برداشت که در این مورد روایت خواهد آمد.
19 - بر اساس روایت معتبری، در این سرزمین پیش از شهادت حسین علیه السلام دویست پیامبر و دویست جانشین پیامبر و دویست تن از نوادگان پیامبر به شهادت رسیده، در آنجا خفته اند. (26).
20 - بوییدن خاک این سرزمین، باعث جریان یافتن سیلاب اشک می گردد و شگفت این است که پیش از شهادت آن حضرت نیز این مساله برای پیامبر و خود حسین علیه السلام تحقق یافت و آن دو بزرگوار با بوییدن آن تربت پاک، اشک، از دیدگانشان جاری شد. (27).
21 - از این تربت مقدس، هر کجا نگهداری می شد، با به زمین ریخته شدن خون پاک حسین علیه السلام آن هم به خون تبدیل شد، همان گونه که در روایات بسیاری، از جمله این روایت آمده است که:
به هنگام سفر آسمانی معراج و نیز به هنگام شرفیابی امین وحی به محضر پیامبر، مقداری از آن تربت پاک پیش از شهادت امام حسین علیه السلام به پیامبر صلی الله علیه وآله هدیه شد و آن حضرت آن را به ام سلمه داد و فرمود:
این را خوب نگه دارد، هنگامی که به خون تبدیل شد بدان که فرزندم حسین را کشته اند.

این بانو می گوید: من آن تربت سرخ رنگ را در شیشه ای نهادم و هر روز بر آن می نگریستم و گرامیش می داشتم. صبح روز عاشورا آن را به حالت طبیعی یافتم، اما هنگامی که پس از نیم روز به سراغ آن رفتم به ناگاه دیدم به صورت خون تازه ای در آمده است، بی اختیار ضجه زدم و از دل فریاد کشیدم....
و بانوی دیگری اضافه می کند که: همان شیشه را در دست همسر پیامبر دیده است که خون تازه ای در درونش جوشش است. (28).
22 - این سرزمین مقدس، حزن انگیز است و به مجرد ورود بدان غم و اندوه انسان را فرا می گیرد، به ویژه با نزدیک شدن به قبر شریف و با نظاره به قبر فرزند گرامیش در پایین پای او. (29).
آری! هر کسی به قبر فرزندش در پایین پای او نظاره کند و شرایط آن پدر و پسر گرانقدر را در ذهن خویش مجسم سازد، عواطف انسانی او شعله ور می گردد و او مواج مهر و محبت نثارشان می کند، آیا تو نیز اینگونه ای؟
23 - هر فرشته ای که پیامبر را زیارت نمود از این تربت برگرفت.
در روایت است که: هر فرشته ای که به سوی پیامبر آمد از تربت امام حسین علیه السلام به همراه داشت. (30).
همین گونه هر پیامبری از پیام آوران خدا، که کربلا را زیارت نمودند از تربت او برگرفتند و آن را بوییدند و پوست بدن خویش را با آن متبرک ساختند. (31).
آری! کربلا تا روز رستاخیز همین گونه زیارتگاه و جایگاه همه پیامبران خواهد بود.
24 - از الطاف و احترامات ویژه، بر امام حسین علیه السلام این است که خداوند چنین مقدر فرمود که:
هر خودکامه ای به او و تربت او جسارت کرد، همو یا دیگری، به تکریم و احترام و تجلیل او بر می خیزید و این واقعیت را خداوند به گونه ای پیش می آورد که پیوسته تجلیل و احترام بر حرمت شکنی و جسارت غالب می گردد و اثر حرمت شکنی را از میان بر می دارد. (32).
788 - چهار خصلت امام حسین (ع)
خداوند عوض قتل امام حسین علیه السلام چهار خصلت به آن حضرت داده است:
اول: شفا را در تربت آن حضرت قرار داد.
دوم: دعا زیر قبه آن حضرت مستجاب است.
سوم: امامان را در ذریه آن حضرت قرار داده است.
چهارم: اینکه ایام زیارت کنندگان او از عمرشان حساب نمی شود. (33).
789 - سجده بر تربت امام حسین (ع)

امام صادق (ع) فرمود:
السجود علی طین قبر الحسین علیه السلام ینور الی الارض السابعه؛ سجده بر تربت قبر حسین علیه السلام تا زمین هفتم را نور باران می کند. (34).
امام صادق علیه السلام می فرماید: السجود علی تربه الحسین علیه السلام یخرق الحجت السبعه؛ سجده بر خاک حسین علیه السلام حجاب های هفتگانه را می درد. (35).
در اشاره القلوب بیان شده: کان الصادق علیه السلام لا یسجد الا علی تربه الحسین علیه السلام تذللا لله و استکانه الیه؛ امام صادق علیه السلام جز بر تربت امام حسین علیه السلام سجده نمی کرد تا در پیشگاه خدا اظهار خواری و فروتنی کند. (36).
790 - اولین نمازگزار بر تربت امام حسین (ع)
اولین امامی که بر تربت امام حسین علیه السلام نماز گزارد، امام زین العابدین علیه السلام بود بعد از آنکه از دفن پدر و اهل بیت و پدر گرامیش فارغ شد، یک مشت از خاک زیر جسد شریف پدر که شمشیرها آن را مانند گوشت روی تخته قصابان پاره پاره کرده بودند برداشت و آن را در کیسه ای بست آنگاه از آن مهر و تسبیحی درست کرد و این تسبیح همان تسبیح است که هنگام ورود به شام در دست داشت و می گرداند. یزید از او سوال می کند که این چیست که در دستانت می چرخانی؟
امام علیه السلام در جواب از حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله خبری را نقل می کند به این مضمون که، کسی که تسبیحی در دست داشته باشد و دعا مخصوص را بخواند تمام آن روز برای او ثواب ذکر سبحان الله نوشته می شود، اگر چه ذکری هم نگفته باشد.
و هنگامی که امام (ع) با اهل بیتشان به مدینه بر می گردند با این تربت خود را متبرک و بر آن سجده و بعضی از بیماری اهل بیتشان را معالجه می نمایند. از آن پس این عمل نزد علویین و اتباع و پیروان آنان رایج شد.
791 - شفا گرفتن از تربت امام حسین (ع)
در تربت امام حسین علیه السلام شفای تمام دردهاست مگر مرگ حتمی با چند شرط.
الف: اعتقاد به شفاء بودن تربت داشته باشد، و به قصد شفا بخورد و من اکله لشهوه لم یکن فیه شفاء در روایتی فرمودند: والله هر کس اعتقاد داشته باشد که به او نفع می بخشد البته منتفع می شود.
ب: بیمار در آستانه اجل حتمی نباشد و چون اجل حتمی علاج پذیر نیست.
ج: تربت را با وضو بردارد.
ث: با دو انگشت بر دارد.
ح: به اندازه نخود، بلکه احوط آن است که به قدر عدس مصرف کند، نه

بیشتر.
و: آن را ببوسد و بر دیدگانش بگذارد.
ز: در وقت خوردن یا خورانیدن بگوید. بسم الله و بالله اللهم اجعله رزقا واسعا و علما نافعا و شفاء من کل داء انک علی کل شی ء قدیر.
خ: آن را سبک نشمارد، در ظروف یا مکان های نامناسب نگذار، خیلی دست بر آن نمالد. یا جایی که زیادت دست مالی می شود نگذارد.
ط: فاصله تربتی که برای شفا استفاده می کنند از قبر مطهر تا چهار میل باشد نه بیشتر و هر چه به قبر شریف نزدیک تر باشد بهتر است.
ظ: خوب است تربت را در دهان بگذارد و بعد جرعه ای آب بخورد و بگوید: اللهم اجعله رزقا واسعا و علما نافعا و شفاء من کل داء و سقم.
792 - تاثیر تربت امام (ع) در قبر
تربت را با میت در قبر گذاشتن و کفن را با آن نوشتن، یکی از برکات تربت حضرت سیدالشهداء علیه السلام این است که اگر با میت در قبر بگذارند،
آن میت از عذاب و تاریک قبر در امان خواهد ماند.
از امام موسی کاظم علیه السلام روایت شده است که فرموده اند:هرگاه میت را در قبر گذاشتید مهری از تربت امام حسین علیه السلام را مقابل رویش بگذاری نه زیر سرش.
از امام صادق علیه السلام روایت شده نوشتن اعتقادات به وسیله تربت امام حسین علیه السلام بر کفن میت، روشنی مؤمن به هنگام تاریکی قبر و امان در وقت سوال و هول و هراس قیامت است.
ظاهرا روایت محمد بن مسلم که دلالت دارد خاک قبور رسول خدا صلی الله علیه وآله و ائمه هدی علیه السلام شفای دردهای و سپر بلاهاست و هیچ چیز با آن برابری نمی کند مگر دعا، منظور همراه داشتن است نه خوردن، برای اینکه روایت فراوانی دلالت دارد که خوردن خاک مثل میت و خون حرام است و به جز خاک قبر امام حسین علیه السلام که شفای تمام درها است و هو الدواء الاکبر. (37).
793 - همراه داشتن تربت امام حسین (ع)
همراه داشتن تربت سیدالشهداء علیه السلام ایمنی بخش است، چنانکه فرمودند: هرگاه از سلطان یا دیگری ترس از منزلت بیرون میا مگر اینکه تربت همراهت باشد.
794 - بی احترامی به تربت امام حسین (ع) (38).
موسی بن عبدالعزیز می گوید: یوحنا (طبیب نصرانی) به من گفت: تو را به حق پیغمبرت و دینت سوگند می دهم که بگویی این کیست که مردم به زیارت قبر او می روند؟ آیا او از اصحاب پیغمبر شما است؟
گفتم: نه، بلکه او امام حسین علیه السلام پسر دختر پیغمبر ما است.

منظورت از این سوال چیست؟
گفت: خبر شگفتی دارم و ادامه داد که: یک شب شاپور، خادم رشید مرا احضار کرد، نزد او رفتم، او مرا به خانه موسی بن عیس که از خویشان خلیفه بود برد، دیدم موسی بی هوش در رختخواب خود افتاده و طشتی پیش روی او گذاشته اند که تمام احشاء و امعاء او در آن ریخته بود.
شاپور از خادم موسی پرسید: این چه حال است که برای موسی رخ داده؟
خادم گفت:یک ساعت قبل حالش خوب و با خوشحالی نشسته بود و با ندیمان خود صحبت می کرد! شخصی از بنی هاشم اینجا بود، گفت: من بیماری سختی داشتم و با هر چه معالجه کردم مفید واقع نشد تا اینکه کاتب من گفت: از تربت امام حسین علیه السلام استفاده کنم، این کار را کردم و شفا یافتم.
موسی گفت: از آن تربت چیزی نزد تو باقی مانده است؟
گفت: بله، شخصی را فرستاد و قدری از آن تربت را که باقی مانده بود آورد.
موسی آن را گرفت و از روی بی احترامی در نشیمنگاه خود داخل کرد!
در همان ساعت فریاد او بلند شد که النار النار؛ آتش، آتش طشتی بیاورید، این طشت را آوردند و اینها امعاء و احشاء اوست که از او خارج شده است!
ندیمانش متفرق شدند و مجلس سرور موسی به ماتم مبدل شد. شاپور به من گفت: بیا نگاه کن، آیا تو می توانی او را معالجه کنی؟
من چراغ طلبیدم و آنچه در طشت بود به دقت نگاه کردم دیدم جگر، سپرز و شش و دلش همه از او خارج شده است؟
زیارت عاشورا را بخوان و از آن مواظبت کن، به درستی که من چند چیز برای خواننده آن تضمین می کنم:
1 - زیارتش قبول شود.
2 - سعی و کوشش او مشکور باشد.
3 - حاجات او هر چه باشد از طرف خداوند بزرگ برآورده شود و ناامید از درگاه خدا برنگردد...
بعد فرمود: ای صفوان! هرگاه حاجتی برای تو به سوی خداوند متعال روی داد، پس به وسیله این زیارت به سوی آن حضرت توجه کن از هرجا و مکانی که هستی و این دعا را بخوان و حاجتت را از پروردگار خود بخواه که برآورده می شود و خداوند وعده خود را خلاف نخواهد کرد.
آری، هر کس حاجت بزرگی داشته باشد حوایج و خواسته هایش با چهل روز خواندن زیارت عاشورا برآورده می شود. تجربه گواه هر عارف و عامی است که ما در این جا نمونه هایی از حکایات را خواهیم آورد. (39).
795 - سلام امام زمان (ع) بر تربت امام حسین (ع)

در عظمت حسین و قبول تقرب و اخلاص او در پیشگاه خدا همین بس که خدای در خاک حسین علیه السلام شفا قرار داده. در این زمینه اسناد بسیاری وجود دارد که در دسترس ترین آنها زیارت منسوب به امام زمان علیه السلام است: السلام علی من جعل الله الشفاء فی تربته؛ سلام بر (حسین) کسی که خداوند در تربت او شفاء قرار داده است.
از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرموده:
ان الله تعالی عوض الحسین من قتله: ان جعل الامامه فی ذریته، والشفاء فی تربته، و اجابه الدعاء عند قبره؛
خداوند تبارک و تعالی در پاداش قتل حسین این عوض را معین فرمود که امامت را در ذریه او قرار داد، و در تربت او شفا قرار داد، و در کنار قبرش وعده اجابت به درخواست ها داد.
796 - روشنی چشم.
محدث قمی در فواید الرضویه آورده که سید نعمت الله جزایری قدس سره در تحصیل علم زحمت بسیار کشیده و رنج فراوان دیده و در اوایل تحصیل که قادر نبوده چراغ تهیه کند به هنگام مطالعه بسیاری از شب ها از نور ماه استفاده می کرده و شب های بی ماه متون محفوظه را مکرر می کرده و شب های بی ماه متون محفوظ را مکرر می کرده لاجرم از کثرت مطالعه در مهتاب و نوشتن دروس و کتاب چشمانش ضعیف شده، ولیکن آن بزرگوار تربت حضرت سیدالشهداء علیه السلام و خاک قبور سایر شهداء کربلا را به چشمان خود کشیده و به برکت آن تربت ها چشمانش روشن شده است. (40).
797 - بوی شهید با تربت امام حسین (ع)
این خاک پاک به گونه ای است که ذکر گفتن با تسبیح ساخته شده و با سجده کردن ثواب فراوانی دارد، اگر کسی بخواهد از خاک شهیدان تبرک بجوید از خاک حسین بن علی علیه السلام تهیه می کند ما که می خواهیم نماز بخوانیم، و از طرفی سجده بر فرش و بر مطلق ماکول و ملبوس را جایز نمی دانیم، با خود خاکی یا سنگی بر می داریم؛ ولی پیشوایان ما به ما گفته اند: حالا که باید بر خاک سجده کرد، بهتر که آن خاک، از خاک تربت شهیدان باشد.
اگر می توانید از خاک کربلا برای خود تهیه کنید که بوی شهید می دهد. تو که خدا را عبادت می کنی سر بر روی خاک بگذاری نمازت درست است، ولی اگر سر بر روی هر خاکی بگذاری نمازت درست است، ولی اگر سر برروی آن خاکی بگذاری که تماس کوچکی، قرابت کوچکی، همسایگی کوچکی با شهید دارد و بوی شهید می دهد اجر و ثواب تو صد برابر می شود. (41).
798 - تسبیح با تربت امام حسین (ع)

تسبیح فاطمه الزهراء علیه السلام هدیه ای از طرف پدر بزرگوارش بود که مستحب است بعد از نماز یا در وقت خواب خوانده شود.
دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله کنار قبر عموی بزرگوارش جناب حمزه بن عبدالمطلب و از تربت شهید برای خود تسبیح درست کرد، اینها معنی دارد، یعنی چه! خاک شهید محترم است قبر شهید محترم است، من برای عبادت خدا که می خواهم اذکار خود را بشمارم نیازمند به سبحه ای (تسبیح)، چه فرقی می کند دانه های تسبیح از سنگ باشد یا چوب یا خاک، و از هر خاکی آدم بردارد، برداشته است ولی من این را از خاک تربت شهید بر می دارم و این نوعی احترام به شهادت است، نوعی به رسمیت شناختن قداست شهادت است، تا آنکه بعد از شهادت وجود مقدس امام حسین علیه السلام، خود به خود لقب سیدالشهداء از جناب حمزه گرفته شد و به نوه برادر بزرگوارش حسین بن علی علیه السلام داده شده و بعد از آن دیگر اگر کسی بخواهد به خاک شهید تبرک بجوید از خاک حسین بن علی علیه السلام تهیه می کند.
799 - تسبیح از مرقد امام حسین (ع)
امام کاظم علیه السلام می فرماید:
لا تستغنی شیعتنا عن اربع خمره یصلی علیها و خاتم یتختم به وسواک یستاک به وسبحه من طین قبر ابی عبد الله علیه السلام؛
پیروان ما از چهار چیز بی نیاز نیستند:
1 - سجاده ای که بر روی آن نماز خوانده می شود.
2 - انگشتری که در انگشت باشد.
3 - مسواکی که با آن دندان ها را مسواک کنند.
4 - تسبیحی از خاک مرقد امام حسین (42).
امام صادق علیه السلام می فرماید:
و من کان معه سبحه من طین قبر الحسین علیه السلام کتب مسبحا وان لم یسبح بها؛
کسی که تسبیحی از خاک مرقد حسین علیه السلام با خود داشته باشد تسبیح گوی حق محسوب می شود گرچه با آن تسبیح نگوید. (43).
در حدیثی دیگر امام صادق علیه السلام می فرماید: یک ذکر یا استغفار که با تسبیح تربت حسین علیه السلام گفته شود برابر است با هفتاد ذکر که با چیز دیگر گفته شود.
800 - صورت بر تربت امام حسین (ع)
امام صادق علیه السلام در زمان حیات خویش سجده کنان و گریان، هر کسی را که چهره بر تربت حسین علیه السلام می نهد، و هر کسی را که بر او اشک می ریزد و هر کسی را که در سوگ او شیون می کند همه را دعا می فرمود. (44).

801 - ذکر با تربت امام حسین (ع)
از امام رضا علیه السلام روایت شده که هر کس با تربت امام حسین علیه السلام بگوید. سبحان الله و الحمد لله و لا الا الله اکبر. با هر ذکر، خداوند شش هزار حسنه برای او ثبت می کند و شش هزار گناه او را محو نموده شش هزار درجه بالا برده و شش هزار شفاعت برای او می نویسد.
و از امام صادق علیه السلام نقل شده: هر کسی سنگ هایی را که از تربت امام حسین علیه السلام درست می کنند (یعنی تسبیح پخته) بگرداند، به تعداد هر استغفر الله ربی و اتوب الیه هفتاد استغفار برای او ثبت می شود و اگر تسبیح در دستش باشد و ذکر نگوید به عدد هر دانه هفت مرتبه استغفار برای او نوشته می شود.
در روایت دیگر فرمودند: کسی که با تسبیح تربت یک مرتبه سبحان الله بگوید چهار صد حسنه برای او نوشته می شود، چهار صد گناهش برطرف، چهارصد درجه اش بالا، چهارصد حاجتش برآورده می گردد. (45).
802 - درست کردن تسبیح با تربت
با تربت تسبیح درست کردن و با آن ذکر گفتن و در دست داشتن فضیلت عظیم دارد. از ویژگی های این تسبیح این است که در دست آدمی تسبیح می گوید بدون آنکه صاحبش تسبیح بگوید. البته این همان تسبیحی است که خداوند فرمود: وان من شی ء الا یسبح بحمده ولکن لا تفقهون تسبیحهم؛ (46) هر موجودی تسبیح و حمد او می گوید، ولی شما تسبیح آنها را نمی فهمید. به هر حال تسبیح تربت، تسبیحی می گوید که ما نمی فهمیم. و این ویژگی در تربت حضرت سیدالشهداء ارواحنا له الفداء است.
(1) بحارالانوار، ج 44، ص 301.
(2) همان ص 239.
(3) همان ج 101، ص 93 و 100.
(4) بحارالانوار، ج 101، ص 106.
(5) همان ص 107.
(6) بحارالانوار، 101، ص 107.
(7) همان ص 111.
(8) بحارالانوار، ج 101، ص 135.
(9) بحارالانوار، ج 101، ص 108.
(10) 3و 4 و 5 - بحارالانوار، ج 101، ص 135.
(11) همان 5.
(12) بحارالانوار، ج 101، ص 135.
(13) بحارالانوار، ج 101، ص 135.
(14) همان ماخذ.
(15) همان ص 129.

(16) همان ص 122.
(17) همان ص 126.
(18) همان ماخذ، ص 125.
(19) همان ص 124.
(20) همان ماخذ، ص 136.
(21) همان ماخذ، ص 118.
(22) بحارالانوار، ج 82، ص 45.
(23) همان ج 44، ص 256.
(24) بحارالانوار، ج 44، ص 256.
(25) بحارالانوار، ج 101، ص 134.
(26) همان ج 101، ص 116.
(27) همان ج 44، ص 247.
(28) بحارالانوار، ج 45، ص 227.
(29) همان ج 101، ص 73.
(30) همان ج 44، ص 239.
(31) همان ص 237.
(32) ویژگیهای امام حسین علیه السلام، ص 233 - 226.
(33) مناقب اهل البیت علیه السلام، ج 1، ص 423.
(34) من لا یحضره الفقیه، ج 1، ص 268.
(35) بحارالانوار، ج 85، ص 153.
(36) همان ص 158.
(37) شفاعت امام حسین علیه السلام، ص 20.
(38) شفاعت امام حسین علیه السلام، ص 20.
(39) وقایع الایام، ج 2، ص 182.
(40) 72 داستان از شفاعت امام حسین علیه السلام، ص 67.
(41) طهارت روح، ص 214.
(42) تهذیب الاحکام، ج 6، ص 75.
(43) وسائل الشیعه، ج 3، ص 608.
(44) بحارالانوار، ج 10، ص 51.
(45) مصباح المتهجد شیخ الطائفه (ره)، ص 678.
(46) سوره اسراء، آیه 44.

803 - زیارت امام حسین (ع)
امام حسین علیه السلام فرمود: هر کس پس از شهادت به زیارت من بیاید، در روز قیامت به زیارت او می روم و اگر نباشد جز در آتش بیرون می آورم. (1).
804 - دعای حضرت صادق (ع) در سجده
معاویه بن وهب گوید: به خانه امام صادق علیه السلام رفتم، حضرت در سجده بود دعاهایی می کرد تا به اینجا رسید که گفت: خدایا! رحم کن به صورت هایی که آفتاب آن را دگرگون کرده تا خودش را به قبر حسین علیه چ برساند. خدایا! رحم کن به اشک های چشمی که در عزای حسین علیه السلام ریخته می شود، خدایا! رحم کن به ناله ها و صرخه هایی که در مصیبت حسین بلند می شود، خدایا! رحم کن به ناله ها و صرخه هایی که در مصیبت حسین بلند می شود. خدایا! من آنان را به تو می سپارم تا بر ما نزد حوض کوثر وارد شوند (آنان را به ما برسان).
معاویه بن وهب گوید: حضرت که سر از سجده برداشت، عرض کردم: این دعاها را برای چه کسی می کردید؟
فرمود: برای عزاداران و زوار قبر جدم حسین. آیا کربلا می روی، آیا فضیلت او را می شناسی؟ گفتم: تا به حال این طور نمی دانستم این دعاهای که شما فرمودید، اگر برای کافری می کردید مشمول رحمت خدا می شد. از این به بعد خودم را حتما به قبر حسین علیه السلام خواهم رسانید. (2).
805 - نهایت قرب امام حسین (ع) به خداوند
پاداش پرشکوه دیگر، که طبق روایات به زائر حسین علیه السلام ارزانی می گردد، این است که هر کسی عارفانه و عاشقانه او را زیارت کند، چنان است که گویی خدا را در عرشش زیارت نموده است. (3).
این کنایه از شدت قرب به خدا و اوج به کمال است و فراتر از این مقام این است که به برکت زیارت حسین علیه السلام خدا از او دیدار می کند، چرا که در روایت آمده است که:
هر کسی حسین علیه السلام را شب جمعه زیارت کند، زیارت خدا را درک می کند و خدا از او دیدار می نماید. (4).
روشن است که دیدار خدا و زیارت او، کنایه از لطف خاص او و باران رحمت خدا بر اوست و کسی که باران رحمت خدا بر او باریدن کند هرگز محروم نخواهد شد و از آن بی بهره نخواهد گشت.
با دقت در روایت که نشانگر قرب خاص معنوی زائر حسین علیه السلام به

بارگاه خداست، به اینجا می رسیم که در زیارت او، پاداش و بهره ای از رحمت الهی خواهد بود که فراتر از آن نشاید.
و در روایت دیگری آمده است که: هر کس می خواهد در روز رستاخیز به خدا نظر کند باید حسین علیه السلام را بسیار زیارت کند. (5).
این سه تعبیر یعنی: زیارت خدا و دیدار با خدا و نظر به رحمت خدا. تعبیرهای سه گانه ای هستند که نهایت قرب و بالاترین درجه معنوی انسان را نشانگرند. قربی که فراتر از آن نیست و به خاطر همین نکته ظریف و عمیق است که این ویژگی را به صورت جداگانه بحث کردیم، چرا که این خود با همه پاداش های زیارت او برابر، بلکه بر همه آنها سر آمد است. (6).
806 - چرا مهر کربلا درست می کنند؟
حضرت رسول صلی الله علیه وآله به ام سلمه فرمود: جبرئیل از خاک کربلا برای من هدیه آورد. آن را بوسید و فرمود: بوی بهشت می دهد.
این قطعه از زمین به داعی خدا، محب خدا، عبد خالص خدا، حسین علیه السلام نیست دارد و شرافتش را پیغمبر شناخت و عملا و قولا به ما رساند. (7).
807 - کربلا پاره اس از بهشت است.
رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: ای جابر! زیارت کن قبر حسین را در کربلا، پس هر آینه کربلا پاره ای از بهشت است. (8).
808 - پاداش هزار حسنه
روزه نیز عمل بزرگ عبادی است و سپری است در برابر آتش جهنم، اما زیارت آن حضرت چنانکه در روایت صحیح آمده است، پاداش هزار روزه و روزه دار را، دارد.
809 - پاداش جهاد
یاری رسانی در راه خدا و همکاری و همیاری، پاداش ارزنده ای دارد اما زیارت آن حضرت پاداشش فراتر از آن است. (9).
در روایت آمده است که: هر کسی حسین علیه السلام را زیارت کند، همانند کسی است که هزار مرکب، زین و لجام کرده برای خدمت در راه خدا مجهز و آماده ساخته است. (10).
810 - پاداش هزار شهید.
در زیارت عارفانه آن حضرت پاداشی است معادل پاداش هزار شهید از شهدای بدر، (11) بلکه فراتر از آن. از زیارت عارفانه و خالصانه او پاداشی بسان پاداش به خون غلطیدن در راه خدا نیز دریافت می گردد. (12).
811 - پاداشش آزاد ساختن هزار برده
در زیارت آن حضرت پاداش بزرگی، بسان پاداش آزاد ساختن هزار نفر در

راه خداست. (13).
در روایت است که: هر کسی قبر مطهر او را با پای پیاده زیارت کند به هر قدمی که بر می دارد و می نهد، پاداشی معادل آزاد ساختن برده ای از فرزندان اسماعیل را خواهد داشت. (14).
812 - پاداش ذکر خدا
در مورد ذکر و ستایش خدا، همین بس که در روایت است که: خداوند تبارک و تعالی، از عرق زائر عارف آن حضرت که در راه زیارت او ریخته شده، هفتاد هزار فرشته ستایشگر و تقدیس کننده، خلق می کند. (15).
علاوه بر آن، زیارت آن حضرت پاداش دیگری معادل ستایش و ذکر خدا و سپاس او را به همراه دارد و نیز درک ثواب ذکر فرشتگان مقرب، در زیارت آن حضرت است.
813 - شادمان نمودن مومنین (16).
از کارهای شایسته، شادمان ساختن انسان باایمان و دمیدن نسیم فرح بخش سرور بر دل های مومن است. این کار برترین کارهاست و در سخت ترین شرایط عالم برزخ و رستاخیز همنشین زیبای انسان می گردد. (17).
در روایات از امام صادق علیه السلام آمده است که: اگر زائر حسین علیه السلام بداند که با زیارت عارفانه و خالصانه و هدفدار حسین علیه السلام چه نسیم شادمانی بر قلب های مصفای پیامبر و علی و فاطمه و حسن و امام نور علیه السلام و شهیدان خاندان پیامبر می وزد و چه ثمره پرارزشی از دعای آنان به او باز می گردد و چه پاداش پرارزش در دنیا و آخرت برای او خواهد بود، دوست می داشت که نه تنها حسین را زیارت کند، بلکه همیشه کنار قبر شریف او برای زیارت منزل گزیند. (18).
814 - پاداش کشته کوی حسین (ع)
از امام صادق علیه السلام آمده است که:
اگر زایر حسین علیه السلام، در راه زیارت او کشته شود با نخستین قطره خون، همه گناهانش مورد بخشایش قرار می گیرد و سرشت ملکوتی او بسان سرشت پیامبران به گونه ای شست و شو داده می شود که از سرشت حیوانی کافران و فاسقان، پاک و پاکیزه و خالص می گردد؛ همینگونه قلب او شست و شو داده می شود و هر ناخالص از آن زدوده و لبریز از ایمان می گردد. و در حالی خدا را ملاقات می کند که از همه ناخالصی ها خالص است و شفاعت خاندان و هزاران نفر از برادران دینی اش بدو ارزانی شده است. فرشتگان به همراه جبرییل و فرشته مرگ، نماز او را می خوانند و کفن و حنوط او از بهشت هدیه می گردد. و آرامگاهش بر او گسترده و نورباران می گردد.
دری از درهای بهشت به رویش گشوده می شود و فرشتگان از بهشت بر او هدیه می آورند و پس از هیجده روز، به ملکوت پر می کشد و تا آستانه

رستاخیز با دوستان خدا هیجان در آنجا خواهد بود.
پس از آغاز برپایی رستاخیز، او نیز سر از خاک بر می دارد و بار دیگر با پیامبر و علی و امامان نور علیه السلام مصافحه می کند، آنان بشارت کامیابی نجات بدو می دهند و او را به همراه خود می بردند تا از حوض کوثر می نوشد و هر که را دوست دارد می نوشاند. (19).
815 - نظر لطف خدا بر زائر حسین (ع)
ویژگی دیگر در زیارت حسین علیه السلام این است که رسیدن به بهشت برین که نهایت آرزوی هر انسان است در پرتوی آن، حاصل می شود.
در روایت آمده است که:
خداوند، هنگامی که زائر عارف او را در راه زیارت او، شبانگاهان بیدار و روزها خسته می نگرد، به او نظر لطفی می افکند که بهشت برایش تامین می شود. (20).
816 - شفاعت زائر حسین (ع)
در صحرای محشر ندا می رسد که: شیعیان خاندان پیامبر کجایند؟!
در آن هنگام گردن های بی شماری برافراشته می شود، آنگاه ندا می رسد که: زائرین حسین علیه السلام کجایند؟
و اینجاست که هر کسی دست فردی را که دوست دارد می گیرد و او را به بهشت می برد. (21).
817 - زیر لوای علی (ع)
طبق روایت امام صادق علیه السلام در روز قیامت ندای خاصی می رسد که: زائران حسین کجایند؟
گروهی گردن می کشند، بدانان خطاب می گردد که: از زیارت حسین علیه السلام چه می خواستید؟
پاسخ می دهند: پروردگار! انگیزه و خواست ما، تنها دوستی و ارادت به پیامبر و علی و فاطمه علیهاالسلام بود و نثار مهر و محبت به حسین علیه السلام به خاطر ستمی که در راه احیا دین و ارزش های الهی بدو روا داشتند.
اینجاست که ندا می رسد. هان ای زائران حسین! این محمد و علی و فاطمه و حسین و حسین علیه السلام به پا خیزید و به آنان بپیوندید، شما با آنان هستید به زیر پرچم آنان که در دست علی علیه السلام است بروید. و آنان از هر سوی به سوی پرچم خواهند رفت. (22).
818 - پاداش هزار صدقه
انفاق و صدقه در راه خدا پاداش بزرگی دارد؛ اما همانگونه که در روایات آمده است زیارت حسین علیه السلام پاداش هزار صدقه پذیرفته شده را دارد. (23).
819 - بدان ای سوگوار بر حسین

در روایت است که در عالم برزخ آن حضرت در سمت راست عرش الهی است؛ از آنجا بر شهادتگاه خویش می نگرد و بر آن چه در آنجا رخ می دهد نظاره می کند و اردوگاه خویش، انبوه زائران، شیفتگان و عاشقانه را، تماشا می کند و آنان را با اسم و رسم و نام و عنوان و نام پدر و مادر و از نظر درجات و منزلتشان در بارگاه خدا، می شناسد و بر محافل و مجالس سوگ خویش و شرکت کنندگان و عزادارانش نظر می افکند و خود، توسط پدرش، برای آنان طلب بخشایش و آمرزش می کند و می فرماید.
هان ای سوگوار بر عاشورا!... اگر می دانستی که خداوند برای تو چه نعمت هایی به عنوان پاداش آماده ساخته است، بی تردید شادمانی و سرورت از غم و اندوهت، بیشتر می شد. (24).
820 - شفاعت زائر حسین (ع)
در مورد پاداش زیارت آن گرامی آمده است که: زائر او از کسانی است که می تواند در مورد ده، تا صد نفر شفاعت کند و گاه بدو گفته می شود: دست هر کسی را می خواهی بگیر و او را به بهشت وارد ساز. (25).
821 - تکلم خدا از عرش
آمده است که: زائر او از کسانی است که خدا از عرش خویش با او سخن ها می گوید. (26).
من آن مقام رفیع را نمی جویم و از این عظمت، بدان قناعت می ورزم که فرشته ای از فرشتگان رحمتش، با من سخن گوید. (27).
822 - ساقی حوض کوثر
آمده است که زیارت کننده او مردم را از آب کوثر سیراب می کند (28).
من خویش را شایسته این عظمت نمی نگرم، بلکه خود را تنها از آن کسانی می نگرم که در درون آتش به اهل بهشت فریاد می کشند که از آن آب گوارا به ما هم بدهید و از این راه تنها به سیراب شدن خویش به وسیله یکی از شایستگان بهشت نشین، قناعت می ورزم. (29).
823 - مقام زائر حسین (ع)
آمده است که: زائر آن حضر به مقامی می رسد که در بهشت با پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بر خوان نعمت خدا می نشیند و همراه او از نعمت های الهی بهره مند می گردد. (30).
من خویشتن را شایسته این مقام نمی نگرم و به برکت زیارت او به این قانع هستم که از خوردن درخت شوم زقوم، در آتش دوزخ نجات یابم.
آری! این آثار و نتایج عظیم و توسل به آن حضرت به هر مانعی بر خورد نماید، اثرات جزئی و مورد انتظار مرا، بر جای می نهد. (31).
824 - اینک زندگی را از سر بگیر!
آنگاه که زائر عارف آن حضرت علیه السلام آهنگ بازگشت می کند، فرشته ای به سوی او آمده و می گوید: خداوند درود و سلامت می رساند

و می فرماید گذشته است به برکت این زیارت خالصانه، مورد بخشایش است، اینک زندگی را از نو آغاز کن و مراقب عملکرد خود باش. (32).
با این بیان، هنگامی که فردی به برکت شناخت و ارادت و زیارت حسین علیه السلام به جایی می رسد که خدایش بدو سلام می رساند. روشن است که او کمتر از او را در برابر بزرگترین فاجعه زندگی، یعنی سوء عافیت و از دست دادن ایمان، حفظ نموده و به حال خود رها نخواهد کرد. (33).

825 - پاداش یک حج از حج های پیامبر(ص)

در روایات مختلف، از جمله روایات پاداش زیارت آن حضرت، آمده است که: برای زائر امام حسین (ع) پاداش یک حج از حج های پیامبر صلی الله علیه و آله نوشته می شود. (34).
و روشن است که اولا حج انجام شده به وسیله پیامبر، از کارهای فردی عادی نیست که دچار حبط گردد و ثانیا عمل پیامبر واقعیتی است قطعی و جاودانه و آفت ناپذیر.

826 - بوسه بر جایگاه فرود شمشیرها

از امام باقر علیه السلام روایت شده است که:
امام حسین علیه السلام هنگامی کودکی هرگاه نزد جد بزرگوارشان پیامبر می آمدند، پیامبر به امیر مؤمنان امام علی علیه السلام می فرماید، یا علی! او را نگاه دار!
سپس امام حسین علیه السلام را گرفته و زیر گلوی او را می بوسید و گریه می کرد، امام فرمودند: پدر! چرا گریه می کنی!
پیامبر فرمودند: فرزند عزیزم! چرا گریه نکنم در حالی که بوسه بر جایگاه شمشیرها می زنم. (35).

827 - زائرین امام حسین (ع)

امام حسین علیه السلام فرمودند: پدر جان! آیا من به قتل می رسم؟
پیامبر فرمودند: آری! به خدا سوگند که تو و برادر و پدرت همگی به شهادت خواهید رسید!
امام حسین علیه السلام فرمودند: آیا قبور ما دور از یکدیگر است؟
پیامبر فرمودند: آری.
امام حسین علیه السلام فرمودند، در این صورت چه کسی از امت تو ما را زیارت خواهد کرد؟
پیامبر فرمودند: تنها صدیقان امت من به زیارت من و پدر تو و برادرت خواند آمد! (36).

828 - زیارت خدا در عرش

من زاره کمن زار الله فی عرشه. (37).
هر توحید گرایی، امام حسین را زیارت کند، بسان کسی است که خدای را

در عرشش زیارت کرده است. (38).
829 - تمام خواندن نماز
حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:
نماز در چهار مکان تمام خوانده می شود (اگر چه از حد مسافت شرعی هم بیشتر باشد اما شکسته نمی شود):
1- مسجدالحرام (مکه)
2-مسجد الرسول (مدینه)
3- مسجد کوفه.
4- حرم امام حسین علیه السلام
در روایت آمده که: ابن شبل از امام صادق علیه اسلام پرسید: آیا قبر امام حسین علیه اسلام را زیارت کنم؟
فرمود:پاک خوب زیارت کن و نمازت را در حرمش تمام بخوان.
پرسید: تمام بخوانم؟
فرمود: تمام.
عرض کرد: بعضی از اصحاب و شیعیان شکسته می خوانند؟
فرمود: اینان دو چندان عمل می کنند. (39).
و در رساله های علمیه آمده که در حرم امام حسین علیه السلام می توان نماز را هم شکسته خواند و هم به برکت آن حضرت تمام به جا آورد.
830 - نماز زائر امام حسین (ع) (40).
اگر انسان زائر، حق امام را شناخته و با معرفت و ولایت او در کنار قبر مطهرش نماز گزارد مورد قبول حق تعالی قرار می گیرد. چنانکه امام حسین علیه السلام در شان و مقام کسی که به مرقد و بارگاه شریف حضرت مشرف شده و نماز بخواند فرمود: خداوند متعال اجر نمازش را قبولی آن قرار می دهد. (41).
831 - نقصان ایمان
در روایت آمده است که: اگر یکی از شما در همه عمر در مراسم حج شرکت کند، امام زیارت حسین را ترک نماید گویی حقی از حقوق پیامبر را ترک کرده است.
و در روایت دیگری آمده است که: اگر یکی از شما هزار حج انجام دهد آنگاه به کوی حسین نشتابد، حق خداوند را ادا نکرده است.
832 - کاستن عمر
در روایات بسیاری آمده است که ترک زیارت آن حضرت باعث می شود که برکت از عمر انسان برداشته شود.
و در برخی از روایات کاهش یک سال از عمر قطعی شمرده شده است.
833 - شیعه واقعی نیست
در روایات دیگری به صراحت آمده است که: هر کس زیارت حسین را با

وجود امکانات ترک کند، شیعه واقعی خاندان رسالت نیست.
834 - در زمره دوزخیان
روایت دیگری بیانگر آن است که هرکس زیارت آن حضرت را به انگیزه تحقیر و اهانت به مقام ولایت و امام و عظمت کار بزرگ او ترک کند، از دوزخیان خواهد بود.
(1) فرهنگ جامع سخنان امام حسین علیه السلام، ص 724.
(2) سیدالشهداء علیه السلام، شهید دستغیب، ص 163.
(3) بحارالانوار، ج 101، ص 76.
(4) همان ص 60.
(5) همان ص 77.
(6) ویژگی های امام حسین علیه السلام، ص 473.
(7) سیدالشهداء علیه السلام، شهید دستغیب، ص 101.
(8) همان ماخذ.
(9) بحارالانوار، ج 101. ص 18.
(10) همان ماخذ، ص 43.
(11) همان ص 18.
(12) همان ص 104.
(13) همان ص 43.
(14) همان ص 36.
(15) بحار الانوار، ج 101. ص 357.
(16) ویژگی های امام حسین علیه السلام، ص 436.
(17) بحارالانوار، ج 7، ص 197. و ج 74، ص 284 و 295 و ج 82، ص 176.
(18) همان ج 101. ص 14 و 15.
(19) بحارالانوار، ج 101، ص 78.
(20) همان ص 12.
(21) همان ص 27.
(22) بحارالانوار، ج 101، ص 21.
(23) همان، ص 18.
(24) بحارالانوار، ج 44، ص 292، ح 35.
(25) ویژگیهای امام حسین علیه السلام، ص 66 - 68.
(26) بحارالانوار، ج 101، ص 73، ج 20.
(27) ویژگیهای امام حسین علیه السلام، ص 66 - 68.
(28) بحارالانوار، ج 101، ص 79، قریب به این مضمون.
(29) ویژگیهای امام حسین علیه السلام، ص 66 - 68.
(30) بحارالانوار، ج 101، ص 55.

(31) خصائص الحسين عليه السلام، ص 68.
(32) بحارالانوار، ج 101، ص 67 و ح 58.
(33) خصائص الحسين ع، ص 59.
(34) كامل الزيارات، ص 156.
(35) منتهى الامال، ص 77.
(36) منتهى الا مال، ص 78.
(37) بحارالانوار، ج 101، ص 76، ح 29.
(38) ويژگيهاى امام حسين عليه السلام، ص 59.
(39) كامل الزيارات، 248.
(40) خصائص امام حسين عليه السلام، ص 60.
(41) كامل الزيارات، 195.

- پیغمبر اکرم نسبت به حسین بن علی علیه السلام، فرمود: حسین منی و انا من حسین احب الله من احب حسینا؛ حسین از من است از حسینم؛ خدا دوست می دارد هر کسی را که حسین من را دوست بدارد (1).
- امام صادق علیه السلام فرمود: سوره والفجر را در نوافل و فرائض خودتان بخوانید که سوره جدم حسین بن علی است.
عرض کردند: به چه مناسبتی سوره جد شماست؟
فرمود: آن آیات آخر سوره والفجر مصداقش حسین است، آنجا که می فرماید: یا ایتها النفس المطمئنه، ارجعی الی ربک راضیه مرضیه، فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی. (2).
- پیغمبر اکرم در عالم رویا به او (امام حسین علیه السلام) فرموده بود: حسینم ! مرتبه و درجه ای هست که تو به آن مرحله و درجه نخواهی رسید مگر از پلکان شهادت.
- در سفارش موسی بن جعفر علیه السلام به هشام آمده که حضرت فرمود: حسین بن علی علیه السلام فرمود: تمامی چیزهایی که خورشید بر آن می تابد در مشرق و مغرب زمین و دریا و خشکی و زمین هموار و کوه ها، همه و همه نزد ولی خدا و اهل معرفت به حق خداوند چون سایه ای بیش نیست. آیا آزاد مردی پیدا نمی شود که دست از این لقمه جویده شده بردارد؟ برای شما جز بهشت بهایی نیست پس خود را به غیر از بهشت نفروشید، که هر کسی از خدا به دنیا راضی شود به چیز پستی راضی گشته است.
- امام صادق علیه السلام فرمود: رحم الله عمی العباس لقد آثر وابلی بلاء حسنا. (3) خدا رحمت کند عمویم عباس را، عجب نیکو امتحان داد، ایثار کرد.
- امام زین العابدین فرمود: ما دوازده نفر بودیم و تمام ما دوازده نفر را به یک زنجیر بسته بودند که یک سر زنجیر به بازوی من و سر دیگر آن به بازوی عمه ام زینب بسته بود. (4).
- امام باقر علیه السلام فرمودند که: سی هزار نفر جمع شده بودند که جد ما حضرت حسین علیه السلام را بکشند و کل یتقرب الی الله بدمه (5) و هر یک با کشتن او به خدا تقرب می جستند، چون می گفتند یزید خلیفه پیامبر است و حسین بن علی بر او خروج کرده است، باید با او جنگید. (6).
- (رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله فرمودند:) ان لقتل الحسین حراره فی قلوب المومنی لا تبرد ابدا؛ از قتل حسین در دل های مومنان سوزشی است که هرگز به سردی نگراید. (7).

- در حدیث است که امیرالمؤمنین علیه السلام در صفین از سرزمین کربلا عبور کرد و تربت آنجا را بویید و فرمود: واها لک ایتها التربه لیحشرن منک اقوام یدخلوون الجنه بغیر حساب؛ شگفتا از تو ای خاک پاک! که اقوامی از درون تو محشور می شوند که بی حساب داخل بهشت می گردند. (8).

(1) آشنایی با قرآن، ج 8، ص 315.
(2) حماسه حسینی، ج 1، ص 297.
(3) ابصار العین ص 26.
(4) حماسه حسینی، ج 1، ص 177.
(5) مقتل الحسین مقرم صحفه 6، به نقل از ابی بکر ابن العربی الاندلسی درعواصم صفحفه 232.
(6) حق و باطل، ص 53.
(7) مستدرک الوسائل، ج 2، س 217.
(8) بحارالانوار، ج 44، ص 255.

گزیده ای از خطبه و سخنان امام حسین

- امام حسین فرمود: جدم به من فرموده است که: تو درجه ای نزد خدا داری که جز با شهادت به آن درجه نائل نخواهی شد.
- به من می گویید نرو، ولی خواهم رفت. می گویید کشته می شوم، مگر مردن برای یک جوانمرد ننگ است؟ مردن آن وقت ننگ است که هدف انسان پست باشد و بخواهد برای آقایی و ریاست کشته بشود که می گویند به هدفش نرسید. اما برای آن کسی که برای اعلای کلمه حق و در راه حق کشته می شود که ننگ نیست. چرا که در راهی قدم بر می دارد که صالحین و شایستگان بندگان خدا قدم برداشته اند. (1).
- امام حسین علیه السلام در روز دهم محرم پس از آنکه نماز صبح را با اصحاب به جماعت خواند، برگشت و خطابه کوتاهی برای اصحاب و یاران ایراد کرد. در آن خطابه چنین گفت: اندکی صبر و استقامت، مرگ جز پلی نیست که شما را از ساحل درد و رنج به ساحل سعادت و کرامت و بهشت های وسیع عبور می دهد.
- امام حسین علیه السلام وقتی که می آمد به طرف کربلا، اشعاری را با خودش می خواند که نقل شده پدر بزرگوارشان هم همین اشعار را آگاهی می خواندند، آن اشعار این است:
فان تکن الدنیا تعد نفیسه
فدار ثواب الله اعلی و انبل
و ان تکن الاموال للترک جمعها
فما بال متروک به المرء یبخل
و ان تکن الابدان للموت انشات
فقتل امرء بالسیف فی الله اجمل.
اگر چه دنیا زیبا و دوست داشتنی است، دنیا آدم را به طرف خودش می کشد، اما خانه پاداش الهی، خانه آخرت، خیلی از دنیا زیباتر است، خیلی از دنیا بالاتر و عالی تر است.
اگر مال دنیا را آخر کار باید گذاشت و رفت، پس چرا انسان آن را در راه خدا انفاق نکند.
و اگر این بدن های ما ساخته شده است که آخر کار بمیرد، پس چرا در راه خدا شمشیر قطعه قطعه نشود؟ (2).
- مرگ برای انسان جوانمرد ننگ نیست، اگر در راه حق جهاد کند و در حالی که مسلم است کوشش به خرج بدهد (نیتش حق باشد و در حالی که مسلم است مجاهده و جهاد کند) و با مردان صالح، مواسات و همگامی و همدردی نماید، و بر عکس، راه خودش را از مردم بدبخت هلاک شده و

مجرم گناهکار جدا کند.
- امام حسین علیه السلام می فرماید موت فی عز خیر من حیاه فی ذل مردن در سایه عزت بهتر است از زندگی با ذلت.
- من مردن را برای خودم سعادت، و زندگی با ستمگران را موجب ملامت می بینم. (3).
- حسین می گوید: هیهات منا الذله حسین تن به خواری بدهد؟ !
- الموت اولی من رکوب العار؛ (4) مرگ از متحمل شدن یک ننگ بالاتر است.
- موت فی عز خیر من حیاه فی ذل؛ (5) مردن با عزت از زندگی با ذلت بهتر است.
- ای خود فروختگان به آل ابی سفیان! با من می جنگید و من با شما می جنگم. زن و بچه چه تقصیری دراند؟ ! کونوا احرارا فی دنیا کم (6) اگر خدا را نمی شناسید، اگر به معاد ایمان ندارید، آن شرفی که یک انسان باید داشته باشد کجا رفت؟ ! حریت و آزادیتان کجا رفت؟ ! (7).
- هر کس آماده است که خون دلش را در راه ما ببخشد، هر کس تصمیم گرفته است لقاء پروردگار را، چنین با ما کوچ کند.
- ایها الناس! هر کسی که خیال می کند ما به مقامی نائل می شویم، به جایی می رسیم، چنین چیزی نیست، برگردد.
- امام حسین علیه السلام از اصحاب خود بیعت گرفت و در شب عاشورا فرمود: من بیعت خودم را از گردن شما برداشتم.
- مسلم دختر کوچکی داشت. امام حسین وقتی که نشست او را صدا کرد، فرمود بگویید بیاید. دختر مسلم را آوردند، او را نشاند روی زانوی خودش و شروع کرد به نوازش کردن. دخترک زیرک و باهوش بود، دید که این نوازش، یک نوازش فوق العاده است، پدرانه است، لذا عرض کرد: یا اباعبدالله! یا ابن رسول الله! اگر پدرم بمیرد چقدر...؟
اباعبدالله متاثر شد، فرمود: دخترکم! من به جای پدرت هستم. بعد از او، من جای پدرت را می گیرم.
صدای گریه از خاندان اباعبدالله بلند شد. اباعبدالله رو کرد به فرزندان عقیل و فرمود: اولاد عقیل! شما یک مسلم دادید کافی است، از بنی عقیل یک مسلم کافی است، شما اگر می خواهید برگردید، برگردید.
عرض کردند. یا اباعبدالله! یا ابن رسول الله! ما تا حال که مسلمی را شهید نداده بودیم، در رکاب تو بودیم، حالا که طلبکار خون مسلم هستیم، رها کنیم! ابدا، ما هم در خدمت شما خواهیم بود تا همان سرنوشتی که نصیب مسلم شد، نصیب ما 8) †ŞæŞ).
- در روز عاشورا خطاب به اهل بیت خود فرمود: استعدوا للبلاء و اعلموا ان الله حافظکم و منجیکم من شر الاعداء و یعذب اعادیکم بانواع البلاء؛

(9) خود را آماده بلا کنید، و بدانید که خداوند حافظ شما از دشمنان است، و دشمنانتان را به انواع بلا کیفر خواهد داد.
(1) حماسه حسینی، ج 1، ص 153.
(2) شهید، ص 98.
(3) حماسه حسینی، ج 1، ص 153 و 154.
(4) بحارالانوار، 78/ 128.
(5) بحارالانوار، 44/192 چاپ جدید.
(6) اللهوف ص 120.
(7) فلسفه اخلاق ص 160 - 161.
(8) حماسه حسینی، ج 1، ص 205.
(9) خود را آماده بلا کنید و بدانید که خداوند حافظ و رهایی بخش شما از دشمنان است، و دشمنانتان را به انواع بلا کیفر خواهد داد.

گزیده ای از خطبه حضرت زینب

- ای اهل کوفه! ای دغل بازان فریبکار بی وفا! آیا گریه می کنید؟ پس اشک شما نخشکد و ناله تان خاموش نگردد، مثل شما همچون آن زن احمق است که پنبه هایی را می رشت و نخ می ساخت، دوباره آنچه را که رشته بود پنبه می کرد و آنچه را که بافته بود باز می کرد.
- پس بگریید که سزاوار گریه اید. راستی که شما به عار این کار گرفتار آمدید و به ننگ آن مبتلا گشتید و هرگز این لکه را نتوانید شست. و کجا می توانید ننگ کشتن زاده ختم نبوت و معدن رسالت، و سرور جوانان بهشتی و پشتیبان جنگتان و جایگاه سلامتی خو و طبیب زخم هایتان و پناه مشکلاتتان و بیانگر حجتتان و مشتعلگاه راهتان را بشویید!.
- وای بر شما! می دانید چه جگری از رسول خدا صلی الله علیه وآله بریدید؟ و چه پیمانی شکستید؟ و چه دخترانی از او در معرض دید آوردید؟ و چه حرمتی از او دریدید؟ و چه خونی از او ریختید؟.
- راستی که کار ناپسندی کردید که نزدیک است آسمان ها را از شدت آن بشکافد.
- پس این مهلت الهی شما را سبکسار نسازد که عجله و شتاب، خدا را به شتاب نیندازد و بیم از دست رفتن انتقام بر خدا نرود، هرگز، که خداوند در کمین ما و آنها نشسته است. (1).
- کار خدا را نسبت به برادرت چگونه دیدی؟ فرمود: خداوند شهادت را در سرنوشت آنها مقرر فرموده بود و آنان به قتلگاه خویش پیوستند، و به زودی خداوند میان تو و آنان جمع کند. پس بنگر که پیروزی از آن کیست؟ مادرت به عزایت بنشیند ای پسر مرجانه! پس ابن زیاد به خشم آمد و برافروخت.

(1) حماسه حسینی، ج 3، ص 351.

835 - نورانیت امام حسین (ع) در رحم حضرت زهرا (س)
حضرت زهرا (س) می فرماید: وقتی به چهار ماهگی رسید خداوند او را در وحشت انیس من قرار داد، در جایگاه عبادت با من بود، وقتی به شش ماه رسید در شب تاریک، نیازی به چراغی نداشتم از نور حسین (ع) استفاده می کردم تا این که فرمود:
وجعلت اسمع اذا خلوت بنفسی فی مصلای التسبیح و التقدیس فی باطنی.
هنگامی که در جایگاه نماز با خودم خلوت می کردم صدای سبحان الله را از رحم خود می شنیدم. (1) (2).
836 - درخشندگی ویژه امام حسین (ع)
فاطمه (س) می فرماید: درخشش نور امام حسین (ع) به گونه ای بود که در هنگام حمل وی، پیامبر (ص) به من می فرمود:... فانی اری فی مقدم وجهک ضوءا و نورا و ذلک انک ستلدین حجه لهذا الحق. (3) دخترم! من در پیشانی تو درخشندگی و نورانیت ویژه ای می بینم و این نور نشانگر آن است که به زودی حجت خدا بر این مردم را به دنیا خواهی آورد.
پرتو نور حسین (ع) به صورتی بود که مادرش (ع) می گفت: در شب های تار به چراغ نیاز نداشتم. (4) (5).
837 - نامگذاری حسین (ع) توسط خداوند.
هنگامی که حضرت امام حسین (ع) متولد شد، حضرت رسول (ص) به اسماء فرمود: ای اسماء! فرزند من را بیاور.
اسماء می گوید: آن حضرت را در جامه سفیدی پیچیده و به خدمت پیامبر (ص) بردم.
حضرت او گرفت و در دامن خود گذاشت و در گوش راست او اذن و در گوش چپش اقامه گفت.
سپس جبرییل نازل شد و گفت: حق تعالی به تو سلام می رساند و می فرماید: چون علی (ع) نسبت به تو به منزله هارون نسبت به موسی (ع) است پس او را به اسم پسر کوچک هارون یعنی شبیر نام بگذار و چون لغت تو عربی است او را حسین (ع) بنام. (6).
838 - آرام کردن حسین توسط جبرییل
ابن شهر آشوب در مناقب گوید که در حدیث آمده است که: روزی جبرییل فرود آمد و فاطمه (س) خوابیده بود. حضرت حسین (ع) بیدار شد و به عادت اطفال بی تابی می کرد، پس جبرییل بنشست و او را از گریه بازداشت تا مادرش بیدار شد و رسول خدا (ص) فاطمه را از این آگاه کنید.

سید بحرانی در مدینه المعاجز روایت می کند از شرحبیل بن ابی عوف که گفت: وقتی حسین (ع) متولد شد فرشته ای از فرشتگان فردوس اعلی فرود آمد و به دریای اعظم رفت و در اقطار آسمان ها و زمین فریاد زد: ای بندگان خدا! جامه های حزن بپوشید و اظهار غم و اندوه کنید که جوجه محمد (ص) مذبوح و مظلوم است. (7) (8).

839 - لباس بهشتی

ام سلمه همسر پیامبر اکرم (ص) می گوید: پیامبر (ص) را دیدم که لباس مخصوص که در دنیا نظیرش را ندیده بودم، بر حسین (ع) می پوشاند. من در مورد آن لباس از پیامبر (ص) سوال کردم. آن حضرت فرمود: این هدیه خداوند به حسین (ع) است و من آن را بر اندامش می پوشانم. (9).

هم چنین در روایت آمده است که: گاهی امام حسن (ع) و امام حسین (ع) در دوران کودکی، در شب عید، لباس جدیدی می خواستند که از جانب خداوند متعالی به وسیله ملکی از ملایکه، به آنها هدیه می شد و حضرت فاطمه (س) بر آنها می پوشاند. (10) (11).

840 - طعام و لباس های بهشتی

امام حسین (ع) هرگاه ارده می فرمود: میوه های گوناگون و نعمت های جاودانه بهشت هدیه می شد از آن جمله: خرما، گلابی، سیب و نیز هر غذایی که از بهشت به پیامبر و علی و فاطمه و حسن (ع) هدیه شد، بیشتر به خواست آن حضرت یا به خاطر او بود. (12) (13).

841 - خوردن شیر از دست پیامبر (ص)

در روایت مناقب ابن شهر آشوب که از طریق اهل سنت نقل کرده، آمده است که وقتی حسین (ع) به دنیا آمد، مادرش فاطمه (س) بیمار گردید. و شیرش خشک شد، و رسول خدا (ص) برای فرزندش حسین (ع) دایه ای جستجو کرد، ولی پیدا نشد. و از این رو حسین را به نزد رسول خدا (ص) می آوردند و آن حضرت انگشت ابهام خود را در دهان آن کودک می گذرد و او می مکید و خدای تعالی در ابهام آن حضرت انگشت ابهام خود را در دهان آن کودک می گذارد و او می مکید و خدای تعالی در ابهام آن حضرت، روزی آن کودک را قرار داده بود.

در روایت دیگری است که رسول خدا (ص) به وسیله دهان خود این کار را می کرد و همان گونه که پرندگان از راه دهان به بچه های خود غذا می دهند، آن حضرت به آن کودک غذا می داد و این ماجرا چهل شبانه روز طول کشید و سبب شد که گوشت آن فرزند از گوشت رسول خدا (ص) روییده شود. (14) (15).

842 - سرور جوانان بهشت.

حذیفه گوید: پیامبر (ص) به من فرمود: این شخصی را که به من برخورد دیدی؟

عرض کردم: آری ای رسول خدا!
فرمود: او فرشته ای است که پیش از این ساعت به زمین نیامده بود، از خداوند اجازه خواسته که (به زمین فرود آید و) بر علی سلام دهد و خداوند او را اجازه فرموده، او آمد و سلام داد، و نیز به من بشارت داد که حسن و حسین دو سرور جوانان بهشتی هستند، و فاطمه خاتون زنان بهشتی است. (16) (17).

843 - پود پیراهن از پر جبرییل

در جلاء العیون آمده است: ام سلمه گفت: دیدم روزی حضرت رسالت (ص) حله ای به فرزند خود حسین (ع) می پوشانید که به جامه های دنیا شباهت نداشت.
گفتم: یا رسول الله! این چه جامه است که به جامه های دنیا نمی ماند؟
حضرت فرمود: این هدیه است که پروردگار من برای حسین (ع) فرستاده است و پودش از پرهای بال جبرییل است؛ چون امروز روز عید است این جامه را بر او می پوشانم. (18).

844 - بر آوردن حوایج

امام حسین علیه السلام پیرامون رفع حوایج مردم و برآوردن نیاز نیازمندان و عدم رد کردن ایشان می فرماید.
صاحب الحاجه لم یکرم وجهه عن سوالک فاکرم وجهک عن رده. یعنی؛ کسی که از تو حاجتی خواسته است، آبروی خود را با درخواست از تو ریخته است (و به تو روی زده است) پس تو دیگر با رد کردن او آبروی خود را نریز... (19) (20).

845 - ادای دین اسامه

وقتی که اسامه بن زید سخت بیمار شد و به بستر مرگ افتاد، حضرت امام حسین (ع) به محض اطلاع از این امر، به عیادت او شتافت و او را در بستر بیماری بسیار اندوهناک دید.
حضرت به او فرمود: ادای قرض تو به عهده من.
اسامه عرض کرد: می ترسم قبل از پرداخت دین و بدهکاری خود بمیرم.
حضرت فرمود: یقین داشته باش که پیش از مرگ تو قرض و بدهکاریت را می پردازم.
پس امام حسین (ع) به عهد خود وفا کرده و قبل از مرگ اسامه، تمام قرض او را پرداخت و آنگاه این کلمات را بیان فرمودند:
شر خصال الملوک الجبن من الاعداء و القسوه علی الضعفاء و البخل عند الاعطاء.از صفات زشت و ناستوده پادشاهان این است که از دشمن بترسند و نسبت به ضعیفان و بیچارگان قساوت و سنگدلی داشته و به هنگام بذل و بخشش بخیل و لئیم باشند. (21) (22).

846 - ایمان یهودی

ابن شهر آشوب روایت کرده است که حضرت امام حسین علیه السلام فرمود: بهترین اعمال بعد از نماز داخل کردن سرور در قلب مومن است بر وجهی که متضمن گناهی نباشد.
به درستی که من دیدم روزی غلامی با سگی طعام می خورد من از سبب آن پرسیدم گفت: یا بن رسول الله! من مغمومم می خواهم او را شاد گردانم، شاید شادی او موجب شادی من گردد؛ زیرا که مالکی دارم یهودی و می خواهم از دست او نجات یابم.
حضرت چون این سخن را از غلام شنید رفت به نزد آن یهودی که مالک او بود و فرمود: دویست دینار طلا می دهم که غلام خود را به من بفروشی.
یهودی گفت: من غلام را فدای گام های تو کردم که برداشته ای و به خانه من آمده ای و این بستان با نیز با او می دهم و مال را به تو پس می دهم.
حضرت فرمود: مال را به تو بخشیدم.
یهودی گفت: قبول کردم به غلام بخشیدم.
حضرت فرمود: غلام را آزاد کردم و مال ها را به او بخشیدم.
زن یهودی گفت: من مسلمان شدم و مهر خود را به شوهرم بخشیدم.
یهودی گفت: من نیز مسلمان شدم و این خانه را به زن خود بخشیدم. (23).
847 - سخاوت و بزرگواری امام حسین (ع)
مردی از مسلمین مدینه به شخصی مقروض شد و نتوانست قرض خود را ادا کند، از طرفی طلبکار اصرار داشت که او قرضش را بپردازد.
آن مرد برای چاره جویی به حضور امام حسین علیه السلام آمد، هنوز سخنی نگفته بود، امام حسین (ع) دریافت که او برای حاجتی آمده است (برای این که آبروی او حفظ شود) به او فرمود: آبروی خود را از سوال رویاروی نگهدار، نیاز خود را در نامه ای بنویس، که به خواست خدا آن چه تو را شاد کند به تو خواهم داد.
او در نامه ای نوشت: ای اباعبدالله! فلان کس پانصد دینار از من طلب دارد و اصرار دارد که طلبش را بگیرد، لطفا با او صحبت کن که تا وقتی که پولدار شوم، به من مهلت دهد.
امام حسین (ع) پس از خواندن نامه او به منزل خود رفت و کیسه ای محتوی هزار دینار آورد و به او داد و فرمود؛
با پانصد دینار این پول، بدهکاری خود را بپرداز و پانصد دینار دیگر، به زندگی خود سر و سامان بده و جز در نزد سه نفر به هیچ کس حاجت خود را مگو:
1 - دین دار، که دین نگهبان او است، 2 - جوانمرد که به خاطر جوانمردی حیا می کند، 3 - صاحب اصالت خانوادگی که می داند تو به خاطر نیازت دوست نداری آبروی خود را از دست بدهی. او شخصیت تو را حفظ می

کند و حاجتت را روا می سازد. (24) (25).
848 - فلسفه روزه
روزی از آن حضرت سوال شد: چرا خداوند روزه را بر بندگانش واجب کرده است؟
امام حسین علیه السلام فرمودند: برای این که ثروتمندان طعم گرسنگی را بچشند و نسبت به فقرا و مستمندان بذل و بخشش نمایند. (26) (27).
849 - شفا دادن کور
در مدینه المعاجز از کتاب ثاقب المناقب از غلام حضرت امیرالمومنین (ع) نقل کرده که می گوید: دیدم حضرت امیرالمومنین تیر می انداخت و ملایکه آن تیرها را دوباره برای آن حضرت می آوردند، پس کور شدم رفتم خدمت مولایم حسین علیه السلام حکایت خود را نقل کردم فسمح یده علی عینی فرجعت کما کنت پس آن حضرت دست مبارک را بر چشم های من کشید، دوباره بینا شدم و هم چنین مرده زنده کردن برای ائمه هدای (ع) بوده، به خصوص از برای سیدالشهداء علیه السلام که هم در حال حیات آن حضرت این معجزه از آن حضرت ظاهر شده و هم بعد از شهادت به ظهور رسیده. (28).
850 - رفع تب به برکت امام حسین (ع)
بیماری از مسلمانان که سخت در آتش تب می سوخت بستری بود، امام حسین علیه السلام به عیادت او رفت، همین که از در خانه وارد منزل شد، تب از بدن بیمار خارج گردید.
امام حسین علیه السلام کنار بستر بیمار نشست و از او احوالپرسی کرد، بیمار عرض کرد: از قدم مبارک شما بسیار خشنودم که آمدید و به برکت قدم شما، تب از من فرار کرد.
امام حسین علیه السلام فرمود:
والله ما خلق الله شیئا الا و قد امره بالطاعه لنا؛ به خدا سوگند، خداوند چیزی را نیافریده مگر این که او را امر به اطاعت ما کرده است.
سپس فرمود: ای تب!
(روای گوید!: ما صدای می شنیدیم ولی صاحب صدا را نمی دیدیم که) گفت: لبیک یا اباعبدالله؛ فرمانبردارم ای اباعبدالله.
امام حسین (ع) فرمود: آیا امیر مومنان علی (ع) به تو امر نکرده نزد کسی نروی مگر آن کس که از دشمنان ما باشد، یا گنهکاری باشد تا تو کفاره گناهان او باشی. (29) (30).
851 - دست در ظرف آب کن
بعضی نقل کرده اند، هند در خانواده یهودی بود، بر اثر بیماری در ایام کودکی فلج شد، مداوای بسیار کردند، نتیجه نبخشید، سرانجام متوسل به امام علی (ع) شدند، آن حضرت به حسین فرمود: دست در آب ظرفی کن:

حسین علیه السلام چنین کرد، سپس هند از آن آب به بدن خود زد و شفا یافت، او و پدرش و خاندانش به اسلام گرویدند، او از آن پس کنیز در خانه خاندان نبوت شد تا آن هنگام که کنیز در خانه امام حسین (ع) گردید، سرانجام معاویه وقتی که به کمال و جمال او پی برد، او را به ازدواج یزید در آورد. (31) (32).

852 - یادی از مرحوم الهی قمشه ای

مرحوم استاد بزرگ آیت الله میرزا مهدی قمشه ای که دارای تالیف بسیار است، از جمله دیوانی است مشحون از قصاید و غزلیات و اشعار پر مغز در مسایل اسلامی و منقبت چهارده معصوم علیه السلام که از او به یادگار ماند و از جمله ترجمه قرآن مجید که در دسترس عموم است.

نقل شده خداوند پسری به ایشان داد، نام او را حسین گذاشت (که اکنون از فضلای ارجمند است.)

این حسین، بیمار شد، ایشان نذر کرد که اگر حسین علیه السلام، شفا یابد، قصیده ای پیرامون امام حسین (ع) بسراید، پسرش شفا یافت، و او قصیده بسیار غرا و پر مغزی سرود و ماجرای کربلای حسینی را نیز در اشعار خود آورد که در دیوان مذکور تحت عنوان نغمه حسینی ثبت و چاپ شده است.

استاد حسن زاده آملی می فرمود: وقتی که جنازه استاد الهی قمشه ای را به قم آوردند و در میان لحد قبر گذارند، مرحوم استاد علامه طباطبایی کنار قبرش آمد و گریه سختی کرد و فرمود: امسال دو ضایعه بزرگی رخ داد.

1 - رحلت مرحوم آیت الله شیخ محمد تقی آملی،

2 - رحلت آیت الله الهی قمشه ای

مرحوم استاد قمشه ای در سن 70 سالگی در گذشت و قبر شریفش در وادی السلام قم در یکی از حجرات ناحیه چپ در ورودی قرار دارد. (33).

853 - روضه امام حسین (ع) و رفع وبا

حاج آقا سید محمد صادق شیرازی فرزند حضرت آیه الله حاج آقا سید میرزا مهدی شیرازی رحمه الله مقیم کربلای معلی برای بنده نقل فرمودند: مادر بزرگم در کربلای معلی هر روزه در منزل خود مجلس روضه ای برقرار می نمودند و احیانا فرزندان محترمش، آقایان آمیرزا مهدی، آمیرزا عبدالله برای مادر چند جمله روضه می خواندند که تعزیه حضرت سیدالشهداء (ع) هر روزه در منزلشان برقرار باشد.

این روش ادامه داشت تا سالی که وبا در آن شهر مقدس شیوع پیدا کرد - حدودا در سال 1330 ه ق. - و عده زیادی را از پا در آورده و بعضی از منازل، همه سکنه اش از بین رفتند.

ولی به لطف حق، اهل آن خانه که هر روزه ذکر مصیبت امام حسین در آن

می شد، از این مرض جانگاه به سلامت رستند و این موجب شگفتی شده بود، تا این که شبی همان بانوی مکرمه، در عالم خواب مشاهده کرد که وبا به صورت در وادی کربلا ظاهر شده و می گوید: ما به این شهر آمدیدم و به همه خانه ها سرزدیم. اما منزل اینها (اشاره به همان بانوی مکرمه) امروز رفتیم روضه؛ فردا رفتیم روضه. (34) (35).

854 - بوی سیب سرخ

یکی از دوستان شیخ رجبعلی خیاط نقل می کند که: همراه ایشان به کاشان رفتیم. عادت شیخ این بود که هر جا وارد می شد به زیارت اهل قبور می رفت. هنگامی که وارد قبرستان کاشان شدیدم، شیخ گفت:

السلام علیک یا اباعبدالله (ع).

چند قدم جلوتر رفتیم فرمود: بویی به مشامتان نمی رسد؟

گفتیم: نه! چه بویی؟

فرمود: بوی سیب سرخ استشمام نمی کنید؟

گفتیم: نه! قدری جلوتر آمدیم به مسؤول قبرستان رسیدیم، جناب شیخ از او پرسید: امروز کسی را این جا دفن کرده اند؟

او پاسخ داد: پیش پای شما فردی را دفن کرده اند و ما را سر قبر تازه ای برد. در آن جا همه ما بویی سیب سرخ را استشمام کردیم. پرسیدیم: این چه بویی است؟

شیخ فرمود: وقتی که این بنده خدا را در این جا دفن کردند، وجود مقدس سیدالشهداء (ع) تشریف آوردند، این جا و به واسطه این شخص عذاب از اهل قبرستان برداشته شد. (36).

855 - اثر عزاداری حسینی (ع)

سید جلیل مرحوم دکتر اسماعیل مجاب (دندانساز) عجایبی از ایام مجاورت در هندوستان که مشاهده کرده بوده نقل می کرد، از آن جمله می گفت: عده ای از بازرگانان هند و (بت پرستان) به حضرت سیدالشهداء معتقد و علاقه مندند و برای برکت مالشان با آن حضرت شرکت می کنند؛ یعنی در سال مقداری از سود خود را در راه آن حضرت صرف می کنند، بعضی از آنها روز عاشورا به وسیله شیعیان، شربت و پالوده و بستنی درست کرده و خود به حال عزا ایستاده و به عزاداران می دهند و بعضی آن مبلغی که راجع به آن حضرت است به شیعیان می دهند تا در مراکز عزاداری صرف نمایند.

یکی از آنان را رعایت چنین بود که همراه سینه زنها حرکت می کرد و با آنها به سینه می زد چون مرد، بنا به مرسوم مذهبی خودشان بدنش را در آتش سوزانیدند تا تمام بدنش خاکستر شد، جز دست راست و قطعه ای از سینه اش که آتش آن دو عضو را نسوزانیده بود.

بستگان آن دو قطعه را آوردند نزد قبرستان شیعیان و گفتند: این دو عضو

مربوط به حسین شماست.
جایی که آتش دنیا به وسیله حسین علیه السلام خاموش و برد و سلام می گردد پس نسوزانیدن آتش ضعیف دنیوی به وسیله آن بزرگوار جای تعجب نیست.
و جماعتی از هندوها هر ساله شب های عاشورا در آتش می روند و نمی سوزند و این مطلب مشهور و مسلم است. (37) (38).
856 - اسلام آوردن طبیب یهودی
یزید پس از شهادت امام حسین (ع) پیش از آن که به عذاب آخرت مبتلا شود، در دنیا به درد بی درمانی معذب گردید. یکی از اطبای یهودی را برای معالجه طلب کرد، طبیب نگاهی به یزید کرد و از روی تعجب انگشت حیرت به دندان گزید. سپس با تدبیر ویژه ای چند عقرب از گلوی او بیرون کشیده و گفت: ما در کتب آسمانی دیده ایم و از علما شنیده ایم که هیچ کس به این بیماری مبتلا نمی شود، مگر آن که قاتل پسر پیغمبر باشد، بگو گناهی کرده ای که به این مرض گرفتار شده ای؟!
یزید از خجالت سر را به زیر افکنده و پس از لحظاتی گفت: من حسین بن علی را کشته ام، یهودی انگشت سبابه خود را بلند کرد و گفت: اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمد رسول الله.
طبیب مسلمان شد. از جای برخاست و به منزل خود رفت، برادر خود را به دین اسلام دعوت کرد، قبول نکرد، ولی همسر او و خویشانش پذیرفتند، همسر برادرش نیز اسلام را قبول کرد و اسلامش را از شوهرش مخفی کرد.
در همسایگی او یکی از شیعیان خالص بود که اکثر روزها مجلس تعزیه داری حضرت سیدالشهداء (ع) را برپا می کرد، آن زن تازه مسلمان در آن مجلس شرکت می نمود و بر مصایب اهل بیت عصمت و طهارت می گریست. بعضی از یهودیان جریان را به شوهرش اطلاع دادند، یهودی گفت: امروز او را امتحان می کنم، لذا به خانه رفت و گفت: امشب هفتاد نفر یهودی مهمان ما خواهند بود، شرایط میزبانی را آماده و انواع خوردنی ها را جهت پذیرایی مهیا کن!
بانوی تازه به مسلمان خواست مشغول غذا پختن شود، صدای ذکر مصیبت حضرت سیدالشهداء علیه السلام را شنید، فورا به مجلس عزا رفت و در عزای آن حضرت گریه زیادی کرد.
وقتی به خود آمد، سخن شوهر به یادش آمد، ولی وقت تنگ شده بود. متوسل به فاطمه زهرا (س) شد و به سوی خانه آمد، وقتی به خانه رسید. دید بانوانی سیاه پوش جمع شده و هر یک با چشم گریان مشغول خدمت می باشند و لحظه ای استراحت ندارند! در میان بانوان، خانم بلند بالایی را دید که در مطبخ مشغول پختن غذا است و بانوی مجلله ای را دید که

پیراهن خون آلودی در کنار گذاشته است!
زن تازه مسلمان عرض کرد: ای بانوی گرامی! شما کیستید که با قدوم خود این کاشانه را مزین فرموده و لوازم مهمانی را مهیا کرده اید؟!
آن بانوی مجلله فرمود: چون تو عزاداری فرزند غریب و شهیدم را بر کار خانه ات مقدم داشتی، بر فاطمه لازم شد که تو را یاری کند تا با نکوهش شوهر خود رو به رو نگردی و پس از این بیشتر به عزاخانه فرزندم بروی.
بانوی تازه مسلمان عرض کرد: ای بانو! خانمی را در مطبخ می بینم که مشغول غذا پختن و بیش از همه بی قرار است، او کیست؟
فرمود: نزد او برو و از خودش بپرس.
بانوی تازه مسلمان رفت و پای او را بوسه داد و نامش را از او سوال کرد.
فرمود: من زینب، خواهر امام حسینم.
در همین زمان، زنان یهودی با هفتاد مهمان وارد شدند، وقتی که یهودی ها خانه را در کمال آراستگی و نورافشانی دیدند و بوی خوش غذاها به مشامشان رسید و در جریان واقعه قرار گرفتند، همه مسلمان شدند. (39) (40).
857 - دیدار امام حسین (ع) هنگام مرگ
یکی از علمای متدین می گفت: پیرمردی اهل علم تقریبا 90 سال عمر داشت مریض شد و مدت دو ماه بستری بود و در اواخر عمرش زبانش بند آمده بود، ابدا قدرت حرکت نداشت؛ روزی به دیدن او رفتم و هر چه او را صدا زدم متوجه نشد او را با دست تکان دادم، بیدار نگردید. ناگاه دیدم چشم هایش را باز کرد و با عجله گفت: عبا و عمامه من را بیاورید، زود باشید خبر زود باشید خبر آوردند که آقایم امام حسین علیه السلام به دیدن من می آید، اطاق را تمیز نمایید.
این مریض دو ماه بود که حرکت نداشت به عجله از جای برخاست و نشست و دو دست خود را به سینه گذاشت و گفت السلام علیک یا مولا آقا حسین جان! خوش آمدی، چه خوب از ذاکری یاد کردی این بگفت و خوابید، گویا مدت ها بود که روح از بدنش مفارقت کرده. (41).
گر طبیانه بیایی به سر بالینم
به دو عالم ندهم لذت بیماری را (42).
858 - گریه ولی عصر عج الله فرجه الشریف
آقای حاج آقا جواد رحمی قضیه مرحوم آیه الله قاضی را این چنین بیان کردند:
مرحوم آیه الله آقای حاج سید حسین قاضی فرمودند، شب تولد حضرت فاطمه زهرا (س) یعنی شب بیستم جمادی الثانی سال 1348 در مسجد جمکران بودم، ناگهان مشاهده شد که انواری از آسمان به زمین و به خصوص روی آسمان مسجد جمکران فرو می ریزند (در این جا آقای

رحیمی فرمودند: من هم اتفاقا آن شب در مسجد جمکران بودم و آن انوار را دیدم و بلکه همه مردم آنها را می دیدند.)
در همان شب شخصی که مورد وثوق آقای قاضی بود، برای ایشان نقل کرده بود که من در مسگر آباد تهران بودم یکی از اولیای خدا من را با طی الارض به مسجد جمکران آورد. با او در مسجد جمکران به مجلس روضه ای که در گوشه ای تشکیل شده بود رفتیم. از همان اول مجلس حضرت بقیه الله ارواحنا فداه در روضه شرکت فرمودند. روضه خوان اشعاری از کتاب گلزاری آل طه که مرحوم آیه الله حاج سید علی رضوی سروده است، می خواند و حضرت ولی عصر ارواح العالمین لتراب مقدمه الفدا گوش می دادند و گریه می کردند.
پس از خاتمه مجلس حضرت حجه بن الحسن (ع) دعا کردند و از مجلس برخاستند و تشریف بردند. جمعی که در آن مجلس بودند، به شخصی که از دیگران به حضرت ولی عصر علیه السلام نزدیک تر بود اصرار می کردند که شما عم دعایی بکنید.
او می گفت: حضرت ولی عصر (ع) دعا فرمودند. بالاخره با اصرار زیاد او را وادار به دعا کردند. او هم چند جمله دعا درباره فرج کرد و مجلس خاتمه یافت. (43) (44).
859 - روضه خوانی در آخر عمر
مرحوم حاج شیخ رمضان علی قوچانی از علمای معروف و ائمه جماعت، موصوف به زهد و ورع و تقوای مسجد گوهر شاد بودند ایشان بیمار و مشرف به مرگ شدند و اقوام و ارحام و دوستان آمده بودن که او را تشییع کنند، ناگهان مشاهده کردند که ایشان حرکت کرده و بار دیگر چشم به جهان گشود و با صدای ضعیف همه را دور خود فراخوانده و گفت: بیایید برایتان روضه بخوانم، همه تعجب کردند چون ایشان منبری و روضه خوان نبودند.
فرمودند: الان صحرای محشر را دیدم و هاتف به صدای بلند اعلام کرد که حاج شیخ رمضان علی قوچانی اهل بهشت است به سوی بهشت برود. پس من دری دیدم به سوی بهشت باز است و جماعتی بسیار در صف طولانی ایستاده که به نوبت بروند، گفتند، این صف اعلما می باشد. من در اواخر صف بودم تا نوبت به من برسد هلاک می شوم به عقب نگاه کردم و در دیگری را دیدم به سوی بهشت باز است ولی این در خلوت است. با خود گفتم: من که اهل بهشتم از این در نشد از آن در می روم پس به سوی آن در آمدم نزدیک شدم، دیدم دربان جلوی من را گرفت، و گفت: نمی شود، این در مخصوص اهل منبر و روضه خوان های حضرت حسین (ع) است تو که روضه خوان نیستی.
پس متحیر بودم، دیدم حاج میرزا عربی خوان معروف به ناظم، سوار اسب

از بهشت بیرون آمد رفتم جلو سلام کردم گفتم: من را کمک کن و به بهشت ببر.
گفت: نمی توانم چون این در مخصوص روضه خوان هاست. اصرار کردم گفت: یک راه دارد من از اسب پیاده می شوم و می نشینم و تو روضه بخوان و من مستمع می شوم و شاید بتوان به این وسیله تو را ببرم، آن گاه پیاده شد و نشست و من برای او روضه خواندم پس برای شما هم روضه می خوانم. سپس بعد از چند کلمه روضه خواندن از دنیا رفت. (45) (46).

860 - کندن گوشت امام حسین (ع)

شخصی نزد آقا محمد علی پسر وحید بهبهانی آمد و گفت: خواب دیدم گوشت تن امام حسین (ع) را به نیش و دندان می کشم.
آن شخص ناشناس بود نزد او و او سر به زیر انداخت تا مدتی و سر برداشت و گفت: شاید روضه خوانی؟
گفت: آری. فرمود: آن را ترک کن یا اکتفاء کن به همان که در کتب معتبره است زیرا این خواب نتیجه دروغ بستن به آن حضرت است. (47) (48).

861 - بهشت بر گریه کننده حسین (ع)

در عیون اخبار الرضا (ع) مذکور است که هر که واقعه امام حسین (ع) و آن چه به او رسیده یاد کند و قطره آب از دیده ببارد، حق تعالی گناهان او را بیامرزد و هر که را در خاطر بگذرد که کاشکی من آن روز می بودم تا در پیش امام حسین علیه السلام جان فدا می کردم، ثواب او مثل ثواب کسی باشد که با آن حضرت شهید شده باشد. و از آن حضرت مروی است که فرمود: من دمعت عیناه فینا دمعه او قطت علینا قطره علینا قطره بواه الله الجنه. و معنی این حدیث نزدیک به آن است که در حدیث من بکی علی الحسین مذکور شد. (49).

862 - چرا دلم شکست؟

حضرت آدم بعد از دویست سال که گریه کرد، سبب قبول شدن توبه اش این شد که جبرییل آمد و گفت: ای آدم! بگو: یا حمید بحق محمد و یا عالی و یا فاطر بحق فاطمه و یا محسن بحق الحسن و یا قدیم الاحسان بحق الحسین.
همین که آدم اسم حسین را بر زبان جاری کرد دلش شکسته شد و اشکش جاری شد پرسید: برادر جبرییل، چرا در اسم پنجم دلم شکسته شده و اشکم جاری شد؟
قال ولدک هذا یصاب بمصیبه تصغر عندها المصائب. گفت: ای آدم! فرزند تو مصیبت زده می شود به مصیبتی که همه مصیبت ها پیش آن کوچک است.
قال و ما هذه المصیبه؛ کدام است آن مصیبت؟

قال یقتل عطشانا غریبا وحیدا فریدا.؛ آی آدم! فرزند تو حسین کشته می شود در حالی که تشنه و غریب و بی کس و تنها است. لیس له ناصر و لا معین ناصر و معینی نخواهد داشت. و لو تراه یا آدم و هو - یقول وا عطشاه وا قله ناصراه ای آدم؟ اگر ببینی فرزند خود حسین را که صدا می زند امان از تشنگی امان از بی یاری.
حتی یحول العطش بینه بین السماء کدخان. حتی تشنگی آن حضرت به جایی می رسد که میانه آن حضرت و آسمان دودی حایل می شود؛ یعنی دیگر از شدت تشنگی چشمش آسمان را نمی بیند.
کی مصداق فرمایش جبرئیل ظاهر شد؟ ظهر عاشورا آن وقتی که حسن با بدن پاره پاره روی زمین افتاده بود.
گاه از سوز عطش می کرد غش
گاه می فرمود ای قوم العطش
کشتم را طعن این لشکر بس است
بلکه داغ یک علی اکبر بس است
تشنه می برید از پیکر سرم
نا مسلمانان مگر من کافرم
لم یجبه احد الا بالسیوف و شرب الحطوف. ای آدم! کسی جوابش را نمی دهد مگر از دم شمشیرها با نیزه ها و تیرها فیذبح کذبح الشاه من القفا ای آدم! بعد از آن حسین را مثل گوسفند قربانی سر از بدنش جدا می کنند. (50) (51).
863 - نور چشم
سید نعمت الله جزائری صاحب کتاب انوار نعمانیه، چون در اوایل تحصیل قادر بر تهیه چراغ برای مطالعه نبود، از نور مهتاب استفاده می کرد و در اثر کثرت مطالعه و نوشتن چشمش ضعیف و کم نور شد، از این رو، تربت سیدالشهداء (ع) و سایر ائمه - علیها السلام - را بر چشم خود می کشید، و از برکت آن تربت ها روشنی دیده است افزون می گشت. محقق قمی اضافه می کند: به این که این موضوع ابدا جای شگفتی نیست؛ زیرا کمال الدین دمیری در حیواه الحیوان و زمخشری و دیگران نقل کرده اند، که افعی وقتی کور می شود، چشمانش را به گیاهه مخصوصی می مالد و در اثر آن دوباره بینا می شود.
پس در صورتی که خداوند قادر و توانا در آن گیاه این خاصیت را قرار داده است. چه جای شگفتی است که در تربت فرزند پیغمبر (ص) چنین اثری و جود داشته باشد. ایشان می افزاید، این بنده حقیر نیز هرگاه به سبب زیاد نوشتن چشمم ضعف پیدا می کند، تبرک می جویم به تراب مراقد ائمه علیهم السلام و گاه گاهی به مس کتاب احادیث و اخبار، و بحمدالله چشمم در نهایت روشنی است و امیدوارم که انشاء الله در دنیا و آخرت چشمم به

برکات ایشان روشن باشد. (52).
864 - خاک کربلا، سرمه چشم
مرحوم محدث نوری در درالسلام از مرحوم سید محمد باقر سلطان آبادی نقل می کند که در بروجرد به چشم درد مبتلا شدم، به نحوی که همه اطبای شهر از معالجه آن عاجز شدند. لذا مرا به سلطان آباد (اراک) آوردند، ولی اطبای آن جا هم نتوانستند من را معالجه کنند و درد چشم آرامش در روز و استراحت در شب را از من گرفته بود، یکی از رفقا که عازم کربلا بود، پیشنهاد کرد که همراه او به کربلا جهت استشفاء بروم؛ ولی اطباء می گفتند و اگر راه بروی به کلی بینایی خود را از دست می دهی.
باز یکی دیگر از دوستان که عازم کربلا بود گفت: شفای تو در این است که خاک کربلا را سرمه چشم کنی.
لذا همراه او حرکت کردم اما به منزل دوم که رسیدم درد چشم شدت کرد و همه مرا ملامت کردند و گفتند. بهتر است که برگردی.
شب در اثر چشم درد نخوابیدم تا موقع سحر، لحظه ای خوابم برد، در عالم رویا حضرت زینب (س) را دیدم، گوشه مقنعه او را گرفته و بر چشمم مالیدم و از خواب که بیدار شدم، دیگر آثاری از ناراحتی در من نبود. (53) (54).
865 - شفای تربت حسینی
امام باقر و امام صادق علیه السلام، می فرمایند، : ان الله عوض الحسین علیه السلام من قتله ان الامامه من ذریته و الشفاء فی تربته، و اجابه الدعاء و عند قبره و لا تعد ایام زائریه جائیا و راجعا من عمره. (55).
خداوند عوض شهادت امام حسین (ع) امامت را در نسل او مقرر فرموده و شفا را در تربت پاکش قرار داده، دعا در نزد قبر مبارکش مستجاب شده، ایام زیارت کنندگان او در رفت و برگشت از عمرشان محسوب نمی شود.
و اما در باب فضیلت و فواید و آثار تربت پاک سیدالشهداء (ع) روایت بسیاری در کتب معتبر و منابع متعدد، نقل شده است که متبرکا به طور اختصار جهت بهره گیری شیعیان و محبان حسینی از این تربت پاک به چند روایت اشاره می شود.
امام صادق (ع) می فرماید: ان طین قبر الحسین (ع) شفاء من کل داء، و ان اخذ علی راس میل.؛ خاک قبر امام حسین (ع) داروی هر بیماری و شفابخش هر دردی است، اگر چه به قدر سر یک میل باشد.
امام رضا (ع) می فرماید: طین قبر ابی عبدالله الحسین (ع) شفاء من کل داء و امان من کل خوف. (56) تربت پاک قبر ابی عبدالله الحسین موجب شفای همه امراض و ایمنی از هر بیم و ترسی است. (57).

866 - شفا بودن تربت امام حسین
سعد بن سعد اشعری روایت می کند که از امام رضا (ع) در باره خاک پرسیدم. فرمود: همه خاک ها حرام هستند - مثل گوشت مرده و خون (و گوشت خوک) و هر چیزی که نام غیر از خدا در آن برده شده باشد - به جز خاک مزار حسین (ع) که شفای هر دردی است. (58) (59).
867 - شفا گرفتن از تربت امام حسین (ع)
در تربت امام حسین (ع) شفای تمام دردهاست مگر مرگ حتمی با چند شراط:
الف: اعتقاد به شفاء بودن تربت داشته باشد، و به قصد شفا بخورد و من اکله لشهوه لم یکن فیه شفاء در روایتی فرمودند: والله هرکس اعتقاد داشته باشد که به او نفع می بخشد البته منتفع می شود.
ب: بیمار در آستانه اجل حتمی نباشد چون اجل حتمی علاج پذیر نیست.
ج: تربت را با وضو بردارد.
د: با دو انگشت بردارد.
ه: به اندازه نخود، بلکه احتیاط آن است که به قدر عدس مصرف کند، نه بیشتر.
و: آن را ببوسد و بر دیدگانش بگذرد.
ز: در وقت خوردن یا خورانیدن بگوید: بسم الله و بالله اللهم اجعله رزقا واسعا و علما نافعا و شفاء من کل داء انک علی کل شی ء قدیر.
ح: آن را سبک نشمارد، در ظروف یا مکان های نامناسب نگذارد، خیلی دست بر آن نمالد یا جایی که زیاد دست مالی می شود نگذارد.
ط: فاصله تربتی که برای شفا استفاده می کنند از قبر مطهر تا چهار میل باشد نه بیشتر و هر چه به قبر شریف نزدیک باشد بهتر است.
ی: خوب است تربت را در دهان بگذارد و بعد جرعه ای آب بخورد و بگوید: اللهم اجعله رزقا واسعا و علما نافعا و شفاء من کل داء و سقم (60).
868 - آثار ذکر با تسبیح تربت.
در حدیث دیگر از حضرت صادق (ع) در مصباح کفعمی و مقیاس المصابیح روایت شده که می فرماید، کسی که یک سبحان الله از تربت حسین (ع) بگوید چهار صد حسنه برایش نوشته می شود و چهار صد گناهش محو می شود و چهار صد درجه از برایش نوشته می شود (و قضی له من الحاجات مثلها) یعنی چهار صد حاجتش هم روا می شود و اگر تسبیحات اربعه را یک مرتبه بگوید یا تسبیح تربت، هزار حسنه برایش نوشته و شش هزار سیئه از او محو و شش هزار درجه برایش نوشته می شود (واثبت له من الشفاعات مثلها) یعنی شش هزار نفر را هم شفاعت می کند.(61).
869 - تسبیح از تربت
تسبیح فاطمه الزهرا(س) هدیه ای از طرف پدر بزرگوارش بود که

مستحب است بعد از نماز یا در وقت خواب خوانده شود. دختر رسول خدا (ص) کنار قبر عموی بزرگوارش جناب حمزه بن عبدالمطلب و از تربت شهید برای خود تسبیح درست کرد؛ این ها معنی می خواهم اذکار خود را بشمارم نیاز به سبحه ام (تسبیح)، چه فرقی می کند دانه های تسبیح از سنگ باشد یا چوب یا خاک، و از هر خاکی آدم بردارد، برداشته است ولی من این را از خاک تربت شهید بر می دارم و این نوعی احترام به شهید و شهادت است، نوعی به رسمیت شناختن قداست شهادت است، تا آن که بعد از شهادت وجود مقدس امام حسین (ع)، خود به خود لقب سیدالشهداء از جناب حمزه گرفته شد و به نوه برادر بزرگوارش حسین بن علی داده شده و بعد از آن دیگر اگر کسی بخواهد به خاک شهید تبرک بجوید از خاک حسین بن علی علیه السلام تهیه می کند. (62) (63).

870 - ذکر با تربت امام حسین (ع)

از امام رضا علیه السلام روایت شده که هر کس با تربت امام حسین علیه السلام بگوید. سبحان الله و الحمدلله و لا اله الا الله و الله اکبر. با هر ذکر، خداوند شش هزار حسنه برای او ثبت می کند و شش هزار گناه او را محو نموده شش هزار درجه بالا برده و شش هزار شفاعت برای او می نویسد.

و از امام صادق (ع) نقل شده هر کس سنگ هایی را که از تربت امام حسین (ع) درست استغفار برای او ثبت می شود و اگر تسبیح در دستش باشد و ذکر نگوید به عدد هر دانه هفت مرتبه استغفار برای او نوشته می شود.

در روایت دیگر فرمودند: کسی که با تسبیح تربت یک مرتبه سبحان الله بگوید، چهار صد حسنه برای او نوشته می شود، چهارصد گناهش برطرف، چهارصد درجه اش بالا، چهار صد حاجتش برآورده می گردد.(64) (65).

871 - زیارت عاشورا به نیابت امام زمان

مرحوم آیه الله شیخ علی اکبر نهاوندی نقل می کند: سید جلیل سید احمد اصفهانی معروف به خوشنویس، برایم نوشت که در روز جمعه در مسجد سهله در حجره ای نشسته بودم، ناگاه سید بزرگوار و معممی بر من داخل شد، به آن چه در زاویه حجره -یک فرش و تعدادی کتاب و ظرف - بود نظر کرد و فرمود: برای حاجت دنیا تو را کفایت می کند، تو هر روز صبح به نیابت امام زمان - عجل الله تعالی فرجه الشریف - زیارت عاشورا می خوانی، به قدر کفایت معیشت هر ماهت را از من بگیر که اصلا محتاج به احدی نباشی.

قدری پول به من داد و گفت: این کفایت یک ماه تو را می نماید. و رو به در مسجد رفت.

من به زمین چسبیده بودم و زبانم بند آمده بود و هر چه خواستم سخن بگویم و یا برخیزم نتوانستم، تا آن سید خارج شد، همین که بیرون رفت

گویا قیودی از آهن که بر من بود باز شد، پس برخاستم از مسجد خارج شدم، هر چه جستجو کردم اثری از آن آقا ندیدم.
هماره پیروز و خدا یارتان باد
(1) بحار، ج 43، ص 273.
(2) معجزات و کرامات امام حسین علیه السلام، ص 23.
(3) بحار، ج 43، ص 272.
(4) بحار، ج 43، ص 273، عوالم، ج 17، ص 11.
(5) معجزات و کرامات امام حسین علیه السلام، ص 23.
(6) معجزات و کرامات امام حسین علیه السلام، ص 23.
(7) نفس المهموم، ص 22.
(8) معجزات و کرامات امام حسین علیه السلام، ص 28.
(9) بحار، ج 43. ص 271.
(10) بحار، ج 43، ص 289.
(11) معجزات و کرامات امام حسین علیه السلام، ص 29.
(12) بحار، ج 43. ص 312. 307.
(13) معجزات و کرامات امام حسین علیه السلام، ص 30.
(14) مناقب، ابن شهر آشوب، ج 4، ص 50.
(15) معجزات و کرامات امام حسین علیه السلام، ص 30.
(16) امالی شیخ مفید، ص 34.
(17) معجزات و کرامات امام حسین علیه السلام، ص 32.
(18) معجزات و کرامات امام حسین علیه السلام، ص 36.
(19) معجزات و کرامات امام حسین علیه السلام، ص 277.
(20) بحار، ج 44، ص 196.
(21) بحار، ج 44، ص 189.
(22) معجزات و کرامات امام حسین علیه السلام، ص 232.
(23) معجزات و کرامات امام حسین علیه السلام، ص 238.
(24) تحف العقول، ص 251.
(25) معجزات و کرامات امام حسین علیه السلام، ص 238.
(26) بلاغه الحسین، 284، نهج الشهاده؛ ص 334.
(27) معجزات و کرامات امام حسین علیه السلام، ص 244.
(28) معجزات و کرامات امام حسین علیه السلام، ص 245.
(29) مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 51. ج 44. ص 183.
(30) معجزات و کرامات امام حسین علیه السلام، ص 245.
(31) سوگنامه آل محمد (ص)، ص 486.
(32) معجزات و کرامات امام حسین علیه السلام، ص 248.
(33) معجزات و کرامات امام حسین علیه السلام، ص 259.

(34) شمه ای از آثار ادعیه و انفاس قدسیه، ص 243.
(35) معجزات و کرامات امام حسین علیه السلام، ص 274.
(36) معجزات و کرامات امام حسین علیه السلام، ص 294.
(37) داستانهای شگفت، ص 72 - 71.
(38) معجزات و کرامات امام حسین علیه السلام، ص 295.
(39) تحفه الذکرین و اسرار اشهاده، ص 75.
(40) معجزات و کرامات امام حسین علیه السلام، ص 302.
(41) کفاهیه الواعظین، ج 4، نقل از مجموعه حکمت، دوره چهارم، شمار 3.
(42) معجزات و کرامات امام حسین علیه السلام، ص 305.
(43) ملاقات با امام زمان، ص 82 و 81.
(44) معجزات و کرامات امام حسین علیه السلام، ص 307.
(45) گنجینه دانشمندان، ج 9، ص 263.
(46) معجزات و کرامات امام حسین علیه السلام، ص 309.
(47) دارالسلام، ج 2 - 1، ص 231.
(48) معجزات و کرامات امام حسین علیه السلام، ص 314.
(49) معجزات و کرامات امام حسین علیه السلام، ص 328.
(50) ثمرات الحیات، ج 2، ص 255 - 254.
(51) معجزات و کرامات امام حسین علیه السلام، ص 332.
(52) معجزات و کرامات امام حسین علیه السلام، ص 350.
(53) ریاحین الشریعه، ج 3، ص 164.
(54) معجزات و کرامات امام حسین علیه السلام، ص 351.
(55) وسایل الشیعه، ج 10، ص 329، عده الداعی، ص 57.
(56) بحار، ج 98. ص 131.
(57) معجزات و کرامات امام حسین علیه السلام، ص 351.
(58) وسائل ج 16، ص 396. حدیث 2، کافی، ج 6، ص 266.
(59) معجزات و کرامات امام حسین علیه السلام، ص 305.
(60) معجزات و کرامات امام حسین علیه السلام، ص
(61) معجزات و کرامات امام حسین علیه السلام، ص 367.
(62) نماز و عبادت امام حسین علیه السلام، ص 111.
(63) معجزات و کرامات امام حسین علیه السلام، ص 367.
(64) مصباح المجتهد شیخ طائفه (ره)، ص 678.
(65) معجزات و کرامات امام حسین علیه السلام، ص 367.

35- حماسه عاشورا به بیان حضرت مهدی علیه‌السلام (ترجمه یا لثارات‌الحسین)

مشخصات کتاب

سرشناسه: برنجیان جلال ۱۳۳۳ -، گردآورنده و مترجم عنوان و نام پدیدآور: حماسه عاشورا به بیان حضرت مهدی علیه‌السلام گردآور و بازگردان جلال برنجیان
مشخصات نشر: تهران طور ۱۳۷۴.
مشخصات ظاهری: ۲ ج در یک مجلد (۲۳۲ ص)
فروست: نگرشهای تاریخی ۱.
شابک: ۴۰۰۰ریال؛ ۲۳۰۰۰ ریال: چاپ هفتم 964904275X
یادداشت: چاپ قبلی طور، ۱۳۶۷ (۲۳۸ ص)
یادداشت: چاپ چهارم ۱۳۷۵.
یادداشت: چاپ هفتم: ۱۳۸۵.
یادداشت: عنوان عطف ترجمه یا لثارات‌الحسین حماسه عاشورا به بیان حضرت مهدی علیه‌السلام
یادداشت: کتابنامه ص ۲۳۲ - ۲۳۰.
عنوان دیگر: ترجمه یا لثارات‌الحسین حماسه عاشورا به بیان حضرت مهدی علیه‌السلام موضوع: حسین‌بن‌علی ع ، امام سوم ۶۱ - ۴ق - زیارتنامه‌ها.
موضوع: زیارتنامه‌ها.
رده بندی کنگره: BP۲۷۱/ب۴ح۸ ۱۳۷۴
رده بندی دیویی: ۲۹۷/۷۷۷
شماره کتابشناسی ملی: م۷۴-۳۲۲۴

طلیعه

مرثیه
السلام علیک یا صریع الدمعه العبری
السلام علیک یا مذیب الکبد الحری
السلام علیک یا صریع العبره الساکبه و
السلام علی قرین المصیبه الراتبه
دیدگانت پر اشک،
لبانت خشکیده،
سینه ات گداخته،
قلبت شعله ور،
روحت پر تلاطم،
لیکن مهار نفست بر مشت.
سرود ایمان بر لب،
نوای توحید در کام،
یاد خدا در دل،
دستار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر سر،
کهنه پیرهن امانت مادر بر تن،
بزم اشکواره در پیش.
[صفحه 7]
ای حسین، ای رازدار منزل وحی،
غم سرای خیمه هایت،
سوزش قلب زنانت،
گریه نوباوگانت،
آه و سوز خواهرانت،
العطش از دخترانت،
عالمی را اشک ریزان می کند.
ای حسین ای رهنمای راه ایمان، ای حسین ای جرعه نوش جام یزدان، کوفیان بدصفت، نامردمان بی مروت، دعوتگران بی فتوت، حیا از مادرت زهرا علیها السلام نکردند. ای حسین ای خون یزدان، واژگان در چکامه شور تو ناتوان، شعر گویان در ستایش صبر تو حیران و ادیبان در بیان ایثار تو سرگردان. یا حسین ای کشتی نجات امت، نیایت صلی الله علیه و آله و سلم به شهادت پذیرییت جان یافت. زکریا علیه السلام به غم آمیخته با نامت ره جست. و فطرس به برکت گاهواره تو بال یافت. گوئی که در قربانگه زمین آرزو حاجیان، قربانی به یاد تو کنند، و گوئی که احرام به تن

داران در سرزمین عرفات، دنبال راه تو روند، که تو فرزند مکه و بطحائی، فرزند زمزم و صفائی، پور حل و منائی. گرگان بیشه شهوت، پارگان تنت را تن پاره کردند، روبهان مرغزار حیله دعوتنامه ها را به شمشیر باز کردند، و حرامیان بستر کفر دست پلید خویش را برای بیعت به سوی تو گشودند. که چه نیک
[صفحه 8]
فرمودی:
ان الدعی ابن الدعی قدر کزیین اثنتین بین السله و الذله و هیهات منا الذله یابی الله و رسوله و المومنون و حجور طایت و طهرت و انوف حمیه و نفوس ابیه من ان توثر طاعه اللئام علی مصارع الکرام. همانا حرام زاده فرزند حرام زاده، مرا بر دو کار مخیر داشته، یکی مرگ و دیگری خواری: و چه دور است ذلت از ما خاندان، خدا و پیامبرش و باورمندان و دامنهای پاکیزه (که ما را پروردند) و مردمی که زیر بار ستم نروند، و افرادی که تن به خواری ندهند، (جملگی) دوری می گزینند که فرمانبری ناپاکان را بر کشته شدن شرافتمندانه برگزیده شود. دژخیمان اهریمن صفت، کرنشگران معبد نفس، فرمانبران صفیر ابلیس، غنودگان بر بستر آمال، و دنبال روان امیر جانیان یزید، صلایت را با تیر و پیکان پاسخ دادند، و دلائلت را با سنگ. برای آن که همه تاریخ راز مظلومیت را بداند فرمودی:
هل من ذاب یذب عن حرم رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) هل من موحد یخاف الله فینا؟ هل من مغیث یرجو الله باغاثتنا؟ هل من معین یرجو ما عند الله فی اعانتنا؟ آیا کسی هست که از حرم رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آیا یکتاپرستی هست که در حق ما از خدا بترسد؟ آیا پناه دهنده ای هست که به پناه
[صفحه 9]
دادن ما به خدا امیدوار باشد؟ آیا کمک کاری هست که با کمک به ما بدانچه نزد خداست، امید داشته باشد؟ آه که نوایت را ناشنوده گرفتند، افسوس که پور پیامبر، فرزند زهرا و حیدر (صلی الله علیهم اجمعین) را تنها گذاشتند، دردا که با رها کردن تیری زهرآگین به سویت، دیدگان پر التهاب کودکانت را بر هم گذاردند، وای که بر سینه پر درد دخت امیر مومنان، دست پرورده زهرای مرضیه، آتش غم ریختند. و اندوها که حرمتت را شکستند. چون پلیدان نابکار و نا جوان مردان بد کار ستوران خویش راهی کردند، و سوی خیمه گاههای بی پناه و زنان و فرزندان بی دفاعت شتافتند، در میان مرگ و زندگی، در حالی که خون پاکیزه ات از سر و رویت روان بود، بر دو دست خویش تکیه کردی و بر روی سینه خزیدی، و چون توانت از دست رفته بود و طاقت دفاع از حرم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را نداشتی، به آن حرامیان فرمودی:

ویلکم یا شیعه آل ابی سفیان ان لم یکن لکم دین و کنتم لا تخافون المعاد فکونوا احرارا فی دنیاکم هذه و ارجعوا الی احسابکم ان کنتم عربا کما تزعمون... اقاتلکم و تقاتلوننی و النسا لیس علیهن جناح فامنعوا عتاتکم و جهالکم و طغاتکم من التعرض لحرمی ما دمت حیا. وای بر شما ای پیروان ابوسفیان اگر دین ندارید و از معاد نمی هراسید، لااقل در این دنیایتان آزاده باشید، اگر عرب هستید چنانکه گمان می کنید،
[صفحه 10]
به ویژگیها و شئون عربیتان مراجعه کنید... من با شما کارزار می کنم و شما نیز با من می جنگید و در این میان زنان را گناهی نیست. این عصیانگران و نادانان و شورشگران خویش را تا آنگاه که من زنده ام. از حمله به حرم من باز دارید. فرمانبران امیر جانیان یزید، به سرکردگی شمر ملعون روی به سوی تو آوردند و شرم از نیایت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم نکردند. و چه زشت پاداش رسالت حضرتش را باز پرداختند. گویا که خدای جهانیان نفرموده بود: قل لا اسئلکم علیه اجرا الا الموده فی القربی. بگو (ای پیامبر) من از شما به خاطر ابلاغ رسالتم پاداش درخواست نمی کنم، جز نیکی و دوستی با نزدیکان من. لعنت خدا و تمامی پیامبران و رسولان و جملگی صالحان و شهیدان و همگی فرشتگان و کروبیان و یکایک ذرات زمین و آسمان بر آن نابکاران باد. نفرین پیامبر و علی مرتضی (صلی الله علیهما و آله ما)، خدیجه و فاطمه زهرا علیها السلام و حمزه سید الشهدا و جعفر طیار از روز طف تا قیامت کبری بر ایشان باد. چون اسب بی صاحبت، زین واژگون به سوی خیمه هایت بازگشت، و دختران و نوباوگان و زنان سوگمند او را بدان حال دیدند، دانستند که امامشان، ولی نعمتشان، بازمانده پیامبرشان، پناه بی پناهیشان، آشیانه امنشان، پدر مهربانشان، و عزیز گرامی تر از جانشان، به خون آغشته و تنش پاره پاره شده است، بر غم طاقت فرسایت ناله برآوردند، و در ماتم شهادتت گریبانها دریدند، و گیسوان پریشان کردند. خواهرت زینب کبری ناله برآورد و ندا سر داد که:
[صفحه 11]
یا محمداه صلی علیک ملائکه السما، هذا حسین مرمل بالدما مقطع الاعضا و بناتک سبایا، الی الله المشتکی و الی محمد المصطفی و الی علی المرتضی و الی فاطمه الزهرا و الی حمزه سید الشهدا، یا محمداه هذا حسین بالعرا، تسفی علیه الصبا، قتیل اولاد البغایا، وا حزناه وا کرباه، الیوم مات جدی رسول الله صلی الله علیه و آله، یا اصحاب محمداه هولا ذریه المصطفی یساقون سوق السبایا. [و فی روایه] یا محمداه بناتک سبایا و ذریتک مقتلته، تسفی علیهم ریح الصبا، و هذا حسین مجزوز الراس من القفا، مسلوب العمامه و الردا، بابی من اضحی عسکره فی یوم الاثنین

نهبا، بابی من فسطاطه مقطع العری، بابی من لا غائب فیرتجی و لا جریح فیداوی، بابی من نفسی له الفدا، بابی المهموم حتی قضی، بابی العطشان حتی مضی، بابی من شیبته تقطر بالدما، بابی من هو سبط نبی الهدی، بابی محمد المصطفی، بابی خدیجه الکبری، بابی علی المرتضی علیه السلام، بابی فاطمه الزهرا سیده النسا، بابی من ردت له الشمس صلی.
ای محمد که فرشتگان آسمان بر تو درود می فرستند، این حسین است که بخون آغشته و اعضایش از هم جدا شده، و (این) دختران تو هستند که اسیر شده اند. به پیشگاه خدا و به سوی محمد مصطفی و به سوی علی مرتضی و به سوی فاطمه زهرا و به سوی حمزه آقای شهیدان شکوه می کنم. ای محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) این حسین است که به روی خاک افتاده و باد صبا خاک بیابان را بر بدنش می پاشد، بدست زنازادگان کشته شده است. آه چه اندوهی و آه که چه مصیبتی، امروز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درگذشت.
[صفحه 12]
ای یاران محمد اینان فرزندان (پیامبر) هستند که اسیرشان نموده و می برند. [و در روایتی دیگر] ای محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) دخترانت اسیرند و فرزندانت پاره تنند، که باد صبا خاک بر پیکرشان می پاشد. و این حسین است که سرش از پشت گردن بریده شده و عمامه و ردائش به تاراج رفته است. پدرم به فدای آنکه خیمه گاهش در روز دوشنبه غارت شد. پدرم فدای کسی که طناب های خیمه اش بریده شده و خیمه و خرگاهش فرو نشست. پدرم فدای کسی که به سفری نرفت که امید بازگشت (اش) باشد، و زخمی برنداشت که امید مداوا در آن باشد. پدرم به فدای آنکه کاش جانم قربانش می گشت. پدرم فدای آنکه با دل پر غصه از دنیا رفت. پدرم فدای آنکه با لب تشنه جان سپرد. پدرم فدای آنکه از ریش اش خون فرو ریخت. پدرم به فدای کسی که نیایش محمد مصطفی بود. پدرم به فدای کسی که جدش فرستاده اله آسمان بود. پدرم قربان کسی که او نواده پیامبر هدایت بود. پدرم به فدای (فرزند) محمد مصطفی. پدرم به فدای (فرزند) خدیجه کبری. پدرم به فدای (فرزند) علی مرتضی. پدرم به فدای (فرزند) فاطمه زهرا بانوی همه زنان. پدرم فدای (فرزند) کسی که آفتاب برای او بازگشت تا نماز گزارد.
جانیان دد صفت و درندگان خون آشام، هوسهای پلیدشان به کشتن شما آرام نگرفت، و با آن همه جنایت شعله های کینه در درون کثیف شان خاموش نگردید، و عمر سعد که نفرین خدا و تمامی اولیائش بر او باد، از نابکاران سپاهش درخواست کرد که بر روی پیکرهای پاکیزه شما اسب بدوانند.
و ده نفر اهریمن صفت، زشت سیرت، ددمنش بنامهای:

1- اسحاق بن حریه همان پلیدی که پیرهن از تن پاکت بدر آورد.
[صفحه 13]
2- اخنس بن مرثد
3- حکیم بن طفیل سنبسی
4- عمر بن صبیح صیداوی
5- رجا بن منقذ عبدی
6- سالم بن خثیمه جعفی
7- واحظ بن نائم
8- صالح بن وهب جعفی
9- هانی بن شبث حضرمی
10- اسید بن مالک.
مهارهای ستوران خویش را برکشیدند و سم های اسبهای کثیف شان را بر روی بدنی تازاندند که لبان پیامبر آنرا بوسیده و پشت نبی اکرم سنگینی او را در سجده ها تحمل کرده و دامان فاطمه زهرا علیها السلام آنرا پرورده و دست توانای اسدالله الغالب امیر مومنان او را نواخته بود بدنی را مورد حمله قرار دادن که میکائیل در گهواره با او رازها گفته و جبرائیل تهنیت ولادتش را به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم داده و خدای عالمیان به برکت قدومش حدیث لوح را از عالم بالا فرو فرستاده بود. جسدی را با اسبهای خود خورد کردند که خدای متعال به آفرینش اش بر تمامی بندگانش مباهات فرموده بود و به خاطر وجود او و همتایانش به فرشتگان عالم بالا فرمان سجده بر آدم علیه السلام را داده بود. الها، ایزدا، پروردگارا ترا و به بلندای مقام حبیبت سوگند می دهم که از زبانه های آتش جهنمت بر گور این پلیدان شررها بباری، که این پست فطرتان در معرفی خویش به ابن زیاد چنین گفتند:
[صفحه 14]
نحن الذین وطئنا بخیولنا ظهر الحسین حتی طحنا حناجر صدره. ما همانانی هستیم که بر پشت حسین (علیه السلام) اسب تاختیم تا آنکه چو آسیاب استخوانهای سینه اش را خورد کردیم. دردا که فرزندان پیغمبر مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم، آن دردانه ها و نازپرورده های خاندان وحی، با دیدن آن منظره دهشتبار در صحرای گداخته و سزونده و تفتدیده نینوا، بر کنار کشته سالار شهیدان و نوگلان پرپر شده بوستان احمدی، در میان خیمه های نیمه سنخته خامس آل عبا، آتش غم در قلبشان زبانه کشید، و از دیده اشک غم باریدند، و در سینه آه و درد اندوختند. به ناله آنان قدسیان ناله سر دادند، عرش نشینان سوگوار شدند. و جملگی کائنات به غم نشستند که ناله هایشان تا به امروزمان ادامه دارد. باشد که ندای این الطالب بدم المقتول بکربلا در پهنه گیتی طنین افکند و صدای یا لثارات

الحسین در سرتاسر زمین صفیر برکشد، و یگانه خونخواه و تسلی بخش شراره های قلب مام گرامیش بپاخیزد، و جملگی فاتلان و هم پیمانان بر قتلش و خشنودان از شهادتش را قصاص نماید.
السلام علی اسیر الکربات و قتیل العبرات
السلام علی المرمل بالدما
السلام علی المهتوک الخبا
السلام علی خامس اصحاب الکسا
[صفحه 15]

نگاهی کوتاه به ژرفائی پرگهر.
یادواره مظلومیت شهیدان طف را در پیش رو داریم، و به نظاره گه جانبازی یاران یزدان می نشینیم، و سخن زبان ناطق الهی را می نیوشیم، و در زوایای کلامش به ژرفائی تعبیراتش می نگریم. به حقیقت که واژگان در بازگردان بیان شیوایش ناتوان و اندیشه ها در پی بردن به ژرفائی معانی کلامش کوتاه. چرا که سخن تنزل انسان است در کلامش و حضرت مهدی علیه السلام بزرگ آیت یزدان است، که اندیشه اندیشمندان، و باریک بینی پژوهشگران، و دانش دانشمندان و آگاهی آگاهان در پی بردن به گوشه ای از مقامش ناتوان و در چیره شدن به جملگی زوایای کلام پر طنینش چون مور در برابر سلیمان. لیکن:
آب دریا را اگر نتوان کشید
هم بقدر تشنگی باید چشید
در باره شخصیت والای حسین بن علی علیه السلام و یاران جان باخته اش کتابهای فراوانی نگاشته شده. و هر نویسنده به فراخور توان و گستردگی تحقیقاتش بر آن شده است که گوشه ای از سیمای سید شهیدان حضرت ابا عبدالله علیه السلام را ترسیم نماید، و جمعی نیز از این کار سربلند برون آمده اند. لیکن در میان تمامی این آثار جای کتابی که به بیان فرزند برومند حضرت ابا عبدالله حسین علیه السلام حجت خدا در
[صفحه 17]
زمین حضرت حجه بن الحسن علیهما السلام خالی بود. از اینرو ما تلاش خویش را بر آن داشتیم که از میان مواریث اسلامی، سخنان حضرتش را در باره امام حسین علیه السلام استخراج نمائیم. و در این زمینه به قدر مقدور تلاشی مبذول شد. و کتاب را به دو بخش تقسیم کردیم: بخش نخست زیارات، و بخش دوم توقیعات و دیدارها. در چاپ نخست این کتاب تنها به نقل زیارات بسنده کردیم که در کتب مزار و دعا به زیارات ناحیه مقدسه معروف است. لیکن در یک نگاهی دوباره بر کتاب و اصلاح اشتباهات آن چاپ، بر آن شدیم که در یک پژوهشی افزونتر دعاهای دیگری را که از آن ناحیه مقدس رسیده است، و یا بر خواندانش فرمان صادر گردیده، بر مجموعه خویش بیفزائیم. و تا حد توان سعی بر آن شد که این دعاها با نسخ گوناگون مقابله شود که نسخه های بدل را داخل () مشخص کردیم. در بخش دوم کتاب دیدارها و توقیعاتی را قرار دادیم که بزرگان محدثان شیعی در آثار خویش درج کرده اند. چرا که بار یافتگان به حضور حضرتش بسیارند و سخنان فراوانی هم از آن بزرگوار در باره جد

گرامیشان حضرت ابا عبدالله علیه السلام نقل شده است. ولی از آنجا که این دیدارها به خاطر ترس از شهرت فرد بار یافته و یا دیگر علل موجه بیشتر به صورت حدیث مرسل یا مرفوع و... نقل می شود، لذا تشخیص صحت سلسله روات حدیث خود کاری است که در توان این حقیر نیست، و نیز تشخیص حقانیت سخن ناقل کاری دشوارتر، از اینرو ما تنها به روایاتی پرداختیم، که مشایخ بزرگ شیعه و محدثان والا تبار امامیه آنها را در آثار خویش نقل کرده اند. و در نقل شود، و تا حد توان تقطیع نگردد، و بجز چند مورد مابقی متون بطور کامل نقل شده است.
[صفحه 18]
و در این چاپ دیگر بار همراه با بازنگری کلی در کتاب و انجام برخی اصلاحات و افزودن برخی مباحث، تلاشی در کامل تر شدن این مجموعه صورت گرفت. یادآوری این نکته لازم است که نقل شدن این تعداد روایت در این کتاب نه دلیل انحصار کل روایات نقل شده از حضرت بقیه الله الاعظم حجه بن الحسن علیها السلام در باره جدشان می باشد، و نه دلیل طرح و رد دیگر بحثها. تصمیم بر آن بود که شرحی کوتاه بر سخنان حضرتش داشته باشیم، اما خود را مصداق این شعر یافتیم که:
ای مگس عرصه سیمرغ نه جولانگه توست
عرض خود می بری و زحمت ما می داری
از اینرو تنها به ترجمه سخنان آن بزرگ بسنده نمودیم. تا چه قبول افتد و چه در نظر آید با آن امید که در اولین صباحان پرچم خونین قیام طف دگر بار گشوده شود، و شمشیر آخته محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم از نیام برخیزد، و اذن قیام به دادخواه خون شهیدان کربلا داده شود. که تا او نیاید خون بناحق ریخته شده سید شهیدان ز جوشش نمی افتد، و قلب گداخته سیده بانوان جهانیان التیام نمی یابد، که او وارث خون شهیدان است و شفابخش قلب کشته گان و نقطه آرزوهای همه امیدواران. بارالها ظهور پر نور و سرورش را هر چه زودتر برسان.
اللهم و احی بولیک القرآن و ارنا نوره سرمدا لا لیل فیه، و احی به القلوب المیته، و اشف به اصدور الوغره، و اجمع به الاهوا المختلفه علی الحق، و اقم به الحدود المعطله و
[صفحه 19]
الاحکام المهمله حتی لا یبقی حق الا ظهر و لا عدل الا زهر، و اجعلنا یا رب من اعوانه و مقویه سلطانه و الموتمرین لامره و الراضین بفعله و المسلمین لاحکامه...
[فرازهائی از دعای عصر غیبت، به نقل از سید بن طاووس (ره)]
[صفحه 23]

به اسنادمان از جدم ابی جعفر محمد بن حسن طوسی [رحمه الله علیه] روایت شدیم. گفت: شیخ ابو عبدالله محمد بن احمد بن عیاش ما را حدیث کرد. گفت: شیخ پرهیزگار ابومنصور بن عبدالمنعم بن نعمان بغدادی [رحمه الله علیه] مرا حدیث کرد. گفت: از ناحیه - مقدسه - در سال 252 به دست شیخ محمد بن غالب اصفهانی در هنگام وفات پدرم [رحمه الله علیه] خارج گردید، در حالی که من نوجوان بودم و نوشتم که به من در زیارت مولایم ابی عبدالله علیه السلام و زیارت شهدا اجازه فرما. پس از حضور حضرتش برایم خارج گردید:
[صفحه 25]
بنام خدای بخشنده بخشایشگر هر گاه خواستی شهدا رضوان الله علیهم را زیارت کنی نزد [پائین] پاهای حسین علیه السلام بایست، و آنجا قبر علی بن الحسین صلوات الله علیهما می باشد. پس رویت را به طرف قبله کن. پس آنجا مکان و محدوده شهدا است، و به علی بن الحسین علیه السلام اشاره کن و بگو:
[1] سلام بر تو ای اولین کشته از نسل بهترین فرزند از سلاله ابراهیم خیل، درود خدا بر تو و بر پدرت باد، آنگاه که درباره تو گفت: خدا بکشد قومی را که تو را کشت. ای پسرم چه چیز ایشان را بر (خدای) بخشنده و به بریدن حرمت رسول جری نمود. بر دنیا پس از تو نابودی باد. گوئی که من [می بینم] که تو در پیش روی او (حسین علیه السلام) جنگیدی و به دشمنان گفتی: من علی فرزند حسین بن علی هستم. و ما به خانه خدا سوگند که به پیامبر شایسته تریم.
[صفحه 27]
شما را با نیزه می زنم تا اینکه خم شود. (و) بر شما شمشیر را فرود می آورم، (و) از پدرم حمایت می کنم. (ضربتی فرود می آورم آن هم) ضربت زدن جوان هاشمی عرب (سیرت)، بخدا سوگند فرزند پدر ناشناخته، درباره ما نمی تواند فرمان براند. تا اینکه مرگت فرا رسید و مالک (وجود)ات را دیدار کردی. گواهی می دهم که تو بر خدا و رسولش شایسته تری می باشی. و همانا تو فرزند رسولش و پسر حجت و امین او هستی، خدا نسبت به تو در باره قاتلت مره بن منقذ بن نعمان عبدی حکم نماید. خدا بر او نفرین فرستد و خوار نماید و تمام کسانی که در کشتن تو با او همراهی کردند. و بر علیه تو او را یاری کردند (نفرین فرستد). و خدا ما را از کسانی قرار دهد که ترا دیدار می کنند و با تو دوستی می نمایند و با نیایت و پدرت و عمویت و برادرت و مادر مظلومت (فاطمه زهرا) دوستی و

همنشینی می کنند. و به سوی خدا از کشندگانت بیزاری می جویم. و از خدا دوستی و همنشینی با تو را در خانه جاودانگی درخواست می کنم. و به سوی خدا از دشمنانت، همان کافران تکذیب کننده بیزاری می جویم. سلام و آسایش و رحمت و برکت های خدا بر تو باد.
[2] سلام بر عبدالله بن حسین، کودک شیرخوار تیر خورده به زمین افتاده به خون غلتیده، (که) خونش بسوی آسمان بالا رفته و در آغوش پدرش به وسیله تیر ذبح شده است
[صفحه 29]
خدا تیرانداز به او پژمرده کننده اش حرمله بن کاهل اسدی را لعنت کند.
[3] سلام بر عبدالله فرزند امیر مومنان، گرفتار به بلا و آزمایش، و نداگر به ولایت و حاکمیت (برادرش و خاندانش) در پهنه کربلا، که از پیش رو و پشت سر به وسیله دشمنان بر او زخم وارد شده (بود) خدا قاتل او هانی بن ثبیت حضرمی را لعنت کند.
[4] سلام بر عباس فرزند امیر مومنان، که به جانش برادرش را همیاری و کمک کننده (بود و) از امروزش برای فردایش بهره ها برد، (آن) فدا کننده (خود برای امامش) و نگاهبان شتابگر به سوی او با (مشک) آبش، (که) دو دستش بریده شده، خدا قاتلانش یزید بن وقاد، و حکیم بن طفیل طائی را لعنت کند.
[5] سلام بر جعفر فرزند امیر مومنان شکیبای بر نفس اش و حسابگر (کردارهایش)، و به تنهائی از زادگاههای (خویش) دور شده، تسلیم جنگ شده پیشتازی در ستیز گرفته، (که) به خاطر زیادی دشمنان و مردمان حمله ور بر او شکست خورده است. خدا قاتلش هانی بن ثبیت حضرمی را لعنت کند.
[6] سلام بر عثمان فرزند امیر مومنان همنام عثمان بن مظعون، خدا تیر زنندگانش خولی بن یزید اصبحی ایادی و ابانی دارمی را لعنت کند.
[صفحه 31]
[7] سلام بر محمد فرزند امیر مومنان کشته شده به وسیله ابانی دارمی که خدا او را لعنت کناد و عذاب دردناک را بر او بیفزاید، و درود و توجه خدا بر تو ای محمد و بر اهل بیت شکیبایت.
[8] سلام بر ابی بکر فرزند حسن [پاکیزه دوستدار خدا]، که به وسیله (سه شعبه) که از کمان رها شده باشد، تیر خورده است. خدا قاتلش عبدالله بن عقبه غنوی را لعنت کند.
[9] سلام بر عبدالله فرزند حسن بن علی [پاکیزه] خدا قاتلش و تیرانداز به او حرمله بن کاهل اسدی را لعنت کند.
[10] سلام بر قاسم فرزند حسن بن علی (آنکه) جثه اش ضربت خورده و ابزار جنگی اش به تاراج رفته، آنگاه که عمویش حسین (علیه السلام) را

فرا خواند، عمویش بسان عقاب تیز پرواز بسوی او شتافت، و مردم را از کنار او دور کرد، و خود را به او رسانید، در حالی که او - قاسم - پاهایش را (از شدت زخمها) به زمین می کشید. و حسین علیه السلام می فرمود: گروهی که ترا کشتند (همانانی که) در روز قیامت نیایت و پدرت با ایشان دشمنی می کنند را خدا از رحمت خویش دورشان کناد. سپس فرمود: به خدا سوگند بر عمویت گران است که تو او را بخوانی ولی او
[صفحه 33]
ترا جواب نگوید، یا بسوی تو آید و به تو رو کند، در حالی که تو کشته شده و مورد حمله قرار گرفته (باشی). پس (این شتافتن عمویت بسوی تو) در روزی که ستم کنندگان به او زیاده شده و یاری کننده اش اندک می باشد، ترا سود نمی بخشد. خدا در روزی که شما دو نفر را گرد هم می آورد، مرا همراه شما دو نفر قرار دهد و مرا در سکونت گاه شما ساکنم گرداند، و خدا کشنده ات عمرو بن سعد بن نفیل ازدی را لعنت کند و به دوزخ افکند و برایش عذابی دردناک آماده کند.
[11] سلام بر عون فرزند عبدالله بن جعفر [پرواز کننده در بهشت ها]، همراه و همگام ایمان، همسفر با خویشان، نصیحت گر برای (خدای) بخشنده، همتای مثانی و قرآن، خدا قاتلش عبدالله بن قطبه نبهانی را لعنت کند.
[12] سلام بر محمد فرزند عبدالله بن جعفر شهودگر جایگاه پدرش، دنبال رو برادرش و نگاهدارش به وسیله بدنش، خدا قاتلش عامر بن نهشل تمیمی را لعنت کند.
[13] سلام بر جعفر بن عقیل، خدا قاتلش (و تیرانداز به او) بشر بن خوط همدانی را لعنت کند.
[14] سلام بر عبدالرحمن بن عقیل، خدا قاتلش و
[صفحه 35]
به او) بشر بن خوط همدانی را لعنت کند.
[14] سلام بر عبدالرحمن بن عقیل، خدا قاتلش و تیرانداز به او عمر بن خالد بن اسد جهنی را لعنت کند.
[15] سلام بر کشته شده فرزند کشته شده، عبدالله بن مسلم بن عقیل و خدا قاتلش عامر بن صعصعه را لعنت کند و گفته شده اسد بن مالک.
[16] سلام بر ابی عبدالله فرزند مسلم بن عقیل و خدا قاتلش و تیرانداز به او عمرو بن صبیح صیداوی را لعنت کند.
[17] سلام بر محمد فرزند ابیب سعید بن عقیل و خدا قاتلش لقیط بن ناشر جهنی را لعنت کند.
[18] سلام بر سلیمان غلام حسین بن امیر المومنین و خدا قاتلش سلیمان بن عوف حضرمی را لعنت کند.

[19] سلام بر قارب غلام حسین بن علی.
[20] سلام بر منجح غلام حسین بن علی.
[21] سلام بر مسلم بن عوسجه اسدی، همان گوینده به حسین (علیه السلام) آنگاه که حضرتش به او اجازه بازگشت داد: آیا ما از تو روی برتابیم و برای خدا در بجا نیاوردن حق
[صفحه 37]
تو چه بهانه ای بیاوریم، نه بخدا سوگند (روی برنتابم) تا اینکه نیزه ام را در سینه هایشان خرد کنم، و تا آنگاه که این شمشیر در دستم باشد، آنرا بر ایشان می کوبم، و از تو جدا نمی شوم. و اگر اسلحه ای نداشته باشم تا به وسیله آن با ایشان کارزار کنم، به آنها سنگ پرتاب می کنم. و از تو جدا نمی شوم تا اینکه همراه تو بمیرم. و تو اول کسی هستی که جانش را بفروخت، و اولین شهید از شهیدان خدا هستی که پیمان خویش را به انجام رسانیدند. پس به خدای کعبه که رستگار شدی. خدا به پایداریت و کمکت بر امام خود پاداش فراوان دهاد، هنگامی که (حضرتش) به سوی تو آمد و تو به زمین افتاده بودی. پس فرمود: خدا ترا ای مسلم بن عوسجه رحمت کناد و (این آیه) را قرائت کرد: و از ایشان کسانی هستند که پیمان خویش را به انجام رسانیدند، و از ایشان گروهی هستند که چشم انتظارند و چیزی را بجای آن دگرگون نمی کنند. (سوره احزاب آیه 23) خدا شرکت کنندگان در کشتنت عبدالله ضبابی و عبدالله بن خشکاره بجلی را لعنت کند.
[22] سلام بر سعد بن عبدالله حنفی گوینده به حسین (علیه السلام) در هنگامی که به او در بازگشتن اجازه داد:
[صفحه 39]
ترا رها نمی کنیم تا این که خدا بداند که همانا ما پنهانی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در حق تو پاس داشته ایم. به خدا سوگند اگر بدانم کشته می شوم، سپس زنده می شوم، سپس به آتش سوزانیده می شوم، سپس در هوا پراکنده می شوم، و این کار را هفتاد مرتبه با من انجام می دهند، از تو دست نمی کشم تا اینکه مرگم در پیش رویت فرا رسد. و چرا این کار را نکنم در حالی که این یک بار مردن یا کشته شدن است. و سپس (بعد از آن) کرامتی است که برای آن نهایتی نیست. پس مرگت را دیدار کردی و امامت را یاری نمودی، و در خانه همیشگی از سوی خدا کرامت (بیکران) را ملاقات کردی. خدا ما را در زمره شهادت خواهان با شما برانگیزد، و دوستی و همراهی شما را در اعلی علیین روزیمان فرماید.
[23] سلام بر بشر بن عمر حضرمی، خدا به خاطر سخنت که به حسین (علیه السلام گفتی) پاداش فراوان ارزانی فرماید، در حالی که در بازگشتن به تو اجازه داده بود: اگر از تو روی برتابم، حیوانات درنده مرا

زنده زنده بخورند. و (من) از تو اجازه سواری برای برگشت بگیرم و ترا با کمکی یاوران خوارت نمایم؟ این کار ابدا نخواهد شد.
[24] سلام بر یزید بن حصین همدانی مشرقی قاری
[صفحه 41]
(قرآن)، (دشمن را) به زمین زننده.
[25] سلام بر عمران بن کعب انصاری.
[26] سلام بر نعیم بن عجلان انصاری.
[27] سلام بر زهیر بن قین بجلی گوینده به حسین علیه السلام در حالی که در بازگشتن به او اجازه فرموده بود: نه بخدا سوگند این کار نخواهد شد. آیا فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را گرفتار و اسیر در دست دشمنان رها کنم، و من رهائی یابم؟ خدا این روز را بر من نیاورد.
[28] سلام بر عمر بن قرطه انصاری.
[29] سلام بر حبیب بن مظاهر اسدی.
[30] سلام بر حر بن یزید ریاحی.
[31] سلام بر عبدالله بن عمیر کلبی.
[32] سلام بر نافع بن هلال بجلی مرادی.
[33] سلام بر انس بن کاهل اسدی.
[34] سلام بر قیس بن مسهر صیداوی.
[صفحه 43]
[35-36] سلام بر عبدالله و عبدالرحمان فرزندان عروه بن حراق غفاری.
[37] سلام بر جون غلام ابی ذر غفاری.
[38] سلام بر شبیب بن عبدالله نهشلی.
[39] سلام بر حجاج بن یزید سعدی.
[40 و 41] سلام بر قاسط و کرش فرزندان زهیر تغلبی.
[42] سلام بر کنانه بن عتیق.
[43] سلام بر ضرغامه بن مالک.
[44] سلام بر جوین بن مالک ضبعی.
[45] سلام بر عمرو بن ضبیعه ضبعی.
[46] سلام بر زید بن ثبیت قیسی.
[47 و 48] سلام بر عبدالله و عبیدالله فرزندان یزید بن ثبیت قیسی.
[49] سلام بر عامر بن مسلم.
[صفحه 45]
[50] سلام بر قعنب بن عمرو نمری.
[51] سلام بر سالم غلام عامر بن مسلم.
[52] سلام بر سیف بن مالک.
[53] سلام بر زهیر بن بشر خثعمی.

[54] سلام بر زید بن معقل جعفی.
[55] سلام بر حجاج بن مسروق جعفی.
[56 و 57] سلام بر مسعود بن حجاج و فرزندش.
[58] سلام بر مجمع بن عبدالله عائدی.
[59] سلام بر عمار بن حسان بن شریح طائی.
[60] سلام بر حیان بن حارث سلمانی ازدی.
[61] سلام بر جندب بن حجر خولانی.
[62] سلام بر عمر بن خالد صیداوی.
[63] سلام بر سعید غلام او (عمر بن خالد صیداوی).
[64] سلام بر یزید بن زیاد بن مظاهر کندی.
[صفحه 47]
[65] سلام بر زاهر غلام عمرو بن حمق خزاعی.
[66] سلام بر جبله بن علی شیبانی.
[67] سلام بر سالم غلام بنی مدینه کلبی.
[68] سلام بر اسلم بن کثیر ازدی.
[69] سلام بر قاسم بن حبیب ازدی.
[70] سلام بر عمر بن جندب حضرمی.
[71] سلام بر ابی تمامه، عمر بن عبدالله صائدی.
[72] سلام بر حنظله بن اسعد شیبانی.
[73] سلام بر عبدالرحمن بن عبدالله بن کدر ارحبی.
[74] سلام بر عمار بن ابی سلامه همدانی.
[75] سلام بر عابس بن شبیب شاکری.
[76] سلام بر شوذب غلام شاکر.
[77] سلام بر شبیب بن حارث بن سریع.
[78] سلام بر مالک بن عبدالله بن سریع.
[صفحه 49]
[79] سلام بر زخمی اسیر گرفتار سوار بن ابی حمیر فهمی همدانی.
[80] سلام بر زخمی همراه او عمرو بن عبدالله جندعی. سلام بر شما ای بهترین یاران، سلام بر شما به خاطر آنچه شکیبائی ورزیدید. پس چه نیکو جایگاه و خانه آینده ای دارید. خدا شما را در جایگاه نیکان سکنا دهد، و شهادت می دهم که خدا پرده را از (برابر دیدگان) شما برداشته و برایتان فرش و بستر گسترده است، و برای شما عطا و بخشش فراوان داده است. و شما از حق درنگ نکرده اید، و شما بر ما پیش افتاده اید. و ما - می خواهیم - با شما در خانه همیشگی همنشین و همراه باشیم. و سلام و رحمت و برکات خدا بر شما باد.
[صفحه 50]

بررسی در مورد انتساب این زیارت شریف به امام زمان علیه السلام آقای محمد مهدی شمس الدین در کتاب انصار الحسین علیه السلام تحقیقی کرده اند که ما گزیده ای از آنرا به نقل از ترجمه این کتاب بنام شهیدان کربلا در اینجا می آوریم: علامه مجلسی رضوان الله علیه بر این زیارتنامه شرحی آورده است: این زیارت را شیخ مفید و سید بن طاوس در زیارات خود آورده اند، بدون این که اشاره ای به زیارت عاشورا کرده باشند، و نویسنده مزار الکبیر گفته است: زیارت شهدا رضوان الله علیهم در روز عاشورا را، شریف ابوالفتح محمد بن محمد جعفری ادام الله عزه به نقل از عماد الدین محمد بن ابی القاسم طبری به نقل از شیخ ابوعلی حسن بن محمد طوسی به من گفت: و نیز شیخ ابو عبدالله حسین بن هبه الله بن ربه به نقل از شیخ ابوعلی به نقل از پدرش ابو جعفر طوسی به نقل از شیخ محمد بن احمد بن عیاش و دیگران گفته اند، که به این دلیل در زیارات مطلقه

[صفحه 51]

آورده ایم که در اخبار، آنرا اختصاص به وقت معین و مشخصی نداده اند. و بدان که در تاریخ خبر، اشکالی وجود دارد، زیرا چهار سال قبل از ولادت حضرت حجت علیه السلام نقل گردیده است، و احتمال دارد که تاریخ آن سال دویست و شصت و دو بوده و یا آنکه در زمان امام حسن عسکری علیه السلام صادر شده باشد. (بحار الانوار، چاپ جدید، جلد 101 صفحه 274)(سپس نویسنده کتاب، با بررسی در سلسله سند زیارت می گوید که: و این سند، همانطور که ملاحظه می شود به ابن عیاش خاتمه می پذیرد، و دو شخص نامعلوم دیگر، ابومنصور، و محمد بن غالب (در این سلسله هستند). پس زیارت از نقطه نظر سندیت ضعیف و سست است. (پایان سخن کتاب انصار الحسین علیه السلام). در اینجا تذکر چند نکته ضروری است:

1- بزرگانی چون، شیخ مفید، سید بن طاوس، شیخ ابوجعفر محمد بن حسن طوسی رضوان الله علیهم این دعا را منتسب به ناحیه مقدسه دانسته اند، و آنرا نقل نموده اند و علامه مجلسی (ره) در کتاب بحارالانوار این دعا را در بخش ادعیه ماثوره از امام زمان علیه السلام نقل کرده است، و علمای متاخر نیز آنرا

[صفحه 52]

منتسب به حضرت بقیه الله الاعظم حجه بن الحسن علیهما السلام دانسته اند، و این خود دلیل اجماعی بر انتساب این دعا به امام زمان علیه السلام است.

2- به صرف وجود ضعف در رجال سند حدیث، نمی توان حدیث را طرح نمود و آنرا بی بهره دانست، و چه بسیار روایاتی وجود دارد که محدثان

امامیه قدس سرهم بدان اعتماد کرده و نقل نموده اند، و حتی بر اساس آن فتوا داده اند، در حالی که بر اساس مبانی متاخران ضعف سند در آنها وجود دارد. چرا که حدیث صحیح بر مبنای متقدمان با حدیث صحیح بر مبنای متاخران متفاوت است. به هر جهت نقل محدثان امامیه با توجه به دقت نظر آنان و نزدیکی شان به عصر صدور حدیث و حتی هم عصری آنان با نواب اربعه درجه اعتماد را نسبت به منقولات آنان بالا می برد.
3- لزوم بررسی دقیق سلسله سند حدیث در صدور احکام فقهیه می باشد، و آن هم در واجبات و محرمات، و بر اساس قاعده اصول عملیه میان فقها تسامح در ادله سنن وجود دارد، و فقهای امامیه در بررسی سند روایات مستحبات بنابر برخی اجازات متخذ از روایات، با دیده تسامح برخورد کرده اند. و نیز روش بزرگان محدثان در کتب دعا نوعا بر این است که گاه نام معصوم علیه السلام را هم نقل نکرده اند، چه رسد به سلسله سند آن، و وجود دعاهائی که بدین گونه که سلسله سندشان نقل شده
[صفحه 53]
باشد، محدود است.
4- بر مبنای روایت نقل شده از حضرت صادق علیه السلام که فرمودند: کلمات ما را به دیگران از ما امامان می توانید نسبت دهید. لذا اگر در واقع این زیارت از امام حسن عسکری علیه السلام نیز صادر شده باشد، بر اساس فرمایش حضرت صادق علیه السلام ما اجازه داریم آنرا به امام زمان علیه السلام نیز انتساب بدهیم.
[صفحه 55]

شیخ مفید - که خداوند روحش را پاکیزه فرماید - در کتاب المزار پس از بیان زیارتی که از کتاب المصباح نقل کردیم، گوید که عین سخنش این است:
[صفحه 57]
زیارتی دیگر در روز عاشورا به روایتی دیگر، هر گاه خواستی حضرتش را به آن در این روز زیارت کنی، پس به سوی حضرتش صلی الله علیه و آله و سلم بایست و بگو:
[1] سلام بر آدم برگزیده خدا از میان آفریدگانش، سلام بر شیث دوست و ولی خدا و انتخاب شده اش، سلام بر ادریس قیام کننده برای خدا به حجت و گواهش، سلام بر نوح اجابت شده در دعوتش، سلام بر هود که از جانب خدا به کمکهای پیوسته یاری شد. سلام بر صالح که با کرامت خویش به خدا توجه کرد. سلام بر ابراهیم، همان کسی که خدا با برگزیدنش به مقام خلیلیت به او محبت کرد. سلام بر اسماعیل همان کسی که خدا به (فرستادن) ذبحی بزرگ از بهشتش او را آزاد ساخت. سلام بر اسحاق همانی که خدا نبوت را در فرزندان و ذریه او قرار داد. سلام بر یعقوب همان کسی که بینائی او را به موجب رحمتش بدو باز گردانید. سلام بر یوسف همانی که خدا او را از چاه به عظمتش نجات بخشید.
[صفحه 59]
[2] سلام بر موسی کسی که خدا دریا را به قدرتش برای او شکافت. سلام بر هارون کسی که خدا او را به نبوتش ویژه داشت. سلام بر شعیب همانی که خدا او بر علیه (نابکاران) امتش یاری فرمود. سلام بر داود کسی که خدا از خطای او درگذشت.
[3] سلام بر سلیمان کسی که جنیان به عزتش برایش خوار شدند. سلام بر ایوب کسی که خدا او را از بیماریش شفا بخشید. سلام بر یونس کسی که خدا یاری و کمک ضمانت شده اش را به او رسانید. سلام بر عزیر که خدا او را پس از حالت مرگش زنده کرد. سلام بر زکریای شکیبا در سختی اش، سلام بر یحیی که خدا به شهادتش او را (به مقام قرب خود) نزدیک نمود و بالائی درجه داد. سلام بر عیسی روح خداوند و کلمه او.
[4] سلام بر محمد دوست دار و مورد محبت خدا و برگزیده اش، سلام بر امیر مومنان علی بن ابیطالب که به برادری (پیامبر)اش مخصوص گردانید، سلام بر فاطمه زهرا دختر (پیامبر)اش، سلام بر ابا محمد حسن، وصی پدرش و جانشین او، سلام بر حسین کسی که به خونش جانش را (در راه خدا) ارزانی داشت. سلام بر کسی که در پنهانی و آشکارش خدا را فرمان

برد. سلام بر کسی که خدا در خاکش شفا را قرار داد. سلام بر کسی که اجابت دعا در زیر گنبدش می باشد. سلام بر کسی که امامان از فرزندان و ذریه اش هستند.
[صفحه 61]
[5] سلام بر فرزند انجام پیامبران، سلام بر فرزند آقای جانشینان، سلام بر فرزند فاطمه زهرا، سلام بر فرزند خدیجه کبری، سلام بر فرزند سدره منتهی، سلام بر فرزند جنت ماوی (باغهای پناهگاه)، سلام بر فرزند زمزم و صفا.
[6] سلام بر آغشته به خون، سلام بر (کسبی که) خیمه (اش) دریده شد. سلام بر پنجمین یاران اهل کسا (ساکنان زیر برد یمانی)، سلام بر غیب غریبان، سلام بر شهید شهیدان، سلام بر کشته (بدست) پسر خواندگان مشکوک نسلان، سلام بر سکونت یافته کربلا، سلام بر کسی که فرشتگان آسمان بر او گریستند. سلام بر کسی که فرزندانش پاک شدگانند.
[7] سلام بر پادشاه و امیر (یعسوب: پادشاه زنبوران و امیر زنبوران که دیگر زنبوران به گرد او می گردند) آئین، سلام بر محل فرود آمدن برهان ها، سلام بر امامان بزرگوار، سلام بر گریبان های شکافته، سلام بر لبهای پژمرده شکننده، سلام بر جان های از بیخ و بن بریده، سلام بر روح های (از تن) ربوده شده، سلام بر پیکرهای عریان، سلام بر جسم های رنگ باخته، سلام بر خونهای جاری شده، سلام بر عضوهای بریده شده، سلام بر سرهای برافراشته گشته، سلام بر زنان سر برهنه گردیده.
[صفحه 63]
[8] سلام بر حجت و گواه دارنده جهانیان، سلام بر تو و بر پدران پاکیزه ات، سلام بر تو و بر پسران شهادت پذیرت، سلام بر تو و بر فرزندان و ذریه یاری کننده ات، سلام بر تو و بر فرشتگان ملازم آرامگاهت. سلام بر کشته شده مظلوم، سلام بر برادر مسموم اش، سلام بر علی بزرگ، سلام بر شیرخوار کوچک.
[9] سلام بر بدنهای غارت شده، سلام بر عترت و خاندان نزدیک و خویشاوند، سلام بر کارزار کنندگان در بیابان های پهناور. سلام بر دور افتادگان از سرزمین (خویش)، سلام بر دفن شدگان بدون کفن، سلام بر سرهای جدا شده از بدن ها، سلام بر حساب کننده شکیبا، سلام بر ظلم شده بدون یاور، سلام بر سکنا گزیده در خاک پاکیزه، سلام بر صاحب گنبد بالا رونده (شنوا).
[10] سلام بر کسی که (خدای) با جلالت پاکیزه اش فرمود. سلام بر کسی که جبرئیل بدو مباهات کرده، سلام بر کسی که میکائیل در گهواره با او سخن گفته (سرگرمش کرده)، سلام بر کسی که پیمانش شکسته شد. سلام بر کسی که حرمتش دریده شد. سلام بر کسی که خونش به ستم

ریخته شد. سلام بر (کسی که) به خون زخمها غسل داده شد. سلام بر (کسی که) با جام تیرها آب داده شد. سلام بر (کسی که بر او) ستم جایز شمرده
[صفحه 65]
شد. سلام بر سر بریده شده در میهمانی (در کنار نهر)، سلام بر کسی که ساکنان قریه ها او را دفن کردند.
[11] سلام بر - کسی که - شاهرگ(اش) بریده شد. سلام بر مدافع بدون یاور، سلام بر سپید موی (محاسن) خضاب کرده، سلام بر گونه و رخسار خاک آلود، سلام بر بدن غارت شده برهنه، سلام بر دندانهای پیشین با چوب (خیزران) کوبیده شده، سلام بر سر افراشته شده، سلام بر جسم های عریان در بیابان های پهناور - که - گرگان درنده گازشان می گیرند و درندگان مزه خون و گوشت را چشیده به گردشان می گردند.
[12] سلام بر تو ای آقای من و بر فرشتگان بال گشوده که خواستار فرود اطراف گنبد تو هستند، (همان فرشتگان) بسیار احترام کننده به تربت ات، طواف کنندگان صحن و فضایت، وارد شوندگان بر زیارتت. سلام بر تو که همانا قصد (زیارت) تو کرده ام، و آرزومند رستگاری نزد تو هستم.
[13] سلام بر تو سلام آشنای به حرمتت و مقامت، خالص در ولایت و دوستی ات، نزدیکی جوینده به خدا به وسیله محبتت، دوری جوینده از دشمنانت، سلام کسی که قلبش به مصیبت و سختی تو زخمی و مجروح است، و اشکش در هنگام یاد کردن تو ریزان، سلام دردمند گرفته و محزون و شیدای فروتن، سلام کسی که اگر با تو در کربلای بود تو را با جانش از
[صفحه 67]
تیزی های شمشیرها نگاه می داشت، و باقی مانده روحش - عمرش - را برای تو در معرض مرگ می انداخت، و در پیش رویت کارزار می کرد و تو را در برابر آنانی که بر تو هجوم آورده و شوریده بودند، یاری می کرد، و روح و جسد و مال و فرزندش را فدای تو می نمود، و روحش فدای روحت باد و خانواده اش نگاهدار و مدافع خانواده ات.
[14] پس اگر روزگار (ولادت) مرا به بعد انداخته و مقدرات مرا از یاریت دور کرده است، و برای کسانی که با تو کارزار کردند کارزارگر نبودم و با کسانی که با تو دشمنی کردند نستیزیدم، پس صبح و شام برایت ناله می کنم، و بجای اشک برایت خون می گریم - بخاطر - حسرت بر تو، و اندوه و تاسف بر آنچه تو را گرفتار کرد، و شعله ور و در سوز و گداز تا اینکه (از) بیقراری سختی ها و مصیبتها و غصه اندوهگینی (بخاطر از دست دادن فرصتها) بمیرم.
[15] شهادت می دهم که همانا تو نماز را بپا داشتی، و زکات (حقوق

مالی) را پرداختی، و به نیکی فرمان دادی، و از بدی و ستم کاری بازداشتی، و خدا را فرمان بردی، و از او سرپیچی نکردی، و به او و ریسمانش چنگ آزیدی، در نتیجه از او خشنود شدی، و از خدا ترسیدی، و او را در نظر گرفتی، و (دعوت) او را پاسخ گفتی، و به روشهایش سلوک نمودی، و آشوب ها را فرو نشاندی، و (مردم را) به سوی رشد و هدایت خواندی، و راههای استواری را آشکار کردی، و در (راه) خدا به حق جهادش کارزار کردی.
[صفحه 69]
[16] و تو برای خدا فرمانبردار بودی و برای نیایت محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیرو، و برای سخن پدرت شنوا، و بسوی وصیت و سفارش برادرت شتابگر کوشا، و برای پایه های دین بلند کننده، و برای سرکشی و طغیان درهم کوبنده، و بر آشوبگران و طغیانگران سختگیر کوبنده، و برای امت نصیحتگر، و در لحظات مرگ ستایشگر و تسبیح کننده (خدا)، و بر گناهکاران هرزه درگیر شونده، و به حجتها و دلیل های خدا قیام کننده، و برای اسلام و مسلمانان رحم کننده (بخشایشگر)، و برای حق یاور، و در هنگام بلا و گرفتاری شکیبا، و برای دین نگهبان، و از محدوده آئین دفاع کننده.
[17] هدایت را نگاهداشتی و یاریش کردی. و عدل و داد را گستردی و آنرا پراکنده ساختی. و آئین را یاری کردی و آشکارش ساختی. و کسی را که دین را بازیچه شمرده بود، بازش داشتی، و او را راندی. و (حق را) برای پست از شریف باز ستاندی. و در حکم میان توانا و ضعیف مساوات قرار دادی. و تو باران بهاری یتیمان و بی پدران بودی. و باز دارنده مردمان (از بدی)، و عزت اسلام، و گنجینه احکام، و هم پیمان نیکوئی، رهرو (راه) نیایت و پدرت و در وصیت شبیه برادرت (بودی).
[18] وفا کننده به امان دادن ها، دوستدار خویها(ی نیکو)، (صاحب) کرمهای آشکار، نماز شب گزار در تاریکی ها، برپاگر روشها(ی نیکو)، بخشنده آفریدگان، بزرگ پیشنیان، نیکو
[صفحه 71]
نسب، با حسب فراوان، (صاحب) رتبه های بلند، دارای مناقب فراوان، صاحب سرشتهای ستوده، واجد موهبت های بسیار، بردبار رشید، بازگشت کننده (بسوی خدا)، سخی، دانا، شدید، پیشوای شهید، آمرزشگر، انابه کننده، دوست دارنده ترسان (بودی).
[19] برای رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرزند بودی و برای قرآن سند و برای امت بازو، و در فرمانبری کوشا، نگاهبان عهد و پیمان، کناره گیر از راههای گناهکاران و هرزگان، عطا کننده و بخشنده به مسکین به سختی افتاده، صاحب رکوع و سجودهای طولانی.

[20] کناره گیر در دنیا (چو) کناره گیری کوچ کننده از آن، و نرگنده به دنیا به دیده ترسندگان از آن (بودی)، آرزوهایت از آن (از دنیا) بازداشته شده و همت و تلاشت از آرایشهایش برگرفته بود. چشمت از نگریستن به شادی آفرینی (دنیا) بسته بود. اشتیاق و رغبتت در مورد آخرت شناخته شده و مشهور (بود).
[21] تا این که بیداد دستش را از آستین برو کرد، و ستم پرده از روی اسلحه اش برداشت، و گمراهی پیروانش را فرا خواند، و تو در حرم جدت ساکن بودی، و از ستمگران جدائی گزیننده، در خانه و محراب (عبادتگاه خود) نشسته بودی، از لذتها و شهوت ها دوری گزیده، زشتی را با قلبت و
[صفحه 73]
زبانت به مقدار توان و امکانت زشت می شمردی. سپس موقعیت چنان ایجاب کرد که پرچم مخالفت را برداری، و تو را بر آن داشت که با عیاشان و هرزگان کارزار کنی. پس با فرزندان و خاندان و پیروان و دوستانت به راه افتادی و حقیقت را به روشنی و درستی آشکار کردی. و به سوی خدا با حکمت و پند و اندرزهای نیکو فرا خواندی. و به برپا داشتن حدود و فرمان بری از معبود امر کردی. و از پلیدی و طغیان و سرکشی بازداشتی. و (آنان) با ستم و دشمنی با تو برخورد کردند.
[22] پس با ایشان کارزار کردی پس از آنکه آنان را به انجام آن کار (شایسته) فرا خواندی و حجت را بر ایشان تاکید نمودی، پس امان و بیعت ترا شکستند، و بر پروردگارت و نیایت خشم کردند، و جنگ را با تو آغاز نمودند. پس بر زخم زبانها و ضربه ها ایستادگی کردی، و لشگریان ستمگران هرزه را درهم کوبیدی. و در گرد و غبار برخاسته در میدان جنگ وارد شدی، در حالی که با (شمشیر) ذوالفقار کارزار می کردی، بسان آن که حضرت علی مختار (برگزیده)، بودی.
[23] پس چون ترا پایدار و غیر گریزپا، ناترس و غیر پست دیدند، شرارت های فریبهایشان را برای تو برافراشتند، و با حیله و شرارت خویش با تو جنگیدند، و آن نفرین شده لشگریانش را فرمان داد پس ترا از آب و وارد شدن در آن باز داشتند، و ترا به جنگ کشاندند، و در جنگ بر تو شتافتند (و اسبها را زین کردند)
[صفحه 75]
و ترا با تیرها و سنگها زدند. و دستهای از میان برداشتن و نابود کردن را بر تو گشودند. و احترام ترا حفظ نکردند. و از جزای گناه (خویش) در حق تو، (و) کشتن فرزندانت و تاراج باردان هایت نترسیدند. در حالی که تو پیشتاز در گرد و غبار بودی و تحمل کننده آزارها و اذیتها، (که) فرشتگان آسمان از صبر و شکیب تو به شگفتی افتادند.
[24] پس از هر سو دور تو را گرفتند و زخمهای کاری بر تو زدند، و میان

تو و شب مانع شدند (نگذاشتند کارت تا شب بطور انجامد)، در حالی که برای تو یاوری نمانده بود. تو حسابگر شکیبا بودی. از زنانت و فرزندانت دفاع می کردی، تا این که ترا از اسبت انداختند. پس تو زخمی بر زمین افتادی. اسبها با سمهایشان بر تو تاختند، و ستمگران و سرکشان شمشیرهای برانشان را بر تو فرو آوردند.
[25] پیشانیت برای مردن عرق کرده بود. و به راست و چپ کشیده و جمع می شدی (و به خود می پیچیدی). گوشه چشمت را به سوی باردانت و خانه ات گرداندی، و به تحقیق از فرزندان و خاندانت به نفست مشغول گردانیده شدی. و اسب گریزان به سوی خیمه هایت شتافت (در حال) شیهه کشنده و گریان.
[26] پس هنگامی که زنان، اسبت را شرمسار دیدند، و به زین برگشته ات نگاه کردند، از سراپرده ها برون آمدند، با موهای پریشان بر گونه ها، (که) با روی نیمه باز بر رخسار (خو) سیلی می زدند، و شیون کنان و ناله کننده، در حالی که پس از عزت و شکوه خوار و ذلیل شده اند و به سوی قتلگاهت شتابان (بودند).
[صفحه 77]
[27] و شمر بر روی سینه ات نشسته بود. (و) شمشیرش را بر گودی زیر گلوی تو فرو برده و ریشت را بدستش گرفته (بود) و سر تو را به شمشیر هندی اش می برید. حواست (در آن حال) آرامش داشت، و نفسهایت پنهان شده بود. و سرت بر نیزه بلند شد. و خانواده ات چون بندگان اسیر شدند. و به وسیله آهنها غل و زنجیر گردیدند. بالای پالان های چهارپایان چهره هایشان از گرمای ظهرهای تابستان می سوخت، در بیابانها و دشت های پهناور پیش برده می شدند. دستهایشان به گردنهایشان آویخته بود، (و) در بازارها گردانده می شدند.
[28] پس وای بر سرکشان هرزه گنهکار، به کشتنت اسلام را کشتند، و نماز و روزه را بیهوده و مهمل گذاشتند، و سنتها و احکام را شکستند و نقض نمودند، و پایه های ایمان را نابود کردند، و آیات قرآن را تحریف نمودند، و در فساد و دشمنی سخت پیش دویدند.
[29] به تحقیق رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم انتقام خون کشته اش ناگرفته ماند. و کتاب خدای عز و جل رها شده گردید. و آنگاه که تو مغلوب گردیدی به حق و حقیقت خیانت شد. و به نابودی ات الله اکبر و لا اله الا الله و تحریم و تحلیل و تنزیل و تاویل از میان رفت. و پس از تو تغییر و تبدیل و بی دینی و کفر و خواستهای نفسانی و گمراهی ها و آشوب ها و بیهودگی ها و باطل ها آشکار گردید.
[صفحه 79]
[30] پس همانا خبر دهنده مرگت در کنار قبر نبایت رسول (خدا) صلی

الله علیه و آله و سلم بپا خواست و با اشک ریزان خبر مرگ ترا به حضرتش داد. در حالی که می گفت: ای رسول خدا فرزندت و جوانت کشته شد خانواده ات و نزدیکانت بیچاره شدند و فرزندانت پس از تو اسیر شدند و خانواده و افرادت در گرفتاری و بازداشت افتادند پس پیامبر آشفته خاطر شد، و قلب (سینه) گریبانش بگریست. و به خاطر تو فرشتگان و پیامبران بر او سر سلامتی دادند، و به خاطر تو مادرت زهرا سوگوار شد و مصیبت زده گردید.
[31] فرشتگان مقرب (برای) سوگواری و تسلیت گفتن به پدرت امیر مومنان (به حضورش) آمد و شد کردند. و برای تو در اعلی علیین عزا و ماتم برپا شد. و به خاطر تو زنان چشم سیاه درشت دیده (بهشتی) بر (رخسار خود) سیلی زدند. و آسمان و ساکنانش، و بهشت ها و خزانه دارانشان، و کوههای گسترده بر روی زمین و کرانه هایش، و دریاها و ماهی هایش، و جنیان و فرزندانشان، و خانه (خدا) و مقام (ابراهیم)، و مشعر الحرام و حل (هنگام برون آمدن از احرام) و احرام (همه) گریستند.
[32] خدایا به احترام این جایگاه بلند (مرتبه) بر محمد و خاندان محمد توجه کن، و مرا در گروه ایشان گرد آور، و مرا به شفاعت ایشان وارد بهشت کن. ایزدا همانا من به تو متوسل می شوم، ای سریع ترین حسابگران، و ای بخشنده و کریمترین
[صفحه 81]
کریمان، و ای حکم کننده ترین حکم کنندگان، به حق محمد انجام پیامبران، (و) فرستاده ات به سوی تمامی جهانیان و به برادرش و پسر عمویش (که) جدا شده از شرک و دوگانه پرستی (بود)، و درونش انباشته از دانش و ایمان (بود)، آن دانشمند برخوردار از مقام بلند علی امیر مومنان، و به حق فاطمه سیده زنان جهانیان، و به حق حسن پاکیزه نگهبان پرواپیشگان، و به حق ابا عبدالله حسین کریم ترین شهادت جویان، و به حق فرزندان کشته شده اش و به خاندان ستم دیده اش، و به علی بن الحسین زینت عبادتگران، و به محمد بن علی قبله گه توبه و بازگشت کنندگان، و جعفر بن محمد راستگوترین راستگویان، و موسی بن جعفر آشکار کننده برهانها، و علی بن موسی یاور آئین، و محمد بن علی پیشوا و پیشتاز هدایت شدگان، و علی بن محمد پارساترین پارسایان، و حسن بن علی وارث جانشینان، و حجت بر تمامی آفریدگان که بر محمد و خاندان محمد آن راستگویان نیکوکار توجه کنی، آن خاندان طه و یس، و مرا در روز قیامت از امان یافتگان آسودگان رستگاران شادمانان بشارت یافتگان قرار دهی.
[33] بار خدایا نام مرا در (زمره) مسلمانان بنویس، و مرا به صالحان بپیوند، و نامم را بر زبان اقوام آتیه نیکو و سخنم را دلپذیر گردان. و مرا بر علیه ستمگران فاسد یاری کن، و از حیله حسودان نگاهمدار، و فریب

فریبگران را از من دور کن و دستان
[صفحه 83]
ستمگران را از من کوتاه نما، و میان من و آقایان خجستگان در اعلی علیین جمع گردان، با همان کسانی که بدانان نعمت ارزانی داشتی از جمله پیامبران و تصدیق کنندگان و شهیدان و صالحان. به رحمت تو ای رحم کننده ترین رحم کنندگان.
[34] بارالها! همانا من ترا به حق پیامبر معصومت سوگند می دهم، و به حق حکم حتمی شده ات، و به بازداشت و نهی پوشیده شده ات، و به حق این قبر که مردمان به زیارتش روی می آورند، (قبری که) در پهلویش امام معصوم کشته شده بدو ظلم شده، آرمیده است، سوگندت می دهم، که مرا از اندوه ها بدر آوری، و شر و بدی قدر (اندازه گیری) حتمی شده ات را از من باز داری، و مرا از آتش دارای بادهای گرم کشنده، کنارم داری. خدایا مرا به نعمت خودت بزرگوارم گردان، و به قسمتهایت از من خشنود شو، به جود و کرم و بخششت از من پرده پوشی کن، و مرا از فریب و انتقامت دور گردان.
[35] الها مرا از گناهان نگاهدار، و در سخن (حق) و کردار (درست) استوارم گردان، و مدت اجل و مهلت مرا گسترش ده، و از دردها و بیماریها عافیتم بخش، و به حق امامانم و به (حق) فضلت مرا به بهترین آرزوها نائل گردان.
[36] خدایا بر محمد و خاندان محمد توجه کن، و توبه مرا بپذیر، و بر گریه ام رحم کن، و لغزشم را جبران نما، و سختی ام را آسان گردان، و اشتباهم را بپوشان، و برایم در میان فرزندانم صالحانی قرار بده.
[صفحه 85]
[37] بار خدایا در این شهادتگاه پرعظمت و مکان پرکرامت برایم گناهی را مگذار مگر آنکه آنرا بخشیده باشی، و نه عیبی مگر آنرا پوشانیده باشی، و نه اندوهی را مگر آنرا اصلاح کرده باشی، و نه روزی ای را مگر آنکه افزون کرده باشی، و نه منزلت و مقامی را مگر آنکه گسترشش داده باشی، و نه فساد و تباهی را مگر آنکه اصلاحش کرده باشی، و نه آرزوئی را مگر آنکه آنرا رسانیده باشی، و نه دعا و نیایشی را مگر آنکه آنرا پذیرفته باشی، و نه تنگنائی را مگر آنکه آنرا گشوده باشی، و نه پراکندگی ای را مگر آنکه گردش آورده باشی، و نه کاری را مگر آنکه به انجامش رسانیده باشی، و نه دارائی را مگر آنکه آنرا افزونی بخشیده باشی، و نه اخلاقی را مگر آنکه نیکویش گردانیده باشی، و نه انفاق و بخششی را مگر آنکه جانشین (و ماندنی)اش کرده باشی، و نه دگرگونی و حال را مگر آنکه آبادش کرده باشی، و نه حسودی را مگر آنکه از میانش برده باشی، و نه دشمنی را مگر آنکه درهم شکنی اش، و نه بدی را مگر آنکه حیرانش

نموده باشی، و نه مریضی را مگر آنکه شفایش داده باشی، و نه دور افتاده ای را مگر آنکه نزدیکش کرده باشی، و نه پراکندگی ای را مگر آنکه گردش آوری، و نه خواستی را مگر آنکه ارزانیش فرموده باشی. خدایا از تو بهترین روی آوردنی و ثواب آینده را خواستارم.
[38] بارالها مرا به حلالت از حرامت بی نیاز گردان و به فضل و بخششت از تمامی آفریدگان (مستغنی ام دار). الها من از تو دانش بهره دهنده، و قلب خاشع و افتاده، و یقینی کامل و شافی، و کردار پاکیزه، و شکیبائی زیبا، و پاداشی فراوان می خواهم.
[صفحه 87]
خدایا سپاسگزاری نعمتهایت را بر من ارزانی کن، و در احسان و کرم و بخشش بی حسابت بر من فزونی قرار ده، و سخنم را در میان مردمان مورد شنیدن قرار ده، و دانشم را نزد خود بلندپایه کن، و اثر مرا در خیرات پیوسته و دنبال رونده نما، و دشمنم را خوار و زبون و شکست خورده قرار ده.
[39] خدایا بر محمد و خاندان محمد آن برگزیدگان، در راستای شب و تمامی روز توجه کن، و مرا از شر شوران و بدان نگاه مدار، و از گناه و پلیدی پاکیزه ام کن، و از آتش دورم ساز، و مرا در خانه قرار (بهشت) فرود آر، و من و تمامی برادران و خواهران مومن و باورمندم که در راه تو آنها را یافته ام به رحمت خود بیامرز، ای رحم کننده ترین رحم کنندگان.
سپس رو به قبله شو دو رکعت نماز بخوان در رکعت اول سوره انبیا را قرائت کن، و در رکعت دوم سوره حشر را، و سپس قنوت بگیر و بگو:
[1] نیست شیدا کننده ای جز آنکه همه در او شیدایند، آن شکیبای کرم کننده بخشایشگر بی حساب، نیست حیران کننده ای جز آنکه همه در او شیدایند، آن والا مقام با عظمت، نیست حیران کننده ای جز آنکه همه در او شیدایند، مالک و دارنده آسمان های هفتگانه و زمینهای هفتگانه و آنچه در آنها و آنچه در میان آنهاست، در حالی که مخالف با دشمنان دروغ انگارنده او (هستم)، همان کسانی که از او روی گردانیدند.
[صفحه 89]
و اقرار بر مالکی اش (می کنم)، و افتاده بر عزت و شکوهش (می باشم)، ابتدا و اول بدون این که اول و ابتدای چیزی باشد، و پایان بدون این که پایان چیزی باشد، آشکار بر هر چیز به قدرتش، و پنهان و درون هر چیز به دانشش و لطفش، عقل ها به کنه عظمتش راه ندارند، و اندیشه ها حقیقت چیستی اش را درک نمی کنند، و نفس ها معانی چگونگی اش را نمی توانند تصور کنند، آگاه بر درون ها و آشنای به پنهان ها، خیانت چشمها و آنچه سینه ها پنهان داشته اند را می داند.
[2] الها همانا من ترا به تصدیقم بر فرستاده ات صلی الله علیه و آله و

سلم، و ایمانم به او و آگاهیم نسبت به مقام و منزلتش گواه می گیرم. و همانا حکمت به فضلش به سخن آمده، و پیامبران بدو بشارت داده اند، و به اقرار و اعتراف بدانچه آورده، فرا خوانده اند، و به تصدیق نمودن حضرتش تشویق کرده اند. به - دلیل - سخن خدای متعال (که می فرماید): کسی که (نام او را) در تورات و انجیل نزد خویش نوشته یافتند، که به نیکی فرمانشان می دهد و از زشتی بازشان می دارد، بر ایشان پاکیزه ها را حلال می دارد و پلیدی ها و ناپاکی ها را بر ایشان حرام می کند. گرفتاری و سختی ها و زنجیرهائی که به آنها گرفتارند را از ایشان باز می گشاید. پس بر محمد فرستاده ات بر پری ها و انسیان، و آقای پیامبران برگزیده ات، و بر برادرش و پسر عمویش توجه کن.
[صفحه 91]
همان دو نفر یکه حتی یک چشم بر هم زدنی بر تو شرک نورزیدند، و بر فاطمه زهرا سیده زنان جهانیان، و بر آقای جوانان اهل بهشت حسن و حسین توجه کن، (آن هم) درود و توجهی همیشگی و پیوسته به تعداد قطرات بارانهای نم نم کننده پیوسته، و به سنگینی کوهها و تپه ها، (و به وزن) آنچه سنگ خاکستری رنگ وجود دارد، و (به تعداد) رفت و آمد نورها و سایه ها. و بر خاندان پاکیزگانش و امامان هدایت شده و دفاع کنندگان از آئین، علی و محمد و جعفر و موسی و علی و محمد و علی و حسن و حجت بپا دارندگان عدل و داد، و فرزندان نواده دختری (پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم) توجه کن.
[3] بار خدایا، به حق این امام از تو گشایشی نزدیک، و شکیبائی ای زیبا، و یاری با عزت، و بی نیازی از خلق، و پایداری در هدایت، و موفقیت بر آنچه دوست داری و خشنود هستی، و روزی گسترده حلال پاکیزه تازه نیکوی نو به نوی گوارای خوشمزه (با) زیادی برگزیده شده بسیار ریخته شده، بدون زحمت و سختی و بی هیچ منتی از کسی را درخواست می کنم. و سلامتی از هر بلا و درد و مرضی، و سپاسگزاری بر سلامتی و نعمتها (را ارزانیم فرما). و هر گاه که مرگ (به سراغمان) آید، ما را به بهترین حالت جانمان را بستان که در فرمانبری تو باشیم، و بر آنچه فرمانمان دادی نگاهبان باشیم، تا این که ما را به بهشت های پر نعمت واردمان سازی. به (حق) رحمتت، ای رحم کننده ترین رحم کنندگان.
[صفحه 93]
[4] بارالها بر محمد و خاندان محمد توجه کن، و مرا از دنیا بترسان و به آخرت مانوسم کن. پس همانا جز خوف و ترس از تو چیزی از دنیا وحشت نمی اندازد. و (چیزی انسان را) به آخرت مانوس نمی کند مگر امیدواری به تو. بار خدایا حجت و دلیل از سوی توست نه بر علیه تو، و شکوه و شکایت به سوی توست نه از تو، پس بر محمد و خاندانش توجه کن، و مرا

بر نفس بسیار ستمگر سرپیچی کننده ام، و شهوت چیره شونده ام یاری فرما، و عاقبت مرا با عافیت و نیکی به پایان رسان.
[5] خدایا بخشش خواهی ام تنها از توست، در حالی که بر آنچه بازم داشتی به خاطر کم حیائی اصرار و پافشاری کننده ام، و آمرزش طلبی را ترک کردم، با این که می دانم بردباریت گسترده است، (و این کار من) از میان بردن حق امیدواری می باشد. بارالها همانا گناهانم مرا مایوسم داشته تا به تو امیدوار باشم. و آگاهیم به گستردگی رحمتت مانع از آن شده که از تو بترسم. پس بر محمد و خاندان محمد توجه کن، و امیدواریم را بر خودت تصدیق کن، و خوف و وحشت مرا از خودت بازدار (و موجبات آن ترس را تکذیب کن)، و به همان گونه که به تو گمان نیکو دارم با من همچنان رفتار کن. ای کریمترین کریمان.
[6] الها بر محمد و خاندان محمد توجه کن و مرا به عصمت و نگاهداریت تاییم نما، و زبانم را به حکمت گویا فرما، و مرا از کسانی قرار ده که به خاطر آنچه در شبش از میان برده،
[صفحه 95]
پشیمان است، و از بهره روزش محروم و مغبون نمی شود، و برای روزی بامدادانش اندوهگین نباشد. خدایا بی نیاز کسی است که به تو بی نیازی جوید، و محتاج تو باشد. و نیازمند و گدا کسی است که (با تکیه) به آفریدگانت (خود را) از تو بی نیاز داند. بر محمد و خاندان محمد توجه کن، و مرا به (لطف) خودت از خلقت بی نیاز کن، و مرا از کسانی قرار ده که دستش را جز بسوی تو نگشاید.
[7] خدایا همانا بدبخت و تیره بخت کسی است که نومید باشد، در حالی که تو پیش رویش و رحمت پشت سرش است اگر کم کردارم ولی در رحمت تو قوی آرزو هستم. پس کمی کردارم را به قوت آرزویم ببخشای.
[8] بار خدایا اگر تو می دانی که در میان بندگانت سخت دل تر از من پر گناه تر از من نیست، همانا من هم می دانم که مولا و آقائی از نظر فضلیت و برتری، بزرگتر از تو و گشاده رحمت و چشم پوش تر از تو وجود ندارد، پس ای کسی که او در رحمتش یکتاست، از کسی که در گناهش تنها (فرد گنهکار) نیست، چشم پوشی کن.
[9] بارالها همانا تو فرمانمان دادی، ما سرپیچی کردیم، و ما را بازداشتی و ما نهی تو را نپذیرفتیم، و یادآوریمان کردی و ما فراموش کردیم، و بصیرت دادی پس خود را به کوری زدیم، و دورمان داشتی پس تجاوز کردیم، و این پاداش احسان تو بر ما نبود، و تو آگاهی بدانچه آشکار داشتیم و پنهان نمودیم، و از
[صفحه 97]
آنچه ما بجا می آوریم، و آنچه بجا آوردیم، باخبری. پس بر محمد و خاندان

محمد توجه کن، و ما را بدانچه خطا کردیم و فراموش نمودیم بازخواست منما، و حقهائی که از تو نزد ماست بر ما ببخش، و احسان خودت را بر ما به پایان رسان، و رحمت خود را به (سوی) ما راه گشای.
[10] بارالها ما به وسیله این امام بسیار راستگو به تو توسل می جوئیم، و به حقی که برای او و جدش فرستاده تو و پدر و مادرش - علی و فاطمه همان خاندان رحمت -، قرار دادی از تو روزئی را درخواست می کنیم که حیات و آسایش عیال ما بدان است، (بر ما) پیوسته داری. پس تو آن کریم و بخشنده ای هستی که از فراخی و گستردگی اعطا می کنی، و از قدرت باز می داری. ما از تو روزئی را درخواست می کنیم که آسایش و صلاح دنیا و رسیدن به آخرت بدان است.
[11] خدایا بر محمد و خاندان محمد توجه کن، و ما و پدر و مادرمان و همه زنان و مردان باورمند و مسلمان، چه زنده و چه مرده ایشان، را بیامرز، و در دنیا به ما نیکوئی و در آخرت هم نیکوئی ارزانی فرما، و ما را از عذاب آتش نگاهدار. سپس به رکوع برو، و سجده کن، و بنشین، و تشهد را بگو، و سلام بده، پس آنگاه که سجده شکر و ستایش و تسبیح کردی و گونه هایت به خاک آغشته شد، چهل مرتبه بگو: خدا از آنچه ما گمان کنیم منزه و پاکیزه است. و ستایش برای خدا است. و نیست واله کننده ای جز آنکه همه در او شیدا
[صفحه 99]
هستند. و آنی که کسی به او راه ندارد بزرگتر است (از آن که وصف شوف). و از خدا عصمت و نجات و آمرزش و توفیق (بجای آوردن) کردارهای نیکو، و پذیرش آنچه به وسیله آن به سوی حضرتش نزدیک شوی و بدان سوی او را بجوئی، درخواست کن. و در بالای سر بایست دو رکعت نماز را همان گونه که گذشت بجای آور، سپس بر روی قبر خم شو آنرا ببوس و بگو: خدا شرف شما را افزون داشت و سلام و رحمت و برکت های خدا بر شما باد. و بعد برای خودت و پدرت و مادرت و هر که بخواهی دعا کن.
[صفحه 101]

زیارت در روز عاشورا

(علامه مجلسی نقل می کند که:) سید بن طاووس زیارت در روز عاشورا را از کتاب المختصر المنتخب یاد کرده است. پس گوید که عین سخنش این است:
[صفحه 103]
سپس آماده زیارت می شوی پس آغاز می کنی، پس غسل می نمائی، و جامه های پاکیزه به تن می کنی، و پای برهنه بر بالای بام خانه ات یا بلندی از زمین می روی، سپس رو به قبله می کنی پس می گوئی:
[1] سلام بر تو ای وارث آدم برگزیده خدا، سلام بر تو ای وارث نوح امین و مورد اعتماد خدا، سلام بر تو ای وارث ابراهیم دوست و رفیق خدا، سلام بر تو ای وارث موسی سخن گفته شده خدا، سلام بر تو ای وارث عیسی روح خدا، سلام بر تو ای وارث محمد فرستاده خدا، سلام بر تو ای وارث پیامبران، و امیر مومنان و آقای جانشینان و برترین گذشتگان، و فرزند دختری انجام فرستادگان، و چگونه با این ویژگیها، تو آقایم نباشی، در حالی که تو امام هدایتی و هم پیمان پروا پیشگانی و پنجمین نفر یاران کسا (برد یمانی) هستی. در خانه اسلام تربیت شدی، و از پستان اسلام شیر نوشیدی، پس در حال زنده بودن و در حال مردن پاکیزه شدی.
[صفحه 105]
[2] سلام بر تو ای وارث حسین پاکیزه، سلام بر تو ای ابا عبدالله، سلام بر تو ای راستگوی شهید، سلام بر تو ای جانشین نیکوکار پروا پیشه خرسند پاکیزه، سلام بر تو و بر ارواحی که بر آستانت غنوده اند و در کنارت بارها بر زمین گزاردند (اقامت گزیدند)، و به خاطر خدا همراه تو کارزار نمودند، و جانهایشان را برای بدست آوردن خشنودی خدا در - دفاع از - تو فروختند، سلام بر فرشتگان جمع شده بر گردت.
[3] شهادت می دهم که معبودی جز آنکه همه در او شیدایند وجود ندارد، او یکتاست و همتائی برایش نیست. و شهادت می دهم که همانا محمد که توجه و سلام خدا بر او و خاندانش باد، بنده و فرستاده اوست، و شهادت می دهم که همانا پدرت علی بن ابیطالب امیر مومنان - صلی الله علیه و آله و سلم - و آقای جانشینان و پیشوای روسپیدان، امامی است که خدا فرمانبریش را واجب فرموده است، و همچنین برادرت حسن بن علی - صلی الله علیه و آله و سلم - چنین می باشد، و تو و همه امامان از نسلت همان گونه هستید.
[4] شهادت می دهم که شما نماز را بپا داشتید، و زکات را پرداختید، و به نیکی فرمان دادید، و از بدی باز داشتید، و در راه خدا به حق جهادش

کارزار نمودید، تا این که مرگی که وعده داده بود بر شما رسید، پس خدا را گواه می گیرم و شما را شاهد می گیرم که همانا من به خدا ایمان دارم و محمد را تصدیق
[صفحه 107]
می کنم، و به حق شما عارفم، و شهادت می دهم که همانا شما آنچه را که خدای عز و جل فرمانتان داده بود، (به مردم) رساندید، و او را عبادت کردید تا این که مرگ شما را فرا گرفت.
[5] پدر و مادرم فدای تو ای ابا عبدالله، خدا کشنده ات را لعنت کند، خدای آن که را فرمان بر تقلت داد، لعنت فرماید، خدا کسی را که پیروی از آنان کرد لعنت کند، خدا کسی را که خبر این سخن بدو رسید و (از کشته شدنت) خشنود شد، لعنت فرماید، شهادت می دهم همانا کسانی که خونت را ریختند، و حرمتت را دریدند، و از یاریت کوتاهی کردند، همان کسانی که ترا خواندند و در نتیجه تو به سوی آنان شتافتی، بر زبان پیامبر درس ناخوانده صلی الله علیه و آله و سلم لعنت شدگان هستند.
[6] ای آقا و مولایم اگر در هنگام پناه خواستن ات با بدنم یاریت نکردم، پس به تحقیق باخواست و رایم ترا اجابت می کنم. من شهادت می دهم که حق با تو بود، و همانا کسانی که با تو مخالفت کردند، باطل بودند. ای کاش من با تو می بودم و به رستگاری بزرگی نائل می شدم.
[7] پس ای آقایم از تو می خواهم که از خدای - بلند مرتبه یادش - در بخشش گناهانم درخواست نمائی، و همانا مرا به شما و پیرانتان بپیوندد، و به شما در شفاعت اجازه دهد و شما را در باره گناهانم شفیع گرداند. پس همانا حضرتش - بلند مرتبه یادش - فرمود: کیست که در نزد او جز به اجازه اش شفاعت کند؟
[صفحه 109]
درود و توجه خدا بر تو و بر پدرانت و فرزندانت و فرشتگانت سکنا گزیده در حرمت باد. توجه و درود خدا بر تو و بر همه آنان و بر شهیدانی که همراهت و در پیش رویت شهادت جستند. توجه و درود خدا بر تو و بر ایشان و بر فرزندت علی کوچک باد که به سبب او دردمند شدی. سپس می گوئی: بارالها همانا من به وسیله تو به سوی تو توجه می کنم، و به تحقیق به دوستی محمد و خاندانش احترام می جویم، و به وسیله ایشان به سوی تو توجه می کنم، و به وسیله ایشان از تو شفاعت می طلبم، و به محمد و خاندان محمد توسل می جویم، تا این که از من و حقوقی را که از تو قضا کردم، و حقوقی از خلق که بر گردنم می باشد، درگذری، و اندوهم را بگشائی، و گشایش (کار)ام را در گشایش ایشان قرار دهی. سپس دو دستت را بلند کن تا این که سفیدی زیر بغلت دیده شود. و بگو: ای آنکه جز تو شیدا کننده ای نیست، پرده - آبرو - ام را مدر، و آنچه را که از آن

شرمم می شود، آشکار مکن، ترسم را به امنیت رسان، و لغزشم را جبران کن. بارالها مرا (از این سرا به سرای دیگر) برگردان، در حالی که رستگار و کامیاب باشم، و از کردارم خشنود شده و درخواستم را اجابت کرده باشی، ای خدای بخشنده.
[صفحه 111]
سپس می گوئی: سلام و رحمت و برکات خدا بر تو باد. سپس آغاز می کنی و می گوئی: سلام بر امیر مومنان، سلام بر فاطمه زهرا، سلام بر حسن پاکیزه، سلام بر حسین راستگوی شهید، سلام بر علی بن حسین، سلام بر محمد بن علی، سلام بر جعفر بن محمد، سلام بر موسی بن جعفر، سلام بر علی بن موسی الرضا، سلام بر محمد بن علی، سلام بر علی بن محمد، سلام بر حسن بن علی، سلام بر امام قیام کننده به حق الهی و حجت خدا در زمینش، توجه و سلام فراوان خدا بر او و بر پدران رشد دهنده پاکیزه پاک شدگانش باد. سپس شش رکعت نماز به صورت دو رکعت دو رکعت می خوانی و در هر رکعت سوره فاتحه الکتاب را یک بار و قل هو الله احد را صد بار می خوانی، و پس از تمام شدن نمازت می گوئی: بارالها ای آن که در او همه شیدایند، ای بخشنده، ای بخشایشگر، ای والامقام، ای بزرگ، ای یکتا، ای بی نیاز، ای تک و تنها، ای یکی، ای شنوا، ای دانا، ای با علم، ای بزرگ و کبیر، ای با تکبر، ای با جلالت، ای زیبا، ای بردبار، ای نیرومند، ای با عزت، ای عزیز شده، ای بسیار چیره و غالب، ای ایمنی بخش، ای قاهر و چیره بر همه خلائق، ای بسیار چیره، ای
[صفحه 113]
والامقام، ای کمک کننده، ای مهربان، ای بسیار منت گزارنده، ای بسیار توبه پذیر، ای برانگیزنده، ای وارث، ای ستایش شده، ای با مجد و شکوه، ای کرنش شده، ای یافته شده، ای آشکار، ای درون، ای آغاز، ای انجام، ای زنده، ای بسیار استواری دهنده، ای صاحب جلال و بزرگواری، و ای صاحب عزت و تسلط. از تو ای آنکه همه در و شیدایند به حق این نشانه ها و به حق تمامی نشانه هایت درخواست می کنم، که بر محمد و خاندان محمد توجه فرمائی، و این که از من هر بی قراری و اندوه و سختی و زیان و تنگنائی که من در آن هستم، (همه) را به شادی برسانی، و حقوقی از دیگران که برگردم می باشد، ادا فرمائی، و آرزوهایم را به من برسانی. و محبتم را برایم آسان گردان، و خواسته ام را برایم میسر گردانی، و بدانچه بر آن میل دارم، به سرعت و با شتاب مرا به آن برسانی، و درخواست و سؤال ام را عطا فرمائی، و بالاتر از خواست و میل ام فزونی ام بخشی، و برایم نیکی دنیا و آخرت را فراهم آوری.
[صفحه 115]

زیارت روز ولادت

از سوی حضرت صاحب الامر علیه السلام به سوی قاسم بن علا همدانی وکیل حضرت امام حسن عسکری علیه السلام توقیعی بیرون آمد که: مولای ما امام حسین علیه السلام در روز پنجشنبه سیم ماه شعبان متولد شد پس آن روز را روزه بدار و این دعا را بخوان:
[صفحه 117]
[1] بار خدایا از تو درخواست می کنم به حق متولد شده در این روز، که به شهادتش قبل از گریه اش به هنگام تولد و پیش از ولادتش، وعده داده شده بود، (همان کسی که) آسمان و هر که در آن است و زمین و هر چه در آن می باشد، برای او گریستند، در حالی که - هنوز - حضرتش - پا در بیابان های اطراف مدینه ننهاده بود. (همان) کشته ای که نزد هر که یادش کنند بر او خواهد گریست، و (او) آقای خانواده است (و) کمک شده به نصرت و یاری در روز رجعت. (کسی که) تاوان و عوض کشته شدنش آن است که امامان از نسل او بوده، و شفا در خاک و تربت اوست و رستگاری در بازگشتش (و رجعتش) همراه او می باشد، و جانشینان از عترتش پس از قائمشان و بعد از به نهایت رسیدن غیبت او است، تا این که به خونخواهی قیام کنند، و (ظالمان و قاتلانش را به خاطر) خون (به ناحق ریخته شده) او قصاص کنند، و از خدای جبار خشنود شوند، و در زمره بهترین یاران باشند، که توجه و درود خدا همراه گردش شب و روز بر ایشان باد.
[2] الها به حق ایشان به تو متوسل می شوم و از تو
[صفحه 119]
درخواست می کنم آن هم درخواست فردی گنهکار و اعتراف کننده، بدکار بر خویشتن از آنچه در روز و شبش بر خود زیاده روی کرده، از تو عصمت و نگاهداری درخواست می کند تا این که به جایگاه ابدی و گور خویش (بپیوندد). بارالها بر محمد و خاندانش توجه کن، و ما را در میان ایشان محشور فرما، و ما را با حضرتش در خانه کرامت و جایگاه (همیشگی) اقامت جایگزین نما.
[3] بارالها همچنان که بر ما به خاطر معرفتش کرم فرمودی، به قرب و نزدیکی او، بر ما لطف فرما، و دوستی اش و پیشی جستن - بدو - را به ما ارزانی کن، و ما را از کسانی قرار ده که تسلیم و گوش به فرمانش هستند، و (ما را از آنی گردان که) در هنگام یاد کردن او بر حضرتش و تمامی جانشینانش و خاندان برگزیده، صلوات و درود زیاد می فرستند. (همان کسانی که) از جانب تو دوازده نفر گردیدند، آن ستارگان درخشنده

و حجتهای بر همه بشر. خدایا در این روز به ما بهترین بخششهایت را ارزانی کن، تمامی درخواستهای ما را در این روز بر ما عطا فرما، همچنان که - در این روز گرانقدر - حسین علیه السلام را به جدش محمد صلی الله علیه و آله و سلم عطا کردی، و فطرس به گهواره اش پناه جست، پس ما بعد از او پناهندگان بر مزار اوئیم، و بر خاکش گواهی می دهیم (بدیدار قبرش می رویم)، و چشم انتظار بازگشتش می باشیم، آمین ای دارنده جهانیان.
[صفحه 121]
سپس بعد از این، دعای حضرت امام حسین علیه السلام را می خوانی. و این آخرین دعائی است که آن حضرت در روزی که مغلوب کافران گردیده بود، خواند.
[4] بارالها تو (دارای) جایگاه بلند هستی و بزرگ جبروت (دارای) جایگاه فرود آمدن با شدت و بزرگی (هستی)، بی نیاز از آفریدگان، با کبرائی گسترده، توانای بر آنچه بخواهی، نزدیک در رحمت، و راستگوی در وعده، با رحمتی وسیع و گشاده، نیکوی در بلا، نزدیک آنگاه که خوانده شوی، محیط بر آنچه آفریده ای، توبه پذیر هر کس که به سوی تو بازگشت نماید، توانای بر آنچه اراده کنی، درک کننده آنچه بجوئی، و شکر پذیری آنگاه که شکرگزاری شوی، ذکر و یاد پذیری آنگاه که یاد شوی. نیازمندانه ترا می خوانم، و فقیرانه به سوی تو زاری می کنم، و ترسان به سوی تو پناه می برم، و افسرده به سوی تو می گریم، و ناتوانانه از تو یاری و کمک می خواهم، و کفایت کننده بر تو توکل می نمایم، میان ما و قوممان (به حق) حکم فرما. پس ایشان ما را فریب دادند، و با ما مکر نمودند، و ما را خوار کردند، و به ما خیانت کردند، و ما را کشتند در حالی که ما خاندان پیامبرت و فرزند حبیب و دوستت محمد بن عبدالله بودیم، هان کسی که او را به رسالت برگزیدی، و بر وحی خود امینش داشتی. پس برای ما در کارمان فرج و گشایشی قرار ده، به رحمتت ای رحم کننده ترین رحم کنندگان.
[صفحه 122]
سفارش به زیارت جناب مستطاب تقی صالح سید احمد بن سید هاشم بن سید حسن رشتی موسوی تاجر ساکن رشت ایده الله تقریبا در هفده سال قبل به نجف اشرف مشرف شد، و با عالم ربانی و فاضل صمدانی شیخ علی رشتی طاب ثراه... به منزل حقیر آمدند. چون برخاستند، شیخ به صلاح و سداد سید مرقوم اشاره کرد، و فرمود که قضیه عجیبه [ای وجود دارد] و در آن وقت مجال بیان نبود. پس از چند روزی [با او دوباره] ملاقات شد. فرمود که سید رفت و [آن] قضیه را با جمله ای از حالات سید نقل کرد. [من] از نشنیدن آنها از خود او بسیار تاسف خوردم. اگر چه مقام شیخ رحمه الله. اجل از آن بود که اندکی خلاف در نقل ایشان برود. و از

آن سال تا چند ماه قبل این مطلب در خاطر [من] بود، تا در ماه جمادی الاخر امسال از نجف اشرف برگشته بودم در کاظمین سید مذکور را ملاقات کردم که از سامرا مراجعت کرده، عازم عجم [ایران] بود.
[صفحه 123]
پس شرح حال او را چنان که شنیده بودم، [از او] پرسیدم و از آن جمله داستان مورد بحث را، همه را مطابق آن [چه شنیده بودم] نقل کرد. و آن قضیه چنان است که گفت: در سال هزار و دویست و هفتاد (1270 ه.ق) به منظور حج بیت الله الحرام از دارالمزار رشت به تبریز آمدم، و در خانه حاجی صفر علی تاجر تبریزی معروف منزل نمودم. چون قافله ای نبود، لذا حیران ماندم، تا آن که حاجی جبار جلودار سدهی اصفهانی برای شهر طربوزن بار برداشت. به تنهائی از او مرکبی کرایه کردم، و همراهش شدم. چون به منزل اول رسیدم، به تشویق حاجی صفر علی سه نفر دیگر نیز به من ملحق شدند. یکی حاجی ملا باقر تبریزی حجه فروش معروف علما و یکی حاجی سیدحسین تاجر تبریزی و دیگری حاج علی نامی که خدمت می کرد. پس به اتفاق روانه شدیم، تا این که به ارزنه الروم رسیدیم، و از آنجا عازم طربوزن گردیم. در یکی از منازل میان این دو شهر حاجی جبار جلودار به نزد ما آمد، و گفت: این منزلی که در پیش داریم مخوف است، قدری زود بار کنید، و به همراهی قافله باشید. چون در سایر منازل غالبا با فاصله از عقب قافله می رفتیم، پس ما هم تخمینا دو ساعت و نیم یا سه ساعت به صبح مانده به اتفاق حرکت کردیم. به اندازه نیم یا سه ربع فرسخ از منزل خود دور شده بودیم که هوا تاریک
[صفحه 124]
شد و برف شروع به باریدن کرد، بطوری که رفقا هر کدام سر خود را پوشانیدند و تند راندند. من نیز هر چه کردم که با آنها بروم ممکن نشد، تا این که آنها رفتند و من تنها ماندم. پس از اسب پیاده شدم، و در کنار راه نشستم در حالی که به شدت نگران بودم، چون حدود ششصد تومان برای مخارج راه همراه داشتم. بعد از تامل و فکر، بنا را بر این گذاشتم که در همین محل بمانم تا فجر طالع شود، بعد به آن منزلی که از آنجا بیرون آمدیم، مراجعت کنم، و از آنجا چند نفر نگهبان به همراه برداشته، به قافله ملحق شوم. در آن حال در مقابل خود باغی دیدم، که در آن باغ باغبانی بود که در دست بیلی داشت که به درختان می زد تا برف از آنها بریزد. پس پیش آمد و به مقدار فاصله کمی (از من) ایستاد و فرمود: تو کیستی؟ عرض کردم: رفقا رفتند و من ماندم. راه را هم نمی دانم. و گم کرده ام. به زبان فارسی فرمود: نافله بخوان تا راه را پیدا کنی. من مشغول (خواندن) نافله شدم، بعد از فراغ از تهجد باز آمد و فرمود: نرفتی؟ گفتم: والله راه را نمی دانم. فرمود:

[صفحه 125]
جامعه بخوان. من جامعه را حفظ نداشتم، و تاکنون هم حفظ ندارم با آنکه مکرر به زیارت عتبات مشرف شده ام. پس از جای برخاستم و جامعه را تماما از حفظ خواندم. باز نمایان شد و فرمود: نرفتی و (هنوز) هستی؟ بی اختیار گریه ام گرفت، و گفتم: (هنوز) هستم راه را نمی دانم. فرمود: (زیارت) عاشورا را بخوان. و عاشورا را نیز حفظ نداشتم و تاکنون هم (حفظ) ندارم. پس برخاستم و مشغول زیارت عاشورا شدم، و آنرا از حفظ خواندم تا آن که تمامی لعن و سلام و دعای علقمه را خواندم. دیدم باز آمد و فرمود: نرفتی و هستی؟ گفتم: نه تا صبح هستم. فرمود: من حالا ترا به قافله می رسانم. پس رفت و بر الاغی سوار شد و بیل خود را به دوش گرفت و آمد، و فرمود: به ردیف من بر الاغ من سوار شو. سوار شدم. پس عنان اسب خود را کشیدم، تمکین ننمود و حرکت نکرد. فرمود: جلو اسب را به من بده. (من جلو اسب را به او) دادم. پس بیل را به دوش چپ گذاشت و عنان اسب را به دست راست گرفت، و به راه افتاد. اسب در نهایت تمکین متابعت کرد. پس دست خود را بر زانوی من گذاشت و فرمود: شما چرا نافله نمی خوانید. نافله نافله نافله سه مرتبه فرمود. باز فرمود: شما چرا (زیارت) عاشورا را نمی خوانید. عاشورا عاشورا عاشورا سه مرتبه. و بعد فرمود: شما چرا (زیارت)
[صفحه 126]
جامعه نمی خوانید جامعه جامعه جامعه، در وقت طی مسافت به نحو استداره سیر می نمود، یک دفعه برگشت و فرمود: آن (ها) رفقای شما (هستند)، که در کنار نهر آبی فرود آمده اند، و مشغول وضو برای نماز صبح بودند. پس من از الاغ پائین آمدم. که سوار اسب خود شوم. ولی نتوانستم. پس آن جناب پیاده شد و بیل را در برف فرو کرد و مرا سوار کرد، و سر اسب را به سمت رفقا برگردانید. من در آن حال به فکر افتادم که این شخص کی بود که به زبان فارسی حرف می زد؟ و حال آن که زبانی جز ترکی و مذهبی غالبا جز عیسوی در آن حدود نبود، و چگونه به این سرعت مرا به رفقای خود رسانید؟ پس به عقب خود نظر کردم، اما احدی را ندیدم و از او آثاری پیدا ننمودم. پس به رفقای خود ملحق شدم. (برگرفته از نجم الثاقب اثر محدث نوری ص 342 تا 344 داستان هفتادم)
[صفحه 129]

و ما در اینجا بخاطر آسانی کار خوانندگان محترم زیارت عاشورا را نقل می کنیم: صالح بن عقبه و سیف بن عمیره گویند که: علقمه بن محمد حضرمی گوید: به حضرت ابا جعفر [امام باقر] علیه السلام عرض کردم: دعائی به من بیاموزید که آنرا در این روز [عاشورا] بخوانم، آنگاه که حضرتش را از نزدیک زیارت می کنم، و نیز دعائی [بیاموزید] که هر گاه حضرتش را از نزدیک زیارت نکردم، آنرا بخوانم. و از سرزمینهای دور و از خانه ام بدان [حضرتش را] زیارت نمایم، [و به سوی ایشان] اشاره کنم. گوید: پس حضرتش به من فرمود: ای علقمه هر گاه تو دو رکعت نماز خواندی، بعد به سوی حضرتش سلام کن. پس در هنگام اشاره به سوی حضرتش بعد از تکبیر این سخن را بگو: پس همانا اگر تو این سخن را گفتی، پس به تحقیق تو به همان چیزی (حضرتش را) خوانده ای که دیگر زائرانش از ملائکه
[صفحه 131]
می خوانند، و خدا برای تو یکصد هزار هزار درجه را می نویسد، و تو بسان کسانی خواهی بود که با حضرت حسین علیه السلام شهید شده اند، تا این که تو در درجات هایشان با آنها شریک خواهی بود. و سپس (این مقام را) جز در شهدائی که با حضرتش شهید شده اند، در دیگران نخواهی شناخت، و برایت ثواب زیارت تمامی پیامبران و تمامی رسولان و (ثواب) زیارت تمامی کسانی که از روز شهادت حضرتش علیه السلام، حضرت حسین علیه السلام را زیارت کرده اند، نوشته خواهد شد، که سلام بر او و بر اهل بیتش (باد). (می گوئی:) سلام بر تو ای ابا عبدالله، سلام بر تو ای فرزند رسول خدا، سلام بر تو ای فرزند امیر مومنان، و (ای) فرزند سرور جانشینان (الهی). سلام بر تو ای فرزند فاطمه برگزیده زنان جهانیان. سلام بر تو ای خون خدا و فرزند خون خدا، و (ای کسی که) مظلوم کشته شده و تقاص خونش گرفته نشده است. سلام بر تو و بر ارواحی (یا فرشتگان مقربی) که به درگهت آرمیده اند، از سوی من بر تمامی شما سلام خدا باد، (آنهم) برای همیشه (و) تا آن هنگام که من باقی هستم و شب و روز باقی است. ای ابا عبدالله، سوک و عزای تو چقدر بزرگ گردید، و مصیبت تو چقدر بر ما گران و عظیم آمد، و بر تمامی اهل اسلام (نیز به اینگونه شد)، و نیز مصیبت تو در آسمانها بر تمام اهل
[صفحه 133]
آسمانها بزرگ و گران (تلقی) شد. پس خدا امت و گروهی را لعنت کند که پایه های ظلم و جور را بر شما اهل بیت بنیان افکندند، و خدا قومی را

لعنت کند که شما را از مرتبت و جایگاهتان دور کردند، و شما را از مرتب هائی که خدا شما را بر آن داشته بود، برکنار نمودند. و خدای کسانی را لعنت کند که شما را کشتند، و خدا (کسانی را) را لعنت کند که با زمینه سازی های خود، راه را برای جنگ (دشمنان خدا) با شما باز کردند. من در برابر خدا و شما، از آنان بیزاری می جویم و همچنان از پیروان و تابعان و دوستان آنان نیز اظهار بیزاری می نمایم. ای ابا عبدالله من با هر که با شما در صلاح و سلامت است، در صلح و سلامتم، و با هر که با شما می جنگد، در مبارزه و جنگم، (و این مطلب) تا هنگام قیامت ادامه خواهد داشت. و خدا خاندان زیاد و خاندان مروان را لعنت کند، و خدا همه افراد بنی امیه را لعنت فرماید، و خدا فرزند مرجانه را لعنت نماید، و عمر بن سعد را خدا لعنت کند، و شمر را خدا لعنت فرماید، و خدا گروهی را که اسبان خود را برای مبارزه با شما زین کردند و بر دهان آنان لجام زدند و بر چهره خویش نقاب کشیدند، لعنت فرماید. پدر و مادرم فدای تو باد، براستی که سوک و عزای تو بر من سخت و بزرگ گردیده است. پس از خدائی که جایگاه ترا گرامی داشته، و مرا نیز به خاطر دوست داشتن شما گرامی داشته، خواهانم که انتقام گرفتن از خون تو را به همراهی امام

[صفحه 135]

یاری شده (حضرت ولی عصر) از خاندان محمد، که درود خدا بر او و خاندانش باد، نصیب فرماید. خدایا مرا در نزد خویش در دنیا و آخرت به خاطر (حضرت) حسین علیه السلام آبرومند فرما. ای ابا عبدالله من به خدا و پیامبرش، و امیر مومنان، و حضرت فاطمه، و امام حسن، و به شخص شما، به وسیله پذیرفتن ولایتت، و به وسیله بیزاری از کسی که بنیان ستم را برپا داشت و بر مبنای ظلم (بر شما) پایه های حکومت خود را بنا نهاد، و بر ستم و جور بر شما و شیعیانتان (حکومتش را) همچنان ادامه داد، به شما نزدیکی می جویم. از اینگونه افراد در برابر خدا و شما بیزاری می جویم. و به خدا و سپس به شما به وسیله دوستی و ولایت شما و دوست داشتن دوست شما تقرب می جویم. و با بیزاری از دشمنان شما و برپا کنندگان جنگ بر (علیه) شما، و با بیزاری از پیروانشان و دنبال روهایشان (به سوی خدا و سپس به سوی شما تقرب می جویم). من با هر که با شما در صلح و سلامت است در صلح و سلامتم، و با هر که با شما در حال جنگ است، در حال نبرد و ستیز می باشم. و دوستدار کسی هستم که دوست شما باشد، و دشمن هر کسی که با شما دشمنی کند. پس از خدائی که به وسیله شناساندن شما به من، مرا گرامی داشت و شناساندن دوستان شما و نیز بیزاری از دشمنان شما را نصیب من فرمود، خواهانم

[صفحه 137]

که در نزد شما در دنیا و آخرت قدم و جایگاه صدق و راستی را برایم ثابت

بدارد. و نیز از او خواهانم که مرا به جایگاه پسندیده ای که شما در نزد خدای دارید، برساند، و به علاوه از خدای متعال خواهانم که خونخواهی خون خودم (خون شما) را به همراهی پیشوای هدایت آشکار سخنگوی به حق (که) از خاندان شما می باشد، نصیب من فرماید. و از خدای متعال خواهانم که به حق شما و به حق مقامی که شما در نزد او دارید، مرا به خاطر سوگوار بودن بر شما برترین اجری را که در مصیبتی به مصیبت دیده ای عطا می فرماید، ارزانی نماید. آن مصیبتی که بس بزرگ بوده و سوگش در اسلام و در تمامی آسمانها و زمین نیز گران و بزرگ است. خدایا مرا در این موقعیتم از جمله کسانی قرار ده که از سوی تو به آنان درودها (توجه ها) و رحمت و آمرزشی می رسد. بار خدایا حیات مرا، حیات محمد و خاندان محمد قرار ده، و مرگم را (مانند) مردن محمد و خاندان محمد قرار ده. خدایا این روز (عاشورا) روزی است که بنی امیه آنرا جشن گرفتند، و نیز فرزند جگر خواره این روز را جشن گرفت، آن کسی که بر زبان تو و زبان پیامبرت - که درود خدا بر او و خاندانش باد - در هر جا و هر پایگاهی که پیامبرت - که درود خدا بر او و خاندانش باد - ایستاد، لعنت شده فرزند لعنت شده، خوانده شده است.
[صفحه 139]
خدایا ابا سفیان و معاویه و یزید بن معاویه را لعنت فرما، بر ایشان از جانب تو تا جاودانگی ابدیت، لعنت و نفرین باد. و این روز (عاشورا) روزی است که در آن خاندان زیاد و خاندان مروان به خاطر کشتنشان حسین را که درود خدا بر او باد، شادی کردند. الها پس لعنت و عذاب (دردناک) خودت را بر آنان، دو برابر فرما. بارالها من در این روز و در این موقعیتم و در طول زندگانیم به وسیله بیزاری جستن از آنان و لعنت نمودن بر ایشان، و به وسیله دوستی به پیامبرت و خاندان پیامبرت - که بر او و بر ایشان سلام باد -، به تو تقرب می جویم. پس می گوئی: خدایا اولین ستمگری را که در حق محمد و خاندان محمد بیدادگری نمود، و تا آخرین نفری که وی را در این ستمگری تبعیت کرد، لعنت فرما. الها جماعتی را که با (امام) حسین پیکار کردند، لعنت فرما، و نیز آن کسانی را که با گروه پیکار کننده برای کشتن حضرتش همراهی کردند، و بیعت نمودند، و پیروی کردند، (لعنت فرما). بار خدایا جملگی آنان را به لعن خود دچار و گرفتار فرما. (این را) صد مرتبه می گوئی، سپس می گوئی: سلام بر تو ای ابا عبدالله و بر ارواحی که بر درگهت آرمیده اند، از من بر تو، برای همیشه و مادامی که شب و روز باقی است، سلام خدا باد. و خدای متعال این زیارت را آخرین زیارت من از شما قرار ندهد. بر حسین و بر علی بن الحسین و بر فرزندان حسین و بر یاران حسین سلام باد.
[صفحه 141]

(این را) یکصد مرتبه می گوئی، سپس می گوئی: الها نخستین ستمگر بر خاندان پیامبر را به لعن مخصوص من مختص فرما، و این لعن را از اولین ستمگر شروع کن، و سپس دومین، و سومین، و چهارمین (ستمگر را لعنت فرما). بار خدایا در پنجمین مرتبه یزید را لعنت فرما، و عبیدالله بن زیاد، و فرزند مرجانه، و عمر بن سعد، و شمر، و خاندان ابوسفیان، و خاندان زیاد، و خاندان مروان را تا روز رستاخیز لعنت فرما. سپس به سجده می روی و می گوئی: خدایا بر تو سپاس باد (آن هم) سپاس سپاسگزارانی که بر اساس مصیبت های آنان سپاسگزاریت کرده اند. ستایش خدای را بر سوک و عزای بزرگم. الها شفاعت حسین را در روز ورود (به محشر) نصیبم فرما، و مرا در سخن و اعتقادم نسبت به (امام) حسین ثابت قدم بدار، و همچنین (مرا) نسبت به یاران حسین یعنی آن کسانی که خون خویش را در برابر حسین - که بر او درود باد - بذل نمودند، (ثابت قدم قرار ده). عقلمه گوید که حضرت ابا جعفر [امام باقر] علیه السلام فرمود: اگر بتوانی هر روز به این زیارت از خانه ات آن حضرت را زیارت کنی، این کار را انجام ده، که برای تو تمامی این ثوابها خواهد بود.
[صفحه 145]

محمد بن علی بن محمد بن حاتم نوفلی معروف به کرمانی ما را خبر داد، گفت: ابوالعباس احمد بن عیسی و شا بغدادی ما را خبر داد، گفت: احمد بن طاهر قمی ما را خبر داد، گفت: محمد بن بحر بن سهل شیبانی ما را خبر داد، گفت: احمد بن مسرور از سعد بن عبدالله قمی را خبر داد که [سعد بن عبدالله قمی] گفت: من به جمع آوری کتاب هائی که دارای پیچیدگی ها و مطالب دقیق علمی بودند، علاقه داشتم، و به درک حقائق درست دانش حریص بودم، و نسبت به حفظ موارد اشتباه و نامفهوم آنها، آزمند. و بر آنچه از مشکلات و دشواری های علمی دست می یافتم، به آسانی آنها را به کسی نمی گفتم. و در عین حال نسبت به مذهب امامیه تعصب داشتم، (و در این زمینه) شخصی ناآرام بودم، و از امنیت و آسایش دوری جسته، به ستیز و جدال (علمی) روی می آوردم و دنبال کینه ورزی و بد گفتن و بد شنیدن بودم. به صدای بلند فرقه های مخالف امامیه را نکوهش می کردم، و معایب پیشوایان آنها را آشکار می نمودم، و آبروی پیشروان آنها را می بردم. تا این که گرفتار یک شخصی شدم که از همه ستیزه جو تر

و در خصومت و دشمنی پیگیر تر بود، و در بحث و مناظره زبردست تر، و در طرح سوال مبرز تر، و بر راه باطل پابرجا تر بود. (و سپس شرح بحث و مناظره خویش را با او بیان می کند تا آنجا که گوید:) من طوماری تهیه کرده بودم که در آن چهل و چند مسئله مشکل وجود داشت، که افراد از پاسخ آن ناتوان بودند. من آن سوالات را نگاشته بودم تا آنها را از بهترین همشهریانم احمد بن اسحاق مصاحب مولایم ابی محمد امام یازدهم علیه السلام بپرسم. او به منظور شرفیابی حضور امام علیه السلام از شهر قم به سوی سر من رای - سامرا - رهسپار شده بود. من هم بدنبالش بدان دیار کوچ کردم، و در یکی از منازل (بین راه) به او رسیدم. چون با هم دست دادیم، گفت: رسیدنت به من خیر است؟ گفتم: اولا مشتاق دیدار بودم، ثانیا بر حسب عادت قدیم سوالات (محرک من بود). گفت: ما در این مورد هم نظر هستیم، من هم از شدت اشتیاق دیدار مولایم ابی محمد (حسن عسکری علیه السلام) جگر سوخته ام و می خواهم مشکلاتی در تاویل و دشواری هائی در تنزیل (قرآن) را از حضرتش بپرسم. این رفاقت و همراهی ما بسیار با برکت و با میمنت است، زیرا به وسیله آن به ساحل دریائی خواهی رسید که شگفتی هایش تمام ناشدنی، و غرائبش نابود ناشدنی است، و او امام ماست. ما با هم وارد سر من رای - سامرا -

شدیم، و در خانه آقایمان رسیدیم، اجازه - ورود - خواستی، اجازه ورود برای ما صادر
[صفحه 149]
شد. بر شانه احمد بن اسحاق یک انبانی بود که آنرا نیز یک عبای طبری پنهان کرده بود، و در آن یکصد و شصت کیسه پول دینار و درهم (پول طلا و نقره) بود، و بر سر هر کیسه مهر صاحبش زده شده بود. سعد گوید: چون حضور مولای خود ابی محمد (حضرت عسکری علیه السلام) شرفیاب شدیم و پرتو نورانی روی مبارکش ما را فرا گرفت، به چیزی جز ماه شب چهاردهم مانند نبود، و بر زانوی راستش پسر بچه ای نشسته بود که در خلقت و منظر به ستاره مشتری می مانست. و یک خط فرقی میان دو گیسوان او در وسط سرش وجود داشت، که چون الفی میان دو واو می نمود. جلوی آن حضرت یک انارک طلائی بود که نقشهای شگفتش در میانه دانه های قیمتی که بر آن سوار شده بود، می درخشید، که آنرا یکی از روسا اهل بصره تقدیم حضرت کرده بود. در دست امام عسکری علیه السلام قلمی وجود داشت که چون می خواست با آن بر صفحه سپید (چیزی) بنگارد، آن پسربچه انگشتان حضرتش را می گرفت. لذا مولایمان آن انارک طلائی را جلویش می چرخانید و او را با آن سرگرم می کرد تا او را از نوشتن آنچه مورد نظر مبارکش بود، باز ندارد. ما به آن حضرت سلام کردیم، ایشان جواب ملاطفت آمیزی داد و اشاره فرمود که بنشینیم. چون از نوشتن صفحه سپیدی که در دست داشت فارغ شد، احمد بن اسحاق انبانش را از زیر عبایش بیرون آورد و خدمت حضرتش نهاد. امام بدان پسربچه نگاه کرد و فرمود:
[صفحه 151]
ای پسرم مهر را از هدایا شیعیان و دوستانت بردار. عرض کرد: ای مولای من آیا رواست دست پاکی را به هدایای نجس و اموال ناپاکی که حلال و حرامش درهم آمیخته است، دراز کنم؟ پس مولایم علیه السلام فرمود: ای پسر اسحاق آنچه در میان انبانست بیرون بریز، تا حلال را از حرام جدا کند. اول کیسه ای که احمد از انبان در آورد، آن پسربچه فرمود: این کیسه از آن فلانی فرزند فلانی است که در فلان محله قم ساکن است، و در آن (کیسه) شصت و دو اشرفی وجود دارد. چهل و پنج اشرفیش بهای یک حجره می باشد که صاحبش آنرا از پدر خود ارث برده، و چهارده دینارش بهای نه)9(جامه است که فروخته، و سه دینارش پول اجازه دکانهاست. پس مولایمان علیه السلام فرمود: ای پسرم راست گفتی. اکنون این مرد را راهنمائی کن که کدامش حرامست؟ پس حضرتش علیه السلام فرمود: در میان اینها وارسی کن که این اشرفی وجود دارد که سکه ری خورده و تاریخ فلان سال را دارد و نقش یک روی آن پاک شده، و یک قطعه طلای

آملی وجود دارد به وزن چهار اشرفی. علت حرام بودنش آنست که صاحب اشرفی ها در فلان ماه از
[صفحه 153]
فلان سال یک من و یک چهارک ریسمان به همسایه اش داده است، و مدتی گذشته و آن ریسمان به دزدی رفته است و آن همسایه به صاحبش گزارش داده که (ریسمان) دزدیده شده است، ولی صاحب ریسمان سخن او را رد کرده، و دروغ انگاشته است، و به عوض آن ریسمان یک و نیم (5/1) من ریسمان باریک تر از او دریافت کرده است، و از آن جامه ای بافته است، که این اشرفی و آن نیمه اش بهای آن می باشد. چون سر کیسه را باز کرد، در میان آن نوشته ای بود که نام صاحب آن اشرفی ها و مقدارش در داخل آن وجود داشت. و آن اشرفی ها با آن تکه اشرفی به همان نشانه (بیان شده) بیرون آمد. سپس کیسه دیگری را در آورد، و آن کودک علیه السلام فرمود: این کیسه از آن فلانی فرزند فلانی از فلان محله قم می باشد، که در آن پنجاه اشرفی وجود دارد، و دست زدن بدان بر ما روا نیست. گفت: برای چه این چنین است؟ فرمود: برای آنکه این پولها بهای گندمی است که صاحبش بر زارع خود در تقسیم آن ستم کرده است. زیرا سهم خود را باکیل تمام برداشته، و سهم زارع را باکیل ناتمام داده است. پس مولایمان علیه السلام فرمود: ای پسرم راست گفتی. سپس فرمود:
[صفحه 155]
ای احمد بن اسحاق همگی را جمع کن تا این که به صاحبشان برگردانی، یا این که سفارشی کنی که به صاحبانشان برگردانیده شود. و ما نیازی به هیچکدام آنها نداریم. و (اما) جامه آن پیرزن را بیاور. احمد گوید: آن جامه در جامه دانی بود که من فراموشش کرده بودم. چون احمد بن اسحاق برگشت تا آن جامه را بیاورد مولایم ابومحمد (امام عسکری علیه السلام) به من نظر کرد و فرمود: برای چه آمدی؟ عرض کردم: احمد بن اسحاق مرا به دیدار مولایمان تشویق کرد. فرمود: آن مسائلی که می خواستی بپرسی چه شد؟ عرض کردم: ای مولایم به حال خود باقی است. فرمود: از نور چشمم در باره آنها سوال کن. و به سوی آن کودک اشاره فرمود: و آن کودک به او (سعد) گفت: هر چه خواهی بپرس. (تا آنجا که گوید) عرض کردم: ای فرزند رسول خدا مرا از تاویل کهیعص خبر ده. فرمود: این حروف (رمز)، از اخبار غیبی است که خدا بنده اش زکریا را بدان آگاه ساخت، و سپس آنرا برای محمد صلی الله علیه و آله و سلم نقل فرمود. و شرحش این است که: زکریا علیه السلام از
[صفحه 157]
خدای خود درخواست کرد که به او نامهای پنج تن را بیاموزد. پس جبرئیل

بر او فرود آمد، و آنها را به وی آموخت. زکریا چون محمد و علی و فاطمه و حسن (علیهم السلام) را یاد می کرد، ناراحتی اش برطرف می شد، و گرفتاریش از میان می رفت. ولی چون حسین علیه السلام را یاد می کرد، گریه گلویش را می گرفت و مبهوت می گردید. یک روز عرض کرد: ای معبود من، مرا چه می شود که چون چهار نفر از ایشان - که درود بر همگی آنها باد - را یاد می کنم، به یاد آنان از غمهای خود آرام می گیرم، ولی چون حسین علیه السلام را یاد می کنم، از چشمم اشک می ریزد و ناله ام بلند می شود. پس خدای بلند مرتبه، او را از داستانش خبر داد. پس فرمود: کهیعص، که کاف نام کربلا است، و ها هلاک عترت است، و یا یزید می باشد، که بر او لعنت باد، که او بر حسین (علیه السلام) ستم می کند، و عین عطش او (عطش حسین علیه السلام) است، و صاد صبر او است. چون زکریا این مطلب را شنید، نالان و غمگین گردید، و تا سه روز از مسجد خود بیرون نیامد، و به مردم اجازه نداد تا در آنجا نزدش روند، و شروع به گریه کرد، و ناله سر داد. و این عبارت نوحه خوانی اوست: ای معبود من، آیا بهترین آفریده خود را به واسطه فرزند شدل سوخته خواهی فرمود؟ (ای اله من) آیا بلای این مصیبت را بر آستانش فرود می آوری؟
[صفحه 159]
ای معبود من، آیا لباس این مصیبت را بر تن علی و فاطمه (علیهما السلام) خواهی پوشاند؟ ای اله من، آیا گرفتاری این فاجعه را در محیط زندگانی آنها وارد می کنی؟ سپس همچنان گفت: خدایا فرزندی به من روزی فرما که در پیری چشمم بدو روشن شود، و او را وارث و جانشین من کنی، و مقام او را نسبت به من چون مقام حسین علیه السلام قرار ده، و چون او را به من دادی، مرا فریفته دوستی او فرما، و به غم شهادت او گرفتارم کن، همچنان که حبیبت محمد - که درود خدا بر او و خاندانش باد - را به غم فرزندش گرفتار می کنی. پس خداوند یحیی علیه السلام را به او ارزانی فرمود، و او را به غم شهادت وی گرفتار کرد. و دوره حمل یحیی شش ماه بود، و دوره حمل حضرت حسین علیه السلام نیز بسان او بود،... (تا انتهای حدیث).
[صفحه 161]

گروهی از تلعکبری، از احمد بن علی، از اسدی، از سعد، از احمد بن اسحاق که خدا او را رحمت کند، نقل کرده اند: که همانا یکی از اصحاب ما نزد او رفت و گفت: که همانا جعفر بن علی برای او کتابی نوشته، و در آن خود را معرفی کرده و بدو گفته است که او قیم بعد از پدرش می باشد، و همانا در نزد او آنچه از دانش حلال و حرام که او بدان نیازمند باشد، وجود دارد، و دیگر دانشها تمامی نزد اوست. احمد بن اسحاق گفت: پس هنگامی که نوشته را خواندم، نامه ای برای صاحب الزمان علیه السلام نگاشتم و نوشته جعفر را هم در لای آن نامه نهادم. پس این جواب برایم بیرون آمد: بنام آن که همه در او شیدایند که بخشنده و مهربان است، نوشته ات که خدا ترا زنده بدارد، به من رسید، و نیز نوشته ای را که در لای آن نهاده بودی (دریافت کردم). و به تمامی اختلافات الفاظ و تکرار اشتباهاتش آگاه گشتم. و اگر تو دوباره
[صفحه 163]
آنرا بخوانی به برخی از آنچه که من آگاه گردیدم، تو نیز آگاه خواهی شد. و ستایش از آن خدای دارنده جهانیان است، ستایشی که در احسانش به سوی ما و فضلش بر ما انبازی وجود ندارد. (تا آنجا که حضرتش مرقوم فرمودند) خدا حق را برای اهلش حفظ فرموده، و آن را در جایگاهش قرار داده است، و به تحقیق خدای عز و جل خودداری فرموده که امامت را در دو برادر بعد از امام حسن و امام حسین علیهما السلام قرار دهد. و هر گاه خدا به ما در سخن اجازت فرماید، حق آشکار می شود، و باطل و کثری درهم می شکند، و بر شما (حق) آشکار می گردد. و در کفایت کارها، و زیبائی آفرینش و ولایت به خدا رغبت دارم که خدا ما را بس است و چه نیکو وکیلی می باشد. و درود و توجه خدا بر محمد و خاندان محمد باد.
[صفحه 165]

محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی (ره) ما را خبر داد: و گفت من با جمعی که علی بن عیسی قصری نیز با آنها بود، در خدمت شیخ ابوالقاسم حسین بن روح قدس الله روحه بودیم. مردی به او رو کرد و گفت: من می خواهم از شما چیزی بپرسم. فرمود: بپرس هر چه می خواهی. آن مرد گفت: به من بگو آیا حسین بن علی (علیهما السلام) ولی خدا بود؟ گفت: آری. آن مرد گفت: آیا قاتل حسین بن علی (علیهما السلام) دشمن خدا بود؟ گفت: آری. آن مرد گفت: آیا رواست که خدای بزرگ و بلند مرتبه دشمن خود را بر دوست خود چیره گرداند؟ ابوالقاسم حسین بن روح [نوبختی] به او گفت: آنچه من به تو می گویم، بفهم ابدان: همانا خدای بزرگ و بلند مرتبه مردم را به گونه مشاهده با دیدگان طرف خطاب نمی سازد، و رو در روی با آنان با ایشان سخن نمی گوید. ولی (خدای) بلند مرتبه است جلالت و بزرگیش، برای ایشان رسولانی از جنس خودشان و همتایشان در خلق، بشرهائی را به سویشان برانگیخت، که مانند آنها بشر

[صفحه 167]

بودند. و اگر رسولانی غیر از جنس بشر و به صورت دیگر برای آنها می فرستاد، (مردم) از او می گریختند و (چیزی را) از او نمی پذیرفتند. چون فرستادگان خدا نزد ایشان آمدند، در حالی که از جنس خودشان بودند، و غذا می خوردند، و در بازارها می گردیدند، باز هم گفتند: شما بسان ما بشر می باشید، و از شما نمی پذیریم تا این که معجزه ای بیاورید، که ما از آوردن آن ناتوان باشیم، و بدانیم که شما از میان ما اختصاص به رسالت خدا دارید، (زیرا) کاری انجام می دهید که ما از آن ناتوانیم. و خدا برای آنها معجزاتی قرار داد که بشر از (آوردن) آنها ناتوان است. یکی از ایشان پس از تبلیغ و دعوت (به خدا) طوفان را آورد، و همه طغیانگران و سرکشان و سرباز زنندگان غرق شدند. و یکی از ایشان در آتش انداخته شد، و آتش (برایش) سرد و سلامت و آسایش گردید. و یکی از ایشان کسی بود که از میان سنگ خارا، ماده شتری را برون آورد، و از پستانش شیر را روان کرد. و یکی از ایشان فردی بود که (خدا) برایش دریا شکافت و از (میان) سنگ، چشمه ها برای او روان کرد، و عصای خشک او را برایش اژدهائی کرد، که افسون آنها را بلعید. و یکی از ایشان شخصی بود که کور و مبتلای به برص را بهبود بخشید، و به اجازه خدا مرده را زنده کرد، و بدانچه که می خوردند و در خانه های خویش می اندوختند، بدانان خبر

[صفحه 169]

می داد. و یکی از ایشان فردی بود که برایش ماه بشکافت، و چهار پایانی چون شتر و گرگ و... با او سخن گفتند. چون (پیامبران) این کارها را انجام دادند که خلق از کار ایشان و آوردن مثل آن ناتوان بودند، و نتوانستند بسان آنها را بیاورند، از تقدیر خدای عز و جل و لطفی که به بندگانش دارد و حکمتی که (در کارهایش وجود دارد)، این بود که: پیغمبران خویش را با این قدرت و معجزاتی که دارند، گاهی آنان را چیره و غالب قرار دهد، و گاهی شکست خورده و مغلوب، گاهی قاهر باشند، و گاهی مقهور. که اگر خدا آنها را در همه حال غالب و چیره قرار می داد، و آنان گرفتاری نمی داشتند و خواری نمی دیدند، مردم آنان را معبودهائی جز خدا قرار می دادند، و فضیلت صبرشان بر بلا و محنت و امتحان شناخته نمی شد. ولی خدای عز و جل احوال آنها را در این زمینه چون دیگران قرار داد، تا در حال محنت و گرفتاری شکیبائی ورزند، و در حال عافیت و چیرگی بر دشمن شکر کنند، و در هر حال فروتن باشند، و گردن فرازی و تکبر نورزند، و مردم بدانند که آنها نیز معبود< دارند که او آفریننده و مدبر آنهاست، و او را بپرستند، و از فرستادگانش فرمان برند، و حجت خدا در باره کسانی که نسبت بدیشان از حد (بندگی) تجاوز می کنند، ثابت گردد. (و نیز) در باره کسانی که نسبت بدیشان ادعای پروردگاری می کنند، و یا سرپیچی کرده و یا مخالفت می ورزند، و عصیانگری می کنند، و

[صفحه 171]

منکر دستوراتی می شوند که فرستادگان و پیامبران (خدا) علیهم السلام آورده اند (بر آنان حجت خدا تمام شود). تا این که هر که نابود می شود از روی بینه و روشنی نابود شود، و هر که زنده (و هدایت) می شود از روی بینه و روشنی زنده (و هدایت) گردد. محمد بن ابراهیم بن اسحاق گفت: فردا دوباره خدمت شیخ ابوالقاسم حسین بن روح رفتم در حالی که با خود می گفتم: آیا آنچه را که دیروز برای ما گفت از پیش خود بیان می داشت؟ که بدون پرسش به من رو کرد و گفت: ای محمد بن ابراهیم اگر از آسمان پرتاب شوم، و مرا پرندگان بربایند، و باد مرا در دره عمیقی بیفکند، برای من دوست داشتنی تر است از این که در دین خدا بنظر خودم یا از پیش خود چیزی بگویم، بلکه این گفتار من [بر گرفته] از اصل است، و از حضرت حجت - که درود و سلام خدا بر او باد - شنیده شده است.

[صفحه 173]

و [سائل] از خاک تربت قبر مطهر [حضرت ابا عبدالله علیه السلام] پرسید: که با مرده در قبرش آنرا قرار دهند، آیا این کار مجاز است یا خیر؟ پس حضرتش علیه السلام پاسخ فرمود: با مرده در قبرش قرار داده شود و اگر خدا بخواهد ضمیمه به بندهایش شود. و باز پرسید و گفت که: از حضرت صادق علیه السلام برای ما روایت شده است که: همانا بر کفن ازار فرزندش نوشت که همانا: اسماعیل شهادت می دهد که مبعودی جز الله وجود ندارد. آیا مجاز است که ما آنرا با خاک تربت قبر [مطهر] بنویسیم؟ یا (این که باید) یا غیر آن (بنویسیم)؟ پس حضرتش علیه السلام پاسخ فرمود: آری این کار مجاز است. و باز پرسید: آیا بر مرد مجاز است که با [تسبیح] از خاک تربت قبر [مطهر] تسبیح بفرستد، و آیا در این کار فضیلتی وجود دارد؟ پس حضرتش علیه السلام پاسخ فرمود:

[صفحه 175]

مرد با آن تسبیح بفرستد و هیچ تسبیحی برتر از آن نیست. و از فضیلت اینگونه تسبیحها این است که: اگر فرد از گفتن ذکر و سبحان الله فراموش کند، و تنها تسبیح را بگرداند، برایش (ثواب) ذکر گفتن و سبحان الله فرستادن نوشته می شود. و باز پرسید: آیا سجده بر روی مهر از خاک تربت قبر [مطهر جایز است] و آیا در این کار فضیلتی وجود دارد؟ پس حضرتش علیه السلام پاسخ فرمود: این کار جایز است، و در این عمل فضیلت و برتری وجود دارد.

[صفحه 177]

شیخ ابراهیم کفعمی در کتاب البلد الامین گفته است: از حضرت مهدی صلی الله علیه و سلم روایت شده است که: هر کس این دعا را در ظرف تازه ای با تربت حسین علیه السلام بنویسد و آنرا بشوید و بنوشدش، از مرض خود شفا می یابد. بنام آن که همه در او شیدایند، بخشنده بخشایشگر. بنام آن که همه در او شیدایند، (که آن) دوا است. و ستایش برای آن که همه در او شیدایند، (که آن) شفا و راحتی است. و نیست الهی جز آن که همه در او شیدایند، (که او) کفایت کردنی است، او شفا دهنده است، و او کفایت کننده است، سختی را به دارنده مردمان به شفا ببر، که مریضی آنرا نگاه ندارد، و صلوات و توجه خدا بر محمد و خاندان نجیب او باد. و به خط سید زین الدین علی بن حسین حسینی دیدم که این دعا را به مردی (نسبت داده است) که در حائز (کربلا) مجاوره بوده - که بر مشرف آنجا سلام باد - (از) مهدی سلام الله علیه در خواب خود، بدو بیاموخت در حالی که به مرضی مبتلا بود، و در نتیجه به
[صفحه 179]
سوی قائم - که خدا فرجش را بزودی برساند - شکایت برد. در نتیجه - حضرتش - به نوتن این دعا (بر ظرفی) و شستن آن و آشامیدنش فرمان داد. پس - او - آن کار را انجام داد و از آن حالت شفا یافت.
[صفحه 181]

سید حیدر کاظمی که - خدا او را یاری فرماید - از بزرگان شاگران استاد محقق [شیخ مرتضی] انصاری و یکی از اعیان پروا پیشه شهر کاظمین بود - که خدا خاک او را پاک گرداند - در نامه اش به من نوشت: داستان دیگری که برایم اتفاق افتاد، (این است) که من سالیانی پیش، از برخی افراد دین باور و ثقه شنیده بودم که، مردی از بازرگانان بغداد را برایم توصیف می کردند که او آقایمان امام منتظر - حضرت مهدی - سلام الله علیه را دیدار نموده است، و من آن بازرگان را می شناختم و میان من و او دوستی - پیشین - وجود داشت، و او فردی مورد اعتماد و عادل بود، و در پرداخت حقوق مالی - واجب - معروف بود، من دلم می خواست که آن داستانی که در باره او شنیده بودم، از خودش بپرسم. چرا که او داستان خود را پنهان می داشت و جز به برخی خواص، به دیگری نمی گفت. زیرا نمی خواست که داستان پخش شود. چون از مشهور شدن می ترسید. که در نتیجه، منکران ولادت و غیبت حضرت مهدی - علیه السلام - او را به تمسخر می گرفتن، و یا

[صفحه 183]

این که نا خبران و نادانان فخر و پاکی نفس را بدو نسبت می دادند، از این رو تا زمانی که آن مرد زنده است من نمی خواهم نامش را به صراحت بیان کنم، چون می ترسم خوشش نیاید. [از اتفاقات شگفت این که هنگامی که به نوشتن این رساله مشغول شدم، مصادف ایام زیارتی مخصوصه شد. لذا از سامرا خارج شدم، و چون وارد شهر کاظمین علیهما السلام شدم، بر جناب ایشان وارد شدم، و از این داستان پرسیدم و او به این حکایت مرا آگاه کرد و خبر داد. [من در طول این مدت علاقه داشتم که آن داستان را به گستردگی از او بشنوم، تا این که روزی بر تشییع جنازه فردی از اهل بغداد حاضر شدم، که در اواسط شعبان امسال - سال هزار و سیصد و دو هجری، 1302 ه.ق - بود که در حضور دو امام آقایمان حضرت موسی بن جعفر و آقایمان حضرت محمد بن علی الجواد سلام الله علیهما تشییع می شد، و آن فرد یاد شده در میان مشایعت کنندگان بود، پس بدو گفتم که خبر داستان او به من رسیده است. و از او دعوت کردم و در رواق شریف در کنار درب مشبک که به حرم مولایمان حضرت جواد علیه السلام باز می شود، نشستیم، و او را وادار کردم که داستان را برایم نقل کند، - و او برایم نقل کرد - که این ها محتوی سخنان اوست:

[صفحه 185]

در یکی از سالهای عمرم، مقداری از مال امام علیه السلام در ذمه من بود.

از این رو برای پرداخت آن به بزرگان از علما ساکن در نجف اشرف بدانجا رهسپار شدم، و نیز طلبی هم از تجار آن شهر داشتم. پس در یکی از ایام زیارتهای مخصوصه امیر مومنان علیه السلام به آنجا رفتم، و به مقداری که می توانستم از دیون خویش را به علمای اعلام متعددی که وجود داشتند و از طرف امام علیه السلام سهم را می گرفتند، مقداری پرداخت کردم، اما تصفیه حساب کامل برایم ممکن نشد، و به بیست تومان آن بر ذمه ام باقی ماند. تصمیم گرفتم که این مقدار را به یکی از علمای ساکن در شهر کاظمین بپردازم. چون به بغداد بازگشتم، تصمیم گرفتم که دین خویش را زود بپردازم، اما در نزدم از پول نقد چیزی نبود. پس در روز پنجشنبه به زیارت دو امام بزرگوار - حضرت موسی بن جعفر و حضرت جواد علیهما السلام - رهسپار شدم، و پس از زیارت بر جناب مجتهد - که توفیقاتش پیوسته باد - وارد شدم، و به ایشان گفتم که: از مال امام علیه السلام مقداری بر ذمه من وجود دارد، و از ایشان درخواست کردم که این مقدار را به تدریج بپردازم. و در اواخر روز به سوی بغداد برگشتم، چون ماندن برایم امکان نداشت، زیرا کار مهمی - در بغداد - داشتم. پس پیاده به سوی بغداد حرکت کردم، زیرا دیگر پور کرایه مرکب را نداشتم. هنگامی که نصف بیشتر راه را رفته بودم، آقای با جلالت و هیبتی

[صفحه 187]

را دیدم که به سوی شهر کاظمین علیهما السلام عازم است. به او سلام کردم. ایشان جواب سلام مرا داد. و به من فرمود: ای فلانی - و نامم را ذکر کرد - چرا در این شب با شرافت، شب جمعه در شهر کاظمین نماندی؟ عرض کردم: ای آقایمان کار مهمی داشتم که مرا از ماندن بازداشت. فرمود: اگر خدا بخواهد فردا به دنبال آن کار مهمت برو. با سخنش دلم آرام گرفت، و به پیروی از فرمانش با او بازگشتم، و همراهش در کنار نهر جاری ای که درختان با طراوت و سر سبزی بر آنجا سایه افکنده بود، به راه افتادم. آن درختان بر بالای سر ما سایه افکنده بودند. و هوا بسیار با طراوت بود. من اصلا به فکر اینها نبودم. - ناگاه - به نظرم رسید که این سید بزرگوار در حالی که مرا نمی شناخت، من را به اسم صدا کرد؟ سپس پیش خود گفتم: شاید او مرا می شناسد و من (قیافه) او را از یاد برده ام. سپس پیش خود گفتم: شاید این سید، مقداری از سهم سادات را می خواهد؟ و علاقه مند شدم که مقداری از مال امام علیه السلام را که در نزدم بود، بدو بدهم. پس به او گفتم: ای آقای ما مقداری از حق شما نزد من مانده است، ولی من درباره آن به جناب شیخ فلانی مراجعه کردم که به اجازه او حق شما را بپردازم - و منظورم سهم سادات بود - پس به روی من تبسمی فرمود و گفت:

[صفحه 189]

آری به تحقیق برخی از حق ما به وکلای ما در نجف اشرف پرداختی. بر زبانم جاری شد که همانا به او گفتم: آیا آنچه پرداختم مورد قبول است؟ فرمود: آری. سپس به ذهنم رسید که این سید به علمای بزرگ می گوید: وکلای ما، و این مطلب بر من بزرگ آمد. سپس گفتم: بله علما وکلای در گرفتن حقوق سادات هستند، و غفلت مرا گرفت. سپس گفتم: ای آقای ما مرثیه خوان های عزای امام حسین علیه السلام حدیثی را می خوانند که: مردی در خواب کجاوه ای را میان زمین و آسمان دید، درباره ساکنان آن سوال کرد. بدو گفته شد: فاطمه زهرا و خدیجه کبری می باشند، پس گفت: آیا (اینان) به کجا می روند؟ به او گفته شد: در این شب که شب جمعه است به زیارت حسین علیه السلام می روند. و او نوشته هائی را دید که از آن کجاوه بیرون می ریخت، که در آنها نوشته بود: امان از آتش برای زائران حسین علیه السلام در شب جمعه می باشد. آیا این حدیث درست است؟ حضرتش علیه السلام فرمود: آری، زیارت حسین علیه السلام در شب جمعه امان از آتش در روز قیامت می باشد.

[صفحه 191]

گوید: من مدت کمی قبل از این واقعه به زیارت مولایمان حضرت رضا علیه السلام شرفیاب شده بودم، بدیشان عرض کردم: ای آقای ما، من به تحقیق حضرت رضا علی بن موسی علیهما السلام را زیارت کرده ام، و به من گفته اند که: حضرتش برای زائرانش بهشت را تضمین فرموده است. آیا این صحیح است؟ پس حضرتش علیه السلام فرمودند: ایشان امام ضامن می باشند. پس گفتم: آیا زیارت من پذیرفته شده است؟ حضرتش فرمود: آری، پذیرفته شده است. در راه زیارت همراه من مرد متدینی از کسبه بود، و با من هم صحبت بود، و در خرج هم با یکدیگر شریک بودیم. پس بدیشان عرض کردم: ای آقای ما آیا فلانی که در زیارت همراه من بود، زیارتش پذیرفته شده است؟ فرمود: آری بنده صالح فلانی فرزند فلانی زیارتش پذیرفته شده است. سپس نام گروهی از کسبه بغداد را بردم که در این زیارت همراه ما بودند، و گفتم: همانا فلانی و فلانی و نامهایشان را بیان داشتم، ایشان با ما بودند، آیا زیارتشان پذیرفته شده است؟ حضرتش علیه السلام روی مبارک را به طرف دیگر برگردانیدند و از جواب خودداری فرمودند. پس من به خود آمدم و آنرا بزرگ داشتم و از پرسش دست برداشتم. پس همچنان در آن راهی که بیان داشتم با حضرتش راه می رفتم، تا این که وارد صحن شریف شدیم. سپس از درب معروف به باب

[صفحه 193]

المراد وارد حرم مقدس گشتیم. پس بر درب رواق توفق نفرمود و چیزی هم بیان نکرد، تا این که بر درب داخل حرم - کنار ضریح مقدس - در طرف

پای امام موسی علیه السلام ایستاد، و من نیز در کنار ایشان ایستادم. و بدیشان عرض کردم: ای آقای ما (زیارتی را) بخوانید تا من نیز با شما بخوانم. پس فرمود: سلام بر تو ای رسول خدا، سلام بر تو ای امیر مومنان، و همچنان معصومان را نام برد تا این که به حضرت امام حسن عسکری علیه السلام رسید. سپس روی مبارکش را به طرف من نمود، و رحال تبسم صبر کرد و فرمود: تو هر گاه در سلام به امام عسکری برسی چه می گوئی؟ عرض کردم: می گویم: سلام بر تو ای حجت خدا، ای صاحب الزمان. گوید: پس داخل حرم - کنار ضریح مقدس - شد. و در کنار قبر امام موسی علیه السلام توقف فرمود، در حالی که قبله میان دو شانه اش بود. من نیز در کنارش ایستادم، و عرض کردم: ای آقای ما زیارت بفرما تا من نیز با حضرتت زیارت کنم. پس حضرتش علیه السلام شروع به زیارت امین الله فرمود - که زیارت جامعه معروفه می باشد -، و بدان حضرتش را زیارت کرد. من نیز با او همراهی کردم. سپس مولایمان حضرت جواد علیه السلام را زیارت فرمود، و داخل قبه دوم گردید که گنبد حضرت محمد بن علی علیهما السلام است، و برای نماز ایستاد، و من نیز در کنارش ایستادم. اما به خاطر احترام حضرتش قدری عقب تر ایستادم و در نماز زیارت وارد شدم. پس به نظرم رسید که ای کاش از ایشان درخواست کنم امشب را نزد ما بخوابد، تا این که من به خدمت و مهمان نوازیش قیام کنم،

[صفحه 195]

و چشم خود را به طرفش گردانیدم، در حالی که او در کنار من قدری جلوتر ایستاده بود، دیگر ندیدمش. پس نمازم را کوتاه کردم، و برخاستم، و به صورت نمازگزاران نگاه کردم، شاید به خدمتش برسم. و جائی در داخل حرم و رواق ها باقی نماند که من آنجاها را نگردم، ولی اثری از او مشاهده ننمودم. سپس به خود آمدم و بر ناآگاهی خویش تاسف خوردم، که چقدر کرامت و نشانه از او دیدم:

[1] پیروی کردن من از او با وصف داشتن کار مهمی در بغداد.

[2] بردن نام من در حالی که او را ندیده بودم و نمی شناختمش.

[3] این که در قلبم خطور نمود که از حق امام علیه السلام چیزی بدو بدهم، و یادآور شدم که به فلان مجتهد مراجعه کرده ام که به اجازه او به سادات بدهم، و این که خود بدون مقدمه فرمود: آری برخی از حق ما را به وکلای ما در نجف اشرف دادی.

[4] سپس یادم آمد که همراهش در کنار رودی که در زیر درختان لیموئی، که در بالای سر ما آویزان بود راه رفتیم، و کدام راه بغداد است که در حال حاضر درختان لیمو دارد.

[5] و نیز یادم آمد که نام همراهم در زیارت حضرت رضا را به اسم برد، و

فرمود بنده صالح.
[6] و نیز به پذیرفته شدن زیارت او و زیارت من بشارت داد.
[7] و سپس از جواب دادن درباره گروهی از بازاریان بغداد خودداری فرمود که در زیارت همراه ما بودند، و من از بد کرداری آنان آگاه بودم، با این که او از اهالی بغداد نبود و از حالات آنان هم آگاهی نداشت. مگر این که از اهل بیت نبوت و ولایت باشد، و به غیب از ورای پرده ای نازک بنگرد.
[8] و من
[صفحه 197]
از موقع درخواست اذن دخول فهمیدم و یقین کردم که او حضرت مهدی علیه السلام است، زیرا هنگامی که به اهل عصمت سلام می داد وقتی به آقایمان امام عسکری رسید، به من توجه فرمود، و به من گفت: تو وقتی به اینجا (ی زیارت) که می رسی چه عرض می کنی؟ عرض کردم: می گویم: سالم بر تو ای حجت خدا ای صاحب الزمان، ایشان لبخندی زد و وارد روضه مقدس شد.
[9] و سپس پنهان شدنش از من در حالی که او در نماز زیارت بود، و چون تصمیم گرفتم که در این شب به خدمت و مهمان نوازیش قیام کنم، از دیده من غائب گردید. و دیگر چیزها که باعث شد من یقین کنم که او امام دوازدهم می باشد، که درود و توجه خدا بر او و پدران پاک اش باد، و ستایش از آن خدای دارنده جهانیان است. (تا انتهای مطلب) [جنه الماوی، محدث نوری، داستان پنجاه و نهم] مرحوم محدث نوری در کتاب نجم الثاقب خود در ادامه داستان حاج علی بغدادی که آنرا مفصلتر از جنه الماوی نقل کرده می گوید اما خبری که در زیارت ابی عبدالله علیه السلام در شب جمعه وارد شسده، به نحوی که (او) درباره صحت آن سوال کرد، حدیثی است که: شیخ محمد بن المشهدی در مزار کبیر خود از اعمش نقل کرده است، که گوید: من در کوفه منزل کرده بودم. همسایه ای داشتیم که بسیاری اوقات با او می نشستم. شب جمعه ای بود به او گفتم: درباره
[صفحه 199]
زیارت حسین علیه السلام نظرت چیست؟ به من گفت: (این کار) بدعت است، و هر بدعتی گمراهی است، و هر (باعث) گمراهی در آتش است: من در حالی که شدیدا غضبناک شده بودم، از نزد او برخاستم، و با خود گفتم که چون سحر شود نزد او می آیم، و از فضایل امیر المومنین (حسین) علیه السلام برای او نقل می کنم تا چشمش (از حزن و اندوه و غم) گرم شود، پس نزد او رفتم و در خانه او را کوبیدم. از پشت در آوازی بلند شد: که او از اول شب قصد زیارت کرده است. پس به شتاب بیرون رفتم، و به کربلا آمدم ناگاه آن شیخ را دیدم که سر بر سجده نهاده، و آثار ملالتی هم از طول رکوع و سجده در او ظاهر نبود. پس به او گفتم: تو

دیروز می گفتی زیارت بدعت است، و هر بدعتی ضلالت و گمراه، و هر ضلالت و گمراهی در آتش، ولی امروز آن حضرت را زیارت می کنی؟ به من گفت: ای سلیمان مرا سرزنش مکن، زیرا من برای اهل بیت علیه السلام امامتی قائل نبودم، تا این که دیشب فرا رسید، پس خوابی دیدم که مرا ترساند. گفتم: ای شیخ چه دیدی؟ گفت: مردی را دیدم که نه زیاد بلند بود و نه خیلی کوتاه قد، نمی توانم زیبائی و نورانیت او را وصف کنم. او با گروهی همراه بود که آنها گرد او را گفته بودند. در پیش رویش سواری بود که بر اسبی که چند دم داشت و بر سرش تاجی بود، سوار بود، و برای آن تاج چهار رکن وجود داشت و در هر رکن گوهری بود که مسافتی به اندازه سه روز راه را روشن می کرد. گفتم این (سوار) کیست؟ گفتند: محمد بن عبدالله بن عبد المطلب صلی الله علیه و آله و سلم است.
[صفحه 201]
گفتم: دیگری کیست؟ گفتند: وصی او علی بن ابیطالب علیه السلام می باشد. آنگاه نگاه کردم و شتری از نور را دیدم که بر بالای آن کجاوه ای بود، که میان زمین و آسمان پرواز می کرد. پس گفتم: این شتر از آن کیست؟ گفتند: متعلق به خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله و سلم است. گفتم آن جوان کیست؟ گفتند حسن بن علی علیه السلام است. گفتمد: تصمیم دارند به کجا بروند؟ گفتند: همگی آنها به زیارت کشته شده به ظلم و ستم در کربلا حسین بن علی علیه السلام می روند. آنگاه متوجه کجاوه شدم. و ناگاه دیدم که نوشته هائی از بالا (به پائین) می ریزد. که در آنها نوشته بود: از جانب خدای- بلند پایه یادش - برای زائران حسین بن علی (علیه السلام) در شب جمعه امان می باشد. ناگاه هاتفی ما را ندا داد که: ما و شیعیان ما در درجه بالائی از بهشت هستیم. ای سلیمان به خدا سوگند از این مکان جدا نمی شوم، تا آن که روحم از بدنم جدا شود. این حدیث را شیخ طریحی نیز با اختلافی نقل کرده است.
[صفحه 203]

و (سائل) درباره مردی سوال کرد که قبور ائمه علیه السلام را زیارت می کند: آیا مجاز است که بر قبر سجده کند یا خیر؟ و آیا بر کسی که در نزد بعضی از قبرهای آنان علیه السلام نماز می خواند، مجاز است که در پشت قبر قرار بگیرد، و قبر را (میان خود) و قبله قرار دهد؟ یا این که در بالی سر مبارکش یا پائین پای مبارکش قرار گیرد؟ و آیا مجاز است که فرد از قبر پیشی گیرد و نماز بخواند، در حالی که قبر مطهر در پشت سرش باشند یا خیر (این کار جایز نیست)؟ پس حضرتش علیه السلام جواب فرمود: اما سجده بر قبر، نه در نماز نافله، و نه در نماز واجب، و نه در نماز زیارت جایز نیست، و کسی که بخواهد این کار را بکند، باید گونه راست خویش را بر قبر قرار دهد. و اما نماز باید در پشت سر (امام) باشد، در حالی که قبر در جلو او قرار گیرد، و جایز نیست که در پیش روی مبارکش یا در طرف راستش و یا در طرف چپش نماز گزارد، زیرا که از امام علیه السلام پیشی جسته نمی شود و مساوی هم نباید قرار گرفت.
[صفحه 205]

عالم با جلالت و دانای با ذکاوت، مجمع فضیلتها و والائی ها، فرد با صفای با وفا مولا علی رشتی که خاکش پاک باد، مرا خبر داد. او دانشمندی نیکوکار و پروا پیشه ای گوشه گیر و دارای دانشهای گوناگون و بصیرت و نقادی بود، او از شاگردان سید بزرگوار استاد گرانقدر (میرزا حسن شیرازی) - که سایه اش مستدام باد- بود. چون در خواست اهل بلاد لار از نواحی فارس از نداشتن عالم جامع نافذ الحکم بالا گرفت، (استاد معظم میرزا حسن شیرازی) آن مرحوم را به آنجا فرستادند. و- در آنجا- با سعادت زیست و با ستایش مرد. من مدتها در سفر و حضر مصاحبش بودم و در اخلاق و فضائل بسان او کم دیدم. او گفت: یک باری که از زیارت حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام باز می گشتم، و از راه فرات رهسپار نجف اشرف بودم. هنگامی که بر کشتی های کوچکی که میان کربلا و طویرج کار می کردند، سوار شدم، دیدم افرادی که سوار کشتی هستند جملگی از اهالی حله می باشند. - و از طویرج راه حله و نجف جدا می شود- دیدم آن
[صفحه 207]
جماعت جز یک نفر جملگی مشغول لهو و لعب و شوخی شدند، اما او در کارهای آنها وارد نمی شد، و آثار افتادگی و وقار از او ظاهر بود، نه شوخی می کرد و نه می خندید، آن گروه روش او را رد می کردند، و بر او عیب می گرفتند، با این حال در خورد و خوراک و آشامیدنیها با ایشان شریک بود. از او بسیار تعجب کردم، ولی مجال- سوال نبود، تا این که بجائی رسیدیم که دیگر به خاطر کمی آب، کشتی قادر به پیشروی نبود، لذا صاحب کشتی ما را از کشتی پیاده کرد، در نتیجه در کنار رود راه را پیش گرفتیم. اتفاقا با آن شخص همراه شدم. پس از او راجع به علت کناره گیری او از دوستانش و بد گوئی آنان نسبت به او، پرسیدم. گفت: ایشان از خویشانم هستند که از اهل سنت می باشند، و پدرم نیز از ایشان است، ولی مادرم اهل ایمان می باشد، من نیز در سلک آنان بودم، اما خدا به برکت حضرت حجت صاحب الزمان علیه السلام بر من بخاطر تشیع منت نهاد. از چگونگی ایمانش پرسیدم. گفت: نام من یاقوت است، و در کنار پل حله روغن می فروشم. پس در سالی به خاطر خریدن روغن از حله به اطراف و نواحی، نزد بادیه نشینان از اعراب بیرون رفتم. پس چند منزلی دور شدم تا آنچه خواستم، خریدم، و با گروهی از اهل حله بر گشتم. در یکی از منازل فرود آمدیم و خوابیدیم، چون بیدار شدم کسی را ندیدم. همه رفته بودند. و راه ما از صحرای بی آب و علفی بود که درندگان بسیاری داشت، و نزدیکترین

آبادی فرسنگها راه فاصله داشت.
[صفحه 209]
پس برخاستم و بار را بر مرکب خویش نهادم، و در عقب آنها به راه افتادم، ولی راه را گم کردم و حیران و سرگردان گردیدم، و از درندگان و تشنگی در - طول - روز ترسان شدم. پس از خلفا و مشایخ پناه خواستم، و از ایشان یاری درخواست نمودم، و آنان را در نزد خدا شفیع قرار دادم، و بسیار گریستم، اما از ایشان چیزی آشکار نشد. پیش خود گفتم: من از مادرم می شنیدم که او می گفت: ما امام زنده ای داریم که کینه اش ابا صالح است، او گم شدگان را به راه می رساند، و به فریاد درماندگان می رسد، و ناتوانان را یاری می نماید. پس با خدای متعال پیمان بستم که اگر به او پناه جستم، و او مرا یاری نمود، به آئین مادرم در آیم. پس او را صدا کردم و بدو پناه جستم، ناگاه است که رنگش مانند این بود- و به علفهای سبزی که در کنار رود روئیده بود، اشاره کرد- آنگاه راه را به من نشان داد، و مرا فرمان داد که به آئین مادرم در آیم. و کلماتی فرمود که من فراموش کردم، و فرمود: بزودی به قریه ای می رسی که اهل آنجا همگی شیعه هستند. گفت: پس گفتم: ای آقای من! شما همراه من تا آن قریه می آئید؟ پس سخنی فرمود که معنایش این بود: - خیر چرا که هزار نفر در جاهای گوناگون از من پناه خواسته اند، و باید ایشان را نجات دهم.
[صفحه 211]
- این حاصل کلام آن جناب بود- سپس از من پنهان شد. من راه زیادی نرفتم که به آن قریه رسیدم، در حالی که آن قریه در مسافت دوری بود، و همراهان- من - یک روز بعد از من به آنجا رسیدند. چون وارد حله شدم، به خدمت آقای فقیهان سید مهدی قزوینی که خاکش پاکیزه باد، رسیدم و داستان را برای او نقل کردم. او دانستنی ها دینم را به من آموخت. از او درباره کاری پرسیدم که به وسیله آن بتوانم دیگر بار شرفیاب دیدار حضرتش علیه السلام گردم. پس فرمود: حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام را چهل شب جمعه زیارت کن. گفت: من مشغول شدم، و از حله شبهای جمعه برای زیارت به آنجا می رفتم، تا آن که یک (شب) باقی مانده بود، روز پنجشنبه بود که از حله بر کربلا رفتم. چون به دروازه شهر رسیدم، دیدم کمک کاران ظالمان در نهایت سختی از واردین مطالبه تذکره می کنند، و من نه تذکره داشتم و نه پول آنرا. پس حیران شدم، و مردم جلو دروازه مزاحم یکدیگر بودند. چند بار خواستم خود را مخفی کرده و از میان ایشان بگذرم، اما میسر نشد. در این حال صاحب خود حضرت صاحب الامر علیه السلام را دیدم که در قیافه طلاب عجم، عمامه سفیدی بر سر دارد، و داخل شهر است. چون آن جناب را دیدم، از ایشان یاری خواستم، پس از شهر بیرون آمدند، و دست مرا گرفتند و داخل دروازه نمودند، و

کسی مرا ندید. چون داخل شدم، دیگر آن جناب را ندیدم و حیران باقی ماندم. و برخی لطائف این واقعه از خاطرم رفته است. [جنه الماوی، محدث نوری: داستان چهل و هفتم]
[صفحه 213]

آقای فقهیان، مورد استناد عالمان، دانشمند ربانی، تایید شده به لطف های پنهانی، جناب سید مهدی قزوینی ساکن در حله سیفیه- که او خود نگارنده کتابهای فراوانی است- مرا خبر داد، و گفت که: پدرم که خدا مقامش را بلند پایه گرداند، مرا خبر داد و گفت: نیمه شب روز چهاردهم شعبان از حله به منظور زیارت امام حسین علیه السلام بیرون آمدم. چون به رود هندیه رسیدم، و به طرف غربی آن رفتم، زواری را دیدم که از حله و اطراف آن و نجف و نواحی مختلف اش برای زیارت آمده بودند، و جملگی در خانه های قبیله بنی طرف و قبائل و عشائر هندیه رحل اقامت افکنده بودند، و بر ایشان راهی به سوی کربلا وجود نداشت. زیرا قبیله عنزه در سر راه فرود آمده، و عبور و مرور را قطع کرده بودند، و نمی گذاشتند احدی از کربلا خارج شود، و یا به کربلا وارد گردد، مگر این که او را غارت می کردند، و در سختیش می افکندند.
[صفحه 215]
بجا آوردم و به انتظار نشستم تا ببینم کار زائران به کجا میانجامد: و آسمان ابری بود و باران کم کم می بارید. پس ما در این حال نشسته بودیم، دیدیم تمامی زائران از خانه ها بیرون آمدند، و روی به سوی کربلا بر داشتند. به شخصی که نزد من بود، گفتم: برو و سوال کن که چه خبر شده؟ پس بیرون رفت و برگشت، و به من گفت: قبیله بنی طرف با اسلحه گرم بیرون آمده اند، و تعهد کرده اند که زائران را به کربلا برسانند، اگر چه کار به جنگ با عنزه بیانجامد. من چون این سخن را شنیدم، به آنانی که با من بودند گفتم: این سخن اصلی ندارد. زیرا بنی طرف لیاقت جنگ با عنزه را در خشکی ندارند. و من گمان می کنم این کار حیله ای است برای بیرون کردن زوار از خانه هایشان، زیرا ماندن زائران در نزد ایشان بر آنها سنگین شده، چرا که باید مهمانداری کنند. در این حال بودیم که زوار دوباره به سوی خانه های خود برگشتند، و معلوم شد حقیقت مطلب همان است که من گفتم. لذا زائران دیگر داخل خانه ها نشدند، و در سایه خانه ها نشستند، و آسمان هم ابری بود. در این حال، رقت قلبی شدیدی بر من زوار را از خانه ها بیرون کرده اند. پس دست به دعا سوی خدای متعال بر داشتم، و به پیامبر و خاندان پاکش- که درود خدا بر او و خاندانش باد- توسل جستم، و برای زوار به خاطر بلائی که گرفتارش شده بودند، پناهی خواستم.
[صفحه 217]
در این حال بودیم که دیدیم سواری - به سوی ما- می آید، در حالی که بر

اسب نیکوئی چون آهو سوار است، و فرد با کرامتی چون او را ندیده بودم. در دستش نیزه بلندی بود، و آستین های (خود) را بالا زده بود، و اسب را (به سرعت) می راند، تا این که بر در خانه ای که من در آنجا ساکن بودم، ایستاد، و آن خانه ای بود که از پشم بافته شده بود، که اطراف آنرا بالا زده بودند. سلام کرد و ما (هم) جواب سلامش را دادیم. گفت: مولانا- اسم مرا برد- مرا فردی که به تو سلام می فرستد، به سوی تو بر انگیخت که ایشان گنج محمد آغا و صفر آغا هستند، و آن دو از صاحب منصبان لشکر عثمانیان می باشند، و می گویند: هر آینه زوار (به سوی کربلا) بیایند که ما عنزه را از راه دور کردیم، و ما با لشکریان (خود) در پشته سلیمانیه منتظر زائران هستیم. به او گفتم: تو تا پشته سلیمانیه با ما می آئی؟ گفت: آری. ساعت خود را از بغل در آوردم، دیدم تقریبا دو ساعت و نیم از روز مانده است. گفتم اسب مرا حاضر کردند. آن مرد عرب بیابانی که ما در منزلش بودیم، به من چسبید و گفت: 01 در اصل مطلب منظور آنست که اسبی بود که در سال چهارم حیات خویش وارد شده بود.

[صفحه 219]

ای مولای من! جان خود و این زائران را در خطر نینداز. امشب را نزد ما باشید، تا کار روشن شود. به او گفتم: بخاطر درک زیارت مخصوصه چاره ای جز سوار شدن وجود ندارد. چون زوار دیدند که ما سوار شدیم، پیاده و سواره در عقب ما حرکت کردند. پس براه افتادیم، و آن سوار مذکور چون شیر بیشه در جلو ما بود، و ما در پشت سرش می رفتیم، تا این که به پیشته سلیمانیه رسیدیم. آن سوار از آنجا بالا رفت، و ما نیز از او پیروی کردمی، سپس از آنجا پائین رفت. ما تا این که بالی پشته رفتیم، دیگر اثری از آن سوار ندیدیم. گویا به آسمان رفت، و یا در زمین فرو رفت. و ما نه فرمانده لشکری دیدیم و نه لشکری. به همراهانم گفتم: آیا شکی باقی می ماند که او صاحب الامر نباشد؟ گفتند: بخدا سوگند نه. من موقعی که او در جلو ما می رفت، تامل زیادی کردم که گویا قبلا او را دیده ام، ولی چیزی به خاطرم نیامد، که چه موقع او را ملاقات کرده ام. ولی چون از ما جدا شد، یادم آمد که او همان شخصی است که در حله به منزل من آمده بود، و مرا از واقعه سلیمانیه با خبر کرده بود. و اما قبیله عنزه، دیگر هیچ اثری از ایشان در منزلهایشان ندیدیم، و با هیچ کدام شان بر خورد نکردیم، و کسی را هم

[صفحه 221]

ندیدم که از حال آنان بپرسیم، تنها غبار شدیدی را دیدیم که در وسط بیابان- به آسمان- بلند شده است. پس وارد کربلا شدیم، و اسبانمان ما را به سرعت پیش می بردند، تا این که به دروازه شهر رسیدیم، و لشکریانی را دیدیم که در بالای دژهای شهر مستقرند و به ما گفتند: از کجا آمدید؟ و

چگونه- بدینجا- رسیدید؟ آنگاه به سیاهی زائرانی- که از عقب می آمدند- نگاه کردند، و گفتند: سبحان الله! این صحرا از زائران پر شده است! پس عنزه به کجا رفتند؟ به ایشان گفتم: در شهر بنشینید و روزی خویش را بر گیرید که از برای مکه مالکی است که آنرا حفظ می کند. سپس وارد شهر شدیم، و دیدیم کنج محمد آغا بر روی تختی نزدیک دروازه شهر نشسته است. به او سلام کردم، و او در مقابل من برخاست. به او گفتم: این افتخار برای تو کافی است که در آن هنگام به زبان (حضرتش) یاد شدی؟ گفت: داستان چیست؟ من داستان را برایش نقل کردم. گفت: ای آقایم من از کجا می دانستم که تو به زیارت می آئی تا پیکی را نزد تو بفرستم؟ من و لشکریانم پانزده روز است که در

[صفحه 223]

این شهر محاصره شده ایم، و از ترس عنزه قدرت بیرون آمدن نداریم. آنگاه پرسید: عنزه به کجا رفتند؟ گفتم: نمی دانم جز این که غبار شدیدی را در وسط بیابان دیدیم. که گویا غبار کوچ کردن آنها بود. آنگاه ساعت را بیرون آوردم، دیدم یک ساعت و نیم به- پایان- روز مانده، و تمام زمان سیر ما در مدت یک ساعت انجام شده بود، در حالی که بین منزلهای قبیله بنی طرف تا کربلا سه ساعت راه است. پس شب را در کربلا بسر بردیم. چون صبح شد از داستان عنزه سؤال کردیم، یکی از زار عینی که در باغهای کربلا بود، گفت: عنزه در منزلها و خیمه های خیوش بودند، ناگاه سواری که بر اسب نیکوی فربهی سوار بود، بر ایشان ظاهر شد، که در دستش نیزه بلندی بود، به صدای رسا بر ایشان صیحه زد: ای گروه عنزه به تحقیق مرگ سریع در رسید. لشکریان دولت عثمانی همراه سواره ها و پیاده ها به شما رو کرده اند، آنان به دنبال من می آیند، پس کوچ و گمان ندارم که از ایشان نجات یابید. پس خدا ترس و خواری را بر ایشان مسلط فرمود، تا این حد که مرد برخی از اثاث منزل خود را به خاطر شتاب در حرکت

[صفحه 225]

باقی می گذاشت. و ساعتی طول نکشید که تمام آنان کوچ کردند و رو به بیابان نهادند. به او گفتم: ویژگیهای آن سوار را برایم وصف کن. او نقل کرد: (و من پس از گفتن او) دیدم همان سواری است که همراه ما آمد، و سپاس برای خدای مالک جهانیان و درود و توجه بر محمد و خاندان پاکیزه اش. این را فرد کم مقدار، میرزا صالح حسینی به رشته تحریر در آورده است. [به نقل از کتاب جنة الماوی اثر محدث نوری: داستان چهل و ششم]

[صفحه 227]

میرزا محمد تقی موسوی اصفهانی نگارنده کتاب ارزشمند مکیال المکارم فی فوائد الدعا للقائم، در همین کتاب یاد شده می گوید: یکی از دوستان صالحم برایم نقل کرد که: مولایمان حضرت حجت علیه السلام را در خواب دیدار کرده بود، و حضرتش سخنی فرموده بودند که مضمونش این است: همانا من برای فرد شیعه ای که مصیبت جد شهیدم را یاد کند، و سپس برای تعجیل فرج و تایید (امر من) دعا کند، من (نیز) برای او دعا خواهم کرد. [مکیال المکارم، محمد تقی الموسوی الصفهانی: ج 2: ص46]

36- إلى الهيئات الحسينية

هوية الكتاب

اية الله السيد محمد الحسينى الشيرازى (قدس سره الشريف)
الطبعة الأولى/ 1421هـ / 2001م
مؤسسة المجتبى للتحقيق والنشر
بيروت لبنان ص ب 6080 / 13 شوران
البريد الإلكترونى: almojtaba@shiacenter.com

الطليعة

بسم الله الرحمن الرحيم
ذَلِكَ وَمَنْ يُعَظِّمْ شَعَائِرَ اللهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ
صدق الله العلى العظيم
سورة الحج: 32

كلمة الناشر

بسم الله الرحمن الرحيم
إن الظروف العصبية التى تمر بالعالم...
والمشكلات الكبيرة التى تعيشها الأمة الإسلامية..
والمعاناة السياسية والاجتماعية التى نقاسيها بمضمض...
وفوق ذلک كله الأزمات الروحية والأخلاقية التى يئن من وطأتها العالم أجمع...
والحاجة الماسة إلى نشر وبيان مفاهيم الإسلام ومبادئه الإنسانية العميقة التى تلازم الإنسان فى كل شؤونه وجزئيات حياته وتتدخل مباشرة فى حل جميع أزماته ومشكلاته فى الحرية والأمن والسلام وفى كل جوانب الحياة..
والتعطش الشديد إلى إعادة الروح الإسلامية الأصيلة إلى الحياة، وبلورة الثقافة الدينية الحيّة، وبعث الوعى الفكرى والسياسى فى أبناء الإسلام كى يتمكنوا من رسم خريطة المستقبل المشرق بأهداب الجفون وذرف العيون ومسلات الأنامل..
كل ذلک دفع المؤسسة لأن تقوم بإعداد مجموعة من المحاضرات التوجيهية القيمة التى ألقاها سماحة المرجع الدينى الأعلى آية الله العظمى السيد محمد الحسينى الشيرازى (دام ظله) فى ظروف وأزمنة مختلفة، حول مختلف شؤون الحياة الفردية والاجتماعية، وقد راجعها الإمام الشيرازى وأضاف عليها فأصبحت على شكلٍ كتيبات، وقد قمنا بطباعتها مساهمة منا فى نشر الوعى الإسلامى، وسدّاً لبعض الفراغ العقائدى والأخلاقى لأبناء المسلمين من أجل غداً أفضل ومستقبل مجيد..
وذلک انطلاقاً من الوحى الإلهى القائل:
لِيَتَفَقَّهُوا فِى الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ(1).
الذى هو أصل عقلائى عام يرشدنا إلى وجوب التفقه فى الدين وانذار الأمة، ووجوب رجوع الجاهل إلى العالم فى معرفة أحكامه فى كل مواقفه وشؤونه..
وتطبيقاً عملياً وسلوكياً للآية الكريمة:
*فَبَشِّرْ عِبَادِ * الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِکَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللهُ وَأُولَئِکَ هُمْ أُولُو الأَلْبَابِ*(2).
فان مؤلفات سماحة آية الله العظمى السيد محمد الحسينى الشيرازى (دام ظله) تنقسم:
أولاً: التنوع والشمولية لأهم أبعاد الإنسان والحياة لكونها إنعكاساً لشمولية الإسلام..
فقد أفاض قلمه المبارک الكتب والموسوعات الضخمة فى شتى علوم

الإسلام المختلفة، أخذاً من موسوعة الفقه التى تجاوزت ـ حتى الآن ـ المائة والعشرين مجلداً، حيث تعد إلى اليوم أكبر موسوعة علمية استدلالية فقهية فى تاريخ الإسلام ومروراً بعلوم الحديث والتفسير والكلام والأصول والسياسة والاقتصاد والاجتماع والحقوق وسائر العلوم الحديثة الأخرى.. وانتهاءً بالكتب المتوسطة والصغيرة التى تتناول مختلف المواضيع والتى قد تتجاوز بمجموعها الـ(150) مؤلفاً.
ثانياً: الأصالة حيث إنها تتمحور حول القرآن والسنة وتستلهم منها الرؤى والأفكار.
ثالثاً: المعالجة الجذرية والعملية لمشاكل الأمة الإسلامية ومشاكل العالم المعاصر.
رابعاً: التحدث بلغة علمية رصينة فى كتاباته لذوى الاختصاص كـ(الأصول) و(القانون) و(البيع) وغيرها، وبلغة واضحة يفهمها الجميع فى كتاباته الجماهيرية وبشواهد من مواقع الحياة.
هذا ونظراً لما نشعر به من مسؤولية كبيرة فى نشر مفاهيم الإسلام الأصيلة قمنا بطبع ونشر هذه السلسلة القيمة من المحاضرات الإسلامية لسماحة المرجع (دام ظله) والتى تقارب التسعة آلاف محاضرة ألقاها سماحته فى فترة زمنية قد تتجاوز الأربعة عقود من الزمن فى العراق والكويت وإيران..
نرجو من المولى العلى القدير أن يوفقنا لإعداد ونشر ما يتواجد منها، وأملاً بالسعى من أجل تحصيل المفقود منها وإخراجه إلى النور، لنتمكن من إكمال سلسلة إسلامية كاملة ومختصرة تنقل إلى الأمة وجهة نظر الإسلام تجاه مختلف القضايا الاجتماعية والسياسية الحيوية بأسلوب واضح وبسيط.. إنه سميع مجيب.
مؤسسة الـ ŘǪșǵ للتحقيق والنشر
بيروت لبنان
ص.ب: 6080/13 شوران
البريد الإلكترونى: almojtaba@shiacenter.com
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين، والصلاة والسلام على نبينا محمد وآله الطيبين الطاهرين، واللعنة الدائمة على أعدائهم أجمعين إلى قيام يوم الدين.

قال الإمام الرضا عليه السلام: «إن لكل إمام عهداً فى عنق أوليائه وشيعته، وإن من تماŠالوفاء بالعهد وحسن الأداء زيارة قبورهم، فمن زارهم رغبة فى زيارتهم وتصديقاً بما رغبوا فيه كان أئمتهم شفعاءهم يوم القيامة»(3).
ان لقبور أهل البيت عليهم السلام ومراقدهم الشريفة فائدة دنيوية كبيرة للشيعة ولجميع الناس، كما لها فائدة أخروية وهى نيل الشفاعة لمن زارهم واعتقد بولايتهم، وقد مرت الشيعة بظروف سياسية مختلفة نتيجة تجمعها حول قبور أئمتها، وصعوبات عديدة فرضها الحاكمون وغيرهم من الدخلاء الأجانب ومع كل ذلک صمدوا واستقاموا فى سبيل الله، وكانت الهيئات الحسينية تتحمل مسؤوليات عديدة على عاتقها لتنظيم وإحياء المراسيم والشعائر فى كافة المناسبات كالوفيات والمواليد المباركة وعيد الغدير الأغر، ومنها الهيئات المباركة التى نراها هذه الأيام والتى تحمل تاريخاً مشرقاً لخدمة أهل البيت عليهم السلام سواء فى العراق أو فى غيره، والبعض من هذه الهيئات المباركة يتحمل السفر ومشاق الطريق لأجل تهيئة موكب وإقامة عزاء، كمن يسافر من كربلاء إلى الكاظمية حيث مرقد الإمامين الجوادين عليهما السلام ومن يسافر إلى النجف الأشرف فى أيام شهادة أمير المؤمنين الإمام على عليه السلام وأيام عيد الغدير، ومن يأتى إلى كربلاء المقدسة أيام عاشوراء وزيارة الأربعين وليالى الجمعة، وكذلک من يتحمل عناء السفر من مشهد الإمام الرضا عليه السلام إلى قم المقدسة حيث قبر فاطمة المعصومة عليها السلام، وغيرها من المدن التى تضم مراقد أهل البيت عليهم السلام ومواليهم.
فمن جملة الفوائد التى ترتبت على انتشار قبور الأئمة عليهم السلام فى مشارق الأرض ومغاربها هى زيادة الروابط الودية والتآخى والتعارف بين أبناء الشيعة، وذلک عند تلاقيهم فى المناسبات والزيارات الخاصة أو العامة لهذه القبور، وهذا الحشد كان ولا يزال يمثل ثقلاً سياسياً وعقائدياً فى المجتمع العالمى، وهناک فوائد اجتماعية واقتصادية وغيرها لهذه المسألة، فضلاً عن أن وجود قبور الأئمة عليهم السلام فى هذه البلدان رحمة لأهلها وسبب نيلهم الأجر والثواب لخدمة الناس والزوار.

كما ان المناطق التى توجد فيها القبور جذبت الشيعة والمؤمنين حولها للإقامة فيها، وهذا الاجتماع مصدر قوة لا يستهان به، ومن هنا أخذ الأعداء يحاربون مراقد أهل البيت عليهم السلام وربما سببوا مواجهات بين الشيعة الموالين وبين الحكومات الجائرة والظالمة على مر التاريخ. وبما أن الأمة الإسلامية تمر أحياناً بحالات من الضعف نتيجة عوامل لا مجال لذكرها هنا، سمحت للكثير من المنحرفين وأصحاب الشبهات والبدع من الجهلة إلى التجاوز على هذه المناطق المقدسة والمعتقدات الشريفة، فالوهابيون(4) مثلاً قاموا بتخريب قبور أئمة البقيع سنة (1343هـ) حين انتزعوا الحجاز من الشريف حسين(5) واستولوا عليه، ومن قبل هجموا على كربلاء المقدسة مرتين وعاثوا فيها فساداً وقتلاً وتخريباً مركزين حقدهم على الحرم الحسينى الشريف وذلک عام (1216هـ).

وظلت القبور الطاهرة فى البقيع على حالها إلى الآن، ومن المعلوم أن قبور أخرى كثيرة كانت هناک، فبالإضافة إلى القبور الأربعة للائمة المعصومين عليهم السلام، فهناک رواية تقول بأن فاطمة الزهراء عليها السلام قد دفنت فى البقيع مع اختلاف بين المؤرخين حول مكان دفنها(6) (سلام الله عليها) وهناک فى البقيع قبر أم البنين (رضوان الله عليها) وقبور أخرى لذرية الرسول صلى الله عليه و اله وآله الأطهار، مضافاً إلى بعض الصحابة المؤمنين.

ولئن جرت المقادير بأن تكون هذه القبور تحت إشراف الزمرة الوهابية فالمحصلة تكون مزيداً من الظلم والتعسف والتخريب للآثار الإسلامية والتاريخية وعدم معرفة حقها وعدم الاهتمام لما ينبغى، على عكس المراقد المقدسة التى هى تحت إشراف الشيعة، كما هو الحال بالنسبة إلى الضريح الشريف للإمام على بن موسى الرضا عليه السلام أو المرقد الشريف فى قم المقدسة للعلوية فاطمة المعصومة (سلام الله عليها) إذ يحف الشيعة بهذه القبور الطاهرة، ويتوسلون بها إلى الله، وقد جاء عن الإمام الرضا عليه السلام عندما سئل عن زيارة فاطمة بنت موسى عليها السلام: «من زارها فله الجنة»(7).

وقال عليه السلام: « من زار قبر عمتى بقم فى الجنة»(8).

ولابد من القول هنا أن مدينة قم المقدسة ما صارت بهذا الشكل لولا وجود قبر فاطمة المعصومة (سلام الله عليها)، إذ كانت مدينة قم قبل ذلک عبارة عن مجموعة من القرى تصل إلى سبع قرى، ولا يصل تعداد سكانها إلى أكثر من ثلاثة آلاف نسمة وكان سكانها فى السابق من بعض اليهود والمجوس وعبدة النار.

أما اليوم فان قم المقدسة هى مدينة كبيرة مترامية الأطراف، وأكثر سكانها من الشيعة. وما ذلک إلا بفضل السيدة فاطمة المعصومة عليها السلام.

ومن هنا تكون واجبات على الهيئات الشريفة التى تسكن فى هذه البلاد الطاهرة من مشهد الرضا عليه السلام المقدس وقم وكربلاء والنجف والكاظمين وما أشبه، نذكر بعضها:

منها: انه لابد من معرفة الإمام المعصوم المدفون فى تلک البقعة معرفة حقيقية والعمل بما أراده عليه السلام، من الدفاع عن الإسلام ونشر مفاهيمه، وكما هو واضح أن الأئمة عليهم السلام جميعاً لا يمنعهم الموت من سماع الأحياء أو رؤيتهم كما نقرأ ذلک فى الزيارات، قال الشيخ الكفعمى رحمة الله عليه تقرأ فى أذن الدخول لزيارة النبى صلى الله عليه و اله أو أحد الأئمة عليهم السلام: «.. واعلم ان رسولک وخلفائک عليهم السلام أحياء عندک يرزقون، يرون مقامى ويسمعون كلامى ويردّون سلامى..»(9). فهم عليهم السلام يسمعون الأحياء ويردون جوابهم، فان الإنسان حينما يرتفع عن الدنيا والماديات سوف يسمع ويرى كثيراً مما لم يكن يسمعه أو يراه فى الدنيا هذا بالنسبة إلى الإنسان العادى فكيف بالأنبياء والأئمة الصالحين عليهم السلام، فمما يذكر عن شيخ الطائفة الطوسى رحمة الله عليه أنه كان يسلم على الإمام الرضا عليه السلام من مدينة النجف الأشرف فى العراق ثم يسمع جواب الإمام الرضا عليه السلام.

شكر النعمة

ومنها: أنه يلزم على الإنسان المقيم فى المشاهد المشرفة أن يشكر الله على هذه النعمة الكبيرة وهى مجاورته للإمام عليه السلام، وأن يقدر هذه النعمة ويذكرها دائماً ويؤدى ما عليه من واجبات تجاهها، فان الإنسان إذا لم يشكر نعمة الله عليه فلربما يأتى يوم يرفع الله هذه النعمة منه، كما قال تعالى فى القرآن الكريم *لَئِنْ شَكَرْتُمْ لأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِى لَشَدِيدٌ *(10).

وقال الإمام الصادق عليه السلام: «نحن والله نعمة الله التى أنعم بها على عباده، وبنا يفوز من فاز»(11).

ومنها: انه يلزم التفكير والسعى لتأسيس وتقوية الحوزات العليمة عند المراقد المطهرة، فمثلاً ان الحوزة العلمية اليوم فى مشهد الإمام الرضا عليه السلام تضم حوالى سبعة آلاف من الطلبة وأهل العلم فى حين أن المطلوب أن تكون الحوزة هناك أوسع من هذا بكثير، فتضم على أقل تقدير خمسين ألفاً، وتقوية ذلک بأيدينا فان كل عائلة قادرة على إرسال أحد أبنائها إلى الحوزة عليها أن ترسله، ولو أن هذه الخطوة ستواجه مشاكل كثيرة، إلا انه لابد للإنسان المؤمن أن يتحمل ذلک، فيرسل أحد أبنائه والذى يتميز بالذكاء والفطنة والرغبة فى الدرس، وهذا الابن لو وفق وصار من طلاب العلوم الإسلامية، فانه سوف يصبح أحد خدام وجنود الإمام صاحب الزمان *، وسوف يصبح الحامى لحرم الأئمة المعصومين عليهم السلام والمدافع عنهم فى كل حين. بل المدافع عن بيضة الإسلام كله.

قلة طلاب العلوم الدينية

وفى الحقيقة إن عدد طلاب العلوم الدينية قليل جداً، قياساً إلى تعداد الشيعة وحاجة الإسلام اليوم إلى أكبر قدر ممكن من الدعوة إليه، ففي قم المقدسة يوجد حوالى عشرون ألف طالب، وفى مشهد حوالى سبعة آلاف، فى حين أن الوهابيين صار عدد طلاب مدارسهم فى مكة لوحدها أضعاف ذلك ولذا ترى أن الوهابيين يملكون منافذ كثيرة فى العالم لترويج أفكارهم ففى السعودية لديهم مراكز كثيرة لاستقبال الطلبة، فهناك مركز فى مكة وآخر فى المدينة، وفى الرياض وفى بعض المدن الأخرى مضافاً إلى مدارسهم وحوزاتهم فى العديد من الدول الإسلامية، ومن الطبيعى حينما يكون عدد الطلبة والمبلغين عند الوهابية أكثر منا، فانهم سيسبقوننا فى نشر أفكارهم، ويصبح لهم النفوذ الأعظم حيث قال تعالى: *كُلّاً نُمِدُّ هَؤُلاء وَهَؤُلاءِ*(12).

ألم تكن مكة المكرمة فى السابق مدينة من مدن المسلمين يزورها كل من يرغب إليها وكذلك المدينة المنورة فكان يزورها كل مسلم وبكامل حريته لزيارة مرقد رسول الله صلى الله عليه و اله وأهل بيته الأطهار عليهم السلام، فكان المرء يسافر إلى مكة كما يسافر الإنسان اليوم من أصفهان إلى شيراز، أما ما نراه اليوم من كثرة القيود لمن يريد السفر لزيارة بيت الله وزيارة قبر رسول الله صلى الله عليه و اله فهو من جور وتآمر الوهابيين على الإسلام، فهم الذين وضعوا هذه العراقيل أمام ذهاب المسلمين إلى مكة والمدينة.

ومن أهم ما يلزم على كل إنسان موال لأهل البيت عليهم السلام أن يقيم كل واحد مجلساً حسينياً فى بيته فى كل أسبوع مرة، أو كل أسبوعين مرة، أو كل شهر مرة، فان لإقامة هذه المجالس فوائد كثيرة، منها: ذكر أهل البيت عليهم السلام وهى عبادة، ومنها: إن إقامة المجالس لذكرهم عليهم السلام يدفع البلاء والمشكلات، وتنزل الملائكة على ذلک المكان، وهذا يؤكد حبنا لهم عليهم السلام ويشدنا نحوهم، ويربطنا بهم، مما يوجب سعادة الدنيا والآخرة.

فقد جاء عن أبى عبد الله الصادق عليه السلام أنه قال: «تجلسون وتتحدثون؟» قال: قلت جعلت فداک نعم، قال: «إن تلک المجالس أحبها فأحيوا أمرنا، إنه من ذَكَرنا أو ذُكرنا عنده فخرج من عينه مثل جناح الذبابة غفر الله له ذنوبه ولو كانت أكثر من زبد البحر»(13).

وقال الإمام أبو جعفر الباقر عليه السلام: «أيما مؤمن دمعت عيناه لقتل الحسين عليه السلام دمعة حتى تسيل على خده بوأه الله بها غرفاً فى الجنة يسكنها أحقاباً»(14).

وقال أبو عبد الله الصادق عليه السلام: «من ذكرنا عنده ففاضت عيناه حرم الله وجهه على النار»(15).

وعن أبى هارون المكفوف قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: «يا أبا هارون أنشدنى فى الحسين عليه السلام» قال: فأنشدته فبكى فقال: «أنشدنى كما تنشدون» يعنى بالرقة، قال: فأنشدته:

أمرر على جدث الحسين فقل لأعظمه الزكية

قال: فبكى، ثم قال: «زدنى» قال: فأنشدته القصيدة الأخرى، قال: فبكى وسمعت البكاء من خلف الستر. قال: فلما فرغت. قال لى: « يا أبا هارون من أنشد فى الحسين عليه السلام شعراً فبكى وأبكى عشراً كتبت له الجنة، ومن أنشد فى الحسين شعراً فبكى وأبكى خمسة كتبت له الجنة، ومن أنشد فى الحسين شعراً فبكى وأبكى واحداً كتبت لهما الجنة، ومن ذكر الحسين عليه السلام عنده فخرج من عينيه من الدموع مقدار جناح ذباب كان ثوابه على الله ولم يرض له بدون الجنة»(16).

وقال الإمام الباقر عليه السلام: «ما من رجل ذكرنا أو ذكرنا عنده فخرج من عينيه ماء ولو قدر مثل جناح البعوضة إلا بنى الله له بيتاً فى الجنة وجعل ذلک حجاباً بينه وبين النار..»(17).

ومن أهم ثمار هذه المجالس كثرة الثواب ومما يوجب ثقل ميزان الإنسان فى يوم القيامة، فمثلاً كم سيذكر فيها الصلاة على محمد وآل محمد؟ وهذه الصلوات مثقلة للميزان.
كما ورد فى الروايات، فقد جاء عن الإمام جعفر بن محمد عن أبيه عن آبائه عليهم السلام قال: «قال رسول الله صلى الله عليه و اله: أنا عند الميزان يوم القيامة فمن ثقلت سيئاته على حسناته جئت بالصلاة علىّ حتى أثقل بها حسناته»(18).
وعن عبد السلام بن نعيم قال: قلت لأبى عبد الله عليه السلام: إنى دخلت البيت فلم يحضرنى شىء من الدعاء إلا الصلاة على النبى وآله، فقال عليه السلام: «لم يخرج أحد بأفضل مما خرجت»(19).
وقال أمير المؤمنين الإمام على بن أبى طالب عليه السلام: «كل دعاء محجوب عن السماء حتى تصلى على محمد وآله»(20).
وعن أحدهما عليهما السلام قال: «ما فى الميزان شىء أثقل من الصلاة على محمد وآل محمد، إن الرجل ليوضع علمه فى الميزان فيميل به فيخرج النبى صلى الله عليه و اله الصلاة عليه وآله فيضعها فى ميزانه فيرجح به»(21).

ومن أهم الفوائد الأخرى ما قاله أبو عبد الله الصادق عليه السلام: «إن حبنا أهل البيت ليحط الذنوب عن العباد كما تحط الريح الشديدة الورق عن الشجر»(22).
فقد قال رسول الله صلى الله عليه و اله: «لكل شىء أساس وأساس الإسلام حبنا أهل البيت..»(23).
وقال صلى الله عليه و اله: «لا تزول قدما عبد يوم القيامة حتى يسأل عن أربع عن عمره فيما أفناه، وشبابه فيما أبلاه، وعن ماله من أين كسبه وفيما أنفقه، وعن حبنا أهل البيت»(24).
إذن لابد من المحافظة والحرص الشديد على إقامة المجالس الحسينية، وان هذه المجالس لو حضرها حتى القليل كأهل الدار ومن يجاورهم وكان عدد الحاضرين خمسة أو عشرة فقط وصعد الخطيب المنبر وتحدث لهم عن الأخلاق أو التفسير أو عن التاريخ الإسلامى أو عن الأحكام الشرعية والواجبات والمحرمات، فإنكم ستستفيدون ويستفيد أبناؤكم ويستفيد أهل الدار جميعاً.

ويلزم اصطحاب الأطفال والنساء للمجالس الحسينية، مع حفظ الموازين الشرعية بأن يخصص للنساء مكاناً خاصاً، فالمرأة لها حقوق كثيرة فى دين الإسلام، وعلى عهد الرسول صلى الله عليه و اله كانت النساء يأتين لمسجد الرسول صلى الله عليه و اله لأداء فريضة الصلاة، وإن النبى صلى الله عليه و اله حينما كان يخرج للحرب كان يأخذ معه النساء، فإذا لم تحضر النساء هذه المجالس فمن أين يتعلمن الأحكام الشرعية؟ وهكذا الأطفال، فعلينا أن نربيهم على ولاء أهل البيت عليهم السلام وعلى معرفة القرآن والأحكام الإسلامية.

ثم إن الله تبارک وتعالى لم يستثن النساء من التكليف، إنما جعل التكليف على الرجال والنساء معاً، فقد جاء فى القرآن الكريم: *مَنْ عَمِلَ صَالِحاً مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ...*(25).

وهنا لابد لنا من توصية لنسائنا المؤمنات بالالتزام الكامل لأوامر الشريعة السمحاء، واحترامها ومراعاة توصيات أهل البيت عليهم السلام وجميع الأحكام الشرعية كمسألة غض البصر وترک الزينة فى الأماكن العامة، لاسيما عند زيارة الأئمة وأولادهم عليهم السلام، ومراعاة الحجاب الإسلامى الكامل.

فقد قال تعالى: *وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلاَّ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ وَلا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلاّ لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ ءابَائِهِنَّ أَوْ ءابَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِى إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِى أَخَوَاتِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولِى الإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَى عَوْرَاتِ النِّسَاءِ وَلا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ وَتُوبُوا إِلَى اللهِ جَمِيعاً أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ *(26).

وعن رسول الله صلى الله عليه و اله: «أنه نهى المرأة أن تضرب برجليها الأرض ليسمع صوت خلخالها ويعلم ما خفى من زينتها»(27)، وعدم التهاون فى الصلاة، وبالأخص إذا أقيمت صلاة جماعة، وعقد محافل القرآن ومجالس التعزية، وان لا تكون مجالس النساء عبارة عن اجتماع للتحدث فى الأمور الدنيوية والقضايا التى لا نفع من ورائها، بل يجب أن تكون نساؤنا متأسيات بالسيدة فاطمة الزهراء عليها السلام والحوراء زينب عليها السلام وكيف كانت فى نفس الوقت إنسانة عالمة فاضلة وشجاعة وعابدة ومجاهدة، هكذا يجب أن تكون المرأة الشيعية تنطلق من العفاف إلى العلم والعبادة وطاعة المولى وتعظيم الشعائر بشكل صحيح غير مناف للأحكام.

الموضوع الآخر هو لزوم نشر معارف أهل البيت عليهم السلام عبر مختلف الوسائل من الكتب والصحف والإذاعات وما أشبه، فعلينا معرفة معارف الإمام المعصوم عليه السلام أولاً ثم نشرها ليستفيد منها العالمون. وخصوصاً من يسكنون إلى جوار الأئمة عليهم السلام، فالإمام له بحر بل أبحر من المعرفة، فقد جاء عن أبى عبد الله عليه السلام قال: «إنى لأعلم ما فى السماوات وما فى الأرض، وأعلم ما فى الجنة وأعلم ما فى النار، وأعلم ما كان وما يكون» قال: ثم سكت هنيئة فرأى أن ذلک كبر على من سمعه منه، فقال: «علمت ذلک من كتاب الله عزوجل، إن الله عز وجل يقول:* وَنَزَّلْنَا عَلَيْکَ الْكِتَابَ تِبْيَاناً لِكُلِّ شَىْءٍ* (28)»(29).
فعلم الإنسان العادى ما هو إلا وعاء ماء مقابل علوم الإمام التى هى أكبر من سعة البحر الهادر.
فان هؤلاء أئمة (عليهم أفضل الصلاة والسلام) ليسوا خلقاً عادياً، بل هم أوتاد الأرض، وأركان الكون، وعماد الدين. وقد ورد عن الإمام الرضا عليه السلام انه قال: «فمن ذا الذى يبلغ معرفة الإمام أو يمكنه اختياره هيهات هيهات، ضلّت العقول، وتاهت الحلوم، وحارت الألباب، وخسئت العيون، وتصاغرت العظماء، وتحيرت الحكماء، وتقاصرت الحلماء...»(30).
نعم، إن الله عز وجل أبقاهم مناراً للبشر ووسيلة لسعادتهم رغم مرور أكثر من (1400) عام على الدعوة والرسالة التى حملوها، بل لو قدر الله أن تبقى الأرض ومن فيها أربعين مليون سنة أو أكثر لأبقاهم الله، رغم طمع الأعداء فى تهديم قبورهم وإزالتها، فإنها ملجأ المؤمنين ومقصد المخلصين، كما فى قوله تعالى: *مَا عِنْدَكُمْ يَنفَدُ وَمَا عِنْدَ اللهِ بَاقٍ*(31).
فان *مَا عِنْدَكُمْ* أيها البشر *يَنفَدُ * يتم ويخلص، ولنفرض أنكم حصلتم من وراء نقضكم للعهد على ملک الدنيا فإنه فانٍ زائل *وَمَا عِنْدَ اللهِ* من الأجر والثواب المترتب على الوفاء بالعهد *بَاقٍ* أبد الآبدين. فإنا نرى الإمام المرتضى على بن أبى طالب عليه السلام حين قيل له فى الشورى: نبايعک على كتاب الله، وسنة رسوله صلى الله عليه و اله وسيرة الشيخين، رفض الشرط الأخير من الجمل الثلاث، ولم ينل الإمبراطورية الإسلامية لأجل هذا الرفض. وقبل عثمان الثلاث لكنه خالف(32)، فنرى جزاء الإمام عليه السلام فى الدنيا لصبره إلى اليوم، أما عثمان، فكان جزائه فى نقضه للعهد ما رأينا إلى هذا اليوم، وثم قيل للإمام عليه السلام أن إبقاء معاوية لأيام قلائل يمهد له الإمبراطورية الهادئة، لكن الإمام عليه السلام رفض، ومعاوية غدر واهتبل، فما مصيره فى الدنيا إلا اللعن والعار، بينما مصير الإمام عليه السلام الصابر ما نراه. وفى الإسلام أمثلة كثيرة ترشد إلى مصير الوفى

الصابر، وإن رفت الوية الغادر المستعجل أياماَ..(33)
ولما كان الأئمة عليهم السلام يمثلون إرادة الله، ولما كانوا أقرب الخلق إلى الله عزوجل، فهم يستمدون كل شىء من الله، والله جعلهم مصدر فيوضاته وألطافه وهم محمد وآل محمد (صلوات الله عليهم أجمعين) فلذلک لا ينفذ ما عندهم.

من بركات المراقد الشريفة، حصول المعجزات وظهور الكرامات، واستجابة الدعاء وشفاء المرضى وقضاء الحوائج.
كان فى كربلاء المقدسة أحد طلاب العلوم الدينية وذلک فى زمان الشيخ مرتضى الأنصارى رحمة الله عليه، اسمه الشيخ ابراهيم، وكان هذا الشيخ بحاجة إلى الزواج، والى مبلغ من المال لأداء الحج ولقضاء دينه، فجاء إلى حرم أبى الفضل العباس عليه السلام وطلب حاجته، ثم انتظر يوماً ويومين وثلاثة حتى ستة أشهر، وفى أحد الأيام حينما كان جالساً فى حرم أبى الفضل العباس عليه السلام، وبعد أن مرت عليه أيام صعبة لما يعانيه من ضائقة العيش، فقد قضى ستة أشهر ينتظر أن تقضى له حاجته، ولكن الإجابة تأخرت لمصلحة ما، وفجأة نظر إلى امرأة من أهل البادية قد دخلت ضريح أبى الفضل العباس عليه السلام وهى تأخذ بيد طفلة لها اشتد بها المرض حيث كانت مصابة بمرض (الكزاز) وقد طوى بدنها لشدة المرض، فقالت الأم مخاطبة أبا الفضل عليه السلام: يا أبا فاضل، إنى أريد أن يشفى الله ابنتى بالجاه الذى عندک، فشفيت البنت من ساعتها، فراحت الأم تزغرد بالهلاهل وتنثر الحلوى على الزوار، فغضب الشيخ إبراهيم مما رأى وراح يخاطب أبا الفضل العباس عليه السلام بلهجة غير التى تناسب مقامه، إذ قال: يا أبا الفضل أهكذا تقضى حاجة البدوية وأنا طالب علم ورجل دين ولا تقضى حاجتى فلا نفع لى بهذه الملابس التى ارتديها ـ زى طلاب العلوم الدينية ـ وإنى من الآن سأرجع إلى مدينتى التى قدمت إليكم منها (إيران) واترک الدراسة فإنكم قد خيبتمونى، وبعد أن خرج من ضريح العباس عليه السلام، قال: لا بأس بتوديع الإمام الحسين عليه السلام، وبينما هو كذلک بين ضريح العباس عليه السلام وضريح الحسين عليه السلام، أوقفه شخص وقال له: هل أنت الشيخ إبراهيم؟
قال له: نعم.
قال: يا شيخ إبراهيم ان الشيخ مرتضى الأنصارى يطلبک الآن أن تحضر عنده، ولم يكن الشيخ إبراهيم معروفاً عند الشيخ الأنصارى من قبل، فلما ذهب ودخل على الشيخ الأنصارى رحمة الله عليه قال له الشيخ الأنصارى: خذ كيس النقود هذا يا شيخ إبراهيم، واذهب لإنجاز ما طلبته من الإمام، ولكن لا ينبغى أن تكلم الإمام عليه السلام والأولياء الصالحين بهذه اللهجة فى المرة القادمة.
نعم، إن حب أهل البيت عليهم السلام والالتزام بتعاليمهم والتشرف بمجاورتهم وخدمتهم سواء كانت الخدمة علمية أو عملية له ثمرة دنيوية وأخروية، أما الأخروية فينال الشفاعة بشرطها وشروطها، وأما الفائدة

الدنيوية فهى متمثلة فى قضاء الحوائج والصفاء الروحى والعون فى جميع الأمور الحرجة، ولكن مع ذلك فالمعصوم بإذن الله تعالى يستجيب لدعوة المحتاج ويقضى حاجته، وأما ما علينا فى قصة الشيخ إبراهيم والمرأة البدوية فان ذلك امتحان للشيعة بقدر المعرفة، فان ما يحمله الشيخ من معرفة يوجب عليه الصبر، أما المرأة البدوية فانها لا تعرف ذلك وإنما تعرف أن الإمام عليه السلام سيقضى حاجتها.

وعلى كافة الهيئات أيضاً بالإضافة إلى ما تقدم من الوصايا أن تعمل على:
أولاً: وضع برنامج متكامل يؤكد ويعمق من خلاله حب أهل البيت عليهم السلام فى كل فرد، وهذا الحب يجب أن يكون عن وعى وفهم، فان الحب الساذج من دون وعى، لعله يتصدع فى المواقف الحرجة، كما مر فى القصة الآنفة الذكر، ان صياغة الحب ونقشه فى الصدور يقع أيضاً على عاتق الهيئات الحسينية بما تقيمه من مجالس، وإحياء المراسيم الإسلامية ودعوة الخطباء وغيرها من الأمور التى تحيى القلوب وتقلل من انشداد الإنسان بالدنيا، بل تدعوه إلى العروج بالروح عالياً مع فكر أهل البيت عليهم السلام.
ثانياً: لابد من الاهتمام بالقرآن الكريم وإقامة المحافل المتعددة لقراءة القرآن وتعليمه وحفظه وخاصة للأطفال؛ لأنهم قوة الإسلام فى المستقبل، وكذلك الشباب والنساء، فعلى الجميع أن ينهل من هذا المنهل العذب، ليتزين بأحكامه وتعاليمه، فقد ورد عن أمير المؤمنين عليه السلام: «التعلم فى الصغر كالنقش فى الحجر»(34).
وقال رسول الله صلى الله عليه و اله: «معاشر الأنصار أدبوا أولادكم على حب على...»(35).
ثالثاً: إقامة مجالس تذكر فيها الأحكام الشرعية المبتلى بها عند الناس وتدريس الأمور العقائدية المهمة التى تجب على كل أحد معرفتها، من قبيل أصول الإسلام وفروعه، وأصول المذهب وفروعه، وتأريخ المذهب وحياة الأئمة عليهم السلام وتصديهم الخالد للطواغيت، والمسائل الفقهية المبتلى بها يومياً.
رابعاً: لتكن مراكز الهيئات ملتقى للأخوة الإسلامية، ومكان للتآخى والتحابب والصدق وذكر الله، والإخلاص فى جميع علاقاتنا مع الناس، ومع الأسرة، ومع الأولاد، ومع الأصدقاء وفى الدرجة الأولى علاقتنا مع الله عزوجل ثم علاقتنا مع الأئمة عليهم السلام ثم مع الناس.
وفى الختام نسأل الله عزوجل أن يوفقنا للمزيد من معرفة القرآن والعترة الطاهرة انه سميع مجيب.
اللهم صل على محمد وآل محمد،
اللهم إنى أعوذ بک من علمٍ لا ينفع،
وقلب لا يخشع، ودعاء لا يسمع، ونفس لا تشبع(36)،
وصلى الله على محمد وآله الطيبين الطاهرين.

من هدى القرآن الحكيم

تعريف الإسلام للناس

قال تعالى: *وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلاً مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللهِ وعمل صالحاً*(37).
إقامة مجالس الوعظ والإرشاد
قال سبحانه: *ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ*(38).
إقامة مجالس التفقه فى الدين
قال تعالى: *فَلَوْلا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِى الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ*(39).
الاهتمام بالأعمال الخيرية
قال تعالى: *وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى*(40).

لزوم اتباع الأئمة المعصومين عليهم السلام

قال سبحانه: *يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُوْلِى الأَمْرِ مِنْكُمْ*(41).
قال تعالى: *إِنَّمَا وَلِيُّكُمْ اللهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءامَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ*(42).
وقال عزوجل: *يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ*(43).

ضرورة إقامة المجالس الحسينية

قال تعالى: *ذَلِكَ وَمَنْ يُعَظِّمْ شَعَائِرَ اللهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ*(44).
وقال سبحانه: *أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلا تَتَفَرَّقُواْ فِيهِ*(45).

قال عزوجل: *أَفَلا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ*(46).
وقال تعالى: *وَهَذَا كِتَابٌ أَنزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ فَاتَّبِعُوهُ وَاتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ*(47).
وقال جل وعلا: *وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ * وَأَنْ أَتْلُوَ الْقُرْءانَ فَمَنِ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدِى لِنَفْسِهِ*(48).
وقال سبحانه: *كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْکَ مُبَارَکٌ لِيَدَّبَّرُوا ءايَاتِهِ وَلِيَتَذَکَّرَ أُولُوا الأَلْبَابِ*(49).

من هدى السنة المطهرة

قال الإمام الباقر عليه السلام: قال رسول الله صلى الله عليه و اله: «حبى وحب أهل بيتى نافع فى سبعة مواطن أهوالهن عظيمة: عند الوفاة وفى القبر، وعند النشور، وعند الكتاب، وعند الحساب، وعند الميزان، وعند الصراط»(50).

الاهتمام بالقرآن وتعليمه

قال رسول الله صلى الله عليه و اله: «خيركم من تعلم القرآن وعلمه»(51).
وقال رسول الله صلى الله عليه و اله: «ومن تعلم القرآن وتواضع فی العلم وعلم عباد الله وهو يريد ما عند الله، لم يكن فی الجنة أعظم ثواباً منه ولا أعلى منزلة منه..»(52).

إقامة مجالس التفقه فى الدين

قال الإمام الكاظم عليه السلام:
«تفقهوا فى الدين فان الفقه مفتاح البصيرة وتمام العبادة والسبب إلى المنازل الرفيعة والرتب الجليلة فى الدين والدنيا، وفضل الفقيه على العابد كفضل الشمس على الكواكب، ومن لم يتفقه فى دينه لم يرض الله له عملاً»(53).

لزوم معرفة الإمام المعصوم

قال الإمام الصادق عليه السلام فى قوله الله عزوجل: *وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِىَ خَيْراً كَثِيراً*(54) فقال: «طاعة الله ومعرفة الإمام»(55).
وعن أحدهما عليهما السلام أنه قال: «لا يكون العبد مؤمنا حتى يعرف الله ورسوله والأئمة كلهم وإمام زمانه ويرد إليه ويسلم له ثم قال: كيف يعرف الآخر وهو يجهل الأول؟ !»(56).
وقال الإمام أبو الحسن عليه السلام فى قوله *وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنَ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدىً مِنَ اللهِ*(57) قال: «يعنى من اتخذ دينه رأيه بغير إمام من أئمة الهدى»(58).
وفيما كتب الإمام الرضا عليه السلام للمأمون من شرائع الدين: «من مات ولم يعرفهم ـ الأئمة عليهم السلام ـ مات ميتة جاهلية»(59).

قال الإمام الصادق عليه السلام لأبى عمار المنشد:
«يا أبا عمار أنشدنى فى الحسين بن على قال: فأنشدته فبكى ثم أنشدته فبكى قال: فوالله مازلت أنشده ويبكى حتى سمعت البكاء من الدار»(60).
أخبر رسول الله صلى الله عليه و اله ابنته فاطمة بقتل ولدها الحسين عليه السلام وما يجرى عليه من المحن بكت فاطمة عليها السلامبكاءاً شديداً..
وقالت: «يا أبت فمن يبكى عليه؟ ومن يلتزم بإقامة العزاء له؟
فقال النبى صلى الله عليه و اله: يا فاطمة إن نساء أمتى يبكون على نساء أهل بيتى، ورجالهم يبكون على رجال أهل بيتى ويجددون العزاء جيلاً بعد جيل، فى كل سنة..»(61).
وقال الإمام الرضا عليه السلام: «من تذكر مصابنا وبكى لما ارتكب منا كان معنا فى درجتنا يوم القيامة. ومن ذكر بمصابنا فبكى وأبكى لم تبك عينه يوم تبكى العيون، ومن جلس مجلساً يحيى فيه أمرنا لم يمت قلبه يوم تموت القلوب..»(62).

قال رسول الله صلى الله عليه و اله: «من زارنى بعد وفاتى فكأنما زارنى فى حياتى، وكنت له شهيداً وشافعاً يوم القيامة»(63).
وقال الإمام الحسن عليه السلام لرسول الله صلى الله عليه و اله:
«يا أبه ما جزاء من زارک؟ فقال صلى الله عليه و اله: من زارنى أو زار أباک أو زارک أو زار أخاک كان حقاً علىّ أن أزوره يوم القيامة حتى أخلصه من ذنوبه»(64).
قال الإمام الصادق عليه السلام: «من أتى الحسين عليه السلام عارفاً بحقه كتبه الله تعالى فى أعلى عليين»(65).
قال الإمام الرضا عليه السلام فى كتاب له إلى البزنطى (أحد أصحابه):
«أبلغ شيعتى أن زيارتى تعدل عند الله عزوجل ألف حجة» قال (البزنطى): فقلت لأبى جعفر عليه السلام: ألف حجة؟! قال عليه السلام: «إى والله وألف ألف حجة لمن زاره عارفاً بحقه»(66).

الهوامش

(1) سورة التوبة: 122.
(2) سورة الزمر: 18.
(3) عيون أخبار الرضا عليه السلام: ج2 ص261 باب فى ذكر ثواب زيارة الإمام الرضا * ج24.
(4) لمزيد من الاطلاع على تجاوزات الوهابيين على القيم والعقائد الإسلامية راجع كتاب (هذه هى الوهابية) للعلامة محمد جواد مغنية.
(5) الشريف حسين: هو الحسين بن على (1856-1931م)، شريف مكة والحجاز (1908م)، أعلن الثورة العربية (1816م)، وطرد الأتراك وأصبح ملك الحجاز، هزمه ابن سعود الوهابى (1924م) فترك البلاد وأقام فى نيقوسيا، توفى فى عمان ودفن فى الحرم الشريف، ملك ابناه عبد الله فى عمان وفيصل فى بغداد.
(6) هناک ثلاث احتمالات فى المقام كلها مبنية على الروايات وتوجد هذه الروايات فى بحار الأنوار: ج43 ص180 باب ما وقع عليها من الظلم.
الاحتمال الأول: إنها فى البقيع، الاحتمال الثانى: أنها فى بيتها، الاحتمال الثالث: أنها بين قبر الرسول عليهم السلام ومنبره.
(7) كامل الزيارات: ص324 فضل زيارة فاطمة بنت موسى بن جعفر عليهم السلام الباب 106، وأنظر ثواب الأعمال: ص98 ثواب من زار قبر فاطمة بنت موسى عليه السلام.
(8) كامل الزيارات: ص324 ب106 فضل زيارة فاطمة بنت موسى بن جعفر عليهم السلام بقم ح2.
(9) مصباح الكفعمى: ص473 فصل 41 فى الزيارات.
(10) سورة إبراهيم: 7.
(11) تفسير القمى: ج1 ص371 فبى تفسير سورة إبراهيم.
(12) سورة الإسراء: 20.
(13) ثواب الأعمال: ص187 ثواب من ذكر عنده أهل بيت النبى عليهم السلام.
(14) كامل الزيارات: ص104 ب32 ح9.
(15) كامل الزيارات: ص104 ب32 ح10.
(16) كامل الزيارات: ص104 ب33 ح1.
(17) كفاية الأثر: ص249 باب ما جاء عن الباقر عليه السلام.
(18) ثواب الأعمال: ص155 ثواب الصلاة على النبى عليهم السلام.
(19) ثواب الأعمال: ص155 ثواب الصلاة على النبى عليهم السلام.
(20) ثواب الأعمال: ص155 ثواب الصلاة على النبى عليهم السلام.

(21) عدة الداعى: ص165 فصل.
(22) ثواب الأعمال: ص187 ثواب حب أهل البيت عليهم السلام.
(23) أمالى الشيخ الصدوق: ص268 المجلس 45 ح16.
(24) أمالى الشيخ الصدوق: ص39 المجلس 10 ح9.
(25) سورة النحل: 97.
(26) سورة النور: 31.
(27) دعائم الإسلام: ج2 ص163 ح582 فضل ذكر لباس الحلى.
(28) سورة النحل: 89.
(29) الكافى: ج1 ص261 ح2.
(30) الكافى: ج1 ص201 ح1.
(31) سورة النحل: 96.
(32) أنظر شرح نهج البلاغة لابن أبى الحديد: ج1 ص188 قصة الشورى.
(33) تفسير تقريب القرآن للأذهان: ج14 ص145 سورة النحل الآية 96.
(34) كنز الفوائد: ج1 ص319 فصل من كلام أمير المؤمنين عليه السلام فى ذكر العلم.
(35) الصراط المستقيم: ج2 ص68 فصل فى كون على بن أبى طالب عليه السلام خير البرية بعد النبى عليهم السلام.
(36) مصباح الكفعمى: ص299 من دعاء النبى عليهم السلام.
(37) سورة فصلت: 33.
(38) سورة النحل: 125.
(39) سورة التوبة: 122.
(40) سورة المائدة: 2.
(41) سورة النساء: 59.
(42) سورة المائدة: 55.
(43) سورة التوبة: 119.
(44) سورة الحج: 32.
(45) سورة الشورى: 13.
(46) سورة النساء: 82، وسورة محمد: 24.
(47) سورة الأنعام: 155.
(48) سورة النمل: 91 ـ 92.
(49) سورة ص: 29.
(50) أمالى الشيخ الصدوق: ص10 المجلس 3 ح3.
(51) غوالى اللئالى: ج1 ص99 الفصل 6 ح17.
(52) أعلام الدين: ص426 باب ما جاء من عقاب الأعمال.
(53) بحار الأنوار: ج10 ص247 ب16 ح13.
(54) سورة البقرة: 269.

(55) الكافى: ج1 ص185 ح11.
(56) الكافى: ج1 ص180 ح2.
(57) سورة القصص: 50.
(58) غيبة النعمانى: ص130 ب7 ح7.
(59) عيون أخبار الرضا عليه السلام: ج2 ص122 ب35 ح1.
(60) أمالى الشيخ الصدوق: ص141 المجلس 29 ح6.
(61) بحار الأنوار: ج44 ص292 ب34 ح37.
(62) أمالى الشيخ الصدوق: ص73 المجلس 17 ح4.
(63) كامل الزيارات: ص13 ب2 ح12.
(64) أمالى الشيخ الصدوق: ص59 المجلس 4 ح4.
(65) ثواب الأعمال: ص85 ثواب من زار قبر الحسين عليه السلام.
(66) أمالى الشيخ الصدوق: ص64 المجلس 15 ح9.

37- زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام

مشخصات کتاب

نام کتاب: زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام
نویسنده: محمد جواد نجفی
موضوع: اعتقادی روایی
تاریخ وفات مؤلف: معاصر
زبان: فارسی
تعداد جلد: 1
ناشر: انتشارات اسلامیه

بقیه بخش سی و هفتم بیعت مردم با یزید تا شهادت امام حسین علیه السلام

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ
سید بن طاوس مینگارد: هنگامی که شب عاشورا صبح شد امام حسین علیه السلام دستور داد تا خیمه‌هایش را نصب کردند. بعد از آن دستور داد ظرفی را آوردند که مشک فراوانی در آن بود. سپس مقداری نوره در میان آن ریخت و داخل خیمه شد که نوره بکشد (یعنی موهای سافل بدن مبارکش را زایل نماید).
روایت شده که بربر بن خضیر (بضم باء و خاء و فتح راء و ضاد) همدانی (بسکون میم) و عبد الرحمن بن عبد ربه انصاری بر در آن خیمه ایستاده بودند که بعد از امام حسین علیه السلام نوره بکشند. بریر می‌خندید و کاری میکرد که عبد الرحمن را بخنده در آورد، عبد الرحمن میگفت: ای بریر آیا اکنون موقع خنده است، فعلا موقع شوخی و مزاح نیست.
بریر گفت: خویشاوندان میدانند که من در زمان جوانی و پیری شوخی را دوست نداشته و ندارم. این مزاح و خنده‌ای را که اکنون میکنم بشارتی است برای آن نعمتی که بسوی آن میرویم. بخدا قسم چیزی مانع ما نیست مگر اینکه با شمشیرهای خود با این گروه دیدار نمائیم و یک ساعت با ایشان بجنگیم و سپس با حور العین معانقه کنیم! شیخ مفید از حضرت علی بن الحسین علیه السلام روایت میکند که فرمود: در آن شبی که پدرم صبح آن شهید شد من نشسته بودم و عمه‌ام زینب مرا پرستاری

میکرد. ناگاه دیدم پدرم داخل خیمه خود شد و جوین که غلام ابو ذر بود نزد پدرم بود. جوین شمشیر پدرم را آماده و اصلاح میکرد. پدر بزرگوارم این اشعار را میخواند:
1- یا دهر اف لک من خلیل کم لک بالاشراق و الاصیل
2- من صاحب و طالب قتیل و الدهر لا یقنع بالبدیل
3- و انما الامر الی الجلیل و کل حی سالک سبیلی
1- یعنی ای روزگار اف بر تو باد! چقدر صبح و شام.
2- دوست و جوینده (حق و حقیقت) را مقتول و شهید میکنی؟ روزگار به عوض و بدل گرفتن قانع نمی‌شود.
3- جز این نیست که اختیار امر (بدست قدرت) خدای جلیل است و هر شخص آگاه بیداری طریقه مرا خواهد پیمود.
پدرم این اشعار را دو یا سه مرتبه تکرار کرد تا من کاملا آنها را شنیدم و فهمیدم و دریافتم که منظور پدرم چیست. گریه راه گلوی مرا مسدود نمود، از گریه خودداری کردم و ساکت شدم و دانستم که بلاء مقدر شده

است! عمه‌ام زینب نیز آنچه را که من شنیدم او هم شنید. او زن بود، شأن زنان این است که رقیق القلب و کم طاقت هستند و نتوانست خودداری کند، لذا از جای برجست و در حالی که دامن لباسش بزمین کشیده میشد و پا برهنه بود خود را به امام حسین علیه السلام رسانید و فریاد زد:
وا ثکلاه لیت الموت اعد منی الحیاة! الیوم ماتت امی فاطمة، و ابی علی، و اخی الحسن. یا خلیفة الماضین و ثمال الباقین!! یعنی شیون کرده گفت: ای کاش مرگ زندگی مرا نابود میکرد! گویا:
امروز مادرم فاطمه مرده باشد و پدرم علی شهید شده است و برادرم حسن از دست رفته است! توئی باقیمانده گذشتگان و پناهگاه بازماندگان مائی.
امام حسین علیه السلام متوجه حضرت زینب شد و به وی فرمود:
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 5
یا اخته! لا یذهبن حلمک الشیطان
یعنی ای خواهرم! مبادا شیطان صبر تو را ببرد. سپس چشمان مبارک امام علیه السلام پر از اشک شد و فرمود:
لو ترک القطا لیلا لنام
یعنی اگر پرنده قطا را یک شب آزاد میگذاشتند میخوابید. زینب کبرا گفت: وا ویلاه آیا تو خویشتن را مظلوم مقهور میدانی! این خبر بیشتر قلب مرا جریحه دار میکند و بر من ناگوارتر است. سپس لطمه بصورت خود زد و متوجه دامن خویشتن گردیده آن را پاره کرد و بحال غش افتاد! امام حسین علیه السلام برخاست و آب بصورت آن بانوی مظلومه پاشید و به وی فرمود: ای خواهرم! نسبت به خدا پرهیز کاری را پیشه کن و به شکیبائی که خدا بتو عطا کند صبور باش، بدان که اهل زمین خواهند مرد و اهل آسمان باقی نمی‌مانند، هر چیزی غیر از ذات مقدس پروردگار هلاک خواهد شد. همان خدائی که خلق را بقدرت خود آفریده است و خلق را خواهد بر انگیخت و یکه و تنها است.
پدرم از من بهتر بود، مادرم از من نیکوتر بود، برادرم از من بهتر بود، وظیفه من و هر مسلمانی این است که بر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم تأسی نمائیم. امام حسین زینب کبرا را به این قبیل سخنان امر بصبر میکرد و میفرمود: ای خواهر! من تو را قسم میدهم و باید قسم مرا قبول کنی:
لا تشقی علی جیبا و لا تخمشی علی وجها
یعنی مبادا دامن خود را برای من چاک بزنی! مبادا صورت خود را در عزای من بخراشی، مبادا وقتی من شهید شدم برای من صدا به وا ویلاه بلند کنی
سپس پدرم عمه‌ام زینب را آورد و نزد من نشانید.
امام علیه السلام پس از این جریان از خیمه خارج شد و متوجه اصحاب

خود گردید و به آنان دستور داد: خیمه‌ها را نزدیک یک دیگر بزنند و طناب‌های آنها را داخل یک دیگر کنند و در میان خیمه‌ها باشند تا از یک طرف با دشمن کار زار
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 6
نمایند و خیمه‌ها را پشت سر و طرف راست و چپ خود قرار دهند. خلاصه خیمه‌ها را طوری نصب کنند که محیط بر آنان باشد غیر از آن طرفی که دشمن به ایشان رو آور میشد.
سپس امام حسین علیه السلام بجای خود مراجعت نمود و کلیه آن شب را به نماز و استغفار و دعاء و تضرع مشغول شد. یاران آن بزرگوار نیز بنماز و استغفار و دعاء اشتغال یافتند.
در کتاب: مناقب مینگارد: موقعی که وقت سحر شد امام حسین علیه السلام مختصری خواب رفت و بیدار شد و فرمود: آیا میدانید من در این ساعت چه خوابی دیدم؟
گفتند چه. چه خوابی دیدی یا ابن رسول اللَّه؟ فرمود: دیدم گویا سگ‌هائی بمن حمله کردند که مرا بگزند. در میان آن سگها سگی بود ابلغ که بیشتر بمن حمله میکرد. من این طور گمان میکنم: آن کسی که در میان این گروه متصدی کشتن من می‌شود شخصی ابرص یعنی بدنش لک و پیس باشد. سپس جدم رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله را با گروهی که با آن حضرت بودند دیدم که بمن فرمود:
یا بنی! انت شهید آل محمد
یعنی ای پسر عزیزم! تو شهید آل محمّد صلی اللَّه علیهم اجمعین هستی. اهل آسمانها و اهل ملاء اعلی به استقبال تو آمده‌اند. تو امشب باید نزد من افطاری نمائی، تعجیل کن، تأخیر مینداز، این ملکی است که از آسمان نازل شده تا خون تو را بگیرد و در میان شیشه سبز جای دهد. حقا که امر شهادت من و کوچ کردن من از این جهان نزدیک گردیده است و در این موضوع شکی نیست.
شیخ مفید مینگارد: ضحاک بن عبد اللَّه گفت: گروهی از لشکر ابن سعد مراقب ما بودند و از نزد ما عبور و مرور میکردند و امام حسین علیه السلام این آیه را تلاوت میکرد:
وَ لا یَحْسَبَنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا أَنَّما نُمْلِی لَهُمْ خَیْرٌ لِأَنْفُسِهِمْ إِنَّما نُمْلِی لَهُمْ
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 7
لِیَزْدادُوا إِثْماً وَ لَهُمْ عَذابٌ مُهِینٌ- ما کانَ اللَّهُ لِیَذَرَ الْمُؤْمِنِینَ عَلی ما أَنْتُمْ عَلَیْهِ حَتَّی یَمِیزَ الْخَبِیثَ مِنَ الطَّیِّبِ «1»
ناگاه مردی از آن گروه که او را عبد اللَّه بن سمیر میگفتند و مردی:
شوخ، شجاع، دلاور، با شخصیت و بی‌باک بود گفت: بخدای پاکیزگان که ما خوبان بوسیله شما تمیز داده شدیم. بریر بن خضیر در جوابش گفت: ای

فاسق آیا می‌شود که خدا ترا از پاکیزگان قرار دهد!؟ او به بریر گفت: وای بر تو! تو کیستی؟ گفت: من بریر بن خضیر هستم. سپس به یک دیگر دشنام دادند! هنگامی که صبح شد امام حسین علیه السلام بعد از نماز صبح یاران خود را که- 32- نفر سوار و- 40- نفر پیاده بودند آماده جنگ نمود. محمّد بن ابو طالب میگوید: در روایت دیگری وارد شده: تعداد آنان- 82- نفر پیاده بود.
سید بن طاوس میگوید: حضرت امام محمّد باقر فرمود: تعداد ایشان- 45- نفر سواره و- 100- نفر پیاده بود، ابن نما نیز همین قول را نقل کرده است.
شیخ مفید میگوید: امام حسین علیه السلام زهیر بن قین را در میمنه لشکر و حبیب بن مظاهر را در مسیره آن قرار داد و پرچم را بدست قمر بنی هاشم داد.
خیمه‌ها را پشت سر خود قرار دادند. سپس دستور داد تا هیزم و نی که پشت خیمه‌ها بود آوردند و در میان آن خندقی که در آنجا بود ریختند و آنها را آتش زدند که مبادا دشمن از پشت سر به ایشان حمله کند.
ابن سعد هم در آن روز که روز جمعه بود و گفته شده: روز شنبه بود لشکر خود را برای جنگ آماده نمود و با آن جمعیتی که همراه داشت متوجه امام

حسین شد. عمرو بن حجاج بر میمنه و شمر بن ذی الجوشن بر میسره لشکر ابن سعد بودند. عروة بن قیس فرمانده سواران و شبث بن ربعی فرمانده پیادگان بودند.
ابن سعد پرچم را بغلام خود که نامش درید (بضم دال و فتح راء) بود داد.
محمّد بن ابو طالب میگوید: تعداد لشکر ابن سعد قریب به- 000، 22- بیست و دو هزار نفر بود- و طبق روایتی که از امام جعفر صادق وارد شده تعداد آنان- 000، 30- نفر بود.
شیخ مفید میگوید: از حضرت علی بن الحسین روایت شده که فرمود:
هنگامی که سواران دشمن متوجه امام حسین شدند آن حضرت دستهای مبارک خود را بلند کرد و فرمود:
اللهم انت ثقتی فی کل کرب، و رجائی فی کل شدة، و انت لی فی کل امر نزل بی ثقة وعدة.
یعنی پروردگارا! تو در هر اندوهی پشت و پناه منی و در هر سختی امیدواری منی، تو در هر امر مشکلی که بر من وارد شود تکیه‌گاه من هستی. چه بسا غم و اندوهی که دل‌ها بوسیله آنها ضعیف میشوند و راه‌های چاره مسدود میگردند دوست در آن خوار و دشمن در آن شاد خواهد شد. من این گونه مشکلات را بدرگاه تو آورده‌ام و از آنها بتو شکایت میکنم، زیرا من از دیگران بیزار و بتو راغب بوده و تو آنها را بر

طرف نمودی، پس ولی هر نعمت و صاحب هر حسنه و منتها درجه هر چیز خواستنی میباشی.
پس از این جریان بود که دشمنان آمدند و در اطراف خیمه امام حسین جولان زدند و دیدند: خندق در عقب آنان است و آتش از آن هیزم و نی‌هائی که در خندق ریخته شده بود شعله‌ور بود. شمر بن ذی الجوشن با بلندترین صدا فریاد زد: یا حسین! قبل از روز قیامت تعجیل کردی و خود را دچار آتش نمودی، امام حسین علیه السلام فرمود: این شخص کیست، گویا: شمر بن ذی الجوشن باشد؟ گفتند

آری. امام متوجه شمر شد و فرمود:
یا بن راعیة المعزی! انت اولی بها صلیا
یعنی ای پسر چوپان بزچران! تو بآتش افروخته دوزخ سزاوارتری.
مسلم بن عوسجه تصمیم گرفت تیری بطرف شمر پرتاب نماید. ولی امام حسین اجازه نداد. مسلم بن عوسجه گفت بگذار تا او را تیر بزنم، زیرا این شخص فاسق از بزرگترین افراد ستمکیشان است و خدای توانا کشتن او را برای ما آسان نموده است: امام علیه السلام فرمود: من دوست ندارم در قتال بر آنان سبقت بگیرم.
محمّد بن ابو طالب میگوید: اصحاب ابن سعد سوار شدند. از طرفی هم اسب امام حسین را نزد آن بزرگوار آوردند. آن حضرت سوار شد و با چند نفر از یاران خود متوجه لشکر ابن سعد شد و بریر بن خضیر در مقابل آن حضرت قرار داشت امام علیه السلام به بریر فرمود: با این گروه مکالمه کن.
بریر جلو آمد و گفت: ای گروه! از خدا بترسید زیرا یادگار و عترت حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در میان شما است. اینان ذریه و عترت و دختران و حرم آن حضرت میباشند. هر منظوری دارید بگوئید، شما در نظر دارید که با آل پیغمبر چه عملی انجام دهید؟
گفتند: منظور ما این است که ایشان را تسلیم ابن زیاد کنیم تا هر نظریه‌ای که دارد در باره ایشان بدهد. بریر گفت: آیا قبول نمی‌کنید ایشان باز گردند به همان مکانی که از آنجا آمده‌اند. ای اهل کوفه وای بر شما! آیا آن همه نامه و تعهدهائی که فرستادید و خدا را بر آنها شاهد گرفتید فراموش کردید؟
وای بر شما! شما اهل بیت پیامبر خود را دعوت کردید و گمان نمودید جان‌های خود را فدای آنان خواهید کرد و اکنون که نزد شما آمده‌اند میخواهید ایشان را تسلیم ابن زیاد کنید! و آنان را از آب فرات محروم نمائید. پس از پیغمبر خدا چقدر با ذریه او بد رفتاری کردید. شما را چه شده؟ خدا روز قیامت

شما را سیراب ننماید! چه بد مردمی هستید.
یک نفر از آن گروه در جواب بریر گفت: ای شخص! ما نمیدانیم تو چه میگوئی؟ بریر گفت سپاس مخصوص آن خدائی است که در بین شما بصیرت مرا زیاد کرد، بار خدایا! من از رفتار این گروه بسوی تو بیزاری میجویم. پروردگارا! شر این قوم تبه کار را دامنگیر خودشان بفرما تا تو را در حالی ملاقات کنند که بر ایشان غضبناک باشی. پس از این گفتگوها آنان بریر را تیر باران نمودند و او بعقب بازگشت نمود.
سپس امام حسین علیه السلام جلو آمد تا در مقابل آن لشکر از خدا بی‌خبر قرار گرفت. یک نظر به صفهای آنان که گویا: سیل بود انداخت. یک نگاه هم به ابن سعد که در میان رجال کوفه ایستاده بود کرد و فرمود:
سپاس مخصوص آن خدائی است که دنیا را دار فنا و زوال قرار داد و اهل آن را بعد از هر لحظه یک حالی داد. کسی فریب میخورد که دنیا او را فریب دهد.
شقی کسی است که دنیا او را دچار امتحان نماید. مبادا این دنیا شما را فریفته نماید زیرا این دنیا امید کسی را که به آن دلبستگی داشته باشد قطع میکند و طمع هر کسی را که به آن طمع کند نابود مینماید.
من شما را این طور می‌بینم: برای امری اجتماع کرده‌اید که خدا را برای آن بغضب آورده‌اید و خدا نظر رحمت خود را از شما برگردانیده است و نقمت و عذاب خود را برای شما حلال کرده است، شما را از رحمت خود دور نموده.
خدای ما خوب پروردگاری است، ولی شما بد مردمی هستید. زیرا (به گمان خود) اقرار بطاعت کردید و بحضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ایمان آوردید، سپس پشت بذریه و عترت پیامبر خود نمودید و میخواهید آنان را شهید نمائید. حقا که شیطان بر شما مسلط شده و شما را از یاد خدای بزرگ برده است. شما و این اراده‌ای که دارید نابود شوید! إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَیْهِ راجِعُونَ. اینان همان مردمی هستند که پس از ایمان

آوردن کافر شدند، نابود شوند گروه کافران! عمر بن سعد به یاران خود گفت: وای بر شما! جواب او را بگوئید، زیرا حسین پسر پدرش علی است. بخدا قسم اگر حسین یک روز دیگر این طور در مقابل شما توقف کند و سخنرانی نماید خسته نخواهد شد. پس با او سخن بگوئید.
شمر بن ذی الجوشن جلو آمد و گفت: یا حسین! این چه سخنانی است که میگوئی؟
کاملا بما بفهمان تا بفهمیم.
امام حسین فرمود: من میگویم: از پروردگار خود بترسید و مرا شهید

ننمائید، زیرا شهید کردن من برای شما حلال نیست- هتک حرمت من برای شما صلاح نیست. زیرا من پسر دختر پیامبر شما هستم، جده من خدیجه کبرا است که زوجه پیغمبر شما بود و شاید بگوش شما رسیده باشد که پیامبر شما در باره ما فرموده: حسن و حسین دو بزرگ اهل بهشت هستند.
شیخ مفید مینویسد: امام حسین علیه السلام اسب خود را خواست و پس از اینکه بر آن سوار شد با بلندترین صدا فرمود: ای اهل عراق!- و اکثر آنان میشنیدند- ایها الناس سخن مرا گوش کنید. در کشتن من عجله نکنید، تا آن حقی که شما از نظر موعظه بر من دارید ادا کنم و عذر خود را بر شما روشن نمایم. اگر به انصاف با من رفتار کنید با سعادت‌ترین افراد خواهید بود. و اگر به انصاف رفتار نمیکنید پس رأی خود را متحد کنید که مبادا بعدا اندوهگین شوید. سپس هر قضاوتی که میخواهید در باره من بکنید و مرا مهلت ندهید، زیرا ولی و سرپرست من آن خدائی است که قرآن را نازل کرد و او است که متصدی امور نیکوکاران است.
سپس حمد و ثنای خدای را بجای آورد و خدا را آن طور که اهلیت دارد یاد آور شد و صلوات به پیغمبر و ملائکه و پیامبران فرستاد. آن بزرگوار سخنرانی کرد که هرگز قبل از آن و بعد از آن بلیغتر از آن شنیده نشده بود.
بعد از آن فرمود: حسب و نصب مرا بنگرید و نظر کنید: من کیستم، سپس بنفس خودتان مراجعه کنید و آن را مورد عتاب قرار دهید و نگاه کنید آیا

برای شما صلاح است مرا شهید کنید و نسبت بمن هتک احترام نمائید؟ آیا من پسر پیغمبر شما و پسر وصی و ابن عم او نیستم؟ همان پسر عمی که اولین شخصی بود که پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را از نظر آنچه که از طرف خدا آورده بود تصدیق کرد. آیا حضرت حمزه که سید الشهداء بود عموی من نیست؟
آیا جعفر طیار که در بهشت با پرهای خود پرواز میکند عموی من نیست؟
آیا این موضوع بگوش شما نرسیده که پیغمبر خدا در باره من و برادرم فرمود:
هذان سیدا شباب اهل الجنة
یعنی این دو جوان بزرگ جوانان اهل بهشت میباشند. اگر سخن مرا تصدیق نمائید حق را پذیرفته‌اید. زیرا من از آن موقعی که دانستم خدا دشمن دروغگو است هرگز دروغ نگفته‌ام. و اگر مرا تکذیب میکنید افرادی در میان شما هستند که اگر راجع به این موضوع از آنان جویا شوید بشما خبر خواهند داد.
بروید از جابر بن عبد اللّه انصاری، ابو سعید خدری (بضم خاء و سکون دال)، سهل بن سعد ساعدی، زید بن ارقم و انس بن مالک جویا شوید تا

بشما خبر دهند که این مقاله را در باره من و برادرم از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم شنیده‌اند. آیا یک چنین موضوعی شما را از ریختن خون من جلوگیری نمیکند!؟
شمر بن ذی الجوشن به امام حسین گفت: او خدا را با شک و تردید عبادت میکند اگر بداند چه میگوید «1» حبیب بن مظاهر به شمر گفت: بخدا قسم

من ترا این طور می‌بینم که خدا را با هفتاد شک و تردید عبادت میکنی. من گواهی میدهم در اینکه تو مقاله حسین را نمی‌فهمی راستگو هستی، زیرا خدا به قلب تو مهر زده است (چون قلب تو سیاه و قسی شده لذا سخن حق را نمی‌فهمی).
سپس امام حسین به آن گروه گمراه فرمود: اگر راجع به این مقاله من که گفتم شک دارید آیا در باره اینکه من پسر دختر پیغمبر شما هستم نیز شک دارید؟ بخدا ما بین مشرق و مغرب پسر پیغمبری غیر از من در میان شما و غیر شما نیست.
وای بر شما آیا من کسی را از شما کشته‌ام که خون او را از من مطالبه کنید؟ یا مالی را تلف نموده‌ام که عوض آن را بخواهید؟ یا جراحتی بر کسی وارد آورده‌ام که از من قصاص نمائید!؟
آن گروه نابکار جوابی به آن حضرت ندادند! امام حسین علیه السلام فریاد زد:
ای شبث بن ربعی! ای حجار بن ابجر! ای قیس بن اشعث و ای یزید بن حارث! آیا شما برای من نامه ننوشتید که: میوه‌جات ما رسیده و باغها سر سبز گردیده‌اند.
اگر تو بیائی نزد لشکری مهیا خواهی آمد؟
قیس بن اشعث در جواب امام حسین گفت: ما نمی‌دانیم تو چه میگوئی.
تو باید در تحت حکومت عموزادگانت در آئی، زیرا آنان جز آنچه که تو دوست داری با تو رفتار نخواهند کرد. امام حسین علیه السلام فرمود: نه بخدا قسم من نظیر شخص ذلیل دست بدست شما نخواهم داد و مثل غلامان زر خرید برای شما اقرار نخواهم کرد.
سپس امام علیه السلام فریاد زد: ای بندگان خدا! من بخدای خود و بخدای شما پناه میبرم که بمن آزاری برسانید من به پروردگار خود و پروردگار شما پناهنده میشوم از هر متکبری که بروز حساب یعنی روز قیامت ایمان ندارد. پس از این جریان امام علیه السلام

شتر خود را خوابانید و به عقبة بن سمعان فرمود: او را عقال نمود و آن گروه تبه‌کار به آن بزرگوار هجوم کردند! در کتاب: مناقب مینگارد: هنگامی که ابن سعد اصحاب خود را برای کارزار با امام حسین آماده و هر کدام را

بجای خود مرتب و منظم کرد و پرچم‌ها را در موضع خود جای گزین نمود و گروه میمنه و میسره لشکر را برقرار کرد به افرادی که در قلب لشکر بودند گفت: شما در جای خود ثابت باشید.
سپس آن مردم از خدا بی‌خبر از هر طرفی امام حسین را احاطه کردند و نظیر حلقه در اطراف آن حضرت گرد آمدند. امام حسین علیه السلام خارج شد و نزد آن گروه خونخوار آمد و از آنان خواست تا ساکت شوند، ولی ایشان ساکت نشدند کار بجائی رسید که امام به آنان فرمود: وای بر شما! چه مانعی دارد که ساکت شوید و سخن مرا گوش کنید؟
جز این نیست که من شما را براه هدایت دعوت میکنم، کسی که از من اطاعت کند هدایت می‌شود و کسی که نافرمانی نماید هلاک و کافر خواهد شد. شما عموما امر مرا اطاعت نمی‌کنید، گوش بسخن من نمیدهید. زیرا شکم‌های شما از حرام پر شده و بقلب‌های شما مهر (قساوت) زده شده است: وای بر شما! آیا ساکت نمی‌شوید!؟ آیا نمی‌شنوید؟ لشکر ابن سعد یک دیگر را ملامت کردند و گفتند بسخن حسین توجه کنید.
سپس امام حسین علیه السلام برخاست، و فرمود: ای گروه ستمکیشان: هلاک و نابود شوید، آیا جا دارد: شما در حالی که متحیر و سرگردان بودید ما را بفریادرسی خود دعوت کنید و ما مستعد و آماده شویم و اکنون شمشیر برای گردنهای ما بکشید و آتش فتنه‌ای را که دشمنان ما و دشمنان شما بر افروختند برخ ما بیفروزید؟ شما متحدا دشمن دوستان خود شدید و دستی بر علیه ایشان و بر له دشمنان از آستین در آوردید، بدون عدالتی که آنان بین شما رواج دهند و بدون آرزوئی که بوسیله آنان برای شما برآورده شود مگر آن مال

حرامی دنیوی که بشما رساندند و زندگی پستی که شما در آن طمع کرده‌اید، بدون اینکه از ما بدعتی سر زده باشد، یا سستی رأی از ما دیده شده باشد. پس چرا وای بر شما نباشد که ما را نپسندیدید و ما را تنها نهادید، و برای هلاکت مجهز شدید در صورتی که کسی بجهت ما برخ شما شمشیر نکشیده است و در جهاد با دشمنان خائف نشده بودید و هنوز امر خلافت دشمنان مستحکم نشده بود.
ولی شما نظیر مگس‌های پرنده بر ما سرعت و هجوم کردید و نظیر پشه‌ها یکباره بر ما ریختید. روی شما زشت باد، جز این نیست که شما از سرکشان و قلدران این امت، احزابی نانجیب، آب دهان شیطان، گروهی گنه‌کار، تغییر دهنده قرآن، تعطیل‌کننده سنت‌های پیامبر، قاتلین فرزندان پیامبران، نابودکننده عترت اوصیاء، ملحق‌کننده زنازادگان بحسب و نسب، اذیت‌کننده مؤمنین، تبلیغ‌کننده پیشوایان مسخره کنند، همان افرادی که قرآن را سحر و جادو معرفی کردند، فرزندان و تابعین عمدی جنگ و فتنه و

رهاکننده ما (فرزندان پیامبر خدا) هستید.
آری بخدا، بی‌وفائی در میان شما معروف است، رگ و ریشه شما به بی‌وفائی سرشته شده است، اصل و فرع یعنی پدران و فرزندان شما بی‌وفائی را به ارث نهاده و به ارث برده‌اند، قلب‌های شما بر آن راسخ و ثابت شده است، سینه و قلب شما پوشیده شده، شما از لحاظ داغ بودن نظیر خبیث‌ترین آشامیدنی هستید برای شخص مسافر و خبیث‌ترین لقمه‌ای هستید برای کسی که آن را غصب کرده باشد! آگاه باشید که لعنت خدا بر آن افرادی است که پیمان شکن باشند. همان اشخاصی که قسم‌های خود را بعد از اینکه تأکید نمودند شکستند، شما خدا را برای خود وکیل و کفیل قرار دادید بخدا قسم که شما همان افراد هستید.
آگاه باشید که ابن زیاد زنا زاده که پسر شخص زنا زاده هم هست ما را بین قلت عدد نفرات و پذیرفتن ذلت مخیر کرده است، هیهات که من این دنیای دنی را انتخاب نمایم، زیرا خدا و رسول دنیا را انتخاب نکرده‌اند. آباء و اجدادی

که طیب و طاهر باشند، خاندانی که پاکیزه باشند، و بینی‌هائی که حمیت داشته باشند و نفوسی که زیر بار ذلت نمیروند هرگز کشته شدن در راه افراد لئیم و ناکس را بر شهید شدن در راه بزرگواران انتخاب نخواهند کرد.
آگاه باشید که من عذر خود را شرح دادم و شما را هم از عذاب خدا بیم دادم آگاه باشید من با این قلت یاران و با اینکه اصحاب مرا تنها نهادند دارم به دشمنان دین هجوم مینمایم. سپس این اشعار را خواند:
1- فان نهزم فهزامون قدما و ان نهزم فغیر مهز مینا
2- و ما ان طبنا جبن و لکن منایانا و دولة آخرینا
1- یعنی اگر ما شما را شکست دهیم از قدیم الایام این طور بوده‌ایم و اگر شکست بخوریم فرار نخواهیم کرد 2- هیچ وقت ترس و بیم عادت ما نبوده. ولی مرگ ما باعث دولت دیگران گردیده است.
آگاه باشید! شما بعد از شهادت ما چندان مکثی نخواهید کرد مگر بقدر یک سوار شدن اسب، سپس این سنگ آسیا بر شما دور خواهد زد. این موضوعی است که پدرم از جدم بمن خبر داده است، اکنون شما با شرکاء خود آماده شوید و عموما در باره من توطئه بچینید و مراعات مرا نکنید! زیرا من به پروردگار خود و پروردگار شما توکل کرده‌ام. هیچ جنبنده‌ای نیست مگر اینکه خدا بر او مسلط است. خدای من بر صراط مستقیم است. پس از این اتمام حجت بر آنان نفرین کرد و فرمود:
اللهم احبس عنهم قطر السماء، و ابعث علیهم سنین کسنی یوسف، و سلط علیهم غلام ثقیف یسقیهم کأسا مصیرة، و لا یدع فیهم احدا الا قتله، قتلة

بقتلة و ضربة بضربة ینتقم لی و لاولیائی و اهل بیتی و اشیاعی منهم! «1»
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 17
یعنی پروردگارا! باران آسمان را بروی این مردم ببند! قحطی نظیر قحطی زمان حضرت یوسف دچار ایشان بفرما! غلام ثقیف را- یعنی حجاج بن یوسف ثقفی ملعون- را بر این مردم بنحوی مسلط کن که جام مرگ را که از صبر (بفتح صاد و کسر باء گیاهی است فوق العاده تلخ) تلختر است به ایشان بچشاند و احدی از اینان را باقی نگذارد، هر کشتنی بکشتنی و هر ضربه‌ای به ضربه‌ای.
او انتقام من و دوستانم و اهل بیتم و تابعین مرا بگیرد. زیرا اینان ما را فریب دادند و بما دروغ گفتند و ما را تنها نهادند. تو پروردگار مائی، ما بتو توکل کرده‌ایم و بسوی تو بازگشته‌ایم و بازگشت بسوی تو خواهد بود.
سپس فرمود: ابن سعد کجا است؟ او را نزد من بخوانید. عمر را خواستند، ولی دوست نداشت نزد امام علیه السلام بیاید. امام حسین به عمر بن سعد فرمود:
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 18
آیا تو مرا می‌کشی؟ تو گمان میکنی ابن زیاد زنا زاده که پسر زناده هم هست تو را والی شهر ری و گرگان خواهد کرد. بخدا قسم تو بدین وسیله زندگی مبارکی نخواهی نمود. زیرا این مطلب عهد و پیمانی است که بسته شده. هر عملی که میخواهی انجام بده. زیرا تو بعد از کشتن من در دنیا و آخرت خوشی نخواهی دید! گویا: می‌بینم سرت در کوفه بر فراز نی نصب شده باشد و کودکان آن را هدف تیر اندازی قرار خواهند داد و آن را غرض و هدف خویشتن قرار می‌دهند.
عمر از سخن امام حسین علیه السلام در غضب شد و اعراض نمود. سپس باصحاب خود گفت: چه انتظاری در باره حسین دارید؟ بحسین حمله کنید! زیرا بیشتر از یک لقمه شما نخواهد بود. امام حسین علیه السلام هم اسب پیغمبر خدا را که نامش: مرتجز بود خواست و بر آن سوار شد و یاران خود را برای جهاد در راه خدا آماده کرد.
مؤلف گوید: این خطبه را در کتاب: تحف العقول بهمین مضمون و سید بن طاوس هم با اندکی اختصار روایت کرده‌اند و نیز طبق روایت احتجاج خواهد آمد.
شیخ مفید مینویسد: هنگامی که حر بن یزید دید آن گروه خونخوار برای جنگیدن با امام حسین مصمم شده‌اند به ابن سعد گفت: ای عمر! آیا تو با این مرد قتال خواهی کرد!؟ ابن سعد گفت: آری بخدا قسم، کارزاری خواهم نمود که آسانتر آن سقوط سرها و بریدن دستها باشد.
حر گفت: آیا شما با آن پیشنهادی که امام حسین علیه السلام کرد موافق نیستید؟ عمر گفت: اگر امر بدست من بود چرا، میپذیرفتم، ولی امیر تو

یعنی ابن زیاد زیر بار نمیرود.
حر آمد تا در مکانی ایستاد. مردی از گروه او با او بود که او را قرة بن

قیس میگفتند. حر به وی گفت: ای قره آیا امروز اسب خود را آب داده‌ای؟ گفت: نه. حر گفت: در نظر نداری که آبش بدهی؟ قره میگوید:
بخدا قسم من گمان کردم: حر در نظر دارد از لشکر ابن سعد کناره‌گیری نماید و در جنگ با حسین شرکت نکند، ولی دوست ندارد من از منظور او مستحضر گردم. من گفتم: من اسب خود را آب نداده‌ام، اکنون میروم که آبش دهم. حر از آن مکانی که بود بر کنار شد و رفت. بخدا قسم اگر حر مرا از منظور خود آگاه می‌کرد من نیز با او بسوی امام حسین علیه السلام می رفتم.
حر همچنان اندک اندک رفت تا به امام حسین علیه السلام نزدیک شد. مهاجر بن- اوس به حر گفت: ای پسر یزید چه منظوری داری، آیا میخواهی حمله کنی؟ حر جوابی به او نداد، ولی بدنش به لرزه افتاد. مهاجر گفت: بخدا قسم این عمل تو انسان را دچار شک و ریبه میکند. بخدا قسم من هیچ وقت تو را این طور ندیده بودم. اگر بمن گفته میشد: چه کسی شجاع‌ترین اهل کوفه است من تو را معرفی مینمودم، این چه وضعی است که من از تو مشاهده میکنم !؟
حر در جوابش گفت: بخدا قسم من اکنون خویشتن را در میان بهشت و جهنم می‌بینم. بخدا قسم من هیچ چیزی را بر بهشت مقدم نخواهم داشت، و لو اینکه قطعه قطعه و سوخته شوم ! سپس اسب خود را راند و پس از اینکه به امام حسین علیه السلام پیوست به آن حضرت گفت: یا ابن رسول اللّه ! من همان کسی هستم که تو را از مراجعت جلوگیری کردم و در طریق با تو همراه و مراقب بودم و تو را در این مکان فرود آوردم. من گمان نمیکنم آن پیشنهادی که تو با این گروه خونخوار کردی بپذیرند. اینان تو را به این منزلت نمیرسانند.
بخدا قسم اگر من میدانستم این گروه کار تو را به اینجا میرسانند که رسانده‌اند هرگز مرتکب این عملی که شدم نمی‌گردیدم. اکنون من از آن

عملی که انجام داده‌ام توبه می‌کنم، آیا این توبه من پذیرفته می‌شود؟ امام حسین علیه السلام در جوابش فرمود: آری، خدا توبه تو را قبول میکند.
اکنون پیاده شو. حر گفت: من برای تو سواری باشم بهتر است از اینکه پیاده باشم. میخواهم همین طور که بر فراز اسب خود هستم ساعتی برای تو جهاد نمایم. آخر الامر کار من به پیاده شدن موکول خواهد شد (یعنی شهید خواهم شد) امام علیه السلام فرمود: هر عملی که می‌خواهی انجام بده، خدا تو را رحمت کند.

حر در جلو امام حسین علیه السلام آمد و گفت: ای اهل کوفه! مادرانتان در عزای شما گریان شوند. این بنده نیکوکار خدا را دعوت کردید و او نزد شما آمده است. شما میخواستید مطیع وی شوید و جانهای خود را بوسیله قتال در راه او فدایش کنید. اکنون به او هجوم آورده‌اید که وی را شهید نمائید، راه تنفس را بر او مسدود و از هر طرفی او را احاطه کرده‌اید تا مانع شوید و نگذارید متوجه شهرهای وسیع خدا گردد. وی اکنون در دست شما نظیر اسیر را است، نمیتواند جلب منفعت کند یا ضرری را دفع نماید. آب جاری فرات که یهود و نصارا و مجوس از آن می‌آشامند. خوک و سگان آنان در آن آب می‌غلطند بروی او و زنان و کودکان و اهل عیالش بسته‌اید. اکنون ایشانند که تشنگی آنان را از پای در آورده است. بعد از حضرت محمّد چقدر با ذرّیه او بد رفتاری کردید! خدا شما را در روز تشنگی یعنی روز قیامت سیراب نکند! گروهی از لشکر کفار به او حمله کردند و تیربارانش نمودند، وی برگشت و در مقابل امام حسین علیه السلام قرار گرفت. عمر بن سعد فریاد زد: ای درید! پرچم را نزدیک بیاور! پس از اینکه پرچم را نزدیک آورد عمر تیری به چله کمان نهاد و پرتاب کرد. سپس گفت: همه شاهد باشید، اول کسی که از این مردم تیراندازی کرد من بودم.

محمّد بن ابو طالب میگوید: یاران ابن سعد عموما یکی یک تیر انداختند.

هیچ کدام از یاران امام حسین علیه السلام نبود مگر اینکه تیری از آنان ببدنش اصابت کرد. گفته شده: هنگامی که این تیر اندازی شروع شد. یاران امام حسین قلیل شدند در این حمله تعداد پنجاه نفر مرد کشته شدند.

سید بن طاوس مینویسد: امام حسین علیه السلام به یاران خود فرمود: خدا شما را رحمت کند، برای مرگی که بناچار باید آن را درک نمود قیام کنید.

زیرا تیرهائی که از طرف این گروه میایند فرستادگان آنان میباشند بسوی شما. مدت یک ساعت از آن روز را حمله‌هائی به یک دیگر کردند تا اینکه گروهی از اصحاب امام حسین شهید شدند.

در همین موقع بود که امام حسین با دست مبارک خود به محاسن شریف خویشتن زد و فرمود: غضب خدا از این لحاظ بر یهود شدید شد که برای خدا فرزند قائل شدند! خشم خدا بر نصارا از این جهت زیاد شد که خدا را سومین خدا قرار دادند! غضب خدا از این نظر بر مجوس شدت یافت که آفتاب و مهتاب را مورد پرستش قرار دادند. خشم خدا بر گروهی شدید می‌شود که متفقا بر کشتن پسر دختر پیغمبر خود کمر بسته‌اند. آگاه باشید به خدا قسم من جواب ایشان را نخواهم گفت تا اینکه خدا را در حالی

ملاقات نمایم که بخون خود خضاب کرده باشم! از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: از پدرم شنیدم میفرمود:
هنگامی که لشکر امام حسین علیه السلام با لشکر ابن سعد لعنة اللَّه علیه روبرو شد و آتش جنگ شعله‌ور گردید ملک یاری‌کننده‌ای نازل شد و بر بالای سر امام علیه السلام پر و بال میزد. سپس امام حسین علیه السلام مخیر شد بین اینکه بر دشمن غالب شود و یا اینکه خدا را ملاقات کند. ولی آن بزرگوار ملاقات خدا را برگزید. امام حسین پس از این مظلومیت فریاد زد:
اما من مغیث یغیثنا لوجه اللَّه! اما من ذاب یذب عن حرم رسول اللَّه!
یعنی آیا فریادرسی هست که برای خدا بفریاد ما برسد! آیا دفاع‌کننده‌ای

هست که از حرم رسول خدا دفاع کند! شیخ مفید میگوید: آنان مشغول مبارزه شدند. وقتی یسار که غلام زیاد بن ابو سفیان بود مبارز طلبید عبد اللَّه بن عمیر بجنگ وی آمد. یسار به او گفت: تو کیستی؟ وی حسب و نسب خود را شرح داد. یسار گفت: تو را نمی‌شناسم. باید زهیر بن قین یا حبیب بن مظاهر در میدان من بیایند. عبد اللَّه بن- عمیر گفت: ای پسر زن زناکار! تو از مبارزه کردن با یکی از مردم بیزاری!؟
سپس حمله کرد و شمشیری به یسار زد و او را از پای در آورد. همان‌طور که وی را مورد ضربه قرار داده بود ناگاه سالم غلام ابن زیاد به عبد اللَّه بن عمیر حمله نمود. یاران امام حسین علیه السلام فریاد زدند: و بعبد اللَّه بن عمیر گفتند: این غلام زر خرید بر سر تو آمد! ولی وی متوجه نشد تا اینکه آن غلام بر او هجوم کرد و شمشیر بر او نواخت، ابن عمیر دست چپ خود را سپر آن ضربه قرار داد و انگشتهای دست او قطع شدند. سپس ابن عمیر حمله شدیدی بر او نمود و او را کشت. پس از اینکه آن دو نفر را کشت این رجز را خواند:
ان تنکرونی فأنا بن کلب انا امرء ذو مرة و عصب
و لست بالخوار عند النکب
یعنی اگر مرا نمی‌شناسید من از قبیله و فرزندان کلب می‌باشم. من مردی استوار و غضبناک هستم. در موقع پیش آمدهای روزگار سست نخواهم بود.
پس از این جریان عمرو بن حجاج با گروهی از اهل کوفه بر میمنه اصحاب امام حسین علیه السلام حمله کرد. هنگامی که نزدیک امام حسین علیه السلام رسید اصحاب امام بر سر زانوهای خود نشسته و نیزه‌های خود را به آنان حواله کردند. ولی اسبهای یاران عمرو بن حجاج جلو نرفتند و بنا بمراجعت نهادند. اصحاب امام ایشان را تیرباران کردند و بدین وسیله چند تن از آنان را از پا در آوردند و گروهی را مجروح نمودند.

مردی از بنی تمیم که او را عبد اللّه بن خوزه میگفتند متوجه لشکر امام حسین علیه السلام شد. یاران امام علیه السلام به او فریاد زدند و گفتند: کجا میائی، مادرت در عزایت گریان شود! گفت: من نزد پروردگاری که مهربان و شفیعی که شفاعتش قبول است میروم. امام حسین علیه السلام به اصحاب خود فرمود: این کیست؟ گفته شد: ابن خوزه تمیمی است. امام علیه السلام او را نفرین کرد و فرمود:
اللهم جره الی النار.
یعنی: بار خدایا او را داخل دوزخ کن. ناگاه اسب او چموشی نمود و وی را نزد جدولی در حالی به زمین زد که پای چپش در رکاب ماند و پای راستش بلند شد. در همین موقع بود که مسلم بن عوسجه بر او حمله کرد و ضربه‌ای به پای راست او زد و آن را قطع کرد. سپس اسبش او را از جای کند و سر نحس وی را به هر سنگ و درختی زد تا اینکه روح ناپاکش به جهنم وارد شد. پس از این جریان جنگ شروع و گروهی از طرفین کشته شد.
محمّد بن ابو طالب و صاحب کتاب مناقب و ابن اثیر که گفته همه متقارب است میگویند: حر نزد امام حسین علیه السلام آمد و گفت: یا بن رسول اللّه! من اول کسی بودم که بتو خروج کردم. بمن اجازه بده تا در جلو تو اولین قتیل باشم و اولین کسی باشم که فردای قیامت با جد تو مصافحه نمایم- معنی اینکه حر گفت:
اولین قتیل باشم این است که در میان مبارزین اولین قتیل باشم و الا چنان که گفته شد گروهی از یاران امام علیه السلام در حمله اول کشته شدند- حر بمعنائی که گفته شد اولین کسی بود که برای مبارزه آمد و این رجز را خواند:
1- انی انا الحر و مأوی الضیف اضرب فی اعناقکم بالسیف
2- عن خیر من حل بارض خیف اضربکم و لا اری من حیف
1- یعنی من حر هستم و من منزل و مأوای مهمان میباشم من با این شمشیر بگردنهای شما می‌زنم 2- از طرف بهترین کسی که در زمین خیف (بفتح خاء یعنی

زمین حجاز) بود شما را می‌زنم و این زدن من ظلم و ستم نیست.
روایت شده: هنگامی که حر بامام حسین پیوست مردی از تمیم که به او یزید بن سفیان گفته میشد گفت: کاش من به حر ملحق میشدم و با این نیزه او را تعقیب مینمودم. در آن هنگامی که حر مشغول جهاد بود و گوش و ابروهای اسب او بطوری مورد ضربه قرار گرفته بود که خون از آنها نظیر سیل روان بود. حصین (بضم حاء و فتح صاد) به او گفت: ای یزید! این

همان حر است که آرزو داشتی او را مورد حمله قرار دهی. گفت: آری، سپس متوجه حر شد.
چندان مکثی نکرد که حر او را کشت. وی همچنان کارزار میکرد تا اینکه اسبش را پی کردند. او در حالی که پیاده بود میگفت:
1- انی انا الحر و نجل الحر اشجع من ذی لبد هزبر
2- و لست بالجبان عند الکر لکننی الوقاف عند الفر
1- یعنی من همان حر هستم که زاده آزاد مرد میباشم و از شیر ژیان شجاع‌تر هستم 2- در موقع حمله کردن بیمناک نیستم. ولی در موقع فرار نمودن ثابت و برقرار خواهم بود.
او همچنان می‌جنگید تا شهید شد، خدایش رحمت کند. یاران امام حسین علیه السلام بدن حر را در حالی پیش آن حضرت بردند که رمقی در بدن داشت.
امام حسین علیه السلام دست مبارک خود را بصورت حر میکشید و میفرمود: آزاد مرد هستی، همان طور که مادرت این نام را برای تو نهاد:
انت الحر فی الدنیا، و انت الحر فی الآخرة
یعنی تو در دنیا آزاد و در آخرت هم آزاد میباشی. یکی از یاران امام حسین برای حر مرثیه گفت. گفته شد: حضرت علی بن الحسین برای حر این مرثیه را سرود:
1- لنعم الحر حر بنی الریاح صبور عند مختلف الرماح
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 25
2- و نعم الحر اذ نادی حسینا فجاد بنفسه عند الصباح
3- فیا ربی اضفه فی جنان و زوجه مع الحور الملاح
1- یعنی: حقا که حر آزاد مردی است از بنی ریاح و در موقع رد و بدل شدن نیزه‌ها صبور است 2- حقا که حر جوانمردی است نیکو. زیرا حسین را صدا زد و در موقع صبح روح از بدنش پرواز کرد 3- ای پروردگار من! حر را در بهشت مهمان کن و از حور العین زیبا برایش تزویج نما.
روایت شده: حر این اشعار را میخواند:
1- قسم خورده‌ام کشته نشوم تا اینکه گروهی را بقتل برسانم و با شمشیر ضربت سختی بر آنان بزنم 2- من پشت بدشمن نمی‌کنم و بهانه‌ای برای فرار کردن نمی‌آورم. من در مقابل ایشان عاجز نیستم و جهاد نمودن را بعمل دیگری تبدیل نخواهم کرد. من از این حسینی که بزرگوار و رجاء جهانیان است حمایت میکنم.
شیخ مفید مینویسد: ایوب بن مسرح و مرد دیگری از سواران اهل کوفه در قتل حر شرکت کردند. ابن شهر آشوب میگوید: حر تعداد چهل و چند نفر از دشمنان را کشت. ابن نما میگوید: حر بامام حسین علیه السلام گفت:
هنگامی که ابن زیاد مرا بجنگ تو فرستاد و از قصر خارج شدم ندائی از

عقب خود شنیدم که گفت:
ابشر یا حر بخیر یعنی ای حر مژده باد تو را بخیر. وقتی بعقب خود نگاه کردم کسی را ندیدم. با خودم گفتم: بخدا قسم این بشارت نیست، در صورتی که من بجنگ می‌روم. من این گمان را نمیکردم که تابع تو گردم.
امام حسین علیه السلام فرمود: تو بخیر و اجری نائل شدی.
سپس هر یک از یاران امام حسین علیه السلام که تصمیم خروج میگرفت امام حسین علیه السلام را وداع میکرد و میگفت: السلام علیک یا بن رسول اللّه ! امام علیه السلام
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 26
هم میفرمود:
و علیک السلام
، ما هم بدنبال میائیم. سپس این آیه شریفه را تلاوت میفرمود:
فَمِنْهُمْ مَنْ قَضی نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ یَنْتَظِرُ وَ ما بَدَّلُوا تَبْدِیلاً
یعنی بعضی از آنان به وظیفه خود عمل کرد و شهید شد و بعضی دیگر هم در انتظار این موقعیت میباشند و هیچ نحوه تبدیلی در تصمیم ایشان راه نیافت.
بعد از حر، بریر بن خضیر (بضم باء و خاء و فتح راء و ضاد) همدانی (بسکون میم) که از بندگان نیکوکار خدا بود در حالی برای مبارزه قیام کرد که این رجز را میخواند:
1- انا بریر و ابی خضیر لیث یروع الاسد عند الزئر
2- یعرف فینا الخیر اهل الخیر اضربکم و لا اری من ضیر
کذاک فعل الخیر من بریر
1- یعنی من بریر هستم و پدرم خضیر میباشد. من شیری هستم که شیران از غرش من میترسند 2- افرادی که اهل خیر هستند نیکوکاری ما را میدانند. من شما را با شمشیر می‌زنم و ضرری نمیبینم. کار خیر بریر این طور است.
سپس در حالی بر آن گروه ستمکیش حمله کرد که میگفت: ای قاتلهای مؤمنین ! نزدیک من بیائید. نزدیک من بیائید ای کشندگان فرزندان بدریین.
نزدیک من بیائید ای قاتلین اولاد رسول پروردگار، رسول عالمین و ذریه‌ای که از آن حضرت باقی مانده است. بریر بهترین سخنور اهل زمان خود بود.
وی همچنان مشغول قتال بود تا اینکه تعداد سی نفر مرد را کشت.
ناگاه مردی که او را یزید بن معقل میگفتند برای مبارزه با بریر قیام کرد و به بریر گفت: من شهادت میدهم که تو از افراد گمراه هستی. بریر گفت: بیا دعا کنیم تا خدا هر یک از ما را که دروغگو هستیم لعنت کند و هر کدام از ما که بر حق است آن کسی را که بر باطل می‌باشد بکشد.
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 27

سپس بر یک دیگر حمله نمودند و یزید ضربتی بر بریر زد که کارگر نشد.
ولی بریر ضربتی بر سر او زد که کلاه خود شکافته شد و بر مغز سر او رسید و بدرک نازل گردید.
پس از این جریان مردی از یاران ابن زیاد حمله کرد و بریر را شهید نمود.
رحمت اللّه علیه! نام قاتل بریر: بحیر بن اوس ضبی بود که در میدان جنگ جولان زد و رجزی را خواند که مطلع آن این است:
1- سلی تخبری عنی و انت ذمیمة غداة حسین و الرماح شوارع
1- یعنی از شجاعت جویا شو تا از آن با خبر شوی در صورتی که تو در صبح جنگ حسین مذمت شدی و نیزه‌ها بر افراشته و بکار بسته شدند.
2- آیا منتها درجه آنچه را که دوست نداشتی انجام ندادم و در روز جنگ و خوف چیزی نتوانست مانع من گردد 3- نیزه مزنی با من است که هرگز در اصابت بهدف خطا نکرده است و شمشیر دو دم و برنده براق نیز با من میباشد 4- من شمشیر خود را در میان گروهی از نیام کشیدم که دین آنان نظیر دین من نیست و من بعد از این قانع خواهم بود. 5- آن گروه در مقابل نیزه و شمشیر صبر و تحمل کردند، در صورتی که خسته شده بودند اگر این موضوع نفعی می داشت 6- هنگامی که ابن زیاد را ملاقات کردی به او بگو: من مطیع و منقاد خلیفه میباشم. 7- من بریر را شهید کردم و اسب خود را در آن موقعی که بریر در میدان جنگ مبارزه می‌طلبید برای کشتن وی بجولان درآوردم.
پس از اینکه بحیر بن اوس بریر را شهید کرد به او گفتند: بریر یکی از بندگان نیکوکار خدا بود و از طرفی پسر عموی وی آمد و به او گفت: وای بر تو! تو بریر بن خضیر را کشتی! چگونه فردای قیامت خدای خود را ملاقات خواهی کرد. آن شقی نابکار پشیمان شد و اشعاری را سرود که مطلع آنها این است:
1- فلو شاء ربی ما شهدت قتالهم و لا جعل النعماء عند ابن جائر
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 28
1- یعنی اگر خدا میخواست من برای قتال با این گروه نیکوکار حاضر نمیشدم و خدا نعمتها را نزد پسر شخص ستمکار (یعنی یزید یا ابن زیاد) قرار نمیداد 2- این موضوع برای عار و دشنام بود که پسران در موقع معاشرت مرا ملامت نمایند 3- ای کاش من در رحم مادرم خون حیضی میبودم و در روز جنگ حسین در ضمن قبرها بودم. 4- ای وای بر من! من نزد خدای خود چه جوابی بگویم؟ چه حجت و دلیلی در روز وا نفسا خواهم داشت!؟
بعد از بریر، وهب بن عبد اللَّه بن حباب کلبی که مادرش در آن روز همراهش بود برای مبارزه قیام کرد. مادرش به وهب گفت: ای پسر عزیزم! برای نصرت پسر دختر پیامبر قیام کن. گفت: ای مادر! اطاعت

میکنم و کوتاهی نخواهم کرد. سپس بکار زار پرداخت و رجزی خواند که مطلع آن این است:
1- ان تنکرونی فأنا بن الکلب سوف ترونی و ترون ضربی
1- یعنی اگر مرا نمی‌شناسید بدانید که من از قبیله کلب هستم. بزودی من و ضربت مرا خواهید دید 2- حمله و صولت مرا در جنگ خواهید دید. من خون خود را بعد از خون یارانم طلب خواهم کرد 3- هر غم و اندوه را قبل از دیگری بر طرف میکنم. جهاد کردن من در میدان جنگ بازیچه نخواهد بود.
سپس حمله کرد و همچنان قتال میکرد تا اینکه گروهی از ایشان را کشت و بسوی مادر و زوجه‌اش بازگشت و گفت: مادر جان! اکنون از من راضی شدی؟
مادرش گفت: من از تو راضی نمی‌شوم تا اینکه در جلو امام حسین علیه السلام کشته شوی.
زوجه وهب به وهب گفت: تو را بخدا قسم میدهم مرا در مصیبت خود داغدار منمای! مادر وهب گفت: ای پسر عزیزم! گوش بسخن این زن مده، برگرد بطرف میدان جنگ و در جلو پسر پیغمبر خدا کارزار کن تا حسین فردای قیامت

پیش خدا برای تو شفاعت نماید. وهب برگشت و رجزی را خواند که مطلع آن این است:
1- انی زعیم لک ام وهب بالطعن فیهم تارة و الضرب
1- یعنی ای مادر وهب! من بوسیله نیزه و شمشیر زدن در میان اینان تو را نگاهداری می‌کنم 2- ضربت جوانی که به پروردگار ایمان آورده است. تا اینکه تلخی جنگ را به این گروه ستمکیش بچشاند 3- من مردی هستم قدرتمند و شمشیر زن و در موقع بلا سست و ناتوان نخواهم شد. خدای دانا برای من کافی است.
وهب همچنان میجنگید تا اینکه تعداد- 19- نفر سوار و 12- نفر پیاده از لشکر دشمن را به دوزخ روانه کرد. سپس دست‌هایش قطع شد و زوجه‌اش عمودی را گرفت و در حالی بسوی وی شتافت که میگفت: پدر و مادرم بفدای تو! برای افراد طیب و طاهر و حرم رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله جهاد کن.
وهب آمد که زوجه خود را به جانب زنان باز گرداند ولی آن زن با سعادت دامن وهب را گرفت و گفت: من هرگز باز نمی‌گردم تا اینکه با تو کشته گردم. امام حسین علیه السلام به آن زن فرمود: خدا از طرف اهل بیت من جزای خیر به شما دهد، خدا تو را رحمت کند، برگرد بطرف زنان، آن زن مراجعت نمود. سپس وهب همچنان کارزار کرد تا شهید شد. رحمت

اللّه علیه! زوجه وهب پس از این جریان آمد و خونها را از صورت وهب گرفت. هنگامی که چشم شمر به آن زن افتاد بغلام خود دستور داد تا با عمودی که در دست داشت بر آن زن نواخت و او را شهید کرد. این اولین زنی بود که در لشکر امام حسین علیه السلام کشته شد.
من حدیثی دیدم که این وهب نصرانی بود. او با مادرش بدست امام حسین علیه السلام اسلام آوردند. وهب تعداد 24 نفر پیاده و 12 نفر سوار از لشکر کفر را بدرک اسفل فرستاد. سپس او را اسیر کردند و نزد عمر بن سعد آوردند، ابن سعد باو گفت: عجب صولتی و قدرت شدیدی داشتی!؟ بعد از این جریان دستور داد گردن وهب را زدند و سر مبارکش را بجانب لشکر امام حسین علیه السلام انداختند.
مادر وهب سر او را بر گرفت و پس از اینکه سر فرزند خود را بوسید او را به

طرف لشکر ابن سعد انداخت. آن سر به مردی اصابت نمود و او را کشت. سپس مادر وهب عمود خیمه را برداشت و دو نفر مرد را از لشکر ابن سعد کشت! امام حسین علیه السلام به ام وهب فرمود: برگرد، تو و پسرت با پیامبر خدا صلّی اللَّه علیه و آله خواهید بود، زیرا جهاد از زنان برداشته شده است. مادر وهب در حالی برگشت که می‌گفت: بار خدایا! امید مرا ناامید مکن. امام علیه السلام به وی فرمود: خدا امید تو را قطع نخواهد کرد.
پس از وهب عمرو بن خالد ازدی (بسکون زاء) برای مبارزه قیام کرد و رجزی را خواند که مطلع آن این است:
1- الیک یا نفس الی الرحمن فابشری بالروح و الریحان
1- یعنی ای جان من! بطرف خدای رحمان برو و برفاه و آسایش شاد باش
2- امروز برای آن احسانهائی که در زمان گذشته انجام دادی جزای نیک بتو داده می‌شود.
3- آنچه در لوح محفوظ نوشته شده که نزد خدای جزاء دهنده است.
ای نفس! جزع و فزع منمای زیرا که هر شخص زنده‌ای فانی خواهد شد.
4- بهره صبر کردن در مقابل کفار برای اینکه تو در امان باشی بیشتر است. ای گروه و قبیله ازد که از بنی قحطان میباشید.
سپس آن مرد خدا بقدری قتال کرد که شهید شد. رحمت اللَّه علیه. در کتاب:
مناقب مینویسد: بعد از عمرو پسرش خالد آماده جنگ شد و رجزی را خواند که مطلع آن این است:
1- صبرا علی الموت بنی قحطان کی ما تکونوا فی رضی الرحمن
1- یعنی ای بنی قحطان در مقابل موت صبر کنید تا مشمول خوشنودی

خدای رحمان قرار بگیرید 2- آن خدائی که صاحب مجد، عزت. برهان، علو مقام، قدرت و احسان است. 3- ای پدر! تو در بهشت در قصر پروردگار که نیکو ساخته شده است وارد گردیدی.
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 31
سپس جلو رفت و بقدری جهاد کرد که شهید شد. رحمت اللَّه علیه! محمّد بن ابی طالب میگوید: بعد از خالد سعد بن حنظله برای مبارزه قیام کرد و رجزی را خواند که اول آن این است:
1- صبرا علی الاسیاف و الاسنة صبرا علیها لدخول الجنة
1- یعنی در مقابل شمشیر و نیزه‌ها صبور باشد صبر کن تا داخل بهشت شوی 2- نزد حور العینی بروی که بدنی نرم دارند و برای کسی که منظورش رستگاری است آفریده شده‌اند. نه برای شخصی که دین خود را به تهمت پذیرفته است 3- ای جان برای آسایش کوشش کن و در طلب خیر راغب باش.
سپس جنگ سختی کرد تا کشته شد. رضوان اللَّه علیه! پس از سعد بن حنظله عمیر (بضم عین و فتح میم) ابن عبد اللَّه مذحجی برای کار زار خروج نمود و ارجوزه‌ای را خواند که مطلع آن این است:
1- قد علمت سعد وحی مذحج انی لدی الهیجاء لیث محرج
1- یعنی قبیله سعد و مذحج میدانند من شیری هستم که در موقع نبرد سخت گیر میباشم 2- شمشیر خود را بر فرق سری فرود میاورم که سلاح پوشیده باشد و حریف خود را در هنگامی که کج شود نظیر شکار کفتار لنک رها میکنم.
وی همچنان کارزار نمود تا مسلم ضبابی و عبد اللَّه بجلی او را شهید کردند.
بعد از عمیر مسلم بن عوسجه برای مبارزه خروج کرد و رجزی را خواند که اول آن این است:
1- ان تسئلوا عنی فانی ذو لبد من فرع قوم من ذری بنی اسد
1- یعنی اگر از حسب و نسب من جویا شوید من شیری هستم از فرزندان گروهی از بنی اسد 2- کسی که در حق ما ظلم کند از راه هدایت دور و بدین خدای بی‌نیاز کافر شده است. سپس جنگ بسیار شدیدی کرد.
شیخ مفید و صاحب کتاب مناقب مینگارند: بعد از این جریان نافع بن هلال بجلی برای قتال قیام کرد و این رجز را خواند:
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 32
انا هلال البجلیّ- انا علی دین علی- و دینه دین النبی یعنی من از نسل هلال بجلی میباشم. من بر دین علی هستم که دین او دین پیامبر است.
مردی از بنی قطیعه برای مبارزه با او قیام کرد. شیخ مفید میگوید: نام آن مرد: مزاحم بن حریث بود. وی میگفت: من بر دین عثمان هستم. نافع پس

از اینکه به او گفت: تو بر دین شیطان هستی حمله کرد و او را کشت.
عمرو بن حجاج فریاد زد و گفت: ای مردم احمق! میدانید با چه کسی مقاتله میکنید!؟ شما با شهسواران اهل مصر که در جنگیدن بصیر و بینا هستند مبارزه مینمائید. اینان گروهی هستند که از جان گذشته‌اند. احدی از شما با آنان مبارزه نمیکند مگر اینکه او را با اینکه قلیل هستند خواهند کشت. بخدا قسم اگر ایشان را جز با سنگ تیر باران نکنید آنان را خواهید کشت.
عمر بن سعد لعنت اللَّه علیه به عمرو بن حجاج گفت: هر چه که تو صلاح بدانی همان خوب است. بفرست در میان آن افرادی که با ایشان تصمیم قتال دارند احدی از آنان برای مبارزه با آن گروه قیام نکند. اگر شما تنها بجنگ آنان بروید بر شما غالب میشوند.
عمرو بن حجاج نزدیک اصحاب امام حسین علیه السلام آمد و فریاد زد: ای اهل کوفه! مواظب اطاعت و جمعیت خود باشید. راجع به قتل شخصی که از دین خارج و با امام خویش یعنی یزید مخالفت کرده شک و تردید نداشته باشید.
امام حسین علیه السلام به عمرو بن حجاج فرمود: آیا مردم را علیه ما تحریک مینمائی؟ آیا ما از دین خارج‌شده‌ایم و شما در دین ثابت مانده‌اید، بخدا قسم شما حتما میدانید چه کسی از دین خارج شده و چه شخصی مستحق آتش دوزخ است.
سپس عمرو بن حجاج لعنه اللَّه از طرف فرات به میمنه لشکر امام حسین علیه السلام حمله کرد، و بقدر یک ساعت در زد و خورد بودند، اثر این زد و خورد از پا در آمدن

مسلم بن عوسجه بود. هنگامی که عمرو بن حجاج بازگشت و گرد و غبار بر طرف شد دیدند مسلم بن عوسجه از پا در آمده است! محمّد بن ابی طالب میگوید: مسلم بن عوسجه در حالی روی زمین سقوط کرد که رمقی داشت. امام حسین با حبیب بن مظاهر بسوی مسلم بن عوسجه شتافتند.
امام حسین پس از اینکه به مسلم بن عوسجه فرمود: خدا تو را رحمت کند این آیه را تلاوت کرد:
فَمِنْهُمْ مَنْ قَضی نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ یَنْتَظِرُ وَ ما بَدَّلُوا تَبْدِیلًا یعنی بعضی از ایشان انجام وظیفه کرد و برخی هم در انتظار انجام وظیفه‌اند، آنان تصمیم خود را عوض و بدل نکردند. سپس حبیب نزدیک مسلم بن عوسجه آمد و به او گفت: ای مسلم از پا افتادن تو بر من ناگوار است. بشارت باد تو را به بهشت.
مسلم با صدای ضعیفی گفت: خدا به تو مژده خیر دهد. حبیب گفت: اگر نه چنین بود که من هم بدنبال تو خواهم آمد دوست داشتم تو هر وصیتی که

داری بکنی. مسلم گفت:
فانی اوصیک بهذا.
یعنی من در باره این شخص یعنی امام حسین علیه السلام بتو توصیه میکنم. در رکاب این حسین مقاتله کن تا شهید شوی. حبیب گفت: من چشم تو را بوسیله یاری نمودن حسین روشن خواهم کرد. پس از این گفتگوها مسلم بن عوسجه شهید شد، رحمت خدا بر او باد.
راوی میگوید: کنیزک مسلم بن عوسجه فریاد زد: یا سیداه یا ابن عوسجتاه! ناگاه یاران ابن سعد در حالی که مژده بیکدیگر میدادند گفتند: ما مسلم بن- عوسجه را کشتیم.
شبث بن ربعی به افرادی که در اطرافش بودند گفت: مادرانتان در عزای شما گریان شوند، آیا نه چنین است که خویشتن را بدست خود میکشید و عزیزان خود را ذلیل مینمائید. آیا برای کشتن مسلم بن عوسجه خوشحال میشوید
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 34
بحق آن خدائی که من تسلیم او هستم مسلم بن عوسجه در میان مسلمانان مقام شریفی داشت. من خودم در جنگ آذربایجان دیدم این مسلم قبل از اینکه اسب‌های مسلمین به یک دیگر برسند شش نفر از مشرکین را بقتل رسانید.
پس از این جریان بود که شمر بن ذی الجوشن به میسره لشکر امام علیه السلام حمله کرد. یاران آن حضرت در مقابل شمر استقامت کردند و بشدت با دشمن شروع بکار زار نمودند. لشکر امام حسین که بیشتر از- 32- نفر سوار نبودند به هیچ طرفی از لشکر کوفه حمله نمیکردند مگر اینکه آنان را شکست میدادند.
عمر بن سعد حصین بن نمیر (بضم حاء و نون و فتح صاد و میم) را خواست و او را با تعداد پانصد سوار از تیر اندازان بطرف خیمه‌های حسین علیه السلام روانه کرد. آنان آمدند تا به امام حسین و اصحابش نزدیک شدند و آن بزرگواران را تیر باران کردند و اسب‌های ایشان را پی نمودند و همچنان مشغول قتال بودند تا روز نصفه شد و آتش جنگ شعله‌ور گردید.
لشکر ابن سعد برای اینکه خیمه‌های امام حسین علیه السلام متصل به یک دیگر بودند جز از یک طرف نمی‌توانستند برایشان دست یابند.
عمر بن سعد مردانی را فرستاد تا خیمه‌های امام حسین را از طرف چپ و راست بکنند و به آنها احاطه پیدا کنند! ولی یاران آن حضرت سه نفری و چهار نفری در میان خیمه‌ها میگشتند و بر آن مردی که متعرض و مزاحم بود حمله میکردند و او را پس از اینکه تیر باران مینمودند بقتل میرسانیدند.
عمر بن سعد لعنة اللَّه دستور داد تا خیمه‌های آن حضرت را آتش زدند.

امام حسین فرمود: بگذارید تا خیمه‌ها را بسوزانند، زیرا وقتی آتش روشن شود آنان نمی‌توانند بسوی شما بیایند و همان طور شد که آOحضرت فرموده بود.
گفته شده: شبث بن ربعی نزد ابن سعد آمد و به او گفت: مادرت در عزایت گریان شود! ما زنان را دچار جزع و فزع کردیم. عمر از این جنایت خجل شد و دستور داد تا از یکطرف با آنان کارزار نمایند.
یاران زهیر بن قین حمله کردند و ابو عذره ضبابی را که از یاران شمر بود

کشتند. همچنان از یاران امام حسین علیه السلام یکی دو تا شهید میشدند. چون تعداد آنان قلیل بود لذا هر کسی از ایشان شهید میشد نمودار بود. ولی با اینکه از لشکر ابن سعد ده نفر ده نفر کشته میشد نمودار نبود، زیرا تعداد ایشان زیاد بود.
هنگامی که ابو ثمامه صیداوی با این منظره مواجه شد به امام حسین گفت:
یا ابا عبد اللَّه! جانم بفدای تو باد، این گروه بتو نزدیک شده‌اند. بخدا قسم تو کشته نخواهی شد مگر اینکه من در حضور تو کشته گردم. ولی در عین حال من دوست دارم خدا را در حالی ملاقات نمایم که این نماز را خوانده باشم. امام حسین سر خود را بطرف آسمان بلند کرد و فرمود: بیاد نماز آمدی، خدا تو را از نمازگذاران محسوب نماید. آری اکنون اول وقت نماز است. از این مردم بخواهید دست از ما بردارند تا نماز بخوانیم.
حصین بن نمیر گفت: این نماز قبول نیست. حبیب بن مظاهر در جوابش گفت: ای خبیث تو کمان میکنی نماز پسر دختر پیامبر خدا قبول نمیشود و نماز تو قبول خواهد شد!؟ حصین به حبیب حمله کرد و حبیب هم به وی حمله نمود و شمشیری به اسب حصین زد، اسب وی دست‌های خود را بلند کرد و حصین روی زمین افتاد. لشکر کفر بداد او رسیدند و او را از دست حبیب نجات دادند. سپس امام حسین علیه السلام به زهیر بن قین و سعید بن عبد اللَّه فرمود: شما در جلو من قرار بگیرید تا نماز ظهر را بخوانم. آنان در جلو آن بزرگوار ماندند تا آن حضرت با نصفی از اصحاب خود نماز خوف خواندند.
روایت شده: سعید بن عبد اللَّه حنفی در جلو امام حسین علیه السلام قرار گرفت آنچه که امام حسین بطرف چپ و راست حرکت میکرد او در مقابل آن حضرت بود دشمنان او را هدف تیر قرار دادند و بقدری تیر بارانش نمودند که در روی زمین سقوط کرد و گفت: بار خدایا! این گروه را نظیر قوم عاد و ثمود لعنت کن.
پروردگارا! سلام مرا برسول خود برسان و آن حضرت را از درد این همه زخم و جراحاتی که بر من وارد شده آگاه کن. زیرا منظور من از این عمل

نصرت
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 36
ذریه پیامبر تو میباشد. وی پس از این جریان شهید شد، رحمت و رضوان خدا بر او باد. پس از شهادت وی تعداد- 13- تیر در جسد مبارکش یافتند، غیر از زخم شمشیر و نیزه‌هائی که در بدنش بود.
ابن نما میگوید: گفته شده امام حسین و یارانش نماز را با ایما و اشاره خواندند! بعد از این جریان عبد الرحمن بن عبد اللّه یزنی برای مبارزه خارج شد و این رجز را میخواند:
1- انا بن عبد اللّه من آل یزن دینی علی دین حسین و حسن
2- اضربکم ضرب فتی من الیمن ارجو بذاک الفوز عند المؤتمن
1- یعنی من پسر عبد اللّه و از قبیله یزن میباشم. دین من از دین حسین و حسن است 2- من شما را نظیر جوان یمنی میزنم و امیدوارم بدین وسیله نزد خدای مؤتمن رستگار باشم.
سید بن طاوس میگوید: بعد از عبد الرحمن عمرو بن قرظه (بفتح قاف و راء) انصاری برای کارزار قیام و از امام حسین استجازه کرد. امام علیه السلام به وی اجازه داد. او نظیر افرادی که مشتاق جزاء باشند جهاد کرد و در خدمت سلطان سماء مبالغه نمود تا اینکه گروه زیادی از حزب ابن زیاد را بدرک اسفل نازل کرد، وی هم جهاد و هم از امام علیه السلام دفاع میکرد- هیچ تیری بطرف امام حسین نمی‌آمد مگر اینکه بدن خود را هدف آن قرار میداد. هیچ شمشیری برای حسین علیه السلام کشیده نمیشد مگر اینکه قلب خود را هدف آن مینمود. هیچ اذیت و آزاری به امام علیه السلام نمیرسید تا اینکه بدنش بوسیله زخم و جراحات داغ شد! آنگاه متوجه امام شد و گفت: یا ابن رسول اللّه! آیا من به وعده خود وفا کردم؟ حضرت حسین فرمود: آری، تو از من زودتر داخل بهشت خواهی شد. سلام مرا به پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم برسان و آن حضرت را آگاه کن که من هم از عقب میایم سپس او بقدری جهاد نمود که شهید شد. رضوان اللّه علیه! در کتاب مناقب میگوید: وی این رجز را میخواند:
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 37
1- قد علمت کتیبة الانصار ان سوف احمی حوزة الذمار
2- ضرب غلام غیر نکس شاری دون حسین مهجتی و داری
1- یعنی گروه انصار میدانند که من بزودی از حریم دین خود حمایت میکنم
2- زدن جوانی که در فدا نمودن جان و خانه خود برای حسین علیه السلام کوتاهی نخواهد کرد.
سید بن طاوس میگوید: بعد از عمرو بن قرظه جون «1» (بفتح جیم) که غلام ابو ذر و شخصی سیاه چهره بود برای جهاد قیام نمود. امام حسین علیه السلام به وی فرمود: من تو را مرخص کردم، زیرا تو تابع ما شدی که

در رفاه و عافیت باشی، خود را در راه ما مبتلا منمای.
وی گفت: یا بن رسول اللَّه! من در زمان خوشی کاسه لیس شما بودم، آیا جا دارد اکنون که شما گرفتار شده‌اید دست از شما بردارم! بخدا قسم بوی من نامطلوب است، حسب و نسب من پست میباشد، رنگ من سیاه است. تو بر من منت بگذار تا لایق بهشت گردم و بوی بدنم نیکو، حسب و نسبم عالی، صورتم سفید شود، نه بخدا من از شما مفارقت نمیکنم تا اینکه این خون سیاه من با خونهای پاکیزه شما مخلوط شود. محمّد بن ابو طالب میگوید: سپس جون برای قتال قیام کرد و این رجز را خواند:
1- کیف یری الکفار ضرب الاسود بالسیف ضربا عن بنی محمّد
2- اذب عنهم باللسان و الید أرجو به الجنة یوم المورد
1- یعنی کفار ضرب دست غلام سیاه را چگونه می‌بینند که با شمشیر برای فرزندان حضرت محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم میزند 2- من با زبان و دست از فرزندان حضرت محمّد دفاع میکنم. امیدوارم که در روز ورود بصحرای محشر داخل بهشت شوم.
سپس جهاد کرد تا شهید شد و امام حسین علیه السلام ببالین او آمد و فرمود:
بار خدایا! صورت وی را سفید و بوی او را نیکو و وی را با ابرار محشور بفرما و

شناسائی را بین او و محمّد و آل محمّد صلّی اللَّه علیهم اجمعین برقرار بفرما! امام محمّد باقر از حضرت امام زین العابدین علیهما السلام روایت میکند که فرمود:
هنگامی که گروهی در میدان جنگ آمدند تا اجساد شهیدان آل محمّد را دفن نمایند جسد این غلام یعنی جون را بعد از ده روز در حالی یافتند که بوی مشک از آن میوزید. رضوان اللَّه علیه! صاحب کتاب مناقب مینگارد: جون رجزی را میخواند که مطلع آن این است:
1- کیف یری الفجار ضرب الاسود بالمشرفی القاطع المهند
1- یعنی این مردم تبه کار ضربت غلام سیاه را چگونه می‌بینند که با شمشیر برنده مشرفی و هندی بکار می‌برد 2- با شمشیری برنده برای فرزندان محمّد صلّی اللَّه علیه و آله می‌جنگم. با زبان و دست از ایشان دفاع مینمایم 3- امیدوارم این عمل در روز ورود بمحشر از طرف خدای یگانه باعث رستگاری من شود- زیرا شفیعی نظیر احمد صلّی اللَّه علیه و آله نزد خدا نیست.
سید بن طاوس میگوید: پس از جون عمرو بن خالد صیداوی بحضور امام حسین آمد و گفت: یا ابا عبد اللَّه! من تصمیم گرفته‌ام به یاران خود ملحق شوم. من دوست ندارم زنده بمانم و تو را تنها و شهید بنگرم. امام علیه

السلام به او فرمود: قیام کن، ما نیز در همین ساعت بتو ملحق خواهیم شد. وی جلو رفت و بقدری جهاد کرد تا شهید شد.
سپس حنظلة بن سعد شبامی آمد و در مقابل امام حسین علیه السلام ایستاد و تیر و نیزه و شمشیرها را بوسیله صورت و گلوی خود از امام حسین دفع مینمود و این آیات را تلاوت میکرد:
یا قَوْمِ إِنِّی أَخافُ عَلَیْکُمْ مِثْلَ یَوْمِ الْأَحْزابِ. مِثْلَ دَأْبِ قَوْمِ نُوحٍ وَ عادٍ، وَ ثَمُودَ وَ الَّذِینَ مِنْ بَعْدِهِمْ وَ مَا اللَّهُ یُرِیدُ ظُلْماً لِلْعِبادِ. وَ یا قَوْمِ إِنِّی أَخافُ عَلَیْکُمْ یَوْمَ التَّنادِ. یَوْمَ تُوَلُّونَ مُدْبِرِینَ ما لَکُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عاصِمٍ.
ای گروه! امام حسین را شهید نکنید که دچار عذاب خدا خواهید شد و

کسی که افتراء بزند ناامید خواهد شد.
در کتاب مناقب مینگارد: امام حسین علیه السلام به او فرمود: ای پسر سعد در آن هنگامی که تو این گروه را بسوی حق دعوت کردی و نپذیرفتند و بتو و یارانت دشنام دادند مستوجب عذاب شدند. پس اکنون چگونه خواهند بود که یاران نیکوکار تو را کشته‌اند. سعد گفت: فدای تو شوم راست گفتی. آیا ما بسوی پروردگار خود نمیرویم که به برادران خود ملحق شویم؟ امام حسین فرمود: بجانب چیزی برو که از دنیا و آنچه در آن است برای تو بهتر خواهد بود، برو بطرف سلطنت و مقامی که از دست نخواهد رفت.
سعد گفت: السّلام علیک یا بن رسول اللَّه! صلّی اللَّه علیک و علی اهلبیتک، خدا ما و شما را در بهشت جمع کند. امام علیه السلام فرمود: آمین! آمین!
سپس سعد آمد و جنگ شدیدی کرد تا اینکه بر او حمله کردند و وی را شهید نمودند. رضوان اللَّه علیه! سید بن طاوس میگوید: بعد از سعد سوید بن عمرو بن ابی مطاع که شخصی شریف و کثیر الصلاة بود برای جهاد قیام کرد و نظیر شیری ژیان جهاد نمود.
او در مقابل صدمات سختی که دچارش میشد کاملا صبر کرد تا اینکه در میان شهیدان سقوط نمود. بدن وی بوسیله زخمها داغ شده بود. او همچنان افتاده بود و قدرت حرکتی نداشت تا اینکه شنید لشکر ابن سعد گفتند: حسین شهید شد! سپس با کوشش و زحمت چاقوئی از کفش خود خارج کرد و همچنان جنگید تا شهید شد. صاحب کتاب: مناقب میگوید: پس از سوید یحیی بن سلیم مازنی برای جهاد در راه خدا قیام نمود و این رجز را خواند:
1- لا ضربن القوم ضربا فیصلا ضربا شدیدا فی العداة معجلا
2- لا عاجزا فیها و لا مولولا و لا اخاف الیوم موتا مقبلا
لکننی کالّلیث احمی اشبلا
1- یعنی من حتما این گروه را با ضربتی میزنم که جداکننده باشد. یک

ضربت شدیدی که به تعجیل در میان دشمنان بکار خواهد رفت 2- من در میان
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 40
آنان عاجز نیستم و وا ویلا نمیگویم. امروز از این مرگی که متوجه من شده خوفی ندارم. ولی من نظیر شیری هستم که از شیر بچگان دفاع کند. سپس حمله و قتال شدیدی کرد تا شهید شد. رحمت اللّه علیه. بعد از یحیی بن سلیم قرة بن ابی قرة غفاری برای مبارزه خارج شد و رجزی را خواند که مطلع آن این است:
1- قد علمت حقا بنی غفار و خندق بعد بنی نزار
1- یعنی حقا که بنی غفار و بنی خندف و بنی نزار میدانند 2- آنان میدانند که من شیری غیرتمند هستم و گروه فجار و نابکار را حتما خواهم زد. 3- اینان را با هر شمشیری که از فولاد و برنده باشد میزنم. ضربت دردناکی برای فرزندان خوبان خواهم زد. که فرزندان پیامبر و بزرگان خوبان میباشند سپس حمله کرد و بقدری جهاد نمود تا شهید شد. رحمت خدا بر او باد. پس از قرة بن- ابی قره مالک بن انس مالکی برای جهاد خروج کرد و رجزی را خواند که مطلع آن این است:
1- قد علمت مالکها و الدودان و الخندفیون و قیس عیلان
1- یعنی قبیله مالک و دودان و خندف و قیس عیلان میدانند 2- که قبیله من در موقع کارزار آفت همانندان و بزرگ سواران میباشند 3- قبیله من بوسیله نیزه تیز مباشر و متصدی مرگ هستند. ما این طور نیستیم که در مقابل نیزه‌ها عاجز باشیم 4- آل علی تابع خدا و آل زیاد تابع شیطانند.
سپس حمله و جهاد کرد تا شهید شد. رحمت خدا بر او باد. ابن نما میگوید: نام این شهید انس بن حارث کاهلی بود. در کتاب مناقب مینگارد: بعد از مالک عمرو بن مطاع جعفی برای مبارزه قیام کرد و رجزی را میخواند که مطلع آن این است:
1- انا بن جعف و ابی مطاع و فی یمینی مرهف قطاع
1- یعنی من از قبیله جعف هستم و پدرم مطاع است. در دست راست من شمشیر قاطعی 2- و نیزه‌ای است که سر آن میدرخشد و از نور آن شعاعی دیده
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 41
می‌شود 3- امروز برای ما نیکو است که برای امام حسین زد و خورد نمائیم 4- این جهاد باعث رستگاری ما و دفاع از دوزخ است در آن روزی که نفع و فائده‌ای برای کسی نخواهد بود. سپس حمله کرد تا شهید گردید رحمت خدا بر او باد. پس از عمرو بن مطاع حجاج بن مسروق که مؤذن امام حسین بود خروج کرد و این رجزی را خواند که اول آن این است:
1- اقدم حسین هادیا مهدیا الیوم نلقی جدک النبیا

1- یعنی ای حسین در حالی که هادی و مهدی هستی اقدام کن. امروز جد تو را که پیامبر است ملاقات خواهیم کرد 2- سپس پدرت علی را که صاحب بذل و بخشش است و همان شخصی است که ما او را وصی شناخته‌ایم دیدار مینمائیم 3- و امام حسن را که نیکو و پسندیده و ولی است با جعفر طیار که جوانمردی شجاع بود و حضرت حمزه که شیر خدا و از شهدائی محسوب می‌شود که زنده‌اند ملاقات میکنیم. سپس حمله و کارزار کرد تا شهید گردید- رحمت خدا بر او باد! بعد از حجاج زهیر بن قین برای کارزار قیام نمود و رجزی را خواند که مطلع آن این است:
1- انا زهیر و انا بن القین اذ ودکم بالسیف عن حسین
1- یعنی من زهیرم که پر قین میباشم و شما را بوسیله شمشیر از امام حسین دور میکنم 2- حقا که حسین یکی از دو سبط امت و از عترت نیکو و با تقوا و شایسته است 3- این رسول خدا است بدون دروغ. من شما را با شمشیر میزنم و هیچ عیبی نمی‌بینم. ای کاش جان من دو قسمت شده بود. محمّد بن ابو طالب میگوید:
زهیر قتال کرد تا تعداد یک صد و بیست نفر از دشمنان را کشت. سپس کثیر بن عبد اللَّه شعبی و مهاجر بن اوس تمیمی بر او حمله کردند و شهیدش نمودند. امام حسین فرمود: زهیر از پای در آمد! زهیر از رحمت خدا دور مباد! خدا قاتل تو را لعنت کند. خدا آن افرادی را که بصورت بوزینه و خوک در آمد لعنت کند.
بعد از زهیر سعید بن عبد اللَّه حنفی برای کار زار خروج کرد و رجزی را خواند

که مطلع آن این است:
1- اقدم حسین الیوم تلقی احمدا و شیخک الحبر علیا ذا الندی
1- یعنی ای حسین برای جهاد اقدام کن، امروز احمد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم را خواهی دید و پدر بزرگوارت علی را که صاحب بذل و بخشش است ملاقات میکنی 2- حسن را که چون ماه و بحد کامل با سعادت است و عموی خود را که مردی پر همت و ارشد است دیدار مینمائی 3- حمزه که شیر خدا است و اسد خوانده می‌شود و جعفر طیار که دارای دو بال است و در مکان شایسته‌ای جایگزین شده‌اند ملاقات میکنی، در بهشت فردوس که مقام عالی است رفته‌اند. در کتاب مناقب میگوید:
گوینده این اشعار سوید بن عمرو بن ابی مطاع بود. سپس جهاد کرد تا شهید شد پس از سعید بن عبد اللَّه حبیب بن مظاهر اسدی برای مبارزه قیام کرد و رجزی را میخواند که اول آن این است:
1- انا حبیب و ابی مظهر فارس هیجاء و حرب تسعر
1- یعنی من حبیبم و پدرم مظهر میباشد. من شهسوار کار زاری هستم که

آتش آن شعله‌ور شود 2- شما از نظر تعداد بیشترید ولی ما از لحاظ حجت و دلیل عالیتر و ظاهر تریم 3- شما در موقع وفاداری بی‌وفائید ولی ما با وفا و برای حق صبورتریم. من از شما بالاتر و عذر ما برای جنگ مواجه‌تر است. سپس جنگ سختی کرد و نیز این رجز را خواند:
اقسم لو کنا لکم اعدادا او شطرکم ولیتم الأکتادا
3- یا شر قوم حسبا و آدا و شرهم قد علموا اندادا
1- یعنی قسم میخورم که اگر تعداد ما بقدر تعداد شما یا بقدر یک قسمت تعداد شما بود شما رو بفرار می‌نهادید 2- ای گروهی که از لحاظ حسب و نسب و قدرت بدترین مردم هستید، شما بدتر از آن افرادی هستید که برای خدا شریک قائل شدند.
سپس مردی از بنی تمیم بر او حمله کرد و نیزه‌ای به وی زد، وقتی خواست برخیزد حصین بن نمیر لعنة اللّه با شمشیر ضربتی بر سرش زد و او را از پای درآورد،
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 43
آنگاه آن مرد تمیمی پیاده شد و سر مبارکش را از تن جدا نمود. شهادت او امام حسین را در هم شکست! امام علیه السلام فرمود: ثواب این گونه مصائب خود و یارانم را از خدا میخواهم. گفته شده: او را بدیل بن صریم (بضم باء و صاد) کشت و سر او را برید و بر گردن اسب خود آویزان نمود. هنگامی که داخل مکه شد و پسر حبیب که نابالغ بود او را دید برجست و او را کشت و سرش را برید. محمّد بن ابی طالب میگوید: حبیب بن مظاهر تعداد- 32- نفر از لشکر کفر را بدرک اسفل نازل کرد.
سپس حصین بن نمیر (بضم حاء و نون) او را شهید کرد و سر مبارکش را بگردن اسب خود آویزان نمود. بعد از حبیب هلال بن نافع بجلی برای مبارزه قیام نمود و این رجز را خواند:
1- اری بها معلمة افواقها و النفس لا ینفعها اشفاقها
2- مسمومة تجری بها اخفاقها لیملان ارضها رشاقها
1- یعنی من این تیرهائی را که نوک آنها خونین است بطرف دشمن پرتاب میکنم. ترسیدن نفس برایش ثمری ندارد 2- آن تیرها مسموم هستند و صدای آنها با آنها جاری می‌شود تا زمین و میدان تیر اندازی را با یک دیگر پر کنند.
وی همچنان آن گروه خونخوار را تیر باران میکرد تا اینکه تیرهایش خاتمه یافتند. بعد از آن دست بشمشیر زد و شروع بکار زار نمود و این رجز را خواند:
1- انا الغلام الیمنی البجلیّ دینی علی دین حسین و علی
2- ان اقتل الیوم فهذا املی فذاک رأیی و الاقی عملی
1- یعنی من جوانی یمنی و از قبیله بجلی هستم. دین من از دین حسین و

علی است 2- اگر امروز شهید گردم آرزوی من میباشد. این رأی من است و جزای عمل خود را خواهم دید.
او تعداد- 13- نفر مرد را از لشکر کفر بدوزخ روانه کرد بعد از این شجاعت بازوهای وی را کوبیدند و اسیرش کردند. سپس شمر برخاست و گردن او را زد.
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 44
بعد از هلال بن نافع جوانی برای جهاد در راه خدا خروج کرد که پدرش در میدان کارزار شهید شده بود و مادرش همراهش بود. مادرش به وی گفت: ای پسرک عزیزم! برخیز و در جلو روی پسر پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله جهاد کن! هنگامی که قیام کرد امام حسین علیه السلام فرمود: این جوانی است که پدرش کشته شده، شاید مادرش راضی نباشد او خروج کند. آن جوان گفت: مادرم این دستور را بمن داده است آن جوان رجزی خواند که مطلع آن این است:
1- امیری حسین و نعم الامیر سرور فؤاد البشیر النذیر
1- یعنی امیر من امام حسین است که خوب امیری میباشد حسین سرور قلب پیغمبر خدا است که بشارت دهنده به بهشت و ترساننده از جهنم است 2- علی و فاطمه پدر و مادر امام حسینند. آیا نظیر حسین کسی را دارید 3- حسین دارای طلعتی است مثل آفتاب درخشان و دارای پیشانی است نظیر ماه منیر.
سپس بقدری جهاد کرد تا شهید شد و سرش را بریدند و بسوی لشکر امام حسین علیه السلام انداختند مادرش سر او را برداشت و گفت: ای پسر عزیزم احسنت! ای سرور قلب من! ای نور چشم من! آنگاه آن سر را بطرف لشکر ابن سعد انداخت. آن سر به مردی اصابت کرد و او را کشت. آن زن عمود خیمه وی را بر گرفت و در حالی به لشکر دشمن حمله کرد که این رجز را میخواند:
1- انا عجوز سیدی ضعیفة خاویة بالیة نحیفة
2- اضربکم بضربة عنیفة دون بنی فاطمة الشریفة
1- یعنی ای آقای من! من پیرزنی ضعیف و خمیده و پوسیده و نحیف میباشم 2- من شما را بوسیله ضربتی سخت برای یاری کردن فرزندان فاطمه شریفه میزنم. در کتاب: مناقب مینویسد: بعد از آن جوان جنادة بن حارث انصاری برای مبارزه خروج نمود و این رجز را میخواند:
1- انا جناد و انا بن الحارث لست بخوار و لا بناکث
2- عن بیعتی حتی یرثنی وارث الیوم شلوی فی الصعید ماکث
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 45
1- یعنی من جناده‌ام. من پسر حارث هستم. من سست و خائف و پیمان شکن نیستم 2- من از بیعت خود دست بر نمی‌دارم تا شهید شوم و وارثی

از من ارث ببرد.
امروز کالبد و جنازه من روی زمین خواهد بود. سپس همچنان جهاد نمود تا شهید شد- رحمت اللَّه علیه. پس از جناده فرزندش عمرو برای مبارزه قیام کرد و رجزی را خواند که مطلع آن این است:
اضق الخناق من ابن هند و ارمه من عامه بفوارس الانصار
1- یعنی غضب و کار را بر پسر هند یعنی یزید سخت و او را در همین سال بوسیله سواران انصار تیر باران کن 2- و بواسطه مهاجرینی که نیزه‌های خود را در میان گرد و غبار بوسیله خون کفار خضاب و رنگین نمودند 3- آن نیزه‌ها در عهد حضرت محمّد صلّی اللَّه علیه و آله خضاب شدند. ولی امروز از خون تبه‌کاران خضاب خواهند شد. 4- امروز آن نیزه‌ها از خون اراذل که قرآن را برای نصرت اشرار پشت سر انداختند خضاب میشوند 5- در جنگ بدر با شمشیرهای برنده و نیزه‌های مرگ بار برای خونخواهی آمده بودند. 6- بخدا که پروردگار من است من دائما بوسیله شمشیر تیز و مرگ آور ضربت بمردم فاسق میزنم 7- این فداکاری بر من که از قبیله ازد هستم در هر روزی که زد و خورد در کار باشد واجب و لازم است. پس از عمرو- بن جناده عبد الرحمن بن عروه برای جهاد قیام کرد و رجزی خواند که مطلع آن این است:
1- قد علمت حقا بنو غفار و خندف بعد بنی نزار
1- یعنی حقا که قبیله غفار و قبیله خندف و بنی نزار میدانند 2- که من حتما گروه نابکاران را بوسیله هر شمشیر بران و مرگ باری خواهم زد 3- ای گروه! بوسیله شمشیر تیز و نیزه مرگ آور از فرزندان افراد خوب دفاع کنید! سپس بقدری جهاد کرد تا شهید شد. رحمت خدا بر او باد! محمّد بن ابی طالب میگوید: عابس بن ابی شبیب شاکری با شوذب که غلام شاکر بود آمد و گفت: ای شوذب، تو چه کار خواهی کرد؟ گفت: چه کار کنم، آیا

صلاح است جهاد کنم تا کشته شوم؟ گفت: این احتمال در باره تو هست. بحضور امام حسین مشرف شو، تا تو را در ردیف فدائیان خود بشمار آورد. چنان که دیگران را آورد. زیرا امروز روزی است که سزاوار است ما هر قدری که مقدور باشد طلب اجر کنیم، چه آنکه بعد از امروز عملی برای ما نخواهد بود؟ امروز روز حساب است.
شوذب نزد امام حسین آمد و پس از اینکه سلام کرد گفت: یا ابا عبد اللَّه! بخدا قسم در روی زمین احدی از خویشاوندان من و بیگانگان نیست که نزد من از تو محبوب‌تر و عزیزتر باشد. اگر برای من مقدور بود ظلم و کشته شدن را بچیزی که از جان و خونم عزیزتر باشد از تو دفع نمایم دریغ نداشتم. السّلام علیک یا ابا عبد اللَّه. من شهادت میدهم که بدین تو و دین پدرت میباشم. سپس با شمشیر متوجه دشمن شد.

ربیع بن تمیم میگوید: وقتی من او را دیدم می‌آمد، وی را شناختم من او را در میدان‌های جنگ دیده بودم. وی شجاع‌ترین مردم بود. لذا گفتم: ایها الناس این شخص شیر شیران است! این پسر ابی شبیب میباشد! مبادا احدی از شما بمیدان او قدم بگذارد! شوذب همچنان فریاد میزد آیا مردی هست، آیا مردی هست!؟
عمر بن سعد گفت: او را از همه طرف سنگباران نمائید. وقتی شوذب با این منظره مواجه شد زره و کلاه‌خود خود را بدور انداخت و به آن لشکر ستمکیش حمله کرد. بخدا قسم دیدم بیشتر از دویست نفر از جلو خود فرار میداد. سپس آن لشکر خونخوار از همه طرف او را محاصره و شهید نمودند.
من سر او را در دست مردانی دلیر دیدم که هر کدام میگفتند: من او را کشتم و دیگری میگفت: من وی را کشته‌ام. ابن سعد گفت: راجع به این موضوع نزاع نکنید، زیرا او را یکنفر نکشته است. او بدین سخن نزاع آنان را خاتمه داد.
بعد از شوذب عبد اللَّه غفاری و عبد الرحمن غفاری نزد امام حسین علیه السلام

آمدند و گفتند: یا ابا عبد اللّه سلام بر تو باد! ما آمده‌ایم در مقابل تو شهید شویم و از تو دفاع نمائیم. امام علیه السلام فرمود: خوش آمدید، نزدیک بیائید، آنان در حالی که گریان بودند نزدیک آن حضرت رفتند آن بزرگوار به ایشان فرمود:
ای برادرزادگان من برای چه گریان هستید. بخدا قسم من امیدوارم چشم شما بعد از یک ساعت دیگر روشن شود.
آنان گفتند: فدای تو شویم ما برای خویشتن گریان نیستیم. بلکه برای تو گریانیم که می‌بینیم محاصره‌شده‌ای و ما نمی‌توانیم از تو دفاع کنیم. امام حسین فرمود: ای برادرزادگان من! خدا برای این محبت و جان نثاری و مواساتی که شما نسبت بمن دارید بهترین جزای پرهیزگاران را بشما عطا فرماید. سپس آنان متوجه کارزار شدند و گفتند: السلام علیک یا بن رسول اللّه: فرمود:
و علیکما السلام و رحمت اللَّه و برکاته
. آنگاه بقدری مبارزه کردند تا شهید شدند. بعد از عبد اللَّه و عبد الرحمن غلام ترک آن حضرت که قاری قرآن بود برای مبارزه خروج کرد و این رجز را خواند:
1- البحر من طعنی و ضربی یصطلی و الجو من سهمی و نبلی یمتلی
2- اذا حسامی فی یمینی ینجلی ینشق قلب الحاسد المبجل
1- یعنی دریا از نیزه و ضربت من داغ می‌شود و فضا از تیر اندازی من

مملو و پر میگردد 2- تا این شمشیر در دست راست من برق میزند قلب شخصی که حسود و دلاور باشد شکافته خواهد شد. وی گروهی از دشمن را کشت و سپس از پای درآمد و سقوط کرد. امام حسین علیه السلام ببالین او آمد و پس از اینکه گریان شد صورت مبارک خود را بصورت وی نهاد. هنگامی که او چشم خود را باز کرد و امام حسین را دید لبخندی زد و شهید شد.
سپس یزید بن زیاد بن شعثاء تعداد هشت تیر بطرف آنان انداخت که پنج عدد آنها خطا نکرد. هر تیری که وی می‌انداخت امام حسین علیه السلام در حق او دعا میکرد و می‌فرمود: بار خدایا! تیر اندازی او را محکم بگردان و جزای وی را
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 48
بهشت قرار بده! بعد از این جریان حمله کردند و او را شهید نمودند.
ابن نما از مهران نقل میکند که گفت: من با امام حسین در کربلا بودم مردی را دیدم که بشدت کارزار میکرد و به هیچ گروهی حمله نمیکرد مگر اینکه آنان را دچار هزیمت مینمود. سپس بسوی حسین علیه السلام باز میگشت و این رجز را میخواند:
ابشر هدیت الرشد تلقی احمدا فی جنة الفردوس تعلو صعدا
یعنی بشارت باد تو را براه رستگاری، هدایت شوی، تو حضرت محمّد صلّی اللَّه علیه و آله را ملاقات خواهی کرد. در بهشت فردوس مقامی عالی خواهی داشت.
من گفتم: این شخص کیست؟ گفتند: ابو عمر و نهشلی و گفته شده: خثعمی است. عامر بن نهشل که از قبیله بنی اللات و ثعلبه بود بر او حمله کرد و سر از بدنش جدا کرد. این ابو عمرو مردی بود که نماز شب میخواند و کثیر الصلاة بود.
بعد از ابو عمرو یزید بن مهاجر برای جهاد فی سبیل اللَّه خروج کرد و تعداد پنج نفر از لشکر کفار را بوسیله پیکان بسوی دوزخ روانه کرد. سپس نزد امام حسین آمد و این رجز را میخواند:
1- انا یزید و ابی المهاجر کاننی لیث بغیل خادر
2- یا رب انی للحسین ناصر و لابن سعد تارک و هاجر
1- یعنی من یزیدم و پدرم مهاجر است. گویا: من شیر بیشه‌ای هستم که کمین کرده باشد 2- ای پروردگار من! من حتما حسین را نصرت میدهم و از ابن سعد دوری و بیزاری میجویم. کنیه این یزید بن مهاجر: ابو شعثاء و از قبیله: بهدله و کنده بود.
پس از این جریان مردی آمد و گفت: حسین کجاست؟ امام حسین فرمود: من حسینم. او گفت: بشارت باد تو را به آتش که اکنون داخل آن خواهی شد.

امام علیه السلام در جوابش فرمود: بلکه بشارت باد مرا به پروردگار مهربان و شفیعی که شفاعتش قبول می‌شود، تو کیستی؟ گفت: من محمّد بن اشعث هستم.
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 49
امام حسین علیه السلام در حق او نفرین کرد و فرمود: پروردگارا! اگر این شخص دروغگو میباشد او را داخل جهنم کن. وی را امروز وسیله عبرت یارانش قرار بده! طولی نکشید که عنان اسب وی بازگشت و او را از پشت خود پرتاب نمود ولی پایش در حلقه رکاب ماند. آن اسب وی را همچنان میزد تا اینکه قطعه قطعه شد و آلت رجولیت او روی زمین افتاد. بخدا قسم من از این سرعت استجابت دعای آن حضرت دچار تعجب شدم! سپس مرد دیگری آمد و گفت: حسین کجا است! امام علیه السلام فرمود: من حسینم. گفت: بشارت باد تو را به آتش! امام حسین فرمود: من بپروردگار مهربان و شفیعی که شفاعتش قبول است مژده داده میشوم. تو کیستی !؟ گفت:
من شمر بن ذی الجوشن هستم.
امام حسین علیه السلام فرمود: اللَّه اکبر! پیغمبر خدا فرمود: در عالم خواب دیدم سگ ابلغی خون اهل بیت مرا می‌لیسد! امام حسین علیه السلام هم فرمود: من در عالم خواب دیدم گویا: سگهائی مرا میگزند و گویا: در میان آنها سگی است ابلغ که از همه بیشتر بمن حمله میکند! و آن سگ ابلغ تو هستی! بدن شمر بن- ذی الجوشن ابرص یعنی لک و پیس بود.
از ترمذی نقل شده که گفت: بحضرت صادق علیه السلام گفته شد: تعبیر خواب تا چه مدّتی تأخیر خواهد افتاد؟ آن بزرگوار خوابی را که پیغمبر خدا صلّی اللَّه علیه و آله دیده بود نقل کرد که تعبیر آن پس از شصت سال معلوم شد.
سپس سیف بن ابو حارث جابری و مالک بن عبد اللَّه جابری بحضور امام حسین آمدند و پس از ملاقات گفتند: السلام علیک یا بن رسول اللَّه. امام در جوابشان فرمود:
و علیکما السلام
. آنان جهاد کردند تا شهید شدند.
محمّد بن ابی طالب و دیگران مینگارند: سپس یاران امام حسین علیه السلام هر کدام پس از دیگری می‌آمدند و میگفتند: السلام علیک یا بن رسول اللَّه و امام جواب آنان را میداد و میفرمود:
و علیک السلام
ما هم بعد از تو میائیم. سپس این آیه را تلاوت میکرد:
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 50
فَمِنْهُمْ مَنْ قَضی نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ یَنْتَظِرُ یعنی گروهی از آنان بوظیفه خود

عمل کردند و برخی از ایشان در انتظار انجام وظیفه هستند. تا اینکه آخرین نفر آنان شهید شدند. رحمت خدا بر آنان باد! و کسی غیر از اهل بیت امام حسین با آن حضرت نبود.
آری، مؤمن دین خود را بدنیا و شهادت در راه خدا را بزندگی خود مقدم میدارد. حق را یاری میکند و لو اینکه شهید شود. لذا خدای مهربان (در سوره آل عمران، آیه- 169) میفرماید:
مبادا افرادی را که در راه خدا شهید شده‌اند در ردیف اموات بیاورید بلکه آنان زنده‌اند و نزد پروردگار خود رزق و روزی داده میشوند.
هنگامی که پیغمبر خدا صلّی اللّه علیه و آله بالای جنازه شهیدان احد که حضرت حمزه نیز در میان ایشان بود آمد و فرمود: من (فردای قیامت) بر این گروه شاهد خواهم بود. آنان را با همین بدنهای خون آلوده دفن کنید. زیرا ایشان فردای قیامت در حالی محشور میشوند که خون از رگهای گردنشان جستن میکند. رنگ رنگ خون است ولی بوی بوی مشک خواهد بود.

مبارزه بنی هاشم علیهم السلام

هنگامی که اصحاب امام حسین علیه السلام شهید شدند و احدی غیر از اهل بیت آن حضرت که عبارت بودند از: فرزندان حضرت امیر، فرزندان جعفر، فرزندان عقیل، فرزندان امام حسن و فرزندان خود حسین علیهم السلام باقی نماند جمع شدند و یک دیگر را وداع نمودند. سپس برای جهاد در راه خدا عازم شدند.
اول کسی که از اهل بیت امام حسین علیه السلام برای مبارزه قیام کرد عبد اللّه بن مسلم بن عقیل بن ابی طالب علیه السلام بود. وی این رجز را میخواند:
1- الیوم القی مسلما و هوایی و فتیة بادوا علی دین النبی
2- لیسوا بقوم عرفوا بالکذب لکن خیار و کرام النسب
من هاشم السادات اهل الحسب
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 51
1- یعنی امروز پدرم مسلم را با جوانانی که در دین نبیی مردند ملاقات میکنم 2- آنان گروهی نیستند که بدروغگوئی معروف شده باشند ولی از خوبان و بزرگوارانند. از نسل حضرت هاشم علیه السلام میباشند و حسب و نسب عالی و بزرگی دارند.
98- محمّد بن ابی طالب میگوید: عبد اللّه بن مسلم کارزار کرد تا تعداد مرد را در سه حمله از لشکر ابن سعد کشت. سپس عمرو بن صبیح صیداوی و اسد بن مالک او را شهید نمودند.
ابو الفرج میگوید: مادر این عبد اللّه بن مسلم رقیه دختر حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام بود. این محمّد را عمرو بن صبیح کشت. وی میگوید: عبد اللّه بن مسلم دست خود را به شقیقه خود نهاده بود که تیری آمد دست و شقیقه او را به یک دیگر دوخت. مادر محمّد بن مسلم بن عقیل ام ولد یعنی کنیز زر خرید بود. این محمّد بن- مسلم را ابو جرهم ازدی و لقیط بن ایاس جهنی کشتند. محمّد بن ابی طالب و دیگران نوشته‌اند: بعد از محمّد بن مسلم بن عقیل جعفر بن عقیل برای مبارزه قیام کرد و این رجز را خواند:
1- انا الغلام الابطحی الطالبی من معشر فی هاشم و غالب
2- و نحن حقا سادة الذوائب هذا حسین اطیب الاطائب
من عترة البر التقی العاقب
1- یعنی من جوان ابطحی و طالبی میباشم و غالب هستم 2- حقا که ما افرادی بزرگواریم. این حسین است که خوبترین خوبان میباشد و از عترت شخصی نیکوکار و با تقوا و شریف یعنی حضرت علی است.

وی تعداد پانزده سوار از دشمن را کشت. ابن شهر آشوب میگوید: دو نفر مرد را کشت: سپس بشر (بکسر باء) ابن سوط همدانی (بسکون میم) او را شهید نمود. ابو الفرج مینویسد: مادر این جعفر: ام الثغر دختر عامر عامری بود. وی را عروة بن عبد اللّه خثعمی شهید کرد. بعد از جعفر برادرش عبد الرحمن بن عقیل
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 52
برای جهاد در راه خدا اقدام کرد و این رجز را خواند:
1- ابی عقیل فاعرفوا مکانی من هاشم و هاشم اخوانی
2- کهول صدق سادة الاقران هذا حسین شامخ البنیان
و سید الشیب مع الشبان
1- یعنی پدر من عقیل است. مقام و منزلت مرا که از نسل هاشم هستم بشناسید و بنی هاشم برادران منند 2- که بزرگان صدق و سادات همانندان خود میباشند. این حسین است که دارای حسب و نسب شامخی میباشد و بزرگ پیران و جوانان است. عبد الرحمن تعداد هفده نفر سوار از دشمن را کشت. سپس عثمان بن خالد جهنی وی را شهید نمود.
ابو الفرج می‌نگارد: مادر عبد اللّه بن عقیل بن ابی طالب ام ولد بود. او را عثمان بن خالد بن اشیم جهنی و بشر بن حوط قابضی شهید کردند. مادر عبد اللّه اکبر بن عقیل نیز ام ولد بود. وی را عثمان بن خالد جهنی و مردی از قبیله همدان (بسکون میم) شهید کردند.
محمّد بن ابی سعید بن عقیل بن ابی طالب را که احول و مادرش ام ولد بود لقیط- ابن یاسر جهنی هدف تیر قرار داد. محمّد بن علی بن حمزة میگوید: جعفر بن محمّد بن عقیل با ابو سعید کشته شد و نیز گفته: شنیده شده: وی در جنگ حره کشته شد.
ابو الفرج میگوید: در کتب انساب ندیدم که محمّد بن علی بن عقیل پسری داشته باشد بنام: جعفر. نیز محمّد بن علی بن حمزه گفته: علی بن عقیل که مادرش ام ولد بود در روز عاشورا شهید شد. بعد از عبد الرحمن محمّد بن عبد اللّه بن جعفر ابن ابی طالب برای جهاد خروج کرد و این رجز را میخواند:
1- نشکو الی اللّه من العدوان قتال قوم فی الردی عمیان
2- قد ترکوا معالم القرآن و محکم التنزیل و التبیان
و اظهروا الکفر مع الطغیان
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 53
1- یعنی ما از دست دشمنان بخدا شکایت می‌کنیم. با گروهی کارزار می‌نمایم که کورکورانه در راه پست می‌روند 2- آنان دستورات قرآن و بیان آن را ترک کرده‌اند و آیات محکمه قرآن و بیان آن را از دست داده‌اند. کفر را با طغیان و سرکشی ظاهر نموده‌اند. سپس جنگید تا تعداد ده نفر از

لشکر دشمن را کشت و عامر بن نهشل تمیمی او را شهید نمود.
بعد از محمّد بن عبد اللّه عون بن عبد اللّه بن جعفر علیه السلام برای جهاد در راه خدا خروج کرد و این رجز را خواند:
1- ان تنکرونی فأنا بن جعفر شهید صدق فی الجنان ازهر
2- یطیر فیها بجناح اخضر کفی بهذا شرفا فی المحشر
1- یعنی اگر مرا نمی‌شناسید من از نسل جعفر هستم که شهید صداقت و راستی شد و در بهشت با دو بال سبز پرواز می‌کند و یک چنین افتخار در محشر برای ما کافی خواهد بود. وی همچنان کارزار کرد تا تعداد سه سوار و- 18- نفر پیاده را از لشکر کفر به دوزخ روانه کرد. سپس عبد اللّه بن بطه طائی او را شهید کرد.
ابو الفرج میگوید: عبد اللّه بن قطنه تیهانی عون را کشت. عبید اللّه بن- عبد اللّه بن جعفر بن ابی طالب هم در کربلا با امام حسین شهید شد.
بعد از عون بن عبد اللّه عبد اللّه بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام برای جهاد در راه خدا قیام نمود. ولی در بیشتر روایات می‌نویسند: وی قاسم بن حسن علیه السلام بود. او کودک صغیری بود که بالغ شده بود. هنگامی که امام حسین علیه السلام به او نگاه کرد و دید برای مبارزه قیام نموده است با وی معانقه کرد و هر دو بقدری گریستند که غش نمودند. سپس از امام حسین علیه السلام اجازه جهاد خواست. ولی آن بزرگوار اجازه نداد. آن کودک همچنان دستها و پاهای امام علیه السلام را میبوسید تا اینکه به او اجازه داد. وی در حالی که اشکهایش بصورتش میریخت متوجه کارزار شد و این رجز را میخواند:
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 54
1- ان تنکرونی فأنا ابن الحسن سبط النبی المصطفی و المؤتمن
2- هذا الحسین کالاسیر المرتهن بین اناس لا سقوا صوب المزن
1- یعنی اگر مرا نمی‌شناسید من پسر حسن هستم که او سبط پیامبر بر- گزیده و امین است 2- این حسین است که نظیر شخصی اسیر در بین این مردم می‌باشد. خدا کند این مردم از باران رحمت خدا سیراب نشوند.
صورت مبارک وی نظیر قرص ماه بود. او جنگ شدیدی کرد و با اینکه کودکی بود تعداد- 35- نفر از لشکر دشمن را به دوزخ روانه کرد. حمید میگوید: من در میان لشکر ابن سعد بودم و به این کودک نظر می‌کردم. او دارای یک پیراهن و یک شلوار و نعلین‌هائی بود که بند یکی از آنها گمان میکنم بند نعلین چپ او بود قطع شده بود.
عمرو بن سعد ازدی (بسکون زاء) گفت: بخدا قسم من به این کودک حمله می‌کنم. من گفتم: سبحان اللّه! منظور تو از این عمل چیست!؟ بخدا قسم اگر این کودک مرا بزند من دست بسوی او دراز نخواهم کرد. این افرادی که میبینی او را محاصره کرده‌اند برایش کافی خواهند بود. ولی وی گفت:

بخدا قسم من این کار را خواهم کرد. سر انجام وی به آن کودک حمله کرد. او هنوز بر نگشته بود که با شمشیر بر فرق او نواخت و آن کودک بصورت در افتاد و فریاد زد:
یا عماه! امام حسین علیه السلام نظیر باز شکاری بسوی او شتافت و صفوف لشکر را پراکنده نمود و مثل شیر جنگنده شمشیری به عمرو که قاتل قاسم بود نواخت. عمرو دست خود را جلو شمشیر آن حضرت گرفت. دست او از آرنج قطع شد. وی فریادی زد و از حضرت قاسم دور شد! لشکر کوفه حمله کردند تا قاتل قاسم را از دست امام حسین نجات دهند. ولی اسبها بوسیله سینه و سم خود بقدری عمرو بن- سعد را پایمال نمودند که بجهنم واصل شد.
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 55
هنگامی که گرد و غبار برطرف شد دیدند امام حسین علیه السلام بالای سر قاسم است و آن کودک مظلوم پای خود را بزمین میسائید. امام حسین فرمود:
یعز و اللَّه علی عمک ان تدعوه فلا یجیبک او یعنیک
یعنی بخدا قسم برای عموی تو ناگوار است که تو از او استغاثه کنی و او جواب تو را ندهد و بفریاد تو نرسد. و تو را نجات ندهد. از رحمت خدا دور باد آن گروهی که تو را شهید نمودند.
راوی میگوید: سپس امام حسین علیه السلام آن کودک را بطرف خیمه‌ها حرکت داد. گویا: میبینم پاهای آن حضرت روی زمین کشیده می‌شوند و امام علیه السلام سینه خود را بسینه وی نهاده بود. من با خودم میگفتم: آیا امام حسین چکار می‌کند؟ ناگاه دیدم آن حضرت آمد و جنازه قاسم را در میان جنازه شهیدان اهل بیت خود نهاد. سپس در حق آن گروه نفرین کرد و فرمود:
اللهم احصهم عددا، و اقتلهم بددا، و لا تغادر منهم احدا، و لا تغفر لهم ابدا
یعنی بار خدایا! ایشان را دچار قهر و غضب خود قرار بده، آنان را در حالی نابود کن که پراکنده شوند، احدی از ایشان را باقی مگذار، آنان را هرگز نیامرز. سپس فرمود: ای عموزادگان من صبور باشید! ای اهل بیت من شکیبا باشید. بعد از امروز هرگز ذلّت و خواری نخواهید دید.
بعد از قاسم عبد اللَّه بن حسن که قبل از این نام آن را ذکر نمودیم خروج نمود و این رجز را خواند:
ان تنکرونی فأنا بن حیدرة ضرغام آجام و لیث قسورة
علی الاعادی مثل ریح صرصرة
یعنی اگر مرا نمی‌شناسید من پسر حیدر کرار هستم که شیر بیشه و شیر ژیان و برای دشمنان نظیر باد صرصر بود. وی تعداد چهارده نفر مرد از دشمنان را بجهنم فرستاد. سپس هانی بن ثبیت (بضم ثاء و فتح باء) او را

شهید نمود و صورت
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 56
آن ستمکیش سیاه شد.
ابو الفرج می‌گوید: حضرت امام محمّد باقر علیه السلام می‌فرمود: حرملة بن کاهل اسدی او را شهید کرد. از هانی بن ثبیت (بضم ثاء) حضرمی روایت شده که گفته:
مردی از ایشان وی را شهید نمود.
سپس می‌گوید: ابو بکر بن الحسن بن علی بن ابی طالب را که مادرش ام ولد یعنی کنیز زر خرید بود عقبه غنوی شهید کرد.
بعد از او برادران امام حسین علیه السلام برای فدائی شدن امام علیه السلام عازم شدند.
اولین نفر آنان ابو بکر بن علی که نامش: عبید اللَّه و مادرش: لیلی دختر مسعود ابن خالد بن ربعی تمیمی بود برای مبارزه قیام کرد و این رجز را خواند:
1- شیخی علی ذو الفخار الاطول من هاشم الصدق الکریم المفضل
2- هذا حسین بن النبی المرسل عنه نحامی بالحسام المصقل
تفدیه نفسی من اخ مبجل
1- یعنی پدر بزرگوار من حضرت علی است که دارای افتخار فراوانی می باشد. افتخار او از طرف حضرت هاشم است که شخصی راستگو و کریم و بزرگوار بود 2- این حسین علیه السلام پسر پیامبری است که مرسل می‌باشد. ما به وسیله شمشیر آبدار و برنده از او حمایت خواهیم کرد. جان من بفدای یک چنین برادر بزرگواری باد.
او همچنان مشغول کارزار بود تا اینکه زحر بن بدر نخعی و گفته شده: عبید اللَّه بن عقبه غنوی او را شهید کرد. ابو الفرج میگوید: نام وی معلوم نیست.
حضرت امام محمّد باقر علیه السلام میفرماید: مردی از قبیله همدان (بسکون میم) او را شهید نمود. مدائنی میگوید: جسد او را در مسیر آب پیدا شد ولی معلوم نشد که وی را چه کسی کشت.
پس از ابو بکر بن علی برادرش: عمر بن علی بمنظور جهاد در راه خدا قیام کرد و این رجز را میخواند:
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 57
1- اضربکم و لا اری فیکم زحر ذاک الشقی بالنبی قد کفر
2- یا زحر یا زحر تدان من عمر لعلک الیوم تبوء من سقر
3- شر مکان فی حریق و سعر لانک الجاحد یا شر البشر
1- یعنی من شما را می‌زنم و زحر را در میان شما نمی‌بینم. آن زحری که شقی است و به رسول خدا کافر شده است 2- ای زحر، ای زحر، نزدیک

من بیا، شاید امروز جایگاه تو در جهنم باشد 3- دوزخ که از لحاظ سوزندگی و شعله‌وری بدترین مکان است. زیرا تو ای بدترین مردم منکر حق و حقیقت می باشی.
سپس به زحر که قاتل برادرش بود حمله کرد و او را کشت و پس از اینکه متوجه آن گروه سفاک گردید بوسیله شمشیرش بشدت مشغول کارزار شد و این رجز را خواند:
1- خلو اعداة اللّه خلوا عن عمر خلوا عن اللیث العبوس المکفهر
2- یضربکم بسیفه و لا یفر و لیس فیها کالجبان المنجحر
1- یعنی ای دشمنان خدا! عمر را واگذارید و فرار کنید شیر خشمناک را واگذارید 2- او با شمشیر غضبناک خود شما را می‌زند و فرار نمی‌کند. عمر بن- علی در میدان جنگ خائف و فراری نیست. وی همچنان جهاد کرد تا شهید شد.
پس از عمر بن علی برادرش: عثمان بن علی که مادرش ام البنین دختر حزام بن- خالد و از قبیله بنی کلاب بود برای مبارزه قیام نمود و رجزی را میخواند که مطلع آن این بود:
1- انی انا عثمان ذو المفاخر شیخی علی ذو الفعال الظاهر
1- یعنی من همان عثمانی هستم که صاحب فخریه و مباهات میباشم و پدر بزرگوارم حضرت علی است که کارهای پسندیده‌اش ظاهر و هویدا میباشد 2- پدرم پسر عموی پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است که شخصی طیب و طاهر میباشد. برادرم امام حسین

است که خوبترین خوبان میباشد 3- امام حسین علیه السلام بعد از پیامبر خدا و وصی آن حضرت که یاری‌کننده بود بزرگ افراد کبیر و صغیر است.
پس از این جریان خولی (بفتح خاء) ابن یزید اصبحی تیری به پیشانی مبارکش زد که از بالای اسب خود سقوط کرد و مردی از قبیله بنی ابان بن حازم سر مقدسش را جدا نمود. ابو الفرج میگوید: عثمان بن علی در سن بیست و یک سالگی شهید شد. ضحاک میگوید: خولی بن یزید اصبحی عثمان بن علی را هدف تیر قرار داد و او را از پای در آورد. سپس مردی از قبیله بنی ابان دارم بر جست و سر مبارک وی را جدا کرد.
از حضرت علی بن ابی طالب روایت شده که فرمود: من این فرزندم را به نام برادرم عثمان بن مظعون نامیدم. مؤلف گوید: ابو الفرج این عثمان بن علی را در ردیف شهدای روز عاشورا ذکر ننموده است.
پس از عثمان بن علی برادرش جعفر بن علی علیه السلام که مادرش ام البنین بود برای جهاد در راه خدا خروج کرد و این رجز را خواند:
1- انی انا جعفر ذو المعالی ابن علی الخیر ذو النوال
2- حسبی بعمی شرفا و خالی احمی حسینا ذی الندی المفضال

1- یعنی من همان جعفرم که صاحب مقام و منزلت عالی میباشم و پسر علی هستم که مردی شایسته و صاحب بذل و بخشش بود 2- شرافتی که از طرف عمو و دائی دارم مرا کافی است. من این حسینی را که صاحب بذل و بخشش و فضیلت میباشد حمایت می‌نمایم. وی همچنان جهاد می‌کرد تا اینکه خولی بن یزید تیری به طرف او انداخت و در شقیقه یا چشمان مبارکش فرو رفت.
بعد از جعفر بن علی برادرش: عبد اللَّه بن علی برای کارزار قیام نمود و این رجز را خواند:
1- انا بن ذی النجدة و الافضال ذاک علی الخیر ذو الفعال
2- سیف رسول اللَّه ذو النکال فی کل قوم ظاهر الاهوال
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 59
1- یعنی من پسر شخصی بزرگوار و با فضیلت میباشم. او حضرت علی است که مردی شایسته و صاحب کارهای نیکوئی بود 2- علی شمشیر رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و منتقم بود. هول و ترس آن حضرت در دل هر گروهی جای گرفته است. سپس هانی- ابن ثبیت (بضم ثاء) حضرمی او را شهید کرد.
ابو الفرج میگوید: عبد اللَّه بن علی بن ابی طالب علیه السلام در حالی شهید شد که (25) ساله بود. وی فرزندی بجای ننهاد. جعفر بن علی علیه السلام در حالی شهید شد که (29) ساله بود.
حضرت عباس بن علی به عبد الله بن علی که برادر پدر و مادری او بود فرمود:
برو و در جلو من کارزار کن تا شهید شوی، تا من مصیبت تو را برای رضای خدا تحمل کنم. زیرا تو فرزندی نداری (که بعد از تو چشم من به او روشن شود) وقتی عبد اللَّه بن علی برای جهاد قیام کرد هانی بن ثبیت (بضم ثاء و فتح باء) بر او حمله کرد و وی را شهید نمود.
نیز حضرت عباس علیه السلام برادر خود: جعفر بن علی را برای کارزار در جلو خویش روانه کرد و هانی بن ثبیت که عبد اللَّه بن علی را شهید کرده بود نیز او را شهید نمود. نصر بن مزاحم میگوید: خولی (بفتح خاء) ابن یزید اصبحی جعفر بن- علی را شهید کرد و محمّد اصغر بن علی بن ابی طالب را که مادرش ام ولد یعنی کنیز زر خرید بود مردی از قبیله تمیم از طایفه بنی ابان بن دارم شهید نمود. رضوان اللَّه علیه.
محمّد بن علی بن حمزه میگوید: ابراهیم بن علی بن ابی طالب که مادرش ام ولد یعنی کنیز زر خرید بود در روز عاشورا کشته شد. ولی من در کتب انساب ذکری از ابراهیم بن علی نیافتم. یحیی بن حسن میگوید: عبید اللَّه بن علی علیه السلام با امام حسین شهید شد. ولی این موضوع درست نیست. زیرا این عبید اللَّه بن علی در جنگ مذار (که شهری است بین

واسط و بصره) شهید شد. یاران مختار او را کشتند.
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 60
کنیه حضرت عباس بن علی بن ابی طالب علیه السلام ابا الفضل و مادرش ام البنین بود.
حضرت عباس علیه السلام بزرگترین فرزند ام البنین بود که بعد از برادران پدر و مادری خود شهید گردید. حضرت عباس ارث برادران خود را برد و سپس شهید شد.
بعد از آن بزرگوار عبید اللَّه بن عباس ارث پدر و عموهای خود را برد. عموی عبید اللَّه که عمر بن علی بود راجع به ارث آنان با عبید اللَّه منازعه نمود و به یک مقدار مال با یک دیگر صلح و سازش نمودند. «1»
حضرت عباس رجلی نیک صورت و زیبا بود. هنگامی که سوار اسب بسیار عالی و تنه‌مند میشد پاهای مبارکش بزمین کشیده میشد. به او قمر بنی هاشم گفته میشد. پرچم امام حسین علیه السلام با آن بزرگوار بود.
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام میفرماید: موقعی که امام حسین علیه السلام لشکر خود را برای جهاد در راه خدا مهیا کرد پرچم را بدست حضرت قمر بنی هاشم داد.
حضرت امام محمّد باقر علیه السلام میفرماید: زید بن رقاد و حکیم بن طفیل طائی حضرت عباس را شهید کردند.
ام البنین که مادر این چهار جوان بود بعد از شهید شدن ایشان متوجه بقیع میشد و با جانگدازترین صدا برای آنان ناله و ندبه میکرد. مردم در اطراف او جمع می‌شدند و ناله وی را میشنیدند و گریه میکردند. این موضوع از امام جعفر صادق علیه السلام نقل شده است.
حضرت عباس علیه السلام سقاء و قمر بنی هاشم و پرچمدار امام حسین و بزرگترین برادران خود بود. وقتی عباس علیه السلام رفت آب بیاورد لشکر دشمن به آن بزرگوار حمله کردند و او نیز به آن گروه حمله‌ور شد و این رجز را خواند:
1- لا ارهب الموت اذا الموت رقا حتی اواری فی المصالیت لقی
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 61
2- نفسی لنفس المصطفی الطهر وقا انی انا العباس اغدو بالسقا
و لا اخاف الشر یوم الملتقی
1- یعنی هنگامی که مرگ با من روبرو شود باکی از آن ندارم تا اینکه در میان دلاوران داخل شوم 2- جان من بفدای جان مصطفی طیب و طاهر باد. من همان عباس هستم که آب برای فرزندان امام حسین میبرم. و در روز جنگ از شرّ دشمن خوفی ندارم.
حضرت عباس آن لشکر را پراکنده نمود. زید بن ورقا در پشت درخت خرمائی کمین نمود و حکیم بن طفیل سنبسی او را امداد کرد تا دست

راست آن حضرت را جدا کرد. آن بزرگوار شمشیر را بدست چپ گرفت و پس از اینکه بدشمن حمله نمود این رجز را خواند:
1- و اللّه ان قطعتموا یمینی انی احامی ابدا عن دینی
2- و عن امام صادق الیقین نجل النبی الطاهر الامین
1- یعنی بخدا قسم اگر دست راستم را قطع کنید من دائما از دین خویشتن حمایت مینمایم 2- و از امامی که صدق او یقین است و نسل پیامبر پاک و امین میباشد.
دفاع میکنم. سپس آن بزرگمرد وفادار بقدری کار زار کرد که ناتوان شد. حکیم- ابن طفیل در پشت نخله‌ای کمین نمود و دست چپ آن حضرت را قطع کرد و آن شیر بیشه شجاعت این رجز را خواند:
1- یا نفس لا تخشی من الکفار و ابشری برحمة الجبار
2- مع النبی السید المختار قد قطعوا ببغیهم یساری
فاصلهم یا رب حر النار
1- یعنی ای جان من از کفار ترسان مباش! بشارت باد تو را برحمت خدا 2- تو با آن پیغمبری هستی که بزرگ و برگزیده است. دشمنان بظلم دست چپ مرا قطع کردند. پروردگارا! حرارت آتش دوزخ را بآنان برسان! ناگاه شخص ملعونی با عمود آهنین به آن حضرت زد و او را شهید کرد.
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 62
هنگامی که امام حسین علیه السلام عباس را دید که در کنار فرات افتاده است گریان شد و مرثیه‌ای را خواند که مطلع آن این است:
1- تعدیتم یا شر قوم ببغیکم و خالفتم دین النبی محمد
1- یعنی ای بدترین گروه! شما بوسیله ظلم و ستم خود دشمنی کردید و با دین پیامبر یعنی حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله مخالفت نمودید 2- آیا نه چنین است که بهترین پیغمبران در باره ما توصیه و سفارش کرده است؟ آیا ما از نسل پیامبری که درستکار و بزرگوار است نیستم؟ 3- آیا مادر من فاطمه زهراء نیست!؟ آیا حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله بهترین مردم نیست 4- شما به واسطه این جنایتی که مرتکب شدید ملعون و رسوا شدید.
مؤلف گوید: در بعضی از تألیفات علمای شیعه نقل شده: هنگامی که عباس علیه السلام تنهائی حضرت ابی عبد اللّه الحسین را دید بحضور آن حضرت آمد و گفت: یا أخاه! آیا رخصت جهاد به من می‌دهی؟ امام حسین علیه السلام بعد از اینکه گریه شدیدی کرد فرمود:
یا اخی! انت صاحب لوائی، و اذا مضیت تفرق عسکری
یعنی ای برادر! تو پرچمدار من هستی، هنگامی که شهید شوی لشکر من متفرق خواهند شد. عباس علیه السلام گفت: سینه‌ام تنگ شده و از زندگی خسته شده‌ام.

میخواهم از این گروه ستمکیش خونخواهی کنم.
امام حسین علیه السلام فرمود: مقداری آب از برای این کودکان طلب کن.
ابا الفضل رفت و آن مردم گمراه را موعظه نمود و از این جنایت بر حذر داشت، ولی اثری نکرد. عباس بسوی امام حسین مراجعت و آن حضرت را آگاه نمود. ناگاه شنید که کودکان فریاد میزنند:
العطش! العطش! حضرت عباس علیه السلام بر اسب خود سوار شد و نیزه و مشک را برداشت و متوجه
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 63
فرات گردید. تعداد چهار هزار نفر که موکل آب فرات بودند آن بزرگمرد را محاصره و تیر باران کردند. ولی او لشکر را شکافت و بنا بآنچه که روایت شده تعداد هشتاد نفر از دشمن را کشت تا بر سر آب رسید.
وقتی خواست مشتی آب بیاشامد بیاد تشنگی امام حسین و اهل بیت آن حضرت آمد و آب را ریخت. پس از اینکه مشک را پر از آب کرد و بدوش راست خود انداخت متوجه خیمه‌ها گردید. دشمنان سر راه بر آن حضرت گرفتند و از هر طرفی او را محاصره نمودند. حضرت عباس علیه السلام با آنان کارزار کرد تا اینکه نوفل بن ازرق دست راست آن حضرت را قطع کرد. آن بزرگوار مشک را بدوش چپ انداخت و نوفل دست چپ وی را هم از بند جدا کرد.
حضرت عباس علیه السلام بناچار مشک را به دندان گرفت. ناگاه تیری به طرف آن بزرگمرد آمد و به مشک آب اصابت نموده آب روی زمین ریخت. سپس تیر دیگری آمد و بر سینه مبارکش جای گرفت! پس از این جریان بود که از بالای اسب خود به زمین سقوط کرد و فریاد زد: یا اخا ادرکنی.
وقتی امام حسین علیه السلام آمد و آن حضرت را دید که از پای در آمده است گریان شد و عباس را بخیمه برد «1» هنگامی که حضرت قمر بنی هاشم شهید شد امام حسین فرمود:
الان انکسر ظهری و قلت حیلتی
یعنی الان پشتم شکست و راه چاره‌ام قلیل و اندک شد ابن شهر آشوب میگوید: بعد از حضرت عباس قاسم بن الحسن در حالی برای مبارزه در راه خدا قیام کرد که این رجز را میخواند:
1- ان تنکرونی فأنا ابن حیدرة ضرغام آجام و لیث قسورة
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 64
2- علی الاعادی مثل ریح صرصرة أکیلکم بالسیف کیل السندرة
1- یعنی اگر مرا نمی‌شناسید من پسر حیدر کرار هستم که شیر بیشه و شیر ژیان و برای دشمنان نظیر باد صرصر بود. 2- من بر علیه دشمنان نظیر باد صرصری هستم (که آنان را نابود کند) من شما را مثل شیر ژیان

از دم شمشیر میگذرانم.
ذکر این موضوع بعد از اینکه قاسم بن الحسن را سابقا ذکر نمودیم غریب و بعید است.
گفته‌اند: سپس علی بن الحسین علیه السلام جلو آمد. محمّد بن ابی طالب و ابو الفرج نوشته‌اند که مادر علی بن الحسین: لیلی دختر ابو مرة بن عروة بن مسعود ثقفی بود.
وی در آن روز جوانی هجده ساله بود. ابن شهر آشوب میگوید: جوانی بیست و پنج ساله بود. گفته‌اند: امام حسین علیه السلام انگشت سبابه و بقولی محاسن شریف خود را به طرف آسمان بلند کرد و فرمود:
اللهم اشهد علی هؤلاء القوم، فقد برز إلیهم غلام اشبه الناس خلقا و خلقا و منطقا برسولک
یعنی بار خدایا! بر این گروه شاهد باش، زیرا جوانی برای مبارزه ایشان قیام کرد که از لحاظ خلقت و اخلاق شبیه‌ترین مردم است به رسول تو.
هر گاه ما مشتاق دیدار پیامبر تو میشدیم به جمال اکبر نظر می‌کردیم.
پروردگارا! ایشان را از برکات زمین محروم کن! و آنان را بنحو مخصوصی پراکنده نما و پرده اسرار ایشان را پاره کن، آنان را دچار اختلاف و راه‌های مختلف نما، والیان امر را از ایشان راضی مفرما. زیرا اینان ما را دعوت کردند که یار و ناصر ما باشند ولی بر عکس با ما قتال مینمایند. پس از این جریان امام حسین علیه السلام به ابن سعد فریاد زد و فرمود:
ما لک قطع اللّه رحمک! و لا بارک اللّه لک فی امرک و سلط علیک من یذبحک بعدی علی فراشک!
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 65
یعنی تو را چه شده! خدا رحم تو را قطع کند و امر تو را مبارک ننماید و شخصی را بر تو مسلط نماید که تو را بعد از من در میان رختخوابت ذبح کند! همچنان که تو رحم مرا قطع کردی و قرابتی را که با پیغمبر خدا دارم مراعات نکردی. سپس امام علیه السلام این آیه را با صدای بلند تلاوت کرد! إِنَّ اللّهَ اصْطَفی آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ إِبْراهِیمَ وَ آلَ عِمْرانَ عَلَی الْعالَمِینَ. ذُرِّیَّةً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ وَ اللّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ «1».
یعنی حقا که خدا حضرت آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر مردم عالم برگزید. ذریه‌ای هستند که بعضی از آنان از بعض دیگرند. و خدا شنونده و دانا است.
سپس حضرت علی بن الحسین بر آن گروه حمله کرد. رجزی را میخواند که مطلع آن این است:
1- انا علی بن الحسین بن علی من عصبة جد ابیهم النبی
1- یعنی من علی بن الحسین بن علی میباشم. من از گروهی هستم که جد پدرشان پیامبر اسلام است.

2- بخدا قسم که پسر زنا زاده در میان ما حکومت نخواهد کرد. من شما را با این نیزه بقدری میزنم که نوک آن بر گردد.
3- من شما را با شمشیر میزنم و از پدر خویشتن حمایت میکنم. من شما را نظیر جوان هاشمی و علوی میزنم.
وی همچنان قتال میکرد تا اینکه مردم بعلت کثرت نفراتی که از آنان کشته میشد دچار ضجه شدند. روایت شده آن بزرگوار با اینکه عطشان بود تعداد یک صد و بیست نفر مرد را از لشکر یزید کشت. سپس در حالی نزد پدرش امام حسین مراجعت نمود که زخمهای فراوانی برداشته بود. او به امام حسین گفت:

یا ابه ! العطش قد قتلنی، و ثقل الحدید اجهدنی.
یعنی پدر جان ! عطش مرا کشت و سنگینی آهن مرا دچار رنج نموده است آیا برای بدست آوردن یک جرعه آب راهی هست که من بوسیله آشامیدن آن قوی شوم و بر دشمنان مسلط شوم؟ امام حسین پس از اینکه گریه کرد فرمود: ای پسر عزیزم بر محمّد و علی بن ابی طالب و من ناگوار است که تو ایشان را بیاری خود بخوانی و جواب تو را ندهند. تو استغاثه کنی و بداد تو نرسند. ای پسر عزیزم
هات لسانک
یعنی زبان خود را بیاور ! سپس زبان وی را مکید و انگشتر خود را به او داد و فرمود: آن را در دهان خود بگذار و متوجه قتال با دشمن خود شو. زیرا من امیدوارم امروز را شب نکنی تا اینکه جدت پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله تو را با جرعه کاملی سیراب کند که بعد از آن تشنه نشوی. حضرت علی اکبر علیه السلام بر گشت برای قتال با دشمنان و این رجز را خواند:
1- الحرب قد بانت لها الحقائق و ظهرت من بعدها مصادق
2- و اللّه رب العرش لا نفارق جمعوکم او تغمد البوارق
1- یعنی حقا که حقایق حرب واضح شد و نمونه‌هائی برای حقایق قتال ظاهر گردید.
2- به آن خدائی که پروردگار عرش است ما از شما مفارقت نمی‌کنیم مگر اینکه شمشیرهای درخشنده را غلاف کنید.
وی همچنان مشغول قتال بود تا تعداد دویست نفر را بقتل رسانید. سپس منقذ بن مرّه عبدی ضربتی بر فرق مبارکش زد که وی را از پای در آورد و ما بقی لشکر نیز آن حضرت را هدف شمشیرهای خود قرار دادند. پس از این جریان دست بگردن اسب خود در آورد و اسبش او را بطرف لشکر دشمن برد و دشمنان بدن وی را قطعه قطعه کردند. هنگامی که روح مبارکش بحلق مقدسش رسید با صدای بلند فرمود:

یا ابتاه ! هذا جدی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله قد سقانی بکأسه الاوفی شربة لا اظمأ بعدها ابدا.
یعنی پدر جان ! این جدم پیامبر خدا است که مرا با جام آبی سیراب نمود که بعد از آن ابدا تشنه نخواهم شد. جدم رسول خدا میفرماید: العجل العجل ! زیرا یک جام آب برای تو ذخیره شده است که الساعه آن را خواهی آشامید. امام حسین علیه السلام پس از اینکه صیحه‌ای کشید فرمود: خدا بکشد آن گروهی را که تو را شهید کردند. چه چیزی این جرات را به آنان داد که بر علیه خدا و رسول قیام نمودند و نسبت به پیغمبر خدا هتک حرمت کردند !؟
بعد از تو دنیا نابود شود.
حمید (بضم حاء و فتح میم) ابن مسلم میگوید: گویا: من نظر میکنم بزنی که چون خورشید درخشان بود با سرعت از خیمه خارج شد و صدا به وا ویلا بلند کرد و گفت: ای حبیب من ! ای میوه قلب من ! ای نور چشم من ! من جویا شدم: این زن کیست؟ گفته شد: زینب دختر علی علیه السلام است. آن بانو آمد و خود را روی نعش علی اکبر انداخت. امام آمد و دست او را گرفته بجانب خیمه باز گردانید. سپس امام علیه السلام متوجه جوانان خود شد و فرمود: برادر خود را بسوی خیمه حمل کنید. ایشان جنازه علی اکبر را از محل شهادتش آوردند و نزد آن خیمه‌ای نهادند که در جلو آن قتال میکردند.
شیخ مفید و ابن نما مینگارند: پس از این جریان مردی از لشکر ابن سعد که او را عمرو بن صبیح میگفتند عبد اللّه بن مسلم بن عقیل را هدف تیر قرار داد، عبد اللّه دست خود را به پیشانی خویش نهاد تا از تیر جلوگیری کند، ولی تیر کف دستش را سوراخ و در پیشانی مبارکش نفوذ کرد و دست او را بنحوی به پیشانیش دوخت که نتوانست دست خود را حرکت دهد. سپس شخص دیگری آمد و بنحوی نیزه خود را در قلب آن کودک فرو برد که وی را شهید نمود.
عبد اللَّه بن قطبه طائی حمله کرد و عون بن عبد اللَّه بن جعفر بن ابی طالب را

شهید نمود. عامر بن نهشل تمیمی حمله کرد محمّد بن عبد اللَّه بن جعفر بن ابی طالب را کشت. عثمان بن خالد همدانی (بسکون میم) بر جست و عبد الرحمن بن عقیل- ابن ابی طالب را شهید کرد.
ابو الفرج در کتاب: مقاتل از قول سعید بن ثابت مینویسد: هنگامی که علی بن الحسین علیه السلام بسوی مبارزه با دشمنان رفت امام علیه السلام چشمان خود را پر از اشک و گریه کرد و فرمود: بار خدایا تو بر این مردم شاهد باش، زیرا جوانی برای مبارزه با آنان رفت که شبیه ترین مردم

است برسول تو صلّی اللّه علیه و آله و سلّم حضرت علی اکبر علیه السلام بر آن گروه حمله میکرد و بطرف پدر بزرگوارش بر میگشت و میگفت:
پدر جان! العطش! امام حسین به او میفرمود: ای حبیب من صبر کن، زیرا تو امروز را شام نمیکنی تا جدت پیغمبر خدا تو را با جام خود سیراب نماید.
حضرت علی اکبر کرّة بعد کرّة مشغول جهاد میشد تا اینکه تیری بحلق مبارکش فرو رفت و آن را سوراخ نمود. آن بزرگوار در حالی که بخون خود غلطان بود صدا زد: پدر جان! سلام بر تو باد. این جدم پیامبر خدا است که تو را سلام میرساند و میفرماید: تعجیل کن و نزد ما بیا. سپس ناله‌ای کرد و شهید شد.
ابو الفرج مینگارد: این علی بن الحسین علی اکبر بود و فرزندی بجای نگذاشت. کنیه وی ابو الحسن بود. مادرش: لیلی دختر مرة بن عروة بن مسعود ثقفی بود. او اول کسی بود که در جنگ شهید شد. منظور معاویه همین علی است که گفت:
چه کسی در میان مردم بمقام خلافت سزاوارتر است؟ گفتند: تو. گفت: نه، بلکه سزاوارترین مردم برای این مقام علی بن الحسین بن علی است که جدش رسول خدا میباشد و شجاعت بنی هاشم و بخشش بنی امیه و جمال بنی ثقیف در وجود او است.
یحیی بن حسن علوی میگوید: طالبیون گفته‌اند: مادر آن علی بن الحسینی که شهید شد ام ولد بود. و آن که مادرش لیلی بود جد آنان بوده است و در زمان خلافت عثمان متولد شده بود.
گفته‌اند: سپس غلامی یعنی کودکی خارج شد که عمودی بدست و دو گوشواره لؤلؤ

بگوش داشت. او در حالی که خائف بود متوجه یمین و یسار خود بود. گوشواره‌هایش در حرکت بودند ناگاه هانی بن ثبیت بر آن کودک حمله کرد و او را شهید نمود.
شهربانو همچنان به او نظر میکرد و نظیر شخص مدهوش تکلم نمیکرد.
پس از این جریان امام حسین متوجه یمین و یسار خود شد و کسی را ندید.
حضرت علی بن الحسین علیه السلام یعنی زین العابدین که مریض بود خارج شد، آن حضرت قادر نبود که شمشیر بکشد، ام کلثوم بدنبال آن حضرت فریاد میزد: فرزندم برگرد. فرمود: ای عمه! بگذار تا در جلو پسر پیغمبر خدا جهاد نمایم. امام حسین به ام کلثوم فرمود: وی را بگیر که زمین از نسل آل محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم خالی نماند.
هنگامی که امام حسین دچار مصیبت اهل بیت و فرزندان خود گردید و غیر از آن حضرت و زنان و کودکان کسی باقی نماند آن حضرت فرمود:
هل من ذاب یذب عن حرم رسول اللّه؟ هل من موحد یخاف اللّه فینا؟

هل من مغیث یرجو اللّه فی اغاثتنا؟
یعنی آیا دفاع‌کننده‌ای هست که از زنان و بچگان پیامبر خدا دفاع نماید؟ آیا یکتاپرستی هست که در باره ما از خدا خوف داشته باشد؟ آیا فریادرسی هست که برای فریادرسی ما بخدا امیدوار باشد؟ ناگاه صدای زنان به وا ویلا بلند شد! امام حسین علیه السلام متوجه خیمه‌ها شد و فرمود: کودک مرا که علی نام دارد بیاورید تا او را وداع نمایم. آنان آن کودک را به آن حضرت دادند.
شیخ مفید مینویسد: امام حسین پسرش عبد اللَّه را خواست. همان طور که آن کودک را می‌بوسید میفرمود: وای بر این گروه در آن موقعی که جدت پیغمبر خدا خصم آنان باشد! همان طور که آن کودک در کنار امام حسین بود حرملة بن کاهل اسدی او را هدف تیر قرار داد و در کنار پدرش شهیدش کرد! امام حسین علیه السلام خون گلوی آن کودک را میگرفت و بطرف آسمان می‌پاشید.
سید بن طاوس میگوید: امام حسین فرمود: چون این مصیبت مرا خدا می‌بیند

برایم قابل تحمل است. امام محمّد باقر علیه السلام میفرماید: یک قطره از آن خون بزمین بازنگشت.
گفته‌اند: امام حسین به آن کودک فرمود: تو از بچه ناقه صالح کمتر نیستی! پروردگارا! اگر یاری کردن را از ما گرفته‌ای پس این عمل را برای ما خیر و صلاح قرار بده.
مؤلف گوید: در بعضی از کتب مینگارند: هنگامی که امام حسین علیه السلام دید تعداد- 72- نفر مرد از اهل بیتش شهید شده‌اند متوجه خیمه‌ها شد و فرمود:
یا سکینة، یا فاطمة، یا زینب، یا ام کلثوم علیکن منی السلام!
یعنی ای سکینه، ای فاطمه، ای زینب، ای ام کلثوم من هم رفتم خدا حافظ.
سکینه فریاد زد: پدر جان! آیا تو نیز تسلیم موت شده‌ای! فرمود: چگونه تسلیم موت نشود کسی که یار و معینی ندارد؟ گفت: پدر جان! پس ما را بسوی حرم جدمان پیامبر خدا باز گردان. فرمود: هیهات اگر مرغ قطا را گذاشته بودند که میخوابید. ناگاه زنان صدا بگریه و ناله بلند کردند و امام حسین ایشان را ساکت کرد و بر آن گروه ستمکار حمله‌ور شد.
ابو الفرج میگوید: مادر عبد اللَّه بن الحسین رباب دختر امری القیس است که امام حسین در باره‌اش میفرماید:
1- لعمرک اننی لاحب دارا تکون بها سکینة و الرباب
2- احبهما و ابذل جل مالی و لیس لعاتب عند عتاب

1- یعنی بجان تو قسم من آن خانه‌ای را دوست دارم که سکینه و رباب در آن باشند 2- من ایشان را دوست دارم و بیشتر مال خود را برای آنان بذل و بخشش میکنم و کسی نمی‌تواند مرا مورد عتاب قرار دهد.
این سکینه‌ای که امام حسین ذکر نموده از رباب است. نام این سکینه: امینه بود. کلمه: سکینه که غالبا به آن بانو گفته میشد تام او نبوده است.
عبد اللّه در آن
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 71
روزی که شهید شد کوچک بود همان طور که عبد اللَّه در کنار پدرش بود تیری آمد و او را ذبح کرد.
حمید بن مسلم میگوید: امام حسین کودکی را خواست و او را در کنار خود جای داد و عقبة بن بشر تیری رها کرد و او را ذبح نمود. و نیز از شخصی که ناظر به مصائب امام حسین بود نقل میکند که گفت: تیری به گلوی کودک کوچکی که با امام حسین بود اصابت کرد و او را شهید نمود و امام حسین علیه السلام خونها را از گلوی او میگرفت و بطرف آسمان میپاشید و قطره‌ای از آن‌ها باز نمی‌گشت. امام حسین میفرمود: پروردگارا این کودک من از بچه ناقه صالح نزد تو کمتر نیست. سپس امام حسین علیه السلام بر اسب خود سوار و متوجه قتال گردید،
آن حضرت اشعاری را میخواند که مطلع آن‌ها این است:
1- کفر القوم قدما رغبوا عن ثواب اللّه رب الثقلین
1- یعنی این گروه کافر شدند و از قدیم الایام از ثواب خدائی که پروردگار ثقلین است بیزارند. الی آخره.
سپس آن امام مظلوم در حالی در مقابل آن گروه ایستاد که شمشیرش در دستش و از زندگی مأیوس و عازم موت بود. آن حضرت اشعاری را میخواند که مطلع آنها این است:
1- انا بن علی الطهر من آل هاشم کفانی بهذا مفخرا حین افخر
1- یعنی من پسر علی هستم که طیب و طاهر و از آل هاشم است. همین موضوع در موقع فخریه کردن برای من کافی خواهد بود. 2- جد من رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله است که بهترین گذشتگان میباشد ما چراغ‌های خدائیم که در میان مردم میدرخشیم 3- فاطمه که سلاله احمد است مادر من است. عموی من جعفر میباشد که ذو الجناحین یعنی دارای دو بال خوانده می‌شود 4- قرآن خدا بنحو صداقت در میان ما خاندان نازل شده است. هدایت و وحی خیر در باره ما ذکر می‌شود 5- ما برای کلیه مردم امان خدائیم ما در میان مردم بدین وسیله مسرور و آشکاریم
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 72
6- ما والیان حوض کوثریم که دوستان خود را بوسیله جام رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله که ناشناخته نیست سیراب مینمائیم 7- شیعیان ما در میان

مردم گرامی‌ترین شیعه میباشند و افرادی که بغض ما را دارند فردای قیامت دچار خسران و زیان خواهند بود.
مؤلف گوید: در کتاب احتجاج مینگارد: موقعی که امام حسین علیه السلام تنها ماند و کسی غیر از علی بن الحسین و کودک دیگری که شیر خوار و نامش: عبد اللّه بود باقی نمانده بود امام علیه السلام آن کودک را گرفت که او را وداع نماید ناگاه تیری آمد و بگلوی وی اصابت نمود و او را شهید کرد. امام حسین از اسب خود پیاده شد و با غلاف شمشیر قبری کند و آن کودک را با همان خونها بخاک سپرد. سپس برخاست و اشعار سابق الذکر را خواند.
محمّد بن ابی طالب میگوید: ابو علی سلامی در تاریخ خود مینویسد: این اشعار را خود حسین علیه السلام انشاء کرد. و احدی نظیر این اشعار را نسروده است:
1- فان تکن دنیا تعد نفیسة فان ثواب اللَّه اعلی و انبل
2- و ان تکن الابدان للموت انشأت فقتل امرء بالسیف فی اللَّه افضل
3- و ان تکن الارزاق قسما مقدرا فقلة حرص المرء فی الکسب اجمل
4- و ان تکن الاموال للترک جمعها فما بال متروک به المرء یبخل
1- یعنی اگر این طور باشد که دنیا نفیس بشمار برود پس ثواب خدا اعلی و نیکوتر است 2- اگر بدنها برای موت آفریده شده باشند پس کشته شدن مرد در راه خدا افضل خواهد بود.
3- اگر رزق و روزی‌ها تقسیم شده و مقدر باشند پس قلت حرص مرد در کسب نیکوتر است.
4- اگر جمیع اموال برای نهادن و رفتن است پس چرا باید انسان نسبت بچیزی که آن را میگذارد و میرود بخل نماید؟
سپس حضرت ابی عبد اللّه آن گروه را برای مبارزه دعوت کرد و همچنان هر

کسی را که از بزرگان لشکر کفر نزد خود میدید بدرک اسفل میفرستاد تا اینکه قتال بسیار بزرگی کرد و بعد از آن به میمنه لشکر حمله نمود و فرمود:
الموت خیر من رکوب العار
یعنی مردن بهتر است از اینکه انسان مرتکب عمل عیب و عار شود. پس از این عمل در حالی بر میسره لشکر حمله کرد که این اشعار را میخواند:
1- انا الحسین بن علی آلیت ان لا انثنی
2- احمی عیالات ابی امضی علی دین النبی
1- یعنی من حسین بن علی هستم. قسم خورده‌ام که از جهاد با کفار و گردان نشوم.

2- من از اهل و عیال پدرم حمایت میکنم. من بدین پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله شهید میشوم.
شیخ مفید و سید بن طاوس و ابن نما فرموده‌اند: هنگامی که عطش امام حسین علیه السلام شدید شد سوار بر اسبی شد که آن را: مسناة میگفتند و در حالی متوجه فرات شد که حضرت ابا الفضل در جلو آن بزرگوار بود. لشکر ابن سعد متعرض آن حضرت شدند و مردی از بنی دارم تیری بجانب آن امام مظلوم انداخت که بزیر چانه مقدسش اصابت نمود. امام علیه السلام آن تیر را بیرون آورد و دست مبارک خود را زیر گلوی شریف خود گرفت، وقتی دو کف مقدسش پر از خون شدند خونها را بدور ریخت و فرمود:
اللهم انی اشکو الیک ما یفعل بابن بنت نبیک!
یعنی بار خدا! من از این عملی که با پسر دختر پیغمبر تو انجام میدهند بتو شکایت میکنم. سپس آن گروه تبه‌کار بین حضرت عباس و امام حسین جدائی انداختند و از هر طرفی حضرت عباس را احاطه کردند تا او را شهید نمودند.
زید بن ورقاء حنفی و حکیم بن طفیل سنبسی متصدی قتل قمر بنی هاشم شدند. و امام حسین برای شهید شدن وی بشدت گریان شد!
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 74
سید بن طاوس میگوید: امام حسین پس از این مصیبت دشمنان را برای مبارزه دعوت کرد و هر کسی که به آن حضرت نزدیک میشد او را میکشت تا اینکه قتال عظیمی کرد و در آن حال این شعر را میخواند:
القتل اولی من رکوب العار و العار اولی من دخول النار
یعنی کشته شدن بر مرتکب شدن عار مقدم است و عار بر داخل شدن آتش جهنم حق تقدم دارد.
بعضی از راویان گفته: بخدا قسم من هرگز شخص مغلوبی را ندیده بودم که فرزندان و اهل بیت و یارانش کشته شده باشند و او از امام حسین برای جهاد قوی‌تر و شجاع‌تر باشد. هر گاه مردانی شجاع به آن حضرت حمله میکردند و آن یادگار حیدر کرار بر آنان حمله میکرد. آنان نظیر بزی که گرگ بر او حمله‌ور شود فرار میکردند. تعداد آن گروه نابکار هزار نفر بود که امام علیه السلام بر آنان حمله میکرد و ایشان نظیر ملخ از جلو آن بزرگوار میگریختند! سپس بجایگاه خود باز میگشت و میفرمود:
لا حول و لا قوة الا باللّه العلی العظیم!
ابن شهر آشوب و محمّد بن ابی طالب مینویسند: امام حسین علیه السلام همچنان مشغول کارزار بود تا اینکه غیر از مجروحین تعداد- 1950- نفر از لشکر کفر را به دوزخ فرستاد! عمر بن سعد که با این منظره مواجه شد بلشکر خود گفت: وای بر شما! آیا میدانید با چه کسی مقاتله میکنید! هذا

ابن الانزع البطین، هذا ابن قتال العرب! یعنی این بزرگ مرد فرزند دلاور انزع البطین (یعنی حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب) است. این بزرگمرد پسر کشنده عرب میباشد. پس باید از هر طرف بر او حمله کنید! تیراندازان که تعداد آنان چهار هزار نفر بود آن امام مظلوم را هدف تیر قرار دادند تا اینکه بین او و بین خیمه‌هایش جدائی انداختند.
محمّد بن ابی طالب و صاحب کتاب مناقب و سید بن طاوس مینگارند:
امام حسین علیه السلام
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 75
بر آن گروه خونخوار فریاد زد و فرمود:
و یحکم یا شیعة آل ابی سفیان! ان لم یکن لکم دین و کنتم لا تخافون المعاد فکونوا احرارا فی دنیاکم و ارجعوا الی احسابکم، اذ کنتم اعرابا.
یعنی وای بر شما، ای شیعیان آل ابی سفیان! اگر دین ندارید و از روز محشر خائف نیستید پس در دنیای خود آزاد مرد باشید و بحسب و نسب خود مراجعه کنید، زیرا شما عرب هستید. شمر بن ذی الجوشن در جواب آن حضرت گفت: چه میگوئی یا ابن فاطمه! امام حسین علیه السلام فرمود:
انا الذی اقاتلکم و تقاتلونی، و النساء لیس علیهن جناح.
یعنی من آن کسی هستم که با شما قتال میکنم و شما با من قتال میکنید ولی زنان که گناهی ندارند. شما از مردان سرکش خود جلوگیری کنید، مبادا تا من زنده هستم متعرض اهل حرم من شوند.
شمر گفت: مانعی ندارد. سپس شمر صدا زد و بلشکر کفر گفت: مبادا متعرض اهل حرم این مرد شوید. بلکه خود حسین را در نظر بگیرید بجان خودم قسم که وی همانندی است گرامی. آن گروه متوجه امام شدند و آن بزرگوار در آن موقع طلب یک شربت آب میکرد. هر چه اسب خود را بطرف فرات سوق میداد آن گروه از خدا بی‌خبر به آن حضرت حمله میکردند و او را از فرات دور مینمودند.
ابن شهر آشوب از جلودی نقل میکند که امام حسین علیه السلام بر اعور سلمی و عمرو بن حجاج زبیدی که با تعداد چهار هزار نفر مرد موکل شریعه بودند حمله کرد و اسب خود را بفرات رسانید هنگامی که اسب سر خود را خم کرد که آب بیاشامد امام حسین علیه السلام فرمود: تو عطشان و من هم عطشانم، بخدا قسم من آب نمی‌آشامم تا تو آب بیاشامی. وقتی آن اسب سخن امام را شنید سر خود را بلند کرد و آب نیاشامید. گویا: کلام امام را فهمید. امام حسین فرمود: من آب می‌آشامم. وقتی دست خود را دراز کرد و مشتی آب برداشت ناگاه سواری گفت:
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 76
یا ابا عبد اللّه! تو از آشامیدن آب لذت میبری در صورتی که اهل حرم تو

دچار هتک حرمت شدند! امام حسین علیه السلام آب را ریخت و بر آن گروه حمله نمود، وقتی بخیمه‌ها رسید دید خیمه‌ها سالمند.
ابو الفرج میگوید: امام حسین علیه السلام طلب آب میکرد و شمر به آن حضرت میگفت: بخدا قسم وارد شریعه نخواهی شد تا اینکه داخل جهنم شوی. مرد دیگری به آن امام مظلوم گفت: یا حسین آیا نمی‌بینی که آب فرات نظیر شکم ماهی‌ها میدرخشد، بخدا قسم تو از آن نخواهی چشید تا از عطش بمیری! امام علیه السلام فرمود:
بار خدایا! این مرد را بوسیله عطش بمیران! راوی میگوید: بخدا قسم آن مرد همچنان میگفت: آبم بدهید، آبم بدهید! آب میاوردند، او بقدری می‌آشامید تا آب از دهانش خارج میشد. باز هم میگفت: آبم بدهید، عطش مرا کشت! وی در همین حال بود تا اینکه بدرک اسفل رفت.
پس از این جریان مردی که کنیه او ابو الحتوف جعفی بود تیری بطرف امام حسین انداخت و آن تیر به پیشانی نورانی امام علیه السلام فرو رفت، وقتی امام آن را بیرون آورد خون‌ها بر پیشانی و محاسن مبارکش جاری شدند. سپس آن بزرگوار فرمود: پروردگارا! تو حال مرا می‌بینی که از دست این مردم معصیت‌کار چه میکشم! بار خدایا! اینان را نابود کن، اینان را هلاک نما، احدی از ایشان را بر روی زمین مگذار و هرگز آنان را مورد آمرزش قرار مده! سپس نظیر شیری خشمناک بر آن گروه سفاک حمله کرد، احدی از آن ستمکیشان نزد آن ثانی حیدر کرار نزدیک نمی‌شد مگر اینکه او را با شمشیر پاره میکرد و بدوزخ میفرستاد. تیر دشمنان از هر طرف بسر آن حضرت فرو میریخت و آن بزرگوار آنها را بوسیله گلو و سینه مبارک خود دور میکرد و میفرمود: ای امت نابکار بعد از حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله چقدر با عترت او بد رفتاری کردید!؟
آیا نه چنین است که بعد از کشتن من هرگز از کشتن بنده‌ای از بندگان

خدا باکی نخواهید داشت، بلکه پس از کشتن من آدم کشتن برای شما سهل خواهد شد. بخدا قسم من امیدوارم که پروردگارم مرا بوسیله شهادت گرامی بدارد و انتقام مرا از شما از طریقی که ندانید بگیرد.
حصین (بضم حاء و فتح صاد) ابن مالک سکونی فریاد زد و گفت: یا بن فاطمه خدا چگونه انتقام تو را از ما خواهد گرفت؟ فرمود: شر خود شما را دامنگیر خود شما میکند و خون شما را می‌ریزد، سپس عذاب دردناک را بر شما مسلط مینماید. امام حسین پس از این جریان بقدری قتال نمود که زخم و جراحات بزرگی بر او وارد شد.
صاحب کتاب: مناقب و سید بن طاوس فرموده‌اند: تعداد- 72- زخم بر بدن آن حضرت وارد شد. ابن شهر آشوب از امام جعفر صادق روایت کرده که فرمود: تعداد- 33- زخم نیزه و- 34- ضربه بر بدن امام حسین علیه السلام

یافت شد. امام محمّد باقر علیه السلام میفرماید: تعداد- 320- و چند ضربت نیزه و شمشیر و تیر بر بدن مقدس امام حسین علیه السلام اصابت کرد. روایت شده: تعداد- 360- جراحت بر بدن مبارک امام حسین وارد شد. بنا بقولی تعداد- 33- ضربه غیر از تیرها ببدن مبارکش وارد شد. گفته شده: تعداد- 1900- زخم بر بدن مقدسش وارد گردید. تیرهائی که به زره امام حسین فرو رفته بودند نظیر خارهائی بود که در پوست خارپشت وجود دارد! روایت شده: کلیه آن ضربه‌ها بر جلو بدن امام حسین وارد شده بود. (زیرا امام علیه السلام نظیر پدرش حضرت امیر هرگز پشت بدشمن نمیکرد و فراری نمیشد) امام علیه السلام ساعتی توقف کرد تا استراحت نماید، زیرا از جهاد ضعیف شده بود.
در آن هنگامی که ایستاده بود ناگاه سنگی آمد و بر پیشانی مبارکش اصابت کرد.
وقتی خواست خونهای صورت مبارک خود را با گوشه لباس بگیرد ناگاه تیری که تیز و مسموم و سه شاخه بود آمد و بر سینه و بنا بقولی بر قلب مقدسش فرو

رفت! امام حسین فرمود:
بسم اللَّه و باللَّه و علی ملة رسول اللَّه
سپس سر مبارک خود را بطرف آسمان بلند کرد و فرمود: ای خدای من! تو میدانی این مردم شخصی را میکشند که در همه روی زمین پسر پیغمبری غیر از او وجود ندارد. امام حسین آن تیر را از پشت مبارک خود خارج نمود و خون نظیر ناودان جاری شد، آن امام مظلوم دست خود را روی زخم نهاد، وقتی پر از خون میشد خونها را بطرف آسمان میپاشید، و قطره‌ای از آن خونها بر نمی‌گشت! در آسمان قرمزی دیده نشده بود تا آن هنگامی که امام حسین علیه السلام خون خود را بطرف آسمان پاشید- سپس برای دومین بار دست مبارک خود را در موضع تیر نهاد. وقتی پر از خون شد آن را به سر و محاسن خویشتن مالید و فرمود: من همین طور خواهم بود تا جدم پیامبر خدا را ملاقات نمایم و بگویم:
یا رسول اللَّه! فلان و فلان مرا شهید کردند.
امام پس از این جریان از قتال ناتوان شد و توقف کرد هر مردی که نزدیک آن بزرگوار می‌آمد از آن حضرت صرف نظر میکرد تا اینکه مردی از قبیله کنده که او را: مالک بن یسر میگفتند: به امام حسین ناسزا گفت و شمشیری بر فرق آن حضرت زد که کلاه او پر از خون شد! امام علیه السلام به او فرمود: با این دست غذا نخوری و آب نیاشامی و خدا تو را با ظالمین محشور نماید. سپس آن بزرگوار کلاه خود را بدور انداخت و کلاه دیگری بر سر نهاد و در حالی که خسته بود عمامه بر روی آن بست. آن

شخص کندی آمد و کلاه امام را که از خز بود برداشت، وی پس از واقعه کربلا نزد زن خود آمد و خون آن کلاه را شستشو داد. زن او گفت: آیا چیزی را که از پسر پیغمبر غارت کرده‌ای داخل خانه من میکنی؟ از نزد من خارج شو، خدا قبر تو را پر از آتش کند! آن مرد خبیث پس از این جنایت دچار بدترین فقر گردید و دستهایش خشک

شد. در فصل زمستان از دستهایش خون میریخت و در فصل تابستان نظیر دو چوب خشک بودند.
شیخ مفید و سید بن طاوس مینگارند: لشکر کفر چند لحظه‌ای مکث کردند و بسوی امام حسین باز گشتند و آن حضرت را احاطه نمودند. در این موقع بود که عبد اللّه بن حسن بن علی علیهم السلام که کودکی بود و زنان خیمه او را نگاه داشته بودند خارج شد و در جنب امام حسین توقف کرد زینب دختر علی علیه السلام خود را به عبد اللّه رسانید که او را نگاه دارد. امام علیه السلام به وی فرمود: یا زینب او را نگاه دار.
ولی عبد اللّه قبول نکرد و بشدت امتناع نمود و گفت: نه بخدا، من از عموی خود مفارقت نخواهم کرد.
ابجر بن کعب و بقولی حرملة بن کاهل شمشیری حواله امام حسین کرد.
عبد اللّه به او گفت: وای بر تو! ای پسر زن خبیثه آیا عموی مرا میکشی؟ وی شمشیر را حواله عبد اللّه کرد. عبد اللّه دست خود را سپر آن شمشیر قرار داد. دستش بنحوی قطع شد که بپوست آویزان گردید. ناگاه آن کودک فریاد زد:
یا اماه! امام حسین او را گرفت و بخود چسبانید و فرمود: ای پسر برادرم! در مقابل این مصیبتی که دچار تو شد صبر کن و جزای آن را خیر بدان، زیرا خدا تو را بپدران نیکو کارت ملحق خواهد کرد. سید بن طاوس مینویسد: حرملة بن کاهل تیری انداخت و او را در حالی که در کنار عمویش حسین بود ذبح کرد.
پس از این جریان شمر بن ذی الجوشن به خیمه امام حسین حمله کرد و آن را هدف نیزه قرار داد و گفت: آتش بیاورید تا من این خیمه را با هر کسی که در آن است بسوزانم! امام حسین علیه السلام بشمر فرمود: ای پسر ذی الجوشن! تو آتش میطلبی که اهل و عیال مرا بسوزانی؟ خدا تو را به آتش بسوزاند. شبث ربعی آمد و شمر بن ذی الجوشن را از این عمل ملامت کرد و شمر بازگشت.

امام علیه السلام فرمود: یک پیراهن برای من بیاورید که احدی در آن رغبت نکند. من آن پیراهن را زیر لباسهایم قرار دهم که (پس از شهید شدن) بدنم برهنه نماند. یک پیراهن تنگ برای آن حضرت آوردند. فرمود:

منظور من این نیست، این لباس آن کسی است که دچار ذلت شده باشد. سپس آن بزرگوار یک لباس کهنه گرفت و آن را سوراخ سوراخ کرد و در زیر لباسهای خود پوشید.
هنگامی که آن حضرت شهید شد آن پیراهن را هم از بدنش بغارت بردند. بعدا یک شلوار خواست و آن را سوراخ سوراخ نمود و پوشید. بدین لحاظ آن را سوراخ سوراخ کرد که آن را به یغما نبردند. ولی هنگامی که شهید شد آن را ابجر بن کعب بغارت برد و بدن آن حضرت را برهنه نهاد.
دست‌های ابجر پس از این عمل ناپسند در فصل تابستان نظیر دو چوب خشک شدند و در فصل زمستان چرک و خون از آنها جریان داشت تا اینکه خدای توانا او را هلاک نمود.
هنگامی که بدن مبارک امام حسین بوسیله زخم و جراحات داغ شد و تیرها نظیر خار خارپشت بر بدن مقدسش فرو رفتند صالح بن وهب مزنی با نیزه بنحوی بر تهیگاه آن حضرت زد که آن امام مظلوم از اسب خود سقوط کرد و با طرف راست صورت خود روی زمین قرار گرفت و پس از آن برخاست. بعد از این منظره بود که زینب کبرا در حالی از خیمه خارج شد که میفرمود:
وا اخاه! وا سیداه! وا اهل بیتاه! لیت السماء اطبقت علی الارض و لیت الجبال تدکدکت علی السهل! یعنی ای برادر من، ای سید و بزرگ من، ای بزرگ اهل بیت من، ای کاش آسمان بروی زمین فرو میریخت، ای کاش کوها متلاشی میشدند و بروی زمین میریختند.
ناگاه شمر فریاد زد: در باره این مرد چه انتظاری میبرید؟ آن لشکر سفاک از هر طرف بر پسر پیغمبر خدا حمله کردند. زرعة بن شریک ضربتی بر او

زد که او را از پای در آورد. ناگاه شخص دیگری بنحوی با شمشیر بدوش مبارک آن حضرت زد که با صورت بروی زمین افتاد. در آن موقع ناتوان شده بود، ولی بزحمت و مشقت بر میخواست و می‌افتاد.
پس از این جریان بود که سنان بن انس نخعی نیزه‌ای بگلوی مبارکش زد و نیزه را خارج نموده آن را به استخوانهای سینه مقدسش فرو برد. سپس سنان بن انس ملعون نیز تیری بجانب آن حضرت انداخت که بگلوی مبارکش فرو نشست. آن بزرگوار سقوط کرد و نشست. امام حسین علیه السلام آن تیر را از گلوی خود بیرون کشید و دو کف دست خود را زیر گلوی مبارک خود آورد.
وقتی پر از خون میشدند سر و محاسن مبارک خود را بوسیله آن خضاب میکرد و میفرمود: من با همین قیافه خدا را ملاقات میکنم که با خون خود خضاب کرده‌ام و حقم غصب شده است.
عمر بن سعد به مردی که در طرف راست او بود گفت: وای بر تو پیاده

شو و حسین را راحت کن! خولی (بفتح خاء) ابن یزید اصبحی بر آن مرد پیشدستی کرد که سر مبارک امام حسین را جدا کند ولی بدنش دچار لرزه شد و نتوانست بعد از وی سنان بن انس نخعی پیاده شد و با شمشیر ضربه‌ای بحلق مبارک آن امام مظلوم زد و گفت: بخدا قسم من سر تو را جدا میکنم، در صورتی که میدانم پسر پیغمبر خدائی و از لحاظ پدر و مادر بهترین مردم میباشی سپس سر مقدس آن حضرت را جدا کرد.
روایت شده: این سنان را مختار گرفت و انگشت‌هایش را یکی یکی قطع کرد. بعد از آن دست و پاهایش را برید، سپس دیگی را که پر از روغن زیتون بود داغ نمود و او را در میان آن انداخت. او همچنان بود تا بجهنم نازل شد.
صاحب کتاب: مناقب و محمّد بن ابی طالب میگویند: هنگامی که امام حسین علیه السلام از جهاد ناتوان شد شمر بن ذی الجوشن بلشگر کفر فریاد زد: چرا مانده‌اید، در باره این مرد چه انتظاری میبرید؟ در صورتی که زخم و تیرها بدن

او را داغ کرده‌اند. بر او حمله کنید، مادرانتان در عزای شما گریان شوند! آن گروه ستمکیش از هر طرف به آن حضرت حمله‌ور شدند. حصین (بضم حاء و فتح صاد) ابن تمیم تیری به دهان مقدس او زد! ابو ایوب غنوی تیری بحلق مبارکش زد! زرعه شریک تمیمی ضربه‌ای به کتف وی زد. سنان بن انس نیزه‌ای به سینه مبارکش زد. صالح بن وهب مزنی نیزه‌ای به پهلوی مبارکش زد و آن حضرت از طرف راست صورت بروی زمین افتاد. پس از آن نشست و تیر را از حلق خود بیرون آورد و عمر بن سعد نزدیک آن حضرت آمد.
حمید (بضم حاء و فتح میم) میگوید: زینب دختر علی علیه السلام در حالی خارج شد که گوشواره‌هایش متحرک بودند و میگفت: ای کاش آسمان بر روی زمین خراب میشد، ای عمر سعد! أ یقتل ابو عبد اللّه و انت تنظر الیه !؟
یعنی آیا جا دارد که امام حسین کشته شود و تو باو نظر کنی؟ اشکهای ابن سعد بصورت و محاسن نحسش میریخت، ولی صورت خود را از زینب بر میگردانید. امام حسین علیه السلام در حالی نشسته بود که جبه خز پوشیده بود و لشکر از کشتن آن حضرت خودداری مینمودند. شمر بن ذی الجوشن فریاد زد و گفت:
وای بر شما، راجع به حسین چه انتظاری دارید؟ او را شهید کنید، مادرانتان در عزای شما گریه کنند. زریة بن شریک ضربه‌ای به کتف چپ آن حضرت زد و آن را جدا کرد، سپس ضربه بدوش مبارکش زد و از اطراف آن بزرگوار پراکنده شدند. امام حسین گاهی بصورت روی زمین افتاد و گاهی

بر میخواست.
در این هنگام سنان نیزه‌ای به آن حضرت زد که از پای در آمد و به خولی گفت: سر حسین را جدا کن! ولی دست او دچار رعشه شد و نتوانست. سنان به خولی گفت خدا بازوی تو را خورد و دست تو را جدا نماید! پس از این جریان شمر لعین که بدنش لک و پیس بود پیاده شد و با پای نحسش لگدی به آن مظلوم

زد که او را بقفا انداخت و محاسن مقدس او را گرفت. امام حسین علیه السلام بشمر فرمود: تو همان لک و پیسه‌ای هستی که من در عالم خواب دیدم. شمر گفت:
آیا مرا به سگ‌ها تشبیه میکنی؟ در حالی که با شمشیر بحلق مبارک امام حسین میزد میگفت:
1- اقتلک الیوم و نفسی تعلم علما یقینا لیس فیه مزعم
2- و لا مجال لا و لا تکتم ان اباک خیر من تکلم
1- یعنی من امروز تو را میکشم و نفس من یک نوع یقینی دارد که شکی در آن نیست.
2- حتی مجال گفتن: نه در کار نیست و پوشیده نیست که پدرت بهترین کسی است که تکلم کرد.
در کتاب: مناقب از محمّد بن عمرو نقل میکند که گفت: ما با امام حسین در نهر کربلا بودیم. آن حضرت نظری به شمر بن ذی الجوشن که بدنش لک و پیس بود کرد و فرمود: اللَّه اکبر! اللَّه اکبر! خدا و رسول راست گفته‌اند. زیرا رسول خدا فرمود: گویا: من نظر میکنم به سگ پیسه‌ای که خون اهل بیت مرا می‌لیسد! عمر بن سعد در غضب شد و بشخصی که در طرف راستش بود گفت: وای بر تو! پیاده شو و حسین را راحت کن. سپس خولی بن یزید اصبحی پیاده شد و سر از بدن مبارک امام حسین علیه السلام برداشت. گفته شده: شمر و سنا بن انس در آن هنگامی که امام حسین آخرین رمق را داشت و زبان خود را از تشنگی میجوید و طلب آب میکرد آمدند. شمر لعین با لگد به سینه آن بزرگوار زد و گفت: ای پسر ابو تراب! آیا نه چنین است که تو گمان میکنی: پدرت لب حوض کوثر است و هر کسی را که دوست دارد سیراب مینماید؟ پس تو نیز صبر کن تا از دست وی آب بگیری. سپس به سنان گفت تا سر مبارک آن حضرت را

از قفا ببرد ولی سنان نپذیرفت و گفت: بخدا قسم من این جنایت را نمیکنم، زیرا جدش حضرت محمّد صلّی اللَّه علیه و آله خصم من خواهد بود.
شمر ملعون در غضب شد و پس از اینکه روی سینه امام حسین نشست و

محاسن شریف آن حضرت را گرفت تصمیم گرفت آن حضرت را شهید نماید. امام علیه السلام پس از اینکه خندید بشمر فرمود: مرا میکشی و نمیدانی چه کسی هستم؟
شمر گفت: من تو را کاملا میشناسم. مادر تو فاطمه زهراء، پدرت علی مرتضی جد تو محمّد مصطفی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و دشمن تو علی اعلی است ولی من با این اوصاف تو را میکشم و هیچ باکی ندارم.
سپس آن جنایت کار تعداد دوازده ضربت به آن حضرت زد و سر مبارکش را جدا کرد! ابن شهر آشوب مینگارد: هنگامی که امام حسین افتاده بود اسبش از آن بزرگوار حمایت میکرد و بر سوارها حمله مینمود و آنان را از بالای زمین بزیر می‌انداخت و میکشت تا اینکه تعداد چهل نفر مرد را بدین کیفیت کشت. سپس خود را به خون امام حسین رنگین کرد و متوجه خیمه‌ها شد. آن حیوان در حالی آمد که شیهه میکرد و دست خود را بزمین میکوبید.
سید بن طاوس مینویسد: هنگامی که امام حسین شهید شد گرد و غبار شدید و تاریکی بجانب آسمان بلند شد که با باد قرمزی همراه بود. آن گرد و غبار بقدری شدید بود که چشم و اثری در آن دیده نمیشد! حتی آن گروه گمان کردند که عذاب بر آنان نازل شده است! لذا ساعتی مکث نمودند تا هوا روشن شد.
هلال بن نافع میگوید: من با اصحاب ابن سعد ایستاده بودم که ناگاه شنیدم شخصی فریاد زد و گفت: ایها الامیر! این شمر است که حسین را کشته است.
راوی میگوید: من در میان دو لشکر ایستاده بودم و امام حسین را میدیدم که در حال جان دادن بود. بخدا قسم هرگز قتیلی را ندیدم که آغشته بخون خود باشد
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 85
و از حسین علیه السلام نیکوتر و از نظر صورت نورانی‌تر باشد. نور صورت مبارک و زیبائی هیئت آن بزرگوار مرا از فکر شهیدشدنش منصرف کرده بود و در آن حال طلب آب میکرد.
شنیدم مردی به حسین میگفت: تو آب نخواهی آشامید تا اینکه وارد جهنم شوی و از آب جوش آن بیاشامی! امام حسین علیه السلام در جوابش فرمود: آیا من داخل جهنم میشوم و از آب جوش آن می‌آشامم؟ (نه این طور نیست که تو میگوئی) بلکه من بر جدم پیامبر خدا وارد میشوم و با آن حضرت در خانه‌اش که جایگاه صدق و نزد خدای مقتدر است ساکن میشوم و از آبی می‌آشامم که هیچ گونه تغییری ننموده است. بعدا از این عملی که شما نسبت بمن مرتکب شدید و این کاری که با من انجام دادید به آن حضرت شکایت مینمایم.

راوی میگوید: کلیه آن گروه از این سخن خشمناک شدند و گویا: خدا در قلب احدی از آنان رحمی قرار نداده باشد و در حالی سر مبارک امام حسین را جدا کردند که با آنان تکلم میکرد و من از قلت رحم آنان تعجب کردم!! به ایشان گفتم: بخدا قسم که من هرگز بر هیچ امری با شما اجتماع نخواهم کرد.
سپس آن گروه سفاک آمدند و لباسهای حسین را به یغما بردند. پیراهن آن حضرت را اسحاق بن حویه حضرمی برد. هنگامی که آن را پوشید بدنش لک و پیس شد و موی بدنش ریخت. روایت شده: تعداد یک صد و ده و اندی سوراخ تیر و نیزه و ضربه به پیراهن امام حسین علیه السلام یافت شد. شلوار آن بزرگوار را ابجر بن کعب تمیمی بغارت برد. روایت شده که وی بعلت فلج شدن پاهایش زمین گیر شد. عمامه آن مظلوم را اخنس بن مرثد بن علقمه حضرمی به یغما برد و گفته شده: جابر بن یزید اودی آن را ربود، هنگامی که عمامه آن بزرگوار را بسر بست دیوانه شد و بنا بر روایت غیر سید بن طاوس دچار مرض خوره گردید.
زره آن حضرت را مالک بن بشیر کندی برد و دیوانه شد.
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 86
سید بن طاوس مینویسد: نعلین‌های امام حسین را اسود بن خالد بغارت برد.
انگشتر آن حضرت را بجدل بن سلیم کلبی برد. وی انگشت آن بزرگوار را با انگشتر قطع کرد! همین بجدل بود که مختار او را گرفت و دست و پایش را قطع نمود. سپس او را همچنان گذاشت تا بخون خود غلطید و مرد.
قطیفه خز امام حسین را قیس بن اشعث برد. زره کوتاه آن بزرگوار را عمر بن سعد برد.
هنگامی که عمر بن سعد کشته شد مختار آن زره را بقاتل عمر که ابو عمره بود داد. شمشیر آن حضرت را جمیع (بضم جیم و فتح میم) ابن خلق ازدی و گفته شده:
آن را مردی از بنی تمیم برد که او را اسود بن حنظله میگفتند. در روایت ابن سعد میگوید: شمشیر حسین علیه السلام را قلافس نهشلی برد. محمّد بن زکریا اضافه کرده که آن شمشیر بعدا بدست دختر حبیب بن بدیل افتاد.
این شمشیری که به یغما رفت ذو الفقار نبود. زیرا ذو الفقار با ما بقی ذخیره‌های نبوت و امامت میباشند. راویان آنچه را که ما گفتیم تصدیق کرده‌اند! راوی میگوید: کنیزکی از طرف خیمه‌های امام علیه السلام آمد و مردی به او گفت: ای کنیز آقای تو یعنی امام حسین کشته شد. آن کنیز میگوید: من در حالی که صیحه میزدم بسرعت نزد بانوی خودم بازگشتم. آنان در مقابل من برخاستند و فریاد زدند. راوی میگوید: آن گروه غارتگر در غارت کردن خیمه‌های آل رسول صلّی اللّه علیه و آله مسابقه نهادند.

کار غارتگری آنان بجائی رسید که چادر زنان را از سر آنان بغارت می‌بردند. دختران پیغمبر خدا شروع بگریه و زاری کردند و برای فراق یاوران و عزیزان خود شروع بناله و ندبه نمودند.
حمید بن مسلم میگوید: زنی را از قبیله: بکر بن وائل دیدم که با شوهرش در میان لشکر ابن سعد بودند. هنگامی که آن گروه نابکار بطور ناگهانی داخل خیمه‌های زنان امام حسین شدند و مشغول غارت اموال گردیدند شمشیری بدست گرفت و متوجه خیمه‌ها گردید و فریاد زد: ای آل بکر بن وائل! آیا جا دارد هستی دختران پیغمبر خدا به یغما برود؟ فرمانروائی نیست مگر برای خدا،

ای خونخواهان پیغمبر اسلام! شوهرش آن زن را گرفت و بطرف جایگاه خود بازگردانند.
راوی میگوید: سپس آن گروه نابکار زنان را از خیمه خارج کردند و خیمه‌ها را طعمه آتش قرار دادند. دختران پیغمبر خدا در حالی خارج شدند که برهنه، لباس ماتم پوشیده، پا برهنه، گریان و در حال اسیری و ذلت بودند، میگفتند: شما را بخدا ما را به قتلگاه حسین ببرید. وقتی زنان به اجساد شهیدان نظر کردند صیحه می‌زدند و بصورت خود میزدند.
راوی می‌گوید: بخدا قسم زینب دختر علی علیه السلام را دیدم برای حسین ناله و ندبه میکرد و با صدائی حزین و قلبی اندوهناک فریاد میزد:
وا محمداه صلی علیک ملیک السماء، هذا حسین مرمل بالدماء، مقطع-الاعضاء و بناتک سبایا.
یعنی ای جد بزرگوار صلوات پادشاه آسمان بر تو باد. این حسین تو میباشد که آغشته بخونها است. اعضایش قطعه قطعه شده است. و دختران تو اسیر شده‌اند، شکایت کردن بخدا و محمّد مصطفی و علی مرتضی و حمزه سید الشهداء وظیفه ما است. وا محمّداه این حسین تو میباشد که عریان است و باد صبا بر جسدش میوزد و قتیل زنازادگان شده است. آه از حزن و غم و اندوه من! امروز جدم پیغمبر خدا از دنیا رفته، ای اصحاب محمّد! اینان فرزندان مصطفی هستند که نظیر اسیران رانده میشوند.
در بعضی از روایات مینگارند که آن بانو فرمود: یا محمّد صلّی اللّه علیه و آله دختران تو اسیر شده‌اند: فرزندانت شهید گردیده‌اند. باد صبا بر اجسادشان میوزد، این حسین تو است که سرش از قفا جدا شده، عمامه و ردایش بغارت رفته است.
پدرم بفدای آن کسی که لشکرش در روز دو شنبه به تاراج رفت. پدرم بفدای آن شخصی که ریسمان خیمه‌اش پاره پاره شد.

بابی من لا هو غائب فیرتجی، و لا جریح فیداوی! بابی من نفسی له الفداء،

بابی المهموم حتی قضی، بابی العطشان حتی مضی؟ بابی من شیبته تقطر بالدماء.
یعنی پدرم بفدای آن شخص غائبی که امید بازگشت او در کار نیست.
آن مجروحی که زخمهایش مداوا نمیشود. پدرم بفدای آن کسی که جان من فدای او است. پدرم بفدای آن شهیدی که از محاسن شریفش خون می‌چکید.
پدرم بفدای آن کسی که جد او رسول خدای آسمان است. پدرم بفدای آن شهیدی که سبط پیامبر هدایت است. پدرم بفدای محمّد مرتضی باد، پدرم بفدای خدیجه کبرا باد. پدرم بفدای علی مرتضی باد. پدرم بفدای فاطمه زهرا باد که بزرگ کلیه زنان است. پدرم بفدای آن کسی باد که آفتاب از برایش بازگشت تا نماز خواند.
راوی میگوید: بخدا قسم که زینب کلیه دشمن و دوست را گریان نمود بعدا سکینه جسد امام حسین را در بر گرفت. سپس گروهی از اعراب اجتماع کردند و او را از جسد مقدس پدرش جدا نمودند.
پس از این جریان ابن سعد یاران خود را صدا زد: کیست که برود و پشت حسین را پایمال سم ستور نماید. تعداد ده نفر از آن گروه سفاک برای این کار داوطلب شدند که نام آنان بدین شرح است:
1- اسحاق بن حویه (بضم حاء و فتح واو) همان کسی است که پیراهن امام حسین را بتاراج برد.
2- اخنس بن مرثد 3- حکیم بن طفیل سنبسی.
4- عمرو بن صبیح (بضم صاد و فتح باء) صیداوی.
5- رجاء بن منقذ عبدی 6- سالم بن خیثمه جعفی 7- واحظ بن ناعم 8- صالح بن وهب جعفی 9- هانی بن ثبیت (بضم ثاء و فتح باء) حضرمی.

10- اسید (بضم همزه و فتح سین) بن مالک. اینان جسد مقدس امام حسین علیه السلام را بنحوی پایمال سم ستور نمودند که پشت و سینه مبارکش را کوفتند و ریز ریز کردند. آنان پس از این عمل نزد ابن زیاد آمدند و اسید که یکی از آن ده نفر بود این شعر را خواند.
نحن رضضنا الظهر بعد الصدر بکل یعبوب شدید الاسر
یعنی مائیم که سینه حسین را بعد از پشتش بوسیله اسبان تنومند و سریع-السیر ریز ریز نمودیم. ابن زیاد گفت: شما کیانید؟ گفتند: ما همان افرادی هستیم که پشت حسین را بوسیله اسبان خود بنحوی کوفتیم که استخوانهای سینه‌اش را در هم شکستیم. ابن زیاد جایزه مختصری به آنان داد.
ابو عمرو زاهد میگوید: هنگامی که بحسب و نسب این ده نفر بررسی کردیم دیدیم کلیه آنان زنا زاده بودند. اینان همان افرادی بودند که مختار

آنان را گرفت و میخ آهنین روی دست و پاهاشان کوبید. سپس بدنشان را بنحوی پایمال سم اسبها نمود که بدرک اسفل نازل شدند.
مؤلف گوید: آنچه در این باره مورد اعتماد من است این است: بعدا از روایت کتاب کافی معلوم می‌شود که آنان نتوانستند بدن آن حضرت را پایمال سم اسب نمایند.
صاحب کتاب: مناقب و محمّد بن ابی طالب مینویسند: به اتفاق روایات امام حسین علیه السلام در روز عاشورا دهم ماه محرم سنه- 61- قمری در سن پنجاه و چهار سال و شش ماه نیم شهید شد و اسب آن حضرت از میان لشکر ابن سعد دوید که دستگیر نشود و آمد پیشانی خود را بخوان آن بزرگوار رنگین نمود. سپس بسرعت متوجه خیمه‌ها شد. وقتی نزد خیمه آمد همچنان بانگ میزد و سر خود را بزمین می‌کوبید تا مرد.
موقعی که نظر خواهران و دختران و اهل و عیال امام حسین علیه السلام به آن اسب

افتاد و دیدند راکب ندارد صدا بگریه و وا ویلا بلند کردند. ام کلثوم دست خود را بالای سر خویش نهاد و فریاد زد: وا محمّداه، وا جداه، وا نبیاه، وا ابا القاسماه، وا علیاه، وا جعفراه، وا حمزتاه، وا حسناه !! این حسین است که برهنه و عریان در کربلا افتاده است. سرش از قفا جدا شده. عمامه و ردایش بتاراج رفته است سپس آن بانو غش کرد و افتاد.
پس از این جریان دشمنان خدا آمدند و در اطراف خیمه جمع شدند شمر نیز با آنان بود. شمر گفت: داخل خیمه شوید و لباس زنان را بغارت ببرید آن قوم نابکار داخل خیمه شدند و آنچه که در خیمه بود تاراج کردند، تا اینکه گوشواره ام کلثوم خواهر امام حسین را ربودند و گوش وی را پاره کردند کار غارتگری آن گروه بجائی رسیده بود که زنان لباس و چادر خود را با فعالیت شدید بر سر خود نگاه میداشتند تا بر آن تاراجگران غالب میشدند.
قیس بن اشعث قطیفه امام حسین را ربود- و بعدا او را قیس القطیفه مینامیدند.
نعلین‌های آن حضرت را شخصی از بنی اود برد که او را اسود میگفتند.
سپس آن تاراجگران لباس و زر و زیور و حله‌ها و شتران را به یغما بردند.
مؤلف گوید: در بعضی از کتب دید که فاطمه صغرا میگوید: من بر در خیمه ایستاده بودم و به پدرم و اصحاب او نگاه میکردم که با بدن‌های بی‌سر نظیر قربانیها بر روی رمل افتاده‌اند و اسبان بر فراز اجسادشان جولان میزدند. من با خودم فکر میکردم که آیا بعد از پدرم از دست بنی امیه چه بر سر ما خواهد آمد !؟ آیا ما را بقتل میرسانند، یا اسیر میکنند؟
ناگاه دیدم مردمی که بر اسب خود سوار است زنان را با کعب نیزه خود

میراند و آن زنان به یک دیگر پناهنده میشدند. کلیه چادر و دستبند زنان را ربوده بودند. آن زنان فریاد میزدند: وا جداه، وا ابتاه، وا علیا، وا قلة ناصراه، وا حسناه!! آیا فریادرسی نیست که بفریاد ما برسد، آیا کسی نیست که از ما

دفاع نماید!؟ قلب من از این منظره دلخراش دچار خفقان شد و اعضایم بلرزه افتادند. لذا از خوف اینکه مبادا آن مرد نزد من بیاید از طرف راست و چپ خود را به عمه‌ام ام کلثوم میرساندم.
من در همین حال بودم که ناگاه دیدم آن مرد متوجه من گردید. من از او فرار کردم- گمان میکردم که از دست او سالم خواهم بود. ناگاه دیدم وی مرا دنبال کرد و من از خوف او از خود بیخود شدم، ناگاه دیدم کعب نیزه در میان کتف من قرار گرفته است! من بصورت بروی زمین سقوط کردم و او گوشم را پاره کرد و گوشواره و مقنعه مرا غارت کرد و خونها همچنان بصورت و سر من فرو میریختند و آفتاب سرم را میگداخت.
سپس آن مرد بسوی خیمه‌ها برگشت و من همچنان غش کرده بودم.
ناگاه دیدم عمه‌ام نزد من آمد و در حالی که گریه میکند میگوید برخیز تا برویم، من نمیدانم بر سر دختران و برادر علیل تو چه آمده است، من برخاستم و گفتم:
ای عمه؟ آیا پارچه‌ای هست که من سر خود را از نظر بینندگان بوسیله آن بپوشانم؟ فرمود: دختر جان! عمه‌ات مثل تو میباشد! من نگاه کردم و سر او را نیز باز دیدم، پشت او بوسیله ضربه سیاه شده بود. وقتی ما بسوی خیمه باز گشتیم دیدم هستی آن را بتاراج برده‌اند و برادرم علی بن الحسین بر او در افتاده است! از کثرت تشنگی و گرسنگی و مرض طاقت نشستن ندارد- ما برای او و او برای ما گریه میکردیم.
شیخ مفید از حمید بن مسلم نقل می‌کند که گفت: ما رفتیم تا به علی بن الحسین رسیدیم که روی فرشی افتاده بود. و بشدت مریض بود. گروهی از رجاله که با شمر بودند به او گفتند: این شخص علیل را نمی‌کشی!؟ من گفتم: سبحان اللّه آیا جا دارد که کودکان هم کشته شوند؟ این شخص کودک است. همین بیماری که دارد او را کافی خواهد بود من همچنان دفاع میکردم تا شمر را از کشتن وی منصرف نمودم. وقتی عمر بن سعد آمد زنان بصورت او فریاد زدند و گریه

کردند! عمر به یاران خود گفت: مبادا احدی از شما داخل خیمه‌های این زنان شوید و متعرض جوان مریض شوید. زنان از عمر بن سعد خواستند: آنچه را که بتاراج برده‌اند مسترد نمایند تا بدن خود را بوسیله آنها بپوشانند.
عمر گفت:

هر کس هر چه از ایشان بغارت برده است به ایشان باز گرداند. بخدا قسم احدی از آنان چیزی باز نگردانید سپس ابن سعد چند نفر از آن افرادی را که همراه خود داشت.
موکل خیمه‌های زنان و علی بن الحسین علیهما السلام قرار داد و گفت: مواظب باشید که احدی از آنان خارج نشود و کسی ایشان را آزار ندهد.
محمّد بن ابی طالب مینویسد: سپس عمر بن سعد سر مبارک امام حسین علیه السلام را روز عاشورا بوسیله خولی (بفتح خاء) ابن یزید اصبحی و حمید بن مسلم برای ابن زیاد فرستاد. سپس دستور داد تا سر ما بقی یاران آن حضرت را قطع کردند و آنها را بوسیله شمر بن ذی الجوشن بجانب کوفه فرستاد. ابن سعد آن روز را تا فردا ظهر در کربلا توقف نمود. مقتولین لشکر خود را جمع کرد و بر جنازه آنان نماز خواند و اجسادشان را بخاک سپرد. ولی جسد مقدس امام حسین و اصحاب آن مظلوم همچنان برهنه و عریان افتاده بودند.
هنگامی که لشکر بسوی کوفه رفتند اهل غاضریه که از بنی اسد بودند آمدند بر اجساد مقدس شهیدان کربلا نماز خواندند و آنان را دفن کردند.
ابن شهر آشوب مینویسد: برای اکثر شهدای کربلا قبرهائی یافت میشد و پرندگان سفیدی را می‌دیدند.
محمّد بن ابی طالب مینگارد: روایت شده که تعداد رأس امام حسین و یارانش- 87- رأس بود. قبیله‌های دشمن آن سرها را بین خود تقسیم کرده بودند تا بدین وسیله نزد ابن زیاد و یزید مقرب و محبوب شوند. قبیله کنده تعداد سیزده سر آوردند که صاحب آنان قیس بن اشعث بود. قبیله هوازن که صاحب آنان شمر بود دوازده سر و بروایت ابن شهر آشوب تعداد بیست سر آوردند. قبیله تمیم

تعداد هفده سر و بنا بروایت ابن شهر آشوب تعداد نوزده سر آوردند. قبیله بنی اسد تعداد شانزده سر و بروایت ابن شهر آشوب تعداد- 9- سر آوردند. قبیله مذحج تعداد هفت سر آوردند. ما بقی مردم تعداد سیزده سر آوردند.
ابن شهر آشوب مینویسد: ما بقی لشکر تعداد- 9- سر آوردند ولی او نامی از قبیله مذحج نبرده است. سپس میگوید: تعداد کلیه سرها به هفتاد رأس میرسد. بعد از این میگوید: اهل حرم امام حسین علیه السلام را به اسیری بردند غیر از شهر بانو- زیرا آن بانو خود را در فرات تلف کرد.
ابن شهر آشوب و محمّد بن ابی طالب می‌نویسند: در باره تعداد مقتولین اهل بیت اختلاف است. اکثر نویسندگان می‌گویند: تعداد آنان- 27- نفر بودند بدین شرح: هفت نفر از بنی عقیل که نام آنان بدین قرار است:
1- مسلم که در کوفه شهید شد. 2- و 3- جعفر و عبد الرحمن که پسران عقیل بودند 4- و 5- محمّد بن مسلم و عبد اللّه بن مسلم 6- جعفر بن

محمّد بن عقیل 7- محمّد بن ابو سعید بن عقیل. ابن شهر آشوب عون و محمّد را که فرزندان عقیل بودند و سه نفر از فرزندان جعفر بن ابی طالب را بر آنان اضافه نموده که نامشان: محمّد بن عبد اللَّه بن جعفر و عون اکبر بن عبد اللَّه و عبید اللَّه بن عبد اللَّه بود.
تعداد- 9- نفر از فرزندان حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام بودند بدین شرح:
1- امام حسین 2- عباس و گفته شده: پسرش محمّد بن عباس 3- عمر بن علی 4- عثمان بن علی 5- جعفر بن علی 6- ابراهیم بن علی 7- عبد اللَّه بن علی که اصغر بود. 8- محمّد بن علی که اصغر بود. 9- ابو بکر که در کشته شدن وی شک و تردید است.
تعداد چهار نفر از فرزندان امام حسن بودند بدین شرح:
1- ابو بکر 2- عبد اللَّه 3- قاسم و گفته شده: بشر 4- گفته شده: عمر که صغیر بود.
تعداد شش نفر از فرزندان امام حسین بودند ولی در تعداد آنان اختلاف است

بدین شرح: 1- علی اکبر 2- ابراهیم 3- عبد اللَّه 4- محمّد 5- حمزه 6- علی 7- جعفر 8- عمر 9- زید. عبد اللَّه همان بود که در کنار امام حسین ذبح شد.
صاحب کتاب: مناقب غیر از علی و عبد اللَّه را ذکر نکرده است. او حمزه و ابراهیم و زید را که پسران ابو طالب بودند ذکر نکرده است.
ابن شهر آشوب میگوید: گفته شده: علی اصغر ابن علی علیه السلام برای اینکه مریض بود کشته نشد. و گفته شده: مردی از بنی دارم تیری به او زد و او را کشت ابو الفرج مینویسد: تعداد کلیه افرادی که در کربلا از فرزندان ابی طالب شهید شدند غیر از آن افرادی که در باره آنان اختلاف است بیست و دو نفر مرد بودند. ابن نما مینگارد: راویان گفته‌اند: هر گاه نزد امام محمّد باقر علیه السلام از قتل امام حسین علیه السلام سخنی بمیان میاوردیم آن بزرگوار میفرمود: تعداد هفده نفر از آنان را کشتند. که کلیه ایشان از بطن فاطمه بودند یعنی فاطمه بنت اسد که مادر حضرت امیر بود.
3- مؤلف گوید: شیخ در کتاب: مصباح از عبد اللَّه بن سنان نقل میکند که گفت: من در روز عاشورا بحضور حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مشرف شدم و آن بزرگوار را دیدم که رنگش تغییر نموده و اشکهایش نظیر لؤلؤ از چشمان مقدسش فرو میریزد، من گفتم: یا بن رسول اللَّه برای چه گریانی؟ خدا چشمان تو را گریان نکند! در جوابم فرمود: مگر تو غافلی، آیا نمیدانی که حسین بن علی علیه السلام در یک چنین روزی دچار

مصیبت گردید. گفتم: ای آقای من، روزه گرفتن روز عاشورا چه صورت دارد؟ فرمود: روزه بگیر، ولی شب نیت آن را نکن. افطار کن ولی نه از روی شماتت. یک روز کامل را روزه نگیر: بلکه یک ساعت ابعد از نماز ظهر یک شربت آب بیاشام، زیرا در یک چنین وقت بود که جنگ و جدال از آل رسول دست برداشت و ابتلاء آنان خاتمه یافت. در صورتی که تعداد سی جنازه از مردان ایشان روی زمین افتاده بود و این مصیبت برای پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله خیلی
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 95
ناگوار بود. اگر آن روز رسول خدا در دنیا زنده می‌بود شخصا در عزای آنان می‌نشست.
راوی میگوید: امام جعفر صادق علیه السلام بقدری گریه کرد که محاسن شریفش بوسیله اشگهایش تر شد. سپس فرمود: خدای سبحان نور را در روز جمعه در اولین روز ماه رمضان آفرید و ظلمت را در روز چهارشنبه که روز عاشورا بود خلق کرد، یعنی روز دهم ماه محرم الحرام. و برای هر کدام طریقی قرار داد الی آخره.
صاحب کتاب: مناقب از حسن بصری روایت میکند که گفت: تعداد شانزده نفر از مردان اهل بیت امام حسین با آن حضرت کشته شدند که در روی زمین نظیری نداشتند. بنا بروایت دیگری تعداد هفده نفر از آنان کشته شد.
ابن شهر آشوب می‌گوید: افرادی که در حمله اولی از یاران امام حسین کشته شدند عبارت بودند از: نعیم (بضم نون) ابن عجلان، عمران بن کعب بن حارث اشجعی، حنظلة بن عمرو شیبانی، قاسط بن زهیر کنانة بن عتیق، عمرو ابن مشیعه، ضرغامة بن مالک، عامر بن مسلم، سیف بن مالک نمیری، عبد الرحمن ارحبی، مجمع عائذی، حباب بن حارث، عمرو جندعی، جلاس بن عمرو راسبی، سواد بن ابی حمیر فهمی، عمار بن ابی سلامه دالانی، نعمان بن عمر راسبی، زاهر بن عمرو مولای ابن حمق، جبلة بن علی، مسعود بن حجاج، عبد اللّه بن عروه غفاری زهیر بن بشیر خثعمی، عمار بن حسان، عبد اللّه بن عمیر، مسلم بن کثیر، زهیر بن سلیم، عبد اللّه و عبید اللّه پسران زید بکری، تعداد ده نفر از غلامان امام حسین، و دو نفر از غلامان حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام.
مؤلف گوید: اکنون آن زیارت نامه‌ای را که سید در کتاب: اقبال نوشته و حاوی نام و قسمتی از شرح حال شهیدان است ذکر میکنیم.
در کتاب سابق الذکر مینگارد: در سال- 252- قمری توقیعی از ناحیه مقدسه (امام زمان عجل اللّه فرجه علیه السلام) بدست شیخ محمّد بن غالب اصفهانی رسید
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 96
در آن موقع پدر من وفات یافت و من نوجوانی بودم. من نوشتم و اجازه

زیارت امام حسین و زیارت سایر شهداء را خواستم، از طرف او در جوابم این طور خارج شد:
بسم اللّه الرحمن الرحیم
هر گاه خواستی شهیدان کربلا را زیارت کنی پائین قبر امام حسین علیه السلام که قبر علی اکبر است توقف کن و صورت خود را مقابل قبله قرار بده، زیرا حومه شهداء رضوان اللّه علیهم آنجا است. سپس بحضرت علی بن الحسین علیه السلام اشاره کن و بگو:
السلام علیک یا اول قتیل من نسل خیر سلیل، من سلالة إبراهیم الخلیل، صلی اللّه علیک و علی أبیک، إذ قال فیک: قتل اللّه قوما قتلوک یا بنی! ما اجرأهم علی الرحمن، و علی انتهاک حرمة الرسول علی الدنیا بعدک العفا، کأنی بک بین یدیک ماثلا، و للکافرین قاتلا قائلا:
أنا علی بن الحسین بن علی نحن و بیت اللّه أولی بالنبی
أطعنکم بالرمح حتی ینثنی أضربکم بالسیف أحمی عن أبی
ضرب غلام هاشمی عربی و اللّه لا یحکم فینا ابن الدعی
حتی قضیت نحبک، و لقیت ربک، أشهد أنک أولی باللّه و برسوله، و إنک ابن رسوله، و حجته و أمینه و ابن حجته و أمینه حکم اللّه علی قاتلک مرة بن منقذ بن النعمان العبدی- لعنة اللّه و أخزاه و من شرکه فی قتلک، و کانوا علیک ظهیرا، أصلاهم اللّه جهنم
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 97
و ساءت مصیرا، و جعلنا اللّه من ملاقیک، و مرافقی جدک و ابیک و عمک و اخیک، و امک المظلومة، و أبرأ الی اللّه من اعدائک اولی الجحود، و السلام علیک و رحمة اللّه و برکاته.
السّلام علی عبد اللّه بن الحسین، الطفل الرضیع، المرمی الصریع المتشحّط دما، المصعّد دمه فی السّماء، المذبوح بالسّهم فی حجر أبیه لعن اللّه رامیه حرملة بن کاهل الأسدی و ذویه.
السّلام علی عبد اللّه بن أمیر المؤمنین، مبلی البلاء، و المنادی بالولاء. فی عرصة کربلا، المضروب مقبلا و مدبرا، لعن اللّه قاتله هانئ بن ثبیت الحضرمیّ.
السّلام علی أبی الفضل العباس بن أمیر المؤمنین، المواسی أخاه بنفسه. الاخذ لغده من أمسه، الفادی له، الواقی السّاعی إلیه بهائه المقطوعة یداه- لعن اللّه قاتله یزید بن الرّقاد الجهنیّ، و حکیم بن الطفیل الطائیّ.
السّلام علی جعفر بن أمیر المؤمنین، الصّابر بنفسه محتسبا، و النّائی عن الأوطان مغتربا، المستسلم للقتال، المستقدم للنّزال، المکثور بالرّجال، لعن اللّه قاتله هانئ بن ثبیت الحضرمیّ.
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 98
السلام علی عثمان بن أمیر المؤمنین، سمی عثمان بن مظعون، لعن اللّه

راميه بالسّهم خولىّ بن يزيد الأصبحىّ الايادىّ، و الأبانىّ الدّارىّ «1».
السّلام على محمّد بن أمير المؤمنين، قتيل الأبانىّ الدّارىّ «2» لعنه اللَّه، و ضاعف عليه العذاب الاليم، و صلى اللَّه عليک يا محمّد و على أهل بيتک الصّابرين.
السّلام على أبى بكر بن الحسن بن علىّ الزّكىّ الولىّ، المرمىّ بالسّهم الرّدى، لعن اللَّه قاتله عبد اللَّه بن عقبة الغنوى.
السّلام على عبد اللَّه بن الحسن الزّكى، لعن اللَّه قاتله و راميه حرملة بن كاهل الأسدىّ.
السّلام على القاسم بن الحسن بن على، المضروب [على هامته المسلوب لامته، حين نادى الحسين عمّه، فجلّى عليه عمّه كالصّقر، و هو يفحص برجليه التّراب، و الحسين يقول: «بعدا لقوم قتلوک، و من خصمهم يوم القيامة جدّک و أبوک».
ثمّ قال: «عزّ و اللَّه على عمّک أن تدعوه فلا يجيبک، أو أن يجيبک و أنت قتيل جديل فلا ينفعک، هذا و اللَّه يوم كثر واتره

و قلّ ناصره. جعلنى اللَّه معكما يوم جمعكما، و بوّأنى مبوّأ كما، و لعن اللَّه قاتلک عمر بن سعد بن [عروة بن نفيل الازدى، و أصلاه جحيما، و أعدّ له عذابا أليما.
السّلام على عون بن عبد اللَّه بن جعفر الطّيّار فى الجنان، حليف الايمان، و منازل الأقران، النّاصح للرّحمن، التّالى للمثانى و القرآن لعن اللَّه قاتله عبد اللَّه بن قطبة النبهانىّ.
السّلام على محمّد بن عبد اللَّه بن جعفر، الشاهد مكان أبيه، و التّالى لأخيه، و واقيه ببدنه، لعن اللَّه قاتله عامر بن نهشل التّميمىّ.
السّلام على جعفر بن عقيل، لعن اللَّه قاتله و راميه بشر بن حوط الهمدانىّ.
السّلام على عبد الرحمن بن عقيل، لعن اللَّه قاتله و راميه عثمان بن خالد بن أشيم الجهنى «1».
السّلام على القتيل بن القتيل: عبد اللَّه بن مسلم بن عقيل، و لعن اللَّه قاتله عامر بن صعصعة [و قيل أسد بن مالک .
السّلام على أبى عبيد اللَّه بن مسلم بن عقيل، و لعن اللَّه قاتله و راميه عمرو بن صبيح الصّيداوىّ.

السّلام على محمّد بن أبى سعيد بن عقيل، و لعن اللَّه قاتله لقيط ابن ناشر «1» الجهنىّ.
السّلام على سليمان مولى الحسين بن أمير المؤمنين، و لعن اللَّه قاتله سليمان بن عوف الحضرمىّ.

السّلام على قارب مولى الحسين بن علىّ.
السّلام على منجح مولى الحسين بن علىّ.
السّلام على مسلم بن عوسجة الاسدىّ، القائل للحسين و قد أذن له فى الانصراف: أ نحن نخلّى عنک؟ و بم نعتذر عند اللَّه من أداء حقّک، لا و اللَّه حتّى أكسر فى صدورهم رمحى هذا، و أضر بهم بسيفى ما ثبت قائمه فى يدى، و لا أفارقک، و لو لم يكن معى سلاح أقاتلهم به لقذفتهم بالحجارة، و لم أفارقک حتى أموت معک.
و كنت أوّل من شرى نفسه، و أوّل شهيد شهد للَّه و قضى نحبه ففزت و رب الكعبة، شكّر اللَّه استقدامک و مواساتک إمامک، إذ مشى إليک و أنت صريع، فقال: يرحمک اللَّه يا مسلم بن عوسجة و قرأ: «فَمِنْهُمْ مَنْ قَضى نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَ ما بَدَّلُوا تَبْدِيلًا» لعن اللَّه المشتركين فى قتلک: عبد اللَّه الضّبابى، و عبد اللَّه بن خشكارة

البجلىّ، و مسلم بن عبد اللَّه الضّبابىّ.
السّلام على سعد بن عبد اللَّه الحنفى، القائل للحسين و قد أذن له فى الانصراف: لا و اللَّه لا نخلّيک حتى يعلم اللَّه أنا قد حفظنا غيبة رسول اللَّه صلّى اللَّه عليه و آله فيک، و اللَّه لو أعلم أنّى أقتل ثمّ أحيا ثمّ أحرق ثمّ أذرى و يفعل بى ذلک سبعين مرّة ما فارقتک، حتّى ألقى حمامى دونک و كيف أفعل ذلک و إنّما هى موتة أو قتلة واحدة، ثمّ هى بعدها الكرامة الّتى لا انقضاء لها أبدا.
فقد لقيت حمامک، و واسيت إمامک، و لقيت من اللَّه الكرامة فى دار المقامة، حشرنا اللَّه معكم فى المستشهدين، و رزقنا مرافقتكم فى أعلى علّيّين.
السّلام على بشر بن عمر الحضرمىّ، شكّر اللَّه لک قولک للحسين و قد أذن لک فى الانصراف: أكلتنى إذن السّباع حيّا إن فارقتک و أسأل عنک الرّكبان، و أخذ لک مع قلّة الأعوان، لا يكون هذا أبدا.
السّلام على يزيد بن حصين الهمدانّى المشرقىّ القارى، المجدّل بالمشرفىّ. السّلام على عمر بن كعب الأنصارى.
السّلام على نعيم بن عجلان الأنصارى.

السّلام على زهير بن القين البجلىّ، القائل للحسين و قد أذن له فى الانصراف: لا و اللَّه لا يكون ذلک أبدا، أترک ابن رسول اللَّه أسيرا فى يد الأعداء، و أنجو؟ لا أرانى اللَّه ذلک اليوم.
السّلام على عمرو بن قرظة الأنصارىّ. السّلام على حبيب بن مظاهر الاسدىّ. السّلام على الحرّ بن يزيد الرّياحىّ.
السّلام على عبد اللَّه بن عمير الكلبىّ.

السّلام على نافع بن هلال بن نافع البجلىّ «1» المرادىّ.
السّلام على أنس بن كاهل الأسدىّ.
السّلام على قيس بن مسهر الصيداوى.
السلام على عبد اللَّه و عبد الرحمن ابنى عروة بن حراق الغفاريّين.
السّلام على جون بن حوىّ مولى أبى ذرّ الغفارىّ.
السّلام على شبيب بن عبد اللَّه النهشلىّ. السّلام على الحجاج بن زيد السّعدىّ. السّلام على قاسط و كرش «2» ابنى ظهير التّغلبيّين.
السّلام على كنانة بن عتيق. السّلام على ضرغامة بن مالک.
زندگانى حضرت امام حسين عليه السلام، ص: 103
السّلام على حوىّ بن مالک الضبعىّ. السّلام على عمرو بن ضبيعة [الضّبعىّ . السّلام على زيد بن ثبيت القيسىّ.
السّلام على عبد اللَّه و عبيد اللَّه ابنى يزيد بن ثبيت القيسى.
السّلام على عامر بن مسلم. السّلام على قعنب بن عمرو التّمرىّ.
السّلام على سالم مولى عامر بن مسلم. السّلام على سيف بن مالک.
السّلام على زهير بن بشر الخثعمىّ. السّلام على زيد بن معقل الجعفىّ.
السّلام على الحجاج بن مسروق الجعفىّ.
السّلام على مسعود بن الحجاج و ابنه. السّلام على مجمع بن عبد اللَّه العائذىّ. السّلام على عمّار بن حسّان بن شريح الطّائىّ.
السّلام على حباب بن الحارث السّلمانىّ الازدىّ.
السّلام على جندب بن حجر الخولانىّ. السّلام على عمر بن خالد الصيداوىّ.
السّلام على سعيد مولاه. السّلام على يزيد بن زياد بن مهاصر الكندىّ.
السّلام على زاهد مولى عمرو بن الحمق الخزاعىّ. السّلام على جبلة بن علىّ الشيبانىّ.
السّلام على سالم مولى بنى المدنيّة الكلبىّ. السّلام على أسلم ابن كثير الأزدى الأعرج. السّلام على زهير بن سليم الأزدى.
زندگانى حضرت امام حسين عليه السلام، ص: 104
السّلام على قاسم بن حبيب الأزدىّ. السّلام على عمر بن جندب الحضرمىّ.
السّلام على أبى ثمامة عمر بن عبد اللَّه الصّائدىّ.
السّلام على حنظلة بن سعد الشّبامىّ. السّلام على عبد الرّحمن ابن عبد اللَّه بن الكدر الأرحبىّ. السّلام على عمّار بن أبى سلامة الهمدانىّ. السّلام على عابس «1» بن أبى شبيب الشّاكرىّ.
السّلام على شوذب مولى شاكر. السّلام على شبيب بن الحارث ابن سريع.
السّلام على مالک بن عبد بن سريع.
السّلام على الجريح المأسور سوار ابن أبى حمير الفهمى الهمدانى.
السّلام على المرتّب معه عمرو بن عبد اللَّه الجندعىّ.
السّلام عليكم يا خير أنصار. السّلام عليكم بما صبرتم فنعم عقبى الدّار،

بوّأكم اللّه مبوّأ الأبرار، أشهد لقد كشف اللّه لكم الغطاء، و مهّد لكم الوطاء، و أجزل لكم العطاء، و كنتم عن الحقّ غير بطاء. و أنتم لنا فرطاء، و نحن لكم خلطاء فى دار البقاء.
و السّلام عليكم و رحمة اللَّه و بركاته
زندگانى حضرت امام حسين عليه السلام، ص: 105
4- مسعودى در كتاب: مروج الذهب مينويسد: امام حسين عليه السّلام با تعداد هزار سوار از اهل بيت و اصحاب خود و تعداد صد نفر پياده وارد كربلا شد. آن حضرت همچنان جهاد ميكرد تا اينكه مردى از قبيله مذحج متصدى قتل آن بزرگوار شد. آن حضرت در سن- 55- سالگى شهيد شد، گفته شده: در سن- 59- سالگى كشته شد اقوال ديگرى نيز هست. در آن روز كه آن بزرگوار شهيد گرديد جاى تعداد- 33- نيزه و- 34- ضربه در بدن مباركش يافت شد. زرعة بن شريک تميمى لعين ضربه‌اى به كتف چپ آن حضرت زد. سنان بن انس نخعى لعنة اللّه عليه نيزه‌اى به آن امام معصوم زد و پس از اينكه پياده شد سر مباركش را جدا كرد فقط اهل كوفه متصدى قتل آن حضرت شدند و اهل شام در اين امر حضور نداشتند تعداد افرادى كه با امام حسين كشته شدند 87- نفر بود. تعداد نفراتى كه از ابن سعد در جنگ با حسين كشته شدند- 88- نفر بود.
5- در كتاب: غيبت نعمانى از امام محمّد باقر عليه السّلام روايت ميكند كه فرمود:
مؤمنين در دنيا مبتلا ميشوند. سپس خداى عليم آنان را نزد خود امتيازى ميدهد خدا مؤمنين را از بلاء و تلخى‌هاى دنيوى امان نداده است، ولى آنان را از كورى و شقاوت عالم آخرت امان داده است. سپس فرمود: امام حسين عليه السّلام جنازه بعضى از شهيدان را روى يک ديگر مى‌نهاد و ميفرمود: شهيدان ما شهيدان پيامبران و آل ايشان مى‌باشند.
6- در كتاب: خرائج از امام محمّد باقر عليه السلام روايت ميكند كه فرمود: امام حسين قبل از اينكه كشته شود به اصحاب خود ميفرمود: پيغمبر خدا صلّى اللّه عليه و آله و سلّم بمن فرمود: اى پسر عزيزم! تو بزودى بسوى عراق رانده خواهى شد. زمين عراق همان زمينى است كه پيامبران و اوصياى آنان در آن با يک ديگر ملاقات كردند.
آن زمين را عمور ميخوانند. تو در آن زمين شهيد خواهى شد و گروهى هم با تو شهيد مى‌شوند كه درد نيزه و شمشير را احساس نمى‌كنند. سپس اين آيه را تلاوت كرد:
زندگانى حضرت امام حسين عليه السلام، ص: 106
قُلْنا يا نارُ كُونِى بَرْداً وَ سَلاماً عَلى إِبْراهِيمَ «1» جنگ براى تو و يارانت سرد و سلامت خواهد شد. سپس امام حسين به اصحاب خود فرمود: مژده باد شما را، گر چه دشمنان ما را مى‌كشند ولى ما بر پيامبر خود صلّى اللّه

علیه و آله وارد خواهیم شد. سپس من بقدری که خدا بخواهد مکث خواهم نمود! بعدا اول کسی که زمین برایش شکافته و او خارج می‌شود من خواهم بود.
من با حضرت امیر علیه السلام و قیام حضرت قائم و زنده بودن پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله خارج خواهم شد. سپس افرادی از آسمان از طرف خدا نزد من می‌آیند که هرگز در زمین نازل نشده‌اند.
جبرئیل، میکائیل، اسرافیل، گروهی از ملائکه بر من نازل خواهند شد حضرت محمّد و علی و من و برادرم و جمیع آن افرادی که خدا بر آنان منت نهاده بوسیله شترانی از نور که احدی از مخلوقین بر آنها سوار نشده فرود میائیم. پس از این جریان حضرت محمّد صلی اللّه علیه و آله پرچم خود را به اهتزاز میاورد و آن را با شمشیر خود بقائم ما میدهد.
سپس ما آنچه را که خدا بخواهد مکث مینمائیم. بعدا خدای توانا چشمه‌ای از روغن و چشمه‌ای از آب و چشمه‌ای از شیر در مسجد کوفه خارج میکند. پس از این جریان امیر المؤمنین شمشیر پیغمبر خدا را بمن میدهد و مرا بسوی مشرق و مغرب زمین میفرستد، من به هیچ یک بر نمیخورم مگر اینکه خون او را میریزم هیچ بتی را نمی‌بینم مگر اینکه آن را می‌سوزانم، تا اینکه به هند میرسم و آن را فتح می‌نمایم! دانیال و یوشع خارج میشوند و بحضرت امیر می‌گویند: خدا و رسول راست گفته‌اند.
سپس ایشان با تعداد هفتاد مرد بسوی بصره میروند و دشمنان خود را می‌کشند. گروهی بجانب روم اعزام می‌شوند و خدای توانا پیروزی را

نصیب آنان مینماید.
بعدا من هر حیوانی را که خدا گوشت آن را حرام کرده می‌کشم تا اینکه در روی زمین غیر از گوشت طیب و طاهر چیزی نباشد. من بر یهود و نصارا و سائر ملل اسلام شمشیر را عرضه می‌کنم و آنان را بین اسلام و شمشیر مخیر می‌نمایم هر کسی از آنان اسلام بیاورد منت بر او میگذارم و هر کسی که از اسلام بیزار باشد خدا خون او را خواهد ریخت.
هیچ مردی از شیعیان ما روی زمین نیست مگر اینکه خدا ملکی میفرستد تا خاک را از روی او پاک نماید. زنان و مقام و منزلت او را در بهشت به وی معرفی نماید- در روی زمین شخص کور و زمین‌گیر و مبتلائی نخواهد بود مگر اینکه خدا بوسیله ما اهل بیت بلا را از او بر طرف می‌کند. بقدری برکت از آسمان بزمین نازل می‌شود که شاخه درخت از زیادی میوه می‌شکند! میوه زمستانی در تابستان و میوه تابستانی در زمستان خورده می‌شود. همین است معنای قول خداوند سبحان که می‌فرماید:
وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُری آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنا عَلَیْهِمْ بَرَکاتٍ مِنَ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ وَ لکِنْ کَذَّبُوا فَأَخَذْناهُمْ بِما کانُوا یَکْسِبُونَ «1» سپس خدای رؤف کرامتی به

شیعیان ما عطا میکندَ که چیزی در زمین بر آنان پنهان نخواهد بود. حتی اینکه مردی از ایشان تصمیم می‌گیرد که علم اهل بیت خود را بداند آنان را از آنچه را می‌دانند آگاه مینماید.
7- در کتاب: امالی صدوق از امام محمّد باقر علیه السّلام روایتی را نقل میکند که در اثناء روایت دوم همین باب گذشت.
8- در کتاب امالی شیخ نیز روایتی را نقل میکند که در اثناء روایت دوم

گذشت.
9- صدوق در کتاب: امالی از فاطمه بنت الحسین روایت می‌کند که گفت: لشکر ابن سعد در خیمه‌های ما ریختند. من در آن موقع دختر کوچکی بودم و یک جفت خلخال طلا در پایم بود. ناگاه دیدم مردی در حالی که گریه می‌کند آن خلخال‌ها را از پای من بیرون می‌آورد! من به او گفتم: ای دشمن خدا! پس چرا گریه می‌کنی!؟ گفت: چگونه گریه نکنم در صورتی که دارم خلخال‌های دختر پیغمبر را غارت می‌کنم. گفتم: پس چرا غارت می‌کنی!؟ گفت: میترسم دیگری بیاید و این خلخال را ببرد!! فاطمه می‌گوید: غارتگران یزید آنچه را که در خیمه‌های ما بود بتاراج بردند. حتی چادرها را از سرما می‌بردند.
10- در کتاب احتجاج مینگارد: هنگامی که لشکر کفر امام حسین را محاصره نمودند آن بزرگوار بر اسب خود سوار شد و پس از اینکه مردم را ساکت نمود و حمد و ثنای خدای را بجای آورد فرمود: ای گروه نابکار مرده و نابود شوید هلاک و سرنگون گردید! در آن موقعی که از ما یاری خواستید ما شما را بسرعت یاری کردیم. اکنون شما آن شمشیری را که در دست ما بود تیز کرده برخ خود ما می‌کشید. شما آتشی را برای ما روشن می‌کنید که ما آن را برای دشمنان شما و دشمنان خودمان شعله‌ور نمودیم. شما اکنون برای دشمنی با دوستان خود اجتماع کردید و دستی شدید برای دشمنان خود شدید. بدون عدالتی که در میان شما افشاء کنند یا آرزوئی که از شما بر آورند، یا گناهی که ما نسبت بشما کرده باشیم.
چرا وا ویلاها نصیب شما نشود! زیرا شما بما خوش ندارید. شمشیر در غلاف، یا کشیده است، قلب آرام است، رأی محکم نیست. ولی شما نظیر ملخ‌های کوچک برای بیعت با ما سرعت کردید و مثل پروانه‌ای که دور شمع بگردد برای بیعت ما آمدید. ولی سپس بعلت سفاهت و گمراهی بیعت ما را شکستید. هلاک و نابود شوید بت‌ها یعنی یزیدهای این امت و بقعه احزاب، و آن افرادی که قرآن را پشت سر انداختند، سنت‌های پیامبر خدا را خاموش و تعطیل نمودند. همان

افرادی که با استهزاکنندگان برادری کردند، آن گروهی که قرآن را افسانه

و بهتان قرار دادند، معصیت‌کاران امت‌ها، همان افرادی که از زنا بوجود آمدند و خود را به حسب و نسبی پیوستند. حتما بد است آنچه را که برای خود پیشاپیش فرستادند، سخط و غضب خدا بر آنان خواهد بود و همیشه در عذاب خواهند بود.
آیا شما از این گونه افراد پشتیبانی میکنید و ما را تنها میگذارید؟ آری و اللّه بی‌وفائی در میان شما معروف است، اصل و ریشه شما از بی‌وفائی روئیده شده و عروق شما بوسیله آن پرورش یافته، شما برای شخص ناظر خبیث‌ترین درخت و برای شخص غاصب خبیث‌ترین لقمه می‌باشید. آگاه باشید که لعنت خدای بر ظالمین باد، همان ظالمینی که عهد و قسم خود را پس از تأکید می‌شکنند در صورتی که شما خدا را برای خود کفیل قرار دادید.
آگاه باشید زنازاده که پسر زنازاده است مرا بین شمشیر کشیدن و ذلت قرار داده است. هیهات است برای او! هیهات که من ذلت را بپذیرم!
ابی اللّه ذلک، و رسوله و المؤمنون، و جدود طهرت، و حجور طابت لم نؤثر طاعة اللئام علی مصارع الکرام!
یعنی خدا: رسول، مؤمنین، آباء و اجدادی که طیب و طاهر بودند، دامن مادرانی که پاک و پاکیزه بودند این موضوع را نمی‌پذیرند که ما طاعت افراد ناکس و لئیم را بر قتلگاه‌های مردان گرامی مقدم بداریم. آگاه باشید که من با این عده قلیل و دشمنان کثیری که دارم و بی‌یاور می‌باشم این طریق را خواهم رفت. سپس به این شعر متمثل شد و فرمود:
فان نهزم فهزامون قدما و ان نهزم فغیر مهزمینا
یعنی اگر ما دشمن را شکست دهیم از قدیم الایام این افتخار را داشته‌ایم. و اگر شکست بخوریم فرار نخواهیم کرد.
11- در تفسیر: علی بن ابراهیم از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می‌کند
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 110
که فرمود: منهال بن عمرو با امام زین العابدین علیه السلام ملاقات کرد و به آن حضرت گفت: یا بن رسول اللّه! حال شما چگونه است؟ فرمود: وای بر تو! آیا برای تو معلوم نیست که حال من چگونه است؟ حال ما در میان این گروه نظیر حال بنی اسرائیل است که در میان آل فرعون بودند. اینان پسران و مردان ما را سر می‌برند و زنان ما را زنده میگذارند حضرت علی را که بعد از حضرت محمّد بهترین مردم است بر فراز منبرها لعنت می‌کنند! بدشمنان ما مال و شرافت عطا می‌شود. ولی کسی که دوست ما باشد حقیر و حق او پایمال می‌شود. مؤمنین دائما این طور بوده‌اند.
عجم همیشه حق عرب را این طور می‌شناخت که حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از عرب است. قریش بر عرب فخریه می‌کرد که حضرت

محمّد از این قبیله است. عرب به عجم فخریه می‌کرد که حضرت محمّد از ملت عرب است. ولی حال ما آل محمّد این است که حقی برای ما شناخته نمی‌شود. آری حال ما این طور است.
12- در کتاب: ثواب الاعمال از عمرو بن قیس مشرقی روایت می‌کند که گفت: من و پسر عمویم در قصر بنی مقاتل بحضور حضرت امام حسین مشرف شدیم و سلام کردیم. پسر عمویم به آن بزرگوار گفت: یا ابن رسول اللّه! این رنگی که به محاسن شریف تو می‌نگرم و رنگ خضاب یا رنگ طبیعی آن است؟
فرمود: رنگ خضاب می‌باشد پیری بما بنی هاشم زود اثر مینماید. سپس متوجه ما شد و فرمود: آیا برای یاری من آمده‌اید؟ من گفتم: من مردی هستم مسن و مقروض و عیالوار. امانت‌هائی از مردم در دست من می‌باشد و نمی‌دانم حال من چگونه خواهد شد. دوست ندارم امانت مردم ضایع شود. عمویم نیز همین جواب را داد امام حسین علیه السلام بما فرمود: پس از این سرزمین خارج شوید که صدای استغاثه مرا نشنوید و سواد لشکر مرا ننگرید. زیرا کسی که صدای استغاثه ما را بشنوند، یا سیاهی لشکر ما را بنگرد و جواب ما را نگوید و بفریاد ما نرسد بر خدا لازم می‌شود

او را برو در آتش جهنم بیندازد.
13- در کتاب: بصائر الدرجات از همزة بن حمران روایت میکند که گفت: ما نزد امام جعفر صادق علیه السلام سخنی از خروج امام حسین و تخلف محمّد بن حنفیه بمیان آوردیم. امام صادق علیه السلام فرمود: ای حمزه! من در این باره مطلبی را برای تو میگویم که بعد از این مجلس راجع به این موضوع پرسشی نکنی وقتی امام حسین متوجه سفر شد کاغذی خواست و در آن نوشت:
بسم اللّه الرّحمن الرّحیم از طرف حسین بن علی بسوی بنی هاشم، اما بعد: کسی که از شما بمن ملحق شود کشته خواهد شد. و کسی که تخلف کند فاتح نخواهد شد و السلام.
14- در کتاب: کافی از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: امام حسین یک روز قبل از روز ترویه «1» از مکه متوجه عراق شد. در صورتی که مشغول عمره بود.
15- نیز در همان کتاب از امام جعفر صادق روایت می‌کند که فرمود:
کسی که عمره تمتع بجا می‌آورد با حج مرتبط است. شخصی که عمره بجا میاورد هر گاه از عمره فراغت حاصل کند هر جا که بخواهد میتواند برود. زیرا امام حسین علیه السلام در ماه ذی حجة عمره بجای آورد و در روز ترویه متوجه عراق شد در صورتی که مردم متوجه منا شده بودند. عمره

در ماه ذی حجه برای کسی که قصد حج را ندارد مانعی نخواهد داشت.
16- در کتاب: کامل الزیاره از ابو سعید روایت میکند که گفت: در آن موقعی که عبد اللّه بن زبیر با امام حسین در خلوت تکلم نمود و سخن آنان طولانی شد امام حسین متوجه مردم گردید و به آنان فرمود: این مرد یعنی ابن زبیر

بمن می‌گوید: تو نظیر یکی از کبوتران حرم باش. در صورتی که اگر من در فاصله یک ذراع از حرم کشته شوم برای من محبوبتر است از اینکه در یک وجب فاصله با آن شهید شوم. اگر در کربلا کشته شوم برایم محبوبتر است از اینکه در مکه شهید گردم.
17- نیز در همان کتاب از امام جعفر صادق علیه السلام روایت میکند که فرمود:
عبد اللّه بن زبیر به امام حسین گفت: اگر تو وارد مکه شوی در حرم امن خدا خواهی بود. امام علیه السلام در جوابش فرمود: ما احترام حرم خدا را از بین نمیبریم و این عمل را انجام نمیدهم که بوسیله ما حرمت آن ضایع شود. اگر من بر فراز تپه سرخ کشته شوم برایم محبوب‌تر است که در حرم خدا شهید شوم.
18- در کتاب: کامل الزیاره از امام محمّد باقر علیه السلام روایت میکند که فرمود:
امام حسین یک روز قبل از روز ترویه (که معنای آن را قبلا نگاشتیم) از مکه معظمه خارج شد و عبد اللّه بن زبیر بدنبال آن حضرت رفت و گفت: یا ابا عبد اللّه موسم حج فرا رسیده تو حج را رها میکنی و بطرف عراق میروی! فرمود: ای پسر زبیر اگر من در کنار فرات کشته شوم برایم محبوب‌تر است از اینکه در آستانه کعبه شهید گردم.
19- نیز در کتاب سابق الذکر از صادق آل محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم روایت می‌کند که فرمود: امام حسین در آن روزی که دچار مصیبت شده بود به اصحاب خود فرمود:
برای کشته شدن شما اجازه داده شده است. پس با تقوا و صابر باشید.
20- نیز در همان کتاب از امام صادق نقل میکند که فرمود: امام حسین نماز صبح را با یارانش خواند و به آنان فرمود: خدا در باره کشته شدن شما اجازه داده است پس لازم است که صبر کنید.
21- نیز در کتاب: کامل الزیارة از حسین بن ابو العلاء نقل میکند که گفت: قسم بحق آن کسی که عرش را رفعت داده است پدرت برایم گفت:
تعداد اصحاب امام حسین نه یکی کم و نه یکی زیاد می‌شود. این امت در حق آنان

ظلم می‌کنند همان طور که بنی اسرائیل ظلم کردند. امام حسین در روز شنبه که عاشورا بود شهید شد- 22- نیز در همان کتاب نظیر روایت- 19- را که گذشت روایت کرده است.
23- نیز در کتاب سابق الذکر نظیر روایت- 13- را ذکر می‌کند که قبلا گذشت.
24- در کتاب: کامل الزیاره از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: هنگامی که امام حسین از عقبة البطن بالا رفت به اصحاب خود فرمود:
من خودم را مقتول می‌بینم. گفتند: برای چه یا ابا عبد اللَّه! فرمود: برای این خوابی که دیده‌ام. گفتند: چه خوابی؟ فرمود: سگهائی را دیدم که مرا می‌گزیدند بیشتر از همه سگی بود که ابلق بود.
25- نیز در همان کتاب از حضرت امام حسین علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: قسم بحق آن خدائی که جان حسین بن علی در دست قدرت او است سلطنت برای بنی امیه گوارا نخواهد شد مگر اینکه مرا بکشند- آنان قاتل منند، اگر مرا بقتل برسانند با یک دیگر نماز نمی‌خوانند، و عطاء را در راه خدا نمیگیرند حقا که اولین قتیل این امت من و اهل بیتم هستیم. قسم بحق آن خدائی که جان حسین بدست قدرت او است تا چشم شخصی از بنی هاشم در روی زمین باز باشد قیامت قیام نخواهد کرد.
26- در کتاب: کامل الزیاره از محمّد بن علی علیه السلام روایت می‌کند که گفت:
وقتی امام حسین تصمیم گرفت وارد مدینه شود (یا از آن خارج شود) «1» زنان بنی عبد المطلب آمدند و شروع به نوحه و ندبه کردند. وقتی امام حسین علیه السلام از

از میان آنان عبور کرد به ایشان فرمود: من شما را بخدا قسم میدهم که این امر را ظاهر نمائید. زیرا معصیت خدا و رسول است. آنان گفتند: پس ما گریه و زاری خود را برای چه کسی نگاه داریم؟ این روز برای ما نظیر آن روزی است که پیغمبر خدا، علی مرتضی، فاطمه زهراء، رقیه، زینب و ام کلثوم علیهم السلام از دنیا رفتند. تو را بخدا قسم میدهم از موت. خدا ما را فدای تو کند! ای حبیب نیکوکارانی که فعلا از اهل قبور بشمار میروند.
یکی از عمه‌های امام حسین در حالی که گریان بود آمد و گفت: یا حسین شاهد باش من شنیدم که جن‌ها برای تو نوحه می‌کردند و میگفتند:
1- و ان قتیل الطف من آل هاشم اذل رقابا من قریش فذلت
2- حبیب رسول لم یک فاحشا ابانت مصیبتک الا نوف و جلت
1- یعنی حقا شهید کربلا که از آل هاشم است گردن‌های قریش را (بوسیله

شهید شدن خود) ذلیل کرد و آنان ذلیل شدند.
2- حسین که حبیب رسول خدا است بد زبان نبود. مصیبت تو شخصیت بزرگ را جدا کرد و بزرگ شد.
27- در کتاب: خرائج مینگارد: از جمله معجزات امام حسین علیه السلام این است: هنگامی که آن بزرگوار تصمیم گرفت بطرف عراق برود ام سلمه به آن حضرت گفت: مرو بطرف عراق، زیرا من از پیامبر اسلام صلی اللّه علیه و آله شنیدم می‌فرمود: پسرم حسین در زمین عراق کشته خواهد شد. و آن تربتی را که رسول خدا بمن داده در یک شیشه‌ای جای داده‌ام.
امام حسین در جوابش فرمود: بخدا قسم من کشته خواهم شد. اگر بطرف عراق نروم نیز مرا خواهند کشت. اگر دوست داری قتلگاه خود و یارانم را بتو نشان دهم. سپس آن حضرت دستی بصورت ام سلمه کشید و خدا جلو چشم وی را بقدری باز کرد که کلیه آنها را دید. بعدا امام حسین تربتی برداشت و

به ام سلمه داد که از همان تربت بود. آن را در میان شیشه دیگری نهاد و به ام سلمه فرمود: هر گاه دیدی این تربت بخون تبدیل شد بدان که من شهید شده‌ام.
ام سلمه میگوید: وقتی روز عاشورا فرا رسید و من بعد از ظهر به آن دو شیشه نظر کردم دیدم پر از خون شده‌اند! من از این منظره شروع بصیحه کردم.
در آن روز هیچ سنگ و ریگی را بلند نمی‌کردند مگر اینکه خون تازه در زیر آن یافت میشد! نیز از جمله معجزات امام حسین علیه السلام این است که امام زین العابدین علیه السلام میفرماید: در آن شبی که پدرم صبح آن شهید شد آن حضرت در میان اصحاب خود برخاست و فرمود: این گروه مرا میخواهند، نه شما را، اگر مرا بکشند بشما کاری ندارند.
پس شما خود را نجات دهید! من بیعت خود را از گردن شما برداشتم.
زیرا اگر شما فردا صبح با من باشید عموما کشته خواهید شد. ایشان گفتند:
ما تو را رها نخواهیم کرد. بعد از تو زندگی نمی‌خواهیم. امام فرمود: کلیه شما کشته خواهید شد و از شما احدی نجات پیدا نمی‌کند. و همان طور شد که آن حضرت خبر داده بود.
28- در کتاب: ارشاد از حضرت علی بن الحسین روایت میکند که فرمود:
ما با امام حسین خارج شدیم. آن حضرت در هر منزلی که پیاده میشد و از هر منزلی که حرکت میکرد حضرت یحیی بن زکریا و شهادت او را یاد آور میشد.

یک روز آن بزرگوار فرمود: یکی از موضوعاتی که بی‌ارزشی دنیا را ثابت میکند این است که سر مبارک یحیی بن زکریا بعنوان هدیه برای زنی از زنان بد عمل بنی اسرائیل فرستاده شد؟! امام حسین علیه السلام در روز شنبه، دهم محرم الحرام سنه- 61- قمری، بعد از نماز ظهر در حالی از دنیا رفت که شهید، مظلوم، تشنه، صابر و در انتظار ثواب پروردگار بود. سن امام حسین در آن روز- 57- سال بود. مدت هفت سال
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 116
سال با جد بزرگوارش حضرت محمّد بود. مدت سی سال با پدرش بود. مدت ده سال با برادرش امام حسن بود. مدت امامت و خلافتش بعد از امام حسن یازده سال بود.
امام حسین با حناء و وسمه خضاب میکرد. آن بزرگوار در حالی شهید شد که رنگ خضاب از دو طرف صورتش خارج شده بود.
29- در تفسیر: امام حسن عسکری علیه السلام میفرماید: هنگامی که امام علیه السلام با آن افرادی که در لشکرش بودند آن اشخاصی را که آن حضرت را کشتند و سر مبارکش را حمل کردند امتحان کرد بلشکر خود فرمود: من بیعت خود را از شما برداشتم. به قبیله و دوستان خویشتن ملحق شوید. نیز به اهل بیت خود فرمود: من بیعت خود را از شما هم برداشتم، شما حق دارید که از من مفارقت نمائید. زیرا شما برای اینکه تعداد و قوای لشکر کفر زیاد است طاقت مبارزه آنان را ندارید مقصود این گروه غیر از من نیست، شما مرا با ایشان واگذارید. زیرا خدای توانا مرا یاری میکند، مرا از نظر نیکوی خود واگذار نمی‌کند. همچنان که این عادت را نسبت به نیاکان ما داشته است.
لشکر امام علیه السلام از آن حضرت مفارقت کردند. ولی اهل بیت و اقرباء آن بزرگوار نپذیرفتند، بلکه گفتند: ما از تو جدا نخواهیم شد تا اینکه آنچه تو را محزون میکند ما را هم محزون کند. هر مصیبتی دچار تو می‌شود دچار ما هم بشود اگر ما با تو باشیم خیلی بخدا نزدیک تریم.
امام حسین فرمود: اگر شما هم این طور خویشتن را آماده کرده‌اید که من کرده‌ام پس بدانید که خدای رؤف منزل و مقام‌های شریفی به بندگانی عطا میکند که ناملایمات و مشکلات دنیوی را تحمل می‌کنند. خدای سبحان بمن و به نیاکان من که من باقیمانده آنان میباشم کرامات مخصوصی عطا کرده است که با وجود آنها تحمل مشکلات برای من سهل و آسان است. برای شما هم قسمتی از این کرامات خدا خواهد بود. بدانید که دنیا چه شیرین و چه تلخ نظیر خوابی است که انسان ببیند. آگاه شدن در آخرت است. کسی رستگار است که در آخرت رستگار و کسی شقی است که در آخرت شقی باشد.
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 117

30- علی بن اسباط در کتاب: نوادر خود از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت میکند که فرمود: پدر بزرگوارم در آن روزی که پدرش امام حسین علیه السلام شهید شد دچار درد شکم بود و در میان خیمه بود من میدیدم که دوستان ما چگونه با او آمد و رفت میکردند. آب بدنبالش می‌بردند او گاهی بر میمنه لشکر و گاهی بر میسره و گاهی بر قلب آن حمله مینمود. آن حضرت را بنحوی کشتند که رسول خدا نهی کرده بود حتی سگها را بدین نحو بکشند زیرا آن مظلوم بوسیله شمشیر و نیزه و سنگ و چوب و عصا شهید شد و بعدا بدن مبارکش را پایمال سم ستور نمودند.
31- در کتاب: مناقب از ام سلمه نقل میکند که گفت: امام حسن و امام حسین علیهما السلام در آن هنگامی که در اطراف جبرئیل می‌گردیدند و او را به دحیه کلبی تشبیه مینمودند جبرئیل نظیر کسی که بخواهد چیزی را بگیرد بدست خود اشاره میکرد ناگاه دیدند یک سیب و یک گلابی و یک انار در دست او است. جبرئیل آن میوه‌ها را بحضرت حسنین داد و صورت مبارک ایشان درخشید. آنان بحضور رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله دویدند. پیغمبر خدا پس از اینکه آن میوه‌ها را گرفت و بوئید به ایشان فرمود: با این میوه‌ها نزد مادرتان بروید. اگر ابتداء نزد پدرتان بروید نیکوتر است. آنان امر پیامبر خدا را اجرا کردند. ولی از آن میوه‌ها نخوردند تا حضرت رسول آمد و با یک دیگر خوردند- هر گاه ایشان از آن میوه‌ها میخوردند چیزی از آنها کم نمیشد تا آن موقعی که پیغمبر خدا صلّی اللّه علیه و آله قبض روح شد- امام حسین علیه السلام میفرماید: تا فاطمه زهراء زنده بود چیزی از آن میوه‌ها کم نشد، هنگامی که آن بانو از دنیا رفت انار مفقود شد. ولی تا پدرم زنده بود سیب و گلابی باقی بودند. وقتی حضرت امیر شهید شد گلابی مفقود گردید و سیب بهمان حالت نزد امام حسن علیه السلام بود وقتی حسن مسموما از دنیا رفت آن سیب نزد من بود تا آن موقعی که آب فرات را بروی من

بستند. وقتی من آن سیب را می‌بوئیدم عطش و تشنگی من آرام میگرفت. هنگامی که عطش من شدید شد و از آن سیب گاز زدم یقین کردم که شهید خواهم شد.
حضرت علی بن الحسین علیه السلام میفرماید: شنیدم پدرم این موضوع را یک ساعت قبل از شهیدشدنش می‌فرمود. وقتی آن حضرت شهید شد بوی آن سیب از قتلگاهش یافت میشد. من بدنبال آن سیب رفتم ولی اثری از آن یافت نشد. بوی آن سیب بعد از امام حسین همچنان باقی بود. وقتی من قبر آن حضرت را زیارت کردم بوی آن از قبر مبارکش میوزید. هر کسی از زوار شیعیان ما که بخواهد از بوی آن سیب بهره‌مند شود باید در

وقت سحر در صدد زیارت بر آید! زیرا اگر با اخلاص باشد از بوی آن برخوردار خواهد شد.
32- در کتاب: مناقب مینویسد: امام حسین علیه السلام در موقع جهاد اضافه بر اشعار قبلی اشعار دیگری بر آنها اضافه کرد که مطلع آنها این است:
فاطم امی الزهراء و ابی وارث الرسل و مولی الثقلین
یعنی فاطمه زهراء مادر من است. و پدرم وارث پیامبران و مولای جن و انس است.
33- کشی در کتاب: رجال از فضیل بن زبیر نقل میکند که گفت: میثم تمار در حالی که بر اسب خود سوار بود در آنجائی که بنی اسد جلوس کرده بودند به استقبال حبیب بن مظاهر اسدی آمد. آنان با یک دیگر سخن گفتند تا اینکه گردن‌های اسب ایشان محاذی یک دیگر قرار گرفت.
سپس حبیب گفت: گویا: شخص بزرگی را مینگرم که جلو سرش مو ندارد و شکم بزرگی دارد و نزد: دار الرزق خربزه میفروشد. گویا: می‌بینم او را بجرم دوستی اهل بیت پیامبر بدار زده‌اند و شکم او را با چوب پاره کرده‌اند! میثم در جواب حبیب گفت: من مردی را می‌شناسم که دو گیسوی بافته دارد.
او برای نصرت پسر دختر پیغمبر خود خروج می‌کند. وی کشته می‌شود و سرش

در کوفه جولان خواهد زد. این بگفتند و از یک دیگر جدا شدند.
اهل آن مجلس گفتند: ما دروغگوتر از این دو نفر ندیده بودیم!! راوی میگوید: هنوز اهل مجلس پراکنده نشده بودند که رشید (بضم راء و فتح شین) هجری (بفتح هاء و جیم) آمد و ایشان را طلبید و از اهل مجلس سراغ ایشان را گرفت. آنان گفتند: ایشان از یک دیگر جدا شدند و ما شنیدیم چنین و چنان میگفتند. رشید گفت: خدا میثم را رحمت کند، او فراموش کرده بگوید: بآن کسی که سر حبیب را میبرد مبلغ صد درهم بیشتر عطا خواهد شد.
وقتی رشید رفت آن گروه گفتند: بخدا این شخص از همه دروغگوتر است، پس از این جریان آن گروه گفتند: بخدا قسم چند شب و روزی بیش نگذشت که دیدیم میثم تمار بر در خانه عمرو بن حریث بالای دار است!! و سر حبیب بن مظاهر را هم آوردند. آنچه را که آنان گفته بودند همان شد.
حبیب بن مظاهر از آن هفتاد نفری بود که امام حسین را یاری کردند و کوه‌های آهن را دیدند و نیزه‌ها را بوسیله سینه‌های خود و شمشیرها را با صورتهای خود استقبال نمودند. آنان همان افرادی بودند که امان و اموال بر آنان عرضه میشد ولی نمی‌پذیرفتند و میگفتند: ما نزد پیغمبر خدا عذری

نداریم اگر امام حسین کشته شود و چشمی از ما باز باشد. آنان بالاخره در اطراف حسین کشته شدند.
حبیب بن مظاهر اسدی مزاح میکرد و یزید بن حصین همدانی (بسکون میم) که او را سید الفقراء میگفتند میگفت: ای برادر! اکنون وقت خنده نیست! حبیب میگفت:
چه موضعی از این موضع برای مسرت سزاوارتر است؟ بخدا قسم چیزی مانع ما نیست غیر از اینکه این گروه ستمکار ما را با شمشیرهای خود شهید کنند و بعدا ما با حور العین معانقه نمائیم. کشی میگوید: این کلمه از کتاب: مفاخره کوفه و بصره استخراج شده است.
34- در کتاب: کافی نقل میکند: مردی که اراده کربلا را داشت در
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 120
ثعلبیه با امام حسین ملاقات و پس از ورود به آن حضرت سلام کرد، امام حسین به وی فرمود: از مردم کجائی؟ گفت: اهل کوفه هستم. فرمود: ای برادر کوفی اگر من در مدینه با تو ملاقات میکردم جای جبرئیل را در خانه خود که برای جدم رسول خدا وحی میاورد بتو نشان میدادم. ای برادر کوفی آیا می‌شود مردم از چشمه علم ما سیراب شوند و خود ما جاهل باشیم !؟ ابدا این مطلب چنین نیست.
35- نیز در همان کتاب از امام جعفر صادق روایت می‌کند که فرمود:
امام حسین در موقع شهادت جبه خز پوشیده بود.
36- 37- 38 نظیر این سه روایت قبلا نگاشته شد.
39- نیز در کتاب: کافی از برادر جعفر بن عیسی روایت می‌کند که گفت:
من از حضرت رضا علیه السلام راجع بروزه گرفتن روز عاشورا و آنچه را که مردم در باره آن می‌گویند جویا شد. فرمود: راجع بروزه گرفتن پسر مرجانه از من جویا می‌شوی؟ عاشورا روزی است که زنازادگان آل زیاد آن را برای این روزه گرفتند که امام حسین علیه السلام را کشته بودند. عاشورا روزی است که آل محمّد آن را شوم میدانند نباید روزه گرفت و به آن تبرک جست. روز دوشنبه روزی نحسی است که خدا در آن پیامبر خود را قبض روح کرد. آل محمّد صلّی اللّه علیه و آله دچار مصیبت نشدند مگر در روز دوشنبه. لذا ما آن را شوم می‌دانیم. ولی دشمنان ما به آن تبرک میجویند.
روز عاشورا که امام حسین در آن کشته شد پسر مرجانه به آن تبرک میجوید ولی آل محمد آن را شوم می‌دانند. کسی که این دو روز (یعنی دوشنبه و عاشورا) را روزه بگیرد، یا به آنها تبرک بجوید خدا را در حالی ملاقات می‌کند که قلبش مسخ شده باشد. و با افرادی محشور می‌شود که روزه گرفتن و تبرک به این دو روز را سنت قرار دادند.
40- نیز در همان کتاب از عبد الملک روایت می‌کند که گفت: از امام جعفر

صادق علیه السلام راجع بروزه گرفتن روز تاسوعا و عاشورای محرم جویا شدم. فرمود:
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 121
تاسوعا روزی است که امام حسین علیه السلام و یارانش در کربلا محاصره شدند و اهل شام در اطراف آنان اجتماع نمودند. ابن مرجانه و ابن سعد از کثرت لشکر خود خوشحال شدند و امام حسین و یاران او را در آن روز ضعیف شمردند یقین کردند که برای حسین علیه السلام یاوری نخواهد آمد و اهل عراق آن حضرت را امداد نخواهند کرد. پدرم بفدای آن حسینی که ضعیف شمرده شد و غریب بود!! سپس امام علیه السلام فرمود: اما روز عاشورا: این روزی است که امام حسین دچار مصیبت شد و در میان یاران خود افتاد و اصحاب آن حضرت هم با اجساد برهنه در اطراف آن بزرگوار افتادند. آیا یک چنین روزی را میتوان روزه گرفت نه بخدای بیت الحرام یعنی کعبه، این روز روز روزه گرفتن نیست. بلکه روز حزن و مصیبت است که دچار اهل آسمان و زمین و جمیع مؤمنین شده است.
روز عاشورا روز فرح و سرور است برای ابن مرجانه و آل زیاد و اهل شام. خشم خدا بر آنان و ذریاتشان باد عاشورا همان روزی است که جمیع بقعه‌های زمین گریان شدند غیر از بقعه شام. کسی که این روز را روزه بگیرد، یا به آن تبرک بجوید خدا او را در حالی با آل زیاد. محشور میکند که قلبش مسخ شده باشد و مورد سخط خدا قرار گرفته باشد. کسی که در این روز چیزی را ببرد و در منزل خود ذخیره کند خدا نفاقی را دچار قلبش میکند تا آن روزی که او را ملاقات نماید و برکت را از او و اهل بیت و فرزندانش خواهد گرفت شیطان را با او در کلیه آنها شریک قرار میدهد.
41- در کتاب: امالی شیخ از پدر حسین بن ابی غندر روایت میکند که گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام راجع بروزه گرفتن روز عاشورا جویا شدم. فرمود:
روز عاشورا روز قتل امام حسین است. اگر میخواهی بحسین شماتت کنی در روز عاشورا روزه بگیر.
سپس فرمود: بنی امیه لعنة اللَّه علیهم و آن افرادی از اهل شام که آنان را
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 122
در قتل حسین اعانت نمودند نذر کردند: اگر حسین کشته شود و اشخاصی که از آنان بر حسین علیه السلام خروج کرده‌اند سالم بمانند و مقام خلافت نصیب آل ابو سفیان شود روز عاشورا را برای خود عید قرار دهند و آن روز را برای شکرگزاری روزه بگیرند. لذا این موضوع تا امروز بین مردم سنت و معمول شد و مردم عموما به آنان اقتدا کردند. بدین علت است که

روز عاشورا را روزه میگیرند و در این روز اهل و عیال خود را مسرور میکنند.
42- در کتاب: کافی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: اشعث ابن قیس در ریختن خون امیر المؤمنین شرکت داشت. دخترش جعده (بفتح جیم) امام حسن را مسموم کرد. پسرش محمد در ریختن خون امام حسین سهیم بود.
تبصره سید مرتضی در کتاب: تنزیه الأنبیاء مینویسد: اگر گفته شود: فلسفه اینکه امام حسین علیه السلام با اهل و عیال خود از مکه معظمه بطرف عراق خارج شد چیست، در صورتی که دشمنان آن حضرت بر کوفه مستولی بودند. و آن کسی که از طرف یزید در آنجا مأموریت داشت بر امر و نهی مسلط بود. از طرفی هم امام حسین دید که مردم کوفه با پدر و برادرش چه بیوفائی‌ها کردند، زیرا آنان پیمان شکن و خیانت کار بودند. چگونه مظنه امام حسین با مظنه کلیه افرادی که آن حضرت را از خروج مانع شدند مخالف بود. و در حال آنکه ابن عباس به آن حضرت اشاره کرد که از خارج شدن صرف نظر نماید. و در آن سفر قطع بهلاکت داشت. نیز ابن عمر در آن موقعی که با امام حسین وداع کرد گفت: من تو را که کشته میشوی بخدا می‌سپارم. الی غیر ذلک از افرادی که در این باره سخن گفتند.
سپس هنگامی که از قتل مسلم بن عقیل که او را بعنوان دیدبان خویشتن فرستاده بود آگاه شد پس چرا باز نگشت؟ در صورتی که از فریب آن گروه آگاه

بود و حیله و مکر آنان را استنباط میکرد.
با صرف نظر از این چگونه جایز میدانست با آن عده قلیلی که داشت با جمعیت‌های زیادی که پشتیبان‌های فراوانی داشتند بجنگند؟ از این گذشته پس موقعی که ابن زیاد امان را به آن حضرت عرضه کرد و گفت: بیا با یزید بیعت کن چرا قبول نکرد، تا بدین وسیله خون خود و خون اهل بیت و شیعیان و دوستان خود را که با او بودند حفظ نماید؟ چرا خود را بدست خود دچار هلاکت نمود. در صورتی که برادرش امام حسن بدون خوف مقام خلافت را به معاویه تسلیم نمود. چگونه می‌توان بین عمل ایشان را توافق داد!؟ جواب ما جواب میگوئیم: میدانیم که هر گاه مظنه امام غلبه پیدا کند که اگر بهر نحوی قیام کند بحق خود میرسد واجب است قیام نماید. و لو اینکه دچار مشقتی شود که بتواند آن را تحمل نماید، آقای ما امام حسین علیه السلام متوجه کوفه نشد مگر بعد از اینکه وثوق و اطمینانی و عهد و پیمانی از آن مردم برایش حاصل شد. آن حضرت وقتی بطرف کوفه حرکت کرد که آنان مکاتبه کردند: ما مطیع تو هستیم، از آمدن تو کراهتی

نداریم و آنان بودند که ابتداء بنامه نگاری کردند.
آن مکاتبه‌ها از بزرگان و اشراف و قراء اهل کوفه بودند که در ایام معاویه و بعد از صلح امام حسن با معاویه برای امام حسین شده بود، ولی آن حضرت نپذیرفت و در جواب فرمود: واجب نیست سپس بعد از وفات امام حسن که معاویه باقی بود راجع به این موضوع با آن حضرت مکاتبه کردند، آن بزرگوار به آنان وعده داد و ایشان را امیدوار کرد. ولی در ایام معاویه یک چنین عملی دشوار بود و نمیشد که به آن طمع کرد.
هنگامی که معاویه در گذشت و کوفیان مکاتبه را برای آن حضرت اعاده

کردند و اظهار اطاعت و رغبت نمودند و امام حسین دید آنان بر والی یزید مسلط هستند و او ضعیف شده است مظنه قوی پیدا کرد که رفتن بسوی آنان واجب و لازم است که برای فعالیت برود. آن حضرت این حساب را نمیکرد که شاید بعضی از مردم بی‌وفائی کنند و اهل حق از یاری نمودن او ناتوان گردند و آن امور غریبه اتفاق بیفتد. زیرا هنگامی که مسلم بن عقیل وارد کوفه شد از اکثر اهل آن بیعت گرفت.
موقعی که ابن زیاد وارد کوفه گردید و با خبر شد که حضرت مسلم داخل کوفه و وارد خانه هانی بن عروه مرادی شده چنان که در تواریخ مسطور است و نیز شریک بن اعور داخل خانه هانی گردیده است ابن زیاد برای عیادت وی آمد.
شریک با مسلم موافقت کرده بود که هر گاه ابن زیاد برای عیادت شریک بیاید حضرت مسلم ابن زیاد را بکشد. شریک وسائل کشتن ابن زیاد را برای مسلم ممکن و میسر کرده بود. ولی حضرت مسلم عذر آورد به اینکه کسی را بناگاه کشتن روش جوانمردان نیست. زیرا پیغمبر خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود:
ان الایمان قید الفتک
یعنی ایمان مانع می‌شود از اینکه انسان کسی را بطور ناگهانی بکشد اگر حضرت مسلم ابن زیاد را می‌کشت و شریک با او موافق میگردید قدرت دشمنان حسین باطل و نابود می‌شد و امام حسین علیه السلام بدون هیچ گونه دفاعی وارد کوفه میگردید و هر کسی برای یاری امام حسین پرده از روی کار بر می‌داشت و هر کسی که قلبا میخواست حسین را یاری کند به آن حضرت می‌پیوست و او را در مقابل دشمنان تقویت مینمود.
در آن هنگامی که ابن زیاد هانی را زندانی کرده بود حضرت مسلم با گروهی از اهل کوفه متوجه ابن زیاد شد و قصر او را محاصره کرد. ابن زیاد درهای قصر را از خوف بروی مسلم بست بعدا گروهی را در میان مردم فرستاد تا مردم را بیزید راغب و در عین حال بترسانند و ایشان را از یاری مسلم بن عقیل بر کنار نمایند،

اکثر مردم متقاعد شدند تا اینکه مسلم روز را با گروه قلیلی شب کرد و کار آن بزرگوار رسید به آنجا که رسید.
منظور ما از ذکر این جمله این بود که اسباب پیروزی بر دشمنان معلوم است (یعنی باید یار و یاور باشد تا انسان بتواند بطور عادی بر دشمن غالب شود) ولی قضیه امام حسین بر عکس اتفاق افتاد تا اینکه آن همه صبر کرد و با قلت ناصر بحق چه حق دینی و چه حمایتی رجوع کرد. گروهی از یاران آن حضرت این عمل را انجام دادند تا اینکه در مقابلش شهید شدند. به نظیر این گونه پیش آمد میتوان طمع کرد و در موقع ناچاری انتظار آن را برد (یعنی موقعی که انسان دچار یک چنین پیش آمدهائی بشود چاره‌ای جز از دست دادن جان ندارد. و نمیتوان گفت: انسان در یک چنین مواقع خود را دچار هلاکت نموده است).
اما توافق دادن بین عمل امام حسین و عملی که برادرش امام حسن انجام داد:
این توافق واضح و صریح است، زیرا امام حسن برای این تسلیم شد که از فتنه و آشوب و ریختن خون اهل بیت جلوگیری نماید. از طرفی هم احساس بی‌وفائی را از یاران خود می‌کرد.
امام حسین علیه السلام هم وقتی مظنه قوی پیدا کرد: آن افرادی که برایش نوشتند و اطمینان دادند ما تو را یاری میکنیم و آن حضرت یاران حق را قوی و یاران باطل را ضعیف دید بر خود لازم دانست برای حق قیام و خروج کند، هنگامی که آن بزرگوار قضیه را بر عکس دید و نمونه‌های بی‌وفائی و سوء اتفاق را مشاهده کرد تصمیم گرفت از جنگ خودداری نماید و تسلیم شود همان طور که برادرش حسن علیه السلام تسلیم شد، ولی ممنوع شدن بین آن بزرگوار و این منظور حائل قرار گرفت. پس بنا بر این: حال امام حسن و امام حسین متفق بود. تفاوتی که بود این بود که در موقع ظهور علائم خوف تسلیم و خودداری نمودن را از آن بزرگوار قبول نکردند، صلح و سازش را از او نپذیرفتند. آنان خواستند خون آن حضرت را

بر یزید و آن بزرگمرد هم جهاد کرد تا اینکه با یک دنیا بزرگواری شهید و داخل بهشت گردید. این موضوع برای شخصی که دقت کند واضح است.
مؤلف گوید: در کتاب امامت و فتن اخبار فراوانی گذشت که هر یک از امامان علیهم السلام مأموریت خاصی داشتند که در نامه‌های آسمانی که بر حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله نازل شدند مرقوم بود و ایشان طبق آن مأموریت‌ها رفتار میکردند وظایف و دستوراتی را که امامان داشتند نمی‌توان بوظیفه‌های ما قیاس کرد.

بعد از اطلاع به احوال پیامبران علیهم السلام که اکثر آنان بتنهائی بر هزار افراد کافر مبعوث می‌شدند، خدایان آنان را تکذیب میکردند، آنان را بدین خود دعوت می‌نمودند. از مضروب شدن و زندانی شدن و کشته شدن و در آتش افتادن آنان و غیر ذلک جا ندارد که به امامان دین و مذهب در این گونه امور اعتراض نمود از طرفی هم معصوم بودن آنان با دلیل و برهان‌ها و اخبار متواتر ثابت شده است مجال اعتراض بر آنان نیست. بلکه باید در باره هر عملی که انجام میدهند تسلیم آنان بود.
علاوه بر آنچه گفته شد اگر آن طور که باید و شاید تأمل کنی خواهی دانست که امام حسین جان خود را فدای دین جد خود کرد. پایه‌های دول بنی امیه متزلزل نشد مگر بعد از شهادت امام حسین. کفر و گمراهی بنی امیه ثابت نشد مگر بعد از شهید شدن امام حسین، اگر آن بزرگمرد با بنی امیه صلح و سازش میکرد سلطنت آنان را تقویت مینمود و مردم راجع بکفر بنی امیه دچار اشتباه می‌شدند. در نتیجه بعد از مدتی پرچمهای دین محو و آثار آن مندرس میگردید.
اضافه بر اینها از اخبار گذشته ثابت شد که امام حسین علیه السلام از خوف شهید شدن متوجه مکه گردید. نیز از خوف قتل از مکه خارج شد، چون که گمان قوی داشت میخواهند او را بطور ناگهانی بکشند. جان پدر و مادر و فرزندانم بفدایت باد! حتی برایش مقدور نشد که حج خود را تمام کند لذا از لباس

احرام بیرون آمد و از مکه با خوف خارج گردید. بنی امیه لعنهم اللَّه کلیه اقطار را بر آن حضرت تنگ کرده بودند. موضعی را برای فرار کردن آن بزرگوار نگذاشته بودند.
در بعضی از کتب معتبره دیدم که یزید عمرو بن سعید بن عاص را با لشکر بزرگی در موقع حج متصدی امر حج کرد و او را امیر الامراء کلیه حجاج قرار داد.
یزید به عمرو بن سعید دستور داده بود: امام حسین را مخفیانه بگیرد و اگر نتوانست آن حضرت را بناگهانی شهید کند. سپس از طرفی هم تعداد سی نفر از بنی امیه را در آن سال بعنوان جاسوس فرستاد و ایشان را بقتل امام حسین مأمور کرد و گفت:
به هر نحوی که بشود آن حضرت را بکشید وقتی امام حسین از این جریان آگاه شد از لباس احرام حج خارج شد و حج خود را بعمره مفرده تبدیل کرد.
روایت شده: وقتی محمّد بن حنفیه مانع شد که امام حسین متوجه کوفه شود آن حضرت در جوابش فرمود: ای برادر بخدا قسم اگر من در سوراخ جانوران زمین باشم اینان مرا خارج می‌کنند و می‌کشند.

بلکه می‌توان گفت: اگر امام حسین با بنی امیه صلح و بیعت هم میکرد او را برای آن شدت دشمنی و وقاحتی که داشتند رها نمی‌کردند. بلکه به هر مکر و حیله‌ای که بود او را بناگهانی نابود می‌کردند. و به هر نحوی که بود در مقابلش دفاع مینمودند. در ابتدای امر بیعت را به این جهت به آن حضرت عرضه کردند که میدانستند او بیعت نخواهد کرد.
آیا نمی‌بینی مروان حکم لعنة اللّه علیه قبل از اینکه بیعت را به امام حسین عرضه کنند بوالی مدینه دستور داد تا امام حسین را بقتل برسانند: نیز ابن زیاد لعین می‌گفت: امر ما را به او ابلاغ کنید، ما هر نظری که داشته باشم در باره وی اجراء خواهیم کرد از طرفی آیا نه چنین است که بحضرت مسلم امان دادند و سپس او را کشتند.
معاویه ملعون با آن شدت عداوت و بغضی که با اهل بیت علیهم السلام داشت.

بجهت آن زیرکی و حیله‌گری و آزمودگی که داشت با ایشان مدارا میکرد.
زیرا می‌دانست اگر آنان را علنا بکشد مردم از او بر میگردند، سلطنت وی نابود می‌شود و مردم به او خروج خواهند کرد. لذا در هر حال با آنان مدارا مینمود بدین لحاظ بود که با امام حسن صلح نمود! ولی متعرض امام حسین نشد. برای همین جهت بود که به پسرش یزید سفارش میکرد: متعرض حسین نشود، چون میدانست مزاحم حسین شدن موجب نابودی دولت او خواهد بود، سپس مؤلف میگوید:
اللهم العن کل من ظلم اهل بیت نبیک و قتلهم و اعان علیهم و رضی بما جری علیهم من الظلم و الجور لعنا وبیلا و عذبهم عذابا الیما و اجعلنا من خیار شیعة آل علی و انصارهم و الطالبین بثارهم مع قائمهم صلوات اللّه علیهم.

بخش سی و هشتم در باره شهادت طفلان مسلم علیه السلام

1- صدوق در کتاب: امالی از شیخی از اهل کوفه نقل میکند که گفت:
هنگامی که امام حسین علیه السلام شهید شد دو کودک صغیر از لشکر آن حضرت اسیر شدند و آنان را نزد ابن زیاد آوردند. ابن زیاد زندانبان خود را خواست و گفت: این دو کودک را زندانی کن. ولی مبادا غذای خوب و آب خنک به آنان بدهی! ایشان را در یک زندان تنگ زندانی کن. آن دو کودک روزها را روزه بودند. وقتی شب میشد دو قرص نان جو و یک کوزه آب برای آنان می‌آوردند.
هنگامی که زندانی بودن آن دو کودک بطول انجامید و مدت یک سال شد یکی از آنان بدیگری گفت: ای برادر زندانی بودن ما طولانی شده و نزدیک است که عمر ما فانی شود و بدن ما بپوسد. موقعی که این زندانبان آمد او را از مقام خود آگاه کن و بوسیله قرابتی که با حضرت محمّد داری خود را نزد او معرفی نما، شاید وی در غذای ما توسعه دهد و آب بیشتری در اختیار ما بگذارد.
وقتی شب فرا رسید و زندانبان بعادت همه شب دو قرص نان جو و یک کوزه آب برای آنان آورد آن کودک کوچکتر بزندانبان گفت: یا شیخ! آیا حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را میشناسی؟ گفت: چگونه نشناسم در صورتی که او پیامبر من است.
گفت: آیا جعفر بن ابی طالب را هم میشناسی؟ گفت: چگونه جعفر را نشناسم و حال اینکه خدا دو بال به او عطا کرده و با ملائکه در هر جایی که بخواهد پرواز مینماید.
گفت: آیا علی بن ابی طالب را می‌شناسی! زندانبان گفت: چگونه علی بن ابی طالب را

نشناسم در صورتی که او پسر عمو و برادر پیغمبر من میباشد. گفت: ای شیخ ما از عترت پیغمبر تو میباشیم، ما فرزندان مسلم بن عقیل هستیم که در دست تو اسیریم، ما از تو غذای خوب میخواهیم آب خنک تقاضا میکنیم ولی تو بداد ما نمیرسی. ما را در این زندان تنگ و تاریک جای داده‌ای!
ناگاه زندانبان بپای ایشان افتاد و پس از اینکه پای آنان را بوسید گفت:
جان من بفدای شما باد. من خودم را سپر بلای شما قرار میدهم، ای عترت پیغمبر خدا! این در زندان است که باز میباشد. از هر راهی که میخواهید بروید.
وقتی شب فرا رسید زندانبان دو قرص نان و یک کوزه آب برای آنان آورد و ایشان را راهنمائی کرده گفت: شبها راه بروید و روزها پنهان شوید تا

خدای توانا راه و فرجی بشما مرحمت کند آن دو کودک این عمل را انجام دادند.
هنگامی که شب آنان را فرا گرفت بر در خانه‌ای آمدند که پیرزنی ایستاده بود. به او گفتند: ای پیر زن! ما دو کودک صغیر هستیم که غریب و نورس میباشیم، ما راه را از چاه نمیدانیم. یک امشب ما را مهمان کن تا وقتی صبح شد راه را پیدا کنیم و برویم.
آن پیر زن گفت: ای عزیزان من! شما کیستید که من کلیه بوها را بوئیده‌ام ولی بوئی از بدن شما خوب‌تر نبوئیده‌ام!؟ گفتند: ما از عترت پیامبر تو میباشیم که از زندان ابن زیاد و قتل فرار کرده‌ایم، پیر زن گفت: ای عزیزان من! من دامادی دارم که فاسق و در وقعه کربلا در رکاب ابن زیاد جنگ کرده است. میترسم دامادم شما را پیدا کند و بقتل برساند. آنان گفتند: ما فقط یک شب مهمان هستیم.
وقتی صبح شد میرویم. پیر زن گفت: پس صبر کنید تا غذا و آب برای شما بیاورم.
غذا و آب آورد. ایشان غذا خوردند و آب آشامیدند.
وقتی آنان داخل رختخواب شدند برادر کوچک ببرادر بزرگ گفت: ما امیدواریم امشب در امان باشیم. قبل از اینکه موت بین ما جدائی افکند. بیا من دست بگردن تو در آورم تو نیز دست بگردن من در آوری. من تو را ببویم و تو

مرا ببوئی. آن دو کودک این عمل را انجام دادند و خوابیدند. هنگامی که قسمتی از شب گذشت داماد آن پیرزن آمد و دق الباب کرد، پیرزن گفت: کیست؟ گفت:
من فلانم. پیر زن گفت: برای چه این موقع دق الباب میکنی، در صورتی که فعلا وقت آمدن تو نیست! دامادش گفت: وای بر تو! قبل از اینکه عقل من پرواز کند و زهره‌ام پاره شود در را باز کن، بلای سختی دچار من شده است! گفت: مگر چه رخ داده است؟ گفت: دو کودک کوچک از لشکر ابن زیاد فرار کرده‌اند. امیر در میان لشکرگاه فریاد زد: هر کس سر یکی از این دو کودک را بیاورد هزار درهم جایزه دارد و هر کسی سر هر دو کودک را بیاورد دو هزار درهم جایزه خواهد داشت.
من خویشتن را خسته کرده‌ام و چیزی بدست نیاورده‌ام.
پیرزن گفت: ای دامادم! بترس از اینکه حضرت محمّد صلّی اللَّه علیه و آله فردای قیامت خصم تو باشد! گفت: وای بر تو! دنیا قابل رغبت و اهمیت است. گفت: دنیائی را که آخرت نداشته باشد برای چه میخواهی؟ دامادش گفت: گویا: تو از آنان حمایت میکنی.
گمان میکنم از ایشان با اطلاع باشی. برخیز که امیر تو را میخواهد.

پیر زن گفت: امیر مرا برای چه میخواهد در صورتی که من یک پیر زنی بیش نیستم. گفت: من در طلب این دو کودک هستم، در را باز کن تا من استراحت نمایم. سپس فردا اول وقت در هر راهی که میخواهم بدنبال ایشان بروم، پیرزن در را گشود، غذا و آب آورد و او خورد و آشامید.
وقتی قسمتی از شب گذشت و داماد آن زن خر خر آن دو کودک را از میان اطاق شنید نظیر شتر مست به هیجان آمد و مثل گاو صدا کرد و دست خود را بدیوار خانه مالید تا اینکه دستش به کودک کوچکتر اصابت نمود. آن کودک گفت: تو کیستی؟ گفت: من صاحب خانه‌ام، شما کیستید؟ برادر کوچکتر برادر بزرگتر را بیدار کرد و گفت: ای حبیب من برخیز، بخدا قسم دچار آن بلیه‌ای شدیم که از آن بر حذر بودیم.
داماد آن زن به ایشان گفت: شما کیستید؟ گفتند: ای شیخ! اگر ما راست

بگوئیم در امان خواهیم بود؟ گفت: آری گفتند: همان امانی که خدا و رسول فرموده‌اند؟ گفت: آری. گفتند: حضرت محمّد بن عبد اللّه صلّی اللّه علیه و آله بر این امان شاهد باشد؟ گفت: آری. گفتند: خدا به آنچه را که ما می‌گوئیم وکیل و شاهد باشد؟
گفت: آری. گفتند: ای شیخ ما از عترت حضرت محمّد هستیم که از زندان ابن زیاد و خوف قتل فرار کرده‌ایم. آن مرد بی‌انصاف گفت: عجب! از مرگ بسوی مرگ فراری شده‌اید!؟ سپاس مخصوص آن خدائی است که مرا بشما ظفر داد. بعدا برخاست و دو کتف آن دو کودک را بست و آن دو کودک آن شب را با دست بسته صبح کردند.
هنگامی که سپیده صبح بالا آمد غلام خود را که سیاه چهره و نامش فلیح بود خواست و به او گفت: این دو کودک را بگیر و پس از اینکه بر لب شط فرات بردی گردنشان را بزن و سرشان را برای من بیاور تا برای ابن زیاد ببرم و مبلغ دو هزار درهم جایزه بگیرم.
آن غلام شمشیر را گرفت و جلو آن دو کودک روبراه شد. چند قدمی بیش نرفته بود که یکی از آن دو کودک به وی گفت: ای غلام سیاه! سیاهی تو خیلی به سیاهی بلال (بکسر باء) مؤذن پیغمبر خدا صلّی اللّه علیه و آله شباهت دارد! غلام گفت: مولای من مرا بقتل شما مأمور کرده، شما کیستید؟ گفتند: ای سیاه چهره! ما از عترت پیامبر تو میباشیم که از زندان ابن زیاد و کشته شدن فرار کرده‌ایم و این پیرزن ما را مهمان نموده است. ولی مولای تو تصمیم گرفته ما را شهید نماید! آن غلام بپای آنان افتاد و ایشان را بوسید و گفت: ای عترت پیغمبر خدا! جان من بفدای شما باد. من خودم را برای شما سپر بلاء قرار میدهم. بخدا قسم حضرت محمّد فردای قیامت خصم من نخواهد بود. سپس فرار کرد و شمشیر را بدست خود بدور و خویشتن را بفرات انداخت و از آن طرف خارج شد. مولایش

فریاد زد:
ای غلام چرا امر مرا اجراء نکردی!؟ گفت: ای مولای من من تا موقعی مطیع تو بودم که معصیت خدا را نکرده بودی. ولی اکنون که خدا را معصیت میکنی من
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 133
در دنیا و آخرت از تو بیزارم! سپس آن مرد خبیث پسر خود را خواست و گفت: پسر جان! من مال حلال و حرام دنیا را فقط برای تو جمع میکنم، دنیا چیزی است خواستنی. این دو کودک را بگیر و در کنار فرات ببر و سر آنان را جدا کن و نزد من بیاور تا نزد ابن زیاد ببرم و مبلغ دو هزار درهم جایزه بگیرم. آن پسر شمشیر را گرفت و در جلو آن دو کودک براه افتاد. چند قدمی بیش نرفته بودند که یکی از آن دو کودک به آن پسر گفت: ای جوان! آیا از این جوانی خویشتن و آتش جهنم خوف نداری!؟
او گفت: ای حبیب من مگر شما کیستید؟ گفتند: ما از عترت پیامبر تو هستیم که پدرت کمر بقتل ما بسته است. آن پسر با سعادت بقدم‌های ایشان افتاد و پای آنان را بوسید و سخن غلام سیاه چهره را اعاده نمود. سپس شمشیر را به یکطرف و خویشتن را بفرات انداخت و از آب عبور نمود. پدرش به وی فریاد زد: چرا امر مرا اجراء ننمودی؟ گفت: از خدا اطاعت و از تو نافرمانی کنم برایم بهتر است از اینکه از تو فرمانبرداری و از خدا نافرمانی نمایم.
آن مرد به آن دو کودک گفت: کسی غیر از من مرتکب قتل شما نخواهد شد.
بعدا شمشیر را گرفت و جلو آن دو کودک افتاد. هنگامی که در کنار فرات رسید و شمشیر را از غلاف کشید و نظر آن دو کودک به آن شمشیر کشیده افتاد چشمانشان پر از اشک شد و به آن مرد گفتند: ما را ببازار ببر و بفروش و از قیمت ما بهره‌مند شو، کاری مکن که فردای قیامت حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله دشمن تو باشد! وی گفت: نه، من شما را ببازار نخواهم برد. بلکه شما را میکشم و سر شما را نزد ابن زیاد می‌برم که جایزه دو هزار تومانی را بگیرم. گفتند: ای شیخ آیا قرابت ما را با پیغمبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله مراعات نمی‌کنی؟ گفت: شما با پیغمبر خدا قرابتی ندارید.
کودکان: ما را زنده نزد ابن زیاد ببر تا او در باره ما قضاوت نماید. آن مرد: چاره‌ای نیست جز اینکه بوسیله ریختن خون شما به ابن زیاد تقرب بجویم.
کودکان: آیا بکوچکی ما ترحم نمیکنی؟ آن مرد: خدا هیچ گونه ترحمی
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 134
در باره شما در قلب من جای نداده است. کودکان: اکنون که از کشتن ما دست بر نمی‌داری پس اجازه بده تا چند رکعت نماز بخوانیم. سپس

چشمان خود را بطرف آسمان بلند کردند و گفتند:
یا حی یا حلیم، یا احکم الحاکمین، احکم بیننا و بینه بالحق.
یعنی ای خدائی که زنده و بردبار هستی، ای خدائی که بهترین حکم‌کنندگانی، بین ما و این شخص بحق داوری کن. آن مرد خونخوار متوجه برادر بزرگتر شد و پس از اینکه گردن او را زد سرش را در میان توبره نهاد. ناگاه برادر کوچک آمد و بدن خود را بخون برادر آغشته نمود و گفت: من پیغمبر خدا را در حالی ملاقات میکنم که با خون برادرم خضاب کرده باشم. آن مرد گفت: اکنون تو را هم ببرادرت ملحق میکنم. سپس متوجه آن کودک صغیر شد و پس از اینکه گردنش را زد سرش را در میان توبره نهاد. جسد ایشان را در حالی که خون از آنها میچکید میان آب انداخت! آن مرد پس از این جنایت سر آن دو کودک را نزد ابن زیاد که بالای تخت نشسته بود و چوب خیزرانی در دست داشت آورد و در مقابل او نهاد. وقتی چشم ابن زیاد بسر بریده آن دو کودک افتاد سه مرتبه برخاست و نشست. سپس به آن مرد خونخوار گفت: وای بر تو، چگونه به ایشان ظفر یافتی!؟
قاتل: یک پیر زن از ما ایشان را مهمان کرده بود.
ابن زیاد: آیا تو حق مهمان بودن اینان را مراعات نکردی؟
قاتل بد اختر: نه.
ابن زیاد: ایشان به تو چه گفتند؟
قاتل: گفتند: ما را زنده ببازار ببر و بفروش و از پول ما بهره‌مند شو. مبادا کاری بکنی که حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله فردای قیامت خصم تو باشد!! ابن زیاد: تو در جواب ایشان چه گفتی؟
قاتل تبه کار: گفتم: ابدا این تقاضا را نمی‌پذیرم، بلکه شما را میکشم. سر
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 135
شما را نزد ابن زیاد میبرم که جایزه دو هزار تومانی را بگیرم.
ابن زیاد: آنان چه گفتند؟
قاتل: ما را زنده نزد ابن زیاد ببر تا در باره ما داوری نماید.
ابن زیاد: تو در جوابشان چه گفتی؟
قاتل: گفتم: هیچ راه و چاره‌ای نیست جز اینکه من بوسیله ریختن خون شما به عبید اللّه بن زیاد تقرب بجویم.
ابن زیاد: پس چرا ایشان را زنده نزد من نیاوردی؟ تا اینکه جایزه تو را چهار هزار درهم عطا کنم.
قاتل: چاره‌ای ندیدم جز اینکه با ریختن خون آنان بتو تقرب بجویم.
ابن زیاد: بعدا بتو چه گفتند؟
قاتل: بمن گفتند: ای شیخ آن قرابتی که ما با رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله داریم مراعات کن.

ابن زیاد: تو چه گفتی؟
قاتل: گفتم: شما با پیغمبر خدا قرابتی ندارید.
ابن زیاد: وای بر تو! بعد از این چه گفتند؟
قاتل: گفتند: ای شیخ بیا و بکوچکی ما ترحم کن.
ابن زیاد: آیا به آنان ترحم نکردی؟
قاتل: گفتم: خدا هیچ گونه ترحمی راجع بشما در دل من قرار نداده است.
ابن زیاد: سپس چه گفتند؟
قاتل: گفتند: پس آنقدر بما مهلت بده تا چند رکعت نماز بخوانیم. من گفتم: اگر نماز برای شما ثمری دارد هر چه میخواهید بخوانید. آن دو کودک چهار رکعت نماز خواندند.
ابن زیاد: در آخر نمازشان چه گفتند؟
قاتل: چشمان خود را بطرف آسمان بلند کردند و گفتند: یا حی یا حلیم،

یا احکم الحاکمین، احکم بیننا و بینه بالحق: ابن زیاد: حقا که احکم الحاکمین بین شما قضاوت کرده است سپس گفت:
کیست که این مرد فاسق و جنایت کار را بدرک اسفل روانه کند؟ مردی از اهل شام برخاست و گفت: من وی را بجزای خویش میرسانم. ابن زیاد گفت: این مرد را در همان موضعی که آن دو کودک را شهید کرده ببر و گردنش را بزن، مبادا بگذاری خون وی با خون آنان مخلوط شود! و بعد فورا سر او را نزد من بیاور. آن مرد این عمل را انجام داد و سر نحس او را آورد و بر فراز نیزه‌ای نصب کرد. کودکان آن سر را هدف تیر و سنگ قرار میدادند و میگفتند: این شخص قاتل ذریه پیغمبر خدا است.
مؤلف گوید: این داستان با مختصر تفاوتی در کتاب مناقب قدیم نقل شده بدین شرح: هنگامی که امام حسین در کربلا شهید شد این دو کوqàکه نام یکی از آنان ابراهیم و نام دیگری محمّد بود و از فرزندان جعفر طیار بودند «1» از لشکر ابن زیاد فرار کردند. ناگاه مواجه شدند با زنی که بدنبال آب آمده بود. و چشم آن زن به آن دو کودک و زیبائی آنان افتاد به ایشان گفت: شما کیستید؟ گفتند:
ما از فرزندان جعفر طیار هستیم که در بهشت است ما از لشکر ابن زیاد گریخته‌ایم.
آن زن گفت: شوهر من در لشکر ابن زیاد است. اگر من از اینکه مبادا شوهرم امشب بیاید خائف نبودم شما را مهمان میکردم و بطرز نیکوئی از شما ЙOjűkgƓ مینمودم.
آنان گفتند: ای زن تو ما را ببر، امیدواریم که امشب شوهر تو نیاید، آن زن ایشان را برد و غذا برای آنان آورد. ولی ایشان گفتند: ما احتیاجی بغذا نداریم.

جانماز برای ما بیاور تا نماز قضا بخوانیم. وقتی نماز خواندند و داخل رختخواب شدند برادر کوچکتر ببرادر بزرگتر گفت: ای برادر! ای پسر مادرم مرا در بر بگیر
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 137
و ببوی، زیرا گمان میکنم امشب آخر عمر من است، ما فردا را نخواهیم دید و ...
تا آنجا که میگوید: سپس آن مرد شمشیر کشید و گردن برادر بزرگتر را زد و بدنش را در فرات انداخت. برادر کوچکتر گفت: تو را بخدا قسم میدهم آنقدر بمن مهلت بده تا بدن خود را بخون برادرم آغشته نمایم.
قاتل گفت: این عمل برای تو چه فایده‌ای دارد؟ گفت: من این عمل را دوست دارم. وقتی آن کودک خویشتن را بخون برادر آغشته کرد. آن مرد گفت: برخیز! اما او بر نخواست. آخر الامر سر او را از قفا جدا کرد و بدنش را بفرات انداخت.
بدن برادر بزرگتر همچنان روی آب فرات ایستاده بود. وقتی بدن برادر کوچکتر را بفرات انداخت آن بدن همچنان آب را شکافت تا آمد ببدن برادر بزرگتر پیوست و شروع بحرکت نمودند. آن جنایتکار صدائی از آن دو بدن شنید که در میان آب میگفتند: پروردگارا! تو میدانی این مرد ملعون با ما چه عملی انجام داد! روز قیامت حق ما را از او بگیر! سپس ابن زیاد غلام خود را که سیاه چهره و نامش: نادر بود خواست و به او گفت: این شخص قاتل را ببر در همان مکانی که این دو کودک را کشته است.
گردن او را بزن. هر چه از او بماند مال تو باشد. و مبلغ ده هزار درهم من بتو میدهم و تو را در راه خدا آزاد نمودم. آن غلام آن مرد خبیث را در همان مکانی که گردن آن دو کودک بی‌گناه را زده بود آورد. وی گفت: ای نادر! تو حتما مرا بقتل میرسانی!؟ وقتی نادر گردن او را زد و جسدش را بفرات انداخت آب بدن وی را قبول نکرد و آن را بکنار انداخت. ابن زیاد دستور داد تا آن بدن را به آتش سوزانیدند و دچار عذاب خدا گردید.

بخش سی و نهم راجع به جریان بعد از شهادت امام حسین علیه السلام و رجوع اهل بیت بمدینه و بعضی از معجزات

اشاره

سید بن طاوس و شیخ ابن نما مینویسند: ابن سعد سر مبارک امام حسین علیه السلام را روز عاشورا بوسیله خولی (بفتح خاء) ابن یزید اصبحی و حمید (بضم حاء) ابن مسلم ازدی (بسکون زاء) نزد ابن زیاد فرستاد. سپس دستور داد تا سر ما بقی اصحاب و اهل بیت امام حسین را نظیف کردند و آنها را بوسیله شمر بن ذی الجوشن و قیس ابن اشعث و عمرو بن حجاج بسوی کوفه فرستاد. ابن سعد ما بقی روز عاشورا و روز بعد را تا ظهر در کربلا ماند. سپس اهل و عیالی را که از امام حسین باقی مانده بودند حرکت داد. زنان را بر شتران بی‌جهاز سوار کرد. زنان در میان دشمنان با صورت‌های باز بودند، در صورتی که آنان امانت‌های بهترین پیامبران بودند. ایشان را بنحوی میبردند که اسیران ترک و روم را به اسیری و غم و اندوه میبرند. شاعر چه خوب گفته است:

یصلی علی المبعوث من آل هاشم و یغزی بنوه ان ذا لعجیب

یعنی بر آن کسی که از آل هاشم مبعوث شد (یعنی حضرت محمّد) صلوات و درود فرستاده می‌شود. ولی با فرزندانش جنگ و جدال می‌شود و این دو عمل (که ضد یک دیگرند) خیلی عجیب و غریب هستند! راوی میگوید: هنگامی که ابن سعد از کربلا فاصله گرفت گروهی از بنی اسد آمدند و بر آن بدنهای پاک و غرقه بخون نماز خواندند و آنان را

در همین جایی که فعلا معروف و موجود است دفن کردند.

شیخ مفید مینویسد: امام حسین علیه السلام را در همین مکانی دفن نمودند که قبرش میباشد. و پسرش علی بن الحسین را که اصغر بود «1» پایین پای آن بزرگمرد بخاک سپردند، برای ما بقی شهیدان اهل بیت و اصحاب آن حضرت که در اطرافش افتاده بودند گودالی پایین پای آن بزرگوار کندند و آنان را در آن گودال دفن نمودند و حضرت عباس بن علی را در همان موضعی که در طریق غاضریه بود دفن کردند و فعلا قبر مبارکش معلوم است.

سید بن طاوس مینگارد: ابن سعد اسیران را حرکت داد هنگامی که نزدیک کوفه رسیدند اهل کوفه برای تماشای اسیران اجتماع کردند. یکی از زنان کوفه از بالای بام متوجه اسیران شد و گفت:

من ای الاساری انتن؟ فقلن نحن اساری آل محمد یعنی شما از کدام اسیران هستید؟ گفتند: ما اسیران آل محمّدیم. آن زن کوفی از بالای بام فرود آمد. چادر و شلوار و مقنعه‌هائی آورد و به اسیران داد. اسیران آنها را پوشیدند. حضرت علی بن الحسین علیه السلام که بعلت بیماری ناتوان

شده بود با زنان بود. حسن بن حسن مثنی که با عمو و امام خود یعنی حضرت حسین علیه السلام در مقابل نیزه‌ها صبر و تحمل کرده بود نیز در میان اسیران بود. او از کثرت زخم و جراحات بدنش داغ شده و از پای در آمده بود. زید و عمرو که فرزندان امام حسن مجتبی علیه السلام بودند نیز با اسیران بودند.
اهل کوفه برای مصیبت اسیران نوحه و گریه میکردند. حضرت علی بن-الحسین علیه السلام به ایشان میفرمود: آیا شما برای مصائب ما گریه میکنید!؟ پس چه کسی مردان ما را کشت!! بشیر بن خزیم اسدی میگوید: من در آن روز بزینب

دختر علی علیه السلام نظر کردم. بخدا قسم زنی باحیاتر و سخنورتر از آن بانو ندیدم! گویا: بزبان علی بن ابی طالب سخن میگوید. آن بانوی معظمه یک اشاره بمردم کرد و فرمود: ساکت شوید!! ناگاه نفس‌ها قطع شد و زنگ شتران از صدا افتاد! آن بانوی داغ دیده فرمود: سپاس مخصوص خداست. صلوات بر پدرم حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله و آل طیب و نیکوی او باد.
اما بعد: ای اهل کوفه، ای اهل خدعه و بی‌وفائی! آیا گریه میکنید!؟ هرگز اشک چشم شما خشک و ناله‌های شما آرام مباد. جز این نیست که شما نظیر آن زنی هستید که رشته خود را پس از اینکه آن را میتابد و محکم مینماید پاره پاره میکند و باز مینماید. سوگندهای شما در میان شما مکر و فریب است. آگاه باشید آیا غیر از لاف زدن، فریفتن، نظیر کنیزان تملق گفتن و طعنه زدن بر دشمنان چیزی دارید؟ شما نظیر گیاهی هستید که از مدفوع حیوانات بروید، نقره‌ای هستید که قبرستان را به آن تزیین کرده باشند. آگاه باشید آنچه پیشاپیش برای خویشتن فرستادید بسیار بد است، زیرا دچار سخط خدا و همیشه در عذاب خواهید بود! آیا گریه و ناله میکنید، آری بخدا قسم باید زیاد گریه کنید و اندکی بخندید! زیرا عیب و عار شما بنحوی دائمی شد که بعدا هرگز نمیتوانید آنها را از خود دور نمائید. چگونه خود را از کشتن سلیل خاتم انبیاء تبرئه میکنید که:
بزرگ جوانان اهل بهشت، پناگاه اخیار شما، فریادرس مصیبت‌زدگان شما، محل روشنائی حجت و دلیل شما و محل ریزش سنت دین شما بود! آگاه باشید! بد گناهی را بدوش گرفتید، نابود و هلاک شوید! با ناامیدی مواجه شوید، دستهای شما بریده و شکسته باد! تجارت آخرت شما دچار زیان گردید، دچار غضب خدا خواهید شد، ذلت و تهیدستی نصیب شما شد.
ای اهل کوفه وای بر شما! آیا میدانید کدام جگر گوشه پیغمبر اسلام را پاره پاره کردید، و کدام پرده‌نشینان او را خارج نمودید، و چه خونی از او ریختید،

چه حرمتی را از او پایمال کردید «1» آیا اگر آسمان خون ببارد تعجب میکنید در صورتی که رسوائی عذاب آخرت شما بیشتر است، و شما یاری کرده نخواهید شد مبادا این فریب را بخورید که خدا شما را مهلت داده است، زیرا مبادرت شما به این جنایت بزرگ خدا را از گرفتن انتقام عاجز نخواهد کرد و موقعیت خونخواهی فوت نخواهد شد، حتما خدای شما مواظب شما خواهد بود.
راوی میگوید: بخدا قسم من آن روز مردم را همچنان متحیر و گریان میدیدم، همه دستهای خود را بر دهانهای خویش نهاده بودند. شخصی را پهلوی خودم دیدم بقدری گریان بود که ریشش تر شده بود. آن شیخ میگفت: پدر و مادرم بفدای شما باد، پیران شما خاندان بهترین پیران، جوانان شما بهترین جوانان، زنان شما (از نظر عفت و عصمت) بهترین زنان و نسل شما بهترین نسل است که رسوا و مغلوب نخواهید شد.
زید بن موسی روایت کرده: پس از اینکه فاطمه صغرا سخنرانی مفصّلی کرد «2» فرمود: ای اهل کوفه، ای اهل مکر و غدر و خود پسند! ما اهل بیتی هستیم که خدا ماها را بوسیله شما امتحان و شما را هم بوسیله ما آزمایش نمود.
امتحان ما را نیکو قرار داد، علم خود و فهم آن را بما عطا فرمود. سینه ما صندوق علم خدا و ظرف فهم و حکمت آن است. در زمین ما حجت خدائیم برای بلاد و عباد او! خدا ما را بکرم خود گرامی داشته است. خدا ما را بوسیله پیغمبرش حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله بر بیشتر خلق روشنی و فضیلت و برتری عطا فرموده است ولی شما ما را تکذیب و تکفیر نمودید. کشتن ما و غارت کردن اموال ما را حلال دانستید، گویا: ما از فرزندان ترک یا کابل بودیم. همان طور که جد ما را دیروز

شهید نمودید، از شمشیرهای شما خون ما اهل بیت بعلت حسودی‌های قبلی میچکد چشم شما برای این جنایاتی که مرتکب شدید روشن و قلب‌های شما خوشحال گردید! خوشحالی شما افترائی است که بخدا میزنید و مکری است که بکار بردید ولی خدا بهترین چاره‌جویان است.
مبادا نفس شما شما را برای این خونهائی که از ما ریختید و اموالی که از ما به یغما بردید بخوشحالی دعوت کند زیرا این مصیبت‌های جلیل و بزرگی که بما نصیب گردیده قبلا در نامه اعمال ما برای ما مقدر شده است. این عمل برای خدا سهل و آسان است. ناراحت نباشید و برای آنچه که بشما داده شده فرحمند نشوید خدا هر کسی را که خود پسند و فخریه‌کننده باشد دوست ندارد.
مردن بر شما باد، در انتظار لعنت و عذاب خدا باشید که گویا: بر شما نازل

شده باشد. عذاب و نکبت‌هائی از آسمان بطور تواتر بر شما نازل می‌شود و شما را بعلت اعمال زشتی که دارید ریشه کن خواهد کرد، و اذیت و آزار بعضی از شما را بر بعضی دیگر نصیب مینماید. سپس روز قیامت بعلت ظلمی که بما کردید دچار عذابی دردناک و دائمی خواهید گردید. آگاه باشید که لعنت خدا بر افراد ستمکار خواهد بود.
وای بر شما! آیا میدانید چه دستی از شما بر ما نیزه زد؟ و چه شخصی بجنگ ما آمد؟ با چه پائی بسوی ما آمدید و حرب با ما را برگزیدید؟ قلب‌های شما قسی و کبدهای شما سفت شده است، دل‌های شما مهر خورده‌اند: گوش شما نمیشنود و چشم شما نمی‌بیند. شیطان اعمال زشت شما را بنظرتان جلوه داده و پرده جلو چشم شما کشیده است. لذا شما هدایت نخواهید شد.
ای اهل کوفه هلاک و نابود شوید! چه بسیار خونهائی که از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بگردن شما است و چه کینه‌هائی که از او نزد شما میباشد. چه عنادهائی که با برادرش: علی بن ابی طالب که جد من است و فرزندان وی که عترت اخیار پیامبرند

ورزیدید؟ و شخصی از شما فخریه کرده و این شعر را گفته است:
1- نحن قتلنا علیا و بنی علی بسیوف هندیة و رماح
2- و سبینا نسائهم سبی ترک و نطحنا هم فای نطاح
1- یعنی ما علی و فرزندان او را با شمشیرهای هندی و نیزه‌ها شهید کردیم.
2- و زنان آنان را مثل اسیران ترک اسیر کردیم و آنان را پایمال کردیم چه پایمال کردنی.
ای گوینده این شعر! خاک و سنگریزه بر دهانت باد! تو بکشتن گروهی که خدا آنان را پاک و پاکیزه قرار داده و پلیدی را از ایشان بر طرف نموده افتخار میکنی!؟ خشم خود را فرو ببر و نظیر سگ بر سر دم خود بنشین آن طور که پدرت نشست. جز این نیست که برای هر مردی همان جزائی است که پیشاپیش بدست خود فرستاده است. وای بر شما! شما با ما راجع به این فضیلت و برتری که خدا بما عطا کرده حسودی کردید سپس به این شعر متمثل شد:
فما ذنبنا ان جاش بحورنا و بحرک ساج لا یواری الدعامصا
یعنی ما چه گناهی داریم که دریای فضائل و مناقب ما بتلاطم آمده و دریای تو بقدری بی‌آب و ساکن مانده است که دعموص‌ها را «1» نمی‌پوشاند.
این یک فضیلتی است که خدا به هر کسی بخواهد عطاء میکند، خدا است که صاحب فضل بزرگ میباشد کسی که خدا برایش نوری قرار ندهد نوری نخواهد داشت راوی میگوید: صداها بگریه بلند شد و مردم گفتند: ای دختر

بهترین پیامبران و امامان همین مقدار سخنرانی کافی است، زیرا قلب‌های ما را آتش زدی، گلوی ما را بوسیله غصه سوزاندی، آتش ندامت را در باطن‌های ما روشن کردی
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 144
سپس آن بانوی مصیبت زده آرام شد.
سید بن طاوس میگوید: ام کلثوم دختر حضرت امیر در آن روز از پشت پرده خود در حالی که گریان بود شروع بسخنرانی کرد و فرمود: ای اهل کوفه اف بر شما، برای چه حسین را تنها نهادید، او را شهید کردید، اموال وی را به تاراج بردید و وارث او شدید، زنان او را اسیر و خود او را اذیت و آزار کردید!؟
هلاک و نابودی بشما نصیب شود!! وای بر شما آیا میدانید دچار چه داهیه‌ای شده‌اید؟ چه روز و وبالی بدوش گرفته‌اید؟ چه خونهائی را ریخته‌اید؟ چه زنان پرده‌نشینی را خارج و اسیر کرده‌اید؟ چه دخترانی را به اسارت آورده‌اید؟ چه اموالی را به یغما برده‌اید؟
بهترین مردان بعد از پیغمبر را کشتید! رحم و مروت از قلوب شما گرفته شده است! آگاه باشید که حزب خدا رستگارند و حزب شیطان زیانکار خواهند بود سپس اشعاری را خواند که مطلع آنها این است.
1- قتلتم اخی صبرا فویل لامکم ستجزون نارا حرها یتوقد
1- یعنی شما برادر مرا کشتید، من صبر میکنم، وای بر مادران شما! بزودی دچار آتشی میشوید که حرارت و شعله آن افروخته خواهد بود.
2- شما خونهائی را ریختید که خدا و قرآن و محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ریختن آنها را حرام کرده‌اند.
3- آگاه باشید، مژده باد شما را به آتش جهنم، حتما شما فردای قیامت در دوزخ بطور دائمی خواهید بود.
4- و من تا زنده باشم در عزای برادرم گریه میکنم همان برادری که بعد از پیامبر خدا بهترین شخص بود.
5- یک نوع اشگی می‌ریزم که بر گونه صورتم میریزد و خشک نمیشود راوی میگوید: صدای مردم بگریه و ناله بلند شد، زنان همه موی سر خود را پریشان کردند و خاک مصیبت بسر ریختند: صورت خود را خراشیدند. لطمه
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 145
بصورت خویش زدند، صدای به وا ویلا بلند کردند. مردان نیز شروع بگریه نمودند. زنان و مردان گریانی بیش از آن روز دیده نشد! پس از ام کلثوم حضرت زین العابدین علیه السلام بمردم اشاره کرد و فرمود:
ساکت شوید! پس از سکوت مردم آن حضرت برخاست و بعد از اینکه حمد و ثنای خدای را بجای آورد و درود بر پیغمبر اعظم اسلام صلّی اللّه

علیه و آله فرستاد فرمود: ایها الناس کسی که مرا میشناسند که میشناسد. کسی که مرا نمی‌شناسد من علی بن الحسین ابن علی بن ابی طالب هستم. من پسر آن کسی هستم که در کنار فرات بدون گناه شهید شد. من پسر آن شخصی میباشم که نسبت به وی هتک حرمت شد. اموال او را بتاراج بردند. اهل و عیال وی را اسیر کردند. من فرزند آن شخصیتی هستم که در راه خدا صبر کرد و شهید شد و یک چنین فخریه‌ای برای من کافی است.
ایها الناس شما را بخدا قسم میدهم آیا میدانید که برای پدرم نامه نوشتید و او را فریب دادید و با او عهد و پیمان بستید، سپس با آن حضرت مقاتله کردید و او را تنها نهادید، نابود باد آنچه را که پیشاپیش برای خود فرستادید! چه رأی و نظریه بدی دارید! با چه چشمی به پیغمبر خدا نظر میکنید در آن موقعی که بشما بفرماید: عترت مرا کشتید؟ نسبت بمن هتک حرمت نمودید؟ شما از امت من نیستید!! صدای ضجه مردم از هر طرف بلند شد. بعضی از مردم به یک دیگر میگفتند؟
هلاک شدید ولی نمیدانید!! سپس حضرت سجاد علیه السلام فرمود: خدا رحمت کند آن مردی را که نصیحت مرا بپذیرد. پند و اندرز مرا برای خدا و رسول و اهل بیت او حفظ نماید، زیرا ما به پیامبر خدا تأسی نمودیم.
مردم گفتند: یا بن رسول اللّه ما عموما مطیع و فرمانبردار تو میباشیم، ما تو را از دست نمیدهیم و بتو راغب هستیم: بما دستور بده تا اجرا کنیم، خدا تو را رحمت نماید، زیرا ما با کسی که تو بجنگی میجنگیم و با هر کسی که مسالمت

کنی مسالمت مینمائیم ما حتما از یزید مؤاخذه میکنیم و از هر کسی که در باره تو ظلم کرده باشد بیزاری میجوئیم.
امام سجاد فرمود: هیهات! هیهات! ای مردمان بی‌وفا و مکار، بین شما و بین هوای و هوسها نفسانی شما فاصله زیادی است. آیا میخواهید به آن نحوی با من رفتار کنید که قبلا با پدران من رفتار نمودید!؟ نه بخدای زمین‌ها. زیرا هنوز زخم آن فریبی که از شما خوردیم التیام نیافته است. دیروز بود که پدرم با اهل بیتش کشته شدند. هنوز مصیبت پیغمبر خدا و پدرم و فرزندانش را فراموش ننموده‌ام، صدای غم و اندوه او را در گوش دارم. تلخی آن مصیبت را در حلق و غصه آن را در سینه دارم. خواسته من از شما این است که: نه بر له و نه بر علیه ما باشید. سپس فرمود:
1- لا غرو ان قتل الحسین و شیخه قد کان خیرا من حسین و اکرما
1- یعنی مانعی ندارد اگر حسین شهید شده باشد، زیرا پدرش حضرت امیر که کشته شد از حسین بهتر و گرامی‌تر بود.
2- ای اهل کوفه! از این مصیبتی که بحسین وارد آوردید خوشحال نباشید

زیرا این مصیبت اعظم مصائب است 3- جان من بفدای شهیدی باد که در کنار فرات افتاد. جزای آن کسی که او را کشت آتش جهنم خواهد بود و ...
مؤلف گوید: در بعضی از کتب معتبره دیدم از مسلم گچکار نقل شده که گفت: ابن زیاد مرا خواست تا دار الاماره کوفه را تعمیر نمایم. در آن حینی که من درها را گچکاری میکردم ناگاه شنیدم فریادهائی از اطراف کوفه بلند شد. من متوجه خادم خود شدم و گفتم: چه شده که کوفه دچار ضجه گردیده است !؟
گفت: الساعه سر یکی از خارجی‌ها را که بر یزید خروج کرده است آورده‌اند.
گفتم: آن خارجی کیست !؟ گفت: حسین بن علی علیهما السلام است. من صبر کردم تا خادم خارج شد و آنچنان طپانچه بصورت خود زدم که ترسیدم چشمم نابود شود،

سپس گچها را از دست خود شستم و از پشت قصر فرود آمدم و وارد کناسه کوفه شدم.
در آن حینی که من ایستاده بودم و مردم در انتظار ورود اسیران و سر شهیدان بودند ناگاه دیدم تعداد چهل هودج بر پشت چهل شتر نصب شده که زنان و دختران فاطمه زهراء در میان آنها جای دارند. ناگاه حضرت علی بن الحسین علیه السلام را دیدم که سوار بر شتر عریان و خون از رگهای گردنش روان بود و آن بزرگوار در حالی که گریان بود اشعاری را میفرمود که مطلع آنها این بود:
1- یا امة السوء لا سقیا لربعکم یا امة لم تراع جدنا فینا
1- یعنی ای امت بد رفتار خدا شما را از باران رحمت خود سیراب نکند ای امتی که احترام جد ما را در باره ما مراعات نکردید.
2- اگر روز قیامت پیغمبر خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ما را جمع کند شما در جواب ما چه خواهید گفت !! 3- شما ما را بر پشت شتران بی‌جهاز میگردانید. گویا: ما آن افرادی نیستیم که پایه دین را برای شما محکم کرده باشیم ! 4- ای گروه بنی امیه ! این چه توقفی است که شما در باره مصائب ما میکنید و جواب ما را نمیدهید.
5- شما برای خوشحالی که دارید بر علیه ما کف میزنید و در زمین بما ناسزا میگوئید ! 6- وای بر شما ! آیا جد من پیامبر خدا نیست که بشر را از طریق گمراهی بشاه راه هدایت راهنمائی کرد؟
7- ای وقعه کربلا حقا که تو غم و اندوه را به ارث بمن دادی. خدا پرده افرادی را که با ما بد رفتاری نمودند پاره خواهد کرد.
اهل کوفه بکودکانی که در میان محمل‌ها بودند خرما و نان و گردو

میدادند. ولی ام کلثوم بر آنان فریاد زد و فرمود:
یا اهل الکوفة ان الصدقة علینا حرام یعنی ای اهل کوفه صدقه بر ما حرام است. بعدا آن بانو آن نان و خرماها را از دست و دهان کودکان میگرفت و بروی زمین میریخت. اهل کوفه با این جنایاتی که در باره آنان کرده بودند برای مصیبت ایشان گریه میکردند.
سپس ام کلثوم سر خود را از محمل خارج کرد و به اهل کوفه گفت: ای اهل کوفه! آرام باشید. مردان شما ما را میکشند و زنان شما برای ما گریه میکنند!؟ خدا در روز قیامت بین ما و شما داوری خواهد کرد. در آن حینی که آن بانو آنان را مخاطب قرار داده بود ناگاه صدای ضجه بلند شد و سر شهیدان را که سر امام حسین در جلو آنان بود آوردند.
و هو رأس زهری قمری اشبه الخلق برسول اللّه.
یعنی سری بود نورانی، نظیر ماه، شبیهترین مردم بود برسول خدا صلّی اللّه علیه و آله محاسن شریف امام حسین نظیر شبه مشکی و رنگ خضاب از آن رفته بود. صورت آن حضرت مثل ماه تابان و گرد بود. نیزه سر و محاسن آن امام مظلوم را بطرف راست و چپ حرکت میداد. هنگامی که زینب علیها السلام متوجه سر مبارک امام حسین شد.
فنطحت جبینها بمقدم المحمل.
یعنی پیشانی خود را بنحوی بجلو محمل زد که دیدم خون از زیر مقنعه آن بانو خارج شد. سپس با یک قطعه پارچه به سر امام حسین اشاره کرد و اشعاری را خواند که مطلع آنها این است:
1- یا هلالا لما استتم کمالا غاله خسفه فابدا غروبا
یعنی ای ماه شب اول، اکنون که بسر حد کمال رسید خسوف او را بناگهانی ربود و غروب او را ظاهر نمود.

2- ای پاره قلبم! من گمان نمیکردم که این مصیبت عظما مقدر و نوشته شده باشد.
3- ای برادر من با فاطمه صغیره تکلم کن. زیرا نزدیک است که قلبش آب شود.
4- ای برادرم! آن قلب تو که بر ما مهربان بود اکنون چه شده که بما قسی و سفت گردیده است! 5- ای برادر! کاش علی بن الحسین را میدیدی که اسیر شده و بعلت غم یتیمی طاقت خودداری ندارد.
6- آنچه که وی را بوسیله ضربه اذیت و آزار مینمایند در حالی تو را صدا میزند که ذلیل و اشگش ریزان است.
7- ای برادرم! علی بن الحسین را در بر بگیر و بخود نزدیک کن و قلب وی را که دچار ترس شده تسکین بده.
8- یتیم چقدر ذلیل است در آن موقعی که پدر خود را صدا میزند ولی

جواب نمی‌شنود!! سید بن طاوس میگوید: ابن زیاد برای ملاقات مردم در قصر دار الإمارة جلوس کرد و بعموم مردم اجازه ورود داد. سر مبارک امام حسین را آورده و در مقابل ابن زیاد نهاده شد. بعدا زنان و کودکان امام حسین را نزد ابن زیاد آوردند. زینب دختر علی علیه السلام بطور ناشناس نشست. ابن زیاد جویا شد: این زن کیست؟ گفته شد:
زینب دختر علی است. ابن زیاد متوجه آن بانو شد و گفت:
الحمد للّه الذی فضحکم و اکذب احدوثتکم.
یعنی سپاس مخصوص آن خدائی است که شما را افتضاح و سخنان شما را تکذیب کرد. زینب علیها السلام فرمود: جز این نیست که شخص فاسق افتضاح و شخص فاجر تکذیب می‌شود و آن شخص غیر از ما است. ابن زیاد گفت: دیدی خدا با برادر و اهل بیت تو چه کار کرد!؟ آن بانوی معظمه فرمود: من غیر از نیکرفتاری

از خدا چیزی ندیدم. شهیدان ما گروهی هستند که خدا قتال را بر آنان واجب کرده است. آنان به خوابگاه خود رفتند. طولی نمیکشد که خدا تو و ایشان را در یک مکان جمع میکند و تو مورد محاجه و مخاصمه قرار خواهی گرفت. آن روز نظر کن و بنگر چه کسی فلج خواهد بود. ای پسر مرجانه! مادرت در عزایت گریان شود! ابن زیاد خشمناک شد.
و کانه هم بها یعنی گویا: تصمیم گرفت زینب را اذیت نماید. ولی عمرو بن حریث (بضم حاء) به ابن زیاد گفت:
انها امرأة و المرأة لا تؤخذ بشیء من منطقها یعنی این زن است و زن راجع بمنطق و سخن خود مورد مؤاخذه قرار نخواهد گرفت. ابن زیاد بزینب گفت: حقا که خدا قلب مرا از دست حسین تو که سرکش بود و افراد معصیت کاری که از اهل بیت تو بودند شفا داد! زینب کبری فرمود:
لعمری لقد قتلت کهلی، و قطعت فرعی و اجتثثت اصلی.
یعنی بجان خودم قسم که تو بزرگ و سالار مرا کشتی، شاخه مرا قطع نمودی، ریشه مرا از بیخ و بن درآوردی. اگر این جنایات موجب شفای قلب تو باشد پس شفا یافتی، ابن زیاد گفت: این زن به سجع و قافیه سخن میگوید. بجان خودم که پدرت علی هم به سجع و قافیه سخن میگفت و شاعر بود زینب فرمود: ای پسر زیاد! زن را با سجع و قافیه چه کار؟ ابن نما مینویسد: زینب کبری فرمود:
من از سجع و قافیه بیزارم. ولی از کسی تعجب میکنم که امامان خود را میکشد! در صورتی که میداند آنان در آخرت از او انتقام خواهند کشید.
شیخ مفید مینگارد: ابن زیاد سر مبارک امام حسین را در مقابل خویش نهاد و به آن نگاه کرد و لبخند زد. سپس با چوب دستی خود بدندانهای ثنای آن حضرت

میزد. زید بن ارقم که از صحابه پیامبر خدا و پیرمردی بشمار میرفت جنب ابن زیاد بود. هنگامی که دید ابن زیاد با چوب دستی خود بدندانهای ثنایای امام حسین میزد به او گفت: ارفع قضیبک عن هاتین الشفتین.
یعنی چوب خود را از این دو لب مقدس بردار! بحق آن خدائی که غیر از او خدائی نیست من بقدری دیدم پیغمبر خدا این دو لب حسین علیه السلام را میبوسید که نمیتوانم آن دفعات را شماره کنم. سپس بشدت گریان شد.
ابن زیاد به زید بن ارقم گفت: خدا چشمان تو را گریان کند، آیا برای اینکه خدا پیروزی را بما نصیب کرده گریه میکنی؟ بخدا قسم اگر نه این بود که تو پیرمردی هستی خرف و عقل خود را از دست داده‌ای گردن تو را میزدم.
زید برخاست و از نزد ابن زیاد متوجه منزل خویشتن شد.
محمّد بن ابی طالب میگوید: زید بن ارقم صدا به گریه بلند کرد و گفت: غلام زر خرید مالک یک آزاد مرد شده است! ای گروه عرب، بدانید که شما بعد از این جریان غلام زرد خرید خواهید بود. زیرا پسر فاطمه را کشتید و ابن زیاد را امیر قرار دادید تا اخیار شما را بکشد و اشرار شما را به بندگی وادار نماید شما بذلت راضی شدید.
شیخ مفید مینگارد: هنگامی که اهل و عیال امام حسین را نزد ابن زیاد بردند زینب خواهر امام حسین در حالی که لباسهای کهنه خود را پوشیده بود بطور ناشناس وارد شد و در ناحیه‌ای نشست و کنیزانش در اطرافش جمع شدند. ابن زیاد گفت: این زن که کناره‌گیری کرد و با کنیزان خود در یک گوشه‌ای نشست کیست؟ زینب کبرا جوابی به او نداد. ابن زیاد تا سه مرتبه سخن خود را تکرار کرد. یکی از کنیزان حضرت زینب گفت: این بانو زینب کبرا دختر فاطمه زهراء است. ابن زیاد متوجه زینب شد و گفت:

سپاس مخصوص آن خدائی است که شما را رسوا کرد و مردان شما را کشت و سخنان شما را تکذیب نمود. زینب کبرا در جواب وی گفت: سپاس مخصوص آن خدائی است که ما را بوسیله حضرت محمّد گرامی داشت و ما را از پلیدی پاکیزه نمود. الی آخره.
سید بن طاوس و ابن نما مینویسند: سپس ابن زیاد متوجه حضرت علی بن الحسین شد و گفت: این مرد کیست؟ گفته شد: علی بن الحسین است: گفت: مگر نه چنین است که خدا علی بن الحسین را کشت!؟ حضرت سجاد فرمود: من برادری داشتم که نامش علی بن الحسین بود و مردم او را شهید کردند. ابن زیاد گفت: بلکه خدا او را کشت.
حضرت سجاد فرمود: خدا مردم را در موقع موت می‌میراند و آن افرادی را که در خواب نمرده‌اند نیز می‌میراند. ابن زیاد گفت: تو این جرات را داری که جواب مرا بدهی!؟ ببرید گردن او را بزنید! راوی میگوید: شنیدم

عمه‌اش زینب گفت: ای پسر زیاد! تو احدی را برای ما باقی نگذاشتی اگر تصمیم قتل وی را داری پس مرا نیز با او بکش.
شیخ مفید و ابن نما مینگارند: زینب حضرت سجاد را در بر گرفت و فرمود: ای پسر زیاد! آن مقداری که از خونهای ما ریختن برای تو کافی است.
سپس حضرت سجاد را در آغوش گرفت و فرمود: بخدا قسم من از این علی بن الحسین جدا نمی‌شوم که اگر بخواهی او را بکشی مرا هم با وی بکش. ابن زیاد پس از اینکه ساعتی بحضرت زینب و حضرت سجاد نگاه کرد گفت: تعجب میکنم از صله رحم کردن این زن! بخدا قسم من این طور گمان میکنم این زن دوست دارد من او را با این مرد بکشم!! این مرد را رها کنید، همین بیماری که دارد برایش کافی خواهد بود.
سید بن طاوس مینویسد: حضرت سجاد بحضرت زینب فرمود: عمه! آرام

باش تا من با ابن زیاد تکلم کنم. سپس آن حضرت متوجه ابن زیاد شد و فرمود:
ابا القتل تهددنی یا ابن زیاد، اما علمت ان القتل لنا عادة و کرامتنا الشهادة؟
یعنی ای پسر زیاد! آیا مرا بقتل تهدید میکنی، آیا نمی‌دانی شهید شدن عادت ما میباشد و بزرگواری ما بوسیله شهادت است!؟ سپس ابن زیاد دستور داد تا حضرت علی بن الحسین را با زنان وارد خانه‌ای کردند که جنب مسجد اعظم بود. حضرت زینب فرمود: هیچ زن عربی غیر از ام ولد و مملوک نزد ما نیاید، زیرا آنان اسیرند و ما هم اسیر هستیم.
ابن نما مینگارد: روایت شده که انس بن مالک گفت: من در موقعی نزد ابن زیاد رفتم که با چوب دستی بدندانهای امام حسین علیه السلام میزد و میگفت:
انه کان حسن الثغر! یعنی امام حسین عجب دندانهای نیکوئی دارد! من گفتم: آری و اللّه، من این عمل تو را قبیح میدانم، زیرا دیدم پیغمبر خدا صلّی اللّه علیه و آله همین موضع دهان حسین را که تو چوب میزنی می‌بوسید.
سعید بن معاذ و عمرو بن سهل میگویند: ما نزد ابن زیاد رفتیم و دیدیم با چوبدستی خود به بینی و چشمان و دهان مبارک امام حسین میزند- زید بن ارقم به ابن زیاد گفت: چوب خود را بردار! زیرا من دیدم پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله لب‌های خود را در این موضعی که تو چوب میزنی میگذاشت. سپس بشدت گریان شد! ابن زیاد به زید بن ارقم گفت: خدا چشمان تو را گریان کند، ای دشمن خدا! اگر تو پیرمردی نبودی که خرف‌شده‌ای و عقل خود را از دست داده‌ای گردن تو را میزدم! زید بن ارقم گفت: من یک موضوعی را برای تو میگویم که برای تو از این که گفتم

ناگوارتر باشد. من پیغمبر اسلام را دیدم که امام حسن را روی

زانوی راست و امام حسین را روی زانوی چپ خود جای داده بود، دست مبارک خود را روی سر هر یک از ایشان می‌نهاد و میفرمود: پروردگارا من این دو کودک را با مؤمنین نیکوکار بتو می‌سپارم. اکنون بنگر تو با امانت پیغمبر اعظم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم چه میکنی!؟ هنگامی که بعد از شهادت امام حسین عمر بن سعد و ابن زیاد با یک دیگر ملاقات کردند ابن زیاد به ابن سعد گفت: آن نامه‌ای را که من در باره قتل حسین و مبارزه با او برای تو نوشتم به من بازگردان. ابن سعد گفت: آن نامه مفقود شده است. ابن زیاد گفت: باید حتما آن را بمن مسترد نمائی. آیا در نظر داری که آن نامه را در مقابل پیر زنان قریش برای خود عذر و بهانه‌ای قرار دهی (و بگوئی: من بموجب این نامه امام حسین را کشته‌ام؟) ابن سعد گفت: بخدا قسم من تو را در باره حسین نصیحتی کردم که اگر پدرم راجع به آن با من مشورت میکرد حق مشورت را اداء کرده بودم. عثمان بن زیاد که برادر عبید اللّه بود گفت: بخدا قسم که راست میگوید. من دوست داشتم از فرزندان زیاد احدی نباشد مگر اینکه دماغش تا روز قیامت بسوزد و حسین شهید نشده باشد! ابن سعد گفت: بخدا قسم احدی بدتر از من مراجعت نکرده است. زیرا من عبید اللّه را اطاعت و خدا را معصیت و قطع رحم نمودم.
سید بن طاوس میگوید: سپس ابن زیاد دستور داد تا سر امام حسین را در میان کوچه‌های کوفه گردانیدند. من مناسب میدانم به این ابیات که بعضی از افراد عاقل در باره قتیل آل رسول سروده است متمثل شوم.
1- رأس ابن بنت محمد و وصیه للناظرین علی قناة یرفع
1- یعنی سر پسر دختر پیغمبر و وصیه او برای بینندگان بر سر نیزه بلند شده است.
2- در صورتی که مسلمانان میدیدند و می‌شنیدند و از این جنایت جلوگیری

نمیکردند و اندوهناک نمیشدند.
3- دشمنان بوسیله دیدن سر تو سرمه کوری بچشم کشیدند. و مصیبت تو به هر گوشی که برسد آن را کر میکند.
4- هیچ بقعه‌ای نیست مگر اینکه آرزو دارد محل قبر تو و برای خط قبر تو خوابگاهی باشد.
5- چشم‌هائی را دچار بی‌خوابی کردی که زنده بودن تو وسیله خواب آنها بود و چشم‌هائی را با خواب آشنا کردی که از خوف تو خواب نداشتند.
سپس ابن زیاد بعد از اینکه بر فراز منبر رفت و حمد و ثنای خدا را بجای آورد گفت: سپاس مخصوص آن خدائی است که حق و اهل آن را ظاهر

نمود.
امیر المؤمنین یعنی یزید و پیروان او را یاری کرد و کذاب پسر کذاب یعنی امام حسین را کشت! وی چیزی به این سخن اضافه نکرده بود که عبد اللّه بن عفیف ازدی (بسکون زاء) در مقابل ابن زیاد قیام و پرخاش کرد. این عبد اللّه از نیکان و زهاد شیعه محسوب میشد. او چشم چپ خود را در جنگ جمل و چشم راست خود را در جنگ صفین از دست داده بود، وی همیشه ملازم مسجد اعظم کوفه و تا شب مشغول نماز بود. او به ابن زیاد گفت: ای پسر مرجانه! کذاب پسر کذاب تو و پدرت و آن کسی که تو را گماشته است هستید. ای دشمن خدا: آیا جا دارد که فرزندان پیامبر آن را بکشید و یک چنین مقاله‌هائی را بر فراز منبر مؤمنین بگوئید!؟
ابن زیاد پس از اینکه در غضب شد گفت: این گوینده کیست!؟ عبد اللَّه گفت:
منم. ای دشمن خدا! تو آن ذریه پاکی را بقتل میرسانی که خدا پلیدی را از آنان دور نموده است و با این حال گمان میکنی در دین اسلام هستی!؟ وا غوثاه فرزندان مهاجرین و انصار کجایند؟ چرا از امیر تو یعنی یزید که قلدر و سرکش و بزبان حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله لعنت شده انتقام نمیگیرند؟
خشم ابن زیاد بقدری زیاد شد که رگهای گردنش پر شد و گفت: عبد اللَّه بن

عفیف را نزد من بیاورید! پاسبانان او را از هر طرف محاصره نمودند تا دستگیرش نمایند. ولی گروهی از اشراف که از قبیله ازد و عموزادگان ابن عفیف بودند او را از دست پاسبانان نجات داده وی را از در مسجد خارج کردند و بمنزلش رسانیدند.
ابن زیاد گفت: بدنبال این کور که از قبیله ازد میباشد بروید. خدا قلب او را کور کند همان طور که چشمش را کور نموده است. او را نزد من بیاورید!
وقتی مأمورین ابن زیاد بدنبال ابن عفیف رفتند و قبیله ازد از این موضوع آگاه شدند با قبائلی از یمن اجتماع کردند که عبد اللّه عفیف را نجات دهند.
هنگامی که این موضوع بگوش ابن زیاد رسید قبیله‌های مضر (بضم میم و فتح ضاد) را جمع کرد و به امداد محمّد بن اشعث فرستاد و دستور داد تا با قبیله ازد کار زار نمایند. آنان قتال شدیدی کردند تا در نتیجه یاران ابن زیاد بخانه ابن عفیف نزدیک شدند. در خانه را شکستند و ابن عفیف را محاصره نمودند.
دختر عبد اللَّه عفیف فریاد زد: پدر جان! دشمن بر تو هجوم آور شد!! ابن عفیف گفت: ترسان مباش! شمشیر مرا بیاور. وقتی شمشیر را بدست پدر داد ابن عفیف در حالی که از خود دفاع میکرد این رجز را میخواند:

1- انا ابن ذی الفضل عفیف الطاهر عفیف شیخی و ابن ام عامر
2- کم دارع من جمعکم و حاسر و بطل جد لته مغادر
1- یعنی من پسر شخصی صاحب فضیلت هستم که عفیف و پاک است. عفیف پدر من و پسر ام عامر است.
2- چه افراد زره پوش و دلاوری را که من پس از مجادله از پای در آوردم.
دختر ابن عفیف میگفت: پدر جان! کاش من مرد بودم تا امروز در جلو تو با این گروه نابکار که کشندگان عترت نیکوکار پیامبرند مخاصمه میکردم آن گروه ستمکار از همه طرف ابن عفیف را محاصره نمودند و او همچنان از خویشتن دفاع میکرد و احدی دست بر او نمی‌یافت. از هر طرفی که دشمن متوجه وی

میشد دخترش میگفت: پدر جان! از فلان طرف آمدند. خلاصه کار بجائی رسید که آنان با آن کثرتی که داشتند او را احاطه نمودند. دخترش فریاد میزد:
و اذلاه! پدرم را محاصره کردند و یاوری ندارد که بفریادش برسد! ابن عفیف همچنان شمشیر خود را میگردانید و میگفت:
اقسم لو یفسح لی عن بصری ضاق علیکم موردی و مصدری.
یعنی قسم میخورم اگر جلو چشم من باز بود راه را بر وارد شدن شما و خارج نمودن من تنگ میکردم. آن گروه خونخوار همچنان مشغول فعالیت بودند تا ابن عفیف را گرفتند و نزد ابن زیاد بردند. وقتی چشم ابن زیاد به او افتاد گفت: سپاس مخصوص آن خدائی است که تو را رسوا کرد. ابن عفیف گفت: ای دشمن خدا برای چه خدا مرا رسوا کرد.
بخدا قسم اگر جلو چشم من باز بود راه وارد و خارج شدن من نزد تو تنگ میگردید.
ابن زیاد گفت: ای دشمن خدا! تو در باره عثمان چه میگوئی؟ ابن عفیف پس از اینکه به ابن زیاد فحاشی کرد گفت: ای غلام زر خرید بنی علاج و ای پسر مرجانه تو را با عثمان چه کار؟ اگر عثمان بد کرده باشد یا خوب، اصلاح کرده باشد یا فساد خدا اختیار خلق خود را دارد که بعدالت و حق بین مردم و عثمان داوری نماید. ای پسر مرجانه! تو در باره پدرت و خودت و یزید و پدرش از من جویا شو، ابن زیاد گفت: بخدا قسم من پرسشی از تو نخواهم کرد تا شربت مرگ را بیاشامی.
ابن عفیف گفت: الحمد للّه رب العالمین. آیا نه چنین است که من قبل از اینکه مادرت تو را بزاید از خدا خواسته‌ام شهادت مرا بدست ملعون و مبغوض ترین خلق خود قرار دهد. موقعی که چشمان خود را از دست دادم از شهادت در راه خدا مأیوس شدم. اکنون حمد میکنم آن خدائی را که پس از مأیوس شدن

شهادت را بمن نصیب کرد و بمن نشان داد که دعاهای قدیم الایام مرا مستجاب نموده است.
ابن زیاد گفت: گردن او را بزنید. آنان پس از اینکه گردن ابن عفیف را زدند جسد مبارکش را بدار زدند.
شیخ مفید مینویسد: هنگامی که پاسبانان عبد اللَّه بن عفیف را جلب کردند او شعار قبیله ازد را میخواند، تعداد هفتصد نفر از قبیله ازد اجتماع کردند و ابن عفیف را از دست مأمورین ابن زیاد نجات دادند. اما وقتی شب فرا رسید ابن زیاد فرستاد تا ابن عفیف را از خانه‌اش خارج کردند و پس از اینکه گردنش را زدند جسد مقدسش را در کناسه کوفه بدار زدند.
ابن نما مینگارد: سپس ابن زیاد جندب (بضم جیم و سکون نون و فتح دال) ابن عبد اللَّه ازدی را که پیرمردی بزرگوار بود خواست و به او گفت: ای دشمن خدا! آیا نه چنین است که تو از یاوران ابو تراب یعنی حضرت امیر هستی؟
گفت: چرا، من از این موضوع بی‌زار نیستم. ابن زیاد گفت: من نظری ندارم جز اینکه خون تو را قربتا الی اللَّه بریزم. او در جواب ابن زیاد گفت: این عمل تو را بخدا نزدیک نمیکند، بلکه دور میکند. ابن زیاد گفت: این شخص پیر مردی است که عقل خود را از دست داده است و او را آزاد نمود.
شیخ مفید مینویسد: هنگامی که صبح شد ابن زیاد دستور داد: سر مبارک امام حسین را در میان کوچه‌های کوفه و قبائل آن گردانیدند. از زید بن ارقم روایت شده که گفت: سر امام حسین علیه السلام بر فراز نیزه بود و من در میان اطاق خودم بودم هنگامی که آن سر مبارک محاذی من آمد این آیه شریفه را خواند:
أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحابَ الْكَهْفِ وَ الرَّقِيمِ كانُوا مِنْ آياتِنا عَجَباً یعنی آیا این طور حساب میکنی داستان اصحاب کهف و رقیم که از علائم قدرت ما است تعجب آور است. بخدا قسم که موی بدنم راست شده و گفتم: یا بن رسول اللَّه! بخدا قسم که داستان سر مبارک تو اعجب است!!

سید بن طاوس مینویسد: ابن زیاد جریان شهادت و اهل بیت امام حسین را برای یزید بن معاویه نوشت و این موضوع را نیز برای عمرو بن سعید که امیر مدینه بود نوشت.
شیخ مفید مینگارد: موقعی که ابن زیاد سر مقدس امام حسین را برای یزید فرستاد نزد عبد الملک بن حارث سلمی آمد و گفت: نزد عمرو بن سعید که در مدینه است برو و او را از قتل امام حسین بشارت بده. عبد الملک میگوید: من براحله خود سوار و متوجه مدینه و با مردی از قریش

مصادف شدم. وی بمن گفت: چه خبر؟ گفتم: خبر نزد امیر است که خواهی شنید. او گفت:
إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ بخدا قسم که امام حسین شهید شده است؟ هنگامی که من بر عمرو بن سعید وارد شدم گفت: چه خبر؟ من خوشحالی امیر را از شهادت امام برایش گفتم.
عمرو بن سعید بمن گفت: خارج شو و شهید شدن حسین را بمردم بگو. موقعی که من ندای شهادت امام حسین را در دادم شیونی که از زنان بنی هاشم در خانه‌های خود برای قتل امام حسین شنیدم نشنیده بودم. سپس من نزد عمرو بن سعید مراجعت کردم. وقتی چشم او بمن افتاد تبسم کرد و خندید. بعدا متمثل بشعر عمرو بن معدی کرب شد که میگوید:
عجت نساء بنی زیاد عجة کعجیج نسوتنا غداة الارنب.
یعنی زنان بنی زیاد در صبح جنگ ارنب شیونی کردند که نظیر شیون زنان ما بود. سپس عمرو بن سعید گفت: این در عوض شیون عثمان است. پس از این سخن بر فراز منبر رفت و مردم را از شهید شدن امام حسین علیه السلام آگاه و در حق یزید دعا کرد و از منبر فرود آمد.
صاحب کتاب مناقب میگوید: عمرو بن سعید در سخنرانی خود گفت: این سیلی و صدمه در مقابل آن سیلی و صدمه‌ای است (که ما خوردیم) چه

سخنرانی‌هائی که شد، چه موعظه‌هائی که ما کردیم، چه سخنان حکمت آمیزی که گفتیم و اثری نداشت.
بخدا قسم من دوست داشتم: سر حسین در بدنش و روحش در جسدش باشد مدتها بود که حسین بما فحش میگفت و ما مدح او را میگفتیم. او قطع رحم ولی ما صله رحم میکردیم، ما نظیر عادت خود و او نظیر عادت خود رفتار خواهیم کرد. کاش این پیش آمد برای حسین نمیکرد. ولی ما چه کنیم با کسی که برای کشتن ما شمشیر میکشید و ما از خود دفاع میکردیم.
عبد اللّه بن سائب برخاست و گفت: اگر فاطمه زهراء زنده بود و سر حسین علیه السلام را میدید گریه میکرد. عمرو بن سعید بر پیشانی او زد و گفت: ما از تو بفاطمه سزاوارتریم پدر فاطمه عموی ما و شوهرش برادر ما و پسرش پسر ما میباشد. اگر فاطمه زنده بود چشمش گریان و جگرش داغدار میشد. ولی کسی را که حسین او را کشت و از خود دفاع نمود ملامت نمیکرد.
شیخ مفید مینویسد: یکی از غلامان عبد اللَّه بن جعفر بن ابی طالب نزد عبد اللّه آمد و خبر مرگ دو پسر او را به وی داد. عبد اللّه گفت: إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ ابو السلال غلام عبد اللّه گفت: این مصیبت از طرف حسین بن علی دچار ما شد عبد اللّه او را با نعلین زد و از خود دور کرد و گفت:

ای پسر زن لخناء! (یکنوع فحشی بوده) آیا جا دارد تو در باره امام حسین این طور بگوئی!؟ بخدا قسم اگر من با حسین بودم دوست داشتم از آن حضرت مفارقت نمیکردم تا با او کشته شوم بخدا قسم چیزی که از طرف پسرانم مرا خوشحال میکند و دلداری میدهد این است که ایشان در رکاب برادر و پسر عمویم حسین شهید شدند. از خود گذشتند و حسین را یاری کردند و صبر نمودند.
سپس متوجه اهل مجلس خود شد و گفت: خدای را شکر که مصیبت حسین را بر من ناگوار کرد. اگر من خودم امام حسین را یاری نکردم فرزندانم آن

حضرت را یاری کردند. وقتی ام لقمان دختر عقیل بن ابی طالب خبر شهید شدن امام حسین را شنید در حالی که سر و صورتش باز بود با خواهران خود: ام هانی و اسماء و رمله و زینب دختران عقیل خارج شدند و بر شهیدان کربلا گریه کردند. ام لقمان میگفت:
1- ما ذا تقولون اذ قال النبی لکم ما ذا فعلتم و انتم آخر الامم
2- بعترتی و باهلی بعد مفتقدی منهم اساری و قتلی ضرجوا بدم
3- ما کان هذا جزائی اذ نصحت لکم ان تخلفونی بسوء فی ذوی رحم
1- یعنی چه خواهید گفت: آن موقعی که پیغمبر خدا بشما بگوید:
شما که آخرین امت بودید چه عملی انجام دادید؟
2- با عترت و اهل بیت من بعد از اینکه مرا از دست دادید. بعضی از آنان اسیر و بعضی از ایشان شهید و غرقه بخون شدند.
3- این جزای آن نصیحت‌هائی نبود که برای شما کردم، جا نداشت که بعد از من با اهل بیت من بد رفتاری نمائید.
وقتی شب آن روزی که عمرو بن سعید در مدینه راجع بکشته شدن امام حسین سخنرانی کرد فرا رسید نیمه شب مردم صدای گوینده‌ای را که خود او را نمیدیدند شنیدند میگفت:
1- ایها القاتلون جهلا حسینا ابشروا بالعذاب و التنکیل
2- کل اهل السماء یدعو علیکم من نبی و مرسل و قبیل
3- قد لعنتم علی لسان داود و موسی و صاحب الانجیل
1- یعنی ای کشندگانی که حسین را از روی جهالت کشتید. مژده باد شما را بعذاب و شکنجه.
2- کلیه اهل آسمان بر علیه شما دعا میکنند، از قبیل: نبی و پیامبر مرسل و دیگران 3- حقا که شما بزبان حضرت داود و موسی و صاحب انجیل علیه السلام مورد لعن قرار گرفتید.

ابن نما مینگارد: روایت شده: یزید بن معاویه محرزین حریث بن مسعود

کلبی را که از قبیله: بنی عدی بن حباب بود با مردی از یهرا که از فضلاء اهل شام بودند برای انتشار شهید شدن امام حسین بسوی مدینه طیبه فرستاد. وقتی آنان وارد مدینه شدند زنی از دختران عبد المطلب که گفته شده: زینب دختر عقیل بود با سر و صورت باز و در حالی که آستین خود را بالای سر خود نهاده بود ایشان را ملاقات کرد و با حال گریه آن اشعاری را خواند که قبلا نگاشته شد.
شهر بن حوشب میگوید: در آن هنگامی که من نزد ام سلمه بودم ناگاه شخصی وارد شد و فریاد زد: حسین کشته شد. ام سلمه گفت: حسین را کشتند.
خدا قبرهای آنان را پر از آتش کند! از تاریخ بلاذری نقل شده: موقعی که سر امام حسین وارد مدینه شد از هر طرفی صدای شیون شنیده شد و مروان بن حکم این شعر را خواند:
ضربت دو سر فیهم ضربة اثبتت اوتاد ملک فاستقر
یعنی سر مردان (برجسته بنی هاشم) زده شد و پایه‌های سلطنت (بنی امیه) مستقر و ثابت گردید. سپس با چوب دستی بصورت آن حضرت میزد و میگفت:
1- یا حبذا بردک فی الیدین و لونک الاحمر فی الخدین
2- کانه بات بمجسد شفیت منک النفس یا حسین
1- یعنی چقدر نیکو است قوت و تسکینی که در دستهای تو میباشد و رنگ دو گونه‌های صورت تو که قرمز است.
2- گویا: با پیراهنی که بجسد او چسبیده باشد. یا حسین من انتقام خود را از تو گرفتم.
از جمله موضوعاتی که فقط نطنزی در کتاب: خصائص از ابی ربیعه از ابی قبیل نقل کرده این است که در مدینه طیبه از هواء شنیده شد: گوینده‌ای

اشعاری را میخواند که مطلع آنها این است:
1- یا من یقول بفضل آل محمد بلغ رسالتنا بغیر توالی
1- یعنی ای کسی که بفضیلت و برتری آل محمّد صلی اللَّه علیه و آله قائل هستی! پیغام ما را بدون سستی ببر و بگو:
2- اشرار بنی امیه سیدی را کشتند که بهترین مردم و بزرگوار و دارای شأن بزرگی بود.
3- کسی را کشتند که در آسمان و زمین فرزند شخصی با فضیلت بود. سبط آن پیامبری بود که نابودکننده بت بود.
4- مشرق و مغرب بعد از آنکه مردم به هر زبانی برای امام حسین گریه کردند گریان شدند.
سید بن طاوس مینگارد: موقعی که نامه ابن زیاد به یزید رسید و یزید از

آن آگاه شد برای ابن زیاد نوشت: سر مبارک امام حسین را با سر یارانش و اموال و زنان و عیال آن حضرت را برای یزید بفرستد. بابن زیاد مخفر بن ثعلبه عائذی را خواست و سرها و زنان امام حسین را به وی تسلیم نمود. وی ایشان را بنحوی بسوی شام حرکت داد که اسیران کفار را حرکت دهند و صورت آنان را اهل اقطار بنگرند.
شیخ مفید مینویسد: ابن زیاد سر مقدس امام حسین علیه السلام و سر یارانش را به زحر بن قیس داد و او را بسوی یزید بن معاویه اعزام کرد. ابو بردة بن عوف ازدی و طارق بن ابو ظبیان را با گروهی از اهل کوفه با او بطرف دمشق روانه کرد.
صاحب کتاب: مناقب از ابن ابی قبیل نقل میکند که گفت: هنگامی که حسین بن علی علیه السلام شهید شد و سر مقدسش برای یزید فرستاده شد. حاملین آن سر مبارک در اولین مرتبه پیاده شدند و شروع به میگساری کردند. در اطراف آن سر جمع شدند و اظهار خوشحالی نمودند. ناگاه دستی از دیوار ظاهر گردید

و با قلم آهن چند سطری را با خون نوشت که مطلع آنها این است:
أ ترجو امة قتلت حسینا شفاعة جده یوم الحساب.
یعنی آیا جا دارد امتی که حسین را شهید نمودند در روز قیامت امید شفاعت به جدش پیغمبر خدا داشته باشند!؟
ابو مخنف مینگارد: وقتی ابن سعد سر مقدس امام حسین علیه السلام را به خولی (بفتح خاء) اصبحی داد که آن را برای ابن زیاد ببرد خولی موقعی وارد کوفه شد که در دار الاماره بسته بود. وی سر مبارک امام حسین را بخانه خود آورد.
خولی دارای دو زن بود: یکی از قبیله بنی اسد و دیگری از قبیله حضرمی که او را نوار میگفتند، وقتی خولی داخل رختخواب خود شد نوار به او گفت: چه خبر؟ گفت: من طلا برای تو آورده‌ام، این سر حسین است که در خانه تو میباشد آن زن گفت: وای بر تو! مردم میروند طلا و نقره میاورند. تو رفتی سر پسر پیغمبر خدا را آورده‌ای. بخدا قسم که هرگز سر من و تو در یک متکا نهاده نخواهد شد! زن خولی میگوید: من از رختخواب خود خارج و داخل صحن خانه شدم. آن زن اسدیه را هم خواست و نزد او داخل نمود. بخدا قسم وقتی نظر کردم نوری را میدید که دائما نظیر یک ستون از آن ظرف رختشوئی که سر مبارک امام حسین علیه السلام زیر آن بود بطرف آسمان بالا میرفت. مرغان سفیدی را میدیدم که در اطراف آن ظرف رختشوئی و سر مقدس امام حسین پر و بال میزدند.
صاحب کتاب: مناقب و سید بن طاوس مینویسند: ابن لهیعه و غیره حدیثی را نقل کرده‌اند که ما موضع حاجت خود را از آن نقل میکنیم، راوی میگوید:

من مشغول طواف کعبه مکرمه بودم. ناگاه شنیدم مردی میگوید: بار خدایا مرا بیامرز، گر چه میدانم نمی‌آمرزی. من به وی گفتم: ای بنده خدا از خدا بترس و یک چنین مقاله‌ای را مگوی. زیرا اگر گناهان تو بشماره قطرات بارانها

و برگ درختان باشد و از خدا طلب آمرزش کنی گناهان تو را می‌آمرزد، زیرا خدا آمرزنده و مهربان است.
وی در جوابم گفت: بیا تا داستان خود را برای تو بگویم. وقتی من نزد او رفتم گفت: بدان که ما تعداد پنجاه نفر بودیم که سر مبارک امام حسین را بطرف شام می‌بردیم. هنگامی که شب میشد سر مقدس آن حضرت را در میان صندوقی مینهادیم و در اطراف آن مشغول شرب خمر میشدیم. یک شب رفقای من شرب خمر کردند و مست شدند. ولی من از آشامیدن خمر خودداری نمودم. وقتی تاریکی شب جهان را فرا گرفت ناگهان دیدم رعد و برقی بوجود آمد. درهای آسمان باز شد. حضرت آدم، نوح، ابراهیم، اسماعیل، اسحاق، پیغمبر ما حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم، جبرئیل و گروهی از ملائکه نازل شدند.
جبرئیل نزدیک صندوق آمد. آن سر مبارک را خارج کرد و بخود چسبانید و آن را بوسید سپس کلیه پیغامبران همین عمل را انجام دادند: پیغمبر خدا صلّی اللّه علیه و آله بالای سر حسین گریه کرد و ما بقی پیغمبران به آن حضرت تعزیت گفتند. جبرئیل گفت:
یا محمّد خدای توانا مرا مأمور کرده که در باره امت تو مطیع تو باشم. اگر تو دستور دهی زمین را دچار زلزله و آن را زیر و زبر کنم، همچنان که در باره قوم لوط کردم پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: نه یا جبرئیل، زیرا فردای قیامت آنان با من نزد خدای توانا مخاصمه و موقتی خواهیم داشت.
سپس آن بزرگواران بر سر امام حسین صلوات و درود فرستادند. پس از این جریان بود که گروهی از ملائکه آمدند و گفتند: خدای تعالی ما را مأمور کرده که این پنجاه نفر را بقتل برسانیم. پیامبر خدا فرمود: هر عملی که میخواهید با آنان انجام دهید. ملائکه ایشان را با حربه‌هائی زدند. بعدا یکی از آن ملائکه با حربه‌ای بر من حمله کرد که مرا بزند. من گفتم:
الامان! الامان! یا رسول اللّه!

پیغمبر خدا فرمود: برو، خدا تو را نیامرزد. وقتی صبح شد دیدم یاران من عموما از پای در آمده و خاکستر شده‌اند!! و ...
مؤلف گوید: در بعضی از کتب مینویسند: موقعی که حاملین سر امام حسین علیه السلام نزدیک بعلبک رسیدند نامه‌ای برای صاحب بعلبک

نوشتند (و او را از ورود خود آگاه نمودند) او دستور داد تا پرچم‌ها را بر سر پا کردند و کودکان بفاصله شش میل برای ملاقات آنان خارج شدند. ام کلثوم فرمود: خدا کثرت شما را نابود کند و شخصی را بر شما مسلط کند که شما را بقتل برساند. سپس حضرت علی بن الحسین گریان شد و اشعاری را خواند که مطلع آنها این است:
1- و هو الزمان فلا تفنی عجائبه من الکرام و ما تهدی مصائبه
1- یعنی عجائب و غرائب روزگار فانی نخواهند شد، و دست از مردمان بزرگوار بر نخواهند داشت و بپایان نخواهند رسید.
2- ای کاش میدانستم که مصائب روزگار ما را تا چه موقع جذب خواهد کرد. و تو می‌بینی که ما آن مصائب را جذب نمیکنیم.
3- ما را بر فراز شتران بی‌جهاز میگردانند. و راننده شتران نجیب از شتری که غائب می‌شود بی‌خبر است.
4- گویا: ما از اسیران روم هستیم که در میان ایشان میباشیم. گویا:
آن توصیه‌هائی که احمد مختار صلّی اللّه علیه و آله در باره ما کرده دروغ گفته باشد.
5- وای بر شما که برسول خدا کافر شدید، شما نظیر کسی هستید که گمراه شده باشد.
سید بن طاوس مینویسد: آن گروه سر مقدس امام حسین و زنان و مردان اسیر آن حضرت را حرکت دادند. وقتی نزدیک دمشق رسیدند ام کلثوم بشمر که از آن گروه بود فرمود:
لی الیک حاجة یعنی من بتو یک حاجت دارم. شمر گفت: چه حاجتی؟ فرمود: ما را از آن

دری داخل شهر دمشق بکن که تماشاچیان کمتر باشند. دستور بده: این سرهای بریده را از میان محمل‌های ما جلوتر ببرند و آنها را از ما دور بدارند.
فقد خزینا من کثرة النظر الینا یعنی حقا که ما از کثرت نظر تماشاچیان رسوا شدیم، زیرا در یک چنین وضعی قرار گرفته‌ایم. ولی شمر بعلت آن ظلم و کفری که داشت دستور داد تا سرها را بر فراز نیزه‌ها زدند و در میان محمل‌ها تقسیم نمودند و ایشان را با آن وضع مخصوصا از میان تماشاچیان عبور دادند. وقتی بر در دروازه دمشق رسیدند اسیران بر در مسجد جامع آنجا که جایگاه اسیران بود توقف کردند.
صاحب کتاب: مناقب از سهل بن سعد نقل میکند که گفت: من بعزم بیت المقدس وارد شهر شام شدم. دیدم آن شهر: شهری است دارای جوی‌های بسیار، دارای اشجار فراوان، پرده‌های دیبا را آویزان کرده‌اند، همه خوشحال و فرحمند، زنانی نزد آنان مشغول نواختن دایره و دنبک بودند!!

من با خویشتن گفتم: اهل شام عیدی ندارند که ما آن را ندانیم. گروهی را دیدم که با یک دیگر گفتگو میکردند. من به آنان گفتم: آیا شما عیدی دارید که ما آن را نمیدانیم؟
آنان گفتند: ای شیخ! گویا: تو اعرابی باشی؟ گفتم: من سهل بن سعد هستم که پیغمبر خدا را دیده‌ام. گفتند: ای سهل! تعجب نمیکنی که چرا آسمان خون نمی‌بارد، چرا زمین اهل خود را فرو نمیبرد؟ گفتم: برای چه؟ گفتند: این سر امام حسین است که عترت پیغمبر خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم میباشد و از عراق بعنوان هدیه فرستاده شده است.
گفتم: وا عجباه! سر امام حسین بعنوان هدیه برده می‌شود و مردم اظهار فرح مینمایند!؟ گفتم: از کدام در شهر داخل می‌شود؟ اشاره بدروازه‌ای کردند که آن را دروازه ساعات میگفتند.
من در همین حال بودم که دیدم پرچم‌ها هر کدام پس از دیگری میایند بعدا سواری را دیدم که نیزه‌ای در دست داشت. بر فراز آن نیزه سری بود که

از لحاظ صورت شبیه‌ترین مردم بود به پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله:
پس از آن سوار زنانی را دیدم که بر شتران بی‌جهاز سوار بودند.
من به آن زنی که جلوتر از همه بود نزدیک شدم و به وی گفتم: تو کیستی؟ گفت: من سکینه دختر حسینم. من گفتم: آیا بمن حاجتی داری؟ من سهل بن سعد هستم که جد بزرگوار تو را زیارت کردم و حدیث از آن حضرت شنیدم. فرمود:
ای سعد! به این نیزه‌دار بگو: این سر بریده را جلوتر ببرد تا مردم مشغول دیدن آن شوند و بحرم رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله نظر نکنند.
سهل میگوید: من نزدیک آن نیزه‌دار رفتم و گفتم: ممکن است که حاجت مرا روا کنی و مبلغ چهار صد دینار بگیری؟ گفت: چه حاجتی داری؟ گفتم: سر مبارک امام حسین را جلوتر از حرم آن حضرت ببری. او این پیشنهاد را پذیرفت و من به وعده خود وفا کردم.
سر مقدس امام حسین را در میان یک حقه نهاده و بریزید وارد شدند. من نیز با آنان وارد شدم، یزید بر فراز تخت نشسته بود. بر سر یزید تاجی بود که بدر و یاقوت مکلل بود. گروه کثیری از بزرگان قریش در اطراف او بودند.
نیزه داری که حامل سر مبارک حسین بود در حالی وارد شد که این اشعار را میخواند:
1- اوقر رکابی فضة و ذهبا انا قتلت السید المحجبا
2- قتلت خیر الناس اما و ابا و خیرهم اذ ینسبون نسبا
1- یعنی تا رکاب من نقره و طلا بریز. منم که سید بی‌گناه را کشتم.
2- من شخصیتی را کشتم که از لحاظ مادر و پدر بهترین مردم بود و در

موقع تعیین نسب بهترین مردم بشمار میرود.
یزید گفت: اگر میدانستی او بهترین مردم بود پس چرا وی را کشتی؟
گفت: امیدوار بودم از تو جائزه بگیرم. یزید دستور داد تا گردن او را زدند.
و سر از بدنش برداشتند. سپس سر مقدس امام حسین علیه السلام در میان طشت طلا نهاده
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 169
شد و یزید میگفت: یا حسین روزگار را چگونه دیدی!؟ سید بن طاوس مینگارد: روایت شده: موقعی که بعضی از فضلاء تابعین «1» سر مبارک امام حسین را در شام دید مدت یک ماه خویشتن را از نظر کلیه یاران خود مخفی کرد. وقتی او را یافتند و از سبب پنهان‌شدنش جویا شدند گفت: آیا نمی‌بینید چه مصیبتی دچار ما شده است. سپس اشعاری را سرود که مطلع آنها این است:
1- جاءوا برأسک یا ابن بنت محمد قتلوا جهارا عامدین رسولا
1- یعنی ای پسر دختر محمّد صلّی اللّه علیه و آله سر تو را آوردند (گویا:) علنا و عمدا رسول خدا را کشته باشند.
2- تو را در حالی که عطشان بودی کشتند و در باره کشتن تو مراعات تأویل و معنای قرآن را نکردند.
3- برای اینکه تو را کشته‌اند تکبیر میگویند، در صورتی که بوسیله کشتن تو تکبیر و تهلیل را کشته‌اند «2» راوی میگوید: پیر مردی نزد زنان و عیال امام حسین که بر در مسجد ایستاده بودند آمد و گفت: سپاس مخصوص آن خدائی است که شما را کشت و هلاک کرد و شهرها را از دست مردان شما راحت و یزید را بر شما مسلط کرد. حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمود: ای پیرمرد آیا قرآن خوانده‌ای؟ گفت: آری.
فرمود: این آیه را میدانی که خدا میفرماید:
قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی «3»
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 170
پیرمرد گفت: آری من این آیه را خوانده‌ام. فرمود: ما همان ذوی القربی پیامبریم. ای پیرمرد آیا این آیه را خوانده‌ای:
وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَیْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِی الْقُرْبی «1» گفت: آری. حضرت سجاد فرمود: این آیه را خوانده‌ای که میفرماید:
إِنَّما یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً «2» گفت: آری، من این آیه را خوانده‌ام. فرمود: ای پیرمرد! ما همان اهل بیتی هستیم که خدا این آیه تطهیر را بما اختصاص داده است. آن پیرمرد همچنان ساکت و از گفته خود نادم شد و گفت: بخدا قسم که شما همان افراد میباشید؟ حضرت سجاد فرمود: بخدا قسم که ما بدون شک همان اشخاص هستیم بحق جدم رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله ما همان افراد

میباشیم.
آن پیرمرد پس از اینکه گریان شد عمامه خود را از سر افکند و بعدا دستهای خود را بطرف آسمان بلند کرد و گفت: بار خدایا من از جن و انسی که دشمن آل محمّد باشند بیزارم، سپس بحضرت سجاد گفت: آیا توبه من قبول است؟ فرمود:
آری، اگر توبه کنی خدا می‌پذیرد و با ما خواهی بود. پیرمرد گفت: توبه کردم، وقتی این موضوع بگوش یزید رسید دستور داد تا آن پیرمرد را شهید کردند.
شیخ مفید و ابن نما از عبد اللَّه بن ربیعه حمیری (بکسر حاء و سکون میم و فتح یاء) نقل کرده‌اند که گفت: من در دمشق نزد یزید بن معاویه بودم.
ناگاه دیدم زحر بن قیس بر یزید وارد شد. یزید به وی گفت: وای بر تو، چه

خبر داری و چه خبر آورده‌ای؟ او گفت: یا امیر المؤمنین مژده باد تو را که فتح و نصرت خدا نصیب ما شده است. حسین بن علی با تعداد هجده نفر از اهل بیت و شصت نفر از شیعیان خود بر ما وارد شدند. ما متوجه آنان شدیم و گفتیم: یا تسلیم و مطیع امیر: عبید اللَّه بن زیاد شوید، یا آماده جنگ باشید. ایشان کارزار را برگزیدند. ما از موقع طلوع آفتاب بر آنان حمله کردیم و ایشان را از هر طرفی احاطه نمودیم تا اینکه شمشیرهای ما بر فرق آنان وارد شد. ایشان بجائی پناهنده میشدند که پناهگاه نبود. از دست ما بنحوی به نیزارها و گودال‌ها پناهنده میشدند که کبوتر از باز شکاری بجائی پناهنده شود. یا امیر المؤمنین بخدا قسم بیشتر از اینکه شتری را نحر کنند، یا شخصی خواب قیلوله کند نگذشت که ما آخرین نفر آنان را کشتیم. اکنون اجساد ایشان برهنه، لباسشان غرقه بخون، صورتشان روی خاک، آفتاب بر جسد آنان میتابد، باد بر بدنشان میوزد. زوار ایشان: کرکس و عقاب‌ها میباشند.
یزید پس از اینکه چند لحظه سر خود را بزیر انداخت سر بلند کرد و گفت:
اگر حسین را نمی‌کشتید من از فرمانبرداری شما راضی بودم، آیا نه چنین است که اگر من در مقابل حسین میبودم او را عفو میکردم.
عبید اللَّه بن زیاد پس از اینکه سر مقدس امام حسین را برای یزید فرستاد دستور داد تا پسران و کودکان و زنان آن حضرت را برای شام آماده نمودند، سپس دستور داد: غل و زنجیر بگردن مبارک حضرت سجاد علیه السلام نهادند. بعدا اسیران را با محفر بن ثعلبه عائذی و شمر بن ذی الجوشن بدنبال سرهای بریده روانه کرد، آنان اسیران را بردند تا بگروهی که سرها را حمل میکردند رسیدند. حضرت علی بن الحسین علیهما السلام در طول راه با احدی از آن گروه یک کلمه سخن نمیگفت تا بمقصد رسیدند.

هنگامی که بر در خانه یزید رسیدند محفر بن ثعلبه با صدای بلند گفت: این

محفر بن ثعلبه است که افراد لئیم را نزد امیر المؤمنین آورده است.
حضرت سجاد در جوابش فرمود: هیچ مادری فرزندی نزائیده که از محفر شریرتر و لئیم‌تر باشد.
در کتاب: مناقب اضافه کرده که فرمود: ولی خدا پسر مرجانه را زشت کند عبد الرحمن بن حکم (بفتح حاء و کاف) که در مجلس یزید بود گفت:
1- لهام بجنب الطف ادنی قرابة من ابن زیاد العبد ذی النسب الوغل
2- سمیة امسی نسلها عدد الحصا و بنت رسول اللَّه لیست بذی نسل
1- یعنی سری که در کنار فرات جدا شد از لحاظ قرابت نزدیک‌تر است از ابن زیاد که غلامی است دارای حسب و نسب پست.
2- تعداد نسل سمیه (بضم سین و فتح میم) بشماره ریگها رسیده است. ولی دختر پیغمبر خدا نسلی ندارد.
یزید گفت: آری، خدا پسر مرجانه را لعنت کند که یک چنین اقدامی را بر علیه حسین پسر فاطمه کرد. اگر من با حسین روبرو میبودم هیچ چیزی را از من نمیخواست مگر اینکه به او میدادم. من او را بقدری که مقدورم بود از شهید شدن نجات میدادم. و لو اینکه بعضی از فرزندانم در این باره هلاک میشدند.
ولی خدا در باره امری قضاوت کرد که چاره‌ای نبود.
در روایت دیگری میگوید: یزید آهسته بگوش عبد الرحمن گفت:
سبحان اللَّه! آیا در یک چنین موضعی نباید سکوت کنی!؟
شیخ مفید مینویسد: هنگامی که سر شهیدان کربلا که سر مبارک امام حسین هم در میان آنها بود نزد یزید نهاده شدند یزید گفت:
نفلِّق هاما من اناس اعزة علینا و هم کانوا اعق و نظلما
یعنی سر افراد مقتدری را که بر ما تکبر میکردند و نسبت بما عاق و ظالم بودند میشکافیم. یحیی بن حکم (بفتح حاء و کاف) همان سخنی را گفت که

قبلا نگاشته شد. یزید با دست به سینه یحیی زد و گفت: ساکت باش!!
سپس یزید متوجه اهل مجلس خود شد و گفت: این حسین بر من فخریه میکرد و میگفت: پدر من از پدر یزید و مادرم از مادر او و جدم از جد او بهتر بودند و من هم از یزید بهترم. همین موضوع بود که باعث قتل حسین شد.
جواب اینکه حسین میگفت: پدر من از پدر یزید بهتر بود این است که پدر من با پدر حسین مخالفت کرد و خدا بر له پدر من و بر علیه پدر حسین رفتار نمود.
اما جواب اینکه حسین میگفت: مادر من از مادر یزید بهتر است این است:

بجان خودم که حسین راست میگوید. زیرا فاطمه دختر پیامبر خدا و از مادر من بهتر است.
اما اینکه حسین میگفت: جد او از جد من بهتر بود: کسی نیست که بخدا و روز قیامت ایمان داشته باشد و بگوید: محمّد از من بهتر است.
جواب اینکه حسین میگفت: من از یزید بهترم این است که حسین این آیه را نخوانده بود که خدا میفرماید: قُلِ اللَّهُمَّ مالِکَ الْمُلْکِ. و ...
سید بن طاوس مینویسد: هنگامی که زنان و بازماندگان حسین علیه السلام در حالی که بریسمان‌ها بسته شده بودند نزد یزید وارد شدند و با همان حال در مقابل یزید قرار گرفتند حضرت زین العابدین علیه السلام فرمود:
انشدک اللّه یا یزید! ما ظنک برسول اللّه لو رآنا علی هذه الحالة!؟
یعنی ای یزید! تو را بخدا قسم میدهم تو در باره پیامبر خدا چه گمانی میکنی اگر ما را به این حالت بنگرد!؟ یزید دستور داد تا آن ریسمانها را قطع کردند. سپس سر مقدس امام حسین را در مقابل خود نهاد و زنان را پشت سر خویش جای داد که به سر مبارک امام حسین نظر نکنند. وقتی چشم حضرت امام زین العابدین به آن سر مقدس افتاد بعد از آن دیگر از گوشت کله گوسفند

و امثال آن نخورد.
ابن نما مینویسد: حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرمود: ما تعداد دوازده نفر مرد بودیم که در زیر غل و زنجیر بودیم و بر یزید وارد شدیم. وقتی در مقابل یزید قرار گرفتیم من به یزید گفتم: تو را قسم بخدا میدهم تو در باره پیغمبر خدا چه گمان میکنی، اگر ما را بدین حالت ببیند؟ فاطمه دختر امام حسین هم فرمود: ای یزید! آیا جا دارد دختران رسول خدا این طور اسیر باشند؟
ناگاه عموم مردم و اهل خانه یزید بنحوی گریان شدند که صدای آنان بگریه بلند شد. حضرت سجاد میفرماید: من در حالی که زیر غل و زنجیر بودم به یزید گفتم: آیا اجازه میدهی من سخن بگویم؟ گفت: بگو. ولی هذیان نگوئی فرمود: من در یک موضعی ایستاده‌ام که برای شخصی مثل من سزاوار نیست هذیان بگویم: من به یزید گفتم: تو در باره پیامبر خدا چه گمانی داری اگر ما را زیر غل و زنجیر بنگرد! یزید به افرادی که در اطرافش بودند دستور داد: او را از زیر غل آزاد کنند.
عبد الملک بن مروان نقل کرده: هنگامی که سر حسین نزد یزید آمد یزید به آن سر گفت: اگر بین تو و پسر مرجانه یعنی ابن زیاد قرابتی بود آنچه را که میخواستی بتو میداد. و ...
حضرت علی بن الحسین علیه السلام (آیه- 22- سوره حدید را) تلاوت کرد که میفرماید: هیچ مصیبتی در زمین و جان‌ها ایجاد نمیکرد مگر اینکه در لوح

محفوظ خواهد بود قبل از اینکه جان شما را بیافرینیم و این موضوع برای خدا سهل و آسان است.
سپس گفتند: وقتی چشم زینب بسر مبارک امام حسین افتاد دست بر دو گریبان خود را پاره کرد و با صدائی حزین و دلخراش فریاد زد:
یا حسیناه! یا حبیب رسول اللّه! یا بن مکة و منا! یا ابن فاطمة الزهراء

سیدة النساء! یا ابن بنت المصطفی! بخدا قسم زینب کلیه آن افرادی را که در آن مجلس بودند گریان نمود و یزید همچنان ساکت بود. بعدا یکی از زنان بنی هاشم که در خانه یزید بود برای حسین علیه السلام ناله و ندبه میکرد و میگفت:
وا حبیباه! یا سید اهل بیتاه! یا ابن محمّداه! یا ربیع الارامل و الیتاما! یا قتیل اولاد الادعیاء! یعنی ای حبیب من! ای بزرگ اهل بیت من! ای پسر محمّد! صلّی اللّه علیه و آله ای فریادرس بیوه زنان و یتیمان! ای قتیل فرزندان زنا! هر کسی این ناله و ندبه را شنید گریان شد.
یزید پس از این جریان چوب خیزران خواست و با آن به دندانهای ثنایای امام حسین زد. ابو برزه اسلمی متوجه یزید شد و گفت: ای یزید! وای بر تو! آیا با چوب بدندانهای حسین بن فاطمه میزنی! من شهادت میدهم که دیدم پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله دندانهای این حسین و برادرش حسن را میمکید و میبوسید و به ایشان میفرمود:
انتما سید الشباب اهل الجنة
یعنی شما دو بزرگ جوانان اهل بهشت میباشید، خدا قاتل شما را بکشد و او را لعنت کند و جهنم را که بد جایگاهی است برای او مهیا کند یزید خشمناک شد و دستور داد: او را خارج نمایند. وی را کشیدند و از مجلس خارج کردند سپس یزید بن معاویه به ابیات ابن زبعری «1» متمثل شد و گفت:

1- لیت اشیاخی ببدر شهدوا جزع الخزرج من وقع الاسل
2- فأهلّوا و استهلوا فرحا ثم قالوا یا یزید لا تشل.
1- یعنی ای کاش بزرگان من که در جنگ بدر جزع و فزع قبیله: خزرج را از آن زد و خوردها مشاهده نمودند می‌بودند (و میدیدند که من چگونه از حسین انتقام آنان را گرفتم).
2- پس برای این عملی که من انجام دادم اظهار فرح و خوشحالی میکردند و می‌گفتند: ای یزید دستت بریده و شل مباد، محمّد بن ابی طالب اضافه کرده که یزید گفت:
لست من خندف ان لم انتقم من بنی احمد ما کان فعل.
یعنی من از نسل خندف نیستم اگر انتقام نگیرم از فرزندان پیغمبر از آن

اعمالی که انجام داد.
در کتاب: مناقب بجای کلمه: خندف کلمه: عتبه نوشته شده است.
سید بن طاوس و دیگران نوشته‌اند: زینب دختر علی بن ابی طالب علیه السلام قیام کرد و فرمود: الحمد للّه رب العالمین و صلّی اللّه علی رسوله و آله اجمعین خدا راست میگوید که فرموده است: سپس عاقبت آن افرادی که بد رفتاری کردند این شد که آیات خدا را تکذیب و مسخره نمودند. ای یزید! تو گمان کردی: چون راه قطرهای زمین و افق‌های آسمان را بر ما بسته‌ای و ما نظیر اسیران سوق داده میشویم ما نزد خدا خوار هستیم و تو نزد او گرامی خواهی بود. و این موضوع نشان میدهد که تو نزد خدا اهمیت داری!؟ لذا با حالت بزرگ منشی به اطراف خود نظر میکنی، فوق العاده مسروری از اینکه دنیا بتو رو کرده، امور تو منظم و مرتب شده، مقام سلطنت ما برای تو با صفا شده، آرام باش! آرام باش! آیا قول خدای سبحان را فراموش کرده‌ای که میفرماید:

وَ لا یَحْسَبَنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا أَنَّما نُمْلِی لَهُمْ خَیْرٌ لِأَنْفُسِهِمْ، إِنَّما نُمْلِی لَهُمْ لِیَزْدادُوا إِثْماً وَ لَهُمْ عَذابٌ مُهِینٌ «1» یعنی افرادی که کافر شدند هرگز گمان نکنند: این مهلتی که ما به آنان میدهیم برای آنان خیر باشد، جز این نیست که ما به ایشان مهلت میدهیم تا گناهان خود را زیاد کنند و عذاب دردناکی برای آنان خواهد بود. سپس فرمود:
امن العدل یا بن الطلقاء تخدیرک حرائرک و امائک و سوقک بناة رسول اللّه سبایا.
یعنی ای پسر آزادشدگان «2» آیا از عدالت تو است که زنان و کنیزان خود را پشت پرده جای دهی و دختران پیامبر اسلام را به اسیری ببری و سوق دهی؟
تو چادرهای ایشان را برداشتی، صورتهای آنان را باز نمودی، دشمنان ایشان را با ذلت و خواری شهر بشهر میبرند، مردم به تماشای آنان میایند، اشخاص از نزدیک و دور، ناکس و شریف متوجه صورت ایشان میشوند. از مردان دوستی با آنان نیست، احدی از طرفداران آنان نیست که از آنان دفاع نماید، چگونه میتوان چشم امید بکسی داشت که جگرهای مردان با زکاوت را از دهان خود خارج نمود و گوشت وی از خون شهیدان روئیده باشد، چگونه از بغض ما اهل بیت خودداری میکند کسی که با چشم دشمنی و طعنه زدن و کینه و ستیزه بما نگاه کند سپس بدون اینکه این مقاله را گناه و عمل بزرگی بدانی میگوئی: و اهلو و استهلوا الی آخره.
تو میکوشی که در حضور اهل مجلس خود چوب بدندانهای ابی عبد اللّه که بزرگ جوانان اهل بهشت است بزنی، چرا تو یک چنین شعری را نخوانی در صورتی که

نیشتر به دمل زدی و رگ و ریشه را قطع نمودی. تو این عمل را بوسیله ریختن خون ذریه حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و ستارگان زمین که از آل عبد المطلب میباشند انجام دادی. اکنون بزرگان و گذشتگان خود را صدا میزنی. طولی نمیکشد که تو نیز در جایگاه آنان وارد خواهی شد. در آن موقع حتما دوست خواهی داشت که کاش شل و لال بودی و آنچه را که گفته بودی نمیگفتی و این اعمالی را که انجام داده‌ای انجام نمیدادی.
پروردگارا! تو حق ما را بگیر! بار خدایا! تو از افرادی که در حق ما ظلم کردند انتقام بکش! غضب خود را بر آن اشخاصی که خون ما را ریختند و یاوران ما را کشتند نصیب فرما.
ای یزید! بخدا قسم تو نبریدی مگر پوست خود را، قطع نکردی مگر گوشت خویشتن را. بزودی در حالی که بر پیغمبر خدا صلّی اللّه علیه و آله وارد میشوی که متحمل ریختن خون ذریه او شده باشی و نسبت به عترت و پاره بدن آن حضرت هتک حرمت کردی. خدای توانا پراکندگی آنان را به اجتماع مبدل میکند و حق ایشان را خواهد گرفت.
ای یزید! هرگز گمان نکنی آن افرادی که در راه خدا کشته شدند نظیر مردگان باشند، بلکه زنده‌اند، یکنوع زنده‌ای که نزد پروردگار خود رزق داده میشوند ای یزید! برای تو همین کافی که خدا بر تو حاکم و حضرت علی خصم تو باشد و جبرئیل ما را یاوری نماید. آن افرادی که دستیار تو شدند و تو را بر گردن مسلمانان مسلط کردند بزودی خواهید دانست که کدام یک از شما دارای بدترین مکان و ضعیفترین لشکر خواهید بود.
گرچه با تو سخن گفتن موجب بلا و محنت من می‌شود، ولی در عین حال من قدر و قابلیت تو را کوچک میشمارم و سرکوبی و توبیخ تو را بزرگ و لازم میدانم. ولی چه باید کرد که چشم‌ها گریان و سینه و جگرها سوخته است! آگاه

باش: العجب کل العجب که حزب شیطان و آزادشدگان حزب خدا را که نجیب بودند کشتند!! این دست‌ها است که پر از خون ما و این دهانها است که از گوشت ما تغذی مینمایند! آن جثه‌های پاکیزه است که گرگهای بیابانی آنها را بنوبت زیارت میکنند و بچه‌های کفتارها آنها را بخاک میمالند.
گرچه تو ما را از راه ظلم به غنیمت گرفتی ولی طولی نمیکشد در آن موقعی که جز آنچه را پیش پیش فرستاده باشی نخواهی یافت ضامن غرامت ما خواهی بود. و پروردگار تو در حق بندگانش ظلم نخواهد کرد. ما بخدا شکایت میکنیم و به او اعتماد مینمائیم. پس تو مکر و حیله خود را بکار ببر، سعی و کوشش خود را انجام بده، جد و جهد خویشتن را بپایان

برسان.
بخدا قسم که تو ذکر و شخصیت ما را محو نخواهی کرد. وحی ما را نابود و از بین نخواهی برد. تو بفرجام او نخواهی رسید. تو از این ننگ و عار تبرئه نخواهی شد. رأی تو ضعیف و روزگار حکمفرمائی تو قلیل و جمعیت تو پراکنده است. در آن روزی که منادی ندا میکند و میگوید: آگاه باشید که لعنت خدا بر ستمکاران باد.
حمد و سپاس مخصوص آن خدائی است که سعادت را نصیب افراد اول ما و شهادت و رحمت را نصیب آخرین افراد ما نمود. ما از خدای مهربان مسألت مینمائیم که ثواب فراوان و کاملی به آنان عطا و خلافت ما را نیکو فرماید. زیرا خدا مهربان و دوستدار ما است. خداست که برای ما کافی و بهترین وکیل میباشد یزید پس از این سخنان گفت:
یا صیحة تحمد من صوائح ما اهون الموت علی النوائح
یعنی ناله و زاری از زنان ناله‌دار پسندیده میباشد. مرگ چقدر بر زنان نوحه‌کننده سهل و آسان است.
سید بن طاوس مینویسد: یزید با اهل شام راجع به اینکه با اسیران آل محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم چه عملی انجام دهد مشورت کرد. آنان گفتند: لا تتخذ من کلب سوء

جروا. نعمان بن بشیر به یزید گفت: ببین پیغمبر خدا با ایشان چه عملی انجام میداد، تو نیز همان عمل را با آنان انجام بده.
شیخ مفید مینگارد: یزید متوجه امام زین العابدین علیه السلام شد و گفت: ای پسر حسین! چون پدرت با من قطع رحم کرد و حق مرا مراعات نکرد، با من در باره مقام سلطنت منازعه نمود، لذا خدا این عملی را با تو انجام داد که دیدی. حضرت سجاد فرمود: (خدا در قرآن، سوره حدید، آیه- 22 میفرماید:) هیچ مصیبتی در زمین و جان شما وارد نخواهد شد مگر اینکه در لوح محفوظ است، قبل از اینکه ما آن را بیافرینیم، این موضوع برای خدا سهل و آسان است.
یزید به پسر خود که خالد نام داشت گفت: جواب زین العابدین را بگو اما خالد نتوانست جوابی بگوید. یزید به خالد گفت: در جوابش بگو: آن مصیبتی که دچار شما شد نتیجه رفتار شما است و خدا از بیشتر گناهان عفو می‌کند.
در کتاب: مناقب مینگارد: حضرت سجاد پس از این جریان فرمود: ای پسر معاویه و هند و صخر! مقام نبوت و امارت قبل از اینکه تو متولد شوی دائما از پدران و اجداد من بوده است. پرچم پیغمبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله در جنگ بدر و احد و احزاب در دست جدم حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام بود، ولی پرچم کفار بدست پدر و جد تو بود. سپس امام سجاد

این اشعار را خواند:
1- چه خواهید گفت: آن هنگامی که پیامبر خدا بشما بگوید: چه عملی انجام دادید در صورتی که شما آخرین امت بودید. 2- با عترت و اهل بیت من بعد از اینکه مرا از دست دادید. بعضی از آنان اسیر و بعضی غرقه بخون شدند.
بعدا حضرت سجاد به یزید فرمود: وای بر تو! اگر تو میدانستی چه کار خطرناکی انجام داده‌ای و چه جنایتی نسبت بپدر و اهل بیت و برادر و عموهای من مرتکب‌شده‌ای بطرف کوه‌ها فرار میکردی، خاکستر را فرش خود قرار
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 181
میدادی صدا به وا ویلا بلند میکردی. (آیا جا دارد:) سر پدر من حسین که پسر فاطمه و علی میباشد بر فراز دروازه شهر شما نصب شود، در صورتی که او در میان شما امانتی است از پیامبر اسلام!؟ ای یزید مژده باد تو را به رسوائی و پشیمانی در روز قیامت که مردم عموما اجتماع خواهند کرد.
شیخ مفید مینویسد: سپس یزید زنان و کودکان امام حسین علیه السلام را خواست و آنان در مقابل یزید نشستند وقتی چشم یزید به آن هیئت و منظره ناپسند افتاد گفت:
خدا پسر مرجانه را زشت کند. اگر بین شما و ابن مرجانه قرابت و خویشاوندی بود این عمل را با شما انجام نمیداد و شما را به این کیفیت نمیفرستاد.
فاطمه دختر امام حسین علیه السلام میفرماید: هنگامی که ما نزد یزید نشستیم قلب او بما رقت نمود. مردی از اهل شام که چهره سرخی داشت برخاست و به یزید گفت: یا امیر المؤمنین! این دختر را بمن ببخش. منظور آن مرد من بودم.
من که دختری زیبا و خوش صورت بودم بخود لرزیدم و گمان کردم: این موضوع برای زنان جائز است لذا دامن لباسهای عمه‌ام زینب را گرفتم. ولی عمه‌ام میدانست که این موضوع امکان پذیر نبود. بنا بروایت سید بن طاوس من به عمه‌ام گفتم:
اوتمت، ثم استخدمت؟
یعنی من که یتیم شده‌ام آیا جا دارد که مستخدم هم باشم!؟ عمه‌ام به آن مرد شامی فرمود: بخدا قسم که دروغ گفتی. قسم بخدا اگر تو بمیری این پیشنهاد برای تو و یزید ممکن نخواهد شد. یزید در غضب شد و بحضرت زینب گفت: بخدا قسم که دروغ گفتی، من این حق را دارم، اگر بخواهم میتوانم این کار را انجام دهم. زینب قهرمان در جوابش فرمود: ابدا! بخدا قسم که خدا این اختیار را بتو نداده است مگر اینکه از ملت و دین ما خارج

شوی و دین دیگری را برگزینی. یزید از شدت غضب از جای برجست و گفت: آیا تو در مقابل من یک چنین سخنی را می‌گوئی؟ جز این نیست که پدرت و برادرت از دین خارج شدند.
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 182
زینب کبرا فرمود: تو و پدرت و جدت بوسیله دین پدر و برادر من هدایت شدید، اگر تو مسلمان باشی. (ولی از کجا معلوم که تو مسلمان باشی) یزید گفت: ای دشمن خدا دروغ میگوئی. حضرت زینب فرمود: تو امیری هستی که بوسیله ظلم و ستم فحاشی میکنی و بوسیله قدرتی که داری خشم و غضب میکنی یزید خجل و ساکت شد! آن مرد شامی سخن خود را برای دومین بار تکرار کرد و به یزید گفت: این دختر را بمن ببخش. یزید به او گفت: دور شو! خدا مرگی بتو بدهد! در بعضی از کتب مینویسند: ام کلثوم به آن مرد شامی فرمود:
اسکت یا لکع الرجال! قطع اللّه لسانک و اعمی عینیک و ایبس یدیک و جعل النار مثواک! یعنی ای مرد ناکس ساکت باش! خدا زبان تو را قطع و چشمان تو را کور و دستهای تو را خشک کند و جای تو را در جهنم قرار دهد! یقینا که فرزندان پیامبران مستخدم فرزندان زنازادگان نخواهند شد. راوی میگوید: بخدا قسم هنوز سخن آن بانو تمام نشده بود که خدای توانا نفرین او را در حق آن مرد شامی درگیر نمود! ام کلثوم پس از این نفرین فرمود: سپاس مخصوص آن خدائی است که تو را قبل از آخرت در دنیا مورد عقوبت قرار داد. این جزای آن کسی است که متعرض حرم پیامبر خدا می‌شود! سید بن طاوس مینگارد: آن مرد شامی گفت: این دختر کیست؟ یزید گفت: این فاطمه دختر حسین است. این زن زینب دختر علی بن ابی طالب میباشد آن مرد شامی گفت: آن حسین که پسر فاطمه است و آن علی که پسر ابی طالب میباشد؟ یزید گفت: آری. شامی گفت: ای یزید! خدا تو را لعنت کند، تو عترت پیغمبر خود را میکشی و فرزندان او را اسیر مینمائی. بخدا قسم من گمان نمیکردم مگر اینکه ایشان اسیران روم هستند! یزید گفت: بخدا قسم من تو را نیز به آنان ملحق میکنم. سپس دستور داد تا گردنش را زدند!
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 183
سید بن طاوس مینویسد: یزید خطیب را دستور داد تا بر فراز منبر رود، امام حسین و پدرش را مذمت نماید. آن خطیب نابکار بر فراز منبر رفت و راجع بمذمت حضرت علی بن ابی طالب و امام حسین و مدح معاویه و یزید مبالغه کرد حضرت امام زین العابدین علیه السلام به او فریاد زد و فرمود: ای خطیب، وای بر تو! رضایت مخلوق را بوسیله سخط و غضب خالق خریدی. جایگاه تو پر از آتش خواهد شد. حقا که ابن سنان خفاجی در وصف حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام نیکو سروده و گفته:

اعلی المنابر تعلنون بسبه و بسیفه نصبت لکم اعوادها
یعنی آیا جا دارد که بر فراز منبرها علنا بعلی ناسزا بگوئید، در صورتی که چوب‌های این منبرها بوسیله شمشیر علی برای شما نصب شده است.
صاحب کتاب: مناقب و غیره مینویسند: روایت شده: یزید ملعون منبر و خطیبی را خواست تا بدرفتاری امام حسین و حضرت امیر را با کارهائی که کردند برای مردم شرح دهد. خطیب پس از اینکه بر فراز منبر رفت و حمد و ثنای خدای را بجای آورد فوق العاده از حضرت امیر و امام حسین غیبت و بدگوئی کرد و نسبت به بزرگداشت معاویه و یزید سخن طولانی گفت و ایشان را به هر عمل نیکوئی نسبت داد.
حضرت علی بن الحسین بر آن خطیب فریاد زد و فرمود: ای خطیب، وای بر تو! رضایت مخلوق را بوسیله غضب خالق خریدی. جایگاه تو پر از آتش خواهد شد.
سپس حضرت سجاد فرمود: ای یزید. بمن اجازه بده تا بالای این منبر بروم و سخنانی بگویم که خدا راضی و برای اهل این مجلس اجر و ثوابی داشته باشد یزید این پیشنهاد را نپذیرفت. مردم بیزید گفتند: یا امیر المؤمنین! به وی اجازه بده تا بر فراز منبر رود، شاید مطلبی را از او بشنویم؟ یزید گفت: اگر

این مرد بر فراز منبر رود تا من و آل ابو سفیان را افتضاح نکند فرود نخواهد آمد به یزید گفته شد: سخنرانی او هر چند خوب باشد چندان قدرت و قابلیتی ندارد. یزید گفت: این شخص از اهل بیتی است که علم را از شیرخوارگی بنحو مخصوصی آموخته‌اند. مردم همچنان از یزید این تقاضا را میکردند تا اجازه داد.
حضرت سجاد علیه السلام پس از اینکه بر فراز منبر رفت و حمد و ثنای خدا را بجای آورد یکنوع سخنرانی نمود که چشم عموم مردم گریان و قلب آنان ترسان شد. سپس فرمود: ایها الناس! بما شش خصلت عطا شده و هفت خصلت موجب فضیلت و برتری ما گردیده است. آن شش خصلت عبارتند از: علم، حلم، شخصیت، فصاحت، شجاعت و محبوب القلوب مؤمنین بودن.
آن هفت خصلتی که باعث برتری ما هستند عبارتند از: اینکه محمّد مختار صلّی اللّه علیه و آله، صدیق یعنی حضرت امیر، طیار، حمزه و دو سبط این امت از ما میباشند، هر کسی مرا میشناسد که میشناسد و هر کسی مرا نمی‌شناسد من او را از حسب و نسب خودم آگاه مینمایم: ایها الناس! من پسر مکه و منا هستم، من پسر زمزم و صفا میباشم الی آخره تا اینکه صدای مردم به ضجه و گریه بلند شد. چون یزید ترسید مبادا فتنه بپا شود لذا دستور داد تا مؤذن شروع به اذان کرد و سخن امام سجاد را قطع نمود

وقتی مؤذن گفت:
اللّه اکبر، اللّه اکبر حضرت سجاد فرمود: چیزی از خدا بزرگتر نیست.
هنگامی مؤذن گفت:
اشهد ان لا اله الا اللّه علی بن الحسین فرمود: مو، پوست، گوشت و خون من به یگانگی خدا شهادت میدهند. موقعی که گفت:
اشهد ان محمدا رسول اللّه امام سجاد از بالای منبر متوجه یزید شد و فرمود: ای یزید، این محمّد

جد من است یا جد تو!؟ اگر گمان کنی که این محمّد جد تو است دروغ میگوئی و کافرشده‌ای. اگر گمان کنی که جد من است پس چرا عترت او را کشتی راوی میگوید: وقتی مؤذن از اذان و اقامه فراغت حاصل کرد یزید جلو آمد و نماز ظهر را خواند.
روایت شده: یکی از دانشمندان یهود که در آن مجلس حضور داشت به یزید گفت: این جوان کیست؟ گفت: علی بن الحسین است. یهودی گفت: حسین کیست؟ گفت: پسر علی بن ابی طالب میباشد. گفت: مادر حسین کیست؟ یزید گفت: فاطمه دختر محمّد.
یهودی گفت: سبحان اللّه!! این حسین پسر دختر پیامبر شما است و مع ذلک او را با این سرعت کشتید. چه بد با ذریه پیامبر خدا رفتار کردید!! بخدا قسم اگر حضرت موسی یک سبط (یعنی نوه) از صلب خود در میان ما یهودیان بیادگار مینهاد ما او را پرستش میکردیم، ولی شما که دیروز پیغمبر خود را از دست داده‌اید امروز برجستید و پسر او را شهید کردید؟ اف بر شما، چه بد امتی هستید! حلق آن یهودی سه مرتبه مورد ضربه قرار گرفت. آن یهودی برخاست و گفت:
اگر میخواهید مرا بزنید بزنید، میخواهید بکشید بکشید، رها میکنید رها کنید. در هر صورت من در تورات مینگرم که میگوید: هر کسی ذریه پیامبری را بکشد تا زنده باشد همیشه ملعون خواهد بود و هنگامی که بمیرد دچار آتش جهنم خواهد شد.
صدوق در کتاب: امالی از فاطمه دختر امام حسین علیه السلام نقل میکند که فرمود:
یزید دستور داد تا زنان امام حسین و علی بن الحسین را در یک مجلسی زندانی کردند که از گرما و سرما جلوگیر نبود تا اینکه پوست صورت آنان از شدت گرما سوخت و بلند شد.
هیچ سنگی از سنگهای بیت المقدس را بلند نمیکردند مگر اینکه خون تازه در زیر آن یافت میشد. مردم میدیدند: آفتاب که بدیوارها تابیده بقدری قرمز است که گویا: چادر رنگین میباشد، تا آن موقعی که حضرت علی بن الحسین با زنان

از زندان خارج شدند و سر مبارک امام حسین بسوی کربلا مسترد گردید.
ابن نما مینگارد: سکینه در دمشق در عالم خواب دید: گویا: پنج شتر از نور آمدند و بر هر یک از آنها شخص بزرگواری سوار بود و ملائکه در اطراف آنان گرد آمده بودند. با هر یک از آنان یک خدمتگزار بود. وقتی آن شتران رفتند آن خدمتگزار نزدیک من آمد و گفت: ای سکینه! جدت بتو سلام میرساند. من گفتم: سلام برسول خدا باد. تو کیستی؟ گفت: من یکی از خدمتگزاران بهشت میباشم.
گفتم: این بزرگمردانی که بر این شتران سوارند کیانند؟ گفت: شخص یکم: آدم صفی اللَّه. دوم: ابراهیم خلیل اللَّه. سوم: موسی کلیم اللَّه. چهارم:
عیسی روح اللَّه. پنجم: جد تو رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله گفتم: ایشان قصد کجا را دارند؟
گفت: نزد پدرت حسین میروند: من بسرعت بدنبال جدم پیغمبر خدا رفتم تا او را از آن ستمی که ظالمین بعد از آن حضرت بما کردند آگاه نمایم.
در همین حال بودم که دیدم تعداد پنج هودج که از نور بودند آمدند.
در میان هر هودجی یک زن بود. من گفتم: این زنانی که می‌آیند کیانند؟ گفت:
اولی آنان: حوا مادر بشر است. دومی: آسیه دختر مزاحم. سومی: مریم دختر عمران. چهارمی: خدیجه دختر خویلد است. من گفتم: پنجمین زن کیست که دست خود را بر سر خویش نهاده است. گاهی سقوط میکند و گاهی برمیخیزد؟
گفت: جده تو فاطمه دختر حضرت محمّد مادر پدرت میباشد. من گفتم: بخدا قسم من جده‌ام را از این ظلم و ستمهائی که شده آگاه مینمایم. من خود را بحضرت زهراء رساندم و پس از اینکه در مقابلش قرار گرفتم شروع بگریه نمودم و گفتم:
ای مادر! بخدا قسم حق ما را انکار کردند، بخدا قسم جمعیت ما را پراکنده نمودند، بخدا قسم هتک حرمت ما را مباح دانستند. بخدا قسم حسین پدر ما را شهید کردند. جده‌ام زهراء فرمود: ای سکینه! از گفتن این مصائب خود

داری کن!
فقد احرقت کبدی، و قطعت نیاط قلبی. هذا قمیص ابیک الحسین معی، لا یفارقنی حتی القی اللَّه به.
یعنی جگرم را آتش زدی، رگ قلب مرا قطع کردی این پیراهن پدرت حسین است که با من میباشد، از من مفارقت نمیکند تا خدا را با آن

ملاقات نمایم.
سپس بیدار شدم و تصمیم گرفتم این خواب را پنهان کنم. اما وقتی آن را برای قوم و خویشاوندان خود نقل کردم در بین مردم شیوع پیدا نمود و ...
سید بن طاوس و ابن نما مینویسند: محمّد بن عبد الرحمن گفت: بخدا قسم بین من و حضرت داود هفتاد پشت است. هر گاه قوم یهود مرا ملاقات میکنند مرا بزرگ می‌شمارند. ولی بین شما و پسر پیغمبرتان یعنی امام حسین بیشتر از یک پشت (یعنی حضرت زهراء) نیست و مع ذلک او را کشتید!! از حضرت امام زین العابدین روایت شده که فرمود: وقتی سر مقدس امام نزد یزید آورده شد یزید مجلس شراب ترتیب میداد و سر مبارک حسین علیه السلام را میاورد و در مقابل خویشتن مینهاد و شروع بشرب خمر میکرد! در یکی از روزها سفیر پادشاه روم در مجلس یزید حضور داشت. او که از اشراف و بزرگان روم بشمار میرفت به یزید گفت: ای پادشاه عرب! این سر کیست یزید گفت: تو را با این سر چه کار؟ گفت: چون هنگامی که من بسوی پادشاه خود باز گردم وی از آنچه که من دیده‌ام جویا خواهد شد لذا دوست دارم او را از جریان این سر و صاحب وی آگاه نمایم تا او نیز با فرح و سرور تو شرکت کند.
یزید گفت: این سر حسین بن علی بن ابی طالب است. نصرانی گفت: مادر او کیست؟ یزید گفت: فاطمه دختر پیامبر خدا است. نصرانی گفت: اف بر تو و دین تو؟ من دینی دارم که از دین تو نیکوتر است. پدر من از نسل حضرت داود است. بین من و حضرت داود چند پشت فاصله میباشد. مع ذلک ملت نصارا مرا بزرگ
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 188
می‌شمارند. خاک زیر پای مرا بجهت اینکه پدرم از نسل حضرت داود است برای تبرک میبرند. ولی شما پسر دختر پیغمبر خود را میکشید. در صورتی که بین او و پیامبر خدا بیشتر از یک مادر فاصله نیست. این دین شما چه دینی است!؟ ای یزید! آیا داستان کنیسه حافر را شنیده‌ای؟ یزید گفت: بگو تا بشنوم.
گفت: ما بین عمان و چین دریائی است که مسیر آن بقدر یک سال راه است.
در میان آن دریا شهری و عمرانی وجود ندارد جز یک شهری که وسط آن است و طول آن هشتاد فرسخ در هشتاد فرسخ میباشد. شهری بزرگتر از آن بر روی دریا وجود ندارد. کافور و یاقوت از آن شهر حمل می‌شود. اشجار آنان از عود و عنبر است. آن شهر در تصرف نصارا است و احدی از پادشاهان مالک آن نیست. در آن شهر کلیساهای متعددی وجود دارد که بزرگتر از همه آنها: کلیسای حافر میباشد. در میان محراب این کلیسا یک حقه طلا آویزان است که دارای اثر سم الاغ میباشد. میگویند: آن اثر جای

سم الاغ حضرت عیسی است که حضرت عیسی بر آن سوار میشده است، اطراف آن حقه را بوسیله طلا و دیبا تزیین کرده‌اند.
ملت نصارا همه ساله متوجه آن حقه میشوند و در اطراف آن طواف میکنند آن را می‌بوسند و حاجات خود را از خدای توانا میخواهند. این دأب و رسم ایشان است در باره اثر سم الاغی که گمان میکنند: حضرت عیسی پیغمبر آنان بر آن سوار میشده است. ولی شما پسر دختر پیامبر خود را میکشید!! خدا بشما و دین شما برکت ندهد.
یزید دستور داد: این نصرانی را بکشید که مرا در شهرهای خود افتضاح نکند. هنگامی که آن نصرانی احساس کشته شدن کرد به یزید گفت: تصمیم داری مرا بکشی؟ گفت: آری. نصرانی گفت: بدان که من در شب گذشته پیغمبر شما را در عالم خواب دیدم که بمن فرمود: ای نصرانی! تو اهل بهشت هستی.
من از سخن آن حضرت تعجب کردم!! من به وحدانیت خدا و پیامبری حضرت

محمّد صلّی اللّه علیه و آله شهادت میدهم. سپس بر جست و سر مبارک امام حسین را به سینه خود چسبانید و شروع ببوسیدن آن سر کرد و گریه کرد تا شهیدش کردند.
در کتاب: مناقب و غیره مینگارند: یزید دستور داد تا سر مقدس امام حسین را بر در خانه‌اش بر فراز دار زدند زنان اهل بیت داخل خانه یزید شدند عموم آل معاویه و آل ابو سفیان در حالی به استقبال آنان آمدند که برای حسین مشغول گریه و صیحه و نوحه بودند. آنان لباس زر و زیورهای خود را بدور انداختند و مدت سه روز برای امام حسین ماتم بپا کردند.
هند دختر عبد اللّه بن عامر بن کریز که زن یزید و قبلا زن امام حسین بود با سر و پای برهنه خارج شد و بر یزید که در مجلس عمومی بود پرخاش کرد و گفت: ای یزید! آیا جا دارد: سر پسر فاطمه بر در خانه من بر فراز دار باشد؟ یزید برجست و بدن هند را پوشانید سپس به هند گفت: آری برای حسین صدا بگریه بلند کن. گریه کن بر پسر دختر پیغمبر خدا و آن کسی که قریش برایش ناله کردند. ابن زیاد تعجیل کرد و او را شهید نمود. خدا او را بکشد. یزید پس از این جریان اسیران آل محمّد را در خانه خصوصی خود جای داد. تا حضرت علی بن الحسین حاضر نمیشد یزید صبحانه و شام نمی‌خورد.
سید بن طاوس و دیگران مینویسند: یک روز حضرت امام زین العابدین علیه السلام در بازارهای دمشق میرفت. منهال بن عمرو به استقبال آن حضرت آمد و گفت:
یا ابن رسول اللّه امروز را چگونه شام کردی؟ فرمود:

امسینا کمثل بنی اسرائیل فی آل فرعون یذبحون ابنائهم و یستحیون نسائهم.
یعنی ما آل محمّد صلّی اللَّه علیه و آله آن طور روز را شب کردیم که بنی اسرائیل در میان آل فرعون بودند. زیرا که فرعونیان پسران بنی اسرائیل را سر میبریدند و زنان آنان را زنده می‌نهادند.
ای منهال! عرب بر عجم فخر میکرد که حضرت محمّد صلّی اللَّه علیه و آله از عرب بود. قبیله
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 190
قریش بر سایر عرب فخریه میکرد که حضرت محمّد از قریش است. ولی ما که اهل بیت حضرت محمّدیم مغصوب الحق و مقتول و تبعیدشده‌ایم. ای منهال إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَیْهِ راجِعُونَ از این مصیبتی که دچار ما شده است!
مهیار چه خوب سروده و گفته:
1- یعظمون له اعواد منبره و تحت ارجلهم اولاده وضعوا
2- بای حکم بنوه یتبعونکم و فخرکم انکم صحب له تبع
1- یعنی این امت چوبهای منبر پیامبر خدا را بزرگ میشمارند. ولی فرزندان پیغمبر را پایمال مینمایند 2- فرزندان پیغمبر طبق چه حکمی تابع شما شوند، در صورتی که شما فخریه میکنید از اصحاب پیغمبر و تابعین آنان هستید.
یک روز یزید حضرت علی بن الحسین علیه السلام را با عمرو بن الحسن که کوچک بود و گفته شده: یازده ساله بوده است خواست. یزید به عمرو گفت: با این خالد (که پسر یزید بود) کشتی میگیری؟ عمرو گفت: نه، ولی یک چاقو دست من و یک چاقو هم دست خالد بده تا من با او مقاتله نمایم.
یزید گفت:
شنشنة أعرفها من اخزم هل تلد الحیة الا الحیة
یعنی این طبیعتی است که من آن را در وجود قبیله اخزم میشناسم. آیا مار غیر از مار میزاید؟
یزید متوجه حضرت امام زین العابدین شد و گفت: آن سه حاجتی را که من وعده داده‌ام روا کنم بگو! حضرت سجاد فرمود:
1- سر سید و پدر و مولایم امام حسین را بمن نشان بده تا از زیارت آن زاد و توشه بردارم. به او نگاه کنم و وی را وداع نمایم 2- آنچه را که از ما بتاراج برده‌اند بما مسترد کنی 3- اگر عزم قتل مرا داری شخصی را با این زنان روانه کنی تا ایشان را بحرم جدشان باز گرداند.
یزید خونخوار گفت: روی پدرت را هرگز نخواهی دید. از کشتن تو در- گذشتم. این زنان را غیر از تو کسی بمدینه باز نمیگرداند. آنچه را که از شما
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 191

به یغما رفته است من قیمت آنها را دو برابر بشما خواهم داد.
حضرت سجاد فرمود: ما چشمی بمال تو باز نکرده‌ایم. مال تو برای تو فراوان باد، فقط آنچه را که از ما بغارت برده‌اند مطلوب ما است. زیرا رشته و گردن‌بند و مقنعه و پیراهن فاطمه دختر حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله در میان آنها است.
یزید دستور داد تا غارت گرانش آنها را مسترد نمودند و مبلغ دویست درهم نیز به آنها اضافه کرد. امام سجاد علیه السلام آنها را گرفت و در میان فقراء و بینوایان تقسیم کرد. سپس یزید دستور داد تا اسیران فاطمه زهراء را بسوی وطن و مدینه پیامبر مسترد نمودند

اختلاف در باره سر امام حسین علیه السلام

ابن نما مینویسد: مورّخین در باره سر مبارک امام حسین اختلاف دارند. بعضی نوشته‌اند: عمرو بن سعید سر امام حسین را در مدینه دفن کرد.
منصور بن جمهور میگوید: یکوقت من داخل خزانه یزید بن معاویه شدم. وقتی در خزانه را باز کرد با یک جامه‌دان قرمز مواجه شد. او بغلام خود که سلیم نام داشت گفت: این جامه‌دان را نگاه دار. زیرا که یکی از گنجهای بنی امیه است.
موقعی که در آن را باز کرد ناگاه دیدم سر مقدس امام حسین در میان آن است و با وسمه خضاب شده. وی بغلام خود گفت: یک لباس برای من بیاور. وقتی لباس آورد آن سر مبارک را در میان آن لباس پیچید و در دمشق نزد در: فرادیس جنب برج سوم در طرف شرقی آن دفن نمود.
گروهی از اهل مصر برای من نقل کردند: محل سر مبارک امام حسین علیه السلام در مصر است. نام آن محل را: مشهد الکریم میگویند و طلای فراوانی در آنجا است.
اهل مصر در موسم زیارت متوجه آن محل میشوند و آن را زیارت میکنند. گمان میکنند سر امام حسین در آنجا دفن شده است. در میان این اقوال به آن قولی میتوان اعتماد کرد که میگوید: پس از اینکه آن سر مقدس را در شهرها گردانیدند بسوی جسد مبارک امام حسین بازگشت و با آن جسد دفن گردید.
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 192
سید بن طاوس مینویسد: روایت شده: سر مبارک امام حسین بکربلا باز گشت و با جسد مقدسش دفن شد. نظریه و عمل علمای شیعه همین معنا را دارد. اخبار فراوانی بر خلاف اینکه ما نوشتیم نقل شده ولی ما آنها را برای اینکه شرط کردیم این کتاب مختصر باشد ذکر ننمودیم.
در کتاب مناقب میگوید: ابو العلا حافظ نقل کرده: هنگامی که سر مقدس امام حسین بر یزید بن معاویه وارد شد یزید آن سر مبارک را با عده‌ای از دوستان بنی هاشم و گروهی از دوستان ابو سفیان بطرف مدینه طیبه فرستاد. سپس اثاث و اهل و عیال امام حسین را در حالی که همه چیز را برای آنان مجهز و کلیه احتیاجات آنان را بر طرف کرده بود بطرف مدینه فرستاد. سر مقدس امام حسین را برای عمرو بن سعید که در مدینه گماشته وی بود فرستاد. عمرو بن سعید گفت: من دوست داشتم که این سر نزد من فرستاده نشود. سپس دستور داد تا آن سر را در بقیع نزد مادرش فاطمه دفن نمودند.
غیر او نیز روایت کرده است: سلیمان بن عبد الملک بن مروان در عالم

خواب دید گویا: پیامبر خدا او را مورد نوازش و لطف قرار داده است. سلیمان حسن بصری را خواست و راجع به تعبیر آن خواب جویا شد. حسن گفت: شاید تو نسبت به اهل و عیال پیامبر خدا کار نیکی کرده باشی؟ سلیمان گفت: من سر امام حسین علیه السلام را در خزانه یزید بن معاویه یافتم. تعداد پنج قطعه پارچه دیبا به آن سر مبارک پوشاندم و با گروهی از اصحاب خود بر آن نماز خواندم و آن را دفن نمودم. حسن گفت:
پیغمبر برای این عمل از دست تو راضی شده است. سلیمان حسن را تحسین نمود و دستور داد تا به او جائزه دادند.
نیز غیر از این دو نفر روایت کرده‌اند که سر مقدس امام حسین مدت سه روز در دمشق بر فراز دار بود. بعدا در خزانه بنی امیه بود تا آن موقعی که سلیمان بن عبد الملک متصدی مقام خلافت شد. وی آن سر مقدس را خواست. سر را نزد او حاضر نمودند. سری بود عظیم و سفید. او سر مبارک امام حسین را در یک جامه‌دان نهاد

و آن را معطر نمود پس از اینکه بر آن نماز خواند آن را در قبرستان مسلمین دفن کرد.
هنگامی که عمر بن عبد العزیز بر جایگاه خلافت جلوس کرد شخصی را برای طلب سر مبارک امام حسین در آن مکان فرستاد. وقتی از جریان آن سر و آن موضعی که در آن دفن شده بود آگاه شد دستور داد تا آن موضع را شکافتند و آن سر مقدس را بیرون آوردند. خدا بهتر میداند که بعدا آن سر را کجا بردند. ظاهرا آن سر مبارک را بکربلا فرستاده تا با جسد دفن شده باشد.
مؤلف گوید: این اقوالی که نقل شد از اهل تسنن بود. ولی مشهور بین علمای شیعه امامیه این است که سر مبارک امام حسین با جسد مقدسش دفن شده.
آن سر را علی بن الحسین مسترد کرده است. اخبار فراوانی وارد شده که سر مقدس امام حسین نزد قبر امیر المؤمنین دفن گردیده که بعضی از آنها خواهد آمد. خدا بهتر میداند.
شیخ مفید و صاحب مناقب مینگارند: روایت شده: یزید به اهل بیت حسین علیه السلام پیشنهاد داد که در دمشق بمانند. ولی آنان نپذیرفتند و گفتند: ما را بسوی مدینه باز گردان، زیرا محل هجرت جد ما صلّی اللّه علیه و آله و سلّم میباشد.
یزید به نعمان بن بشیر که از صحابه رسول خدا بود گفت: آنچه که برای این زنان صلاح است مجهز کن و مرد امین و نیکوکاری را از اهل شام با ایشان روانه کن. سواران و یاورانی را با ایشان بفرست. سپس یزید لباسهائی به اهل بیت داد، به آنان بذل و بخشش کرد، زاد و توشه راه برای

آنان مهیا نمود.
بعدا یزید امام زین العابدین را خواست و گفت: خدا پسر مرجانه را لعنت کند، بخدا قسم اگر من با حسین مصاحب میبودم هر خواهشی که از من میکرد میپذیرفتم و او را تا حدودی که مقدورم بود از شهید شدن نجات میدادم. و لو اینکه بقیمت جان بعضی از فرزندانم تمام میشد. ولی خدا آن طور که دیدی قضاوت کرد.
هر حاجتی که داری از من بخواه، سپس سفارش اهل بیت را به مأموری که میخواست

ایشان را ببرد کرد.
آن مأمور در حالی که خودش جلو بود ایشان را حرکت داد. هر گاه ایشان پیاده میشدند او از ایشان دور میشد و یاورانش نیز دور میشدند. و نظیر نگهبانان آنان را محافظت مینمودند. هر گاه یکی از ایشان میخواست وضو بگیرد او را پیاده میکرد. محل قضاء حاجت را عرضه مینمود. و با ایشان خوشرفتاری میکرد تا اینکه وارد مدینه شدند.
حارث بن کعب میگوید: فاطمه دختر علی بمن گفت: من بخواهرم زینب گفتم: این مرد برای این نیکرفتاری‌هائی که با ما کرده حقی بگردن ما دارد. آیا چیزی داری که به او جایزه دهی؟ فرمود: بخدا قسم ما چیزی نداریم به او جائزه دهیم جز اینکه زر و زیور خود را به او بدهیم. من دستبند خود و دستبند خواهرم را گرفتم و آنها را برای او فرستادیم و از کم بودن آنها از وی عذر خواهی نمودیم و گفتیم: مختصر جزائی است که ما برای نیکرفتاری که تو با ما کردی بتو دادیم.
او گفت: اگر منظور من از این خدمتی که انجام دادم دنیا بود به کمتر از این هم راضی میشدم ولی بخدا قسم این خدمت را جز برای خدا و قرابت شما به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله انجام نداده‌ام.

سید بن طاوس مینویسد: هنگامی که زنان و فرزندان حسین از شام برگشتند و بعراق رسیدند براهنما گفتند: ما را از طریق کربلا ببر. وقتی بموضع قتلگاه رسیدند جابر بن عبد اللّه انصاری را با گروهی از بنی هاشم و مردی از آل رسول اللّه یافتند که برای زیارت امام حسین علیه السلام وارد شده بودند. همه در یک وقت وارد شدند و با یک دیگر شروع بگریه و حزن کردند و لطمه بصورت زدند. ماتمی بپا کردند که فوق العاده دلخراش و جگر سوز بود. زنان آن دیار نیز به ایشان پیوستند و عموما چند روزی عزاداری کردند.
ابو حباب کلبی میگوید: گچکارها گفتند: ما پس از قتل امام حسین علیه السلام
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 195
شبانه بر سر قبر امام حسین (که در آن موقع بیابان بود) میرفتیم، میشنیدیم که جن برای آن حضرت نوحه‌سرائی میکردند و میگفتند:
مسح الرسول جبینه فله بریق فی الخدود ابواه من علیا قریش و جده خیر الجدود یعنی پیغمبر خدا دست مهربانی به پیشانی حسین میکشید و گونه‌های صورت حسین درخشنده بود. پدر و مادر حسین از بزرگواران قبیله قریش بودند و جد بزرگوارش بهترین جد بود.

[رجوع اهل بیت به مدینه

سپس اسراء از کربلا فاصله گرفتند و متوجه مدینه شدند. بشیر بن حذلم (بفتح حاء و لام و سکون ذال) میگوید: وقتی نزدیک مدینه رسیدیم حضرت- زین العابدین علیه السلام پیاده شد و پس از اینکه خیمه‌های خود را بر سر پا کرد زنان را پیاده نمود. بعدا به بشیر فرمود: خدا پدر تو را که شاعر بود رحمت کند. آیا تو بر گفتن شعر قادری؟ گفتم: آری. یا ابن رسول اللّه، من نیز شاعرم. فرمود: وارد مدینه شو و خبر شهید شدن امام حسین را بده.
من بر اسب خود سوار شدم و آن را راندم تا وارد مدینه گردیدم. هنگامی که بر در مسجد پیغمبر خدا رسیدم صدا بگریه بلند کردم و این شعر را سرودم:
1- یا اهل یثرب لا مقام لکم بها قتل الحسین فادمعی مدرار
2- الجسم منه بکربلاء مضرج و الرأس منه علی القناة یدار
1- یعنی ای اهل مدینه (نام مدینه قبلا: یثرب بوده است) جا ندارد که شما در مدینه بمانید. حسین مقتول شد! این اشگهای من است که فرو میریزند 2- جسم مقدس امام حسین در کربلا غرقه بخون است و سر مبارکش بر فراز نیزه دور میزند! بشیر میگوید: سپس گفتم: این علی بن الحسین است که با عمه‌ها و خواهرانش نزدیک شما بر در دروازه مدینه وارد شده‌اند. من فرستاده آن حضرت میباشم، آمدم تا شما را از مکان آن بزرگوار آگاه نمایم.
هیچ زن پرده‌نشین و محجوبه‌ای نبود مگر اینکه از مکان خود خارج شد.
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 196
زنان در حالی بیرون آمدند که سر و پای برهنه بودند، صورت‌هاشان خراشیده بود، لطمه بصورت خود میزدند و صدا به وا ویلا بلند میکردند، هیچ روزی بقدر آن روز گریه‌کننده نبود، هیچ روزی نظیر آن روز به مسلمانان تلخ نگذشت. شنیدم دختری برای امام حسین ناله میکرد و میگفت:
1- نعی سیدی ناع نعاه فاوجعا و امرضنی ناع نعاه فافجعا
1- یعنی یک کسی خبر مرگ سید مرا (یعنی امام حسین) آورد که خبر او دل مرا بدرد آورد. آن خبر مرگ مرا مریض و دردمند کرد. 2- ای چشمان من! اشک بریزید 3- بر آن حسینی گریه کنید که عرش خدای جلیل را مصیبت زده کرد و این مجد و دین را بعلت شهید شدن خود ناقص نمود 4- بر پسر پیغمبر خدا و پسر وصی او گریه کنید که خود و قبرش از ما دور افتاده است.
سپس آن دختر گفت: ای کسی که خبر مرگ آوردی! تو بوسیله خبر مرگ حسین علیه السلام غم و اندوه ما را تجدید کردی و زخم‌هائی را خراش

دادی که التیام یافته بودند. تو کیستی؟ خدا تو را رحمت کند.
گفتم: من بشیر بن حذلم هستم که مولایم: علی بن الحسین علیه السلام مرا بمدینه فرستاده است و آن حضرت با اهل و عیال امام حسین در فلان مکان پیاده شده است. بشیر میگوید: عموم مردم بر من سبقت گرفتند و متوجه حضرت سجاد شدند.
من نیز اسب خود را به تعجیل راندم و بسوی آن مردم باز گشتم.
دیدم آن مردم راه و جاده‌ها را فرا گرفته‌اند. من از اسب خود فرود آمدم و روی دوش مردم راه میرفتم تا خود را نزدیک در آن خیمه‌ای رساندم که حضرت علی بن الحسین در میان آن بود. حضرت سجاد پارچه‌ای بدست داشت که اشگهای خود را بوسیله آن خشک میکرد.
یک خادمی پشت سر حضرت سجاد بود که صندلی همراه خود داشت. وی آن صندلی را نهاد و امام سجاد در حالی بر فراز آن نشست که نمیتوانست از گریه

خودداری نماید! صدای مردم بگریه بلند شد. ناله و فریاد دختران و زنان بلند شد.
مردم از هر طرف بحضرت سجاد تسلیت و تعزیت میگفتند. کار بجائی رسید که آن بقعه یک پارچه ضجه و گریه شد!! امام سجاد بدست خود به مردم اشاره کرد: ساکت شوید! وقتی مردم آرام شدند آن حضرت فرمود:
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ، الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ، مالِکِ یَوْمِ الدِّینِ، بارئ الخلائق اجمعین، الذی بعد فارتفع فی السموات العلی، و قرب فشهد النجوی و ...
ایها الناس! آن خدائی که حمد مخصوص او است ما را بمصیبت‌های جلیل و بزرگ و رخنه بزرگی در اسلام مبتلا کرد. زیرا امام حسین علیه السلام با عترتش شهید شدند، زنان و کودکانش اسیر گردیدند، سر مبارکش را بر فراز نیزه در شهرها گردانیدند. و این مصیبتی است که نظیری نخواهد داشت.
ایها الناس! کدام یک از شما بعد از شهادت امام حسین مسرور و خوشحال خواهد شد؟ کدام چشم است از شما که از ریختن اشک خودداری و مضایقه نماید.
در صورتی که آسمانهای هفتگانه برای شهادت امام حسین گریان شدند، دریاها بوسیله امواج خود، آسمانها بواسطه ارکان خود، زمین بوسیله اطراف و نواحی خود، درختان با شاخه‌های خود، ماهیان و عمق دریا، ملائکه مقربین و جمیع اهل آسمانها برای قتل امام حسین گریه کردند.
ایها الناس! کدام قلب است که برای شهید شدن حسین شکافته نشود. کدام قلب است که بحسین علاقه نداشته باشد. کدام گوش است که این مصیبت اسلام را بشنود و ناراحت نشود.

ایها الناس! مائیم که رانده و پراکنده و تبعید شدیم. گویا ما از فرزندان ترک و کابل هستیم. بدون هیچ جرمی که مرتکب شده باشیم و هیچ عمل ناپسندی که انجام داده باشیم و رخنه‌ای که در اسلام ایجاد کرده باشیم. ما یک چنین جنایتی را در زمان آباء و اجدادمان نشنیده‌ایم. این اولین جنایت و بدعتی است که مرتکب شدند.
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 198
بخدا قسم اگر پیامبر خدا آن طور که به این مردم در باره ما سفارش کرده راجع بکشتن ما توصیه میکرد اینان بیشتر از این بما ظلم نمیکردند و ما را نمی‌کشتند.
إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ چه مصیبتی است که دچار ما شد. دردناکترین، سوزنده‌ترین، گرانبار- ترین، غلیظترین، تلختترین و گزنده‌ترین مصیبت‌ها است. اجر و ثواب این مصائب و مظلومیت‌ها را از خدا میخواهم زیرا خدا مقتدر و گیرنده انتقام است.
سپس صوحان بن صعصعة بن صوحان که مردی زمین گیر بود برخاست و در باره زمین گیر بودن خود که در مقابل حضرت سجاد نشسته بود از آن حضرت عذر خواهی کرد و امام سجاد عذر او را پذیرفت، حسن ظن در باره او پیدا کرد از او تشکر و برای پدرش طلب رحمت کرد.
نیز سید بن طاوس مینگارد: از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده: حضرت امام زین العابدین علیه السلام مدت چهل سال در حالی که صائم النهار و قائم اللیل بود در عزای امام حسین گریه کرد.
هنگامی که وقت افطار فرا میرسید غلام آن بزرگوار خوراکی و آشامیدنی آن حضرت را حاضر میکرد و در مقابل آن بزرگوار می‌نهاد و میگفت: ای مولای من افطار کن. حضرت سجاد میفرمود:
قتل ابن رسول اللَّه جائعا، قتل ابن رسول اللَّه عطشانا.
یعنی پسر پیامبر خدا گرسنه کشته شد! پسر پیغمبر خدا با لب تشنه شهید شد! آن بزرگوار همچنان این سخنان را میگفت و گریه میکرد تا اینکه غذای آن حضرت بوسیله اشک چشمش تر میشد و آب آشامیدنی آن بزرگوار با اشک چشمش ممزوج میگردید. حضرت سجاد علیه السلام همیشه این حال را داشت تا بلطف خدا پیوست و از دنیا رحلت کرد. یکی از غلامان حضرت امام زین العابدین میگوید:
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 199
یک روز حضرت سجاد متوجه صحراء شد. وقتی من بدنبال آن حضرت رفتم دیدم آن بزرگوار روی سنگ خشنی سجده کرده است. شنیدم که تعداد هزار مرتبه آن امام مظلوم در حالی که ضجه و گریه میکرد فرمود:
لا اله الا اللَّه حقا حقا، لا اله الا اللَّه تعبدا و رقا لا اله الا اللَّه ایمانا و تصدیقا.
سپس سر مبارک خود را در حالی از سجده بلند کرد که محاسن و صورت

مبارکش بوسیله اشک چشمش تر شده بود. من گفتم: ای آقای من! آیا هنوز وقت غم و اندوه تو منقضی نشده است؟ آیا وقتی که گریه تو تقلیل یابد فرا نرسیده است.
امام سجاد بمن فرمود: وای بر تو، یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم علیه السلام پیغمبر و پسر پیغمبر و دارای دوازده پسر بود. خدای توانا یکی از فرزندان یعقوب را ناپدید کرد و موی سر آن حضرت از غم و اندوه سفید شد و پشت آن بزرگوار بوسیله غم خمیده شد. چشمان خود را از کثرت گریه از دست داد. در صورتی که پسرش در دار دنیا زنده بود. ولی من مظلوم پدر و برادر و تعداد هفده نفر از اهل بیت خود را از دست دادم و آنان را مصروع و مقتول دیدم. پس چگونه حزن من منقضی و گریه من تقلیل پیدا کند!؟ 2- در کتاب: اقبال از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت میکند که فرمود:
من از پدرم علی بن الحسین راجع به اینکه یزید او را چگونه اسیر کرد جویا شدم. فرمود: مرا بر شتری که بدون جهاز بود سوار کرد و سر مبارک امام حسین هم بر فراز نیزه بود. زنان ما بدنبال ما بر استرهای بدون زین سوار بودند.
دشمنان با نیزه‌ها بدنبال و اطراف ما بودند! هر گاه چشم یکی از ما گریان میشد با نیزه بر سر او میزدند! وقتی با این کیفیت داخل دمشق شدیم شخصی فریاد زد: ای اهل شام! اینان اسیران اهل بیت هستند.
3- در کتاب: امالی از حاجب ابن زیاد نقل میکند که گفت: هنگامی که سر
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 200
مبارک امام حسین را برای ابن زیاد آوردند آن را در میان یک طشت طلا در مقابل او نهادند. وی با آن چوب دستی که در دست داشت بدندانهای ثنایای امام حسین علیه السلام میزد و میگفت:
لقد اسرع الشیب الیک یا ابا عبد اللّه! یعنی یا ابا عبد اللَّه حقا که پیری بسوی تو سرعت کرد. مردی از آن گروه به ابن زیاد گفت: آرام باشد! زیرا من پیامبر خدا را دیدم این موضعی را که تو چوب میزنی میبوسید و میمکید. ابن زیاد گفت: امروز در مقابل جنگ بدر است. سپس دستور داد تا غل و زنجیر بر گردن حضرت امام زین العابدین نهادند و او را با زنان و اسیران بسوی زندان بردند. من نیز با ایشان بودم. به هیچ کوچه و محلی عبور نمی‌کردیم مگر اینکه پر از مرد و زنانی بودند که بسر و صورت خود میزدند و گریه میکردند. اهل بیت را وارد زندان کردند و در را بروی آنان بستند.
سپس ابن زیاد ملعون حضرت علی بن الحسین و زنان را که حضرت زینب نیز در میان آنان بود با سر مقدس امام حسین علیه السلام خواست. ابن زیاد گفت:

سپاس مخصوص آن خدائی است که شما را افتضاح کرد و کشت و سخنان شما را تکذیب نمود! زینب قهرمان فرمود: سپاس مخصوص آن خدائی است که ما را بوسیله حضرت محمّد گرامی داشت و ما را بنحو مخصوصی پاک و پاکیزه نمود. جز این نیست که شخص فاسق رسوا و شخص فاجر تکذیب خواهد شد. ابن زیاد گفت: دیدی خدا چگونه با شما اهل بیت رفتار کرد!؟ فرمود: خدا مقام شهادت را به آنان نصیب کرد و ایشان به آرامگاه خود رفتند. طولی نمیکشد که خدا تو را با آنان جمع میکند و نزد خدا محاکمه خواهید نمود.
ابن زیاد در غضب شد و تصمیم گرفت زینب را اذیت کند. ولی عمرو بن

حریث او را آرام کرد. زینب قهرمان گفت: یا بن زیاد این جنایاتی که در باره ما مرتکب شدی برای تو کافی است. تو مردان ما را شهید نمودی. اصل و ریشه ما را قطع کردی هتک حرمت ما را مباح نمودی، زنان و فرزندان ما را اسیر کردی. اگر دل تو با این جنایات شفا یابد حقا که شفا یافت. ابن زیاد دستور داد تا آنان را برای دومین بار بزندان بردند. و گروهی را برای انتشار قتل امام حسین به اطراف و نواحی فرستاد.
سپس ابن زیاد امر کرد تا اسیران و سر مقدس امام حسین علیه السلام را بجانب شام روانه کردند. گروهی که با آن اسیران بودند نقل کردند: از سر شب تا صبح ناله و ندبه جن را میشنیدند، آن گروه میگویند: وقتی ما وارد دمشق شدیم زنان و اسیران آل محمّد را در بین ما با صورت‌های باز وارد دمشق کردند. اهل شام که جفا- کار بودند میگفتند: ما اسیرانی زیباتر از این اسیران ندیده‌ایم! شما از کدام اسیران هستید؟ سکینه دختر امام حسین فرمود:
نحن سبایا آل محمد یعنی ما اسیران آل محمد صلّی اللَّه علیه و آله هستیم. ایشان را بر پلکان مسجد در آن مکانی که معمولا اسیران را نگاه میداشتند متوقف نمودند. علی بن الحسین علیهما السلام که جوانی بود نیز در میان ایشان حضور داشت. ناگاه پیرمردی از اهل شام نزد آنان آمد و گفت:
الحمد للَّه الذی قتلکم و اهلککم و قطع قرن الفتنة.
یعنی سپاس مخصوص آن خدائی است که شما را کشت و هلاک نمود و فتنه را خاموش نمود. هر چه توانست به اسیران ناسزا گفت! وقتی سخنش خاتمه یافت حضرت علی بن الحسین علیه السلام به او فرمود: آیا قرآن خدا را تلاوت میکنی؟ گفت:
آری. فرمود: این آیه را نخواندی که خدا میفرماید:
قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی «1»

پیرمرد گفت: چرا حضرت سجاد فرمود: ما همان اهل بیت هستیم. سپس فرمود: آیا این آیه را نخواندی که میفرماید:
وَ آتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّهُ «1» گفت: چرا. فرمود: ما همان افراد هستیم. آیا این آیه را نخواندی که میفرماید:
إِنَّما یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً «2» گفت: چرا. فرمود: ما همان اهل بیتی هستیم که قرآن میفرماید. آن پیرمرد شامی دست خود را بطرف آسمان بلند کرد و گفت: پروردگارا! من توبه کردم و سه مرتبه گفت: بار خدایا! من از دشمنان آل محمّد صلّی اللّه علیه و آله و قاتلین آنان بیزاری میجویم. من قبل از این قرآن را میخواندم ولی قبل از امروز به معنی این آیات پی نبرده بودم!! سپس وقتی زنان امام حسین را نزد یزید بن معاویه وارد کردند زنان آل- یزید و دختران و اهل بیت معاویه صدا بشیون و ولوله بلند و ماتم بپا کردند.
سر مبارک امام حسین را در مقابل یزید نهادند. سکینه دختر امام حسین میگوید:
من شخصی را از یزید سنگدل‌تر، کافر و مشرکی را شریرتر و جفاکارتر از یزید ندیدم! یزید همچنان بسر مبارک امام حسین نظر میکرد و میگفت: لیت اشیاخی ببدر شهدوا الی آخره. یزید پس از این ظلم و ستم‌ها دستور داد تا سر- مبارک امام حسین را بر در مسجد دمشق نصب کردند.
از فاطمه دختر امام حسین نقل شده که گفت: وقتی ما نزد یزید بن معاویه نشستیم دل یزید بحال ما سوخت و ما را مورد نوازش قرار داد. سپس مرد سرخ چهره‌ای از اهل شام برخاست و بیزید گفت: این دختر را بمن ببخش (الی آخره.
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 203
چنان که در ذیل روایت یکم نوشتیم) 4- مؤلف گوید: ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه (موضوعی را در باره این شعر که یزید گفت لیت اشیاخی ببدر شهدوا شرح داده که ترجمه آن لزومی ندارد) 5- در کتاب: احتجاج از شیخ صدوق (عین آن روایتی را نقل میکند که در ضمن روایت یکم همین بخش از سید بن طاوس و غیره نقل شده. بنا بر این ترجمة آن تحصیل حاصل است) 6- نیز در همان کتاب: مینگارد: هنگامی که حضرت امام زین العابدین علیه السلام با فرزندان اسیر امام حسین نزد یزید بن معاویه وارد شدند یزید به امام سجاد گفت:
سپاس مخصوص آن خدائی است که پدرت را کشت. حضرت سجاد فرمود: مردم پدر مرا کشتند. یزید گفت: حمد مخصوص آن خدائی که پدرت را کشت و مرا از دست او نجات داد. امام سجاد فرمود: لعنت خدا بر آن کسی باد که پدرم را کشت.
یزید به امام سجاد گفت: بر فراز منبر برو، مردم را از جریان این فتنه و

این پیروزی که خدا نصیب امیر المؤمنین یزید کرد آگاه کن. امام سجاد فرمود:
من نمیدانم منظور تو چیست. وقتی آن حضرت بر فراز منبر رفت پس از حمد و ثنای پروردگار و درود بر پیغمبر خدا فرمود:
ایها الناس! هر که مرا میشناسد چه بهتر. هر که مرا نمی‌شناسد من خویشتن را معرفی مینمایم: من فرزند مکه و منی، پسر مروه و صفا، پسر محمّد مصطفی هستم، من فرزند آن کسی که مخفی نیست میباشم، من پسر آن شخصیتی هستم که بمقام عالی رسید و از سدرة المنتهی گذشت و نزد پروردگار خود به: قابَ قَوْسَیْنِ أَوْ أَدْنی رسید.
(الی آخره چنان که در روایت یکم همین بخش ترجمه شد).
7- 8- در کتاب: احتجاج و کتاب: مجالس مفید و کتاب: امالی شیخ (همان روایتی را نقل میکنند که در اول همین بخش از سید بن طاوس نقل و ترجمه شد).
9- در کتاب: احتجاج (همان موضوعی را نقل میکند که در ضمن روایت

سوم همین بخش ترجمه شد).
10- در کتاب: امالی شیخ از جد حکم (بفتح حاء و کاف) ابن محمّد نقل میکند که گفت: موقعی که سر مقدس امام حسین علیه السلام را حاضر کردند ابن زیاد آمد و با چوب دستی بدندانهای ثنایای آن امام مظلوم میزد و میگفت: حقا که دندانهای نیکوئی داشته است! زید بن ارقم به ابن زیاد گفت:
ارفع قضیبک، فطال ما رئیت رسول اللَّه یلثم موضعه یعني چوب خود را بردار! زیرا مدت طولانی بود که من میدیدم پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله این موضع چوب تو را (یعنی لب و دندانهای امام حسین را) می‌مکید.
ابن زیاد به او گفت: تو پیر مردی خرف‌شده‌ای. زید در حالی برخاست که لباسهای خود را میکشید.
سپس وقتی اسیران را بر ابن زیاد عرضه کردند او دستور داد تا گردن حضرت امام زین العابدین را بزنند زین العابدین به وی فرمود: اگر بین تو و این زنان اسیر خویشاوندی برقرار است یک شخصی را مأمور کن تا ایشان را به وطن برساند. ابن زیاد گفت: خود تو اینان را به وطن خواهی رسانید.
گویا: ابن زیاد خجل شد و خدا بدین وسیله امام سجاد را از قتل نجات داد.
راوی میگوید: من هرگز منظره‌ای دلخراش‌تر از این ندیدم که سر مبارک امام حسین مقابل ابن زیاد بود و او بر آن سر مقدس چوب میزد! 11- نیز در همان کتاب از ابو اسحاق سبیعی نقل میکند که گفت: زید بن- ارقم آن روز از نزد ابن زیاد خارج شد و گفت: بخدا قسم از پیغمبر خدا صلّی اللّه علیه و آله شنیدم میفرمود: بار خدایا! من این حسین را با مؤمنین نیکوکار

بتو می‌سپارم. پس این چگونه عملی است که شما با امانت پیامبر خدا انجام میدهید!؟ 12- در تفسیر: علی بن ابراهیم (در ذیل آیه- 6- سوره حج که میفرماید:) ذلِکَ وَ مَنْ عاقَبَ بِمِثْلِ ما عُوقِبَ بِهِ ثُمَّ بُغِیَ عَلَیْهِ لَیَنْصُرَنَّهُ اللَّهُ میگوید: منظور از این آیه حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است که قریش او را از مکه خارج کردند و آن حضرت از آنان
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 205
فراری و متوجه غار شد. قریش آن بزرگوار را تعقیب کردند که بکشند و خدا آنان را مورد عقاب قرار داد و در جنگ بدر: عتبه (بضم عین و سکون تاء) شیبه، ولید، ابو جهل، حنظله بن ابو سفیان و عیر هم کشته شدند.
هنگامی که پیامبر اعظم اسلام از دنیا رحلت کرد آنان خون‌های کشتگان جنگ بدر را طلب کردند و امام حسین و آل محمّد را بظلم و ستم شهید نمودند. منظور یزید همین بود که به این شعر تمثل جست و گفت:
1- لیت اشیاخی ببدر شهدوا (تا آنجا که میگوید:)
3- و کذاک الشیخ اوصانی به فاتبعت الشیخ فیما قد سئل
4- قد قتلنا القوم من ساداتهم و عدلناه ببدر فاعتدل
3- یعنی شیخ (شاید منظور او معاویه باشد) بمن سفارش کرد از آل محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم انتقام بگیرم، من هم از شیخ تبعیت کردم و خواسته او را انجام دادم.
4- ما بزرگان گروه بنی هاشم را کشتیم و این عمل را در مقابل جنگ بدر انجام دادیم. شاعر دیگری نظیر این شعر را گفته است:
9- یقول و الرأس مطروح یقلبه یا لیت اشیاخنا الماضین بالحضر
2- حتی یقیسوا قیاسا لا یقاس به ایام بدر و کان الوزن بالقدر
1- یعنی یزید سر مقدس امام حسین را زیرورو میکرد و میگفت: ای کاش پدر بزرگهای ما حاضر بودند 2- تا قیاسی را قیاس کنند که قابل قیاس نیست. جنگ بدر را قیاس کنند که بقدر کافی تلافی شد.
منظور خدا که میفرماید: وَ مَنْ عاقَبَ حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله است و منظور از جمله:
بِمِثْلِ ما عُوقِبَ بِهِ آن موقعی است که کفار قریش میخواستند حضرت رسول را بکشند و مقصود از جمله: ثُمَّ بُغِیَ عَلَیْهِ لَیَنْصُرَنَّهُ اللَّهُ حضرت قائم میباشد که از فرزندان پیامبر است.
13- نیز در همان تفسیر از امام جعفر صادق علیه السلام روایت میکند که فرمود: وقتی حضرت علی بن الحسین بر یزید وارد شد و یزید نظری به آن بزرگوار کرد و این آیه را خواند و گفت: یا علی بن الحسین! این مصیبتی که دچار شما شد نتیجه رفتار خودتان بود. امام
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 206
سجاد فرمود: ابدا این آیه در شأن ما نازل نشده است. بلکه این آیه در

باره ما نازل شده که میفرماید: هیچ مصیبتی در زمین و جان شما وارد نمیشود مگر اینکه در لوح محفوظ است قبل از اینکه ما آن را بیافرینیم و این موضوع برای خدا آسان است، تا در باره آنچه که از شما فوت شده باشد تأسف نخورید و راجع به آنچه به شما عطا کرده فرحمند و خوشحال نشوید. ما خاندانیم که در باره امور فوت‌شده دنیوی تأسف نمیخوریم و نسبت بمادیات دنیوی فرحمند نمی‌شویم.
14- نیز در همان: تفسیر از امام جعفر صادق علیه السلام (قسمتی از ذیل روایت دهم و قسمتی از ذیل روایت سیزدهم همین بخش را نقل میکند که نگاشته و ترجمه شدند).
15- در کتاب: قرب الاسناد از صادق آل محمّد صلّی اللَّه علیه و آله (قسمتی از ذیل روایت سوم همین بخش را نقل کرده است).
16- کشی روایت میکند که علی بن حمزه بحضرت امام رضا علیه السلام گفت: از پدران بزرگوارت برای ما روایت شده که فرمودند: غیر از امام کسی نمیتواند متصدی غسل و کفن امام شود.
حضرت رضا فرمود: بگو بدانم: آیا امام حسین امام بود یا نه؟ گفت: چرا.
فرمود: چه کسی متصدی غسل و کفن او شد؟ گفت: علی بن الحسین.
فرمود: علی بن- الحسین در آن هنگام کجا بود؟ علی بن الحسین نزد ابن زیاد زندانی بود زین العابدین برای دفن پدر خود خارج شده ولی آنان ملتفت نشدند سپس آن بزرگوار مراجعت نمود.
حضرت رضا علیه السلام فرمود: آن خدائی که این قدرت را به علی بن الحسین داد تا وارد کربلا و متصدی دفن پدر خود شود میتواند بصاحب این امر قدرت دهد که وارد بغداد و متصدی دفن پدر خود گردد.
17- در کتاب: کافی از ادریس بن عبد اللّه اودی روایت میکند که گفت:
هنگامی که امام حسین شهید شد و آن گروه تصمیم گرفتند جسد مبارکش را پایمال سم ستور نمایند فضه بحضرت زینب گفت: وقتی کشتی سفینه (غلام حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله)

شکست و او داخل جزیره‌ای گردید و ناگاه با شیری مواجه شد گفت: ای شیر! من غلام پیغمبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله میباشم. آن شیر در مقابل او همهمه کرد تا اینکه راه را به وی نشان داد و خود آن شیر در یک طرف ایستاد.
تو بمن اجازه بده تا بروم آن شیر را از این منظوری که این گروه برای فردا دارند آگاه نمایم. فضه نزد آن شیر رفت و گفت: ای ابا الحارث! وقتی آن شیر سر خود را بلند کرد فضه گفت: آیا میدانی این گروه فردا میخواهند چه عملی با جسد امام حسین انجام دهند؟ تصمیم دارند: پشت مبارک او را پایمال سم ستور نمایند.

آن شیر آمد و دستهای خود را روی جسد مقدس امام حسین نهاد. وقتی آن گروه آمدند و با این منظره مواجه شدند ابن سعد گفت: این یکنوع فتنه‌ای است، مبادا آن را بر انگیزید بر گردید! آن گروه برگشتند.
18- نیز در همان کتاب از مصقلة بن طحان روایت میکند که گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم میفرمود: وقتی امام حسین شهید شد زوجه کلبیه آن حضرت برایش عزاداری کرد: ما بقی زنان و خدمتگزاران بقدری گریه کردند که اشک چشمشان خشک و خلاص شد.
ولی آن زوجه کلبیه دید چشم یکی از کنیزانش اشک میریزد او را صدا زد و گفت:
چه شده که فقط چشم تو در میان ما اشک دارد؟ گفت: وقتی ناتوان شدم مقداری قاووت خوردم، آن بانوی کلبیه پس از این جریان دستور داد تا غذا و قاووت بمصیبت‌زدگان دادند، گفت: ما این عمل را برای این انجام میدهیم تا برای گریستن به امام حسین تقویت شویم.
راوی میگوید: یک ظرف عطر برای زوجه کلبیه امام حسین علیه السلام بعنوان هدیه فرستاده شد تا بوسیله آن در عزای امام حسین استعانت کند. وقتی چشم آن بانو بظرف عطر افتاد فرمود: این چیست؟ گفتند: هدیه‌ای است که فلانی فرستاده تا تو بوسیله آن در عزای امام حسین استعانت نمائی. گفت: ما که مشغول

عروسی نیستیم. این عطر بدرد ما نمیخورد. سپس آن بانو دستور داد تا آن زنان از خانه خارج شدند، وقتی از خانه خارج شدند اثری از آنان احساس نشد. گویا:
در میان آسمان و زمین پرواز کردند و هنگامی که از خانه خارج شدند اثری بجای ننهادند.
19- در کتاب: مناقب قدیم از حضرت علی ابن الحسین روایت میکند که فرمود: موقعی که امام حسین شهید شد کلاغ سیاهی آمد و خود را بخون حسین رنگین نمود، بعدا پرواز کرد و رفت در مدینه طیبه بر سر دیوار خانه فاطمه صغرا دختر امام حسین نشست. وقتی فاطمه سر بلند کرد و چشمش به آن کلاغ سیاه افتاد شدیدا شروع بگریه نمود و این اشعار را انشاد کرد:
1- نعب الغراب فقلت من تنعاه ویلک یا غراب قال الامام فقلت من؟ قال الموفق للصواب
2- ان الحسین بکربلا بین الاسنة و الضراب فابکی الحسین بعبرة ترجی الا له مع الثواب
3- قلت الحسین؟ فقال لی حقا لقد سکن التراب ثم استقل به الجناح قلم یطق ردّ الجواب

فبکیت مما حل بی بعد الدعاء المستجاب.
1- یعنی کلاغ سیاه خبر مرگ آورد. من گفتم: ای کلاغ وای بر تو! خبر مرگ که را آورده‌ای؟ گفت: خبر مرگ امام آورده‌ام، گفتم: کدام امام؟ گفت: آن امامی که در نیکرفتاری موفق بود.
2- همان حسینی که در کربلا بین نیزه و شمشیر شهید شد. برای حسین گریه کن و یکنوع اشگی بریز که امید ثواب از خدا داشته باشی.
3- گفتم: حسین!؟ بمن گفت: حقا که خاک ساکن شد. سپس آن کلاغ برخاست و نتوانست جواب بگوید. و من از این مصیبتی که دیدم بعد از دعائی که مستجاب شد گریه کردم.
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 209
20- نیز در همان کتاب میگوید: روایت شده هنگامی که سر مقدس امام حسین را بسوی شام حرکت دادند شب بر آنان فرا رسید. ایشان نزد مرد یهودی پیاده شدند. وقتی میگساری کردند و مست شدند گفتند: سر حسین علیه السلام نزد ما میباشد. آن یهودی گفت: آن سر را بمن نشان دهید، آنان سر مبارک امام حسین را به او نشان دادند. آن سر مقدس در میان صندوق بود و نور از آن بطرف آسمان ساطع بود. آن یهودی از این منظره تعجب کرد و آن سر مبارک را از ایشان بعنوان امانت گرفت و گفت: نزد جد خود برای من شفاعت کن خدای توانا آن سر را بسخن آورد و فرمود: انما شفاعتی للمحمدیین و لست بمحمدی.
یعنی شفاعت من برای افرادی است که متدین بدین محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم باشند ولی تو بدین حضرت محمّد نیستی. آن یهودی پس از اینکه خویشاوندان خود را جمع کرد آن سر مبارک را در میان طشت نهاد. گلاب، کافور، مشک و عنبر در میان آن طشت ریخت و بفرزندان و خویشاوندان خود گفت: این سر پسر دختر حضرت محمد صلّی اللَّه علیه و آله میباشد.
سپس آن یهودی گفت: افسوس که جدت حضرت محمّد را درک نکردم تا بدست وی اسلام اختیار نمایم! افسوس که تو را درک ننمودم تا بدست تو اسلام بیاورم و در رکاب تو قتال کنم. اگر الان مسلمان شوم آیا تو فردای قیامت شفیع من میشوی؟
خدای توانا آن سر را بسخن آورد و سه مرتبه با زبان فصیح فرمود: اگر اسلام بیاوری من شفیع تو خواهم بود. آن مرد با خویشاوندان خود اسلام آوردند.
مؤلف گوید: شاید این یهودی همان راهب قنسرین باشد. زیرا که او بسبب سر مقدس امام حسین علیه السلام اسلام آورد. نام او در اشعار برده شده و جوهری جرجانی وی را در مرثیه امام حسین یاد آور گردیده است.
21- در کتاب: کامل الزیاره از صادق آل محمّد صلّی اللَّه علیه و آله روایت

میکند که فرمود:
وقتی امام حسین علیه السلام شهید شد اهل بیت ما شنیدند که گوینده‌ای در مدینه میگفت: امروز بلا به این امت نازل شد. ای امت خوشحالی را نخواهید دید تا قائم شما قیام کند و

سینه‌های شما را شفا دهد (یعنی بفریاد شما برسد) و دشمنان شما را بقتل برساند و تقاص خونها را بکند. مردم از شنیدن این سخن جزع و فزع کردند و گفتند:
این سخن تازه‌ای است که ما آن را نشنیده‌ایم.
پس از این جریان بود که خبر قتل امام حسین بمردم مدینه رسید. وقتی حساب کردند دیدند همان شبی که آن گوینده این سخن را گفته بود حضرت امام حسین علیه السلام شهید شده بود.
راوی میگوید: بحضرت امام جعفر صادق علیه السلام گفتم: فدایت شوم تا چه موقع شما و ما دچار یک چنین قتل و خوف و شدت باشیم!؟ فرمود: تا آن موقعی که هفتاد جوجه‌ای که برادران یک پدرند بمیرند و وقت هفتاد فرا رسد. موقعی که هفتاد رسید علامت‌هائی پی در پی مینمایند که گویا: نظام هستند. چشم آن کسی که آن زمان را درک نماید روشن خواهد شد.
هنگامی که امام حسین علیه السلام شهید شد شخصی در لشکرگاه آن گروه آمد و فریاد زد. وقتی از فریاد زدن او جلوگیری شد به آنان گفت: چگونه فریاد نزنم در صورتی که پیامبر اسلام ایستاده و گاهی بزمین نگاه میکند و گاهی به جنگیدن شما نظر مینماید. من خائفم از اینکه پیغمبر خدا بر اهل زمین نفرین کند و آنان هلاک شوند. بعضی از آن گروه بدیگری میگفت: این شخص انسانی است مجنون.
گروه توابین میگفتند: بخدا قسم ما عمل نیکوئی با خویشتن انجام ندادیم. زیرا ما بزرگ جوانان اهل بهشت را برای خاطر پسر سمیه (یعنی ابن زیاد) شهید کردیم. لذا بر ابن زیاد خروج کردند و کار آنان آن طور شد که شد.
راوی میگوید: به امام صادق گفتم: فدایت شوم آن شخصی که فریاد زد که بود؟ فرمود: ما او را غیر از جبرئیل نمی‌بینیم. آیا نه چنین است که اگر به او اجازه داده میشد صیحه‌ای بر آنان میزد که روح ایشان از بدن‌هاشان گرفته و داخل جهنم میشد. ولی بدین جهت به ایشان مهلت داده شد که گناه آنان زیاد شود و دچار

عذابی دردناک گردند.
گفتم: فدایت شوم در باره کسی که زیارت امام حسین را ترک کند در صورتی که قادر بر آن است چه میفرمائی؟ فرمود: وی در حق پیغمبر خدا و ما جفا کرده و امری را که بر له او بوده سبک شمرده است. کسی که

امام حسین را زیارت نماید خدا حوائج او را روا خواهد کرد و امور مهم دنیوی وی را کفایت مینماید. زیارت امام حسین علیه السلام رزق و روزی انسان را جلب میکند، آنچه را که در راه زیارت مصرف کرده باشد ذخیره آخرت مینماید، گناه پنجاه ساله انسان را می‌آمرزد.
وی در حالی بسوی اهل و عیال خود باز میگردد که گناه و خطیئه او از نامه عملش محو می‌شود. اگر در مسافرت بمیرد ملائکه نازل میشوند و جنازه‌اش را غسل میدهند و دری از بهشت بروی او باز خواهد شد. روح و ریحان بهشت نصیب او می‌شود تا آن روزی که محشور گردد. اگر بسلامت باز گردد در رزق و روزی بروی وی باز خواهد شد. در عوض هر یک درهمی که در راه زیارت امام حسین مصرف کند مبلغ ده هزار درهم برایش داده می‌شود و آنها ذخیره وی قرار داده میشوند. هنگامی که محشور شود به او گفته می‌شود: در عوض هر یک درهم ده هزار درهم بتو عطا شده است. خدای مهربان نظر مرحمت بتو افکنده و این پول‌ها را برایت ذخیره نموده است.
22- در کتاب: مناقب (همان روایتی را نقل میکند که در اواسط روایت یکم همین بخش ترجمه شد).
در کتاب: نسب مینگارد: یزید بن معاویه بحضرت علی بن الحسین گفت: تعجب میکنم از پدرت که این همه نام فرزندان خود را علی میگذارد!؟ حضرت سجاد فرمود: چون پدرم حسین پدرش علی را خیلی دوست داشت لذا نام او را تکرار نموده است و ...
روایت شده: یزید بحضرت زینب کبرا گفت: سخن بگو! فرمود: سخن گفتن وظیفه علی بن الحسین است. امام سجاد این شعر را انشاد کرد:
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 212
1- لا تطمعوا ان تهینونا فنکرمکم و ان نکف الاذی عنکم و تؤذونا
3- و اللّه یعلم انا لا نحبکم و لا نلومکم ان لا تحبونا
1- یعنی شما این طمع را نداشته باشید که بما اهانت کنید و ما شما را گرامی بداریم. و لو اینکه ما از اذیت شما خودداری کنیم و شما ما را اذیت کنید.
2- خدا میداند که ما شما را دوست نداریم. و شما را بدین جهت که ما را دوست ندارید ملامت نمی‌کنیم.
یزید گفت: ای جوان راست میگوئی. ولی پدر و جد تو تصمیم گرفتند که امیر و خلیفه باشند. سپاس مخصوص آن خدائی است که آنان را کشت و خونشان را ریخت! امام سجاد فرمود: مقام نبوت و امارت قبل از اینکه تو متولد شوی از پدران و اجداد من بوده است.
مدائنی مینویسد: وقتی حضرت سجاد حسب و نسب خود را به پیغمبر اسلام رسانید یزید بپاسبان خود گفت: این جوان را در میان این بستان ببر،

او را بقتل برسان و در این بستان دفن کن. آن پاسبان حضرت سجاد را داخل آن بستان نمود و مشغول کندن قبر شد! حضرت سجاد هم مشغول نماز گردید. هنگامی که آن پاسبان تصمیم گرفت آن حضرت را شهید کند دستی از هوا او را مورد ضربه قرار داد و از طرف صورت بروی زمین افتاد، سپس صدائی کرد و مدهوش گردید! وقتی خالد پسر یزید با این منظره مواجه شد نزد پدرش یزید رفت و جریان را شرح داد. یزید دستور داد تا آن پاسبان را در همان قبر دفن کردند. آن موضعی که زین العابدین را زندانی کرده بودند اکنون مسجد است.
23- در کتاب: عیون اخبار رضا از فضل روایت میکند که گفت: از حضرت رضا علیه السلام شنیدم میفرمود: هنگامی که سر مقدس امام حسین بشام رفت یزید ملعون دستور داد آن سر را در میان مجلس نهادند و بساط میگساری را برقرار کردند. سپس یزید و اصحابش بر سر آن بساط نشستند و شروع به میگساری نمودند. وقتی از شرب خمر فراغت حاصل میکردند سر مبارک امام حسین را در

میان یک طشت و در زیر تخت یزید مینهادند. بعدا بساط شطرنج را می‌چیدند.
یزید می‌نشست و شطرنج بازی میکرد. نام حسین و پدر و جد او را بمیان میاورد و نام آنان را مسخره میکرد. وقتی با رفیق خود قمار میکرد سه مرتبه فقاع یعنی آب جو می‌آشامید و اضافه آن را جنب طشت روی زمین میریخت.
پس کسی که خود را از شیعیان ما بداند باید از آشامیدن فقاع و شطرنج بازی بر حذر باشد. کسی که نظرش به فقاع و شطرنج بیفتد باید امام حسین را یاد کند.
یزید و آل زیاد را لعنت نماید. خدای مهربان برای این عمل گناهان او را می‌آمرزد و لو اینکه بشماره ستارگان باشد.
24- نیز در همان کتاب از هروی روایت میکند که گفت: از حضرت رضا علیه السلام شنیدم میفرمود: اول کسی که در اسلام آبجو در شام آشامید یزید بن معاویه ملعون بود. آبجو را وقتی نزد یزید آوردند که بر سر سفره بود. آن بساط را نزد سر مقدس امام حسین نصب کرده بود. یزید آبجو می‌آشامید و به اصحاب خود نیز میداد و میگفت: بیاشامید. زیرا که این شرابی است مبارک. از جمله برکات آن این است که ما اولین کسی هستیم که آن را تناول میکنیم و سر دشمن ما مقابل ما قرار دارد. بساط میگساری ما نزد سر او نصب شده است. ما با خیال راحت و دل آرام شراب میخوریم.
پس کسی که خویشتن را از شیعیان ما بداند باید از آشامیدن آبجو بر حذر

باشد. زیرا آبجو شراب دشمنان ما میباشد! 25- در کتاب: بصائر الدرجات از محمّد حلبی روایت میکند که گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم میفرمود: موقعی که حضرت علی بن الحسین و آن افرادی را که با آن حضرت بودند نزد یزید بن معاویه علیهما لعائن اللّه آوردند و آن حضرت را در یک خانه‌ای جای دادند که (سقف آن در شرف خراب شدن بود) بعضی از اسیران گفتند: ما را در این خانه جای دادند که سقف آن بر سر ما خراب شود و ما را بقتل برساند.
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 214
پاسبانان بزبان رومی با یک دیگر می‌گفتند: این اسیران را بنگرید که میترسند این خانه بر سرشان خراب شود. در صورتی که فردا خارج و کشته خواهند شد!! حضرت سجاد فرمود: در میان ما کسی نبود که زبان رومی را بداند.
26- نیز در همان کتاب نظیر روایت- 25- را روایت کرده است.
27- در کتاب: امالی شیخ از امام جعفر صادق علیه السلام روایت میکند که فرمود: هنگامی امام حسین شهید شد و علی بن الحسین علیه السلام آمد ابراهیم بن طلحة- ابن عبید اللّه از آن بزرگوار استقبال کرد و بحضرت سجاد که در میان محمل بود گفت: یا علی بن الحسین! چه کسی غالب شد؟ امام سجاد به او فرمود: هر گاه خواستی بفهمی چه کسی غالب و فاتح شد در موقع نماز اذان و اقامه بگو! 28- در کتاب: کامل الزیاره از یزید بن عمرو بن طلحه روایت میکند که گفت: حضرت صادق علیه السلام در حیره بمن فرمود: میخواهی بزیارت قبر حضرت علی- ابن ابی طالب بروی؟ گفتم: آری. حضرت صادق با اسماعیل سوار شدند. من نیز سوار شدم. وقتی امام صادق از ثویه (بضم ثاء و فتح واو) که بین حیره و نجف اشرف است گذشت نزدیک سنگهای سفیدی پیاده شد. اسماعیل هم پیاده شد، من نیز با آنان پیاده شدم. حضرت صادق نماز خواند. اسماعیل نیز نماز خواند. من هم نماز خواندم.
امام جعفر صادق به اسماعیل فرمود: برخیز و بر جدت حسین سلام کن. من گفتم: فدایت شوم آیا نه چنین است که امام حسین در کربلاء است؟ فرمود: چرا، ولی موقعی که سر مبارک حسین را بشام بردند یکی از دوستان ما آن را ربود و در جنب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام دفن کرد.
29- نیز در همان کتاب از امام جعفر صادق علیه السلام روایت میکند که فرمود:
هنگامی که ابن زیاد ملعون سر مقدس امام حسین را بسوی شام فرستاد و بجانب کوفه مسترد شد ابن زیاد گفت: این سر را از کوفه خارج نمائید تا اهل کوفه دچار فتنه و آشوب نشوند. خدای توانا آن سر مبارک را نزد امیر

المؤمنین: علی قرار داد.
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 215
سر با جسد و جسد با سر است.
30- نیز در کتاب: کامل الزیاره از پدر قدامة بن زائده روایت میکند که گفت: حضرت علی بن الحسین بمن فرمود: ای زائده! این طور بمن رسیده که گاه گاهی قبر حضرت ابی عبد اللّه الحسین علیه السلام را زیارت میکنی؟ گفتم: همین طور است که شنیده‌ای. فرمود: چرا این عمل را انجام میدهی، در صورتی که پیش سلطان خود منزلت و مقامی داری!؟ همان سلطان تو که احدی را بر محبت و فضیلت و ذکر فضائل ما و آن حقی که از ما بر این امت واجب است وادار نمیکند.
گفتم: بخدا قسم منظور من از زیارت امام حسین غیر از خدا و رسول چیزی نیست و باکی از سخطی ندارم هر امر ناپسندی بدین جهت دچار من شود در نظرم بزرگ نیست. آن حضرت سه مرتبه فرمود: آری همین طور است من هم سه مرتبه گفتم: آری همین طور است. سپس آن بزرگوار سه مرتبه فرمود: مژده باد تو را اکنون من بتو خبری میدهم که نزد من است:
هنگامی که ما در کربلا دچار آن مصائب شدیم و پدرم و آن افرادی که از قبیل: فرزندان و برادران و سایر اهل بیتش شهید شدند و زنان و اهل و عیالش را بر شتران سوار کردند و ما را بطرف کوفه حرکت دادند من نظر کردم و اجساد آنان را روی زمین دیدم که بخاک سپرده نشده‌اند این موضوع بنظرم خیلی بزرگ آمد و آرام از جانم برای این جنایتی که آنان کرده بودند برید، نزدیک بود جان از بدنم خارج شود، وقتی عمه‌ام زینب کبرا از این موضوع آگاه شد فرمود:
ما لی اراک تجود بنفسک یا بقیة جدی و ابی و اخوتی! یعنی برای چیست که می‌بینم میخواهد روح از بدنت خارج شود، ای باقیمانده جد و پدر و برادرانم! گفتم: چگونه جزع و فزع نکنم در صورتی که جسد پدر بزرگوارم، برادرانم، عموهایم، عموزادگانم و اهل بیتم غرقه بخون خود شده‌اند، اجسادشان برهنه، لباسشان بتاراج رفته، بدنشان کفن نشده و بخاک سپرده نشده‌اند، احدی متوجه ایشان نمی‌شود، بشری نزدیک آنان نمیرود. گویا: ایشان
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 216
از اهل دیلم و خزر باشند!؟ زینب قهرمان فرمود: مبادا این منظره دلخراش تو را دچار جزع و فزع نماید! بخدا قسم این پیش آمد یک عهد و پیمانی است از پیامبر خدا با جد و پدر و عموی تو. خدا تعهدی از گروهی از این امت گرفته که ستمکاران و قلدران زمین آنان را نمی‌شناسند. ولی ایشان نزد اهل آسمانها معروفند. آنان هستند که این اعضاء پراکنده را

جمع میکنند و این اجساد غرقه بخون را بخاک می‌سپارند.
و ینصبون لهذا الطف علما لقبر ابیک سید الشهداء، لا یدرس اثره و لا یعفو رسمه علی کرور اللیالی و الایام، لیجتهدن ائمة الکفر و اشیاع الضلالة فی محوه و تطمیسه فلا یزداد اثره الا ظهورا و امره الا علوا.
یعنی در این کنار فرات پرچمی برای قبر مقدس پدرت سید الشهداء نصب میکنند که تا شب و روز برقرار باشند اثر آن کهنه و رسم آن محو نخواهد شد.
حتما پیشوایان کفر و تابعین ضلالت فعالیت‌هائی میکنند که اثر و ساختمان قبر پدرت را محو و نابود کنند. ولی جز بر ظهور و علو اثر و امر آن چیزی افزوده نخواهد شد.
من بعمه‌ام گفتم: آن تعهد و آن خبر چیست؟ فرمود: ام ایمن برای من گفت: یک روز پیغمبر خدا صلّی اللّه علیه و آله بمنزل فاطمه زهراء علیها السلام رفت. فاطمه اطهر برای پیامبر خدا حریره درست کرد. حضرت امیر هم یک طبق خرما آورد.
ام ایمن میگوید: من هم یک قدح شیر و کره برای آنان بردم. پیغمبر خدا، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام از آن حریره و شیر و کره و خرما خوردند و آشامیدند. سپس حضرت امیر آب بدست رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله ریخت و آن حضرت دست خود را شست.
هنگامی که پیغمبر خدا از شستن دست مبارک خود فراغت حاصل کرد دست خود را بصورت مبارک خویش مالید و نظری به حضرت امیر و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام کرد که ما اثر خوشحالی را در صورت مقدسش دیدیم. سپس آن حضرت چند لحظه‌ای چشم خود را متوجه آسمان نمود. بعدا صورت مبارک خود را بسوی قبله

برگردانید، دستهای خود را گشود و پس از اینکه دعا کرد مشغول سجده شد. گریه آن بزرگوار بطول انجامید، ناله‌اش بلند و اشکهایش نظیر باران فرو میریخت و بزمین نگاه می‌کرد.
وقتی حضرت فاطمه و علی و حسن و حسین علیهم السلام با این منظره روبرو شدند محزون گردیدند و من نیز محزون شدم. هنگامی که این حالت را از پیامبر خدا مشاهده کردیم ترسیدیم از علت آن جویا شویم. موقعی که این منظره بطول انجامید حضرت امیر و فاطمه برسول خدا گفتند: یا رسول اللّه! چه باعث گریه شما شده؟ خدا چشم‌های تو را گریان نکند. این حالتی که ما از تو مشاهده میکنیم قلب‌های ما را جریحه‌دار می‌کند.
پیغمبر اعظم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به ایشان فرمود: ای دو محبوب من! من اکنون بنحوی از دیدن شما مسرور شدم که تا کنون هرگز مسرور نشده بودم. من بشما نظر کردم و خدا را برای نعمت وجود شما

سپاسگزار شدم. ناگاه دیدم جبرئیل نازل شد و گفت: یا محمّد خدای علیم از نیت تو آگاه شد. از خوشحالی تو برای وجود برادرت علی و دخترت و دو سبط عزیزت مستحضر شد. خدا نعمت را برای تو کامل نموده و در باره این عطیه که ایشان، فرزندان ایشان، دوستان آنان و شیعیانشان را با تو در بهشت قرار داده است تهنیت می‌گوید. بین تو و ایشان جدائی نخواهد افتاد. آنان نظیر تو زندگی می‌کنند. مثل تو عطا می‌کنند: تو راجع به آن بلیه‌هائی که در دنیا به ایشان میرسد راضی شوی و در باره آن رفتارهای ناپسندی که بدست آن مردمی که اسلام را بخود می‌بندند و گمان می‌کنند از امت تو میباشند با ایشان می‌شود راضی باشی.
آن افراد از خدا و تو بیزارند. ایشان فرزندان تو را شدیدا میزنند و بشدت میکشند. قتلگاه آنان پراکنده و قبورشان از یک دیگر دور خواهد بود.
خدا این سرنوشت را برای آنان و تو انتخاب کرده است. تو خدا را

برای این سرنوشت سپاسگزار و بقضاوت او راضی باش. لذا من حمد خدای را بجا آوردم و در باره آن سرنوشتی که برای شما اختیار کرده راضی شدم.
سپس جبرئیل گفت: یا محمّد! برادرت: علی بعد از تو مورد قهر دشمنان و مغلوب امت تو و دچار رنج و تعب دشمنان تو می‌شود و بعد از تو شهید خواهد شد.
او را شریرترین و شقی‌ترین خلق که نظیر پی‌کننده ناقه صالح است خواهد کشت وی در شهری شهید می‌شود که بسوی آن هجرت میکند. آن شهر محل نشو و نمای شیعیان او و شیعیان فرزندانش خواهد بود. در آن شهر علی کل حال بلیه آنان زیاد و مصیبت ایشان بزرگ خواهد بود.
این سبط تو: حسین علیه السلام در میان گروهی از فرزندان و اهل بیت و افراد نیکرفتاری از امت تو در کنار فرات در زمینی که آن را کربلاء می‌نامند شهید خواهد شد. برای خاطر آن زمین در آن روزی که غم و اندوه و حسرت آن منقضی و فانی نخواهد شد کرب و بلاء فراوانی دامنگیر دشمنان تو و دشمنان ذریه تو خواهد شد.
زمین کربلاء طیب و طاهرترین و با حرمت‌ترین بقعه‌های زمین بشمار میرود. آن زمین از بطحاء بهشت است.
وقتی آن روزی که سبط تو و اهل بیت او در آن شهید می‌شوند فرا رسد و تاراج‌گران اهل کفر و ملعون بر آنان احاطه پیدا کنند قطرهای زمین و کوه‌ها متحرک و اضطراب آنها زیاد خواهد شد، دریاها بوسیله امواج خود دچار اضطراب می‌شوند، آسمانها به وسیله اهل خود موج خواهند زد. یا محمّد! آنها همه برای تو و ذریه تو و بخاطر هتک حرمت بزرگ تو و بجهت شری که دچار فرزندان تو می‌شود غضب میکنند. چیزی از آنها باقی

نخواهد ماند مگر اینکه راجع به نصرت اهل بیت ضعیف و مظلوم تو که بعد از تو بر خلق حجت خدایند از خدا اجازه میخواهند.
پس از این جریان: خدا به آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها و دریاها و اشخاصی
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 219
که در آنها وجود دارند خطاب میکند و میفرماید: من همان خدائی هستم که پادشاهی قادر میباشم، همان خدائی که هیچ فرارکننده‌ای از دست قدرت او نمیتواند فرار کند، هیچ شخص قلدری نمیتواند او را عاجز نماید. من این قدرت را دارم که یاری کنم و انتقام بگیرم. بعزت و جلال خودم من آن کسی را که خون فرزندان پیامبر صفی مرا بریزد، حرمت وی را هتک نماید، عترت او را شهید کند، و عهد او را پشت سر بیندازد و در حق اهل بیت وی ظلم نماید بنحوی عذاب میکنم که احدی از اهل عالمین را عذاب نکرده باشم.
در همین موقع است که هر چیزی که در آسمانها و زمین‌ها است ضجه میکنند و هر کسی را که در باره عترت تو ظلم کرده باشد و احترام تو را از بین برده باشد لعنت می‌کنند.
هنگامی که این گروه با سعادت متوجه خوابگاه خویشتن گردیدند خدای مهربان بدست قدرت خود متصدی قبض روح آنان خواهد شد. گروهی از ملائکه آسمان هفتم بزمین نزول می‌کنند که ظرفهای یاقوت و زمرد با خود داشته باشند آن ظرفها پر از آب حیات می‌باشند. حله‌هائی از حله‌های بهشتی و عطری از عطرهای بهشت می‌آورند. سپس جثه‌های مقدس شهیدان کربلا را بوسیله آن آب غسل میدهند و از آن حله‌ها به آنها می‌پوشانند و با آن عطرها حنوط می‌کنند و هر صف ملائکه پس از دیگری بر بدن آنان نماز میخوانند.
سپس خدای توانا گروهی از امت تو را که کفار آنان را نمی‌شناسند و راجع بریختن آن خونها بزبان و عمل و نیت شرکت نکرده‌اند مبعوث و مأمور می‌کند تا اجساد مقدس ایشان را بخاک بسپارند و رسما بر سر قبر سید الشهداء که در آن گودی قرار دارد اقامت مینمایند. آن قبر یک پناهگاهی است برای اهل حق و وسیله‌ای است برای رستگاری مؤمنین.
در هر شب و روزی از هر آسمانی تعداد صد هزار ملک در اطراف قبر امام
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 220
حسین خواهند بود که بر آن حضرت درود میفرستند خدا را نزد قبر آن حضرت تسبیح میگویند. برای زوارش طلب مغفرت مینمایند. نام‌های افرادی از امت تو را که قربتا الی اللّه و الیک بزیارت او می‌آیند و نام‌های پدران و خویشاوندان و شهرهای ایشان را مینویسند. بوسیله نور عرش خدا یک علامت در صورت‌های آنان می‌گذارند بدین مضمون:

هذا زائر قبر خیر الشهداء و ابن خیر الأنبیاء
یعنی این شخص زائر قبر بهترین شهیدان و پسر بهترین پیامبران است.
وقتی روز قیامت فرا میرسد یک نوری از صورتهای آنان ساطع می‌شود که چشم‌ها را خیره و مردم را بر آنان راهنمائی می‌کند و بواسطه آن نور معروف و شناخته می‌شوند.
یا محمّد! گویا: در آن روز تو و من و میکائیل ایستاده‌ایم و علی در جلو ما میباشد و بقدری از ملائکه پروردگار با ما خواهند بود که عدد آنان قابل شماره نخواهد بود. ما آن افرادی را که آن علامت در صورتشان باشد از بین خلائق می‌ربائیم، تا خدا ایشان را از هول و سختی‌های آن روز نجات دهد. این حکم و عطاء پروردگار نصیب کسی می‌شود که: قبر تو، یا قبر برادرت علی، یا قبر دو سبط تو را زیارت کند. و منظور او از این زیارت غیر از خدای سبحان چیزی نباشد.
بزودی گروهی از آن مردمی که خدا لعنت و سخط را برای آنان لازم دانسته است فعالیت می‌کنند تا اثر آن قبر را محو نمایند. ولی خدای توانا برای این عمل راهی برای آنان باز نخواهد کرد.
پیغمبر خدا فرمود: این موضوع است که مرا گریان و محزون نموده است.
زینب کبرا میفرمود: هنگامی که ابن ملجم بر فرق پدرم ضربت زد و من اثر موت را بر آن حضرت مشاهده نمودم به آن بزرگوار گفتم: ام ایمن برای

من چنین و چنان گفت: من دوست دارم گفته‌های ام ایمن را از تو بشنوم فرمود: ای دختر من! حدیثی که ام ایمن برای تو گفته صحیح است.
گویا: من تو و دختران اهل بیت تو را در این شهر کوفه اسیر و ذلیل و خاشع می‌بینم. شما میترسید از اینکه مبادا مردم شما را بربایند. صبر کنید صبر کنید! بحق آن خدائی که حبه را میشکافد و بشر را می‌آفریند در آن روز غیر از شما و دوستان و شیعیان شما دوستی در روی زمین برای خدا نخواهد بود.
آن موقعی که پیغمبر خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم این خبر را بما میداد میفرمود: شیطان در آن روز برای خوشحالی که دارد پرواز میکند و در کلیه زمین جولان میزند و به شیاطین خود می‌گوید: ای گروه شیاطین! ما مطلوب خود را از فرزندان آدم دریافت نمودیم و هلاکت آنان را بنهایت رساندیم. ما وارث آتش شدیم (که فرزندان آدم را دچار آن کنیم) مگر آن افرادی که به این گروه یعنی آل محمّد متوسل شوند شما مشغول این موضوع شوید که ایشان مشکوک مردم واقع شوند. مردم را بر دشمنی آنان وارد کنید، مردم را با ایشان و دوستانشان دشمن نمائید تا پایه گمراهی خلق و کفرشان مستحکم شود و احدی از آنان نجات پیدا نکند

شیطان که دروغگو است سخن خود را به ایشان راست نشان داد و گفت: با دشمنی شما عمل صالح نفعی نخواهد داشت و یا محبت و دوستی شما غیر از گناهان کبیره ضرری نخواهد داشت.
زائده میگوید: وقتی حضرت علی بن الحسین این حدیث را برای من نقل کرد بمن فرمود: این حدیث را از دست مده. آیا نه چنین است که اگر یک سال بر شتر سوار شوی و بدنبال آن بروی قلیل و اندک است.

[بیان وقوع برخی از معجزات پس از شهادت امام حسین (ع)]

31- در کتاب: خرائج از سلیمان بن مهران نقل می‌کند که گفت: در آن هنگامی که من در ماه ذی حجه مشغول طواف بودم متوجه شدم که مردی دعا می‌کند و میگوید. پروردگارا! مرا بیامرز، گر چه میدانم که نخواهی آمرزید. بدن
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 222
من دچار لرزه شد و نزدیک او رفته به وی گفتم: ای فلان! تو در میان حرم خدا و رسولی. و این ایام محترم و این ماه بزرگ است، پس چگونه از مغفرت خدا مأیوس هستی!؟
در جوابم گفت: ای فلانی! گناه من خیلی بزرگ است. گفتم: یعنی از کوه تهامه هم بزرگتر است؟ گفت: آری- اگر بخواهی برایت بگویم؟ گفتم:
بگو. گفت: بیا تا از حرم خارج شویم وقتی از حرم خارج شدیم گفت: من یکی از آن افرادی هستم که در موقع قتل امام حسین در لشکر شوم ابن سعد بودم. من یکی از آن چهل نفری بودم که سر حسین را از کوفه برای یزید حمل می‌کردیم. موقعی که متوجه شام شدیم در دیر نصارا پیاده گردیدیم.
سر حسین با ما و بر فراز نیزه بود. پاسبانان مواظب آن سر بودند. ما غذا آوردیم و نشستیم که غذا بخوریم. ناگاه دیدیم یک دست خارج شد و بدیوار آن دیر این شعر را نوشت:
أ ترجو امة قتلت حسینا شفاعة جده یوم الحساب
یعنی آیا جا دارد امتی که حسین را کشتند در روز قیامت به شفاعت جد او امیدوار باشند؟ ما شدیدا دچار جزع و فزع شدیم! بعضی از همسفران ما رفت که آن دست را بگیرد ولی غائب شد. سپس وقتی یاران من آمدند که غذا بخورند ناگاه آن دست آمد و این شعر را نوشت:
فلا و اللّه لیس لهم شفیع و هم یوم القیامة فی العذاب
یعنی بخدا قسم شفیعی برای آنان نخواهد بود و ایشان در روز قیامت معذب خواهند بود. وقتی یاران ما برای گرفتن آن دست قیام کردند او غائب شد موقعی که برای خوردن غذا برگشتند آن دست ظاهر شد و این شعر را نوشت:
و قد قتلوا الحسین بحکم جور و خالف حکمهم حکم الکتاب
یعنی امام حسین را: بحکم جور کشتند و حکم آنان با حکم قرآن مخالف
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 223
است. من از خوردن غذا خودداری نمودم، چون که خوردن آن برایم گوارا نبود.

سپس راهبی از آن دیر متوجه ما شد و نوری را دید که از بالای آن سر مبارک ساطع است. باز توجهی نمود و لشکری را دید و بپاسبانان گفت: شما از کجا میائید؟ گفتند: از عراق، ما با حسین محاربه کردیم.
راهب گفت: آن حسینی که پسر فاطمه دختر پیغمبر شما و پسر پسر عموی پیامبر شما بود؟ گفتند: آری. راهب گفت: نابود شوید! بخدا قسم اگر عیسی ابن مریم پسری می‌داشت ما او را در میان چشمان خود جای میدادیم، ولی من بشما یک حاجتی دارم. گفتند: چه حاجتی؟ گفت: به رئیس خود بگوئید: من مبلغ ده هزار (000/ 10) درهم دارم که از پدرانم بعنوان ارث بمن رسیده است. وی این مبلغ را از من بگیرد و این سر مقدس را تا هنگام کوچ کردن نزد من بگذارد وقتی خواست حرکت کند من این سر را مسترد خواهم کرد. موقعی که آنان این موضوع را به ابن سعد گفتند «1» گفت: مانعی ندارد، پول‌ها را از او بگیرید و سر حسین را تا وقت حرکت نزد او بگذارید.
آنان نزد راهب آمدند و به وی گفتند: آن پول را بیاور تا ما سر حسین را بتو تحویل دهیم. آن راهب دو عدد انبان آورد که هر کدام حاوی پنج هزار درهم بودند ابن سعد تحویلدار خود را خواست تا آن پول‌ها را شماره کرد و تحویل گرفت، سپس آنها را به صندوق‌دار خود سپرد و دستور داد تا سر مقدس حسین را به آن راهب دادند.
راهب آن سر مبارک را گرفت، آن را شستشو داد و نظیف کرد، سپس آن سر را با مشک و کافوری که نزد خود داشت معطر نمود و در میان حریر جای داد و در کنار خود نهاد. آن راهب همچنان مشغول نوحه و گریه بود تا اینکه آن سر را از او مطالبه کردند. راهب گفت: ای سر مقدس! بخدا قسم من مالک بیشتر از خودم

نیستم. وقتی فردای قیامت شود نزد جدت حضرت محمّد شهادت بده که: انی اشهد ان لا اله الا اللّه و ان محمدا عبده و رسوله من بدست تو مسلمان شدم، من غلام تو هستم. سپس به آن لشکر گفت: من در نظر دارم یک کلمه با رئیس شما صحبت کنم و این سر را به او تحویل دهم. وی نزد ابن سعد آمد و گفت: تو را بحق خدا و حضرت محمّد قسم میدهم که آن رفتارهای قبل را با این سر انجام ندهی و این سر را از صندوق خارج ننمائی راهب آن سر مبارک را به ابن سعد داد. بعدا از آن از دیر فرود آمد و متوجه بعضی از کوه‌ها و مشغول عبادت خدا شد. ولی عمر بن سعد پس از اینکه حرکت کرد همان اعمال قبل را با آن سر مقدس انجام داد.
هنگامی که ابن سعد نزدیک دمشق رسید بیاران خود گفت: پیاده شوید، پس از پیاده شدن آن دو انبان پول را از صندوقدار خود خواست. وقتی آنها را حاضر کرد و ابن سعد نظر بمهر آنها نمود دستور داد تا در آنها را باز

کردند.
ناگاه دیدند آن پول‌ها به سفال یعنی گل پخته مبدل شده‌اند. موقعی که به سکه آنها نظر کردند دیدند در یک طرف آنها نوشته شده:
لا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غافِلًا عَمَّا یَعْمَلُ الظَّالِمُونَ یعنی هرگز حساب نکنید که خدا از عملی که ستمکیشان انجام میدهند غافل است! در یکطرف دیگر آنها نوشته شده بود:
وَ سَیَعْلَمُ الَّذِینَ ظَلَمُوا أَیَّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُونَ یعنی آن اشخاصی که ظلم کردند بزودی میدانند در چه جایگاهی جای گزین خواهند شد! ابن سعد گفت:
إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَیْهِ راجِعُونَ یعنی حقا که ما مخلوق خدائیم و بسوی او باز خواهیم گشت. من در دنیا و آخرت دچار خسران و زیان گردیدم. سپس بغلامان خود گفت: این پول‌ها را در میان نهر بریزید. آنها را در میان نهر ریختند و عمر فردای آن روز متوجه دمشق

گردید و سر مقدس امام حسین را نزد یزید وارد کرد. قاتل امام حسین علیه السلام بسوی یزید سبقت گرفت و گفت:
املاء رکابی فضة و ذهبا انی قتلت الملک المحجبا
قتلت خیر الناس اما و ابا
یعنی رکاب مرا از نقره و طلا پر کن. زیرا منم که پادشاه بی‌گناه و محجوب را شهید نمودم. من آن کسی را کشتم که از لحاظ مادر و پدر بهترین مردم است. یزید دستور داد تا او را بدرک بفرستند و گفت: اگر تو میدانستی حسین از نظر مادر و پدر بهترین مردم است پس چرا او را شهید کردی؟!
بعدا سر مبارک امام حسین علیه السلام در میان طشت قرار گرفت. یزید بدندانهای مقدس امام علیه السلام نظر میکرد و همان اشعاری را میخواند که قبلا ترجمه شدند و مطلع آنها این است: لیت اشیاخی ببدر شهد و الی آخره. و ...
سپس یزید دستور داد: سر مقدس امام حسین علیه السلام را وارد آن قبه‌ای کردند که مقابل قبه میگساری یزید بود. راوی میگوید: ما موکل و نگهبان آن سر مبارک شدیم. کلیه این جنایات در قلب من اثر نهاده بود. لذا در آن قبه خواب نمیرفتم. وقتی شب فرا رسید ما نیز نگهبان آن سر بودیم. هنگامی که مختصری از شب گذشت من صدائی از طرف آسمان شنیدم.
ناگاه شنیدم منادی ندا میکند: یا آدم فرود بیا، آدم أبو البشر در حالی فرود آمد که گروه فراوانی از ملائکه با او بودند. نیز شنیدم منادی میگفت:
یا ابراهیم هبوط کن، حضرت ابراهیم با گروه کثیری از ملائکه نازل شد.
بعدا شنیدم منادی میگفت: یا موسی نازل شود، حضرت موسی هم با گروه فراوانی از ملائکه فرود آمد. سپس شنیدم منادی ندا در داد: یا عیسی!

هبوط کن، حضرت عیسی نیز با گروهی از ملائکه هبوط نمود. نیز صدای بزرگ و منادی را شنیدم که ندا کرد:
یا محمّد! فرود بیا، حضرت محمّد صلّی اللَّه علیه و آله هم با گروه کثیری از ملائکه فرود آمدند و ملائکه در اطراف آن قبه حلقه زدند.
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 226
سپس حضرت محمّد داخل آن قبه شد و سر مبارک امام حسین را برگرفت.
در روایت دیگری میگوید: حضرت محمّد پای نیزه نشست و آن نیزه بقدری منحنی شد که سر مبارک امام حسین در کنار پیامبر خدا قرار گرفت. پیامبر اکرم اسلام آن سر را برگرفت و نزد حضرت آدم آورد و فرمود: ببین امت من بعد از من با فرزندم چه عملی انجام داده‌اند. بدن من از این منظره دچار لرزه شد.
بعدا جبرئیل برخاست و گفت: یا محمّد من صاحب زلزله‌ها هستم. بمن اجازه بده تا زمین را دچار زلزله نمایم و یک صیحه بزنم که همه هلاک شوند پیغمبر اعظم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود: نه. جبرئیل گفت: یا محمّد! این چهل نفر را که موکل سر امام حسین هستند بمن واگذار کن. فرمود: مانعی ندارد. جبرئیل به هر یک از آنان دمید تا نوبت بمن رسید جبرئیل نزدیک من آمد و گفت: میشنوی و می‌بینی؟ پیغمبر خدا فرمود: او را رها کنید، خدا او را نیامرزد. مرا واگذار نمودند و سر را گرفتند و رفتند.
از آن شب ببعد آن سر مقدس ناپدید شد و خبری از آن بدست نیامد.
عمر بن سعد متوجه شهر ری شد و بسلطان خود ملحق نشد و خدا برکت را از عمر او گرفت و در راه کفر هلاک شد.
سلیمان اعمش میگوید: به آن مرد گفتم: از من دور شو، مرا به آتش خود مسوزان. من از آن مرد فاصله گرفتم و بعد از این جریان خبری از او ندارم.
32- نیز در همان کتاب از منهال بن عمرو روایت میکند که گفت:
بخدا قسم من در دمشق بودم که دیدم سر حضرت امام حسین علیه السلام را میبردند. مردی جلو سر مقدس آن بزرگوار بود که سوره مبارکه کهف را قرائت میکرد تا رسید به سر این آیه که میفرماید:
أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحابَ الْكَهْفِ وَ الرَّقِيمِ كانُوا مِنْ آياتِنا عَجَباً «1».
خدای توانا آن سر را بنحوی بسخن درآورد که بزبان فصیح فرمود: با تعجب‌تر
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 227
از جریان اصحاب کهف شهید کردن من و بردن من است.
33- در کتاب: محاسن از عمر بن علی بن الحسین روایت میکند که گفت:
وقتی حسین بن علی کشته شد زنان بنی هاشم لباس مشکی پوشیدند. از

گرما و سرما شکایتی نداشتند. حضرت علی بن الحسین علیه السلام بعلت اینکه آنان ماتم زده بودند برای ایشان غذا درست میکرد.
34- در کتاب: مجالس مفید از عبد اللّه بن عامر روایت میکند که گفت:
هنگامی که خبر شهید شدن امام حسین بمدینه رسید اسماء دختر عقیل بن ابی طالب با گروهی از زنان قبیله خود خارج شد و آمد تا بقبر پیغمبر خدا رسید و به آن پناهنده شد. بعدا متوجه مهاجرین و انصار گردید و اشعاری را خواند که مطلع آنها این است.
ما ذا تقولون اذ قال النبی لکم: الی آخره.
35- در کتاب: تهذیب از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت میکند که فرمود: چهار مسجد در کوفه برای اینکه امام حسین را شهید کردند تجدید شدند بدین شرح:
مسجد اشعث. مسجد جریر مسجد سماک. مسجد شبث بن ربعی.
36- مؤلف گوید: در بعضی از کتب علمای شیعه روایت شده که نصرانی از طرف پادشاه روم نزد یزید بن معاویه آمد یزید سر مقدس امام حسین را در آن مجلسی که نصرانی حضور داشت آورد. وقتی چشم آن نصرانی بسر مقدس امام حسین افتاد بقدری گریه و صیحه و نوحه کرد که محاسنش بوسیله اشک تر شد. سپس گفت:
ای یزید بدان: من در زمان زنده بودن پیامبر اسلام بمنظور تجارت وارد شهر مدینه شدم. من در نظر داشتم برای پیغمبر خدا هدیه‌ای ببرم. از اصحاب آن حضرت جویا شدم: پیغمبر خدا چه هدیه‌ای را بیشتر دوست دارد؟ گفتند: عطر از هر چیزی نزد آن بزرگوار محبوبتر است زیرا که رغبت کاملی به عطر دارد.
من دو نافه آهو و مقداری، عنبر برای آن حضرت که در خانه ام سلمه رضی اللّه عنها بود بردم. وقتی جمال مبارکش را مشاهده نمودم از دیدن او نور بیشتری

در چشمم ساطع شد، سرور من زیادتر شد، محبت او در قلبم جای گرفت. لذا به آن حضرت سلام کردم و آن عطرها را در حضورش نهادم. فرمود: اینها چیست؟
گفتم: مختصر هدیه‌ای است که برای شما تقدیم کرده‌ام. فرمود: نام تو چیست:
گفتم: عبد الشمس. فرمود: نام خود را تغییر بده. من نام تو را عبد الوهاب نهادم.
اگر تو اسلام را از من قبول کنی من هم هدیه تو را می‌پذیرم.
وقتی من کاملا آن حضرت را نظر کردم و تأمل نمودم دانستم پیامبر است.
وی همان پیغمبری است که حضرت عیسی علیه السلام از او خبر داده و

فرموده: من در باره رسولی که بعد از من می‌آید بشما بشارت میدهم.
من بسخن آن حضرت معتقد شدم و در همان ساعت بدست مبارک او اسلام اختیار نمودم و بسوی روم مراجعت کردم. ولی اسلام خود را پنهان مینمودم. چند سال بود که من با پنج پسر و چهار دختر خود مسلمان بودیم. من فعلا وزیر پادشاه روم میباشم و احدی از نصار از حال ما اطلاعی ندارد.
ای یزید! بدان آن روزی که من در حضور پیامبر اسلام بودم و او در حجره ام سلمه بود این حسین عزیزی را که سر مقدسش این طور خوار و حقیر در مقابل تو قرار دارد دیدم از در حجره وارد شد. پیغمبر اعظم اسلام صلّی اللّه علیه و آله بغل گشود و حسین را در بغل گرفت و فرمود: خوش آمدی ای حبیب من. سپس او را در کنار خود نشانید، لب و دندانهای وی را میبوسید و می‌مکید. میفرمود: از رحمت خدا دور باد آن کسی که تو را میکشد. ای حسین! خدا لعنت کند آن شخصی را که تو را شهید و بر قتل تو اعانت مینماید. پیغمبر خدا در حینی که این سخنان را میفرمود گریه هم میکرد.
وقتی روز دوم فرا رسید من با پیامبر خدا در مسجد آن حضرت بودم که دیدم حسین با برادرش آمد و گفت: یا جدا! من با برادرم حسن کشتی گرفتم، هیچ یک از ما بر دیگری غالب نشد. منظور ما از این عمل این بود که بدانیم کدامیک از ما قوت و قدرت بیشتری داریم.

پیغمبر اکرم اسلام به آنان فرمود: ای دو محبوب و قوت قلب من! کشتی گرفتن لایق شما نیست. بروید و در نوشتن خط مسابقه بگذارید. هر یک از شما که خطش نیکوتر باشد قوت او بیشتر خواهد بود.
حضرت حسنین رفتند و هر کدام خطی نوشتند و نزد پیغمبر خدا آمدند و لوح خط خود را به آن حضرت دادند تا آن بزرگوار داوری نماید. پیامبر معظم اسلام صلّی اللّه علیه و آله ساعتی به آنان نظر کرد. چون راضی نبود که دل یکی از ایشان را بشکند لذا به آنان فرمود: ای دو محبوب من! من پیامبری هستم امی (یعنی درس نخوانده) و در شناختن خط تخصص ندارم. نزد پدرتان بروید تا بین شما داوری نماید و بنگرد خط کدام یک از شما نیکوتر است.
وقتی آنان متوجه حضرت امیر شدند پیغمبر خدا هم با ایشان برخاست و جمیعا وارد خانه فاطمه زهراء علیها السلام شدند. بیشتر از یک ساعت نشد که پیامبر اعظم اسلام با سلمان فارسی آمدند. چون بین من و سلمان صداقت و دوستی بود لذا از او جویا شدم: پدر حسنین چگونه داوری کرد و خط کدام یک از آنان نیکوتر بود؟
سلمان گفت: حضرت محمّد جوابی به ایشان نداد. زیرا آن حضرت در باره

امر حسنین تأملی نمود و فرمود: اگر بگویم: خط حسن احسن است حسین اندوهگین می‌شود و اگر بگویم: خط حسین نیکوتر است حسن مغموم خواهد شد. لذا آنان را متوجه پدرشان نمود.
من به سلمان گفتم: تو را بحق آن صداقت و برادری که بین من و تو میباشد و بحق دین اسلام قسم میدهم که مرا از اینکه پدرشان چگونه ما بین ایشان قضاوت کرد آگاه نمائی؟ سلمان گفت: وقتی حسنین علیهما السلام نزد پدرشان آمدند و آن حضرت در باره ایشان تأمل کرد نسبت به آنان مهربانی نمود. حضرت امیر راضی نشد قلب هیچ یک از آنان را بشکند سپس به ایشان فرمود: نزد مادرتان بروید تا وی بین شما داوری نماید- حضرت حسنین نزد مادرشان آمدند و آن لوحی را که خط بر آن نوشته بودند به آن بانو عرضه کردند.
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 230
سپس حسنین علیهما السلام بمادر خود گفتند: جدمان بما دستور داده خط بنویسید هر کسی که خطش نیکوتر باشد قوت او بیشتر خواهد بود. ما مکاتبه کردیم و بحضور پیغمبر خدا رفتیم. آن حضرت ما را نزد پدرمان فرستاد پدر ما در بین ما داوری ننمود و ما را نزد تو روانه کرده است.
فاطمه زهراء با خود اندیشید که جد و پدر حسنین علیهم السلام نخواسته‌اند: دل ایشان را بشکنند. پس من چه کنم؟ و چگونه بین ایشان داوری نمایم؟ خلاصه: به آنان فرمود: ای نور دو چشمانم؟ من نخ کردن بند خود را بالای سر شما قطع میکنم هر کدام از شما بیشتر از مرواریدهای آن را برگرفت خط وی نیکوتر و قوت او بیشتر است.
فاطمه اطهر برخاست و نخ گردن بند خود را که دارای هفت عدد مروارید بود بر سر آنان قطع کرد. امام حسن سه عدد و امام حسین نیز سه عدد مروارید برگرفتند. یکی از مرواریدها باقی مانده بود که هر یک از آنان برای ربودن آن فعالیت می‌کردند. خدای مهربان بجبرئیل دستور داد تا بزمین آمد و آن مروارید را بوسیله بال خود دو نصف نمود و هر یک از ایشان یک نصف آن را برگرفت.
ای یزید! ببین پیغمبر خدا چگونه راضی نشد دل یکی از آنان را بوسیله ترجیح خط نوشتن دردناک کند و بشکند. نیز حضرت امیر و فاطمه علیهما السلام این عمل را انجام ندادند. نیز خدای سبحان راضی نشد که قلب یکی از ایشان بشکند، بلکه دستور داد: آن مروارید را دو نصف کردند تا قلب آنان آرام باشد. آیا جا دارد: تو این گونه با پسر دختر پیغمبر خدا رفتار نمائی !؟
اف لک و لدینک یا یزید! یعنی اف بتو و دین تو، ای یزید! سپس آن نصرانی برخاست و سر مبارک امام حسین را برگرفت و در حالی که گریان بود آن سر را می‌بوسید و میگفت:

یا حسین نزد جدت: محمّد مصطفی و پدرت: علی مرتضی و مادرت: فاطمه زهراء برای من شهادت بده.
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 231
از طریق اهل بیت حضرت محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم روایت شده: هنگامی که امام حسین شهید شد. جسد مقدسش در کربلا افتاده و خون مبارکش روی زمین ریخته بود.
ناگاه پرنده سفیدی آمد و خود را بخون مقدس امام حسین علیه السلام رنگین نمود.
بعدا در حالی که خون از پرهایش میچکید آمد و مرغانی را دید که زیر سایه بر فراز شاخه درختان جای دارند و هر یک از آنها سخن از دانه و علف و آب میگوید آن مرغ غرقه بخون به آنها گفت: وای بر شما! آیا جا دارد که شما مشغول لهو و لعب و به یاد دنیا باشید، ولی حسین علیه السلام در زمین کربلاء در میان آن حرارت‌ها روی خاکهای داغ ذبح و خون مقدسش ریخته شده باشد؟
پس از این مقاله کلیه آن پرندگان متوجه کربلا شدند. پس از ورود دیدند: جثه مبارک امام حسین علیه السلام بدون سر و غسل و کفن روی زمین افتاده است.
بادها گرد و غبارها را بر بدن مقدسش ریخته‌اند. جسد مبارکش بوسیله سم اسب دشمنان کوفته شده است. زوار آن حضرت وحشی‌های بیابان‌ها هستند. جنیان صحرا و کوه‌ها برایش ناله و ندبه میکنند زمین از انوار آن بزرگوار نورانی و هوا از درخشندگی او درخشنده شده است.
وقتی چشم آن پرندگان بجسد مقدس حسین افتاد صیحه زدند و صدا به گریه و وا ویلا بلند کردند. در میان خون مبارکش نشستند و پر و بال خود را بوسیله آن خون رنگین نمودند. سپس هر یک از آنها بطرفی رو نمود تا اهل آنجا را از شهادت حضرت حسین علیه السلام آگاه نماید.
از قضا یکی از آن پرندگان متوجه مدینه پیامبر اسلام صلّی اللَّه علیه و آله شد آن پرنده در حالی آمد که خون از پر و بالش می‌چکید. آن پرنده در اطراف قبر مقدس حضرت محمّد گردش میکرد و این سخن را میگفت:
الا قتل الحسین بکربلاء، الا ذبح الحسین بکربلاء.
یعنی آگاه باشید که حسین در کربلا کشته شد، آگاه باشید که حسین در کربلاء ذبح گردید. پرندگان در اطراف آن پرنده اجتماع نمودند و برای امام حسین گریه و نوحه کردند.
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 232
اهل مدینه ناله و ندبه آن پرندگان را شنیدند و آن خونهائی را که از پر و بال آنها میچکید دیدند. اما نمیدانستند چه خبر است تا اینکه مدتی از این جریان گذشت و خبر شهادت امام حسین علیه السلام آمد دریافتند که آن

پرنده پیغمبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله را از قتل حضرت ابی عبد اللّه علیه السلام آگاه میکرده است! نقل شده: در آن روزی که آن مرغ وارد مدینه شد یک یهودی در مدینه بود. او دارای یک دختر بود که: کور، زمین گیر، کر، شل و بدنش دچار مرض: جذام یعنی خوره بود. آن پرنده آمد و در حالی که خون از پر و بالش میچکید بر فراز درختی نشست و آن شب را همچنان تا صبح گریان بود.
آن یهودی دختر مریضه خود را خارج از مدینه در میان همان باغی برده بود که آن پرنده جای گرفته بود. از قضا آن یهودی در مدینه کاری داشت و بدنبال کار خود رفت. وی نتوانست آن شب بسراغ دختر علیل خود برود. وقتی آن دختر متوجه شد که پدرش نیامده بخواب نرفت. زیرا پدرش برایش سخن میگفت تا خوابش میرفت.
وقتی آن دختر در هنگام سحر گریه و ناله آن مرغ را شنید خود را همچنان روی زمین می‌کشید تا آمد زیر آن درختی که آن پرنده بر فراز آن بود آن دختر همچنان با آن پرنده هم آه و ناله شد. در همان حالی که آن دختر ناله میکرد یک قطره از خون امام حسین که به پر و بال آن پرنده بود بچشمش چکید و چشمش شفا یافت! سپس قطره دیگری بچشم دیگرش چکید و آن نیز شفا گرفت: بعدا وقتی یک قطره بدستهایش چکید شفا یافتند! بعد از آن یک قطره به پاهایش چکید آنها نیز شفا گرفتند، سپس هر قطره خونی که ببدن آن دختر میچکید آن را ببدن خود میمالید تا اینکه کلیه بدنش از برکت خون مقدس امام حسین علیه السلام شفا یافت.
هنگامی که صبح شد و پدر آن دختر در آن باغ رفت دختری را دید که گردش

میکند ولی ندانست که او دختر خودش میباشد. لذا از او جویا شد: من دختر علیلی در این باغ داشتم که قادر بر حرکت نبود آن دختر گفت: بخدا قسم من همان دختر هستم! وقتی وی این سخن را شنید افتاد و غش کرد. هنگامی که بهوش آمد و برخاست دخترش او را نزدیک آن پرنده آورد. یهودی دید آن پرنده بر فراز آن درخت با قلبی حزین و دلی سوخته بعلت مصیبت و شهادت حسین علیه السلام ناله و ندبه میکند.
یهودی به آن پرنده گفت: تو را بحق آن کسی که تو را آفریده قسم میدهم با من بقدرت خدا سخن بگوئی! ناگاه آن پرنده با حالت گریه گفت: من موقع ظهر با گروهی از پرندگان بر فراز بعضی از اشجار بودیم. ناگاه دیدم پرنده‌ای بر ما وارد شد و گفت: ای پرندگان آیا جا دارد: شما از نعمتهای خدا بخورید و حسین در زمین کربلا با شدت گرما لب تشنه روی خاکهای داغ افتاده باشد؟
سر مقدسش بریده و بر فراز نیزه و زنانش اسیر و لباسشان بتاراج رفته

باشد! هنگامی که پرندگان این مقاله را شنیدند بسوی کربلاء پرواز کردند و ما امام حسین را دیدیم که در آن وادی افتاده است. آب غسل آن حضرت خون بدنش و کفنش آن ریگهائی بود که باد روی جنازه‌اش ریخته بود! ما روی جسد شریفش افتادیم و شروع بنوحه و زاری نمودیم. بدنهای خود را بخون شریف حسین رنگین کردیم. سپس هر یک بطرفی پرواز نمودیم و من در این مکان آمده‌ام.
موقعی که آن یهودی این مقاله را شنید تعجب کرد و گفت: اگر حسین نزد خدا مقام عالی نمیداشت خون مقدسش شفای هر دردی نمیبود. سپس آن یهودی و دخترش با تعداد پانصد نفر از خویشاوندانش بدین اسلام مشرف شدند.
از شخص اسدی نقل شده که گفت: هنگامی که لشکر بنی امیه از کربلا رفتند من در کنار نهر علقمه مشغول زراعت بودم. من عجائب و غرائبی دیدم که جز مختصری از آنها را نمیتوانم نقل نمایم.

از جمله اینکه هر گاه بادها بر من میوزیدند یک بوی مشک و عنبری بدماغ من میرسید. وقتی بادها ساکن میشدند ستارگانی را میدیدم که از آسمان بزمین نزول و نظیر آنها از زمین به آسمان صعود مینمایند. فقط من و اهل و عیالم در آنجا بودیم، شخص دیگری را ندیدیم تا از وی در باره آن منظره جویا شویم.
هنگام غروب آفتاب یک شبری از طرف قبله می‌آمد و من پشت به او کرده متوجه منزل خود میشدم. موقعی که صبح میشد و آفتاب طلوع میکرد و من از منزل خارج میشدم میدیدم آن شیر بسوی قبله میرود. با خودم میگفتم: این افرادی که کشته شدند از خوارج بودند و به عبید اللّٰه بن زیاد خروج کردند و ابن زیاد دستور قتل ایشان را صادر نموده بود. پس چرا معجزاتی را از این کشتگان می‌بینم که از دیگران نمی‌بینم! بخدا قسم باید امشب را بیدار باشم تا بنگرم آیا این شیر از این بدنها میخورد یا نه؟
وقتی آفتاب غروب کرد دیدم آن شیر آمد. موقعی که متوجه آن شیر شدم دیدم فوق العاده خوفناک است، لذا بدنم از دیدن وی دچار لرزه شد. این طور فکر کردم: اگر منظور این شیر خوردن گوشت بنی آدم باشد پس باید بسراغ من بیاید. من در همین فکر بودم که دیدم آن شیر در میان کشتگان رفت و روی جسدی که نظیر آفتاب بود ایستاد و خود را روی آن انداخت.
من با خودم میگفتم:
از گوشت آن بدن میخورد؟ ولی دیدم صورت خود را بخون آن جسد رنگین میکند و همهمه مینماید و با خود سخن میگوید.
من گفتم: اللّٰه اکبر!؟ این چه منظره تعجب آوری است. من همچنان مواظب آن شیر بودم تا اینکه تاریکی شب جهان را فرا گرفت دیدم شمع و

چراغ‌هائی آویزان بود که گویا: زمین را پر کرده باشند. سپس صدای گریه و ناله و لطمه‌های جانگدازی شنیدم و بدنبال آنها رفتم. ناگاه دیدم آن ناله و گریه‌ها از زیر زمین است، شنیدم شخصی میگفت:
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 235
وا حسیناه! وا اماماه! پوست بدن من دچار لرزه شد و نزدیک آن شخص گریان رفتم و او را بحق خدا و رسول قسم دادم و گفتم: تو کیستی؟ گفت: ما زنان جنیان هستیم. گفتم: برای چه گریانید!؟ گفتند: ما هر روز و شب برای حسین که شهید شده و تشنه بود عزاداری می‌کنیم.
گفتم: همین حسینی که این شیر نزد جسدش می‌نشینید؟ گفتند: آری.
آیا این شیر را میشناسی؟ گفتم: نه گفتند: این شیر پدرش علی بن ابی طالب است.
من در حالی مراجعت نمودم که اشگهایی بصورتم میچکید.
37- نقل شده: سکینه دختر امام حسین علیه السلام فرمود: ای یزید! من شب گذشته خوابی دیده‌ام که اگر گوش کنی برای تو بگویم. یزید گفت: چه خوابی؟
فرمود: در آن حینی که من بیدار بودم و از گریه خسته شده بودم نماز خواندم و دعاء کردم.
هنگامی که چشمم بخواب رفت دیدم درهای آسمان باز شده‌اند و نوری از آسمان بطرف زمین ساطع شده. بعدا خادم‌هائی از خادم‌های بهشت بنظرم رسید. سپس باغی را دیدم که سبز بود و قصری در آن باغ وجود داشت.
ناگاه دیدم پنج نفر از مردان بزرگ داخل شدند و یک خادم نزد ایشان بود.
من به آن خادم گفتم: این قصر از کیست؟ گفت: این قصر از پدرت حسین میباشد که خدا در عوض آن صبری که کرد به او عطا فرموده است. گفتم: این مردان بزرگ کیانند؟ گفت:
آن شخص اول: حضرت آدم ابو البشر است. دوم: نوح نبی اللَّه میباشد سوم: ابراهیم خلیل الرحمن چهارم: موسی کلیم اللَّه. گفتم: آن شخص پنجمی که می‌بینم محاسن خود را بدست گرفته و گریان و حزین میباشد کیست؟ گفت: ای سکینه! آیا او را نمی‌شناسی؟ گفتم: نه، گفت: این جدت پیامبر اسلام صلّی اللَّه علیه و آله است، گفتم: ایشان بکجا میروند؟ گفت: نزد پدرت حسین. گفتم: بخدا قسم الساعه
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 236
خود را بجدم میرسانم و او را از این مصائبی که دچار ما شده آگاه مینمایم. ولی آن حضرت سبقت گرفت و من به وی نرسیدم.
در همان حالی که متفکر بودم ناگاه دیدم علی بن ابی طالب علیه السلام در حالی که شمشیری بدست دارد ایستاده است. من به آن حضرت گفتم: یا جدا! بخدا قسم پسرت بعد از تو شهید شد! وی پس از اینکه گریان شد

مرا به سینه خود چسبانید و فرمود: ای دختر عزیزم صبر کن. خدا یاری خواهد کرد. سپس متوجه نشدم که آن بزرگوار بکجا رفت. من همچنان متعجب ماندم که چرا ندانستم او کجا رفت در همین حال بودم که دیدم دری از آسمان باز شد و ملائکه نزد سر مقدس پدرم صعود و نزول میکردند.
وقتی یزید این سخنان را شنید لطمه بصورت خود زد و گریان شد و گفت:
مرا با شهید کردن حسین چه کار! در روایت دیگری مینویسد: حضرت سکینه به یزید فرمود: سپس مردی نزد من آمد که رنگش نظیر درّ و صورتش مثل ماه و دل شکسته بود. من به آن خادم گفتم: این مرد کیست؟ گفت: این جدت پیغمبر خدا صلّی اللَّه علیه و آله میباشد، من نزدیک آن حضرت رفتم و به وی گفتم:
یا جداه! قتلت و اللَّه رجالنا و سفکت و اللَّه دمائنا، و هتکت و اللَّه حریمنا! یعنی یا جداه بخدا قسم مردان ما شهید و خونهای ما ریخته شدند و نسبت بما هتک حرمت شد. ما را بر شتران بی‌جهاز سوار کردند و بسوی یزید راندند.
پیغمبر خدا صلّی اللَّه علیه و آله مرا به سینه خود چسبانید. بعدا متوجه: حضرت آدم و نوح و ابراهیم و موسی علیهم السلام شد و به آنان فرمود: بنگرید این امت من بعد از من با فرزندم چه عملی انجام دادند؟ سپس آن خادم بمن گفت: ای سکینه صدای خود را آهسته کن. زیرا پیغمبر خدا را گریان کردی.
پس از این جریان آن خادم دست مرا گرفت و مرا داخل آن قصر نمود.
ناگاه با پنج نفر زن مواجه شدم که خدای توانا خلقت آنان را با عظمت و نور آنان را

زیاد کرده بود. در میان ایشان زنی بود عظیم الخلقت که موی سر خود را باز کرده و لباسهای سیاه پوشیده بود. وی پیراهن غرقه بخونی در دست داشت- هر گاه او برمیخواست زنان دیگر هم برمیخواستند و هر گاه می‌نشست آنان نیز می‌نشستند.
من به آن خادم گفتم: این زنان که خدا خلقت آنان را بزرگ نموده کیستند؟ گفت: ای سکینه! این حواء مادر بشر است. این مریم دختر عمران میباشد. این خدیجه دختر خویلد (بضم خاء و فتح واو) است: این هاجر میباشد. این ساره است و این بانوئی که پیراهن غرقه بخون در دست دارد و هر گاه می‌ایستد زنان دیگر هم با وی می‌ایستند و هر گاه می‌نشیند آنان نیز با او می‌نشینند جده‌ات فاطمه زهراء است. من نزدیک جده‌ام رفتم و گفتم:
قتل و اللَّه ابی و اوتمت علی صغر سنی! یعنی بخدا قسم پدرم شهید شد و من در کودکی یتیم شدم! آن بانو مرا بسینه خود چسبانید و گریه شدیدی

کرد. کلیه آن زنان هم گریان شدند و بحضرت زهراء گفتند: یا فاطمه! خدا بین تو و یزید در روز قیامت داوری خواهد کرد. سپس یزید سکینه را رها کرد و توجهی بسخن وی ننمود.
از هند که زوجه یزید بود نقل شده که گفت: من وارد رختخواب خود شدم و در عالم خواب دیدم یکی از درهای آسمان باز شد و ملائکه دسته دسته بسوی سر مبارک امام حسین فرود می‌آیند و میگویند:
السلام علیک یا ابا عبد اللّه! السلام علیک یا بن رسول اللّه! من در همین حال بودم که دیدم قطعه ابری از آسمان بزمین نازل شد و مردان فراوانی در میان آن بودند در میان ایشان مردی بود که رنگش مثل رنگ درّ و صورتش نظیر ماه بود. وی آمد تا خود را روی دندانهای ثنایای امام حسین انداخت و در حالی که آنها را می‌بوسید میفرمود:
یا ولدی قتلوک! اتراهم ما عرفوک! و من شرب الماء منعوک!
یعنی ای پسر عزیزم تو را کشتند! آیا دیدی که قدر تو را نشناختند! و تو را

از آشامیدن آب منع کردند! ای پسرم من جدت رسول خدا میباشم. این پدرت علی مرتضی است. این برادرت حسن میباشد. این عموهایت جعفر و عقیل هستند.
اینان حمزه و عباس میباشند. سپس آن حضرت اهل بیت خود را هر کدام پس از دیگری شماره میکرد.
هند میگوید: من در حالی از خواب بیدار شدم که دچار جزع و ترس شده بودم. ناگاه دیدم نوری بالای سر مبارک امام حسین منتشر گردیده است! من بدنبال یزید رفتم و او را در میان خانه‌ای تاریک یافتم. وی صورت خود را متوجه دیوار کرده بود و میگفت:
ما لی و للحسین!! یعنی مرا با حسین چه کار!! یزید دچار انواع و اقسام غم و اندوه شده بود من خواب خود را برایش نقل کردم و او همچنان سر خود را بزیر انداخته بود! راوی میگوید: هنگامی که صبح شد یزید حرم و اهل بیت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را خواست و به ایشان گفت: دوست دارید نزد من بمانید یا بجانب مدینه مراجعت نمائید؟ من جایزه فراوانی بشما خواهم داد. آنان گفتند: ما اولا دوست داریم برای امام حسین نوحه و عزاداری کنیم. یزید گفت: هر چه در نظر دارید انجام دهید. سپس حجره‌هائی در دمشق برای آنان تخلیه شد و مشغول عزاداری شدند و ... الی آخر آنچه که قبل از این در اثناء روایت یکم همین بخش ترجمه شد.
38- در کتاب: طرائف از سهل نقل میکند که گفت: وقتی خبر شهادت امام حسین علیه السلام بمدینه رسید ام سلمه زوجه پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم گفت: لعنت بر اهل عراق باد! حسین را کشتند. خدا آنان را

بکشد! حسین را فریب دادند و ذلیل کردند!؟
خدا ایشان را لعنت کند. من دیدم فاطمه زهراء یک شب یک طبق غذا و حلوائی آورد و در حضور پیغمبر خدا صلّی اللّه علیه و آله نهاد.
پیامبر خدا بفاطمه اطهر فرمود: پسر عمویت علی کجاست؟ فرمود: در میان خانه بود. رسول خدا فرمود: برو او را با دو فرزندش نزد من بیاور.
حضرت زهراء
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 239
در حالی آمد که دست حسنین را گرفته بود و حضرت امیر هم بدنبال آن بانو بود.
ایشان نزد پیغمبر خدا آمدند و آن بزرگوار حسنین را در کنار خود نشانید.
حضرت امیر طرف راست و فاطمه اطهر سمت چپ پیامبر اعظم اسلام نشستند.
ام سلمه میگوید: پیغمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله یک کساء خیبری را که زیر پای من و فرش ما بود بر گرفت و آن را بخود و آنان پیچید. بعدا دو طرف آن کساء را بدست گرفت و پس از اینکه دست خود را بطرف آسمان بلند کرد فرمود:
اللهم هؤلاء اهل بیتی فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا.
یعنی پروردگارا! اینان اهل بیت منند پلیدی را از ایشان بر طرف کن و آنان را بنحو مخصوصی پاکیزه بگردان: من گفتم: یا رسول اللّه! آیا من از اهل بیت تو نیستم؟ فرمود: چرا. سپس آن بزرگوار پس از اینکه در حق پسر عمویش علی و دخترش فاطمه و حضرت حسنین دعاء کرده بود مرا نیز داخل کساء نمود.
39- مؤلف گوید: شارح دیوان حضرت امیر علیه السلام از عمرو بن ابی المقدام نقل میکند: هنگامی که امام حسین شهید شده بود شنیدند هاتفی از آسمان (آن اشعاری را میخواند که در ذیل روایت یکم همین بخش ترجمه شدند و مطلع آنها این است: ایها القاتلون الی آخره).
40- مؤلف گوید: خط بعضی از فضلاء را یافتم که از خط شهید ثانی نقل میکند: موقعی که سر مقدس شهیدان و اسیران آل محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را نزد یزید بردند یزید این اشعار را انشاد کرد:
1- لما بدت تلک الرءوس و اشرقت تلک الشموس علی ربی جیرون
2- صاح الغراب فقلت صح اولا تصح فلقد قضیت من النبی دیونی
1- یعنی هنگامی که آن سرها ظاهر شدند و آن خورشیدهای درخشنده بر بالای دروازه جیرون (که یکی از دروازه‌های دمشق بوده) درخشیدند 2- کلاغ فریاد زد. من گفتم: چه فریاد بزنی و چه فریاد نزنی حقا که من حق خود را از پیامبر اسلام گرفتم.
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 240

41- در کتاب: دعوات راوندی روایت میکند هنگامی که حضرت علی بن-الحسین علیهم السلام را نزد یزید ملعون بردند یزید تصمیم گرفت گردن حضرت سجاد را بزند لذا آن امام مظلوم را در مقابل خود نگاه داشت و شروع بسخن کرد.
منظور یزید این بود که با آن حضرت مکالمه نماید و آن بزرگوار سخنی بگوید که یزید آن را بهانه کند و او را شهید نماید. ولی حضرت سجاد جواب او را مطابق با سؤالش میفرمود.
حضرت سجاد یک سبحه کوچکی در دست داشت که آن را با انگشت‌های خود میگردانید. و تکلم میکرد. یزید گفت: من با تو سخن میگویم و تو جواب مرا در حالی میدهی که سبحه را بدست خود میگردانی! چگونه این موضوع جائز است؟ امام سجاد فرمود: پدرم از جدم برایم نقل کرد که هر گاه نماز صبح را میخواند با کسی سخن نمیگفت تا اینکه سبحه را بر میداشت و میفرمود:
اللهم انی اصبحت اسبحک و امجدک و احمدک و اهللک بعدد ما ادیر به سبحتی.
سپس آن حضرت آن سبحه را بر میداشت و بدون اینکه تسبیح بگوید هر چه میخواست سخن میگفت و سبحه را میگردانید. میفرمود: همین گردانیدن سبحه برایش ثواب داشت و یک حرزی بود تا آن موقعی که در رختخواب خود وارد میشد. هنگامی که وارد رختخواب خود میشد نیز همین عمل را انجام میداد و سبحه خود را زیر سر خویش می‌نهاد و ثواب آن سبحه از این وقت تا وقت بعدی برایش حساب میشد. من بجدم اقتداء کردم و من این عمل را انجام دادم یزید گفت: من با هیچ کدام از شما (آل محمّد) تکلم نکردم مگر اینکه جوابی بمن داد که به آن پناهنده شد!! سپس حضرت سجاد را عفو کرد، جایزه‌ای به آن بزرگوار داد و آزادش نمود.
42- علی بن اسباط: در کتاب: نوادر از اصحاب خود نقل میکند که وقتی مصعب بن زبیر متوجه عبد الملک بن مروان شد تا با او قتال نماید و به حائر

امام حسین علیه السلام رسید بر سر قبر ابی عبد اللَّه الحسین توقف نمود گفت: یا ابا عبد اللَّه! بخدا قسم گر چه در باره نفس خود غضب کردی ولی راجع بدین خود غضب ننمودی. سپس در حالی بازگشت که این شعر را میخواند:
و ان الاولی بالطف من آل هاشم تأسوا فسنوا للکرام التأسیا
یعنی این شهیدان کربلا که از آل هاشم میباشند به نیاکان خود تأسی کردن را برای مردان بزرگوار سنت و سر مشق قرار دادند.
نیز در همان کتاب روایت میکند: وقتی خبر شهادت امام حسین در شهرها

منتشر شد تعداد صد هزار (000، 100) نفر زن نازا برای زیارت امام حسین آمدند و همه بچه‌دار شدند.

بخش چهلم راجع بگریه آسمان و زمین برای امام حسین علیه السلام

1- در تفسیر علی بن ابراهیم از حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام روایت میکند که فرمود: مردی که دشمن خدا و رسول بود به وی مرور کرد حضرت امیر این آیه را خواند:
فَما بَکَتْ عَلَیْهِمُ السَّماءُ وَ الْأَرْضُ وَ ما کانُوا مُنْظَرِینَ «1» پس از آن مرد حضرت حسین علیه السلام از نزد حضرت امیر عبور کرد و حضرت امیر فرمود: ولی آسمان و زمین برای این حسین گریان خواهند شد. سپس فرمود: آسمان و زمین جز برای یحیی بن زکریا و حسین بن علی علیهم السلام برای کسی گریان نشدند.
2- در کتاب: قرب الاسناد از امام جعفر صادق علیه السلام روایت میکند که فرمود: امام حسین را زیارت کنید و در حق او جفا منمائید. زیرا حسین بزرگ جوانان شهید، یا بزرگ جوانان اهل بهشت است. حسین شبیه یحیی بن زکریا میباشد. آسمان و زمین برای ایشان گریان شدند.
3- در کتاب: امالی شیخ از حسین بن ابی فاخته نقل میکند که گفت:

من و ابو سلمه سراج و یونس بن یعقوب و فضیل بن یسار در حضور امام جعفر صادق علیه السلام مشرف بودیم، من به آن حضرت گفتم: فدایت شوم هر گاه من در مجالس این گروه حاضر شوم و شما را در قلب خود یاد کنم چه بگویم؟ فرمود: هر وقت وارد مجالس این گروه شدی بگو: پروردگارا! راحتی و خوشنودی بما عطا کن زیرا تو هر عملی را که بخواهی انجام میدهی.
گفتم: فدایت شوم هر گاه حضرت حسین بن علی را یادآور میشوم چه بگویم فرمود: سه مرتبه بگو:
صلی اللّه علیک یا ابا عبد اللّه!
سپس امام صادق متوجه ما شد و فرمود: وقتی امام حسین شهید شد آسمانهای هفتگانه، موجوداتی که در میان آنها و ما بین آنها بودند. افرادی که در بهشت و جهنم بودند، آنچه که دیده می‌شود و آنچه دیده نمی‌شود عموما برای امام حسین علیه السلام گریه کردند فقط سه چیز برای امام حسین گریان نشدند.
گفتم: فدایت شوم آن سه چیز کدامند که برای امام حسین گریه نکردند؟
فرمود: بصره و دمشق و آل حکم (بفتح حاء و کاف) ابن ابی العاص.
4- صدوق در کتاب: امالی و علل الشرائع از جبله مکیه از میثم تمار روایت میکند که گفت: بخدا قسم این امت پسر دختر پیغمبر خود را در روز دهم ماه محرم میکشند بعدا دشمنان خدا روز شهادت حسین را روز خیر و

برکت میدانند. این موضوع عملی خواهد شد. زیرا در علم خدای علیم این طور سبقت گرفته است.
من این خبر را از آن عهدی که مولای من علی بن ابی طالب با من کرد میدانم. امیر المؤمنین: علی بمن خبر داد که هر چیزی برای مظلومیت حسین گریه خواهد کرد، حتی: وحشیان صحراها، ماهیان دریاها، پرندگان آسمان آفتاب، ماهتاب، ستارگان، آسمان، زمین، مؤمنین انس و جن، جمیع ملائکه

آسمانها و زمین‌ها، رضوان، مالک و حاملین عرش. آسمان خون و خاکستر می‌بارد.
سپس فرمود: لعنت خدا بر قاتلین حسین واجب شد همان طور که بر مشرکینی که برای خدا شریک قرار دادند واجب گردید و همان طور که لعن خدا بر یهود و نصارا و مجوس لازم شد.
جبله میگوید: به میثم گفتم: چگونه مردم آن روزی را که امام حسین در آن شهید می‌شود روز خیر و برکت قرار می‌دهند؟ میثم پس از اینکه گریان شد گفت: بجهت آن حدیث ساختگی که میگویند: خدا در یک چنین روزی توبه حضرت آدم را قبول کرد. نیز می‌پندارند: خدا توبه حضرت داود را در یک چنین روزی قبول نمود. در صورتی که خدا توبه حضرت داود را در ماه ذیحجه پذیرفت.
آنان گمان میکنند: آن روز همان روزی است که خدا حضرت یونس را از شکم ماهی خارج کرده است. در صورتی که خدا تعالی حضرت یونس را در ماه ذی حجة از شکم ماهی اخراج نمود. ایشان گمان میکنند: روز شهادت حسین همان روزی است که کشتی نوح بر فراز جودی قرار گرفت. در صورتی که کشتی نوح در روز هیجدهم ماه ذی حجه بر فراز جودی قرار گرفت. آنان گمان مینمایند: آن روز روزی است که خدا دریا را برای بنی اسرائیل شکافت.
در صورتی که این موضوع در ماه ربیع الاول واقع شد.
بعدا میثم گفت: ای جبله! بدان که حسین علیه السلام روز قیامت بزرگ شهیدان است و اصحاب حسین را بر سایر شهیدان درجه رفیعه‌ای میباشد.
ای جبله! هر گاه دیدی قرمزی آفتاب نظیر خون تازه گردید بدان که امام حسین شهید شده است.
جبله میگوید: یک روز من خارج شدم و آفتاب را دیدم که نظیر چادرهای قرمزی که بخون تازه رنگین شده باشند بر دیوارها تابیده است.
من فریاد زدم و گریان شدم و گفتم: بخدا قسم که مولای ما امام حسین

کشته شده است! 5- در کتاب: کامل الزیاره از امام جعفر صادق علیه

السلام روایت میکند که فرمود: هشام بن عبد الملک نزد پدرم فرستادم و آن حضرت را بسوی شام برد وقتی پدرم نزد هشام وارد شد هشام به آن بزرگوار گفت: ما تو را خواسته‌ایم تا راجع به مسأله‌ای از تو جویا شویم که صلاح نبود شخصی غیر از من آن را پرسش نماید من در زمین شخصی را نمی‌بینم که این مسأله را بداند یا دانسته باشد. آن شخص غیر از یکنفر وجود ندارد:
پدرم فرمود: آنچه را دوست داری جویا شو. اگر من بدانم جواب میگویم اگر ندانم میگویم: نمیدانم. زیرا راست گفتن برای من سزاوارتر است.
هشام گفت: مرا از آن شبی که علی بن ابی طالب در آن کشته شد آگاه کن و بگو: شخصی که در شهر کوفه نبوده است چگونه میتواند برای مقتول شدن علی دلیل بیاورد. چه علامتی برای قتل علی برای مردم در کار بوده است؟
اگر تو این موضوع را میدانی و صلاح میدانی مرا از آن آگاه کن. آیا آن علامتی که برای قتل علی بن ابی طالب بوده برای دیگری هم بوده است یا نه؟
پدرم فرمود: آن شبی که امیر المؤمنین: علی بن ابی طالب علیه السلام در آن شهید شد در آن شب تا طلوع فجر هر سنگی از روی زمین برداشته میشد خون تازه در زیر آن سنگ یافت میگردید.
آن شبی که هارون برادر موسی شهید شد همین طور بود. نیز آن شبی که یوشع بن نون کشته شد همین طور بود. آن شبی که حضرت عیسی علیه السلام بطرف آسمان بالا رفت همین منظره رخ داد. نیز آن شبی که شمعون بن حمون الصفا شهید شد همین جریان بود، آن شبی که حضرت حسین بن علی علیهما السلام شهید شد همین علائم رخ دادند.
رنگ از صورت هشام پرید و رنگش دیگرگون شد و تصمیم گرفت که بر پدرم پرخاش نماید! پدرم به او فرمود: بر مردم واجب است که از امام خود

اطاعت نمایند و نسبت به او نصیحت صادقانه کنند. آنچه مرا وادار نمود که جواب سؤال امیر المؤمنین را بگویم معرفت من بود. زیرا بر من لازم است مطیع امیر المؤمنین باشم. امیر المؤمنین هم باید بمن خوشبین باشد.
هشام بپدرم گفت: هر وقت میخواهی بسوی اهل بیت خود برگرد! پدرم از مجلس خارج شد و هشام به وی گفت: با من تعهد کن تا من زنده باشم این حدیث را برای احدی نقل نکنی! پدرم با وی این تعهد را کرد و او را راضی نمود. الی آخره.
6- نیز در همان کتاب از ابو نضره از مردی از اهل بیت المقدس نقل میکند

که گفت: بخدا قسم ما اهل بیت المقدس و اطراف آن. شب شهادت امام حسین را شناختیم. ابو نضره گفت: چگونه آن شب را شناختید؟ گفت: هیچ سنگ و ریگی را بلند نمی‌کردیم مگر اینکه خون تازه از زیر آن میجوشید. دیوارها نظیر خون بسته قرمز شدند. آسمان مدت سه روز خون تازه می‌بارید. شنیدیم منادی در نیمه‌های شب ندا میکرد و شعری را میخواند که مطلع آن این است:
1- أ ترجو امة قتلت حسینا شفاعة جده یوم الحساب
1- یعنی آیا جا دارد این امتی که حسین را کشتند روز قیامت بشفاعت جدش امیدوار باشند!؟ 2- معاذ اللَّه شما بطور یقین بشفاعت احمد و ابو تراب نائل نخواهید شد 3- شما بهترین شهسوار و بهترین پیران و بهترین جوانان را کشتید.
آفتاب مدت سه روز گرفت و بعدا باز شد. اوضاع ستارگان دیگرگون شد.
وقتی صبح شد ما راجع بقتل آن حضرت گفتگو کردیم. چند صباحی بیش نگذشت که خبر شهادت امام حسین علیه السلام آمد.
7- نیز در کتاب: کامل الزیاره از زهری نقل میکند که گفت: وقتی امام حسین شهید شد هیچ سنگریزه‌ای در بیت المقدس باقی نماند مگر اینکه خون تازه در زیر آن یافت میشد.
8- نیز در کتاب: سابق الذکر از امام محمّد باقر علیه السلام روایت میکند که فرمود:
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 247
انس، جن، پرندگان و وحوش برای حسین بن علی بنحوی گریه کردند که اشگشان جاری شد.
9- نیز در همان کتاب از حضرت امیر علیه السلام روایت میکند که فرمود: پدر و مادرم بفدای این حسینی که در پشت کوفه (یعنی کربلا) شهید خواهد شد. بخدا قسم گویا: می‌بینم که انواع و اقسام حیوانات وحشی گردنهای خود را روی قبر حسین نهاده و شب تا صبح برای حسین گریه میکنند و مرثیه میخوانند. وقتی آن زمان آمد از جفا کاری بر حذر باشید! 10- نیز در کتاب: کامل الزیاره از امام جعفر صادق علیه السلام روایت سوم همین بخش را نقل میکند که ترجمه شد.
11- نیز در همان کتاب قسمت اخیر روایت سوم همین بخش را نقل میکند. ولی بجای آل حکم بن ابی العاص آل عثمان را فرموده است.
12- نیز در کتاب سابق الذکر قسمت اخیر روایت سوم همین بخش را مینگارد.
13- در کتاب: کامل الزیاره از زراره از امام جعفر صادق علیه السلام روایت میکند که فرمود: ای زراره! آسمان مدت چهل روز برای امام حسین خون گریه کرد. زمین مدت چهل روز برای امام حسین گریه کرد.

گریه زمین این بود که سیاه چهره شد آفتاب مدت چهل روز برای حسین علیه السلام گریه کرد. گریه آفتاب این بود که گرفت و قرمز شد. کوه‌ها قطعه قطعه و پراکنده شدند. دریاها بتلاطم آمدند. ملائکه مدت چهل روز برای امام حسین گریه کردند.
هیچ زنی از ما خضاب نکرد: روغن ببدن خود نمالید، سرمه بچشم نکرد.
موی سر شانه ننمود تا آن موقعی که سر عبید اللّه بن زیاد ملعون نزد ما آمد. و بعد از آن دائما اشک ما جاری بود.
هر گاه جدم به یاد امام حسین می‌آمد بقدری گریه میکرد که اشک چشمش ریش مبارکش را تر مینمود. هر کسی گریه جدم را میدید بحال آن حضرت گریان میشد. آن ملائکه‌ای که نزد قبر امام حسین هستند گریه میکنند و کلیه ملائکه

هواء و آسمان برای گریه آنان گریان میشوند. موقعی که امام حسین علیه السلام جان سپرد جهنم بنحوی فریاد زد که نزدیک بود زمین شکافته شود.
هنگامی که عبید اللّه بن زیاد و یزید بن معاویه لعنهم اللّه مردند دوزخ یک نعره‌ای زد که اگر خدای توانا آن را بوسیله موکلین آن آرام نمیکرد فورا هر کسی را که روی زمین بود میسوزانید. اگر بدوزخ اجازه داده میشد هیچ چیزی نبود مگر اینکه آن را می‌بلعید. ولی دوزخ مأمور و مهار شده است. چند مرتبه بر موکلین خود سرکشی نمود تا اینکه جبرئیل آمد و آن را بوسیله بال خود ساکن کرد.
دوزخ برای امام حسین گریه و ندبه میکند.
دوزخ برای قاتل امام حسین زبانه میکشد. اگر حجت‌های خدا روی زمین نبودند زمین در هم شکسته میشد. و آنچه را که بر پشت خود داشت فرو میریخت. زلزله زیاد نمیشود مگر در موقعی که قیامت نزدیک شود.
هیچ چیزی از چشمی که برای حسین گریه کند و اشکی که برای امام حسین بریزد نزد خدا محبوب‌تر نخواهد بود. هیچ کسی برای امام حسین گریه نمی‌کند مگر اینکه بفاطمه و به پیغمبر خدا خواهد رسید و حق ما را ادا خواهد کرد .. هر بنده‌ای فردای قیامت محشور شود چشمانش گریانند مگر آن چشم که برای جدم حسین گریان باشد. زیرا او در حالی محشور می‌شود که چشمش (بجمال محمّد و آل اطهرش) روشن است. بشارتی به او داده می‌شود و آثار سرور در صورتش میباشد.
مردم در آن روز دچار جزع و فزع هستند غیر از گریه‌کنندگان بر امام حسین که در امان خواهند بود. مردم در آن روز برای حساب عرضه میشوند. ولی آنان در زیر سایه عرش با امام حسین علیه السلام گفتگو میکنند و از بدی حساب خوفی ندارند. به ایشان گفته می‌شود: داخل بهشت شوید، ولی نمی‌پذیرند، بلکه مجلس سخن گفتن با امام حسین را

انتخاب می‌کنند.
حور العین نزد آنان فرستاده میشوند و به ایشان میگویند: ما و این غلمان

بهشتی مشتاق شما میباشیم. ولی آنان برای آن سرور و کرامتی که در مجلس امام حسین می‌بینند سر بسوی حور العین بلند نمی‌کنند. ولی گروهی از دشمنان ایشان با صورت دچار آتش جهنم هستند و گروه دیگری میگویند: ما شفیع و دوست مهربانی نداریم.
آنان منزل و مأوای ایشان را می‌بینند ولی قدرت ندارند که به ایشان نزدیک شوند و به ایشان برسند ملائکه از طرف زنان و خدام ایشان خبر میاورند که دارای چه کرامت‌هائی میباشند. ایشان میگویند: بعدا نزد شما خواهیم آمد. وقتی ملائکه برمیگردند و جواب ایشان را برای زنانشان میبرند شوق زنانشان به ایشان بیشتر خواهد شد، زیرا ملائکه بزنانشان خبر میدهند که ایشان نزد امام حسین گرامی هستند، آنان میگویند: سپاس مخصوص آن خدائی است که ما را از فزع و هول بزرگ روز قیامت نجات داد.
سپس مرکب و اسب‌های نجیبی برای آنان میاورند و آنان مشغول حمد و ثناء خدا و صلوات بر پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله میباشند تا بمنزل‌های خود وارد میشوند.
14- نیز در کتاب سابق الذکر از ابو بصیر روایت میکند که گفت: من در حضور حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مشغول گفتگو بودم که پسرش نزد آن حضرت وارد شد. امام صادق او را در بر گرفت و بوسید و فرمود: خدا حقیر کند آن کسی را که شما را حقیر کند و انتقام بگیرد از آن کسی که در حق شما ستم کند.
واگذار نماید آن کسی را که شما را تنها میگذارد. لعنت کند آن افرادی را که شما را بقتل میرسانند.
خدا برای شما: ولی و حافظ و ناصر است، گریه زنان، پیامبران، صدیقین، شهیدان و ملائکه آسمان طولانی شد.
سپس حضرت صادق گریان شد و فرمود: ای ابو بصیر! هر گاه می‌بینم یکی از فرزندان امام حسین نزد من می‌آید من برای آن مصیبتی که دچار پدرشان و خودشان شد نمی‌توانم خودداری نمایم. ای ابو بصیر! فاطمه اطهر برای حسین گریه و فریاد میکند.

جهنم برای مظلومیت حسین یک نعره‌ای میزند که کاش موکلین صدای آن را نمیشنیدند در صورتی که برای آن آماده شده‌اند. از خوف اینکه گردنی از آن خارج شود یا دود آن خارج گردد و اهل زمین بسوزند. ملائکه جهنم را مادامی که گریان است لگام میکنند و آن را زجر میدهند و درهای آن را

بعلت خوف اهل زمین استوار مینمایند جهنم مادامی که صوت فاطمه آرام نشود آرام نخواهد شد.
نزدیک می‌شود که دریاها شکافته و داخل یک دیگر شوند. هیچ قطره‌ای از آب دریاها نیست مگر اینکه یک ملک به آن موکل است هنگامی که آن ملک صوت دریا را می‌شنود هیجان آن را بوسیله بال‌های خود آرام میکند و بعضی را بر بعض دیگر حبس مینماید. این عمل را برای خوف دنیا و هر کسی که در آن و در روی زمین است انجام میدهد.
ملائکه دائما مهربانی میکنند و بعلت گریه فاطمه اطهر گریه مینمایند.
دعا میکنند و بسوی خدا تضرع و زاری میکنند. اهل عرش و اطراف آن نیز همین عمل را انجام میدهند. صداهائی از ملائکه بعلت خوف اهل زمین برای تقدیس خدا بلند می‌شود. اگر یکی از صداهای آنان بزمین برسد اهل زمین بی‌هوش میگردند و کوه‌ها از جای خود کنده میشوند و زمین بوسیله زلزله اهل خود را فرو خواهد برد.
گفتم: فدایت شوم این امر بزرگی است. غیر این امر از این بزرگتر است مادامی که آن را نشنیده باشی. حضرت صادق علیه السلام بمن فرمود: ای ابو بصیر! آیا دوست داری از افرادی باشی که فاطمه را یاری میکنند؟ وقتی این سخن را فرمود: من بنحوی گریان شدم که قدرت سخن گفتن و کلام خود را نداشتم.
سپس آن حضرت برخاست و سر سجاده عبادت رفت و من در همان حال از حضورش مرخص شدم. بعد از غذا و خواب استفاده نکردم. روزه گرفتم و ترسان شدم تا اینکه نزد آن بزرگوار رفتم هنگامی که دیدم او آرام شده من نیز آرام گردیدم و خدا را سپاس گفتم. چون که دچار عقوبتی نشدم.
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 251
15- در کتاب: کامل الزیاره (قسمتی از روایت یکم همین بخش را از حضرت علی بن ابی طالب نقل میکند که ترجمه شد) 16- نیز در همان کتاب (مشابه روایت یکم همین بخش را روایت میکند) 17- نیز در کتاب سابق الذکر (طبق شماره‌گذاری این کتاب از روایات- 18- تا روایت- 21- موضوعاتی را نقل میکند که نظیر موضوعات قبلی میباشد).
22- نیز در همان کتاب از عبد الخالق روایت میکند که گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم (در تفسیر آیه- 7- سوره مریم) میفرمود: حسین نام قبل از امام حسین و یحیی نام قبل از حضرت یحیی بن زکریا نبوده است.
آسمان جز برای ایشان مدت چهل روز گریه نکرده است. من گفتم: گریه آسمان چگونه بود. فرمود: آفتاب در حالی که قرمز بود طلوع و غروب میکرد.
23- نیز در کتاب سابق الذکر (از روایت- 23- تا- 32- طبق شماره‌گذاری

این کتاب روایاتی را نقل میکند که مقارب روایات سابق همین بخش است).
33- نیز در کتاب نام برده شده از داود بن فرقد روایت میکند که گفت:
من در خانه حضرت صادق علیه السلام نشسته بودم و به کبوتر راعبی که صدا میکرد نظر میکردم. حضرت صادق یک نظر طولانی بمن کرد و فرمود: ای داود، میدانی این پرنده چه میگوید؟ گفتم: نه بخدا، فدایت شوم. فرمود: در حق قاتلان امام حسین علیه السلام نفرین میکند. این کبوتر را در منزل خود نگاه دارید ...
34- نیز در همان کتاب از حسین بن ابی غندر روایت میکند که گفت:
از امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم راجع به جغد میفرمود: آیا احدی از شما جغد را در روز می‌بینید؟ گفته شد: روز کمتر ظاهر می‌شود و غیر از شب ظاهر نمیگردد.
حضرت فرمود: آیا نه چنین است که جغد دائما در مکانی که آباد است جای گزین میشد. ولی موقعی که امام حسین علیه السلام شهید شد جغد قسم خورد که ابدا در مکانهای

آباد منزل و مأوا نگیرد! و جز در خرابه‌ها جای گزین نشود. جغد در همه روز روزه و محزون میباشد تا شب فرا رسد. هنگامی که شب می‌شود همچنان برای امام حسین ناله میکنند تا صبح شود.
35- (مترجم گوید: از روایت- 35- تا روایت 41 همین بخش روایاتی از اهل تسنن در باره گریه موجودات برای امام حسین نقل میکند که نظیر اخبار سابق الذکر است).
42- در کتاب: امالی از حضرت صادق علیه السلام روایت میکند که فرمود:
هنگامی که امام حسین بوسیله شمشیر مضروب شد و قاتل آن حضرت سبقت گرفت که سر مقدسش را جدا کند منادی از طرف پروردگار توانا از وسط عرش ندا در داد:
ای امتی که بعد از پیامبر خود ظلم و ستم کردید (و حسین را سر بریدید) خدا شما را برای ادراک روز عید قربان و عید فطر موفق نکند.
علامه مجلسی میفرماید: موفق نشدن آنان برای درک عید قربان و عید فطر چنان که اکثر علماء فرموده‌اند این است که در اکثر اوقات هلال ماه ذی حجه و ماه رمضان بر آنان اشتباه می‌شود. یا بعلت این است که چون امام بر حق در میان آنان نیست موفق نمی‌شوند: این دو نماز را بطور کامل بخوانند. یا اصل آن را بجا بیاورند. زیرا شرط آن حاضر بودن امام است. یا اینکه این موضوع مختص به عامه میباشد، چنان که ظاهر قول اخیر نزد من ظاهرتر است.
43- در کتاب علل الشرائع نظیر روایت- 42- را نقل میکند.

44- در کتاب: امالی روایت میکند که یک روز امام حسین نزد امام حسن رفت. وقتی به امام حسن نظر کرد گریان شد. امام حسن فرمود: یا حسین! برای چه گریان شدی؟ فرمود: برای آن ظلمی که در حق تو خواهد شد. امام حسن علیه السلام فرمود: آنچه موجب قتل من می‌شود یک زهری است که بوسیله دسیسه‌ای بخورد من داده خواهد شد.
و لکن لا یوم کیومک یا ابا عبد اللّه
! زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 253
یعنی ولی هیچ روزی مثل روز (عاشورای) تو نخواهد بود یا ابا عبد اللَّه! زیرا تعداد سی هزار (000، 30) نفر مرد در اطراف تو اجتماع میکنند که گمان می‌نمایند از امت جد ما خواهند بود و خود را بدین اسلام می‌بندند. آنان برای کشتن، ریختن خون، هتک حرمت، اسیر کردن فرزندان و زنان و تاراج نمودن اموال تو ازدحام خواهند کرد! در یک چنین موقع است که لعنت خدا دامنگیر بنی امیه می‌شود. آسمان خاکستر و خون می‌بارد. هر چیزی برای مظلومیت تو گریان می‌شود، حتی وحشیان صحرا و ماهیان دریاها- 45- 46- در کتاب قصص الأنبیاء (نظیر روات قبلی همین بخش را در باره گریه آسمان و زمین نقل می‌کند).
47- در کتاب: کامل الزیاره از عروة بن زبیر نقل میکند که گفت:
در آن روزی که عثمان ابو ذر را از مدینه بسوی ربذه خارج و تبعید کرد مردم به ابو ذر گفتند: مژده باد تو را، زیرا این مظلومیت تو در راه رضای خدا قلیل است گفت: آری این عمل خیلی سهل است. ولی شما چه خواهید کرد در آن هنگامی که حسین بن علی کشته شود یا گفت: ذبح شود!؟
بخدا قسم بعد از قتل خلیفه یعنی حضرت امیر علیه السلام شهیدی از امام حسین بزرگتر نخواهد بود! خدا شمشیر قدرت خود را در میان این امت می‌کشد و آن را هرگز غلاف نخواهد کرد.
خدای توانا یک شخص منتقمی را از فرزندان حسین علیه السلام میفرستد تا از مردم انتقام بگیرد.
اگر شما بدانید از شهید شدن امام حسین چه بر سر: اهل دریاها و ساکنین کوهها و بیشه‌ها و اهل آسمان‌ها چه خواهد آمد بخدا قسم بقدری گریه می‌کردید که روح از بدن شما خارج شود. هیچ آسمانی نیست که روح امام
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 254
به آن بگذرد مگر اینکه تعداد هفتاد هزار (000، 70) ملک برای آن حضرت جزع و فزع میکنند. آنان یک نوعی قیام می‌کنند که مفصل‌هاشان تا روز قیامت لرزان است.
هیچ ابری نیست که عبور کند و رعدو برق بزند مگر اینکه قاتل حسین را

لعنت خواهد کرد. هیچ روزی نیست مگر اینکه روح حسین را بر پیغمبر اعظم اسلام عرضه میکنند. و ایشان با یک دیگر ملاقات مینمایند.

بخش چهل و یکم در باره ضجه ملائکه و پیامبران و فاطمه اطهر برای امام حسین علیه السلام

1- مؤلف گوید: خبر ابن شبیب را در باب ثواب گریه برای امام حسین علیه السلام نگاشتیم.
2- در کتاب: امالی از امام جعفر صادق علیه السلام روایت میکند که فرمود: تعداد چهار هزار ملک بزمین هبوط کردند تا در رکاب حسین بن علی علیهما السلام قتال کنند ولی چون آن حضرت اجازه قتال به آنان نداد لذا ایشان مراجعت کردند و هنگامی بزمین هبوط نمودند که امام حسین شهید شده بود. آنان در حالی که غبار آلوده‌اند تا روز قیامت نزد قبر امام حسین گریه میکنند و نام رئیس ایشان منصور است.
3- در کتاب: امالی شیخ از امام جعفر صادق علیه السلام روایت میکند که فرمود:
وقتی کار امام حسین تمام شد ملائکه بسوی خدا ضجه کردند و گفتند: پروردگارا آیا جا دارد: این مصیبت دچار حسین شود که صفی و پسر پیامبر تو است؟ خدای توانا سایه حضرت قائم علیه السلام را به آنان نشان داد و فرمود: من بوسیله وی از افرادی که در حق حسین ظلم کردند انتقام خواهم کشید.
4- صدوق در کتاب: علل الشرائع از ثمالی روایت میکند که گفت: به امام محمّد باقر گفتم: یا بن رسول اللّه! آیا کلیه شما قائم بر حق نیستید؟ فرمود: چرا.
گفتم: پس چرا فقط امام دوازدهم دارای نام: قائم است؟ فرمود: هنگامی که جدم امام حسین علیه السلام شهید شد ملائکه بسوی خدا ضجه و گریه و ناله کردند و گفتند:
پروردگار ما! آیا غفلت میکنی از کسی که برگزیده و پسر برگزیده تو را میکشد؟
خدای سبحان وحی کرد: ای ملائکه من آرام بگیرید بعزت و جلال خودم

قسم من از آنان انتقام میگیرم و لو اینکه بعد از مدتی باشد. سپس خدای توانا امامانی را که از فرزندان حسین بوجود میایند به ملائکه ارائه کرد و ایشان بدین جهت مسرور شدند. هر گاه یکی از آنان نماز میخواند خدای سبحان میفرماید: بوسیله آن قائم از ایشان انتقام خواهم گرفت.
5- در کتاب: کامل الزیاره از پیغمبر خدا صلّی اللّه علیه و آله روایت میکند که فرمود:
آن ملکی که نزد پیامبر خدا آمد و آن حضرت را از قتل حسین بن علی آگاه کرد ملک دریاها بود. زیرا یکی از ملائکه فردوس روی دریا نازل شد و

بالهای خود را روی آن دریا گسترانید. بعدا فریاد زد: ای اهل دریاها! لباس عزا بپوشید، زیرا فرزند رسول خدا شهید شد! سپس از خاک قبر حسین بوسیله بال‌های خود به آسمان‌ها برد. هیچ ملکی را ملاقات نکرد مگر اینکه آن تربت مقدس را می‌بوئید و یک اثر از آن نزد آن ملک باقی می‌ماند. آن ملک قاتل امام حسین را با تابعین و پیروان آنان لعنت میکرد.
6- نیز در کتاب نام برده شده (از روایت- 6- همین بخش تا روایت- 17- موضوعاتی را در باره نزول و گریه ملائکه برای امام حسین علیه السلام نقل میکند که در روایات قبلی ترجمه شدند).
17- در کتاب سابق الذکر از صادق آل محمّد صلّی اللَّه علیه و آله روایت میکند که فرمود:
هر گاه امام حسین را زیارت میکنید زبان خود را جز از گفتن خیر نگاه دارید.
زیرا ملائکه شبانه روزی که حافظ مردم و موجودات هستند نزد آن ملائکه‌ای که در حائر امام حسین میباشند میایند و با آنان مصافحه میکنند. ولی ایشان از شدت گریه جوابشان را نمیگویند.
آنان در انتظار تکلم ایشان هستند تا زوال آفتاب و روشن شدن طلوع فجر. سپس راجع بموضوعی از امر آسمان جویا میشوند. آنان ما بین زوال آفتاب و طلوع فجر سخن نمیگویند و از گریه و دعا خسته نمی‌شوند و در آن دو وقت از یاران خود رو گردان نخواهند شد. زیرا هر وقت شما سخن بگوئید متوجه شما هستند.
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 257
گفتم: فدایت شوم چه چیزی است که در باره آن از ایشان جویا میشوند، کدام یک از آنان از دیگری پرسش میکنند، آیا آن ملائکه‌ای که حافظ بر- موجودات هستند سؤال مینمایند یا آنهائی که موکل بحائر امام حسین میباشند؟
فرمود: ملائکه حائر حسین از آنان پرسش میکنند. زیرا ملائکه حائر از حائر دور نمی‌شوند. ولی ملائکه‌ای که حافظ بر موجودات هستند نزول و صعود مینمایند.
گفتم: چه موضوعی را از او جویا میشوند؟ فرمود: هر گاه آنان عروج میکنند به اسماعیل که ملک هواء است بر میخورند و چه بسا می‌شود که: پیامبر خدا، فاطمه، حسن، حسین، و امامانی را که گذشته‌اند نزد اسماعیل می‌بینند. سپس آن بزرگواران از ملائکه راجع بموضوعاتی و از افرادی که از شما بزیارت امام حسین حاضر شده‌اید جویا میشوند و میفرمایند: آنان را بدعای خود بشارت دهید.
ملائکه حافظین میگویند: چگونه ما به ایشان بشارت دهیم در صورتی که آنان سخن ما را نمی‌شنوند! میفرمایند: برای ایشان برکت بخواهید و دعای

خیر کنید. این بشارتی است که از طرف ما برای ایشان است. هنگامی که آنان بر میگردند زوار امام حسین را بوسیله بال‌های خود محفوظ میدارند تا مکان شما را احساس نمایند و ما آنان را بخدائی می‌سپاریم که امانت‌های او ضایع نمیشوند.
اگر مردم بدانند چه خیری در زیارت امام حسین میباشد با شمشیر برای زیارت حسین با یک دیگر قتال میکنند و اموال خود را برای تشرف بزیارت امام حسین میفروشند.
فاطمه اطهر در حالی به زائران امام حسین نظر میکند که تعداد: هزار پیغمبر، هزار صدّیق، هزار شهید و هزار هزار ملائکه کروبین با آن بانو هستند و او را در گریه کردن یاری مینمایند. فاطمه زهراء ناله و فریادی میزند که کلیه ملائکه آسمانها بعلت ناله آن بانو گریان میشوند.
حضرت زهرای اطهر آرام نمی‌شود تا اینکه پیامبر خدا می‌آید و به وی میفرماید: ای دخترم! تو کلیه ملائکه آسمانها را گریان نمودی و آنان را از تقدیس

و تسبیح خدا بازداشتی. آرام باش تا آنان مشغول تقدیس و تسبیح باشند. زیرا خدا امر خود را اجرا خواهد کرد.
فاطمه اطهر به آن افرادی که از شما برای زیارت امام حسین حاضر شده‌اند نظر رحمت میکند و هر خیری را از خدا برای آنان میخواهد. مبادا شما از زیارت قبر حسین کناره‌گیری کنید. زیرا زیارت امام حسین بقدری خیر دارد که قابل شماره نیستند.
18- نیز در کتاب: کامل الزیاره از حریز روایت میکند که گفت: بصادق آل محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم گفتم: فدایت شوم بقاء شما اهل بیت چقدر اندک و اجل‌های شما چقدر نزدیک است. در صورتی که این مردم این همه احتیاج بشما دارند؟
امام صادق فرمود: هر یک از ما دارای یک صحیفه و برنامه است. در آن صحیفه مطالبی است مورد احتیاج که باید در مدت عمر به آن‌ها عمل شود. هنگامی که مندرجات آن صحیفه خاتمه یافتند او میداند که اجلش نزدیک شده است. سپس پیغمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله نزد او می‌آید و خبر مرگ وی را میدهد و او را از آنچه که نزد خدا دارد آگاه میکند.
وقتی امام حسین علیه السلام صحیفه خود را قرائت کرد دید آنچه که خواهد آمد و آنچه که باقی مانده است برایش شرح داده شده است. چون چیزهائی باقی مانده بود که عملی نشده بودند لذا متوجه قتال گردید. آن اموری که باقی مانده بودند عبارت بودند از اینکه ملائکه از خدا خواستند تا امام حسین را یاری نمایند.
خدا به آنان اجازه داد. وقتی ملائکه خویشتن را برای قتال آماده کردند امام

حسین علیه السلام شهید شده بود. هنگامی که ملائکه برای نصرت آن حضرت نازل شدند مدت آن بزرگوار منقضی و او شهید شده بود.
ملائکه گفتند: پروردگارا! تو بما اجازه دادی فرود آئیم و حسین را یاری نمائیم. اکنون که فرود آمده‌ایم تو امام حسین را قبض روح کرده‌ای!؟ خدای حکیم وحی کرد: شما نزد قبر مقدس حسین باشید تا او را بنگرید که خروج

کرده است. وقتی خروج نمود او را یاری نمائید. شما برای حسین و برای اینکه یاری کردن از دست شما رفت گریه کنید. زیرا شما برای نصرت و گریه از برای حسین اختصاص دارید. لذا ملائکه قربتا الی اللَّه و برای فوت شدن نصرت خود از حسین گریان شدند. موقعی که امام حسین خروج کند آنان انصار آن حضرت خواهند بود.
19- نیز در کتاب سابق الذکر و کتاب: مناقب و کتاب: کافی از روایت- 19- این بخش تا آخر بخش روایاتی را در باره گریه و نصرت ملائکه برای امام حسین علیه السلام نقل میکنند که مضمون آنها را قبل از این در همین بخش ترجمه کردیم.

بخش چهل و دوم راجع به خواب ام سلمه و غیره و خبر دادن پیامبر خدا از شهادت امام حسین علیه السلام

1- در کتاب مجالس مفید از صادق آل محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم روایت میکند که فرمود:
یک روز صبح دیدند ام سلمه گریه میکند. به وی گفته شد: برای چه گریه میکنی؟
گفت: امشب پسرم حسین کشته شده است. زیرا من پیغمبر خدا را از موقعی که از دنیا رحلت کرده در خواب ندیدم. ولی دیشب آن حضرت را در حالی خواب دیدم که رنگ مبارکش تغییر کرده بود. و محزون بود. گفتم: یا رسول اللَّه چرا محزونی؟ فرمود: شب گذشته برای حسین و اصحابش قبر میکنده‌ام.
2- در کتاب: امالی شیخ از ابن عباس روایت میکند که فرمود: در آن بینی که من در منزلم خواب بودم ناگاه صدای گریه و فریادی از خانه ام سلمه زوجه پیامبر خدا صلّی اللَّه علیه و آله شنیدم: من خارج شدم و راهنمای من مرا بسوی منزل ام سلمه برد و مرد و زن اهل مدینه هم متوجه منزل وی شدند.
وقتی من به ام سلمه رسیدم به وی گفتم: یا ام المؤمنین! تو را چه شده که فریاد میزنی و استغاثه میکنی!؟ او جواب مرا نگفت. بعدا متوجه زنان بنی هاشم شد و گفت: ای دختران عبد المطلب! بیائید مرا در گریه کردن یاری کنید بخدا قسم آقای شما و بزرگ جوانان اهل بهشت شهید شده. بخدا قسم که سبط و ریحانه پیامبر خدا: حسین کشته شده است.
من گفتم: یا ام المؤمنین! تو این موضوع را از کجا دانستی؟ گفت: من الساعه پیغمبر خدا را در حالی در خواب دیدم که ژولیده مو و هولناک بود. به آن حضرت

گفتم: این چه حالی است؟ فرمود: امروز پسرم حسین و اهل بیتش شهید شدند. من الساعه از دفن آنان فراغت یافتم.
ام سلمه میگوید: من برخاستم و با حالتی مجنون‌وار داخل خانه شدم. و به آن تربتی نظر کردم که جبرئیل از کربلاء آورده بود و گفته بود: هر وقت این تربت بخون تبدیل شد بدان که پسرت کشته شده است آن تربت را پیامبر اسلام صلّی اللَّه علیه و آله بمن داد و فرمود: این تربت را در میان شیشه بگذار و نزد خود نگاه‌دار. هنگامی که بخون تازه تبدیل شد حسین شهید شده است. اکنون من آن شیشه را دیدم که خون تازه از آن میجوشد! ام سلمه از آن خون برداشت و بصورت خود مالید. آن روز روز ماتم و نوحه شد برای امام حسین. وقتی خبر آوردند که حسین شهید شده

معلوم شد در همان روز بوده است. و ...
ابن عباس میگوید: من شب بعد پیغمبر خدا را در عالم خواب دیدم که غبار آلود و ژولیده مو بود. وقتی از این حالت جویا شدم فرمود: آیا نمیدانی من اکنون از دفن حسین و یارانش فراغت یافتم. و ...
3- 4- در بعضی از کتب: مناقب و کتاب: طرایف (روایاتی را نقل میکنند که قریب بروایات قبلی است).

مؤلف گوید: در بعضی از کتب معتبره یافتم که هند دختر: جون گفت: پیغمبر خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم با اصحابش داخل خیمه خاله‌ام معبد شد. جریان آن گوسفند را که در خیمه وی بود مردم کاملا میدانند. پیامبر اعظم اسلام با یارانش بخواب رفتند تا هوا خنک شد. زیرا روزی بود بسیار گرم.
هنگامی که پیغمبر اکرم از خواب برخاست آب طلب کرد و دستهای مقدس خود را شستشو داد. بعدا آب در دهان خود ریخت و مضمضه نمود و آب مضمضه خود را سه مرتبه نزد درخت خاری که جنب خیمه خاله من بود پاشید.
سپس سه مرتبه استنشاق کرد (یعنی آب در میان بینی خود ریخت) و صورت و ساق دستهای مبارک خود را شست و سر و پاهای خود را مسح نمود. بعدا فرمود: این درخت خار اهمیتی خواهد داشت! اصحاب رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله نیز این اعمال را انجام دادند. پیامبر خدا بعد از این اعمال برخاست و دو رکعت نماز خواند. من و دختران قبیله از رفتار آن حضرت تعجب میکردیم. زیرا قبل از آن بزرگوار کسی را ندیده بودیم که نماز بخواند.
وقتی فردای آن روز از خواب بیدار شدیم دیدیم آن درخت خار سر بر فلک کشیده و از بزرگترین و بهترین درختان شده است. خدا خارهایش را فرو ریخته است. عروق آن محکم و شاخه‌هایش فراوان و ساق و برگش سبز شده‌اند. سپس

میوه‌ای داد که از بزرگترین قارچها بزرگتر و دارای رنگ زعفرانی و بوی عنبر و طعم شهد و شکر بود.
بخدا قسم هیچ گرسنه‌ای از آن میوه‌ها نمی‌خورد مگر اینکه سیر میشد.
هیچ تشنه‌ای از آنها نمی‌خورد مگر اینکه سیراب میگردید، هیچ مریضی از آنها نمی‌خورد مگر اینکه شفا می‌یافت. هیچ حاجتمند و مستمندی از آن‌ها نمی‌خورد مگر اینکه بی‌نیاز میگردید.
هیچ شتر و ناقه و گوسفندی از برگ آن درخت نمی‌خورد مگر اینکه چاق میشد و شیر آن جریان پیدا میکرد. از آن روزی که پیغمبر خدا صلّی اللّه علیه و آله در خیمه ما نازل شد اموال ما رو بفراوانی و برکت نهاد. نعمت ارزانی نصیب ما شد، زمین گوسفندان ما را سیر میکرد. ما آن درخت را: درخت مبارک مینامیدیم. بادیه‌نشینانی که در اطراف ما بودند پی در پی می‌آمدند و در زیر سایه آن درخت می‌نشستند. از برگهای آن در مسافرت

برای زاد و توشه خود می‌بردند و در موقع گرسنگی و تشنگی از آنها استفاده می‌کردند.
آن درخت دائما همین طور بود. ولی یک روز صبح که برخاستیم دیدیم میوه‌های آن درخت سقوط کرده‌اند و برگهایش زرد شده‌اند، ما از این منظره محزون شدیم. چند صباحی بیش نگذشته بود که خبر رحلت پیامبر اعظم اسلام آمد. وقتی بررسی شد دیدیم رسول خدا در همان روز از دنیا رحلت کرده بود.
آن درخت پس از این جریان میوه میداد. ولی میوه‌اش از لحاظ بزرگی و طعم و بو بخوبی میوه‌های قبلی آن نبود. آن درخت مدت 8 سال در همین حال بود.
یک روز صبح برخاستیم و دیدیم آن درخت از اول تا آخر خار آورده است و آن تر و تازگی چوبهایش از دست رفته و کلیه میوه‌هایش سقوط کرده‌اند.
چندان طولی نکشید که شهادت حضرت امیر واقع شد و آن درخت از میوه دادن

چه کم و چه زیاد خود داری کرد و میوه نداد. بعدا ما و اشخاصی که در اطراف ما بودند همچنان از برگ‌های آن درخت میگرفتیم و مریض‌های خود را بوسیله آنها مداوا میکردیم و بواسطه آن امراض خود را معالجه مینمودیم.
آن درخت یک مدت طولانی در همین حال بود. سپس یک روز برخاستیم و دیدیم که خون تازه از ساق آن درخت جاری شده! برگهایش پژمرده و خون از آنها میچکد. ما گفتیم: نیز حادثه بزرگی رخ داده است. آن شب را با حال خوف و غم و اندوه صبح کردیم و در انتظار پیش آمدی بزرگ بودیم. وقتی تاریکی شب جهان را فرا گرفت صدای گریه و وا ویلا و اضطراب و غوغای عجیبی از زیر آن درخت شنیدیم نیز صدای گریه‌ای شنیدیم که میگفت:
أیا ابن النبی و ایا ابن الوصی و یا من بقیة ساداتنا الاکرمینا
یعنی ای پسر پیغمبر! ای پسر وصی پیامبر! ای بازمانده سادات بزرگوار.
سپس ناله و صداهائی شنیدیم ولی بیشتر سخنانی را که میگفتند نمی‌فهمیدیم. پس از این جریان بود که خبر قتل امام حسین بما رسید و آن درخت خشک و بوسیله باد و بارانها شکسته و اثر آن بطور کلی محو شد!!
عبد اللَّه بن محمّد انصاری میگوید: من دعبل بن علی خزائی را در مدینه پیامبر خدا ملاقات کردم و این حدیث را برای وی نقل نمودم. او این حدیث را انکار نکرد و گفت: پدرم از جدم از مادرش: سعیده دختر مالک خزاعی نقل کرد که گفت: سعیده آن درخت را درک نمود و در زمان حضرت علی بن ابی طالب از میوه آن خورده است و در آن شب نوحه جنیان را (نظیر آن شعری که ترجمه شد) شنیده است.

دعبل میگوید: من در قصیده خود سروده‌ام:
1- زر خیر قبر بالعراق یزار و اعص الحمار و من نهاک حمار
2- لم لا ازورک یا حسین لک الفدا قومی و من عطفت علیه نزار
3- و لک المودة فی قلوب ذوی النهی و علی عدوک مقتة و دمار
4- یا ابن الشهید و یا شهیدا عمه خیر العمومة جعفر الطیار
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 265
1- یعنی بهترین قبرها را که در عراق زیارت می‌شود زیارت کن. حمار خود را به تعجیل بران و کسی که تو را جلوگیری نماید حمار است 2- چرا تو را زیارت نکنم، ای حسین قوم و خویش من فدای تو باد. ما کسی را زیارت میکنیم که او را دوست داریم. 3- ای حسین تو یک دوستی مخصوصی در دل‌های افراد عاقل داری. دشمنی و نابودی دچار دشمنان تو خواهد شد. 4- ای پسر شهید و ای شهیدی که عموی او یعنی جعفر طیار بهترین عموها بود.
2- ابن نما در کتاب: مثیر الاحزان مینویسد: در آن هنگامی که جن برای امام حسین علیه السلام نوحه و ضجه میکردند گروهی از اصحاب پیامبر معظم اسلام صلّی اللّه علیه و آله و سلّم که یکی از آنان: میسور بن مخرمه بود نوحه ایشان را میشنیدند و گریه میکردند.
صاحب کتاب ذخیره از عکرمه روایت میکند که گفت: در شب قتل امام حسین در مدینه طیبه منادی که صدای او را میشنیدند ولی خود او را نمی‌دیدند.
اشعاری را که میخواند که اول آنها این است: ایها القاتلون جهلا حسینا. و این اشعار در اوائل بخش- 39- و روایت- 39- همان بخش ترجمه شدند.
روایت شده:
شب در بصره هاتفی اشعاری را خواند که مطلع آنها این است:
1- ان الرماح الواردات صدورها نحو الحسین تقاتل التنزیلا
1- یعنی سینه آن نیزه‌هائی که بر بدن امام حسین وارد میشدند با قرآن قتال میکردند 2- آن گروه برای اینکه تو شهید شدی لا اله الا اللّه میگفتند در صورتی که معنی کشتن تو یعنی تعطیل کردن: اللّه اکبر و لا اله الا اللّه است.
3- پس گویا: پدرت حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله را یا جبرئیل را کشته باشند. و ...
3- در کتاب: مناقب از دعبل خزاعی قسمتی از آن اشعاری را نقل میکند که در ذیل روایت دوم ترجمه شدند. در کتاب: ابانه ابن بطه مینویسد: از جمله نوحه‌ای که از جنیان برای امام حسین شنیده این است:
1- ایا عین جودی و لا تجمدی وجودی علی الهالک السید
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 266

2- فبالطف امسی صریعا فقد رزئنا الغداة بامر بدی
1- یعنی ای چشم من اشک بریز و خشک مباش، اشک بریز برای آن سیدی که شهید شد 2- بدن او در کربلا افتاد. صبح آن روز ما دچار مصیبت عجیب و غریبی شدیم.
از جمله نوحه جنیان این است:
1- زنان جنیان در حالی که محزون و اندوهناک هستند گریه میکنند و بوسیله نوحه‌گری زنان هاشمی را یاری مینمایند 2- ایشان برای امام حسین ناله و ندبه میکنند و این مصیبت بسیار بزرگ است. لطمه بصورتهائی میزنند که نظیر طلا پاک و پاکیزه‌اند. بعد از آن لباسهای زیبا لباسهای سیاه می‌پوشند.
از جمله نوحه جنیان این است:
1- زمین از قتل امام حسین آنچنان قرمز شد که خون بسته شده در موقع غروب آفتاب سبز می‌شود 2- وای بر قاتل او! وای بر قاتل او! زیرا که در آتش جهنم خواهد سوخت. و ...
4- در کتاب: کامل الزیاره از عبد اللَّه بن حسان نقل میکند که گفت: جنیان برای امام حسین گریه کردند و اشعاری خواندند که اول آنها این است: ما ذا تقولون اذ قال النبی لکم الی آخره که قبل از این ترجمه شدند.
5- نیز در همان کتاب از حضرت رضا علیه السلام روایت میکند که فرمود: در آن موقعی که امام حسین شبانه بسوی عراق میرفت شنید مردی اشعاری را میخواند که مطلع آنها این است: یا ناقتی لا تذعری. (الی آخره که در بخش توجه امام حسین بسوی کربلا ترجمه شدند).
سپس امام حسین این اشعار را در جواب او خواند:
سأمضی و ما الموت عار علی الفتی
(که نیز ترجمه شدند).
6- نیز در کتاب: کامل الزیاره از عمرو بن عکرمه نقل میکند: آن شبی که امام حسین شهید شد منادی در مدینه این اشعار را خواند: ایها القاتلون جهلا حسینا
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 267
(الی آخره که قبلا ترجمه شدند).
7- 8- نیز در همان کتاب نوحه‌هائی را از جنیان برای امام حسین نقل میکند که مشابه گذشته‌ها است.
9- در کتاب: مجالس مفید از شیخی از بنی تمیم از پدرش نقل میکند که گفت:
ما خبر از شهادت امام حسین نداشتیم. تا اینکه من با یکی از مردان قبیله خود بالای تپه نشسته بودیم. ناگاه شنیدیم هاتفی اشعاری میگفت که مطلع آنها این است:

1- و اللّه ما جئتکم حتی بصرت به بالطف منعفر الخدین منحورا
1- یعنی بخدا قسم من نزد شما نیامدم تا اینکه حسین را در کربلا در حالی دیدم که گونه‌های صورتش روی خاک و سر از بدنش جدا شده بود.
2- در اطراف حسین جوانانی بودند که خون از گلوی آنان جاری بود. آن جوانان نظیر چراغهائی بودند که نور آنها تاریکی را برطرف نماید.
3- من شتر خود را راندم تا با امام حسین مصادف شوم. قبل از اینکه در وسط بهشت با حوریان ملاقات نماید.
4- ولی قضا و قدر پروردگار که خدا آن را عملی میکند مرا رد کرد و امری که خدا در باره‌اش قضاوت کند انجام خواهد گرفت.
5- امام حسین چراغی بود که از نور او استفاده میشد. خدا میداند که من سخن باطل نمیگویم. 6- صلوات خدا بر آن جسمی باد که قبر حسین که خیر محض است آن را در بر گرفته است. 7- با رسول خدا و وصی او و جعفر طیار در حالی که مسرورند در غرفه‌هائی مجاور هستند.
ما به آن هاتف گفتیم: کیستی خدا تو را رحمت کند؟ گفت: من با آل خود از قبیله جن نصیبین میباشیم. ما تصمیم داشتیم با جان خود امام حسین را یاری کنیم.
اما وقتی از حج مراجعت نمودیم آن بزرگوار شهید شده است! 10- نیز در همان کتاب (روایتی را نقل میکند که نظیر روایت- 9- همین بخش است) 11- 12- 13- (این سه روایت نیز مشابه روایاتی است که در بخش‌ها گذشته ترجمه شدند)

بخش چهل و چهارم راجع به مرثیه و اشعاری که برای امام حسین علیه السلام سروده‌اند

مترجم گوید: چون اشعار این بخش بقدری مفصل است که اولا خواننده را خسته میکند و ثانیا نظم و شعر عربی آن لطافت ادبیت خود را از دست میدهد و نظیر ترجمه نثر عربی خواهد بود لذا ما از ترجمه اشعار این بخش خودداری نمودیم. افرادی که ذوق شعر عربی و لطائف و ادبیات آن را دارند میتوانند به متن عربی این بخش مراجعه نمایند.

بخش چهل و پنجم در باره اینکه چرا خدا عذاب قاتلین امام حسین علیه السلام را بتأخیر انداخت

1- صدوق در کتاب: علل الشرائع از هروی روایت میکند که گفت:
بحضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام گفتم: یا ابن رسول اللَّه: چه میفرمائید در باره حدیثی که امام جعفر صادق علیه السلام فرموده است: هنگامی که حضرت قائم علیه السلام خروج کند فرزندان قاتلین امام حسین را بعلت جنایتی که آباء و اجداد آنان انجام دادند بقتل میرساند؟
حضرت رضا فرمود: همین طور است که امام صادق فرموده است گفتم: پس قول خدای سبحان که میفرماید:
وَ لا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ أُخْری «1» چیست؟ فرمود: خدا در جمیع سخنان خود راست میگوید. ولی فرزندان قاتلین امام حسین به آن عملی که پدران و اجدادشان انجام دادند راضی هستند و به آن اعمال فخریه میکنند. و کسی که به عملی راضی باشد نظیر این است که آن را انجام داده باشد.
اگر مردی در مشرق کشته شود و مردی در مغرب به این عمل راضی باشد

او نیز نزد خدا با قاتل شریک خواهد بود. حضرت قائم علیه السلام موقعی که خروج کند ایشان را برای رضایتی که بعمل پدرانشان دارند خواهد کشت.
گفتم: هنگامی که قائم شما خروج کند در ابتدا از چه گروهی انتقام خواهد کشید؟ فرمود: از قبیله بنی شیبه. زیرا آنان سارقین خانه خدایند.
2- در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام روایت میکند که یکوقت حضرت علی بن الحسین علیه السلام حال آن گروهی را از بنی اسرائیل که مسخ یعنی از شکل انسان خارج شدند شرح میداد. وقتی به آخر داستان آنان رسید فرمود: خدا آن گروه را بعلت اینکه در روز شنبه ماهی صید کردند مسخ کرد (یعنی بصورت حیوان درآورد) پس جنایت و حال آن افرادی که فرزندان پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله را کشتند و نسبت به آن حضرت هتک حرمت نمودند چگونه خواهد بود!؟ گر چه خدا ایشان را در دنیا مسخ نکرد، ولی آن عذابی که خدا در عالم آخرت برای آنان آماده کرده است ده‌ها برابر از مسخ شدن سخت‌تر خواهد بود.
بحضرت سجاد گفته شد: یا ابن رسول اللَّه! ما این حدیث را از شما شنیدیم ولی بعضی از ناصبیها بما میگویند: (گروهی هستند که به امامان شیعه و خود ایشان ناسزا میگویند) اگر قتل حسین خطا و باطل باشد پس بزرگتر است از صید ماهی در روز شنبه. پس چرا خدا آن طور که بر صیاد ماهیان غضب کرد بر قاتلین امام حسین غضب ننمود؟

حضرت سجاد فرمود: در جواب آنان بگو: اگر نافرمانی شیطان از آن اشخاصی که بوسیله اغوای شیطان کافر شدند بزرگتر باشد پس چرا خدا گروهی از آنان را از قبیل: قوم نوح و فرعون هلاک نمود، ولی شیطان را هلاک نکرده، در صورتی که شیطان برای هلاکت سزاوارتر بود، پس چرا خدا آن گروه را با اینکه کفر و نافرمانی ایشان بقدر شیطان نبود نابود کرد و ابلیس را با اینکه برای کشف اعمال زشت فعالیت میکند باقی نهاد. آیا خدا در تدبیر و حکم خود که بعضی را هلاک مینماید و بعضی را زنده میگذارد حکیم نیست؟ پس آن صیادهای ماهیان و کشندگان
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 271
امام حسین نیز همین حال را خواهند داشت. خدای علیم در باره این دو دسته مردم عملی انجام میدهد که عین صواب و حکمت است. خدا راجع بعملی که انجام میدهد مسئول نیست ولی بندگانش مسئولیت خواهند داشت.
حضرت امام محمّد باقر علیه السلام میفرماید: هنگامی که امام سجاد این حدیث را فرمود بعضی از آن افرادی که در مجلس آن بزرگوار بودند گفتند: یا ابن رسول- اللّه! چگونه می‌شود: خدا نسل آینده آن اشخاصی را که این اعمال شنیع را انجام داده‌اند مورد عتاب و توبیخ قرار دهد. در صورتی که در قرآن میفرماید:
هیچ کسی بار گناه دیگری را بدوش نخواهد کشید؟
امام سجاد در جوابش فرمود: چون قرآن به لغت عرب نازل شده لذا طبق زبان و اصطلاح خودشان با آنان سخن میگوید. مثلا بزبان قبیله: تمیم در موقع نکوهش بمردی که قبیله او شهر را غارت و مردم آن را کشته باشند میگویند:
شما فلان شهر را بتاراج بردید. نیز عرب میگوید: ما با قبیله فلان چنین کردیم و فلان شهر را خراب نمودیم. منظور آنان از این سخنان این نیست که خودشان شخصا این اعمال را انجام داده باشند. بلکه منظورشان نکوهش دیگران است.
و دسته دیگر منظورشان این است که به قبیله خود افتخار نمایند.
منظور خدا در این آیه این است که گذشتگان آنان را مورد توبیخ و خودشان را در معرض نکوهش قرار داده باشد زیرا این همان لغت و اصطلاحی است که قرآن طبق آن نازل شده. از طرفی هم نسل آنان به رفتار آباء و اجداد خود راضی میباشند و اعمال ایشان را تصویب مینمایند. پس جایز است که به ایشان گفته شود: شما این اعمال را انجام داده‌اید زیرا شما برفتار زشت آنان راضی هستید.
3- 4- مترجم گوید: مضمون روایت- 3- 4- نظیر روایت قبلی و روایات آینده است.

5- در کتاب: کامل الزیاره از امام جعفر صادق علیه السلام روایت میکند که در باره تفسیر آیه: (1- 3 سوره اسراء که میفرماید: وَ قَضَیْنا إِلی بَنِی إِسْرائِیلَ الی آخره) فرمود: منظور قتل حضرت امیر و نیزه خوردن امام حسن است. و منظور از: وَ لَتَعْلُنَّ عُلُوًّا کَبِیراً قتل امام حسین میباشد. منظور از: فَإِذا جاءَ وَعْدُ اولیهما نصرت یافتن امام حسین است.
مقصود از: بَعَثْنا عَلَیْکُمْ عِباداً الی آخره گروهی هستند که خدا آنان را قبل از قیام حضرت قائم علیه السلام میفرستد تا تقاص خون آل محمّد صلّی اللَّه علیه و آله را بکنند و قائلین ایشان را بسوزانند. امر خدا حتما عملی و اجرا خواهد شد.
6- در همان کتاب شبیه بروایت قبلی را نقل میکند.
7- نیز در کتاب سابق الذکر از امام جعفر صادق علیه السلام روایت میکند که در باره تفسیر آیه- 33- سوره اسرا که میفرماید: وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً الی آخره فرمود: منظور: قائم آل محمّد است که خروج میکند و گروهی را بجرم خون امام حسین میکشد. اگر آن بزرگوار کلیه اهل زمین را بقتل برساند اسراف نیست و معنای قول خدای سبحان که میفرماید: فَلا یُسْرِفْ فِی الْقَتْلِ این است که آن حضرت عملی انجام می‌دهد که اسراف نباشد.
سپس امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: بخدا قسم حضرت قائم ذریه‌های قاتلین امام حسین را بعلت جنایت پدرانشان خواهد کشت.
8- 9- نیز شبیه بروایات قبل و بعد را نقل می‌نمایند.
10- در کتاب: مناقب از ابن عباس روایت میکند که گفت: خدا بحضرت محمّد صلّی اللَّه علیه و آله وحی کرد: من برای خون حضرت یحیی تعداد هفتاد هزار نفر از بنی اسرائیل را کشتم. ولی برای تقاص خون پسر دختر تو دو برابر آن تعداد را خواهم کشت و ...
حضرت علی بن الحسین علیه السلام میفرماید: ما با امام حسین خارج شدیم و آن حضرت وارد هیچ منزلی نمیشد و از هیچ منزلی حرکت نمی‌کرد مگر اینکه

حضرت یحیی بن زکریا را یاد میکرد. تا اینکه یک روز فرمود: یکی از بی‌ارزشی‌های دنیا نزد خدا این است که سر مبارک حضرت یحیی بن زکریا برای یکی از زنان زناکار بنی اسرائیل بعنوان هدیه برده شد.
نیز حضرت سجاد از پدر بزرگوارش روایت میکند که فرمود: چون زن پادشاه بنی اسرائیل پیر شده بود لذا در نظر گرفت دختر خود را (که از شوهر قبلی خود داشت) برای پادشاه تزویج نماید. پادشاه راجع به این موضوع با حضرت یحیی بن زکریا مشورت کرد. حضرت یحیی فرمود: این ازدواج مشروع نیست هنگامی که زن پادشان این موضوع را شنید دختر

خود را آرایش کرد و نزد پادشاه فرستاد آن دختر در مقابل پادشاه شروع ببازی نمود. پادشاه به او گفت: چه حاجتی داری؟ گفت: سر بریده حضرت یحیی بن زکریا را میخواهم پادشاه گفت: ای دخترک من! حاجت دیگری را انتخاب کن. وی گفت: غیر از این حاجت حاجتی ندارم.
در آن زمان رسم این بود که اگر خلیفه دروغ بگوید او را از سلطنت معزول میکردند. پادشاه در باره از دست دادن مقام سلطنت و کشتن حضرت یحیی بر سر دو راهی ماند. آخر الامر کشتن حضرت یحیی را مقدم داشت و آن پیغمبر بی‌گناه را کشت. سپس سر مبارک او را در میان طشت طلا نهاد و برای آن زن فرستاد. بعدا زمین از طرف خدا مأموریت پیدا کرد و آن زن نابکار را بلعید.
پس از این جنایت بود که خدا بخت النصر را بر بنی اسرائیل مسلط کرد.
بخت النصر آن ملت را بوسیله منجنیق سنگباران مینمود، ولی کارگر نمیشد. تا اینکه پیرزنی از آن شهر خارج شد و به بخت النصر گفت: این شهر پیامبران است.
این شهر فتح نمیشود مگر بوسیله این راهنمائی که من میکنم. بخت النصر گفت:
اگر مرا راهنمائی کنی هر حاجتی که داشته باشی روا میکنم. آن عجوز گفت:
اشیاء خبیث و عذره را در این شهر بریز تا فتح شود.

وقتی بخت النصر طبق گفته آن عجوز عمل کرد دیوارهای آن شهر خراب شد و بخت النصر بر آن دست یافت و پس از ورود گفت: چه حاجتی داری؟ گفت:
در این شهر یک خونی است که دائما میجوشد. حاجت من این است که آنقدر از مردم این شهر بکشی که آن خون از جوشیدن بیفتد. بخت النصر تعداد هفتاد هزار نفر از بنی اسرائیل را کشت تا آن خون از جوشیدن افتاد.
ای پسر عزیزم علی! بخدا قسم خون من از جوشیدن نخواهد افتاد تا خدای توانا حضرت مهدی را بفرستد و او تعداد هفتاد هزار نفر از منافقین و کافرین و فاسقین را بجرم خون من بقتل برساند.

1- در کتاب: مناقب مینویسد: روایت شده که امام حسین علیه السلام بعمر بن سعد فرمود: از جمله موضوعاتی که چشم من به آن روشن می‌شود این است که تو بعد از من جز اندکی از گندم عراق نخواهی خورد. عمر از باب تمسخر گفت: یا ابا- عبد اللّه اگر گندم نباشد جو خواهد بود. ولی قضیه از همان قرار شد که امام حسین فرموده بود: زیرا عمر بن سعد به شهر ری نرسید و مختار او را کشت.
سفیان بن عیینه از جده خود نقل میکند که گفت: مردی که در موقع قتل امام حسین حاضر بود مقداری: ورس (گیاهی است شبیه بزعفران که در کشور یمن میروید) همراه خود داشت. ورسی که همراه داشت بخون تبدیل شد. من آن گیاه را در روز قتل امام حسین دیدم که گویا: آتش در میان آن بود.
محمّد بن حکم از مادر خود نقل میکند که گفت: مردم در روز عاشورا مقداری ورس از لشکرگاه امام حسین بتاراج بردند. هیچ زنی آن ورس را استعمال نمی‌کرد مگر اینکه دچار برص یعنی لک و پیسی بدن میشد.
ابن عیینه میگوید: من دو نفر مرد از قاتلین امام حسین را درک نمودم اما یکی از آنان: فإنه طال ذکره حتی کان یلفه. و فی روایة کان یحمله علی عاتقه.
اما نفر دومی: نزدیک مشک آب می‌آمد و کلیه آب آن را می‌آشامید. ولی سیراب نمی‌شد. علت سیراب نشدن وی این بود: در آن حینی که امام حسین علیه السلام آب را مقابل دهان مبارک خود برده بود و می‌آشامید آن شخص تیری بسوی آن حضرت انداخت. امام حسین او را نفرین کرد و فرمود: خدا تو را در دنیا و آخرت سیراب نکند.
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 276
در روایت دیگری میگوید: مردی از قبیله کلب تیری بطرف امام حسین انداخت که بگوشه دهان مقدسش فرو رفت امام علیه السلام در حق او نفرین کرد و فرمود:
خدا تو را در دنیا و آخرت سیراب منماید!! آن مرد خبیث دچار تشنگی شد و خویشتن را در فرات انداخت. وی بقدری آب آشامید که بدوزخ نازل شد!
2- نیز در همان کتاب مینگارد: مردی به امام حسین گفت: تو از آب فرات نخواهی آشامید تا اینکه از تشنگی بمیری یا بحکم امیر تسلیم شوی، امام علیه السلام در حق وی نفرین کرد و فرمود:
اللهم اقتله عطشا و لا تغفر له ابدا
یعنی پروردگارا! او را بوسیله عطش بمیران و هرگز او را نیامرز، آن مرد

بدبخت دچار عطش شد! آب می‌آشامید و فریاد میزد: وا عطشاه! تا اینکه به جهنم نازل شد! در تاریخ طبری مینگارد: آن شخصی که این سخن را به امام حسین گفت عبد اللّه بن حصین (بضم حاء و فتح صاد) ازدی (بفتح همزه و سکون زاء) بود.
در کتاب: فضائل العشره مینویسد: موقعی که دارمی (نام شخصی بوده است) تیری بجانب امام حسین انداخت و آن تیر بزیر گلوی آن مظلوم فرو رفت امام علیه السلام آن خون‌ها را میگرفت و بطرف آسمان می‌پاشید.
دارمی پس از این ظلمی که کرد دچار این مرض شد: شکمش دائما میسوخت و پشتش دائما یخ میکرد. همیشه میبایستی در جلو او بادبزن و یخ در پشت وی حرارت و آتش باشد. دائما فریاد میزد: آبم بدهید. یک مشت آب را می‌آشامید و باز هم میگفت: آب بمن برسانید! عطش مرا هلاک کرد! بقدری آب آشامید که شکمش ترکید و بجهنم نازل شد! ابن بطه در کتاب: ابانه و ابن جریر در تاریخ خود مینگارند: ابن جوزه (در آن وقتی که امام حسین و یارانش در اطراف خیمه آتش افروخته بودند) فریاد زد و گفت: یا حسین! مژده باد تو را که قبل از آخرت دچار آتش گردیدی!
امام حسین
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 277
به او فرمود: وای بر تو! بمن این سخن را میگوئی! گفت: آری. امام فرمود: من دارای پروردگاری مهربان و شفاعت پیامبری که امرش اطاعت می‌شود میباشم.
سپس امام حسین در حق او نفرین کرد و فرمود:
اللهم ان کان عندک کاذبا فجره الی النار
یعنی پروردگارا! اگر این مرد نزد تو دروغگو است او را دچار آتش بفرما! چندان طولی نکشید که وی عنان اسب خود را برگردانید. اسب او رمید و وی را در حالی پرتاب کرد که یک پای او در حلقه رکاب ماند. اسب وی رو بفرار نهاد و سر او را به هر سنگ و درختی میزد تا اینکه بدوزخ نازل شد.
بنا بروایت دیگری در همان خندقی سقوط کرد که آتش در آن افروخته بودند و امام حسین علیه السلام برای این موضوع سجده شکر بجای آورد.
در تاریخ طبری مینگارد: در فصل زمستان از دستهای ابجر بن کعب آب ترشح میکرد و در فصل تابستان نظیر دو چوب خشک میشدند. بنا بروایتی در فصل زمستان خون از دستهایش میچکید. این مرد خبیث لباسهای امام حسین را بتاراج برده بود.
روایت شده: عمامه مبارک امام حسین را جابر بن زید ازدی (بفتح همزه و سکون زاء) بغارت برد. وقتی آن را بسر خویشتن بست فورا دیوانه شد! لباس امام حسین را جعوبة بن حویه حضرمی ربود. هنگامی که آن را پوشید فورا رنگ صورتش دیگرگون شد و موی سرش ریخت و بدنش لک و پیس

گردید.
شلوار فوقانی آن حضرت را بحیر بن عمرو جرمی غارت کرد. هنگامی که آن را پوشید فورا زمین گیر شد! 3- نیز در کتاب سابق الذکر مینویسد: مردی از قبیله کنده که او را مالک بن یسر میگفتند در آن موقعی که امام حسین از کثرت زخم و جراحات ضعیف شده بود نزد آن بزرگوار آمد و با شمشیر ضربتی بسر مقدس آن حضرت زد. آن موقع امام حسین یک کلاه خز بسر مبارک خود نهاده بود.
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 278
امام علیه السلام وی را نفرین کرد و فرمود: امیدوارم با داشتن این کلاه غذائی نخوری و آبی نیاشامی. خدا تو را با ظالمین محشور فرماید: وقتی آن کلاه از سر مبارک امام علیه السلام افتاد مالک بن یسر آن را برگرفت و نزد زوجه خود آورد.
زوجه‌اش به وی گفت: کلاه امام حسین را داخل خانه من میکنی!؟ هرگز سر من و تو در یک متکا نهاده نخواهد شد. وی همچنین فقیر و بی‌نوا بود تا هلاک شد.
در احادیث ابن حاشر مینگارد: مردی نزد ما بود که به امام حسین خروج کرده بود. او یک شتر و مقداری زعفران از اموال امام حسین بغارت آورد. هر وقت آن زعفران را میسائیدند به آتش مبدل میشد. زن او از آن زعفران بدست خود مالید و فورا لک و پیس شد! وقتی آن شتر را نحر کردند و از گوشت آن با چاقو می‌بریدند مبدل به آتش میگردید. هنگامی که گوشت آن شتر را قطعه قطعه نمودند آتش از آن خارج میشد. موقعی که گوشت آن را طبخ نمودند از وسط دیگ آتش فوران میکرد و میجوشید و ...
روایت شده که امام حسین دعا کرد و فرمود: پروردگارا! ما اهل بیت پیغمبر تو و ذریه و خویشاوندان آن بزرگوار میباشیم، نابود کن آن کسی را که در حق ما ظلم میکند و حق ما را غصب مینماید، زیرا تو شنونده و نزدیک هستی.
محمّد بن اشعث به آن حضرت گفت: چه قرابتی بین تو و حضرت محمّد است؟ امام حسین این آیه را خواند که میفرماید: إِنَّ اللَّهَ اصْطَفی آدَمَ وَ نُوحاً الی آخره. سپس امام علیه السلام در حق او نفرین کرد و فرمود: بار خدایا! در این روز یک ذلت و خواری فوری دچار این مرد بکن که من مشاهده نمایم. ابن اشعث برای قضای حاجت رفت و عقرب ذکر او را بنحوی زد که سقوط کرد و همچنان استغاثه مینمود و در میان غائط خود می‌غلطید! دائی قرة بن اعین میگوید: من نزد ابو رجاء عطاردی بودم که میگفت: نام اهل بیت پیامبر خدا را جز به خیر نبرید. در آن اثناء مردی از آن افرادی که در کربلا حضور داشت وارد شد و به امام حسین دشنام و

ناسزا گفت. ناگاه خدای توانا دو

تیر شهاب فرستاد و چشمان وی کور گردیدند.
وقتی از علت کور شدن عبد اللَّه بن رباح قاضی جویا شدند گفت: من از آن افرادی بودم که در کربلا حاضر (و جزء لشکر ابن سعد) بودم! ولی با امام حسین قتال ننمودم. یکوقت خواب بودم شخص هولناکی را دیدم که بمن گفت: پیغمبر خدا را اجابت کن! گفتم: من این طاقت را ندارم. او مرا کشانید و نزد پیامبر خدا برد.
من پیغمبر خدا را دیدم که محزون و بدستش حربه‌ای بود. یک سفره چرمی جلو آن بزرگوار گسترده بود. ملکی در جلو آن بزرگوار ایستاده بود که شمشیری از آتش در دست داشت، آن ملک گردن قاتلین امام حسین را میزد و اجسادشان را میسوزانید. دوباره آنان زنده میشدند و آن ملک نیز ایشان را میسوزانید. این عمل همچنان ادامه داشت.
من گفتم: السلام علیک یا رسول اللَّه! بخدا قسم من (در روز عاشورا) شمشیری (بحسین و یارانش) نزده‌ام و نیزه‌ای بکار نبرده‌ام و تیری نینداخته‌ام. پیامبر اسلام صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: آیا نه چنین است که تو بسیاهی لشکر ابن زیاد افزوده‌ای؟ سپس آن بزرگوار از خون آن طشتی که در حضورش بود گرفت و بجای سرمه بچشم من کشید و چشمانم فورا سوختند. هنگامی که بیدار شدم یافتم که کور شده‌ام.
در کتاب: کنز المذکرین از شعبی نقل میکند که گفت: من مردی را دیدم که پرده‌های کعبه را گرفته بود و میگفت:
اللهم اغفر لی، و لا اراک تغفر لی.
یعنی بار خدایا مرا بیامرز، گرچه مرا نخواهی آمرزید. وقتی من از گناه وی جویا شدم گفت: من از آن افرادی بودم که بر سر حسین موکل بودیم و تعداد پنجاه مرد با من بودند. من ابر سفیدی از نور دیدم که از آسمان نزد خیمه ما نازل شد و گروه کثیری در اطراف آن اجتماع کرده بودند. حضرت: آدم، نوح، ابراهیم، موسی و عیسی علیهم السلام هم در میان آن جمعیت بودند.
سپس ابر سفید دیگری نازل شد که پیامبر اسلام صلّی اللَّه علیه و آله و جبرئیل و میکائیل

و ملک الموت در میان آن بودند. پیغمبر اسلام صلّی اللَّه علیه و آله گریه کرد و آن افراد نیز گریان شدند. ملک الموت آمد و چهل و نه نفر از ما را قبض روح نمود. وقتی ملک الموت متوجه من شد من بر سر پای خود برخاستم و گفتم: یا رسول اللَّه الامان! الامان! بخدا قسم من در قتل حسین مداخله نکردم و راضی هم نبودم. آن بزرگوار فرمود:

وای بر تو! آیا نه چنین است که تو ناظر آن جنایات بودی؟ گفتم: چرا. رسول خدا به ملک الموت فرمود: وی را قبض روح مکن. زیرا یک روزی خواهد مرد. وقتی ملک- الموت مرا رها کرد متوجه کعبه شدم و از گناهان خود توبه میکنم.
نطنزی در کتاب: خصائص مینویسد: هنگامی که سر امام حسین علیه السلام را وارد قنسرین کردند و راهبی از صومعه خود متوجه سر مقدس آن حضرت شد دید نوری از دهان مبارک امام حسین خارج میشد و بطرف آسمان صعود میکرد.
آن راهب مبلغ ده هزار (000، 10) درهم آورد و سر حسین شهید را از آنان گرفت و داخل صومعه خویش نمود. راهب صدائی شنید ولی صاحب آن صدا را ندید آن گوینده براهب میگفت: خوشا بحال تو! و خوشا بحال آن کسی که از حرمت این حسین آگاه شد.
راهب سر خود را بلند کرد و گفت: پروردگارا! تو را بحق عیسی قسم میدهم که این سر را مأمور کنی با من تکلم نماید. آن سر تکلم کرد و گفت: ای راهب! چه منظوری داری؟ راهب گفت: تو کیستی؟ فرمود:
انا بن محمّد المصطفی، و انا بن علی المرتضی. و انا بن فاطمة الزهراء، انا المقتول بکربلاء، انا المظلوم، انا العطشان!
بعدا آن سر مقدس ساکت شد. راهب صورت به صورت امام حسین نهاد و گفت: صورتم را از صورت تو بر نخواهم داشت تا اینکه بگوئی: من روز قیامت شفیع تو خواهم بود. آن سر مقدس بسخن آمد و فرمود: بدین جدم محمّد مصطفی صلّی اللّه علیه و آله باز گرد.
راهب گفت:

اشهد ان لا اله الا اللّه و اشهد ان محمدا رسول اللّه.
امام حسین قبول کرد که شفیع وی شود. هنگامی که صبح شد موکلین آن سر مبارک را با درهم‌ها از آن راهب گرفتند. وقتی به وادی رسیدند دیدند آن درهم‌ها بسنگ تبدیل شده‌اند! در روایتی از ابن عباس روایت میکند که گفت: ام کلثوم به دربان ابن زیاد گفت: وای بر تو! این هزار درهم را بگیر و سر مبارک امام حسین را در جلو ما ببر و ما را سوار شتران در عقب مردم قرار بده، تا مردم از نظر کردن ما منصرف و متوجه سر بریده امام حسین شوند.
آن دربان پول‌ها را گرفت و سر مقدس امام حسین را جلوتر برد. وقتی صبح شد و آن دربان بپول‌ها نگاه کرد دید خدا همه آنها را بسنگ تبدیل نموده است! در یکطرف آنها نوشته شده بود:
وَ لا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غافِلًا عَمَّا یَعْمَلُ الظَّالِمُونَ و بر طرف دیگر آنها نوشته بود:
وَ سَیَعْلَمُ الَّذِینَ ظَلَمُوا أَیَّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُونَ ابو مخنف از شعبی نقل میکند که

گفت: هنگامی که سر مبارک امام حسین علیه السلام را در کوفه در محل صرافها بدار زدند آن سر مقدس تنحنح کرد و سوره کهف را تلاوت کرد، تا آنجا که میفرماید: إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ الی آخره.
در روایت دیگری مینگارد: هنگامی که سر مقدس امام حسین را بر فراز درخت زدند شنیدند که میفرمود: وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا الی آخره نیز در دمشق صوت آن حضرت را شنیدند میفرمود:
لا قوة الا باللّه
نیز شنیده شد که میفرمود:
أَنَّ أَصْحابَ الْكَهْفِ وَ الرَّقِيمِ الی آخره. زید بن ارقم میگفت: یا ابن رسول اللّه! تعجب سر بریده تو از همه بیشتر است.
در کتاب: ابن بطه و ترمذی و خصائص و نطنزی از عمارة بن عمیر نقل میکنند که گفت: وقتی سر ابن زیاد ملعون و سر اصحابش را نزد مسجد آوردند و من

نزد آن سرها رفتم میشنیدم مردم میگفتند: آمد! آمد! ناگاه دیدم ماری آمد و در میان آن سرها گردش کرد و داخل سوراخ بینی ابن زیاد شد و از سوراخ دیگر بینی وی خارج گردید. سپس آنان گفتند:
آمد! آمد! آن مار این عمل را سه مرتبه انجام داد.
ابو مخنف در روایت دیگری میگوید: موقعی که سر مبارک امام حسین را نزد یزید پلید آوردند یک بوی خوشی از آن سر مقدس استشمام می‌شد که از هر بوئی بهتر بود. وقتی آن شتری که سر امام به پشت آن حمل میشد نحر گردید گوشت آن از صبر (عصاره یکنوع گیاهی است) تلخ‌تر بود.
هنگامی که امام حسین شهید شد آن زعفران یمنی بخون مبدل شد و آفتاب تا سه هفته گرفت. هیچ سنگی در زمین نبود مگر اینکه زیر آن خون یافت میشد جنیان تا یک سال روی قبر پیامبر خدا برای امام حسین علیه السلام نوحه و گریه و زاری میکردند.
4- در کتاب: مناقب (همان روایتی را نقل میکند که در اوایل بخش- 39- گذشت و این شعر را مینگارد: (أ ترجو امة قتلت حسینا الی آخره) مؤلف گوید: سید بن طاوس و ابن شهر آشوب از عبد اللّه بن رباح قاضی نقل میکنند که گفت: من شخص کوری را دیدم که در موقع قتل امام حسین حضور داشته بود. وقتی از علت کور شدن وی جویا شدند گفت: من دهمین نفری بودم که در وقت قتل حسین حضور داشتم. ولی من نیزه‌ای بکار نبردم و شمشیری نزدم و تیری نینداختم.
هنگامی که امام حسین شهید شد من بسوی خانه خود مراجعت نمودم و پس از اینکه نماز عشاء را خواندم خوابیدم، در عالم خواب شخصی نزد من آمد و گفت:

پیغمبر خدا را اجابت کن! گفتم: من کاری با پیامبر خدا ندارم! او یقه مرا گرفت و بطرف آن حضرت کشانید.
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 283
ناگاه دیدم پیامبر اعظم اسلام صلّی اللّه علیه و آله در میان صحرا نشسته و آستین‌های خود را بالا زده و حربه‌ای بدست گرفته و ملکی در حضور آن حضرت ایستاده است که شمشیری از آتش بدست دارد و آن نه نفر یاران مرا میکشد. هر ضربتی که میزد آتشی بجان آنان می‌افروخت من نزدیک پیامبر خدا رفتم و بر روی دو زانوی خود نشستم و گفتم:
السلام علیک یا رسول اللّه پیغمبر اعظم اسلام جواب مرا نفرمود. پس از اینکه مدتی طولانی مکث کرد سر مقدس خود را بلند نمود و بمن فرمود: ای دشمن خدا! تو نسبت بمن هتک حرمت کردی، عترت مرا بقتل رساندی، حق مرا مراعات نکردی، هر عملی که خواستی انجام دادی! گفتم: یا رسول اللّه! من شمشیری نزده‌ام، نیزه‌ای بکار نبرده‌ام، تیری نینداخته‌ام. فرمود: راست میگوئی، ولی آیا نه چنین است که بر سیاهی لشکر دشمن ما افزوده‌ای. نزدیک من بیا! وقتی نزدیک آن بزرگوار رفتم دیدم یک طشت پر از خون در جلو آن حضرت بود. رسول اعظم صلّی اللّه علیه و آله بمن فرمود: این خون فرزندم حسین است. پیغمبر خدا از آن خون بچشم من کشید. از هنگامی که بیدار شدم تاکنون چیزی را نمی‌بینم.
ابو الفرج در کتاب: مقاتل از قاسم بن اصبغ نباته نقل میکند که گفت:
من مردی از قبیله: بنی ابان بن دارم را دیدم که صورتش سیاه شده بود، من او را قبلا با صورتی کاملا سفید دیده بودم. من به وی گفتم: من تو را نمی‌شناسم. گفت:
من نوجوانی را کشتم که موی ریش وی نروئیده بود و با حسین بود و اثر سجده در پیشانی او مشاهده میشد. از آن شبی که وی را کشته‌ام همه شب بخوابم می‌آید و یقه‌ام را میگیرد و مرا بطرف جهنم میبرد. مرا در جهنم پرتاب میکند. من صیحه‌ای میزنم که کلیه افراد این قبیله آن را می‌شنوند.
راوی میگوید: آن جوان شهید قمر بنی هاشم علیه السلام بود.
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 284
6- در کتاب: امالی شیخ از عموی محمّد بن سلیمان نقل میکند که گفت:
در زمان حجاج که ما از زیارت امام حسین خائف بودیم من با چند نفر از آشنایان بطور مخفیانه متوجه کربلا شدیم. در کربلا مکانی نبود که ما سکنا بگیریم ما یک آلونک در کنار فرات ساختیم.
در آن حینی که ما میان آن بودیم ناگاه مرد غریبی آمد و گفت: من مسافرم، میخواهم امشب با شما در میان این آلونک باشم؟ ما پذیرفتیم و گفتیم: شخص غریبی است که چاره‌ای ندارد.

وقتی آفتاب غروب کرد و تاریکی شب جهان را فرا گرفت ما مشعل نفتی خود را روشن کردیم. سپس نشستیم و در باره جریان شهادت و مصیبت امام حسین و آن افرادی که آن حضرت را دوست داشتند گفتگو کردیم. ما گفتیم: احدی از قاتلین امام حسین باقی نماند مگر اینکه خدا بدن او را دچار بلائی کرد! آن مرد غریب گفت: من از آن گروهی هستم که امام حسین را کشتند.
بخدا قسم که هیچ گونه ناراحتی دچار من نشده، ای گروه! بخدا قسم که شما دروغ میگوئید. ما چیزی به او نگفتیم، تا اینکه روشنائی مشعل ما ضعیف شد. آن مرد برخاست تا فتیله مشعل را با انگشت خود درست کند. ناگاه کف دستش آتش گرفت. او برخاست و بطرف فرات فرار کرد و خویشتن را در آب فرات انداخت و از آب فرات استغاثه نمود.
بخدا قسم ما میدیدیم او سر خود را زیر آب میکرد و آتش همچنان روی آب بود. هنگامی که سر خود را از آب خارج میکرد آتش به سرش سرایت مینمود و او را زیر آب میکرد. وقتی سر خود را از آب خارج میکرد نیز آتش بسوی او حمله‌ور میشد. وضع وی همچنان بود تا هلاک شد! 7- در کتاب: ثواب الاعمال نظیر روایت ششم را از یعقوب بن سلیمان نقل میکند. و ...
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 285
8- نیز در کتاب سابق الذکر (داستان آن مار و سر ابن زیاد را نقل میکند که در ذیل روایت سوم ترجمه شد).
9- نیز در کتاب: ثواب الاعمال از امام جعفر صادق علیه السلام روایت میکند که فرمود: آل ابو سفیان امام حسین را شهید کردند و خدا مقام سلطنت را از آنان گرفت. هشام زید بن علی را کشت و خدا مقام سلطنت را از وی گرفت.
10- در کتاب: کامل الزیاره از سلیمان روایت می‌کند که گفت: هیچ ملکی در آسمانها نبود مگر اینکه بر پیغمبر نازل شد و در باره عزای حسین به آن حضرت تعزیت گفت و آن بزرگوار را از آن ثوابی که خدا برایش مهیا کرده است آگاه نمود و از آن تربتی که امام حسین روی آن افتاد و ذبح و مقتول و متروک شد برای آن حضرت آورد.
پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله در حق کشندگان امام حسین نفرین کرد و فرمود:
بار خدایا! واگذار کسی را که حسین را واگذار میکند، بکش آن کسی را که حسین را می‌کشد، ذبح کن کسی را که حسین را ذبح می‌کند و او را از مطلوب خود بهره‌مند مفرما! عبد الرحمن میگوید: بخدا قسم یزید ملعون بعد از قتل امام حسین بتعجیل دچار عقوبت شد و بهره‌ای از دنیا نبرد. او به ناگهانی مؤاخذه شد و در حالی که مست بود بدنش تغییر کرد و گویا: قار «1» به بدنش مالیده شده بود بدرک اسفل رفت.

یزید با تأسف بدوزخ رفت و احدی از آن افرادی که راجع بقتل امام حسین تابع یزید بودند یا با حسین کارزار کردند باقی نماند مگر اینکه دچار جنون یا جذام (مرض خوره) یا لک و پیس شدن بدن گردیدند و این امراض به ارث به نسل آنان رسید.
11- مؤلف گوید: در بعضی از کتب مناقب که معتبر است از دربان ابن زیاد نقل میکند که گفت: من بدنبال ابن زیاد ملعون داخل قصر شدم. ناگاه دیدم آتشی افروخته شد و صورت و آستین آن لعین را فرا گرفت. او بمن گفت: این آتش را دیدی!؟ گفتم: آری. سپس مرا مأمور کرد که این موضوع را فاش نکنم.
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 286
نیز عبد الملک میگوید: یک روز حجاج گفت: هر کسی دچار بلائی شده برخیزد تا ما به او عطائی بکنیم مردی برخاست و گفت: بمن عطائی بده. حجاج گفت: تو چه بلائی داری؟ گفت: من امام حسین را کشته‌ام. حجاج گفت: چگونه حسین را کشتی؟ گفت: او را بنحو مخصوصی هدف نیزه قرار دادم و بدنش را با شمشیر بطرز مخصوصی پاره پاره کردم و احدی را در کشتن امام حسین با خودم شریک نکردم. حجاج گفت: آیا نه چنین است که تو و حسین در یک مکان جمع نخواهید شد؟ حجاج به آن مرد گفت: خارج شو! وی خارج شد- حجاج به وی غذا داد ولی چیزی به او عطا نکرد.
نیز از جمیل بن مره نقل میکند که گفت: در آن روزی که امام حسین شهید شد لشکر کفر یک شتر از یاران آن حضرت بغارت بردند وقتی آن شتر را کشتند و گوشت آن را پختند آن گوشت نظیر حنظل تلخ شد و نتوانستند از آن استفاده نمایند.
12- نیز داستان (زعفران یمنی را که قبل از این ترجمه شد شرح میدهد) نیز در همان کتاب از فتح بن شخرف عابد نقل میکند که گفت: من همه روزه نان برای گنجشک‌ها خورد میکردم و آنها میخوردند. اما وقتی روز عاشورا فرا میرسید و من برای آنها نان خورد میکردم نمیخوردند. من دریافتم که آن پرندگان بعلت شهادت امام حسین نان نمیخوردند. و ...
روایت شده: مردی که دست و پا نداشت و کور بود می‌گفت: پروردگارا! مرا از آتش نجات بده! بوی گفته شد: تو (بعلت اینکه دست و پا نداری) عقوبتی نخواهی داشت. با این حال باز هم دعا میکنی از آتش نجات پیدا کنی!؟
او گفت: من در کربلاء با آن افرادی بودم که امام حسین را کشتند.
موقعی که امام حسین شهید شد و مردم لباسهای او را بتاراج بردند من یک شلوار و بند شلوار نیکوئی بپای آن حضرت دیدم. تصمیم گرفتم: بند شلوار آن بزرگوار را غارت کنم. ناگاه دیدم آن حضرت دست راست خود را بلند کرد و روی آن بند شلوار

نهاد، چون من نتوانستم دست آن مظلوم را رد کنم لذا آن را قطع کردم و در نظر گرفتم آن بند شلوار را باز کنم. ناگاه دیدم دست چپ خود را روی آن نهاد. من نیز دست چپ وی را قطع نمودم. سپس تصمیم گرفتم: آن بند شلوار را از شلوار سرقت کنم، ناگاه صدای زلزله‌ای شنیدم و خائف شدم و آن را واگذار کردم.
خدا خواب را بر من مسلط نمود و در میان گشتگان خوابیدم. در عالم خواب دیدم: گویا: حضرت محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم در حالی آمد که حضرت علی و فاطمه علیهما السلام با آن بزرگوار بودند. آنان سر مقدس امام حسین را برداشتند و فاطمه اطهر آن را بوسید و فرمود:
یا ولدی قتلوک، قتلهم اللَّه!
یعنی ای پسر عزیزم ترا کشتند، خدا آنان را بکشد! چه کسی این عمل را با تو انجام داده است؟ امام حسین میفرمود: شمر مرا شهید نموده است. و این شخصی که خواب است دستهای مرا قطع کرده است. و بمن اشاره کرد. زهرای اطهر به من فرمود: خدا دستهای تو را قطع کند و چشم تو را کور نماید و تو را داخل جهنم کند.
من در حالی بیدار شدم که چیزی را نمیبینم و دست و پاهای من سقوط کرده‌اند تنها نفرینی که از حضرت زهراء باقی مانده این است که داخل جهنم گردم.
مؤلف گوید: نعمانی در کتاب: تسلی از امام جعفر صادق علیه السلام روایت میکند که فرمود: موقعی که وقت جان دادن شخص کافر میرسد پیغمبر خدا و علی مرتضی و جبرئیل و ملک الموت علیهم السلام نزد او می‌آیند. امیر المؤمنین علی نزدیک وی میرود و میگوید: یا رسول اللَّه! این شخص بغض ما اهل بیت را دارد، تو نیز بغض او را داشته باش.
پیامبر خدا صلّی اللَّه علیه و آله بجبرئیل میفرماید: این شخص بغض خدا و رسول او و اهل بیت وی را دارد، تو نیز بغض وی را داشته باش و با او بخشونت رفتار کن!

ملک الموت نزدیک او میرود و میگوید: ای بنده خدا! آیا برات آزادی خود را از آتش جهنم گرفته‌ای؟ آیا امان نامه برائت خود را از دوزخ گرفته‌ای؟ آیا در دنیا بعصمت کبرا (یعنی ولایت و محبت محمّد و آل محمّد صلّی اللَّه علیه و آله) چنگ زده‌ای؟ میگوید:
کدام عصمت کبرا؟ میگوید: ولایت و دوستی علی بن ابی طالب.
آن شخص کافر میگوید: من آن را نمیشناسم و به آن معتقد نیستم. جبرئیل میگوید: ای دشمن خدا! تو معتقد به آن نیستی!؟ ای دشمن خدا مژده باد ترا بسخط و عذاب دوزخ خدا، آنچه را که به آن توجه داشتی فوت شد. و

آنچه که از آن خائف بودی دچار تو شد.
سپس او را با خشونت و سختی قبض روح میکند و تعداد صد شیطان را بروج وی موکل مینماید تا آب دهان بصورتش بیندازند و از بوی بد او متأذی و ناراحت شود. وقتی او را در قبر میگذارند یکی از درهای جهنم برویش باز می‌شود و از شعله جهنم داخل قبر او خواهد شد.
سپس روح او را بسوی کوه‌های برهوت می‌برند. و در آنجا از سنخ غضب‌شدگان خواهد بود تا قائم ما اهل بیت قیام نماید. بعدا خدا او را مبعوث میکند و گردنش را میزند. همین است معنای این آیه شریفه که میفرماید:
رَبَّنا أَمَتَّنَا اثْنَتَیْنِ وَ أَحْیَیْتَنَا اثْنَتَیْنِ فَاعْتَرَفْنا بِذُنُوبِنا فَهَلْ إِلی خُرُوجٍ مِنْ سَبِیلٍ
«1» بخدا قسم عمر بن سعد پس از اینکه کشته شده بود بصورت بوزینه‌ای آورده شد که زنجیر بگردن داشت. وی اهل خانه را می‌شناخت ولی اهل خانه او را نمی‌شناختند. بخدا قسم چند روزی بیش نخواهد گذشت که دشمنان ما مسخ یعنی از صورت انسان خارج خواهند شد. حتی مردی از آنان بصورت بوزینه یا

خوک خواهد آمد و بعدا دچار عذابی سخت و داخل جهنم که بد جایگاهی است خواهند شد.
14- در کتاب امالی شیخ از معاویة بن وهب روایت میکند که گفته: من در حضور امام جعفر صادق علیه السلام نشسته بودم که پیر مردی با کمر خمیده بحضور آن حضرت مشرف شد و گفت: السلام علیک و رحمت اللَّه.
امام صادق فرمود:
علیک السلام و رحمت اللَّه
. ای پیرمرد نزدیک من بیا. وقتی نزد آن حضرت آمد دست آن بزرگوار را بوسید و گریان شد حضرت صادق به او فرمود: ای پیرمرد چه چیزی تو را گریان کرد؟ گفت:
یا ابن رسول اللَّه! من مدت صد سال است که به امید شما هستم میگویم: در این سال، در این ماه، در این روز (شما خروج خواهید کرد) ولی اثری از آن معلوم نیست. شما مرا ملامت میکنید که چرا گریه میکنم! امام جعفر صادق گریان شد و فرمود: ای پیرمرد! اگر آرزوی تو بتأخیر بیفتد با ما خواهی بود و اگر در باره آن تعجیل شود روز قیامت با عترت رسول خدا خواهی بود. پیرمرد گفت: هر چه بعد از ایO’از من فوت شود باکی نخواهم داشت. حضرت صادق علیه السلام فرمود: ای پیرمرد پیغمبر اسلام صلّی اللَّه علیه و آله فرمود:
انی تارک فیکم الثقلین، ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا: کتاب اللَّه المنزل و عترتی: اهل بیتی.

یعنی من دو چیز پر بهاء را در میان شما میگذارم که اگر به آنها متمسک و متوسل شوید هرگز گمراه نخواهید شد! آن دو چیز عبارتند از: قرآن خدا که نازل شده و عترت من که اهل بیت من میباشند. ای پیرمرد تو میائی و در روز قیامت با ما خواهی بود.
سپس امام صادق علیه السلام فرمود: ای پیرمرد گمان میکنم که اهل کوفه باشی؟
گفت: نه. فرمود: پس اهل کجائی؟ گفت: فدایت شوم از اطراف کوفه میباشم.
فرمود: تا قبر جد مظلومم امام حسین چقدر فاصله داری، گفت: نزدیک هستم

فرمود: چقدر بزیارت قبر امام حسین میروی؟ گفت: من زیاد آن حضرت را زیارت میکنم.
حضرت صادق علیه السلام فرمود: خون امام حسین یک خونی است که خدا آن را مطالبه خواهد کرد. هیچ مصیبتی مثل مصیبت حسین دچار فرزندان فاطمه نشده و نخواهد شد. امام حسین با هفده نفر از اهل بیت خود در حالی شهید شدند که برای خدا نصیحت و صبر کردند. خدا هم بهترین جزاء صابرین را به آنان عطا کرد.
هنگامی که روز قیامت فرا رسد پیامبر خدا با امام حسین در حالی میایند که دستش بالای سرش خواهد بود و خون میچکد. آن حضرت میفرماید: پروردگارا از امت من جویا شو: برای چه پسر مرا کشته‌اند؟
حضرت صادق علیه السلام فرمود: هر جزع و گریه‌ای مکروه است غیر از جزع و گریه از برای امام حسین.
15- مؤلف گوید: در بعضی تألیفات علماء ما شیعیان از بعضی از صحابه نقل میکند که گفت: پیغمبر اعظم اسلام را دیدم که لعاب دهان امام حسین را نظیر شکر می‌مکید و میفرمود:
حسین منی و انا من حسین. احب اللَّه من احب حسینا، و ابغض اللَّه من ابغض حسینا، حسین سبط من الاسباط، لعن اللَّه قاتله.
یعنی حسین از من و من از حسینم. خدا آن کسی را دوست بدارد که حسین را دوست داشته باشد. خدا بغض آن کسی را داشته باشد که بغض حسین را دارد.
حسین یکی از سبطها است خدا قاتل حسین را لعنت کند! پس از این جریان جبرئیل نازل شد و گفت: یا محمّد! خدا برای شهید شدن یحیی بن زکریا تعداد هفتاد هزار نفر از منافقین بنی اسرائیل را کشت. بزودی خدا برای شهید شدن پسر دختر تو یعنی حسین تعداد دو برابر آن را از متجاوزین این امت خواهد کشت. جای قاتل حسین در تابوتی از آتش است

و بقدر نصف عذاب اهل جهنم دچار او خواهد شد.
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 291
دست و پای قاتل حسین بوسیله زنجیرهای آتشین جهنم بسته خواهد شد و او با سر خود در دوزخ آویزان می‌شود. یک بوی بدی از او میوزد که اهل جهنم از آن معذب و ناراحت خواهند شد. وی دائما در جهنم است. عذاب دردناک را می‌چشد و از آن جدا نخواهد شد و از آب جوش جهنم سیراب میگردد.
در بعضی از اخبار روایت شده: یکی از ملائکه عالم بالا مشتاق دیدار پیغمبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله شد و از پروردگار خود اجازه نزول بزمین را گرفت تا آن حضرت را دیدار نماید. آن ملک از آن روزی که آفریده شده بود بسوی زمین نزول نکرده بود. موقعی که تصمیم گرفت نازل شود خدای سبحان به او وحی کرد: ایها الملک! بحضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله خبر بده: مردی از امت او که نامش یزید است فرزند پاک وی را که پسر دخترش زهراء میباشد خواهد کشت همان زهرائی که نظیر مریم دختر عمران است.
آن ملک میگوید: من در حالی که برای زیارت حضرت محمّد مسرور بودم بسوی زمین نازل شدم. بخدا گفتم: من چگونه این خبر جان گداز را بحضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بگویم. در صورتی که من خجل میشوم. پیامبر تو را بوسیله خبر قتل دچار آه و ناله کنم. ای کاش بسوی زمین نازل نشده بودم.
راوی میگوید: از بالای سر آن ملک ندائی شد: مأموریت خود را انجام بده.
آن ملک بحضور پیغمبر اکرم مشرف شد و بال‌های خود را گسترانید و گفت:
یا رسول اللَّه! بدان که من از پروردگار خود اجازه گرفتم و برای اشتیاقی که بزیارت تو داشتم بزمین نازل شدم. ای کاش پروردگار من بال‌های مرا شکسته بود و این خبر را برای تو نمی‌آوردم. ولی باید امر پروردگار من اجرا شود.
بدان یا محمّد مردی از امت تو که نامش: یزید است خدا در دنیا و آخرت بر لعن او بیفزاید جوجه تو را که پاک و پاکیزه و پسر فاطمه طاهره است خواهد کشت. قاتل حسین جز اندکی از دنیا بهره‌مند نخواهد شد و خدا بعلت بد رفتاری یزید از او تقاص خواهد کرد. او دائما در جهنم خواهد بود.
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 292
پیامبر خدا بشدت گریان شد و فرمود: ایها الملک! آیا امتی که فرزند من و جوجه دخترم را شهید کند رستگار. خواهد شد!؟ گفت: نه یا محمّد، بلکه خدای توانا در دار دنیا قلوب آنان را دچار اختلاف خواهد کرد و در آخرت عذاب دردناکی خواهند داشت.

هنگامی که کعب الاحبار در زمان عمر بن خطاب اسلام آورد مردم راجع به فتنه و آشوب‌های آخر الزمان از وی جویا میشدند. کعب آنان را از انواع و اقسام فتنه و آشوب‌هائی که در عالم آینده ظاهر میشد آگاه میکرد. سپس میگفت: بزرگترین فتنه و شدیدترین مصیبتی که تا ابد فراموش‌شدنی نیست مصیبت امام حسین است. این مصیبت همان است که خدای علیم در قرآن مجید میفرماید:
ظَهَرَ الْفَسادُ فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِما کَسَبَتْ أَیْدِی النَّاسِ «1» فتنه و فساد بکشته شدن هابیل فرزند حضرت آدم افتتاح شد و بشهید شدن امام حسین خاتمه یافت. آیا نمیدانید که روز شهید شدن امام درهای آسمان باز میشوند. به آسمان اجازه گریه داده می‌شود. آسمان خون گریه میکند. هنگامی که دیدید قرمزی در آسمان بلند شده است بدانید که آسمان برای امام حسین گریه میکند.
به کعب گفته شد: پس چرا آسمان برای پیامبرانی که از امام حسین افضل بودند گریه نکرد؟ گفت: وای بر شما! شهید شدن امام حسین امر بزرگی است.
زیرا حسین پسر سید المرسلین میباشد. امام حسین علنا شهید می‌شود. با آن حضرت مبارزه و دشمنی خواهد شد. وصیت جدش در باره وی مراعات و محفوظ نخواهد شد. در صورتی که حسین پاره‌ای از گوشت پیغمبر خدا است.
این حسین در عرصه کربلا ذبح خواهد شد. قسم بحق آن خدائی که جان
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 293
کعب در دست قدرت او میباشد زمره‌ای از ملائکه آسمانهای هفتگانه برای مصیبت امام حسین گریه خواهند کرد و گریه آنان برای حسین تا آخر دهر قطع نخواهد شد. آن بقعه‌ای که امام حسین در آن شهید می‌شود بهترین بقعه‌ها است.
هیچ پیغمبری نیست مگر اینکه در آن بقعه یعنی کربلا میرود و آن را زیارت میکند و برای مصیبت امام حسین گریان می‌شود. ملائکه و جن و انس همه روزه کربلا را زیارت مینمایند. وقتی شب جمعه فرا میرسد تعداد نود (000، 90) هزار ملک در کربلا نازل و برای امام حسین گریان میشوند و فضائل و مناقب حسین را ذکر میکنند.
امام حسین علیه السلام در آسمان به: حسین مذبوح یعنی ذبح شده و در زمین به: ابا عبد اللّه مقتول و در دریاها به: فرزند درخشنده مظلوم نامیده می‌شود. در روز قتل حسین آفتاب و ماهتاب خواهند گرفت و تاریکی تا مدت سه روز برای مردم ادامه خواهد داشت. آسمان خون میبارد. کوه‌ها خراب و دریاها دچار موج میشوند.
اگر فرزندانی و طایفه‌ای از شیعیان حسین که خون آن حضرت را مطالبه

میکنند باقی نمی‌ماندند خدا آتشی از آسمان بر سر آنان میریخت که زمین و اهل آن را میسوزانید.
سپس کعب گفت: ای گروه! گویا: شما تعجب میکنید از داستان امام حسین.
در صورتی که خدای تعالی هیچ چیزی را که از اول دهر بوده و خواهد بود فرو- گذار نکرده مگر اینکه آن را برای حضرت موسی تفسیر و معلوم نموده است. و هیچ خلقی آفریده نشده مگر اینکه در عالم ذر بحضرت آدم علیه السلام عرضه شده است.
این امت مرحومه بحضرت آدم عرضه شد. آن بزرگوار به این امت و اختلافات و حرصی که بر سر دنیای بی‌ارزش دارند نظر کرد و گفت: پروردگارا! چرا این امت پاکیزه که بهترین امم میباشد این همه دچار بلاء می‌شود؟ خطاب آمد:
یا آدم! قلوب ایشان مختلف است. بزودی نظیر قابیل که هابیل را کشت فسادی در زمین ایجاد میکنند. این امت پسر حبیب من حضرت محمّد مصطفی صلّی اللّه علیه و آله را خواهند

کشت.
سپس قتلگاه و محل سقوط و حمله امت جد حسین بر آن حضرت برای حضرت آدم مجسم و مشاهده شد. وقتی حضرت آدم به آنان نظر کرد و دید صورت ایشان سیاه است گفت: پروردگارا! از این گروه که پسر پیامبر گرامی تو را میکشند انتقام بگیر! نیز در همان کتاب از سعید بن مسیب نقل میکند که گفت: هنگامی که امام حسین شهید شد و مردم در سال آینده برای اعمال حج رفتند. من بحضور حضرت علی بن الحسین علیهما السلام مشرف شدم و به آن بزرگوار گفتم: ای مولای من! موسم حج نزدیک شده. شما چه دستوری بمن میدهی؟ امام سجاد فرمود: برو حج بجای بیاور.
من رفتم و مشغول اعمال حج شدم. در آن حینی که مشغول طواف کعبه بودم ناگاه با مردی مواجه شدم که دستهایش قطع و صورتش نظیر شب تار بود. وی به پرده‌های کعبه آویزان شده بود و میگفت:
ای خدائی که پروردگار کعبه‌ای مرا بیامرز، گر چه میدانم مرا نمی‌آمرزی، و لو اینکه ساکنین آسمان‌ها و زمین تو و آنچه را که آفریده‌ای برای من شفاعت نمایند، زیرا جرم من خیلی بزرگ است.
سعید بن مسیب میگوید: من و عموم مردم دست از طواف برداشتیم و در اطراف آن مرد اجتماع کردیم و باو گفتیم: وای بر تو! اگر تو ابلیس میبودی جا نداشت که از رحمت خدا مأیوس شوی. تو کیستی و گناه تو چیست؟ و گریان شد و گفت: ای گروه! من خود را با این گناه و جنایتی که انجام

داده‌ام بهتر می‌شناسم. ما گفتیم: گناه خود را برای ما بگو.
گفت: در آن موقع که امام حسین از مدینه خارج و متوجه عراق شد من ساربان آن حضرت بودم. وقتی امام حسین برای وضو گرفتن میرفت شلوار خود را نزد من میگذاشت. من بند شلوار آن حضرت را دیدم به قدری میدرخشید که چشمها را

خیره میکرد. من این تمنا را داشتم که آن بند شلوار از من باشد. تا اینکه وارد کربلا شدیم و آن حضرت شهید شد و آن بند شلوار با آن بزرگوار بود.
من خود را در مکانی پنهان نمودم. وقتی شب فرا رسید و از مخفیگاه خود خارج شدم و در آن صحنه نوری را بدون ظلمت و روزی را بدون شب دیدم و جسد کشتگان روی زمین افتاده بود. من بعلت آن شقاوت و خباثتی که داشتم بیاد آن بند شلوار آمدم و با خویشتن گفتم: بخدا قسم من بدنبال امام حسین میروم، شاید آن بند شلوار در شلوار او باشد و من آن را غارت کنم.
من همچنان بصورت کشتگان نگاه میکردم تا اینکه با جسد حسین علیه السلام مصادف شدم و دیدم از ناحیه صورت بروی زمین افتاده است. ولی جسد مقدسش سر ندارد. نور آن حضرت میدرخشید و بدنش غرقه بخون بود. بادها ببدن مبارکش میوزید با خویشتن گفتم: بخدا قسم این حسین است. وقتی بشلوار آن حضرت نگاه کردم دیدم همان طور است که دیده بودم. نزدیک آن بزرگوار رفتم و دست بردم تا آن بند شلوار را غارت نمایم. ولی دیدم آن حضرت چندین گروه بآن زده است.
من همچنان فعالیت میکردم تا یک گره از آنها را باز کردم.
ناگاه دیدم آن بزرگوار دست راست خود را آورد و به نحوی آن بند شلوار را گرفت که من نتوانستم دست مقدسش را رد کنم و بند شلوار را برگیرم و به آن دست یابم. نفس ملعون من مرا وادار نمود تا چیزی بدست آورم و دست‌های حسین را بوسیله آن قطع نمایم. لذا شمشیر شکسته‌ای را که بنظرم آمد برداشتم و دست راست مقدس آن حضرت را بوسیله آن از بند جدا کردم.
سپس دست آن مظلوم را از بند شلوار دور نمودم و دست خود را بردم تا گره بند شلوار را باز کنم. ولی دیدم آن حضرت دست چپ خود را دراز کرد و آن را گرفت، چون من نتوانستم آن بند شلوار را غارت کنم لذا آن شمشیر شکسته را برداشتم و دست مبارک او را بریدم و از آن بند شلوار جدا نمودم. دست خود را دراز

کردم که آن را برگیرم. ناگاه دیدم زمین دچار لرزه شد و آسمان باهتزاز آمد ناگاه شور و شین و گریه و صدائی بگوشم خورد که میگفت:

وا ابناه! وا مقتولاه! وا ذبیحاه! وا حسیناه! وا غریباه! یا بنی قتلوک و ما عرفوک، و من شرب الماء منعوک
وقتی من با این منظره مواجه شدم بی‌هوش شدم و خود را در میان کشتگان انداختم. پس از این جریان سه نفر مرد و یک زن را دیدم که خلائق در اطراف آنان ایستاده بودند و زمین از صورتهای مردم و بالهای ملائکه پر شده بود. ناگاه شنیدم یکی از ایشان میگفت: ای پسرم، ای حسین: جد، پدر، برادر و مادرت بفدای تو باد ناگاه دیدم امام حسین در حالی که سرش ببدن مبارکش پیوسته بود نشست و فرمود:
لبیک یا جداه یا رسول اللّه، و یا ابتاه یا امیر المؤمنین، و یا اماه یا فاطمة الزهراء، و یا اخاه المقتول بالسم، علیکم منی السلام.
سپس امام حسین علیه السلام گریان شد و فرمود:
یا جداه قتلوا و اللّه رجالنا، یا جداه سلبوا و اللّه نسائنا، یا جداه نهبوا و اللّه رحالنا، یا جداه ذبحوا و اللّه اطفالنا.
یا جدا بخدا قسم بر تو ناگوار است که حال ما را به این نحو بنگری و این عملی را که کفار انجام دادند مشاهده نمائی. ناگاه دیدم آنان در اطراف امام حسین نشسته و برای مصیبت آن حضرت گریه میکردند حضرت زهرای اطهر میفرمود: یا ابتاه، یا رسول اللّه آیا نمی‌بینی امت تو با فرزندان من چه عملی انجام داده‌اند؟ آیا بمن اجازه میدهی من از خون محاسن حسینم بگیرم و پیشانی خود را بوسیله آن خضاب نمایم؟ و خدا را در حالی ملاقات نمایم که با خون فرزندم خضاب کرده باشم؟
پیغمبر اعظم اسلام صلّی اللّه علیه و آله فرمود: تو از خون حسین بگیر، ما نیز خواهیم گرفت.
من ایشان را دیدم که از خون محاسن امام حسین علیه السلام میگرفتند و حضرت

زهرای اطهر آن خون را به پیشانی خود میمالد. پیامبر خدا و حضرت امیر و امام حسن علیهم السلام خون رنگین حسین را بگلو و سینه و دست‌های خود تا آرنج خود میمالیدند.
شنیدم رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله میفرمود: فدای تو گردم ای حسین بخدا قسم خیلی برای من ناگوار است ترا: با سر بریده، دو جبین تو غرقه بخون، گلوی تو خون آلود، بقفا افتاده‌ای، رمل و ریگ بدن ترا پوشانده‌اند، تو مقتول‌شده‌ای و دو کف دست تو را مقطوع بنگرم. ای پسر عزیز چه کسی دست راست و چپ تو را بریده است؟
امام حسین فرمود: یا جدا یک ساربان از مدینه همراه من بود. وقتی من شلوار خود را برای وضو گرفتن در مکانی می‌نهادم او مشاهده میکرد و این تمنا را داشت که بند شلوار من از او باشد. چیزی مانع من نبود که آن

بند شلوار را بوی عطا کنم جز اینکه میدانستم او این جنایت را خواهد کرد.
هنگامی که من شهید شدم وی خارج شد و مرا در میان کشتگان جستجو نمود. تا اینکه بدن بی‌سر مرا یافت. وقتی شلوار مرا مورد بررسی قرار داد آن بند شلوار را دید. من گره‌های زیادی بآن زده بودم. وقتی یکی از آن گره‌ها را با دست خود باز کرد من دست راست خود را دراز کردم و روی بند شلوار نهادم.
وی در میدان جنگ بجستجوی حربه پرداخت، تا اینکه شمشیر شکسته‌ای یافت و دست راست مرا قطع نمود. سپس یک گره دیگر را باز کرد و من دست چپ خود را روی آن بند شلوار نهادم که آن را باز نکند و عورت مرا کشف ننماید.
او دست چپ مرا برید. موقعی که تصمیم گرفت: بند شلوار را باز کند ترا احساس نمود و خود را در میان کشتگان انداخت.
هنگامی که پیغمبر خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم سخن امام حسین را شنید پس از اینکه بشدت گریان شد در میان کشتگان بسوی من آمد و نزد من ایستاد سپس بمن فرمود: ای
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 298
ساربان مرا با تو چه کار!؟ تو آن دو دستی را قطع کردی که جبرئیل و عموم ملائکه یک مدت طولانی آنها را می‌بوسیدند و اهل آسمانها و زمین‌ها آنها را باعث خیر و برکت میدانستند.
آیا برای تو کافی نبود که این ملعونها این ذلت و خواری را دچار حسین کردند زنان پرده‌نشین ویرا خارج نمودند. ای ساربان خدا روی ترا در دنیا و آخرت سیاه کند! دست و پاهای ترا قطع نماید و تو را در ردیف آن گروهی قرار دهد که خون ما را ریختند و در مقابل خدا جرات پیدا کردند.
هنوز نفرین آن حضرت تمام نشده بود که دستهای من شل شدند و این طور احساس نمودم که صورت من نظیر شب تاریک سیاه شده است و به این حالت باقی مانده‌ام. من نزد این کعبه آمده‌ام که شفیع من شود، در صورتی که میدانم خدا هرگز مرا نخواهد آمرزید!! راوی میگوید: احدی در مکه باقی نبود مگر اینکه جنایت این مرد را شنید و بوسیله لعنت کردن او بخدا تقرب جست. هر یک از آن مردم به او میگفتند: ای لعین! همین جنایتی که انجام دادی برای تو کافی خواهد بود.
وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ.
نیز میگوید: از مرد آهنگر کوفی حکایت شده که گفت: موقعی که لشکر (ابن زیاد) از کوفه برای جنگ با امام حسین خارج شدند من آن آهنهائی را که داشتم جمع کردم و ابزار کار را برداشتم و با آنان حرکت نمودم. هنگامی که آنان بمقصد رسیدند و طناب خیمه‌ها را بستند من نیز برای خود خیمه‌ای بر سر پا کردم و میخ‌های آهنی برای نصب خیمه‌ها و راه و جایگاه

برای اسب‌ها و نوک نیزه‌ها ساختم. هر گاه نوک نیزه یا شمشیر یا خنجر کج میشد من آنها را اصلاح میکردم.
رزق و روزی من بدین لحاظ فراوان شد و نام من در میان آنان شیوع پیدا کرد، تا اینکه امام حسین با لشکر خود آمد و ما بسوی کربلا حرکت نمودیم

و در کنار علقمه خیمه زدیم و قتال در بین آنان شروع شد. آب را بروی حسین بستند و آن حضرت را با یاران و فرزندانش شهید نمودند. مدت توقف و حرکت ما نوزده روز بود. من در حالی که غنی بودم بسوی منزل خود مراجعت کردم و اسیران با ما بودند. وقتی اسیران به ابن زیاد عرضه شدند او دستور داد تا آنان را برای یزید بجانب شام بفرستند.
چند صباحی بیش نبود که من در منزل خود بودم. یک شب در میان رختخواب خود خوابیده بودم. ناگاه در عالم خواب دیدم که گویا: قیامت بر پا شده و مردم نظیر ملخ که راهنمای خود را از دست داده روی زمین موج میزدند و زبان عموم آنان از شدت تشنگی روی سینه‌هاشان قرار گرفته است. من این طور می‌پنداشتم که: تشنگی هیچ کدام از ایشان از من شدیدتر نبود. زیرا گوش و چشم من از شدت تشنگی از کار افتاده بودند. اضافه بر آن تشنگی مغز من از حرارت آفتاب میجوشید.
زمین نظیر قیری میجوشید که آتش زیر آن روشن کرده باشند. من این طور خیال میکردم که مچ پاهایم کنده شده است. بخدای بزرگ قسم اگر من مخیّر میشدم بین تشنگی خود و بریدن گوشت خویشتن که خون از آن جاری شود و من آن خون را بجای آب بیاشامم آشامیدن خون خود را از تشنگی که داشتم بهتر میدانستم.
در آن حینی که ما دچار عذاب دردناک و بلاء عمومی بودیم ناگاه من مردی را دیدم که نور صورتش صحرای محشر را فرا گرفته بود و عالم وجود برای مسروری او مسرور بود. وی سوار اسبی بود و پیر مردی بنظر میرسید. هزارها پیامبر، وصی، صدّیق، شهید و افراد نیکوکار در اطرافش گرد آمده بودند. او نظیر باد یا گردش فلک عبور نمود. ساعتی گذشت که دیدم سواری که بر اسب پیشانی سفید سوار بود و صورتی نظیر ماه داشت آمد.
هزارها نفر زیر فرمان او بودند که اگر او دستوری میداد آنان اجرا

میکردند میداد ایشان میپذیرفتند. بدن‌ها از التفات او می‌لرزیدند و گردن‌ها از خطر او دچار رعشه میشدند. من بر شخص اول تأسف خوردم که چرا راجع به خوف خود از او سؤال نکردم.
ناگاه دیدم او بر سر رکاب خود برخاست و به اصحاب خود اشاره کرد.
شنیدم میگفت: وی را بگیرید. یک وقت دیدم یکی از آنان با قهر بازوی مرا

با آهنی که از آتش خارج شده بود گرفت.
مرا نزد آن بزرگوار برد. من این طور خیال میکردم که شانه راستم کنده شد. من از وی تقاضای تخفیف عذاب نمودم، ولی او مرا عذاب سنگین‌تری میداد.
به وی گفتم: تو را بحق آن کسی قسم میدهم که تو را بر من مأمور کرده است تو کیستی؟ گفت: من یکی از ملائکه خدای جبار میباشم گفتم: این شخص کیست؟
گفت: علی بن ابی طالب میباشد. گفتم: آن شخص که قبل از علی بود کیست؟ گفت:
حضرت محمّد صلّی اللَّه علیه و آله بود. گفتم: آن افرادی که در اطرافش بودند؟ گفت: پیامبران، صدّیقین، شهیدان، نیکوکاران و مؤمنین.
گفتم: من چه عملی انجام داده‌ام که او تو را بر من مأمور کرده است؟ گفت:
اختیار در دست او میباشد. حال تو نظیر حال این گروه است وقتی کاملا نظر کردم دیدم آن گروه عبارت بودند از: عمر بن سعد که امیر لشکر بود و گروه دیگری که من آنان را نمی‌شناختم، ناگاه دیدم زنجیر آهنین بگردن او بود و آتش از چشم و گوش او خارج میشد، من یقین کردم که هلاک خواهم شد، ما بقی آن گروه نیز دچار غل و زنجیر بودند، بعضی از ایشان گرفتار قید بودند. بازوی برخی را نظیر من بقهر گرفته بودند.
در آن حینی که ما حرکت میکردیم دیدم همان حضرت محمّدی که آن ملک توصیف میکرد بر فراز صندلی بلند پایه‌ای که میدرخشید و من گمان میکردم از لؤلؤ بود نشسته بود و دو مرد پیر و آبرومند طرف راست آن حضرت بودند. من از آن ملک جویا شدم: اینان کیانند؟ گفت ایشان حضرت نوح و ابراهیم علیهما السلام

میباشند.
ناگاه شنیدم پیغمبر خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم میفرمود: یا علی چه کار کردی؟ علی فرمود:
احدی از کشندگان حسین را واگذار ننمودم مگر اینکه او را آورده‌ام. من حمد خدای را بجای آوردم که از قاتلین امام حسین نبودم و عقلم بسوی من بازگشت نمود.
ناگاه شنیدم پیامبر اکرم میفرمود: کشندگان حسین را جلو بیاورید.
وقتی آنان را نزد آن حضرت آوردند پیغمبر خدا از ایشان استنطاق میکرد و گریان میشد. عموم افرادی که در محشر بودند برای گریه آن حضرت گریان میشدند.
زیرا حضرت رسول به مردی میفرمود: تو در کربلا با فرزندم حسین چه

عملی انجام دادی؟ او میگفت: یا رسول اللّه من آب را بروی حسین بستم.
دیگری میگفت:
من حسین را کشتم. شخص ثالثی میگفت: من سینه حسین را باسم اسبم پایمال نمودم.
شخص رابعی میگفت: من فرزند بیمار حسین را میزدم. ناگاه پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله فریاد زد و فرمود:
وا ولداه ! وا قلة ناصراه ! وا حسیناه ! وا علیاه !
ای اهل بیت من ! آیا جا داشت بعد از من با شما این چنین رفتار کنند !؟
ای پدرم حضرت آدم و ای برادرم نوح نگاه کنید: بعد از من با ذریه من چگونه رفتار کرده‌اند ! آنان همه بقدری گریه کردند که اهل محشر مضطرب شدند.
سپس پیغمبر اعظم اسلام دستور داد تا شعله آتش هر کدام را پس از دیگری ربود.
ناگاه دیدم مردی را آوردند و پیامبر خدا او را نیز استنطاق کرد. وی گفت:
من عملی بر علیه حسین انجام نداده‌ام. رسول اکرم. فرمود: آیا تو نجار نبودی !؟
گفت: ای آقای من راست گفتی، ولی من فقط ستون خیمه حصین (بضم حاء و فتح صاد) ابن نمیر را که بوسیله باد شدیدی شکسته بود وصل کردم پیغمبر اعظم صلّی اللّه علیه و آله پس از اینکه گریان شد فرمود: تو بر علیه حسین من سیاهی لشکر بودی. او را بدوزخ ببرید. سپس فریاد زدند و گفتند: فرمانفرمائی جز برای خدا و رسول و وصی او نخواهد بود.
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 302
آن آهنگر میگوید: من بهلاکت خویشتن یقین پیدا کردم. پیامبر خدا دستور داد تا مرا بحضور آن حضرت بردند. آن بزرگوار پس از پرسش‌هائی که کرد و من جواب گفتم. رسول خدا دستور داد تا مرا بدوزخ ببرند هنوز مرا بسوی جهنم نکشیده بودند که از خواب بیدار شدم و این جریان را برای هر کسی که او را دیدم نقل کردم.
زبان او خشک و نصف آن مرده بود. هر کسی وی را دوست داشت از او بیزاری جست. او در حال فقر و تنگدستی مرد. خدایش نیامرزد. وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ.
16- در کتاب: امالی شیخ (همان جریان شتر و زعفران را نقل میکند که در ضمن روایت دوازدهم همین بخش ترجمه شد) 17- نیز در همان کتاب از ابن عطیه نقل میکند که گفت: در زمان خالد در بین راه از نزد مردی عبور میکردیم که نشسته و جسدش سفید و صورتش سیاه بود. مردم میگفتند: این شخص به امام حسین علیه السلام خروج کرده است.
مترجم گوید: و للّه الحمد که ترجمه بخش (46) این کتاب در ارض اقدس

و جوار حضرت رضوی علیه و علی آبائه المعصومین و اولاده منتجبین آلاف التحیة و الثناء پایان یافت.

بخش چهل و هفتم در باره احوال خویشاوندان و اهل زمان امام حسین علیه السلام و اتمام حجت‌هائی که با یزید کردند

1- در بعضی از کتب مناقب قدیم از شقیق بن سلمه نقل میکند که گفت: هنگامی که حسین بن علی بن ابی طالب علیهما السلام شهید شد عبد اللَّه بن زبیر نزد ابن عباس آمد و او را برای بیعت کردن با خود دعوت کرد. ولی ابن عباس این پیشنهاد را نپذیرفت.
یزید بن معاویه علیهما اللعنة این طور پنداشت که ابن عباس بدین جهت با ابن زبیر بیعت نکرده که با یزید بیعت نماید. لذا یزید برای ابن عباس نوشت:
اما بعد: بمن این طور رسیده که ابن زبیر ملحد تو را برای بیعت با خود و دخول در اطاعت خویشتن دعوت نموده است تا تو برای تقویت باطل و شرکت در گناه پشتیبان و شریک وی باشی.
در صورتی که تو چنگ ببیعت ما زده‌ای و خدا را بجهت آن حقی که از ما بتو معرفی کرده است اطاعت نموده‌ای. خدا بهترین جزائی را بتو عطا کند که از خویشاوندی به خویشاوند دیگری عطا میکند و بعهد خود وفا مینمایند. من چیزهائی را فراموش نمیکنم و نیکوئی را در باره تو فراموش نخواهم کرد.
من راجع باینکه تو با پیامبر خدا اهل بیت و قرابت داری در پرداخت جایزه تو تعجیل میکنم.
متوجه باش هر کسی از آفاق نزد تو می‌آید و ابن زبیر آنان را با زبان و سخنان

آراسته خود در حق آنان سحر و جادو کرده ایشان را از نظریه خود آگاه کن زیرا آنان سخن ترا بهتر میشنوند و از تو بهتر اطاعت مینمایند تا از ابن زبیر که احترام حرم خدا را از بین میبرد و از دین خارج شده است.
ابن عباس در جواب یزید نوشت: اما بعد: نامه تو بمن رسید. در این نامه تذکر داده بودی: ابن زبیر مرا برای بیعت با خود و فرمانبرداری خویشتن دعوت کرده است. اگر مطلب از این قرار باشد که تو میگوئی بخدا قسم منظور من از این عمل نیکوئی و ثناگوئی تو نخواهد بود. ولی خدا از نیت من آگاه است.
تو این طور گمان میکنی که نیکوئی مرا فراموش نمیکنی و راجع بپرداخت جایزه من تعجیل خواهی کرد ای انسان مکار! از نیکوئی و صله من خودداری کن. زیرا من از دوستی کردن با تو خودداری مینمایم. بجان خودم قسم تو آن حقی که ما بگردن تو داریم نمیپردازی مگر اندکی و آن حق کامل ما را نخواهی پرداخت.
از من خواسته بودی که مردم را بسوی تو بفرستم و ایشان را از اطراف

ابن زبیر پراکنده نمایم. بین من و تو همصحبتی و همنشینی و خوشحالی در کار نبوده است که تو از من طلب یاری میکنی و مرا بدوستی خود وادار مینمائی. در صورتی که تو حسین و جوانان بنی هاشم را که چراغهای هدایت و ستارگانی راسخ و ثابت بودند شهید کردی. لشکر تو آنان را بدستور تو در یک زمین انداختند.
بدنشان غرقه بخون، برهنه و عریان، بدون کفن و تکیه‌گاه ماند. بادها بر جسد آنان میوزیدند. گله کفتارها پی در پی بزیارت ایشان میرفتند، تا اینکه خدای توانا گروهی را که در ریختن خون آنان شرکت نکرده بودند برای کفن کردن و بخاک سپردن اجسادشان فرستاد و تو در همین مجلسی که فعلا نشسته‌ای نشسته بودی! از جمله موضوعاتی که من آن را فراموش نمیکنم این است که تو امام حسین را
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 305
از حرم پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم تبعید کردی و مردانی را فرستادی تا آن حضرت را در حرم خدا یعنی مکه معظمه شهید نمایند. تو همچنان این تصمیم را داشتی تا امام حسین را از مکه بسوی عراق فرار دادی و آن حضرت در حالی که خائف بود از مکه خارج گردید.
لشکر تو آن حضرت را مضطرب و ناراحت کرد. تو این جنایت را بعلت آن دشمنی که با خدا و رسول و اهل بیت آن حضرت که خدا پلیدی را از ایشان دور کرده و آنان را بنحو مخصوصی پاک و پاکیزه نموده است داشتی انجام دادی.
ایشان نظیر پدران تو نبودند که جفا کار (و خورنده) جگرهای ستوران و خران بودند.
امام حسین علیه السلام پیشنهاد صلح و سازش را با شما داد، و از شما خواست که از کربلا مراجعت نماید. ولی شما از موقعیت قلت انصار و استیصال اهل بیت آن حضرت استفاده نمودید و بر علیه او قیام کردید و معاون یک دیگر شدید و گویا:
اهل بیت ترک را بقتل رساندید.
هیچ چیزی از این بیشتر مرا دچار تعجب نمیکند که تو از من طلب دوستی میکنی. در صورتی که تو فرزندان پدرم را کشتی و خون من از شمشیر تو میچکد.تو یکی از آن افرادی هستی که من از تو خونخواهی خواهم کرد. ان شاء اللّه آن خونی که من پیش دارم از بین نخواهد رفت و تو در خونخواهی بر من سبقت نخواهی گرفت.
تو در دنیا بر من سبقت گرفته‌ای ولی پیامبران و آل آنان که قبل از این کشته شدند خدا خون ایشان را مطالبه کرد. خدا کافی است برای اینکه مظلومین را یاری کند و از ظالمین انتقام بگیرد! خوشحال مباش از اینکه امروز بر ما مسلطشده‌ای، زیرا ما هم یک روزی بر تو مسلط خواهیم شد.

اما اینکه وفاداری مرا و آن حقی را که بگردن من داری تذکر داده بودی: اگر این مطلب این طور باشد که تو می‌گوئی بخدا قسم من با تو و آن

افرادی که قبل از تو بودند بیعت کردم. تو میدانی من و فرزندان پدرم از تو بمقام خلافت احق و اولی میباشم. ولی شما گروه قریش با ما مکابره نمودید تا اینکه ما را از حق خود بر کنار کردید و شما متصدی این امر شدید. نابود شود آن کسی که تصمیم گرفت و در حق ما ظلم کرد و افراد سفیه و گمراه را بر علیه ما وادار نمود، همچنان که ملت ثمود و قوم لوط و اصحاب مدین (بفتح میم و یاء و سکون دال) نابود شدند.
آگاه باش! از عجیبترین ستمکیشی تو این است که دختران عبد المطلب و کودکان صغیر و فرزندان وی را نظیر اسیران بسوی شام جلب نمودی. تو بمردم این طور وانمود میکنی که ما را مورد قهر و غلبه قرار داده‌ای و بر ما منت میگذاری. در صورتی که خدا بوسیله ما بر تو منت نهاد. بخدا قسم گرچه از ضربه و جراحت دست من در امان ماندی، ولی من امیدوارم خدا تو را دچار بزرگترین زخم زبان و شکست دادن نماید.
بخدا قسم من مأیوس نیستم از اینکه خدا تو را بعد از قتل فرزندان پیامبر اعظم اسلام بسخت‌ترین عقاب مؤاخذه کند و تو را در حالی که مورد مذمت قرار گرفته باشی از دنیا اخراج نماید. پدر و فریادرسی نباشد تو را. هر چه میخواهی زندگی کن. بخدا قسم عذاب خود را چند برابر نزد خدا زیاد کرده‌ای و مرتکب گناهانی شده‌ای! وَ السَّلامُ عَلی مَنِ اتَّبَعَ الْهُدی
یزید ملعون برای محمّد بن حنفیه که در مدینه بود نوشت: اما بعد: من از خدا خواهانم عمل صالحی را که بوسیله آن از ما راضی باشد نصیب من و شما نماید.
من امروز در میان قبیله بنی هاشم مردی را نمی‌شناسم که از نظر علم و حلم و فهم و حکم بر تو ترجیح و برتری داشته باشد و از هر سفاهت و آلودگی و کم عقلی برکنار باشد. کسی که خود را متخلق بخیر و فضیلت را شعار خود قرار داده باشد نظیر آن شخصی نیست که خدا طینت او را با خیر آفریده باشد، ما این صفت خوب را در زمان قدیم و جدید، شهودا و غیابا در وجود تو یافته‌ایم.

چیزی که هست من دوست دارم تو را زیارت نمایم و از دیدار تو بهره‌مند گردم. هنگامی که این نامه مرا دیدی در حالی بسوی من بیا که در امان و مطمئن باشی. خدا تو را به امر خود هدایت کند و تو را بیامرزد. و السلام علیک و رحمة اللّه و برکاته.
موقعی که نامه یزید به محمّد بن علی (یعنی محمّد بن حنفیه) رسید و آن را خواند نزد دو فرزندان خود که جعفر و عبد اللّه که ابو هاشم بود آمد و با

آنان در این باره مشورت کرد. پسرش عبد اللّه به وی گفت: پدر جان! راجع بجان خود از خدا بترس و نزد یزید مرو! زیرا من خائفم از اینکه یزید تو را ببرادرت حسین ملحق نماید و هیچ باکی نخواهد داشت.
محمّد گفت: ای پسر عزیزم من یک چنین باکی را از یزید ندارم. پسرش جعفر به وی گفت: ای پدر! یزید تو را در نامه خود مورد لطف قرار داده است. زیرا من گمان نمی‌کنم: یزید برای احدی از قریش بنویسد: خدا تو را به امر خود هدایت نماید و گناه تو را بیامرزد. من امیدوارم که خدا تو را از شر یزید محفوظ بدارد.
محمّد بن علی (یعنی محمّد بن حنفیه) گفت: ای پسرم! من به آن خدائی توکل میکنم که آسمان را از افتادن بر روی زمین نگاه میدارد مگر با اذن خود. کافی است که خدا وکیل من باشد.
سپس محمّد بن علی برای مسافرت آماده و از مدینه خارج شد و رفت تا در شام نزد یزید بن معاویه وارد شد. هنگامی که اجازه ورود خواست یزید به وی اجازه داد و او را نزد خویشتن بر فراز تخت خود جای داد و به وی گفت: ای ابو القاسم خدا بما و تو در عوض شهید شدن ابی عبد اللّه الحسین بن علی اجر عطا کند. بخدا قسم اگر مصیبت حسین تو را متأثر کرد مرا هم ناراحت نمود. اگر این مصیبت تو را داغدار نمود مرا نیز داغدار کرد.
اگر من متصدی جنگ با حسین بودم او را شهید نمیکردم. من وی را از کشته شدن نجات میدادم و لو اینکه بقیمت قطع انگشتان و از دست دادن چشم

من تمام میشد. گر چه حسین در حق من ظلم و قطع رحم و راجع بحق من با من منازعه نمود ولی در عین حال من آنچه را که مالک بودم فدای او میکردم.
اما چه کنم که ابن زیاد نمیدانست من در باره حسین چه نظریه‌ای دارم، لذا عجله کرد و حسین را شهید نمود و جبران ما فات را نکرد. از طرفی هم بر ما واجب نیست که در حق خود به این دنیای دنی راضی باشیم. و بر برادر تو نیز واجب نبود در باره مقامی که خدا آن را مخصوص ما قرار داده بود با ما به نزاع بپردازد. این مصیبتی که دچار حسین شد برای من ناگوار بود. و السلام. ای ابو القاسم! اکنون تو هر سخنی داری بگو.
محمّد بن علی پس از اینکه حمد و ثنای خدا را بجای آورد فرمود: من سخن تو را شنیدم، خدا خویشاوندی تو را وصل کند و بر امام حسین رحم و آن ثوابهائی که از خدا به آن حضرت عطا شده و جاویدی طولانی که در جوار خدای جلیل مرحمت شده مبارک نماید.
ما میدانیم آنچه که باعث ناقصی زندگی ما شده موجب نقص زندگی تو نیز

گردیده است و هر خوشنودی و اندوهی که دچار تو می‌شود دچار ما هم خواهد شد.
و اگر تو در موقع شهادت حسین حضور میداشتی بهترین رأی و عمل را انتخاب مینمودی.
و از کار بد و عمل شنیع اجتناب میکردی. اکنون من از تو انتظار دارم سخنی را که من در باره امام حسین دوست ندارم برایم نگوئی! زیرا امام حسین برادر و پسر پدر من است. گرچه تو گمان میکنی آن حضرت در حق تو ظلم کرد و دشمن تو بود (در صورتی که این طور نبود).
یزید در جواب محمّد بن حنفیه گفت: تو از من چیزی جز خیر نخواهی شنید. ولی بیا با من بیعت کن و آنچه قرض داری بگو تا من ادا نمایم. محمّد بن علی فرمود: من با تو بیعت کردم. و قرض هم ندانم، الحمد للّه. من از طرف خدا دارای نعمت‌های فراوانی هستم که نمی‌توانم برای شکر آنها قیام نمایم.
یزید متوجه فرزندش خالد شد و گفت: این پسر عموی تو از مکر و پستی و

چرک معصیت و دروغ بر کنار است. زیرا اگر کسی غیر از این محمّد بود میگفت:
من چنین و چنان قرض دارم تا بدین وسیله اموال ما را به غنیمت بگیرد.
سپس یزید متوجه محمّد بن علی شد و گفت: ای ابو القاسم آیا با من بیعت میکنی؟ محمّد گفت آری. یزید گفت: من دستور داده‌ام مبلغ سیصد هزار (000، 300) درهم بتو بپردازند. شخصی را بفرست تا آن را دریافت کند. و هنگامی که خواستی مراجعت نمائی ما جایزه‌ای بتو خواهیم داد.
محمّد بن علی گفت: من احتیاجی به این مال ندارم و برای آن نیامده‌ام.
یزید گفت: چه مانعی دارد که این پول را بگیری و در میان خویشاوندان خود توزیع نمائی؟ محمّد گفت: قبول کردم. یزید دستور داد تا محمّد بن علی را در یکی از منزل‌های خود جای دادند. محمّد بن علی هر صبح و عصر نزد یزید میرفت.
پس از این جریان گروهی از اهل مدینه نزد یزید آمدند که: منذر بن زبیر و عبد اللّه بن عمرو بن حفص بن مغیره مخزومی و عبد اللّه بن حنظلة بن ابی عامر انصاری در میان آنان بودند. ایشان چند روزی نزد یزید اقامت کردند.
یزید به هر یک از آنان مبلغ پنجاه هزار (000، 50) درهم و به منذر بن زبیر مبلغ صد هزار (000، 100) درهم جایزه داد. هنگامی که آنان تصمیم گرفتند بسوی مدینه مراجعت کنند محمّد بن علی نزد یزید آمد و اجازه خواست که با آن گروه بجانب مدینه باز گردد. یزید اجازه داد و مبلغ دویست هزار (000، 200) درهم و چیزهای دیگری که قیمت آنها صد هزار

درهم میشد به وی جایزه داد.
سپس یزید به محمّد بن علی گفت: من امروز در میان خویشاوندان تو کسی را نمی‌بینم که از تو بحلال و حرام عالمتر باشد. من دوست دارم تو از من فاصله نگیری و مرا به آن راهی وادار کنی که بهره‌مندی و رشد من در آن باشد.
بخدا قسم من دوست ندارم تو از من دور شوی و قسمتی از اخلاق مرا مورد مذمت قرار دهی.
محمّد بن علی فرمود: آن ظلم و جنایتی که تو در باره امام حسین علیه السلام کردی

قابل تدارک نخواهد بود، و فعلا از آن موقعی که من نزد تو وارد شده‌ام جز خیر چیزی از تو ندیده‌ام. اگر من یک خصلت ناپسندی از تو دیده بودم نمیتوانستم ساکت باشم و تو را از آن بر حذر ندارم و تو را از آن حقی که خدا بگردن تو دارد آگاه ننمایم. زیرا خدا از علماء تعهد گرفته که علم خود را برای مردم شرح دهند و آن را کتمان نکنند.
من در غیاب تو جز نیکوئی تو را برای مردم نخواهم گفت. فقط تنها چیزی را که من از تو جلوگیری میکنم این میگساری است. زیرا این عملی است پلید و از رفتار شیطان می‌باشد. کسی که متصدی امور این امت باشد و او را در منابر و محافل و در حضور مردم خلیفه میخوانند نظیر یک فرد عادی نیست. راجع به نفس خود از خدا بترس! گناهان گذشته خود را جبران کن.
یزید از این راهنمائی محمّد بن علی فوق العاده مسرور شد و گفت: من این دستور تو را قبول کردم. من دوست دارم تو در باره هر احتیاجی، یا جایزه‌ای که لازم باشد با من مکاتبه نمائی و در این باره کوتاهی نکنی.
محمّد فرمود: ان شاء اللّه من این عمل را انجام میدهم و آن طور خواهم بود که تو دوست داشته باشی.
سپس محمّد بن علی با یزید تودیع و بسوی مدینه مراجعت کرد. پس از ورود بمدینه کلیه آن پول‌ها را در میان اهل بیت خود و سایر بنی هاشم و قریش توزیع نمود.
بنحوی آن پول‌ها تقسیم کرد که احدی از مردان و زنان بنی هاشم و قریش و فرزندان و غلامان آنان نبود مگر اینکه از آن پول بهره‌مند شدند.
محمّد بن علی پس از این جریان از مدینه خارج شد و متوجه مکه معظمه گردید.
وی بعد از اینکه در مکه مجاور شد غیر از روزه و نماز کاری نداشت. و صلی اللّه علی محمّد و آله الطاهرین.
مؤلف گوید: علامه از بلاذری نقل کرده که گفت: وقتی امام حسین علیه السلام شهید شد عبد اللّه بن عمر برای یزید بن معاویه نوشت: حقا که

مصیبتی بزرگ و حادثه‌ای عظیم در اسلام رخ داد و روزی مثل روز عاشورای حسین نخواهد بود.
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 311
یزید در جواب ابن عمر نوشت: ای احمق! ما وارد خانه‌های آراسته و فرشهای آماده و بالش‌های فراوان‌شده‌ایم. ما برای این گونه اموال قتال کردیم. اگر اینها حق ما باشند که برای حق خود دفاع کرده‌ایم و اگر حق دیگران باشند پس پدرت عمر اول کسی بود که این عمل را انجام و رواج داد و حق را از صاحب حق غصب کرد.
مؤلف گوید: در کتاب: فتن خبر طولانی از سعید بن مسیب نقل کردیم که گفته: وقتی خبر شهادت امام حسین علیه السلام و هجده نفر از اهل بیت و پنجاه و سه نفر از شیعیانش بمدینه رسید و طفل شیر خوارش در مقابلش بوسیله تیر کشته و فرزندانش اسیر شدند عبد اللّه عمر در حالی که جنایت یزید را خیلی ناپسند میدانست متوجه شام گردید و سخنان خشن و زننده‌ای به یزید گفت.
یزید عبد اللّه بن عمر را در خلوت خواست و یک نامه طولانی از پدرش عمر که برای معاویه نوشته بود به وی نشان داد مضمون آن این بود که او بر دین پدران بت پرست خود ثابت مانده است. و محمّد یک شخص ساحری بوده که بوسیله سحر بر مردم غلبه یافته است. وی به معاویه توصیه کرده بود: اهل بیت حضرت محمّد را بحسب ظاهر احترام کند ولی در واقع ایشان را از روی زمین براندازد و احدی از آنان را واگذار نکند.
هنگامی که ابن عمر این نامه را خواند با رضایت از رفتار پدرش بمدینه مراجعت کرد و بمردم وانمود میکرد که یزید راجع برفتار خود بر حق است و نسبت به جنایتی که کرده است معذور میباشد!!

1- در کتاب: ارشاد مینگارد: امام حسین علیه السلام دارای شش فرزند بود بدین شرح:
1- علی بن الحسین که اکبر و کنیه او: ابو محمّد و مادرش: شهربانو دختر کسری یزدجرد بود 2- علی بن الحسین که اصغر بود و در کربلا با پدرش حسین شهید شد و قبل از این شرح حال وی نگاشته شد. مادر او: لیلی دختر ابو مرة بن عروة بن- مسعود ثقفی بود 3- جعفر بن الحسین که فرزندی بجای نگذاشت. مادر او: زنی از قبیله قضاعیه بود که در زمان حیات امام حسین از دنیا رفت. 4- عبد اللّه بن الحسین که با پدرش در حال کودکی شهید شد. او در کنار پدر بزرگوارش بود که تیری آمد و ویرا ذبح کرد.
5- سکینه دختر امام حسین علیه السلام که مادرش: رباب دختر امرء القیس بن عدی کلبی معدی بود. این بانو مادر عبد اللّه بن الحسین نیز بود 6- فاطمه دختر امام حسین که مادرش: ام اسحاق دختر طلحة بن عبید اللّه تیمی بود.
2- در کتاب: مناقب می‌نویسد: نسل امام حسین علیه السلام از پسرش علی اکبر (یعنی امام زین العابدین) که بعد از پدرش زنده بود باقیماند. و آن علی که در کربلا شهید شد (نسبت بامام زین العابدین) اصغر بود. اعتماد ما بر این قول است. زیرا علی بن الحسین (یعنی امام زین العابدین) که در کربلا باقی ماند سی ساله بود و پسرش امام محمّد باقر علیه السلام در آن موقع پانزده ساله بود. و آن علی اصغر که در کربلا شهید شد دوازده ساله بود.
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 313
گروه زیدیه میگویند: نسل امام حسین از علی اصغر بود که در کربلا هشت ساله بود و بعضی گفته‌اند: چهار ساله بود و علماء علم نسبت این قول را پذیرفته‌اند.
در کتاب: نسب از یحیی بن حسن نقل میکند که یزید بحضرت علی بن الحسین (یعنی امام سجاد) گفت: تعجب میکنم از پدرت که این همه (نام فرزندانش را) علی میگذارد!؟ امام سجاد در جوابش فرمود: چون پدرم پدر بزرگوارش علی را خیلی دوست میداشت لذا (فرزندان خود را بنام او) نامگذاری میکرد.
3- نیز در همان کتاب می‌نویسد: هنگامی که اسیران فارس در مدینه طیبه وارد شدند عمر در نظر گرفت: زنان اسیر را بفروشد و مردان اسیر را غلام ملت عرب قرار دهد. نیز عمر تصمیم گرفت: مردان اسیر فارس

افراد علیل و ضعیف و پیر عرب را در موقع طواف بدوش بگیرند و طواف دهند. ولی حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام باو فرمود: پیامبر اعظم اسلام فرموده است:
اکرموا کریم قوم و ان خالفوکم.
یعنی افراد شریف هر گروهی را گرامی بدارید. و لو اینکه با شما مخالفت نمایند. این افراد فارس مردمانی حکیم و گرامی هستند. زیرا بما سلام کردند و بدین مقدس اسلام رغبت پیدا نمودند.
من آن سهمی را که خودم و بنی هاشم از این اسیران داریم در راه خدا آزاد کردم. مهاجران و انصار گفتند: ای برادر رسول خدا! ما نیز سهم خود را بتو بخشیدیم: حضرت امیر فرمود: پروردگارا! اینان سهم خود را بخشیدند و منهم قبول کردم و اسیران را آزاد نمودم. عمر گفت: علی بن ابی طالب در این عمل سبقت گرفت و تصمیمی را که من در باره مردم عجم داشتم در هم شکست.
گروهی از آن مردم راغب شدند که با دختران پادشاهان که اسیر شده بودند ازدواج نمایند. و حضرت امیر بعمر فرمود: این دختران ملوک را برای ازدواج آزاد بگذار. آنان را مجبور نکن.

بزرگ آنان بشهر بانو دختر یزدجرد اشاره کرد. ولی او صورت خود را پوشانید و نپذیرفت. باو گفته شد: ای بزرگ قوم خود! تو کدامیک از این خواستگاران خود را انتخاب میکنی؟ آیا راضی هستی شوهر کنی؟ وی سکوت اختیار کرد.
حضرت امیر علیه السلام فرمود: او راضی هست ولی بعدا شوهر انتخاب خواهد کرد. زیرا سکوت وی موجب رضایت اوست. وقتی برای دومین بار باو گفتند:
چه کسی را انتخاب میکنی؟ گفت: اگر من در امر ازدواج آزاد باشم غیر از حسین که نوریست ساطع و شهابی است درخشنده کسی را انتخاب نمیکنم.
حضرت امیر بشهر بانو فرمود: تو چه کسی را برای سرپرستی خود قبول داری؟
گفت: تو را. امیر المؤمنین: علی به حذیفه دستور داد تا خطبه را بخواند. او خطبه را خواند و شهربانو با امام حسین ازدواج کرد.
ابن کلبی میگوید: حضرت امیر حریث بن جابر حنفی را بسوی مشرق فرستاد. او دختر یزدجرد شهریار بن کسری را بجانب حضرت امیر فرستاد. حضرت علی شهربانو را به امام حسین عطا کرد. شهربانو حضرت امام زین العابدین را متولد کرد.
شخصی دیگر غیر از ابن کلبی گفته: حریث دو دختر از یزدجرد بسوی

حضرت امیر فرستاد. آن بزرگوار یکی از آنان را به امام حسین عطا فرمود و علی بن الحسین متولد شد. دختر دیگر یزدجرد را به محمّد بن ابو بکر عطا کرد و قاسم بن محمّد متولد گردید. پس بنا بر این: امام زین العابدین و قاسم بن محمّد خاله‌زاده‌اند.
4- نیز در کتاب: مناقب مینویسد: پسران امام حسین علیه السلام عبارت بودند از: علی اکبر شهید که مادرش: برّه دختر عروة بن مسعود ثقفی بود. علی اوسط که امام بود و علی اصغر که مادرشان شهربانو بود. محمّد و عبد اللّه که شهید شد مادر آنان: رباب دختر امرء القیس بود. جعفر که مادرش از قبیله:

قضائی بود.
دختران امام حسین عبارت بودند از سکینه که مادرش: رباب دختر امرء- القیس کندی بود. فاطمه که مادرش: ام اسحاق دختر طلحة بن عبید اللّه بود. و زینب (که نامی از مادرش در اینجا نیست) و ...
5- در کتاب: کشف الغمه مینگارد: امام حسین علیه السلام دارای ده نفر فرزند ذکور و اناث بود که شش تن از آنان پسر و چهار نفر دختر بودند. پسران آن حضرت عبارت بودند از 1- 2- علی اکبر و علی اوسط که سید عابدین بود 3- 4- 5- 6 علی اصغر و محمّد و عبد اللّه و جعفر. علی اکبر در جلو پدرش قتال کرد تا شهید شد.
علی اصغر آن طفلی بود که تیری آمد و او را شهید کرد. گفته شده: عبد اللّه نیز با پدرش شهید شد.
دختران آن حضرت عبارت بودند از 1- زینب 2- سکینه 3- فاطمه. این قول مشهوری است. گفته شده: امام حسین دارای چهار پسر و دو دختر بود. ولی قول اول مشهورتر است. ذکر همیشگی و بناء برقرار در میان فرزندان آن حضرت مخصوص به علی اوسط امام زین العابدین علیه السلام بود (یعنی نسل آن حضرت از زین العابدین بیادگار مانده) نه از ما بقی فرزندانش و ...
ابن خشاب مینویسد: تعداد شش نفر پسر و سه نفر دختر برای امام حسین متولد شد بدین شرح: 1- علی اکبر که با پدرش شهید شد 2- علی که امام و سید عابدین بود 3- علی اصغر 4- محمّد 5- عبد اللّه که با پدرش شهید شد 6- جعفر 7- زینب 8- سکینه 9- فاطمه. و ...

بخش چهل و نهم در باره احوال مختار بن ابو عبیده ثقفی

اشاره

1- در کتاب: امالی شیخ از منهال بن عمرو نقل میکند که گفت: وقتی من از مکه مراجعت نمودم بحضور حضرت امام زین العابدین علیه السلام مشرف شدم. آن بزرگوار بمن فرمود: حرملة بن کاهل اسدی در چه حال است؟ گفتم: من او را در کوفه زنده دیدم. حضرت سجاد علیه السلام دستهای خود را بجانب آسمان بلند و در حق حرمله نفرین کرد و فرمود:
اللهم اذقه حر الحدید! اللهم اذقه حر الحدید! اللهم اذقه حر النار!
یعنی بار خدایا حرارت آهن را بحرمله بن کاهل بچشان! پروردگارا! حرارت آتش را بحرمله بچشان.
منهال میگوید: وقتی من وارد کوفه شدم دیدم مختار بن ابو عبید خروج کرده است. مختار با من دوست بود. من در منزل خود بودم تا اینکه ایاب و ذهاب مردم تمام شد. وقتی من سوار و متوجه مختار شدم دیدم وی از خانه خود خارج شده است.
مختار بمن گفت: چرا زیر پرچم فرمانفرمائی ما نیامدی و بما تهنیت نگفتی و با ما شرکت نکردی؟ من او را آگاه کردم که بمکه رفته بودم و اکنون نزد تو آمده‌ام. من با مختار حرکت کردم و مشغول گفتگو بودیم تا اینکه وارد کناسه کوفه شد. او یک نوعی متوقف شد که گویا: در انتظار چیزی باشد.
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 317
مختار از مکان حرملة بن کاهل مستحضر شده بود و مأمورین خود را در طلب وی فرستاده بود.
چندان مکثی نکرده بود که گروهی بتعجیل آمدند و گروهی هم بزحمت و سختی آمدند و گفتند: ایها الامیر! البشارة، زیرا حرملة بن کاهل اسدی دستگیر شد. چندان طولی نکشید که حرمله را آوردند. وقتی چشم مختار به حرمله افتاد گفت:
الحمد للّه الذی مکننی منک یعنی سپاس مخصوص آن خدائیست که مرا بر تو مسلط کرد. سپس گفت:
شتر کش! شتر کش! بیاورید. وقتی شتر کش را آوردند مختار باو گفت: دستهای حرمله را قطع کن. هنگامی که دو دست او قطع شدند مختار گفت: دو پای او را هم قطع کن. موقعی که دو پای وی قطع گردید مختار فریاد زد:
النار! النار! یعنی آتش بیاورید، آتش بیاورید. یک مقداری نی و آتش آوردند، حرمله را در میان آنها انداختند و آتش زدند. من گفتم: سبحان اللّه! مختار بمن گفت:
سبحان اللّه گفتن نیکو است. تو برای چه تسبیح گفتی؟

گفتم: ایها الامیر، من در مراجعت از سفر مکه نزد امام زین العابدین رفتم آن حضرت بمن فرمود: حرملة بن کاهل اسدی در چه حال است؟ گفتم: من او را در کوفه زنده دیدم. آن بزرگوار دست‌های خود را بلند و در حق حرمله نفرین کرد و فرمود:
اللهم اذقه حر الحدید، اللهم اذقه حر الحدید اللهم اذقه حر النار.
مختار بمن گفت: آیا تو شنیدی که امام زین العابدین این سخن را فرمود!؟
گفتم: بخدا قسم که همین طور شنیدم. مختار از مال سواری خود پیاده شد و پس از اینکه دو رکعت نماز بجای آورد سجده طولانی کرد. سپس برخاست و سوار شد.
من نیز با او سوار شدم و حرمله سوخته بود.

ما با یک دیگر آمدیم تا بر در خانه من رسیدیم. من گفتم: ایها الامیر! اگر صلاح میدانی پیاده شو و مرا شرفیاب و گرامی بدار و از غذایم بخور.
مختار گفت:
ای منهال! تو بمن میگوئی: امام زین العابدین چهار دعا کرد که خدا آنها را بدست من اجراء کرد. سپس بمن میگوئی: غذا بخورم!؟ امروز روز روزه گرفتن است که من روزه بگیرم و خدا را برای این توفیق سپاسگزار باشم.
این حرمله همان کسی بود که سر مبارک امام حسین را آورده بود.
2- نیز در همان کتاب از مدائنی نقل میکند که گفت: مختار بن ابو عبیده ثقفی شب چهارشنبه که چهارده شب از ماه ربیع الآخر سال (66) قمری باقی مانده بود در کوفه خروج کرد. مردم طبق دستور. قرآن و سنت پیغمبر اعظم اسلام صلی اللّه علیه و آله سلم و تقاص خون حضرت حسین بن علی و اهل بیت آن حضرت علیهم السلام و دفاع از ضعفاء با مختار بیعت کردند. شاعر در این باره گفته:
1-
و لما دعا المختار جئنا لنصره علی الخیل تردی من کمیت و اشقرا
2- دعا: یا لثارات الحسین فاقبلت تعادی بفرسان الصباح لتثأرا
1- یعنی هنگامی که مختار دعوت کرد ما برای نصرت او در حالی که بر اسبهای راهوار و کمیت و سرخ رنگ سوار شده بودیم آمدیم 2- دعوت کرد و گفت ای خونخواهان حسین! سواران در موقع صبح بسرعت برای خونخواهی امام حسین متوجه وی گردیدند.
مختار بر عبد اللّه بن مطیع که از طرف ابن زبیر فرماندار کوفه بود خروج کرد و او را با یارانش در حالی که شکست خورده بودند از کوفه اخراج نمود. سپس مختار تا ماه محرم سنه (67) قمری در کوفه اقامت کرد.
سپس مختار به تهیه لشکر شروع کرد و بسوی ابن زیاد که در ارض جزیره بود فرستاد. مختار ابو عبد اللّه جدلی و ابو عماره کیسان را سرپرست

یاران خود نمود. ابراهیم بن اشتر را دستور داد تا متوجه ابن زیاد گردد و او را امیر لشکر قرار داد.
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 319
ابراهیم روز شنبه، هفتم ماه محرم سال (67) قمری با تعداد دو هزار نفر از قبیله مذحج و اسد، تعداد دو هزار نفر از قبیله تمیم و همدان (بسکون میم) تعداد هزار و پانصد نفر از قبائل مدینه، تعداد هزار و پانصد نفر از قبیله کنده و ربیعه، تعداد دو هزار نفر از حمراء یعنی مردم عجم که در کوفه بودند خارج شد. بعضی گفته‌اند: ابن اشتر با چهار هزار نفر از سایر قبائل و هشت هزار نفر از حمراء حرکت نمود.
مختار با پای پیاده برای مشایعت ابن اشتر خارج شد. ابراهیم بمختار گفت: خدا ترا رحمت کند، سوار شو! مختار گفت: من اجر این راه رفتن خود را با تو از خدا میخواهم من دوست دارم پاهایم برای یاری کردن آل محمّد صلّی اللّه علیه و آله خاک آلود شوند. سپس ابن اشتر را تودیع کرد و بازگشت نمود.
ابن اشتر آمد تا وارد مدائن شد. بعدا. از مدائن حرکت کرد و متوجه ابن زیاد شد. هنگامی که خبر حرکت ابن اشتر از مدائن بمختار رسید مختار از کوفه خارج و در مدائن وارد شد. وقتی که ابن اشتر در موصل نزدیک نهر: خازر پیاده شد ابن زیاد هم با لشکر خود آمد و در چهار فرسخی لشکر ابن اشتر پیاده گردید و با یک دیگر ملاقات نمودند.
ابن اشتر یاران خود را برای جنگ تحریک نمود و گفت: ای اهل حق و یاران دین و مذهب! این ابن زیاد است که قاتل امام حسین و اهل بیت آن حضرت میباشد. خدا او را با حزب او که حزب شیطانند نزد شما آورده است. پس با تصمیم و صبر با آنان کارزار نمائید. شاید خدای توانا او را بدست شما بکشد و سینه‌های شما را از بغض و کینه آنان تسلی دهد.
سپس آن دو لشکر بخروش آمدند، اهل عراق فریاد زدند: ای خونخواهان حسین (قیام کنید) وقتی یاران ابن اشتر جولانی زدند ابن اشتر ندا کرد: ای سربازان خدا! الصبر! الصبر! لشکر ابن اشتر (که نزدیک بود منهزم شوند) مراجعت نمودند.
عبد اللّه بن بشار بن ابو عقب دئلی حدیثی برای آنان گفت که از دوست خودم
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 320
(حضرت امیر) شنیدم میفرمود: ما با اهل شام نزدیک نهری که آن را خازر میگویند ملاقات خواهیم کرد و آنان ما را شکست میدهند، تا اینکه ما میگوئیم: سرعت کن! سرعت کن! سپس بر آنان حمله میکنیم و امیر آنان را میکشیم. پس مژده باد شما را صبر کنید، زیرا شما بر آنان غالب خواهید شد.

سپس ابن اشتر بطرف یمین لشکر ابن زیاد حمله‌ای کرد و یمین لشکر را با قلب لشکر مخلوط نمود. اهل عراق اهل شام را شکست دادند و بر گردن آنان سوار شدند و ایشان را بقتل رسانیدند. موقعی که گرد و غبار جنگ فرو نشست دریافتند که: ابن زیاد حصین بن نمیر (بضم حاء و نون و فتح صاد و میم) شرحبیل (بضم شین و فتح راء) ابن ذی الکلاع، ابن حوشب، غالب باهلی، عبد اللّه بن ایاس سلمی، ابو الاشرس که حاکم خراسان بود و بزرگان اصحاب ابن زیاد لعنة اللّه علیهم عموما بدرک اسفل نازل شده‌اند.
ابن اشتر به یاران خود گفت: من بعد از اینکه آن مردم شکست خوردند گروهی را دیدم که استقامت و قتال میکردند. وقتی بر آنان تاختم مردی جلو من آمد که جمعیتی همراهش بودند او بر استر سفیدی سوار بود و مردم را بجنگ سوق میداد. احدی بر او نزدیک نمیشد مگر اینکه او را از پای در میاورد.
هنگامی که آن مرد بمن نزدیک شد ضربتی بدست او زدم و آن را جدا نمودم وی در کنار نهر افتاد. من دستهای او را قطع کردم. پاهایش متورم بودند.
من او را کشته‌ام. بوی مشک از او میوزید. من گمان میکنم: ابن زیاد باشد بدنبال او بروید.
مردی از یاران ابن اشتر بسوی او شتافت. وقتی کفشهای او را در آورد و دقت نمود دید همان طور که ابن اشتر گفته بود. او ابن زیاد است. آن مرد سر ابن زیاد را جدا کرد. بدن وی را طعمه آتش قرار داد و آن شب را تا بصبح از روشنائی بدن آن ستمکار استفاده کردند.
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 321
وقتی چشم مهران که غلام ابن زیاد بود و فوق العاده ابن زیاد را دوست میداشت باین منظره افتاد قسم خورد که ابدا چربی نخورد! یاران ابن اشتر پس از اینکه صبح شد غنیمت‌های لشکر دشمن را جمع کردند.
یکی از غلامان ابن زیاد بسوی شام فرار کرد. عبد الملک مروان به آن غلام گفت: چند روز است که از ابن زیاد خبری نداری؟ غلام گفت: وقتی مردم جولان کردند ابن زیاد جلو رفت و مشغول کارزار گردید و بمن گفت: یک ظرف آب برایم بیاور. هنگامی که آب برایش بردم مقداری از آن را آشامید و مقداری بین زره و بدن خود پاشید و مقداری به پیشانی اسبش ریخت. سپس اسب خود را راند و داخل معرکه کارزار شد. این آخرین دیدار منست از ابن زیاد.
ابراهیم بن اشتر سر نحس ابن زیاد را با سر بزرگانی که همراه او بودند برای مختار فرستاد. آن سرها را موقعی نزد مختار آوردند که او مشغول ناشتائی بود.

وقتی آن سرها را نزد او نهادند گفت: الحمد للّه رب العالمین. سر مبارک امام حسین را موقعی نزد ابن زیاد نهادند که مشغول ناشتائی بود. سر ابن زیاد را هم موقعی بنزد من آوردند که مشغول ناشتائی هستم! پس از این جریان یک مار سفیدی آمد و در میان آن سرها گردش نمود تا داخل سوراخ بینی ابن زیاد شد و از گوش نحسش خارج گردید. برای دومین بار داخل گوش او شد و از سوراخ بینی وی بیرون آمد.
هنگامی که مختار از خوردن ناشتائی فراغت حاصل کرد برخاست و صورت ابن زیاد را با نعلین خود پایمال کرد. سپس آن نعلین را نزد یکی از غلامان خود انداخت و گفت: آن را شستشو بده. زیرا من آن را بصورت نجس شخص کافر نهاده‌ام.
مختار پس از این جریان متوجه کوفه شد. سر ابن زیاد و سر حصین بن نمیر (بضم حاء و نون) و سر شرحبیل (بضم شین و فتح راء) ابن ذی الکلاع را بوسیله عبد الرحمن بن ابی عمیر ثقفی و عبد اللّه بن شداد جشمی (بضم جیم و فتح شین)

و سائب بن مالک اشعری برای محمّد بن حنیفه که در مکه بود فرستاد. حضرت علی بن الحسین علیهما السلام هم در مکه بود.
مختار یک نامه‌ای بوسیله فرستادگان خود برای محمّد بن حنیفه نوشت که مضمون آن این بود: من یاران و شیعیان ترا بسوی دشمنانت فرستادم تا خون برادر مظلوم و شهید ترا مطالبه نمایند. آنان در حالی برای کارزار خارج شدند که منظورشان ثواب بود و متأسف بودند.
خونخواهان امام حسین نزدیک نصیبین بلشکر ابن زیاد برخوردند و پروردگار آنان را کشت. سپاس مخصوص آن خدائیست که برای شما خونخواهی کرد.
و رؤسای دشمنان شما را بدام انداخت. آنان را در هر رهگذر که بودند کشت و در هر دریا که بودند غرق کرد. بدین وسیله قلب و سینه گروه مؤمنین خنک شد و شفا یافت و غیظ قلب آنان را بر طرف نمود.
هنگامی که مأمورین مختار نامه او را با سر کفار نزد محمّد بن حنفیه آوردند او سر ابن زیاد را نزد حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرستاد. سر ابن زیاد هنگامی نزد امام سجاد وارد شد که آن حضرت مشغول ناشتائی بود. حضرت سجاد علیه السلام فرمود: من موقعی نزد ابن زیاد وارد شدم که او ناشتائی میکرد و سر پدر بزرگوارم در مقابل او بود.
من در همان وقت دعا کردم و گفتم: پروردگارا! مرا از دنیا مبر تا سر ابن زیاد را در آن موقعی که من ناشتائی میکنم ببینم. سپاس مخصوص آن خدائیست که دعای مرا مستجاب کرد. سپس دستور داد تا آن سر نحس را

بیرون بردند.
وقتی آن سر را نزد ابن زبیر بردند او گفت تا آن را بر فراز نی زدند. ناگاه باد شدیدی آمد و آن را بنحوی حرکت داد که سقوط کرد. یکوقت دیدند:
ماری آمد و بینی ابن زیاد را گزید! آن سر را برای دومین بار بر فراز نی زدند نیز باد وزید و آن را روی زمین انداخت و همان مار خارج شد و بینی ابن زیاد را گزید.
این موضوع تا سه مرتبه عملی شد. ابن زبیر دستور داد تا آن سر نحس را در بعضی از

کوهها و دره‌های مکه انداختند.
از مختار خواسته بودند که عمر بن سعد ابی وقاص را امان دهد. او این تقاضا را به این شرط پذیرفت که عمر از کوفه خارج نشود. اگر خارج گردد خونش هدر باشد. شخصی نزد عمر بن سعد آمد و گفت: من شنیدم مختار قسم میخورد که مردی را خواهد کشت. من گمان میکنم که تو باشی! عمر بن سعد از کوفه خارج و وارد حمام شد (که موضعی بود خارج از کوفه) به عمر گفته شد: تو گمان میکنی اینجا از نظر مختار مخفی خواهد بود؟ لذا عمر شبانه وارد خانه خود گردید.
راوی میگوید: وقتی صبح شد من نزد مختار رفتم. هشیم بن اسود هم آمد و نشست. بعدا حفص که پسر عمر بن سعد بود آمد و به مختار گفت: پدرم میگوید:
پس آن عهد و پیمانی که بین من و تو بود چه شد؟ مختار به وی گفت:
بنشین! سپس مختار ابو عمره را خواست. ناگاه دیدند: مردی کوتاه قامت که غرق سلاح بود آمد. مختار بغل گوش ابو عمره سخنی گفت و دو مرد دیگر را خواست و به آنان گفت: با ابو عمره بروید و ابو عمره رفت. بخدا قسم من گمان نمیکردم ابو عمره بخانه عمر بن سعد رسیده باشد که ناگاه دیدم وی با سر بریده ابن سعد مراجعت نمود مختار به حفص که پسر عمر بود گفت: این سر را میشناسی؟ حفص گفت:
إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ مختار به ابو عمره گفت: این حفص را بپدرش ملحق کن! وقتی حفص کشته شد مختار گفت: عمر در عوض امام حسین و حفص در عوض علی بن الحسین.
ولی نه اینکه خون اینان با خون حسین و علی بن الحسین برابری کند.
پس از کشته شدن ابن زیاد کار مختار بقدری بالا گرفت که مردان نامدار را دچار خوف نمود. مختار میگفت: خوراکی و آشامیدنی بر من گوارا نخواهد

بود تا اینکه کشندگان حسین بن علی و قاتلین اهل بیت آن حضرت را بقتل

برسانم. دین بمن اجازه نمیدهد که احدی از آنان را زنده بگذارم.
مختار میگفت: هر کسی را که در ریختن خون حسین و یارانش شرکت کرده باشد بمن معرفی کنید. هر مردی را که نزد مختار میاوردند و میگفتند: این شخص از کشندگان امام حسین است او را بقتل میرسانید.
بمختار این طور رسیده بود که شمر بن ذی الجوشن یکی از شتران امام حسین را گرفته و وارد کوفه کرده و پس از اینکه آن را کشته بود گوشت آن را تقسیم نموده بود. مختار دستور داد: هر خانه‌ای را که از آن گوشت گرفته بمن معرفی کنید. وقتی آن خانه‌ها را معرفی کردند مختار صاحبان آن‌ها را کشت و آن خانه‌ها را در کوفه خراب کرد.
هنگامی که: عبد اللّه بن اسید جهنی (بضم همزه) و مالک بن هیثم بدانی که از قبیله کنده بودند و حمل بن مالک محاربی را نزد مختار آوردند مختار به ایشان گفت: ای دشمنان خدا، امام حسین چه شد!؟ آنان گفتند: ما مجبور شدیم که به آن حضرت خروج کردیم.
مختار گفت: آیا جا نداشت: منتی بر او بگذارید و سیرابش کنید؟ سپس به بدانی گفت: تو آن کسی هستی که کلاه خود آن حضرت را غارت نمودی؟ خدا ترا لعنت کند. گفت: نه، مختار گفت: چرا. مختار دستور داد تا دست و پاهای او را قطع کردند و او را رها کردند. وی همچنان میغلطید تا بجهنم نازل شد.
سپس بدنش را قطعه قطعه کردند. و بعدا مختار دستور داد: آن دو نفر دیگر را گردن زدند.
هنگامی که: مراد بن مالک، عمرو بن خالد، عبد الرحمن بجلی و عبد اللَّه بن- قیس خولانی را نزد مختار آوردند مختار بآنان گفت: ای قاتلین مردان نیکوکار آیا نمی‌بینید که خدا از شما بیزار است!؟ همان زعفرانهای یمنی که از خیمه‌های

حسین غارت کردید شما را دچار یک چنین روزی نموده است. سپس دستور داد تا ایشان را بسوی بازار خارج کردند و بقتل رساندند.
مختار معاذ (بضم میم) ابن هانی کندی و ابو عمره کیسان را بطرف خانه خولی (بفتح خاء) ابن یزید اصبحی که سر امام حسین را برای ابن زیاد آورده بود فرستاد.
وقتی آنان وارد خانه خولی شدند خولی در میان مستراح پنهان شد. وقتی مأمورین وارد مستراح شدند دیدند او زیر سبد مخفی شده است. او را گرفتند و خارج کردند که بسوی مختار ببرند. در بین راه به مختار برخوردند که با گروهی می‌آمد. خولی را بخانه‌اش باز گرداندند تا مختار او را کشت و جسدش را سوزانید.
هنگامی که مختار شمر بن ذی الجوشن را تحت تعقیب قرار داد آن ملعون

بجانب بیابان گریخت. ابو عمره با گروهی از یاران خود بدنبال شمر شتافتند. شمر با ایشان جنگ سختی کرد. آخر الامر زخم و جراحات آن لعین را ناتوان کرد ابو عمره او را اسیر نمود و نزد مختار فرستاد.
مختار پس از اینکه گردن شمر را زد دستور داد تا دیگی را پر از روغن کردند و آن را روی آتش نهاده جوش آوردند و جسد نحس شمر را در میان آن انداختند و بدنش متلاشی گردید سپس یکی از غلامان حارثة بن مضرب سر و صورت شمر را پایمال نمود.
مختار همچنان قاتلین امام حسین و قاتل یاران آن حضرت را تعقیب میکرد تا اینکه خلق کثیری از آنان را کشت. آن گروهی که فرار میکردند خانه‌هاشان را خراب مینمود غلامان زر خرید مولای خود را که با امام حسین قتال کرده بودند میکشتند و نزد مختار می‌آمدند و مختار آنان را آزاد میکرد.
3- در کتاب: بصائر الدرجات از علی بن دراج روایت میکند که گفت مختار مرا برای کاری استخدام نمود. یکوقت مختار مرا گرفت و زندانی کرد و مالی را از من مطالبه نمود. در یکی از روزها مرا با بشر (بکسر باء) ابن غالب خواست و ما را تهدید بقتل کرد.

بشر بن غالب که قیافه خود را تغییر داده بود به مختار گفت: بخدا قسم تو این قدرت را نداری که ما را بکشی. مختار گفت: چرا نمی‌توانم. مادرت برایت گریان شود، در صورتی که در دست من اسیر هستید؟ گفت: زیرا در حدیث این طور بما رسیده تو در موقعی ما را میکشی که بر دمشق غالب شوی. تو ما را در میان دمشق خواهی کشت. مختار گفت: راست گفتی یک چنین حدیثی وارد شده است.
هنگامی که مختار کشته شد ایشان از زندان خارج شدند.
4- در کتاب: قصص الأنبیاء از امام جعفر صادق علیه السلام روایت میکند که فرمود:
هر گاه خدا بخواهد انتقام اولیاء خود را بگیرد این عمل را بوسیله بدترین مردم انجام میدهد. ولی هر وقت بخواهد انتقام خود را بگیرد آن را بواسطه اولیای خود انجام میدهد زیرا انتقام یحیی بن زکریا را بوسیله بخت نصر گرفت.
5- در کتاب: سرائر از سماعه روایت میکند که گفت: از امام محمّد باقر علیه السلام شنیدم میفرمود: موقعی که روز قیامت فرا میرسد پیامبر اسلام و امیر المؤمنین و حسن و حسین صلی اللَّه علیهم اجمعین از نزدیک جهنم عبور خواهند کرد. شخصی که در جهنم است سه مرتبه فریاد میزند: یا رسول اللَّه بفریادم برس! ولی پیغمبر خدا جوابی به او نخواهد داد. سه مرتبه فریاد میزند: یا امیر المؤمنین بفریادم برس! آن حضرت هم جوابی به

او نخواهد داد.
سپس سه مرتبه فریاد میزند: یا حسین بفریادم برس، من قاتل دشمنان تو میباشم. پیامبر خدا به امام حسین میفرماید: وی بر تو اتمام حجت نمود. امام حسین علیه السلام پس از این جریان نظیر عقاب شکاری بفریادش میرسد و او را از آتش نجات میدهد.
راوی میگوید: من به امام صادق گفتم: فدایت شوم آن شخص که در آتش است کیست؟ فرمود: مختار است. گفتم: برای چه در آتش معذّب خواهد شد در صورتی که قاتلین امام حسین را کشت!؟ فرمود: برای اینکه اندکی از محبت آن دو نفر را در قلب خود داشت. قسم بحق آن خدائی که حضرت محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم را بحق مبعوث

کرد اگر در قلب جبرئیل و میکائیل هم چیزی از (محبت آنان) باشد خدا ایشان را از ناحیه صورت داخل آتش جهنم خواهد کرد! 6- در تفسیر: امام حسن عسکری علیه السلام از حضرت امیر المؤمنین: علی روایت میکند که فرمود: همان طور که گروهی از بنی اسرائیل خدا را اطاعت کردند و گرامی شدند و گروهی از آنان معصیت کردند و معذب گردیدند شما نیز همان طور خواهید بود. گفتند: یا امیر المؤمنین معصیت‌کاران کیانند؟
فرمود: آن افرادی هستند که راجع به بزرگداشت ما و حقوق ما مأمور شدند ولی خیانت و مخالفت کردند. حق ما را انکار نمودند و سبک شمردند. فرزندان ما و فرزندان پیامبر اعظم اسلام را که موظف بودند ایشان را گرامی و محبوب بدارند کشتند. گفتند: یا امیر المؤمنین آیا یک چنین موضوعی عملی خواهد شد؟ فرمود:
آری. این خبری است حق و امری است که عملی خواهد شد. بزودی این دو فرزندم حسن و حسین را خواهند کشت.
سپس حضرت امیر فرمود: بزودی در دنیا عذاب دردناکی بوسیله شمشیرهای آن اشخاصی که بر آنان مسلط می‌شود دچار آن افرادی خواهد شد که ظلم کردند تا انتقام آن فسق و فجورهائی را که انجام دادند بگیرد، همچنان که بنی اسرائیل دچار یک چنین عذاب دردناکی شدند.
گفته شد: یا امیر المؤمنین چه عذابی و چه کسی؟ فرمود: جوانی است از قبیله ثقیف که او را مختار بن ابو عبیده میگویند. بعد از زمانی که مختار متولد شد حضرت علی بن الحسین علیهما السلام نیز این موضوع را از زبان حضرت امیر خبر داد.
هنگامی که این خبر از زبان امام زین العابدین علیه السلام بگوش حجاج بن یوسف ثقفی رسید حجاج گفت: این خبر را پیامبر خدا که نداده است. من شک دارم که آیا این موضوع را علی بن ابی طالب از قول پیغمبر خدا حکایت کرده یا نه؟ علی بن الحسین که این سخن را گفته کودک است و

مغرور و سخنان باطلی میگوید که تابعین خود را فریب دهد
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 328
الساعه مختار را نزد من بیاورید! وقتی مختار را نزد حجاج آوردند حجاج گفت: او را نزد سفره چرمی ببرید و گردنش را بزنید! سفره چرمی را آوردند و گسترانیدند و مختار را روی آن نگاه داشتند. غلامان حجاج ایاب و ذهاب میکردند ولی شمشیر نمی‌آوردند. حجاج گفت: شما را چه شده (که شمشیر نمی‌آورید!؟) گفتند: کلید خزانه که شمشیرها در میان آن است مفقود شده است! مختار به حجاج گفت: تو هرگز نمی‌توانی مرا بکشی زیرا پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله (که این خبر را داده است) هرگز دروغ نگفته است و بر فرض اینکه تو مرا بقتل برسانی خدای توانا حتما مرا زنده خواهد کرد تا تعداد سیصد و هشتاد و سه هزار (000، 383) نفر از شما را بقتل برسانم.
حجاج به یکی از دربانهای خود گفت: شمشیر خود را به جلاد بده تا مختار را بکشد! وقتی جلاد شمشیر را گرفت و آمد که مختار را بکشد و حجاج هم جلاد را تحریک مینمود ناگاه در حین حرکت پای جلاد بچیزی گرفت و همان طور که بزمین خورد آن شمشیر شکم وی را پاره و او را بدوزخ نازل کرد! وقتی جلاد دیگری آوردند و شمشیر را بدست او داد تا مختار را بکشد و او دست خود را بلند نمود که گردن مختار را بزند ناگاه عقربی وی را زد و او نیز در گذشت هنگامی که چشم ایشان به آن عقرب افتاد آن را کشتند.
مختار گفت: ای حجاج! تو این قدرت را نداری که مرا بقتل برسانی. ای حجاج وای بر تو! آیا بخاطر نداری در آن هنگامی که شاپور ذو الأکتاف ملت عرب را میکشت و آنان را ریشه کن میکرد نزار بن معد (بضم میم و فتح عین) ابن عدنان به شاپور چه گفت؟ نزار بفرزندانش دستور داد تا او را در میان زنبیل نهادند و بر سر راه شاپور گذاشتند.
وقتی چشم شاپور به نزار افتاد گفت: تو کیستی؟ گفت: من مردی از عرب میباشم. میخواهم از تو جویا گردم: چرا ملت عرب را میکشی، در صورتی که آنان نسبت بتو گناهی نکردند و در صورتی که گنه‌کاران و مفسدین را کشتی؟
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 329
شاپور گفت: چون من در کتاب این طور یافته‌ام که مردی بنام: محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلم از عرب خارج می‌شود که ادعای نبوت میکند و دولت پادشاهان عجم را نابود و فانی خواهد کرد، لذا من ملت عرب را میکشم که وی به وجود نیاید.
نزار گفت: اگر این مطلبی که تو میگوئی در کتاب دروغگویان باشد پس چه فائده از اینکه تو افراد بیگناه را بکشی. و اگر این موضوع در کتاب راستگویان باشد خدای توانا اصل و ریشه آن مرد (یعنی حضرت محمّد

صلّی اللّه علیه و آله) را نگاه خواهد داشت. تو این قدرت را نخواهی داشت که آن را از بین ببری (و این نزار خود یکی از اجداد حضرت رسول بود) قضا و امر پروردگار عملی و اجرا خواهند شد و لو اینکه از ملت عرب بیشتر از یک نفر باقی نماند. شاپور گفت: راست گفتی. نزار (بفارسی یعنی لاغر و ناتوان) دست از ملت عرب بردارید. بعدا دست از عرب برداشتند.
ای حجاج! خدا قضاوت کرده که من تعداد سیصد و هشتاد و سه هزار (000، 383) نفر مرد را بکشم چه تو متصدی قتل من بشوی یا نشوی خدای توانا: یا اینکه تو را از کشتن من ممنوع مینماید و یا پس از اینکه تو مرا کشتی مرا زنده خواهد کرد. زیرا قول پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله و سلّم حق است و قابل شک و تردید نیست.
حجاج به جلاد گفت: بزن گردن مختار را! مختار به حجاج گفت: او هرگز یک چنین قدرتی را نخواهد داشت. من دوست دارم این عملی را که بجلاد دستور میدهی خودت آن را انجام دهی، تا یک افعی بر تو مسلط شود آن طور که بشخص قبل از تو عقرب مسلط شد! وقتی جلاد تصمیم گرفت گردن مختار را بزند ناگاه دیدند مردی از یاران خصوصی عبد الملک بن مروان وارد شد و بجلاد فریاد زد: مختار را رها کن! وی نامه‌ای از عبد الملک آورده بود که مضمون آن این بود:
بسم الله الرحمن الرحیم ای حجاج بن یوسف! یک پرنده نامه‌ای برای ما آورده که تو مختار بن- ابو عبید را گرفته‌ای و در نظر داری او را بکشی. تو این طور گمان میکنی که پیغمبر

خدا در باره مختار فرموده: وی بزودی تعداد سیصد و هشتاد و سه هزار (000، 383) نفر مرد از انصار بنی امیه را خواهد کشت.
موقعی که این نامه به تو رسید مختار را آزاد کن و جز از طریق خیر متعرض او مشو! زیرا مختار شوهر زنی است که فرزندم ولید را شیر داده است. ولید راجع باین موضوع با من گفتگو نموده است. اگر این موضوعی که از قول پیامبر خدا حکایت شده باطل و دروغ باشد معنا ندارد که یک مرد مسلمان برای خبر دروغی کشته شود و اگر حق باشد تو هرگز این قدرت را نداری که قول پیغمبر خدا را تکذیب نمائی.
حجاج پس از این جریان مختار را آزاد نمود. ولی مختار همچنان میگفت: من بعدا فلان عمل را انجام میدهم. در فلان موقع خروج می‌نمایم. فلان تعداد از مردم را خواهم کشت و گروه بنی امیه ناتوان خواهند شد!! هنگامی که این گونه سخنان بگوش حجاج رسید مختار برای دومین بار جلب شد و دستور صادر شد: گردن او زده شود. مختار بحجاج گفت: تو این قدرت را نداری که گردن مرا بزنی. این عمل را انجام مده و دست رد

بسینه امر پروردگار مگذار! در همین گفتگو بود که ناگاه دیدند: پرنده‌ای وارد شد و نامه‌ای از عبد الملک آورد که مضمون آن این بود:
بسم الله الرحمن الرحیم ای حجاج! مبادا متعرض مختار شوی. زیرا او شوهر زنیست که پسرم ولید را شیر داده است. اگر آنچه که از پیغمبر خدا بتو رسیده حق باشد تو از کشتن مختار ممنوع خواهی شد. همان طور که دانیال از کشتن بخت النصر که خدا مقدر کرده بود بنی اسرائیل را بکشد ممنوع شد. حجاج مختار را رها کرد و او را از این گونه سخنان بر حذر داشت!! ولی مختار همچنان بسخنان قبلی خود ادامه میداد. هنگامی که سخنانش بگوش

حجاج رسید و حجاج او را تحت تعقیب قرار داد مدتی پنهان گردید. وقتی حجاج به او دست یافت و تصمیم گرفت گردنش را بزند ناگاه نامه عبد الملک برای حجاج واصل شد. حجاج مختار را زندانی کرد و برای عبد الملک نوشت: تو چگونه این دشمن آشکار را نگاهداری میکنی، در صورتی که او گمان میکند چندین هزار نفر از انصار بنی امیه را خواهد کشت؟ عبد الملک در جواب حجاج نوشت: تو مردی هستی نادان. زیرا اگر آن موضوعی که در باره مختار گفته شده است دروغ باشد پس بر ما لازم است حق او را برای حق آن کسی که بما خدمت کرده رعایت کنیم. و اگر آن موضوع حق باشد پس باید ما او را پرورش دهیم تا بر ما مسلط شود. همان طور که فرعون موسی را پرورش داد موسی بر او مسلط شد. حجاج پس از این جریان مختار را رها کرد و کار مختار همان طور شد که شد و کشت آن افرادیرا که باید بکشد.
یاران حضرت علی بن الحسین علیهما السلام به آن حضرت گفتند: آیا حضرت امیر که این موضوع را در باره مختار فرموده است معلوم نکرده: مختار چه موقعی این عمل را انجام میدهد و چه افرادیرا خواهد کشت؟ حضرت سجاد فرمود: امیر المؤمنین راست فرموده است. آیا می‌خواهید شما را از موقع این عمل آگاه نمایم؟ گفتند:
آری. فرمود: در فلان روز که سه سال بعد خواهد آمد. در آن روز سر ابن زیاد و سر شمر بن ذی الجوشن هنگامی نزد ما میایند که مشغول غذا خوردن خواهیم بود.
هنگامی که آن روز مذکور که حضرت سجاد بیاران خود خبر داده بود:
مختار بنی امیه را خواهد کشت فرا رسید حضرت سجاد با اصحاب خود سر سفره نشسته بودند. امام سجاد به اصحاب خود فرمود: دلشاد باشید. زیرا شما مشغول خوردن غذا هستید و سرهای ستمکیشان بنی امیه از بدنشان جدا میشوند. گفتند:
در چه موضع؟ فرمود: مختار آنان را فعلا سر میبرد و بزودی دو سر باین

در فلان روز نزد ما خواهند آمد.
موقعی که آن روز مزبور فرا رسید و آن دو سر را آوردند حضرت سجاد از نماز فراغت حاصل کرده بود و می‌خواست سر سفره غذا بنشیند. وقتی چشم امام سجاد به آن دو رأس افتاد فرمود: سپاس مخصوص آن خدائیست که مرا از دنیا نبرد تا اینکه سر این دو نفر را بمن نشان داد. حضرت سجاد غذا می‌خورد و به آن سرها نظر میکرد.
هنگامی که وقت آوردن حلوا رسید حلوا را نیاوردند. زیرا آنان از درست کردن حلوا منصرف و متوجه جریان دیدن آن دو رأس شده بودند. یاران حضرت سجاد گفتند: پس چرا امروز حلوا درست نشد؟ امام سجاد فرمود: هیچ حلوائی شیرین‌تر از این نیست که ما به این دو رأس نظر کنیم. سپس حضرت سجاد سخن حضرت امیر را اعاده کرد که میفرماید: آن عذابهائی که برای کفار خداست بزرگتر و کاملتر خواهد بود.
7- در کتاب: رجال کشی از امام محمّد باقر علیه السلام روایت میکند که فرمود:
مختار را دشنام ندهید. زیرا مختار: قاتلین ما خاندان را کشت، برای ما خونخواهی کرد، بیوه زنان ما را شوهر داد و در موقع عسرت و تنگدستی مال را در میان ما تقسیم نمود.
8- نیز در همان کتاب از حضرت صادق علیه السلام روایت میکند که فرمود:
مختار بحضرت علی بن الحسین دروغ می‌بست.
9- نیز در کتاب: سابق الذکر از عبد اللّه بن شریک نقل میکند که گفت:
روز عید قربان ما بحضور امام محمّد باقر علیه السلام که تکیه کرده بود مشرف شدیم.
حضرت باقر فرمود: یک حلّاق (بفتح حاء و لام با تشدید) یعنی شخصی را که سر میتراشد نزد من بیاورید. من در مقابل آن بزرگوار نشسته بودم که دیدم پیرمردی از اهل کوفه بحضور آن حضرت آمد و دست امام باقر را گرفت که ببوسد. ولی امام اجازه نداد. سپس حضرت باقر باو فرمود: تو کیستی؟ گفت: من حکم (بفتح

حاء و کاف) ابن مختار بن ابو عبیده ثقفی هستم.
امام باقر علیه السلام دست خود را کشید و او را که با آن حضرت فاصله داشت آورد و نزدیک خود جای داد. وی بحضرت باقر گفت: خدا امور ترا اصلاح نماید مردم در باره پدرم قیل و قال‌هائی دارند. ولی به خدا قسم آنچه که تو بفرمائی حق همان است. امام باقر فرمود: چه میگویند؟ گفت:

میگویند: مختار کذاب بود. ولی من هر چه شما بفرمائید قبول دارم.
امام محمّد باقر علیه السلام فرمود: سبحان اللّه! به خدا قسم پدرم بمن خبر داد که مهر مادرم از آن چیزهائی بود که مختار فرستاد. آیا نه چنین است که مختار خانه‌های ما را بنا کرد؟ و دشمنان ما را کشت؟ خونهای ما را مطالبه نمود؟ خدا او را رحمت کند. به خدا قسم پدرم بمن خبر داد که با فاطمه دختر حضرت امیر شبانه سخن میگفتند و پدرم رخت خواب برای فاطمه آماده میکرد و متکا میاورد. پدرم این حدیث را از فاطمه شنید. خدا پدرت را رحمت کند! خدا پدرت را بیامرزد که حق ما را نزد احدی نگذاشت. قاتلین ما را کشت و برای ما خون خواهی کرد.
10- نیز در کتاب: رجال کشی از امام محمّد باقر علیه السلام روایت میکند که فرمود: مختار نامه‌ای برای علی بن الحسین نوشت و از عراق هدایائی تقدیم نمود.
هنگامی که فرستادگان مختار بر در خانه حضرت زین العابدین آمدند و شخصی رفت برای آنان اجازه ورود بگیرد شخصی از طرف حضرت سجاد خارج شد و به آنان گفت:
امام سجاد میفرماید: از در خانه من دور شوید، زیرا من هدیه‌های دروغ‌گویان را نمیپذیرم و نامه‌های آنان را نمی‌خوانم. آنان نام حضرت سجاد را محو کردند و در عوض نام محمّد بن حنفیه را نوشتند.
امام محمّد باقر علیه السلام میفرماید: مختار در آن نامه چیزی برای امام سجاد ننوشته بود غیر از اینکه نوشته بود: یا ابن خیر من طشی و مشی. ابو بصیر میگوید:
بحضرت باقر گفتم: من معنای کلمه مشی را میدانم. معنای کلمه طشی چیست؟
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 334
فرمود: حیات و زندگی کردن.
11- در همان کتاب از اصبغ بن نباته (بضم نون) نقل میکند که گفت:
من مختار را دیدم روی زانوی امیر المؤمنین علی علیه السلام بود امیر المؤمنین دست بسر مختار میکشید و میفرمود: ای کیس! ای کیس! 12- نیز در کتاب مزبور از امام محمّد باقر علیه السلام روایت میکند که:
فرمود: هیچ زن هاشمیه‌ای از ما خاندان شانه بسر نزد و خضاب نگرفت تا آن موقعی که مختار سر قاتلین امام حسین را نزد ما فرستاد.
13- نیز در کتاب سابق الذکر روایت میکند هنگامی که سر ابن زیاد و سر عمر ابن سعد را نزد حضرت علی بن الحسین آوردند آن حضرت خدای را سجده کرد و فرمود: سپاس مخصوص آن خدائی است که خون ما را از دشمنان طلب کرد. خدا بمختار جزای خیر عطا فرماید.
14- نیز در همان کتاب نقل میکند که مختار مبلغ بیست هزار دینار برای

امام زین العابدین فرستاد. آن بزرگوار آن پولها را قبول کرد و خانه عقیل بن ابی طالب را که خراب شده بود ساخت. بعدا که مختار آن کلام خود را ظاهر کرد نیز مبلغ چهل هزار دینار برای امام سجاد فرستاد. ولی حضرت سجاد آن مبلغ را نپذیرفت.
مختار مردم را بسوی محمّد بن حنفیه دعوت میکرد. آنان که مختاریه بودند به کیسانیه نامیده شدند. لقب مختار: کیسان بود. مختار بدین جهت به کیسان لقب یافت که نام امیر لشکرش یعنی ابو عمره کیسان بود. گفته شده: بدین لحاظ لقب کیسان را یافت که کیسان نام یکی از غلامان حضرت امیر بود.
وی همان کسی بود که مختار را برای طلب خون امام حسین وادار میکرد و او را بمکان قاتلین امام حسین علیه السلام راهنمائی مینمود. او محرم اسرار مختار و بر امر او غالب بود. هیچ خبری از دشمنان امام حسین به او نمیرسید که در فلان خانه یا فلان

موضع است مگر اینکه وی متوجه آن شخص میشد و همه آن خانه را خراب میکرد و هر ذی روحی را که در آن خانه بود را میکشت.
هر خانه‌ای که در کوفه خراب شده بود وی آن را خراب کرده بود. اهل کوفه این ابو عمره را ضرب المثل قرار داده بودند. هر گاه شخصی فقیر میشد می‌گفتند: ابو عمره داخل خانه‌اش شده است. کار او بجائی رسیده بود که شاعر در باره‌اش گفته:
ابلیس بما فیه، خیر من ابی عمرة یغویک و یطغیک، و لا یعطیک کسرة
یعنی شیطان با آن همه شیطنت‌هائی که دارد باز هم از ابو عمره بهتر است شیطان ترا گمراه و سرکش میکند ولی تو را دچار شکست و خرابی نمیکند.
15- در کتاب: کافی از امام جعفر صادق علیه السلام روایت میکند که فرمود:
سرّ ما خاندان را پوشیده بدارید تا موقعی که بدست فرزندان کیسان برسد. بعدا آن را در راه و قریه‌های کوفه گفتگو کنید.
16- در کتاب. تهذیب از امام جعفر صادق علیه السلام روایتی نقل میکند که در ضمن شماره پنجم همین بخش ترجمه شد.
17- شیخ حسن بن سلیمان در کتاب: مختصر میگوید: گفته شده: مختار ابن ابو عبید مبلغ صد هزار درهم برای حضرت امام زین العابدین فرستاد. چون امام علیه السلام دوست نداشت که آن پول را قبول کند و خائف بود که آن را برگرداند لذا آن را در یک خانه‌ای نهاد. وقتی مختار کشته شد امام سجاد جریان آن پول را برای عبد الملک مروان نوشت. عبد الملک در جواب آن بزرگوار نوشت: آن پول را تصاحب کن، گوارا باشد. آن حضرت

مختار را لعنت می‌کرد و میفرمود: این مختار بر خدا و ما دروغ می‌بست و گمان میکرد: وحی بر او نازل می‌شود.

رساله شرح آثار ابن نما

اشاره

بسم اللَّه الرّحمن الرّحیم مترجم می‌گوید: ابن نما علیه الرحمة و الرضوان در اول این رساله شریفه خطبه‌ای خوانده که مضمون آن: سپاس حضرت پروردگار و درود بر پیغمبر اکرم و آل اطهر آن حضرت صلّی اللّٰه علیهم اجمعین و تبرئه مختار است از این گونه سخنانی که در باره‌اش گفته و شنیده میشوند. بعد از این خطبه میفرماید:
محمّد بن حنیفه از نظر سن از امام زین العابدین علیه السلام بزرگتر بود. او امام سجاد را از لحاظ وجوب و دین بر خویشتن مقدم میدانست و بدون تصمیم آن بزرگوار هیچ گونه عملی را انجام نمیداد و سخنی نمیگفت جز با رضایت او.
و نسبت به آن حضرت نظیر رعیتی بود که از والی خود فرمانبرداری نماید.
وی امام زین العابدین را نظیر خادمی که مولای خود را بر خود فضیلت دهد بر خویشتن فضیلت و برتری میداد. این قلاده پر افتخار خونخواهی را محمّد بن حنفیه بگردن مختار انداخت و خاطر شریف حضرت سجاد را از تحمل سنگینی‌ها و سختی‌های ارتحال شاد نمود.
دلیل بر این موضوع همان روایتی است که من آن را از ابو بجیر عالم اهوازی نقل کرده‌ام. این ابو بجیر که به امامت محمّد بن حنفیه معتقد بود میگوید:
من حج بجای آوردم و امام خودم یعنی محمّد بن حنفیه را ملاقات کردم. در یکی از روزها که من نزد او بودم دیدم جوانی (یعنی حضرت سجاد) از نزد محمّد بن حنیفه عبور کرد. محمّد بر او سلام کرد و برخاست و میان دو چشم او را بوسید و او را سید خطاب نمود. آن جوان رفت و محمّد بجای خویشتن مراجعت کرد.
من به محمّد بن حنفیه گفتم: ثواب رنج و زحمت خود را از خدا میخواهم.
گفت: برای چه !؟ گفتم: ما معتقدیم که امام واجب الاطاعه تو هستی. تو
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 337
بر میخیزی و با این جوان (یعنی حضرت سجاد) ملاقات میکنی و به او میگوئی: ای آقای من؟ محمّد گفت آری بخدا قسم، او امام من است.
گفتم:
آن جوان کیست؟ گفت: علی بن الحسین است.
بدان که من با او راجع به امر امامت منازعه کردم. وی بمن فرمود:
آیا راضی هستی حجر الاسود در باره من و تو قضاوت نماید؟ من گفتم: چگونه این قضاوت را بعهده سنگی که جماد است بگذاریم؟ فرمود: آن امامی که جماد با او تکلم نکند امام نیست. من از این سخن خجل شدم و

گفتم: مانعی ندارد که حجر الاسود بین ما داوری کند. ما متوجه حجر الاسود شدیم. او نماز خواند و من نیز نماز خواندم.
سپس حضرت سجاد نزدیک حجر الاسود رفت و به آن سنگ فرمود: تو را بحق آن خدائی قسم میدهم که عهد و پیمان بندگان را نزد تو امامت نهاده تا شهادت دهی: آنان بر سر عهد و پیمان خود ماندند بما خبر بده کدام یک از ما امام هستیم؟
بخدا قسم که حجر الاسود بسخن در آمد و بمن گفت: ای محمّد! امر امامت را به پسر برادرت تسلیم کن. زیرا او از تو بر مقام امامت اولی و سزاوارتر است.
او امام تو خواهد بود. سپس حجر الاسود بنحوی متحرک شد که من گمان کردم:
الساعه سقوط خواهد کرد. پس از این معجزه بود که به امامت آن حضرت اعتراف کردم و معتقد شدم که اطاعت آن بزرگوار واجب است.
ابو بجیر میگوید: من از نزد محمّد بن حنفیه در حالی مراجعت نمودم که به امامت امام زین العابدین معتقد شدم و از عقیده گروه کیسانیه برگشتم.
از ابو بصیر روایت شده که گفت: از امام محمّد باقر علیه السلام شنیدم میفرمود:
ابو خالد کابلی مدتی خادم محمّد بن حنفیه بود. وی شکی نداشت که محمّد بن حنفیه امام است. تا اینکه یک روز ابو خالد نزد محمّد بن حنفیه آمد و گفت: فدایت شوم من دارای حرمت و مودتی هستم. تو را بحق رسول اللّه و امیر المؤمنین علیهما السلام قسم

میدهم آیا تو آن امامی هستی که خدا اطاعت او را بر خلق خود واجب کرده باشد؟ محمّد بن حنفیه گفت: ای ابو خالد! تو مرا قسم بزرگی دادی. امام بر من و تو و هر مسلمانی پسر برادرم علی ابن الحسین است.
موقعی که ابو خالد این سخن را از محمّد بن حنفیه شنید متوجه حضرت زین العابدین علیه السلام شد. اجازه گرفت و بحضور آن حضرت مشرف گردید. امام سجاد به او فرمود: ای کنگر خوش آمدی. چرا قبل از این نزد ما نمی‌آمدی، مگر در باره ما چه چیزی برای تو هویدا شده است؟
وقتی ابو خالد این مقاله را از امام سجاد شنید خدای را سجده کرد و گفت:
سپاس مخصوص آن خدائی است که مرا از دنیا نبرد تا اینکه امام خود را شناختم.
زین العابدین علیه السلام به او فرمود: چگونه امام خود را شناختی؟ گفت: زیرا شما مرا به آن نامی صدا زدی که غیر از مادرم کسی آن را نمیدانست. و تو از امر من اطلاعی نداشتی. من یک عمر خادم محمّد بن

حنفیه بودم و شک نداشتم که وی امام است.
تا اینکه او را قسم دادم و او مرا بسوی تو راهنمائی کرد و گفت: علی بن الحسین بر من و تو و هر مسلمانی امام است. سپس ابو خالد در حالی برگشت که به امامت حضرت سجاد قائل بود.
گروهی از خوارج به محمّد بن حنفیه گفتند: چرا حضرت امیر تو را بجنگ‌هائی میفرستد، ولی حسن و حسین را نمی‌فرستد؟ محمّد گفت: حسنین حکم دو چشم حضرت امیر را دارند و من حکم دست راست او را دارم. لذا آن بزرگوار بوسیله دست راست خود از چشمان خویشتن دفاع مینماید.
ابن عباس میگوید: در یکی از روزهای جنگ صفین حضرت امیر محمّد بن-حنفیه را خواست و به او فرمود: به میمنه لشکر دشمن حمله کن! محمّد با یاران خود حمله کرد و میمنه لشکر معاویه را شکست داد و در حالی برگشت که مجروح شده بود. محمّد بحضرت امیر گفت:

العطش! آن بزرگوار جرعه آبی به وی داد و مقداری آب بین زره و پوست بدن محمّد پاشید. من خونهای دلمه شده را میدیدم که از حلقه زره او بیرون می‌آمدند. حضرت امیر پس از اینکه ساعتی به محمّد بن حنفیه مهلت داد به او فرمود: اکنون به میسره لشکر دشمن حمله کن! او با یارانش به میسره لشکر معاویه حمله کرد و آن را شکست داد و در حالی مراجعت کرد که بدنش مجروح بود و میگفت:
الماء! الماء! حضرت امیر برخاست و همان عمل قبلی را با او انجام داد.
س3به وی فرمود: برخیز و بر قلب لشکر دشمن حمله کن! محمّد بر قلب لشکر معاویه حمله کرد و آنان را شکست داد و در حالی برگشت که دچار جراحات سنگینی شده بود و گریان بود. حضرت امیر علیه السلام برخاست و میان دو چشم محمّد را بوسید و باو فرمود:
پدرت بفدایت باد. بخدا قسم که تو مرا خوشحال کردی. برای چه گریه میکنی، بجهت خوشحالی یا بعلت جزع و فزع گریانی!؟
محمّد گفت: چرا گریان نباشم. در صورتی که تو سه مرتبه مرا در معرض مرگ قرار دادی و خدا مرا به سلامت باز گردانید. هر مرتبه‌ای که من نزد تو مراجعت کردم تو مرا مهلت ندادی. ولی به دیبرادرم حسن و حسین علیهما السلام هیچ گونه دستوری نمیدهی!؟
حضرت امیر سر محمّد بن حنفیه را بوسید و به او فرمود: ای فرزند عزیزم! تو پسر من هستی. ولی ایشان پسران پیغمبر خدایند، آیا نباید من ایشان را نگاهداری نمایم؟ محمّد گفت: چرا پدر جان. خدا مرا فدای تو و فدای ایشان نماید.
اکنون که عقیده محمّد بن حنفیه این باشد که گذشت پس چگونه از

اطاعت حضرت سجاد سر پیچ می‌بود و بوسیله مخالفت با آن حضرت دست از اسلام بر میداشت.
در صورتی که محمّد بن حنفیه یقین داشت حضرت زین العابدین علیه السلام خونخواه امام حسین بود و خون نیکوکاران را مطالبه میکرد.
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 340
سپس مختار نظیر یک پادشاه فرمانروا نهضت کرد و دست طولائی علیه دشمنان خدا از آستین بیرون آورد. استخوانهائی را شکست که بوسیله فسق و فجور تغذی کرده بودند. اعضائی را قطع کرد که بوسیله میگساری نشو و نماء نموده بودند.
یک فضیلتی را بدست آورد که شخصی از عرب و عجم به آن راه نیافت. دارای منقبتی شد که هیچ شخص هاشمی بر آن سبقت نگرفته بود.
ابراهیم بن اشتر در این اوضاع با مختار شریک بود و ادعای او را تصدیق مینمود. ابراهیم در باره دین خود شکی نداشت و از نظر اعتقاد و یقین گمراه نبود.
مختار و ابراهیم یک حکم دارند. من اکنون نابود شدن فجار را بدست مختار شرح میدهم. این موضوع را به اختصار مینویسم. من نام این کتاب را: ذوب النضار فی شرح الثأر نهادم. من این کتاب را روی چهار موضوع پایه‌گذاری نمودم.
خدا توفیق صواب دهد. خدا جزاء دهنده روز قیامت است.

موضوع یکم در باره حسب و نسب و قسمتی از احوال مختار

او مختار بن ابو عبید بن مسعود بن عمیر (بضم عین) ثقفی است. مرزبانی گفته:
ابن عمیر بن عقدة بن عنزه. کنیه مختار: ابو اسحاق بود. پدر مختار در جستجوی زنی نجیبه بود. وقتی زنان قبیله خودش را به او عرضه کردند نپذیرفت. تا اینکه شخصی بخواب ابو عبید آمد و به او گفت: با دومة الحسناء الحومة ازدواج کن. زیرا در باره وی ملامتی نخواهی شنید. وقتی این خواب را برای خویشاوندان خود نقل کرد گفتند: اکنون که این مأموریت را پیدا کردی با: دومه دختر وهب بن عمیر- ابن معتب (بضم میم و فتح عین و تاء با تشدید) ازدواج کن. هنگامی که آن زن به مختار حامله شد گفت: در عالم خواب دیدم گوینده‌ای میگفت:
1- ابشری بالولد اشبه شیء بالاسد
2- اذا الرجال فی کبد تقاتلوا علی بلد
کان له الحظ الاشد
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 341
1- یعنی مژده باد تو را به پسری که از هر چیزی بیشتر به شیر ژیان شباهت دارد 2- هنگامی که مردان مشغول کارزار شوند آن فرزند دارای حظ شدیدی خواهد بود.
هنگامی که مادر مختار وضع حمل کرد همان شخص در خوابش آمد و به او گفت: این فرزند تو قبل از اینکه مدتی از عمرش بگذرد و قبل از اینکه مدتی از عمرش باقی باشد ترس او کم و تابعین وی زیاد میشوند و جزای عمل خود را خواهد دید. مادر مختار: مختار و جبر و ابو جبر و ابو الحکم و ابو امیه را برای ابو عبید آورد.
مختار در سال هجرت حضرت نبوی متولد شد مختار با پدرش در سنّ سیزده- سالگی در وقعه: قس ناطف (که موضعی است نزدیک کوفه) حضور داشت. مختار فعالیت میکرد که مشغول کارزار شود. ولی عمویش: سعد بن مسعود از او جلوگیری میکرد. مختار در حالی نشو و نماء کرد که: پیشرو و شجاع و نترس بود. کارهای عالی انجام میداد. رجلی بود وافر العقل و حاضر الجواب.
دارای صداقتی بود مأثور، نفسی فوق العاده با سخاوت، فطرتی داشت که اشیاء را بفراست خود درک مینمود، همتی داشت که از لحاظ نفاست بر ستارگان برتری میکرد، حدسی صحیح داشت، در جنگها دستی داشت رسا. و با تجربه‌ها مأنوس و ماهر بود، امور بسیار مهمی را تهذیب و تسخیر کرده بود.

از اصبغ بن نباته (بضم نون) روایت شده که گفت: من مختار را روی زانوی حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام دیدم. حضرت امیر دست بسر مختار میکشید و میفرمود:
یا کیس! یا کیس!
یعنی ای زیرک! ای زیرک! بدین جهت او به کیسان نامیده شد. گروه کیسانیه به مختار نسبت داده میشوند. کما اینکه گروه واقفیه بحضرت موسی بن جعفر علیه السلام و گروه اسماعیلیه ببرادر موسی بن جعفر که اسماعیل نام داشت و فرقه‌های دیگری منسوب میباشند. و ...
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 342
از ابو حمزه ثمالی روایت شده که گفت: من هر سالی یک مرتبه در موسم حج امام زین العابدین را زیارت میکردم. در یکی از سال‌ها که بحضور آن حضرت مشرف شدم دیدم کودکی روی زانوی امام زین العابدین است. آن کودک برخاست و نزد آستانه در افتاد و بدنش خون آمد.
ناگاه حضرت سجاد در حالی که هروله میکرد برجست و خونهای بدن وی را خشک کرد و فرمود: من تو را بخدا پناه میدهم که در کناسه «1» بر فراز دار باشی. من گفتم: پدر و مادرم بفدایت کدام کناسه؟ فرمود: کناسه کوفه. گفتم: آیا این موضوع عملی خواهد شد؟ فرمود: آری بحق آن خدائی که حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را مبعوث نموده است.
اگر تو بعد از من زنده باشی حتما این کودک را خواهی دید که در یکی از نواحی کوفه: مقتول، مدفون، منبوش. (یعنی قبر او را میشکافند) جنازه‌اش را روی زمین میکشانند و بدنش را در کناسه بالای دار خواهند زد. سپس جنازه‌اش را از فراز دار فرود میاورند و میسوزانند و خاکسترش در میان صحرا بباد خواهد رفت.
من گفتم: فدایت شوم نام این کودک چیست؟ فرمود: نام این پسرم زید است سپس چشمان مبارکش پر از اشک شدند و فرمود: من جریان این پسرم را برای شما شرح میدهم: در یکی از شبها که من مشغول سجود و رکوع بودم ناگاه خوابم رفت. گویا: خواب دیدم در بهشت هستم و گویا: پیغمبر خدا، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام حوریه‌ای را برایم تزویج کردند من با آن حوریه مواقعه نمودم و نزد سدرة المنتهی غسل کردم و باز گشتم. ناگاه هاتفی بگوشم گفت: زید برای تو مبارک باشد! من از خواب بیدار شدم. تطهیر کردم و نماز صبح را بجای آوردم. ناگاه دیدم مردی دق الباب میکند وقتی بیرون رفتم دیدم یک کنیزک همراه اوست که آستینهایش بسته و صورتش پوشیده است. من به آن مرد گفتم: چه حاجتی داری؟ گفت: علی بن-
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 343
الحسین را می‌خواهم. گفتم: من علی بن الحسینم.

گفت: من فرستاده مختار بن ابو عبید ثقفی هستم. مختار ترا سلام میرساند و میگوید: این کنیز در ناحیه ما آمد و من او را بمبلغ (600) دینار خریده‌ام و این مبلغ (600) دینار است. تو از این پول استعانت کن. او نامه‌ای بمن داد و جواب وی را نوشتم. هنگامی که به آن کنیزک گفتم: نام تو چیست؟ گفت: حوراء. او را مهیا نمودند و من با او مضاجعت کردم. بعدا این کودک را برایم آورد و من نام او را زید نهادم. تو بعدا آنچه را که برایت گفتم خواهی دید. ابو حمزه ثمالی میگوید:
به خدا قسم آنچه را که حضرت سجاد در باره زید فرموده بود دیدم.
از عمر بن علی روایت شده که گفت: مختار مبلغ بیست هزار دینار برای حضرت علی بن الحسین فرستاد. امام سجاد آن مبلغ را پذیرفت و خانه عقیل بن ابی طالب و خانه خودشان را که خراب شده بود ساخت. مختار مردی: سخنور، تیزگو، مأمون از خطا، اگر نثر میگفت با سجع و قافیه بود. اگر نطق میکرد کامل بود، ثابت القلب، شجاعت پیشه، هیچ حدسی نمیزد مگر اینکه درست بود، هرگز فراستی بکار نمیبرد که محروم شود.
اگر مختار این طور نمی‌بود دارای آن همه وسائل فخریه‌ها نمیشد و رئیس امیران و لشکرها نمیگردید. حضرت علی بن ابی طالب عموی مختار را والی مدائن قرار داد و مختار هم با عمویش بود. هنگامی که مغیرة بن شعبه از طرف معاویه والی کوفه شد مختار متوجه مدینه گردید و با محمّد بن حنفیه مجالست میکرد و از او اخذ حدیث مینمود.
موقعی که مختار بسوی کوفه مراجعت کرد یک روز با مغیره سوار شد و از بازار عبور کردند. مغیره گفت: چه غارتگری‌ها که در این کوفه رخ خواهد داد و جمعیت‌ها که در این بازار جمع خواهند شد! من یک کلمه‌ای میدانم که اگر گوینده‌ای آن را بگوید- گر چه کسی نیست که آن را بگوید تابع وی خواهند شد. مخصوصا

مردمان عجم که هر چیزی به آنان عرضه شود آن را می‌پذیرند.
مختار گفت: ای عمو! آن کلمه چیست!؟ مغیره گفت: از آل محمّد طرفداری میکنند. مختار از این سخن خشمناک گردید و دائما این موضوع را در مد نظر داشت سپس مختار در باره فضیلت آل محمّد صلی اللّه علیهم اجمعین سخن میگفت. فضائل و مناقب حضرت علی و حسن و حسین علیهم السلام را نشر میداد و میگفت: آنان بعد از پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از هر کسی برای مقام خلافت اولی و احق میباشند. سپس بعلت آن مصائبی که بر آنان وارد شده بود جزع و فزع میکرد.
در یکی از روزها معبد بن خالد جدلی با مختار ملاقات کرد و بمعبد گفت: اهل کتاب میگویند: مردی از قبیله ثقیف افراد جبار و ستمکیش را خواهد کشت مظلومین را یاری خواهد کرد، خون اشخاص ضعیف را مطالبه

مینماید. صفات او را شرح دادند. کلیه آن صفاتی که برای آن مرد شرح داده‌اند در وجود من یافت می‌شوند غیر از دو صفت:
یکی اینکه آن مرد جوان است. ولی عمر من از شصت سال تجاوز نموده است دوم اینکه چشم او کم دید است، ولی چشم من از چشم عقاب تیزبین‌تر است.
معبد گفت: شخص شصت و هفتاد ساله نزد مردم آن زمان جوان محسوب می‌شد اما تیز بینی چشم تو: تو چه میدانی خدا بعدا با چشم تو چه عملی انجام می‌دهد.
شاید بعدا چشم تو کم دید شود.
عیسی می‌گوید: مختار همین طور بود تا اینکه معاویه مرد و پسرش: یزید متصدی امر خلافت شد و امام حسین علیه السلام مسلم بن عقیل را بسوی کوفه اعزام کرد.
مختار مسلم را وارد خانه خود و با او بیعت نمود. هنگامی که شهید شد از مختار نزد ابن زیاد بدگوئی کردند و ابن زیاد او را احضار کرد و به وی گفت: ای پسر عبید! تو با دشمنان ما بیعت می‌کنی! عمرو بن حریث (بضم حاء و فتح راء) بر له مختار شهادت داد که با مسلم بیعت نکرده است. ابن زیاد گفت: اگر شهادت عمرو بن حریث نبود من ترا می‌کشتم. سپس ابن زیاد بمختار فحاشی کرد و با چوبدستی خود بصورت

مختار زد و چشم او را کم دید نمود. بعدا مختار را با عبد اللَّه بن حارث بن عبد المطلب زندانی کرد.
میثم تمار نیز در آن زندان بود. عبد اللَّه بن حارث تیغی خواست که موهای بدن خود را بتراشد. او میگفت: چون من از اینکه ابن زیاد مرا خواهد کشت در امان نیستم. لذا موهای بدن خود را تراشیدم. مختار به او گفت: به خدا قسم ابن زیاد ترا و مرا نخواهد کشت. چند صباحی بیش بر تو نمی‌گذرد که والی بصره خواهی شد.
میثم تمار هم بمختار گفت: تو نیز برای خون خواهی امام حسین خروج خواهی کرد و ابن زیاد را که می‌خواهد ما را بقتل برساند بقتل میرسانی و صورت او را پایمال می‌نمائی.
این موضوع هم چنان در قلب مختار خطور میکرد تا اینکه امام حسین علیه السلام شهید شد. بعدا مختار برای خواهرش: صفیه دختر ابو عبید که زوجه عبد اللَّه بن عمر بود نوشت: از شوهرش عبد اللَّه بن عمر بخواهد که نامه‌ای برای یزید بنویسد و برای استخلاص مختار شفاعت نماید.
یزید گفت: ما شفاعت ابن عمر را می‌پذیریم. از طرفی هم هند دختر ابو سفیان که خاله عبد اللَّه بن حارث بود برای استخلاص عبد اللَّه نزد یزید شفاعت نمود.

یزید برای ابن زیاد نوشت: که مختار و عبد اللّه را از زندان آزاد کند.
ابن زیاد آنان را آزاد کرد. مشروط بر اینکه مختار در ظرف سه روز از کوفه خارج شود، و الا گردنش را بزنند. مختار از کوفه خارج و متوجه حجاز شد.
وقتی به: واقصه (نام مکانی بوده است) رسید صقعب بن زهیر ازدی (بفتح همزه و سکون زاء) را ملاقات کرد. او بمختار گفت: چرا چشمان ترا این طور می‌بینم !؟
مختار گفت: این کار را ابن زیاد با من انجام داده. خدا مرا بکشد اگر ابن زیاد را نکشم و اعضای او را قطع ننمایم. من در عوض حسین مطابق تعداد آن افرادی که برای حضرت یحیی بن زکریا کشته شد و تعداد آنان هفتاد هزار نفر بود از این مردم را خواهم کشت.
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 346
سپس مختار گفت: قسم بحق آن خدائی که قرآن را نازل کرد، فرقان را شرح داد، ادیان را تشریع نمود، معصیت را ناپسند دانست من حتما معصیت‌کاران قبائل:
ازد عمان، مذحج، همدان (بسکون میم) نهد، خولان، بکر، هزّان، ثعل (بضم ثاء و فتح عین) نبهان، عبس، ذبیان و قبائل قیس عیلان را بجهت خشمی که برای پسر دخترت پیغمبر خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم دارم خواهم کشت.
آری ای صقعب بحق آن خدائی که: شنونده، دانا علیم، عظیم، عادل، کریم، عزیز، حکیم، رحمان و رحیم است من قبیله بنی کنده و سلیم و اشراف تمیم را نظیر پوستی (که دباغی میکنند) پایمال خواهم کرد. این بگفت و متوجه مکه معظمه گردید.
ابن العرق میگوید: من مختار را در حالی دیدم که چشمش آشفته بود. وقتی از آشفتگی چشمش جویا شدم گفت: ابن زیاد این عمل را با من انجام داده است.
یا ابن العرق! ابر فتنه و آشوب رعد و برق زده است. گویا: میوه و برگ درختانش رسیده باشند. پای خود را بزمین کوبیده و دشمنی خود را آشکار نموده است.
دامن همت بکمر زده و در اطراف دجله صدا به وا ویلاه بلند کرده است.
مختار هم چنان در همین حال بود تا اینکه یزید در روز پنجشنبه چهاردهم ماه ربیع الاول سال (63) یا (64) قمری به درک واصل شد ... در این سال بود که مردم حجاز با ابن زبیر و مردم شام با مروان حکم و مردم بصره با ابن زیاد بیعت کردند.
ولی اهل عراق بعلت اینکه امام حسین علیه السلام را یاری نکرده بودند دچار سرگردانی و تأسف و ندامت شدند. از جمله عبید اللّه بن حر بن

مجمع بن حریم جعفی بود که از اشراف کوفه بود امام حسین علیه السلام برای خروج و جهاد در راه خدا دعوت کرد ولی او نپذیرفت. سپس او بقدری دچار ندامت شد که نزدیک بود بمیرد! وی اشعاری را سرود که مطلع آنها اینست:
فیا لک حسرة ما دمت حیا تردد بین حلقی و التراق
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 347
یعنی ای روح من! تا تو زنده هستی دچار حسرت خواهی بود. ای روح من! تو بین حلق و چنبره گردن من در حال تردد میباشی و ...
در عراق کسی نبود که برای کارزار شجاع و صاحب هیبت باشد غیر از قبائل عرب که در کوفه بودند.
اول کسی که برای قتال نهضت کرد سلیمان بن صرد خزاعی بود که از صحابه پیامبر خدا و یاران علی مرتضی علیهما السلام بود. مسیب بن نجبه (بفتح نون و جیم) فزاری که از اصحاب حضرت امیر بود. عبد اللّه بن سعد بن نفیل (بضم نون و فتح فاء) ازدی (بسکون زاء) و رفاعة بن شداد بجلی و عبد اللّه بن وأل تیمی از بنی تیم اللّات بن ثعلبه بودند. افراد مذکور با چند تن از شیعیان در خانه سلیمان اجتماع نمودند.
سلیمان شروع بسخن کرد و پس از اینکه حمد و ثنای خدا را بجای آورد گفت: ما عمر طولانی کردیم و متعرض فتنه شدیم. ما به خدای خود راغب و امیدواریم ما را از آن افرادی قرار ندهد که در قرآن راجع به آنان فرموده: آیا بقدری عمر بشما ندادیم که اگر کسی می‌خواست متذکر شود میتوانست و پیامبر بیم دهنده برای شما آمد. اکنون عذاب را بچشید. افراد ظالم یاوری نخواهند داشت.
حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام فرموده: مدت آن عمری که خدا عذر انسان را در آن میپذیرد شصت سال است. عموم ما به این مقدار عمر رسیده‌ایم. ما همه وقت برای تزکیه نفس و مدح شیعیان خود کوشا بودیم. تا اینکه وقتی خدای علیم خوبان ما را مورد آزمایش قرار داد ما را این طور یافت که نسبت بیاری کردن پسر دختر پیغمبر خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم دروغگو در آمدیم. اکنون که در مقابل عمل انجام شده واقع‌شده‌ایم عذر موجهی نداریم جز اینکه قاتلین امام حسین را بکشیم. شاید پروردگار ما ما را عفو فرماید.
رفاعة بن شداد به سلیمان گفت: خدا تو را هدایت کرد که بهترین
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 348
سخن را گفتی. تو ما را بسوی خوبترین امری که جهاد با فاسقین و توبه کردن از گناه است دعوت کردی. دعوت تو مسموع و قابل اجابت و قول تو قابل قبول است.
اکنون اگر رأی میدهی ما این رهبری را به بزرگ شیعیان یعنی سلیمان که

از صحابه پیامبر اسلام است واگذار نمائیم؟ مسیب بن نجبه گفت: به هدف رسیدید و موفق شدید. من این نظریه را پذیرفتم. پس برای کارزار مهیا شوید.
سلیمان نامه‌ای برای شیعیان کوفه که در مدائن بودند نوشت و آن را بوسیله عبد اللّه بن مالک طائی برای سعد بن حذیفة بن سمان فرستاد و ایشان را برای خونخواهی امام حسین علیه السلام دعوت کرد. هنگامی که آنان از مضمون آن نامه مستحضر شدند گفتند: رأی ما هم با رأی آنان یکی است و سعد بن حذیفه جواب ایشان را نوشت.
سلیمان نیز نامه‌ای بهمین منظور برای مثنی بن مخرمه عبدی نوشت و آن نامه را بوسیله ظبیان بن عماره تمیمی که از بنی سعد بود فرستاد مثنی در جوابش نوشت:
من نامه تو را برای خودم و برادران دینی تو خواندم. ایشان نظریه تو را مورد پسند قرار دادند و پذیرفتند. ما با تو مدتی که تعین کرده‌ای موافق هستیم. و السلام علیک و ...
محمّد بن جریر طبری در تاریخ خود مینگارد: اولین اقدامی که شیعه کرد در سال (61) قمری بود که امام حسین در آن شهید شد. شیعیان همچنان در صدد تهیه آلت جنگ و آماده کارزار بودند و یک دیگر را مخفیانه برای مطالبه خون حسین علیه السلام دعوت میکردند تا اینکه یزید بن معاویه از دنیا در گذشت.
مدت بین شهید شدن حسین و هلاکت یزید: سه سال و دو ماه و چهار روز بود. در آن موقع عبید اللّه بن زیاد امیر عراق بود. و عمرو بن حریث (بضم حاء) مخزومی در کوفه خلیفه ابن زیاد بود. عبد اللّه بن زبیر قبل از موت یزید مردم را برای

خونخواهی امام حسین و یارانش دعوت میکرد و آنان را بر علیه یزید وادار مینمود. ولی هنگامی که یزید هلاک شد ابن زبیر از این منظور اعراض کرد و معلوم شد که وی خواهان سلطنت بود برای خود، نه خونخواهی امام حسین!! مدائنی مینگارد: موقعی که مختار نزد ابن زبیر رفت و بمنظور خود نرسید پس از اینکه دو شعر خواند از مکه معظمه خارج و متوجه کوفه گردید. او در بین راه به هانی ابن ابو حیه وداعی برخورد کرد و از اوضاع اهل کوفه جویا شد. هانی گفت: اگر یک رجل باشد که اهل کوفه را جمع آوری کند میتواند زمین را بوسیله آنان تصاحب نماید.
مختار گفت: به خدا قسم منم که آنان را برای احقاق حق جمع خواهم کرد و سوارانی را که بر دین باطل هستند بوسیله ایشان از پای در میاورم و به واسطه آنان هر شخص جبار و با عنادی را به قتل میرسانم ان شاء اللّه! و لا قوة الا باللّه! سپس مختار از هانی جویا شد آیا سلیمان بن صرد متوجه

قتال کفار شده است یا نه؟ گفت: نه. ولی عازم این عمل بودند. بعدا مختار حرکت کرد تا در روز جمعه بشهر حیره رسید. پیاده شد، غسل کرد، لباسهای خود را پوشید، شمشیر خود را حمایل نمود، بر اسب خود سوار و در بین روز وارد کوفه شد. به مسجد هر قبیله و مجالس و انجمن هر محله‌ای که میرسید توقف و سلام میکرد و میگفت: مژده باد شما را بفرج و نجات. من آن طور نزد شما آمده‌ام که دوست دارید. من بر فاسقین مسلط هستم. من خون اهل بیت پیغمبر خدا را مطالبه میکنم.
سپس مختار وارد مسجد جامع شد و نماز خواند و دید که مردم متوجه وی شده‌اند و به یک دیگر میگویند: این مرد مختار است که برای امر مهمی آمده است.
امیدواریم که بوسیله او راه و فرجی نصیب ما شود. پس از این جریان از مسجد خارج و وارد خانه خود شد که در قدیم معروف بود به خانه سالم بن مسیب.
بعدا بسراغ بزرگان شیعه فرستاد و به آنان گفت: من از طرف محمّد بن حنفیه برای خونخواهی اهل بیت آمده‌ام. این یک امری است که شما را خوشحال و دشمنان

شما را نابود مینماید. شیعیان در جواب مختار گفتند: آری تو برای این مقام اهلیت داری. ولی مردم با سلیمان بن صرد خزاعی که فعلا بزرگ شیعه میباشد بیعت نموده‌اند. تو فعلا برای امر خود عجله منمای! مختار سکوت اختیار کرد و در انتظار بود که کار سلیمان بن صرد بکجا خواهد کشید.
شیعیان در آن موقع تصمیم خود را مخفی میداشتند. زیرا از عبد الملک بن-مروان و عبد اللّه بن زبیر خائف بودند. خوف آنان از اهل کوفه بیشتر بود. زیرا بیشتر آنان از قاتلین امام حسین بودند.
مختار مردم را از اطراف سلیمان پراکنده و بسوی خود دعوت میکرد. اول کسی که با مختار بیعت نمود عبید بن عمر و اسماعیل بن کثیر بودند. عمر بن سعد و شبث (بفتح شین و باء) ابن ربعی (بکسر راء و سکون باء) بمردم کوفه میگفتند:
مختار برای شما دشمن سختی است. زیرا منظور سلیمان بن صرد این است که خروج نماید و با دشمنان شما کارزار کند. ولی منظور مختار این است که به شما تاخت و تاز نماید. پس باید بمختار حمله کنید و او را غل و زنجیر نموده برای همیشه زندانی نمائید.
مختار از این توطئه مطلع نبود تا اینکه خانه‌اش را محاصره و او را خارج کردند. ابراهیم بن محمّد بن طلحه به عبد اللّه بن یزید گفت: دستهای مختار را ببند و او را با پای برهنه ببر. وی گفت: من این عمل را با مردی که اظهار دشمنی و جنگ با ما نکرده است انجام نخواهم داد. ما او را فقط

برای بدبینی که به وی داریم گرفتیم. سپس یک استر سیاه رنگ آوردند و مختار سوار شد و او را وارد زندان کردند.
یحیی بن ابو عیسی میگوید: من با حمید (بضم حاء و فتح میم) ابن مسلم ازدی (بفتح همزه و سکون زاء) نزد مختار رفتم. شنیدم مختار میگفت: بخدای دریاها، نخل و اشجار، قلل کوهها و صحراها. ملائکه نیکوکار و برگزیدگان خوبان قسم که من هر شخص جبار و ستمکاری را بوسیله نیزه‌های نازک و شمشیر هندی در میان
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 351
گروه‌های انصار خواهم کشت. همان انصاری که عاجز و ستمکار و بدون تجربه و بد رفتار نیستند. من ستون دین را مستحکم و پراکندگی مسلمانان را به اتحاد تبدیل خواهم کرد. من خونخواه پیامبرانم. زوال دنیا در نظر من چندان بزرگ نیست و از آمدن موت چندان باکی ندارم.

موضوع دوم راجع بلشکر سلیمان بن صرد و خروج او

سلیمان بر صرد در اول ماه ربیع الآخر سنه (65) قمری با لشکر خود از نخیله (بضم نون) که آن را عباسیه میگفتند قیام کرد. همان سالی بود که مروان- ابن حکم به اهل شام دستور داده بود با پسرانش: عبد الملک و عبد العزیز برای بعد از خودش بیعت نمایند. وی ایشان را ولیعهد خود قرار داده بود.
در همین سال مروان در دمشق در اول ماه رمضان از دنیا رفت و عمر مروان (81) سال و مدت خلافتش- 9- ماه بود. آن موقع ابن زیاد در عراق بود. ابن زیاد حرکت نمود تا وارد جزیره شد و خبر مرگ مروان را شنید.
وقتی سلیمان بن- صرد تصمیم گرفت خروج نماید دید لشکرش قلیل هستند. لذا حکیم بن منقذ کندی و ولید بن حصین (بضم حاء) کنانی را با گروهی فرستاد و به آنان دستور داد: در کوفه صدا بزنند:
یا آل ثأرات الحسین علیه السلام یعنی ای آل خونخواهان امام حسین (قیام کنید).
وقتی این ندا را مردی از قبیله ازد (بسکون زاء) که نامش: عبد اللَّه بن حازم بود شنید از جای برجست. دختر و زوجه‌اش سهلة بن سیره که زنی زیبا و نزد عبد اللَّه محبوبترین زنان بود در حضور او بودند. این عبد اللَّه تا آن موقع جزء هیچ حزبی نبود. ولی پس از شنیدن آن نداء برجست و لباسهای خود را پوشید و متوجه سلاح و اسب خود گردید.
زوجه‌اش فریاد زد و به او گفت: آیا دیوانه‌شده‌ای !؟ گفت: نه بلکه من نداء
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 352
دعوت‌کننده خدا را شنیدم و آن را اجابت نمودم. من خون حسین را مطالبه میکنم تا اینکه بمیرم. زوجه‌اش گفت: پس این خانه‌ات را به که میسپاری؟ گفت: بخدا پروردگارا ! من فرزندان و اهل و عیالم را بتو میسپارم. بار خدایا ! مرا در میان آنان حفظ کن. خدایا در باره این تفریطی که من نسبت به یاری کردن پسر دختر پیامبرت کردم توبه‌ام را بپذیر. سپس در مسجد جامع که مردم مشغول خواندن نماز عشاء بودند ندا در دادند:
یا آل ثأرات الحسین ! گروه کثیری متوجه سلیمان شدند. تعداد شانزده هزار- 000، 16- نفر در دفتر سلیمان نام نویسی کرده بودند. ولی بیشتر از چهار هزار نفر در صف کارزار حاضر نشده بودند. سلیمان تصمیم گرفت برای قتال با ابن زیاد متوجه شام گردد.
عبد اللَّه بن سعد به سلیمان گفت: کلیه قاتلین امام حسین در کوفه‌اند. از قبیل عمر- ابن سعد و بزرگان و اشراف قبائل در شام غیر از ابن زیاد کسی نیست. ولی سلیمان موافقت نکرد جز اینکه بسوی شام بروند.

لشکر سلیمان در شب جمعه، پنجم ماه ربیع الاول خارج شدند و شب را در:
دیر اعور ماندند. سپس حرکت کرد و در: اقساس بنی مالک که در کنار فرات بود پیاده شد. بعدا نزد قبر امام حسین علیه السلام رفتند و مدت یک شبانه روز مشغول نماز و استغفار شدند. سپس بنحوی شروع به ضجه و گریه و وا ویلا کردند که هیچ روزی به آن مقدار گریه نکرده بودند. در موقع وداع با قبر آن حضرت بقدری ازدحام شد که برای حجر الاسود می‌شود. در همان موقع وهب بن زمعه جعفی در حالی که گریان بود بر سر قبر حسین شهید ایستاد و اشعار عبید اللّه بن حر جعفی را خواند که مطلع آنها این است: تبیت النشاوی الی آخره. و ...
سپس حرکت کردند تا وارد: هیت شدند. از آنجا کوچ نمودند تا وارد:
قرقیسا گردیدند. در آنجا شنیدند که تعداد لشکر شام کثیر است. از آنجا به سرعت حرکت نمودند تا پس از یک شبانه روز وارد: عین الورده شدند.

سپس سلیمان برخاست و آن لشکر را موعظه و یادآور عالم آخرت نمود.
و گفت: اگر من کشته شدم امیر شما مسیب بن نجبه (بفتح نون و جیم) خواهد بود.
اگر او نیز کشته شد امیر لشکر شما عبد اللّه بن سعد بن نفیل (بضم نون) میباشد. اگر او هم کشته گردید برادرش خالد بن سعد سر لشکر است. و اگر خالد هم کشته شود عبد اللّه بن وأل امیر است. اگر ابن وأل نیز کشته گردد رفاعة بن شداد امیر باشد.
پس از این جریان سلیمان مسیب بن صرد نجبه را با تعداد چهار هزار سوار بعنوان پیشاهنگ فرستاد و گفت: بلشکر شام شبیخون بزنند. حمید (بضم حاء) بن مسلم میگوید: من نیز با آنان بودم. ما مدت یک شبانه روز راه رفتیم و موقع سحر پیاده شدیم. مختصری خوابیدیم و پس از اینکه نماز صبح را خواندیم و سوار شدیم. لشکر پراکنده شدند و تعداد صد سوار با او باقی ماندند. او با اعرابی ملاقات کرد و گفت:
مساحت بین ما و این گروه چقدر است؟ گفت: یک میل.
این لشکر شراحیل بن ذی الکلاع است که با چهار هزار نفر از طرف عبید اللّه ابن زیاد آمده‌اند. پس از ایشان نیز حصین بن نمیر (بضم حاء و نون و فتح صاد) با تعداد چهار هزار نفر خواهند آمد. بعد از آن صلت بن ناجیه غلابی با چهار هزار نفر نیز می‌آیند. کلیه لشکر با عبید اللّه در: رقه میباشند.
لشکر سلیمان حرکت کردند تا بر لشکر شام مشرف گردیدند. مسیب به یاران خود گفت: حمله کنید بلشگر شام! وقتی لشکر عراق حمله کردند لشکر شام دچار شکست گردیدند و گروه فراوانی از آنان کشته شدند.

لشکر عراق غنیمت بزرگی از آنان بدست آوردند. سپس مسیب بآنان دستور مراجعت داد و آنان نزد سلیمان برگشتند.
موقعی که این خبر بابن زیاد رسید حصین بن نمیر را بسوی لشکر عراق اعزام نمود و بقدری لشکر بدنبال او فرستاد که تعداد آنان به بیست هزار (000، 20) نفر رسید. ولی تعداد لشکر عراق در آن روز فقط سه هزار و صد نفر بود.
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 354
سپس دو لشکر آماده کارزار شدند. عبد اللّه بن ضحاک بن قیس فهری بر میمنه و مخارق بن ربیعه غنوی بر میسره و حصین بن نمیر سکونی در قلب لشکر شام برقرار شدند. مسیب نجیه فرازی بر میمنه و عبد اللّه بن سعد بن نفیل (بضم نون) ازدی (بسکون زاء) بر میسره و رفاعة بن شداد بجلی بر جناح و سلیمان بن صرد خزاعی بر قلب لشکر عراق مستقر گردیدند و دو لشکر متوقف شدند.
پس از این جریان اهل شام فریاد زدند: شما باید مطیع عبد الملک مروان شوید اهل عراق فریاد زدند: شما باید عبید اللّه بن زیاد را به ما تسلیم نمائید و مردم باید از اطاعت ابن مروان و آل زبیر خارج شوند و امر خلافت به اهل بیت پیغمبر اسلام تسلیم گردد. دو لشکر پیشنهاد یک دیگر را نپذیرفتند و به یک دیگر حمله کردند سلیمان اهل عراق را برای قتال وادار میکرد و آنان را بکرامت خدا بشارت میداد.
سپس نیام شمشیر خود را شکست و متوجه اهل شام گردید و ...
حمید (بضم حاء) ابن مسلم میگوید: میمنه لشکر ما بر میسره لشکر شام و میسره ما بر میمنه آنان حمله کردند و سلیمان بر قلب لشکر حمله‌ور شد و آنان را شکست دادیم، وقتی شب فرا رسید فردای آن با ایشان مقاتله نمودیم و قتال تا سه روز ادامه داشت. سپس حصین بن نمیر (بضم حاء و نون) به اهل شام دستور داد شروع به تیر اندازی نمودند. تیرهای آتش بار اهل شام بر سر اهل عراق میریختند. در نتیجه سلیمان بن صرد شهید شد و جان عزیز خود را فدای خونخواهی امام حسین کرد و خدا توبه وی را (که قبلا حسین را یاری نکرده بود) پذیرفت و ...
سپس مسیب بن نجبه پرچم لشکر عراق را برافراشت و کارزاری کرد که سرهائی را از دشمن به خاک هلاک افکند. او سه مرتبه آن لشکر کفر را تحت تأثیر قرار داد وی از نظر کارزار بزرگترین شجاع و از لحاظ نابود کردن دشمنان بزرگترین حمله‌ور بود. و ... او همچنان بدشمنان حمله میکرد و آنان فراری می‌شدند تا اینکه جمعیت کثیری حمله کردند و او را شهید نمودند.
پس از مسیب بن نجبه عبد اللَّه بن سعد بن نفیل (بضم نون) پرچم اسلام را برداشت

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 355
و بر آن گروه نابکار حمله‌ور گردید و آنان را هدف نیزه قرار داد و ... او هم چنان قتال کرد تا شهید شد.
بعد از او برادرش: خالد بن سعد پرچم را بدست گرفت و اهل عراق را برای جنگ تحریک می‌نمود و ایشان را به نیکی امر ترغیب میکرد. شدیدترین قتال را کرد و دشمن را نابود کرد تا شهید شد.
پس از خالد عبد اللّه بن وأل پیشاهنگ شد و پرچم اسلام را بپای داشت و جهاد کرد تا دست چپش قطع شد. سپس در حالی که خون از دستش جستن می کرد پشت بیاران خود نمود و حمله بدشمن کرد و ... او به قدری جهاد کرد که شهید شد.
در آن حین که آنان مشغول کارزار بودند ناگاه گروهی مددکار با مثنی ابن مخرمه عبدی از بصره و گروهی از مدائن با کثیر بن عمرو حنفی برای امداد اهل عراق وارد شدند. قلوب اهل عراق سخت بر اهل شام خشمناک و بر آنان حمله کردند سپس اجتماع نمودند و تکبیر گفتند و جنگ به شدت درگیر شد. بعدا رفاعة بن شداد بسوی صفهای لشکر شام جلو رفت و رجزی را خواند که مضمون آن توبه از ترک نصرت امام حسین بود.
عبد اللّه بن عوف ازدی (بسکون زاء) میگوید: قتال شدت یافت و ضعف اهل عراق ظاهر گردید. بعضی از آنان راجع به ترک قتال گفتگو کردند. گروهی موافق بودند و گروهی می‌گفتند: اگر ما پشت بجنگ نمائیم شمشیر دشمن بر ما مسلط می‌شود. به قدر یک فرسخ فرار نخواهیم کرد مگر اینکه احدی از ما باقی نخواهد ماند. بلکه باید تا شب جهاد کنیم، وقتی شب فرا رسید می‌رویم.
سپس عبد اللّه بن عوف جلو آمد پرچم را بپای داشت و شدیدترین قتال را انجام دادند. گروهی از اهل عراق کشته شدند و جمعیت آنان پراکنده شد و مردم متفرق شدند لشکر عراق بازگشت نمودند تا از طرف صحرا به قرقیسا رسیدند. سعد بن حذیفه وارد:
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 356
هیت شد و گروهی از اعراب با او ملاقات نموده وی را از جریان لشکر عراق آگاه کردند.
هر یک از اهل مدائن و بصره و کوفه بسوی شهر خود مراجعت نمودند.
مختار که در آن موقع زندانی بود به یاران خود میگفت: برای غارت کردن بیشتری روز شماری کنید که از ده روز کمتر و از یک ماه طولانی‌تر نخواهد شد سپس خبری وحشتناک و ضربتی قاطع و کشتنی بی‌شمار و امری مهم در انتظار دشمنان خواهد بود. چه کسی این اعمال را انجام میدهد؟ من انجام میدهم. تکذیب نکنید! من انجام میدهم. مختار کارهای خود را با رجز و فراست خدعه و سیاستی نیکو انجام میداد.

مرزبانی در کتاب: شعراء میگوید: مختار غلامی داشت که نامش:
جبرئیل بود. بارها میگفت: جبرئیل بمن خبر داده، تا اینکه میگفت: من بجبرئیل گفتم: اعراب و اهل بادیه‌ها از این عبارت این طور میفهمیدند که منظور او آن جبرئیل است که بر رسول خدا نازل میشد. مختار بدین نحو بر آن مردم مسلط شد تا اینکه امور او منظم گردید و دین را عزیز و یاری کرد و باطل را شکست داد.
هنگامی که یاران سلیمان بن صرد از شام مراجعت کردند مختار که زندانی بود برای آنان نوشت: خدا اجر شما را بزرگ نماید و گناه شما را بریزد. زیرا از افراد فاسق مفارقت و با کفار جهاد کردید. شما هیچ پولی را خرج نمیکنید و از هیچ گردنه‌ای بالا نمیروید و هیچ گامی بر نمیدارید مگر اینکه خدا بوسیله آنها درجه‌ای برای شما خواهد نوشت.
مژده باد شما را: اگر من از زندان خارج شوم با خواست خدا دشمنان شما را بوسیله شمشیر از میان مشرق تا مغرب نابود خواهم کرد. من جنازه آنان را نظیر تپه‌ای قرار میدهم. ایشان را تک تک و با یک دیگر خواهم کشت. خدا هر کسی را که بلطف او نزدیک شود و بخواهد هدایت گردد خوش بدارد و هر کسی را که که معصیت و نافرمانی میکند از مرحمت خود دور بدارد. السلام علیکم یا اهل الهدی.
موقعی که نامه مختار آمد و رؤسای قبائل از آن آگاه شدند در جوابش نوشتند:

ما نامه تو را خواندیم. ما عملی انجام میدهیم که تو را مسرور نماید. اگر مایل باشی ما بیائیم و تو را از زندان خارج نمائیم، میائیم. وقتی فرستاده آنان این موضوع را به مختار خبر داد او برای اینکه شیعیان خواهانش شده بودند خوشحال شد. ولی در جواب آنان گفت: این عمل را انجام ندهید زیرا من همین روزها خارج خواهم شد.
مختار شخصی را نزد عبد اللّه بن عمر بن خطاب فرستاد و گفت: من مظلوم و زندانی شده‌ام. متصدیان امر بر من بیجا بدبین شده‌اند. خدا ترا رحمت کند برای دو نفر ظالم یعنی عبد اللّه بن یزید و ابراهیم بن محمّد نامه‌ای بنویس شاید مرا بلطف و منت خود از دست اینان خلاص کنی. و السلام علیک.
عبد اللّه بن عمر برای آنان نوشت: شما میدانید که من با مختار نسبت دامادی دارم و از طرفی هم میدانید بین من و شما دوستی برقرار است. من شما را قسم میدهم که وی را پس از ورود نامه من آزاد نمائید. و السلام علیکم و رحمت اللّه و برکاته.
هنگامی که آن دو نفر نامه ابن عمر را خواندند و از مختار کفیل خواستند گروهی از اشراف کوفه آمدند و کفالت دادند آنان ضمانت تعداد ده نفر از

اهل کوفه را پذیرفتند. و مختار را قسم دادند که بر آنان خروج نکند. اگر خروج کند تعداد هزار شتر بر در دروازه کعبه معظمه قربانی کند و کلیه غلامان زرخرید او آزاد باشند. مختار بدین وسیله خارج و داخل خانه خویشتن گردید.
حمید (بضم حاء) ابن مسلم میگوید: شنیدم مختار می‌گفت: خدا آنان را بکشد! چقدر جاهل و احمق هستند. زیرا آنان باید بفهمند که من بقسمی که برای ایشان خوردم و عهدی که کردم وفا خواهم نمود. این قسمی که من بخدا خوردم سزاوار است که هر گاه من در باره امری قسم بخورم ولی موضوعی را که بر آن مقدم است پیش بیاید باید آن را ترک و بموضوع بعدی عمل کنم و کفاره قسم خود را بدهم و خارج شدن من از زندان مقدم بود بر زندانی بودنم.
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 358
اما قربانی کردن هزار شتر: برای من آسانتر است از اینکه آب دهان خود را بیرون افکنم. قیمت هزار شتر مرا ناراحت نمیکند. اما آزاد شدن غلامان و کنیزان زر خرید من: بخدا قسم من دوست دارم بر خونخواهی امام حسین نائل شوم و ابدا یک غلام نداشته باشم.
هنگامی که مختار در خانه خود مستقر شد شیعیان نزد او ایاب و ذهاب و در اطرافش اجتماع نمودند؟ عموما به ریاست وی متفق شدند. موقعی که مختار در زندان بود با او بیعت شده بود. امر و تعداد طرفداران مختار همچنان زیاد و تقویت میشد تا اینکه عبد اللّه بن زبیر دو نفر والیان خود را که عبد اللّه بن یزید و ابراهیم ابن محمّد بن طلحه سابق الذکر بودند معزول کرد و عبد اللّه بن مطیع را والی کوفه و حارث بن عبد اللّه بن ابی ربیعه را والی بصره قرار داد.
وقتی ابن مطیع وارد کوفه شد مختار بدنبال یاران خود فرستاد و آنان را در خانه خود در اطراف خویشتن جمع کرد و تصمیم گرفت بر اهل کوفه خروج نماید مردی از یاران مختار که از قبیله شام و شخصی بزرگوار و نامش: عبد الرحمن ابن شریح بود با گروهی از اصحاب مختار ملاقات کرد که از جمله آنان: سعد بن- منقذ، سعر بن ابی سعر حنفی. اسود کندی و قدامة بن مالک جشمی بودند که انجمن کرده بودند. آنان به او گفتند: مختار در نظر دارد با ما خروج کند و خون امام حسین را مطالبه نماید. ما با مختار بیعت کرده‌ایم. نمیدانیم آیا مختار را محمّد بن حنفیه بسوی ما فرستاده یا نه؟ برخیزید تا نزد محمّد بن حنفیه برویم و او را از اوضاع مختار آگاه نمائیم. اگر محمّد بن حنفیه اجازه داد ما تابع مختار میشویم و الا او را رها خواهیم کرد.
آن گروه از کوفه خارج و نزد محمّد بن حنفیه وارد شدند. محمّد از اوضاع کوفه جویا شد و آنان وی را با خبر کردند. بعدا به او گفتند: ما بتو حاجتی

داریم گفت: مخفیانه یا آشکار؟ گفتیم: مخفیانه، محمّد گفت: چند دقیقه‌ای صبر کنید. سپس اندکی مکث کرد و از ما دور شد و ما را خواست. عبد الرحمن بن شریح شروع بسخن کرد و پس

از اینکه حمد و ثنای خدای را بجای آورد گفت: شما خاندانی هستید که خدا شما را به فضیلت اختصاص داده و شما را بوسیله مقام نبوت شرافت داده و حق شما را بر این امت بزرگ نموده است. شما دچار مصیبت حسین علیه السلام شده‌اید که عموم مسلمانان هم شده‌اند.
مختار نزد ما آمده و گمان میکند از طرف شما آمده است. وی ما را طبق دستور کتاب خدا و سنت رسول او و خونخواهی خون اهل بیت دعوت کرده است. ما هم با این شروط با وی بیعت کرده‌ایم. اکنون اگر تو ما را دستور دهی از او بیعت کنیم می‌پذیریم و اگر ما را نهی میکنی از او دوری و اجتناب خواهیم نمود.
موقعی که محمّد بن حنفیه سخن عبد الرحمن و دیگران را شنید سپاس خدای را بجای آورد و درود بر حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرستاد و فرمود: آنچه را که راجع به فضیلت ما خاندان گفتید فضل و فضیلت از خدا است که به هر کسی بخواهد عطا میکند. خدا صاحب فضل بزرگی است و مصیبتی که از طرف حسین دچار ما شد در قرآن حکیم است. راجع بخونخواهی ما برخیزید تا نزد امام من و شما یعنی حضرت علی بن الحسین علیه السلام برویم.
هنگامی که بحضور حضرت سجاد مشرف شدند و محمّد جریان آنان را برای آن بزرگوار شرح داد حضرت امام زین العابدین فرمود: ای عمو! اگر یک غلام زنگی برای ما خاندان اعمال تعصب کند بر مردم واجب است او را تقویت نمایند. من تو را صاحب اختیار قرار دادم. هر عملی که میخواهی انجام بده. وقتی آن گروه سخن حضرت سجاد را شنیدند میگفتند: زین العابدین و محمّد بن حنفیه بما اجازه دادند.
مختار از رفتن آن گروه نزد محمّد بن حنفیه مستحضر بود. او در نظر داشت قبل از اینکه آنان از نزد محمّد مراجعت نمایند گروه شیعیان نهضتی کنند. وقتی منظور او عملی شد میگفت: گروهی از شما دچار حیرت و تردید شدند. اگر آنان بروند و بمقصود برسند میایند و توبه میکنند و اگر بصورت خود در افتادند و اعتراض کردند دچار خسران و ناامیدی خواهند شد.

موقعی که آنان از نزد محمّد بن حنفیه باز گشتند و نزد مختار آمدند مختار به ایشان گفت: چه خبر!؟ شما بودید که دچار فتنه و تردید شده بودید؟ گفتند: ما برای یاری تو مأمورشده‌ایم.

مختار گفت: من ابو اسحاق هستم. شیعیان را نزد من جمع کنید. هنگامی که شیعیان نزدیک وی اجتماع نمودند گفت: ای گروه شیعیان! چند نفری دوست داشتند صدق این مأموریتی را که من آورده‌ام بدانند. لذا بسوی پیشوای هدایت و نجیب برگزیده و پسر مصطفی و مجتبی یعنی حضرت سجاد رفتند و آن بزرگوار به آنان فهمانیده که من پشتیبان و فرستاده آن حضرت میباشم. زین العابدین شما را مأمور کرده که تابع و مطیع من باشید. سپس مختار آنان را برای اطاعت و خروج با خود ترغیب کرد و دستور داد: حاضرین این موضوع را بغائبین برسانند.
گروهی نزد مختار آمدند و گفتند: جمعیتی از اشراف کوفه با عبد اللَّه بن مطیع جمع شده‌اند و در نظر دارند: با تو مقاتله نمایند. هنگامی که ابراهیم بن اشتر نزد ما بیاید با خواست خدا بر دشمن ظفر خواهیم یافت. زیرا ابراهیم دارای اقرباء و عشیره است.
مختار به آنان گفت: ابراهیم را ملاقات کنید و باو بگوئید: ما برای طلب خون امام حسین و اهل بیت او مجازشده‌ایم. وقتی این موضوع را بابراهیم گفتند او گفت. من دعوت شما را میپذیرم، مشروط بر اینکه من امیر شما باشم. گفتند: تو این اهلیت را داری. ولی راهی برای این موضوع نیست، زیرا مختار از طرف زین العابدین: و نائب او یعنی محمّد بن حنفیه آمده است. مختار برای این امر مجاز است ابراهیم جوابی نگفت و آنان مراجعت نمودند و جریان را برای مختار شرح دادند.
مختار پس از سه روز گروهی از بزرگان یاران خود را خواست. عامر بن-شعبی میگوید: من و پدرم نیز در میان آن گروه بودیم. مختار در جلوی ما حرکت کرد. او ما را هم چنان از خانه‌های کوفه عبور میداد و نمیدانست به کجا میرود

تا اینکه بر در خانه ابراهیم توقف کرد. ابراهیم به مختار اجازه ورود داد فرشهائی گسترده شد و ما نشستیم. مختار هم با ابراهیم روی فرش او نشست.
مختار بابراهیم گفت: این نامه محمّد بن امیر المؤمنین علیه السلام است که ترا مأمور کرده: ما را یاری نمائی. اگر ما را یاری کنی مورد غبطه دیگران خواهی بود. و اگر امتناع کنی این نامه بر تو اتمام حجت می‌کند و خدا محمّد و اهل بیت او را از تو مستغنی میکند. مختار آن نامه را به شعبی تسلیم کرده بود. وقتی سخنش تمام شد به شعبی گفت: آن نامه را به وی بپرداز. وقتی سر نامه را که طولانی بود باز کرد دید در آن نوشته:
بسم اللّه الرحمن الرحیم از محمّد که مهدی است بسوی ابراهیم بن اشتر: سلام علیک. من مختار را که نزدم پسندیده است بسوی تو فرستادم و او را به قتال دشمنم و خون خواهی اهل بیت خود مأمور کردم. تو با

خویشاوندان خود با وی همراه باش! و ما بقی آن نامه ترغیب ابراهیم بود.
وقتی ابراهیم آن نامه را خواند گفت: محمّد بن حنفیه همیشه در نامه‌های خود نام خویشتن و نام پدرش را می‌نوشت. چه شده که این مرتبه کلمه: مهدی را اضافه کرده است؟ مختار گفت: آن زمان زمان دیگری بود.
ابراهیم گفت: کیست که بداند این نامه از محمّد بن حنفیه برای من نوشته شده است؟ مختار گفت: یزید بن انس و احمر بن سقیط و عبد اللّه کامل و غیرهم. ما میدانیم و شهادت هم میدهیم که این نامه از محمّد بن حنیفه برای تو آمده است شعبی گفت: من و پدرم از آن نامه اطلاعی نداریم.
در همین موقع بود که ابراهیم از روی فرش خارج شد و مختار را بر روی آن نشانید و به او گفت: دست خود را بگشای، وقتی مختار دست خود را گشود ابراهیم

با او بیعت کرد. سپس دستور داد: میوه و شربت عسل آوردند. ما از آن بهره‌مند شدیم و ابراهیم با ما خارج شد تا مختار وارد خانه خود گردید.
شعبی میگوید: موقعی که ابراهیم از نزد مختار مراجعت کرد دست مرا گرفت و گفت: دانستم که تو و پدرت شهادت ندادید. ولی آیا این گروه که شهادت دادند بر حق افتراء میزنند؟ گفتم: آنان آن طور که دیدی شهادت دادند. بزرگان افتراء و شیوخ مصر و شهسواران عرب در میان آنان بودند مثل این گونه افراد غیر از حق چیزی نخواهند گفت.
ابراهیم بن اشتر رحمه اللّه رجلی بود: ظاهر الشجاعه، دلاوری با شهامت، دامن همت برای محبت اهل بیت پیامبر بکمر زده، پرچم نصیحت را برای آنان با دو دست خود بر افراشته. ابراهیم خویشاوندان و برادران و دوستان و اعوان خود را جمع کرد و آنان را با حمید بن مسلم ازدی در همه شب نزد مختار می‌برد و می‌آورد تا اینکه ستارگان رو بغروب می‌نهادند.
رأی آنان بر این شد که: روز پنجشنبه چهاردهم ماه ربیع الآخر سنه «66» قمری خروج کنند. ایاس بن مضارب سر پاسبان عبد اللّه بن مطیع بود که امیر کوفه محسوب می‌شد. وی به ابن مطیع گفت: مختار لا محاله بر تو خروج می‌کند.
بر حذر باش! سپس ایاس با پاسبانان خارج شد و پسرش را که راشد نام داشت بسوی کناسه کوفه فرستاد خود ایاس متوجه بازار کوفه شد. ابن مطیع هم گروهی را بطرف قبرستانها اعزام کرد تا کوفه را از آن افرادی که به آنان بد بین شوند نگاهداری نمایند.
ابراهیم بعد از مغرب با گروهی متوجه مختار شدند که زره پوش بودند و روی زره قبا پوشیده بودند. پاسبانان بازار و قصر را احاطه کرده بودند.
وقتی چشم ایاس بن مضارب بیاران ابراهیم افتاد که مسلح بودند به ابراهیم گفت: این اجتماع برای چیست!؟ من بتو بد بین هستم ترا رها

نمی‌کنم تا ترا نزد امیر ببرم. ابراهیم سخن او را نپذیرفت و دچار مشاجره شدند. ابراهیم به مردی از همدان (بسکون

میم) که با ایاس بود و نامش ابو قطن بود گفت: نزدیکم بیا! چون وی دوست ابراهیم بود این طور پنداشت که ابراهیم می‌خواهد او را برای نجات آن گروه شفیع قرار دهد.
ولی بر عکس آن تصور: ابراهیم آن نیزه طولانی را که در دست ابو قطن بود گرفت و پس از اینکه گلوی ایاس را هدف قرار داد او را از پای درآورد و بیاران خود دستور داد تا سر او را جدا کردند. سپس یاران ایاس رو بفرار نهادند و ابراهیم متوجه مختار شد و او را از این جریان آگاه کرد. مختار خوشحال شد و این عمل را بفال نیک و نصرت و ظفر بر دشمن گرفت.
سپس دستور داد تا دسته‌های نی را آتش زدند و از طرفی ندا در دادند:
یا آل ثأرات الحسین! یعنی ای آل خون‌خواهان حسین! بعدا مختار زره و سلاح خود را پوشید و این دو شعر را خواند:
1- قد علمت بیضاء حسناء الطلل واضحة الخدین عجزاء الکفیل
2- انی غداة الروع مقدام بطل لا عاجز فیها و لا وغد فشل
1- یعنی دخترانی که سفید چهره و نیک صورت که گونه‌های صورتشان گشاده و کفلشان بزرگ است میدانند:
2- که من در روز خوف و ترس پیشرو و پهلوان هستم. در یک چنین روزی عاجز و سست و بی‌غیرت نیستم.
پس از این جریان مردم از هر طرفی روی آور شدند. عبید اللَّه حر جعفی هم با قوم خود آمد و قتال بسیار بزرگی واقع شد. مردم متواری شدند. افرادی که مسلح و در راهها و قبرستانها بودند پراکنده گردیدند و احساس خطر نمودند و از خوف ابراهیم در میان کوچه‌ها متفرق شدند. شبث بن ربعی (بفتح شین و باء و کسر راء) به ابن مطیع که امیر بود اشاره قتال کرد.
هنگامی که مختار از این جریان آگاه شد با اصحاب خود خروج کرد و از

طرف بستان زائده که در سبخه بود داخل دیر هند شد. سپس ابو عثمان هندی با گروهی از یاران خود بسوی کوفه آمدند و ندا در دادند:
یا آل ثأرات الحسین! یا منصور امت! این عبارت یک شعار و علامتی بود برای آنان. ای گروه هدایت‌شدگان! بدانید که امین آل محمّد خروج کرده و در دیر هند وارد شده است و مرا فرستاده تا شما را دعوت نمایم و بشما مژده دهم. خدا شما را رحمت کند، بسوی او حرکت کنید. مردم از خانه‌های خود خارج شدند و یک دیگر را آگاه نمودند و ...

موضوع سوم در باره قتال با ابن مطیع

اشاره

والبی و حمید (بضم حاء) ابن مسلم و نعمان بن ابی جعد میگوید: ما با مختار خروج کردیم. بخدا قسم هنوز فجر طلوع نکرده بود که مختار از تعبیه لشکر خود فراغت حاصل کرده بود وقتی صبح شد مختار نماز صبح را خواند و سوره: و النازعات و عبس را تلاوت نمود. بخدا قسم ما پیشوائی از لحاظ لهجه فصیح‌تر از مختار ندیده بودیم سپس ابن مطیع یاران خود را خواست. وقتی آنان آمدند او شبث بن ربعی را (بفتح شین و باء و کسر راء) با سه هزار- 3000- نفر و راشد بن ایاس را با چهار هزار- 4000- نفر و حجاز بن ابجر عجلی را با سه هزار- 3000- نفر و عکرمة بن ربعی و شداد بن ابجر و عبد الرحمن بن سوید را با- 3000- نفر فرستاد.
لشکر همچنان بدنبال یک دیگر میرفت تا تعداد آنان در حدود بیست هزار- 000، 20- نفر رسید.
هنگامی که مختار آن سر و صداها و ضجه‌ها را ما بین بنی سلیم و سکة- البرید شنید دستور داد تا تحقیق کنند که چه خبر است. ناگاه دیدند شبث بن ربعی با خیل بزرگی آمد و در همان حال نیز سعر بن ابی سعر حنفی که با مختار بیعت کرده بود از طرف قبیله مراد آمد. موقعی که فرستاده مختار به راشد بن ایاس برخورد خبر آمدن او را

بمختار داد.
مختار هم ابراهیم بن اشتر را با تعداد- 900- نفر سوار و- 600- نفر پیاده و نعیم بن هبیره را (بضم نون و هاء و فتح عین و باء) با- 300- نفر سوار و تعداد- 600- نفر پیاده فرستاد. نیز مختار یزید بن انس را با- 900- نفر در موضع مسجد شبث پیش جنگ قرار داد. لشکر مختار لشکر ابن مطیع را بنحوی شکست دادند که داخل خانه‌ها میشدند و گروهی از طرفین کشته شدند. نعیم بن هبیره نیز شهید شد.
موقعی که ابراهیم اشتر آمد و به راشد بن ایاس که با چهار هزار سوار آمده بود برخورد کرد بیاران خود گفت: مبادا کثرت لشکر دشمن شما را هولناک کند! زیرا چه بسا گروه قلیلی که گروه کثیری را مغلوب خواهد کرد. خدا با افراد صبور خواهد بود.
طرفین قتال شدیدی کردند موقعی که چشم خزیمه (بضم خاء) ابن نصر عبسی براشد افتاد بر او حمله کرد و با نیزه وی را کشت. سپس فریاد زد: به خدای کعبه قسم که من راشد را کشتم. پس از این جریان آن گروه منهزم شدند و شکست خوردند و نظیر شتر مرغ رو بفرار، نهادند و لشکر

مختار نظیر ابری سیاه بر سر آنان مسلط گردیدند.
بعدا یاران مختار خوشحال شدند و بر خیل کوفیان حمله‌ور گردیدند، زندگی صاف و خوب آنان را دچار کدورت نمودند. ایشان را دسته دسته بسوی مرگ سوق دادند، آنان را داخل کوچه‌ها و مسجدها کردند. مدت سه روز ابن مطیع را در قصر تحت محاصره قرار دادند. مختار پس از این واقعه متوجه بازار شد و ابراهیم ابن اشتر را متصدی محاصره قصر قرار داد.
هنگامی که محاصره کار را بر ابن مطیع و یارانش تنگ کرد و دریافتند که هیچ راه و چاره‌ای برای فرار ندارند بابن مطیع اشاره کردند که شبانه بشکل و قیافه زن خارج و در بعضی از خانه‌های کوفه پنهان شود ابن مطیع خارج و به خانه ابو موسی اشعری پناهنده شد. آنان وی را پناه دادند، یاران ابن مطیع امان آوردند

ابراهیم ایشان را امان داد. آنان از قصر خارج و با او برای مختار بیعت کردند. مختار به ایشان وعده‌های خیر می‌داد. قلب آنان را بخود مهربان می‌کرد و با ایشان نیک رفتاری می‌نمود.
موقعی که یاران ابن مطیع از قصر خارج شدند مختار ساکن قصر گردید.
سپس از قصر خارج و داخل مسجد شد و دستور داد: ندا کنند: مردم برای نماز حاضر شوند. وقتی مردم اجتماع کردند مختار بر فراز منبر رفت و پس از اینکه حمد خدای را بجای آورد گفت: ایها الناس! ما بنتیجه و منظور خود رسیدیم. پرچم ما بر افراشته گردید. در باره پرچم گفته شد: آن را بلند کنید و آن را ضائع ننمائید و در باره نتیجه گفته شد: آن را بگیرید و رها نکنید.
ما دعوت دعوت‌کننده را شنیدیم و سخن سرپرست خود را پذیرفتیم. چه بسا آن مردان و زنان ستم کیش و کشتگانی که در میان رعایت‌کنندگان هستند. آگاه باشید کسی که طغیان و ظلم و انکار و خرابکاری و تکذیب و بحق پشت کند نابود خواهد شد. ای بندگان خدا! بسوی بیعت هدایت و جهاد با دشمنان و دفاع از ضعیفان آل محمّد مصطفی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بیائید. منم که بر کفار مسلط شده‌ام و خون خواه پسر پیغمبر پروردگار عالمین می‌باشم. آگاه باشید! بحق آفریننده ابرها که عقابش شدید است من قبر ابن شهاب را که افتراء میزد و کذاب و مجرم و شکاک بود خواهم شکافت. من حتما احزاب را به بلاد اعراب تبعید مینمایم. بپروردگار عالمین قسم که حتما اعوان ظالمین و ما بقی کافرین را خواهم کشت.
سپس روی منبر نشست و برای دومین بار برخاست و گفت: بحق آن خدائی که مرا بینا و قلبم را نورانی کرد من حتما خانه‌هائی را در این شهر می‌سوزانم، قبوری را می‌شکافم، سینه‌هائی را از بغض دشمنان شفا

میدهم، شخص جباری را که کافر و ملعون و غدار است بقتل میرسانم.
بحق پروردگار مکه و کعبه معظمه و بحق نون و القلم بزودی یک پرچمی برای من بر افراشته می‌شود که از کوفه تا کوه: اضم و اطراف: ذی سلم و عرب و عجم را

خواهم گرفت سپس بیشتر خدمتگزاران را از بنی تمیم میگیرم.
مختار بعد از این سخنرانی از منبر بزیر آمد و داخل قصر گردید و مردم برای بیعت در اطراف او اجتماع کردند. دست مختار هم چنان برای بیعت باز بود تا اینکه خلقی از عرب و سادات و غلامان با او بیعت کردند. مبلغ نه هزار هزار درهم موجودی بیت المال کوفه بود که آن را بیاران خود که برای محاصره کردن ابن مطیع قتال کرده بودند عطا کرد. تعداد یارانش: سه هزار و هشتصد نفر بود.
به هر یک از آنان مبلغ پانصد درهم رسید تعداد شش هزار مرد بعد از جریان محاصره قصر بمختار پیوستند که دویست نفر دویست نفر می‌آمدند.
موقعی که مختار فهمیدند ابن مطیع در خانه ابو موسی اشعری است مبلغ ده هزار درهم به عبد اللّه بن کامل شاکری داد و گفت: این مبلغ را به ابن مطیع بده و به او بگو: این مبلغ را برای سفر خود مصرف کن. زیرا من میدانم تنگدستی مانع تو شده است.
ابن مطیع آن مبلغ را گرفت و متوجه بصره شد. ولی نزد ابن زبیر نرفت.
زیرا بعلت جریانی که بین وی و مختار رخ داده بود از ابن زبیر خجالت میکشید.
مختار عبد اللّه بن کامل را امیر یاران خصوصی خود کرد و کیسان ابو عمره را که مولای عرینه بود سر پاسبان خود قرار داد. عبد اللّه بن حارث را که برادر مادری اشتر بود والی: ارمینیه و محمّد بن عطارد را والی آذربایجان و عبد الرحمن بن- سعد بن قیس را والی: موصل و سعد بن حذیفة بن یمان را والی: شهر ری و همدان قرار داد. و عمال خود را در کوه‌ها و شهرها توزیع کرد.
مختار شخصا بین افرادی که خصومت و اختلاف داشتند داوری میکرد. تا اینکه از دیگر امور خویشتن عقب می‌افتاد. بدین جهت بود که شریح را قاضی خود قرار داد. اما هنگامی که شنید حضرت امیر شریح را از مقام قضاوت برکنار کرده بود مختار نیز او را عزل کرد. شریح تمارض کرد ولی مختار او را معزول نمود و عبد اللّه بن عتبة بن مسعود را متصدی امر قضاوت کرد. وقتی او مریض شد عبد اللّه

ابن مالک طائی را برای قضاوت قائم مقام نمود.

هنگامی که مردم شام مطیع مروان بن حکم (بفتح حاء و کاف) شدند او دو لشکر تشکیل داد: یکی از آنها را بسوی حجاز و دیگری را بسرکردگی عبید اللّه بن زیاد بطرف عراق اعزام نمود و به زیاد دستور داد: پس از اینکه بر کوفه ظفر یافت تا سه روز اموال آنان را به تاراج ببرد. وقتی ابن زیاد از جزیره عبور کرد دچار مرضی شد که نتوانست حرکت کند قیس عیلان در آن موقع از طرف ابن زبیر والی جزیره بود. عبید اللّه هم چنان از عراق منصرف و مشغول مریضی خود بود.
سپس ابن زیاد آمد و وارد موصل شد. در آن وقت عبد الرحمن بن سعید بن- قیس از طرف مختار والی موصل بود. وقتی ابن زیاد لشکر خود را متوجه موصل کرد عبد الرحمن بسوی تکریت رفت و نامه‌ای را که حاوی این جریان بود برای مختار فرستاد. مختار پس از اینکه این عمل را تحسین کرد جواب نامه وی را نوشت و دستور داد از جای خود حرکت نکند تا دستور ثانوی برایش صادر شود.
سپس مختار یزید بن انس را خواست و او را از این جریان آگاه کرد. و وی را برای ریاست سواران و پیادگان ترغیب کرد. برگزیدن هر یک از پهلوانان را که بخواهد در اختیار او نهاد. یزید بن انس تعداد سه هزار سوار انتخاب کرد هنگامی که او از کوفه خارج شد مختار تا دیر ابو موسی بمشایعت وی رفت و به او در باره ادوات جنگی توصیه کرد و گفت: اگر به امداد احتیاج داشتی مرا آگاه کن.
یزید بن انس گفت: من هیچ امدادی بجز دعای تو نمی‌خواهم زیرا همان دعا کافیست. بعدا مختار برای عبد الرحمن بن سعید بن قیس نوشت: یزید را در میان شهرها آزاد بگذار و السلام.
یزید بن انس حرکت کرد تا وارد موصل و در مکانی پیاده شد که آن را:
باخکی میگفتند. هنگامی خبر ورود و تعداد آنان به ابن زیاد رسید گفت: در مقابل هر هزار نفری از آنان دو هزار نفر میفرستم. سپس تعداد شش هزار نفر سوار بسوی ایشان فرستاد. لشکر ابن زیاد وقتی آمدند که یزید بن انس بشدت مریض بود.

وی را بر حمار مصری سوار میکردند و پیادگان او را از طرف راست و چپ مواظب بودند.
یزید بن انس نزد بزرگان سپاه توقف میکرد و آنان را بجنگ وادار مینمود. مژده آینده نیکی به ایشان میداد. بعدا به آنان گفت: اگر من مردم امیر شما:
ورقاء بن عازب اسدی و اگر او نیز هلاک شد امیر شما: عبد اللَّه ضمره عذری و چنانچه وی هم هلاک گردید امیر شما: سعر بن ابی سعر حنفی خواهد بود.

جنگ آنان در روز هشتم ماه ذی حجه سال- 66- قمری قبل از طلوع آفتاب واقع شد. هنوز روز بلند نشده بود که لشکر عراق لشکر ابن زیاد را شکست دادند و آنان را از جایگاه قتال اخراج و پراکنده نمودند. تعداد سیصد نفر اسیر از ایشان نزد یزید بن انس که مشرف بر موت بود آوردند. یزید اشاره کرد تا گردن آنان را زدند.
سپس یزید بن انس از دنیا رفت و ورقاء بن عازب اسدی بر جنازه او نماز خواند و جنازه‌اش را بخاک سپرد. لشکر عراق از موت یزید بن انس عزادار شد و ورقاء به آنان تسلیت گفت. سپس بلشگر عراق گفت: لشکر ابن زیاد بقدری زیادند که شما طاقت قتال با آنان را ندارید. ایشان گفتند: صلاح این است که ما شبانه باز گردیم.
محمّد بن جریر طبری در تاریخ خود میگوید: تعداد لشکر ابن زیاد (000، 80) نفر از اهل شام بود. هنگامی که مردم سخنانی در باره یزید بن انس گفتند و آن سخنان بگوش مختار و اهل کوفه رسید گمان کردند: یزید مقتول شده، ولی نمیدانستند چگونه هلاک گردیده است. مختار شرح این قضیه را از عامل خود که در مدائن بود خواست. وی خبر داد: یزید بن انس به اجل خدائی مرده است و لشکر مختار بدین لحاظ مراجعت نموده‌اند، نه اینکه شکست خورده باشند. قلب مختار آرام گرفت و مردم را دعوت نمود.
مرزبانی مینگارد: مختار ابراهیم بن اشتر را بسوی ابن زیاد اعزام کرد.
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 370
ابراهیم با تعداد- 2000- نفر از قبیله مذحج و اسد و تعداد- 2000- نفر از قبیله:
تمیم و همدان (بسکون میم)- 1500- نفر از قبائل مدینه،- 1400- نفر از قبیله:
کنده و ربیعه- 2000- نفر از قبیله: حمراء متوجه ابن زیاد شد.
گفته شده: ابراهیم با تعداد- 000، 12- نفر خارج شد که تعداد- 4000- نفر از قبائل مختلفه و تعداد- 8000- نفر از قبیله: حمراء بودند. مختار با پای پیاده برای مشایعت ابراهیم خارج شد. ابراهیم به مختار گفت: خدا تو را رحمت کند، سوار شو. مختار گفت: من ثواب این راه رفتن با تو را از خدا میخواهم.
من دوست دارم پاهایم برای نصرت آل محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و مطالبه خون حسین علیه السلام غبارآلود شوند. سپس ابراهیم را وداع کرد و مراجعت نمود. ابراهیم آن شب را در موضعی که آن را: حمام اعین میگفتند بیتوته کرد. سپس کوچ کرد. تا وارد ساباط مدائن شد.
پس از این جریان بود که اهل کوفه مختار را قلیل العسکر و ضعیف پنداشتند. لذا اهل کوفه بر علیه وی خروج کردند و عداوت خود را آشکار

نمودند، احدی از آن افرادی که در قتل امام حسین شرکت کرده و پنهان شده بود باقی نماند مگر اینکه ظاهر شد و بیعتی را که با مختار کرده بود شکست و عموما و متفقا بر وی مختار شمشیر کشیدند. قبائل: بجیله و ازد و کنده و شمر بن ذی- الجوشن بر علیه مختار اجتماع نمودند! مختار در همان ساعت شخصی را بسوی ابراهیم که در ساباط بود فرستاد و گفت: قبل از اینکه نامه مرا زمین بگذاری با عموم افرادی که همراه داری فورا نزد من بیا! هنگامی که نامه مختار به آنان رسید ابراهیم دستور مراجعت داد.
ایشان شبانه روز راه طی کردند. عنان اسب‌ها را رها نمودند و تنگ آنها را بستند و روبراه شدند.
مختار اهل کوفه را مأمور بصبر و مورد ملاطفت قرار داد تا ابراهیم با لشکر

خود باز گردد و سرکشان آنان را سرکوب و درخت هجوم ایشان را ریشه کن نماید و شوکت آنان را از بیخ و بن بر کند. چون تعداد- 4000- چهار هزار نفر بیشتر با مختار نبود لذا اهل کوفه ظلم کردند و با مختار قتال نمودند. مختار در کلیه آن روز با آنان جهاد کرد و شب را آرام گرفتند.
ابراهیم در روز دوم در حالی وارد کوفه شد که سواران و پیادگان و مردانی قوی بهمراه داشت. موقعی که دشمنان از ورود ابراهیم مطلع شدند بدو فرقه تقسیم شدند: فرقه ربیعه و مضر (بضم میم و فتح ضاد) یکطرف و فرقه یمن در طرف دیگر قرار گرفتند.
مختار به ابراهیم گفت: تو بسوی کدام یک از این دو لشکر حرکت میکنی؟ ابراهیم گفت: هر کدام که تو دوست داشته باشی. چون مختار دارای عقلی وافر و رأی حاضر بود لذا ابراهیم را بجانب فرقه مضر بسوی کناسه کوفه فرستاد. خود مختار هم بطرف فرقه یمن متوجه: جبانه سبیع شد. رفاعة بن شداد در جنگ پیشدستی نمود و کارزار شدید و قوی کرد تا کشته شد. بعد از رفاعه حمید (بضم حاء) ابن مسلم شروع بجهاد نمود و لشکر دشمن بنحو هولناکی شکست خوردند.
بعد از این جریان بشیر برای مختار مژده آورد که لشکر کفر دچار هزیمت و متواری گردیدند. بعضی از آنان در خانه خود مخفی شدند، گروهی از ایشان به مصعب (بضم میم و فتح عین) ابن زبیر پیوستند. برخی از آنان بسوی بادیه خارج شدند.
هنگامی که جنگ لباس خود را بیرون آورد و تکمه‌های خویشتن را گشود و شراره‌های قتال خاموش شد و کشتگان دشمن را شماره کردند تعداد آنان به- 640- نفر رسیده بود. سپس چنان که طبری و غیره نوشته‌اند تعداد- 500- نفر اسیر از خانه‌های وادعیین استخراج کردند و آنان را نزد مختار

آوردند و بر او عرضه نمودند.
مختار گفت: هر کسی که از اینان در قتل امام حسین شرکت کرده است او را
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 372
بمن معرفی نمائید. هر کسی را که میاوردند و گفته میشد: او از قاتلین امام حسین است گردنش را میزدند، تا اینکه تعداد- 248- نفر از آنان را به دوزخ فرستاد.
یاران مختار بدون اطلاع وی گروه زیادی از دشمن را بقتل رسانیدند و گروهی را هم آزاد نمودند.
موقعی که مختار فهمید شمر بن ذی الجوشن با گروهی که در قتل امام حسین علیه السلام شرکت کرده بودند فراری شده‌اند غلام سیاه خود را که نامش: رزین یا:
رزبی و رجلی شجاع بود با ده نفر دیگر خواست و گفت: شمر را تعقیب کن و سر او را برای من بیاور! مسلم بن عبد اللّه ضبابی میگوید: من در آن موقعی که مختار ما را شکست داد با شمر بودم.
وقتی آن غلام سیاه بما نزدیک شد شمر بما گفت: از من دور شوید، شاید این غلام در کشتن من طمع کند، ما با شمر فاصله گرفتیم و آن غلام بشمر ملحق شد.
شمر حمله‌ای کرد و او را کشت! بعدا شمر رفت و در جنب قریه‌ای که نام آن کتانیه بود و در کنار نهر و پهلوی تپه‌ای قرار داشت پیاده شد. سپس دهقانی را اجیر کرد و نامه‌ای به او داد و گفت: باید این نامه را با عجله بمصعب (بضم میم و فتح عین) ابن زبیر برسانی.
مضمون آن نامه این بود: بسوی امیر مصعب بن زبیر از طرف شمر بن ذی الجوشن آن دهقان رفت تا داخل آن قریه‌ای شد که مختار ابو عمره را برای موضوعی با تعداد- 500- نفر سوار در آنجا فرستاده بود. هنگامی که یکی از یاران ابو عمره عنوان و مضمون آن نامه را خواند از آن دهقان جویا شد: شمر کجا است؟ او گفت:
بین شما و شمر سه فرسخ فاصله است.
مسلم بن عبد اللّه میگوید: من بشمر گفتم: کاش از این مکان کوچ میکردی.
زیرا ما راجع بتو خائف هستیم! او گفت: وای بر شما! چه شده که این همه جزع و فزع از مختار کذاب دارید! بخدا قسم من مدت سه روز از این مکان خارج نخواهم شد. در همین حال که ما میخواستیم بخوابیم ناگاه دیدیم لشکر مختار از بالای تپه
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 373
بر ما مشرف شدند و ما را احاطه نمودند، شمر عریان بود، فقط یک لنگ

ببدن خود بسته بود. ما شکست خوردیم و شمر را رها کردیم. شمر شمشیر خود را بر گرفت و با آنان شروع بکارزار نمود. چندان طولی نکشید که شنیدیم: شمر خبیث بدوزخ رفت. ابو عمره او را با یارانش کشت و سرهای آنان را نزد مختار آورد. مختار خدای را سجده کرد. سپس آن سرها در بازار کفاشها مقابل مسجد جامع بر فراز دار نصب شدند.

قاتلین امام حسین علیه السلام که مختار آنان را کشت

طبری در تاریخ خود مینویسد: مختار برای کشتن قاتلین امام حسین و یارانش مصمم شد و گفت: کشندگان امام حسین را نزد من بیاورید زیرا خوراکی‌ها و آشامیدنیها بر من گوارا نیستند تا زمین را از این گونه افراد تطهیر نمایم.
موسی بن عامر میگوید: اولین کسی را که مختار بجزای خود رساند آن افرادی بودند که جسد امام حسین را با سم ستور خود پایمال کرده بودند. مختار آنان را به پشت خوابانید و میخ‌ها آهنین روی دست و پاهای ایشان کوبید. بعدا اسب‌ها را بر پشت آنان راند تا اجسادشان قطعه قطعه شد سپس بدن آنان را سوزانید.
بعد از آن گروه دو نفر مرد را گرفت که در ریختن خون عبد الرحمن بن-عقیل ابن ابی طالب و تاراج لباس او شرکت داشتند. آن دو نفر در قبرستان و صحرا بودند. دستور داد تا گردن آنان را زدند و بدنشان را سوزانیدند. سپس مالک بن بشیر را احضار نمود و او را در میان بازار کشت.
بعدا مختار ابو عمره را فرستاد تا خانه خولی (بفتح خاء) ابن یزید اصبحی را که سر امام حسین را نزد ابن زیاد برده بود محاصره کرد. زوجه خولی که نامش: نوار و بقولی: عیوف بود بسوی ابو عمره خارج شد. این بانو چنان که طبری در تاریخ خود نگاشته دوست دار اهل بیت بود. آن زن بزبان گفت: من خبری از خولی ندارم.
ولی بدست خود به بیت الخلاء اشاره کرد. یاران مختار او را در حالی یافتند که در زیر سبد پنهان شده بود. او را گرفتند و کشتند. سپس مختار دستور داد تا او را

سوزانیدند.
مختار عبد اللَّه بن کامل را بسوی حکیم بن طفیل سنبسی فرستاد که لباسهای قمر بنی هاشم را بتاراج برده و آن حضرت را تیر باران کرده بود. وی را قبل از اینکه بمختار برسد گرفتند و در مکانی نصب و هدف تیر قرار داده تیر بارانش نمودند.
سپس مختار بدنبال قاتل علی بن الحسین که: مرة بن منقذ عبدی و شخصی با نفوذ بود فرستاد. موقعی که خانه وی را محاصره کردند او با نیزه‌ای که در دست داشت خارج شد. وی همان طور که بر اسب زیبائی سوار بود نیزه‌ای بر عبید اللَّه بن ناجیه شبامی زد و او را انداخت. ولی آن

نیزه به عبید اللّه کارگر نشد.
ابن کامل شمشیری به: مرة بن منقذ زد. مره دست چپ خود را سپر آن ضربت قرار داد و دستش زخمی شد. اسب مرة بن منقذ رمید و او را از دست یاران مختار نجات داد. او به مصعب (بضم میم) ملحق شد و دستش شل گردید. مختار زید- ابن رقاد را احضار کرد و پس از اینکه او را تیر باران و سنگباران نمود بدنش را هم آتش زد.
سنان بن انس بسوی بصره فرار کرد. مختار خانه او را خراب نمود. سنان از بصره متوجه قادسیه گردید. جاسوسان مختار که در قادسیه بودند به مختار اطلاع دادند. مختار او را در بین عذیب (بضم عین و فتح ذال) و قادسیه دستگیر کرد.
بعدا انگشتان و دست و پاهای او را قطع نمود. سپس یک دیگ روغن زیتون را داغ کرد و بدن انس را در میان آن انداخت.
عبد اللَّه بن عقبه غنوی بسوی جزیره فراری شد مختار خانه وی را خراب کرد. و ...
هنگامی که عبد اللَّه بن عروه خثعمی بسوی مصعب فرار کرد مختار خانه او را خراب نمود. بعدا مختار عمرو بن صبیح (بضم صاد و فتح باء) را تحت تعقیب قرار داد.
وقتی چشم آن مرد بخواب رفت مأمورین مختار او را بالای بام خانه‌اش در حالی یافتند که شمشیر خود را زیر سر خویش نهاده بود. موقعی که او را با شمشیرش گرفتند

گفت: خدا مثل تو شمشیری را زشت کند با اینکه این همه بمن نزدیک بودی پس چرا این قدر دور شدی!؟ او را نزد مختار آوردند وقتی صبح شد بقدری نیزه به او زدند که مرد.
وقتی مختار بدنبال محمّد بن اشعث بن قیس فرستاد او رفته بود در قصری که جنب قادسیه داشت. مختار به مأمور خود گفت: به تعقیب ابن اشعث برو! تو او را خواهی یافت که: مشغول لهو و لعب، یا مشغول شکار کردن، یا خائف و حیران، یا پنهان شده است. برو سر او را برای من بیاور.
یاران مختار قصر او را که دو در داشت محاصره کردند. ولی او از قصر خارج و متوجه مصعب گردید. مختار قصر و خانه او را خراب نمود و آنچه را که در آنها بود گرفتند. و ...

(مترجم گوید: چون کشته شدن ابن سعد را قبلا ترجمه کردیم لذا در اینجا فقط جریان مقتل ابن زیاد را ترجمه مینمائیم) هنگامی که مختار به آرزوی خود که کشتن دشمنان خدا بود رسید گفت: من هدفی بزرگتر از کشتن عبید اللَّه بن زیاد ندارم. لذا ابراهیم بن اشتر را احضار کرد و او را بسوی ابن زیاد اعزام نمود.
ابن اشتر گفت: من خارج میشوم ولی دوست ندارم که عبید اللَّه بن حر با من خارج شود. زیرا میترسم در موقع احتیاج من با من بی‌وفائی کند. مختار گفت:
نسبت به وی نیکرفتاری و چشم او را از مال دنیا پر کن. زیرا من میترسم اگر او را در جای خود بنشانم ناراحت شود. ابراهیم با تعداد ده هزار نفر سوار از کوفه خارج شد. مختار بمشایعت ابن اشتر آمد و گفت: پروردگارا کسی را که صابر باشد نصرت بده و کسی را که کافر و معصیت کار و فاجر باشد، شخصی را که بیعت و عهدشکنی کند، علوّ و بزرگ منشی نماید، بسوی دوزخ ببر و کسی از آنان را باقی مگذار، تا عذاب بزرگ را بچشند و ...
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 376
ابراهیم بسوی مدائن حرکت کرد و مدت سه روز در آنجا توقف نمود و بعدا متوجه تکریت گردید. در آنجا پیاده شد و دستور داد تا خراج آن را جمع کردند.
ابراهیم آن خراج را بین یارانش تقسیم کرد و مبلغ پنج هزار درهم را برای عبید اللَّه- ابن حر فرستاد. عبید اللَّه در غضب شد و به ابراهیم گفت: تو برای خود مبلغ ده هزار درهم برداشتی. در صورتی حر از مالک کمتر نیست. ابراهیم قسم خورد که من بیشتر از نو برنداشته‌ام.
سپس ابراهیم همان مبلغی را که برای خود برداشته بود برای عبید اللَّه بن حر فرستاد. عبید اللَّه راضی نشد و بر مختار خروج کرد. بیعت خود را شکست و اطراف کوفه را مورد تاراج قرار داد و عمال مختار را کشت و اموال مردم را به یغما برد، سپس بسوی بصره و نزد عبید اللَّه بن زبیر رفت.
موقعی که مختار از این جریان آگاه شد عبد اللَّه بن کامل را فرستاد تا خانه او را خراب و زوجه‌اش را که: سلمی دختر خالد جعفی بود زندانی نمود. بعدا نامه مختار که مضمون آن: ترغیب بر قتال بود برای ابراهیم واصل شد. و ...

بخش پنجاهم در باره جور خلفاء بر قبر امام حسین علیه السلام

1- در کتاب امالی شیخ از یحیی بن عبد الحمید حمانی نقل میکند که گفت: من در زمان خلافت موسی بن عیسی هاشمی در کوفه از منزل خود خارج شدم.
ابو بکر بن عیاش با من ملاقات نمود و گفت: ما را نزد این مرد ببر من متوجه نشدم منظور او کدام مرد است و من ابو بکر را محترم میدانستم ابو بکر بر الاغ خود سوار بود و شروع برفتن نمود. من هم در رکاب او میرفتم.
هنگامی که نزد خانه عبد اللَّه بن حازم رسیدیم او متوجه من شد و گفت: من تو را بزحمت انداختم و بدنبال خودم آوردم تا بشنوی من به این مرد قلدر و طاغی چه میگویم. گفتم: کدام قلدر؟ گفت: این مرد فاجر و کافر یعنی موسی و عیسی.
من سکوت اختیار کردم و با او حرکت نمودم تا بر در خانه موسی بن عیسی رسیدیم چشم دربان به وی افتاد و او را شناخت. مردمی که پیش خلیفه میرفتند نزد پیشگاه او پیاده میشدند. ولی ابو بکر همچنان که سوار بود و یک پیراهن و شلوار پوشیده و تکمه‌های پیراهنش باز بود نزد موسی رفت.
او مرا صدا زد: ای پسر حمانی بیا! ولی دربان مانع من شد. ابو بکر به او اعتراض کرد و گفت: ای مرد بد عمل! تو مانع او میشوی در صورتی که با من است؟
دربان بمن اجازه ورود داد. ابو بکر همان طور که بر الاغ خود سوار بود رفت تا داخل ایوان شد. چشم موسی بر ما افتاد. موسی در صدر ایوان روی تخت خود نشسته بود و در دو طرف تخت موسی مردانی مسلح قرار داشتند.
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 378
موقعی که موسی بن عیسی ابو بکر را دید به او مرحبا گفت و وی را نزدیک خود برد و بر فراز تخت خویشتن جای داد. ولی هنگامی که من به ایوان رسیدم مرا از جلو رفتن ممنوع نمودند. وقتی ابو بکر روی تخت مستقر شد و بمن نگاه کرد که نزد ایوان ایستاده بودم مرا صدا زد. من در حالی رفتم که نعلین‌هایم بپایم بود و یک پیراهن و شلوار پوشیده بودم ابو بکر مرا در جلو خود نشانید.
موسی متوجه ابو بکر شد و به او گفت: این همان مردی است که ما راجع به او گفتگو میکردیم؟ گفت: نه. بلکه این مرد را آورده‌ام که بر تو شاهد باشد.

گفت: برای چه؟ گفت: برای این عملی که با این قبر انجام دادی. گفت: کدام قبر؟
گفت: قبر حسین بن علی ابن فاطمه دختر پیامبر اسلام صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم. زیرا موسی بن عیسی فرستاده بود قبر امام حسین و اطراف آن را شخم زده بودند و محل کشت و زرع قرار داده بودند. رگهای گردن موسی پر و در غضب شد و به ابو بکر گفت: تو را با این موضوع چکار!؟
ابو بکر به او گفت: بشنو تا برایت بگویم. من در خواب دیدم گویا: بسوی خویشاوندان خود که در غاضریه‌اند خارج شدم. وقتی به پل کوفه رسیدم تعداد ده خوک متعرض من شدند که هلاکم نمایند. خدای توانا مرا بوسیله مردی از بنی اسد که او را می‌شناسم نجات داد و من بدنبال مقصد خود رفتم موقعی که بقریه شاهی رسیدم راه را گم کردم. پیر زنی را در آنجا دیدم. او بمن گفت: ای آقا قصد کجا داری؟ گفتم: غاضریه گفت: وقتی به انتهای این بیابانی که در جلو تو میباشد برسی راه را پیدا خواهی کرد.
هنگامی که رفتم و راه برایم واضح شد و به نینوا رسیدم شخص بسیار بزرگواری را دیدم که در آنجا بود به او گفت: اهل کجائی؟ گفت: اهل همین قریه. گفتم:
چند سال عمر کردی؟ گفت: نمیدانم چقدر از عمرم طی شده است. ولی از دیر زمانی بخواطرم می‌آید: حسین بن علی و یارانش و اهل بیت او را دیدم که از آشامیدن این آب فرات ممنوع بودند. در صورتی که سگها و وحوش از این آب ممنوع نبودند!!
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 379
من خیلی تعجب کردم و به او گفتم: آیا تو یک چنین منظره‌ای را دیدی!؟
گفت: آری بحق آن خدائی که آسمان را آفریده است، من این موضوع را بچشم خود دیدم. سپس بمن گفت: تو و یارانت نیز اعانت میکنید به آن اموری که ما دیدیم و قلب مسلمین را اگر مسلمانی وجود داشته باشد جریحه‌دار مینمائید. گفتم: وای بر تو! کدام امور؟ گفت: زیرا شما بر پادشاه خود راجع به اعمالی که نسبت بقبر امام حسین انجام داده و میدهد اعتراض نمیکنید.
گفتم: چه عملی انجام داده است؟ گفت: آیا جا دارد: قبر پسر پیغمبر خدا شخم و زمین آن کشت و زرع شود؟ گفتم: قبر آن بزرگوار کجا است؟ گفت: در همین زمینی است که تو ایستاده‌ای. ولی موضع قبر ناپیدا شده است.
ابو بکر بن عیاش میگوید: من قبر را تا آن وقت هرگز ندیده بودم و در طول عمرم نزد آن نرفته بودم. من به شخصی گفتم: بر من منت بگذار و آن قبر را بمن نشان بده. آن مرد با من آمد و مرا نزد حائر امام حسین علیه السلام نگاه داشت. آن حائر دارای در و دربان بود. گروه فراوانی بر

در حائر بودند.
من به آن دربان گفتم: میخواهم نزد پسر پیغمبر یعنی امام حسین بروم.
گفت: در این موقع مقدور نیست، گفتم: چرا؟ گفت: فعلا ابراهیم خلیل و حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله و جبرئیل و میکائیل و گروه فراوانی از ملائکه برای زیارت امام حسین آمده‌اند.
ابو بکر بن عیاش میگوید: من در حالی از خواب بیدار شدم که دچار خوف شدید و غم و اندوه بودم. مدتی از این جریان گذشت و نزدیک بود که من این خواب را فراموش کنم. سپس ناچار شدم برای پولی که از مردی که از بنی غاضره میخواستم بسوی آنان خارج گردیدم. وقتی متوجه آنان شدم این خواب را بخاطر نداشتم تا اینکه به پل کوفه رسیدم و با ده نفر دزد مواجه شدم. وقتی چشم من به آنان افتاد آن خواب را بخاطر آوردم و دچار خوف گردیدم.
دزدها بمن گفتند: آنچه را که داری واگذار کن و خویشتن را نجات بده.
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 380
مختصری نفقه راه همراه من بود. من به آنان گفتم: وای بر شما! من ابو بکر بن- عیاش هستم. من برای وصول طلب خود خارج شده‌ام، از خدا بترسید و مانع وصول دین و تصرف در نفقه سفر من نشوید، زیرا من زیاد مهماندار و مهمان‌نواز هستم. ناگاه شنیدم یکی از آنان گفت: بخدای کعبه قسم که این شخص مولای من است، متعرض او نشوید. سپس به یکی از جوانان خود گفت: تو با این شخص برو، او را براهی که ایمن باشد برسان.
ابو بکر بن عیاش میگوید: من یادآور آن خوابی شدم که دیده بودم و از تعبیر و تأویل آن خوکها دچار تعجب میشدم تا اینکه وارد نینوا شدم بخدائی که غیر او خدائی نیست همان شخص را در بیداری با همان شکل و قیافه‌ای دیدم که در خواب دیده بودم، وقتی او را دیدم بیاد خوابم که دیده بودم آمدم، با خویشتن گفتم: لا اله الا اللّه!! این موضوع غیر از وحی چیزی نبود سپس همان پرسشهائی را از او کردم که در عالم خواب کرده بودم و او همان جوابها را بمن داد، بعدا بمن گفت: با ما بیا، من با او رفتم تا بهمان موضعی که در خواب دیده بودم رسیدم، دیدم آن مکان را شخم زده‌اند، آن منظره‌ای که در خواب دیده بودم با منظره‌ای که در بیداری دیده بودم فرقی نداشت، فقط دربان و حائر را ندیدم.
ای مرد! از خدا بترس!! من قسم خورده‌ام که این خواب را منتشر نمایم و زیارت آن موضع را ترک و از بزرگداشت آن کوتاهی نکنم.
زیرا مکانی که حضرت ابراهیم و حضرت محمّد و جبرئیل و میکائیل آن را تا سحر جایگاه خویشتن قرار دهند سزاوار است که انسان در زیارت آن رغبت پیدا کند. زیرا ابو حصین (بضم حاء) از قول پیغمبر اعظم اسلام صلّی اللّه علیه و آله و سلّم برای من گفت:

که آن حضرت فرمود: کسی که مرا در خواب ببیند خودم را دیده است. زیرا شیطان نمیتواند شبیه بمن شود.
موسی بن عیسی که شخصی لا مذهب بود گفت: من کاملا بسخن تو گوش دادم و جوابت را نگفتم تا این حماقت تو را که ظاهر شد بنحو کاملی درک نمایم.
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 381
بخدا قسم اگر بعد از این بگوشم برسد که این موضوع را افشاء کنی گردن تو و گردن این کسی را که بر من گواه گرفته‌ای خواهم زد.
ابو بکر گفت: آن موقع خدای توانا تو را از من و این شخص ممنوع خواهد کرد. زیرا من برای رضای خدا این مکالمه را با تو کردم. موسی در غضب شد و به او گفت: ای ماص «1» تو این جرات را داری که جواب مرا رد میکنی. سپس به وی ناسزا گفت. ابو بکر به او گفت: ساکت باش، خدا تو را رسوا و زبانت را قطع کند! موسی همان طور که بر فراز تخت بود خشمناک شد و گفت: این مرد را بگیرید! او را با من از بالای تخت گرفتند و بزیر انداختند بخدا قسم بقدری ما را کشاندند و زدند که من گمان نمکیردم: ما بتوانیم تولید مثل نمائیم! شدیدترین بلائی که بسر من آمد این بود که سرم روی سنگها کشیده میشد و بعضی از غلامان عیسی می‌آمدند و موهای ریش مرا می‌کندند. موسی میگفت: اینان را بقتل برسانید! ایشان دو فرزند چنین و چنانند ولی کنایه از زناکاری نبود. ابو بکر به او میگفت: بس کن، خدا زبان تو را قطع نماید و از تو انتقام بگیرد. سپس ابو بکر گفت: بار خدایا! منظور ما از این جریان تو بودی.
ما برای فرزند پیامبر تو خشمناک شدیم. ما بتو توکل کرده‌ایم. سپس ما را بسوی زندان بردند.
چند لحظه‌ای بیش در زندان نبودیم که ابو بکر متوجه من شد، وقتی دید: لباسهایم پاره و خون بدنم جاری شده است گفت: ای حمانی ما برای رضای خدا بحق قضاوت کردیم و در این روز اجری بدست آوردیم. این اجر نزد خدا و رسول ضایع نخواهد شد. بقدری که موسی بن عیسی غذا خورد و خوابید ما زندانی بودیم. بعدا مأمور موسی آمد ما را از زندان خارج کرد و بسوی موسی برد.
وقتی الاغ ابو بکر را خواستیم یافت نشد.
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 382
موقعی که ما نزد موسی وارد شدیم دیدم: او در میان یک سردابی است که از نظر توسعه و بزرگی نظیر خانه‌هائی بود. وقتی نزد موسی میرفتیم بشدت خسته شدیم. هر گاه ابو بکر از راه رفتن خسته میشد میگفت: پروردگارا! این عملی که ما انجام دادیم برای رضای تو میباشد. آن را فراموش مفرما! هنگامی که نزد موسی رفتیم دیدیم او بر فراز تخت خود

قرار گرفته است.
وقتی چشم موسی بما افتاد گفت: خدا خیر و تقرب بجاهلی ندهد که متعرض کار ناپسند می‌شود! بعدا به ابو بکر گفت: وای بر تو! ای حرامزاده، برای چه بین ما گروه بنی هاشم مداخله کردی؟ ابو بکر به او گفت: سخن تو را شنیدم. خدا حساب تو را خواهد رسید. موسی به وی گفت: خارج شو! خدا تو را زشت کند.
بخدا قسم اگر بگوشم برسد که این موضوع خوابی که گفتی از طرف تو شایع شود گردن تو را خواهم زد.
سپس متوجه من شد و پس از اینکه فحاشی کرد گفت: ای سگ! بر حذر باش از اینکه این موضوع را اظهار نمائی. زیرا این یک خیال باطلی است که شیطان در عالم خواب به سر این پیر احمق زده است. خارج شوید، لعنت و غضب خدا بر شما باد. ما با حالتی خارج شدیم که از زندگی مأیوس بودیم. وقتی وارد منزل ابو بکر شدیم پیاده رفتیم. الاغ ابو بکر رفته بود. هنگامی که ابو بکر خواست داخل خانه خود شود متوجه من شد و گفت: این موضوع خواب را مخفی بدار و آن را نزد خود داشته باش، مبادا آن را برای این گونه ناکسان نقل کنی؟ فقط آن را برای مردم عاقل و دیندار بگو.
2- نیز در همان کتاب از ابراهیم دیزج نقل میکند که گفت: متوکل مرا بکربلا فرستاد تا قبر امام حسین را تغییر دهم. یک نامه بوسیله من برای جعفر بن- محمّد بن عمار قاضی فرستاد که مضمون آن این بود: تو را آگاه میکنم که من ابراهیم دیزج را بسوی کربلا اعزام نمودم تا قبر حسین را نبش (یعنی خراب) نماید.
هنگامی که نامه مرا خواندی مواظب باش که آیا ابراهیم این عمل را انجام میدهد

یا نه.
دیزج میگوید: جعفر بن محمّد بن عمار نامه متوکل را بمن معرفی کرد. من دستور جعفر بن محمّد را انجام دادم و نزد او مراجعت کردم. وی بمن گفت: چکار کردی؟ گفتم: مأموریت خود را انجام دادم؟ نه چیزی دیدم و نه چیزی یافتم. گفت:
آیا کاملا بعمق قبر رسیدی؟ گفتم: آری، ولی چیزی ندیدم. جعفر بن محمّد برای متوکل نوشت: ابراهیم دیزج قبر امام حسین را نبش کرد، ولی چیزی نیافت. من دیزج را دستور دادم تا آب بقبر حسین بست و آن را شخم کرد.
ابو علی عماری میگوید: من صورت واقعه را از ابراهیم جویا شدم. وی بمن گفت: من با غلامان خصوصی خود نزد قبر حسین رفتم و آن را نبش کردم. بوریای جدیدی یافتم که جسد حسین بن علی روی آن بود. بوی

مشک از آن به شامه من رسید. من آن بوریا را با جسد حسین بحال خود نهادم. بعدا دستور دادم تا خاک روی آن ریختند. سپس آب بر قبر بستم و گاو را راندم تا آن قبر را شخم بزنم و زراعت نمایم. ولی گاو قدم روی آن قبر ننهاد هر گاه آن حیوان نزد قبر حسین میرسید بر میگشت من برای غلامانم قسم‌های غلیظ خوردم که هر کس این موضوع را بازگو کند حتما او را خواهم کشت.
3- نیز در کتاب: سابق الذکر از ابو عبد اللَّه با قطانی نقل میکند که گفت:
عبید اللّه بن یحیی بن خاقان مرا نزد هارون معری که یکی از گماشتگان سلطان بود فرستاد تا نویسنده او باشم. کلیه بدن او حتی دست و پاهایش سفید بودند. ولی صورتش نظیر قیر سیاه بود. علاوه بر این: چرک و بوی بسیار متعفنی هم از او خارج میگردید.
هنگامی که او با من مأنوس شد از علت سیاهی صورتش جویا شدم. ولی او حاضر نشد این جریان را برای من بگوید. موقعی که وی دچار مرض موت شد من نزد او نشستم و راجع به سیاه شدن صورتش جویا شدم، من این طور یافتم که دوست دارد: من این موضوع را بدانم و آن را پنهان نمایم، من مخفی بودن آن را ضامن گردیدم. سپس وی گفت: متوکل مرا با دیزج فرستاد تا قبر حسین را نبش نمائیم و آب

بر آن ببندیم.
موقعی که تصمیم گرفتم متوجه قبر حسین شوم پیامبر اسلام را در خواب دیدم بمن فرمود: با دیزج خارج مشو و آن مأموریتی را که در باره قبر حسین دارید انجام مده! وقتی صبح شد آمدند و مرا برای حرکت وادار نمودند. من با آنان حرکت کردم تا وارد کربلا شدیم و آن دستوری را که متوکل داده بود انجام دادیم.
پس از این جریان پیغمبر اعظم اسلام را در خواب دیدم که بمن فرمود: آیا من بتو امر نکردم که با اینان خارج مشو؟ و عملی را که آنان انجام میدهند تو انجام مده؟ تو قبول ننمودی تا اینکه با ایشان همکاری کردی؟ سپس آن حضرت سیلی بصورتم زد و آب دهان بصورتم انداخت. بدین لحاظ است که صورتم سیاه شد، چنان که مشاهده میکنی، و جسم من بحالت اولیه خود باقی مانده است.
4- نیز در همان کتاب از فضل بن محمّد بن عبد الحمید نقل میکند که گفت:
من در مرض موت ابراهیم دیزج که همسایه‌اش بودم برای عیادت او رفتم، وی را بد حال یافتم و گویا: نظیر شخص مدهوش بود. من از آن طبیبی که نزد او بود از حال وی جویا شدم. بین من و ابراهیم بنحوی رفاقت و دوستی برقرار بود که او با من مأنوس بود و از دیدن من خوشحال میشد، دیزج که

آن طبیب را محرم راز خود نمی‌دانست به او اشاره کرد و حاضر نشد مرا از بد حالی خود آگاه کند. طبیب متوجه اشاره ابراهیم دیزج شد نتوانست مرض او را تشخیص دهد و دوائی برای او بدهد که آن را استعمال نماید، لذا طبیب برخاست و رفت و آن موضع را خلوت کرد.
وقتی من از حال دیزج جویا شدم گفت: بخدا قسم من بتو خبر میدهم و از خدا طلب آمرزش مینمایم، متوکل مرا مأمور کرد بسوی قبر حسین که در زمین نینوا بود عازم گردم و ما را دستور داد تا قبر حسین را شخم بزنیم و اثر آن را محو نمائیم. من شب وارد نینوا شدم گروهی از کارگران با بیل و کلنگ با ما بودند.
من جلو غلامان و یاران خود رفتم و دستور دادم تا قبر امام حسین را خراب

کنند و زمین آن را شخم بزنند. سپس خودم بعلت خستگی مسافرت خوابیدم و خوابم رفت، ناگاه غوغاهائی شدید و صداهائی بلند بگوشم خورد. غلامانم آمدند و مرا بیدار کردند. من در حالی که ترسان بودم برخاستم و بغلامان خود گفتم: شما را چه شده است؟ گفتند: موضوع عجیبی رخ داده است! گفتم: چیست!؟
گفتند: گروهی در موضع قبر حسین هستند که بین ما و قبر حائل شده‌اند و ما را تیر باران میکنند. من با آنان برخاستم تا موضوع را بررسی نمایم. دیدم همان طور است که آنان میگویند. این موضوع در اول شب لیالی بیض (یعنی شب 13- 14- 15 ماه) بود. من بغلامان خود گفتم: آنان را تیر باران کنید! وقتی شروع به تیر باران کردند آن تیرهای بسوی خود ما باز میگشتند. هیچ تیری بر نمیگشت مگر اینکه به تیر انداز خود اصابت میکرد و او را میکشت.
من از این منظره دچار وحشت و ترس شدم، تب و لرز عجیبی عارضم شد و فورا از نزد قبر حسین کوچ کردم. خودم را آماده نمودم که متوکل مرا خواهد کشت. زیرا کلیه آن دستوراتی را که متوکل داده بود انجام نداده بودم. ابو برزه میگوید: من به ابراهیم دیزج گفتم: از شر متوکل بر حذر مباش، زیرا متوکل در شب گذشته کشته شد و منتصر در قتل او اعانت نمود.
دیزج گفت: من این مطلب را شنیده‌ام. ولی یک بلائی دچار جسم من شده که بقائی برای خود نمی‌بینم. ابو برزه میگوید: این گفتگوی ما اول صبح بود.
آن روز شب نشده بود که دیزج مرد.
ابو المفضل میگوید: منتصر شنید: پدرش متوکل بفاطمه زهراء علیها السلام ناسزا میگفت: وقتی این موضوع را با مردی در میان نهاد او گفت: قتل متوکل واجب است. ولی کسی که پدر خود را بکشد عمر طولانی

نخواهد کرد. منتصر گفت: این عمل اطاعت خدا باشد من باکی ندارم که جوانمرگ شوم! موقعی که منتصر متوکل را کشت بیشتر از هفت ماه زندگی نکرد.
5- نیز در کتاب: امالی شیخ از قاسم بن احمد کوفی که از تاریخ و جنگهای
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 386
مردم با اطلاع بود نقل میکند که گفت: به متوکل بن معتصم خبر رسید: اهل شهرها برای زیارت امام حسین علیه السلام در نینوا جمع میشوند و خلق کثیری بسوی قبر حسین میروند.
متوکل یکی از افسران خود را با گروه کثیری از لشکر فرستاد تا قبر حسین را نبش و خراب کنند و مردم را از زیارت و اجتماع کردن نزد قبر امام حسین جلوگیری نمایند. آن افسر متوجه کربلا شد و مأموریت خود را انجام داد. این موضوع در سنه- 237- قمری انجام گرفت. اهل بادیه بر او شورش و در اطراف وی اجتماع کردند و گفتند: اگر ما تا آخرین نفر کشته شویم کسی که از ما باقی بماند از زیارت قبر حسین خودداری نخواهد کرد. آن مردم معجزات و دلائلی از قبر حسین دیده بودند که این استقامت را داشتند.
آن افسر جریان را برای متوکل نوشت. متوکل در جوابش نوشت تا دست از آن مردم بردارد و متوجه کوفه شود و این طور وانمود کند که بمنظور اصلاح و اوضاع اهل کوفه بکوفه میرود، و سپس از کوفه به مصر بر گردد.
جریان قبر و زوار امام حسین بهمین نحو بود تا سنه- 247- قمری فرارسید نیز بمتوکل خبر رسید: اهل بادیه و کوفه بزیارت قبر مقدس امام حسین علیه السلام میروند، و جمعیت آنان زیاد شده و این موضوع برای آنان بازار بزرگی گردیده است، متوکل برای دومین بار افسری را با لشکر فراوانی بسوی کربلا اعزام نمود و دستور داد تا منادی ندا کند: کسی که قبر حسین را زیارت نماید ذمه خلیفه از او بری خواهد بود، سپس قبر حسین را خراب و آن را کشت و زرع و مردم را از زیارت آن محروم نمود، متوکل آل ابی طالب و شیعیان را تحت تعقیب قرار داد و شهید کرد، ولی به کلیه آن جنایاتی که در نظر داشت نائل نگردید.
6- نیز در همان کتاب از عبد اللّه بن رابیه طوری نقل میکند که گفت: من در سنه- 247- قمری حج بجای آوردم و از مکه متوجه عراق گردیدم، بعدا قبر حضرت علی بن ابی طالب را در حالی که از سلطان خائف بودم زیارت کردم، سپس متوجه
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 387
کربلاء و زیارت قبر امام حسین شدم. پس از تشرف بکربلا دیدم زمین قبر امام حسین را کشت و زرع نموده‌اند آب بر آن بسته‌اند. گاوهائی را که شخم میزدند در آن محل مشغول کار کرده‌اند.

من بچشم خود دیدم: گاوها بر آن زمی‌Oرانده میشدند گاوها می‌آمدند تا نزدیک قبر میرسیدند وقتی نزد قبر مقدس امام حسین میرسیدند جلو نمیرفتند.
بلکه بسوی راست و چپ خود میرفتند. آن زبان بستگان را بوسیله عصا بشدت میزدند. ولی ثمری نداشت و آن حیوانها قبر امام حسین را به هیچ وجهی پایمال نمیکردند. چون من بزیارت قبر حسین علیه السلام موفق نشدم لذا در حالی متوجه بغداد شدم که این اشعار را میگفتم:
1- تاللّه ان کانت امیه قد اتت قتل ابن بنت نبیها مظلوما
2- فلقد اتاه بنو ابیه بمثلها هذا لعمرک قبره مهدوما
3- اسفوا علی ان لا یکونوا شایعوا فی قتله فتتبعوه رمیما
1- یعنی بخدا قسم اگر کفار بنی امیه پسر دختر پیامبر خدا را در حالی که مظلوم بود بقتل رسانیدند 2- پسران پدر او یعنی بنی عباس نظیر آن عمل را انجام دادند و بجان تو قسم که قبر امام حسین را خراب کردند 3- بنی عباس متأسف بودند که چرا در قتل امام حسین مشایعت از بنی امیه نکردند (چون به آن منظور نائل نشدند لذا) بجستجوی استخوانهای آن حضرت رفتند (و قبرش را خراب نمودند) هنگامی که وارد بغداد شدم سر و صدائی شنیدم. گفتم: چه خبر است!؟ گفتند:
پرنده‌ای خبر مرگ جعفر متوکل را آورده است. من تعجب کردم و گفتم: پروردگارا! امشب در عوض آن شب که متوکل قبر حسین را خراب کرد.
7- نیز در کتاب سابق الذکر از یحیی بن مغیرة رازی نقل میکند که گفت:
من نزد جریر بن عبد الحمید بودم که مردی از اهل عراق نزد او وارد شد. جریر از حال مردم عراق جویا شد. گفت: هارون الرشید را در حالی دیدم که قبر امام حسین را شخم زده بود و دستور داده بود: آن درخت سدری را که در آنجا بود قطع کردند.

جریر دستهای خود را بلند کرد و گفت: اللّه اکبر!! حدیثی در این باره از پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله وارد شده که سه مرتبه فرموده:
لعن اللّه قاطع السدرة «1»
یعنی خدا قطع‌کننده درخت: سدر را لعنت کند. ما معنای این حدیث را درک نمیکردیم تا الساعه. زیرا فعلا معلوم شد که منظور از قطع درخت سدر تغییر دادن قبر امام حسین علیه السلام بود که کسی بر سر قبر مطهر آن بزرگوار توقف ننماید.
8- نیز در کتاب مذکور از عمر بن فرج نقل میکند که گفت: متوکل مرا فرستاد تا قبر حسین علیه السلام را خراب نمایم. من متوجه کربلا شدم و دستور دادم گاوها را بقبرها برانند. گاوها بر روی کلیه قبرها رفتند. ولی موقعی که بقبر حسین رسیدند جلو نرفتند. من عصا را بدست گرفتم و آن

گاوها را بقدری زدم که عصا در دست من شکست! بخدا قسم که گاوها روی قبر حسین نرفتند و قدم از قدم بر نداشتند! محمّد بن جعفر میگوید: عمویم عمر بن فرج بی‌اندازه از آل محمّد صلّی اللّه علیه و آله منحرف بود. من از او بسوی خدا بیزاری میجویم. ولی جدم محمّد بن فرج که برادر او بود فوق العاده آل محمّد را دوست میداشت. خدا او را رحمت کند و از او راضی باشد. من او را بدین لحاظ دوست دارم و بوسیله ولادت وی فرحمند میشوم.
9- نیز در کتاب مزبور از پدر حسین بن محمّد ازدی (بسکون زاء) نقل میکند که گفت: من در مسجد مدینه نماز میخواندم؟ دو نفر مرد پهلوی من بودند که یکی از آنان لباس سفر پوشیده بود. یکی از ایشان بدیگری گفت: ای فلان! آیا نمیدانی گل قبر حسین علیه السلام برای هر دردی شفاء است: زیرا من در باطن خود دردی داشتم.
با هر دوائی که معالجه نمودم عافیت نیافتم تا از جان خود خائف و از خویشتن مأیوس شدم.
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 389
پیر زنی سالخورده از اهل کوفه نزد ما بود. او موقعی نزد من آمد که از فشار درد در فشار بودم. آن پیر زن بمن گفت: مرض تو همه روزه رو بشدت میگذارد؟ گفتم:
آری. گفت: دوست داری من تو را به اجازه خدای توانا معالجه نمایم؟ گفتم:
به هیچ چیز بیش از این احتیاج ندارم. او مقداری آب که در میان قدح بود بمن داد و مرض من آرام شد و بنحوی شفا یافتم که گویا: هرگز مرضی نداشته‌ام.
بعد از چند ماه که آن پیر زن نزد من آمد به وی که نامش: سلمه بود گفتم: ای سلمه! تو را بخدا قسم میدهم که بگوئی: چگونه مرا معالجه نمودی؟ گفت: بوسیله یکی از دانه‌های این سبحه (که فعلا آن را تسبیح میگویند) وی یک سبحه در دست داشت. گفتم: این سبحه چیست!؟ گفت: این سبحه از گل قبر امام حسین علیه السلام است. من به او گفتم: ای زن رافضی! تو مرا بوسیله گل قبر حسین مداوا کردی؟
ناگاه دیدم او با حالتی خشمناک از نزد من خارج شد. بخدا قسم که مرض من شدیدتر از اول عود کرد و من دائما بنحوی از آن رنج می‌بردم که از جان خویشتن میترسیدم.
راوی میگوید: پس از این جریان مؤذن اذان گفت: آن دو نفر برخاستند و پس از اینکه نماز خواندند رفتند.
10- نیز در کتاب: امالی شیخ از موسی بن عبد العزیز نقل میکند که گفت: یوحنا پسر سراقیون نصرانی که طبیب بود مرا در خیابان ابو احمد ملاقات

کرد و مرا نگاه داشت و گفت: تو را بحق پیامبر و دینی که دارید قسم میدهم این شخصی که قبرش طرف قصر ابن هبیره است و گروهی از شما آن را زیارت میکنند کیست؟ آیا او از اصحاب پیغمبر شماست! گفتم: وی پسر دختر پیامبر ما است. منظور تو از این پرسش چه بود؟
گفت: من راجع به او حدیث عجیبی دارم. گفتم: چه حدیثی؟ گفت: یک شب شاپور کبیر خادم رشید را نزد من فرستاد و مرا خواست. وقتی من نزد او رفتم بمن گفت: با من بیا با او رفتم و بر موسی بن عیسی هاشمی وارد شدیم موسی را در-

حالی یافتیم که دیوانه و بمتکائی تکیه کرده بود. جلو موسی طشتی بود که اخلاط دهان خود را در میان آن میریخت. در آن موقع هارون الرشید او را از کوفه خواسته بود.
شاپور متوجه یکی از خادم‌های خصوصی موسی شد و گفت: چه خبر است !؟
آن خادم گفت: موسی الساعه در حالی نشسته بود که ندماء و یارانش در اطرافش بودند.
موسی با کمال صحت و سلامتی جسمی بود. ناگاه نام حسین بن علی بمیان آمد.
یوحنا گفت: این همان کسی است که من در باره او از تو جویا شدم.
موسی گفت: رافضی‌ها یعنی شیعیان راجع به این حسین غلو میکنند و میگویند: تربت قبر او دواء است و امراض خود را با آن تربت معالجه مینمایند.
مردی از بنی هاشم که در آن مجلس حضور داشت گفت: من یک مرض بسیار شدیدی داشتم. هر نحوه معالجه‌ای که ممکن بود کردم، ولی ثمری نداشت.
تا اینکه کاتب من بمن گفت؟ از تربت امام حسین علیه السلام برای معالجه تهیه کن.
هنگامی که من با آن تربت معالجه نمودم مرضی که داشتم بر طرف شد.
موسی گفت: از آن تربت نزد تو هست؟ گفت: آری. سپس فرستاد تا آن تربت را آوردند.
موسی بن عیسی آن تربت را گرفت و زیر مقعد خود نهاد. منظور موسی از این عمل تمسخر افرادی بود که با آن تربت معالجه میکردند و تحقیر آن مردی که با تربت امام حسین مداوا کرده بود. وقتی موسی تربت حسین را زیر مقعد خود نهاد ناگاه فریادش بلند شد:
النار! النار! الطست! الطست! یعنی فریاد از آتش! فریاد از آتش! طشت! طشت! موقعی که ما طشت آوردیم این اشیائی را که می‌بینی خارج کرد.

ندماء برگشتند و این مجلس بمجلس ماتم تبدیل شد.
یوحنا میگوید: شاپور بمن گفت: ببین میتوانی او را معالجه کنی؟ من شمعکی خواستم و به آنچه که وی استفراغ کرده بود نظر کردم. ناگاه دیدم:
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 391
کبد و سپرز و ریه و قلب او در میان طشت ریخته است. این موضوع بنظر من بزرگ آمد. لذا گفتم: احدی نمیتواند: این بیمار را معالجه کند مگر آن عیسی که مردگان را زنده میکرد. شاپور بمن گفت: راست میگوئی. ولی تو در این خانه باش تا وضع عیسی روشن گردد. من آن شب را نزد آنان بیتوته کردم. عیسی در همان حال بود و سر خود را بلند نکرد تا وقت سحر از دنیا در گذشت.
موسی بن سریع میگوید: یوحنا قبر امام حسین علیه السلام را زیارت میکرد و بدین آن حضرت بود. سپس اسلام آورد و اسلامش نیکو شد.
11- در کتاب: مناقب مینگارد: مسترشد موجودی حائر و کربلای امام حسین را بتاراج برد و گفت: قبر احتیاجی بخزانه و موزه ندارد. وی آن اموال را بین لشکر خود تقسیم کرد. موقعی که برای جنگ خروج نمود خودش با پسرش:
راشد کشته شدند.
ابن بطه و نطنزی (که از اهل تسنن بشمار میروند) در کتابهای خود از اعمش نقل میکنند که گفت: مردی روی قبر امام حسین علیه السلام قضای حاجت کرد.
بعدا آن مرد خبیث با اهل بیت خود دچار مرض: جنون و خوره و لک پیسی شدند.
مرض خوره تا الساعه موروثی آنان شده است.
گروهی از موثقین نقل کرده‌اند که وقتی متوکل دستور داد تا قبر امام حسین را کشت و زرع نمایند و آب را از نهر علقمه به آن قبر ببندند زید و بهلول (که بحسب ظاهر) مجنون بودند متوجه کربلا شدند. ناگاه دیدند: قبر امام حسین بقدرت خدا در هواء معلق است!! زید گفت: دشمنان در نظر دارند:
نور خدا را با دهانهای خود خاموش کنند ولی خدا نمی‌پذیرد مگر اینکه نور خود را کامل نماید. و لو اینکه در نظر کفار ناپسند باشد.
زیرا آن کشاورز هفده مرتبه قبر امام حسین را شخم کرد و قبر آن حضرت همچنان بحال اولیه خود باز میگشت. هنگامی که آن کشاورز به این معجزه نظر کرد بخدا ایمان آورد و گاوها را رها نمود. وقتی متوکل از این جریان آگاه شد
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 392

دستور داد تا او را شهید کردند.
12- مؤلف گوید: در تألیفات علماء یافتم: که سلیمان اعمش گفت: من در کوفه بودم. همسایه‌ای داشتم که نزد او می‌نشستم. یک شب جمعه نزد او رفتم و گفتم: در باره زیارت حسین علیه السلام چه عقیده‌ای داری؟ گفت: بدعت است. هر بدعتی گمراهی و هر شخص گمراهی اهل جهنم خواهد بود.
اعمش میگوید: من در حالی که به او خشمناک بودم برخاستم و با خویشتن گفتم: من در وقت سحر نزد او میروم و مقداری از فضائل و مناقب امام حسین علیه السلام را برایش شرح میدهم. اگر دیدم در عناد خود اصرار دارد او را بقتل میرسانم. وقتی هنگام سحر فرا رسید متوجه آن همسایه شدم و دق الباب نمودم و نام او را صدا زدم.
ناگاه شنیدم زوجه‌اش میگوید: شوهرم از اول شب بقصد زیارت حسین رفته است.
موقعی که من بدنبال او متوجه قبر مقدس امام حسین شدم دیدم: وی در حال:
سجده، دعا، گریه، توبه و استغفار است! بعدا سر خود را برداشت و مرا نزدیک خود دید. من به او گفتم: ای مرد بزرگ تو دیروز میگفتی زیارت حسین بدعت و هر بدعتی گمراهی و هر شخص گمراهی در دوزخ خواهد بود. ولی امروز آمده‌ای و آن را زیارت میکنی!؟
او گفت: ای سلیمان! مرا ملامت مکن. زیرا معتقد به امامت اهل بیت رسول خدا نبودم تا اینکه دیشب فرا رسید و خوابی دیدم که مرا دچار هول و ترس کرد.
گفتم: چه خوابی دیدی!؟ گفت: مرد جلیل القدری را دیدم که زیاد بلند بالا و کوتاه قامت نبود. من این قدرت را ندارم که عظمت جلال و جمال و بهاء و کمال او را شرح دهم. او با گروه‌هائی بود که در اطرافش بودند و وی را بسرعت می‌آوردند. در جلو او سواری بود که تاجی بر سر داشت. آن تاج دارای چهار پایه بود، در هر پایه آن یک گوهر بود که مسافت سه روز راه را نورانی مینمود.
من به یکی از خدامان او گفتم: این شخص کیست: گفت: حضرت محمّد مصطفی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است. گفت: آن شخص دیگر کیست؟ گفت: علی مرتضی است که وصی وی

میباشد. بعدا بدقت نظر کردم و ناقه‌ای از نور دیدم که هودجی از نور بر پشت آن بود. در میان آن هودج دو نفر زن بود. آن ناقه در بین آسمان و زمین پرواز می‌نمود.
من گفتم: این ناقه از کیست؟ گفت: از خدیجه کبرا و فاطمه زهراء علیهما

السلام است.
گفتم: این کودک کیست؟ گفت: حسن بن علی میباشد. گفتم: ایشان جمعا کجا میروند؟ گفت: برای زیارت حضرت حسین بن علی که مقتول و شهید شده است بکربلاء میروند.
سپس من متوجه هودج فاطمه زهراء شدم ناگاه دیدم رقعه‌هائی که چیزی در آنها نوشته شده بود از آسمان فرو میریزد. جویا شدم: این رقعه‌ها چیست؟ گفت:
این رقعه‌ها امان نامه‌ای است از دوزخ برای زواری که شب جمعه بزیارت امام حسین علیه السلام میروند. هنگامی که من خواهان یکی از آن رقعه شدم بمن گفت:
تو میگوئی: زیارت قبر امام حسین علیه السلام بدعت است. تو این رقعه را بدست نخواهی آورد مگر موقعی که حسین را زیارت کنی و بفضیلت و شرافت آن حضرت معتقد شوی.
من در حالی که مضطرب و هراسان بودم از خواب بیدار شدم و در همین ساعت بقصد زیارت مولایم امام حسین علیه السلام خارج گردیدم: من توبه کردم. ای سلیمان! من از قبر حسین مفارقت نمی‌کنم تا روح از بدنم مفارقت نماید.
دعبل بن علی خزاعی میگوید: هنگامی که من با قصیده تائیه (که آخر شعرهای آن به: تاء ختم شده است) از نزد حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام مراجعت نمودم وارد شهر ری شدم. من در یکی از شب‌ها که قسمتی از آن طی شده بود مشغول قصیده خود بودم. ناگاه شنیدم شخصی دق الباب میکند. گفتم: کیست! گفت:
یکی از برادران تو هستم. فورا رفتم و در را باز کردم. ناگاه دیدم شخصی وارد شد که بدنم از دیدن او دچار لرزه شد و از خود بیخود شدم!! او در کناری نشست و بمن گفت: ترسان مباش! زیرا من یکی از برادران جنی تو میباشم که در شب ولادت تو متولد شده‌ام و با تو نشو و نما کرده‌ام.
من نزد تو آمده‌ام تا موضوعی را برایت بگویم که مسرور شوی و نفس و

بصیرت تو تقویت شود. من حال طبیعی خود را یافتم و قلبم آرام گرفت. سپس او گفت: ای دعبل! بدان که من از لحاظ بغض و عداوت نسبت بعلی بن ابی طالب سخت- ترین خلق خدا بودم. یکوقت با گروهی از جنی‌های معصیت کار خارج شدیم و با گروهی که بزیارت امام حسین علیه السلام میرفتند و شب آنان را فرا گرفته بود مصادف شدیم. ما تصمیم گرفتیم: ایشان را اذیت کنیم. ناگاه دیدیم ملائکه‌ای از آسمان مانع ما شدند و ملائکه‌ای از زمین مانع اذیت حیوانات زمینی گردیدند. گویا:
من خواب بودم که بیدار شوم، یا غافل بودم که متوجه گردم. من دریافتم:

آن عنایتی که ملائکه از طرف خدا بزوار حسین دارند بجهت عظمت آن شخصی است که آنان بقصد او میروند و برای زیارت وی مشرف میشوند.
من توبه کردم و تجدید نیت نمودم و با آن گروه بزیارت رفتم. با آنان توقف و نظیر ایشان دعاء کردم. در آن سال با آنان به حج رفتم و قبر پیغمبر خدا صلّی اللّه علیه و آله را زیارت نمودم. سپس بمردی برخوردم که گروهی در اطراف او بودند. گفتم:
این شخص کیست؟ گفتند: امام جعفر صادق علیه السلام است. من نزدیک حضرت صادق رفتم و سلام کردم. آن بزرگوار فرمود: مرحبا بتو، ای اهل عراق، داستان کربلا را در نظر داری؟ دیدی خدا تا چه حدود دوستان ما را گرامی داشت؟
بدان که خدا توبه تو را پذیرفت و گناه تو را آمرزید.
من بحضرت صادق گفتم: سپاس مخصوص آن خدائی است که بوسیله شما بر من منت نهاد و قلبم را بنور هدایت شما هدایت کرد. مرا از افرادی قرارداد که برشته ولایت شما متمسک شدند. یا ابن رسول اللّه! یک حدیثی برایم بگو که آن را برای اهل بیت و خویشاوندان خود ببرم. فرمود: پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرموده است:
یا علی! بهشت بر پیامبران حرام است تا من داخل آن شوم. نیز بر اوصیاء حرام است تا تو داخل آن گردی. بر همه امم حرام است تا امت من داخل آن شوند نیز بهشت بر امت من حرام است تا اینکه بولایت و امامت تو اقرار نمایند. یا علی بحق آن کسی که مرا بحق مبعوث نمود احدی داخل بهشت نخواهد شد مگر کسی که با تو

نسبتی و سببی داشته باشد. سپس آن شخص جنی بمن گفت: ای دعبل این حدیث را حفظ کن. زیرا هرگز نظیر آن را از مثل من نخواهی شنید.
بعدا گویا: زمین او را بلعید و من وی را ندیدم!! روایت شده: متوکل که از خلفای بنی عباس بود با اهل بیت پیامبر خدا فوق العاده عداوت و بغض داشت. وی همان کسی است که بکشاورزان دستور داد: قبر امام حسین را شخم بزنند و آثار و بناهای آن را خراب نمایند. آب نهر علقمه را بنحوی بر قبر آن حضرت ببندند که اثری از آن قبر باقی نماند و احدی از آن خبری نداشته باشد. مردمی را که قبر امام حسین را زیارت کنند تهدید بقتل کرد.
گروهی از لشکر خود را در کمین‌گاه قرار داد و به آنان توصیه نمود: هر کسی را یافتید که برای زیارت قبر حسین علیه السلام میرود بقتل برسانید.
منظور متوکل این بود که نور خدا را خاموش و آثار ذریه پیغمبر خدا را مخفی نماید. این خبر بگوش زید رسید که او را مجنون میگفتند. ولی او صاحب عقلی کامل و نظریه‌ای عالی بود. وی بدین لحاظ به مجنون لقب یافت که هر شخص عاقلی را مجاب مینمود و حجت هر شخص ادیب را در

هم میشکست. و هیچ وقت از جواب خسته و از خطا به ملول نمیشد.
هنگامی که این زید شنید: ساختمان قبر امام حسین مورد تخریب قرار گرفته و محل آن را کشت و زرع نموده‌اند این عمل بنظرش بزرگ آمد و حزن او شدید و مصیبت امام حسین برایش تجدید شد. این زید در آن روز ساکن مصر بود موقعی که غم و اندوه بعلت شخم کردن قبر امام حسین علیه السلام بر او غلبه یافت از مصر در حالی که پیاده و حیران بود خارج شد و مصیبت خود را بپروردگار خویشتن شکایت میکرد. وی همچنان حزین و مغموم بود تا وارد کوفه گردید.
بهلول آن موقع در کوفه بود. زید با او ملاقات و به وی سلام کرد و جواب شنید بهلول بزید گفت: تو از کجا مرا می‌شناسی، در صورتی که هرگز مرا ندیده‌ای زید گفت قلوب مؤمنین همه زیر یک پرچم هستند. آن قلب‌هائی که یک دیگر را

بشناسند نسبت به یک دیگر الفت دارند و قلب‌هائی که یک دیگر را نشناسند با یک دیگر اختلاف خواهند داشت.
بهلول بزید گفت: چه چیزی باعث شد که تو از شهر خود با پای پیاده خارج شوی!؟ زید گفت: بخدا قسم من از شدت غم و اندوه خارج شدم. زیرا شنیده‌ام این لعین یعنی متوکل دستور داده: قبر امام حسین علیه السلام را شخم بزنند و ساختمان آن را خراب و زائران آن حضرت را شهید نمایند. این موضوع است که: مرا از وطن خود خارج، زندگی را بر من تلخ، اشک مرا جاری نموده و خواب را از چشمانم گرفته است. بهلول گفت: بخدا قسم من نیز همین طور شده‌ام. زید گفت: برخیز تا بکربلا برویم و قبرهای فرزندان علی مرتضی را مشاهده نمائیم.
ایشان دست یک دیگر را گرفتند و آمدند تا نزد قبر امام حسین رسیدند و دیدند:
آن قبر بحال اولیه خود باقی و تغییر نکرده است. ولی ساختمانهای آن را خراب نموده‌اند. هر چه قدر آب بر آن قبر مبارک می‌بستند آب فرو میرفت و بقدرت خدای توانا حیران میشد و در اطراف قبر دور میزد یک قطره از آن آب بقبر امام حسین علیه السلام نمیرسید. هر گاه آب نزدیک قبر آن بزرگمرد می‌آمد زمین آن قبر به اجازه خدای توانا ارتفاع پیدا میکرد. زید از آن منظره تعجب کرد و گفت: ای بهلول نگاه کن! میخواهند نور خدا را با دهان‌های خود خاموش نمایند. خدا نمی‌پذیرد مگر اینکه نور خود را کامل کند، و لو اینکه برای مشرکین ناپسند باشد.
متوکل همچنان مدت بیست سال دستور میداد تا قبر امام حسین را شخم بزنند ولی قبر آن بزرگوار همچنان بحال خود بود و تغییری نمیکرد و قطره‌ای از آب بر بالای آن قبر مقدس نمیرفت. وقتی آن شخص کشاورز

با آن منظره مواجه شد گفت: بخدا و حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله ایمان آوردم. من سر به بیابانها میگذارم و میروم.
ولی قبر حسین را که پسر دختر پیامبر خدا است شخم نمیزنم. مدت بیست سال است که بقدرت و آیات خدا نظر میکنم و دلیل و برهانهای آل پیغمبر خدا را مشاهده مینمایم و باز هم عبرت نمیگیرم!!
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 397
سپس آن کشاورز یوغ را از گردن گاوها برداشت و گاوها را رها کرد و متوجه زید مجنون گردید و بزید گفت: ای شیخ از کجا آمدی؟ گفت: از مصر گفت: برای چه به اینجا آمده‌ای، من میترسم تو را بقتل برسانند. زید گریان شد و گفت: وقتی بمن رسید که قبر حسین علیه السلام را شخم زده‌اند غم و اندوه من به هیجان آمده است.
آن کشاورز بقدم‌های زید افتاد. پاهای او را بوسید و گفت: پدر و مادرم بفدای تو باد، از آن موقعی که تو نزد من آمدی رحمت بمن رو آور شده و قلبم بنور خدا نورانی گردیده است. من بخدا و رسول ایمان آورده‌ام. مدت بیست سال است که من این زمین را شخم میزنم. هر گاه آب بقبر حسین می‌بندم آب فرو میرود و حیران می‌شود و در اطراف قبر حسین دور میزند و یک قطره از آن بقبر حسین نمیرسد. گویا: من در حال مستی بودم و اکنون ببرکت قدم تو بهوش آمدم. و ...
آن کشاورز گریان شد و گفت: ای زید! تو مرا از خواب غفلت بیدار و هدایت کردی. من اکنون بسامراء نزد متوکل میروم و این قضیه را برایش شرح میدهم.
اگر خواست که مرا میکشد و الا آزادم مینماید. زید گفت: من هم با تو میایم و سخن تو را تأیید میکنم. هنگامی که آن کشاورز نزد متوکل آمد و جریان معجزات قبر حسین را شرح داد غیظ و بغض متوکل لعین نسبت به اهل بیت پیامبر اسلام شدید شد و دستور داد تا آن کشاورز را بقتل برسانند. امر کرد تا طناب بپای او بستند و او را از ناحیه صورت در میان بازارها کشیدند. سپس جسد پاکش، را در محل اجتماع مردم بدار زدند تا برای دیگران عبرت باشد! و ابدا کسی باقی نباشد که اهل بیت را بخوبی یاد نماید! موقعی که زید مجنون با این منظره مواجه شد غم و عزا و گریه او شدت یافت بعدا صبر کرد تا جنازه آن کشاورز را از بالای دار فرود آوردند و در محل خاکروبه‌ها انداختند. زید آمد و جنازه او را به دجله حمل کرد. سپس آن را غسل داد و کفن
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 398
کرد و بخاک سپرد و مدت سه روز از قبر او جدا نشد. قرآن برایش تلاوت میکرد.
در یکی از روزها که زید نزد آن قبر بود ناگاه صدای شیونی و نوحه‌ای

دلخراش و گریه‌ای فراوان شنید. زنان فراوانی را دید که با موهای پریشان و دامنهای چاک زده و صورت‌های سیاه میایند. مردانی را دید که صدا به وا ویلا بلند کرده بودند. و مردم عموما دچار اضطراب و ناراحتی شده‌اند. ناگاه دید جنازه‌ای را روی دوش مردان میاورند که پرچمهای فراوانی برایش برافراشته‌اند و مردم در اطراف آن جنازه گروه گروه میایند و از کثرت مردان و زنان راه‌ها بسته شده‌اند! زید میگوید: من گمان کردم متوکل فوت شده است. نزدیکی از آن مردها رفتم و به او گفتم: این میت کیست؟ گفت: این جنازه کنیزک متوکل است.
او کنیزکی حبشی و سیاه چهره بود که نامش: ریحانه و متوکل فوق العاده به او محبت داشت، سپس آنان برای آن کنیزک سیاه فوق العاده تشریفات قائل شدند و او را در یک قبر جدیدی بخاک سپردند. در میان قبرش گل و ریاحین و مشک و عنبر ریختند و یک قبه عالی بر فراز آن ساختند.
موقعی که زید با این منظره مواجه شد غصه‌اش افزون و آتش غضبش شعله‌ور گردید. لطمه بصورت خود میزد. لباسهای خود را پاره میکرد. خاک غم بسر خویشتن میریخت و میگفت: وا ویلاه! وا حسیناه! یا حسین! آیا جا داشت تو در کربلا در حالی که: غریب و تنها و تشنه باشی شهید گردی؟ زنان و دختران و عیال تو اسیر شوند؟ کودکان تو ذبح گردند؟ و احدی برای تو گریه نکند. تو بدون غسل و کفن بخاک سپرده شوی و قبر تو را شخم بزنند تا نور تو را خاموش نمایند. در- صورتی که تو پسر علی مرتضائی. تو پسر فاطمه زهرائی. ولی برای فوت یک کنیزک سیاه این همه تجملات بر پا شود. اما برای پسر محمّد مصطفی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم غم و اندوهی در کار نباشد. زید همچنان گریه و زاری میکرد تا اینکه غش نمود و مردم عموما به او نگاه میکردند. قلب بعضی برایش رقت کرد و برخی او را مجنون میدانستند هنگامی که بهوش آمد این اشعار را انشاد کرد:
زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، ص: 399
1- ای حرث بالطف قبر الحسین و یعمر قبر بنی الزانیة
2- لعل الزمان بهم قد یعود و یأتی بدولتهم ثانیة
3- الا لعن اللّه اهل الفساد و من یأمن الدنیة الفانیة
1- یعنی آیا جا دارد که قبر امام حسین در کربلا کشت و زرع شود ولی قبر فرزندان زنا تعمیر گردد 2- شاید زمانه دوباره برای آل علی عود کند و دولت و قدرت برای دومین بار نصیب آنان شود 3- آگاه باشید خدا اهل فساد و افرادی را که دنیای فانی را ایمن میدانند لعنت کرده است.
زید این اشعار را در یک ورقه نوشت و به بعضی از دربانان متوکل تسلیم نمود. وقتی متوکل آن اشعار را خواند غضبش شدید شد و زید را احضار کرد.
وقتی زید نزد متوکل آمد و سخنانی راجع به توبیخ و موعظه بین آنان رد و

بدل شد.
آخر الامر متوکل بغیظ آمد و دستور قتل زید را صادر کرد. موقعی که زید در مقابل متوکل قرار گرفت وی از زید پرسید: ابو تراب کیست؟ منظور متوکل از این پرسش حقارت او بود.
زید گفت: بخدا قسم که تو ابو تراب را میشناسی. تو از فضل، شرف، حسب و نسب او آگاهی. بخدا قسم غیر از شخص کافر و شکاک کسی منکر فضیلت علی نمی‌شود و غیر از منافق کسی بغض علی را ندارد. سپس بقدری فضائل و مناقب علی را شرح داد تا اینکه متوکل را خشمناک نمود و متوکل دستور زندانی بودن او را صادر کرد.
هنگامی که شب فرا رسید و متوکل بخواب رفت هاتفی نزد متوکل آمد و با پا به او زد و گفت: برخیز زید را از زندان خارج کن. و الا خدا تو را هلاک خواهد کرد. متوکل شخصا برخاست و زید را از زندان نجات داد و خلعت نیکوئی به وی داد و گفت: هر چه میخواهی بخواه. زید گفت: خواسته من اینست که قبر امام حسین ساخته شود و احدی متعرض زوار آن حضرت نشود، متوکل این پیشنهاد را پذیرفت. زید از نزد متوکل در حالی که خوشحال بود خارج شد. بعدا در شهرها

گردش میکرد و میگفت: هر کس بخواهد بزیارت قبر امام حسین برود در هر زمان در امان خواهد بود.
3- در کتاب کامل الزیاره از اسحاق بن عمار نقل میکند که گفت: بحضرت صادق گفتم: من در شب عرفه در حائر امام حسین مشغول نماز بودم. در آنجا در حدود پنجاه هزار نفر جمعیت بودند که دارای صورت‌هائی نیکو و روح‌هائی پاک بودند. آنان عموما در آن شب مشغول نماز بودند. وقتی فجر طلوع کرد من سجده کردم. سپس سر از سجده برداشتم و احدی از آنان را ندیدم.
حضرت صادق فرمود: در آن هنگامی که امام حسین علیه السلام مشغول کارزار بود تعداد پنجاه هزار ملک از نزد آن حضرت عبور کردند و بطرف آسمان عروج نمودند. خدای سبحان به ایشان وحی کرد: شما از نزد پسر دختر پیغمبر من عبور کردید و او را که مشغول کارزار بود یاری ننمودید؟ اکنون بسوی زمین هبوط کنید و در حالی نزد قبر حسین ساکن شوید که ژولیده مو و غبار آلود باشید تا قیامت قیام نماید.
14- نیز در همان کتاب از حسین که پسر دختر ابو حمزه ثمالی بود نقل میکند که گفت: در اواخر زمان بنی مروان من از خوف اهل شام مخفیانه متوجه قبر امام حسین شدم، تا اینکه بناحیه‌ای از آن قریه رسیدم و مخفی شدم. وقتی شب از نصفه گذشت من متوجه قبر حسین علیه السلام شدم. موقعی که نزدیک قبر رسیدم مردی بسوی من آمد و بمن گفت: برگرد، تو

اجر خود را داری، زیرا بقبر نخواهی رسید.
من در حالی که هراسان بودم بازگشتم. وقتی نزدیک شد فجر طلوع کند دوباره متوجه قبر شدم و نزدیک آن رسیدم. نیز آن مرد خارج شد و بمن گفت:
برگرد، تو هرگز به این قبر نخواهی رسید. گفتم: خدا تو را عافیت دهد، چرا من به این قبر نمیرسم، در صورتی که من از کوفه برای زیارت این قبر آمده‌ام !؟ تو بین من و این قبر حائل مشو! زیرا میترسم صبح شود و اهل شام مرا در این مکان درک

کنند و مرا بقتل برسانند. گفت: مختصری صبر کن، زیرا موسی بن عمران از خدا اجازه زیارت قبر امام حسین را خواسته و خدا به او اجازه داده است. اکنون موسی با تعداد هفتاد هزار ملک از آسمان هبوط کرده و از اول شب در حضور امام حسین هستند تا طلوع فجر. سپس بسوی آسمان مراجعت مینمایند.
من به آن شخص گفتم: تو کیستی؟ گفت: من از آن ملائکه‌ای هستم که مأمورم قبر امام حسین را حفظ و حراست و از برای زوارش استغفار نمایم. من در حالی برگشتم که نزدیک بود عقل از سرم برای این موضوعی که از او شنیدم پرواز نماید. هنگامی که فجر طلوع کرد من متوجه قبر امام حسین شدم و احدی بین من و آن قبر حائل نشد. نزدیک قبر رفتم و به امام حسین سلام کردم.
در حق دشمنانش نفرین نمودم. نماز صبح را خواندم و از خوف اهل شام بسرعت برگشتم.
15- در کتاب: دعوات راوندی از ابو جعفر نیشابوری نقل میکند که گفت:
یک سال من با گروهی برای زیارت امام حسین علیه السلام رفتم. هنگامی که بقدر دو فرسخ یا بیشتر بقبر امام علیه السلام باقی مانده بود یکی از زوار فلج و گویا: یک قطعه گوشت شد. وی ما را بخدا قسم میداد که مبادا دست از وی برداریم. بلکه او را تا حرم امام حسین ببریم. یک شخصی او را بر پشت مال سواری مواظبت میکرد.
هنگامی که بحضور امام حسین مشرف شدیم آن شخص را در میان یک پارچه نهادیم و دو طرف آن را گرفتیم و او را روی قبر مقدس امام گذاشتیم. وی همچنان دعاء و تضرع و گریه میکرد و خدا را بحق امام حسین قسم میداد که او را شفا دهد.
موقعی که آن پارچه را روی زمین نهادند آن مرد نشست و راه افتاد و گویا: از قید و بند رها شده باشد !! پایان ترجمه جلد دهم بحار الانوار

اللهمّ لک الحمد و الشکر که ترجمه قسمت سوم از جلد دهم بحار الانوار

در تهران بقلم اینجانب خاتمه یافت.
در خاتمه از کلیه کارکنان چاپخانه عموما و از آقای حاج سید جلال کتابچی مدیر چاپخانه خصوصا که اینجانب را در تصحیح این کتاب یاری نمودند تشکر می‌شود.
بتاریخ- 8- ماه رجب سنه- 1396- قمری مطابق با- 15- تیر- ماه سنه- 1355- شمسی.
المحتاج الی اللّٰه الحفی و المتوسل بلطفه الجلی و الخفی.
حاج محمد جواد نجفی

38- جلوه عشق (قصه های زندگی امام حسین علیه السلام)

مشخصات کتاب

سرشناسه : مهرآئین محمدحسین ۱۳۴۱-
عنوان و نام پدیدآور : جلوه عشق قصه‌های زندگی امام حسین علیه‌السلام تالیف محمدحسین مهرآئین
مشخصات نشر : قم نشر جمال ۱۳۷۹.
مشخصات ظاهری : ۱۴۴ ص.
شابک : ۵۰۰۰ریال 964-7232-39-x
یادداشت : کتابنامه به‌صورت زیرنویس
عنوان دیگر : قصه‌های زندگی امام حسین علیه‌السلام
موضوع : حسین‌بن علی ع ، امام سوم ۶۱ - ۴ق -- داستان موضوع : حسین‌بن علی (ع)، امام سوم ۴ - ۶۱ق
موضوع : داستانهای مذهبی--قرن ۱۴
رده بندی کنگره : BP۴۱/۴/م۸۸۷ج۹
رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۵۳
شماره کتابشناسی ملی : م۷۹-۲۲۳۲۵

مقدمه

انسان به طور فطری از نیکی خشنود و از دیدار نیکوکاران خرسندتر می شود .
رهبران معصوم علیهم السلام تنها کسانی هستند که جز نیکی و زیبایی از ایشان ، چیزی به انجام نرسیده است ؛ از اینرو مطالعه و تحقیق در رفتار و کردار ایشان دلنواز می باشد .
قرآن کریم و معصومان علیهم السلام ما را بارها به نیکی ها و تبلیغ و فتح جانها با غیر زبان دعوت نموده اند ؛ پس چه زیباست که به رفتار و عملکرد رهبران معصوم علیهم السلام به عنوان الگو برای خود و طریقی والا جهت دعوت غیر ، پرداخته شود .
ما معتقدیم که عمل و تقریر معصوم علیه السلام چون سخنش حجت الهی بر بندگان است ؛ پس همانطور که به جمع آوری و تبویب سخنان ایشان اهتمام می ورزیم ، ضروری است عملکرد و تقریر ایشان را در صحنه های مختلف زندگی ، تنظیم و وارد صحنه استدلال های مختلف علمی کنیم .
ما در راستای زندگی چهارده معصوم علیهم السلام ، با لطف و عنایت الهی این کار را شروع و بعد از کتاب همای رحمت و بدرقه یار ، قصه های زندگی امام حسین علیه السلام را به نام جلوه عشق در اختیار ره پویان عزیز قرار دادیم .
امید است این سعی و تلاش با بضاعت مزجاة مورد قبول درگاه ایزد یکتا قرار گیرد .
محمد حسین مهر آئین
من احب ان ینظر الی احب اهل الاءرض الی اهل السماء فلینظر الحسین . (1)
هر که دوست دارد به محبوبترین شخص روی زمین نزد آسمانیان بنگرد ، به حسین نگاه کند .
پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

1 . (ولایت عشق)

در سال چهارم هجرت (2) ، جامعه نوپای اسلامی با ولادت امام حسین علیه السلام به وجود یکی از قدسیان الهی زینت یافت .
فاطمه زهرا علیها السلام نوزاد فروزان را در قنداق زرد رنگی نزد سرور آفرینش (3) ، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ، آورد و حضرت ضمن رهنمون دخت فروغمندش به استفاده از قنداق سفید ، در گوش راست نو رسیده قدسی اذان و گوش چپ اقامه خواند و جبرییل علیه السلام فرود آمد و فرمود :
خداوند متعال ترا سلام رسانده و می فرماید : از آن جا که علی برای تو چون هارون به موسی است ، نوزاد را حسین که معادل عربی نام شبیر ، فرزند هارون ، است نامگذاری کن . (4)
پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روز هفتم ولادت ، گوسفندی را عقیقه فرمود و بعد از تراشیدن موی سر معشوق الهی ، به وزن موی او نقره (5) صدقه داد .
از آن جا که شیر فاطمه زهرا علیها السلام به جهت بیماری خشک شده بود ، حسین علیه السلام را نزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آورده و آن حضرت به مدت چهل روز با گذراندن انگشت مبارک ابهام و گاهی زبان مبارکش در دهان فرزند دلبندش و مکیدن او ، حسین را سیر می نمود و این سبب شد که گوشت و خون حسین علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بروید ؛ از اینرو پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که حسین از من است و من از حسینم . (6)
از بدو تولد ، فرشتگان برای عرض تهنیت از یک سو و تسلیت از سوی دیگر به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرود می آمدند . (7)
پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در یکی از سفرهای خود ، در بین راه ایستاد و آیه استرجاع (انا لله و انا الیه راجعون) را تلاوت فرمود و اشک ریخت و یاران حضرت از سبب گریه پرسیدند و حضرت فرمود :
جبرییل مرا از کربلا ، کنار فرات که فرزندم حسین را آنجا می کشند ، خبر داد ؛ گویا جایی را که به زمین می افتد و دفن می شود ، می بینم .
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس از برگشت از سفر ، بالای منبر رفت و بعد از سخنرانی ، دست راست بر سر حسن علیه السلام و دست چپ بر سر حسین علیه السلام نهاد و سر به آسمان بلند کرد و فرمود :
بارالها ! بی گمان محمد ، بنده و پیامبر تست ؛ این دو پاک ترین و برترین خاندان و ذریه من هستند ؛ جبرییل برای من خبر کشته و خوار شدن

فرزندم ، حسین ، را بیان کرد . پروردگارا ! شهادت او را مبارک گردان و او را سرور و سالار شهیدان قرار ده ؛ بارالها ! قاتل و خوار کننده او را عاقبت به خیر مگردان .
در اینجا مردم در مسجد ناله سر دادند و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود :
آیا برای او گریه کرده و یاریش نمی کنید ! (8)
حدیث ولادت عشق
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در این راستا فرمود :
هنگام ولادت حسین در شب جمعه ، جهت بزرگداشت او ، خداوند متعال دستور داد تا فرشتگان ماءمور جهنم آتش آنرا بر اهل جهنم خاموش کنند و فرشتگان بهشتی بهشت را بیارایند و حورالعین خود را زینت داده و به دیدار هم روند و دیگر فرشتگان تسبیح و حمد و سپاس خدای را در صف های بهم پیوسته بپا دارند و جبرییل جهت تهنیت و شادباش گفتن به محضر پیامبر اکرم در هزار گروه که هر گروهی یک میلیون فرشته است ، فرود آید و به محمد صلی الله علیه و آله و سلم بگوید :
من او را حسین نام نهادم . او را شرورترین شخص زمان او ، که سوار بر بدترین چهارپاست به قتل می رساند ؛ وای بر قاتل حسین و پیشوای او که دستور قتل را صادر نمود ؛ من از کشنده حسین بیزار و او نیز از من بیزار است ؛ زیرا در روز قیامت جرمی بالاتر از قتل حسین نیست که با مشرکان در آتش جهنم خواهد شد ؛ آتش دوزخ به قاتل حسین مشتاق تر از بهشت به بهشتیان است .
جبرییل را هنگام هبوط ، یکی از فرشتگان الهی (9) دید و پرسید :
امشب چه شده ؟ آیا قیامت اهل دنیا به پا شده است ؟
جبرییل فرمود :
برای محمد فرزندی به دنیا آمده که خداوند متعال مرا جهت اظهار تهنیت به محضرش ، فرستاد .
آن فرشته گفت :
ای جبرییل ! قسم به آفریننده مان ، وقتی به حضور محمد شرفیاب شدی ، اسلام مرا به او برسان و از قول من به او بگو که بحق کودک نو رسیده ات ، از پروردگارت بخواه تا از من خشنود شده و بالها و مقام و منزلت مرا در بین فرشتگان به من باز گرداند .
پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که ضمن دریافت تهنیت و تحیت الهی از جبرییل ، از شهادت حسین علیه السلام آگاهی یافته بود ، فرمود :
قاتل حسین از امت من نیست ؛ و من و خداوند متعال از ایشان بیزار هستیم .
و به دنبال این ، حضرت نزد فاطمه زهراء علیها السلام آمد و خبر شهادت

ریحانه خود را به دخت گرانقدرش داد و زهراء علیها السلام اشک ریخت و فرمود :
ای کاش او را به دنیا نیاورده بودم . (10)
در اینحال رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود :
امامان بعد از حسین ، از وی آفریده خواهند شد .
حضرت نام یک یک ایشان را تا امام زمان ، مهدی عج الله تالی فرجه الشریف ، اظهار فرمود و گفت :
عیسی بن مریم پشت سر او نماز خواهد خواند .
در این لحظه ، فاطمه علیها السلام را آرامش فرا گرفت و سپس جبرییل تقاضا و درخواست آن فرشته را بیان فرمود و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حسین را به آغوش گرفت و به آسمان اشاره کرد و فرمود :
بارالها ! به حق این مولود بر تو بلکه به حق تو بر این مولود و بر جدش ، محمد ، و ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب ، اگر حسین ، فرزند علی و فاطمه ، را نزد تو قدر و منزلتی است ، از درداییل خشنود شود و بال ها و مقام و منزلتش را برای او برگردان . (11)
روایت گهواره :
خداوند متعال ولایت امیر المؤ منین علی علیه السلام را برای فرشتگان اظهار نمود و همه ملائکه جز فطرس آنرا پذیرفتند و از اینرو خداوند متعال بال او را شکست . هنگام ولادت امام حسین علیه السلام ، وقتی جبرییل جهت عرض تهنیت و شادباش به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می آمد ، فطرس به او گفت :
مرا نزد محمد ببر و حاجت مرا به او بگو تا برایم دعا کند .
وقتی جبرییل برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حاجت فطرس را اظهار نمود ، حضرت ، ولایت علی علیه السلام را به او عرضه کرد و بعد از پذیرفتن او ، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود :
شاءنک بالمهد فتمسح به و تمرغ فیه .
بر تو یاد آن گهواره ؛ خود را به آن بچسبان و او را در بر گیر .
فطرس خود را در حالیکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برای او دعا می کرد ، به گهواره چسباند و خداوند متعال توبه اش را پذیرفت و بعد از بهبودیش به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت :
در قبال این لطف و مرحمت ، زیارت و سلام و درود هر کسی را برای امام حسین علیه السلام ، به وی ابلاغ می کنم . (12)
الحسن و الحسین امامان قاما او قعدا . (13)
حسن و حسین در همه احوال امام و پیشوایند ؛ چه بایستند و چه بنشینند .
پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

2 . (مسابقه خوشنویسی)

روزی امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام در حال خوشنویسی بودند که درصدد انتخاب خط برتر بر آمدند ؛ از اینرو نزد مادر بزرگوارشان آمدند و لیکن از آنجا که فاطمه زهراء علیها السلام نخواست یکی از ایشان دل آزرده شود ، هر دو را نزد پدر ارجمندشان فرستاد و وقتی نزد امام علی علیه السلام آمدند . حضرت علی علیه السلام نیز به همان جهت ایشان را نزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرستاد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود :
داوری با حضرت جبرئیل علیه السلام خواهد بود .
حضرت جبرئیل علیه السلام آنرا به اسرافیل علیه السلام (14) واگذار کرد و او از پروردگار متعال خواست تا بین آندو داوری فرماید ولیکن حضرت حق متعال ، آنرا به عهده فاطمه زهراء علیها السلام نهاد و حضرت زهراء علیها السلام به دو ریحانه اش فرمود :
دانه های این گردنبند را بین شما پخش می کنم ؛ هر کدام از شما دانه های بیشتری را جمع آوری کند ، خط او زیباتر است .
در اینجا خداوند متعال جهت تکریم و تعظیم حسنین علیهما السلام به جبرئیل دستور داد تا دانه ها را بطور مساوی بین آندو تقسیم کند . (15)
من احب الحسن و الحسین احببته و من احببته احبه الله و ادخله جنات النعیم و من ابعضهما او بغی علیهما ابغضته و من ابغضته ابغضه الله و ادخله جهنم و له عذاب مقیم . (16)
من دوستدار حسن و حسین را دوست دارم و کسی را که من دوست بدارم ، خداوند او را دوست داشته و به باغهای نعمت در بهشت وارد کند و دشمن کینه توز و سرکش بر آندو را دشمن دارم و کسی را که من دشمنش دارم ، خداوند او را به جهنم داخل کند و برای او عذابی پایدار خواهد بود .
پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

3 . (عیدی خداوند متعال)

نزدیک عید ، امام حسین علیه السلام و امام حسن علیه السلام نزد مادر ارجمندشان ، فاطمه زهراء علیها السلام ، آمده و اظهار داشتند :
مادر جان ! بچه های مدینه لباس نو پوشیدند ؛ برای ما لباس نمی خرید ؟
فاطمه زهراء علیها السلام فرمود :
ان شاء الله لباستان آماده می شود .
سپس نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رفته و خواسته خود را به حضرت گفتند و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود :
الهی ! اجبر قلبهما و قلب امهما .
بارالها ! دل شکسته آندو و مادرشان را شاد فرما .
روز عید ، حضرت جبرئیل دو جامه آراسته به زینت های بهشتی را به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تقدیم کرد و فرمود :
وقتی حسن و حسین از فاطمه لباس نو خواستند ، پروردگار متعال جهت اجابت فرموده زهراء علیها السلام این دو لباس را اهداء فرمود .
پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم لباس هر کدام را به درخواست خودشان به رنگ سبز و سرخ یاقوتی آراست و به ایشان داد و هر دو با شادمانی نزد فاطمه زهراء علیها السلام رفتند و لیکن حضرت جبرئیل را اندوه و ناله فرا گرفت و فرمود :
رسول خدا ! رنگ سبز را که حسن برگزید ، ناشی از سبز شدن تنش از خوردن سم و انتخاب رنگ سرخ حسین ، ناشی از آمیخته شدن تن او با خونش که از شهادت و بریده شدن سرش پدید آید ، می باشد .
در اینجا رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم محزون گشت و اشک ریخت . (17)
مرحبا بک یا ابا عبدالله ! یا زین السموات و الارضین . (18)
آفرین بر تو ای ابا عبدالله ! ای زینت آسمان ها و زمین ها !
رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

4 . (زینت آفرینش)

روزی ابی بن کعب نزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بود که امام حسین علیه السلام وارد شد و حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود :
آفرین بر تو ای ابا عبدالله ! ای زینت آسمان ها و زمین ها !
ابی بن کعب پرسید :
آیا غیر از شما کسی زینت آسمان ها و زمین ها است ؟ !
پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود :
ای ابی ! قسم به کسی که مرا به پیامبری مبعوث فرمود ، بی گمان حسین در آسمان والاتر از زمین است ؛ در سمت راست عرش الهی نوشته اند که او چراغ هدایت ، کشتی نجات ، پیشوای نیکی ، برکت ، عزت ، علم ، فخر و ذخیره الهی است . بدون شک خداوند متعال در او نطفه ای پاک و مبارک قرار داده و دعاهایی به او آموخته که خواننده آن دعا را خداوند متعال با حسین محشور کرده و حسین او را در قیامت شفاعت نموده و از مشکلاتش برهاند و دین اش را اداء و امورش را آسان راه صحیح را بر او آشکار و بر دشمنان پیروز نماید و عیبش را پوشانده نگهدارد .
بعد از درخواست ابی بن کعب ، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن دعا را به او آموخت و فرمود :
بعد از نماز در حال نشسته بگو :
بارالها ! بطور یقین به کلمه ها و پیمان گاه های عرش و ساکنان آسمان ها و انبیاء و رسولان تو مسئلت دارم که دعای مرا اجابت فرمایی ؛ کار مرا دشواری فرا گرفته و از اینرو از تو می خواهم که به محمد و دودمان او درود فرستی و مشکلم را آسان گردانی . (19)
در این صورت بی گمان خداوند متعال کار ترا آسان نموده و ترا شرح صدر عطا کرده و لا اله الا الله را هنگام مرگ برای تو تلقین کند . (20)
حسین منی و اءنا من حسین احب الله من احب حسینا حسین سبط من الاسباط . (21)
حسین از من و من از حسینم ؛ دوستدار حسین محبوب خداست ؛ حسین امتی از امت ها است .
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

5 . (غم و شادی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم)

روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از خانه بیرون آمد و در حال گذر از کنار منزل فاطمه علیها السلام ، صدای گریه حسین علیه السلام را شنید و داخل منزل رفت و به زهراء علیها السلام فرمود : آیا نمی دانی که گریه او مرا آزار می دهد . (22)
و روزی دیگر ، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به مجلس میهمانی می رفت که در بین راه ، امام حسین علیه السلام را که در اوان کودکی بود ، دید و پیش رفت و آغوش باز کرد و فرزند دلبندش را می خنداند و در حالیکه حسین علیه السلام از این سو به آن سو می گریخت ، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را گرفت و یک دست زیر چانه و دست دیگر را پشت سر ریحانه خود ، حسین علیه السلام گذارد و بوسید و فرمود :
حسین منی و اءنا من حسین احب الله من احب حسینا حسین سبط من الاسباط . (23)
حسین از من و من از حسینم ؛ دوستدار حسین محبوب خداست ؛ حسین امتی از امت ها است .
من اءحسن ، اءحسن الله الیه و الله یحب المحسنین . (24)
کسی که نیکی کند ، خداوند به او نیکی می نماید و نیکوکاران محبوب خداوند هستند .
امام حسین علیه السلام

6 . (تعلیم وضو)

روزی امام حسین علیه السلام و امام حسن علیه السلام مردی را دیدند که اشتباه وضوء می گرفت ؛ از اینرو شروع به کشمکش ظاهری نموده و هر یک به دیگری گفت : تو وضو را به نیکی انجام نمی دهی . بدینگونه توجه پیرمرد را به خود جلب نموده و گفتند :
ای پیرمرد ! هر یک از ما وضو می گیریم و تو داوری کن .
پس از آنکه هر دو وضو گرفتند ، پیرمرد که متوجه اشتباه خود شده بود ، گفت :
وضوی شما درست است ولیکن این پیرمرد نادان تاکنون درست وضو نمی گرفت و اکنون آنرا از شما آموخت و به برکت و دلسوزی شما بر امت جد بزرگوارتان ، از اشتباه خود توبه کردم . (25)
ان الحسن و الحسین هما ریحانتای من الدنیا من احبنی فلیحبهما . (26)
بی گمان حسن و حسین دو گل خوشبوی من از دنیا هستند ؛ دوستدار من باید به آندو مهر ورزد .
رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

7 . وداع امام حسین علیه السلام از مادر

بعد از اینکه امام علی علیه السلام فاطمه زهراء علیها السلام را غسل و کفن نمود ، فرزندان بزرگوارش را صدا زد و فرمود :
فلموا تزودو امن امکم فهذا الفراق و اللقاء فی الجنه
بیایید از مادرتان توشعه سعادت مهیا کنید ؛
این لحظه جدایی و دیدار در بهشت خواهد بود .
در اینحال امام حسین علیه السلام و امام حسن علیه السلام با شیون و زاری ، مادر را به آغوش گرفته و اظهار داشتند :
ای مادر ! به جدمان ، محمد مصطفی ، سلام ما را برسان و بگو که ما در دنیا یتیم شدیم .
در اینحال امام علی علیه السلام فرمود :
به یقین خداوند متعال را گواه می گیرم که زهراء علیها السلام با شوق و نال دستش را دراز کرد و ایشان را به آغوش گرفت و ناگهان هاتفی ندا زد : ای ابا الحسن ! آندو را از آغوش زهراء علیها السلام بردار ؛ سوگند به خداوند ، ایشان فرشتگان آسمان ها را به گریه آوردند . (27)
من رای سلطانا جائرا مستحلا لحرام الله ناکثا لعهدالله مخالفا لسنة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یعمل فی عبادالله بالاثم و العدوان فلم یعیر علیه بفعل و لا قول کان حقا علی الله ان یدخله مدخله . (28)
ای مردم ! رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود : کسی که حکمران و فرمانروای ستمگری را که حرام خدا را حلال شمرد و عهد خدا را بشکند و خلاف سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رفتار و به گناه و ستم در میان بندگان خدا عمل کند ، ببیند و او را با کردار و گفتار خویش سرزنش نکند ، بر خداست که او را به همان جایگاه حاکم ستمگر داخل کند .
امام حسین علیه السلام

8 . (نهیب)

روزی عمر بر منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در بین سخنانش خود را خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خواند و خویشتن را به مؤ منان اولی و برتر از خودشان دانست ؛ در اینحال امام حسین علیه السلام نهیب زد :
ای دروغگو ! از منبر پدرم ، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ، فرود آ .
عمر گفت :
درست است که منبر پدر توست ولیکن این سخنان را پدرت ، علی بن ابیطالب ، به تو آموخته است ؟
امام حسین علیه السلام فرمود :
به جانم قسم ، پدرم هدایتگر و من پیرو او هستم ؛ بیعت با او را که خداوند متعال توسط جبرییل دستورش را ابلاغ فرمود ، از زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بر عهده همه مردم است و جز بی باوران به کتاب الهی ، کسی آنرا انکار نمی کند ؛ مردم پدرم را به دل شناخته و با زبان انکار نمودند ؛ و ای بر کسانی که حق ما ، اهل بیت ، را انکار کنند ؛ محمد ، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ، آنها را در شدت عذاب ، با خشم و غضب خواهد دید .
عمر گفت :
ای حسین ! بر انکار کننده حق پدرت لعنت خدا باد ؛ مردم به جای ما اگر پدرت را به امیری بر می گزیدند ؛ اطاعتش می کردیم .
امام حسین علیه السلام فرمود :
ای پسر خطاب ! قبل از اینکه ابوبکر را امیر خود قرار دهی تا بدون هیچ دلیل و حجتی از پیامبر و رضایت خاندان او ترا بر مردم حکمران کند ، چه کسی ترا بر خودش فرمانروا قرار داد ؛ آیا خشنودی شما خشنودی محمد صلی الله علیه و آله و سلم و خشنودی خاندانش موجب خشم اوست ؟ ! اگر زبانی استوار در تصدیق و کرداری که ایمان داران یاریش رسانند بود ، بر آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم چیره نمی شدی که بر منبرشان رفته و به کتابی که در بین ایشان نازل شده و تو غیر از شنیدن آن ، نه حروفش را شناخته و نه معنا و تاءویلش را می دانی ، حاکم بر آنان شوی .
همه افراد اعم از خوب و بد ، نزد تو یکی است ؛ خداوند ترا جزا و پاداشی دهد که سزایش هستی و از آنچه (بدعت) پدید آوردی ، به سختی مؤ اخذه ات کند .
عمر خشمگین از منبر فرود آمد و با عده ای از طرفدارانش به در خانه

علی علیه السلام رفت و بعد از کسب اجازه وارد شد و گفت :
ای اباالحسن ! امروز از فرزندت ، حسین ، چه که ندیدم ؛ با صدای در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با ما سخن گفته و اوباش و اهل مدینه را بر من می شوراند .
در اینحال نخست امام حسن علیه السلام در پاسخ او فرمود :
آیا کسی که اجازه حکم از خداوند متعال و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ندارد ، بر شخصی چون حسین علیه السلام ، فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ، خشم کرده و هم کیشانش را اوباش می خواند ؟ ! به خدا قسم جز به دست اوباش به حکومت نرسیدی ؛ پس خداوند تحریک کننده اوباش را لعنت کند .
حضرت علی علیه السلام ضمن دعوت امام حسن علیه السلام به آرامش فرمود :
ابا محمد ! آرام ؛ به یقین تو هرگز زود به خشم نیامده و از خاندان پست و فرومایه نبوده و عرق آشفته حالان در تو نیست ؛ سخنم را بشنو و در سخن گفتن شتاب مکن .
عمر گفت :
اباالحسن ! آندو به چیزی جز به خلافت ، نمی اندیشند .
امام علی علیه السلام فرمود :
ایشان به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزدیک تر از آنند که در پی آن باشند ولیکن تو آندو را به حق شان خشنود نما تا پس از ایندو همه از تو راضی شوند .
عمر پرسید :
خشنودی شان در چیست ؟
امام علی علیه السلام فرمود :
باز گشت از خطا و توبه و خودداری از گناه .
عمر گفت :
اباالحسن ! فرزندت را ادب نما تا با سلاطین که فرمانروایان روی زمین اند ، کاری نداشته باشند .
حضرت علی علیه السلام فرمود :
من گنهکاران را بر گناهشان و کسانی را که بیم لغزش و نابودی شان دارم ، ادب می کنم و لیکن کسی که پدرش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شیوه و منش او ادب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است ، ادبی بهتر از آن نیست تا به آن رو کند . ای فرزند خطاب ! ایشان را خشنود نما .
عمر بیرون آمد و در راه ، عثمان و عبدالرحمن بن عوف او را دیدند و عبدالرحمن از نتیجه کار پرسید و عمر گفت :

آیا قدرت استدلال و بحث با علی و فرزندان چون شیرش برای کسی می تواند باشد ؟ !
عثمان گفت :
فرزند خطاب ! ایشان فرزندان پرمایه عبد مناف اند و دیگران بی مایه .
عمر را این سخن ناخوش آمد و گفت :
دیگر این سخنان فخرآمیز را از روی حماقت تکرار مکن .
به دنبال این جریان ، عثمان خشمگین شد و جامه او را گرفته و پرتابش کرد و گفت :
گویا آنچه را گفتم ، قبول نداری ؟ !
پس عبدالرحمن آندو را از هم جدا کرد و مردم پراکنده شدند . (29)
ان الحسین بن علی فی السماء اکبر منه فی الارض . (30)
بطور یقین حسین بن علی در آسمان والاتر از زمین است .
رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

9 . (باران به دعای امام حسین علیه السلام)

مدتی کوفه از باران رحمت محروم بود ؛ از اینرو کوفیان نزد علی علیه السلام آمده و از حضرت خواستند که از خداوند متعال باران طلب کند .
حضرت علی علیه السلام این کار مهم را بر عهده امام حسین علیه السلام گذارد ؛ از اینرو امام حسین علیه السلام به پا خاست و بعد از حمد و ثنای الهی و درود بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود :
اللهم ! معطی الخیرات و منزل البرکات ! ارسل السماء علینا مدرارا واسقنا غیثا مغزارا واسعا غدقا مجلا سحا سفوحا فجاجا تنفس به الضعف من عبادک و تحیی به المیت من بلادک . آمین رب العالمین !
بارالها ! ای بخشنده خیرات و فرود آورنده برکات ! باران سرشار بر ما ببار‌ان و ما را با بارانی فراگیر ، انبوه ، پردامنه ، پیوسته و مستمر ، روان و فرو رونده در زمین عطا فرما که ناتوانی را از بندگانت برداشته و زمین های مرده خود را زنده سازی . آمین ای پروردگار هستی !
دعای حضرت تمام نشده بود که آسمان را ابر گرفت و بارندگی شروع شد . (31)
من تعجل لاخیه خیرا ، وجده اذا قدم علیه غدا . (32)
کسی که در رساندن خیر و نیکی به برادرش شتاب ورزد ، آن نیکی را فردا (قیامت) که بر آن وارد می شود ، خواهد یافت .
امام حسین علیه السلام

10 . (مشایعت ابوذر)

بعد از حکم تبعید ابوذر ، عثمان دستور داد تا کسی او را مشایعت نکرده و با او سخن نگوید و لیکن امام علی علیه السلام ، عقیل ، عمار یاسر ، امام حسن و حسین علیه السلام ضمن مشایعت ، سخنانی را بدرقه راه ابوذر نمودند ؛ در این راستا امام حسین علیه السلام فرمود :
عمو جان ! به یقین خداوند متعال قدرت تغییر آنچه را می بینی دارد ؛ باریتعالی هر روز در کاری است (33) ؛ آنان دنیایشان را از تو و تو دینت را از ایشان بازداشتی ؛ چقدر تو بی نیاز از دنیای آنان و ایشان محتاج دین تو می باشند ! از خداوند متعال صبر و یاری خواه و از آزمندی و بی تابی به او پناه ببر ؛ بطور یقین صبر نشانه دینداری و کرامت افراد است و آزمندی روزی را پیش نیاورده و بی تابی اجلی را به تاءخیر نمی اندازد . (34)
من عائده ، حرم الله علیه رایحة الجنة . (35)
کسی که با او (حسین) عناد ورزد ، خداوند رایحه بهشت را بر او حرام گرداند .
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

11 . (اولین پیروزی)

در جنگ صفین ابو ایوب اعور ، یکی از فرماندهان لشکر معاویه ، آب را به روی لشکر علی علیه السلام بست ؛ از اینرو حضرت علی علیه السلام عده ای از سواره نظام را برای گشودن راه آب فرستاد و لیکن همه ایشان با ناامیدی و شکست برگشتند ؛ در اینحال امام حسین علیه السلام با کسب اجازه از امیر المؤ منین ، علی علیه السلام ، با چند سوار به سوی میدان رفت و ابو ایوب و یارانش را شکست داد و خیمه ای آنجا زد و نزد پدر بزرگوارش ، امام علی علیه السلام ، آمد و خبر پیروزی را به اطلاع حضرت رساند ؛ در اینحال حضرت علی علیه السلام گریه کرد و فرمود :
این اولین فتح و پیروزی به برکت حسین نصیب ما شد .
و اظهار داشت :
کشته شدن او را در کربلا با لب تشنه به یاد آوردم ؛ بگونه ای که اسب او گریزان و شیهه زنان می گوید :
امان و امان ! از دست امتی که فرزند دختر پیامبر خود را کشتند . (36)
ان لقتل الحسین حرارة فی قلوب المؤ منین لاتبرد اءبدا . (37)
بی گمان برای شهادت حسین علیه السلام سوز دلی جاودانه در دل مؤ منین وجود دارد .
رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

12 . (خاطره ایی یکتا)

روزی امام حسین علیه السلام نزد امام حسن مجتبی علیه السلام آمد و وقتی نگاهش به حضرت افتاد ، گریه کرد و امام حسن علیه السلام پرسید :
ای ابا عبدالله ! برای چه گریه می کنی ؟
امام حسین علیه السلام فرمود :
گریه ام بخاطر آنچیزی است که بر سر تو می آید .
امام حسن علیه السلام فرمود :
آنچه من گرفتارش خواهم شد ، زهری است که با نیرنگ به من می خورانند و با آن کشته می شوم و لیکن هیچ روزی چون روز (شهادت) تو نیست ای ابا عبدالله ! ؛ سی هزار نفر که خود را از امت جدمان ، محمد صلی الله علیه و آله و سلم ، دانسته و خود را مسلمان می نامند ، بر تو هجوم آورده و به کشتن و ریختن خون و هتک حرمت و اسیری خاندان و غارت خیمه های تو اقدام می کنند و آن هنگام نفرین و لعنت (خدا و فرشتگان) بر بنی امیه فرود آید و از آسمان خاکستر و خون ببارد و هر چیزی حتی حیوانات وحشی در بیابانها و ماهیان دریاها برای تو بگریند . (38)
من اءحبنا لم یحبنا لقرابة بیننا و بینه و لا لمعروف اسدیناه الیه ؛ انما احبنا لله و رسوله ، جاء معنا یوم القیامة کهاتین . (39)
کسی که ما را نه به جهت خویشاوندی و نیکی و احسان ما به او بلکه فقط برای خدا و رسول خدا دوست بدارد ، روز قیامت چون این دو (دو انگشت سبابه در کنار هم) با ما خواهد بود .
امام حسین علیه السلام

13 . (همنشین بهاران)

بعد از شهادت امام حسن مجتبی علیه السلام ، عده ای نزد امام حسین علیه السلام آمده و اظهار داشتند :
ای فرزند رسول خدا ! چند نفر از یاران ما به معاویه پیوسته و لیکن ما نزد شما آمدیم .
امام حسین علیه السلام فرمود :
در اینصورت من به شما بیش از بخشش معاویه به آنها ، هدیه می دهم .
ایشان گفتند :
جانمان فدای شما ؛ ما برای دین خود اینجا آمدیم .
امام حسین علیه السلام پس از سکوتی پر معنا ، فرمود :
آنچه می گویم ، قطره ای از دریاست ؛ کسی که ما را نه به جهت خویشاوندی و نیکی و احسان ما به او بلکه فقط برای خدا و رسول خدا دوست بدارد ، روز قیامت چون این دو (حضرت دو انگشت سبابه را کنار هم قرار داد . با ما خواهد بود . (40)
ان الحسین باب من اءبواب الجنة . (41)
بی گمان حسین دری از درهای بهشت است .
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

14 . (احسان و بخشش)

روزی بادیه نشینی نزد امام حسین علیه السلام آمد و گفت :
روزی از جدت ، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود : حاجات خود را یا از عرب شریف و یا مولای کریم و یا حامل قرآن و یا شخص گشاده رو بخواهید . و شما عرب بوده و کرامت سیرت شما و قرآن بین شما نازل شده است و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که هرگاه بخواهیم به او نظر کنیم ، به حسن و حسین بنگریم .
در اینحال وقتی امام حسین علیه السلام از حاجت و مشکلش پرسید ، او نیازش را روی زمین نوشت و حضرت فرمود :
از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود : نیکی و بخشش به افراد ، به قدر معرفت و شناخت ایشان است . (42) و پدرم فرمود : ارزش هر شخصی احسان و نیکوکاری اوست . (43) از اینرو از تو سه سؤ ال می پرسم ؛ اگر پاسخ دهی ، سه همیان و اگر دو سؤ ال را پاسخ دهی ، دو همیان و اگر یکی را جواب دهی ، یک همیان نقره و زر به تو می دهم .
آن مرد قبول کرد و حضرت پرسید :
بهترین عمل کدام است ؟
او جواب داد :
ایمان به خدا .
حضرت پرسید :
نجات از هلاکت به چه چیز است ؟
او پاسخ داد :
اطمینان به خدا .
امام حسین علیه السلام پرسید :
زینت عبد و بنده خدا به چیست ؟
او اظهار داشت :
علم و دانشی که تواءم با حلم و بردباری باشد .
حضرت پرسید :
اگر آنرا نداشت .
او پاسخ داد :
فقر تواءم با صبر و شکیبایی .
حضرت پرسید :
اگر آنرا نداشت .
آن مرد گفت :

صاعقه ای از آسمان فرود آید و او را نابود کند .
در اینحال امام حسین علیه السلام خندید و سه همیان نقره و زر به او عطا فرمود . (44)
من طلب رضی الناس بسخط الله و کله الله الی الناس . (45)
کسی که خشنودی مردم را با خشم و غضب الهی فراهم آورد ، خداوند او را به مردم وا گذارد .
امام حسین علیه السلام

15 . (وقتی پیروان معاویه کشته شوند)

بعد از اینکه معاویه حجر بن عدی را که از شیعیان ناب امام علی علیه السلام بود ، به شهادت رساند ، به مکه رفت و امام حسین علیه السلام را آنجا دید و گفت :
ای ابا عبدالله ! آیا از آنچه بر سر حجر بن عدی و یاران و پیروانش و شیعیان پدرت آوردیم ، با خبر شدی ؟
امام حسین علیه السلام وقتی از وقایع اتفاق افتاده پرسید ، معاویه گفت :
ایشان را کشته و کفن کرده و نمازشان خواندیم .
سیدالشهداء علیه السلام خنده ای نمود و فرمود :
ایشان دشمن تواند ای معاویه ! اگر ما پیروان ترا بکشیم ، بدون کفن و دفن و نماز ، رهایشان می کنیم ؛ خبر بدگویی تو درباره علی علیه السلام و تلاش تو در کینه توزی ما و عیبجویی تو از بنی هاشم ، به من رسید . از اینرو در خود فرو رو و از خویش حق را ، گرچه به زیانت باشد ، جویا شو ؛ بنابراین اگر نفس خویش را معیوبترین نفس ها نیافتی پس عیوب تو چه ناچیز و بی مقدار خواهد بود ! و ما به تو ستم کرده ایم !
ای معاویه ! جز در کمان خویش زه مبند و جز به هدف هود تیر میانداز و سوی ما از نزدیک تیر میفکن ؛ به خدا قسم بطور یقین تو درباره ما از کسی پیروی می کنی که در اسلام سابقه ای نداشته و نفاقش تازه نبوده و به فکر تو نیست ؛ پس به خود فکر کن یا ما را رها نما . (46)
ان اجود الناس من اعطی من لا یرجوه . (47)
بی گمان بخشنده ترین مردم ، کسی است که به افرادی عطا کند که امید پاداش و تلافی از آنها ندارد .
امام حسین علیه السلام

16 . (شفای مریض)

حبابه از شیعیان سیدالشهداء علیه السلام بود می گوید :
روزی نزد امام حسین (ع) رفته و بعد از سلام و احوالپرسی به من فرمود : ای حبابه ! چرا به دیدن ما نمی آیی ؟
گفتم :
به خاطر ناراحتی و مرضی است که مبتلا شده ام .
وقتی حضرت از مریضی اش پرسید ، حبابه صورتش را که به مرض برص مبتلا بود ، نشان داد و در اینحال امام حسین علیه السلام اندکی از آب مبارک کامش را روی آن نهاد و دعایی فرمود و همانندم که آثار برص از چهره او محو شد و حضرت فرمود :
ای حبابه ! شکر خدای را به جای آر ؛ خداوند آن را از تو دور کرد .
حبابه به سجده شکر رفت و پس از برداشتن سر از سجده ، امام حسین علیه السلام فرمود :
ای حبابه ! ما و شیعیانمان بر فطرت الهی هستیم و دیگران از آن بدورند . (48)
ایها الناس ! من جاد ساد و من بخل رذل . (49)
ای مردم ! سیادت و بزرگی از آن اهل جود و بخشش و رذالت و پستی برای بخیلان است .
امام حسین علیه السلام

17 . (دو دعوت)

روزی امام حسین علیه السلام از کنار فقراء و مساکین که در حال خوردن خوراک فقیرانه خود بودند ، عبور کرد که ایشان حضرت را به سفره غذای دعوت کردند و امام حسین علیه السلام نشست و با ایشان هم غذا شد و آیه شریفه (ان الله لا یحب المستکبرین) (50) را تلاوت فرمود و سپس به ایشان فرمود :
من دعوت شما را پذیرفتم ؛ پس شما نیز دعوت مرا بپذیرید .
در اینحال فقرا ، همگی ، به منزل حضرت رفته و امام علیه السلام از آنها پذیرایی به عمل آورد . (51)
حوایج الناس الیکم من نعم الله علیکم فلا تملوا النعم فتحور نقما . (52)
نیازهای مردم به شما از نعمت های الهی بر شماست ؛ پس این نعمت را از دست ندهید وگرنه موجب نقمت و بدبختی می شوند .
امام حسین علیه السلام

18 . (وصیت مرده)

روزی جوانی گریه کنان نزد امام حسین علیه السلام آمد و گفت :
مادرم بدون وصیت از دنیا رفت و با اینکه اموالی دارد ، مرا دستور داد که قبل از اطلاع شما دست به آن نزنیم .
در اینحال حضرت بپا خاست و با جوان نزد مادرش رفت و دعایی نمود تا خداوند متعال او را جهت تعیین وصیتش زنده کند ؛ ناگهان مادر آن جوان نشست و شهادت خود را به زبان آورد و به امام حسین علیه السلام نگاه کرد و گفت :
ای مولای من ! داخل شو و مرا به آنچه مربوط به خودت می باشد ، دستور ده .
امام حسین علیه السلام وارد شد و از او خواست تا وصیتش را بیان کند و او گفت :
یا بن رسول الله ! یک سوم اموالم را (اموالش را یک به یک شمرد .) به تو می دهم تا هر جا بخواهی به مصرف رسانی و اگر می دانی که فرزندانم از دوستان تو می باشند ، دو سوم بقیه را به ایشان می دهم و اگر مخالف شما باشند ، همه اموالم را بردار ؛ زیرا حقی برای مخالفین شما در اموال مؤ منین نیست .
سپس حضرت خواست تا کفن و دفن و نمازش را به عهده گیرد و بعد مرد . (53)
لو راءیتم المعروف رجلا ، راءیتموه حسنا جمیلا تسر الناظرین . (54)
اگر خوبی و نیکی مجسم می شد ، به صورت شخصی زیبا که بیننده را شادمان و مبهوت خود می ساخت ، آشکار می شد .
امام حسین علیه السلام

معاویه در صدد بود که ولیعهدی یزید را بین مردم استحکام بخشد ؛ از اینرو از هر فرصتی جهت گرفتن بیعت برای یزید استفاده می کرد .
وقتی امام حسین علیه السلام به مکه رفت ، مردان و زنان بنی هاشم و انصار و حتی با فرستادن نمایندگی ، تمام افراد حاضر از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در مکه گرد آورد تا مسائل سیاسی جامعه اسلامی را به مسلمانان گوشزد نماید ؛ از اینرو حضرت به پا خاست و فرمود :
آنچه را این سرکش عصیانگر نسبت به ما و شیعیانمان انجام داده ، می دانید ؛ از شما می خواهم که اگر گرفتارم راست باشد ، تصدیق و گرنه ، تکذیبم کنید ؛ از شما می خواهم که بخاطر خدای متعال و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و قرابت من با پیامبرتان ، سخنان مرا گوش داده و نوشته و در دیار خود به مسلمانان و افراد مورد وثوق ابلاغ کنید .
ایشان را به حق ما که می دانید دعوت کنید ؛ به یقین من از نابودی و اضمحلال این امر (خلافت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم) و حق الهی ترسانم ؛ خداوند تمام کننده نور خود است ؛ گر چه کفار را ناپسند آید .
شما را به خدا ، آیا می دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بین خود و علی بن ابیطالب پیوند برادری بست و فرمود : تو برادر من و من برادر تو در دنیا و آخرت هستیم .
همگی تاءیید کردند و امام حسین علیه السلام ادامه داد :
شما را به خدا ، آیا می دانید رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم زمینی را خرید و مسجد و ده منزل در آن بنا فرمود که خانه علی علیه السلام را بین آنها قرار داد و تمام درهای ورودی به مسجد ، غیر از در خانه علی را بست و فرمود : من به اختیار خود این کار را نکردم بلکه خداوند متعال مرا دستور داد که درهای منازل را بسته و در خانه علی به مسجد گشوده باشد . و همچنین جز علی همه مسلمانان را از خوابیدن در مسجد باز داشت و در مسجد فرزندانی برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام متولد شدند ؟
همه پذیرفته و امام حسین علیه السلام فرمود :
شما را به خدا ، آیا می دانید که عمر بن خطاب رخنه ای در دیوار خانه اش که رو به مسجد بود ، ایجاد کرد و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را منع فرمود و سپس در خطبه ایی اظهار داشت : خداوند مرا دستور داد تا مسجد پاکی که غیر از خود و برادرم و فرزندانش ، کسی آنجا مسکن

نگزیند ، بنا کنم . ؟
همگی قبول نموده و حضرت سیدالشهداء علیه السلام فرمود :
شما را به خدا ، آیا می دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روز غدیر خم ولایت علی بن ابیطالب را به آوای بلند ابلاغ فرمود و از مردم خواست که حاضران به غایبان اطلاع دهند ؟ .
همگی تاءیید نموده و امام حسین علیه السلام فرمود :
شما را به خدا ، آیا می دانید که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در جنگ تبوک فرمود : تو (علی) برای من به منزله هارون برای موسی می باشی و تو ولی هر مؤ منی بعد از من هستی ؟ .
همگی قبول کرده و حضرت سیدالشهداء علیه السلام فرمود :
شما را به خدا ، آیا می دانید که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مباهله جز علی و فاطمه و دو فرزندشان ، کسی را نیاورد ؟ .
همگی اعتراف کرده و امام حسین علیه السلام فرمود :
شما را به خدا ، آیا می دانید که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم پرچم را روز خیبر به علی داد و فرمود : پرچم مسلمانان را به شخصی که محبوب خدا و رسول خدا بوده و او نیز خدا و رسولش را دوست می دارد و از میدان نبرد فرار نمی کند و خداوند به دست او فتح و پیروزی را نصیب ما می کند ، می دهم . ؟
همگی اقرار نموده و حضرت علیه السلام ادامه یابد :
شما را به خدا ، آیا می دانید با هر سختی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مواجه می شد ، به جهت اطمینانی که به علی داشت ، او را برای حل مشکل روانه می ساخت و هیچ وقت علی را به نام صدا نزد ؛ بلکه با عنوان برادر خطاب می نمود ؟
همگی پذیرفته و امام حسین علیه السلام ادامه داد :
آیا می دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم علی را برای ابلاغ سوره برائت اعزام فرمود و گفت : دین مرا جز خودم و یا شخصی که از من باشد ، تبلیغ نمی کند . ؟
همگی قبول کرده و حضرت ادامه داد :
آیا می دانید که بین علی و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هر روز و شبی دیدار خصوصی برقرار بود و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مطالبی را به او بیان می فرمود ؟
همگی پذیرفته و امام حسین علیه السلام فرمود :
آیا می دانید که وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به فاطمه علیها السلام فرمود : ترا به همسری بهترین اهل بیتم ، پیشترین ایشان در اسلام و حلیم ترین و عالم ترین ایشان در آوردم ، علی را به جعفر و حمزه برتری داد ؟

همگی اقرار کرده و حضرت سیدالشهداء علیه السلام فرمود :
آیا می دانید که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود : من برترین فرزند آدم و علی ، برادرم ، سرور عرب و فاطمه ، سرور بانوان بهشتی و حسن و حسین ، دو فرزند من ، دو آقای جوانان اهل بهشتند ؟
همگی اعتراف کرده و امام علیه السلام ادامه داد :
آیا می دانید که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم علی را دستور داد تا او را غسل دهد و فرمود که جبرئیل او را در این کار یاری می کند ؟
همگی تاءیید کرده و امام حسین علیه السلام اظهار داشت :
آیا رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در آخرین خطبه خود نفرمود : بطور یقین بین شما دو چیز گرانبها ، کتاب خدا و اهل بیتم ، را قرار دادم ؛ پس به این دو تمسک کنید تا هرگز گمراه نشوید ؟
همگی تاءیید کرده و حضرت سیدالشهداء علیه السلام فرمود :
شما را به خدا ، مگر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نفرمود : اظهار دوستی با من بدون حب علی در دل دروغ است ؛ کسی که علی را دشمن دارد ، دوست من نیست . شخصی پرسید : چطور می شود ای رسول خدا حضرت فرمود : زیرا علی از من است و من از اویم ؛ هر که او را دوست بدارد ، مرا دوست داشته و هر که مرا دوست بدارد ، خدا را دوست دارد . کسی که با علی دشمنی کند ، مرا دشمن داشته و هر که مرا دشمن دارد ، با خدا دشمن است . ؟
همه قبول کرده و گفتند :
آری ؛ به خدا ، تمام اینها را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدیم .
و سپس آرام آرام پراکنده شدند . (55)
علی الاسلام السلام اذ قد بلیت الامة براع مثل یزید . (56)
نابودی اسلام وقتی است که امت اسلام به فرمانروایی چون یزید گرفتار شود .
امام حسین علیه السلام

20 . (جنگ سرد)

بعد از به هلاکت رسیدن معاویه ، ضحاک بن قیس کفن او را برداشت و بر منبر او خواند و دفنش کرد و پیام تسلیتی به یزید که در حوران خوشگذرانی می کرد ، فرستاد و از او خواست تا هر چه سریع تر به شام آید و از مردم بیعت دوباره گیرد .
یزید با دریافت نامه ، به راه افتاد و بعد از سه روز از دفن معاویه به دمشق رسید و ضحاک بن قیس به استقبالش رفت و با هم بر سر قبر معاویه رفته و نمازی آنجا خواند و سپس یزید با ایراد خطبه ای به مردم گفت :
ما یاران حق و دین هستیم ؛ بر شما مژده باد ای اهل شام ! همیشه خیر و صلاح در بین شما بود . بزودی بین من و اهل عراق جنگ بزرگی رخ خواهد داد ؛ زیرا سه شب قبل خوابی دیدم که بین من و اهل عراق نهر خونی به تندی جاری است و هر چه خواستم از آن عبور کرد . (57)
مردم شام ندا سر دادند :
ما را هر جا خواستی ببر ؛ شمشیرهایمان که اهل عراق آنها را در صفین دیدند ، با تست .
یزید به کارگزاران خود در مناطق مختلف ، طی نامه ای خبر مرگ معاویه را اعلام کرد و به ولید بن عتیبه ، والی مدینه ، نوشت :
معاویه طی عهد و پیمانی با من ، مرا از خاندان ابو تراب برحذر نمود ؛ خداوند یاور عثمان مظلوم از خاندان ابوسفیان که همه از یاران حق و خواهان عدل می باشند ، است . وقتی نامه ای به دستت رسید ، از اهل مدینه بیعت بگیر .
سپس در کاغذ کوچکی نوشت :
از حسین ، عبدالله بن عمر ، عبدالرحمن بن ابی بکر و عبدالله بن زبیر بیعت محکمی بگیر و هر کسی از ایشان خودداری کرد ، سرش را بزن و به من بفرست . (58)
پس از رسیدن نامه ، ولید با مروان مشورت کرد و عبدالله بن عمرو را سوی امام حسین علیه السلام و آن سه فرستاد تا به دارالاماره آیند .
بعد از اینکه فرستاده ولید رفت و پیام را ابلاغ کرد ، عبدالله بن زبیر به امام حسین علیه السلام گفت :
اکنون وقت دیدار با ولید نیست ، با این وصف ، خیر و صلاحی در این کار نمی بینم ؛ شما فکر می کنید در این ساعت برای چه ما را خواسته است ؟
امام حسین علیه السلام فرمود :
از آنجا که دیشب در عالم رؤ یا ، آتش سوزی در خانه معاویه و منبرش را

واژگون دیدم ، معاویه مرده است ؛ از اینرو قبل از پخش خبر بین مردم ، ما را جهت بیعت با یزید احضار کرده اند .
سپس حضرت به منزل رفت و بعد از دو رکعت نماز و دعا و نیایش به درگاه الهی ، عده ای از یاران جوان خود را گرد آورد و فرمود :
ولید مرا خواسته و می خواهد تکلیفی بر گردنم نهد که اجابتش نمی کنم ؛ با من آمده و پشت در بایستید ؛ اگر صدایم را بلند کرده و شما را خواستم ، شمشیرکشان داخل شده و شتاب مکنید ؛ هر کسی را که دیدید می خواهد مرا بکشد ، به قتل رسانید .
امام حسین علیه السلام با یارانش به راه افتاد و خود داخل دارالاماره شد و بعد از مشاهده مروان در کنار ولید ، فرمود :
صله ارحام بهتر از قطع رابطه است ؛ خداوند بین شما دو نفر را اصلاح کند . آیا از معاویه خبری رسیده است ؛ او مریض بود ؛ حالش چطور است ؟
ولید آهی کشید و خبر مرگ معاویه را داد و گفت :
ترا جهت بیعت با یزید اینجا خواندم ؛ مردم با او بیعت کرده اند .
امام حسین علیه السلام فرمود :
بطور یقین بیعت شخصی چون من نباید در خفا و پنهانی انجام گیرد ؛ گمان نمی کنم شما به بیعت نهانی من اکتفا کنید ؛ فردا ما را در کنار مردم به بیعت فرا خوان . (59)
در اینحال مروان گفت :
قسم به خدا ، در این لحظه اگر حسین بیعت نکرده از اینجا برود ، دیگر توان دسترسی به او را نخواهی داشت و بینمان کشتار رخ خواهد داد ؛ او را به زندان افکن تا بیعت کند و یا سر از تنش جدا کن .
امام حسین علیه السلام برآشفت و فرمود :
ای پسر زرقاء ! تو مرا می کشی یا او ؟ ! اگر کسی بخواهد چنین کاری کند ، زمین را با خونش آبیاری می کنم ؛ می خواهی ، آزمایش کن .
سپس حضرت علیه السلام رو به ولید فرمود :
ای امیر ! ما خاندان نبوت ، معدن رسالت ، محل رفت و آمد فرشتگان و رحمت الهی هستیم ؛ خداوند رحمتش را به واسطه ما آغاز و پایان می دهد . یزید مردی فاسق ، شرابخوار ، قاتل افراد بی گناه و زیر پا نهنده دستورات الهی است ؛ از اینرو شخصی چون من با او بیعت نمی کند ؛ منتظر می شویم تا ببینیم کدام یک از ما سزاوار خلافت در بیعت است . به یقین از جدم ، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ، شنیدم که می فرمود :
خلافت بر فرزندان ابوسفیان حرام است . پس چگونه با خاندانی که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر ایشان اینگونه فرمود ، بیعت کنم ؟ (60)

در اینحال که صدای حضرت بلند شده بود ، جوانان همراه امام علیه السلام خواستند با شمشیرهای آخته داخل شوند که ناگهان حضرت از مجلس خارج شد و همگی به منازل خود رفته (61) و مروان به ولید گفت :
حرف مرا گوش نکردی ؛ دیگر چنین فرصتی به تو دست نخواهد داد .
ولید گفت : :
وای بر تو ! از من می خواهی از کشتن او دین و دنیایم را از دست بدهم ؛ قسم بخدا ، دوست ندارم دنیا را صاحب شوم و حسین بن علی را بکشم ؛ به خدا سوگند ، گمان نمی کنم کسی با کشتن حسین جز به خفت و سبکی میزان اعمالش خدا را دیدار کند ؛ خداوند به او نظر رحمت ننموده و او را از پلیدی پاک نکرده و برای او عذاب دردناکی خواهد بود .
مروان گفت :
اگر عقیده ات این است ، پس درست عمل کردی . (62)
شب همانروز امام حسین علیه السلام بر مزار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رفت و نوری از قبر درخشید و حضرت سیدالشهداء فرمود :
سلام بر تو ای رسول خدا ! من حسین ، فرزند فاطمه ، در دانه تو و فرزند عزیزت ، نوه تو که مرا بین امتت جانشین قرار دادی ؛ گواه باش ای پیامبر خدا ! بطور یقین ایشان مرا خوار نمودند ؛ این شکوه من به شماست تا به دیدارتان نائل شوم . (63)
امام حسین علیه السلام فردای روزی که به دار الاماره ولید رفت ، جهت شنیدن اخبار از منزل بیرون آمده بود که مروان حضرت را دید و گفت :
نصیحتی می کنمت ، گوش ده تا به صلاح آیی . با امیر المؤ منین ، یزید ، بیعت کن ؛ بطور یقین آن برای دین و دنیای تو بهتر است .
امام حسین علیه السلام فرمود :
انا لله و انا الیه راجعون و علی الاسلام السلام اذ قد بلیت الامة براع مثل یزید .
به یقین ما از آن خدائیم و به سوی او می رویم ، اگر امت مبتلا به امیری چون یزید گردد ، اسلام نابود می شود .
و سپس حضرت علیه السلام ادامه داد :
وای بر تو ! آیا مرا به بیعت با مردی فاسق چون یزید دستور می دهی ؛ سخنی بیهوده گفتی ای گمراه بزرگ ! تو را سرزنش نمی کنم ؛ زیرا تو ملعونی هستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در صلب پدرت ، حکم بن ابی العاص ، ترا لعن و نفرین نمود . به یقین نفرین شده رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نمی تواند جز به بیعت با یزید دعوت کند .
ای دشمن خدا ! از من دور شو ؛ بطور یقین ما اهل بیت روسل خداییم صلی الله علیه و آله و سلم ؛ حق در خاندان ماست و زبان ما جز به حق سخن نگوید ؛ از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می

فرمود : خلافت بر آل سفیان و بر کسانی که به اکراه اسلام آورده و فرزندانشان ، حرام است ؛ هر گاه معاویه را بر منبرم دیدید ، دلش را بشکافید . قسم بخدا ، اهل مدینه او را بر منبر جدم دیدند و دستور را به انجام نرساندند و اکنون خداوند ایشان را به فرزندش ، یزید ، که خداوند در آتش جهنم عذابش را زیاد کند ، مبتلا نمود ؛ ای مروان ! وای بر تو ! از من دور شو ؛ به یقین تو رجس و پلیدی و ما خاندان پاکی و طهارتیم که خداوند متعال آیه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اءهل البیت و یطهرکم تطهیرا را در رابطه با ما به پیغمبرش نازل فرمود : ای پسر زرقاء ! ترا به آنچه روز قیامت جدم ، درباره حق من و یزید از تو می پرسد ، مژده می دهم . (64)

ان الله فی الجنة درجات لن تنالها الا بالشهادة . (65)

بطور یقین در بهشت برای تو (امام حسین علیه السلام) درجاتی است که جز به شهادت به آن نائل نمی شوی .

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

21 . (بر مزار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم)

ولید عصر فردای آن واقعه در دارالاماره ، عده ای را سوی امام حسین علیه السلام جهت بیعت فرستاد و حضرت فرمود :
تا فردا صبر کنید تا ببینم چه می شود .
شب شد و امام حسین علیه السلام بر مزار رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رفت و پس از دو رکعت نماز با خدای خویش راز و نیاز کرد و فرمود :
بارالها ! این قبر پیغمبرت ، محمد صلی الله علیه و آله و سلم ، است و من فرزند دختر محمدم صلی الله علیه و آله و سلم و تو آنچه را بر من پیش آمده می دانی ؛ خدایا ! به یقین من امور نیک و پسندیده را دوست داشته و امور ناپسند و زشت را ناروا می شمارم ؛ ای صاحب جلال و کرامت ! به حق این مزار و آنکس که در آنست ، آنچه را برای من برگزینی ، خشنودم .
سپس حضرت شروع به گریه کرد و نزدیکی صبح لحظه ای به خواب رفت و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در میان فرشتگان دید که او را به سینه مبارکش چسباند و بین دو چشمش را بوسید و فرمود :
فرزندم ! ای حسین ! بزودی ترا در کربلا کشته و سر بریده با لب تشنه خواهم دید ؛ خداوند شفاعت مرا شامل ایشان نکرده و راه گریزی از دست پروردگار متعال نخواهند داشت ؛ ای محبوب من ! ای حسین ! پدر و مادرت و برادرت نزد من آمده و اکنون مشتاق دیدار تواند ؛ بطور یقین در بهشت درجاتی برای تو است که جز با شهادت به آن نائل نمی شوی . (66)
ایها الناس نافسوا فی المکارم و سارعوا فی المغانم . (67)
ای مردم ! در فراگیری صفات نیکو و پسندیده و ثمرات با ارزش معنوی و الهی از یکدیگر پیشی گیرید .
امام حسین علیه السلام

22 . (آخرین گفتگو)

وقتی عدم سازش امام حسین علیه السلام با یزید قطعی شد ، محمد حنفیه خدمت حضرت رسید و گفت
برادرم ! تو محبوب ترین و عزیزترین مردم نزد من هستی و اطاعت از تو بر من واجب است ؛ زیرا خداوند ترا بر من برتری داد . و از بزرگان بهشت گرداند . به خدا سوگند آنچه را خیر و صلاح کسی تشخیص دهم ، نهان نمی کنم ؛ از آنجا که تو آمیخته اصل و نفس و روح و هستی من می باشی ، ترا سزاوارتر از همه در این راستا می دانم . از اینرو تا آنجا که ممکن است در شهری اقامت مکن و با فرستادن نمایندگانی به سوی مردم ، آنان را به بیعت با خود دعوت نما ؛ اگر با تو بیعت کنند ، خدا را سپاس نموده و گرنه ، باز به تو آسیبی نمی رسد . با ورود به شهری می ترسم بین مردم اختلاف افتاده و گروهی از تو پشتیبانی کرده و گروه دیگر علیه تو بپا خیزند و کار به خونریزی کشیده و هدف تیر و بلا قرار گیری و خون بهترین فرد این امت ضایع و خانواده اش ذلیل شود .
امام حسین علیه السلام پرسید :
به عقیده تو به کجا روم ؟
محمد حنفیه گفت :
فکر می کنم بهتر است که وارد شهر مکه شوی و اگر آنجا نیز برای شما امنیت نبود ، به بیابان و کوهها و از دیاری به دیار دیگر روی تا ببینیم کار مردم به کجا می انجامد ؛ امیدوارم با درک صحیح و اراده آهنین خود ، مشکلات پیش روی را با موفقیت تمام ، یکی پس از دیگری ، برطرف کنی . (68)
امام حسین علیه السلام فرمود :
برادرم ! اگر در دنیا هیچ ماءوی و پناهی نباشد ، با یزید بیعت نخواهم کرد ؛ بخدا سوگند ، اگر در صخره های کوهستان و یا لانه حیوانات بیابان روم ، مرا یافته و خواهند کشند . (گریه محمد حنفیه) خداوند ترا پاداش خیر دهد که خیر خواهی نمودی و لیکن من تصمیم گرفته ام که برادران و فرزندان ایشان و شیعیانم که بینش و منش شان با من یکی است ، به سوی مکه حرکت کنم و اما تو در مدینه بمان و اوضاع و احوال اینجا را دقیق زیر نظر بگیر و به من گزارش کن . (69)
مرحبا بالقتل فی سبیل الله و لکنکم لا تقدرون علی هدم مجدی و محو عزتی و شرفی فاذا لا ابالی من القتل . (70)
چه زیباست کشته شدن در راه خدا و لیکن شما مجد و عظمت و عزت و شرف مرا نمی توانید نابود کنید ؛ در اینصورت من از مرگ واهمه ای ندارم

.
امام حسین علیه السلام

23 . (وصیت نامه امام حسین علیه السلام)

حضرت سیدالشهداء علیه السلام هنگام حرکت از مدینه بسوی مکه وصیت نامه ذیل را نوشت و با انگشتری خویش مهر کرد و به برادرش ، محمد حنفیه داد .

به نام خداوند بخشنده مهربان

بطور یقین حسین گواهی می دهد که خدایی جز الله نیست و شریکی برای او وجود ندارد و محمد بنده و فرستاده اوست که آیین حق را از نزد حق تعالی آورد .

او گواهی می دهد که بهشت و جهنم حق است و روز قیامت بی گمان به وقوع می پیوندد و خداوند متعال انسانها را از قبرها بر می انگیزد .

بی شک من برا تفریح و خوشگذرانی و اظهار کبر و فساد و ظلم از مدینه خارج نشدم بلکه جز این نیست که برای صلاح در امت جدم ، سفر را آغاز کرده و می خواهم امر به نیکی و نهی از زشتی کرده و به سیرت جدم و پدرم ، علی بن ابیطالب ، رفتار کنم ؛ هر کس این حقیقت را از من بپذیرد و از من پیروی کند ، راه خدا را برگزیده و گرنه ، صبر می کنم تا خداوند متعال بین من و این قوم به حق داوری کند و او بهترین داوران است .

برادرم ! این وصیت من به تو است و توفیق من جز از خدا نیست و به خدا توکل کرده و بازگشتم به سوی اوست . (71)

بالحسین تسعدون و به تشقون . (72)

تنها ره سعادت و خوشبختی و یا شقاوت و بدبختی شما به واسطه حسین است .

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

کوفیان شنیدند که حسین علیه السلام از بیعت با یزید امتناع ورزیده و به مکه رهسپار شده است ؛ از اینرو شیعیان در خانه سلیمان بن صرد خزاعی گرد آمدند و سلیمان به ایشان گفت :
اگر می دانید که او را یاری کرده و علیه دشمنش جهاد می کنید ، با فرستادن نامه او را آگاه سازید و اگر در یاریش سستی می کنید ، او را قریب ندهید .
همه اظهار یاری نموده و در نامه ای نوشتند :
بسم الله الرحمن الرحیم
از سلیمان بن صرد و مسیب نجبه و رفاعة بن شداد و حبیب بن مظاهر و شیعیان از اهل کوفه .
سلام علیک
سپاس خدای را که دشمن ستمگر ترا میراند و نابود ساخت ؛ کسی که غاصبانه اموال امت اسلامی را به دست گرفت و بدون رضایت ایشان ، بر آنها فرمانروایی کرد ؛ نیکان ایشان را بکشت و اشرار را باقی گذاشت و مال خدا را به دست ستمگران و مترفان خوشگذران روزگار داد ؛ پس او چون قوم ثمود ، از رحمت خدا دور باد .
ما را امام و پیشوایی نیست ؛ از اینرو سوی ما بیا ؛ امید الهی است که ما را بر کنار حق گرد آورد . اکنون نعمان بن بشیر در قصر امارت است و لیکن ما در نماز جمعه و عید او شرکت نمی کنیم . اگر بفهمیم که سوی ما می آیی ، او را بیرون رانده و سوی شام روانه اش می کنیم . انشاءالله .
این نامه را با عبدالله بن مسمع همدانی و عبدالله بن وال تیمی برای امام حسین علیه السلام فرستادند که دوم ماه مبارک رمضان به مکه رسیدند و پس از دو روز همراه قیس بن مسهر صیداوی و عبدالرحمن بن عبدالله بن شداد ارحبی و عمارة بن عبدالله سلولی حدود 150 نامه دیگر به حضرت فرستادند و پس از دو روز نامه ای چنین نگاشته :
بسم الله الرحمن الرحیم
به : حسین بن علی علیهما السلام
از : شیعیانش
اما بعد ؛ بشتاب که مردم چشم به راه تو دارند و غیر از تو کسی را نمی خواهند . عجله کن ؛ عجله کن ؛ عجله کن ؛ عجله کن .
والسلام
و با هانی بن هانی سبیعی و سعید بن عبدالله به حضرت فرستادند .
و به دنبال این ، شبث بن ربعی و حجار بن ابجر و یزید بن الحارث و عروة

بن قیس احمسی و عمرو بن حجاج زبیدی و محمد بن عمیر تمیمی که از اشراف کوفه بود ، نوشتند :
طراوت و سرسبزی ما را فرا گرفت و میوه ها رسیده و هرگاه بخواهی ، بر لشکری آماده فرمان ، فرود آ .
در این حال امام حسین علیه السلام دو رکعت نماز بین رکن و مقام بپا داشت و از خداوند متعال خیر خواست و نامه ای چنین نوشت :
بسم الله الرحمن الرحیم
از : حسین بن علی
به : مسلمانان و مؤ منان
اما بعد ، هانی و سعید نامه های شما را که آخرین مکاتبه شما بود ، آوردند ؛ خواسته همه شما این بود که امامی ندارید و من سوی شما بیایم تا شاید خداوند شما را هدایت کند . من مسلم بن عقیل ، برادر و پسر عم خود را که مورد اطمینان من است ، سوی شما می فرستم . اگر او راءی و همت خردمندان و افراد فاضل شما را آنطور که در نامه هایتان نوشته بودید ، تاءیید کرد ، به زودی نزد شما خواهم آمد ؛ انشاءالله . قسم به جانم ، امام نیست جز کسی که به کتاب خدا حکم و عدل و داد را برپا کند و دین حق را مطیع باشد و خویشتن را بدور از هواهای نفسانی ، فقط در اختیار ذات الهی قرار دهد .
والسلام
و با مسلم بن عقیل (73) به کوفه فرستاد .
لان یرضی عنی اءحب الی من اءن یکون لی حمر النعم . (74)
خشنودی حسین از من برای من بهتر از این است که برای من شتران سرخ موی باشد .
رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

مسلم بن عقیل جهت اجرای فرامین امام حسین علیه السلام در نیمه ماه مبارک رمضان از مکه سوی کوفه حرکت کند و لیکن نخست به مدینه آمد و در مسجد النبی صلی الله علیه و آله و سلم نماز گزارد و با خانواده خود وداع کرد و با دو راهنما به راه افتاد و پس از پیمودن مسافت چند روزه ، فهمیدند که راه را گم کرده اند .
گم کردن راه از یک سو و تشنگی شدید از سوی دیگر مانع بزرگی بر ادامه راه بود که مسلم بن عقیل را واداشت تا به امام حسین علیه السلام نامه ای چنین نوشت :
اما بعد ؛ از مدینه با دو راهنما به راه افتاده و راه را گم کردیم و آن دو جان سپردند و لیکن ما توانستیم خود را در مکانی به نام مضیق به آب برسانیم ؛ بدین جهت این سفر بدین جهت این سفر را به فال بد گرفتم ؛ اگر نظر شما نیز این چنین باشد ، مرا معاف داشته و دیگری را بفرستید .
والسلام
و با قیس بن مسهر به امام حسین علیه السلام فرستاد .
امام حسین علیه السلام در پاسخ نامه ، نوشت :
اما بعد ؛ خوف آن دارم که ترس تو موجب تغییر تصمیمت شده باشد ؛ به راهت ادامه بده .
والسلام
وقتی نامه به دست مسلم رسید ، به راه افتاد و پنجم شوال در کوفه به خانه مختار بن ابی عبیده وارد شد و شیعیان نزد وی آمده و مسلم نامه حضرت را به ایشان خواند و آنها بگریستند ؛ در اینحال عابس بن شبیب شاکری برخاست و بعد از حمد و سپاس الهی گفت :
من از طرف مردم چیزی نمی گویم ؛ زیرا نمی دانم در دل ایشان چیست و تو را به آنها فریب نمی دهم . به خدا قسم ، دعوت شما را اجابت کرده و با دشمن شما به جهاد برخاسته و در رکاب شما با این شمشیر بر آنها تاخته تا خدا را ملاقات کنم و این را جز برای ثواب الهی انجام نمی دهم .
در این میان ، حبیب بن مظاهر بپا خاست و گفت :
به خدایی که جز او معبودی نیست ، من با او هم عقیده ام .
سرانجام هیجده هزار نفر (75) با مسلم بن عقیل بیعت کرده و مسلم ، اینرا طی نامه ای به حضرت نوشت و امام علیه السلام را برای آمدن به کوفه ترغیب نمود .
در آن روی سکه ، نعمان بن بشیر ، فرماندار و والی کوفه ، بالای منبر رفت و بعد از حمد و سپای الهی گفت :

اما بعد ؛ ای بندگان خدا ! از خدا بترسید و به سوی فتنه و تفرقه شتاب مکنید که در آن مردان هلاک شده و خونها ریخته و اموال به تاراج می رود ؛ کسی که به جنگ من نیاید ، به جنگ او نمی روم ؛ شما را از خواب بیدار نمی کنم (آرامش تان را به هم نمی زنم) و شما را به جان یکدیگر نمی اندازم و به تهمت و گمان بد کسی را دستگیر نمی کنم و لکن اگر بیعت خود را شکسته و با پیشوای خود به مخالفت برخیزید ، شما را از دم شمشیرم خواهم گذراند ؛ گرچه یاوری نداشته باشم . امیدوارم که بین شما و حق شناس بیشتر از پیروان باطل که هلاک می شوند ، باشد .
عبدالله بن مسلم ÙÀبا بنی امیه هم پیمان بود ، برخاست و نعمان را به شدت عمل فرا خواند و سپس به یزید در نامه ای نوشت :
مسلم بن عقیل به کوفه آمده و شیعیان به نام حسین بن علی با او بیعت می کنند ؛ اگر کوفه را می خواهی ، مردی قاطع ، چون خودت ، را به کوفه بفرست ؛ زیرا نعمان بن بشیر شخصی ضعیف و یا اینکه خود را به سستی زده است .
عمارة بن عقبه و عمر بن سعد بن ابی وقاص نیز شبیه این نامه را به یزید نوشتند و یزید وقتی این نامه ها را دید ، سرجون (76) ، را فرا خواند و از او نظر خواهی کرد و سرجون گفت :
اگر معاویه زنده شود ، راءی او را می پذیری ؟
وقتی یزید جواب مثبت داد ، او فرمان ولایت عبیدالله بن زیاد را بر کوفه و بصره که معاویه هنگام مرگ دستور نوشتنش را داده بود ، به یزید نشان داد و با اینکه یزید میانه خوبی با عبیدالله بن زیاد نداشت ، او را به همان منصب ، نصب کرد ؛ وقتی حکم یزید به عبیدالله ابلاغ شد ، او با حدود پانصد نفر ، بی درنگ به سوی کوفه راه افتاد .
مردم کوفه در انتظار ورود امام حسین علیه السلام آماده بودند ؛ وقتی عبیدالله بن زیاد با عمامه سیاه و چهره پوشیده وارد کوفه شد ، مردم گمان کردند که حضرت است و از اینرو همه بر او سلام کرده و خوشآمد می گفتند . ولیکن پس از مدتی فهمیدند که او عبیدالله بن زیاد است .
عبیدالله با شگرد خاصی خود را به در قصر امارت رساند و لیکن از آنجا که نعمان نیز گمان می کرد او حسین بن علی علیه السلام است ، از بالای قصر ندا زد :
امانتی را که به من سپرده اند ، به تو نمی دهم ؛ یا بن رسول الله !
در اینحال ابن زیاد گفت :
در را باز کن ؛ خیر نبینی ؛ شبت دراز شد .
مردی او را شناخت و فریاد زد که ای مردم ! قسم به خدا ، او ابن زیاد است .
مردم شروع به پرتاب سنگریزه و غیره بر ابن زیاد نمودند و نعمان به

سرعت در قصر را باز کرد و او وارد شد و پس از مدتی به ناچار مردم پراکنده شدند و صبح فردا ، منادی ندا زد و مردم در مسجد جمع شدند و ابن زیاد بر منبر رفت و در سخنرانی خود گفت :
امیرالمؤ منین ، ولایت شما و شهرتان را به من عطا کرد و مرا دستور داد تا ستمدیده تان را داد دهم و به محرومان رسیدگی و به فرمانبر شما احسان کنم . شمشیر و تازیانه من بر نافرمانتان به کار می رود ؛ بنابراین هر کسی باید مراقب خود باشد ؛ تا به گفته ام عمل نکنم برای شما فایده ای ندارد .
پس از اینکه از منبر فرود آمد ، دستور داد تا نام بزرگان کوفه در محله های مختلف شهر را برای او نوشته و ایشان اسامی پیروان یزید و خوارج و مخالفان دربار را مشخص کنند و گرنه هر فتنه جویی و عمل خلاف مصلحت در حوزه استحفاظی آنان ، بر عهده ایشان خواهد بود و هیچ تعهدی برای آنان بر گردن ابن زیاد نبوده و خون و مال شان برای او حلال خواهد بود و هر محله ای که یاغی و سرکش در آن یافت شود که اسمش را به او نداده باشند ، رئیس و بزرگ آن محله را بر در خانه اش به دار آویخته و اهالی آن محله از عطا و بخشش او به دور خواهند بود .
وقتی مسلم بن عقیل سخنان عبیدالله را شنید ، شبانه از خانه مختار بیرون آمد و سوی منزل هانی رفت و شیعیان بطور مخفیانه نزد او رفت و آمد می نمودند .
شریک بم اعور که از شیعیان بود و همراه عبیدالله به کوفه آمد ، در خانه هانی سکنی گزیده بود و از قضای روزگار مریض شد و ابن زیاد کسی را فرستاد تا اطلاع دهد که شب جهت عیادت به منزل هانی خواهد آمد ؛ از اینرو شریک به مسلم گفت :
همه ما خواهان هلاکت ابن زیاد هستیم ؛ پس در صندوق خانه و پستو بایست و وقتی ابن زیاد نشست ، بیرون آی و او را بکش .
در اینحال پس از چند لحظه ، ابن زیاد آمد و نشست و لیکن شریک هر چه منتظر شد ، دید مسلم بیرون نیامد و از اینرو با خواندن برخی اشعار و اظهار سخنانی خاص ، مسلم را به انجام مقصود فرا خواند (77) ولیکن بدون هیچ اقدامی ، ابن زیاد مجلس را ترک گفت و شریک از مسلم علت بیرون نیامدن را پرسید و او گفت :
به دو علت او را نکشتم ؛ یکی اینکه علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت فرمود که اسلام ، کشتن ناگهانی را منع می کند و دوم اینکه زن هانی ضمن گریه و زاری مرا قسم داد که در خانه شان اقدام به این کار نکنم .
در اینحال هانی گفت :
وای بر او ! (زنش) مرا و خودش را به قتلگاه برد و در آنچه از او می

گریخت ، افتاد .
در آنسوی سکه ، ابن زیاد برای یافتن مسلم مبلغ زیادی را به یکی از غلامانش ، معقل ، داد و گفت :
این پول را بگیر و با آن مسلم بن عقیل و یارانش را شناسایی کن .
معقل در خلال جستجوی خود فهمید که مسلم بن عوسجه در مسجدی که مسلم بن عقیل نماز بپا می دارد ، برای امام حسین علیه السلام بیعت می گیرد ؛ از اینرو نماز را در مسجد خواند و نزد مسلم بن عوسجه آمد و گفت :
ای بنده خدا ! من از اهل شام هستم ؛ خداوند به دوستی اهل بیت بر من منت نهاده و این سه هزار درهم را می خواهم به کسی دهم که شنیده ام تازه به کوفه آمده و برای فرزند دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیعت می گیرد ؛ از چند نفر پرسیدم و ترا نشانم دادند که آن خانواده را می شناسی ؛ از اینرو نزد تو آمدم تا این پول را بگیری و مرا جهت بیعت پیش او بری و اگر خواستی ، قبل از رفتن ، از من بیعت بگیر .
مسلم بن عوسجه گفت :
از دیدار تو خوشحالم که خداوند با تو اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را یاری می کند و لیکن صلاح نمی دانم که قبل از تمام شدن کار ، مردم از این مسئله آگاه شوند .
سرانجام مسلم بن عوسجه از او بیعت تواءم با پیمان های محکم گرفت و پس از چند روز ، او را نزد مسلم بن عقیل برد و ضمن بیعت با مسلم بن عقیل پول را به او داد .
به دنبال این ، معقل این اخبار و اطلاعات به دست آمده را به ابن زیاد داد و از اینرو او به راه افتاد و نزد هانی آمد و گفت :
مسلم بن عقیل را به خانه ات آورده و سلاح برای او جمع آوری می کنی ؟
وقتی هانی این گفته ها را انکار کرد ، ابن زیاد معقل را خواند و هانی راز مسئله را فهمید و گفت :
اگر او (مسلم بن عقیل) زیر پایم باشد ، پایم را بر نمی دارم . (تا به آن دست بیابی .
در اینحال با چوبدستی به صورت هانی چند ضربه ای زد و با چهره ای خون آلود ، او را بازداشت نمود .
وقتی مسلم بن عقیل از آنچه بر سر هانی آمد ، با خبر شد ، تصمیم به قیام (78) گرفت و به عبدالله بن حازم گفت که بین یارانش ندا سر دهد و ایشان را جمع کند ؛ به دنبال این ، حدود چهار هزار نفر با شعار یا منصور امت آماده و سوی قصر ابن زیاد روانه شده و قصر را به محاصره خود در آوردند و ابن زیاد که خود را در وضعیت بحرانی دید ، اطرافیان خود از جمله شهاب بن کثیر را دستور داد تا به قبایل مختلف رفته و مردم را با

دادن وعده وعید از یاری مسلم بن عقیل باز دارند و از طرف دیگر از اعیان و اشرافی که معمولا در کنار افرادی چون ابن زیادها جمع می شوند ، خواست تا بالای قصر رفته و مردم را با دادن وعده فریفته و سرکشان را از عاقبت کارشان بترسانند ؛ از اینرو همه ایشان به کاری که ابن زیاد بر عهده شان گذارده بود ، پرداخته و وقتی مردم سخنان آنان را شنیدند ، کم کم پراکنده شدند ؛ زن نزد پسر و برادر و شوهر خود می آمد و با التماس و زاری می گفت :
برگرد ؛ دیگران هستند و کفایت می کنند .
مردان نیز نزد برادر و پسر و دیگر منسوبان خود رفته و ایشان را به خانه می بردند .
سرانجام وقتی مسلم بن عقیل برای نماز مغرب و عشاء به مسجد آمد ، سی تن با او بود و بعد از نماز چون به سوی محله کنده رفت ، ده نفر و وقتی از آن بیرون آمد ، تنها و سرگردان ماند و آواره در کوچه های کوفه به راه افتاد تا اینکه به در سرای زنی به نام غوطه که کنار در خانه منتظر آمدن سرش بود ، رسید و سلام کرد و از او آب خواست و او آب آورد و مسلم بن عقیل آب را نوشید و کنار دیوار نشست و زن از مسلم خواست که نزد خانواده اش رود و لیکن مسلم خاموش و ساکت مانده بود که زن برای سومین بار گفت :
سبحان الله ، ای بنده خدا ! برخیز و نزد خانواده ات برو ؛ خدا ترا عافیت دهد ؛ خوب نیست بر در خانه من نشینی .
مسلم ایستاد و گفت :
مرا در این شهر منازل و خانواده ای نیست ؛ آیا می توانی کار نیکی کنی و اجر و پاداشی ببری ؟
وقتی زن از مقصود مسلم پرسید ، او گفت :
من مسلم بن عقیل هستم ؛ این مردم به من دروغ گفته و مرا فریب دادند .
زن با شگفتی پرسید :
آیا تو مسلم هستی ؟ !
وقتی جواب مثبت شنید ، مسلم را به داخل خانه خویش برد و از او پذیرایی کرد ؛ ولی مسلم شام نخورد .
لحظات به سرعت می گذشت و ناگهان پسر آمد و دید مادرش به آن اتاق بیش از حد رفت و آمد می کند و از اینرو بعد از اصرار فراوان پسر ، مادرش ضمن سوگند دادن فرزندش برای کتمان مسئله ، گفت :
فرزندم ! این راز را پوشیده دار ؛ او مسلم بن عقیل است .
پسر شب خوابید و صبح رفت و محل اختفاء مسلم بن عقیل را به عبدالرحمن بن اشعث که ماءموری از ماءموران ابن زیاد بود ، گزارش داد

و او نیز به پدرش که نزد ابن زیاد بود ، گفت و پس از آشکار شدن خبر ، ابن زیاد به او دستور داد تا رفته و مسلم بن عقیل را بیاورد .
محمد بن اشعث ، پدر عبدالرحمن ، با حدود هفتاد نفر برای دستگیری مسلم روانه منزل شدند و وقتی مسلم صدای شم و شیهه اسبان را بعد از نماز صبح شنید ، دعایی را که می خواند ، تمام کرد و زره پوشید و به طوعه گفت :
آنچه از نیکی و احسان بر عهده تو بود ، بجای آوردی و از شفاعت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بهره مند شدی ؛ دیشب عمویم ، امیر المؤ منین علیه السلام ، را در خواب دیدم که گفت : تو فردا با ما خواهی بود .
مسلم با شمشیر آخته بیرون آمد و نبرد آغاز شد و پس از مدتی نبرد حدود چهل تن از آنان را به هلاکت رساند و در اینحال محمد بن اشعث نیروی کمکی خواست و ابن زیاد گفت :
ما تو را برای یک نفر فرستادیم ؛ اگر با چندین نفر رو در رو می شدید چه در انتظارمان بود ؟ !
محمد بن اشعث جواب داد :
ای امیر ! گمان می کنی مرا به سوی بقالی در کوفه فرستادی ؛ آیا نمی دانی او شیری سهمگین و شمشیری بران و دلاوری سترگ است .
عبیدالله بن زیاد گفت :
او را امان ده ؛ جز از اینطریق نمی توان به او دست یافت .
محمد بن اشعث او را فرمان داد و مسلم بن عقیل گفت :
امان خیانت کاران را چه اعتباری است ؟ !
و رجز خواند :
اقسم لااقتل الا حرا
وان راءیت الموت شیئا مرا
کل امری یوما ملاق شرا
اخاف اءن اکذب او اغرا
قسم می خورم که جز به آزاد مردی و سرافرازی نمیرم ؛ گرچه مرگ را امری تلخ و ناخوشایند بدانم .
در اینحال دشمن یاغی بر بام منازل رفته و باران سنگ و شعله های آتش بر نی ، روی مسلم باریدن گرفت و از اینرو مسلم با پیکر خسته و مجروح بر دیواری تکیه داد و گفت :
شما را چه شده است که مرا با اینکه از خاندان پیغمبران ابرار هستم ، چون کفار سنگ می زنید ؟ چرا حق رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را درباره خاندان او رعایت نمی کنید ؟ !
محمد بن اشعث گفت :
خود را به کشتن مده ؛ تو در پناه من هستی .

مسلم بن عقیل گفت :
آیا با وجود توانایی در بدنم ، اسیر شما گردم ؛ به خدا قسم ، اینچنین نخواهد شد .
و بر او حمله کرد و محمد بن اشعث گریخت و مسلم گفت :
بارالها ! تشنگی مرا می کشد .
در اینحال از هر سو به او حمله کردند و بکر بن حمران لب بالای مسلم را ضربتی زد و مسلم با فرود ضربتی او را زخمی کرد و ناگهان نیزه ای از پشت بر مسلم زدند و به زمین افتاد و اسیرش کردند و به سوی قصر ابن زیاد می بردند که مسلم فرمود :
پس امان شما کجا رفت ؛ انا لله و انا الیه راجعون ؛
و گریه می کرد که عبیدالله بن عباس سلمی گفت :
اگر کسی جویای چیزی که تو به دنبالش هستی باشد و این مشکلات بر او فرود آید ، نباید گریه کند .
مسلم گفت :
بخدا سوگند که برای خود گریه نمی کنم ؛ گریه ام برای حسین و خاندان اوست که به این سو می آیند .
سپس مسلم به محمد اشعث گفت :
فکر می کنم که از عهده امانی که داده ای فرو خواهی ماند ؛ آیا می توانی کار خیری انجام داده و شخصی را به سوی حسین روانه کنی تا از طرف من به حضرت بگوید که مسلم در دست شما اسیر است و امید دیدن شب را ندارد و به شما می گوید که پدر و مادرم فدایتان ؛ فریب کوفیان را مخور و برگرد . اینها همان کسانی هستند که پدرت برای رهایی از دست آنها آرزوی مرگ نمود .
او گفت :
بخدا قسم ، اینرو انجام می دهم و به ابن زیاد می گویم که ترا امان داده ام .
محمد بن اشعث مسلم بن عقیل را به قصر آورد و بعد از کسب اجازه ، نزد ابن زیاد وارد شد و امان خود به مسلم را یاد آور شد و ابن زیاد گفت :
ترا به امان دادن چکار ! آیا ما ترا برای امان دادن فرستاده بودیم ؟ به تو گفته بودیم که او را اینجا بیاوری .
از آنجا که مسلم به شدت تشنه بود ، مقداری آب خواست و لیکن مسلم بن عمرو باهلی به او گفت :
آن آب گوارا را می بینی ؟ قسم به خدا ، قطره ای از آن نخواهی چشید تا اینکه از حمیم دوزخ بنوشی .
مسلم بن عقیل گفت :
تو کیستی ؟

او گفت :
من کسی هستم که حق را شناخته و شما انکارش کردید ؛ خیرخواه امامم بودم و شما به او نیرنگ زدید ؛ من اطاعتش کردم و شما عصیان ورزیدند ؛ من مسلم بن عمرو باهلی هستم .
مسلم بن عقیل گفت :
مادرت به سوگ تو نشیند ؛ چقدر سنگدل و بدخوی هستی ! تو به حمیم و جاودانگی در جهنم سزاوارتر از من می باشی .
سرانجام عمرو بن حریث به غلامش گفت تا به مسلم آب دهد ؛ مسلم تا قدح آب را بر دهان نهاد ، قدح پر از خون شد و سه بار آب قدح را عوض کردند و بار سوم دندان ثنایای مسلم بن عقیل در قدح افتاد و گفت :
اگر این آب روزی من بود ، قسمتم می شد و می نوشیدم .
وقتی مسلم فهمید که او را خواهند کشت از ابن زیاد خواست تا اجازه وصیت اش به یکی از خویشانش را دهد و ابن زیاد رخصت داد و مسلم رو به عمرو بن سعد کرد و گفت :
بین ما قرابت و خویشی است ؛ حاجتی دارم که می خواهم در پنهانی بگویم .
عمر بن سعد نپذیرفت و ابن زیاد گفت :
از حاجت پسر عمویت روی بر مگردان .
در اینحال او برخاست و با مسلم در جایی نشست که ابن زیاد آنها را می دید و مسلم گفت :
این مدتی که در کوفه بودم ، هفتصد درهم قرض کردم ؛ آنرا از مالی که در مدینه دارم ادا کن و پیکر مرا از ابن زیاد بخواه تا به تو دهد و آنرا به خاک سپار و کسی را سوی حسین علیه السلام فرست تا او را از واقعه خبر کند و باز گرداند .
تمام این مطلب را عمر بن سعد به ابن زیاد گفت و ابن زیاد اظهار کرد :
هرگز شخص امین خیانت نمی کند و لیکن گاهی دغل و خیانتکار را امین پندارند . اما مالش را هر جا خواهد صرف کند و بعد از کشته شدن ، پیکرش را هر چه کنند برای ما اهمیتی ندارد و اما حسین ، اگر او با ما کاری نداشته باشد ، ما با او کاری نداریم .
سپس رو به مسلم بن عقیل کرد و گفت :
اتحاد و یکدلی مردم را به اختلاف و تفرقه تبدیل کردی .
مسلم بن عقیل گفت :
نه خیر ؛ اینگونه نیست ، اهل این شهر گویند که پدرت نیکانشان را کشته و چون کسر و قیصر با آنان رفتار می کرد ؛ ما آمدیم تا ایشان را به عدل و داد و حکم خداوند متعال فرا خوانیم .
ابن زیاد گفت :

ترا به این کارها چکار ؟ ای فاسق ! مگر به کتاب و سنت در بین مردم عمل نمی شد وقتی تو در مدینه شراب می خوردی ؟ !
مسلم بن عقیل گفت :
آیا من شراب می خوردم ؟ ! به خدا سوگند که خداوند می داند که تو دانسته دروغ می گویی ؛ کسی به خوردن شراب سزاوار است که به خون مسلمانان سیراب شده و مردمی را که خداوند کشتنشان را حرام نموده ، کشته و از آن شادمان می شود که گویا کاری نکرده است .
ابن زیاد گفت :
به خدا قسم ترا بگونه ای بکشم که تاکنون در اسلام کسی را آنطور نکشته اند .
مسلم بن عقیل گفت :
ترا همان مناسب است که در اسلام بدعتی آوری که پیش از تو در آن نبوده است . کشتار به طرز فجیع و مثله کردن و ناپاکی و پست فطرتی را به خود اختصاص دادی .
در اینحال ابن زیاد او و امام حسین علیه السلام و علی علیه السلام و عقیل را دشنام داد و دستور داد مسلم را بالای قصر ببرند و به بکر بن حمران احمری که مسلم بر او ضربتی زده بود ، گفت که باید مسلم را در قبال ضربتی که به تو زده بود ، بکشی .
مسلم بن عقیل در حال رفتن به بالای قصر ضمن گفتن تکبیر و استغفار از خداوند متعال و درود بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می گفت :
بارالها ! بین ما و گروهی که ما را فریفته و دروغ گفتند ، داوری فرما .
مسلم را بر بالای قصر که به بازار کفاشان مشرف بود سر زدند و پس از افتادن سر مبارکش روی زمین ، پیکر پاکش را نیز به زمین انداخته و به دار آویختند . پیکر پاک مسلم اولین بدنی است از بنی هاشم که به دار آویخته شد و اولین سر از ایشان بود که به دمشق فرستادند .
پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم درباره شهادت مسلم بن عقیل به علی علیه السلام فرموده بود :
فرزند عقیل در راه محبت فرزندت ، حسین ، شهید شده و چشمان مؤ منان بر او اشک ریخته و فرشتگان مقرب درگاه الهی برای او درود می فرستند . (79)
پس از کشته شدن مسلم ، محمد بن اشعث نزد ابن زیاد آمد تا درباره هانی تصمیم بگیرند و سرانجام طبق دستور ، او را نیز به بازار برده و سر زدند و سر او را نیز ابن زیاد برای یزید فرستاد و یزید با نامه ای از او سپاسگزاری کرد و گفت :
طبق اخبار رسیده ، حسین به سوی عراق می آید ؛ از اینرو با گماشتن نگهبانان بطور کامل اوضاع را زیر نظر بگیر و به هر کسی بد گمان شدی ،

دستگیرش کن و هر کسی را تهمتی وارد کنند ، بکش و هر خبر تازه ای را به من گزارش ده . (80)
من کان باذلا فینا مهجته و موطنا علی لقاء الله فلیر حل معنا . (81) کسی که جانش را در راه ما بذل کرده و آماده دیدار خداوند متعال است ، باید با ما سفر آغاز کند .
امام حسین علیه السلام

امام حسین علیه السلام در هشتم ذی الحجة ، روز ترویه ، به جهت حفظ جان خویش و حریم کعبه (82) از یک سو و به انجام رساندن رسالت خود از سوی دیگر ، با تبدیل حج خود به عمره به سوی کوفه حرکت کرده و ضمن خطبه ای بعد از حمد و سپاس الهی و درود بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود :
مرگ را بر انسان همچو گردنبند بر گردن دختران مقدر نموده اند ؛ چقدر مشتاق دیدار اجداد خود ، چون شوق یعقوب به دیدار یوسف هستم ! برای من شهادتگاهی را برگزیده اند ؛ گویا گرگ های دشت نواویس و کربلا را می بینم که بند بند پیکرم را جدا کرده و مشک ها و شکمبه های خالی خود را از آن انباشته می کنند .
از تقدیر الهی گریزی نیست ؛ خشنودی خدا ، خرسندی ما خاندان پیامبر است ؛ بر بلای او شکیباییم که خداوند پاداش صبر پیشگان را برای ما عطا می کند . ذریه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از او جدا نخواهد شد ؛ چشم حضرت در حریم قدس الهی ، به دیدارشان روشن شده و وعده خویش را در حقشان وفا می نماید .
کسی که جانش را در راه ما بذل کرده و آماده دیدار خداوند متعال است ، باید با ما سفر آغاز کند ، به امید خداوند ، صبح رهسپارم . (83)
پس از به راه افتادن ، فرشتگان با صف های آراسته و سلاح به دست و مؤ منین از اجنه به محضر حضرت آمده و جهت از بین بردن دشمن یاغی کسب اجازه نموده و امام حسین علیه السلام فرمود :
آیا کتاب خداوند متعال را نخوانده اید که می فرماید : اگر در خانه هایتان بودید ، آنانکه کشته شدن برایشان مقدر شده ، در بسترشان کشته می شدند . (84) علاوه بر این ، اگر در شهر و وطن خود بمانم ، این مردم نگونسار به چه چیزی آزمایش شوند و چه کسی در قبر من که خداوند از بدو آفرینش زمین ، آنرا برای من برگزید ، خواهد آرمید ؛ خداوند آنجا را پناهگاه شیعیان و دوستان ما قرار داد تا اعمال و نمازشان را آنجا پذیرفته و دعایشان مستجاب گشته و آنجا سکونت کنند تا در دنیا و آخرت در امان باشند . در حضور شما در ساعات پایانی روز عاشورا که مصادف با روز جمعه است (در برخی روایات شنبه) مرا می کشند و بعد از من دنبال ریختن خون کسی از خانواده من نخواهند بد و سر مرا به یزید بن معاویه لعنهما الله خواهند برد .
در اینحال اجنه گفتند :
به خدا سوگند ، ای حبیب خدا و فرزند حبیب پروردگار ! اگر مخالفت

دستور تو برای ما جایز بود ، تمام دشمنان ترا قبل از دسترسی به تو ، می کشتیم .
امام حسین علیه السلام فرمود :
به خدا قسم ، ما بر ایشان توانمندتر از شما هستیم و لکن بنای الهی بر این است که نابودی هلاک شدگان و زندگی جاوید یافتگان ، با تمام شدن حجت و دلیل الهی انجام پذیرد . (85)
سپس حضرت سیدالشهداء علیه السلام رهسپار کوفه از راه مدینه شد و در مدینه بر سر مقبره رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و بعد از درد دل و گریستن ، ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به خواب رفت و در خواب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را دید که می فرماید :
فرزندم ! عجله کن ! بشتاب که پدر و مادر و برادر و جده ات ، خدیجه کبری ، همه مشتاق تواند ؛ به سوی ما بشتاب .
امام حسین علیه السلام با شوق دیدار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گریان و اندوهگین از خواب بیدار شد و نزد برادرش ، محمد حنفیه ، که در بستر بیماری بود ، آمد و محمد حنفیه به امام حسین علیه السلام گفت :
ترا به حق جدت ، محمد صلی الله علیه و آله و سلم ، سوگند ، از حرم جد خود بیرون مرو که در اینجا یاران فراوان داری .
امام علیه السلام فرمود :
از رفتن به عراق ناگزیرم .
محمد حنفیه گفت :
به خدا قسم ، فراق تو اندوهگینم می سازد ؛ اگر مبتلا به این بیماری سخت نبودم ، با تو همراه می شدم ؛ بخدا ، توان گرفتن قبضه شمشیر و نیزه را ندارم ؛ پس از تو مرا شادی نیست .
محمد حنفیه سخت گریست و بیهوش شد و پس از به هوش آمدن گفت :
برادر جان ! ترا به خدا می سپارم ؛ ای شهید مظلوم !
امام حسین علیه السلام از برادرش خداحافظی کرد و از مدینه رهسپار کوفه شد (86) و بعد از مصادره اموال کاروانی در محلی به نام تنعیم که برای یزید هدایای والی یمن را می برد ، به منطقه ای به نام صفاح رسید و فرزدق را دید و درباره مردم کوفه سؤ ال کرد و فرزدق گفت :
دل هایشان با شما و شمشیرهایشان با بنی امیه است .
و سپس در محل حاجر جواب نامه مسلم بن عقیل را نوشته و با قیس بن مسهر به کوفه فرستاد :
بسم الله الرحمن الرحیم
از : حسین بن علی

به : برادران مؤ من و مسلمانش
سلام بر شما !
خدا سپاس که معبود حقی جز او نیست . اما بعد ؛ نامه مسلم بن عقیل به دستم رسید و خبر از اجتماع و عزم شما برای یاری و حق خواهی ما می داد ؛ از خداوند مسئلت دارم که احسانش را برای همه ما مرحمت فرموده و شما را بر این همت والا برترین پاداش را عطا فرماید . من روز سه شنبه ، هشتم ذی الحجة ، از مکه به سوی کوفه رهسپار شدم و به محض ورود فرستاده ام بر شما ، در امور خود شتاب کنید ؛ به امید الهی ، همین روزها بر شما وارد می شوم .
سپس حضرت مسیر را ادامه داد و به منطقه ای به نام زرود رسید و نگاهش به خیمه ای افراشته که از آن زهیر بن قین بود ، افتاد و شخصی را فرستاد و زهیر را به نزد خود دعوت فرمود و لیکن زهیر نپذیرفت و همسرش گفت :
سبحان الله ! فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ترا می خواهد و تو پاسخ نمی دهی ؟ !
از اینرو زهیر برخاست و خدمت امام حسین علیه السلام شرفیاب شد و چندی نگذشت و با چهره ای شاد و برافروخته برگشت و دستور داد تا خیمه اش را کنار خیمه های حسین علیه السلام بپا کنند و به همراهانش گفت :
هر کس از شما خواهان نصرت و یاری فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است ، به ما بپیوندد .
در همینجا (زرود) (87) خبر شهادت مسلم و هانی به حضرت رسید و ضمن طلب رحمت برای آندو ، گریه فرمود و اهل کاروان ، مخصوصا زنان شیون و زاری نمودند .
کاروان در ادامه مسیرش به منزلگاه زباله رسید و خبر شهادت قیس بن مسهر نیز در این منزل به حضرت رسید و امام حسین علیه السلام در اینجا و فرصت های دیگر به دست آمده ، همراهانش را آگاه می ساخت که این سفر شهادت است تا کسانی که بخاطر دنیا و پست و مقام و غیره با آنها همسفرند ، حساب خود را از ایشان جدا کنند . سرانجام به منطقه ای به نام شراف رسیدند و حضرت از جوانان خواست تا آب زیادی بردارند و از این محل دور نشده بودند که ناگهان یکی از همراهان بانگ تکبیر برآورد و گفت :
نخل هایی از دور می بینم .
همسفران گفتند :
در این وادی نخلی نیست ؛ آنها سر نیزه ها و سرهای اسبان است که سوی ما می آیند .
پس از چند لحظه ، حر بن یزید ریاحی با هزار سوار که آثار تشنگی در

چهره همه نمایان بود ، رسید و حضرت دستور داد تا حر و افرادش و حتی اسبان آنها را آب دهند و امام حسین علیه السلام پس از محبت بسیار به آنان در خطبه ای پس از حمد و سپاس الهی فرمود :
من با پاسخ به دعوت شما ، خویش را نزد خداوند متعال و شما معذور دانستم ؛ مرا با نوشتن نامه و فرستادن نمایندگانتان به نزد خود خواندید و گفتید که ما امامی نداریم و شاید به سبب شما خداوند ما را هدایت نماید . حال اگر بر همان عهد و پیمان هستید ، با بیعت مجدد مرا مطمئن کنید وگرنه از همین جای بدانجا که آمدم باز می گردم .
هیچیک سخنی نگفتید و وقت نماز شد ؛ پس از گفتن اذان ، حر و افرادش به امام حسین علیه السلام اقتداء کردند و بعد از نماز حضرت رو به ایشان کرد و بعد از حمد و ثنای الهی و درود بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرمود :
ای مردم ! بطور یقین اگر تقوای الهی را پیشه کرده و حق را از آن صاحبانش بدانید ، نزد خداوند پسندیده تر است ؛ ما خاندان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به ولایت مسلمانان سزاوارتر از این مدعیان دروغین هستیم که با جور و ستم و تجاوز رفتار می کنند . اگر ما را نمی خواهید و به حق ما نادانید و خواسته شما غیر از آن است که در نامه هایتان نوشتید ، بر می گردم .
حر گفت :
سخن از نامه هایی گفتی که من قصه آنها را نمی دانم .
امام حسین علیه السلام به عقبة بن سمعان فرمود تا نامه ها را که در دو خورجین پر بود ، به ایشان نشان دهد . حر پس از دیدن نامه ها گفت :
من از این کسانی که برای شما نامه نوشتند : نیستم ؛ مرا دستور داده اند که از تو دور نشوم تا ترا نزد ابن زیاد ببرم .
امام حسین علیه السلام فرمود :
ای حر ! مرگ تو زودتر از آن رخ خواهد داد .
و حضرت یارانش را گفت تا سوار شده و به راه افتند و لیکن حر راه را برایشان بست و امام علیه السلام فرمود :
مادرت به عزایت نشیند ؛ از ما چه می خواهی ؟
حر گفت :
اگر غیر از تو کسی نام مادرم را می برد ، پاسخش را می دادم و لیکن مرا توان یاد نمودن مادرت جز به نیکی نیست .
سرانجام حر موافقت کرد که حضرت به غیر از کوفه و مدینه راهی دیگر انتخاب کند ؛ از اینرو به سوی کربلا حرکت فرمود و در بیضه برای یاران خود و حر طی سخنرانی فرمود :
ای مردم ! رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود : هر کسی

فرمانروای ستمگری بیند که حرام خدا را حلال شمارد و پیمان خدا می شکند و با سنت و روش سیره رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مخالفت کرده و با بندگان خداوند متعال با گناه و تجاوز رفتار می کند و با کردار و گفتارش بر او قیام نکند ، بر خداوند متعال است که او را در جایگاه و همشاءن او قرار دهد . بدانید و آگاه باشید که ایشان پیرو محض شیطان و عصیان ورز خدای رحمان هستند ؛ فساد و تباهی را آشکار کرده و حدود الهی را وا گذاشته اند ؛ بیت المال را در انحصار خود قرار داده و حرام خود را حلال و حلال او را حرام کرده اند . من از هر کس دیگری سزاوارترم که در برابر ایشان بایستم .
نامه های شما به دستم رسیده و نمایندگانتان نزدم آمدند که گویای بیعت شما با من بودند ؛ اگر به بیعت خود بمانید ، به رشد و کمال می رسید ؛ من حسین بن علی ، فرزند دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ، خود و خاندانم با شما و خاندانتان بوده و من اسوه و الگوی شما هستم .
اگر اکنون بیعت شکنی می کنید ، به جانم قسم که این پدیده جدیدی از شما نیست ؛ زیرا قبلا با پدر و برادر و پسر عمویم ، مسلم بن عقیل ، نیز اینگونه رفتار کردید ؛ فریفته کسی است که فریب شما را بخورد ؛ شما ایمان و سعادت و خوشبختی خودتان را از دست دادید و عاقبت پیمان شکن بر ضرر خودش خواهد بود ؛ خداوند از شما بی نیاز است .
حضرت در ادامه مسیر ، در منطقه ای به نام رهیمه مردی از کوفیان را دید و در جواب سؤ الش که علت خروج از مدینه را پرسید ، فرمود :
بنی امیه دشنامم دادند ، صبر کردم ؛ مالم را گرفتند ، صبر کردم ؛ خواستند خونم را بریزند ؛ گریختم ؛ قسم به خدا ، مرا خواهند کشت و به دنبال این ، خداوند ذلت و کشتار را بر ایشان مسلط کند و کسانی بر آنان سیطره پیدا کنند که خوار و ذلیلشان سازند .
سپس در منزلگاه عذیب ، چهار سوار از کوفه نزد امام علیه السلام می آمدند که حر به حضرت گفت :
این چهار نفر با شما نبودند و از کوفیانند ؛ از اینرو ایشان را بازداشت کرده و به کوفه بر می گردانم .
امام حسین علیه السلام فرمود :
من از ایشان همچون خودم حمایت می کنم ؛ ایشان یاران من هستند ؛ تو با من پیمان بستی که قبل از رسیدن نامه ای از ابن زیاد ، متعرض من نشوی .
حر گفت :
آری ؛ ولیکن آنان با شما نبودند .
امام علیه السلام فرمود :
ایشان از یاران من بوده و به منزله کسانی اند که با من آمده اند ؛ اگر به

پیمان خود پایدار نمانی ، با تو می جنگم .
حر از آنان دست برداشت و سپس حضرت از آن چهار تن درباره مردم کوفه پرسید و گفتند :
اشراف و ثروتمندان کوفه را با پول خریدند و دل دیگران با تو و شمشیرشان بر توست .
وقتی امام علیه السلام از فرستاده خود ، قیس بن مسهر ، پرسید ، گفتند : حصین بن تمیم او را دستگیر کرده و نزد عبیدالله بن زیاد فرستاد و ابن زیاد به او دستور داد تا شما و پدر بزرگوارتان را ناسزا گوید و لیکن قیس بن مسهر برای شما و پدرتان درود فرستاد و ابن زیاد و پدرش را لعن کرد و مردم را به یاری شما فرا خواند و ابن زیاد نیز دستور داد تا او را از بالای قصر به زمین افکنند .
در اینحال اشک در چشمان ، حضرت حلقه زد و فرمود :
برخی به شهادت نائل آمدند و برخی در انتظارند و (هرگز عقیده و راه خود را) تغییر ندادند (88) ؛ بارالها ! بهشت را جایگاه ما و آنان قرار ده و ما و ایشان را در رحمتکده و ذخیره گاه پاداشت ، گرد هم آر .
پس از آنجا ، به قصر بنی مقاتل رسیدند و حضرت خیمه ای افراشته و نیزه ای کوبیده و شمشیری آویزان و اسبی در اسطبل دید و پرسید :
این خیمه کیست ؟
گفتند :
عبیدالله بن حر جعفی .
حضرت ، حجاج بن مسروق را نزد او فرستاد و ابن حر از او پرسید :
همراهانت کیستند ؟
ابن مسروق گفت :
ای پسر حر ! خدا با من است ؛ به خدا قسم ، اگر دعوتش را بپذیری ، خداوند کرامتی را به تو هدیه کرده است ؛ او حسین بن علی علیهما السلام است که ترا به یاری خود فرا می خواند ؛ اگر در رکاب او به نبرد بپردازی ، اجر و پاداش الهی نصیب شده و اگر به شهادت نائل شوی به فوز عظیم واصل می شوی .
او گفت :
به خدا سوگند ، از کوفه بیرون نیامدم مگر به خاطر آنچه در کوفه دیدم ؛ بیشتر مردم آنجا خود را آماده جنگ با حضرت کرده اند ؛ از اینرو فهمیدم که امام علیه السلام کشته خواهد شد و مرا توان نصرت و یاری او نیست و اکنون دوست ندارم که او مرا و من او را ببینم .
ابن مسروق نزد امام حسین علیه السلام آمد و ماجرا را به استحضار حضرت رساند ؛ در اینحال امام علیه السلام برخاست و با عده ای از یارانش نزد ابن حر رفت و به محض ورود ، سلام داد و ابن حر ضمن جواب

سلام ، حضرت را به بالای مجلس نشاند و امام علیه السلام فرمود :
ای پسر حر ! همشهریان شما به من نامه نوشتند و گفتند که بر یاری من آماده اند و مرا نزد خود دعوت کردند ؛ و لیکن من ایشان را در گفتارشان راسخ و پا بر جا نمی بینم . بی گمان ترا گناهان زیادی است ؛ آیا می خواهی با توبه ای آنها را محو و از بین ببری ؟
ابن حر پرسید :
آن چه توبه ای است .
حضرت علیه السلام فرمود :
فرزند دخت پیامبرت را یاری کن و در رکاب او به نبرد بپرداز .
ابن حر گفت :
به خدا سوگند ، من می دانم که پیرو شما در آخرت خوشبخت و سعادتمند است و لیکن در کوفه یار و یاوری نداری ؛ اگر ترا در کوفه یارانی بود ، من پایدارترین ایشان در برابر دشمنانت بودم . ترا بخدا ، همراهی مرا با خود مخواه ؛ هر چه بتوانم شما را کمک مالی می نمایم ؛ این اسب من است که بخدا سوگند ، با آن بر کسی نتاختم مگر اینکه مرگ را بر او چشاندم و هیچ سواری نتوانست مرا بر آن اسب دریابد ؛ آن اسب مال تو باشد ؛ شمشیرم نیز از آن شما باشد که بر هر چه زدم ، دو نیمش کرد .
امام حسین علیه السلام فرمود :
اکنون که از ما روی گردان شدی ، ما را به اسب و خودت و اموالت نیازی نیست ؛ من گمراهان را یاور خویش نمی گیرم ؛ نصیحتی می کنمت ؛ تا آنجا که می توانی از ما دور شو تا فریاد دادخواهی ما را نشنوی و کشتار ما را نبینی ؛ به خدا سوگند ، فریاد استغاثه ما را هر کسی بشنود و ما را یاری نکند ، خداوند متعال او را در آتش دوزخ افکند .
امام علیه السلام برگشت و عمرو بن قیس و پسر عموی او را دید و فرمود :
آیا برای یاری ما آمده اید ؟
پاسخ دادند :
ما عیالمندیم و اموال مردم به دست ماست ؛ صلاح نمی دانیم امانت را ضایع و تباه سازیم .
امام حسین علیه السلام فرمود :
پس از ما دور شوید تا فریاد خواهی ما را نشنوید و اثری از ما نبینید ؛ زیرا هر کسی استمداد ما را شنیده و اثری از ما را ببیند و به یاری ما نیاید ، خدا راست که او را به رو در آتش جهنم افکند . (89)
سرانجام سرور جوانان بهشت با یارانش به سوی مزار عاشقان ، کربلا به راه افتادند .
یا اءیتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة . (90)

ای روح آرامش یافته ! به سوی پروردگارت که تو از او خشنودی و او از تو خرسند ، باز گرد .
قرآن مجید

27 . (وادی عشق)

کاروان عاشقان به مسیرش ادامه می داد که ناگهان اسب امام علیه السلام ایستاد و حضرت از نام آنجا پرسید (91) و گفتند :
به این سرزمین غاضریه ، طف ، نینوا و یا کربلا گویند .
اشک از چشمان مبارک امام حسین علیه السلام سرازیر شد و فرمود :
به خدا سوگند ، اینجا دشت اندوه و بلاست . اینجا شهادتگاه مردان و تنهایی و غربت زنان و خاندان ماست . مزار ما در دنیا و حشر ما در آخرت اینجاست ؛ جدم ، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ، این خبر را به من فرمود .
امام علیه السلام برادران و خانواده خود را جمع کرد و با نگاهی معنادار تواءم با اشک فرمود :
بارالها ! به یقین ما عترت پیغمبرت ، محمد ، هستیم که از خانه و دیارمان و حرمان جدمان رانده شدیم و بنی امیه حق و حدود ما را پایمال کردند ؛ پس خدایا ! حق ما را بستان و ما را بر ستمگران یاری نما .
و رو به اصحابش فرمود :
مردم بندگان دنیایند و دین آویزه زبانشان است و دین را برای دنیایشان می خواهند ؛ از اینرو وقت بلا و امتحان ، دینداران کم باشند . کار ما بدینجا رسیده که می بینید ؛ چهره دنیا دگرگون و زشت شده و زیبایی و نیکی اش به شتاب روی گردانده و رخت بر بسته و همچون آب دور ریز ته مانده کاسه و یا چراگاه بی آب و علفی شده است .
آیا نمی بینید که به حق عمل نکرده و از باطل نهی نمی کنند و ایمان داران مشتاق دیدار خداوند می شوند ؛ از اینرو من مرگ را جز خوشبختی و سعادت و زندگی با ستمگران را جز درد و رنج نمی دانم . (92)در اینجا زهیر بن قین بپا خاست و گفت :
یا بن رسول لله ! اگر زندگی دنیا جاودانه بود ، قیام و نهضت با تو را بر زندگی دنیوی ترجیح می دادیم .
و بریر بن خضیر گفت :
یا بن رسول الله ! خداوند به واسطه شما بر ما منت نهاد که در رکابتان بجنگیم و اعضای بدنمان قطعه قطعه شده و جدتان روز قیامت ما را شفاعت کند .
و هلال بن نافع گفت :
تو می دانی که جدت ، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ، همه مردم را نتوانست به دین خدا جذب کند ؛ عده ای با نفاق و نیرنگ با او برخورد کردند و در زمان پدرتان ، علی ، نیز بر ضد او قیام کردند و با ناکثین و

قاسطین و مارقین به جنگ حضرت رفتند ؛ امروز تو چون جدت و پدرت بوده و پیمان شکنان جز بر خودشان به کسی ضرر نمی زنند ؛ خداوند از آنان بی نیاز است ؛ ما را هر جا می خواهی ، مشرق و مغرب عالم ، ببر .
به خدا قسم ، ما عاشق دیدار پروردگارمان بوده و از روی بصیرت و آگاهی با دوستان شما دوست و با دشمنانتان دشمن هستیم .
سپس امام حسین علیه السلام زمینهای آنجا را (93) به شصت هزار درهم خرید و با اهل نینوا شرط بست که راهنمای زائرینش باشند و تا سه روز آنها را مهمان کنند .
بعد از استقرار حضرت سیدالشهداء علیه السلام و یارانش در کربلا ، ابن زیاد لعنه الله در نامه ای به حضرت گفت :
خبر ورودت به کربلا را شنیدم و یزید ، امیر المؤ منین ، به من نوشته که سر به بالش نگذاشته و نان کامل نخورم تا ترا به خداوند لطیف و خبیر ملحق سازم و یا اینکه به حکم من و یزید بن معاویه سر اطاعت فرود آری ؛ والسلام .
وقتی امام حسین علیه السلام نامه را خواند ، آنرا به زمین انداخت و فرمود :
کسانی که خشنودی آفریده را به خشم و غضب آفریدگار برگزیدند ، رستگار نمی باشند .
و فرستاده ابن زیاد جواب نامه را خواست و حضرت فرمود :
آنرا جوابی نیست ؛ زیرا عذاب الهی بر آن ثابت است .
وقتی ابن زیاد این جواب را شنید ، آشفته شد و به عمر بن سعد دستور داد تا با چهار هزار نیروی رزمی به سوی کربلا راه افتد و او که خود را بین مقام ولایت ری از یک سو و خشم و غضب ابن زیاد و از دست دادن فرمانروایی ری می دید ، سرانجام با اینکه خانواده اش او را از مقابله با امام حسین علیه السلام به شدت برحذر داشتند ، پست و مقام دنیوی را انتخاب کرد و دین را زیر پا نهاد و به سوی کربلا راه افتاد . به دنبال عمر بن سعد ، شمر با چهار هزار و یزید بن رکاب با دو هزار و حصین بن نمیر تمیمی با چهار هزار و هر یک از شبث بن ربعی و حجار بن ابجر با هزار با هزار و کعب بن طلحه با سه هزار و ابن رهینه مازنی با سه هزار و نصر بن حرشه با دو هزار نفر و رویهمرفته روز ششم محرم بیست هزار نفر در نینوا برای جنگ با حضرت سیدالشهداء گرد آمدند . روز هفتم حلقه محاصره را تنگ تر نمودند و مانع ورود افراد به حوزه استحفاظی امام حسین علیه السلام می شدند و از آنجا که آب برای نوشیدن در خیمه های امام حسین علیه السلام نبود ، امام علیه السلام حضرت عباس علیه السلام را با بیست نفر شبانه جهت آوردن آب از فرات فرستاد و با موفقیت مشک ها را به خیمه ها رساندند . امام علیه السلام یکی از یاران خود را نزد ابن سعد

فرستاد تا شبانه به دیدارش بیاید ؛ از اینرو عمر بن سعد شب با بیست سوار به سوی امام علیه السلام حرکت کرد و حضرت نیز همچون او به پیش رفت و پس از دیدار هم ، امام علیه السلام به همراهان خود بجز حضرت عباس و علی اکبر فرمود تا دورتر بایستند و عمر بن سعد نیز بجز فرزندش ، خفص و غلامش ، لاحق ، را دور کرد .
در اینحال امام حسین علیه السلام به عمر بن سعد فرمود :
ابن سعد ! آیا از خدایی که بازگشت به سوی اوست ، نمی ترسی ؟ یا اینکه مرا می شناسی ، به جنگ من می آیی ؟
آیا نمی خواهی در کنار من باشی و ایشان را رها کنی ؟ این ترا به خدا نزدیک کند .
عمر بن سعد گفت :
می ترسم خانه ام را ویران کنند .
حضرت فرمود :
من آنرا برای تو بنا می کنم .
او گفت :
می ترسم اموالم را مصادره کنند .
امام علیه السلام فرمود :
من از اموال خود در حجاز ، بهتر از آنرا به تو می دهم .
او گفت :
بر اهل و عیالم از دست ابن زیاد می ترسم .
حضرت فرمود :
من سلامت ایشان را تضمین می کنم .
عمر بن سعد ساکت ماند و وقتی امام حسین علیه السلام از هدایت او ماءیوس شد ، فرمود :
ترا چه شده است ! خدا ترا بزودی بر بسترت نابود نموده و در روز حشرت ترا نیامرزد ؛ به خدا سوگند ، امیدوارم از گندم عراق جز اندکی نخوری .
عمر بن سعد به استهزاء گفت :
بجای گندم جو می خورم . (94)
سپس شمر بن ذی الجوشن و عبدالله بن ابی المحل به میدان آمده و امان نامه ای را که از ابن زیاد برای فرزندان خواهر خود ، عباس و عبدالله و جعفر و عثمان ، گرفته بودند ، آورده و شمر با صدای بلند گفت
ای فرزندان خواهرم ! شما در امان هستید ؛ خودتان را با حسین به کشتن ندهید و از امیر المؤ منین یزید ، اطاعت و پیروی نمایید .
عباس فرمود :
لعنت خدا بر تو و امان تو باد ؛ آیا ما را امان می دهی و فرزند رسول خدا را امانی نیست ؟ ! آیا به ما دستور می دهی که به اطاعت لعنت شدگان و

اولادشان در آییم . (95)
روز نهم ، عمر بن سعد دستور پیشروی به لشکرش داد و به سوی خیمه های حسینی حرکت کردند و در آن سو ، امام حسین علیه السلام بیرون خیمه اش ، در حالی که سر مبارک بر زانو و دسته شمشیر به دستش بود ، اندکی خوابش برد و در خواب رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را دید که فرمود :
بی گمان ، به همین زودی تو نزد ما خواهی بود .
زینب علیها السلام صدای لشکریان دشمن را شنید و رو به امام حسین علیه السلام آورد و خبر نزدیک شدن دشمن را داد و حضرت به عباس فرمود :
خودت برو و ببین چه می خواهند .
حضرت عباس علیه السلام با بیست سوار رفت و آنها گفتند :
امیر فرمان داده است که یا به اطاعت او درآیید و یا با شما جنگ کنیم .
حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام نزد امام حسین علیه السلام آمد و پیام عمر بن سعد را رساند و امام علیه السلام فرمود :
نزد ایشان برو و امشب را مهلت بگیر تا امشب را مشغول نماز و راز و نیاز با پروردگارمان شده و از او استغفار و آمرزش خواهیم ؛ خداوند متعال می داند که من نماز و تلاوت قرآن و مناجات و نیایش و استغفار و آمرزش خواهی را دوست دارم .
حضرت ابوالفضل علیه السلام یارانش را جمع کرد و بعد از حمد و سپاس الهی فرمود :
بارالها ! ترا سپاس گویم که با نبوت ما را کرامت بخشیدی و قرآن را به ما آموختی و ما را در دین دانا نمودی و برای ما چشم (بینا) و گوش (شنوا) و دلی (بیدار) عطا فرمودی و ما را از شرک ورزان قرار ندادی .
اما بعد ؛ بطور یقین من یارانی بهتر از یارانم و خاندانی نیکوکارتر و با وفاتر و به صله ارحام پای بندتر از خاندانم ، سراغ ندارم ؛ خداوند به همه پاداش زیب عطا فرماید .
بطور یقین جدم ، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ، مرا خبر داده بود که من به عراق خوانده شده و بر محلی به نام عمورا و کربلا فرود آمده و به شهادت نائل خواهد شد و اینک وقت آن نزدیک شده است .
به اعتقاد من ، دشمن فردا جنگ را آغاز خواهد کرد و اکنون شما آزاد هستید و من بیعت خود را از شما برداشتم ؛ به همه شما اجازه می دهم که در تاریکی شب ، هر یک از شما دست یکی از خانواده ام را گرفته و به شهر و آبادی خویش حرکت کنید ؛ اینها فقط به دنبال من بوده و بعد از من ، با دیگران کاری ندارند . خداوند به همه شما پاداش خیر عطا فرماید .
در اینحال همه افراد خانواده اش از آن جمله عباس علیه السلام گفتند :

خداوند آنروز را نیاورد که بعد از تو زنده باشیم ؛ هرگز از تو جدا نمی شویم .
امام حسین علیه السلام رو به فرزندان مسلم بن عقیل فرمود :
شهادت مسلم شما را بس است ؛ شما بروید .
فرزندان عقیل گفتند :
در آن حال مردم به ما چه گویند و ما برای ایشان چه گوییم ؛ آیا به ایشان بگوییم که سرور و آقایمان و فرزندان عمویمان که بهترین عموست ، رها کردیم و تیری در یاریش رها نکرده و شمشیر و نیزه ای نزدیم و ندانیم که بر سرش چه آمد .
قسم به خدا ، ترا رها نکنیم ؛ جان و مال و خانواده مان را فدای تو می کنیم و تا آخرین قطره خون در راه تو به نبرد می پردازیم ؛ خداوند زندگی پس از تو را نصیب ما نگرداند .
مسلم بن عوسجه بپا خاست و گفت :
آیا ترا رها کنیم ؟ ! جواب خدا را چه دهیم ؟ ! قسم به خدا ، از تو جدا نمی شوم تا آنها را تا آخرین لحظه حیاتم با نیزه و شمشیرم و اگر سلاحی نداشته باشم ، با سنگ زنم .
سعید بن عبدالله حنفی گفت :
به خدا سوگند ، ترا رها نمی کنیم تا خداوند بداند که پس از رسولش حدود و حریم شما را حفظ کردیم ؛ قسم به خدا ، اگر بدانم که هفتاد بار کشته شده و پیکرم را سوزانده و به باد دهند ؛ از تو جدا نمی شوم ؛ چگونه روم و حال آنکه پس از شهادت ، کرامت ابدی در انتظار ماست .
زهیر بن قین گفت :
به خدا قسم ، دوست دارم که هزار بار کشته شده و زنده شوم و از تو و خاندانت دفاع کنم .
دیگر یاران حضرت نیز اینچنین اعلام آمادگی نمودند و امام علیه السلام برای همه ایشان از خداوند متعال پاداش و سزای خیر طلبید . (96)
وقتی همه یاران عشق ، اخلاص و صدق نیت خود را ثابت کردند ، امام حسین علیه السلام فرمود :
بی گمان فردا جز علی ، فرزندم ، همه ما حتی قاسم و طفل شیرخوار کشته خواهیم شد .
همه را یاران گفتند :
خدا را سپاس که ما را به یاریت کرامت بخشید و با شهادت در کنارتان شرافت عطا فرما ؛ آیا به اینکه با تو خواهیم بود ، خشنود نباشیم یا بن رسول الله !
در اینحال امام حسین علیه السلام برای همه آنها دعا فرموده و با کرامت خود ، مقام و منزلت و نعمت های بهشتی هر کدام را به ایشان نشان داد و

فرمود :
بهشت بر شما بشارت باد ؛ به خدا قسم ، پس از شهادتمان ، خداوند متعال بعد از ظهور قائم آل محمد (عج) که انتقام از ستمگران می گیرد ، همه ما و شما را به دنیا باز خواهد گرداند و همه اینها (دشمن) را در غل و زنجیر و عذاب و شکنجه های مختلف خواهیم دید . (97)
شب عاشورا حضرت شمشیرش را آماده می کرد و چند بار اشعار ذیل را زمزمه لب فرمود :
یا دهر اف لک من خلیل
کم لک بالاشراق و الاصیل
من صاحب او طالب قتیل
والدهر لا یقنع بالبدیل
وانما الامر الی الجلیل
و کل حی سالک سبیلی
ای روزگار ! اف بر تو از دوستی ات ؛ چه بسیار در بامداد و شامگاه یار و عاشق (حق) را کشته ای ؛ روزگار همسان و بدیل را نمی پذیرد ؛ جز این نیست که تمام امور به سوی خداست و عاقبت هر شخص زنده همین است که من می روم .
زینب علیها السلام این ابیات را شنید و نتوانست خود را نگهدارد ؛ از اینرو سراسیمه نزد امام حسین علیه السلام آمد و فرمود :
وای از این مصیبت ! ای کاش مرگم فرا می رسید . امروز روزی است که پدر و مادرم ، علی و فاطمه ، و برادرم ، حسن ، از دنیا می رود ؛ ای یادگار و جانشین رفتگان و پناه بازماندگان . (98)
در اینحال امام حسین علیه السلام به خواهرش نگریست و فرمود :
خواهرم ! شیطان بردباریت را نبرد .
زینب پرسید :
آیا ترا به ستم می گیرند و این دل آزرده ام ، داغدارتر خواهد شد ؟
و سیلی بر چهره خود نواخت و گریبان چاک کرد و بیهوش افتاد . امام حسین علیه السلام آب به روی خواهرش ریخت و به او فرمود :
خواهرم ! تقوای الهی پیشه کن و با صبر و شکیبایی الهی ، تسلی جوی ؛ بدانکه همه اهل زمین و آسمانها می میرند و بی گمان هر چیزی غیر از وجه الهی فانی می شود ؛ همان خدایی که آفریده را به قدرتش آفرید و معبوثشان می کند ؛ او یگانه بی همتاست ؛ پدر و مادر و برادرم بهتر از من بودند ؛ من و هر مسلمانی باید به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اقتدا و تاءسی نماییم .
خواهرم ! تو را سوگند می دهم ؛ پس بر این سوگند استوار باش و گریبان چاک مکن و روی مخراش و فریاد و شیون و زاری برای من بلند مکن .

در آنسوی خیمه ها بریر با دیگران شوخی می کرد و می گفت :
بخاطر دیداری که خواهیم داشت ، خوشحالم ؛ به خدا قسم ، بین ما و حور العین فاصله ای جز شمشیر اینان بر ما نیست ؛ قسم می خورم که دارم الان بر ما بتازند .
و حبیب بن مظاهر خنده کنان بیرون آمد و ابن حصین به او گفت :
اکنون وقت خنده نیست .

او جواب داد :
کجا برای شادی بهتر از اینجاست ؛ پس از شهادت با حور العین همنشین خواهیم بود . (99)
خیمه های شیرمردان میدان نبرد ، از یک سو تبدیل به عبادتگاه آنان شده بود و از سوی دیگر مکانی برای آماده کردن ادوات جنگی ؛ یاران عاشق در مناجات و سجده و رکوع ، با معبود خود آخرین لحظات زندگی خویش در این دنیا را سپری می کردند .
امام حسین علیه السلام صبح روز عاشوراء که مصادف با جمعه بود ، بعد از نماز صبح ، پس از سخنان کوتاهی به یارانش ، ایشان را برای نبرد در میدان ، آرایش نظامی داد و زهیر بن قین را برای سمت راست میدان (میمنة) و حبیب بن مظاهر را برای سمت چپ (میسرة) گذارد و خود حضرت با اهل بیتش در قلب میدان صف کشیدند و پرچم را به دست با کفایت حضرت عباس علیه السلام داد و به موسی بن عمیر فرمود که بین یارانش ندارند :
هر کسی بدهکار است ، نباید با من به پیکار آید ، هر شخصی با بدهی بمیرد و برای پرداخت آن نیندیشیده باشد ، در آتش خواهد بود . (100)
عمر بن سعد نیز با لشکر سی هزار نفری (101) به میدان آمد که میمنة را به عمرو بن حجاج و میسرة را به شمر بن ذی الجوشن داده بود .
وقتی نزدیک آمدند ، شعله های آتش را در خندقی که به دستور حضرت در دور خیمه ها کنده بودند ، مشاهده کرده و شمر با صدای بلند گفت :
حسین ! به سوی آتش قبل از قیامت پیشی گرفتی .
در اینحال مسلم بن عوسجه خواست تیری به سوی آنان بیاندازد ولیکن حضرت او را از اینکار منع کرد و فرمود :
نمی خواهم شروع کننده جنگ باشم .
و به شمر پاسخ داد :
تو به آتش قیامت سزاوارتر از من هستی .
و سپس حضرت به دشمن فرمود :
آیا شما شک دارید که من فرزند دخت پیامبرتان هستم ؛ به خدا قسم ، در مشرق و مغرب ، فرزند دخت پیغمبری غیر از من نیست ؛ آیا کسی از شما را کشتم یا مالی از شما را تلف کردم و یا کسی را مجروح ساختم و شما می خواهید قصاصم کنید ؟ !
هیچ کس پاسخ نداد و حضرت فرمود :
شبث بن ربعی ! حجار بن ابجر ! قیس بن اشعث ! زید بن حارث ! آیا شما

به من ننوشتید که میوه ها رسیده و باغ ها سرسبز و چاهها پر آب و تو را سپاهی آماده و آراسته است ؛ پس به ما رو کن .
آنها انکار کردند و حضرت فرمود :
سبحان الله ؛ به خدا سوگند ، شما نوشتید . ای مردم ! اگر مرا نمی خواهید ، بگذارید به جای دیگری پناه برم .
قیس بن اشعث گفت :
چرا به فرمان عمو زادگانت در نمی آیی ؟ ایشان هرگز جز نیکی به تو ، کاری نکنند .
امام حسین علیه السلام فرمود :
تو با برادرت (محمد بن اشعث) برادر هستی . آیا می خواهی بنی هاشم بیش از خون مسلم طالبت باشند . قسم به خدا ، دست ذلت به ایشان ندهم و چون بردگان فرار نکنم . بندگان خدا ! من از اینکه مرا سنگسار کنید و از هر متکبری که به روز حساب ایمان ندارد به پروردگارمان پناه می برم .
و سپس حضرت از شتر فرود آمد و عقبة بن سمعان را فرمود تا زانوی شتر را ببندد و دشمن آهنگ حمله کرد و عبدالله بن حوزه فریاد زد :
آیا حسین در بین شماست ؟ ای حسین ! ترا آتش جهنم بشارت باد .
امام حسین علیه السلام فرمود :
دروغ گفتی ؛ من به پیشگاه پروردگاری آمرزنده و کریم و مطاع و شفیع وارد می شوم . تو کیستی ؟
وقتی او خودش را معرفی کرد حضرت نفرینش کرد و هماندم اسبش رم کرد و او افتاد و پایش که به رکاب اسب آویزان شده بود قطع شد و اسبش او را به سنگ های آنجا زد و سرانجام مرد و مسروق بن وائل وقتی این صحنه را دید ، از آنجا که خود را در اول صف آماده کرده بود تا سر حسین علیه السلام را به نزد ابن زیاد ببرد ، منصرف شد و برگشت . (102)
در این حال زهیر بن قین و بریر ، یکی پس از دیگری برای لشکر عمر بن سعد سخنرانی کردند و آنان را به شیوه های مختلف به یاری حضرت سیدالشهداء علیه السلام فرا خواندند و لیکن آنها با تیراندازی پاسخ دادند و حضرت در حالی که قرآن را بر سر گرفته بود سخنرانی دیگری برای آنان ایراد کرد و فرمود :
ای مردم ! بین ما کتاب خدا و سنت جدم ، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ، موجود است . شما را به خدا ، آیا می دانید که جدم رسول خداست و مادرم فاطمه زهراء ، دختر محمد مصطفی ، و پدرم علی بن ابیطالب و مادر بزرگم خدیجه ، اولین زن مسلمان و حمزه ، سیدالشهداء ، عموی پدرم و جعفر طیار عمویم و این شمشیر و عمامه رسول خداست و

علی اولین مسلمان این امت و داناترین و بردبارترین ایشان است و او سرور هر مرد و زن مؤ من است ؟
همگی تاءیید کردند و حضرت فرمود :
پس چرا می خواهید خونم را بریزید .
گفتند :
اینها را می دانیم و دست از تو بر نداریم تا از تشنگی بمیری .
در اینحال امام حسین علیه السلام فرمود :
ای مردم ! هلاک و اندوه بر شما باد ؛ ما را برای فریادرسی خودتان خواندید و ما شتابان آمدیم شما شمشیری را که برای ما بر عهده شما بود ، علیه ما به کار گرفتید . . . وای بر شما ! چرا آنگاه که شمشیرها در نیام و دل ها آرام بود ، ما را رها نکردید . . . به خدا قسم ، این نیرنگی است که از دیر زمان در شماست
هان ؛ این زنازاده فرزند مرا بر سر دو راهی ، شمشیر و مبارزه و ذلت و خواری قرار داده است و هیهات که ما تن به ذلت دهیم ؛ خدا و رسولش و مردم با ایمان و دامان پاک و پاکیزه (که ما را پرورانده است .) و مردم غیرتمند و به دور از ذلت ، هرگز به ما اجازه نمی دهند که فرمانبری فرومایگان را بر کشته شدن شرافتمندانه برگزینیم . . .
و سرانجام دست رو به آسمان نمود و فرمود :
بارالها ! باران آسمان را از آنان فرو بند و مانند سال های قحطی و خشکسالی یوسف را بر آنان بفرست و آن جوان ثقیف (حجاج بن یوسف ثقفی) را بر ایشان بگمار تا ساغرهای تلخ و ناگوار مرگ را به ایشان بچشاند که ما را دروغ گفته (103) و خوار نمودند . تو پروردگار مایی و توکل ما فقط به توست و به تو روی می آوریم . (104)
پس از ایراد خطبه و سخنرانی ، حضرت اسب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را که مرتجز نام داشت ، خواست و سوارش شد و صف یاران را مرتب می فرمود که عمر بن سعد تیری بیافکند و گفت
نزد امیر گواه باشید که اولین تیر را من به سوی آنان رها کردم .
و به دنبال این ، تیر از ناحیه دشمن چون بارش باران ، بر یاران عشق فرود می آمد .
در اینحال حضرت به اصحابش فرمود :
رحمت خدای شما را در بر گیرد ؛ آماده مرگ شوید که چاره ای جز آن نیست ؛ این تیرها فرستاده این مردم به سوی شماست .
در اینحال خداوند متعال امام حسین علیه السلام را با فرستادن امداد غیبی بین پیروزی بر دشمن و دیدار خود متخیر نمود و حضرت لقاء الهی را انتخاب کرد (105) و سپس فرمود :
اما من مغیث یغیثنا لوجه الله اما من ذاب یذب عن حرم رسول الله ؟

آیا فریاد رسی نیست که بخاطر خدا به فریاد ما رسد ؟
آیا کسی نیست که از حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دفاع کند ؟
در اینحال حر بن یزید ریاحی نزد عمر بن سعد رفت و گفت :
آیا براستی می خواهی با او بجنگی ؟
او پاسخ داد :
به خدا قسم ، جنگی کنم که افتادن سرها و بریدن دست ها در آن آسان ترین کارها باشد .
حر آمد و سوار اسبی شد و مهاجر بن اوس به او گفت :
می خواهی حمله کنی ؟
حر جوابی نداد و لرزه به اندامش افتاد و او را گفتند :
این چه حالتی است در تو می بینیم ؟ ! اگر از دلیرترین افراد کوفه می پرسیدند ، ترا از قلم نمی انداختیم .
حر پاسخ داد :
خود را بین بهشت و جهنم می بینم ؛ به خدا قسم ، گر چه مرا بسوزانند ، بهشت را بر می گزینم .
در اینحال با اسب به سوی امام حسین علیه السلام تاخت و دست بر سر نهاد و می گفت :
خدایا ! به سوی تو آمدم ؛ توبه مرا بپذیر ؛ من دل و اولیای تو و فرزندان پیامبرت را ترساندم .
در حالی که از شرم و حیاء سر به زیر افکنده بود ، به امام حسین علیه السلام گفت :
ای ابا عبدالله ! آیا توبه من پذیرفته است ؟
وقتی حضرت سیدالشهداء جواب مثبت داد ، حر گفت :
از آنجا که اولین نفری بودم که به جنگ تو آمدم ، اجازه ده تا نخستین کشته درگاه تو باشم تا شاید در قیامت دست در دست جدت گذارم . (106)
حر وارد میدان نبرد شد و پس از کشتن عده ای از دشمن نابکار بر اثر اصابت ضربات هولناکی بر پیکر مبارکش ، به زمین افتاد و حضرت به بالین وی آمد و سر مطهرش را که از آن خون جاری می شد ، با دستمالی بسته و چهره غبار آلود او را پاک می کرد و می فرمود :
همچنان که مادرت ترا حر نامید ، در دنیا و آخرت آزاد مردی .
در آنسو بین یاران حضرت جوانی به نام وهب در حضور مادر و همسرش وارد میدان نبرد شد و پس از چندی برگشت و به مادر گفت :
مادرم ! آیا از من راضی هستی ؟
مادر گفت :
آنگاه از تو راضی می شوم که در محضر حسین علیه السلام به شهادت

رسی .
همسرش اظهار داشت :
وهب ! ترا بخدا ، مرا به فراق و دوری ات مبتلا مگردان .
مادر گفت :
پسرم به حرف همسرت گوش مده ؛ به میدان برگرد و پیش روی فرزند دخت پیغمبرت نبرد کن تا روز قیامت شفاعت جدش شاملت شود .
وهب به میدان برگشت و مبارزه را دوباره آغاز کرد و عاقبت دستانش را قطع کردند (107) و مادرش (برخی نقل ها ، همسرش) عمود خیمه را برداشت و به میدان آمد و امام حسین فرمود :
خداوند به شما برای یاری خاندانم پاداش نیکو عطا فرماید ؛ به نزد زنان برگرد . (108)
پس عمرو بن جناده که یازدهمین بهار خود را تازه پشت سر گذاشته بود ، بعد از شهادت پدر بزرگوارش ، نزد امام علیه السلام آمد تا اجازه ورود به میدان رزم را بگیرد ؛ از اینرو حضرت فرمود :
از آنجا که پدرت شهید شد ، شاید مادرت راضی نباشد .
نوجوان دلاور گفت :
مادرم گفت که میدان روم .
از اینرو حضرت اجازه داد و او به سرعت وارد مبارزه شد و چندی نگذشت که به فیض شهادت نائل آمد و سرش را از تن جدا کرده و به سوی امام علیه السلام پرتاب کردند . (109)
سپس مسلم بن عوسجه وارد میدان شد و با سن بالایی که داشت ، چندین نفر از دشمن را به هلاکت رساند و وقتی به شهادت رسید ، امام حسین علیه السلام و حبیب بن مظاهر به بالینش آمدند و مسلم بن حبیب گفت :
ترا وصیت می کنم که در پای رکاب ابا عبدالله به مبارزه پرداخته و کشته شوی . (110)
در آنسو همسر عبدالله بن عمیر کلبی بر سر بالین شوهرش ، گرد و غبار را از چهره او پاک می کرد و در حالی که ورود به بهشت را برای او تبریک می گفت ، به دستور شمر بن ذی الجوشن گرز آهنینی بر سرش فرود آوردند و در همان لحظه به شهادت رسیدند .
در اینحال ابو ثمامه صائدی به آسمان نگاه کرد و به حضرت گفت :
جانم فدایتان ؛ دوست دارم قبل از شما به شهادت رسم و این نمازی که وقتش رسیده به پا دارم .
امام حسین علیه السلام به آسمان نگاه کرد و فرمود :
+نماز را یاد کردی ؛ خدا ترا از نمازگزاران قرار دهد ؛ از دشمن بخواهید که به ما مهلت نماز خواندن دهد .
در اینحال حصین گفت :

نماز شما قبول نیست .
حبیب بن مظاهر گفت :
آیا گمان می کنی که نماز خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قبول نیست ولی نماز تو قبول است ؛ ای حمار !
حصین و به دنبالش ، دیگر افراد دشمن به حبیب بن مظاهر حمله کرده و بعد از کشته شدن عده زیادی از آنان ، حبیب بن مظاهر به شهادت رسید . (111)
سپس جون ، غلام ابوذر غفاری ، برای کسب اجازه نبرد ، نزد امام علیه السلام آمد ولیکن حضرت فرمود :
تو برای در امان بودن از آسیب ها نزد ما بودی ، اکنون تو آزادی ؛ برو .
در اینحال جون به پای امام علیه السلام افتاد و گفت :
در خوشی ها با شما بودم و اکنون دست یاری از شما بر دارم ؟ ! به خدا می دانم که سیاه چهره و بدبو و از خاندان متعالی و صاحب شرافت و بزرگی نیستم ؛ به خدا قسم ، از شما جدا نگردم تا خون سیاهم با خون شما آمیخته گردد .
حضرت اجازه نبرد داد و جون وارد میدان شد و حدود و 25 نفر را به هلاکت رساند و سرانجام به شهادت رسید و امام علیه السلام بر بالینش آمد و فرمود :
بارالها ! او را رو سفید گردان و خوشبو ؛ با محمد و آل محمد آشنا و همراهش گردان . (112)
پس از شهادت یاران ، امام حسین و خاندانش تنها ماندند ؛ از اینرو علی اکبر که بیست و هفتمین بهار عمرش را تازه سپری کرده بود ، جهت کسب اجازه نبرد به خدمت پدر ارجمندش آمد و حضرت اجازه داد ؛ علی اکبر به سوی میدان قدم بر می داشت و حضرت به او نگاه می کرد و گریه کنان فرمود :
بارالها ! شاهد باش که شبیه ترین مردم از حیث سیرت و صورت به رسول و فرستاده ات ، به میدان کارزار می رود ؛ وقتی دلمان هوای پیغمبرت را می نمود ، به او می نگریستم .
علی اکبر وارد میدان رزم شد و عده زیادی از دشمن را به هلاکت رساند و نزد پدر برگشت و گفت :
پدر جان ! تشنگی مرا می کشد .

در اینحال امام حسین علیه السلام گریه کرد و فرمود :
فرزندم ! به زودی به دست جدت سیراب می شوی که تشنگی در آن راه ندارد .
علی اکبر به میدان بازگشت و پس از مبارزه شجاعانه ، ناگهان تیری به سینه و ضربه شمشیری به سر مبارکش فرود آمد و ندا زد :
یا ابا عبدالله ! خداحافظ ؛ این جدم است که مرا سیراب می نماید .
به سرعت امام علیه السلام به بالینش آمد و چهره مبارکش بر رخسار او گذارد و فرمود :
خداوند مردم ستمگری را که ترا کشتند ، نابود سازد ، اینان چقدر بر خدا و رسولش گستاخند ؛ پس از تو اف بر این دنیا .
و آنگاه از خون پاک فرزند دلبندش برداشت و به آسمان پرتاب کرد و لیکن قطره ای از آن به زمین بر نگشت . (113)
پس از او فرزند مسلم بن عقیل ، عبدالله ، وارد میدان شد و بعد از مبارزه شجاعانه ، به شهادت رسید .
سپس قاسم که به سن بلوغ نرسیده بود ، نزد عمویش آمد و امام حسین علیه السلام او را به آغوش گرفت و اشک ریخت و در حالی که شمشیر بر کمرش روی زمین کشیده می شد ، شمشیر به کمر بست و وارد میدان شد و چندی نگذشت که ناگهان عمرو بن سعد ضربت شمشیر بر او فرود آورد و سرش را شکافت و قاسم به خون غلطید و ندا زد :
عمو جان ! به دادم برس .
امام حسین علیه السلام به سرعت خود را به بالین قاسم رساند و ضربتی بر عمرو بن سعد نواخت که دستش قطع شد و او فریاد زد و کوفیان برای نجاتش به میدان تاختند ؛ سرانجام زیر سم اسبان هلاک شد و حضرت فرمود :
به خدا قسم ، بر عمویت سخت است که او را به یاری بخوانی و جوابت ندهد و یا یاریش سودی بحالت نبخشد . (114)
و اما در اطراف خیمه ها تشنگی فریاد کودکان را به گوش می رساند و حضرت سیدالشهداء از آنان شرمنده !
در این حال ، حضرت ابوالفضل نزد امام علیه السلام آمد و گفت :
مولای من ! دلم از دست این منافقان به تنگ آمده و می خواهم از ایشان خونخواهی کنم .
امام حسین علیه السلام فرمود :
پس برای کودکان آبی بیاور .

حضرت ابوالفضل العباس با مشک سوار اسب شد و آهنگ فرات کرد ؛ با اینکه حدود چهار هزار نفر از دشمن راه را بر او بسته بودند ، با کشتن حدود هشتاد نفر ، آنها را متفرق ساخت و وارد فرات شد و خواست با آوردن آب نزدیکان لبان تشنه اش ، جرعه آبی بنوشد و لیکن به یاد تشنگی امام حسین علیه السلام و اهل بیتش افتاد و آن را به فرات افکند و با خود گفت :

اینک حسین وارد میدان جنگ شده است و تو آب گوارا می نوشی !

سپس مشک را پر کرد و به دوش راست گرفت و سوی خیمه ها می آمد که دشمن او را محاصره کرده و بعد از مبارزه سخت ، زید بن رقاد به کمک حکیم بن طفیل ضربتی به دست راست حضرت ابوالفضل زد و عباس علیه السلام فرمود :

و الله ان قطعتم یمینی
انی احامی اءبدا عن دینی
و عن امام صادق الیقین
نجل النبی الطاهر الامین

به خدا سوگند ، اگر دست راستم را قطع کنید ، بی گمان از دین خود و امام و پیشوایم که در ایمان خود صادق و فرزند پیامبر پاک و امین است ، پیوسته دفاع می کنم .

آنگاه مشک به دست چپ گرفت و حکیم بن طفیل ضربتی به این دست عباس علیه السلام فرود آورد و حضرت مشک به دندان گرفت و تیری به مشک اصابت کرد و سرانجام تیری به سینه مبارکش خورد و با گرزی آهنین بر سرش زدند و از اسب به زمین افتاد و امام حسین علیه السلام را ندا زد و حضرت به سرعت خود را به بالین سقای کربلا رساند و سر مبارکش به دامن گرفت و فرمود :

اکنون کمرم شکست و چاره اندیشی ام فرو نشست . (115)

و پیکر پاک علمدارش را به خیمه آورد و صدای گریه و ناله زنان و کودکان در خیمه ها بلند شده بود که امام حسین علیه السلام با اشک بر چشم به آوای بلند ندا زد :

آیا کسی هست که از حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دفاع کند ؟ آیا یکتاپرستی هست که درباره ما از خدا بترسد ؟ آیا فریادرسی هست که در راه خدا به فریاد ما رسد ؟

در اینحال امام علیه السلام به در خیمه آمد و فرزند شیرخوارش ، علی اصغر ، را به آغوش گرفت و بوسه کنان فرمود :

بدا به حال این مردم ؛ آنگاه که جدت با آنها مخاصمه کند . (116)

در اینحال حرمله بن کاهل تیری به گلوی مبارک کودک (117) زد و حضرت خون گلوی او را به کف دست گرفت و به آسمان انداخت و قطره ای از

آن به زمین باز نگشت .
سپس حضرت تنها و بی یاور وارد میدان نبرد شد و پیوسته به دشمن می تاخت و می فرمود :
الموت خیر من رکوب العار
و العار اءولی من دخول النار
اءنا الحسین بن علی
آلیت اءن لا اءنثنی
اءحمی عیالات اءبی
امضی علی دین النبی
مرگ برتر از پذیرش ننگ و ذلت و ذلت بهتر از آتش جهنم است .
من حسین بن علی هستم ؛ قسم خوردم که سر ذلت فرود نیاورم .
از خانواده پدرم حمایت کرده و در راه آیین پیامبر کشته می شوم .
دشمن که خود را ناتوان در مقابل حضرت می دید ، جهت استیلاء بر حضرت ، بین خیمه ها و امام علیه السلام موضع گرفت و ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود :
وای بر شما ! ای پیروان خاندان ابوسفیان ! اگر دین ندارید و از روز قیامت نمی هراسید ، پس در این دنیا آزاد مرد باشید ؛ اگر عرب هستید ، به شئون نژادی خود توجه کنید . من و شما با هم می جنگیم و این زنان گناهی ندارند ؛ تا من زنده ام ، یاغیان و نادانانتان را نگذارید بر اهل بیت من تعرض کنند .
شمر لعنه الله گفت :
پیشنهادت را می پذیرم .
و آهنگ حمله بر سرور جوانان بهشت را شدیدتر کردند و از هر سو تیری به پیکر مبارک امام علیه السلام می انداختند ؛ بر اثر زخم تیر و شمشیرها ، حضرت خود را به طرفی کشاند و خواست لحظه ای بیاساید که ناگهان سنگی بر پیشانی مبارکش اصابت کرد و وقتی خون را از چهره پاک می نمود ، تیری سه شاخه و زهر آلود بر سینه حضرت فرو رفت و فرمود :
بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله .
به نام خدا و بیاری خدا و بر آیین رسول خدا .
خدایا ! تو می دانی که ایشان مردی را که روی زمین ، فرزند دخت پیغمبری غیر از او نیست ، می کشند .
حضرت تیر را بیرون آورد و دست را از خون پر کرد و به آسمان پاشید و آسمان سرخگون شد و قطره ای از خون به زمین باز نگشت .
در اینحال فرشتگان درگاه الهی گریه سر دادند و گفتند :
پروردگارا ! این حسین ، برگزیده تو و فرزند دخت پیغمبرت تست .
حق متعال حضرت قائم آل محمد (عج) را به ایشان نمایاند و فرمود :

به دست این ، انتقام خواهم گرفت . (118)
اینک بر کسانی که آرزوی حضور در رکاب حضرت سیدالشهداء ، سرور آزادگان را دارند ، داشتن ارتباط عاشقانه پیوسته ، تنها نشانگر صدق و راستی در ادعاست .
امام صادق علیه السلام به حنان بن سدیر فرمود :
آیا ابا عبدالله علیه السلام را هر ماه زیارت می کنی ؟
او جواب منفی داد و حضرت فرمود :
هر دو ماه یکبار زیارت می کنی ؟
او جواب منفی داد و حضرت صادق علیه السلام فرمود :
هر سال چطور ؟
وقتی او باز جواب منفی داد ، امام صادق علیه السلام فرمود :
چقدر به مولایتان جفا می کنید ؟ !
حنان بن سدیر گفت :
یا بن رسول الله ! راه دور است و تهیه زاد و توشه راحله به اندازه کافی در توانم نیست .
امام صادق علیه السلام فرمود :
ضمن غسل و پوشیدن پاک ترین لباست و رفتن به بالاترین مکان منزل و یا رفتن به صحرا ، رو به مقبره حضرت ابا عبدالله علیه السلام این زیارتنامه را بخوان :
السلام علیک یا مولای و ابن مولای و سیدی و ابن سیدی ؛ السلام علیک یا مولای یا قتیل بن قتیل الشهید السلام علیک و رحمة الله و برکاته اءنا زائرک یابن رسول الله بقلبی و لسانی و جوارحی و ان لم ازرک بنفسی و المشاهدة . فعلیک السلام یا وارث آدم صفوة الله و وارث موسی کلیم الله و وارث عیسی روح الله و کلمته و وارث محمد حبیب الله و نبیه و رسوله و وارث الحسن بن علی وصی امیر المؤ منین لعن الله قاتلک وجدد علیهم العذاب فی هذه الساعة و فی کل ساعة .
انا یا سیدی متقرب الی الله جل و عز و الی جدک رسول الله و الی ابیک امیر المؤ منین و الی اخیک الحسن و الیک یا مولای فعلیک سلام الله و رحمته بزیارتی لک بقلبی و لسانی و جمیع جوارحی فکن یا سیدی شفیعی لقبول ذلک منی و انا بالبرائة من اعدائک و اللعنة و علیهم اتقرب الی الله و الیکم اجمعین . فعلیک صلوات الله و رضوانه و رحمته .
سپس بر علی بن الحسین که در کنار پای امام حسین علیه السلام مدفون است سلام داده و حاجات خود را بیان می کنی و نماز زیارت بپا داشته و می گویی :
انا مودعک یا مولای و ابن مولای و سیدی و ابن سیدی و مودعک یا سیدی وابن سیدی یا علی بن الحسین و مودعکم یا سادتی یا معشر الشهداء

فعلیکم سلام الله و رحمته و رضوانه . (119)
در این فراز از کتاب ، احادیثی درباره فضیلت زیارت و اثر ذکر مصائب و گریه بر امام حسین علیه السلام را در دنیا و آخرت ، ذکر کرده و امید است خداوند متعال سعادت و توفیق به نیل به این کمالات را به همه ما عطا فرماید .
قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم :
یا فاطمة ! کل عین باکیة یوم القیمة الا عین بکت علی مصاب الحسین فانها ضاحکة مستبسرة بنعیم الجنة . (120)
ای فاطمه ! هر دیده ای روز قیامت گریان است مگر چشمی که بر مصیبت حسین بگرید ؛ بطور یقین آن چشم خندان و مسرور است .
قال علی بن الحسین علیهما السلام :
من قطرت عیناه فینا قطرة و دمعت عیناه فینا دمعة بواءه الله بها فی الجنة حقبا . (121)
کسی که قطره اشکی برای ما از چشمانش ریزان شود ، خداوند او را به واسطه آن قطره ، سالیان سال در بهشت سکنی می دهد .
قال الامام الصادق علیه السلام :
نفس المهموم لظلمنا تسبیح و همه لنا عبادة . (122)
آه اندوهگین برای مظلومیت ما ، تسبیح و سعی و تلاشش برای ما عبادت بزرگی است .
قال الامام الرضا علیه السلام :
من سمی یوم عاشوراء یوم برکة وادخر فیه لمنزله شیئا لم یبارک له فیما ادخر و حشر یوم القیمة مع یزید و عبیدالله بن زیاد و عمر بن سعد لعنهم الله الی اءسفل درک من النار . (123)
کسی که عاشورا را روز برکت بنامد و در آنروز برای منزلش چیزی تهیه و ذخیره کند ، آن اندوخته برای او مبارک نخواهد بود و روز قیامت با یزید و عبیدالله و عمر بن سعد که لعنت خدا بر آنها باد ، محشور شده و در قعر جهنم خواهد بود .
اینجا مناسب است قصه ای را در این باره که در زمان مرحوم مجلسی ، اتفاق افتاده بود ، برای خوانندگان محترم نقل کنیم :
شخصی بی بهره از علم و دانش در مجلسی که با حضور علامه مجلسی رحمه الله تشکیل یافته بود ، ادعای فضل نموده و روایات مربوط به ثواب و فضیلت گریه بر امام حسین علیه السلام را به شدت تکذیب و انکار می نمود ؛ همان شب وقتی به خواب رفت ، در خواب دید که مردم روز قیامت در دسته های منظم محشور شده و میزان اعمال ، پل صراط ، آتش جهنم و باغ های بهشتی و . . . آماده شده و بر اثر شدت تشنگی به دنبال آب می گردد و ناگهان حرص بزرگی را دید و با خود گفت :

این همان حوض کوثر است که خنک و شیرین تر از عسل می باشد .
کنار حوض ، دو مرد و یک زن که درخشش نورشان اهل محشر را فرا گرفته بود ، با لباس سیاه بر تن ، گریه کنان و غمگین ایستاده بودند ؛ پرسیدم که اینها کیستند ؟
جواب دادند :
این مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و او علی مرتضی علیه السلام و این بانو ، طاهره ، فاطمه زهراء علیها السلام است .
وقتی از علت پوشیدن لباس سیاه بر تن پرسیدم ، جواب دادند :
مگر امروز روز عاشوراء ؛ روز شهادت حسین علیه السلام ، نیست .
نزدیک فاطمه زهراء علیها السلام رفته و شدت تشنگی ام را به حضرت اظهار کردم و در اینحال نگاهی تند به من کرد و فرمود :
آیا تو همان کسی هستی که ثواب و فضیلت گریه بر مصیبت فرزندم ، خون دلم ، روشنایی نور دیدگانم ، شهید کشته شده به ظلم و ستم ، حسینم ، را انکار می کنی ؟ ! نفرین و لعنت خدا بر کشندگان و ستمگران و منع کنندگان آب بر او باد .
سرانجام از خواب بیدار شده و با ترس و واهمه ، از درگاه پروردگار متعال آمرزش می طلبیدم و از گفته هایم توبه کرده و نزد کسانی که با آنها در مجلس به بحث پرداخته بودم ، رفته و ضمن بیان خوابم ، نزدشان توبه کردم . (124)

پی نوشتها

1-بحار الانوار 43/297 و مناقب ابن شهر آشوب 4/73.
2-در رابطه با تاریخ ولادت امام حسین علیه السلام بیش از هشت قول وجود دارد؛ برخی چون شیخ طوسی رحمه الله در تهذیب و شهید رحمه الله در دروس و کلینی رحمه الله در اصول کافی سال سوم ، آخر ربیع الاول و بعضی چون مفید رحمه الله در ارشاد و سید بن طاووس رحمه الله در لهوف و ابن صباغ مالکی در الفصول المهمه سال چهارم ، سوم شعبان می دانند؛ کسانی که خواستار تحقیق در این زمینه هستند به مصادر این آراء در کتاب الصحیح عاملی 5/60 مراجعه کنند.
3-برخی روایات دارد که اسماء، حسین علیه السلام را نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آورد؛ بحار الانوار 43/238.
4-بحار الانوار 43/241 و 238.
5-در برخی روایات طلا نقل شده است . احقاق الحق 11/264 - 260 و کشف الغمه 2/171 و نفس المهموم شعرانی رحمه الله /6 و چاپ ذوی القربی /21 و بحار الانوار 43/243.
6-مناقب ابن شهر آشوب 4/50 و تفسیر الصافی ذیل آیه 16 سوره احقاف و تفسیر البرهان 4/172 ذیل همان آیه .
7-لهوف سید بن طاووس ص 17.
8-اللهوف /18.
9-نام این فرشته بنابر نقل احقاق الحق 11/286 و بحار الانوار 43/248 درداییل نقل کرده اند.
10-آیه شریفه 15 سوره احقاف در این باره است که می فرماید:
و وصینا الانسان بوالدیه احسانا حملته امه کرها و وضعته کرها و حمله و فصاله ثلاثون شهرا... .
11-احقاق الحق 11/286 - 284 و بحار الانوار 43/248 - 245.
12-بحار الانوار 101/367.
13-بحار الانوار 43/291 و 44/2.
14-فرشته دمیدن در صور و برانگیختن مردگان به روز قیامت و اولین ایشان در سجده به آدم است .
15-بحار الانوار 43/309.
16-کنز العمال 12/121، سطر 11.
17-بحار الانوار 44/245.
18-عیون اخبار الرضا 1/60 و بحار الانوار 36/204 و مستدرک الوسائل 5/86.

19- اللهم انی اسئلک بکلماتک و معاقد عرشک و سکان سمواتک و انبیائک و رسلک ان تستجیب لی فقد رهقنی من امری عسرا فاسئلک ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تجعل لی من امری یسرا .
20-عیون اخبار الرضا 1/60.
21-ذخائر العقبی /124 و سنن ترمذی 2/307 و کنزالعمال 6/221 و 7/107 الفصول المهمة /171 و فضائل الخمسة 3/264 - 262.
22-ذخائر العقبی /143 و نور الابصار /114 و احقاق الحق 11/311 و فضائل الخمسة 3/258.
23-سنن ترمذی 5/617 حدیث 3775 و بحار الانوار 37/74 و 43/261 و 45/314.
24-کشف الغمه 2/205 و بحار الانوار 78/121.
25-بحار الانوار 43/319، مناقب ابن شهر آشوب 3/168.
26-سنن ترمذی 5/615 و الفصول المهمه 171 و بحار الانوار 37/74.
27-بحار الانوار 43/179.
28-احقاق الحق 11/609 و بحار الانوار 44/382.
29-احتجاج طبرسی 1/292.
30-عیون اخبار الرضا 1/60 و بحار الانوار 36/204.
31-بحار الانوار 44/187.
32-کشف الغمه 2/29 و بحار الانوار 78/121.
33-کل یوم هو فی شاءن . الرحمن /29.
34-بحار الانوار 22/412.
35-بحار الانوار 35/405 و احقاق الحق 9/202.
36-بحار الانوار 44/266 و المنتحب للطریحی 2/300 و مقتل المقرم /332.
37-مستدرک الوسائل 2/217.
38-امالی صدوقی /101 حدیث 3 و بحار الانوار 45/218 و مقتل المقرم /242.
39-بحار الانوار 27/127 و اعلام الدین /460.
40-بحار الانوار 27/127.
41-احقاق الحق 9/202.
42-المعروف بقدر المعرفة .
43-قیمة کل امری ما یحسنه . ترجمه دیگری نیز از این کلام نورانی است که مقام ، گنجایش بحث از آن را ندارد.
44-احقاق الحق 11/444 - 440 و فضائل الخمسة من الصحاح السته 3/270 و بحار الانوار 44/196.
45-بحار الانوار 71/208 و اختصاص شیخ مفید /225.

46-احتجاج طبرسی 2/297 و کشف الغمه 2/30 و المحجة البیضاء 4/227 و بحار الانوار 44/129.
47-کشف الغمه 2/205.
48-بحار الانوار 44/180.
49-کشف الغمه 2/205.
50-سوره نحل 22 انه لا یحب المستکبرین .
51-بحار الانوار ج 44، ص 189.
52-کشف الغمه 2/208.
53-بحار الانوار 44/181.
54-کشف الغمه 2/29 و بحار الانوار 78/121.
55-کتاب سلیم بن قیس /206 و بحار الانوار 33/186 - 182.
56-بحار الانوار 44/326.
57-مقتل المقرم /139 به نقل از البیان و التبیین جاحظ 2/109 و الکامل مبرد 3/300.
58-مقتل المقرم /140 به نقل از مقتل خوارزمی 1/180 - 178.
59-ارشاد مفید 2/33 و الفصول المهمه /182.
60-امالی صدوق /130 و بحار الانوار 44/312 و مقتل المقرم /144 - 142.
61-ابن شهر آشوب در مناقب می گوید: چون بانگ برخاست ، نوزده تن از یاران حضرت داخل شده و آماده کارزار شدند و لیکن حضرت با ایشان از مجلس خارج شد.
62-ارشاد مفید 2/34 - 33 و مقتل المقرم /144 - 140 و اللهوف /24 - 22.
63-مقتل المقرم /145 و بحار الانوار 10/172.
64-مقتل المقرم /146.
65-بحار الانوار 44/313.
66-بحار الانوار 44/328 و مقتل المقرم /147.
67-کشف الغمه 2/29.
68-کشف الغمه 2/29 و بحار الانوار 78/121.
69-مقتل المقرم /150.
70-ملحقات احقاق الحق 11/601.
71-بحار الانوار 44/329.
72-احقاق الحق 9/202.
73-بنا بر نقل مفید رحمه الله در ارشاد این نامه را با هانی بن هانی و سعید بن عبدالله به کوفه فرستاد و بنا بر نقل سید بن طاووس رحمه الله در لهوف با مسلم بن عقیل ؛ و لیکن ظاهرا نقل لهوف به قرائن نزدیک تر

است . والله اعلم .
74-فضائل الخمسه 3/268. حمر النعم ، کنایه از دنیاست . / مجمع البحرین .
75-کمترین تعداد بیعت کنندگان نقل شده ، همان است و بیست و پنج هزار و چهل هزار نفر نیز نقل کرده اند.
76-مشاور اداری مالی معاویه ، از مسیحیان دمشق بود.
77-در کتب تاریخی دو عکس العمل از شریک در این رابطه نقل کرده اند؛ یکی اینکه او به مسلم گفته بود که وقتی گفتم : مرا آب دهید. بیرون آی و گردن او را بزن .
دوم اینکه شریک اشعار ذیل را خواند که با مضامین آن اشعار، او را به انجام هر چه سریعتر مقصود فرا می خواند؛
ما الانتظار بسلمی لاتحیوها
حیوا سلیمی وحیوا من یحییها
مسلم روز سه شنبه ، هشتم ذی الحجة ، یوم التروية ، که مصادف با حرکت امام حسین علیه السلام از مکه به سوی عراق بود، قیامش را آغاز نمود. 79-بحار الانوار 44/288.
80-ارشاد مفید 2/66 - 39، مقتل المقرم /192 - 165. مزوج الذهب 4/72 - 70 و اللهوف /60 - 37.
81-اللهوف /61. 82-یزید در صدد کشتن امام علیه السلام در مکه بود؛ از اینرو حضرت به ابن زبیر فرمود: لان اقتل بمکان کذا و کذا احب الی من اءن یستحل بی مکة . اگر در فلان مکان کشته شوم ، برای من بهتر از این دست که حرمت مکه شکسته شود.
بحارالانوار 44/185.
83-مقتل المقرم /194 - 193.
84-آل عمران /154.
85-اللهوف /69 - 66.
86-برخی مورخین برآنند که حضرت از مکه به سوی کوفه رفت و به مدینه باز نگشت و اولین منزلگاهی که از آن عبور کرد، منزل تنعیم بود.
87-در لهوف می گوید که وقتی حضرت به منزلگاه زباله رسید، از شهادت مسلم و هانی اطلاع یافت .
88-احزاب /23.
89-مقتل المقرم /226 - 202 و ارشاد مفید 2/82 - 67.
90-سوره فجر /29.
91-حضرت سیدالشهداء علیه السلام پنجشنبه ، دوم محرم سال 61 به کربلا وارد شد.
92-مقتل المقرم /231 و بحار الانوار 10/198.

93-مقتل المقرم ص 235 به نقل از کشکول شیخ بهایی ج 2 ص 91 ط مصر از کتاب الزیارات محمد بن احمد بن داود قمی . و سید بن طاووس در مصباح الزائر. مساحت زمین خریداری شده را چهار میل در چهار میل گفته اند. اهل لغت هر میل را انتهای مسافت دید معمولی یک نفر که معمولا دو کیلومتر است می دانند؛ بنابراین ، مساحت آن زمین 64 کیلومتر مربع خواهد بود.
94-مقتل المقرم ص 248.
95-همان /252 و اللهوف /88.
96-ارشاد مفید 2/92 - 91 و مقتل المقرم /259 نفس المهموم /245 - 243.
97-مقتل المقرم /261 به نقل از اثبات الرجعة .
98-ارشاد 2/93.
99-مقتل المقرم /262 و اللهوف /95.
100-احقاق الحق 19/430 - 429.
101-مقتل المقرم /276.
102-مقتل المقرم /283 و ارشاد 2/102.
103-اگر عبارت کذبونا باشد، ترجمه همان است ولیکن اگر به تشدید ذال (کذبونا) باشد، به معنی ما را دروغگو خواندند و دروغ به ما نسبت دادند. خواهد بود.
104-مقتل المقرم /286.
105-اللهوف /102.
106-مقتل المقرم /290 و اللهوف /102 و ارشاد مفید 2/100 - 99.
107-در امالی مجلس سی ام /137، صدوق نقل می کند که وهب را اسیر کرده و نزد عمر بن سعد برده و او دستور داد تا سرش را از تن جدا کرده و به سوی لشکر امام علیه السلام انداختند.
108-اللهوف /106 - و نفس المهموم /277.
109-مقتل المقرم /314 و نفس المهموم /309.
110-مقتل المقرم /297.
111-مقتل المقرم /301.
112-مقتل المقرم /313 و نفس المهموم /306.
113-مقتل المقرم /325 - 318.
114-مقتل المقرم /332 - 330.
115-مقتل المقرم /340 - 334.
116-همان /342.
117-در برخی مقاتل گفته اند که حضرت طفل شیر خوارش ، عبدالله ، را به میدان آورد و برای او از دشمن آب طلبید. مقتل المقرم /342.

118-اللهوف /127.
119-بحار الانوار 101/368 به نقل از کامل الزیارات /288.
120-بحار الانوار 44/293.
121-بحار الانوار 44/292.
122-بحار الانوار 44/278.
123-بحار الانوار 44/284.
124-بحار الانوار 44/296 - 293.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌اي قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ في سَبيلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه 41)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است
اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص 159
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال 1340 هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال 1385 هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :
الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه
ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهاي رایانه اي و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...
د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار هاي تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر
ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط 2350524)
ز)طراحی سیستم هاي حسابداري ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...
ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...
ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه
ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال
دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگي مذهبي قائميه اصفهان
تاریخ تأسیس: 1385 شماره ثبت : 2373 شناسه ملی : 10860152026
وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com
فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com
تلفن 25-2357023- (0311) فکس 2357022 (0311) دفتر تهران 88318722 (021) بازرگانی و فروش 09132000109 امور کاربران 2333045(0311)
نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت

امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.
شماره حساب 621060953 ، شماره کارت :6273-5331-3045-1973و شماره حساب شبا : IR90-0180-0000-0000-0621-0609-53به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید
ارزش کار فکری و عقیدتی
الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».
التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».
[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».
مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹